كتاب
خلاصة المنهج من
تاليفات الواصل الى
رحمة الله الغني آخوند
ملا فتح الله
الكاشاني

سورة فاتحة الكتاب سبع آيات وهي مذكورة في المدينة

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد بیچون مانند کلمات ربانی بیغایت شایسته لطیفیست که از محض لطف ابدی بواسطه وجود باجود احدی بندکانرا از بادیه ضلالت کفران بسرحد قصد ایمان رساند و شکری مانند معانی قران سزاوار کریمی است که از کمال کرم ازلی و عین عنایت لم یزلی بوسیله نور فرقانی انسانرا از ظلمت کده جهالت بضیای فضای معرفت راه نموده او را اشرف مخلوقات کردانید و درود نامعدود درخور فصیحیست که از روی فصاحت تبیان وجوه قران و بیان معانی فرقان نمود و صلوات نامحدود لایق بلیغیست که از وجه بلاغت کشف مجمل و تفسیر متشابهات آن فرمود و تسلیمات غیر متناهی تحیات بلا تناهی بر آل اطهار و عترت ابرار او باد که هر یک از ایشان بنص الهی کشاف اصول دین متین و مبین فروع شرع مبین بودند و بتایید سبحانی جامع آیات ظاهره و آداب محکمه سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین اما بعد بر اذهان صافیه و افکار زاکیه مخفی نیست که علمیکه مثمر سعادات اخروی و مصلح امور دنیویست علم قرانست چه آن ماخذ اصول شریعت مصطفوی و مصدر فروع ملت نبویست چه عمل کردن بآن سبب رستکاری دنیا و عقبات پس دانستن این علم شریف ضروری باشد و چون بتایید ربانی و توفیق سبحانی تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین که محتوی بر پنج مجلد است مرتقی بر دویست و هشتاد هزار بیت بترتیبی کامل و تالیفی شامل سمت اختتام پذیرفت و بنظر کیمیا اثر بعضی از اخوان دینی حفظهم الله عن جمیع المناهی و المناهم رسید و عز قبول یافت و بخاطر فاتر مؤلف و جامع آن المفتقر الی غفران ربه اللطیف السبحانی یعنی ابن شکر الله فتح الله الشریف الکاشانی عفی الله عنهما و اوتی کتابهما بیمینهما رسید که چون تفسیر مذکور مشتمل است بر حل جمیع لغات و تراکیب نحویه و اسرار و نکات عربیه و مبتنی بر کثرت ادله و براهین در ابطال مذهب مخالفین و دفع شبهات معاندین و اثبات مذهب ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و ذکر مذاهب علما و فقها در مسائل کلامیه و فروعیه دین مبین است و بیان قصص مطوله و حکایات مفصله امم سابقین و بجهة این مطالعه آن بر بعضی از اهل ایمان که بجهة شواغل و موانع روزکار از تحصیل علوم ادب محروم مانده بودند متعسر بلکه متعذر بودند و نیز بواسطه کثرت قصص و اخبار بعضی از مطالعه آن کلال می یافتند عنان توجه را بجانب انتخاب آن معطوف سازد و اختصار بر ترجمه قرانی نماید و در این ترجمه که مسمی است بخلاصة المنهج بعد از ملاحظه حذف و اضمار و بیان تخصیص و تعمیم و حقیقت و مجاز اقوال مشهوره مفسرین در معانی قران که معتمد باشد در مذهب امامیه سمت تحریر خواهد یافت و از اسباب نزول و قصص انبیا و فضل سوره و ثواب آیات بر وجهی که منقولست باسانید صحیحه بطریق خیر الکلام ما قل ... مذکور خواهد کشت و از قرائت معتبره بروایت ابکر از عاصم که در میان عجم شهرتی تمام دارد اختصار خواهد رفت و بعضی کلماتیکه حفص را با او طریق مخالفت و معنی کلام بسبب آن اختلاف تغییری یابد اشارتی باو خواهد شد و پیش از شروع در مقصود مقدمه در سلک تحریر می آید که مشتمل باشد بر بیان احادیث و اخبار یکه دلالت میکند بر ترغیب قرائت قرانی و دانستن معانی فرقانی و چون ذکر احادیث ماثوره در این باب و بیان ترجمه هر یک از آن سر رشته کلام بطول میکشد از اینجهت اکتفا بمضمون آن نموده می شود و از الفاظ احادیث که فارسی باشد را از آن حظی نیست فرو کذاشته میرود و منه الاعانة والتوفیق و هو خیر معین و رفیق **اما المقدمة فی خواص القران و ثوابه** از طریق موافق و مخالف مرویست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در حین وصیت فرمود که من ... بزرک میکذارم یکی کتاب خدا است و دیکری اهل بیت من و هر کاه که بمتسک باین ... آیند در کنار حوض کوثر بمن رسند و در حدیث قدسی آمده که هر که مشغول شود بتلاوت ... را بهین عوض کردن من بهترین مزد شاکران باو عطا فرمایم و نام او را در زمره ... پیغمبر روایت کرده که قران خوان

حمد بیچون مانند

بیان
آیات

احسان خداست که بان جمیع بندگان را دعوت فرموده پس از خوان نعمت او بهره مند شوید و هرچند توانید فایدهٔ آن را فرا گیرید چه آن ریسمانی محکم است که هر که دست در آن
زند هرگز از رحمت واسعهٔ خدا محروم نشود و نوریست روشن که گمراهان را بسر منزل مقصود رساند و شفائیست بغایت سودمند که دردمندان و مستمندان از
دار الشفا معرفت او عارف می شوند و نجاتیست که هر که تابع آن می شود بمرتبهٔ بلند و درجهٔ ارجمند میرسد پس تلاوت آن نمائید تا او سبحانه بهر حرفی از آن ده حسنه بنویسد
و نمیگویم الم را ده حسنه است بلکه میگویم الف را ده حسنه است و لام را ده و میم را ده و حفص بن غیاث از زهری روایت کند که او گفت من از علی بن الحسین زین العابدین ع
شنیدم که فرمود قران خزینهای علم خداست پس هرگاه که در این خزینه بگشایند باید که در آن نظر کنی و از درهای منفعت و در معرفت حاصل کنی و عبدالله بن عباس
از رسول خدا ص نقل کرده که آنحضرت فرمود که شریفترین و بزرگوارترین امت من خوانندگان قرانند و بعد از آن جماعتی که در شب بعبادت و طاعت مشغول شوند
و محمد بن یعقوب از آن سرور روایت کرده که هر که حق سبحانه و تعالی او را دانستن قران توفیق دهد و او تصور نماید که کسی دیگر را زیاده از آنچه با و عطا
کرده کرامت فرموده پس تحقیر امر عظیمی کرده باشد که با و ارزانی داشته که هرگاه که کارهای دنیا بر شما مشکل شود و طریق معاش و معاد بر شما پوشیده
گردد دست در حبل قران زنید تا حاجت دنیا و اخرت شما روا گردد و هر که او را در پس پشت خود اندازد و تلاوت آن نکند و بر خلاف رای او رود آن رود
وی را بدوزخ کشند و هر که بقران تکلم کند همیشه راست گفتار و درست کردار باشد و هر که بوسیلهٔ او حکم کند با عدل و داد باشد و او را دست بر
نگردد و هر که قرانرا وسیلهٔ طریق دنیا و اخرت خود سازد بمراد دنیا و عقبا برسد و در زمرهٔ صلحا و اتقیا باشد و حارث بن اعور از امیر المومنین علی روایت
کرده که آنحضرت فرمود که از رسول خدا شنیدم که میفرمود زود باشد که فتنهای عظیم در میان امت من پیدا شود من گفتم یا رسول الله بچه چیز از فتنه ایمن توانند
فرمود بکتاب خدا که در او است خبر آنکه پیش از شما بوده اند و خبر آنها که پس از شما باشند و حکم آنچه در میان شما واقع شود و هوا و ارزوی مردمان از آن نگردد
و عالمان از دریای معرفت آن سیر نشوند و از بسیاری تکرار کهنه نگردد و هر که قرانرا بجهة تکبر ترک کند خدای تعالی او را در هم شکند و هر که طلب سعادت از غیر
قران کند حق تعالی او را گمراه کند و لیث بن سلیم روایت کرده که از حضرت پیغمبر ص که فرمود روشن سازید خانهای خود را بخواندن قران و بترک قران خانهای خود را تاریک
مسازید همچنانکه روش یهود و نصاری است که نماز در مسجدهای خود میگذارند و خانهای خود را معطل میسازند و بدانید که هر که در خانهٔ خود تلاوت
قران نماید خیر و برکت در او بسیار باشد چه قران خود را می سازد اهل خود را و اسمانرا روشن میگرداند همچنانکه روشن می سازند ستارگان اهل زمین را
و از امام جعفر صادق ع روایتست که هرگاه مسلمانی در خانهٔ خود تلاوت قران کند اهل اسمان او را ببینند همچنانکه اهل دنیا ستارهٔ درخشنده را در اسمان
ببینند و نیز فرموده که من تعجب میکنم از آنکه در خانهٔ که قران باشد خدای تعالی شیطانرا از آن خانه دور نگرداند و نیز آنحضرت فرموده که باید بندهٔ مومن
نمیرد تا آنکه قرانرا بیاموزد یا در اموختن آن باشد و از علی بن موسی الرضا منقولست که آنحضرت رسول ص فرموده که خانهای خود را نصیبی از تلاوت قران بدهید چه هر که در
خانه تلاوت قران نماید کارهای دشوار اهل آن خانه آسان گردد و خیر و برکت در آن بسیار شود و هر خانه که در او تلاوت نکنند کارها بر اهل آن خانه تنگ شود و
خیر و برکت در او کم گردد و ساکنان آن بی برکت باشند و انس بن مالک از حضرت پیغمبر ص روایت کند که اهل قران که قاریان اند اهل خدایند و از مخصوصان درگاه
و مقربان بارگاه اویند و بهترین عبادتی که بندهٔ مومن کند خواندن قرانست و حسن دیلمی در کتاب خود از رسول الله ص روایت کرده که خواندن قران افضل است از ذکر
و ذکر افضل است از صدقه و صدقه افضل است از روزه و روزه سپر اتش دوزخ است و نیز از آنسرور فرموده که خوانندهٔ قرانرا بهر حرفی که در نماز خواند اگر
ایستاده است صد حسنه است و اگر نشسته است پنجاه حسنه و اگر در غیر نماز است با طهارت بیست و پنج حسنه است و بی طهارت ده حسنه و از حسین بن علی ع
منقولست که هر که در شب ختم قران کند فرشتگان تا وقت صبح برو صلوات فرستند و برای او استغفار کنند و اگر در روز ختم کند فرشتگانی که نگهبان اویند
تا شب برای او طلب امرزش کنند و دعای او مستجاب شود و ثواب ختم قران او را بهتر باشد از آنچه در اسمانها است تا زمین و از ابی عبدالله مرویست که هر که استماع
حرفی کند از کتاب خدای از برای او حسنه بنویسند و سیئه محو کنند و درجه بردارند و از پیغمبر خدا ص مرویست که هر که قران خواند گویا پیغمبری در میان هر دو پهلوی
او جا گرفته و بمرتبهٔ پیغمبری رسیده الا آنکه وحی بر او نازل نشده و ابو سعید خدری از رسول ص روایت کرده که قاریان قران مهتران و بهتران اهل بهشت
خواهند بود و در تفسیر امام حسن عسکری ع منقولست که پدر و مادر قاریان روز قیامت تاجی بر سر نهند که نور آن ده هزار ساله راه رود و دو حله
در او پوشانند که بقیمت در دنیا بچه کمترین تاری از آن مقابل صد هزار دنیا باشد با آنچه در او است از جمیع چیزهای نفیس پادشاهی خلد برین را
نامه نوشته بدست راست ایشان دهند و منادی ندا کند که قران بخوان و بالا برو که منزل تو نزد اخر ایتی خواهد بود که از آن ختم نمائی و چون پدر و مادر
او حلهای خود نگرند و تاج عزت بر سر خود ببینند گویند بار خدایا این شرف و بزرگواری ما از کجاست که کردار ما بمرتبهٔ نبود که ما را باین درجه رسانند
کرام الکاتبین جواب گویند که این ثواب آنست که فرزند خود را تعلیم قران کردید و نیز از حضرت رسالت ص روایت است که چون معلم بسم الله را تعلیم متعلم نماید
خدای تعالی او را و پدر و مادر متعلم را بیامرزد بوجهی که گناه در نامهٔ اعمال ایشان نماند و از آنحضرت سوال کردند که بهترین عملی که بندهٔ مومن کند کدام است
فرمود الحال و المرتحال گفتند حال و مرتحال چیست فرمود ختم قران کردن و باز از اول ابتدا کردن و بدانکه قاری را سنت است که قرانرا با واز خوش
باشد علقمة بن قیس روایت کند که من با واز خوش قران میخواندم عبدالله مسعود مرا طلبید و گفت با واز ملیح قران تلاوت کن من ابیات چند بخواندم گفت
دیگر قرائت کن که من از رسول خدا ص شنیدم که آواز نیکو زینت قرائتست و انس بن مالک نیز از آنحضرت روایت کرده که هر چیز را زیوریست و زیور قران
آواز نیکوست و عبدالرحمن بن سایب گفت که سعد وقاص نزد من آمد و گفت ای برادر شنیدم که قران با واز حزین میخوانی گفتم بلی و الحمد لله علی ذلک
گفت من از رسول خدا ص شنیدم که میگفت قران بجهت حزن بندگان نازل شده تا بیچارگان بادیهٔ غفلت را محزون ساختن بسر حد هدایت رسانند پس هرگاه

که قرائت کنند تکبر نکنند و بحسن صوت و حزن قران خوانند و نیز سنت است که قاری قران را از روی مصحف کند اگر چه حافظ باشد تا او را ثواب قرائت
و ثواب نظر کردن باشد چنانکه اسحق بن عمار روایت کند که من از ابی عبد الله پرسیدم که یا بن رسول الله من حافظ قرانم تلاوة از روی مصحف کنم یا از ظهر القلب
فرمود نشنیدهٔ که نظر در قران کردن عبادتست و هم از صادق منقولست که سه چیزند که شکایت میکنند بخدای تعالی در روز قیامت یکی مسجد که اهل او در او نماز
نکنند دوم عالمی که در میان جهال باشد و ایشان از او طاعت نکنند سیم مصحفی که در خانه نهاده باشد و گرد بر او نشسته کسی او را نخواند و نیز از آنحضرت روایتست
که هر که قران را از روی مصحف خواند از نور چشم خود بر خوردار باشد و از پدر و مادر او تخفیف عذاب شود اگر چه کافر بوده باشند و باید که قاری مداومت کند
بر تلاوت قران تا بسبب فراموشی قران روز قیامت حسرت نخورد و عبد الله سنانی از یعقوب احمر روایت نموده که ابی عبد الله گفت که چون شخص سورهٔ از قران
کند فردای قیامت آن سوره بخوبترین صورتی خود را بر او عرض کند و گوید سلام الهی بر تو باد چه کسی که با بهترین صورت و بنیاد و بیند دل دربار است آن سوره گوید من
فلان سورهام که در دنیا تلاوت میکردی بعد از آن مرا گذاشتی و فراموش کردی اگر ترک نمیکردی این درجه عالی نام میبود او را با بهترین صورت رسانیدی و حسرت
خورد و تاسف و فایده ندهد و شکی نیست که مقصود از قرائت قران بهتر یاد کردن معانی آنست تا پیوسته با وامر او عمل کند و از نواهی آن پرهیزد پس باید که
لفظ قران با معنی آن جمع کند تا هم ثواب قرائت کردن و هم اجر معنی آن دانستن داشته باشد ابن عباس گوید که هر که قران خواند و تفسیرش نداند بمنزلهٔ کسی
باشد که چیزی گوید و نداند که چه میگوید و حسن بصری گوید که سوگند میخورم سوگند میخورم بخدای تعالی که خدای نفرستاد الا که خواست معانی آن را بدانند و باوامر
و نواهی آن عارف شوند اکنون وقت شروعست در مقصود بعون الملک المعبود از ابن عباس روایتست که هر چیز را اصلیست اصل دنیا مکه است و اصل آسمانها
آسمان هفتم و اصل زمینها زمین هفتم و اصل بهشتها بهشت عدن و اصل دوزخ درکهٔ هفتم و اصل مخلوقات آدم و اصل پیغمبران نوح و اصل بنی اسرائیل یعقوب
و اصل کتابها قران و اصل قران فاتحه و اصل فاتحه بسم الله الرحمن الرحیم و از پیغمبر روایتست که فاتحه شفای جمیع دردها و بیماریها است بو سلمان روایت کند که
با رسول خدای بغزا رفته بودیم مردی در میان ما صرع پیدا کرد یکی از صحابه سورهٔ فاتحه در گوشش خواند شفا یافت این قصه بعرض آنحضرت رسانیدند فرمود
که این سوره اصل قرانست و شفای همه دردها و مرضها است و مسلم حجاج در صحیح خود روایت کرده از پیغمبر که حق تعالی فرموده که من فاتحه را قسمت کردم میان
خود و بنده خود نصفی از برای خود و نصفی از برای بنده خود هر گاه که بنده گوید بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ حقتعالی گوید بندهٔ من ابتدا بنام من میکند بر من واجب
شد که جمیع کارهای دنیا و آخرت او را بر او تمام کردانم و مال و برکت دهم و چون بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ او سبحانه فرماید بندهٔ من ثنا و ستایش
من میکند و مدح مرا در زبان خود میسازد بحق و جلال من که بر او بخشایندهٔ گناهانم و مهربان بلطف عام خود و چون گوید مَالِكِ یَوْمِ الدِّینِ حق تعالی
گوید که بندهٔ من بزرگی و بزرگواری من میگوید و چون گوید اِیَّاكَ نَعْبُدُ وَاِیَّاكَ نَسْتَعِینُ خدای تعالی گوید این نسبت میان من و بندهٔ من و
این عهدیست که در روز الست از او فرا گرفته‌ام و این صفتهای مذکور مخصوص است بمن و غیر مرا در آن راهی نیست و چون گوید اِهْدِنَا الصِّرَاطَ
الْمُسْتَقِیمَ تا آخر حق سبحانه و تعالی فرماید که صفات بندهٔ من است و بر من واجب است که او را براه راست رسانم و جمیع حاجتهای او را روا کردانم
و از رسول خدای منقولست که فاتحة الکتاب گنجیست از گنجهای عرش و افسون جمیع گزندگان و درندگانست سلمة بن محرز از امام جعفر صادق روایت کرده
که هر که او را فاتحه به نکند هیچ شربتی و داروئی او را به نخواهد ساخت ابو سعید خدری روایت کند که من با جمعی از مسافران در قبیلهٔ عرب گذر کردیم یکی از ایشان
را مار گزیده بود و چارهٔ علاج او را نمیتوانستند کرد یکی از ما طلب علاج آن از ما کرد و گلهٔ گوسفند قبول کرد بما دهد یکی از یاران ما فاتحه بر مار گزیده خواند
و دست بر عضو نهاد فی الحال شفا یافت و گلهٔ گوسفند را بما دادند ابی بن کعب روایت کرده که هر که فاتحه را بخواند ثواب قرائت چهار دانگ قران برای او بنویسند
و بروایت دیگر ثواب جمیع قرائت قران باو دهند و ثواب کسی که بر جمیع مؤمنان صدقه کرده باو دهند و نیز از ابو ذر منقولست که فاتحه را نزد رسول میخواندم آنحضرت
فرمود که بحق آنکسی که مرا بحق بخلق فرستاده که خدای تعالی مثل این سوره در توریت و انجیل و زبور و قران فرو نفرستاده هر که او را بخواند جمیع مقصودات دنیا و آخرت
او روا کرد محمد بن مسعود عیاشی از رسول خدا روایت کرده که آنحضرت جابر بن عبد الله انصاری را گفت ای جابر ترا تعلیم کنم بهترین سورهٔ که حقتعالی در کتاب خود
فرو فرستاده جابر گفت بلی یا رسول الله فرمود که آن فاتحة الکتاب است که شفای همه دردها و بلاها است مگر مرگ و از امیر المؤمنین روایت است که حق تعالی پیغمبر ما را
از همهٔ پیغمبران برگزید و او را بفاتحة الکتاب مکرم و بزرگوار ساخت و هیچ پیغمبر را در این کرامت و بزرگواری با وی شریک نساخت مگر سلیمان پیغمبر را که او را از
جملهٔ این سوره بسم الله الرحمن الرحیم عطا نمود چنانکه بر زبان بلقیس از این خبر داد که انی القی الی کتاب کریم انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم پس هر که
قرائت فاتحه کند حق تعالی هر حرفی از آن حسنه یاد کرامت فرماید که بهتر از جمیع دنیا باشد حذیفه یمانی گوید که قومی نزول عذاب بر ایشان واجب شده بود طفلی از ایشان
در مکتب الحمد لله رب العالمین را قرائت کرد حق تعالی بر کت آن عذاب را از ایشان تا مدت چهل سال متاخر ساخت ابن عباس روایت کند که نزد رسول خدا بودم ناگاه
فرشتهٔ نزد آنحضرت ظاهر شد گفت بشارة باد ترا ای محمد که دو چیز را بر تو داده اند که هیچ پیغمبری نداده اند و آن فاتحة الکتاب است و آخر سورهٔ بقره هیچ حرفی
از این دو نخوانی مگر داده شوی آنچه طلبیدهٔ از حق و در خبر آمده که خدای تعالی صد و چهار کتاب از آسمان فرو فرستاده از آن جمله توریت و انجیل و زبور و قران را برگزید
و علوم همهٔ کتابها را در آن چهار اندرج کرد و ثواب و نجات دنیا و آخرت در آن مندرج ساخت بعد از آن همهٔ علوم و برکات و ثواب قران را جمع کرد و در سورهای مفصل
که از سورهٔ محمد است تا آخر وضع نمود و بعد از آن فاتحه را اختیار کرد و همهٔ آن علوم و برکات و مثوبات تلاوت و دانستن آن را در آن جمع نمود پس هر که فاتحه بخواند چنان
باشد که صد و چهار کتاب خدا را خوانده و هر که بمعنی آن رسد چنان باشد که همهٔ معانی آن کتابها را دانسته و از اینجاست که ابن عباس از حضرت امیر المؤمنین نقل کرده
که فرمود اگر جمیع معانی و حقایق فاتحة الکتاب را بنویسیم هفتاد شتر از آن پر بار کنیم و نیز ابن عباس گفت که حضرت امیر المؤمنین از اول شب تا وقت نماز صبح برای من

فاتحة الکتاب

تفسیر فاتحة الکتاب میگفت و ادا میفرمود و همچنان تفسیر را بسم الله در نکته شنید و بعد از آن فرمود که من آن نظم را کرده در زیر باست در آثار آمده ابلیس لعین
در جمیع عمر خود چهار نوبت مضطرب و بی تاب گشت و بناله و فغان در آمد اوّل وقتی که طوق لعنت بگردن او فرود آمد دوّیم زمانیکه از بهشت بیرونش کردند سیّم ساعتی
که حضرت رسالت پناه مبعوث شد چهارم وقتیکه فاتحة الکتاب نازل گشت و چون از حقوق قرآنی آنستکه قاری در وقتی که قدم در حریم حرم قرآنی نهد ابتدا باستعاذه
نماید بدلیل قوله تعالی و اذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم تا از وسوسه شیطان ایمن باشد از اینجهت پیش از شروع در تفسیر فاتحه ابتدا باستعاذه مینمود
معنی آن اشارت میکرد اعوذ بالله پناه میگیرم و میجویم بیکتا خداوند بی همتا من الشیطان از شرّ و وسوسه دیو سرکش از فرمان حضرت عزّت یاد و دور از رحمت
الرجیم رانده شده از روضه جنّت به تیر لعنت باران زده شده از طبقات آسمان چه هرگاه قصد آسمان کنند بجهت شنیدن کلام فرشتگان ستارها بر ایشان روان میشوند
و او را از آن منع میکنند و بدانکه استعاذه بسبب رستگاری بنی آدم است از و بسبب و قرب منزلت نزد باری تعالی از اینجاست که همه انبیا بوسیله استعاذه
بمقام قرب الهی رسیده اند و بر همه کفار غالب گشته اند چنانکه نوح وقتیکه گفت رب انی اعوذ بک ان اسئلک ما لیس لی به علم حق تعالی خلعت سلامت و برکت در
او پوشانید و فرمود یا نوح اهبط بسلام منا و برکات علیک و ابرهیم خلیل در وقتی که نمرود او را در آتش می انداخت گفت اعوذ بالله خلقنی فهو یهدینی من شرّ ما نعصا
و از آن حق تعالی باتش امر کرد یا نار کونی بردا و سلاما علی ابرهیم خلیل و او را خلیل خود ساخت که و اتخذ الله ابرهیم خلیلا و یوسف صدیق با حق تعالی مناجات کرد که
معاذ الله حق تعالی او را از مکر زنان نگاه داشت چنانکه فرمود کذلک لنصرف عنه السوء و الفحشاء و موسی با حق تعالی مناجات کرد که انی عذت بربی و ربکم ان ترجمون
حق تعالی او را کلیم نام نمود که و کلم الله موسی تکلیما و مادر مریم گفت انی اعیذها بک و ذریتها من الشیطان الرجیم حق تعالی مریم را که مادر اکثر پیغمبران بود با وعطا
فرمود فتقبلها ربها بقبول حسن و مریم نیز در وقتیکه گفت انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا حقتعالی عیسی را باو داد و بجهت رفع تهمت و بروح الله امر نمود
کرد در تولد گفت انی عبد الله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا و حضرت خاتم الانبیاء در وقتیکه گفت اعوذ بک من همزات الشیاطین و رب ان یحضرون حق تعالی او را بمقام قرب
رسانید و در حق او فرمود ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی و او را پیشوای همه مخلوقات گردانید و در حق او گفت و ما ارسلناک الا کافة للناس و او را رحمة
للعالمین گردانید که و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و منصب شفاعت نامزد او کرد که عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و بجهت استعاذه او بود که ذریه طاهره او
و ائمه معصومین گردانید و در حق ایشان فرستاد انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا پس بنده مؤمن باید که باین کلمه استعاذه نماید تا
بمقام رضی الله عنهم و رضوا عنه رسیده مقرب درگاه الهی شود از معقل بن یسار مرویست که حضرت رسول فرمود که هر که در وقت صبح سه بار بگوید اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم و سه آیه از آخر سوره الحشر با آن ضم کند حق تعالی هفتاد هزار فرشته بر او موکل گرداند که بر او صلوات میفرستند تا شب و اگر در آن روز بمیرد
شهید مرده باشد و اگر در وقت شام با این طریق استعاذه کند همین ثواب یابد و از ابن عباس مرویست که حقتعالی اوّل رسول خود را باستعاذه امر کرد و بعد
از آن فرمود که افتتاح کلام بنام او کند باین وجه که بسم الله بنام خدائی که بوجوب وجود و جامعیت جمیع صفات مستحق پرستش است الرحمن بسیار بخشنده
بر خلقان در دنیا بدادن وجود و حیات و ارزاق و سایر نعمتها تا بوسیله آن شناخته و حاصل شود و بعبادات مشغول شوند الرحیم مهربان بر بندگان در
آخرت بمغفرت و رسانیدن ایشان را بروضه جنّت از عکرمه روایت است که رحمن یک جزو رحمت است و رحیم صد جزو و مصداق این است قول حضرت رسالت پناه
که خدا را صد جزو رحمت است و از جمله آن یک جزو را بدنیا فرستاده و در میان همه خلقان پراکنده ساخته و هر رحمی و عطوفتی که در دنیاست همه از آن یک
جزو است و نود و نه جزو دیگر را در خزانه احسان خود ذخیره نهاده تا در آخرت آن یک جزو را با نود و نه جزو ضم کند و بر بندگان نثار کند و در اخبار آمده که او
سبحانه رحمن است نسبت بجمیع بندگان از مؤمن و کافر باین معنی که خالق و رازق همه است و رحیم است نسبت بمؤمنان که توفیق دهنده ایشان است در طاعت و امرزنده
ایشان و رساننده بروضه رضوان و فردوس ایشان در تاریکی قبر و در وقت حشر چنانکه از حضرت رسالت مرویست که چون بنده مؤمن را در قبر در آرند
و سر قبر را بپوشند حق تعالی از روی لطف و بنده نوازی خطاب کند که ای بنده من در این کنج لحد تنها ماندی و آن دوستان و یارانی که از برای ایشان در حق من
عصیان میکردی ترا تنها بگذاشتند امروز ترا برحمت شامله خود بیامرزم و بنوازم چنانکه همه خلایق تعجب نمایند از آن پس بفرشتگان خطاب فرماید که بروید
و این بنده مرا دلجوئی کنید و دری از بهشت عنبر سرشت در روی او گشائید و قبر او را وسیع و پرنور گردانید و انواع ریاحین و موائد طعام نزد او حاضر
گردانید و بعد از آن او را این یاد گذارید که من مونس و هم نشین او خواهم بود تا روز قیامت و نیز از حضرت رسالت پناه منقولست که چون روز قیامت شود
و بنده را از اهل ایمان حاضر کنند فرمان آید که قبه بر پا کنید و بنده مرا در آنجا نشانید بعد از آن او سبحانه بوی خطاب کند که ای بنده نعمتهای من را سرمایه معصیت
ساختی و چندانکه نعمت بر تو زیاده گردانیدم تو در عصیان بیشتر افزودی بنده سر خجالت در پیش افکند خطاب آید که ای بنده من سر برآر که همان ساعت
که معصیت کردی من ترا آمرزیدم بنده دیگر را حاضر کنند و بجهت بسیاری گناه و برا سرزنش کنند وی از خجالت خود بگریه در آید حق تعالی فرماید که ای
بنده من امروز که گناه میکردی میخندیدی ترا شرمسار نساختم امروز که گناه نمیکنی و تضرع و زاری مینمائی چگونه ترا عذاب کنم گناهان ترا بخشیدم و در
دخول بهشت دادم و از اهل البیت نقل است که چون روز قیامت رسد حقتعالی اهل ایمان را در یکجا جمع کند و خطاب کند با ایشان که من از سر هر تقصیری که در نزد
شما داشتم در گذشتم شما هم نیز هر حقی که در ذمه یکدیگر دارید برا کنید و همه به بهشت من در آئید و از حضرت رسالت پناه روایتست که امت مرا چون روز قیامت
در موقف حساب بدارند و عملهای ایشان را در ترازوی عمل نهند حسنات ایشان بر سیئات بیفزاید امتان پیغمبران گویند که امت محمد را با وجودی که عمل ایشان
کفه حسنات ایشان فزونتر شد پیغمبران ایشان گویند بجهت آنکه ابتدای کلام ایشان سر نامه بودن نامهای الهی که او همانا نام در کفه نهند و همه حسنات و سیئات همه فرزندان
آدم را در کفه دیگر نهند آن بر همه بچربد بسم الله الرحمن الرحیم است و در خبر است که چون بنده مؤمن قدم بر صراط نهد آتش دوزخ در زیر قدم او چون یخ فسرده

شود آتش گوید که ای مؤمن زود بگذر که نور ایمان تو شعلهٔ مرا فرو نشاند ابو سعید خدری از حضرت پیغمبر صلعم روایت کند که مؤمنان گناهکار را بر دوزخ بندند پس بدوزخ
و آتش را بر ایشان سرد سازند تا وقت بیرون آمدن آنگاه خطاب آید بفرشتگان که ایشان را بفضل و کرم من ببهشت در آرید و از حضرت رسالت پناه صلعم روایتست که هر گاه
معلم بکودک گوید که بسم الله الرحمن الرحیم خدای تعالی برات آزادی از آتش دوزخ برای آن کودک و پدر و مادر و معلم او بنویسد و آورده اند که رسول خدا صلعم روزی بگورستان
بقیع گذر کرد بنزدیک قبری رسید اصحاب را فرمود که بتعجیل گذرید در محل برگشتن فرمود که بتعجیل مکنید گفتند یا رسول الله در محل رفتن بتعجیل فرمودی گفت
شخص را عذاب میکردند طاقت ناله و فریاد او نداشتم اکنون خدای تعالی بر وی رحمت کرد گفتند یا رسول الله سبب چه بود فرمود کودکی از وی مانده حالا او را بمکتب
دادند معلم وی را تعلیم بسم الله الرحمن الرحیم کرد و کودک آن را بر زبان راند خطاب رسید که ای فرشتگان دست از این کس بدارید که روا نباشد که پدر را عذاب کنند و
پسر در یاد ما باشد از ابن مسعود روایتست که پیغمبر خدای فرمود که هر که خواهد که حق تعالی وی را از زبانیهٔ دوزخ که نوزده اند برهاند باید که بقرائت بسم الله
الرحمن الرحیم مشغول شود که نوزده حرفست تا حق تعالی هر حرفی از آن سپری گرداند از دفع هر یک و نیز از آنحضرت منقولست که هر که این آیه را بخواند حقتعالی بعدد هر
حرفی از آن چهار هزار حسنه بنویسد و چهار هزار سیئه محو کند و چهار هزار درجه بر دارد و در نقل صحیح آمده که هر که در وقت طعام خوردن بسم الله الرحمن الرحیم
بگوید شیطان از آن تناول نکند و اگر در وقت جامه کندن بسم الله الرحمن الرحیم بگوید پردهٔ میان عورت او و چشمان پریان پیدا شود و نیز از آنحضرت روایتست که روز
قیامت بندهٔ گناهکار را امر آید که بدوزخ رود چون بکنار دوزخ رسد گوید بسم الله الرحمن الرحیم و قدم در دوزخ نهد آتش دوزخ هفتاد هزار ساله
راه بگریزد و در روایت آمده که در روز قیامت بنده را بحسابگاه آورند و عادتی که در دنیا داشته باشد بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان راند و نامه را بستانند
چون بگشاید از سفید بیند گوید که در اینجا نوشته نیست تا بخوانم فرشتگان گویند که در همین نامه سیئات و خطایا و بدیها و عملهای بد نوشته بود اما
از برکت بسم الله الرحمن الرحیم زایل گشت منقولست که عارفی وصیت کرد که بسم الله الرحمن الرحیم را در کفن او بنویسند تا چون قیامت شود و همه مردمان از قبر
برخیزند گویم بار خدایا برای ما کتابی فرستادی و در اول آن بسم الله الرحمن الرحیم ثبت کردی مرا نیز با اول کتاب خود با ما معامله فرما و بیست که پیغمبر فرمود
که هر کاری بزرگ که در اول آن ابتدا بنام خدا نکنند انجام او بتمام نرسد و از علی بن موسی الرضا روایتست که بسم الله الرحمن الرحیم نزدیکترست باسم اعظم از سیاهی
چشم بسفیدی آن و آورده اند که قیصر روم را درد سری بدید آمد هر چند طبیبان بمعالجه آن کوشیدند فائده نداد عاقبت نامه نوشت بحضرت امیر المؤمنین عمر و
حال عرض رسانید حضرت کلاهی نزد او فرستاد فرمود که بر سر نهد تا شفا یابد قیصر چون آن را بر سر نهاد فی الحال شفا یافت و از آن متعجب شده بفرمود تا آن کلاه
را بشکافتند در آنجا کاغذی یافت بر آن نوشته که بسم الله الرحمن الرحیم دانست که شفای او در این کلمه بزرگوار بود فی الحال مسلمان شد و در خبرست که فرعون
پیش از آنکه دعوی خدائی کند امر کرده بود تا در کوشک وی این کلمه بزرگوار نوشته بودند و در بعضی تفاسیر آمده که جبرئیل را نوشته بود چون دعوی
خدائی کرد و موسی ع از ایمان او نا امید شد شکایت او بحضرت عزت عرض کرد خطاب آمد که یا موسی تو در کفر او نظر داری و هلاک او از من مطلبی و نظر من در آن
کلمهٔ عظیم است که در کوشک او نوشته شده بعزت و جلال من تا آن نام در آنجا نوشته شده او را عذاب نکنم و چون خدای تعالی خواست که او را عذاب کند اول آن
نوشته را از آن کوشک زایل گردانید و بعد از آن عذاب باو فرستاد و بدانکه چون بسم الله الرحمن الرحیم افتتاحست باسم منعم حقیقی و اعتراف بالوهیت او و ولایت
یافتن بذکر فضل و رحمت او و آن باعث است بمشغول شدن بحمد و شکر او از اینجهت حق سبحانه بعد از بسم الله الرحمن الرحیم طریق کیفیت حمد را تعلیم بندگان کرده فرمود
که الحمد لله یعنی ماهیت و حقیقت ثنا و با هر ستایش جمیل و وصف جلیل که از اول تا باخر بوده و هست و خواهد بود ثابتست مر خدایرا که موصوفست
باسماء حسنی و صفات کمال سعد بن قطان از فضل روایت کرده که گفت ابی عبد الله ع را گفتم که دعائی که مشتمل بر جمیع مقاصد دارین باشد بمن تعلیم فرمای فرمود که
حقتعالی را بلفظ الحمد ستایش کن و از پیغمبر مرویست که هر کاری که در اول آن الحمد لله نباشد او ابتر و ضایع شود و باخر نرسد و نیز از آنحضرت نقلست که سبحان
الله نصف ترازو است و الحمد لله پر آن یعنی ثواب الحمد لله دو برابر سبحان الله است و از امام جعفر صادق ع روایتست که رسول خدا صلعم فرمود که چون بنده
مؤمن بگوید الحمد لله کما هو اهله و مستحقه فرشتگان از نوشتن ثواب آن عاجز شوند از جناب الهی خطاب بفرشتگان آید که چرا این کلمه که بندهٔ من بر زبان راند در نامهٔ
عمل او ثبت نکردید گویند خداوندا ما چه دانیم که ثواب گفتن این کلمه که متضمن استحقاق و اهلیت حمد تست بچه مرتبه است تا بنویسیم حق تعالی فرماید که شما این
کلمه را ثبت کنید و بر من لازم است که ثواب حمد بکه سزاوار من باشد باو کرامت کنم و نیز از آنحضرت مرویست که هر گاه حق سبحانه نعمتی به بندهٔ خود عطا کند و او
در مقابل آن الحمد لله بگوید با فرشتگان خطاب کند که نظر کنید بر بندهٔ من که او را چیزی حقیر عطا کرده ام و او در برابر آن کلمه بر زبان رانده که شامل همه حمدها
و مقابل همه نعمتهای غیر متناهیست بر من لازمست که در آخرت نعمت غیر متناهی باو دهم و ابو مسعود از ابی عبد الله روایت کرده که هر که در وقت صبح چهار بار بگوید
الحمد لله رب العالمین وی از عهده شکر نعمت آن روز بیرون آمده باشد و هر گاه در شب بگوید شکر نعمت آن شب ادا کرده و آورده اند که نوح ع چون از طعام خوردن
فارغ شدی گفتی الحمد لله و چون آب نوشیدی گفتی الحمد لله بجهت این حق سبحانه و تعالی در حق او گفت انه کان عبدا شکورا و چون
باعث حمد اوصاف جمیله و صفات کمالیه است از اینجهت حق سبحانه بعد از ذکر حمد بیان صفات کمال خود میفرماید باین وجه که رب العالمین یعنی حقیقت
حمد مر خدایرا است که آفریننده و پرورنده همه عالمهاست از فرشتگان و پریان و آدمیان و سایر حیوانات و مصلح ارزاق همه ایشان از وهب منبه روایتست که حق تعالی
را هیجده هزار عالمست که دنیا یکی از آنست و آنها مسکن روحانیست و عدد ایشان غیر از خدا کسی نمیداند و او سبحانه آفریدگار و پروردگار همه است از ابن کعب
روایتست که مراد به هیجده هزار عالم هیجده هزار فرشته است چهار هزار و پانصد در مشرق و چهار هزار و پانصد بطرف مغرب و چهار هزار و پانصد بطرف شمال
و چهار هزار و پانصد بطرف جنوب و با هر یکی از آنچندان فرشته باشد که عدد ایشان بغیر از خدای تعالی ندانند و در خبر آمده که هر که هفت بار بگوید یا رب

بسم الله الرحمن الرحیم را نوشته در کلاه قیصر روم دارند

موسی

فاتحة الکتاب

در روایت دیگر پنج بار هر دعائی که بعد از ان کنند مستجاب شود و نیز از پیغمبر خدا صلعم روایتست که چون بنده مؤمن گوید یا رب حق تعالی در جواب گوید لبیک و چون بار دویم
و سیم بگوید از جناب حضرت عزت ندا اید که ای بنده من هر چه میخواهی از من بخواه تا بتو بدهم و در ثواب گفتن یا ربنا و سیدنا که در دعای یا من اظهر الجمیل واقعشده پیغمبر صلعم
از جبرئیل خبر داده که چون بنده مؤمن این کلمه را بگوید حق تعالی ملائکه را گوید که ای فرشتگان من گواه باشید که من امرزیدم این بنده را و او را اجر عظیم کرامت فرمودم بعدد هر که
افریدهام در بهشت و دوزخ و هفت اسمان و زمین و بعدد برگها و ریزه های ... افتاب ماه و جمیع ستارگان و قطرهای باران و انواع خلقان و کوهها و سنگ ریزها و بعدد
هر چه آفریدهام در عرش و کرسی و غیر ان و بواسطه شرافت و عظمت این نام است که انرا در جنب اسم بزرگوار خود یاد کرده و بعد از ان صفات دیگر فرموده که الرحمن الرحیم
یعنی خدائیکه بخشنده نعمت است بر خلقان و امرزنده عاصیان و ان جهانکه او این دو صفت جهة مبالغه است و گویند که این دو نام در بسم الله باول افرینش است که بماده
و مدة ممکنات او افریده و بمحبت این سزاوار پرستش گشته و ذکر ان در اینجا نظر بباقی گذاشتن وجود ایشانست تا باجل مسمی و اعاده ایشان در اخرة برای جزا و سزا و در نظیر
از اهل ایمان مؤید این است که عقب این دو صفت فرمود که مالک یوم الدین یعنی خداوندیکه خداوند و پادشاه روز جزا و داد است و ان روز قیامتست که
جمیع بندگان او در ان روز بجزای کردار خود شاد سازد باین وجه که متقیان را ثواب دهد و عاصیان را عقاب نماید و پادشاهی او اگر چه عامست نسبت بدنیا و اخرة
اما تخصیص ان باخرة بانجهة انکه در ان روز هیچکس نخواهد بود که دعوی پادشاهی کند مگر او سبحانه بخلاف دنیا از حضرت امام محمد باقر ع
مرویست که دین بمعنی حسابست یعنی حاکم روز حسابست که میان بندگان بحق حکم کند و از حسنات در نگذرد و بدانکه این ایه دلالت میکند بر اثبات روز معاد و مبدء و
گردانیدن بندگان را بثواب و ترسانیدن ایشانرا از عقاب پس هر گاه بندگان در این ایه تامل کنند رجا و خوف را منظور نظر خود میدارند و دل را بجانب او
سبحانه میاورند و مایل پرستش وی میشوند از اینجهة او سبحانه چون بندگان خود را بواسطه تامل در این ایها باین مرتبه رسانیده در عقب ان ایشانرا تعلیم
کیفیة پرستش فرمود و گفت ای بندگان من توجه بجانب من کنید و بمن خطاب کرده بگوئید که ای انکسی که خداوند صفتهای مذکوره ایاک نعبد
ترا می پرستیم و بس و غیر ترا در پرستش تو شریک نمیسازیم زیرا که غیر از تو هیچکس دیگر سزاوار پرستش نیست و ایاک نستعین و همین از تو یاری
میخواهیم در دوام پرستش تو و جمیع مقاصد و حوایج خود نه از غیر تو و در گفتن این کلمات بزرگوار ثواب بسیار است بو طلحه روایت کند که من با رسول خدا صلعم
بودم در بعضی از غزوها چون کار حرب سخت شد رسول الله سر برداشت و گفت مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین سرها دیدم که می افتاد و کسی
را نمیدیدم و در روایت امده هر گاه که کار بنده مؤمن تنگ شود او را در این کلمات شریفه مداومت باید نمود کار برو سهل و اسان گردد و چون تخصیص پرستش
و یاری خواستن باو سبحانه موجب روا شدن حاجتها و بر امدن مرادها و بزرگترین خواستن هدایتست از او سبحانه که موجب رستگاری دنیا و عقبا ست از اینجهت
انرا مقدمه طلب هدایت بندگان ساخت در عقب ان میفرماید که ای بندگان بگوئید از روی نیاز که ای انکسی که عبادة مخصوص است بتو و یاری خواستن
روا نیست غیر از تو اهدنا الصراط المستقیم بنما ما را راه راست که واسطه رسیدن است ببهشت جاودان و روضه رضوان یعنی توفیق ما ده در
طاعات و عبادات تا بوسیله ان بنعمای اخروی برسیم و گویند که چون اصل هدایت حاصل است مر اهل ایمان را پس مقصود از طلب هدایت اثبات است بر ایمان و یا توفیق
طاعة و یا حصول مثوبات بر ان از حضرت امیر المؤمنین علی ع روایتست که معنی این ایه انست که ما را براه راستی که نموده ثابت قدم دار تا دایم مطیع تو باشیم و ما را امر و
نواهی و بکلطفه به پرستش غیر تو نپردازیم و ثعلبی محدث حنبلی از ابو بریده اسلمی که از اصحاب حضرت نبویست نقل کرده که صراط مستقیم طریقه محمد و ال محمد است که
بر اصول دین است که توحید و عدل و نبوة و امامت و معاد است و شکی نیست که طریق اهل البیت صراط مستقیم است که سلوک کردن در ان موجب نجات و
رستگاری است و اختیار غیر ان سبب خسران و زیانکاری چنانکه در اخبار صحیحه بطریق اهل البیت از پیغمبر وارد است که انحضرت فرموده که اهل بیت من مثل کشتی
نوح است هر که در کشتی نوح نشست از غرق نجاة یافت و هر که نه نشست غرق شد و بعذاب اخرة گرفتار گشت خلاصه معنی انستکه ما را ثابت قدم دار در
ایمان و طاعة صراط الذین انعمت علیهم که راه کسانیکه انعام کردی بر ایشان راه راست بنعمة هدایت و طریق طاعة خود مراد پیغمبرانند و صدیقان
و شهدا و صلحا ابن عباس گفته که مراد جماعتی اند که تابع موسی و عیسی بودند و مطیع امر و نهی ایشان یعنی بنما ما را راه کسانیکه تبدیل نعمة نکردند و از جاده شریعة
پیغمبر خود بر نگردیدند و از طریق اهل بیت مصطفی اند غیر المغضوب علیهم نه طریق کسانیکه غضب و خشم واقعشد بر ایشان و اینجماعة جهودانند
که بسبب عناد و طغیان و قتل پیغمبران و تحریف تورات حق تعالی بر ایشان خشم گرفته و در حق ایشان فرموده که و غضب الله علیهم و لعنهم و لا الضالین
و نه راه جماعتی که گمراهند از طریق مراد ترسایانند که عیسی را پسر خدا گفتند و بسبب انبیا نکوهیدند میل بضلالت و گمراهی کرده اند کقوله تعالی و ضلوا
عن سواء السبیل و روایتست که رسول خدا صلعم در وادی القری با جهودان و ترسایان کارزار میکرد یکی از اصحاب اشاره بجهودان کرد و گفت یا رسول الله اینها چه
کسانند اینها که با تو حرب میکنند فرمود هم المغضوب علیهم بعد از ان اشاره بترسایان کرد و گفت ایشان چه طایفه اند فرمود هم الضالون سورة البقرة
مدنیة مائتان و ستة و ثمانون ایة در روایتست از حضرت رسالت پناه صلعم که هر که سورة البقرة را قرائت کند مستغرق صلوات الهی و رحمة نامتناهی
گردد و ثواب هر کس که در راه خدای تعالی حد و در دیار اسلام کرده باشد از کفار در این مدة ترس کفار از دل او زایل نشده باشد در نامه اعمال او بنویسند پس
فرمود با ابی بن کعب که ای ابی مسلمانانرا امر کن بدانستن این سوره که دانستن این سوره برکت است و ترک ان حسرت و ندامت در قیامت و هم میسر روایت کرده که
هر که سورة البقرة و ال عمران را بخواند نور او از زمینها و عجیبا برود عرش است و عجیب از زمین هفتم و نیز از پیغمبر مرویست که هر که این سوره بخواند خانه او
از جمیع خیرات خالی نباشد و در روایت امده که رسول خدا صلعم لشکری بغزا میفرستاد خواست که یکی بر ایشان امیر کند یک یک را نزد خود میخواند و میگفت تو از
قران چه سوره میدانی او میگفت فلان و فلان سوره تا انکه جوانی پیش امد که از همه کمتر بود گفت یا رسول الله من سورة البقرة را میدانم فرمود تو امیر این لشکر

در فضیلت سوره بقره

کردم ایشان گفتند یا رسول الله جوانی که در سال از همه کهتر است بر پیران امیر می سازی فرمود که سورة البقرة می داند از این حدیث شریف معلوم می شود که منصب امارت
بعلم است و فضیلت نه بسال و کبر سن پس امیر المؤمنین علیه السلام که حاوی شریعت نبوی و جامع جمیع معانی قرآنی بود و بر وجوه محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و مجمل و مفصل
از سید او واقف و مغیبات خبر داده و قضایای مشکله کشاده و بر تبه انا مدینة العلم و علی بابها از سید او در خلافت و سایر ابواب مقدم بوده باشد بر جمیع شیخ و شاب افضلیت
او و ثبوت او بجا امد از این حدیث معلوم می شود که سید انبیا فرمود که یا علی من سید ولد آدم و تو سید عرب و سلمان سید فارس و صهیب سید روم و بلال سید
حبشه و طور سید کوهها و سدره سید درختها و اشهر حرم سید ماهها و قرآن سید کلامها و سید قرآن سورة البقرة و سید آیات سورة البقرة آیة الکرسی و از امام جعفر
صادق مرویست که هر که سورة البقرة و آل عمران بخواند در روز قیامت این دو سوره در چتر شود و بر سر او از تاب آتش نکه دارد و از حرارت آن روز در پناه خود باشد و در عقبی
بمرتبه بلند رسد باید که تلاوت این سوره نماید بسم الله الرحمن الرحیم الم نزد اکثر مفسران الف اشاره است بانا و لام بالله و میم باعلم یعنی منم خدا ی که داناترا از
همه ام و یا الف اشاره است بالله و لام بجبرئیل و میم بمحمد یعنی حق تعالی قرآن را بواسطه جبرئیل بمحمد فرستاد و از ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین مرویست که حروف مقطعه از
اسرار قرآنست و هیچکس را اطلاع ندارد مگر کسانیکه مؤید من عند الله اند که حضرت رسالت پناه و ائمه معصومین اند و از حضرت امیر المؤمنین روایت است که هر کتاب
خدا را خلاصه بوده و خلاصه قرآن حروف مقطعه است و گفته اند حروف مقطعه جهت عاجز کردانیدن بندکان است تا بدانند که کسی را بحقیقت این کتاب راه نیست و عقل همکی
از کنه معرفت آن کوتاه است و در بعضی تفاسیر مذکور است که سبب آنکه او سبحانه سورها را بحروف مقطعه افتتاح کرده است آنست که چون رسول خدا قرآن خواندی جمیع مشرکان در یکجا جمع
شدندی و شعر خواندندی و صفیر زدندی و دست بر دست زدندی مشغول شدندی تا مردمان استماع کلام الهی نکنند حق تعالی این حروف عجیبه را فرستاد ایشان از استماع آن تعجب کرده
خاموش شدندی و استماع قرآن میکردندی تا دیگر مثل اینحروف را بشنوند و بسبب این معانی قرآن بمردم رسیدندی و حجت را بر ایشان لازم میکردانید و وعده کرده اند که حق تعالی حضرت رسالت
پناه را وعده داده بود بفرستادن کتابی که بر صحیفه روزکار نماند و چون وقت موعود رسید قرآن را فرستاد و حبیب خود را خبر داد که ذلک یعنی آن کتاب که قبل از این بوعده آن اشاره
شده بود الکتاب این کتاب کاملست و کویند که معنی آنست که خدای تعالی در کتب مقدم چون توریة و انجیل و غیر آن بانزال آن وعده داده بود این کتابست لا ریب
فیه که هیچ شکی و شبهه نیست در او یعنی از غایت ظهور حجت و وضوح دلالت بمرتبه ایست که هر که در او اندک تاملی کند هیچ شکی در آن نکند و داند که وحی الهی است
و از سر تحقیق عالم شود بآنکه این کتاب هدی بیان دلالت کننده است و راه راست نماینده است بحق للمتقین مر جماعتی را که پرهیزکارانند یعنی ثابت دارنده ایشان
را براه راست چه اصل قبول ایشان را حاصلست و یا نماینده راه بهشت است با ایشان و بدانکه متقی کسیست که خود را نکه دارد از آنچه بدوزخ رساند و از حضرت
امیر المؤمنین مرویست فرموده که متقی آنست که اکر همه اعمال او بر طبق نهند و از آنجا بر جهانیان عرض کنند هیچ زیان نباشد که او را از آن شرم باید داشت و از کعب الاحبار معنی تقوی پرسیدند
گفت در راهی که پر از خار و خاشاک باشد رفته اید گفتند آری گفت چگونه رفته اید گفتند دامن خود را از آن بر داریم و خود را از آن باز داریم تا هیچ خاری دامن
گیر ما نشود و در اعضای ما نخلد گفت تقوی از این قبیل است یعنی در راه دین از معاصی چنان اجتناب کنند و چون کفار بقرآن منتفع نمیشدند از اینجهت هدایت را مخصوص
بمتقیان کردانید و گفت قرآن هدایت کننده پرهیزکارانست الذین کسانی اند که بدلیل روشن یؤمنون بالغیب میکروند و تصدیق میکنند بچیزی از
ایشان غایب است و مشاهد ایشان نیست که آن حق تعالی است و فرشتکان و همه پیغمبران و امامان و احوال قیامت و بهشت و دوزخ و معاد جسمانی و غیر آن و باجماع ائمه
ایمان عبارتست از تصدیق باصول خمسه که توحید است و عدل و نبوة و امامت و معاد و اقرار بزبان و در تفسیر ائمه مذکور است که مراد از غیب صاحب الزمان علیه صلوات
الله الملک المنان یعنی متقیان کسانی اند که اعتقاد دارند بامامت صاحب الزمان و چون نماز افضل اعمال بدنی است و زکوة افضل اعمال مالی از اینجهت او سبحانه در میان
سایر اعمال تخصیص بذکر آن کرده متقیان را باین صفت ستایش میکند میکوید که پرهیزکاران کسانی اند که و بپا میدارند بجمیع ما یجب لها مبنی ویقیمون الصلوة
و بپا میدارند نمازهای فریضه خود را با جمیع شرایط و ارکان و مما رزقناهم ینفقون از آنچه روزی داده ایم ایشان را و مالک آن ساخته نفقه میکنند
یعنی حقوق واجبه را بمستحقان آن میرسانند از زکوة و خمس و سایر نفقه بر اهل و عیال و غیر آن نزد بعضی انفاق شامل جمیع نفقات واجبه و مندوبه است پس شامل
صدقات سنتی نیز باشد محمد مسلم از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده که مراد از آن انفاق علم است یعنی از آنچه تعلیم میدهیم ایشان را بر خلق میرسانند و از آن
امساک نمیکنند والذین و دیگر پرهیزکاران جماعتی اند که یؤمنون بما انزل الیک تصدیق میکنند بآنچه فرو فرستاده شده است بسوی تو از قرآن
و وحی وما انزل من قبلک و بآنچه نازل کردانیده شده است پیش از تو بر پیغمبران چون توریة و انجیل و غیر آن یعنی اعتقاد دارند بآنکه جمیع این کتابها که
پیغمبران سابق حکم بآن کرده اند و مردم را بآن دعوت کرده اند از نزد خدا نازل شده و اکر چه قرآن نسخ آن کلام کرده و احکام آنرا منسوخ ساخته وبالآخرة هم
یوقنون و بسرای دیکر که قیامتست ایشان بیقین اند بی کمان و در وقوع آن اصلا شکی ندارند اولئک آن متقیان که باین صفتها آراسته اند علی هدی
من ربهم بر راه راستند و بر جاده صواب از جانب پروردکار خود نه باین معنی که خدای تعالی ایمان را در ایشان آفریده باشد چنانکه مذهب اهل سنت است چه
این موجب ظلم او سبحانه است در عذاب کافران بجهت اختیار عدم قدرة ایشان در کسب ایمان زیرا که چون ایمان را در ایشان نیافریده پس اکر عذاب ایشان کند ظلم کرده
باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا بلکه معنی مراد آنست که او سبحانه وجود و عقل بایشان داده و پیغمبران و کتابها فرستاده و بآن دعوت کرده و بر عمل ایمان
وعده ثواب داده و بر ترک آن تهدید کرده و اهل ایمان باختیار خود اطاعت آن کرده اند و کفار باختیار خود انقیاد نکرده اند واولئک و آن جماعت که کویند
اند باختیار خود هم المفلحون ایشانند رستکاران از عذاب و رسنده بمرتبه ثواب نه غیر ایشان یعنی رستکاری خواص است بمتقیان و کرفتاری باهل کفر و
طغیان و از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که رسول صلعم فرمود که یا علی اولئک شیعتک هم الفائزون یعنی بدرستیکه علی است و شیعیان او که رستکارانند و غیر ایشان
بی بهره اند از مجاهده و بدانکه چهار آیه از اول سورة البقرة در مدح مؤمنان نازل شده و بعد از آن دو آیه در مذمت کافران و در عقب آن سیزده آیه در ذم

الم و حروف

منافقان

منافقان وان بعد مذمت کفار است ان الذین کفروا بدرستیکه آنانکه از روی عناد نگرویدند و پوشیدند نور ایمان را بظلمت شرک و کفر و لتقابل کلها و شد
نگروند تا ایشان بعد سرحد رستگاری رسانند سواء علیهم یکسانست بر ایشان ءانذرتهم که بیم کنی و بترسانی ایشانرا از عذاب ام لم تنذرهم یا آنکه
نترسانی ایشانرا یعنی اگر بترسانی و اگر نترسانی لا یؤمنون ایمان نمی آورند زیرا که در آیات و معجزات تو نظر نمیکنند و تصدیق نمیکنند پیغمبری تو را و منکر
قرآن پس بجهت نظر نکردن در معجزات ظاهره تو از غایت رسوخ کفر بر ایشان بمرتبه رسیده که گویا ختم الله مهر نهاده است خدای تعالی علی قلوبهم بر دلهای ایشان
و علی سمعهم و بر گوشهای ایشان و علی ابصارهم و بر دیدهای ایشان غشاوة پوششیست یعنی چونکه فائده دل که دریافتن حق است و فائده
گوش که شنیدن آیات است و فائده دیده که دیدن معجزات است از ان حاصل نمیشود پس گویا که حق تعالی بر هر عضو ایشان نداده و گویند مراد بختم است
آخرت یعنی حق تعالی در آخرت کور و کر و بی عقل حشر خواهد کرد ایشان را و یا مراد بختم علامتی است که حق تعالی بر این عضو کافران وضع کرده تا فرشتگان ایشانرا بآن علامت
شناخته لعنت کنند بر ایشان و میتواند بود که مراد از مهر نهادن خدای تعالی باشد بر این سه عضو از روی حقیقه تا بجهت آن ایمان نیاورند پس که حق تعالی فعل
نیست چه این قبیح است و قبیح بر حق تعالی روا نیست پس حاصل آنستکه چون کفار از روی عناد و جحود اصلا التفات بمعجزات ظاهره نمیکنند بمرتبه رسیده اند که
استعداد ایشان مسلوب است و بمنزله کسی اند که مهر بر این سه عضو او نهاده باشند و لهم و مر این کافران جاحد راست عذاب عظیم عذابی بزرگ در دنیا بکشتن
و اسیر کردن و در آخرت بدوزخ مخلد بودن آورده اند که عبد الله بن ابی بن سلول و معتب بن قشیر و اتباع ایشان اتفاق کردند که اظهار اسلام کنند و بدل با اعتقاد
خود باشند و بشرف تقرب که مسلمانان نزد پیغمبر داشتند برسند و از اسرار مسلمانان مطلع شده کفار را از ان با خبر کردانند پس با نفاق نزد آنحضرت آمده اظهار
اسلام کردند حق تعالی رسول را خبر داده فرمود که و من الناس و بعضی از مردمان من یقول کسانی اند که میگویند امنا بالله ایمان آورده ایم بخدا و بالیوم
الآخر و بروز بازپسین که قیامت است و ما هم بمؤمنین و حال آنکه ایشان نیستند ایمان آورندگان و گویند کان یخادعون الله فریب میدهند
خدای را باظهار اسلام و ایمان بکفر یعنی منافقان میدانند که خدای تعالی را فریب نتوان داد زیرا که عالم السر و الخفیات است و با کمون ایشان واقف است پس این
کلام بر وجه مجاز باشد نه حقیقه و معنی اینکه معامله ایشان با خدا و اینکه معامله کسانیست که در صدد آن باشند که غیر خود را فریب دهند حقیقه و گویند معنی
آنستکه زعم باطل ایشان اینست که در عمل فریب میدهند خدا را و الذین امنوا و آنانرا که ایمان آورده اند یعنی از روی فریب دادن میگویند بمؤمنان
که ما بخدا و رسول ایمان آورده ایم همچنانکه شما و ما یخدعون و از روی حقیقه فریب نمیدهند با این عمل الا انفسهم مگر نفسهای خود را زیرا که
و بال فریب دادن ایشان که عذاب الیم است و عقاب عظیم در دنیا و آخرت جز با ایشان راجع نمیشود و ما یشعرون و نمی یابند که مضرت جزای این عمل که در دنیا و آخرت
با ایشان باز خواهد گشت فی قلوبهم در دلهای ایشان که محل اعتقاد است مرض بیماری نفاق است و کینه مؤمنان و حسد بر ایشان فزادهم الله
مرضا پس بیفزود خدای بر ایشان بیماری نفاق را یعنی غم و الم ایشانرا زیاده کردانید بجهت زیاده کردانیدن علو مرتبه پیغمبر خود و قوت دین اسلام و قوی تر ساختن
اهل اسلام را قوة و کثرة بیشتر میشد ایشان در نفاق و کینه و حسد می افزودند از غایت خشم بر مسلمانان و لهم و مر ایشانراست در آخرت عذاب الیم عذابی دردناک
که مخلد باشند در ان بما کانوا یکذبون بسبب آنچه بودند که با مؤمنان دروغ میگفتند از دعوی اسلام و اظهار ایمان بعد از ان از افعال قبیح ایشان خبر میدهد
باین وجه که و اذا قیل و چون گفته شود یعنی مؤمنان گویند لهم مر منافقانرا که لا تفسدوا فساد مکنید و تباهی مجوئید فی الارض در زمین بجهت عصیان
و نافرمانی کردن و باز داشتن مردمانرا از ایمان و فریب دادن مؤمنانرا و اظهار کردن بطلان دین اسلام نزد کافران قالوا گویند در جواب مؤمنان بر وجه
جحود و عناد با اعتقاد باطل خود انما نحن بدرستیکه جز این نیست که ما مصلحون مصلحانیم که کارهای خود را بوجه صلاح و صواب
و چون افعال قبیح خود را صواب میدانستند حق تعالی در قول ایشان فرمود که الا بدانید ای مؤمنان انهم بدرستیکه منافقان هم المفسدون ایشانند
تباه کاران و فساد کنندگان نه مؤمنان و لکن لا یشعرون و لیکن ایشان نمیدانند که مفسدانند و عمل ایشان بر وجه صلاح نیست بجهت عدم تفکر در معجزات
ظاهره و دلیلهای واضح و اگر عناد و انکار میگذاشتند و بدیده بصیرت در آیات روشن نظر میکردند میدانستند که آنچه میکنند عین فساد است نه صلاح و اگر عذاب
و عقاب از امید انستند هرگز این نوع عمل نمیکردند و در راه صواب که ایمان آوردن است بر رسول میکردند و اذا قیل و چون گفته شود یعنی رسول یا مؤمنان
گویند لهم مر ان منافقانرا که امنوا بگروید بدل و تصدیق پیغمبر کنید کما امن الناس همچنانکه گرویدند مؤمنان مخلص که اصلا نفاق ندارند
قالوا گویند با نفس خود یا در میان قوم خود انؤمن آیا ایمان آریم یعنی هرگز نگرویم کما امن السفهاء همچنانکه گرویدند سفیهان و بیخردان و چون بیشتر
مؤمنان درویش و فقیر بودند و بعضی از ایشان بنده مانند صهیب و بلال از آن جهت ایشانرا سفیه خواندند و یا بزعم باطل ایشان آن بود که اگر عقل میداشتند ایشان
خود را از دست نمیدادند و ملک و بد نحو تکذیب ایشان فرمود که الا بدانید ای مؤمنان حقیقی انهم بدرستیکه منافقان هم السفهاء ایشانند
بیخردان و نادانان نه اهل ایمان و لهذا کفر را بر ایمان اختیار کردند و معصیت را بر طاعت و لکن لا یعلمون و لیکن نمیدانند که سفیهانند و این غایت جهل و
نادانی است آورده اند که عبد الله بن ابی و منافقان و رفیقان او با صحابه امیر المؤمنین علی و جمعی از اهل اسلام ملاقات کردند و هر یک از ایشان خوشامد مدحها گفتند
آنحضرت گفت ای عبد الله از خدای بترس و نفاق را بگذار و با اعتقاد تمام ایمان آور و او گفت یا ابا الحسن نفاق بما نسبت مفرمای که ما هم چون شما ایمان آورده ایم و برسول
گرویده ایم حق تعالی بجهت تکذیب ایشان و تصدیق حضرت امیر المؤمنین علی آیه فرستاد که و اذا لقوا و چون ملاقات کنند منافقان الذین امنوا آنکسانیرا که ایمان
آورده اند قالوا گویند با ایشان از روی نفاق امنا ایمان آورده ایم همچو شما و بمحمد و کتاب و گرویده ایم و اذا خلوا و چون خلوة کنند الی شیاطینهم
بسوی دیوان سرکش خود یعنی چون در خلوة مجتمع شوند با رؤسا و پیشوایان خود که کمراه کردانیدند ایشان و تکبر و عناد و رزیدن مثل شیطانند

دو نفر از ایشان رای... عنقا...

ایمان ... داید

... عنهم

قالوا گویند از روی اعتقاد خود انا معکم بدرستیکه ما با شماییم یعنی بر دین و کیش شماییم انما نحن جز این نیست که ما در آنچه گفتیم با مسلمانان مستهزؤن
استهزاء و سخریه کنندگانیم بمؤمنان حق تعالی در جواب ایشان از جانب مؤمنان فرمود که الله یستهزئ بهم خدای جزای استهزاء و سخریه میدهد ایشان را استهزاء
بجای جزاء بر سبیل مزاوجه است که آن عبارت مقابله لفظ است بلفظ مانند جزاء سیئة سیئة مثلها و گویند معنی آنست که خدای تعالی وبال استهزاء با ایشان راجع میسازد از حضرت
رسول روایتست که روز قیامت منافقان را بگذارند تا با مؤمنان از صراط بگذرند چون بدر بهشت رسند و بهشت را با زینت و آراستگی تمام ببینند و پای
بردارند تا در بهشت روند باز بدوزخ در رسد و ایشان را بدوزخ کشد ایشان گویند بار خدایا چگونه ما مستحق دوزخ بودیم ما را چرا چنین میدادی تا
با مؤمنان متوجه بهشت شویم و بهشت را بآن زینت ببینیم خطاب آید که این جزای آن استهزاست که در دنیا با مؤمنان میکردید حاصل که حق تعالی منافقان را
بجزای خود میرساند ویمدهم و فرو میگذارد ایشان را فی طغیانهم در سرکشی و از حد در گذشتن ایشان در کفر و نفاق یعمهون در حالتیکه حیران و
سرگردانند از راه صواب و قدم در راه راست نمی‌نهند مراد آنستکه بجهة تفکر نکردن و اندیشه نمودن ایشان در آیات و معجزات روشن و هویدا بواسطه
جحود و عناد باطنی حق تعالی ایشان را بخود وا میگذارد و نظر لطف و توفیق از ایشان بر میدارد اولئک آن گروه منافقان الذین اشتروا آن کسانی‌اند که بخریدند
یعنی بدل کردند الضلالة گمراهی را که آن کفر است و نفاق و هلاکت بالهدی براه راست که ایمانست و یقین و رستگاری مراد آنستکه گمراهی را بر راه
راست اختیار کردند فما ربحت پس سود نکرد تجارتهم بازرگانی و معامله ایشان در اختیار کفر بر ایمان وما کانوا مهتدین و نبودند از راه
یافتگان مثلهم مثل و داستان منافقان در این معامله کمثل الذی همچو مثل و داستان کسی است که در شب تیره ابرناک استوقد نارا برافروزد
آتشی را در بیابان بجهة دیدن راه تا گرداگرد خود ببیند و در راه برود و از خوف دشمنان تا خود را بجای ایمنی برساند فلما اضاءت پس آنگاه که
روشن سازد آن آتش ما حوله چیزهایی که گرداگرد ایشانست ذهب الله بنورهم ببرد خدای تعالی روشنی ایشان را وترکهم و واگذارد خدا ایشان را فی
ظلمات در تاریکیهای بسیار لا یبصرون در حالتیکه هیچ نه بینند مراد آنستکه همچنانکه کسانیکه بجهة دیدن راه و خوف گم کردن راه در شب تار آتش بر
فروزند و چون آتش حوالی ایشان را روشن گرداند حق تعالی روشنی او فرونشاند و ایشان تاریک بمانند و حیران و سرگردان شوند در بیابان همچنین چون منافقان
اظهار کلمه اسلام مینمایند در شب تیره ضلالت از خوف شمشیر مسلمانان ایمن شوند و با ایشان اختلاط مینمایند و بر مال و نفس خود نیز ایمن شوند حق تعالی در وقت
مرگ نور ظاهر ایشان را که آن اقرار ایمانست بزبان ایشان تاریک گرداند بجهة کفر باطن ایشان و آن روشنی ایمنی بتاریکی عقوبت بدل شود و در تاریکی عذاب و عقاب
بمانند و اصلا طریق بیرون شدن از آن نه بینند پس جماعتی که حال ایشان برین نوع است صم کرانند باین معنی که گوش بر شنیدن سخن حق نمیکنند بکم گنگانند
باین معنی که سخن حق نمیگویند عمی کورانند باین وجه که خود راهی نبینند بدیده بصیرة یعنی دلائل حق را نمیشنوند و از روی اعتقاد اعتراف بخدا و رسول نمی‌کنند
و در معجزات ظاهره نمینگرند پس گویا گوش و زبان و چشم ندارند فهم پس ایشان که باین مرتبه رسیده‌اند لا یرجعون باز نگردند از کفر با ایمان و از گمراهی
نفاق براه راست ایمان او کصیب یا مثل ایشان چون مثل اصحاب باران بزرگ قطره است یعنی مانند کسانیکه گرفتار شده باشند در میان باران درشت
قطره که بسرعت تمام و هیبت ریزان شود من السماء از همه اطراف آسمان یا از ابر فیه که در آن باران یعنی در وقت باریدن آن ظلمات تاریکیها باشد از
سیاهی شب و تاریکی ابر و انبوهی آن و رعد و در آن آواز سخت باشد و برق و روشنی از آن درخشان گردد و در بعضی تفاسیر واقع شده که رعد آواز فرشته
ایست که ابر را در اطراف عالم پراکنده میسازد و از امیر المؤمنین مرویست که برق روشنی تازیانه ایست از آهن که فرشتگان ابر را بر میزنند و بروایتی دیگر
تازیانه ایست از نور و گویند رعد صدای برهم خوردن پارچهای ابر است بهم و برق آتشی است که بجهة برهم خوردن آن حاصل که منافقان مثل یاران
اند با رعد و برق که در آن گرفتار شده‌اند یجعلون گردانند یعنی در آورند اصابعهم انگشتان خود را فی آذانهم در گوشهای خود من الصواعق
از جهة سختی صدای صاعقها که از آن میجهد گویند که صاعقه آتشیست که از دهن فرشته ابر میجهد در وقتیکه خشم میگیرد و کاشفی در تفسیر خود آورده که
صاعقه آوازیست که در آن آتشی باشد که بهر جا برسد بسوزد پس از صدای آن اصحاب انگشتها در گوش کشند حذر الموت بجهة ترس مردن و خوف
هلاک شدن والله محیط و خدای تعالی بعلم شامل خود احاطه کننده است و رسیده بالکافرین بناگرویدگان یعنی علم او بهمه افعال ایشان رسیده همه را
بجزای خود خواهد رسانید از ابن عباس مرویست که حق تعالی تشبیه فرمود باران را که از آسمان نازل شد بقرآن و رعد و برق را که در اوست تشبیه کرده بآنچه
در قرآنست از تهدید و تخویف و عذاب و روشنی صاعقه که در اوست بوعید لعنة و جهاد و بنا از ابن مسعود روایتست که دو مرد منافق از پیغمبر گریخته از مدینه
فرار کردند در راه باران سخت با ایشان رسید ایشان متحیر شدند هر گاه که برق درخشید گامی چند میرفتند و چون تاریک میشد می‌ایستادند و چون صاعقه
میشد انگشت در گوش می‌نهادند و چون بی تاب میشدند میگفتند کاشکی زود صبح میشد تا نزد پیغمبر میرفتیم و اطاعت او میکردیم چون صبح شد نزد پیغمبر
آمدند و با عتقاد تمام ایمان آوردند حق تعالی حال منافقان مدینه را بحال این دو مرد تشبیه کرده فرمود مثل کسانی است که بجهة ترس انگشت در گوش نهند و بجهة
بسیار درخشندگی آن یکاد البرق نزدیکست که برق درخشنده یخطف ابصارهم برباید روشنی دیدهای ایشان را کلما اضاء هر گاه که آن برق
درخشید و راه روشن شد لهم برای رفتن ایشان مشوا فیه رفتند در آن روشنی واذا اظلم علیهم و چون تاریک شد برایشان قاموا ایستادند بر یکجا و متحیر و سرگردان
شدند ولو شاء الله و اگر خواستی خدای که ببرد شنوایی گوش و روشنی دیده ایشان را بسبب صدای رعد و درخشندگی برق لذهب بسمعهم
هر آینه ببردی شنوایی ایشان را با آواز رعد وابصارهم و دیدهای ایشان را بدرخشندگی برق ان الله بدرستیکه خدای تعالی علی کل شیء قدیر بر همه
چیزهای ممکن توانا است پس البته قادر باشد بر بردن شنوایی و بینایی ایشان مرویستکه چون منافقان نزد پیغمبر آمدندی انگشت بر گوش می‌نهادند

ازترس

از ترس آنکه مبادا حکم خدا بر قتل ایشان در رسد پس حق تعالی تشبیه فرمود ایشان را بجماعتیکه بترس هلاک نزد شنیدن صدای صاعقه انگشتها بگوشها می نهند
و چون بدیده بصیرت دلیل روشن قرآن را میدیدند نزدیک بان میرسید که دلهای ایشان بجهت نور آن آیات بوده شود از کفر و بر ایمان غالب شود حق تعالی تشبیه
آن فرموده ببرقی که بسبب درخشندگی نزدیک بان باشد که دیدها اصحاب طوائر ابر بابد و هرگاه علامت ظفر و فتح مسلمانان میدیدند بدین اسلام رغبت میکردند و وقتیکه
سختی بمسلمانان میرسید متحیر میشدند حق تعالی این حالت ایشان را تشبیه کرده بحال اهل باران که چون برق بدرخشد شروع در رفتن کنند و چون برطرف شود بایستند بعد
از آن فرموده همچنانکه حق تعالی تواناست بر بردن شنوائی و بینائی اهل باران بسبب عدم برق همچنین قادر است بر بردن شنوائی و بینائی منافقان بجهت کفر و نفاق ایشان این سیزده
آیه در شان منافقانست و بعد از آن همه مکلفان را بپرستش خود امر میکند که یا ایها الناس ای گروه آدمیان اعبدوا بندگی کنید و پرستش نمائید ربکم پروردگار
خود را الذی خلقکم آن خدائیکه بقدرت کامله خود خلقکم آفرید شما را والذین من قبلکم و آنکسانیرا که بودند پیش از شما از آبا و اجداد شما و غیر آن لعلکم
تتقون شاید که شما بپرهیزید از عذاب یعنی بترک خلوص عبادت و پرستش شامل حال شده از آتش دوزخ امان یابید در حالتیکه امیدوار باشید که در سلک متقیان
در آئید و فایز و رستگار گردید از بعضی علما تفسیر منقولست که کلمه لعل از عسی از کریم واجب و لازم است زیرا اگر از کریم لایق نباشد که کسی را در طمع اندازد و او را از آن محروم
گرداند یعنی بر خدا واجب و لازمست که پرستندگان خود را از عذاب رهاند الذی آن خدائیکه بقدرت کامله جعل لکم الارض فراشا گردانید برای
فایده شما زمین را فرشی گسترده تا آرام گیرید و حرکت نمائید بران والسماء بناء و آسمانرا سقفی برافراشته در خبر است که چون خدای تعالی خواست آسمان و زمین را بیافریند اول
جوهری سبز آفرید برای هفت آسمان و هفت زمین و بعد از آن بنظر هیبت در او نگریست آن جوهر از بیم لرزان شد و کفی و بخاری از موج از بدید آمد هفت طبقه آسمانرا از بخار
بیافرید و هفت طبقه زمین را از کف آن خلق فرمود و در آثار آمده که هر طبقه از طبقات آسمان و زمین مقدار پانصد ساله راهست و بعد از آفریدن آسمان و زمین حاملان
عرش را بیافرید و طبقات آسمانرا بر دوش ایشان نهاد و فرشته دیگر را بیافرید و باو امر کرد که دستها بکسترد از مغرب تا مشرق و زمین را بردارد اشتادهم او برجا قرار نمیگرفت
گاوی آفرید که او را چهل هزار شاخ و چهل هزار دست و پای بود و آن فرشته پای برسینام آنگاو نهاد قرار گرفت شاخهای آنگاو از جانب زمین تا زیر عرش آمده و دم
او در دریا است همه روز یکنفس میکشد پای آنگاو در آب دریا از است و چون پایهای آنگاو قرار نمیگرفت سنگی را آفرید که هفت آسمان و زمین را قرارگاه گاو گردانید و بعد
از آن ماهی خلق کرد و آن را مقر سنگ گردانید و بعد از آن ماهی را بر بالای آب بداشت و آب را بر بالای باد و باد بقدرت او سبحانه است بعد از آن زمین مانند کشتی بر روی آب
حرکت میکرد کوهها بیافرید و آنرا میخ زمین ساخت و قرار گرفت جلت قدرته و عظمته و نیز جهت دلالت بندگان بر وجوب پرستش خود میفرماید که وانزل من السماء
ماء و فرو فرستاد از آسمان آبی مبارک و پر نفع یعنی آب باران و نزد بعضی مراد بسما ابر است که آب دریا را ابخره چند متوجه هوا میشود و باد آن ابر را گشته میساند و
را بر هم میافشرد و باران از آن بیرون میشود فاخرج به پس بیرون آورد او سبحانه بسبب آن نوعیکه با خاک آمیخته شد من الثمرات از انواع میوه ها و اصناف حبوب و
نبات رزقا لکم روزی ساخت و آماده برای شما حق تعالی در این آیه بنیه مردمان میفرماید که او سبحانه خالق همه چیزها است و رزاق جمیع مردمان است نه بتان که بعبادت
او میل کنند از اینجهت در عقب آن فرمود فلا تجعلوا پس مگردانید یعنی مگیرید لله اندادا مر خدایرا انبازان وانتم تعلمون و حال آنکه شما میدانید
که آنها را که پرستش میکنید قادر نیستند که چیزی بیافرینند پس چگونه سزاوار پرستش باشند پس بر شما روشن شد که حق سبحانه یگانه است بی همتا و هیچکس دیگر
سزاوار پرستش نیست مگر او و بعد از آن وحدانیت خود در عقب آن ذکر اعجاز قرآن میکند که دلیلست بر نبوت محمد صلعم زیرا که ایمان تمام نمیشود مگر اقرار بر توحید و اعتراف
بنبوت محمد مصطفی صلعم و میفرماید که وان کنتم فی ریب و اگر هستید شما در شک و شبهه مما نزلنا از آنچیزیکه بتدریج فرو فرستاده ایم علی عبدنا
بر بنده خود که محمد است و گمان میبرید که آن را ساخته و برافته و از نزد ما نازل نشده فاتوا پس بیارید شما که در فصاحت و بلاغت بی مثلید و بی نظیر بسورة بعضی از
کلام که در فصاحت و حسن نظم و خبر از امور غیبیه من مثله مانند آنچیزیکه ما فرستاده ایم وادعوا شهداءکم و بخوانید حاضران مجلس خود را از شاعران
فصیح و خطیبان بلیغ یعنی اگر تنها قدرت ندارید که معارضه کنید با قرآن بکلامیکه مثل آن باشد پس استعانت کنید بهرکه یاری شما دهد من دون الله بجز از خدا هر
را که خواهید بیاری خود خوانید در آوردن مثل قرآن ان کنتم صادقین اگر هستید شما راستگویان در آنکه اینکلام ساخته محمد است فان لم تفعلوا
پس اگر نکردید یعنی مثل این سوره را نیاوردید ولن تفعلوا و هرگز نتوانید که بعد از این زمان تا انقراض عالم مثل آنرا بیاورید و با وجود این از غایت عناد و
انکار به پیغمبر ما ایمان نیارید فاتقوا النار التی پس بپرهیزید از آتش دوزخیکه وقودها الناس افروزنده آن مردمانند یعنی کافران معاند و منکر
جاحد والحجارة و سنگها کبریت که حرارت آن بیشتر و عفونت آن ناخوشتر است و قول اصح آنست که مراد از حجاره بتانند که کفار از سنگ تراشیده میپرستیدند قوله
تعالی انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم یعنی شما و آنچه را که میپرستید بجز از خدای هیزم دوزخید در خبر است که رسول الله صلعم فرمود که آتش دنیا جزویست از آتش دوزخ
و نیز از آنحضرت منقولست که آتش دوزخ را هفتاد بار شسته اند آنگاه بدنیا فرستاده اند و مروی است که آنحضرت در اثناء خطبه میفرمود که اگر درین مسجد صد هزار مرد باشند و در
ایشان یکی از اهل دوزخ نفس زند همه هلاک شوند و این نوع آتش اعدت آماده و مهیا شده است للکافرین برای ناگرویدگان و در آنکه داود بسیار
گریستی مردمان گفتند که ای داود گریه کم کن گفت ای یاران بگذارید تا گریه کنم پیش از آنکه گریه سود نکند و استخوانها در دوزخ سوخته و گداخته شود و بدانکه چون فائده
فرستادن پیغمبر ترسانیدن کافران و عاصیان است تا از کفر و عصیان باز ایستند و مژده دادن مومنان و متقیان بثواب ابدی تا در ایمان و طاعت ثابت قدم باشند از اینجهت او سبحانه
وعده را مقارن وعید ساخته میفرماید که ای محمد چونکه بدلیل روشن حجت را بر کفار لازم ساختی و تخویف ایشان کردی پس بر ترغیب و مژده دادن میل فرما و بشر الذین
آمنوا و بشارت ده آنکسانیرا که بتوفیق الهی گرویدند بتوحید من و بنبوت تو و بر آن ثابت و راسخ شدند تا حین موت وعملوا الصالحات و کردند کارهای
شایسته چون نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد و غیر آن مضمون بشارت آن لهم جنات آنکه مر ایشان راست بهشتها که در آن انواع میوه ها و طعامها و لذتهای جمیع
ازواجها

انچه موجب لذة باشد تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا میرود در زیر ان درختها یا غرفها ان الْأَنْهَارُ جویها فراخ از اب و شیر و خمر و عسل مصفی از مسروق مرویست که جویهای
بهشت بر ظاهر زمین بهشت روان باشد و بقدرت خدای اب و شیر و خمر و عسل در جنب یکدیگر در روی زمین کنند و از هم منفرق باشند بی حایلی و مانعی در میان
انها نباشد و بیکدیگر امیخته نشوند اورده اند که امام جعفر صادق ع این مضمون را ادا میفرمود یکی از ملحدان گفت هیچ عقل قبول اینمعنی نمیکند که چهار مایع در پهلوی
یکدیگر باشند و مانعی در میان نباشد و بیکدیگر امیخته نشوند انحضرت فرمود که اسفیدی بیضه که حق تعالی در یک پوست بیضه دو مایع جمع فرموده که برنگ و طعم و طبع مختلف اند
اصلا با یکدیگر مخلوط نمی شوند از انس رض روایتست که جویها بر روی زمین بهشت کنار ندان یکجانب مروارید باشد و جانب دیگر یاقوت و گلها و مشک اذفر مجاهد روایت کرده
که زمین بهشت از نقره باشد و خاک ان مشک و اصل درختان از مروارید سفید و لؤلؤ و زبرجد و یاقوت و بهشتیان اگر ایستاده باشند دست ایشان بمیوه رسد و
اگر نشسته یا خفته باشند شاخ درخت سر فرود ارد تا میوه چینند و ایشان بر غرفها بر امده نظاره درختان و انهار روان کنند و از میوه های بهشت تناول کنند كُلَّمَا
رُزِقُوا هرگاه که روزی داده شوند مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا از بهشتها و میوه های روزی ساخته و اماده قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا گویند با یکدیگر
این نوع میوه اینست که روزی داده شده بودیم مِنْ قَبْلُ پیش از این زمان در دنیا یعنی در صورت مثل میوه دنیا باشد انست تا نفس بهشتیان در اول میل بان
کنند و برغبت تمام از ان فرا گیرند چه طبعها مایلند بانچه الفت بان گرفته اند و اگر از جنس معهود نه بینند بان التفات نخواهند کرد بجهت مظنه انکه لذت در
ان نیست و نزد بعضی دیگر از اهل تفسیر مراد من قبل در بهشت ان باشد که هرگاه در ثانی الحال بهشتیان میوه خورند گویند که این میوه در طعم و رنگ و بوی مانند
ان میوه اینست که قبل از این در اینجا بما داده بودند چنانکه از حسن مرویست که طرفی از طعام نزد بهشتیان حاضر سازند و او از ان تناول کند بعد از ان طرفی دیگر
بیارند مثل او گوید هذا الذی رزقنا من قبل فرشته که طعام حاضر ساخته باشد گوید که این را بخورید که رنگ یکی است و طعم ان مختلف یا انکه معنی انکه مومن
در بهشت میوه که تناول کند حق تع مثل او را فی الحال بجای ان خلق کند و چون مومن انرا ببیند گوید هذا الذی رزقنا من قبل از مسروق روایتست که درختان بهشت
ساق ندارند بلکه از اول و اخر او مانند خوشه خرما بر هم چیده شده اند هرگاه که میوه از ان بچینند حق تعالی مثل ان را باز بیافریند بعد از ان تاکید بجهت تاکید این کلام
معنی میفرماید وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا یعنی بدهند بمومنان انچه حق تع روزی ایشان کرده باشد از میوها در حالتیکه مانند باشد در رنگ بمیوهای که پیش از این
بایشان داده باشند اما بطعم مختلف باشد مرویست که مزه جمیع میوهای دنیا از یک میوه بهشت مرویست از مسروق که درختان بهشت ساق ساده ندارند
بلکه اول و اخر او مانند خوشه خرما بر هم چیده شده اند هرگاه که میوه از ان بچینند حق تع مثل ان باز بیافریند و در نزد بعضی دیگر انستکه همه نعمتهای بهشت در لطافت
و خوبی مانند یکدیگر باشند چنانکه از پیغمبر ص روایتست که در بهشت مرغان باشند بر هر یکی هفتاد هزار پر هرگاه صحنی را به پیش مومن نهند مرغ از هوا بیاید و
بر صحن افتد و پر را بیفشاند از هر پری لون طعام بیرون اید از برف سفیدتر و از مسکه نرم تر و از انگبین شیرین تر که همه در لطافت و لذت و بوی خوش مشابه یکدیگر
باشند و مومنان بر غرفهای عالی تکیه زده مرفه الحال و فارغ البال بخوردن این نوع میوها و طعامها مشغول باشند وَلَهُمْ فِيهَا و مر ایشانرا باشد در ان بهشتها أَزْوَاجٌ
زنانیکه جفت ایشان باشند از حور و انسی مُطَهَّرَةٌ که پاک گردانیده شده باشند از عیبها که زنان دنیا راست از بول و غایط و منی و حیض و استحاضه و چرک و سایر منفرات
دیگر از بدی خلق و قبح منظر و غیر ان از سعید بن عامر روایتست که پیغمبر ص فرمود که اگر زنی از زنان بهشت بدنیا اید بنا نگرد همه روی زمین پر از مشک شود و نور افتاب و ماه
ببرد و از ابن عباس مرویست که حضرت رسول ص فرمود که اگر یکی از حور العین اب دهن را در دریای تلخ و شور اندازد همه اب ان چون شهد شیرین شود و جزا یده که اگر بنده مومن
زن عجوزه داشته باشد که بانواع عیبها و کدورت مبتلا باشد حق تع او را در بهشت از جمیع عیبها پاکیزه سازد و جمال و صفاتیکه حور العین را باشد او را عطا فرماید و جفت
شوهر خودش سازد و خلاف نیست در انکه وطی در بهشت خواهد بود چنانکه در اخبار صحیح امده که حق تع قوه صد مرد بر بنده مومن دهد در اکل و مباشرت کردن حاصل که
حق تع جمیع این نعمتهای مذکوره را بمومنان کرامت فرماید وَهُمْ و مومنان فِيهَا در بوستانهای بهشت که بانواع نعمتها اراسته است خَالِدُونَ جاوید باشند هرگز این
کرامت و نعمت از ایشان منقطع نشود همچنانکه هرگز عقاب و عذاب از کفار و منافقان مرتفع نگردد و از ابن عباس و ابن مسعود روایتست که حق تع منافقانرا بدو چیز مثل
زده بافروزنده اتش و دیگر باصحاب باران چنانکه گذشت ایشان گفتند که خدای از ان بزرگوار تر است که باین نوع مثلها مثل زند حق تع در سخن منافقان فرمود که
إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه حق تع لَا يَسْتَحْيِي شرم نمیکند چه خصوص حیا از انقباض و انکسار نفس است و حق تعالی از این مبراست یعنی حقتعالی از این باز نمی ایستد أَنْ يَضْرِبَ
مَثَلًا مَا از انکه بیان کند مثلی را از مثلها از قتاده روایتست که چون در قران ذکر مگس و عنکبوت را شنیدند زبان باستهزا گشودند و گفتند که این از
نزد خلق نازل شده زیرا که این سخنان بکلام خدا نمیماند این ایه امد که حق تع ترک نمیکند انکه از برای منافقان و کافران مثلی زند که ان بَعُوضَةً پشه است فَمَا فَوْقَهَا
پس انچه فراتر و زیاده بر ان باشد یعنی بزرگتر باشد از ان چون مگس و عنکبوت چه این نوع مثلها متضمن فواید بسیار است پس محض حکمت و مصلحت باشد و هیچ قبحی در ان
نباشد تا ترک ان بر ما واجب باشد حاصل که حق تع بجهت مصلحت بندگان بامر حقیر مثل میزند و عتاب و سرزنش اهل کفر او را از ان باز نمیدارد فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا
پس اما کسانیکه ایمان اورده اند و بکتاب خدا گرویده اند فَيَعْلَمُونَ پس بیقین میدانند از روی اندیشه و تفکر و صواب أَنَّهُ الْحَقُّ که ان ضرب المثل درست
و راست است و بجهت حکمت و مصلحت بندگان نازل شده مِنْ رَبِّهِمْ از جانب پروردگار ایشان وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا و اما انها که نگرویده اند بحق چون این
مثل میشنوند فَيَقُولُونَ پس میگویند از روی عناد و انکار از طریق حق بر وجه استهزا مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ چه چیز اراده کرده است خدای بِهَذَا مَثَلًا
باین کفار از روی مثل زدن یعنی کلام عبث است و هیچ فایده و مصلحتی در ان نیست حق تع در جواب ایشان میفرماید که يُضِلُّ بِهِ یعنی اراده خدا در
مثل انستکه گمراه سازد بسبب ان كَثِيرًا جماعتی بسیار را و چون اضلال فعل قبیح است و حق تع از ان مبراست پس معنی مراد انستکه اهل کفر بجهت فرط عناد و مبالغه
و جحود و انکار تفکر نمیکنند و تامل نمی نمایند در این مثلها تا بحکمت و مصلحت ان پی برده عارف شوند بتحقیق از ان بجهت این گمراه میگردند و با مراد با ضلال

تخلیه است یعنی حق تعالی کافران و معاندان را بر حال کفر می‌گذارد و توفیق ایشان نمی‌دهد تا ایمان بجهت عدم التفات ایشان در معجزهٔ ظاهره و راسخ شدن انکار و کفر ایشان
و چون که حصول ضلالة ایشان بجهت ضرب المثل است که حق تعالی ذکر فرموده از این جهت بر سبیل مجاز اضافهٔ آن را بخود نموده یعنی چون کفار بجهت عدم تفکر در مثل مذکوره گمراه می‌گردند
و در کفر راسخ می‌شوند پس گویا که حق تعالی بآن ضرب المثل ایشان را گمراه میگرداند وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا و راه می‌نماید بآن جماعت بسیار را یعنی مؤمنان را که بجهت تفکر
و تدبر تصدیق بآن میکنند و راه راست می‌یابند چون وقوع اهتدای ایشان نیز بجهت ضرب المثل شده از این جهت نسبت هدایت را بخود داده و غرض حق تعالی از ذکر
مثل مذکوره آنست که تا بر عالمیان ظاهر شود که کدام از ایشان تفکر نکرده در گمراهی میماند و چه کس در آن تدبر نموده راه راست می‌یابد پس مراد از ذکر آن
امتیاز اهل ضلالت باشد از اهل حق و گویند که مراد با ضلال الحکم است بضلالته یعنی حق تعالی حکم میکند بگمراهی ایشان وَمَا يُضِلُّ بِهِ و گمراه نمی‌سازد بآن
ضرب المثل یعنی بزبان حال گمراه نمیشوند بر وجه تخلیه إِلَّا الْفَاسِقِينَ مگر بیرون رفتگان از حد ایمان بجهت کمال انکار و فرو رفتن در عناد و جحود و یا حکم
نمیکند بضلالة هیچکس مگر کافران که دل ایشان از زنگ کفر و تیرگی نفاق و عناد تاریک گشته و بجهت آن خود را مستعد آن نمیسازند که پی بر حکمت و نور
مصلحت این مثل برند که ایشان تابند و لهذا حق تعالی نظر با لطاف که با مؤمنان داد دل ایشان را بذکر فیض و بحال خودشان واگذاشته و اما مؤمنان که تصدیق بتوحید
او سبحانه و نبوة پیغمبر صلعم کرده اند دل ایشان را بنور ایمان منور ساخته باسهل وجهی علم بحکمت آن مثلها پیدا کرده اند و بمصلحت آن پی برده اند در قرآن هر جا که
اضلال منسوب باو سبحانه است محمولست بر معنی مذکور و چگونه نسبت دادن معنی اضلال باو سبحانه جایز باشد و حال آنکه حق تعالی در کتاب خود نسبت
آن بشیطان و فرعون و سامری کرده چنانکه فرموده وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا و أضل فرعون قومه و أضلهم السامری بعد از آن در صفت کفار که استهزا
میکردند بمثلهای مذکوره میفرماید که ایشان کسانی اند که از روی عناد و ستیزه الَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ که می‌شکنند پیمان خدای را
مِن بَعْدِ مِيثَاقِهِ از پس آنچیز که بآن عهد خدا را استوار کرده بودند مراد دلیلهای عقلیه و حجتهای روشن است که دلالت بر توحید او سبحانه و صدق
رسول او میکند و ایشان بجهت رسوخ عناد و انکار و حجتها جاهلیت وفا بآن نمیکنند و ترک آن مینمایند وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ و می‌برند آنچیز را که
حق تعالی امر فرموده است بآن أَن يُوصَلَ که بپیوندند مراد هر چیزیست که حق تعالی به پیوند آن راضی نباشد چون تفرقه میان پیغمبران و کتابهای
ایشان یعنی ایمان آوردن به بعضی و به بعضی نه یکی و از جملهٔ اغراض ایشانست نصرت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و قرآن و از دوستان خدا گسستن و بدشمنان
ایشان پیوستن و یا قطع رحم کردن و غیر آن وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ و فساد میکنند در زمین باین معنی که منع مردمان میکنند از ایمان و استهزا
بحق میکنند و مردمان را بر آن میسازند و ضرر بمؤمنان میرسانند و آن هر چیز نظام عالم باو است قطع آن میکنند أُولَٰئِكَ آن گروه که باین صفت باشند هُمُ
الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانکاران در دو جهان که سرمایهٔ ایمان و صلاح و ثواب اخروی را فروختند با انکار و فساد و عذاب ابدی سعد بن وقاص روایت
کند که مراد باین فاسقان و خاسران خوارجند که بعهده عهد ایمان بیرون آمده ایمان آوردند و بعد از آن عهد را بشکستند و فضایل و کمالات حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله در شان حضرت شاه ولایت علیه السلام فرموده ناشنیده انگاشتند و باوی در مقام محاربه در آمدند و بعد از آن خطاب با ایشان کرده منکرا بدیشان
که ای معاندان بیدین و ای منکران سید المرسلین حجت میدهد كَيْفَ تَكْفُرُونَ چگونه کافر می‌شوید بِاللَّهِ بخدا و بچه وجه ایمان نمی‌آورید وَكُنتُمْ أَمْوَاتًا
و حال آنکه بودید شما مردگان یعنی جسمها که از اخلاط بود چون عناصر اربعه و اغذیه و اخلاط و نطفه و مضغه ابن عباس گفته که مراد باموات معدوماتند یعنی
بودید شما معدوم صرف فَأَحْيَاكُمْ پس زنده کردانید شما را باوردن روح در بدنهای شما ثُمَّ يُمِيتُكُمْ بعد از آن میرانند شما را نزد انقضای اجل ثُمَّ يُحْيِيكُمْ پس
از آن در قبر بجهت سؤال زنده کردانیده است شما را یا در وقت حشر و نشر ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ پس بعد از حشر بسوی او بازگردانیده شوید یعنی بجایی که حق تعالی امر
بآن فرمود که بهشت برای جزای کردار خود بازگردانیده شوید و چون که شما علم دارید بحال خود از سر یقین میدانید زنده کردانیدن و میرانیدن خدا شما را پس با
وجود این حال کافر شدن و عناد ورزیدن محل تعجب است و بدانکه زنده شدن میت در قبر برای منکر و نکیر باجماع جمیع امت ثابت شده و هیچکس از اهل ملت اسلام
در آن نزاع ندارد و در خبر آمده که میت آواز نعلین مردمان که از سر قبر بازمیگردند می‌شنود و بصحت پیوسته که چون فاطمه بنت اسد رضی الله عنها فوت شد
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بنفس نفیس خود بکار او قیام نمود و ردای مبارک خود را کفن او کرد و پیش از آنکه او را در قبر نهند در قبر او بخفت و چون
سر قبر او را بپوشانیدند زمانی گوش بر قبر داشت و گفت ابنک علی یعنی پسر تو است علی و این کلمه را سه بار تکرار کرد و چون از آنجا بازگشت اصحاب گفتند
یا رسول الله با هیچکس این قدر لطف و ترحم نفرمودی که با این زن فرمودی گفت او را بر من حق تربیت مادرانه بود ردای خود را کفن او کردم بجهت حرمت او و در
قبر خسبیدم تا از فشار زمینی مضرتی نیابد و اینکه سه بار اینکلمه تکرار کردم بجهت آن بود که چون سر قبر او را پوشیدند منکر و نکیر آمدند او را گفتند که خدای
تو کیست گفت الله گفتند پیغمبر تو کیست گفت محمد صلعم گفتند امام تو کیست فرو ماند من تلقین او کردم که پسر تست علی پسر تست علی پسر تست علی بعد از
آن او را بحال خود گذاشتند و برفتند و دری از بهشت بسوی او گشادند و از اینجاست که سنت است که سه نوبت در تلقین بگویند که علی امامک و بصحت پیوسته
که چون بنده را در قبر نهند حق تعالی روح او را بتن او فرا کند تا سینه زنده شود و همه حواس را باو دهد و بعد از آن منکر و نکیر او را از خدا و رسول
و ائمه سؤال کنند اگر از عهدهٔ آن بیرون آید گویند بخسب چون خسبیدن عروسان در خوابگاه ناز پس فرشته‌ای بیرون تا قبر او بر او فراخ شود و دری از بهشت
بروی او گشایند تا نسیم بهشت بر او وزد و اگر از جواب ایشان عاجز شود گرزی آتشین بر او زنند که قبر او پر آتش شود و دری از دوزخ بروی او
گشایند و از اینجاست که رسول صلی الله علیه و آله فرموده القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران یعنی قبر روضه‌ایست از روضه‌های بهشت
یا گودالی از گودهای دوزخ و نیز بجهت اظهار قدرت خود میفرماید که هُوَ الَّذِي او خدایی است که بقدرت کاملهٔ خود خَلَقَ لَكُم بیافرید

برای انتفاع شما از انتفاع خود زیرا که غنی مطلق است مَا فِی الْأَرْضِ جَمِیعًا آنچه را که در زمین است همه آن از کوهها و معدنها و چشمها و گیاها و حیوانات و
غیر آن تا از آن نفع گیرید ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ و بعد از آن قصد کرد بآفریدن آسمان قصدی مستوی بی ضعف و سستی فَسَوَّاهُنَّ پس راست کرد آسمانها
را بر وجه اعتدال بدون قصور و خلل سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان یعنی همه آسمانها را بر اعتدال مساوی یکدیگر وا آفرید وَهُوَ و او سبحانه که این همه چیزها آفرید بِكُلِّ
شَیْءٍ عَلِیمٌ بهمه چیزها نیک دانا است و عالم بکنه حقیقت هر یک از آنها و چون در این آیه ذکر نعمت وجود نمود و خلق آسمان و زمین را که بقای آدمی بآن متعلق است بیان
کرد بعد از آن ذکر نعمت آفریدن آدم میکند و بیان شرف و فضیلت او که اصل همه آدمیانست و ذکر شرف و فضیلت آن موجب سرافرازی و بزرگواری اولاد است پس میفرماید که
ای محمد یاد کن این را که وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ و چون گفت پروردگار تو لِلْمَلَائِكَةِ مر همه فرشتگان را إِنِّی جَاعِلٌ بدرستیکه من گرداننده ام یعنی آفریننده ام
فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً در جمیع زمین شخصی که نایب من باشد در رواج دادن حق و زایل گردانیدن باطل مراد آدم است علیه السلام از عبد الله عباس و
و عبد الله مسعود روایتست که خدای تعالی پیش از آفریدن آدم فرشتگان را خبر داده بود که من در زمین خلیفه را خواهم آفرید که فرزندان او در زمین
فساد کنند و خون بناحق ریزند چون این قول بشنیدند قَالُوا گفتند از روی تعجب و عدم علم بمصلحت و حکمت در آفریدن او نه بر وجه اعتراض أَتَجْعَلُ فِیهَا
آیا می آفرینی در زمین مَنْ یُفْسِدُ فِیهَا کسی را که فساد کند و مشغول شود بمعصیت در زمین وَیَسْفِكُ الدِّمَاءَ و بریزد خونهای امثال خود را بغیر
حق و این عظیم ترین معصیتهاست وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ و حال آنکه ما تسبیح و تنزیه مقترن بحمد و ثنای تو یعنی بپاکی ترا یاد میکنیم و بثنا و ستایش
تو قیام مینمائیم وَنُقَدِّسُ لَكَ و بپاکیزگی ترا میخوانیم و صفتهای نقص و عیب از تو دور میداریم و ببزرگی و عظمت ترا یاد میکنیم قَالَ إِنِّی أَعْلَمُ بدرستیکه
من میدانم در آفرینش این خلیفه از مصلحتها و حکمتها مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه شما نمیدانید و از جمله آن اظهار عجب و کبر و عدم انقیاد ابلیس بود که در خاطر داشت و
ظاهر نمیکرد و خلق انبیا و ائمه هدی و سایر اولیا از صلب آدم و غیر آن در تدبیر مصالح بندگانست از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که فرشتگان
از حقتعالی درخواست کردند که خلیفه زمین از جنس ایشان باشد گفتند ما تسبیح تو میکنیم و اطاعت تو مینمائیم و عصیان تو نمیورزیم و غیر ما که خواهی آفرید که
فرمان تو نبرند و نخواهند برد و چون در جواب این سؤال انی اعلم ما لا تعلمون را شنیدند دانستند که ایشان در مرتبه این امر نادرند و پناه بعرش الهی آوردند
و باستغفار اشتغال نمودند و وقتی که آدم از کتم عدم بصحرای وجود روی نهاد و از بهشت بزمین آمد خطاب باو رسید که ای آدم در زمین خانه بنا کن تا عاصیان
و گناهکاران اولاد تو پناه بآن آورده بصیقل استغفار زنگ عصیان بزدایند همچنانکه فرشتگان مقرب پناه بعرش برده باستغفار مشغول شدند و چون خانه را
تمام کرد عاصیان و خطاکاران سر و پا برهنه و ژولیده موی و غبار آلوده متوجه آن شده بتضرع و زاری و ناله مشغول میشدند و بسبب آن آمرزیده میگشتند
حق تعالی خطاب کرد بفرشتگان که این از جمله آن حکمتها و مصلحتهاست که در آفریدن آدم میدانستم و شما بآن راه نمیبردید القصه او سبحانه بعد از جواب انی اعلم
از اجزای مختلفه زمین خاک برداشت و از آب با مخلوط ساخت بانوجه که فرشتگان را امر کرد تا چهل روز پاره پاره ابری را بر سر آن بداشت و چنان تعیین فرمود
کرد و این چهل روز بر آن خاک بارید و بهیچ وجه سایه از سر آن برنداشت تا آنکه آن خاک گل شد و چسبناک گشت و بسر حد استعداد صورة رسید بعد از آن
از صورة انسان متصور گردانید و روح را در آن دمید و بجهة آنکه گندم گون بود او را آدم نام نهاد چه آدم بمعنی گندم است و او را خلیفه روی زمین گردانید
وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا و درآموخت آدم را یعنی ملهم ساخت او را همه نامهای مخلوقات از علوی و سفلی از ابن عباس و سعید جبیر و اکثر متأخرین روا
است که حق تعالی تعلیم آدم کرد همه نامهای موجودات را حتی کاسه و کاسه چه و جمیع صفتها را از آنچه متعلق است بدین و دنیا ثُمَّ عَرَضَهُمْ بعد از آن عرض فرمود
مسمیات اسما را عَلَى الْمَلَائِكَةِ بر فرشتگان فَقَالَ أَنْبِئُونِی پس گفت ای فرشتگان خبر دهید مرا بِأَسْمَاءِ هَٰؤُلَاءِ باسماء اینها که بر شما معروض شده
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِینَ اگر هستید راستگویان بآنکه شما سزاوارترید بخلافت از غیر خود بجهة معصوم بودن شما و چون شما با وجود دیدن مسمیات علم بنام
آن ندارید بچه جای آنکه دانید خواص او را پس چگونه بخلافت لایق تر باشید و بتدبیر عمارت زمین لایق تر و سزاوارتر و در اخبار وارد است که چون حق
خواست که فضیلت آدم بفرشتگان نماید امر فرمود تا منبری از آسمان هفتم بیاوردند و بر بالای آن کرسی از نور بنهادند و فرشتگان را نزد آن منبر حاضر
ساخت و آدم را امر کرد تا بر بالای منبر رفت و بعد از آن عرض نامهای اشیا فرمود بر ملائکه و گفت مرا خبر دهید که هر یک از آن نامها چه چیز را ایشان
بعجز و قصور خود معترف شدند و بطریق اعتذار قَالُوا گفتند که سُبْحَانَكَ تسبیح میکنیم و دور میداریم ترا از آنکه غیر تو عالم باشد بامور غیبی و کسی
را نرسد که در افعال و اقوال تو زبان اعتذار گشاید لَا عِلْمَ لَنَا هیچ دانشی نیست ما را إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا مگر آنچیزیکه تو تعلیم داده ما را بنامهای
اشیا از آنجمله نیست إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِیمُ الْحَكِیمُ بدرستیکه توئی تو دانا بجمیع اشیا بر وجهی که هیچ چیزی بر تو پنهان نیست محکم کار و صواب کردار
که هر چه کنی و گوئی بر وجه علم و حکمة باشد پس می دانی که منصب خلافت و رتبه علم باسمای اشیا را بکه می باید داد و چون فرشتگان اظهار عجز خود کردند
حق تعالی خطاب کرد با آدم و از جهة اظهار فضیلت و شرف او بر ملائکه قَالَ یَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ فرمود که ای آدم خبر ده این ملائکه را که در پایان منبر تو نشسته
اند بِأَسْمَائِهِمْ بنامهای آن اشیا که عرض ایشان کرده بودم فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ پس آنهنگام که آدم علیه السلام خبر داد فرشتگان را بِأَسْمَائِهِمْ بنامهای
آن مسمیات یعنی اسم هر شیء و منافع و مضار آنرا اعلام ایشان کرد قَالَ گفت حق تعالی ملائکه را بر وجه تنبیه و آگاه ساختن از روی استفهام أَلَمْ أَقُلْ
لَكُمْ آیا نگفتم مر شما را یعنی البته گفتم مر شما را إِنِّی أَعْلَمُ آنکه بتحقیق که من میدانم غَیْبَ السَّمَاوَاتِ آنچه پوشیده است از احوال آسمانها وَالْأَرْضِ
و آنچه پنهانست از امور زمین همچنانکه میدانم آنچه نزد شما حاضر کرده ام از مسمیات یعنی دانای نهان و آشکارم و همه اشیا نزد من حاضر است و هیچ
چیز بر من پوشیده و پنهان نیست وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ و میدانم آنچه ظاهر میکنید از گفتار و غیر آن وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ و آنچه بود که می

بپوشید

البقره

پوشیده بدان اعتقاد و از افضلیت بغیر خود اورده اند که چون ادم اسماء جمیع مسمیات را اعلام ملئکه کرد ملائکه اعتراف بعجز خود کردند و بافضلیت ادم معترف شدند
حقتعالی بجهة اعزاز و اکرام ادم امر کرد با ایشان تا منبری را برگرفتند و او را در هفت اسمان بگردانیدند در عرض صد سال تا عجایب اسمانرا ببیند بعد از ان
اسبی از مشک بیافرید و او را دو پر داد از در و مرجان و ادم را فرمود تا در انجا نشست و در اسمانها گردید و بر همه فرشتگان سلام میکرد باینطریق
که السلام علیکم و رحمة الله ایشان در جواب گفتند و علیک السلام و رحمة الله یا خلیفة الله و حقتعالی از روی تعظیم خطاب کرد که ای ادم سلام و تحیت
من بر تو باد و بر فرزندان صالح تو تا روز قیامت و نیز بجهة تعظیم ادم فرشتگانرا بسجود ادم امر کرد چنانکه میفرماید **وَإِذْ قُلْنَا** و یاد کن ای محمد این
را که گفتیم **لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ** مر همه فرشتگانرا که بیکبار سجده کنید ادم را سجده تعظیم نه سجده عبادة زیرا که سجده عبادة غیر مراد و اینست **فَسَجَدُوا**
پس سجده کردند ایشان **إِلَّا إِبْلِيسَ** مگر شیطان لعین با قبیله خود که جماعتی اند از جن **أَبَىٰ** سر باز زد از سجده **وَاسْتَكْبَرَ** و تکبر و گردن کشی کرد **وَكَانَ**
مِنَ الْكَافِرِينَ و بود در اصل از ناگرویدگان یعنی از منافقان و علم خدا چه با ور سیده بود و اظهار انقیاد می نمود نزد فرشتگان و در باطن کافر بود
و چون حقتعالی او را بسجده امر کرد غش کفر او بر محک این امتحان ظاهر شد و مذهب حق انستکه ابلیس از جن بود نه از ملائکه چه ایشان معصومند باتفاق
و ایه کان من الجن ففسق عن امر ربه دلیل است باین و اگر چه مامور شدن او بسجده از این ایه فهم نمیشود زیرا که خطاب ان با فرشتگان است اما ایه الا تسجد اذ امرتک
دلالة صریح است بران مرویست از پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله که هر که سوره از سورهای سجده بخواند و سجده کند ابلیس را ورمیده شود و گریستن اغاز کند
و گوید وای بر من فرزند ادم سوره عزیمه خواند و سجده کرد مستوجب بهشت شد و من ترک سجده کردم و مستحق دوزخ شدم ابو العالیه روایت کند که
چون نوح در کشتی نشست ابلیس بیامد و در دنباله کشتی جای گرفت نوح گفت ای ابلیس بواسطه تجبر و تکبر خود را و مردمانرا هلاک کردی اکنون چه حکم گفت
حقتعالی میفرماید که اگر قبر ادم را سجده کنی توبه ترا قبول کنم جواب داد که من ادم را وقتیکه زنده بود سجده نکردم اکنون که مرده است سجده خواهم کرد القصه چون
ابلیس از سجده ادم ابی کرد حقتعالی بر او لعنت کرد و وی را از صف فرشتگان دور گردانید و همه ملئکه بر او لعنت کردند و ادم را گفت که به بهشت در و از
جمیع لذات بهشت متلذذ شو همچنانکه فرموده **وَقُلْنَا يَا آدَمُ** گفتیم از محض فضل و کرم خود که ای ادم **اسْكُنْ أَنْتَ** ساکن شو تو **وَزَوْجُكَ**
الْجَنَّةَ و جفت تو یعنی حوا در بهشت طا ابن عباس و ابن مسعود روایت است که چون ادم به بهشت رفت بجهة تنهائی وحشت داشت حق تعالی خواب را بر او
غالب ساخت و بعد از ان استخوانی از پهلوی چپ وی جدا کرد و حوا را از ان بیافرید باصورتی و حسنی تمام و حلهای بهشتی را و پوشانید و او را بانواع زینت
اراست چون ادم بیدار شد و ان حسن و جمال را مشاهده نمود با او انس گرفت و محبت تمام با او پیدا کرد و نزد بعضی انستکه حق تعالی حوا را از باقی
گل ادم بیافرید و بعد از ان امر فرمود که در بهشت ساکن شوید **وَكُلَا** و بخورید از نعمتهای بهشت یعنی از میوهای ان **مِنْهَا رَغَدًا** خوردنی بسیار
و با فراغت و خوشحالی **حَيْثُ شِئْتُمَا** هر جا که خواهید از بهشت و از هر چه که ارزو کنید **وَلَا تَقْرَبَا** و نزدیک مشوید یعنی مخورید **هَٰذِهِ**
الشَّجَرَةَ این درخت را که درخت گندم است **فَتَكُونَا** پس باشید هنگام که نزدیک شوید باین درخت **مِنَ الظَّالِمِينَ** از ستمکاران بر نفسهای
خود یعنی از کسانیکه حظ خود را از ثواب ناقص گردانیده باشند و چون بدلیل واضح و برهان قاطع ثابت شده که انبیا معصومند از اول عمر تا اخر عمر
پس این نهی نهی تنزیهی باشد که بمعنی ترک مندوب و ترک اولی است نه نهی فرضی که از ان چاره نباشد زیرا که ان منافات دارد بعصمت اورده اند که چون حق
تعالی ادم را بر سریر کرامت نشاند و تاج عزت بر سر او نهاد و جامه بزرگواری بر او پوشانید و غلمان در پیش و در مقام خدمتگاری تعیین فرمود و
رضوان و حوران در پایه ملازمت او مقرر فرمود ابلیس را حسد برد و اندیشه کرد که بهر نوع ادم را از این منصب معزول سازد چون حقتعالی او را از
درخت گندم منع فرمود فرصت یافت در دهن مار شده از وی درخواست نمود که مرا با ادم رسان مار بدستیاری طاوس او را به بهشت برد ابلیس
بیامد و در برابر ادم و حوا بایستاد و گویند از دهن مار بیرون نیامد بلکه بیک طرف دهن او امده خود را با ادم و حوا نمود و اغاز گریه کرد ایشان او را نشناختند
و با او گفتند چرا میگریی گفت بجهة موت شما و زوال این نعمت عظیم از شما گفتند علاج این چه باشد گفت خوردن درخت خلد که موجب خلود جاوید
است و اشارة بدرخت گندم کرد گفتند ما از ان ما را نهی فرموده اند چگونه بخوریم گفت این نه از ان درخت است که شما را از ان منع کرده اند و سوگند یاد کرد
که من در این امر نیکوخواه شمام و از محض دولتخواهی شما را باین دلالة میکنم و چون این گمان نداشتند که کسی بنام خدای سوگند بدروغ خورد بدانا
این فریب خوردند بسخن ابلیس بخوردن ان درخت مشغول شدند **فَأَزَلَّهُمَا** پس بلغزانید قدم ادم و حوا را **الشَّيْطَانُ** ابلیس بتلبیس **عَنْهَا**
از ان درخت یعنی از جهت ان قدم ایشانرا بلغزانید و ایشانرا از بهشت دور گردانید **فَأَخْرَجَهُمَا** پس بیرون کرد ایشانرا و نسبت اخراج ایشان از
بهشت بشیطان بجهة انستکه او سبب اخراج ایشان شد و اگر نه حقیقة حق تعالی ادم و حوا را بیرون کرد **مِمَّا كَانَا فِيهِ** از انچه بودند در ان از مرتبه
عظیم و انواع نعمت و بدانکه بیرون کردن ادم و حوا از بهشت بر سبیل عقوبت نبود بلکه بجهة حکمة و مصلحت بود یعنی حکمة او سبحانه تقاضا میکرد که از
بهشت بیرون اید و بدار دنیا نقل نماید و مشقت و بلیت بکشد تا موجب زیادتی مرتبه و درجه شود و رتبه او زیاده از انچه در بهشت بود شود همچنانکه
بجهة مصلحت غنی را فقیر میسازد و صحیح را بیمار میگرداند و اینکه حلهای بهشتی را از او نزع کرد بجهة ان بود که از بر وجه تفضل باو داده نه از روی
استحقاق پس این نیز موجب عقوبت او نبوده باشد و نیز بدانکه بیرون امدن ادم از بهشت ضروری بود و اگر چه درخت گندم نمیخورد زیرا که او
از برای همین فریب شده بود تا خلیفة الله باشد بدلیل انی جاعل فی الارض خلیفة لیکن خروج او از بهشت اگر بی خوردن گندم می شد اسان تر بود و چون
بعد از خوردن ان واقع شد بر و شاق تر نمود چنانکه اورده اند که چون ادم و حوا گندم تناول نمودند لشگر بلا روی با ایشان نهاد فی الحال تاج شرف از سر

برای انتفاع شما نه انتفاع خود زیرا که غنی مطلق است مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا آنچه را که در زمین است همه از کوهها و معدنها و چشمها و گیاهها و حیوانات و
غیر آن تا از آن نفع گیرید ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ و بعد از آن قصد کرد بآفریدن آسمان قصدی مستوی بی ضعف و سستی فَسَوَّاهُنَّ پس راست کرد آسمانها
را بر وجه اعتدال بدون قصور و خلل سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان یعنی همه آسمانها را باعتدال مساوی یکدیگر آفرید وَهُوَ و او سبحانه که این همه چیزها آفریده بِكُلِّ
شَيْءٍ عَلِيمٌ بهمه چیزها بنیك دانا است و عالم بکنه حقیقت هریك از آنها و چون در این آیه ذکر نعمت وجود نمود و خلق آسمان و زمین را که بقای آدمی بآن متعلق است بیان
کرد بعد از آن ذکر نعمت آفریدن آدم میکند و بیان شرف و فضل که اصل همه آدمیانست و ذکر شرف و فضیلت آن موجب سرافرازی و بزرگواری اولاد اوست پس میفرماید که
ای محمد یاد کن این را که وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ و چون گفت پروردگار تو لِلْمَلَائِكَةِ همه فرشتگان را إِنِّي جَاعِلٌ بدرستیکه من کرداننده ام یعنی آفریننده ام
فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً در جمیع زمین شخصی که نایب من باشد در رواج دادن حق و زایل کردانیدن باطل مراد آدم است علیه السلام از عبد الله عباس و
و عبد الله مسعود روایت است که خدای تعالی پیش از آفریدن آدم فرشتگان را خبر داده بود که من در زمین خلیفه را خواهم آفرید که فرزندان او در زمین
افساد کنند و خون بناحق ریزند چون این قول بشنیدند قَالُوا گفتند از روی تعجب و عدم علم بمصلحت و حکمت در آفریدن او نه بر وجه اعتراض أَتَجْعَلُ فِيهَا
آیا می آفرینی در زمین مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا کسی را که فساد کند و مشغول شود بمعصیت در زمین وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ و بریزد خونهای امثال خود را بغیر
حق و این عظیم ترین معصیتهاست وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ و حال آنکه ما تسبیح و تنزیه مقترن بحمد و ثنای تو یعنی بپاکی ترا یاد میکنیم و بثنا و ستایش
تو قیام مینمائیم وَنُقَدِّسُ لَكَ و بپاکیزگی ترا میخوانیم و صفتهای نقص و عیب از تو دور میداریم و ببزرگی و عظمت ترا یاد میکنیم قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ بدرستیکه
من میدانم در آفریدن خلیفه از مصلحتها و حکمتها مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه شما نمیدانید و از جمله آن اظهار عجب و کبر و عدم انقیاد ابلیس بود که در خاطر داشت و
ظاهر نمیکرد و خلق انبیا و ائمه هدی و سایر اولیا از صلب آدم و غیر آن در تدبیر مصالح نمیدانستند از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که فرشتگان
از حق تعالی درخواست کردند که خلیفه زمین از جنس ایشان باشد گفتند ما تسبیح تو میکنیم و اطاعت تو مینمائیم و عصیان تو نمی ورزیم و غیر ما که خواهی آفرید که
فرمان تو ببرند و نخواهند برد و چون در جواب این سؤال انی اعلم ما لا تعلمون را شنیدند دانستند که ایشان در این امر زیاده رفتند و پناه بعرش الهی بردند
و باستغفار اشتغال نمودند و وقتی که آدم از کتم عدم بصحرای وجود روی نهاد و از بهشت بزمین آمد خطاب با و رسید که ای آدم در زمین خانه بنا کن تا عاصیان
و گناهکاران اولاد تو بپناه بآن آورده بصیقل استغفار زنگ عصیان بزدایند همچنانکه فرشتگان مقرب پناه بعرش برده باستغفار مشغول شدند و چون خانه را
تمام کرد عاصیان و خطاکاران سر و پا برهنه و ژولیده موی و غبارآلوده متوجه آن شده بتضرع و زاری و ناله مشغول میشدند و بسبب آن آمرزیده میگشتند
حق تعالی خطاب کرد بفرشتگان که این از جمله آن حکمتها و مصلحتهاست که در آفریدن آدم می دانستم و شما بآن راه نمیبردید القصه او سبحانه بعد از جواب انی اعلم
از اجزای مختلفه زمین خاك برداشت و از آب مخلوط ساخت بانوجه که فرشته ابر را امر کرد تا چهل روز باران بر وی بارید و باران بداشت و چنان تعیین فرمود
کرد این چهل روز بر آن خاك ببارید و هیچ وجه سایه از سر آن بر نداشت تا آنکه آن خاك گل شد و چسبناك گشت و ببرجه استعداد صورت رسید بعد از آن
آن بصورت انسان مصور گردانید و روح را در آن دمید و بجهت آنکه گندم گون بود او را آدم نام نهاد چه آدم بمعنی گندم است و او را خلیفه روی زمین گردانید
وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا و در آموخت آدم را یعنی ملهم ساخت او را همه نامهای مخلوقات از علوی و سفلی از ابن عباس و سعید جبیر و اکثر متاخرین روایت
است که حق تعالی تعلیم آدم کرد همه نامهای موجودات را حتی کاسه و جمیع صفتها را از آنچه متعلق است بدین و دنیا ثُمَّ عَرَضَهُمْ بعد از آن عرض فرمود
مسمیات اسما را عَلَى الْمَلَائِكَةِ بر فرشتگان فَقَالَ أَنْبِئُونِي پس گفت ای فرشتگان خبر دهید مرا بِأَسْمَاءِ هَٰؤُلَاءِ باسمای اینها که بر شما معروض شده
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان بآنکه شما سزاوارترید بخلافت از غیر خود بجهت معصوم بودن شما و چون شما وجود دیدید مسمیات را علم بنامها
آن ندارید چه جای آنکه دانید خواص او را پس چگونه بخلافت لایق تر باشید و بتدبیر عمارت زمین لایق تر و سزاوارتر و در اخبار وارد است که چون حق
خواست که فضیلت آدم بفرشتگان نماید امر فرمود تا منبری از آسمان هفتم بیاوردند و بر بالای آن کرسی از نور بنهادند و فرشتگان را نزد آن منبر حاضر
ساخت و آدم را امر کرد تا بر بالای منبر رفت و بعد از آن عرض نامهای اشیا فرمود بر ملائکه و گفت مرا خبر دهید که هر یك از آن نامها چه چیزند ایشان
بعجز و قصور خود معترف شدند و بطریق اعتذار قَالُوا گفتند که سُبْحَانَكَ تسبیح میکنیم و دور میداریم ترا از آنکه غیر تو عالم باشد بامور غیبی و کسی
وا رهید که در افعال و اقوال تو زبان اعتذار گشاید لَا عِلْمَ لَنَا هیچ دانشی نیست ما را إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا مگر آنچه که تو تعلیم داده ما را بنامهای
اشیا از آن جمله نیست إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ بدرستیکه توئی تو شناسنده تمام بجمیع اشیا بر وجهی که هیچ چیزی بر تو پنهان نیست محکم کار و صواب کردار
که هر چه کنی و گوئی بر وجه علم و حکمت باشد پس می دانی که منصب خلافت و رتبه علم باسمای اشیا را بکه می باید داد و چون فرشتگان اظهار عجز خود کردند
حق تعالی خطاب کرد با آدم و از جهت اظهار فضیلت و شرف او بر ملائکه قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ فرمود که ای آدم خبرده این ملائکه را که در پایین منبر تو نشسته
اند بِأَسْمَائِهِمْ بنامهای آن اشیا که عرض ایشان کرده بودم فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ پس آنهنگام که آدم علیه السلام خبر داد فرشتگان را بِأَسْمَائِهِمْ بنامهای
آن مسمیات یعنی اسم هر شیء و منافع و مضار آنرا اعلام ایشان کرد قَالَ گفت حق تعالی ملائکه را بر وجه تنبیه و آگاه ساختن از روی استفهام أَلَمْ أَقُلْ
لَكُمْ آیا نگفتم مر شما را یعنی البته گفتم مر شما را إِنِّي أَعْلَمُ آنکه بتحقیق که من میدانم غَيْبَ السَّمَاوَاتِ آنچه پوشیده است از احوال آسمانها وَالْأَرْضِ
و آنچه پنهانست از امور زمین همچنانکه میدانم آنچه نزد شما حاضر کرده ام از مسمیات یعنی دانای نهان و آشکارم و همه اشیا نزد من حاضر است و هیچ
چیز بر من پوشیده و پنهان نیست وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ و میدانم آنچه ظاهر میکنید از گفتار و غیر آن وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ و آنچه بودید که می

پوشیدید

البقرة

پوشیده از اعتقاد و از افضلیت بغیر خود و آورده اند که چون آدم اسماء جمیع مسمیات را اعلام ملئکه کرد ملائکه اعتراف بعجز خود کردند و بافضلیت آدم معترف شدند
حقتعالی بجهة اعزاز و اکرام آدم امر کرد با ایشان تا منبری از نور از برای او برکرفتند و او را در هفت آسمان بکردانیدند در عرض صد سال تا عجایب آسمانها را بدید بعد از آن
اسپی از مشک بیافرید و او را دو پر داد از در و مرجان و آدم را فرمود تا در آنجا نشست و در آسمانها کردید و بر همه فرشتگان سلام میکرد باین طریق
که السلام علیکم و رحمة الله ایشان در جواب کفتند و علیک السلام و رحمة الله یا خلیفة الله و حقتعالی از روی تعظیم خطاب کرد که ای آدم سلام و تحیة
من بر تو باد و بر فرزندان صالح تو تا روز قیامت و نیز بجهة تعظیم آدم فرشتگان را بسجود آدم امر کرد چنانکه میفرماید وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن ای محمد این
را که کفتیم لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ مر همه فرشتگان را که بیکبار سجده کنید آدم را سجده تعظیم نه سجده عبادة زیرا که سجده عبادة غیر مراد را نهیست فَسَجَدُوا
پس سجده کردند ایشان إِلَّا إِبْلِيسَ مکر شیطان لعین با قبیله خود که جماعتی اند از جن أَبَى سر باز زد از آن سجده وَاسْتَكْبَرَ و تکبر و کردن کشی کرد وَكَانَ
مِنَ الْكَافِرِينَ و بود در اصل از ناکرویدکان یعنی از منافقان و علم خدا چه باو رسیده بود و اظهار انقیاد می نمود نزد فرشتگان و در باطن کافر بود
و چون حقتعالی او را بسجده امر کرد غش کفر او بر محک این امتحان ظاهر شد و مذهب حق آنست که ابلیس از جن بود نه از ملائکه چه ایشان معصومند باتفاق
و آیه کان من الجن ففسق عن امر ربه دلیل است باین و اکرچه مامور شدن او بسجده از این آیه فهم نمیشود زیرا که خطاب آن با فرشتگان است اما آیه الا تسجد اذ امرتك
دلالة صریح است بر آن مرویست از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که هر که سوره از سورهای سجده بخواند و سجده کند ابلیس از او رمیده شود و کریستن آغاز کند
و کوید وای بر من فرزند آدم سوره عزیمه خواند و سجده کرد مستوجب بهشت شد و من ترک سجده کردم و مستحق دوزخ شدم ابو العالیه روایت کند که
چون نوح در کشتی نشست ابلیس بیامد و در دنباله کشتی جای کرفت نوح کفت ای ابلیس بواسطه تجبر و تکبر خود را و مردمان را هلاک کردی اکنون چه حکم کفت
حقتعالی میفرماید که اکر قبر آدم را سجده کنی توبه تو را قبول کنم جواب داد که من آدم را وقتیکه زنده بود سجده نکردم اکنون که مرده است سجده خواهم کرد القصه چون
ابلیس از سجده آدم ابی کرد حقتعالی بر او لعنت کرد و او را از صف فرشتگان دور کردانید و همه ملئکه بر او لعنت کردند و آدم را کفت که به بهشت در رو و از
جمیع لذات بهشت متلذذ شو همچنانکه فرموده وَقُلْنَا يَا آدَمُ کفتیم از محض فضل و کرم خود که ای آدم اسْكُنْ أَنْتَ ساکن شو تو وَزَوْجُكَ
الْجَنَّةَ و جفت تو یعنی حوا در بهشت و از ابن عباس و ابن مسعود روایت است که چون آدم به بهشت رفت بجهة تنهائی وحشت داشت حق تعالی خواب را بر او
غالب ساخت و بعد از آن استخوانی از پهلوی چپ وی جدا کرد و حوا را از آن بیافرید با صورتی و حسنی تمام و حلهای بهشت را و پوشانید و او را بانواع زینت
آراست چون آدم بیدار شد و آن حسن و جمال را مشاهده نمود با او انس کرفت و محبت تمام با او پیدا کرد و نزد بعضی آنست که حق تعالی حوا را از باقی
کل آدم بیافرید و بعد از آن امر فرمود که در بهشت ساکن شوید وَكُلَا و بخورید از نعمتهای بهشت یعنی از میوهای آن مِنْهَا رَغَدًا خوردنی بسیار
و با فراغت و خوشحالی حَيْثُ شِئْتُمَا هر جا که خواهید از بهشت و از هر چه که آرزو کنید وَلَا تَقْرَبَا و نزدیک مشوید یعنی مخورید هَذِهِ
الشَّجَرَةَ این درخت را که درخت کندم است فَتَكُونَا پس باشید هنکام که نزدیک شوید باین درخت مِنَ الظَّالِمِينَ از ستمکاران بر نفسهای
خود یعنی از کسانیکه حظ خود را از ثواب ناقص کردانیده باشند و چون بدلیل واضح و برهان قاطع ثابت شده که انبیا معصومند از اول عمر تا آخر عمر
پس این نهی نهی تنزیهی باشد که بمعنی ترک مندوب و ترک اولی است نه نهی فرضی که از آن چاره نباشد زیرا که آن منافات دارد بعصمت و آورده اند که چون حق
تعالی آدم را بر سریر عزت و کرامت نشاند و تاج عزت بر سر او نهاد و جامه بزرکواری در او پوشانید و غلمان در پیش او در مقام خدمتکاری تعیین فرمود و
رضوان و حوران در پایه ملازمت او مقرر فرمود ابلیس بر او حسد برد و اندیشه کرد که بهیچ نوع آدم را از این منصب معزول سازد چون حقتعالی او را از
درخت کندم منع فرمود فرصت یافت در دهن مار شده از وی درخواست نمود که مرا با آدم رسان مار بدستیاری طاوس او را به بهشت برد ابلیس
بیامد و در برابر آدم و حوا بایستاد و کویند از دهن مار بیرون نیامد بلکه بیکطرف دهن او آمده خود را با آدم و حوا نمود و آغاز کریه کرد ایشان او را نشناختند
و با او کفتند چرا میکریی کفت بجهة موت شما و زوال این نعمت عظیم از شما کفتند علاج این چه باشد کفت خوردن درخت خلد که موجب خلود جاوید
است و اشاره بدرخت کندم کرد کفتند از آن ما را نهی فرموده اند چکونه بخوریم کفت این نهی از آن درخت است که شما را از آن منع کرده اند و سوکند یاد کرد
که من در این امر نیکوخواه شمایم و از محض دولتخواهی شما را باین دلالة میکنم و چون این کمان نداشتند که کسی بنام خدای سوکند بدروغ خورد بنابر
این فریب خوردند یعنی ابلیس و بخوردن آن درخت مشغول شدند فَأَزَلَّهُمَا پس بلغزانید قدم آدم و حوا را الشَّيْطَانُ ابلیس بتلبیس عَنْهَا
از آن درخت یعنی از جهة آن قدم ایشان را بلغزانید و ایشان را از بهشت دور کردانید فَأَخْرَجَهُمَا پس بیرون کرد ایشان را و نسبت اخراج ایشان از
بهشت بشیطان بجهة آنست که او سبب اخراج ایشان شد و اکرنه حقیقة حق تعالی آدم و حوا را بیرون کرد مِمَّا كَانَا فِيهِ از آنچه بودند در آن از مرتبه
عظیم و انواع نعمت و بدانکه بیرون کردن آدم و حوا از بهشت بر سبیل عقوبت نبود بلکه بجهة حکمت و مصلحت بود یعنی حکمت او سبحانه تقاضا میکرد که از
بهشت بیرون آیند و بدار دنیا انتقال نمایند و مشقت و بلیت بکشند تا موجب زیادتی مرتبه و درجه شود و ثواب او زیاده از آنچه در بهشت بود شود همچنانکه
بجهة مصلحت غنی را فقیر میسازد و صحیح را بیمار میکرداند و اینکه حلهای بهشت را از او نزع کرد بجهة آن بود که از روی تفضل باو داده نه از روی
استحقاق پس این نیز موجب عقوبت او نبوده باشد و نیز بدانکه بیرون آمدن آدم از بهشت ضروری بود و اکرچه درخت کندم نمیخورد زیرا که او
از برای زمین آفریده شده بود تا خلیفة الله باشد بدلیل انی جاعل فی الارض خلیفة لیکن خروج او از بهشت اکر بی خوردن کندم میشد آسان تر بود و چون
بعد از خوردن آن واقع شد بر وی شاق تر نمود چنانکه آورده اند که چون آدم و حوا کندم تناول نمودند لشکر بلا روی بایشان نهاد فی الحال تاج شرف از سر

ایشان دور افتاد و حلّه‌های بهشت از بدن ایشان فرو ریخت و غلمان و حوران و رضوان که در ملازمت او بودند فرار کردند ایشان برهنه و بیکس ماندند و از
خجالت برهنگی در پس درختان بهشت پنهان می‌شدند عاقبت خود را ببرگ انجیر بپوشانیدند و چون حکم شد که از بهشت بیرون روند پس آدم دست حوّا گرفت
و خواست که از بهشت بیرون آید کلمهٔ بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان راند جبرئیل گفت چون این کلمه بر زبان گفتی زمانی باش شاید که حق تعالی ببرکت این نام شما
را ببخشاید خطاب آمد که ای جبرئیل بگذار تا بیرون روند که من امروز بر وی رحمت کنم بر یک تن رحمت کرده باشم میخواهم که فردا آدم روی که ببهشت نهد هزاران
هزار از عاصیان از فرزندان همراه داشته باشد تا نگاه بر ایشان رحمت کنم تا وسعت رحمت من آشکارا گردد پس بجهة همین ایشان را از بهشت بیرون کردیم وَقُلْنَا و گفتیم
ای آدم و حوّا و ابلیس اهْبِطُوا فرود روید از بهشت بدنیا بَعْضُكُمْ در حالتیکه بعضی از شما لِبَعْضٍ عَدُوٌّ مر بعضی دیگر را دشمنید چه ابلیس و ذریّه
او دشمن آدم و ذریّه او بند و بعکس عداوة اینها بجهة کفر و طغیان است و عداوة اینها بجهة ایمان و اطاعة وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ و مر شماراست و ذریّه
شما در زمین دنیا مُسْتَقَرٌّ موضع قرار یعنی آرامگاه وَمَتَاعٌ و جای برخورداری و منفعت گرفتن إِلَىٰ حِينٍ تا هنگام رسیدن اجل شما یا تا وقت
قیام قیامت آورده‌اند که چون آدم و حوّا بر زمین آمدند حکم شد که ای آدم دست از حوّا بدار و هر دو از یکدیگر مفارقت کنید و هر یک بجای دیگر مفارقت
کنید پس آدم بسر کوه سراندیب افتاد و حوّا بر ساحل دریای هند بموضعیکه آنرا جدّه گویند آدم دویست سال بر سر کوه سراندیب میگریست
ابن عباس روایت کرده که هرگاه که آدم ترک مندوب خود را یاد کردی بیهوش شدی و در این مدت چندان باران حسرت از دیده بر زمین ندامت بارید که
در رخسار مبارک او دو جوی پدید آمد شبی آدم از بسیاری گریه و رقت بیهوش شد جبرئیل آمد و سر آدم بر دامن خود گرفت در واقعه دید که حوّا بر
کنار دریا نشسته است میگرید و میگوید ای دوست و همدم و مونس و یار من چگونه‌ای آیا برهنه‌ای یا پوشیده بیداری یا در خوابی آدم خواست که جوابش دهد
ناگاه بهوش آمد و فغان و زاری در گرفت و چنان نالید که جبرئیل بناله در آمد و مناجات کرد که الهی بر این دو غریب فرو مانده رحم فرمای
خطاب آمد که آدم را بشارت ده که نزدیک رسید که شب فراق بسر آید و ماه مراد از مشرق امید برآید و در روایت اهل البیت آمده که در اکثر کتب مخالفین نیز
مذکور است که چون حق تعالی آدم را بعد از آفریدن باسمان برد بر ساق عرش صورتی چند دید از نور بر صورة خود و نام هر یک بر بالای سر او نوشته گفت خداوندا
پیش از من بصورة من خلقی آفریده گفت نه گفت پس اینها کیستند فرمود که اینها فرزندان تواند و اگر نه غرض من وجود ایشان بودی تو را هرگز نیافریدمی گفت
پس اینها گرامی‌تر بندگان تواند گفت آری این نامها را یاد گیر که در وقت درماندگی بفریاد تو رسند آدم آن نامها را فرا گرفت چنانکه حق تعالی از این خبر میدهد
فَتَلَقَّىٰ آدَمُ پس فرا پیش آمد آدم بفرا گرفتن و قبول نمودن مِن رَّبِّهِ از پروردگار خود كَلِمَاتٍ سخنان با برکت و عظمت را که آن نامهای آل العبا است
و چون وقت قبول توبه رسید جبرئیل گفت ای آدم مگر آن نامها که بر ساق عرش دیدی فراموش کردی چون این بشنید دست بر داشت و گفت خدایا
بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که توبه مرا قبول فرمای فَتَابَ عَلَيْهِ پس بازگشت بسوی حق تعالی بر او بقبول توبه او بعفو و رأفت إِنَّهُ
هُوَ التَّوَّابُ بدرستیکه حق تعالی اوست رجوع کننده است بقبول توبه الرَّحِيمُ بسیار بخشنده و مهربان بر بندگان قتادة و سعید بن جبیر گفته‌اند که
آن کلمات این است رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ و اصح آنستکه چون حق تعالی ببرکت شفاعة جستن آدم بآل عبا قبول توبه
او فرمود و مغازلی شافعی که از اکابر اهل سنة است از ابن عباس نقل کرده که پیغمبر خدا صلعم فرمود که آدم نام من و علی و فاطمه و حسن و حسین را شفیع خود
ساخت حق تعالی توبه او را قبول کرد بدانکه توبه انبیا و ائمه هدی عبارتست از عزم بر عدم ترک مندوب و پشیمانی بر ترک اولی و توبه غیر ایشان عزم
بر ترک فعل حرام و چون بسعی شیطان سبب زیادتی مشقت است در ادای طاعة و آن موجب بسیاری ثوابست بر طاعة و عبادت از اینجهة حق تعالی ابلیس را
نیز با آدم و حوّا بر زمین فرستاد چنانکه فرمود قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا گفتیم ما که فرو روید از بهشت یا از طبقات آسمان جَمِيعًا همه شما بر زمین
فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم پس اگر بیاید بشما خطاب با آدم و حوّا و ذریّه ایشانست که در صلب ایشان بوده‌اند یعنی ای مردمان اگر بیاید بشما مِنِّي از جانب
من هُدًى دلالتی و بیانی که آن فرستادن پیغمبرانست و کتابها فَمَن تَبِعَ هُدَايَ پس کسانیکه پیروی کنند دلالت و بیان مرا که پیغمبران و کتابها
فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هیچ ترسی نیست بر ایشان از فرود آمدن عقوبة و عذاب در دنیا و آخرت وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهناک شوند از فوت
اجر مطلوب و مقصود ایشانست زیرا که بهمه مرادات خود خواهند رسید در هر دو سرای و ثواب کردار خود بر وجه کمال خواهند یافت و بعد از ذکر اهل
ایمان و بیان ثواب ایشان در بارهٔ کفار میفرماید وَالَّذِينَ كَفَرُوا و کسانی که کافر شدند حق را وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و بدروغ پنداشتند آیتهای
وحدانیت مرا و تکذیب کردند فرستادگان و کتابهای مرا أُولَٰئِكَ آن گروه أَصْحَابُ النَّارِ اهل آتش دوزخند هُمْ فِيهَا ایشان در آن آتش
خَالِدُونَ جاوید مانندگانند بعد از آن خطاب بیهودان کرده امر میکند ایشان را بیاد کردن نعمتی که او سبحانه بفضل خود با ایشان ارزانی داشته و به
وفا کردن بعهدهای او سبحانه که آن پیروی حق است و نظر کردن در معجزات خاتم الانبیا و کتابی که باو نازل شده تا بان ایمان آورند پس میفرماید که يَا بَنِي
إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب مراد یهودانند چه همه ایشان از نسل یعقوبند اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ یاد کنید نعمتهای مرا الَّتِي آن نعمتها که بفضل و کرم خود
أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ انعام کردم بر شما و مراد بیاد کردن نعمت فکر کردن در آن و شکرگذاری آن کردن و آن نعمت صحت بدنست و بسیاری مال و فرزندان و امنیت
و جمعیت مراد بنعمتی است که خدای تعالی بر پدران ایشان داده بود که آن نجاة ایشان بود از فرعون و غرق شدن وی و عفو کردن از ایشان از گوساله پرستیدن بعد از توبه کردن یا مراد نعمت در
یافتن زمان خاتم الانبیاست یعنی جمیع نعمتها شکر کنید و با شکر نعمتهای پدران خود کنید که بدان فخر کنید و با نعمت وجود حضرت محمد نبی صلعم وَأَوْفُوا بِعَهْدِي و وفا
کنید بعهدیکه من در شان پیغمبر آخر الزمان با شما بسته‌ام در توریة چه حق تعالی آنحضرت را به بنی اسرائیل شناسانیده و ناخوانده تعریف کرده یعنی وفا کنید بایمان آوردن بوی چه اینها

من

الربع

من و تصدیق کنید بمحمد اوف بعهدکم تا وفا کنم بعهد شما به نیکوئی ثواب دادن و پاداش وفاداری کردن و ایّای فارهبون و از من بترسید در شکستن
این عهد و وفا نکردن بان وءامنوا بما انزلت و بگروید بانچه فرو فرستادیم از قران مصدّقاً در حالیکه ان قران تصدیق کننده است لما
معکم مر انچیزی را که با شماست یعنی توریة که موافق است در توحید و وعده و وعید و نعت رسول و قصص پیغمبران و امر بعبادة و عدل و در میان کار
و نهی از معصیة و فحش ولا تکونوا و باید که نباشید اول کافر به اول کروه ناکرویده بقران یعنی واجبست بر شما که اول کسی بوده باشید که ایمان
اورده بان زیرا که شما نظر در معجزات میکنید و علم بشان او دارید و پیش از نزول ان مردمان را مژده میدادید بنزول ان ولا تشتروا بایاتی و بدل مکنید
بایتهای کتاب من که توریة است ثمنا قلیلا بهای اندک را مراد علمای یهود اند چون کعب بن اشرف و امثال او که هدیه و تحفه از یهود میگرفتند و ایات توریة را
میگردانیدند و صفت پیغمبر را که در انجا بود متغیر میساختند از ابوجعفر منقولست که مراد علمای بنی اسرائیل اند چون حیی بن اخطب و کعب بن اشرف که هرسال کندم
و جو و میوها از قوم خود میگرفتند و از پادشاهان هدیه اخذ میکردند ترسیدند که اگر تابع رسول شوند از رسوم خود محروم مانند بجهة این بر کفر خود مصر
شده بودند با انکه میدانستند حقیة محمد را حقتعالی فرمود که ایات کلام مرا برسوم و هدیه بدل مکنید و ایّای فاتقون و از من بترسید در بدل
کردن کتاب بحطام فانی دنیوی ولا تلبسوا الحق و امیخته مسازید سخن درست و راست را که توریة و انجیل است از صفات محمد بالباطل بسخن
ناحق که اختراع میکنید بدستهای خود در توریة مینویسید تا مشتبه بیکدیگر شده میان حق و باطل فرق نتوان کرد و تکتموا الحق و میپوشید حق را که
صفت مصطفی است وانتم تعلمون و حال انکه شما میدانید که این پیغمبر است که در توریة وعده داده شده است و بعد از منع ایشان از این عمل قبیح ایشان را
بایمان امر میفرماید که واقیموا الصلوة و بپا دارید نماز را بطریق اهل اسلام بر انوجه که ایشان میکذارند واتوا الزکوة و بدهید زکوة مال را
بطریق مسلمانان وارکعوا مع الراکعین و رکوع کنید با رکوع کنندکان یعنی با جماعة مسلمانان و تخصیص رکوع بذکر بجهة انست که در نماز یهودان
رکوع نیست پس بسبیل توبیخ و سرزنش میفرماید که اتأمرون الناس بالبر ایا میفرمایید مردمان را بنیکوئی و تنسون انفسکم و فراموش میکنید
یعنی ترک میکنید نفسهای خود را وانتم تتلون الکتاب و حال انکه شما میخوانید توریة را که در صفة پیغمبر است و وعید بر عناد و ترک نیکوئی و مخالفة
قول بعمل افلا تعقلون ایا پس عقل را کار نمیفرمایید در قبح فعل خود تا باز ایستید از ان این اید در شان بعضی از علمای یهود مدینه است که یاران خود را
ترغیب میکردند باسلام و انقیاد شرع محمدی و خود قبول اسلام نمیکردند از انس مرویست که رسول فرمود که در شب معراج جمعی بکذشتم که لبهای ایشان را بمقراض
میبریدند گفتم کیستند جبرئیل گفت اینها کسانی اند که در دنیا مردمان را بنیکوئی میفرمودند و خود ترک انمیکردند و چون حقتعالی کفار را از کفر و عناد
نهی کرد در عقب ان ایشانرا بطاعة امر فرمود باین وجه که واستعینوا و یاری خواهید بر مایحتاج خود بالصبر بشکیبائی کردن بر مشقة طاعة و از ائمه
مرویست که مراد بصبر روزه است یعنی استعانت نمائید بر مقاصد دنیوی و اخروی خود بروزه داشتن والصلوة و بنماز گذاردن تا حقتعالی برکة این دو رکن
اعظم اسلام شما را بمرادات و مقصودات دنیا و اخرة رساند وانها و بدرستیکه استعانت بصبر و صلوة لکبیرة بزرک و دشوار و کرانست اکثر برانند که
ضمیر انها راجع است بصلوة یعنی نماز دشوار است بر همه کس الا علی الخاشعین بر ترسکاران و فروتنان از ترس حقتعالی و ادام ماینکان بطاعة او و انها
مومنانند از مجاهد نقلست که مومنان چون منتهی اند برسیدن بثواب طاعة و بمرتبه بلند که در بهشت نامزد ایشانست عبادة بر ایشان دشوار نمی نماید
همچنانکه در صفة ایشان میفرماید که الذین یعنی ان مومنان ترسکار کسانی اند که یظنون دانند باطن و ظن بمعنی یقین است چه در کلام عرب اطلاق ظن بان
بسیار است یعنی یقین میدانند انهم که ایشان ملاقوا ربهم رسندکانند بوعده پروردکار خود بجهة تاکید وانهم و انکه ایشان الیه بسوی رحمة
پروردکار خود و پاداش عبادة خود راجعون بازکردندکان و بعد از ان جهة مبالغه میکند بار دیکر بنی اسرائیل را بیاد کردن نعمت امر میفرماید که یا بنی اسرائیل
ای فرزندان یعقوب اذکروا نعمتی التی یاد کنید نعمتهای مرا که انعمت علیکم انعام کردم بر شما وانی و اینرا نیز یاد کنید که من فضلتکم
تفضیل کردم ابا و اجداد شما را علی العالمین بر عالمیانیکه در روزگار ایشان بودند و ان در عهد موسی بود و زمانیکه بعد از او بود چه حقتعالی
ایشانرا بجهة علم و ایمان و عمل صالح بزرگوار میکردند و بعضی را پیغمبر و پادشاه عادل ساخت و اولاد ایشان تغییر پدران خود نکردند بکفر و معصیة مشغول
شدند پس در تهدید ایشان میفرماید واتقوا یوما و بترسید از حساب روزیکه در ان روز لا تجزی حق گذاری نکند یعنی ادای حق گذاری نتواند نمود
نفس هیچ نفس مومن عن نفس از نفس کافر شیئا اندک چیزی که از حقوق مردمان که در ذمه او بوده باشد یا کفایة نکند هیچ شخصی از هیچکس چیزی از عذاب
ولا یقبل منها و پذیرفته نشود از ان نفس شفاعة در خواستی یعنی اگر کسی شفاعة او کند ولا یوخذ منها و فرا گرفته نشود از ان نفس
عدل فدائی که عوض خود بدهد برای کشیدن عذاب و دفع عذاب خود ولاهم ینصرون و نه ایشان را یاری داده شوند یعنی در دفع عذاب
هیچکس نصرت ایشان نکند مراد بان اینها کفارانند چه نزول ان جهة رد قول ایشانست که میگفتند که پدران ما که انبیا اند شفیعان ما باشند در روز جزا و
مومنان در این حکم داخل نیستند زیرا که بحدیث متواتر ثابت شده که حضرت پیغمبر فرموده که ذخیره کردم شفاعة خود را از برای اهل کبائر از امة خود و نیز
فرموده که در روز قیامة مرا اذن شفاعة دهند پس شفاعة کنم و اهل مرا نیز رخصت شفاعة دهند تا امتان گناه کاران را شفاعة کنیم و نیز ان حضرت فرمود که کمترین
مومنان در شفاعة کردن کسی باشد که در حق چهل کس از برادران مومن خود شفاعة کند که هر یک از ایشان سزاوار دوزخ باشند و نیز بجهة تذکیر نعمة
بر بنی اسرائیل میفرماید که واذ نجیناکم و یاد کنید ای بنی اسرائیل وقتی را که رهانیدیم شما را مر اجداد ایشانست پس منت بر فرزندان نهاده زیرا
که وصول نعمة بپدران موجب سرافرازی فرزندانست پس معنی انست که ای بنی اسرائیل این نوع نعمة را یاد کنید که ما خلاص دادیم پدران شمارا من ال

فرعون از متعلقان فرعون یسومونکم ستم و رنج میرسانیدند شما را عذاب میکردند شما را سوء العذاب سخت ترین عذابها بترین عذابها پس در بیان این عذاب میفرماید که یذبحون ابناءکم میکشتند پسران شما را در طفولیت و یستحیون نساءکم و باقی میگذاشتند دختران شما را تا انها را بندگان خود سازند و با ایشان مقاربت کنند و خدمت فرمایند و نزد بعضی مراد بسوء عذاب عملهای مشقت بود چه بعضی را از خدمتکاران بنا کردن بنا کرده بودند و برخی از ایشان را زراعت میکردند و بعضی دیگر گل کاری و خشت کشیدن و جمعی دیگر عصارگی و برخی دیگر که صلاحیت خدمت نداشتند جزیه بر ایشان نهاده بودند و سبب کشتن پسران ایشان ان بود که فرعون خوابی دیده بود که در میان بنی اسرائیل پسری متولد شود که خرابی ملک و هلاک او در دست او بود و اورده اند که فرعون خواب دید که اتشی از طرف بیت المقدس شعله کشید و همه خانهای مصر بسوخت و بنی اسرائیل را ضرری نرسانید فرعون از این خواب هراسان گشت و تعبیر آن را بر کاهنان عرض کرد ایشان گفتند که پسری از بنی اسرائیل متولد شود که هلاک تو بر دست او باشد فرعون قابلها را بر زنان حامله ایشان گماشت تا هر پسری که متولد میشد میکشتند و فی ذلکم و در این کشتن پسران و خدمت فرمودن دختران شما و امر کردن همه شما را بر کارها سخت بلاء من ربکم محنتی و ازمایشی بود شما را از پروردگار شما عظیم که بزرگ و بی نهایت بود اورده اند که فرعون عمران را نمیگذاشت که بخانه خود رود بجهت خوف انکه مبادا با زن خلوت کند و از او پسری متولد شود شبی فرعون در کوشک خسبیده بود و عمران نزد او در خواب بود چون از خواب بیدار شد دید که زن او حاضر شده متعجب شد گفت چگونه امدی با انکه درها بسته بود و پاسبانان بر درگاه ایستاده گفت من بخودی خود اینجا نیامدم ام عمران دانست که این از جانب خدا است پس عمران با زن در قصر فرعون با او خلوت کرد و فرشته که بفرمان خدای او را اورده بود بخانه خودش برد و چون حامله شد و او از نظر غمازان پوشید تا که موسی متولد شد گماشتگان امدند تا تفحص این معنی کنند مادر موسی او را از خوف موسی را در تنور نهاد و سر تنور پوشانید و یک بخت خواهر او که خاله موسی بود از این معنی بی خبر اتش در تنور نهاد که نان پزد در وقتیکه زبانه اتش از تنور بر هوا میرفت گماشتگان فرعون در رسیدند و همه جا تجسس کردند مادر موسی را بدست اوردند و از پسری نیافتند بر سر تنور رفتند اتشی عظیم از تنور بیرون می امد و بعد از تفحص جمیع ان خانه فرعون را خبر دادند که غلط بعرض رسانیده اند فرعون خوشحال گشت و چون مادر موسی بر سر تنور امد دید که اتش از تنور بیرون می اید اتش در نهاد او افتاده چون در تنور نگریست دید که موسی با اتش بازی میکند دانست که در ضمن این سری هست پس موسی را برگرفت و در خفیه تربیت میکرد و تتمه این حکایت در مواضع خود بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی بعد از ان نعمت دیگر را بیاد ایشان میاورد و میفرماید و اذ فرقنا بکم البحر و یاد کنید انرا که چون بشکافتیم جهت شما دریای قلزم را وقتیکه از فرعون میگریختید و دریا در پیش شما بود و لشکر فرعون از عقب شما میامدند فانجیناکم پس رهانیدیم شما را از ضرر ایشان و اغرقنا ال فرعون و باب فرو بردیم فرعون و کسان او را و انتم تنظرون و حال انکه شما مینگریستید بدریا که چگونه شکافته میشد یا بفرعونیان نگاه میکردید که چسان غرق میکشتند و تفصیل این حکایات در اثنای ایات مذکور خواهد شد و اذ واعدنا موسی و نیز یاد کنید وقتیکه وعده دادیم موسی را برای دادن کتاب توریة اربعین لیلة چهل شبانه روز یعنی گفتیم بعد از انقضاء مدت چهل روز که تمامی ذی القعده بود و ده روز از ذی الحجه توریة را بتو دهیم پس موسی با مر خدای تعالی با بعضی از خواص خود متوجه کوه طور شد تا خدای تعالی توریة را باو دهد ثم اتخذتم العجل پس فرا گرفتید گوساله را بخدائی من بعده از پس رفتن موسی بطور و انتم ظالمون و شما ستمکاران بودید بجهت این شرک اوردن و باعث این امر سامری بود چنانکه در موضع خود معلوم گردد ثم عفونا عنکم پس عفو کردیم و در گذرانیدیم از شما بعد از توبه شما و هلاک نکردیم شما را من بعد ذلک از پس گوساله پرستیدن شما لعلکم تشکرون شاید که شما شکر گوئید خدای را بر نعمت عفو یعنی اراده انکه شکر نعمت عفو بجای اورید و بعبادت او مشغول شوید بعد از ان بنا بر نعمت دیگر میکند بر ایشان و میگوید و اذ اتینا موسی و نیز یاد کنید وقتی را که دادیم موسی را الکتاب و الفرقان کتاب توریة و حجتی و دلیلی جدا کننده میان حق و باطل و ان معجزات او بود لعلکم تهتدون شاید که شما راست راه یابید یعنی اراده انکه شما هدایت یابید بتدبر در توریة و تفکر در معجزات و اذ قال موسی و نیز یاد کنید وقتی را که گفت موسی بعد از فرا گرفتن توریة و باز گشتن از طور لقومه گروه خود را یعنی بگوساله پرستیدن مشغول شده بودند یا قوم ای گروه من انکم ظلمتم انفسکم بدرستیکه شما ستم کردید بر نفسهای خود باتخاذکم العجل بفرا گرفتن شما گوساله را بخدائی فتوبوا پس باز گردید بتضرع و زاری و توبه کنید از این عمل قبیح و رجوع نمائید الی بارئکم بسوی افریدگار خود که بری است از نقص و عیب و افریدن چیزها و از تفاوت در خلق فاقتلوا انفسکم پس بکشید نفسهای خود که قبول توبه شما بر این است ذلکم این کشته شدن شما خیر لکم بهتر است مر شما را از زندگانی دنیا عند بارئکم نزد افریدگار شما چه این موجب پاکیزگی شما است از کفر و شرک و سبب رسیدن شما بجوار قرب و سرور ابدی اورده اند که بعد از این حکم بنی اسرائیل بفرموده موسی غسل کردند و کفن پوشیدند و بصحرا رفتند و برابر ایستادند و هرون با دوازده هزار مرد که بر دین موسی ثابت و راسخ بودند شمشیرها کشیدند و بقتل ایشان مشغول شدند و حق تعالی ابر تاریک بر سر ایشان بداشت تا جهان تاریک شود تا بشفقت و رحم ایشان را از کشتن خویشان باز ندارد چه پسر خویشان و مرد یکدیگر را میکشتند حتی پسر پدر را و پدر پسر را تا انکه از زوال روز تا بغروب افتاب هفتاد هزار از ایشان بکشتند تا انکه موسی و هرون بر ایشان رحم امده بگریستند و از روی تضرع و زاری در درگاه حضرت باری بنالیدند که بار خدایا بنی اسرائیل هلاک شدند این بقیه را بما ببخش حق تعالی اجابت فرمود و تاریکی مرتفع شد و چون موسی کشتگان را شمرد هفتاد هزار بودند بسیار غمگین شد حق تعالی فرمود که ای موسی کشندگان ایشان مجاهد است و کشته شدگان ایشان شهید و همه را بهشت خواهند برد پس او را این خوشنودی شد حاصل که حق تعالی میفرماید که چون فرمان مرا بجای اوردید فتاب علیکم پس رجوع کرد خدای بشما بمغفرت و قبول

توبه

۲ البقره

توبه إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ بدرستیکه او بسیار باز کردنده بشما بعفو و مغفرت و قبول توبه الرَّحِيمُ بسیار مهربان بر توبه‌کاران آورده‌اند که چون بنی
اسرائیل بعد از قبول توبه بخطای خود اعتراف کردند حق تعالی بموسی خطاب کرد که بار دیگر بمناجات آی و جمعی از بنی اسرائیل را با خود بیاور تا عذر گناهی که کرده‌اند از پرستش
گوساله بخواهند و بی‌واسطه شنیدن کلام من مشرف شوند موسی علیه السلام هفتاد کس از بزرگان بنی اسرائیل اختیار کرد و ایشان را همراه بکوه طور آورد موسی چون خواست که بمناجات
کند حجابی میان او و هفتاد کس پیدا شد ایشان بیرون حجاب ماندند حق تعالی با موسی سخن گفت از امر و نهی و وعظ و نصیحت ایشان نیز میشنیدند پس خطاب با ایشان
کرد که منم خدایی که جز من خدایی نیست خداوند زمین مکه ام و شما را از زمین مصر بیرون آورده ام مرا پرستید و غیر مرا پرستش مکنید چون موسی از مناجات فارغ
شد و آن حجاب زایل شد با ایشان گفت کلام خدا را شنیدید گفتند آوازی شنیدیم اما نمیدانیم که گوینده از خدا بود یا شیطان و تا خدا را معاینه نبینیم باور نکنیم
که کلام خداست چون این میگفتند آتشی از آسمان بیامد و همه را بسوخت کما قال الله تعالى وَإِذْ قُلْتُمْ و یاد کنید آنرا که گفتید یعنی هفتاد تن از بزرگان شما که با موسی
بطور رفته بودند يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ ای موسی هرگز ما باور نداریم ترا که میگویی که این سخن را که از پس حجاب شنیدیم سخن خداست حَتَّى نَرَى اللَّهَ تا ببینیم
بدیده بصیرت ببینیم خدا را جَهْرَةً دیدنی ظاهر و آشکارا و رو برو فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ پس فرا گرفت بزرگان شما را آتشی که از آسمان فرود آمد
بجهت عناد و انکار و طلب امر محال وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ و شما مینگریستید یعنی بزرگان شما نگاه میکردند بدان آتش که با ایشان رسید و گویند که با آواز مهیب صاعقه
هلاک شدند حاصل که ایشان بعد از مردن یک شبانروز چنان افتاده بودند و موسی بیهوش شد و چون با خود آمد متحیر در ایشان مینگریست و میگفت بار
خدایا با بنی اسرائیل چگویم و چون از احوال ایشان پرسند چه جواب دهم حق تعالی ایشان را زنده ساخت چنانکه میفرماید ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ پس برانگیختیم و زنده
گردانیدیم شما را مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ از پس مردن شما بعصا لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا شاید که شما سپاسداری کنید مر حق تعالی را در زنده کردن اینکه چه
زندگی اصل نعمت است تا بعد از زندگی بعبادت مشغول شوید مرویست که در وقتیکه موسی بنی اسرائیل را گفت که به بیت المقدس روید و با جباران و گردن
کشان آنجا حرب کنید ایشان از این امتناع کردند حق تعالی بر ایشان غضب کرد و چهل سال در تیه که بیابانی بود هموار مسافت آن پنج فرسنگ در پنج فرسنگ سرگردان
کرد و ایشان در این مدت در گرمای آن بیابان و تاب آفتاب آزار یافتند و هرگاه از آن رحلت میکردند و تا شب میرفتند چون نگاه میکردند باز در همان موضع
بودند که رحلت کرده بودند و چون از تاب آفتاب بیتاب شدند به تضرع و زاری از موسی درخواستند تا از خدای تعالی استدعا کند که ایشان را سایه کرامت فرماید تا از
حرارت آفتاب ایمن شوند حق تعالی ابری سفید تنک که نمی‌بارید و باد خنک از آن می‌آمد بر سر ایشان بداشت و چون در زیر آن استراحت کردند گفتند ای موسی از
گرما آسایش یافتیم اما طعام نداریم که بآن سد رمق کنیم حق تعالی امر کرد تا باران که ترنجبین و مرغ سمانی بر ایشان بباراند چنانکه میفرماید وَظَلَّلْنَا
عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ و سایه ساختیم بر شما ابر را تا از حرارت آفتاب ضرر نیابید وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ و فرو فرستادیم برای شما در آن بیابان ترنجبین را
وَالسَّلْوَى و مرغ سمانی و آن مرغی بود از گنجشک بزرگتر و از کبوتر خوردتر و ترنجبین مانند برف از اول طلوع صبح تا برآمدن آفتاب بر ایشان فرو باریدی و باد
جنوب امر فرمود تا مرغ سمانی را بر ایشان بر از میساخت و در تفاسیر آمده که این مرغان بر شاخهای گیاه نشستندی و به نغمهای خوش سرائیدندی و باد بر ایشان
وزیدی و پرهای ایشان بریختی و فی الحال بریان شدی بی رنگ و استخوان پس گفتیم ایشان را كُلُوا بخورید مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزه‌های آنچه روزی کردیم
شما را و از برای فردا ذخیره منهید ایشان خلاف کرده می‌نهادند و همه متعفن میشد وَمَا ظَلَمُونَا و ستم نکردند بما بدین نافرمانی وَلَكِنْ
كَانُوا و لیکن بودند که بنافرمانی أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بر نفسهای خود ستم کردند یعنی برزاقی خدای تعالی اعتماد نکرده ذخیره آن میکردند و ناسپاسی می
نمودند و بجهت آن ذنب ایشان از این نعمت محروم ماندند پس ضرر آن جز بخود ایشان ظاهر نشد و چون مدت چهل سال که در آن بیابان متحیر و سرگردان بودند حکم الهی
شد که در شهر بیت المقدس داخل شوند چنانکه میفرماید وَإِذْ قُلْنَا و یاد آورید که چون گفتیم شما را ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ درآیید در این ده
یعنی بیت المقدس فَكُلُوا مِنْهَا پس بخورید از نعمت یعنی میوه‌ها و طعامهای آن حَيْثُ شِئْتُمْ هر جا که خواهید و هرچه اراده کنید رَغَدًا خوردنی بسیار
فراخ وَادْخُلُوا الْبَابَ و درآیید بدر از درهای آن دیوار که هفت در بود سُجَّدًا در حالتیکه سجده کنندگان باشید برای شکر که او سبحانه بر آنکه
شما را از آن بیابان برهانید و از آن سرگردانی خلاص کرد وَقُولُوا حِطَّةٌ و بگوئید که بار خدایا درخواست ما از حطه است و این کلمه استغفار ایشان بود یعنی
بگوئید که مراد از آمدن و سفر ما آنکه گناهها ما را بریز نَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزیم ما شما را خَطَايَاكُمْ گناهان شما را ببرکت دعا و سجده وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ
و زود باشد که زیاده کنیم نیکوکاران از ثواب ایشان فَبَدَّلَ الَّذِينَ پس بدل کردند و بگردانیدند آنانکه ظَلَمُوا ستم کردند بر خود آن کلمه استغفار
را که بآن مامور شده بودند قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ بگفتاری غیر آن که گفته شده مر ایشان را یعنی حق تعالی فرموده بود که بگوئید حطه ایشان
گفتند حنطه یا هطاسماثا یعنی گندم سرخ مراد آنست که توبه و استغفار ابدال کردند بآنچه مطلوب ایشان بود از نعمتهای دنیا و با وجود این چون ایشان را
گفتند که از این در بتذلل درروید تا پشت شما خم شود برای تواضع و فروتنی برای خدا ایشان بعضی بدرهای فراخ بدر رفتند و راه بگردانیدند فَأَنْزَلْنَا
پس فرو فرستادیم عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا بر آنانکه ستم کردند به تغییر گفتار و کردار رِجْزًا عذابی و عقوبتی مقدر مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا
يَفْسُقُونَ از آسمان بسبب آنچه بودند که بیرون میرفتند از فرمانها مرویست که مراد برجز طاعون است در روایتی آمده که در یکساعت بیست و چهار
هزار و بروایتی هفتاد هزار کس از پیران ایشان بمردند و فرزندان ایشان بماندند آورده‌اند که چون بنی اسرائیل در تیه من و سلوی بخوردند تشنه شدند و
هفتاد هزار مرد ایشان العطش العطش گویان نزد موسی آمدند و از روی عجز از موسی طلب آب کردند کما قال الله تعالی وَإِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى و یاد کنید
آنرا که چون موسی آب خواست لِقَوْمِهِ برای گروه خود که بعد از خوردن من و سلوی تشنه شده بودند فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ پس گفتیم ما

او را اگر ای موسی بزن بعصا خود که از شعیب بتو رسید الحجر سنگ معین را و سنگی بود مربع بزرگ سر آدمی که حق تعالی از بهشت بموسی فرستاد یا از کوه
طور برداشته بود گویند آدم او را از بهشت آورده بود بمیراث بشعیب افتاده و شعیب آنرا با عصا بموسی داده بود در تفسیر اهل بیت مذکور است که
چون از موسی آب خواستند موسی دست بعصا برداشت و گفت الهی بحق محمد سید الانبیاء و بحق علی سید الاوصیاء و بحق فاطمة سیدة النساء و بحق حسن
سید الاولیاء و بحق الحسین افضل الشهداء و بحق عترتهم و خلفائهم سادات الازکیاء که آب ده این بندگان تشنه جگر را حق تعالی فرمود که ای موسی عصا را
بر سنگ زن موسی عصا بر سنگ زد فانفجرت منه پس شکافته شد و روان شد از آن سنگ اثنتا عشرة عینا دوازده چشمه بعدد دوازده
سبط بنی اسرائیل قد علم کل اناس بدرستیکه دانست هر یک از مردمان یعنی هر سبطی از دوازده سبط مشربهم آبشخور خود را یعنی چشمه معین
خود را که از آن آب آشامیدندی از سلیمن وراق روایتست که انسن ستعداد او و دوازده چشمه آب عذب بیرون آمدی و چون از آن مستغنی شدندی دیگر باره
عصا بر او زدی منقطع گشتی و هر روز ششصد هزار مرد را از آن آب بادی غیر از چهارپایان حاصل که هر جدولی از آن دوازده چشمه مخصوص بسبطی بودی از آن
دوازده سبط و گفتیم ایشانرا کلوا واشربوا من رزق الله بخورید و بیاشامید از روزی که خدا بشما بی رنج و تعب ارزانی داده ولا تعثوا و از حد در
مگذرید فی الارض در زمین مفسدین در حالیکه تباه کار باشید و روده اند که چون حق تعالی من و سلوی و آب چشمه‌ها به بنی اسرائیل کرامت فرمود ایشان
ناسپاسی کردند و طلب چیزهای دیگر کردند چنانکه میفرماید واذ قلتم یا موسی و یاد کنید که چون گفتید که ای موسی لن نصبر علی طعام واحد
هرگز صبر نتوانیم کرد بر طعامی یگانه یعنی بر یک طعام که من و سلوی است و اگر چه دو طعام بودند اما هر دو در هم سرشته یکی میساختند فادع لنا ربک
پس بخوان از برای ما پروردگار خود را یخرج لنا تا بیرون آورد و موجود سازد برای ما مما تنبت الارض از بعض آنچیزی که میرویاند او زمین یعنی زمین
واسطه ایست در رویانیدن من بقلها از ترهها و سبزیهای زمین وقثائها و از خیار بادرنگ آن وفومها و از سیر آن وعدسها و از عدس آن و
بصلها و پیاز آن و چون از موسی این درخواستند قال گفت موسی بحق تعالی بعد از دعا اندروی انکار و تعجب اتستبدلون الذی آیا بدل میکنید آنچیزی که
هو ادنی بالذی او فروتر و زبون تر است بآنچیزی که هو خیر او بهتر است و نیکوتر است از ترنجبین و گوشت مرغ که در لذت و نفع و عدم احتیاج بسعی بهتر
از آنچیزها و چون علاج را باین بدل کردند اهبطوا مصرا فرود روید از این تیه در شهری از شهرهای ارض مقدسه یا بشهر مصر و بگو بشهر فرعون است
فان لکم پس بدرستیکه در آن شهر مر شما راست ما سألتم آنچه خواسته اید از ترهها وضربت علیهم الذلة و بچسبه کافر یعنی زده شد یعنی لازم گشت
بر ایشان خواری بجزیه دادن والمسکنة و درویشی و بیچارگی که هر چند توانگر باشند خود را درویشی نوانی و احتیاج بخلق نمایند مجمله که محتاج جزیه دادن ایشان
افزون ساند وباؤا و باز گشتند بغضب من الله بخشمی از خدای تعالی یعنی سزاوار خشم خدا شدند ذلک بانهم آن خواری و بیچارگی و خشم خدا مر ایشانرا
بسبب آن بود که ایشان کانوا یکفرون بآیات الله بودند که کافر میشدند بآیتهای خدای تعالی یعنی معجزات او که بموسی عطا کرده بود و آیات تورات که
متضمن نعت پیغمبر ما بود ویقتلون النبیین و میکشتند پیغمبران را چون زکریا و یحیی و شعیا و غیر ایشان از پیغمبران بغیر الحق بنا حق یعنی ناروا یعنی با آنکه
میدانستند که چیزیکه موجب قتل باشد از ایشان صادر نشده بود اظهار امیکشتند بلکه باعث قتل ایشان حب دنیا و ریاست بود ذلک بما عصوا آن مذلت
و مسکنت و غضب الهی بسبب آنکه عاصی شدند در فرمان خدای وکانوا یعتدون و بودند که از حد در میگذشتند و از احکام خدای تعالی میگردیدند برو جهی
که در جلوه که در باب داود هفتاد هزار پیغمبر بکشتند در یک روز و نماز دیگر در بازارها و موضع تره میفروختند بود زنا از پیغمبر روایت کرده که یهود را
بعد از موسی مدت هفتصد سال اختلاف کردند و هر فرقه طریقی اختیار کردند بعد از عیسی مدت دویست سال بعد از آن حضرت امیر فرمود ان الذین آمنوا بدرستیکه آنانکه
از روی نفاق اظهار ایمان کردند یعنی بمجرد زبان اقرار کردند بایمان بی عقائد دل والذین هادوا و آنانکه یهود شدند والنصاری و گروه ترسایان و
الصابئین و آنها که از دین کفر بدین دیگر نهادیا کفار گروند که ان با یکسانی که از هر دینی چیزی فرا گرفته اند با آنوجه که ملائکه را می پرستند و زبور میخوانند
و در نماز روی بکعبه آورند و گویند ایشان ستاره پرستند و بر هر تقدیر اینگروه مذکوره من آمن بالله هر کدام که گرویدند بخدا یعنی با اخلاص گرویدند بخدا و
صفات سلبیه و ثبوتیه او و تصدیق کردند و به نبوت محمد اقرار کردند باعتقاد دل والیوم الآخر و گرویدند بروز باز پسین که قیامت است وعمل صالحا
و کردند کارهای شایسته فلهم اجرهم عند ربهم پس مر ایشانراست مزد ایمان و عمل صالح نزد پروردگار ایشان ولا خوف علیهم و ترسی نباشد بر ایشان از
عذاب ولا هم یحزنون و نباشند که اندوهگین شوند بفوت و نقص پاداش و بعد از ذکر کفر بنی اسرائیل با خطاب بایشان کرده میگوید واذ اخذنا و یاد کنید
آنرا که فرا گرفتیم از شما میثاقکم پیمان شما با یمان بمتابعت موسی و عمل باحکام تورات که از جمله آن این بود که شریک میگیرید بخدا و بهمه پیغمبران و بکتابهای ایشان بگروید
و امرهای او را کردن نهید و از منهیات و دور شوید ورفعنا فوقکم الطور و برداشتیم بر زبر شما کوه را تا آن پیمان را قبول کردید و سبب آنکه بنی اسرائیل
بعد از نزول تورات سرکشی آغاز کردند و احکام او را قبول نکردند حق تعالی بجبرئیل امر کرد تا کوهی از کوههای فلسطین که از اطور گفتندی بمقدار لشکرگاه
ایشان بطول و عرض بکند فرسنگ در یک فرسنگ بالای سر ایشان باز داشت بمقدار قامت مردی و در پیش ایشان آتشی فرو ختند و در عقب ایشان دریا که خارج بود
آمد و چون گریزگاه ندیدند بتضرع و زاری بر روی در افتادند نیمه روی بر زمین نهادند و بنیمه دیگر بگوشه چشم بکوه مینگریستند از ترس آنکه مبادا بر
ایشان فرود آید و از اینجاست که سجده ایشان در یک نیمه روست و گفتیم ایشانرا در آنحال که خذوا ما آتیناکم فرا گیرید آنچه دادیم شما را از احکام شرع
بقوة بجد تمام و جهدی قوی که هیچ شکی در آن راه نیابد واذکروا و یاد کنید آنچه فراموش مکنید و پیوسته یاد کنید و تفکر نمائید ما فیه آنچه در اوست
از ثواب و عقاب و عمل بمضمون آن کنید لعلکم تتقون تا باشد یعنی باراده آنکه شما پرهیزید از ناشایستها که انواع معاصی است ثم تولیتم پس رو گردانیدید

از وفا بان عهد مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ از پس فرا گرفتن و قبول کردن آن بجمیع تمام فَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ پس اگر نه فضل و بخشایش خدا بودی بر شما وَ
رَحْمَتُهٗ و بخشش او نسبت بشما توفیق دادن شما بتوبه و بابوبتی با وجود محمد صلعم که شما را بحق دعوت کردی و راه راست نمودی لَكُنْتُمْ مِّنَ الْخٰسِرِيْنَ هر اینه می بودید
از جمله زیانکاران و نیز خطاب با ایشان کرده میفرماید که وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِيْنَ و بدرستیکه بتحقیق دانسته اید احوال آنان را که اعْتَدَوْا مِنْكُمْ از حد فرمان در گذشتند
از قوم شما در شهر ایله فِي السَّبْتِ در حکم روز شنبه که منع فرموده بودیم که در آن روز صید ماهی نکنند و از صبح تا شام عبادت کنند و ایشان در آن روز بحیله ماهی میگرفتند
چنانکه در روایت آمده که روز شنبه همه ماهیان دریا بان موضع جمع میشدند و سر از آب بیرون میکردند و ایمن بودند که در این روز کسی تعرض با ایشان نرساند چه مدتی
متمادی بود که کسی در این روز مزاحم ایشان نمیشد و ایشان از آن دانسته دلیر اند در آنجا جمع میشدند و چون روز باخر میرسید همه میرفتند و از ایشان کسی اثری نمیدید تا شنبه
دیگر ایجال بر ایشان شاق آمده از حیله کردند باین وجه که در پیرامن دریا حوضها کندند و در روز جمعه آب دریا در آن میکشادند و روز شنبه حوضها پر ماهی میشد و ایشان
در آخر روز آب راهی ببستند تا ماهیان بدریا نروند و روز یکشنبه آن صید میکردند و میگفتند که ما روز یکشنبه ماهی میگیریم و مخالفت امر خدا نمیکنیم و در آن شهر هفتاد هزار
مرد بودند چون مدتی بر این آمد مردمان دلیر شدند و روز شنبه نیز بصید کردن ماهی مشغول شدند هرچند صلحای ایشان منع کردند از آن بازنمی ایستادند آخر داود در ایشان
دعا کرد حق تعالی همه را بصورت بوزینه مسخ فرمود کما قال الله تعالی فَقُلْنَا لَهُمْ پس گفتیم مر ایشان را كُوْنُوْا قِرَدَةً باشید بصورت بوزینگان خٰسِئِيْنَ
گمراه شدگان و خوار گشتگان فَجَعَلْنٰهَا پس کردانیم مسخه و عقوبت ایشان را نَكَالًا عبرتی و اعتباری لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا مر آنها را که پیش از ایشان بودند وَمَا
خَلْفَهَا و آنها که بعد از ایشان پیدا شدند چه مسخ شدن ایشان مذکور بوده در کتب پیشینیان و قصه ایشان مشهور در میان پیشینیان و یا آنکه مراد بما بین یدیها مردمانی
بودند که هم عصر ایشان بودند یعنی عبرتی برای مردمان زمان ایشان و برای کسانیکه بعد از ایشان بودند وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِيْنَ و پندی برای پرهیزکاران از قوم ایشان
یا برای هر که پرهیز دارد از این نوع معصیت وَاِذْ قَالَ مُوْسٰى و نیز یاد کنید وقتیکه گفت موسی لِقَوْمِهٖ مر گروه خود را وقتیکه در میان خود کشته یافته بودند
عامیل نام و میخواستند که قاتل او معلوم کردد اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ بدرستیکه خدای تعالی امر میفرماید اَنْ تَذْبَحُوْا بَقَرَةً که بکشید کاوی را قَالُوْا گفتند
قوم موسی از روی استبعاد اَتَتَّخِذُنَا آیا فرا میگیری ما را هُزُوًا اهل سخریه یعنی با ما مسخره میکنی چه ما از تو میپرسیم که عامیل را که کشته و تو میگوئی کاوی بکشید
قَالَ اَعُوْذُ بِاللّٰهِ گفت موسی پناه میگیرم بخدا اَنْ اَكُوْنَ مِنَ الْجٰهِلِيْنَ از آنکه من باشم از نادانان زیرا که سخریه در مثل این حال محض نادانیست و چون ایشان
جد موسی دانستند قَالُوا ادْعُ لَنَا گفتند بخوان یعنی سؤال کن از برای ما رَبَّكَ پروردگار خود را يُبَيِّنْ لَّنَا تا بیان کند برای ما که مَا هِيَ حقیقت آن کاو را یعنی
که چه صفت دارد قَالَ گفت موسی اِنَّهٗ يَقُوْلُ بدرستیکه میگوید خدا اِنَّهَا بَقَرَةٌ بدرستیکه آن کاویست صَفْرَاۤءُ فَاقِعٌ لَّوْنُهَا زرد رنگ [illegible]
رنگ آن بر وجهی است که تَسُرُّ النّٰظِرِيْنَ شاد کرداند از رنگ خود نظر کنندگان را و چون هنوز اشتباه ایشان باقی بود از این جهت بار دیگر تکرار سؤال کردند قَالُوا
گفتند بار دیگر ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بخواه از پروردگار خود را يُبَيِّنْ لَّنَا تا آشکارا کرداند برای ما مَا هِيَ که چه کاویست کار کننده است یا در صحرا چرنده و بعد
آن جهت اعتذار تکرار سؤال گفتند که اِنَّ الْبَقَرَ تَشٰبَهَ عَلَيْنَا بدرستیکه کاو مشتبه شده بر ما چه میان ما زرد رنگ بسیار هستند وَاِنَّاۤ و بدرستیکه ما اِنْ شَاۤءَ
اللّٰهُ لَمُهْتَدُوْنَ هر اینه از جمله راه یافتگان باشیم بکاو و بکشنده عامیل اگر خواست خدا باشد از حضرت رسالت صلعم منقولست که اگر بنی اسرائیل ان شاء الله نگفتندی
هرگز آن کاو را نیافتندی و چون ایشان طلب تبیین آن کاو کردند بر وجهی که مشتبه بغیر آن نشود قَالَ گفت موسی با ایشان اِنَّهٗ يَقُوْلُ بدرستیکه خدای تعالی
میفرماید اِنَّهَا بَقَرَةٌ لَّا ذَلُوْلٌ بتحقیق که آن کاویست نه رام کشیده و نرم کشته که بحکم در آر کننده تُثِيْرُ الْاَرْضَ بشوراند و برکرداند زمین را وَلَا تَسْقِي
الْحَرْثَ و نه کرا بدهد کشت را بلکه آن مُسَلَّمَةٌ درست یافته شده است از همه کارها و بسر خود چرا میکند لَا شِيَةَ فِيْهَا نیست هیچ رنگی که مخالف رنگ زرد
باشد فیها در او حتی که سم و شاخ او هم زرد است قَالُوا الْـٰٔنَ گفتند اکنون که این صفتها بیان کردی بر وجهی که اشتباه رفع شد جِئْتَ بِالْحَقِّ آوردی راستی
را یعنی تمام صفت او گفتی از برای ما پس تفحص آن کاو کردند و از دست جوانی یافتند پرهیزکار و بغایت صالح و مادر پیر داشت و پیوسته بخدمت او مشغول
بودی و نام آن کاو مذهب بودی و قیمت او سه درهم بود هرچند بنی اسرائیل در بها میافزودند او از فروختن با مینمود چه مادر او را از بیع آن منع مینمود
او نیز سوگند که از فرمان مادر بیرون پس کار بجا رسید که راضی شدند که پوست آن کاو را پر از زر سرخ کنند و بدو دهند و بمادر عرض کرد و مادر رخصت داد و از سدی
روایت است که از ده زر مقابل وزن آن کاو بود القصه بجهت میان پرهیزکاری آن جوان و اطاعت مادر بهای آن کاو باین قیمت رسیده از آن بنی اسرائیل فرخت فَذَبَحُوْهَا
پس بکشتند آنرا آنکس دیگر در ذبح آن کاو آن بود که تا سر زنش گوساله پرستی یابد یا آنکه کاوی اینچنین با آنکه در نهایت حسن و غایت جمال و کمال است پس کاوی
دیگر بطریق اولی سزاوار کشتن باشد پرستید وَمَا كَادُوْا يَفْعَلُوْنَ و نزدیک شد که نکنند این کار را یعنی نخواستند که از بحر (?) نکشند بجهت گرانی
آن قاد رواج (?) دیگر نداشتند از آن بکشتند پس خطاب به بنی اسرائیل کرده میفرماید وَاِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا و یاد کنید که چون بکشتید نفسی را که عامیل بود فَادّٰرَءْتُمْ
فِيْهَا پس اختلاف و نزاع کردید در آن مقتول یعنی در آنکه از که کشته و هر یک دیگر کردن یکدیگر میانداختید وَاللّٰهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُوْنَ و خدا بیرون آورنده
و ظاهر سازنده است بخبر را که هستید شما که پوشیده از قتل بناحق فَقُلْنَا اضْرِبُوْهُ پس گفتیم تا که بزنید شما آن کشته را بِبَعْضِهَا به پاره آن کاو که
بیخ دم آن بود یا زبان یا گوش و چون بزدند زنده شد و آواز کرد و مردی که نام کشندگان خود را بگفت و آن دو برادرزاده بودند که بواسطه مال او را بصحرا برده او را
بقتل رسانیده بودند چون نام کشنده خود را بگفت فی الحال بیفتاد و بمرد كَذٰلِكَ همچنانکه این مرده را زنده کردانید يُحْيِ اللّٰهُ الْمَوْتٰى زنده کرداند خدای
همه مردگان را در قیامت وَيُرِيْكُمْ اٰيٰتِهٖ و مینماید شما را ای منکران بعث دلیلها قدرت خود را در زنده کرداینده مردگان لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُوْنَ مگر که شما دریابید
این را کسی که قدرت دارد بر زنده کردن نفسی بر زنده کردن همه نفوس قادر خواهد بود و ذکر این قصه دلالت بر صدق نبوت پیغمبر ما میکند جهت آنکه

خوانده بود بنی اسرائیل را ازین قصه خبر داده و ایشان میدانستند که دانستن این قصه ممکن نیست مگر کسی را که کتابهای پیشینیان خوانده باشد پس معلوم جهود شد
که این بطریق وحی باو رسیده و ایشان بجهة عناد تصدیق باو نکردند پس حقتعالی در عقب بیان طغیان ایشان میفرماید ثم قست قلوبکم پس از آن سخت گشت
دلهای شما من بعد ذلک از پس زنده شدن کشته فهی کالحجارة پس آن دلها که شما راست مانند سنگ است در سختی و درشتی او اشد قسوة
یا سخت‌تر است از سنگ در غلظت مراد آنست که هر که حال دلهای شما را دانست یا از آن تشبیه میکند بسنگ یا بانچه سختی او زیاده از سنگ باشد پس در بیان غلظت آن
ایشان میفرماید و ان من الحجارة بدرستیکه بعضی از سنگها لما یتفجر منه الانهار هر آینه سنگیست که میشکافد از آن جویها بزرگ
و ان منها و بدرستیکه بعضی دیگر از آن سنگها آن سنگیست که میشکافد لما یشقق و بر جانب دیگر آن سنگیست که میشکافد فیخرج منه الماء پس بیرون میآید از آن
آب جوی و ان منها لما یهبط و بحقیقتیکه برخی دیگر آن سنگیست که فرود میآید از بلندی و میغلطد بزمین من خشیة الله از ترس خدا یعنی چون سنگها متأثر
میشوند بر وجه امتثال حکم الهی و شکافته میشوند و آب از آن روان میشود و بعضی از آن از بالا بپایین میافتند و دل شما اصلاً متأثر نمیگردد از امر خدای و گردن نمی‌نهید
پس سخت‌تر باشد از سنگ خاره و ما الله بغافل و نیست خدای بیخبر عما تعملون از آنچه میکنید بلکه داناست بهمه و شما را بجهت آن بعذاب الیم گرفتار خواهد کرد
بعد از آن بجهة قطع طمع کردن از ایمان این نوع جهودان خطاب با اهل ایمان میکند و میگوید بر وجه انکار که افتطمعون ان یؤمنوا لکم آیا طمع میدارید که تصدیق
کنند جهودان امر شما را در آنچه میگوئید از دعوه ایشان باسلام و قد کان فریق منهم و حال آنکه بودند گروهی از ایشان یعنی آن هفتاد کس که برگزیده
یسمعون کلام الله میشنیدند سخن خدای را در کوه طور ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه پس تغییر میدادند آن سخن را پس از آنکه دانسته بودند و یافته
حقیقت آن را بی شک و شبهه چون بمیان قوم خود آمدند گفتند ما سخن خدا را در باب امر و نهی شنیدیم ولیکن در آخر گفت که اینها را که شما را فرموده‌ام اگر بجای آورید بکنید
و اگر نخواهید نکنید و از آن باک مدارید و حال آنکه و هم یعلمون میدانستند که افترا میکنند و از ابو جعفر روایت است که مراد جهودان اند که در عهد حضرت رسالت بودند که
کلام حق را که در توریة بود میشنیدند و از آن تحریف میکردند مانند نعت آنحضرت و آیه رجم و بلوغ از روی خود تفسیر میکردند و زده اند که روزی حضرت پیغمبر
فرمود که جهودان بعد ازین در مدینه نیایند چرا آمدن ایشان در مدینه فتنه ظاهر میشود پس بعضی از منافقان یهود اول روز در مدینه می‌آمدند که ما مسلمانیم همچو
شما و در آخر روز باز گشته بیاران خود می‌پیوستند و حقتعالی ازین خبر میدهد که و اذا لقوا الذین آمنوا و چون ملاقات کنند جهودان آنانرا که ایمان آورده اند یعنی اصحاب
محمد قالوا آمنا گویند که گرویده ایم مانند شما و تصدیق کرده ایم بآنکه محمد رسول الله است که در توریة بشارت او واقع شده و اذا خلا بعضهم و چون
خلوت کنند برخی از ایشان الی بعض با برخی که کافر بودند قالوا گویند منافقان ازین رو سرزنش که اتحدثونهم آیا خبر میدهید اصحاب محمد را
بما فتح الله بآنچه گشاده است خدای ابواب آنرا علیکم بر شما در کتاب شما لیحاجوکم تا حجت گیرند بر شما به عند ربکم نزد پروردگار شما یعنی روز
قیامت و گویند شما که حق را میدانستید و متابعت نمیکردید افلا تعقلون آیا چرا در نمی‌یابید که اسرار با خصم در میان نباید نهاد و قولی آنست که بعضی از
یهود مدینه در اول بعثت سؤال اصحاب از نعت و صفت آنحضرت که در توریة مذکور بود خبر دادند و رؤسای ایشان چون کعب و حی از آن آگاهی یافتند نهی ایشان کردند
که شما اصحاب را از صفات محمد خبر میدهید تا ایشان را بر شما حجتی باشد و رد ایشان حقتعالی جواب ایشان گفت که او لا یعلمون آیا نمیدانند جهودان ان الله یعلم آنکه خدا
میداند ما یسرون و ما یعلنون آنچه پنهان میدارند از کفر و آنچه آشکارا میکنند از ایمان و منهم و از جمله جهودان جماعتی اند امیون نانویسندگان نادانند
لا یعلمون الکتاب نمیدانند توریة را و نمیشناسند آنچه در او است مراد عوام الناس ایشان است که علم بکتابت و قرائت ندارند تا مطلع شوند باحکام توریة
الا امانی لیکن میدانند دروغها خود را یعنی اعتقاد ایشان آنست که آنچه در توریة است موافق آرزوهای ایشانست و از جمله آنست که اعتقاد دارند بصحت وعدهای
دروغ که از علمای خود میشنیدند که بهشت خاصه ایشان خواهد بود و آبا و اجداد ایشان را شفاعت خواهند کرد و ان هم الا یظنون و نیستند ایشان مگر آنکه گمان میبرند
بی علم و یقین یعنی آنچه میگویند محض گمانست و هیچ علم بآن ندارند بعد از آن در رد آنکه تحریف کنند کتاب آسمانی را میفرماید فویل پس عذاب دوزخ یا بخیر یا
هلاکت یا چاهی که در جهنم است که قعر آن چهل ساله راه است للذین یکتبون الکتاب مر آنانرا که مینویسند نوشته تحریف داده بایدیهم بدستهای خود یعنی خود
مباشر کتابت آن میشوند بدیگری نمیفرمایند ثم یقولون هذا من عند الله پس میگویند که این نوشته از نزد خداست لیشتروا به تا بخرند یعنی بدل کنند بدل
کلام تحریف داده ثمنا قلیلا بهای اندک از متاع فانی دنیا است یعنی علمای یهود بواسطه رشوه گرفتن تغییر صفات حضرت رسالت پناه میکردند چه صفات آنحضرت در توریة
چنین بود که مردی باشد نیکو روی مجعد موی گندم گون نه بلند نه کوتاه میانه بالا و ایشان تغییر داده بجای آن نوشتند که پیغمبر آخر الزمان شخصی باشد دراز قد ازرق چشم سفید روی و فروهشته
موی بلند و این صفت دجالست و باعوام خود گفتند که این صفات پیغمبر موعود است فویل لهم پس وای مر ایشانرا مما کتبت ایدیهم از آنچه نوشت دستهای ایشان یعنی تحریف
کردند و ویل لهم مما یکسبون و دیگر باره وای مر ایشانرا از آنچه کسب کنند از رشوه گرفتن بعد از تهدید ایشان تکذیب قول ایشان میکند بقوله و قالوا و گفتند
یهود بزعم باطل خود که لن تمسنا النار هرگز مس نکند ما را آتش دوزخ و بما نرسد الا ایاما معدودة مگر بمقدار ایام روزهایی شمرده شده که آن هفت روز است
و یا بمقدار چهل روز بعدد روزهایی که در آن گوساله میپرستیدند قل بگو ای محمد بجواب ایشان بر سبیل انکار که اتخذتم آیا فرا گرفته اید عند الله از نزد خدا عهدا
پیمانی که شما را از آنچه میگوئید عذاب نخواهد کرد اگر بفرض چنین است که شما میگوئید فلن یخلف الله عهده هرگز خلاف نکند خدا عهد خود را ام تقولون
یا میگوئید یعنی افترا میکنید علی الله ما لا تعلمون بر خدا آنچه نمیدانید بلی آری چنانکه ایشان میگویند که مس آتش ایشان در زمان اندک باشد بلکه من
کسب سیئة هر که کسب کند خصلتی بد را که آن شرکست و احاطت به خطیئته و فرا گیرد او را گناه او یعنی گناه شامل احوال او شود فاولئک
اصحاب النار پس آن گروه اهل دوزخند هم فیها خالدون و ایشان در آتش جاوید مانند کاملند بعد از آن در شأن اهل ایمان میفرماید و الذین آمنوا

کرویده اند بخدا و رسول وعملوا الصالحات و کردند کارهای نیکو و پسندیده اولئک اصحاب الجنة آنگروه اهل بهشتند هم ایشان
فیها خالدون در بهشت جاوید باشند همچنانکه بازسرشته نکرد بنی اسرائیل که خطاب پیغمبر میفرماید که واذ اخذنا و یاد کنید چون فرا گرفتیم یعنی در توریة میثاق
بنی اسرائیل عهد بنی اسرائیل که فرزندان یعقوب اند که یهود از آن ماند و گفتیم ایشانرا که لا تعبدون الا الله آنکه مپرستید مگر خدای را که سزاوار پرستش او است نه غیر او و
بالوالدین احسانا و نیکوئی کنید به پدر و مادر و نیکوئی کردن از شفقت و مرحمت و انفاق و دعای خیر وذی القربی و نیکوئی نمائید بخویشان والیتامی و
المساکین و به یتیمان یعنی فرزندان بی پدر و بدرویشان وقولوا للناس حسنا و بگوئید به همه مردمان گفتاری نیکو یعنی با خلق بخلق نیکو سلوک کنید
و ایشانرا براه رشد و صواب دلالت کنید واقیموا الصلوة و بپا دارید نماز را با ظاهر تعدیل که در شرع شما مقرر شده وآتوا الزکوة و بدهید زکوة که بآن
ما مور ثم تولیتم پس پشت بگردانیدید بعد از این پیمان و برگشتید از این عهد الا قلیلا منکم مگر اندکی از شما مراد کسانی اند که بر طریق حق که بآن ما مور
بودند قبل از نسخ ملت یهودی التزام مینمودند و کسانیکه اسلام آوردند از ایشان وانتم معرضون و حال آنکه شما اعراض کنندگانید از حکم توریة و کرده دین
محمد صادر شد یعنی عادت شما همیشه اعراض است از وفا بمیثاق و اطاعة واذ اخذنا میثاقکم و نیز یاد کنید وقتیکه فرا گرفتیم پیمان از اجداد شما
عهد بستیم لا تسفکون دماءکم نریزید خونهای خود را یعنی خویشان و هم دینان خود را ولا تخرجون انفسکم و بیرون مکنید نفسهای خود را یعنی
کسان خود را بظلم و ستم من دیارکم از خانه های خویش ثم اقررتم وانتم تشهدون پس اقرار کردید و قبول نمودید این عهد را و حال آنکه شما گواهی میدهید
بر آن یعنی ثم انتم هؤلاء پس شما آنگروهید که بشما مذکور شد اشکستید پیمان را چه تقتلون انفسکم میکشید کسان خود را وتخرجون فریقا منکم
و بیرون میکنید گروهی را از خود من دیارهم از سرها و منزلهای ایشان تظاهرون علیهم در حالتی که هم پشت میشوید از قوم و یاری یکدیگر میدهید
بیرون کردن ایشان بالاثم والعدوان بگناه و از حد طلبی مرویست که در مدینه دو قبیله بودند از یهود یکی قریظه و دیگری نضیر که با یکدیگر مقاتله کردندی
و از قبل هجرة دو قبیله مشرک بودند یکی اوس و دیگری خزرج بنی قریظه با اوس یکی شدند و بنی نضیر با خزرج اتفاق کردند و از فرق یهود بمعاهده خود با دیگری
قتال کردندی و بعد از غلبه خرابی منازل ایشان کوشیدندی تا آنکه قوم مغلوب و مضطرب شده جلای وطن کردندی و چون کسی اسیر شدی او را باز خریدندی چنانکه
میفرماید وان یاتوکم اساری و اگر آیند بشما اسیران بنی اسرائیل که در دست دشمن افتاده باشند تفادوهم باز میخرید با اسیری دیگر که از دشمن گرفته اید یا
رد میکنید وهو محرم علیکم این متعلق است بقتل یعنی قوم خود را از دیار خود بیرون کردید این مرا حرامست که حرام کرده شده است شما را بحکم عهد و میثاق
اخراجهم بیرون کردن ایشان افتؤمنون ببعض الکتاب آیا میگروید به پاره از احکام کتاب توریة که فدیه اسیرانست وتکفرون ببعض و کافر
میشوید و تصدیق نمیکنید ببعضی دیگر که آن کشتن و بیرون کردن است از دیار خود فما جزاء من یفعل پس نیست مکافات آنکس که بکند ذلک اینچنین عهد
شکستن و نافرمانی منکم از شما که یهودید الا خزی مگر خواری و رسوائی فی الحیوة الدنیا در زندگانی این سرای که آن قتل بنی قریظه است و غارت ایشان
و بیرون کردن بنی نضیر از دیار خود ایشان و وضع جزیه بر ایشان ویوم القیمة یردون و روز قیامت باز گردانیده شوند از حشر الی اشد العذاب بسوی سخت
ترین عذابی که آتش دوزخ است وما الله بغافل عما تعملون و نیست خدای تعالی غافل از آنچه میکنند یهود از شکستن عهد و غیر آن از ناسزاها اولئک
الذین اشتروا الحیوة الدنیا آنانکه شکستگان عهدند آنانند که از بیخردی خریدند و بدل کردند زندگانی محقر دنیا را بالاخرة بنعمت جاویدان
سرای دیگر فلا یخفف پس سبک کرده نشود عنهم العذاب از ایشان مطلق عذاب نه در دنیا که حکم جزیه بر ایشان نه در آخرت بنقص عذاب ولا هم ینصرون
و نه ایشان یاری داده شوند ایشان بدفع آفات و بلیات از ایشان و نه در عقبی برفع عقوبات و بعد از ذکر نعمت کتاب توریة و ارسال پیغمبران میفرماید بر ایشان و نبیا کفران
بنکنید مقابل و نیکوئی بدی که ولقد آتینا موسی الکتاب و بدرستیکه عطا کردیم موسی را الکتاب توریة که در او بیان احکام شرع ایشان بود وقفینا
و از پی در آوردیم من بعده از پس موسی بالرسل بفرستادگان چون یوشع و اشموئیل و شمعون و داود و سلیمن و شعیا و ارمیا و عزیر و حزقیل و الیاس و
یونس و ذکریا و یحیی وآتینا عیسی ابن مریم و دادیم عیسی را که پسر مریم بود البینات نشانهای روشن و معجزات هویدا که مصدق نبوة او بود چون
زنده کردن مردگان و شفا دادن کور مادر زاد و مبروص و سایر بیماران و خبر دادن از غیب و انجیل که مبین حلال و حرام و حق و باطل است وایدناه و باقوت
گردانیدیم او را بروح القدس بروح پاکیزه مراد جبرئیل است که همره و هم نشین عیسی بود یا روح عیسی که بسمت طهارت و پاکیزگی آراسته بود و یا اسم
اعظم که ببرکت آن زنده کردی و یا انجیل که تازگی دل و جان از او یافتندی افکلما جاءکم رسول آیا هر گاه که آمد شما را فرستاده بما لا تهوی
با نچه دوست نمیدارد انرا انفسکم نفسهای شما و سخن او موافق نیست با نفس و هوای شما استکبرتم و سرکشی کردید یعنی گردن ننهادید اوامر و
فرمان او نبرید ففریقا کذبتم وفریقا تقتلون پس گروهی را از ایشان بدروغ داشتید چون محمد و عیسی گروهی را میکشید چون ذکریا و یحیی وقالوا
و گفتند یهود قلوبنا غلف دلهای ما در غلافست یعنی خدای ما را در پرده آفریده و بحجاب مانع هرچه بر ما میخوانی فهم نمیکنیم حق تعالی رد قول ایشان کرده
میفرماید که بل نه چنانست که ایشان میگویند بلکه دلهای ایشان آفریده شده است بر فطرت اسلام و او سنجیده او را تمکین و تعدی داده بر قبول حق لعنهم الله رانده است
خدای ایشان را از لطف و توفیق خود و خذلان ایشان کرده و بخود گذاشته بکفرهم بسبب کفر و دید ایشان از روی عناد و لجاج و انکار با وجود علم ایشان بوجود
معجزات ظاهره خاتم پیغمبران که صریح دلالت میکند بصدق نبوت او و این دلیل است که کفر بفعل بنده است نه اکراه که اگر بفعل خدا بودی سزاوار لعن نبودی فقلیلا ما
یؤمنون پس ایمان آوردنی که اندک و ناقص بود ایمانهای ایشان و ایمان ایشانست ببعضی از کتاب و بعضی را اعراض میکنند و با ایمان میآرند در حالتیکه اندکند
یعنی اندک از ایشان ایمان آورند چون ابن سلام و تابعان او ولما جاءهم کتاب من عند الله و آنهنگام که آمد بدیشان نوشته از نزد خدا یعنی قرآن

مصدق که تصدیق نماینده است یعنی موافق است لما معهم مر آنچیز را که با ایشانست یعنی توریة در توحید و نبوة و وقوع بعث و نشور و غیر آن از اصول اسلام
ایشان بآن نگرویدند و تصدیق بآن نکردند وکانوا من قبل و حال آنکه بودند پیش از فرود آمدن اینکتاب که در وقت در ماندگی یستفتحون طلب
فتح و نصرت میکردند باینکتاب و بکسی که اینکتاب بر وی فرود آید و سبب آن بود که هرگاه کفار عرب قصد یهود میکردند و کار بر ایشان تنگ میشد سرها
برداشته میگفتند بار خدایا از تو نصرت میخواهیم بمحمد که رسول آخر الزمانست و در توریة صفة او مذکور است على الذين كفروا بر آنانکه نگرویده اند از
مشرکان عرب گویند یهود قبل از بعثة حضرت رسالت بر مشرکان فتح میکشودند و ظاهر میساختند که نزدیک شد که پیغمبری مبعوث شود و پیدا کند که ما بر حقیم
و شما بر باطل و تصدیق نماید بر پیغمبر و بکتاب ما فلما جاءهم پس آن وقت که آمد بدیشان ما عرفوا آنچیز را که شناخته بودند در توریة از حق که آن محمدست و
قرآن کفروا به کافر شدند بآنچه گمان ایشان بود که پیغمبر آخر الزمان از نسل ایشان باشد چون از نسل اسمعیل بود حسد و عناد ورزیدند و کافر شدند فلعنة
الله على الكافرين پس لعنت خدا و دوری از رحمت او بر ناگرویدگانست که بعلم خود کار نکردند و عناد و جحود ورزیدند پس در مذمت ایشان بر اختیار کرد
دنیا میفرماید که بئسما اشتروا به انفسهم بد است آنچیز که فروختند و بدل کردند بآن حظ نفسهای خود را ان یکفروا بما انزل الله آنکه کافر
میشوند بآنچه فرو فرستاده خدا از حق که قرآنست یعنی کفر را بر هدایت نفس خود اختیار میکنند بغیا از جهة طلب کردن آنچیز که شایسته نیستند و آن حسدست یعنی
کافر شدند بآن جهة حسد ان ینزل الله من فضله بر آنکه فرو میفرستد خدا از فضل و بخشش خود که آن کتابست و مطلق وحی على من يشاء من
عباده بر آنکس که خواهد از بندگان خود که سزاوار آن باشد و او پیغمبری بر گزیده یعنی محمد فباؤ بغضب پس باز گشتند بخشمی از خدا على غضب
بر بالای خشمی دیگر یکی بجهة کفر و دیگری بجهة حسد بر پیغمبر موجود که محمد است یا اول بجهة انکار عیسی و انجیل دوم بجهة انکار محمد و قرآن و میتواند بود که
تکرار بجهة تاکید باشد وللكافرين عذاب مهين و مر کافرانراست عذابی خوار کننده و رسوا سازنده واذا قيل لهم و چون گفته میشود یهود را که آمنوا
بما انزل الله ایمان آورید بآنچه فرو فرستاده است خدا یعنی قرآن و سایر کتابهای آسمانی قالوا نؤمن بما انزل علينا گویند ایمان میآوریم بآنچه فرو فرستاده شد
بر ما یعنی توریة ویکفرون بما وراءه در حالتیکه کافر میشوند بآنچیز که غیر کتاب ایشانست وهو الحق و آنچیز قرآن درست و راستست و از نزد حق تعالی
نازل شده مصدقا لما معهم در حالتیکه تصدیق کننده است موافق مر آن کتاب را که با ایشانست یعنی توریة بعد از آن بر قول ایشان اعتراض میفرماید که قل
بگو ای محمد در جواب ایشان که میگویند بتوریة ایمان آورده ایم فلم تقتلون پس چرا میکشتید انبياء الله پیغمبران خدا را من قبل پیش ازین ان کنتم
مؤمنين اگر بودید گرویدگان بتوریة که در وی قتل پیغمبران نهی شده نسبت قتل بحاضران بجهة آنست که فعل پدران ایشان بود و ایشان بآن راضی بودند و در صدد قتل آنحضرت
در میآمدند ولقد جاءكم موسى و بدرستی که آمد بشما موسی بالبينات بمعجزهای روشن ثم اتخذتم العجل پس فرا گرفتید گوساله را بخدائی
من بعده پس از رفتن موسی بطور وانتم ظالمون و شما بیداد گر و ستمکار بودید بر نفس خود بسبب گوساله پرستیدن یا بباور نداشتن معجزه
او واذ اخذنا ميثاقكم و یاد کنید که چون فرا گرفتیم عهد و پیمان شما را ورفعنا فوقكم الطور و برداشتیم بر زبر شما کوهی که منسوب بود بطور و
گفتیم بشما که خذوا ما آتيناكم فرا گیرید آنچه بشما داده ایم بقوة بعزیمتی درست و جدی تمام واسمعوا و بشنوید یعنی فرمان برید احکام آنرا قالوا
سمعنا گفتند شنیدیم گفتار ترا بگوش وعصينا و نافرمانی کردیم بدل امر ترا واشربوا و خورانیده شدند یعنی سامری داد و در دل في قلوبهم العجل
در دلهای ایشان دوستی گوساله را و چنانکه آب در جسم در آید و سرایت کند در دلهای ایشان در آمد و راسخ شد همه اجزا فرا گرفت بكفرهم بسبب ناگرویدن و جحود و انکار و عناد ایشان
چه ایشان خدا را جسم میدانستند و جسمی زیباتر از آن گوساله ندیده بودند پس دوستی او در دل ایشان رسوخ یافت قل بگو ای محمد بایشان که بئسما يأمركم
به بد چیزیست که میفرماید شما را ايمانكم ایمان شما بتوریة که آن کفر است بمحمد و قرآن ان كنتم مؤمنين اگر هستید گرویدگان بتوریة این اثبات عدم گرویدن ایشانست بتوریة
یعنی اگر گرویده بودید بتوریة شما را باین قبایح امر نمیکرد و چون افعال قبیحه از شما صادر شد پس البته بتوریة ایمان ندارید و ایشان با وجود این قبایح دعوی میکردند که
بهشت جز ما را نخواهد بود حق تعالی فرمود که قل بگو ای محمد در جواب دعوی ایشان ان كانت لكم الدار الآخرة اگر هست بزعم شما که شما راست آن سرای
دیگر که بهشتست عند الله از نزد خدا خالصة در حالتیکه خالص است شما را یعنی خاصه شما راست من دون الناس غیر از دیگر مردمان فتمنوا
الموت پس آرزو کنید مرگ را ان كنتم صادقين اگر هستید راستگویان در آنکه خاصه شما است بهشت زیرا که مستقر است که اهل بهشت البته مشتاق آن خواهند بود
که بزودتر ازین دار محنت دنیا خلاص شده بآنجا روند که موضع استراحت و انواع لذتست ولن يتمنوه ابدا و آرزو نکنند جهودان مرگ را هرگز بما
قدمت ايديهم بسبب آنچه پیش فرستاده است دستهای ایشان از موجبات دوزخ چون قتل انبیاء و تحریف نعت حضرت رسالت پناه و انکار آنحضرت با وجود علم
ایشان بحقیت او والله عليم بالظالمين و خدا داناست بستمکاران و دروغ گویان این تنبیه است بر آنکه یهود ستمکارند و دروغگوی در آنچه دعوی
میکنند ولتجدنهم احرص الناس و هر آینه بیابی تو یهود را از جمله حریص ترین مردمان على حيوة بر زندگانی دنیا ومن الذين اشركوا و حریصتر از آن
کسانی که شرک آوردند و ذکر مشرکان با آنکه در ناس داخل بودند بجهة آنست که حرص ایشان بسیار است چه غیر ازین حیوة حیوتی نمیشناسند با وجود آنکه حرص ایشان
دانند بهره ندارند که کار دنیا حرص کنند از ایشان بیشتر است و جهودیکه مایود احدهم دوست میدارد هر یکی از ایشان لو يعمر الف سنة که کاش عمر داده شود هزار
سال وما هو بمزحزحه و نیست آنکس که دور کرده شده از او و باز دارنده او باشد من العذاب از عذاب دوزخ ان يعمر آنکه عمر داده شود یعنی عمر ایشان هر چند که دراز باشد
دفع عذاب ایشان نکند بلکه موجب زیادتی عذابست بجهة زیادتی معاصی در آن والله بصير بما يعملون و خدا بیناست بآنچه میکنند یهود و عذاب ایشان و همه را بجزا
و سزا خواهد رسانید و در شان نزول آیت دیگر که بعضی از یهود گفتند که مصاحب محمد جبرئیلست و او وحی بر وی فرود میآورد و ما پیوسته از جبرئیل دشمن میداریم و اگر میکائیل بدو آمدی

فرود آورد وشهرهای ایشان را خراب نموده اکر بجای او میکائیل بودی ما بمحمد ایمان می آوردیم آیه نازل شد که **قُلْ** بگو ای محمد جواب ایشان **مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ** کسی که
باشد دشمن جبرئیل این نام عبرانی است بمعنی عبد الله است و امین خدا بر وحی الهی است پس هر که دشمن او باشد بلاشک دشمن خدا باشد **فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى**
قَلْبِكَ پس بدرستیکه او فرود آورد قرآن را بر دل تو **بِإِذْنِ اللَّهِ** بفرمان خدا **مُصَدِّقًا** در حالتیکه قرآن تصدیق کننده است **لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ** مر آنچیز را یعنی
کتابهائی را که پیش از زمان نازل شده و حالا با ایشانست چون توریة و زبور و انجیل **وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ** و راه نماینده بحق و مژده دهنده مر مومنان را
به بهشت کار از در کات دوزخ و رسیدن بدرجات بهشت پس شکی نیست که دشمن جبرئیل دشمن خدا و ملئکه و رسولانست و از اینجاست که در عقب این میفرماید **مَنْ كَانَ**
عَدُوًّا لِلَّهِ هر که باشد دشمن خدا را **وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ** و فرشتگان او و رسولان او و این دو فرشته مقرب را
فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ پس بدرستیکه خدای دشمن است کافران را که دشمن ملئکه و پیغمبرانند پس لا محاله یهود اهل جهنم باشند و وده اند که ابن صوریا
که اعلم علمای یهود بود گفت ای محمد آنچه آورده از امیمهمیم و میدانیم و آنچه بر تو نازل شده تابع تو میشویم حق تعالی رد قول او کرده فرمود که **وَلَقَدْ**
وهر آینه فرستادیم بسوی تو **أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ** بسوی تو **آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ** آیتهای روشن یعنی قرآن **وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ** و کافر نمیشوند
بان مکر بیرون رفتگان از فرمانها که معاندان و سرکشان کفر ندیعنی ابن صوریا و متابعان او و مرویست که مالک بن ضیف یهودی از راه کفت که حق تعالی از ما
موسی انشا عهد فرا گرفته است که چون پیغمبر آخر الزمان ظاهر شود بروی بکروید و تصدیق وی نمائید گفتند که خدا از ما هیچ عهدی نیست در این معنی
توریة حق تعالی ابر فرستاد که **أَوَكُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا** همزه بمعنی انکار است یعنی هر گاه عهد کردند عهدی کردند **نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ** انداخته
وشکستند آنرا گروهی از ایشان **بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ** بلکه بسیاری ایشان نمیگروید ند بتوریة **وَلَمَّا جَاءَهُمْ** و آنهنگام که آمد بایشان **رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ**
فرستاده از نزد خدا چون عیسی و محمد **مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ** که تصدیق کننده است مر آنچیز را که با ایشانست یعنی توریة **نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ**
أُوتُوا الْكِتَابَ بیند اختند گروهی از آنانکه داده شده اند کتاب توریة یعنی علمای ایشان بیند اختند **كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ** کتاب خدا را
که توریة است در پس پشتهای خود یعنی آنرا که تکریم ایشان برسولیکه مصدق توریة است موجب تکریم ایشانست بتوریة و آنچه از رسول تصدیق آن کرده و شکستن
عهدیکه در اوستان وجوب ایمان برسولی که معجزات ظاهر نموده اند **كَأَنَّهُمْ** گوئیا ایشان که علمای یهودند **لَا يَعْلَمُونَ** نمیدانند که آن کلام خدا است و محمد رسول
ویست یعنی ایشان بیقین میدانند حقیقت آنرا لیکن بجهت عناد و تمرد تجاهل میکنند و چنان مینمایند که نمیدانند آورده اند که در عهد سلیمان شعبدها را
با کتها ضم کرده نوشته بودند و آنرا در میان عوام الناس شایع ساخته و سلیمان بران مطلع گشته بفرمود تا آن نوشتها را آورده دند پس آنرا در صندوقی نهاده و
زده در زیر تخت خود پنهان کرد بعد از آنکه وفات یافت دیوان آنرا از زیر تخت وی بیرون آورده چنان بمردم نمودند که سلیمان باین سحرها و شعبدها پادشاهی میکرد
بجهت آن یهود اسلیمان را بسحر نسبت میدادند حق تعالی تکذیب ایشان کرده فرمود که **وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ** و پیروی کردند جهود آن
چیزی را که میخواندند دیوان **عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ** بر عهد پادشاهی سلیمان و گویند علی بمعنی فی است یعنی در عهد سلیمان **وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ** و
هرگز کافر نشد سلیمان یعنی جادوئی نکرد و تسمیه سحر بکفر بجهت دلالت بر آنکه سحر بر وجه استحلال کفر است و هر که پیغمبر باشد البته از این معصوم باشد
بود **وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ** ولیکن دیوان و دزدان **كَفَرُوا** کافر شدند بسبب ساحری کردن **يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ** در حالتیکه میاموزانیدند مردمانرا
جادوئی تا ایشانرا در گمراهی اندازند و کافر سازند **وَمَا أُنْزِلَ** و دیگر یهود پیروی کردند آنچیزی را که فرو فرستاده شده بود از جادوئی **عَلَى الْمَلَكَيْنِ**
بِبَابِلَ بر دو فرشته در شهر بابل که شهریست از شهرهای کوفه و گویند از دماوند است **هَارُوتَ وَمَارُوتَ** نام آن دو فرشته است و سبب آن بود
که در آن زمان بی پیغمبر سحر در میان مردمان فاش شده با آن عمل میکردند و انواع فسق و فجور بجهت آن بظهور میرسید و اینجا بود که مستمر بود تا زمان نوح
مردمان بساحر مشغول شده ترک دین اسلام کردند حق تعالی این دو فرشته را فرستاد بصورت آدمی تا ایشانرا از آن نهی کردند و ازعقوبت و مزای آن بترسانند
وحقیقت سحر را بایشان تعلیم کردند تا بطلان آن دانسته از آن اجتناب نمایند و این مثل انست که کسی از حقیقت زهر اهل مطلع سازند تا از آن بخورد **وَمَا**
يُعَلِّمَانِ و تعلیم نمیدادند این دو فرشته **مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا** هیچ یکی از مردمان تا آنکه بر طریق نصیحت و موعظه میگفتند او را پیش از اموزانیدن
که **إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ** جز این نیست که ما آزمایش خلقانیم از خدا تا ظاهر شود که تعلیم گیرنده بان عمل خواهد کرد تا آنکه علم بطلان آن حاصل کرده از عمل
کردن بان اعتراض خواهد کرد بر ایمان خود ثابت قدم خواهد بود **فَلَا تَكْفُرْ** پس کافر مشو تو باعتقاد کردن آنکه بر عمل سحر گناهی نیست در دو روایت
آمده که سبب تعلیم این دو فرشته مردمان آن بود که در آن زمان ساحران دعوی پیغمبری میکردند پس حق تعالی امر کرد این دو فرشته را تا تعلیم سحر کنند بجماعتی از بزرگان
از روزگار تا بر کیفیت سحر و حقیقت آن مطلع شده معارض آن مدعیان نبوة کردند و بر مردمان ظاهر کردند که ساحران در این دعوی کاذبند و آنچه بمردمان مینمایند
سحر است نه معجزه پس بجهت آن سحر را از این دو فرشته فرا میگرفتند **فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا** پس میاموختند از ایشان **مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ** آنچیز را یعنی سحری را که
جدائی افکنند یعنی توانند که تفریق افکنند بسبب آن **بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ** میان مرد و زن او تا از عمل کردن بان ایشانرا منع کردند **وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ**
بِهِ و نیستند ساحران ضرر رسانند بسحر **مِنْ أَحَدٍ** هیچکس را **إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ** مگر بعلم خدا یعنی هیچ سحر نکنند و بان ضرر و بغیر نرسانند مگر که علم خدا
بان تعلق گرفته مراد آنست که حق تعالی آنرا میداند و ایشانرا از آن زجر امیر نماید و گویند مراد باذن تخلیه است یعنی بسحر ضرر نتوانند رسانند مگر بواگذاشتن خدا
ایشانرا آنکه آنرا منع نکردن و ایشانرا بجبر و قهر و اگر خواهد منع ایشان میتواند کرد بجبر لیکن با جبار و اکراه مانع تکلیف است فابر قوله قضاء وقدر و
وگفته اند که اذن بمعنی قضا و قدر است یعنی هر که استحقاق قضا داشته باشد سحر بوی رسد **وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ** و میاموختند آنچیزی را که دنیا رسانند

ایشانرا اگر با بعمل کنند **وَلَا یَنْفَعُهُمْ** و سود ندهد ایشانرا زیرا که بمجرد علم فائده بران مترتب نمیشود **وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ** و هر اینه بدرستی دانستند
یهود که هر که سحر را یعنی بدل کند انرا بکتب حق با سو جه که بیاموزد ان امورا و بدان عمل کند **مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ** نباشد او را در اخرت **مِنْ خَلَاقٍ**
هیچ بهره نیکو یعنی او را در اخرة خلاصی نباشد از عذاب **وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا** و هر اینه بد چیزیست که فروختند یعنی بدل کردند **بِهِ أَنْفُسَهُمْ** با بچیز نفسهای
خود را یعنی حظ نفس خود را بفروختند **لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ** اگر هستند که تفکر کنند در ان یا دانند حقیقه انچه تابع انست از انواع عذاب یعنی
چون ایشان عمل نکردند بانچه دانستند پس گویا که علم بران نداشتند **وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا** و اگر این جهودان اگر وییدندی بمحمد و قران **وَاتَّقَوْا** و پرهیز کردندی
از سحر و کیش یهود و سایر معاصی **لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ** هر اینه پاداش ان که هست از نزد خدا **خَيْرٌ** بهتر است از ان رشوه بپوشیدن نعت محمد **لَوْ**
كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر بودندیکه بدانستندی که ثواب خدائی بهتر است و مراد بجهل ایشان ترک تدبر است یعنی چگونه بان عمل نمیکنند پس گویا که
علم بان ندارند و چون حقتعالی یهود را از سحر منع کرد در عقب ان نهی مومنان میکند از گفتار راعنا و میگوید که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای انکسانی که
ایمان ورده اید **لَا تَقُولُوا رَاعِنَا** مگوئید لفظ راعنا در وقت سخن کردن با محمد که یهود گفتار شما را دست اویز ساخته با حضرت این کلمه میگویند
و قصد شتنام فاحش میکنند و مومنان اینکلمه را بایمعنی میگفتند که رعایت ما کن و ملاحظه احوال ما کن وقتی که فرما انچه بر ما میخوانی از ایات قران تا انرا
نیک بفهمیم و یهود استماع اینلفظ کرده انحضرت را بان خطاب میکردند و مراد ایشان بان نسبت رعونت و احمقی بود با و پس حقتعالی مومنان را از این نهی
کرده امر نمود با یشان را بکلمه که همان فائده دهد و قابلیت ان نداشته باشد که یهود با قصد دشنام کنند و فرمود **وَقُولُوا انْظُرْنَا** و بگوئید بجای ان
کلمه که بنگر بسوی ما و ملاحظه حال ما کن یا مهلت ده ما را تا اینکه بسخن تو وا رسیم و انکه بسخن تو امر فرماید **وَاسْمَعُوا** و نیکو بشنوید ای مومنان سخن
خدا را تا احتیاج نداشته باشید بطلب مراعات وانرا بسمع قبول بشنوید نه مثل شنیدن یهود که گفتند سمعنا و عصینا چنانکه گذشت **وَلِلْكَافِرِينَ**
و مر کافران را است یعنی یهود که از روی مذمت دشنام این کلمه میگویند **عَذَابٌ أَلِيمٌ** عذابی دردناک که هرگز باخر نرسد و ورده اند که جمعی از یهود اظهار دوستی
میکردند با مومنان و کان مومنان چنان بود که انها خیر خواه ایشانند حقتعالی تکذیب قول یهود کرده فرمود که **مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا** دوست ندارند
انانکه حق را پوشیدند و بان نگرویده اند **مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ** از اهل توریة یعنی یهود **وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ** و از شرک ارندگان انکه
فرستاده شود بر شما **مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ** از نیکوئی دینی و اخروی از نزد پروردگار شما مرویست که یهود کاره بودند از انکه نبوة باولاد اسمعیل انتقال
یابد و مشرکان از انرو ناخوش بودند که بولید مغیره و نعیم ثقفی نرسد حقتعالی فرمود که **وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ** و خدا خاص میکرداند برحمت خود یعنی
نبوة و وحی محض رحمت است **مَنْ يَشَاءُ** هر کرا خواهد و مصلحت بیند **وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ** و خدا خداوند فضل بزرگوار است
بر هر که او را نبوة کرامت فرموده ورده اند که جهودان و مشرکان طعنه میزدند که محمد را رای و فکر استوار نیست که حکمی میکند و بعد از ان پشیمان می
شود و حکمی دیگر بجای ان میکند حقتعالی رد قول ایشان کرده فرمود که اینکار تعلق بما دارد نه بمحمد همچنانکه نبوة تابع مصلحت است احکام شرع نیز تابع
مصلحت است همچنانکه در وقتی مصلحت ان بود که موسی پیغمبر ایشان باشد و توریة کتاب ایشان و وقتی دیگر مقتضی انکه عیسی و انجیل باشند و اکنون مصلحت انست که
پیغمبر محمد باشد و کتاب قران و احکام شرع نیز چنین است چه بعضی اوقات نفاذ حکمی میکند و زمان دیگر مقتضی خلاف انست بجهت مصلحت خلق از زنگار
عنادات که ایشان علم بان ندارند ایتی با حکمی بحکمی منسوخ میسازیم و انهنگام **مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ** هر چه منسوخ میکنیم از ایتی از قران بر وفق مصلحت خلق و مقتضای
زمان **أَوْ نُنْسِهَا** یا فراموش میکردانیم انرا از دلها **نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا** میاریم بهتر از ان ایه منسوخه در نفع بندگان چنانکه جهاد با کافران بهتر بود از منسوخ کردن
بدو تن تا در بسیار ثواب که در ناسخ باشد نه در منسوخ **أَوْ مِثْلِهَا** یا میاریم انچه نسخ کرده ایم در منفعت و مثوبت با وجود رعایت مصلحت چون کرد وانید کعبه بیت
المقدس بکعبه مرویست که مردی در مجلس اشرف رسالت پناه برخواست و گفت یا رسول الله چند ایه از قران میدانستم در نماز میخواندم دوش برخواستم فراموش کرده بودم
هر چند خواستم که بیاد ارم میسر نشد و دیگری نیز برخواست و گفت مرا نیز همین صورت دست داد دیگری نیز چنین گفت حضرت فرمود که حقتعالی انرا نسخ فرموده و هرا
را که نسخ نماید انرا از یاد مردم ببرد روایتست که جهودان میگفتند که نسخ ایه بر خدا روا نیست اگر ان پشیمانیست و خدا از ان مبراست و چون از حکمت و مصلحت الهی در نسخ
احکام غافل بودند حقتعالی از روی انکار و سرزنش فرمود که اینکه جدال کنند **أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ** ایا نمیدانی انکه خدا تعالی **عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ** بر همه چیزها از نسخ
و اثبات و غیر ان از مقدورات **قَدِيرٌ** توانا است و وفق مصلحت نسخ حکمی میکند بحکمی دیگر **أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ** ایا دانا نیستی انکه خدا تعالی **لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ**
وَالْأَرْضِ مر او راست پادشاهی اسمانها و زمینها پس هر چه خواهد تواند کرد **وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ** و نیست شما را از غیر حقتعالی **مِنْ وَلِيٍّ** دوستی
که از او بشما نفع رسد **وَلَا نَصِيرٍ** و نه یاری از شما ضرر دور تواند کرد پس اوست که انچه صلاح شما است از نسخ و اثبات امر میکند مرویست که جهودان از پیغمبر
بر وجه تحکم چیزها طلب میکردند و از انجمله میگفتند که ما ایمان نخواهیم تا بمعاینه ببینیم که خدا یکبار کتابرا از اسمان از لسان تو نازل کند خدا تعالی فرمود که **أَمْ تُرِيدُونَ**
و این متعلقست بالم تعلم یعنی ایا ندانستید که خدا مالک جمیع امور است او نا میخواهید **أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ** انکه سوال کنید پیغمبر خود را **كَمَا سُئِلَ**
مُوسَىٰ همچنانکه سوال کرده شد بود موسی **مِنْ قَبْلُ** پیش از این یعنی شما از محمد همان چیز طلب میکنید که پدران شما از موسی طلب میکردند و میگفتند ارنا الله جهرة
وَمَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ و هر که بدل کند کفر را **بِالْإِيمَانِ** بگرود یعنی کفر را بر ایمان اختیار کند **فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ** پس هر اینه گمگشته است
از میانه راه راست یعنی هر که نظر در معجزات پیغمبر نکند و اکتفا بان نکرده از روی عناد طلب معجزه دیگر کند پس طریق راست را گم کرده و در کفر که وادی ضلالت است
افتاده ورده اند که فنحاص بن عازورا و زید بن قیس در روز احد عمار یاسر و حذیفه یمان را گفتند که اگر پیغمبر شما حق بودی این شکست بر او نیامدی و بر گردید و بدین ما

دو امید کرده شما را بهتر خواهد بود عمار گفت ظاهر گونه از دین اسلام بر نگردیم و تابع شما نشویم پس هر دو نزد رسول آمدند و رسول را از این خبر دادند آنحضرت در حق ایشان
دعای خیر فرمود و حقتعالی این فرستاد وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ دوست میدارند بسیاری از اهل کتاب چون فنحاص بن عازورا و اکابر دانشمندان ایشان و امثال
او لَوْ يَرُدُّونَكُمْ آنکه برگردانند شما را ای مؤمنان مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ از پس گرویدن شما كُفَّارًا در حالتیکه ناگرویدگان باشید یعنی میخواهند که شما را کافر
گردانند حَسَدًا بجهت حسدی که ایشان بر شما کافران صادر شده مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ از نزدیک نفسهای ایشان یعنی از طبع ایشان بظهور رسیده مِنْ بَعْدِ مَا
تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ از پس آنکه روشن گشته مر ایشان را راه راست که آن شأن محمد است و حقیقت قرآن و صحت دین اسلام بجهت معجزات ظاهره و نعوت مذکوره او در توریة
فَاعْفُوا پس درگذرید ای مؤمنان از عقوبت ایشان و کارزار کردن با ایشان وَاصْفَحُوا و روی بگردانید از تعرض رسانیدن با ایشان حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ تا بیارد
خدایتعالی فرمان خود را که آن اذن است در قتال ایشان و جزیه گرفتن از ایشان از ابن عباس مرویست که این آیه بآیه القتال منسوخ شده إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
بدرستیکه خدا بر همه چیز توانا است پس انتقام شما از ایشان بکشد وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپا بدارید نماز را با شرایط و ارکان وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید
زکوة را بمستحقان یعنی مشغول عبادت شده دست تعرض کوتاه کنید تا حکم بقتال وارد شود وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ و آنچه از پیش فرستید از برای
نفسهای خود مِنْ خَيْرٍ از کردار نیکو چون نماز و زکوة و انواع خیرات تَجِدُوهُ یابید آنرا نوشته و ثبت کرده عِنْدَ اللَّهِ نزد خدا یا ثواب آنرا از نزد وی یابید
إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ بدرستیکه خدا بآنچه میکنید از خیرات بینا است پس اجر آن نزد او سبحانه ضایع نخواهد شد در خبر است که هرکه یک لقمه یا یک خرما
صدقه دهد حقتعالی آنرا پرورش دهد تا چندان شود که کوهی عظیم مرویست که چون رسول مبعوث شد و نسخ شرع یهود و ترسا فرمود ایشان کردشمنی آنحضرت بر میان
بسته همه در صدد دفع و رفع وی کوشیدند و هر فرقه از ایشان گفتند که بهشت مخصوص است بما و هرکه بر دین ما نیست به بهشت نخواهد رفت حقتعالی فرمود که وَ
قَالُوا و گفتند یهودان و ترسایان لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى هرگز داخل نشود در بهشت مگر کسی که باشد یهودی یا نصرانی
تِلْكَ این آرزوهای مذکوره أَمَانِيُّهُمْ آرزوهای باطله یهودان و ترسایان است قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ بیارید حجت خود را برین
دعوی که میکنید إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راستگویان در اینکه گفتار بحق آنست که میگویید بَلَى آری در بهشت داخل میشود مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ
هرکه خالص سازد همه خود را و من جمیع الوجوه منقاد شود لِلَّهِ مر امر خدا را و پاکیزه گرداند نفس خود را برای طاعت خدا و غیر او را در عبادت او شریک
نگرداند وَهُوَ مُحْسِنٌ و حال آنکه او نیکوکار است در کردار و گفتار یعنی از ریا آمیخته نگرداند بر وجهی که مامور بجا بیاورد فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ
رَبِّهِ پس مر او راست مزد او نزد پروردگار او که ضایع و ناقص نمیشود وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و هیچ ترسی نیست مر ایشان را از فوت
مزد ایشان و نه اندوهگین شوند از تصور زوال آن مزد در آخرة آورده اند که جمعی از ترسایان نجران بمدینه آمدند و با علمای یهود و رؤسای ایشان مناظره
کردند و حوصله که دانشمند یهود بود ایشان را گفت که شما بر هیچ چیزی نیستید و انکار عیسی کرد و تکذیب نبوة او نمود یکی از ترسایان گفت بلکه شما بر هیچ امری
نیکو نمیکنید و انکار نبوة موسی و کتاب او کرد حقتعالی این آیه فرستاد که وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى و گفتند جهودان نیستند گروه
ترسایان عَلَى شَيْءٍ بر چیزی که توان باشد وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ و گفتند ترسایان نیستند گروه یهودان بر چیزی وَهُمْ يَتْلُونَ
الْكِتَابَ و حال آنکه ایشان میخوانند کتاب را یعنی یهود از توریة میدانند که نصاری بجهة اثبات دین و فرزندی خدا بر امری باطلند و ترسایان در انجیل میخوانند
که یهود بجهة انکار عیسی و انجیل کافرند كَذَلِكَ همچنین که اینها میگویند قَالَ الَّذِينَ گفتند آنانکه لَا يَعْلَمُونَ هیچ نمیدانند یعنی غیر اهل
کتاب از مجوس و مشرکان مِثْلَ قَوْلِهِمْ مانند گفتار یهود و نصاری یعنی همه کفار که صاحب کتاب نبودند و هیچ نمیدانستند در باب یکدیگر همین گفتند فَاللَّهُ
يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ پس خدا حکم کند در میان این دو فریق در روز رستخیز فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ در آنچه که هستند ایشان که در آن اختلاف
میکنند از حق و باطل و هر یکی را بجزای خود خواهد رسانید آورده اند که چون بخت النصر بر بنی اسرائیل استیلا یافت نصاری را جمع کرده بر ایشان تاخت و مردان
ایشان را بکشت و زنان و کودکان ایشان را غارت کرد و بیت المقدس را خراب کرد حقتعالی بعد از این خبر نمود وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ و کیست ستمکارتر از آنکه
که باز داشت مَسَاجِدَ اللَّهِ مسجدهای خدا را أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ از آنکه یاد کرده شود در آنجا نام خدا یعنی مانع شد از آنکه در آن موضع یاد خدا کنند
و پرستش او نمایند وَسَعَى فِي خَرَابِهَا و سعی کرد در خرابی آن مسجد یعنی بیت المقدس که هر موضعی از آن مسجدیست یعنی سجده گاهی و نزد بعضی مراد باین کس طیطوس
بن اسپیانوس رومی بود که بیت المقدس را خراب کرد و علمای بنی اسرائیل را بقتل آورد و از ابی عبد الله ع مرویست که مراد مشرکان قریش اند که رسول را منع کردند
در عام حدیبیه از دخول مکه و مسجد الحرام و بنا بر این مراد بخرابی آن معطل ساختن است از عبادت چه عمارت مسجد بنماز و ذکر دوست داشتن و خرابی آن بترک عبادت
در آن و بیرون کردن مؤمنان از آن و بر هر تقدیر أُولَئِكَ آن گروه که منع ذکر خدا کردند و در خرابی مسجدها کوشیدند مَا كَانَ لَهُمْ نبود مر ایشان را
یعنی سزاوار نیست مر ایشان را أَنْ يَدْخُلُوهَا آنکه در آیند در آن مساجد إِلَّا خَائِفِينَ مگر در حالتیکه ترسکاران باشند در زمان دولت اسلام چه ترسایان
و سایر کفار را وقوع رفتن در بیت المقدس بود و یهود را و سایر اهل کفر را قدرت بر دخول در مسجد الحرام بر طرف شد و هیچکدام جرأة نداشتند که در مسجد
در آیند بجهة خوف از اهل اسلام لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ مر اهل کتاب راست در دنیا رسوائی و خواری که آن قتل است و غارت و وضع جزیه بر ایشان و گرفتن از ایشان
تا موجب ناپدید خواری ایشان باشد وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ و مر ایشان راست در آنسرای عذابی بزرگ مرویست که نهایت رسوائی ایشان در دنیا زمان
خروج صاحب الامر ع باشد که فتح قسطنطنیه نماید و همه را بقتل رساند از ابن عباس منقولست که چون آیه قبله نازل شد مسلمانان روی بکعبه آوردند جهودان
بر ایشان طعنه زدند و عیب کردند و انکار ایشان نمودند حقتعالی این آیه فرستاد که وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ مر خدا راست جایهای مشرق و مغرب آفتاب چون مکه و کعبه و جا

فرو رفتن آفتاب چون بیت المقدس **فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا** پس هر کجا که رو آورده آید **فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ** پس آنجا جهت طاعت خداست که بآن مأمور شده اید و بعضی گفته‌اند که
در اول سال مسلمانان متحیر بودند میان آنکه توجه بکعبه کنند یا به بیت المقدس پس بعد از آن این منسوخ شد بآیهٔ فول وجهک شطر المسجد الحرام و بعضی گفته‌اند سبب
آمده که مشرکان مانع مؤمنان میشدند از دخول در مسجد الحرام حق تعالی این آیه فرستاد و بنا بر این مراد بمشرق و مغرب همهٔ زمین است یعنی اگر همهٔ زمین فرجهٔ
پس اگر ممنوع شوید از نماز در مسجد الحرام حق تعالی همهٔ زمین را مسجد شما ساخته پس در هر مکان که بطرف قبله توجه کنید آن جهت است که بآن مأمور شده اید و جابر
روایت است که حضرت رسول صلی الله علیه جمعی از لشکر را بغزائی فرستاده بود شبی بسبب ابر و تاریکی در جهت قبله اختلاف کردند و هر کس برای و اجتهاد خود متوجه جهتی شدند
و نماز گذاردند و چون روز شد بر ایشان ظاهر گشت که در نماز از قبله گردیده بودند و بعد از آنکه بمدینه آمدند اعادهٔ این نماز را از حضرت استفسار کردند و این آیه
نازل شد که بعد از آنکه بقدر امکان در قبله اجتهاد کرده اید اعادهٔ آن نماز واجب نیست چه جهات از آن او سبحانه است **إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ** بدرستیکه حق تعالی فراخ
مغفرت است و بسیار عطا و رحمت بجهت این زیادتی تکلیف بر بندگان نمیکند و از این جهت امر نمیکند باعادهٔ نماز که بظن و اجتهاد گذارده باشند و بیان همی میکند از
نماز کردن در غیر مسجد **عَلِيمٌ** دانا است بمصلحت احوال مسلمانان و چون حق تعالی منع انکار یهود نمود در باب توجه مسلمانان بکعبه در نماز در عقب آن رد قول کفار
و مشرکان عزم نمود **وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا** و گفتند مشرکان و ترسایان که فرا گرفت خدا فرزندی یعنی عزیر و مسیح و ملائکه **سُبْحَانَهُ** پاک و منزه است او
از آنکه وی را فرزند باشد چه این مقتضی تشبیه و حاجت و سرعت فنا است **بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** بلکه مر او راست آنچه در آسمانها و زمینها است
و چون همه آسمان و زمین مملوک وی باشند از جمله عزیر و ملائکه اند پس نتواند بود که ایشان ولد او باشند چه ولد نمی‌باشد مگر از جنس والدین
كُلٌّ همه چیز که در آسمان و زمین است **لَهُ قَانِتُونَ** مر او را فرمان برداراند و همه در تحت حکم اویند و هر چه باین صفت باشد از جنس آفرینندهٔ خود نبوده
بود که واجب الوجود بالذات است پس هیچ چیز ولد او نباشد **بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** نو پدید آورندهٔ همه آسمانها و زمینها بی ماده و مدتی **وَإِذَا
قَضَى أَمْرًا** و چون اراده کند کاری را یعنی خواهد که چیزی موجود شود **فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ** پس جز این نیست که گوید مر آن چیز را **كُنْ** بباش **فَيَكُونُ** پس
آن بباشد و چون ثابت شد که او سبحانه آفرینندهٔ همه چیزها است بی آنکه موقوف باشد بماده و مدتی پس ثابت گشت که متصف نیست بصفت جسم
و جوهر زیرا که فعل جسم و جوهر بر سبیل تدریج است پس گرفتن ولد که از لوازم جسمیت است او ممنوع باشد و چون حق تعالی بیان حال کفار نمود در انکار توحید
و فرا گرفتن خدا ولد را در عقب آن ذکر مخالفت ایشان می‌نماید در باب نبوت بر سبیل عناد و میفرماید که **وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ** و گفتند آنها که نمیدانستند
یعنی جاهلان اهل شرک و اهل کتاب **لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ** چرا سخن نمیگوید خدا با ما همچنانکه با فرشتگان سخن میکند و یا همچنانکه با پدران ما سخن میگفت
چرا با ما وحی نمیکند که تو پیغمبر و فرستادهٔ اوئی **أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ** یا نمی‌آید بما حجتی بر صدق دعوی خود این سخن را از روی عناد و لجاج میگفتند و اگر نه معجزات
آنحضرت دلالت صریح داشتند بر صدق او و بجهت انکار آنها که داشتند معجزهٔ دیگر از او طلب میکردند **كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ** همچنانکه این کفار میگویند
گفتند آنانکه بودند **مِنْ قَبْلِهِمْ** پیش از ایشان **مِثْلَ قَوْلِهِمْ** مانند گفتار ایشان یعنی ایشان نیز با وجود آیات دالّه بر صدق انبیا خود از ایشان آیات
دیگر در میخواستند چنانکه جهود موسی را گفتند که خدا را بما بنما و نصارای عیسی را میگفتند مائده از آسمان بما فرود آر که طاهر اثر متشابه بینهم **تَشَابَهَتْ
قُلُوبُهُمْ** شبیه یکدیگر متشابه است دلهای آنگروه و کسانیکه پیش از ایشان بودند در کوری و ستیزگی و عناد **قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ** بتحقیق که روشن گردانیدیم
نشانها را بر توحید و نبوت **لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ** برای گروهی که طلب یقین میکنند یا نه آنانکه تابع عناداند و لجاج پس بجهت رد قول مشرکان فرمود که **إِنَّا
أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ** بدرستیکه ما فرستادیم ترا ای محمد بدین راستی یعنی ترا بحق بخلق فرستادیم **بَشِيرًا** در حالتیکه مژده دهندهٔ مؤمنانی بثواب
عظیم **وَنَذِيرًا** و بیم کنندهٔ کافرانی بعذاب الیم بر تو حرجی نیست اگر اهل عناد اصرار نمایند در کفر و مکابره کنند **وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ** و
پرسیده نخواهی شد در روز قیامت از آنها که اهل دوزخند یعنی از تو سوال نخواهند کرد که چرا ایشان ایمان نیاوردند در مقاتل روایتست که روزی بر زبان حضرت
رسالت جاری شد که اگر خدای بر یهود دری از عذاب بگشاید و از غضب خود بدایشان نماید غالب نیست که از بیم عذاب الیم بصراط مستقیم بازآیند حق تعالی فرمود
که **وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ** یعنی ایشان از اصحاب جحیم اند و ترا نخواهیم پرسید که چرا ایمان نیاوردند پس بر تو همین ادای رسالت است و بر ما عذاب اهل ضلالت بعد
از آن بجهت نومید گردانیدن رسول از اسلام یهود و ترسا فرمود که **وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ** و هرگز خشنود نشوند از تو جهودان **وَلَا النَّصَارَى
حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ** و نه ترسایان تا آنکه پیروی کنی کیش ایشان را و پیروی دین ایشان بر تو جایز نیست پس هرگز اسلام نیاورند **قُلْ** بگو ای محمد بغیر
اهل ملة که **إِنَّ هُدَى اللَّهِ** بدرستیکه راه نمودن خدای بصواب که دین اسلام است **هُوَ الْهُدَى** اوست راه نمودن بحق نه آنچه شما را بآن میخوانید از
دین یهودی و نصرانی **وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ** و اگر پیروی نمائی ای محمد **أَهْوَاءَهُمْ** آرزوهای ایشان که راه شیطانست **بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ** پس از
آنچیزی که براستی آمده است بتو از دانش که وحی است در حقیقت اسلام و بطلان ملت ایشان **مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ** نباشد مر ترا از عذاب خدای **مِنْ وَلِيٍّ
وَلَا نَصِيرٍ** هیچ دوستی که رهانندهٔ تو باشد از آن و نه یاری دهنده در دفع آن این کلام بر سبیل فرض است و اگر نه حضرت از این مبراست و بعد از ذکر احوال
کفار اهل کتاب در بیان مؤمنان ایشان میفرماید که **الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ** آنانکه عطا کردیم ایشان را کتاب تورات **يَتْلُونَهُ** میخوانند کتاب را و پیروی آن
میکنند **حَقَّ تِلَاوَتِهِ** چنانکه حق خواندن و پیروی کردن است بدون تغییر و ایشان عبد الله بن سلام و اتباع او بند **أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ** آنگروه ایمان
آورند بکتاب خدای نه آنها که تحریف و تبدیل آن کرده اند **وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ** و هر که کافر گردد بکتاب خدا و احکام آن تغییر دهد یا بحلال و حرام
آن اعتقاد نکند **فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ** پس آنگروه ایشانند زیانکاران در دنیا بخواری از قتل و غارت و جزیه دادن و در آخرة بگرفتاری

از عذاب

از عذاب دوزخ یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب اذکروا نعمتی التی یاد کنید نعمتهای مرا که انعمت علیکم انعام کردم بر شما و بر پدران شما
و انی فضلتکم علی العالمین و یاد کنید که من تفضیل دادم پدران شما را بر همه عالمیان زمان ایشان پس شکر این نعمت کنید و کفران مورزید و بجهد کنید
من است ایمان آرید و اتقوا یوما و بترسید از عذاب روزی که نه میترسان لا تجزی نفس عن نفس شیئا کفایت نکند کسی از کسی چیزی از عذاب و لا
یقبل منها عدل و قبول کرده نشود از هیچ نفسی فدای او و عدل یعنی چیزی که بعوض از عذاب نکنند یعنی چیزی که خود را از عذاب باز خرد و لا تنفعها شفاعة
و سود نکند هیچ نفسی را در خواه کردن بر تقدیر شفاعت کردن ایشان و لا هم ینصرون و نه ایشان یعنی کافران یاری کرده شوند در دفع عذاب یعنی
ایشان را سودی نکند یاری هر یاری که هست چون حقتعالی این آیه را در اول قصه اهل کتاب ذکر کرده در آخر آن تکرار کرد بجهة مبالغه در شکر گذاری نعمت و
ترسانیدن ایشان از کفران آن و بعد از ذکر احوال موسی و امت او بیان قصه ابرهیم میفرماید که جد حضرت رسالت و سایر بنی اسرائیل میفرماید که و اذ
ابتلی ابرهیم و یاد کن ای محمد وقتی را که بیازمود یعنی تکلیف فرمود ابرهیم را ربه پروردگار او بکلمات بسخنان یعنی باوامر و نواهی فاتمهن
پس ابرهیم باتمام رسانید بر وجهی که رضای الهی در آن بود و گویند مراد بکلمات مناسک حج است علی بن ابرهیم در تفسیر خود آورده که مراد باین کلمات ده
موی سر است بد و پنج در تن مضمضه و استنشاق و مسواک و چیدن موی لب و گرفتن ناخن و برکندن موی زیر بغل و ازاله موی زهار و ختنه و استنجا باب
و بهتر آنست که مراد جمیع طاعت عقلیه و شرعیه است پس بر هر تقدیر ابرهیم چون آنرا باتمام رسانید قال گفت خدای تعالی که چون متابعت فرمان من کردی انی
جاعلک للناس بدرستیکه گرداننده توام برای مردمان اماما پیشوائی در دین که همه صلحا بعد از تو بتو اقتدا نمایند و آنکه حق سبحانه بپیغمبر
ما فرمود که اتبع ملة ابرهیم و امت مرحومه مامور شدند که ملة ابیکم ابرهیم برای وفا نمودن است باین وعده و چون ابرهیم را بشرف امامت بنواخت قال
گفت ابرهیم با و سبحانه و من ذریتی و بعضی از فرزندان و نبیرگان مرا امام گردان قال گفت حق تعالی در جواب و لا ینال عهدی الظالمین
نرسد عهد من که امامت است بستمکاران یعنی عاصیان و فاسقان ذریت تو این منصب ندهم بلکه بصلحا و اتقیای ایشان کرامت فرمایم و این دلیل
بر آنکه انبیا و ائمه معصوم بودند از جمیع گناهان کبیره و صغیره و فاسق صلاحیت امامت ندارد و در مناقب مذکور است که عبد الله بن مسعود روایت
کرد که من از حضرت رسالت شنیدم که فرمود منم آنکس که ابرهیم و را از خدای طلب نمود پس صحابه و آنانکه در آن مجلس بودند گفتند یا رسول الله
کیفیت طلب ابرهیم و را در وقتی که بخدای تعالی کرد برای ما بیان فرمای حضرت فرمود که ابرهیم از حق تعالی سؤال کرد که آیا از نسل من کسی خواهد بود که مرتبه
امامت دریابد حق تعالی باو وحی کرد که من عهد امامت را بظالمان ندهم و از نسل تو هر که ظالم باشد از منصب امامت محروم است و چون ابرهیم این بشنید
مضمون و اجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام بر زبان راند یعنی یا رب خدایا مرا و ذریت مرا از بت پرستیدن دور دار پس حقتعالی دعای او را در حق من و در شان
علی بن ابیطالب نگاه داشت فاتخذنی نبیا و اتخذ علیا وصیا پس مرا نبی کرد یا نبید و علی را وصی من و این کلام صریح است بر آنکه آنانکه بت پرستی شعار
ایشان بوده از منصب امامت دورند و خلعت امامت بر قد و قامت ایشان راست نیاید بقوله و اذ جعلنا البیت و نیز یاد کن ای محمد وقتیکه
گردانیدیم خانه کعبه را مثابة للناس جای بازگشت برای مردمان یا موضع ثواب ایشان مراد حاجیانند که هر سال بآن رجوع کنند و آنجا بثواب
رسند و امنا و موضع ایمنی که در او کسی را نکشند و متعرض زوار او نشوند و یا جای ایمنیست از عذاب دوزخ چه حج و عمره موجب مغفرت گناهانست و
اتخذوا و گفتیم بمؤمنان که بعد از آنکه شرف حرم دانستید فرا گیرید من مقام ابرهیم مصلی از مقامی که منسوبست بابرهیم موضع نماز از جابر
روایت است که چون رسول صلعم از طواف حج فارغ شد متوجه مقام ابرهیم شد و دو رکعت نماز در آن بگذارد و این آیه بخواند و اتخذوا من مقام ابرهیم مصلی
و این دلالت بر آنکه نماز طواف فریضه است در مقام ابرهیم و این موضعی است که در او سنگی نشانده اند و اثر قدمهای مبارک آنحضرت در اوست و
عهدنا الی ابرهیم و اسمعیل بسوی ابرهیم و اسمعیل ان طهرا بیتی آنکه پاک سازید خانه مرا از بتان و انواع نجاسات و معاصی و از هر چه
لایق آن نباشد للطائفین برای طواف کنندگان و ذکر کردن و العاکفین و برای مجاوران و اقامت کنندگان و الرکع السجود و برای
رکوع و سجود کنندگان یعنی نماز گذارندگان و در حدیث آمده که حق تعالی شبانروزی صد و بیست رحمت بکعبه معظمه میفرستد شصت برای
طواف کنندگان و چهل برای نماز گذارندگان و بیست برای نظر کنندگان و چون خانه کعبه در موضعی واقع شده که از آب و گیاه دور است که این موجب اضطراب
و عجز حاجیانست حضرت ابرهیم علی نبینا و آله و علیه السلام از حق تعالی طلب فراخی روزی کرد در آن همچنانکه حقتعالی فرمود و اذ قال ابرهیم و یاد کن
ای محمد وقتی که گفت ابرهیم یعنی دعا کرد رب اجعل هذا ای پروردگار من بگردان این مکان را که برای تو در آن خانه ساختهام بلدا آمنا شهری ایمن
از قحط و مسخ و خسف و غیر آن از انواع عذاب و ارزق اهله من الثمرات و روزی ده اهل این شهر را از انواع میوها حقتعالی این دعا را اجابت
فرموده حکم کرد تا جبرئیل دهی از دههای فلسطین را که مشتمل بود بر ثمرات بسیار از زمین برکنده بمکه آورد و هفت بار بر گرد خانه طواف داده بر
زمین نهاد بر سر مرحله از مکه وضع کرده و آنده را بجهة طواف خانه طایف گویند و میوه اهل مکه از آنجاست بعد از آن ابرهیم روزی را بمؤمنان تخصیص فرمود
گفت من آمن هر که ایمان آورد منهم از آنانکه ساکن این شهر باشند بالله و الیوم الآخر بخدا و روز بازپسین که قیامت است قال گفت حق
تعالی در جواب و که من روزی میدهم مؤمنان را و من کفر فامتعه قلیلا و هر که که کافر باشد پس برخوردار گردانم کافر را برخورداری اندک
ثم اضطره پس مضطر گردانم او را و بعجز و بیچارگی بکشم او را الی عذاب النار بسوی عذاب دوزخ و بئس المصیر و بد بازگشتیست دوزخ
و اذ یرفع ابرهیم القواعد یاد کن ای محمد وقتی که بر داشت ابرهیم اصلها و پایها را من البیت از خانه کعبه و اسمعیل نیز بمشارکة

بدو بلند ساخت پایهای آن خانه را باین وجه که هر یک از طرفی از خانه کار میکردند و اصح آنست که ابرهیم بنّا بود و اسمعیل سنگ جمع میکرد و بدست ابرهیم
فرا میداد و اسمعیل ع بعربی سخن گفتی و ابرهیم بسریانی و هر یکی از ایشان سخن یکدگر دانستندی و لیکن بزبان نتوانستندی گفت ابرهیم اسمعیل
را گفت بزبان سریانی هبی کیبا یعنی سنگ بیار اسمعیل ع بزبان تازی گفتی هاک هذا الحجر فخذ یعنی فراگیر سنگ پس ساختند دیوار خانه را از سنگ
پنج کوه از کوه طور سینا و کوه و طور زیتا و لبنان و جودی و بنیاد هاش از حرا چون ابرهیم فرا موضع حجر رسید اسمعیل را گفت بیار سنگی نیکو
تا نشان باشد مردمان را سنگی بیاورد گفت نیکوتر ازین می باید اسمعیل بجست ندائی شنید از کوه بو قبیس که یا ابرهیم ترا بنزدیک من ودیعتی
هست فراگیر آن سنگ پیدا شد برگرفت و بجایگاه خویش نهاد و گفته‌اند خداوند سبحانه هفت فرشته را بفرستاد تا ایشان را یاری میکردند.
چون اسمعیل را دخلی بود در این از اینجهت اسناد رفع بنا باشد و از ائمه معصومین ع مرویست که آدم ع بنای کعبه کرد و چون روزگاری بسیار بران
بگذشت ویران شد حق تعالی امر کرد تا بموافقت اسمعیل ع تجدید بنا کرد و چون آن را تمام کردند گفتند ربنا ای پروردگار ما تقبل منا قبول
کن از ما اینکار خیر را انک انت السمیع بدرستیکه توئی شنوا مر دعای ما را العلیم دانا بنیتهای ما ربنا ای پروردگار ما واجعلنا
مسلمین لک و گردان ما هر دو را ثابت بر اسلام و گردن نهنده مر ترا و من ذریتنا و گردان بعضی از فرزندان ما را امة مسلمة
لک گروهی گردن نهنده و فرمان برنده مر ترا از صادق ع مرویست که مراد بذریت اولاد بنی هاشم بن عبد مناف اند و ارنا مناسکنا و بنما ما را
مواضعی که در آن افعال حج بجای باید آورد چون میقات احرام و عرفات برای وقوف و منی برای قربان و غیر آن از افعال حج وتب علینا و بپذیر
توبه تا را بر ما و توبه پیغمبران بر سبیل خضوع و خشوع است و بریدن از ما سوی تمام و توجه باو سبحانه انک انت التواب بتحقیق که توئی بسیار
پذیرنده توبه مقصر کنندگان در طاعت و عصیان الرحیم بخشاینده بر گناهکاران و تقصیر نمایندگان ربنا ای خداوندگار ما وابعث فیهم
رسولا منهم و برانگیز در میان ذریت ما فرستاده از ایشان تا موجب عزت و شرف من باشد حق تعالی اجابت دعای ابرهیم ع فرمود حضرت مصطفی ص را
مبعوث گردانید چه غیر آنحضرت پیغمبری دیگر از ذریه ابرهیم و اسمعیل نبوده زیرا که انبیای بنی اسرائیل از نسل اسحق ع بودند و گفتار آنحضرت که انا دعوة
ابرهیم اشارتست باین یعنی من اثر دعای پدر خودم ابرهیم که مرا از خدای درخواست یتلوا علیهم صفت رسولست یعنی فرستاده که خواند بر
ایشان آیاتک آیتهای کتاب تو را با نشانهای وحدانیت و یعلمهم الکتاب و بیاموزد ایشان را کتاب قرآن والحکمة و چیزی که بان نفسهای
ایشان کمال یابد از معارف و احکام شریعت ویزکیهم و پاکیزه کرده‌اند ایشان را از شرک معاصی بسبب شرایع احکام انک انت العزیز بدرستیکه
توئی توانا و غالب که هرگز مغلوب نشوی از آنچه اراده کنی الحکیم دانای محکم کار یعنی هر چه حکمت باشد مرویست که عبدالله بن سلام سلمه و مهاجر
را که پسران برادر او بودند باسلام دعوه کرد و گفت شما میدانید که صفت محمد ص در توریت نوشته است پس سلمه اسلام آورد و مهاجر اباکرد این آیه نازل
شد که ومن یرغب و کیست که باز گردد و رغبت نکند عن ملة ابرهیم از دین ابرهیم الا من سفه نفسه مگر کسیکه سبک گرداند و
خوار و بیمقدار سازد نفس خود را ولقد اصطفیناه و بتحقیق که برگزیدیم ابرهیم را فی الدنیا در این سرای بکرم و جوانمردی یا بشرف پیغمبری
یا فرط طاعت و فرمان برداری یا بصفت خلت و دوستی یا بعمارت خانه کعبه وانه فی الآخرة و بدرستیکه او در آن سرای لمن الصالحین از جمله شایستگان
و بصفت صلاح آراسته چون او باین صفاتست پس هرکه از دین او رغبت بگرداند هر آینه سفیه باشد و نفس خود را خوار کرده باشد و نیز در بیان
صفات ستوده او میفرماید که اذ قال له یاد کن ای محمد وقتیکه گفت مر ابرهیم را ربه اسلم پروردگار او که گردن بنه و بتسلیم شو بر هر چه
تو واقع شود از احکام قضا قال اسلمت گفت ابرهیم که گردن نهادم و تسلیم کردم خود را لرب العالمین برای پروردگار عالمیان تا هر چه خواهد
مرا فرماید و در حق من جاری سازد ووصی بها ابرهیم و وصیت کرد ابرهیم در حین وفات بملت خود بنیه پسران خود را یعنی ایشان را امر کرد
به پیروی آن ملت و التزام نمودن بان ویعقوب و یعقوب نیز اولاد خود را بان وصیت فرمود باین وجه که یا بنی ای پسران من و ایشان دوازده
بودند چنانکه در سوره یوسف بیاید ان الله اصطفی لکم الدین بدرستیکه حق تعالی برگزید برای شما دین اسلام را فلا تموتن
الا وانتم مسلمون پس باید که نمیرید مگر در حالتیکه مسلمان باشید یعنی بر دین اسلام مداومت نمائید تا هنگامیکه مرگ شما در یابد
بعد از آن بر سبیل انکار خطاب باهل کتاب میکند ام کنتم شهداء آیا شما حاضر بودید یعنی نبودید اذ حضر یعقوب الموت وقتی
که آمد بر یعقوب مرگ و در آن حالت وصیت کرد بفرزندان خود پس از کجا شما دعوا میکنید که وصیت او باولاد بدین یهودی بود پس بجهت زیادتی بیان
میفرماید که بیقین شما حاضر نبودید اذ قال لبنیه در وقتیکه گفت یعقوب مر پسران خود را ما تعبدون من بعدی چه چیز را
خواهید پرستید از پس وفات من غرض یعقوب ازین کلام فراگرفتن عهد بود از ایشان بر توحید و دین اسلام چون ایشان این سخن بشنیدند
قالوا نعبد الهک گفتند در جواب که خواهیم پرستید خدای تو را واله آبائک و خدای پدران تو را ابرهیم واسمعیل واسحق
ابرهیم که جد تو بود پدر گفتند برای آنکه حکم پدر دارد و اسمعیل که عم بود هم پدر خواندند زیرا که عرب عم را پدر میگویند و حرمت او نیز را پدر
بجای آرند و از اینجاست که حق تعالی آزر را پدر ابرهیم گفت با آنکه عم او بود حاصل که ایشان گفتند که ما خواهیم پرستید خدای تو و پدران تو را
الها واحدا خدای یگانه و یکتا ونحن له مسلمون و حال آنکه ما مر خدای را که یکتاست گردن نهنده‌ایم و فرمان بردار او تلک امة آن جماعت
یعنی ابرهیم و یعقوب و اولاد ایشان امة گروهی بودند قد خلت لها ما کسبت بدرستیکه در گذشتند ایشان و مر ایشان راست جزای کسب

کرده‌اند

کردند وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ و مرشماراست آنچه کسب کردید و هریک از شما و ایشان را بر کردار پاداش خواهند داد وَلَا تُسْأَلُونَ و پرسیده نخواهید
شد عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ از آنچه بودند ایشان که میکردند یعنی شما را بسیئات ایشان عقوبت نکنند همچنانکه بحسنات ایشان ثواب نمیابید اعتقاد
یهودان بود که اولاد را بطاعت پدران ثواب خواهند داد و بر کفر ایشان عقوبت خواهند کشید حق تعالی رد این بر داعتقاد ایشان فرمود که نه شما باعمال
ایشان مثاب میشوید و نه ایشان باعمال شما مؤاخذ میگردند مرویست که ابن صوریا با جمعی دیگر از یهود بر پیغمبر و اصحاب و گفتند که طریق هدایت نیست
مگر آنچه ما بر آنیم پس تابع ما شوید تا راه راست بیابید و نصاری نیز چنین گفتند حق تعالی این فرستاد که وَقَالُوا و گفتند اهل کتاب مر مؤمنان را كُونُوا
هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ باشید یهودان یا ترسایان یعنی یهودان با اهل اسلام گفتند که بر دین یهود باشید و نصاری نیز گفتند که باشید بر دین نصاری
تَهْتَدُوا تا راه یابید قُلْ بگوای محمد در جواب ایشان که نه چنانست که شما میگوئید بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ بلکه متابعت میکنیم ملت ابرهیم را در اصول
دین اسلام حَنِيفًا در حالتیکه این ملت میل کننده است از همه کیشها براه راست یا ابرهیم مایل بود بدین حق که دین اسلام است وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
و نبود ابرهیم از مشرکان و رندکان این کنایه است باهل کتاب و غیر ایشان که دعوی می کنند که تابع ابرهیم اند و حال آنکه مشرک اند چه یهود را اعتقاد اینست که عزیر
پسر خداست و نصاری را اعتقاد آنکه عیسی پسر خداست قُولُوا بگوئید ای اهل ایمان در جواب یهود و نصاری که شما را بملت خود میخوانند آمَنَّا بِاللَّهِ گرویدیم
بخدا وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا و بآنچه فرو فرستاده است بسوی ما یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ و بآنچه فرو فرستاده شده است إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ بابرهیم که بیست صحیفه
بوده است وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ و باسمعیل و اسحق که فرزندان وی اند وَيَعْقُوبَ و یعقوب که نبیره او بود وَالْأَسْبَاطِ و بفرزندان یعقوب که
صحف بر ابرهیم فرود آمد نه بر اولاد او لیکن چون ایشان بآن عمل میکردند پس گوییا که بایشان نیز نازل شده همچنانکه قرآن بر ما فرود آمده وَمَا أُوتِيَ
مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ و بآنچه داده شده است موسی و عیسی را یعنی توریة و انجیل وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ و بآنچه داده شده است به پیغمبران دیگر از
کتب و معجزات مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ هیچ جدائی نمی افکنیم میان یکی از ایشان بلکه همه ایمان داریم نه مانند
یهود که ببعضی ایمان دارند دون بعضی وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ و ما مر خدای را گردن نهنده گانیم و بوحدانیت او گواهیم فَإِنْ آمَنُوا پس اگر ایمان آرند
همه اهل کتاب از یهود و نصاری بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ بمانند آنچه شما ایمان آورده اید ای مهاجر و انصار یعنی بهمه کتب و رسل فَقَدِ اهْتَدَوْا پس
هر آینه راه راست یافته باشند وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر برگردند از ایمان فَإِنَّمَا هُمْ پس جز این نیست که ایشان فِي شِقَاقٍ در خلاف و نزاع‌اند بعد از آن
بجهت تسلی مؤمنان ایشان را مژده و حفظ و نصرت میدهد و میگوید ای محمد از دشمنی و نزاع ایشان اندیشه مکن فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ پس زود باشد
که خدا کفایت کند و باز دارد از تو شر یهود و نصاری را و همه ایشان را خوار و ذلیل گرداند وَهُوَ السَّمِيعُ و او شنواست گفتار همه موحد و مشرکان را
اقرار و انکار الْعَلِيمُ داناست باعتقاد هر دو گروه آورده اند که بعد از نزول این آیه جهودان و ترسایان بکلی از متابعت آنحضرت اعراض کرده با مسلمانان در مقام مفاخرت
در آمدند که ما را صبغه هست و شما را نیست صبغه ایشان آن بود که مولود خود را بعد از هفت روز در آبی زرد غوطه دادندی و از معمودیه گفتندی و
اعتقاد ایشان آن بود که آن آب پاک کننده مولود است از هر دینی جز دین مسیح او را قائم مقام ختنه دانستندی و گفتندی که ما او را در آن رنگ کردیم بعلامت نصرانیت و جهودان نیز
دو فرزندان خود مالیدندی و بآن نیکو ممتاز بودندی حق تعالی این فرستاد صِبْغَةَ اللَّهِ یعنی بگوئید ای مسلمانان در جواب ایشان که رنگ کرده است خدا ما
را در رنگ کردنی از نزد خود و این صبغه فطرت خداست که همه مردمان بر آن مخلوق اند چه فطرت بر رنگ ایشانست همچنانکه رنگ بر جامه است یا مراد تطهیر
قلوبست یعنی پاک و پاکیزه گردانیده است دلهای ما را پاکیزه گردانیدنی وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ و کیست نیکوتر از خدای صِبْغَةً از روی صبغه ملت و هدایت
دین و پاک کردانیدن از انجاس شرک مراد آنستکه هیچ دینی بهتر از دین او نیست وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ و ما مر او را پرستندگانیم این کنایه است باهل
شرک یعنی شرک نمیکنیم بخدا همچنانکه شما شرک میکنید بخدا آورده اند که یهود و نصاری از شنیدن این سخنان در تعصب افتاده گفتند ما را که شرف
فرزندی خدای تعالی ثابتست بوی سزاوارتریم از مسلمانان حق تعالی پیغمبر خود را فرمود قُلْ بگوای محمد در جواب ایشان أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ آیا خصومت و
جدال میکنید با ما در دین خدای و دعوی الوهیت در نسبت دین خود را بحق تعالی وَهُوَ رَبُّنَا و حال آنکه او پروردگار ماست وَرَبُّكُمْ و او مربی کار شما
و خصوصیتی نیست و را بقومی دون قومی و چون او سبحانه آفریدگار همه ماست پس پرستش او همه را واجب باشد و پرستش منافات دارد بفرزندی
وَلَنَا أَعْمَالُنَا و ما راست جزای کردارهای ما وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و مر شماراست مکافات عملهای شما وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ و ما مر او را مخلصانیم در
اعتقاد و عمل و موحد او یابیم و طاعت نه شما أَمْ تَقُولُونَ آیا میگوئید اهل کتاب یعنی شما میگوئید ای جهودان و ترسایان إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ
وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ بدرستیکه این پیغمبران و پیغمبرزادگان كَانُوا هُودًا بودند جهودان و این قول جهودانست أَوْ نَصَارَىٰ
یا بر کیش نصرانی و این سخن ترسایانست قُلْ بگوای محمد با ایشان بر سبیل سرزنش که أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ آیا شما داناترید بدین پیغمبران أَمِ اللَّهُ یا خدا
ایشان را بدان مبعوث ساخته و او سبحانه نفی این دو کیش نموده از ابرهیم بقوله مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا پس بنگر حکم بیهودیت یا نصرانیت
میکنند ایشان وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ و کیست ستمکارتر از آنکس که بپوشد شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ گواهی که نزدیک او باشد
از خدای بواسطه کتاب الهی دانسته باشد مراد آنستکه هیچ کس ظالم تر از اهل کتاب نیست زیرا که ایشان این نوع گواهی را پوشانیدند وَمَا اللَّهُ
بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ و نیست خدای بیخبر از آنچه میکنید از پوشانیدن حق و انکار محمد و قرآن و شما را بر کتمان شهادة مکافات خواهد داد تِلْكَ
أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ آن جماعت مذکوره قومی بودند که رفتند و در گذشتند لَهَا مَا كَسَبَتْ مر ایشانراست آنچه کرده اند وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ و شما

الجزو الثانی

واست بجز کسب کرده اید یعنی جزای کردار هر یک از ایشان و شما را بخودان خواهند داد وَلَا تُسْئَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ و پرسیده نخواهید شد
بجز یکه ایشان کرده باشند تکرار این جمله مبالغه است آورده اند که حضرت رسالت صلعم در مکه بوقت نماز توجه بکعبه فرمودی بعد از هجرت بمدینه بفرمان الهی
روی بسید که روی به بیت المقدس کرده نماز کذارد جهودان از این صورت مسرور گشته میگفتند که اگر محمد دین ما ندارد اما بقبلهٔ ما نماز میگذارد از ابن عباس
نقل است که یهودی گفتند این مرد و اصحاب او را بقبلهٔ ما میخواندند تا ایمان بیاورند قبله را بیافتند خاطر خطیر حضرت ملول شد امر الهی صادر شد که روی خود را
از بیت المقدس بکعبه متوجه کرد آن جهودان و منافقان بعد از تحویل قبله زبان طعن کشوده گفتند محمد مشتاق شهر و مولد خود است و بجهت این روی بدان کرده
نماز میگذارد حق تعالی قبل از آنکه ایشان این لفظ گویند از آن خبر داد سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ زود باشد که گویند کم خردان مِنَ النَّاسِ از مردمان یعنی یهودان و
منافقان و مشرکان مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا چه باز گردانید مسلمانان را از قبلهٔ ایشان که ثابت بودند بر آن یعنی بیت المقدس
قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ بگو ای محمد در جواب هر خدای راست جهت مشرق که خانهٔ خدا در آنجاست و مغرب که بیت المقدس در آن واقع شده یعنی مالک جهت مشرق
و مغرب و سایر جهات است پس هر طرف که مصلحت میبیند از قبله میگرداند و بآن امر میکند يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ راه مینماید بالطاف
خود هر کرا خواهد بسوی راه راست که امور دینیه است و از جملهٔ آن امر است بتوجه به بیت المقدس در زمان یکبار و بار دیگر بکعبهٔ معظمه بر وفق مصلحت و حکمت
پس مجتهد را اهل کفر بیان مزید فضل امت مرحومه میکند بقوله وَكَذَلِكَ و همچنانکه گردانیدیم شما را راه یافتگان جَعَلْنَاكُمْ گردانیدیم شما را
أُمَّةً وَسَطًا گروهی برگزیده و جمعی با عدالت بعلم و عمل لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ تا باشید گواهان برای انبیا بر مردمانی که گویند منکر بوده
اند وَيَكُونَ الرَّسُولُ و تا باشد فرستاده من که محمد است عَلَيْكُمْ شَهِيدًا براستی شما گواهی تعدیل کرده شده و با عدالت ملخص معنی آنست که
بدانید بنا قل صحیح در آنجز برای شما منصوص شده و منزل گشته بر شما از کتاب که حق تعالی بخل نکرده و ظلم ننموده بر هیچکس بلکه ایضاح طریق حق کرده و پیغمبران را
فرستاده و ایشان تبلیغ رسالت کرده اند و نصیحت و موعظه مردمان نموده و لیکن ایشان که نگرویده اند شقاوت ایشان را بر شهوات باطله داشته منکر تبلیغ
ایشان شده اند پس گواهی میدهید بر اهل روزگار خود و بر کسانی که قبل از شما بوده اند و بعد از شما پیدا شوند و رسول براستی شما گواهی میدهد در
روایت آمده که این گواهی در روز قیامت باشد که امم انبیای سابق انکار تبلیغ رسولان خود نمایند پس حق تعالی از انبیا طلب شهادت تبلیغ کند گو سبحانه
بحال ایشان دانا باشد تا بجهت اتمام حجت و الزام منکران طلب بینه بر تبلیغ کند از پیغمبران پس امت حضرت رسالت صلعم را بیاورند و گواهی دهند بر تبلیغ همه انبیا
و انکار امم سابق ایشان را گویند که از کجا دانستید که پیغمبران تبلیغ کرده اند ایشان گویند ما دانستیم این را بر خبر دادن حق تعالی در کتاب خود بزبان پیغمبر خود
پس حضرت رسالت را حاضر گردانند و او را از حال امت وی سؤال کنند آنحضرت بعدالت ایشان گواهی دهد در شواهد التنزیل از سلیمان بن قیس هلالی روایت
کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که حق تعالی در این آیهٔ کریمه لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ ما را خواسته است نه غیر ما پس رسول خدای گواه است بر ما و ما گواهیم بر خلق
و حجت او در زمین و ماییم که حق تعالی در حق ما فرموده که وکذلک جعلناکم امة وسطا و بعد از ذکر امت مرحومه که مامورند به تحویل قبله بنا بر حکمت تاویل میفرماید
بقوله وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ و نگردانیدیم قبلهٔ عبادت ترا الَّتِي آن جهتی که را كُنْتَ عَلَيْهَا بودی پیش از این زمان بر آن یعنی جهت کعبه چه مروی است که آنحضرت
در مکه نماز را بجانب کعبه میگذارد و چون بمدینه هجرت نمود مامور شد که متوجه صخره شود و بجهت الفت دلجویی یهود تا بالکلیه از آنحضرت نرمند و بعد از آن
مامور شد بتوجه بکعبهٔ معظمه پس حق سبحانه و تعالی میفرماید که ما نساختیم قبلهٔ ترا بآن جهتی که پیش از این بر آن بودی إِلَّا لِنَعْلَمَ مگر برای آنکه بدانیم یعنی امتحان کنیم
بانوجه که معاملهٔ آزمایندگان کنیم مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ آنکس را که متابعت رسول کند یعنی یهود را که پیروی رسول کند بعد از تحویل بکعبه مِمَّنْ يَنْقَلِبُ
از آنکس یعنی یهودانی که باز گردیدند عَلَى عَقِبَيْهِ بر پاشنهای خود یعنی مرتد شدند از دین او و بجهت الفت گرفتن بقبلهٔ پدران خود با متمیز سازیم
اهل را که ثابت اند بر دین اسلام از کسانیکه بر کفر راسخند وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً و بدرستیکه هست قبله یعنی تحویل آن بزرگ و گران بر مردمان إِلَّا
عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ مگر بر آنانکه راه نموده است خدای ایشان را بمصلحت و حکمت و احکام ایمان و بآن راسخ و ثابت گشته مانند حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام که در اثناء نماز ظهر که پیغمبر صلعم مامور شد بتحویل بجانب کعبه آنحضرت بمتابعت حضرت رسالت صلعم بجانب کعبه توجه فرمود و بعضی که ضعیف الایمان
بودند بر حال خود ماندند مرویست که بعد از آیهٔ تحویل یهودان مرخطه شبهه انگیختند و میگفتند که اگر قبله بحق جهت کعبه است پس آنانکه جانب
بیت المقدس نماز کرده اند از اصحاب محمد و وفات یافتند چون سعد بن زراره و براء بن معرور بر ضلالت مرده باشند حق تعالی فرمود که وَمَا كَانَ اللَّهُ
و نیست خدای و نسزد او را که لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ ضایع کند ایمان شما را یعنی نماز شما که بر وجه اعتقاد صحیح روی به بیت المقدس میگذاردید إِنَّ
اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ بدرستیکه خدای تعالی مهربانست بر مردمان و مزد ایشان را ضایع نگرداند رَحِيمٌ بخشاینده است صلاح ایشان فرو نگذارد در روایت
است که در اول حال که حضرت رسالت صلعم در نماز روی به بیت المقدس میکرد یهود میگفتند که محمد روی بقبلهٔ ما نماز میکند آنحضرت از این اقوال ملول شد
آرزو کرد که قبلهٔ او کعبه باشد که قبلهٔ ابرهیم است و این معنی را بجبرئیل اظهار کرد جبرئیل متوجه مقام شد حضرت کاشانه هر ساعت از پی وی بآسمان مینگریست
و منتظر وحی بود تا جبرئیل آمد و این آیه آورد که قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ بدرستیکه میبینیم گردیدن روی ترا از جهت آسمان برای
انتظار وحی فَلَنُوَلِّيَنَّكَ پس متوجه سازیم ترا قِبْلَةً تَرْضَاهَا بآن قبله که تو میخواهی فَوَلِّ وَجْهَكَ پس بگردان روی خود را در همه حالت
شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بجانب مسجد الحرام که محیط است بخانه مرویست که آنحضرت روز دوشنبه نیمه ماه رجب در سال دوم از هجرت پیش از واقعه بدر
بده ماه در مسجد بنی سلمه دو رکعت نماز ظهر گذارده بود که این حکم نازل شد هم در نماز روی از صخره گردانیده بمیزاب توجه فرمود که محاذی کعبهٔ معظمه است

ولئن

وآن مسجد بذی القبلتین شهرت یافت و بعد از آن محمد تصریح بعموم همه امت حضرت را سفر فرماید وَحَیْثُ مَا كُنْتُمْ و هرجا که باشید در بر و بحر و شرق
و غرب چون خواهید که نماز گذارید فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ پس بگردانید رویهای خود را بجانب مسجد الحرام و بعد از آن بیان عناد یهود میکند بقوله
وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ و بدرستیکه آنانکه داده شده اند کتاب توریة یعنی علمای یهود لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ هر اینه میدانند که تحویل از بیت
المقدس بکعبه درست و راست است و حکم انصاف در شده مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان چه در توریة خوانده اند که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز
گذارد و آخر قبله که بر آن بماند کعبه باشد و با وجود این انکار میکنند و عناد میورزند وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ و نیست خدا غافل و بیخبر از
آنچه میکنند یهود از انکار قبله آورده اند که یهود گفتند که اگر محمد معجزه بیاورد بر صدق دعوی خود در باب توجه بکعبه ما او را ایمان آریم و رو بکعبه
کنیم حق تعالی تکذیب ایشان کرده و فرمود که وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ و بخدای که اگر تو بیاری ای محمد بآنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ داده شده اند توریة
و انجیل یعنی یهود و ترسا هر معجزه که از تو خواهند در باب حقیقت توجه بکعبه مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ پیروی نکنند ایشان قبله تو را و چون اهل کتاب
گفتند اگر محمد بر قبله ما نماز گذارد ما بوی ایمان آوریم حق تعالی بجهت قطع طمع ایشان فرمود که وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ و تو نیستی پیروی کننده مر
قبله ایشان را وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ و نیستند بعضی از ایشان پیروی کننده قبله بعضی قبله نصاری مشرق است و قبله یهود
مغرب پس ایشان متابعت یکدیگر نمی نمایند همچنانکه پیروی تو نمیکنند وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اگر پیروی کنی بر سبیل فرض و تقدیر أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای
ایشان را در باب قبله مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ از پس آنکه آمد بتو از دانستن آنکه قبله ابرهیم حقست إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ بدرستیکه
آنگاه باشی که متابعت ایشان نمائی از جمله ستمکاران بر خود این مبالغه است در قطع طمع ایشان بمتابعت پیغمبر بقبله ایشان و نیز در بیان عناد اهل کتاب
فرماید الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانکه داده ایم ایشان را کتاب توریة يَعْرِفُونَهُ می شناسند پیغمبر را كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ همچنانکه می شناسند
پسران خود را یعنی او را باوصاف مذکوره در توریة و سایر معجزات می شناسند صدق نبوة آنحضرت را مانند ایشان پسران خود را لیکن بجهت عناد و جحود
و کردن نکشی تصدیق او نمیکنند وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ و بدرستیکه گروهی از ایشان چون حیی بن اخطب و کعب بن الاشرف و امثال ایشان لَيَكْتُمُونَ
الْحَقَّ هر اینه میپوشند حق را که صفت رسالت است در توریة بر عوام خود وَهُمْ يَعْلَمُونَ و حال آنکه ایشان میدانند که می پوشند پس خطاب بحضرت
کرده میفرماید که الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ آنچه درست و راست است از نزد پروردگار تو آنست مراد حقیقت است که کتمان آن نموده اند از نبوة آنحضرت یا مراد
قبله است فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش خطاب بآنحضرت است و مراد امت وی اند یعنی مباشید مِنَ الْمُمْتَرِينَ از شک کنندگان در آنکه از نزد حق تعالی نیست یا
در کتمان ایشان مر حق را با آنکه عالمند بآن و نیز در باب قبله میفرماید وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ و هر امتی را قبله ایست که متوجه اند بآن هر صاحب شریعت را قبله ایست
هُوَ مُوَلِّيهَا که آن متوجه شونده است روی خود را بآن یا خدا گرداننده روی اوست بآنجهت یعنی و برآن امر کرده و چون هر صاحب شریعتی را قبله ایست پس چرا
تو را عیب میکنند و میگویند مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ پس پیشی گیرید ای مسلمانان بر دیگران در نیکوئیها از امر قبله و غیر
آن تا سبب آن بسعادة دنیا و آخرت برسید أَيْنَ مَا تَكُونُوا هرجا که باشید و بهر قبله که روی آرید شما و اهل کتاب يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا بیارد
خدای همه شما را و جمع کند روز قیامت برای مثاب خواه باطل إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بدرستیکه خدای تعالی بر همه چیزها از احصار و تمیز و برانگیختن و زنده
کردن و جمع کردن شما و غیر آن قَدِيرٌ توانا است وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ و از هر مکان و زمانی که بیرون آئی برای سفر فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ پس بگردان روی خود را هنگام نماز بطرف مسجد الحرام وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ و بدرستیکه این امر هر اینه درست و راست است
از نزد پروردگار تو وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ و نیست خدای غافل و بیخبر از آنچه میکنید از توجه بقبله کعبه و غیر آن و همه را بر وفق آن جزا خواهد
داد پس بجهت تاکید تحویل تکرار قول مذکور میکند وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ و هرجا که بیرون می آئی فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ پس متوجه
ساز روی خود را وقت نماز بطرف مسجد الحرام وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ و هرجا که باشید ای امة محمد فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ پس بگردانید رویهای خود را یعنی
متوجه سازید شَطْرَهُ در جانب این مسجد لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ تا نباشد یهود را بر شما در باب توجه مسجد اقصی حُجَّةٌ حجتی که خواهند که بآن
بر شما غالب شوند یعنی تا یهود نگویند که محمد منکر دین ماست و با وجود این اعتقاد بقبله ما دارد و در آن توجه میکند إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مگر آنانکه
ستم کردند بر نفس خود بعناد و مکابره مِنْهُمْ از یهود مدینه یا ترسایان چه یهود میگفتند که بجهت میل باقربای خود روی بمکه آورد و مشرکان طعن می
زدند که محمد میداند که ما بر حقیم دیگر باره روی بقبله ما کرد فَلَا تَخْشَوْهُمْ پس مترسید ای مؤمنان از ایشان در توجه بجانب کعبه وَاخْشَوْنِي و بترسید
از من بمخالفت فرمان من وَلِأُتِمَّ نِعْمَتِي و تمام کنم بفضل و کرم خود نعمت خود را بر شما بآنکه از اختصاص شماست عَلَيْكُمْ بر شما وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ
و تا شاید که شما راه یابید بشرایع احکام دین كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ همچنانکه تمام کردیم نعمت خود را بر شما بآنکه فرستادیم در میان شما رَسُولًا مِنْكُمْ
فرستاده از شما یعنی از عرب و آن محمد است يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا میخواند بر شما آیتهای ما را که قرآنست وَيُزَكِّيكُمْ و پاک میگرداند شما را از چرک شرک
باب شریعة وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ و می آموزاند شما را قرآن وَالْحِكْمَةَ و علم شریعة و احکام آن از حلال و حرام وَيُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ و می
آموزد شما را بچیزی که نبوده شما که بدانید آن را بفکر و نظر زیرا که طریق معرفت آن نداشتید الا وحی فَاذْكُرُونِي پس یاد کنید مرا بطاعت و عبادت
أَذْكُرْكُمْ تا یاد کنم شما را بثواب و مغفرة وَاشْكُرُوا لِي و سپاس داری کنید برای من بر نعمتها که بشما انعام کرده ام در دنیا و آخرت وَلَا تَكْفُرُونِ و ناسپاسی
مکنید مرا بانکار نعم و عصیان از ابن عیینه روایت است که در اخبار بما رسیده که حق تعالی فرمود که بندگان خود را چیزی داده ام که اگر بجبرئیل و میکائیل میدادم هر آینه

نعمتهای بزرگ ایشان را تمام کرده میبودم و آنا این است که گفتیم از کردن ذکر و در منهج الصادقین قریب به هفتاد وجه در این آیه مذکور گشته و در اینجا بعضی روایة
که در باب فضیلت ذکر واقع شده اکتفا کرده میشود از ابی عبد الله علیه السلام روایت است که حق تعالی فرمود هر که بجهة مشغول بذکر من از یاد کردن حاجت خود غافل شود
من بهتر از آنچه توقع دارد باو عطا فرمایم و نیز فرمود که پدرم دایم بذکر خدا مشغول بودی بر وجهی که در رفتن و نشستن و طعام خوردن و سخن کردن با مردمان در
یاد خدا بودی و پیوسته میدیدم که زبان او متحرک بودی بکلمه طیبه لا اله الا الله و پیش از صبح ما را جمع میکرد تا بطلوع آفتاب ما را بذکر امر میکرد و میفرمود که
در هر خانهٔ که در آن ذکر خدا و تلاوة قرآن بسیار باشد حق تعالی برکة در آن زیاده کرداند و فرشتگان در آن حاضر شوند و شیاطین بگریزند و درخشان شود آن
خانه بر اهل آسمان مانند درخشیدن ستارگان بر اهل زمین و در هر خانهٔ که ذکر خدا نکنند و قرآن نخوانند برکة از آن خانه کم شود و ملائکه از آنجا دور شوند و
شیاطین در آنخانه مسکن سازند و ابو بصیر نیز از آنحضرت روایة کرده که شیعهٔ ما کسانی اند که در خلوة ذکر خدای بسیار کنند و از حضرت رسالت روایت است که چهار
چیز است که غیر مؤمن بآن متصف نباشد یکی خاموشی دوم تواضع برای خدا سیم ذکر او سبحانه در همه حال چهارم کمی مال و نیز از انس روایت است که حق تعالی
بمن خطاب کرد که اگر بندهٔ بذکر من مشغول شود و نفس اماره گناهی کند من نگذارم که گناه از او واقع شود و اگر مردمان دیار مستوجب نشده باشد که
عذاب من بر ایشان نازل شود من بجهة میمنت و برکة آن ذکر البته عذاب را از ایشان بگردانم و نیز از آنحضرت مرویست که موسی علیه السلام از خدای تعالی سؤال کرد که بار خدایا تو نزدیکی
بمن تا با تو راز گویم یا دوری تا ترا باواز بلند بخوانم حق تعالی فرمود که یا موسی انا جلیس من ذکرنی من همنشین کسی ام که ذکر من کند و پیغمبر فرمود که در هیچ
مجلسی ذکر خدای نکنند الا که حق تعالی ملائکه را امر کند تا در آن ذکر شریک شوند و ثواب ذکر خود را بایشان دهند و از ائمه هدی صلوات الله علیهم روایة آمده
که در بهشت بیابان وسیع است هرگاه که بندهٔ بذکر خدا مشغول شود برای وی درخت نشانند چون توقف نماید ایشان از درخت نشاندن باز ایستند ایشان را گویند
که چرا توقف کردید گویند که مصالح ما در ذکر خدا سست شد و اسباب مصالح درخت نشاندن ما در کم است چون دوام ذکر مستلزم باز داشتن نفس است
از قبایح از اینجهت در عقب امر بذکر میفرماید یا ایها الذین آمنوا استعینوا ای کسانیکه گرویده اید یاری جوئید بر قوام نمودن بحقوق بالصبر
والصلوة بشکیبائی که کلید درجات است و بنماز که اصل عبادات است و معراج مؤمنین و مناجات رب العالمین ان الله مع الصابرین بدرستی
که خدای تعالی با صابرانست بحفظ و حمایة و نصرة و رعایة در جمیع حالة و اجابة دعوة و نزد بعضی مراد بصبر روزه است که متضمن شکیبائی است بر جوع و تشنگی
و نزد جمعی مراد بصبر جهاد است با کفار که مستلزم تعب و رنج بسیار است و چون حق تعالی امر نموده به استعانة بصبر و صلوة و عبادات که معظم آنجهاد است در عقب
آن فرموده که ولا تقولوا لمن یقتل و مگوئید کسانیرا یعنی در حق کسانیکه کشته شوند فی سبیل الله در راه خدا یعنی جهاد اموات که ایشان مردگانند
مرویست که صحابه بعد از حرب بدر ذکر شهیدان میکردند و ایشان چهارده نفر بودند شش از مهاجر و هشت از انصار و بعضی بر سبیل تحسر میگفتند بیچاره فلان در
بدر جان شیرین بداد و از لذات نعیم دنیا محروم شد حق تعالی فرمود که ایشان را مرده مخوانید بل احیاء بلکه ایشان زندگانند در حضرها ولکن لا
تشعرون و لیکن شما نمیدانید کیفیت حیوة را زیرا که دریافتن آن بعقل ممکن نیست از ابن عباس روایت است که شهیدان زنده اند نزد خدا بارواح و اجساد
بامداد و شبانگاه روزی بایشان میرسد و ایشان خرم و شاد مانند با آنچه خدای تعالی بایشان میدهد حضرت رسالت فرمود که حق تعالی شهید را شش خصلت
کرامت میفرماید یکی آنکه اول قطرهٔ خون که از بدن او بزمین آید جمله گناهانش را عفو فرماید دوم در بهشت منزل عالی نامزد او کند سیم هفتاد حور العین در حباله
او تعیین فرماید چهارم او را از فزع اکبر و عذاب قبر ایمن گرداند پنجم تاج شرف و بزرگواری از یاقوت سرخ بر سر او نهند ششم شفاعة او را در حق هفتاد
کس از اقربا قبول فرماید بعد از آن میفرماید که بعبادة شاقه بنا امور میفرماید که بان ایشان را امتحان میکند از انواع مصیبتها و میفرماید که و
لنبلونکم و هر آینه میازمائیم شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان میکنیم اگرچه حال شما بر ما پوشیده نیست اما میخواهیم که عیار کار و بار هر کس بمحک
امتحان ظاهر گردد تا بر عالمیان معلوم شود که کدام از شما صابرند بر بلا و تسلیم برای و رضا داده و چه کسانند که بجهت بی صبری و عدم رضا بقضا از ایشان
بمیتان شده اند و آزمایش چند نوع است بشیء من الخوف چیزی اندک از ترس دشمن در غزا و قلة آن بسبب آنچیز یستکه حق تعالی ایشان را از آن نگاه
میدارد تا تخفیف مشقت فرماید بر ایشان والجوع و از گرسنگی که قحط است یا روزه داشتن ونقص من الاموال و نقصان بعضی از مالها که بتاراج
حادثات رود و بجهة آفات روزگار تلف گردد والانفس و نقصان بر نفسها که شما در قتل غزا یا بیماری و ضعف پیری والثمرات و نقصان بر میوها
و تلف محصولات بآفات سماوی و ارضی یا مراد فرزندانست که میوهٔ باغ دلند مرویست که چون فرزند بندهٔ مؤمن بمیرد حق تعالی باملائکه گوید چون قبض
روح فرزند بندهٔ مؤمن کردید چه گفت گویند حمد تو کرد خطاب آید که خانهٔ در بهشت برای او بنا کنید و آنرا بیت الحمد نام نهید وبشر الصابرین
و مژده ده ای محمد صبر کنندگان را بر این مشقتها و مکروهها بثواب بی شمار و این صابران که مستحق بشارت اند الذین اذا اصابتهم مصیبة آنانند
که هرگاه برسد ایشان را بلیتی و اذیتی و مکروهی قالوا گویند بر وجه انقیاد حکم قضا و تسلیم رضا انا لله بدرستیکه ما از آن خداوندیم که بکمند بندگی او
در بندیم پس هر چه از مولی به بنده رسد جز تسلیم و رضا چارهٔ نباشد وانا الیه راجعون و بدرستیکه ما بسوی پاداش و جزا دادن او باز گردندگانیم
و رجوع جز بحضرت او نیست و جزا از او خواهد بود پس ما بحکم او خورسند باشیم تا مستوجب ثواب نیکو گردیم امام جعفر صادق علیه السلام از آبای کرام
خود صلوات الله علیهم روایت کرده که حضرت رسالت فرمود که هر که بچهار چیز عمل کند از اهل بهشت بود اول تکلم بکلمه طیبه لا اله الا الله دوم چون نعمتی باو
رسد بگوید الحمد لله سیم چون گناهی کند گوید استغفر الله چهارم چون مصیبتی باو رسد بگوید انا لله وانا الیه راجعون انس بن مالک روایت کند که
مردی از اصحاب رسول که همیشه در ملازمت آنحضرت بودی پسرش متوفی شد بسیار بگریست آنسرور فرمود که ویرا بیار چون حاضر شد فرمود که ای مرد

بدانکه

بدانکه بهشت هشت است و دوزخ را هفت در است منی بهشتی که داخل کمتر دری ان بهشت که خواهی داخل شوی و برابر ایستاده کو بدای بدر من بی تو در بهشت نمیروم
امیر خوشحال شد صحابه گفتند یا رسول الله این کرامت با وست یا هر کس که فرزند کشیده باشد مصیبت وی دید باشد در این داخلست فرمود که این کرامت شامل همه اهل ایمان خواهد
بود کاهی که صبر کنند و رضا به قضا داده شوند بکلمه انا لله وانا الیه راجعون أُولَئِكَ انگروه که در مصائب صبر و شکیبائی ورزند و رجوع بکلمه استرجاع نمایند
عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ بر ایشانست رحمتهای بسیار مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان وَرَحْمَةٌ و نعمت عظیمه و گویند که مراد بان بهشت است وَأُولَئِكَ هُمُ
الْمُهْتَدُونَ وانگروه ایشانند راه یافتگان به ثواب عظیم از صادق علیه السلام روایتست که بشارت صابرین در حق حضرت امیر المؤمنین است صلوات الله علیه چون
خبر شهادت برادرش جعفر آمد نزد او آوردند بکلمه انا لله وانا الیه راجعون جاری شد و هیچکس پیش از امیر المؤمنین علیه السلام این کلمات را نگفته بود حق تعالی فرمود که بر
راستی کردم تا بعد از وی هر مصیبت رسیده که اقتدا بوی کند من صلوات ورحمت نامتناهی با وکرامت فرمایم و چون حق تعالی ذکر امتحان بندگان نمود بتکلیفات شاقه
و مصیبتهای شدیده در عقب این ذکر احکام حج میفرماید که متضمن مشقات عظیمه است و میگوید إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ بدرستیکه صفا و مروه دو کوهند
در مکه مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ از نشانهای خداست در حج خانه کعبه یعنی از علامات مناسک اوست که در حج تعیین فرموده فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ پس هر که
قصد کند خانه کعبه را باعمال مخصوصه حج أَوِ اعْتَمَرَ یا متوجه زیارت کعبه شود بعملها مخصوصه بعمره فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا پس گناهی نیست
بر او انکه طواف کند باین دو کوه یعنی سعی نماید در میان ان وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا و هر که بطوع و رغبت بکند کردار نیکو از طواف حج و عمره و سعی میان
صفا و مروه فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ پس بدرستیکه خدا جزا دهنده شکر گوینده است عَلِيمٌ دانا باعمال بندگان از عبدالله بن عباس مرویست که سبب نزول این ایت ان
بود که در جاهلیت دو بت بودند از سنگ یکی اساف نام داشت و دیگری نایله اساف بر صفا نهاده بودند و نایله را بر مروه چون زمان اسلام در رسید و خدا
را از بتان پاک کردند اند و سنگ را نیز بشکستند مسلمانان کاره سعی ان بودند و زعم ایشان ان بود که در موضعی که بت در ان نصب کرده باشند سعی ان کردن
گناه باشد حق تعالی این ایه فرستاد و رد توهم ایشان فرمود و بعد از بیان حکم حج بندگان را امر میفرماید بر اظهار حق و نهی از کتمان بقوله إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ
مَا أَنْزَلْنَا بدرستیکه انانکه میپوشند انچه فرو فرستادیم مِنَ الْبَيِّنَاتِ از نشانهای روشن مراد احبار یهودند چون کعب بن اشرف و عبدالله صوریا که
علامات و صفات حضرت رسالت صلعم که در توریت بود اخفا میکردند وَالْهُدَى و انچه راه نماید بوجوب اتباع انحضرت و ایمان باو از دلیلهای عقلیه مِنْ بَعْدِ مَا
بَيَّنَّاهُ از پس انکه بیان کرده ایم انرا لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ برای مردمان در توریت اشکارا کرده بودیم از نعوت محمد و وجوب اتباع او ایشان مخفی کردند
أُولَئِكَ انگروه که پوشند کان حقند يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ لعن میکند و دور مینماید خدای ایشان را از رحمت خود وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ و لعنت میکنند
بر ایشان لعنت کنندگان از ملائکه و مؤمنان جن و انس إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر انانکه باز گردیدند از کفر با یمان و از کتمان نعت نبوی باظهار ان وَأَصْلَحُوا
و صلاح اوردند کارها تباه شده خود را از تحریف و تغییر و به تدارک ان کوشیدند وَبَيَّنُوا و بیان کردند انچه حق تعالی بیان کرده بود در کتاب ایشان از
صفات پیغمبر صلعم فَأُولَئِكَ پس انگروه ایشانند که بسبب توبه و صلاح و تبیین حق أَتُوبُ عَلَيْهِمْ باز گردیم بر ایشان بقبول توبه وَأَنَا التَّوَّابُ و من
بسیار قبول کننده توبه بندگانم الرَّحِيمُ مهربان بر ایشان بفیض رحمت و عدم تعجیل در عقوبت بعد از ان بیان حال کسانی میکند که نگرویدند بخدا و بی توبه از کفر
و کتمان حق بمردند و میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستیکه انانکه کافر شدند از احبار یهود و بکتمان محمد کوشیدند و مراد مطلق اهل کفرند یعنی کسانی
که نگرویدند بخدا و رسول وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ و مردند در حالتیکه کافر بودند أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ انگروه بر ایشانست لعنت خدا و دوری
از رحمت بعد از مرگ وَالْمَلَائِكَةِ و لعنت فرشتگان وَالنَّاسِ و لعنت مردمان أَجْمَعِينَ همه ایشان در حالتیکه ملائکه و ادمیان بر ایشان لعنت کنند کانند
و این لعنت خدا و ملائکه و ادمیان بر ایشان است خَالِدِينَ فِيهَا در حالتیکه جاوید مانند کانند در ان لعنت و دوزخ لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ سبک کرده نشود
از ایشان عذاب اتش دوزخ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ و نباشد ایشان را که مهلت داده شوند تا زبان باعتذار بگشایند چه عذر ایشان مسموع نباشد از ابن
عباس روایت است که کفار قریش گفتند ای محمد وصف خدای کن تا او بشناسیم حق تعالی سوره اخلاص با این ایه نازل کردانید که وَإِلَهُكُمْ و خدای شما ای عامه خلایق
إِلَهٌ وَاحِدٌ معبودیست یکتا که هیچ شریکی در ذات و صفات ندارد لَا إِلَهَ نیست هیچ معبودی که مستحق عبادت باشد إِلَّا هُوَ مگر او که احد است در صفات و
ذات الرَّحْمَنُ بخشاینده است در تربیت بدن الرَّحِيمُ مهربانست در تقویت ارواح و چون منعم جمیع نعم از اصول و فروع اوست نه غیر او پس غیر او را استحقاق
پرستش نداشته باشد بعد از ان صفت دلیل بر اد میکند بر وحدانیت خود و میفرماید که إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ بدرستیکه در افرینش اسمانها که
خیمه ایست بی ستون برافراشته و معلق بداشته وَالْأَرْضِ و در افرینش زمین که بساطیست گسترده وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و امدن و رفتن شب
و روز در پی یکدیگر باختلاف ایشان در درازی و کوتاهی وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ و در کشتیهای گران بار که میروند در دریا بِمَا يَنْفَعُ
النَّاسَ بانچه نفع رساند بمردمان و سبب یکی عجایبات دریاست وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ و در انچه فرو فرستاد خدای از اسمان یا از ابر مِنْ
مَاءٍ از اب باران فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ پس زنده ساخت و تازه کردانید بان اب زمین را از نباتات بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی و پژمردگی ان وَبَثَّ
فِيهَا و در ان پراکنده کرد در زمین مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ از هر جنبنده چون بهایم و سباع و وحوش و طیور و غیران وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ و در گردانیدن
بادها از هر جهتی چون باد شمال و دبور و جنوب و صبا وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ و در ابر رام کردانیده شده و فرمان بردار امر خدای بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
میان اسمان و زمین که پایش نمی اید از هم جدا نمی شود تا انکه امر الهی بان رسد لَآيَاتٍ هر اینه نشانهای اند این امور مذکوره از صنایع حکمت و کمال قدرت
او سبحانه و دلالت تمام بر علم و وحدانیت او لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را که خرد دارند و نظر تفکر ران میگمارند از حضرت رسالت مرویست که وای بر کسی

که این بهر را بخوانند و در ان تفکر نکنند وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ و از مردمان کسانی اند که فرا میگیرند بجز از خدای أَنْدَادًا همتایان
و شریکان یعنی بتان که بزعم باطل ایشان شریک خدا اند يُحِبُّونَهُمْ دوست میدارند ایشان را كَحُبِّ اللَّهِ همچو دوست داشتن خدا را یعنی تعظیم و
اطاعت ایشان میکنند مانند تعظیم و اطاعت کردن خدای را مراد مشرکان عرب اند که بتان را در تعظیم و طاعت و محبت برابر با خدای میکنند وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه
ایمان آورده اند أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ ایشان قوی ترند و ثابت ترند از روی دوستی مر خدای را یعنی محبت ایشان بخدا بیشتر است نسبت بمحبت کفار با بتان زیرا
که محبت ایشان بخدا هرگز منقطع نمیشود بخلاف محبت بتان که آن بسببی زایل میگردد و از انجاست که کفار از خدایان خود عدول میکنند بخدا در وقت
رسیدن بلا و مصیبت با ایشان و در بعضی زمان عبادة بتی میکنند بعد از ان ترک گذاشته به بتی دیگر میل میکنند و میگویند که این بهتر از انست وَلَوْ
يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا و چون ببینند یعنی بدانند انها که ظلم کردند بر خود و از حق در گذشتند بشرک آوردن إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ در وقتیکه ببینند
معاینه عذاب دوزخ را أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا آنکه همه قدرت و غلبه بر هر شئ مر خدای راست نه مر بتان ایشان را وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ و از ان نیز
بدانند که خدای سخت عذاب است بر ایشان و بدانند مضرت شرک آوردن را و حسرت و ندامت ایشان بر وجهی باشد که بوصف در نیاید عطا گفته که معنی
انستکه چون ظالمان در روز قیامت ببینند که دوزخ پانصد ساله راه باستقبال ایشان آید و همچنانکه مرغ دانه را چیند ایشان را برچیند بدانند که قوة
و قدرت ملکوت و جبروت مر خدای راست و عذاب و سخت است و ایشان علم بقدرة خدای و شدة عقوبت او پیدا کنند إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا آنها
که بیزاری کنند آنانکه پیروی کرده باشند مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا از آنانکه پیروی کرده اند ایشان را یعنی پیشوایان اهل شرک از ضعفا تابعان خود
بیزار شوند وَرَأَوُا الْعَذَابَ در حالتیکه ببینند این پیشوایان و تابعان ایشان عذاب را وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ و بریده شود با ایشان سببها
و رابطها که در دنیا به یکدیگر داشتند از خویشی و دوستی و مصاحبت وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا و گویند آنها که پیروی کرده اند یعنی تابعان چون بیزاری پیشوایان
خود را ببینند گویند که لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً کاش ما را ایشان را باز گشتنی بودی که بدنیا فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ پس بیزاری میکردیم از ایشان كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا
همچنانکه بیزاری کردند از ما اینجا كَذَلِكَ همچنانکه خدای نماید با ایشان دار و در این امر قطعی يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ بنماید خدای ایشان را کردارهای ایشان از گشته
حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ حسرتها و پشیمانیها بر ایشان یعنی اعمال که طمع ثواب داشته باشند بر آن از حج و ضیافت و تصدقات که بر وفق قربت بوده باشد بر ایشان رد
کنند و قبول نکنند و سبب حسرت ایشان شود گویند چرا چنین کردیم وَمَا هُمْ و نباشند پیشوایان و تابعان بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ بیرون آیندگان از آتش دوزخ
بلکه در ان مخلد باشند و در اکثر تفاسیر مذکور است که قبیله ثقیف و خزاعه و بنی عامر و بنی مدلج حرام کرده اند بر خود بعضی از چهارپایان را از بحیره و سائبه
و وصیله و حام پس حق تعالی ایشان را ازان نهی کرده بر سبیل عموم فرمود که يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ ای مردمان بخورید از انچه در زمین است
حَلَالًا طَيِّبًا پاک و پاکیزه یعنی چیزیکه بر شما حلال و طیب است بر خود حرام مگردانید وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ و پیروی مکنید گامهای ابلیس را
یعنی پی مروید در تحریم حلال إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ بدرستیکه شیطان مر شما را دشمنی است آشکارا که میخواهد که شما را بفریبد بدوزخ در آرد إِنَّمَا
يَأْمُرُكُمْ بدرستیکه امر میکند شیطان شما را یعنی وسوسه میکند بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ ببدی و کار زشت وَأَنْ تَقُولُوا و دیگر میفرماید که بگوئید و افترا
کنید عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ بر خدا آنچه نمیدانید مانند شریک گرفتن بخدا و تحلیل حرام و تحریم حلال و غیر آن از مذاهب باطله و اعتقادات فاسده از ابن
عباس مرویست که پیغمبر صلعم یهود را باسلام دعوة فرمود گفتند ما تابع آبا و اجداد خودیم و اقتدا بایشان میکنیم چه ایشان از ما داناتر اند در باب حلال و حرام حق تعالی
این فرستاد وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ و چون گفته شود مر کفار را که در باب حلال و حرام اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ پیروی کنید بانچه خدای فرستاده یعنی قران در حلال و
حرام قَالُوا گویند بقران عمل نکنیم بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا بلکه پیروی میکنیم بانچه یافتیم بر آنچیز پدران خود را پس بر سبیل انکار میفرماید
أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ آیا متابعت پدران میکنند اگر چه بوده باشند پدران ایشان لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا فهم نمیکردند چیزی را از امور دین یعنی تفکر نمیکردند
در توحید و عدل و سایر احکام شریعت وَلَا يَهْتَدُونَ و راه راست نیافته بودند پس بیان مثلی میکند برای کفار در ترک اجابت امر حق که توحید است
وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا یعنی صفت خوانندهٔ کافران بتوحید كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ مانند مثل کسی است که بانگ میزند بِمَا لَا يَسْمَعُ بجانوری که نمیشنود
إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً مگر خواندن و ندا و آواز و هیچ از ان فهم نمیکند یعنی همچنانکه حیوان نمیفهمد آواز کننده خود را و همین آوازی میشنود بدون فهمیدن
معنی آن همچنین کافران از بیم دهنده خود جز آواز نمی شنوند و حقیقت سخن آن را در نمی یابند بجهت تامل نکردن در آن از روی عناد و استکبار پس بسبب این
ایشان صُمٌّ کر اند از شنیدن کلام حق بُكْمٌ گنگ اند از گفتن سخن صواب عُمْيٌ کور اند از رفتن راه راست فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ پس ایشان عقل ندارند
یعنی در نمی یابند آنچه پیغمبر بایشان میگوید بجهت ترک فکر و تامل در آن پس از کافران اعراض کرده بمؤمنان خطاب میکند که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه ایمان
آورده اید كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ بخورید از پاکیزها یعنی از چیزهای لذیذ که روزی داده ایم شما را وَاشْكُرُوا لِلَّهِ و شکر گوئید خدای را
بر نعمتهای پاکیزه و لذیذ خود إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی اخلاص إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ او را میپرستید نه غیر او را در حدیث قدسی واقع شده که
حق تعالی میفرماید که مرا با آدمیان و پریان عجب کاری عظیم افتاده ایشان را می آفرینم و عبادت غیر من میکنند و روزی میدهم برایشان و غیر مرا شکر گذاری میکنند
و انحضرت رسالت مرویست که هر که دوست دارد که دعای او مستجاب شود باید که طعام و کسب پاکیزه و حلال باشد و نیز در حدیث قدسی آمده که ای
بندهٔ من تو دعا کردن و از من اجابت کردن پس هیچ دعائی را رد نمیکنم مگر دعای خورنده حرام و نیز از سید عالم روایت است که ترک لقمهٔ حرام نزد خدا
بهتر است از دو هزار رکعت نماز سنتی و رد یک دانق حرام از خود برابر هفتاد حج است و چون او سبحانه ذکر اباحهٔ طیبات نمود در عقب آن بیان محرمات میفرماید

کرد اِنَّمَا حَرَّمَ عَلَیْکُمُ جز این نیست که حق تعالی حرام کرده است بر شما الْمَیْتَةَ مردار را یعنی خوردن آن را و انتفاع از آن را و آن هر حیوانی است که بطریق شرع ذبح
نکرده باشند وَالدَّمَ و خون را غیر از خونی که باز پس مانده باشد در گوشت و رگ بعد از کشتن حیوان وَلَحْمَ الْخِنْزِیرِ و گوشت خوک و همه اجزای آن نیز در حکم
مردار داخل است وَمَا اُهِلَّ لِغَیْرِ اللّٰهِ و حرام گردانید آنچه را آواز بر داشته‌اند در وقت ذبح لِغَیْرِ اللّٰهِ برای غیر خدای یعنی بنام بتان فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که در مانده و بیچاره
کرده شود باکراه یا گرسنگی بر وجهی که خوف تلف نفس باشد و هیچ ماکول حلال نیابد که بآن سد رمق خود کند غَیْرَ بَاغٍ در حالتی که ستمکار نبود با نکه آنرا
از مضطر دیگر بستاند و یا بر امام معصوم خروج کند یا قطع طریق کند یا بقصد لذت خورد وَلَا عَادٍ و نه تجاوز کننده از سد رمق فَلَا اِثْمَ عَلَیْهِ پس
هیچ گناهی نیست بر او در خوردن آن اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ بدرستیکه خدای آمرزنده است مرکسی را که نزد ضرورت از محرمات بخورد رَحِیمٌ مهربانست بر بندگان
در رخصت دادن ایشان در خوردن محرمات قبل از این گذشت که علمای یهود صفات پیغمبر را در توریت تغییر داده ترسان که مبادا که تابع او شوند و رسوم
و وظایفی که هر سال از یهودان میگرفتند محروم مانند حق تعالی میفرماید که اِنَّ الَّذِیْنَ یَکْتُمُوْنَ بدرستیکه آنانکه میپوشند از علمای یهود مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ مِنَ
الْکِتٰبِ آنچه فرو فرستاده خدای از توریت از صفات پیغمبر و غیر آن چون آیه رجم و دیگر آیه‌ها وَیَشْتَرُوْنَ بِهٖ ثَمَنًا قَلِیْلًا و میخرند یعنی بدل میکنند بدان
پوشیدن بهای اندک و عوض حقیر که مرسوم ایشانست و یا رشوه گرفتن از ایشان بجهة تغییر صفات آن حضرت اُولٰٓئِکَ آن گروه پوشندگان مَا یَاْکُلُوْنَ
فِیْ بُطُوْنِهِمْ نمی‌خورند در شکمهای خود اِلَّا النَّارَ مگر آتش وَلَا یُکَلِّمُهُمُ اللّٰهُ و سخن نگوید خدای با ایشان یَوْمَ الْقِیٰمَةِ در روز رستخیز سخنی که در
ضمن آن نفعی و راحتی باشد وَلَا یُزَکِّیْهِمْ و پاک نگرداند ایشان را از خبث اعمال یا اصلا با ایشان سخن نکند و وقعی و محلی با ایشان ننهد همچنانکه شخصی
که در غضب باشد با او سخن نکند وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ و مر ایشانراست عذابی دردناک و رنجاننده ایشان اُولٰٓئِکَ الَّذِیْنَ اشْتَرَوُا الضَّلٰلَةَ
آن گروه آنانند که از روی جهالت بخریدند گمراهی را یعنی کفر را که محض ضلالت است بِالْهُدٰی بایمان معرفت که عین هدایت است و این معامله دنیا است
وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ و بخریدند عذاب جاودانی را با مرزش ربانی و این سودای آخرتست فَمَآ اَصْبَرَهُمْ پس چه چیز شکیبا کرده است و شکیبا اند
ایشان را عَلَی النَّارِ بر آتش دوزخ و این تعجب است از حال ایشان در اشتغال بموجبات آتش و بی باکی ایشان از آن ذٰلِکَ این عذاب ایشان را بِاَنَّ
اللّٰهَ بسبب آنستکه خدای تعالی نَزَّلَ الْکِتٰبَ بِالْحَقِّ فرو فرستاد توریت را براستی و درستی پس ایشان وا گذاشتند و در تکذیب آن کوشیدند و یا نعت
پیغمبر را در آن پوشانیدند و باز فرو فرستادن قرآن را ایشان پیروی نکردند و مخالفت نمودند وَاِنَّ الَّذِیْنَ اخْتَلَفُوْا و بدرستیکه آنانکه اختلاف کردند
فِی الْکِتٰبِ در کتاب خدای یعنی توریت و تخلف کردند به تاویل باطل کردند در مقام حق بتحریف تغییر محمد یا آنکه اختلاف کردند در قرآن باین معنی که
بعضی آنرا سحر گفتند و بعضی نسبت افترا بآن دادند و برخی گفتند که این افسانه پیشینیانست بر هر تقدیر ایشان اختلاف کردند لَفِیْ شِقَاقٍ بَعِیْدٍ هر آینه
در خلافی و دور و عنادی دورند که از دولت از حق بباطل و رده اند که یهود در نماز روی بمغرب کردندی و ترسایان بمشرق و هر یکی در قبله خود
غلو کردندی چون در زمان اسلام مسلمانان مامور شدند بتوجه کعبه هر قومی از اهل کتاب گفتند که قبله ما بهتر است و بنای کار خود بر آن نهادند همیشه
اوقات خود را صرف میکردند و هر طایفه بجهة حمیت جاهلیه میگفتند که طاعت منحصر است در توجه بقبله ما حق تعالی فرمود که لَیْسَ الْبِرَّ نیست نیکوئی
یعنی فعل پسندیده اَنْ تُوَلُّوْا وُجُوْهَکُمْ آنکه بگردانید روی‌ها خود را قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ بسوی مشرق چون نصاری و بطرف مغرب چون
یهود بر آنکه آن منسوخست وَلٰکِنَّ الْبِرَّ و لیکن نیکوئی که سزاوار است که بآن اهتمام نمایند مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ نیکوئی کسیست که
بگرود بخدای و روز قیامت وَالْمَلٰٓئِکَةِ وَالْکِتٰبِ بفرشتگان و بهمه کتابها نه چون علمای یهود و نصاری که ببعضی تصدیق کردند دون بعضی وَالنَّبِیّٖنَ
و بگرود بهمه پیغمبران نه چون اهل کتابین که بر بعضی گرویدند نه بعضی وَاٰتَی الْمَالَ عَلٰی حُبِّهٖ و بدهد مال خود را بر دوستی آن مال یعنی با آنکه دوست
میدارد آنرا می گذرد در راه خدای بدهد ذَوِی الْقُرْبٰی خویشان خود را که محتاجند وَالْیَتٰمٰی و بی پدران را که بحد بلوغ نرسیده باشند
وَالْمَسٰکِیْنَ و محتاجان را که سوال نکنند و از قوت سال یا نه عاجز باشند وَابْنَ السَّبِیْلِ و راه گذر را یعنی مسافر را که هیچ در دست نداشته باشند
تا بوطن خود بار کنند وَالسَّآئِلِیْنَ و درویشان خواهنده که فقر ایشان را ملجا ساخته باشد بخواستن وَفِی الرِّقَابِ و در خلاص کردن گردنهای بندگان از
بند بندگی یا بنوعی که ایشان را بخرند و آزاد کنند وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ و دیگر خداوند نیکوئی کسیست که بپای دارد نماز فریضه را وَاٰتَی الزَّکٰوةَ
و بدهد زکوة مقرره را وَالْمُوْفُوْنَ و نیز خداوند نیکوئی آنها اند که وفا کنندگانند بِعَهْدِهِمْ بعهد خود اِذَا عٰهَدُوْا چون عهد کنند و این
عهد یا با خلق است یا با خالق چون وفا بنذر وَالصّٰبِرِیْنَ منصوب بر مدح است یعنی صبر کنندگان فِی الْبَاْسَآءِ در فقر و فاقه وَالضَّرَّآءِ و مرض و
سختی و بیماری وَحِیْنَ الْبَاْسِ و در هنگام جهاد یعنی کارزار و مقاتله با اهل کفر و عناد از زهری روایت است که باسا در اموالست مانند فقر و ضرا
در نفس چون مرض اُولٰٓئِکَ آن گروه که این صفات دارند الَّذِیْنَ آنانند که بتحقیق صَدَقُوْا راست کنند در دین و پیروی حق و طلب خیر وَاُولٰٓئِکَ
و آن گروه هُمُ الْمُتَّقُوْنَ ایشانند پرهیزکاران از کفر و غیر آن از ناشایستها این آیه متضمن جمیع کمالات انسانیه است و هر که این صفتها دارد انسان کامل
است چنانکه حضرت رسالت فرمود که مَنْ عَمِلَ بِهٰذِهِ الْاٰیَةِ فَقَدِ اسْتَکْمَلَ الْاِیْمَانَ یعنی هر که عمل باین آیه کند در ایمان کامل باشد و بباید دانست که تصدق بر گروه
مذکوره موجب ثواب جمیل و اجر جلیلست اما بر ذوی القربی موجب ضعف اجر است یکی مزد قرابت و دیگری مزد صدقه و از علی بن الحسین مرویست که ابو حمزه
ثمالی را گفت که میخواهی که بر خوشحالی تمام نور ایمان دهم گناه تو را بیامرزند باید که نیکوئی کنی و صدقه سر نمائی و صله رحم کنی که این صفت عمر را زیاده
کند و درویشی ببرد و هفتاد نوع مرگ بد را بصاحب خود دفع کند پس صدقه باقی در موجب اجر دنیا و ثواب عقبا است و لهذا از حضرت رسالت مرویست

که بهترین صدقه صدقه کسی است که بروی رحم خود دهد و از آنحضرت روایتست که هر که یتیمی را بر خود گیرد بطعام و شراب تا آنکه یتیم از او مستغنی شود حق تعالی
بهشت را بر او واجب گرداند و نیز فرمود که بهترین خانهای شما خانه ایست که در او یتیمی باشد که با او نیکی کنند و رعایت احوال او نمایند بانواع شفقت و مرحمت و
بدترین خانهای شما خانه ایست که در ان یتیمی بد رسانند اما مساکین در خبر صحیح آمده که رسول صلعم دعا فرمود که بار خدایا مرا با مسکینان محشور کن در دنیا و آخرت
یکی از زوجات آنحضرت گفت یا رسول الله چرا این دعا میکنی فرمود برای آنکه ایشان پیش از توانگران بچهل سال ببهشت روند بعد از آن فرمود زنهار
با مساکین دوستی کنید و تصدق نمائید ایشان را اگر به نیم خرما باشد و زجر مکنید و نومید منمائید تا حق تعالی شما را برحمت خود نزدیک گرداند از ابی
عبدالله ع مرویست که حقتعالی فرمود که هیچ چیزی نیست مگر که کسی را موکل ساخته‌ام که از او قبض میکند مگر صدقه درویشان که من بدست قدرت
خود از او قبض کنم و کسی را در قبض آن وکیل نمیگردانم اگر چه نیم خرما باشد که من از او قبض کنم و پرورش دهم چنانکه کره شتر یا کره اسب را پرورند و چون روز قیامت
شود من آن صدقه را بمقدار کوه احد رسانیده باشم پس از ابوی ذکر کنم اما ابن السبیل پس درویشست که هر که غریبی را بنوازد حق تعالی مهمات دنیا و آخرت او را و اکرام او
و در قبر و نزد صراط و حساب و میزان غریب نباشد بلکه در این مواضع با او جمعی باشند و از هول آن وی را ایمن گردانند و اما فی الرقاب عبدالله بن سهل از آنحضرت روایت
کرده که هر که بنده مکاتبی را یاری دهد قدری از مال تا آن خود را از خواجه خود باز خرد تا از بند بندگی خلاص شود در سایه خدا و حمایت او باشد در روزی که
هیچ سایه نباشد مگر سایه رحمت او و ابن عازب روایت کرده که اعرابی نزد رسول خدای آمد و گفت یا رسول الله مرا علمی بیاموز تا مرا ببهشت رساند فرمود که
بنده را آزاد کن و گردن کسی را که در بند بندگی در بند باشد خلاص گردان و بدانکه وفا بعهد از خصلت انبیا و اولیاست حق تعالی ابرهیم خلیل را باین
صفت مدح فرموده که و ابرهیم الذی وفّی و در حق امیرالمؤمنین ع فرموده که یوفون بالنذر و در حدیث صحیح آمده که ایمان ندارد هر که امانت ندارد و دین ندارد
هر که وفا بعهد نکند و اما صبر بر فقر و فاقه جهاد اکبرست با نفس و شیطان و از خصال اولیا و مقربان درگاهست عبدالله عباس از رسول خدا ص روایت
کرده که روز قیامت منادی از قبل رب العزة ندا کند که کجایند درویشان صابر ایشان لبیک جواب باز دهند حق تعالی ایشان را در پس پرده ها دارد و دیگر مقربان
در آن نروند پس با ایشان خطاب کند که ای بندگان من دنیا را که از شما باز گرفتم برای کرامت شما بود در این روز نیز برای خواری شما بر وید و هر کس که شما را
لقمهٔ یا شربت آبی داده با خود در بهشت در آرید و اما ثواب صبر در بیماری در خبرست که فردای قیامت اصحاب بلا و بیماری را در عرصات حاضر کنند و عوضها
بیشمار با ایشان رسانند بر وجهی که هیچ کس آن را ندیده باشد و در خاطر نگذرانیده و چون اهل عصیان مرتبه بلند را بر بینند تمنا کنند که کاش در دنیا
اعضای ایشان را ذره ذره میکردند و بانواع بیماری گرفتار می بودند تا باین مرتبه میرسیدند اما ثواب صبر در کارزار اینست که میفرماید که اولئک
علیهم صلوات من ربهم و رحمة و در حدیث آمده که ثواب ایشان در مرتبه باشد که بوهم هیچکس در دنیا نیامده باشد در مجمع آورده که اصحاب ما استدلال کرده
اند برانکه مراد باین آیه حضرت امیرالمؤمنین ع است زیراکه میان امت خلافی نیست در آنکه آنحضرت جامع جمیع این خصال پسندیده بود و معلوم نیست که غیر او جامع
این صفات بوده باشد و چون حق تعالی بیان فرمود که نیکوئی تمام نمی شود مگر بایمان و متمسک شدن بشرایع در عقب آن بیان احکام شرایع میکند و چون حفظ
نفس از قتل و جرح اهم بود ابتدا باحکام آن کرده میفرماید یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه گرویده‌اید کتب علیکم القصاص فرض کرده شد بر شما
قصاص کردن و مساوات مرعی داشتن بدون تعدی و ستم فی القتلی در کشتگان یعنی بسبب کشتن ایشان و قتیکه قتل عمد بوده باشد و مرویست که پیش از اسلام
چون میان دو قبیله حرب افتادی آن قبیله که عالی نسب بودندی از قبیله دیگر که نسب ایشان پست بودی بعوض بنده آزادی بکشتندی و بدل زنی مردی
و بعوض مردی دو مرد و بعد از هجرت این صورت بعرض آنحضرت رسانیدند حکم ثانی نازل شد که در قتل قصاص باید یعنی مساوات نه زیاده الحر بالحر
آزادی بآزادی والعبد بالعبد و بنده به بنده والانثی بالانثی و زن بزن فمن عفی له پس هر که عفو کرده شود برای او مراد قاتلست
یعنی اگر قاتل را عفو کنند من اخیه از قصاص برادر دینی که مقتولست شیء چیزی از عفو باین معنی که ولی خون از قصاص قاتل درگذرد و راضی
بدیه شود فاتباع پس بر قاتلست بعد از عفو او پی رفتن بالمعروف به نیکی که آن دادن دیه است بی غیبت و خوشحالی واداء و ادا کردن وجه دیه و رسانیدن
الیه بولی مقتول باحسان به نیکوئی یعنی بی زودی نه بامهال و بدخوئی و بر عفو کننده است که تابع معروف شود یعنی سخت گیری نکند در طلب دیه
و او را مهلت دهد اگر تنگ دست باشد و زیاده از حق دیه از او نطلبد ذلک این حکم مذکور که عفو است از قصاص و طلب دیه تخفیف من ربکم
سبک باریست شما را از نزد پروردگار شما و رحمة و مهربانی از او در آسان گردانیدن امر و تحصیل نفع بر اهل مقتول در توریة قصاص لازم بود و عفو
کردن و دیه گرفتن حرام بر اهل انجیل عفو بود و دیه گرفتن و قصاص کردن حرام حق تعالی این امت مرحومه را مخیر ساخت میان قصاص و عفو و دیه بجهت
تسهیل امر بر ایشان فمن اعتدی پس هر که از حد در گذرد بعد ذلک از پس آنکه عفو کرده باشد و دیه ستده قاتل را بکشد برای قصاص و یا بی تدارک
ستم کند بعد از آنکه یکی را کشته باشد و دیه را داده یکی دیگر را بکشد فله عذاب الیم پس مر او راست در آخرت عذابی دردناک و گویند در دنیا باید که
او را بکشند به قصاص و در آخرت بعذاب الیم گرفتار شود و لکم فی القصاص و مر شما راست در حکم قصاص حیوة زندگی و بقا یعنی چون کسی قصد
قتل کسی کند و بترسد از قصاص از آن باز ایستد از قتل او کشته سالم ماند و او از قصاص ایمن شود پس شما را در قصاص زندگی دنیاست یا اولی الالباب
ای خداوندان عقول کامله لعلکم تتقون شاید که شما بپرهیزید از قتل بناحق و بعد از بیان حکم قصاص که متعلق ببدن است ذکر حکم وصیت میکند
که متعلق بمال است و میفرماید که کتب علیکم نوشته شد یعنی فرض کرده شد بر شما اذا حضر چون حاضر شود یعنی ظاهر گردد احدکم الموت
یکی از شما را علامات مرگ از مرض صعب و عزان چون کمال پیری ان ترک خیرا الوصیة للوالدین اگر بگذارد مالی را وصیت کردن برای مادر و پدر

والاقربین

وَالْأَقْرَبِينَ و برای خویشان بِالْمَعْرُوفِ به نیکوئی یعنی بعدل و انصاف که زیاده از ثلث نکند و این حکم ثابت است حَقًّا ثابت بودنی عَلَى الْمُتَّقِينَ بر
پرهیزکاران از محروم کردن مادر و پدر و خویشان در جاهلیت بر اجانب وصیت میکردند و والدین و اقربا را محروم میساختند حق تعالی ازان منع کرد و وصیت برای
جماعه فرض کرد اینده و بازحکم این آیه بآیه میراث منسوخ شد اکنون وصیت سنت است نه فرض فَمَنْ بَدَّلَهُ پس هر که بدل کند امر وصیت را یا قول وصیت کننده
را بَعْدَ مَا سَمِعَهُ پس از آنکه شنیده باشد از یعنی باو رسیده باشد نزد او فَإِنَّمَا إِثْمُهُ پس جز این نیست که گناه تبدیلان عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ بر
آنانستکه تبدیل میکنند حکم وصیت را یا قول وصیت کننده را إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستیکه خدای تعالی شنوا است قول وصیت کننده را عَلِيمٌ دانا است بنیت
موصوم تبدیل وصی فَمَنْ خَافَ پس هر که ترسد یعنی در یابد و بداند خواه وارث یا وصی یا امام و قاضی مِنْ مُوصٍ از وصیت کننده جَنَفًا میلی از حق بجهه
خطا در وصیت أَوْ إِثْمًا یا گناهی یعنی در میل از حق فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ پس اصلاح کند میان موصی با جرای آن بر منهج شریعت فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس هیچ گناهی نیست
بر آن اصلاح کننده از این تبدیل باطل بحق إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستیکه خدای تعالی آمرزگار است مر کسی را که تبدیل کند بحق رَحِيمٌ مهربانست بر وصی که از مضمون
وصیت در نگذرد و بعد از حکم وصیت ذکر حکمی دیگر میکند از احکام شریعت و میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید كُتِبَ عَلَيْكُمُ
الصِّيَامُ فرض کرده شده بر شما روزه داشتن كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ همچنانکه فرض شده بود بر آنانکه پیش از شما بودند یعنی همه انبیا و امم از
آدم تا خاتم لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا شاید که شما بپرهیزید از معاصی چه روزه می شکند قوت نفس اماره را پس روزه بدارید أَيَّامًا روزهای چند
مَعْدُودَاتٍ شمرده شده یعنی بوقت و عدد معلوم مراد روزه ماه رمضانست که بیست و نه روز است یا سی روز فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ پس هر که باشد
از شما که مکلف اید بروزه مَرِيضًا بیماری که قوة روزه نداده یا مرضش بجهة روزه زیاده شود أَوْ عَلَى سَفَرٍ یا بر سفری باشد که در آن قصر باید کرد
فَعِدَّةٌ پس بر او است شمار آن روزها که افطار کند در مرض یا سفر مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ از روزهای دیگر یعنی در مرض یا سفر افطار کند و بعد از آن روزها
که خورده در روزهای دیگر بدارد وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ و بر آنانکه ایشان طاقت او دارند و توانند روزه داشتن اما بمشقت بسیار بجهت آن روزه
بگشایند فِدْيَةٌ فدا دادن است که آن طَعَامُ مِسْكِينٍ خوردن درویش است هر روز مدی از طعام فَمَنْ تَطَوَّعَ پس هر که زیاده کند بطوع و رغبت
خود خَيْرًا نیکوئی را یعنی زیاده از مقدار معین فدیه دهد فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ پس آن بهتر است مر او را بسبب زیادتی اجر وَأَنْ تَصُومُوا و آنکه روزه دارید
ای طاقت دارندگان خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است شما را از فدیه دادن إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که بدانید فضیلت روزه داد در کنز العرفان آورده که نزد بعضی
این حکم در ابتدای اسلام بوده و بعد از آن بآیه فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ منسوخ شد چه در اول حال روزه داشتن برایشان دشوار بود بجهة آنکه
بآن معتاد نشده بودند و چون عادت کردند حکم تخییر منسوخ شد و واجب گشت روزه داشتن و نزد بعضی دیگر منسوخ نیست بلکه مراد باین زنی
است که نزدیک بوضع حمل باشد و زنی که کم شیر باشد و مرد و زن بسیار پیر و کسیکه مرض تشنگی داشته باشد و این قول اجزا از صادق ع مرویست و معمول به
نزد فقهای ما شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي ماه رمضان ماهی است که أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ فرو فرستاده شده است در او قرآن مراد ابتدای انزال
است و آن در لیلة القدر بوده و یا همه آن بآسمان دنیا نازل شده و بعد از آن آیه آیه و سوره سوره بر حسب مصلحت نازل گشته در عرض بیست سال
قول از ابی عبد الله ع مرویست حاصل که قرآن در این ماه مبارک فرو نامده هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ در حالتیکه راه نماینده است مر مردمان را و دلایل
روشن است مِنَ الْهُدَى از حلال و حرام وَالْفُرْقَانِ و از حدود و احکام و سایر شرایع اسلام که جدا کننده است میان حق و باطل فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ
پس هر که حاضر باشد از شما ای مکلفان یعنی مقیم موضعی باشد الشَّهْرَ در ماه رمضان فَلْيَصُمْهُ پس باید که روزه دارد در آن موضع بدانکه روزه ماه
را ثواب بسیار است و اجر بیشمار و فضیلت بغایت و از جمله در احادیث معتبره وارد شده که شیاطین را در این ماه بند کنند و درهای بهشت را بگشایند
و خواب کردن را در آن عبادت نویسند و خاموشی را تسبیح شمرند و چون اول ماه رمضان رسد حق تعالی امر فرماید تا بادی از زیر عرش بجهد که آن را مثیره خوانند
و برگ درختان بهشت آید و برگهای آن بر هم زنند و حلقهای در بهشت بجنباند و آوازی و صدائی از در بهشت آید که هیچکس مانند آن آوازی نشنیده باشد و
حور العین خود را آرایش دهند و در غرفهای بهشت آیند و ندا کنند که آیا هیچکس هست که ما را خواستگاری کند از حق تعالی پس رضوان را گویند که این چه ساعت است
گوید شب اول ماه رمضانست حق تعالی امر فرماید که تا برای امت محمد ص درهای بهشت را بگشایند و درهای دوزخ را در بندند و دیوان را بند کنند و
فعره دریاها اندازند تا روزه امت مرحوم مرا فاسد نتوانند کرد و از ابی جعفر علیه السلم روایت است که پیغمبر خدا ص در آخر جمعه ماه شعبان خطبه خواند و حمد و
ثنای حق تعالی بجای آورد و فرمود ای مردمان ماهی عظیم القدر بر شما سایه افکند که در آن شبی هست بهتر از هزار ماه یعنی شب قدر حق تعالی روزه روزش را
فریضه کرد و قیام شبش را سنت مؤکد گردانید هر که در این ماه فعلی سنت کند چنان باشد که در ماههای دیگر فریضه گذارده و هر فریضه در این ماه
برابر هفتاد فریضه بود در ماههای دیگر و این ماهی است که اولش رحمت است و میانه اش امرزش و آخرش آزادی از آتش جهنم دوزخ هر که روزه داری را روزه
بگشاید حق تعالی همه گناهانش را بیامرزد و گردنش را از آتش دوزخ آزاد گرداند و مانند ثواب آن روزه دار را بود و برابر دهد و اگر شخصی بر ضیافتی در
نباشد بیکشربت آب سرد روزه داری را در وقت افطار روزه بگشاید حقتعالی از حوض کوثر او را سیراب گرداند چنانکه هرگز تشنه نشود و ابو سعید خدری
گفته که رسول خدا ص فرمود که هر که شبی از شبهای ماه رمضان نماز کند حق تعالی بهر سجده هفتاد هزار حسنه بجهت او بنویسد و بنائی در بهشت برای او بنا کند چون یکروز
از ماه رمضان نماز کند هر گناهی که کرده باشد حق تعالی بیامرزد و بهر روزیکه روزه دارد کوشکی در بهشت و برابر دهد که هر کوشکی هزار در باشد از
در یاقوت و هفتاد هزار فرشته از بام دار تا شبانگاه استغفار کنند و بهر سجده که کند خواه در روز و خواه در شب در بهشت درختی برای او بنشانند که سواری تند

دو پانصد سال از زیر پای بیرون نتواند رفت و در خبر است که حق تعالی وحی کرد بموسی که ای موسی من روزه ماه رمضان را بر بندگان فریضه کرده ام چون تمام
رمضان را بحمله عرش را فرمایم تا از عبادت خود باز ایستند و گوش بدعای روزه داران دارند تا هر که که ایشان دعا کنند این فرشتگان آمین گویند و من سوگند
خورده ام که دعای ایشان را رد نکنم موسی گفت بار خدایا من در الواح تو دیدم امتی را یافتم که در ماه رمضان برای تو عبادت کنند تو گناه کرد شنه ایشان را بیامرزی
ایشان را از امت من گردان حق تعالی فرمود که ایشان امت محمد اند و بعد از آن تاکید بجهة امر افطار مریض و مسافر تکرار آن میفرماید **وَمَن كَانَ مَرِيضًا** و هر که باشد
بیمار بر وجهی که روزه داشتن موجب زیادتی مرض او شود **أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ** یا در سفر بود و سفر معصیت نباشد و کثیر السفر نبود **فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ**
پس بر او است قضای از روزهای که در آن مرض یا سفر افطار کرده باشد از روزهای دیگر **يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ** میخواهد خدای بشما آسانی یعنی حکمت او اقتضا
میکند که در وقت مرض و سفر شما را بر روزه داشتن تکلیف نکند **وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ** و نمیخواهد بشما دشواری را بجهة این مسافر و مریض را بر افطار
امر نموده پس اراده یسر و عسر برای آنست تا احکام بر شما آسان کند و دشوار نگرداند **وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ** و تمام کنید عدد ایام مرض و سفر را که در ماه رمضان
افطار کرده اید یعنی تا قضا کنید بآن مقدار که در وقت دیگر که اید و عدد نداشته باشید **وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ** و تا بزرگی یاد کنید خدای را **عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ**
بر آنکه راه نمود شما را بروزه و احکام آن و بیشتر علما بر آنند که مراد بر این تکبیر است که در عقب چهار نماز که آن نماز شام شب عید است و خفتن و صبح
و نماز عید است یعنی بگویند الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر و لله الحمد الحمد لله علی ما هدانا و له الشکر علی ما اولانا **وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ** و
تا شاید که شما شکر گوئید بر نعمت تهلیل و تکبیر و یا بر ثواب روزه داشتن و چون حق تعالی ذکر احکام روزه کرد در عقب آن دعا میکند و اجابت دعا کند
میفرماید **وَإِذَا سَأَلَكَ** و چون پرسند ترا ای محمد **عِبَادِي عَنِّي** بندگان من از صفت من یا معامله من با ایشان در وقت دعا **فَإِنِّي قَرِيبٌ** پس
بگو ایشان را که من نزدیکم با ایشان یعنی علم من احاطه کرده است باحوال ایشان و باجابت دعای ایشان از ابن عباس مرویست که جمعی از یهود گفتند یا محمد خدای
چگونه دعای ما بشنود و حال آنکه از اینجا تا باسمان پانصد ساله راه است و همچنین از هر آسمانی تا باسمانی پانصد ساله راه است تا باسمان هفتم و اعتقاد
ایشان آن بود که خدای تعالی بر عرش نشسته است که بر آسمان هفتم است حق تعالی رد این قول کرده فرمود که من به بندگان نزدیکم پس هر نوع که مرا بخوانند بر من
پوشیده نخواهد بود **أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ** اجابت میکنم خواندن خواننده را **إِذَا دَعَانِ** وقتی که مرا بخواند و حاجت او روا کنم الا که حکمت و مصلحت من
مقتضی آن باشد و یا سؤال او مخالف شرع نباشد **فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي** پس باید که بندگان اجابت کنند مرا یعنی بجا آورند ایشان آنچه اراده کرده ام از طاعات اجابت نمایند
همچنانکه من اجابت دعای ایشان میکنم **وَلْيُؤْمِنُوا بِي** و باید که ایمان آورند بمن یعنی بر آن ثابت قدم باشند تا اعتماد ایشان باجابت من متحقق شود **لَعَلَّهُمْ**
يَرْشُدُونَ تا شاید که راه راست یابند بسوی آنچه صلاح ایشان بود بطریق صواب بمانند و نزد بعضی مراد با این بندگان و دعا کنندگان روزه داران اند که دعای ایشان
مقارن اجابت است و اینکه در حدیث وارد شده که دعای روزه دار رد نمیشود مؤید این است در خبر است که از عمر خطاب علیه اللعنة یکی از علماء یهود از او
سؤال کرد که چه میگوئی که خدای در کجاست گفت الرحمن على العرش استوى در آسمانست بالای عرش یهود گفت پس زمین از او خالی باشد و گفت این کلام زندیقان
است از من دور شو اگر نه بقتل رسانم یهود بیرون آمد و بر دین اسلام استهزا میکرد حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام در راه باو رسید
گفت ای فلان آنچه پرسیدی و جواب آن شنیدی من رسید و جواب آنرا از من بشنو گفت بگو حضرت علیه السلام فرمود که ای یهود بدانکه او جل جلاله از مکان
مبرا است و مکانی ندارد و هیچ جائی از او خالی نیست اما است ... نیست بلکه علم و قدرة اگر من ترا خبر دهم از آنچه در کتاب شما است تصدیق قول
من کنی گفت آری فرمود نه در تورات شما نوشته است که روزی موسی نشسته بود چهار فرشته نزد او آمدند موسی از ایشان پرسید که کجا می آئید یکی گفت از
آسمان هفتم از نزد خدای تعالی دوم گفت از نهایت مشرق زمین از نزد خدای تعالی سیم گفت از اقصای مغرب زمین از نزد خدای تعالی چهارم گفت از زمین هفتم
از نزد خدای تعالی موسی گفت که هیچ مکان از او خالی نیست و او در هیچ مکانی نیست که نزدیک تر باشد از آن مکان بمکان دیگر و بعد از امر بصوم شهر رمضان
و بیان اجابت دعا کننده حکمی دیگر از احکام روزه و بیان او میفرماید **أُحِلَّ لَكُمْ** حلال کرده شد برای شما **لَيْلَةَ الصِّيَامِ** در شب روزه **الرَّفَثُ**
مجامعت کردن **إِلَىٰ نِسَائِكُمْ** با زنان خود مرویست که در اول اسلام مسلمانان را در شبهای رمضان تا بوقت نماز خفتن و باده اجازه اکل و شرب و مجامعت
بود از جمله عمر خطاب بعد از نماز خفتن شهوة بر او غلبه کرده با زن خود مواقعه کرده در آخر پشیمان شده صورت حال را بموقف عرض حضرت رسالت رسانیدن
حضرت فرمود که معصیت کردی و جمعی دیگر نیز برخاستند و گفتند یا رسول الله ما نیز این واقعه دست داده لیکن شرم داشتیم که بعرض رسانیم یا در این رخصت
میفرمائی و در تکلیف تخفیف میدهی حضرت فرمود این امر در دست من نیست حق تعالی بمحض فضل خود این تکلیف را از ایشان برداشت و فرمود شما را حلال است
مباشرت با زن در تمام شب روزه **هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ** زنان پوشش شما اند **وَأَنتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ** و نیز شما پوشش مر ایشان را این کنایت است از شدت
اختلاط و چسبان شدن بیکدیگر مانند چسبیدن لباس به بدن و بجهة این شما را رخصت مواقعه داد در تمام شب **عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ** دانست خدای آنکه شما
كُنتُمْ تَخْتَانُونَ أَنفُسَكُمْ هستید که خیانت میکنید با نفسهای خود و ستم میکنید بر خود بعرض عقاب و عذاب **فَتَابَ** پس رجوع کرد حق تعالی برحمت و اسقاط
خود **عَلَيْكُمْ** بر شما و رخصت اکل و شرب و مباشرت نمود تا بصبح **وَعَفَا عَنكُمْ** و عفو کرد از شما آن خیانت را و محو آن نمود **فَالْآنَ** پس این هنگام که از
گناه شما در گذشت و حکم آن را منسوخ گردانید **بَاشِرُوهُنَّ** مباشرت کنید با زنان در شبهای روزه **وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ** و طلب کنید
آنچه نوشته است خدای یعنی تقدیر کرده برای شما در لوح محفوظ از ولد یعنی باید غرض اصلی از مباشرت طلب بقای نسل باشد نه مجرد لذة شهوة چه
حکمت از خلق شهوة و شرعیه نکاح آنست و از حضرت رسالت روایتست که هر آن زنی که در خانه شوهر خود نوعی سلوک کند که موجب صلاح شوهر

او باشد

او باشد حق تعالی سیئات او را محو کند و حسنات او را مضاعف کند و چون از شوهر خود حامله شود او را چندان مزد باشد که شخصی در جمیع عمر خود قائم اللیل و صائم النهار
باشد و هر گاه که کودک را شیر دهد چنان باشد که بنده آزاد کرده باشد و چون کودک را از شیر باز گیرد منادی ندا کند از آسمان که ای زن جمیع گناهان گذشته
ترا آمرزیدند ام سلمه گفت این همه ثواب زنانست ثواب مردان چیست رسول صلعم تبسم فرمود و گفت هر مرد که دست زن خود بگیرد بطریق رغبت و میل مباشرت کند
حق تعالی او را حسنات کرامت فرماید و اگر دست در گردن او کند ده حسنه بنویسند و اگر او را ببوسد بیست حسنه و اگر با وی نزدیکی کند چندان ثواب دهند که از
همه دنیا بیشتر باشد و چون غسل کند هر موئی که آب بر او میگذرد سیئه محو کند و درجه رفیع نماید و ثوابی که بجهة غسل او را عطا نماید بهتر باشد از دنیا
و هر چه در او هست و حق تعالی با فرشتگان خطاب کند که شما را گواه گرفتم بآنکه او را آمرزیدم از صادق ع مرویست که مردی از اصحاب سید ابرار
که او را مطعم و جبیر گفتندی پیر و ضعیف شده و در شبی از شبهای ماه رمضان تا طعام در تنور طبخ او در پیش از افطار بخواب رفت و چون بیدار شد زن
گفت در این شب اکل بر تو حرام شد پس بی افطار بروزه رفت و چون روز شد بکندن خندق در روز احزاب حاضر شد و در میان خندق بیهوش شد رسول صلعم
چون او را بدید رقت فرمود حق تعالی این فرستاد وَكُلُوا وَاشْرَبُوا و بخورید و بیاشامید در شبهای روزه حَتّٰى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ تا وقتیکه روشن شود
شما را الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ رشته سفید این کنایت از روشنائی روز مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ از رشته سیاه این اشاره است بتاریکی شب مِنَ الْفَجْرِ
از صبح عدی بن حاتم گفت که پیغمبر صلعم نماز و روزه را تعلیم من کرد و در باب روزه فرمود که چون آفتاب فرو رود و حمره مشرقی زایل گردد روزه بگشائی
و هنگام طعام و شراب بر تو حلال است تا رشته سفید از رشته سیاه ممتاز شود من در شب بر خواستم و دو ریسمان در پیش خود نهادم یکی سفید و دیگر
سیاه و در وی مینگریدم گاهی بر من مشتبه می شد و گاهی نمایان میگشت من بامدادم و رسول را خبر کردم تبسم فرمود و گفت نمیدانی که مراد از این سفیدی صبح
و سیاهی شبست و در صحیحین وارد شده که سهل ساعدی روایت کند که در آیه من الفجر نبود حق تعالی بجهة دفع توهم عدی بن حاتم و بعضی دیگر از اصحاب که مثل
او میکردند من الفجر را انزال فرمود و چون پیغمبر ص آن را بر ایشان خواند دانستند که نور صبح است و چون بیان آخر وقت افطار کرد در آخر وقت امساک فرمود ثُمَّ
أَتِمُّوا الصِّيَامَ پس تمام کردانید روزه را إِلَى اللَّيْلِ تا شب یعنی از اول صبح صادق تا وقت دخول شب روزه دارید بعد از آن بیان حکم اعتکاف میفرماید
بقوله وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ و مباشرت مکنید با زنان وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ و حال آنکه شما اعتکاف کننده باشید فِي الْمَسَاجِدِ در مسجدها و اعتکاف
در شرع عبارتست از درنگ کردن در مسجد برای عبادت بقصد قربت و از قتاده مرویست که مردمان چون اعتکاف می کردند از مسجد بیرون میرفتند و با زنان
مباشرت میکردند و باز بمسجد مراجعت میکردند حق تعالی این آیه فرستاد و ایشان را از آن حال نهی فرمود و در مذهب ما کمتر از سه روز جایز نیست از علی
ابن الحسین زین العابدین ع روایتست که رسول خدا ص فرمود که هر که در ماه رمضان معتکف شود همچنانست که دو حج و دو عمره کرده باشد تِلْكَ آن احکام
مذکور شد از احکامیکه نهی کرده شده است در روزه و اعتکاف حُدُودُ اللَّهِ حدهای خداست که در دین مقرر فرموده فَلَا تَقْرَبُوهَا پس نزدیک
مشوید آن منهیات را در هنگام روزه و اعتکاف از پیغمبر ص روایتست که هر پادشاهی را عزتی است و عزت خدا محارم اوست پس هر که چرا کند در کرد آن عزت
نزدیک باشد که در او واقع شود كَذَٰلِكَ همچنانکه روشن کرد این احکام را يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ روشن می کرداند خدای نشانهای خود را از امر و نهی
و وعد و وعید لِلنَّاسِ برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ شاید که بپرهیزند از حدود خدا در نگذرند و مخالفت اوامر و نواهی آن ننمایند و بعد از آن
بیان حکمی دیگر از احکام شریعت میفرماید وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ و مخورید اموال خود را که واقعست بَيْنَكُمْ میان شما یعنی مخورید مال یکدیگر را بِالْبَاطِلِ
بنا شایست و ناروا و بحکم شرع چون دزدی و قمار و خیانت و غصب یا مالهای خود را بنا مشروع صرف مکنید چون شرب خمر و زنا و انواع ناشایست وَ
تُدْلُوا و فرو مگذارید و القا مکنید بِهَا بدان مالها یعنی حکومت آن را إِلَى الْحُكَّامِ بسوی حکومت کنندگان ستمکاره با انواع رشوت بحکام مدهید لِتَأْكُلُوا
تا بخورند بمرافعه یا محاکمه ایشان فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ پاره از اموال مردمان بِالْإِثْمِ بظلم و ستم که موجب گناهست وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و حال آنکه شما
میدانید که باطل اید و از جمله ظالمان و عاصیان در این عمل و مؤید تفسیر اول است آنکه مرویست که عبدان حضرمی دعوی قطعه زمینی کرد بر امرء القیس کندی
و او را گواهی نبود حضرت رسالت فرمود بحکم آنکه امرء القیس سوکند بخورد امرء القیس چون قصد سوکند کرد حضرت این آیه را برو خواند که إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ
بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا امرء القیس از سوکند باز ایستاد و قطعه زمین را تسلیم عبدان کرد حق تعالی این آیه را فرستاد و از صادق ع مرویست که مراد بباطل در این
آیه سوکند دروغ است و بعد از آن بیان حکمی دیگر میکند از احکام شرع يَسْأَلُونَكَ سؤال میکنند ترا ای محمد عَنِ الْأَهِلَّةِ از ماههای نو مرویست
که معاذ بن جبل و ثعلبه که از اعیان انصار بودند از حضرت رسالت پرسیدند که سبب چیست که ماه که اول باریک مینماید مانند ریسمان و بعد از آن زیاد
می شود تا آنکه تمام منور کردد و دیگر باره روی بکمی آورد تا باز بمرتبه اول میرسد و چون حق تعالی میدانست بعلم ازلی که فهم ایشان قاصر است از
دانستن سبب نقص و کمال ماه از آن جهة جواب در شناختن فایده آن فرستاد که قُلْ بگو ای محمد هِيَ هلالها مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ نشانهای وقتهاست برای
مردمان در مزد مزدوران و عده زنان و مدت حمل ایشان و مدت شیر دادن و شیر باز کرفتن و انقضای دین و تحقیق امور دیگر مشروط بر تعیین زمانست
وَالْحَجِّ و علامات و وقتهاست برای حج که موسم آن را بدانند مراد آنستکه علامات عبادات موقته که اوقات آنها بدان شناخته می شود خصوصا حج که ادا و قضای
آن را بدان بدانند و مرویست که در زمان جاهلیت هر کس که بحج و عمره احرام گرفتی بر او حرام بودی از در خانه در آمدن و داخل شدن بلکه ببام خانه رود و میان
و نردبان می نهادند و یا دیوار را سوراخ میکردند و بیرون می رفتند و اندرون می آمدند و اگر بادیه نشین بودندی از پس خیمها بیرون آمدندی و داخل
شدندی و باعتقاد خود این عمل را از تمام حج دانستندی و تارک آن را فاجر خواندندی و این حکم همه عرب را شامل بودی مگر اهل حرم را و ایشان قبیله قریش

و بنو عامر و ثقیف و کنانه بودند که این قبائل را بسبب صلابت در دین و ایشان حمس گفتندی چه ران مشقت سخت نخاس یعنی شجاعت افتاده و گویند در ایام احرام
حضرت رسالت از در سرای بیرون آمد و در عقب آنحضرت رفاعه انصاری که از آن در قدم بیرون نهاد مهاجر و انصار او را فاجر گفتند و چون حضرت از او پرسید که این
جرأت چرا کردی جواب داد که من اقتدا بتو کردم سید عالم فرمود که مرا جایز بود که من از در بیرون آیم زیرا که حمسم یعنی از قریشم و تو از قبیله ما نیستی رفاعه گفت
ای سید عالمیان اگر تو از حمسی من تابع حمسم زیرا که دین من دین تست و آیین من آیین تست حق تعالی جبرئیل نازل ساخت و حکم مذکور را باین آیه باطل کرد وَلَيْسَ
الْبِرُّ و نیست نیکویی بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ بانکه در آیید بخانها مِنْ ظُهُورِهَا از پشتهای آنها یعنی ببام خانه بر آمده باندرون روید وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ
اتَّقَىٰ و لیکن نیکویی نیکویی کسی است که بترسد و بپرهیزد از محارم و شهوات عز مشرع و عمر و با خداوند نیکویی کسی است که بترسد از خشم خدای وَأْتُوا الْبُيُوتَ
و در آیید بخانها در حال احرام و غیر آن مِنْ أَبْوَابِهَا از درهای آن زیرا که در آمدن از پشتها نیکویی نیست پس هر طریق که میخواهید بخانه در آیید و اندرون
روید وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در تغییر احکام او و اعتراض بر افعال او بلکه فرمان برید در جمیع امر و نهی او و شوید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار
شوید یعنی تا مرزوق شوید بهدایت و نیکویی یا امید نکه از عقوبات الهی برهید و وجه اتصال این آیه بآیه سابق آنست که اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله از
سر دو چیز سؤال کردند یکی اهله و دیگری خروج از درهای خانه در وقت احرام حج و بعد از آن در بیان جهاد میفرماید وَقَاتِلُوا و جهاد کنید و کارزار
نمایید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی بجهت اعزاز دین او الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ آنان را که کارزار میکنند با شما وَلَا تَعْتَدُوا و از حد در مگذرید یعنی
ابتدا مکنید بقتال ایشان تا ایشان آغاز کنند و با اهل ذمه در مکشید إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ دوست نمیدارد ستمکاران را
آورده اند که حضرت رسالت با جمعی از صحابه بقصد قضای عمره بمکه میرفتند سفهای عرب و مشرکان بی ادب ایشان را منع کردند از دخول حرم و آخر در حدیبیه
صلح واقع شد بر آنکه سال آینده مؤمنان بمکه آیند و مشرکان سه روز شهر را خالی کنند تا ایشان بفراغت بمراسم طاعت مشغول شوند و حضرت امیر المؤمنین علی صلح
نامه نوشت سال دیگر که بقضیه عمره قضا بیرون میرفتند صحابه اندیشه کردند که مبادا که قریش از سر عهد و شرط گذشته طرح جنگ افکنند و احکام مؤمنان
را چگونه جایز باشد که در زمین حرم با ایشان قتال کنند این آیه مذکوره نازل شد که اگر ایشان با شما جنگ کنند شما را جایز است که با ایشان جنگ کنید وَاقْتُلُوهُمْ
و بکشید ایشان را چون با شما در مقام جدال در آیند حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ هر جا که یابید ایشان را خواه در حل و خواه در حرم وَأَخْرِجُوهُمْ و بیرون کنید
ایشان را مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ از آنجا که شما را بیرون کرده اند یعنی مکه و حضرت رسالت باین عمل کرده در روز فتح مکه هر که ایمان نمی آورد میکشت تا اطراف
شرک را بر انداخت وَالْفِتْنَةُ و شرک ایشان و منع ایشان در زمین حرم بسی صعب تر است و منع کردن ایشان شما را از آن أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ سخت تر است از
آن کشتن شما ایشان را در حرم وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ و مقاتله مکنید با کافران عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزدیک مسجد الحرام مراد همه حرام است حَتَّىٰ يُقَاتِلُوكُمْ
تا وقتیکه ایشان کارزار کنند با شما فِيهِ در زمین حرم و حرمت آن را بشکنند یعنی باید که ابتدای قتال در زمین حرم و شکستن حرمت آن از شما نباشد بلکه
از ایشان باشد فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ پس اگر ایشان ابتدا کنند بقتال با شما فَاقْتُلُوهُمْ پس بکشید ایشان را و باک مدارید كَذَٰلِكَ مانند اینست جَزَاءُ
الْكَافِرِينَ پاداش کافران پس بکنید با ایشان چنانچه ایشان میکنند با شما فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستند از قتال و کفر و مسلمان شوند فَإِنَّ اللَّهَ
غَفُورٌ پس بدرستیکه خدای آمرزنده است گناهان آنکه در زمان کفر کرده اند رَحِيمٌ مهربانست که ببرکت سلام ایشان را بدار السلام رساند وَقَاتِلُوهُمْ
و کارزار کنید با همه مشرکان حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ تا وقتیکه نباشد فتنه یعنی نماند اثر شرک که فتنه است وَيَكُونَ الدِّينُ و باشد پرستش و طاعت
خالص از برای لِلَّهِ مر خدای را و اصلا شیطان را در آن دخلی نباشد فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستند مشرکان از کفر فَلَا عُدْوَانَ پس هیچ ستمکاری نیست یعنی
انتقام ستم مکنید و تعدی مکنید بر باز ایستادگان از شرک زیرا که مستحق نیست بهیچ ظلم و تعدی کسی إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ مگر بر ستمکاران آورده اند
که در ذوالقعده که ماه محرم است مقاتله کردند با اهل اسلام در سال حدیبیه و اتفاقا در سال دیگر بیرون آمدند اهل اسلام از مدینه بجهت قضای عمره در همین
ماه واقع شد و بجهت حرمت ماه کراهت داشتند که با ایشان مقاتله کنند اگر کار بمقام مقاتله در آید حق تعالی فرمود که الشَّهْرُ الْحَرَامُ ماه حرام یعنی ذوالقعده این
سال که بقضای عمره میروید بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ بعوض آن ماه حرام است که مشرکان با شما در مقام کارزار در آمدند پس از این اندیشه مکنید که ابتدای شکستن حرمت
ماه از ایشان شده نه از شما وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ و حرمتها را مساواتست در عقوبت یعنی هر حدی را که واجب است محافظت حرمت آن کردن برای قصاص جاری می شود
چون کشتن شخص بشخص و بریدن دستی بدستی و مانند آن و چون ایشان اول حرمت ماه را شکستند و با شما قتال کردند پس شما نیز بمثل آن با ایشان عمل کنید و
بر ایشان داخل شده ایشان را بکشید اگر با شما آغاز قتال کنند نه مطلقا فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ پس هر که ظلم کند با شما بر ابتدای مقاتله با شما فَاعْتَدُوا
عَلَيْهِ پس تعدی کنید بر او این حکم بر سبیل مشاکلت است یعنی قتال نمایید با او و جزای ستم بدو رسانید بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ بمانند آنچه بر شما
ستم کرده است یعنی باید که عقوبت کردن شما زیاده نباشد بر تعدی و ستم وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در تعدی کردن و در کشتن آنانکه حرمت
شده اند وَاعْلَمُوا و بدانید ای مسلمانان أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ بدرستیکه خدای با پرهیزکارانست بیاری دادن و ایشان را از دشمن نگاه داشتن
و چون حق تعالی قتال را واجب گردانید با دشمنان دین در عقب آن امر فرمود بنفقه دادن بغازیان وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ و نفقه کنید ای توانگران
در راه خدای که جهاد است وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ و میفکنید بدستهای خود نفسهای خود را إِلَى التَّهْلُكَةِ بورطه هلاکت اخروی یعنی بخل مکنید که منجر بهلاکت دنیوی
است بجهت آنکه بی مال سپاهیان ضعیف میشوند و دشمنان قوت گرفته غالب شوند و در سبب نزول این آیه آورده اند که چون حضرت رسالت عزم قضای عمره فرمود بعضی
گفتند که ما توشه نداریم کسانیکه دست نمیرسد ایشان را که چیزی ببرند حق این آیه فرستاد که باید که توانگران بدرویشان نفقه بدهند و خود را در هلاکت نیفکنند

نقلست از امام حسن ع فرمود که رسول خدای ص فرمود که هرکه در خانه نشسته یکدرم در راه خدای بدهد یعنی در حج وجهاد ثواب هفتصد درهم برای او
بنویسند واگر بحج وجهاد رود و مال را در راه خدا خرج کند هر درمی هفتصد هزار درهم بنویسند وَأَحْسِنُوا ونیکوئی کنید در عملها و بانصدق کنید بر
اهل احتیاج خصوصا بر غازیان إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ بدرستیکه خدای دوست دارد نیکوکاران را وگویند معنی آنست که بخدای گمان نیکو برید
که خدای کسانی را که گمان نیکو باو برند دوست میدارد و در رسول ص فرمود که ظن نیکو بخدای بردن بهای بهشت است چون روز قیامت شود حق تعالی فرماید که بنده را
بدوزخ برند چون او را بسوی دوزخ برند سر برگرداند و گوید بار خدایا گمان من بتو این نبود حق تعالی گوید که گمان تو بمن چگونه بود گوید آنکه مرا بیامرزی و از سر من
درگذری خطاب رسد که تو را عفو کردم و از سر گناهان تو درگذشتم پس وی را باز گردانند و ببهشت برند بعد از آن در بیان فرض حج وعمره می فرماید که
وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ وتمام کنید افعال حج را و فعلهای عمره را یعنی آنچه فرض است درین هردو بجا آورید لِلَّهِ خالصا برای خدا نه مانند کفار که طواف
قربان بنام بتان میکنند فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ پس اگر باز داشته شوید به بیماری یا بخوف دشمن و غیر آن از تمام کردن افعال حج وعمره فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ
پس بر شماست آنچه میسر شود از قربانی یعنی قربانی کنید و محل شوید و در وقتی که مانع برطرف شده شود از قضا کنید خواه در همین سال گاهی که موسم
آن نگذشته باشد و یا در سال آینده وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ و متراشید سرهای خود را یعنی از احرام بیرون میائید حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ تا وقتیکه برسد
قربانی مَحِلَّهُ بموضع خود که مکه است اگر در عمره باشد ومنی اگر در حج یعنی واجب باشد که هدی را بکسی دهند بموضع خودش فرستند و با او وعده کنند که
در چه روز آن هدی تا موضع خواهد رسید وچون آن روز شد سر بتراشد فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا پس هرکه باشد از شما بیمار در وقت احرام که بآن
محتاج شود بسر تراشیدن أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ یا باو رسد رنجی از سر چون صداع یا جراحت یا غلبه شپش در آن و باین سبب چون سر بتراشد فَفِدْيَةٌ
پس براوست فدا دادن مرویست که کعب بن عجرة را وقتی که محرم بود چندان شپش غلبه کرده بودند بر سر وروی او ومی ریختند حضرت رسالت ص
بران اطلاع یافت فرمود که سر بتراش و گوسفندی بکش و بدرویشان ده گفت یا رسول الله بران دست رس ندارم حکم صادر شد که فدا دهد
مِنْ صِيَامٍ از روزه سه روز أَوْ صَدَقَةٍ یا صدقه یعنی طعام دادن شش مسکین هر مسکینی را نیم صاع أَوْ نُسُكٍ یا از قربانی وکمترین آن گوسفندی است
که ذبح نموده بفقرا دهد فَإِذَا أَمِنْتُمْ پس چون ایمن شدید و بیم و درست شدید از بیماری فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ پس هرکه برخوردار شود و منتفع شود
بافعال عمره إِلَى الْحَجِّ در حالتی که قصد کننده باشد بحج فَمَا اسْتَيْسَرَ پس براوست آنچه میسر شود مِنَ الْهَدْيِ از قربانی که آن شتر است یا گاو یا گوسفند
فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هرکه نیابد یعنی قربانی و بران قادر نباشد فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ پس براوست روزه داشتن سه روز فِي الْحَجِّ در ایام حج وَسَبْعَةٍ
و روزه هفت روز دیگر إِذَا رَجَعْتُمْ چون باز گردید بوطن خود تِلْكَ یعنی سه و هفت عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ ده عدد تمام است یعنی اینقدر برای
تاکید است و زیادتی مبالغه تمام کردانید آن ده روزه ذَلِكَ این عمره وحج تمتع لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ مرکسی راست که نباشد اهل او حَاضِرِي الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ مجاوران ومقیمان مسجد الحرام هرکسی است که چهل و دو میل یا بیشتر از مکه دور باشد واگر کمتر از این باشد حج او افراد است یا قران و بیان تفصیل
حج تمتع وحج افراد وحج قران واحکام آن در کتب فقه مذکور است وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در جمیع امر و نهی او خصوصا آنچه در باب حج نازل شده
پس محافظت آن نمائید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ و بدانید که خدای تعالی سخت عقوبت است مرکسی را که نترسد از او الْحَجُّ یعنی زمان حج أَشْهُرٌ
مَعْلُومَاتٌ ماههای معروف ومشهور است که رجب شوال و ذو القعدة و ذو الحجه یعنی افعال عمره وحج در غیر این چهار ماه جایز نیست ولیکن بعضی از افعال
حج مخصوص است بده اول ذی الحجه چون وقوف عرفه و مشعر و منی و ذبح فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ پس هرکه فرض کرداند در این ماهها حج را بمقاد نزنیة
تلبیه در نیت تمتع و مفرد است اما قارن مخیرست میان این و میان مقاد نزنیت بکار دو دن ... هان شروع باو بختن نعلی که در او نماز گذارد چنانکه
در کتب فقه مبین شده حاصل که هرکه حج را بجهت این بر خود واجب ساخت فَلَا رَفَثَ پس جماع نیست یعنی روا نیست جماع کردن وَلَا فُسُوقَ و
نه از حد شرع درگذشتن وَلَا جِدَالَ و نه مجادله وجنگ کردن با مردمان فِي الْحَجِّ در ایام حج اصحاب ما را در این امور ثلثه اختلاف است نزد بعضی مراد برفث
جماع است و بفسوق کذب و بجدال حلف و این قول اکثر و اشهر است و یا رفث بمواعده است بزبان برای جماع و اشاره بچشم از برای آن وفسوق تنابز است
بالقاب یعنی یکدیگر را بنام بد لقب کردن و بان ندا کردن و یا دشنام دادن یکدیگر وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ و آنچه میکنید از نیکوئی افعال و اقوال يَعْلَمْهُ
اللَّهُ میداند آن را خدای و بروفق آن شما را جزا خواهد داد وَتَزَوَّدُوا و توشه بردارید مرویست که قومی از قافله یمن بی زاد قصد حج کردندی و میگفتند
کما متوکلیم و در مکه اظهار احتیاج نموده از اهل قافله بابرام ومبالغه چیزی طلبیدندی و ایشان را بجهة الحاح در سؤال بکلال وملال میرسانیدند
حق تعالی فرمود که توشه بردارید تا بر دل مردمان گران نباشید فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى پس بدرستیکه بهترین توشه پرهیز کردنست از طمع و ترک تشویش
مردمان است ومراد از توشه طاعة وعبادت است برای روز معاد پس معنی مراد آنست که بهترین زاد در راه آخرت پرهیزکاریست از محرمات وَاتَّقُونِ و بترسید
من یا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوند عقلها چه عقل کامل مقتضی خوف وخشیتست از خدای و آورده اند که بعضی از عرب چون بسفر حج رفتندی تجارة
کردن را گناه دانستندی وچون دهه ذی الحجه درآمدی دست از خرید و فروخت باز داشتندی و جمعی از تاجران که بحج آمدندی گفتندی که هولاء الحاج لا حاج
یعنی اینها حاجی نیستند حاجیانند و مکاری ایشان نه حاجی حق تعالی دفع این کرده فرمود که لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ نیست بر شما گناهی أَنْ تَبْتَغُوا آنکه طلب
کنید در راه حج وموسم آن فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ روزی از پروردگار خود بوسیله تجارة یعنی سودا و معامله شما را از ثواب حج بی بهره نمیکرداند و بسبب
گناهی نیست تا میرسد فَإِذَا أَفَضْتُمْ پس چون برگردید بکثرت و انبوهی مِنْ عَرَفَاتٍ از موضعی که آن را عرفات گویند فَاذْكُرُوا اللَّهَ پس یاد کنید خدای را

به تلبیه و تهلیل عند المشعر الحرام نزدیک مشعر الحرام که موضعی مشهور و معروفست وَاذْكُرُوهُ یاد کنید او را در این مکان بتلبیه و تهلیل و دعا و
گویند مراد نماز شام و خفتن است كَمَا هَدَاكُمْ همچنانکه راه نمود شما را یعنی بوجهی که شما را تعلیم فرموده از کیفیت ذکر و سایر افعال حج یاد کنید نیکو کنید
همچنانکه هدایت نیکو شما ارزانی فرموده در دانستن مناسک حج و غیر آن وَإِنْ كُنْتُمْ و بدرستیکه بودید شما مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ پیش از
هدایت از جمله راه گم کردگان و نادان بایمان و احکام آن از ابی جعفر ع روایت است که قریش و هم عهد ایشان از حمس بودند در عرفات با مردمان وقوف نمیکردند و
از آنجا نمی آمدند بی آنکه در عرفات روند و از آنجا بمشعر آیند و باین صورت بر مردمان ترفع کردندی و ننگ داشتندی که مساوی ایشان باشند در وقوف
بعرفات و در مشعر نیز بر آهی دیگر باز گشتندی حق تعالی ایشان را امر کرد به بازگشتن از عرفات و فرمود که ثُمَّ أَفِيضُوا پس باز گردید ای قریش مِنْ حَيْثُ
أَفَاضَ النَّاسُ از آنجا که باز میگردند همه مردمان یعنی از عرفات و از مشعر وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ و طلب آمرزش کنید از خدای از تغییر اعمال حج و غیر آن
إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستیکه خدای آمرزنده است گناهان کنندگان مستغفر را رَحِيمٌ مهربانست بر ایشان در دادن نعم دنیا و آخرت با ایشان در حدیث
وارد شده که حاجیان مقربان بارگاه الهی اند مانند جمعی که نزدیک پادشاه روند و از مقربان ایشان باشند اگر خدا را بخوانند اجابت فرماید و اگر آمرزش خواهند
بیامرزد و اورده اند که در جاهلیت عادت بزرگان عرب آن بود که چون حج گذاردندی نزدیک خانه کعبه بایستادندی و بآواز بلند ذکر نسب و حسب آبا و اجداد
خود کردندی و فخر کردندی بیکدیگر بعضی گفتندی که پدران ما مهمانی چنین کردندی و بعضی دیگر گفتندی که پدران ما شمشیر چنین زدندی و جمعی دیگر
گفتندی که پدران ما در میان ایشان طعام دادندی حق تعالی رد اقوال ایشان کرده فرمود که فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ پس چون بگذارید همه فعلهای
حج و عمره خود را فَاذْكُرُوا اللَّهَ پس یاد کنید خدای را و بثنا و ستایش مشغول شوید كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ همچنانکه یاد کردن شما پدران خود را یاد کنید
در آن مبالغه نمائید همچنانکه ذکر آبای خود میکنید خدای را أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا یاد کردنی که فزونتر و بیشتر باشد از آن نعمتهای او سبحانه است و شمردن
نعماء و آلاء او و طلب کردن و شکر گذاری او بوجهی که لایق باشد او و بعد از آن تقسیم ذکر او مینماید و قسم یکی آنکه شیوه ... بذکر حق تعالی اغراض دنیوی
باشد از مال و جاه و خدم و حشم و غیره از حظوظ دنیویه و اخروی بهتر باشد پس میفرماید فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ پس بعضی از مردمان کسی است که میگوید
رَبَّنَا آتِنَا ای پروردگار ما بده مارا فِي الدُّنْيَا فلان چیز و فلان یعنی بحظ دنیا مطلبند و یاد آخرت نمیکنند وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ و نیست او را
در سرای آخرت مِنْ خَلَاقٍ نصیبی و بهره ای که همت او در این ذکر مصروفست بدنیا مفسران بر آنند که مراد بآنکس کافر است که منکر حشر است
اگر مؤمن بود مراد آن خواهد بود که نصیبی که در آخرت داشته باشد وی از آن محروم بود وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ و بعضی دیگر از مردمان کسی است که میگوید
رَبَّنَا آتِنَا ای پروردگار ما عطا فرمای مارا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً در این سرای نیکوئی یعنی صحت بدن و کفاف معیشت بجهت قوت طاعت برای آخرت
وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً در آن سرای نیکوئی یعنی ثواب و رحمت گویند حسنه دنیا قناعت است و حسنه آخرت شفاعت وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و نگاه دار مارا
از عذاب آتش دوزخ بعفو و مغفرت و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه مرویست که حسنه دنیا زن صالحه است و حسنه عقبی حور پسندیده است
و عذاب نار زوجه ناشایسته بدخوی بحث گوی بد لقا و از ابی عبدالله ع روایت است که حسنه دنیا فراخی روزیست و نیکوخوئی و حسنه آخرت
خشنودی أُولَئِكَ آن گروه که خیر دنیا و آخرت می طلبند لَهُمْ نَصِيبٌ مر ایشانراست حظی و بهره مِمَّا كَسَبُوا از آنچه عمل کردند یعنی فراخور آن و لایق
و مناسب آن وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ و خدای تعالی زود شمار است به مقدار لمحه شمار همه خلایق کند با وجود کثرت ایشان و بسیاری اعمال ایشان و در وایتی
دیگر بمقدار آنکه شخصی گوسفندی را دوشد حساب همه خلایق فرماید و همه را بر وفق اعمال ایشان جزا خواهد داد انس روایت کند که من در خدمت حضرت
رسالت صلعم بعیادت بیماری رفتم و او حالتی پریشان داشت مانند کبوتر بچه که از او موکنده باشند فرمود دعای خیر در حق خود میکنی گفت بلی یا رسول الله
دعا میکنم که خدا با هر عقوبتی که مرا خواهی کرد در دنیا بکن که من طاقت دوزخ ندارم رسول ص فرمود که بد دعائی است که میکنی چرا نمیگوئی اللهم ربنا آتنا فی
الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار پس چون این دعا کرد حق تعالی باو شفا ارزانی فرمود و از عبدالله عباس مرویست که نزدیک رکن یمانی فرشته را
فرموده‌اند که هرگاه که بنده ای این دعا کند که ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار او گوید آمین بعد از آن بحکم دیگر
از احکام حج بیان میکند وَاذْكُرُوا اللَّهَ و یاد کنید خدای را یعنی تکبیر گوئید در عقب نمازها فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ در روزهای شمرده شده
یعنی یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی حجه و این سه روز را ایام تشریق گویند در کنز العرفان گفته که مراد تکبیر است در عقب پانزده نماز هر کسی را که در منی
باشد و در عقب ده نماز که در غیر منی باشد و صورت تکبیر اینست که الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر و لله الحمد والله اکبر علی ما هدانا و له الحمد علی ما
اولنا والله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام و بقول اشهر صورت تکبیر اینست و این امر تکبیر بر سبیل ندبست نه وجوب فَمَنْ تَعَجَّلَ پس هر که شتاب کند که
از منی برود فِي يَوْمَيْنِ در دو روز که آن یازدهم و دوازدهم است یعنی در دو یم ایام تشریق بعد از آنکه هر سه جمره را هفت سنگ انداخته باشد
در منی و نزایستد برای رمی جمرات در روز سیم فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس هیچ گناهی نیست بر او وَمَنْ تَأَخَّرَ و هر که تاخیر کند و هر سه شب در منی باشد
فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس بر او نیز گناهی و حرجی نیست لیکن در این صورت بر او واجب شود که رمی جمرات ثلثه کند در روز سیم مرویست که اعتقاد بعضی
عرب در جاهلیت چنان بود که هر که در روز دوم از منی برود گناه کار باشد و بعضی دیگر را اعتقاد آنکه هر که تا سه روز در آنجا نایستد آثم باشد حق تعالی در این
آیه رد قول هر دو گروه فرمود که هیچ گناهی نیست در آنکه روز دویم از منی بروند یا روز سیم اما این مطلقا نیست بلکه لِمَنِ اتَّقَىٰ مر کسی راست که پرهیز نماید
از صید و از مباشرت با زن و از بوی خوش با خود کردن و اگر چنین نباشد تا روز سیم ایستادن واجب است و قبل از زوال او را جایز نیست که از آنجا برود

واتقوا الله

واتقوا الله و بترسید از خدای در جمیع احوال تا از عذاب او رسته شوید و بثواب جمیل او برسید واعلموا انکم الیه تحشرون و بدانید که شما بسوی
خدا حشر کرده خواهید شد بعد از موت و بجزای خود خواهید رسید آورده اند که اخنس ثقفی مردی شیرین و نیکو صورت بود حضرت رسالت را از طراوت
روی و حلاوت گفتگوی او خوش آمدی روزی بمجلس شریف آنحضرت آمده گفت آمده ام تا حلقه بیعت اسلام در گوش ارادت کشم و این سخن را بسوگند مؤکد ساخت
خدای را بگواهی آورد و رسول الله از نفاق وی بیخبر بود و چون باز گشت از زمین معموره حد بیرون کرد کشت و زراعت قومی را باتش بسوخت و چهارپای مسلمانان
را بشمشیر پی کرد حق تعالی این آیه فرستاد ومن الناس من یعجبک و از مردمان کسی هست که بشگفت آرد ترا و خوشحال سازد ترا قوله گفتار
او فی الحیوة الدنیا در مصالح زندگانی دنیا و تدبیرات معاش ویشهد الله علی ما فی قلبه و بگواهی می آورد خدای را بر آنچه که در دل
اوست یعنی میگوید که دل و زبان من یکیست و خدا بر این گفتار من گواه است وهو و حال آنکه او الد الخصام ستیزنده تر است در مخاصمه با اهل
اسلام و دشمنی کردن با ایشان واذا تولی و چون برگردد از مجلس سعی فی الارض بشتابد در زمین مدینه لیفسد فیها تا تباهی کند در آن
ویهلک الحرث و نابود گرداند کشت زار را بسوختن والنسل و هلاک کند چهارپایان را والله لا یحب الفساد و خدای نمی پسندد
تباه کاری و معصیت را پس از خشم و غضب از حد درگذرد واذا قیل له و چون گویند مر این منافق را اتق الله بترس از خدای اخذته العزة
بگیرد او را عزت و حمیت جاهلیه بالاثم بارتکاب گناهی که او را از آن ترسانیده باشند و بجهت لجاج و عناد بآن مشغول شود فحسبه پس بسنده
و کفایت است مر او را جهنم و آن نام طبقه ایست از طبقات آتش دوزخ که ناگرویدگان و معاندان و منافقان را بدان عذاب کنند یا چاهی است در
دوزخ که نهایت ندارد ولبئس المهاد هر آینه بد فراشی است آتش دوزخ و چون حق تعالی ذکر منافقان کرد که بزبان اظهار ایمان میکردند و بعد
از آن ذکر مؤمنان میکند که زبان ایشان با دل ایشان یکسانست پس میفرماید ومن الناس من یشری و از مردمان کسی هست که میفروشد
نفسه نفس خود را یعنی بذل میکند آنرا در جهاد یا در امر معروف و نهی از منکر ابتغاء مرضات الله بجهت طلب خوشنودی خدای والله رؤف بالعباد
و خدای مهربانست به بندگان خود که در طلب رضای او جان فدا میکنند و از ابن عباس مرویست که این آیه در شان عالیشان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
نازل شده یعنی در میان مهاجران و انصار شخصی هست که جان خود را در طلب خوشنودی و رضای خدا بذل میکند و نفس نفیس خود را فدای حبیب خدا
میکند و باین کردار خود از خدا خشنود است بجهت یقین او بثواب عظیم و غزالی که یکی از اعاظم اهل سنت است و مجاهد در کتاب خود که احیای علوم و کیمیای
سعادت است آورده که در شب غار این آیه در شان علی بن ابی طالب نازل شد وقتی که آنحضرت بر فراش پیغمبر خفته بود و ثعلبی نیز که یکی از رؤسای اهل سنت است در
تفسیر خود آورده که در شب غار چون سید ابرار بامر پروردگار قصد گریختن کرد از کفار علی بن ابی طالب را بخواند در آن وقت شاه اولیا صلوات الله علیه
بیست و یک ساله بود رسول فرمود که ای علی کفار قریش اتفاق کرده اند که بر سر من آیند و مرا هلاک کنند حکم خدا آنست که تو در فراش من بخوابی و
گلیم مرا در خود پوشانی تا ایشان پندارند که من خفته ام و من بیرون روم تا آنکه ایشان بیدار شوند که من خفته ام و بیرون نروم و خود را بجایی رسانم که از شر
ایشان ایمن شوم شاه اولیا چون این سخن از آنحضرت بشنید فرمود که مرا خبر ده که اگر من چنین کنم آسیبی بتو نمیرسد پیغمبر فرمود که ای علی اگر تو بجای من
بخوابی از کفار بمن نرسد چون شاه اولیا این سخن بشنید گفت یا رسول الله چون مرا بسلامتی خود مژده دادی من از مرگ خوشحالم بیت جان شیرین را
که قبول چون تو جانانی بود کی بجان باز مانم هر کرا جانی بود پس آنحضرت فرمود که یا علی باید که تو این گلیم سبز بر خود بپوشی چون ایشان ببینند گمان برند
که محمد است و تا این حال ببینند از پی من نیایند تا من خود را بمنزل امن و امان رسانم پس از منزل بیرون رفت و شاه ولایت پناه را فرمود که
اگر خدای تعالی بقای ذات فرموده چون از مکه بیرون روم تو در مکه بعد از من توقف کن و اعلام مردمان نمای که هر که او را در نزد محمد امانتی هست
بیاید و از من طلب نماید و هر کرا بر ذمه محمد دینی هست بیاید و دین خود را از من بستاند و چون دین مرا ادا کنی متوجه مدینه شو با فاطمه بنت اسد که
مادر تو است و فاطمه بنت محمد و فاطمه بنت زبیر بن عبد المطلب پس امیرالمؤمنین علیه السلام گلیم سبز را بر خود پوشید و قریش در آن شب باتفاق یکدیگر گرداگرد منزل
پیغمبر فرو گرفتند تا نگذارند که آنحضرت از منزل بیرون رود پس ایشان شب سنگ میانداختند از هر طرف بخوابگاه آنحضرت و حضرت امیرالمؤمنین خود را
به پروردگار خود سپرده اصلا از آن خوابگاه متحرک نمی شد و اضطراب نمیکرد تا چون صبح بدمید ایشان همه یکبار هجوم کردند و در آمدند و شمشیرها
کشیده بجانب خوابگاه متوجه شدند تا بیکبار تیغها بر آنحضرت زنند و او را هلاک کنند چون به نزدیک خوابگاه رسیدند امیرالمؤمنین علیه السلام از جای خود برجست
و بانگ بر ایشان زد و بشمشیر خود حمله بر ایشان کرد ایشان از صیحه و حمله او ترسان و هراسان شدند و پیشوای ایشان در آن شب ابوجهل بود با خالد بن ولید
و حنظله بن ابی سفیان علیهم اللعنه چون شجاعت و صلابت شاه مردان علیه السلام بدیدند گفتند ای علی ما را با تو کاری نیست مقصود ما پسر عم تست که محمد است اکنون در
بگوی که او بکجا رفت آنحضرت فرمود که هر کجا رفت در امان پروردگار خود است و از شر شما ایمن است پس نومید برگشتند و باجماع عقلا هیچ جوانمردی
در عالم بشریت بجوانمردی امیرالمؤمنین صلوات الله علیه نمیرسد و این حالت مقدور هیچکس دیگر نیست و از اینجاست که بعضی از فضلا و علما در کتاب
خود نوشته اند که خوابیدن امیرالمؤمنین در فراش سید المرسلین صلوات الله علیهما و خود را رضا دادن بقتل بدست دشمنان دین فاضلتر و بهتر است
از منقاد شدن اسمعیل علیه السلام بذبح بدست پدر زیرا که او امیدوار بود به شفقت پدری و مرحمتی که پدر را بفرزند می باشد با آنکه حق تعالی بغیر لطف و مرحمت
در ابراهیم نکرد و او را از ذبح قرة العین خود منع فرماید چنانکه واقع شد و حضرت امیرالمؤمنین با وجود آنکه اعوان و انصار نداشت و خویش و بیگانه او را اعراض
میکردند انقیاد امر مصطفی علیه السلام نمود و بدل قوی و اطمینان خاطر بر فراش پیغمبر قرار گرفت و شکی نیست که این حالت از جمیع بشر در مثل آن زمان بعید است و جهت آنکه

و توفیق الهی بیت و خطیب خوارزمی که از مشاهیر اهل سنتست در کتاب مناقب آورده که در صباح شب غار جبرئیل بحضرت رسالت پناه نازل شد لبها خوشحال
و خرم آنحضرت پرسید که ای جبرئیل ترا امروز لبها شادمان می بینم سبب این فرح چیست فرمود یا رسول الله چگونه خوشحال نباشم که حق تعالی برادر و پسر عم و وصی
ترا اکرام عظیم فرمود بعبادة دو شنبه او و آن عمل که از او واقع شده با ملائکه حاملان عرش مباهات کرده و فرمود که من چنین بنده فرمان بردار دارم که نقد جان
نثار حبیب من کرد و او را از شر اعدا رهانید و خود را هدف تیر بلا گردانید و ثعلبی در تفسیر خود آورده که چون این حال از علی بن ابیطالب صادر شد ملائکه
زمین و آسمان و جن و انس از این حال تعجب کردند حق تعالی وحی کرد بجبرئیل و میکائیل که من فرمودم که شما را برادر دادم شما را با یکدیگر و عمر یکی را زیاده از دیگری کردم از
عمر دیگری اکنون کدام از شما زیادتی عمر را بان دیگری می بخشد ایشان گفتند الهی زیادتی عمر خود را بدیگری نمی دهیم حق تعالی فرمود که ایا شما چون علی بن ابی
طالب نیستید که من برادری دادم میان او و حبیب خود و نقد حیوة خود را نثار حبیب من نمود و در فراش او باطمینان خاطر قرار گرفت پس باید که شما هر دو
نزول کنید و او را از شر دشمنان او نگه دارید پس هر دو نزول کردند جبرئیل بجانب فرق مبارک آنحضرت و میکائیل از جانب پای او و قدم وی بمحافظت و نگهبانی
او چنانکه مامور بودند قیام نمودند جبرئیل میگفت بشارت باد ترا ای پسر ابوطالب که نیست مثل تو و کرامت مرتبه تو که حق تعالی بتو مباهات میکند و
بملائکه مقرب و حمله عرش خطاب میکند که کجاست این چنین بنده مطیع که علی بن ابیطالب است چون حق تعالی ذکر مؤمن و کافر و منافق فرموده در عقب آن اهل
نفاق را باطاعت و انقیاد بر وجه تصدیق و اعتقاد دعوة نموده فرموده که یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه گرویده اید بظاهر مراد منافقانند که اظهار ایمان
میکردند و در باطن کافر بودند ادخلوا فی السلم کافة در آیید در اسلام همه یکبار یعنی همه بدل تصدیق کنید بظاهر و باطن اطاعة نمائید و لا
تتبعوا و پیروی مکنید خطوات الشیطان گامهای شیطان را یعنی انجمه وسوسهای شیطانی کفر را در باطن پنهان مکنید و با متزلزل مشوید بعد از
ایمان آوردن انه لکم عدو مبین بدرستیکه شیطان مر شما را دشمنی است هویدا و آشکارا که بوساوس خاطر شما را متزلزل و متفرق میسازد
از جابر روایت میکنند که روزی عمر بن خطاب علیه اللعنة گفت یا رسول الله ما از یهود سخنان نیکو می شنویم دستوری ده تا از آن بنویسیم فرمود که متردد و متحیر
میباشید چنانکه یهودان و ترسایان که متردد و شک کردند در دین خود بتحقیق که آورده ام بشما ملتی نورانی و پاکیزه و اگر موسی زنده بودی هیچ رای دیگر
نمی بود مگر پیروی کردن بمن فان زللتم پس اگر بلغزید شما از جاده شرع اسلام من بعد ما جاءتکم البینات پس از آنکه آمد شما را علامات روشن
و دلیلهای هویدا که شاهدند بر حقیقت دین اسلام و آن معجزات نبوة است فاعلموا پس بدانید که ان الله عزیز بدرستیکه خدای غالب است و قادر
بر عقوبت مخالفان دین که عاجز نمیشوند بر انتقام ایشان حکیم محکم کار است که انتقام نکشد مگر بحق هل ینظرون آیا چشم می دارند مراد نفی است یعنی
چشم نمیدارند و انتظار نمیکشند ایشان بکلی که در دایره اسلام داخل نمی شوند الا ان یاتیهم الله مگر آنکه بیاید بدیشان
خدای یعنی عذاب وی فی ظلل در سایبانهای من الغمام از ابر سفید تنک چنانکه عذاب قوم شعیب یعنی از ابر سفید با آنکه مظنه رحمت است و گمان
ایشان آن باشد که از او باران رحمت بر ایشان باریده خواهد شد عذاب نازل کرده و همه را هلاک کند والملائکة و بیایند فرشتگان که موکلند بر عذاب
وقضی الامر و گذارده شود یعنی جزای هر کسی باو رسد و الی الله و بسوی خدا یعنی بجزای و فرمان او ترجع الامور باز گردانیده شود همه کارها یا آنکه
امرها و حکمها که پادشاهان امروز بر رعیت میکنند روز قیامت باطل شود و فرمان روائی جز حقتعالی را نباشد سل بپرس ای محمد از روی سرزنش بنی
اسرائیل یهودان مدینه را که کم آتیناهم چند داده ایم پدران ایشان را من آیة بینة از نشانهای روشن یعنی معجزهای ظاهر و هویدا و ایشان
تکذیب آن کرده اند مراد آنست که بنی اسرائیل همین ترا تکذیب نکردند بلکه پیش از تو به پیغمبر خود نیز چنین کردند و معجزات نمایان که دلالت میکرد بر صدق
پیغمبر ایشان چون اژدها شدن عصا و ید بیضا و شکافتن دریا و طعام دادن من و سلوی و غیر آن جمعی بر آن گرویدند و گروهی انکار آن کردند و من یبدل
و هر که بجهة عناد بدل کند و بگرداند نعمة الله نعمت خدای را یعنی تکذیب کند معجزات او را که سبب هدایت است من بعد ما جاءته از پس آنکه آمده است
یعنی رسیده است باو و ممکن است او را معرفت آن و تفکر در حقیقت آن فان الله پس بدرستیکه خدای تعالی شدید العقاب سخت عقوبت است بر او
پس او را بسخت ترین عقوبتی عذاب کند در دنیا بقحط و قتل و غارة و جز آن و در آخرة بعذاب سخت ابدی از ابن عباس روایت است که اغنیا قریش چون ابوجهل و
هشام و مانند ایشان از مشرکان عرب که مالدار بودند بر درویشان صحابه مانند عبدالله مسعود و عمار و صهیب و بلال و امثال ایشان استهزا و سخریه کردندی
به بسیاری مال و خدم و حشم خود بر ایشان فخر کردندی و گفتندی که محمد را نگرید که میگوید که من باین گدایان کار جهان راست میکنم و عظمة و بزرگی
اشراف عرب و دین و ملت ایشان را در هم میشکنم اگر کار او حق بودی بایستی که اشراف و بزرگان عرب تابع او بودندی نه ضعیفان و مسکینان حق تعالی فرمود که زین
آراسته کرده اند شده یعنی شیطان آراسته کرده است للذین کفروا برای کسانیکه پوشیده اند دین حق را الحیوة الدنیا زندگانی دنیا را تا بدان
فریفته شوند و مغرور میگردند و یسخرون من الذین آمنوا و سخریه میکنند مر آنها را که ایمان آورده اند یعنی فقیران اهل ایمان والذین اتقوا
و آنانکه پرهیزکاری کردند یعنی آن درویشان فوقهم زبر ایشان یعنی مرتبه و مکان ایشان بالای موضع استهزا کنندگان باشند یوم القیمة روز رستخیز
چه مؤمنان در درجات علی باشند از فردوس اعلی و کافران در درک الاسفل بانواع عذاب و عقاب والله یرزق و خدای روزی دهد در دنیا و آخرت
من یشاء هر کرا خواهد بحکمة و مصلحت او روزی دادن باشد بغیر حساب در حالتی که بی شمار و بی اندازه باشد پس فراخ گرداند روزی را بر سبیل استدراج
یا بر طریق امتحان و در آخرة بجهة مثوبات بر اعمال صالحه ابوالقاسم الطائی از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که آنحضرت از آباء کرام خود نقل فرموده که رسول
فرموده هر که مؤمنی یا مؤمنه را خوار و حقیر دارد بجهة درویشی و مفلسی او حق تعالی او را رسوا گرداند در میان اهل محشر و هر که مؤمنی یا مؤمنه را بهتان

گوید

گوید یعنی در حق او چیزی گوید که در او نباشد حق تعالی فردای قیامت و در بهشت از ایشان بدارد تا از عهدهٔ آنچه گفته باشد بیرون آید مؤمن نزد خدای تعالی گرامی‌تر
از فرشتهٔ مقرب است و هیچ چیزی نیست که حق تعالی او را دوست‌تر دارد از مؤمن تایب یا مؤمنهٔ تائبه [و] اشتر باشد و اهل آسمان مؤمنان را چنان شناسند که شخصی اهل
و ولد خود را شناسد بعد از آن حق تعالی برای تسلی خاطر حضرت رسالت پناه صلعم ذکر احوال کفار میکند که پیش از زمان حضرت بودند و میفرماید که کان الناس
بودند همه مردمان یعنی آدم و همهٔ اولاد او امة واحدة گروهی یگانه بر یک ملت یعنی همه متفق بودند بر مذهب حق و آن در زمان آدم و اولاد بود و چون
اختلاف کردند مثل یکدیگر فبعث الله النبیین پس برانگیخت خدای پیغمبران را مبشرین در حالتی که آن پیغمبران مژده دهندگان بودند اهل طاعت را بثواب
ومنذرین و بیم کنندگان بودند در باب معصیت را بعذاب وانزل معهم الکتاب و نازل کرد با ایشان کتابها که احکام شریعت اسلام در آن مبین بود
بالحق در حالتی که آن کتابها مقترن بود براستی و درستی لیحکم تا حکم کند خدا بوسیلهٔ پیغمبران و کتابها بین الناس میان مردمان فیما اختلفوا فیه در آنچه
کردند در آن یعنی در حقی که اختلاف کردند مردمان در آن وما اختلف فیه و اختلاف نکردند در حق یا در کتاب خدا الا الذین اوتوه مگر آنانکه داده
شده بودند کتاب را مانند یهود و نصاری که تغییر و تبدیل آن کردند من بعد ما جاءتهم البینات از پس آنکه آمد بایشان معجزهای روشن و حجتهای
هویدا بغیا بینهم بجهت حسدی که در میان ایشان بود و یا بجهت ستمکاری و تعدی بر یکدیگر برای حرص دنیا فهدی الله الذین آمنوا پس راه راست
نمود خدای آنان را که ایمان آوردند لما اختلفوا فیه مر آنچیز را که اهل کتاب اختلاف کرده بودند در آن من الحق از امر راست و درست یعنی حق تعالی
مؤمنان را بحقی که اختلاف در آن کرده بودند واقع شده راه نمود باذنه بامر خود و ارادهٔ لطف خود و گویند که این اختلاف ایشان در امر قبله بود که بعضی روی
بمشرق آوردندی و بعضی بمغرب حق تعالی مؤمنان را راه نمونی بکعبهٔ معظمه که وسط است و یا اختلاف در افضل روزهای هفته کردند یهود شنبه و نصاری یکشنبه
اختیار کردند حق تعالی این امت را بجمعه که فاضل‌ترین روزها است راه نمود والله یهدی من یشاء و خدای تعالی راه مینماید بتوفیق خود هر که را میخواهد مراد
کسانی اند که تفکر و اندیشه کنند در آیات دالّه بر امر حق یعنی کسانی که در طلب امر حق بودند حق تعالی ایشان را راه نمود الی صراط مستقیم بسوی راه راست
مراد طریق انبیا و اولیا است یا مراد طریق جنت است بعد از آن امر میکند مؤمنان را بثبات بر مخالفت اهل عناد و صبر بر آزار و اذیت ایشان و میفرماید ام حسبتم
آیا می‌پندارید مراد نفی است یعنی مپندارید ای مهاجران که ترک خان و مان کرفته در محنت و کربت غربت گرفتار شده‌اید و مشقت و آزار می‌کشید از جهت کفار ان تدخلوا
الجنة آنکه در آیید به بهشت ولما یاتکم و حال آنکه نیامده بشما مثل الذین خلوا من قبلکم چون حال آنانی که پیش از شما بودند یعنی مانند محنت
و آزار آنانکه گذشتند پیش از شما یعنی پیغمبران و صدیقان و تابعان ایشان که از دست کفار آزار و ایذا کشیدند مستهم البأساء رسید بایشان
سختی و درویشی والضراء و بیماری و شکستگی و گرسنگی وزلزلوا و مضطرب و متزلزل گشتند از جای برانگیخته شدند از بسیاری بلاها که بدیشان رسید
حتی یقول الرسول تا آنکه میگفتند پیغمبران ایشان والذین آمنوا معه و آنانکه ایمان آورده بودند با او یعنی از غایت شدت و محنت و نهایت
بلیت و مصیبت رشتهٔ صبر ایشان گسسته متفق الکلمه شده میگفتند که متی نصر الله کی باشد یاری دادن خدای ما را و نصرت دادن بر دشمنان یعنی چون
طاقت ایشان طاق شده بر وجهی که تحمل زیاده بر آن بلیت و آزار نداشتند این کلمه از ایشان صادر شد حق تعالی در جواب فرمود که الا بدانید ان نصر الله
قریب بدرستیکه یاری دادن خدای مؤمنان را نزدیک است و در این آیه اشاره است بآنکه رسیدن برحمت نامتناهی الهی که نعیم بهشت است بوسیلهٔ کشیدن محنت و بلیه
و ترک لذة و هوای نفس از وهب منبه روایت است که در کتاب بعضی از حواریان خوانده‌ام که ای فرزند آدم چون خدای تعالی در بلا بر تو بکشاید شادمان
شو که این راه انبیا و اولیا است و چون راه نعمت و آسانی بر تو گشوده شود غمگین شو که با تو خلاف آن کرده که با انبیا و اولیا خود کرده در خبر آمده که عیسی پیغمبری
داشت که در جمیع احوال یاور و مددکار او بود که اتفاقا روزی در صحرا شیر او را بدرید عیسی مناجات کرد و گفت بار خدایا این مرد وزیر و یاری دهندهٔ من بود
در رسانیدن احکام شریعت امت من در این چه حکمت بود که شیر را تمکین دادی تا او را هلاک کرد خطاب آمد که خواستم او را منزلتی باشد در درگاه من و عمل او بآن منتهی نشد
که وی را بآن منزلت رسانم پس وی را به بلیه مبتلا گردانیدم تا او را بدان درجه رسانم در حدیث واقع شده که اهل بلا و محنت و مشقت و مصیبت در دنیا
درجات عالیات باشد در عقبی که به بسیاری نماز و روزه و سایر طاعات بآن نتوانند رسید حتی که بندهٔ مؤمن چون در آخرت منازل رفیعهٔ اهل بلا را که از اهل عافیت
بوده باشند ببیند آرزو کند که کاش بدن ما را در دنیا بمقراض ذره ذره میکردند تا باین درجهٔ عالیه رسیدیم آورده‌اند که عمرو بن جموح بسیار پیر شده بود
و مالی بیشمار داشت خواست که آن را بر وجهی صدقه کند که موجب خوشنودی خدای تعالی و سبب سرور ابدی در عقبی شود از حضرت رسالت صلعم پرسید که یا رسول
الله چه چیز را نفقه کنم در راه خدای تا وسیلهٔ رضای الهی و ثواب نامتناهی باشد این آیه نازل شد که یسئلونک ماذا ینفقون می‌پرسند ترا ای محمد که
چه چیز نفقه کنند در راه خدای قل بگو ای محمد که ما انفقتم من خیر آنچه خرج میکنید از مال نیکو که مباح است نه حرام فللوالدین پس برای پدر و مادر است
سؤال از وجه نفقه بود و جواب از بیان مصرف آمد زیرا که اهتمام در آن بیشتر است چه نفقه وقتی معتد به است که در محل خود واقع شود و از جملهٔ آن انفاق مال است
برای پدر و مادر والاقربین و برای خویشان نزدیک تو والیتامی و برای بی‌پدران خورد سال که قادر نباشند بر معیشت والمساکین و برای درویشان
که چارهٔ معاش خود ندانند وابن السبیل و برای راه‌گذریان که مسافران باشند و در شهرها غریب باشند و استطاعت نداشته باشند که بشهر خود روند
و یا مراد بآن مهمانند وما تفعلوا من خیر و آنچه نفقه میکنید از مال نیکو با هر کس که باشد فان الله پس بدرستیکه خدای به بچیزیکه نفقه کرده‌اید
علیم دانا است و بران ثواب عظیم خواهد داد بعد از آن مصلحت جهاد میکند بقوله کتب علیکم القتال نوشته شد یعنی فرض گشت بر شما قتال کردن
با دشمنان دین وهو و حال آنکه قتال کره لکم مکروه هست مر طبع شما را یعنی نفس شما خواهان آن نیست و بسیار شاق مینماید بر شما وعسی ان تکرهوا

شیئا و شاید که شما کراهت دارید چیزی را که آن نزد طبیعت خود وَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ و حال آنکه آن چیز نیکو باشد شما را یعنی کاره جمیع تکلیفات شرعیه اید با آنکه مصلحت
و آخرت شما در آنست و از جمله آن غزا که کراهت دارید و حال آنکه خیر شما در آنست هم در دنیا از ظفر و غنیمت و غالب شدن بر اعدا و هم در آخرت از رتبه
شهادت و نعیم جنت وَعَسَیٰ أَن تُحِبُّوا شَیْئًا و شاید که دوست دارید چیزی را بجهة کاهلی طبع وَهُوَ شَرٌّ لَکُمْ و حال آنکه آن بد باشد مر شما را یعنی جمیع آن
چیزهایی را که از آن نهی کرده شده اید نفس شما آن را دوست میدارد با آنکه سبب بدبختی دهر و سرا مانند از جهاد گریختن که در دنیا موجب مذلت است و خواری
و غلبه دشمنان و در عقبی نومیدی از ثواب غزا و درجه شهادت وَاللَّهُ یَعْلَمُ و خدای میداند آنچه خیر شما در آنست وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمیدانید از آن
آورده اند که در سال دوم از هجرت حضرت رسالت صلعم عبدالله بن جحش را که پسر عم حضرت بود با بعضی از صحابه به بطن نخله فرستاد تا کاروان قریش را قتل و اسیر
کنند پس میان ایشان و کاروان قریش که از طایف می آمدند مقاتله واقع شد و عمرو حضرمی که از کفار بود کشته شد و نماز شام هلال ماه رجب بنظر اهل اسلام
در آمده ندانستند که از روز سلخ جمادی الآخر بوده یا غره رجب بعد از اشتهار این خبر کافران بنیاد طعن کردند که محمد ماه حرام را حلال کرده اند و اصحاب خود را
بخون ریختن در ماه رجب رخصت داد این سخن بحضرت رسید عبدالله جحش را طلبید و گفت من ترا نفرموده بودم که در ماه حرام قتال کنی و کسی را در آن بکشی
و اسیر کنی عبدالله گفت یا رسول الله ظن ما آن بود که امروز سلخ جمادی الآخر باشد و بعد از کشتن و اسیر کردن کفار ظن ما غالب شد با آنکه غره رجب است پس
حضرت مالهای غنیمت و اسیران را نگاه داشته بود در آن تصرف ننمود و در اثنای این حال اکابر قریش کتابتی به پیغمبر فرستادند و از روی تشنیع و الزام سؤال کردند
از قتال در ماههای حرام حقتعالی این آیه فرستاد که یَسْأَلُونَکَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِیهِ میپرسند ترا از ماه حرام کارزار کردن در آن قُلْ قِتَالٌ
فِیهِ بگو جنگ و کارزار در ماه حرام کَبِیرٌ گناهی بزرگست وَصَدٌّ و باز داشتن مردمان عَن سَبِیلِ اللَّهِ از راه خدای که اسلام است وَکُفْرٌ بِهِ و
کفر ورزیدن بخدای وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و باز داشتن مردمان از مسجد الحرام وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ و بیرون کردن اهل مسجد که پیغمبر است و اصحاب او مِنْهُ از مسجد مراد
مکه است که بر مسجد الحرام مشتملست یعنی این چهار چیز که مذکور شد أَکْبَرُ عِندَ اللَّهِ بزرگترست نزد خدای از قتل عمرو حضرمی و اسیر کردن دیگران بر وجه
خطا و ظن سلخ جمادی الآخر نه عمد در ماه رجب بجهة این حقتعالی عبدالله و اتباع او را عفو فرمود و تقصیری که در باب تجسس و تحقیق ماه ایشان را واقع شده بود مؤاخذه
ننمود وَالْفِتْنَةُ و شرک بخدا و اخراج اهل اسلام از زمین حرم أَکْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ بزرگترست از کشتن عمرو حضرمی که بخطا واقع شد وَلَا یَزَالُونَ و همیشه
باشند مشرکان که بتعصب و عناد یُقَاتِلُونَکُمْ کارزار کنند با شما ای مؤمنان حَتَّیٰ یَرُدُّوکُمْ تا شما را باز گردانند عَن دِینِکُمْ از دین شما که اسلام است
إِنِ اسْتَطَاعُوا اگر توانند که قادر باشند بر آن وَمَن یَرْتَدِدْ مِنکُمْ عَن دِینِهِ و هر که برگردد از شما از دین خود و مرتد شود فَیَمُتْ وَهُوَ کَافِرٌ
و بمیرد و حال آنکه کافر باشد یعنی همچنان مرتد باشد تا بمیرد فَأُولَٰئِکَ پس آن گروه مرتد حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ باطل باشد عملهای خوب ایشان همه هیچ نفعی
و ثوابی بر آن نیابند فِی الدُّنْیَا در دنیا و این سرای چه ایشان را امان نماند از مال و زن و وجه و میراث محروم مانند وَالْآخِرَةِ و نه در آن سرای بجهة آنکه مستحق ثواب نیستند
وَأُولَٰئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ و آن گروه یاران دوزخند هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ ایشان در آتش جاوید انند مانند سایر کفار و بدانکه چون مرتد شدن بجهة
قصور اعتقاد است در زمان ماضی و راسخ نبودن ایمان در دل پس اعمال شخصی بر چنین نه بر وجه صحت اعتقاد و رسوخ آن بوده باشد و از اینجهة ثوابی بر آن
مرتب نشود آورده اند که چون عبدالله بن جحش و اتباع او از ترک تفحص و احتیاط توبه کردند بعضی از اصحاب گمان بردند که ایشان اگر چه از گناه خلاصی یافتند
اما ایشان را اجری نخواهد بود بر جهاد حقتعالی رد قول ایشان کرده فرمود که إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا بدرستیکه آنانکه گرویدند بخدا و رسول وَالَّذِینَ
هَاجَرُوا و آنانکه مهاجرت کردند از وطنهای خود وَجَاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ و جهاد کردند در راه خدای مراد عبدالله جحش و یاران او أُولَٰئِکَ آن
گروه یَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ امید میدارند رحمت و بخشایش حقتعالی را که آن ثواب بدیشانست وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدا آمرزنده عبدالله و اتباع اوست از آنچه از
ایشان صادر شده از خطا و ترک احتیاط در ملاحظه ماه حرام که رجب است رَحِیمٌ مهربانست بدیشان بدادن ثواب و جزا و بعد از ذکر قتال بیان حکمی دیگر از احکام
شرع میکند بقوله یَسْأَلُونَکَ میپرسند ترا ای محمد عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَیْسِرِ از تناول خمر و مباشرت قمار و بدانکه در جاهلیة مردمان بشرب خمر و قمار بازی
اقدام مینمودند چون زمان اسلام در رسید جمعی از اصحاب نزد رسول صلعم آمدند و گفتند یا رسول الله ما را فتوی ده در خمر که زایل کننده عقل است و در قمار
که سبب بردن مالست حقتعالی فرمود که قُلْ بگو ای محمد فِیهِمَا إِثْمٌ کَبِیرٌ در این هر دو گناهی بزرگست وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ و منفعتهاست مر مردمان را
منافع خمر آنست که چون قوت حرارت غریزی و هضم و تقویت طبیعت با خلق چون تواضع متکبران و سخاوت ممسکان و جرأت بددلان با مالی چون سود و
در خرید و فروختن آن و فواید قمار کسب مالست باسانی و طرب و لذت و فراخی معیشت بر درویشان چه رسم جاهلیت چنان بوده که مال قمار را بر درویشان
قسمت کردندی وَإِثْمُهُمَا و گناه خمر و قمار أَکْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا بزرگترست از نفع آنها یعنی فسادی که از آنها ناشی میگردد اعظمست از نفعی که از آن متوقعست
لهذا در شرع هر دو حرام شده اند چه فساد چون راجح شود بر مصلحت حکمت مقتضی حرمت آنست و با مراد با ثر عقوبات الهی است در دوزخ و بدانکه باجماع امامیه خمر حرام بوده
در جمیع شرایع و در هیچ شریعتی مباح نبوده و همچنین جمیع مسکرات و اخبار متواتر و احادیث صحیح درین باب از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین منقولست
و حسن بصری گفته که این کریمه قل فیهما اثم کبیر دلیل است بر تحریم خمر در جمیع ملتها از ابو عبدالله ع روایتست که روزی جمعی از اهل شام نزد عبدالله عمر
آمدند گفتند ما را خبر ده از آنچه در باب خمر شنیده گفت از رسول الله صلعم شنیدم که فرمود که بحق خدائی که مرا بحق بخلقان فرستاده که هر که یک شربت از شراب
مسکر بخورد چهل روز حقتعالی نماز او را قبول نکند و اما اگر توبه کند مقبول باشد و اگر سه شربت از آن بخورد صد و بیست شبانه روز نمازش قبول نباشد
و واجب شود بر خدا که او را از ردغة الخبال بچشاند گفتند یا رسول الله ردغة الخبال چیست فرمود که خون و چرک دوزخ چنانست که از شکستان بیرون آید

وجاو

وجای او در وادی باشد از دوزخ که فراخی او از مشرق تا مغرب باشد و وی در آن موج زند و بعد از آن رسول خدا فرمود که بحق آن خدائی که مرا براستی بخلق فرستاد
که شارب الخمر در قیامت سیاه روی باشد و کبود چشم و لبهای او در دهن باز افتاده و آب از دهنش دود و همه خلایق از هیات او نفرت کنند و او تشنه میرود
و در بین تشنه باشد و روز قیامت تشنه مبعوث شود و هزار سال بانگ العطش زند و بعد از هزار سال او را آبی دهند جوشان که چون نزدیک لب رسانند
رویش بخته شود و دندانها در دهنش افتند و چشمهایش بیرون آید و چون باز خورد هر چه در شکمش باشد از آلات و احشا همه فرو افتد از حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه مرویست که اگر قطرهٔ از خمر در چاهی افتد و در آن موضع منارهٔ بسازند من در بالای آن اذان نگویم و اگر در دریا افتد و بعد از آن دریا خشک
شود و گیاه در آن بروید و گوسفندان بخورند من گوشت آن گوسفندان نخورم و از پیغمبر روایتست که هر مست کننده حرام است و حق تعالی لعن کرده است
خمر و فشارندهٔ انگور و شیره گیرندهٔ آن را و فروشنده و خرندهٔ آن را و ساقی آن را و بهای آن را و بردارندهٔ آن را و کسیکه از او ببوی و برند فرمود که آشامندهٔ
خمر مانند کسیست که بت پرستد و نیز از آن حضرت روایتست که ده کس از امت من هستند که دعوی ایمان میکنند و حال آنکه ایمان ندارند تارک الصلوة و مانع
الزکوة و خورندهٔ ربا و کنندهٔ زنا و آشامندهٔ خمر و خورندهٔ ربا و سخن چین و فتنه انداز در میان مردمان و غیبت کننده و آزار کنندهٔ همسایه خود و سعی کننده در اعانت
اهل ظلم و روایتست که در روز قیامت عقربی از عقربهای جهنم بصحرای قیامت آید که سر او در مشرق باشد و دم او تا مغرب رسیده باشد و آغاز فریاد کند جبرئیل گوید
ای عقرب کرا میخواهی گوید شش کس را اول تارک الصلوة اگر چه یک رکعت باشد دویم مانع الزکوة اگر چه یک حبه باشد سیم شارب الخمر اگر چه بقطرهٔ باشد
چهارم خورندهٔ ربا اگر چه بلقمهٔ باشد پنجم عاق الوالدین اگر چه بکلمهٔ باشد ششم جمعی که در مسجد با امور دنیا مشغول شوند و سخن دنیا گویند بعد از آن
شش طایفه را بدهن برچیند همچنانکه کبوتر گنجد برچیند و در وی بدوزخ فکند و احادیث بسیار در این باب وارد شده اما بجهت اختصار در این مختصر بهمین
اکتفا نموده شد و بدانکه مخفی نماند که بازی نرد و شطرنج و دوازده خانه و امثال این از قسم قمار است مرویست که حضرت امیر المومنین ع بر قومی بگذشت که شطرنج
می باختند حضرت در غضب شده پارهٔ خاک برگرفت و در میان عرصهٔ ایشان ریخت و فرمود که ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون چیست این صورتها که گرد
آن نشسته اید مانند بت پرستان او را پرستش میکنید و در کشاف آورده که حضرت امیر المومنین ع فرمود که نرد و شطرنج از جملهٔ قمار است و پیغمبر فرموده
که شما بازی کرده دور شوید از این دو کعبتین نرد و دیگری شطرنج که هر دو از قمار اهل عجمند و عذاب و عقوبت قمار از حد و حصر متجاوز است و صاحبان در دنیا
و آخرت منکوب و زیانکار و شرمسار است و آورده اند که عمر بن جموح در نوبت اول که سؤال کرد در آنکه ما چه مال را نفقه کنیم که موجب قربت باشد و جواب از تعیین
مصارف نازل شد چنانکه گذشت بار دیگر گفت یا رسول الله دانستم که صدقه بکه می باید داد اما نمی دانم که چه چیز دهم آیه آمد که ویسئلونک ماذا ینفقون
و سوال میکنند ترا یا محمد که چه چیز نفقه کنند قل العفو بگو ای محمد که نفقه کنند آنچه زیاده باشد از نفقه خود و عیال تا مادامیکه خود محتاج بآن باشند
در مصرف انفاق تصدق مکنید و زیاده بر آن در راه خدا صدقه بدهید چنانکه مرویست که مردی نزد رسول آمد و مقداری طلا بشکل تخم مرغ در دست
داشت و آن را در بعضی غنیمت دار الحرب یافته بود و گفت یا رسول الله این را از من بستان که صدقه است و غیر از این چیزی نداشت حضرت اعراض فرمود
و روی بگردانید و بطرف دیگر رفت و همین گفت رسول نیز از آن طرف روی بگردانید و در بار سیم حضرت در غضب شد و آن را از دست وی بستد و
چنان بینداخت که اگر بر او آمدی عضو او را بشکستی و فرمود که یکی از شما می آید و همه مال صدقه میکند و بعد از آن در سر راه می نشیند و دست پیش
مردم دراز میکند صدقه آنستکه از سر توانگری بود پس باید که ابتدا بعیال خود کنید و اگر چیزی از ایشان فاضل آید صدقه کنید کذلک همچنانکه
احکام انفاق و غیر آن بیان کرد یبین الله لکم الآیات بیان و روشن میگرداند خدای بر شما نشانها مرحمت و مهربانی خود لعلکم تتفکرون
تا شاید که تفکر کنید در دلائل احکام فی الدنیا و الآخرة در کار این سرای و آن سرای یعنی در امور هر دو سرا مشغول چیزی شوید که صلاح و نفع در آن
باشد و مجتنب شوید از آنچه موجب ضرر شما باشد مرویست که چون خوردن مال یتیم با تهدید ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما و آیه و لا تقربوا مال الیتیم
نازل شد آنها که قیم اموال یتیمان بودند و در آن بمعامله تصرف میکردند بجهت تهدید خود خواستند که از قیام بمهمات ایشان کناره گیرند صورت حال بعرض
حضرت رسالت رسانیدند حق تعالی این آیه فرستاد که ویسئلونک و می پرسند ترا عن الیتامی از معیشت با یتیمان قل اصلاح لهم بگو بصلاح آوردن
حال ایشان و حفظ مال ایشان خیر بهتر است از دور شدن از ایشان و در بعضی تفاسیر آمده که جمیع طعام یتیمان را از خود جدا کردندی و در آن تصرف
نکردندی و با ایشان ننشستندی بهیچ نوع راه اختلاط بر ایشان نگشودندی حق تعالی فرمود که اصلاح ایشان کنید و ان تخالطوهم و اگر مخالطه کنید با
ایشان و طعام ایشان با طعام خود خلط کنید در خوردن با ایشان شریک شوید فاخوانکم پس ایشان برادران شمااند در دین و از حق برادری اختلاط
نیکوتر و الله یعلم المفسد و خدای میداند تباه کننده مال یتیمان را من المصلح از اصلاح کننده کار ایشان و همه را بر وفق آن جزا خواهد داد و لو
شاء الله لاعنتکم و اگر خواستی خدای هر آینه شما را در رنج افکندی و کار ایشان بر شما تنگ گرفتی باینکه مخالطت با یتیمان حرام کردی ان الله عزیز
بدرستی که خدای غالب است و قادر بر همه چیز حکیم دانا بآنچه مقتضی حکمت است … آورده اند که سید عالم صلی الله علیه و آله مرثد غنوی را
که مردی بود دلاور بمکه فرستاد تا جمعی مسلمانان را که آنجا مانده بودند پنهان از کفار بیرون آورد چون بمکه رسید زنی مشرکه عناق نام که در ایام
جاهلیت با او همرازی و کرم داشتند و در میان ایشان عشقبازیها بودی نزد وی آمد و سلسلهٔ محبت قدیم را بحرکت داد و گفت بیا تا با هم صحبت
بداریم و از خوان وصال خود تمتعی یابیم مرثد گفت اسلام میان من و تو حایل شده و مواصله بوجه زنا محالست عناق گفت پس مرا بنکاح در آور مرثد جواب گفت
که این موقوفست باجازه حضرت رسول ص عناق در غضب شد و مشرکان را از سر او خبر داد ایشان بنزد وی آمده و بسیار زدند او را ایشان که بجهت

مراجعت کرد و انصورت را بعرض آنحضرت رسانید این آیه آمد که وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ و بزنی مخواهید ای مؤمنان زنان مشرکه را حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ تا وقتی که
ایمان آرند و وجه اتصال این آیه بما قبل آنست که آیه اول در امر اختلاط بود و این آیه نهی اختلاط مروی است که در همین وقت عبدالله رواحه کنیزک خود را بجهت
طپانچه که بروی زده بود آزاد کرده بود و نزد آنحضرت رسالت پناه صلعم رفته بود و آنحضرت بطریق تلطف از عبدالله حال کنیزک پرسید گفت اگرچه این کنیز بقصد توحید خدا
و رسول را میکند و نماز و روزه میدارد اما سیه زنگیست و فرمان نابرنده است حضرت فرمود که چون آن مؤمنه است با او نیکوئی کن عبدالله او را آزاد کرد و بخواست
و با آنکه در همسایه او زنی مشرکه بود با کثرت مال و جمال که باو میدادند بجهة خدا و رسول کنیز خود را که مؤمنه بود بنکاح در آورد و آن زن مشرکه را نخواست جمعی
مردمان زبان طعن گشودند که عبدالله رواحه کنیزک سیاه خود را بنکاح در آورده و فلان زن مشرکه که در نهایت جمال و کثرة مال باو میدادند قبول نکرد
حقتعالی فرمود که وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ و هر آینه کنیزک تصدیق کننده به وحدانیت خدا و نبوت پیغمبر خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكَةٍ بهتر است از زن آزاد مشرکه وَلَوْ
أَعْجَبَتْكُمْ و اگرچه بشگفت آورد آن زن شما را بکثرة مال و جمال وَلَا تُنكِحُوا الْمُشْرِكِينَ و بنکاح در مدهید زنان مؤمنه را بمردمان مشرک حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا
تا وقتی که ایمان آرند وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ و هر آینه بنده مؤمن خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكٍ بهتر است از مرد آزاد مشرک وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ و اگرچه بشگفت آرد آن مشرک شما را
بجهة صورة یا کثرة مال و منال أُولَٰئِكَ آن مردان و زنان مشرکه يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ میخوانند مردمان را بسوی آتش دوزخ بجهة ترغیب مردمان بکفر
وَاللَّهُ يَدْعُو و خدای میخواند بزبان انبیا و سایر مؤمنان مردمان را إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بسوی بهشت و آمرزش یعنی بوسیله اعتقاد صحیح که آن ایمانست
و عمل صالح مردمان را ببهشت و مغفرة میخواند بِإِذْنِهِ بتوفیق خدا یا بامر و اراده خود وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ و روشن میگرداند خدای احکام خود را که نشانه حلال و حرامند
لِلنَّاسِ برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ شاید که تدبر و تفکر در آن داشته باشند آورده اند که اهل جاهلیت بر طریقه یهود و مجوس سلوک نموده در حال
حیض زنان از ایشان کناره کردندی و چشم در روی ایشان نینداختندی و با ایشان ترک اکل و شرب و کلام کردندی و نصاری بر عکس این در آن حال با ایشان مکالمه و
مواکله مینمودند بلکه در مباشرت و ملاعبت می افزودند و این حال مستمر بود تا زمان اسلام ابو دحداح با بعضی از صحابه بخدمت حضرت رسالت صلعم آمده گفتند یا رسول الله
در حال حیض زنان با ایشان چگونه سلوک کنیم این آیه نازل شد که وَيَسْأَلُونَكَ و میپرسند ترا عَنِ الْمَحِيضِ از حیض زنان قُلْ هُوَ بگو که حیض أَذًى کراهت و
نفرت طبیعت است و سبب اذیت فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ پس گوشه گیرید و بیکسو روید از زنان یعنی دور شوید از ایشان فِي الْمَحِيضِ در حال حیض نه آنکه ترک کلام
و اختلاط کنید از ایشان و بجهة تاکید این حکم و بیان غایت آن میفرماید که وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ و نزدیک مشوید بدیشان بمجامعت حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ تا وقتی که غسل کنند
و بعد از انقطاع خون و حفص یطهرن بسکون طا و ضم ها میخوانند یعنی تا وقتی که پاک شوند و خون ایشان منقطع گردد و نزد علمای امامیه مستحب است که مجامعة
بعد از غسل باشد نه قبل از غسل و بعد از انقطاع خون مکروه است فَإِذَا تَطَهَّرْنَ پس چون غسل کنند یا کام فرج بشویند بعد از باز ایستادن خون حیض
فَأْتُوهُنَّ پس بیائید بدیشان مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ از آنجا که فرموده است خدای شما و حلال ساخته در زمان معتزل إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ بدرستیکه
خدای تعالی دوست دارد توبه کنندگان از مناهی را وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ و دوست دارد پاکیزگان را از کارهای بد چون مجامعت حایض و غیر آن از امور ناخوب و مرویست
که یهودان میگفتند که هر که در وقت مباشرت از پشت زن جماع کند فرزند او احول آید مسلمانان که برین نوع اقدام کرده بودند حکایت حال بعرض رسانیدند این آیه
آمد که نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ زنان شما موضع کشت اند یعنی محل نطفه شما اند که از آن پیدا شدن اولاد است و لذت از نفس ایشان فَأْتُوا حَرْثَكُمْ پس بیائید بکشت زار
خود یعنی بجای نفع گرفتن خود أَنَّىٰ شِئْتُمْ هر گونه که خواهید خواه روی زنان بجانب شما باشد یا پشت یا غیر آن از هیئات جماع حقتعالی تشبیه کرده زن را بزرع و مرد
را بزارع و نطفه را بتخم و … بزرع و اکثر علمای امامیه بر آنند که در این دلالتست بر جواز وطی در دبر اما بر سبیل کراهت و اکثر مخالفین منع این کرده اند و
مالک بر جواز آنست وَقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ و فراپیش دارید برای نفسهای خود یعنی بوسیله امتثال امر خدا و اجتناب از محرمات طلب ثوابی کنید که آن
برای شما مقدر شده در آخرة یا طلب فرزندی کنید چه ولد صالح سرمایه ثواب عظیمست و بآن زن صالحه بنکاح در آرید تا فرزند شایسته از او پیدا شود از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که چون مومن فوت شود همه عمل او منقطع شود مگر از سه چیز فرزند صالح که از برای او دعا کند و صدقه جاریه که از او مانده باشد چون پل و رباط
و مساجد و اشجار میوه دهنده و علمی که مردمان از او منتفع شوند و گفته اند که معنی آنست که از پیش بفرستید برای خود آن فرزندی که نمی ماند تا شفیع شما باشد
و از حضرت رسالت صلعم منقولست که هر کرا سه فرزند غیر بالغ پیش از وی فوت شوند در دوزخ نماند مگر بمقدار آنکه سوگند حقتعالی راست شود در آیه که ملاقات
جهنم یعنی بقدر زمانی که در نهایت قلت باشد وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در مخالفت امر او وَاعْلَمُوا أَنَّكُم مُّلَاقُوهُ و بدانید که شما رسنده اید بجزای خدا
وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و مژده ده گرویدگان را که ملتذند در ایمان بنعیم جاودانی آورده اند که عبدالله رواحه از شوهر خواهر خود بشیر نعمان رنجید و بنام
اعظم الهی سوگند یاد کرد که با وی سخن نگوید و میان زن وی با وی بصلح ننهد و در حق وی نیکوئی نکند و او را با خصمان وی صلح ندهد پس هر که او را گفتندی در حق
او احسان نمای و میان او و خصم او اصلاح کن گفتی که من سوگند خورده ام بر نقیض این چگونه خلاف سوگند کنم حقتعالی این آیه فرستاد که وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ و
مگردانید نام خدای را عُرْضَةً لِّأَيْمَانِكُمْ هر سوگندان شما … دست آویز و بهانه سوگندان خود مگردانید بر جمیع امور و این نهی … کند
بر مراد آن أَن تَبَرُّوا بجهة آنستکه نیکی کنید با خویشان و دوستان وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از ترک مروة و احسان و ترک مکالمه و اصلاح میان برادران وَتُصْلِحُوا بَيْنَ
النَّاسِ و بصلاح آرید میان مردمان و منع خصومت کنید در میان ایشان وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنوا است سوگندهای شما را عَلِيمٌ دانا با آنچه در ضمیر شماست
عبدالله رواحه بعد از استماع از سر آن چیز گفته بود در گذشت و با بشیر در مقام مرحمت و شفقت و اصلاح آمد بعد از آن بیان انواع یمین میکند بقوله لَا يُؤَاخِذُكُمُ
اللَّهُ مواخذه نکند خدای شما را بِاللَّغْوِ بیهوده که واقع شود فِي أَيْمَانِكُمْ در سوگندان شما مراد سوگندان لغو است که بی اختیار بر زبان کسی صادر شود بتعجیل

و وی باد دران قصد سوگند نباشد پس در مثل این سوگند کفارة نیست و خدای بران مؤاخذه نکند وَلَكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ و لیکن مواخذه
کند شما را بانچه کسب کرده دلهای شما یعنی بعمد و قصد سوگند خورده اید پس درین قسم کفارة بر شما لازم است اگر خلاف آن کنید و بان مؤاخذه خواهید شد و بیان کفارة
ان در سورهٔ مائده مذکور است وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده بنده را و بسوگند لغو او را عذاب نکند حَلِيمٌ بردبار است در سوگند بعمد نیز بعقوبت تعجیل
نفرماید بجهة آنکه شاید توبه کند از آن اورده اند که در جاهلیت چون مردی از زنی میل نبودی و غیرة نگذاشتی که چون او را بگذارد دیگری بخواهد سوگند خوردی
که چند وقت با وی نزدیکی نکند و او را در این مدت پای بسته و سرگشته بگذاشتی و آن بیچاره مدتی مدید نه بیوه بودی و نه از آن شوهر تمتعی یافتی حق تعالی این نوع ضرر را
نپسندید و این آیه را فرستاد که لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مر آنان را که سوگند خورند مِن نِّسَائِهِمْ از زنان خود یعنی در ترک مجامعت ایشان تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ
انتظار بردن چهار ماه است فَإِن فَاءُوا پس اگر باز آیند یعنی سوگند خورندگان رجوع کنند بسوی زنان و مباشرت کنند با ایشان فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس
بدرستیکه خدای تعالی آمرزنده است گناه خلاف سوگند را چون کفاره داده باشد رَّحِيمٌ مهربانست که مباح کرد خلاف سوگند را بر کفارة داده باشد رحیم
مهربانست که مباح کرد خلاف سوگند را بر کفارة وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ و اگر قصد کنند طلاق را یعنی آنکسانی که سوگند خورده اند بر ترک وطی فَإِنَّ
اللَّهَ پس بدرستیکه خدای تعالی سَمِيعٌ شنوا است قول ایشان را در صیغه طلاق عَلِيمٌ داناست بغرض ایشان وَالْمُطَلَّقَاتُ و زنان طلاق داده بالغه مذکوره
مدخوله که حامله نباشد و حیض بینند چه بآیات و اخبار متواتره ثابت شده که اگر بر این صفت نباشند حکم ایشان چنین نیست و زنان مطلقه که بر این صفات باشند
يَتَرَبَّصْنَ انتظار برند بِأَنفُسِهِنَّ بنفسهای خود ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ در سه پاکی که حیض در میان آن مده باشد اورده اند که اسمعیل عبد الله غفاری زن خود را که
قتیله نام داشت طلاق گفت و او آبستن بود و اسمعیل نمی دانست و زن بجهة کراهة رجوع اظهار آن نکرد اسمعیل چون بر این واقف شد رجوع کرد و زن را بخانه
برد حق تعالی فرمود وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ و حلال نباشد زنان را أَن يَكْتُمْنَ آنکه بپوشند مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ آنچه آفریده است خدای در رحمهای ایشان
از فرزند چه پوشیدن فرزند بموجب حق رجوعست پس پوشیدن آن جایز نباشد إِن كُنَّ يُؤْمِنَّ اگر هستند که ایمان دارند بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدا و روز
قیامت یعنی زنانی که بخدا و روز قیامت ایمان داشته باشند سزاوار نیست که مانند این عمل از ایشان صادر شود وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ و شوهران ایشان
سزاوارترند برجوع کردن با ایشان فِي ذَٰلِكَ در زمان عده که طلاق رجعی باشد إِنْ أَرَادُوا اگر خواهند که آن شوهران بدان رجوع إِصْلَاحًا بصلاح
آوردن کار زنان نه ضرر و آزار رسانیدن بایشان که در ابتدای اسلام زنان را طلاق رجعی میدادند چون نزدیک می شد که عده منقضی شود رجوع می
کردند و باز طلاق می دادند غرض ایشان اضرار و افسا بود نه اصلاح حق تعالی این امر ایشان را منع فرمود وَلَهُنَّ و مر زنان راست بر مردان از حقوق مِثْلُ الَّذِي
عَلَيْهِنَّ مانند این حقوق که مردان را بر ایشان است بِالْمَعْرُوفِ بخوبی معیشت و نیکوئی معاشرت باینوجه که تمکین فرمان شوهر برند و ناموس او را نگاه دارند و قدم
از عفت و ستر و صلاحیت بیرون ننهند و خود را تمکین شوهر کنند در استمتاع که آن وطی است و مقدمات آن مگر گاهی که آن مانع شرعی باشد و مرد نیز ملاحظه حال
زن کند در نفقه دادن و حسن خلق و آنچه بکار آید تعلیم وی دهد وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ و مردان راست بر زنان دَرَجَةٌ افزونی یعنی زیادتی در حقوق
واجبه چه مهر و نفقه و ترک ضرر و آزار و مانند آن از امور واجبه بر ایشانست یا مراد درجه فضیلت و شرفست چه مردان کارگذار زنانند و نگهبانان ایشان و
شریک ایشان در حفظ ناموس و مخصوص شده بفضیلت رعایت انفاق و ضعف میراث و مزیت عقل وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالبست بر هر که مرتبه فضل میدهد
مردان را بر زنان یا قادر است بر انتقام از آنکه خلاف احکام شرعیه کند حَكِيمٌ داناست بحکمتهای و مصلحتهای احکام ایمان و بر حکمت و مصلحت بر بندگان حکم میکند
در خبر است که زن معاذ جبل از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید که یا رسول الله حق زنان بر مردان چیست فرمود که سخن درشت بروی زنان نگویند و ایشان را نرنجانند
و هرچه خورند ایشان را نیز از آن بدهند و از ایشان دوری نکنند و همچنین در وجه پیغمبر روایت کرده که آنحضرت فرمود که بهترین مردان امت من آنهااند که بر
نیکوترین وجهی با زنان معاشرت کنند و بهترین زنان امت من آنانند که بخوبترین وجهی با شوهر سلوک نمایند و هر زنیکه با شوهر خود این نوع زندگانی کند حق تعالی
در هر شبانروزی مزد هزار شهید بوی دهد و او را بر حور العین تفضیل دهد اورده اند که در جاهلیت عدد طلاق مقرر نبود اگر فرضا ده طلاق واقع
شدی هم بمدار سیدی که رجوع کند روزی زنی نزد عایشه آمد و از جور شوهر که پیوسته او را طلاق میداد و بجهة آن ضرر بسیار میرسانید حکایت کرد عایشه
بسمع اشرف آنحضرت رسید آیه آمد که الطَّلَاقُ طلاق رجعی که در آن رجوع باشد مَرَّتَانِ دو بار است باینوجه که طلاق دهد و رجوع کند بعد از ثانی رجوع واقع شود فَإِمْسَاكٌ
بِمَعْرُوفٍ پس بعد از این دو طلاق نگه داشتن تا عده بگذرد و بعد از آن نیز بر جهة نیکوئی معاشرت کردن باشد أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ یا رها
کردن زن را بر نیکوئی یعنی گذاشتن تا عده بگذرد و بعد از آن مخیر است اگر خواهد نکاح تازه کند و اگر دیگر باره طلاق دهد بر وی حلال نشود تا آنکه
نکاح شوهر دیگر دراید بعقد دائمی و مباشرت در آن واقع شود و چون طلاق دهد بر زوج اول حلال شود چنانکه بیاید وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ و حلال نیست
شما را ای مردمان أَن تَأْخُذُوا آنکه فرا گیرید مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ از آنچه داده باشید زنان را شَيْئًا چیزی بعوض طلاق گفتن إِلَّا أَن يَخَافَا مگر آنکه بترسند
مرد و زن یعنی ظن غالب شده باشد أَلَّا يُقِيمَا آنکه بپای نتوانند داشت حُدُودَ اللَّهِ احکام الهی را در صحبت و معاشرت با یکدیگر این آیه در حق جمیله سلول
نازل شد و در حق شوهرش ثابت بن قیس بن شماس و سبب آن بود که شوهرش او را دوست میداشت و زن او را بغایت دشمن یکبار نزد پدر آمد بشکایت شوهر
پدرش با او التفات نکرد دوم بار شکایت کرد پدر گفت برو بخانه شوهر و دلجوئی او کن و رضای او را بدست آور و چون دید که پدر سخن او را نمی شنود بحضرت
رسالت آمد و گفت یا رسول الله من بسیار کراهت دارم از شوهر بخدا که سر من و سر ثابت بیکجا جمع نشود امر فرما تا مرا طلاق دهد آنحضرت ثابت را حاضر کرد و
گفت این زن چه شکایت تو میکند گفت یا رسول الله بخدائی که ترا بحق بخلق فرستاده که بروی زمین هیچکس را از او دوست تر ندارم زن گفت یا رسول

الله راست میگوید مرا بسیار دوست میدارد و لیکن بجهة آنکه سیاه و کوتاه بالا و قبیح منظر است از او کراهت دارم اگر طلاق من ندهی ترسم که از من چیزی صادر شود
که موجب هلاک من باشد انس رو در ثابت را گفت یا رسول الله من نخلستانی باو داده ام بعوض مهر بفرما تا بمن رد کند من طلاق او بدهم زن گفت یا رسول الله من
نخلستان را با چیزی دیگر باو میدهم رسول فرمود همین نخلستان باو ده نه زائد بر آن زن رد آن نخلستان کرد ثابت طلاق گفت و اول خلعی که در اسلام واقع شد این
بود حق تعالی این فرستاد که الّا آنکه بهر زن داده باشید اخذ آن مکنید بعوض طلاق مگر آنکه دانند که رعایت حقوق نمیتوانند کرد فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر ترسیدید ای حکام یعنی
از علامات معلوم کنید أَلَّا يُقِيمَا آنکه ایشان نمیتوانند کرد مرد و زن حُدُودَ اللَّهِ حکمهای خدای را در زوجیت فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ وزری و وبالی
نیست بر مرد و زن فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ در آنچه زن خود را بان فدیه باشد بان از بند زوجیت یعنی از انکه شوهر داده شوهر طلاق و گفته باشد تِلْكَ این احکام
مذکوره از طلاق و رجوع و خلع حُدُودُ اللَّهِ اندازهای خداست فَلَا تَعْتَدُوهَا پس در مگذرید از آن و نگه داشت آن کنید وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ
اللَّهِ و هر که بیرون رود از آن حدود و اندازهای خدا که مقرر فرموده فَأُولَٰئِكَ پس آنگروه هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران بر نفس خود فَإِنْ
طَلَّقَهَا پس اگر طلاق دهد زن خود را بعد از طلاق دوم فَلَا تَحِلُّ لَهُ پس حلال نباشد آن زن مر آن مرد را مِنْ بَعْدُ از پس طلاق سیم حَتَّىٰ تَنْكِحَ
زَوْجًا غَيْرَهُ تا وقتیکه نکاح نماید در او در شوهری غیر از شوهر اول شوهر دوم با او مباشرت کند آورده اند که دختر عبدالرحمن قرظی که سه طلاق شده
بود از رفاعه بن وهب قرظی و بعقد شوهری دیگر در آمده خواست که با شوهر اول آشتی کند قبل از مباشرت زوج ثانی حضرت منع نموده فرمود که ای زن
میخواهی که برفاعه رجوع کنی و حال آنکه لذة جماع زوج ثانی در نیافته و زوج ثانی لذة ترا نچشیده یعنی بدون مباشرت زوج ثانی جایز نیست رجوع بزوج
اول و حکمة در این منع است از تعجیل کردن بطلاق فَإِنْ طَلَّقَهَا پس اگر طلاق دهد شوهر ثانی بر غیرت خود بعد از مباشرت فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ
گناهی نیست زوج اول را و این زن طلاق داده شده أَنْ يَتَرَاجَعَا آنکه با یکدیگر رجوع کنند بنکاح جدید بعد از انقضای عده از شوهر دوم إِنْ ظَنَّا
أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ اگر ظن غالب ایشان باشد آنکه بپای دارند احکام خدای را که حقوق زوجیت است وَتِلْكَ و اینکه مذکور شد از احکام تحریم و
تحلیل حُدُودُ اللَّهِ اندازهای مقرر حق تعالی است يُبَيِّنُهَا بیان میکند آنرا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که میدانند که این احکام از نزد حق تعالی است
و عمل میکنند بمقتضای علم خویش وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ و چون طلاق دهید زنان را فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ پس برسند بنهایة مدة خود یعنی قریب بانقضای عده
فَأَمْسِكُوهُنَّ پس نگاه دارید ایشان را بِمَعْرُوفٍ بنکوئی که انعدام قصد ضرر و آزار است أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ یا رها کنید و بگذارید ایشان را
تا از عده خود بیرون آیند و مالک نفس خود شوند نه آنکه هرگاه بنزدیک انقضای عده شود رجوع کنید بقصد ضرر رسانیدن بایشان چنانکه میفرماید وَلَا
تُمْسِكُوهُنَّ و باز مدارید ایشان را یعنی رجوع مکنید ضِرَارًا بر وجه ضرر رسانیدن لِتَعْتَدُوا تا ستم کنید بر ایشان بدرازی مدة و عدة وَمَنْ يَفْعَلْ
ذَٰلِكَ و هر که بکند چنین یعنی ضرر بزن رساند بر وجه مذکور فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ پس بتحقیق که بیداد کرده است نفس خود را و او را در معرض غضب الهی آورده
و آزار رساننده بزنان صاحب شریعة ملعون است چه در حدیث صحیح وارد شده که حق تعالی لعن کرده که هر که مسلمانی را ضرر رساند یا آنکه باو مکر کند وَلَا
تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ و فرا مگیرید احکام الهی را هُزُوًا آنچه بآن سخریه کنند و از آن اعراض نمائید وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ و یاد کنید نعمتهای خدای را که خاص
است بر شما از آن جمله هدایت بشرف اسلام و بعثت سید انام و آسانی تکلیف در احکام خصوصا در باب نکاح چه در شرایع امم سابق هیچکس را زیاده از یک زن
در نکاح روا نبودی مگر پیغمبر را و در شرع ما تا چهار زن در یک عقد جایز است و همچنین بعد از طلاق مراجعت جایز نبودی ما را رواست و مادام که زن مطلقه
زنده بودی عقد زن دیگر حلال نبودی و در این شریعة حلال است پس بر این نعمتها شکر گذاری کنید وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ و آنچیز را که فرستاده شده است بر
شما مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ از قرآن و احکام حدود و شریعة يَعِظُكُمْ بِهِ پند میدهد خدای شما را بآنچه بشما فرو فرستاده شده وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای
در مخالفت احکام وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید آنکه خدای بِكُلِّ شَيْءٍ به همه چیزها خصوصا با اعمال و مصالح درون کار شما عَلِيمٌ داناست آورده اند که جمیله
بنت یسار که خواهر معقل یسار بود و شوهر او ابو دحداح وی را طلاق داد و بگذاشت تا عدة او بسر آمد بعد از آن باز اراده نکاح او کرد برادر جمیله در خشم
شده گفت من خواهر خود را باو دادم و او بجرمی طلاق داد و باز آمده که وی را نکاح کند بخدا که هرگز وی را باو ندهم خدای تعالی این فرستاد که وَإِذَا
طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ پس برسند بنهایة مدة خود یعنی عدة ایشان بسر آید فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ پس منع مکنید ایشان را آنکه
نکاح در خواهند أَزْوَاجَهُنَّ شوهران پیشین خود را إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ چون تراضی دهند شوهران و زنان میان یکدیگر بِالْمَعْرُوفِ بهر چه در شرع
نیکوست مانند نکاح حلال و مهر جایز و حسن معاشرت ذَٰلِكَ آنچه مذکور شد از نهی منع زنان يُوعَظُ بِهِ پند داده میشود بدان مَنْ كَانَ مِنْكُمْ
هر که باشد از شما که بوجه اخلاص يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بگروید بخدا و روز بازپسین ذَٰلِكُمْ این پند گرفتن و ترک منع و ضرر أَزْكَىٰ لَكُمْ
پاکیزه تر است مر شما را از روی معاشرت و زندگانی وَأَطْهَرُ و پاکتر از پلیدی گناه که آن اندیشه حرام است وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند صلاح مردان
و زنان که رغبت بیکدیگر کنند وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمیدانید آورده اند که معقل یسار مردی صالح خداترس بود چون پیغمبر این آیه را بر او خواند
بگریست و گفت یا رسول الله از این توبه کردم و کفارة سوگند بداد و خواهر خود را با بو دحداح عقد بست بعد از حکم طلاق ذکر اطفال میکند و بیان شیر
دادن ایشان و میفرماید وَالْوَالِدَاتُ یعنی زنانی که مفارقه واقع شده باشد در میان ایشان و شوهران و طفل شیرخواره در میان بود حکم ایشان دادن
يُرْضِعْنَ شیر دهند أَوْلَادَهُنَّ فرزندان خود را حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ دو سال تمام و این حکم مذکور لِمَنْ أَرَادَ برای کسی است که خواهد أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ
آنکه تمام گرداند شیر دادن فرزند را و این دلیل است بر آنکه زیاده از دو سال شیر دادن واجب نیست و بر آنکه جایز است کمتر از دو سال شیر دادن وَعَلَى

المولود

۱۲ ربیع

الْمَوْلُودِ لَهُ و برای کسی که فرزند برای او زاییده شده یعنی اولیاء اطفال که پدرانند رِزْقُهُنَّ روزی دادن این شیردهندگانست یعنی خورش ایشان وَكِسْوَتُهُنَّ و پوشش ایشان بِالْمَعْرُوفِ بطریق نیکوئی که از اعتدالست نه تنگ گیری در آن لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا تکلیف کرده نشده هیچ نفسی مگر گنجایش و توانائی آن یعنی پدران باید که بقدر توانائی و وسع خود نفقه بدهند نه زیاده بر آن لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ باید که رنج نرساند مادر بِوَلَدِهَا بفرزند شیرخوار خود در آنکه او را از خود جدا کند و تنگ دل گردد وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ و باید که ضرر نرساند آنکه فرزند برای او متولد شده یعنی پدر بِوَلَدِهِ بفرزند خود که او را بوقت شیرخوارگی از مادر بستاند وَعَلَى الْوَارِثِ و بر میراث خوار پدر واجبست چون پدر فوت شود مِثْلُ ذَلِكَ مانند آنکه بر پدر بود از نفقه و کسوه و ضرر نرسانیدن بطفل فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا پس اگر خواهند پدر و مادر جدا کردن فرزند را از شیر خوردن از کمتر دو سال تمام شود عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا از روی خوشنودی والدین وَتَشَاوُرٍ و از وجه مشورت کردن با یکدیگر در مصلحت آن فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس وبالی نیست بر ایشان در این امر و اعتبار رضای والدین و مشورت جهت مراعات صلاح طفلست و ضرر نرسانیدن باو وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا و اگر خواهید ای پدران اطفال آنکه طلب شیر دادن کنید از زنان شیردهنده أَوْلَادَكُمْ فرزندان خود را یعنی هرگاه که خواهید دایه گیرید بجهت شیر دادن اولاد خواه مادر را مانعی باشد خواه نه و قوی که مادر باجرة باکثر از اجرة دایه راضی باشد فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس گناهی نیست بر شما در دایه گرفتن إِذَا سَلَّمْتُمْ اگر تسلیم کنید بدایها مَا آتَيْتُمْ آنچه داده کرده اید دادن آن را بدایشان پس از تسلیم نمائید بِالْمَعْرُوفِ بر وجهی که نیکو باشد در شرع بخشنودی قلبی مضایقه و تنگ گیری وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای و باز گرفتن اجرة شیر دادن و تقصیر کردن در امر فرزندان خود وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید بدرستیکه خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ بدانچه میکنید از نیکی و بدی بیناست و شما را بدان جزا خواهد داد و بعد از ذکر عدة طلاق بیان عدة وفات می کند بقوله وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ و آنانکه بمیرند از شما وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا و بگذارند زنان را باید که زنان ایشان يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ انتظار برند بنفس خود بعد از مردن شوهران أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا چهار ماه و ده روز فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ پس چون برسند بنهایت عدة خود که آن تمام شدن چهار ماه و ده روز است فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس هیچ وزری و وبالی نیست بر شما بحکام شرع و بالای ورثه و اولیای شوهران فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ آنچه زنان کنند در نفسهای خود که شوهر کردن ایشانست بِالْمَعْرُوفِ بنیکوئی یعنی بچیزیکه در شرع و عقل جایز است و با موافق شریعت از ایجاب و قبول شرعی و رعایت ارکان عقد وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بانچه میکنید ای مردان و زنان خَبِيرٌ داناست و شما را بدان جزا خواهد داد وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ گناهی نیست بر شما ای راغبان نکاح فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ در آنچه بکنایه چیزی گوئید بان مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ از خواستگاری زنان که هنوز در عده باشند نه آنکه بتصریح ذکر نمائید أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ یا آنکه پوشیده در نفسهای خود و در کرامت کنید بکنایه و نه بتصریح مراد آنستکه زن اگر در عده باشد بکنایه خواستگاری آن میتوان کرد نه بتصریح عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ می داند خدای آنکه شما سَتَذْكُرُونَهُنَّ زود باشد که یاد کنید آن زنان را و صبر نتوانید کرد بر سکوت رغبت بر ایشان بجهت خوف آنکه مبادا کسی دیگر ایشان را بنکاح در آورد و بجهت این بر شما مباح کرده اند خواستگاری را در حالت عده بکنایه نه بتصریح وَلَكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا مگر آنکه بگوئید سخنی نیکو مشتمل بر حسن معاشرت وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ و قصد مکنید عقد نکاح آن زنان تا برسد کتاب یعنی آنچه خدای نوشته و فرض کرده از عده أَجَلَهُ بنهایت خود و مدة او منقضی گردد وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ و بدانید که خدای می داند آنچه در دلهای شماست از عزم بر کاری که جایز نیست فَاحْذَرُوهُ پس بترسید و حذر کنید از عذاب او و قصد حرام مکنید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ و بدانید که خدای آمرزنده است آنکه بترسد از عقوبت او و از ترک عزم حرام حَلِيمٌ بردبار است و بعذاب تعجیل نکند آورده اند که عادت عربان بود که طلاق بسیار دادندی و مراجعت کردندی رسول صلعم این را نپسندید فرمود چه می شود این قوم را که باحکام خدای تعالی بازی میکنند زنان را طلاق بناید داد مگر بجهت علتی با کمان بدی اصحاب که این سخن را شنیدند گمان بردند که هر طلاقی ایشان را اثمی خواهد بود حق تعالی بجهت دفع این توهم این فرستاد لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ گناهی نیست بر شما اگر طلاق دهید زنان خود را که مفروض المهر بوده باشند مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ مادام که مس نکرده باشید ایشان را مراد جماع است أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ مگر گاهی که فرض و تقدیر کرده باشید یعنی نام مهر برده باشید در صیغه نکاح برای ایشان فَرِيضَةً مهری مفروض و مقدر و ذکر در این هنگام نصف مهر لازم است وَمَتِّعُوهُنَّ و بعد از طلاق غیر مفروض المهر متعه بدهید بدیشان یعنی بمقدار مال که ممتع و برخوردار شوند از آن مرویست که مردی انصاری در عقد نام مهر نبرد و قبل از دخول او را طلاق داد این آیه آمد سید عالم صلعم فرمود که وی را ممتع ساز و اگر چه قلنسوه تو باشد غرض آنستکه متعه دادن واجب است و آن بقدر حال طلاق دهنده باید عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ بر مرد توانگر باندازه او بر توانگری وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ و بر مرد درویش و تنگدست بمقدور دست رس وی مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ متعه دادنی بوجهی که نیکو باشد در شرع حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ متعه واجب لازم بر نیکوکاران یا نیکوئی کنندگان بنفسهای خود بجهت مبادرت بامر الهی فقهای ما تصریح کرده اند که متعه بر غنی اسبی است یا جامه قیمتی یا ده دینار طلا و بر متوسط پنج دینار است یا جامه میانه و بر فقیر دیناری یا انگشتری وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ و اگر طلاق دهید زنان را پیش از آنکه مس کنید ایشان را یعنی مجامعت نمائید وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً و حال آنکه مقرر کرده باشید برای ایشان مهری فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ پس بر شماست ادا کردن نیمه آنچه فرض کرده اید یعنی نصف مهر إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ مگر عفو کنند آن زنان که اهلیت عفو داشته باشند از بلوغ و رشد و عقل یعنی ابرای ذمه مرد و خود نمایند و هیچ از ایشان نگیرند أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي یا عفو کند آنکسی که بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ بدست او ست بستن نکاح زوجه مراد ولی زوجه است که پدر است یا جد پدری گاهی که زوجه صغیره بود با ملاحظه غبطه صغیره وَأَنْ تَعْفُوا و عفو کردن شما ای اولیای عقد با ملاحظه غبطه أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى

زن نکرده

نزدیکتر است برای پرهیزکاری از تعدی و یافتن ثواب وَلَا تَنسَوُا الْفَضْلَ و فراموش نکنید تفضل و احسان را بَيْنَكُمْ در میان یکدیگر یعنی اولیای زن
اندیشه کرده که زوج از عقد زوجه خود محروم ماند و هیچ مهر او را نستانند و نبره عفو طرز إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بدرستی که خدای آنچه می‌کنید از فضل و احسان
بالکلیه بَصِيرٌ بیناست و تفضل و احسان شما را ضایع نخواهد کرد و چون حقتعالی ترغیب بندگان کرد بر اطاعت احکام شرعیه بعد از آن تخصیص صلوة
فرمود از آن بمحافظت بر آن زیرا که اعظم طاعات است و با جهت شکرگذاری بر بیان احکام طلاق امر بصلوة کرده میفرماید که حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ مواظبت
کنید بر نمازهای فریضه و ادای آن نمایید در وقتهای آن با ملاحظه حدود و شرایط آن وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ و مداومت کنید در نماز خصوصاً نمازی را که
متوسط است میان پنج نماز شبانه روزی یا نمازی که مزید فضل دارد نسبت بباقی نمازهای پنجگانه اکثر اصحاب ما برآنند که مراد نماز عصر است که در هر طرف
آن دو نماز است که در اول قصر است یعنی نماز پیشین و خفتن و در هر طرف دیگر قصر راه ندارد یعنی نماز صبح و شام و نزد بعضی دیگر مراد نماز بامداد است که
در میان سیاهی شب و روشنائی روز گذارده می‌شود یا میان دو نماز لیلی و دو نماز نهاری مؤدی می‌شود یا باعتبار آنکه هر طرف او نمازی است که در او قصری میکنند
و نماز پیشین است که در وسط نهار میگذارند و یا نماز شام که میان نمازهاست در مقدار یا میان دو نماز اخفاتیه و دو صلوة جهریه است و یا میان دو نماز شب
که قصر در آن راه نیست و قول اول اصح و اشهر است وَقُومُوا دیگر امر میفرماید که بپای بایستید لِلَّهِ برای خدا و محض اخلاص و قَانِتِينَ در حالتی که فرمانبردار
او باشید از ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام مرویست که مراد باین قنوت دعا در نماز و بعد از امر بمحافظت نماز بیان کیفیت نماز خوف میکند فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر ترسید از
حرب کننده یا از سبع ضرر رساننده یا از حشرات آزار کننده و امثال آن فَرِجَالًا پس نماز گذارید در حالتی که پیادگان باشید در رفتن أَوْ رُكْبَانًا یا سواران
بقدر امکان ملاحظه شرایط و افعال آن کنید فَإِذَا أَمِنتُمْ پس چون ایمن شوید و خوف زایل گردد فَاذْكُرُوا اللَّهَ پس یاد خدا کنید یعنی نماز گذارید با جمیع ارکان
كَمَا عَلَّمَكُم همچنانکه در آموخت شما را مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ آنچه نبودید که او را بدانید بخودی خود و از آداب و احکام نماز و کیفیت آن در حالت امن و خوف
آورده‌اند که رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده یکسال عده میداشتند و جامهای کهنه پوشیده از زینت بر خود منع کردندی و اگر شهری بودندی در همان خانه
که با شوهر بود با اولیای شوهر بسر بردندی یا اولیای زن در همان منزل جهت او خانه بنا کردندی و اگر صحرانشین بودندی از پلاس خانه جداگانه برای ایشان ساختندی
و یکسال از آنجا بیرون نیامدندی و نفقه از اولیای شوهر گرفتندی و وقتی که از خانه مقرری بدر آمدندی نفقه ساقط شدی چون حضرت رسالت پناه بمدینه آمد
حکیم بن حارث طایفی که با آنحضرت بمدینه هجرت کرده بود در گذشت و از وی زنی و پسری و مادری و پدری بماند حضرت ترکه را بر پسر داد و پدر و مادر و زن را
نصیبی تعیین فرمود اما حکم کرد که یکسال از ترکه نفقه بوی رسانند در این محل این آیه نازل شد که وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ و آنانکه وفات کنند از شما و
يَذَرُونَ أَزْوَاجًا و بگذارند زنان را وَصِيَّةً فرض شده بر ایشان وصیتی معنی آنکه وصیت کنند وصیت کردنی لِأَزْوَاجِهِم برای زنان خود
مَتَاعًا متعه دادن را بنفقه و کسوه و مسکن از ترکه إِلَى الْحَوْلِ تا یکسال غَيْرَ إِخْرَاجٍ نه بیرون کردن ایشان از مساکن مقررشان این حکم در اول اسلام
بوده و بعد از آن بآیه اربعة اشهر و عشرا منسوخ شد فَإِنْ خَرَجْنَ پس اگر بیرون روند از منزل شوهران بعد از یکسال فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس وبالی نیست
بر شما ای اولیای شوهران یا ای حکام شرع فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنفُسِهِنَّ در آنچه کنند زنان در نفسهای خود از زینت و طلب شوهر مِن مَّعْرُوفٍ از آنچه
موافق شرع باشد یعنی طلب شوهر و زینت یعنی بعد از انقضای عدة وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالب است که انتقام کشد از هر که مخالفت حکم او کند حَكِيمٌ صواب
کار است در آنچه فرماید از مصالح مرویست که چون حق تعالی آیه متعه فرستاد بعضی مردمان بگمان آنکه متعه دادن سنت باشد نه واجب ترک آن میکردند حق تعالی بجهت تاکید
حکم متعه تکرار آن فرمود که وَلِلْمُطَلَّقَاتِ و زنان طلاق داده شده را که مس کرده باشند و فرض مهر نکرده مَتَاعٌ متعه است که بآن برخوردار شوند
بِالْمَعْرُوفِ بطریق نیکوئی که ملاحظه احوال ثلثه است یعنی توانگری و فقر و توسط حَقًّا واجب کرده این حکم را حق تعالی حقی عَلَى الْمُتَّقِينَ بر پرهیزکاران
از شرک یعنی بر همه مسلمانان كَذَٰلِكَ همچنانکه احکام طلاق و عده بیان کرد يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ روشن میگرداند خدای برای شما دلائل و احکام خود را
در معاش لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شاید که شما عقول خود را کار فرمایید در تفکر در آن و قبول آن نمایید و چون حق تعالی در این آیه فرمود در عقب آن ایراد آیات
خود میفرماید أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی ای بیننده و بنظر تعجب نگاه نمیکنی إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَارِهِمْ بجانب آنانکه بیرون رفتند از منزلها و سرایهای
خود وَهُمْ أُلُوفٌ در حالتیکه ایشان چندین هزار بودند حَذَرَ الْمَوْتِ بجهت احتراز کردن از مرگ و اینها از اهل داوردان بودند و این قریه ایست از نواحی
واسط بجهت آنکه طاعون در میان ایشان واقع شده بود اکثر ایشان جلای وطن کردند و آنهائی که از دیار خود بدر رفتند بسلامت ماندند و آنها که در شهر
ماندند اغلب مردند چون طاعون برطرف شد آنها که جلای وطن کرده بودند باز آمدند و در وطن خود ساکن گشتند همه اتفاق کردند که اگر بعد از این طاعون
عود کند جملگی از شهر بدر روند دیگر طاعون عود کرد همه آن دهی که بقول ابن عباس چهل هزار بودند از آن ده بیرون رفتند تا در وادی که میان دو
کوه بود فرود آمدند فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ پس گفت مر ایشان را خدای یعنی فرشته بامر خدای ایشان را گفت مُوتُوا بمیرید پس همه بمردند با چهارپایان خود بجهت
شامت معصیت و چون مدتی بر این بگذشت همه پوست و گوشت ایشان خاک شد و از ایشان جز استخوان نبود ثُمَّ أَحْيَاهُمْ بعد از آن زنده کرد حق تعالی
ایشان را در وقتی که حزقیل بن بوزی که خلیفه سیم موسی بود با قوم خود بآن موضع گذر کرد و آن استخوانها را بدید توقف فرمود و در آنها تفکر میکرد
حق تعالی بوی وحی کرد که ای حزقیل میخواهی که آیتی بتو نمایم که مرده را چگونه زنده میکنم گفت نعم یا رب خطاب آمد که فلان کلمه بگوی تا ایشان را زنده گردانم
حزقیل چون آن بگفت استخوانهای ایشان بیکدیگر پیوسته شد گوشت و پوست بر آنها ظاهر شده همه زنده شدند برخواستند و میگفتند سبحانک اللهم و بحمدک لا
اله الا انت و تنخ دار بر بستند و از ایشان نسل افتاد و ایشان را از دیگران باز توانستی دانست که اثر مردگان بر روهای ایشان ظاهر بودی و هر جا که

و منتشر

پوشید تکجرب شدی هیچون کفن بر مرده پس از مدتی احیشان در سید بمردند ابن عباس گوید ان اثر اند دران کوه که از فرزندان ایشان باشد موجود باشد ان
الله بدرستی که خدای لذو فضل علی الناس هر اینه خداوند تفضل و رحمتست بر همه مردمان چه این مردها را زنده میکرداند تا از ان اعتبار گیرند و
یقین شوند بر حشر اجساد در روز معاد و انقصه را بر ایشان خواند تا از ان عبرت گیرند و بحشر بگروند ولکن اکثر الناس لا یشکرون ولیکن بیشتر مردمان
همچنانکه باید شکر الهی نمیکنند و بان نمیگروند و فایده این دلیر کردانیدن مسلمانانست بر جهاد و ترغیب ایشان و توکل کردن بر قضای الهی و لهذا در
عقب این امر بقتال کرده میفرماید که وقاتلوا فی سبیل الله و کارزار کنید در راه خدای برای اشکارا کردن دین اسلام بدون دلیل و ترس از مرگ چه فرار
از موت فایده نمیدهد چنانکه معلوم شد پس باید قوی جهاد کنید در راه او سبحانه واعلموا ان الله سمیع و بدانید که خدای تعالی شنواست قول کسانی را
که بعذرهای ناپسندیده از جهاد باز می ایستند علیم داناست بنیت مخلصان از جهاد و سابقان بان همه را بر وفق نیات جزا و سزا خواهد داد بعد از امر بجهاد
که از اعمال بدنیه است ترغیب بندگان میکند باعمال مالیه بقوله من ذا الذی یقرض الله کیست انکسیکه بخلوص نیت قرض دهد خدای را یعنی بندگان
درمانده را قرض دهد بقصد ثواب دهد خدا قرضا حسنا قرضی نیکو یعنی در وقت طلب قرض از او عذر نگوید یا منت ننهد یا طمع زیادتی نکند در حدیث صحیح
ثابت گشته که بر در بهشت نوشته است که ثواب قرض دادن هیجده است و ثواب صدقه ده است فیضاعفه پس مضاعف کرداند خدای و زیاده بر زیاده
سازد اجر انرا له برای او اضعافا کثیرة زیادتهای بسیار و بعضی مراد بقرض صدقاتست در راه خدای و حق تعالی انرا قرض گفته بجهة انکه همچنانکه
قرض را عوض لازم است ثواب صدقه نیز بر خدای لازم است که بصدقه دهنده رساند والله یقبض و خدای تنگ میکند روزی را بر بعضی بر وفق
حکمت و یبسط و گشاده میکرداند روزی را بر جمعی بر وفق مصلحت والیه ترجعون و بسوی حقتعالی بپاداش و باز کردانیده خواهید شد مرویست که
بعد از نزول این ایه حضرت رسالت صلعم فرمود که حق تعالی روز قیامت با بعضی بندگان گوید که ای بنده مومن از تو طعام خواستم ندادی و از تو اب طلبیدم امتناع
کردی و از تو جامه طلب کردم ندادی بنده گوید بار خدایا این چگونه بود گوید فلان بنده من گرسنه بود از تو طعام خواست و فلان برهنه از تو جامه طلب کرد
و فلان اب خواست محروم گردانیدی قسم بجلال من که امروز فضل خود را بازگیرم چنانکه تو از ایشان بازگرفتی پس حقتعالی سائل را بخود گفته نامعلوم [illegible]
شود که هرچه بدرویش دهند همانست که باو سبحانه داده اند و روایتست که حقتعالی خطاب کرد به داود علیه السلام که ای داود اکرام برده خانه خود بپای چرمین
دهی داود گفت بار خدایا مرا طاقت جواب تو نیست فرمود که درویشان نایب مناب منند پس هرچه در حق من خواهی کرد در باره ایشان بجای اور و در
حدیث صحیح امده که حضرت امام زین العابدین علیه السلام دست خود را نزد صدقه دادن می بوسیدند از او پرسیدند فرمود دست صدقه دهنده واقع میشود در دست
خدا پیش از انکه در دست سائل واقع شود از حضرت رسول صلی الله علیه و اله مرویست که هر که چیزی به قرض ببرادر مومن دهد حق تعالی بوزن هر درمی برابر
کوه احد و طور سینا حسنه در نامه اعمال او بنویسد مرویست که چون ایه من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا نازل شد ابو دحداح گفت یا رسول الله فدای
تو باد مادر و پدر من خدای از ما وام میخواهد و وی غنی است گفت اری میخواهد تا بدان سبب شما را در بهشت کند گفت اگر من خدای خویش را وام دهم تو مرا ضمان
کنی بهشت گفت اری هر که صدقه دهد وی را در بهشت جا دهد گفت ... من با من باشد گفت اری گفت دختر من دحداحه با من باشد گفت اری گفت دست
مرا من ده بدین که میگوئی پیغمبر دست فرا وی داد گفت مرا دو بستانست یکی زیر شهر و یکی بالای شهر و مرا جز ان ملک نیست من وام دادم بخدای عزوجل
پیغمبر گفت یکی را بده و یکی را معیشت خود کن گفت گواه کردم ترا که رسول خدائی که بهترین هر دو بوستان یکی را در کار خدا کنم و ان حایطی بود که در وی ششصد
بن خرما بود انس گفت خدای تو را بدان جزا دهد بهشت ابو دحداح رفت بنزدیک ام الدحداح ابتدا کرد و این شعر انشا کرد شعر هداک ربی
سبل الرشاد الی سبیل الخیر والسداد بینی من الحایط بالوداد فقد مضی قرضا الی التناد فارتحلی بالنفس والاولاد لا شک والبر فخیر زاد
قدمه المرء الی المعاد ام الدحداح وی را گفت سودمند باد بیع تو و مبارک کناد خدای بر تو انچه خریدی پس دست کرد و هر خرمائی که اندر دهن کودکان
بود از دهن ایشان بیرون کشید و از استین ایشان بیرون کرد تا اگاه که شدند بدان حایط دیگر پیغمبر صلعم گفت کم من عذق رداح لابی الدحداح فی الجنة یعنی بسا
بوستانهای خرماهای گرانمایه و سراهای فراخ عرصه که خدای عزوجل بابو دحداح دهد در بهشت و بدانکه حق تعالی ذکر جهاد کرد و بیان انچه مدد و معاون
انست از قرض و صدقه در عقبش بیان قصه میکند که مشهورست میان بنی اسرائیل و متضمن تحریضست از ترک جهاد و مستلزم جد و جهد کردن در این
باب و تعلل و اهمال ناکردن در ان و میفرماید که الم تر ایا ندیدی ای بیننده یعنی بدیدی و دانستی الی الملا من بنی اسرائیل بجمعی از اشراف رای و تدبیر
از فرزندان یعقوب من بعد موسی پس از وفات موسی اذ قالوا لنبی لهم در وقتی که گفتند مر پیغمبر خود را و ان یوشع بن نون بود و بقول
اصح اشموئیل که حق تعالی بعد از الیسع به بنی اسرائیل فرستاده بود بر هر تقدیر گفتند باو که بحکم خدای ابعث لنا برانگیز از برای ما یعنی تعیین کن برای
ما ملکا نقاتل فی سبیل الله پادشاهی را تا باعانت او کارزار کنیم در راه خدای با جالوت که پادشاهی بغایت ظالم و کافر است و قوم او در غایت ظلم
و کفرند و ما را ایذا و ازار میرسانند قال گفت ان پیغمبر هل عسیتم ایا هیچ شاید و متوقع باشد از شما ان کتب علیکم القتال اگر فرض کرده شود
شما کارزار کردن با دشمن دین ان لا تقاتلوا انکه کارزار نکنید قالوا گفتند در جواب او که وما لنا و چیست مارا یعنی چه غرض باشد مارا ان لا
نقاتل فی سبیل الله انکه مقاتله نکنیم در راه خدای وقد اخرجنا من دیارنا و حال انکه بیرون کرده شده ایم از مساکن خود وابنائنا و
از پسران خود یعنی مارا مهجور ساختند از ان ایشان چه جالوت و اعوان او پسران ملوک و روسای ایشان را چهارصد و چهل تن گرفته بودند و چندی گرفته
را از منازل ایشان بیرون کرده از این جهت بنی اسرائیل در حرب مبالغه داشتند فلما کتب پس انهنگام که نوشته شد و فرض گشت علیهم القتال

برایشان کارزار کردن با دشمنان بن تولّوا برگشتند و فرمان نبردند الا قلیلا منهم مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده بودند بعدد اهل بدر
والله علیم بالظالمین و خدا داناست بستمکاران که از جهاد تخلف کردند و چون اشموئیل بر ایشان حجت گرفت از حق تعالی استدعا نمود که پادشاهی برای ایشان
تعیین فرماید خدای تعالی ظرفی پر از روغن و عصائی بدو فرستاد و فرمود هر که نزد تو آید و این روغن در ظرف بجوش در آید و این عصا با قامت او برابر باشد
پادشاه او باشد اشموئیل این سخن را بقوم رسانید هر یک از بزرگان بنی اسرائیل بخانه او تردد آغاز کردند برای هیچ کس روغن بجوش نیامد و عصا با
قامت ایشان برابر نشد تا مردی سقا یا دباغ که شاول نام داشت و بواسطه درازی قامت او را طالوت گفتندی بخانه اشموئیل در آمد فی الحال روغن
بجوش در آمد و عصا با قامت او برابر آمد وقال لهم و گفت مر ایشان را یعنی بنی اسرائیل را نبیهم پیغمبر ایشان یعنی اشموئیل ان الله بدرستی که خدای
قد بعث لکم بتحقیق که برانگیخت برای شما طالوت ملکا طالوت را پادشاهی فرمانروائی و او از فرزندان ابن یامین بن یعقوب بود قالوا
گفتند در جواب اشموئیل که انی یکون له الملک چگونه باشد و از کجا سزاوار باشد مر طالوت را پادشاهی کردن علینا بر ما ونحن احق
و حال آنکه ما سزاوارتریم بالملک منه بپادشاهی که از سبط یهوداییم و پادشاهی از او بوارث داریم و صاحب ثروة و جاهیم پس ما سزاوارتر باشیم
بپادشاهی از طالوت که سبط ابن یامین است و در آن سبط نه نبوة است و نه مملکت و با وجود این مردیست سقا یا دباغ ولم یؤت سعة
و داده نشده است بسیاری و فراخی من المال از مال دنیا یعنی با آنکه وارث ملک نیست صاحب ملک خزائن و مال نیست تا تجهیز لشکر
تسخیر مملکت کند قال گفت اشموئیل ان الله اصطفیه بدرستی که خدای برگزید طالوت را علیکم وزاده بسطة بر شما و افزونی داد او را
گشادگی و بسیاری فی العلم در دانش که سیاست و تدبیر مملکت داری و حفظ عدالت مبادی عبث باشد گویند مراد بعلم دانستن آداب حرب است
والجسم و دیگر بیفزود او را در تن یعنی هیکل او را در کیفیت و کمیت با حسن وجهی بسیار است چه طالوت مردی تنومند و با جمال بود و بیک سر و گردن از اهل
زمان خود بلندتر بود والله و خدای که مالک الملک است یؤتی ملکه من یشاء میدهد ملک خود را بهر که خواهد و میداند که او را صلاحیت
ملک داری هست والله واسع و خدای بسیار فضل است در دادن زمام اختیار بقبضه دست اقتدار بهر که خواهد علیم داناست باستحقاق کسی که
او را برمیگزیند القصه بنی اسرائیل این کلام نشنیدند باور دیگر چنانکه دأب ایشان بود از طریق لجاج در آمده گفتند طالوت را علامتی باید تا دلها را
بفرمان برداری او رغبتی پدید آید اشموئیل از خدای درخواست حق تعالی و برا از علامات پادشاهی او اعلام داد وقال لهم نبیهم و گفت مر ایشان را
پیغمبر ایشان ان آیة ملکه بدرستی که نشانهای پادشاهی طالوت ان یأتیکم التابوت آنست که بیاید تابوت و آن صندوقی بود که صورتهای همه
انبیا از آدم تا خاتم در آنجا نقش کرده و آن تابوت از چوب شمشاد بود بطلا زینت داده و سه گز طول او بود و دو گز عرض آن بود فیه سکینة در آنجا
سکینه است و آرامشی من ربکم از نزد پروردگار شما یعنی چیزیکه تسکین خواطر شما در آن باشد گویند سکینه جانوری بود بمقدار گربه و دو چشم
داشت چون شعله آتش و هر که کسی را قوة دیدن آن نبود و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که روی او مشابه روی آدمی بود و دو بال داشت بوقت کارزار
از تابوت بیرون آمدی و مانند دیبائی سخت میدید بر روی دشمنان جستی و ایشان را متفرق ساختی و بنی اسرائیل همیشه این تابوت را پیش صف لشکر بداشتندی
و لهذا اشموئیل گفت که در تابوت طمأنینه و آرامش قلب شماست وبقیة و چیزی باقی مانده مما ترک آل موسی وآل هرون از آنچه بگذاشتند و
را اولاد موسی و اولاد هرون مراد انبیای بنی اسرائیل اند که ابنای عم موسی ع بودند و از آنچه از ایشان در این تابوت مانده بود نعلین و عصا و جامهای موسی ع
بود و عمامه هرون و پاره ترنجبین که در تیه بر ایشان بارید و درنهای الواح و قوم جالوت این تابوت را از بنی اسرائیل گرفته بودند و ببلاد خود برده در
هر موضعی که داشتند آفتی باهل موضع رسیدی آخر در حوالی مزبله دفن کردند حق تعالی فرمود که علامات پادشاهی طالوت آنست که تحمله الملائکة بر دارند
فرشتگان تابوت را از بلاد جالوت و نزد شما آرند و گویند حق تعالی از بعد از موسی بآسمان برد و بعد از آن بجهت علامات پادشاهی طالوت فرشتگان
را امر کرد تا آن را بزمین آوردند و در حین نزول بنی اسرائیل در او مینگریستند ان فی ذلک بدرستی که در رسیدن تابوت بشما لآیة لکم
هر آینه حجتیست شما را بر صدق پیغمبر در پادشاهی طالوت ان کنتم مؤمنین اگر هستید باور دارندگان القصه باور داشتند بنی اسرائیل
بعد از رسیدن تابوت حکم طالوت را اطاعت کردند و هفتاد هزار مقاتله جالوت کردند همه از شهر ایلیا بیرون آمدند و ایشان بقول اشهر هشتاد هزار جوان با قوة بودند
و با شوکت تمام متوجه حرب جالوت شدند و هوا بغایت گرم بود فلما فصل طالوت پس آنگاه که جدا شد طالوت بفرمان اشموئیل از شهر ایلیا
بالجنود با لشکریان ساخته و پرداخته قال گفت طالوت بامر اشموئیل یا بالهام ربانی که ای قوم ان الله مبتلیکم بدرستیکه خدای تعالی آزماینده
شماست یعنی با شما معامله آزمایندگان خواهد کرد در این هوای گرم بنهر بجوی آب که میان اردن و فلسطین ظاهر شود تا مؤمن مطیع و منافق عاصی
بآن امتحان نماید فمن شرب منه فلیس منی پس هر که بیاشامد از این جوی پس نیست از من یعنی بر مذهب من و از اتباع من نیست ومن لم یطعمه
فانه منی و هر که نچشد آن را پس بدرستیکه او از من است یعنی بر مذهب من است که آن آب را نخورد الا من اغترف مگر آنکسی که بدست بردارد
غرفة بیده یک کف آب را بدست خود او در آن کرده اند که حق تعالی بقدرة کامله خود جوی آب در راه ایشان پدید آورد چون لشکر را هوای گرم و تشنگی
غالب بدان جوی رسیدند فشربوا منه پس بیاشامیدند از آن جوی بیاده از گفت سنی الا قلیلا منهم مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده
بودند و بر این چهار هزار و بیک کف آب اکتفا کردند و همه سیراب شدند و مطهرهای ایشان از بقیه آبی که در کف ایشان مانده بود پر شد و آنکه
زیاده از یک کف آشامیدند لبهای ایشان سیاه گشت و تشنگی بر ایشان غالب شد و هرچند آب بیشتر خوردند تشنه تر گشتند و بر کنار جوی ماندند

ازان

از لشکر باز ماندند و شرف فتح و نصرت در نیافتند فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ پس هنگامی که گذشتند از جوی وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنکسان که ایمان آورده بودند
و قول او را تصدیق کرده مَعَهُ با او یعنی باتفاق او از آب بگذشتند قَالُوا گفتند بایکدیگر بعد از مشاهدهٔ قوت و کثرت دشمن لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ
وَجُنُودِهِ نیست ما را توانائی امروز بجالوت و لشکریان او از بعضی علمای تاریخ مرویست که از آن لشکر هفتاد و شش هزار از جوی نگذشتند و چهار هزار که
گذشتند چشم ایشان چون بر لشکر افتاد سه هزار و ششصد و هشتاد و هفت کس از ایشان ترسان و بد دل شده گفتند ما طاقت حرب جالوت نداریم قَالَ الَّذِينَ
يَظُنُّونَ گفتند آنانکه متیقن بودند و بیقین می‌دانستند أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ آنکه ایشان ملاقات کننده‌اند یعنی رسیده‌اند بجزای خدای که مثوبات عظیم است و
اینجماعت سیصد و سیزده تن بودند از لشکریان طالوت که از روی تیقن و خلوص اعتقاد گفتند كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ چه بسیار گروه
اندک مسلمانان که غالب شده‌اند فِئَةً كَثِيرَةً بر گروه بسیار از اهل کفر و عدوان بِإِذْنِ اللَّهِ بعون و نصرت و مددکاری خدای تعالی وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ
و خدای با صبر کنندگانست بتوفیق و قوت وَلَمَّا بَرَزُوا و آن هنگام که مؤمنان صادق الاخلاص ظاهر شدند بر ایشان و صف کارزار راست کردند
لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ برای جالوت و لشکریان او قَالُوا گفتند از روی نیاز که رَبَّنَا ای پروردگار ما أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا فرو ریز بر ما شکیبائی یعنی
صبر بسیار و شکیبائی بی‌شمار بر دلهای ما ریزان گردان وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا و نگاه دار بتوفیق و تایید خود قدمهای ما را در میان حرب وَانْصُرْنَا عَلَى
الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ و یاری ده ما را بر گروه ناگرویدگان فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ پس در هم شکستند کافران را بفرمان خدای یعنی باعانت و توفیق او
وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ و بکشت داود بن ایشا جالوت را بسنگ فلاخن که بر خود وی زده خود در سرش شکسته شده مغزش پریشان شد و لشکر او
تار و مار گشتند و جالوت از اولاد عملیق بن عاد بود و مردی عظیم الجثه و شدید الشوکه بود و بعضی بر آنند که اسلحهٔ که در بر وی بود هزار رطل آهن بود و
خودیکه بر سر داشت سیصد رطل بود القصه لشکر اسلام استیلای تمام یافتند و همه کفار مغلوب و منکوب شدند و طالوت چون شجاعت و دلاوری
داود بدید دختر خود را بوی داد و انگشتر مملکت داری را در انگشت او کرد و او را بر تخت خود نشاند و بطریق عدل مرعی داشت همه مردمان مطیع او شدند
وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ و داد داود را خدای پادشاهی وَالْحِكْمَةَ و پیغمبری بار بود وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ و بیاموزانید او را از آنچه خواست و آن علوم
که پیغمبران را بکار آید یعنی علم شریعت یا مراد زره گریست که بی اعانت آتش او را می ساخت و یا دانستن زبان مرغان و همه حیوانات و یا علم الحان و اصوات
وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ و اگر نه باز داشت خدای بودی مردمان را بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ بعضی از ایشان برخی یعنی اگر دفع کافران نکردی بسبب جهاد مجاهدان
با ایشان لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ هر آینه تباه شدی زمین بکفر و ظلم و غالب شدی کفار بر اهل اسلام وَلَكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای ذُو فَضْلٍ خداوند فضل
و رحمتست عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان یعنی بر مؤمنان در دنیا و آخرت تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ این قصه‌های مذکوره نشانهای قدرت خداوندست نَتْلُوهَا
عَلَيْكَ میخوانیم آن را بر تو یعنی جبرئیل آن را بفرمان ما بر تو میخواند بِالْحَقِّ براستی و درستی و مطابق واقع که ارباب تاریخ در آن اصلا شکی و شبهه ندارند
وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ و بدرستی که تو هر آینه از فرستادگانی بر خلقان تِلْكَ الرُّسُلُ آن جماعت پیغمبران که قصه‌های ایشان گذشت فَضَّلْنَا
بَعْضَهُمْ افزونی دادیم برخی ایشان را بمزیت خصایص و زیادتی فضایل عَلَى بَعْضٍ بر بعضی دیگر از ایشان که در فضل بمرتبهٔ ایشان نرسیده بودند و گر
چه در نبوت مساوی یکدیگر بودند پس تفصیل میکند بقوله مِنْهُمْ و برداشت بوجهی از ایشان مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ بپایهای بلند
مرتبهای ارجمند و باتفاق مراد حضرت سید عالمست که مخصوص است بدعوة عام و حجج متکاثره و معجزات مستمره و آیات متعاقبه و فضایل علمیه و عملیه وَ
آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ و دادیم ما عیسی را که پسر مریم است الْبَيِّنَاتِ معجزهای روشن و موهبتها چون شفا دادن کور مادر زاد و زنده کردن مردگان و امثال
آن وَأَيَّدْنَاهُ و قوت دادیم ما او را بِرُوحِ الْقُدُسِ بروح پاکیزه که جبرئیل در او دمید وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای هدایت همه مردمان را باکراه
و اجبار مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ اختلاف نکردندی آنان که از پس انبیا بودند مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ از پس آنکه آمد بدیشان
نشانهای روشن بر نبوت پیغمبران وَلَكِنِ اخْتَلَفُوا و لیکن اختلاف کردند بر وجه اختیار و بعضی بتوفیق بر راه راست رفتند و جمعی بعناد در گمراهی ماندند
فَمِنْهُمْ پس بعضی از ایشان مَنْ آمَنَ کس بود که بگروید و بر دین اسلام ثابت و دائم بود وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ و از ایشان کس بود که نگرویدند و از دین
حق اعراض کردند این اشارتست بیهود و نصاری که بعد از موسی و عیسی از راه راست بگردیدند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای که ایشان را ملجا
سازد بایمان و بزور بایمان دارد مَا اقْتَتَلُوا اختلاف نکردندی وَلَكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ میکند آنچه را که میخواهد از مقتضای
حکمت و مصلحت که آن تمام اختیار است در قبضهٔ اقتدار بندگان و ملجا نگردانید ایشان را بایمان چه این منافی حکمتست و فعل حق تعالی محض حکمت است و عین مصلحت
است و از این جهت ایشان را بزور و اکراه بر ایمان نداشت بلکه ایشان را اختیار داد در رفتن راه حق و باطل بعد از آن که وعید فرموده بود بر عمل باطل و وعده
داده بر راه راست رفتن يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده‌اید أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ انفاق کنید و بمستحقان رسانید از آنچه که
روزی کرده‌ایم شما را یعنی حقوقی که آن را بمستحقان دهید از زکوة و خمس و انفاق اهل و عیال و قضای دین و غیر آن مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه
بیاید يَوْمٌ روزی که از هول و هیبت آن لَا بَيْعٌ فِيهِ خرید و فروخت نباشد در آن تا کسی خود را از عذاب باز خرد وَلَا خُلَّةٌ و نه دوستی تا کسی حمایت
کند وَلَا شَفَاعَةٌ و نه درخواستی در وقت حلول عذاب وَالْكَافِرُونَ و ناگرویدگان هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران که منع کنند حق خدا را
از مستحق و چون حق تعالی ذکر انعام فرمود و اختلاف ایشان با پیغمبران در عقب آن ذکر وحدانیت خود که اصل اسلام است فرمود اللَّهُ خدای سزای پرستش
لَا إِلَٰهَ هیچ خدائی نیست در وجود بحقیقت إِلَّا هُوَ مگر او که استحقاق عبادت ویرا ثابتست الْحَيُّ زنده است بحیوة ابدی که حیوة همه اشیا بدو

القیوم پاینده و برپای بقا در ذات و صفات و قائم بر تدبیر و حفظ مخلوقات این هر دو اسم بهترین نامهای خداست و لهذا بروایت صحیح ثابت شده که
بیشتر دعای رسول صلعم این بودی که یا حی یا قیوم و ابو امامه نیز روایت کرده که مهتر و بهترین نام خدای تعالی در سه سوره است یکی در سوره البقره الله لا اله الا هو الحی
القیوم دوم در آل عمران الم الله لا اله الا هو الحی القیوم سیم در طه وعنت الوجوه للحی القیوم و در خبرست که هر دو اسم دافع جمیع بلاهاست لا تأخذه
سنة فرا نگیرد او را مقدمه خواب ولا نوم و نه خواب که باطل کننده حواس است مرویست که حضرت رسالت فرمود که قوم موسی او را گفتند که خدا
را خواب باشد موسی علیه السلام گفت یا رب خدایا تو میگفتند این جماعت عالی خطاب آمد که ای موسی من ترا بر این تنبیه کنم یکشبانروز خواب مکن موسی امر الهی را
بتقدیم رسانید بعد از آن فرشته را فرستاد با دو شیشه و گفت خدای تعالی میفرماید که امشب این دو شیشه را در دست نگهدار موسی بحکم الهی آن شیشهها را
در دست نگاه داشت در دست خود را ضبط میکرد تا خوابش نبرد عاقبت خواب بر او غلبه کرد و دستها بهم باز آمد و شیشهها بشکست فی الحال جبرئیل
آمد و گفت حق تعالی میفرماید که تو در خواب دو شیشه را نگه نمی توانی داشت اگر من بخسبم آسمان و زمین را که نگه دارد له ما فی السموات مر او راست
آنچه در آسمانهاست وما فی الارض و آنچه در زمین اند همه در قبضه قدرت اویند من ذا الذی کیست آنکس که یشفع در خواست کند از انبیا و ملائکه
وغیر ایشان عنده نزد او گناه کاری را الا باذنه مگر بدستوری که اجازه شفاعت دهد مرویست که مشرکان میگفتند که بتان شفاعت کننده ما خواهند
بود حق تعالی بجهت رد قول ایشان فرمود که هیچکس شفاعت نکند مگر باذن او سبحانه یعلم میداند خدای ما بین ایدیهم آنچه پیش اهل آسمان و زمین است
از امور اینجها وما خلفهم و آنچه در پس ایشان خواهد بود از کارهای آنجها ولا یحیطون فرا نرسند آفریدگان بشیء من علمه بچیزی از معلومات او
الا بما شاء مگر آنکه او خواهد که بدان عالم شوند و بدانند وسع فرا رسیده است کرسیه کرسی او و آن زیر عرش است و گویند مراد بکرسی علم است
یعنی فرا گرفته علم او السموات همه آسمانها و آنچه در آنست والارض و تمام زمین را و آنچه در آنست از ابی جعفر و ابی عبد الله عم مرویست که پیغمبر صلی
الله علیه و آله فرمود که همه آسمان و زمین نسبت بکرسی مانند حلقه ایست در بیابان ولا یؤده و بدرنج نیفکند و بر او گران نیاید حفظهما نگاه
داشتن آسمان و زمین وهو العلی و اوست برتر از حد و همتا متعالی از امثال و اشباه العظیم بزرگتر از اندیشه فهمها و در نهایت بزرگواری و چون
این شریفه که مشتملست بر اصول اسلام از توحید و عدل و قدرت و حیوة و اراده و غیر آن از اینجهت فضایل بسیار و خواص بیشمار دارد و مندرجست و ثواب
کثیره بر تلاوة آن مرتب و از حضرت رسالت صلعم منقولست که هر که این هر دو آیه را بخواند در وقت شبانگاه حق تعالی او را از جمیع فتنهها نگاه دارد تا بوقت شبانگاه دیگر
و آن دو آیه یکی آیة الکرسیست و دیگری اول سوره حم مؤمن تا والیه المصیر و نیز فرمود که آیة الکرسی را در هیچ خانه نخوانند مگر که شیطان تا سی روز از آن خانه
دور شود و بعد از آن خطاب بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام کرد که ای علی تعلیم ده این آیه عظیم را بفرزندان خود و بیاموز این را با اهل خود و همسایههای خود که حق تعالی
هیچ آیتی بزرگوارتر از این آیه فرو نفرستاده و نیز فرمود که عظیم ترا آیتی که در کلام مجید واقع شده آیة الکرسیست هر که او را تلاوت کند حق تعالی دو فرشته بوی
فرستد تا عملهای نیکوی او در نامه او نویسند و عملهای بد او را محو کنند تا روز دیگر از آن ساعت که آیة الکرسی خوانده و هر که در عقب هر فریضه بخواند منع
نکند او را از دخول بهشت مگر مرگ و هر که در محل رفتن بجامه خواب بخواند حق تعالی او را از همه بلاها و آفتها ایمن گرداند و نیز فرمود که بهترین سورهای قرآن
البقره است و بهترین آیتهای او آیة الکرسیست جابر انصاری روایت کرده که حضرت رسول صلعم فرمود که هر که آیة الکرسی بخواند در عقب هر فریضه هفت آسمان دریده
شوند و بهم متصل نشوند تا آنکه حق تعالی بلطف و مرحمت بخواننده آن نظر فرماید و گناهان او را بیامرزد و هر مؤمنیکه آیة الکرسی بخواند و ثواب آن را در گور
مسلمانان ببخشد حق تعالی چهل شمع نور در قبر هر که در مشرق تا مغرب مرده باشند در قبرها داخل سازد و قبور ایشان را گشاده و پر نور گرداند و برای خواننده
آن ثواب شصت پیغمبر کرامت فرماید و بعدد هر حرفی فرشتهای بیافریند که برای او تسبیح کنند تا روز قیامت و نیز فرموده که این آیه عظیم او را زبانی است که
خدای را تسبیح و تقدیس میکنند نزدیک ساق عرش و هر که در عقب هر فریضه بخواند حق تعالی متصدی قبض روح او شود و چنان باشد که با پیغمبران جهاد کرده باشد
در راه خدای و شهید شده و عبد الله مسعود از حضرت رسالت صلعم روایت کرده که این آیه عظیم تر است از هر چیزیکه حق تعالی آفریده حضرت امام جعفر علیه السلام از آبای کرام
خود روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که چون آیة الکرسی فرود آمد سید عالم صلی الله علیه و آله فرمود که آیتی فرود آمد از گنج عرش و هیچ
از هر چه که هست و هر بتی که در مشرق و مغرب بود همه بر روی در افتادند و ابلیس بترسید و قوم خود را گفت که امشب حادثه عظیمه واقع شده من بروم از مشرق
تا مغرب بگردم که چه حادثه واقع گشته پس در همه اطراف عالم میگشت تا بمدینه رسید مردی را گفت که دیشب چه حادثه واقعشده گفت حضرت رسالت صلعم ما را
خبر داد که آیه عظیم الشان که از گنجهای عرش خداست نزول یافت که بتان همه بتها بر روی در افتادند ابلیس نزد قوم خود آمده خبر داد همه غمگین شدند و نیز
از آنحضرت منقولست که هر که آیة الکرسی بخواند در وقت بیرون آمدن از خانه حق تعالی هفتاد هزار فرشته بفرستد تا برای او استغفار و دعا کنند و چون بخانه
آید بخواند حق تعالی تنگدستی و درویشی از پیش او ببرد و نیز فرمود که آیة الکرسی پنجاه کلمه است و در هر کلمه پنجاه برکه است و از امام محمد باقر علیه السلام
مرویست که هر که یکبار آیة الکرسی بخواند حق تعالی هزار مکروه از مکروهات دنیا و آخرت از او بگرداند که کمترین مکاره دنیا درویشی باشد و کمترین مکروهات آخرت عذاب
قبر بود و نیز در نقل آمده که هر که مداومت کند بقرائت آیة الکرسی بعد از هر فریضه از فقر و درویشی در امان باشد و حق تعالی از فضل و کرم خود مال بسیاری
بوی دهد و روزی او را فراخ گرداند و هر که در صبح و شام بخواند از شر دزد و حرامی ایمن گردد و از آتش محفوظ ماند و اسباب او از سوختن ایمن گردد و از
نقصان را از مار و عقرب و غیر آن محفوظ باشد و جن و انس ضرر بوی نتوانند رسانید و اگر بنوشته در مزارع دفن کنند از آفت و دزدی محفوظ ماند و برکت عظیم
در آن پیدا آید و اگر بر در و دیوار دکان نهند رواج و نفعش بسیار گردد و اگر در آستانه خانه نهند هرگز دزد در آن خانه نرود و اگر بسیار خواند پیش

از موت منزل خود را بهشت بر بیند عبدالله عوف روایت کند که شبی در خواب دیدم که قیامت ظاهر شده و خلایق را در صف سیاست بداشتند مرا در موقف
عرصات حاضر کردند مرا بهشت بردند و چون بهشت در آمدم قصرهای بلند و کوشکهای مزین بر من عرض کردند و مرا گفتند درهای قصر بشمار چون از شمار
پنجاه در بود پس گفتند خانهایش بشمار چون بشمردم پنجاه و پنج خانه بود مرا گفتند که این همه از آن تست من از شادی از خواب بیدار شدم و نزد محمد بن سیرین رفتم
که در تعبیر مهارتی تمام داشت گفتم گفت چنان می نماید که آیة الکرسی را بسیار خوانی گفتم بلی گفت راست گفتی پس مرا گفت ای عبدالله هر که آیة الکرسی را بسیار
خواند سکرات مرگ بر او آسان کردد و بیان این آیه بسیار است اما مختصر شد آورده اند که مردی از انصار که او را ابوالحصین گفتندی دو پسر داشت جمعی از
اهل تجارت از شام بمدینه آمدند و پسران او را بدین نصرانی ترغیب کردند و ترسا ساختند و با آن جماعت متوجه شام شدند ابوالحصین بنزد سید عالم
آمد و گفت یا رسول الله از عقب ایشان بفرست و ایشان را باز گردان و زجر فرما تا باسلام باز آیند حق تعالی این آیه فرستاد که لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ هیچ اکراه
و اجباری نیست در قبول کردن دین اسلام یعنی باکراه یهود و نصاری و مجوس را بر اسلام نباید داشت قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ بدرستی که روشن شد
این راه راست مِنَ الْغَيِّ از گمراهی یعنی کفر از ایمان و حق از باطل متمیز است چه بدلیلهای روشن ثابت گشته که ایمان راه راست است که موصل است
بسعادة ابدی و کفر گمراهی کشنده است بشقاوت سرمدی و چون این معنی بر هیچکس پوشیده نیست دیگر هر کس اختیار خود سعادت خواهد کرد با ایمان بجهة
رسیدن بسعادت و نجات و احتیاج نخواهد داشت باکراه و الحاح و گویند این بخصوص نیست باهل کتاب بلکه عام است و منسوخ شده بایه جاهد الکفار
والمنافقین واغلظ علیهم فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ پس هر که نگرود بشیطان و بتان و با هر چیز از پرستش می کنند جز از خدای چون اشجار و احجار و حیوانات
و ملائکه و با هر که نگرود با آنچه مخالف دین خداست وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ و بگرود بخدای یعنی بتوحید و تصدیق نماید برسولان فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ
الْوُثْقَىٰ پس بتحقیق که چنگ در زده به بندی درست و بزی محکم لَا انْفِصَامَ لَهَا که هیچ انقطاعی نیست او را هر متمسک بحق بطریق نظر صحیح که آن
ایمانست و تبعیت احکام آن یعنی همچنانکه کسی با ایمان تمسک جست هرگز در ضلالت نیفتد وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست قول کسی را که متوسل
بعروة وثقی ایمان شده عَلِيمٌ داناست بر نیت خالص او اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا خدای دوست و یار کسانی است که گرویده اند بوحدانیت وی و تصدیق
کرده اند بجمیع اوامر و نواهی و متولی کار ایشانست و راه نمودن بصراط مستقیم که موصلست بجنات نعیم يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ بیرون آورد ایشان
را بهدایت و توفیق از تاریکیهای کفر و ضلالة و اتباع هوا و وسواس إِلَى النُّورِ بروشنائی ایمان که هدایتست با ایمان وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه حق
را پوشیده اند یعنی مر جمیع کفار اند أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ دوستان ایشان شیاطین اند و سایر اهل ضلال و اغوا يُخْرِجُونَهُمْ بیرون می آرند
این شیاطین یعنی میخوانند کافران را مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ از روشنائی ایمان بسوی تاریکیهای کفر أُولَٰئِكَ آن کافران با شیاطین خود أَصْحَابُ
النَّارِ ملازمان آتش دوزخند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در آن آتش جاوید بمانند کانند بعد از آن جهة تسلی خواطر حضرت نبوی ذکر قصه ابرهیم ع
نمرود کرده میفرماید که أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی بر وجه تعجب و نظر بصیرت نظر نکردی إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ بسوی آنکسی که از روی عناد حجة جست
و مخاصمه کرد با ابرهیم فِي رَبِّهِ در دین خدای یا در اثبات وحدانیت و ربوبیت پروردگار او و این مجادله و جرات أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ بجهة غرور او
که داده بود خدای او را پادشاهی و بر این مجادله و خصومت داشت إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ در وقتی که گفت او را رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ پروردگار من
آنکسی است که او را قدرت زنده میکرد انرا یعنی از عدم بوجود می آورد و می میراند و از منزل بقا بسرای فنا میبرد قَالَ گفت نمرود در جواب او که أَنَا أُحْيِي من هم
زنده میکنم بعفو از قتل وَأُمِيتُ و می میرانم بقتل پس زندانی را که واجب القتل بود طلبید و او را آزاد کرد و گفت اینک مرده زنده کردم و دیگری را
که بی گناه بود طلب کرد و بقتل رسانید و گفت زنده میرانیدم اعتقاد نمرود طاغی آن بود که زنده بعفو است میرانیدن بقتل و نمیدانست که میرانیدن و
زنده کردانیدن فعل خداست که آن امر بدن موت و حیات در تن یا میدانست اما بر حضار مجلس خود تلبیس میکرد لاجرم ابرهیم حجتی روشن تر استقال نمود
قَالَ إِبْرَاهِيمُ گفت ابرهیم فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ پس بدرستیکه خدای تعالی می آورد آفتاب را هر روز مِنَ الْمَشْرِقِ از افق شرقی که محل طلوع است فَأْتِ
بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ پس بیاور تو آنرا از جانب مغرب که موضع فرو رفتن آفتابست فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ پس مبهوت و حیران گشت آنکسی که کافر بود یعنی نمرود و حجت
او منقطع گشت و نتوانستکه در برابر کلام ابرهیم سخن گوید وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ و خدای راه ننماید بطریق حجت او در دین ستمکارانرا
أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ آیا ندیدی بدیده بصیرت مثل آنکس که بگذشت بدهی مراد بآنکس عزیر بن شرخیاست که توریة حفظ داشت و از اکابر و
اشراف بود و مراد بقریه بیت المقدس است که بخت النصر او را خراب کرده بود وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا در حالتی که آن دیه افتاده بر سقفهای خود
یعنی اول سقفها افتاده بود و بعد از آن دیوارها بر او واقع شده و این نهایت خرابی است و چون عزیر بر در آن کوشی نشسته بد آنجا رسیده و پاره انجیر
در سله کرده و پاره عصیر همراه داشت و خرابی بیت المقدس بدید و مردهای آن مشاهده از روی تعجب عزیر و حیرت بیاد قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي گفت
چگونه و بر چه وجه زنده کرداند هَٰذِهِ اللَّهُ این دیه را خدای تعالی یعنی چگونه اهل آن را زنده سازد بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردن اهل آن فَأَمَاتَهُ اللَّهُ
مِائَةَ عَامٍ پس بمیرانید او را حق تعالی صد سال و خر او نیز بمرد یعنی تا مدت صد سال او را و خر او را چنان مرده بگذاشت ثُمَّ بَعَثَهُ بعد از آن زنده کرد او را و خر
او را همان صورة و شکل که اول بودند و گویند که او را هنگام چاشت بمیرانید و در آن روز که زنده کرد هنوز آفتاب غروب نکرده بود پس فرشته
بحکم خدای تعالی در وقتی که عزیر زنده شد و چشم بگشاید قَالَ كَمْ لَبِثْتَ گفت او را که چند وقت است که در اینجا درنگ کردی قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا
گفت عزیر درنگ کرده ام اینجا روزی چون بنگریست هنوز آفتاب بود گفت أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ بلکه درنگ کرده ام پاره از روز قَالَ گفت آن فرشته

نچنانست که تو گمان برده بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ بلکه درنگ کرده اینجا صد سال یعنی در این صد سال مرده بودی عزیر گفت در نگریست و اوضاع آن
موضع را بر هم زده دید بکرهایت تعجب ورزیده شد دیگر باره آن فرشته او را گفت فَانْظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ پس نگاه کن بسوی طعام خود که در سله
نهاده بودی و شراب خود یعنی انجیر و انگور که در جنگ داشتی و عصیر بود لَمْ يَتَسَنَّهْ که هیچ متغیر نشده از این طعام و شراب وَانْظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ و دیگر در نگر بسوی
دراز گوش خود که استخوانها مانده بود و باقی اجزای آن متفرق گشته وَلِنَجْعَلَكَ و ما این کار کردیم یعنی ترا و مرکب ترا بعد از مرگ صد سال زنده کردیم
تا بگردانیم ترا آيَةً لِلنَّاسِ نشانه و عبرتی برای مردمان که در حشر بدان شک دارند وَانْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ و نظر کن بسوی استخوانهای دراز گوش تا ببینی
بقدرت کامله كَيْفَ نُنْشِزُهَا چگونه از بعضی بالای بعضی مرکب می سازیم و از زمین برداشته بر بالای یکدیگر وصل میکنیم و بهم مینشانیم ثُمَّ نَكْسُوهَا
لَحْمًا پس میپوشیم آن استخوانها را گوشتی عزیر در استخوانها مینگریست ندائی شنید که ای گوشت و پوست بخیزید و اجزای متفرقه جمع شوید بقدرت کامله
ربانی اجزای آن دراز گوش مجتمع شده صورة بدن او ظاهر گشت جان بجسدش درآمد فی الحال زنده شده در جست و نعره زدن گرفت فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ پس
آن هنگام که روشن شد عزیر را نشانهای قدرة حق تعالی در زنده کردن مردگان بر طریق معاینه و آنرا بعینه مشاهده کرد قَالَ أَعْلَمُ گفت که میدانم حالا بعیان
چنانچه دانسته بودم قبل از این باستدلال و بیان أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ آنکه حق تعالی بر همه چیز از زنده کردن و میرانیدن و غیر آن تواناست از ابن
عباس مرویست که چون عزیر بر دراز گوش نشسته بدیه خود مراجعت کرد دیوارها و خانهای آنرا برخلاف عادة دید پس بدر سرای خود آمد و در بزد کنیزکی
که در حین رفتن او بیست ساله بود و در حین معاودت صد و بیست ساله شده و نابینا گشته آواز داد و گفت کیست که در میزند جواب داد که این سرای
عزیرست گفت آری و بگریست و گفت ای مرد تو چه کسی که عزیر را می شناسی با آنکه صد سال شد که گم شده و کسی نام او نمیبرد گفت منم عزیر حق تعالی مرا صد سال
بمیرانید و اکنون مرا زنده گردانید بر هیئت و سالی و شکلی که اول داشتم عجوزه گفت علامتی در این باب بنمای تا صدق قول تو روشن گردد عزیر دعا
کرد تا هر دو چشم او روشن شد و چون چشم بگشاد و هیئت و صفات عزیر را بدید او را بشناخت گفت گواهی میدهم که تو عزیری پس نزد بنی اسرائیل آمد
ایشان را از این صورة خبر داد ایشان تعجب کرده بشتافتند و بمدارستر عزیر آمدند پسرش که صد و هجده ساله شده بود و پیر گشته گفت عزیر را خالی بود در میان
دو کتف و چون ستاره درخشان از این بنمای عزیر جامه برداشت پسر چون آن خال را با آن خال دید جازم شد که پدر او است بنی اسرائیل گفتند که وقتی که بخت النصر
همه تورات را جمع کرده بسوخت و هیچ نسخه از آن نماند حق تعالی فرشته فرستاد با ظرفی آب و بعزیر گفت که این را بیاشام چون باز خورد تمام تورات حفظ او شد
حق سبحانه و تعالی حفظ تمام تورات بمعجزه او کرامت نموده بود بنی اسرائیل گفتند در میان ما یک تورات مانده است که یکی از پدران ما آن تورات را از بخت النصر
پنهان کرده بود اگر تو عزیری تورات را از ظهر القلب بخوان تا ما آنرا با آن تورات مطابق سازیم اگر موافق باشد تو عزیری چون چنین کردند یک حرف کم و زیاد
نگشت پس همه دانستند که او عزیرست و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که وقتی که عزیر از میان قوم خود بیرون رفت پنجاه ساله بود و زن او
حامله بود چون حق سبحانه و تعالی بعد از مردن بصد سال او را زنده گردانید و با اهل خود مراجعت کرد پسرش صد ساله بود و خودش صد و پنجاه ساله و نیز بجهة اظهار
قدرة کامله خود بر بعث و نشور میفرماید که وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن چون گفت ابراهیم که رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ ای پروردگار من بنمای
مرا بر وجه مشاهده که بقدرة کامله خود چگونه زنده میگردانی مردگان را قَالَ گفت خدای تعالی در جواب او که أَوَلَمْ تُؤْمِنْ آیا تو ایمان نیاورده و تصدیق
نکرده که من مرده را زنده میکنم و قادرم بر اعادهٔ مردگان حق تعالی با آنکه عالم بود که ابراهیم متیقن است بآن اما در مقابل سؤال او این کلام گفت تا
بجواب او سامعان غرض او را معلوم کنند و جواب او این بود که قَالَ بَلَىٰ گفت آری ایمان دادم و بکمال قدرة تو گرویده ام وَلَٰكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي و
لیکن این سؤال کردم تا بیارامد و ساکن شود دل من بمعاینه آن یعنی علم الیقین با عین الیقین جمع شود و معاینه آن موجب کشف و مزید او گردد قَالَ
گفت خدای که اگر مشاهده و معاینه آن میخواهی فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ پس فرا گیر چهار عدد از مرغان و آن کبوتر بود و خروس و زاغ و طاوس
فَصُرْهُنَّ پس میل ده و ضم کن آنها را إِلَيْكَ بسوی خود یعنی هر یک آنها را بدست گیر و در صورت آنها نیکو تامل کن و همه جزئیات بدنهٔ هر یک را
بنظر خود باز بین تا بعد از زنده شدن ایشان بر تو مشتبه نگردد و بعد از آن آنها را که پاره پاره کرده باشی مجتمع ساز اجزای ابدان آنها را و سرهای ایشان بدست
خود نگاه دار تا قدرة ما را ببینی ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ بعد از آن وضع کن بر هر کوهی که ممکن باشد که بر آن توانی نهاد مِنْهُنَّ از آن مرغان در هم کوفته
و ممزوج ساخته جُزْءًا پاره را ثُمَّ ادْعُهُنَّ پس بخوان آن مرغان را بنامهای ایشان تا باذن خدای اجابت نموده يَأْتِينَكَ بیایند بسوی تو و بشتابند
سَعْيًا شتافتنی در آمدن یا دویدن وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ و بر وجه معاینه بدان عَزِيزٌ آنکه خدای تعالی غالب است و عاجز نیست از آنکه اراده کند حَكِيمٌ
محکم کار است در هر چه میسازد القصه ابراهیم علیه السلام چهار مرغ را بکشت و همه اجزای مرغان را پاره پاره کرده با یکدیگر در هاون کوفته بهم برآمیخت پس منقسم کرد
بر چهار کوه نهاد و خود در میان ایستاده سرهای ایشان بدست گرفت و آواز داد که ای کبوتر و ای طاوس و ای زاغ و ای خروس بیایید بجانب سرهای
خود پس بفرمان خدای اجزای هر یک از دیگری جدا شده در هوا می آمدند و میرفتند تا با یکدیگر پیوستند در بدنهای خود و چون بدنهای ایشان درست
شد و در روی زمین گرفتند و روده اند که ابراهیم بجهة امتحان سر هر مرغی بتن مرغی دیگر می نهاد تن آن مرغ از آن دوری شد و چون سر هر مرغ در بدن خودش
مینهاد بهم پیوسته شد و بنیاد دویدن کردند و چون حق تعالی در این آیات ذکر توحید خود فرمود و بیان معجزه داله بر صدق انبیا نمود بعد از آن ترغیب بکار
فرمود بر جهاد و نذر بر جهاد بر اهل شرک که منکر توحید و رسل انبیا اند فرمود که مَثَلُ الَّذِينَ مثال نفقه کردن کسانی که بی شائبهٔ غرض دنیوی
يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ صرف مینمایند اموال خود را فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بر غازیان و مجاهدان در ابواب جزو این قول اکثرست و منقول از

ابی عبدالله

از عبد الله که نفقه کردن این منفقان مَثَلُ حَبَّةٍ چون مثل دانه‌ایست که افکنده شده باشد در زمین طیب أَنبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ برویاند
آن دانه هفت خوشه را باین نوع که هفت شاخ از اصل آن برآید و بر هر شاخ خوشه بود فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ در هر خوشه از آن مِّائَةُ حَبَّةٍ صد دانه که
یکی را هفتصد حاصل شده باشد وَاللَّهُ يُضَاعِفُ و خدای زیاده میکرداند این هفتصد را بهفتصد هزار و بیشتر لِمَن يَشَاءُ هر که خواهد از نفقه
کنندگان بفضل و رحمة و بر وجه حکمت و مصلحة وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای لیبا بخشش است که یکی را هفتصد و زیاده می دهد و تنگ نمی شود بر او چه
تفضل بنهاید عَلِيمٌ داناست بنیات منفقان و قدر انفاق ایشان در خبر آمده که روزی حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام در حجرهٔ فاطمه علیها السلام در آمد
و دریافت که حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام را میخوابانید ایشان از غایت گرسنگی نمیخفتند فاطمه گفت یا ابن عم اینها بجهت گرسنگی نمیخسبند چه سه روز
است که چیزی نخورده اند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از خانه بیرون آمد و نزد عبد الله عوف رفت همیانی که صد دینار زر سرخ بود بیرون آورد
و گفت این را برسم هدیه نه تصدق قبول فرمایید و من عوض خواهم خضرت فرمود که والله که هرگز نستانم چه از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده ام که فرمود که دست
دهنده از دست گیرنده بهتر است من نمیخواهم که کسی را بر من دستی و منتی بود و لیکن یکدینار قرض بمن ده که رسول فرموده که ثواب صدقه ده است و
ثواب قرض هجده پس یکدینار از او قرض کرد و متوجه بازار شد تا از برای اولاد امجاد خود چیزی خرد مقداد اسود را دید بر سر راه نشسته بود گفت ای
مقداد در هوای چنین گرم چرا بیرون آمده و بچنین جای نشسته گفت چهار روز است که طعام در وجود من نرفته و طاقت رسیده ام و بطاقت از منزل
بیرون آمده ام تا شاید بمن چیزی رسد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آن یکدینار را باو داد و گفت تو باین سزاوارتری چه ما سه روز است که طعام نیافته
ایم و تو چهار روز است مقداد از را بستد و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد این آیه در شان عالیشان او
نازل شد که وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ یعنی با آنکه خود در نهایت احتیاج و فقراند و غیر خود را بر خود اختیار میکنند روز دیگر حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بر در مسجد نشسته بود اعرابی بر ناقه نشسته نزد وی آمد و کیسهٔ بزرگ بوی داده گفت این را بستان که آن تست و فی الحال نا
پیدا شد حضرت آن کیسه را برداشته نزد رسول الله صلعم آمد و کیسه را نزد حضرت نهاد و صورت واقعه را بیان فرمود حضرت رسول صلعم سر کیسه را برگشاد و در آنجا
هفتصد دینار زر سرخ بود فرمود یا علی آن اعرابی را شناختی گفت الله اعلم و رسوله رسول فرمود که او جبرئیل بود بحق تعالی او را امر کرد تا کیسه از گنجهای
زمین برداشته تو داد بعوض آن یکدینار که بمقداد دادی و در آخرت بعوض آن چندان نعمت بود هد که هیچ چشمی ندیده باشد و هیچ گوشی نشنیده باشد
و در خاطر هیچکس نگذشته باشد حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که صدقه الله جلت عظمته حیث قال مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله الآیة پس آن
پس از آن امجاد بنادی بعبد الله عوف داد و باقی بر اهل بیت و فقرای مهاجر و انصار نفقه فرمود الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ آنکسانی که نفقه میکنند
مالهای خود را در جهاد یا سایر خیرات ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ پس از پی در نیارند مَا أَنفَقُوا آنچیز را که نفقه میکنند مَنًّا منتی یعنی در صدقه دادن منت
بر کسی ننهند وَلَا أَذًى و نه آزاری یعنی درویش و فقیر را نزد دادن صدقه نرنجانند بقول درشت و فعل قبیح مانند روی ترش کردن و اظهار کراهت کردن
لَّهُمْ مر ایشان راست أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ مزد صدقه ایشان نزد پروردگار ایشان وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و ترسی نیست مر ایشان را از کم شدن مزد وَلَا
هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین شوند از فوت ثواب مرویست از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که منت نهنده در صدقه حق تعالی با او سخن نکند
و نظر رحمت در او نکند و نیامرزد و از جمله منت نهادن چشم داشتن ثنا و پاداش است از فقیر متصدق علیه و لهذا حضرت عزت جل جلاله در شان حضرت امیر
المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در حق که تصدق کردند بمسکین و یتیم و اسیر بر سبیل حکایت از قول ایشان خبر میدهد که لا نرید منکم جزاء و لا شکورا
بعد از آن بجهت تاکید این معنی میفرماید که قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ سخنی نیکو مر درویش یعنی رد درویش بقول جمیل وَمَغْفِرَةٌ و در گذشتن از درشتی سخن یا از
یا عفو کردن از الحاح و ابرام او خَيْرٌ مِّن صَدَقَةٍ بهتر است از صدقه که در دادن بسائل يَتْبَعُهَا أَذًى از پی در آید از رنجی و آزاری از سرزنش و
غیر آن زیرا که صاحب این صدقه محروم است از ثنای جمیل در دنیا و از ثواب جزیل در عقبی و قول معروف و عفو از مستحق موجب ثنای دنیوی و اجر اخروی
است وَاللَّهُ غَنِيٌّ و خدای بی نیاز است از صدقه‌ها که مستحق سازند بمنت و آزار حَلِيمٌ بردبار که تعجیل نکند در عقوبت منت نهنده و آزار رساننده
در خبر است که حضرت امیر المؤمنین ع خضر را گفت که سخنی از حکمت بگوی تا از تو یادگیرم گفت چه نیکوست شفقت و مرحمت توانگران بر درویشان بجهت رغبت در
ثواب خدای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که نیکوتر از این چه باشد گفت نه فرمود که نیکوتر از این تکبر درویشانست بر توانگران بجهت اعتماد
بر خدای و منت ننهند از آنجا بعد از خیر دادن از قبح منت و اذیت صریح میفرماید بنهی از آن بقوله يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تُبْطِلُوا
صَدَقَاتِكُم باطل مکنید و تباه مسازید مزد صدقه‌های خود را بِالْمَنِّ بمنت نهادن بر درویش چه این منافی قربیت پس ثواب بر آن مترتب نشود وَالْأَذَىٰ
و دیگر بنیت و نابود ذکر را بند صدقه‌های خود را یعنی بیازارید و رنج رسانیدن چه این نیز منافی اخلاص است و عدم ثواب بر آن از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست
که اگر قدرت ندارید که بال خود مردمان را یاری فائید و ایشان را از تشنگی و معیشت بیرون آرید باری بحسن خلق با ایشان سلوک نمائید و چون من و
اذیت منافی اخلاص است میگوید نفقه خود را بمنت و آزار باطل مسازید كَالَّذِي يُنفِقُ مانند باطل کردن آنکسی که از طریق اخلاص دور گشته و بتهمت نفاق
متهم گشته مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ نفقه میکند مال خود را برای نمودن بمردمان نه برای رضای یزدان وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و منکر بود بخدای
و بروز قیامت که اگر بخدای گرویده بودی صدقه برای او دادی نه برای دیو و دیا و اگر بقیامت اعتقاد داشتی معامله برای مجازات دادی نه برای مراعات فَمَثَلُهُ
پس نمودار این ریاکار منافق كَمَثَلِ صَفْوَانٍ همچو نمودار سنگ خارهٔ املس است عَلَيْهِ تُرَابٌ بر آن سنگ خاک خشک است فَأَصَابَهُ پس رسیده باشد

باید

برانسنک وابلٌ باران بزرک قطره فترکه پس شسته باشد انخاک را از سنک و بکذاشته باشد ان را صلداً سنکی خالی و پاک از کرد و خاک صفوان مثل منافق
است و خاک بر انسنک نمودار نفقهای او که بر پا کرده چون قطرات باران عذاب از سحاب خشم خدای تعالی دیران کرد و اثار ان نفقها محو شد سنکی بی حاصل ماند
و تمامی اعمال اهل ریا همین حال دارد لا یقدرون علی شیءٍ قادر نباشند ان نفقه کنندکان بر ثواب چیزی مما کسبوا از انچه کسب کرده باشند بر امید
است که بان صدقها منتفع نشوند و بران ثواب نیابند در روز قیامت والله لا یهدی القوم الکافرین و خدای راه ننماید بخیر و رشاد کروه ناسپاس
را یعنی لطف ننماید با ایشان بر وجه اجبار تا باکراه کسب طاعت کنند چه این منافی حکمت است ابن عباس از حضرت رسالت روایت کرده که در روز قیامت حق تعالی
ندا کند که من قبول نمیکنم کردار هر که عرضی از اعراض دنیا بان امیخته باشد و از امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که حضرت عزت فرمود که هر که عملی کند برای
من که غیر مرا در ان شریک سازد من ازو و ان کار دم برای ان شریک و مثل الذین ینفقون و مثل نفقه با اعتقاد و اخلاص ینفقون اموالهم انفاق
کنند مالهای خود را بر درویشان ابتغاء مرضات الله برای طلب رضای خدای و تثبیتاً من انفسهم و ثابت کردانیدن بعضی از نفسهای خود را
بر ایمان چه مال شقیق روح است پس هر که بذل مال خود کند برای خدای تثبیت بعضی نفس خود کرده و کویند مراد به تثبیت تصدیق است باسلام و تحقیق
جزا یعنی بجهة تصدیق ایشان باسلام و تحقیق جزا یعنی بجهة تصدیق ایشان باسلام و قوة یقین و بصیرت او بان و محقق دانستن جزا و پاداش صادر شده باشد انفاق
از نفسهای ایشان و مثل نفقه ایشان در نمو کمثل جنةٍ مانند بوستانی است که واقع شده باشد بربوةٍ بموضعی بلند که تاب افتاب و در تر بوی رسد و بادها
خنک بر درختان او بیشتر وزد تا بر زمین پست باشد و از افتراق اضیق و توجیه این میوه ان در حسن منظر و نمو بمرتبه کمال باشد و این بستان پر میوه اصابها
برسد بوی وابلٌ باران بزرک قطره فآتت پس بدهد و بار اورد اکلها میوه خود را ضعفین در حالتی که دو برابر باشد یعنی در یکسال چندان
بار بدهد که زمینهای دیکر بدو سال دهند فان لم یصبها پس اکر نرسیده باشد بان باغ وابلٌ باران بزرک قطره فطلٌّ پس بدو رسد باران ضعیف
که انقدر نیز کافی باشد از برای دو بار دادن مراد انستکه نفقات ایشان هر اینه پاک و پاکیزه است و با نمو است نزد خدای و بهیچ حال ضایع نمی‌شود و اکرچه منافع
باشد در کم و بیش باعتبار انچه منضم شود با او از نیات متوبتر بر سبیل تفضل و با مکافات متوبتر نفقه بر سبیل عدل والله بما تعملون و خدای تعالی
بدانچه شما میکنید بر وجه اخلاص از روی ریا بصیرٌ بیناست و مناسب هر کس جزا خواهد داد بان سر رشته کلام را بمبحث ریاکار کشیده بر وجه تهدید میفرماید
که ایود احدکم ایا دوست دارد یکی از شما ان تکون له انکه باشد مر او را جنةٌ من نخیلٍ و اعنابٍ بوستانی از درختان خرما و انکورها یعنی باغی
مشتمل بر این اشجار تجری من تحتها الانهار که میرود از زیر درختان ان جویهای اب له مر انکس را باشد که صاحب باغ است فیها در ان بوستانها من کل
الثمرات از همه انواع میوها نه همین خرما و انکور و اصابه الکبر و حال انکه رسیده باشد صاحب باغ را پیری و بزرک سالی و از همه کارها باز مانده و عاجز
کشته وله ذریةٌ ضعفاء و مر او را باشد در این پیری فرزندان خرد و ناتوان باشند و قادر بر کسب نباشند و معیشت او و فرزندان او همین بوستان باشد
فاصابها اعصارٌ پس برسد بر این بوستان پر میوه کردبادی سخت فیه نارٌ که در او اتشی باشد و اینچنین باد اتشین را سموم کویند فاحترقت پس
بسوزد ان باغ بسبب ان سموم و صاحب باغ متحیر شده مهموم شود و در کار خود فرو ماند غرض تمثیل حال کسیست که افعال نیکو کرده باشد و ان را بریا که مبطل انست
امیخته باشد بحال کسی که باغی پر از میوه داشته باشد که سبب معیشت او همین باشد پس سموم بدان وزد و همه را نابود سازد و هیچ نفع بران مترتب نشود یعنی
تنبیها که این باغ با وجود احتیاج بان زوال پذیر شود و صاحب ان بر فوت ان حسرت خورد در هلاکت نیز در روز قیامت که محل احتیاجست از عمل خود نفع نیابد و حسرت
خورد کذلک همچنین که در باب صدقه و جهاد کفته شد یبین الله لکم الایات بیان میکند خدای برای شما نشانهای الطاف و احسان خود لعلکم
تتفکرون تا شاید که شما در ان تفکر کنید و از ان عبرت کیرید و در عبادت و عمل نیکو غیر را شریک وی نسازید یا ایها الذین امنوا ای کروه کروندکان
انفقوا انفاق کنید در راه خدای من طیبات ما کسبتم از پاکیزهای انچه کسب کرده اید یعنی از حلال ان نه از حرام و مما اخرجنا لکم و از انچه بیرون
اوردیم از برای شما من الارض از زمین از غلات و میوها که در ان زکوة واجب باشد و از معادن که خمس در ان فرض شده باشد و در روایت امده که اغنیای انصار خوشه خرما
انچه رسیده نزد کنندی بیاوردندی تا در مسجد پیغمبر اورده در کوشه نهادندی تا فقرای مسجد مهاجران از ان تناول کردندی روزی یکی از مالداران دو سر صاع
خرما که از ان بهیچ نیامدی بیاورد و در میان خرماهای نیکو بیخت و کالای خبیث خود را بان متاعهای پاکیزه بر امیخت حق تعالی از این نهی فرمود که ولا
تیمموا الخبیث و قصد مکنید چیزی فاسد و ناخوش کوار را منه تنفقون از ان نفقه کنید ولستم باخذیه و حال انکه
شما فرا کیرنده چنان چیزی که بشما دهند در حقوق شما الا ان تغمضوا فیه مکر انکه چشم فرا خوابانید در کرفتن ان بجهة کراهت از اخذ ان پس انچه بخود
نپسندید بدیکران مپسندید واعلموا ان الله غنیٌّ و بدانید که خدای تعالی بی نیاز است از کسی که تصدق کند بمال خبیث و ضایع حمیدٌ ستاینده
از انکه صدقه از مال پاکیزه دهد و در حدیث امده که حق تعالی پاک و پاکیزه است جز پاک و پاکیزه قبول نکند الشیطان یعدکم الفقر دیو سرکش
که ابلیس است وعده میکند شما را بفقر و احتیاج بعوض در وقت اراده انفاق و شما را از درویشی میترساند تا از ان باز ایستید و یامرکم بالفحشاء
و میفرماید شما را بخصلت زشت که بخل و امساک است والله یعدکم و خدای وعده میدهد شما را بر صدقه دادن مغفرةً منه امرزش کناهان
شما را از جانب خود وفضلاً و افزونی در دنیا بعوض صدقه و پاداش بهتر ثواب در عقبی والله واسعٌ و خدای تعالی فضل است بر نفقه کنندکان
علیمٌ دانا بنفقه دادن بر وجه اخلاص پس متابعت شیطان عین شقاوتست و متابعت رحمن عین سعادتست یؤتی الحکمة میدهد خدای حکمت را که ان علم
که بان میان القاء رحمانی و وسوسه شیطانی تمیز توان کرد من یشاء هر کرا خواهد از کسانیکه طالب رشاد اند و این بوسیله ابلاغ شریعت نبوت و با

بارادة حکمت

بامراد بحکمة تحقیق علم است و اتقان عمل تا بان بدانند که چه می باید کرد و بکه می باید داد از حضرت ابو عبد الله ع مرویست که مراد بحکمة درین آیه علم قرآن
است و فقه و این قول شامل هر دو قولست و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وارد شده که آنحضرت فرمود که حق تعالی بمن عطا فرمود از حکمة قرآن را
و هیچ خانه نباشد که در او چیزی از حکمة نباشد مگر که خراب و ویران باشد پس فقیه شوید در دین و تعلیم گیرید و نادان ممیرید وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ
و هر که داده شد حکمة را که علم دین است فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا پس بدرستیکه داده اند او را نیکوئی بسیار چه او جامع خیر دنیاست و چون حقتعالی آن
و متاع دنیا را اندک خواند که قل متاع الدنیا قلیل و علم و دانش را به بسیاری خیر صفت کرد که فقد اوتی خیرا کثیرا پس عالم باید که اهل دنیا را ملاز
نکند و از خدمت ایشان را بوجین احوال خود نکشد که او را خیر کثیر داده اند و دانا را متاع قلیل وَمَا يَذَّكَّرُ و پند پذیر نشوند باینچه مذکور شد
از آیات روشن و موعظهای حسن إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ مگر خداوندان عقول خالص از متابعت هوا و هوس وَمَا أَنفَقْتُم مِّن نَّفَقَةٍ و آنچه صرف
کردید ای مؤمنان از نفقه اندک یا بسیار سر و علانیه بطریق فرض یا تصدق و بر وجه اخلاص یا در طاعة و معصیة أَوْ نَذَرْتُم یا بر خود واجب لازم
کرده باشید مِّن نَّذْرٍ از نذر معین یا غیر معین در طاعة یا معصیة فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ پس بدرستی که خدای میداند آنرا و به نیک و بد و حلال و
حرام آن عالم است و بر وفق آن جزا خواهد داد وَمَا لِلظَّالِمِينَ و نیست مر ستمکاران را که نفقه کنند در معاصی و بر پا و باندریکه در طاعة کرده اند
بوفا نرسانند مِنْ أَنصَارٍ هیچ یاری دهندگان در آخرت که عذاب را از ایشان باز دارد إِن تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ اگر آشکارا کنید صدقهای خود را
بوقت دادن و آشکارا کردن فَنِعِمَّا هِيَ پس نیکو چیزیست آشکارا کردن آنچه دیگران بدان رغبت می افتند و بر بخیلان حجة لازم می شود و دلهای بیگانگان با آشنایان با اهل
تو میل میکند وَإِن تُخْفُوهَا و اگر پنهان دارید صدقات را وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ در حالتی که دهید آنرا بدرویشان در خفیه فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ پس
آن اخفا بهتر است شما را چه تصدق از ریا دور می ماند و درویش نیز از مذلة اخذ آن و از بی ناموسی محفوظ می ماند و علی بن ابراهیم از صادق علیه السلام
روایت کرده که صدقه در خفیه مختص است بمندوبه اما در مفروضه چون زکوة و خمس اظهار دادن افضل است تا متهم نشود به ندادن آن و مردمان باو
اقتدا کنند در افعال واجبه و از ابن عباس نیز روایتست که صدقه سر در مندوبه افضل است از علانیه هفتاد مرتبه و صدقه فریضه علانیه افضل
از سر به بیست و پنج درجه و از پیغمبر ص مرویست که صدقه پنهان غضب باری را فرو نشاند و دفع گناهان همچنانکه آب فرو می نشاند آتش را و احتمال که
تعلیم باید که صدقه بدهید با خفا که آن بهتر است از علانیه وَيُكَفِّرُ عَنكُم مِّن سَيِّئَاتِكُمْ و دور کند از شما و بپوشانیم از شما بعضی از گناهان شما را
یعنی آنچه حقوق الناس نباشد وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای از آنچه اظهار صدقه و اخفای آن خَبِيرٌ داناست و هر دو را بر وفق آن جزا خواهد داد لَّيْسَ
عَلَيْكَ نیست بر تو واجب ای محمد هُدَاهُمْ راه نمودن مردمان و ایشان را براه راست داشتن بلکه بر تو همین دعوتست و امر بافعال حسنه مثل صدقه
دادن و نهی از مالهای بد و من و اذی و غیر آن و نهی از اعمال قبیحه مانند منت نهادن و آزار رسانیدن در صدقه و چیزی خبیث را بمساکین دادن و امثال آن
وَلَٰكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای بعنایت و لطف و توفیق خود يَهْدِي راه می نماید بایمان و اعمال صالحه مَن يَشَاءُ هر که را خواهد وَمَا تُنفِقُوا مِنْ خَيْرٍ
یعنی توفیق لطف مینماید هر که شایسته آنست از کسانیکه در طلب هدایت اند و نظر کنند در دلائل هادیه نه کسانیکه جاحد و معاند اند فَلِأَنفُسِكُمْ
پس از برای نفسهای شماست یعنی ثواب آن راجع بشماست پس چرا در انفاق منت می نهید و مال خبیث را نفقه می کنید وَمَا تُنفِقُونَ و نفقه نمیکنید شما
که مؤمنانید إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ مگر برای طلب رضای خدای و خشنودی وی وَمَا تُنفِقُوا مِنْ خَيْرٍ و آنچه نفقه میکنید از مال بهتر خود يُوَفَّ
إِلَيْكُمْ جزای آن بتمام میرسانند بسوی شما وَأَنتُمْ لَا تُظْلَمُونَ و شما ستم کرده نشوید یعنی ثواب اعمال شما را چیزی کم نکنند و صدقهائی که بمنت و آزار باشد
و از اخبث اموال بود لِلْفُقَرَاءِ مر درویشانرا است یعنی مستحقان درویشانند الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ آنهائیکه باز داشته شده اند در راه
خدای یعنی مشغولی ایشان بجهاد یا بدوام طاعت ایشان را باز داشته باشد از کسب معیشت لَا يَسْتَطِيعُونَ نمیتوانند بواسطه اشتغال بغزا یا بسیاری طاعات
ضَرْبًا سیر کردنی فِي الْأَرْضِ در زمین برای تجارة و اینها درویشان مهاجر بودند قریب بچهار صد تن چون عمار یاسر و ابن مسعود و مقداد و سلمان
و امثال ایشان که در مدینه منزلی و ملکی نداشتند که شب بجا آن برند بلکه مسکن ایشان در شب صفه مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و لهذا ایشانرا
اصحاب صفه میگفتند و در روز ملازم آنحضرت بودندی نه نظر التفات بر کسب انداختند و نه بسؤال و طلب روزی می پرداختند و از اینجهة يَحْسَبُهُمُ
الْجَاهِلُ می پندارد ایشانرا کسی که نادان و بیخبر است از حال ایشان أَغْنِيَاءَ توانگران مِنَ التَّعَفُّفِ بجهة باز ایستادن ایشان از سؤال و استغناء
از خلق تَعْرِفُهُم تو می شناسی ایشانرا ای محمد بِسِيمَاهُمْ بنشان و علامت ایشان که زردی رنگست و ضعف بدن و خمیدگی پشت لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ
سؤال نمیکنند مردمان را و چیزی نمیخواهند از ایشان إِلْحَافًا در حالتیکه الحاح و ابرام کنندگان باشند مراد عدم سؤال است بالکلیه وَمَا تُنفِقُوا
مِنْ خَيْرٍ و آنچه نفقه میکنید از مال بهتر خود بر اصحاب صفه و غیر ایشان از مستحقان فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ پس بدرستیکه خدای بآن داناست و بر وفق آن
جزا خواهد داد مرویست از ابن عباس که روزی رسول خدای ص بر صفه بگذشت و فقر و مسکنت ایشانرا بدید فرمود که هر که از امت من که بر این حال باشد
که شما باشید و بدان خوشنود باشد فردای قیامت در بهشت از رفیقان من باشد و در خبر است که درویشان در عرصات قیامت باشند فرشتگان ایشانرا گویند که
شما چیزی نبود در دار دنیا تا حساب باز دهید بی حساب ایشانرا به بهشت برند پیش از توانگران به پانصد سال و در اسباب نزول و بعضی دیگر از نقلهای
موافق و مخالف مذکور است که روزی حضرت امیر المؤمنین ع را از متاع دنیا چهار درم بیش نبود یکی را در شب تصدق نمود و یکی را در روز و یکی را در
سر و یکی را در علانیه چون این عمل از سید اوصیا صادر شد سید انبیا بر این مطلع شد پرسید که ای علی ترا چه بر این داشت که بر این تصدق نمائی شما

او ایشان فرمود که یا رسول الله طریق تصدق را که خشنودی خدای تعالی بران مترتب است بیرون از این چهار صورت نیافتم با این وجه تصدق کردم تا همانا که یکی از انها
شرف قبول یافته بموضع رضا رسد حضرت چون این جواب شنید فرمود یا ابا الحسن انچه میجستی ترا میسر شد و با انچه امیدوار بودی حضرت رب الارباب ترا
رسانید پس حق تعالی در شان عالیشان او این ایه فرستاد که الَّذِينَ يُنْفِقُونَ انانکه نفقه میکنند در راه خدای بر مستحقان أَمْوَالَهُمْ مالهای خود را
بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ در شب و روز سِرًّا وَعَلَانِيَةً در نهان و اشکارا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ پس مر ایشان راست مزد صدقات ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار
ایشان که بهشت باقی است و نعیم جاودانی وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و نباشد ترسی از فوت اجر و نقصان ثواب بر ایشان وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین شوند
بسبب ان و از حضرت پیغمبر صلعم مرویست که در حق امیر المؤمنین عم فرمود که چهار درهم که علی تصدق کرد سبقت داشت بر چهار هزار درهم بعد از ترغیب بندگان
در انفاق و بیان اجر ان ذکر ربا میکند که بظن جاهل در ان زیادتی مالست و حال انکه در حقیقت موجب نقصانست میفرماید الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا
انانکه میخورند ربا را لَا يَقُومُونَ برنخیزند از قبرهای خود در بعث إِلَّا كَمَا يَقُومُ مگر چنانکه برمیخیزد الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ انکه بیفکند او را
دیو مِنَ الْمَسِّ از جهت سودن مراد دیوانگی و صرعست و عرب بر گمان بود که چون جنی مس ادمی نماید عقل او زایل سازد و دماغ او پریشان کرداند و او را صرع و دیوانگی
پیدا شود حق تعالی بر وجهی که متعارف ایشان بود اجرای ان میکند ملخص سخن انست که چون خورندگان ربا روز قیامت بسان دیوانگان از قبور برخیزند
و اهل عرصات ایشان را بان بشناسند ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا ان عذاب ایشان را بسبب انست که ایشان گفتند إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا جز این نیست که بیع مانند
رباست کفار یکدرهم بدو درهم بیع میکردند و میگفتند که این ربا نیست بلکه بیع است و میان ربا و بیع فرق نمیکردند وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ و حال انکه
حلال کرده است حق تعالی بیع را وَحَرَّمَ الرِّبَا و حرام ساخته است ربا را فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ پس هر که بیاید او را یعنی برسد او را پندی از پروردگار
او مانند نهی از ربا فَانْتَهَى پس باز ایستاد از او فَلَهُ مَا سَلَفَ پس مر او راست انچه گذشته است یعنی پیش از انکه نهی وارد شود ازان نتوان گرفت
در اخرت بر او گرفتی و عقوبتی نباشد وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ و کار او بازگذاشته است بخدای یعنی هم او در زمان اینده وابسته بحفظ و عصمت حق است که توفیق دهد
او را و یا بواسطه ایات زاجره تا مرتکب ان نشود وَمَنْ عَادَ و هر که باز گردد باستحلال ربا بعد از انکه خدای ان را حرام کرده باشد فَأُولَئِكَ پس انگروه که
حلال دانند ربا را و امر و نهی الهی نشنوند أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان دوزخند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در ان جاوید خواهند بود زیرا که حلال داشتن
ربا کفر است يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا کم و کاسته کرداند خدای مال ربا را و میبرد برکت ان را یعنی اگر چه بسیار افزون باشد عاقبت ان بنقصان و خسران میکشد وَيُرْبِي
الصَّدَقَاتِ و افزون میگرداند خدای صدقها را یعنی هر چند کم باشد مزد ان از ده تا هفتصد زیاده میدهد و با وجود این در دنیا برکت در ان ارزانی فرماید وَ
اللَّهُ لَا يُحِبُّ و خدای دوست نمیدارد كُلَّ كَفَّارٍ هر ناسپاسی را که مصر باشد بر تحلیل محرمات أَثِيمٍ گناهکاری که حریص باشد بر ارتکاب ربا و سایر محارم
مرویست که روز قیامت شکم ربا خورندگان پر از مار باشد و پوست شکم ایشان چنان ضعیف و تنک بود که تمام ان مارها در اندرون ایشان توان دید و نیز از پیغمبر مرویست
است که ربا هفتاد بابست و کمتر ان نزد خدای مانند زنا باشد با مادر خود و بعد ازان در حق مؤمنانیکه از ربا ایستاده اند میفرماید که إِنَّ
الَّذِينَ آمَنُوا بدرستیکه انانکه گرویده اند بخدا و رسول او و هر چه از نزد خدای اورده از امر و نهی وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و در عمل اورده اند اوامر
او را بموجب فرمان وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشتند نماز را وَآتَوُا الزَّكَاةَ و دادند زکوة را لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ مر ایشان راست مزد
ایشان نزد پروردگار ایشان در روز قیامت وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و نیست هیچ ترسی بر ایشان از انچه بر ایشان رسد وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین
شوند بر فوت نعمت و ثواب از ایشان مرویست که در جاهلیت ولید بن مغیره با مردمان معامله ربا میکرد و او را بر قبیله ثقیف بقیه ربا مانده بود
و چون فوت شد خالد ولید بعد از اسلام مطالبه ان کرد این ایه امد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از عذاب خدای وَ
ذَرُوا و واگذارید و دست باز دارید مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا انچه باقی مانده از ربا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما باور دارندگان حرمت ربا را
چه دلیل ایمان امتثال اوامرست فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا پس اگر نکنید یعنی اگر بقیه ربا را ترک نکنید فَأْذَنُوا پس اعلام کنید یکدیگر را و حفص یاذنوا خوانده
یعنی عالم شوید بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ بجنگ کردنی که صادر شده باشد از خدا و رسول مراد جهاد اسلام است با ایشان با انکه حرب خدا اتش دوزخ
است و حرب رسول شمشیر او وَإِنْ تُبْتُمْ و اگر توبه کنید از گرفتن ربا فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ پس مر شماراست مایه های مال شما لَا تَظْلِمُونَ نه شما ستم
کنید بر ایشان بزیاده از راس المال طلبید وَلَا تُظْلَمُونَ و نه بر شما ظلم کنند و از سرمایه شما چیزی بکاهند مرویست که بعد از نزول این ایه مسلمانان
راضی شدند که سرمایه خود بستانند و جمعی که تنکدست بودند گفتند ما را مهلت دهید تا محصول زراعات ما برسد بعد از ان ادای دین شما کنیم ایشان
در این باب تعجیل کردند حق تعالی فرمود که وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ و اگر باشد خداوند دشواری و تنکی یعنی اگر قرضدار مفلس باشد و تنکدست فنظرة
فَنَظِرَةٌ پس حکم ان مهلت دادنست إِلَى مَيْسَرَةٍ تا بوقت توانکری و اسانی وَأَنْ تَصَدَّقُوا و اگر صدقه بکنید شما بقرضدار یعنی ابرا کردن شما ذمه
او را خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را یعنی ثواب ان بیشتر از مهلت دادنست چه هر روز ثواب تصدق بر نامه اعمال شما ثبت خواهد شد إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
اگر هستید شما که دانید که جهل و ثواب جزیل از ان امید دارید وَاتَّقُوا يَوْمًا و بترسید از عذاب روزی که تُرْجَعُونَ فِيهِ باز گردانیده شوید همه شما در ان روز
یعنی روز قیامت إِلَى اللَّهِ بحساب خدای و جزای او ثُمَّ تُوَفَّى پس تمام داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی مَا كَسَبَتْ جزای انچه کرده باشد از نیک و بد وَهُمْ لَا
يُظْلَمُونَ و ایشان ستم کرده نشوند بنقص ثواب يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای جماعت گرویدگان إِذَا تَدَايَنْتُمْ چون معامله کنید با یکدیگر بِدَيْنٍ بوامی
یعنی عقدی کنید که یکی از دو عوض ان دین باشد إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده و معلوم فَاكْتُبُوهُ پس بنویسید انرا در صحیفه مشتمل بر وصف معامله

واسم هر دو معامله کننده و مبلغ حق و مقدار اجل تا بوقت حاجت بران رجوع کنند این امر بر سبیل ندبیت نه وجوب وَلْيَكْتُبْ و باید که بنویسد وثیقه
دین را بَيْنَكُمْ در میان شما كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ نویسنده بداد و راستی یعنی زیاده و کم نکند در اجل و مال وَلَا يَأْبَ و باید که سر باز نکند كَاتِبٌ هیچ نویسنده
أَنْ يَكْتُبَ از انکه بنویسد وثیقه معامله را كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ همچنانکه بیاموزانید او را خدای یعنی بدان نوع که امر شرع بدان واقع شده فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ
پس باید که بنویسد و باید که کاتب املا کند الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ انکس را که بروست دین و بزبان خود اقرار کند بر نفس خود وَلْيَتَّقِ اللَّهَ و باید که بترسد
املا کننده از خدای رَبَّهُ که پروردگار اوست وَلَا يَبْخَسْ و کم نکند در وقت اقرار مِنْهُ از انحق که بر وی است شَيْئًا چیزی را یعنی انچه حق است املا
کند بدون نقصان فَإِنْ كَانَ الَّذِي پس اگر باشد انکسیکه عَلَيْهِ الْحَقُّ بر اوست حق بعوض دین در ذمه اوست سَفِيهًا بالغ ناقص عقل و عاجز از تمییز صحیح
و زبون خود در معامله أَوْ ضَعِيفًا یا عاجزی ناتوان یعنی کودک یا پیری که بحد خرافت رسیده باشد أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ یا انکه استطاعت نداشته
باشد که املا کند فَلْيُمْلِلْ پس باید که املا کند ان حق را وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ ولی هر یک از اینها که گذشت براستی یعنی ولی او زیاده و کم املا نکند مراد بولی
قیم است مر طفل و سفیه را و وکیل و مترجم غیر مستطیع را وَاسْتَشْهِدُوا و گواه گیرید بر معامله خود شَهِيدَيْنِ دو گواه این امر نیز برای ندبیت یعنی
سنت است مر شما را که دو گواه گیرید نزد معامله مِنْ رِجَالِكُمْ از مردان خود یعنی از اهل ایمان فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ پس اگر این دو گواه نباشند دو
مرد یعنی اتفاق نیفتد که دو مرد گواه شوند فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ پس یکمرد و دو زن یعنی باید که گواهی دهد مردی و دو زن مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ
که از ان کسانی باشند که راضی و پسندیده باشند از گواهان یعنی عادل باشند و اینکه دو زن با مردی گواهی دهند أَنْ تَضِلَّ بجهت ترس انکه چون فراموش
کند إِحْدَاهُمَا یکی از این دو زن معامله را که بران گواه بودند فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى پس بیاد دهد یکی از ایشان دیگری را امر اول اینست که چون
بجهت ضعف عقل زن و غلبه نسیان ان چون معامله را فراموش کند یکی دیگری را بیاد دهد وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ و باید که ابا نکنند و سرباز نزنند
قبول شهادت را إِذَا مَا دُعُوا چون خوانده شوند برای گواه شدن و این فرض کفایه است وَلَا تَسْأَمُوا و باید که اظهار ملال نکنید أَنْ تَكْتُبُوهُ از انکه بنویسید
صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا در حالتی که ان حقیر و خورد باشد یا بزرگ یعنی اندک و بسیار ان بنویسید إِلَى أَجَلِهِ تا مدة انکه مقرر شده با قرار مدیون ذَلِكُمْ این کتابت
شما أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ راست تر است نزدیک خدای وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَى أَلَّا تَرْتَابُوا و ثابت تر و یاد دهنده تر برای اقامت شهادة
چه صحیفه دین یاد دهنده گواهانست ان گواهی را که از خواطر رفته باشد پس ترک کتابت مکنید إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً مگر انکه باشد معامله
بحضور تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ که میگردانید او را میان یکدیگر یعنی معامله دست بدست و نقد بنقد بدون تعیین اجل در اخذ عوضین فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ
جُنَاحٌ پس نیست بر شما گناهی أَلَّا تَكْتُبُوهَا انکه ننویسید از جهت بعد ان نزاع و نسیان وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ و گواه گیرید چون خرید و فروخت
کنید نقد بنقد امر برای ارشاد و احتیاط است و مرحمت بر بندگان چه اگر گواه نباشد ممکن است که یکی از بایع و مشتری منکر بیع شود و یا نزاع کند در گرفتن
عوضین و یا در شرط یا خیار و غیر ان وَلَا يُضَارَّ و باید که رنج رسانیده نشود كَاتِبٌ نویسنده یعنی او را باکراه بر کتابت نفرمایند وَلَا شَهِيدٌ
و گواه را ضرر نرسانند بر قبول شهادت چون مانعی داشته باشد و یا معنی اینست که باید کاتب ضرر نرساند بر یکی از بایع و مشتری باین وجه که وثیقه درست ننویسد
و از خیانت در کتابت احتراز کند و گواه نیز از راستی نگردد و گواهی بپوشد و از ادای شهادت ابا نکند وَإِنْ تَفْعَلُوا و اگر بکنید ای معامله کنندگان انچه شما را نهی
کردم از اضرار کاتب و شهید و غیر ان از منهیات فَإِنَّهُ پس بدرستیکه ان فعل فُسُوقٌ بِكُمْ نافرمانی باشد لاحق بشما و بیرون امدن از فرمان حق وَاتَّقُوا اللَّهَ و
بترسید از خدای در فرمان او را خلاف مکنید در امور دین و دنیای شما وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ و می اموزاند خدای شما را در احکام دین و دنیای شما وَاللَّهُ بِكُلِّ
شَيْءٍ عَلِيمٌ و خدای بهمه چیز داناست وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ و اگر هستید بر سفر یعنی اگر مسافر باشید وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا و نیابید نویسنده که ثبت حقوق
کند و یا ادوات کتابت یافت نشود فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ پس چیزیکه وثیقه دین باشد گروهای فرا گرفته شده است و قبض رهن بر طریق جواز است نزد اکثر
فقها نه لزوم پس رهن بدون قبض صحیح باشد فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا پس اگر ایمن دارد برخی از شما که قرض دهنده اند برخی را که قرض گیرنده اند بجهت حسن ظن او
بواسطه این رهن از و نگیرد فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ پس باید که ادا کند انکه امین داشته شده است یعنی قرض دار أَمَانَتَهُ وام قرض دهنده را و انکار حق نکند
وَلْيَتَّقِ اللَّهَ و باید که بترسد از خدای رَبَّهُ که پروردگار اوست و در امانت خیانت نکند وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ و مپوشید گواهی را ای گواهان
وَمَنْ يَكْتُمْهَا و هر که بپوشد گواهی را فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ پس بدرستیکه گنهکار است دل او و چون محل اراده کتمان دل است از اینجهت اثم نسبت باو داده
وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بدانچه میکنید شما از اظهار شهادت و کتمان ان عَلِيمٌ داناست و همه را جزا و سزا خواهد داد لِلَّهِ مر خدای راست ثابت است مَا
فِي السَّمَاوَاتِ انچه در اسمانهاست از ستارگان و اصناف فرشتگان و غیر ان وَمَا فِي الْأَرْضِ و انچه در زمین است از سایر حیوانات و نباتات و جمادات و غیر
ان پس شما را امر میکند و نهی میفرماید بمحض صلاح شماست نه بجهت احتیاج او سبحانه بدان وَإِنْ تُبْدُوا و اگر اشکارا کنید مَا فِي أَنْفُسِكُمْ انچه در نفسهای شما
است از قصدهای نیک و بد أَوْ تُخْفُوهُ یا پنهان سازید او را يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ شمار میکند شما را بدان خدای و شما را بدان جزا خواهد داد مر درستیکه حق تعالی
اعمال بنده را بر وی عرض کند از گفتار زبان و کردار اعضا و قصد نیک و بد فَيَغْفِرُ پس بیامرزد لِمَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد بفضل خود وَيُعَذِّبُ
مَنْ يَشَاءُ و عذاب کند هر کرا خواهد بعدل خود وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدای بر همه چیز از مغفرة و عقوبة تواناست و بدانکه این عام است بر جمیع
اشیا که بخواطر رسد و اما نزد امامیه معاصی که خطور کند در دل و عزم فعل بر او نداشته حق تعالی بان مواخذه نفرماید بلکه مواخذه او بان چیزیست که بنده
عزم او نماید و جازم شود بر فعل همچنانکه بمجرد عزم بر طاعة حق تعالی ثواب ان طاعة را بان کرامة فرماید چنانکه در اخبار امده که منتظر وقت صلوة مانند شخص

و نفع

باشد

است که در نماز باشد و این از لطایف نعم حق تعالی است و در خبر است که روز قیامت بنده را حاضر کردانند و صحیفهٔ عمل او را در دست وی نهند و وی نامه را بکشاید در اول
صحیفه حج مقبول ببیند ساعتی در آن اندیشه کند و کوید بار خدایا تو عالمی که در دنیا حج نکرده‌ام حق تعالی کوید اکر چه حج نکردهٔ اما فلان روز قافلهٔ حاجیان را دیدی
و تو آب در چشم میکردانیدی و میکفتی کاش استطاعت داشتمی تا با ایشان حج رفتمی من صدق ترا دانستم از برای تو حجی مقبول نوشتم و بعد از این بهر در ثنای امت مرحومه در
سبکباری تکلیف بر ایشان میفرماید که آمن الرسول کروید و اعتقاد کرد رسول یعنی محمد ص بما انزل الیه بآنچیزیکه فرستاده شد بر او من ربه از نزد
پروردکار او که آن آیات قرآن است و احکام شرع و این شهادتی است از نزد حق تعالی بر صحت ایمان آنحضرت بر آنکه او جازم است بر امر خود و همچنین است والمؤمنون
یعنی کرویده اند مؤمنان نیز از امت او کل همه ایشان یعنی پیغمبر با همهٔ امت آمن بالله کرویده اند بخدای یعنی بوحدانیت او و ملائکته و بفرشتکان
که مقربان حضرت کبریااند نه آنکه دختران او بند که زعم یهود است و کتبه و بجمیع کتابها که فرو فرستاده است بحق و کلام او سبحانه و رسله و بجمیع فرستادکان
او که همه پاک اند و معصوم اند و بندکان برکزیدهٔ او بنحو بخلاف اهل کتاب که ببعضی کتب و رسل کرویده اند و منکر بعضی دیکر اند و بعضی پیغمبر را پسر الله
کفتندی چون نصاری عزیر و همه متفق الکلمة شده میکویند لا نفرق ما تفریق نمیکنیم و جدائی نمی‌اندازیم در ایمان بین احد میان هیچکس من رسله از
رسولان او باینکه نه بعضی تصدیق کنیم و بعضی را تکذیب نمائیم بلکه بهمهٔ ایشان ایمان آورده ایم و قالوا و کفتند همه مؤمنان سمعنا شنیدیم یعنی اجابة
کردیم قول خدای را و اطعنا و فرمان برداریم او را غفرانک بیامرز ما را بیامرزش خود ربنا ای پروردکار ما و الیک المصیر و بسوی جزای تست بازکشت
همه بعد از موت این آیه تا آخر سوره بی واسطهٔ جبرئیل در شب معراج بر حضرت رسول نازل شد چنانکه در صحیح مسلم روایتی از ابن مسعود وارد است که آنحضرت
در شب معراج چون بسدرة المنتهی رسید سه چیز او را عطا کردند اول نمازهای پنجکانه دوم خواتیم آخر سورة البقره سیم آمرزش و توبهٔ کبائر امت مرحومه
بعد از توبه چون تنزیل آن بناورند در ینابیع آورده که چون آنحضرت بمعراج رفت و بمنزل قرب رسید که مقام قاب قوسین او ادنی از حضرت عزة خطاب آمد که ای
محمد بخواه ثنا را بر ما هند فرمود که التحیات لله والصلوات الطیبات الطاهرات از جانب الهی جواب آمد که السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته رسول موافقت
این احکام کرده فرمود السلام علینا و علی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اشهد ان علیا ولی الله و
رسول حق تعالی فرمود که آمن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون سید عالم مناجات کرد باین مضمون که مرا شریک کرامتی بمؤمنان کوارنده بنست حق تعالی فرمود
والمؤمنون کل آمن بالله تا آخر بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید که امت تو در قبول احکام من چه میکویند فرمود که قالوا سمعنا و اطعنا جواب آمد که چون ایشان
منقاد جمیع اوامر و نواهی اند لا یکلف الله تکلیف نکند و برنج نیفکند خدای نفسا هیچ نفسی را الا وسعها مکر بمقداریکه کمتر از طاقت و کنجایش قدرت
او بود و لهذا در شبانه روزی زیاده از هفده رکعت نماز فرض نکرده و در سالی بیشتر از یکماه روزه واجب نکردانیده با آنکه بنده را طاقت زیاده بر آن
هست لها ما کسبت مر آن نفس را باشد آنچه کند از نیکوئیها یعنی منفعت آن نیکوئیها باو راجع شود و علیها ما اکتسبت و بر وی باشد آنچه بجای آورد
از بدیها یعنی ضرر معاصی و وبال او عاید کردد و نیز بغوی مروی است که چون حضرت رسالت ص در شب معراج این کلمات با برکات واهب العطایا بشنید بالهام
الهی بر زبان آنحضرت این کلام میمنت فرجام ادا فرمود که ربنا ای پروردکار ما لا تؤاخذنا فرا مکیر ما را بعقوبت ان نسینا اکر فراموش کردیم بفعلی از
طاعات را او اخطانا یا خطا کردیم و بی قصد فعلی منهی از ما صادر شد این کلام بر وجه خشوع و خضوع است با و سبحانه و اظهار عجز و بیان و شکستکی بندکان
او چه بنده در این دو صورة از عقوبت ایمن است ربنا ای پروردکار ما و لا تحمل علینا و بار مکن بر ما اصرا بار کران را یعنی تکلیف اموری شاقه که بمشقت
بسیار آن را باید کرد کما حملته همچنانکه بار کردی یعنی تکلیف کردی آن بار کران و مشقت را علی الذین من قبلنا بر آنکسانی که پیش از ما بوده اند یعنی
یهود و نصاری که تکلیفات با مشقت بسیار بر ایشان بود و در اخبار آمده که حق تعالی در شبانه روزی پنجاه نماز بر امت موسی ع فرض کرده بود و ایشان زکوة
ربع مال امر کرده بود و چون بجامهٔ ایشان نجس شدی طهارة آن باب جایز نبودی بلکه بر ایشان واجب بودی که آن را ببرند و دور اندازند و نماز ایشان جز در مسجد
جایز نبودی و چون آب نیافتندی تیمم جایز نبودی و چون کناه کردندی علامت آن کناه بر روی ایشان پدید آمدی و چون در سرای بمعصیتی مشغول
شدندی بر در آن سرا بخط روشن نوشته شدی که فلان در این سرا بفلان کار مشغول شده حق تعالی ببرکت و میمنت حضرت رسالت این تکلیف را از امت مرحومه
برداشت ربنا ای خداوند ما و لا تحملنا و بار مکن ما را ما لا طاقة لنا آنچیزیکه طاقت و توانائی نیست ما را به آنچیز این کلام نیز بر وجه خضوع است و
بمجرد دعا کردن که محض عبادتست زیرا که اکرچه ما این دعا نکنیم حق تعالی ما را تکلیف ما لا یطاق نفرماید زیرا که آن قبیح است و حق تعالی از آن مبراست واعف
عنا و عفو کن و درکذر از ما کناهان را واغفر لنا و بپوشان از برای ما عیوب ما را و بمؤاخذهٔ آن ما را رسوا مساز و یا عفو فرما ذنوب ما را و بپوشان خطایا
ما را و یا قول ما را عفو فرما و فعل ما را بپوشان و یا عفو کن صغایر ما را و بیامرز کبایر ما را وارحمنا و ببخشای ما را بقبول طاعة و تفضل کن بر ما در دنیا
و عقوبت مکن انت مولینا توئی کارساز و یاری دهندهٔ ما فانصرنا پس یاری ده ما را و نصرت فرما علی القوم الکافرین بر کروه ناکرویدکان
بقهر کردن بر ایشان در مقاتله و بغلبه بر ایشان در حجت در خبر است که حضرت رسالت این دعا را در شب معراج میکفت و فرشتکان آمین میکفتند و حق
اجابة میفرمود از بیهقی منقولست که این آیه را بسیار قرائت کنند و از پیغمبر ص مرویست که این آیه از کنجهای بهشت است و حق تعالی بید قدرة خود
آن را نوشته پیش از آنکه آسمان و زمین آفریند بدو هزار سال هرکه بعد از نماز خفتن آن را بخواند همچنان باشد که همه شب را احیا کرده و نیز فرموده که هرکه
این دو آیه را بخواند جمیع مهمات دنیا و آخرة او را کفایت کند و شیطان کرد او نکردد و در خبر آمده که رسول را کفتند که از خانهٔ ثابت بن قیس بن شماس دوش
روشنائی مانند چراغ تابان فرمود که آخر سورة البقره میخواند و عبد الله عباس مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که بنده چون این هر دو آیه بخواند در

بدینجا رسید که غفرانک ربنا حق تعالی گوید عفو کردم ترا بیامرزیدم ترا چون گوید ربنا لا تؤاخذنا گوید مواخذه نکنم ترا و چون گوید و لا تحمل علینا گوید و بر شما
تکلیفی نکنم که طاقت آن نداشته باشید چون گوید و اعف عنا گوید عفو کردم و چون گوید و اغفر لنا گوید بیامرزیدم ترا و چون گوید و ارحمنا گوید رحم کردم بر تو و چون گوید
فانصرنا علی القوم الکافرین گوید نصرت کردم و یاری دادم شما را بر جمیع کافران سورة آل عمران مائتان آیة مدنیة سورة آل عمران سه هزار و چهارصد و هشتاد
کلمه است و چهارده هزار و پانصد و پنجاه و شش حرف است ابن عباس از حضرت رسالت روایت کرده که هر که سوره آل عمران را در روز جمعه بخواند حق تعالی و فرشتگان
بر او صلوة دهند و بریده روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که سوره البقرة و سوره آل عمران را بیاموزید که ایشان دو سوره زهراوین است یعنی این
این دو سوره درخشنده اند و این هر دو سوره در روز قیامت مانند دو قطعه ابر بر بالای سر خوانندگان خود سایه اندازند و در روایتی دیگر آمده که هر که هر شب
آخر سوره آل عمران بخواند فردای قیامت خدای تعالی او را دو بهشت دهد تا چون برق از صراط بگذرد و چون مختتم سوره البقرة بذکر توحید ختم کرد افتتاح این سوره هم بدان کرده
فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم الم منم خدای که داناترم از جمیع کائنات الله خدای سزاوار پرستش لا اله الا هو نیست هیچ خدای مستحق
عبادت مگر او الحی زنده ایست که زندگی هر زنده از اوست القیوم پاینده که قیام هر پاینده از اوست مرویست از حضرت رسالت ص که اسم اعظم الهی در سه سوره
اند یکی الله لا اله الا هو الحی القیوم که در سوره البقرة است دوم الله لا اله الا هو الحی القیوم که در سوره آل عمران است سیم و عنت الوجوه للحی القیوم که در سوره
طه است و آصف برخیا باین دو اسم مبارک تخت بلقیس را از سبا نزد سلیمان آورد بدانکه هشتاد آیه از این سوره در شان وفد نجران نازل شده و ایشان شصت
سوار بودند که بجهت مناظره بمدینه آمده بودند و پیشوای ایشان سه کس بودند یکی عاقب که امیر ایشان بود دوم ایهم که کارگذار و مدبر ایشان بود سیم ابوحارثة بن علقمة
که مدرس ایشان بود و این هر سه از ملوک روم و حکام ایشان بودند القصه جامهای فاخر پوشیده باراستگی تمام بمسجد رسول آمدند در وقتیکه آنحضرت نماز عصر گذارده
بود نزد او بنشستند و از هر جا سخن در پیوستند تا آنکه وقت نماز ایشان در رسید و روی بمشرق کرده ناقوس زدند و نماز خود را در مسجد بگذاردند
و بعد از آن بمجلس رجوع کردند رسول ص ایشان را باسلام دعوت فرمود عاقب و ایهم گفتند که ما قبل از تو حلقه دین الهی را در گوش و غاشیه ملت حق بر دوش داریم آنحضرت
فرمود که شما را سه چیز از اسلام باز داشته است ایشان گفتند که ما در نسبت فرزندی عیسی بخدا
محقیم اگر عیسی پسر او نیست پس پدر او کیست رسول ص فرمود که در مذهب شما بر خدا روا نیست فنا و میدانید که عیسی شربت اجل خواهد چشید و دیگر اعتقاد
دارید که تصویر صورة عیسی بقدرت خدای بود و نیز میگوئید که عیسی اکل و شرب داشت و بتدریج از کودکی نمو کرد و در رفتن و آمدن و خواب و بیداری بوی
نسبت میکنید و حق تعالی از همه اینها منزه است و همه بدین اعتقاد ملزم گشتند از مجلس برخواستند حق تعالی هشتاد آیه از اول این سوره را در باره ایشان نازل
ساخت و چون نزاع ایشان یکبار در الوهیت عیسی بود و بار دیگر در نبوت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله لاجرم در اول سوره ذکر الوهیت خود و حیات و قیومیت
خود فرمود بعد از آن در نبوت حضرت خاتمیت صلی الله علیه و آله فرمود نزل علیک الکتاب فرو فرستاد خدای بر تو قرآن را بتدریج بالحق بعدل و راستی
مصدقا در حالتی که تصدیق کننده است یعنی موافق است این کتاب لما بین یدیه مر آن کتابها را که پیش از آن بوده و آن موافقست در توحید و نبوت و معاد
و سایر اصول دین و انزل التوریة و الانجیل و فرو فرستاد توریة و انجیل را بیکبار من قبل پیش از فرستادن قرآن هدی للناس
در حالتیکه راه نماینده اند بنی اسرائیل را بطریق حق و در ایشان کتاب مر واقع شده بانکه خدای را بوحدانیت پرستند و عزیر را شریک و انباز ندانند پس قول
یهود و نصاری و ابنیه بسبب عزیر و عیسی میگویند باطل باشد و انزل الفرقان و فرو فرستاد کتابها دیگر را که جدا کننده اند میان حق و باطل و گویند
مراد بفرقان معجزات انبیاست ان الذین کفروا بدرستیکه آنانکه نگرویدند بآیات الله بنشانهای قدرة الهی یا آیات قرآنی لهم عذاب شدید
مر ایشان راست عذابی سخت بسبب کفر و عناد ایشان والله عزیز و خدای غالب است و قادر بر کفار که هیچکس او را از آن منع نتواند کرد ذو انتقام
خداوند عقابست و غضب بر ایشان ان الله بدرستیکه خدای لا یخفی علیه شیء پوشیده نیست بر او چیزی فی الارض و لا فی السماء نه در
زمین و نه در آسمان بلکه علم او سبحانه محیط است بجمیع کلیات و جزئیات و علم عیسی ببعضی معینات بود و آن نیز بالهام حق تعالی بود پس چنان علم ناقص استدلال
نتوان کرد بر ربوبیت او هو الذی یصورکم فی الارحام اوست خدائی که تصویر میکند و میسازد شما را در رحمهای مادران شما کیف یشاء
هر نوع که میخواهد و هر وجه که حکمت او تقاضا میکند در صور مختلفه چون نکوئی و زشتی در درازی و کوتاهی و سیاهی و سفیدی و نقص و کمال و زشتی
و زیبائی و قدرة عیسی بر اینوجه نبود بلکه در رحم تصویر یافته چگونه تصویر کننده خود تواند بود چه مصور مخلوقست و محتاج بخالق و خالق همه الله است
لا اله الا هو نیست هیچ خدائی که مستحق عبادة باشد جز او و هر چه او میگوید عین تعبد است و هر چه او میکند از افعال محکم کسی دیگر نمیتواند العزیز
غالب بر همه اشیا الحکیم محکم کار دانا این اشارتست بکمال قدرة و تمامی حکمت او هو الذی انزل علیک الکتاب اوست خداوندیکه
فرو فرستاد بتو قرآن را منه آیات محکمات بعضی از آن کتاب آیتهای محکم است مفصل و مبین کرده در لفظ و معنی هیچ اشکالی نیست هن آن آیات
محکم ام الکتاب اصل و معظم قرآنست که غیر آن آیات بآن رد کرده میشود و اخر و آیتهای دیگر که غیر محکمانند متشابهات مانندة اند بیکدیگر و
بجهت آنکه مجملست و واضح المعنی نیست مگر بفکر و نظر تمام در آن نکرده تا بآن فضل علما ظاهر کرده و حرص ایشان بر اجتهاد زیاده کرده و اسباب زیادتی ثواب
ایشان شود فاما الذین پس کسانیکه از روی تقلید و تعصب نفسانی فی قلوبهم زیغ در دلهای ایشان کجی و تباهی است با شک در سخن الهی فیتبعون
پس پیروی مینمایند ما تشابه منه آنچیز را که لفظا و متشابه و معنا از آن مشکلاتست از این کتاب بآن احتجاج میکنند بر امر باطل خود بآنوجه که میگویند
اگر این از نزد خدای بود ظاهر المعنی بودی نه متشابه ابتغاء الفتنة بجهت طلب کردن فتنه که شرکست و یا تکذیب قرآن و یا تلبیس تشکیک بر جهال

وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ و بجهة طلب تاویل باطل خود که بر وفق مدعای ایشان باشد وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ و نمیدانند تاویل انچه متشابهاتست حمل ان بر معنی اصلی
او اِلَّا اللّٰهُ مگر خدای که او دانا و فرستاده وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ و کسانی که ثابت قدمانند در دانش و متمکن در بینش که علمای اهل ایمانند يَقُولُونَ
میگویند ای راسخان در علم که آمَنَّا بِهِ گرویدیم بمتشابه كُلٌّ همه محکمات و متشابهات مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا از نزد پروردگار ماست وَمَا يَذَّكَّرُ و یاد
نکنند و پایند پذیر نشوند اِلَّا اُولُوا الْاَلْبَابِ مگر خداوندان عقول صافیه از درن اختلال و کجی از عبد الله عباس مرویست که چون حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام این آیه قرائت کردی گفتی انا من الراسخین فی العلم منم از راسخان در علم که تاویل متشابه دانند و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مذکور است که مراد
براسخان در علم اهل بیت نبوة اند که علم ایشان از علم رسولست و علم رسول از تلقین جبرئیل و علم جبرئیل از لوح محفوظ و کتابة لوح از جانب رب العزة و حضرت
در شان عالیشان حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که از شما مردی باشد که بر تاویل قران کارزار کند همچنانکه من بر تنزیل ان کارزار میکنم و دست مبارک بر دوش مبارک
حضرت شاه ولایت نهاده فرمود که مراد اینکس است و اینکه آنحضرت فرموده که افضل راسخان علم کسیست که عالم باشد بر جمیع آنکه حق تعالی فرو فرستاده از
تنزیل و تاویل و آن حضرت امیر المؤمنین است و سایر ائمه هدی علیهم السلام چه جمیع صحابه و تابعین در همه امور مشکله و احکام مشتبهه رجوع بایشان میکردند و ایشان
هرگز رجوع بغیر خود نکردند و بعد ازان از قول راسخان حکایة میکند که رَبَّنَا یعنی ایشان میگویند که ای پروردگار ما لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا میل مده و منحرف مساز
دلهای ما بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنَا پس از انکه ما را راه نمودی بحق و بدین توفیق طریق هدایت را بما نمودی یعنی بعد از انکه بواسطه نصب دلائل و ازاله علة باطله
ما را براه مستقیم که خفی بود هدایت کرده اید ما را مکن تا از دین و از نهج حق منحرف نگردیم بلکه ما را راسخ گردان بر حق وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً و ببخش ما
را از نزدیک خود بخششی یعنی لطفی که بسبب آن درجه بلند و مرتبه ارجمند نزد تو پیدا کرده بسعادة ابدی برسیم و یا توفیق فرما بر ثبات و استقامة در دین
که آن رحمة محض و محض رحمت است تا از شک و شبهه خلاص شده بدین مستقیم تو متیقن گردیم و بهیچ وجه از ان بر نگردیم اِنَّكَ بدرستیکه تو اَنْتَ الْوَهَّابُ
توئی بخشنده هر مدعائی و مقصودی رَبَّنَا ای پروردگار ما اِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ بدرستیکه تو فراهم آورده و جمع کننده مردمانی بعد از مردن ایشان
لِيَوْمٍ برای حساب و جزاء روزی که لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی نیست ما را در وقوع ان و آنچه در او است از حشر و جزا اِنَّ اللّٰهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ بدرستیکه
خدای خلاف نکند وعده که در بعث و نشر و حساب و جزا فرموده و بعد از ان در بیان حال کفار که دل ایشان منحرف است از نهج صواب میفرماید که اِنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا بتحقیق آنانکه کافر شدند لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ هرگز دفع نکند و باز ندارد اَمْوَالُهُمْ مالهای ایشان که بدان مینازند وَلَا اَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان
که بوجود انها مفاخرت میکنند مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا از عذاب خدای هیچ چیزی نه در دنیا اگر بمحنت و بلیه گرفتار شوند و نه در آخرت که ایشان را بدرکات جهنم رانند
وَاُولٰٓئِكَ و آن گروه هُمْ وَقُودُ النَّارِ ایشانند آتش انگیز دوزخ همچنانکه هیزم خشک آتش برمی افروزد شان و عادة این جماعة کفار در تکذیب حضرت
رسالت كَدَاْبِ اٰلِ فِرْعَوْنَ مانند شان و عادة متابعان فرعونست که در تکذیب موسی ع وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و همچو عادة آنانکه پیش از فرعونیان بودند
چون عاد و ثمود كَذَّبُوا بِاٰيَاتِنَا بدروغ داشتند آیتهای ما را فَاَخَذَهُمُ اللّٰهُ پس بگرفت خدای یعنی عقوبة ایشان را کرد در دنیا و آخرة بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان
که تکذیب انبیا بود و انکار و عناد ایشان وَاللّٰهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ و خدای سخت عقوبتست بر کافران قُلْ بگو ای محمد لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنکسانی را که
کافر شدند از صنادید قریش سَتُغْلَبُونَ زود باشد که مغلوب شوید در دنیا بقتل مؤمنان بر شما در روز بدر وَتُحْشَرُونَ اِلٰى جَهَنَّمَ و جمع کرده
شوید در عقبا بسوی دوزخ وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد آرامگاهی است دوزخ و چون حقتعالی وعده ظفر داد مر اهل ایمان را بیان انچه فرمود که دار و زیند
با اهل کفر و طغیان فرود آمد از عذاب استیصال و گفت قَدْ كَانَ لَكُمْ بدرستیکه بود مر شما را ای قریش آیَةٌ علامتی و نشانی در درستی نبوة محمد ص
فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا در دو گروه که بهم رسیدند در مقابل یکدیگر صف کشیدند در حرب بدر فِئَةٌ تُقَاتِلُ گروهی کارزار میکردند فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در
راه خدای و آنها لشکر ظفر پیکر رسول ص بودند که سیصد و سیزده بودند هفتاد و هفت تن مهاجر و دویست و سی و شش انصار وَاُخْرٰى كَافِرَةٌ و
گروهی دیگر ناگرویده بودند بخدا که لشکر ابو جهل بودند و آنها نهصد و پنجاه تن بودند يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ میدیدند مسلمانان ایشان را یعنی لشکر
کفار را دو برابر خود رَاْيَ الْعَيْنِ دیدنی معاینه و اشکارا بسر برابر مؤمنان بودند اما حق تعالی وعده کرده بود که مؤمنان را غالب گرداند پس چون ایشان را
زیاده از دو برابر خود دیدند بوعده الهی قوی دل شده بر ایشان حمله کردند وَاللّٰهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ و خدای قوة دهد بیاری کردن خود هر
کرا خواهد همچنانکه وعدهٔ نصرت داد اهل بدر را اِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستیکه در غلبهٔ قلیل بی سلاح بر کثیر با سلاح لَعِبْرَةً هر اینه اعتباریست و پندی لِاُولِي
الْاَبْصَارِ خداوندان بینائی را که اهل بصیرة اند و خداوندان عقول صافیه و بصیرة پیوسته که صاحب رایت در این حرب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود
در میان لشکر اسلام در این حرب معین دو کس اسب داشتند یکی مقداد اسود و دیگری مرثد بن ابی مرثد و شش کس زره پوش بودند و لشکر کفار صد کس
بر اسب سوار بودند با تمام سلاح و اول جنگی که در اسلام واقع شد این بود و بعد از ان حق تعالی اخبار مینماید از انچه باعث مردمانست بر عدول و هدایت
بباطل و ضلال میفرماید که زُيِّنَ لِلنَّاسِ زینت داده شده است برای مردمان حُبُّ الشَّهَوَاتِ دوستی آرزوهای نفس یعنی شیطان در نظر مردمان
آراسته است دوستی شهوات نفس را مِنَ النِّسَاءِ از زنان که بدترین دام شیطانند چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که زنان دام شیطانند و نیز فرمود
که خلوة نکند هیچ مردی با زن بیگانه که شیطان سیم ایشان خواهد بود و در اخبار آمده که بیشتر معاصی و فتنهائی که در عالم واقع میشود از شامت زنانست
وَالْبَنِينَ و از پسران که محبوب پدر و مادر اند و ایشان باعث بخل و جبن و حزن پدر و مادر اند چه بسبب محبت ایشان والدین را بر صرف مال و بخل میدارند و در
تادخیره معاش ایشان باشد و بجهة تعلق خواطر با ایشان بحرب دشمنان نمی پردازند و همیشه غم و اندوه برای ایشان میخورند وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ

پس چون ایشان را بسیار دیدند

که سه صد کس زره پوش بودند

وازمنظه

و از قنطارهای فراهم آورده شده یاد فرین ساخته مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ از طلا و نقره و قنطار بمعنی مال بسیار است و گویند آن هشت هزار مثقال طلا است
و نزد بعضی هشتاد هزار مثقال نقره و از ابی عبد الله علیه السلام نقلست که قنطار پری پوست گاو است از دینار سرخ و درهم سفید وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ
و از اسبان علامت دار یعنی اسبانی که علامت نیکویی داشته باشند از حسن صورت و خلقت و نیکویی رفتار و مردمان بجهت مشغول شدن بآن ایشان از عبادت الهی غافل
میگردند وَالْأَنْعَامِ و دیگر از مشتهیات نفس چهارپایان از شتر و گاو و گوسفند وَالْحَرْثِ و دیگر از مشتهیات کشت زار ذَٰلِكَ آنچه مذکور شد
از امور مشتهیه نفس مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا چیزیست که برخورداری یابند از آن در زندگانی دنیا و از او حظ و نفع یابند وَاللَّهُ و خدای که معبود
بحق است عِنْدَهُ نزد اوست حُسْنُ الْمَآبِ نیکویی بازگشت یعنی نعم اخرویه بمراتب از این بهتر است و بعد از تحقیر متاع دنیوی تعظیم نعمت اخروی میکند
از آن تا دوری از حطام فانی کرانه کنند و متوجه ثواب باقی شوند و میفرماید که قُلْ بگوای محمد أَؤُنَبِّئُكُمْ آیا خبر دهم شما را ای مردمان بِخَيْرٍ مِنْ ذَٰلِكُمْ
بهتر از اینها که گفته شد لِلَّذِينَ اتَّقَوْا برای آنانکه پرهیز کردند از کارهای زشت عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان جَنَّاتٌ و آن بوستانهاست
که اندکی از آن بهتر است از دنیا و هرچه در اوست تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ میرود از زیر درختان آن جویهای آب که در شکاف زمین نبود بلکه در روی
زمین رود خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند متقیان در آن بهشتها وَأَزْوَاجٌ و مر ایشان راست زنان حوری و انسی مُطَهَّرَةٌ پاکیزه از چیزی که زنان
کرد زنان دنیا را میباشد یا پاک از نقص خلق و خلق وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ و دیگر ایشان راست خشنودی از خدای و این از بهشت و نعمتهای آن بهتر است وَ
اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ و خدای بیناست ببندگان و اعمال ایشان پس ثواب می دهد و عقاب میکند بر وفق عمل نیک و بد مرویست که حق تعالی با اهل بهشت
خطاب کند که ای اهل بهشت از من راضی شدید ایشان گویند بار خدایا بهتر از این نعم بهشت چه تواند بود گوید خشنودی من بر وجهی که هرگز خشم نگیرم بشما
و در آثار آمده که در بهشت یکی رضای خدای تعالی و دیگر خلود و نعم بهشت ... مساوی حضرت محمد صلی الله علیه و آله بعد از آن در صفت متقیان میفرماید که الَّذِينَ
یعنی پرهیزکاران آنانند که اندر وی ... يَقُولُونَ رَبَّنَا میگویند ای پروردگار ما إِنَّنَا آمَنَّا بدرستی که ما گرویده ایم بآنچه تو فرمودی و جوارح
اعضای خود را در عبادة تو استعمال نموده ایم امید آمرزش از تو داریم فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا پس بیامرز برای ما گناهان ما را و از آن درگذر وَقِنَا
عَذَابَ النَّارِ و نگه دار ما را از عذاب دوزخ و نیز در مدح ایشان میفرماید که الصَّابِرِينَ یعنی متقیان صبر کنندگان اند بر ادای جمیع فرایض و سنن
و بر ترک محرمات و در وقت رسیدن بلیات وَالصَّادِقِينَ و راستانند در قول و فعل و نیت در خبر است که چون شخصی راست گفتن را شعار خود سازد
بر او راست گفتن معروف گردد نام او را در صحف صدیقان نویسند و اگر دروغ را ورد خود سازد بر عکس این باشد وَالْقَانِتِينَ و فرمان برداران در امر خدا
را در نهان و آشکارا وَالْمُنْفِقِينَ و نفقه کنندگان از مال حلال بر اهل استحقاق بقصد طاعة و انقیاد حق تعالی در حدیث صحیح آمده که هر روزی آفتاب
برنیاید الا که بر پهلوی آن دو فرشته باشند که گویند بار خدایا هر نفقه کننده را عوض ده و هر امساک کننده مال وی را در ورطه تلف انداز وَالْمُسْتَغْفِرِينَ
و آمرزش خواهندگان اند بِالْأَسْحَارِ در سحرها که وقتهای اجابة دعوات است و راه در آن وقت بیشتر است و نفس در آن وقت مطمئن تر از شواغل دنیوی دورتر
خبر است که حق تعالی سه آواز را دوست دارد آواز خروس و آواز قاری قرآن و آواز استغفار کنندگان در وقت سحر از ابی عبد الله علیه السلام مرویست که هر که در وقت سحر هفتاد بار
استغفار کند از اهل این آیه گردد از امام علی بن موسی الرضا ع روایت است که مراد بمستغفرین نماز گذارانند که در سحرگاه در اسباب نزول آورده که دو حبر از احبار
شام بمدینه آمدند و حضرت رسالت را بعلاماتی که در کتاب خود یافته بودند بشناختند گفتند یا محمد ما را مسئله هست اگر جواب گویی ایمان آریم حضرت فرمود که چیست
گفتند خبر ده ما را که بزرگترین کلمه و شریف ترین شهادتی در کلام خدای کدام است این آیه آمد که شَهِدَ اللَّهُ گواهی داد خدای یعنی بنصب دلایل واضحه بر وحدانیت و انزال
آیات ناطقه بدان روشن گردانید آنرا که اوست خدای بحق که از روی کمال ادراک و یقین لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی نیست که سزای پرستش باشد مگر
او وَالْمَلَائِكَةُ و فرشتگان نیز گواهی دادند بر وحدانیت او وَأُولُو الْعِلْمِ و خداوندان علم که مومنانند نیز شهادت نمودند بر توحید باعتراف لسان و تصدیق
جنان قَائِمًا در حالتی که او سبحانه و تعالی قیام کننده است بِالْقِسْطِ بعدل در جمیع افعال و اقوال خود و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مذکور است که اولوا العلم
با او سبحانه و ملائکه در شهادت دلالت است بر تعظیم ایشان و شکی نیست که اولوا العلم شامل مجتهدین ما میباشد رضوان الله علیهم یقین هست جابر بن
عبد الله از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که یکساعت که عالم بر بستر خود تکیه کند که در علم دین تفکر کند بهتر است از عبادة عابدی که هفتاد سال خدای را عبادت
کند انس بن مالک از رسول الله نقل کرده که او گفت علم بیاموزید که آموختن علم حسنه است و درس آن تسبیح است و بحث آن جهاد است و فرشتگان در
حلقهای مجالس عالمان رغبت کنند و پرهای خود بر ایشان مالند و در نماز برای ایشان استغفار کنند و هر تر و خشکی که باشد برای ایشان طلب آمرزش خواهند یعنی
ماهیان دریا و هوام و سباع و چهارپایان و آسمان و ستارگان و بدانید که علم زندگی دل است و نور چشم است و تفکر کردن در علم مقابل روزه باشد و درس
آن برابر قیام شب و علم پیشوای عمل است و عمل تابع آن و دست نیست و نیک بختان بآن ملهم کردند و بدبختان از آن محروم و بجهة آنست که اولوا العلم
مقارن حق تعالی و ملائکه واقع شده اند در این شهادت که لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ تکرار کلمه شهادت بجهة تاکید است و دیگر تا مبتنی شود بر آن بقوله الْعَزِيزُ
خدائی که قوی است و غالب بر جمیع ممکنات و همه محکوم و مامور اویند الْحَكِيمُ محکم کار در آنچه میکند و میفرماید که این آیه را فضل بسیار است
و ثواب بیشمار انس از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این آیه را بخواند و در آخر آن بگوید و انا علی ذلک من الشاهدین حق تعالی بعدد هر حرفی از آن
فرشته بیافریند تا برای او استغفار و آمرزش خواهند تا روز قیامت و هر که این آیه را بخواند حق تعالی هشت در بهشت برای او بگشاید و هفت در دوزخ
بر وی ببندد و نیز مرویست که هر که در وقت خواب کردن این آیه بخواند حق تعالی هفتاد هزار فرشته را خلق کند تا روز قیامت برای او استغفار کنند و ابو

قالب تهی کرد کفته که وقتی بتجارة بکوفه رفتم و در همسایگی اعمش فرود آمدم مردی در آخر شب این آیه را مکرر میخواند وانا اشهد بما شهد الله به واستودع الله
هذه الشهادة وهی عند الله ودیعة حتی یؤدیها الی یوم القیمة چون روز شد نزد او رفتم و گفتم در این شهادت میخواندی و در آخران کلماتی میگفتی در آن
خبری از پیغمبر خدا شنیده گفت بلی گفتم مرا از آن واقف ساز گفت تا یکسال تمام خدمت من نکنی من آنرا با تو نگویم و من بر سر راه بودم بارها کشادم و یکسال
خدمت او کردم چون مدة بسر آمد گفتم یا شیخ سال تمام شد گفت بدانکه ابو وائل حدیث کرد مرا از ابن مسعود که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر که این آیه بخواند
و در آخر این بطریق مذکور بگوید حق تعالی روز قیامت او را حاضر گرداند و گوید که ای بنده من بعهد من وفا کردی که توحید است و من سزاوارترم از آنکه
به عهد وفا کنم ای فرشتگان من درهای بهشت برای وی بگشائید تا از هر دری که خواهد داخل شود و نیز از آنحضرت مرویست که دو فرشته در هوا
بهم رسیدند یکی دیگری را گفت از کجا میآئی گفت از نزد یک بنده عاصی که امروز معصیت میکرد و اینک دیوان عمل سیاه اوست که بآسمان میبرم فرشته
دیگر گفت عجب حالتیست که من بنام او برات آزادی از آتش دوزخ بر زمین میبرم فرشته اول از این متعجب شد فرشته دوم گفت چون تو از او جدا شدی او این
شهادة بخواند حقتعالی فرمود که من گناه و معصیتش را بایمان و معرفتش بخشیدم از سعید جبیر روایت است که سیصد و شصت بت در حوالی کعبه بود چون
این آیه نازل شد همه بروی در افتادند چون توحید اصل دین اسلام است از اینجهة بعد از این در بیان اسلام میفرماید که ان الدین عند الله الاسلام
بدرستیکه دین پسندیده نزد خدای اسلام است نه ملة یهود و نصاری که ممتزج است بشرک و کفر وما اختلف الذین واختلاف نکردند در آنکه دین
اسلام حقست و محمد پیغمبر بحق است آنانکه اوتوا الکتاب داده شده اند کتاب توریة و انجیل الا من بعد ما جاءهم العلم مگر پس از آنکه آمد
بدیشان دانش حقیقة امر اسلام که آیات و معجزات ظاهره است و از جمله آن قرآنست که موافق کتاب ایشانست و اختلاف ایشان برین وجه بود که بعضی
گفتند که دین اسلام حقست و قومی دیگر گفتند آن مخصوص است بعرب و جمعی دیگر نفی مطلق آن کردند حاصل که ایشان اختلاف کردند بغیا بینهم بجهة
حسد یا جور که در میان ایشانست یا میل بریاست و بزرگی قوم نه بجهت شبهه که ایشانرا بوده باشد در حقیقة اسلام پس وعید ایشانرا میفرماید که
ومن یکفر بآیات الله و هر که نگرود بآیتهای خدای که قرآنست یا سایر معجزات حضرت خاتمیت یا بتوریة و انجیل که نعت حضرت در و مذکور است
فان الله پس بدرستی که خدای سریع الحساب زود حساب کننده است یعنی عنقریب اهل بغی و حسد و عناد فوت شده بعذاب آخرت گرفتار خواهند
شد فان حاجوک پس اگر یهودان محاجه و مخاصمه کنند با تو بوجه عناد در دین اسلام بعد از اقامت حجت یا نصاری در مقام جدال در آیند بواسطه
عیسی فقل اسلمت وجهی پس بگو در جواب ایشان که تسلیم کردم نفس خود را و خالص کردانیدم همه خود را لله برای خدا و هیچ چیز را با او شریک
نمیکردانم ومن اتبعن و نیز تسلیم کردم نفس خود را و خالص کردانیدم همه خود را برای کسانیکه پیروی کرده اند مرا و یا معنی آنست که من با کسانیکه
تابع منند نفسهای خود را از برای خدای خالص ساخته ایم و باخلاص تمام بوحدانیت او گرویده ایم وقل و بگو ای محمد للذین اوتوا الکتاب مر آنانرا که
کتاب بدیشان داده اند یعنی یهود و نصاری والامیین و بگو بمشرکان عرب که ناخوانند و نانویسنده اند ءاسلمتم آیا اسلام آورده اید بجهة
وضوح دلیل بر حقیقت آن همچنانکه من آورده ام و اتباع من و هنوز در کفر خود اید و گویند استفهام بمعنی امر است یعنی اسلام آورید فان اسلموا
پس اگر اسلام آورده اند مر حق را و انقیاد کردند فقد اهتدوا پس بدرستیکه راه یافتند بمقصد رستکاری و از وادی گمراهی خلاص شدند وان
تولوا و اگر اعراض کردند و پشت بر اسلام آوردند ترا هیچ ضرری نیست فانما علیک البلاغ پس جز این نیست که بر تو پیغام رسانیدنست و بر تو
تبلیغ آن کرده و اقامت حجت نموده والله بصیر بالعباد و خدای بیناست ببندگان یعنی داناست بتکذیب ایشان و تصدیق ایشان پس بر وفق آن هر یکرا جزا
خواهد داد ان الذین یکفرون بآیات الله بدرستیکه آنانکه کافر شوند و منکر شوند بقرآن و محمد و بآیتهای روشن که صریح دلالة دارند بر
وحدانیت حق و از جمله آن کتب و رسل که متضمن توحید اویند ویقتلون النبیین بغیر حق و میکشند پیغمبرانرا کشتنی بناحق و ناروا و از
پیغمبر مرویست که بعد از تلاوة این آیه فرمود که یهودان چهل و سه پیغمبر را در یکساعت بکشتند پس صد و دوازده کس عابد ایشان برخواستند تا ایشانرا
امر بمعروف و نهی از منکر کنند ایشانرا نیز بکشتند چنانکه فرمود ویقتلون الذین یأمرون بالقسط و میکشند آنانرا که میفرمودند بعدل و
راستی من الناس از مردمان یعنی غیر از پیغمبران فبشرهم پس بشارت ده ایشانرا بعذاب الیم بعذابی دردناک اولئک ایشان آن گروه مذکوره
یعنی کشندگان انبیا و آمر بمعروف الذین حبطت اعمالهم آنکسانی اند که تباه گشت و نیست شد عملهای ایشان فی الدنیا والآخرة در این سرای که
کسی ستایش آن نکند بلکه بر ایشان لعنت کند و خون و مال ایشان مباح گردد و در آخرة مخلد باشند در دوزخ وما لهم من ناصرین و نیست
مر ایشانرا در روز قیامت یاری دهندگان که عذاب را از ایشان دفع کنند مرویست که در عهد رسول مردی و زنی از اشراف اهل خیبر زنا کردند و در توریة
حکم ایشان رجم بود برخواستند و نزد رسول آمدند بامید آنکه حکم او خفیفتر باشد و چون این قضیه را معروض داشتند حکم حضرت موافق حکم
توریة واقع شد نعمان بن اوفی و عمرو بن حارث گفتند جور کردی بر ما چه بر ایشان رجم نیست رسول فرمود دروغ میگوئید در توریة حکم ایشان رجمست
گفتند نه چنین است حضرت بفرمود تا توریة حاضر کردند پس با ایشان گفت که کیست در میان شما که اعلم باشد بتوریة گفتند مردی اعور است در فدک که
او را ابن صوریا گویند پس کس فرستادند و او را بمدینه آوردند وی نزد رسول آمد و آغاز خواندن توریة کرد چون بآیه رجم رسید دست بر او پوشید و تلاوة
نکرد عبد الله سلام برخواست و آن آیه بخواند رسول گفت ای انسید که این حکم که من کردم و حکم توریة موافق قول منست و حکم توریة چنان بود که مرد
محصن و زن محصنه چون زنا کنند و بینه بر ایشان اقامه شهادت کنند ایشانرا رجم باید کرد و اگر زن آبستن بود او را رها کنند تا بار نهد و بعد از آن او را

کنند

الربع

کنند پس رسول صلعم بفرمود تا آن زناکنندگان را رجم کردند حق تعالی این آیه فرستاد أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ یعنی منکری بسوی آنانکه داده
شده‌اند بهره از توریة یعنی نعمان بن اوفی و امثال او يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ خوانده می‌شوند بسوی توریة لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ تا حکم کند میان ایشان توریة ثُمَّ يَتَوَلَّى
فَرِيقٌ مِنْهُمْ پس روی میگردانند گروهی از ایشان که رؤسای یهود بودند وَهُمْ مُعْرِضُونَ در حالتیکه ایشان اعراض کنندگانند از حق با وجود علم ایشان
بآنکه رجوع بآن بر ایشان واجب است ذَلِكَ این اعراض از حکم توریة مر ایشان را بِأَنَّهُمْ قَالُوا بسبب آنستکه ایشان میگویند لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ نخواهد
رسید بما آتش دوزخ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ مگر روزی چند شمرده که هفت روز باشد یا چهل روز یعنی بسبب زعم ایشان بسهولة عذاب آخرة اعراض می
کنند از حکم توریة وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ و فریب داد ایشان را در کیش ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچیزی که بودند که بر می بافتند از سهولة عقوبة یا
شفاعت آبای ایشان مر ایشان را فَكَيْفَ پس چگونه باشد حال ایشان إِذَا جَمَعْنَاهُمْ آنهنگام که جمع کنیم ایشانرا لِيَوْمٍ برای حساب روزیکه لَا رَيْبَ فِيهِ
که هیچ شکی نیست در وقوع آن مرویست که در روز قیمة اول رایتی از رایات کفار که افراشته شود رایت یهود باشد حق تعالی ایشانرا رسوا گرداند در
میان همه اهل محشر و بعد از آن امر کند که ایشان را بدوزخ برند و مخلد در آنجا باشند وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ و داده شود هر نفسی بتمام مَا كَسَبَتْ
جزای آنچه کسب کرده باشد وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان یعنی هیچ کدام از نفس انسانی ستمدیده نشوند از نقص حسنات و زیادتی سیئات بلکه جزا فراخور اعمال خواهد
بود و چون حقتعالی ذکر کید اهل کتاب کرد حضرت رسالت صلعم را تعلیم کرد که چگونه با ایشان محاجه باید کرد و چگونه جواب ایشان باید داد و فرمود که قُلِ اللَّهُمَّ
مَالِكَ الْمُلْكِ بگوای محمد که ای بار خدایا پادشاهی و متصرف در همه ممالک ملک دنیا و آخرة که هر مالک که غیر تست هالک است و هر ملکی سوای تو فانی
آورده‌اند که در جنگ احزاب وقتی که خندق میکندند سنگی عظیم و سخت پدید آمد که آهن بدان کار نمیکرد آنحضرت بدانموضع آمده بدان سنگ نگاه کرد
پتک آهنین از سلمان گرفته آستین مبارک در نوردید و بقوة دو جهانی بلکه بتائید ربانی چنان ضربتی زد که دو دانگ آن سنگ بشکست و برقی از میان آهن و
سنگ بجست مانند روشنی چراغ در شب تار روان درخشنده که آن کوهها مدینه روشن شد که مداین رسید و کنگرهای ایوان کسری بنظر حاضران در آمد پس
رسول صلعم و اصحاب تکبیر گفتند و چون ضربتی دیگر بزد ثلثی دیگر از آن سنگ شکسته شد و روشنی از آن بتافت تا که قصور صنعای یمن مشاهده شد باز حضرت
و اصحاب تکبیر گفتند و در ضربت سیم درخشندگی برقی که از سنگ بجست قیاصر و قصور روم بالتمام بنظر در آمد رسول صلعم و اصحاب تکبیر گفتند پس حضرت فرمود که
جبرئیل مرا خبر داد که عنقریب آثار دولت اسلام باطراف و جوانب عالم رسیده همه نواحی مسخر اهل اسلام شود اصحاب بشکر گذاری این نعمت مشغول شدند و منافقان
طریق سخریة و استهزا افکنده گفتند که عجب کاریست که این مرد از بیم کارزار مشرکان عرب خندق میکند و یاران خود را بگرفتن فارس و روم وعده میدهد
حق تعالی این آیه بفرستاد که بگوای محمد بارخدایا توئی خداوند ملک و همه ملک بید قدرة تست تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ عطا میکنی پادشاهی را هر که خواهی
وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ و میستانی ملک را از جبابره هر که خواهی و از جمله حکومة مکه و حوالی آن که از کفار قریش بود نزع کرده بعد از زمان حضرت رسالت پناه صلعم حواله
فرمود و ملک روم و فارس و یمن از اربابان انتزاع نموده بدین امت مرحومه ارزانی داشت و نزد بعضی از مفسرین مراد بآن ملک نبوتست که از بنی اسرائیل بستد
و بفرزندان اسمعیل داد و یا امامتست که بائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین عطا فرمود وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ و ارجمند میسازی هر که را میخواهی و بنوت و
ایمان و معرفت چون پیغمبران و متابعان او وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ و خوار و بیمقدار میگردانی هر که را میخواهی بخذلان بجهة عناد و نکر چون ابوجهل بر جهل و
متابعان او و گویند مراد بعزت شرف قناعت است و بذلت خست حرص چه استغنای قناعت فقیر را بصدر تمکین رساند و تکاپوی حرص توانگر را از در
نعال افکند در تفسیر مصابیح آورده که سلطان محمود غزنوی روزی بقصد زیارت شیخ مغربی که قطب هاد و عرفای عصر بود رفته استدعای نصیحة
نمود و همچنان در صف نعال ایستاده از تفسیر تعز من تشاء و تذل من تشاء نکته درخواست شیخ فرمود که روشن ترین وجهی در معنی این آیه آنستکه تو با
هزار و هفصد پیل جنگی و پنج هزار فرس و لشکر بادان و صد هزار سوار مکمل بخانه همچون گدائی من آورده در صف نعال بازداده مرا با این گلیم کهنه و
پای برهنه ملک قناعت بخشید و در صدر داد ری جای میدهد شعر انکو بقناعت آشنا شد از فیض تعز من تشاشد وانکو ره حرص و آز پیمود
مفهوم تذل من تشاشد بِيَدِكَ الْخَيْرُ بدست قدرة تست تحصیل همه نیکوئیها از دادن ملک و عزت بمؤمنان چون تعذیب کفار و عصات محض عدل است پس
آن در تحت خیر است داخل باشد إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بدرستیکه تو بر همه چیزی از عطای ملک و نزع آن و اعزاز و اذلال توانائی و بر که مصلحت
بینی می تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ درمی‌آری شب را در روز یعنی بتدریج شب را در روز می افزائی که در اول جدی که اقصر ایام است در اطول سرطان
که اطول می‌شود وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ و در می‌آری روز را در شب یعنی از اجزای روز بتدریج کم میکنی و اجزای شب را زیاده میسازی تا شب
در اول جدی که کوتاه‌ترین شبهاست در اواخر قوس که درازترین شبهاست وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ و بیرون می‌آری زنده را چون جانوران از مرده
که آن نطفه است یا مانند مرغ از تخم و درخت را از دانه وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ و بیرون می‌آری مرده را چون نطفه و دانه و تخم مِنَ الْحَيِّ از زنده که حیوان و درخت
و مرغ گفته‌اند طیب مؤمن را از خبیث کافر آورده‌اند که رسول صلی الله علیه و آله نزدیکی زوجات خود رفت زنی پاکیزه منظر خوب صورة و سیرة آنجا بود
حضرت پرسید که این کیست گفتند یکی از خاله‌های تست فرمود کدام خاله گفتند خالده بنت الاسود بن عبد یغوث و این مؤمنه بود و اسود پدرش کافر فرمود
که سبحان الذی یخرج الحی من المیت وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ و روزی میدهی از خزاین رحمت و سعت خود هر کرا میخواهد بیشمار یعنی بمرتبه که خلق عد
و مقدار آن ندانند معاذ بن جبل روایت کرده که من بجهة مطالبه قرض خواهان یکجمعه حاضر نشدم رسول صلعم فرمود که چه چیز ترا از جمعه باز داشت گفتم یا رسول الله
یوحنای یهود را در نزد من چند وقیه گندم است مرا منع کرد است که بنماز مشغول شوم فرمود این آیه را بخوان تا بقوله بغیر حساب آنگاه بگوی که یا رحمن الدنیا

وَالْآخِرَةِ وَرَحِيمَهُمَا تُعْطِيهِمَا مَنْ تَشَاءُ مِنْهُمَا فَاقْضِ عَنِّي دَيْنِي هر که این آیه را بخواند اگر قرض او چندان بود که زمین گنجایش آن نداشته باشد حق تعالی ادای او
ادا کند جعفر بن محمد از آبای کرام خود صلوات الله علیهم روایت فرموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که چون حق تعالی خواست که فاتحة الکتاب و آیة الکرسی
و شهد الله و قل اللهم مالک الملک بر زمین نازل سازد گفتند بار خدایا ما را بزمین میفرستی که سرای معاصی است و ما بعرش مجید تو معلقیم که محل طهر و
قدس است حق تعالی فرمود بعزت و جلال من که هیچ بنده مؤمن شما را قرائت نکند در عقب هر نماز فریضه مگر او را در حظیره قدس جای دهم و هر روز هفتاد بار بنظر
رحمت در و نگرم و هر روز هفتاد حاجتش روا کنم که کمترین آن حاجتها آمرزش او باشد و او را از دشمنانش نگاه دارم و هیچ چیز او را از بهشت منع نکند مگر مرگ چون
حق تعالی در این آیه بیان فرمود که مالک دنیا و آخرت و قادر بر اعزاز و اذلال است در عقب آن مؤمنان را نهی کرد از دوستی کردن با کافران که قادر نیستند بر اعزاز
و اذلال و فرمود لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ مباید که فرا نگیرند مؤمنان که دوستان خدایند و معزز و مکرم نزد او الْكَافِرِينَ ناگرویدگان را که دشمن آنند
و ذلیل و خوارند نزد او أَوْلِيَاءَ دوستان و متولیان امور خود مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ بدون مؤمنان یعنی باید که مؤمن دوست ندارد مگر مؤمنی ابن
عباس گفته که جمعی از انصار با گروهی از کفار طرح دوستی افکنده بودند و عبد الله بن جبیر هر چند ایشان را منع میکرد فائده نداد و منع نمیشدند حق تعالی این آیه فرستاد
و ایشان را از آن نهی کرده بعد از آن ایشان را از این تهدید کرده فرمود که وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ هر که بکند این فرا گرفتن و دوستی را با دشمنان خدا فَلَيْسَ
مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ پس نیست نکس از ولایت و دوستی خدای در چیزی یعنی از دوستی خدای هیچ بهره نخواهد داشت إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مگر آنکه بترسید و حذر
کنید مِنْهُمْ تُقَاةً از ضرر کفار اتقاء پرهیز کردنی که واجب باشد پرهیز کردن از آن که در این صورت جایز است که با ایشان اظهار دوستی کنید بر وجه تقیه با ایشان
مواسا نمائید وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ و میترساند خدای شما را از موالات با دشمنان او نَفْسَهُ از عذاب ذات خود یعنی عذابی که صادر شده باشد از محض قهر او
او بی‌واسطه غیر وَإِلَى اللَّهِ و بسوی حکم خداوند و با جزای او است الْمَصِيرُ بازگشت همه پس از نواهی او بترسید این آیه مصرحست بر آنکه مؤمن را واجب
است که تقیه کند از مخالفان دین و با ایشان در سازد و بحسب ظاهر پیروی ایشان کند ابن بابویه در رساله اعتقاد آورده که تقیه واجب است تا ظهور
صاحب الامر علیه السلام و هر که آن را ترک کند همچنانست که ترک نماز کرده حضرت صادق ع را گفتند یا ابن رسول الله مردی را در مسجد میبینیم که به آواز بلند
لعن میکند دشمنان شما را و نام هر یک را میبرد فرمود ما له لعنه الله تعرض بنا چه می‌شود او را خدا او را از رحمت خود دور گرداند که ما را در معرض تیراوست
میگرداند چه حق تعالی فرموده وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ و نیز صادق ع فرمود که مقرب ترین شما نزد حق تعالی کسیست که
اعلم و اعمل باشد بتقیه و نیز فرموده که تقیه دین من است و دین پدران من و آن پدران آنحضرت حضرت رسالت بود که در اول اسلام با اهل کفار ملایمت
می‌نمود و حضرت امیر المؤمنین ع با اهل خلاف بطریق ملاطفت سلوک میکرد چون قوت پیدا کرد شمشیر کشیده با اهل کفر و خلاف محاربه کرد مروی است که مردی
نزد پیغمبر ص آمد و گفت یا رسول الله بفریاد من رس که هلاک شده و بدبختی گرفتار شدم فرمود که چیست گفت کفار مرا گرفتند و عذاب میکردند تا نسبت بجناب
تو ناسزا بگویم من بی طاقت شدم و آنچه اراده ایشان بود بر زبان من جاری شد فرمود که دلت چگونه بود گفت دلم از آن کاره بود فرمود که اگر بار دیگر بدست
ایشان افتی و مثل این حال بر تو واقع شود آنچه ایشان اراده کنند بگوی و در دل کاره آن باش ابن مسعود گفته که با اهل خلاف مصافحه کنید و ایشان آنچه میگویند
پیروی کنید اما در دل کاره ایشان باشید و چون مخفی ساختن در دل دوستی مؤمنان در پوشیدن حق و مواسات کردن با کافران و مخالفان دین جهت دفع ضرر از ایشان
در عقب آن بیان نمود که اگر کسی این معنی را کار بندد نه بجهت خوف و عذر بلکه از روی اعتقاد و رغبت قلبی با اهل کفر و خلاف محشور شود و بعذاب ابدی با
ایشان گرفتار گردد پس فرمود که قُلْ بگو ای محمد إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ اگر پنهان دارید آنچه در سینه‌های شماست یعنی موالات کفار در دل راه دهید
أَوْ تُبْدُوهُ یا آشکارا کنید آنچه در ضمیر شماست يَعْلَمْهُ اللَّهُ میداند خدای آن را و شما را بجهت آن بعذاب الیم و عقاب جحیم گرفتار خواهد کرد وَيَعْلَمُ مَا فِي
السَّمَاوَاتِ و میداند آنچه در آسمانهاست از انواع علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از اصناف سفلیات پس بر پنهان و آشکارای شما عالم
خواهد بود وَاللَّهُ و خدای که علم ذاتی او بهمه چیز رسیده عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر همه چیز تواناست پس هر چه میکنید در سر و علانیه میداند و شما را
بآن جزا خواهد داد و چون چنین است پس نافرمانی مکنید و بتر دل او را انقیاد نمائید و از نواهی او باز ایستید و چون تحذیر اهل کفر و عصیان کرد از عقاب
در عقب آن بیان وقت آن میکند بقوله يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ روزی که بیابد هر کس از عمل کنندگان مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ آنچه کرده باشد از نیکوئی مُحْضَرًا
حاضر کرده شده نزدیک خود یعنی صحیفه حسنات را ببیند وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ و آنچه کرده باشد از بدی نیز نزد او حاضر باشد تَوَدُّ دوست داشته باشد
آنکس لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا آنکه باشد میان او وَبَيْنَهُ و میان آن روز عمل بد او أَمَدًا بَعِيدًا زمان دور و دراز مراد آنست که نخواهد که مطلقا آن روز عمل خود
را ببیند وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ و میترساند خدای شما را از عذاب خود تکرار جهت تاکید است وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ و خدای مهربانست به بندگان
و بجهت آن ایشان را می‌ترساند از عملی که سبب عذاب و عقوبت ایشان باشد مروی است که یهود میگفتند ما پسران خدائیم و دوستان او و نصاری میگفتند که ما
مسیح را پسر خدا میدانیم و بجهت این در تعظیم او میکوشیم و مشرکان گفتند که ما بتان را دوست داریم و بشفاعت ایشان امیدواریم آیه آمد که قُلْ بگو ای محمد
إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما ای اهل کفر تُحِبُّونَ اللَّهَ دوست میدارید خدای را و لاف دوستی او میزنید فَاتَّبِعُونِي پس پیروی کنید مرا در اوامر و
نواهی يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ تا خدای شما را دوست دارد وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ و بیامرزد گناهان شما را وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است گناهان
کسی که پیروی من راسخ باشند رَحِيمٌ مهربانست بر ایشان بر جهت خاصه مروی است که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود عبد الله ابی منافق با
اصحاب خود گفت ببینید که محمد دوستی خود را با دوستی خدا مساوی میداند و ما را میفرماید که همچنان او را دوست داریم که ترسایان عیسی را دوست

داشتند

حق تعالی در جواب ایشان فرمود که قُلْ بگوی ای محمد أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان خدای را در اوامر و نواهی وَالرَّسُولَ و پیغمبر او را پیروی در احکام شرع فَإِنْ تَوَلَّوْا پس
اگر روی گردانند از طاعت خدا و رسول فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستیکه خدای لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ دوست نمیدارد کافران را یعنی از ایشان راضی نیست و هرگز مدح ایشان
نکند از رسول خدا ص روایتست که بتحقیق ایمان موقوفست بر آنکه خدای را دوست دارند و دشمنان او را دشمن دارند و چون دوستی خدا واجب طاعت رسول
و در عقب این ذکر منقبت و مدح ایشان میفرماید بجهت ترغیب بر طاعت ایشان بقوله إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ بدرستیکه خدای برگزید آدم را بتعلیم اسما و امر ملائکه
بسجود او و بیرون آوردن انبیا و اصفیا و اولیا از صلب او وَنُوحًا و نوح را بدادن عمر دراز و الهام او بساختن کشتی و نجات او از غرق وَآلَ إِبْرَاهِيمَ و آل ابرهیم را که
اسمعیل و اسحق اند و اولاد ایشان بنبوت و امامت و بنای خانه کعبه و خلافت و از جمله اولاد او یعقوبست و داود و سلیمان و یونس و زکریا و یحیی و عیسی و حضرت خاتم
الانبیا صلوات الله علیهم اجمعین وَآلَ عِمْرَانَ و آل عمران را که موسی و هرون اند برسالت و سخن گفتن او سبحانه با ایشان بی واسطه و این هر دو پسران عمران بن
یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب اند علیهم السلام و یا مراد عیسی است و مادر او مریم که دختر عمران بن ماثانست و میان این هر دو عمران هشتصد سال بود
و در تفسیر اهل البیت ع وارد است که مراد بآل عمران علی بن ابی طالب است صلوات الله علیه و اولاد و امجاد او علیهم السلام و عمران اسم ابو طالب است و احادیث
متواتره از ائمه هدی صلوات الله علیهم در این باب وارد شده و ابن عباس و اباذر و انس نیز از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فرمود که آل
ابرهیم منم و آل عمران علی بن ابی طالب است حاصل که حق تعالی میفرماید که همه انبیا و اولاد ایشان را برگزیدیم و تفضیل دادیم عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان
زمان ایشان را از اهل دلالت بر آنکه انبیا افضلند از فرشتگان پس حق تعالی ایشان را بر همه آدمیان و جنیان و فرشتگان تفضیل داد ذُرِّيَّةً در حالتی
که ایشان فرزندانی اند که بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ برخی از ایشان از برخی زاده شده اند یعنی اولاد پسندیده اند از آبای برگزیده خود وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای
شنواست باقوال مردمان عَلِيمٌ دانا باعمال ایشان پس برمیگزیند هر کرا که مستقیم القول و العمل است و بعد از آن در بیان حال مریم که از ذریه انبیا
میفرماید که إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ یاد کن ای محمد که چون گفت زن عمران بن ماثان که حنه بنت فاقوذا بود و فیتکه حامله شده بود و او جده عیسی بود
رَبِّ ای پروردگار من إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ بدرستیکه من نذر کردم برای تو مَا فِي بَطْنِي بچه در شکم منست مُحَرَّرًا در حالتیکه آزاد کرده شده باشد
از قید تعلق دنیا و او را مشغول نسازم بامر دنیا تا خاص ترا پرستد و خدمت مسجد تو کند و در آن زمان خدمت مسجد قدس امری عظیم بود و از اعظم عبادات می داشتند
و فرزندان از آبان کار ندی و میکردندی تا او را روفتن و آب زدن و چراغ روشن کردندی بهمین وجه خدمت کردندی تا بالغ شدندی و بعد از آن مخیر
بودندی میان مقام کردن و بیرون آمدن و هیچکس از انبیا و علمای ایشان نبود مگر یک پسر او یا بیشتر محرر کرده بودندی برای خدمت بیت المقدس
و چون حنه این نذر کرد شوهرش عمران گفت که این چه نذر بود که کردی شاید که در شکم تو دختر باشد و خدمت مسجد را نشاید بر زبان حنه جاری شد
که فَتَقَبَّلْ مِنِّي پس قبول کن خدایا از من آنچه نذر کردم إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ بدرستیکه تو شنوائی سخنی را که در باب نذر گفتم الْعَلِيمُ دانائی بمقصد
من در این نذر که جز رضای تو نخواستم فَلَمَّا وَضَعَتْهَا پس چون بار نهاد قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ گفت بار خدایا من بار نهادم در حالتی
که فرزند ماده است وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناترست بِمَا وَضَعَتْ بآنچه بار نهاد و حفص وضعت خوانده بسکون تا یعنی خدای داناتر بود بآنچه حنه
وضع کرد وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ و گفت حنه که نیست فرزند نر که طلب کردم برای خدمت بیت المقدس همچون فرزند ماده که بمن دادهٔ وَإِنِّي
سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ و بدرستیکه من نام نهادم او را مریم و معنی این لفظ بلغت ایشان عابد باشد و امة الله بوده یعنی کنیزک خدای وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ و
بدرستیکه من در پناه می آورم او را بتو وَذُرِّيَّتَهَا و فرزندان او را مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ از وسوسه دیو سرکش که رانده شده است از رحمت و برکت
دعای حنه پروردگار مریم و عیسی ع رسیده از مس شیطان محفوظ ماندند در تفسیر ثعلبی مذکور است که رسول خدا ص فرمود که بهترین زنان عالم چهار نفرند
مریم بنت عمران و آسیه زن فرعون و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و اسما بنت عمیس گفت چون خدیجه بفاطمه علیها السلام حامله شد گفت بار خدایا
تو دانی که من از زن عمران بهترم و محمد از عمران بهترست من این فرزند را محرر کردم حق تعالی وحی کرد برسول ص که خدیجه را بگوی که آزاد کردن پیش از ملک
نباشد و اکذا حمل خود را بر من که او صفیه و برگزیدهٔ منست مادر امامانست آزاد کردهٔ من از دوزخ خدیجه گفت که اگر چه دختر است اما دلم خوشحالست
القصه چون مریم متولد شد فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا پس فرا پذیرفت مریم را پروردگار او بِقَبُولٍ حَسَنٍ بپذیرفتنی نیکو بجهت خدمت خانه خود چه راضی
شد که او بجای پسر باشد در خدمت بیت المقدس وَأَنْبَتَهَا و برویانید او را یعنی نشو و نمای او داد نَبَاتًا حَسَنًا نشو و نمای نیکو یعنی توفیق
داد او را تا پرورش یافت بر صلاح و عصمت و معرفت بر وجهی که چون بنه سالگی رسید بانواع عبادت بر همه زنان غالب شد مروی است که چون مریم
متولد شد مادرش او را در خرقه پیچیده بر بیت المقدس آورد و در خدمه را گفت که فرا گیرید این نذر کرده شده را که از آن حق تعالی است پس در میان خدمه
بیت المقدس اختلاف افتاد چه عمران امام مسجد مقدس بود و ببنا در تعظیم نیکو شدند او فرمان یافته و مجموع ایشان هر یک را داعیه آن بود که بتربیت مریم
قیام نمایند از جمله زکریا گفت که من اولی ام بتربیت او چه خاله او در خانه منست ایشان باین راضی نشدند پس قرار بر قرعه دادند بر این وجه که قلمهای خود را
که بدان کتابت تورات کردندی بگذارند در جوی آب تا کدام مشروط بر آنکه قلم هر کس که بر سر آب آید پرورش و تربیت مریم او کند قلم زکریا که
از اولاد سلیمان بود و آن پیغمبر بزرگوار بود بر سر آب آمد کفالت مریم بر وی قرار گرفت وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا فرا سپرد حق تعالی مریم را بزکریا و زکریا ع او را بخانه
برد و دایه برای او مقرر فرمود چون از حد طفولیت در گذشت او را بمسجد برد و غرفه را که جز از نردبان ببالای آن رفتن میسر نبودی برای او ترتیب داد و هرگاه
زکریا از تعهد حال او فارغ شدی در آن غرفه را بقفل محکم کردی کلید با خود داشتی تا آنکه مریم بزرگ شد و انوار ولایت او ظاهر گشت كُلَّمَا دَخَلَ

علیها زکریا المحراب هرگاه در آمدی بر مریم زکریا یا بغرفه که مریم در آنجا بود وجد عندها رزقا می یافت نزدیک مریم رزقی در وقتی و میوه تابستانی
بود در میان زمستان و بر عکس میوه زمستانی بتابستان زکریا متعجب شده قال یا مریم انی لک هذا گفت ای مریم این میوه از کجاست مر ترا قالت
گفت مریم هو اینمیوه که در غیر وقت است من عند الله از نزد خداست ان الله یرزق من یشاء بدرستی که خدای روزی میدهد هر کرا میخواهد
بغیر حساب بی شمار از غایت لطف بی تابد و نا استحقاقا بمحض تفضل از طریقی موافق و مخالف بصحت پیوسته که روزی حضرت رسالت پناهی در زمان قحط و تنگی
سال بخانه فاطمه علیها السلام آمد فرمود ای نور دیده در خانه تو هیچ هست که بدهی سه روز است که طعام نخورده حضرت فاطمه و حضرت امیر المؤمنین و حضرت امام
حسن و امام حسین صلوات الله علیهم اجمعین نیز مدت سه روز بود که طعام نیافته بودند فاطمه علیها السلام بخانه درون رفت و سجاده بگسترد و دو رکعت نماز
بگذارد و بعد از آن مناجات کرد و گفت الهی از غیب طعامی بما برسان و دلها از اندوه پدر و شوهر و فرزندان برهان مقارن اینحال دید که جفنه خالی
که در آنخانه بود بمقداری از آن بر آمد چون نظر در آن طبق کرد از آن مملو از طعام دید بر داشت نزد پدر برد و حضرت امیر المؤمنین و فرزندان را حاضر کرده چون
سر پوش از طعام برداشتند طرفی بود پر از نانهای لطیف و مملو از گوشتهای لذیذ و از آنجا بوی مشک میدمید سید عالم فرمود انی لک هذا این
از کجا بتو رسید فاطمه ع بالهام الهی فرمود که هو من عند الله این از نزد خداوند است ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب حضرت فرمود که الحمد لله که حق تعالی
ترا پسندیده زنان بنی اسرائیل یعنی مریم بنت عمران مانند کرده که هرگاه او را روزی فرستادی و زکریا پرسیدی همین جواب دادی پس همه از آن طعام تناول
کردند و سیر شدند و هنوز جفنه از طعام مملو بود پس فاطمه علیها السلام همسایها را نیز از آن طعام محظوظ گردانید و روده اند که چون زکریا مشاهده کرد که
حق تعالی روزی بمریم میرساند و او را در تابستان میوه زمستان و بر عکس میدهد رغبت کرد که حق تعالی او را فرزندی دهد که صاحب کرامة و ولایت باشد مانند
مریم با آنکه پیر شده بود و زن او نازاینده افتاده اما دانست که این امر بر خدا آسانست پس زبان بمناجات کشوده هنالک در آن مکان که ولایت و کرامت مریم را
معاینه دید دعا زکریا ربه بخواند زکریا پروردگار خود را و از روی نیاز قال رب هب لی گفت ای پروردگار من بخش مرا من لدنک
ذریة طیبة از نزدیک خود فرزندی پاک از آلایش گناه همچنانکه بخشیدی مریم را بحنه که پیر شده بود انک سمیع الدعاء بدرستیکه تو از
محض کرم شنونده دعائی یعنی اجابت کننده آنی فنادته الملائکة پس ندا کردند او را فرشتگان وهو قائم در حالتیکه زکریا ایستاده بود یصلی فی
المحراب نماز میکذارد در محراب ان الله یبشرک بیحیی بدرستیکه خدای مژده میدهد ترا بفرزندیکه نام او یحیی باشد و معنی یحیی اینستکه نام بدو
باد بن او زنده شد مصدقا در حالتیکه آن فرزند باور کننده باشد و ایمان آرنده بکلمة من الله بکلمه که موجود گشته از نزد خدای و در اخبار آمده که
اول کسی که بعیسی ایمان آورد یحیی بود و او شش ماه از عیسی بزرگتر بود و پسر خاله یکدیگر بودند و یحیی را پیش از آن کشتند که عیسی را باسمان برند وسیدا
در حالتیکه مهتر قوم باشد در حلم و علم و کثرة عبادت و تقوی و زهد و عزلت و اخلاق حسنه وحصورا و در حالتیکه باز دارنده باشد نفس خود را از جمیع
مناهی و ملاهی مرویستکه در سالگی یحیی بجمعی کودکان رسید که بازی میکردند وی را ترغیب کردند گفت ما از برای بازی آفریده نشده ایم از حضرت امام زین
العابدین ع پرسیدند که فضیلتی از فضایل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیان فرمای گفت مطول بگویم یا مختصر گفتند مختصر فرمود ما هم بمعصیة هر گز هیچ
گناهی را قصد نکرد همچنانکه یحیی پیغمبر ع و از ابن عباس نقل است که حصور کسی استکه هیچ زنی نرسیده باشد و یحیی بجهة اشتغال او بعبادة و طاعة و توجه تام
بحضرت عزت و امور آخرة مزوج نشد ونبیا من الصالحین و پیغمبری باشد ناشی شده از شایستگان که زکریا را بچنین فرزندی بشارت دادند وی
وجه تعجب قال رب گفت ای پروردگار من انی یکون لی غلام از کجا باشد مرا پسری وقد بلغنی الکبر و حال آنکه فرا رسیده است مرا پیری
و بزرگ سالی وامرأتی عاقر و زن من اشیاع که خاله مریم بود عاقر نازاینده است و در خبر آمده که زکریا صد و بیست ساله بود و زن او نود و هشت ساله
مرویستکه غرض زکریا آن بود که معلوم کند که حق تعالی او را و زن او را جوان خواهد ساخت یا در همین پیری فرزند داد زنرا خواهد داشت قال گفت خدا
جبرئیل بفرمان خدای گفت کذلک همچنین حالکه مستبعد است الله یفعل ما یشاء خدا میکند هر چه خواهد بر خلاف عادت قال گفت زکریا رب
اجعل لی آیة ای پروردگار من ظاهر گردان برای من نشانه که مرا از حامله شدن اشیاع خبردار کند تا بشکر گذاری آن مشغول شوم قال گفت جبرئیل بفرمان خدا
آیتک نشانه تو بر این الا تکلم الناس آنستکه سخن نگوئی یعنی قادر نباشی بر سخن گفتن با مردمان با وجود صحت زبان ثلثة ایام سه روز الا
رمزا مگر اشاره کردن بروی یا دست و حکمت در این آن بود تا در این مدت بذکر خدا و شکر گذاری او مشغول شود واذکر ربک و یاد کن پروردگار
خود را کثیرا یاد کردن بسیار وسبح و تسبیح گوی او را بالعشی در طرف آخر روز که از زوال یا عصر است تا بغروب والابکار و در بامداد که طلوع
فجر است تا چاشت و باقی قصه زکریا در سوره مریم خواهد آمد انشاء الله چون حق تعالی ذکر عمران کرد و بنا فضل دختر او بر سبیل اجمال بعد از آن تفصیل آن می کند
بقوله واذ قالت الملائکة و یاد کن از زمانی که جبرئیل با جمعی از ملائکه بمشاهده او آمده بودند با او گفتند که یا مریم ای پرستار خدای ان
الله اصطفیک بدرستیکه خدای برگزید ترا برای عبادة قبول کرد خدای ترا برای مسجد وطهرک و پاکیزه ساخت ترا از لوث شرک یا از جرم
چرکین که زنان را می باشد از حیض و نفاس یا از ذمیمه واصطفیک و برگزید ترا تکرار برای تاکید است یعنی بی شبهه برگزید ترا علی نساء العالمین
بر زنان روزگار تو با آنکه ترا بی شوهر فرزند دهد و بنفخ جبرئیل مخصوص گردانید نه آنکه سیده جمیع زنان باشد علی الاطلاق چه این صفت فاطمه زهراست
و مخصوص باو چنانکه ابن عباس از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود دختر من فاطمه سیده زنان عالم است و او پاره از منست و نور چشم من و
میوه دل من و روح در پهلوهای من هر گاه که او در محراب بایستد در پیش خدای خود برای عبادة نور او فرشتگان را روشنی دهد چنانکه ستارگان

صفات

اهل بیت

اهل زمین را حق تعالی با فرشتگان خطاب کند که پرستار من فاطمه را به بینید که سیدهٔ زنان و پرستاران من است و بجهت ترس من روی بمحراب دعا آورده
که ایشان را گواه گرفتم که او و شیعهٔ او را از آتش دوزخ ایمن کردانیدم و چنانکه در حق مریم گفت واصطفیك وطهرك در حق اهل بیت رسول
فرمود که ویطهرکم تطهیرا و همچنانکه مریم بتول بود فاطمه نیز بتول بود و از رسول پرسیدند که مکرر از تو شنیدیم که میفرمائی که چنان
که مریم بتول است فاطمه بتول است بتول بچه معنی است فرمود یعنی حیض نباشد و مریم و فاطمه چنین بودند بعد از آن مریم را امر فرمود بشکر
گذاری نعمتها بدین وجه که یا مریم اقنتی ای مریم فرمان بردار شو لربك برای پروردگار خود واسجدی و سجده کن او را وارکعی مع الراکعین
و رکوع کن با رکوع کنندگان این امر است بنماز جماعت و بذکر ارکان نماز بجهت مبالغه در محافظت ارکان و تقدیم سجود بر رکوع جهت آنستکه در شریعت ایشان سجود مقدم
بر رکوع بوده ذلك آنچه مذکور شد در این آیتها از قصهٔ مریم و زکریا و یحیی من انباء الغیب از اخبار پوشیده است که شناخته نمی شود مگر بوحی و
بجهت معجزهٔ تو نوحیه الیك وحی میکنیم و بزبان جبرئیل بتو میفرستیم وما کنت و نبودی تو ای محمد لدیهم نزدیك علمای بیت المقدس اذ
یلقون آن هنگام که می انداختند برای قرعه اقلامهم قلمهای کتابت خود را در جوی تا بدانند که ایهم یکفل مریم کدام ایشان ضامن شود بتربیت و تعهد
مریم وما کنت لدیهم و نبودی تو نزدیك ایشان اذ یختصمون آن وقت که مجادله و منازعه میکردند برای کفالت مریم این آیه دلیلست که قرعه را
دخل هست در تمیز حقوق و از حضرت صادق ع منقولست که فرمود که هیچ قومی با هم قرعه نزنند و کار خود بخدا باز نگذارند مگر حق تعالی قرعه را بآنچه حقست در میان
ایشان بیرون آرد اذ قالت الملائکة یاد کن ای محمد وقتی که گفتند فرشتگان و اصح آنستکه جبرئیل گفت یا مریم ای مریم ان الله یبشرك بکلمة
منه بدرستیکه خدای مژده میدهد ترا بکلمهٔ از خود مراد حضرت عیسی است ع که بکلمهٔ کن حاصل شد بی پدر اسمه نام آن کلمه اینست که المسیح
عیسی ابن مریم مسیح لقب است و عیسی اسم و تقدیم لقب بر اسم جهت تعظیم است چنانکه ما میگوئیم که پیغمبر ما مصطفی محمد است و امام ما مرتضی
علی ع و مسیح بلغت عبری مبارکست وجیها در حالتی که آن کلمه که عیسی است روشناس و تمام قدر باشد و باجاه و شرف فی الدنیا در دنیا بطاعت و نبوت
و با مخلوق شدن بی واسطهٔ پدری و با رفع باسمان و با نصرت او دین محمدی در آخر الزمان و با قتل دجال والآخرة و در آخرت بشفاعت و با علو درجه
و مرتبه ومن المقربین و از جملهٔ نزدیکان گردانیده شدگان بکرامت خدای و مرتبهٔ قرب و بدرگاه او و در اخبار اهل البیت علیهم السلام بصحت
پیوسته که عیسی ع قاتل دجال مهدی آل محمد صلوات الله علیهم باشد و در نماز اقتدا بصاحب الامر علیه السلام کند بجهت منسوخ شدن شریعت او و عدم علم
او بشریعت ما ویکلم الناس و سخن گوید این ولد تو ای مریم با مردمان فی المهد در حالتی که در کنار تو شیرخوار و بجای گهوارهٔ او باشد وکهلا
در حالتی که دو موی باشد یعنی سخن گفتن او در زمان طفولیت و پیری مساوی باشد و گویند عیسی را در وقت جوانی که سی و سه ساله بود باسمان
بردند پس مراد بکهل بعد از نزول او خواهد شد بزمین ومن الصالحین و در حالتی که او از انبیای شایسته باشد و سخن کردن عیسی ع در زمان طفولیت
معجزهٔ او بود تا بر مردمان ظاهر شود که او پیغمبر خدا است و مادر او را پاکدامن دانند و چیزیکه بد باشد باو نسبت ندهند مجاهد گفت که چون مریم تنها
بودی عیسی ع در شکم او با او سخن گفتی و چون مشغول امری شدی در شکم مادر تسبیح گفتی عبد الله عباس روایت کرده که در وقتی که خدیجه بفاطمه ع
حامله بود رسول الله صلی الله علیه و آله بنزدیك او آمده دریافت که خدیجه سخن میگفت پرسید که ای خدیجه با که سخن میگفتی گفت یا رسول الله با آن
بچه که در شکم منست فرمود که بشارت باد ترا ای خدیجه که جبرئیل مرا مژده میدهد که این فرزند دختر باشد و مادر امامان باشد و از نسل او ائمه
دین پیدا شوند که بندگان خالص با ایشان اقتدا کنند المقصد چون مریم کلام ملائکه را استماع کرد قالت گفت از روی تعجب رب ای پروردگار
من انی یکون لی ولد از کجا باشد و چه وجه صورت بندد مرا فرزندی ولم یمسسنی بشر و حال آنکه مرا مس نکرده است هیچ آدمی و وجود فرزند
بی شوهر خلاف عادتست قال گفت جبرئیل در جواب کذلك بر همین حال که هستی یعنی بی مس بشری خدا فرزند دهد الله یخلق ما یشاء
و خدای می آفریند آنچه میخواهد اذا قضی امرا چون بخواهد که حکم کند بکاری فانما یقول له پس جز این نیست که گوید مر آنچیز را که معلوم اوست کن
باش و از عدم بوجود آی فیکون پس بباشد و بوجود آید مراد آنستکه چون ارادهٔ آفرینش چیزی کند فی الحال پیدا شود بی تأخیر ویعلمه الکتاب
و بیاموزد خدای او را کتابهای فرو فرستاده شده پیش از او چون صحف شیث و ابرهیم و عزیر والحکمة و علم حلال و حرام که علم شریعت است والتوریة
والانجیل و تعلیم دهد او را توریة و انجیل ذکر این دو کتاب با آنکه از یعلمه الکتاب معلوم می شود جهت فضیلت این هر دو کتاب بر کتابهای دیگر و
رسولا و گوید من فرستاده شده ام فرستاده شدنی از نزد خدای الی بنی اسرائیل بسوی فرزندان یعقوب و نیز گوید انی قد جئتکم آنکه من
بتحقیق که آورده ام بشما بآیة من ربکم علامتی و نشانهٔ از نزد پروردگار شما و آن علامت گواه هست بر رسالت من و مراد بآیت جنس است نه یك آیت زیرا
که او مجموع پنج آیت ذکر کرده یکی آنکه انی اخلق لکم من الطین کهیئة الطیر یعنی گوید بدرستیکه من می سازم برای شما از گل مانند شکل
مرغی فانفخ فیه پس میدمم نفس خود را در آنچیز که بشکل مرغ از گل ساخته ام فیکون طیرا پس میگردد آن گل مصور مرغ زنده که پرواز کند باذن الله
بامر خدا یا بخواست او علامت دوم وابرئ الاکمه و بهی سازم کور مادرزاد را از علت نابینائی علامت سیم والابرص و پاك می سازم شخصی که بعلت
پیسی مبتلا باشد و از مرض او را ایمن می سازم علامت چهارم واحی الموتی و زنده میکنم مردگان را باذن الله بامر خدای تکرار این کلمه بجهت دفع وهم
الوهیت اوست مرویست که عیسی ع چهار کس را زنده کرد یکی عازر که از دوستان او بود دوم پسر پیره زنی فوت شد مادرش بسیار جزع میکرد عیسی ع بنا بر
شده دعا کرد حق تعالی او را زنده کرد سیم پیره زنی فوت شد قوم او از فوت او بسیار جزع میکردند حق تعالی او را بدعای عیسی ع زنده ساخت چهارم سام بن

نوح که قریب بچهار هزار سال از موت او گذشته بود و قوم او گفتند اگر او را زنده کنی ما بتو ایمان آریم عیسی بسر قبر او آمد و گفت قم باذن الله قم فی الحال برخاست
و سام از آنجا بیرون آمد موی سر او سفید شده گفت چون آواز ترا شنیدم پنداشتم که قیامت برخاسته از هول آن موی سرم سفید گشت پس او را گفت مت باذن الله
بمیر بفرمان خدای فی الحال بمرد و زمین بر وی هموار شد علامت پنجم وَأُنَبِّئُكُم و خبر میدهم شما را بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ بآنچه میخورید و آنچه ذخیره
میکنید فِي بُيُوتِكُمْ در خانهای خویش مرویست که چهل مرد با یکدیگر اتفاق کرده هر یک طعامی که مخالف طعامهای دیگر بود بخانه بردند و مقداری معین از آن
بخوردند و تتمه معلوم در موضع منفرد بنهادند پس نزد عیسی آمده گفتند ما را خبر ده که چه خورده ایم و چه قدر بنهاده ایم جبرئیل آمد و او را خبر داد و عیسی
یکیک را خبر داد إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ بدرستیکه در این پنج معجزه هر آینه علامتیست مر شما را بر صدق دعوای من إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ اگر هستید
شما گرویدگان نه معاندان و جاحدان وَمُصَدِّقًا و آمده ام بشما در حالتیکه باور دارنده ام لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مر آنچه را که پیش از من بوده مِنَ التَّوْرَاةِ
از توریه که کتاب موسی است وَلِأُحِلَّ لَكُم بَعْضَ الَّذِي و آمده ام بشما بجهت آنکه حلال کنم برای شما برخی از آنکه در شریعت موسی حُرِّمَ عَلَيْكُمْ حرام کرده شده
بود بر شما از پیه و چربی و روده های گوسفند و گاو و گوشت ماهی و تعظیم شنبه وَجِئْتُكُم بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ و آورده ام بشما علامتی از نزد پروردگار شما معجزات
اوست فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای در مخالفت من وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در قبول دعوت حق إِنَّ اللَّهَ رَبِّي بدرستیکه خدای یکی پروردگار
من است وَرَبُّكُمْ و پروردگار شما فَاعْبُدُوهُ پس بپرستید او را هَٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ اینست راه راست و رساننده بمنزل مقصود که بهشت پر
نعمت است مرویست که یهودان بعد از مشاهده این آیات ظاهره و معجزات باهره از عیسی عناد و جحود ورزیده تصدیق او نکردند و قصد قتل وی کردند
فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ پس آنهنگام که دریافت عیسی از یهودان الْكُفْرَ کلمه را که دلالت کرد بر کفر ایشان و از اجتماع ایشان بود در مشورت کردن در قتل
وی قَالَ گفت با کسانی که گرویده بودند باو که مَنْ أَنصَارِي کیستند از شما یاران و یاوران من در حالتی که ملتجی باشند إِلَى اللَّهِ بسوی خداوند
دشمنان پناه باو آورند قَالَ الْحَوَارِيُّونَ گفتند حواریون یعنی جمعی از صیادان که با او گرویده بودند نَحْنُ أَنصَارُ اللَّهِ ما یاران خدائیم یعنی یاری کننده
دین وی و حور در لغت سفید خالص است و چون ایشان جامهای سفید می پوشیدند از اینجهة ایشانرا حواریون میگفتند و گویند که ایشان گازران بودند
که جامها را سفید و پاک میکردند و یا آنکه چون عیسی پاک دل و مخلص بودند از اینجهة بحواریان مشهور شدند و بهر تقدیر گفتند که ما یاری دهنده دین
خدائیم آمَنَّا بِاللَّهِ گرویده ایم بیگانگی خدای وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ و گواه باش ای عیسی بآنکه ما گردن نهادگانیم جمیع احکام دین خدای را و بعد روز
قیامت برای ما گواهی ده و چون بعضی از برای قوم خود بر ایشان گواهی دهند پس گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما آمَنَّا بِمَا أَنزَلْتَ ایمان آورده ایم بآنچه
فرو فرستادی یعنی انجیل وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ و پیروی کردیم فرستاده ترا که عیسی است فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ با آنها که گواهانند بوحدانیت
تو یعنی نامهای ما را ثبت کن با موحدان که تصدیق جمیع انبیا کرده اند وَمَكَرُوا و مکر کردند یهودان بآنوجه که در خفیه جمعی را برانگیختند تا قصد قتل او کنند
و هر جا که فرصت کنند بر وی دست بردی نمایند و بکشند و اصح آنستکه بانواع حیله شبی عیسی را بدست آوردند و در خانه محبوس ساختند و قبل از آنکه
محبوس شود حواریان را جمع کرده و وصیتی که داشت با ایشان بگفت و امر کرد ایشانرا تا در اطراف عالم متفرق شوند و چون یهودان در شب او را در خانه
محبوس کردند که تا در صبح وی را دار زنند بامداد علی الصباح جمله مجتمع شده مردی را که یهودا نام داشت بدرون خانه فرستادند تا عیسی را بیرون آورد
و حق تعالی عیسی را در آن شب باسمان برده بود مرد یهودی که بخانه درآمد عیسی را ندید حق تعالی صورة او را مثل صورة عیسی کرده باشد و چون بیرون آمد خواست که
بگوید که عیسی در اینخانه نیست دست در روی او بکشیدند و او هر چند فریاد میکرد که من یهودا ام نشنیدند پس از آن دار زدند و او را بکشتند و او را بیاران کردند چون [illegible] عیسی
بر آمد بصورة خود باز آمد اهل تاریخ آورده اند که آن شب که عیسی را باسمان بردند ماه رمضان بود در شب قدر و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در وقت
رحلت فرمود که والله که در شبی که بر من ضربت زدند که قبض روح یوشع بن نون شد و عیسی باسمان عروج کرد آن شب بیست و یکم ماه رمضان بود و القصه
حق تعالی میفرماید که یهود مکر کردند در قتل عیسی وَمَكَرَ اللَّهُ و خدای جزای مکر بد ایشان ساخت بآنکه عیسی را باسمان برد و صورة او را بر یهود افکند تا
او را بکشتند وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ و خدای بهترین مکر کنندگان است یعنی تواناتر بر رسانیدن ضرر از جائیکه گمان نداشته باشند و بهترین مکافات کنندگان
است اهل مکر را و جزا دادن یهود را بر مکر ایشان إِذْ قَالَ اللَّهُ یاد کن وقتی را که گفت خدای يَا عِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ ای عیسی بدرستیکه من تمام کننده
اجل توام و تاخیر کننده آن تا با اجل مسمی بآنوجه که نگاه دارنده توام از قتل یهود تا وقتیکه اجل مکتوب تو در رسد ترا بمیرانم و یا فرا گیرنده توام از روی
زمین بدون موت و از ابن عباس نقلست که حق تعالی روح عیسی را قبض کرد و بعد از آن دیگر باره زنده کرده باسمان برد وَرَافِعُكَ إِلَيَّ و برآرنده تو
بسوی کرامت خود یعنی بمواضع ملائکه خود که در آسمانست و در حدیث مجازی و غیر آن مذکور است که حضرت رسول صلعم فرمود که در چه حال باشید که پسر مریم از آسمان فرود آید
کند و امام شما از شما باشد نه از امت پیغمبر دیگر و حافظ محمد قرطبی بعد از ذکر احادیث بسیار از نزول عیسی حدیثی مطول نقل کرده که از جمله آن این است که
عیسی از آسمان نازل شود در بیت المقدس و امام شما صاحب الزمان صلوات الله علیه باز پس آید تا عیسی پیش ایستاده امامت کند عیسی دست
خود را بر دوش حضرت مهدی نهد و گوید تقدم تو پیش بایست و امامت کن که این منصب تست و تو اولی تری باین کار تا بتو اقتدا کنیم پس حضرت صاحب
الامر در پیش ایستد و عیسی بوی اقتدا کند و اخبار اهل البیت علیهم السلام درین باب زیاده از حد و حصر است اللهم ارزقنا لقائه بحق محمد و الطاهرین
که حق تعالی بعیسی گفت که من بردارنده توام باسمان وَمُطَهِّرُكَ و پاک کننده توام مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از مصاحبت کسانیکه کافر شدند و بوی مانند توام
از خبث و نجاست اعمال ایشان بلکه قصد ایشان دربارۀ تو وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ و گرداننده آنکسانم که متابعت کردند ترا از اهل ایمان فوق

الذین کفروا ابر آنانکه کافر شدند بتو یعنی یهود و این وقتی بود که نصاری غلبه کردند بر یهود بعجز و برنهادند ایشان رسالت عیسی را تا غالب شدند بتبشیر
و تا غایت مسموع نشد غلبه یهود بر مسلمانان نصاری که ایمان دارند بعیسی یعنی همیشه غالب خواهند بود بر یهود بعجز و برنهادند اثبات رسالت عیسی را غالب شدند
بتبشیر الی یوم القیمة تا روز قیامت ثم الی مرجعکم پس بسوی منست باز گشت همه شما از عیسی است و متابعان و منکران فاحکم بینکم
پس حکم کنم بعدل و راستی میان شما فیما کنتم فیه تختلفون در آنچیزیکه شما هستید در ان اختلاف میکنید و اختلاف ایشانست که یهود معتقد موسی
اند و منکر عیسی اند و محمد و نصاری موسی و عیسی را تصدیق میکنند و محمد صلی الله علیه و آله را منکر اند و میگویند که خدا سه اند و مؤمنان معتقد
که موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم اجمعین فرستادگان خدا اند بحق و خدای تعالی یکی است پس در بیان حکم خود بر این سه طایفه میفرماید که فاما الذین کفروا
پس آنانکه کافر شدند یعنی یهود و نصاری فاعذبهم عذابا شدیدا پس عذاب کنیم ایشانرا عذابی سخت فی الدنیا در این سرای بقتل و غارت و نهادن جزیه
و خواری بر ایشان والآخرة و در آن دنیا بانواع عقوبت و خلود در دوزخ وما لهم من ناصرین و نیست مر کافران را نصرت دهندگان تا منع عذاب
از ایشان و اما الذین امنوا و عملوا الصالحات و اما آنکسانیکه ایمان آوردند بمحمد و کردند کارهای شایسته فیوفیهم پس تمام بدهیم ایشانرا
حفص یوفیهم میخواند یعنی خدای بدهد بر اینوجه اجورهم مزدهای ایشانرا در دنیا بارجمندی و نیکنامی و در عقبا بدرجه عالی و دولکامی والله لا
یحب الظالمین و خدای دوست نمیدارد ستمکاران را که کفر و معصیت را بر ایمان و طاعت بر میگزینند ذلک این کلام که مذکور شد در قصه عیسی و
عمران نتلوه علیک میخوانیم آنرا بر تو من الآیات در حالتیکه از جمله علامات نبوتست والذکر الحکیم و از یاد کرد نیست مشتمل بر حکم حلال و حرام و
بیان حق و باطل و با حکم استوار از نقص و اخلال قرآنست یا لوح محفوظ آورده اند که بعد از بنا قصه عیسی نصاری نجران زبان اعتراض کشوده گفتند ای
محمد تو چرا عیسی را دشنام میدهی و نام بندگی بر او مینهی سید عالم صلی الله علیه و آله فرمود که حاشا نام عبد الله بر عیسی دشنام باشد او بنده خدای است
و فرستاده خدای آتش غضب عاقب که او رئیس وفد نجران بود بر افروخته گفت که هرگز دیده و شنیده که فرزند بی پدر مخلوق گردد حق تعالی این آیه
فرستاد که ان مثل عیسی عند الله بدرستی که صفت عیسی و شان عجیب او نزد خدای یعنی در قدرت او کمثل ادم همچو صفت ادم است شما باور
دارید که او بی پدر و مادر مخلوق شده و با وجود آن او را ابن الله نمیگویید پس شخصی که از مادر بی پدر در وجود آید چگونه او را پسر خدا میخوانید و وجه
مشابهت عیسی با ادم موجود شدن ایشانست خارج از عادت مستمره خلقه من تراب بیافرید ادم را یعنی قالب او را از خاک ثم قال له پس گفت مر آن
قالب را که بحکم من کن بباش زنده و بروح انسانی مستوی الخلقه فیکون پس بباشد مراد آنستکه چون اراده الهی تعلق گرفت بزنده شدن او فی الحال زنده
گشت الحق خبر مذکور که وصف حال عیسی است درست و راستست و پیغامی است نازل شده من ربک از پروردگار تو فلا تکن من الممترین
پس مباش از شک کنندگان مراد آنستکه ثابت قدم باش در آنکه عیسی بنده خداست و پیغمبر او ظاهر پس ظاهر خطاب متوجه بحضرت است و مراد هر یک از
امت او باید یعنی ای مؤمنان شما مباشید از جماعتی که شک دارند در آنکه مثل عیسی مثل ادم است و او را ابن الله میگویند فمن حاجک پس هر که خصومت کند
با تو و مجادله نماید از نصاری فیه در باب عیسی و بر اعتقاد باطل خود مصر باشد من بعد ما جاءک من العلم پس از آنکه آمد بتو از دانش آنکه عیسی
بنده برگزیده و رسول خدای تعالی است فقل تعالوا پس بگو ایشانرا که بیائید با قصد درست با از برای مباهله ندع بخوانیم ابناءنا و ابناءکم
پسران خود را و پسران شما را یعنی پسران خود را بخوانیم و شما پسران خود را بخوانید ونساءنا ونساءکم و زنان خود را و شما زنان خود را وانفسنا و
انفسکم و ما نزدیکان خود را که از غایت عزت و ارجمندی و نهایت اتحاد و مودت ما بنفس ما باشد و شما بخوانید نزدیکان خود را که بهمین وجه باشد ثم
نبتهل پس لعن کنیم بر کاذب خود فنجعل لعنت الله پس بگردانیم لعنت خدای را علی الکاذبین بر دروغگویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب تا عذاب
خدای متوجه او شده محق از مبطل جدا شود چون این آیه نازل شد حضرت مصطفی وفد نجران را طلبید و گفت هر چند با در حجت مهاف[illegible] ایم شما در عناد
و مبالغه می افزائید اکنون بیائید تا مباهله کنیم تا حق تعالی صادق از کاذب ممتاز گرداند ایشان گفتند امروز ما را مهلت ده تا با یکدیگر مشورت کنیم و فردا
که روز دوشنبه است بصحرا بیرون آئیم بجهت مباهله و موعدگاهی تعیین کرده بمنزل خود باز گشتند عاقب که اعلم و اعقل ایشان بود ایشانرا گفت عنا[illegible]
مورید که شما را ظاهر است که محمد پیغمبر خداست و اگر مباهله کنیم یک نصاری بر روی زمین نماند اسقف که از جمله احبار ایشان بود گفت ای قوم اگر محمد فردا با همه اصحاب
خود بیرون آید هیچ اندیشه نکنید و با او مباهله نمائید که او بر حق نیست و اگر با خاص و اقربای خود بیرون آید از مباهله او حذر کنید فردا ملاحظه نمائید که
چون بیرون خواهد آمد چون روز دیگر شد و آن روز دوشنبه ذی الحجة الحرام بود صحابه کلهم بر در مسجد و سرای حضرت صف کشیده هر یک توقع داشتند که
رسول او را همراه ببرد بمباهله بعد از ساعتی سلمان فارسی رحمه الله از سرای رسول بیرون آمد گلیمی سرخ با چهار چوب بلند داشت و بر موقف بموعدگاهی که
مقرر کرده بودند تا سایبانی تعیین فرمود پس حضرت رسول از سرای خود بیرون آمده ملتفت هیچ کس نشد و متوجه حجره حضرت امیر المؤمنین شده دست
او را بگرفت و حضرت امام حسن و امام حسین را فرمود تا پیش پیش حضرت بروند و فاطمه را فرمود تا از قفای ایشان روان شود و کسی دیگر را اذن نداد که همراه باشند
پس باین طریق روان شدند تا بمحل موعد در آن سایبان در آمدند و در محراب و در حضرت رسول الله گفت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین را که چون من دعا کنم
شما آمین گوئید عاقب و اسقف با ترسایان آمدند و منتظر چون پیغمبر را با معدودی بدیدند اسقف گفت اینها کیستند که با محمد اند گفتند این پسر عم و داماد
اوست و آن زن دختر اوست و آن کودکان دختر زادگان او اند چون اسقف [illegible] ملاحظه کرد هیبتی عظیم و بیمی در دل او پیدا شده ترسایان گفت که محمد
دانسته که فرزندان و خاصگان خود را بمباهله آورده بخدای که اگر او را این باب خوفی هرگز ایشانرا اختیار نکردی و از مباهله حذر کردی مصلحت نیست که

با او مباهله کنیم اگر بجهت خوف تبصره قوم بتو که بوی ایمان می‌آورد دم با وی مصالحه کنید بر هرچه او خواهد ترسایان گفتند آنچه میگوئی عین مصلحت است پس
اسقف مدینه خطاب بحضرت رسالت کرد و گفت یا ابا القاسم انا لا نباهلك لكن نصالحك ما با تو مباهله نمیکنیم و لیکن مصالحه میکنیم پس با ما مصالحه کن
بر چیزی که بدان قیام توانیم کرد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با ایشان مصالحه کرد بر دو هزار حله از حله‌های اواقی که قیمت هر حله چهل درهم بود و صلحنامه
بر این وجه نوشتند و کاتب آن حضرت امیرالمؤمنین علی ع بود پس متوجه دیار خود شدند و در راه عاقب با یاران خود گفت که والله یا و شما میدانیم که محمد پیغمبر
مرسل است و آنچه میگوید از قبل خداست و بخدا که هیچکس با هیچ پیغمبری مباهله نکرد مگر که مستاصل شد و از کوچک و بزرگ ایشان یکی زنده نماند و اگر با وی مباهله
میکردید همه هلاک میشدید و بخدا که من در ایشان نگاه کردم رویهای دیدم که اگر از خدا درخواستندی کوهها را از موضع خود زایل میگردانیدند اسقف
گفت که چون من ایشان را دیدم خوفی و هیبتی عظیم در من اثر کرد دانستم که ایشان بر حق‌اند و بعد از مراجعت ایشان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که
اگر وفد نجران با من مباهله کردندی حق تعالی ایشان را مسخ کردی به بوزینه و خوک پس آتش بر ایشان فرو ریختی و جملهٔ اهل نجران بسوختی حتی مرغان که بر درختان
می بودند هلاک میشدند و بدانکه باجماع همه مفسران از موافق و مخالف مراد با بنائنا حسن و حسین‌اند و ابوبکر رازی گفته که این دلیل است بر آنکه حسن و حسین
پسران رسول خدایند و دخترزادهٔ او و اخبار از طریق مخالف و موافق بر این بسیار است و بدانکه باجماع همه مفسران از جملهٔ حدیث ابنای هذان ریحانتای من
الدنیا و ابنای هذان امامان قاما او قعدا دو گواه عدل‌اند بر این مدعا چه مضمون هر دو واجبست بانکه این هر دو پسران من یعنی حسن و حسین دو ریحانه‌اند از من
و این هر دو پسر امام و پیشوای امت‌اند در حالت نشستن و برخاستن در جراحت که محمد حنفیه در صفین مقاتله نیکو کرده و بسیار مردانگی نموده مشرکان را بقتل
آورد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که اشهد انك ابنی حقا گواهی میدهم که تو پسر منی بحقیقت گفتند یا امیرالمؤمنین حسن و حسین نیز فرزندان تواند فرمود
هما ابنا رسول الله ایشان پسران رسول خدایند و نیز باتفاق مفسرین نسائنا فاطمهٔ زهراء است و این دلیل افضلیت اوست بر جمیع زنان عالم و اینکه حضرت
رسالت در حق او فرموده که فاطمه پاره‌ایست از اعضای من هر که او را آزرده دارد مرا آزرده داشت و هر که مرا آزار دهد خدای را آزار کرده و نیز دلیل صریح
است بر این مطلوب و مراد با انفسنا حضرت امیرالمؤمنین است صلوات الله علیه که بجهت نهایت اختصاص و غایت محبت و بخصوص رسالت پناه او را نفس خود گفت و نیز
الستلو روایت کرده که حضرت رسالت فرمود که دنیا و علی را دشمن مدارید و با او محبت ورزید که او از من است و من از وی‌ام همه مردمان از اشجار مختلفه آفریده
شده‌اند و من و علی از یک درخت و یک شجره‌ایم و نیز فرموده من و علی از یک نور مخلوق شده‌ایم و بجهت علو و اختصاص و کمال مرتبه و رفعت درجهٔ او در حق
حضرت رسالت در حق او فرموده که هر که خواهد آدم صفی را ببیند با علم او و نوح نجی را با تقوی او و ابرهیم خلیل را با حلم او و موسی را با هیبت او و عیسی را با عبادت او
پس باید که نظر کند در جمال با کمال امیرالمؤمنین علی ع مصرع آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری و از حدیث مسلم الثبوت همه موافق و مخالف پس از اینجا
معلوم شد که خلیفهٔ رسول بعد از پیغمبر ص بغیر از علی کسی دیگر نتواند بود و اهل سنت مخالف ثلثه را ترجیح نهاده محض عناد و عصبیت جاهلیت و شرك و نفاق است
لعنة الله على القوم المشركين پس در رد قول نصاری میفرماید ان هذا بدرستیکه آنچه مذکور شد از قصهٔ عیسی مریم و غیر آن لهو القصص الحق
هر آینه خبر راست و درست است و ما من اله و نیست هیچ معبودی سزاوار پرستش الا الله مگر الله که استحقاق عبودیت او را ثابت نیست و ان الله لهو العزیز
الحکیم و هر آینه اوست غالب قادر بر جمیع امور و محکم کار در همهٔ افعال و اقوال و تقدیر و تدبیر که هیچ احدی از ماسوای او مساوی او نیست در قدرت تامه
و حکمت بالغه تا شارك او تواند بود در الوهیت فان تولوا پس اگر بر گردند ترسایان و روی از مباهله برتابند و از دلالت بینهٔ توحید اعراض کرده بوحدت
او سبحانه معترف نشوند فان الله علیم بالمفسدین پس بدرستی که خدای داناست بمفسدان و تباهکاران که با وجود دلایل وحدانیت او سبحانه معترف
نشوند و شرك میکنند و مردم را ترغیب میکنند بفساد آورده‌اند که ترسایان نجران بمدینه آمدند و جهودان مدینه با ایشان مناظره کردند در ابرهیم ع
گفتند که وی جهود بود ترسایان گفتند بلکه ترسا بود بجائیکه نزد رسول آمدند حضرت فرمود نه جهود بود و نه ترسا بلکه مسلمان بود و ما که از اهل اسلامیم با او
سزاواریم از شما جهودان گفتند که مدعای تو آنستکه در حق تو آن گوئیم که ترسایان در حق عیسی گفتند و غرض تو آنستکه ما در بارهٔ تو آن گوئیم که جهودان در
بارهٔ عزیر گفتند حق تعالی بجهت رد قول ایشان این آیه نازل ساخت که قل بگو ای محمد یا اهل الکتاب ای جهود و نصاری تعالوا الی کلمة سواء بیائید
بسوی سخن راست و درست بیننا و بینکم میان ما و شما که هیچ پیغمبری در آن اختلاف نکرده و از آن منحرف نشده و هیچ کتابی در کتب الهی مخالف آن نیست
و آن سخن حق الا نعبد الا الله آنستکه نپرستیم مگر خدای را و بوحدانیت او پرستش کنیم و لا نشرك به شیئا و شرك نیاریم بخدا چیزی را یعنی هیچکس
را از ماسوای او معبود ندانیم و لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا و فرا نگیرد بعضی از ما بعضی را خدایان من دون الله بجز خدای تعالی و نگوئیم که عزیر و مسیح
پسران خدایند فان تولوا پس اگر برگردند اهل کتاب از این کلمهٔ حق فقولوا اشهدوا پس بگوئید ای اهل اسلام مر ایشان را پس بگوئید ای اهل اسلام که گواه
باشید بانا مسلمون بآنکه ما مسلمانیم یعنی حجت لازم شد بر شما پس اعتراف کنید بآنکه ما مسلمانیم نه شما یا اهل الکتاب لم تحاجون فی ابرهیم ای جهود
و نصاری چرا شما مخاصمه میکنید در دین ابرهیم یعنی شما که جهودید میگوئید که او جهودی بود و شما که ترسایانید میگوئید که او نصرانی بود و ما انزلت
التوریة و حال آنکه فرو فرستاده نشد توریت که جهود بر شریعت او عمل کنند و الانجیل و نه انجیل که نصاری آنرا امتثال می‌نمایند الا من بعده مگر بعد
از زمان ابرهیم مقرر است که ابرهیم پیش از موسی بوده بهزار سال و قبل از عیسی بدو هزار سال چون چنین است پس چگونه جهودی و نصرانی تواند بود افلا تعقلون
آیا پس در نمی‌یابید که این دعوی محالست که میکنید و با وجود این شما در توریة و انجیل میخوانید که او مسلمان موحد بود و در آن کتابها و در دیگر کتابها مذکور نیست
که او جهودی و نصرانی بوده باشد پس ما که مسلمانیم باو اولی بوده باشیم و نیز متمسك بود بجمیع اصول اسلام و بعضی از فروع احکام توریة و انجیل پس جمیع

افعال

انفعال فرو عبر بهر شریعة موسی و عیسی بوده تا او را یهودی و نصرانی توان گفت هٰا اَنْتُمْ بدانید و آگاه باشید که شما ای یهود و نصاری هٰؤُلٰاءِ آن گروهی هستید
که در نهایت حماقتید و بیان حماقت شما همین بس که حٰاجَجْتُمْ خصومت کردید و داوری نمودید فِیمٰا لَکُمْ بِهِ عِلْمٌ در آنچیزی که هست شما را بآن دانشی از آنچه در توریة
و انجیل نازل شده که آن ذکر نبوة حضرت رسالت است و صفات او و در این دو کتاب است و باذکر اسم ابرهیم فَلِمَ تُحٰاجُّونَ پس چرا مجادله میکنید فِیمٰا لَیْسَ لَکُمْ
بِهِ عِلْمٌ در چیزیکه نیست شما را بآن دانشی یعنی ابرهیم که در کتاب شما نیست که یهودی بوده یا نصرانی بلکه معلوم است که شما بسبب خصومت و عناد کردید در آنچه در انجیل و توریة
خوانده اید اکنون این مانده است که آنچه ندانید از سر جهل خصومت کنید تا همچنانکه در اول معاند بودید در آخر از روی جهل سخن کنید وَاللّٰهُ
یَعْلَمُ و خدای میداند که ابرهیم بر دین هیچکدام شما نبود زیرا که عالم بجمیع معلومات است وَاَنْتُمْ لٰا تَعْلَمُونَ و شما نمیدانید حقیقت حال او را پس در این باب
سخن مکنید و آنچه نمیدانید نسبت باو مدهید بلکه طلب این علم از کسی کنید که عالم است بحال او که حضرت خاتم الانبیاست پس رد قول ایشان میفرماید
که مٰا کٰانَ اِبْرٰهِیمُ یَهُودِیًّا وَلٰا نَصْرٰانِیًّا نه جهود و نه ترسا وَلٰکِنْ کٰانَ و لیکن بود حَنِیفًا میل کننده و گردنده از عقاید باطله بدین حق مُسْلِمًا
گردن نهاده و انقیاد کننده بدین اسلام و منقاد اوامر و نواهی الهی وَمٰا کٰانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ و نبود از شرک آرندگان اِنَّ اَوْلَی النّٰاسِ بدرستیکه سزاوارترین
مردمان بِاِبْرٰهِیمَ بدین ابرهیم لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ هر آینه آنکسانی اند که پیروی کردند او را در زمان او و در جمیع اوامر و نهی تابع او شدند وَالَّذِینَ آمَنُوا
و آنانکه ایمان آوردند بدین پیغمبر وَاللّٰهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِینَ و خدای دوست مؤمنانست و سازنده کار و یاری دهنده ایشانست و پاداش دهنده بر ایمان
ایشان و در این آیه دلالتست بر آنکه دوست خدای و اولیای مردمان بر پیغمبر کسیست که تابع او باشد در اوامر و نواهی نه آنکه نسب و محضرت رسد
و از اینجاست که حضرت امیر المؤمنین فرموده ان ولی محمد کسیست که اطاعت خدای کند و اگرچه از قرابت او دور باشد و دشمن محمد کسیست که عصیان کند اگرچه
خویش نزدیک پیغمبر باشد در سورة البقرة مذکور شد که یهود عمار و معاذ و حذیفه یمانی را بدین خود دعوة میکردند حق تعالی فرمود که وَدَّتْ
طٰائِفَةٌ مِنْ اَهْلِ الْکِتٰابِ دوست داشتند و آرزو میکردند گروهی از اهل کتاب یعنی یهود لَوْ یُضِلُّونَکُمْ آنکه گمراه کردانند شما را خطاب بعمار است و
معاذ و حذیفه وَمٰا یُضِلُّونَ اِلّٰا اَنْفُسَهُمْ و حال آنکه گمراه نسازند مگر نفسهای خود را یعنی وبال اضلال از ایشان در نگذرد بلکه راجع بنفسهای ایشان
شود زیرا که مؤمنان اجابت قول ایشان نکنند و دعوة ایشان موجب زیادتی عذاب ایشان گردد در دنیا و در آخرت وَمٰا یَشْعُرُونَ نمیدانند از غایت جهل که
وزر و وبال آن مختص است بایشان یٰا اَهْلَ الْکِتٰابِ ای گروه یهود و نصاری لِمَ تَکْفُرُونَ بِآیٰاتِ اللّٰهِ چرا کافر می شوید و منکر میشوید بآیتهای توریة و انجیل
که در آنها نعت پیغمبر آخر الزمانست وَاَنْتُمْ تَشْهَدُونَ و حال آنکه شما گواهی میدهید که توریة و انجیل حقست و یا چرا کافر میشوید بآیات قرآنی که از معجزات دالّه
است بر نبوة محمد یٰا اَهْلَ الْکِتٰابِ ای گروه یهود و نصاری لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبٰاطِلِ چرا مخلوط میسازید راستی را بکجی و ناراستی که تحریف توریة
و اظهار باطل در صورة حق وَتَکْتُمُونَ الْحَقَّ و چرا می پوشید سخن راست را که نعت حضرت مصطفی است و نبوة او وَاَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و حال آنکه شما میدانید
آنچه کتمان میکنید و در روایت آمده که دوازده کس از خیبر و عرینه اتفاق کردند که در اول روز بدین محمد در آیند از روی مکر و حیله و آخر روز چنان فرا نمایند که ما
کتاب خود تأمل کردیم و با علمای خود مباحثه نمودیم بطلان دین شما بر ما روشن شد و نشانهای پیغمبری که در توریة است در محمد موجود نیست تا باشد که
باین حیله اصحاب محمد را از دین برگردانند و گویند اهل کتاب بچنین سخنی از روی گزاف نخواهند گفت و با وجود علم و انصاف ایشان آنچه بحق باشد نخواهند نهفت
و بجهت این از طریق محمد برگشته بدین ما در آیند حق تعالی مؤمنان را از این مکر خبر داده فرمود که وَقٰالَتْ طٰائِفَةٌ مِنْ اَهْلِ الْکِتٰابِ و گفتند گروهی یهود یعنی آن
دوازده تن که مذکور شد آمِنُوا بِالَّذِی ایمان آرید یعنی بزبان اقرار کنید بدانچیزیکه اُنْزِلَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا فرو فرستاده شده است بر کسانیکه گرویده
اند یعنی بقرآن وَجْهَ النَّهٰارِ در اول روز وَاکْفُرُوا آخِرَهُ و کافر شوید در آخر روز بدانچیزیکه در اول روز اقرار کرده اید لَعَلَّهُمْ شاید ایشان یعنی مؤمنان
بسبب آن شما بعد از اقرار در شک افتاده یَرْجِعُونَ باز گردند از دین خود وَلٰا تُؤْمِنُوا و تصدیق مکنید بصمیم قلب اِلّٰا لِمَنْ تَبِعَ دِینَکُمْ مگر آنکس که پیروی
کند کیش خود را که یهودیه است قُلْ بگوای محمد با ایشان که اِنَّ الْهُدٰی بدرستیکه دین حق که سبب هدایت است مطلوب هُدَی اللّٰهِ دین خداست یعنی
اسلام که موجب رستگاری و رسیدن بثواب جاودانی است پس بیان تتمه کلام ایشان میکند و میفرماید که اهل کتاب یکدیگر را نصیحت کردند که تصدیق مکنید و اعتراف
ننمائید اَنْ یُؤْتٰی اَحَدٌ بآنکه داده شده است کسی را از اهل اسلام مِثْلَ مٰا اُوتِیتُمْ مانند آنچه داده شده اید از علم و فضل و حکمة اَوْ یُحٰاجُّوکُمْ عِنْدَ رَبِّکُمْ
یا آنکه مسلمانان مخاصمه کنند با شما نزد پروردگار خود یعنی این کلام را با اهل اسلام اظهار مکنید تا ایشان را بر شما حجة نباشد قُلْ بگوای محمد در رد قول
ایشان که اِنَّ الْفَضْلَ بدرستیکه افزونی در علم و حکمة و بار تبه و افزونی مرتبه نزد حضرت عزت بِیَدِ اللّٰهِ بدست قدرت حق تعالی است یُؤْتِیهِ مَنْ
یَشٰاءُ میدهد آنرا که میخواهد وَاللّٰهُ وٰاسِعٌ عَلِیمٌ و خدای صاحب رحمت است دانا باستحقاق دادن فضل یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ خاص میگرداند برحمت خود که
نبوة است یا اسلام مَنْ یَشٰاءُ هر کرا میخواهد و میداند که استحقاق آن دارد وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ و خدای خداوند فضل بزرگست بر مؤمنان مروی است
که مردی هزار و دویست دینار طلا نزد عبد الله بن سلام بود بعت نهاد عبد الله همه آنرا بوی رد کرد و اصلا در او خیانت نکرد و شخصی دیگر یکدینار نزد
فنحاص بن عاذورا یهود بعت بگذاشت و او در آن خیانت کرد حق تعالی بیان هر دو نموده فرمود که وَمِنْ اَهْلِ الْکِتٰابِ و از اهل کتاب مَنْ اِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطٰارٍ
کسی باشد که اگر امین سازی او را هزار و دویست و قیل طلا یُؤَدِّهِ اِلَیْکَ ادا کند مال ترا بتو یعنی عبد الله بن سلام وَمِنْهُمْ مَنْ اِنْ تَأْمَنْهُ بِدِینٰارٍ
و از ایشان کسی باشد که اگر امین گردانی او را بیک دینار طلا لٰا یُؤَدِّهِ اِلَیْکَ ادا نکند و باز ندهد آنرا بتو اِلّٰا مٰا دُمْتَ عَلَیْهِ قٰائِمًا مگر آنکه باشی همیشه بر
سر او ایستاده و مبالغه کننده در مطالبه آن یعنی فنحاص ذٰلِکَ این خیانت از آن او را مر یهود را بِاَنَّهُمْ قٰالُوا بسبب آنست که گفتند لَیْسَ عَلَیْنٰا فِی الْاُمِّیِّینَ

نیست بر ما در باب جماعت عرب که خوانندگان و نویسندگان نیستند سَبِيلٌ گناهی و عقوبتی در آخرت و اعتقاد ایشان بود که هر که بر دین ایشان نباشد و بر کیش یهود نیست
مال او حلال است و مال امی را بر خود حلال میدانستند وَيَقُولُونَ و میگویند در این سخن که مال عرب بر یهود حلال است عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ میبندند چه همه
ادیان و شرایع بادای امانت حکم کرده است وَهُمْ يَعْلَمُونَ و ایشان میدانند که خیانت حرام است بَلَىٰ نه چنانست که اعتقاد کرده‌اند که بر ایشان گناهی نیست بلکه بر ایشان
گناهی عظیم است بر خیانت مال عرب مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ هر که وفا کند بعهد خدای که با او بسته است در تورات بادای امانت و ترک خیانت وَاتَّقَىٰ و پرهیزد از حرام
فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ پس بدرستیکه خدای دوست دارد پرهیزکاران را از رسول صلی الله علیه و آله مرویست که هر که او را سه خصلت در او باشد منافق است
اگرچه نماز کند و روزه دارد یکی آنکه چون سخن گوید دروغ گوید دوم چون وعده دهد خلاف کند سیم چون امانت باو دهند خیانت کند و نیز فرموده که بازرگان
راستگوی امین فردای قیامت با صدیقان و شهیدان باشد و هر که ادای امانت نکند حق تعالی او را ... لعنت کند کلبی روایت کرده که جمعی از علمای یهود در سال
... بنزد کعب اشرف آمدند و از او گندم خواستند و گفت چه میگوئید در باره این مرد که دعوی نبوت میکند گفتند او پیغمبر خداست کعب در خشم شد گفت
من میخواستم که عطای بسیار بشما رسانم شما بجهت این سخن خود را از آن محروم کردید ایشان گفتند که ما را مهلت ده تا برویم و محمد را ببینیم و در کتاب خود نگریم و نعت
و صفت او را در کتاب خود مقابله کنیم و ببینیم که موافقست یا مخالف کعب گفت چنین باشد پس نزد پیغمبر آمدند و صفات او را مشاهده کردند صفت او را موافق
دیدند تغییر آن کردند و صفاتی که ضد آن بود بجای آن نوشتند و نزد کعب آمده گفتند که ما غلط کرده بودیم صفات پیغمبر آخر الزمان که در تورات بود مخالف
این شخص است پس آیاتی که تغییر داده بودند بر او خواندند کعب از این سخن خوشحال شده ایشان را طعام داد حق تعالی آیت فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ بدرستیکه آنانکه يَشْتَرُونَ
میفروشند و بدل میکنند بِعَهْدِ اللَّهِ ... که با خدای بسته‌اند که ایمان آرند بمحمد وَأَيْمَانِهِمْ و سوگندان دروغ خود را که در باب مخالفت صفت پیغمبر یاد کرده‌اند
در تورات است میخوانند ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک که متاع حقیر دنیاست و گویند آن متاع چند بار غله و چند گز کرباس بود بر این افترا سوگند میخوردند که صفاتیکه
در تورات نوشته خلاف سخن محمد است أُولَٰئِكَ آن گروه که عهد شکنان و سوگند بدروغ خوران بودند لَا خَلَاقَ لَهُمْ هیچ نصیبی نیست ایشان را فِي الْآخِرَةِ
در آنسرای از ثواب خدای وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ و سخن نکند خدای با ایشان سخنیکه بدان خوشدل شوند یعنی اصلا با ایشان سخن نکند بلکه ملائکه عذاب از روی عناد
با ایشان سخن گویند وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ و ننگرد بنظر رحمت بسوی ایشان در روز رستخیز وَلَا يُزَكِّيهِمْ و پاک نسازد ایشان را از پلیدی گناه بعفو
و مغفرت یا ثنا و مدح ایشان کند وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشان را باشد عذابی دردناک بجهت تغییر آنکه در تورات است از صفات محمد و در حدیث آمده که هر که سوگند
بدروغ خورد تا مال مردم ببرد حق تعالی دوزخ را بر او واجب گرداند و سوگند دروغ شهرها را ویران کند و خانه‌ها را از مردمان خالی گرداند و بعد در صفت تحریف
و تغییر میفرماید وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا و بدرستیکه جهودان گروهی هستند یعنی کعب اشرف و حیی بن اخطب و کنانة بن ابی الحقیق و مالک بن صیف و امثال ایشان يَلْوُونَ
أَلْسِنَتَهُمْ میپیچانند زبانها را بِالْكِتَابِ بخواندن کتابیکه بر بافته ایشان است یعنی از خواندن منحرف میسازند آنچه حقست از قول خدا بباطل که تغییر داده
ایشانست لِتَحْسَبُوهُ تا شما پندارید آنچه ایشان میخوانند مِنَ الْكِتَابِ از تورات است وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ و حال آنکه نیست آن از تورات وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ
عِنْدِ اللَّهِ و میگویند آن تغییر و تحریف داده از نزد خداست وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ و حال آنکه نیست آن از نزد خدای وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ
و میگویند بر خدای دروغ که سخن غیر او را سخن او میگویند وَهُمْ يَعْلَمُونَ و حال آنکه ایشان میدانند که دروغ میگویند و بعد از بیان تحریف تورات در
افترای نصاری که در حق عیسی میگفتند که او دعوی الوهیت کرده امت را بعبادت خود فرموده پس بجهت رد قول ایشان میفرماید که مَا كَانَ لِبَشَرٍ هرگز نبود
و نباشد و نسزد مر آدمی را یعنی عیسی أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ بآنکه بدهد خدای او را انجیل و فهم آن با علم حلال و حرام و سایر احکام شریعت
وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ پس گوید آن کس مردمانرا یعنی امت خود را که باشید شما بندگان و پرستندگان من جز
از خدای وَلَٰكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ ولیکن گوید که باشید کاملان در علم و عمل ... و استادان در خدای شناسی یا متمسک بر امور دینیه و احکام آن بِمَا كُنْتُمْ
تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ بسبب آنکه باشید از روی اخلاص بیاموزید بکسی کتابیکه از نزد حق تعالی فرود آمده وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ و بآنکه باشید شما که بو ستیز خوانید
آن کتاب را و درس آن گوئید وَلَا يَأْمُرَكُمْ و نیز نسزد و سزاوار نباشد که حق تعالی او را پیغمبری دهد و امر کند شما را أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا
بآنکه فرا گیرید فرشتگان را و پیغمبران را خدایان بتخصیص ... و ملائکه بجهت آنستکه بعضی مشرکان ملائکه را میپرستیدند و یهودان و نصاری که عیسی و عزیر را بحق
... در قول ایشان کرده بر طریق انکار میفرماید که أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ آیا میفرماید آن پیغمبر شما را بپوشیدن حق و شرک آوردن بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ بعد از
آنکه هستید شما گردن نهادگان مر دین اسلام را وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ و یاد کن که چون فرا گرفت خدای پیمان و عهد پیغمبران یعنی از ایشان
پیمان فرا گرفت بآنکه لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ هر آینه آنچه بدهم شما را از کتاب و فهم آن با علم شریعت ثُمَّ جَاءَكُمْ پس بیاید بشما رَسُولٌ فرستاده از نزد من
که آن محمد است مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ باور دارنده مر آنچیزیرا که با شماست از کتاب و حکمت لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ البته ایمان آرید بوی وَلَتَنْصُرُنَّهُ و یاری دهید او را
بنفس و مال خود باظهار نعوت و صفات او که در کتاب پیش است از حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه مرویست که حق تعالی هیچ پیغمبری را نفرستاد مگر که با او عهد گرفت که
بمحمد ایمان آورد و قوم خود را بایمان او ... آنحضرت امر کند قَالَ گفت خدای مر انبیا را بعد از عرض این میثاق أَأَقْرَرْتُمْ آیا اقرار کردید وَأَخَذْتُمْ و فرا گرفتید
عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ بر آنچه گفتیم إِصْرِي عهد مرا بوجهیکه بدان وفا کنید قَالُوا أَقْرَرْنَا گفتند انبیا و امتان ایشان اقرار کردیم و میثاق پذیرفتیم قَالَ گفت خدای
فَاشْهَدُوا پس گواه باشید بعضی ای انبیا و گواهان بر خود وَأَنَا و من نیز که خدایم مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ با شما از گواهانم بر این اقرار و گواه شدن
فَمَنْ تَوَلَّىٰ پس هر که برگردد و اعراض کند از ایمان آوردن بدین رسول و نصرت وی کردن بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از میثاق و انکار کند اقرار و شهادة خود را فَأُولَٰئِكَ

الربع

هم الفاسقون پس آن گروه اعراض کنندگان ایشانند بیرون رفتگان از دایرهٔ ایمان با عهد و پیمان از ابن عباس مرویست که چون اهل کتاب با هم مخاصمه کردند در باب دین
ابرهیم و مرافعه در نزد حضرت رسالت بردند هر یکی از یهود و نصاری گفتند که ابرهیم با اولی است آنحضرت فرمود که یهود و نصاری از دین ابرهیم بری اند ایشان در غضب
شده گفتند والله که ما راضی نیستیم بحکم تو و دین تو را نگیریم حق تعالی فرمود که أفغیر دین الله یبغون آیا اعراض میکنند از ایمان و جز از دین خدا میطلبند و بتا
خوانده یعنی بگو ایشان را که آیا غیر دین خدا را طلب میکنید و حال آنکه مر او را گردن نهاده است من فی السموات والارض هر که در آسمانها و هر که
در زمین است طوعا از روی رغبت بسبب نظر در دلایل وحدت چون مؤمنان حقیقی وکرها از روی نفرت و کراهت چون منافقان که بجهت ضرب شمشیر اهل اسلام اظهار
اسلام کرده اند و یا مراد بطوع اختیار است یعنی بعضی باختیار خود اسلام آورده اند مانند ملائکه و سایر اهل ایمان و مراد بکره تسخیر کافران است که مسخر فرمانند و در تحت
قدرت او سبحانه اند و از آن گریزی ندارند و قتاده گفته که آنانکه بطوع ایمان آورده اند مؤمنان اند که باختیار خود ایمان آورده اند در وقتی که ایمان نافع بود ایشان را
و آنانکه بکره اسلام آورده اند کافرانند که بوقت مرگ چون معاینه عذاب ببینند ایمان آرند و سود ندهد و الیه ترجعون و بسوی جزای حق تعالی باز گردانیده
خواهید شد ای طاغیان و کارشا و حفص بیا خوانده یعنی همه آسمان و زمین بدو رجوع خواهند کرد قل بگو ای محمد آمنا بالله ایمان آورده ایم بخدا که یکتاست
در ذات و بیهمتاست در صفات و ما انزل علینا و گرویده ایم بدانچه فرو فرستاده شده بر ما یعنی قرآن و ما انزل و آنچه فرو فرستاده شده علی ابرهیم و
اسمعیل و اسحق و یعقوب والاسباط برابرهیم و دو پسر او و نبیرگان وی کتاب ایشان همان صحف ابرهیم بوده چه ایشان در تحت شریعت او بودند و ما
اوتی موسی و عیسی و آنچه داده شده بموسی که توریت است و بعیسی که انجیل است والنبیون و به پیغمبران دیگر چون شیث و ادریس و داود و حیوق
و شعیا که کتابها بر ایشان نازل شده بود من ربهم از نزد پروردگار ایشان لا نفرق جدائی نمی افکنیم بین احد منهم میان یکی از ایشان یعنی بهمه ایمان آورده
ایم نه بعضی دون بعضی چون یهود و نصاری و نحن له مسلمون و ما گردن نهادگانیم و فرمانبرداران در همه اوامر و نواهی و من یبتغ غیر الاسلام دینا
و هر که طلب کند غیر از دین اسلام دینی دیگر فلن یقبل منه پس هرگز پذیرفته نشود از وی یعنی خدای تعالی از او قبول نکند و هو و او بواسطهٔ ترک اسلام
فی الاخرة من الخاسرین در سرای آخرة از جملهٔ زیانکاران باشد بعد از آن در شان آنها که بعد از قبول اسلام مرتد شدند میفرماید که کیف یهدی
الله چگونه راه نماید خدای یعنی نسبتا و راست که خدا راه نماید قوما کفروا گروهی را که کافر شدند بعد ایمانهم پس از ایمان آوردن ایشان و در اکثر
تفاسیر آمده که اینها دوازده تن بودند که بعد از اظهار اسلام و قبول شرایط ایمان روی برتافته بدار الکفر شتافتند چون طعمة بن ابیرق و حارث بن سوید
و مقیس بن صبابه و امثال ایشان که بعد آنکه گرویده بودند بخدا و شهدوا ان الرسول و گواهی داده بودند آنکه فرستادهٔ خدا یعنی محمد حق است
قول او صدق و جاءهم البینات و آمده بود بدیشان آیتهای روشن یعنی قرآن که فصاحت و بلاغت او زیاده طاقت بشریست با سایر معجزات سید کاینات
صلی الله علیه و آله والله لا یهدی القوم الظالمین و خدای راه ننماید گروه ستمکاران را که بجهت عناد و جحود با وجود ظهور دین اسلام بر ایشان از آن اعراض کنند
اولئک جزاؤهم آن گروه مرتد پاداش ایشان ان علیهم لعنة الله آنستکه بر ایشان باشد لعنت خدای و آن دوریست از رحمة والملائکة والناس اجمعین
و لعنت فرشتگان که بیزاریست از ایشان و لعنت همه مؤمنان که آن مذمت کردن است ایشان را و طلب کردن از خدای دوری ایشان را از رحمت خود خالدین فیها در
حالتیکه جاوید باشند در لعنت لا یخفف عنهم العذاب سبک کرده نشود از ایشان عذاب دوزخ و لا هم ینظرون و نباشند ایشان که مهلت داده
شوند تا بدنیا رجوع کنند و ایمان آرند یا تاخیر عذاب کنند از ایشان در وقتی بوقتی الا الذین تابوا مگر آنانکه باز گردند بحضرت عزت و بصدق تمام
بگروند و تصدیق کنند پیغمبر را من بعد ذلک از پس آنکه برگشته باشند از دین اسلام و اصلحوا و بصلاح آرند بدی اعتقاد خود را فان
الله غفور رحیم پس بتحقیق که خدای تعالی آمرزندهٔ توبه کارانست مهربانست بر ایشان آورده اند که برادر حارث بن سوید این آیتها را بدست مردی داد
نزد برادر فرستاد و حارث بعد از تلاوت توبه کنان روی بمدینه نهاد و بوقت رجوع بمدینه همین آیات را بیازده تن دیگر خواندند ایشان از توبه ابا کردند این
آیه در بارهٔ ایشان نازل گشت ان الذین کفروا بعد ایمانهم بدرستیکه آنانکه کافر شده اند بخدا و رسول پس از گرویدن ایشان و اظهار ایمان ثم ازدادوا
کفرا پس زیاده کردند کفر را بر کفر یعنی ثبات ورزیدند لن تقبل توبتهم هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان و اولئک و آن گروه که بر کفر اقامت
ورزیدند هم الضالون ایشانند گمراهان از طریق هدایت و ثابت قدمان بر ضلالت ان الذین کفروا بدرستیکه آنانکه کافر شدند و ماتوا وهم
کفار و مردند در حالتیکه کافر بودند یعنی کافر مردند فلن یقبل من احدهم پس هرگز پذیرفته نشود از ایشان هیچکس از ایشان ملء الارض ذهبا که
پر کند روی زمین را پر از زر ولو افتدی به و اگرچه فدا دهد آنرا یعنی اگر کافران مقدار آنکه روی زمین را تا مشرق و مغرب مملو سازد
زر دهد تا از عذاب دوزخ برهد از او قبول نکنند اولئک لهم عذاب الیم آن گروه که کافر میرند مر ایشان راست عذابی دردناک و ما لهم من ناصرین
و نباشد مر ایشان را یاری دهندگان در دفع عذاب از ایشان آورده اند که در روز قیامت کافر را حاضر گردانند و ایشان را گویند که اگر شما را پری زمین زر
بودی خود را از آن خریدی گوید آری گویند از تو کمتر از این خواستند اجابت نکردی اکنون بچش از عذاب آتش دوزخ را لن تنالوا البر هرگز نرسید
بحقیقت نیکوئی که آن کمال بر است و یا نرسید ببر خدا که آن کمال رحمت و رضا و جنت است حتی تنفقوا مما تحبون تا آنکه نفقه کنید و صدقه دهید از
آنچه دوست دارید از مال یا بدن که قوت آن زاید در طاعت بذل نمائید یا مال که از او قوت محبت الهی گیرد یا بذل کنند یا جان که از او در راه خدا در بازید ابو طلحه انصاری
چون این آیه بشنید بحضرت رسالت پناه آمد گفت یا رسول الله باغی دارم که هیچ چیز دوست تر از او ندارم از او هر جا که خواهی حکم کن و صرف فرما حضرت او را
در میان اقربای او قسمت فرمود و دیگر حارث گفت اسبی دارم که دوستتر از مال من است از برای خداست حضرت او را با تا مر بن دهید بخشید نقلست که حضرت امام

الجزء الرابع

حسین فرمود و نبات را تصدق میفرمود بمعنوی که از او پرسیدند فرمود که اینها را دوست میدارم و حق تعالی میفرماید لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون وما
تنفقوا من شیء و آنچه نفقه میکنید از چیزی خواه اندک و خواه بسیار از دوست ترین اموال و غیر آن فان الله به علیم پس بدرستیکه حق تعالی بآنچیز داناست
و بدان جزا خواهد داد و بدانکه اگر مراد در اینجا زکوة واجب است مراد آنستکه باید آنچه دون مال باشد برای آن زکوة ندهند چنانچه موجب نقصان ثواب خواهد
شد مانند گوسفند معیوب را برای گوسفند صحیح زکوة ندهند بالاتفاق فقها از جانب سنت و اگر مراد صدقه سنت است پس معنی آنستکه بر کامل و کمال خیرات نیابند
که دوست ترین مال خود را تصدق ندهید مروی است که چون رسول صلعم فرمود که من بر ملت ابرهیم هستم یهود گفتند که چونست که گوشت شتر و شیر او میخوری و حال
آنکه بر ابرهیم حرام بود رسول فرمود که دروغ میگوئید چه در شرع ابرهیم نیز هر دو حلال بود و حق تعالی تصدیق قول پیغمبر خود و تکذیب یهود را فرستاد که
کل الطعام کان حلا لبنی اسرائیل همه انواع خوردنیها بود حلال مر فرزندان یعقوب را الا ما حرم اسرائیل علی نفسه مگر آنچه حرام کرده باشد یعقوب بر تن خود
و آن گوشت شتر و شیر شتر بود و آنچنان بود که یعقوب را عرق النسا عارض شد نذر کرد که اگر خدا او را شفا دهد هر طعام و شرابی که دوست تر دارم بر خود حرام
سازم حق تعالی او را شفا داد گوشت شتر و شیر او را که دوست تر داشتی بر خود حرام ساخت یهودان بمتابعت او از آنها اجتناب نموده گفتند توریة بحرمت اینها حکم
کرده است حق تعالی فرمود که نه چنین است بلکه یعقوب اینها را بسبب نذر بر خود حرام کرده بود من قبل ان تنزل التورية پیش از آنکه فرو فرستاده شود توریة
و اگر یهودان انکار این قول را میکنند قل بگو بایشان که فأتوا بالتورية فاتلوها پس بیارید توریة را پس بخوانید یعنی بیارید که در باب تحریم این چیزها
در او باشد تلاوت کنید ان کنتم صادقین اگر هستید شما راستگویان یهودان باین دلیری نکردند بجهت آنکه میدانستند که پیغمبر راست میگوید و ایشان
دروغ میگویند فمن افتری علی الله الکذب پس هر که افترا کند و بربندد بر خدای دروغ را در تحریم آنچه دعوی میکنند من بعد ذلک پس از آنکه
ظاهر شد که تحریم از یعقوب بود نه از علام الغیوب فاولئک پس آنانکه افترا کنند هم الظالمون ایشانند ستمکاران و هیچ ظلمی از ترک انصاف و مکابره
با حق تعالی بعد از وضوح آن بدتر نیست قل بگو ای محمد صدق الله راست گفت خدای در خبر تحریم یعنی صدق خدای راست گشت در آنچه از آن فرمود
و کذب شما در آنچه دعوی میکنید فاتبعوا ملة ابرهیم پس متابعت کنید کیش ابرهیم را و دین درست و راه حنیفا در حالتیکه میل کننده بود از همه
کیشهای باطل بدین اسلام یعنی تابع دین شوید که در اصل ملة ابرهیم است تا خلاص شوید از ملة یهود که آنرا تغییر داده اند و تحریم کرده اند آنچه خدا بحلال آن
حکم کرده وما کان من المشرکین و نبود از شرک آرندگان بدانکه صحیح آنستکه پیغمبر ما صلی الله علیه و آله متعبد نبود بشریعت انبیای سابق ولیکن شریعت
او موافق شریعت ابرهیم بود و لهذا حق تعالی فرمود فاتبعوا ملة ابرهیم و پیش از بعثت بطریق الهام و جواب بدین اسلام مامور بود و آورده اند که یهود با اهل اسلام
خلاف کردند در باب کعبه و بیت المقدس یهود گفتند که بیت المقدس بهتر است مسلمانان گفتند که کعبه فاضلتر است ان اول بیت وضع للناس
بدرستیکه اول خانه که در روی زمین وضع کرده شد برای مردمان تا از آن عبادت کنند للذی ببکة آن خانه ایستکه در مکه است و واضع آن حق تعالی است مراد آنست
که کعبه اول خانه بود که آدم علیه السلام آنرا بنا کرد و در زمان طوفان خراب شد و ابرهیم بنای آن فرموده و در روایت صحیح آمده که پیش از آدم در موضع آن خانه بود که
از آن بیت الضراح میگفتند ملائکه طواف میکردند و چون آدم بزمین آمد مامور شد که حج کند و در زمان طوفان آنرا بآسمان بردند و ملائکه آسمان طواف آن
میکردند و از مجاهد و قتاده و سدی روایت است که معنی این آنستکه اول بقعه که بر روی آب وضع کردند کعبه بود و حق تعالی آنرا از کف سفید بیافرید و بعد از
دو هزار سال ملائکه را فرمود تا زمین را از زیر آن بیرون کشیدند و در اطراف عالم منتشر ساختند حاصل که او سبحانه اول خانه که در زمین بنا کرد کعبه معظمه
بود مبارکا در حالتیکه آن خانه بابرکت و کثیر الخیر و بسیار منفعت است مر کسی را که حج و عمره بجا آورد و در روایت آمده که هر حسنه که در آن کنند بصد هزار حسنه
بنویسند و یکی نماز صدقه که در آن بقعه مبارکه بدهند برابر صد هزار درم است و نکو رفتن بخانه کعبه برابری میکند با عبادت اول و بنا و آمرزیده شدن همه
گناه طواف کنندگان در آن آمرزیده شود وهدی للعالمین و خداوند هدایت است مر عالمیانرا زیرا که قبله ایشانست و بجهت توجه در نماز راه راست
یابند و بجهت بنای او لوء بهرسند و بجهت آنکه عبادت در آن مقابل صد هزار عبادت است در غیر آن فیه آیات بینات در آن خانه مبارک نشانهای روشن است
در شرف و بزرگواری آن و از آن جمله هرگز هیچ مرغی در بالای آن نپرد بلکه چون نزدیک آن رسیده بر میگردند و در حرم آن جانوران درنده هیچ حیوان ضرر نمی
رسانند و هر که قصد آن کرده هلاک گشته مانند اصحاب فیل و غیر آن از کفار و مرغان و وحشی را آنجا از مردمان بیم نمی کند و بیماران بشرف صحت میرسند و
حاجتها فقر غنی میکردند و فراخ روزی میشوند و هیچ مرغی در مسجد الحرام سرگین نمی اندازد و هر که نظر در آن خانه کند دیده اش [illegible] و هر روز هفتاد
فرشته در آن داخل میشوند تا روز قیامت که هیچکدام باز دیگر بار رجوع نمیکنند و اولیاء الله هر شب در حوالی آن خانه حاضر گردند و جمعا طواف آن کنند بعضی دیگر
از آن نشانهای عجیبه مقام ابرهیم موضع ایستادن ابرهیم است و آن سنگیست که اثر قدم آنحضرت بر آنست و این آیه مشتمل است بر سه آیت اول فرو رفتن قدم
ابرهیم بر آن سنگ تا کعبین دوم باقی ماندن اثر در آن مدتهای طویل سیم محفوظ بودن آن سنگ از دشمنان در چند هزار سال و این اثر قدم آنحضرت در آن سنگ
در وقتی بود که پایهای کعبه را بلند ساخت سنگی در زیر قدم خود نهاد تا بر بالای پایهای استوار کرده دیوار آنرا بلندتر گرداند هر دو قدم او در آن سنگ فرو رفت
ابو حمزه ثمالی روایت کرده که علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام فرمود که ای ابو حمزه بدانکه بهترین بقعه در عالم میان رکن یمانی است و مقام ابرهیم اگر مردی عمر یابد
مقدار عمر نوح که هزار سال الا پنجاه سال و در آن مدت روزها روزه باشد و همه شب ایستاده در آن مکان شریف بعبادت مشغول باشد و بعد از آن وفات
کند بی محبت ما هیچ نفع بدو نرسد و بدوزخ رود ومن دخله و علامت دیگر آنستکه هر که در آید بدان خانه کان امنا باشد ایمن از قتل و غارت بعضی گفته اند مراد
کاری که پناه بآن خانه آرد بلکه بزمین حرم حرام باشد که دست تعرض بدو دراز کنند و گفته اند که معنی آنستکه هر که داخل حرم شود بجهت ادای حج و عمره ایمن شود

از عقوبت گناهانی که قبل از حج کرده بلکه مغفور شود از جمیع معاصی و از ابو جعفر ع نقل است که هر که در حرم در آید در حالتیکه عارف باشد یعنی اعتقاد داشته باشد
بهمه آنچه حق تعالی بر او واجب کرده باشد ایمن گردیده در آخرت از عذاب دوزخ وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ و مر خدایرا ثابتست و لازم بر مردمان حِجُّ الْبَيْتِ قصد خانه
کعبه بجهة ادا کردن اعمال حج و عمره مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا هر که توانائی دارد بسوی آنخانه رفتن و آن بتکلیف صحة بدنست و وجود زاد و راحله و نفقه
واجب النفقه و ایمن بودن از دشمن و در حدیث آمده که هر که حج کند بر او واجب شود و حج نکند با جهودان و نصاری محشور شود وَمَنْ كَفَرَ و هر که نگرود
بفرضیت حج یعنی ترک حج کند فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ پس بدرستیکه خدای بی نیاز است از همه عالمیان تسمیه ترک حج بکفر بجهة تاکید و مبالغه است
در وجوب حج و اشاره بانکه ترک آن از بزرگترین کبایر است و موجب شدت عقوبت ربانی و غضب سبحانی و حدیثی که مذکور شد نیز دلالت کند ثقة
از ابن محمد بن فضیل از حضرت موسی کاظم صلوات الله علیه روایت کرده که آنحضرت در تفسیر قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا فرموده که زیانکارترین مردمان
در عمل آنهااند که حج اسلام را در تاخیر اندازند و از صادق ع مرویست که مراد بقوله تعالی و نحشرهم یوم القیمة اعمی کسانی اند که حج بر ایشان واجب شود و ادا
نکنند حق تعالی در روز قیامة ایشان را کور محشور سازد و از حضرت رسالت ص مرویست که نماز پنجگانه بگذارید و روزه ماه رمضان بدارید و ادای زکوة کنید
و حج خانه خدای کنید تا در بهشت پروردگار خود داخل شوید و از ابیعبد الله ع مرویست که حج در و بشوی گناهان را از اهل حج گرداند و چون حق تعالی در آیه
سابق اهل کتاب را امر کرد به پیروی ملة ابرهیم و از جمله آن تعظیم بیت الحرام است در عقب آن ذکر بیت الحرام فرمود و بنا و فضل آن و تخویف تارکان بعد از آن
باز عود کلام بالزام حجت بر اهل کتاب کرده فرمود که قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ بگوی اهل کتاب چرا منکر میشوید بایتهای خدا که آن دال
عقلیه است و سمعیه بر صدق محمد ص و آنچه دعوی میکند از وجوب حج و غیر آن از احکام شریعة وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى مَا تَعْمَلُونَ و خدای مطلع است و گواه
بر آنچه شما میکنید از پوشیدن حق و انکار آیات حق تعالی و شمارا بر آن جزا و سزا خواهد داد قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بگو ای اهل
کتاب چرا باز میدارید مردم را از راه حق که دین اسلام است و منع میکنید مَنْ آمَنَ کسی را که گرویده بخدا و دین حق را قبول کرده مراد اعتقاد یاسر است و منافقان او
که جهودان ایشان را بکیش خود میخوانند تَبْغُونَهَا عِوَجًا طلب میکنید راه خدا را کجی باینوجه که تلبیس میکنید بر مردمان و در وهم ایشان می اندازید که در او کجی
است بجهة آنکه در کتاب موسی ع نسخ نیست و در کتاب محمد ص نسخست و تغییر صفة او میکنید که در توریة است وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ و حال آنکه شما گواهانید بر آنکه
راه راست و دین اسلام است چه این راه از وصیة ابرهیم و یعقوب دانسته اید وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ و خدای تعالی بی خبر نیست از آنچه میکنید و البته شما را
بدان سزا خواهد داد و وارد است که شماس بن قیس یهودی مردی بود پیر و غلیظ القلب شدید الکفر و العناد و بدگوی مسلمانان روزی بمجمع اوس و خزرج
بگذشت دید که ایشان حلقه زده از روی محبت صحبتی میدارند و در جاهلیة میان ایشان حرب و قتال بودی شماس چون اتحاد و دوستی ایشانرا بدید آتش
حقد و حسد در سینه پر کینه او برافروخت شخصی را گفت تا در میان ایشان بنشیند و از واقعه بعاث که حربی عظیم بود میانه ایشان در میان اندازد و قصیده که در آن
جنگ گفته بودند بخواند چون خزرجیان نام آن حرب و هجو خود را استماع کردند آشفته شده زبان بهجو اوسیان گشادند و ایشان تحمل نکرده کار بمقاتله و تیر انداختن و
تیغ زدن کردند جبرئیل بدین آیتها نازل شد و حضرت رسول ص در میان معرکه در آمد فرمود که با وجود آنکه من در میان شمام دعوی رسم جاهلیة تازه میکنید
که خدای تعالی چه میفرماید پس آیتها را بر ایشان خواند ایشان استغفار کنان سلاحها بر نهادند و اشک ریزان یکدیگر را در کنار گرفتند و دانستند که اگر فرمان جهود برند
ایمان بکفر بدل کرده اند حق تعالی با ایشان باین وجه خطاب میکند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده اید إِنْ تُطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا
الْكِتَابَ اگر فرمان برید گروهی را از یهود که شماس بن قیس و اصحاب ویند يَرُدُّوكُمْ باز گردانند شمارا بَعْدَ إِيمَانِكُمْ پس از باز گردیدن شما بدین اسلام كَافِرِينَ
گرویدگان اگر بنابعة شماس و متابعان او کنید مرتد سازند شمارا وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ و چگونه کافر میشوید وَأَنْتُمْ تُتْلَى عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ و حال آنکه
شما اید که خوانده میشود بر شما آیتهای خدا که قرآنست وَفِيكُمْ رَسُولُهُ در میان شما است رسول خدای وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ و هر که چنگ زند بدین خدای
فَقَدْ هُدِيَ پس بتحقیق که راه نموده شد إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست و لا محاله بروضه جنت در سد مرویست که ثعلبة بن غنم اوسی و سعد بن
زراره خزرجی بر یکدیگر مفاخرت کردند در نسب و حسب و این مفاخرت بمنازعه کشید خزرجی گفت اگر رسول خدا مبعوث نمیشد مادر خیر شما را از عالم برمی انداختیم
اوسی گفت که پیش از اسلام از ما میترسیدند که بیرون نیاید پس منازعه بمقاتله کشید این خبر بحضرت رسالت ص رسید سوار شد و ایشانرا از هم دور کرد
در همان حال جبرئیل ع این آیه آورد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان از اوس و خزرج و غیرهم اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ بترسید از خدای آنچه سزاوار
ترسیدنست از او و قیام نمودنست بواجبات و اجتناب از محرمات از ابی عبد الله صلوات الله علیه منقولست که معنی آنستکه فرمان بردار خدا کنید و عصیان
وی نورزید و بشکر گذاری او مشغول شوید و پیوسته بذکر او اشتغال نمائید در هیچ وقت از او غافل مشوید وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ و
نمیرید مگر در حالتیکه شما مسلمان باشید مراد آنستکه همیشه بصفت اسلام باشید حضرت رسالت ص بعد از تلاوة آن آیه فرمود که اگر قطره از زقوم در دوزخ بر زمین
چکد زندگانی بر اهل دنیا تلخ شود پس چگونه بود بحال آنکس که همه طعام او در آخرت آن بود پس باید که با صفت اسلام از دنیا رحلت کنید وَاعْتَصِمُوا
بِحَبْلِ اللَّهِ و چنگ در زنید بدین خدای که ریسمانی محکم است جَمِيعًا در حالتی که همه مجتمع باشید بان که هر که دست بآن کند هرگز در چاه هلاکت نیفتد مراد
موافقت حضرت رسالتست و ائمه صلوات الله علیهم در جمیع حالات و هر که چنگ در ریسمان اتباع آنحضرت زند راه به مقصد اصلی برد از حضرت رسول ص
منقولست که در وقت رحلت میفرمود که ای مردمان من میروم و در میان شما دو حبل متین میگذارم اگر متمسک بآن هر دو شوید هرگز گمراه نشوید که یکی
از دیگری بزرگتر است یکی کتاب خداست که ریسمانیست فرو گذاشته از آسمان تا زمین دویم اهل بیت من هرگز این هر دو از هم جدا نشوند تا آنکه بر حوض کوثر

دوزند

بسند معتبر از علی بن ابراهیم روایت کرده که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که مائیم حبل متین که حق تعالی در کلام مجید فرموده واعتصموا بحبل الله جمیعا و
لا تفرقوا و پراکنده مشوید از طریق حق بوقوع اختلاف در میان خود همچو اهل کتاب بلکه مجتمع و متفق باشید بر ایمان و مداومت کنید بر طاعت و ترک عصیان
از ابان روایت کرده که روزی در مسجد نزد حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بودیم راس الجالوت را که سرور احبار و مهتر یهود و جاثلیق را که امام ترسایان بود نزد آنحضرت
آوردند حضرت امیر روی براس الجالوت کرد و گفت میگوئی که جهودان بعد از موسی چند فرقه شدند گفت در کتاب نگوم میگویم فرمود که لعنت بر تو باد چه نوع
امامت قوم میکنی که هرگاه مسئله از تو پرسند نگوئی اگر آن کتاب سوخته شود باید زد ند توچه خواهی کرد پس بجاثلیق نگاه کرده فرمود ترسایان بچند فرقه
شده اند بعد از عیسی گفت چهل و پنج فرقه گفت دروغ میگوئی بخدا که من تورات را از او بهتر میدانم و انجیل را بهتر از تو امت موسی هفتاد و یکفرقه شده اند
هفتاد از ایشان هالکند و یکی ناجی و ایشان آنانند که حق تعالی فرموده و من قوم موسی امة یهدون بالحق و امت عیسی از پس او هفتاد و دو فرقه شدند یکی
از ایشان رستگار است و باقی هالک اند و در باره ایشان فرموده که تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق و امت مصطفی صلی الله علیه و آله هفتاد و سه
فرقه شوند یکی از ایشان رستگار باشند و باقی هالک و آن فرقه ناجیه حق تعالی در شان ایشان فرموده که و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون و هم
شیعه و ایشان شیعه منند و حدیث حضرت نبوی که حق با علی است و علی با حق است و حق میگردد با علی هر جا که علی دور میکند یعنی هر دو لازم یکدیگرند و
از هم جدائی نشوند دلالت میکند بر آنکه حق تعالی با شیعیان است و غیر ایشان باطلند و نیز فرموده که زود باشد که امت من هفتاد و سه گروه شوند یکفرقه از آن
رستگار باشند و باقی هالک گفتند یا رسول الله فرقه ناجیه کدام اند فرمود که اهل بیت من و اتباع ایشان و بعد از آن گفت مثل اهل بیت من مثل کشتی
نوح است هر که در آن نشست از غرق نجات یافت پس هر که متمسک باهل بیت من شود و محبت ایشان ورزد و بطریق ایشان رود در آخرت رستگار باشد
و هر که دست بر محبت ایشان نزند و بر مذهب ایشان نرود در آخرت ناپایدار باشد و بدرکات دوزخ گرفتار گردد حاصل که حق تعالی میفرماید که از دین حق متفرق
مشوید و اذکروا و یاد کنید نعمت الله علیکم نعمتهای خدای را که بر شما لطف فرموده و از جمله هدایت و توفیق است بدین اسلام و اتباع مذهب حق
که موجب الفت شما است بیکدیگر و محبت ورزیدن در راه خدای پس یاد این نعمت کنید اذ کنتم وقتیکه بودید شما اعداء دشمنان در زمان جاهلیت فالف
پس خدای الفت داد و انداخت محبت را بین قلوبکم در میان دلهای شما ببرکت اسلام و بمیمنت سید الانام علیه افضل التسلیم نزاع و خلاف از میان شما زایل گشت
و کنتم و بودید شما در زمان ضلالت و جهالت علی شفا حفرة من النار بر کنار گودالی از آتش یعنی نزدیک بآن رسیده بودید که در دوزخ کفر و ضلالت در افتید
چرا که در حال کفر هرگاه بشما میرسید در دوزخ می افتادید فانقذکم منها پس رهانید خدا شما را از انغماس بهمنت اسلام و ایمان کذلک همچنانکه بیان کرد
احوال شما را از عداوت قدیمی و الفت مجدد یبین الله لکم آیاته بیان میکند برای شما آیتهای خود را لعلکم تهتدون تا باشد که شما راه راست یابید
یعنی بجهت آنکه شما رستگار شوید از عذاب ابدی و رسید بثواب سرمدی و لتکن منکم و باید که باشد از شما امة گروهی که ایشان یدعون الی الخیر بخوانند
مردمان را بنیکوئی یعنی باسلام و یأمرون بالمعروف و بفرمایند به نیکی که خدا و رسول بآن امر کرده و ینهون عن المنکر و باز دارند مردمان از فعل
ناشایست که حق تعالی و پیغمبر از آن نهی کرده اند و اولئک و آن گروه که امر بمعروف میکنند و نهی از منکر هم المفلحون ایشانند رستگاران یعنی مخصوص بکمال
رستگاری از حضرت رسالت پناه مرویست که بهترین مردمان آنانند که بیشتر مردمان امر بمعروف کنند و نهی از منکر نمایند و پرهیزکارترین ایشان باشند و هیچ
ابدا از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که ترک امر معروف مکنید و نهی از منکر که اگر ترک آن کنید ظالمان بر شما حاکم و هر چند شما دعا کنید و دفع شر ایشان از خدا
خواهید اجابت نکند و لا تکونوا کالذین تفرقوا و نباشید مانند آنانکه متفرق شدند چون یهود و نصاری که هر یک چند فرقه شدند هر فرقه دشمن
فرقه دیگر و اختلفوا و اختلاف کردند در دین خود اما یهود بعد از پانصد سال از موت موسی علیه السلام و اما نصاری بعد از سیصد سال از رفع عیسی علیه السلام اختلاف در
میان ایشان واقع شد من بعد ما جاءهم البینات از پس آنکه آمده بود بدیشان حجتهای روشن در کتب ایشان که موجب اتفاق ایشان بود بر توحید و تصدیق
باخرت و اولئک و آن گروه مخالفت کنندگان در اصول دین لهم عذاب عظیم مر ایشان راست عذابی بزرگ یوم تبیض وجوه روزیکه سفید شود
رویها و تسود وجوه و سیاه گردد رویهای فاما الذین اسودت وجوههم پس اما آنانکه سیاه شود رویهای ایشان حق تعالی فرشتگان را امر کند تا ایشان را
در روی سرزنش گویند که اکفرتم بعد ایمانکم آیا کافر شدید از پس ایمان آوردن شما فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون پس بچشید عذاب روز
را بسبب آنکه بودید که کافر شدید از پس گرویدن مراد اهل کتاب اند که به پیغمبر علیه السلام نگرویدند پیش از آنکه باو گرویده بودند بنعت و صفت و قبل از مبعث او از
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت است که مراد اهل بدعت اند بعد از حضرت رسالت علیه السلام و ثعلبی در تفسیر خود از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود
که سوگند بخدا که نفس من بید قدرت اوست که البته وارد شوند بر من بر کنار حوض کوثر بعضی از اصحاب من چون ایشان را ببینم فی الحال ایشان را از نزد من برانند
و بدوزخ برند من گویم که اینها اصحاب منند مرا گویند که تو نمیدانی که از پس تو چه چیزها احداث کردند و بدعت نمودند پس بدرستیکه ایشان برگشتند از دین
مرتد شدند و اما الذین ابیضت وجوههم و اما کسانی که سفید باشد رویهای ایشان یعنی مؤمنان که پیرو شرع خاتم الانبیا و ائمه هدی صلوات
الله علیهم اجمعین باشند ففی رحمة الله پس باشند در رحمت خدای یعنی بهشت و ثواب مخلد هم ایشان سفید رویان فیها خالدون در رحمت خدای که بهشت
جاوید مانندگانند تلک آن چیزها که گذشت از اخبار و احکام و وعد و وعید آیات الله آیتهای خدا و نداست نتلوها علیک میخوانیم آنرا بواسطه وحی
بالحق در حالتیکه در لباس حقیقت که هیچ شبهه در راستی و درستی آن نیست و ما الله یرید ظلما للعالمین و نیست خدای که خواهد بیدادی از نزد
خود بر جن و انس یعنی بر ایشان ستم نکند بنقص ثواب بجرم عقوبت نفرماید و لله ما فی السموات و ما فی الارض و مر خدای راست آنچه در آسمانها است و آنچه در زمین

است وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ و بسوی حکم خدای باز گردیده شود همه کارها پس جزا دهد هر کس را بانچه وعده داده و وعید فرموده مرویست که مالک بن صیف
و وهب بن یهودا که دو عالم بودند از علمای یهود بمسلمانان گفتند که ما از شما بهتریم و دین ما از دین شما خوبتر حق تعالی ازین فرمود که کُنْتُمْ هستید شما ای
امة محمد خَيْرَ أُمَّةٍ بهترین گروهی که از عالم غیب أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ بیرون آورده شده اید برای مردمان تا ایشان را براه راست دعوة کنید خیریة امت در این
سه صفت است که بیان میکند تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ میفرمائید بهر چیزیکه شرع فرماینده آنست وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و نهی میکنید از هر چه شریعة نهی
کننده آنست وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ و میگروید بخدا بر وجه ثبات و رسوخ تاخیر این دو قسم از قسم اول با آنکه حق آن تقدیم است این قسم بر آن دو قسم بجهة دلالتست بر
آنکه ایشان امر بمعروف میکنند و نهی از منکر بجهة ایمان او و در دین بخدا و تصدیق بان و اظهار دین او و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مرویست که این آیه خاص است
در حق ائمه معصومین صلوات الله علیهم و اتباع ایشان که شیعیان صالح اند انس روایت کند که اسقف بزرگ شام نزد رسول ﷺ آمد و گفت یا رسول الله میخواهم مسلمان
شوم فرمود سبب چیست گفت در خواب دیدم که قیامت برخاسته و مردمان را در مقام سیاست بداشته اند و گروهی دیدم در دست هر یک سپید بر صراط چون برق جهنده
گذشتند من گفتم اینها انبیاء اند فرشتگان گفتند اینان امتان محمد اند مرا از جهة این رغبت شد پس رسول ﷺ اسلام بر وی عرض کرد و اسقف مسلمان شد و از حضرت
رسالت ﷺ مرویست که فرمود اول تا من بهشت در نیایم بر پیغمبران حرام باشد انس روایت کند که من با پیغمبر ﷺ بیرون شدیم آوازی از بیرون آمد من در آن نگاه
کردم مردی را دیدم که در بر درختی نماز میکند و دعا میکرد که مرا از امت مرحومه گردان که بر ایشان رحمت کرده یعنی امة محمد ﷺ من بیامدم و رسول ﷺ را خبر دادم
گفت برو و او را بگوی که رسول خدای ترا سلام میرساند و میگوید که تو چه کسی من بیامدم و او را گفتم گفت رسول را از من سلام برسان که برادرت خضر
از خدای درخواست میکند که او را از امت تو گرداند انس بیامد و پیغام خضر بگذارد ایشان بجهة معافر موده که این بهر مدح امت محمد است و خدا اکرم خود
روا ندارد که قومی که مدح کند ایشان را بدوزخ برد بعد از آن فرمود که وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ و اگر ایمان آرند بنی اسرائیل بنبوة محمد ﷺ و قران و سایر احکام از نزد
خدا آورده لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ هر اینه باشد ایمان آوردن بهتر مر ایشان را در دنیا و آخرت بر آنچه بر آن هستند از کفر و عناد دنیا که بجهة آن نجات می یابند در دنیا
از قتل و غارة و جزیه و در آخرت از عقوبت و سیئات بجنت مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ بعضی از ایشان گرویدگانند بمحمد و کتاب و یعنی عبد الله سلام و اصحاب او از یهود که
بشرف اسلام رسیدند و نجاشی و اتباع او از نصاری که ایمان آوردند وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ و بیشتر ایشان بیرون رفتگانند از فرمان خدا و رسول و
معاندان آمد که لَنْ يَضُرُّوكُمْ هرگز ضرر نتوانند رسانید بشما إِلَّا أَذًى مگر اندک رنجی مانند طعن در اسلام شما و دعوة شما بکفر و شما را بقتال تخویف
ترسانیدن وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ و اگر کار زار کنند با شما يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ هر اینه برگردانند پشتها را بر شما و بهزیمت روند ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ و پس از هزیمت
یاری کرده نشوند نه از حق و نه از خلق و این خبر را در سنت از غیب چه حال بنی قریظه و بنی النضیر و یهود خیبر و بنی قینقاع بر این منوال واقع شد که با پیغمبر ﷺ محاربه کردند
منهزم شدند و آخر بمذلة جزیه گرفتار شدند چنانکه میفرماید ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وضع کرده شد بر یهودان خواری و مذلة از هدر نفس و مال
اهل و باجزیه و بصفتی پیوسته که یهود قبل از اسلام جزیه مجوس میدادند پس دائم بمذلة مبتلا بودند أَيْنَ مَا ثُقِفُوا هر جاکه یافت شدند إِلَّا بِحَبْلٍ
مِنَ اللَّهِ لیکن ایشان از بها دیه میدهند و نمی کشند بعهدی از خدا که متوجه باست وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ و عهدی از مؤمنان که امان دادن ایشانست وَبَاءُوا
بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ و باز گشتند یهود بخشمی از خدا یعنی سزاوار غضب و خشم الهی شدند وَضُرِبَتْ و زده شد و لازم گشت عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ بر ایشان
درویشی و احتیاج و از اینجاست که اکثر یهود بفقر و فاقه گرفتار اند و آنها که توانگر اند خود را درویش مینمایند تا تخفیف جزیه ایشان کنند ذَلِكَ این
ضرب ذله و مسکنة و رجوع ایشان بغضب حق تعالی بِأَنَّهُمْ كَانُوا بسبب آنستکه بودند از روی عناد يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ منکر میشدند بآیتهای خدا که
قرانست یا معجزات حضرت رسالت ﷺ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ و میکشتند پیغمبران را بناحق یعنی همچنانکه در نفس الامر قتل انبیا ناحقست باعتقاد
ایشان نیز بغیر حق بود ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا این کفر و قتل یهود بسبب آن بود که نافرمانی کردند وَكَانُوا يَعْتَدُونَ و بودند که در میگذشتند از حدود
خدا و از اوامر و نواهی آورده اند که چون عبد الله سلام و یاران او دولت اسلام دریافتند یهودان زبان طعن گشوده گفتند که ایشان اشرار قوم ما اند که
خلاف ما کردند آیه آمد که لَيْسُوا نیستند مؤمنان اهل کتاب سَوَاءً مساوی با کافران ایشان در بدی که مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ از اهل کتاب گروهی اند قَائِمَةٌ
ایستاده بر دین اسلام و بر اوامر و نواهی الهی يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ میخوانند قران آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ در ساعتهای شب حال آنکه سجده میکنند
خدای را مراد قرائتست در نماز تهجد یا تلاوة قران میکنند و سجده تلاوت بجای می آورند يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ایمان می آورند بوحدانیت الهی و صفات او یعنی
ثبات میورزند در آن و مستمرند در آن وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و تصدیق میکنند بروز قیامت بر وجه علم و ثبات وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و میفرمایند
خلق را بتصدیق محمد ﷺ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و نهی میکنند از تکذیب پیغمبر ﷺ یا از همه منهیات وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ و می شتابند در نیکوئیها
یعنی کردارهای پسندیده در شرع از نماز و روزه و زکوة و غیر آن وَأُولَئِكَ و آن گروه که مذکور شدند مِنَ الصَّالِحِينَ از جمله شایستگانند
پسندیدگان نزد خدا و رسول ﷺ از ابو عبد الله ع مرویست که خانهائی که در آن نماز شب گذارند و تلاوة قران کنند روشن و درخشنده است مر اهل
آسمانها را همچنانکه ستارگان با اهل زمین و بعد از آن فرمود که بر شما باد که نماز بگذارید که آن سنت پیغمبر شماست و شعار صالحانست و رانده دردها
است از بدنهای شما و حضرت رسالت ﷺ فرمود که دو رکعت نماز در نصف آخر شب بهتر است از دنیا و آنچه در او ست و اگر نماز شب بر امت من شاق نبودی
هر اینه بر ایشان فرض کردمی و در خبر است که حضرت خطاب با امیر المؤمنین ع کرد و فرمود که ای علی بر تو باد که نماز شب بجا داری و این کلمه را سه بار فرمود و نیز
فرمود که کسی که گذارد نماز شب روی او نیکو بود وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ و آنچه میکنند از کار نیکو فَلَنْ يُكْفَرُوهُ پس هرگز ناسپاس داشته نخواهید

شد یعنی نقصان ثواب اعمال شما نخواهد رسید و ضایع نخواهد شد وَاللّٰهُ عَلِیمٌ بِالْمُتَّقِینَ و خدای داناست باحوال پرهیزکاران و ایشان را مرتبهای بلند
و درجهای ارجمند خواهد داد و بعد از وصف مؤمنان بیان حال کافران میکند و میفرماید که اِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بدرستیکه آنانکه کافر شدند بقرآن
و بمحمد ع و آن کعب اشرف و اصحاب او لَنْ تُغْنِیَ عَنْهُمْ هرگز باز ندارد از ایشان اَمْوَالُهُمْ مالهای ایشان که برشوت میگیرند یا میدهند یا مردم همه بآنها
که عمر خود را صرف تحصیل آن کرده اند وَلَا اَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان که بعد از ایشان خوشحال اند مِنَ اللّٰهِ شَیْئًا از عذاب خدای چیزی که یعنی
هیچ چیز از اموال و اولاد نفع بایشان نرسانند و ایشان را از عذاب باز ندارند وَاُولٰئِکَ آن گروه کفار اَصْحَابُ النَّارِ یاران و ملازمان دوزخند
هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ ایشان در آن آتش جاوید باشند مَثَلُ مَا یُنْفِقُونَ مثل آنچه صرف میکنند یهودان بر علمای خود و یا ابوسفیان و اصحاب او که
در حرب احد مدد کفار میکنند و آنچه بر باید دوستان ایشان صرف مند فِی هٰذِهِ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در این زندگانی دنیا کَمَثَلِ رِیحٍ مانند باد است
که فِیهَا صِرٌّ در آن باشد سرمای سخت اَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ برسد بکشت زار قومی که بشرک و معاصی و نفاق بر آن ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ ستم کرده اند بر
نفسهای خود فَاَهْلَکَتْهُ پس هلاک و نابود کرداند آن باد سرد کشت ایشان را بجهت عقوبت و نکال ایشان تشبیه فرموده انفاق ایشان را بحرث و وقوع قهر الهی بآن
ساختن آنرا بباد سرد و وجه تشبیه ضایع ساختن است وَمَا ظَلَمَهُمُ اللّٰهُ و ستم نکرد خدای بر ایشان در ضایع ساختن نفقات ایشان و ثواب ندادن بر آن
وَلٰکِنْ اَنْفُسَهُمْ و لیکن ایشان بر نفسهای خود یَظْلِمُونَ ستم میکنند بجهت کردن عملی که بآن مستحق عقوبت شده اند از معصیت و دیگر آورده اند که جمعی از
مسلمانان و یهودان دوستی میکردند بسبب خویشی که میان ایشان بود قبل از اسلام حق تعالی ایشان را از آن نهی کرده فرمود که یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه
گرویدگان لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِنْ دُونِکُمْ فرا مگیرید دوست خالص و مصاحب مخصوص غیر از مؤمنان که از ابنای جنس شما اند بطانه کسیست که بجهت
اعتقاد تمام بر او اسرار باطن خود را با او در میان نهند و رازهای پنهان خود را با او گوید پس معنی آنست که رازهای پنهان خود را با یهود مگوئید زیرا که لَا
یَاْلُونَکُمْ تقصیر نمیکنند ایشان در بارهٔ شما خَبَالًا تباهی و فساد و گمراهی را یعنی ایشان پیوسته در قصد آنند که شما را گمراه گردانند وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ
دوست دارند سختی و مشقت و بلیهٔ شما را قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ بتحقیق که آشکار شده است دشمنی یعنی علامت عداوت ایشان ظاهر مِنْ اَفْوَاهِهِمْ
از دهنهای ایشان چه بجهت بسیاری بغض و عداوت ایشان ضبط خود نمیتوانند کرد که از زبان ایشان صادر نشود وَمَا تُخْفِی صُدُورُهُمْ و آنچه پنهان میدارد
دلهای ایشان از کمال بغض و شدت عداوت اَکْبَرُ بزرگتر است بیشتر از آنچه بر زبان میرانند چه آنچه بر زبان ایشان ظاهر میشود بی اختیار ایشانست قَدْ
بَیَّنَّا لَکُمُ الْآیَاتِ بتحقیق که بیان کردیم برای شما آیتهائی که دلالت میکند بر وجوب خلوص در دین و دوستی نمودن با اهل ایمان نه با کافران اِنْ کُنْتُمْ
تَعْقِلُونَ اگر هستید که تعقل کنید و در یابید که دوستی با کفار عین ضرر است و سبب خشم پروردگار است هَا آگاه باشید با اغیار و با اعدای
خود دوستی مکنید که اگر چنین کنید اَنْتُمْ اُولَاءِ شما آن گروه را خطاکار باشید تُحِبُّونَهُمْ دوست میدارید ایشان را وَلَا یُحِبُّونَکُمْ و دوست نمی
دارند ایشان شما را و در قصد آنند که شما را از دین حق بگردانند مراد آنست که اگر شما با ایشان دوستی کنید مثل ایشان باشید در کفر و معصیت وَتُؤْمِنُونَ
بِالْکِتَابِ کُلِّهِ و ایمان آورده باشید بکتابهای خدا همه وَاِذَا لَقُوکُمْ و هرگاه که برسند و ملاقات کنند با شما آن کافران بدکیش کج اندیش قَالُوا
آمَنَّا گویند گرویدیم بر وجه فریب دادن شما وَاِذَا خَلَوْا و چون بایکدیگر خلوت کنند عَضُّوا عَلَیْکُمُ الْاَنَامِلَ بخایند و بگزند بر دشمنی شما سرهای
انگشتان را مِنَ الْغَیْظِ از غایت خشم و کینه که با شما دارند قُلْ بگو ای محمد مُوتُوا بِغَیْظِکُمْ بمیرید بخشم خود یعنی خشمی در دل که از جانب مؤمنان در
دل دارید خدا افزون کرداند بواسطهٔ تقویت اسلام و تسلط مؤمنان بر شما تا آنکه مرگ شما را با آن حال در یابد و بآن غیظ و خشم شما را بعذاب ابدی گرفتار گردانند
اِنَّ اللّٰهَ عَلِیمٌ بدرستیکه خدای داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآن سینها و دلهای شما و شما را بدان سزا خواهد داد و عداوت ایشان با شما بمرتبهٔ رسیده
که اِنْ تَمْسَسْکُمْ حَسَنَةٌ اگر برسد بشما نصرتی و غنیمتی چنانکه در حرب بدر بود تَسُؤْهُمْ بد آید ایشان را و دلتنگ شوند وَاِنْ تُصِبْکُمْ سَیِّئَةٌ
و اگر برسد شما را محنتی و المی چنانکه در حرب احد واقع شد یَفْرَحُوا بِهَا خوشدل و فرحناک گردند بآن وَاِنْ تَصْبِرُوا و اگر شما ای مؤمنان صبر کنید بر جفای
یهود یا کید منافقان یا آزار کفار وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از اختلاط ایشان و یا از جمیع گناهان بپرهیزید لَا یَضُرُّکُمْ کَیْدُهُمْ شَیْئًا ضرر نکند شما را مکر
و حیلهٔ ایشان هیچ چیزی و این تکفل و نگه داشت خداست شما را از آن اِنَّ اللّٰهَ بِمَا یَعْمَلُونَ بدرستیکه خدای بآنچه میکنند از صبر و تقوی و غیر آن مُحِیطٌ
رسنده است بعلم خود و احاطه کننده بهمه آن پس مجازات آن خواهد داد و چون حق تعالی فرمود که اگر صبر و تقوی را شعار خود سازید حیله و مکر کفار ضرر بشما
نرساند و اگر فرمان خدا و رسول برید البته ضرر بشما نرساند و اگر فرمان خدا و رسول نبرید البته ضرر بشما رسد در عقب این نصیحت ایراد این فرمود
در واقعهٔ احد که بجهت مخالفت امر پیغمبر ص ضرر بمسلمانان رسید و گفت وَاِذْ غَدَوْتَ و یاد کن ای محمد که چون بامداد بیرون شدی مِنْ اَهْلِکَ از منزل خود
که خانه عائشه بود و آن ماه شوال بود سیم سال از هجرت که شنبه تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِینَ فرود می آوردی مؤمنان را مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ در جایها ایستادن
برای کارزار و مهیا میساختی برای ایشان موافق جهاد یعنی مقرر میکردی که هر کدام در صف قتال چگونه بایستند و در چه موضع ثبات ورزند وَاللّٰهُ
سَمِیعٌ و خدای شنواست قولهای شما را که در باب خروج از مدینه و توقف در آن میگفتند عَلِیمٌ داناست بنیتهای شما و صحت و فساد اعتقاد هریک از شما
و سبب غزوهٔ احد بروایتی منقول از ابی عبدالله ع آن بود که چون واقعهٔ بدر واقع شد و قریش مغلوب گشتند و هفتاد کس از ایشان کشته گشتند و هفتاد
کس اسیر مسلمانان گشتند و بقیه فرار نموده متوجه مکه شدند ابوسفیان علیه اللعنه که سردار قریش بود گفت ای معشر قریش لشکر از قبایل عرب فراهم آورید
تا انتقام از محمد و یاران او بکشیم پس سه هزار سوار و دو هزار پیاده فراهم آوردند و از مکه بیرون آمدند و در حوالی احد فرود آمدند و در حوالی احد

مرد

و بیرون آمدند و چون پیغمبر بحضرت رسید اصحاب خود را جمع نموده از مدینه بیرون آمدند و در اثنای راه عبد الله بن ابی منافق با اصحاب نفاق از میان لشکر اسلام
برگشته با کفار پیوستند و بنو سلمه و بنو حارثه از خزرج و اوس از جمله انصار حضرت رسول بودند چون دیدند که عبد الله بن ابی منافق با سیصد کس
برگشت ایشان نیز قصد کردند که بمدینه مراجعت کنند توفیق الهی شامل حال ایشان شده ثبات قدم ورزیدند و بر نگشتند چنانکه میفرماید که اِذْ
هَمَّتْ یاد کن که چون قصد کردند طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ دو طایفه از شما که مسلمانانند اَنْ تَفْشَلَا آنکه بد دلی کنند و باز گردند در وقتی که عبد الله ابی
منافق باز گشت وَاللّٰهُ وَلِیُّهُمَا و خدا یاور و نگاه دارنده ایشان بود یعنی توفیق ایشان داد تا تابع عبد الله ابی نشدند و با معلوم است که خدا ناصر ایشانست پس
چرا بد دل میشوند و توکل بر او نمیکنند وَعَلَى اللّٰهِ و بر خدای نه بر غیر او فَلْیَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ پس باید که توکل کنند مؤمنان تا ایشان را نصرت دهد
از وسوسه شیطان و خوف و ترس نفسانی القصه لشکر اسلام با صولت تمام بوادی احد در آمدند در مقابل لشکر کفار صف بیاراستند و آغاز حرب کردند
اول کسیکه از جانب کفار مبارز بیرون آمد طلحه بن طلحه که لوای کفار بدست او بود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از میان لشکر خود در آمده در مقابل
او در آمد و در میان ایشان ضرب و طعن واقع شد تا آخر حضرت ضربتی بر پیش سر او زد که نیمه سر او را با یک چشم و یک جانب روی بینداخت بجهنم پیوست برادرش
او مصعب لوا برداشت و برافراشت عاصم بن ثابت او را بزخم تیری بزد و بکشت غلام او که صولت نام داشت لوا برداشت او نیز بیاد رو بود حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام ضربتی باو زد و بر دست راستش و بینداخت لوا را بدست چپ گرفت او را نیز بینداخت علم او نگونسار شد و مشرکان منهزم شدند و اهل اسلام
در غنیمت افتادند و تیراندازان که محافظت دخنه احد تعلق بدیشان تعلق بدیشان داشت با آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله مبالغه فرموده بود که اگر ما غالب شویم
یا مغلوب باید که از این موضع بجای دیگر نروید و بر امید تاراج غنیمت روی بلشکرگاه نهادند و هر چند که عبد الله جبیر که امیر ایشان بود مبالغه کرد و از
تاکید حضرت رسالت ایشان را آگاه کردانید بجایی نرسید و جمعی اندک که عدد ایشان به ده نمیرسید با عبد الله توقف کردند شامت مخالفت فرمان نبوی بلشکر نبوی رسید
خالد بن ولید علیه اللعنة و عکرمة بن ابی جهل با جمعی که بر پس آن کوه پنهان شده بودند چون رخنه کوه را خالی دیدند و اهل اسلام را مشغول غنیمت یکبار
بر سر عبد الله تاختند و او را با یارانش بقتل آورده از عقب لشکر اسلام در تاختند و صف ایشان از هم بپاشیدند و جمیع کفار بگریختگان ایشان رسیده باز
گشتند و اهل ایمان را در میان گرفتند و هفتاد مرد از ایشان را بکشتند برخی روی بگریز نهادند و بحوالی مدینه در رفتند و بعضی از ایشان سراسیمه گرد میدان
میگشتند و هیچکس با رسول خدا نماند مگر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله و ابو دجانه انصاری و سهل حنیف در آخر سهل و ابو دجانه نیز فرار کردند و
حضرت امیر المؤمنین تنها بماند و از جماعت کفار هر قوم که متوجه حضرت رسالت می شدند حضرت میفرمود یا علی شر اینها را از من دفع کن حضرت امیر المؤمنین متوجه آنقوم
می شده دمار از روزگار ایشان برمی آورد و بعد و برخی میفرستاد و برخی را متفرق می ساخت جبرئیل نازل شد و گفت یا رسول الله این کمال جوانمردی و غایت
محبتست که علی با تو بجای می آورد و ملائکه مقربین از جوانمردی او متعجب شده اند حضرت فرمود که علی از منست و من از اویم جبرئیل فرمود که من نیز از شما ام و شنیدند
که گوینده غیبی میگفت که لَا سَیْفَ اِلَّا ذُوالْفَقَارِ وَ لَا فَتىٰ اِلَّا عَلِی و از ابو عبد الله مرویست که پیغمبر جبرئیل را در میان آسمان و زمین دید که بر کرسی از طلا
نشسته میگوید که لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار و علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که امیر المؤمنین در روز احد با کفار قریش مقاتله میفرمود تا آنکه
هفتاد جراحت باعضای مبارک آنحضرت رسید و با وجود این از اصلا از مقام حرب متزلزل نشده قوتی باو راه نیافت و لهذا از آسمان ندا رسید که لا سیف الا ذو الفقار
و لا فتی الا علی و حضرت رسالت نشسته بود که سنگی حوالی آنحضرت کردند و او را مجروح ساختند و ابن وقاص علیه اللعنة سنگی بر لب و دندان حضرت زد چنانکه
لب لطیفش بشکافت و دندان رباعیه آنحضرت شکسته شد و ابلیس لعین آواز برآورد که محمد را کشتند این خبر بمدینه رسید فاطمه سراسیمه و حیران متوجه احد شد
و در محلی که شجاعان و دلاوران کفار بر دست حضرت امیر المؤمنین کشته شده بودند و همه ایشان منهزم شده بگریختند فاطمه با احد رسید و آنجمله
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمد چون روی مبارک آنحضرت را خونآلود دید بگریه افتاد حضرت فرمود که ای فاطمه گریه مکن که حضرت عزت ما را بر کفار نصرت
داد و شوهر تو بجهت آنکه برادر و بود یاری کرد و حق تعالی صنادید قریش را بر دست و بقتل رسانید پس حضرت امیر المؤمنین ذو الفقار را بفاطمه داد و گفت این شمشیر
را بستان که امروز با من وفاداری کرد و جنابیز در کتاب معالم القرب لنبوییه از قیس سعد نقل کرده که از پدر خویش شنید که میگفت که حضرت امیر
المؤمنین میگفت که در روز احد شانزده ضربت سخت بمن رسیده بود که در چهار ضربت از آن بزمین افتادم مردی نیکو روی خوشبوی نزد من آمد و انگشت
مرا بگرفت و برخیزانید و گفت که متوجه حرب دشمنان خدا شو که خدا و رسول از تو خشنودند من نزد رسول خدا رفتم و اینصورت را باوی گفتم فرمود که ای علی خدا
چشم ترا روشن گرداناد که آنکس که دست ترا بگرفت و برخیزانید جبرئیل بود پس باین مژده قوت تمام یافتم و بجهد و دست دشمنان خدای را میکشتم و نتایج
الهی نصرت و ظفر یافتم و حق تعالی در اثنای بیان حرب احد فتح روز بدر را بیاد مؤمنان میدهد تا بان شکرگذاری کنند و یاد آنکه از مرهم جراحت شکستگی
کردانند که در حرب احد بدیشان رسیده بود و میفرماید که وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ بِبَدْرٍ و بدرستی که نصرت داد شما را خدای بموضعی که آنرا بدر گویند
و آن میان مکه و مدینه است وَاَنْتُمْ اَذِلَّةٌ در حالتی که شما ذلیل و خوار بودید در چشم دشمنان یعنی اندک مینمودید و ایشان حرب شما را بجا نمی
کرفتند بجهت ضعف حال شما از ابن عباس مرویست که مهاجر در روز بدر هفتاد و هفت مرد بودند و انصار دویست و سی و شش که مجموع سیصد و
سیزده تن بودند و مشرکان قریب بهزار کس بودند و صد اسب سوار در میان ایشان بود با وجود اینحال شما را بر ایشان نصرت داد فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید
از خدای و بکثرت مشرکان اندیشه مکنید لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که شما شکرگذاری کنید یعنی تا قیام نمائید بر نصرت شما بر کفار و در همه کتب
تواریخ مذکور است که حضرت امیر المؤمنین علی در جنگ بدر نیز جلادت تمام و شجاعت لا کلام نمود تا غایتی که قتل دو ثلث کفار بر دست او بود و قتل

ثلثی دیگر بر دست باقی صحابه باتفاق خاص و عام از جمله کفار سی و شش شجاع معروف و دلاوران مشهور بودند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ایشان را
بجهنم فرستاد و چون اینها کشته شدند روی بهزیمت نهادند و اهل غنیمت کرده هفتاد کس را از ایشان اسیر کردند و بمدینه باز آمدند و در این جنگ ملائکه
مدد لشکر اسلام بودند چنانکه میفرماید که اِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ یعنی حق تعالی نصرت داد در روز بدر وقتیکه میگفتی یا محمد گروه مؤمنان را که بجهت
قلت عدد خود و کثرت عدد دشمنان مضطرب شده بودند اَلَنْ يَكْفِيَكُمْ آیا کفایت نمیکند شما را اَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ آنکه مددکاری کند شما را پروردگار شما
بِثَلٰثَةِ اٰلٰفٍ مِنَ الْمَلٰٓئِكَةِ مُنْزَلِينَ بسه هزار سوار از فرشتگان در حالتی که فرو فرستادگان باشند از عالم بالا بَلٰىٓ آری حق تعالی فرشتگان را بیاری شما
فرستد اِنْ تَصْبِرُوا اگر صبر کنید در جنگ و ثابت قدم باشید در آن وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از مخالفت خدا و رسول یعنی اگر صبر کنید و تقوی شعار خود
سازید وَيَاْتُوكُمْ و بیایند بشما دشمنان شما مِنْ فَوْرِهِمْ هٰذَا از خشمناکی خود در همین وقت و با علی الفور بیایند و درنگ نکنند ملخص معنی
آنست که اگر صبر و ثبات ورزید و اطاعت امر الهی و رسول او نمائید و بیایند دشمنان شما در همین حال بر سر شما بی تاخیر و تعلل يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ
اٰلٰفٍ مِنَ الْمَلٰٓئِكَةِ مدد کند شما را پروردگار شما به پنج هزار فرشته در حالت آمدن اعدا بشما مُسَوِّمِينَ در حالتی فرشتگان نشان کنندگان
باشند اسبان خود را و نشان ملائکه در آن روز آن بود که پشم سرخ بر پیشانی و دم اسبان بسته بودند از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که ملائکه خود را
نشان کرده بودند بعمامهای سفید و طرفهای آن میان دوش فرو گذاشته و از قتاده روایت است که فرشتگان بر اسبان ابلق نشسته بودند و علامت بر اسبان
خود داشته کرده بمیدان محاربه در آمدند در اول حق تعالی هزار فرشته فرستاد کقوله بالف من الملائکة مردفین و بعد از آن ایشان را بسه هزار کردانید
کقوله بثلثة الاف من الملائکة منزلین و آنکه به پنج هزار مقرر فرمود کما قال بخمسة الاف من الملائکة مسومین و در کشف الغمة آورده که در روز بدر قاتل
کفار حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام سی مبارز مقتول حضرت بودند و باقی بعضی مقتول صحابه بودند و بعضی مقتول ملائکه و نصرت بدون فرود
آمدن ملائکه ممکن بود اما حق تعالی بجهت بشارت و نصرت و تسلی خاطر مؤمنان ملائکه را با ایشان فرستاد چنانکه میفرماید وَمَا جَعَلَهُ اللّٰهُ و نکردانید
حق تعالی امداد ملائکه را بانزال ایشان اِلَّا بُشْرٰى لَكُمْ مگر بجهت مژدگانی مر شما را بروزی فتح و نصرت وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهٖ و بجهت آنکه بیارامد دلهای
شما بامداد ملائکه و خوف اعدا از خواطر شما بیرون رود وَمَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ و نیست یاری دادن مگر از نزد خدای نه از بسیاری عدد و شوکت
شما الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ خدای که غالب است بر همه صواب کار که نصرت دادن او بمقتضای حکمت باشد پس یاری شما داد در بدر لِيَقْطَعَ تا آنکه ببرد و نیست
کرداند طَرَفًا بعضی را که بزرگان بودند مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوٓا از آنانکه کافر بودند باین وجه که بعضی از ایشان مقتول شدند و برخی اسیر کردیدند چه در این
جنگ شکست عظیم برصنادید قریش واقع شد بحیثیتی که چهل کس از بزرگان ایشان اسیر کردیده اند اَوْ يَكْبِتَهُمْ و یا نصرت داد تا خشمناک سازد و خوار
و نکونسار کرداند ایشان را فَيَنْقَلِبُوا خَآئِبِينَ پس باز گردند و بهزیمت شوند در حالتی که بی بهره و نا امید باشند در بعضی تفاسیر آورده اند که چون روز
احد لب و دندان مبارک حضرت رسالت پناه بسنگ جفای مشرکان آزرده شد و حمزه عم آنحضرت شربت شهادت چشید آن سید انبیا بخاطر عاطر رسید عالم را داد و قنا
خواست که بر کفار نفرین کند آیه آمد که لَيْسَ لَكَ مِنَ الْاَمْرِ شَيْءٌ نیست مر ترا از این کار که نفرین است بر کفار چیزی و حکمت در نهی نفرین علم او سبحانه بود بآنکه
بعضی ایمان خواهند آورد و بر بعضی از اولاد ایشان بشرف اسلام رسند پس باز سر رشته کلام بر بیان سبب نصرت اهل اسلام کشیده میفرماید که اَوْ
يَتُوبَ عَلَيْهِمْ یعنی نصرت شما است بسبب یکی از چهار چیز و آن اینست که شکسته شود رکن دولت ایشان یا بهزیمت روند از صلابت و شوکت مسلمانان
و یا توبه دهد ایشان را چون مسلمان شوند اَوْ يُعَذِّبَهُمْ و یا عذاب کند ایشان را چون بر کفر خود اصرار نمایند فَاِنَّهُمْ ظٰلِمُونَ پس بدرستیکه ایشان
ستمکاران اند که بجهت کفر و شرک خود را مستحق عقوبت کردانیده اند چون حق تعالی فرمود که ای محمد اختیار استیصال و هلاک کردانیدن کفار در دست تو
نیست در عقب آن بیان میکند که همه امور در ید قدرت او سبحانه است و میفرماید که وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ و مر خدای راست آنچه
در آسمانهاست و آنچه در زمین است یعنی خالق و مالک همه مخلوقات علوی و سفلی وست پس همه او را باشد يَغْفِرُ بیامرزد با توبه یا بی توبه از
روی عدل و فضل لِمَنْ يَشَآءُ مر کرا خواهد از اهل اسلام وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَآءُ و عذاب کند هر کرا خواهد از کسانی که بر کفر اصرار نمایند و یا عذاب
عاصیان اهل اسلام را بعدل او توبه بر سبیل عدل وَاللّٰهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است بر بندگان خود چون ایمان آرند رَحِيمٌ مهربان بر ایشان که تعجیل
عذاب نکند بر ایشان پس شتاب مکن بر نفرین کردن بر ایشان و چون بیان تعذیب و مغفرت فرمود در عقب آن نهی بندگان کرد از چیزیکه سبب عقوبت است
يٰٓاَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید لَا تَاْكُلُوا الرِّبٰوٓا مخورید مال ربا را اَضْعَافًا مُضٰعَفَةً در حالتی که افزوده شده باشد و مکرر
و بیابی در جاهلیت وام اهل اسلام مال خود را بربا میدادند بوقت معین و چون مدت منقضی میشد در ربا می افزودند و بر همین قیاس که بکرد هم
مال بجهت در هم میرسید حق تعالی مؤمنان را از ربا نهی فرمود و بعد از آن فرمود که وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای در آنچه نهی کرده است لَعَلَّكُمْ
تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید یعنی ترک ربا کنید بامید آنکه رستگار گردید و از عقوبت ربا رهائی یابید و تخصیص ربا از میان محرمات دیگر
بجهت آنستکه این فعل در میان مردمان شایع واقع میشد تا آنکه اکثر معامله ایشان بر این طریق بود و بجهت مبالغه در نهی از آن تهدید ایشان میکند بقوله
وَاتَّقُوا و بترسید ای گروهیکه از متابعت کفار و افعال ایشان که از جمله آن رباست و بجهت آن خود را باز دارید النَّارَ الَّتِيٓ اُعِدَّتْ
لِلْكٰفِرِينَ از آتشیکه آماده کرده شده است برای کافران وَاَطِيعُوا اللّٰهَ و فرمان برید خدای را در آنچه حکم کند وَالرَّسُولَ و رسول او را در آنچه فرماید
لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که شما رحم کرده شوید و از عذاب برهید یعنی حق تعالی بر شما رحم نموده از آتش دوزخ نجات ارزانی فرماید وَسَارِعُوٓا اِلٰى

از بعضی خبر ان روز ملائکه در ان کشته شد ... و قتل ... (حاشیه)

آل عمران

مَغفِرَةٍ ور بشتابید وپیشی گیرید بر یکدیگر بچیزیکه موجب آمرزش شود شما را مِن رَبِّکُم از نزد پروردگار شما و آن ادای فرایض است واجتناب از محرمات و
جَنَّةٍ و بشتابید بعملیکه برساند شما را ببهشتی که عَرضُهَا السَّمٰوٰتُ وَالاَرضُ پهنای آن مانند پهنای هفت آسمان و هفت زمینها است تخصیص عرض بهشت بجهت
آنستکه طول آن در فهم بشر نگنجد و در تفسیر کبیر آورده که اگر حقتعالی آسمانها و زمینها را طبق طبق سازد بحیثیتی که هر یک از این طبقات مانند برابر پیاز شود
و همهٔ طبقات را بیکدیگر پیوند عرض بهشت بقدر باشد اُعِدَّت لِلمُتَّقِینَ آماده شده است چنان بهشتی برای پرهیزکاران از معاصی و در خبر صحیح وارد
شده که موضع بهشت بالای هفت آسمانست در زیر عرش خدای تعالی و دوزخ در زیر هفتم زمین پس در صفت متقیان میفرماید الَّذِینَ یُنفِقُونَ
یعنی متقیان آنانند که نفقه میکنند و صرف اموال خود میکنند برای خدای تعالی فِی السَّرَّاءِ در حالت آسانی وَالضَّرَّاءِ و در وقت سختی مراد همه احوالست
یعنی بهیچ حالی خالی نیستند از انفاق بقدر مقدور و اینها استدراک اند و نیست از پیغمبر صلی الله علیه وآله مرویست که بهشت برای اهل سخاوتست و نیز
فرموده که سخی نزدیک است بخدا و نزدیک ببهشت و نزدیک است بمردمان و بخیل دور است از خدا و دور است از بهشت و دور است از مردمان و بخل
درختیست در دوزخ و شاخهای آن در دنیا او بخیلست هر که در آویزد او را بدوزخ رساند وَالکَاظِمِینَ الغَیظَ و دیگر پرهیزکاران فرو خورندگان اند خشم را
با وجود قدرت ایشان بر انتقام کسیکه بخشم آورده ایشان را و در حدیث آمده که هر که خشم را فرو خورد با آنکه تواند که انتقام کشد و ترک آن کند عفو را شعار خود سازد
حقتعالی دل او را از امن و امان پر کرداند و نیز فرموده که صاحب قوة آنکس نیست که مردمان را بر زمین زند بلکه آنکس است که مالک نفس خود شود و در غضب وقت خشم
و آتش خشم را بآب حلم فرو نشاند و نیز از آنحضرت روایتست که هیچ جرعه نزد خدا دوستتر از خشم فرو خوردن نیست و با از جرعهٔ صبر بر معصیت و هر که خشم فرو خورد
حق تعالی او را با حور العین جفت کرداند وَالعَافِینَ عَنِ النَّاسِ و دیگر متقیان عفو کنندگانند از مردمان و ترک نمایندگان عقوبت کسیکه مستحق عقوبت باشد بجهت
آنکه سیئی و بدی بر ایشان کرده باشد پیغمبر فرموده که هیچکس نباشد که عفو کند و در گذرد از ظلمیکه بر او رفته باشد مگر که حق تعالی او را عزیز و ارجمند
کرداند و هیچکس نباشد که در سؤال بر خود بکشاید برای بسیاری مال از غیر خدای تعالی الا که خدای تعالی در درویشی او را زیاده کرداند و هیچ بنده نباشد که مردم
را صله و عطا دهد مگر که حق تعالی مال او را بیفزاید و در روز قیامت منادی ندا کند که کجا اند آنانکه اجرهای عظیم ایشان بر خداست برخیزند مگر آنکه عفو کرده
باشد از کسیکه سیئی بر او کرده باشد وَاللهُ یُحِبُّ المُحسِنِینَ و خدای دوست دارد نیکوکاران را انس بن مالک روایت کرده که رسول صلی الله علیه وآله فرمود
که شب معراج در بهشت کوشکها دیدم در اعلی مرتبه جبرئیل را گفتم این کوشکها کراست فرمود که والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین
علی بن ابراهیم در تفسیر خود بعد از بیان کردن نازل آورده که سبط نبی و جگر گوشهٔ ولی حسن بن علی با جمعی از اشراف عرب و بزرگان با علم و ادب بر سر خوانی نشسته
بود خادمش با کاسهٔ طعام گرم بمجلس در آمد و لوز اینه در دهشت پایش بکنار فرش بر آمد و کاسه‌اش بر سر و روی مبارکش فرو ریخت شاهزاده از روی تأدیب
نه بروجه تعذیب در او نگریست خادم از ترس مدهوش و متحیر فرو ماند ناگاه بر زبانش جاری شد که والکاظمین الغیظ امام حسن ع فرمود که خشم فرو خوردم
خادم گفت والعافین عن الناس امام حسن ع جواب فرمود که ترا عفو کردم خادم گفت والله یحب المحسنین امام فرمود که آزادت کردم و معیشت تو را بر خود
لازم کردانیدم حضار مجلس از خلق و خوی او متعجب شده گفتند الله اعلم حیث یجعل رسالته یعنی خدا میداند که چه میباید کرد و نبوت و امامت را بکه میباید داد
و در مجمع البیان و بعضی دیگر از تفاسیر این حکایت نسبت با امام زین العابدین علیه السلام داده اند که کنیز او آب بر دست مبارک او میریخت چون خواست که راست شود
لولهٔ ابریق بر سر آنحضرت خورد و بشکست آنحضرت در کنیزک نگریست گفت با سیکه حقتعالی میفرماید که والکاظمین الغیظ امام ع فرمود که خشم فرو خوردم کنیزک
گفت والعافین عن الناس حضرت فرمود که خدا ترا عفو کناد کنیزک گفت والله یحب المحسنین حضرت فرمود برو ترا آزاد کردم میتواند بود که این صورت از هر دو
بظهور رسیده باشد وَالَّذِینَ و دیگر متقیان کسانی اند که اِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً چون بکنند کاری ناشایست مانند زنا و امثال آن اَو ظَلَمُوا اَنفُسَهُم
یا ستم کنند بر نفسهای خود بکردن معاصی دیگر و اصح آنستکه مراد بفاحشه همه کبایر است و ظلم اصرار بر صغایر یعنی چون کبیره و صغیره بکنند ذَکَرُوا اللهَ یاد
کنند عقوبت خدای را در ساعت فَاستَغفَرُوا لِذُنُوبِهِم پس آمرزش خواهند از حق تعالی برای گناهان خود یعنی توبه کنند باین معنی که از آن پشیمان شده جازم
شوند که دیگر مرتکب آن نشوند وَمَن یَغفِرُ الذُّنُوبَ و کیست که بیامرزد گناهان را یعنی هیچکس نیامرزد اِلَّا اللهُ مگر خدای تعالی وَلَم یُصِرُّوا و
بعد از توبه اصرار نکنند عَلَىٰ مَا فَعَلُوا بر آنچه کرده اند بر سر آن نروند وَهُم یَعلَمُونَ در حالتیکه میدانند قبح آنرا یعنی بآن اعتقاد دارند از ابن مسعود نقل
است که جمعی از اصحاب با یکدیگر گفتند که همانا بنی اسرائیل از ما گرامی تر بودند نزد حق تعالی چه گناهی که میکردند بر در سرای ایشان نوشته شدی که بر خود
عقوبتی کنند چون گوش و بینی بریدن و غیر آن از انواع عقوبات تا این کفارهٔ گناهان شود ایشان آن عقوبت بر خود کردندی جهت ترس آن دیگر مرتکب معصیت
دیگر نشدندی و ما را چنین زجر نفرموده تا از گناهان باز ایستیم حق تعالی این آیه فرستاد که شما را از ایشان گرامی تر کردانیده من دری که از شما هر که توبه و استغفار
را مضی شده ام و آنرا کفارهٔ گناهان شما کردانیده ام و آن عقوبت که بنی اسرائیل را بآن امر میکردم از شما برداشته ام از آنحضرت رسالت مرویست که بر گناه اصرار
نکرده باشد هر که استغفار کند و اگر چه در روزی هفتاد بار بر سر گناه رود و در خبر آمده که خوشا حال بنده که چون نامهٔ عمل خود را بگشاید در زیر هر
گناهی استغفاری نوشته بیند و از صادق ع مرویست که هر که در نماز صبح بگوید که استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه حقتعالی از وی آن
مقصد گناه کبیره بیامرزد و از حضرت رسالت ص منقولست که کبیره نیست با استغفار و صغیره نیست با اصرار یعنی با کبیره اگر استغفار کند آن کبیره دفع شود
و اگر صغیره را اصرار کند در حکم کبیره شود و هر که استغفار بسیار کند حق تعالی مر او را از جمیع غم و اندوه فرج دهد مدد روزی باو رساند از جائی که هیچ گمان
نداشته باشد و از ابو عبدالله ع روایتست که هر گاه بنده استغفار بسیار کند نامهٔ اعمال او را که بآسمان برند مانند ستارهٔ درخشان باشد و از امام

رضا علیه السلام مرویست که استغفار مانند برگ درخت است که از درخت بریزان شود و مرویست که چون این آیه مذکوره نازل شد ابلیس در خشم شده با حق تعالی گفت بعزت
و جلال تو که تا توانم بندگان ترا اگراه کردانم حق تعالی فرمود که سوگند بعزت خودم که با مردم ایشان اگر استغفار کنند اولئک آن گروه ستغفاران که بانصاف موصوفند
جزاؤهم مغفرة من ربهم پاداش ایشان آمرزش است از نزد پروردگار ایشان و جنات تجری من تحتها الانهار و بوستانهائی که میرود
در زیر بناها یا در زیر درختان آن جویهای فراخ خالدین فیها در حالتی که جاوید مانندگان باشند در آن بهشتها و نعم اجر العاملین و نیکوست مزد عمل
کنندگان که مغفرتست و جنت و چون حق تعالی در آیات سابقه بیان فرمود آنچه اجرای آن میکند بر مؤمن و کافر از مثوبت و عقوبت در عقب آن تبیین مینماید
که اعطای نعمت بر اهل صلاح و تقوی و انزال مصیبت و محنت بر کفار و عاصیان از عادات الله است پس میفرماید که قد خلت من قبلکم بدرستی که گذشته
است پیش از شما واقعهای بسیار از غم و شادی و محنت و دولت که جاری ساختهایم بر امم سابقه بر وفق استحقاق ایشان فسیروا فی الارض پس سیر کنید
و بروید در زمین و ببینید شهرستان عاد و دیار ثمود و قوم لوط که بجهت تکذیب و عصیان چگونه ایشان را زیر و زبر کردانیدیم فانظروا پس بنگرید و بنظر
عبرت باثار هلاکت ایشان که بسبب نافرمانی کیف کان عاقبة المکذبین که چگونه بوده است سرانجام کار تکذیب کنندگان تا پند گیرید از آن و باز
ایستید از کفر و عصیان هذا این که گذشت از واقعهای امم گذشته بیان للناس دلیلی روشن است برای مردمان یعنی مکذبان زمان حضرت رسالت پناه
یا قرآن دلالت روشن و هویداست برای همه مردمان و هدی و دلالتی بصیرت و بیان طریق رشد بجنت و موعظة للمتقین و پندی تمام برای پرهیزکاران
اگرچه قرآن مر غیر متقیان را نیز لطیف است اما چون که متقیان بدان پند میگیرند نه غیر ایشان بجهت ایشان را بذکر تخصیص فرمود و روایت کرده‌اند که چون سید
عالم کثرت کفار را و تجلد ایشان را در روز احد مشاهده فرمود بخاطرش رسید که مبادا که ایشان چون ما را جمعی حقیر ببینند بر سر ما تازند و ما را هلاک
سازند ندا بر آمد که و لا تهنوا و سستی مکنید و ضعف مورزید در کارزار با دشمنان و لا تحزنوا و اندوهناک مباشید از جراحاتی که بشما رسیده و انتم
الاعلون و حال آنکه شما برترید بسبب آنکه شما بر حقید و ایشان بر باطل و کشتگان شما در بهشت متنعم‌اند و ایشان در قعر جحیم یا شما بر ایشان منصور
و غالب خواهید شد ان کنتم مؤمنین اگر هستید گرویدگان بوعده حق که فرموده ان جندنا لهم الغالبون یعنی لشکریان که مؤمنند غالبند بر کفار
ابن عباس گوید که چون روز احد شکست بر اهل اسلام آمد حضرت رسالت دست بدعا بر داشت و فرمود خداوندا در این شهر جز این گروه نیستند که ترا
میپرستند اگر هلاک شوند هیچکس ترا بوحدانیت نپرستد حق تعالی این آیه مذکوره نازل ساخت و واشکی سعد روایت کرده که چون رسول از احد باز آمد
صحابه جمعی کشته و برخی مجروح شده بودند زنان و کودکان ایشان نوحه میکردند رسول از اینصورت بسیار دلتنگ شده گفت بار خدایا رسول ترا چنین
کنند آیه آمد که ان یمسسکم قرح اگر رسید بشما جراحتی و زخمی در این غزا فقد مس القوم پس بدرستیکه رسیده است گروه کفار را در روز بدر قرح
مثله زخمی و المی مثل زخم و جراحت شما و ایشان با وجود زخم و جراحت بسیار در جنگ سست نشدند و بددلی نکردند پس شما که امیدواری برحمت الهی
دارید سزاوارترید که سپر تسلیم در سر کشید و آنچه … رسیده و میرسد خورسند شوید و صبر کنید و تلک الایام نداولها بین الناس و این روزها
که مدار زندگانی بر آنست میگردانیم آن را میان مردمان که روزی بدولت و عشرت گذرد و روزی بنکبت و عسرت و وقتی خوشحال و زمانی مشوش الاحوال تا اهل
ایمان حریص نشوند بر لذت فانیه دنیا و بآخرت سعی کنند که نعمت دائمیست پس بجهت این ایام نصرت را میان شما و کفار میگردانیم و لیعلم الله الذین امنوا
و بجهت آنکه بداند خدا بعلم مشاهده یعنی علم او تعلق گیرد بظاهر شدن ثبات قدم آنانکه گرویده‌اند بدو و صبر و شکیبائی ایشان بداند و یتخذ منکم
شهداء و تا فرا گیرد از شما گواهان یعنی گواه بگیرد باشند بر آنکه کدام از شما در معرکه جهاد ثبات ورزیده و کدام روی بگریز آورده یا معنی آنست که جمعی
را از شما بمرتبه بلند رساند بجهت شهید شدن ایشان و الله لا یحب الظالمین و خدای تعالی دوست ندارد ستمکاران را که راسخ و ثابت قدم نیستند در
معرکه جهاد و بظاهر دعوی ایمان میکنند و باطنا کافرند و لیمحص الله و فایده دیگر در کردانیدن دولت و نکبت در میان مردمان آنست که پاک و پاکیزه کرداند
خدای تعالی الذین امنوا آنانرا که گرویده‌اند از گناهان در وقت مغلوب شدن ایشان چه بلاها که باهل ایمان میرسد موجب کفارت گناهان ایشانست و
یمحق الکافرین و نیست کرداند و هلاک سازد کافران را اگر ایشان مغلوب شوند ام حسبتم آیا پنداشتید که شما یا شیدای مؤمنان ان تدخلوا
الجنة آنکه در آئید بهشت و لما یعلم الله و حال آنکه خدا ندانسته باشد یعنی علم او تعلق نگرفته باشد الذین جاهدوا منکم و یعلم الصابرین
با آنکه جهاد کرده‌اند از شما و حال آنکه هنوز جهاد شما بفعل نیامده تا علم حق تعالی بوجود آن تعلق گیرد که کدام از شما صبر کرده و ثبات قدم ورزیده چه شئ تا بوجود
نیاید و متحقق الوقوع نگردد علم بان تعلق نخواهد گرفت و لقد کنتم و بتحقیق که بودید که از روی اشتیاق برسید بثواب جاودانی تمنون الموت آرزو
میکردید مرگ را بوسیله حرب با اعدا و شهید شدن در راه خدا من قبل ان تلقوه پیش از آنکه مشاهده کنید اسباب مرگ را که آن وقوع شماست در مخاطرات حرب
فقد رایتموه پس بتحقیق که دیدید اسباب موت را و انتم تنظرون و حال آنکه شما مینگریستید برادران و پدران خود که کشته میشدند در روز احد مراد
از این سرزنش ایشانست برای آنکه تمنای حرب کردند و چون واقع شد بد دل شدند و بگریختند از آن در کتب تواریخ مذکور است که در وقتی که رسول
با هفتصد کس در مقابل قریش که سه هزار و بودند و ایشان بیخبر بودند صف بیاراست و عبد الله جبیر را چنانکه گذشت با پنجاه تیرانداز بر رخنه کوه احد بداشت
تا مشرکان از آن رخنه بر سر ایشان نیایند و حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه جهاد دلاورانه بر خاک مذلت انداخت و مشرکان منهزم شدند و اصحاب
بغنیمت مشغول شدند و آن پنجاه تیرانداز بطمع غنیمت فرمان امیر خود نبرده رخنه کوه را گذاشتند و بغنیمت افتادند و مشرکانی که در پس آن رخنه پنهان بودند
چون آن حال دیدند بر سر اهل اسلام ریختند و بسیاری از اهل اسلام را شهید کردند و لب و دندان حضرت بسنگ جفای مشرکان شکسته گشت و مسلمانان

بگریختند

که ابلیس آوازه انداخت که محمد کشته شد و بعد از آنکه حضرت امیرالمؤمنین ع بمردانگی تمام و شجاعت لا کلام اهل شرک را مغلوب ساخت و گریختگان که این را شنیده بودند باز
گشتند حضرت رسالت ص زبان ملامت بر ایشان کشوده فرمود چرا گریختید ایشان عذر آورده گفتند که ما آوازهٔ قتل تو شنیدیم روزگار بر ما شوریده گشت از
غایت دهشت بگریختیم حضرت عزت بجهت عذر ایشان فرموده که وَمَا مُحَمَّدٌ و نیست محمد ستوده إِلَّا رَسُولٌ مگر فرستاده از پیش من قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ
الرُّسُلُ بدرستیکه بگذشتند پیش از او فرستادگان پس موت بر آنحضرت روا باشد که او نیز درگذرد همچنانکه پیغمبران سابق أَفَإِنْ مَاتَ
أَوْ قُتِلَ آیا پس اگر بمیرد این پیغمبر یا کشته گردد انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ باز گردید بر پاشنهای خود وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ و آنانکه باز میگردند
بر پاشنهای خود یعنی مرتد می شوند و یا ترک جهاد میکنند فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ پس ضرر نرسانند بدان باز گشتن خدای را شَيْئًا چیزی را بلکه ضرر آن بنفسهای
خودشان راجع شود وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ و زود باشد که جزا دهد خدای سپاس دارندگان را بر نعمت اسلام بثبات ورزیدن بر آن بدانکه
اسم حضرت رسالت محمد است و محمود و احمد و محمد از محمود بلیغ تر است و احمد از هردو بلیغ تر و لهذا او را حق تعالی بنام محمد و احمد در قرآن یاد فرموده و
اسم آنحضرت از نام حق ماخوذ است چنانکه در حدیث قدسی وارد شده که انا الله المحمود و انت محمد و از امام علی بن موسی الرضا روایت است که حضرت امیر
المؤمنین ع فرمود که چون فرزند را نام محمد نهید او را تعظیم کنید و چون بمجلس آید او را جای دهید و روی بوی ترش نکنید و هیچ گروه نباشد که بایک
دیگر مشورت کنند و در میان ایشان کسی که نامش محمد باشد یا احمد مگر که ایشان را در آن مشورت خیر رسد و هیچ سرای نباشد که آنجا خوانی نهند و بر آن
خوان کسی باشد که او را احمد یا محمد یا محمود نام داشته باشد مگر هر روز صبح و شام برکت در آن خانه نازل شود و حضرت رسالت ص فرمود که او را حق تعالی چهار پسر
کرامت فرماید و یکی از آنها بنام من نباشد بر من جفا کرده باشد و از ابوالحسن ع نقل است که در هیچ خانه درویشی داخل نشود که در او شخصی باشد که نام او محمد
یا محمود یا احمد یا علی یا حسن یا حسین یا جعفر یا طالب یا عبدالله یا فاطمه باشد که برکت از آن خانه بدر آید و از ابی جعفر ع روایت است که شیطان هرگاه بشنود
که کسی ندا میکند که یا محمد یا علی گداخته می شود مانند ارزیز و نیز مرویست که چون قیامت باشد حق تعالی فرشته را امر کند که نام او محمد است برخیزد و بجنت
بهشت درآید بجهت شرف و بزرگواری محمد ص و بعد از سرزنش گریختگان مؤمنان را ترغیب کند و دلیر میگرداند بر جهاد و میفرماید که وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ
و نباشد و نسزد هیچ نفسی را أَنْ تَمُوتَ آنکه بمیرد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بخواست خدای و فرمان او ملک الموت را که قبض روح او کند این حکم نوشته است در
لوح محفوظ كِتَابًا مُؤَجَّلًا نوشتنی که معین و مقرر است وقت آن بر وجهی که از آن متقدم و متاخر نشود و چون چنین است پس سستی بمرگ بسبب جهاد نیست
بلکه بجهت آن اجل مقرر است در لوح محفوظ وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا و هر که خواهد پاداش این دنیا را بجهادی که میکند نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را از دنیا
آنچه او را مقرر کرده ایم و اما او را در آخرت نصیبی نباشد این کنایه است مر آن پنجاه تیرانداز را که بجهت غنیمت فرمان حضرت رسالت ص نشنیدند وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ
الْآخِرَةِ و هر که خواهد بعمل خود پاداش آنجهان نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را از آن که نعمت جنت است وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ و زود باشد که پاداش دهیم شکر
گویندگان را بر نعمتهای ما که از جمله آن نعمت جهاد است که سبب ثواب است در روز معاد وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ و بسا پیغمبران که کارزار
کردند با عالمان و زاهدان بسیار که با ایشان بودند فَمَا وَهَنُوا پس سستی ننمودند با پیغمبر خود لِمَا أَصَابَهُمْ بانچه بایشان رسید از محنتها فِي سَبِيلِ
اللَّهِ در راه خدا یعنی جهاد با کفار وَمَا ضَعُفُوا و ضعیف نگشتند از حرب بسیار و یا در دین سست نشدند وَمَا اسْتَكَانُوا و فروتنی و اظهار عجز نکردند
با دشمنان بلکه در حرب ثابت قدم بودند و بمردانگی تمام جنگ میکردند تا نصرت می یافتند وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ و نبود گفتار عالمان و زاهدان آن پیغمبر بعد
از کشته شدن پیغمبر ایشان که واقع شده إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ای پروردگار ما بیامرز برای ما ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا گناهان
ما را و درگذر از حد درگذشتن ما فِي أَمْرِنَا در کار خود یعنی درگذر از افراط ما در معصیت و تقصیر ما در طاعت وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا و استوار کن قدمهای
ما را در وقت مقاتله با اعدا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ و یاری ده ما را بر گروه ناگرویدگان فَآتَاهُمُ اللَّهُ پس بداد خدای تعالی ایشان را ببرکت این
دعا و استغفار و صبر بر مقاتله کفار ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش این جهان یعنی نصرت بر دشمنان و یافتن غنیمت وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ و عطا فرمود ایشان را
نیکوئی پاداش آنجهان یعنی مغفرت و نعیم جنان و رسیدن برضوان وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ و خدای دوست دارد نیکوکاران را که صبر کنند کانند
بر تکالیف شرع آورده اند که در وقت گریختن مسلمانان منافقان ایشان را گفتند که بخانهای خود شتابید و بر سر اهل و عیال خود روید که مهم اسلام
بهم خورد حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا اگر فرمان برید آنانکه کافر شدند
یعنی اگر فرمان منافقان را کنید يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ باز گردانند شما را بر پاشنهای شما یعنی شما را بکفر باز گردانند و مرتد سازند فَتَنْقَلِبُوا
خَاسِرِينَ پس بازگردید شما زیانکاران در هر دو سرای بَلِ اللَّهُ نه چنانست که کفار مددکار شما باشند بلکه خدای مَوْلَاكُمْ یار و مددکار شماست
و نصرت دهندهٔ شما وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ و خدای بهتر یاری کنندگانست چون ابوسفیان ملعون و اصحابش بعد از واقعهٔ احد روی بمکه نهادند در
راه ابوسفیان علیه اللعنه گفت با قوم خود که برگشتن ما خطا بود چه مسلمانان جمعی اندک بودند و اکثر مجروح و متفرق گشته باز گردید تا یکبار دیگر با ایشان
هجوم کرده همه را بکشیم پس عزم کردند حق تعالی ترس در دل ایشان انداخت و نتوانستند که باز گردند و حق تعالی قبل از آنکه این صورت واقع شود رسول ص را از آن
خبر داده فرمود که سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا زود باشد که بیفکنیم در دلهای آنانکه کافر شدند الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا ترس و بیم را بجهت
آنکه شریک آوردند ایشان بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بخدای تعالی آنچیزی را که نفرستاده است خدای بِهِ بان شریک آوردن سُلْطَانًا حجتی و دلیلی تا ایشان را عذری
بودی وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ و جای ایشان دوزخ است وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ و بد آرامگاهیست ستمکاران را دوزخ مرویست که چون

اصحاب رسول صلعم بهم بر آمدند با خود گفتند با که این شکست از کجا بر ما واقع شد و حال آنکه این شکست خدای تعالی ما را وعده نصرت و ظفر داده بود حق تعالی این
آیه فرستاد که وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللهُ و هر آینه راست کرد خدای تعالی وَعْدَهُ وعده خود را در باب ظفر مشروط بود بصبر و تقوی و پرهیز کردن از مخالفت پیغمبر
خدای یعنی اگر صبر میکردید و اطاعت پیغمبر مینمودید ظفر می‌یافتید و چون ترک صبر کردید و مخالفت امر پیغمبر نمودید مغلوب شدید و با زچون ثبات قدم
ورزیدید حق تعالی شما را نصرت داد پس وعده نصرت من با شما راست شد اِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِاِذْنِهِ وقتی که میکشتید کفار را بخواست خدای و فرمان او و با
توفیق و لطف او و این ظفر در اول روز شما را بود حَتّٰى اِذَا فَشِلْتُمْ تا آنکه ضعیف شدید در رای یعنی ترک ثبات قدم کردید و بغنیمت مشغول شدید
وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْاَمْرِ و مخالفت کردید در کار حرب مراد اختلاف تیراندازانست که بعضی تابع امر رسول شدند و در سر کوه را محافظت کردند و برخی دیگر
مخالفت نموده بغنیمت افتادند هم چنانکه میفرماید وَعَصَيْتُمْ و عاصی شدید در امر خود که عبد الله جبیر است و ترک مرکز گرفتن کردید و بجهت آن مغلوب گشتید
مِنْ بَعْدِ مَا اَرٰىكُمْ پس از آنکه نمود خدای شما را مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ آنچه دوست میداشتید از نصرت و غنیمت و هزیمت رفتن اعدا مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا از شما
کس هست که میخواهد دنیا را یعنی غنیمت نام بلند و آن طایفه بودید که پای از دایره فرمان رسول بیرون نهاده مرکز را گذاشتید و روی بغارت و غنیمت
گرفتن آوردید بجد تمام وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْاٰخِرَةَ از شما کس هست که میخواهد رستکاری آخرت و این گروهی بودند که محافظت امر رسول صلی الله علیه و آله
نموده بر مرکز کوه ثبات قدم ورزیدند تا وقتی که شربت شهادت چشیدند ثُمَّ صَرَفَكُمْ پس باز داشت شما را خدای و بگردانید روی شما را عَنْهُمْ از
قتل کافران بعد از غلبه شما بر ایشان مراد آنستکه ببتا بند مخالفه اصحاب فتح و نصرت کرد از ایشان و آنها را با خود شان باز گذاشت و بجهت آن منهزم شدید
لِيَبْتَلِيَكُمْ تا بیازماید شما را بر مصایب یعنی بسبب فتح و نصرت با شما معامله از ماید کان کند تا بر مصایب عالمیان روشن و آشکارا کردد ثبات قدم
شما بر ایمان نزد تحمل و صبر بر مصایب وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ و بدرستی که عفو کرد و درگذرانید شما را یعنی از سر شما درگذشت و نگذاشت که بشومی
آن مخالفت همه کشته شوید بجهت تفضل او بر شما و علم او بر پشیمانی شما از آن مخالفه کردن وَاللهُ ذُوْ فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ و خدای خداوند فضل و
رحمتست بر گروندگان پس تفضل مینماید بر شما بعفو بعد از ندامت شما از مخالفه بعد از آن در بیان احوال منهزمان اهل اسلام میفرماید که یاد کنید اِذْ
تُصْعِدُوْنَ آن هنگام که در میرفتید از معرکه کارزار بهزیمت وَلَا تَلْوٗنَ عَلٰٓى اَحَدٍ و التفات نمی‌کردید و نمی‌نگریستید بر هیچکس التفات نمیکردید و
الرَّسُوْلُ يَدْعُوْكُمْ و پیغمبر شما را میخواند فِيْٓ اُخْرٰىكُمْ در میان جماعت دیگر که ساقه لشکر شما و باز پسینان شما بودند و میفرمود باواز بلند که بازگردید
بمن و توجه بمن نمائید که من رسول خدایم و شما اجابت نمیکردید فَاَثَابَكُمْ غَمًّاۢ بِغَمٍّ پس مکافات کرد شما را از آن مخالفه و نافرمانی غمی را که متصل بود بغمی
دیگر و آن قتل بود و جراحت و با ظفر مشرکان و وقوع اراجیف بقتل رسول حاصل که حق تعالی غمهای متعاقب بشما رسانید لِّكَيْلَا تَحْزَنُوْا عَلٰى مَا
فَاتَكُمْ تا اندوه گین نشوید بر آنچه فوت شده باشد از شما بعد از عادت کردن شما بر تحمل مشقت و غم وَلَا مَآ اَصَابَكُمْ و نه آنکه اندوه خورید بر آنچه
بشما رسیده باشد یعنی تا بجهت عادت شما بصبر شاید بسبب آن حزن نکردید بر فوت نفع از شما و وقوع ضرر بر شما بعد از این حال در استقبال وَاللهُ
خَبِيْرٌۢ و خدای داناست و آگاهست بِمَا تَعْمَلُوْنَ بآنچه میکنید از طاعت و معصیت و همه شما را بر آن جزا میدهد ثُمَّ اَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِّنْۢ بَعْدِ الْغَمِّ اَمَنَةً
پس فرو فرستاد خدای بر شما بعد از اندوه و ملالت مر آرامش نُّعَاسًا که آن خواب سبک بود يَّغْشٰى میپوشید و فرو میگرفت آن خواب طَآئِفَةً
مِّنْكُمْ گروهی را از شما که مؤمنان حقیقی بودند و اهل صدق و یقین عبد الله بن زبیر روایت کرده از پدر خود که او گفت با رسول خدای بودم در روز احد
چو خوف و غم ما سخت شد بر ما خواب بر ما واقع شد که بعضی مارا شمشیر از دست و فتاد خواستند که بردارند بار بیفتادند و بروایت صحیح ثابت شده
که این خواب مخصوص است بحضرت امیر المؤمنین ع و حارث بن صمه و سهل حنیف و بعضی دیگر از تابعان ایشان که ایمان کامل داشتند و حق تعالی بسبیل منت و
تذکیر نعمت این آیه فرستاد و در آن بیان فرمود که بعد از غم و اندوه و زخم بسیار امنی تمام بشما نازل ساختیم تا بمرتبه که خواب بر شما غلبه کرد و مقرر است که خواب با
راحت و امنیت باشد نه با خوف و ترس و اهل نفاق بجهت عدم رسوخ و اعتقاد و خوف جان و مال در نهایت اضطراب بودند و میان ایشان خواب نبود چنانکه
میفرماید وَطَآئِفَةٌ و گروهی دیگر چون معتب قشیر و اصحاب او که منافقان بودند قَدْ اَهَمَّتْهُمْ اَنْفُسُهُمْ بدرستی که در هم و غم افکنده بود ایشان را
نفسهای ایشان بجهت اضطراب و بی رایی و سستی اعتقاد يَظُنُّوْنَ بِاللّٰهِ گمان میبردند بخدا غَيْرَ الْحَقِّ گمان نادرست و ناسزا ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ گمان اهل جاهلیت
یعنی همچنانکه گمان اهل شرک آن بود که مهم محمد تمام نخواهد شد و وعده که میدهد واقعی نیست گمان اینطایفه نیز چنین است يَقُوْلُوْنَ میگفتند در
وقت گریختن و مغلوب شدن اهل اسلام از روی انکار هَلْ لَّنَا مِنَ الْاَمْرِ مِنْ شَيْءٍ آیا باشد ما را از کار ظفر و نصرت از هیچ چیزی یعنی طمع که در باب
غلبه و نصرت خود داشتیم و وعده که محمد ما را داد در آن باب بی‌دار حاصل نشد قُلْ بگوی ای محمد با ایشان که اِنَّ الْاَمْرَ كُلَّهٗ بدرستی که همه کار ها از غنیمت
و هزیمت لِلّٰهِ مر خدایراست و بفرمان اوست و تا خیر نصرت بر وفق مصلحت و حکمت اوست يُخْفُوْنَ فِيْٓ اَنْفُسِهِمْ نهان میسازند این منافقان در نفسهای
خود شک انکار و تکذیب نفاق را مَّا لَا يُبْدُوْنَ لَكَ یعنی اشکارا نتوانند کرد مر ترا بجهت ترس شمشیر مسلمانان يَقُوْلُوْنَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ
الْاَمْرِ شَيْءٌ میگویند در نفس خود که اگر بودی ما را در کار خود چیزی یعنی نصیبی از فتح و نصرت همچنانکه محمد ما را بآن وعده داد مَّا قُتِلْنَا هٰهُنَا
کشته نمی‌شدیم اینجا یعنی اصحاب ما مقتول نمی‌گشتند و هزیمت بما راه نمییافت قُلْ لَّوْ كُنْتُمْ فِيْ بُيُوْتِكُمْ بگو اگر میبودید ای منافقان در خانهای خود و نمی
خواستید که با ما بیرون آئید بحرب لَبَرَزَ الَّذِيْنَ هر آینه بیرون آمدندی از میان شما آنانکه در لوح محفوظ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ اِلٰى مَضَاجِعِهِمْ
نوشته شده است بر ایشان کشته شدن بسوی کشتنگاه خود بجهت رسیدن اجلهای ایشان چه از اجل گریزی نیست وَلِيَبْتَلِيَ اللّٰهُ و این قتل و هزیمت و جراحت

واقع شد

واقع شد برای آنکه بیان نماید خدای معامله‌ای با شما کند که سبک کند تا بر عالمیان ظاهر کند وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ آنچه در سینه‌های شماست از اخلاص و نفاق وَ
لِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ و تا پاک و خالص سازد آنچه در دلهای شماست که آن اعتقادات حقه است یعنی از او وساوس شیطانی پاکیزه کرداند وَاللَّهُ عَلِيمٌ
بِذَاتِ الصُّدُورِ و خدای داناست بآنچه در سینه‌ها است از سرایر و خفیات و بعد از آن در حال منهزمان احد میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ
بدرستیکه آنانکه روی بگردانیدند از شما و هزیمت رفتند يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ آن روز که روی بروی آورده بودند گروه مسلمانان و کافران در روز
احد إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ جز این نیست که لغزانیدند شیطان پای ایشان را یعنی ایشان او سوسه از راه حق بگردانیدند و ایشان فرمان
او را بردند بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا ایشان بسبب بعضی از آنچه کرده بودند یعنی سبب گریختن ایشان از جنگ آن بود که شیطان طلب لغزیدن کرد از ایشان و ایشان
فرمان او را برده ترک محافظت دهن کوه کردند بغنیمت افتادند وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ و بتحقیق که درگذرانید خدای تعالی از ایشان گناه را بجهت تو بر إِنَّ اللَّهَ
غَفُورٌ حَلِيمٌ بدرستیکه خدای آمرزنده است و بردبار و تعجیل ناکننده در عقوبت گناهکار تا توبه نمایند از آن در آخر کار يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی
که گرویده‌اید لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا مباشید مانند کسانیکه کافر شدند یعنی منافقان وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ و گفتند برای برادران نسبی
خود که کشته و مرده بودند یعنی گفتند در حق کسانیکه متفق بودند با ایشان در نسب یا مذهب إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ وقتی که برفتند در زمین
برای تجارت و بمردندی أَوْ كَانُوا غُزًّى و یا بودند غازیان و جهاد کنندگان و کشته شدندی لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا اگر بودندی نزدیک ما و بسفر یا
غزا نرفتندی مَا مَاتُوا نمردندی در سفر وَمَا قُتِلُوا و کشته نگشتندی در حرب پس ایشان قایل آن قول شده‌اند لِيَجْعَلَ اللَّهُ تا عاقبت امر ایشان
باین کشید که گرداند حق تعالی ذَٰلِكَ آن اعتقاد باطل را حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ دریغی و اندوهی در دل ایشان پس ای مؤمنان شما مانند ایشان مباشید در این
گفتار و اعتقاد ناحق تعالی عدم موافقت شما با ایشان سبب مزید غم و اندوه ایشان کرداند وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ و خدای زنده میدارد و میمیراند این رد
قول منافقانست یعنی خدای تعالی مؤثر است در حیوة و ممات ایشان آنه در مسافرت و سجانه کاهست که مسافر و غازی را عمر میدهد و قاعد و مقیم
را میمیراند وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ و خدای بآنچه میکنید یکروید کان از صبر و ثبات بیناست و شما را بدان جزا خواهد داد وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ
اللَّهِ و بخدای که اگر کشته شوید در راه خدای یعنی در جهاد با اهل کفر و عناد أَوْ مُتُّمْ یا بمیرید در سفر یا در حضر با خشنودی خدا از شما لَمَغْفِرَةٌ مِنَ
اللَّهِ وَرَحْمَةٌ هر آینه آمرزش از خدای و بخشش او سجانه خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ بهتر است از آنچه جمع میکنید از مال دنیا و حفص بیا میخواند یعنی آمرزش و
بخشایش حق تعالی شما را بهتر است از آنچه کافران فراهم می‌آورند از متاع غرور دنیا وَلَئِنْ مُتُّمْ و اگر بمیرید ای مؤمنان با خشنودی خدا أَوْ قُتِلْتُمْ یا کشته گردید بدست
کافران کفار لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ هر آینه بسوی پاداش خدا که معبود شما است حشر کرده شوید و شما را اجر عظیم رسد بعد از آن در بیان خلق عظیم سید انام
میکند و ذکر مساهله آنحضرت با اصحاب کرام و عفو او از آنچه از ایشان صادر شد از بیجا افتادن در محافظت و نگاه داشتن دهن کوه احد و میفرماید که فَبِمَا رَحْمَةٍ
پس بسبب بخشایشی که تو را رسیده است مِنَ اللَّهِ از جانب حق تعالی لِنْتَ لَهُمْ نرم گشتی مر منهزمان روز احد را یعنی اینکه بعد از مراجعت اهل هزیمت درشتی
نفرمودی با ایشان مر هم بدلجوئی و لوازم خوشخوئی نسبت با ایشان رعایت کردی بجهت رحمت من بر تو وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا و اگر میبودی تو درشتخوی و سخت گوی غَلِيظَ
الْقَلْبِ سخت و درشت دل و نامهربان لَانْفَضُّوا هر آینه پراکنده شدندی اصحاب تو مِنْ حَوْلِكَ از گرداگرد تو نیارامیدندی چون حال چنین است فَاعْفُ
عَنْهُمْ پس درگذر از ایشان یعنی از تقصیری که در خدمت تو کرده‌اند و خلاف امر تو نموده‌اند وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ و آمرزش طلب از من برای ایشان از اهمالی که
نموده‌اند در امر من وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ و مشاورت کن با ایشان در کارها که از حق تعالی در آن حکمی جزم صادر نگشته یعنی در امور هنوز چون تدبیر حرب و
کیفیت قاعده جهاد و اگرچه آنحضرت در تدبیر وجوه از همه بیش بود اما بجهت خوشحالی نفوس اصحاب و وضع سنت مشورت در میان امت مشورت میفرمود فَإِذَا
عَزَمْتَ پس چون قصد کاری کردی بعد از مشورت فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ پس توکل کن بر خدای یعنی دگذار در کار تکیه بر مشورت مکن بلکه در آن توکل
بر حضرت عزت کن تا کار ترا بر وجهی که مراد تست بسازد إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ بدرستیکه خدای تعالی دوست میدارد توکل کنندگان را پس یاری ایشان
میکند و بر وجه صلاح هدایت ایشان میکند از حضرت رسالت مروی است که اگر توکل کنید چنانکه حق توکل است روزی داده شوید بر طریقی که مرغان روزی
داده میشوند چه در وقت صبح گرسنه بیرون میروند و در شبانگاه سیر مراجعت میکنند حاتم اصم را از حد توکل پرسیدند گفت بنای او بر چهار چیز است
یکی آنکه اعتقاد کنی که کسی روزی غیر مقدر نخورد دوم علی که خود کنی فائده بتو رساند و عمل غیر چندان فائده بتو نرساند سیم انتظار مرگ کشی یعنی
پیوسته در کار آخرت باشی چهارم خدای را ناظر خود بینی و چیزی نکنی که نزد او شرمسار شوی و بعد از مبشودت و توکل بیان میکند که نصرت و ظفر بر دشمنان
نه بکثرت لشکر است بلکه امر آن بخدای تعلق دارد و میفرماید إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ اگر نصرت دهد خدای شما را چنانکه در جنگ بدر
واقع شد پس هیچ غلبه کننده نباشد بر شما وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ و اگر فرو گذارد شما را چنانکه در احد پس کیست
آن که یاری دهد شما را پس فرو گذاشتن او وَعَلَى اللَّهِ و بر کرم خدای نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ پس باید که توکل کنند گروندگان
و بدانکه نصرت بر دو قسم است یکی بغلبه در معرکه کارزار بر کفار دوم بحجت چه حق تعالی هدایت اهل ایمان کرده بدلیلهای روشن پس مؤمنان همیشه
یافته‌اند اگر غالب شدند بر کفار در کارزار پس نصرت یافتند بر ایشان و اگر شهید شدند و مغلوب گشتند پس بحجت و دلیل بر ایشان نصرت
یافته‌اند آورده‌اند که بعضی از اقویای صحابه از پیغمبر درخواست مینمودند که غنیمتی که در بدر واقع شود ما را زیاده از حصه ضعفا دهد
آمد که وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ و نباشد و نسزد مر هیچ پیغمبری را أَنْ يَغُلَّ آنکه خیانت کند در غنیمت با توجه کرد در قسمت از طریق معدلت رعایت نکند و

از عبدالله عباس روایت است که سبب نزول این آیه آن بود که قطیفه سرخ رنگ از غنایم گم شد بعضی از سپاه کلمات از روی نفاق نسبت آن بحضرت سید کاینات
دادند حق تعالی بجهت برائت ذمه حبیب خود از خیانت این آیه فرستاد و بعد از آن فرمود وَمَنْ يَغْلُلْ و هر که خیانت کند در غنایم يَأْتِ بِمَا غَلَّ بیاید بجا
آنچه خیانت کرده است معنی آیت آنست که بیارد آن چیز را که در آن خیانت کرده بر گردن خود یعنی بعینه او را در گردن داشته یَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز تا در
عرصات رسوا شود و اگرچه سوزنی یا رشته باشد حضرت رسالت فرمود که باید که نبینم یکی از شما را روز قیامت که آید و شتری بر گردن گرفته و آن
شتر بانگ و فریاد کند و آن کس گوید یا رسول الله بفریاد من رس من گویم که فرمان خدا بتو رسانیدم و نشنیدی امروز هیچ فایده بتو نرسانم مرویست که
یکی از اصحاب روز خیبر بمرد گفتند یا رسول الله بر این مرده نماز کن فرمود شما بر او نماز گذارید گفتند یا رسول الله چه گناه کرده فرمود خیانت کرده متاع
او را بجستند مهره از غنیمت خیبر دزدیده بود که به دو درم نمی ارزید ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ پس تمام داده شود در روز قیامت هر تنی را جزای
آنچه بکرده باشد از خیر و شر وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم کرده نشوند در آن روز یعنی ثواب مطیع ناقص نباشد و عقاب عاصی زاید نبود
آورده اند که در حینی که حضرت نبوی اصحاب را فرمود که متوجه حرب احد شوید بعضی منافقان فرمان نبردند و جمعی مؤمنان تابع ایشان شدند در
خانهای خود نشستند آیه آمد که أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ آیا هر که پیروی کند خوشنودی خدای را در متابعت امر پیغمبر كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ
مانند کسی باشد که باز گردد بخشمی از خدای تعالی بسبب معصیت و نافرمانی او وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ و آرامگاه او دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد
جای بازگشتیست دوزخ هُمْ ایشان که تابع خشنودی حق اند دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ خداوندان درجها و پایهای بلند اند نزد خدای وَاللَّهُ
بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ و خدای بیناست بآنچه میکنند مردمان از طاعت و معصیت و همه را بر وفق کردار جزا خواهد داد بعد از آن ذکر نعمت رسالت میکند
بر مؤمنان بقوله لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ بتحقیق که منت نهاد خدای تعالی یعنی انعام فرمود عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ بر گرویدگان وقتی که فرستاد
در میان ایشان رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ پیغمبری از ایشان یعنی از جنس آدمیان تا انس گیرند با او و یا از نسب ایشان یعنی عربی از مثل ایشان تا بسهولت فهم
کلام کنند از او يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ میخواند بر ایشان آیتهای قرآن یا دلیلهای توحید را وَيُزَكِّيهِمْ و پاک میگرداند ایشان را از شهوات خبیثه طبیعیه و
کار ایشان را باصلاح می آورد بوسیله احکام شریعت وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ و میاموزد ایشان را قرآن و سایر احکام شرعیه و معارف عقلیه
وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ و بدرستی که بودند همه مردمان از پیش لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ هر آینه در گمراهی هویدا و ظاهر که نه حق را میدانستند و نه از باطل
کناره میکردند مراد بضلالت کفر و شرک است و بعد از ذکر تعداد نعمت رسالت تم بر ایشان باز سر رشته کلام را بذکر جهاد کشیده میفرماید که أَوَلَمَّا
أَصَابَتْكُمْ یعنی آیا مخالفت رسول نمودید هنگامی که رسید بشما مُصِيبَةٌ بلیتی از هزیمت و قتل و جراحت قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا حال آنکه رسیده
بودید بدو چندان از ایشان یعنی یافته بودید کافران دو برابر این بلیه چه ایشان در احد هفتاد تن را از شما کشتند و شما در بدر هفتاد تن از ایشان کشته بودید
هفتاد تن را اسیر کرده و بروایتی صد و چهل تن را کشته بودند قُلْتُمْ گفتید از روی جزع و اضطراب که أَنَّى هَذَا از کجاست این یعنی از چه جهت این شکست
بما رسیده و حال آنکه ما مسلمانیم و پیغمبر خدای در میان ماست و او وعده نصرت داده بود قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان که هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ آنچه بشما
پیش آمد از نزد نفسهای شماست یعنی بشامت نافرمانی که کردید چه وعده نصرت مشروط بود بثبات قدم شما و مطاوعت امر پیغمبر نکردید إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
که خدای بر همه چیز از فتح و غنیمت و قتل و هزیمت و عزت قَدِيرٌ تواناست و قادر است بر آنکه نصرت دهد شما را اما بجهت مخالفت شما از آن محروم گشتید
وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ و آنچه رسیده بشما از قتل و جراحت و هزیمت در آن روز که بهم رسید دو گروه مسلمانان و گروه کافران یعنی لشکر
ابو سفیان علیه اللعنه با سپاه مؤمنان روی بروی یکدیگر آوردند فَبِإِذْنِ اللَّهِ پس آن ثابت بود بفرمان خدای و در اکثر تفاسیر اذن بمعنی علم است یعنی
حق تعالی عالم بود بآنچه بشما رسید خلاصه سخن آنست که مصیبت و بلیه در آن روز بشما بسبب مخالفت شما بود با امر پیغمبر صلی الله علیه و آله و بجهت آنکه متمیز سازد
مؤمنان شما از منافقان وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ و هر آینه تا بداند گرویدگان را و صدق نیت وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا و بجهت آنکه بداند آنان را که منافقند
یعنی نفاق ایشان را ظاهر و بر همه کس روشن سازد که در میان شما مؤمن کیست و منافق کیست وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا و گفته شد اهل نفاق را که بیایید و
از حرب باز مگردید و این قول عبدالله بن عمر انصاری بود که در وقتیکه ابن ابی با سیصد تن از اهل نفاق برگشتند و با واز بلند ایشان را گفت که بیایید
خلاف مکنید قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ و کارزار کنید در راه خدای أَوِ ادْفَعُوا یا دفع کنید مشرکان را که قصد قتل و غارت مدینه دارند مراد آنست که یا
بجهت نفع آخرت یا بجهت نفع دنیا ایشان را از خود و اهل خود دفع کنید قَالُوا گفتند ایشان در جواب لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ اگر ما دانستیم و آداب حرب را
هر آینه پیروی میکردیم شما را هُمْ لِلْكُفْرِ این منافقان بسوی کفر يَوْمَئِذٍ در آن روز که این سخن گفتند أَقْرَبُ نزدیک ترند مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ از آنکه ایشان
نزدیک باشند بسوی ایمان یا معنی آنست که ایشان آن روز با اهل کفر نزدیکتر بودند در یاری دادن با اهل ایمان زیرا که بیرون رفتن ایشان بسبب تقویت اهل کفر بود
يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ میگویند بدهانهای خود آنچه نیست در دلهای ایشان یعنی اظهار خلاف آن میکنند که در دل ایشان موافق زبان
ایشان نیست و اینکه رسوم حرب را عارف اند وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ و خدای داناتر است بآنچه میپوشند منافقان از عداوت و کینه و نفاق نسبت بمؤمنان
الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ و آن منافقان کسانی اند که از روی فریب گفتند از برای برادران خود یعنی در حق امثال خود که در احد کشته شده بودند وَقَعَدُوا
در حالتی که نشسته بودند در خانهای خود و بقتال نرفتند یعنی در این حال گفتند که لَوْ أَطَاعُونَا اگر فرمان برداری ما کردندی بقتال نرفتندی مَا قُتِلُوا
کشته نمی شدند چنانکه ما نشدیم قُلْ بگو ای محمد اگر اختیار مرگ بدست شماست فَادْرَءُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ پس دفع کنید از نفسهای خود مرگ را

ان کنتم

إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ اگر هستيد راست‌گويان كه بحيله از قتل دفع اجل ميكنيد و بعد از آن مرتبه آنانكه در بدر و احد كشته شدند و بدرجه شهادت رسيدند
باز مينمايد تا مؤمنان شاد شده رغبت كنند در جهاد و شهادة و منافقان خوار و ذليل گردند ميفرمايد كه وَلا تَحْسَبَنَّ و مپندارى محمد الَّذِينَ قُتِلُوا
فِي سَبِيلِ اللَّهِ آنان را كه بصدق دل كشته شدند أَمْواتاً مردگان از عبد الله عباس نقل است كه حضرت رسالت صلعم صحابه را گفت كه چون برادران شما در روز
احد شهيد شدند حق تعم جانهاى ايشان را در اجواف مرغان سبز بال جاى داد كه در هواى بهشت طواف كنند و بر شاخهاى طوبى آشيانه سازند و از جويهاى فردوس
آب خورند و بوقت استراحت جاى ايشان قنديلهاست كه در سايه عرش آويخته است و ايشان گويند خداوندا كيست كه خبر دهد برادران ما را كه از اين دولت يافته‌ايم
تا رغبت ايشان بجهاد زياده گردد و حق تعم بريشان تعريف حال ايشان اين آيه فرستاد كه ايشان مردگان نيستند بَلْ أَحْياءٌ بلكه ايشان زندگانند عِنْدَ رَبِّهِمْ
نزديك پروردگار خود و مقربان درگاه يُرْزَقُونَ روزى داده مى‌شوند از ميوه‌هاى بهشت فَرِحِينَ در حالتى كه شادمانند بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ
بآنچه عطا كرده است خداى ايشان را از فضل خود كه آن رضا و خوشنودى وى سبحانه است كه بالاى همه نعمتهاى اوست وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا
مِنْ خَلْفِهِمْ و مسرور مى‌شوند بآنكه هنوز نرسيده‌اند بايشان از پس ايشان يعنى خوشحال و شادانند ببشارة دادن ملائكه ايشان را بآنكه برادران دينى ايشان
بدرجه شهادة رسند و همه بايشان واصل شوند و با فرح ايشان باشند كه دوستان ايشان كه ميمانند در پس ايشان در طاعة ثابت قدم باشند و بركت عبادة و
مجاهده نفس بايشان رسند و همه مسرور گردند بمژده دادن ايشان أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ آنكه هيچ ترسى نيست بر ايشان بر فوت نعمة عظيمه وَلا هُمْ يَحْزَنُونَ
و نباشند كه اندوه ناك گردند بر مفارقة از آن نعمة آخرت هرگز زوال نپذيرد و دايم باشد يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ شادى ميكنند آن شهيدان به
رزق و نعمتى كه رسيده از خداى تعم بايشان بجهة پاداش عمل ايشان وَفَضْلٍ و بافزونى بر آن نعمة زياده بر قدر استحقاق ايشان وَأَنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ
الْمُؤْمِنِينَ و بدرستى كه خداى تعم ضايع نگرداند مزد مؤمنان را حضرت امير المؤمنين رضى از حضرت رسالت صلعم روايت كرده كه چون مؤمن بجهة جهاد مشغول شود
حق تعم براة آزادى او را از دوزخ براى او بنويسد و هفتاد هزار فرشته بالهاى خود را بگسترانند او را ببهشت بشارة دهند چون او را ايشان بكوشش او رسد
مرضى كه بر او واقع شود او را خوش‌تر آيد از آنكه آب سرد در هواى گرم و چون از پشت اسب در افتد هنوز بر زمين نرسيده كه حور العين بيايند و سر او را
بر دامن نهند و او را بنعمتهاى بهشت مژده دهند و هفتاد غرفه از غرفهاى فردوس بوى دهند و نور آن غرفه بر وجهى درخشنده باشد كه ميان مشرق و مغرب
از آن پر شود و هر غرفه هفتاد در باشد از طلا و بر هر درى پرده از طلا و [illegible] و هر غرفه هفتاد خيمه و در هر خيمه هفتاد تخت از طلا و پايهاى آن از [illegible]
موصل بزبرجد و بر هر تختى هفتاد بستر و هر بسترى چهل گز و بر هر يك از آن حورانى از حور العين نشسته كه زوجه او باشد هر يكى را هفتاد كنيزك و هفتاد هزار
غلام باشد [illegible] و كوزه‌ها و ابريقهاى شراب در دست گرفته بخدائى كه جان محمد در قبضه قدرت اوست كه شهيد را در روز قيامة بكوكبه تمام
در آرند كه اگر پيغمبران در راه با ايشان رسند همه پياده شوند براى ايشان پس بيايند و بر سريرها قرار گيرند و هر يك از ايشان هفتاد هزار كس را از اهل بيت
و همسايهاى خود شفاعة كنند مرويست كه چون ابوسفيان فرار نموده متوجه مكه شد جمعى از عبد القيس خبر باهل اسلام آوردند كه ابوسفيان با لشكرى آراسته باز
گشته اصحاب با آنكه مجروح بودند اصلا پريشان نشدند و در خلوص نيت گفتند حسبنا الله و نعم الوكيل و حضرت ايشان را بر جهاد مشركان ترغيب فرمود ايشان
سمعا و طاعة اجابة كردند چون معلوم شد كه بنى عبد القيس دروغ گفته بودند خاطر حضرت و اصحاب از دغدغه مطمئن شده متوجه مدينه شدند حق تعم
اين آيه را در باب اهل جروح نازل ساخت الَّذِينَ اسْتَجابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ يعنى مؤمنان ثابت قدم در جهاد آنانند كه اجابة كردند فرمان خدا و رسول را
مِنْ بَعْدِ ما أَصابَهُمُ الْقَرْحُ پس از آنكه رسيده بود ايشان را جراحتها لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ مر آنكسانى كه نيكوئى كردند از ايشان بوفاى عهد و فرمان
بردارى وَاتَّقَوْا و بترسيدند از غضب خداى در مخالفة امر پيغمبر أَجْرٌ عَظِيمٌ مزدى بزرگ است كه بهشت و نعمة است و نيز در وصف ايشان ميفرمايد الَّذِينَ
يعنى اهل ايمان حقيقى آنانند كه از جهة ترسانيدن قالَ لَهُمُ النَّاسُ گفتند مر ايشان را مردمان يعنى جماعة اهل القيس إِنَّ النَّاسَ بدرستى كه ابوسفيان
و اصحاب او قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ جمع شده‌اند و اتفاق كرده براى كشتن شما فَاخْشَوْهُمْ پس بترسيد از ايشان كه شما را با ايشان طاقة حرب نيست چه شما اندكيد
و اكثر مجروح و ايشان بسيارند و با قوة و صحة بدن فَزادَهُمْ إِيماناً پس زياده كرد اين سخن مؤمنان را تصديق و يقين در كار خود بجهة يقين ايشان بنبوة
پيغمبر صلعم و وعده مثوبة حضرت عزة وَقالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ و گفتند كافى است ما را خداى در يارى دادن كفار و كفايت كردن وَنِعْمَ الْوَكِيلُ و نيكو
كارگذاريست حضرت پروردگار و نزد بعضى از مفسران اين آيه و آنچه بعد از اوست در غزوه بدر صغرى فرود آمد و بناى اين غزوه بر آن بود كه روز احد
ابوسفيان عليه اللعنة مقرر كرد با مسلمانان كه وعده حرب ما و شما در سال ديگر در موضع بدر واست و پيغمبر صلى الله عليه و آله فرمود كه در جواب بگوييد كه چنين
باشد و چون سال ديگر وعده جنگ نزديك شد ابوسفيان پشيمان شده نعيم بن مسعود اشجعى را مقرر كرد كه بمدينه رود و لشكر اسلام را از قريش بترساند و
چنان سازد كه ايشان از جهة خوف ببدر نيايند نعيم بيامد و هرچه مومنان را از كثرة لشكر و بسيارى سلاح مشركان [illegible] ايشان جز جواب حسبنا الله و
نعم الوكيل نشنيد حضرت صلى الله عليه و آله با ايشان و با جمعى ديگر كه مجموع هزار و پانصد بودند ببدر رفت و هشت روز انتظار ابوسفيان كشيدند او و لشكر
او كشيده نيامدند پس از آنجا برگشت و حق تعم اين آيه مذكوره را نازل ساخت و بر تقدير چون اهل ايمان خود را بخداى بازگذاشتند حق تعم مهم ايشان را بنا
بر وجه دلخواه ايشان فَانْقَلَبُوا پس باز گشتند از احد و واحد بقول اول يا از موضع بدر بقول ثانى بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ با عافيتى تام و ثوابى لا كلام
از جانب خدا وَفَضْلٍ و زيادت تقرب نزد خدا و رسول لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ نرسيد ايشان را مكروهى از قتل و جراحت و كيد و بلكه [illegible] بردند
و تجارة بازآمدند وَاتَّبَعُوا رِضْوانَ اللَّهِ و پيروى كردند خشنودى خداى را كه سبب رستگارى دنيا و عقبا است وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ و خداى

خداوند تفضل بر یکسست بدفع مشرکان از مؤمنان و توفیق اهل ایمان در ثبات بر ایمان و در مبادرت در جهاد با دشمنان و اظهار جرات بر ایشان از صادق علیه السلام
مرویست که فرمود من عجب دارم از انکه کسی از چهار چیز ترسد چرا پناه بچهار چیز نبرد یکی انکه چون از دشمن ترسد چرا نگوید حسبنا الله ونعم الوکیل و حال
انکه میشنود که حق تعالی در عقب ان میفرماید که فانقلبوا بنعمة من الله وفضل دویم چون از کید دشمن ترسد چرا پناه نبرد بکلمه وافوض امری الی الله
و حال انکه در عقب ان گفته که فوقیه الله سیئات ما مکروا سیم چون از غموم ترسد چرا نگوید لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و حال انکه میداند که
بعد از ان میفرماید که فاستجبنا له ونجیناه من الغم چهارم انکه چون زیادتی مال طلبد گوید ما شاء الله لا قوة الا بالله و می شنود که حق تعالی در عقب ان فرمود
فعسی ربی ان یؤتین خیرا بعد از ان بیان میفرماید که نعیم بن عبد القیس یا نعیم از کید ابلیس است تا اهل ایمان از ان احتراز نمایند و میفرماید که انما ذلکم
الشیطان جز این نیست که ان ترسانیدن و منع جهاد کردن ایشان قول شیطانست یخوف اولیاءه میترساند دوستان خود را که منافقانند تا از
لشکر پیغمبر صلی الله علیه و اله دور گردان شوند و این صورت سبب شکست کار مؤمنان گردد فلا تخافوهم پس مترسید ای مؤمنان از این مردمان که ابو
سفیان و اصحاب ویند وخافون و بترسید از من در مخالفت امر من ان کنتم مؤمنین اگر هستید تصدیق کنندگان مر وعد و وعید مرا چه ایمان
مقتضی خوف خداست نه خوف مردمان ولا یحزنک الذین یسارعون فی الکفر و باید که اندوهناک نگردانند تو را انانکه میشتابند در یاری
اهل کفر یا فتنه انکه تامل کنند در بطلان ان انهم لن یضروا الله شیئا بدرستیکه ایشان هرگز زیان نرسانند دوستان خدای را چیزی بسبب
مسارعت در کفر بلکه ضرر ان راجع بنفس خود شانست چه بسبب ان بغضب الهی گرفتار می شوند و مستوجب عذاب دائمی میگردند یرید الله ان لا یجعل
لهم میخواهد خدای انکه نگرداند برای سرعت کنندگان در کفر حظا فی الاخرة بهره در ثواب انجهان ولهم عذاب عظیم و مر ایشان راست عذابی
بزرگ که اتش دوزخ است ان الذین اشتروا الکفر بدرستیکه انانکه خریدند کفر را یعنی بدل کردند ان را بالایمان بگرویدن بخدا یا بمعنی که
کفر را بر ایمان اختیار کردند لن یضروا الله شیئا هرگز زیان نکنند خدای را چیزی بسبب اختیار کفر بر ایمان بلکه ضرر با ایشان راجع گردد ولهم
عذاب الیم و مر ایشان راست عذابی دردناک ولا یحسبن الذین کفروا و باید که نپندارند انانکه کافر شدند از یهود و نصاری و مشرکان و منافقان
انما نملی لهم که انچه مهلت میدهیم ایشان را در دنیا خیر لانفسهم بهتر است مر نفسهای ایشان را از انکه ایمان ارند و بدرجه شهادت رسند انما نملی لهم بدرستی
که مهلت میدهیم ایشان را در زندگانی دنیا لیزدادوا اثما تا زیادتی عاقبت ایشان میکشد که زیاده میکنند گناه را و در دین خود ثبات می ورزند و
لهم عذاب مهین و مر ایشان راست عذابی خوار کننده و رسوا سازنده منقولست که حضرت رسالت صلعم فرمود که همچنانکه در تبر ادم بر ادم ع عرض کردند
امت مرا بصورت و خلقت بمن نمودند و مرا اگاه گردانیدند که از ایشان کدام قبول اسلام کنند و کدام در بادیه ضلالت سرگردان بمانند منافقان با یکدیگر گفتند که
عجب است از محمد که دعوی میکند که من انچه در عدم است میدانم که کدام مؤمنند و کدام منافق و از حالات دل ما بیخبر است اگر راست میگوید باید که
بگوید که کدام از ما مخلص است و کدام منافق چون این سخن بسمع اشرف حضرت رسالت ع رسید بمنبر برامد و خطبه بلیغ بخواند و بعد از حمد الهی فرمود که چیست مردمان را
که مقام و مرتبه مرا نمی شناسند اگر از من پرسند بخبر از امروز تا قیامت که خواهد واقع شد ایشان را خبر دهم بر انوجه که وقوع خواهد یافت عبد الله بن حذافه سهمی
برخواست و گفت یا رسول الله کیست که از این سخن با ما میکند فرمود که خدا قریش از منبر فرود امد و این ایه نازل شد ما کان الله لیذر المؤمنین هرگز نباشد
که خدای بگذارد مؤمنان را علی ما انتم علیه بر انچه که شمای منافقان بر ان اید از طعن بر ایشان در نهان و استهزاء در اشکارا بلکه صرف حکمت الهی نقد حال شما
را بمحک امتحان زند حتی یمیز الخبیث من الطیب تا وقتیکه جدا کند پلید را که الوده نفاقست از پاک یعنی از مؤمن مخلص و این تمیز ایشان با اظهار خبث
باطن ایشان است که بطریق وحی سید عالم را معلوم گشته و اصحاب بر ان اطلاع یافتند و یا بجهاد با کافران یا مخالفان تخلف نموده با اعدای دین حرب نکنند
و از جمله علامات منافق است که بغض حضرت امیر المؤمنین ع را داد چنانکه بنقل صحیح از پیغمبر ص مرویست که فرمود یا علی ترا دوست ندارد مگر مؤمن پرهیزکار و
تو را دشمن ندارد مگر منافق تیره روزگار وما کان الله لیطلعکم و چنان نیست که خدای مطلع گرداند شما را ای مردمان علی الغیب بر سر پوشیده که
کدام ایمان اورده و کدام کافر مانده ولکن الله یجتبی من رسله من یشاء ولیکن برگزیند خدای برای اطلاع بران از فرستادگان هر کرا خواهد پس معلوم
میکند ایشان را ببعضی غیبها فامنوا بالله ورسله پس ای مردمان ایمان ارید بخدا با خلاص تمام و باعتقاد خالص ورسله و گروید برسولان او که او برگزیده کان او
و انچه خبر میدهند بطریق وصیت از حق تعالی وان تؤمنوا وتتقوا و اگر ایمان ارند بر انوجه که مذکور شد و پرهیزید از نافرمانی و یا از شرک و نفاق
فلکم اجر عظیم پس مر شما راست مزدی بزرگ که در غایت مرتبه باشد و اینکه ائمه هدی ع از مغیبات خبر میدادند و جمیع شیعیان خود را میدانستند و عالم
بودند تا روز قیامت شیعیان ایشان کدام باشند و بنامهای ایشان اطلاع داشتند بواسطه خبر دادن پیغمبر ص چه ایشان مخزن علم نبوی بودند که کتابیکه متضمن جمیع حوادث
و وقایع بود تا روز قیامت بطریق میراث از پیغمبر بفاطمه ع رسیده بود و از او بایشان منتقل شده و بدانکه منافقان از جهاد امتناع میکردند و علت بی موجب
گفتند در انفاق حقوق مالیه نیز مانند زکوة و خمس و غیر ان اطاعت نمیکردند از اینجهت حق تعالی در عقب ان فرمود که ولا یحسبن الذین و باید که نپندارند انانکه
دنائت ورزند و ذالک یبخلون بما اتیهم الله بخل میکنند بدانچه حق تعالی ایشان را داده است یعنی اموال دنیوی من فضله از فضل و کرم خود هو خیرا لهم
که ان بخل بهتر است ایشان را بل نه چنانست که می پندارند بلکه هو شر لهم انچه بخل است بدتر است ایشان را هم در دنیا بی برکتی در مال و هم در اخرة باستحقاق
عذاب دائمی سیطوقون زود باشد که در گردن ایشان طوق کنند ما بخلوا به انچه بخل کردند بان از مالها و زکوة و سایر حقوق واجبه که ان را اخراج
نکردند و ایشان را واقع شود یوم القیمة در روز رستخیز چنانکه در حدیث امده که هر که را حق تعالی مالی عطا فرمود و انکس بجهت بخل زکوة ان را نداد در روز

در قیامت آن مال را بصورت مار کردانند که از بسیاری زهر او موی سر او نمانده باشد و دو نقطه سیاه بالای چشمهای وی بود و چنین مار پر اکه پلیدترین مارها
است بر کردن او طوق کردانند و این مار هر دو کناره روی و دهن او را در دهن کیرد و زبان در دهن او کشوده کوید من مال توام که در دنیا بان فخر میکردی
و تکبر مینمودی بر درویشان و کفته اند نظم کنج را از دل برون کن مال را بفکن ز چشم مال تو مار است و معنی و کنجت اژدهاست و از امام محمد باقر ع و
ابن مسعود نقلست که اموالی که بان بخیلی کرده باشند بصورت طوق آتشین در کردن ایشان زنند وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدای راست
میراث آسمانها و زمینها یعنی حق تعالی میراث کیرد از ایشان بانچه بخیلی میکنند و در راه او صرف نمیکنند بانچه که همه ایشان را هلاک کند پس چرا قبل از
انکه دست تصرف شما از ان کوتاه شود حقوق او را نفقه نمیکنید تا موجب حسرت و عقوبت شما نشود وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بانچه میکنید از
انفاق و امساک خَبِيرٌ داناست پس همه شما را بر وفق آن جزا و سزا دهد پس عاقل باید که سعادت کند بانفاق و حریص نشود بر امساک چه آن موجب زد
و وبالست و فراغ حال دیگران و از حضرت رسالت ص مرویست که سخت ترین حسرت در روز قیامت آنست که کسی را مالی باشد و اخراج حقوق آن نکند و بمیرد
و آن مال منتقل بوارث او شود و آن وارث اخراج حقوق آن کند در قیامت مال آنکس را در میزان عمل او نهند و او را امر کنند بدوزخ و وارث را امر کنند
ببهشت و نیز فرموده که مردی که او را ثواب هفتاد پیغمبر باشد و او را نیم حبه از مال غیر در ذمه باشد ببهشت نرود روایتست که چون آیه مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ
قَرْضًا حَسَنًا نازل شد بعضی از یهودان کفتند که خدای درویشست که از ما قرض میطلبد و ما توانکر حق تعالی فرمود لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ بدرستی که بشنید
خدای یعنی علم او تعلق کرفت قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا بسخن آنها که کفتند إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ بدرستی که خدای درویشست و ما توانکر سَنَكْتُبُ
زود باشد که بنویسیم یعنی ملائکه را بفرمائیم تا بنویسند در نامهای عمل ایشان مَا قَالُوا آنچه کفتند و فقر را بما و غنا را بخود اسناد کردند تا ایشان را بدان
جزا دهیم وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ و دیکر بنویسیم کشتن ایشان پیغمبران را بناحق یعنی آبای یهود با آنکه میدانستند که کشتن انبیا بغیر حق است ما انها را
در صحیفه عمل ایشان ثبت کنیم وَنَقُولُ و کوئیم ایشان را نزدیک مرک یا در وقت برخواستن از قبور ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ بچشید عذاب آتش سوزنده
را ذَٰلِكَ آن عذاب مذکور بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ بسبب چیزیست که از پیش فرستاده دستهای شما یعنی آنچه بان مرتکب شده اند از کشتن انبیا و کفتن
ایشان که ان الله فقیر و نحن اغنیاء و غیر آن از معاصی وَأَنَّ اللَّهَ و دیکر عقوبت ایشان بسبب آنست که خدای لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ نیست ستمکار بر بندکان
خود یعنی چون که ایشان مستحق عذابند از انجهت ایشان را عقوبت میکنیم نه آنکه عقوبت ایشان بدون استحقاق ایشان بوده باشد مرویست که کعب بن اشرف و مالک
و صیفی بن فنحاص بن عازورا که رؤسای یهود بودند کفتند ای محمد تو دعوی میکنی که مرا خدای به پیغمبری فرستاده و کتابی بمن داده و خدا با ما عهد کرده است
که ایمان نیاریم به هیچکس که دعوی نبوت کند تا آنکه قربانی کند و آتش بیاید و آن را بخورد و اگر تو در این دعوی صادقی قربانی کن تا بتو ایمان آریم حق تعالی
فرمود که الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا یعنی بشنید حق تعالی کفتار آنان را که کفتند بدرستی که خدای عهد کرده بما یعنی در توریة ما را امر کرده
أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ آنکه ما ایمان نیاریم و تصدیق نکنیم مر فرستاده را حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تا وقتی که بیارد بما قربانی را که تَأْكُلُهُ النَّارُ بخورد
یعنی بسوزاند آن را آتش و این کلام ایشان محض افترا بود حق تعالی الزام ایشان کرده فرمود که قُلْ بکوای محمد قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي بتحقیق که آمد بشما فرستادکان
خدای پیش از ظهور من بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهای روشن و ظاهر مانند زکریا و یحیی و عیسی وَبِالَّذِي قُلْتُمْ و دیکر آمده بودند بدین نیز که شما کفتید
یعنی بقربانی بر وجهی که مدعای شماست فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ پس چرا کشتید ایشان را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اکر هستید راست کویان در اینکه میکوئید خلاصه
معنی آنستکه ای محمد اکر امتناع ایشان از ایمان بتو بجهت آنستکه تو از این نوع معجزه که طلب میکنند و دعوی میکنند که در توریتست نمی نمائی پس چرا پدران ایشان
ایمان نیاوردند با آنکسی که او این معجزه یا معجزهای دیکر نموده و ایشان را کشتند و اولاد ایشان که معاصر محمد تواند بان راضی اند و از روی عناد از تو
این معجزه میطلبند و اکر معاینه از تو آن را ببینند نکروند فَإِنْ كَذَّبُوكَ پس اکر تکذیب کنند ترا ملول و محزون مباش فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ
پس بدرستی که تکذیب کرده شدند فرستادکانی که پیش از تو بودند با آنکه جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ آورده بودند معجزهای روشن وَالزُّبُرِ و موعظها که باز
دارنده و منع کننده ایشان بود از کفر و معصیت وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ و کتاب روشن کننده حلال و حرام یعنی توریت و انجیل و چون عناد ایشان باین مرتبه
رسیده پس بجهت تکذیب ایشان اندوهی بخاطر عاطر خود مرسان چه با آنکه ایشان پیغمبران خود را صادق القول میدانستند ایشان را کشتند پس همچنانکه معجزات
روشن با ایشان مینمائی و ایشان تصدیق نمیکنند و اکر معجزه قربانی را با ایشان آشکارا کنی نیز تصدیق نکنند و از اینجهت ما ترا رخصت ندادیم که این
نوع معجزه را با ایشان نمائی پس ایشان را بما واکذار که سزا دهنده ایشان خواهیم بود بعد از موت چه كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ هر نفسی چشنده مرکست پس زود
باشد ای اهل تکذیب و اصحاب تصدیق که همه شما این شربت بچشید وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ و جز این نیست که تمام داده شوید مزدهای اعمال خود را
از خیر و شر يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز برخواستن از قبور چه دنیا دار عمل است و آخرت دار جزا فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ پس هر که دور کرده شود از آتش دوزخ
وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ و در آورده شود ببهشت فَقَدْ فَازَ پس بتحقیق که رستکاری یافت و بمراد رسید حضرت رسالت ص فرمود که هر که از دوزخ دور
کردانیده شود و در آورده شود ببهشت باید که مرک او در حالتی دریابد که کرونده باشد بوحدانیت خدا و محافظت کننده حقوق الله و حقوق الناس باشد
وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نیست زندکانی دنیا و لذتهای آن إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ مکر بهره و خود داری از چیزهائی که فریب دهنده است چه باز دارنده مردمانست از
آخرت و مع ذلک دنیا بغایت ناپایدار است و بیمقدار و لهذا حضرت رسالت ص فرموده که موضع تازیانه در بهشت بهتر است از دنیا و آنچه در او هست و مرویست
که آنحضرت روزی بر بزغاله مرده بکذشت فرمود بخدا سوکند که دنیا نزد خدای تعالی ازین خوارتر و بیمقدارتر است و روایتست که بعد از هجرت

مهاجران بعد از آنکه اهل شرک دست تعدی بمال و ضیاع ایشان که در مکه داشتند دراز کرده میفروختند و مکرر از ایشان بدست آمده عذاب میکردند و میکشتند
حق تعالی جهت ثبات قدم بر صبر کردن مؤمنان خطاب با ایشان کرده فرمود که لَتُبْلَوُنَّ بخدای که آزمایش کرده شوید فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ در مالهای خود
بنقصان و تلف و در نفسهای خود باذای کفار و قتل و غزا و انواع امراض و بلایا وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ و هر آینه بشنوید از آنانکه کتاب بدیشان داده
اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی یهود و نصاری که صاحب کتاب توریة و انجیل اند وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا و از آنانکه شرک آورده اند أَذًى كَثِيرًا ایذای بسیار
کشیدند یعنی سخنانی که موجب رنجش خاطر بود هم نسبت به پیغمبر و هم نسبت بشما کفتند وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا و اکر صبر کنید بر آزار این کروه و بپرهیزید
و با ایشان بمکافات ایشان و آنرا با خدای تعالی باز کذارید که انتقام کشد فَإِنَّ ذَٰلِكَ پس بدرستی که این صبر و پرهیزکاری مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ هر آینه از
استواری و محکم کاری است و از حقایق ایمان پس مردان عازم و جازم باشید و ثبات قدم ورزید بعد از آن در نقض عهد اهل کتاب و عدم عزم ایشان
بر اوامر الهی میفرماید که وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ و یاد کن ای محمد وقتی که مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ عهد و پیمان فرا کرفت آنان را که داده شده اند توریة
و انجیل یعنی علمای بنی اسرائیل و مضمون میثاق و عهد آنکه لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ هر آینه باید که ایشان بیان کنند کتاب را برای مردمان یعنی وصف محمد را که بر آن نوشته
شده است برای مردمان روشن کنند وَلَا تَكْتُمُونَهُ و نپوشند آن وصف را و حفص و ابن کثیر و ابو عمرو و کلمه را بیا میخوانند یعنی حق تعالی ایشان را کفت که بیان کنید صفت
صفت پیغمبر را و آنرا نپوشید فَنَبَذُوهُ پس بینداختند کتاب را یعنی پیمان و عهد او را وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ از پس پشت خود یعنی اصلا مراعات میثاق نکردند و
بآن التفات ننموده عمل بآن نکردند وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا و خریدند بآن بهای اندک را یعنی ایمان را بدل کردند از آن بکرفتن حطام دنیا مراد از آن
است که هر ساله از عوام هدیه میکرفتند و بجهت این ترسیدند که اکر اظهار صفت پیغمبر کنند ایشان به پیغمبر کروند و آن تحفه و وظیفه که از ایشان میکرفتند
محروم مانند پس بجهت این خیال مال دنیا را بر اظهار صفت آنحضرت بدل کردند و اختیار نمودند فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ پس بد چیزیست که میخرند یعنی بدل میکنند
نعیم جاودانی را بحطام فانی و بجهت آن مستحق عذاب ابدی میکردند ثعلبی در تفسیر خود باسناد از بعضی ائمه روایت کرده که او کفت از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام
شنیدم که کفت حق تعالی فرا نکرفت بر اهل جهل که تعلیم کیرند تا آنکه فرا کرفت عهد بر اهل علم که تعلیم دهند پس بر عالم واجب است که احکام الهی را بجاهلان
رساند و بر جاهلان لازم است که از ایشان بیاموزند تا بعذاب و عقاب اخروی کرفتار نشوند و بعد از آن خصلتی دیکر از خصلتهای اهل کتاب بیان میفرماید که
لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ مپندار ای محمد آنان را که شادی میباشند بِمَا أَتَوْا بآنچه آمدند یعنی کردند از پوشیدن نعت تو وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا و دوست
دارند آنکه ستوده شوند بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا بآنچه نکردند یعنی وفا بمیثاق نکرده و صفت آنحضرت را بیان و خبر که در توریة است بیان نکردند بلکه ضد آن
را با اهل اسلام کفتند با وجود این توقع ستایش و ثنا داشتند از مسلمانان و کویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله از علمای اهل کتاب حکمی از احکام توریة پرسید
ایشان آنرا مخفی داشته بنوعی دیکر سخن آغاز کردند و چنان فرا نمودند که براستی خبر داده اند با وجود این داعیه ثنا داشتند این آیه نازل شده است ابن
عباس مروی است که جمعی منافقان در عهد رسول کفتند که اکر غزائی باشد ما مدد شما کنیم چون غزا رسیدی خلاف کردندی و باز ایستادندی و چون
رسول صلی الله علیه و آله از غزا باز کشتی زبان باعتذار کشودندی که فلان چیز مانع آمدن ما شد و با وجود این توقع تحسین داشتند حق تعالی این آیه در باره
ایشان فرستاد که فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ پس کمان مبر ای محمد آنان را که فرحناک و شادی میشوند بآنچه کردند از تلبیس و کتمان حق و معذرة غیر مسموع بِمَفَازَةٍ مِنَ
الْعَذَابِ محل رستکاری از عذاب یعنی با عقوبت دنیا چون قتل و خواری و رسوائی وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشان راست عذابی دردناک وَلِلَّهِ
مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدای راست پادشاهی آسمانها و زمینها پس مالک امور بندکانست پس و نفع کرداد ایشان بجزا و سزا رساند وَ
اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدای بر همه چیز از مثوبت نیکوکار و عقوبت بدکار و غیر آن از جمیع امور ممکنه تواناست و روایت است که قریش از یهود و نصاری
معجزات موسی و عیسی معلوم کرده به پیغمبر صلی الله علیه و آله کفتند ای محمد ما از معجزات موسی و عیسی خبر یافته ایم و مطلب معجزات تو آمده ایم اکر کوه صفا
زر سازی تا از علامت یکانکی معبود تو کرداییم حق تعالی این آیه فرستاد که اکر طلب مدلالت میکنید تامل کنید و ببینید بدرستی إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ
الْأَرْضِ بدرستی که در آفریدن آسمانها و زمینها و آنچه در اوست از امور عجیبه و انواع اشیای غریبه وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و آمد و شد شب
و روز با اختلاف آنها در نور و ظلمت و نقصان و زیادة لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و قدرت و عظمت او لِأُولِي
الْأَلْبَابِ مر خداوندان خرد را که در آن تفکر کنند و راه بصانع آن برند از حضرت رسالت منقولست که کفت وای بر کسی که این آیه را بخواند و در آن تفکر
نکند ثعلبی در تفسیر خود از محمد بن حنفیه نقل کرده که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در شب خاستی سواک فرمودی و بعد از آن نظر باسمانها کردی
و فرمودی إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ اولی الالباب آنانند که از روی اخلاص
یاد میکنند خدای را قِيَامًا وَقُعُودًا در حالتی که ایستاده اند و در وقتی که نشسته اند وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ و در آن زمان که افتاده اند در پهلوهای خود یعنی
دایم یاد کرد حق اند در جمیع احوال در حدیث آمده که هر که خواهد که بکردد در روضهای بهشت باید که ذکر خدا بسیار کند وَيَتَفَكَّرُونَ و اندیشه میکنند
بر وجه استدلال فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آفرینش آسمانها و زمینها تا آن اندیشه ایشان را راه نماید بصانع قدیم و بجهت آنست که تفکر در صنایع الهی
فضل و عبادتست چنانکه حضرت رسالت فرموده که هیچ عبادتی همچو تفکر نیست و نیز تفکر یکساعت از مصنوعات الهی بهتر است از شصت ساله عبادت مروی
است که داود پیغمبر از حق تعالی سوال کرد که بار خدایا مکونات از برای چه آفریدی جواب آمد که من کنجی پنهان بودم دوست داشتم که شناخته شوم پس ایشان را
آفریدم تا مرا بشناسند و حضرت رسالت فرمود که چون بنده مؤمن بر فراش بر پشت افتاده باشد سر بر آسمان کند و نظر بر ستارکان اندازد و بکوید که

کواهی

گواهی میدهم که تو ای پروردگار آفریدگاری هست بار خدایا ما را بیامرز حق تعالی او را بیامرزد و در اخبار اهل البیت آمده که این آیه در شأن مجتهدان است
که در این سه حال یاد کردن حضرت عزت قیام می نمایند چه در حال قیام بقرائت و قنوت مشغولند و بعد از فراغ نماز وتر می نشینند در تعقیبات و بعد از تعقیب
در پهلوی راست تکیه میکنند و از روی تعجب نظر میکنند که چگونه حق تعالی این هفت گنبد معلق بی ستون از هوا برافراشته و بزینت تمام از ستارگان
آراسته و هفت زمین را بر زبر یکدیگر نهاده و بانواع حیوانات آبادان کرده و باصناف نباتات پیراسته و بچشمهای آب روان زنده داشته و بجهة این اندیشه متحیر
می شوند که این افعال محکم پر فائده بی صانعی که قادر و عالم و قدیم و ازلی و واحد باشد در الوهیة وجود نگیرد و بواسطه این از غایة شوق و نشاط او را در
خاطر می آورند و بروجه تضرع و نیاز با او خطاب میکنند که رَبَّنا ای پروردگار ما مَا خَلَقْتَ هٰذا باطِلاً نیافریدی این مخلوق را که آسمان و زمین
است آفریدن باطل و عبث آفریدن آن محض حکمتست که از جمله آن مبدأ وجود انسانست و سبب معاش ایشان و دلیل بر معرفة تو تا بجهت آن برسند بمثوبة
ابدی و بعد از آن تنزیه او مینمایند از هرچه لایق ذات و صفات او نیست سُبْحانَكَ پاکی و پاکیزگی تراست از آنکه هیچ چیزی بباطل بیافریدی و بنا فرینی فَقِنا
عَذابَ النّارِ پس نگاهدار ما را بلطف خود از عذاب آتش دوزخ بجهة تقصیری که در طاعت تو داریم ذکر لازمست برآنکه کفر و ضلال و قبایح آفریده خدای تعالی نیست
زیرا که همه اینها باطلست بلا خلاف پس بر سبیل دستکاری میگویند که رَبَّنا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النّارَ بدرستیکه تو از روی عدل هرکه را داری بدوزخ
فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ پس بدرستیکه خوار و رسوا کرده باشی او را بعقوبة وَما لِلظّالِمِينَ و نیست مر ستمکاران را از مشرکان و یهود و نصاری و امثال ایشان از
عاصیان مِنْ أَنْصارٍ یاوران که عذاب را از ایشان دفع کنند بدانکه از نفی نصرت نفی شفاعة عاصیان از اهل اسلام لازم نمی آید زیرا که نصرت بمعنی دفع عذاب است
بعز و غلبه یا آنکه مراد بظالمان اهل کفر باشند نه عاصیان اهل ایمان و باجماع امت شفاعة حضرت رسالت ص برای کبایر اهل امت خود است و در صحیح بخاری از انس بن مالک
روایت کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که بعضی از امت من باشند که بعد از مدت طویل که در دوزخ معذب باشند از شفاعة من با ایشان رسید
از دوزخ بیرون آیند و بهشت در آیند اهل بهشت ایشان را جهنمی نام نهند ابو سعید خدری از آنحضرت روایت کرده که بشفاعة من جمعی از دوزخ بیرون آیند که
از غایة سوختن مانند انگشت سیاه شده باشند پس ایشان را در نهری که آنرا نهر الحیوان خوانند در آرند تا اثر سوختن از ایشان زایل شود و بعد از آن بهشت درآیند
و در رساله اعتقادیه ابن بابویه مذکور است که هیچ کس در دوزخ مخلد نماند مگر اهل کفر و شرک و بعد از حکایت کفار اهل ایمان خبر میدهد که رَبَّنا یعنی
مؤمنان که تفکر میکنند در خلق آسمان و زمین میگویند که ای پروردگار ما إِنَّنا سَمِعْنا مُنادِياً بدرستیکه ما شنیدیم ندا کننده را که با آواز بلند يُنادِي
لِلْإِيمانِ میخواند مردمان را برای گرویدن بوحدانیة تو و پیروی رسول تو و مراد باین ندا کننده محمد است که امتان را امر میکند باواز أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ باینکه
بگروید بپروردگار خود فَآمَنّا پس ایمان آوردیم رَبَّنا ای پروردگار ما فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا پس بپوشان گناهان ما را که از آن تایب نشده باشیم یا در قیامت
رسوا مساز و عقوبت مفرما ما را وَكَفِّرْ عَنّا سَيِّئاتِنا و محو کن از ما بدیهای ما را که از آن پشیمان و در ندیده باشیم و گویند مراد بذنوب کبایر است و بسیّئات صغایر
و یا اول گناهانی که گذشته اند و دوم گناهانی که آینده وَتَوَفَّنا مَعَ الْأَبْرارِ و بمیران ما را با نیکوکاران یعنی ما را در زمره ایشان دار و با ایشان محشور گردان
رَبَّنا ای پروردگار ما و بصلاح آرنده کار ما وَآتِنا و بده ما را ما وَعَدْتَنا عَلىٰ رُسُلِكَ آنچه وعده کرده ما را بر تصدیق فرستادگان خود و کردن بدگان با ایشان
کردن نعیم او ثواب است و یا بده آنچه وعده داده ما را بر زبان پیغمبر خود وَلا تُخْزِنا يَوْمَ الْقِيامَةِ و رسوا مکن ما را در روز رستخیز یعنی باز دار از آنکه چیزی
صادر شود از ما که بآن سزاوار فضیحت و رسوائی شویم و یا بجهة صدور تقصیرات از ما ما را در آن روز رسوا مساز إِنَّكَ لا تُخْلِفُ الْمِيعادَ بدرستیکه
تو خلاف نکنی وعده خود را که آن ثواب دادن است مؤمنان را و اجابة کردن تو دعای ایشان را و چون تخلف وعده از خدای تعالی جایز نیست پس غرض مؤمنان
در این گفتار که آتنا ما وعدتنا تضرع و زاری است بدرگاه عزت باری و انقطاع از ما سوای حضرت مولی و مانند اینست از حضرت رسالت روایت است که هرکه را
خدای تعالی وعده ثواب دهد البته بآن وفا کند و هرکه را وعده عقاب دهد مختار است اگر خواهد کند و اگر نخواهد نکند و بصحت پیوسته که آنحضرت فرموده که هرکه
هر شب این پنج آیه را تلاوة کند چنان باشد که همه شب عبادت کرده و در اخبار آمده که امام جعفر صادق ع فرمود که هرکه را کاری پیش آید و پنج بار بگوید ربّنا
حق تعالی مهم او را برآرد پرسیدند که یا بن رسول الله منشاء این چیست فرمود که حق تعالی برکت این پنج کلمه دعای مؤمنان را اجابة کرده و فرموده که فَاسْتَجابَ لَهُمْ
پس اجابة کرد مر دعای ایشان را رَبُّهُمْ پروردگار ایشان و ایشان را بمقصود خود شان رسانید ام سلمه روایت کرده که از پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله
پرسیدم که یا رسول الله زنان در قرآن ذکر مردان می شنویم که بجهة هجرت و جهاد بثواب عظیم خواهند رسید و در آن ذکر زنان نکرده حق تعالی این آیه فرستاد که من
اجابة دعا نکنم أَنِّي باین وجه که من لا أُضِيعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنْكُمْ ضایع نکنم عمل عمل کننده از شما مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثىٰ از مرد یا زن بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ بعضی
از شما از بعضی دیگرند یا که زنان از مردانند و مردان از زنان و یا بجهة کمال اختلاط و اتصال ایشان به یکدیگر پس همه در ثواب عمل شریکند فَالَّذِينَ هاجَرُوا
پس آنانکه هجرت کردند از بلاد شرک و از منازل و اوطان خود بیرون آمدند بجهة تعصب دینی وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ و بیرون کرده شدند از سرایهای خود
باضطرار مراد حضرت رسالتست ص و آنانکه مشرکان ایشانرا از مکه بیرون کردند وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي و رنجانیده شدند در راه طاعة من بسبب ایمان و دین مانند بلال
که بزدن و دشنام دادن او را میرنجانیدند و او را و صهیب که بغارة اموال و غیره ایشان را رنجانیدند وَقاتَلُوا و کارزار کردند با کفار بجد و ثبات تمام چون حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام و اتباع او وَقُتِلُوا و کشته شدند در جهاد مانند حمزه و سایر شهدا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ هر آینه در گذرانم از ایشان بدیهای
ایشانرا که کرده باشند وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ و هر آینه در آرم ایشانرا جَنّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ بوستانهائی که میرود از زیر درختان آنها جویها باد
انعامها پاداش داده شوند ایشان ثَواباً مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ پاداش داده از نزد خدای تعالی وَاللّٰهُ عِنْدَهُ و خدای نزد اوست حُسْنُ الثَّوابِ نیکوئی

پاداش یعنی نزد وی است بهترین ثواب صد کان نزد او از حضرت رسالت صلعم مرویست که روز قیامت حق تعالی رضوان را امر میکند که تا بهشت را بیارایند بعد از آن فرماید
که کجا یند آنانکه در راه من جهاد کردند و رنجانیده شدند و از وطن خود شان بیرون کردند و شهید شدند ایشان را حاضر کنند و بهشت را بر ایشان جلوه دارند
و ایشان را بتعظیم تمام بر ناقهای بهشت سوار کرده به بهشت در آرند چون قدم به بهشت نهند فرشتگان گویند سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار و روزی که
مشرکان مکه در عشرت بودند و فقرای مؤمنان در عسرت میگذرانیدند در خاطر ایشان میگذشت که چرا باید که بت پرستان در ناز و نعمت باشند و خدا شناسان در
رنج و محنت حق تعالی جهت تسلی ایشان خطاب به پیغمبر کرده فرمود که لا یغرنک باید که فریب ندهد ترا یعنی ای فقراء مؤمنین باید که نفریبد شما را تقلب
الذین کفروا رفتن و آمدن کافران فی البلاد در شهرها برای تجارت و جمع مال متاع قلیل آن جمع مال برخورداری اندکست از حضرت رسالت صلعم مرویست
که نسبت دنیا بدنیاست در جنب آخرت مانند آنکه یکی از شما انگشت خود را در دریا فرو برده آن را تر کند و باوجود این قلت سریع الزوالست باندک زمانی
فنا پذیر شود پس کفار هرچند در تحصیل نعم محقر دنیا نازانند اما عاقبت در بازند ثم ماویهم جهنم پس آنگاه جای بازگشت ایشان جهنم باشد و بئس المهاد
و بد آرامگاهیست دوزخ که آن برای ایشان گسترده شده است لکن الذین اتقوا لیکن آنها که بترسیدند ربهم از عقاب پروردگار خود و بمتاع دنیا فریفته
نشدند لهم جنات مر ایشان راست بوستانهائی که تجری من تحتها الانهار میرود از زیر منازل یا درختان آن جویها از آب و شیر و می و انگبین
خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در آن بوستانها و این جنات و نعم مر ایشان راست نزلا در حالتی که پیش کش ایشانست من عند الله از نزد
خدای تعالی و ما عند الله و آنچه نزد پاک خداست از نعمتهای عظیمه دائمه خیر للابرار بهتر است مر نیکوکاران را از متاع حقیری که کفار در آن مینازند
از انس بن مالک مرویست که روزی رسول صلی الله علیه و آله بر حصیری که از لیف خرما بود خفته که اصحاب در آمدند که از لیف بر پهلوی مبارک آنحضرت اثر
کرده یکی از صحابه بگریست و باحضرت گفت که کسری و قیصر بر حریر و دیبا نشینند و تو بر این حصیر فرمود که باکی نیست ایشان راست دنیا و ما راست آخرت از
ابن عباس مرویست که چون نجاشی که پادشاه حبشه بود وفات کرد جبرئیل ع رسول را خبر داد رسول صحابه را جمع کرد و فرمود که بیائید تا بر برادر خود که در
غیر زمین شما فوت شده نماز کنیم پس بمقبره بقیع آمد و حق تعالی حجاب را از پیش رسول برداشت و بر او نماز بگذارد و منافقان گفتند که محمد بر کسی نماز
میگذارد که آن ترسایان حبشه است و هرگز او را ندیده است آیه آمد که و ان من اهل الکتاب بدرستی که از اهل کتاب لمن یؤمن هر آینه کسیست
که گرویده یعنی مستمر بود بگرویدن بالله بوحدانیت خدای و ما انزل الیکم و ما انزل الیهم و بانچه فرو فرستاده شد بسوی شما و بانچه فرو فرستاده
بایشان که توریت و بعضی نزول این آیه در حق چهل کس است از اهل نجران و سی کس از حبشه و هشت کس از روم که نصرانی بودند و بعد از آن اسلام
آوردند و بر هر تقدیر میفرماید که بعضی از اهل کتاب نه آنند که میگروند بخدا و بقرآن و توریت و انجیل خاشعین لله در حالتی ترسکارانند باشد
مر خدای را لا یشترون بآیات الله بدل نمیکنند باحکام توریت یا نعت پیغمبر ثمنا قلیلا بهای اندک را چنانکه علمای یهود برشوه میگیرند و
نعت حضرت را یا احکام توریت را میپوشند و تغییر میدهند اولئک آن گروه ترسکاران مذکورین لهم اجرهم عند ربهم مر ایشان راست مزد ایشان
نزد پروردگار ایشان ان الله بدرستی که خدای تعالی سریع الحساب زود حسابست یعنی بآسانی و زودی حساب مؤمنان خواهد کرد مرویست که
حق تعالی مؤمنان را در یک موضع جمع کند و بمقدار چشم زدن حساب همه کند و ایشان را ببهشت رساند بعد از آن مطلق اهل ایمان را امر میکند که یا ایها
الذین آمنوا ای گروه مؤمنان اصبروا صبر کنید بر طاعت و آنچه بشما میرسد از سختیهای دنیا و صابروا و شکیبائی ورزید و بر شدید با اعدای دین و قدم
استوار دارید در میدان محاربه و رابطوا و ساخته و آماده باشید برای مقاتله با اعدای خدای و با اسبان و اسلحه را مهیا کنید برای حفظ سرحد اسلام از
حضرت رسالت صلعم مرویست که هرکه مرابطه کند یکشبانه روز در راه خدا همچو کسی باشد که تمام ماه رمضان روزه داشته باشد و همه شبها او بطاعت گذرانیده و
حق تعالی میان او و دوزخ هفت خندق پدید آرد فراخی هر یک برابر آسمان و زمین واتقوا الله و بترسید از خدای و بپرهیزید لعلکم تفلحون شاید
شما رستگار شوید یعنی باشید آنکه فایز شوید و بدرجات عالیه رسید سورة النساء مائة و خمس و سبعون آیة و هی مدنیة این سوره مدنی
است و آیاتش صد و هفتاد و پنج است و کلماتش سه هزار و هفتصد و چهل و پنج است و حروفش شانزده هزار و سی حرفست ابی بن کعب از سید عالم صلعم
نقل کرده که هر که این سوره را تلاوت کند چنان باشد که صدقه داده بر وارثی که مستحق میراث شده و او را مثل ثواب آنکسی باشد که آزادی را از اسیری
باز خریده و از شرک بری باشد و گناهان او مغفور شود و حق تعالی از او راضی و خشنود باشد و عیاشی باسناد خود از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده که هرکه
سورة النساء را در هر جمعه بخواند از فشار قبر ایمن گردد ببرکت آن بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس ای جمیع مردمان
اتقوا ربکم بترسید از خشم و عذاب پروردگار خود در امتثال اوامر و اجتناب از نواهی الذی آنخدائی که بمحض قدرة خلقکم من نفس واحدة
آفرید شما را از یک تن که آدم است و خلق منها زوجها و آفرید از آن نفس که آدم است جفت وی را که حوا است باینوجه که جبرئیل ع را امر کرد تا در بهشت
از پهلوی چپ آدم استخوانی بیرون کشید و حوا را از آن استخوان بیافرید تا آدم با او انس گیرد و بث و پراکنده و ظاهر کرد منهما از حوا و آدم بطریق
توالد و تناسل رجالا کثیرا مردان بسیار و نساء و زنان فراوان واتقوا الله الذی تسائلون و بترسید از مخالفت خدای که شما حاجت طلبید
از یکدیگر به وسیله سوگند خوردن چه هر یک در وقت طلب حاجت بیکدیگر میگوید بحق خدای سوگند با تو که چنین و چنین کنید یعنی همچنانکه
با قوال تعظیم او میکنید بطاعت نیز تعظیم او کنید والارحام و نیز سوگند میدهید یکدیگر را بخویشان مراد آنستکه هر یک بیکدیگر میگوید بحق خدا و بحق
خویشی که چنین و چنین کنید و این از عادة عرب بود که در وقت طلب حاجت از یکدیگر متمسک می شدند بنام خدا و ذکر خویشان تا بوسیله آن سلسله قرابت

بگرید

بکند بحرکت و درده حوایج خود را حاصل کنند و نزد بعضی معنی انستکه بترسید از خدا و بترسید از برید خویشان بلکه طاعت خدا کنید و صله رحم بجا
نمائید و این قول مرویست از ابی جعفر ع و بنابراین حق تعالی ذکر ارحام را مقارن نام خود آورده و از حضرت رسالت ص مرویستکه رحم آویخته است بعرش الهی و
میگوید که هر که بمن بپیوندد حق تعالی باو پیوسته باد و هر که از من ببرد حق تعالی از او ببرد و در حدیث قدسی وارد شده که حضرت عزت فرمود که من رحمانم و رحم را
افریده ام و اسم او را از اسم خود گرفته ام پس هر که باو پیوندد من باو بپیوندم و هر که از او ببرد من از او ببرم و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هر که غضب
کند بر خویش خدا آتش او را مس کند پس شفقت ورزید در حق خویشان إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ بدرستی که خدای هست بر شما رَقِيبًا مطلع و نگهبان بر
در جمیع اموال ضبط خود کنید از آنکه معصیتی از شما صادر شود بعد از آن جهت ملاحظه حال یتیمان و مبالغه در حفظ اموال ایشان و اجتناب از تصرف
در آن میفرماید أَمْوَالَهُمْ مالهای ایشانرا که بحکم ولایت در آن تسلط دارید یعنی بر ایشان نفقه کنید پیش از بلوغ و تنگ گیری مکنید بر ایشان در نفقه
و بعد بلوغ و رشد همه را تسلیم ایشان کنید مرویستکه اولیا در مال یتیمان تصرفات ناشایسته میکردند مثل آنکه گوسفند خود لاغر در میان رمه
ایشان سر داده بعوض آن گوسفند فربه میگرفتند حق تعالی فرمود که در مال یتیمان تصرفات ناشایست مکنید وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ و بدل مگیرید
مال ناپاک و حرام را که اموال یتیمانست بِالطَّيِّبِ بمال پاک و پاکیزه یعنی بالحلال که از اموال شماست مراد آنستکه فرا مگیرید بمال نیکو و پسندیده
از اموال یتیمان که در حق شما خبیث و حرام است و بجای خود مال زبون که نسبت بشما طیب و حلال است از مقاتل مرویستکه این در باره مردی از غطفان
نازل شد که برادرش وفات کرده بود و از وی پسری مانده و بر وصایت اموال او را متصرف شده چون پسر بالغ و رشید شد و مال خود را طلبید از عم وی
در آن اهمال میکرد دافعه بمحکمه علیه نبوی افتاد این آمد که در اموال یتیمان تصرف مکنید وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ و مخورید مالهای ایشانرا إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ
مخلوط بمالهای خود إِنَّهُ بدرستی که خوردن مال یتیمان با خیانت در آن كَانَ حُوبًا كَبِيرًا هست نزد خدای تعالی گناهی بزرگ چون غطفانی این آیه بشنید گفت
نعوذ بالله من الحوب الکبیر و تمامی مال تسلیم برادرزاده خود کرد چون پسر مال را قبض کرده در راه خدای تعالی صرف نمود رسول ص فرمود ثواب ثابت شد مر
پسر را و وزر بر پدر او ست و گویند این بجهة این فرمود که پدرش احتراز نمیکرد از شبهات در تحصیل اموال و چون پسر از آن نمیدانست برا و حلال بود و
انستکه مراد بوزر حسرت پدرش باشد در روز قیامت که چرا در زندگی خود از آن در راه خدا صرف نکرد و آورده اند که یتیمه در دامن تربیت شخصی بود و مالی و تعلق
با او داشت میخواست که او را در قید نکاح آورد و تصرف در مال او کند و حق زوجیت و ادای مهر را فرو گذارد این آمد که وَإِنْ خِفْتُمْ و اگر بترسید ای اولیا أَلَّا تُقْسِطُوا
آنکه عدل نکنید و راستی نورزید فِي الْيَتَامَىٰ در اموال یتیمان یعنی اگر بترسید که بعد از تزوج با ایشان رعایت مال ایشان نخواهید کرد بر وجه عدالت فَانكِحُوا
پس نکاح کنید مَا طَابَ لَكُم آنچه شما را خوش آید و موافق طبع شما باشد مِّنَ النِّسَاءِ از زنان دیگر غیر یتامی را که حلال باشد مر شما را غیر او یعنی محرمانی که
که در آیه حرمت علیکم امهاتکم مذکورند مَثْنَىٰ این در حالتی که دو دو باشند وَثُلَاثَ و سه سه وَرُبَاعَ و چهار چهار یعنی اختیار دارید در آنکه از این اعداد
هر کدام که خواهید بخواهید نه زیاده از آن شما را که بعقد دوام نکاح در آرید فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر بترسید أَلَّا تَعْدِلُوا آنکه عدل نتوانید ورزید میان این زنان
فَوَاحِدَةً پس اختیار کنید یکزن را أَوْ مَا مَلَكَتْ یا سریه بگیرید آنچه را که مالک است أَيْمَانُكُمْ دستهای شما یعنی زنانی که بملکیت تصرف کرده اید در
ایشان چه حقوق کنیزکان کمتر است نسبت بزنان آزاد و این اختیار یک زن آزاد و یا سریه کنیزان ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا همچنین نزدیکتر است با
آنکه میل ننمائید و جور نکنید مرویستکه در جاهلیت اولیای زنان کابین را از شوهران گرفتندی و در آن تصرف نمودندی و زنان را از آن محروم کردندی این آمد که
وَآتُوا النِّسَاءَ و بدهید ای اولیای زنانی را که بنکاح غیر در آورده اید صَدُقَاتِهِنَّ کابینهای ایشانرا که از شوهران ایشان گرفته اید چون آن حق ایشان
است شما را در آن نصیبی نیست و اکثر برانند که خطاب با شوهرانست یعنی ای شوهران بدهید بزنان خود مهرهای ایشان را که بر آن عقد کرده اید بی اهمال
و مضایقه نِحْلَةً در حالتی که آن مهرها هدیه و عطیه است از شما با ایشان بطیب نفس صحیح وارد است کرده از رسول خدا ص که هر که مرضی بستاند بقصد آنکه عوض نوا
بصاحبش رد نکند دزد است و هر که زنی بخواهد بمهری و قصد او ندادن آن باشد زانی است فَإِن طِبْنَ پس اگر خوشدل باشند آن زنان یعنی بخشند
لَكُمْ مر شما را و بگذرند عَن شَيْءٍ از چیزی مِّنْهُ از کابین نَفْسًا از روی نفس یعنی بطیب نفس و خوشدلی چیزی از مهر بشما بخشند فَكُلُوهُ پس بخورید
آن چیز را هَنِيئًا مَّرِيئًا خوردنی سازگار و خوش گوار یعنی بر وجه حلال بی تبعه و عقوبتی و در بعضی در مدارک آورده اند که تفسیر هنی و مری از پیغمبر صلی
الله علیه و آله پرسیدند فرمود که هنی آنستکه در وی گناهی نباشد و مری آنکه با وی درد نبود و در بعضی نبود مرویستکه مردی نزد حضرت امیر المؤمنین علی ع آمد و
شکایت کرد از درد شکم حضرت ع فرمود که از زن خود هبه طلب کن از مهر او با طیب نفس او و بآن عسل بخر و با باران بیامیز و بخور تا جمع کرده باشی هنی و مری
و برکت و شفا کقوله تعالی هنیئا مریئا و قوله فیه شفاء للناس و قوله انزلنا من السماء ماء و هرگاه که برکت و شفا و هنی و مری جمع شود در تو شفا یابی ان
شاء الله تعالی چون آن مرد باین فرموده عمل کرد فی الحال شفا یافت و چون در آیه مقدم امر کرده بدفع مال یتیمان تا در وقت بلوغ بدون تصرف در آن در عقب
آن ذکر کسانی مینماید که جایز نیست دفع مال با ایشان دفع مال با ایشان و میفرماید وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ و مدهید ای اولیا بسفیهان و کودکان أَمْوَالَكُمُ
مالهای خود را یعنی مالهای ایشان که در تحت تصرف شماست و بر آن تسلط دارید الَّتِي آن مالهائی که از جنس آنچیزیست که جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ گردانیده است
خدای برای شما قِيَامًا سبب قوام معیشت و رابطه انتظام امور دین چون حج و جهاد و زکوة و صدقات و نفقات و خیرات و گویند معنی آنستکه مالهای خود
را مدهید بزنانی که سفیه و ناقص عقلند و اولاد ناقابل متصرف سازید در آنچه ایشان بجهة سفاهت ضبط آن نکنند و تلف کرده اند و شما را درویش
و بیچیز سازند از پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله وارد است که دوزخ برای سفیهان افریده شده و اینکلمه را سه نوبت تکرار نمود و بعد از آن فرمود که

بدانید که سفیهان زنانند چون این سخن بشنید نزد حضرت آمد و گفت یا رسول الله ما را سفیه میگوئی فرمود خدای تعالی سفیه خوانده شما را در آیه وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ
اموالکم گفت ما را ناقص بچه جهت فرموده فرمود بجهة آنکه هر ماهی چند روز نگذارید بعد از آن فرمود که شما را همین بس که چون یکی از شما حامله شود او را ثواب کسی
باشد که نفس خود را مهیا ساخته باشد برای جهاد کفار و چون وضع حمل کند او را مزد شهیدی باشد که در خون غلطیده باشد در راه خدای تعالی و چون کودک را
شیر دهد هر مکیدن ثواب کسی داشته باشد که پسری از فرزندان اسمعیل آزاد کرده باشد و چون بجهة شیر دادن از خواب برخیزد و از راحت خواب محروم ماند در هر
شبی همچنان باشد که ثواب آزاد کردن بندهٔ از اولاد اسمعیل برای او بنویسند و بعد از آن فرمود این ثواب مخصوص است بزنان مؤمنهٔ صالحه پس آن زن گفت
و گفت این فضل عظیم است و واضح است که کسانی که اموال در غیر غرض صحیح صرف کنند او سفیه هست و در این آیه داخل است خواه زنان باشند و خواه مردان
خواه بالغ باشند و خواه غیر بالغ پس ایشان را از تصرف در اموال منع کنند وَارْزُقُوهُمْ و نصیبی دهید این سفها را یعنی وظیفهٔ مقرر کنید فِيهَا در اموال ایشان
بقدر کفاف ایشان وَاكْسُوهُمْ و بپوشانید و جامه دهید ایشان را بقدر حال هر یک وَقُولُوا لَهُمْ و بگوئید مر ایشان را بعد از منع در تصرف قَوْلًا
مَعْرُوفًا سخن نیکو و پسندیده که نفس ایشان بآن خوشحال گردد مثلا اگر یتیم باشد بگوئید که این مال از آن تست و من خزینه دار توام و بوقت بلوغ
تسلیم تو خواهم کرد و زنان را نیز وعده دهید که دل ایشان بآن خوش شود وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ و بیازمائید یتیمان را قبل از بلوغ اگر مردانند بعقل
و تمیز و ضبط اموال و در فقههای بیع و شری و اگر زنانند برشتن و بافتن و ترتیب امور خانه حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ تا آنگاه برسند بحد نکاح و
این کنایه است از بلوغ که وقت صلاحیت نکاح است و بلوغ در مردان باحتلام است و روئیدن موی در شت بر عانه و بپانزده سال تمام و در زنان
بنه سالگی تمام یا بیکی از اینها و علامت دیگر فَإِنْ آنَسْتُمْ پس اگر دریابید و یافتید وضبط آن فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ پس بدهید بایشان مالهای
ایشان را که در دست شما بود بتاخیر بعد حد بلوغ وَلَا تَأْكُلُوهَا و مخورید ای اولیا و اوصیا مالهای یتیمان را و تلف مکنید إِسْرَافًا از روی
گزاف و در گذشتن از حد یعنی زیاده از آنچه مقرر است در شرع وَبِدَارًا و دیگر اتلاف مکنید در اموال ایشان از روی شتافتن و پیشی گرفتن بر
بلوغ ایشان أَنْ يَكْبَرُوا از ترس آنکه بزرگ شوند یعنی مشتابید در خوردن مال یتیم از خوف آنکه ناگاه بزرگ شوند و مال از شما باز ستانند وَ
مَنْ كَانَ غَنِيًّا و هر که باشد از اولیا و اوصیا توانگر فَلْيَسْتَعْفِفْ پس باید که عفت ورزند یعنی نگه دارد خود را از خوردن مال یتیم وَمَنْ
كَانَ فَقِيرًا و هر که باشد از آن جماعت که مال یتیم در دست ایشانست درویش و محتاج فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ پس باید که بخورد از مال یتیم به نیکو
بقدر حاجت از طعام و لباس بمقداری که اجرت سعی او است در حفظ آن مال فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ پس چون دفع کنید بسوی ایشان مالهای ایشان را
فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ پس گواه گیرید بر اقرار ایشان بقبض مال تا در میانه شما جدال و خصومت واقع نشود و با متهم نشوید و این امر بر سبیل استحباب است وَكَفَىٰ
بِاللَّهِ حَسِيبًا و بسنده است خدای تعالی حساب کننده در روز جزا پس مخالفت امر مکنید و از حد و خدا در مگذرید و روده اند که عادت عرب در جاهلیت چنان بود
که زنان را مطلقا و طفلان خورد سال را میراث نمیدادند و میگفتند که مال کسی برد که با دشمن قتال تواند کرد و چون حضرت رسالت بمدینه هجرت فرمود طریقه میراث بر
همین قانون مستمر بود تا روزی ام کحه در نزد حضرت آمد و گفت یا رسول الله شوهرم اوس بن صامت وفات کرده و من از او سه دختر خورد دارم و مال بسیار گذاشته
و پسران عم او بتصرف خود در آورده اند حضرت صلی الله علیه و آله ایشان را طلبید و از این حال پرسید گفتند یا رسول الله این قانون قرار گرفته در میان ما که زنان
و اطفال را میراث ندهیم و هر که دفع دشمن تواند کرد مال از آن او باشد حق تعالی آیه فرستاد که لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مردان را خواه بزرگ و خواه کوچک بهره ایست
مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ از مالی که گذاشته باشند پدر و مادر ایشان وَالْأَقْرَبُونَ و خویشان نزدیک وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ و مر زنان را نیز حصه ایست
مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ از آنچه مادر و پدر و خویشاوندان نزدیک بگذارند یعنی مردان و زنان بقرابت میراث میبرند خواه بالغ باشند
و خواه غیر بالغ مِمَّا قَلَّ از آنچه کم باشد از مال گذاشته أَوْ كَثُرَ یا بسیار بود نَصِيبًا مَفْرُوضًا بهرهٔ و نصیبی اندازه کرده و مقرر و مقدر شده که از آن
در نتوان گذشت بعد از نزول این آیه حضرت صلی الله علیه و آله پسران عم او را فرمود که حق تعالی نصیبی از میراث اوس برای دختران او امر کرده اما بیان فرموده
و کیفیت قسمت آن موقوفست بر وحی الهی و چون آیه یوصیکم الله بعد از این مذکور خواهد شد نازل گشت حضرت از هشت یک مال بام کحه داد و ما بقی را
بدختران او و بعد از آن بیان حال کسانی که میراث میبرند و ذکر جماعتی میکند که نصیبی از آن ندارند و میفرماید که وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ و چون حاضر شوند
در وقت قسمت میراث أُولُو الْقُرْبَىٰ خویشان متیکه میراث نمیبرند وَالْيَتَامَىٰ و یتیمانی که بیگانه باشند از میراث وَالْمَسَاكِينُ و درویشان محتاجان
فَارْزُقُوهُمْ پس بدهید ایشان را چیزی مِنْهُ از مال میراث تا دل ایشان خوش شود وَقُولُوا لَهُمْ و بگوئید مر ایشان را قَوْلًا مَعْرُوفًا سخنی پسندیده
که موجب فرح خاطر ایشان شود با بوجهی که ایشان را دعای خیر کنند و در دادن چیزی بر ایشان منت ننهند و بعضی از این منسوخ است بآیه ارث و نزد بعضی دیگر
این حکم بر سبیل ندبست و منسوخ نیست و این اصح است و چون تخصیص مر ما را بقول معروف فرموده در عقب آن نهی کرد ایشان را از خلاف آن و امر کرد بقول
پسندیده و کردار صواب فرمود که وَلْيَخْشَ الَّذِينَ و باید که بترسند آنانکه لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ اگر بگذارند از پس مرگ خود ذُرِّيَّةً ضِعَافًا فرزندان
ضعیف و عاجز خَافُوا عَلَيْهِمْ بترسید بر ایشان از بی نوائی و ضایع شدن یعنی وصیت را باید که با ضعفا که از قبیل یتیمان و مسکینان که در مجلس قسمت ترکه حاضر اند
اند شفقت نمایند و تفکر نمایند که اگر ایشان را فرزندان خورد و عاجز باشد و بعد از فوت ایشان بچنان مجلس در آیند محروم ساختن ایشان جایز هست یا نه هر آینه
عقلا ایشان محروم نکردانند ایشان را نحکم خواهد کرد پس آنچه بخود روا ندارند با دیگران نیز جایز ندارند و نزد بعضی این امر است با وصیا با آنکه بترسند در امر
یتیمان و در حق ایشان بنوعی که سلوک کنند که خواهند از بعد از وفات ایشان بجای آرند فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ پس باید که بترسید از عذاب خدای با نوعی که

[illegible]

با یتیمان

با یتیمان و مستحقان با شفقت و مرحمت باشید و سخنی نیکو گوئید که موجب آزار خاطر ایشان نشود وَلْيَقُولُوا و باید که بگویند حاضران مجلس قسمت قَوْلًا سَدِيدًا
سخنی راست و درست یعنی عذری نیکو و وعدهٔ خوب مشتمل بر شفقت و مرحمت بعد از آن نهی میفرماید از تناول مال یتیمان بدون وجه مشروع و میفرماید
که إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ بدرستیکه آنانکه میخورند و تلف میکنند مالهای یتیمان را ظُلْمًا از روی ستمکاری و ناحق إِنَّمَا يَأْكُلُونَ
فِي بُطُونِهِمْ نَارًا جز این نیست که میخورند در شکمهای خویش آتش عظیم یعنی می انبارند شکم خود را با آنچه ایشانرا با آتش دوزخ میکشند حضرت امام محمد باقر
علیه السلام از حضرت رسالت نقل فرموده که حقتعالی روز قیامت قومی را برانگیزاند که آتش از دهنهای ایشان بر افروخته باشد اهل عرصات گویند ایشان
چه کسانند ندا آید که اینها الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا و زود باشد که در آیند [illegible] خورندگان
مال یتیم در آتش افروخته و حفص بفتح یا خوانده یعنی بروی در آیند در آتشیکه افروخته و زبانه کشیده باشد و در تفسیر کبیر مذکور است که خورنده مال
یتیم را بعرصات آرند و آتش که شکم او از آن مملو باشد زبانه زند و دود از دهن و گوش و بینی و چشم او بیرون آید و بدین علامت همه کس او را بشناسد که
خورندهٔ مال یتیم است و حضرت امام رضا ع فرموده که خورندهٔ مال یتیم خواه اندک و خواه بسیار در آتش دوزخ در آید و در خوردن مال یتیم دو عقوبت
است یکی از آن عقوبت دنیاست که ابتلاست بانواع بلا و دیگر در آخرت که آتش سوزان دوزخ است و از امام جعفر صادق علیه السلام نقل است که خورنده
مال یتیم زود باشد که وبال او بدو رسد هم در دنیا و هم در آخرت قبل از این گذشت که در جاهلیت میراث به دلیران قبیله میدادند چون آیه للرجال نصیب
نازل شد حضرت آیه به پسران عم اوس فرستاد که در مال او تصرف نکنند تا بنات این آیه نازل شود حقتعالی این آیه فرستاد يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ وصیت
میکند خدای و عهد فرا میگیرد از شما در کار فرزندان شما و مقدار سهمهای ایشان باینوجه که لِلذَّكَرِ مر پسر را باشد مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ مانند بهره
دو زن یعنی سهم مردی مانند سهم دو زن باشد فَإِنْ كُنَّ پس اگر باشند اولاد میت نِسَاءً زنان که با ایشان مردی نبود فَوْقَ اثْنَتَيْنِ بالای دو یعنی زیاده
بر دو باینوجه که سه سه باشند یا بیشتر فَلَهُنَّ پس مر ایشانرا باشد ثُلُثَا مَا تَرَكَ دو بخش از سه بخش آنچه میت گذاشته وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً و اگر
باشد ولد یکدختر و بس فَلَهَا النِّصْفُ پس مر او راست نصفی از ترکه و در میراث دو دختر اختلافست نزد ابن عباس حکم [illegible] یکدختر است و نزد
غیر حکم او حکم سه دختر است یعنی ایشانرا نیز دو بخش است از سه بخش و این حقست بجهة نص اهل بیت ع و دیگر آنکه حقتعالی [illegible] که حظ ذکر مثل حظ
انثیین است که آن دو ثلث است و این مقتضی آنست که سهم انثیین دو ثلث باشد وَلِأَبَوَيْهِ و مر پدر و مادر میت را لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ
مر یکی را از ایشان شش یکست مِمَّا تَرَكَ از آنچه گذاشته باشد فرزند متوفی إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ اگر باشد مر آن فرزند متوفی را فرزندی خواه پسر
خواه دختر فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ پس اگر نباشد مر آن فرزند مرده را فرزندی وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ و میراث برند او را پدر و مادر او فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ
پس مادر او راست سه یک باشد از مال و باقی نصیب پدر فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ پس اگر باشد این متوفی را برادران پدری و مادری یا بعضی مادری فَلِأُمِّهِ
السُّدُسُ پس مادر میت را باشد شش یک از ترکه یعنی اخوت در ثلث مادر منع میکنند بسدس اگرچه میراث نمیبرند بجهة آنکه در مرتبهٔ ثانیه اند و خواهران نیز همین
حکم دارند خواه دو باشند یا بیشتر و این نصیبها که بجهة وارثان مذکور فرض شده در صورتی بدیشان میرسد که مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس وصیتی باشد که
يُوصِي بِهَا وصیت کرده شود بدان و حفص بکسر صاد میخواند یعنی بعد از آنکه وصیت کرده باشد میت بآن أَوْ دَيْنٍ یا بعد از ادای که در ذمهٔ میت بود
آبَاؤُكُمْ پدران شما وَأَبْنَاؤُكُمْ و پسران شما لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ نمیدانید شما که کدام یک از ایشان نزدیکتر است لَكُمْ نَفْعًا مر شما را
از روی منفعت یعنی نمیدانید که از وارث کیست که نفع او بشما بیشتر رسد در دین و دنیا بشفقت و در آخرت بشفاعت و چون ما میدانیم که کدام از ایشان نفع
رساننده اند و بشما بیشتر است از این جهة تفضیل بعضی از ایشان نموده ایم در دادن میراث باو و برخی دیگر را از آن محروم ساخته ایم بجهة علم او سبحانه باحوال
وارثان سهام مواریث را فرض کرده اند برای ایشان فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ فرض کرده ثابت از نزدیک خدای إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا بدرستیکه خدای هست
دانا بمراتب و مصالح هر یک از وارث حَكِيمًا حکم کننده در تقدیر سهام ایشان و بعد از آن بیان میراث ازواج میکند میفرماید که وَلَكُمْ و مر شما راست ای
شوهران نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ نیمهٔ آنچه بگذارند زنان شما از میراث إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ اگر نباشد مر آن زنان را فرزند خواه یکی خواه
بیشتر خواه از شما و خواه از غیر شما خواه مذکر و خواه مؤنث خواه صلبی و خواه ولد ولد هر چند که پایین رود فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ پس اگر باشد مر آن زنان را
فرزندان بهر وجه که بود فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ پس مر شما راست چهار یک از آنچه بگذارند زنان شما و این نصف یا ربع مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از
پس وصیتی که زنان شما يُوصِينَ بِهَا وصیت کرده باشند بدان أَوْ دَيْنٍ یا پس از گذاردن قرضی که در ذمهٔ ایشان بوده باشد وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ
و مر آن زنان شما راست چهار یک از آنچه گذاشته باشید خواه یک زن بوده باشد خواه زیاده که همه در ربع شریک اند إِنْ لَمْ
يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ اگر نباشد مر شما را فرزند خواه یکی و خواه زیاده و خواه مذکر و خواه مؤنث و خواه از ایشان و خواه غیر ایشان فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ
اگر باشد شما را فرزند بهر وجه که باشد فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ پس زنان راست هشت یک از آنچه گذاشته اید از اموال و این ثمن ثابتست مر ایشانرا
مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس ادای وصیتی که تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وصیت بدان یا بعد از ادای دینی که در ذمهٔ شما باشد وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ و اگر مردی باشد
که يُورَثُ میراث گرفته میشود از او كَلَالَةً کسی که پدر و مادر و اولاد نداشته باشد أَوِ امْرَأَةٌ یا اگر باشد زنی که از او میراث گرفته میشود کلاله وَلَهُ
و مر این مرد و زن را در حکم داخلست أَخٌ برادر مادری باشد أَوْ أُخْتٌ یا خواهر مادری فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ پس مر هر یکی را از این برادر و
خواهر شش یکست از میراث کلاله و مذکر با مؤنث در این صورت یکسانند و باجماع امامیه مراد باخ و اخت در این مقام مقرب بام اند خاصه یعنی برادران

وخواهر

وخواهران مادری نه پدری و پدر و مادری فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَٰلِكَ پس اگر باشند اولاد مادری بیشتر از برادری یا خواهری فَهُمْ پس ایشان تمام
خواه مذکر و خواه مؤنث شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ انبازانند در سه یك مال بی مزیت ذکور بر اناث و این میراث بر طریق مذکور ایشان را ثابت است مِنْ بَعْدِ
وَصِيَّةٍ از پس ادای وصیتی که يُوصَىٰ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وصیت کرده شده است بدان یا پس ادای دینی غَيْرَ مُضَارٍّ در حالتی که زیان رسانند باشند بورثه
در وصیت و دین باین وجه که زیاده از ثلث وصیت نکنند و اقرار کنند بدین برای کسی که در ذمه او چیزی نداشته باشد بقصد ضرر رسانیدن بوارث و دفع
او از میراث فرض کرده شده است این نوع قسمت از میراث وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ فرض شدنی ثابت از جانب خدای وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست و بیناست بر شما
در نفع و ضرر حَلِيمٌ بردبار که بعقوبة عاصیان تعجیل نکند و بواسطه توبه گناهان ایشان عفو کند تِلْكَ آن احکام که یاد کرده شد در حق یتامی و نکاح
وصایا و قسمت میراث حُدُودُ اللَّهِ حدهای خداست که مقرر و مفروض است نزد او وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که فرمان برد خدای و رسول او را
در این حکمها و غیر آن از احکام دینیه يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ در آرد خدای او را در بستانهای که پیوسته میرود از زیر درختان آن جویها
خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید مانندگان باشند در آن وَذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ و این در آوردن مطیعان در بهشت بر صفت خلود رستگاری بزرگ است
وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که نافرمانی کند خدای را و رسول او را وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ و در گذرد از اندازهای مقرره او سبحانه در میراث و
در سایر احکام از حلال و حرام يُدْخِلْهُ نَارًا در آرد خدای او را در آتشی عظیم خَالِدًا فِيهَا در حالتی که جاوید باشد در آن کافری که مستحل محرمات باشد
وَلَهُ مر عاصی مستحل را است عَذَابٌ مُهِينٌ عذابی خوار کننده و بعد از بیان میراث و نکاح را مبین میفرماید وَاللَّاتِي و آن زنان که تابع هوای نفس شده اند
يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ بیایند بخصلتی که زناست و زشت مِنْ نِسَائِكُمْ از زنان شما از زنان شوهردار که بزنا اقدام نمایند فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ پس
طلب کنید ای حکام بر ایشان یعنی بر فعل بد ایشان که زناست أَرْبَعَةً مِنْكُمْ چهار مرد عاقل بالغ عادل از شما که مؤمنان باشند تا بر ایشان گواهی دهند فَإِنْ شَهِدُوا
پس اگر این چهار مرد بر زنای ایشان گواهی دادند فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ پس نگاه دارید این زنان را و بند کنید در خانهای خود و در اول اسلام
عقوبت زنان زناکار بر این وجه بوده که ایشان در خانها محبوس شدندی حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ تا وقتی که متوفی سازد ایشان را ملك الموت و قبض ارواح
ایشان کند أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ یا گرداند خدا یعنی پیدا سازد لَهُنَّ سَبِيلًا برای ایشان راهی یعنی حدی تعیین کند که از حبس خلاص یابند حکم این آیه منسوخ است
بآیه وَاللَّذَانِ و آن دو کس یعنی مرد و زن که محصن نباشند يَأْتِيَانِهَا مِنْكُمْ بیایند بزنا از شما که مسلمانان اند فَآذُوهُمَا پس برنجانید ایشان را
بزبان و آن سرزنش ایشانست بر آن فعل قبیح فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا پس اگر توبه کنند از آن و بصلاح آرند کار خود را فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا پس روی بگردانید
از ایشان یعنی دست بازدارید از ایشان حکم این آیه نیز بجلد منسوخ گشته و نزد بعضی مراد بایذا جلد است پس منسوخ نباشد إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا بدرستی
که خدای هست قبول کننده توبه از بندگان رَحِيمًا مهربان بر توبه کنندگان إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ جز این نیست که قبول توبه بر خداست جهت مقتضی وعده
او سبحانه یعنی قبول توبه واجب شده بنابر وعده که فرموده چه وفا بوعده بر او سبحانه لازم است پس البته توبه را قبول میفرماید لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ برای کسانی
که میکنند بدی را بِجَهَالَةٍ بنادانی و سفاهت نفس نه بر وجه عناد و جحود و استکبار و در مجمع البیان از ابن عباس و عطا و مجاهد و قتاده روایت کرده اند که
معصیتی که بنده میکند بر سبیل جهالت است اگرچه عمدا از او صادر شده باشد زیرا که جهل باعث و شده بر جرئت کردن بر آن و از ترك نظر او را است و حضرت
ابی عبدالله عم فرموده که هر گناهی که میکند اگرچه عالم باشد باو ولیکن حقیقة جاهل است چه نفس خود را بواسطه معصیت در مخاطره افکنده و حق تعالی حکایت
کرده از قول یوسف علیه السلام که برادران گفت شما را که چاه انداختید و پدر را از من جدا ساختید بجهة آنکه جاهل بودید و مغرور بغرور نفس و شیطان
اگر نه نفس خود را بجهة معصیت خدا در مخاطره نمی افکند بدو از زجاج نقلست که ذکر جهالة جهة آنست که اختیار لذت فانیه بر لذت باقیه محض جهل است پس
کسی که بجهة لذة فانیه مرتکب معصیت شود جاهل باشد حاصل که حق تعالی قبول توبه میکند برای کسانیکه بر وجه جهالت معصیتی بکنند ثُمَّ يَتُوبُونَ پس
توبه و بازگشت کنند بحق تعالی مِنْ قَرِيبٍ از زمان نزدیك یعنی پیش از حضور موت چه مدت حیات دنیا قریب است نسبت بحیات اخرویه و گویند مراد تقریب
قبل از مرض است یا قبل از آنکه گناه در دل او راسخ شود و قول صحیح آنست که زمان قریب پیش از مرگ است و اگرچه بقدر فواق ناقه باشد از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
پرسیدند که اگر تایب بمعصیت عود کند و باز توبه کند توبه او مقبول باشد فرمود که یغفر الله له حق تعالی او را بیامرزد گفتند حقتعالی تا کی توبه او قبول
کند فرمود تا وقتی که شیطان از او کناره کند و مقرر است که تا زمان موت شیطان از بنده جدا نمی شود و در کتاب من لا یحضره الفقیه آورده که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله در خطبه آخرین فرمود که هر که توبه کند پیش از موت بیکسال حق تعالی توبه او را قبول کند بعد از آن فرمود که یکسال بسیار است یکماه
قبل از موت حق تعالی توبه او را بپذیرد بعد از آن فرمود که یکماه نیز بسیار است یکروز پیش از موت توبه او حق سبحانه قبول فرماید بعد از آن فرمود که یکروز
نیز بسیار است هر که توبه کند ساعتی پیش از موت حقتعالی از او قبول کند باز گفت بسیار است هر که توبه کند در حالتیکه نفس او قریب شد برسیدن
بحلق حق تعالی قبول کند توبه او را و ثعلبی نیز بحدیث از عبادة بن صلت روایت کرده و در آخر آن گفته که ان الله یقبل التوبة ما لم یغرغر یعنی بدرستیکه
حق تعالی قبول میکند توبه بنده را مادام که جان در گلو گره بسته نشده باشد و نیز ثعلبی از حسن نقل کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که
شیطان لعین بحضرت پروردگار خطاب کرد که بعزت و عظمت تو سوگند که من از فرزند آدم جدا نشوم تا آنکه روح او از تن او جدا شود حقتعالی فرمود که بعزت و عظمت
خودم سوگند میخورم که باز ندارم قبول توبه را از بنده خود تا آنکه روح او بغرغره رسد پس از این احادیث معلوم شد که توبه عاصی در همه حال مقبولست و در
عین الحیاة آورده اند که تایب چون بیکنفس پیش از مرگ توبه کند و ملائکه بطریق استهزا و خوشحالی گویند باو که دیر آمدی و خوش ساعتی آمدی

بدرگاه

بدرگاه الهی و چون وقت رسیدن اجل معلوم نیست پس عاقل آنست که از سر جهل کذشته هر نفس دم آخر تصور کند و از رجوع بحضرت غافل نشود شعر غافل مشو ای عاصی
و باده در ندم باش هر دم دم آخر شمر و حاضر دم باش فَأُولَئِكَ پس آن گروه که بعد از توبه از گناه توبه کرده باشند يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قبول توبه کند ایشانرا
و بان کرم و مغفرت بر ایشان این وفاست بوعده انما التوبة على الله وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدای دانا باخلاص تائبان در توبه حَكِيمًا صواب کار پس تائب را عفو
نکند وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ و نیست قبول توبه مر آنکسان را که باصرار میکنند بدیها را حَتَّى إِذَا حَضَرَ تا چون حاضر شود
یعنی در رسد أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ بیکی از ایشان مرگ باینوجه که علامات مرگ را مشاهده کنند امید از حیوة خود قطع کنند و آن وقتی است که روح بغرغره رسد
یعنی بعد از آنکه روح بحنجره او رسد قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ گوید بدرستیکه من توبه میکنم اکنون وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ و نیز توبه مقبول نیست مر آنهارا
که میرند وَهُمْ كُفَّارٌ و حال آنکه ایشان کافر باشند توبه عاصی پشیمانی است از معاصی و جزم بر ترک آن در زمان آینده و توبه کافران ایمان آوردن و عدم قبول
توبه در این وقت بجهت آنست که بنده این وقت ملجاست و مضطر و از اختیار بیرون پس از حد تکلیف خارج باشد و لهذا اهل آخرت مکلف نخواهند بود و توبه
ایشان مقبول نخواهد أُولَئِكَ آن گروه عاصیان مؤمن که در وقت رسیدن روح بحنجره ملجا شده و از حد تکلیف بیرون رفته توبه کنند أَعْتَدْنَا لَهُمْ آماده ساخته
ایم برای ایشان در آخرت بمحض عدل عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک و اگر خواهیم عفو کنیم ایشانرا بمحض فضل و گویند اولئك اشاره است بالذین یموتون و هم
کفار و بنابراین معنی آنست که البته کفار را که در وقت موت توبه کنند عذاب کنیم آورده اند که رسم جاهلیت چنان بود که کسی وفات کردی و زوجه او باز
ماندی از اقربای مرد متوفی که استحقاق میراث داشتی جامه در سر آن زن انداختی و او را در تصرف خود در آوردی پس اگر خواستی بهمان کابین که مقرر کرده مرد متوفی
بود او را بنکاح در آوردی و الا شوهر دیگر بهر او گرفتی خود متصرف شدی و یا او را از تزویج منع کرده محبوس میداشتی تا میراث که از متوفی بدو رسیده
بر این کس گذاشتی و خود را از حبس خلاص کردی و یا مردی با میراث او اینکس بری و در اول اسلام همین قانون رعایت کردندی تا وقتی که ابو قیس انصاری وفات
کرد و زنی که نام او کبیشه بود از او ماند پسری که ابو قیس از زنی دیگر داشت کبیشه را بتحت تصرف خود در آورده و با او تنگ گیری میکرد و در معیشت کبیشه
بموقع عرض سید عالم صلی الله علیه و آله رسانید فرمود که بخانه باز گرد تا از حضرت عزت وحی نازل شود کبیشه باز گردید و بعضی دیگر از زنان مدینه که
بدین بلا مبتلا بودند در روز دیگر بدرگاه نبوی آمده معروض داشتند که یا رسول الله ما همه بدستور کبیشه جامه در هر او این بلا نوشته اند حق تعالی از روی
مرحمت و شفقت این آیه فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده اید لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ روا نیست شما را آنکه میراث گیرید
از زنان كَرْهًا از روی ناخواست و کراهیت ایشان باینوجه که حبس ایشان کنید بجهة طمع در میراث شوهران ایشان وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ و نه آنکه منع کنید
این زنان را از تزویج لِتَذْهَبُوا تا ببرید از ایشان بعد از موت ایشان بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ بعضی را از آنچه داده اید بایشان از مهر و گویند خطاب با شوهران
است یعنی تنگ گیری مکنید با زنان تا بجهت رهائی از سر مهر خود بگذرند و از تسلیم شما نمایند و از قید نکاح شما خلاص شوند إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ
مگر آنکه بیایند بکاری زشت که روشن کننده نشوز زن باشد ظاهر کننده آن و بکسر یا میخوانند یعنی بکاری زشت که هویدا و ظاهر باشد زشتی آن که آن فرمان
بردن ایشان است از آنچه حقوق زوجیت است و کج خلقی و بد زندگانی و ناپارسائی که در اینصورة جایز است طلب خلع کردن از ایشان یعنی چیزی از مهر ایشان گرفتن و
ایشانرا طلاق گفتن و نزد بعضی در بدایت اسلام چون زن زنا میکرد عقوبت او گرفتن مهر بود از او و چون آیه جلد فرود آمد منسوخ شد وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ
و زندگانی کنید با زنان به نیکوئی در قول و انفاق و نفقه بروجهی که خدای شما را بآن امر فرموده اگر با شما زندگانی نیکو کنند فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ پس اگر نخواهید
ایشانرا و از صحبت ایشان کراهت داشته باشید فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا پس شاید که شما کراهت داشته باشید از چیزی وَيَجْعَلَ اللَّهُ و گرداند خدای پدید
آورد برای شما فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا در آنچیز که از آن کراهت دارید نیکوئی فراوان یعنی ثواب عظیم بر تحمل و صبر بر آن پس بمجرد کراهت نفس از زنان مفارقت نکنید
بلکه باید که نظر شما در چیزی باشد که خیر و صلاح دین شما در آن باشد و گویند که در اول اسلام اگر شخصی زن صاحب جمال میدید زن خود را بنا شایست
و فحش و بدکاری نسبت کرده او را بر آن میداشت تا آنکه آن زن به تنگ آمده از سر مهر میگذشت و او را طلاق میگفت حق تعالی منع کرده فرمود که وَإِنْ أَرَدْتُمُ
و اگر خواهید شما بواسطه کراهت از صحبت زنان خود بی وقوع مخالفت و نافرمانی و کار بد از ایشان اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ طلب بدل کردن زنی مَكَانَ زَوْجٍ بجای
زنی دیگر وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ و داده باشید یکی از ایشانرا که داعیه طلاق او دارید قِنْطَارًا مال بسیار بجهة کابین فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا پس فرا
مگیرید از آنچه بدو داده اید چیزی را خواه اندک و خواه بسیار أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا آیا میگیرید چیزی را از زنان بباطل و ستم وَإِثْمًا مُبِينًا و حرام
ظاهر و گناهی هویدا وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ و چگونه و بکدام وجه و بچه جهة فرا میگیرید مال را از زنان وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ و حال آنکه رسیده
است بعضی از شما ببعضی دیگر و حق صحبت و مباشرت در میان افتاده وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا و فرا گرفتند زنان از شما پیمانی محکم و عهدی استوار
که آن کلمه ایجاب و قبول است در نکاح که موجب حقوق زوجیت است میان شما بر صداق معین و مقرر آورده اند که ابو قیس که از صلحای انصار بود متوفی شد پسر
او بنابر عادت جاهلیت خواست که زن پدر را بنکاح در آورد زن گفت من ترا فرزند خود میدانم چگونه ترا عقد کنم اینصورت را بعرض حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله رسانید آنحضرت فرمود که بخانه خود مراجعت کن تا حق تعالی حکمی در این باب فرو فرستد بعد از مراجعت این آیه آمد که وَلَا تَنْكِحُوا
مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ و بنکاح در میاورید زنی که خواسته اند پدران شما مِنَ النِّسَاءِ از زنان بنکاح در آورده تا مستوجب عقاب نشوید إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ
مگر آنچه گذشته است قبل از زمان تحریم که عفو است و بر آن عقوبتی نیست چه عقوبت بعد از حکم است بجهة قبح آن پیش از نهی إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه نکاح زن پدر
خود باشد قبل از نهی و هست بعد از تحریم فَاحِشَةً خصلتی زشت و ناپسندیده و حق تعالی در هیچ امتی آنرا مباح نکرده این رخصت نداده وَمَقْتًا و مبغوض

و دشمن داشته حق تعالی از مؤمنان بلکه نزد جمیع عقلا و اشراف چه اکابر عرب او را مکروه شمردندی و فرزندی که از زن پدر متولد شدی و را مقیت گفتندی یعنی دشمن
داشته شده وساء سبیلا و بد راهی است راه کسی که او را پسندد و بان ارتکاب نماید بعد از ان در بیان زنان محرمه شروع نماید که حرمت علیکم امهاتکم
حرام کرده شد نکاح مادران شما و مادر مادر و مادر پدر هرچند بالا روند وبناتکم و دختران شما و دختر دختر هرچند که بپایین روند واخواتکم و
خواهران شما خواه پدر و مادری یا پدری تنها یا مادری تنها وعماتکم و خواهران پدران شما هرچند بالا روند وخالاتکم و خواهران مادران شما بر طریق عمات
وبنات الاخ و دختران برادران بر هر وجه که باشد خواه پدری و مادری یا پدری یا مادری وبنات الاخت و دختران خواهران بر قیاس دختران برادر
وامهاتکم اللاتی ارضعنکم و مادران شما انهائی که شیر داده اند شما را یعنی مادران رضاعی در حرمت مثل مادر نسبی اند واخواتکم من الرضاعة
و خواهران شما که از جهت شیر خوردن خواهر شما باشند وامهات نسائکم و مادر زنان شما و مادر مادر ایشان هرچند که بالا روند وربائبکم اللاتی
و دختران شما که فی حجورکم که در دامن تربیتهای شما پرورش می یابند بشرط انکه متولد شده باشند من نسائکم اللاتی دخلتم بهن از زنان
شما که دخول کرده باشید با ایشان مراد مجامعتست فان لم تکونوا پس اگر نباشید دخلتم بهن فلا جناح علیکم دخول کرده با ایشان پس هیچ
گناهی نیست بر شما در نکاح دختران ایشان وحلائل ابنائکم و نیز محرمست بر شما زنان پسران شما الذین من اصلابکم از پسرانی که از پشتهای شما باشند
این قید احترازیست از پسر خوانده ها و در روایت امده که چون حضرت رسالت زینب بنت جحش را بنکاح درآورد بعد از انکه زید بن حارثه که پسر خوانده انحضرت
بود او را طلاق داده مشرکان اغاز سرزنش کرده که محمد زن پسر خود را خواسته ایزد تعالی فرمود که زن پسر صلبی حرام است نه زن کسی که او را پسر خوانده باشد وان تجمعوا
و نیز محرم است انکه جمع کنید بین الاختین میان دو خواهر در یک نکاح الا ما قد سلف مگر انچه از پیش گذشته یعنی قبل از نهی انچه شده معفو است و بران مؤاخذه
نشوند مفسران بر انند که مراد از ما قد سلف انست که یعقوب علیه السلام جمع کرده بود میان دو خواهر که انا ولیا بود مادر یهودا و راحیل بود مادر یوسف در
دین او حلال بود ان الله بدرستیکه خدای تعالی کان غفورا هست امرزنده اهل ایمان که در زمان جاهلیت این عمل کرده اند رحیما مهربان بر کسانی که در اسلم
این عمل کرده اند و بعد از ان توبه کرده اند و تحقیق محرمات نسبی و رضاعی بر وجهی مستوفی در منهج الصادقین مذکور است والمحصنات و نیز محرم است بر شما
شوهرداران من النساء از زنان که بجهت تزوج از وقوع در حرام نگه داشته شده اند الا ما ملکت مگر انچه مالک شده باشد ایمانکم دستهای شما از زنان
که از کفار سبی کرده باشید و ایشان را شوهران کافر بوده باشند که ایشان بر شما حلال اند چه بجهت سبی علایق شوهری میان ایشان و شوهران کافر منقطع است
لیکن واجب است که ایشان را استبرا فرمایند بیک حیض اگر ابستن باشند وطی نکنند تا انکه وضع حمل شود و این حکمهای مذکوره فرض کرده شده است کتاب
الله نوشتن و فرض کردنی از خدا علیکم بر شما پس مخالفت ان مکنید و از ان نگذرید واحل لکم و حلال کرده اند خدای بر شما ما وراء ذلکم انچه غیر
از این محرمات مذکوره اند و حفص بضم همزه و کسر حا خوانده یعنی حلال کرده شده است مر شما را غیر از این زنان که مذکور شدند ان تبتغوا باموالکم
بجهت انکه طلب کنید بوسیله مالهای خود زنانی را که غیر محرمات مذکوره باشند باین وجه که خود صرف کنید مالها را در مهرها یا در بهای غیر ایشان محصنین
در حالتی که بان تزوج یا سریه گرفتن نگاه دارندگان خود باشید از عقاب غیر مسافحین و نباشید زنا کنندگان خلاصه معنی انست که مال خود را صرف مهر
یا بهای زنان غیر محرم کنند تا بجهت ان خود را از زنا نگاه دارید و از عقوبت الهی برهید فما استمتعتم به پس هرکه برخورداری یافته اید بان و منهن از زنان
منکوحه فاتوهن پس بدهید ایشان را اجورهن مزدهای ایشان یعنی مهرهای ایشان که در مقابل استمتاع است و حلال کننده ان فریضة در حالتی که ان مهرها فرض
بر شما و مقرر بود و زنان استمتاع جایز نیست و مراد باین نکاح متعه است ولا جناح علیکم و هیچ وبالی و گناهی نیست بر شما ای شوهران و زنان فیما
تراضیتم به در انچه از یکدیگر راضی شوید بان چیزی من بعد الفریضة از پس ان مهری که فرض شده باشد در هنگام عقد یعنی اگر زن ابا کند از مهر و مرد در عوض
ان چیزی بوی دهد و یا زن کم کند و مرد زیاده سازد و یا مراد تراضی است در نفقه یا در صحبت و مفارقت و در کنز العرفان اورده که این اشاره است بانکه زن
و شوهر را جایز است که بعد از انقضای مدت متعه در مدت و اجل افزایند و از هم مفارقت نکنند ان الله کان علیما بدرستی که خدای هست دانا بمصالح شما و از
جهت ان مباح کرده اند نکاح متعه است حکیما محکم کار در مهمات نکاح شما و وضع کننده اشیاء در موضع خود پس بجهت این وضع متعه فرموده تا در زنا و لواطه
نیفتید چنانکه امیرالمؤمنین ع فرموده که اگر عمر نهی نمیکرد از متعه هیچکس بزنا نمی افتاد مگر کسانی که در نهایت شقاوت بوده باشند و بدانکه چند وجه است
که مراد ازین ایه نکاح متعه است اول اجماع اهل البیت ع. نقل دوم خاصه و عامه که ابن عباس فتوی بعقد متعه می داد و عمل بان میکرد و مناظره او با ابن زبیر در این
باب مشهور است و قول ابن عباس حجت است نزد موافق و مخالف و انکه ابن عباس و ابن جبیر و ابی بن کعب و ابن مسعود و جمعی کثیر قرائت کرده اند که فما استمتعتم منهن
الی اجل مسمی فاتوهن اجورهن فریضة صریحست بانکه مراد باین عقد متعه است و ثعلبی که یکی از اکابر اهل سنت است این را در تفسیر خود مذکور ساخته سیم
روایت مشهوره از عمر خطاب که دو متعه که در عهد رسول خدا بود من ان هر دو را حرام کردم یکی متعه زنانست دوم متعه حج و طبری در کتاب خود از
عمر نقل کرده که او گفت سه چیز در عهد پیغمبر بود و من ان هر سه را حرام کردم یکی متعه حج دوم متعه زنان سیم حی علی خیر العمل و معلوم است که عمر را شرع نبود که چیزی
را حرام کرداند یا حلال و دلایل خصم که در باب نسخ ان اورده و جوابهای ان و کثرت ثواب و مسائل متعه بر وجهی احسن در منهج الصادقین مذکور است. شعر که
تو خواهی بر این شوی واقف بعد تماشای نگلستان کن ابن بابویه از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که انحضرت فرمود از ما نباشد هرکه حلال نداند عقد
متعه را و نیز از انحضرت روایت است که کسیکه زنی را متعه کند خالصا لوجه الله و بقصد امتثال شریعت و مخالفت انکسیکه متعه را منع کرده هر کلمه را که بان زن
گوید حق تعالی برای وی حسنه بنویسد و چون دست خود بسوی او دراز کند حق تعالی برای او حسنه بنویسد و چون باوی نزدیکی کند گناه او را بیامرزد و چون غسل

کند

کند حق تعالی عبد در هر موئی که آب بر او گذرد شستن باشد مغفرت و رحمت بوی ارزانی فرماید مرویست که شخصی از امام محمد باقر علیه السلام پرسید که من سوگند خورده ام
که متعه نکنم اکنون پشیمانم فرمود که تو سوگند خورده که خدا را اطاعت نکنی بحق خدای که اگر خدا را اطاعت نکنی دشمن او باشی پس حال منکران چون باشد و نیز روایت
است از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که هر که یکبار متعه کند دو دانگ او آزاد شود از دوزخ و نیز فرموده که هر که از دنیا و هر که دو بار متعه کند چهار دانگ
او آزاد شود و هر که سه بار متعه کند همه او آزاد شود از دوزخ و نیز فرموده که هر که از دنیا بیرون رود و متعه نکند روز قیامت بد منظر و بد هیأت باشد مانند
کسی که بینی او را بریده باشند و نیز از آنحضرت روایتست که هر که یکبار متعه کند درجه او چون درجه امام حسن ع باشد و هر که دو بار متعه کند درجه او چون درجه
امام حسین علیه السلام باشد و هر که سه بار متعه کند درجه او چون درجه مرتضی علی علیه السلام باشد و هر که چهار بار متعه کند درجه او چون درجه من باشد و نیز فرموده که
هر که یکبار متعه کند ایمن شود از خشم خدای تعالی و هر که دو بار متعه کند با نیکوکاران محشور شود و هر که سه بار متعه کند در روضه جنان با من باشد و از سلمان
فارسی و مقداد و عمار یاسر رضی الله عنهم مرویست که گفتند روزی نزد رسول خدای بودیم آنحضرت برخواست و خطبه بلیغ بخواند و بعد از آن فرمود که ای
مردمان بدانید که برادرم جبرئیل تحفه از نزد پروردگار من آورده و آن متعه کردن زنان مؤمنه است و پیش از من این تحفه را بهیچ پیغمبری ارزانی نداشته
و من شما را بآن میفرمایم چرا که سنت منست در زمان من و بعد از من و هر که از آن قبول کند و بآن عمل کند از من باشد و من از وی و هر که مخالفت نماید بآنچه بدان
امر کرده ام بخدا مخالفت کرده و بدانید که از اهل این مجلس کسی باشد که مخالفت من کند و آنرا معطل سازد بجهت بغض و بمن پس گواهی میدهم که او از اهل دوزخست
لعنت خدای بر کسی باد که مخالفت من کند در این و هر که انکار مخالفت من کند مخالفت خدا کرده او و هر که مخالفت خدا کند از اهل دوزخ باشد و هر گاه مرد با متعه خود
بنشیند فرشته بر ایشان نازل شود و ایشان را پاسبانی کند تا آنکه از آن مجلس برخیزند و هر که با هم سخن کنند سخن ایشان ذکر و تسبیح باشد و چون دست
یکدیگر را بدست گیرند هر گناهی که کرده باشند از انگشتان ایشان ساقط شود و چون خلوت کنند هر لذتی و شهوتی حسنات بنویسند و چون بغسل کردن مشغول
شوند حق تعالی بآن فرشتگان گوید نظر کنید باین دو بنده من و گواه باشید که من آمرزیدم ایشان را پس امیر المؤمنین ع برخواست و گفت یا رسول الله چیست جزای کسی که در این
باب سعی کند فرمود او را باشد مزد مرد متمتع و زن متمتعه و بعد از آن فرمود که یا علی چون متمتع و متمتعه از غسل فارغ شوند بهر قطره آبی که از بدن ایشان ساقط شود
حق تعالی فرشته بیافریند که تسبیح و تقدیس او سبحانه کند و ثواب آن از برای غسل کننده باشد یا علی هر که این سنت را سهل گیرد و آنرا احیا نکند از امت من و شیعه تو
نباشد و من از وی بیزار باشم و نیز از آنحضرت مرویست که روزی با اصحاب خود نشسته بود فرمود که اکنون جبرئیل بر من نازل شد و فرمود حق تعالی ترا سلام میرساند
که امت خود را بمتعه کردن امر کن که سنت صالحانست هر که روز قیامت نزد من آید و متعه نکرده باشد حسنات او بقدر ثواب متعه ناقص باشد و هر درهمی که صرف
متعه کند نزد خدا افضل از هزار درهم است که در غیر آن صرف کند در بهشت جمعی حور العین هستند که حق تعالی ایشان را از برای اهل متعه آفریده و هر زنی که
مهر خود را بشوهر بخشد خواه در عقد متعه خواه دائمی حق تعالی هر درهمی چهل هزار شهر نور در بهشت باو بخشد و هر درهمی هفتاد هزار حاجت دنیا و آخرت او
روا کرده اند و هر درهمی نوری در قبر او داخل سازند و هر درهمی هفتاد حله بهشت در او پوشانند و هر درهمی هفتاد هزار فرشته را امر کند تا برای او حسنات
نویسند تا روز قیامت و بعد از ذکر نکاح دوام و متعه در بیان نکاح کنیزان میفرماید که وَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنكُمْ و هر که استطاعت ندارد از شما طَوْلًا از روی
توانگری یعنی نقد و مال نداشته باشد أَن يَنكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ که بوسیله آن نکاح کند زنان عفیفه آزاد که گرویده باشند بخدا و رسول فَمِن مَّا
مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم پس بخواهید آنچه مالک شده است دستهای شما مِّن فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ از کنیزکان شما که گرویده باشند مراد نکاح کردن کنیز غیر است زیرا
که باجماع تزویج بکنیز خود جایز است وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ و خدای داناست بگرویدن شما یعنی اکتفا کنید بظاهر ایمان ایشان و سبحانه عالم است بجمیع سرائر شما پس
نظر در ایمان یکدیگر کنید نه در حسب و نسب بَعْضُكُم برخی از شما ای آزادگان و بندگان حاصل شده اید مِّن بَعْضٍ از برخی یعنی مناسب یکدیگرید در نسب
چه پدر همه شما آدم است و با مشترکید در ایمان و اسلام فَانكِحُوهُنَّ پس نکاح کنید کنیزان را بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ بدستوری خداوندان ایشان چه ایشان مملوک دیگری
اند وَآتُوهُنَّ و بدهید کنیزان نکاح کرده شده أُجُورَهُنَّ مزدهای ایشان را یعنی مهرهای ایشان باذن اهل ایشان بایشان رسانید و یا مراد مهر است و دادن
بصاحبان ایشان بِالْمَعْرُوفِ به نیکوئی یعنی بی اهمال و تعلل و نقصان مُحْصَنَاتٍ در حالتی که این کنیزان نگاهدارنده فرج خود باشند غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ نه زنا کنندگان
باشکارا وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ و نه فراگیرندگان دوستان بپنهانی فَإِذَا أُحْصِنَّ پس آنهنگام که ایشان نگاهدارنده اند فرج خود را از حرام بسبب تزوج و
حفص بضم همزه و کسر صاد میخواند یعنی هنگامی که شوهر کرده شدند فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ پس اگر بیارند بعد از این بزنا فَعَلَيْهِنَّ پس بر ایشان لازم بود
نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ نیمه از آنچه لازم است زنان آزاد بی شوهر مِنَ الْعَذَابِ از حدی که خدای مقرر کرده حد زن آزاد بی شوهر صد تازیانه است پس
از کنیزان پنجاه تازیانه باشد ذَٰلِكَ این نکاح کنیزان لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ برای کسی است که ترسد از رنج سخت یعنی از مشقت آنکه در زنا افتد مِنكُمْ از
شما وَأَن تَصْبِرُوا و اگر صبر کنید از نکاح کنیزان خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر است مر شما را بجهت آنکه تا سرزنش نکنند بآنکه کنیز غیر را خواسته و سرزنش ولد او نیز نکنند
بآنکه او ولد کنیز غیر است و از انس روایتست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که خواهد نزد خدا رود پاک و پاکیزه باشد باید که زن آزاد را بخواهد که زن
آزاد صلاح خانه بود و کنیز سبب خرابی وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است مر چیزی را که قبل از این آیه از بندگان صادر شده از خلاف این احکام و یا مر کسی را که صبر نتواند کرد از نکاح
کنیزان رَّحِيمٌ مهربان برخصت دادن نکاح بندگان يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدای لِيُبَيِّنَ لَكُمْ تا بیان کند برای شما احکام حلال و حرام را وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ
و راه نماید شما را براههای کسانی که بودند مِن قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی ابراهیم و اسمعیل ع یا روش پیشینیان که از اهل حق بودند تا بطریق ایشان سلوک
کنید وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ و باز گردد بر شما بتخفیف احکام و آمرزش آثام و یا ارشاد کند شما را بمنع شما از معاصی و یا بچیزی که کفاره سیئات شما باشد وَاللَّهُ عَلِيمٌ

و خدای داناست بمصلحت شما در آنچه فرموده از احکام حَکِیمٌ درست کردار و راست گفتار در هرچه حکم کند وَاللَّهُ یُرِیدُ و خدا میخواهد أَنْ یَتُوبَ عَلَیْکُمْ آنکه
قبول کند توبه را بر شما یعنی دلالت کند بچیزی که سبب توبهٔ شما گردد تکرار از جهة تأکید است وَیُرِیدُ الَّذِینَ و میخواهند آنانکه از سر غفلت یا از روی عناد
یَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ پیروی میکنند آرزوهای نفس خود را أَنْ تَمِیلُوا آنکه میل کنید از راه راست مَیْلًا عَظِیمًا میل کردنی عظیم که بمحرمات ارتکاب نمائید
و در روایت آمده که چون آیت تحریم خواهرزاده و برادرزاده نازل شد یهود زبان اعتراض گشوده گفتند که نکاح دختر عمه و دختر خاله حلالست با آنکه خاله و عمه
حرام اند پس که خواهر حرام است خواهرزاده چرا حرام باشد و بدین شبهه خواستند که اهل اسلام را بجانب باطل میل دهند این آیه نازل شد که خدای میخواهد که شما
را توبه دهد و یهود آن میخواهند که شما را از راه راست بگردانند یُرِیدُ اللَّهُ میخواهد خدای أَنْ یُخَفِّفَ عَنْکُمْ آنکه سبک گرداند از شما در احکام نکاح
و سختگیری نکند بر شما و لهذا مشروع ساخت برای شما نکاح دختر عمه و دختر خاله و کنیز و غیره و امثال آن وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ و آفریده شده است آدمی
ضَعِیفًا ناتوان و عاجز از کشیدن بار تکلیف لاجرم آن را بروی سبک گردانیدیم از محض فضل و لطف خود و چون حق تعالی بیان تحریم زنان نمود بر غیر وجوه
مشروعه در عقب آن بیان تحریم اموال میفرماید در وجوه باطله و میفرماید که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده‌اید لَا تَأْکُلُوا أَمْوَالَکُمْ مخورید مالهای
خود را یعنی اموال یکدیگر را بَیْنَکُمْ در میان خود بِالْبَاطِلِ بآنچه حرام و ناروا باشد در شریعت چون غصب و ربا و قمار و خیانت و دزدی و یا بعقود باطله و یا
بدعوی باطل و گواه زور حاصل که بناحق در اموال یکدیگر تصرف نکنید إِلَّا أَنْ تَکُونَ تِجَارَةً مگر آنکه باشد جهت تصرف بازرگانی یا معامله که صادر شده
باشد عَنْ تَرَاضٍ مِنْکُمْ از خشنودی و خوشدلی هر یک از شما که عقد کنند کالا بند وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ و مکشید بناحق و ناروا نفسهای خود را یعنی اهل
دین خود را چه همه مؤمنان از روی حقیقت در حکم نفس واحد اند إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای کَانَ بِکُمْ هست بشما ای مؤمنان رَحِیمًا مهربان و امر و نهی که میفرماید از غایت
رحمت است وَمَنْ یَفْعَلْ ذَلِکَ و هر که بکند آنچه مذکور شد از محرمات عُدْوَانًا از روی تعدی و در گذشتن از حق وَظُلْمًا و از وجه ستم و بیداد مراد بتعدی
تعدی است بر غیر و بظلم ظلم بر نفس خود یا آنکه خود را در معرض عذاب در آرد فَسَوْفَ نُصْلِیهِ پس زود باشد که در آریم او را نَارًا در آتشی عظیم که دوزخ است وَکَانَ
ذَلِکَ و هست این در آوردن در آتش دوزخ عَلَى اللَّهِ یَسِیرًا بر خدای سهل و آسان إِنْ تَجْتَنِبُوا اگر اجتناب کنید و دور شوید کَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ از گناهان
بزرگ که نهی کرده شده اید از آن یعنی خدای شما را از آن نهی کرده نُکَفِّرْ عَنْکُمْ در گذرانیم و عفو کنیم از شما سَیِّئَاتِکُمْ گناهان خورد شما را یعنی اجتناب کبائر شما
کفارات ارتکاب صغائر گردانیم و هر صغیره که از شما صادر شده باشد از نمازی تا نمازی یا از رمضان تا رمضان دیگر او شما در گذرانیم و عفو کنیم چنانکه در حدیث
ثابت شده وَنُدْخِلْکُمْ و در آریم شما را مُدْخَلًا کَرِیمًا در آوردنی در موضع بزرگ و شریف که بهشت است ابو هریره(?) روایت کند روزی رسول صلی الله علیه
و آله بر سر منبر بود فرمود که بآن خدای که جان من در دست اوست و این کلمه را سه بار تکرار کرد و بعد از آن گفت که هیچ بنده نباشد که او پنج نماز بگذارد و ماه
رمضان را روزه دارد و از گناهان اجتناب کند مگر که درهای بهشت برای او بگشایند پس این آیه را بخواند که ان تجتنبوا تا آخر و کبیره گناهی است که در قرآن و یا حدیث حدی
و عقوبتی معین بر آن مقرر شده باشد مانند شرک بخدا و زنا و لواطه و شرب خمر و ربا و عقوق والدین و قمار و فرار از جنگ کفار و رد حکم امام و قتل بناحق
و فرار از جنگ کفار و خوردن مال یتیمان و دشنام بزنا و سحر و گواهی بزور و نومید شدن از رحمت خدای و ایمن شدن از عقوبت او و آورده اند که ام سلمه رضی الله عنها
بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسانید که مردان شرف جهاد دارند و زنان از آن ثواب محروم اند و مردان با وجود کسب غنیمت و قوت تحصیل کسب مال میراث را
دو برابر زنان میبرند و زنان با ضعف حال و کثرت احتیاج نصف نصیب مردان میگیرند کاشکی ما در دایرهٔ مردان جای بودیمی تا از ثواب جهاد و نصیب میراث بهره‌مند
میبودیمی آیه آمد که وَلَا تَتَمَنَّوْا و آرزو مبرید مَا فَضَّلَ اللَّهُ آنچیز را که خدای تعالی افزونی داده به بدان چیز از مال و جاه بَعْضَکُمْ برخی از شما که مردانند عَلَى بَعْضٍ بر برخی
دیگر که زنانند چه شاید که خیر شما در عدم آن باشد لِلرِّجَالِ نَصِیبٌ مر مردان را بهره ایست مقرر مِمَّا اکْتَسَبُوا از ثواب آنچه کسب کرده اند چون جهاد و سایر اعمال
خیر وَلِلنِّسَاءِ نَصِیبٌ و مر زنان را نصیبی است مقرر مِمَّا اکْتَسَبْنَ از ثواب آنچه کسب کرده اند چون عفت و اطاعة شوهران و چون هر یک نصیبی معلوم
دارند در وی بهره دیگری مبرید وَاسْأَلُوا اللَّهَ و بخواهید از خدای و طلب کنید مِنْ فَضْلِهِ از کرم و بخشش او تا مقاصد شما بحصول پیوندد و سفیان
عیینه گفته که خدای تعالی ما را امر نکردی بسؤال کنیم الا بجهة آنکه اجابت کند سائل را از فضل خود محظوظ سازد و اگر عطا را دوست نداشتی ما را بسؤال
امر نفرمودی پس طلب فضل او کنید تا بشما بدهد إِنَّ اللَّهَ کَانَ بدرستیکه هست خدای بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمًا بهمه چیزها دانا پس میداند که مستحق فضل او کیست و هر
در هر که دهد چنان باید و جز آن نشاید مرویست که در زمان جاهلیت فرزندان اجنبی را پسر خود میخواندند و او را در میراث داخل و شریک میگردانیدند حق تعالی
از آن نهی نمود و فرمود که وَلِکُلٍّ و برای هر شخص جَعَلْنَا معین کردیم مَوَالِیَ میراث خواران را که بجهة خویشی تصرف کنند در نصیب خود مِمَّا تَرَکَ الْوَالِدَانِ
از آنچه باز گذارند پدر و مادر وَالْأَقْرَبُونَ و خویشاوندان نزدیک و آورده اند که در جاهلیت چنان بود که دست بر دست یکدیگر نهاده با یکدیگر عهد
میکردند و هر یک از متعاقدین میگفت که دوست من دوست تست و دشمن تو دشمن من تو از من میراث بری و من از تو و تو عاقلهٔ من باشی و من عاقلهٔ تو
و این سخنان را بسوگند مؤکد میساختند و بواسطهٔ این هر یک میراث شش یک میراث یکدیگر میگرفتند چون آیه نازل شد یکی از صحابه گفت یا رسول الله جمعی از ما هم عهد
یکدیگر کرده اند و باخذ میراث یکدیگر پیمان بسته اند حکم الهی در باب پیمان ایشان واقع شد این آیه آمد که وَالَّذِینَ عَقَدَتْ و آن کسانیکه عقد سوگند بسته است
أَیْمَانُکُمْ دستهای شما با ایشان فَآتُوهُمْ پس بدهید ایشان را نَصِیبَهُمْ بهرهٔ ایشان را که شش یک است و حکم این آیه بآیه اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله
منسوخ گشت باین معنی که ذوی الارحام باشند میراث بایشان رسد إِنَّ اللَّهَ کَانَ بدرستیکه خدای هست عَلَى کُلِّ شَیْءٍ بر همه چیزها شَهِیدًا گواه بر عهد و میثاق و سوگند
شما آورده اند که حبیبه زوجهٔ سعد بن ربیع انصاری ناشزه شد شوهرش در غایت اضطراب طپانچه بر روی وی زد و وی دعوی شکایت پیش پدر برد با اتفاق پدر بعد

حضرت

حضرت صلی الله علیه و آله رفتند قصه را بعرض رسانیدند این آیه آمد **الرِّجَالُ قَوَّامُونَ** مردان کارگذارانند و ایستادگان **عَلَى النِّسَاءِ** بر زنان و قائم بامور معاش ایشان مانند قیام نمودن حاکمان بر رعیت **بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ** بسبب آنچیزیکه تفضیل کرده خدای و افزونی داده **بَعْضَهُمْ** بعضی را از ایشان که مردانند **عَلَى بَعْضٍ** بر بعضی دیگر که زنانند و تفضیل مردان بکمال عقل است و علم و تدبیر و بجهاد و کمال صوم و صلوة جمعه و خطبه و نماز عید و قضا و شهادت در حدود و قصاص و زیادتی میراث و امثال آن و اینکه انبیا و ائمه و خلفا از میان مردانند و همه فضایل اشرف و اکمل است **وَبِمَا أَنْفَقُوا** و دیگر فضیلت دادن مردان را بر زنان بسبب آنچیزیکه نفقه میکنند بر زنان **مِنْ أَمْوَالِهِمْ** از مالهای خویش در مهر و نفقه **فَالصَّالِحَاتُ** پس زنان شایسته حال **قَانِتَاتٌ** فرمانبردارانند مر خدای را و قیام نمودن بحقوق شوهران و غیر آن **حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ** نگاهدارانند نزد غایب شدن شوهران یعنی در غیبت شوهران رعایت کنند کار عفت و عصمت خود و ضبط اموال ایشان **بِمَا حَفِظَ اللَّهُ** بنگاه داشتن خدای ایشان را بوسیله امر بحفظ غیب و ترغیب ایشان در آن بوعد و وعید و بتوفیق ایشان را در آن از حضرت رسالت مرویست که بهترین زنان زنیست که چون در او نگری شاد شود و اگر او را کاری فرمائی فرمان تو برد و چون از تو غایب شود حفظ الغیب را رعایت کند در مال تو و نفس خود بعد از آن این آیه تلاوت فرمود **وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ** و آن زنانی که می‌ترسید نافرمانی و تسلط ایشان بر شما بظهور اسباب و علامات آن **فَعِظُوهُنَّ** پس پند دهید ایشان را بسخنانی که دل ایشان را نرم کرداند و بیاموزید ایشان را از حقوق زن با شوهر **وَاهْجُرُوهُنَّ** و ببرید و بکناره روید **فِي الْمَضَاجِعِ** در خوابگاهها یعنی در یک جامه خواب مباشید یا پشت بر ایشان کنید و گویند این کنایه است از ترک جماع **وَاضْرِبُوهُنَّ** و بزنید ایشان را که عضو ایشان شکسته نشود و زخم نکند **فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ** پس اگر فرمان برند شما را و از نشوز باز ایستند **فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ** پس مطلبید بر ایشان **سَبِيلًا** راه توبیخ و سرزنش یعنی بعد از فرمان برداری و توبه از نشوز دست از ایشان باز دارید **إِنَّ اللَّهَ كَانَ** بدرستیکه خدای هست **عَلِيًّا** برتر از آنکه بر ایشان ظلم واقع شود **كَبِيرًا** بزرگتر از آنکه مظلوم را فرو گذارد پس از او بترسید و حذر کنید **وَإِنْ خِفْتُمْ** و اگر ترسید بجهت ظهور علامات نشوز از احکام شرع **شِقَاقَ بَيْنِهِمَا** ناسازگاری و خلاف میان مرد و زن **فَابْعَثُوا** پس برانگیزانید از برای دفع نشوز **حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ** میانجی کننده که صلاحیت حکم داشته باشد از قبیله مرد **وَحَكَمًا** و میانجی کننده دیگر که صلاحیت حکم داشته باشد **مِنْ أَهْلِهَا** از قبیله و اقربای زن تا او نیز ما فی الضمیر زن را از طلب صحبت زن و میل و فرقت او دانند چه خویشان شناساترند بر احوال و این بر وجه سنت است چه اگر اجنبی را برای حکومت نصب کنند جایز است **إِنْ يُرِيدَا** اگر خواهند هر دو حکم **إِصْلَاحًا** بصلاح آوردن کار مرد و زن **يُوَفِّقِ اللَّهُ** سازگاری افکند خدای **بَيْنَهُمَا** میان شوهر و زن و یا اگر شوهر و زن اراده اصلاح نمایند و دفع خلاف و نزاع خدای تعالی الفت افکند میان ایشان **إِنَّ اللَّهَ كَانَ** بدرستیکه خدای هست **عَلِيمًا** دانا بمصالح شوهر و زن **خَبِيرًا** آگاه بمقاصد حکمین یا زوجین و چون تحقق داد این آیات امر بدان کرد به حسن معاشرت در میان ایشان و در حقوق ازواج و عیال و این بدون عبادت و سجانه بر وجه وحدانیت و تنزیه او از شرک در عبودیت متمشی نبود از این جهت بعد از این امر توحید نموده فرموده که **وَاعْبُدُوا اللَّهَ** و پرستید خدای را بوحدانیت **وَلَا تُشْرِكُوا** و انباز مگیرید **بِهِ شَيْئًا** بوی چیزی را از بتان و غیر آن **وَبِالْوَالِدَيْنِ** و نیکوئی کنید بپدر و مادر خود **إِحْسَانًا** نیکوئی کردن بقول و فعل **وَبِذِي الْقُرْبَى** و بخویشان نزدیک بصله رحم **وَالْيَتَامَى** و به یتیمان بدل نوازی و سازگاری و عطا **وَالْمَسَاكِينِ** و بدرویشان که بر قوت سال قادر نباشند بانواع صدقات **وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَى** و بهمسایگان خویشاوند که هم حق همسایگی دارند و هم حق خویشی بشفقت و مرحمت **وَالْجَارِ الْجُنُبِ** و همسایه بیگانه یعنی آنکه خویشی ندارد و آن همسایه دور است در صحیح مسلم بروایت انس وارد شده که به بهشت نرود بنده که همسایه از شر او ایمن نباشد **وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ** و دیگر نیکوئی کنید با هم پهلوی خود یعنی همنشین و هم صحبت و این میتواند بود که رفیق سفر باشد یا شریک در علم آموختن یا همنشین در مسجد و مجلس و یا زوجه و یا خادم و غیر آن و نیکوئی با او حق صحبت طلب میکند و بنای او بر مهربانی است **وَابْنِ السَّبِيلِ** و رهگذری یا غریبی اگرچه در شهر خود غنی باشند **وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ** و با بندگان و پرستاران که در دست تصرف شمااند بشفقت و مرحمت و حسن انفاق **إِنَّ اللَّهَ** بدرستیکه خدای **لَا يُحِبُّ** دوست نمیدارد **مَنْ كَانَ مُخْتَالًا** هر که خرامنده و متکبر که ننگ دارد از والدین و همسایه و بندگان و با ایشان نیکوئی نکند **فَخُورًا** نازنده خود ستاینده که تفاخر کند بر ایشان و حقوق ایشان را با ایشان نرساند مرویست که مردی نزد پیغمبر خدا آمد و گفت یا رسول الله دلم سخت شده است و از بیرحمی دق دوکشته فرمود که با مادر و پدر نیکوئی کن و مسکینان را طعام ده و دست برسر یتیمان فرود آور و با همسایگان خویش و بیگانه عطا کن و ایشان را مهربان گفت یا رسول الله حق همسایه بر همسایه چه چیز است فرمود که از حقوق او است که اگر ترا بخواند اجابت کنی و دست گیری و کمک و اگر قرض خواهد بدهی و اگر مصیبتی بدو رسد تعزیت کوئی و اگر بیمار شود بعیادت حاضر شوی و دیوار بیالای دیوار او بلند نسازی و دیگر نیز بخانی و منع مطبوخ خود بعد از آن فرمود که همسایه سه طایفه اند یکی آنست که او را سه حق است و یکی را دو و دیگری را یک قسم همسایه مسلمان است که او را قرابتی باشد با تو چه او را هم حق قرابت است و هم حق اسلام و دوم همسایه مسلمان که حق همسایگی و حق اسلام دارد سیم همسایه کافر که همین حق همسایگی دارد و از انس از آنحضرت روایت کرده که هر که آزار همسایه کند آزار من کرده و هر که آزار من کند آزار خدای کرده و بعد از آن فرمود که همیشه جبرئیل مرا وصیت میکرد در حق همسایه تا گمان بردم که او را میراث او رسد از آنجهت بعد از آن در صفت ایشان میفرماید که **الَّذِينَ يَبْخَلُونَ** یعنی دوست ندارد خدای آنان را که بخل میورزند و حقوق مال را بمستحقان نمی رسانند **وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ** و امر میکنند مردمان را **بِالْبُخْلِ** بخیلی یعنی منع ایشان میکنند از حقوق واجبه **وَيَكْتُمُونَ** و میپوشند از خلق **مَا آتَاهُمُ اللَّهُ** آنچه خدای داده است بدیشان **مِنْ فَضْلِهِ** از فضل خود که اغنا است **وَأَعْتَدْنَا** و آماده کرده ایم **لِلْكَافِرِينَ** برای کسانی که کافر نعمتند و ادای حقوق مالیه نمی کنند و منع مردمان نیز میکنند از دادن بتصدیق **عَذَابًا مُهِينًا** عذابی خوار کننده که عذاب دوزخ است **وَالَّذِينَ** دوست ندارد خدای آنان را که **يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ** نفقه میکنند مالهای خود را **رِئَاءَ النَّاسِ** برای دیدن مردمان و ملاحظه ناموس و اظهار سخاوت خود تا مردمان تحسین ایشان کنند و گویند ایشان با سخاوتند

مشرکان مکه اند که بدشمنی حضرت رسالت لشکرها جمع میکردند و لا یؤمنون و نمی گروند از روی حقیقة بالله بخدای یعنی بوحدانیت او و لا بالیوم الآخر و نه بروز
بازپسین که قیامتست و من یکن الشیطان و هر که باشد دیو سرکش یعنی ابلیس و اعوان او له قرینا مر او را همنشین و یار فساء قرینا پس بد همنشین است
ابلیس چه او خواننده مردمانست بکفر و معصیت و ماذا علیهم و چه چیز بودی بر کافران یعنی چه زیان داشتی مر ایشان را لو آمنوا بالله اگر ایمان آوردندی بخدای و
الیوم الآخر و بروز قیامت و جزای اعمال را تصدیق کردندی و انفقوا و بیرون کردندی حق خدای را بدون غرض ریا مما رزقهم الله از آنچه روزی داده است
خدای ایشان را و کان الله بهم و هست خدای بایشان یعنی بافعال و اقوال ایشان علیما دانا پس جزا فراخور اقوال و افعال ایشان خواهد داد ان الله لا یظلم بدرستی
که خدای ستم نکند مثقال ذرة هم سنگ ذره و ذره چیزیست که بشعاع آفتاب که از روزن در افتد در هوا ظاهر شود و از او خردتر نیست و حقیقة این
سخن مبالغه است در نفی ظلم و ان تک و اگر باشد مثقال ذره حسنة نیکی در دیوان بنده مؤمن یضاعفها افزون گرداند ثواب آنرا اضعاف مضاعفه و
یؤت من لدنه و بدهد خدای از نزد خود زاید بر ثواب علی مضاعفه [illegible] باستحقاق آنکه اجرا عظیما عطائی بزرگ [illegible] ابو عثمان هندی گوید که
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حقتعالی بنده مؤمن را بیک حسنه ثواب هزار حسنه بدهد مرا ازین عجب آمد [illegible] فرمود که حقتعالی بنده
مؤمن را بیک حسنه دو هزار حسنه ارزانی فرماید و اگر [illegible] این آیه بخوان که ان الله لا یظلم مثقال ذرة و ان تک حسنة یضاعفها و یؤت من لدنه اجرا عظیما
و معلومست که آنچه حق تعالی از اجر عظیم گوید قدر او را غیر او سبحانه نداند و چون او سبحانه ذکر قیامت کرد و بیان احوال مؤمنان در عقب آن وصف حال منکران میفرماید
که فکیف پس چگونه باشد و چه باشد حال کفره و ظلمه اذا جئنا وقتی که بیاریم من کل امة از هر گروهی از امم گذشته بشهید گواهی و آن پیغمبر ایشان خواهد
بود که بر افعال قبیحه و عقاید فاسده ایشان گواهی خواهد داد و جئنا بک و بیاریم ترا ای محمد علی هؤلاء بر این گروه که امت تواند شهیدا گواه تا گواهی دهی
بر ایشان بجهت علم تو بر عقاید ایشان یومئذ در آن روز که گواهی در آن واقع شود یود الذین کفروا دوست دارند آنانکه کافر شدند بخدای و عصوا الرسول
و نافرمانی کردند رسول را لو تسوی آنکه راست کرده شود بهم الارض بدیشان زمین یعنی دفن کنند ایشان را و خاک بر بالای ایشان بریزند و چون
مردگان ایشان را هرگز زنده نسازند و لا یکتمون الله و نپوشند یعنی نتوانند که از خدای بپوشانند حدیثا سخنی را [illegible] که انبیا و ائمه و ملائکه و اعضای
ایشان و مکان و زمان بر ایشان گواهی دهند و چون حقتعالی در آیه ما تقدم امر کرده بندگان را بعبادة در عقب آن ذکر اعظم عبادت میفرماید که نمازست و میفرماید
که یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه گرویده اید بخدا و رسول لا تقربوا الصلوة نزدیکی مکنید یعنی مرتکب نماز مشوید و انتم سکاری و حال آنکه مستان
باشید از خمر و سایر مسکرات و روایت کرده اند که در وقتی جمعی از صحابه در خانه عبد الرحمن بن عوف بشرب خمر اشتغال داشتند و در زمان بیهوشی صدای اذان شام بگوش ایشان
رسید بنماز برخواستند و امام ایشان که عبد الرحمن بود از غایت مستی در سوره کافرون حرف لا را که در چهار موضع است حذف کرد این آیه نازل شد که بنماز نزدیکی منمائید
در حالتیکه مست باشید حتی تعلموا تا وقتیکه بدانید ما تقولون آنچه را که میگوئید در نماز و لا جنبا و نزدیکی مکنید در حالتیکه جنب باشید الا عابری سبیل
مگر که روندگان باشید در راه و شما را آب نبود در آن محل پس بتیمم نماز توانید گذارد و نزد بعضی مراد بصلوة مواضع صلوة است که مساجد است و عابری سبیل
گذرندگانند و معنی آنستکه مست در مسجد مروید و نه در حالة جنابة و بر این تقدیر میفرماید که در حالت جنابت نماز مگذارید یا بمسجد مروید حتی تغتسلوا تا وقتی
که غسل کنید مگر وقت نایافتن آب که آنهنگام تیمم کافیست و ان کنتم و اگر باشید در وقت جنابت مرضی بیماران مراد بیماریست که در آن خوف استعمال باشد چه در آن وقت
استعمال آب جایز نیست او علی سفر یا باشید بر جناح سفر یعنی در سفر آب نیابید او جاء احد منکم یا بیاید یکی از شما من الغائط از حدثی که برون می آید از پیش و پس
و غایط بمعنی زمین است که منخفض باشد و تسمیه حدث بغایط از جهت آنستکه در غالب احوال در گودی زمین واقع شود او لامستم النساء یا بسوده باشید زنان را از کنایة
از جماع فلم تجدوا ماء پس نیابید آب را فتیمموا پس قصد کنید صعیدا طیبا طاهر زمین را اعم از آنکه خاک باشد یا سنگ فامسحوا پس مسح کنید بباطن هر دو دست
خود که بر زمین زده باشید بوجوهکم روی خود را یعنی پیشانی و هر دو ابرو و جبین تا طرف بینی اسفل و ایدیکم و دستهای خود را تا زند ان الله کان بدرستی که
خدای هست عفوا غفورا درگذرنده از شما یعنی تکلیف را برنداشته است که تیمم کنند و بجهت کثرت عفو و مغفرت اوست که تکلیف بر شما آسان کرد و اینده رخصت
تیمم داده که جواز تیمم مخصوص این امت است بجهت تسهیل امر ایشان چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که تفضیل داده اند ما را بر مردمان سابق بسه چیز زمین را مسجد
ما گردانیدند و خاک آنرا برای ما طهور ساختند و صفهای ما را در نماز مانند صفوف ملائکه گردانیدند و چون حقتعالی احکامی بود که واجبست عمل بآن در عقب آن تخویف
مردمان کرد از مخالفة آن بعدم [illegible] بسبیل تعجب که الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب داده شده اند بهره از علم تورات
مراد علماء یهود اند که یشترون الضلالة میخرند گمراهی یعنی بدل میکنند هدایت را بضلالة هدایت ایشان آن بود که بصفات مصطفی عارف بودند و ضلالة آنکه
بعد از بعثت آنحضرت انکار وی نمودند از روی عناد و استکبار و یریدون و میخواهند این گمراهان از روی حسد و عداوة ان تضلوا السبیل آنکه شما نیز ای مؤمنان
گم کنید راه راست که طریق اسلامست والله اعلم و خدای داناترست باعدائکم بدشمنان شما که یهود اند و شما را خبر داد بعداوة ایشان پس از ایشان حذر کنید و
کفی بالله و بس است خدای نصیرا [illegible] من الذین هادوا و بعضی از کسانیکه
یهودی شده اند یحرفون الکلم میگردانند کلمها را و تغییر میدهند عن مواضعه از جاهای خود [illegible] تغییر نعت پیغمبرست و نوشتن عبارات در موضع آن [illegible]
[illegible] سؤال کرده بودند قبول میکردند [illegible]
آنحضرت که جدا می شدند جواب آنحضرت را متغیر میساختند [illegible]
تحریف میکنند و یقولون و میگویند از روی عناد سمعنا شنیدیم قول ترا و عصینا و نافرمانی کردیم امر ترا [illegible]

و کافی [illegible] خدای دوست [illegible] و کفی بالله نصیرا [illegible]

سمعوا

معنا میکردند و در خفیه بلفظ عصینا لب میگشودند و دیگر میگفتند که واسمع غیر مسمع بشنو در حالتی که غیر شنوده باشی این کلمه ایشان دو وجه دارد مدح و
ذم وجه ذم آنکه قصد ایشان بآن این بود که بجهت کری یا موت گوش تو چیزی نشنود و وجه مدح آنکه بشنو قول ما را که هرگز بتو هیچ مکروهی شنوانیده نشود پس بود
این وجه مدح را پرده نفاق میساختند و مقصود ایشان وجه ذم بود و بر همین قیاس میگفتند و راعنا و در ما نگر در حال ما و عنایت کن این کلمه نیز احتمال دو وجه دارد وجه مدح
عنایت حال ما کن و وجه ذم داشتن نکرا و در امثال ما بر نمی ساختند براعونا که کلمه عبرانی است و بآن یکدیگر را دشنام میدهند و یا از او قصد رعونت و حمق میکنند یعنی احمق و
بی عقل لازم تو باد پس میپیچانیدند بآن زبان گفتار که با پیچانیدنی بالسنتهم بزبانهای خود بآن معنی که آن را صرف میکردند بآنچه مقابل دشنام است وطعنا فی الدین
و طعن و قدح میکردند در دین اسلام طعن در وی استهزا و سخریه در جمله میگفتند که دینی که پیغمبران انبیا منسوبند معلوم نیست که چه دینی خواهد بود و حال آنکه بر سبیل انبیا
موسی معترف بودند ولو انهم قالوا و اگر ایشان گفتندی که سمعنا شنیدیم سخن تو را واطعنا و فرمان برداریم امر تو را واسمع و بشنو سخن ما را وانظرنا
و نگاه کن بر ما یعنی ملاحظه کن حال ما را و توقف نما تا کلام تو را نیک بشنویم و بدانیم و بفهمیم لکان هر آینه بودی این گفتار خیرا لهم بهتر ایشان را از استهزای سید
انام و از طعن در اسلام واقوم و راست تر و صواب تر ولکن لعنهم الله ولیکن لعنت کرده حق تعالی ایشان را و از رحمت خود دور کرده بکفرهم بجهت کفر و شآمت
عناد و استکبار ایشان فلا یؤمنون پس ایمان نیاورند ایشان الا قلیلا مگر گروهی اندک و ضعیف که معتبر و معتد به نباشد و ایمان نسبت ببعض کتب انبیا دون بعضی
در اکثر تفاسیر آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله علمای یهود را چون ابن صوریا و کعب بن اسد طلبید و گفت ای گروه یهود از خدای بترسید و قدم در دایره
اسلام نهید من سوگند میخورم بخدای که شما میدانید که من بکلام و احکام که از خالق عالم آورده ام حقست و شما در تورات از حال من خبر داده و در آنجا با ایمان شما
من میثاق گرفته ایشان از روی عناد گفتند که ما نمیدانیم و نه از صفت تو و قرآن خبر داریم آمد که یا ایها الذین اوتوا الکتاب ای کسانیکه شما را کتاب داده
اند یعنی تورات آمنوا ایمان آرید و تصدیق کنید و بگروید بما نزلنا بآنچه فرو فرستادیم بر بنده خود که قرآنست مصدقا در حالتیکه باور دارنده و تصدیق کننده است
که قرآنست یعنی اصول احکام آن مطابق و موافق است لما معکم مر آنچیزی را که با شماست یعنی تورات پس ایمان بگروید من قبل ان نطمس وجوها پیش از آنکه
محو کنیم روها یعنی صورتهای ایشان را نیست سازیم تا اصلا نشان ابرو و چشم و لب و بینی و دهن بر آن نماند فنردها پس باز گردانیم آن روها را که ثابت و محو شده
علی ادبارها بر هیات قفاهای آن یعنی شکل ایشان را بصورت پس سر بدل سازیم و در تفسیر آورده که دستها و پایها و شکمها و پشتهای ایشان در مواضع خود باشند و
روهای ایشان در پس سر بود و آورده اند که چون این آیه نازل شد عبدالله بن سلام استماع آن کرده بخدمت حضرت رسالت شتافت ایمان آورد و چون این آیه را بر کعب الاحبار
خواندند گفت یا رب بخدا ایمان آوردم و اسلام قبول کردم او نلعنهم یا لعن کنیم و از رحمت خود دور کنیم ایشان را کما لعنا همچنانکه راندیم از رحمت اصحاب
السبت یاران روز شنبه یعنی آنانکه از فرمان خدا سر پیچیدند و روز شنبه بصید ماهی اشتغال نمودند مراد آنستکه جزای ایشان دهیم همچنانکه جزا دادیم بآن
اصحاب سبت را وکان امر الله و هست فرمان خدای در ایجاد شیء مفعولا کرده شده یعنی لا محاله واقع خواهد شد پس البته آنچه موعود شده اید بآن از وقوع
نشد اگر ایمان نیاورید و روایتست که چون این آیه یا عبادی الذین اسرفوا فرود آمد رسول خدای بر بالای منبر رفت و از ابر اصحاب خواند مردی بر پای خواست گفت یا
رسول الله و اگر چه شرک باشد حق تعالی پیامبر در رسول هیچ جواب نداد تا آنکه این مرد سه بار این کلمه را اعاده فرمود حق تعالی این آیه فرستاد که ان الله لا یغفر بدرستی
که خدای نمی آمرزد ان یشرک به این را که شرک آرند بدو یعنی شریک گیرند در عبادت او زیرا که حکم خدای نافذ گشته بر اهل شرک در دوزخ مخلد باشند کافرهم که
بصفت شرک بمیرند و یغفر و بیامرزد ما دون ذلک آنچه سوای آنست که گناهیست غیر از شرک بود خواه صغیره و خواه کبیره لمن یشاء مر هر کس که خواهد از روی تفضل
احسان و اگر بخواهد از روی تفضل و امتنان و اگر خواهد بعد از عمل و جزا نماید بقدر معصیت عذاب فرماید و فضل و عدل او بر وجه حکمت و مصلحت او ست ومن یشرک
بالله و هر که شرک آورد بخدای فقد افتری پس بدرستیکه افترا کرده باشد و بر بافته اثما عظیما دروغ بزرگی که بدان مستحق عذاب گردد گناهی که از آن توبه
نکرده بمیرد و چون مضمون این آیه که شرک مغفور نیست یهود از اکره پرستنده عزیر بودند و گوساله را معبود خود میدانستند امید عظیم حاصل شد انداختی
و جود گفتند که ما مشرک نیستیم بلکه خود را از خواص بارگاه الهی و مقربان درگاه او میدانیم حق تعالی انکار سخنان ایشان نموده بر نفسهای خود ثنا و فرود
برسبیل تعجب که الم تر آیا ندیدی بدیده بصیرت الی الذین یزکون انفسهم بسوی آنانکه از روی مفاخرت می ستایند نفسهای خود را بپاکیزگی و بیگناهی مروی است
که بحری بن عمرو و نعمان بن اوفی و مرحب بن زید اطفال خود را بنزد حضرت رسالت آوردند و گفتند این کودکان را هیچ گناهی هست حضرت فرمود که اینها بیگناهند سوگند
خوردند بخدای که ما نیز مثل ایشانیم زیرا که گناه ما شب را در روز محو میکنند و خطاهای روز ما را شب محو میکند حق تعالی فرمود که نفسهای شما اعتبار ندارد بل الله
خدای تعالی یزکی من یشاء پاکی یاد کند و بستاید هر کرا خواهد و مستحق آن داند ولا یظلمون و این گروه بنا حق خود را میستایند ستم رسیده نخواهند شد
بعقوبت فتیلا بمقدار رشته ضعیفی که در میان شکاف دانه خرما باشد غرض آنستکه ایشان عقوبت این گفتار و خود ستودن خواهند کشید از روی عدل نه بر وجه ظلم
انظر بنگر ای محمد در این یهود که از روی عناد کیف یفترون چگونه افترا میکنند و می بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را یعنی اینکه میگویند که
گناه ما را در روز محو میکند یا مثل این قول که نحن ابناء الله و احباؤه وکفی به و بسنده است آن افترا و نسبت ایشان بآن گفتار اثما مبینا گناهی ظاهر که بر
هیچکس پوشیده نیست یعنی همین گناه دلیل است بر استحقاق عذاب ایشان و آورده اند که چون بحکم الهی با جلای بنی نضیر صادر شد حیی بن اخطب با سلام
بن مشکم و کنانة بن ابی الحقیق در خیبر متوطن شدند و بعد از مدتی با هفتاد تن از اشراف قوم بمکه رفتند و ابوسفیان را با اتباع او و ابو حرب سالار تحریص کردند و
باتفاق گروهی از اکابر قریش به بیت الحرام در آمدند و در پس پردهای حرم پنهان شده و خانه کعبه را بسوگندهای مغلظه بر حرب اهل اسلام سوگند یاد کردند و نظام
آن مهم فارغ ساخته بمعاش و نشستند و در آن مجلس بعضی قریش کعب را گفتند که شما اهل کتاب پرسید که طریقه ما که ایشان را مهمانی کنیم و کعبه را معمور میداریم

و طواف میکنیم و صلهٔ رحم بجای میآوریم و بعبادت اصنام بطریق آبای خود مشغول میباشیم بهترست یا دین محمد که در این وقت ظاهر گردیده و بنیاد
دین تازه نهاده و دین پدران ما را باطل میداند و ما را کافر میخواند یهودان بعد از استماع این سخنان گفتند که دین شما حق ترست ابوسفیان گفت که ما بر اعتقاد شما وثوق
اعتماد خواهیم کرد که بتان ما را سجده کنید جهودان جبت و طاغوت را که بتان قریش بودند سجده کردند حق تعالی از عناد و مکابره و کفر ایشان خبر داد که الم تر ای ندیدی
و منگری الی الذین بسوی آنانکه اوتوا داده شده اند نصیبا من الکتاب بهره از توریة که بواسطه عداوة مسلمانان یؤمنون میگروند بالجبت و
الطاغوت بدین دو بت که با قریش است و یقولون و میگویند جهودان للذین کفروا برای کافران یعنی در حق ایشان که هؤلاء این گروه کفار قریش
اهدی هدایت یابنده ترند من الذین آمنوا از آنها که ایمان آورده اند یعنی پیغمبر و اصحاب و سبیلا از روی راه یعنی راه یافته ترند در دین و دین
ایشان قایم تر و طریق ایشان صواب تر اولئک آن گروه معاند متعصب کفر الذین آنانند که لعنهم الله دور کرده است خدای ایشان را از رحمت خود
و من یلعن الله و هر کرا خدای رانده و دور ساز از رحمت خود فلن تجد له پس نیابی تو او را نصیرا یاری که دفع عذاب کند از وی ام لهم آیا یهودان را
این کلام بر سبیل انکار است یعنی نیست ایشان را نصیب من الملک بهره از پادشاهی زعم یهودان بود که ایشان را پادشاهی و پیغمبری از غیر خود سزاوارترند
بدین سبب از متابعت عرب ننگ داشتند حق تعالی فرمود که ایشان را از پادشاهی بهره نیست و اگر فرضا از ملک و مال بهره مند شوند فاذا پس آنگاه که لا
یؤتون الناس ندهند مردمان را نقیرا آنمقدار که بر پشت دانه خرماست ام یحسدون الناس که چیزی بمردمان دهند بلکه حسد میبرند بمردمان
که قبایل عرب اند علی ما آتیهم الله بر آنچه خدای داده است بدیشان من فضله از فضل خود که آن کتابت و نبوت و بعثت رسول از ایشان در تفسیر اهل البیت
از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که مراد بناس محمد است و آل محمد و مراد بحاسدان آنانکه حسد بردند بر نبوة رسول و بر امامت آل اطهار او فقد آتینا پس بتحقیق
که ما عطا کردیم آل ابراهیم اولاد ابراهیم را که موسی و عیسی و داود و محمد است الکتاب کتاب توریت و زبور و انجیل و قرآن والحکمة علم حلال و حرام را و
آتیناهم و دادیم ایشان را ملکا عظیما پادشاهی بزرگ که نبوت با مملکت یاری چنانکه یوسف و داود و سلیمان داشتند و در تفسیر اهل البیت بروایت از امام
محمد باقر علیه السلام مراد بال ابراهیم محمد است و اهل بیت او و مراد بکتاب قرآن و بحکمة نبوت و بملک عظیم امامة چه این در هیچ کس جمع نبود مگر در خاندان حضرت خاتم
الانبیاء صلوات الله علیهم اجمعین و عیاشی در تفسیر خود آورده باسناد خود از ابو الصباح کنانی نقل کرده که ابو عبدالله فرمود که ای ابو الصباح ما گروهی هستیم
که حق تعالی فرض نمود طاعت ما را بر شما و ماراست غنایم دار الحرب و ماراست خاصهای ملوک آن دار الحرب و ماراست خاصهای ملوک اهل دار الحرب در علم و ماییم
آنجماعت که بر ایشان حسد برده اند همچنانکه حق تعالی فرمود که ام یحسدون الناس تا آخر و بعد از آن فرمود که مراد بکتاب نبوت و مراد بحکمة فهم و قضا و مراد بملک عظیم
فرض طاعات ما بر شما فمنهم پس از یهودان من آمن به کسی هست که ایمان آورده بمحمد و منهم و از ایشان من صد عنه کسی هست که اعراض کرده از آنحضرت و
تصدیق نکرده بنبوت او و کفی بجهنم و بسنده است دوزخ سعیرا آتش افروخته برای عذاب کافران ان الذین کفروا بدرستیکه آنانکه پوشیدند
حق را و نگرویدند بآیاتنا بدلایل وحدانیت ما یا آیات قرآن یا معجزات پیغمبر سوف نصلیهم زود باشد که در آریم ایشان را نارا در آتش عظیم که در دوزخ
کلما نضجت هرگاه که پخته شود یا بسوزد جلودهم پوستهای ایشان بآتش بدلناهم بدل کنیم ایشان را جلودا غیرها پوستهای غیر پخته و سوخته شد
یا بوجهی که پوستهای سوخته را عود کنیم بر صورت دیگر لیذوقوا العذاب تا بچشند عذاب یعنی تا چشیدن عذاب ایشان دایمی باشد و در روایت آمده که در یکساعت
صد بار پوست ایشان را بدل کنند و از فضیل عیاض نقل است که آتش ایشان را هزار بار بخورد ان الله کان بدرستیکه هست خدای عزیزا غالب که کسی او را از
تعذیب کفار منع نتواند کرد حکیما دانا بعقوبت دوزخیان بر وجه حکمت و بعد از آن در وعده ابرار میفرماید که والذین آمنوا و آنانکه گرویدند بخدا و رسول
و عملوا الصالحات و بجای آوردند طاعتها بر وفق فرمان سندخلهم زود باشد که در آریم ایشان را جنات تجری بوستانهای که میرود من تحتها الانهار
از زیر درختان او جویها خالدین فیها در حالتیکه جاوید باشند بمونستان ابدا همیشه که هرگز بیرون نروند لهم فیها مر ایشان را در بهشتها باشد که در آن
بستانها بر انهار و اشجار باشد ازواج مطهرة زنان پاکیزه از حیض و نفاس و از جمیع چیزها که طبیعت از آن متنفر باشد و ندخلهم و در آریم ایشان را ظلا ظلیلا
در سایه پاینده که آفتاب آن را زایل نگرداند چه آفتاب در بهشت نباشد این کنایه است از آسایش و راحت و نعمت دایمی و در خبر است که در بهشت درخت باشد که سواره
در سایه او صد سال رود و طی نشود بعد از آن امر میفرماید بادای امانت و حکومت بعدل که موجب انتظام معاش و سبب رستگاری روز معادست و میگوید ان
الله یامرکم بدرستیکه خدای میفرماید شما را ان تؤدوا الامانات که ادا کنید امانتها را الی اهلها باهل امانت و خداوند آن و اذا حکمتم و دیگر امر میکند شما را
که چون خواهید حکم کنید بین الناس میان مردمان ان تحکموا بالعدل آنکه حکم کنید براستی و انصاف که بر نهج شریعت باشد و خالی از شایبه انحراف ان الله
بدرستیکه خدای نعما یعظکم نیکو چیزی پند میدهد شما را بآن که آن ادای امانت است و عدل در حکم ان الله کان بدرستیکه خدای هست سمیعا شنوا
باقوال شما بصیرا بینا با آنچه میکنید از ادای امانت و عدل در حکومت مرویست که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فتح مکه کرد عثمان بن طلحه که کلید دار خانه کعبه بود در
از بهر بست و بر بالای بام برآمد و از دادن کلید بحضرت امتناع نمود و گفت اگر میدانستم که محمد رسول خداست کلید باو میدادم امیر المؤمنین علیه السلام بفرموده
حضرت بر بالای بام کعبه برآمد و دست او را بپیچید و کلید را از وی بگرفت و در را بگشود و حضرت در اندرون در آمده دو رکعت نماز بگذارد و چون بیرون آمد عباس التماس
نمود که کلید خانه را باو عطا فرماید تا سقایت زمزم و سدانت خانه کعبه هر دو متعلق باو باشد این آیه نازل شد حضرت فرمود با امیر المؤمنین علیه السلام که کلید را بعثمان رد کند
امیر المؤمنین نزد او رفت و با عذر گشوده کلید را رد کرد وی گفت یا علی اول بعنف کلید را از من گرفتی و مرا دل رنجانیدی و اکنون ملاطفت میکنی فرمود که حق
تعالی آیه در شان تو فرستاده پس این آیه برا او خواند عثمان مسرور شد و گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان علیا ولی الله تعالی

جبرئیل نازل شد که امر حق تعالی چنان است که سدانت کعبه در اولاد عثمان باشد پس عثمان طلحه از حضرت صلوات اختیار نمود که کلید را ببرادر خود شیبه داد تا امروز کلید کعبه در
دست قوم او است و امام محمد باقر و جعفر صادق صلوات الله علیهما و زید بن اسلم و مکحول و زید بن حوشب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که مراد باین آیه
ائمه اند یعنی حق تعالی امر کرده است ائمه اثنی عشر را که امامت بر سبیل امانت مرتبه بعد مرتبه تسلیم کنند تا بصاحب الامر صلوات الله علیهم و نیز مرویست از اهل البیت علیهم السلام که دو آیه
در قرآن واقع شده یکی از برای امانت ماست و دیگری از برای شما آیه اول اینکه ان الله یامرکم تا آخر پس بر ما واجب است که ادای امانت کنیم بانچه در دست ماست و آیه که متضمن امانت است که بر شما لازم
است که اطاعت ما کنید در جمیع امر و نهی ما اینست که یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه گرویده اید اطیعوا الله فرمان برید خدای را در اوامر و اطیعوا الرسول
و فرمان برید رسول خدا را در احکام و اولی الامر منکم و اطاعت کنید خداوندان امر را از شما و نیز از امام محمد باقر و جعفر صادق صلوات الله علیهما مرویست که اولی الامر
ائمه معصومین اند از آل محمد که حق تعالی طاعت ایشان را واجب کرده است بر همه بندگان همچنانکه واجب کرده است طاعت خود و طاعت رسول خود را بر همه مکلفان و جایز نیست
که حق تعالی واجب گرداند اطاعت احدی را علی الاطلاق مگر که او بزیور عصمت آراسته باشد و باطن او همچو ظاهر او باشد و مامون باشد از غلط و امر بقبیح و این صفت در
که غیر از ائمه معصومین باشند بتحقیق نمی یابد و مؤید این است که حق تعالی میان ایشان و میان خود و رسول خود در حکم و طاعت تسویه فرموده و طاعت ایشان را مقارن ساخته
بطاعت خود و طاعت رسول خود پس همچنانکه حق تعالی از همه قبایح منزه است و رسول او از همه معاصی معصوم و مطهر است اولی الامر نیز باید چنین باشند و باتفاق بعد از
پیغمبر صلی الله علیه و آله غیر ائمه اثنی عشر معصوم نبوده اند پس مراد باولی الامر ایشان باشند نه غیر و دیگر آنکه اگر مراد باولی الامر علی العموم باشند لازم آید که هر حاکمی و عالمی
که بناحق حکم کند تابع او باید شد بجهت عموم لفظ اولوا الامر و این باجماع باطل است و احادیث صحیحه بر این دلالت میکند بر آنکه مراد باولوا الامر ائمه اثنی عشر اند و از جمله روایت
مشهوره متواتره است میان موافق و مخالف از جابر بن عبد الله انصاری که گفت من از رسول خدای پرسیدم که یا رسول الله من خدای و رسول او را شناختم اولوا الامر که
اند رسول فرمود که ایشان خلیفه های من اند و امامان اهل اسلام بعد از من اول ایشان علی بن ابیطالب است و بعد از آن حسن و بعد از آن حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی که در تورات
معروف است بباقر و تو او را در خواهی یافت چون او را ببینی سلام مرا باو برسان بعد از آن یک یک ائمه را نام برد تا آنکه بحجت قائم صلوات الله علیهم رسید فرمود او مردی باشد
نام او نام من بود و کنیت او کنیت من حجت خدا باشد و بقیه او سجاده در میان بندگان حق تعالی مشارق و مغارب را بدست او بگشاید و از شیعیان خود غایب گردد بوجهیکه
از غایب در آن زمان غایب شود و هیچکس تصدیق بوجود او نکند مگر مؤمنی که حق تعالی دل او را بایمان امتحان کرده باشد جابر گفت من گفتم یا رسول الله شیعیان در غیبت
او از او نفع گیرند فرمود آری مانند انتفاع مردمان بآفتاب اگر چه در زیر ابر باشد ای جابر او از مکنون سر خدا است و مخزون علم او این سخن را از من نگاهدار و بهیچ کس مرسان
مگر کسانیکه از اهل آن باشند جابر گفت چون مدتی برین بگذشت روزی نزد علی بن الحسین علیهما السلام نشسته بودم ناگاه پسری و محمد بن علی الباقر ع از حجره زنان بیرون
آمد در سن کودکی و گیسو در بر افکنده چون او را دیدم گوشت میان پوست من بلرزید او را گفتم یا غلام اقبل ای پسر روی بمن آور روی بمن کرد گفتم پشت بمن کن پشت
بمن کرد گفتم این شمایل رسول خدا است بخدای کعبه گفتم ای پسر اسم تو چیست گفت محمد گفتم پسر کیستی فرمود علی بن الحسین گفتم تن و جان من فدای تو باد همانا که تو باقری
گفت آری پیغام رسول خدای بگذار من از این قول حیران و متعجب شدم گفتم رسول خدای مرا بشارت داد که تو را دریابم گفت چون او را ببینی از من سلام برسان گفت
علی رسول الله ما دامت السموات و الارض و علیک یا جابر بما بلغت السلام سلام الهی بر رسول خدای باد مادام که زمین و آسمان باشد و بر تو باد پس هر روز بخدمت او
میرفتم و مسائل مشکله میپرسیدم روزی از من مسئله پرسید گفتم بخدا که من جرئت نکنم با آنچه رسول خدای مرا از آن نهی کرده و گفته که شما خلفای او باشید و حلیم ترین
مردم باشید بکودکی و داناترین مردم باشید ببزرگی امامان را تعلیم نمائید با ایشان چیزی میاموزید که ایشان عالمتر باشند امام فرمود که صدق جدی من این مسئله را از
تو بهتر میدانم مرا در کودکی علم و حکمت داده اند و این از فضل خدا است و برکت رسول در رساله حدائق الیقین در فضایل امیر المؤمنین آورده که از جابر روایتست
که از رسول خدای پرسیدم که یا رسول الله اولی الامر که حق تعالی طاعت ایشان را بطاعت خود پیوسته کرده اند چه کسانند فرمود که اولوا الامر خلفای من اند که بعد از من
خلفااند و اول ایشان علی بن ابیطالب است و عیاشی یوسف همدانی روایت کرده از ابی الحسن یحیی از ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس هلالی از علی بن ابیطالب که فرمود من از سید
انبیا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود که شریکان من کسانی اند که خدای تعالی طاعت ایشان را پیوسته کرده است بطاعت خود و بحق ایشان فرموده که اولی الامر منکم پس اگر
که نزاع واقع شود میان شما باید که در آن واقعه رجوع بقول خدا و رسول او اولی الامر کنید چون این سخن شنیدم از آنحضرت پرسیدم که یا رسول الله جزو مرا از اولی الامر
فرمود که ای علی تو اول ایشانی و از این احادیث و روایات صحیح معلوم شد اینکه بعضی از مخالفین تفسیر اولوا الامر بامرای لشکر کرده اند که پیغمبر جمعی لشکر باز تابع ایشان
کردانیده بجنگ فرستاده مانند خالد بن ولید و امثال او و از مخصوص نساخته اند بائمه معصومین بر وجه عناد و چگونه این صحیح باشد که از طریق شیعه و سنی بصحت
پیوسته که چون حضرت رسالت خالد ولید را بر بنی جذیمه فرستاد که ایشان را باسلام دعوت کند بقتال ایشان امر نفرمود خالد چون بآن قبیله رسید بواسطه دشمنی
که با ایشان داشت خلاف قول پیغمبر کرده با ایشان محاربه کرد چون این خبر را بحضرت عرض کردند آنحضرت بسیار پریشان و غمگین شد پس برخاست و روی مبارک بقبله آورد
و دستها برداشته متضرع این مناجات کرد که اللهم انی ابرء الیک مما فعل خالد بار خدایا من بیزارم از آنچه خالد ولید کرده بمعصیت پس اگر مرا متابعت عاصی امر
بعصیان تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و چون بدلایل قاطعه حکم ائمه معصومین صلوات الله علیهم عین حکم رسالتست چه ایشان نایبان آنحضرتند و حافظان و امینان
شریعت او اند پس بعد از این امر فرموده برجوع بخدا و رسول نزد منازعه در که اولوا الامر ذکر کرد و فرمود که فان تنازعتم پس اگر خلاف کنید فی شیء در چیزی
از امور دینیه فردوه الی الله پس باز گردانید آنرا بحکم خدای و الرسول و رجوع کنید برسول در زمان او و بسنت مطهره او که فرا گیرید از ائمه صادق
صلوات الله علیهم بعد از وفات او ان کنتم اگر هستید شما که تؤمنون بالله میگروید بخدای و الیوم الآخر و بروز رستخیز چه ایمان بخدا و قیامت
آنست که در منازعه بخدا و رسول رجوع نمائید ذلک این رجوع خیر بهتر است شما را و احسن تاویلا و نیکوتر روی عاقبت بدار آخرت و با این رجوع احسن

ازنا و یل شما برای خود بدون رد با صل که کتاب خدا است و سنت سید انبیا آورده اند که یهودی با منافقی خصومت افتاد بحاکمی که نزد او عرض مرافعه کنند محتاج گشتند
یهودی گفت که چون محمد رشوت نمی ستاند نزد او میرویم پس منافق را بحکم نبوت میکشید و منافق بحکم حکومت کعب اشرف میل مینمود عاقبت نزد حضرت رسالت آمدند
و حکم بر وفق مدعای یهودی صادر شد و این آیه در بارهٔ ایشان نازل شد که الم تر آیا ندیدی یعنی از روی تعجب نگاه کن الی الذین یزعمون بسوی آنانکه گمان میبرند انهم
آمنوا که ایشان گرویده اند بما انزل الیک بانچه فرستاده شد بتو یعنی قران وما انزل من قبلک و بانچه پیش از تو فرستاده شده از کتب انبیا ان یتحاکموا
میخواهند با وجود دعوی ایمان آنکه مرافعه کنند الی الطاغوت بسوی کسی که بغایت طاغی و باغی است مراد کعب اشرف است هر که حکم بباطل کند در این یریدون
حکم داخل است وقد امروا و بتحقیق که مامور شده اند مدعیان ایمان و همه مکلفان بدین مامور شده اند ان یکفروا به بانکه نگروند بحکم طاغوت ویرید الشیطان
و میخواهد دیو دور شده از رحمت ان یضلهم آنکه گمراه کرداند ایشانرا که مایل طاغوتند ضلالا بعیدا گمراهی دور که هرگز از آن براه راست رجوع نکنند از امیر المؤمنین
صلوات الله علیه و آله مرویست که هر حاکم که نه بر گفتار ما که اهل بیتیم حکم کند و طاغوت است پس این آیه بخواند که یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و بعد از آن فرمود
که بخدا سوگند که امة بحکومت نزد طاغوت رفتند و گمراه کرداند ایشانرا بجهة آنکه این بحکم بنا فتند الا ما و شیعه ما و غیر ایشان هلاک شدند واذا قیل لهم
و چون گویند منافقانرا که در وقت منازعه مرافعه تعالوا الی ما انزل الله بیائید بنزد او که خدای فرستاده است در کتاب خود والی الرسول و بجکسیکه پیغمبر
او میکند رایت المنافقین می بینی منافقانرا که از روی عناد یصدون عنک اعراض میکنند از تو صدودا اعراض کردنی از غایة عداوة فکیف
پس چگونه باشد و چه کنند اذا اصابتهم مصیبة چون برسد بدایشان عقوبتی بما قدمت ایدیهم بسبب آنچه از پیش فرستاده دستهای ایشان یعنی بانچه
ارتکاب نموده اند که مرافعه است بطاغوت و گویند که مراد بمصیبت قتل منافق بود ثم جاؤک پس بیایند بسوی تو و زبان باعتذار بکشایند یحلفون بالله
سوگند میخورند بخدا مضمون سوگند اینکه ان اردنا نخواستیم ما بعدول از مجلس حکم تو الا احسانا مگر نیکوئی که بالاحق شود نه بدی یا بجهة رعایة ادب را واز
بلند کردن در مجلس عالی ایشان تو مرافعه را بغیر تو عرض کردیم وتوفیقا و مگر موافق کردانیدن هر دو خصم و اصلاح کردن میان ایشان نه آنکه مخالفت تو بوده باشد
اولئک آن گروه منافقان و سوگند خورندگان بدروغ الذین یعلم الله آنکسانند که خدا میداند ما فی قلوبهم آنچه در دلهای ایشانست از نفاق فاعرض
عنهم پس روی بگردان از قبول عذر ایشان وعظهم و پند ده ایشانرا یعنی منع کن ایشانرا از نفاق و دروغ وقل لهم و بگوی مر ایشانرا فی انفسهم در باب نفسهای
ناپاک ایشان قولا بلیغا سخنی رسنده و اثر کننده در دلهای ایشان که از اعمال ایشان ذکر کنند و آن تهدید بدایشانست بقتل و هلاک یعنی بگو ایشانرا که اگر از این توبه نکنید
شما را بقتل رسانیم وما ارسلنا من رسول و نفرستادیم ما هیچ فرستاده به بندگان خود الا لیطاع مگر برای آنکه فرمان وی برند باذن الله بامر خدا پس
رسول خدای را عمل کنید نه بحکم طاغوت ولو انهم و اگر این منافقان اذ ظلموا انفسهم آن هنگام که ستم کردند بر نفسهای خود بنفاق و انکار حکم تو جاؤک
بیامدندی بحضرت تو از مرافعه بطاغوت پشیمان شدندی فاستغفروا الله پس طلب آمرزش کردندی از خدا بتوبه و اخلاص واستغفر لهم الرسول و آمرزش خواستی
برای ایشان رسول لوجدوا الله هر اینه یافتندی یعنی دانستندی خدای را توابا قبول کننده توبه گناهکاران رحیما مهربان بر آمرزش طلبان و گویند که این آیه در بارهٔ
دوازده منافق آمد که با یکدیگر باتفاق نفاق کردند حق تعالی رسول خود را از آن اخبار فرمود رسول صلی الله علیه و آله مجمعی ساخته و همه را حاضر کردانید فرمود از
شما دوازده کس بنفاق اتفاق کرده اند اگر برخیزند و استغفار کنند من برای ایشان شفاعت کنم هر چند رسول ص این کلام را اعاده میکرد هیچ کس از ایشان برنمیخاست
پس آنحضرت هر یک از آن دوازده را بنام و نسب طلب کرده ساخت و ایشانرا در میان مردمان رسوا کردانید گفتند یا رسول الله برای ما استغفار کن حق تعالی آیه فرستاد
رسول فرمود که اگر اول بار طلب آمرزش میکردید شما را می آمرزید چون نکردید اکنون شما را از نزد خدا و رسول راهی نیست پس بفرمود تا ایشانرا از
مسجد بیرون کردند و دیگر بار ایشانرا نزد خود راه نداد فلا پس چنانست که گمان برده اند که با وجود مخالفت ایشان حکم ترا ایمان داشته باشند وربک
سوگند میخورم بحق پروردگار تو که لا یؤمنون ایمان نخواهند داشت ایمان بر وجه حقیقة و راستی حتی یحکموک تا وقتی که حکم سازند ترا فیما شجر بینهم
در هر چه اختلاف افتد میان ایشان و تو حکم کنی ثم لا یجدوا پس از آن نیابند فی انفسهم در نفسهای خود حرجا تنگی و گرانی مما قضیت از آنچه حکم کرده
باشی هر چند که مخالف طبع ایشان باشد ویسلموا و گردن نهند فرمان ترا تسلیما گردن نهادنی در ظاهر و باطن و از صادق علیه السلام مرویست که اگر جماعتی
عبادت خدا کنند و نماز را بپای دارند و زکوة را بدهند و ماه رمضان را روزه دارند و حج بیت الله کنند و بعد از آن گویند که فلان کاری که رسول خدا کرد
نکردی از آن بهتر بود یا تنگی و گرانی بر خود یابند ایشان مشرک باشند پس این آیه تلاوت فرمود که فلا و ربک لا یؤمنون تا آخر ولو انا کتبنا و اگر ما نوشتیم یعنی
فرض میکردیم علیهم بر ایشان ان اقتلوا انفسکم آنکه بکشید نفسهای خود را یعنی متعرض کردانید خود را بکفار او اخرجوا من دیارکم یا بیرون روید
بجهاد از سراهای خود ما فعلوه نکردندی آنرا یعنی متعرض قتال نشدندی و بجهاد نرفتندی الا قلیل منهم مگر اندکی از ایشان که مخلصانند و از سر اعتقاد کرده بدان
ولو انهم و اگر ایشان که منافقانند فعلوا ما یوعظون به بجای آوردندی آنچه پند داده میشوند بآن از متابعت رسول و مطاوعت امر او از روی رغبت لکان
خیرا لهم هر اینه بهتر بودی مر ایشانرا در دنیا و عقبا واشد تثبیتا و سخت تر بودی از روی تصدیق و تحقیق ایمان ایشان زیرا که آنچه بدان پند داده میشوند
اشدست کبرای تحصیل علم و ازاله شک واذا و آنهنگام که حاصل شد مر ایشانرا تحقیق ایمان لآتیناهم هر اینه بدهیم ایشانرا من لدنا از نزد خود اجرا
عظیما مزدی بزرگ و ثوابی وافر که بهشت پر نعمت است ولهدیناهم و هر اینه راه نمائیم ایشانرا صراطا مستقیما راهی راست که بوسیله آن مقربان درگاه ما
شوند و ابواب علوم بر ایشان کشوده شود حضرت رسول ص فرمود که عمل کند بآنچه دانسته حق تعالی باو عطا فرماید علمی را که ندانسته باشد و آورده اند که ثوبان رضی
الله عنه که مولای رسول خدای ص بود روزی بجناب نبوت حاضر شد زار و ضعیف شده حضرت فرمود ای ثوبان چرا متغیر گشته گفت یا رسول الله من زمانی که د

مرکه

جمال مبارک تو ببینم کرم این زمان را از حضار ندکانی بینم هم حالا در اندیشه ام که پیک اجل در رسد و مفارقت ضروری اتفاق افتد چه چاره سازم و بعضی مجنتی انکه در انجهان از اهل درجه باشم ترا که بینم و نزد بعضی این شخص عبدالله انصاری بود حق تعالی این فرستاد که وَمَن يُطِعِ اللَّهَ و هر که فرمان برد خدای را در اوامر و نواهی وَالرَّسُولَ و رسول را در احکام شرعی فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه فرمان برداران در روز قیامت باشند مَعَ الَّذِينَ با آنانکه أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم انعام کرده است خدای بر ایشان مِّنَ النَّبِيِّينَ از پیغمبران و رسولان و اولوا العزم در این داخلند وَالصِّدِّيقِينَ و راست گویان که پیشوایان همه کس بصدیق تصدیق انبیا کرده اند وَالشُّهَدَاءِ و کشتگان راه خدای وَالصَّالِحِينَ و شایستگان در اعمال و اقوال وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا و نیکو باشند این جماعت از روی همنشینی یعنی نیکو رفیق باشند این جماعت در روضه جنت در تفسیر اهل البیت از امام محمد باقر ع مرویست که مراد از پیغمبران محمد مصطفی است و از صدیقان علی مرتضی و بشهیدان حسن رضا و حسین شهید بکربلا و از صالحان اولاد حسین بن علی ع از امام زین العابدین تا امام حسن عسکری و از حسن اولئک رفیقا محمد مهدی صلوات الله علیهم اجمعین و ابو بصیر از ابی عبدالله ع روایت کرده که آنحضرت مرا گفت که حقتعالی شما را یاد کرده است پس این آیه تلاوه کرد و فرمود که مراد بنبیین رسول خداست و صدیقان و شهیدان مائیم و صالحان شمائید در خبر است که روزی ابوذر غفاری رحمه الله از رسول خدا حدیثی روایت میکرد قومی آن را باور نمیداشتند ابوذر دلتنگ شده نزد رسول آمد و شکایت مکذبان را معروض داشت حضرت فرمود که آسمان سایه نیفکند و زمین برنداشت کسی را که راست گوتر از ابوذر باشد و نگاه کرد امیر المؤمنین ص را دید فرمود که الا هذا الرجل فانه صدیق الاکبر و فاروق الاعظم ذَٰلِكَ این چیزیکه مرطیعان راست از اجر عظیم و مرافقت با انبیا و شهدا و صلحا الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ محض فضل از جانب خدای وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسند یده است خدای عَلِيمًا دانا بجزای کسیکه اطاعت نماید یا عالم است بجمیع عاصیان و مخلصان و بکسیکه صلاحیت رفاقت این جماعت دارد و بعد از ذکر احوال اهل ایمان امر مینماید ایشان را بمجاهده کافران و میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده اید خُذُوا حِذْرَكُمْ فرا گیرید سلاح خود را تا بآن از شر اعدا حذر نموده بر ایشان مظفر و منصور شوید فَانفِرُوا پس بیرون روید بقتال ایشان ثُبَاتٍ در حالتیکه جماعات متفرقه باشید هر فرقه بجهتی برای دفع اعدای دین أَوِ انفِرُوا جَمِيعًا یا بیرون روید در حالتیکه مجتمع باشید یعنی لشکر مجموع متوجه دفع اعدا شوید مراد آنستکه تابع باشید در افتراق و اجتماع وَإِنَّ مِنكُمْ بدرستیکه بعضی از شما یعنی منافقان که اظهار ایمان میکنند و بدین شما خود را بشما منسوب میکنند لَّمَن لَّيُبَطِّئَنَّ هر آینه کسیست که کاهلی میکند در بیرون رفتن بغزای اعدای دین و تاخیر میکند در جهاد و این جماعت ابن ابی و اصحاب ویند که در روز احد تخلف کردند تا بیرون رفتن بجها فَإِنْ أَصَابَتْكُم پس اگر رسد شما را ای مؤمنان مُّصِيبَةٌ واقعه چون قتل و هزیمت قَالَ گوید این منافق متخلف از جهاد که قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ بدرستیکه انعام فرمود خدای بر من إِذْ لَمْ أَكُن چه من نبودم مَّعَهُمْ با مؤمنان شَهِيدًا حاضر شده در معرکه جهاد تا بآن قضیه مبتلا شوم وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ و اگر رسد بشما فَضْلٌ مِّنَ اللَّهِ نیکوئی و افزونی نعمتی از خدای چون فتح و نصرت و غنیمت لَيَقُولَنَّ هر آینه گوید متخلف از جهاد كَأَن لَّمْ تَكُن چنانکه گویا نبود بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ میان شما و میان او مَوَدَّةٌ دوستی یعنی خود را دور انداز در سخن بر وجهی گوید که گویا هرگز شما را ندیده از غایت حسد بر شما و نهایت حسرت بر فوت غنیمت از او پس با خود گوید که يَا لَيْتَنِي ای کاشکی من كُنتُ مَعَهُمْ بودمی در این غزا با مسلمانان فَأَفُوزَ پس فیروزی یافتمی فَوْزًا عَظِيمًا فیروزی بزرگ یعنی از غنیمت و افر میگرفتم حاصل معنی آنستکه منافقان با شما همچون معامله کسی میکنند که میان او و شما صداقتی و معرفتی نبوده باشد چه در حال غنیمت میخواهند که با شما باشند و در حال مغلوب شدن شما متفرق از شما و چون حقتعالی ذکر منافقان کرد که از جهاد باز ایستادند در عقب آن ذکر مؤمنان کرد که بخلاف آن قوم بودند ترغیب ایشان نمود بر جهاد و فرمود فَلْيُقَاتِلْ پس باید که قتال کنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای با دشمن دین الَّذِينَ آنانکه در بازار معامله يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فروختند زندگانی دنیا که زود رو فنا دارد بِالْآخِرَةِ بزندگی جاودانی و نعیم باقی و متاع فانی دادند و نعیم باقی خریدند وَمَن يُقَاتِلْ و هر که کار زار کند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای فَيُقْتَلْ پس کشته گردد در معرکه شهادت یابد أَوْ يَغْلِبْ یا غالب آید بر دشمن ظفر یابد فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ پس زود باشد که دهیم او را در آخرت أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ که در صفت نگنجد پس بجهت مبالغه در جهاد و ترغیب مؤمنان در آن بر سبیل تعجب میفرماید که وَمَا لَكُمْ و چیست مر شما را و چه بوده ای اهل اسلام که بجد کامل و جهد تمام لَا تُقَاتِلُونَ جهاد نمیکنید و بکار زار مشغول نمیشوید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای و فرمان برداری وَالْمُسْتَضْعَفِينَ و در باره این بیچارگان بعنوان خلاص کردن ایشان که در دست کفار اسیر شده اند و گرفتار گشته و ایشان جمعی بودند در مکه که مسلمان شدند و کسان ایشان ایشان را از هجرت کردن منع میکردند و بجهت آن در مکه مانده از کفار ایذا و آزار می یافتند مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ از مردان و زنان و کودکان ابن عباس گوید که من و مادر من از مستضعفان بودیم و همه بخدای تعالی استدعای خلاص میکردیم از کفار چنانکه میفرماید وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ یعنی مستضعفان کسانی بودند که بزبان تضرع يَقُولُونَ میگفتند رَبَّنَا أَخْرِجْنَا ای پروردگار ما بیرون آر ما را مِنْ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ از این شهر یعنی مکه معظمه الظَّالِمِ أَهْلُهَا که ستمکارانند اهل آن بسبب شرک بطلمی که بغایت بزرگست کقوله تعالی ان الشرک لظلم عظیم وَاجْعَل لَّنَا و بساز برای ما مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا وَاجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ نَصِيرًا از نزد ذات خود و لیی و یکی برای ما از نزد ذات خود و یاری کننده ای که شر دشمنان از ما دفع کند حق تعالی دعای ایشان را مستجاب کرد بعضی را خروج از مکه واقع شد و برخی را که آنجا مانده بودند ولی چون حضرت رسالت ایشان نهاد تا در روز فتح مکه مهر دار لوازم عنوده مهمات ایشان را سرانجام فرمود و نصیر در جای ایشان تعیین کرد یعنی عتاب بن اسید که حضرت رسالت ص حکومت مکه را بوی داد و بیاد ضعیفان و بیچارگان بود و کفار را ذلیل و خوار کرد و نیز در دلبر ساختن مؤمنان بر جهاد کافران میفرماید که الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویده اند بخدا و رسول يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ کار زار میکنند در راه خدای بعنوان چیزیکه سبب رسیدن ثواب ابدی وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنکسانیکه کافر شده اند از بت پرستان و یهودان يُقَاتِلُونَ مقاتله میکنند فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ در راه شیطان که طاغی و باغیست یعنی بفرمان برداری او که موجب رسیدنست بعقوبات

الهی و چون حال براین منوال است فَقَاتِلُوا پس کارزار کنید ای دوستان خدای أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ دوستان و فرمان برداران شیطان را و از کید ایشان مترسید إِنَّ
كَيْدَ الشَّيْطَانِ بدرستیکه حیله و وسوسه شیطان كَانَ ضَعِيفًا هست سست و بی توشه کید او بمؤمنان نسبت بکید خدا بکافران ضعیف است و نیز کید
او محض فریب است مجرد از حجت و برهان پس از اولیای او اندیشه مبرید آورده اند که عبد الله بن عوف زهری و مقداد بن اسود کندی و قدامة بن مظعون جمحی و سعد
ابی وقاص و اتباع ایشان در مکه قبل از مهاجرت از بسیار از کفار رنجها میکشیدند شکایت ایشان بعرض سید کاینات رسانیدند و گفتند یا رسول الله ما را دستوری ده که با اهل
شرک بسیار حرب کنیم رسول صلعم فرمود که من مامور نشده ام بقتال ایشان تا وقت جهاد در رسد و چون از مکه مهاجرت کردند حق تعالی اهل اسلام را امر کرد بغزا و بعد بعضی
از اینها که در مکه آرزوی کارزار میکردند نه چون دانستند که بغزا باید رفت و مامور شدند اظهار کراهت کردند و ضعف ظاهر ساختند حق تعالی از این خبر فرستاد أَلَمْ تَرَ
آیا نظر نکردی إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه قِيلَ لَهُمْ گفته شد مر ایشان را كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ باز دارید دستهای خود را از کارزار کفار تا فرمان الهی در رسد وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ
و بپای دارید دستهای خود و ... نماز را با شرایط و ارکان وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را بمستحقان فَلَمَّا كُتِبَ پس آن هنگام که بدیشان ... و نوشته شد یعنی
واجب گشت عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ بر ایشان کارزار کردن با کافران إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ آنوقت گروهی از ایشان که ضعیف الاسلام بودند يَخْشَوْنَ النَّاسَ میترسیدند
از جنگ مشرکان كَخَشْيَةِ اللَّهِ چنان ترسیدنی که از خدای باید ترسید أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً بلکه ترس سختتر از آن و خشیت ایشان بجهة ضعف بشریت بود نه بجهة کراهت امر خدا
بالطبع از موت و موت ترسیدند وَقَالُوا و گفتند از غایت جبن و ترس که رَبَّنَا ای پروردگار ما لِمَ كَتَبْتَ برای چه چیز واجب گردانیدی عَلَيْنَا الْقِتَالَ بر ما
مقاتله کفار را لَوْلَا أَخَّرْتَنَا چرا ما را باز نگذاشتی ایمن و فارغ إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ تا باجلی که نزدیکست یعنی مرگ در تفسیر آورده که این معنی از کافران صادر شده چندان
عجب نیست و اگر از مؤمنان وقوع یافته از بیخوف کشته شدن باشد باز توبه کرده قُلْ بگوی ای محمد ترسندگان را که دل در حیوة دنیا بسته اند مَتَاعُ الدُّنْيَا بهره
بدان تمتع میکنید از دنیا قَلِيلٌ اندک است در جنب آخرت وَالْآخِرَةُ و سرای آخرت خَيْرٌ بهتر است از دنیا و فاضلتر لِمَنِ اتَّقَىٰ مر کسی را که پرهیزد از شرک و با از همه
منهیات وَلَا تُظْلَمُونَ و ستم رسیده نخواهید شد ... یعنی ثواب حسنات شما را کم نخواهد کرد فَتِيلًا بمقدار رشته که در رخنه خرماست و از مرگ که بعضی ...
وقوع خواهد یافت ... گریز ... أَيْنَمَا تَكُونُوا هر کجا که باشید خواه در مدینه و
خواه در مکه و خواه در غزا يُدْرِككُّمُ الْمَوْتُ در یابد شما را مرگ وَلَوْ كُنْتُمْ و اگرچه باشید فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ در قلعها و حصارها بلند کرده بانیده شده
بگچ و آجر و بهر جای آدمی را از مرگ چاره نیست ... آورده اند که چون حضرت از مکه بمدینه هجرت فرمود ... سال بر منوال سابق نبود و ... نهاد
چون آن حال مشاهده کردند نسبت بقدم آنحضرت میکردند همچنانکه در حق موسی میگفتند حق تعالی بجهة تکذیب قول ایشان آیه فرستاد که وَإِنْ تُصِبْهُمْ و اگر
برسد با اهل کتاب حَسَنَةٌ نیکوئی یعنی نعمتی همچو باران و ارزانی يَقُولُوا هَٰذِهِ میگویند که این نیکوئی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خداست وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ
و اگر برسد بدیشان سختی تنگی و قحط يَقُولُوا هَٰذِهِ گویند که این سختی مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تست که محمدی یعنی بسبب تو است و بشومی تو قُلْ بگوی ای محمد كُلٌّ همه
گرانی و ارزانی و دولت و نکبت مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خداوند است یعنی بحکم او و هیچکس را در آن ... و مرا که محمدم در آن دخلی نیست فَمَا پس چیست چه
حالست لِهَٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ مر این گروه جهود را که لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ نزدیک نیستند که فهم کنند حَدِيثًا سخنی را که مشتمل است بر موعظه و پند که قرآنست
چه اگر فهم آن میکردند میدانستند که همه حسنه و مصیبة از نزد خداست و بحکم اوست مَا أَصَابَكَ آنچه برسد بتو ای آدمی مِنْ حَسَنَةٍ از فراخی و ارزانی و سایر نعم
فَمِنَ اللَّهِ پس از فضل خداست چه هرچه آدمی میکند از انواع طاعت برابر یک نعمت نمیکند با وجود آن بر تقاضای نعمت چگونه غفران کند وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ و آنچه برسد بتو
از قحط و تنگی و سایر مصیبت فَمِنْ نَفْسِكَ پس از نفس تست چه معاصی تو باعث شده و این منافی نیست بقوله قل کل من عند الله زیرا که همه نعمت و مصیبت
از جانب اوست پس بر سبیل ایصال الا انست که حسنه احسانست و امتحان و سیئه مجازات معصیت است و انتقام و ظاهرا در حدیث آمده است که هیچ مؤمنی را رنج
و اندوه نمیرسد حتی خاریکه در عضو او فرو رود و بند نعلین او گسسته شود مگر بجهة معصیتی و باشد تا از گناه او کفارت و مغفرت او شود و نیز آنحضرت فرموده
که هیچ پوست بدنی بچوب خراشیده نشود و هیچ لغزیدن پا از بنده واقع نشود مگر که بجهة گناه او باشد و بعد از آن میفرماید وَأَرْسَلْنَاكَ و فرستادیم ترا ای محمد لِلنَّاسِ
برای همه آدمیان رَسُولًا فرستاده که احکام ما را بایشان برسانی و بطاعت ترغیب نمائی تا بجهة آن مستوجب جنت شوند و بترسانی ایشان را از معصیت تا بمصیبت گرفتار نشوند
وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای شَهِيدًا گواه بر رسالت تو بنصب معجزات بعد از آن ترغیب بندگان میکند در طاعت رسول و میفرماید که مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ
و هر که فرمان برد رسول را فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ پس بدرستیکه فرمان برده است خدای را وَمَنْ تَوَلَّىٰ و هر که اعراض کند از فرمان تو فَمَا أَرْسَلْنَاكَ پس نفرستادیم
ترا عَلَيْهِمْ حَفِيظًا بر ایشان نگهبان که بجبر و اکراه ایشانرا از معاصی باز داری چه بر تو همان پیغام رسانیدنست و بر ماست حساب و عقاب بعد از آن احوال منافقان که
اظهار طاعت میکنند و در باطن خلاف آن میخواهند که وَيَقُولُونَ و میگویند منافقان بحضور تو که کار ما طَاعَةٌ فرمان برداریست تراست فَإِذَا بَرَزُوا پس چون بیرون
روند مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تو بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ شب گذرانند طائفه از ایشان یعنی شب بگذرانند بفکر گویند غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ غیر آنکه در روز با تو میگویند
و یا غیر آنکه تو با ایشان میگوئی وَاللَّهُ يَكْتُبُ و خدای مینویسد در نامها عمل ایشان یعنی ملائکه را میفرماید تا بنویسند مَا يُبَيِّتُونَ آنچه در شب تدبیر میکنند و میگویند
از مخالفت قول تو ایشان را بآن جزا دهد و چون چنین است فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ پس روی بگردان از عتاب ایشان که بواسطه اظهار اسلام حکم قتل بر ایشان جاری نیست وَتَوَكَّلْ
عَلَى اللَّهِ و توکل کن بر خدای در همه احوال خصوصا در کار ایشان وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بس است خدای تعالی وَكِيلًا قائم بامور بندگان و متصرف در احوال ایشان و کفایت مهمات
موکلان را بعد از آن توبیخ و سرزنش ایشان میکند و میگوید که أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ آیا تامل نمینمایند منافقان در معانی قرآن و تامل نمیکنند در الفاظ آن تا اعجاز
آن بر ایشان ظاهر گردد و بدانند که آن حق است و نازل از خداوند مطلق وَلَوْ كَانَ و اگر بودی این قرآن مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ از نزدیک غیر خدای چنانکه گمان کفار و

منافقان

ومنافقانست لو وجدوا فيه هر آینه یافتندی اهل عقل و فهم در آن اختلافا کثیرا اختلافی بسیار از تناقض معنی و تفاوت نظم و فصاحت بعضی و رکاکت و صعوبت بعضی و
معارضه و سهولت بعضی مر دیگر که هرگاه پیغمبر لشکر بجائی فرستادی منافقان خبر ظفر و شکست ایشان را از اصحاب در ووارد تفحص کرده افشا کردندی و این بیشتر
و فساد شدی زیرا که خبر نیکو سبب تکبر شدن و خبر بد سبب دلیری دشمنان و اهل اینها بحرب اهل اسلام و خبر بد موجب ضعف مسلمانان و پریشانی ایشان از آن جهة
حق تعالی باین صفت مذمت ایشان کرده فرموده که وإذا جاءهم و چون بیاید بمنافقان امری کاری یعنی خبری من الأمن از آنچه موجب ایمنی باشد چون ظفر لشکر اسلام یا عزم حضرت
رسالت بمصالحه قومی أو الخوف یا آنچه سبب ترس و بیم بود چون مغلوبیت لشکر اسلام یا اجتماع دشمنان أذاعوا به افشا کنند آن خبر را پیش از ملاحظه صلاح در افشای
آن و تفحص در تحقیقات مصالحه ولو ردوه و اگر باز گذارندی آن خبر را إلى الرسول بسوی پیغمبر تا اگر صلاح خود داند آشکارا کند وإلى أولي الأمر منهم و با ائمه
خداوندان از اهل اسلام چون اشراف اصحاب و امرای لشکر لعلمه الذين هر آینه دانندی آن را آنانکه يستنبطونه استخراج میکنند خبر را و نیکو تحقیق مینمایند منهم
از پیغمبر و اولو الامر یعنی از ایشان تحقیق خبر کنند ولولا فضل الله و اگر نه فضل خدا بودی عليكم بر شما بارسال رسول ورحمته و بخشایش او بانزال القرآن و گفته
اند که فضل حضرت رسالت است و رحمت قرآن یعنی اگر نه برکت اینها بودی لاتبعتم الشيطان هر آینه پیروی میکردید شیطان را إلا قليلا مگر اندکی از شما
بعقل کامل و تدبیر تمام که مستلزم امداد الطاف و توفیق ربانی است از وساوس شیطانی ایمن مانندی و گفته اند که مراد بقلیل جماعتی اند که ایشان قبل از بعثت رسول و نزول
قرآن بمحض لطف و توفیق الهی راه راست یافتند چون زید بن عمرو بن نفیل و ورقة بن نوفل و بحیرای راهب و امثال ایشان و باز سر رشته کلام بجهاد کفار کشید و پیغمبر را امر میفرماید
که فقاتل پس کارزار کن في سبيل الله در راه خدا و نزول این آیه در وقتی بود که حضرت رسالت عزیمت بدر کرد و نعیم بن مسعود مردمان را از لشکر ابو سفیان بترسانید
و بعضی از صحابه بکارزار رفتن کاره بودند و حضرت پیغمبر فرمود که اگر چه تنها باشم مرا بیرون رفت باید و هفتاد کس بیش با او بیرون نرفتند که دیگران تخلف کردند
آن کارزار کفار تو برو و مقاتله کن لا تكلف تکلیف کرده نشده در جهاد إلا نفسك مگر فعل نفس خود را نه فعل غیر خود را یعنی از تخلف دیگران از جهاد ضرری بتو
نمیرسد بلکه ضرر بتو بترک نفس تست پس سبقت نما بجهاد اگر چه کسی با تو نکند در آنچه حق تعالی نصرت دهنده است نه لشکر وحرض المؤمنين و ترغیب نما مؤمنان را
بر مقاتله کافران که بر تو ترغیب است و تحریص مسلمانان بر جهاد نه تکلیف در اجبار و اکراه ایشان بر جهاد عسى الله أن يكف شاید که خدای باز دارد از مسلمانان بأس
الذين كفروا سختی کارزار آنها که کافر شدند یعنی قریش را بنوعی که ترس در دل ایشان اندازد چنانکه در بدر صغری واقع شد که ابو سفیان ترسید و بدر نیامد والله
أشد بأسا و خدای سخت تر است در هیبت و صولت و شدت از قریش وأشد تنكيلا و سخت تر در عقوبت و تعذیب ایشان این توبیخ و تهدید است هر کسی را که
تابع پیغمبر نشده بجهاد ومن يشفع هر که در خواهد شفاعة حسنة در خواستن نیکو که حقی بدان ثابت شود و نفعی بکسی رسد و ضرری از کسی دفع کرده یکن
له نصيب منها باشد مر شفیع را بهره از ثواب آن شفاعت و از جمله آن دعای مؤمن است در حق مؤمن چنانکه حضرت رسالت فرموده که در پس دعا کند در حق
مؤمنی دعای او مستجاب شود و فرشته که با اوست او را گوید که ترا است مثل آنچه دعا کردی برای برادر مؤمن خود ومن يشفع شفاعة سيئة در خواستی بد که بدان حقی
فوت شود و ضرری بکسی رسد يكن له كفل منها باشد مر او را نصیبی از وبال آن وكان الله و هست خدای على كل شيء مقيتا بر همه چیز توانا و صاحب قدرت
یا گواه و نگهبان پس اگر نیکوئی کنید در حق خود نیکوئی کرده باشید و اگر بدی کنید جزای آن بشما رسد پس چون چنین است هر که طلب جهاد کند از مؤمنی و او را ترغیب
کند او بثواب آن رسد و بعد از امر مؤمنان بقتال مشرکان امر مینماید ایشان را بتحیت و سلام با برادران مؤمن و میفرماید که وإذا حييتم بتحية و چون تحیت داده شوید
بسلام فحيوا پس تحیت گوئید گوینده را بأحسن منها به نیکوتر از آن تحیت مثلا اگر گویند که السلام عليكم شما در جواب بگوئید که علیک السلام و رحمة الله
و اگر سلام با رحمة جمع کند شما در جواب آن برکاته زیاد کنید أو ردوها یا همان تحیت را باز گردانید یعنی در جواب السلام علیک بگوئید علیک السلام
و این مقدار فرض است و آنچه اول گفته شد سنت إن الله كان بدرستیکه خدای على كل شيء حسيبا هست بر همه چیز حساب کننده پس شما را بر تحیت و جواب آن
حساب خواهد کرد ابو امامه از پیغمبر روایت کرده که هر که بگوید السلام علیکم ده حسنه برای او بنویسند و اگر بگوید السلام علیکم و رحمة الله بیست حسنه بنویسند
و اگر بگوید السلام علیکم و رحمة الله و برکاته سی حسنه بنویسند و از ابن عباس منقولست که هر که بر هر کس سلام کند چنان باشد که بنده آزاد کرده باشد و در خبر آمده
که میان سلام کننده و جواب دهنده صد حسنه باشد نود و نه از آن باشد که سلام کند و یکی از آن که جواب گوید و آورده اند که درویشی بر باب عبد الله جعفر آمد و او را
عطای نیکو داد درویش را استطاعت آن نبود که مکافات آن کند روزی عبد الله در بازار میگذشت درویش روی از او بگردانید عبد الله از این تعجب کرد و از
پیش روی او در آمد و گفت یا فلان سلام علیک و بر جواب عبد الله داد عبد الله گفت چرا روی بگردانیدی گفت برای آنکه تو سلام کنی و مرا جواب باید داد تا
ثواب بیابی تا باشد چه مرا قوت مکافات عطای تو نبود الا باین نوع و از رسول خدای مرویست که افشای سلام کنید بر همه کس تا سلامت یابید و بعد از امر و نهی بندگان
بیان ثواب و عقاب میکند بقوله الله لا إله إلا هو خدای مستحق پرستش هیچ معبودی نیست مگر او ليجمعنكم هر آینه جمع کند شما را در گور إلى يوم القيمة
تا در روز رستخیز که برانگیزد لا ريب فيه هیچ شکی نیست در آن روز ومن أصدق و کیست صادق تر من الله از خدای یعنی نیست از او راستگوتر حديثا
از روی گفتار یعنی کذب را در سخن و وعده او راه نیست و آورده اند که جمعی از مکه هجرت کردند و در اثنای طریق پشیمان شدند و باز گشتند و پیغام فرستادند
بمدینه که ما مسلمانیم و از آن برگشتنایم مؤمنان در باب ایشان اختلاف کردند جمعی بایمان ایشان قائل بودند و بعضی بنفاق ایشان حکم کردند ندا آمد که فما لكم
پس چیست شما را في المنافقين در شأن منافقان که متفرق شده اید فئتين بدو فرقه و از ابو جعفر صلوات الله علیه روایت کرده اند که جمعی مهاجران
ناخوشی هوای مدینه را بهانه ساختند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اجازت اقامت بادیه نموده از مدینه بیرون رفتند و بمشرکان مکه پیوستند و صحابه در
در اسلام ایشان تردد نمودند ... شما چرا دو گروه شدید و بر کفر ایشان اتفاق نمیکنید والله أركسهم و حال آنکه خدای باز گردانید ایشان را

بحکم کفر که ان قتل است و سبی و اسر در دو دنیا بما کسبوا بسبب انچه عمل کردند که ان اعراض ایشانست از مؤمنان و لاحق شدن بمشرکان أتريدون أن تهدوا ایا میخواهید
که راه نمائید من أضل الله انرا که فرو گذاشته است خدای تعالی و وا گذاشته در ضلالت بسبب فرط عناد و جحود ایشان یا حکم فرموده بضلالت ایشان و توفیق هدایت از ایشان
باز داشته پس چگونه ایشانرا راه راست نمائید و من یضلل الله و هر که را که خدای خذلان نماید و دل او را بضلالت موسوم سازد یا حکم بضلالت او کند و یا از راه
جنت بگرداند بجهت توغل او در جحود و عناد و انکار با وجود علم بحقیت اسلام فلن تجد له پس نیابی مر او را سبیلا راهی بحق و طریقی بهدایت ودوا دوست دارند
این برگشتگان از دین و تمنا میکنند لو تکفرون انکه کافر شوید شما کما کفروا همچنانکه کافر شده اند فتکونون سواء تا باشید مساوی با یکدیگر در ضلالت فلا
تتخذوا منهم پس فرا مگیرید از ایشان اولیاء دوستان حتی یهاجروا تا وقتیکه ایمان آورده مهاجرت کنند از بلاد کفر ببلاد اسلام فی سبیل الله در راه
رضای خدای تعالی یعنی هجرت ایشان خالی باشد از غرضی از اغراض دنیویه و محض اخلاص و قربت باشد فان تولوا پس اگر اعراض کنند از ایمان و هجرت فخذوهم
پس بگیرید ایشانرا و اسیر کنید واقتلوهم و بکشید ایشانرا حیث وجدتموهم هر جا که بیابید ایشانرا در زمین حل و حرم همچو سایر کفار ولا تتخذوا
منهم و مگیرید از ایشان ولیا و دوستی و کارسازی ولا نصیرا و نه یاری و مددکاری بلکه بگیرید ایشانرا و بقتل رسانید الا الذین یصلون مگر انانکه بپیوندند
و پناه برند الی قوم بگروهی که واقع شده بینکم و بینهم میثاق میان شما و ایشان پیمانی و ان قبیله بنی خزاعه بودند یا بنی بکر که پیغمبر با ایشان مقرر فرموده
بود که هر که بجوار ایشان در اید در امان انحضرت باشد او جاؤکم حصرت یا مگر انانکه امدند بشما صدورهم در حالتیکه تنگ بود سینهای ایشان
ان یقاتلوکم از انکه کارزار کنند با شما یعنی کراهت داشتند از انکه مقاتله کنند با شما او یقاتلوا قومهم یا کارزار کنند با قوم خود از کفار و ایشان
بنی مدلج بودند که پیمان بستند بر انکه با پیغمبر مقاتله نکنند و با قریش نیز همین طریق عهد کردند ولو شاء الله و اگر خواستی خدای و حکمت و مصلحت او تقاضی
کردی لسلطهم علیکم هر اینه مسلط ساختی ایشانرا بر شما بانکه ترس را از دل ایشان بیرون بردی فلقاتلوکم پس هر اینه مسلط ساختی ایشانرا بر شما بانکه
ترس را از دل ایشان بردی پس هر اینه با شما قتال کردندی و دست باز نداشتندی از جدال با شما فان اعتزلوکم پس اگر کناره کنند از شما این مرتدان و معاندان
شما فلم یقاتلوکم پس کارزار نکنند با شما والقوا الیکم السلم و افکنند بجانب شما انقیاد و اشتی را یعنی از شما امان طلبند فما جعل الله پس نساخت
خدای و نداد لکم مر شما را علیهم سبیلا بر ایشان راهی در قتل ایشان و غارت اموال ایشان یعنی شما را اذن نداد در قتل و سبی ایشان و باتفاق این ایه باین
فاذا انسلخ الاشهر الحرم منسوخ است ستجدون اخرین زود باشد که بیابید قوم دیگر را مراد غطفانند یا بنی اسد که بمدینه امده اظهار اسلام کردند یریدون
ان یأمنوکم میخواهند که ایمن شوند از شما و چون از مدینه باز گردند کافر شوند و یأمنوا قومهم و ایمن شوند از قوم خود کلما ردوا هر گاه که خوانده
شوند الی الفتنة بسوی کفر یا قتال اهل اسلام ارکسوا فیها باز گردانیده شوند در ان فتنه یعنی قصد کفر کنند و قتال با مسلمانان فان لم یعتزلوکم پس اگر
کناره نگیرند از قتال شما و یلقوا الیکم السلم و افکنند بسوی شما صلح را و طلب امان نکنند و یکفوا ایدیهم و باز ندارند دستهای خود را از قتال
شما فخذوهم پس بگیرید ایشانرا واقتلوهم حیث ثقفتموهم و بکشید ایشانرا هر جا که دست یابید بر ایشان واولئکم جعلنا لکم و انگروه
دادیم مر شما را علیهم بر ایشان سلطانا مبینا حجتی روشن در تعرض بقتل و سبی ایشان و حجت وضوح کفر و غدر و مکر بود و یا مراد تسلط ظاهر است بر ایشان
در قتل و سبی و حضرت جعفر صادق علیه السلام فرموده که این ایه در باره عیینة بن حصین نازل شد که بجهت وقوع قحط در بلاد ایشان برسول ص امده و با انحضرت
شرط کرد بر انکه در بطن النخلة اقامت نماید و انحضرت تعرض بحال او و قوم او نرساند و او منافق بود و آورده اند که عیاش بن ابی ربیعه قبل از هجرت مسلمان شده بود
و از اقارب خود پنهان میداشت شبی بگریخت و روی بمدینه نهاد و مادر وی باشتیاق او ناله و فریاد در گرفت ابو جهل و برادر او حارث که برادر مادری عیاش بودند
جزع و فزع مادر مشاهده نمودند و از عقب عیاش رفتند و از نزدیک مدینه او را با فسون و افسانه باز گردانیدند و در مکه دست و پایش بر بسته در افتاب انداختند تا
از اسلام باز گردد و حارث بن زید در وی برابر بگذشت و گفت ای عیاش اینهمه محنت چرا میکشی مفارقت دین اسلام اختیار کن القصه عیاش از بسیاری ایذا و آزار کلمه کفر ادا
طلبیدند بگفت پس بکرایه حارث و را سرزنش کرد که اگر این دین که برگشتی اگر حق بود پس ترک حق کردی و اگر باطل بود تو در باطل بودی عیاش از او در غضب شد و
سوگند خورد که اگر روزی بر تو دست یابم ترا بکشم عیاش هجرت نموده بمدینه آمد و حارث نیز بمدینه امد و مسلمان شد و عیاش در وقت بیعت حارث حاضر نبود و اسلام
روزی حارث را در محله قبا تنها یافت و بنا بر انسوگند او را بقتل رسانید صحابه عیاش را ملامت کردند که مسلمانی را بناحق بکشتی در قیامت چه جواب خواهی داد عیاش از انصورت
نادم شده بحضرت پیغمبر ص امده و تمام قصه را بعرض رسانید و گفت من از اسلام او خبر نداشتم و بخطا امری واقع شد و منتظر جزای انم تا چه حکم فرمائی در ان باب این ایه نازل شد که
وما کان لمؤمن و نسزد و روا نباشد مر مؤمنی ان یقتل مؤمنا انکه مؤمنی را بکشد بناحق الا خطأ مگر کشتنی بخطا و من قتل مؤمنا خطأ فتحریر رقبة
مؤمنة و هر که بکشد مؤمنی را بخطا پس بر اوست آزاد کردن بنده گرونده یا در حکم ایمان چون صغیر یکی از پدر و مادرش مسلمان باشد ودیة مسلمة و بر او
است دیتی ادا کرده شده الی اهله بورثه مقتول که قسمت کنند میان یکدیگر چون سایر میراث الا ان یصدقوا مگر انکه ورثه تصدق کنند بر قاتل و دیه را عفو
نمایند فان کان من قوم عدو لکم پس اگر باشد مقتول از گروهی که دشمن شما اند یعنی کفار وهو مؤمن و او مؤمن باشد فتحریر رقبة مؤمنة پس
بر قاتل است آزاد کردن بنده مؤمن و ادای دیه باهل او نباید زیراکه میانه مؤمنان و کافران توارث نیست وان کان من قوم و اگر باشد مقتول از قومیکه بینکم وبینهم
میثاق میان شما و ایشان عهدی و پیمان است یعنی اهل ذمه پس حکم ان حکم مسلم است در وجوب کفاره و دیه هم چنانکه میفرماید که فدیة مسلمة الی اهله پس
بر قاتل است دیه ادا کرده شده باهل او وتحریر رقبة مؤمنة و آزاد کردن بنده مؤمن فمن لم یجد پس هر که نیابد بنده و قدرت نداشته باشد بر خریدن ان فصیام
شهرین متتابعین پس بر او ست روزه دو ماه از پی یکدیگر توبة بپذیرفته شدن توبه قاتل بسبب این دیه و کفاره پذیرفتنی من الله از جانب خدای و باحق تعالی

حکم را وضع فرموده و چنانچه باید که آن بجهت قبول شدن توبه قاتل است او سبحانه وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدای تعالی بحال قاتل و مقتول دانا حَكِيمًا محکم کننده در باب بیع و
کفاره بر صواب کلی در هر چه فرماید و بعد از بیان قتل خطا بیان قتل عمد نموده فرموده که وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا و هر که بکشد مؤمنی را بعمد و قصد حلال داند
کشتن او را فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ پس پاداش او دوزخ است خَالِدًا فِيهَا در حالتی که جاوید باشد در آن وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ و خشم گرفته خدای تعالی بر او وَلَعَنَهُ
و رانده او را و دور ساخته از رحمت خویش وَأَعَدَّ لَهُ و آماده ساخته است برای او عَذَابًا عَظِيمًا عذابی بزرگ بجهت ارتکاب این گناه بزرگ سبب نزول این آیه آنست که مقیس
صبابه برادر خود هشام را در محله بنی النجار کشته یافت پس بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آمد و صورت حال بموقف عرض رسانید حضرت زبیر را با او نزد اعیان
بنی النجار فرستاد که اگر قاتل پیدا نید کشنده هشام کیست او را بمقیس سپارید و الا دیه او را بموجب شریعت اداء کنید بنی النجار از این پیغام آگاه شدند گفتند ما قاتل او علم
نیست لیکن دیه او را کنیم پس شتر تسلیم مقیس کردند و با زبیر روی بمدینه نهادند چون بنزدیک شهر رسیدند وسوسه شیطانی مقیس را بر آن داشت که مردمان تو را
عیب خواهند کرد بگرفتن دیه و راضی شدن بآن و قاتل او را نکشتن رای آنست که هر یک کشتی را در برابر خون برادرت باشد و شتران را براند و بمکه بازگردانی پس در وقتی
که زبیر غافل بود مقیس سنگی برداشت بر سر او زد و او را بکشت و بر شتری نشست و باقی شتران را براند و روی بمکه نهاد مرتد شد چون این خبر برسول صلی الله
علیه و آله رسید فرمود که من او را هرگز امن نکردم نه در حل و نه در حرم پس در روز فتح مکه کشته گشت و بجهنم پیوست حق تعالی این آیه در باره او فرستاد حکم بخلود
قاتل عمد مخصوص است بآنکه باستحلال قتل مؤمن نماید و یا آنکه کافر یا مرتد باشد چه باجماع اگر مؤمنی مؤمنی را بکشد بعمد بدون اعتقاد استحلال آن در دوزخ مخلد
نخواهد بود آورده اند که رسول صلی الله علیه و آله لشکری بر سر قومی فرستاد از ایشان مهمن مرداس فدکی مسلمان بود قوم او بگریختند و او را با مال و متاع و غنم خود بکوه رفت پناه بکوه
چون لشکر اسلام تکبیرگویان در رسیدند مرداس آواز تکبیر ایشان شنید دانست که لشکر اسلام است او نیز تکبیر بگفت و برو مؤمنان سلام کرد و زبان بکلمه شهادت گشود
از کوه بزیر آمد اسامة بن زید فی الحال بر او تاخت و بضرب شمشیر سر او را بینداخت و هر چه داشت غارت کرده گوسفندان او را براندند این خبر بحضرت رسید بغایت متألم
شده فرمود که ای اسامه کسی را کشتی که از شرک تبرا و بیگانگی حق تعالی معترف شده اسامه بر این عمل پشیمان شده گفت یا رسول الله کلمه گفتن مرداس از ترس شمشیر بود حضرت
هیچ ملاحظه دل او را شکافته بودی تا دانی که راست میگوید یا دروغ این آیه نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ چون سفر کنید در راه
خدای یعنی بجهاد روید فَتَبَيَّنُوا پس نیک بپرهیزید و بازجست تمام تفحص کنید و تعجیل منمائید تا مبادا که مسلمانی را بگمان آنکه کافر است کشته شود وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى
إِلَيْكُمُ السَّلَامَ و مگوئید کسی را که القا کند بشما سلام را یعنی تحیت اهل اسلام گوید لَسْتَ مُؤْمِنًا تو نیستی مؤمن و بجهت تمویه این کلمه میگوئی تَبْتَغُونَ عَرَضَ
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در حالتی که طلب کنید مال فانی دنیا را مراد غنیمت مرداس است و اگر شما طالب غنیمتید فَعِنْدَ اللَّهِ پس نزدیک خدای تعالی مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ غنیمتهای
بسیار که بشما خواهد رسانید تا بینیاز شوید و مسلمانان را مکشید برای مال كَذَٰلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ همچنین بودید شما پیش از این یعنی اول بار که باسلام در آمدید
توسل بکلمه شهادت نمودید بی آنکه موافقت دل شما با زبان شما معلوم باشد و بجهت آن از خون و مال ایمن شدید فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ پس منت نهاد خدای تعالی بر شما باستقامت
در دین اسلام و رسوخ در ایمان فَتَبَيَّنُوا پس نیکو معلوم کنید مهم خود را و در قتل مردم تعجیل مکنید بر وجه گمان چه و بال رانده گذاشتن کافر نزد خدای تعالی کمتر است
از کشتن یک مسلمان إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستیکه خدای تعالی هست بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا بآنچه میکنید شما دانا و آگاه پس در قتل سرعت مکنید طریق احتیاط را در آن مرعی
دارید مرویست که چون پیغمبر این آیه را بر اسامه خواند بسیار مضطرب شده از آن قتل تأسف بسیار خورد و گفت یا رسول الله برای من استغفار کن حضرت فرمود که حکم
بکلمه لا اله الا الله تا چند بار اسامه طلب مغفرت نمود و حضرت آن کلمه را اعاده نمود بعد از آن برای او استغفار کرد و او را امر کرد که بنده آزاد کن ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود
آورده که در وقت رفتن بغزای تبوک جمعی تخلف کردند مانند کعب بن مالک از بنی سلمه و مرارة بن ربیع و هلال بن امیه و عبد الله بن مکتوم بجهت کوری زبان باعتذار
گشوده گفت یا رسول الله من نابینام و بجهت آن از دولت مقاتله با اعدا محروم حق تعالی این آیه را در باره ایشان نازل ساخت لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ
الْمُؤْمِنِينَ برابر نیستند نشستگان در خانهای خود از مؤمنان غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ که نباشند خداوند بیماری و عجز وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ
و جهاد کنندگان در راه خدای تعالی بمالهای خود که تهیه اسباب قتال و تجهیز مقاتلان میکنند وَأَنْفُسِهِمْ و بنفسهای خود که در معرکه قتال حاضر میشوند و چگونه برابر
تواند بود کسی که راحت تن پروری کند با آنکه در معرکه جهاد جان بازی نماید فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ تفضیل داد خدای تعالی جهاد کنندگان
را بمالها و نفسهای خود عَلَى الْقَاعِدِينَ بر نشستگان از جهاد دَرَجَةً پایه که آن غنیمت و ظفر و نام نیکوست وَكُلًّا و هر یک از نشستگان که میل بجهاد دارند و نمی
توانند و مجاهدانی که مباشر جهاد شده اند وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وعده کرده است خدای پاداش نیکو که بهشت است بجهت حسن عقیده و خلوص نیت اما از یادتی
درجات و تفاوت مراتب بزیادتی عمل خواهد بود وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ و تفضیل داد خدای تعالی مجاهدان را بر نشستگان بی عذر یا با عذر
بامطلق مجاهدان أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ دَرَجَاتٍ مِنْهُ یعنی پایهای بلند از نزد خدای تعالی در آخرت و گفته اند که آن هفتاد درجه است که میان هر درجه مقدار دویدن
اسب تیز رو باشد هفتاد سال وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً و آمرزش و بخشایش از جانب او سبحانه و بدانکه نزد بعضی تکرار تفضیل مجاهدان بر سبیل اجمال و تفصیل
جهت تعظیم جهاد است و ترغیب مؤمنان در آن و نزد جمعی مراد بدرجه غنیمت و ظفر است در دنیا و به درجات عالیه در آخرت و یا مراد بدرجه اول ارتفاع منزلت ایشان
است نزد خدای تعالی و بدرجات ثانیه منازل ایشان در جنت و نزد بعضی بگر قاعدون اول اصحاب عذرند و قاعدون ثانی آنهااند که مأذون شدند در
تخلف بجهت اکتفا بغیر ایشان و یا مجاهدان اول مجاهدانند با کفار و ثانی مجاهد با نفس خود و مؤید این است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعد از مراجعت از جهاد فرموده رجوع
کردیم از جهاد اصغر که جهاد است با کفار بجهاد اکبر که جهاد است با شیطان و نفس خود وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا و هست خدای تعالی آمرزنده گناهان شیعیان و مهربان بر
ایشان دارند در پاداش اجر ایشان آورده اند که جمعی از مسلمانان که بحسب ظاهر کلمه گفتند چون قیس فاکهه و قیس ولید و امثال ایشان با وجود قدرت بر هجرت بمدینه

هجرت نکردند و چون روز بدر شد بعضی از ایشان بجانب بدر می‌آمدند از ایشان همراه کفار بحربگاه حاضر گشتند و بشمشیر مسلمانان کشته شدند حق تعالی در شأن ایشان فرمود که إِنَّ
الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ بدرستی که آنانکه جان می‌ستانند از ایشان فرشتگان که اعوان ملک الموتند ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ در حالتی که ستمکار بودند بر نفس خود بترک هجرة
قَالُوا گفتند فرشتگان از روی سرزنش ایشان را فِيمَ كُنْتُمْ در چه چیز بودید در کار دین خود یا کدام طایفه از مشرکان و موحدان ایشان بر سبیل اعتذار بموقع وردید
قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ گفتند بودیم ضعیفان و عاجزان در زمین مکه و کفار بر ما غالب بودند و نتوانستیم که هجرت کنیم بمدینه و اظهار کلمه اسلام
بعد از آنکه عاجز بودیم قَالُوا گفتند فرشتگان بر سبیل تکذیب ایشان أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً آیا نبود زمین خدای گشاده فَتُهَاجِرُوا فِيهَا که
هجرت کنید در طرفی دیگر از آنکه مهاجران حبشه کردند فَأُولَئِكَ پس آن گروه تارکان هجرت بدون عذر مسموع مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخ است وَسَاءَتْ
مَصِيرًا و بد بازگشتیست ایشان را دوزخ بجهت ترک امر واجب و مساعدت کفار إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ لیکن کسانیکه بحسب واقع ضعیف و عاجزند مِنَ الرِّجَالِ
وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ از مردان و زنان و کودکان لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً که توانائی ندارند و چاره سازی بمهاجرت وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا و نمی‌شناسند
راه مدینه را و طریق بیرون آمدن را ذکر صبیان بجهت مبالغه است در امر هجرت و اشعار بانکه بر اولیای ایشان واجبست که ایشان را نیز با خود بیرون برند در وقت
مهاجرت و با وجود آنکه ایشان در صدد وجوب هجرت اند و گریز از آن ندارند بحیثیتی که چون ولدان ایشان بالغ شوند ناچار است ایشان را مهاجرت
و اهمال فَأُولَئِكَ پس آن گروه که بیچاره‌اند عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ شاید که خدای تعالی آنکه عفو کند از ایشان ذکر عسی و عفو اشعار است بانکه ترک هجرت
امری خطیر است حتی که عاجز و مضطر نیز متوقع باشند بود وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا و هست خدای تعالی عفو کننده از معذوران غَفُورًا آمرزنده گناهان ایشان را عمر بن دینار
از عکرمه روایت میکند که در مکه جمعی اسلام آورده بودند و استطاعت هجرت نداشتند چون این آیت در ترک هجرت نازل شد و نوشتند آن به مستضعفان مکه رسید
جندع بن ضمره پیر از کفت که من هرچند پیر و بیمارم اما از جمله مستضعفان نیستم که حق تعالی عذر ایشان را پذیرفته و رخصت ترک هجرت فرموده چه چاره در رفتن
میتوانم در راه مدینه میدانم میترسم که ناگاه بدست اجل گرفتار شوم و بسبب ترک هجرت ایمان من خلل پذیر گردد مرا بر سریر که خفته‌ام بیرون برید فرزندان فرمان بردند او را
برداشتند و متوجه مدینه شدند چون بمنزل تنعیم رسید آثار موت بر جندع ظاهر شد دست راست خود بر دست چپ نهاد و گفت خدایا این دست از آن تو و
این دیگر از آن رسول تو بیعت میکنم بتو بر آنچه بیعت کرده است رسول تو با تو این بگفت و در گذشت خبر او بمدینه رسید بعضی اصحاب گفتند که اگر بمدینه میرسید
اسلام او کاملتر و مزد او شاملتر بودی چه با وجود ایمان مزد مهاجران یافتی حق تعالی این فرستاد وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ و هر که هجرت کند در راه طاعت خدای
يَجِدْ فِي الْأَرْضِ یابد در زمین مُرَاغَمًا كَثِيرًا آرامگاهی بسیار که بان نقل کند وَسَعَةً و فراخی در روزی یا وسعت در اظهار دین و کلمه توحید وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ
بَيْتِهِ و هر که بیرون آید از خانه خود مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ در حالتیکه هجرت کننده باشد بسوی خدا و رسول او یعنی خالص از برای رضای ایشان بی
غرضی از اعراض دیگر هجرت کند ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ پس دریابد او را مرگ در اثنای راه و بهجرتگاه نرسد فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ پس بتحقیق که ثابت باشد
مزد او بر خدای تعالی مانند ثواب امری که واجب باشد چه اگر اجر او نرساند خلاف حکمت و مصلحت او باشد و ترک حکمت او سبحانه را جایز نیست وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا و
خدای تعالی آمرزنده گناهانست از چیزیکه در هجرت کرده رَحِيمًا مهربان بر رعایت شوبر او و چون حق تعالی بندگان را امر کرد بجهاد و هجرت در عقب آن بیان کیفیت نماز سفر و خوف
میکند و ذکر تخفیف برای ایشان و میفرماید که وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ و چون سفر کنید در زمین فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ پس نیست برای شما گناهی أَنْ تَقْصُرُوا
مِنَ الصَّلَاةِ در آنکه کوتاه سازید نماز یعنی چهار رکعتی دو رکعت گذارید إِنْ خِفْتُمْ اگر بترسید أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه در فتنه اندازند یعنی بکشند
یا مشرک سازند شما را آنانکه کافر شدند این شرط باعتبار غالب است چه در اول وقت در حوالی مدینه مسلمانان از دشمنان بوده اند و حالا بی ترس نیز تقصیر باید
کرد در سفر باجماع و روایت متواتره و ترک جناح در امر واجب سنتر است و مباح مستعمل است در انجام در امر واجب است چه قصر صلوة واجب است در سفر
باجماع إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا بدرستی که کافران هستند مر شما را دشمنی آشکارا و بعد از امر بقصر صلوة و سفر خوف بیان کیفیت نماز
خوف میفرماید وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ و چون باشی ای محمد در میان اصحاب وقت خوف از دشمنان و خلفای آنحضرت که ائمه هدی اند صلوات الله علیهم نیز در این حکم
خطاب داخلند زیرا که قائم مقام آنحضرتند فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ پس خواهی که اقامت کنی برای ایشان نماز را لشکر خود را دو قسمت فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ
پس باید که بایستند گروهی از ایشان مَعَكَ با تو و نماز گذارند و گروهی دیگر روی بار روی دشمن باشند وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ و باید که فرا گیرند آنانکه
نماز میگذارند سلاحهای خود را از روی احتیاط فَإِذَا سَجَدُوا پس هرگاه سجده کنند نماز گذارندگان فَلْيَكُونُوا پس باید که باشند آنها که نماز نمی‌گذارند مِنْ
وَرَائِكُمْ از پس شما در برابر دشمن و چون اینگروه یک رکعت بگذارند بصف لشکر باز روند وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى و بیاید طائفه دیگر لَمْ يُصَلُّوا
که نماز نگذارده اند و پاس میداشتند فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ پس باید که نماز بگذارند با تو یک رکعت دیگر وَلْيَأْخُذُوا و باید که بر دارند ایشان نیز با خود
حِذْرَهُمْ آلتی که بدان حذر میکنند از دشمن چون سپر و خود وَأَسْلِحَتَهُمْ و سلاحهای خود را که بدان جنگ میکنند چون شمشیر و نیزه و تیر و کمان پس بیان حکمت
میکند در وجوب اخذ سلاح و میفرماید که وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا دوست میدارند آنانکه کافر شدند و تمنا میکنند لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ اگر که غافل شوید
از سلاحهای خود وَأَمْتِعَتِكُمْ و از متاعهای خود چون البسه و سایر خوف فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ پس حمله آورند بر شما مَيْلَةً وَاحِدَةً یکحمله و هرچه یابند ببرند
چون در بعضی احوال برداشتن اسلحه موجب زیادتی مشقت است از اینجهت رخصت وضع آن نموده فرماید که وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ و هیچ گناهی
نیست بر شما اگر باشد بشما رنجی از باران که گران گرداند سلاح را أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى یا باشید بیماران و ناتوان در برداشتن سلاح أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ در آنکه
بنهید سلاحهای خود را و چون اخذ سلاح مظنه هجوم دشمنانست بر مسلمانان از اینجهت مکرر اخذ سلاح فرمود وَخُذُوا حِذْرَكُمْ و فرو گیرید آلات نگاه داشتن
عدم

خود را

خود را در وقت قدرت تا خصم بر شما هجوم نکند إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ بدرستیکه خدای آماده ساخته است برای کافران عَذَابًا مُهِينًا عذابی خوار کننده
موجب ذل ایشان آورده اند که حضرت رسالت صلعم بغزوه رفته بود همین که بعسفان رسید مشرکان عرب را دید صف راست کرده و استعداد قتال راست کرده حضرت
پیغمبر و لشکر اسلام صف کشیدند وقت نماز پیشین درآمد سوار لشکر کفار در مقابله سپاه مؤمنان حایل شد حضرت رسالت صلعم با صحابه باقامت نماز مشغول شدند و
کفار معاینه رکوع و سجود ایشان را مشاهده میفرمودند بعد از فراغ مسلمانان از نماز کافران حسرت خوردند که چرا بر ایشان هجوم نکردیم و بیک حمله دمار از ایشان بر
نیاوردیم یکی از زمره کفار آواز داد که این قوم را بعد ازین نمازی دیگر هست که در اعزاز و اکرام آن بغایت مبالغه بتقدیم میرسانند پس ما فرصت نگاه داشته در آن
وقت ناگاه بر سر ایشان درآئیم و بکام دل از این دشمنان داد انتقام بستانیم منتظر وقت نماز عصر در نشسته بودند که جبرئیل علیه السلام فرود آمد و کیفیت نماز خوف بدین آیه بحضرت
رسالت صلعم تعلیم داد چون یاد خدای تعالی بودن موجب استعداد بنده است بفیض ربانی از اینجهت بعد از امر بصلوة خوف میفرماید که فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ
پس چون گزارده باشید نماز خوف را و ادای او نموده باشید فَاذْكُرُوا اللَّهَ یاد کنید خدای تعالی را قِيَامًا در حالت ایستاده که شمشیر میزنید وَقُعُودًا و در حال نشستن که تیر
می اندازید وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ و در حالتیکه بپهلوها خود افتاده باشید و زخم خورده و مراد آنست بقول اشهر که یاد کردن خدا و نداشت در همه حال بقوله فَإِذَا اطْمَأْنَنتُمْ
پس چون آرام یابید و از خوف ایمن شوید فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ پس بگذارید نماز را با حفظ شرایط و ارکان إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا
مَّوْقُوتًا بدرستیکه نماز هست بر مؤمنان فرض شده و معین گشته باوقات خود که اخراج آن از وقت خود جایز نیست باز عود کلام میکند در بحث جهاد
و ترغیب مؤمنان بر آن و میفرماید که وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ و سستی مکنید در طلب کافران و کارزار با ایشان إِن تَكُونُوا تَأْلَمُونَ اگر هستید
شما که درد مانده شده اید از جراحتها فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ پس بدرستی که کافران نیز دردمندند و زخم خورده كَمَا تَأْلَمُونَ هم چنانکه شما دردمندید وَتَرْجُونَ
مِنَ اللَّهِ و شما با وجود الم امید دارید از خدای تعالی مَا لَا يَرْجُونَ آنچه ایشان امید ندارند از ثواب آخرت و نصرت در دنیا غرض ازین کلام ترغیب ایشانست در ثبات
قدم در معرکه جهاد و سرزنش ایشان در سستی نمودن در مقاتله و خلاصه معنی آنستکه ضرر قتال مشترکست میان شما و ایشان و مختص شما نیست با وجود آن امید
میدارید از خدای تعالی بغلبه دین اسلام و رسیدن بثواب در دار السلام و ایشان را ازین محروم اند پس سزاوار آنستکه رغبت شما از ایشان بیشتر باشد و صبر شما اکثر
بود وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا و هست خدای تعالی دانا بضمایر و اعمال شما محکم کار در امر و نهی و جزا و نه حکمت امر میکند و نهی مینماید آورده اند که طعمة بن ابیرق که از بنی
ظفر بود زرهی بدزدید از خانه قتادة بن نعمان و آن زره در میان جوال آردی پنهان کرده بود و بند بدرید و آرد از آن بیرون ریخت تا بخانه طعمه از
خانه یهودی که زید بن سمین گفتند برده بطریق ودیعت بدو سپرده بامداد قتاده بر اثر آرد بخانه طعمه رفت و بعد از طلب زره از او و پیدا نشد سوگند یاد کرد که از آن
و از خبر ندارد قتاده بر همان نشان که طعمه بخانه یهودی رفته بود پی برد و زره بخانه او بگرفت یهود گفت دوش طعمه زره بامانت نزد من نهاده بود و بعضی از یهود جمعی گواهی دادند
صورت حال بحضرت رسالت علیه السلام عرض کردند و بنی ظفر که قوم طعمه بودند از خوف رسوائی میخواستند که طعمه تبرئه شود و یهودی بآن دامن ببرون آید و از جدال و
خصومت کردند و در حضرت رسالت پناه صلعم بیان میکردند که دزدی بر یهود ثابت شود و مسلمانان از آن خیانت مبرا شوند و مع ذلک قوم طعمه بر برائت او بیان و دعوی گواهی
دادند لیکن جهت حسن ظن که آنحضرت را بمسلمانان بود خواست که قصد عقاب یهودی کند آنحضرت جبرئیل آیه جزا رسید که إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بدرستیکه
ما فرستادیم بسوی تو قرآن را بِالْحَقِّ براستی و درستی لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ تا حکم کنی میان مردمان بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ بآنچه شناسا گردانیده است خدای تو را
از وحی گردن تو وَلَا تَكُن لِّلْخَائِنِينَ و مباش برای خیانت کنندگان و دفع خیانت از ایشان خَصِيمًا دشمنی انگیزه کننده هست وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ و آمرزش خواه از خدا
یعنی بالکلیه توجه باو سبحانه کن و توفیق از او طلب کن در جمیع امور إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا بدرستیکه هست خدای آمرزنده و بر آرنده کسی که طلب آمرزش کند
رَّحِيمًا مهربان باو وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ و خصومت مکن از قبل آنانکه خیانت میکنند با نفسهای خود و قوم او که با خیانت او در ساخته اند و
بدروغ گواهی بر برائت او داده اند و حمایت و نصرت او کرده اند جهت آنکه وبال خیانت راجع با نفوس ایشانست إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ بدرستیکه خدای دوست ندارد مَن
كَانَ خَوَّانًا هر کرا که بسیار خیانت کننده است أَثِيمًا گناه کاری که مستغرق باشد در گناه خود این اشارتست باصرار او و توغل او در اثم و خیانت بدانکه دلالت نمی
کند بر آنکه از رسول صلعم چیزی صادر شده باشد چه قول و لا تکن للخائنین خصیما و قول و لا تجادل هیچ کدام دلالت نمیکند بر آنکه آنحضرت اظهار خصومت و جدال کرده
باشد چه نهی است که گاهی متوجه می شود بکسی که گناه از او صادر نشده باشد جهت مبالغه و الحاح در نهی آن و قوله و استغفر الله نیز دلالت نمی کند که گناهی از آن
حضرت صادر شده باشد زیرا که استغفار مخصوص بمذنب نیست بلکه گاه هست که بر جهت کسر نفس و توجه تمام بمولی میباشد و یا جهت قصد مثوبت زیرا که استغفار
طاعتی است مستقل و موجب ثواب و دلایل عقلیه بر عصمت انبیا علیهم السلام از صغایر و کبایر مصدق آنست در مجمع البیان آورده که خطاب اگر چه ظاهر آن بحضرت
رسالت است لیکن مراد تادیب امت مرحومه است بر آنکه مبادرت نکنند بمجادله از قبل خصم مگر بعد از ظاهر شدن وجه حق زیرا که آنحضرت از جمیع معاصی مبراست
و با آنکه حقیقت خطاب بحضرت باشد و قصد مجادله برای خصیم نه بر فعل آن و قصدیکه بعد از ظن غالب باشد جهت علامات ظاهره چون شهادت شهود و غیر آن مستلزم
اثم نیست و نقیصه آن نیست که میفرماید يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ پنهان میکنند از مردم خیانت را یعنی از مردمان جهت حیا و خوف وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ
و پنهان نمی دارند از خدا که سزاوارتر است بآنکه پنهان دارند از او و برحذر بود از عقوبت او وَهُوَ مَعَهُمْ و حال آنکه خدای با ایشانست و ضمایر و اسرار ایشان از او
پنهان نیست پس باز پوشانید خیانت را و بترسید چه طریقی دیگر هست با او مکر ایشان بجز قبیح است طرز آن مواخذه میکند و ایشان استخفا میکنند بجز آنکه
نمی پسندد خدای مِنَ الْقَوْلِ از گفتن دروغ مردی که بنی ظفر باید بکردند شب مشاورت میکردند بر آنکه طعمه سوگند بدروغ بخورد چه پیغمبر صلعم قول او را
که مسلمانست قبول خواهد کرد و گواهی او را نیز خواهند شنید و قول یهودی که کافرست التفات نخواهد کرد وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ و هست خدای تعالی بآنچه میکنند

شما اند بپرید محیطًا احاطه کننده است بعلم و هیچ چیز از علم او خارج نیست پس همه شما را برو فق علم حق و باطلها جزا و سزا خواهد داد هٰا اَنْتُمْ آگاه باشید شما ای

طغمه هٰؤُلٰٓاءِ و ان گروهید که از جهة جماعتی جٰادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیٰا دفع کردید از خائنان خیانة را بجدال در زندگانی دنیا فَمَنْ یُجٰادِلُ اللّٰهَ پس

انکه مجادله کند خصومت و جدال کند با خدای تعالی و دفع جنایة کند عَنْهُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ از ایشان در روز رستخیز اَمْ مَنْ یَکُونُ عَلَیْهِمْ وَکِیلًا یا کیست انکه باشد بدیشان

نگاه بان نگذارد که ایشان را عذاب کند وَ مَنْ یَعْمَلْ سُوٓءًا و هر که بکند بدی که از ان ضرر بغیر رسد اَوْ یَظْلِمْ نَفْسَهُ یا ستم کند بر نفس خود که ان بغیر سرایت

نکند بلکه راجع بنفس خودش باشد و گویند مراد بسوء صغیره است و بظلم کبیره است یا اول ما دون شرک است و دوم شرک و بر هر تقدیر چون ان را بفعل آرد ثُمَّ

یَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ پس طلب مغفرت کند از خدای تعالی بتوبه و انابه یَجِدِ اللّٰهَ غَفُورًا یابد خدای تعالی را امرزنده گناهان او را رَحِیمًا مهربان بفضل خود بر او و در این آیه

ترغیب طغمه است و قبیله او بتوبه و استغفار وَ مَنْ یَکْسِبْ اِثْمًا و هر که بکند گناهی و خواهد که بگناهی را بدان تهمت کند فَاِنَّمٰا یَکْسِبُهُ عَلٰی نَفْسِهِ پس جز این

نیست که میکند ان عمل را بر نفس خود یعنی ضرر کسب ان اثم او بنفس او بدیگری نمی رسد وَ کٰانَ اللّٰهُ عَلِیمًا و هست خدای تعالی دانا بدزد نفرموده حَکِیمًا حکم کننده

در مجازات ان بدست بریدن وَ مَنْ یَکْسِبْ خَطِیٓئَةً و هر که بکند گناهی صغیره یا انچه از و بخطا واقع شود اَوْ اِثْمًا یا گناه کبیره یا انچه بعمد از وی صادر شود

ثُمَّ یَرْمِ بِهِ پس بیندازد ان را یعنی تهمت نهد بان گناه بَرِیٓئًا بیگناهی را چنانکه طعمه بزید نسبت فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتٰانًا پس بدرستی که برداشت دروغی را

که از ان مبهوت و متحیر ماند کسی که ان گناه را باو نسبت میدهند وَ اِثْمًا مُبِینًا و گناهی ظاهر را بسبب تهمت نهادن بر غیر خود پس بر سبیل منت میفرماید وَ

لَوْ لٰا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَیْکَ و اگر نه فضل خدای بودی بر تو که وحی فرستاد و ترا از حقیقت این کار اعلام داد وَ رَحْمَتُهُ و بخشایش او که ترا از قصد عتاب یهودی

و تصدیق طعمه بواسطه سوگند و گواهی دروغ باز داشت لَهَمَّتْ طٰآئِفَةٌ مِنْهُمْ هر اینه قصد کرده بودند گروهی از بنی ظفر اَنْ یُضِلُّوکَ انکه بگردانند

ترا از راه راست که ان حکم بحق است وَ مٰا یُضِلُّونَ اِلّٰا اَنْفُسَهُمْ و در خطا و ضلالة نمی اندازند مگر نفسهای خود را چه وبال این عمل جز بدیشان راجع نیست وَ

مٰا یَضُرُّونَکَ مِنْ شَیْءٍ و ترا زیان نمی توانند رسانید هیچ چیز هرچند که قصد تمام در این باب داشته باشند چه تو در پناه عصمة خدائی و انچه بخاطر خطیر

تو گذشت بجهة اعتماد تو بود بر ظاهر این میل در حکم وَ اَنْزَلَ اللّٰهُ عَلَیْکَ الْکِتٰابَ و عزو فرستاده است خدای تعالی برای تو قرآن را وَ الْحِکْمَةَ و بیان احکام ان را

وَ عَلَّمَکَ و در اموزانیده است ترا مٰا لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ انچه نبودی که بخود بدانی از خفیات ضمایر و باز امور دین و احکام و نزد بعضی ان علمست بانچه واقع شد

و انچه واقع بعد از این واقع شود تا قیامة که حق تعالی در شب معراج بان حضرت عطا فرموده چنان که در احادیث معراجیه امده است که در زیر عرش بود دم قطره در حلق

من بچکید که بان دانا شدم بهرچه در زمان ماضی واقع شده و بهرچه در مستقبل واقع شود و این علم بود ائمه اثنی عشر علیهم السلام انتقال یافته و در کتاب بصائر

الدرجات فی علوم آل محمد که تصنیف شیخ جلیل ابی عبد الله محمد بن حسن صفار است مذکور است که روایت کرده عباس بن معروف از حماد بن عیسی و او از حریز و حریز از

ابو بصیر که ابو جعفر صلوات الله علیه فرموده که حضرت خاتم الانبیاء عالم بود بجمیع پیغمبران و هرچه در ماضی واقع شده و هرچه در مستقبل واقع شود تا روز قیامة

و نیز روایت احمد بن محمد که عبد الرحمن بن ابی نجران و یونس بن یعقوب روایت نموده که حارث بن مغیره و عبد الاعلی و عبیدة بن بشیر از ابو عبد الله ع نقل کرده اند

که انحضرت فرموده که والله اعلم ما فی السموات و ما فی الارض و ما فی الجنة و ما فی النار و ما کان و ما یکون الی ان تقوم الساعة یعنی بخدا سوگند که من میدانم انچه در همه

اسمانهاست و انچه در همه زمینهاست و انچه در بهشت است و انچه در دوزخست و انچه واقع شده و انچه واقع می شود تا وقتیکه قیامة قائم شود و اینکه ائمه هدی از

مغیبات خبر میدادند ثمره این علم است و این از فضل الهی است و عنایت پادشاهی چنانکه میفرماید وَ کٰانَ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَیْکَ و هست فضل خدای تعالی بر تو عَظِیمًا

بزرگ که علوم غیر متناهیه بتو تعلیم فرموده و ترا مرتبه داده بر سایر انبیا و خلق عوالم علویه و سفلیه بواسطه تو کرده که لولاک لما خلقت الافلاک لٰا خَیْرَ

فِی کَثِیرٍ مِنْ نَجْوٰیهُمْ از تتمه قصه طعمه است یعنی نیست نیکوئی در بسیاری از راز گویندگان یعنی قوم طعمه که شب مشورت ها کردند در خلاصی طعمه یعنی چیزی

در راز گفتن ایشان نیست اِلّٰا مَنْ اَمَرَ مگر راز گفتن کسی که فرماید بِصَدَقَةٍ بصدقه دادن اَوْ مَعْرُوفٍ یا امر کند بمعروف و ان هر چیزیست که در شرع مستحسن

باشد اَوْ اِصْلٰاحٍ بَیْنَ النّٰاسِ یا فرماید باصلاح کردن میان مردمان و دفع کدورات از دلهای ایشان و الفت انداختن در قلب ایشان و در تفسیر علی بن ابرهیم مذکور

است که از ابو عبد الله صلوات الله علیه مرویست که حق تعالی دوست داشته که باید که اثر کند و دروغ ان بر اهل تو باشد پس الطها بشاشتر کن بوای برادر خود و نیز در ان

تفسیر از حضرت امیر المؤمنین ع نقل کرده که هم چنانکه حق تعالی زکوة مال را بر شما فرض کرده زکوة جاه را بر شما فرض کرده است و زکوة جاه اظهار بشاشت است و خوشخو

برهمه مردمان وَ مَنْ یَفْعَلْ ذٰلِکَ ابْتِغٰآءَ مَرْضٰاتِ اللّٰهِ و هر که بکند اینها را که مذکور شد برای خوشنودی خدای تعالی فَسَوْفَ نُؤْتِیهِ اَجْرًا عَظِیمًا پس زود

باشد که بدهیم او را مزدی بزرگ که در حساب و شمار نیاید در کشاف از حضرت رسالة مرویست که هر سخنی که فرزند ادم میگوید مضر است برای و فایده ندهد وی

رساند مگر امر بمعروف و نهی از منکر و ذکر خدای سفیان ثوری این حدیث را از شخصی شنید گفت هیچ میدانید که ماخذ این حدیث در قرآن کجاست گفتند نه فرمود قوله تعالی

لا خیر فی کثیر من نجویهم تا اخر و قوله لو العصر ان الانسان لفی خسر مرویست که بعد از ثبوت خیانة طعمه از خوف قطع ید بکرعیت و بجانب مکه شد و مرتد گشت و نقب

در خانه کسی میزد که ناگاه دیوار خانه بر سر او فرود امد و در زیر ان بماند و دیگر او را بیرون اوردند و خواستند که بکشند بعضی از اهل مکه درخواست کردند که

از مدینه گریخته و پناه بما اورده کشتن او مناسب نیست پس او را از مکه اخراج کردند و باتجار قضا بسوی شام عزیمة نمود و در منزلی کاروانیان را مشغول

یافت پاره از متاع ایشان بدزدید و بگریخت از عقب وی دویده بگرفتند و بکشتند و قولی انست که در جده بدریا نشسته بود کیسه زر کشتی نشینی بدزدید و بعد از وقوف

بران او را در دریا انداختند و هنوز بقعر آب نرسیده بود که باتش دوزخ ملحق شد حق تعالی در باره او فرمود که وَ مَنْ یُشٰاقِقِ الرَّسُولَ و هر که مخالفت کند با

رسول مِنْ بَعْدِ مٰا تَبَیَّنَ لَهُ الْهُدٰی از پس انکه ظاهر شد مر او را هدایت که طریق حقیقت بواسطه وقوف بر معجزات و ظهور دلایل واضحات وَ یَتَّبِعْ

غیر سبیل المؤمنین و پیروی کند غیر راه را که مؤمنان بر آن‌اند از اعتقادات صحیحه و اعمال حقیقیه حقه نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى بگردانیم او را در آن سرای دوست بچیزی که دوست
داشته است او را در این سرای که آن کفر و ضلالت است با توجه کردن او و در دایره اهل کفر و اهل ارتداد و اضلال داخل کنیم وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ و در آریم او را بدوزخ وَ
سَاءَتْ مَصِيرًا و بد بازگشتی است دوزخ و بعضی در باره طعمه مرتد میفرماید که إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ بدرستی که خدای تعالی نیامرزد از آنکه شرک آرد بخدا
وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ و بیامرزد آنچه غیر شرک است هر کرا خواهد از ابن عباس روایت است که نزول این آیه در شان پیری بود از اعراب که بجناب نبوة
مآب آمده بعرض رسانید که یا رسول الله پیری ام در گناه غرق شده الا آنست که تا خدا را شناخته ام بد و شرک نیاورده ام و بجز از او کسی را دوست نگرفته ام و
معصیت از روی جرأت و بی ادبی با خدای تعالی نکرده ام تصور آن نداشته ام که بگریزم از خدای و بگریختن خود عاجز کرده ام حال آمده ام پشیمان از گناه و توبه کنند بدرگاه
او حال من چگونه می بینی حق تعالی بدین آیه مژده داد که همه گناهان غیر از شرک امید آمرزش هست وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که شرک آورد بخدای تعالی فَقَدْ ضَلَّ
پس هر آینه گمراه شد از حق ضَلَالًا بَعِيدًا گمراهی دور در نهایت ضلالت چه شرک اعظم انواع ضلالت است إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ نمی پرستند مشرکان بدون
خدای تعالی إِلَّا إِنَاثًا مگر بتان را که ماده گانند بواسطه تانیث اسماء ایشان چون لات و عزی و منات و غیر آن بجهة آنکه هر قبیله را بتی بود که آن را میپرستیدند و انثی
فلان می نامیدند و یا بجهة عدم عقل ایشان را اناث گفتند که در نهایت نقص عقلند ابوحمزه ثمالی در تفسیر خود آورده که در میان هر یک از بتان شیطانی از اناث
شیطان بوده که خود را بخدمتکاران مینمودند و با ایشان تکلم میکردند و باین اعتقاد بتان را اناث میگفتند لهذا میفرماید که وَإِنْ يَدْعُونَ و نمی پرستند
حقیقة آنرا که میخوانند إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا مگر دیو سرکشنده در ضلالت و بیرون رفته از فرمان بود از حضرت عزت لَعَنَهُ اللَّهُ رانده است خدای تعالی او را و دور
کرده از رحمت او روایت کرده اند که در بدایت اسلام روزی جمعی از مشرکان در مکه جمع شده بتان را سجده میکردند و بوی در شکم بت بهمن در رفت و باین بیت و انداد جاء نابته
علینا دین آبائنا الکرام یعنی جمعی آمدند مراد محمد است و اصحاب و بر ما عیب کنند و دین آبای ما را مذمت میکنند با آنکه حامیان و کرهان بوده اند چون
این بیت را مشرکان بشنیدند بیکبار آواز برآورده نشاط کردند و گفتند که محمد کجا است تا بشنود که خدایان ما چه میگویند پس شخصی را بطلب بحضرت فرستادند و برا
از آن خبر دادند و گفتند ترا حاضر باید آمد تا بشنوی خدایان ما چه میگویند پس موعد کردند تا رسول ص حاضر شود و قول بتان را بشنود حضرت دانست که شیطان
در این اندیشه بود که جنی مؤمن نزد وی آمده آواز داد و گفت یا رسول الله غبار ملال بخاطر خطیر خود راه مده که آن شیطانی که در درون بت آواز داد مسعر نام بود
من او را کشتم تو بسعادت بموعد مشرکان حاضر شو تا من بیایم و جواب باز دهم رسول الله خوشدل گشته روز دیگر مشرکان بیامدند و قربانیها کردند و رسول
الله را حاضر کردند چون حضرت بدانجا رسید بوی در افتادند مشرکان برخواستند و بتان را سجده کردند و بهادرها انهار بر صلیب و خندها بر آن عکیب
و ایشان را ثنا گفتند بعد از آن بسجده ایشان در آمدند و گفتند ای معبودان ما آنچه در درون میگفتید بگوئید تا محمد بشنود چون این سخن را بگفتند از شکم بت بهمن
سه بیت شنیدند که مضمون آن بیتها این بود که منم آنکس که مرا مطهر گویند کشتم مسعر را که فاجر و طاغی بود و انکار حق میکرد و لعنت کرد او را پیغمبر ما که قرآن
بر او نازل شده از پس موسی با پیروان بیم و فرمان بردار امر و نهی او و چون مشرکان این بشنیدند با یکدیگر گفتند که محمد تا بغایت ما را میفریفت مرد خدایان ما را میفریبد
و از این روز کار اسلام ترقی کرده روز بروز تا آنکه میکشت تا قوت تمام گرفته کفار مغلوب و منکوب شدند و چون شیطان دشمن قوی است و در اضلال بندگان اهتمام تمام از جهة
حق تعالی حکایت قول او میکند که در الست بر اعتراف و باضلال تا مکلفان از او احتراز کنند و بوسوسه او از راه در نروند و میفرماید وَقَالَ و گفت شیطان با حق تعالی در وقتی
که حق تعالی او را گفت لعنت من بر تست تا روز قیامت لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ هر آینه فرا گیرم از بندگان تو بواسطه اضلال و اغوا نَصِيبًا مَفْرُوضًا بهره مقرر
و معین یعنی اکثر ایشان را تابع خود سازم در ضلالت و کفر و در حدیث آمده که از هزار کس از آدمیان نهصد و نود و نه نصیب شیطانند و در ضلالت تابع او و در حدیث
دیگر واقع شده که از هزار آدمیان یکی بهر خدای راست باقی اهل دوزخ اند و بعضی از کفار شیطان حکایت میکند که او گفت وَلَأُضِلَّنَّهُمْ و هر آینه گمراه کنم ایشان را از
طریق حق بوسیله وسواس وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ و البته در آرزو افکنم ایشان را و بیارایم در چشم ایشان آرزوها مال و جاه را چون طول حیوة و تاخیر توبه یا عدم بعث
و عقاب یا ثواب یا دخول بهشت از ارتکاب ذنوب غیر آن وَلَآمُرَنَّهُمْ و هر آینه بفرمایم ایشان را فَلَيُبَتِّكُنَّ پس هر آینه بشکافند و ببرند و بروایت ابی عبد الله
علیه السلام یعنی هر آینه ببرند از اصل آذَانَ الْأَنْعَامِ گوشهای چهارپایان را بجهة حرام کردن آنچه حق تعالی از او حلال کرده این اشاره است با آنچه عرب بر آن بودند
از بحیره و سائبه و وصیله و حام که آن را نصیب بتان می دانستند و تفصیل این در سوره المائده مذکور خواهد شد ان شاء الله وَلَآمُرَنَّهُمْ و هر آینه بفرمایم ایشان
فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ پس تا هر آینه البته تغییر دهند آفریده خدای را یعنی نقص خلق آن نمایند چون خصی کردن بندگان و تیز ساختن دندان و رقم کبود زدن
بر روی و لب و دست و پای و امثال آن و از باقر و صادق علیهما السلام مرویست که مراد آنست که دین خدا و تغیر را تغیر و تبدیل دهند بقوله فطرة الله التی فطر الناس
علیها لا تبدیل لخلق الله وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ و هر که فرا گیرد شیطان را دوست بدون خدای تعالی یعنی هر چه شیطان فرماید تابع
او شود و امر و اوامر خدای تعالی اختیار نکند فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا پس بدرستی که زیان کند زیانی روشن چه سرمایه عمر از دست بدهد و بی بهره ماند و از
مثوبات بهشت و دخول دوزخ و هیچ خسرانی بار نمی رسد که شخص بدل مکان کند که در بهشت نامزد او باشد بمکانی از دوزخ يَعِدُهُمْ وعده میدهد ایشان را
شیطان باچیزی که وفا نکند وَيُمَنِّيهِمْ و در آرزو می افکند ایشان را چیزی که بآن نرسند و نیابند وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا و وعده نمیدهد ایشان را شیطان
مگر فریب عبارتست از اظهار نفع در آنچه متضمن ضرر است بصورت نفع بمردمان می نماید أُولَئِكَ آن گروه که پرستندگان شیطانند و متابع او مَأْوَاهُمْ
جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخ است وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا و نیابند ایشان از دوزخ گریزگاهی که بدانجا نقل کنند و از شدة عذاب پناه بآن برند و
بعد از آن ذکر وعید بیان وعده میکند و میفرماید وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و آنانکه گرویده اند و کرده اند عملهای پسندیده سَنُدْخِلُهُمْ

جنات تجرى من تحتها الانهار در دو باشد که در آرد ایشانرا بوستانها که میرود از زیر درختان نهرها خالدين فيها ابدا در حالتیکه جاویدان باشند
در آن همیشه از آنکه خلود است بمعنی خلودیکه هرگز انقطاع نپذیرد وعد الله وعده کرده است خدای تعالی وعده کردنی حقا راست کرده سخن خود را راست کردنی
ومن اصدق من الله قيلا وکیست راست‌تر از خدا در سخن یعنی هیچ کس از او راست‌گوتر نیست مرویست که مسلمانان و اهل کتاب با یکدیگر مجتمع شدند یهود و
نصاری آغاز مفاخرت کردند که پیغمبر ما قبل از پیغمبر شما مبعوث شده و کتاب ما پیش از کتاب شما نازل گشته در بهشت نرود مگر یهود و نصاری مسلمانان جواب دادند
که پیغمبر ما خاتم پیغمبرانست و کتاب ما نسخ کننده کتابهای شماست ما ببهشت سزاوارتریم آیه آمد که ليس نیست نوعده که حق تعالی وعده کرده از ثواب بامانيكم
بآرزوهای شما ای مسلمانان ولا امانى اهل الكتاب نه بآرزوی اهل کتاب که گویند ببهشت نرود مگر یهود و نصاری یعنی هیچ کار بآرزو بر نیاید بلکه ریاضت
و مشقت باید کشید در ایمان آوردن و در طاعات و عبادات و اجتناب از منهیات آنرا که بهشت باید من يعمل سوءا هر که بکند کار بدی يجز به جزا داده شود
بآن در دنیا یا در آخرت این حکم عام است همه عالمیان را آورده اند که چون این آیه آمد صحابه بسیار متألم شدند گفتند یا رسول الله پس از نزول این آیه چگونه رستگاری باشد
چه عذاب تو هیچکس از رفتار بد خالی نیست حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که نه شما بیمار میشوید و نه اندوهناک میگردید و نه بلاها بشما میرسد گفتند بلی یا
رسول الله فرمود آن جزای اینست و این فرمود که هیچ کس نباشد که او را مصیبتی برسد الا که خدای تعالی آنرا کفاره گناهانش گرداند تا آنقدر که اگر خاری در پایش رود
کفاره گناهان وی شود ولا يجد له من دون الله وليا و نیابد آن بدکار برای نفس خود بجز از خدای دوستداری که مدد بدو رساند ولا نصيرا و نه یاریگری که از
عذابش برهاند ومن يعمل من الصالحات و هر که بجای آرد بعضی از اعمال صالحه چه هیچ کس را قوت ارتکاب تمام آن نیست من ذكر او انثى از مرد یا زن وهو
مؤمن و حال آنکه او مؤمن باشد چه عمل بی ایمان اعتبار ندارد فاولئك يدخلون الجنة پس آنگروه که عمل کنند کان مؤمن اند در آورده شوند ببهشت
و حفص بفتح یا و ضم خا میخواند یعنی در آیند ببهشت ولا يظلمون و ستم دیده نشوند در ثواب عمل خود نقيرا بمقدار گوی که در پشت استخوان خرما است یعنی هیچ
جزای ثواب ایشان کم نکنند ومن احسن دينا و کیست نیکوتر از روی دین یعنی هیچ کس نیکوتر و صواب کارتر نیست در دین ممن اسلم وجهه
از آنکس که تسلیم نمود و خالص کرد تمامیه خود را لله برای خدای تعالی بالکلیه خود را متوجه او ساخت و خدائی که غیر او باشد نشناخت و یا روی خود را در سجده برای او سبحانه بر زمین
نهاد وهو محسن در حالتیکه او آورنده است نیکوئیها و ترک کننده بدیها واتبع ملة ابراهيم و پیروی کرد دین ابراهیم را که موافق دین اسلام است حنيفا در
حالتیکه ابراهیم بایر و مایل است از همه دینها بدین اسلام واتخذ الله و فرا گرفت خدای تعالی ابراهيم خليلا ابراهیم را دوست یعنی او را برگزید و مخصوص ساخت
بکرامتی که مشابهت دارد بکرامتی که کرامت دوست با دوست در وجه تسمیه ابراهیم بخلیل چنین نقل کرده اند که در عهد ابراهیم قحط پدید آمد و چون مردم همیشه از خوان
احسان خلیل فواید یافته بودند در آن سال بجهت جوع بیشتر رجوع باو میکردند و ابراهیم داشت بر ایشان ایثار میکرد همینکه انبار خالی شد چند قطار شتر بمصر فرستاد
نزد یک دوستی که معتمد او بود تا قدری طعام از مصر بشام فرستد چون پیغام خلیل بدوست مصری رسید گفت در ولایت ما اثر قحط ظاهر شده و اگر فی الواقع ابراهیم
از برای خود طلبیدی هر نوع که بوده چاره میتوانستم کرد فاما شنیده ام که بسبب فاقه در کان بدو التجا کرده اند و او بکرم و جوانمردی میخواهد که این طعام را بر ایشان صرف
کند القصه گندم بمأموران حضرت نداد و ایشان بیابانها رفتند تا گندم بخرند بالضروره بار کشند و چون بحوالی شام رسیدند ایشانرا شرم آمد که شتر خالی بشهر
در آورند از جهت آنکه بسی گدایان و بی نوایان چشم براه داشتند که شتران خلیل از مصر با طعام فراوان خواهد آمد پس شتربانان در حوالی شام جوالها را پر از ریگ نرم کرده
بخانه در آوردند ابراهیم چون بر کیفیت این حال اطلاع یافت تنگدل شد و روی بمسجد نهاد [illegible] ساره و زن ابراهیم در خواب بود چون بیدار شد و جوالها را پر دید
خرم و خوشدل شده سر یکی را بگشاد آرد گندم دید در غایت سفیدی و پاکیزگی بیرون آورد و پاره از آن خمیر کرد و نان پخت و بعیال و اطفال و درویشان داد چون
ابراهیم علیه السلام از مسجد باز آمد بوی نان بمشامش رسید پرسید این از کجاست گفت از نزد یک دوست مصری تو ابراهیم فرمود این از نزد یک دوست من الله
تعالی است حق تعالی او را بدین جهت دوست خود گرفت و این روایت علی بن ابراهیم از هرون بن مسلم و وی از ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده و نزد بعضی آنستکه حق تعالی ابراهیم
را بجهت آن خلیل خود خواند که وی را امتحان کرد بتن و مال و فرزند وی مال بمهمان داد و فرزند بقربان و تن باتش نمرودی و جان بحضرت ایزدی پس بسبب این تسمیه
یافته و چون اتخاذ خلیل توهم احتیاج حق تعالی است بخلیل از این جهت دفع این فرموده بقوله ولله ما في السموات وما في الارض و مر خدای راست هر چه در آسمانها
است و هر چه در زمین است پس محتاج بهیچ چیز و بهیچ کس نباشد و هر که را خواهد از اهل آسمان و زمین برگزیند وكان الله بكل شيء محيطا و هست خدای تعالی
بهمه چیز احاطه کننده از روی علم و قدرت پس عالم باعمال ایشانست و جزا دهنده بر همه خیر و شر بعد از آن عود بکلام میکند بذکر زنان و یتیمان که بعضی از احکام آن
در اول سوره مذکور شده میفرماید که ويستفتونك في النساء و طلب فتوی میکنند از تو در باب زنان یعنی در میراث ایشان و دختران یتیم انتهی چنانکه
گذشت و جواب اعتراض عیینة بن حصین بر حضرت رسالت که خواهر یک دختر و خواهر را نصف مال میدهی و ما میراث نمیدهیم مگر کسی را که کارزار کند و غنیمت برد
[illegible] قل بگو ای محمد در جواب معترض که الله يفتيكم فيهن خدای تعالی فتوی میدهد یعنی بیان میکند حکم را در باب میراث ایشان وما يتلى عليكم بگو
با ایشان آنچیز را که خوانده میشود بر شما في يتامى النساء در باب یتیمان که مانند اللاتي آن زنان که لا تؤتونهن نمیدهید ایشانرا ما كتب لهن آنچه
فرض کرده شده است برای ایشان از میراث وترغبون ان تنكحوهن و رغبت میکنید در آنکه بخواهید ایشانرا و مالهای ایشانرا بخورید والمستضعفين
و دیگر فتوی میدهد خدای در باب ضعیفان و بیچارگان من الولدان از فرزندان خورد که ایشانرا میراث نمیدادند و عرب هم چنانکه میراث بزنان نمیدادند باطفال
نیز نمیدادند وان تقوموا لليتامى و دیگر حکم میکند که قیام نمائید برای مهم یتیمان در مهم میراث با ایشان بالقسط بعدل و راستی وما تفعلوا
من خير و آنچه میکنید از نیکوئی در باره یتیمان و کودکان و غیر ایشان فان الله كان به عليما پس بدرستیکه خدای هست بآن نیکوئی دانا و بر آن جزا خواهد داد

کردار

بدوستی

معترض

از ابو جعفر

ازابو جعفر صلوات الله علیه روایت است که خوله بنت محمد بن سلمه در خوانه رافع بن خدیج بود و چون پیر شد رافع زن جوانی را بر سر او خواست و قصد داشت که او را طلاق
دهد زن گفت مرا رها مکن که نوبت خود را بزن تو بخشیدم قبول نکرد زن شکایت شوهر را بعرض سید کاینات رسانید آیه آمد که وَاِنِ امْرَاَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا
واگر زنی ترسد یعنی دریابد بقرینه از شوهر خود نُشُوزًا سرباز زدنی را از صحبت او بجهت دریافتن کراهت از او و منع حق او اَوْ اِعْرَاضًا یا روی گردانیدنی از
مجالست و مکالمه او فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا اَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا پس هیچ گناهی نیست بر ایشان در آنکه بصلاح آورند میان یکدیگر صُلْحًا یعنی آشتی کنند بآنکه زن
مقداری از مهر بخشد و یا نوبت خود بزن دیگر گذارد در مقابله حق قدیمی او را آنکه دارد او را و او را از خود جدا نکند وَالصُّلْحُ خَيْرٌ و صلح و آشتی بهتر است از مفارقت
و طلاق و نزد ارباب سیر آنست که حضرت رسالت سوده بنت زمعه را طلاق داد و او بر سر راه حضرت نشست تا وقتی که سید عالم برسید سوده بزبان تضرع
گفت یا رسول الله مراجعت نمای بخدا سوگند که دوستی مرد در دل من نمانده لیکن میخواهم که فردای قیامت در زمره زنان تو محشور شوم و نوبت خود را بزنان دیگر
بخشیدم حضرت بوی رجعت فرمود از این نازل شد که صلح از مفارقت بهتر است وَاُحْضِرَتِ الْاَنْفُسُ الشُّحَّ و حاضر کرده شده اند نفسها بخل یعنی طبیعت
اقتضا میکند که بخل لازم او باشد و از او جدا نشود و لهذا هر یک از زوجین در مسامحه با یکدیگر بخل می‌ورزند که چه طبیعت مرد کراهت دارد از انفاق
و کسوت و قسمت غیر آن و طبیعت زن مقتضی آنکه حق خود را از نفقه و کسوة و قسمت و مانند آن بزنی دیگر بخشد مراد تمهید عذر است از مضایقه میان زن
و شوهر که اگر با یکدیگر مضایقه میکنند معذورند پس باید که بعد از مصالحه کینه یکدیگر را از خاطر خود محو کنند که حقد و مضایقه از اثر طبیعت است و خود
را از آن باز داشتن در نهایت عسرت پس خلاف طبیعت خود نمایند تا ثواب عظیم یابید وَاِنْ تُحْسِنُوا و اگر نیکوئی ورزید در زندگانی ای مکلفان وَتَتَّقُوا و بپرهیزید
از نشوز و اعراض فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ پس بدرستی که خدای هست بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا با آنچه میکنید از احسان و خصومت دانا و بینا پس جزای شما خواهد داد بدان
وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا اَنْ تَعْدِلُوا و هرگز نتوانید یکسان نگه داشت بدانکه بر یک زنان دارید آنکه عدل ورزید و راستی و سویت نگه دارید بَيْنَ النِّسَاءِ
میان زنان برای آنکه عدل حقیقی آنست که البته میل واقع نشود و میل قلبی نسبت بزنان مساوی باشد و اصلا میل طبیعت بیکی بیشتر نباشد از دیگری و این معتمد
است وَلَوْ حَرَصْتُمْ و اگر چه حریص باشید بر ارتکاب عدل و آنچه غایت جد و جهد شماست در آن بجای آرید که بر آن قدرت نخواهید داشت و لهذا حضرت رسالت
با آنکه در قسمت میان ازواج ملاحظه عدل میفرمود می‌گفت بار خدایا این قسمت من است در آنچه میتوانم از صحبت و نفقه پس مؤاخذه مکن مرا در آنچه بر آن قدرت ندارم
کنایت از دوستی بعضی است دون بعضی و میل طبیعت نسبت بیکی دون دیگری و چون ممکن نیست رعایت عدل حقیقی فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ پس میل مکنید تمام
میل یعنی آنچه بر آن قدرت دارید یعنی میل اختیاری را با میل غیر اختیاری ضم مکنید فَتَذَرُوهَا پس بگذارید آن زن را از او بالکلیه رغبت کرده اید
كَالْمُعَلَّقَةِ مانند زنی که معلق باشد میان آنکه بیوه باشد یا شوهر دار یعنی نه او را شوهردار توان گفت بجهت رعایت نکردن شوهر حقوق زوجیت و نه مطلقه او
توان گفت بجهت علاقه زوجیت و در حدیث آمده که هر کرا دو زن باشد و او باختیار میل کند بیکی دون دیگری در ادای حقوق واجبه روز قیامت بیاید و
میل کرده باشد بطرف پشت وَاِنْ تُصْلِحُوا و اگر بصلاح آرید آنچه فاسد ساخته اید از حقوق زنان در زمان گذشته وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از مثل آن در عملها در زمان
آینده فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ غَفُورًا پس بدرستیکه خدای تعالی هست آمرزنده گناهانی که در زمان گذشته واقع شده باشد رَحِيمًا مهربان بر توفیق طاعت در مستقبل آن
آیه دلالت کند بر وجوب قسمت میان زنان و تسویه در انفاق و صحبت و غیر آن از صادق علیه السلام مرویست که در وقتی که پیغمبر ص بیمار بود او را در حجره زنان میگردانیدند
بنوبت تا خوشحال گرداند زنان را و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه دو زن داشت هرگاه که روز نوبت در خانه یکی از آن دو زن بود وضو نمیساخت در خانه
زن دیگر و معاذ بن جبل در یکروز دو زن او فوت شد بجهت طاعون قرعه زد میان ایشان در تقدیم غسل و کفن و دفن وَاِنْ يَتَفَرَّقَا و اگر بجهت عدم مسامحه
جدا شوند هر یک از زن و شوهر از صاحب خود بطلاق يُغْنِ اللّٰهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ بی‌نیاز گرداند خدای تعالی هر یکی را از جود و غفران خود یا بنوعی که تسلی
دهد هر یکی را یا بدلی برای هر یک پدید آرد و بجهت این او را خوشنود گرداند وَكَانَ اللّٰهُ وَاسِعًا و هست خدای تعالی فراخ بخشش بر بندگان خود حَكِيمًا محکم کار
در افعال خود وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰاتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ و مر خدای راست آنچه در آسمانها است و آنچه در زمینها پس قادر باشد بر اعطای غنی بعد از آن در
باب رعایت حقوق الناس و حقوق الله میفرماید که وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ و وصیت کرده ایم و فرموده ایم آنان را که داده شده اند کتاب
تورات و انجیل مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما که یهود و نصاری اند وَاِيَّاكُمْ و شما را نیز وصیت منکم یعنی میفرمائیم اَنِ اتَّقُوا اللّٰهَ آنکه بپرهیزید از شرک و سایر معاصی
وَاِنْ تَكْفُرُوا و گفتیم ایشان را که اگر کافر شوید در مخالفت فرمان من که امر است به تقوی فَاِنَّ لِلّٰهِ پس بدرستیکه مر خدای راست مَا فِي السَّمٰوٰاتِ وَ
مَا فِي الْاَرْضِ آنچه در آسمانها است و آنچه در زمین است یعنی خالق و مالک جمیع مکونات است پس کفر و معاصی شما ضرری باو نرساند هم چنانکه ایمان و طاعت و
عبادت شما او را نفعی نمی رساند چه وصیت او شما را به تقوی بجهت آنست که بوسیله او ثواب ابدی بشما عطا فرماید وَكَانَ اللّٰهُ غَنِيًّا و هست خدای تعالی بی‌نیاز از خلق
خود اگر او را فرمان برند اگر نه برند حَمِيدًا ستوده در ذات خود اگر حمد او گویند و اگر نگویند وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰاتِ و مر خدای راست آنچه در آسمانها است
ملکا و [illegible] وَمَا فِي الْاَرْضِ و آنچه در زمینها است از حیوانات و نباتات و معادن تکرار این قول بجهت مبالغه است در کمال غنای او وَكَفٰى بِاللّٰهِ و بسنده
است خدای وَكِيلًا کفایت کننده مهمات بندگان خود پس متوجه درگاه او شوید و یاری از او طلبید بعد از آن بیان کمال قدرت خود میکند بقوله اِنْ
يَشَاْ يُذْهِبْكُمْ اگر خواستی خدای تعالی که ببرد شما را و فانی سازد میبرد و فانی می‌ساخت شما را اَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان وَيَاْتِ بِاٰخَرِينَ و می آورد بعوض شما
قومی دیگر را که فرمان بردار او باشند هم چنانکه امم سابقه را مانند قارون و عاد و ثمود و نمرود و فرعون که در عدد و جمعیت از شما بیشتر بودند هلاک
کرد بجهت طغیان و عصیان شما را نیز توانیم که هلاک گردانیم و شما را بنده که انجهان باز پس مانده بنیاد کسانیست که بجهت شامت کرده قبیح بعذاب مستاصل گشته اند و اگذ

اند و در خبر است که جبرئیل در آنکه حضرت رسالت آمد در وقتی که دو مرد در نزد او حاضر بودند و در قطعه زمینی دعوی میکردند و منازعه بسیار مینمودند جبرئیل
تبسم کرد حضرت از منشاء تبسم پرسید گفت در این زمینکه این دو کس بر سر آن با هم نزاع میکنند چهل هزار مالک را یاد دارم وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای تعالی
عَلَىٰ ذَٰلِكَ بر افزایش و فانی ساختن قَدِيرًا توانائی که هیچ چیز او را از آنچه خواهد عاجز نگرداند مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا هر که باشد که خواهد بعمل خود
پاداش این سرای چون مجاهدی که از تکالیف جهاد برای غنیمت کند فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ پس نزدیک خدای تعالی است پاداش دنیا و آن خسیس است و
پاداش آخرت و آن شریف است یعنی باید که طالب شریف شود و از خسیس خود را باز دارد و اگر با شریف مایل گردد آخرت مانع آن نخواهد بود چه اگر مجاهد مثلا
برای خدا جهاد کند او را از آخرت چندان نعمت است که غنیمت دنیا در جنب آن چیزی بغایت محقر باشد و با وجود آن غنیمت دنیا نیز بوی رسد پس توجه باصل باید کرد
که فرع تابع اصل است وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا و هست خدای تعالی شنونده قولها و بیننده همه فعلها و عارف بهمه پس همه کس را بحسب قصد و غرض جزا خواهد داد
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ باشید ایستادگان بعدل یعنی جهد کنید کان در قاعده عدالت و مواظبت نمائید کان بر آن
شُهَدَاءَ لِلَّهِ تا باشید گواهان برای خدای تعالی یعنی براستی گواهی دهید وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ و اگرچه بر نفس شما باشد باینمعنی که اقرار کنید بحقی که در ذمه شما باشد
چه گواهی بیان حقیقت خواه بر خود گواه باشد خواه بر غیر أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ یا بر پدر و مادر و خویشاوندان نزدیک إِنْ يَكُنْ اگر باشد آنکسی که گواهی
بر او واقع شده باشد از برای او و غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا توانگری یا درویش یعنی اگر غنی است برای غنای او اعراض مکنید در منع شهادت و اگر فقیر است ترحم منمائید
بر افلاس و فقر او و امتناع از ادای شهادة بر او فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا پس خدای سزاوارتر است بتوانگر و درویش و اگر دانستی که شهادت بر ایشان یا برای ایشان مصلحت
نیست بر آن حکم نفرمودی و چون حکم او است که در ادای شهادت غنا و فقر مدعی علیه رعایت نکنید بلکه بر طریقی که واقع باشد گواهی بر آن بدهید فَلَا
تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ پس متابعت مکنید هوای نفس را أَنْ تَعْدِلُوا برای آنکه میل کنید از حق وَإِنْ تَلْوُوا و اگر به پیچانید زبانهای خود را از گواهی راست أَوْ تُعْرِضُوا
یا اعراض کنید از ادای شهادت و کتمان آن کنید فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستیکه خدای تعالی هست بِمَا تَعْمَلُونَ بدانچه میکنید از عدل و میل خَبِيرًا دانا پس شما را بدان
مکافات خواهد کرد و بعد از بیان اسلام و احکام شهادت امر میکند بندگان را بایمان و شرایط آن و میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانیکه ایمان آورده
اید خطاب با اهل اسلام است یا با منافقان که اظهار اسلام میکردند و باطنا کافر بودند یا با مؤمنان اهل کتاب چون ابن سلام و اصحاب او که میگفتند یا رسول
الله ایمان داریم بتو و بقرآن و بموسی و عزیر و بتوریة و دیگر هیچ کتاب و پیغمبری ایمان نداریم پس بنا بر اول معنی آنست که ایکسانیکه ایمان آورده اید بدل و زبان
آمِنُوا ثابت باشید بر ایمان خود و از آن برمگردید و بر وجه دویم منافقان را میگوید که ایمان آورید بدل همچنانکه بزبان اعتراف میکنید و بر سیم مؤمنان اهل
کتاب را میگوید که همچنانکه ایمان آورده اید ببعضی کتاب و رسل ایمان آرید بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بخدا و رسول او که محمد است وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ
و کتابی که فرو فرستاده است خدای تعالی بر پیغمبر خود یعنی قرآن وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ و بکتابهائی که بیکبار فرستاده است پیش از قرآن و
مَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ و هر که کافر شود بخدای تعالی و فرشتگان و بکتابهای او و فرستادگان او وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز رستخیز فَقَدْ
ضَلَّ پس بدرستیکه گمراه شد ضَلَالًا بَعِيدًا گمراه شدنی در غایت دوری از مقصد که اصلا راه بطریق حق نبرد إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستیکه آنانکه ایمان آوردند
بموسی ع مراد یهود اند ثُمَّ كَفَرُوا پس کافر شدند بپرستیدن گوساله ثُمَّ آمَنُوا پس از توبه کردند با ایمان آوردن ثُمَّ كَفَرُوا پس کافر شدند بعیسی ثُمَّ ازْدَادُوا
كُفْرًا پس بیفزودند کفر را بانکار محمد ص و با آنانکه مکرر ارتداد از ایشان صادر شود و بعد از آن بر کفر اصرار نمایند و زیاده سازند از عنا و جحود لَمْ يَكُنِ اللَّهُ
لِيَغْفِرَ لَهُمْ نیست خدای که بیامرزد ایشان را چه حق تعالی دانسته است بعلم ازلی که از نوع کسانی که ایمان بیاورند و بر ایمان نمیرند پس ایشان را مغفور نسازد
وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ و نه آنکه راه نماید ایشان را سَبِيلًا راهی که بحق باشد که ایمانست بلکه ایشان را در خذلان و ضلالت فرو گذارد و براه بهشت با ایشان ننماید
کقوله تعالی وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ از ابن عباس نقل است که هر منافقی که در عهد رسول ص خواه در بدو و خواه در بحر در این آیه داخلست و مؤید اینست که بعد
از این میفرماید که بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بشارت ده منافقان را بر سبیل تهکم و استهزا بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا بآنکه مر ایشانراست عذابی دردناک الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ
الْكَافِرِينَ منافقان آنانند که فرا میگیرند کافران را أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ دوستان خود را غیر مؤمنان أَيَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ آیا می طلبند
نزدیک کافران یعنی از دوستی ایشان ارجمندی و رفعت مرتبه را فَإِنَّ الْعِزَّةَ پس بدرستیکه عزت و ارجمندی لِلَّهِ جَمِيعًا مر خدا راست همه آن یعنی جمیع عزت از
جانب حضرت عزة است پس عزیز و ارجمند می شود کسی که وی او را عزیز گرداند و او سبحانه عزت را برای اولیای خود نوشته که وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ
پس عزت غیر ایشان در جنب عزت ایشان هیچ نماید بعد از آن از مخالطه با کافران نهی میفرماید بقوله وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ بدرستیکه خدای تعالی فرو فرستاده
برای شما ای مؤمنان در قرآن و آن مراد آیت الَّذِينَ يَخُوضُونَ است تا آخر مضمون اینکه أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ بدرستیکه چون بشنوید آیتهای خدای تعالی را از
قرآن يُكْفَرُ بِهَا در حالتیکه کافران منکر شوند بآن وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا و استهزا کنند بآن فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ پس منشینید با کافران مستهزئان حَتَّىٰ
يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ تا وقتی که شروع کنند در سخنی غیر استهزا إِنَّكُمْ إِذًا بدرستیکه باشید هنگام که نشست و برخواست کنید با ایشان در وقت
استهزا مِثْلُهُمْ مانند ایشان در گناه زیراکه با وجود قدرت شما بر اعراض ایشان راضی شده اید بر صحبت ایشان و یا مثل ایشانید در کفر اگر با استهزا ایشان
راضی باشید إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ بدرستیکه خدای تعالی جمع کننده منافقانست وَالْكَافِرِينَ و ناگرویدگان فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا در دوزخ همه ایشان
همچنانکه در دنیا متفق و مجتمع بودند در عداوة مؤمنان عیاشی با اسناد خود نقل کرده از علی بن موسی الرضا علیه السلام در تفسیر این آیه گفته که هرگاه که
بشنوی که مردی جاحد و منکر حق است و تکذیب اهل حق میکند و ایشان را مذمت میکند پس از نزد او برخیز و با او منشین بعد از آن در وصف منافقان میفرماید

الذین یتربصون یعنی اهل کفر و نفاق آنها اند که انتظار میبرند نکبتی را بکم بشما فان کان لکم فتح من الله پس اگر واقع شود مر شما را فتحی و نصرتی از نزدیک خدای
قالوا گفتند منافقان مر شما را الم نکن معکم آیا نبودیم ما با شما و مددکاری نکردیم مر شما را پس بهم غنیمت ما را بدهید وان کان للکافرین نصیب و اگر بود
مر کافران را بهره از ظفر یعنی غلبه کردند بر مؤمنان قالوا گفتند مر کافران را الم نستحوذ علیکم آیا غالب و مستولی نبودیم بر شما و نمیتوانستیم که شما را بکشیم یعنی
قدرت بر قتل شما داشتیم اما دست کشیدیم ونمنعکم و آیا باز نداشتیم شما را یعنی البته ممنوع ساختیم شما را من المؤمنین از مؤمنان با اینکه سستی کردیم در مدد
کاری ایشان و سخنان گفتیم که شکسته دل شدند تا شما غالب شدید پس ما را در غنایم خود شریک سازید فالله یحکم بینکم پس خدای تعالی حکم میکند میان
شما که مؤمنانید و منافقان یوم القیمة در روز رستخیز که هیچ کس را غیر از او دعوی حکومت نباشد ولن یجعل الله للکافرین و هرگز نگرداند خدای تعالی
مر کافران را علی المؤمنین سبیلا بر مؤمنان حجتی که بدان ایشان را ملزم سازند نه در دنیا و نه در آخرت و اگر چه در دنیا بقوت از ایشان در پیش باشند غرض
که هرگز در حجت بر مؤمنان غالب نتوانند شد یعنی آنست که حق تعالی نهی کرده از تسلط کافر بر مؤمن پس جایز نباشد که زن مسلمان و بندهٔ مسلمان در تصرف کافر
باشد بعد از افعال قبیح اهل نفاق خبر میدهد ان المنافقین یخادعون الله بدرستی که منافقان مکر میکنند با دوستان خدای در اظهار اسلام و اخفای
کفر وهو خادعهم و خدا جزا دهندهٔ ایشانست بصورت مکر و فریب ایشان و آنچنان باشد که در روز قیامت ایشان را نوری دهند آنچنانچه مؤمنان را داده
باشند و چون قدم بر صراط نهند نور مؤمنان باقی ماند و بنور خود از صراط بگذرند و نور منافقان فرو میرد تا در ظلمت مانده بلغزند و در دوزخ افتند واذا
قاموا و چون برخیزند منافقان الی الصلوة بسوی نماز قاموا کسالی برخیزند در حالتی که کاهلان باشند مانند کسی که او را بزور برداشته باشند یراؤن
الناس مینمایند خود را بمؤمنان یعنی با نماز میکنند تا پندارند اهل ایمان که ایشان مؤمنانند و اگر کسی را از اصحاب ایشان نمیبینند ترک نماز میکنند ولا یذکرون
الله الا قلیلا و یاد نمیکنند خدا را مگر یاد کردنی اندک که آن در زمانی است که کسی ایشان را میبیند عیاشی باسناد خود از سعد بن یاد نقل کرده که ابو عبدالله
علیه السلام از آبای کرام خود صلوات الله علیهم روایت کرده که از حضرت رسالت پرسیدند که فردای قیامت نجات بچه چیز باشد حضرت فرمود که نجات آنستکه با خدای
تعالی با شما در صورت مکر معامله نکند هر که خدای تعالی فرموده و مراد او از آن عمل غیر او سبحانه باشد پس او شرک بخدای تعالی آورده که فردای قیامت او را باین نامها
اسم خوانند باین وجه که ای کافر ای فاجر ای غادر ای خاسر عمل شما نابود شد و اجر شما باطل گشت پس شما را هیچ نصیبی نیست و طلب اجر خود از آنکس کنید
که عمل برای او کرده اید حاصل که منافقان نماز را بریا میگذارند مذبذبین بین ذلک در حالتیکه مترددند و متحیرند میان کفر و ایمان لا الی هولاء نه با
گروه مؤمنان اند بجهت کفر باطن تا ایشان را باشد آنچه مؤمنان راست ولا الی هولاء و نه با کافران بجهت اظهار اسلام تا برایشان باشد هر چه کفار راست خلاصه
معنی آنستکه نه مؤمن مخلصند و نه کافر صریح ومن یضلل الله و هر که را فرو گذارد خدا و خذلان نماید بجهت عناد و جحود او با وجود علم او بحقیقت اسلام
حق تعالی نظر لطف و توفیق از او باز دارد فلن تجد له سبیلا پس نیابی مر او را راهی بحق و ثواب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده که مثل منافقان
مثل گوسفندی است که در میان دو گله گوسفند ایستاده باشد متحیر و سرگردان و نظر باین گله کند و بان گله نگاه کند که تابع کدام شود و بکدام ملحق شود بعد از
نهی میکند مؤمنان را از دوستی کردن با کافران چنانکه عادت اهل نفاق است و میفرماید که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید لا تتخذوا الکافرین
فرا مگیرید کافران را اولیاء من دون المؤمنین دوستان بجز از مؤمنان چه این عمل منافقانست که با دشمنان خدای تعالی دوستی کنند پس خود را با ایشان مانند
مگردانید اتریدون ان تجعلوا لله علیکم آیا میخواهید که بگردانید خدا را بر عذاب خود سلطانا مبینا حجتی روشن که آن دوستی با کافران
که موجب عقوبت است چه موالات با ایشان دلیل است بر نفاق خود اینست که ان المنافقین بدرستی که منافقان فی الدرک الاسفل من النار
در طبقهٔ زیرترین اند در دوزخ یعنی در قعر جهنم باشند پس عذاب ایشان از کفار بیشتر باشد بجهت آنکه بدل کافرند و کفر را با مکر و استهزای مسلمانان جمع
کرده اند پس خبیث ترین کفره باشند و در کشاف و غیره که چون منافق را بدوزخ حکم کنند بر درکهٔ اول در آرند مالک گوید که ای آتش بگیر ایشان را آتش
گوید که حکم ما بر زبان است و زبان ایشان بکلمهٔ شهادت جاری بوده که چند بجای که گفته اند ما در سوختن ایشان حکم نمیکنیم و بر همین منوال در هر درکه آتش از احراق ایشان
ابا کند تا بدرکهٔ هفتم رسند آتش آن درکه گوید که حکم ما بر دلست نه بر زبان بیاورید تا ایشان را ببینیم چون در دل ایشان جز نشانهٔ کفر و شرک نباشد آتش در
ایشان پیچد و دایم لا ابد در عذاب باشند ولن تجد لهم نصیرا و نیابی مر ایشان را یاری که حمایت نموده ایشان را از آن درکه بیرون آورد و در خبر است که حق تعالی در
آن درکه تابوتها وضع فرموده از آتش و آن جای منافقانست و این عذاب چنین مر ایشان راست تا وقتیکه بر صفت نفاق بمیرند که اگر از آن تایب شده با خلاص تمام
ایمان آرند از جملهٔ اهل ایمان خواهند بود هم چنانکه میفرماید که الا الذین تابوا و اصلحوا مگر آنانکه توبه کنند از نفاق و باصلاح آورند آنچه فاسد کرده اند
باشند در حال نفاق از خبث عقاید واعتصموا بالله و چنگ در زنند بدین خدا و سنت پیغمبر واخلصوا دینهم و خالص و پاکیزه گردانند دین خود را لله
برای خدای یعنی طاعت نکنند مگر برای رضای خدای تعالی بخلاف آنکه در وقت نفاق قصد کرده اند ریا فاولئک پس آن گروه که بتوبه و اصلاح و اعتصام و اخلاص
موصوفند مع المؤمنین با مؤمنان باشند در شمارهٔ ایشان در هر دو سرای وسوف یؤت الله المؤمنین و زود باشد که بدهد خدای تعالی مؤمنان را
اجرا عظیما مزدی بزرگ و ثوابی جلیل بعد از آن خطاب با اهل میکند که تایب مؤمن شده باشند و نیز را باصلاح آورده میفرماید که ما یفعل الله بعذابکم
چه میکند خدای تعالی بعذاب شما یعنی چرا عذاب کند شما را ان شکرتم اگر شکر گوئید بر نعمتهای او و منعم حقیقی خود را بشناسید وآمنتم و تصدیق کنید به
وحدانیت او وکان الله شاکرا و هست خدای تعالی ثواب دهندهٔ مؤمنان علیما دانا بحقوق شکر و ایمان مروی است که قومی را بضیافت بردند و طعامی نزد ایشان
حاضر نساختند ایشان هر جا که میرسیدند از بی مروتی و حکایت میکردند مردمان ایشان را از شکایت عتاب میکردند در باره ایشان آمد که لا یحب الله الجهر

نفاق

دوست نمی دارد خدای تعالی اشکارا کردن را بالسوء من القول الا من ظلم بدی از گفتار مگر اشکارا کردن کسی که بر او ستم کرده باشند یعنی دعا کردن بر ظالم و
اظهار تظلم او دوست و معلوم مجهز است همان انکه بدی ظالم را بعفو رد کند در وبال او و انتقام کشد وکان الله سمیعا علیما و هست خدای تعالی شنوا
باقوال و دانا بافعال بندگان ان تبدوا خیرا اگر اشکارا کنید نیکوئی و طاعت را او تخفوه یا پنهان بجای اریدان را او تعفوا عن سوء یا عفو کنید
از بدی که شما بدان مواخذه شده اید فان الله کان عفوا پس بدرستی که خدای هست بسیار عفو کننده از عاصیان با وجود قدرت بر انتقام ایشان و که
توانا بر عذاب ظالمان و ثواب عفو کنندگان در این تحریص مظلوم است بر عفو تا بخلق خدا متخلق شوند با انکه رخصت انتقام داده اند ان الذین یکفرون
بالله بتحقیق که انانکه کافر میشوند بخدای تعالی ورسله و به پیغمبران او ویریدون ان یفرقوا بین الله ورسله و میخواهند که جدائی افکنند میان خدای تعالی
و رسولان خدا با انکه ایمان ارند بخدای و کافر شوند به پیغمبران او ویقولون نؤمن ببعض و گویند که ایمان میاریم ببعضی از پیغمبران ونکفر ببعض و کافر
میشویم ببعضی دیگر مراد یهود اند که میگفتند ایمان داریم بموسی و عزیر و کافریم بعیسی و محمد صلی الله علیه و اله ویریدون ان یتخذوا و میخواهند که فرا
گیرند بین ذلک سبیلا میان کفر و ایمان راهی و حال انکه ایمان بخدا تمام نمی شود مگر بتصدیق بجمیع پیغمبران او اولئک انگروه که میان کفر و ایمان طریقی فرا گرفته اند
هم الکافرون ایشانند کافران که کامل اند در کفر حقا ثابت است کفر در ایشان واعتدنا للکافرین و اماده کرده ایم برای کافران عذابا مهینا عذابی
خوار کننده والذین امنوا بالله ورسله و کسانیکه ایمان اورده اند بخدای تعالی و فرستادگان او ولم یفرقوا بین احد منهم و جدا نکردند میان
یکی از ایشان در ایمان بلکه بهمه گرویده اند اولئک انگروه که مؤمنان حقیقی اند سوف یؤتیهم زود باشد که بدهیم و حفص یؤتیهم میخواند یعنی خدای تعالی بدهد
ایشان را اجورهم مزدهای ایشان را که بهشت عدن است وکان الله غفورا و هست خدای تعالی امرزنده گناهان ایشان رحیما مهربان بزیاده دادن ثواب بایشان
و بعد از ان ذکر عناد اهل کتاب و ایشان میفرماید که یسئلک اهل الکتاب سؤال میکنند از تو اهل کتاب از علماء یهود بودند مانند کعب بن اشرف و فنحاص
ابن عازورا که بحضرت رسول صلی الله علیه و اله گفتند که اگر راست میگوئی که پیغمبری بیکبار کتابی بیاور چنانکه موسی اورد پس حقتعالی از ایشان خبر داد که علما
یهود از تو درمیخواهند ان تنزل علیهم انکه فرود اوری برای ایشان بیکبار کتابا من السماء کتابی از اسمان چون تورات و بروایتی دیگر از انحضرت درخواستند که
کتابی بیار که معاینه ببینیم که فرود می اید یا بنام ما هریک کتابی بیار که نوشته باشد که تو رسول خدائی چون این سؤالات بر وجه عناد و لجاج بود حقتعالی این ایه
نازل فرمود برای تسلیه انحضرت که از این سؤالات ملول شده بود فرمود که ای محمد ملول مشو فقد سألوا موسی پس بدرستیکه یهود که این گروه از نسل ایشانند
درخواستند از موسی اکبر من ذلک بزرگتر از انکه از تو درمیخواهند فقالوا ارنا الله پس گفتند ای موسی بنما با خدای را تا ببینیم او را جهرة
عیانا و اشکارا فاخذتهم الصاعقة پس فرا گرفت ایشان را صاعقه یعنی اتشی از اسمان امد و همه را بسوخت بظلمهم بسبب ظلم ایشان یعنی سؤال محال ایشان که سبب
رؤیت خدای تعالی بود ثم اتخذوا العجل پس فرا گرفتند جمعی دیگر از ایشان گوساله را بخدای من بعد ما جاءتهم البینات پس از انکه امده بود بایشان
معجزهای روشن چون عصا و ید و بیضا و امثال ان فعفونا عن ذلک پس عفو کردیم از ایشان ان گناه را با وجود عظم ان بعد از توبه ایشان واتینا موسی
سلطانا مبینا و دادیم موسی را تسلطی که ظاهر بود بر ایشان و از جمله این بود که گوساله پرستان را امر کرد که یکدیگر را بکشید تا توبه شما قبول افتد ایشان فرمان
او بجا اوردند شمشیر در یکدیگر نهادند و یکدیگر را میکشتند تا اکثر ایشان کشته شدند چنانکه در سوره البقره گذشت ورفعنا فوقهم الطور
و برداشتیم بر زبر ایشان کوه طور را بمقدار عرض لشکر در وقتی که از احکام تورات امتناع کردند و انچه موسی علیه السلام بدیشان اورده بود قبول نمی کردند
پس کوه بر بالای سر ایشان بداشتیم بمیثاقهم بسبب پیمان ایشان یعنی تا بجهة خوف وقوع کوه بر ایشان قبول پیمان و عهد کردند که انچه موسی گوید از احکام شرع بعد
قبول کنند و بعد از ان نقض عهد کردند وقلنا لهم و گفتیم ایشان را بعد از شکستن عهد بزبان موسی یا یوشع بن نون که ادخلوا الباب در ایید بدروازه
شهر اریحا سجدا در حالتی که سجده کنندگان باشید و انوقت بود که به بیت المقدس رسیده بودند خواستند که بدر دیگر بیرون روند تا گفتیم که از باب ایلیا
در ائید و بکلمه حطه که بزبان شما استغفار است قایل شوید ایشان از سجده امتناع کردند از در دیگر داخل شدند و بجای حطه حنطه گفتند و تفصیل این
نیز در سوره البقره گذشت وقلنا لهم و گفتیم ایشان را بزبان داود لا تعدوا فی السبت ستم مکنید از حد در مگذرید در حکم روز شنبه یعنی
در این روز کسب مکنید و بطاعت مشغول شوید ایشان در زمان موسی فرمان بردند اما در زمان داود نقض عهد کرده از احکام ان در گذشتند و بجهة این بوزینه
مسخ شدند واخذنا منهم میثاقا غلیظا و فرا گرفتیم از ایشان در یکروز این حکمها پیمان استوار که ان قول ایشان بود که سمعنا واطعنا فبما نقضهم پس معذب
ساختیم ایشان را بمسخ و انواع عقوبتها بسبب شکستن ایشان میثاقهم پیمان خود را وکفرهم بایات الله و بسبب نگرویدن ایشان بانچه در کتاب ایشان
است وقتلهم الانبیاء بغیر حق و بسبب کشتن ایشان پیغمبران را بناحق و ناروا وقولهم و بسبب گفتار ایشان که قلوبنا غلف دلهای ما
ظرفهای علوم است یعنی از دانش پر شده و محتاج بعلم کسی نیستیم یا دلهای ما در پوشش است و انچه محمد می گوید فهم نمیکنیم بل نه چنانست که میگویند
بلکه طبع الله علیها مهر خذلان نهاده است خدای تعالی بر دلهای ایشان بکفرهم بجهة کفر و عناد و جحود ایشان و مدد توفیق از ایشان باز گرفته فلا یؤمنون
الا قلیلا و پس ایمان نیارند مگر اندکی چون عبدالله بن سلام و اصحاب او وبکفرهم و بسبب نگرویدن ایشان بعیسی بعد از موسی و بعد از ان بمحمد وقولهم
علی مریم و دیگر بسبب گفتار ایشان بر مریم بهتانا عظیما بهتان و افترای بزرگ که ان نسبت زنا بود باو وقولهم و دیگر بسبب گفتار ایشان که انا قتلنا المسیح
عیسی ابن مریم بدرستیکه ما کشتیم مسیح را که عیسی پسر مریم است رسول الله که فرستاده خداست این وصف و مدح خداست مر عیسی را نه قول یهود و میتواند
بود که قول ایشان باشد که بر طریق استهزا گفته باشند وما قتلوه و نکشتند او را وما صلبوه و بردار نکردند او را ولکن شبه لهم ولیکن

مشتبه

ولیکن مشتبه شد برایشان و قول که شبه عیسی بر مهتر ایشان افتاد براین وجه که یهودا که داوس و رئیس یهود بود یهودان را جمع کرد برانکه او را بکشند ایشان قصد وی کردند
عیسی گریخته در خانهٔ پنهان شد که در سقف آن روزنی بود حق تعالی جبرئیل را فرستاد تا عیسی را از آن روزن باسمان برد یهودا مردی را که ططیانوس نام داشت و از جملهٔ
مهتران او بود گفت که درانخانه رو و عیسی را بکش او در خانه رفت و کسی را نیافت و در کنجهای خانه هرچند بجست و را ندید چون بیرون آمد تا او درون شد
یهودان گمان بردند که عیسی با او در کارزار است پس بیکبار در انخانه در آمدند حق تعالی شبه عیسی را بر او افکند پنداشتند که وی عیسی است وی را بگرفتند هر
چند فریاد میکرد که من عیسی نیستم قبول نکردند و او را بکشتند و بر درخت دار آویختند بعد از آن با یکدیگر گفتند که درانخانه عیسی بود و صاحب ما اگر این
مقتول عیسی است پس صاحب ما کجاست و اگر صاحب ما است پس عیسی کجاست از وهب و قتاده و مجاهد نقل است که عیسی با هفده مرد حواری در جائی بود
یهود گرد ایشان فرو گرفتند حق تعالی شبه عیسی را بر همهٔ ایشان انداخت چون یهودان چنان دیدند همه متعجب فرو ماندند گفتند که ما را سحر کرده اید اگر بگوئید که عیسی
در میان شما کدام است از دست ما خلاص شوید اگر نه همه را بکشیم عیسی گفت کیست که جان فدا کند تا او را بجای من بکشند یکی از ان میان سرجسی نام داشت گفت
من خود را فدای تو کنم پس برخاست و گفت عیسی منم وی را بکشتند و از اینجهة حال برایشان مشتبه شد و بیقین ندانستند که انکس عیسی بود یا از رفقای او
وان الذین اختلفوا و بدرستیکه انانکه اختلاف کردند فیه در شان عیسی باینکه بعضی گفتند که او کاذب بود و بجهة این ورا بکشتیم و جمعی تردد کردند
که اگر این عیسی است پس صاحب ما کجاست و گروهی دیگر گفتند که روی او روی عیسی است و بدن او بدن صاحب ما و بعضی گفتند که هر که او را شنیده که حق تعالی مرا
باسمان خواهد برد پس باسمان رفته و قومی گفتند که لاهوت که بدن نسبت برا دار کردند و لاهوت که روح است برآسمان رفت و جماعتی گفتند که انخدای بود چگونه
کشته باشد و بعضی گفتند پسر خداست پس کسی را علم برا او نباشد و اینجماعت مختلف الاقوال لفی شک منه هر اینه در گمان بودند و متردد در او و بیقین نمی
دانستند که صورة حال او بر چه وجه بود ما لهم به من علم نیست مر این جهودان را بعیسی و قتل او هیچ دانشی الا اتباع الظن لیکن پیروی کردن گمان یعنی
بر طریق ظن و گمان چیزی میگفتند نه بر سبیل علم و یقین وما قتلوه یقینا نکشتند عیسی را بیقین و از سر گمان میگفتند که انا قتلنا المسیح بل چنان
که او را کشته باشند رفعه الله الیه بر داشته است او را خدای تعالی بجانب کرامت خود که آسمان چهارم است وکان الله عزیزا و هست خدای تعالی غالب در
آنچه خواهد در دفع عیسی و انتقام از یهود حکیما حکم کننده بلعنت یهود و باز برکننده مهم عیسی وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به و نیست
و نباشد از اهل کتاب مگر انکه البته ایمان آورد بعیسی و تصدیق کند باینکه او بنده و فرستادهٔ خداست قبل موته پیش از مرگ او که بعد از نزول او باشد از
آسمان و در روایت صحیح متواتره از موافق و مخالف وارد شده که عیسی وقتی که از آسمان فرود آید و دجال را بکشد همهٔ اهل کتاب بدو ایمان آرند چه همه دانند که
او پیغمبر بوده پس ملتهای متفرقه از میان برافتد و غیر از ملت اسلام ملتی دیگر نماند و عیسی تابع مهدی آل محمد باشد و بر احکام شریعت ما عمل کند و چهل سال در زمین
بماند انگه متوفی شود و اهل ایمان بر او نماز گذارند و در آن زمان امنیت بر وجهی باشد که شیر و پلنگ و گاو و گوسفند با هم چرا کنند و اطفال با حیات بازی کنند و
هیچ حیوانی جانوری را ضرر نرساند ویوم القیمة یکون علیهم شهیدا و در روز قیامت باشد عیسی بر اهل کتاب گواه باینوجه که گواهی دهد که تبلیغ
رسالت خدای کرد و اقرار بعبودیت و نبوة خود نمود و تکذیب او کردند و نصاری او را ابن الله گفتند و بدانکه نزد بعضی ضمیر موته راجع است بهر یک از اهل
کتاب یعنی هیچ کدام از اهل کتاب نباشند مگر که پیش از موت خود چون بعقوبت و عذاب مشاهده کنند ایمان آرند بعیسی اما ایمان ایشان مقبول نباشد همچنانکه ایمان فرعون
در حال غرق شدن چه ایمان در حال تکلیف مقبول است و در وقت مشاهدهٔ عذاب که وقت موت است تکلیف مرتفع است فبظلم من الذین هادوا پس بسبب ستمی و
تعدی که واقع شده از انانکه یهود شدند حرمنا علیهم طیبات احلت لهم حرام کردیم برایشان طعامهای پاکیزه که حلال شده بود برای ایشان از طیور و سایر حیوانات
و تفصیل این در سورة الانعام مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی وبصدهم عن سبیل الله و دیگر بسبب منع کردن و باز داشتن ایشان از راه خدای تعالی کثیرا
مردمان بسیار را و انچنان بود که تحریف احکام توریة کردند و نعت پیغمبر ص که در آن بود تغییر دادند و بعد از ان بمردمان گفتند که بمحمد ایمان نیارید که او پیغمبر موعود نیست
واخذهم الربوا و دیگر بسبب گرفتن ایشان ربا را وقد نهوا عنه و حال انکه نهی کرده شده بودند از گرفتن ربا در توریة واکلهم اموال الناس و دیگر
بسبب خوردن ایشان مالهای مردمان را بالباطل بامری باطل چون رشوه و غصب اموال و غیر آن از امور محرمه واعتدنا للکافرین منهم عذابا الیما و آماده
کرده ایم برای کافران و منکران از بنی اسرائیل عذابی دردناک مگر کسی که ایمان آورده باشد و تائب گشته لکن الراسخون فی العلم لیکن راسخان در علم بیقین
ایشان اند که علم توریة آموخته اند و بر اخلاص و اعتقاد صحیح در عمل آورده بدون اخفا و تحریف احکام منهم از بنی اسرائیل چون عبدالله سلام و اصحاب او والمؤمنون
و همه گروندگان از ایشان از مهاجر و انصار یؤمنون بما انزل الیک ایمان می آرند بانچه فرو فرستاده شده است بتو یعنی قرآن وما انزل من قبلک
و بانچه فرود آمده پیش از تو یعنی تمام کتب الهی والمقیمین الصلوة و ایمان میارند بگذارندگان نماز یعنی پیغمبران که در شرایع همه نماز فرض بوده و با آن
اقامت کنندگان نماز والمؤتون الزکوة و دهندگان زکوة واجبه والمؤمنون بالله والیوم الآخر و ایمان آرندگان بخدای تعالی و بروز آخرت که
قیامت است اولئک همه انگروه که جمع کرده اند میان ایمان صحیح و عمل صالح سنؤتیهم اجرا عظیما زود باشد که بدهیم ایشان را مزدی بزرگ که آن دولت
رضای الهی و رسیدن بثواب جاودانست انا اوحینا الیک بدرستیکه ما وحی کرده ایم بتو کما اوحینا الی نوح همچنانکه وحی کردیم بنوح که شیخ المرسلین
است و اول کسیکه مشرکان را بیم کرد و بدعای او امتی هلاک شدند نوح بود والنبیین من بعده و پیغمبران که بعد از او بودند چون هود و صالح و شعیب
واوحینا الی ابراهیم و وحی کردیم بابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط و اسمعیل و اسحق و یعقوب و مراد باسباط دوازده سبطند که
اند دوازده فرزند یعقوب بودند وعیسی وایوب ویونس وهرون وسلیمان تخصیص این پیغمبران باینکه در نبیین من بعده داخلند جهة تعظیم

ایشانست وَآتَیْنَا دَاوُدَ زَبُورًا و عطا کردیم داود را کتابی که نام او زبور بود مشتمل بر حمد و ثنای الهی و خالی بود از احکام شرع چه شریعت داود همان شریعت
توریة بوده و در خبر است که داود عم زبور بر اشتی و بصحرا رفتی و علمای بنی اسرائیل در پس او بایستادندی و مردمان از پس ایشان و جنیان از عقب همه و دواب صحرا از پس
جنیان و مرغان هوا پرها بر یکسره نگه و سایه بر ایشان افکندندی و از خوشی الحان و اصوات داود بیهوش شدندی و در حدیث رسولست در منقبت حضرت امیر المؤمنین ع فرموده حدیث
طویل و بعد از ان گفت در روز قیامت حق تعم علی بن ابی طالب را چندان قوت دهد که قوت جبرئیل و چندان نور دهد که نور آدم و چندان جمال دهد که جمال یوسف و چندان آواز دهد
که آواز داود و خطیب اهل بهشت که بهشتیان از شنیدن آواز او بیهوش مانند وَرُسُلًا و فرستادیم پیغمبرانرا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَیْكَ بتحقیق که خوانده ایم
قصه ایشانرا بر تو ما در قرآن مِنْ قَبْلُ پیش از این سوره یا پیش از امروز چون قصه یوسف و زکریا و یحیی و الیاس و الیسع و عزیر و غیر ایشان وَرُسُلًا لَمْ
نَقْصُصْهُمْ عَلَیْكَ و بعضی پیغمبرانرا که قصه ایشان بر تو نخوانده ایم و نام ایشان ظاهر نکرده ایم وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ و سخن گفت خدای تعم با موسی بواسطه
درخت بانوجه که سخن در درخت فرید و درخت با موسی سخن گفت تَكْلِيمًا سخن گفتنی رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ فرستادیم همه فرستادگان را
در حالتی که مژده دهندگان بودند مر اهل ایمان را و بیم کنندگان مر کافرانرا لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ تا نباشد مردمانرا بر خدای تعم حجتی
بَعْدَ الرُّسُلِ پس از فرستادن فرستادگان یعنی نگویند ما را پیغمبری نبود که ما را بایمان دعوت کند و از شرک باز دارد وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا و هست خدای
تعالی غالب بر انچه خواسته از فرستادن رسولان حَكِيمًا محکم کار در انچه تدبیر کرد از امر نبوة و در رعایت حکمة در اختصاص هر پیغمبری بنوعی از وحی و اعجاز
مرویست که یهودان گفتند بحضرت رسالت ص که ما را هیچ گواهی نیست که گواهی دهد بر صدق دعوی تو حق تعالی فرمود که یهود گواهی نمیدهند از روی عناد و لجاج
لَكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ لیکن خدای گواهی میدهد در نبوة تو و بر همه کس ظاهر میسازد بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ بانچه فرستاده است بتو که قرآنست و معجزی روشن
و دلالتی هویدا بر نبوت تو أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ فرو فرستاده قرآنرا در حالتی که مقرون بود بعلمی که خاص بود باو و آن علم او بود بتالیف نظمی که هر بلیغی را عاجز
ساز دارد از ... مثل آن و یا علم او بود بحال کسیکه مستعد و قابل نبوتست وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ و فرشتگان نیز گواهی میدهند بنبوة تو وَكَفَىٰ
بِاللَّهِ شَهِيدًا و کافیست خدای تعم بر نبوة تو باقامت معجزه پس باید که ملول و غمگین نشوی از اینکه اهل کتاب بجهة فرط عناد و لجاج تصدیق نکنند بنبوة تو إِنَّ
الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستیکه آنانکه پوشیدند حق را و کافر شدند بنبوت تو یعنی یهود وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ باز داشتند مردمانرا از ایمان بکتمان نعت محمد و
تغییر آن از راهی که خدای تعم نموده بر صحة نبوة آنحضرت قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا هر اینه آن گروه گمراه شدند گمراهی بنهایت دور رسیده ز راه که هم گمراهند
و هم گمراه کننده إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستیکه آنانکه پوشیدند وَظَلَمُوا و ستم کردند بر محمد بانکار نبوة او و بازداشتند مردمان منع ایشان از راه حق لَمْ يَكُنِ اللَّهُ
لِيَغْفِرَ لَهُمْ نیست خدای که بیامرزد ایشانرا وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا و نه آنکه راه نماید ایشانرا براه راست إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لیکن راه
نماید ایشانرا براه دوزخ در حالتی که باشند در دوزخ همیشه و ساکن باشند در آنجا وَكَانَ ذَٰلِكَ و هست این حکم بدخول و خلود ایشان در دوزخ عَلَى اللَّهِ
يَسِيرًا بر حق تعم آسان يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بتحقیق که آمد بشما آن فرستاده که محمد است ع بِالْحَقِّ براستی و درستی مِنْ رَبِّكُمْ
از نزد پروردگار شما فَآمِنُوا پس بگروید بدو خَيْرًا لَكُمْ گرویدنی که بهتر است مر شما را چه او سبب خیر دنیا و آخرة شما است وَإِنْ تَكْفُرُوا و اگر کافر شوید
بنبوة محمد فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پس بدرستیکه مر خدای راست انچه در آسمانها و زمین است پس بی نیاز است از ایمان شما وَكَانَ اللَّهُ
عَلِيمًا و هست خدای دانا باحوال شما حَكِيمًا صواب کار در هرچه کند یا حکم کننده است در باب شما يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای یهودی و نصاری لَا تَغْلُوا فِي
دِينِكُمْ غلو مکنید در دین خود یهود را میفرماید در نکوهش عزیر غلو مکنید تا حدیکه او را پسر زانیه گوئید و ترسایان را میگوید که در ستایش عیسی غلو
منمائید بروجهی که او را ابن الله گوئید وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ و هیچکدام از شما مگوئید بر خدای تعم إِلَّا الْحَقَّ مگر انچه راست و درست باشد و آن اینست
که عیسی و عزیر پسر او نیستند بلکه بندگان شایسته اویند و فرستادگان او و او سبحانه منزه است از زن و فرزند و انباز إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ
جز این نیست که مسیح عیسی بن مریم است رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ فرستاده خدا است و کلمه او سبحانه وجه تسمیه او بکلمه در سوره آل عمران گذشت أَلْقَاهَا إِلَىٰ
مَرْيَمَ رسانید این کلمه را خدای بسوی مریم یعنی عیسی را در او خلق فرمود وَرُوحٌ مِنْهُ و دیگر عیسی روحی است صادر شده از حق تعم بی توسط پدر و
نطفه در مجمع گفته که حدوث او از نفخ جبرئیل بود در گریبان مریم بامر حق یا بدان اعتبار که احیای اموات میکرد فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ پس ایمان آورید به
خدای یعنی بوحدانیت او و بفرستادگان او وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ و مگوئید خدایان ما سه اند عیسی و مریم و عزیر و این زعم بعضی از نصاری بود حق تعم می
فرماید که انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ باز ایستید از گفتار باز ایستادنی که بهتر است مر شما را یا از تثلیث باز ایستید و قصد کنید چیزیکه بهتر است مر شما را که توحید
است إِنَّمَا اللَّهُ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ جز این نیست که الله خدائیست یکتا و یگانه در ذات سُبْحَانَهُ بپاکی یاد میکنیم او را بپاکی یاد کردنی و او را منزه و مبرا میدانیم
أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ از آنکه او را فرزندی باشد لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ انچه در آسمانها است و انچه در زمین است یعنی همه مخلوق و بنده او
و مخلوق مثل خالق نباشد پس از اهل آسمان و زمین او را فرزندی نبود وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا و بسنده است خدای تعم کافی مهمات بندگان و مستغنی
از یار و مددکار در خبر است که نصاری نجران گفتند ای محمد تو میگوئی که عیسی بنده خدا است حضرت فرمود که بندگی عیب نباشد که بندگی خدا عار نباشد حق
تعم موافق قول آنحضرت فرمود که لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ هرگز ننگ و عار ندارد عیسی از انکه باشد بنده مر خدای را و چون پرستندگان
ملئکه نیز ایشانرا فرزندان خدای میدانستند حق تعالی رد قول ایشان نیز کرده فرمود که وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ و نه آنکه عار دارند فرشتگان که
مقربان بارگاه احدیت اند که بنده خدا باشند وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ و هر که ننگ دارد از پرستش خدای تعم وَيَسْتَكْبِرْ و سرکشی کند از آن

مرتضا

فسيحشرهم پس زود باشد که حق تعالی حشر کند ایشانرا الیه بسوی خود یعنی بموضعیکه مهیا ساخته برای مکافات و مجازات ایشان او روز قیمت است جمیعا جمیع
اهل تکلیف را در انروز رجوع کنند برای جزای اعمال فاما الذین امنوا وعملوا الصالحات پس اما انهائیکه ایمان آورده اند وکرده اند عملهای صالح فیوفیهم
اجورهم پس تمام بدهد خدای تعالی مزدهای ایشانرا ویزیدهم من فضله و بیفزاید بر جزای ایشان از فزونی کرم خود که ان ده برابر عمل باشد تا هفتاد و
هفتصد و زیاده واما الذین استنکفوا واستکبروا واما کسانی که ننگ داشتند از پرستش خدای تعالی و سرکشی میکنند از ان فیعذبهم عذابا الیما پس عذاب
کند ایشانرا عذابی دردناک ولا یجدون لهم من دون الله ولیا ولا نصیرا و نیابند برای خود ایشان بجز از خدای دوستی و نه یاری دهنده
یا ایها الناس ای مردمان قد جاءکم برهان من ربکم بدرستیکه آمد بشما برهانی از پروردگار شما حجتی و دلیلی روشن از نزد پروردگار شما که محمد است با دین اسلام با معجزات
آنحضرت وانزلنا الیکم نورا مبینا و فرو فرستادیم بسوی شما نوری ظاهر که قران است از ابو عبدالله ع مرویست که مراد برسول خاتم النبیین است و
بنور امیرالمومنین علی صلوات الله علیهما فاما الذین امنوا بالله پس اما انکه ایمان آوردند بخدای تعالی واعتصموا به و چنگ در زدند بکتاب و پناه بدو
بردند از وسوسه شیطان فسیدخلهم پس زود باشد که در آورد ایشانرا فی رحمة منه در بخشایشی از خود یعنی در ثوابی که بازای ایمان و عمل ایشان
مقدر فرموده و ان بهشت عدن است که محل رحمت او سبحانه است وفضل و در زیادتی بر انکه در او در ان ایشانست در مرتبه از مراتب بهشت که فوق عمل
ایشانست و زاید بر ان ویهدیهم الیه و راه نماید ایشانرا بخود یعنی توفیق ایشان دهد تا بالکلیه متوجه او شوند و برسانند ایشانرا بانچه وعده فرموده
صراطا مستقیما راهی راست بطریق بهشت و بدانکه چون حق تعالی در اول سوره بیان بعضی از سهام فرایض نموده ختم ان کرد ببیان انچه از ان باقی ماند
و فرمود که یستفتونک طلب فتوی میکنند از تو در میراث و کلاله که غیر ولد و والدین است از وارثان دیگر از جابر انصاری منقولست که گفت من بیماری صعب
داشتم سید عالم ص بعیادة من آمد گفتم یا رسول الله مرا مالی هست و کلاله ام یعنی ولد و والدین ندارم و مرا خواهری چند هست و من مال خود را چگونه قسمت
کنم برای ایشان آنحضرت جواب نداد و بیرون رفت نوبت دیگر آمد فرمود که ای جابر ترا از این بیماری مرگ نخواهد بود و لیکن حق تعالی در باب تو و خواهران تو فرموده
که ای محمد از تو طلب فتوی میکنند در میراث کلاله قل بگو ای محمد که الله یفتیکم فی الکلالة خدای تعالی حکم میکند شما را در میراث کلاله که غیر ولد و والدیت
هست باین وجه که ان امرؤ هلک لیس له ولد اگر مردی بمیرد در حالتی که نباشد او را فرزندی خواه مذکر و خواه مونث وله اخت و مر او را
خواهری باشد از مادر و پدر یا از پدر تنها فلها نصف ما ترک پس مر ان خواهر راست نیمه انچه گذاشته از مال وهو یرثها و مرد برادر او میراث میبرد از خواهر در صورتی
که امر بعکس باشد ان لم یکن لها ولد اگر نباشد خواهر او را فرزندی فان کانتا اثنتین پس اگر باشند خواهران مرده دو تا فلهما الثلثان مما ترک پس
مر ایشان راست دو ثلث از انچه گذاشته است مرده وان کانوا اخوة و اگر باشند وارثان او برادران و خواهران پدری و مادری یا پدری تنها رجالا ونساء
مردان و زنان باشند فللذکر پس مذکر را باشد از میراث مثل حظ الانثیین مانند بهره دو مونث یبین الله لکم بیان میکند خدای تعالی احکام میراث
را برای شما وحق و صواب ان را ان تضلوا بجهت کراهیت اینکه گمراه نشوید یعنی بجهت انکه نمیخواهد که شما در احکام میراث گمراه شوید و حکم بغیر صواب کنید تا احکام
ان میفرماید بر وجه ثواب تا بدان عمل کنید والله بکل شیء علیم وخدای تعالی بهمه چیزها از مصالح بندگان در حیات و ممات داناست و بر وجه مصالح ایشان حکم
میفرماید سورة المائدة مائة وعشرون آیة وهی مدنیة این سوره مدنی است مگر یک آیه الیوم اکملت لکم دینکم الی اخر کلماتش دو هزار و هشتصد
و چهار کلمه است و حروفش یازده هزار و هفتصد و سی و سی حرف است ابی بن کعب از سید عالم ص روایت کرده که هرکه سورة المائدة را بخواند حق تعالی او را بعدد هر یهود و نصاری
که در دنیا نفس کشیده ده حسنه بنویسد و ده سیئه محو کند و ده درجه رفع نماید و عیاشی باسناد خود از عیسی بن عبدالله روایت کرده که او گفت از پدر خود شنیدم
که میگفت پدرم از حضرت امیرالمومنین علی ع روایت کرد که آنحضرت فرمود که پاره از قران بعضی ناسخ بعضی دیگر است و اخر سوره که بر حضرت رسول نازل شد سوره
المائدة بود و ان ناسخ ما قبل خود است و هیچ آیتی ناسخ ان نیست و نزول ان در وقتی بود که آنحضرت بر ناقه عضبا سوار بود در انحال وحی بانحضرت از ثقل سلطنت وحی چندان
که ناقه از رفتار باز ایستاد و نزدیک بان رسید که شکم او بر زمین رسد از غایت گرانی آنحضرت پس بیهوش شد و دست مبارک خود را بر دوش وهب بن منبه جمحی
نهاد و بعد از زمانی سر برداشت و این سوره بر ما خواند و انچه در این سوره بود بان عمل فرمود و ما را نیز بان امر فرمود و نیز عیاشی باسناد خود از ابی جابر نقل کرده که
ابی جعفر محمد بن علی صلوات الله علیهما فرمود که هرکه سوره المائده تلاوت کند در هر روز پنجشنبه ایمان او بشرک آلوده نگردد و ابو حمزه ثمالی روایت کرده که او گفت
که من از ابو عبدالله جعفر الصادق ع شنیدم که فرمود جبرئیل ع با هفتاد هزار فرشته سوره المائده را بر حضرت رسالت آورده و حضرت صلی الله علیه و آله در خطبه
الوداع فرمود که سوره المائده اخرین سوره ایست از قران که نازل شده حلال انرا حلال دانید و حرام انرا حرام شمارید بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها
الذین امنوا ای کسانیکه ایمان آورده اید اوفوا بالعقود وفا کنید بوعدها که با خدای تعالی یا یکدیگر میکنید یا بعقود شرعیه چون شرکت و عقد نکاح و عقد
بیع و امثال ان پس بکلامی دیگر که متضمن احکام شرعیه است نقل کرده میفرماید که احلت لکم بهیمة الانعام حلال کرده شد بر شما چهار پایان بسته زبانها
از شتر و گاو و گوسفند و انچه ملحق است بان از آهو و گاو کوهی و حمار وحشی الا ما یتلی علیکم مگر انچه خوانده خواهد شد بر شما در این سوره و ان این است
که حرمت علیکم المیتة تا آخر بهیمة الانعام بر شما حلال است غیر محلی الصید در حالتیکه حلال ندانندگان باشید صید را وانتم حرم و حال انکه شما احرام گرفته باشید
بحج و عمره مراد آنستکه همه انعام بر شما حلالست مگر انکه وحشی باشد و از صید کنید که در حال احرام بر شما حرام است ان الله یحکم بدرستیکه حق تعالی حکم کند در
حلال و حرام ما یرید انچه خواهد و مصلحت بیند از ابی جعفر صلوات الله روایت است که حطم بن هند بکری که نام او شریح بن ضبیعه بود بغایت نا پاکی و جهالت
در بی باکی و جهالت در عرب شهرتی تمام داشت بخدمت پیغمبر ص آمد و گفت ای محمد مرا بچه دعوت میکنی حضرت فرمود باینکه خدای را یکی دانند و مرا برسالت

تصدیق کنند و نماز پنجگانه بجای آرند و زکوة بدهند حطم گفت اینقدر نیکوست تا من با اشرافی که کارها بمشورة ایشان میکنم بروم و این سخنان با ایشان
در میان نهم اگر مصلحت ببینند دین تو قبول کنم و حضرت پیش از آمدن او فرموده بود که امروز کسی خواهد آمد که بزبان شیطان سخن کند کافر درآید و غادر بیرون رود
پس حطم همان قبول نکرده از نزد حضرت بیرون رفت و شتران صدقه اینجا یافت از حواشی مدینه غارت کرد و در سال دیگر رسول با صحابه بعمرة قضا توجه فرمود بر
شنیدم رسیدند و آن تلبیه حاجیان را شنید چون حطم کندی را شنیدند که شتران بغارت برده را بقلاده های زر آراسته بهم هدیه کعبه میبرد صحابه خواستند که دست
تعرض دراز کنند و او را بکشند و شتران و سایر مواشی را که غارت کرده بود باز ستانند و بجهت انتقام آنکه مؤمنان را در عام حدیبیه از مکه منع کرده بودند دست
تعدی بحاجیان یمامه نیز دراز کنند حضرت فرمود ایشان احرام گرفته اند و شتران را تقلید کرده این عمل از شما لایق نباشد که در حرم و ماه حرام با ایشان متعرض شوید
و آتش جدال و نزاع برافروزید ایشان گفتند یا رسول الله ما در جاهلیت این عمل بسیار میکردیم و در این باب مبالغه میکردند ندا آمد یا ایها الذین آمنوا ای گروه
مؤمنان لا تحلوا شعائر الله حلال مدانید و حرمت مشکنید مناسک حج خدای را و نشانهای خانه او را و لا الشهر الحرام و حلال مکنید ماه حرام را بقتال
و غارت و آن چهار ماه رجب است و ذی القعده و ذی الحجه و محرم و لا الهدی و نه آن چیزها که اهدای آن کرده باشند از شتر و گاو و گوسفند و لا القلائد و نه خداوند
قلاده ها را از هدی و قلائد چیزیست که در گردن چهارپایان می کردند از پوست درختهای حرم و غیر آن تا معلوم شود که هدیست و کسی تعرض باو نرساند و مراد
بآن گاو و گوسفند و شتر است که ایشان را معلم ساخته باشد و ذکر قلائد با آنکه هدی شامل است بجهت اختصاص آن است بشرفی در هدیست و لا آمین البیت
الحرام و نه قاصدان کعبه معظمه را که بزیارت و طواف آن روند یبتغون فضلا من ربهم می طلبند این قاصدان حرم افزونی از پروردگار خود اگر مؤمنانند
زیادتی ثواب جویند از خدای بارور بسبب تجارت و اگر کافرانند نمی طلبند مگر روزی و رضوانا و می طلبند بحسن اعتقاد خشنودی خدا را اگر مؤمنانند
اما کافران طلب میکنند از پنجال باطل و اذا حللتم و چون از حرام بیرون آیید و حلال شوید فاصطادوا پس شکار کنید اگر خواهید و لا یجرمنکم
و باید که بران ندارد شما را شنئان قوم دشمنی گروهی از کفار ان صدوکم برای آنکه باز داشتند شما را در عهد حدیبیه عن المسجد الحرام از طواف مسجد حرام
ان تعتدوا آنکه از حد درگذرید و بانتقام آن خواهید که اموال قاصدان حرم را اخذ کنید و گویند که حکم این آیه تا بدین آیه منسوخ شده است باید و اقتلوا
المشرکین حیث وجدتموهم و آیه فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا مگر صید کردن که از حرم بیرون آیند و کافران را بقلائد و هدی امان نیست و از
ابی جعفر علیه السلام مرویست که هیچ آیتی از این سوره منسوخ نیست زیرا که جایز نیست در ماه حرام با مشرکان قتال کنند مگر گاهی که ابتدای قتال از ایشان شود
و این موافق قول حضرت رسالت است که در وقت نزول این سوره فرمود که حلال آن را حلال دانید و حرام آن را حرام چنانکه گذشت و تعاونوا علی البر و یاری
کنید یکدیگر را بر نیکوئی که آن عفو است و متابعت امر الهی و التقوی و پرهیزکاری که آن مخالفت هوای نفس است و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان
و یاری مکنید بر بدی که آن ترک فرمان خداست و بر ستمکاری که انتقام است در زمین حرم اثم معصیتی که بغیر تعدی نکند و اتقوا الله و پرهیز بدارید
از فرمانهای خدای تعالی ان الله شدید العقاب بدرستی که خدای تعالی سخت عقوبت است بر کسی که از فرمان او درگذرد بعد از آن بیان آن چیزی میکند که استثنا
کرده بود در آیه متقدمه یعنی قوله الا ما یتلی علیکم و میفرماید حرمت علیکم المیتة حرام کرده شده بر شما مردار و آن هر حیوانیست که روح او بدون ذبح
بیرون رفته باشد و الدم و دیگر حرام است بر شما خون و اهل جاهلیت در حالت قحطی خون را در رودها میریختند و می پختند و میخوردند و لحم الخنزیر
و نیز حرام شده است بر شما گوشت خوک با همه اجزای آن از پیه و استخوان و غیر آن و ما اهل لغیر الله و آنچه آواز برداشته باشند یعنی یاد کرده باشند نام غیر خدا را
بر آن در وقت ذبح آن مراد ذبیحه کفار است که بنام بتان میکشند و المنخنقة و آنچه فشرده باشد گلوی او تا مرده باشد اهل شرک گوسفند را خناق میکردند
تا بمیرد آنگاه میخوردند و الموقوذة و آنچه بچوب و سنگ ماننده آن زده باشند تا مرده باشد و المتردیة و آنچه از بلندی افتاده باشد یا در چاه افتد و بمیرد
و النطیحة و آنچه شاخ زده باشد حیوان دیگر و مرده باشد و ما اکل السبع و آنچه خورده باشد درنده بعضی از او و مرده و حیوة غیر مستقره داشته
باشد و اگر حیوة او مستقره باشد اکل آن جایز است بعد از ذبح شرعی هم چنانکه میفرماید که الا ما ذکیتم مگر آنچه دریابید شما از اینها تذکیه آن و مراد
بتذکیه بریدن حلقوم است و مجری طعام و هر دو شاه رگ و اینکه در غیر شتر است چه تذکیه آن فرو بردن آلت قتال است در گودی سینه آن و ما ذبح و دیگر
حرام شده است بر شما آنچه ذبح شده باشد علی النصب بر سنگها که منصوبست در حوالی بیت الحرام و آن سیصد و شصت سنگ بوده که اهل جاهلیت
تعظیم آن بجای می آوردند و بر آن قربان میکردند و ان تستقسموا و دیگر حرام است بآنکه طلب قسمت کنید بالازلام بتیرهای اقداح و آنچنان بوده که عرب
را سه تیر بودی بی پر و پیکان که آن را ازلام و اقداح میگفتند و در یکی نوشته بودند که امرنی ربی یعنی خدای مرا امر کرده و سیم غفل بودی یعنی چیزی ننوشته
بودند اگر ایشان را سفری افتادی یا غیر آن از مهمات بدانها تفأل کردندی و این سه تیر در خریطه کردندی و یکی بیرون آوردندی اگر نوشته بودی که امرنی ربی فی الحال بدان مهم
اشتغال نمودندی و اگر نهانی ربی بودی یکسال ترک آن عمل کردندی و اگر غفل بیرون آمدی باز رجوع کردندی پس معنی آنکه حرام است بر شما طلب معرفت آنچه
قسمت کرده شود بازین سه تیر ذلکم فسق این استقسام بازلام شما بیرون رفتن است از فرمان خدای تعالی زیرا که افتراست بر او سبحانه اگر مراد امر ربی و نهانی
ربی او سبحانه باشد و شرکست اگر مراد بآن بت باشد و بدانکه قرعه شرعیه که بروایت متواتره صحیحه پیوسته از این قبیل نیست زیرا که حضرت ص بآن عمل کرده و ائمه
را بآن فرموده و باین حقیقت بوده و هم چنین استخاره برقاع و سبحه و امثال آن که در امور مشکله از شارع و از اهل البیت علیهم السلام منقولست پس طعن در آن
زهد برخلاف این کفار مرتکب آن بوده اند الیوم امروز که این آیه نازل شده در باب تحریم افعال قبیحه کفار یئس الذین کفروا نا امید شدند کفار من دینکم
از باطل گردانیدن دین شما و رجوع شما بدین ایشان بتحلیل این خبائث و غیر آن فلا تخشوهم پس مترسید از منع ایشان و از غلبه ایشان بر شما و اخشون

اتفاق

و بترسید

و بهتر سیدار من و خالص کرده‌اند خشتر را برای من در ارتکاب مأمورات و اجتناب از منهیات امر و نهیست که حضرت رسالت ﷺ در روز جمعه خطبه خواند و در آن مجلس جمعی بسیار
حاضر بودند آنحضرت به همه ایشان نظر فرمود در میان ایشان غیر از مسلمان کسی دیگر را ندید شادمان شد حق تعالی این آیه فرستاد که امروز مشرکان از استیلای و تسلط
بر اهل اسلام نا امید شدند پس از ایشان مترسید الیوم اکملت لکم دینکم امروز کامل کردانیدم برای شما دین شما را بنصرت و غلبه آن بر همه ادیان یا باحکام شرایع که از
دیگر نسخ نباشد و اتممت علیکم نعمتی و تمام کردم بر شما نعمت خود را بهدایت و توفیق و اکمال احکام دین یا بفتح مکه که باطمینان تمام بعد از این حج گذارید
و هیچ مشرک با شما حج نکند و رضیت لکم الاسلام دینا و اختیار کردم برای شما اسلام را دینی پاکیزه تر از همه دینها که نزد من همین دین باشد تا در
قیامت نه دین دیگر و از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام مرویست که این آیه نازل شد بعد از آنکه حضرت رسالت ﷺ امیرالمؤمنین علی علیه السلام را خلیفه
خود گردانید در روز غدیر خم در وقت انصراف از حجة الوداع و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه و این آخر فریضه بود که نازل فرمود و بعد از آن هیچ فریضه
نازل نساخت پس کمال فرایض الهی بنصب امامت و خلافت حضرت امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه بوده باشد ابو القاسم عبدالله بن عبدالله حسکانی باسانید صحیح
خود روایت کرده از ابی هرون عبدی و او از ابو سعید خدری که رسول ﷺ در وقت نزول این آیه فرمود که الله اکبر علی کمال الدین و اتمام النعمة و رضا الرب برسالتی
و بولایة علی بن ابی طالب من بعدی بعد از آن فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره واخذل من خذله و بصحت
رسیده که رسول ﷺ در همین سال حجة الوداع خود باسماع خاص و عام رسانید مشرکان و منافقان چون این بشنیدند نا امید شدند فکر کردند که اگر محمد بمیرد دین او خراب
کنیم و اصحاب او را بکشیم و اموال او را غارت کنیم چون رسول ﷺ در غدیر خم نصب امامت و خلافت امیرالمؤمنین ع کرد و این سخن باستشهاد یافت اهل شرک و نفاق
گفتند افسوس که کید ما باطل شد و خیالی که در باطن می پختیم نابود و عاطل گشت حق تعالی این آیه فرستاد و فرمود که امروز اهل نفاق و کفر از دین شما نومید شدند
و من دین شما را معطل نساختم با آنکه نگهبان نصب کردم و نعمت خود را بآن تمام کردم پس متمسک باو شوید تا در ایمان کامل و تمام باشید و خطیب
خوارزمی که از علما و فضلای اهل سنت است روایت کرده از حذیفه یمانی و او از ابوذر غفاری که چون حضرت ﷺ در غدیر خم حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را
بحکم علی الاعلی نصب نمود و آنچه بآن مامور بود باصحاب رسانید در شان عالیشان علی بن ابی طالب ع و امر فرمود که سلموا علی علی بامرة المؤمنین ع یعنی سلام کنید
با امیرالمؤمنین باین وجه که السلام علیک یا امیرالمؤمنین همه ایشان انقیاد کردند حق تعالی این آیه فرستاد که الیوم اکملت لکم دینکم پس حضرت از نزول این آیه بسیار
خوشحال و مسرور گشت و توجه بحاضران کرده فرمود که الله اکبر علی کمال الدین و رضی الرب برسالتی و بولایة علی بن ابی طالب هر که منصف است اگر در این باب
روایات صحیحه منقوله از موافق و مخالف تامل نماید هر آینه برو واضح گردد که کسی که قبول ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام نکند و اعتقاد نکند که منصب خلافت و شان
امامت لایق او است دین او ناقص و ناتمام باشد و خشنودی و رضای پروردگار و نعمت تمام از او مفقود باشد و بجهت اینست که این روز را عید الله اکبر نام نهاده اند و
احادیث بسیار در بیان فضیلت این روز نازل شده و ثواب نماز و روزه این روز نسبت بروزهای دیگر اضعاف مضاعف است و از جمله طارق بن شهاب روایت کرده
که جمعی از جهودان نزد عبدالله مسعود آمدند و گفتند در کتاب شما آیتی است که بر رسول شما فرود آمده که اگر در کتاب ما بودی آن روز را عید ما بودی عبدالله گفت آن آیه الیوم
اکملت لکم دینکم است تا آخر و آن روز که این آیه نازل شد عید باشد و عید جمله مسلمانان تا روز قیامت و از حضرت امام رضا علیه السلام مرویست که در باب فضیلت
این روز فرمود که عید الله الاکبر و انه فی السماء اشهر من الارض یعنی این روز عید خدائیست بزرگتر از عیدهاست این روز در آسمان مشهورتر است از زمین و در
باب روزه این روز وارد شده که ثواب آن مقاومت میکند با ثواب کسیکه از اول تا آخر دنیا در بستر باشد و بروزه بوده و ثواب نماز این روز بطریقی که از
اهل البیت ع منقول شده مثل ثواب صد هزار حج و صد هزار عمره است و افطار مومنی در این روز برابر ثواب کسی است که صد فئام را روزه بگشاید و فئام صد
هزار پیغمبر و صدیق و شهید است و ثواب درهمی که در این روز تصدق کنند برابر صد هزار درهم است که در روزهای دیگر تصدق کنند حاصل که حق سبحانه و
تعالی میفرماید که تناول محرمات مذکوره فسق است و حرمت آن از جمله دین کامل است و نعمت تامه و اسلام مرضی که اتممت و اکملت از آن بنعمت رسالت مصطفوی و ولایت
مرتضوی است صلوات الله علیهم اجمعین فمن اضطر پس هر که مضطر و بیچاره شود بتناول چیزی از این محرمات فی مخمصة در گرسنگی و نایافتن طعام غیر
متجانف در حالتی که میل کننده نباشد لاثم مر گناهی را یعنی بتلذذ نخورد و زیاده از سد رمق تناول نکند فان الله غفور پس بدرستیکه خدای
تعالی آمرزگار است و در گذرنده رحیم مهربانست و باکل آن مقدار رخصت داده و او را مواخذه نفرماید در حکایات الصالحین مذکور است که مردی
صالح درویش پرده بر احوال فقر خود کشیده بود و بحسب ظاهر چنان فرا مینمود که توانگر است و حقیقت حال فقر و شدت احتیاج خود را بهیچکس نمیگفت و او را
همسایه بود توانگر و این همسایه را فرزندی بود که بغایت او را دوست داشتی و روزی بخانه این درویش در آمد دید که دیگی بار کرده اند و طعامی بود میخوردند
و هیچ از آن طعام بکودک ندادند کودک بخانه پدر آمد دلتنگ و گریان و صورت حال باز گفت هر چند انواع طعامها از برای او می آوردند تسلی نمی شد و میگفت
من آن طعام میخواهم که در خانه همسایه پخته بودند پدر از این حال پریشان شد و آن درویش را حاضر گردانید و گفت چگونه روا باشد که از تو دیگی وار آید
بما رسد مرد توانگر تمام قصه را باز گفت درویش ساعتی فرو ماند پس سر برداشت و گفت در این سر نهفته است و اکنون ضرور شد که افشای آن کنم بدانکه بجهت
آن طعامی که میخوردیم بکودک تو ندادیم که اکل آن بر ما مباح بود و بر تو و اولاد تو حرام گفت سبحان الله یک چیز چگونه بر یکی حلال و بر یکی دیگر حرام
بود درویش این آیه تلاوت فرمود که فمن اضطر فی مخمصة غیر متجانف لاثم بعد از آن گفت که این مردار بود و ما را بجهة اضطرار حلال بود و بر شما بجهة توانگری
حرام مرد دلتنگ شد و گفت چگونه جایز باشد که تو در همسایگی من باشی و باین مرتبه پریشان و مضطر باشی و من از این بیخبر باشم پس سوگند خورد که تو
از این سرای من بیرون نروی تا آنچه دارم با تو مناصفه کنم پس جمیع اموال خود را میان خود و او مناصفه کرد چون متوفی شد او را بخواب دیدند شادان

را گفتند که خدای با تو چه کرد گفت بجهت مواساتی که با همسایهٔ خود کرده‌ام مرا باعلا علیین رسانیدند که مرتبهٔ صالحین است و سعید جبیر روایت است که عدی
ابن حاتم و زید الخیل الطائی که پیغمبر او را زید الخیر نام نهاده بود بخدمت آنحضرت آمده گفتند یا رسول الله ما در جائی میباشیم که بمعونت سگان و مرغان شکاری
صید کرده مهمات داری میکنیم و سگان آل ذریح و سگان جویرتی جانوران وحشی میگیرند بعضی از آنها است که ما در می‌یابیم و پیش از آنکه سگ از هلاک کند ذبح میکنیم
و برخی آنستکه تا رسیدن ما سگ آن را تلف کرده است و حق تعالی فرموده که مردار حرام است با حکم آن چگونه تواند بود آیه آمد که یَسْئَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ
از تو میپرسند که چه چیز حلال کرده شده است بر ایشان از مطاعم قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ بگو حلال کرده شده است بر شما کشتنیهای پاکیزه که بنام خدای
تعالی ذبح کرده باشند بر وجه شرع وَمَا عَلَّمْتُمْ و نیز حلال کرده شده است بر شما صید آنچه تعلیم داده اید مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ از سگان شکاری
که اغری کنند کلاب بند ایشان را ذکر این بآنکه از ما علمتم فهم می‌شود جهت مبالغه است در تعلیم و نیز بجهت تاکید در تعلیم میفرماید تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ
می آموزانید سگان شکاری را بآنچه آموخته است خدای تعالی شما را از طریق تادیب آنها آنستکه از پی شکار روند و وقتیکه صاحب آنها را رها کند و بر صید
تحریص نماید و بخواندن صاحب باز آیند و شکار نگاه دارند فَكُلُوا پس بخورید پاک و حلال مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ از آن چیزی که نگاه داشته اند سگان
شکاری برای شما و نخورده اند وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ و یاد کنید نام خدا را بر آن چیزیکه تعلیم داده اید یعنی در وقت ارسال او بجانب صید نام
خدا را ببرید یا یاد خدای کنید بر آنچه امساک کرده آید چون ذکوة از او در یابید وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای تعالی در تناول آنچه حرام است إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ
الْحِسَابِ بدرستیکه خدای تعالی زود حساب است و از حلال و حرام سوال کند و میباید دانست که جوارح اگرچه موضوع است از برای مطلق جانوران شکاری
از سگ و یوز و باز و غیر آن لیکن نزد ما امامیه مراد از آن سگانند و ذکر مکلبین دلالت میکند بر آن و این قول مرویست از ائمه هدی صلوات الله علیهم و صید جانوران
شکاری بر دو قسم است یکی آنکه ادراک ذکات آن کنند پس حلال نیست مگر بتذکیه خواه آنکه سگ او را صید کرده باشد یا جانور دیگر و دیگر آنکه ادراک
ذکات آن نکرده باشند و این قسم اگر مقتول کلب است حلال است و اگر صید جانور دیگر است حرام و این منقولست از باقر و صادق علیهما السلم الْيَوْمَ در روز نزول
این آیات أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ حلال کرده شده است شما را طعامهای لذیذ و خوش آینده که شرع از طیب شمرده و حکم بحلیت آن کرده و آن ذبایحی است که بر
نام خدای تعالی مذبوح شده باشد و غیر آن از محللات وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ و طعام که داده شده اند کتاب یعنی یهود و نصاری حِلٌّ لَكُمْ حلالست
مر شما را وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ و طعام شما نیز حلالست ایشان را اگر ایشان از حلال دانند مراد طعام غیر ذبایح اهل کتابست و غیر آن یعنی که مباشرت بآن کرده
باشند چه ایشان نجس العین اند و تصرف در آن حرام است چنانکه احادیث از اهل البیت وارد شده پس آیه بعموم خود نباشد و آنکه در عرف شرع اطلاق بر گندم و جو
میکنند مؤید اینست وَالْمُحْصَنَاتُ و دیگر حلال شده است برای شما زنان پارسا مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ از آنها که گرویده اند خواه آزاد و خواه امه چرا امه مؤمنه
نیز حلالست وَالْمُحْصَنَاتُ و دیگر زنان پارسا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنها که داده شده است کتاب یعنی یهود و نصاری مِنْ قَبْلِكُمْ پیش
از شما خواه آزاد و خواه بنده و اهل البیت تخصیص محصنات اهل کتاب کرده اند بزنانی که اول بر دین اهل کتاب بوده باشند و بعد از آن ایمان آورده و یا
تخصیص آن بنکاح متعه کرده اند یا بملک یمین حاصل کلام حق تعالی میفرماید که زنان بطریق مذکور بر شما حلال اند إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ چون بدهید بایشان
مهرهای ایشان و این قید بر سبیل اولویت و افضلیت است و اگر نه بدون دادن مهر حلالست وطی ایشان گاهی که زنان امتناع ننمایند بدون دادن مهر
مُحْصِنِينَ در حالتی که شما بدان نکاح عفت و صلاح جوینده گان باشید غَيْرَ مُسَافِحِينَ نه زناکنندگان وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ و نه فراگیرندگان دوستان
به پنهانی مرویست که در عرب عادت بودی که مردی که دوستی که زنی را دوست گرفتی یا زنی مردی را آن را بمنزلهٔ نکاح دانستندی حق تعالی بایشان آگاهی کرد تا نمود
که متمتع شدن بزنان بر سبیل نکاح باید نه بر سبیل زنا و دوستی به پنهانی وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ و هر که کافر گردد بآنچه ایمان بدان واجب شده از اصول
و فروع ایمان و انکار شرایع اسلام کند از حلال و حرام فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ پس بدرستیکه باطل باشد کردارهای او و بجهت عدم ترتب ثواب بر آنچه صحت اعمال
فرع ایمانست وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ و او در آن سرای از زیانکاران است بجهت آنکه رأس سرمایهٔ طاعت را در باخته و خود را مستوجب عذاب ابدی
ساخته و چون در ما تقدم امر بوفا کردن بعقود که از جملهٔ آن اقامت صلوات است از شرایط صحت آن را بجهت بیان طهارت فرموده بقوله يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای کسانیکه گرویده اید و بر وحدانیت حق تعالی ایمان آورده اید إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ چون خواهید که برخیزید بنماز و شما محدث باشید فَاغْسِلُوا
وُجُوهَكُمْ پس بشوئید رویهای خود را از قصاص تا منتهای ذقن و در عرض آنمقدار که انگشت مهین و میانین بدان رسد حقیقتاً اگر مستوی الخلقه باشد
و حکماً اگر خلقهٔ او مستوی نباشد پس از آنجا بنین بشوئید وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ و بشوئید دستهای خود را با مرفق و ابتدا بمرفق باید کرد باجماع امامیه
و احادیث متواتره از اهل البیت علیهم السلام وارد شده و مرفق مفصل ذراع و عضد است وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ و مسح کنید سرهای خود را یعنی مسح
پیش سر کنید وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ و مسح کنید پایهای خود را تا بان دو استخوان که بیرون آمده از میان قدم وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا و اگر باشید جنابت
رسیده فَاطَّهَّرُوا پس غسل کنید وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى و اگر باشید بیماران و بجهت آنکه استعمال آب مضر باشد أَوْ عَلَى سَفَرٍ یا در سفر باشید و آب نیابید
اما احتیاج بآن داشته باشید أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ یا بیاید یکی از شما از موضع معتاد حدث یعنی محدث شوید بحدث اصغر مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ
النِّسَاءَ یا سوده باشید زنان را یعنی مباشرت و مراد حدث اکبر است فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً پس نیابید آب را بعد از طلب یا میسّر شما را آب مانعی باشد که دفع آن نتوانید
کرد و قادر نباشید بر تصرف آن فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا پس قصد کنید خاک پاک کنید یعنی هر دو دست خود را بر آن زنید فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ
أَيْدِيكُمْ پس مسح کنید بعضی از رویها و دستهای خود را مِنْهُ از آن خاک اگر بدل از وضو است یک ضرب و اگر بدل غسل است بدو ضرب یکی برای مسح

ندی

روی از اول قصاص تا بطرف بینی و دیگری برای مسح پشت هر دو دست از زند تا سر انگشتان ما یرید الله نمیخواهد خدای تعالی بانچه شما را که فرض کرده بر شما از وضو
و غسل و تیمم لیجعل علیکم من حرج تا بکرداند بر شما تنگی یعنی بر شما تنگ گیری کند و لکن یرید لیطهرکم و لیکن میخواهد که پاک گرداند شما را از
احداث بوسیلهٔ استعمال اب و خاک یا از گناه شما را پاک سازد و لیتم نعمته علیکم و تا تمام کند نعمت خود را بر شما بواسطهٔ انکه در شرع چیزی را مقرر کرده
کان پاک کنندهٔ بدنهای شماست و کفارهٔ گناهان شما لعلکم تشکرون تا شاید که شما شکر گویید نعمتهای او را و در اثار امده که هر که وضو یا غسل کند بر طریق
شرع هر قطره که از بدن او میچکد حق تعالی فرشته بیافریند تا برای او استغفار کند تا بروز قیامت سلمان فارسی روایت کرده از رسول خدا که شنیدم از انحضرت
که میفرمود که هر که وضوی نماز نیکو کند گناه از او فرو ریزد چون برگ از درخت و نیز از انحضرت روایتست که هیچکس اب بر نگیرد برای مضمضه و استنشاق
مگر که هر گناه که از بینی و دهن کرده باشد ریخته شود و همچنین هر عضوی که شوید هر گناهی که بان کرده باشد فرو ریزد و چون بان وضو نماز کند و حمد
و ثنای خدای تعالی بجا اورد از همه گناهان بیرون اید چنانچه گویا همان ساعت از مادر متولد شده از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که جمعی از احبار
یهود نزد رسول امدند و گفتند یا محمد خبر ده ما را که حکمت چیست در اینکه از اب منی غسل باید کرد و از بول و غایط غسل نباید کرد و حال انکه همه پلیدند حضرت
فرمود برای انکه چون ادم از اندر درخت بخورد ان در عروق و اعضا او مییکشت چون ادمی مجامعت کند از اب زیر هر موی او نزول کند حق تعالی این غسل
را بر او واجب کرده اند تا کفارهٔ گناه همه اعضای وی و طهارهٔ ان باشد و شکر اینکه حق تعالی نعمت لذت بر او ارزانی فرموده نزد نزول منی گفتند راست گفتی
اکنون بگو که ثواب غسل جنابت چیست فرمود که چون مؤمن نیت غسل کند حق تعالی در بهشتهای او کوشکی بنا کند و هیچ بنده نباشد که چون غسل کند حق
تعالی با فرشتگان بدو مباهات کند و گوید ای فرشتگان بنده مرا ببینید که بغسل جنابت قیام کرده است برای امتثال امر من که خداوندم گواه باشید که من او را
امرزیدم و هر مویی که بر تن وی است هزار حسنه برای او نوشتم و هزار سیئه محو کردم و هزار درجهٔ او بر داشتم یهودان چون این را شنیدند گفتند
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان علیا ولی الله و چون وضو و غسل و تیمم را ثواب بسیار است و اجر بیشمار پس اعاظم نعم و سبحان
باشد از اینجهت در عقب او میفرماید که واذکروا نعمة الله علیکم و یاد کنید نعمت خدای را که انعام کرده است بر شما باسلام و احکام شرایع ان تا رغبت شما
نماید در شکر گذاری او و میثاقه الذی واثقکم به و یاد اورید پیمان او را که بسته است شما را بان یعنی میثاقی که در لیلة العقبه با حضرت رسالت کردید
و سمعا و طاعة بیعت کردید که در اسانی و دشواری نصرت وی دهید اذ قلتم سمعنا و اطعنا چون گفتید شنودیم قول ترا و فرمان بردیم امر ترا و
گفته اند مراد بیعت رضوانست که در تحت شجره واقع شده در حدیبیه و ذکر این هر دو بیعت در محل خود مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و از امام محمد باقر صلوات
الله علیه مرویست که فرمود مراد بمیثاق عهدیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله از امت خود گرفت در حجة الوداع بولایت امیر المؤمنین علی علیه السلام و بتحریم حرم و بر کیفیت وضو
و اتقوا الله و بترسید از خدای در فراموشی نعمت و شکستن بیعت ان الله علیم بذات الصدور بدرستیکه خدای تعالی داناست بانچه در سینها مخفی باشد
چه شما را بجزای ان خواهد داد یا ایها الذین امنوا ای گروه مؤمنان کونوا قوامین باشید قیام کنندگان لله برای خدای تعالی و خالصان برای او شهداء
بالقسط گواهان براستی و درستی و لا یجرمنکم و باید که حمل نکند شما را شنان قوم فرط دشمنی گروهی از دشمنان علی ان لا تعدلوا بر انکه عدل
نکنید در باب ایشان و نقض عهد ایشان کنید بقتل و سبی اعدلوا عدل ورزید و سویت کنید و راستی مرعی دارید هو اقرب للتقوی که عدل نزدیکتر است
برای پرهیزکاری و هرگاه که عدل با کفار اقرب باشد بتقوی پس نسبت با مؤمنان در چه مقام باشد و اتقوا الله و بترسید از خدای تعالی در ستمکاری ان الله
خبیر بما تعملون بدرستیکه خدای تعالی بیناست بانچه میکنید از عدل و ظلم پس شما را بدان جزا و سزا دهد وعد الله الذین امنوا و عملوا الصالحات
وعده داده است خدای تعالی بانانکه ایمان اورده اند و کرده اند کارهای شایسته که وفا کرده اند بعهود و مواثیق و سجانه لهم مغفرة و اجر عظیم مر ایشان را
امرزش گناه و مزدی بزرگ که ان بهشت پر نعمت است و الذین کفروا و کذبوا بایاتنا و انانکه کافر شدند و تکذیب کردند ایتهای ما را که قرانست یا سایر
معجزات نبوت که بر صدق نبوت انبیا اولئک اصحاب الجحیم انگروه یاران دوزخند و مجاورزانان از واقدی مرویست که حضرت رسالت در غزای غطفان
بحرب جمعی از بنی ثعلبه توجه فرمود ایشان خبر یافته با مهتر خود که دعثور نام داشت متحصن شده لشکر اسلام را ندیدند و در وقتی که یاران بادیه بود حضرت
رسول از لشکر خود دور تر در پای درختی تکیه فرموده بود و جامهای تر بر درخت افکنده اعراب مشاهده میکردند مهتر خود را گفتند در باب محمد را
که تنها در پای ان درخت تکیه کرده و یاران از او دورند در این محل دست بر وی میتوان یافت دعثور با شمشیر کشیده روان بیامد و گفت کیست ترا حمایت کند
و شر مرا از تو باز دارد حضرت فرمود که خدای تعالی شر ترا از من نگاه دارد فی الحال جبرئیل بر سینه دعثور زد چنانکه شمشیر از دست وی بیفتاد سید عالم برخاست و
همان شمشیر را برداشته بر سر وی ایستاد و گفت که منع میکند مرا از تو دعثور گفت هیچکس ترا منع نتواند کرد پس کلمهٔ شهادت بگفت و بمیان قوم باز رفته ایشان را باسلام
دعوت کرد این ایه فرود امد که یا ایها الذین امنوا ای گروه مؤمنان اذکروا نعمة الله علیکم یاد کنید نعمت خدای را که انعام کرده است بر شما اذ هم قوم
چون قصد کردند قومی یعنی دعثور و تابعان او ان یبسطوا الیکم ایدیهم انکه بگشایند بسوی شما دستها و خود را بقتل و هلاک فکف ایدیهم
عنکم پس باز داشت خدای تعالی دستهای ایشان را از شما و دفع مضرت ایشان کرد از شما و اتقوا الله و بترسید از کفران این نعمتها و علی الله و بر خدای
تعالی نه بر غیر او فلیتوکل المؤمنون پس باید که توکل کنند مؤمنان چه او کافی است در رسانیدن خیر بایشان و دفع کردن شر از ایشان و همچنانکه قوم بنی
قصد قتل پیغمبر داشتند و با او در صدد خیانت بودند حق تعالی شر ایشان از او باز داشت باز جهت یهود بنی در قصد خیانت انبیا سعی بلیغ میفرمودند چنانکه
میفرماید و لقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل و بتحقیق که فرا گرفت خدای تعالی پیمان محکم بنی اسرائیل را در موافقت موسی و مجاهده با جباران عمالقه

وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ و برانگیختیم از ایشان اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا دوازده مهتر را که کارکذار مردان بودند و چون اسباط یعقوب دوازده جماعة بودند هر جماعتی از نسل پسری از پسران
دوازده کانه او از اینجهة موسی برای هر فرقه از ان دوازده فرقه مهتران و کارکذاری برای ایشان تعیین فرمود و در اثار امده که حق تعالی موسی را وعده داده بود
که زمین مقدسه ایلیا و اریحا با همه ولایت شام به بنی اسرائیل ارزانی دارد و این مواضع در انوقت مساکن جباران بود و ایشان را عمالقه میکفتند مردمانی بلند
بالا و توانا بودند و از بقیه قوم عاد چون لشکر فرعون غرق شدند و مصر بنی اسرائیل را مقرر شد فرمان الهی در رسید که بارض مقدسه روید که هزار ده
دار و در هر دهی هزار باغست و جهاد کنید با جباران پس موسی ع دوازده نقیب از لشکر اختیار کرد و هر یک کافل مهمات سبطی باشند از دوازده اسباط
پس با قوم نزدیک اریحا رفتند و نقبا بتجسس عمالقه مشغول شدند پس با یکی از جباران ملاقات کردند که او را عوج بن عنق کفتندی و در درازی و بقول شهر سه
هزار و سیصد و سی کز بوده و باقی عادیان قریب باو بودند و در تفسیر ابو الفتوح مذکور است که قد او سیصد و سی و سه هزار و بیست و سه کز و ثلثی از کز
بود و ابر بر سر و سینه او از ابر کذشته بودی و ابر تا سینه او بودی و از ابر بخوردی و ماهی از دریا کرفتی و بر افتاب بریان کردی و بخوردی و در ایام نوح که اب
از کوهها چهارصد کز کذشته بود تا بالای ساق او بود و او را سه هزار سال عمر بود و عنق که مادر او بود دختر ادم بود و هر انکشتی از انکشتهای عنق سی کز بود و
هر ناخنی چون داسی و روایتست که عوج روزی از صحرا امد و پشته هیزم که لایق قوت خودش بود برداشته بود و این دوازده نقبا باو رسیدند چون ایشان را بدید
از کوتاهی قامتشان تعجب ماند با انکه هر یک از ایشان را چهل کز بالا بود پس ایشان را برداشته در دامن نهاد و دامن بر میان زد و نزد مادر اورد و در بعضی
کفت که اینها امده اند که با ما قتال کنند و زمین و شهر ما تصرف نمایند پای بر ایشان بمالم و پایمال کنم مادرش کفت روا نبود ایشان را بکذار تا بروند و خبر ما را با
قوم خود رسانند که البته پریشان کردند و با ما قتال نکنند چون بباغهای ایشان درامدند هر خوشه انکور را دیدند که هیچ کس بر نتوانستی داشت و هیچ کس در پوست
انار ایشان میکنجید پس باز کشتند و با یکدیکر کفتند که بنی اسرائیل را از حال این قوم خبر نتوان داد که نافرمانی کرده بمصر باز کردند پس بلشکرکاه خود امده
قوم را بر حرب ایشان تحریص میکردند و موسی را از حقیقت حال خبر دادند موسی با دلی قوی قوم را برداشت متوجه حرب جباران شد عوج خبردار کشته بیامد
و بر لشکر موسی نکریست و بقدر عرض لشکر پاره از کوه ببرید و بر سر کرفت و می اورد تا بر سر لشکر موسی فرود اورد و همه را بیکبار بکشد حق تعالی مرغی
را فرستاد تا پاره الماس بر منقار کرفته کرد اکرد سر او ببرید و سوراخی بقدر کرد و انسنگ در کردن عوج افتاد مانند طوق پس عوج هر چند خواست که انرا از کردن خود
بدر اورد نتوانست موسی ع بیامد و او را بدان حال بدید خوشحال شده عصای خود را که چهل کز بود و خود نیز چهل کز بالا داشت و چهل کز بر جست و انعصا بر عوج
زد بر کعب عوج امد و از ان زخم و کرانی سنگ بیفتاد بنی اسرائیل بیکبار بر وی تاختند تیغها بر کشیدند و او را پاره پاره کردند و سرش را ببریدند و در خبر امده که تا
سه هزار سال استخوان پای او پل رود نیل بود پس موسی ع بنی اسرائیل را بر قتل بقیه جباران امر کرد با وجود این معجزه فرمان نبردند و بددلی کرده کفتند که
با امثال این جباران چکونه جنگ کنیم وَقَالَ اللّٰهُ و کفت خدای إِنِّي مَعَكُمْ بدرستیکه من با شما ام بنصرت دادن شما بر دشمنان لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَوٰةَ وَ
آتَيْتُمُ الزَّكَوٰةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي اکر بپای دارید نماز را و بدهید زکوة را بارباب استحقاق و تصدیق کنید پیغمبران مرا که موسی است وَعَزَّرْتُمُوهُمْ و تقویت
کنید ایشان را و تعظیم امر ایشان نمائید وَأَقْرَضْتُمُ اللّٰهَ و قرض دهید خدای را یعنی نفقه کنید در راه او قَرْضًا حَسَنًا قرضی نیکو یعنی نفقه از وجه حلال و بر
سبیل قربت و اخلاص لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ هر اینه در کذرم از شما کناهان شما را وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ و در ارم شما
را در بوستانی که جاریست از زیر درختان او جویهای اب فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَٰلِكَ مِنْكُمْ پس هر که کافر شود همچنین از شما پس از این شرط که موجب ثواب
عظیم است فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ پس هر اینه کم کرده است راه راست را بر وجهی که هرکز بمطلوب خود نرسد و بنی اسرائیل بدین عهد وفا نکردند و
مستوجب لعن کشتند چنانکه میفرماید که فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ پس شکستند ایشان پیمان خود را یعنی پیمانی را که از ایشان فرا کرفته بودیم لَعَنَّاهُمْ
راندیم ایشان را از رحمت خود یا مسخ کردانیدیم تا خواری جزیه بر ایشان وضع کردیم وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً و کردانیدیم دلهای ایشان را سخت یا سوخ
کا الطافی که دلهای ایشان بسبب ان نرم شود از ایشان باز داشتیم بجهة عناد و جحود ایشان مراد انستکه ایشان را در ضلالت خود با ایشان بکذاشتیم و توفیق لطف
از ایشان منع کردیم از انکه دلهای ایشان سخت کشته از استماع تخویف و انذار متاثر نکشته متالم نکشتند و یا معنی انستکه ما حکم کردیم بقساوت قلوب ایشان بجهة
اینستکه يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ میکردانند سخنان توریة را که از نعت محمد است و حکم رجم از جایکاه ان یعنی احکام توریة را از جای بیرون ساخته و
احکامیکه خود میخواستند می نویسند وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ و ترک کردند بهره تمام را از انچه پند داده بودند بدان در توریة از متابعت پیغمبر
اخر الزمان وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ و همیشه هستی تو که مطلع می شوی عَلَىٰ خَائِنَةٍ مِنْهُمْ بر خیانتی از جهودان إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ مکر اندکی از ایشان که خیانت
نمیکنند چون ابن سلام و اصحاب او که ایمان اورده اند فَاعْفُ عَنْهُمْ پس در کذر از ایشان اکر توبه کنند و ایمان ارند وَاصْفَحْ و روی بکردان از ایذای
ایشان که التزام جزیه کنند إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ بدرستیکه خدای تعالی دوست دارد نیکوکاران را پس عفو را شعار خود ساز بعد از بیان حال جهود ذکر
نصاری میکند که وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ و از انانکه کفتند بدرستیکه ما ترسایانیم خود را نصاری کفتند جهة نسبت دادن خود را بناصره که
عیسی در ان بود یا انکه کفتند نحن انصار الله و بر هر تقدیر میفرماید که ما از ایشان أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ کرفتیم پیمان ایشان را چنانکه از جهودان کرفته بودیم فَنَسُوا
حَظًّا پس ایشان نیز ترک کردند بهره مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ از انچه پند داده شده بودند در انجیل از ایمان اوردن بفارقلیط که محمد است فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ
الْعَدَاوَةَ پس برانکیختیم بشوی پیمان شکنی ایشان دشمنی ظاهر وَالْبَغْضَاءَ و بغض پنهان در دل إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز یعنی بجهة نقض
عهد مخذول ایشان کردیم و باز کذاشتیم و توفیق لطف از ایشان باز کرفتیم تا انکه فرقهای شدند چون نسطوریه که میکفتند که عیسی پسر است که میکویند ان الله

هو المسیح بن مریم و ملکانیه که میگویند ان الله ثالث ثلاثة و همه دشمن یکدیگرند فسوف ینبئهم الله و زود باشد که بیاگاهاند و جزا دهد خدا ایشانرا بما
کانوا یصنعون بانچه میکنند دین جزا دادن ایشان بود با فعال قبیحهٔ ایشان و بعد از ان بجهة الزام حجت میفرماید که یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا
ای یهود و نصاری بدرستیکه امد بشما فرستادهٔ ما که یبین لکم کثیرا مما کنتم تخفون روشن میکرداند برای شما بسیاری از انچه هستید که پنهان میکنید
از امر الکتاب از تورات چون نعت محمد و ایهٔ رجم و از انجیل چون بشارت عیسی باَمدن احمد و یعفو عن کثیر و درمیگذرد از بسیاری مخفیات شما
و جز نمیدهد بان زیرا که هیچ مهمی در بیان ان و ابتر نیست نقلست که یهودی با انحضرت گفت که کدام است ان کثیری که از ان عفو کردی حضرت از ان اعراض نمود
دو نوبت و سیم نوبت که مبالغه کرد حضرت روی از وی بگردانید و ضدان یهود این بود که مناقضت از انحضرت ظاهر کرد در ترک عفو چون در خواست سؤال
خود سه نوبت جز اعراض چیزی مشاهده نکرد بصدق انحضرت متیقن شده فی الحال ایمان اورد قد جاءکم من الله بدرستیکه امد بشما از نزدیک خدای تعالی
نور روشنائی که دفع کنندهٔ ظلمت و ضلالت است مراد انستکه دافع ظلمات شرک و ضلالت است و کتاب مبین و کتابیکه روشن است و هویدا
اعجاز ان و نزد بعضی مراد بنور حضرت رسالت است که مردمان بان مهتدی می شوند همچنانکه بنور راه دیده می شود و در حدیث متواتر وارد است که اول ما خلق
الله نوری و انا و علی من نور واحد و انا کالشمس و علی کالقمر مصداق این است یهدی به الله راه می نماید خدای تعالی بان نور من اتبع رضوانه انرا
که پیروی کند خشنودی وی را بوسیلهٔ ایمان و عمل صالح سبل السلام راههای سلامتی از عذاب که ان راه دار السلام است که جنت نعیم است و یخرجهم
من الظلمات الی النور و بیرون می ارد ایشان را از تاریکیهای کفر یا شک یا جهل بروشنائی ایمان یا یقین یا علم باذنه باراده و توفیق خود و یهدیهم
و راه مینماید ایشانرا بواسطهٔ ادلهٔ واضحه و الطاف و توفیق الی صراط مستقیم براه راست که نزدیکترین راههاست بحق و ان راه اسلام است که
در وی هیچ کجی نیست لقد کفر الذین قالوا ان الله بدرستیکه کافر شدند انانکه گفتند بدرستیکه خدای هو المسیح ابن مریم او مسیح است که پسر
مریم است و این قول یعقوبیه است و بیان فساد این قول میکند بقوله قل بگو ای محمد فمن یملک من الله شیئا پس کیست که مالک باشد و منع کند
از قدرت و ارادهٔ خدای تعالی چیزی را یعنی هیچکس مانع اراده و قدرت الهی نتواند شد ان اراد اگر خواهد خدای ان یهلک المسیح ابن مریم انکه هلاک
کند خدای عیسی مریم را وامه و مادر او را و من فی الارض جمیعا و انها که بروی زمین اند مراد انستکه مسیح مانند سایر ممکنات است پس چگونه خدای
تواند بود و لله ملک السموات و الارض و مر خدای راست پادشاهی اسمانها و زمینها و ما بینهما و انچه میان اینهاست یخلق ما یشاء می افریند
هرچه میخواهد بعضی را بی ماده چون اسمان و برخی را از ماده چون معادن و نباتات و حیوانات و بعضی را از اصلی که از جنس ان نیست چون ادم را از خاک و
برخی از اصلی که از جنس اوست چون تخلق مولود از والدین و از مرد بی زن چون حوا و یا از زن بی مرد چون عیسی و الله علی کل شیء قدیر و خدای
تعالی بر همه چیزها توانا است و هرچه خواهد بر وفق مصلحت و حکمت افریند و قالت الیهود و النصاری و گفتند یهودان و ترسایان نحن ابناء
الله ما پسران خدائیم یعنی اتباع هر دو پسر و نبیم که عزیر و مسیح اند و یا مقربان اوئیم مانند قرب و منزلت ولد بوالد از سدی مرویست که نصاری دعوی کردند
که خدای وحی کرد بر یعقوب که فرزندان تو اول فرزندان منند من ایشانرا ببیشتر از چهل روز در دوزخ نکذارم تا اتش گناهان ایشانرا بسوزاند و پاک شوند
بعد از ان مارا به بهشت در اورد و در روایت امده که رسول صلعم کعب بن اشرف و کعب بن اسد و امثال ایشان را از عقاب ترسانید گفتند ای محمد ما را چه میترسانی
هرچند ما گناه کنیم خدای ما را عفو کند زیرا که پسران اوئیم و احباؤه و دوستان او و خدای هرگز پسر و دوستان خود را عذاب نکند حق تعالی فرمود که قل
بگو ای محمد در جواب ایشان که اگر شما بحسب فرض در این دعوی صادقید فلم یعذبکم بذنوبکم پس چرا عذاب میکند خدا شما را بگناهان شما و ان عذاب شما
است در دنیا بقتل و اسر و مسخ و در اخرت شما که بقول شما چهل روز ما را عذاب خواهد کرد پس اگر پسر و محبوب شما را عذاب نمیکرد زیرا که پدر پسر را
بقتل و اسر و مسخ و عذاب اتش نکند و دوست نیز عذاب و عقوبت دوست و اندارد و چون شما معترفید بعذاب دنیا و اخرت پس شما پسر و دوست و نباشید
بل انتم بشر ممن خلق بلکه شما از جملهٔ ادمیانید که خدای افریده است یعنی مانند سایر بنی ادمید که بر بدی و نیکی پاداش خواهید یافت یغفر
لمن یشاء می امرزد خدای تعالی هر کرا میخواهد و انها اهل ایمانند که بوحدانیت الهی و بنبوة جمیع پیغمبران گرویده اند و یعذب من یشاء و عذاب میکند
هر کرا میخواهد و ایشان مشرکانند پس با شما معاملهٔ سایر مردمان خواهد کرد بی مزیتی که شما را بر ایشان باشد و لله ملک السموات و الارض
و مر خدای راست پادشاهی اسمانها و زمینها و ما بینهما و پادشاهی انچه میان اسمان و زمین است و الیه المصیر و بسوی اوست بازگشت همه یعنی همه
مخلوقات نزد او برابرند و همه را بر وفق عمل جزا خواهد داد یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا ای یهود و نصاری بدرستیکه امد بشما فرستادهٔ ما
که محمد است یبین لکم روشن میگرداند برای شما راه حق را که دین اسلام است علی فترة من الرسل بر زمان فتور و انقطاع پیغمبران ان تقولوا
ما جاءنا من بشیر و لا نذیر بجهة کراهت ما از انکه گوئید شما که نیامد بما هیچ مژده دهنده و هیچ بیم کننده فقد جاءکم بشیر و نذیر پس
بتحقیق که امد بشارت دهندهٔ مؤمنان بثواب بیکران و ترسانندهٔ کافران بعذاب و الله علی کل شیء قدیر و خدای تعالی بر همه چیز توانا است پس قادر
باشد بر انکه بنیض حکمت رسولان از پیاپی فرستد چنانکه در مدت هزار و هفتصد سال که میان موسی و عیسی بود هزار پیغمبر فرستاد و بر انکه در زمان فطرت
ارسال محمد نمود از ابن عباس مرویست که میان پیغمبر ما و عیسی ششصد سال بوده و بعد از عیسی در مدت صد و سی و چهار سال چهار پیغمبر مبعوث شدند سه از
بنی اسرائیل بودند و یکی از عرب که خالد بن سنان بوده و بعد از ان در میان مخالفت یهود را با انبیا خود میفرماید که و اذ قال موسی لقومه و یاد کن ای
محمد که چون گفت موسی مر گروه خود را که بنی اسرائیل بودند یا قوم اذکروا نعمة الله علیکم ای گروه من یاد کنید نعمت خدای را که فایض است

بر شما اِذْ جَعَلَ فِيكُمْ اَنْبِيَاءَ چون گردانید میان شما پیغمبران را تا شما را راه نمایند و بصحت رسید که در هیچ امتی انقدر نبی نبود که در بنی اسرائیل بود وَجَعَلَكُمْ
مُلُوكًا و گردانید شما را یعنی بعضی از شما را پادشاهان میان شما پادشاهان گویند که چون مملوک بودند در دستهای قبطی حق تع ایشان را از آن بلیه برهانید و
مالک نفس خود گردانید و منزلهای وسیع که در او انهار جاری بود با ایشان ارزانی داشت ازین جهت ایشان را بملوک تشبیه فرمود وَآتَاكُمْ و بداد شما را از من
و سلوی و سایه ابر و بیرون آمدن آب از سنگ و شکافتن دریا و غیر آن از نعم عظیمه مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ آنچه نداد کسی را از همه عالمیان یا
قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ ای گروه من در آیید بزمین پاک کرده شده از رجس شرک و بابرکت که انواع نعم که در او است و قرارگاه اکثر انبیا
و مؤمنین و آن زمین شام است الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ آن زمین که نوشته است خدا در لوح محفوظ که مسکن شما باشد بشرط ایمان و جهاد با جباران و امتثال
اوامر ملک منان و چون ایشان از عمالقه ترسیده بودند گفتند کاش ما را در اسر و رئیس مصر بودیم تا مصیبات نمیکشیدیم موسی ع گفت وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ و
باز مگردید بر پشتهای خود یعنی همان راه که آمده اید بجهت خوف جباران که اگر چنین کنید فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ پس باز گردید که زیان کاران باشید در دنیا
و آخرت قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ گفتند ای موسی بدرستیکه در ارض مقدس گروهی اند ایشان با قوت و شوکت که مقاومت با ایشان نیست
وَإِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا و بدرستیکه ما در نمی آییم بدان زمین تا وقتی که بیرون آیند جباران از آن فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ
پس اگر بیرون روند از آن زمین پس بدرستیکه ما در آینده ایم در آن و ما را طاقت جهاد کردن با ایشان نیست قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ گفتند دو
مرد از آنها که میترسیدند از خدای تع و آن یوشع بن نون بن سبط بن یامین بود و کالب بن یوحنا بن سبط بن یهودا که أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا انعام کرده بود حق تعالی
با ایشان بایمان و ثبات بر عهد و پیمان ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ در آیید بر جباران در دروازه شهر ایشان ناگهان و ایشان را در دره کن در تنگ گیرید و نگذارید که بصحرا
روند فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ پس چون در آیید از آن در و جهد کنند شد فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ پس بدرستیکه شما غالب باشید چه بجهت تنگی کوچها و عظم جثهای ایشان
متعسر است بر ایشان که بر شما حمله کنند و خدای تع موسی را وعده کرده که البته اگر در آن داخل شوید بر ایشان غالب گردید وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا و بر خدای تع
بر عزاو پس توکل کنید در این امر إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید باور دارندگان مر وعده حق تع را قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا گفتند ای موسی
بدرستیکه ما هرگز در نمی آییم در این زمین و لا بد مَا دَامُوا فِيهَا مادامیکه جباران در این موضع اند پس از روی جهالت و جرات بخدا و رسول گفتند فَاذْهَبْ
أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا پس برو تو و پروردگار تو پس جنگ کنید با ایشان إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ پس بدرستیکه ما اینجا نشسته ایم و یک قدم بیرون
نمی نهیم چه ما را طاقت محاربه ایشان نیست موسی از این سخن دلتنگ شده دست بدعا بر داشت و شکایت قوم را بحضرت پروردگار عرض کرد قَالَ رَبِّ
إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي گفت ای پروردگار من بدرستیکه من مالک نیستم مگر نفس خود را وَأَخِي و برادر خود را یوشع و کالب اگر چه با او موافقت نموده
بودند اما اعتماد بر ایشان نداشت بجهت ظهور مخالفت قوم برایو فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ پس جدائی افکن میان من و میان این گروه بیرون رفتگان
از دایره فرمان یعنی حکم کن با آنچه ما مستحق آنیم و آنچه ایشان سزاوار آنند قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ گفت خدای بدرستیکه زمین مقدس حرام کرده شد
است بر ایشان بایمعنی که بجهت عقوبت و نافرمانی قدرت نداشته باشند که در آن در آیند أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ سرگردان و متحیر روند در
زمین تیه که شش فرسخ است پس قوم موسی چهل سال در این مقدار زمین سرگردان بودند هر صباح عزیمت سفر کردندی و تا شام راه رفتندی و شب همانجا
بودندی که بامداد از آنجا رحلت کرده بودند و این بدین وجه بود که حق تع تحویل منتهای آن زمین کردی به مبدء او بجهت این هر گاه که بنهایت آن زمین میرسیدند
ابتدای آن بنظر ایشان در می آمد سرگردان و حیران بودند تا چهل سال القصه حق تعالی با موسی چون این خطاب کرد که ما ایشان را چهل سال سرگردان در زمین تیه
نگه داریم موسی ع از آن پشیمان شد حق تع وحی فرستاد که چو حکم کردیم دیگر کشتگی ایشان فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ پس اندوه مخور بر
گروه فاسقان یعنی ایشان بجهت نافرمانی سزاوار این نوع عقوبت اند پس دعا کردن بر ایشان پشیمان مشو و در تواریخ مذکور است که موسی ع صد و بیست سال
عمر داشت بیست در زمان پادشاهی فریدون بود و صد سال در زمان منوچهر و چون در تیه مدت چهل سال بود حق تع بجوار رحمت خود برد و برادر او
هرون قبل از او فرمان یافت و یوشع پیغمبر بوصیت موسی علیه السلام بجای وی نشست و بنی اسرائیل را بجهاد جباران امر کرد و ایشان بجهت اینکه عقوبت کشیده
بودند فرمان او برده بار بجهاد آمدند و با جباران آغاز جدال کردند و آن شهر را حصار کردند و بتوفیق الهی ایشان را بقتل میرسانیدند و این غزا در روز جمعه
بود و چون آفتاب بغروب نزدیک شد یوشع دید که هنوز جمعی از جباران مانده اند روز تاریک شده دعا کرد تا حق تع آفتاب را باز گردانید تا آنکه از قتل پرداختند و بعد
از آن یکبار غروب کرد و باتفاق علما که آفتاب برای کسی باز نگشت مگر برای یوشع که وصی موسی علیه السلام بود و سلیمان که وصی داود بود و علی بن ابیطالب
علیه السلام که وصی سید الانبیا است و از جمله در اخبار ابو اسحق ثعلبی باسانید صحیحه از عبد الله عباس بچند طریق وارد شده که لم ترد الشمس الا لسلیمان
وصی داود و لیوشع وصی موسی و لعلی وصی محمد ص و آنچه مشهور است و باز آفتاب از برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باز گشت یکبار در حیوة رسول ص و آن
آنچنان بود که حضرت را وحی رسید سر خود را بر زانوی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نهاد و چون وقت نماز تنگ شد حضرت امیر المؤمنین نماز را باشاره
در یافت و رسول بعد از آنکه از وحی فارغ شد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را متغیر یافت سبب پرسید نماز پس را باشاره گذاردم بجهت آنکه سر مبارک تو در کنار
من بود و خاطرم از این نماز تسلی ندارد حضرت گفت بار خدایا تو دانائی که علی در طاعت تو و رسول تو بود و او را مجال قیام بنماز میسر نشد آفتاب را برای وی باز
گردان تا باطمینان نماز بگذارد فی الحال آفتاب باز گشت و در او آوازی بود مانند آواز اره که بر چوب کشند و شعاع او بر عالم افتاده و همچنان ایستاده بود
تا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نماز عصر را ایستاده بگذارد و چون سلام باز داد آفتاب یکبار فرو شد نه بر طریق عادت که هر بار فرو رود و این روایت

ابن عباس

ابن عباس را بود و مقداد و جابر و غیر ایشان از اصحاب کبار منقولست که هیچکس را در ان خلافی نیست که نوبت دوم بعد از وفات سید کاینات صلعم بود و همچنان بود که
جویرة بن مسهر روایت کرده که من در رفاقت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بودم و در سفر غزوه نهروان چون به بابل رسیدیم وقت نماز عصر در امد انحضرت فرمود
که این زمینی است که حقتعالی در او قومی فرو برده و هیچ پیغمبری و وصی پیغمبری را نشاید که اینجا نماز کند پس رفتیم تا افتاب فرو رفت من با خود میگفتم که بجای
من نماز نگذاردم تا و قومیکه وی نماز نگذارده و چون وقت نماز فوت شد من متعجب شدم از اینکه چگونه ازان حضرت نماز فوت شود پس بموضعی فرود امد و وضو
ساخت دست بدعا برداشت و لبهای مبارک را بجنبانید فی الحال دیدم که افتاب برامد و بموضعی رسید که وقت نماز عصر است پس مرا گفت که بیا با من
نماز گذار و چون از نماز فارغ شدیم افتاب بیکبار فرو رفت من گفتم یا امیر المؤمنین من گواهی میدهم بیقین که تو وصی پیغمبری بحق و قصه باز گشتن افتاب
برای انحضرت اظهر من الشمس است بر وجهی که از غایت ظهور و تواتر کسی انکار ان نمیتواند کرد و حسان ثابت و امثال او در این معنی گفته اند و با لماس فصاحت
درر منقبت و مدحت انحضرت سفته اند و چون حق تعالی اهل کتاب را در نقض عهد و ارتکاب فواحش بیان فرمود و در عقب ان بیان حال فرزندان ادم ع
کرد که در حق برادر نقض عهد کرده مرتکب قتل او شدند که از اعظم فواحش است تا موجب تسلی حضرت رسالت پناه صلعم شود با انکه نقض عهد مخصوص باهل
عصر او نبوده بلکه در قدیم الایام نیز چنین بوده پس فرمود وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ و بخوان بر اهل روزگار خود که از جمله ایشان اهل کتاب اند خبر
دو پسر ادم که از صلب او بودند بِالْحَقِّ خواندنی براستی و درستی که هیچ شایبه کذب بران راه ندارد و بنا بر قصه بر سبیل اجمال چنان بود که بعد از
نزول ادم و مواصلت او بحوا بهشت نوبت حوا ازو حامله گشت هر بطنی پسری و دختری می اورد مگر شیث که تنها متولد شده بود و چون بزرگ می شدند
ادم ع دختر یک بطن را به پسر بطنی دیگر میداد تا نسل بسیار شود حق تعالی بر نسل ادم برکت کرد بر وجهی که از دنیا نرفت تا که فرزند و فرزندزادگان چهل
هزار شدند و مرویست که اولین فرزند ادم قابیل بود و توام او اقلیما که در غایت حسن بود و توام هابیل را لیوذا گفتندی و او را چندان جمالی نبود و چون
بلوغ رسیدند ادم لیوذا را بقابیل نامزد کرد و اقلیما را بهابیل پس قابیل از این حکم ابا کرده گفت خواهر من جمیله تر است و با من در رحم بوده و بمن اولی است ادم
فرمود که حکم خدای بر این وجه است و مرا در این هیچ اختیاری نیست قابیل این را باور نداشت گفت تو هابیل را دوست تر داری از اینجهت این نحو بهتر است بدو
میدهی ادم فرمود اگر سخن مرا قبول نمیکنی هر یکی از شما قربانی کنید با انچه میتوانید قربانی هر که قبول کرده اقلیما ازان او باشد و حق تعالی از این خبر میدهد
که اِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا وقتی که قربان کردند یعنی تقرب جستند هر یک از ایشان بخدا قُرْبَانًا قربانی که بان حق ظاهر شده بران قرار دهند اورده اند که هابیل گوسفندی از
بود بره فربه خوب که بغایت درستی داشت بیاورد و بر سر کوهی نهاد و قصد کرد که اگر قربانی من قبول نکرد ترک اقلیما کنم و قابیل صاحب زرع بود دو
گندم ضعیف بیاورد و در همان موضع نهاد و با خود گفت که اگر این قربانی من قبول شود و اگر نه من دست از خواهر خود باز ندارم فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا پس
قبول کرده شد از یکی از ایشان که هابیل بود بدان نوع که اتشی بی دود و سفید از اسمان فرود امد و گوسفند را بخورد وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ و مقبول نشد از دیگری
که قابیل بود چه اتش از قربانی او در گذشت و بخوردن او التفات نکرد قابیل در غضب شد و دود حسد دیده بصیرت او را تیره کرد قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ گفت قابیل
از غایت حسد بخدای که ترا میکشم و از دغدغه تو فارغ شوم قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ گفت هابیل جرم من نیست که قبول میکند خدای تعالی مِنَ الْمُتَّقِينَ از
پرهیزکاران که در قربانی نیز خود را اخلاص کرده اند و هوای نفس و عدم قبول تو بنابران بجهة این بود که ترک تقوی کرده پس ترا چه گناه باشد که قصد قتل
من کرده لَئِنْ بَسَطْتَ اگر بگشایی و دراز کنی إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي بسوی من دست خود را تا بکشی مرا مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ من نیستم که
دراز کننده باشم دست خود را بسوی تو لِأَقْتُلَكَ تا بکشم ترا إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ بدرستیکه من میترسم از خدای تعالی رَبَّ الْعَالَمِينَ که پروردگار عالمیان
است با انکه هابیل از قابیل با قوت تر بود اما بجهة خوف الهی در دفع او نکوشید چه دفع قابیل در ان زمان مباح نشده بود و گویند معنی انستکه اگر تو ابتدا
بقتل من کنی بر سبیل ظلم من بقصد ظلم ابتدا بقتل تو نکنم إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بدرستیکه من میخواهم انکه باز گردی بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ بگناه کشتن من
و بپاداش گناه خود که پیش از قتل من کرده که ان سبب رد قربان تو شده مراد انستکه فی الواقع قتل میان من و تو واقع خواهد شد میخواهم که ان از من ناشی نه
شود بلکه از تو صادر گردد یعنی غرض اصلی و بالذات که قتل از او واقع نشود انگاه قتل از قابیل بفعل امد پس گفت اگر این قتل از تو صادر شود فَتَكُونَ
پس باشی تو بعد از این عمل قبیح مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ از ملازمان دوزخ وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ و این است پاداش ستمکاران که قتل بناحق کنند
فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ پس اسان گردانید مر قابیل را نفس او قَتْلَ أَخِيهِ کشتن برادر او را بعوارض باطل و وی را فرمانبردار خود کرد در
قتل برادر پس در کمین قتل او نشست و هنگامیکه ادم عزیمت بیت المعمور نمود که بمکه معظمه است قابیل فرصت یافت بر هابیل امد هابیل در خواب بود
سنگی عظیم برداشت و بر سر هابیل فرو کوفت چنانکه مغز سرش پریشان شد فَقَتَلَهُ پس بکشت او را بدان سنگ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ پس گشت از
زیانکاران اما در دنیا مردود و مطرود پدر بود اما در اخرة مضاعف عذاب دوزخ مر او را خواهد بود و چون او را بکشت ندانست که با او چه باید کرد
پس در جوالی پیچید و چهل روز بر پشت گرفته بهر طرف میگشت ابن عباس گفت که یکسال او را میکشید تا بوی گرفت و سباع و طیور بر وی غلبه کردند تا
چون او را بیفکند بخورند فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا پس برانگیخت خدای زاغی را که يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ که او زمین را بمنقار و پنجه و پای کاوش بکند
لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ تا بنماید قابیل را که چگونه بپوشد جثه برادر خود را مرویست که چون قابیل ندانست که جثه برادر را چه کند حق تعالی دو
زاغ را ملهم ساخت تا یکدیگر مقاتله کردند یکی دیگری را بکشت بعد از ان بمنقار و چنگال خود حفره بکند و زاغ مرده را بیاورد در ان حفره نهاد و خاک در ان می انباشت
تا ان زاغ پوشیده گشت قابیل چون مشاهده کرد قَالَ يَا وَيْلَتَا گفت بر وجه تحسر و تعجب که ای وای بر من أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَٰذَا الْغُرَابِ

یا عاجز شدم از انکه باشم مانند این زاغ در این عمل فاواری سوأة اخی پس بپوشم تن برادر خود را یعنی راه نبردم بان همچنانکه این مرغ بان راه یافته پس بعد
کدان زاغ زاغ مرده را دفن کرد تن برادر خود را دفن نمود فاصبح من النادمین پس گشت از پشیمانان از قتل او چه بجهت او مشقت بسیار باو رسید چنان که کبود
شد و وارد شده که ادم بر مصیبت هابیل صد سال دلتنگ بود و لب بخنده نگشود چون سال اثر بصد و سی رسید حق تعالی پنجاه صحیفه براو نازل ساخت و وی را
عهد ادم کرد اند و چون که ادم قابیل را از نزد خود براندی با الضروره بعدن رفت و بوسوسه ابلیس اتش پرست شد و اولاد او نیز اقتدا به پدر کرده
کفر را اختیار کردند و بلهو و لعب و مزامیر و شرب خمر و زنا و سایر فواحش اشتغال نمودند تا انکه در طوفان نوح همه هلاک شدند و نسل شیث باقی ماند من
اجل ذلک کتبنا علی بنی اسرائیل از جهت این قتل بناحق نوشتیم یعنی حکم کردیم بر بنی اسرائیل انه من قتل نفسا بغیر نفس انکه هر کس که بکشد
کسی را بی انکه نفسی را کشته باشد و بدو قصاص لازم شده او فساد فی الارض یا بی انکه او فسادی کرده باشد از شرک و قطع طریق و زنا و غیر ان از انچه
قتل فکانما قتل الناس جمیعا پس چنان باشد که همه مردمان را کشته باشد جهت انکه بان عمل بد مردمان را دلیر ساخته از جهت انکه قتل واحد و جمیع
یکی است در استحقاق غضب الهی و عذاب عظیم و من احیاها و هر که سبب بقای حیوة نفسی شود بعفو از قصاص یا رهانیدن شخصی از چنگ قاتلی و یا باز
ایستادن از قتل بناحق فکانما احیا الناس جمیعا پس چنان باشد که سبب زندگی همه مردمان شده باشد یعنی ثواب او مثل ثواب کسی باشد که همه مردمان
را از هلاکت نگاه داشته باشد و لقد جاءتهم و بتحقیق که امد بسوی بنی اسرائیل رسلنا بالبینات فرستادگان ما با معجزهای روشن ثم ان کثیرا منهم
پس بدرستیکه بسیاری از ایشان بعد ذلک پس از فرستادگان و انزال معجزات فی الارض لمسرفون در زمین اسراف کنندگان بودند در قتل و غیر ان از
کبایر اورده اند که در سال ششم از هجرت جمعی از عودنیه بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله امدند و مسلمان شدند و ملازمت حضرت را اختیار کردند
هوای مدینه با مزاج ایشان موافقتی نداشت بیمار شدند و چشم درد ایشان در شد حضرت اذن داد که میان شتران شیر دار روند که نزدیک جبل العیر بود
که تا چند روز در ان موضع بسر برده بول و شیر شتر می اشامیدند و چون صحیح یافتند صباح اتفاق کرده پانزده شتر انحضرت را رانده رو بقبیله خود نهادند یسار
که مولی رسول بود با چند نفر در عقب ایشان رفت و با ایشان مقاتله کرده ند و با یسار را گرفته دست پای وی را ببریدند و خار در چشم و زبان وی فرو بردند
تا شهید شد حضرت را از حال واقف کشته کرز بن جابر را با بیست سوار مسلح در عقب ایشان فرستاد و همه را گرفته دست بر گردن بسته نزد انحضرت اوردند
حق تعالی این ایه فرستاد که انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله جز این نیست که جزای انانکه حرب کنند با خدای و رسول محاربه نمایند و در صدد قتل
ایشان و غارت اموال ایشان شوند و یسعون فی الارض فسادا و بشتابند در زمین بجهت تباهی و قتل و غارت ان یقتلوا او یصلبوا انستکه بکشند
ایشان را یا بر دار کنند او تقطع ایدیهم و ارجلهم یا ببرند دستها و پاهای ایشان من خلاف بر خلاف یکدیگر یعنی دست راست و پای چپ او ینفوا من
الارض یا برانند ایشان را از زمین یعنی از شهری بشهری که در هیچ موضع قرار نتوانند گرفت چون این ایه نازل شد حضرت فرمود تا دست و پای ایشان را قطع کرده و
میل در چشم ایشان کشیدند انگاه ایشان را بر دار کردند ذلک لهم خزی فی الدنیا انچه مذکور شد برای ایشان خواری و رسوائیست در دنیا و لهم فی
الاخرة عذاب عظیم و مر ایشان راست در اخرة عذابی بزرگ بجهت بزرگی گناه ایشان الا الذین تابوا مگر انانکه توبه کنند از ان جنایتها من قبل ان تقدروا
علیهم پیش از انکه قادر شوید بر ایشان فاعلموا ان الله غفور رحیم پس بدانید انکه خدای امرزنده گناهانست بتوبه رحیم مهربانست بر تایبان اما حقوق الناس
از قتل و جرح و غارت اموال ساقط نمی شود مگر بقصاص و ادای مال و بعد از ذکر جزای محاربان امر بتقوی میفرماید که یا ایها الذین امنوا اتقوا الله ای
گروه مومنان بترسید از خدای وابتغوا الیه الوسیلة و بطلبید بسوی او انچه توسل بدو توان کرد در طلب قرب بحضرت او از اوامر و نواهی و فعل طاعات
و ترک معاصی و جاهدوا فی سبیله لعلکم تفلحون و جهاد کنید در راه او با اعدای دین شاید که شما رستگار شوید بسبب این اعمال از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام مرویست که در تفسیر این ایه فرمود که توسل کنید بخدای بطلب رضای او و بانکه بقضای او راضی باشید و بر بلای او صبر کنید اصبغ بن
نباته روایت کرده از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه که در بهشت دو خانه لؤلؤ است که میان انها ستون سقف ان تا بطنان عرش یکی سفید و دیگر
زرد و در هر یکی هفتاد هزار غرفه است انکه سفید است وسیله محمد است و انکه زرد است وسیله ابرهیم انس بن مالک روایت کند از رسول که وسیله مجابست میان
بنده و خدای تعالی ان علی بن ابی طالب ست چون بنده بان توسل کند حق تعالی وی را بان درجه رساند زهری روایت کند که بیمار شدم چنانکه بهلاکت نزدیک
بودم گفتم مرا با خدای تعالی وسیلتی باید کرد و هیچ کس را در عهد خود از علی بن الحسین علیه السلام بهتر نیافتم نزد او رفتم و گفتم یا ابن رسول الله حال من این است که می بینی
بر من ببخشای و در حق من دعا کن که بان از این مرض شفا یابم و از غم وام خلاص شوم و سبب امرزش من گردد چه من نزد خدای تعالی ترا گرامی تر میدانم و نزدیکی
بلیغ فرمود که من دعا کنم و تو امین گو یا تو دعا کن تا من امین گویم گفتم یا امام تو دعا کن و من برابر تو امین گویم حضرت دست بر داشت و گفت بار خدایا بپرستی
در من کرمی است و بمن و پدران من وسیله جستی بحق ان اخلاصی که پدران من بجناب عزت تو داشته اند که حاجت وی روا کن و او را شفای کرامت فرمای
روزی بروی فراخ گردان و عمر بسیار و در علم رفیع ساز زهری گوید بخدای که همه جا نها با من است که بعد از این هرگز بیمار نشدم و دست تنگ نگشتم و
هیچ سختی بمن نرسید و امید میدارم که خدای تعالی بیمنت دعای انحضرت مرا امرزیده باشد و بعد از بیان حال تقوی بیان احوال کفار میفرماید که ان الذین
کفروا بتحقیق انانکه کافر شدند بپرستش بتان و غیر ایشان لو ان لهم ما فی الارض جمیعا اگر باشد ایشان را هر چه در زمین است از اصناف اموال و
امتعه و مثله معه و مانند ان با همه یعنی اگر دو چندین که در زمین است از نقد و جنس کافران را باشد لیفتدوا به من عذاب یوم القیمة
تا نفس خود را باز خرند بان از عذاب روز رستخیز ما تقبل منهم قبول کرده نشود از ایشان و همان عقوبت لازم ایشان باشد و لهم عذاب الیم

و مر ایشانراست عذابی دردناک یُرِیدُونَ أَنْ یَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ خواهند یعنی طمع دارند یا قصد کنند که بیرون آیند از آتش دوزخ وَمَا هُمْ بِخَارِجِینَ
مِنْهَا و حال آنکه نیستند ایشان بیرون آیندگان از آتش وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِیمٌ و مر ایشانراست عذابی دایم که هرگز انقطاع نیابد و در روایت آمده که حق تعالی دری از
بهشت در دوزخ کشاید کفار چون آن را ببینند قصد آن کنند و شتابان بر سر یکدیگر افتند تا از آن آتش بیرون آیند چون نزدیک آن در بهشت رسند آن
در را بر روی ایشان دربندند و ایشان محروم بازگردند و چون حق تعالی در آیات متقدمه بیان حکم نمود در کسیکه بعدا مال مردمان را غصب کند در عقب آن حکم
میکند بر کسیکه بخفیه مال غیر را تصرف کند و میفرماید که وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ و مرد دزد و زن دزد فَاقْطَعُوا أَیْدِیَهُمَا پس ببرید دستهای راست
ایشانرا هرگاه که کمتر از ربع دینار نباشد و اگر از حرز برگیرد لازم است جَزَاءً بِمَا کَسَبَا بجهة پاداش دادن بآنچه کرده اند نَکَالًا مِنَ اللَّهِ و این جزا دادن بجهة عقوبة
است صادر از خدای تعالی وَاللَّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ و خدای غالب است در حکم خود دانا بحکمة آنچه بآن حکم میکند فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ پس هر که توبه کند از
پس ستمکاری یعنی دزدی وَأَصْلَحَ و بصلاح آرد کار خود را بانکه خصم خود را راضی سازد و توبه کند از دزدی فَإِنَّ اللَّهَ یَتُوبُ عَلَیْهِ پس بدرستیکه
قبول کند خدای تعالی توبه او را إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستیکه آمرزنده است خدای تعالی گناه او را رَحِیمٌ مهربانست بر او که در حشرگاه او را بعذاب مواخذه و
عذاب نفرماید أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آیا ندانستی یعنی البته دانسته که خدای تعالی مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها
یُعَذِّبُ مَنْ یَشَاءُ عذاب میکند هر که را میخواهد چنانکه دزد را بدست بریدن امر فرموده وَیَغْفِرُ لِمَنْ یَشَاءُ و می آمرزد هر که را میخواهد چون توبه
کند وَاللَّهُ عَلَىٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ و خدای تعالی بر همه چیزها از عذاب کردن و آمرزیدن تواناست و چون در ما تقدم ذکر یهود و نصاری کرده در عقب آن بجهة تسلیه
حضرت رسالة صلعم از کید ایشان فرموده که یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ ای فرستاده بحق لَا یَحْزُنْکَ الَّذِینَ باید که اندوهناک نسازد ترا کار آنکسانیکه از روی عناد
یُسَارِعُونَ فِی الْکُفْرِ میشتابند و خود را اندازند در کفر یعنی در اظهار کفر هرگاه که فرصتی بیابند مِنَ الَّذِینَ قَالُوا آمَنَّا از آنانکه گفتند ایمان
آوردیم و این گفتن ایشان بِأَفْوَاهِهِمْ بزبانها و دهنهای ایشانست وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ و ایمان نیاورده است دلهای ایشان مراد منافقانند و کردار ایشان
آن بود که با کفار دوستی میکردند و با مؤمنان استهزا مینمودند وَمِنَ الَّذِینَ هَادُوا سَمَّاعُونَ و از آنکسانیکه دین یهود دارند نیز مسارعت می کنند
در کفر و انکار میکنند با اصل ایمان لِلْکَذِبِ سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِینَ شنوندگانند برای گروه دیگر که لَمْ یَأْتُوکَ نیامده اند بمجلس تو که بجهة تکبر و
عناد و ننگ داشتن از آمدن بصحبت تو مراد یهود خیبرند که یهود مدینه جاسوسی میکردند و خبرهای دروغ با ایشان میفرستادند که محمد چنین و چنان
میگوید از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و بعضی صحابه و تابعین منقولست که زنی و مردی از اشراف اهل خیبر زنا کردند و هر دو محصن بودند و حکم حد
ایشان بحکم توریة رجم بود یهود ملاحظه بزرگی ایشان کرده نخواستند که این حد را بر ایشان اجرا کنند با یکدیگر گفتند که در کتاب این مرد که دعوی پیغمبری می
کند رجم نیست اما بجهة جدالی و قتالی که با او داریم نمیتوانیم که بمجلس او رویم مصلحة آنست که کسی را بفرستیم از بنی نضیر و بنی قریضه که هم سوگندند با او تا به
مجلس او روند و حد زانی محصن پرسند اگر وی جلد فرماید قول او را قبول کنید و اگر رجم حکم کند سخن او را مشنوید پس ایشان آن زانی و زانیه نیز
رفتند و صورة حال با یهود مدینه در میان آوردند و اشراف یهود در مجلس حضرت رسالة آمده او را از حد زانی محصن و محصنه سؤال کردند حضرت فرمود
بحکم من رضا میدهید گفتند آری فی الحال جبرئیل بحکم رجم نازل شد حضرت فرمود که رجم باید کرد ایشان ابا کردند و گفتند خدای در توریة گفته که ایشان را
چهل تازیانه بزنند و روی ایشانرا سیاه کرده روی باز گونه بر دراز گوش نشانند و گرد محلات بگردانند جبرئیل آنحضرت
را خبر داد که دروغ میگویند ایشانرا بگو تا ابن صوریا را حکم سازند که عالم ترین ایشانست باحکام توریة حضرت صلعم باخبار جبرئیل ایشانرا گفت در میان
شما در فدک جوانی هست ساده روی سفید پوست و یکچشم دارد که او را ابن صوریا گویند گفتند آری او دانای همه زمانست بتوریة تو او را
فرمودند پس امام جبرئیل مرا خبر داده و گفت و میان ما و شما حکم کند با بخبر در توریة است گفتند ما بحکم او راضییم حضرت بحضور او امر فرمود پس کسی را
بفدک فرستادند و او را حاضر کردند حضرت فرمود ابن صوریا توئی گفت آری فرمود در میان جهودان اعلمی گفت آری حضرت فرمود میان ما و ایشان حکم
باش ابن صوریا قبول کرد حضرت او را سوگند داد که بدان خدای که توریة بر موسی نازل کرده و دریا را برای شما شکافته و شما را از فرعون رهانیده و
من و سلوی بر شما فرستاده و ابر را سایه بان شما کرده اند و حکم حلال و حرام در توریة بیان کرده که در کتاب شما حد زانی محصن رجم هست یا نه ابن صوریا گفت
اگر نه از بیم آن بودم که آتش از آسمان فرود آید و مرا بسوزاند اگر نه دروغ میگفتم و تغییر میدادم توریة را تو بگوی که خدای تو چه گفت حضرت فرمود که خدای من
حکم کرده که چون چهار گواه عدل بر زانی محصن و محصنه گواهی دهند رجم بر ایشان واجب شود ابن صوریا گفت بخدای موسی که در توریة نیز چنین حکم کرده حضرت
بفرمود تا هر دو را رجم کردند جهودان با ابن صوریا گفتند که چرا کشف ستر ما کردی گفت بجهة آنکه [illegible] حضرت فرمود سبب چیست
که شما تغییر حکم خدا کرده اید گفتند بجهة رعایة حال اشراف قوم خود و ملاحظه حرمت ایشان حق تعالی در باره ایشان فرموده که یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ
تغییر میدهند کلمها را یعنی آیه رجم را بعد از آنکه وضع کرده بود خدای تعالی از در مواضع آن مراد آنستکه حرام را در موضع حلال نهاده اند و حلال را در موضع
حرام یَقُولُونَ إِنْ أُوتِیتُمْ هَٰذَا میگویند جهود خیبر اگر داده شوید این حکم منحرف یعنی اگر محمد بجلد حکم کند فَخُذُوهُ پس فرا گیرید آن را و قبول کنید و عمل بآن
نمائید وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ و اگر داده نشوید این حکم یعنی محمد امر برجم فرماید فَاحْذَرُوا پس حذر کنید از قبول آن وَمَنْ یُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ و هر کرا خواهد
خدای تعالی آزمایش او را یعنی فضیحت و رسوائی او را در ظاهر ساختن آنچه اخفای آن کنند یا هر کرا خدای عقوبة او کند بجهة کفر و عناد فَلَنْ تَمْلِکَ لَهُ مِنَ
اللَّهِ شَیْئًا پس مالک نتوانی شد از برای او از خدای چیزی را در دفع آن فضیحة یا عقوبة چه زمام اختیار آن در دست تو نیست أُولَٰئِکَ الَّذِینَ لَمْ یُرِدِ اللَّهُ

آن گروه آنانند که نخواسته است خدای یعنی حکمت و مصلحت او مقتضی نیست أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ این را که پاک سازد دلهای ایشان را از علامات کفر که طبع و ختم است
بجهت فرط عناد و جحود ایشان با وجود ظهور دلایل واضحه همچنانکه ظاهر می سازد قلوب اهل ایمان را بانوجه که سینهٔ او را روشن کرده اند بنور هدایت با عطای الطاف تا
بوسیلهٔ آن زنگ ضلالت از دل ایشان زدوده می شود و نور ایمان در سینهٔ ایشان راسخ میگردد لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ مر ایشان راست در دنیا رسوائی با
جزیه در یهود و پوست از مؤمنان میرسند وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ و مر ایشان راست در آخرت عذابی بزرگ که خلود است در دوزخ سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ
شنوندگانند سخن تو را برای دروغ بستن تا افترا بر خلاف آن به ابنای جنس خود بگویند أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ بسیار خورندگانند حرام را یعنی رشوه را در تغییر
حکم فَإِنْ جَاءُوكَ پس اگر بیایند اهل کتاب بجائیکه نزدیک تو فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ پس حکم کن میان ایشان أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ یا روی بگردان از ایشان یعنی در حکم
و عدم حکم مخیری وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ و اگر روی بگردانی از ایشان و حکم نکنی فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا پس نتوانند رسانید تو چیزی را وَإِنْ حَكَمْتَ
فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ و اگر اراده حکم کنی پس حکم میان ایشان براستی و عدل بروجهی که بان مأموری إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ بدرستیکه خدای
دوست دارد عدل کنندگان را در حکم وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَاةُ و چگونه ترا حکم می سازند و حال آنکه توریة نزد ایشان است فِيهَا
حُكْمُ اللَّهِ و در آن ثابت است حکم خدای برجم پس اینکه ترا حکم می سازند بجهت آنستکه تا حکمی که مشقت آن کمتر باشد بر ایشان واقع شود و اگر چه در غرض ایشان
این باشد که حق تعالی از ایشان فرموده ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ پس بر میگردند و اعراض میکنند از حکم تو مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس آنکه تو حکم کردهٔ موافق کتاب ایشان
وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ و نیستند این گروه باور دارندگان کتاب خود را یا حکم ترا و بجهت آن از آن اعراض میکنند إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَاةَ بدرستیکه
ما فرستادیم توریة را فِيهَا هُدًى وَنُورٌ در حالتیکه در او است راه نمودن بحق و روشنی که ظلمات ضلالت و شبهه را دفع کند و احکام را منکشف سازد
يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ حکم میکردند بان پیغمبران بنی اسرائیل که قریب بهزار کس بودند که بعد از موسی مبعوث شدند تا ترویج دین موسی نمایند الَّذِينَ
أَسْلَمُوا آن پیغمبرانی که انقیاد کرده اند حکم خدای را و فرو فرستادیم توریة را لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ برای آنانکه متدین اند بدین یهود و نیز حکم می
کردند علمای ربانی از بنی اسرائیل وَالْأَحْبَارُ و دانایان ایشان یعنی علما و زهاد ایشان که تابع انبیای خود بودند در انقیاد حکم و احکام توریة بِمَا
اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ بسبب آنچه مأمور شده بودند بانکه محافظت کنند توریة را از تحریف و تضییع وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ و بودند بر کتاب
توریة گواهان که بیان کنند احکام حقیقت توریة را براستی چنانکه ابن صوریا فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ پس ای حکام مترسید از مردمان در اجرای احکام حق وَاخْشَوْنِ
و بترسید از من در تغییر احکام و در آن مداهنه مکنید وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا و بدل مکنید با احکام من که در توریة است بهای اندک را که رشوه
یا اعتبار و جاه ناپایدار است وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ و آنها که حکم نکنند بانچه فرو فرستاده است خدای تعالی از روی انکار فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ
پس آن گروه ایشانند کافران بجهت تمرد و عناد ایشان و سرکشی از آنکه حکم بحق کنند وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا و نوشتیم و فرض کردیم بر بنی اسرائیل در توریة أَنَّ
النَّفْسَ بِالنَّفْسِ آنکه بکشند کشنده را بقصاص بکشتن و بنی نضیر بخلاف حکم خدای کرده یک تن را دو تن میکشتند از بنی قریظه بقوله وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ
و دیگر حکم کردیم که چشم بچشم قصاص کنند نه زیاده از آن وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ بینی به بینی وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ و گوش بگوش وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ
و دندان بدندان وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ و جراحتهای ذات قصاص اند یعنی قصاص کنند در جراحات بچیزی که حفظ مساوات ممکن باشد چون لب و دست
و پای و آنچه مساوات نگاه نتوان داشت چون خراشش پوست و شکستن استخوان سازش باید کرد فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ پس هر که تصدق به قصاص کند یعنی
عفو نماید فَهُوَ پس آن تصدق كَفَّارَةٌ لَهُ کفاره باشد مر گناه متصدق را وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ و آنانکه حکم نکردند بانچه خدای منزل
کرده اند چون یهود آنکه در عوض یک نفس دو نفس را میکشند فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ پس آن گروه ایشانند ستمکاران که وضع حق میکنند در غیر موضع
خود ابو درداء از پیغمبر صلعم روایت کرده که هیچ مسلمانی نباشد که بر وی جنایتی کنند و او جنایت کننده خود را عفو کند مگر که حق تعالی درجهٔ او را رفیع کرداند و
گناهان او بیامرزد جابر از آنحضرت روایت کرده که هر مؤمن که سه کار بکند بخدای که در بهشت در هر دری که خواهد در آید و حور العین را جفت و کرامت کند یکی
آنکه دینی که در ذمهٔ شخصی داشته باشد بوی بخشد دویم قاتل خود را عفو کند سیم آنکه در عقب هر فریضه ده بار قل هو الله بخواند یکی گفت یا رسول الله
اگر کسی یکی از این سه چیز را بجای آورد بان سعادت تواند رسید فرمود که بیکی از این نیز بآن سعادت رسد و بعد از ذکر احوال یهود بیان حال نصاری میکند
وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ عیسی را که پسر مریم است یعنی او را در عقب پیغمبران مبعوث کردیم در قفا او در دم پا اثرهای پیغمبران مُصَدِّقًا
لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ در حالتی که تصدیق کننده بود مر آنچیز را که پیش از وی فرستاده بودیم مِنَ التَّوْرَاةِ از کتاب توریة وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ و دادیم او را
انجیل فِيهِ هُدًى در حالتیکه در آن هدایت بود و راه نمودن بتوحید و سایر امور حق وَنُورٌ و روشنی بطریق حق وَمُصَدِّقًا و در حالتیکه انجیل را
تصدیق کننده بود یعنی موافق در اصول دین اسلام لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ مر آنچیزی را که پیش از او بود از توریة وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ
و دلالت و ارشادی بحق و پندی مر پرهیزکاران را وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ و باید که حکم کنند اهل انجیل یعنی علمای آن بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ بانچه
انزال فرموده است حق تعالی در آن وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ و هر که حکم نکند بانچه خدای تعالی فرو فرستاده است یعنی باحکامی که در توریة انزال فرموده
فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ پس آن گروه ایشانند بیرون رفتگان از حکم خدای جهان از ایمان اگر انکار آن کنند از روی استحلال در آن وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ
الْكِتَابَ و فرو فرستادیم بسوی تو این کتاب یعنی قرآن بِالْحَقِّ براستی و درستی مُصَدِّقًا در حالتیکه تصدیق کننده و راست دارنده است یعنی موافق و مطابق
لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ مر آنچیزی را که از پیش بوده از جنس کتب منزله وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ و نگهبان است بر کتب که محافظت آن میکنند از تغییر یعنی هرچه

درانها تفسیر هید هند ازو وی راست می شود و با گواه است بران کتاب بصحت و حقیقت آن فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ پس حکم کن میان اهل کتاب بانچه فرو فرستاده
است خدای بر تو از رجم و سویت در قصاص وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ و از پی مرو آرزوهای ایشان را که مایل باشی از انچه بیکه بتو آمده است از حکم راست
بعوض پیروی ایشان مکن از هر جماعتی شریعتی است لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ مر کروهی را از شما که امة موسی و عیسی و محمد اید ساختیم یعنی مقرر کردیم شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا
شریعتی و راهی روشن شریعت آنست که نص باشد در کتاب و منهاج آنکه ثابت شود بحدیث پیغمبر ص یعنی از برای هر یک از سه طایفه شریعتی و احکامی در باب
حلال و حرام تعیین نموده ایم وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً و اگر خواستی خدای هر اینه میکردانید شما را یک امة و متفق بر یک ملة و متحد در احکام
حلال و حرام بدون نسخ و تحویل و یا اگر خواستی اجماع شما را بر اسلام از روی اجبار هر اینه شما را بر وجه جبر و قهر بران داشتی وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ ولیکن
چنین نکرد تا بیازماید شما را در انچه بشما داده است از شرایع مختلفه مناسب هر عصری و زمانی تا مطیع از عاصی متمیز شود یعنی تا ظاهر کردد که کدام از شما فرمان
میبرید و اذعان مینمایید بانکه اختلاف شرایع محض حکمة است و کدام فرمان برداری نمیکنید و بان تصدیق نمینمایید و چون چنین است فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ
پس بشتابید و پیشی کیرید بر یکدیکر بسوی خیرات که پیروی شریعتست إِلَى اللَّهِ بسوی خداست عز و که مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا بازکشت همه شماست فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر
خواهد کرد شما را در وقت جزا دادن بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ بانچه هستید که در ان اختلاف میکنید از امور دین و شریعت یعنی هر یک از محق و مبطل
و کامل و مقصر را جزا خواهد داد وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ و دیکر بتو فرستادیم این امر را که حکم کن میان اهل کتاب بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بانچه فرو فرستاده است خدای بتو
مرویست که بعضی از علما یهود با یکدیکر از روی مکر و تزویر پیوند بر کردند که بیایید تا نزد محمد رویم و بکوییم که تو دانسته که ما از اشراف قوم و دانایان
ایشانیم و چون ما متابعت تو کنیم اراذل و افاضل یهود در تصدیق ما بتو اقتدا کنند اکنون میان ما و قوم ما در خون و مال خصومتی است و تو حکم بساز بهم اکر قضا
را چنان کنی که رضای ما باشد رسالة ترا مسلم داریم حق تعالی رسول خود را از این تحدید پیری نمود و فرمود که حکم کن بوجهی انچه بر تو نازل شده وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ
وَاحْذَرْهُمْ و پیروی مکن آرزوهای ایشان را و حذر کن از ایشان أَنْ يَفْتِنُوكَ از انکه در فتنه اندازند ترا و بکردانند عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ
إِلَيْكَ از برخی از انچه خدا بتو فرستاده است باین وجه که از روی مکر ترا وعده دهند که ما ایمان بتو خواهیم آورد و تو بواسطه این وعده با ایشان مساهلکی
و از بعضی از انچه خدای بتو فرستاده مداهنه نمائی فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اکر بر کردند از حکم و منزل تو فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ پس بدانکه جز این نیست که میخواهد
خدای أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ آنکه برساند بر ایشان عقوبتهای برخی کناهان ایشان را در دنیا که آن عقوبت اعراض ایشانست از حکم خدای تعالی و ذکر عقوبت
بعضی کناه تنبیه است بر کثرت ذنوب ایشان که اعراض از حکم محمد یکی است وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ و بدرستیکه بسیاری از یهود فاسقانند هر اینه
بمرتبه و عناد ایشان از کفر از حد بر ندکان در دان و بعد از نزول این آیه یهودان کفتند که ما بحکم تو راضی نیستیم این آمد که أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ آیا پس
حکم جاهلیت را طلب میکنند که ان میل است از حق و مداهنه در ان وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا و کیست نیکوتر از خدای از روی حکم و داوری لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ
برای کروهی که بر وجه یقین تدبر میکنند و میدانند که بهتر از احکام حکم خداست آورده اند که عبادة بن صامت بمجلس حضرت رسالت آمد و کفت مرا از طوایف
یهود دوستانند که در همه حوادث و وقایع بمدد ایشان اخلاص می شدم بدوستی خدا از همه تبرا کردم و مراد دوستی خدا و رسول بس است عبد الله ابی کفت که من از
انقلاب زمان و دور کار و فتن و حوادث لیل و نهار میترسم و از معاونت و مدد یهود کریزی ندارم این آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ
النَّصَارَىٰ ای کروه کرویدکان مکیرید جهودان و ترسایان را أَوْلِيَاءَ دوستان و اعتماد مکنید بر معاونت ایشان بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ برخی از ایشان
دوست برخی دیکرند بجهة موافقت ایشان بر مخالفت شما پس از ایشان کناره کنید و دوری جوئید و میل بمعاونت ایشان مکنید وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ و هر که دوستی
کند با ایشان از شما و معاونت جوید از ایشان فَإِنَّهُ مِنْهُمْ پس بدرستیکه او نیز از جمله ایشان باشد در مخالفت در دین إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
بدرستیکه خدای راه ننماید کروه ستمکاران را که بدوستی دشمنان بر خود ظلم میکنند یعنی حق تعالی راه بهشت با ایشان ننماید بلکه ایشان را براه اهل کفر دارد که
آن راه دوزخست فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ پس تو می بینی آنان را که در دلهای ایشان نفاق است یعنی ابن ابی و اتباع او يُسَارِعُونَ فِيهِمْ می شتابند
در دوستی یهود و ترسا و دوستان خود که اهل کفرند يَقُولُونَ میکویند از روی معذرت و معاونت از کفار دان نَخْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ میترسیم که برسد ما را
کردشی از کردشهای روزکار یعنی کار منقلب شده اهل اسلام مغلوب کردند و کفار غالب شوند و دولت با ایشان رسد حق تعالی رد آن اندیشه ایشان باطل
کرده فرمود که فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ پس شاید که حق تعالی بیارد فتحی را برای رسول و یاران او و مراد فتح مکه است یا تسخیر مواضع دیکر از خیبر و فدک و
غیر آن أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ یا بفرستد فرمانی از نزد خود بقتل یهود و اجلای ایشان و یا اظهار منافقان و حکم بقتل ایشان فَيُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسَرُّوا فِي
أَنْفُسِهِمْ پس کردند منافقان بر انچه پنهان داشتند در نفسهای خود با دوستی یا یهود یا شک در کار پیغمبر نَادِمِينَ پشیمان شدکان و ان پشیمانی سودی ندهد
ایشان را وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا و کویند مؤمنان بیکدیکر از روی تعجب از حال منافقان أَهَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ آیا این کروه آنانند که سوکند می
خوردند بخدای جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ سخت ترین و غلیظ ترین سوکند خود إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ که ایشان با شمااند و امروز پرده ایشان دریده شد و معلوم کشت دروغ ایشان البتزه
حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ باطل و نابود شد همه عملهای ایشان یعنی ثوابی بران مترتب نشد بجهة عدم ایمان ایشان فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ پس کشتند زیانکاران بر سوای
فوت ثواب اخروی آورده اند که بعد از فوت سید کاینات ص اکثر اهل عرب مرتد شدند و جمعی از دادن زکوة ابا کردند و برخی بر مسیلمه کذاب
کرویدند حق تعالی قبل از وقوع این صورت از این حال خبر داد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کروه مؤمنان مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ هر که مرتد کردد از شما
و بر کردد از دین خود که اسلام است بعد از آنکه اظهار حقیقت آن میکردند فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ پس زود باشد که خدای تعالی قومی را يُحِبُّهُمْ دوست
دارد

میدارد ایشان را و یحبونه و ایشان دوست میدارند او را اذلة علی المؤمنین متواضع و فروتنان باشند مهربان بر مؤمنان اعزة علی الکافرین
سخت دل و درشت بر کافران یجاهدون فی سبیل الله جهاد کنند در راه رضای خدای تعالی و لا یخافون لومة لائم و نترسند از ملامت هیچ ملامت
کننده از غایت تصلب در دین ذلک آنچه مذکور شد فضل الله افزونی و کرم خدای تعالی است یؤتیه من یشاء عطا میکند آنرا هر که میخواهد از مؤمنان
صادق العقیده والله واسع و خدای بسیار فضل است بر خلق خود علیم دانا بکسی که استحقاق آن دارد و حضرت امام محمد باقر و جعفر الصادق صلوات الله علیهما از
حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده اند که آنحضرت در روز فتح بصره فرمود بخدای سوگند که هیچکس با اهل این آیه کارزار نکرد تا امروز و ثعلبی که از اکابر اهل سنت است
در تفسیر خود آورده که این آیه در شأن علی بن ابی طالب نزول یافته و مؤید این است آنکه در روز خیبر حضرت رسالت ص در شأن علی علیه السلام فرمود بخدا که فردا لوا را
بدست کسی دهم که خدا و رسول او را دوست دارند و از جنگ بر نگردد تا که حق تعالی بر دست او فتح خیبر کند و چنان بود که حضرت فرموده بود و این قصه مشهور است
و بر صحیفه روزگار مسطور و همچنین از غایت ظهور آن هیچکس انکار نکرده و در وقتیکه مرغ بریان نزد حضرت رسول ص آوردند دعا فرمود که بار خدایا کسی را
که دوست ترین بندگان باشد نزد تو بفرست تا با من در خوردن این مرغ شریک شود حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه در رسید و در خوردن با آن
حضرت شریک شد بر وجهی که متواضع بود بر مؤمنان که روزی زنی سبوی آب بر گرفت بر کوچه از کوچهای کوفه میرفت و میگفت یا رب خدایا حکم کن میان من و علی بن ابی
طالب حضرت امیر صلوات الله علیه در کنار او بود گفت ای زن علی با تو چه کرده گفت شوهر مرا بجای فرستاده و مرا بی آب گذاشته و مرا باز مشقت آب باید کشید حضرت فرمود
سبو بمن ده تا بخانه تو آورم و علی را بگویم تا شوهر ترا هر جا که فرستاده باز آورد پس سبو بر گرفت و بدر سرای وی برد همسایها چون این حال را بدیدند زن را
از زن
ملامت کردند و گفتند نمیدانی که این امیر المؤمنین است آن زن منفعل شده دو دست بر پای حضرت افتاد و عذر خواهی کرد و گفت یا امیر المؤمنین مرا معذور
دار که ترا نشناختم و بی ادبی کردم حضرت صلوات الله علیه فرمود باکی نیست هرگاه که ترا کاری باشد مرا طلب که بان قیام مینمایم تا شوهرت باز آید و اما بغلظة
او با کفار نزد همه اسلام واضح است که هیچکس با اهل کفر از امت آن مقدار قتال نکرده که آنحضرت ص و علی بن ابرهیم در تفسیر خود آورده که این آیه در شأن مهدی
کرده
آل محمد است صلوات الله علیه که ذریت کسانی را که بعد از پیغمبر ظلم بر اهل البیت کرده اند بر اندازد و مستاصل سازد و بعد از بیان اوصاف حمیده مرتضوی
میفرماید که انما ولیکم الله جز این نیست که اولی بتصرف و حاکم بر امور دینی و دنیوی شما خدای است و رسوله و فرستاده او که محمد است و الذین
آمنوا الذین یقیمون الصلوة و آن کسانیکه ایمان آورده اند و متصفند باینکه ایشان بپای میدارند نماز را با شرایط و ارکان و یؤتون الزکوة
الزکوة و میدهند زکوة را و هم راکعون و حال آنکه ایشان رکوع کنندگان اند در نماز جمهور مفسران از علمای شیعه و اهل سنت بر آنند که این آیه در شأن
علی بن ابی طالب است و امامیه رضوان الله علیهم باین استدلال کرده اند که خلافة منصب آن حضرت است زیرا که ولی در این آیه بمعنی اولی بتصرف است در
امور مسلمانان و احق در مصالح خلقان پس ولایت آنکس را باشد که در رکوع تصدق نموده باشد زیرا که باتفاق این وصف بانحضرت علیه السلام مخصوص است و از جمله
ثعلبی که از افاضل اهل سنت است در تفسیر خود آورده که این آیه در شأن شاه اولیا است ع و حدیث طویل که یکی از راویان اهل سنت است روایت کرده از انس بن مالک
که من روزی در خدمت پیغمبر خدا ص بودم انس و در آن انخانه بیرون آمده متوجه مسجد شد چون بمسجد در آمد دید که علی بن ابی طالب علیه السلام در نماز است ناگاه سائلی از
حاضران چیزی طلبید و در سؤال بسیار تضرع مینمود و از بیچارگی و فرو ماندگی خود مینالید چون امیر المؤمنین ع ناله و زاری او بشنید پس بدست شریف از جانب
خود اشاره بسایل کرد سایل دریافت که آن سلطان سریر خلافت و سخاوت و شهنشاه سلیمان منزلت خاتم باو بخشید پس بیامد و خاتم را از انگشت مبارک آن
حضرت بیرون کرد و از آن حال بسیار خرم و شادمان شد پس حقتعالی از روی تعظیم و تکریم شاه اولیا این آیه فرستاد و سید عالم ص او را نزد خود طلبید و فرمود ای علی
کو آن دو مبارک تو را حقتعالی در حق تو آیتی فرستاد و تو را بتعظیم یاد فرمود پس این آیه بر او خواند و چون حقتعالی این آیات اثبات ولایت خود و رسول و وصی او کرد
خدا را
در عقب آن فرموده که و من یتول الله و رسوله و هر که دوست دارد و دوست گیرد او را و الذین آمنوا و آنانکه ایمان آورده اند فان حزب الله پس جز این نیست
که لشکر خدای که اهل ایمانند هم الغالبون ایشانند غالبان بر اهل طغیان و عدوان از ابن عباس مرویست که رفاعة بن زید و سوید حارث ظهور کرده اظهار
بجهت
اسلام میکردند و باز منافق شدند و بعضی از صحابه را موده و مصاحبت با ایشان بود حقتعالی این آیه فرستاد یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان لا
تتخذوا الذین اتخذوا دینکم فرا مگیرید دین آنانکه فرا گرفته اند دین شما را که اسلام است هزوا و لعبا استهزا و بازی باین وجه که اظهار اسلام می کنند
و کفر را در باطن مخفی میدارند من الذین اوتوا الکتاب از آنانکه کتاب تورات داده اند بایشان من قبلکم پیش از شما یعنی یهود و الکفار اولیاء
و نیز مگیرید کافران را دوستان خود واتقوا الله و بترسید از خدای تعالی بترک معاصی ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما از مؤمنان چه ایمان حقیقی تقاضا میکند
که با دشمنان حق دوستی نکنند آورده اند که چون مؤمنان بعد از اذان بنماز بر خواستند یهود با یکدیگر گفتندی بر طریق استهزا که بر خواستند نه بر خواستند بر وجهی که بایستی
و نماز گذارند نه بر طریقی که نماز باید گذارد و میخندیدند حق تعالی این آیه فرستاد که و اذا نادیتم الی الصلوة و چون ندا میزنید و مردم را میخوانید بسوی
نماز اتخذوها هزوا و لعبا فرا میگیرند نماز را بسخریه و استهزا و بازی ذلک بانهم این استهزا از ایشان بسبب آنست که ایشان قوم لا یعقلون قومی اند
که تعقل نمیکنند که در این استهزا چه عقوبت بایشان خواهد رسید در معالم التنزیل آورده که ترسائی بود در مدینه هرگاه مؤذن گفتی اشهد ان محمدا رسول الله
وی گفتی خدای دروغ گو را بسوزاند شبی خادم او آتش بخانه در آورد و او و ترسا با اهل و عیال خود در خواب بود شراره از آن آتش بجست و آنخانه را با جماعت که در
آنخانه بودند تمام بسوخت و آورده اند که ابو یاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع با جمعی یهودان از حضرت رسالت ص پرسیدند که تو بکی از این پیغمبران کدام ایمان داری حضرت فرمود
ایمان دارم بخدای و بهر چه بما فرستاده و بآنچه بابرهیم و اسمعیل و اسحق و موسی و عیسی انزال کرده چون نام عیسی مذکور شد انکار نبوة وی کردند و گفتند

المائده

بخدای که همیشه ایم بدتر از دین شما دین اهل دین کم بهره تر از دنیا و آخرت از شما و دین شما آمد که قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگوای جهودان هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا انکار و
عیب میکنند ما را إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ مگر ایمان را که آورده ایم بحق وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا و بانچه بما فرستاده شده است یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ و بانچه
فرستاده شده است پیش از ما چون توریة و انجیل و سایر کتب وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ و بدرستیکه بیشتر از شما فاسقانند قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَٰلِكَ
بگو آیا خبر دهم شما را ببدتر از انچه گفتند که دین شما بدتر از دین ما است مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ از روی پاداش که ثابت است نزد خدای و آن مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ دین
کسیست که لعنت کرد خدای او را یعنی بدتر از این مقوله قبیح کسیست که حق تعالی او را از رحمة خود دور کرد وَغَضِبَ عَلَيْهِ و خشم گرفت بر او و آن جهودانند که
مورد لعن و غضب خدا شده اند وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ و ساخت است از ایشان بوزینگان یعنی مسخ کرده ایشان را بصورة بوزینه چنانچه اصحاب السبت
وَالْخَنَازِيرَ و خوکان چنانچه مائده عیسی که در آخر این سوره مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ و آنکس که پرستید طاغوت را و کوساله
است یا پیشوایان ایشان که از غایت فرمان برداری ایشان را مانند معبودان باطل بوده أُولَٰئِكَ آن ملعونان شَرٌّ مَكَانًا بدتر از روی مکان هرگاه مکانی که
موضع نشستن ایشان است بدتر باشد پس شر او ایشان از آن بیشتر باشد وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ و گمراه ترند از میانه راه و راستی راه که آن است
متوسط میان غلوی نصاری و قدح یهود در عیسی بعد از آن در صفت حال منافقان میفرماید که وَإِذَا جَاءُوكُمْ و چون بیایند منافقان جهود یا مطلع اهل
نفاق شما را قَالُوا آمَنَّا گویند ایمان داریم همچو شما وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ و بتحقیق که در می آیند بکفر و ایشان بیرون میروند بکفر
یعنی در وقت خروج و دخول کفر ایشان است و ایمان تو شنیده اند در ایشان اثر نمیکنند وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ و خدا داناتر است بانچه مینهند
که می پوشیدند از کفر و نفاق و کینه مسلمانان و ایشان را بران جزا خواهد داد وَتَرَىٰ كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ و می بینی بسیاری از یهود یا منافقان که
می شتابند در تحصیل حرام یا گفتن دروغ وَالْعُدْوَانِ در ظلم یا تجاوز از حد در معاصی گویند که اثم گناهیست که از فاعل بغیر نرسد و عدوان آنکه بغیر سرایت کند
وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ و خوردن ایشان رشوه ها را لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ هر آینه بد چیزیست که ایشان میکنند لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ چرا نهی نکنند علما
ایشان که خدا شناسانند وَالْأَحْبَارُ و دانشمندان ایشان عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ از گفتن ایشان دروغ را و خوردن ایشان رشوه ها را لَبِئْسَ مَا
كَانُوا يَصْنَعُونَ بد چیزیست که ایشان میسازند و نهی ایشان نمی پردازند و این آیه دلالت بر وجوب نهی از منکر و امر بمعروف دارد و از حضرت رسالة صلعم روایة است که هیچ
شخصی نباشد که در قومی بکند در که ایشان بمعصیتی مشغول باشند و او منع ایشان از آن نکند مگر که نزدیک باشد که حق تعالی عذاب بر او فرستد مالك بن دینار گوید
حق تعالی وحی کرد بجمعی فرشتگان که فلان شهر را عذاب کنند گفتند بار خدایا تو عالمتری که فلان بنده عابد در میان ایشان است همیشه متوجه بارگاه توست و در دعا
و عبادة تو مشغول است خطاب آمد که آواز نعره او را بشنوانید و او را هلاک کنید که هر وقتی که قوم او مشغول بفعل حرام می شوند بجهة خشم و غضب ایشان در چهره
است که حق تعالی بیوشع وحی کرد که از قوم تو صد هزار را هلاک خواهم کرد که چهل هزار ایشان نیکان باشند و خشم من بر ایشان چه است که خشم نگرفتند بغوی که
مرتکب قبایح شدند و با ایشان نشست و برخاست کردند و طعام و شراب خوردند و روده اند که پیش از هجرة رسالة صلعم یهود از مال بسیار بود و در وسعت
و عیش و فراغت حال بگذرانیدند و چون حضرت با نجا هجرة فرمود ایشان بانکار و عناد کوشیدند و ایمان نیاوردند حق تعالی برکت از مال ایشان برداشت و اسباب معیشت
ایشان نقصان پذیرفت و زبان بسخنان بیهوده بکشادند و گفتند ید الله مغلولة خدای بخیل شد این آمد که وَقَالَتِ الْيَهُودُ و گفتند جهودان يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ
دست خدای بسته است از عطا یعنی بخیل است چیزی بما نمیدهد و روزی را بر ما تنگ می سازد غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ بسته باد دستهای ایشان از خیرات همیشه ذلیل و
خوار و فقیر و عاجز باشند وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا و لعنت بر ایشان باد بانچه گفتند بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ بلکه هر دو دست او سبحانه گشاده است و این کنایت است
از بسط نعمت او یعنی جود او وافر و کرم او دائمیست همچنانکه کسی بی اندیشه و خوف فنای مال بهر دو دست عطا نماید يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا
مِنْهُمْ روزی میدهد چنانچه میخواهد یعنی بر وفق حکمت میفرماید بسیاری را از یهود مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ انچه فرستاده شد بتو از نزد پروردگار
تو یعنی قرآن طُغْيَانًا وَكُفْرًا نافرمانی و کفر یعنی چنانکه المنزل الحکیم میکند ایشان جاحدان می شوند و بجهة آن طغیان زیاده میکنند در کفر خود راسخ تر می شوند
وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ و افکندیم در میان طوایف یهود چون قریظه و نضیر دشمنی و خصومة إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز یعنی بجهة عناد و جحود
خذلان ایشان کردیم و تخلیه ایشان کرده نظر لطف و توفیق از ایشان برداشتیم تا بجهة آن در میان ایشان دشمنی و اختلاف واقع شد تا روز قیامت و هر فرقه تکفیر دیگری نمودند
که وقالت الیهود لیست النصاری الخ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ هرگاه برافروختند آتشی برای جنگ کردن رسول أَطْفَأَهَا اللَّهُ فرو نشانید آن آتش را خدای
بانکه منازعت در میان ایشان افکند که بان مشغول شده بکار دیگر نتوانستند پرداخت تا آنکه هرگاه اراده حرب کسی کردند مغلوب شدند پس بجهة مخالفت ایشان
بحکم توریة بخت النصر بر ایشان گشت و چون فساد کردند فطوس رومی بر ایشان استیلا یافت و باز بنا حق کردند مجوس بر ایشان دست یافتند و بار دیگر
با فساد قیام نمودند مسلمانان بر ایشان مسلط شدند وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا و عادت ایشان آنستکه میشتابند در زمین برای بنام و فتنه انگیزی
و هتك محرمات الهی و اخفای نعت محمدی صلعم وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ و خدای دوست نمیدارد تباه کاران را بلکه جزا داده نشنوند کرده بر وفق کردار بد ایشان
که خواری و مذلة ایشان بود در دنیا بقتل و سبی و جزیه دادن و در آخرت بانواع عذاب وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ و اگر چنانچه اهل کتاب آمَنُوا وَاتَّقَوْا ایمان
آوردندی بمحمد صلعم و پرهیز کردندی از معاصی لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ هر آینه محو میکردیم و ستر میکردیم از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ گناهان ایشان را و بان مواخذه نمیکردیم وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ
جَنَّاتِ النَّعِيمِ و هر آینه در آوردیمی ایشان را در بهشتهای پر نعمت وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ و اگر ایشان بپا داشتندی احکام توریة و انجیل را یعنی بان
عمل کردندی وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ و اقامه کردندی بانچه فرستاده شد بسوی ایشان مِنْ رَبِّهِمْ از پروردگار ایشان که قرآنست لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ هر آینه خوردندی

روزی داده بودند از بر خویش و من تحت ارجلهم و از زیر پای خویش یعنی روزی را بر ایشان فراخ میکردیم بباریدن باران و باردادن و پایندن گیاه جهت شامت کفر و طغیان
و عناد روزی بر ایشان تنگ شد منهم امة مقتصدة از ایشان گروهی اند راست رو و راست کردار یعنی آنها که بحضرت ایمان آوردند و کثیر منهم ساء
ما یعملون و بسیاری از ایشان بد میکنند از اقامت کفر و عناد و جحود نبوت محمد بعد از آن امر پیغمبر خود را بتبلیغ و وعده عصمت و نصرت مینماید با او و میگوید
که یا ایها الرسول ای فرستاده بحق بلغ برسان بکافه خلقان ما انزل الیک جمیع آنچه فرو فرستاده شده بتو من ربک از نزد پروردگار تو از احکام شرعیه
وان لم تفعل و اگر تمام آن را فما بلغت رسالته پس تبلیغ نکرده پیغامهای او را یعنی هرگاه کتمان بعضی ضایع میکنند بجهت آنکه رسانیده چنانچه ترک بعضی از ارکان نماز
مبطل نماز است با او بتبلیغ هیچ چیز از آن نکرده جهت آنکه کتمان بعضی و کل یکسانست در شناعت و استیجاب عقوبت والله یعصمک و خدای نگاه میدارد ترا من
الناس از شر مردمان که هیچکس را بقتل تو دست نخواهد بود پس در تبلیغ خود جد و جهد نمای ان الله لا یهدی القوم الکافرین بدرستیکه خدای راه ننماید
کافران را به تسلط تو و ایشان را تمکین ندهد بر هلاک تو و یاره ننماید ایشان را بالطاف و توفیق خود بجهت فرط عناد و جحود ایشان مرویست که آنحضرت را ایشها
پاسبانی میکردند چون این آیه آمد سر مبارک خود را از قبه که از پوست دوخته بود بیرون کرد و فرمود ای مردمان بازگردید که خدای مرا نگاه داشت بدانکه
نزد اعاظم اهل سنت و اجماع اهل البیت علیهم السلام این آیه در غدیر خم نازل شد و از جمله علی بن احمد واقدی که از مشاهیر اهل سنت است در تفسیر خود که باسباب
نزول مسمی است آورده اند که این آیه در حق علی بن ابی طالب صلوات الله علیه نزول یافته در غدیر خم و ثعلبی نیز که از اکابر اهل سنت است میگوید ابن عازب روایت
کرده که چون با رسول خدای از حجة الوداع مراجعت کردیم بغدیر خم رسیدیم و آن روز بسیار گرم بود آنحضرت بسایه آن درختی که در فلان موضع بود نشست و
مردمان که در آن منزل بودند از مهاجر و انصار همه جمع فرمود پس دست علی بن ابی طالب بگرفت و فرمود با حاضران آیا من اولی نیستم بشما و نفسهای شما همگی آواز بر آوردند
که تو اولائی بما و نفسهای ما پس حضرت فرمود که هر که من مولای اویم علی مولای اوست و بعد از من وصی و جانشین و قائم مقام من علی است بار خدایا
دوست دار هر که علی را دوست دارد و دشمن دار هر که علی را دشمن دارد پس عمر خطاب علیه اللعنة والعذاب برخواست و گفت ای پسر ابوطالب مبارک باد ترا
این منصب عالی و سروری بر جمیع مؤمن و مؤمنه و در روایت ثابت گشته که حاضران در آن روز هفتاد هزار بودند بعدد قوم موسی که بفرموده خدا موسی از
برادر خود هرون بیعت بستد و همه این بیعت را قبول کردند و در آخر نقض آن بیعت کردند اینجا نیز این صورت بر این وجه واقع شد و مستحق غضب ربانی گشتند
و ابن مردویه در کتاب مناقب آورده که عبدالله مسعود فرمود که ما در عهد حضرت رسول این آیه را چنین میخواندیم که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان
علیا مولی المؤمنین وان لم تفعل فما بلغت رسالته و نیز ثعلبی آورده که چون حکایت نصب شاه اولیا منتشر شده مشهور گشت حارث بن نعمان فهری بر ناقه نشسته
متوجه مدینه شد و با حضرت آغاز منازعه کرده گفت ای محمد ما را بکلمه شهادت دلالت کردی از تو قبول کردیم و بقیام نماز پنجگانه شبانه روزی امر کردی اجابت کردیم
و بزکوة و روزه و حج و جهاد امر کردی پذیرفتیم و هر چه اشارة تو واقع شد مخالفت ننمودیم و باینها راضی نشدی اکنون که هیچ چیز نمانده که نرسانیده دست
پسر عم خود را گرفتی و او را برداشتی و بر همه مسلمانان گماشتی و میگوئی که بعد از من امیر شما است با او اقتدا کنید و تابع او شوید این امر بفرمان خدا از تو صادر شده
یا برای خود این را گفته حضرت فرمود بخدائی که غیر او پروردگاری نیست که آنچه در باره علی بن ابی طالب گفتم بامر خدا بود نه باندیشه و تدبیر من آن منافق تیره
ضمیر روی خود را از آن قبله اسلام گردانیده برخواست و در راه میرفت و میگفت خداوندا آنچه محمد در حق علی میگوید اگر درست و راست است تو بر ما سنگی
از آسمان بباران یا ما را بعذابی دردناک گرفتار کردانی فی الحال سنگی از آسمان بیفتاد و بر سر او خورد و از دبرش بیرون رفت و بجهنم پیوست و این آیه سئل سائل
بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع نازل شد و عیاشی از جابر بن عبدالله نقل کرده که حضرت رسول مامور شد بنصب حضرت امیرالمؤمنین ترسید که اگر مردمان
را بان خبر دهد گویند با پسر عم خود محابا میکند و از نزد خود منصب لایق میدهد و او را طعن کنند حق تعالی این آیه فرستاد در غدیر خم و حضرت امیرالمؤمنین علی را
خلیفه خود ساخت و اینخبر را بخاص و عام رسانید و این روایت از ابی جعفر و ابی عبدالله و جمیع ائمه صلوات الله علیهم نیز مرویست و از ابن عباس نقلست که جمعی یهود نزد پیغمبر
آمدند و گفتند یا محمد تو بر تورات ایمان داری که کتاب خداست گفت آری گفتند تو با ما متفقی در این و ما با تو متفق نیستیم در آنکه قرآن حق است و از نزد خداست
پس ما بر آنکه متیقنیم باز کذار این آمد که قل یا اهل الکتاب بگو ای اهل کتاب لستم علی شیء نیستید شما بر چیزی یعنی دینی معتدبه و صحیح حتی تقیموا
التورية والانجیل تا وقتیکه اقامت کنید حکم تورات و انجیل را یعنی آنچیزی که حق تعالی شما را بان فرموده و از جمله ایمان آوردنست بنبوة من و ما انزل
الیکم و تا وقتیکه بپای دارید اوامر و نواهی آنچه فرستاده شد بشما من ربکم از نزد پروردگار شما یعنی قرآن ولیزیدن کثیرا منهم و هر آینه زیاده میکند بسیاری
را از یهود و ترسا ما انزل الیک من ربک آنچه منزل شده بتو از نزد پروردگار تو یعنی استماع قرآن می افزاید ایشان را طغیانا وکفرا سرکشی و ناگرویدگی
یعنی بجهة حسد و عنادی که دارند چون قرآن را می شنوند کفر و طغیان زیاده میکنند فلا تأس علی القوم الکافرین پس اندوهناک مباش بزیادتی طغیان
و کفر کافران چه ضرر آن لاحق بایشان می شود و بغیر ایشان سرایت نمیکند و اهل ایمان که منقاد تواند از آن مبرا اند ان الذین آمنوا بدرستیکه آنانکه ایمان آورده اند
بزبان والذین هادوا و آنانکه دین یهود گرفته اند والصابئون والنصاری من آمن و صابیان و نصاری نیز همچنین هر که ایمان آورد بدل صافی و
نیت خالص بالله والیوم الآخر بخدا و روز بازپسین و عمل صالحا و بکند کار پسندیده فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون پس هیچ خوف و ترسی نیست
بر ایشان از هجوم عقاب و نیستند که اندوهگین باشند از فوت ثواب پس در تفصیل کفر و عناد ایشان میفرماید که لقد اخذنا میثاق بنی اسرائیل هر آینه فرا گرفتیم
ما پیمان انبیا پیمان بنی اسرائیل را در توحید و ایمان بمحمد و ارسلنا الیهم رسلا و فرستادیم بسوی ایشان پیغمبران که اول آن موسی بود و آخر ایشان عیسی
کلما جاءهم رسول بما لا تهوی انفسهم هر گاه که آمد بایشان رسولی با آنچه نخواست و دوست نداشت نفسهای ایشان تکالیف شرعیه فریقا کذبوا گروهی

در منتشر و مشهور

را تکذیب کردند چون عیسی و محمد و فریقاً یقتلون و گروهی را بودند که میکشتند چون زکریا و یحیی و حسبوا ألا تکون فتنة و پنداشتند بنی اسرائیل
انکه بآفت نشود بلائی و محنتی یعنی عذاب ایشان را بقتل و تکذیب انبیا فعموا پس کور شدند از دیدن حق و دلایل مانند کوری که راه بمقصود نبرد و
صمّوا و کر شدند از استماع سخن راست که پرستش گوساله را سخ شدند و سخن را نشنیدند و همچنین گوش بقول انبیای خود نکردند ثم تاب الله علیهم
پس توبه کردند و حق تعالی توبهٔ ایشان را قبول کرد ثم عموا و صموا پس یکبار دیگر کور و کر شدند از دیدن و شنیدن حق کثیر منهم بسیاری از ایشان با نکار
عیسی و محمد والله بصیر بما یعملون و خدای بیناست بآنچه میکنند و مناسب عمل ایشان خواهد داد بعد از بیان حال نصاری میکند که لقد کفر الذین
بدرستیکه کافر شدند از روی بی بصری و جهالة قالوا ان الله هو المسیح ابن مریم گفتند که خدای نیست مگر مسیح که پسر مریم است و قال المسیح یا
بنی اسرائیل اعبدوا الله و گفت مسیح ای بنی اسرائیل بپرستید خدا را ربی و ربکم که پروردگار من و پروردگار شماست یعنی من بنده ام و مخلوق و
مربوب همچو شما پس خالق مرا و خالق خود را بپرستید نه مرا که مخلوقم مانند شما از قول یعقوب بپرهیز است انه من یشرک بالله فقد حرم الله علیه الجنة
بدرستیکه هر که شرک آرد بخدای بتحقیق که خدای تعالی حرام کرد بر وی بهشت را که هرگز او در نیاید و مأویه النار و جای او دوزخ است که آماده است برای
مشرکان و ما للظالمین من انصار و نیست ستمکاران را که بسبب شرک بر خود ستم کرده اند هیچ یاری دهندگان در دفع عذاب از ایشان لقد کفر الذین
قالوا ان الله ثالث ثلثة بدرستیکه کافر شدند آنانکه گفتند الله یک از سه الهست این حکایتی است از قول نسطوریه که قایلند بانکه الوهیت مشترکست
میان خدا و مریم و عیسی و هر یک از ایشان خدای اند و الله یکی از ایشانست و ما من اله و حال انکه نیست در وجود ذاتی واجب که مستحق عبادت است الا
اله واحد مگر خدای یگانه و ان لم ینتهوا عما یقولون و اگر باز نه ایستند این قوم از آنچه میگویند و توحید قایل نشوند لیمسن الذین کفروا منهم
هر اینه برسد آنان را که کافر شدند از ترسایان عذاب الیم عذابی که دردناک و دایمی باشد افلا یتوبون الی الله آیا رجوع نمیکنند بطاعت خدای که ترک شرک و رجوع
بوحدانیت او و یستغفرونه و آمرزش میخواهند و بوسیلهٔ توحید و تنزیه او از اتحاد و حلول و شرک والله غفور و خدای تعالی آمرزگار است تایبان را
رحیم مهربانست بمستغفران بعد از آن رد قول ایشان میکند بطریق احتجاج و میفرماید که ما المسیح ابن مریم نیست مسیح که پسر مریم است یعنی عیسی که ایشان او را
خدای میگویند الا رسول مگر فرستادهٔ خدای تعالی قد خلت من قبله الرسل بدرستیکه گذشته اند پیش از او فرستادگان خدای و او را معجزات داده است چنانچه
ایشان را نیز عطا فرموده پس اگر مرده بدم عیسی زنده شد عصا نیز در دست موسی اژدها گشت و ان عجب تر است که اگر او بی پدر مخلوق شده آدم نیز بی پدر و مادر
موجود گشته و آن غریب تر است پس معجزات انبیا را از عبودیت بیرون نمیبرد و با لوهیت داخل نمیسازد و امه صدیقة و مادر او یعنی مریم کثیر الصدق بود در تصدیق جمیع
انبیا و آیات ربانی میکرد کانا یأکلان الطعام بوده اند پسر و مادر که طعام میخوردند و مانند سایر حیوانات محتاج غذا بودند پس صفت ربوبیت را بر ایشان اطلاق
چگونه توان کرد انظر کیف نبین لهم الایات بنگر که چگونه بیان میکنیم برای ایشان دلایل توحید را ثم انظر انی یؤفکون پس در نگر در حال ایشان که چگونه
برگردانیده میشوند در یافتن حق و تأمل کردن در آن قل بگوی ای محمد ترسایان را بر سبیل انکار که أتعبدون من دون الله آیا میپرستید بدون خدای ما لا
یملک لکم آنرا که مالک نیست و قدرة ندارد مر شما را ضرا و لا نفعا نه زیان دادن و نه سود یعنی عیسی قدرة آن نداشت که بذات خود مضرتی دفع نماید از بلاها و عنا
و صحت بشما رساند بی تمکین الهی هرگاه که او چنین بوده باشد چگونه خدا را شاید والله هو السمیع العلیم و خدای که معبود بحق است او ست شنوای اقوال
باطلهٔ شما و دانا بعقاید شما پس شما را بدان جزا خواهد داد قل یا اهل الکتاب بگوی ای محمد یهود و نصاری را لا تغلوا فی دینکم غیر الحق غلو مکنید
در دین خود غلوی نا روا و باطل مراد مبالغه یهود است در مذمت عیسی و افراط نصاری در مدح او و لا تتبعوا اهواء قوم و پیروی مکنید آرزوهای
گروهی را از اسلاف و رؤسای خود که بجهة فرط جهالت قد ضلوا من قبل بدرستیکه گمراه شدند پیش از زمان در شریعت خود یعنی قبل از بعثت خاتم
الانبیا و اضلوا کثیرا و گمراه ساختند بسیاری را از روی عناد و ضلوا عن سواء السبیل و ثابت شدند بر ضلالة و گمراهی خود از راه راست یعنی اسلام
که طریق اعتدالست و پاک از شایبهٔ افراط و تفریط لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل لعنت کرده شدند آنانکه کافر شدند از فرزندان یعقوب یعنی جهودان
علی لسان داود بر زبان داود که اهل ایله را نفرین کرد بجهة آنکه از حکم سبت در گذشتند و با ملعون گشتند نبود که بر زبان داود خوانده میشد و عیسی
ابن مریم و بر زبان عیسی نیز که اصحاب مائده را لعن کرد و ملعون شدند در انجیل که بر زبان عیسی جاری میگشت ذلک بما عصوا این لعن و طعن مر ایشان
بسبب آن بود که نافرمانی کردند و کانوا یعتدون و بودند که از حد در گذشتند از آنچه حق تعالی بر ایشان حرام کرده بود کانوا لا یتناهون بودند که نهی نمی
کردند یعنی از ایشان بعضی عن منکر فعلوه از عمل زشتی که میکردند لبئس ما کانوا یفعلون هر اینه بد چیزی است آنچه ایشان میکردند در حدیث آمده
که امر معروف کنید و نهی از منکر و دست سفیه را بگیرید و او را بر حق دارید و اگر حق تعالی دلهای بعضی از شما بر بعضی زند و لعن کند همه را همچنانکه لعن کرد اهل
کتاب را تری کثیرا منهم می بینی ای محمد بسیاری را از اهل کتاب که از غایت حقد و حسد یتولون الذین کفروا دوستی میکنند با کافران چون کعب اشرف که بعد از
غزای بدر بمکه رفت و مشرکان را بحرب مسلمانان تحریص کرد لبئس ما قدمت لهم هر اینه بد چیزیست که از پیش فرستاده است برای ایشان انفسهم نفسهای
ایشان ان سخط الله علیهم و آن اینست که خشم گرفت خدای بر ایشان و فی العذاب هم خالدون و در عذاب ایشان جاویدانند و لو کانوا یؤمنون
بالله والنبی و اگر باشند که ایمان آرند بحقیقت بخدا و پیغمبر و ما انزل الیه و بآنچه فرو فرستاده شده است به پیغمبر یعنی قرآن ما اتخذوهم اولیاء
هر اینه فرا نگیرند مشرکان را بدوستی و نزد اکثر معنی آنستکه اگر یهود ایمان میداشتند بخدا و موسی و توریة با مشرکان دوستی نمیکردند چه فرمان خدا و موسی و
حکم توریة آنستکه با کفار دوستی نکنند و لکن کثیرا منهم فاسقون و لیکن بسیاری از یهود خارجند از دایرهٔ ایمان پس از شدة خصومة و عداوة یهود

نسبت باهل ایمان خبر میدهد که لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ هر اینه می یابی تو سخت ترین مردمان را عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا از روی دشمنی با آنکسانیکه گرویده اند
الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا یهود را و آنانکه شرک آورده اند یعنی جهودان و مشرکان بدترین دشمنانند مر مؤمنان را از این سبب که تضاعف اهل ضلال و موافقت
دارند وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ و هر اینه می یابی نزدیکترین مردمان مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا از روی دوستی مر آنکسانیکه گرویده اند الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ
آنانکه میگویند ما ترسایانیم یعنی نرمی دل ایشان و کمی حرص ایشان بر دنیا و بسیاری اهتمام ایشان بعلم و عمل بر خلاف یهودان و مشرکان و بدین سبب با اهل شرک استظهار
نمیجویند چنانکه میفرماید ذَٰلِكَ یعنی این قرب مودة ایشان بِأَنَّ مِنْهُمْ بسبب آنستکه بعضی از ایشان قِسِّيسِينَ دانایان راست گویند وَرُهْبَانًا و عابدان
صومعه نشین وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ و بسبب آنستکه تکبر نمیکنند از قبول حق در حین شنیدن و هم دانا علما گفته اند که مراد از اینها که قرب مودة با
مؤمنان داشته اند نجاشی و اصحاب وی اند چه از نصاری جمعی هستند که در قتل مسلمانان و تخریب بلاد ایشان کم از یهود نیستند اما نصاری حبشه که قرآن از جعفر ابیطالب
استماع نموده اند و بعسکر مائل شده اند و اکثر ایشان ایمان آوردند مرویست که چون جعفر از دیار حبشه مراجعت نمود نجاشی هفتاد تن از علمای مملکت خود
بخدمت سید عالم فرستاد ایشان باستانه رسالت پناهی رسیدند آنحضرت سوره یس برایشان خواند ایشان بسیار گریستند و احکام اسلام قبول کردند و بایکدیگر
گفتند که قرآن چه مشابهت تمام دارد بانچه بر عیسی نازل شده و مقصود از قایلان نصاری این نوع کسانند و حق تع در شان ایشان فرموده که وَإِذَا سَمِعُوا مَا
أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ و چون می شنوند این علما عباد از سید مختار یا از جعفر طیار آنچه فرو فرستاده شده است بر رسول تَرَىٰ أَعْيُنَهُمْ می بینی چشمهای ایشان را
که از غایت رقت قلوب ایشان تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ میریزد اشک را از آنچه شناختند سخن راست يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا میگویند
از روی نیاز که ای پروردگار ما ایمان آوردیم بدین کلام که بدین پیغمبر فرستاده فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ پس بنویس ما را از جمله گواهانی که ادای شهادت
کرده اند بحقیقت قرآن و به نبوت محمد صلعم یعنی ما را داخل امت محمد گردان که گواهانند بر انبیا و امم ایشان در روز قیامت در خبر است که منافقان یهود رفقای جعفر
را سرزنش کردند که چرا ایمان آوردند مذهبها است که ما را دعوة میکنند قبول نمیکنیم حق تع میفرماید که ایشان در جواب گفتند که وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ
بِاللَّهِ و چیست ما را که ایمان نیاوریم بخدای تع و بوحدانیت او نگرویم وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ و آنچه بما آمده از حق یعنی کتاب پیغمبر وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا
حال آنکه ما طمع داریم آنکه در آورد پروردگار ما ما را در بهشت مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ با گروه صالحان که امت حضرت رسالتند چون ایشان از روی خلوص اعتقاد
این دعا کردند فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا پس جزا داد خدا ایشان را بانچه گفتند از روی اخلاص جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ بوستانها که میرود در زیر درختان
یا منازل ایشان جویهای آب خَالِدِينَ فِيهَا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ در حالتیکه جاوید باشند در آن و اینست جزای نیکوکاران در قول و فعل و حق تع بعد از
بیان دعوة مؤمنان اهل کتاب در وعید کفار ایشان فرموده که وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و آنانکه کافر شدند و بدروغ داشتند آیتهای ما را
أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ آنگروه یاران دوزخند در اکثر تفاسیر مذکور است که روزی حضرت رسالت صلعم برای صحابه وصف قیامت میکرد و شمه از اهوال و شداید آن
بیان میفرمود ده تن از اصحاب که از جمله امیر المؤمنین ع و ابن مسعود و مقداد و ابوذر و سلمان و سالم مولای حذیفه و عثمان بن مظعون و معقل بن مقرن از جمله ایشان
بودند در خانه عثمان بن مظعون اتفاق کردند بر اینکه بقیة العمر روز روزه باشند و شب بعبادت گذرانند و بر فراش خواب نخوابند و گوشت و چربی نخورند و گرد زنان
نگردند و ترک لذات کرده گلیم و پوست پوشند و برین سوگند خوردند این خبر بحضرت رسید با ایشان گفت من مامور نیستم بانچه شما فکر کرده اید بدرستیکه نفس شما
را بر شما حقی است پس روزه دارید و افطار کنید و در شب تهجد برخیزید و بخسبید که من تهجد میکنم و خواب میکنم و روزه میدارم و افطار میکنم و گوشت
و چربی میخورم هر که از سنت من رغبت بگرداند از من نباشد و حق تع این آیه در باره ایشان فرستاد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا
أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ ای گروه مؤمنان حرام مکنید بر خود چیزهای پاکیزه و لذیذ که خدای تع بر شما حلال گردانیده وَلَا تَعْتَدُوا و تجاوز مکنید از حد و دایره
باینکه حرام کنید بر خود آنچه بر شما حلال ساخته إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ بدرستیکه خدا دوست نمیدارد آنانکه از حد او در گذرند از ابی عبد الله علیه السلم
مرویست که حضرت امیر المؤمنین ع سوگند خورد که هرگز در شب خواب نکند الا ما شاء الله و بلال قسم یاد کرد که در هیچ روزی روزه نگشاید و عثمان بن مظعون
سوگند خورد که با هیچ زن مباشرة نکند حق تع این آیه فرستاد و بعد از آن فرمود وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ و بخورید آنچیزی را که خدای تع روزی داده است شما را
حَلَالًا طَيِّبًا روزی مباح و پاکیزه وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در تحریم آنچه حلال ساخته الَّذِي أَنتُم بِهِ مُؤْمِنُونَ شما بدو گرویدگانید
مرویست که حضرت رسالت صلعم مرغ بریان خوردی و پالوده و حلوا دوست داشتی و فرموده که المؤمن حلو یطلب الحلاوات مؤمن شیرین است و شیرینی را دوست دارد و نیز
فرموده که در شکم مؤمن گوشه ایست که آن را پر نمیسازد مگر شیرینی آورده اند که بعد از نزول این آیه اصحاب گفتند یا رسول الله سمیع و مطیع توایم اما چکنیم با
سوگندیکه خورده ایم آیه آمد که لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ مؤاخذه نمیکند شما را به بیهوده در سوگندان شما از صادق و باقر علیهما السلام
مرویست که مراد از لغو لا والله و بلی والله است بقصد تاکید بدون قصد قسم و یا سبقت زبان است به یمین بدون قصد و همه فقهای ما برین متفق اند
و مراد بعدم مؤاخذه عدم عقابست و عدم کفاره یعنی حق تعالی شما را معذب نسازد و کفاره لازم نگرداند بر شما از سوگند وَلَٰكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا عَقَّدتُّمُ
الْأَيْمَانَ و لیکن مؤاخذه میکند یعنی عذاب می نماید شما را بانکه بر بندید سوگندها یعنی بزبان گوئید و بدل قصد آن کنید و بعد از آن خلاف کنید
فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ پس کفاره آن یعنی کفاره شکستن آن طعام دادن ده مسکین است هر یکی را بقدر کافی که مؤمن باشند مِنْ أَوْسَطِ
مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ از میانه آنچه که میدهید اهل خود را نه اعلی و نه ادون أَوْ كِسْوَتُهُمْ یا پوشش دادن ده درویش را هر یکی را یکجامه أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ
یا آزاد کردن بنده ایست که مؤمن باشد یا در حکم ایمان چون طفلی که پدر و مادر او یا یکی از ایشان مؤمن باشند و مکلف را از هر سه مخیر است هر کدام که خواهد

بحقیقت

شیرین

قول

از ایشان اقدام نماید فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ پس هرکه نیابد یکی از این سه کفاره را پس کفارهٔ او روزه داشتن سه روز است ذَلِكَ كَفَّارَةُ
أَيْمَانِكُمْ آنچه مذکور شد کفارهٔ سوگندان شما است إِذَا حَلَفْتُمْ یعنی چون سوگند خورید و بشکنید وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ نگه دارید سوگندان خود را
از شکستن كَذَلِكَ همچنانکه کفارهٔ سوگند را بیان کرد يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ بیان میکند و روشن میسازد خدای تعالی برای شما نشانهای شریعت اسلام را
لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که شما شکر گویید بر نعمت این تبیین و تعیین که موجب بیرون آمدن شماست از گناه خلف سوگند و حنث یمین و چون تحقیقا بیان احکام یمین
نمود که در میان اهل جاهلیت شایع بود بعد از آن بندگان را نهی فرمود از افعال قبیحهٔ جاهلیت از شرب خمر و قمار و عزلام و فرمود که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه
مؤمنان إِنَّمَا الْخَمْرُ جز این نیست که خمر و همهٔ مسکرات که بعد از این مراد داخل است وَالْمَيْسِرُ و قمار نیز عام است و شامل نرد و شطرنج و جوز بازی و عزلام وَالْأَنْصَابُ
و بتانی که نصب کرده اند برای عبادت وَالْأَزْلَامُ و تیرهای اقداح و تفسیر آن در اول سوره مذکور شد رِجْسٌ پلید است که این همه چیزیست که عقل
و شرع از آن کاره باشد مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ از وسوسهٔ شیطان است فرموده او فَاجْتَنِبُوهُ پس اجتناب کنید از این پلید که امور مذکوره اند لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
شاید که شما رستگار شوید با اجتناب از آن إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ جز این نیست که میخواهد شیطان آنکه افکند در میان
شما دشمنی و خصومت فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ در خوردن خمر و باختن قمار وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ و باز دارد شما را از یاد کردن خدای تعالی وَعَنِ الصَّلَاةِ و از
نماز گذاردن فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ پس آیا هستید شما از باز ایستادگان امر نهی است در روی مبالغه یعنی البته از اینها باز ایستید بعد از آنکه بر معایب این مسکرات
مطلع شدید در تفسیر آورده که این آیه دلیلست بر حرمت خمر اول آنکه خمر را با قمار قرین ساخت و قمار حرام است پس قرین وی نیز حرام باشد دویم آنکه او را با بت
در یک سلک کشیده و آن سر همه حرامهاست پس این نیز حرام باشد سیم او را رجس گفت و هرچه پلید است حرام باشد چهارم فرمود که از عمل شیطان است و هرچه کار
شیطان باشد حرام است پنجم امر کرد که از او اجتناب کنید و هرچه از او دور بودن واجب باشد حرام باشد ششم آنکه رستگاری آن متعلق ساخت با اجتناب آن و هرچه
چنین باشد حرام است هفتم فرمود که سبب دشمنی و خصومت است و هرچه در میان مسلمانان سبب عداوت بود حرام است هشتم باز دارنده است از یاد خدا و هرچه بنده
را از یاد خدا باز دارد حرام است نهم سبب منع است از نماز پس بدینسان حرام بود دهم فرمود که باز ایستید از او یعنی ترک او کنید و هرچه ترک آن فرض است حرامست
محمد حنفیه از پدر بزرگوار خود روایت فرموده که آنحضرت فرموده که هرکه خمر خورد چون دختر خواهد با او مدهید و سخنش راست مدارید و شفاعتش امید مدارید
بر هیچ امانتی او را امین مدارید و اگر وی را امین شناسید امانت را ضایع کرده اید بر خدای لازم شود که عوض آن ندهد و از حضرت رسالت روایتست که هرکه در دنیا
خمر خورده و بی توبه از عالم برود وی را در میان دوزخ مارها و عقربها دهند تا بیاشامد و چون بنزدیک دهن برد هنوز ناخورده گوشت و پوست را بگدازد و چون
بخورد همهٔ اعضا ایشان از یکدیگر جدا افتد و عفونت آن او بدکه اهل عرصات از او نفرت کنند پس وی را بدوزخ کشند که شدت عذاب بهم مضاعف سازند و نیز آنحضرت
لعن کرده است خمر را و فشارندهٔ او را و بایع و مشتری او را و ساقی و آشامندهٔ او را و خورندهٔ بهای آن و بردارندهٔ او که خمر برای وی برند و چون تحقیقا امر فرمود باجتناب
خمر و قمار و انصاب و ازلام در عقب آن امر فرمود بطاعت و فرمود که وَأَطِيعُوا اللَّهَ و فرمان برید خدای را در اجتناب خمر و عزلام از منهیات وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برید
رسول را در جمیع آنچه شما را از آن نهی کرده وَاحْذَرُوا و حذر کنید از مخالفت فرمان خدا و رسول فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا پس اگر روی بگردانید از امر و نهی پس
بدانید که أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ جز این نیست که بر رسول ماست رسانیدن روشن یعنی بدانید که شما ضرری نتوانید رسانید با عراض از امر و نهی او و جز
همین رسانیدن نیست و از اینها رسانیده و بال و عقوبت آن بشما راجع است نه باو و چون آیهٔ تحریم خمر نازل شد بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله حال برادران
ما که شاربان خمر بودند و حال الاشربه مرده چشیده اند چون باشد آیه آمد که لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ نیست بر آنانکه ایمان آورده اند و کرده
اند کارهای شایسته جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا گناهی در آنچه خورده اند إِذَا مَا اتَّقَوْا چون پرهیز کرده باشند از شرک و سایر منهیات وَآمَنُوا و گرویده
و در بوده بر ایمان وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و ثابت شده باشند بر عمل صالح ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا پس ثابت باشند بتقوی و راسخ باشند در تصدیق بتحریم شرک و
سایر منهیات ثُمَّ اتَّقَوْا پس مستمر باشند به پرهیز از معاصی وَأَحْسَنُوا و نیکوئی کرده باشند در اعمال جمیله و افعال حسنه وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ و خدای تعالی
دوست دارد نیکوکاران را غرض از تکرار لفظ ایمان و اتقاء و عمل صالح مبالغه است در کمال ثبات و رسوخ و دوام و استمرار بر آن تا حین رسیدن اجل آورده اند که در عام
الحدیبیه جانوران شکاری در لشکرگاه مسلمانان غلبه کرده بمیان رخت و بار و خیمهٔ ایشان در می آمدند یکبار حمار وحشی نزد ابو الیسر بن عمرو آمد نیزه براو زد
و او را بکشت مردمان او را ملامت کردند که چرا در احرام این عمل کردی وی نزد رسول آمد و صورت حال بعرض رسانید این آیه آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه
گرویدگان لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ هر آینه می آزماید خدای شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان میکند بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ بچیزی از صید در وقت احرام شما تا ظاهر شود بر
عالمیان که کدام از شما مرتکب صید می شود و کدام انقیاد حکم الهی نموده از آن مجتنب می شود تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ صفت شیء است یعنی چیزی از صید که میرسد بدان دستهای
شما وَرِمَاحُكُمْ و نیزه های شما و از آن مایشان است که لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ تا بداند یعنی متمیز سازد خدای آنکس را که از عقاب وی بترسد بجهت قوت ایمان او
بِالْغَيْبِ در حالت غیب خدای تعالی از او یا آنکه عقاب الهی را مشاهده نمیکند اما بجهت قوت ایمان که دارد از آن خائف باشد فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ پس هرکه از حد
درگذرد و شکار کند پس از این آزمایش بصید فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ پس مر او راست عذاب دردناک يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده اید لَا
تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ مکشید صید را که وحشی است یا انسی و حال آنکه شما احرام گیرندگان باشید بحج یا بعمره وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا و هرکه
بکشد صید را از شما در حالتیکه عمد کننده باشد آنرا یعنی داند که محرم است و قتل صید بر او حرام مراد ابو الیسر است که در عام الحدیبیه عمدا گور خر را بکشت
پس متعمدا شاهد اوست و اگر نه هر محرمی که صید بکشد بعمد یا خطا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ پس بر او واجب است جزای او مانند آنچیزیکه کشته است یعنی فدا دهد

مانند آنصید مِنَ النَّعَمِ از چهارپایان یعنی از شتر و گاو و گوسفند یَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ حکم کند باو خداوند عدل مِنْكُمْ از اهل ملة شما یعنی دو مرد مؤمن که
عادل باشند بگویند که مماثل کشته شده از نعم کدام میتواند بود مانند گوسفند که مقابل او هواست هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ در حالتی که آنجزا قربانی باشد که رسنده
باشد بکعبه یعنی بحرم برند و آنجا ذبح کنند أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ یا واجب است بر او کفارة که بپوشد و دفع کند گناه از او وان کفاره طعام دادن درویشان
است بر تفصیلی که در کتب فقه مذکور است أَوْ عَدْلُ ذَٰلِكَ صِيَامًا یا برابر طعام مساکین از روی روزه داشتن یعنی بازای طعام هر مسکینی روزه
بدارد پس بر او واجب است یکی از این سه چیز لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ تا بچشد گرانی و سختی کار خود را چون مرتب شده تکلیف است بجهة خروج او از طاعة
عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ در گذشت و عفو کرد خدای از آنچه گذشته است که محرم قتل صید میکرده در جاهلیة یعنی صیدیکه قبل از حکم حرمة کرد عقوبتی بر آن نیست
با آنکه آن نوبت اول بسر کرد وَمَنْ عَادَ و هر که باز گردد بمثل این عمل فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ پس انتقام کشد خدای تعالی از او و کفارة تلافی آن نکند وَاللَّهُ عَزِيزٌ
ذُو انْتِقَامٍ و خدای تعالی غالب است در حکم خویش خداوند انتقام بر کسیکه اصرار میکند در معصیة أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ حلال کرده شد بر شما صید دریا که
در عرف از زندگانی نکند خواه محل باشد و خواه محرم مراد ماهی تازه است وَطَعَامُهُ و نیز حلال شد بر شما طعام دریا و آن ماهی شور است که ذخیره کند برای
خوردن یعنی ماهی تازه و شور بر همه شما حلال است مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ جهة برخوردار ساختن مر شما را و مر کاروان شما که قدید کرده توشه سازند وَ
حُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ و حرام کرده شد بر شما صید بیابان که هر حیوانیست که در بیرون دریا بیضه نهد وجوجه آورد و اگرچه در بعضی اوقات در آب زندگی
کند و این حرمة ثابت است مَا دُمْتُمْ حُرُمًا مادام که باشید احرام گرفتگان وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ آنخدائیکه بسوی او جمع
خواهید شد بعد از موت و بعد از ذکر حرمة بنای بیت الحرام میکند بقوله جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ گردانید خدای تعالی کعبه را که بیت الحرام و خانه
محترم است قِيَامًا لِلنَّاسِ چیزیکه قائم است باو امور مردمان در دین بواسطه آنکه قیام حج و مناسک بدوست و در دنیا بجهة آنکه ایمنی از غارت و قتل
در اوست وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ و گردانید ماه حرام را نیز رابطه قوام مهمات مردمان یعنی کارهای حج در او سازند و آن ماه ذوالحجه است که معظم مناسک حج در او
گذارند یا مراد جمیع اشهر حرم است که مردمان در آن از قتل و غارت ایمنند و آن چهار ماه هست که در پی یکدیگر آن ذوالقعده است و ذوالحجه و محرم و یکی منفرد
و آن ماه رجب است و تسمیه مکه بحرم آنستکه هر که پناه دهد باو محترم و مکرم کرد در کسی او را نرنجاند اگرچه قاتل پدر و برادر او باشد و سباع و طیور بکسی
را نرنجانند و این از آیات کعبه معظمه است وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ نیز گردانید قربان را و نیز حیواناتیکه در آن قلایدند سبب قیام مردمان چه مساکین
بدان منتفع میشوند ذَٰلِكَ آنچه مذکور شد از امر بحفظ حرمة حرام و غیر آن لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ برای آنستکه تا بدانید که حق تعالی يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي
الْأَرْضِ میداند آنچه در آسمانها است و آنچه در زمین است خلاصه معنی آنستکه چون مطلع شدند بر حکمة بر تعیین کعبه برای قیام مردمان و آنچه در حج است از
طواف و مناسک و کیفیت آن مراتب علی الاجمال دانستید که حق تعالی عالمست بآنچه در آسمانها و زمینها است از جواهر و اجسام و اعراض بر وجه کلی و جزئی وَأَنَّ اللَّهَ
بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و نیز برای آنست تا بدانستید که حق تعالی بر همه چیز داناست پس آنچه مقرر میکند از حلال و حرام از روی علم و حکمة است و این تعمیم بعد از تخصیص است
اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ بدانید و بدرستیکه خدای سخت عقوبت است مر کسی را که ارتکاب محارم او کند وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ و اینکه خدای آمرزگار
و مهربانست بر کسیکه از محرمات بپرهیزد مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ نیست بر رسول مگر رسانیدن احکام مکلفان تا ایشان اعذاری نماند وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا
تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ و خدای تعالی میداند آنچه آشکارا میکنید و آنچه پنهان میسازید از تصدیق و تکذیب همه بر وفق آن جزا خواهد داد قُلْ لَا يَسْتَوِي
الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ مساوی نیست پلید و پاک و حرام و حلال وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ و اگرچه بشگفت در آورد ترا بسیاری پلید چه اعتبار بجودت و
روائت دارد نه بقلت و کثرت فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای در استحلال محرمات و اختیار آن بر محللات يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقلهای صافی لَعَلَّكُمْ
تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید مرویست که بعضی از صحابه رسالت صلی الله علیه و آله سؤالها میکردند حضرت بجهة کثرت سؤال در غضب شده بر بالای منبر
رفت خطبه بلیغ بخواند و فرمود که مرا سؤال نکنید از چیزی مگر که جواب گویم مردی که مطعون بود در نسب برخاست و گفت یا رسول الله پدر من کیست فرمود حذافه
ابن قیس مردی دیگر گفت پدر من کجاست گفت در دوزخ پس فرمود که بحق خدای که جان من بامر اوست که در این ساعت بهشت و دوزخ در برابر من تصویر کردند و من
در وی مینگرم و اهل آن را میبینم و یافتم که کدام از شما در بهشت باشد و کدام در دوزخ اگر میگویم از سؤال پشیمان میشوید حق تعالی این فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای کسانیکه گرویده اند لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ مپرسید از چیزهای که اگر ظاهر کرده شود برای شما جواب آن تَسُؤْكُمْ اندوهگین کرداند شما
را وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا و مپرسید از چیزها بلکه اگر بپرسید از آن حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ در وقتیکه فرود آید قرآن تُبْدَ لَكُمْ آشکارا کرده شود برای شما و شما
از آن اندوهگین شوید عَفَا اللَّهُ عَنْهَا عفو کرد خدای تعالی از شما از آن سؤال یعنی از شما درگذرانید و بدان تکلیف نکرد پس بعد از این سؤال از چیزی چند مکنید که
جواب آن موجب کراهة و مشقت شما شود وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزگار است از بسیاری گناه از شما در گذراند حَلِيمٌ بردبار است که بعقوبت تفریط و تعجیل نکند
قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ بدرستیکه پرسیدند از چیزها گروهی پیش از شما چون ثمود که طلب ناقه کردند و قوم موسی که طلب رؤیة کردند و حواریان که در
خواست مائده نمودند ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ پس گشتند بدان از کافران یعنی بعد از دیدن معجزه که طلبیده بودند بآن نگرویدند و سبب نزول عقوبت شد بر ایشان
پس شما از حال ایشان عبرة گرفته بقول فضول اشتغال منمائید تا بمثل این بلیه گرفتار نگردید آورده اند که عمرو بن لحی هفت قبیله بزرگ را از قبایل عرب که یکی از آن
قریش بودند بدین جاهلیة دعوة کرد و از دین اسمعیل منصرف ساخته بت پرستی ترغیب نمود و نصب اصنام و تعیین بحایر و سوائب از پیش او بود و اضح در روایات
در این باب آنستکه چون ناقه پنج بطن بزادی و بطن آخری مذکر بودی گوش او را بشکافندی و از سواری و بار کردن و بریدن موی منع کردندی و از هیچ آب و گیاه منع

نکردند

نکرندی و از بحیره کفتندی و اکر شخصی بیمار بودی یا مسافری داشتی بجهت شفای بیمار و قدوم مسافر کفتی که این ناقه من سائبه است پس آن ناقه را سر دادندی و در همه
احکام حکم بحیره داشتی و آنرا سائبه کفتندی و کوسفندی چون هفت بطن بزادی بطن هشتم او اکر انثی بودی میکفتند که از آن ماست و مباح مر سر میدادند و اکر نر کر بودی
کفتندی که آن خدایان ماست از ذبح کردندی و اکر نر و ماده بودی نر را نمیکشتندی و از برای ماده میکذاشتند و میکفتند وصلت اخاها یعنی این انثی با برادر خود
پیوست و آنرا وصیله خواندندی و شتر نری که ده سال ناقه را آبستن ساختی میکفتند که حمی ظهره یعنی پشت خود را حمایت کرد دیکر سواری نمیکردند و او را حام میکفتند
واز زمان عمرو بن لحی تا زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله این عرب قبایل بر این آیین بودند و دعوی ایشان آن بود که حق تعالی ایشانرا بآن امر فرموده حق تعالی رد
سخن ایشان کرده این فرستاد که ما جعل الله یعنی تعیین نکرده است خدای و امر نفرموده و مقرر نساخته هیچ چیز من بحیرة ولا سائبة ولا وصیلة
ولا حام از ناقه کوش شکافته و نه ناقه باز کذاشته بچراکاه و نه کوسفندی که برادر پیوسته بوده و نه حمایت کننده پشت خود و نه نکهدارنده آن ولکن الذین
کفروا ولیکن آنها که کافر شدند چون عمرو بن لحی و اتباع او یفترون علی الله الکذب افترا میکنند و می بندند بر خدای دروغ را که تحریم آنها بدو نسبت می
کنند واکثرهم لا یعقلون و بیشتر کافران نمی دانند حلال و حرام را و در تحقیق آن عقل بکار نمیفرمایند بلکه به تقلید کذشتکان راه میروند واذا
قیل لهم تعالوا الی ما انزل الله و چون ایشانرا کویند که بیائید بآنچه خدای تعالی فرو فرستاده است از حکم حلال و حرام والی الرسول و بیائید بنزد رسول
که بیان کننده حکم اوست قالوا حسبنا کویند از غایت جهالت که بس است ما را ما وجدنا علیه آباءنا آنچه یافته ایم از پدران خود و اکر چه بوده اند پدران
ایشان لا یعلمون شیئا ولا یهتدون نمی دانستند چیزی را و راه نمی یافتند بطریق حق و جاهل و کمراه بودند یا ایها الذین آمنوا ای کروه کرویدکان
علیکم انفسکم بر شما باد که محافظت کنید نفس خود را لا یضرکم من ضل زیان نرساند شما را کسی که کمراه شده یعنی کمراهی و ضرر بشما نرساند اذا اهتدیتم
چون راه یافته باشید سبب نزول آن بود که چون اسلام می آوردند او را میکفتند که حکم بسفاهت خود کردی در مذهبی که داشتی حق تعالی این فرستاد که شما حافظ خود باشید
که ضرر اهل ضلال بشما نرسد وقتی که بر اهتدای خود ثابت باشید الی الله مرجعکم جمیعا بسوی خداست بازکشت شما همه فینبئکم بما کنتم تعملون
پس خبر خواهد داد شما را بآنچه بودید که میکردید و شما را بآن جزا خواهد داد و رده اند که تمیم داری و عدی که از نصاری بودند بتجارت عزیمت شام کردند و مسلمانی
بدیل نام که مولی عمرو عاص بود با ایشان همراه شد چون بولایت شام رسیدند بیمار شد و آنچه با خود داشت از نقود و امتعه بر صحیفه ثبت کرد و مرض وی سخت شد
بتمیم و عدی را وصیت نمود که ترکه او را باهل او رسانند ایشان بعد از وفات او امتعه او را تصرف کردند و ظرفی از نقره که بزر منقش ساخته بودند و سیصد مثقال
نقره در آنجا بود از میان امتعه او برداشتند و باقی را بمدینه آوردند و تسلیم اهل وی کردند و ورثه بدیل آن صحیفه که مشتمل بر مفصل متروکات بود یافتند و چون
آن اناء مذکور در میان نبود و یافت نشد رجوع بتمیم و عدی کردند ایشان انکار نمودند و مرافعه بمجلس معلی حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله بردند این نازل شد
که یا ایها الذین آمنوا ای کروه کرویدکان در آنچه شما را فرموده اند شهادة بینکم کواهی وصیت در میان شما اذا حضر احدکم الموت وقتی که حاضر شود
یکی از شما را امارات مرک باید که کواه شوند حین الوصیة اثنان ذوا عدل منکم هنکام وصیت او دو تن که خداوندان عدل و انصاف باشند از شما یعنی مؤمنان باشند
او آخران من غیرکم یا دو تن دیکر از غیر شما یعنی اهل ذمه که در مذهب خود عادل باشند اکر مسلمان عادل یافت نشود حاصل که کواه کیرید ان انتم ضربتم
فی الارض اکر باشید که سفر کنید در زمین فاصابتکم مصیبة الموت پس برسد بشما رسیدن مرک یعنی نزدیک شوید بمرک تحبسونهما من بعد
الصلوة و آن دو تن را باز دارید بعد از پس نماز دیکر که وقت اجتماع مردمانست و ملائکه روز و شب در آن حاضر اند فیقسمان بالله پس سوکند خورند بخدای
تعالی ان ارتبتم اکر شک داشته باشید در ایشان یعنی اکر وارثان شما ایمن نباشند از تهمت شاهد مضمون سوکند ایشان اینکه لا نشتری به ثمنا ما بدل نمیکنیم
باین سوکند بهائی را که دنیاست یعنی برای طمع مال میت سوکند بدروغ نمیخوریم ولو کان ذا قربی و اکر چه باشد آنکس که ما سوکند میخوریم برای او خویش ما ولا نکتم
شهادة الله و نمی پوشیم کواهی خدای را که بآن فرموده انا اذا لمن الآثمین بدرستیکه ما آن وقت که بپوشیم کواهی را از بزهکاران باشیم و سوکند دادن کواه مخصوص
است باین صورة و در غیر این صورة نیست باجماع بعد از نزول این آیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله تمیم و عدی را بعد از نماز عصر نزد منبر سوکند داد که ما
قصد تبدیل نکرده ایم و این سوکند براستی میخوریم پس نفرمود تا دست از ایشان باز داشتند بعد از آن ظرف کم کرده را در دست ایشان یافتند و میان ایشان و ورثه بدیل
در این باب مجادله از حد انتساب بکذشت ایشان میکفتند که ما این ظرف را از بدیل خریده بودیم اما بسبب آن که کواهی نبود اقرار نکردیم و انکار پیش آوردیم دیکر باره بمجلس
حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله مرافعه نمودند این آمد که فان عثر علی انهما استحقا اثما پس اکر اطلاع یافته شود بر آنکه دو کواه کسب فعلی کرده اند که
موجب اثم است یعنی خیانتی که بسبب آن مستحق اثم شده اند فآخران یقومان مقامهما پس دو کواه دیکر برخیزند بجای آن دو خائن من الذین استحق علیهم
از قوم آنانکه و داشته شده است اثم که خیانت است بر ایشان الاولیان صفت الذین است یعنی از آنانکه متقدمند در جانب در شهادت بجهت حقیقت ایشان
بقرابت و کثرت معرفت بمال موصی و اینها احق و اولی اند بشهادت از آن دو بیکانه و بر هر تقدیر این دو کواه برخیزند فیقسمان بالله پس سوکند خورند بخدای
مضمون آنکه لشهادتنا احق من شهادتهما هر آینه کواهی ایشان سزاوارتر است از کواهی آن دو تن که قبل از آن کواهی داده اند و اولی بقبول وما اعتدینا
و ما ستم نمیکنیم و از حد در نمیکذریم در کواهی انا اذا لمن الظالمین بدرستیکه هنکام که چنین کنیم از ستمکاران باشیم که باطل را در موضع حق وضع میکنند
پس حضرت فرمود تا عمرو عاص ملعون و مطلب ابی وداعه برخواستند و سوکند خوردند بجای بعد از نماز عصر که این ظرف بدیل بوده است و ایشان خیانت کرده اند
بعد از آن حضرت حکم فرمود تا ظرف نقره را بورثه بدیل دادند ذلک ادنی ان یاتوا اینکه مذکور شد نزدیکتر است و خواهنده تر بآنکه بیارند کواهان بالشهادة
علی وجهها بکواهی دادن بر طریق آن یعنی بر مثل آنچه حکم بآن شهادت کرده اند بدون خیانت در آن او یخافوا ان ترد ایمان یا نزدیکتر است بآنکه بترسند از

که ذکر کرده شود سوگند بر مدعیان بعد ایمانهم پس از سوگندان ایشان که خورده اند بر خیانت و کذب ایشان و بجهة ظهور خیانت و کذب ایشان رسوا شوند و
اتقوا الله و بترسید از خدای در خوردن سوگند دروغ واسمعوا و بشنوید امر خدای را بسمع اجابت والله لا یهدی القوم الفاسقین خدا راه ننماید
گروه فاسقان را که شاهد اند بکذب با دروی جحود و عناد و فرط غوایت بجهة آن ایشان را توفیق ندهد و با بهشت ایشان را راه ننماید یوم یجمع الله
الرسل در روزی که فراهم آرد خدای تع پیغمبران خود را فیقول ماذا اجبتم پس گوید ای فرستاده شدگان بچه چیز اجابت کرده شدید یعنی وقتی که ایشان را
بتوحید دعوت کردید بچه چیز اجابت کردند و جواب دادن این سؤال از پیغمبران بجهة سرزنش امتان ایشان باشد و اگر نه خدای بان عالم خواهد بود چون پیغمبران
این را بشنوند قالوا لا علم لنا گویند هیچ علمی نیست ما را با نچه تو ما را بان تعلیم ندادهٔ یعنی ما را علم نیست بباطن احوال ایشان که ثواب و عقاب بران مرتب
شود انک انت علام الغیوب بدرستی که تو توئی دانندهٔ نهانها که چه اجابت کردند بزبان ما و چه در دل نهان داشتند و نیز بجهة سرزنش کفار ایشان میفرماید
که اذ قال الله یا عیسی بن مریم یاد کن که چون گفت خدای ای عیسی بن مریم اذکر نعمتی علیک و علی والدتک یاد کن نعمت مرا که افضال کردیم بر تو و بر
مادر تو اذ ایدتک بروح القدس در وقتی که تقویت کردیم و نیرومند گردانیدیم ترا بجبرئیل یا بکلامی که بان احیا کردی تکلم الناس فی المهد سخن
میکردی با مردمان در گهواره این معجزهٔ تو بود و کهلا و در حالتی که کهولت بود یعنی کلام تو در طفولیت بود بر وجه فصاحت و بلاغت و اذ علمتک الکتاب
و یاد کن ای عیسی چون بیاموختیم ترا جنس کتاب یا کتابت و خط والحکمة والتوریة والانجیل و فهم چیزها و معانی و حقایق توریة و انجیل و اذ
تخلق من الطین کهیئة الطیر و آن را نیز که می ساختی از گل مانند شکل مرغ باذنی بدستوری من فتنفخ فیها پس میدمیدی در آن صورت از گل ساخته
فتکون طیرا پس میگردید مرغی زنده باذنی بفرمان من و تبرئ الاکمه والابرص و از علت بیرون می آوردی کور مادرزاد را و چشم او را
روشن میکردی و پاک و بی عیب ساختی ابرص را باذنی بفرمان من و اذ تخرج الموتی و چون می آوردی مردگان را از قبور ایشان باذنی بامر من
و اذ کففت بنی اسرائیل عنک و یاد کن چون باز داشتیم شر بنی اسرائیل از تو که قصد قتل تو داشتند اذ جئتهم بالبینات وقتی که آمده بودی
بدیشان بمعجزاتی روشن که مذکور شد فقال الذین کفروا منهم پس گفتند آنانکه کافر شدند از بنی اسرائیل ان هذا الا سحر مبین نیست اینکه آورده
از امور عجیبه مذکوره مگر جادوئی روشن که بر هیچ کس مخفی نیست و بصحة پیوسته که عیسی با وجود این مرتبه عظیمه که داشت جامهٔ پشمین پوشیدی و گیاه
زمین خوردی و هرگز چیزی را ذخیره نکردی و خانهٔ نداشتی که در فکر آن باشد که ویران شود و زن و فرزندی که خاطر او بان متعلق بودی و هر جا که شب رسیدی
بخفتی و بعد از آن عرض نعمت دیگر میکند بقوله و اذ اوحیت الی الحواریین و یاد کن ای عیسی که چون وحی کردیم حواریان را که اصحاب تو بودند ان آمنوا
بی و برسولی آنکه ایمان آرید بمن و بفرستادهٔ من که عیسی است قالوا آمنا واشهد باننا مسلمون گفتند ایشان که ایمان آورده ایم ما و تو گواه باش که
ما گردن نهادگانیم فرمان ترا باخلاص اذ قال الحواریون یاد کن وقتیکه گفتند حواریان یا عیسی بن مریم هل یستطیع ربک ای عیسی مریم هیچ
آیا میتواند پروردگار تو ان ینزل علینا مائدة من السماء آنکه فرو فرستد بر ما خوانی از آسمان این کلام را بعد از استحکام معرفت گفتند و گویند
مراد ایشان از استطاعت بر وجهی بود که حکمة و ارادهٔ الهی مقتضی آن باشد بر وجه استحکام معرفت باشند یعنی آیا اراده و حکمة پروردگار تو تقاضا میکند که مائده
از آسمان بر ما انزال نماید قال گفت عیسی در جواب ایشان اتقوا الله بترسید از خدای و مثل این سؤالها مکنید ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما باور
دارندگان بر کمال قدرت او و صحة نبوة مرا قالوا گفتند بر وجه معذرت در این سؤال که ما در قدرت کاملهٔ او سبحانه شک نداریم لیکن نرید ان ناکل
منها و تطمئن قلوبنا و نعلم ان قد صدقتنا میخواهیم که بخوریم طعامی را از آن مائده و آرام گیرد دلهای ما و یقین ما بیفزاید بر کمال قدرت
او یعنی مشاهده را باستدلال جمع کنیم و نکون علیها من الشاهدین و باشیم بر آن مائده از گواهان وقتی که از ما گواهی طلبی مرویست که حواریان طلب
مائده کردند عیسیع گفت سی روز روزه بدارید آنگاه از خدا بطلبید آنچه میخواهید حواریان چون سی روز روزه داشتند عیسی پشمینه در پوشید و روی
توجه بقبلهٔ دعا کرد چنانکه حق تعالی از آن خبر میدهد قال عیسی بن مریم گفت عیسی بن مریم بعد از دعا از حق تع اللهم ای بار خدایا که هر که گوید اللهم خدا را
بهمهٔ نامها خوانده باشد و لهذا وقتیکه عیسی بطلب مائده حق سبحانه را بدین کلمه خواند ربنا ای پروردگار ما انزل علینا مائدة من السماء فرو فرست
بر ما خوانی از آسمان تکون لنا عیدا که می باشد آن خوان ما را عیدی یعنی روز نزول آن عیدی که هر سال چون آن روز در رسد تعظیم آن کنیم و آنست که زندانیان
را این روز از زندان آزاد کنند و کودکان را از مکتب خلاص کنند و اهل صنایع دست از کار خود بکشند القصه عیسی گفت مائده بر ما نازل ساز تا عیدی بود از برای
لاولنا و آخرنا مر اول ما که اهل زمانند و آخر ما که از پس ما آیند یا معنی آنست که اول و آخر ما از آن خوان بهره یابند و نزول مائده در روز یکشنبه
بود از این جهت است که نصاری آن را عید خود میدانند و آیة منک و تا باشد آن مائده علامتی صادر از تو که دلالت کند بر کمال قدرت تو و بر صحة نبوة من
و ارزقنا و روزی ده ما را از آن خوان و انت خیر الرازقین و تو بهترین روزی دهندگانی قال الله گفت خدای که ای عیسی بگو بشاگردان که انی
منزلها علیکم بدرستیکه من فرو فرستندهٔ ام این خوان را بر شما اجابة سؤال شما فمن یکفر بعد منکم پس هر که کافر شود بعد از نزول مائده از شما فانی اعذبه
پس بدرستیکه من عذاب کنم او را عذابا لا اعذبه عذابی که عذاب نکنم آن نوع عذاب احدا من العالمین یکی را از عالمیان چه ایشان بعد از جحود بصورت بوزینه و
خوک مسخ شدند از ابی جعفرع مرویست که آن خوان چون نازل شد بر آن هفت نان بود همهٔ مردمان از اول تا آخر از آن بخوردند و سیر شدند و هنوز از آن باقی
بود از سلمان فارسی روایت است که حق تعالی ابری فرستاد و سفرهٔ سرخ در میان آن نهاده و اینچنان بود مین نزدیک می شد تا قریب بحواریان و سفره از آن جدا شد

روز حواریان

پس حواریان بنزد عیسی آمدند عیسی علیه السلام بگریه درآمد و گفت خدایا این خوان را رحمت گردان و عقوبت مگردان پس وضو ساخت و نماز بگذارد و بگریست و گفت بسم الله
خیر الرازقین و مندیل از سر سفره برداشت و خوانی ظاهر شد و بر آن ماهی بریان بود و روغن از آن میچکید و نزدیک سر او نمک بود و نزدیک دم او سرکه و بر حوالی
او انواع تره‌ها غیر از گندنا و پنج گرده بر آن خوان نهاده بود و بر یکی زیتون و بر دیگری عسل و بر یکی روغن و بر چهارم پنیر و بر پنجم قدید شمعون که خلیفه عیسی بود درخواست
و گفت یا روح الله از طعام دنیاست یا آخرت عیسی فرمود که از هیچ کدام نیست این طعامی است که حق تعالی بقدرت خود ایجاد آن کرده پس گفت که بخورید آنچه طلب کرده اید
و شکر گذاری کنید تا نعمت زیاده شود هزار و سیصد تن از آن خوردند و از آنچه بر آن بود هیچ کم نشد و هیچ فقیر از آن طعام نخورد مگر که توانگر شد و هیچ بیماری از آن نخورد مگر
که شفا یافت تا آنکه همه کوران و کران و لنگان همه شفا یافتند پس آن مائده باسمان رفت و روز دیگر وقت چاشت باز آمد اغنیا و فقرا از آن تناول نمودند و بر این منوال
تا چهل روز پس وحی آمد که ای عیسی مائده مارا بفقرا ده نه باغنیا توانگران از این مضطرب شده در مائده شک آوردند و از سحر و جادو حمل کردند و سیصد و سی کس از ایشان
مسخ گشتند بصورت خوک و بعد از سه روز بمردند و بعد از ذکر مائده توبیخ کفره نصاری مینماید وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ یاد کن که چون گوید خدای
عیسی مریم را أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ آیا تو گفتی مردمان را که فرا گیرید مرا و مادر مرا إِلَٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ دو خدا بدون خدای بحق قَالَ
گوید عیسی سُبْحَانَكَ تنزیه میکنم ترا از شرک تنزیه کردنی مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ نسزد و نشاید مرا آنکه بگویم مرا چیزی که مرا سزاوار نباشد
گفتن آن إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ اگر بوده ام که گفته ام آن را پس بدرستیکه دانسته آن را تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي تو میدانی آنچه پنهان میکنم آن را در نفس خود همچنانکه
تو میدانی آنچه اشکارا میکنم وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ و من نمیدانم آنچه در ذات تست یعنی آنچه اخفا میکنی از معلومات خود إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ بدرستیکه
تو دانای پوشیده هائی مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ نگفتم ایشان را مگر آنچه تو امر کردی مرا بآن که با ایشان بگویم أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ آنکه بپرستید
خدای را که پروردگار من و پروردگار شماست یعنی مربوب و مخلوق توام نه خالق و رب وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ و بودم من بر اقوال و افعال
ایشان گواه مادام که بودم در میان ایشان فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي پس آنهنگامی که مرا گرفتی و باسمان بردی كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ بودی تو نگهبان بر ایشان
و عالم باحوال ایشان وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ و تو بر همه چیزها گواهی و مطلع بر آن إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ اگر عذاب کنی ایشان را بر کفر پس بدرستیکه
ایشان بندگان تواند و بنده را بر مالک مطلق اعتراض نرسد در هر چه کند بر وجه جزاء و سزا وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ و اگر بیامرزی ایشان را بعد از آنکه از کفر توبه کرده باشند
و ایمان آورده فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ پس بدرستیکه تو غالبی و قادری و دانا و صواب کار در هر چه کنی از عفو و عذاب بر وجه حکمت و صواب کار و چون عیسی
این سخن ادا کند قَالَ اللَّهُ گوید حق تعالی هَٰذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ این روزیست که در او سود میرساند راست گویان را صِدْقُهُمْ راستی ایشان که
قایل نسبت بوحدانیت حق تعالی و اقرار بحقیقت جمیع انبیا لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ مر این صادقان راست که اهل توحیدند بهشتهای که میرود از زیر درختان
باغهای آن جویها روان خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا در حالتی که جاوید باشند در آن همیشه یعنی زمان بودن ایشان نهایت نداشته باشد رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ خشنود باشد
خدای تعالی از ایشان بطاعت و انابت وَرَضُوا عَنْهُ و خشنود باشند ایشان از خدای تعالی بمثوبات ذَٰلِكَ این دخول جنات یا حصول رضوان الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاری
بزرگست بعد از آن تنبیه بر کذب نصاری و فساد دعوی ایشان در شان مسیح و مادر او میفرماید بقوله لِلَّهِ مر خدای راست نه غیر او را مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
پادشاهی آسمانها و زمینها وَمَا فِيهِنَّ و آنچه در آسمانها و زمینهاست تمام آن وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و او بر همه چیز داناست بقدرت و شوکت و عظمت و حکمت
که از عجز و ضعف منزه و مقدس است جلت عظمته و قدرته سورة الأنعام مائة و ستون و خمس آیة انتهای این سوره صد و شصت و شش است
و کلمات آن سه هزار و هشتصد و پنج است و حروف آن دوازده هزار و دویست و چهل است و روایت از ابی بن کعب که این سوره در مکه یکبار در شب نازل شد و هفتاد
هزار فرشته حامل این سوره بودند در وقت نزول باواز عظیم تسبیح و تحمید الهی میکردند چون حضرت رسالت آواز ایشان را بشنید فرمود که سبحان الله العظیم و
بسجده درافتاد و بعد از آن کاتبان را بخواند و فرمود که در همان شب آن را بنوشتند هر که آن را قرائت کند بعدد هر آیتی که در اوست این هفتاد هزار فرشته صلوات
فرستند بر او در شب و روز جابر بن عبد الله از پیغمبر روایت کرده که هر که سه آیت از سورة الانعام بخواند تا بقوله ويعلم ما تكسبون حق تعالی چهل هزار فرشته را بر او موکل
کرداند که مثل عبادت خود را برای او بنویسند تا بروز قیامت و فرشته از آسمان هفتم نازل شود و با او گرزی از آهن باشد هر گاه که شیطان خواهد که وسوسه او کند آن
فرشته این گرز بر وی زند و او را از وی دور گرداند تا که هفتاد حجاب واسطه شود میان او و شیطان عیاشی باسناد خود از ابی بصیر رحمة الله علیه روایت کرده که ابو عبد الله ع
فرمود که سورة الانعام بیکبار فرود آمد و هفتاد هزار فرشته تشییع آن میکردند و تعظیم و اجلال آن مینمودند در هفتاد موضع این سوره اسم خدای تعالی
مندرجست اگر مردمان بدانند فضل قرائت این سوره را هرگز ترک آن نکنند و پیوسته بقرائت آن مشغول باشند و از ابی الحسن علی بن موسی الرضا روایتست که هر که
این سوره را قرائت کند آن هفتاد هزار فرشته که این سوره را نازل ساختند بر حضرت رسالت برای او تسبیح گویند تا روز قیامت و از کعب الاحبار روایت است که حق
تعالی روز قیامت بقاری این سوره خطاب کند که ای بندهٔ من در سایهٔ نعمت من آی و از فواکه بهشت من متمتع شو و آب کوثر من بیاشام و از چشمهٔ سلسبیل من غسل کن
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ همه ستایشها مر خدای راست سزاوار پرستش اوست ای دوست که خلاق زمین و آسمان اوست الَّذِي خَلَقَ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آنچنان خداوندی که بقدرت کامله بیافرید آسمانها را بدون مدت و عمدی و بیافرید زمین را بی اصل و ماده وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ
و پیدا کرد تاریکیها و روشنی را این کلام بجهت رد قول مجوس است که گفتند الله خالق النور و شیطان آفریننده ظلمت و نزد اکثر مراد از ظلمت و نور شب و روز است ثُمَّ
الَّذِينَ كَفَرُوا پس با وجود این نعم مخلوقه برای بندگان آنانکه کافر شدند بِرَبِّهِمْ بپروردگار خود يَعْدِلُونَ عدول کنند از او و بعبادت غیر او از اصنام و بار بر میکنند
بپروردگار خود بتان را که جمادند خلاصه سخن آنستکه حق تعالی این اشیا را که سبب معیشت مردمانست بیافرید پس سزاوار آنست که بر آن حمد کنند و کفران نکنند و کفار

خلق را برابر میکنند با او سبحانه چیزی را که قادر نیست بر آفریدن چیزی از آن هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ اوست آنکس که بیافرید شما را از گل یعنی ابتدای خلق شما از آن کرد
ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا پس حکم فرمود مدتی را که چون بسر آید مرگ برسد مراد اجل موت است وَأَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ و مدتی که نام برده شده و معین و مقرر گشته نزدیک او و کسی
علم بآن ندارد و بعد از انقضای آن قیام قیامت باشد مراد اجل قیامت است ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ پس شما شک میآرید در بعث با آنکه ثابت شد مر شما را که ابداء خلق از او
و حال آنکه معاد اسهل است از ابداء وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ اوست خداوند مطلق و معبود بحق در آسمانها و در زمینها و همه را جز وی خدائی نیست
يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ میداند آنچه نهان شما است یعنی آنچه در دل مخفی دارید و آنچه آشکارای شما است یعنی بزبان میآرید وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ و میداند آنچه میکنید از خیر و شر
و شما را بدان جزا و سزا خواهد داد و بعد از آن خبر میدهد از حال کفار وَمَا تَأْتِيهِمْ و نمیآید بکافران مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ هیچ آیتی از آیات پروردگار ایشان مراد
معجزاتست مانند شکافتن ماه و تسبیح سنگریزه در دست حضرت رسالت یا عبارت از آیات قرآن یا نمیآید هیچ آیتی از آیتهای قرآن بایشان إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ مگر هستند از آن
آیات و معجزات اعراض کنندگان و ترک کنندگان نظر در آن فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ پس بدرستیکه بدروغ داشتند حق را که قرآنست لَمَّا جَاءَهُمْ آنهنگام که آمد
بایشان فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ پس زود باشد که بیاید بایشان یعنی ظاهر شود بدیشان أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ خبرهای آنچه بودند که بدان استهزا
میکردند و عدها عذاب و آن بوقت نزول عذاب باشد بدیشان در دنیا یا هنگام ارتفاع رایات اسلام و شوکت ملازمان سید خیر الانام و یا در آخرت نزد مشاهده
عقوبت که عذاب دوزخ است أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ آیا نمیدانند و ندانسته‌اند که ما بقوت قاهره چند هلاک کردیم پیش از ایشان مِنْ قَرْنٍ از گروه
گذشتگان یعنی اهل زمانی که در آن پیغمبری بود و گویند چون هفتاد سال یا هشتاد سال و اصح آنستکه قرن اهل هر عصری اند که میان ایشان پیغمبری بوده باشد یا
نایب منابش خواه زمان قلیل باشد و خواه کثیر مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ صفت آن قرنست یعنی آنچنان قرن و گروه هلاک کردیم که ایشانرا در زمین جا و مکان داده
بودیم و مکنت و نعمت بایشان عطا کرده بودیم مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ آنچه شما را تمکین از وسعت منازل و متاع با عمر دراز و قوت تمام و خدم و حشم وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ
عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا و فرستاده بودیم باران بر ایشان ریزان و پی در پی وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ و گردانیدیم جویهای آب را که پیوسته میرفت در
زیر درختان ایشان یا در زیر قصرهای ایشان یا انهاری که تحت تصرف ایشان بود بهر نوع که میخواستند به بساتین و مزارع میبردند مراد آنستکه ایشان در رفاهیت
و وسعت عیش بودند میان انهار و اشجار فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ پس هلاک کردیم ایشانرا بگناهان ایشان و سود نداد آن همه نعمت و فراغت وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ
و آفریدیم و پیدا کردیم از پس هلاک ایشان قَرْنًا آخَرِينَ گروهی دیگر بدل ایشان غرض از این آیتها آنکه حق تعالی همچنانکه قادر بود بر آنکه هلاک کند قرون سابقه چون
عاد و ثمود و بیافریند بدل ایشان قوم دیگر را همچنین قادر است که مثل این در حق شما بجا آرد پس از خواب غفلت بیدار شوید تا از مثل این نوع عذاب برهید
مرویست که نضر حارث و امثال او نزد رسول آمده گفتند ای محمد ما بتو ایمان نخواهیم آورد تا وقتیکه چهار فرشته از آسمان نازل شوند و گواهی دهند که این کتاب
از خدا بشما آورده‌ایم و مکتوبی با ایشان بود باین مضمون که تو رسول خدائی حق تعالی فرمود که وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ و اگر فرستیم بر تو نوشته در
ورقی فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ پس مس کنند و بساوند آن را بدستهای خود یعنی برای العین ببینند و بیقین بدانند که آن نوشته از نزد خداست بی شک و شبهه
لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه گویند آنانکه کافر شدند بر وجه عناد و جحود که إِنْ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ نیست اینها آورده مگر جادوئی روشن بر همه کس وَقَالُوا
و گفتند کافران لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ چرا فرو فرستاده نشد بر محمد فرشته که با ما گوید که این پیغمبر است وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَقُضِيَ الْأَمْرُ و
اگر فرو فرستیم فرشته را هر آینه حکم کرده شود بهلاک همه خلق اما چه سنت الهی جاری شده که اگر معاینه ببینند فرشته را چنانکه طلب کرده‌اند هلاک ایشان لازم
شود چنانکه بر امم سابقه مثل این واقع شد مانند قوم عاد و لوط ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ پس مهلت داده نشوند بعد از نزول فرشته بچشم زدنی وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا
و اگر گردانیم رسول را فرشته لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا هر آینه گردانیم او را بصورت مردی چنانکه جبرئیل بصورت دحیه کلبی متمثل میشد و این صورت بجهة آنستکه قوت بشری
بدیدن ملائکه بر صورت اصلی ایشان وفا نمیکند مگر جمعی از انبیاء که بقوت قدسی مشاهده ایشان میتوانند کرد پس ملک بصورت بشر فرستیم وَلَلَبَسْنَا
عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ هر آینه در اشکال پوشیده گردانیم بر ایشان آنچه را پوشیده کرده‌اند امروز یعنی چنانکه اکنون رسالت بشری را مسلم نمیدارند در آن وقت نیز
طعنه زنان خواهند گفت که نیست این ملک آدمی بعد از آن در تسلیه دل رسول میفرماید که وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ و هر آینه تکذیب نموده شدند پیغمبرانی
که بودند مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ پس احاطه نموده و فرود آمد بآنانکه سخریه کردند از رسل یعنی بکسانیکه با رسولان استهزا کردند
احاطه کرد و فرو گرفت مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ جزای آنچه بودند که بدان استهزا میکردند و آن جزاء عذاب و نکال الهی بود که بکرات بایشان در آمد و همه هلاک
شدند قُلْ بگوای محمد اگر عذاب گذشتگان را مسلم نمیدارید سِيرُوا فِي الْأَرْضِ سیر کنید در زمین که گاهی بیمن و گاهی بشام و بگذرید بدیار عاد و ثمود ثُمَّ
انْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ پس بنگرید بنظر عبرت که چگونه بوده است آخر کار تکذیب کنندگان یعنی بچه وجه حق تعالی ایشانرا بعذاب استیصال
هلاک کرده تا از آن اعتبار گرفته از کفر و طغیان باز ایستید قُلْ بگوای محمد یعنی بپرس از ایشان بر وجه الزام لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر کراست آنچه در آسمانها
و زمینهاست از ذوی خلق و ملک پس اگر بر سبیل عناد و لجاج جواب بدهند قُلْ لِلَّهِ بگو مر خدای راست یعنی باتفاق ما و شما خالق و مالک همه اوست نه غیر او پس
مستحق عبودیت او باشد نه غیر او كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ نوشته است حق تعالی بر ذات خود لازم گردانیده است الرَّحْمَةَ رحمت را یعنی نعمت هدایت بمعرفت خود بنصب ادله
و تمکین دادن بران و انزال کتب و مهلت دادن کفار تا ممکن که ایمان آرند و یا اولاد ایشان بگروند و نیز از جمله رحمت است قبول توبه از معصیت از کعب الاحبار روایت
است که اول چیزی که حق تعالی نوشت بر زبرجد و یاقوت و لؤلؤ بواسطه قلم و مداد این بود لا اله الا انا سبقت رحمتی غضبی سلمان فارسی از حضرت رسالت
روایت کرده که حق تعالی را صد جزء رحمت است یک جزو آن در دنیا منتشر است و همه نعمتهای دنیا از آن یک جزو است و نود و نه جزو دیگر را در خزانه کرم خود نهاده تا روز قیامت

١

اینها جزو با نود و نه جزو ضم کند و همه را بر همه گناه کاران بدارد و ایشان را بیامرزد لَيَجْمَعَنَّكُمْ هر اینه جمع کند حق تعالی شما را در قبور و اینچنان باشد إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ
تا در روز رستخیز که در آن بر انگیختن شماست از قبور لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی نیست در وقوع آن روز یا در جمع شما در آن الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ آنانکه
زیان کردند در نفسها خود که عقول سلیمه خود را که سرمایه ایشان بود ضایع ساختند فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نیارند وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ
وَالنَّهَارِ و مر خدای راست آنچه آرام دارد در شب و روز یعنی وی است مالک زمان و مکان و آنچه را مکان و زمان او را فرا گرفته اند وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و اوست
شنوا همه مسموعات را دانا بر همه معلومات پس شنوا باشد باقوال کافران و دانا بافعال ایشان و همه را برآن جزا دهد در خبر است که جمعی از کفار قریش گفتند ای
محمد ما را معلوم شده است که احتیاج و مسکنت ترا برین کار میدارد که پیش گرفته ما برای تو در میان خود توزیع کنیم آنقدر مال که توانگرتر از خویشان شوی بشرط
آنکه ازین دعوی رجوع کنی حق تعالی فرمود که هر چه شب و روز مشتمل است بران از آن خداست اگر خواهد پیغمبر خود را چندان مال دهد که توانگرتر از خلایق شود
قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا بگو بر سبیل انکار که آیا غیر خدا را فرا گیرم دوستی یعنی غیر خدا را هرگز دوست نگیرم فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خدایکه پدید
آرنده آسمانها و زمینها است وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ و روزی داده نمی شود یعنی بی نیاز است از خلق و خلق بوی محتاجند قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ
أَسْلَمَ بگو بدرستیکه من مامورم آنکه باشم اول کسیکه گردن نهد حکم خدای را برای آنکه نبی سابق امت باشد در دین وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و مرا میگویند
که مباش از شرک آرندگان قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي بگو ای محمد بدرستیکه من میترسم اگر عاصی شوم بامر پروردگار خود عزاو را بپرستم عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ از
عذاب روز بزرگ که قیامت است مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ هر که بگردانند خدای عذاب را از او و حفص بضم یا و فتح را خوانده یعنی هر که گردانیده شود عذاب از او يَوْمَئِذٍ
در آن روز بزرگ فَقَدْ رَحِمَهُ پس بدرستیکه بخشایش کرده است حق تعالی او را از عذاب و دوزخ رهانیده و بنعیم ابدی رسانیده وَذَٰلِكَ و این گردانیدن عذاب از او الْفَوْزُ
الْمُبِينُ رستگاری هویداست بعد از آن بیان میکند که معبودان اهل شرک بر هیچ چیز از خیر و شر و نفع و ضرر قادر نیستند و حق تعالی بر همه اینها تواناست پس و مستحق عبودیت
باشد نه غیر او و میگوید که وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ پس هیچ کشف کننده و باز دارنده نیست آن را إِلَّا هُوَ مگر او سبحانه یعنی هیچکس قادر
نیست بر منع آن مگر حق تعالی وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ و اگر برساند بتو نیکوئی چون غنا و صحت فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ پس او بر همه چیز از اینها و غیر اینها تواناست
پس قادر باشد ابن عباس روایت کند که کسری استری بر سم تحفه نزد رسول صلی الله علیه و آله فرستاده بود روزی آنحضرت بران سوار بود و مرا ردیف خود کرد اینده مرا اشارتی داد ای پسر نگاه
کن و فرمود که ای پسر حد و خدا را نگاه دار تا او ترا نگاه دارد خود یابی و با خدای در زمان راحت آشنائی کن تا در سختی با تو آشنائی کند و چون چیزی خواهی از او طلب یاری کنی
از خدای یاری طلب که آنچه بودنی است قلم بران رفته و اگر جمله خلایق جهد کنند برای تو که چیزی بتو رسانند از خیر و شر و خدای تعالی برای تو نوشته باشد نتوانند اگر
توانی که بصبر و یقین کار کنی که بر صبر کردن بر آنچه ترا از کاره باشی خیر بسیار است و بدانکه نصرت با صبر است و فرج با اندوه و دشواری با آسانی و درویشی با توانگری
و قناعت با سروری وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ و اوست قهر کننده و غلبه نماینده بر بالای بندگان خود یعنی بر همه غالب است و هیچکس را او غلبه نتواند کرد وَ
هُوَ الْحَكِيمُ و اوست محکم کار در تدابیر خود از نفع و ضر و ضیق و وسعت و غیر آن الْخَبِيرُ دانا و آگاه باحوال همه بندگان در نقل آمده که سفهای عرب گفتند یا محمد
ما کسی نمی بینیم که ترا تصدیق کند و از علمای یهود و نصاری پرسیدیم که صفت این مرد در کتب خود دیده اید همه انکار کردند اکنون کسی را بر ما نما تا بر رسالت تو و حقیت
کتاب تو گواهی دهد حق تعالی فرمود که قُلْ بگو ای محمد أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً چه چیز است بزرگتر از وی گواهی یعنی گواهی کیست بزرگتر از همه گواهها در راستی اگر جواب
ندهند قُلِ اللَّهُ بگو با ایشان که خدای تعالی بزرگتر و راست گوتر است در شهادت شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ گواه است میان من و شما یعنی او گواه من است در حقیت من
در دعوی نبوت و در بطلان شما در تکذیب وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَٰذَا الْقُرْآنُ و وحی کرده شده بسوی من این قرآن لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ تا بیم کنم شما را بقرآن وَمَنْ بَلَغَ و هر کسی
که برسد قرآن از عرب و عجم و جن و انس تا بروز قیامت محمد بن کعب قرظی روایت کرده که هر کس که قرآن باو رسید همچنان باشد که رسول را دیده و از او شنیده بعد از آن بر سبیل
سرزنش کفار میفرماید که أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ آیا شما باید که گواهی میدهید أَنَّ مَعَ اللَّهِ آنکه با خداست آلِهَةً أُخْرَىٰ خدایان دیگر که باشند قُلْ لَا أَشْهَدُ بگو
ای محمد من گواهی نمیدهم بآنچه شما گواهی میدهید قُلْ بگو بلکه گواهی میدهم که إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ جز این نیست که او سبحانه خدائی است یگانه و من بر این وجه
گواهی میدهم وَإِنَّنِي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ و بدرستیکه من بیزارم از آنچه شرک می آورید بوی از بتان و غیر آن از اول سوره تا اینجا احتجاج است بر مشرکان مکه بعد از
آن آغاز کلام میکند با اهل کتاب و میگوید که الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانکه داده ایم ایشان را کتاب یعنی توریت و انجیل يَعْرِفُونَهُ میشناسند رسول خدا را
بصفاتی که در توریت و انجیل مذکور است كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ همچنانکه می شناسند پسران خود را بصفات ایشان ابو حمزه ثمالی روایت کرده که چون حضرت رسالت بمدینه
آمد عمر از عبدالله سلام پرسید که معرفت شما در حضرت پیغمبر را که خدا او را خبر میدهد که هیچ معرفت شماست بفرزندان بر چه وجه میتوان بود گفت من برسالت پیغمبر
متیقن ترم از آنکه بصحت نسب پسر خود چه این را دانسته ام که کلام خداست و محمد پیغمبر او و اما از آن معلوم ندارم که زنان چه ساخته اند و چه کرده اند بعد از آن از حال
کسانیکه با وجود تیقن ایشان بصحت نبوت آنحضرت اعتراف بآن نمیکنند خبر میدهد که الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ آنانکه زیان کار شدند در نفسهای خود از اهل
کتاب و غیر آن از مشرکان فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نمی آرند بجهت فرط عناد و جحود وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا و کیست ستمکارتر از کسیکه افترا
کند و بر بندد بر خدا دروغ را بآنکه ملائکه دختران ویند و بتان نزد او شفیع خواهند بود أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ یا تکذیب کند آیات او را که قرآنست و آن را سحر و شعر
و کهانت نام نهند إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ بدرستیکه رستگار نشوند ستمکاران یعنی کافران جاحد که بجهت فرط عناد و جحود بر خود ستم میکنند و نفس
خود را محل غضب الهی میگردانند وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا و یاد کن روزی را که حشر کنیم همه ایشان را از عابدان و معبودان ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا
پس گوئیم از روی توبیخ مر آنانکه شرک آورده اند أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ کجایند خدایان شما که انباز و شریکان خدای بحق میساختید الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ

بوده شما که گمان میبردید ایشان را شریکان خدا یا شفیعان مر شما و نیست که چون مشرکان به بینند که حق تعالی اهل توحید را میآمرزد و از گناهان ایشان در گذشت با یکدیگر گویند
که بگوئید ما موحدانیم تا شما را بیامرزد پس چون روز قیامت از ایشان پرسند که این شرکا که ایشان انکار کنند ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ پس نباشد معذرت ایشان
که تو قسم کرده باشند که بان متخلص می شوند إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گویند وَاللَّهِ رَبِّنَا بخدایی که پروردگار ماست مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ نبودیم ما از شرک آورندگان
یعنی بر وجه کذب این سوگند خورند که ما مشرک نبودیم با آنکه دانسته باشند که نفی ما ایشان ندهد تا از غایت دهشت و حیرت باین قائل شوند انْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا
عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بنگر که چگونه دروغ گویند بر نفسهای خود بنفی شرک از خود وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ و گم شود از ایشان آنچه بوده باشند که افترا می
کردند از شرک نفع بایشان نرساند در خلاص از عذاب بدین بر روایتست که ابو سفیان و ولید و عتبه و شیبه و ابی بن خلف برادرش با جمعی دیگر در موضع از
مسجد الحرام استماع قرآن کردند از حضرت رسالت نضر بن حارث خالد گفت من نیز تواریخ ملوک عجم را بر شما میخوانم همچنانکه محمد از حکایات و قصهای پیشینیان میخواند حق
تعالی در باره او فرمود وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ و از کفار مکه کسانی هستند که گوش فرا میدارند بسوی تو وقتیکه قرآن میخوانی وَجَعَلْنَا عَلَىٰ
قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً و کردانیده ایم یعنی وا گذاشته ایم بر دلهای ایشان پوششها یعنی چونکه از فرط عناد و جحود و انکار و حقد و حسد و استکبار تدبر و اندیشه نمیکنند
در باب قرآن پس بمنزله کسانی اند که گویا بر دلهای ایشان پرده ها کشیده ایم أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا بجهة کراهیة آنکه فهم کنند و نهاده ایم در گوشهای
ایشان گرانی تا حق نشنوند و باقی وجوه تاویل این کلام در آیه خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مذکور شده وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا و اگر به بینند هر معجزه که بر
طلب ایمان نیاورند بدان از عناد و استحکام تقلید در ایشان چه فرط تکذیب ایشان بغایت رسیده حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ تا آنکه چون بیایند بتو و جدال
و خصومت کنند با تو يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ گویند آنانکه کافر شدند نیست این کتاب تو مگر افسانه پیشینیان مانند قصه رستم
و اسفندیار و غیر آن و این غایت تکذیب است که اصدق حدیث را مانند کردانند بمزخرفات اولین که فائده در تحقیق آن نیست و اکثر آن دروغ است وَهُمْ
يَنْهَوْنَ عَنْهُ باز میدارند مردمان را از ایمان برسول وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ و خود دور می شوند از آن یعنی با آنکه خود ایمان نمی آورند دیگران را از آن نهی میکنند وَإِنْ
يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ و هلاک نمیکنند کافران بنهی مردمان مگر نفسهای خود را وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند که ضرر ایشان بغیر ایشان نکند وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وُقِفُوا
عَلَى النَّارِ و اگر ببینی ای محمد چون باز داشته شده باشند بر آتش دوزخ تا آنرا معاینه به بینند و بر آن مطلع شوند و باز داده شوند در آن و بدانند مقدار عذاب
خود را امری به بینی در غایت شناعت فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ پس گویند از سختی عذاب کاشکی باز کردانیده شویم بدنیا وَلَا نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا و تکذیب نکنیم
آیات پروردگار خود را وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و باشیم از باور دارندگان بَلْ نه چنانست که ایشان چون بدنیا روند ایمان آورند بلکه بَدَا لَهُمْ ظاهر شود مر ایشان را
بشهادة اعضا یا بظهور عذاب مَا كَانُوا يُخْفُونَ آنچه بودند که میپوشیدند از کفر و معاصی بر وجه نفاق مِنْ قَبْلُ پیش از این در دنیا از وی جهل بر خود تلبیس
میکردند و میگفتند همانا این واقع نشود و کسی مبعوث نگردد وَلَوْ رُدُّوا و اگر بحسب فرض باز کردانیده شوند لَعَادُوا هر اینه باز کردند لِمَا نُهُوا عَنْهُ مر
آنچه را که نهی کرده شدند از او یعنی باز مرتکب شرک و عصیان شوند وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ و بدرستیکه ایشان دروغ گویانند در وعده ایمان و چون این آیات که در
وعید قیامت است بر کافران خوانده شد ایشان بعث و نشور را منکر شدند وَقَالُوا إِنْ هِيَ و گفتند نیست این زندگانی إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ
بِمَبْعُوثِينَ مگر زندگانی دنیا و ما نیستیم برانگیخته شدگان از گور وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ و اگر ببینی تو وقتیکه باز داشته شوند کافران در وقت
بر حکم پروردگار ایشان بر موقف عرض و قَالَ گوید خدا بر سبیل توبیخ أَلَيْسَ هَٰذَا بِالْحَقِّ آیا نیست این بعث و نشور و ثواب و عقاب راست و درست قَالُوا
بَلَىٰ گویند آری حق و راست است وَرَبِّنَا بحق پروردگار ما یعنی اقرار کنند بحقیت آن موکد بسوگند بجهة آنکه در کمال ظهور است امر موعود بر ایشان قَالَ گوید
خدا یعنی فرشتگان را امر فرماید تا گویند با ایشان فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب را بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بآنچه بودید که منکر بودید بآن یعنی عذاب کشید بجهة
انکار شما بوحدانیت خدا و بپیغمبر و نبوت قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ بدرستیکه زیان کردند آنانکه تکذیب کردند رسیدن بثواب و عقاب خدای که با ایشان
وعده داده و آنرا بدروغ پنداشتند حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمُ تا آنکه چون بیاید بایشان قیامت یعنی مقدمات آنکه مشاهده عقوبات است از مرگ بَغْتَةً ناگهان
قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِيهَا گویند ای حسرت و پشیمانی ما بر آنچه تقصیر کردیم در زندگانی دنیا وَهُمْ يَحْمِلُونَ و ایشان یعنی کفار بر دارند أَوْزَارَهُمْ
عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ گناهان خود را بر پشتهای خود یعنی بار گناهان لازم ایشان باشد و از ایشان جدا نشود أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ بدانید بد چیزیست بار گناه که بر
کشند در معالم از قتاده و سدی نقل کرده که چون مؤمن از قبر برخیزد استقبال کند او را چیزی در غایت خوبی و خوشبوئی و گوید که مرا می شناسی مؤمن گوید نه
گوید من عمل صالح توام بسیار بر من سوار شو که من بسیار در دنیا بر تو سوار بوده ام و اینست یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا عبارت از این است و چون کافر سر از خاک
بر دارد چیزی در غایت زشتی و ناخوشی نزد او آید و گوید مرا میدانی کافر گوید نه او گوید که من کردار ناپاک توام بسیار در دنیا مرا سوار شدی امروز بر تو سوار
شوم و هم یحملون اوزارهم اشاره باین است وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ و نیست زندگانی دنیا که کافران بر آن مغرورند مگر بازی کودکان و
مشغولی بیخردان و باندک زمانی سمت فنا و زوال پذیرد وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ و هر اینه سرای آخرة بهتر است برای کسانیکه پرهیزکاری
میکنند بجهة آنکه سرای باقی است و لذات آن خالص از مصائب و آفات و ایمن از بیم زوال و عاهات أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمیکنند و حفص بتا میخوانند یعنی که
تعقل نمیکنید تا بر شما واضح شود که کدام از این دو سرا بهتر است قَدْ نَعْلَمُ بتحقیق که ما نیک میدانیم إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ آنکه هر اینه اندوهناک
میکرداند ترا آنچه میگویند کفار در باب تکذیب تو و ایشانرا بجزای خود خواهیم رسانید آورده اند که اخنس بن شریق و ابو جهل با یکدیگر ملاقات کردند
اخنس گفت یا ابا الحکم در شأن محمد بن عبدالله چه میگوئی در دعوی خود صادق است یا کاذب حالا کسی بر ما مطلع نیست تا اگر راست گوئی بر تو محاجه کند گفت

محمد راست

محمد راست گوست واینچنین بما میرساند آسمانی است نه شیطانی اما اگر بنبوت او اعتراف کنیم تمام عزت و شرف که اهل حرم بآن ممتازند و سرفرازند از لوا و سقایه و ندوه و
عمارت مسجد تعلق بآل قصی دارد اگر نبوت باینشان باز گردد سایر اشراف قریش بیکبار گی محروم مانند حق تعالی فرمود که ما میدانیم که تو محزون میشوی از تکذیب کفار و غمگین
میکردی فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ پس بدرستیکه ایشان تکذیب تو نمیکنند تو را در حقیقت و براستی تو اعتقاد دارند وَلَٰكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ
ولیکن ستمکاران بآیتهای خدا که قرانست و سایر معجزات انکار میکنند بر وجه عنا و تکذیب میکنند از روی جحود پس در تسلیه حضرت فرموده میگوید که
وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ و بدرستیکه تکذیب کردند پیغمبران را که پیش از تو بودند بقوله فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا پس ایشان شکیبائی نمودند
برانچه ایشانرا تکذیب کردند وَأُوذُوا و ابرانچه رنج بدیشان رسانیدند حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا تا وقتیکه آمد بدیشان نصر ما یاری کردن ما ایشانرا که آن نجات ایشان بود
و فرو فرستادن عذاب بر مکذبان ایشان پس تو نیز صبر کن بر آزار قوم تا زمانیکه مقرر شده نزد ما که تو را بر ایشان نصرت دهیم و ایشانرا معذب کردانیم وَلَا
مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ و نیست تغییر دهنده مر وعدهای خدای را آنجاکه فرموده کتب الله لاغلبن انا و رسلی و لقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم
هر وعده که در نصرت و غلبه اهل ایمان داده ایم بر مشرکان هر اینه واقع شدنی است وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبَإِ الْمُرْسَلِينَ و هر اینه آمد بتو بعضی از خبر فرستادگان
که امتان ایشان چه آزارها بدیشان رسانیده اند و ایشان صبر فرموده اند تا که بر ایشان غالب شده اند پس تو نیز اقتدا بایشان کرده سیر صبر در سرکشی و دل
خوش دار تا کار تو چنانکه دلخواه تست ساخته کردد و ترا بر همه اعدا مظفر و منصور سازیم و بر جمیع اهل کفر غالب کردانیم وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ
و اگر چنانچه بزرگ مینماید یعنی گران و دشوار است بر تو إِعْرَاضُهُمْ روی کردانیدن ایشان از قبول دین حق فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ پس اگر میتوانی
آنکه بجوئی نَفَقًا فِي الْأَرْضِ سوراخی در زمین یعنی منفذی که در وی روی تا بجوف زمین رسی أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ یا بالا روی بنردبانی باسمان و بیاری
برای فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ پس بیاری آیتی را بایشان تا بجهت آن ملجا شده ایمان آرند چنان کن وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای و حکمت مقتضی الجا و اکراه ایشان
میبود بر ایمان و اجبار ایشان بران لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ هر اینه جمع کردی ایشانرا بر هدایت و چون حکمت الهی تقاضا میکند که ایشان باختیار ایمان آرند نه باجبار و ایشان
بجهت فرط عناد و جحود و استکبار نظر در آیات تو نمیکنند و تامل در آن نمینمایند و بر وجه اقتراح از تو آیات میطلبند نه بقصد اهتدا پس حکمت الهی چنان تقاضا
میکند که اظهار در وادی خذلان کذاشته نظر لطف از ایشان بردارد فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ پس مباش از نادانان بآنکه ایمان اجباری منافی حکمت و مصلحت آ
إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ جز این نیست که اجابت میکنند دعوت ترا آنانکه يَسْمَعُونَ می شنوند بسمع قبول و بر وجه فهم و تامل در آن میکنند وَالْمَوْتَىٰ
يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ و مردگان را برانگیزاند خدا از قبر آنگاه بدانند دین حق را و بآن بگروند و آن دانستن و گرویدن سود نکند ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ پس بسوی جزای
الهی باز گردانیده شوند خلاصه معنی آنستکه اجابت دعوت تو نمیکنند مگر مومنی که سامع حق باشد و بر وجه تامل و تفکر در آن بگرود و اما کافر بمنزله میت آ
و اجابت دعوت تو نکنند تا آنکه حق تعالی او را در قیامت مبعوث سازد وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ و گفتند رؤسای قریش چرا فرو فرستاده نمی شود بر محمد آيَةٌ مِنْ
رَبِّهِ آیتی از پروردگار او یعنی معجزه که از او میطلبیم چون ید بیضا و عصای موسی و ناقه ثمود و احیای موتی و امثال آن و چون از روی عناد و لجاج نه بر وجه اهتدا
آیات را اقتراح میکردند و اینجهت در جواب ایشان فرموده که قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً بگو بدرستیکه خدای قادر است برانکه فرو فرستد آیتی از آیتهای
مقترح وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ولیکن بیشتر ایشان نمیدانند که حق تعالی قادر است بر انزال آن و حکم او چنان قرار گرفته که هرگاه معجزه طلبند حق سبحانه
و تعالی او را ظاهر کرداند و مقترحان ایمان نیاورند عذاب استیصال بر ایشان فرود آید چون قوم ثمود و اصحاب مائده و از اینجهت آیات مقترحه بایشان نمی نماید و بعد
از بیان قدرت و کرنه بر حکمت خود میکند بقوله وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ و نیست هیچ جنبنده در زمین از حیوانات وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ و نه هیچ
پرنده که در هوا میپرد بدو بال خود بر وجه سرعت إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مگر ایشان کروهانی اند مثل شما یعنی همچو شما محفوظ الاحوال و مقدر الارزاق و
الآجال اند و نظیر شما اند از حیثیت حیات و ممات و در کودکی و نوشیدن و توالد و تناسل و در دلالت بر وجود صانعی که مدبر و قادر عالم و حی است بقوله مَا
فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ فرو نکذاشتیم در لوح محفوظ مِنْ شَيْءٍ از هیچ چیزی را بلکه آن مشتملست بر جلایل و دقایق امور علوی و سفلی و نه هیچ حیوانی و جمادی
در آن فرو کذاشت نشده و اکثر مفسران برانند که مراد بکتاب قرانست چه آن متضمن هر چیزیست که محتاج الیه امر دین است مفصلا یا مجملا از بیان حلال و حرام
و قصص و امثال و مواعظ و اخبار اینچه مجمل است بیانش بتفصیل رسول باز گذاشتیم ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ پس همه امم بسوی پروردگار خود حشر کرده خواهند
شد تا مطیعان را ثواب دهد و عاصیانرا عقاب کند و مکلفان را بر آلام عوض دهد وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و آنانکه بدروغ داشتند آیتهای ما را که قران
است با سایر دلایل و اضح صُمٌّ کرانند از شنودن دلایل وحدانیت و ربوبیت وَبُكْمٌ و گنگانند از گفتن سخن حق فِي الظُّلُمَاتِ افتاده اند در تاریکیهای کفر
که هیچ وجه راه بحق نمیبرند و در ظلمت جهل و ظلمت عناد و ظلمت تقلید کرفتارند مَنْ يَشَإِ اللَّهُ يُضْلِلْهُ هر که را خواهد خدای خذلان کند و او را در ضلالت
بکذارد و نظر لطف و توفیق از وی باز گیرد بجهت فرط عناد و جحود با آنکه عارف باشد بحق یعنی حکم کند بضلالت او یا علامت ضلالت بر وی بکند تا فرشتگان بر او
لعنت کنند و دشمن گیرند وَمَنْ يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ کردانداو را براه راست بر وجه لطف و توفیق قُلْ بگو ای محمد با کفار أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ
اللَّهِ که چه می بینید شما اگر بیاید بشما عذاب خدا چنانکه بکافران گذشته آمد مانند عاد و ثمود أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ یا بیاید بشما روز رستخیز مراد هول و عذاب
و عقاب آخرت است أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ آیا غیر خدای را خوانید تا آن عذاب را از شما بردارد إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راست گویان که بتان خدایند
پس بخوانید غیر او را بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ بلکه او را خوانید و تضرع بدرگاه او نمایید و غیر او را نمیخوانید برای رفع عذاب
فَيَكْشِفُ پس بر طرف کند از شما در دنیا مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ آنچه او را میخوانید بکشف آن إِنْ شَاءَ اگر خواهد و حکمت و مصلحت مقتضی کشف او باشد وَ

تنسون

تنسون ما تشرکون و فراموش کنند در وقت دعا و دست باز دارند از بتان که شریک ساخته اید با او یعنی الهه خود را بگذارید و در دفع عذاب متوجه او شوید و
لقد ارسلنا الی امم من قبلک و بدرستیکه فرستادیم رسولان را بامتان ایشان پیش از تو و تکذیب ایشان کرده نگرویده اند فاخذناهم بالباساء و
الضراء و پس بگرفتیم ایشان را بسختی و تنگی و درویشی و قحطی و بانهای بیماری لعلهم یتضرعون تا شاید ایشان زاری کنند و از شرک اعراض کنند و دست نیاز
در توبه و استغفار زنند فلولا اذ جاءهم باسنا پس چرا وقتیکه آمد بایشان عذاب ما تضرعوا زاری نکردند و تضرع بدرگاه ما نیاوردند تا بلا را
از ایشان دفع بگردانیم ولکن قست قلوبهم و لیکن سخت شده بود دلهای ایشان و زین لهم الشیطان و آراسته بود برای ایشان ابلیس ما کانوا
یعملون آنچه بودند که بعمل می آوردند از شرک و عصیان فلما نسوا ما ذکروا به پس آنهنگام که فراموش کردند کافران آنچه پند داده شده بودند بان از
باساء و ضراء و از سر عناد از آن پند نگرفتند فتحنا علیهم ابواب کل شیء بگشادیم بر ایشان درهای همه چیزها از انواع نعمت و راحت یعنی چون بلا و محنت
پند پذیر نشدند باسانی و وسعت معیشت نیز امتحان کردیم حتی اذا فرحوا بما اوتوا تا وقتیکه بسیار شاد شدند بآنچه داده شدند از انواع نعم و دل
در آن بستند و بلذات آن مشغول شده از منعم باز ماندند و بمراسم شکر گذاری آن نپرداختند اخذناهم بغتة بگرفتیم ایشان را ناگهان فاذا هم
مبلسون پس آنگاه ایشان بعد از معاینه دیدن عذاب بسیار حسرت خورندگان بودند و پشیمانان فقطع دابر القوم الذین ظلموا پس بریده شد
آخر گروهی که ستم کردند بر خود بوجهیکه یکی از ایشان باقی نماند و الحمد لله رب العالمین و شکر و سپاس مر خدای راست که پروردگار عالمیانست
بر هلاک ظالمان و مشرکان و چون هلاک ظالم سبب خلاصی مردمانست از ستم و بیداد ایشان آن نعمتی بزرگ و غنیمتی بسیار است پس هلاک کننده ایشان
سزاوار حمد و ثنا باشد فضیل بن عیاض از ابی عبدالله ع نقل کرده که آنحضرت فرمود که هر که بقای ظالمان را دوست دارد پس دوستی با اهل عصیان کرده و حال
آنکه حق تعالی ذات خود را حمد کرده بر اهلاک ظالمان و فرموده فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین قل ارایتم ان اخذ الله سمعکم و ابصارکم
بگو ای محمد که بینید اگر بگیرد خدای شنوائی شما را تا کر شوید و بینائی شما را تا کور گردید و ختم علی قلوبکم و مهر نهد بر دلهای شما تا فهم و درک ننمائید من اله
غیر الله کدام خدای است غیر الله که بفضل خود و کرم خود یاتیکم به بیاورد بشما آنچه را که گرفته است انظر کیف نصرف الآیات بنگر که ما چگونه بی
گردانیم آیتها را از اسلوبی باسلوبی یعنی گاهی در ترهیب گاهی در ترغیب سخن گوئیم و وقتی در تذکیر و تنبیه گاهی از جهة مقدمات عقلیه ثم هم یصدفون
پس کافران اعراض کنند از آن و حق را انقیاد نکنند از غایت لجاج و عناد و جحود قل ارایتکم بگو ای محمد که چه می بینید ای کافران و چه میگوئید ان اتیکم عذاب
الله بیاید بشما عذاب خدای در دنیا بغتة ناگهان بی مقدمه که شما را بآن تنبیه کنند او جهرة یا آشکارا که علامة حلول آن ظاهر گردد هل یهلک الا
القوم الظالمون هلاک نشوند بدان عذاب مگر گروهی که بجهة رسوخ شرک ستمکارند بر نفس خود و ما نرسل المرسلین و ما نفرستادیم پیغمبران را الا
مبشرین مگر در حالتیکه مژده دهندگان بودند اهل ایمان را به بهشت و منذرین و بیم کنندگان کافران را بدوزخ فمن آمن و اصلح پس هر که ایمان آورد
و اصلاح کار خود کند بتقوی و طاعة فلا خوف علیهم پس ترسی نیست ایشان را از عذاب و لا هم یحزنون و نه ایشان اندوهگین شوند از فوت ثواب
والذین کذبوا بآیاتنا یمسهم العذاب بما کانوا یفسقون و آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را برسد ایشان را عذاب بسبب آنکه بودند که بیرون
میرفتند از دایره ایمان و طاعة بعد از آن در جواب مقترحات آیات میفرماید که قل بگو ای محمد ایشان را لا اقول لکم عندی خزائن الله نمیگویم شما را
نزد من است خزانهای مقدورات و ارزاق خدا تا هرچه طلبید بشما بنمایم و لا اعلم الغیب و نمیدانم غیب را مادام که وحی بمن نیاید تا هرچه پرسید جواب
گویم و لا اقول لکم انی ملک و نمیگویم شما را که از جنس فرشته ام تا هرچه فرشتگان برآن قدرت دارند من نیز آن بکنم بلکه من هم چون شما ام در بشریت
ان اتبع الا ما یوحی الی پیروی نمیکنم مگر آنچیزی را که وحی کرده می شود از احکام حلال و حرام بمن قل بگو ای محمد از روی تمثیل هل یستوی الاعمی
والبصیر آیا یکسان باشند نابینا و بینا یعنی بی راه باشد گمراه با راه یافته و جاهل با عالم افلا تتفکرون آیا پس هیچ اندیشه در این باب نمیکنید یعنی تامل
تامل کنید در این تا ممیز شوید و از عناد برگردید و انذر به الذین یخافون و بیم کن بآنچه بتو وحی کرده می شود آنان را که بجهة تقصیر در عمل و کثرت
زلل میترسند ان یحشروا الی ربهم آنکه حشر کرده شوند بسوی جزای پروردگار خود تخصیص ترسنده بانذار همه را عام است جهة آنستکه دل پند پذیر و گوش
نصیحت شنو ترسندگانراست لیس لهم من دونه ولی نیست مر این ترسندگان را بجز از خدای دوستی که متولی امور ایشان باشد در دارین و لا شفیع و نه شفاعت
کننده که ایشان را از عذاب برهاند برای اهل خوف را بیم کن لعلهم یتقون تا شاید که بپرهیزند و روایت اند که صنادید قریش با حضرت رسالت ص
گفتند که میخواهیم در مجلس تو در آئیم و لیکن اینانند و غلامان چون ابن مسعود و بلال و مقداد و عمار و صهیب و سلمان و خباب و غیر ایشان از مساکین و ضعفا باشند اگر آن
بندگان و مفلسان را از مجلس خود دور کنی ما با تو نشست و برخواست کنیم و سخنان در باب دین و قرآن گوئیم و بشنویم چه ما را عار می آید که با مسکینان بنشینیم
و غرض ایشان از گفتار آن بود که جماعه از مجلس آنحضرت دور گردند و ایشان بسخن خود وفا نکرده او نکردند تا آنحضرت تنها ماند این در باره
ایشان نازل شد که و لا تطرد الذین یدعون ربهم و مران از مجلس خود آنان را که میخوانند پروردگار خود را و یاد میکنند بالغداة والعشی
در بامداد و شبانگاه مراد دوام ذکر است یعنی شب و روز در یاد خدا اند و از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که مراد آنستکه قرآن میخوانند در هر طرف
روز یریدون وجهه میخواهند بدان ذکر و دعا جهة رضای الهی و طریقه اخلاص ورز ما علیک من حسابهم من شیء نیست بر تو از حساب ایمان
و اعمال ایشان چیزی و ما من حسابک علیهم من شیء و نیست از حساب ایمان و عمل تو بر ایشان چیزی فتطردهم تا برانی ایشان را از نزد خود یعنی
چون بر تو حساب ایمان ایشان نیست و مکلف نیستی که بر باطن احوال ایشان آگاه شوی پس شاید که ایمان ایشان نزد خدای اعظم از ایمان کسی باشد که طرد ایشان

کمی بجهت سؤال ایشان بر تصدیق ایمان و درون ایشان پس اگر مؤمنان را از نزد خود براني بجهت طمع در ایمان ایشان فتکون من الظالمین پس باشی از ستمکاران این غایت مبالغت
در نهی از طرد مؤمنانست اگرچه قصد حضرت در تقدیم رؤسا و اغنیای قریش بر ضعفا و فقرا قصد ایمان درون ایشان بود نه اهانت فقرا اما چون حق تعالی میدانست که
ایشان هرگز ایمان نیارند و مدعای ایشان از این قول مکر و خدیعت بود با حضرت از اینجهت رسول خود را اعلام کرد و نگذاشت که از مکر ایشان فریب خورد
وکذلک و همچنانکه آزموده ایم فقرا را با اغنیا همچنین فتنا بعضهم ببعض آزموده ایم بعضی از اشراف را به بعضی از ضعفا در امور دین و مقدم
گردانیدیم این ضعفا را بر اقویای عرب به منقبت ایمان یعنی امتحان و ابتلا کردیم اشراف و توانگران را بآنکه عوض مال و جاه ایشان در دنیا پایه قرب مجالست رسول
دادیم لیقولوا اهؤلاء تا گویند بزرگان آیا این گروه که بنعمت ایمان و احسان با توفیق هدایت منّ الله علیهم منت نهاده خدا بر ایشان من بیننا از میان
ما و حال آنکه ما اکابر و رؤسائیم و ایشان مساکین و ضعفا و چون بر وجه انکار این را گفتند حق تعالی در جواب ایشان فرمود که الیس الله باعلم بالشاکرین
آیا نیست خدا داناتر یعنی البته داناتر است بکسیکه ایمان از او واقع شود و بر توفیق آن شکر گوید و کسیکه ایمان نیاورد و کفران کند پس اول را توفیق دهد و دوم
را در خذلان بگذارد و ابو سعید خدری روایت کند که با جمعی ضعفای مهاجر در مسجد نشسته بودیم و از برهنگی چنان بودیم که بعضی از ما جامه بر بعضی میپوشید و
یکی از ما قرآن میخواند و ما استماع آن میکردیم رسول صلعم نزد ما آمد و سلام کرد و گفت چه کار میکردید گفتیم یا رسول الله یکی از ما قرآن میخواند و ما استماع آن میکنیم فرمود الحمد لله
که از امت من جمعی پدید آمدند که من مامور شدم که با ایشان بنشینم و در سختی و شداید با ایشان شریک شوم پس در میان ما بنشست و در نشستن با ما برابری کرد و زانوهای
خود را برابر زانوهای ما نهاد و بعد از آن فرمود که حلقه شوید ما چنان کردیم پس در ما نگاه کرد و گفت بشارت باد شما را ای درویشان مهاجر که پیش از توانگران
به بهشت در آیید به نیم روز که مقدار آن پانصد سال باشد بعد از آن پیغمبر خود را بتعظیم مؤمنان امر میفرماید واذا جاءک الذین یؤمنون بآیاتنا و چون
بیایند بتو آنانکه ایمان دارند بآیتهای ما فقل سلام علیکم پس بگو که سلام بر شما باد مرویست که بعد از نزول این آیه درویشان صحابه که مذکور شدند چون بخدمت
حضرت رسالت صلعم آمدندی آنحضرت بر ایشان سبقت فرمودی بسلام و نگذاشتی که ایشان پیشدستی کنند بر او بسلام از بعضی علمای تفسیر مرویست که قومی بخدمت
سید کائنات صلعم آمده گفتند یا رسول الله گناهان بزرگ از ما صادر شده تدبیر این عذر و چاره استغفار آن بر چه وجه کنیم آنحضرت بجواب ایشان ملتفت نشد و
ایشان نا امید از عتبه نبوت باز گشتند فی الحال این آیه نازل شد که چون مؤمنان گناهکار بوحدانیت من و رسالت تو و حقیت قرآن گرویده اند نزد تو آیند بر ایشان سلام
کن که متضمن بشارت بسلامتی است و بنای رحمت عقبی و بگو بعد از سلام کتب ربکم علی نفسه الرحمة نوشته است پروردگار شما بر ذات بزرگوار خود بخشش
و بخشایش و آن اینست انه من عمل منکم سوءا بجهالة هر که بکند از شما کاری بد در حالتیکه نادان باشد بحقیقت آن چه در پی آنست از انواع مضار که عقوبت
دنیویست و اخرویه ثم تاب من بعده پس توبه کند بعد از این عمل واصلح و بصلاح آرد کار خود را بآنکه عزم کند بر عدم عود بآن گناه فانه غفور
رحیم پس مراد آنستکه خدای آمرزنده است تایبان را رحیم مهربان بر ایشان وکذلک و همچنانکه تبیین کردیم در این سوره دلایل توحید و نبوت و رسالت را همچنین
نفصل الآیات تفصیل میکنیم آیات قرآن را در وصف مطیعان و عاصیان تا دلالت حق ظاهر شود و جزای عاصیان لازم شود و اهل ایمان بآن انتفاع نمایند و
لتستبین سبیل المجرمین و تا روشن گردد راه گناهکاران یعنی حق از باطل امتیاز یابد قل انی نهیت ان اعبد الذین تدعون من دون الله
بگو ای محمد بمشرکان که مرا نهی کرده اند از آنکه پرستم آنان را که شما میخوانید یعنی میپرستید بجز خدا یعنی بتان را که در روی شما است که من پرستش ایشان نمایم قل
لا اتبع اهواءکم بگو پیروی نمیکنم آرزوهای شما را قد ضللت اذا بدرستیکه گمراه شوم آنهنگام که متابعت هوا و آرزوهای نفس خبیث خسیس شما
کنم وما انا من المهتدین و نباشم من از جمله راه یافتگان قل انی علی بینة بگو بدرستیکه من بر حجتی و برهانی و دلیلی واضح و روشنم من ربی از نزد
پروردگار من و آن قرآنست و وحی و بینه و حجت عقلیه مرویست که نضر بن الحارث و رؤسای قریش گفتند ای محمد تا چند ما را از عذاب الهی تخویف و تهدید نمائی هر چه
از عقوبت میتوانی و آن در دست تست برای ما بیار تا بیش از این ما را مترسان که ما از تهدید و وعید تو نمی ترسیم حق تعالی فرمود که یا محمد با ایشان بگو که من بر دلیلی روشنم
از نزد پروردگار کریم خود وکذبتم به و شما تکذیب میکنید آن دلیل را نیست نزدیک من ما تستعجلون به ان الحکم الا لله آنچه
شما بشتاب میطلبید نیست حکم در تعجیل و تاخیر عذاب مگر خدای را یقص الحق پیروی میکند خدای حق را در سخن راست یعنی حکم او تابع حق است و از آن در نمی
گذرد و هو خیر الفاصلین و او بهترین حکم کنندگانست بنابر آنکه فرق میان حق و باطل کند و جزای صالح و طالح بدهد قل لو ان عندی بگو ای محمد اگر چنانکه
در تحت تصرف من و بر دست قدرت و حکم من بودی ما تستعجلون به آنچه شما بدان شتاب میکنید از عذاب و عقاب و اهوال و نکال داده بودی لقضی الامر بینی
وبینکم هر آینه گذارده شدی کار در میان من و میان شما و هلاک کرده بودمی بتعجیل بجهت فرط خشم من بر شما برای رضای پروردگار خود والله اعلم بالظالمین
و خدای تعالی داناتر است به ستمکاران و وقت عذاب کردن ایشان بر وجه حکمت و مصلحت و اراده وعنده مفاتح الغیب و نزدیک او است خزانهای غیب یعنی
آنچه پوشیده است از خلق چون ثواب و عقاب و انقضای آجال و خواتیم اعمال و غیر آن لا یعلمها الا هو نمیداند آنرا کسی مگر او یعنی عالم است باوقات آن و آنچه
در ضمن تعجیل و تاخیر آنست از وجوه حکم و مصالح پس اظهار میفرماید بر وجهیکه حکمت مقتضی آنست ویعلم ما فی البر و میداند آنچه در بیابانست از نباتات و
ثمرات و حیوانات و غیر آن والبحر و آنچه در دریاست از جواهر و جانوران آبی وما تسقط من ورقة الا یعلمها و نیفتد هیچ برگی از هیچ درختی مگر میداند
خدای تعالی آنرا عالم است بآنکه چند برگ از درخت افتاده و چند برگ در درخت باقی مانده و آن برگ تا بر زمین آمدن چند نوبت بر پشت و رو منقلب گشته در هوا
طواف نموده تا در ماینکه بر زمین رسیده ولا حبة و نیفتد هیچ دانه فی ظلمات الارض در تاریکیهای زمین مراد تخمی است که بر زمین افتد ولا رطب
ولا یابس و نه تری و نه خشکی و نه بری و نه بحری نیست در روی زمین و در زیر زمین الا فی کتاب مبین مگر آن ثابت است در کتاب روشن که عبارت از

علم او سبحانه است و یا مراد همان لوح محفوظ است که علم ما کان و ما یکون در آن ثابت است وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ و اوست خداوندی که متوفی می‌سازد یعنی بخواباند
شما را بِاللَّيْلِ در هنگام شب وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ و میداند آنچه کسب کنید بِالنَّهَارِ در روز ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ پس برانگیزاند شما را از خواب فِيهِ در روز لِيُقْضَىٰ
أَجَلٌ مُسَمًّى تا ادا کرده شود اجل نام برده یعنی اجل مقدر معین هر یک باخر رسد در دنیا که تا قدم در دروازه موت و فنا نهند ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ
پس بسوی اوست بازگشت شما ای مؤمنان و منافقان بعد از مرگ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ پس خبر کند شما را در قیامت بآنچه بوده‌اید که عمل میکرده‌اید یعنی جزا دهد
شما را برحسب کردار شما از اعمال خیر و شر وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ و اوست قاهر و قادر و غالب بر بالای بندگان خود وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً و میفرستد
بر شما فرشتگانی که نگاه بانانند مر اعمال شما را تا روز قیامت پس حکمت در فرستادن حفظه آنست که بنده از رسوائی روز رستخیز اندیشه نموده بارتکاب معاصی دلیری
نکند و بجهت صحبت ایشان بر دوام عملی بجا آورد که در وقت نامه خواندن خجلت زده و شرمنده نگردد و این محض لطف است و این فرشتگان مطلع‌اند بر احوال بندگان
حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تا آنکه بیاید یکی از شما را مرگ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا بگیرند جان او را فرشتگان ما یعنی ملک الموت و اعوان او که چهارده فرشته‌اند هفت
از ایشان فرشتگان رحمت‌اند و هفت ملائکه عذاب پس چون ملک الموت روح مؤمن قبض کند بفرشتگان رحمت سپارد و جان کافران بر دارد و بملائکه عذاب
دهد وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ و فرشتگان که قابض ارواح‌اند تقصیر نمیکنند و در قبض ارواح تاخیر نمی‌نمایند و در خبر از حضرت رسول صلعم روایتست که
در شب معراج چون مرا باسمان بردند فرشته دیدم بر کرسی نشسته بود ترش روی و دلتنگ همه فرشتگان که مرا دیدند در روی من خندیدند مگر او که او لوحی در
دست گرفته بود و در آن نگاه میکرد جبرئیل را پرسیدم که این کیست گفت ملک الموت است از آن وقت که خدای تعالی ویرا آفریده کسی او را خندان ندیده پس
حضرت فرمود که نزدیک او رفتم و گفتم او را چگونه قبض ارواح بندگان میکنی که یکی در مشرق است و یکی در مغرب و این لوح چیست و چه در او نوشته است گفت
این لوح مدار اجال خلقست که حق تعالی در شب قدر تا شب قدر دیگر آنها را که در آن سال اجل ایشان مقدر فرموده در آن ثبت نماید و بمن دهد و حق سبحانه و تعالی بنابر
من چنان نهاده که خوانی را پیش کسی نهاده باشند و هر چه که خواهد دست بآن رساند و آنچه خواهد بردارد و بخورد حاصل کلام که حفظه اعمال بندگان را در
نامه ثبت میکنند تا وقتیکه ملائکه موت قبض ارواح ایشان کنند بامر ملک جلیل ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ پس بازگردانیده شوند بعد از موت بحکم خدا بسوی آنکه
مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ خداوند ایشان است و متولی امور ایشان که درست گوی و راست کردار است که حکم نفرماید مگر بحق و هیچ کاری نکند مگر بر نهج صواب أَلَا لَهُ الْحُكْمُ
بدانید که مراو راست حکم در آن روز که هیچ حاکمی را در آن روز با وی مجال حکم کردن نباشد وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ و او شتاب کننده‌ترین حساب کنندگان
است در روایت صحیح وارد شده که حق تعالی بمقدار دوشیدن گوسفندی شمار همه مکلفان خواهد کرد و با وجود کثرت انس و جن و بسیاری عمل ایشان بر وجهی که حساب یکی
او را از حساب دیگری باز ندارد و از امیر المؤمنین علی علیه السلم سؤال کردند که چگونه حق تعالی حساب خلقان کند در یک ساعت و حال آنکه هیچکس او را نبیند فرمود
که همچنانکه روزی بمخلوقات میرساند و ایشان او را نمی‌بینند قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ بگو ای محمد از روی احتجاج کیست که میرهاند شما را مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ از
تاریکیهای بیابان و از ظلمات دریا مراد شدائد و اهوال بر و بحر است یعنی کیست که نجات دهد شما را از سختیها و بلاها و محنتهای بیابان و دریا تَدْعُونَهُ در
حالتیکه میخوانید نجات دهنده خود را و استعانت از او میجوئید بزاری و خواهید تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً زاری کنندگان باشید آشکارا و نهان یعنی در همه اوقات او را میخوانید
تا آن شدائد و اهوال را از شما دفع سازد و دور گرداند و دیگر آنکه میگوئید لَئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَٰذِهِ هر آینه اگر نجات دهد خدای تعالی ما را از این شدائد و محنتها
لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ هر آینه باشیم از شکر گویندگان بر نعمت نجات قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا بگو ای محمد خدا نجات میدهد شما را از ظلمات بر و بحر وَمِنْ كُلِّ
كَرْبٍ و از هر اندوه و غم که باشد ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ پس شما رجوع میکنید بشرک و بعهدی که کرده‌اید وفا نمیکنید قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ
بگو اوست توانا بر آنکه فرستد بر شما عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ عذابی از زبر شما چون طوفان که بر قوم نوح آمد و سنگ که بر قوم لوط و اصحاب فیل فرود آمد أَوْ مِنْ تَحْتِ
أَرْجُلِكُمْ و یا از زیر قدم شما چون آل فرعون که در آب غرق شدند و قارون که در زمین فرو رفت و از ابی عبد الله ع مرویست که مراد از عذاب فوق حکام ظالمند و
عذاب تحت بندگان و خدمتکاران بد معاش و این مقال از ابن عباس نیز مرویست أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا و یا در آمیزد شما را بهم گروه گروه هر گروهی بر سودائی
دارد و مذاهب و معانی بخلاف آن دیگر تا با مخالفت بجدال بر آیند و همه در هم افتند مراد آنست که بجهت فرط عناد و انکار شما را بنفس خود گذارد و طریق الطاف و توفیق
از شما مسدود سازد تا شیطان بر شما مستولی شده سنگ مخالفت در میان اندازد و در میان شما علم قتال و جدال بر افرازد وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ و بچشاند بعضی را
از شما بَأْسَ بَعْضٍ رنج و سختی بعضی مراد شمشیرهای خلافست که از غلاف بیرون کشیده و بر یکدیگر حمله آرید انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ بنگر که چگونه میگردانیم
آیتهای خود را بانواع متعدده از وعد و وعید لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ شاید ایشان بدانند جابر بن زید از پیغمبر ص روایت کرده که من از پروردگار خود درخواستم
که امت مرا بر امتهای دیگر مسلط نکند اجابت فرمود و از او درخواستم که همه امت مرا از علت جوع و قحطی هلاک نکند از این کرامت فرمود و از او درخواستم که جمیع امت مرا بر
ضلالت و گمراهی جمع نکند از این اجابت فرمود و باز از او درخواستم که مخالفت و باس در میان ایشان نیفکند مرا از آن منع کرد و فرمود از این گذار و در این باب خاموش
باش من بجبرئیل گفتم که همیشه مخالفت در میان امت من باشد و بعضی بباس بعضی هلاک شوند جبرئیل گفت آری همچنین خواهد بود الم أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا تا
بدو اینجا خواند و گفت البته فتنه عظیمه در میان امت تو واقع شود و همه بدان مبتلا گردند تا صادق از کاذب ممتاز گردد و بجهت این امتیاز بعد از انقطاع وحی
شمشیر مخالفت از نیام کشیده شود تا روز قیامت افتراق کلمه در میان ایشان واقع شود و از حضرت رسول صلعم منقولست که چون شمشیر در میان امت من نهاده شود برداشته
نشود تا روز قیامت وَكَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ و دروغ میدانند عذاب را فراز گروه تو که کفار قریش‌اند وَهُوَ الْحَقُّ و حال آنکه آن عذاب حق و صدقست در
وقوع یا کتاب قران درست و راستست و از نزد حق تعالی قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ بگو نیستم من بر شما نگهبانی که مهم شما را بمن گذاشته باشند تا شما را

بالجبار از تکذیب منع کنم یا بتعذیب جزا دهم چه بر من همین انذار است و وکیل و حفیظ او سبحانه است پس این آیه بآیة السیف منسوخ است لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ
هر خبری از وعد و وعید وقتی است که در آن وقت قرار یابد وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ و زود باشد که بدانید آن را در وقوع آن در دنیا و یا در آخرت در اخبار آمده
که خاصیت این آیه آن است که چون بر کاغذی نویسند و بر دندان کرم خورده نهند درد دندان را سود دارد و آورده اند که هرگاه مسلمانان با مشرکان نشستندی ایشان فی
الحال در تکذیب قرآن و استهزاء بآن مشغول شدندی حق تعالی این خبر داد که وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ و چون ببینی کسانی را که بتکذیب و استهزا يَخُوضُونَ فِي
آيَاتِنَا شروع میکنند و گفتگوی میکنند در آیتهای ما که قرآن است و بر آن طعن میکنند فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ پس اعراض کن از ایشان و منشین با ایشان حَتَّىٰ
يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ تا وقتیکه در آیند در سخن دیگری غیر قرآن وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ و اگر فراموش گرداند بر تو شیطان اعراض کردن را از
ایشان خطاب بحضرت است مراد امت اند چه انحضرت بجهة عصمت از این صفت مبرا است فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ پس منشین با
ایشان پس از یاد کردن تو سخن خدای را با گروه ستمکاران که وضع تکذیب کنند در موضع تصدیق این حکم در بدایة اسلام بود بعد از قوة مسلمانان با کافران
مجالست نموده در صدد منع و نهی ایشان می شدند و بر سبیل احتجاج با ایشان سخن میکردند و بعد از نزول این آیه اهل اسلام گفتند یا رسول الله ما را از طواف
خانه و نشستن در مسجد الحرام چاره نیست و کافران نیز پیوسته در مسجد اند و همواره سخریه میکنند با قرآن و اهل ایمان و ما نمیتوانیم که ترک مجلس ایشان کنیم و ایشان را
از آن منع نتوانیم کرد این آمد که وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِم و نیست بر آنانکه بپرهیزند از خوض کردن از شما و اهل خوض یعنی از جرایم و اثام ایشان مِّن
شَيْءٍ هر چیزی مراد آنستکه قبایح اعمال و اقوال آنانکه مؤمنان با ایشان مجالست می نمایند بر ایشان نیست بلکه وزر و وبال و حسبان با اهل خوض است وَ
لَٰكِن ذِكْرَىٰ ولیکن بر ایشان است که پند دهند ایشان را پند دادن نیک و مانع شوند از خوض و سایر قبایح و اگر نتوانند اظهار کراهت کنند از آن لَعَلَّهُمْ
يَتَّقُونَ شاید که بپرهیزند از این عمل بد و شرم دارند وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا و بگذار یعنی اعراض کن از آنانکه فرا گرفتند دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا دین خود را
ببازی و افسوس یعنی بنای دین خود را بلهو و بازی نهاده اند چه پرستیدن سنگ و چوب و تحریم بحایر و سوایب که هیچ نفعی بر آن مترتب نیست در دنیا و در عقبی
و یا فرا گرفتند دینی را که پیغمبر ایشان را بدان دعوت میکند سخریه و استهزا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و فریب داده است ایشان را زندگانی دنیا تا بدان
سبب انکار حشر و نشر میکنند وَذَكِّرْ بِهِ أَن تُبْسَلَ و پند ده ایشان را بقرآن بجهة ترس آنکه سپرده کرده نشود بهلاکه عقوبت یا در سوائی در دنیا و آخرت نَفْسٌ
بِمَا كَسَبَتْ نفسی هر کافری بسبب آنچه کرده است از بدیها لَيْسَ لَهَا مِن دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ و نیست مر آن نفس گرفتار شده را بجز از خدای
دوستی که مدد او تواند کرد و نه شفاعت کننده که او را از عذاب خلاصی تواند داد وَإِن تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ و اگر بحسب فرض فدا دهد آن نفس هر فدائی که باشد
تا خود را از عذاب باز خرد لَّا يُؤْخَذْ مِنْهَا فرا گرفته نشود از او عذاب أُولَٰئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا آن گروه آنکسانند که سپرده شده اند بعذاب بِمَا كَسَبُوا
بسبب آنچه کرده اند از قبایح افعال و آنچه معتقد اند از عقاید باطله لَهُمْ مر ایشان راست در دوزخ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ آشامیدنی از آب جوشیده
که درون ایشان را بسوزاند و عذابی درد آورنده که بیرون ایشان را بریان سازد بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ بجهة آنکه ایشان بودند که کافر می شدند در خبر است که اهل
دوزخ سالهای بسیار از گرسنگی فریاد کنند ایشان را طعامی بدهند از ضریع که نوعی از خار است که در گلوی ایشان گیر کند و چون آن را بخورند تشنگی بر ایشان
غالب گردد که سالهای بسیار از تشنگی فریاد کنند که شرابی بدست ایشان دهند که از غایت گرمی آن چون بنزدیک روی خود برند همه گوشت رویهای ایشان پاره
پاره شود فرو ریزد و نیز از روی احتجاج و الزام پیغمبر را باید که قُلْ بگو ای محمد بر وجه انکار أَنَدْعُو مِن دُونِ اللَّهِ آیا بپرستیم ما بجز از خدای یعنی غیر بپرستیم مَا لَا
يَنفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا آنچه سود نکند ما را اگر عبادت او کنیم و زیان نکند اگر او را فرو گذاریم وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا و باز گردانیده شویم بر پاشنهای خود یعنی مرتد شویم
و بکفر رجوع کنیم بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ پس از آنکه راه نموده است ما را خدا باسلام و از ظلمت کفر بنور ایمان رسانیده كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ
انهتام مانند کسی باشیم که او را برده باشند دیوان فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی در بیابان دور از راه راست حَيْرَانَ در حالتیکه سرگردان و گمراه باشد از طریق
مستقیم و راه صواب لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ مر او را باشد یارانی و رفیقانی که خوانند او را إِلَى الْهُدَى بسوی راه راست و هدایة نمایند او را بطریق مستقیم
و گویند او را ائْتِنَا بیا بجانب ما مراد آنستکه دیوان او را بطرف خود دعوت کنند و اصحاب او را از آن منع کنند و بطریق حق خوانند و او متردد باشد در رفتن و با
گشتن اگر اجابة شیاطین کند در ورطه هلاکه افتد و اگر سخن اصحاب شنود بسر منزل نجات رسد وجه تشبیه آنستکه هر که مرتد شد مانند کسی است که غولان و
دیوان فریبنده او را در بیابان دور و در بادیه خطرناک و موضع هلاکه برده باشند و رفیقان و کاروان که مؤمنانند او را براه راست خوانند اگر گردن
و خود را بکاروان رساند در زمره ایشان داخل شود و بمنزل مراد رسد اگر با دیوان بماند و دگر گونند قدم برد و بهلاکه ابدی برسد قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ بگو بدرستیکه
دین خدای یعنی دین اسلام هُوَ الْهُدَىٰ آنست دین درست و راست نه غیر آن دین که غیر آن ضلالت است وَأُمِرْنَا و فرموده اند ما را لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ
تا گردن نهیم و فرمان بریم پروردگار عالمیان را وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ تا بپای دارید نماز را وَاتَّقُوهُ و بترسید از خدای در همه احوال وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ
تُحْشَرُونَ و اوست خداوندیکه بسوی جزای او جمع کرده خواهید شد در روز قیامت وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و اوست آنکسیکه
بیافرید آسمانها و زمین را بِالْحَقِّ در حالتیکه قائلست بمحض حکمت وَيَوْمَ يَقُولُ و یاد کن روزی را که خدای گوید یعنی امر کند در روز قیامت بهر چه ایجاد آن
خواهد کرد كُن بباش فَيَكُونُ پس بباشد بی تأخیر و محشور شود قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ سخن او راست و درست و مر او راست پادشاهی بی منازعی و
متعی يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ در روزی که دمیده شود در صور عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ داننده غیب یعنی عالم ملکوت و شهادة که عالم ملکست
وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ و اوست خداوند حکیم در بعث و حشر خلایق دانا بآنکه کی برانگیزد و بر چه وجه حشر کند در خبر است که در حول آمه فرمود که در شب معراج

نیز

ما

بجو

شهادة

اسرافیل را دیدم در زیر عرش صوری در دهن گرفته بر شکل شاخ و از انجا هزار منفذ بود و چشم او در زیر عرش نگاشته بود جبرئیل را گفتم چند گاه است که این صور
در دهن دارد گفت از انوقت که حق تعالی عالم را افریده این صور را در دهن گرفته منتظر اینست که فرمان الهی در رسد در دمیدن ان تا تا جزء واقع نشود در مجمع
اورده که اسرافیل دو بار صور در دمد در نفخهٔ اول همه خلایق بمیرند و در دوم همه زنده شوند پس نفخهٔ اول برای انتهای دنیا باشد و دوم برای ابتدای اخرت
ابو سعید خدری از حضرت رسالت صلعم روایت کرده که فرموده چگونه بخوشحالی توان زیست و حال انکه صاحب صور صور در دهن گرفته و گوش و هوش فرا داشته
منتظر انکه مامور شود بدمیدن ان تا بلا تاخیر در دمد و بعد از بیان احتجاج بر کفار در عقب ان فرمود که چرا تصدیق دینی نمیکنید که کیش ابرهیم خلیل است و
همه شما بمنزلت قدر او مفتخرید و در رسانیدن نسب خود باو بر عالمیان افتخار مینمائید پس فرمود که وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِیْمُ و یاد کن برای اهل مکه قصهٔ ابرهیم را
که ایشان دعوی فرزندی او میکنند پس اولی انکه بدو اقتدا نمایند در توحید و قصهٔ او انست که گفت لِاَبِیْهِ اٰزَرَ مر پدر خود ازر را ابراهیم عم اوست چه
باجماع امامیه و دلائل عقلیه و نقلیه از ائمه علیهم السلام جمیع اباء انبیا تا بعهد ادم مؤمن اند و اطلاق اب بر عم در کلام عرب شایع است و اسم پدر او باتفاق
نسابین و اصحاب تاریخ تارخ است پس معنی انستکه ابرهیم علیه السلام مر عم خود را که ازر نام داشت و بت تراش و بت پرست بود گفت اَتَتَّخِذُ اَصْنَامًا
اٰلِهَةً ایا فرا میگیری بتان را که خود تراشیده بخدائی اِنِّیْ اَرٰىكَ وَقَوْمَكَ فِیْ ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ بدرستیکه من می بینم ترا و گروه ترا که تابع تو اند در گمراهی
هویدا در اثار امده که ازر بت میتراشید و بابرهیم میداد که ببازار بر و بفروش و در قیمتها بپای بت ریسمان بسته در بازار میکشید و میگفت که میخرد خدائی را
که نمی شنود و نمی بیند و هیچکس را نفع و ضرر نتواند رسانید پس بیاورد و در نزد ازر بینداختی و گفتی این را کسی نمیخرد و مردمان شکایت ابرهیم را باو میکردند
وی ابرهیم را سرزنش و ملامت کردی ابرهیم جواب دادی که شرم نداری که جمادی را که از او هیچ نفع و ضرر متصور نیست و شنیدن و دیدن از او مسلوب است پرستش
میکنید وَكَذٰلِكَ و همچنانکه ما ابرهیم را بینا گردانیدیم بر ضلالت و گمراهی قوم او همچنان نُرِیْۤ اِبْرٰهِیْمَ مَلَكُوْتَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ بنمودیم ابرهیم را
ربوبیت و پادشاهی و عجایب و بدایع اسمانها و زمینها از ذروهٔ عرش تا تحت الثری یعنی همه را بروی منکشف ساختیم تا استدلال کند بدان بر قدرت کاملهٔ
ما وَلِیَكُوْنَ مِنَ الْمُوْقِنِیْنَ تا باشد از بی گمانان در وحدانیت من ابو بصیر از ابی عبد الله ع روایت کرده که چون حق تعالی ملکوت سموات و ارض را
بابرهیم بنمود مردی را دید که زنا میکند بر او دعای بد کرد هلاک شد مرد دیگر را دید که باین عمل قبیح مشغول است او را نیز دعا کرد بمرد مرد سیم را چون بدید
که زنا میکند دعا کرد فوت شد باو خطاب امد که ای ابرهیم دعای تو مستجابست بر بندگان من دعا مکن که اگر من خواستمی که همه را بمیرانم بدعای ایشان را نمی
افریدم بدان که من خلقان از بهر سه صنف افریدم صنفی عبادت مرا میکنند و هیچ چیز را در ان شریک من نمیدانند و بجهت این مثوبات عظیمه نامزد ایشان کرده ام و صنف
دوم عبادت من و عبادت غیر من میکنند و صنف سیم عبادت غیر من میکنند و مرا در ان دخل نمیدانند اما از صلب ایشان جمعی بیرون ارم که همین عبادت مرا کنند علما
تواریخ نقل کرده که ابرهیم در روزگار نمرود بن کنعان متولد شد و مجمل این قصه انست که شبی نمرود در واقعه دید که کوکبی از افق انشهر طلوع کرد که از شعشعهٔ جمال ان نور
افتاب و نور ماه نابود گشت از غایت دهشت و فزع بیدار شد کاهنان و حکیمان مملکت تعبیر ان واقعه برانوجه کردند که درین سال ولادت مولودی خجسته طالع
از خلوت خانهٔ عدم بصحرای وجود قدم نهد که ملک تو و اهل مملکت تو در دست او باشد و هنوز این مولود در مستقر صلب مستودع است برحم نپیوسته نمرود بفرمود تا میان
زنان و مردان تفریق کردند و در ان سال بر هر ده زن یکی از ایشان موکل ساخته تا هر کودکی که در انسال بزاید اگر پسر باشد او را بکشند تارخ که یکی از محرمان و مقربان نمرود
بود شبی از زن خود که پنهان از مردمان نزد من ای زن پنهان از موکلان نزد تارخ امد با وی خلوت کرد حامله شد و چون قریب وضع حمل رسید از ترس نمرود از شهر
بیرون امده بغاری رفت که در حوالی ان شهر بود و در انجا ابرهیم ع متولد شد او را در خرقهٔ پیچید و هم انجا بگذاشت و در غار بسنگ استوار کرد و باز گشت و روز دیگر بغار
امد دید که ابرهیم انگشت خود را میمکید از یکی شیر و از یکی عسل بیرون می اید خوشحال شد بشهر رفت و هر روز یکبار امدی و او را دیدی و باز گشتی القصه چون ابرهیم ع
چون شیر رحمت از پستان الطاف الهی مینوشید بر وی چندان میبالید که کودک دیگر در ماهی در ماهی چندان بزرگ میشد که کودک دیگر در سالی چون پانزده ماه
شد با جوانان پانزده ساله برابر گشت و چون بان مرتبه رسید مادرش تارخ را از این قضیه مطلع ساخت تارخ بسیار خوشحال گشته گفت او را بخانه اور در غره
بخاطر خود راه مده مادر ابرهیم ابرهیم را از غار بیرون اورده نماز شام و در پای انغار گلهای اسب و شتر و رمهای گوسفند جمع شده بودند ابرهیم از مادر پرسید که اینها
چه چیز است مادر وی را خبر داد ابرهیم گفت لابد اینها را پروردگاری و روزی دهنده هست که افریننده و تربیت کنندهٔ اینها است و مردمان در زمان نمرود بعضی
ستاره و ماه و افتاب پرستیدندی و برخی بت پرست بودند و بعضی جمعی پرستش نمرود میکردند ابرهیم با مادر بجانب شهر روانشد فَلَمَّا جَنَّ عَلَیْهِ الَّیْلُ پس چون
در امد بر او شب تاریکی همه زمین را بپوشانید رَاٰ كَوْكَبًا دید ستاره درخشان زهره بود یا مشتری نزدیک بافق مغرب رسیده پس بدید بعضی را که ستاره پرست بودند
روی بان ستاره کرده سجده او کردند قَالَ هٰذَا رَبِّیْ گفت ابرهیم این است پروردگار من بر سبیل فرض و تخمین قوم خود و این مثل انست که شخصی بقول خصم قایل شود و
در اول کلام تابع او شود و بعد از اثبات بطلان بر او انکار او نماید تا حجت بر خصم لازم سازد و چنانکه یکی از مناظره اجسام کرده تقدیر کند که این قدیم است همچنانکه
مذهب خصم اوست و چون بواسطهٔ تغیر و تبدیل که از لوازم حدوث است اثبات حدوث نماید و خصم را بان ملزم سازد و حکم بحدوث ان نماید پس ابرهیم نیز
بر همچنین وجه گفت که این خدای من است فَلَمَّاۤ اَفَلَ پس هنگام که ان ستاره فرو رفت قَالَ لَاۤ اُحِبُّ الْاٰفِلِیْنَ گفت دوست ندارم فرو روندگان و فرود رفتگان
را چه جای انکه عبادت انها را کنم زیرا که زوال و انتقال پروردگار عالم روا نباشد چه انتقال مقتضی امکان و حدوث است و منافی الوهیت و قدیمی یکی که راه بر افتند
و ان شب چهاردهم ماه بود طبق سیمین ماه بر کنار خوان سبز فلک نمودار شد فَلَمَّا رَاَ الْقَمَرَ بَازِغًا پس چون دید ماه را بازغا در حالتیکه بر اینده بود در ابتدا نماینده
در طلوع و جمعی ماه پرستان پیش ان بسجده در افتادند قَالَ هٰذَا رَبِّیْ گفت این است پروردگار من بر طریقیکه مذکور شد فَلَمَّاۤ اَفَلَ پس انوقت که بغروب

ذرا

دید

در ولایت بابل

بود

دروی خاد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب میل کرد قال گفت ابرهیم لئن لم یهدنی ربی اگر راه ننماید مرا پروردگار من بمعرفت خود بر وجه لطف و توفیق لاکونن
من القوم الضالین هر اینه باشم از گروه گمراهان مراد وی ازین گفتار ارشاد قوم بود و تنبیه ایشان که قمر نیز متغیر الحال است صلاحیت الوهیت ندارد و هر که او را خدای گیرد
گمراهست و چون صبح طالع شد ناگاه سر زدن آفتاب از فلک سر بر آورده زمین را بغلبه نور خود منور کردانید و بهر جائی و بقعه تافت و بجرم از همه مهتر و بنور از همه
بهتر و بیشتر بود آفتاب پرستان بسجده او مشغول شدند ابرهیم بقصد احتجاج حجت بر ایشان گرفت و گفت که این بیشتر از نور ماهست و بجهة فرط نور خود بر همه انوار غالب شده
و با این نیز بتامل صادق در غور او نظر کنیم و به بینیم که او در رتبه الوهیت هست یا نه چنانکه زعم شماست بقوله فلما رای الشمس بازغة پس چون دید ابرهیم
آفتاب را برآینده و بنور خود جهان را تابنده قال هذا ربی گفت این کوکب پروردگار منست بحسب فرض و تقدیر همچنانکه زعم شماست هذا اکبر این کوکب
بزرگتر است در جرم و بیشتر است در روشنائی این کلام بر وجه اظهار شبهه خصم است فلما افلت پس چون دید نشان زوال و انتقال بر او ظاهر شد قال یا
قوم انی بریء مما تشرکون گفت ای گروه من بدرستیکه من بیزارم از انچه شما با نباز میگیرید با خدای از اشیای محدثه محتاجه بمحدث و موجد و بدانکه نمی
تواند بود که صدور این کلام از ابرهیم بر وجه نظر و استدلال بوده باشد چه حق تعالی ابرهیم را عارف خالق نکرده بود و با علم ضروری نداده بود تا احتیاج بنظر
و استدلال نداشته باشد پس اکتساب علم بطریق نظر او را ضروری بوده باشد پس مثل او مثل کسی باشد که بر وجه نظر بچیزی امری کند و چون در اول مقدمات
قیاس و خطائی باشد از ان عدول کند و حکم بخلاف ان کند تا حق بر او ظاهر شود و تفصیل و تبیین مبحث و شبهها که مخالفان درین باب دارند و جوابهای ان بر
وجه احسن که دافع ان شبهها است با اقوال مختلفه مفسرین و کشف قول حق از ان در منهج الصادقین بطریق دلپذیر مسطور است القصه چون ابرهیم از قوم خود
تبرا کرد و متوجه مبدع جمیع ممکنات شد فرمود انی وجهت وجهی بدرستیکه من متوجه ساختم روی خود را یعنی خالص کردانیدم دین خود را یا روی دل خود
را متوجه کردانیدم للذی فطر السموات و الارض مر انکسی را که از محض قدرت و قدرت محض بیافرید آسمانها را و زمین را حنیفا در حالتیکه میل کننده
ام از همه ادیان باطله و روآورنده ام بدین توحید و ما انا من المشرکین و نیستم من از شرک آرندگان این دلیل است بر وجوب تقدیم تبرا بر تولا و کلمه
طیبه لا اله الا الله نیز مصرحست باین معنی اول راه توحید را از خار و خاشاک پاک نمود تا سلطان الا الله بر وی درو آورد و بصدد دل بر مسند جان بنشیند
از پیش راه بی کن بتیغ لا اله تا جهان خالی شود سلطان الا الله را آورده اند که چون ابرهیم را بشهادت و به پایه تخت نمرود بردند و او مرکبی بود که بر منظر ابرهیم
او را بر تخت زرین نشسته و غلامان ماه منظر و کنیزان پری پیکر گرد تخت و صفها زده پرسید که این چه کس است که مرا بدین وی آورده اند گفتند خدای
همه است پرسید که این ملازمان بر حوالی تخت و چه کسانند گفتند از بندگان او اند ابرهیم تبسم فرمود و گفت چگونه است که این خداوند یکی از بندگان خوب تر آفریده
است بایستی او از ایشان خوبتر بودی حاصل که ابرهیم پیوسته خداوندان را و پرستندگان بتان را دشنام دادی قوم او با او مجادله میکردند همچنانکه حق تعالی
میفرماید و حاجه قومه و حجت جستند با او قوم او یعنی مخاصمه کردند قال اتحاجونی گفت بر وجه انکار که ایا محاجه و مخاصمه میکنید با من فی الله در وحدت
خدای و میخواهید که بر من غلبه کنید در دین و قد هدان و حال انکه راه نموده است خدای مرا بتوحید خود بر وجه لطف و توفیق ایشان او را تخویف کردند که با
معبودان ما استهزا میکنی ایشان بلاها بتو خواهند رسانید ابرهیم فرمود که و لا اخاف ما تشرکون به و نمی ترسم و باکی ندارم از انچه شریک می آورید بدان یعنی
در هیچ وقت از بتان شما اندیشه ندارم چه جماداند و بکسی ضرر نتوانند رسانید الا ان یشاء ربی شیئا مگر انچه خواهد پروردگار من چیزی را از مکاره که بجهة
ایشان بمن رسد یا با نوجه که حیوة و تمکین ضرر با ایشان دهد وسع ربی و رسیده است پروردگار من و احاطه کرده کل شیء علما همه چیزها را از روی دانش یعنی
علم او بهمه محیط شده پس دور نیست که در علم او باشد که بمن مکروهی رسد از جهت بتان افلا تتذکرون ایا یاد نمیکنید و پند نمیگیرید و متامل نمیشوید تا عاجز و قادر و
جاهل و عالم تمیز نمیکنید و کیف اخاف ما اشرکتم و چگونه بترسم از انچه شما با نباز گرفتید از جمادات و لا تخافون انکم اشرکتم بالله و نمی ترسید
از انکه شریک می آرید بخدای ما لم ینزل به علیکم سلطانا انچه را که نفرستاده است خدای بشریک کردن ان بر شما کتابی یا حجتی غالب چگونه ترسم از
معبودان شما که از ایشان نفع و ضرر متصور نیست و شما اولی اید که بترسید از خدای غالب قادر و قاهر که شریک می آرید باو بی برهان و حجتی بلکه بمحض تقلید فای
الفریقین احق بالامن پس کدام ازین دو گروه موحدان و مشرکان سزاوارترند بایمن بودن پس مرا جواب دهید ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید که سزاوار
ایمنی کدام است و بترسید الذین امنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم آنکسانیکه ایمان آوردند بوحدانیت خدای و نیامیختند ایمان خود را بشرک اولئک
لهم الامن و هم مهتدون آن گروه مر ایشان راست ایمنی از عذاب دوزخ و ایشانند راه یافتگان و تلک و همه انچه گذشت از احتجاج و استدلال ابرهیم بر
قوم حجتنا حجت و برهان ما بود که بر وجه خلقت آتیناها ابرهیم علی قومه دادیم ابرهیم را تا حجت گرفت بر این گروه خود نرفع درجات من نشاء بر می
داریم بپایهای بلند هر کرا خواهیم در علم و حکمت از مؤمن موحد مطیع بر حسب استعداد ایشان در ایمان و یقین همچو ابرهیم در اهل ایمان او بقدر استحقاق بمراتب عالی
و درجات رفیعه میرسانیم ان ربک حکیم بدرستیکه پروردگار تو خداوند حکمت است در برداشتن و فرو گذاشتن بندگان علیم دانا باستحقاق و استعداد هر کس
و وهبنا له اسحق و بخشیدیم مر ابرهیم را اسحق که پدر پیغمبران بنی اسرائیل است و یعقوب و نبیره او که یعقوب است کلا هدینا مر هر یک را از این دو را
نمودیم بمعرفت خود و باحکام شریعت بمحض لطف و توفیق و نوحا هدینا من قبل و راه نمودیم نوح را پیش از ابرهیم و من ذریته و از فرزندان داود
نوح یا ابرهیم داود را باز کرداند و لاد هود ابن یعقوب و سلیمن و سلیمان بن داود را و ایوب و ایوب بن عوض را و یوسف و یوسف
یعقوب را و موسی و هرون و موسی بن عمران و هرون برادر او هرون بن عمران را و کذلک و همچنانکه ابرهیم را پاداش دادیم برفعت درجات و ثبات در کرامات
و مجاهدت در راه معرفت نجزی المحسنین پاداش میدهیم نیکوکاران را از جهت استحقاق ایشان بنیل ثواب کرامات و زکریا و یحیی و دیگر راه نمودیم زکریا

ویحیی را که پسر زکریا است وَعِیسَی و عیسی مریم وَإِلْیَاسَ و الیاس را كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ همه این پیغمبران کاملانند در دین و صلاح و شایستگی تفصیل
انساب این پیغمبران که منتهی می شوند بنوح و ابرهیم علیهم السلام در منهج مذکور است در خبر است که روزی مامون با امام علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثناء
گفت یا ابن رسول الله در کتاب خدای این هست که دلالت کند بر آنکه تو فرزند رسول خدائی از صلب وی گفت آری غیر این مباهله است و غیر این قل تعالوا که متضمن ذریة
است و عیسی در آن مذکور است که از جانب دختر بابرهیم میرسد فرمود که حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم است گفت چگونه این دلالت بر مدعای من میکند
فرمود که چه میگوئی در این که اگر رسول خدا حاضر شود و دختر ترا بزنی از تو خواهد با و خواهی داد گفت چگونه ندهم و که باشد که این رغبت ندارد فرمود که
از من خواهد با و ندهم گفت چرا فرمود که اجماع است که فرزند خواه از دختر و خواه از پسر بر مرد حرام است دیگر آنکه اگر من زن خود را طلاق دهم پیغمبر نتواند که او را
نکاح کند گفت از کجا میگوئی فرمود که قوله تعالی وحلائل ابنائکم الذین من اصلابکم وَإِسْمَاعِيلَ و دیگر راه نمودیم اسمعیل را که پسر ابرهیم است وَالْيَسَعَ
والیسع که پسر اخطوب بن عجوز است وَيُونُسَ و یونس بن متی وَلُوطًا و لوط که پسر هاران بود و هرون برادر حضرت ابرهیم علیه السلام و علی جمیع الانبیاء و
المرسلین وَكُلاًّ فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ و همه این پیغمبران را فضیلت دادیم بنبوة بر عالمیان زمان ایشان وَمِنْ آبَائِهِمْ و فضیلت دادیم بعضی از پدران ایشان
و ذریاتهم وَإِخْوَانِهِمْ و بعضی از برادران ایشان چه بعضی از ایشان با پیغمبر بودند یا اوصیاء پیغمبران یا اولیا وَاجْتَبَيْنَاهُمْ و برگزیدیم پیغمبران را وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى
صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ و راه نمودیم ایشان را یعنی ثابت داشتیم ایشان را براه راست که دین حق است ذَلِكَ آن دینی که متدین بودند انبیای مذکوره بان هُدَى
اللّهِ دین خداست که مستلزم هدایت و ثواب است در دنیا و آخرة يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاء مِنْ عِبَادِهِ راه مینماید بان هر کرا میخواهد از بندگان خود از روی
لطف و توفیق وَلَوْ أَشْرَكُواْ و اگر این پیغمبران بحسب فرض شرک آورندی با وجود این همه فضل و کمال لَحَبِطَ عَنْهُم مَّا كَانُواْ يَعْمَلُونَ هر آینه باطل و نیست
شدی از ایشان آنچه بودند که میکردند یعنی ثوابی بر آن نمی یافتند چه صحت عمل تابع ایمانست پس هر گاه ایمان نباشد عمل صحیح نخواهد بود أُوْلَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ
الْكِتَابَ آن گروه انبیا آنانند که دادیم ایشان را کتاب وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ و حکمت و شریعت پیغمبری فَإِن يَكْفُرْ بِهَا پس اگر کافر شوند بکتاب و نبوة و حکمت و شریعت
هَؤُلاء این گروه قریش فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا پس بدرستیکه ما برگماشتیم برای ایمان بان قَوْمًا لَّيْسُواْ بِهَا بِكَافِرِينَ گروهی که از صدق تمام نیستند بدین
چیزها کافران مراد پیغمبران و تابعان ایشانند أُوْلَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللّهُ آن گروه انبیا آنانند که راه نمود خداست ایشان را بدین حق فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ پس
بطریقه ایشان اقتدا کن مراد آنچیزیست که متفق بودند از توحید و اصول دین نه فروع مختلفه یا اقتدا کن با ایشان در صبر بر اذیت قوم و صبر کن همچنانکه ایشان
صبر کردند یا در جمیع اخلاق حسنه و اطوار پسندیده تابع ایشان شو از جمله اینکه قُل بگو با کافران لاَّ أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا نمیخواهم از شما بر پیغام رسانیدن از خدای
مزدی چنانچه پیش از من هیچ پیغمبری از امت مزد دعوت نطلبیده إِنْ هُوَ إِلاَّ ذِكْرَى لِلْعَالَمِينَ و نیست این تبلیغ من مگر پندی مر عالمیان را که بسبب آن راه راست
یابند آورده اند که مالک بن صیف که سر حلقه احبار یهود بود بخدمت حضرت سید عالم صلعم آمد آنحضرت باوی گفت سوگند میدهم ترا بدان خدائی که توریة را برای موسی
نازل کرد آیا دیده که تو در توریة دیده که خدای بر دانشمند فربه دشمن میدارد گفت این چنین در توریة هست حضرت فرمود که آن عالم فربه توئی و خود پوست توئی و در غضب
شد گفت خدا هیچ کتابی بر هیچکس نازل نساخته است آمده وَمَا قَدَرُواْ اللّهَ حَقَّ قَدْرِهِ تعظیم نکردند جهودان خدای را چنانچه سزای تعظیم او بوده باشد و نشناختند
او را چنانچه حق شناخت او بود در رحمت و انعام بر بندگان که از جمله آن ارسال رسل و انزال کتب است إِذْ قَالُواْ مَا أَنزَلَ اللّهُ چون گفتند نفرستاده است خدای
عَلَى بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ بر هیچ آدمی هیچ چیز از وحی و احکام شرع یعنی انزال کتب و ارسال رسل نکرده قُلْ مَنْ أَنزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي بگو ای محمد کیست آنکه فرو فرستاده آن
کتاب را که جَاء بِهِ مُوسَى نُورًا آمد بان موسی در حالتیکه بود روشنائی دهنده و ظلمات کفر و جهل را زائل سازنده وَهُدًى لِّلنَّاسِ و راه نماینده
مر مردمان را تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ میگردانید آنرا صحیفها و طومارها و ورقهای پراکنده که تُبْدُونَهَا آشکارا میکنید آنچه میخواهید وَتُخْفُونَ كَثِيرًا و
پنهان میکنید بسیاری را از آن چون نعت مصطفی صلعم و آیات رجم و غیر آن وَعُلِّمْتُم مَّا لَمْ تَعْلَمُواْ آموخته شدید ای جهود آنچه ندانستید أَنتُمْ وَلاَ آبَاؤُكُمْ
نه شما و نه پدران شما از امر و نهی و حلال و حرام زیاده بر آنچه در توریة است و بر شما ملتبس بود بیان آن مراد احکام قرآنست قُلِ اللّهُ بگو ای محمد که خدای فرستاده است
آنرا که ندانستید ثُمَّ ذَرْهُمْ پس دست باز دار از جهود و بگذار ایشان را فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ در اباطیل و مزخرفات خود در حالتیکه بازی میکنند و باز ذوق
باطل خود مشغول می شوند چه بر تو غیر از تبلیغ و الزام حجت نیست وَهَذَا كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ و این قرآن کتابی است که فرستاده ایم آنرا مُبَارَكٌ با برکت بسیار فائده
و با برکت مُّصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ باور دارنده آنچه پیش از وی بوده از کتب چون توریة و انجیل یعنی موافق آن در توحید یا اصول دین یا گواهی دهنده
بر حقیقت آن پس قرآنرا فرستادیم برای برکات و خیرات کثیرة و تصدیق کتب متقدمه وَلِتُنذِرَ و برای آنکه بیم کند و حفص بتاء میخوانند یعنی برای آنکه بترسانی ای محمد
أُمَّ الْقُرَى اهل مکه را وَمَنْ حَوْلَهَا و هر که را که گرداگرد مکه است یعنی مجموع اهل مشرق و مغرب وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ و آنکسانی که ایمان آورده اند
بآخرت يُؤْمِنُونَ بِهِ ایمان می آرند بکتاب یا به پیغمبر چه تصدیق بآخرت موجب خوف عاقبتست و خوف باعث تدبر و تفکر در امر حق وَهُمْ عَلَى صَلاَتِهِمْ
يُحَافِظُونَ و ایشان که به پیغمبر یا بکتاب میگروند بر نمازها محافظت میکنند تخصیص صلوة بجهة آنست که ستون دینست و نشانه ایمان است آورده اند که
مسیلمه کذاب و اسود عنسی دعوی نبوت کردند و حضرت رسالت از دعوی دروغ ایشان غبار ملال بر صفحه خواطر بود حضرت عزت در باب ایشان و شرح طعنهای ایشان
فرموده که وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللّهِ كَذِبًا و کیست ستمکارتر از کسی که افترا کرد و بر بست بر خدای دروغی را و گفت که من پیغمبرم أَوْ قَالَ أُوْحِيَ
إِلَيَّ یا گفت که وحی کرده می شود بمن وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ و حال آنکه وحی کرده نشده است بدو چیزی مسیلمه اباطیل و مفتریات در هم می بست و میگفت
که این وحی است که بمن فرود آمده است و اسود عنسی نیز میگفت که شخصی بر من ظاهر می شود بر حمار نشسته و سخنان بمن القا میکند و مرد بیست که عبدالله بن سعد

ابی سرح قرشی کاتب رسول خدا بود چون وحی با نحضرت نازل شد وی بنوشتی و بجای غفور رحیم حکیم علیم منوشت و بموضع دیگر سمیع علیم منوشت چون این آیه فرود
آمد ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین تا بقوله ثم انشاناه خلقا آخر او را عجب آمد از تفصیل خلق آدمی بر زبانش جاری شد که فتبارک الله احسن الخالقین رسول
فرمود که بنویس این چنین بر من نازل شده وی بنوشت و در شک افتاد و با خود گفت که اگر محمد در اینکه میگوید وحی است صادق است پس بر من وحی کرده که بر او وحی آید بر من
نیز نازل می شود و اگر کاذب است پس مثل آنکه میگوید من هم میتوانم گفت آنگاه مرتد شد نزد اهل کتاب رفت و گفت محمد را معلوم کرده ام احوال او نزد خود چیزها را میگوید
و بر زبان میگوید که وحی است حق تعالی در باره او فرمود که ومن قال کیست ستمکارتر از کسیکه گفت سانزل مثل ما انزل الله زود باشد که نازل
کنم مانند آنچه خدای نازل کرده اند و عبدالله بن مسعود روایت کرده که عبدالله بن سعد آخر باسلام رجوع کرد و ایمان آورد و بعد از آن حق تعالی از عاقبت
کفار و اهل شرک خبر میدهد که ولو تری اذ الظالمون و اگر ببینی تو چون ستمکاران یعنی کافران باشند فی غمرات الموت در سکرات و شداید مرگ
والملائکة باسطوا ایدیهم و فرشتگان عذاب گسترانیده گان باشند دستهای خود را برای قبض روح ایشان و در ینابیع گفته که دستهای خود گشاده برای
عذاب ایشان و عمود آتشین بر ایشان زنند و گویند اخرجوا انفسکم بیرون آرید روحها خود را از جسد همچون متقاضی مسلط که از روی غلظت و عنف چیزی
طلبد الیوم تجزون امروز که وقت مردن شماست جزا داده خواهید شد عذاب الهون بعذاب خواری و شدت و سختی بتمام بما کنتم تقولون علی الله
غیر الحق بسبب آنکه بودید که میگفتید بر خدای چیزها که ناروا است چون دعوی ولد و شریک مر او را و دعوی نبوت بکذب وکنتم عن آیاته تستکبرون
و بودید که از آیتهای او گردن کشی میکردید و در آن تامل نکرده ایمان باو نیاوردید ولقد جئتمونا و بدرستیکه آمدید بجناب ما فرادی یعنی تنها تنها
منفرد نه مال با شما است و نه فرزند و نه خدم و حشم و نه یار و مددکار کما خلقناکم اول مرة بر هیاتی که آفریده بودیم شما را اول بار در رحم مادر سر و پا برهنه
و معری از همه چیز وترکتم ما خولناکم و بگذاشتید آنچه عطا داده بودیم شما را در دنیا یعنی آنچه بدان مینازیدید و بر دیگران بسبب آن تفاخر میکردید وراء
ظهورکم از پس پشت خود نه از پیش فرستادید و نه با خود داشتید پس سرزنش ایشان کنند وما نری معکم شفعاءکم و ما نمی بینیم با شما شفیعان شما را
الذین زعمتم انهم فیکم شرکاء آنانکه گمان میبردید بر وجه جهالت بدرستیکه ایشان در تربیت شما و استحقاق عبادت شما شریکان خدایند لقد تقطع
بینکم بدرستیکه بریده شد پیوند شما و پراکنده گشت جمعیت شما وضل عنکم ما کنتم تزعمون و گم شد از شما آنچه بود که گمان میبردید که بتان شفیعان
مانند و با آنکه بعث و نشور نخواهد بود و نیز جهة احتجاج میفرماید که ان الله فالق الحب بدرستیکه خدای شکافنده تخم زراعت است تا نبات از آن بروید
والنوی و شکافنده تخم اشجار است تا نهال از آن بر آید یخرج الحی بیرون می آورد زنده را یعنی نباتات و اشجار تر و تازه را که نشو و نما جوهره دارد من المیت
از مرده که تخم و دانه خشک است یا بیرون می آورد ولد را از نطفه و مرغ از بیضه و مومن از کافر و عاقل از جاهل ومخرج المیت و بیرون آرنده مرده است
یعنی چون تخم و نطفه و بیضه من الحی از زنده که نبات و آدمی و مرغ است ذلکم الله این زنده کننده و میراننده الله است که سزاوار عبادت است فانی تؤفکو
ن پس از کجا بر گردانیده می شوید از او بغیر او یعنی او را گذاشته بپرستش غیر او اشتغال مینمائید فالق الاصباح شکافنده عمود صبح است از ظلمت شب یعنی برنده
تاریکی شب و رانده روشنائی روز وجعل اللیل سکنا و گردانید شب را آرامگاه خلق تا از تعب حرکات روز بر آسایند والشمس والقمر حسبانا
و گردانید آفتاب و ماه را نشانهای اوقات بادوار مختلفه تا بدان حسابها سال و ماه و هفته معلوم شود و بدان سر رشته حسابها خود را نگاه دارند ذلک
این کار که سیر دادن شمس و قمر است بادوار مختلفه برای حساب معلوم تقدیر العزیز اندازه کردن خداوند غالب که حکم او بر همه جاریست العلیم دانا بتدبیر
مملکت خود و مصالح خلق وهو الذی جعل لکم النجوم و اوست خداوندی که بقدرت کامله خود بیافرید برای شما ستارگان را لتهتدوا بها فی
ظلمات البر تا راه یابید بسبب آن در تاریکیهای شب در بیابان والبحر و در دریا یعنی بضوء و طلوع و غروب و مواضع آن راهها را بشناسید قد فصلنا الایات
بدرستیکه روشن ساختیم نشانهای قدرت خود را لقوم یعلمون برای گروهی که بدانند نفع گرفتن خود را از آن و بر آن استدلال کنند بر وجود قادر حکیم و
رئوف و رحیم و بدانکه همچنانکه حق تعالی شمس و قمر و نجوم را سبب منافع دنیوی گردانید تا بندگان بوسیله آن بمقاصد و مطالب خود سلوک نمایند و گمراه نشوند
همچنان ضوء مصطفوی که مثابه نور شمس است در دین سبب هدایت بندگان گردانید تا از ظلمات کفر خلاصی یافته بنور معرفت او راه یابند و بعد از غروب آن ضوء
با فق مرآت نور مرتضوی که مانند نور قمر است از مطلع هدایت طالع ساخت تا بان راه یافته از ظلمت شک و نفاق برهند و نکته انا کالشمس و علی کالقمر اینجا ظهور
تمام دارد و بعد از آن ائمه هدی علیهم السلام را که مانند کواکب نیرند رهنمای بندگان ساخت تا متمسکان باینها از تاریکیهای شقاوت ابدی رسته
بسعادت دارین مستسعد گردند و حدیث مثل اهل بیتی کمثل النجوم دلالتی تمام دارد و از اینجاست که علی بن ابراهیم در تفسیر خود گفته که مراد بنجوم آل محمد اند

براین

وهو الذی انشاکم من نفس واحدة و اوست آنکه آفرید شما را از یک تن که آدم است فمستقر پس شما را است قرارگاهی و مستودع و جای ودیعتی
که مستقر رحم است یا مستودع صلب یا عکس و نزد بعضی مستقر قرار است و مستودع دنیا و حقیقت آنست که هر کجا که آدمی قرار ندارد مستودع است چون صلب و رحم و قبر و
مستقر محل قرار او که بهشت یا دوزخ است قد فصلنا الایات بدرستیکه بیان کردیم علامات قدرت بالغه و وحدانیت خود را لقوم یفقهون برای
گروهی که فهم کنند این را وهو الذی انزل من السماء ماء و اوست خداوندیکه فرو فرستاد از ابرها از جانب آسمان آب باران را فاخرجنا به نبات
کل شیء پس بیرون آوردیم بان آب رستنیهای همه چیزی یعنی هر صنفی از نبات فاخرجنا منه خضرا پس بیرون آوردیم از آن چیزی سبز یعنی گیاهی سبز که از تخم رسته
و بیخ و شاخ و برگی پیدا کرده باشد نخرج منه حبا متراکبا بیرون می آریم از آن گیاه سبز دانه بر یکدیگر گرد آمده و بر هم نشسته یعنی خوشه ومن النخل و بیرون
می آریم از نخل یعنی درختان خرما که حاصل می شود من طلعها از شکوفه و غنچه وی قنوان دانیة خوشهای بر یکدیگر نزدیک و یا بزمین نزدیک از بسیاری

بار

باد وجنات من اعناب بیرون می آوریم از آب بوستانها از انگور والزیتون والرمان و درخت زیتون و درخت انار مشتبها در حالتیکه باشند هر یک
مانند یکدیگر در برگ و در بوی وغیر متشابه و نه مانند یکدیگر در طعم چه بعضی در غایت ترش میباشد و بعضی شیرین و برخی ترش شیرین و با تشابه در عدم تشابه در
هیئت و قد و لون و طعم ست انظروا الی ثمره بنگرید بمیوه هر یک از این درختان اذا اثمر چون بیرون می آورند میوه خود را بغایت خورد کوچک و بی مزه و
ینعه و بنگرید در رسیدگی و بزرگی و پختگی آن که چگونه شکل و مزه و لذتی در او پدید می آید یعنی در میان هر دو حال تفکر کنید و ببینید که چگونه حق تعالی
بتدریج از آن حال اولی بحال ثانیه میرساند ان فی ذلکم لآیات لقوم یؤمنون بدرستیکه در اینها که ذکر کردیم هر آینه نشانها است بر وجود قادر حکیم
و وحدانیت او مر گروهی را که بگروند چه حدوث این اجناس مختلفه از اصل واحد و نقل آن از حالی بحالی نمیباشد مگر با احداث قادری که میداند تفاصیل از آن
احوال ممکنه آن که ضدی ندارد که معارض او شود وجعلوا لله شرکاء الجن و ساختند کافران برای خدا انباز از جنیان را یعنی ملائکه را شریکان خدا
کردانیدند پرستش ایشان را کردند و گفتند الملائکة بنات الله و تسمیه ایشان بجن بجهت آنستکه از نظر پوشیده اند همچنانکه جنیان و یا مراد شیاطین اند که اطاعت
ایشان نمودند همچنانکه اطاعت خدا باید نمود وخلقهم و حال آنکه میدانند که حق تعالی آفریده است ایشان را نه جن چه آن نیز مخلوق او ست و غیر خالق مثل خالق نباشد
و ایشان از غایت جهالت مخلوق را شریک خالق میگویند وخرقوا له و برهم میبافند و افترا میکنند برای او بنین وبنات پسران چون عزیر و عیسی و دختران
چون ملائکه بغیر علم بی آنکه علمی باشد ایشان را بحقیقت آنچه میگویند یعنی دلیلی بر آنچه عاندارند بلکه محض دعوی و تقلید است سبحانه وتعالی
عما یصفون پاک است خدای و برتر از آنچه وصف میکنند که او را فرزند و شریکی هست بدیع السموات والارض او ست که از نو پدید آورنده
است آسمانها و زمینها را و پدید آورنده آسمانها و زمینهاست یا او ست که بی نظیر و بی مثل است در آسمانها و زمینها انی یکون له ولد از کجا باشد
و چگونه بود مر او را فرزندی ولم تکن له صاحبة و حال آنکه نیست او را زنی که فرزند از او پدید آید و چگونه او را زن باشد که در زن و شوهر کفو
و جفتیت شرطست و او را کفو نیست و میان او و ما سوی مجانست نیست وخلق کل شیء و آفریده همه چیزها را و خالق را مانندی نیست بمخلوق وهو بکل
شیء علیم و او بهمه چیزها دانا است و غیر او در این ذات نیست پس او را مثل نباشد ذلکم اینکه باین صفتها موصوفست الله خداوند است که جامع جمیع صفات
کمالست ربکم پروردگار شماست لا اله الا هو هیچ معبودی بسزا نیست مگر او خالق کل شیء آفریننده همه چیزهاست فاعبدوه پس او را پرستید
که مستحق عبادت است نه غیر او وهو علی کل شیء وکیل و او با وجود این همه صفات بر همه چیزها نگهبانست و متولی امور بندگان پس توکل بر او کنید و همه
امور خود را بدو تفویض کنید نه بغیر او لا تدرکه الابصار در نمی یابد او را دیدها وهو یدرک الابصار و او در می یابد دیدها را یعنی در میابد
آنچه دیدها ادراک او میکنند از جواهر لطیفه مانند ابصار و یا در می یابد خدا و نه ابصار وهو اللطیف و اوست لطف کننده و نیکوکار با بندگان و یا رسنده
بدقایق اشیا الخبیر آگاه باسرار همه و دانا بمصالح و تدابیر بندگان و با فعال ایشان قد جاءکم بصائر بدرستیکه آمد بشما نشانهای روشن یعنی دلایل ظاهره
من ربکم از نزد پروردگار شما که وضوح آن بر وجهی است که گویا قوت باصره آنرا تواند دید فمن ابصر پس هر که ببیند حق را و تصدیق کند بان فلنفسه
پس آن برای نفس خود دیده و منفعت آن راجع با وست ومن عمی و هر که نابینا شود یعنی نه بیند دلایل واضحه را بجهت عدم تدبر و تفکر در آن و بسبب انکار
کرده فعلیها پس ضرر و بال آن بر او ست وما انا علیکم بحفیظ و نیستم من نگهبان که محافظه اعمال شما کنم و بر آن شما را جزا دهم چه بر من همین تبلیغ است
و بس و حق تعالی است که حافظ اعمال شماست و شما را بدان جزا خواهد داد وکذلک نصرف الآیات و مانند آنچه مذکور شد میگردانیم آیتهای قرآن را از
خوف برجا و از وعد بوعید و عزائم تا در معانی آن نظر کنند ولیقولوا درست و تا عاقبت آن باین بی انجامد که میگویند اهل مکه که تو خوانده
آنرا و تعلیم گرفته از دیگری ولنبینه و تا بیان کنیم قرآن را لقوم یعلمون برای گروهی که میدانند و حق از باطل ممتاز می سازند یعنی کفار از اهل تعلم
و درس میکنند و مؤمنان تصدیق بحقیقت آن میکنند کفار حضرت را بدین بازی خود میخواندند حق تعالی فرمود که واتبع ما اوحی الیک من
ربک پیروی آن کن که وحی کرده شد بتو از پروردگار تو یعنی متدین شو بطریقه توحید لا اله الا هو هیچ معبودی بسزا نیست مگر او جل جلاله واعرض
عن المشرکین و روی بگردان از شرک آرندگان و با قوال باطله ایشان التفات مکن ولو شاء الله و اگر خواستی خدای توحید و عدم اشراک ایشان را بر وجه
اجبار و اکراه ما اشرکوا هرگز شرک نیاوردندی لیکن این منافی تکلیفست چه تکلیف مستلزم اختیار است نه اجبار تا بندگان باختیار خود تابع حق شده ثواب
یابند و یا تابع کفر شده عقاب کشند وما جعلناک علیهم حفیظا و نگردانیدیم ترا ای محمد بر ایشان نگهبان وما انت علیهم بوکیل و نیستی تو بر ایشان
نگاهبان که با مور ایشان قیام نمائی یعنی کار ایشان بتو بازگذاشته نیست چه بر تو همین تبلیغ است نه اجبار نمودن ایشان بایمان آورده اند که چون آیه انکم
وما تعبدون من دون الله حصب جهنم نازل شد مشرکان قریش گفتند که ای محمد زبان از دشنام بتان کوتاه کن و اگر نه ما خدای ترا که بصفات کمال او
را یاد میکنی هجو میکنیم آیه آمد که ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله و دشنام مدهید آنان را که میپرستند بجز از خدای و قبایح ایشان را یاد مکنید
فیسبوا الله پس ایشان نیز در مقابله آن ناسزا گویند خدا را عدوا بغیر علم از روی ظلم و تجاوز از حق بیدانشی یعنی خدا را ناسزا گویند از روی
جهل و نادانی کذلک هم چنانکه بیاراستیم اعمال کفار را در نظر ایشان بر وجه تخلیه و خذلان زینا لکل امة عملهم بیاراستیم از برای هر گروهی کردار
ایشان را نیک و بد در نظر ایشان اگر عمل نیک است بر وجه توفیق و لطف و اگر بد است از روی خذلان تا از آن شیطان بر ایشان غلبه کرده اعمال بد را در نظر
ایشان بیاراسته و چون غلبه شیطان بواسطه تخلیه و خذلان او سبحانه است ایشان را از این جهت نسبت تزیین باو سبحانه واقع شده بر وجه مجاز و اگر نه حقیقت
فاعل تزیین اعمال قبیحه شیطانست و اگر نه لازم آید که حق سبحانه بندگان را بکفر و معصیت راغب ساخته باشد ثم الی ربهم مرجعهم پس بسوی جزای آفریدگار

ان

وچون

است

است باز کشت ایشان فَيُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشانرا در وقت مکافات عمل بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بانچه بودند که میکردند از خیر و شر آورده اند که اکابر قریش
با حضرت رسالت صلعم گفتند ای محمد تو خبر میدهی که موسی عصا بر سنگ زد و از ده چشمه آب از ان جاری شد و عیسی مرده را زنده کرد و صالح ناقه از سنگ بیرون
آورد از این نوع آیتی با بنما تا بتو ایمان آوریم حضرت فرمود که چه میخواهید گفتند میخواهیم که کوه صفا بدعای تو زر کردد حضرت فرمود اگر این معجزه ظاهر کرد تصدیق
خواهید کرد جمله بدین قول عهد کردند و بسوگندان غلاظ تاکید نمودند که اگر این معجزه بنمائی ما در موافقت اهل توحید با تو متابعت کنیم حضرت خواست که بدعا
مشغول شود جبرئیل ع امد و گفت که حق تعالی میفرماید که من بدعای تو این کوه را زر میکنم اما سنت و عادت من بر ان جاری شده که چون نامه از بنوت انبیا خود نشانی
خواهند و ان بظهور رسد اگر از عهده عهد بیرون نیایند عذاب استیصال بر ایشان فرستم اگر خواهی این معجزه ظاهر سازیم اما عذاب را در پی دارد و اگر خواهی بگذار
تا اگر چه خود ایمان نیارند ما از نسل ایشان ایمان آرند حضرت قسم دویم را اختیار نمود و این آیه در این باب است وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ و سوگند خوردند
بخدای سخت ترین سوگندان خود لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا اگر اید بدیشان نشانی از انچه طلب کنند هر اینه ایمان ارند بدان قُلْ بگو ای محمد إِنَّمَا
الْآيَاتُ جز این نیست که اگر این آیتها یعنی این نشانهای نبوت که معجزاتست عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای است و او بر اظهار انچه از ان خواهند قادر است وَمَا
يُشْعِرُكُمْ و چه دانا کردانید شما را ای مؤمنان أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ انکه این معجزات مقترح چون بیاید با ایشان و مشاهده کنند لَا يُؤْمِنُونَ نگروند بان یعنی
نمیدانید که ایشان ایمان نمی ارند وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ و کردانیدیم دلهای ایشانرا از تصدیق ان بر وجه خذلان وَأَبْصَارَهُمْ و دیدهای
ایشانرا از دیدن حق بر طریق تخلیه بعد از ظهور معجزات مقترح این بجهت ایمان نیارند در اخر كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ همچنانکه ایمان نیاوردند بانچه نازل بر شد
ایشان از ایات أَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار چون شق قمر و غیر ان بجهت فرط عناد و جحود وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ و کذاریم ایشانرا در پی راه خود شان
روند در حالتیکه سرکشته و راه بحق نبرند یعنی ایشانرا با عمل خود شان کذاریم و بقهر و جبر منع ایشان نکنیم از ان تا در ضلالت و طغیان سرکشته و متحیر مانند وَلَوْ
أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ و اگر چنانچه ما فرو فرستادیم بسوی ایشان یعنی کافران معاند فرشتگان را چنانکه مدعای ایشانست وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى
و سخن میگفتند با ایشان مردگان چنانکه اقتراح میکنند از تو وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ و جمع میکردیم و محشور میساختیم برای ایشان هر چیزی را از
امم سابقه قُبُلًا گروه گروه تا همه بر وحدانیت الهی و نبوة حضرت رسالت پناهی گواهی دادندی یا اگر جمیع معجزات که میطلبند با ایشان مینمودیم مَا كَانُوا
لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نمیبودند که ایمان اورند مگر انکه خدای خواستی که بر وجه قهر و جبر ایمان ارند وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ ولیکن بیشتر
کفار نمیدانند که اگر معجزات بدیشان نمایند بطوع و رغبت خود نگروند پس سوگندی که در این باب میخورند بر وجه جهل ایشانست وَكَذَلِكَ و همچنانکه
ترا ای محمد دشمنان هستند جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ کردانیدیم برای هر پیغمبری دشمنان که گردن کشان انس و جن اند مراد تخلیه
و تمکین اعداست یعنی همچنانکه تخلیه اعدای انبیای سابق کردیم و بجبر و قهر منع ایشان نکردیم همچنین تخلیه اعدای تو کردیم و تمکین ایشان دادیم و بطریق جبر و قهر منع
ایشان نکردیم چه الجا و اجبار منافی تکلیف است پس ما اختیار خیر و شر بدست ایشان کذاشتیم و ایشان اختیار شر کرده با انبیا علم دشمنی برافراشتند يُوحِي بَعْضُهُمْ
وسوسه میکنند بعضی از ایشان یعنی شیاطین جن إِلَى بَعْضٍ بسوی بعضی دیگر یعنی شیاطین انس که رؤسای کفارند زُخْرُفَ الْقَوْلِ سخنان بدروغ اراسته را که از حقیقت
نیست غُرُورًا بجهت فریب دادن وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ و اگر خواستی پروردگار تو ایمان ایشانرا بر وجه جبر و الجا مَا فَعَلُوهُ نمیکردند دشمنی با پیغمبران فَذَرْهُمْ
وَمَا يَفْتَرُونَ پس بگذار ایشان را با ان دروغها که بر می بافند و بان تابعان خود را گمراه می سازند وَلِتَصْغَى إِلَيْهِ و بجهت انکه میل کنند بان وسوسه
گمراه سازنده و سخنان بدروغ اراسته أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ دلهای کسانیکه ایمان ندارند باخرت وَلِيَرْضَوْهُ و بجهت انکه بپسندید
این سخن باطل را برای خود وَلِيَقْتَرِفُوا و بجهت انکه کسب کنند مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ انچه را که کسب کننده انند از گناهان أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكَمًا ایا غیر خدا را طلبم
در حالتیکه حکم کننده باشد میان من و شما و حق را از باطل جدا کرداند وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ و حال انکه اوست که فرو فرستاده است بسوی شما
قرانرا مُفَصَّلًا در حالتیکه بیان کرده شده است در او حق و باطل و ایمان و کفر وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ و انکسانیکه دادیم ایشانرا کتاب چون علمای
یهود و نصاری يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ میدانند که قران فرو فرستاده شده است مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ از پروردگار تو بدرستی و راستی بجهت موافقت قران بکتاب ایشان
با انکه میدانند که انحضرت ممارست کتب ایشان نکرده و با علمای ایشان اختلاط نکرده و چون ایشان علم بحقیقت ان دارند فَلَا
تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ پس مباش از شک کنندگان در انکه ایشان میدانند حقیقت قرانرا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ و تمام شد سخن پروردگار تو یعنی احکام و
اخبار و مواعید قران بنهایت کمال رسیده و حجت او در بنای توحید و نبوت بغایت انجامیده صِدْقًا از روی راستی در اخبار و مواعید وَعَدْلًا و بر وجه
عدالت در احکام لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ هیچکس نیست که تبدیل دهنده باشد مر اخبار و احکام او را چنانکه تبدیل دادند تورية را زیرا که حق تعالی محافظت قران
کرده از تبدیل همچنانکه فرموده وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و اوست شنوای گفتارها دانا باسرار همه پس همه را بر وفق عمل جزا دهد وَإِنْ تُطِعْ
أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ و اگر فرمان بری بیشتر کسانرا که در زمین اند یعنی کفار را بجهل و اتباع هوا يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ گمراه کردانند ترا از راهیکه بخدا
میرساند إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ پیروی نمیکنند مگر گمان خود را و ظن ایشان ان بود که پدران بر حق بودند و مظنه ایشان چنان بود که فکرهای
فاسده و خیالات باطله ایشان حقست وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ و نیستند ایشان الا که دروغ میگویند بر خدای در انچه نسبت باو میدهند از اتخاذ ولد و
عبادة اصنام با مید وسیله تقرب باو و غیر ان از تحلیل میته و تحریم بحیره و سائبه إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بدرستیکه پروردگار تو داناتر است مَنْ يَضِلُّ
عَنْ سَبِيلِهِ بانکسیکه گم می شود از راه خود و از طریقیکه فرموده شده است منحرف می شود وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ و داناتر است براه یافتگان یعنی او هر دو

فريق دانا تراست مرويست که کفار مردار ميخوردند و چون مسلمانان سرزنش ايشان کردند گفتند که اين سرزنش بر شما اولی است که آنچه خود ميکشيد ميخوريد و
آنچه خدای ميکشد نميخوريد اين آيه آمد که فكلوا مما ذكر اسم الله عليه پس بخوريد از آنچه ياد کرده شده باشد نام خدای بر ذبح آن ان كنتم بآياته
مؤمنين اگر هستيد بآيتهای او و سخنهای او در حلال و حرام کرده بدگمان وما لكم الا تأكلوا و چيست و چه غرض است آنکه نخوريد مما ذكر اسم
الله از آنچه ياد کرده شده باشد نام خدا بر او در وقت ذبح کردن وقد فصل لكم و حال آنکه تفصيل و تبيين فرموده برای شما ما حرم عليكم آنچه حرام
کرده اند شده بر شما و تفصيل اين در آيه حرمت عليكم الميتة مذکور است و حفص بفتح حا و را ميخواند يعنی بيان کرده است خدای آنچه حرام کرده بر شما الا ما اضطررتم
مگر آنچه مضطر و محتاج شده باشيد اليه بسوی آن يعنی بأکل آن از محرمات که اين شما را حلال است عند الضرورة و بقدر سد رمق وان كثيرا ليضلون
و بدرستيکه بسياری از مردمان هر آينه گمراه ميکنند مردمان را بتحليل حرام و تحريم حلال باهوائهم بغير علم بآرزوهای خود بيدانشی يعنی بی دليلی و حجتی
بر آن ان ربك هو اعلم بدرستيکه پروردگار او است داناتر بالمعتدين بآنها که از حد در گذشتند و از حلال بحرام ميل کردند بعد از آن مکلفان را
امر ميکند که وذروا ظاهر الاثم وباطنه و دست باز داريد باشکارای گناه و پنهان آن يعنی ترک کنيد گناهان آشکارا و پنهان را مراد آنستکه ترک جميع کنيد
چه گناهان منحصرند باشکارا و پنهان و نکاح محارم مکنيد و بزنان مايل مشويد بر وجه حرام و بجوارح گناه مکنيد و بدل نيز از آن منديشيد و اصح قول آنست
ان الذين يكسبون الاثم بدرستيکه آنانکه کسب ميکنند گناه را ظاهر و باطن سيجزون بما كانوا يقترفون زود باشد که جزا داده شوند بآنچه هستند
که کسب ميکنند قبل از اين گذشت که مشرکان عرب مردار را حلال دانستندی گفتندی ای محمد گوسفند که ميميرد کشنده او کيست فرمود او را فرمانندهٔ او گفتند او را
عجبا چيزيکه ياران تو ميکشند و سگ و چرخ هلاک ميکنند حلال است و پاکست و هرچه خدای ميکشد حرام و ناپاک از اين سخن وسوسه در خاطر ضعفای اهل اسلام
افتاد حق تعالی فرمود که ولا تأكلوا مما لم يذكر اسم الله عليه و مخوريد از آنچه ياد کرده نشده باشد نام خدا در ذبح او وانه لفسق و بدرستيکه آنچه
نام نبرده باشند بر ذبح آن بيرون رفتن است از فرمان الهی پس آنرا مخوريد وان الشياطين ليوحون و بدرستيکه ديوان شرکين وسوسه ميکنند الى
اوليائهم ليجادلوكم بدوستان خود يعنی کافران تا با شما خصومت کنند که هرچه خود ميکشيد ميخوريد و آنچه خدای ميکشد نميخوريد وان اطعتموهم
و اگر شما ای مؤمنان فرمان بريد ايشان را در استحلال آنچه حرام است انكم لمشركون بدرستيکه شما هر آينه از شرک آرندگان باشيد چه هر که ترک فرمان خدای
کند در دين و تابع مشرکان شود در استحلال ما حرم الله لا محاله مثل ايشان خواهد بود و اگر بدون استحلال باشد فاسق است بعد از آن از برای حق و اصحاب
باطل مثالی ميزند که اومن كان ميتا فاحييناه آنکس که بود مرده بکفر يا بجهل پس زنده کردانيم او را باسلام يا بعلم بوسيله نصب ادله و توفيق و
الطاف وجعلنا له نورا و گردانيديم يعنی داديم مر او را نوری از حجتهای روشن تا تميز کند ميان حق و باطل يمشي به في الناس ميرود بآن نور در ميان
مردمان براه راست يعنی بينا باشد آيا کسی كمن مثله في الظلمات مانند کسيکه او در تاريکيهای کفر و جهالة و ضلالة مانده ليس بخارج منها نباشد
بيرون آينده از آن از فرط عنا كذلك همچنانکه خدای تعالی آراسته است ايمان را در دل مؤمنان زين للكافرين زينت داده شده است يعنی شيطان آراسته برای
کافران ما كانوا يعملون آنچه ميکنند از عبادة اصنام در اثار آمده است که اين آيه در شان حمزة بن عبد المطلب رحمه الله و ابوجهل لعنه الله نازل شده و وقتيکه
ابوجهل بر حضرت رسالت بی ادبی کرده که ذکر آن لايق حال نبوت و موافق استماع مخلصان امت نيست و حمزه در آن روز بشکار بود چون باز آمد شکايت
بی حرمتی ابوجهل را باو حکايت کردند حمزه خشمناک بر سر آن ناپاک رفت و کمان بر سر او زد و سر پليدش بشکست و کلمهٔ شهادت بر زبان راند پس زنده بود باسلام حمزه
است و گرفتار ظلمات کفر آثام ابوجهل لعين وكذلك و همچنانکه در مکه اکابر گنه کار هستند جعلنا في كل قرية اكابر مجرميها از هر ده ايم در هر دهی
بزرگان که گناه کاران موضعند يا همچنانکه مؤمنان را از هر ده ايم کافران را نيز از هر ده ايم و آنچه در حق آنها بجا آورديم با ايشان نيز مرعی داشتيم از تمکين و اقتدار و
حياة و کمال عقل و نصب ادله الا آنستکه آنها بحسن اختيار خود ايمان آوردند و اينها بخبث اختيار در کفر خود ماندند ليمكروا فيها تا عاقبت امر ايشان و سر انجام
کار ايشان باين انجامد که مکر ميکردند در آن موضع و مردمان را از ايمان باز ميداشتند چنانکه رؤسای قريش در موسم حج در سر راهها مردمان را باز ميداشتند
از ايمان و ميگفتند که محمد شاعر و کاهن است تابع او مشويد وما يمكرون الا بانفسهم و مکر نميکنند کافران مگر با نفسهای خود چه وبال مکر ايشان باز
راجع است وما يشعرون و نميدانند که عقوبة مکر راجع بصاحب مکر است نه بغير که ولا يحيق المكر السيئ الا باهله مرويست که ابوجهل و متابعان او ميگفتند
ما با بنی عبد مناف در هر شرفی که دارند شريکيم اکنون ميگويند که در ميان ما پيغمبريست که وحی بدو فرو می آيد بخدای که ما تابع او نشويم مگر که وحی بما نازل شود
چنانچه باو نازل می شود حق تعالی از اين خبر داده فرمود که واذا جاءتهم آية و چون بيايد بکفار قريش آيتی از قرآن يا معجزهٔ بر اثبات نبوة پيغمبر از آن زمان قالوا
لن نؤمن گويند بر جهت عنا و حسد که ايمان نمی آريم بدان آيه يا معجزه حتى نؤتى مثل ما اوتي تا وقتيکه داده شويم مانند آنچه داده شده اند رسل
الله پيغمبران خدای يعنی کتاب بما فرود آيد چنانچه بديشان فرود می آيد حق تعالی رد قول ايشان کرده فرمود که الله اعلم حيث يجعل رسالته خدای داناتر
بموضعيکه مينهد پيغام خود را در آن و حفص رسالات ميخواند يعنی مينهد پيغامهای خود را در آن يعنی بر مينهد و ميگرداند و مخصوص ميسازد بآن هر کرا ميخواهد
که صلاحيت آن دارد که محل رسالة و شايسته نبوة باشد سيصيب الذين اجرموا زود باشد که برساند بآنانکه مجرم شدند بکفر صغار خواری و
رسوائی عند الله نزديک خدای وعذاب شديد بما كانوا يمكرون و عذابی سخت بسبب مکر کردن ايشان با مؤمنان و بدسگالی در حق ايشان فمن
يرد الله ان يهديه پس هر کرا خواهد خدای آنکه راه نمايد او را بمقدمات ايمان و بطريق حق شناسا گرداند يشرح صدره للاسلام بگشايد دل
او را برای قبول اسلام يعنی از استعداد ايمان گرداند بوسيلهٔ اقدار و تمکين و نصب ادله و ازاله موانع ومن يرد ان يضله و هر کرا خواهد آنکه فرو گذارد او را

و از طريق

وازطریق ایمان بکردانند واورا بحال خود واکذارد بجهت عناد وجحود یجعل صدره ضیقا حرجا کرداند سینهٔ او را تنک و سخت بمثابه که اصلا سخن حق قبول نکند
وازان امتناع کند کانما یصعد فی السماء کویا بالا میرود در آسمان یعنی میکریزد از قبول حق و میخواهد که باسمان رود تا قبول آن نکند این غایت تباعد است
در کریختن کذلک همچنانکه تنک میکرداند دل کافر از برجهت تحذیر و تخلیه یجعل الله الرجس مسلط میسازد عذاب یا لعنت را علی الذین لا یؤمنون
برانانکه نمیکروند و توحید را تصدیق نمیکنند بر وجه عناد و انکار و مفسر و تبیین در شرح صدر و ضیق در منهج الصادقین مذکور است وهذا صراط
ربک واین راه اسلام راه پروردکار است مستقیما در وقتیکه راست است در او کجی نیست قد فصلنا الآیات بدرستیکه بیان کردیم آیات قرآن را لقوم
یذکرون برای کروهی که پند پذیرند که قادر مطلق اوست نیز عزاو وانچه میکند محض حکمت و عدل است لهم دار السلام ایشانرا که پند پذیرند کانوا سرای باسلامت
ازآفات و مکاره و خوف انقطاع که بهشت است عند ربهم نزد خدای ایشان یعنی در عهد و ضمان او و یا ذخیره نهاده شده نزد او وهو ولیهم و او نصرت دهنده
ایشانست در دنیا و متولی ثواب ایشان در عقبی بما کانوا یعملون بسبب آنچه بودند که میکردند از اعمال الصالحه ویوم یحشرهم و یاد کن روزی را که حشر کنیم جن و
انس و حفص بیا خوانده یعنی خدای حشر کند مکلفان را جمیعا همه ایشانرا و با ایشان ندا کند یا معشر الجن قد استکثرتم من الانس ای کروه دیوان بدرستیکه
بسیار خواستید از آدمیان یعنی اغوا و اضلال ایشان وقال اولیاؤهم من الانس و کویند دوستان شیاطین از آدمیان یعنی آنها که فرمان ایشان بردند ربنا استمتع
بعضنا ببعض ای پروردکار ما برخوردار شد یافتند بعضی از ما ببرخی یعنی متمتع شدند آدمیان از دیوان بانوجه که راه نمونی ایشان کردند بر شهوات و لذات نفسانیه
و دیوان از آدمیان که ایشانرا مطیع خود ساختند و تحصیل مراد خود کردند از ایشان و کویند که استمتاع جن و انس آنست که در جاهلیت با ایشان متعوذ می شوند
چنانکه مردی وقتیکه چون یکی خواستی که بسفر رود و در راه چون از جنیان ترسیدی پناه بر رؤسای ایشان دادی که در ان وادی می بودند و کفتیکه پناه میکیرم بسید این وادی پس
بجرات تمام قدم در ان وادی نهادی و کفتی که ایمن شدم حاصل که در قیامت کویند که ما نفع از ایشان کرفتیم وبلغنا اجلنا الذی اجلت لنا و رسیدیم بوقتیکه
مقرر کرده برای ما یعنی تا وقت مرک بمتابعت شیاطین جن کرده ایم اکنون حال ما چه خواهد بود قال کوید خدای که زبانکاران النار مثواکم خالدین فیها
آتش ان جایکاه شماست در حالتیکه جاوید باشید در ان آتش الا ما شاء الله مکر آنچه خواهد خدای که شما را از آتش بزمهریر نقل کند ان ربک حکیم بدرستیکه
پروردکار تو خداوند حکمت است در انکه با انس و جن کند علیم دانا باحوال و حال ایشان وکذلک و چنانکه فرو میکذاریم کفار جن و انس را بجهت عناد ایشان تا بر یکدیکر
… نولی بعض الظالمین بعضا مسلط کردانیم بعضی ظالمانرا بر بعضی در دنیا و اکذاریم تا باختیار خود هرچه خواهند کنند کرده ایم ایشانرا باهم کذاشتیم
بما کانوا یکسبون بسبب آنچه بودند که کسب میکردند در دنیا از معاصی و مناهی بر وجه عناد از ابن عباس روایتست که هرکاه حق تعالی از قومی راضی باشد اخیار
ایشانرا بر ایشان امیر کرداند و اکر سخط کیرد بر قومی اشرار ایشانرا بر ایشان مسلط سازد بر وجه تخلیه بجهت جزا دادن ایشان بر اعمال قبیحه و مالک بن دینار روایت کند که
من در بعضی کتب سماوی خوانده ام که حق تعالی میکوید منم خدائی که مالک جمیع پادشاهانم و دلهای ایشان بید قدرت منست پس هرکه اطاعت من کند پادشاهانرا بر او رحیم کردانم
و هرکه عصیان کند پادشاهانرا بر او بیرحم سازم پس طول داد شنام مدهید بلکه توبه کنید و بازکردید باوامر من تا ایشانرا بر شما مهربان کردانم و مثل این است قول
امیر المؤمنین صلوات الله علیه که ترک مکنید امر بمعروف و نهی از منکر تا مسلط نشود بر شما اشرار شما پس هرچند دعا کنید مستجاب نشود یا معشر الجن والانس
ای کروه دیوان و آدمیان الم یأتکم رسل آیا نیامد بشما یعنی آمد پیغمبران از جنس شما اکرچه پیغمبران از آدمیان بوده اند اما چون انس را با جن جمع کرد پس بر سبیل
تغلیب خطاب صحیح باشد و کویند مراد برسولان جن بیم کنندهای ایشان بودند همچنانکه هفت کس از جن پیغام حضرت رسالت بقوم میرسانیدند و در تفسیر جرجانی
مذکور است که باجماع حق تعالی هیچ جنی برسالت بجنیان نفرستاده که وحی باو کرده باشد الا آنست که رسولان انس رسولان بجن میفرستادند حاصل که حق تعالی بر سبیل
ملامت بایشان میفرماید کوید که نه رسولان بشما فرستاده ام یقصون علیکم آیاتی میخواندند بر شما آیتهای کتاب مرا وینذرونکم لقاء یومکم هذا و می
ترسانیدند شما را از دیدن این روز که قیامت است قالوا شهدنا علی انفسنا کویند در جواب که کواهی میدهیم بر نفسهای خود یعنی اعتراف میکنیم بکفر و استحقاق
خود وغرتهم الحیوة الدنیا و فریفته کرده بود ایشان را زندکانی دنیا تا از بعث و نشر فراموش کردند و چون اهوال قیامت بدیدند بکناه خود معترف
شدند وشهدوا علی انفسهم و کواهی دادند بر نفسهای خود انهم کانوا کافرین انکه ایشان بودند ناکروندکان بآخرت و احوال آن ذلک این شان …
امر علیهم فرستادن رسولانست ان لم یکن ربک مهلک القری بظلم بجهت انکه نباشد پروردکار تو هلاک کننده ساکنان دهها و شهرها بظلمی که کنند واهلها
غافلون در حالتیکه اهل آن شهرها و دهها غافلان باشند یعنی پیغمبری بدیشان نیامده باشد و ایشانرا از خدای و قیامت خبر نداده باشد و از اینجاست که هلاک کردن
هیچ قومی نبود الا بعد از تقدیم وعید و اکر نه ایشانرا بر حق تعالی حجت باشد که چرا رسولی را بما نفرستادی و این مستلزم ظلمست ولکل درجات و مر هریک را از
مکلفان مراتب در ثواب و عقاب مما عملوا از برای عملهائیکه کردند وما ربک و نیست پروردکار تو بغافل عما یعملون بیخبر از انچه مردمان میکنند و مر ها
برانجزا خواهد داد وربک الغنی ذو الرحمة و پروردکار تو بی نیاز است از عبادت بندکان و خداوند رحمت بر ایشان ان یشأ یذهبکم اکر خواهد یعنی
مستأصل کند ببرد شما را ای کفار قریش ویستخلف من بعدکم و جانشین شما سازد از پس شما ما یشاء هرکرا خواهد از پیدا کان خود کما انشأکم
همچنانکه آفرید و پیدا کرد شما را من ذریة قوم آخرین از ذریت کروهی دیکر که پدران شما بودند لیکن شما را باقی میکذارد تا باجل مسمی بجهت ترحم او بر شما تا آنچه
که بکرهید با فرزندان شما بشرف اسلام رسند انما توعدون لآت بدرستیکه آنچه وعده داده میشوید از قیامت و متعلقات آن آینده است یعنی بودنی
و آمدنی است بلا شبهه وما انتم بمعجزین و نیستید شما عاجز کنندکان مر خدای را در آوردن بعث نشود تا شما از قبضهٔ قدرت او بیرون روید و از عقاب
او اموال نیابند بدهید قل بکوای محمد بکفار قریش یا قوم اعملوا علی مکانتکم ای کروه من عمل کنید بر حالات کفر و عداوة خود یعنی نهایت تمکن و استطاعت شما

مسلط

باشد

باشد سعی کنید و حفص مکاناتکم خوانده یعنی بر حالت کفر خود عمل کنید إنی عامل بدرستیکه من نیز عمل کننده‌ام بر شکیبائی خود بر ترویج اسلام و ثبات بر آن
فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید من تکون له عاقبة الدار یعنی آنکه باشد مر او را سرانجام پسندیده در سرای آخرت إنه لا یفلح الظالمون
بدرستیکه فیروزی و رستگاری نیابند ستمکاران که اهل کفرند و شرک آورده‌اند که مشرکان عرب در میان کشتها و درختها خطی کشیدندی و یک نیمه را برای خدا و یک نیمه
را برای بتان جدا کردندی و همچنین چهارپایان را قسمت کردندی و آنچه نصیب خدا بودی به درویشان و مهمانان دادندی و آنچه بهرهٔ بتان بودی به خدمتکاران بتکده
قسمت کردندی پس اگر حصهٔ خدا بهتر بودی بدل کردندی از جهت بتان و اگر حصهٔ بتان نیکوتر بودی بر حال خود گذاشتندی و اگر چیزی از نصیب خدا در میان نصیب
بتان افتادی بر نداشتندی و گفتندی که خدای توانگر است و بدین احتیاج ندارد و اگر نصیب بتان به نصیب خدا مخلوط شدی بر داشتندی و با نصیب بتان ضم کردندی و
گفتندی که اینها حقیر و محتاج ترند حق تعالی از این حال خبر میدهد که وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث و مقرر کردانیدند برای خدای از آنچه آفریده است خدای
از کشت زارها والأنعام نصیبا و از چهارپایان بهره و برای بتان بهره فقالوا هذا لله پس گفتند که این نصیب مر خدا راست بزعمهم به ادعای باطل و گفتار
دروغ شان وهذا لشرکائنا و این نصیب دیگر برای شریکان ما یعنی شریکانی که برای خدا پیدا کرده‌ایم فما کان لشرکائهم پس آن نصیب که باشد برای بتان ایشان
بزعم ایشان فلا یصل إلی الله پس نمیرسد بخدای و در آن تصرف نمیکنند وما کان لله و آنکه مر خدای راست فهو یصل إلی شرکائهم پس آن میرسد به بتان
ایشان یعنی بهتر از نصیب خدا بر میدارند و نثار بتان میکنند ساء ما یحکمون بد است حکم کردن ایشان که اینست وکذلک و مانند این رای باطل که شیطان کرده
است در قسمت زین لکثیر من المشرکین آراسته‌اند برای بسیاری از مشرکان قتل أولادهم شرکاؤهم کشتن فرزندان ایشان را شریکان ایشان یعنی دیوان
یا خدمتکاران بتخانه که آرایش میدادند کشتن فرزندان ایشان را در پیش چشم ایشان و مراد از قتل اولاد در گور کردن دختران زنده است و این از عادت جاهلیت بود که دختران را
زنده در گور میکردند بجهت آنکه هر گاه دختر متولد شدی و پدر از بیم فقر رسیدی میکردند و بجهت ننگ و عار آن دختران را زنده در گور میکردند یا میکشتند و بعضی گویند مراد کشتن اولاد
است برای قربانی بتان و این وساوس شیاطین بود که در دل مشرکان می‌انداختند که وجود دختران شما را سبب ننگ و عار است و در و پیش بر قربان کردن ایشان برای بتان موجب
تقرب است و بر تقدیر این سخن را در نظر ایشان می‌آراستند لیردوهم تا هلاک سازند یعنی گمراه گردانند ایشان را و از راه ببرند باغوا ولیلبسوا علیهم و تا پوشیده
کردانند بر ایشان دینهم دین ایشان را یعنی آن دینی که بر آن بودند از ملت اسمعیل ولو شاء الله و اگر خواستی خدای که بر وجه اجبار و قهر باز دارد شیاطین را از اضلال
ما فعلوه نکردندی آن را و قادر نشدندی بر آن ولیکن جبر و قهر منافی تکلیف است چه تکلیف و مصلحت در اختیار است و چون چنین است فذرهم وما یفترون
پس بگذار ایشان را با آنچه افترا میکنند در دروغی که میگویند وقالوا هذه أنعام وحرث و گفتند این نصیب خدایان ما که چهارپایان و کشت است حجر حرامست
بر ما لا یطعمها إلا من نشاء بخورد آن را مگر آنکه ما خواهیم از خادمان بتخانه مردان نه زنان پس مطلق زنان را در آن دخل نمیدادند بزعمهم بگمان باطل خود
بی دلیل و حجت وأنعام و چهارپایان حرمت ظهورها حرام کردانیده شده است پشتهای ایشان یعنی سوار شدن و بار نهادن بر آنها مراد بحیره و سائبه و
حامست که در سوره مائده گذشت وأنعام و چهارپایان لا یذکرون اسم الله علیها یاد نمیکنند نام خدای را بر ذبح آن چه از برای نام بتان ذبح میکردند
و آنچه مذکور شد از تحریم انعام و حرث نسبت بخدا میدادند و میگفتند که خدای چنین گفته افتراء علیه جهت افترا کردن بر او سیجزیهم بما کانوا یفترون
زود باشد که جزا دهد خدای ایشان را بسبب آنکه بودند که افترا میکردند بر خدای از روی جهالت وقالوا ما فی بطون هذه الأنعام و نیز گفتند که
آنچه در شکمهای این چهارپایانست یعنی آنچه در شکم بحیره و سائبه است خالصة لذکورنا حلال است مر مردان ما را خاصة ومحرم علی أزواجنا و حرام کرده
شده است بر زنان ما اگر زنده متولد شود وإن یکن میتة و اگر مرده باشد یعنی مرده متولد شود فهم فیه شرکاء پس ایشان همه یعنی مرد و زن در خوردن آن
شریک باشند سیجزیهم وصفهم زود باشد که پاداش دهد خدای وصف کردن ایشان را آن افترا است بر خدا در تحریم و تحلیل إنه حکیم بدرستیکه خدا
حکیم است در آنچه حلال و حرام میکند علیم داناست بمصالح بندگان در حل و حرمت قد خسر الذین قتلوا أولادهم بدرستیکه زیان کردند آنانکه
بکشتند فرزندان خود را سفها از روی بیخردی و بیعقلی بغیر علم بی دانشی یعنی قتل ایشان بجهت خفت عقل و جهل ایشان بود با آنکه خدای تعالی رزاق اولاد ایشان است
نه ایشان وحرموا ما رزقهم الله و حرام ساختند آنچه روزی داده است خدای ایشان را یعنی بحیره و سائبه و غیر آن افتراء علی الله جهت افترا کردن بر خدا
قد ضلوا وما کانوا مهتدین بدرستیکه گمراه گشتند و نبودند راه یافتگان بطریق حق و جادهٔ صواب بعد از آن میفرماید که وهو الذی أنشأ جنات
و اوست آنکسیکه برای شما پیدا کرد و از نیست هست کردانید بوستانهای پر از انگور معروشات برداشته و بر چوب و نی بسته وغیر معروشات و نابسته و
بر زمین افتاده والنخل والزرع و نیز بیافرید درخت خرما را و کشتها را از جو و گندم و برنج و ارزن و عدس و نخود و غیر آن مختلفا أکله در حالتیکه گوناگون است
میوهٔ آن در هیئت و کیفیت یعنی در لون و طعم و حجم و در اثر والزیتون والرمان متشابها و بیافرید درخت زیتون و انار را که مانند یکدیگرند در لون و طعم و
یا برگهای آن مانند یکدیگر است یا مستوی الحجم وغیر متشابه و مانند نیست بعضی از آن به بعضی یعنی برخی شیرین است و برخی ترش و بعضی بیکدیگر میان کلوا
من ثمره بخورید از میوهٔ هر یک از این إذا أثمر چون میوه پیدا کند اگر چه نارسیده و خام باشد وآتوا حقه یوم حصاده و بدهید زکوة آن میوه را در
روز درو کردن زراعت و بریدن خرما و انگور و غیر آن و قول مشهور آنست که مراد از این صدقه است نه زکوة مفروضه زیرا که زکوة در مدینه فرض شده و این آیه مکی است
و نزد بعضی مراد زکوة است و این آیه مدنیست مرویست که ثابت بن قیس پانصد نخل خرمای خود را برید و تصدق کرد و هیچ از برای خود و عیال نگذاشت و بجهت این عاجز
شد از انفاق عیال حق تعالی فرمود که ولا تسرفوا و از حد مگذرید در صدقه دادن یعنی هر چه دارید یکبار تصدق مکنید و نزد علما امامیه آنست که اگر شخص
مقدار کوه ابو قبیس در راه خدا بجا صرف کند اسراف نیست و اگر یک دینار در وجهی صرف کند که رضای الهی در آن نباشد اسراف است إنه لا یحب المسرفین

نقل

بدرستیکه

بدرستیکه خدای دوست ندارد اسراف کنندگان را یعنی نمی‌پسندد عمل ایشانرا وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً و آفریده است از چهارپایان بارکش آنچه بر دارند بارها چون شتر و
گاو وَفَرْشًا و آنچه نزدیک بزمین اند خرد شود مانند فرش برای ذبح مانند گوسفند كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ بخورید از آنچه روزی داد خدای شما را و حلال ساخت برای
شما وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ و پیروی مکنید گامهای شیطانرا یعنی براه او مروید بوسوسهٔ او حلال را حرام مسازید إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ
بدرستیکه شیطان مر شما را دشمنی است آشکارا یعنی ظاهر العداوة ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ آفرید از چهارپایان هشت صنف جفت را و زوج آنرا گویند که با جنس خود مباشرت کند
پس ذکر زوج انثی و انثی زوج ذکر بود مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ یعنی آفرید از پشم داران یعنی میشینه دو زوج یکی قوچ و دیگری جفت آن که میش است وَمِنَ
الْمَعْزِ اثْنَيْنِ و از آنها که موی دارند یعنی بزینه دو زوج یکی نر و یکی ماده قُلْ بگو ای محمد بر وجه انکار بکسانیکه انعام را بر خود حرام کرده اند آلذَّكَرَيْنِ
حَرَّمَ آیا آن دو نر را حرام کرده خدای أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ یا دو ماده از بزینه و میشینه أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ یا حرام کرده آنرا که فرا گرفته و احاطه کرده بان أَرْحَامُ
الْأُنْثَيَيْنِ رحمهای دو ماده خواه آن بچه در رحم ایشان است ماده باشد خواه نر نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ خبر دهید مرا بامری معلوم که دلالت کند برانکه خدای حرام
کرده است بعضی از اینها را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان که تحریم از نزد خداست وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ و آفرید از شتران دو زوج نر و ماده
وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ و از گاو نیز بهمین طریق نر و ماده قُلْ بگو ای محمد با ایشان که آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ آیا حرام کرده خدا هر دو نر را از شتر و گاو أَمِ
الْأُنْثَيَيْنِ یا هر دو ماده را از ایشان حرام کرده أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ یا آنرا حرام کرده که فرا گرفته آنرا أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ رحمهای هر دو و خلاصه سخن انکار
است از آنکه حق تعالی حرام کرده باشد اجناس چهارگانه را از ذکور و اناث یا آنچه اناث حاملان باشند از بچها که در شکم اند أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ آیا
بودید حاضران و مشاهده کننده إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَذَا آنهنگام که وصیت کرد خدا شما را بان یعنی واجب کرد بر شما این تحریم را چه شما هیچ پیغمبری منکر شده اید
پس طریقی دیگر نیست شما را بشناختن این مگر بمشاهده فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا پس کیست ستمکارتر بر خود از آنکس که افترا کند بر خدای دروغ
را یعنی بدروغ نسبت تحلیل و تحریم چیزها را بخدا دهد لِيُضِلَّ النَّاسَ تا گمراه کرداند مردمان را بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانش و حجتی و دلیلی إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الظَّالِمِينَ بدرستیکه خدای راه ننماید بجای کرده ظالمان را که متدین بدین جاهلیت اند و از دین حق باز مانده اند قُلْ بگو ای محمد لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ
نمی یابم در آنچه وحی کرده شده است بجانب من مُحَرَّمًا طعامی را که حرام کرده شده باشد عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ بر خورنده که بخورد آنرا و این تنبیه است بر آنکه تحریم
معلوم نمی شود الا بوحی نه بهوای نفس مراد آنستکه حق تعالی در شرع مطهره هیچ چیز را حرام نکرد إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً مگر آنکه باشد آن طعام مردار أَوْ
دَمًا مَسْفُوحًا یا خون ریخته شده مراد خونی است که در وقت ذبح از مذبوح رود یا در زدن رگ از او بیرون آید أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ یا گوشت خوک و بچه آن از نوالد
خود در فَإِنَّهُ رِجْسٌ پس بدرستیکه خوک یا گوشت آن پلید است و متنفر طبع أَوْ فِسْقًا یا مگر آنکه باشد کشته شده بفسق و آن حیوانی که ماکول اللحم است أُهِلَّ
لِغَيْرِ اللَّهِ که آواز برداشته شده باشد برای غیر خدا بِهِ بان یعنی بوقت ذبح آن باسم بتان آنرا کشته باشند فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که بیچاره باشد و عاجز از مبتر چیزی نیابد
و ضرورت قاهر او بخوردن او داشته باشد غَيْرَ بَاغٍ در حالتیکه ستمکار نبوده بر بیچاره مثل خود وَلَا عَادٍ و نه از حد در گذشته باشد در خوردن زیاده از ضرورت
و تفصیل آن در سورة البقرة گذشته فَإِنَّ رَبَّكَ پس بدرستیکه پروردگار تو غَفُورٌ آمرزنده است مؤاخذه نکند او را که بضرورت اکل محرمات کند رَحِيمٌ
مهربانستکه بیچاره گان را در آن رخصت داده و بعد از آن بیان چیزی میکند که بر یهود حرام کرده بود و میفرماید که وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا و اکل ذی ظفر و بر آن
کسانیکه یهود شدند حرام کردیم هر حیوانی که ناخن دارد چون طیور و سباع وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا و از گاو و گوسفند حرام کردیم بر ایشان پیه‌های آن
که در اندرون ایشان بود چون پیه گرده و غیر آن از اعضا معتبر إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا مگر آنچه بر داشته پشتهای ایشان یعنی چسبیده باشد بر پشت و پهلوی
ایشان از درون و بیرون أَوِ الْحَوَايَا یا آنچه مشتمل است بر روده ها یعنی چربی که چسبیده بر روده های ایشان أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ یا آنچه آمیخته باشد با استخوان
چون دنبه و پیه بنا گوش و مغز استخوان ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ این تحریم این چیزها جزا دادیم ایشانرا پاداش دادیم ایشانرا بسبب ظلم ایشان وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و بدرستیکه
ما راست گوئیم در خبر دادن از همه چیز از وعد و وعید در آن را آمده که هر وقت که جهودان گناهی کردندی و معصیتی از ایشان صادر گشتی مصلحت الهی اقتضا کردی
که بعضی از چیزها که بر ایشان حلال بودی حرام کردی و اگر از معاصی نکردندی بر ایشان حرام نساختی فَإِنْ كَذَّبُوكَ پس اگر تکذیب کنند یهودان در چیزیکه من بتو وحی
کرده ام فَقُلْ پس بگو ایشانرا که رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ پروردگار شما خداوند بخشایش بسیار است بر اهل طاعت و بر مهلت دادن شما بر تکذیب
و تعجیل عقوبت نکردن تا شاید که از کفر و تکذیب باز گردید پس مغرور مشوید بامهال او زیرا که در امهال و اهمال نیست وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ و باز داشته نخواهد
شد عذاب او در وقت مقرر عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ از گروه گناهکاران مکذب سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا زود باشد که بگویند بر وجه اعتذار آنانکه شرک
آورده اند که لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا اگر خواستی خدای شرک نمی آوردیم ما و نه پدران ما وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ و حرام نمیکردیم هیچ چیز را یعنی شرک
و تحریم ما بمشیت امر خداست و برضای او و اگر نه شرک نمی آوردیم و تحریم اشیا نمیکردیم حق تعالی بیان تکذیب ایشان کرده میفرماید که كَذَلِكَ كَذَّبَ همچنین
که قوم تکذیب کنند ترا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا تکذیب کردند آنانکه پیش از ایشان بوده اند تا آنوقت که چشیدند بعوض دنیا فند عذاب ما
را بجهت آن تکذیب قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ بگو آیا هست نزدیک شما هیچ امری معلوم که صحیح باشد که بدان حجت آرید بر سخنان خود فَتُخْرِجُوهُ لَنَا پس
بیرون آرید و ظاهر کنید آنرا برای ما إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ پیروی نمیکنید در این گفتار مگر گمان و پندار خود را وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ و نیستید شما
که دروغ میگوئید بر خدای و چون مشرکان اثبات حجت نمیتوانستند نمود بر مدعای خود قُلْ بگو مر ایشانرا فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ پس مر خدای راست حجتی رسنده
بنهایت صحت و متانت و قوت بر اثبات قول حق و ابطال قول شما فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ پس اگر خواستی خدای که باجبار شما را راه راست نماید برایمان هر اینه

راه نمودی همه را بحق ولیکن تکلیف نمی کند مشیت ما جاری است و حکمت مناقض هر قُلْ هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَٰذَا بگو بیارید گواهان
خود را آنانکه گواهی دهند که خدای حرام کرده است این محرمات را از انعام و حرث و غیر آن چون گواهان ندارند پس حجت لازم ایشان باشد و انقطاع ایشان از ضلالة
تمام و روشن و قول ایشان محض تقلید فَإِنْ شَهِدُوا پس اگر خود گواهی دهند بصحت رای خود بجهة آنکه گواهی نیابند فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ پس تو گواهی
مده با ایشان یعنی تصدیق مکن ایشان را در آن و بیان فساد قول ایشان کن وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و از پی مرو آرزوهای کسانی را که انکار و
عناد تکذیب کرده اند آیتهای ما را در حلال و حرام وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ و نیز پیروی مکن آنان را که منکرند بدان سرای مانند بت پرستان وَهُمْ بِرَبِّهِمْ
يَعْدِلُونَ و ایشان بپروردگار خود برابر میکنند بتان را و آنها را عدیل خدا میدانند قُلْ تَعَالَوْا بگو ای مردمان بیایید و بشنوید أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ
تا بخوانم بر شما آنچیزی را که حرام کرده است پروردگار شما بر شما از جمله آن أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا آنست که شریک مسازید بخدای چیزی را وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا
و نیکوئی کنید بپدر و مادر خود نیکوئی کردنی وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ و مکشید فرزندان خود را مِنْ إِمْلَاقٍ از جهة ترس درویشی و احتیاج نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ ما روزی
میدهیم شما را وَإِيَّاهُمْ و ایشان را و چون رزق اولاد بر ماست نه بر شما چرا مرتکب خون ناحق میشوید وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ و نزدیکی مکنید بزشتیها و
ناپسندیدها در شرع مراد کبایر است و بعضی گفته اند مراد زناست و مقدمات آن چنانکه از ابن عباس مرویست که اکابر عرب پنهان از مردمان زنا کردندی و اوباش
و بی باکان آشکارا بران اقدام نمودندی حقتعالی فرمود که گرد زنا مگردید مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ آنچه آشکارا باشد از آن و آنچه پنهان بود از حضرت امام محمد باقر
مرویست که مَا ظَهَرَ زناست و مَا بَطَنَ دوستی مردان با زنان بروجه عاشقی و معشوقی و نزد اکثر مراد جمیع گناهان آشکار و پنهانست وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي
حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ و مکشید آن نفسی را که حرام کرده خدای تعالی کشتن آن مگر آنکه قصاص است یا قتل مرتد یا رجم زانی محصن ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُمْ این چیزهائی که
امر و وصیت کرد یعنی امر فرمود بِهِ بنگاه داشتن لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ تا مگر دریابید و بدانید که راه راست اینست وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي
هِيَ أَحْسَنُ و نزدیک مشوید بمال یتیمان بی پدر و در آن تصرف مکنید مگر بجهتی که نیکوترین چیزی باشد که در مال او مرعی باید داشت مانند حفظ آن و فایده
حاصل کردن از آن تا بیشتر شود و اصل از آن نخورند حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ تا برسد یتیم بقوتهای خود یعنی بلوغ و رشد که وقت توانائی است وَأَوْفُوا
الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ و تمام بپیمائید کیل را در مکیلات و ترازو را در موزونات بِالْقِسْطِ بعدل و مساوات یعنی کم مدهید و زیاده مستانید بعد از نزول
این آیه بعضی گفتند یا رسول الله ما قدرت نداریم که در وزن با آنکه ترازوی ما با دو پله چنان باشد که موئی میل نکند حق تعالی فرمود که لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا
وُسْعَهَا ما تکلیف نمیکنیم کسی را مگر آنچه گنجایش آن باشد یعنی اگر تقصیری در کیل و وزن بدون قصد و عمد شما واقع شود و شما قصد مراعات عدل باشد
از آن عفو کنیم وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا و چون سخن گوئید در حکم یا گواهی دهید پس راستی کنید در آن وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ و اگرچه باشد محکوم له و محکوم علیه
خداوند خویشی نزدیک وَبِعَهْدِ اللَّهِ و بعهد خدای که تبلیغ احکام شرع است و یا ملازمت عدل در آن یا نذری که کرده اید أَوْفُوا وفا کنید بدان طریق
که از شارع بشما رسیده بان قیام نمائید ذَٰلِكُمْ این سه امر و نیکو وَصَّاكُمْ بِهِ وصیت کرد خدای شما را بان لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ تا شاید که شما پند پذیرید یعنی
آنچه ماموراست بان قیام نمائید و آنچه منهی است از او دور شوید وَأَنَّ هَٰذَا و بر شما میخوانم حکم دهم را و آن این است که آنچه مذکور شده است درین سوره از ادله
توحید و اثبات نبوت و بیان شریعت صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا راه منست در حالتیکه راه راست است چه آن مؤدی با بواب جنانست نه راه دیگر فَاتَّبِعُوهُ پس متابعت
کنید و پیروی کنید این راه را وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ و از پی مروید راههای پراکنده را از راههای مختلفه که محض تقلید است بی حجتی و دلیلی فَتَفَرَّقَ بِكُمْ پس متفرق
سازد راه طرق مختلفه شما را و دور سازد عَنْ سَبِيلِهِ از راه حق که اتباع وحی است و پیروی دلیل و برهان ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ این پیروی کردن دین حق وصیت
فرمود حق تعالی و امر کرد بحفظ آن لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ شاید که شما پرهیز کنید از ضلالة و دوری از حق عبدالله بن مسعود روایت میکند که حضرت رسالت خطی از
برای ما بکشید و فرمود که هَٰذَا صِرَاطُ اللَّهِ این راه خداست و بعد از آن خطها از چپ و راست آن خط بکشید و فرمود که بر هر راهی از این راهها که دیوی موکل
که میخواند مردمان را بان که در ورطه هلاکت اندازد پس این آیه بخواند که وَأَنَّ هَٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ پس داده بودیم موسی را توریت برای تمامی
کرامت و نعمت عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ بر کسیکه نیکو قیام نماید باحکام آن و برای بیان هر چیزی که در دین بکار آید وَهُدًى وَرَحْمَةً
و بجهة هدایة بنی اسرائیل و رحمة ایشان لَعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ شاید ایشان بجزای پروردگار خود ایمان آرند و چون چنین است پس باحکامی که در این
سوره مذکور شده قیام نمائید چه آن احسن احکام است وَهَٰذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ و این قرآن کتابی است که فرو فرستادیم آنرا مُبَارَكٌ بسیار نفع فَاتَّبِعُوهُ
پس پیروی کنید او را وَاتَّقُوا و بترسید از مخالفت آن لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که شما رحمت کرده شوید بسبب متابعت آن و عمل کردن بان و ما انزال قرآن کردیم بر عرب
أَنْ تَقُولُوا بجهة کراهت اینکه گوئید شما ای زمره عرب إِنَّمَا أُنْزِلَ الْكِتَابُ عَلَىٰ طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا جز این نیست که فرستاده شده است کتاب بر دو
گروه پیش از ما یعنی یهود و نصاری وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ بدرستیکه ما هستیم از قرائت ایشان کتاب خود را بیخبران یعنی نمیدانیم که ایشان چه
میگویند و چه میخوانند زیرا که بلغت ما نیست أَوْ تَقُولُوا یا بجهة کراهت اینکه گوئید که لَوْ أَنَّا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ اگر فرستاده بودندی بر ما کتابی
چنانچه بر یهود و نصاری نازل شده لَكُنَّا أَهْدَىٰ مِنْهُمْ هر آینه میبودیم راه یافته تر از ایشان بجهة حدت ذهن ما و طلب جمیع علوم را تلقف میکنیم چون
علم قصص و اشعار و خطبها با آنکه امی ایم فَقَدْ جَاءَكُمْ پس بدرستیکه آمد بشما بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ حجتی روشن از پروردگار شما یعنی قرآن بلغت شما که همه آنرا
میفهمید وَهُدًى و آمد راه نمائی که هر که متابعت آن کند بمقصد رسد وَرَحْمَةٌ و بخشایش برای عموم مردمان از هر سه صفت قرآنست فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ
بِآيَاتِ اللَّهِ پس ستمکارتر از آنکس که تکذیب کرد آیتهای خدای را وَصَدَفَ عَنْهَا و اعراض کرد از آن با وجود علم بحجت آن و با تمکن او بمعرفت حقیقت آن

سنجزی الذین یصدفون عن آیاتنا دود باشد که جزا دهیم آنانرا که روی گردانیدند از آنها سوء العذاب شدت و سختی عذاب را بما کانوا
یصدفون بسبب آنکه بودند که اعراض میکردند از قرآن با وجود وضوح دلالت بر حقیقت آن هل ینظرون آیا انتظار میبرند مراد نفی است یعنی منتظر نیستند
اهل مکه بعد از تکذیب قرآن و پیغمبر الا ان تأتیهم الملائکة مگر آنکه بیایند بایشان فرشتگان بقبض ارواح ایشان و یا فرود آیند ملائکه عذاب بایشان یعنی
ایشان کسانی هستند که منتظر ملائکه موت یا ملائکه عذاب باشند او یأتی ربک یا بیاید امر خدای تو بعذاب یا قتل یا همه آیتهای قیامت و آیات انبیا
است و از جمله وقایع عظیمه از خروج دجال است و دابة الارض و نزول عیسی و ظهور مهدی علیه السلام و پدید آمدن یاجوج و ماجوج و طلوع آفتاب از جانب مغرب یعنی
مر ایشانرا بیاید او یأتی بعض آیات ربک یا بیاید بعضی از آیتهای پروردگار تو باید که چون از اوراد فارغ شوند انتظار صبح برند و صبح برنیاید در کان
اهند و دیگر باره اوراد از سر گیرند و چون تمام شود و اثری از صبح پدید نیاید دانند که کاری عظیم است از خلوتخانه بعرصگاه شهادت آیند بتضرع و زاری و
توبه و استغفار مشغول شوند تا صبح از جانب مغرب اثر کند و آفتاب از جانب مغرب برآید و از نور نبود و همه خلق آنرا مشاهده کنند و چون این امر عظیم ظاهر
گردد و غیب عین شود و امر عیان گردد و ایمان برهانی اضطراری شود پس بسبب این یوم یأتی بعض آیات ربک روزی که بیاید بعضی از آیتهای پروردگار
تو یا محمد که علامت قیامت است در آن روز لا ینفع نفسا ایمانها سود نکند هیچ نفسی را ایمان آن نفس لم تکن آمنت من قبل نبوده است که ایمان آورده
باشد پیش از این و امروز ایمان آورده او کسبت فی ایمانها خیرا یا نبوده که کسب کرده باشد در ایمان خود نیکوئی که عمل پسندیده است یعنی این هنگام ایمان
نفع ندهد نفسی را که تقدیم ایمان بر آن نکرده باشد و کاسب خیر نبوده در آن حال که این روز ایمان کافر و توبه فاسق مقبول نباشد قل انتظروا بگوای
معاندان قریش انتظار برید از آیات را انا منتظرون ما نیز منتظر این علامتیم و چون ظاهر گردد وای بر حال شما و خوشا حال ما و تفصیل علامت قیامت موقوف
و حوادث که در آن واقع گردد در منهج الصادقین مذکور است ان الذین فرقوا دینهم بدرستیکه آنانکه تفریق کردند کیش خود را که ببعضی انبیا و بر
کتب ایمان آوردند و بعضی کافر شدند و کانوا شیعا و گشتند گروه گروه و هر فرقه تابع امامی شدند و یک گروه ناجیه در بهشت و نصاری هفتاد و دو
فرقه شدند هفتاد و یک فرقه در دوزخ باشند و یکی ناجی و امت من بر هفتاد و سه فرقه شوند هفتاد و دو در دوزخ باشند یکی ناجی لست منهم فی
شیء نیستی تو از ایشان در چیزی یعنی تو از ایشان و ایشان از تو نیستند پس ترا از حال ایشان نپرسند و از تفرق ایشان عتاب نکنند بلکه وبال تفرق ایشان با ایشان راجع
شود نه بغیر انما امرهم الی الله جز این نیست که کار ایشان با خدای است یعنی متولی جزا و سزای ایشانست ثم ینبئهم بما کانوا یفعلون پس خبر دهد
ایشانرا روز قیامت با آنچه هستند که میکنند و فوق آن ایشانرا جزا رساند و فضیل عبد الملک زاذان روایت کرده که روزی نزد امیر المؤمنین صلوات الله و
سلامه علیه نشسته بودم در مسجد نگاه کردم راس الجالوت و جاثلیق را که آوردند و بر ایشان استخفاف میکردند انحضرت فرمود که با ایشان مدارا کنید پس
ایشانرا انحضرت بر پای بداشتند انحضرت براس الجالوت نگریست و فرمود یا راس الجالوت دانی که امت موسی بعد از او بچند فرقه شدند گفت نه دانم در کتاب نکرم و
بگو تا حضرت فرمود اگر کتاب بخشر آید دیده شود یا بدانند در کجا نکری پس روی بجاثلیق کرد و فرمود ای جاثلیق دانی که ترسایان بعد از عیسی بر چند گروه شدند گفت
بر چهل و چهار انحضرت فرمود دروغ میگوئی بخدا سوگند که من بتوراة داناترم از راس الجالوت و بانجیل داناترم از جاثلیق بدانید که امت موسی هفتاد و یک فرقه شدند
هفتاد هالک و یکی ناجی و آن گروه هند که حق تعالی در شان ایشان فرمود که و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون و امت عیسی هفتاد و دو فرقه شدند یکی
از ایشان ناجی گشتند و باقی هالک و این فرقه اند که حق تعالی در باره ایشان فرمود که و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول الآیه و امت خاتم الانبیا هفتاد و سه فرقه شدند یکی
از ایشان ناجی شود و باقی هالک و این فرقه اند که حق تعالی در حق ایشان میفرماید که و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون بعد از آن مرا گفت ای زاذان دانی
که در حق من چند گروه شوند گفتم یا امیر المؤمنین در حق تو اختلاف کنند فرمود بلی بر دوازده فرقه شوند یکی ناجی باشد و باقی هالک و تو از آن ناجیانی و حضرت
رسالت بدین اشارت فرموده بقوله الحق مع علی و علی مع الحق یدور معه حیث ما دار بعد از ذکر وعید تجار بیان وعد ابرار میفرماید که من جاء بالحسنة هر که بیاید
بخصلتی پسندیده و نیکو فله عشر امثالها پس مر او راست ده باد مانند آن یعنی بعوض آن او را ده نیکوئی و هفتاد و هفتصد تا بغیر حساب واقع شده و هذا
گفته اند که مراد تعیین عدد نیست بلکه اظهار کثرت است و من جاء بالسیئة و هر که بیاید بیک یعنی بخصلتی بد از اقسام آن فلا یجزی الا مثلها پس جزا داده
نشود مگر همانند آن یعنی بیکی یکی بدون زیاده و هم لا یظلمون و ایشان که اهل حسنه و سیئه اند ستم کرده نخواهند شد بنقصان ثواب و زیادتی عقاب
در احادیث قدسی آمده که حضرت عزت عز شانه فرموده که حسنه را ده عوض بدهم یا بیشتر و سیئه را یکی جزا دهم یا بیامرزم وای بر آنکس که آحاد او بر عشرات او غلبه کند یعنی
سیئات او بر حسنات او غالب شود و هر کس که نزد من آید بمقدار پری زمین گناه کرده باشد و در آن میانه شرک نباشد مانند آن مغفرت و آمرزش بوی دهم از سفیان ثوری
روایت است که چون حق تعالی این آیه فرستاد که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها رسول فرمود که اللهم زد امتی بار خدایا بر این بیفزای برای امت من حق تعالی فرمود
من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة فرمود بار خدایا بازبیفزای این آیه که انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب قل بگوای محمد این
قوم را که تفرقه در دین افکنده اند و بعضی از پیغمبران ایمان آورده اند و بعضی انکار کرده اند و یا برخی از احکام شرع کرویده اند و منکر برخی دیگر شده اند اننی
هدانی ربی بدرستیکه راه نموده است مرا پروردگار من الی صراط مستقیم بسوی راه راست بوسیله وحی و ارشاد و با نصب فرموده از حج بیشتر و دله
دینا قیما بدل است از صراط مستقیم یعنی نموده است مرا دینی پاینده و درست که اصلا کجی در او نیست ملة ابراهیم یعنی دینی که از آن طریق ابراهیم
حنیفا در حالتیکه ابراهیم از دینهای باطله کرویده بود و بدین حق میل فرموده و ما کان من المشرکین و نبود ابراهیم از شرک آرندگان یعنی از بت پرستان
چون یهود و نصاری قل ان صلاتی و نسکی بدرستیکه نماز من و قربان من در حج یا جمیع افعال حج و عمره که ادا میکنم و محیای و زندگانی من یعنی آنچه

برام از ندکان خود و مماتی و آنچه بر آن میمیرم از ایمان و طاعة لله مر خدا یراست رب العالمین که آفریدگار عالمیانست لا شریک له هیچ انباز
نیست مر او را و بذلک و باین قول و اخلاص امرت مامور شده ام و انا اول المسلمین و من اول مسلمانانم چه اسلام هر نبی مقدمست بر اسلام امت او
و بعد از بیان اخلاص در دین در بطلان اهل شرک پیغمبر را میفرماید که قل بگو ای محمد بمشرکان اهل مکه اغیر الله ابغی ربا آیا غیر خدای را طلبم پروردگار و برابر او در عبادت
او را بوی شریک سازم و هو رب کل شیء و حال آنکه او آفریدگار همه چیزهاست پس ما سوای او مربوب مخلوق باشد پس چگونه سزاوار ربوبیت باشند و لا
تکسب کل نفس الا علیها و کسب نمیکند نفسی از بدیها مگر که وبال او بر او ست نه بر غیر او و این جواب ولید بن مغیره است که میگفت ای صنادید عرب متابعت من کنید
گناهان شما در گردن من پس حقتعالی فرمود که و لا تزر وازرة وزر اخری و بر ندارد هیچ نفس بار بردارنده بار دیگری یعنی هیچ کس را بگناه دیگری عقوبت نکند
و نخواهد کرد بلکه هر کس عذاب و گناه خود را خواهد کشید ثم الی ربکم پس بسوی پروردگار شماست بازگشت شما فینبئکم پس خبر دهد شما را در جزاء
بما کنتم فیه تختلفون در آنچه بودید که در آن اختلاف میکردید در دنیا از امور دینیه و حق تعالی باطل آن بر شما ظاهر خواهد ساخت و هو الذی جعلکم
و اوست که گردانید شما را ای امت محمد خلائف الارض خلیفهای زمین بعد از قوم بنی الجان یا اهل هر عصری را از شما جانشین اهل عصر سابق گردانید و یا ای مؤمنان
زمان خاتم الانبیاء شما را خلیفهای امم گذشته گردانید و رفع بعضکم فوق بعض و برداشت بعضی از شما را بر بعضی دیگر درجات پایهای بلند در شکوه
و شرف و بزرگی و غنا و توانگری و امثال آن بوجه مصلحت لیبلوکم فیما آتاکم تا بیازماید شما را در آنچه بشما داده از مال و جاه یعنی با شما معامله آزمایندگان کند
تا بر عالمیان ظاهر گردد که کدام از شما شاکر است بر غنا و صابر بر فقر ان ربک سریع العقاب بدرستیکه پروردگار تو زود عقوبت کننده است مر ناسپاسان
و ناشکیبایان را و انه لغفور رحیم و بدرستیکه او آمرزنده و مهربانست بر صابران و شاکران و مهربانست سورة الاعراف مائتان و خمس آیة و
هی مکیة ابی بن کعب از حضرت رسول صلعم روایت کرده که هر که سورة الاعراف قرائت کند حقتعالی میان او و ابلیس سدی پدید کند تا او را وسوسه نکند و آدم
علیه السلام شفیع او باشد در آخرت و عیاشی باسناد خود از ابی بصیر روایت کرده که ابو عبد الله ع فرمود که هر که سورة الاعراف هر ماه تلاوت کند در قیامت از زمره
الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون باشد و اگر در هر جمعه بخواند حقتعالی در قیامت حساب او نکند و بعد از آن فرمود که آیات این سوره محکم اند پس باید که تلاوت
او ترک نکنند که در روز قیامت گواهی خواهد داد برای خوانندهٔ خود در نظر حضرت عزت تعالی شانه بسم الله الرحمن الرحیم المص نزد علما
تفسیر این حروف مرکبه یا اسم سوره و یا اسم قرآن و یا هر حرفی از آن اشارتست باسمی از اسمای الهی چون الله و لطیف و ملک و صبور یا هر حرف کنایه است از صفتی چون اکرم
و لطف و مجد و صدق و یا ایماست باسم المصور و یا بمعنی انا الله اعلم و افضل یعنی منم خدا که میدانم هر چیز را و بیان میکنم احکام شرایع را و یا بمعنی انا الله المجید الصادق
الوعد منم خدای بزرگوار احکام کتاب انزل الیک این سوره یا قرآن کتابیست فرو فرستاده شده بسوی تو فلا یکن پس باید که نباشد فی صدرک حرج
منه در سینهٔ تو تنگی از تبلیغ آن یعنی دلتنگ مشو از رسانیدن پیغام الهی و اندوهگین مباش از تکذیب قوم و این کتاب نازل گشته لتنذر به تا بیم کنی بدان کافران
را و ذکری للمؤمنین و پند دهی پند دادنی مؤمنان را اتبعوا پیروی کنید ای مکلفان ما انزل الیکم آنچه را که فرو فرستاده است بشما من ربکم
از نزد پروردگار شما یعنی متابعت آن کنید بنگاه داشتن اوامر و اجتناب از نواهی آن و لا تتبعوا من دونه و پیروی مکنید بجز از خدای اولیاء دوستان
مراد بتانند که کفار ایشان را دوست میگرفتند یا شیاطین که خلق را در گمراهی میافکندند قلیلا ما تذکرون اندکی پند میگیرید در متابعت حق از حسن
موهبت که گفته ای فرزند ادم تو را بمتابعت کتاب خدای فرموده اند و سنت رسول و بخدای که هیچ آیتی فرو نیامده است مگر که خواسته اند که بدانی که آن در چه چیز آمده
است و معنی آن چیست تا بدان عمل کنی و بعد از امر بمتابعت اوامر و نواهی تحذیر میفرماید بر ترک متابعت آن بقوله و کم من قریة و بسیار از اهل دهها و شهرها
فجار اهلکناها که هلاک کرده ایم اهل آن را بجهت فرط کفر و عناد ایشان فجاءها پس آمد باهل آن دهها و شهرها بأسنا عذاب ما بیاتا در حالتیکه خوابیده
بودند چون قوم لوط که در شب ایشان را مستاصل گردانیدیم او هم قائلون یا در حالتیکه ایشان خفتگان بودند در نیم روز چون قوم شعیب و تخصیص این دو وقت
جهة آنستکه زمان آسایش و استراحتست فما کان دعویهم پس نبود خواندن و فریاد خواستن ایشان اذ جاءهم بأسنا در وقتیکه آمد بایشان بلا و عذاب الا
ان قالوا مگر آنکه گفتند انا کنا ظالمین بدرستیکه بودیم ما ستمکاران بر نفس خود که تکذیب رسولان کردیم یعنی اعتراف کردند بظلم خود در آنچه بر آن بودند
و اقرار کردند ببطلان آن بجهة تحسر بر آن پس در آن وقت تضرع و زاری و پشیمانی ایشان از آنچه کرده بودند فایده نداد زیرا که نزول عذاب و رفع تکلیف مقارن
یکدیگرند و قوم یونس از آن مستثنی اند چنانکه مذکور خواهد شد بعد از انذار عقوبت دنیوی از عقوبت اخروی تحذیر میفرماید که فلنسئلن الذین
ارسل الیهم پس هر آینه بپرسیم آنان را که فرو فرستاده شده بدیشان پیغمبران و سؤال از ایشان از قبول رسالت خواهد بود یعنی چون رسولان تبلیغ رسالت کردند
با معجزات ظاهره شما در جواب ایشان چه گفتید و این سؤال بر وجه تعنیف و تعذیب باشد و لنسئلن المرسلین و هر آینه بپرسیم فرستاده شدگان را یعنی پیغمبران
را از ادای رسالت و تبلیغ احکام و این سؤال تشریف و تقریعست و فائدهٔ این سؤال آن باشد که خلایق بدانند که حقتعالی پیغمبران فرستاده و حجت را تمام فرموده
و کفار بجهة فرط عناد و استکبار و جحود با ایشان نگرویده اند با آنکه دانسته اند حقیت پیغمبران را فلنقصن علیهم پس هر آینه بخوانیم بر رسولان و امتان ایشان گفتار
و کردار ایشان را بعلم بدانش خود یعنی در حالتیکه عالمیم بظواهر و بواطن ایشان و ما کنا غائبین و نبودیم ما پنهان و دور از ایشان از اقوال و افعال ایشان تا بر ما مخفی
شده باشد احوال ایشان بلکه با ایشان بودیم و مطلع بر احوال ایشان و الوزن و سنجیدن اعمال هر یک یومئذ الحق در روز قیامت حقست و عدل و گویند
مراد از وزن بمعنی قضاست یعنی حکم خدا در آن روز حقست و بنا بر این تسمیهٔ حکم عدل بمیزان باعتبار تسویه است یعنی چنانکه کسی چیزی را بترازو سنجد نگذارد که
کم و بیش شود همچنین حقتعالی حکم بعدل کند بی زیاده و نقصان و قول اول اشهر است و در خبر صحیح واقع شده که صحیفه‌های اعمال را وزن کنند بمیزانی که او را عمودی و

و کفر باشد و همهٔ خلایق دران نگرند بجهت اظهار معدلت و قطع معذرت و در تبیان از ابن عباس نقل میکند که درازی عمود میزان پنجاه هزار ساله راه است
و هر دو کفهٔ او یکی از نور است و دیگری از ظلمت حسنات در پلهٔ نور نهند و سیئات در پلهٔ ظلمت و نیز از انحضرت مرویست که اعمال شخص را نزد ترازو آورند که در او کلمهٔ
شهادتین نوشته باشد همه را در یک کفه نهند و این را در کفهٔ دیگر این کفه بران بچربد فمن ثقلت موازینه پس هر که را کران بود اعمال سنجیده او بحسنات
فاولئک هم المفلحون پس انگروه ایشانند رستکاران و رسندکان ببهشت و بنجات و ثواب ابدی ومن خفت موازینه و هر که را سبک باشد اعمال
وزن کرده او بجهت قلة طاعت و کثرة معصیت فاولئک الذین خسروا انفسهم پس انگروه انانند که زیان کردند نفسهای خود را و از در معرض عذاب و عقاب
اورند بما کانوا بآیاتنا یظلمون بسبب انکه بودند که بآیتهای ما ستم میکردند و وضع تکذیب کردند در موضع تصدیق بعد از ان حق تعالی نعم خود میشمرد بر
بندکان و میفرماید که ولقد مکناکم فی الارض و بدرستیکه ما جای دادیم شما را ای ادمیان در زمین و باشما را تمکین و دستگاه دادیم در زمین و
جعلنا لکم فیها معایش و افریدیم برای شما در زمین معیشتها یعنی اسباب زندگانی شما از انواع کسب قلیلا ما تشکرون اندکی شکر کویند
با وجود بسیاری این نعم عظیمه ولقد خلقناکم و بتحقیق که افریدیم شما را یعنی پدر شما را که ادم است از کل افریدیم ثم صورناکم بعد از ان تصویر کردیم
پدر شما را بصورتی خوب بر وجه اعتدال ثم قلنا للملائکة اسجدوا لادم پس کفتیم ما فرشتکان را بعد از تصویر و خلق و نفخ روح در ادم سجده کنید سجدهٔ تعظیم مر ادم
را فسجدوا پس سجده کردند ملائکه ادم را بی تاخیر و تعلل از در فرمان برداری الا ابلیس مکر ابلیس که از راه کبر در امد و حسد بر او برده لم یکن من
الساجدین نبود از سجده کنندکان مر ادم را قال کفت خدای مر ابلیس را ما منعک الا تسجد چه چیز باز داشت ترا از انکه سجده نکنی مر ادم را اذ امرتک
وقتیکه فرمودم ترا بسجدهٔ ادم قال انا خیر منه کفت ابلیس که من بهترم از ادم یعنی مانع سجده کردن من ادم را انست که بهترم از او و نیکو نیست که فاضل سجده بر
مفضول کند پس دلیل بر فضیلت خود کفت که خلقتنی من نار افریدی مرا از اتش و ان جوهر لطیف علوی نورانی است وخلقته من طین و افریدی
ادم را از کل که جسم کثیف سفلی ظلمانی است ابلیس در این صورت مغلطهٔ خود باعتبار عنصر ملاحظه کرد و اکر باعتبار فاعل که لما خلقت بیدی عبارت از ان است و در حقیقت
که نفخت فیه من روحی اشارت بدان در نکریستی دانستی که افضلیت و خیریت ادم راست نه او را و نیز قیاس در افضلیت اتش از خاک مستقیم نبود زیرا که
اتش خاین است هر چه بدو دهند نیست کرداند و خاک امین است هر چه بدو دهند نکاه دارد و امین از خاین بهتر باشد و دیکر اتش متکبر و سرکش است و خاک
متواضع و افتاده و تواضع از تکبر نیکوتر بود و نیز خاک نقش پذیر بود چنانکه ادم نقش معرفت پذیرفت که کتب فی قلوبهم الایمان و اتش نقش سوز بود چنانکه نقش معرفت
ابلیس بسوخت که ففسق عن امر ربه است ثعلبی از ابن عباس روایت کند که اول کسیکه قیاس کرد و خطا نمود ابلیس بود پس هر که در دین قیاس کند وی را قرین ابلیس کرداند
القصه چون ابلیس بجهت تکبر از سجده امتناع کرده قال کفت حق تعالی که چون سجده نکردی و فرمان مرا قبول نکردی فاهبط منها پس فرود او از اسمان یا از بهشت
بر زمین فما یکون لک ان تتکبر فیها پس نرسد و روا نباشد ترا انکه کردن کشی کنی در اسمان و تعظیم نمائی بر فرشتکان که همه خاشعان و مطیعانند فاخرج
پس بیرون رو از بهشت یا از اسمان انک من الصاغرین بدرستیکه تو از خوار شدکانی از پیغمبر مرویست که هر که تواضع و فروتنی کند حقتعالی او را بر دارد و هر که
تکبر کند حقتعالی او را بیندازد و پست کرداند و چون حقتعالی ابلیس را از درکاه رحمت خود براند و داغ لعنت بر جبین او کشید و از رحمت خدای نا امید شد قال انظرنی
الی یوم یبعثون کفت خدایا مهلت ده مرا تا روزیکه برانگیخته شوند ادمیان از قبرها یعنی تا روز قیامت مرا بمیران و عقوبت مکن قال انک کفت خدای تعالی بدرستیکه
تو من المنظرین از مهلت دادکانی تا وقتیکه مصلحت من در انست و حکمت در مهلت دادن شیطان با انکه حق تعالی عالم بود بانکه او اضلال بندکان میکند ابتلای
عباد است و تعریض ایشان بجهت مخالفت ایشان او امر و با عزاز و وجوه مصلحت او سبحانه داند و چون حقتعالی او را مهلت داد قال فبما اغویتنی کفت ابلیس پس
بچیز که بی بهره کردانیدی از رحمت خود و یا حکم کردی بغوایت من لاقعدن لهم هر اینه بنشینم برای کمراه ساختن فرزندان ادم صراطک المستقیم بر راه تو
که راست است یعنی دین اسلام و انتظار ان کشم که راه زنی ایشان کنم و از صراط مستقیم بکردانم ثم لاتینهم من بین ایدیهم پس انکه بیایم بدیشان از پیش
ایشان یعنی در امر اخرت که در پیش ایشان است کویم بعث و حشر و بهشت و دوزخ نیست ومن خلفهم و از پس ایشان یعنی از قبل دنیا و از در چشم ایشان بیارایم
وعن ایمانهم و در راه ایشان از راست ایشان که جهت حسنات است و ایشان را در عجب و ریا و شبهه اندازم وعن شمائلهم و از چپ ایشان که از طرف سیئات است در راه ایشان را
در دل ایشان شیرین کردانم و با مراد انست که از جمیع جهات ایشان در ایم تا ایشان را از هدایت بکردانم و بر ضلالت دارم امام محمد باقر علیه السلام را پرسیدند از این
ایه فرمود معنی من بین ایدیهم انست که کار اخرت در دل و چشم ایشان خوار و بی مقدار کردانم ومن خلفهم ایشان را وسوسه کنم تا مال جمع کنند و بان بخل کنند و زکوة
ندهند تا از بهر وارثان بماند وعن ایمانهم کار دین بر ایشان تباه کردانم و شبهه در دل ایشان افکنم وعن شمائلهم لذات و شهوات در دل ایشان دوست کردانم
و ایشان را هوای نفس ولا تجد اکثرهم شاکرین و نیابی تو ای خداوند بیشتر فرزندان ادم را شکر کویان یعنی مشرکان باشند که منعم خود را نشناسند قال
کفت خدا مر ابلیس را اخرج منها بیرون رو از بهشت یا از اسمان مذؤما مدحورا نکوهیده باشی و عیبناک مدحورا رانده و دور کرده از رحمت لمن تبعک
منهم بحقیقت من که خداوندم که هر که پیروی تو نماید از اولاد ادم لاملان جهنم منکم اجمعین هر اینه پر کنم دوزخ را از همه شما یعنی از تو و متابعان تو
ویا ادم و بعد از اخراج ابلیس از بهشت کفتیم که ای ادم اسکن انت وزوجک الجنة ساکن شو تو و جفت تو که حوا است در بهشت فکلا من حیث
شئتما پس بخورید از میوه ها و نعمتهای بهشت از هر جا که خواهید با هر چه اراده کنید ولا تقربا هذه الشجرة و نزدیک مشوید بخوردن این نوع درخت که کندم
است بر قول مشهور که اکر بخورید فتکونا من الظالمین پس باشید از ستمکاران بر نفس خود که نقص ثواب کنید از خود بجهت ترک مندوب و تقصیر
در سورة البقره مذکور شد فوسوس لهما الشیطان پس وسوسه کرد مر ادم و حوا را شیطان لیبدی لهما تا عاقبت اشکارا کرداند مر ایشان را ما وری

عَنْهُمَا ایخ پوشیده شده بود از ادم و حوا مِنْ سَوْآتِهِمَا از عورات ایشان یعنی بجهة وسوسه با ایشان و بتبعیت ایشان او را عورتشان برهنه شود و مهستکه حقتعالی
ادم و حوا را لباسها پوشانیده بود برای ستر عورت و ابلیس دانست که بجهة ترک ندب لباس از تن ایشان دور شود پس در صدد ان شد که ترک اولی از ایشان بفعل
اید تا بجهة کشف عورت در میان اهل بهشت منفعل شوند پس بجهة اغوا و وسوسه کرده بدستیاری مار و طاوس در بهشت در امده خود را بادم نمود بر صورتیکه
او میدانست وَقَالَ و گفت مر ادم و حوا را مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا باز نداشت و منع نکرد شما را پروردگار شما عَنْ هَٰذِهِ الشَّجَرَةِ از خوردن این درخت إِلَّا
أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ مگر بجهة نخواستن انکه بگردید دو فرشته در علو مرتبه با حسن صورت أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ باشید از جاوید ماندگان در بهشت که
هرگز مرگ بشما نرسد وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ و سوگند خورد برای رغبت ادم و حوا در خوردن ان و گفت بدرستیکه من شما را از نصیحت
کنندگانم یعنی از روی شفقت میگویم که از این درخت بخورید تا بمیرید ادم گمان برد که کسی سوگند بخدای بدروغ نخورد بجهتان فریفته شد فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ
بفریب و وسوسه فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ پس انهنگام که بچشیدند یعنی بیافتند طعم میوه ان درخت فی الحال بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا ظاهر شد مر ایشانرا
عورات ایشان یعنی لباس ایشان از تن ایشان بریخت تا عورت یکدیگر را بدیدند وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ و در ایستادند و شروع کردند در انکه میچسبانیدند
برگ بر بالای برگ و از ان مینهادند عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ بر عورات خویش از برگ درخت بهشت و اشهر انستکه برگ انجیر بود بر هم بستند تا چون هیئت
ازاری شد و عورت خود را بدان پوشانیدند و از این طرف بان طرف میگریختند وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا و ندا کرد ادم و حوا را پروردگار ایشان أَلَمْ أَنْهَكُمَا
عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ ایا نه شما را نهی کرده بودم از خوردن این درخت وَأَقُلْ لَكُمَا و نگفته بودم شما را و تحذیر نکرده که إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا بدرستیکه شیطان
هست مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی او در وقت امتناع او از سجود ادم بر همه ملائکه روشن شده بود و این گفتار بر سبیل توبیخ او سبحانه بود ادم و حوا را بر ترک
اولی مهستکه در وقت گریختن ایشان حقتعالی گفت با ادم افرار منی ای ادم ایا از من فرار میکنی و میگریزی ادم گفت بل حیاء منك بلکه گریختن من بجهة شرمندگی
است از حضرت تو پس بگناه اعتراف نمودند و روی نیاز قَالَا گفتند باحق سبحانه رَبَّنَا ای پروردگار ما ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا ستم کردیم بر نفسهای خود بنقص ثواب
بر فعل ندب وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا و اگر تو نیامرزی برای ما زلت ما را که ترک ندب است وَتَرْحَمْنَا و نبخشائی ما را لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ هر اینه باشیم از زیانکاران
ادم اگرچه ترک مندوب کرده بود خود را ظالم و خاسر خواندند زیراکه عادت اولیا است که زلت حقیر را عظیم شمرند و حسنه عظیمه را اصغر دانند و نمیتواند بود که مراد صدور
معصیت باشد از او زیراکه باجماع امامیه انبیا معصومند از جمیع صغایر و کبایر از محمد بن قیس روایت است که ابلیس مار را وسوسه کرد و مار حوا را و حوا ادم را حقتعالی
همه خطاب کرد قَالَ گفت ای ادم و حوا و مار و ابلیس اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فرود روید بزمین برخی از شما مر برخی را دشمنند از اینجاست که ادمی و شیطان
و طاوس و مار دشمن یکدیگرند و گویند خطاب بادم و حوا و ذریه ایشانست که در اصلاب ایشان بودند وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ و مر شما راست در زمین قرارگاه
کامی و جای ارامی وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ و برخورداری تا هنگام رسیدن مرگ ادم از این غمناک شد و پنداشت که دیگر بهشت نخواهد رسید قَالَ گفت خدایتعالی فِيهَا
تَحْيَوْنَ در زمین میزیید وَفِيهَا تَمُوتُونَ و در زمین میمیرید وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ و از زمین بیرون اورده می شوید برای جزا ادم چون این مضمون بشنید بدانست
که باز ببهشت خواهد رسید و بان خورسند شد بعد از ان تعداد نعم خود میفرماید بر بنی ادم بقوله يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا ای فرزندان ادم مراد همه ایشانند بتحقیق
که فرستادیم عَلَيْكُمْ لِبَاسًا بر شما پوششی یعنی فرو فرستادیم برای شما لباس را بتدبیرات سماوی که ان فرو فرستادن باران است که ازان گیاه رویانیدن و بگرمی افتاب انرا
پرورش دادن تا پنبه و کتان از انجا حاصل می شود يُوَارِي سَوْآتِكُمْ میپوشاند ان لباس عورات شما را که شیطان قصد کشف ان کرده بود وَرِيشًا
و پوششی که زینت شماست و بان متجمل می شوید و جمال می افزاید و گویند لباس انست که عورت را بپوشد و ریش ازار است از جامها و نشست و در تفسیر زاهد مذکور است
که لباس انستکه از پنبه باشد و ریش از ابریشم و کتان و پشم وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ و پوشش تقوی یعنی لباسیکه برای تواضع پوشند چون پشمینه و جامهای درشت
ذَٰلِكَ خَيْرٌ ان بهتر است از لباسهای نرم و بتکلف که متکبران و متجبران میپوشند و گویند مراد از لباس تقوی خشیت بنده است از خدایتعالی که احاطه کرده باشد او را
همچنانکه جامه که احاطه بدن میکند و یا مراد ایمانست که محیطاست بقلب یا جامهای حربست چون زره و خفتان که خود را از شر تیغ و نیزه نگاه دارند و از ابن عباس
مرویست که مراد عمل صالح است ذَٰلِكَ ان انزال لباس مِنْ آيَاتِ اللَّهِ از نشانهای فضل و رحمت خدایست که بدان عورات مردم را بپوشند و ایشانرا از چیزهای بد
برخود مستغنی گردانید لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ تا باشد که ایشان پند گیرند و قدر این نعمت بشناسند و از قبایح بپرهیزند بعد از ان بر سبیل نصیحت و موعظه میفرماید که
يَا بَنِي آدَمَ ای فرزندان ادم لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ باید که هرچند باشد که شما را در فتنه نیندازد شیطان و با شما مکر نکند و از راه حق بیرون نبرد و بجهة
اغوا شما را از طریق بهشت باز ندارد كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ چنانکه پدر و مادر شما را مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت و ایشانرا در فتنه و محنت انداخت يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا
در حالتیکه بر میکشید از ایشان جامهای ایشانرا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا تا بنماید به ایشان عورات ایشان را یعنی سبب ان شد که ابوین شما از بهشت بیرون امدند و
مکشوف العورة گشتند شما نیز از مکر او حذر کنید إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ بدرستیکه ابلیس می بیند شما را او و لشکر او مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ از جائی
که شما ایشانرا نمی بینید یعنی از غایت رقت و لطافت در نظر شما نمی ایند و ایشان اجسام شما را بجهة غلظت و کثافت می بینند پس حذر از چنین دشمنی لازم است از مجاهد
روایت است که از جمله چیزهائی که شیطان و جنود او بر ادمیان تفاخر میکنند انست که ادمیان را می بینند و ادمیان ایشانرا نمی بینند و از زیر زمین بیرون می ایند و بر زمین
فرو می روند و بر هوا میروند و پا پیر نا میشوند و پیران ایشان جوان شوند پس از انکه بنهایت پیری رسیده باشند بعد از ان میفرماید که إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ
بدرستیکه ما گردانیدیم دیوان را أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ دوستان مر انانکه ایمان نمی ارند یعنی حکم کرده ایم که شیاطین دوستان کافرانند بجهة جنسیت
و مناسبت در میان ایشان و یا تخلیه کردیم میان ایشان و دیوان بر وجه اجبار و منع ایشان نکردیم تا مطیع و فرمان بردار دیوان گشتند و دوستی یکدیگر شدند بخلاف

یعنی عزم خود را دور نمود شیطان از ایشان ان عزم را بخورد ایشان نکرد
اشکار او دشمنی

مومنان

مؤمنان مخلص که ایشان بجهت تدبر در دلایل هادیه مستعد الطاف الهی شده‌اند از وسوسهٔ شیاطین محفوظ مانند مرویست که عرب عریان طواف کردندی و عورت
خود را نپوشیدندی و گفتندی که ما طواف خانه چنان میکنیم که خدای ما را آفریده و در جامه که در آن گناه کرده‌ایم طواف نمیکنیم و در نان چیزی از دوال بافته بمقدار آنکه عورت
ایشان بآن پوشیده شدی در میان بستندی و در خبر است که زنی از بنی عامر طواف میکرد و باین مضمون بیتی میخواند که امروز بعضی از عورت یا همه آن ظاهر میشود من حلال
نمیدانم و طواف با بعضی از بدن پوشیده صحیح نمیشمارم چون زمان اسلام در رسید مسلمانان ایشان را بدان ملامت کردند ایشان گفتند پدران خود را بدان یافتیم
و متابعت ایشان میکنیم حق تعالی این آیه فرستاد که وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً و چون بکنند کفار خصلتی متناهی در فحش چون کشف عورت در طواف و اصح مطلق فعل
است از کشف عورت و عبادت اصنام و غیر آن از کبایر قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا گویند از روی تقلید که یافتیم بر این عمل زشت آبَاءَنَا پدران خود را وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا
و خدای فرموده است ما را باین عمل و ایشان احتجاج او در دند بآن امر قبیح بدو چیز یکی تقلید پدران دوم افترا بر خدای جهان و حق تعالی از ذکر احتجاج ایشان نموده که بجهت
شنادان پیغمبر باید که قُلْ بگو ای محمد إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ بدرستیکه خدای تعالی امر نمیفرماید بزشتی و ناپسند در قول و فعل چه سنت الهی جاری شده که
کار کنند بمکارم خصال أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ آیا میگوئید یعنی افترا میکنید بر خدای آنچه نمیدانید که او فرموده است از اینها استفهام قبح باو قُلْ بگو ای محمد
مر کفار قریش را که أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ فرموده پروردگار من بعدل و راستی گویند مراد بقسط توحید است که سر همه راستیهاست و اولی آنست که مراد جمیع طاعات او
سبحانه باشد و مر ما فرموده وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ و راست کردانید روی خود را بقبله عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ نزد هر زمان سجود یا مکان سجود که مراد از سجود نماز
است یعنی امر است بنماز در هر مسجدی که اتفاق افتد وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ و بپرستید خدای را در حالتیکه پاک کنندگان باشید برای خدای
طاعت را یعنی او را مخصوص کردانید بعبادت و غیر او را شریک مکردانید چه نیکوی او ست بازگشت همه شما نه بغیر او كَمَا بَدَأَكُمْ همچنانکه ابتدا آفرید شما را در ابتدا تَعُودُونَ
باز خواهید گشت باو بار دوم تا جزا دهد مر شما را بر عملها فَرِيقًا هَدَى گروهی را راه نمود بایمان بوسیلهٔ الطاف و توفیق سابق وَفَرِيقًا و گروهی دیگر را که از روی
عناد و جحود نظر در دلایل هادیه او نکردند و تأمل و تفکر در آن ننمودند در وادی خذلان گذاشت حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ سزاوار شد بر ایشان گمراهی
إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ بدرستیکه این گمراهان فرا گرفتند دیوان را أَوْلِيَاءَ دوستان خود و فرمان بردند ایشان را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای این علت خذلان
ایشانست و تحقیق ضلالت ایشان وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ و گمان بردند که ایشان راه یافتگانند فی الحقیقه بخلاف این است و چون او سبحانه در ما تقدم ذکر
نعم خود فرموده بر بندگان از لباس و رزق در عقب آن امر فرمود ایشان را باخذ زینت و ستر و اقتصاد در اکل و شرب و میگوید يَا بَنِي آدَمَ ای فرزندان آدم خُذُوا
زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ فرا گیرید جامهای خود را که بدان خود را آراسته اید نزد هر مسجدی اکثر مفسران بر آنند که شأن نزول بکرات مشرکان عرب از ذکور و اناث
برهنه طواف کردندی چنانکه گذشت و بنی عامر در ایام احرام از خوردنی حیوانی اجتناب کردندی و باندکی از طعام قناعت نمودندی و آن را طاعت دانستندی و آن تعظیم
کعبه پنداشتندی اهل اسلام گفتند که چون ما بتعظیم و تکریم کعبه سزاوارتریم پس اولی آنست که ما نیز باین طریق سلوک نمائیم حق تعالی ایشان را از این نهی فرمود
و گفت جامهای نیکو پوشید در وقت طواف و در وقت نماز مرویست که امام حسن علیه السلام در وقت نماز جامهٔ پاکیزه و خوبتر پوشیدی و فرمودی که حق
تعالی جمیلست و جمال دوست میدارد پس متجمل و متزین میشوم برای پروردگار خود و از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که مراد از زینت جامهٔ نو و پاکیزه است که
در روز جمعه و عید پوشند برای رفتن بمصلی و مساجد و از صادق علیه السلام نقلست که مراد بزینت شانه کردن محاسن است نزد هر نماز وَكُلُوا و بخورید یعنی در
ایام احرام و غیر آن از گوشت و چربی و غیر آن از ماکولات وَاشْرَبُوا و بیاشامید شیر و سایر مشروبات وَلَا تُسْرِفُوا و از حد در مگذرید بتحریم حلال یا بافراط الطعام
إِنَّهُ بدرستیکه خدای تعالی لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ دوست نمیدارد اسراف کنندگان را یعنی آنها که زیاده از سیری خورند و اکثر بر آنند که مراد باسراف در این مقام خوردن
و آشامیدنست بر سر سیری چه آن در ابدان مضر است و از ابن عباس منقولست که هر چه خواهید بخورید و هر چه خواهید بپوشید مادام که در خوردن و آشامیدن
اسراف نبوده باشد و پوشیدن لباس بقصد تکبر اسراف باشد و اگر بودن کوه احد زر را در طاعت خدا صرف کنند اسراف نباشد و هر چه در معصیت خرج کنند
اسراف بود از علی بن حسین واقدی نقلست که حق تعالی جمیع دانش را در کلوا واشربوا ولا تسرفوا جمع فرموده و بصحت پیوسته که هرون الرشید طبیبی حاذق داشت ترسا
و او را بختیشوع نام بود و علی واقدی را گفت که در کتاب شما چیزی از علم طب هست علی واقدی گفت بلی حق تعالی جملهٔ طب در نیمهٔ این آیه جمع کرده است و هو قوله کلوا واشربوا
ولا تسرفوا گفت از پیغمبر شما هیچ روایت هست گفت جملهٔ طب در چند کلمه جمع فرموده و گفته المعدة بیت کل داء والحمیة رأس کل دواء واعط کل نفس ما عودتها
معده خانهٔ بیماریهاست و پرهیز کردن سر جملهٔ دواهاست و هر نفسی را آنقدر باید داد که عادت کرده باشد بختیشوع گفت کتاب شما و پیغمبر شما هیچ از طب فرو گذاشت
نکرده و از برای جالینوس چیزی نگذاشته و چون عرب بحیره و غیره را فتندی گوشت و پیه و شیر بر خود حرام کردندی حق تعالی از این نهی فرمود که قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ بگو
کیست که حرام کرده است آرایش که خدای مقرر فرموده یعنی جامهای ملون الَّتِي آن زینتی که بمحض قدرت أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ بیرون آورده او برای بندگان خود از
نباتات و کتان و از حیوانات چون پشم و حریر و از معادن چون زره و خود و شمشیر وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ و دیگر کیست که حرام کرده پاکیزه ها از روزی
یعنی مستلذات مآکل و مشارب از گوشت و پیه و شیر یا حلالات چون بحیره و سائبه قُلْ هِيَ بگو ای محمد این زینت و طیبات لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنان راست که ایمان
آورده اند یعنی برای اصالة مؤمنانست فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا اما کفار به تبعیت شریک ایشانند در آن و جمیع مستلذات مر اهل ایمان راست
خَالِصَةً در حالتیکه خالص و بی شریک است برای مؤمنان يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز یعنی اگر چه کافران در طیبات دنیوی شریکند اما طیبات اخرویه
مخصوص است باهل ایمان كَذَلِكَ همچنانکه تفصیل این حکمها نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ تفصیل میکنیم نشانهای احکام دیگر برای گروهی که فهم
دارند و میدانند عیاشی باسناد خود از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که در وقتیکه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه عبدالله عباس را نزد خوارج فرستاد

فرستاد تا ایشان را وعظ گوید و نصیحت کند و از طریق مخالفت باز گرداند بهترین جامها پوشیده بود و بخوشبوترین بویها مطیب بود و بر خوبترین مرکبی سوار چون نزد
خوارج آمد وی را گفتند که تو بهترین مردمانی و آمده که ما را نصیحت کنی چرا در زی لباس جبابره و بر جنس مراکب ایشان سوار شده ابن عباس در جواب این آیه تلاوت فرمود
که قل من حرم زینة الله التی تا آخر آیه و گفت متجمل شوید بجامهای نیکو که حق تعالی نیکو است چیز نیکو دوست میدارد اما باید که از جنس حلال باشد قل بگو
ای محمد با اهل شرک انما حرم ربی الفواحش جز این نیست که حرام کرده است پروردگار من این چیزها که متصف‌اند بزاید قبح از گناهان کبیره گویند مراد هر
چیزیست که متعلق است بفروج ما ظهر منها و ما بطن آنچه پیداست از آن و آنچه پنهانست مرویست که اهل جاهلیت زنان را در روز که مظنه تهمت
نشود آنست حرام دانستندی و در شب که مظنه خفاء آنست حلال دانستندی حق تعالی باز این فواحش ظاهر و پنهان را حرام کرده اند والاثم و نیز حرام کرد گناهی را
که بر آن حد مقرر نیست چون صغائر یا مراد هر چیزیست که موجب اثم باشد والبغی بغیر الحق و حرام ساخت ستمکاری را بناحق این تاکید بغی است زیرا که بغی
البته بغیر حق باشد وان تشرکوا بالله و دیگر حرام ساخته آنکه شرک آرید بخدا و شریک گیرید در عبادت ما لم ینزل به سلطانا آنچه بوی که خدا نفرستاده
است بپرستش آن حجتی و برهانی وان تقولوا و از این حرام کرده است که گوئید بدروغ و افترا علی الله ما لا تعلمون بر خدای آنچه نمیدانید مانند تحریم
حرث و انعام و برهنه طواف بیت الحرام کردن و امثال اسناد بخدا کردن بعد از آن بجهة تسلیه خواطر حضرت رسالت در تاخیر عذاب کفار میفرماید که ولکل
امة اجل و مر هر گروهی راست مدتی که خدا تعالی تقدیر کرده است برای حیوة ایشان و بصحت پیوسته که هر امتی را عزاز مؤمنان وقتی است که در آن عذاب مستاصل
بدیشان فرود آید فاذا جاء اجلهم پس چون بیاید وقت عذاب هلاک ایشان یا چون مدت عمر مقرر بسر آید لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون
وا پس نمانند از آن اجل ساعتی و پیشی نگیرند بر آن اجل یعنی بهیچ وجه وقت اجل متقدم و متاخر نشود یا بنی آدم اما یاتینکم رسل منکم ای فرزندان آدم
چون بیاید بشما پیغمبران از شما یعنی از جنس شما یا از بنات شما یقصون علیکم آیاتی خوانند بر شما آیتهای مرا یا احکام شریعت را فمن اتقی واصلح پس هر که به
پرهیزد از نافرمانی کردن با ایشان و بصلاح آورد عمل خود را فلا خوف علیهم پس هیچ ترسی نیست برایشان یعنی از هرچه میترسند ایمن شوند ولا هم
یحزنون و نه ایشان اند و هناک شوند از چیزیکه از ایشان فوت شود بلکه هر چیز که امید میدارند برسند و اگر از بعضی معاصی اجتناب نکرده باشند در آن
بعضی و با صفت ایمان باشند موقوف بر لطف حق تعالی باشد اگر خواهد عفو کند و اگر نه عقاب فرماید و چون ذکر مؤمنان کرد و آنچه پاداش ایشانست در عقب
آن ذکر مکذبان و مستکبران و سزای ایشان میفرماید که والذین کذبوا بآیاتنا و آنانکه بدروغ شمردند آیتهای ما را یعنی تکذیب رسل کردند بود آیتها
ما واستکبروا عنها و گردن کشی ورزیدند و سرکشی نمودند از ایمان آوردن بدان یا بدلائل وحدانیت ما اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون آن گروه یاران و
ملازمان آتش‌اند و در خندق ایشان در آتش باقی‌اند همیشه ابدی فمن اظلم پس کیست ستمکارتر یعنی در کفر و عناد سخت‌تر ممن افتری علی الله کذبا از کسیکه افترا
کند و بر بندد بر خدای دروغ را بر این وجه که گوید خدا را زن و فرزند و شریک هست یا چیزها با او استناد کند که نگفته چون تحریم سائبه و بحیره و غیر آن او
کذب بآیاته یا بدروغ شمرد آیات منزله ما را و آن متضمن انکار نبوت نبی هست اولئک آن گروه مکذبان و مفتریان ینالهم نصیبهم من الکتاب
برسد بدیشان بهره ایشان از لوح محفوظ مراد ارزاق و اجال ست و عقوبات که برای ایشان نوشته شده یعنی با ایشان رسد آنچه بقلم تقدیر بر لوح نوشته شده از ارزاق
و اجال و عذاب و نکال دنیا حتی اذا جاءتهم رسلنا تا وقتیکه بیاید بدیشان فرستادگان ما که ملک الموت و اعوان او اند یتوفونهم در حالتیکه فرا گیرند
یعنی قبض کنند ارواح ایشان را قالوا گویند با ایشان از روی سرزنش اینما کنتم تدعون کجا‌اند بتانیکه پرستیده بودید که میخواندید میپرستیدید ایشان را
من دون الله بجز از خدای تا امروز منع کنند عذاب خدای را از شما قالوا ضلوا عنا گویند کافران که ایشان گم شدند از ما یعنی غایب گشتند هیچ مدد از ایشان
بما نرسید وشهدوا علی انفسهم و گواهی دهند بر نفسهای خود انهم کانوا کافرین بآنکه ایشان بودند ناگرویدگان یعنی اعتراف کنند بآنکه ایشان گمراه
بودند در آنچه بر آن بودند قال گوید خدا ادخلوا فی امم در آئید در میان امتانی که قد خلت من قبلکم بتحقیق که در گذشته‌اند پیش از شما در دین
و آئین شما من الجن والانس از دیو و پریان مراد کافران که گذشته‌اند از ایشان و طایفه یعنی با ایشان در آئید فی النار در آتش دوزخ مرویست که هر جمعی از کفار
که عناد و تکبر ایشان بیشتر باشد پیشتر در آتش برند کلما دخلت امة هرگاه که در آید گروهی در دوزخ لعنت اختها لعنت کنند گروه دیگر را که هم دین ایشان باشند
و پیشوایان ایشان در دین مثلا جهودان دو ترسای خود را لعنت کنند و ترسایان مقتدایان خود را و بر همین قیاس لعنت کنند حتی اذا اداركوا فيها
جمیعا تا آنکه چون بیکدیگر رسند در همه آتش ایشان قالت اخریهم گویند آنانکه پس وا ایشان بوده باشند در دنیا و پیروی را بندگان ایشان در دوزخ
لاولیهم برای آنانکه پیشوا بوده‌اند یعنی در باره ایشان گویند که ربنا هؤلاء اضلونا ای پروردگار ما این گروه گمراه کردند ما را فآتهم عذابا ضعفا
من النار پس بده ایشان را عذابی دو چندان که ما را هست از آتش دوزخ یک قسم برای گمراهی خود و یکی برای گمراه ساختن دیگران قال گوید خدای در جواب ایشان
لکل ضعف مر هر یک را عذاب دو باره است پیشوایان را بجهة ضلال و اضلال و پیروان را بجهة کفر و تقلید ولکن لا تعلمون و لیکن ایشان ندانسته باشند و حفص
بتا خوانده یعنی شما نمیدانید و از حال یکدیگر خبر ندارید بلکه هر یک علم بعذاب خود دارد بدو از دیگران غافل و بیخبرید وقالت اولیهم و گویند پیشوایان
لاخریهم فما کان لکم علینا من فضل مر پیروان را پس نیست شما را بر ما افزونی که بدان استحقاق تخفیف عذاب داشته باشید بلکه ما و شما در کفر برابر
بودیم فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب را بما کنتم تکسبون بسبب آنچه بوده‌اید که کسب کرده‌اید از کفر و حواله عذاب بدیگری مکنید ان الذین کذبوا
بآیاتنا بدرستیکه آنانکه بدروغ داشتند آیتهای ما را از قرآن و دلایل قدرت واستکبروا عنها و سرکشی کرده‌اند از گرویدن بآن و فرمان برداری آن لا تفتح
لهم گشاده نشود برای دعای ایشان یا بجهت نزول رحمت بر ایشان و یا بسبب رفع اعمال یا ارواح ایشان ابواب السماء درهای آسمان همچنانکه از برای اهل ایمان

گشوده

گشوده نمی‌شود بلکه اعمال ایشان را برروی ایشان باز زنند و ارواح ایشان را بسجین برند که در زمین هفتم است وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ و در نیایند این مستکبران

و کردنکشان در بهشت حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ تا وقتیکه در آید شتر نر در سوراخ سوزن یعنی همچنانکه این صورت هرگز وجود نگیرد کافران نیز

هرگز بهشت نروند وَكَذَٰلِكَ و مانند این پاداش منکر نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ جزا میدهیم مجرمانرا یعنی کافران پرگناه را لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مر ایشانرا باشد از آتش دوزخ

مِهَادٌ فراشی که بران نشینند وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ و از زبر ایشان پوششها باشد هم از آتش دوزخ یعنی زیر و زبر ایشان آتش بود وَكَذَٰلِكَ و مانند جزای

مذکور وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ پاداش میدهیم همه کافران مستکبر را و بعد از وعید بر کافران در وعد مؤمنان میفرماید که وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند

بخدای وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته چون تصدیق رسولان و فرمان برداری کتابها و چون اعمال صالحه بسیار است و اقدام بهمه آن فوق طاقت

بشریست از اینجهة میفرماید که لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا تکلیف نمیکنیم و نمیفرماییم هیچ تنی را مگر بقدر وسع و طاقة نفس یعنی نقدر که بران قادر باشند

و بر وجه سهولة بجای آرند أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ آن گروه ملازمان بهشتند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در بهشت باقی و دایم باشند وَنَزَعْنَا مَا فِي

صُدُورِهِمْ و بیرون بریم آنچه در سینه‌های ایشان بود مِنْ غِلٍّ از کینه و حسد یعنی اسباب عداوت را از ایشان نزع کنیم تا آنکه غیر از محبت و صداقت و دوستی خالص در

میان ایشان نباشد و هیچکدام حسد بر مرتبه مرتبه غیر خود نبرند از سدی نقل است که چون اهل بهشت بدر بهشت رسند آنجا درختی باشد که از ساق آن دو چشمه آب

بیرون آید از یک چشمه آن آب بیاشامند هر غل و غش و حقد و حسد که در دل ایشان بوده باشد زایل گردد و از شراب طهور بود و چون از دیگری نوش کنند آثار لطافت

بدن و تازگی و نظاوت نعیم بهشت بر ایشان ظاهر گردد که هرگز پریشان گرد آلود و بی طراوت نشوند و در خبر است که در بهشت کمترین ملک شخصی زیاده از ملک

دنیا باشد چنانچه کمان برد که آنچه او راست کسی دیگر را نیست و بجهة این هیچکدام بر یکدیگر حسد نبرند بعد از آن در بیان وصف منازل ایشان در بهشت میفرماید

که تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ میرود از زیر مساکن و غرفهای ایشان جویهای آب جاری بادی لذت و سرور ایشان وَقَالُوا و گویند اهل بهشت چون منازل خود را به

بینند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي حمد و ثنا مر خدای را که بفضل خود هَدَانَا لِهَٰذَا راه نمود ما را بدین مقام وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ و نبودیم ما که راه یابیم بقوت خود بی

توفیق و لطف او سبحانه باین منازل لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ اگر خدا ما را راه ننمودی باسباب توفیق و الطاف عمیم خود هرگز راه باین نمیبافتیم در خبر است که رسول

فرمود که چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند و اهل دوزخ در دوزخ حق تعالی میان ایشان حجاب بر دارد تا یکدیگر را به بینند و آنچه در آن باشند از منازل و درجات

و درکات مشاهده کنند اهل دوزخ از روی حسرت گویند که ای کاش ما همچنین میشدیم تا باین مرتبه میرسیدیم و اهل بهشت میگویند اگر لطف و توفیق الهی نمیبود

باین مرتبه نمیرسیدیم بعد از آن فرمود که هیچ مؤمنی و کافری نباشد الا که او را در بهشت و دوزخ منزلی باشد چون حجاب بر دارند و آن منازل با ایشان نمایند دوزخ

را گویند که این قصور و منازل و درجات را که میبینی برای تو آماده بود نداگر ایمان می آوردی باینجا میرسیدی و بهشتی را گویند که این درکات و عقوبات که مشاهده

میکنی از برای تو بود اگر طریق کفر اختیار میکردی و در معاصی توغل مینمودی بعد از آن ندا آید که این مراتب بلند و درجات ارجمند بشما میراث دادیم و انواع

که لا بقا ایشان بود با ایشان دادیم پس بکبار ندا آید که ای اهل بهشت شما را همیشه تن درستی بود که بان بیماری نبود و جوانی باشد که با آن پیری نبود و زندگی

باشد که با آن مرگ نباشد و خلودی که با آن فنا نبود و نعمتی که سمت تغییر نپذیرد اهل بهشت چون این بشنوند و این نعمة به بینند گویند از روی خوشحالی لَقَدْ جَاءَتْ

رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ بدرستیکه آمدند فرستادگان پروردگار ما براستی و درستی پس مهتدی شدیم بارشاد ایشان و بجهة ایشان بدین پایه عالی رسیدیم وَنُودُوا

و ندا کرده شوند در وقتیکه بهشت از دور به بینند یا بعد از دخول آن أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ آنکه آن بهشتیکه وعده داده شده بود بشما این بهشت است که مملو است بانواع

نعم لذیذه أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ میراث داده شدید آنرا بسبب آنچه بودید که عمل میکردید وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ و ندا کنند اهل بهشت

اهل دوزخ را از روی کمال شادی و سرور أَنْ قَدْ وَجَدْنَا آنکه بدرستیکه ما یافتیم مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا آنچه وعده کرده بود پروردگار ما از روی

راستی و درستی فَهَلْ وَجَدْتُمْ پس آیا شما یافتید مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ آنچه وعده کرده بود و افزیده کار شما از عقوبات حَقًّا بی‌شک و شبهه قَالُوا نَعَمْ گویند

دوزخیان آری یافتیم از آنچه بما خدای گفته بود فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ پس آواز دهد آواز دهنده بَيْنَهُمْ میان بهشتیان و دوزخیان أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ

بدرستیکه لعنت خدای بر کافرانست که ستم کردند بر خود بشرک و عناد الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ آنانکه باز میداشتند مردمان را از راه خدای

وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا و طلب میکردند در وی کجی و ناراستی و منحرف شدن از آن وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ و ایشان بسرای آخرت ناگرویدگان اند ابو صالح از ابن عباس

نقل کرده که علی بن ابی طالب در کتاب خدای نامها است که مردمان آنرا نمی‌شناسند از جمله این است که فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ چه این مؤذن آنحضرت است وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ

و میان بهشت و دوزخ پرده ایست مانند حصار شهر که اهل دوزخ نتوانند که به بهشت در آیند و نزد بعضی آن حجاب اعراف است و در بعضی روایات آمده که اعراف تلی

است مشک سفید وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ و بر اعراف یعنی بر اعالی آن مردانی باشند مشرف بر بهشت و دوزخ که همه را به بینند يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ شناسند

هر یک از اهل بهشت و دوزخ را بعلامتهای ایشان چه بهشتیان سفیدروی باشند و دوزخیان سیاه روی باشند و گویند این موضع را بجهة آن اعراف میگویند که

ساکنان آن عارف باشند باحوال فریقین و ساکنان اعراف انبیا باشند یا شهدا یا افاضل مؤمنان یا ملائکه بر صورت مردان و بودن ایشان بر اعراف دلیل فضل

و کرامت ایشان باشد چه یکی از بوی او رضی باشد یکی نزد با آنجا منازل خود را در بهشت بینند از آن متلذذ می‌شوند و عذاب دوزخ را مشاهده میکنند و

بحال صاحبان آن مسرور میگردند و گفته‌اند که بر اعراف کسانی باشند که حسنات و سیئات ایشان مساوی باشد و یا آن مؤمنانی که در عمل تقصیر کرده باشند و اصح اقوال

آنستکه آن افاضل اهل ایمان در آن موضع باشند و مؤید آن این است که ثعلبی در تفسیر خود از ابن عباس نقل کرده که اعراف منزلی بلند است و حضرت امیر المؤمنین علی

صلوات الله علیه و حمزه و عباس و جعفر طیار رضوان الله علیهم در آنجا باشند و دوستان خود را بشناسند بتابندگی سفیدی روی و دشمنان خود را به تیرگی و سیاهی

روزی محمد بن جعفر بن راشد که یکی از راویان اهل سنت است روایت کرده که پدرم مرا گفت که از من حسین علوان شنیدم که او از سعد طریف شنیده که اصبغ بن
نباته گفت که روزی در مجلس منور شاه اولیا علی مرتضی صلوات الله علیه نشسته بودم که عبدالله بن الکوا درآمد و گفت یا امیرالمؤمنین مرا آگاه کن از تفسیر
این و علی الاعراف رجال آنحضرت فرمود که یا ابن الکوا آگاه باش که ما اهل بیت نبوت و معدن رسالتیم فردای قیامت زمام اختیار بدست ما دهند و خطاب
خدا تعالی در رسد بما که آنکس که اهل دوزخ باشد او را بدوزخ فرستید و آنکه از اهل جنت است او را ببهشت در آرید و آنکسانیکه در دار دنیا نصرت
ما کرده باشند و در محبت ما کوشیده و شراب مودت ما نوشیده ایشان را بعلامات دوستی بشناسیم و بتعظیم تمام در بهشت عنبر سرشت در آریم و آنها
که در این جهان عداوت ما ورزیده باشند و ایذا و آزار بمحبان ما رسانیده باشند ایشان را بعلامات بغض بشناسیم و بعذاب جحیم و عقاب الیم رسانیم و مؤید
این گفتار دعای مقداد است حدیث عمر بن شبیر که حضرت رسالت روزی خطاب بحضرت امیرالمؤمنین کرده فرمود ای علی گویا من در تو مینگرم روز قیامت و در
تو عصائی بینم از عوسج و تو بان عصا گروهی را ببهشت میرانی و طایفه دیگر را بان عصا بجهنم میرسانی و میگوئی بدوزخ که فلان را بگیر که از دشمنان من است و
فلان را بگذار که از محبان من است و این روایت است که حضرت رسالت فرمود که والله که آتش علی را مطیع تر باشد از غلام نسبت بخواجه خود و در روایت آمده که
حارث همدانی که یکی از محبان شاه ولایت است و اکثر اوقات در ملازمت آنحضرت میبوده روزی با امیرالمؤمنین گفت یا امیرالمؤمنین من از دو حالت هراسانم
و ترسانم یکی در حالت نزع و یکی در حالت گذشتن از صراط آنحضرت فرمود یا حارث بشارت باد ترا که من دوستان خود را در این دو حالت فرو نگذارم و در این دو
وقت خود را بایشان رسانم و من ایشان را بشناسم و ایشان نیز مرا بشناسند و من شفیع ایشان باشم و آتش دوزخ را گویم ایشان را واگذار که از محبان و مخلصان
منند و ایشان را بمقصد خود شان رسانم و از امام محمد باقر نیز مرویست که مراد برجال در این آیه سید النبیین و ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم اجمعین
و در مجمع البیان نیز از باقر علم اولین و آخرین علیه السلام روایت کرده که فرمود ببهشت نرود مگر کسیکه اهل بیت را شناسد و محبت ایشان دارد و بدوزخ
نرود مگر شخصی که مرتبه ایشان را نشناسد و منکر امامت و ولایت ایشان باشد و صادق نیز فرموده که اعراف پشته‌ها باشد میان بهشت و دوزخ باشد هر پیغمبری
و خلیفه او را آنجا بدارند با گناهکاران امتش چنانچه امیر لشکر با لشکریان ناتوان که محسنان باشند سبقت گرفته ببهشت در آیند و خلیفهای پیغمبر با گناهکاران امت گویند
بنگرید برادران نیکوکار خود تان که پیش از شما ببهشت رسیده اند ایشان را سلام کنند کما قال الله تعالی وَنَادَوْا و ندا کنند اصحاب اعراف یعنی گناهکاران
امت هر پیغمبر و خلیفه او که در اعراف باشند آواز دهند أَصْحَابَ الْجَنَّةِ اهل بهشت را یعنی محسنان که بر ایشان سبقت کرده ببهشت در آمده باشند أَنْ سَلَامٌ
عَلَيْكُمْ آنکه تحیت خدا بر شما باد و با خوشحالی شامل حال شماست که بسلامت بدار السلام رسیدید لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ هنوز اهل اعراف یعنی
گناهکاران ببهشت در نیامده باشند و حال آنکه ایشان طمع دارند که ببهشت در آیند بشفاعت پیغمبر و خلیفه او و گویند آخرین کسانیکه ببهشت در آیند ایشان باشند
و در خبر آمده که میزان حسنات و سیئات اهل اعراف مساوی باشند و ایشان هم در بهشت نگرند و هم در دوزخ و در دخول هیچکدام راجح کرده ببهشت در آیند وَإِذَا
صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ هرگاه چشمهای ایشان را بگردانند از تفسیر زاهدی آورده که حق تعالی فرشته را فرماید تا روی ایشان را بگردانند تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ بسوی
دوزخیان و چون اهل دوزخ را بانواع عقاب و نکال ببینند بخدا پناه برده قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ گویند ای پروردگار ما
مگردان ما را با گروه ستمکاران یعنی مشرکان و اهل دوزخ جمع مکن بنا بر آنکه مراد باصحاب اعراف انبیا و ائمه باشند پس صدور این دعا از ایشان بر وجه خضوع و
خشوع باشد و بر سبیل تعلیم که ایشان را دست دهد وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ و ندا دهند اصحاب اعراف مردانی را که بشناسند
بعلامات ایشان از سیاه روی و کبودی چشم و از شناختگان روسای کفر باشند چون ولید بن مغیره و ابوجهل و عاص بن وایل و امثال ایشان از مشرکان که در دنیا
میگفتند هرگز خدا امثال بلال و عمار و صهیب را ببهشت نبرد و ما را بدوزخ و سوگند میخوردند که خدای بندگان ناتوان را بر ما تفضیل نکند قَالُوا گویند ایشان
اهل اعراف که شما در عذابید مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ دفع نکرد از شما عذاب را کثرت انصار شما یا جمع مال که میکردید وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ و آنچه بودید
که گردن کشی میکردید از سخن حق یعنی جمعیت و استکبار شما مانع عذاب شما نشد پس اهل اعراف اشاره کنند بسوی عمار و بلال و صهیب و سلمان و خباب
و امثال ایشان و کافران را گویند أَهَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ آیا اینگروه آنانند که در دنیا أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ سوگند میخوردید که البته هرگز نرساند بر
ایشان بخشایش خود را و حالا برحمت حق در بهشتند چون اصحاب اعراف از این سخن فارغ شوند حق تعالی بکرم عمیم خود بعاصیان اهل ایمان خطاب کند که ادْخُلُوا
الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ در آئید ببهشت هیچ ترسی نیست بر شما از مخاویف و شداید وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ و نه شما اندوهناک شوید از فوت مطلوب
و مقصود ابن عباس فرموده که چون اهل اعراف ببهشت در آیند دوزخیان را طمع دخول جنت بخاطر رسد گویند خدایا ما را خویشانند در بهشت دستوری
ده که تا با ایشان سخن گوئیم حق تعالی اذن فرماید بهشتیان را در دوزخ نگرند چون نگاه کنند خویشان خود را نشناسند چه خلقت ایشان متغیر شده باشد
اما دوزخیان ایشان را بشناسند و بنام و کنیت ایشان را بخوانند و از ایشان طعام و شراب بهشت خواهند چنانکه میفرماید که وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ
أَصْحَابَ الْجَنَّةِ و آواز دهند دوزخیان بهشتیان را و توقع کنند أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ بر آنکه بریزید بر ما از آب بهشت که تشنگی ما را ببرد
أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ یا بدهید ما را از آنچه روزی کرده است خدای شما از سایر اشربه و یا انواع طعام تا بدان دفع گرسنگی خود کنیم قَالُوا إِنَّ اللَّهَ
حَرَّمَهُمَا گویند بدرستیکه خدای حرام کرده طعام و شراب بهشت عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناگرویدگان الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا آنانکه فرا
گرفتند شعار دین خود را مشغول بازیچه ایشان در عید خود بحوالی کعبه آمدند و دست بر زدند و بازی میکردند وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و فریفت
مر ایشان را زندگانی دنیا و طول مهلت تا از حق فراموش کردند و ندانستند که دنیا غداریست کشنده و مکاریست بازی دهنده فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ پس

امروز

پس امروز با ایشان معامله کنیم و فرو گذاریم ایشانرا در آتش کما نسوا چنانچه ایشان فرو گذاشتند و بر خاطر نگذرانیدند و مستعد نشدند لقاء یومهم هذا
دیدن این روز را و ما کانوا بآیاتنا یجحدون و چنانچه بودند که از روی عناد با آیتهای کتب ما و بعلامات ربوبیت ما انکار میکردند چون حق تعالی
ذکر هر دو فریق کرد در عقب آن بیان انزال کتاب و حجت میکند بر ایشان بقوله و لقد جئناهم بکتاب فصلناه و بتحقیق که آوردیم برای گروه کفار کتابی را
که بیان کردیم معانی آنرا در روشن ساختیم هرچه بکار آید در او از عقاید و احکام و مواعظ علی علم بر دانش خود یعنی در حالتیکه عالم بوجه تبیین تفصیل آن و یا در
حالتیکه آن کتاب مشتمل بود بر علم شریعت از اصول و فروع هدی و رحمة لقوم یؤمنون راه نماینده بندگان براه راست و خداوند بخشش برای گروهی
که میگروند یعنی مرشد ایشان بحق و منجی ایشان از ضلالة هل ینظرون آیا انتظار میبرند الا تأویله مگر عاقبت کتاب را یعنی آنچه راجع شود بآن امر قرآن
از تبیین وعید قرآن بظاهر شدن آنچه ناطق است بآن از وعد و وعید حاصل معنی آنستکه ایمان نمی آرند تا برای العین وعد و وعید او را نبینند یوم یأتی
تأویله روزی که بیاید عاقبت و سرانجام کتاب یعنی ظاهر شود آثار وعد و وعید آن که روز قیامت باشد یقول الذین نسوه گویند آنانکه فراموش کردند
یعنی ترک کردند کتاب مفصل را من قبل پیش از آن در دنیا یعنی چون صدق سخن خدا در آن روز ظاهر شود بر کافران که بقرآن نگرویده اند قد جاءت رسل
ربنا بالحق بدرستیکه آمده بودند فرستادگان آفریدگار ما براستی و درستی و ما تکذیب ایشان کردیم و وقوع این روز را باور نداشتیم فهل لنا من شفعاء
پس آیا باشد ما را درخواست کنندگان فیشفعوا لنا تا شفاعت کنند امروز برای ما او نرد یا باز گردانیده شویم بدنیا فنعمل غیر الذی کنا نعمل
تا بکنیم غیر آنچه بودیم که عمل میکردیم یعنی تصدیق کنیم بآنچه تکذیب کردیم و بوحدت خدا قائل شویم نه بشرک و بخانه کسی ایشانرا شفاعت کند و نه بدنیا بازشا
آرند قد خسروا انفسهم بدرستیکه زیان کردند بر نفسهای خود که سرمایه عمر را صرف پرستش بتان کردند و ضل عنهم ما کانوا یفترون و گم شد
از ایشان آنچه بودند که افترا میکردند و دروغ میگفتند که بتان شفیعان ما خواهند بود نزد ملک خدای پس هیچ نفعی بایشان نرسد و در عذاب ابدی گرفتار بمانند
بعد از آن از روی احتجاج ذکر ربوبیت و قادریت خود میکند مبتنی مصنوعات خود تا بوسیله آن او را بشناسند و بدانند که غیر او سبحانه معبودی بحق نیست
میفرماید که ای جمیع مکلفان ان ربکم الله بدرستیکه پروردگار شما خداوندی است که مستجمع جمیع صفات کمالست الذی خلق السموات والارض
اوست آنکس که بیافرید آسمانها و زمینها را بی ماده و آلت فی ستة ایام در مقدار زمان شش شبانروز و اگرچه او سبحانه قادر بود که بچشم زدنی همه چیزها
بیافریند اما جهة تعلیم آنکه بندگان در کارها تعجیل نکنند و تأنی کار فرمایند بمدت شش روز آنها را بیافرید و در جمع آورده که حق تعالی ابتدای آفرینش
را در روز یکشنبه کرد تا آخر روز جمعه مکونات علوی و سفلی را ایجاد کرد ثم استوی علی العرش پس مستولی شد ارادت و برآفرینش عرش و یا غالب
گشت بر عرش که عظیم ترین مخلوقاتست و هرگاه که بر آن قادر و غالب باشد پس غیر آن بطریق اولی و ابو الفتوح جرجانی در تفسیر خود نقل کرده که حق تعالی
عرش را بر صورت محتاج آفریده و در خبر است که جبرئیل ع خواست که عظم عرش را بداند از حق تعالی اذن طلبید تا در اطراف و جوانب آن بپرد چند سال میپرید تا آنکه
ضعیف گرد و سست شد از حق تعالی قوت طلبید او سبحانه او را قوت داد تا بیشتر از پیشتر بپرید در این نوبت نیز سست گشت باز او را قوة داد تا به
نوبت این صورت واقع شد چون از پریدن ملال یافت گفت خداوندا بیشتر را سیر کرده ام یا آنکه اکثر مانده از جانب الهی ندا آمد که ای جبرئیل چند هزار سالست که می
پری هنوز یک قائمه از قوائم عرش را سیر نکرده جبرئیل ع گفت سبحان من لا یعلم کیفیة خلقه الا هو پاکا خداوندی که هیچکس را بر چگونگی آفرینش او آگاهی نیست
مگر او یغشی اللیل النهار در میکند خدای شب تاریک را در روز روشن یعنی پوشیده میگرداند روشنائی روز را بتاریکی شب و عکس یطلبه
میجوید شب روز را یعنی از پی در می آید حثیثا در حالتیکه شتاب کننده است مانند کسیکه طلب چیزی کند بر وجه سرعة و همچنانکه شب طالب روز
است روز نیز طالب شب است بسرعة مراد آنست که آمدن روز در عقب شب است و بعکس مانند چیزیکه بر اثر چیزیکه طالب آن باشد و الشمس و
القمر و النجوم مسخرات بامره و بیافرید آفتاب و ماه و ستارگان را در حالتیکه رام شدگانند بفرمان او یعنی مطیع فرمان اویند در مجاری خود و خلق
اینها برای منافع بندگانست الا له الخلق بدانید که مر خدای راست آفرینش جمیع مخلوقات و الامر و مر او راست فرمان نافذ که مقرون مصلحت است چه او
متصرف در جمیع امور است عز و علا تبارک الله رب العالمین بزرگست خدای بوحدانیت و الوهیت و فردانیت در ربوبیت پروردگار و آفریدگار همه
عالمیانست بعد از ذکر دلایل قدرت و وحدانیت خود امر میکند به بندگان که ادعوا ربکم بخوانید پروردگار خود را یعنی پرستش کنید تضرعا در
حالتیکه زاری کنندگان باشید بر وجه تضرع و زاری و خفیة در حالتیکه پنهان باشید از نظر مردمان و یا از روی پوشیدگی و پنهانی چه دعا در خلوت دلیل اخلاص
است و محتاج مخلص را روی نا امیدی نیست انه لا یحب المعتدین بدرستیکه خدای دوست نمیدارد از حد درگذرندگان را یعنی آنها که دعا بد
کنند در حق ناسحق یا در دعا فریاد کنند تا ریا آمیخته شود یا چیزی طلبند از خدای که لایق آن نباشد مانند رتبه انبیا و بالا رفتن در سموات اعلی از حضرت
رسالت صلعم مرویست که فرمود زود باشد که قومی پیدا شوند که در دعا زیاده از فوق رتبه خود طلبند همین قدر کافیست که بنده در دعا گوید که بار خدایا
از تو بهشت میطلبم و آنچه مرا نزدیک گرداند برحمة تو از گفتار و کردار و بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود که ان الله لا یحب المعتدین و در خبر است که در میان دعا
سر و علانیه هفتاد ضعف است و در زمان حضرت رسالت صلعم اصحاب عبادت کردندی و در عدم اظهار آن جد و جهد نمودندی و آواز ایشان غیر از ایشان کس
و پوشیده را از ایشان و خدا بودی و آن مضمون آیه ادعوا ربکم تضرعا و خفیة در نکته شنیده گویند تضرع بمعنی رفع صوتست یعنی خدای را بخوانید در
آشکار و نهان و لا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها و فساد مکنید در زمین بکفر و انواع معاصی و عدوان پس از صلاح آوردن بایمان و عدل و
تقوی و ادعوه خوفا و بخوانید خدای را در حالتیکه ترسندگان باشید از عذاب او و طمعا و امیدوار برحمة او ان رحمة الله قریب من المحسنین

بدرستیکه رحمت خدا نزدیک است بنیکوکاران در عمل چون عابدان باد را ملحوظ نعماء ایشانرا که امیدوارند بمغفرت او و چه عارب و عاصی چشم برحمت بی غایت و فضل
بی نهایت او دارند یکی از زاهدان در مناجات خود گفته که بار خدایا اگر وفاداران بتو امیدوارند جفاکاران بغیر از تو پناهی ندارند در امالی اخطار مذکور
است که هر که این دعا را بخواند در عقب آن بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه اللهم اغفرلی ذنوبی فانه لا یغفر الذنوب الا انت حق تعالی
گوید ای ملائکه من گواه باشید که من جمیع گناهان این بنده را آمرزیدم و بعد در بیان کمال قدرت خود میفرماید وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ و اوست
که میفرستد بادهای چهارگانه را از صبا و دبور و جنوب و شمال بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ در حالتیکه مژده دهنده اند پیش از نزول رحمت او بزمین که باران
است مرویست که در عهد عمر علیه اللعنة والعذاب بعضی از صحابه مردی را گرفته بودند که بکشند حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه پرسید که چه گناه کرده
است گفتند کلمه کفر گفته و بر آن اصرار میکند و از او توبه نمیکند فرمود چیست گفتند که میگوید بر نادیده گواهی میدهم و فتنه را دوست میدارم و از رحمت میگریزم
حضرت فرمود که من نیز این را میگویم همین عین ایمانست و طاعة کنند یا امیر المؤمنین چگونه فرمود اما اینکه میگوید که بر نادیده گواهی میدهم بر هستی خدای گواهی میدهد
و خدای را نتوان دید و اینکه گفت فتنه را دوست میدارم مراد وی مال و فرزندانست بقوله انما اموالکم و اولادکم فتنة و اینکه گفت از رحمت میگریزم مراد وی آنست
که از باران میگریزم تا جامه او تر نکند حاصل که میفرماید از بادها مژده دهنده باران میفرستیم حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا تا چون بردارند این بادها ابرها
را که گران بار باشند بباران و چون در پاچ ابرهای گران بار را بر… ند سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَيِّتٍ برانیم آن ابر را برای زنده کردانیدن زمین مرده فَأَنْزَلْنَا
بِهِ الْمَاءَ پس فرو فرستیم بآن زمین آب را فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ پس بیرون آوریم بوسیلۀ آن آب از هر نوع میوه را كَذَٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ چنانکه
زمین مرده را بنباتات زنده کردیم بیرون آوریم مردگانرا لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید که شما در یابید و بدان صورت بر این معنی استدلال کنید و بدانید که
هر که قادر باشد بر احیای ارض و اخراج ثمرات هر آینه قادر باشد بر احیای اموات چه هیچ منافی اینها در اخراج فرقی نیست پس هم چنانکه متعذر نیست بر او سبحانه
که زمین مرده را بنباتات زنده کند بر او دشوار نیست که مرده را زنده از گور بیرون آرد از ابن عباس نقلست که چون همه مردمان در نفخه اولی بمیرند حق تعالی
چهل سال بر ایشان باران باراند از زیر عرش بر ایشان باران شود و آن را ماء الحیوان گویند پس ایشان در قبور رویند و بپا شوند همچنانکه در رحم مادران و چون
اجساد ایشان تمام خلقت شود حق تعالی روح را بر ایشان دمد بعد از آن خواب بر ایشان افکند و در نفخه دویم ایشان را بیدار کند ایشان پندارند که از خواب بیدار
شده اند پس گویند یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا ای وای بر ما که ما را از خوابگاه بیدار ساخت بعد از آن حال زمین را بیان میکند پس از نزول باران بران و
میفرماید که وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ و زمین پاک و پاکیزه که شایسته باشد مصالح زراعت را يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ بیرون آید رستنی او بفرمان خدای وَ
الَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا و آن زمین که ناپاک است و شوره ناک بیرون نمی آید گیاه او مگر در حالتیکه اندک است و نفعی در آن نیست از ابن عباس
و مجاهد و حسن مرویست که این مثلیست که خدای تعالی آنرا فرموده در شان مؤمن و کافر پس تشبیه فرموده است مؤمن را بزمین پاکیزه و کافر را بزمین
شوره زار پس هرگاه که باران مواعظ از سحاب کلام رب الارباب بر دل مؤمن بارد انوار طاعات و عبادات بر اعضای و ظاهر گردد و چون کافر استماع آن کند زمین
دلش تخم نصیحت قبول نکند و از او هیچ صفتی که بکار آید بظهور نیاید مرویست که روزی حضرت امام حسن بن علی صلوات الله علیهما نزد معویه علیه اللعنة رفت معویه
ملعون بقصد الزام آنحضرت گفت که ای امام حسن حق تعالی گفته و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین یعنی هیچ تری و خشکی نیست که در قرآن مندرج و موجود است و لحیه
من و ترا در قرآن کجا ذکر کرده محاسن آنحضرت کثیف بوده و بانضارت و باطراوت بود و معاویه علیه اللعنة کوسه بود پس آنحضرت در جواب معویه ملعون گفت
که حق تعالی محاسن من و لحیه ترا در این آیه ذکر کرده که والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا نکدا معویه چون استماع این کرد نیک
منفعل و خجلت زده شد نزد حضار مجلس كَذَٰلِكَ همچنانکه این مثل را بیان کردیم نُصَرِّفُ الْآيَاتِ میگردانیم و صرف امثال در فنون احوال میکنیم
لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ برای گروهی که شکر نعمت بفهم و ادراک بجای آورند و بدین مثلها تفکر نموده بهره اعتبار برسانند و بدانکه چون حق تعالی در این آیه
بیان آنکه فرموده بر وحدانیت و قدرت کامله خود در عقب آن ذکر معاندان و مکذبان وحدانیت او و رسل او کرده جهت تسلیه پیغمبر خود صلی الله علیه و آله
فرمود که لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا بدرستیکه ما فرستادیم نوح بن ملک بن متوشلخ بن ادریس را وقتیکه پنجاه ساله بود إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی گروه او که اکثر اولاد قابیل
بودند و بت می پرستیدند فَقَالَ پس گفت نوح يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه من بپرستید خدای را بیگانگی مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ نیست مر شما را
هیچ معبودی بجز او پس فرمان وی برید در عبادت او و دیگری را شریک مسازید إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ بدرستیکه من میترسم
بر شما اگر ایمان نیارید از عذاب روز بزرگ که یوم الطوفان است یا روز قیامت و از ابی عبد الله مرویست که نوح مدت دو هزار و پانصد سال عمر یافت هشتصد
و پنجاه سال پیش از بعثت و نهصد و پنجاه سال خلقان را دعوت کرد و دویست سال در ساختن کشتی بود و پانصد سال بعد از نزول از کشتی شهرها را
بنا کرد و در عرض مدت بعوث هرچند قوم را از عقوبات الهی ترسانید هیچ متاثر نشدند و هر روز طغیان ایشان بیشتر میشد و هرگاه که بدعوت می شد او را
چندان می زدند که بیهوش می شد و بعد از آن کسان او وی را در نمد پیچیده بخانه بردندی و زعم ایشان بودی که مرده است و روز دیگر باز بیامدی و باز
بسر دعوت شدی و گویند که هر روز چندان سنگ بر وی زدندی که در زیر سنگ پنهان شدی جبرئیل علیه السلام در شب بیامدی و او را از زیر سنگ بیرون
آوردی و پیراهن خود را در جراحات او مالیدی صحت یافتی و باز در صبح بیامدی و گفتی که بگوئید لا اله الا الله تا رستگار شوید مرویست که پیری که از سال
طفل خود در بر گرفته نزد نوح آمد و وی را با آن طفل نمود و گفت ای فرزند این مرد ساحر است باید که چون من بمیرم تو فریب او نخوری کودک گفت ای پدر شاید
من بعد از تو تمام حالا سنگی بزنم تا بعد از من پدر سنگ بدو داد وی سنگ را بر نوح زد و سر مبارک آنحضرت را بشکست خون بر روی مبارکش روان

نوح علیه السلام بدرگاه حق تعالی بنالید و اثر دعا کرد که رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا و داعیه دعوی پیغمبری باده از هشتکس نگرویدند قال الملأ
من قومه گفتند بزرگان از قوم او که ای نوح انا لنریک فی ضلال مبین بدرستیکه ما می‌بینیم و میدانیم ترا در گمراهی و شریکه ما را از پرستش چند بت بند
بعبادت یک خدای دلالت میکنی قال گفت نوح در جواب ایشان یا قوم لیس بی ضلالة ای گروه من هیچ گمراهی و دوری از حق نیست مرا و لکنی رسول
من رب العالمین و لیکن من فرستاده شده‌ام از نزد پروردگار عالمیان ابلغکم رسالات ربی و انصح لکم میرسانم بشما پیغامهای پروردگار خود و نصیحت
میکنم شما را بجهت صلاح شما و اعلم من الله و میدانم از وحی خدای که بمن آمده است ما لا تعلمون آنچه شما نمیدانید ایشان چون نام پیغام و وحی شنیدند متعجب
گشتند نوح علیه السلام انکار تعجب ایشان فرمود او عجبتم ان جاءکم ذکر من ربکم آیا عجب میدارید آنکه بیاید بشما پیغامی و وحی و موعظه از نزد پروردگار شما
علی رجل منکم بر زبان مردی از جنس شما یعنی از ابنای جنس شما هم در باشت با شما لینذرکم تا بیم کند و بترساند شما را از سرانجام کفر و معصیت و لتتقوا
و تا پرهیز کنید از خشم خدای بسبب آن شاید و لعلکم ترحمون و تا شاید که بر شما ببخشد بسبب پرهیز کردن از شرک فکذبوه پس بدروغ داشتند قوم نوح او را
و چون بوحی الهی دانست که ایشان ایمان نیاورند دعا کرد هلاک ایشان را حق تعالی حکم کرد تا کشتی بساخت در عرض و بیست سال چنانکه گذشت پس با مؤمنان بکشتی
در آمد حق تعالی طوفان فرستاد و همه کافران را هلاک کرد و نوح علیه السلام با اهل کشتی سالم بماند چنانچه میفرماید که فانجیناه پس نجات دادیم نوح را از غرق شدن و
الذین معه فی الفلک و آنان را که با وی بودند در کشتی و مجموع ایشان هشتاد تن بودند چهل مرد و چهل زن و بروایت اهل البیت هشت تن سه پسر او سام
و یافث و حام و باقی زنهایی که ایمان آورده بودند و اغرقنا الذین کذبوا بآیاتنا و غرق ساختیم بطوفان آنان را که بدروغ شمرده بودند دلالات وحدانیت
را با معجزات بر نبوت را انهم کانوا قوما عمین و بدرستیکه بودند قوم نوح گروهی کوران یعنی کوردل و عاجز از دیدن نشانهای وحدانیت خدا و معجزات نوح و
تفصیل قصه نوح در سوره هود و سوره نوح مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و بعد از آن قصه هود را بر قصه نوح عطف کرده فرمود که و الی عاد
اخاهم و فرستادیم بسوی عاد برادر دینی ایشان را یعنی خویش ایشان را هودا که آن هود بود پسر عبدالله بن رباح بن جلوث بن عاد بن عوص بن سام بن نوح است
قبیله عاد مردمی تناور و بلند بالا بودند و از ایشان در تمامی روی زمین در آن زمان قبیله عظیم تر نبود و مردم لیبا بودند و مال وافر داشتند و عمر دراز در
پرستش بت میکردند در آن زمان هود علیه السلام بعد از بعثت میان آن قبیله آمد و ایشان را بحق دعوت کرد قال یا قوم اعبدوا الله گفت ای قوم من بپرستید
خدا را و بیگانگی وی قائل شوید ما لکم من اله غیره نیست مر شما را هیچ معبودی بجز او افلا تتقون آیا نمی پرهیزید از عذاب خدای قال الملأ الذین
کفروا من قومه گفتند گروهی از اشراف و بزرگان آنانکه کافر بودند از گروه هود قید کفر بجهت آنست که بعضی از اشراف قوم او مسلمان بودند پس گروه
کفار ایشان از شرک و کفر گفتند که انا لنریک فی سفاهة بدرستیکه ما ترا می‌بینیم راسخ در بیخردی که دین قوم خود را میگذاری و دینی نو پیدا میکنی
و انا لنظنک من الکاذبین و بتحقیق که ما گمان میبریم ترا از دروغگویان در آنچه میگوئی قال یا قوم گفت ای گروه من لیس بی سفاهة و لکنی
رسول من رب العالمین نیست بمن خفت عقل و سفاهت و لیکن من فرستاده شده‌ام از نزد پروردگار عالمیان ابلغکم رسالات ربی میرسانم بشما
پیغامهای پروردگار خود از امر و نهی و وعید و وعد و انا لکم ناصح امین و من شما را نصیحت کننده‌ام یعنی راستگوی بی شایبه خیانت در آن و بی تغییر دادن
آنچه از خدا بمن آمده است او عجبتم ان جاءکم ذکر من ربکم آیا عجب آید شما را از آنکه بیاید بشما پندی و پیامی از نزد پروردگار شما علی رجل منکم
بر زبان مردی از شما که هم نسب شماست لینذرکم تا بیم کند شما را از عقوبات الهی و اذکروا اذ جعلکم خلفاء و یاد کنید نعمت خدای را چون گردانید
شما را پس پیشینیان و ساکنان زمین احقاف من بعد قوم نوح از پس گروه نوح علیه السلام و زادکم فی الخلق و بیفزود در آفرینش شما بسطة قامت و قوت را
زیاده بر دیگران مرویست که مقدار کوتاه ترین قدهای ایشان شصت گز بود و دراز ترین صد گز همه دلاور و با قوت و قدرت تمام بودند فاذکروا
آلاء الله لعلکم تفلحون پس یاد کنید نعمتهای خدای را تا شاید که شما رستگار شوید چه شکر نعمت موجب هر صلاح است قالوا گفتند آن گروه مر هود را
از روی انکار اجئتنا لنعبد الله وحده آیا آمده بما تا بفرمائی ما که بپرستیم خدای را در حالتیکه تنها باشد و نذر و دست باز داریم پرستش
فروگذاریم ما کان یعبد آباؤنا آنچه که بودند میپرستیدند پدران ما ایشان را فأتنا بما تعدنا پس بیار آنچه وعده میکنی ما را ان کنت من
الصادقین اگر هستی تو از راستگویان در آنکه نزول عذاب قال قد وقع علیکم گفت هود علیه السلام بدرستیکه واجب شد بر شما فرود آید من ربکم
رجس از پروردگار شما عذابی گرانند و مضطرب سازنده و غضب و خشمی جهت اراده انتقام اتجادلوننی آیا مجادله میکنید با من فی اسماء در کار
چیزهایی که محض اسم‌اند یعنی بتان که هر یک را نامی نهاده اید و معنی اسم که الوهیت است در ایشان نیست مرویست که بعضی را ساقیه میگفتند و گمان ایشان آن
بود که باران از ایشان میبارد و بعضی را حافظ میگفتند بگمان آنکه نگاهبان ایشانند در سفر و هم چنین بوجهی دیگر رازق میگفتند یعنی روزی دهنده و بعضی
را سالمه یعنی رنج رساننده و این مجرد اسما بود و معرا از مسما چه اصنام از جماداتند پس از روی جهالت جدال میکنند در این اسماء بی مسمی سمیتموها
انتم و آباؤکم نام نهاده اید ایشان را شما و پدران شما بالهه ما نزل الله بها من سلطان نفرستاده است خدای بجواز عبادت ایشان هیچ حجتی و برهانی
و چون حق ظاهر شد با وجود این بر عناد و مکابره اصرار مینمائید فانتظروا پس منتظر باشید نزول عذاب را انی معکم من المنتظرین بدرستیکه من
نیز با شما از انتظار برندگانم عذاب را فأنجیناه و الذین معه پس نجات دادیم هود را و آنانکه با او بودند یعنی در دین پیروی او میکردند برحمة منا به
بخشایش و بخشش از ما بر ایشان و قطعنا دابر الذین کذبوا و ببریدیم بنیاد آنانرا که تکذیب کردند و تکبر ورزیدند بآیاتنا بنشانهای قدرت
ما یعنی ایشان را مستاصل ساختیم و از بیخ برکندیم و ما کانوا مؤمنین و نبودند از گروهی که آن بوحدانیت معبود و رسالت هود علیه السلام و بیان کیفیت وقوع

عقاب بر ایشان بر وجه اجمال بر این وجه بود که چون تمرد و عصیان ایشان بحد نهایت رسید حق تعالی سه سال باران از ایشان باز گرفت بعد از آن ابرهای سیاه بر ایشان فرستاد
و آن ابرها را بر وادی ایشان فرو کرد چون ابر را بدیدند تصور آنکه باران خواهد بارید شاد شدند و همه در سایه آن جمع شدند و آن بادی سیاه بود
بدان بادهای آتش بهر که رسیدی فی الحال او را هلاک کردی هفت شبانروز آن باد بر ایشان مسلط شد چنانکه شتران گران بار را بر گرفتی و در هوا
بردی و بر زمین زدی و از ایشان هیچکس را زنده نگذاشت و هود با اهل ایمان در اول حال که آن باد سیاه دیدند دانستند که ابر رحمت نیست از میان ایشان
بیرون رفتند و از آنجا نجات یافتند و تفصیل این قصه در سورة الاحقاف مذکور خواهد گشت ان شاء الله تعالی و بعد از قصه هود بیان حال صالح
و قوم او میکند و میفرماید وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا و فرستادیم بقبیله ثمود برادر نسبی ایشان را یعنی صالح را و او به پنج پشت بثمود بن عاثر بن ارم بن
سام بن نوح میرسید و چون برسالت ایشان مبعوث شد قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ گفت ای گروه من بپرستید خدای را بوحدانیت مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ
نیست مر شما را معبودی که مستحق الوهیت باشد غَيْرُهُ بجز او وی قوم ثمود بجهت کثرت عدد و مال و توانائی تکذیب صالح ع کردند و گفتند ما را آیتی بنما
که بدان استدلال کنیم بر رسالت تو صالح ع فرمود چه میطلبید ایشان اشارت بسنگی کردند و گفتند ای صالح از این سنگ برای ما شتری بیرون آر و مشابه شتر بختی
سیاه موی آبستن فربه صالح ع گفت مرا اگر خدای من بدعای من این نوع معجزه بشما نماید بوحدانیت او اعتراف کنید گفتند آری و بدین سوگند غلاظ خوردند صالح ع
دعا کرد فی الحال آن سنگ شکافته شد و ناقه بر آن وجه که طلب کرده بودند بیرون آمد و در همان ساعت بچه از او متولد شد و مردمان در آن مینگریستند
ایشان دست انکار از آستین استکبار بیرون کرده ایمان نیاوردند و این شتر در مراعی با ایشان میچرید و آب چشمه را یک روز همه آشامیدی و بعد از آن شیر
دادی و دیگر روز گروهان می‌گشت و صالح ع بعد از این معجزه گفت یا قوم قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ بدرستیکه آمد بشما معجزه روشن از نزد پروردگار
شما که دلیلست بر کمال قدرت حق و صحت نبوت من هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ این شتر خدای است یعنی شتریست که حق تعالی بمحض قدرت از سنگ آورده لَكُمْ
برای شما آيَةً در حالتیکه نشانه ایست و دلیلی بر صحت پیغمبری من فَذَرُوهَا پس بگذارید این ناقه را تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ تا بخورد گیاه در زمین خدای یعنی
شما را در روزی دادن او هیچ رنجی و نقصانی نرسد وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ و مرسانید بوی هیچ بدی فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ پس فرا گیرد شما را عذابی دردناک و
اذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ یاد کنید نعمت خدای را چون گردانید شما را جانشینان در زمین مِنْ بَعْدِ عَادٍ از پس هلاک قوم عاد وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ
و جای داد شما را در زمین تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا فرا میگیرید از زمینهای نرم کوشکها برای تابستان وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا و سوراخ
میکنید از کوهها یعنی سوراخ میسازید در آن سنگ خانهای زمستانی فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ پس یاد کنید نعمتهای خدای را از تمکین در زمین و قوت کندن کوهها
و ساختن و پرداختن عمارتها وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ و غایت تباهی مجوئید در زمین تباه‌کاران در حالتیکه فساد کنندگان باشید ایشان از قول
صالح ع اعراض کردند و متعرض مؤمنان شدند چنانچه پیغمبر میفرماید قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ گفتند گروهی از بزرگان قوم آنانکه تکبر و سرکشی
کردند از گروه صالح لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا مر آنان را که ضعیف و عاجز می‌شمردند یعنی بیچارگان و خوار شدگان لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ مر کسانی را که گرویده
بودند از آن قوم أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ آیا میدانید که صالح فرستاده شده است مِنْ رَبِّهِ از نزد پروردگار خود این از سبیل استهزا میگفتند
قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ گفتند آن ضعفای مؤمنین بدرستیکه ما بآنچیزیکه صالح را فرستاده‌اند از توحید و اخلاص عبادت برای معبود یگانه بِهِ مُؤْمِنُونَ
باور کرده بدو گروندگانیم قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا گفتند آنانکه سرکشی کردند از ایمان بخدا و پیغمبران او إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ بدرستیکه ما بآنچیزیکه گرویده‌اید بدان
كَافِرُونَ ناگرویدگانیم فَعَقَرُوا النَّاقَةَ پس پی کردند و کشتند ناقه را باین وجه که قدار بن سالف را بر این داشتند که او را بکشت وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ
رَبِّهِمْ و سرکشی کردند از فرمان برداری پروردگار خود که آن قوم صالح بود وَقَالُوا و گفتند از روی استهزا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا ای صالح
بیار آنچیز را که وعده میکنی و میترسانی ما را از عذاب إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ اگر هستی از فرستاده شدگان براستی فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس فرا گرفت
ایشان را بسبب کشتن آن ناقه زلزله بعد از واقع شدن فریادی عظیم که از غایت هیبت و عظمت آن زمین بلرزه درآمد فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ پس
بامداد کردند در سرایهای خود مرده ماندگان فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ پس روی بگردانید صالح از ایشان وَقَالَ يَا قَوْمِ و گفت بعنوان تحسر و نوحه بر ایشان که ای
گروه من لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي بخدا که رسانیدم بشما پیغام پروردگار خود که بادای آن مأمور بودم وَنَصَحْتُ لَكُمْ و نصیحت کردم شما را بوقت
دعوت و از مثل این عذاب ترسانیدم وَلَٰكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ و لیکن شما دوست نمی‌داشتید نصیحت کنندگان را و پیروی میکردید بدخواهان خود
را که از راه مهربانی شما را بایمان میخواندند و از پیروی نفس شیطان منع میکردند و از کعب الاحبار منقولست که سبب کشتن ناقه صالح آن بود که پادشاه ثمود
زنی بود ملکا نام داشت چون جمعی بصالح ایمان آوردند و آن زن را گذاشتند وی در غضب شد و زنی را که نام او قطام بود و معشوقه قدار بن سالف بود
و زنی دیگر را که نام او قباله بود و او محبوبه مصدع بود طلبید و گفت با قدار و مصدع مجلس بیارائید و در اثنای شراب خوردن ایشان بر خود ترغیب کنید
و چون قصد مباشرت کنند بگوئید که تا ناقه صالح را نکشید این صورت را نیابید گفتند چنین کنیم پس باین وسیله قدار و مصدع را بر قتل ناقه داشتند ایشان
قدار تیری انداخت و هر دو ساق ناقه را بدوخت و مصدع از عقب برآمد و تیغ برکشید و او را پی کرد ناقه بیفتاد و آوازی بلند کرد بچه او چون آواز مادر بشنید
دریافت که او را کشتند بر بالای کوه برآمد سه بار بانگ کرد و کوه شکافته شد و در آن رفت صالح گفت ای قوم حرمت خدا را نگاه نداشتید اکنون مستعد
عذاب شوید ایشان بر طریق استهزا گفتند این عذاب کی نازل خواهد شد صالح گفت عنقریب برسد ایشان ناقه را چهارشنبه کشته بودند صالح فرمود وعده
نزول عذاب سه روز دیگر است علامت این است که فردا پنجشنبه روی شما زرد می‌شود و روز جمعه سرخ می‌شود و روز شنبه سیاه پس از میان قوم بیرون

روز دیگر ایشان چون از خواب برخاستند رویهای خود را زرد یافتند دانستند که صالح راست گفته در هر فتند و هر چند در طلب صالح شتافتند که
او را بدست آورده بکشند نیافتند و روز دیگر جمعه رویهای خود را سرخ یافتند یقین ایشان زیاده شد و روز شنبه رویهای خود را چون قیر سیاه دیدند پس تمام نشستند
و کفن بر خود کردند و حنوط بر خود مالیدند و حنوط ایشان صبر و مشک بود و در آسمان مینگریستند تا عذاب خدا از کدام جهت بایشان فرود آید چون روز یکشنبه شد
رسید آوازی از آسمان برآمد که هر که در دنیا بود آن آواز را بشنید و زمین از هول آن بلرزید و دلهای گمراهان از هیبت و سطوت آن پاره پاره شد پس
یکبار بر جای بمردند و در عقب آن صاعقه فرود آمد و آن اسما و همه را بسوخت و مرویست که صالح علیه السلام بعد از هلاک بمکه آمد و عبادت کرد تا متوفی شد
تفصیل این قصه بر سبیل بدین بر در منهج الصادقین مذکور است ثعلبی که از مشاهیر اهل سنت است باسناد خود از حضرت رسالت روایت کرده که آنحضرت
خطاب کرد با امیر المؤمنین صلوات الله علیه و فرمود که ای علی میدانی که بدبخت ترین پیشینیان چه کس است گفت الله و رسوله اعلم فرمود که آنکس است
که ناقه صالح را پی کرد و فرمود که میدانی که بدبخت ترین پسینیان چه کس است فرمود که الله و رسوله اعلم فرمود که آن کشنده تست و در روایتی دیگر
آمده که آنحضرت فرمود که بدبخت ترین پسینیان کسی است که محاسن تو را از خون سر تو خضاب کند و مرویست که هر گاه امیر المؤمنین صلوات الله علیه ملال گرفتی
و دلش تنگ آمدی محاسن مبارک بدست میگرفتی و گفتی چه باز میدارد آن شقی ترین امت را از آنکه این محاسن سفید را بخون سر من سرخ کند عجب حالتی است که
میدانی که قدار بن سالف که ناقه را پی کرد باغوای زنی که قطامه نام داشت ابن ملجم لعین نیز باغوای زنی که قطامه نام داشت آنحضرت را شهید کرد و بعد از ذکر
قصه صالح و ثمود بیان قصه لوط و قوم او میفرماید بقوله تعالی و لوطا و فرستادیم لوط بن هاران بن تارخ بن ناحور را که برادرزاده ابرهیم خلیل بود بقوم
او در آنکه چون ابرهیم از بابل متوجه شام شد لوط که برادرزاده وی بود با او بود حقتعالی او را پیغمبری داد باهل مؤتفکات فرستاد و آن پنج شهر بود و اعظم
آن شهرها سدوم بود لوط آنجا نزول فرمود و خلق را بخدا دعوت کرد و بیست و سال در میان ایشان دعوت میفرمود و بجز آنکه مهاجر کرد و از فواحش نهی
میفرمود و یکی از فواحش ایشان لواطه بود حقتعالی این امر را از عاقبت امر ایشان خبر داده فرمود که ما فرستادیم لوط را اذ قال لقومه در وقتیکه گفت از روی
انکار و تقریع مر گروه خود را یعنی قوم سدوم را که لوط در میان ایشان بود أتأتون الفاحشة آیا می آئید شما باین خصلت قبیح زشت یعنی لواطه که در نهایت قبح
و زشتی است ما سبقکم بها پیشی نگرفته است بر شما بالفاحشة یعنی پیش از شما این کار نکرده من احد من العالمین هیچکس از جهانیان و در زاهدیست که ابلیس
بصورت پسر امردی زیبا صورت بر آمده خود را بر ایشان عرض کرد و ایشان با او لواطه کردند و بدان عادت نمودند این امر قبیح در میان ایشان استمرار یافت و لوط با ایشان
گفت ءانکم آیا شما و حفص انکم میخواند بحذف همزه اول یعنی بدرستیکه شما لتأتون الرجال می آئید بمردان شهوة من دون النساء از جهت
شهوت بدون زنان که مباح کرده شده اند بر شما بل انتم قوم مسرفون بلکه مسند شما گروهی ستمکاران و از حد شرع و عقل در گذشتگان و ما
کان جواب قومه و نبود جواب قوم لوط در برابر این کلام الا ان قالوا اخرجوهم مگر آنکه گفتند با همدیگر بیرون کنید لوط را با دختران او
را نهایتکه بوی ایمان آورده اند من قریتکم از ده خود که سدوم است انهم اناس یتطهرون مردمانند که طلب پاکی میکنند از این عمل که میکنیم و در
این باب با ما متفق نیستند فانجیناه و اهله پس ما نجات دادیم لوط را و کسان او را یعنی اهل البیت او را و کسانی که گرویده بودند از عذاب نازل شده
بر قوم او الا امرأته مگر زن او که واهله نام داشت و کفر خود پنهان میکرد و کفار را از تکذیب لوط ترغیب مینمود کانت من الغابرین بود از باقی ماندگان
در دیار خود یعنی با لوط در بیرون رفتن از شهر متفق نشد و در میان قوم هلاک شد و امطرنا علیهم مطرا و بارانیدیم بر کفار قوم لوط بارانی و چه بارانی
یعنی بارانی عجیب که از سنگها بود که بر قوم لوط بارید شد فانظر کیف کان عاقبة المجرمین در نگر ای بیننده بدیده بصیرت چگونه بود سرانجام و آخر کار
گناهکاران و از حد برندگان در طغیان و عصیان مرویست که چون در شب لوط با مؤمنان از شهر بیرون رفت جبرئیل بفرمان ملک جلیل بال خود را در زیر آن
شهرها کرد و از زمین هفتم برداشت و باسمان برد چنانکه آواز سگان و خروسان آن شهرها اهل آسمان اول بشنیدند بعد از آن منقلب ساخت و این بعد از آن بود
که سنگ بر ایشان بارید از محمد بن اسحق نقلست که قوم لوط خداوندان فواکه و اشجار بیشمار بودند غریبان از نواحی مدینه و از ایشان طلب فواکه کردندی و ایشان
از این حیثیت ایشان دریغ بودندی ابلیس علیه اللعنه بصورت امردی نزد ایشان آمد و گفت اگر میخواهید که از دست غریبان برهید با ایشان لواط کنید و طریق آنرا
بایشان تعلیم داد پس باین عمل مشغول شدند تا که همه را این امر مواظبت کردند آسمان و زمین و عرش الهی بجهت این عمل قبیح بخدای نالیدند حق تعالی از آسمان سنگ
بر ایشان بارانید و ایشان را از زمین فرو برد و در اینکه واجب است که فاعل و مفعول را باید بکشند هیچ خلافی نیست و امام مخیر است میان آنکه بشمشیر
او را بتیغ بکشد یا دیواری بر روی افکنند و یا از بلندی مر او را بزیر اندازند و اگر غیر محصن باشد صد تازیانه بزنند در خبر است که غلامی نزد امیر المؤمنین
صلوات الله علیه آوردند و گفتند این غلام خواجه خود را کشته است و گواهان براین گواهی دادند حضرت بغلام گفت چه میگوئی گفت ای امیر در حق من
داشت فرمود چرا چنین میکرد گفت هوای آنکه مرا بلواطه اکراه میکرد من مانع او شدم فایده نداشت تا آنکه بقصد دفع او را بخود کشتم امیر علیه السلام
گفت ترا باین گواه میباید گفت من گواه از کجا آورم که خواجه تنها در سرای خود در شب تاریک من مملوک او قصد من کرد او را کشتم امیر فرمود چند او را
زخم زدی او لفظ تو بر شنیدی گفت نه فرمود الله اکبر همین ساعت ظاهر شود که تو راست میگوئی یا دروغ پس فرمود بروید و قبر او را بشکافید اگر در قبر باشد
بو غلام دروغ میگوید قصاصش کنید و اگر در قبر نباشد راست گوید وی را رها کنید بعضی از روی تعجب گفتند که علی تا امروز حکم بر زندگان میکرد
اکنون حکم بر مردگان حکم میفرماید پس برفتند و سر قبر وی را بکشادند و او را نیافتند خبر بآنحضرت آوردند فرمود راست گفت غلام باد وی را که در این قضیه
صادق است گفتند یا امیر المؤمنین این از کجا گفتی فرمود که از رسول خدا شنیدم که هر که عمل قوم لوط کند بی توبه از دنیا بیرون رود حق تعالی او را

قوم لوط برد تا انجا با ایشان باشد و حشر او با انطایفه باشد و بقیه قصه لوط در سوره هود مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی بعد ازان از قصه شعیب
و قوم او خبر میدهد که وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا و فرستادیم بسوی اولاد مدین که پسر ابراهیم خلیل بود برادر ایشان را در نسب که شعیب بود و او پسر میکیل
ابن یشجر بن مدین بود و او را خطیب الانبیا میگویند بجهت حسن محاورت و مراجعه او با قوم قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ گفت ای گروه من بپرستید خدای را
بوحدانیت مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ نیست شما را هیچ خدائی بجز او قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ بدرستیکه آمد بشما معجزه روشن از نزد پروردگار
شما و معجزه او همان عصای موسی بود که چون مار قصد گوسفند اکردی اژدها شدی و او را دفع کردی و در شبها شمع کردی و مانند شمع روشن
بودی و این معجزه مرغوب موسی بودی انجنس فوائد و اطمینان او بدید آمد که چون عصا از شعیب باو رسیده بود تا از شعیب بود این نوع معجزات را او صادر شد
پس معجزه او همان معجزات موسی بود که آن عصا ظاهر میساخت و نیز موسی را وعده داده بود که گوسفندان تو هر ولدی که آرند سیاه و سفید باشد و بو نک
دیگر نباشد و این صورت همان کیفیت رصد و دریافته و اولاد گوسفندان موسی سیاه و سفید بودند نه غیر آن و مرویست که از جمله معجزه شعیب آن بود که چون خواستی
که بکوه بلند برآید کوه سر فرود آوردی تا شعیب بالای آن برآمدی و او مبعوث شده بود با اهل مدین و اهل ایکه نقلست که هر یک از قوم او را دو
مکیال و دو میزان بودی یکی از دیگری بزرگتر بدان بزرگ خریدندی و بدان خورد فروختندی و با وجود کفر در کیل و وزن خیانت کردندی شعیب علیه السلام ایشانرا
گفت من شما را بخدا میخوانم و آیتی روشن بشما مینمایم فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ پس تمام و راست سازید آلت کیل و آلت وزن را و براستی و درستی و
مرعی دارید در کیل و وزن وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ و کم مکنید مردمانرا چیزهای ایشانرا یعنی حقوق ایشانرا کم مکنید و در خریدن و فروختن خود
خیانت مکنید وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا و فساد مکنید بکفر و خیانت و ظلم در زمین پس از صلاح حق تعالی او به بعث انبیا و انزال کتب
و پس از آنکه بدان شما با بخیه شما یان مینمائیم و اجتناب شما از آن نهی میکنیم خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ بهتر است مر شما را اگر هستید گرویدگان
چه قبول اعمال و ترتب ثواب بر آن فرع ایمانست بخدا و رسول و مراد بخیریت زیادتی مطلقه است نه نسبتی نه بدان نقص کیل و وزن چه صلاح دارد
نیکوئی نیست و چون قوم شعیب در شهرها بوقت کیل و وزن خیانت کردندی و در صحرا راه زنی کردندی بطریق باج و تمغا از مردمان مال ستاندندی از اینجهت
بعد از منع ایشان از بخس و نقص کیل و وزن نهی ایشان کرد از راه زنی و تعدی در اموال غیر و فرمود که وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ و منشینید
بهر راهی که بجهت گرفتن مال میترسانید مردمانرا وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و باز میدارید از راه خدای مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا آنکس را که ایمان آورده
است بخدا و میجوئید این را بکجی یعنی طلب بطلان آن میکنید باینکه آنرا نسبتها باطله و با وصف آن میکنید بباطل و کجی برای مردمان وَاذْكُرُوا و یاد کنید منت
خدای را بر خود إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا چون بودید اندکی در عدد فَكَثَّرَكُمْ پس بسیار گردانید خدای شما را بانکه برکت کرد در اموال و اولاد شما و بدرستیکه مدین بن ابراهیم
دختر لوط را بخواست حق تعالی ایشانرا فرزندان بسیار داد و توانگر گردانید و شعیب علیه السلام اینجا این نعمت را بیاد ایشان داد و گفت وَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ
و بنگرید که چگونه بود سرانجام تباهکاران از امم گذشته که قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط بودند و از آن عبرت گیرید وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ و اگر جماعتی
گروهی از شما آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ گرویده اند بانچیزی که فرستاده شده ام باو وَطَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا و گروهی دیگر از معاندان و جاحدان
نگرویده اند فَاصْبِرُوا پس صبر کنید و شکیبائی ورزید در طاعت خدا و جفای قوم حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا تا وقتیکه حکم کند خدا میان ما و ایشان بنصرت
اهل حق بر اهل باطل وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ و خداست که بهترین حکم کنندگانست که در حکم او میل و مداهنه نیست و گویند خطاب با کفار است و صبر بمعنی انتظار
یعنی ای کفار چون بنبوت من معترف نمیشوید و منکر مید پس منتظر باشید که خدا تعالی عنقریب مبطلان را هلاک کند و بعذاب ابدی رساند و اهل حق را نجات
دهد و بهشت جاودانی دهد قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ گفتند آنانکه گردن کشی کردند در پرستش خدای از گروه شعیب علیه السلام از انکار
نعوت لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ هر آینه بیرون میکنیم ترا ای شعیب وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا و آنانکه گرویده اند با تو از دیه خود أَوْ لَتَعُودُنَّ
فِي مِلَّتِنَا یا آنکه عود کنید در کیش ما که کفر است یعنی میان ما و شما یکی از این دو امر خواهد بود یا اخراج شما از ده ما و یا عود شما در کفر شعیب در جواب ایشان
قَالَ گفت از روی انکار أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ اگرچه هستیم ناخواهان یعنی چگونه بطوع و رغبت عود کنیم بکیش شما و حال آنکه ما از آن کارهیم بجهت آنکه بطلان آن را شناخته
ایم مگر آنکه شما بجبر و قهر خواهید که ما را بدین خود باز آرید قَدِ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بدرستیکه افترا کرده باشیم و بربافته باشیم بر خدای دروغ را إِنْ عُدْنَا
فِي مِلَّتِكُمْ اگر باز گردیم در کیش شما بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ پس از آنکه رهانیده است ما را خدای مِنْهَا از آن کیش باطل بایضاح ادله هادیه وَمَا يَكُونُ لَنَا
أَنْ نَعُودَ فِيهَا و نشاید و درست نباشد ما را از آنکه باز گردیم بکفر إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خواهد خدای که رَبُّنَا پروردگار ماست این استثنا از برای قطع
طمع ایشانست در عود بملت ایشان چه آنرا متعلق کرده است بچیزیکه محالست که اراده الهی بان تعلق گیرد زیرا که اراده کفر قبیح است و قبیح بر وی سبحانه محالست
و محصل معنی آنستکه همچنانکه محالست که اراده حق تعالی تعلق گیرد بکفر ما محالست که ما عود کنیم بملت شما وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا و رسیده است پروردگار
ما بهمه چیزی از روی دانش یعنی علم ازلی او احاطه کرده است بهمه چیزها که از جمله علم اوست بعاقبت کار ما و شما از ایمان و کفر پس او اعلم است بمصالح و مفاسد ما
و ملت شما عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا بر خدای تعالی توکل کردیم در تثبیت ما بر ایمان و تخلیص ما از اشرار و کار خود را باو باز گذاشتیم پس شعیب علیه السلام روی از معاندان بر تافت
بمناجات حضرت مجیب الدعوات توجه فرمود و گفت رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ ای پروردگار ما حکم کن میان ما و میان گروه ما براستی
یعنی ظاهر گردان امر ما را تا محق از مبطل متمیز گردد وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ و تو بهترین حکم کنندگانی وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند گروهی
از اشراف قبیله آنانکه کافر شدند بخدای مِنْ قَوْمِهِ از گروه شعیب لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا اگر پیروی کنید شعیب را در سلوک او و طریق او در دین خود

ملخص

را مهجور دارید **اِنَّکُمْ اِذًا لَخٰاسِرُونَ** بدرستیکه باشید آنهنگام زیانکاران و در زیان زدگان که دین قدیم را گذاشته و بدین محدث بگروید پس گفتار ایشان بشعیب
نشنیدند و از کفر و جنایت باز نگشتند **فَاَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ** پس فرا گرفت ایشان را زلزله مراد صیحه عظیمه جبرئیل است که از هیبت و سطوت آن زمین بلرزه
درآمد و همه هلاک شدند **فَاَصْبَحُوا فِی دٰارِهِمْ جٰاثِمِینَ** پس گشتند در شهر و منزل خود بر روی درافتادگان و فرومردگان یعنی بر زمین افتادند بجسد
بی روح **اَلَّذِینَ کَذَّبُوا شُعَیْبًا کَاَنْ لَمْ یَغْنَوْا فِیهَا** آنانکه تکذیب کردند شعیب را گوییا هرگز نبودند در آن شهر یعنی مستاصل شدند بر وجهی که گوییا هرگز
در آن شهرها اقامت نکرده‌اند **اَلَّذِینَ کَذَّبُوا شُعَیْبًا کٰانُوا هُمُ الْخٰاسِرِینَ** آنانکه بدروغ داشتند شعیب را ایشان بودند زیانکاران در دنیا باهلاک و در عقبی
بعقوبت از ابن عباس روایت است که عذاب قوم شعیب بر این وجه بود که حق تعالی دری از دوزخ بر ایشان بگشاد و شعله حرارت آن بایشان رسید و نفسهای
ایشان نزدیک بانقطاع رسید هرچند که در سردابها و چاهها گریختند میرفتند فایده نمیکرد و ابری بر ایشان فرستاد که در آن باد خنک میوزید چون خنکی باد و سایه
ابر بدیدند بآنجا شتافتند و خود در زیر آن پناه آوردند و آن ابر تمام شهر ایشان را فرو گرفت پس آتش از آن ابر باریدن شد و زمین بر ایشان بجنبش درآمد و
الحال بر جای خود بمردند **فَتَوَلّٰی عَنْهُمْ** پس بگردید و اعراض کرد از ایشان شعیب **وَقٰالَ** و گفت بر وجه تحسر بر هلاک ایشان **یٰا قَوْمِ** ای گروه من **لَقَدْ**
اَبْلَغْتُکُمْ رِسٰالاٰتِ رَبِّی بدرستیکه رسانیدم بشما پیغامهای پروردگار خود را **وَنَصَحْتُ لَکُمْ** و نصیحت کردم شما را از روی شفقت و مهربانی بعد از
آن تسلیه خود داده از تحسر و تاسف اعراض نمود و گفت **فَکَیْفَ آسٰی عَلٰی قَوْمٍ کٰافِرِینَ** پس چگونه اندوه خورم و غمناک شوم بر هلاک گروهی که کافر بودند
و مرا تصدیق نکردند و سزاوار عذاب بودند و گویند چون شعیب مقدمات عذاب را دید عزم خروج کرد از آن قوم و در وقت بیرون رفتن این سخن را
با قوم خود گفت و حقتعالی بعد از بیان هلاک شدن مکذبان کفار قریش را تهدید میفرماید بقوله **وَمٰا اَرْسَلْنٰا فِی قَرْیَةٍ** و نفرستادیم در هیچ شهری
و دهی **مِنْ نَبِیٍّ** هیچ پیغمبری که او را تکذیب کردند **اِلاّٰ اَخَذْنٰا اَهْلَهٰا** مگر که گرفتیم اهل آن شهر را **بِالْبَأْسٰاءِ وَالضَّرّٰاءِ** بسختی و تنگی و رنج و بیماری **لَعَلَّهُمْ**
یَضَّرَّعُونَ شاید که زاری کنند و از روی مذلت و عجز تصدیق پیغمبر خود کنند تا آن بلا از ایشان دفع شود و چون از این متنبه نشدند و ایمان نیاوردند
و ایشان را بعطا و راحت امتحان کردیم **ثُمَّ بَدَّلْنٰا مَکٰانَ السَّیِّئَةِ** پس بدل کردیم بجای بلا و مرض و شدت و تنگی و محنت **الْحَسَنَةَ** سلامتی و راحت و صحت
و فراخی **حَتّٰی عَفَوْا** تا وقتیکه بسیار شدند هم بمال و هم برجال آنجا نیز آغاز کفران کردند و ایمان نیاوردند **وَقٰالُوا** و گفتند در حین تبدیل شدت براحت
و ضیق معیشت بنعمت که این هر دو حالت از طبیعت روزگار است و گردش فلک دوار **قَدْ مَسَّ آبٰاءَنَا الضَّرّٰاءُ وَالسَّرّٰاءُ** بدرستیکه رسید بپدران
ما را نیز سختی و شادی یعنی در زمان گذشته نیز گاهی تنگی بوده و وقتی فراخی و زمانی صحت و هنگامی غم و بیماری این نه سبب کفر و ایمانست پس بر طریقه خویش
راسخ خواهیم بود و از آن بر نخواهیم گشت و چون بر ناسپاسی و کفر راسخ و در ثابت شدند **فَاَخَذْنٰاهُمْ بَغْتَةً** پس ما گرفتیم ایشان را ناگاهان بی مقدمه عذاب
و نشانه عقوبت **وَهُمْ لاٰ یَشْعُرُونَ** و ایشان نمیدانستند که عذاب بدیشان نازل خواهد شد و شدت این نوع عذاب بیشتر است زانکه اول مقدماتی از او دیده
باشند و نزول عقوبت را دانسته **وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقُرٰی** و اگر چنانچه اهل آن دهها که مذکور شده که بعذاب مبتلا شدند **آمَنُوا وَاتَّقَوْا** ایمان آورده بودند و پرهیز کرده بودند از خدای
و پرهیزکاری کردندی از شرک و مخالفت پیغمبر **لَفَتَحْنٰا عَلَیْهِمْ بَرَکٰاتٍ مِنَ السَّمٰاءِ** هر آینه میگشادیم بر ایشان و میدادیم ایشان را برکتها و نیکوییها از آسمان **وَ**
الْاَرْضِ و زمین یعنی فراخ میکردیم انواع نعمت را بر ایشان بر وجه سهولت از اطراف و جوانب بایشان میرسانیدیم و گویند مراد باران و نبات است یعنی باران بسیار
بایشان میفرستادیم و زراعات و اشجار بشمار برای ایشان میرویانیدیم **وَلٰکِنْ کَذَّبُوا** ولیکن ایشان تکذیب کردند رسولان خود را **فَاَخَذْنٰاهُمْ بِمٰا کٰانُوا**
یَکْسِبُونَ پس گرفتیم ایشان را بعذاب استیصال بسبب آنچه بودند که کسب کرده از کفر و معاصی و بعد از آن بر سبیل انکار و تقریع میفرماید **اَفَاَمِنَ اَهْلُ**
الْقُرٰی آیا پس ایمن شدند مکیان و حوالی آن **اَنْ یَأْتِیَهُمْ بَأْسُنٰا** از آنکه بیاید بایشان عذاب ما **بَیٰاتًا** در حالت شب روز و در زمان **وَهُمْ نٰائِمُونَ** و حال آنکه
خفته باشند یعنی شبیخون عذاب بیاید بایشان **اَوَاَمِنَ اَهْلُ الْقُرٰی اَنْ یَأْتِیَهُمْ بَأْسُنٰا ضُحًی وَهُمْ یَلْعَبُونَ** آیا ایمن شدند اهل مکه از آنکه بیاید
بدیشان عذاب نادر وقت چاشت و حال آنکه ایشان بازی کنند یعنی در سودا و معامله دنیوی که بازیچه غافلانست مشغول باشند **اَفَاَمِنُوا مَکْرَ اللّٰهِ**
آیا پس ایمن شدند اهل تکذیب از ناگاه گرفتن خدای مراد بمکر خدا استدراج بنده است و گرفتن او ایشان را بر وجهیکه ندانند **فَلاٰ یَأْمَنُ مَکْرَ اللّٰهِ**
پس ایمن نشوند از مکر خدای **اِلاَّ الْقَوْمُ الْخٰاسِرُونَ** مگر گروهی زیانکاران که بجهت کفر و نفاق و ترک نظر و اعتبار بر وجه عناد و لجاج در زیان زده‌اند
عالم باشند چه اهل عصمت و تقوی ایمن نیستند از نزول عذاب بر عاصیان **اَوَلَمْ یَهْدِ لِلَّذِینَ یَرِثُونَ الْاَرْضَ** آیا راه ننمود مر کسانی را که میراث گیرند
زمین را یعنی متمکن شدند **مِنْ بَعْدِ اَهْلِهٰا** از پس هلاک اهل آن مراد کفار زمان حضرت رسالتند که در دیار امم ماضیه نشسته‌اند و متروکات ایشان
بتصرف خود درآورده‌اند یعنی آیا ایشان را راه هدایت و راه نمونی نکرد و روشن نساخت **اَنْ لَوْ نَشٰاءُ اَصَبْنٰاهُمْ** آنکه نشان ما اینست که اگر خواهیم
برسانیم بر ایشان **بِذُنُوبِهِمْ** جزای گناه ایشان را یعنی عقوبت کنیم ایشان را چنانکه پیشینیان ایشان را **وَنَطْبَعُ عَلٰی قُلُوبِهِمْ** و مهر خذلان نهیم بر دلهای ایشان
و نظر توفیق و لطف از ایشان باز داشته ایشان را در ضلالت و غوایت خود شان باز گذاریم تا بمثابه کسانی شوند که گوییا بر قلوب ایشان مهر نهاده اند **فَهُمْ لاٰ**
یَسْمَعُونَ پس ایشان هیچ چیز را بجهت آن نمیشنوند از روی فهم و عبرت و گوش دل ایشان سخن حق را در نمییابد با آنکه علامتی در دل ایشان وضع کنیم تا فرشتگان بدانند
که ایشان از غایت عناد تفکر نمیکنند در صنایع و آیات قدرت ما پس بآن علامت ایشان را لعن کنند بعد از آن جهت تسلیه حضرت رسالت پناه میفرماید که **تِلْکَ**
الْقُرٰی آن شهرها که نسبت بامم مذکوره دادیم چون احقاف و حجر و مؤتفکات و غیر آن **نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ اَنْبٰائِهٰا** خوانیم بر تو بعضی از خبرهای آن
وَلَقَدْ جٰاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بدرستیکه آمد باهالی آن دهها پیغمبران ایشان چون هود و صالح و لوط و شعیب **بِالْبَیِّنٰاتِ** بمعجزات روشن و دلایل واضح

فما کانوا لیؤمنوا پس نبودند که ایمان آورند بعد از آمدن رسولان بما کذبوا من قبل بآنچه تکذیب کردند قبل از آمدن ایشان یعنی مستمر بودند
بر تکذیب عناد و جحود خود و تصدیق نکردند و بتکذیب عناد از آن برنگشتند کذلک همچنانکه مهر خدا لازم نهاد بر دلهای آن کافران کذشته یطبع الله
علی قلوب الکافرین مهر خدا لازم نهد خدای بر دلهای کافران که علم و تعلق کرفته بعدم ایمان ایشان مراد کفار قریش اند که حق تعالی ایشان را بر حال خود شان باز
کذاشت و نظر لطف و توفیق از ایشان برداشت تا از آن عناد و کفر ایشان بیشتر شد و تیره دل ایشان سیاه و تیره شد تا غایتی که کویا که مهری بر آن واقع شده که مانع
شده که سخن حق را در یابند وما وجدنا لاکثرهم من عهد و نیافتیم مر بیشتر امم مذکوره را وفای عهدی یعنی عهدی که در زمان خوف و مضرت و شدت میکردند
که اکر از این بلیه و معصیت نجات یابیم ایمان آریم اکثر بآن وفا نکردند وان وجدنا اکثرهم لفاسقین و بدرستیکه ما یافتیم اکثر ایشان را شکنندکان عهد
و پیمان و چند اکثر بجهت آنستکه اندکی از ایشان بدایرهٔ اسلام در آمدند ثم بعثنا من بعدهم موسی پس برانگیختیم از پس این پیغمبران موسی بن عمران را بآیاتنا
الی فرعون بمعجزاتی که او را داده بودیم بسوی فرعون وملائه و کابر قوم او فظلموا بها پس ستم کردند یعنی کافر شدند بآن معجزات و وضع و سوخ کفر
کردند در موضع ایمان فانظر کیف کان عاقبة المفسدین پس بنکر بدیدهٔ بصیرت که بعد از انکار حق چکونه بود آخر تباه کاران که غرق شده اند و در ده اند
که فرعون چهار صد سال عمر داشت و در این مدت وی را تبی و بیماری عارض نشد و کفته اند که هر چهل روز یکبار او را اقتضای حاجت واقع شدی و او را سعال
و اب بینی بودی و اکر نادرا وقوع یافتی از قوم پنهان کردی و بیشتر طعام او موز بودی تا وی را فضله کمتر باشد و دعوی خدائی کرد و مردم را بآن بکرویدند تا آنکه
طغیان او بنهایت رسید و موسی علیه السلام چون از مصر فرار نمود بجهت کشتن قبطی چنانکه در سورة القصص مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی بمدین آمد
بصحبت شعیب علیه السلام رسید و دختر او را که صفورا نام داشت بعقد نکاح در آورد و عزم مراجعت کرده بمصر در اثنای طریق بوادی ایمن رسید و خلعت نبوت
یافت و بمعجزهٔ عصا و ید بیضا اختصاص پذیرفت چنانکه تفاصیل این قصه در اثنای آیات این سوره و سورهٔ دیکر مذکور خواهد شد انشاء الله حق سبحانه و تعالی
حکم کرد که بمصر رود و فرعون را بخدای دعوت کند و از طغیان و سرکشی و دعوی ربوبیت منع فرماید موسی استدعا کرد تا او را بسبب حضرت هرون را وزیر
او کرداند هرون و موسی بمصر در آمدند و مدت مدید بر در سرای فرعون مقام کردند حاجبان بارکاه نمیکذاشتند که با فرعون ملاقات کنند چه ایشان در نهایت
فقر و درویشی بودند و جامهٔ کهنه پوشیده بودند و در خبر است که موسی علیه السلام را جامهٔ پشمینه بود و کلاه پشمینه بر سر و رسنی از موی بافته در میان
بسته و نعلین در پا کرده و عصا بدست کرفته و هرون نیز همچنان و بعد از مدتی متمادی روزی مسخرهٔ فرعون بر سبیل تعریف نام ایشان را نزد فرعون مذکور
ساخت بر این وجه که ای پادشاه سخنی عجیب شنیده بود با فرعون کفت که من در بازار سخن عجیب شنیده ام و عجب ترا و آن آنست که مدتی است که دو مرد در این سرای مقام
کرده اند و میکویند که ما پیغمبران خدائیم و خدای ما از نزد فرعون و قوم او فرستاده تا بوحدانیت خدای و نبوت ما ایمان آرند و تابع ما شوند فرعون کفت که
این چه سخن است که میکوئی بجد میکوئی یا بهزل کفت هزل نمیکنم و بر وجه تحقیق وجد میکویم و اکنون که نزد تو می آیدم کفتند فرعون را بکوی که ما رسولان خدائیم ما
را داده تا پیغام خدا بتو رسانیم فرعون چون این سخن بشنید بترسید و رنک وی متغیر شد و کفت ایشان را در آرید تا ببینم که چه کسانند چون ایشان در آمدند
و نزد فرعون بایستادند فرعون روی بموسی ع کرد که توجه کسی موسی ع آغاز دعوت کرد وقال موسی یا فرعون انی رسول من رب العالمین و
کفت موسی ای فرعون بدرستیکه من فرستاده شده ام از نزد پروردکار عالمیان بسوی تو و قوم تو فرعون کفت این را بر وجه حقیقت میکوئی یا بهزل
میکنی موسی فرمود که حقیق علی ان لا اقول علی الله الا الحق سزاوار بدینست بر آنکه نکویم بر خدای مکر سخن حق و راست یعنی واجب و لازم است بر من که
بکویم سخن حق را نه هزل و باطل فرعون کفت بر این دعوی هیچ حجتی داری موسی فرمود که قد جئتکم ببینة من ربکم بتحقیق که آورده ام بشما حجتی روشن
و معجزهٔ ظاهر از نزد پروردکار شما که بر صحت رسالت من کواه است و آن عصا و ید بیضاست فارسل معی بنی اسرائیل پس بفرست با من فرزندان
یعقوب را و دست از ایشان باز دار و رها کن تا بارض مقدس که موطن آبای ایشان بود بروند و سبب آنکه فرعون بنی اسرائیل را به بندکی میکرفت آن
بود که چون یعقوب با اولاد و احفاد خود بمصر آمد و هم بجا قرار کرفتند و نسل ایشان بسیار شد و یعقوب و یوسف با برادران در کذشتند و ملک مصر که فرعون
زمان یوسف بود بمرد پسرش مصعب بنی اسرائیل را حرمت میداشت و متعرض ایشان نمیشد پس چون او بمرد ولید که فرعون زمان موسی بود بر تخت سلطنت
نشست در زمان بلاف و کزاف انا ربکم الاعلی بکشاد و چون بنی اسرائیل دعوی او را قبول نکردند کفت پدر شما بندهٔ جد من بوده و خریدهٔ ما بود و شما بنده زادکان ما ئید
پس ایشان را به بندکی کرفت تا وقتیکه موسی مبعوث شد کفت ای فرعون دست از بنی اسرائیل بدار قال ان کنت جئت بآیة کفت فرعون اکر هستی
تو در دعوی که خود آورده معجزه و حجتی را از نزد خدای خود فأت بها پس بیار آنرا و بمن نما ان کنت من الصادقین اکر هستی از راست کویان
در این دعوی که میکنی و میکوئی که من فرستادهٔ خدایم فالقی عصاه پس بیفکند موسی عصا را از دست خود فاذا هی ثعبان مبین پس آنکاه
آن عصا بعد از انداختن اژدهائی شد ظاهر و هویدا دهن کشاده و میان لب زیرین و بالائین او هشتاد کز بود لب زیرین در زمین نهاد و لب بالا را بر کنکرهٔ
قصر فرعون و روی بجانب تخت او و در ملازمان بارکاه بکریختند و فرعون نیز روی بهزیمت نهاد و در روایت آمده که بر بالای تخت حدث کرد و در آن روز چهل
بار او را حدث واقع شد با آنکه هر چهل روز یکبار عادت کردی و در ازدحام خلایق هنکام فرار بیست و پنج هزار آدمی هلاک شدند فرعون نعره زد که ای موسی
سوکند میدهم ترا بآن خدائی که فرستادهٔ اوئی و بحق رضاع و تربیت که مرا بانست که عصای خود را بکیر تا من بتو ایمان آورم و بنی اسرائیل را بتو واکذارم پس
موسی مر اژدها را بکرفت همان عصا شد و فرعون باز آمده بر سریر خود بنشست و کفت یا موسی هیچ معجزهٔ دیکر داری پس دست بکریبان کرده باز دربغل
چپ خود ونزع یده و بیرون کشید دست خود را فاذا هی بیضاء پس آنجا بود دست وی سفیدی که در غایت کمال بود للناظرین مر نکرندکان را و

نظاره کنند کان را یعنی سفیدی خارج از عادت که بینندگان جمیع نظر کنند کان از روی تعجب دران مینگریدند و بصحت پیوسته که موسی گندم‌گون بود و چون دست
در گریبان کرد و بیرون آورد نورانی بمثابه بود که شعاعش بر نور آفتاب غلبه کرد و بقول اصح این عصا از آدم بود که از بهشت بیرون آورده بود و بطریق میراث
در میان اولاد او دایر بود تا آنکه بشعیب رسید با چهل عصای دیگر که از آبای او باو رسیده بود و در وقتیکه موسی را اجیر خود ساخت و بوی گفت در این خانه
در و عصاست بردار از برای خود بردار موسی بدان خانه در رفت و این عصا بدست او آمد چون نزد شعیب آورد گفت این را بنه و عصای دیگر بگیر موسی از آنجا در رفت
و در میان عصاها نهاد و دست کرد که عصای دیگر بردارد همان عصا بدستش آمد تا سه نوبت بدین صورت واقع شد و چون نوبت چهارم بدستش آمد شعیب
دانست که در تحت این حکمتی هست پس او را باو باز گذاشت و حق تعالی از معجزه او ساخت و در روایت آمده که همه انبیا عصا بدست داشتند بجهت آنکه مبدا شدند و آن
خصلت رسالت مرویست که عصا بدست گیرید که آن روش پیغمبرانست و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که هر که بسفر رود و با او عصای از بادام
تلخ باشد و در وقت بیرون رفتن این آیه ولما توجه تلقاء مدین بخواند تا بقوله والله علی ما نقول وکیل حق تعالی او را ایمن گرداند از هر ضرر رساننده و از
هر دزد ستم کننده و از هر جانور نیش دارنده تا آنکه مراجعت کند بخانه خود و با او هفتاد و هفت فرشته بود که در پیش و پس وی روند و او را محافظت کنند
و از برای او استغفار کنند تا بمنزل خود آید و لغت او را دست بجمله القصه فرعون چون این دو معجزه را از موسی مشاهده کرد خواست که ایمان آورد هامان
که وزیر او بود نخواست و گفت بفرعون مدتی است که دعوی خدائی میکنی و عالمی را مسخر خود کرده و پرستش خواند و همه عبادت تو میکنند اکنون بندگی خواهی کرد و
پیروی بنده خواهی بود این امر شنیع و قبیح است پس فرعون موسی را گفت مرا مهلت ده تا فردا موسی گفت چنین باشد و چون موسی از نزد فرعون بیرون آمد حق
تعالی بوی وحی کرد که فرعون را بگوی اگر ایمان آوری این پادشاهی را بتو مسلم دارم و جوانی و قوت بتو باز دهم چون موسی این پیغام بگذارد فرعون این صورت با هامان
باز گفت هامان گفت این مرد ساحر است تواند که این فعل از او صادر شود اما بگر که این قوم ترا پرستش کنند همه ملک جهان می آورد و بعد از آن گفت من
می توانم که ترا جوان سازم پس بفرمود تا وسمه بیاوردند و موی فرعون را بدان خضاب کردند همه سیاه شد فرعون باین فریب خود تحقیقا از این خبر میدهد
قال الملأ من قوم فرعون گفتند بزرگان از قوم فرعون یعنی هامان و اتباع او ان هذا لساحر علیم بدرستیکه این موسی جادو کننده ایست
دانا بفن سحر و ماهر در آن که چوب را اژدها سازد و دست گندم‌گون را ید بیضا بیرون آرد یرید ان یخرجکم من ارضکم میخواهد این ساحر که بیرون
کند همه شما را از زمین شما که مصر است و ولایت حکومت از بنی اسرائیل دهد فرعون که این سخن بشنید گفت فماذا تأمرون پس شما چه میفرمائید در
و تدبیر این امر چیست تا بدان عمل کنم قالوا ارجه واخاه گفتند تاخیر کن مهم او را یعنی مهلت ده او را و برادر او را که هارونست و شتاب زدگی مکن و
ارسل فی المدائن حاشرین و بفرست در شهرها که حوالی مصر است گروهی را که فراهم آرند کسان و جمع کنند کان ساحران باشند یأتوک بکل ساحر
علیم تا بیارند هر ساحری را بتو همه که دانا باشند و حاذق در فن سحر و روایت که در هیچ قرنی این مقدار ساحر نبود که در عهد موسی بود در مباطن در تفسیر خود
آورده که در قلم فرعون دو برادر بودند که ایشان را در فن ساحری مهارت تمام بود چون فرستاده فرعون بدیشان رسید مادر خود را گفتند قبر پدر ما
را بما نما مادر ایشان چنان کرد ایشان پدر خود را آواز دادند که ای پدر ملک مصر ما را طلبیده بجهت آنکه دو کس آمده اند بی لشکر و سلاح و کار بر او تنگ کرده اند
و ایشان را عصائی است چون می افکنند اژدهائی شود و هر چه پیش وی آید میخورد و فرعون را عاجز کرده که ما را معارضه فرماید صاحب قبر جواب داد که
چون بمصر رسید بپرسید که در وقتیکه ایشان در خواب میروند عصا همان اژدها میکردد یا نه اگر اژدها میکردد بدانید که جادو نیست چه سحر ساحر وقتیکه
در خواب شد سحر او اثری ندارد چون حال این منوال باشد شما را بلکه هیچکس در عالمیان را قوت معارضه با ایشان نخواهد بود پس برادران با شاگردان
و مصاحبان که دوازده هزار ساحر بودند و بعضی گفته اند که سی هزار بودند و بروایت ابن منکدر هشتاد هزار بودند و در روایت ابن المسیب که هفتاد
هزار بمصر آمدند و بدرگاه فرعون جمع شدند چنانچه میفرماید وجاء السحرة فرعون و آمدند جادوان بسوی فرعون بعد از آنکه ایشان را طلبیده
بود چو چشم ایشان بفرعون افتاد قالوا ائن لنا لاجرا گفتند آیا ما را مزدی باشد و حفص بحذف همزه اول خوانده یعنی البته ما را مزدی بزرگ باشد
ان کنا نحن الغالبین اگر ما باشیم غلبه کنندگان بر موسی قال نعم وانکم لمن المقربین گفت فرعون آری شما را مزدی نیکو باشد بدرستیکه
باشید شما از نزدیکان و خواص من که هر گاه خواهید اذن از حاجب در من آئید و هر چه خواهید و طلبید اجابت کنم در این دلالت است بر عجز فرعون از
مقاومت موسی چه احتیاج او بساحران جهت عجز و ضعف او بوده اند که مهتران این جماعت چهار تن بودند دو برادر که سابور و عاذور میگفتند و دو
دیگر حطط و مصفی و این چهار تن را مهتری بود نام او شمعون چون بمصر آمدند سابور و عاذور واقعه سوال و جواب پدر خود با قوم خود گفتند ایشان
از قصه خواب و بیداری موسی و اژدها شدن عصا استفسار کردند معلوم شد که هر گاه موسی در خواب است عصا اژدها شده پاسبانی میکند ایشان را دغدغه
در خواطر افتاد پنهان میداشتند تا وقتیکه فرعون لعین موسی را طلبید مقرر شد که با ساحران معارضه کنند ساحران عصاها و ریسمانها را بمیدان آوردند
و این مجمع در زمین اسکندریه بود خلایق عالم و تمامی لشکر انجا جمع شده بودند فرعون بر بالای تخت خود بتفرج بنشست و آن هفتاد هزار ساحر بر یک
طرف صف کشیدند و موسی و هرون بر یک جانب بایستادند پس ساحران بطریق ادب پیش آمده قالوا یا موسی اما ان تلقی گفتند ای موسی یا آنست
که تو می افکنی عصای خود را واما ان نکون نحن الملقین و یا آنکه باشیم ما افکنندگان ریسمانها و عصاهای خود را قال گفت موسی از روی
هدایت القوا بلکه شما بیفکنید فلما القوا پس هنگام که بیفکندند ساحران آنچه ساخته بودند یعنی ریسمانها که بزرگ مجوف ساخته بودند و پر ساخته
و چوبهای دراز را مانند ماهی ساخته و اندرون ریسمانها را از سیماب پر کرده بعد از انداختن چون حرارت آفتاب بایشان رسید زیبق در حرکت آمد و آن

رسنها و چوبها بشکل مار بر یکدیگر پیچید کرفته باین تلبیس سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ جادوئی کردند بر چشمهای
مردمان یعنی با ایشان بنمودند چیزی که حقیقت نداشت و بترسانیدند مردم را از آن ترسانیدن سخت و آوردند بجا جادوئی بزرگ در فن خود وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى
أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ و وحی کردیم با موسی آنکه بیفکن عصای خود را پس موسی او را بیفکند اژدهائی شد سیاه از شتر بختی بزرگتر با چهار دست و پای سطبر
و کوتاه و دنباله دراز بهیچ چیز نرسید مگر او را فرو میبرد و پای بر هیچ چیز ننهاد مگر که خورد میکرد و از دهنش آواز مهیب بیرون می آمد و چشمانش بر کردش
بستر موهای باشت چون نیزه و دندانها چون سندان فراخی دهن او دوازده گز فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ پس همانجا که عصا اژدها شده بود فرو
میبرد آنچه تزویر کرده بودند و بدروغ بخلق مینمودند و آنچه حمل هزار رسن و چوب بود چون همه رسنها و چوبهای ایشان را فرو برد روی بنظارگیان آورد مردمان
بگریختند و دوازده هزار مرد در انبوهی هلاک شدند فرعون منهزم شد و بیفتاد و بیهوش گشت و از نو وارو اول چهار صد بار اطلاق شده بود پس
موسی عصا را بگرفت همان عصا شد و حق تعالی آن رسنها و چوبها را معدوم کردانید فَوَقَعَ الْحَقُّ پس ثابت شد امر حق و پیدا آمد راستی موسی
وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و باطل و زایل کشت آنچه بودند که عمل میکردند از سحر و معارضه جادویان کفتند اگر این سحر بودی بایستی که جادوی ما
ما را باطل نکردی فَغُلِبُوا پس مغلوب شدند جادویان و سایر فرعونیان هُنَالِكَ آنجا که موسی غالب شد وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ و باز
کشتند از آن موضع خوار شدگان و منهزمان و چون ساحران بدانستند که این صورت بالای سحر است و معجزه و خارق عادت است و فوق قدرت بشر از کفر
برکشتند وَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ و افکنده شدند ساحران بر روهای خود در حالتیکه سجده کنندکان بودند مر خدای را بواحدانیت و چون
بسجده افتادند قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ کفتند ایمان آوردیم به پروردکار عالمیان رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ پروردکار موسی و هرون تخصیص بعد
از تعمیم جهت دفع توهم است که ایشان برب العالمین اراده فرعون کرده باشند مرویست که اول ساذور و غادور و حطط و مصفی که رؤسای ایشان بودند
ایمان آوردند و دیگران متابعت ایشان کردند قَالَ فِرْعَوْنُ کفت فرعون با ساحران از روی انکار آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ آیا ایمان آوردید
بموسی یا بخدای او پیش از آنکه دستوری دهم شما را در آن إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكَرْتُمُوهُ بدرستیکه این عمل تدبیریست خفی که شما ساخته اید آنرا فِي الْمَدِينَةِ
در شهر مصر پیش از بیرون آمدن بوعده کاه یعنی شما با موسی این حیله ساخته اید لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا تا بیرون کنید از این شهر اهل او را که قبطیانند و این
ملک و مملکت خالص شود شما را و بنی اسرائیل را فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید جزا و سزای این را که از جانب من بشما رسد از اینست که
لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ هر آینه ببرم دستهای راست شما را و پای چپ شما را بعکس و بخلاف یکدیگر ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ
پس بر درخت کشم و بر دار کنم همه شما را تا دیگران عبرت گیرند مرویست که اول کسیکه بقطع و صلب امر کرد فرعون بود قَالُوا کفتند ساحران که ما را
از مرگ چه ترس و وعید کشتن چه دهی ما بمرگ مشتاق تریم از اشتیاق تشنه بآب زلال زیرا که بسبب آن إِنَّا إِلَى رَبِّنَا بدرستیکه ما بسوی پروردکار خود
یعنی بمثوبات عظیم و درجات رفیعه او مُنْقَلِبُونَ بازگردندگانیم پس چرا خواهان او نباشیم وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا و تو منکر نمیشوی از ما و عیب نمیکنی
ما را إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا مگر آنکه بگرویدیم بنشانهای قدرت آفریدگار خود لَمَّا جَاءَتْنَا آنهنگام که آمد بما و مشاهده آن کردیم بر دست موسی
پس روی از فرعون بگردانیدند و متوجه حضرت حق سبحانه و تعالی شدند و کفتند رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا ای پروردکار ما بریز بر ما و افاضه کن شکیبائی
را در این بلا تا جزع نکنیم وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ و بمیران ما را در حالتیکه مسلمانان باشیم و ثابت قدم عجب حال اینجماعت که بامداد کافر بودند و چاشتگاه
ساحر شدند و در سحر اظهار مبالغه کردند و سوکند بعزت فرعون میخوردند و نماز پیشین مؤمن شدند و نماز دیگر شهید شدند بتیغ جفای فرعون که قطع
دست و پای ایشان کرد و بر دار کشید و نماز شام ببهشت رسیده بودند مرویست که چون ساحران ایمان آوردند ششصد هزار مرد از بنی اسرائیل
بدایره ایمان در آمدند و منقاد موسی شدند وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ و کفتند اشراف و اعیان کروه فرعون و ملازمان او بر وجه انکار
که ای فرعون أَتَذَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ آیا میگذاری و دست باز میداری موسی و قوم او را لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ تا تباهی کنند در زمین مصر
مردم را از تو برکردانند وَيَذَرَكَ و میگذارد ترا موسی یعنی ترک پرستش تو میکند وَآلِهَتَكَ و دست باز میدارد از پرستش خدایان تو و مرویست
که فرعون مردمان را بپرستش خود میفرمود و خود ستارها را میپرستید و اصح آنستکه او بصورت خود بتان ساخته بود و هر یک از قوم را بتی داده که آنرا
را میپرستید تا شما را بمن نزدیک کرداند و از این جهت میکفت انا ربکم الاعلی از خدایان خورد و من خدای بزرکترم القصه اعیان تحریک فرعون او را
کردند بر قتل موسی و قوم او و فرعون چون دانست که بر قتل موسی قدرت نیست قَالَ کفت در جواب ایشان که سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي
نِسَاءَهُمْ زود باشد که بر سر عمل خود در قتل بکشیم پسران ایشان را و زنده بگذاریم زنان ایشان را تا خدمت ما کنند همچنانکه پیش از این میکردیم و
إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ بدرستیکه ما بر ایشان قاهریم و غالبان و همه ایشان مقهور مانند چون اتباع موسی این را بشنیدند مضطرب کشتند و بطریق
استغاثه روی بموسی آوردند و بعد از مشاهده اضطراب ایشان قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ کفت موسی مر کروه خود را بر وجه تسلیه اسْتَعِينُوا
بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا یاری خواهید از خدای و صبر کنید آنچه بر شما کنند إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ بدرستیکه زمین مر خدای راست يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ
عِبَادِهِ میراث میدهد یعنی ارزانی میبخشد بدو عوض هر کرا خواهد از بندکان خود وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ و سرانجام نیکو که ظفر و نصرت است در
دنیا و بهشت و نعیم در عقبی مر پرهیزکاران راست و این وعده است بسر آمدن دولت فرعونیان و آنکه عنقریب زوال پذیرد و بنی اسرائیل باز آغاز
شکایت کرده قَالُوا کفتند از روی توجع أُوذِينَا رنجانیده شدیم یعنی قبطیان ما را رنجانیدند و ایذا کردند و میکشتند

مِن قَبلِ اَن تَاتِیَنا وَمِن بَعدِ ما جِئتَنا پیش از آنکه تو بیائی بما و ایذا میکنند بما پس از آنکه تو آمدی و همیشه بار انکار ایشان مشقت میفرمایند
و در صدد قتل تو شده‌اند قالَ گفت موسی هیچ غم مخورید و جزع مکنید عَسیٰ رَبُّکُم شاید پروردگار شما یعنی طمع میدارم و امید دارم از او
اَن یُهلِکَ عَدُوَّکُم آنکه هلاک گرداند دشمن شما را که فرعون است و قوم او و در مجمع گفته که عسی یعنی وجب است یعنی بر خدای واجب است که دشمن شما را
هلاک گرداند وَیَستَخلِفَکُم و خلیفه گرداند شما را یعنی جانشین سازد شما را بعد از هلاک ایشان فِی الاَرضِ در زمین مصر فَیَنظُرَ کَیفَ تَعمَلُونَ
پس ببیند خدای یعنی علم او تعلق گیرد بوقت رحمت و راحت و دولت که چگونه عمل میکنید و چه چیز بجای می‌آورید از کفر و شرک و طاعت و معصیت تا شما را فرمود
انجزا دهد پس بیان مقدمات هلاک دشمنان میکند بقوله وَلَقَد اَخَذنا آلَ فِرعَونَ بِالسِّنِینَ و هر آینه گرفتیم تابعان فرعون را بقحط و تنگی
و خشک سالها وَنَقصٍ مِنَ الثَّمَرٰتِ و بنقصان بعضی از میوه‌ها ایشان لَعَلَّهُم یَذَّکَّرُونَ شاید ایشان پند گیرند که این جهت کفر و شامت معاصی ایشانست
و از آن باز گردند و انقیاد اوامر الهی کنند ایشان از آن متنبه نشدند فَاِذا جاءَتهُمُ الحَسَنَةُ پس چون آمد بدیشان نیکوئی از فراخی و ارزانی قالُوا لَنا
هٰذِهِ میگفتند برای ماست این نیکوئی و ما مستحق اینیم وَاِن تُصِبهُم سَیِّئَةٌ و اگر رسد بدیشان بدی چون قحط و بلا یَطَّیَّرُوا بِمُوسیٰ وَمَن مَعَهُ
فال بد میگرفتند بموسی و آنانکه با وی بودند از مؤمنان و میگفتند این رنج و محنت بشامت ایشان بما میرسد حق تعالی جمیع این گفتار را با ایشان رد کرد
و گفت اَلا آگاه باشید که آنچه بموسی حواله کرده‌اند و گفته‌اند که از شامت وی است چنانچه نیست اِنَّما طائِرُهُم جز این نیست که سبب خیر و شر ایشان عِندَ اللّٰهِ
نزد خدا است و آن اعمال بد ایشان است که کرام الکاتبین نوشته‌اند و بحضرت او عرض کرده و شامت آن عملها با ایشان رسیده نه بشامت موسی وَلٰکِنَّ اَکثَرَهُم لا
یَعلَمُونَ و لیکن بیشتر مردمان نمیدانند که آنچه بدیشان میرسد از نکاده و اهوال در دنیا و آخرت بوسیله شومی اعمال ایشانست وَقالُوا مَهما تَاتِنا
بِهِ و گفتند فرعونیان موسی را هر آینه از آنچه میگوئی و دعوی میکنی هر گاه که بیاری و هر چیزی که آوری بما مِن آیَةٍ از نشانه که زعم تو آنست که معجزه است
مثل قحط و مرض و امثال آن لِتَسحَرَنا بِها تا سحر کنی ما را بآن فَما نَحنُ لَکَ بِمُؤمِنِینَ پس نیستیم ما ترا گروندگان و باور دارندگان چون قبطیان عناد را
بر حد اطناب کشیدند فَاَرسَلنا عَلَیهِمُ الطُّوفانَ پس فرستادیم بر ایشان طوفان را و آن هر چیزیست که طوف کند مواضع و اماکن و همه را فرا گیرد چون
باران و سیل گویند عبارت از بلاء است یا طاعون و یا موتان که مرگ مواشی است وَالجَرادَ و فرستادیم ملخ پرنده را وَالقُمَّلَ و ملخ پیاده را که [illegible]
یا بچه ملخ پیش از رستن بالهای ایشان وَالضَّفادِعَ و وزغها که در جامها و خوابگاه ایشان در می‌آمدند و در طعامهای ایشان در میافتادند و بسر و روی ایشان
میدویدند و در وقت سخن گفتن ایشان بدهن ایشان میرفتند وَالدَّمَ و خون که هر آبی که میآشامیدند خون بود آیاتٍ مُفَصَّلاتٍ در حالتیکه این اشیا آیتهای
قدرت ما بود مبین و پیدا که بر هیچکس پوشیده نبود که آن آیات خداست و بلیه بر ایشان و یا آیتهای که از هم جدا شده بودند و غیر متصل بیکدیگر
بجهت امتحان احوال ایشان چه مدت میان هر یک از آنها یکماه بود و امتداد هر آیتی یکهفته و با وجود این متنبه نشدند فَاستَکبَرُوا وَکانُوا قَوماً مُجرِمِینَ
پس گردن کشی کردند از فرمان برداری و بودند گروهی بغایت گناهکار و معاند در کفر که با وجود این آیات ظاهره ایمان نیاوردند در نقل آمده که چون ساحران
ایمان آوردند فرعون و اتباع او مغلوب باز گشتند و بر کفر و معصیت خود اصرار کردند حق تعالی ایشان را بقحط و نقصان میوه و غله امتحان کرد متنبه
نشدند موسی علیه السلام دعا کرد که بار خدایا آیتی دیگر بدیشان نمای از این صعب تر تا ممکن که باز پند گیرند حق تعالی طوفان بر ایشان فرستاد بر وجهی که هفت شبانه
روز باران بر ایشان بارید بارانی با رعد و ظلمت ابرهای متراکم در ماندند و آب بخانهای قبطیان در آمد و مردان و زنان بر پای ایستادند و کودکان را بر بلندیها
نشاندند و هر قبطی که در خانه بنشستی غرق شدی و همه لباس و طعام و اساس خانه ایشان را ضایع کرد و اکثر خانهای ایشان فرو آمد و کشت و زرع ایشان تباه
شد و با وجود این در خانهای بنی اسرائیل و منازل ایشان که متصل بخانهای قبطیان بود قطره آب بدان خانها در نیامد پس بنزد موسی آمدند بشرط وعده
ایمان از موسی استدعای دفع آن کردند موسی علیه السلام دعا کرد دفع شد و ایشان بوعده وفا نکرده بر کفر خود اصرار نمودند حق تعالی ملخ بدیشان فرستاد تا جمله گیاه و زرع
و فواکه و اشجار ایشان بخوردند و از صحرا بخانهای ایشان در آمده درها و جامهای ایشان میخوردند و در خانهای بنی اسرائیل در نیامدند و هیچ ضرر بدیشان نرسانیدند
دیگر باره پناه بحضرت موسی آوردند و بسوگندهای عظیم عهد کردند که بعد از دفع بلا ایمان آرند موسی علیه السلام دعا فرمود بلا منکشف شد ایشان چون دیدند که چیزی
از مزروعات ایشان ماند گفتند از محصول که مانده است ما را بس است مصلحت آنست که بآن قناعت کرده دین خود را از دست ندهیم پس عهد خود را شکسته در کفر
خود راسخ شدند حق تعالی قمل را بدیشان فرستاد در جامها و اندامها و طعامها و شربتهای ایشان افتادند و در بقیه غلات ایشان افتاده همه را بخوردند
باز پناه بموسی آوردند بوعده ایمان موسی دعا فرمود دفع شد ایشان گفتند ما را محقق شد که در فن سحر ماهری دیگر باره لشکر وزغ بر ایشان تاخته همه سراها
و خانها و مواضع ایشان از آن پر شد و هر کوزه و ابریق و دیگ خوردنی و سفره و جامهای ایشان پر از ضفدع شد چون خوابیدندی پشت و پهلوی ایشان را و بدندی
و در وقت سخن گفتن بدهنهای ایشان میرفتند باز التجا بموسی آوردند و تضرع و زاری آغاز کردند و بشرط ایمان موسی این بلاها از ایشان دفع کرد چون یکماه
از این بگذشت ایمان نیاوردند حق تعالی آب نیل را خون گردانید همین که بنی اسرائیل میخوردند آب پاک بود و قبطی که میخوردند خون ناب میشد و اگر از
یکظرف میخوردند از آن ظرف که قبطی خوردی خون صرف شدی پس از تشنگی بهلاکت افتادند و پوست درخت تر می‌آوردند تا میمکیدند چون آن را میمکیدند در دهن
ایشان خون شدی و هفت روز برین منوال بود تا آخر بتضرع و زاری نزد موسی آمده بعهد و میثاق تمام و سوگندان مغلظه بموسی گفتند که البته این نوبت ایمان
آریم چون موسی علیه السلام دعا کرد و این بلا از ایشان دفع شد باز بشرط خود وفا نکردند و ایمان نیاوردند کما قال الله تعالی وَلَمّا وَقَعَ عَلَیهِمُ الرِّجزُ و هر گاه که
واقع شد و فرود آمد بر ایشان عذابی از این انواع مذکوره قالُوا یا مُوسَی ادعُ لَنا رَبَّکَ گفتند از روی تضرع ای موسی بخوان از برای ما آفریدگار

خود را بما عهد عندک بانچه عهد کرده است نزد تو که هرگاه او را بخوانی اجابت کند و یا باین عهد که هرگاه قوم تو قبول کنند که ایمان آرند عذاب از
ایشان بردارد پس او را بخوان برای دفع این بلیه لئن کشفت عنا الرجز بخدای که اگر باز بری و دفع کنی از ما این عذاب را لنؤمنن لک هر اینه ایمان
آریم و تصدیق کنیم مر نبوت ترا ولنرسلن معک بنی اسرائیل و هر اینه بفرستیم با تو بنی اسرائیل را هر جا که خواهی ببری فلما کشفنا عنهم الرجز
پس آن وقت که ما ببردیم به دعای موسی و دفع کردیم از ایشان عذاب را و تاخیر کردیم الی اجل تا مدتی از زمان که بی شبهه هم بالغوه ایشان رسند که آن شدن یعنی تا اجلی
که ایشان را غرق کردیم اذا هم ینکثون ناگاه ایشان عهد را بشکستند مرویست که از آن وقت که موسی بر ساحران غالب شد بیست سال با فرعون و قوم او
کوشید و ایشان را دعوت میکرد هیچ متنفسی ایمان نیاورد فانتقمنا منهم پس داده انتقام کردیم از ایشان یعنی خواستیم که ایشان را به بدترین عذاب معذب
سازیم فاغرقناهم فی الیم پس غرق ساختیم ایشان را در قعر دریای قلزم نزدیک مصر بانهم کذبوا بآیاتنا وکانوا عنها غافلین بسبب آنکه دروغ
پنداشتند آیتهای قدرت ما را و بودند از تامل و تفکر در آن بیخبران یعنی غرق کردیم ایشان را بسبب تکذیب ایشان بود و تفکر نکردن آیات ما تا آنکه همچو
غافلان غرق گشتند واورثنا القوم الذین و میراث دادیم گروهی را که کانوا یستضعفون بودند زبون و ضعیف شمرده که ان بدست
فرعونیان یعنی قوم بنی اسرائیل را که بدست قبطیان درمانده بودند و بعد از آنکه فرعون و اتباع او را غرق ساختیم بمیراث دادیم بایشان مشارق الارض
ومغاربها جانب شرقی زمین شام و نواحی غربی آن زمین التی بارکنا فیها آن زمینی که برکت کرده ایم در آن بارزانی و بسیاری محصولها یا باقدام
انبیای عظام علیهم السلام وتمت کلمت ربک الحسنی و تمام گشت و گذارده شد وعدهٔ پروردگار تو که نیکو بود یعنی مقرون بود بوفا کردن با
علی بنی اسرائیل بر بنی اسرائیل و آن نصرت ایشان بود بر دشمنان و تمکن ایشان در زمین مصر و این تمامیت وعده و وفا کردن بآن بما صبروا بسبب آن بود که صبر
کردند بر شدائد و مکاره ودمرنا ما کان یصنع فرعون وقومه و خراب کردیم ما آنچه بود که راست کرده بود فرعون و گروه او از کوشکها و
حصارها و منزلهای نیکو و عمارتهای ارجمند و قصرهای بلند وما کانوا یعرشون و آنچه بودند که بر افراشته بودند از تاکهای انگور بر چوبها یا کشیده
و یا از بناهای بس بلند چون صرح هامان وجاوزنا ببنی اسرائیل البحر و گذرانیدیم بنی اسرائیل را از دریا بسلامت فاتوا علی قوم پس
بیامدند و بگذشتند بر گروهی از قبیلهٔ لخم از یمن در ولایت رقه یعکفون علی اصنام لهم اقامت میکردند بر پرستش بتان که مر ایشان را بود و گویند
که آن صورتهای بقر بود قالوا یا موسی اجعل لنا الها گفتند ای موسی بساز برای ما خدائی یعنی صورتی بتی که او را پرستیم کما لهم آلهة همچنانکه
ایشان را خدایان هست که میپرستند قال انکم قوم تجهلون گفت موسی بدرستیکه شما هستید گروهی که جهل میورزید در اینکه توهم این کرده اید
که غیر خدا را جایز باشد پرستید ان هؤلاء متبر بدرستیکه این گروه بت پرستان هلاک شده اند ما هم فیه با آنچه ایشان در آنند یعنی
عنقریب حق تعالی دین و آئین ایشان را درهم خواهد شکست و بتان ایشان را بردست پاره خواهد ساخت وباطل ما کانوا یعملون و باطل و نابود
است آنچه هستند که ایشان میکنند از عبادت بتان قال اغیر الله ابغیکم الها گفت موسی آیا جز از خدای را برای شما معبودی پیدا کنم وهو فضلکم
علی العالمین و حال آنکه تفضیل داد شما را بر عالمیان زمان شما بانواع نعمت و تخصیص فرمود چون دو پیغمبر را بر شما مبعوث ساخت که آن منم و برادرم هرون
و خلاص دادن شما را از دست فرعون و قوم او و مال و دیار ایشان را بتصرف شما دادن و غیر آن چنانکه میفرماید واذ انجیناکم من آل فرعون و یاد
کنید که چون رهانیدیم شما را از اتباع فرعون یسومونکم سوء العذاب میچشانیدند شما را سختی عذاب یقتلون ابناءکم ویستحیون نساءکم
میکشتند پسران شما را بجهت قطع نسل شما و زنده میگذاشتند زنان شما را بجهت خدمتکاری و بندگی خود وفی ذلکم بلاء من ربکم عظیم و در این
رهانیدن بلا نعمتی بود از پروردگار شما بزرگ آورده اند که موسی وعده کرده بود بنی اسرائیل را که بعد از هلاک فرعون کتابی بیارم ایشان را از نزدیک
خدای تعالی که هرچه شما را باید در آن مبین باشد پس چون از دریا نجات یافتند و فرعونیان غرق شدند طلب آن کتاب کردند موسی از خدای تعالی درخواست
کرد که آن کتاب را بدو فرستد حکم کرد که سی روز روزه باش و پس از آن بطور آی تا با تو سخن گویم موسی سی روز روزه داشت روز سی و یکم بطور رفت
و چون بوی دهن او بجهت روزه متغیر شده بود کراهت داشت از آنچه بجهت آنکه با خدای تعالی سخن گوید پس برای دفع آن رایحه مسواک کرد و بدندان مالید تا ناگاه
شد ملائکه گفتند که ما از تو بوی مشک می شنیدیم از آن مسواک دفع کردی حقتعالی فرمود تا ده روز دیگر روزه دارد تا از آنچه عود کند حقسبحانه وتعالی
از این خبر میدهد که وواعدنا موسی ثلاثین لیلة و وعده دادیم موسی را برای دادن کتاب سی شبانه روز از ذی القعده و چون مدار حساب بر ماه
عرب بدیدن هلال است و آن در شب بدید می شود از اینجهت تاریخ را بشب مقید ساخت واتممناها بعشر و تمام کردیم آن سی روز را بده روز دیگر
از ذی الحجه فتم میقات ربه اربعین لیلة پس تمام شد وقتیکه پروردگار مقرر کرده بود بچهل شبانه روز وقال موسی لاخیه هرون
وگفت موسی بار وقت رفتن بمیقات مر برادر خود هرون را که بطلب کتاب بجانب طور سینا میروم اخلفنی فی قومی خلیفه باش مرا در میان قوم من
واصلح و بصلاح آر هرکاری که شایستهٔ صلاح باشد از امور ایشان ولا تتبع سبیل المفسدین و پیروی مکن راه تباهکاران را که تو را بطرق
فساد بخوانند ولما جاء موسی لمیقاتنا و آن هنگام که آمد موسی بمیعاد گاه از برگزیدگان قوم خود بوقتی که مقرر کرده بودیم وکلمه ربه و
و سخن گفت با وی پروردگار او یعنی شنوانید او سبحانه کلام خود را بموسی از درخت و گویند در آن موضع سخن را از او بی شنید و در تبیان آورده که چون
حقتعالی خواست که با موسی سخن گوید فرمود تا هفت فرسخ گرداگرد طور ظلمه فرو گرفت و چون موسی قدم در آن ظلمت نهاد هر دو فرشته که بوادی موکلند
از او دور کردند و آسمان از پنجره رویداد و ملائکه را دیدند در هوا ایستاده و عرش اعظم بروی ظاهر گشت پس حقتعالی با وی سخن گفت و در ینابیع

او را درکنار او بیست و چهار هزار کلمه بشنوانید و بروایتی هفتصد هزار و اند و چهار هزار و در کشاف گفته که حق تعالی چهل شبانه روز با موسی سخن گفت چون موسی
از مناجات فارغ شد آن هفتاد کس از خیار قوم که همراه او در رده بودند و در بیرون حجاب ایستاده بودند گفتند ای موسی ما چیزی می‌شنیدیم نمیدانیم که کلام خدا بود یا مخلوق ما آن
نگرویم و تصدیق نکنیم تا آنکه بچشم سر او را نبینیم هرچند موسی ایشان را گفت که دیدن او سبحانه از محالاتست قبول نمیکردند و میگفتند از تو سؤال رؤیت کن تا
جواب چه میاید پس موسی بالتماس قوم خود قال رب ارنی گفت ای پروردگار من بنما بمن ذات خود را انظر الیک تا نظر کنم بسوی تو قال گفت حق تعالی در جواب
او که لن ترانی ولکن انظر الی الجبل هرگز نتوانی دید مرا ای موسی و لیکن نظر کن بکوه زبیر که بلندترین کوههاست فان استقر مکانه پس اگر این کوه
قرار گیرد در جای خود هنگام فرود آمدن نور من در آن فسوف ترانی پس زود باشد که تو نیز ببینی مرا و اگر کوه را قوت آن نباشد تو نیز قوت و قدرت دیدن
من نداشته باشی فلما تجلی ربه للجبل پس هنگام که تجلی کرد پروردگار او یعنی ظاهر کرد اندکی از نور خود را از نور عرش که مقدار سوفار سوزنی بجلی شد
مر آن کوه را و در عین المعانی آورده که حق تعالی نور خود را از پس هفتاد هزار حجاب بمقدار درمی ظاهر کرد در آن ساعت هر درختی و هر گیاهی که در روی زمین بود بهوش آمد
و هر بیماری که سر بر بالین مرض داشت شفا یافت و عرصه زمین سرسبز و سبزی پذیرفت و آبهای شور شیرین شدند و بتان بروی درافتادند و آتشکده مجوس فرو مرد
بسبب آن تجلی جعله دکا کرد آن کوه را ریزه ریزه در تیسیر آورده که کوه بدان عظمت پاره پاره گشت و شش کوه دیگر از او جدا گشت سه کوه که احد است و ورقان
و رضوی بمدینه افتاد و سه کوه دیگر که ثور و ثبیر و حراست بمکه وخر موسی صعقا و بیفتاد موسی بیهوش از هول آنچه مشاهده کرد از پاره پاره شدن کوه
و آن بیهوشی او روز عرفه بود تا شام جمعه و آن هفتاد کس هلاک شدند فلما افاق پس آنوقت چون بهوش باز آمد قال سبحانک گفت تنزیه میکنم ترا از هرچه لایق حضرت
تو نیست و پاک میدانم ترا از آنچه بچشم سر دیده شوی تبت الیک باز گشتم بسوی تو از جرأت اقدام نمودن بر سؤال بدون اذن تو و انا اول المؤمنین و من اول
گروندگانم بعظمت و جلال تو که هیچ احدی ترا نتواند دید در دنیا آمده که روایتست که چون نور الهی تجلی کرد در طور آن کوه ریزه ریزه شد و تا روز قیامت میرود که
هرگز قرار نگیرد و وهب منبه روایت کرده که چون موسی علیه السلام سؤال رؤیت کرد حق تعالی ابری فرستاد با رعد و برق و صواعق تا گرد آن کوه برآمد و فرشتگان
آسمانها را گفت بروید و بر موسی عرض کنید تا این چه سؤال کرد فرشتگان روی بموسی نهادند تا آنکه چهار فرسنگ در چهار فرسنگ از اطراف و جوانب آن کوه
فرو گرفتند اول فرشتگان آسمان دنیا بر صورت گاوان بر موسی ظاهر شدند زبان بتسبیح و تهلیل بر داشته با آوازها چون رعد بعد از آن فرشتگان آسمان دوم ظاهر
شدند بصورت شیران با آوازها مهیب بتسبیح و تهلیل بر داشته با آوازهای چون رعد بعد از آن فرشتگان آسمان دوم ظاهر شدند بصورت شیران با آوازها مهیب بتسبیح
و تهلیل میگفتند موسی از این صورتها بترسید و اعضای او لرزیدن گرفت و هر موی که بر اعضای او بود از ترس راست شد گفتند ای موسی رجوع و فزع کردی صبر کن
تا آن پاره از این بینی هرکس که آن خواهد که تو خواستی از این صعبترش باید بود پس فرشتگان آسمان سیم فرود آمدند بصورت کرکسان آواز تسبیح و تهلیل بلند کرده بودند چون
رعد سخت چنانکه نزدیک بود که همه کوهها از هیبت آن متفرق شوند و شعله آتش از دهان ایشان بیرون میجست پس فرشتگان آسمان چهارم فرود آمدند و صورت ایشان
بصورت هیچ حیوانی مشابه نبود با خلقتی عجیب و رنگهای آتش بودند و آواز تسبیح و تهلیل ایشان زیاده از فرشتگان آسمان سیم بود و بعد از آن فرشتگان آسمان پنجم نازل شدند بر
هیئتی که موسی نتوانست بر ایشان نگاه کند لرزه عظیم بر او افتاد و آغاز گریستن کرد پیشوای ایشان گفت که بر جای خود باش که چیزی بینی که طاقت آن نیاری پس فرشتگان
آسمان ششم فرود آمدند و در دست هر یکی درختی از آتش مانند درخت خرما و لباس ایشان همه از آتش بود همه با آواز عظیم تسبیح و تهلیل میکردند و تسبیح ایشان این بود که سبوح
قدوس رب العزة ابدا لا یموت موسی بطاقت رسید گفت بار خدایا پسر عمران را در یاب مشرف بموت شد اگر از اینجا برهم نبودم و اگر باشم بمیرم پیشوای فرشتگان آسمان
ششم پیش آمد و گفت ای موسی بی صبری مکن که از این عجیب تر خواهی دید پس حق تعالی فرشتگان آسمان هفتم را امر کرد که حجاب بر دارند و اندکی از نور عرش بر آن کوه نمایند ایشان
حجاب بر داشتند و آنقدر که اراده حق تعالی بود نور عرش را بکوه نمودند چون آن نور بکوه تافت پاره پاره و ریزه ریزه گشت و از عظمت و هیبت آن هر سنگ و درخت
که پیرامن او بود چون گرد و غبار شد موسی بیفتاد و بیهوش گشت چنانکه گویا روح از بدن او مفارقت کرده فرشتگان آواز تسبیح و تهلیل بلند کردند حق تعالی [illegible]
که موسی را آنجا بود برداشت و بلند گردانید تا موسی از آن صاعقها سوخته نشود پس لشکری عظیم از آسمان فرود آمدند آن هفتاد کس که سؤال رؤیت از موسی کرده بودند بسوختند
و لطف و کرم الهی شامل حال موسی شده بهوش آمد و برای این ذنب انابت کرده گفت ما اعظمک و ما اعظم ملائکتک چه بزرگواری تو و چه بزرگوارند فرشتگان تو انت
رب الارباب و مالک الملوک لا یعدلک شیء و لا یقوم لک شیء رب تبت الیک و الحمد لله لا شریک لک رب العالمین و از جمله عجایب و غرایب است که موسی از سر امتحان
بر صحت ایمان و از زبان قوم نادان این سؤال کرد جواب لن ترانی شنید و همه ملائکه او را عتاب کردند و بجهت مشاهده امور عجیبه که مذکور شد بیهوش شد و قوم او
که استدعای آن کردند از موسی بصاعقه هلاک شدند و کوه با عظمت بنور تجلی چون ریگ روان شد پس چگونه بجوید دیدار حقیقی و توان کرد چنانکه مذهب
اهل خلاف است مقصد چون موسی بهوش آمد حق تعالی جهت تسلیه و تدارک رنجی و اندوهی که باو رسیده بود فرمود قال یا موسی انی اصطفیتک گفت
ای موسی از این مرتبه اندوهناک مباش بدرستیکه من ترا برگزیدم علی الناس برسالاتی بر بنی اسرائیل یا بر جمیع آدمیان که بودند تا بر تو رسانند به پیغامهای من که بخلق
رسانی و بکلامی و دیگر ترا برگزیدم بسخن گفتن من با تو بی واسطه سفیر و وحی فخذ ما آتیتک و کن من الشاکرین پس فرا گیر آنچه عطا کردیم بتو از مرتبه
کرامت و رتبت بدان عمل کن و باش از جمله شکرگویندگان بدین نعمت وکتبنا له فی الالواح و نوشتیم بقلم قدرت خود برای موسی در لوحها که ده عدد
بودند طول هر لوحی ده گز و لوح آن از یاقوت سرخ یا از سنگ سخت که از تمام در روی کنده بودند چون نقش نگین از ربیع منقولست که تورات چندان بود که
بار هفتاد شتر بود و از عرض آن نتوانستند که بخوانند و در او مکتوب بود من کل شیء موعظة و تفصیلا از هر چیزی که در باب دین محتاج باشند
احکام حلال و حرام و حد و عدد در حالتیکه پند بود و بیان کردنی لکل شیء مر چیزی را از اوامر و نواهی و ذکر جنت و نار و عبرتها و جزها فخذها بقوة پس

ان الواح را بجد تمام و عزم درست وَأْمُرْ قَوْمَكَ و بفرمای گروه خود را تا بصدق و عزیمت تمام يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا فرا گیرند نیکوترین آنچه در الواح است چون
استعمال صبر و عفو در مقام انتقام و قصاص بطریقه ندب یا مراد اختیار افضل و اجابت است از مواضع واجب مخیره و یا مراد جمع است میان فرایض و نوافل بعد از آن بر سبیل
تهدید و وعید فرمود که سَأُرِيكُمْ زود باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل دَارَ الْفَاسِقِينَ سرای فاسقان یعنی آرامگاه ایشان که سرای فرعونیه و قوم او
در مصر و منازل و مساکن ایشان که از خداوندان خالی ماند و زیر و زبر کرده دیو باید که شما از آن بوحشت در باشید و عبرت گیرید و عصیان نورزید تا بآن نوع
عذاب مبتلا نشوید یا مراد سرای آخرت است که جهنم است سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ زود باشد که بر گردانم بخذلان و فرو گذاشت بگردانم
از آیتهای قدرت خود و باز دارم آنان را که تکبر میکنند فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ در زمین بدون استحقاق آن یعنی آنانی که بسبب آن طالبان راه حق بتهتک می
شوند از اهل عناد و استکبار باز دارم از روی تخلیه ایشان را بر حالت عناد خودشان باز گذارم و از نظر لطف و توفیق که با مومنان دارم از ایشان باز گیرم چه
علم من تعلق گرفته باینکه از غایت عنادی که دارند تفکر در آیات من نکنند تا راه یابند بجهت این آیات هادیه را از ایشان منع کنم وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ و اگر ببینند
این سرکشان معاند هر نشانه که دلالت بر وحدانیت من و صدق انبیا من کند لَا يُؤْمِنُوا بِهَا نگروند بآن بجهت فرط عناد و تکبر وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ
و اگر ببینند راه راست و طریق هدایت را که معجزات دال است بر سبیل حق لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا فرا نگیرند آن را راه خود نگیرند یعنی در آن سلوک نکنند و پیروی ننمایند
و بنظر تامل در او ننگرند وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا و اگر ببینند راه گمراهی و کجی از راه خود گیرند و پیروی کنند ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ این عدم
تتبع سبیل رشد و پیروی راه باطل بسبب آنست که ایشان كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا تکذیب کردند آیتهای ما را از معجزات و کتب منزله وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ و بودند
از نظر کردن در آن بنظر اعتبار و تفکر بیخبران مراد از غفلت اعراض و عناد است نه غفلت جهل یعنی می دانستند و اعتراف بحقیقت آن نمیکردند وَالَّذِينَ كَذَّبُوا
بِآيَاتِنَا و آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را که قرآنست یا مطلق دلایل قدرت ما وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ و بدروغ شمردند رسیدن بسرای آخرت و مشاهده ثواب و عقاب
حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ باطل و تباه گشت عملهائی که در این جهان کرده اند یعنی در آخرت بآن منتفع نشوند چه آن اعمال بر هیچ کرده باشند که بر آن مستحق ثواب شوند هَلْ يُجْزَوْنَ
إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آیا جزا داده شوند مگر جزای آنچه بودند که در دنیا میکردند و بعد از آن عود کلام بقصه بنی اسرائیل و با نچه احداث کردند نزد خروج موسی
بمیقات و فرمود که وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ و فرا گرفتند گروه موسی از پس رفتن موسی بکوه طور مِنْ حُلِيِّهِمْ از پیرایهای ایشان یعنی از پیرایها که از قبطیان
بعاریت گرفته بودند و در تصرف ایشان بود عِجْلًا جَسَدًا گوساله را که محض بدن بود بی آنکه روح داشته باشد یعنی جسدی را از طلا لَهُ خُوَارٌ مر او را آواز
بود چون آواز گاو در سوره البقره مذکور شد که بنی اسرائیل که از مصر بیرون می آمدند بجهت آنکه قوم فرعون را از حال ایشان خبر نباشد همان گفتند که ما عروسی
داریم و بدان مشغولیم و مرا از دوستان خود که در میان فرعونیان داشتند پیرایه بعاریت گرفتند و بعد از گذشتن ایشان از دریا و غرق شدن فرعونیان آن حلیها
در دست ایشان ماند و بود و چون موسی عزیمت طور فرمود سامری آن همه حلیها را از ایشان بگرفت و او در زرگری کامل بود صورتی بشکل گوساله از آن بساخت و مشتی
خاک که از زیر قدم اسب جبرئیل بود در وقت غرق شدن فرعونیان برداشته بود در قالب گوساله انداخت فی الحال آواز گوساله از او صادر شد بنی اسرائیل
که آواز بشنیدند اکثر ایشان بسجده در افتادند و تفصیل این حکایت در سوره طه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و حق تعالی اینجا سرزنش ایشان میفرماید که
أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ آیا ندیدند و ندانستند که آن گوساله محض جسد است سخن نمیکند از خیر و شر بلکه جماد است نفع و ضرر از او مسلوبست
وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا و راه ننماید ایشان را راه صوابی تا گمان آن شود که خالق اجسام تواند بودن اتَّخَذُوهُ فرا گرفتند او را بخدائی وَكَانُوا ظَالِمِينَ
و حال آنکه بودند ستمکاران بر خود که غیر خدای را عبادت کردند وَلَمَّا سُقِطَ فِي أَيْدِيهِمْ و هنگام که افکنده شد در دستهای ایشان این کنایه است از شدت
ندامت و حسرت ایشان چه کسی که ندامت و حسرت میخورد بر امری از غایت غم و غصه دست را در دهن خود می افکند و میگزد پس معنی آنست که چون دستها در دهن ایشان
واقع شد و آنرا بدندان میگزیدند از غایت پشیمانی از پرستیدن گوساله وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا و دیدند یعنی دانستند که ایشان گمراه شده اند بجهت پرستش
گوساله قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا گفتند از روی ندامت اگر رحمت نکند بر ما رَبُّنَا پروردگار ما بقبول توبه وَيَغْفِرْ لَنَا و نیامرزد خطیئه ما را لَنَكُونَنَّ مِنَ
الْخَاسِرِينَ هر آینه باشیم از زیانکاران و هلاک شدگان هلاکی ابدی وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ و هنگام که باز گشت موسی از طور بسوی گروه خود
غَضْبَانَ در حالتیکه بغایت خشمگین بود أَسِفًا اندوهناک و غمگین و با جزع کننده مرویست که حق تعالی او را اخبار کرد که قوم تو گوساله پرست شدند وی
خشمناک باند و همان تمام بیان قوم خود باز گشت و از غایت غضب و اسف قَالَ گفت بپرستندگان گوساله بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي بد نیابتی کردید
مرا از پس مفارقت من که بپرستش گوساله مشغول شدید أَعَجِلْتُمْ آیا تعجیل کردید و پیشی گرفتید بعبادت گوساله أَمْرَ رَبِّكُمْ بر فرمان پروردگار خود و صبر
نکردید تا من بیایم و حکم خدا بشما رسانم مرویست که چون سی روز از موعد گذشت سامری گفت موسی متوفی شد خدائی از برای خود نصب کنید تا پرستش
آن نمائید ایشان سخن او را شنیدند و او فرصت یافته گوساله را ساخت و ایشان را بان ترغیب کرد و ایشان بعبودیت او مشغول شدند و چون موسی باز گشت
با ایشان بان عتاب در انکرد وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ و از غایت غضب بیفکند الواح تورات را و بعد از انداختن شش سبع آنچه در آن نوشته بود بآسمان بردند و در آن
تفاصیل اشیا بود و یک سبع که در آن اوامر و نواهی بود بماند وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ و بگرفت موسی سر برادر خود را و میکشید او را بجانب خود
موسی اگر چه می دانست که از هرون تقصیری واقع نشده در این اما موی سر او را گرفته پیش خود کشید تا بر ایشان ظاهر شود که امری عظیم از ایشان ظاهر شده که
موسی باین مرتبه در غضب رفته و بیطاقت شده و بدانند که با برادر که گناهی ندارد چنین میکند پس با ایشان در چه مقام باشد تا از آن منزجر شده آن اعتقاد فاسد
از خود محو کنند قَالَ ابْنَ أُمَّ گفت هرون موسی را که ای پسر مادر من اگر چه ایشان برادر پدر و مادری بودند اما بجهت ازدیاد شفقت و مرحمت نسبت باو ذکر مادر

تا غضب او تسکین یابد و بعد از آن گفت ابن ام إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي بدرستیکه قوم مرا بیچاره دیدند و تنها یافتند زبون گرفتند وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي و
قصد کردند و نزدیک بود که بکشند مرا از بسیاری مبالغه من در منع ایشان و عدم معاونی و ناصری در این باب تا با ایشان قوت مقاومت داشتمی منع ایشان نمایندمی
فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ پس شاد مکن مرا بمن دشمنان و چنان مکن که ایشان توهم کنند که از من تقصیری واقع شده که موی سر مرا میکشی و با من عمل بر اهانت
و خواری میکنی وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و مگردان مرا با گروه ستمکاران در اظهار غضب با ایشان که بد در حق من بینند چون هارون موسی
را تنبیه کرد بر توهم مردمان و تهمت بدانچه او قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي گفت موسی ای پروردگار من بیامرز مرا و برادر مرا از عمل یا از جهة انقطاع آن
و مزید تقرب با او و هضم نفس تا سبب تحصیل ثواب و دفع درجات خود و برادر خود کنند نه بجهت آنکه از او و برادر او فعل قبیحی صادر شده باشد از کبیره
و صغیره که محتاج باستغفار است چه بدلایل واضحه ثابت شده که انبیا معصوم‌اند از جمیع قبایح وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ و در آر ما را در رحمت خود
بمزید انعام و تفضل بر ما وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و تو مهربانترین بخشندگانی چه بخشش همه از بخشش تست و بعد از دعا در حق خود و برادر خود در
تهدید گوساله‌پرستان فرمود که إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ بدرستیکه آنانکه از روی گمراهی فرا گرفتند گوساله را بخدائی سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ
رَبِّهِمْ زود باشد که برسد ایشان را خشمی از پروردگار ایشان و آن از راه آن بود که توبه ایشان آنست که یکدیگر را بکشند وَذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
و دیگر برسد ایشان را خواری در زندگانی دنیا که جزیه است یا جلا از وطن یعنی ایشان را از خانمان خود آواره ساختن وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ و
همچنانکه پاداش دادیم گوساله‌پرستان را جزا میدهیم دروغ گویان را و هیچ دروغی از این عظیم‌تر نیست که گوساله را خدا دانستند وَالَّذِينَ عَمِلُوا
السَّيِّئَاتِ و آنانکه کردند بدیها از کبایر و صغایر یا شرک آوردند ثُمَّ تَابُوا پس باز گشتند مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا از پس وقوع آن و گرویدند یعنی
تصدیق کردند خدای را بیکتائی و رسول او را بر پیغمبری و بایمان ثابت قدم شدند و ایمان خود پس از توبه صغایر و کبایر إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ
بدرستیکه پروردگار تو از پس توبه آمرزنده است همه گناهان او مهربان بر ایشان بقبول توبه و اگرچه گناه عظیم باشد القصه گوساله‌پرستان از کرده خود
پشیمان شده نزد موسی آمدند و از او طلب استغفار کردند خطاب آمد که قبول توبه ایشان آنست که شمشیر در یکدیگر نهند و یکدیگر را بکشند پس ایشان شمشیر در
یکدیگر نهادند و ظلمتی و سیاهی پیدا شد تا شفقت و مرحمت مانع مقاتله نشود و چون هوا روشن شد هفتاد هزار مرد کشته بودند موسی را بر ایشان رحم آمد
درخواست ایشان کرد حق تعالی از ایشان درگذشت وَلَمَّا سَكَتَ و چون خاموش شد یعنی ساکن گشت عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ از موسی خشم أَخَذَ
الْأَلْوَاحَ فرا گرفت تخته‌های الواح را که افکنده بود وَفِي نُسْخَتِهَا و در آنچه مکتوب بود در آن هُدًى وَرَحْمَةٌ راه نمودن بود از گمراهی بطریق حق و بخشش
یعنی ارشاد بصلاح و فعل نیکو لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ برای کسانیکه ایشان مر پروردگار خود را ترسکاری کنند یعنی از عذاب خدای ترسند بعد از آن اخبار
میفرماید از هفتاد کس که موسی ایشان را بمیقات برده بود و میفرماید که وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا برگزید موسی از قوم خود هفتاد مرد
را از برای میقات ما یعنی وقتیکه وعده کرده بودیم و چون بمیقات رسیدند و سخن حق تعالی شنیدند با موسی گفتند لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً ما سخن تو را
باور نکنیم تا خدای را معاینه نبینیم حق تعالی صاعقه فرستاد و آن هفتاد کس را بسوخت علی بن ابراهیم از ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین روایت کرده که در حین
موسی بطور رفت تا حق تعالی تورات را با وعظ فرماید هفتاد کس را همراه خود ببرد از خیار بنی اسرائیل و چون بمیقات حاضر شدند و سخن خدای بشنیدند سؤال رؤیت
کردند صاعقه با ایشان رسید بمردند بعد از آن حق تعالی ایشان را زنده کرد و بسبب حق تعالی اول بیان حدیث میقات فرمود و بعد از آن در اثنای این ذکر قصه عجل فرمود لکن
عود ببقیه قصه فرمود که آن هفتاد کس را بجهت آن جرئت که کردند هلاک شدند فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس آنهنگام که فرو گرفت آن هفتاد تن را صاعقه یا صوت
مهیب که بجهت آن بلرزه در آمدند سوخته شدند قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ گفت ای پروردگار من اگر میخواستی هلاک میکردی ایشان را مِنْ قَبْلُ پیش از
آمدن ما از میان قوم وَإِيَّايَ و مرا نیز هلاک میکردی با ایشان و فایده بودی بر هلاک کردن ایشان در وقت غرق شدن فرعون و اتباع او پس رحم کردی بر ایشان و کو
از نوبت دیگر دم را ایشان کی از عمیم احسان تو بعید نخواهد بود چون در حین وقوع رجفه ایشان را و خود را مشرف بر فوت دید فرمود از روی استعلام حکمت و مصلحت
و با برجا استعطاف که بار خدایا أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا آیا هلاک میکنی ما را بسبب آنچه کردند سفیهان و بیخردان از ما یعنی بجهت بعضی از هفتاد کس که این
جرئت کردند و طلب رؤیت نمودند همه ما را هلاک میکنی إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ نیست این رجفه مگر امتحان تو و بندگان تو در باب تشدید تکلیف و صبر کردن بر آن
رجفه بسبب سؤال رؤیت تا ایشان صبر کنند بر آن عقوبت و مر غیر ایشان را عبرت باشد از آن و ابن عباس فرموده که مراد بفتنه اینجا عذابست یعنی نیست این رجفه مگر
عقوبت و عذاب تو تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ تخلیه میکنی و فرو میگذاری بدین فتنه و ابتلا هر کرا میخواهی تا بسبب عناد و انکار و تزلزل و اضطراب در ایمان صبر نکنند
در آن و ثواب صابران در نیابند و بجاده و وادی خذلان بمانند و آنجا در بادیه حرمان وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ و راه مینمائی بدان هر کرا میخواهی از طالبان راه مستقیم
بوسیله الطاف و توفیق و تثبیت بر ایمان و صبر بر امتحان و یا معنی اینست که هلاک میکنی بآن هر کرا میخواهی و نجات میبخشی از آن هر کرا اراده میکنی أَنْتَ وَلِيُّنَا
توئی یار ما و متولی کار ما فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز برای ما آنچه از امت صادر شده از خطیئات و معاصی و آنچه از من بظهور رسیده از ترک ندب وَارْحَمْنَا و ببخش ما را
از جهان احسانی عنایت و کرم بی‌نهایت خود وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ و تو بهترین آمرزندگانی و در گذرنده از جرایم بندگان وَاكْتُبْ لَنَا و بنویس برای ما یعنی
ثبت نما و واجب گردان برای ما فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً در این سرای نیکوئی که آن فراخی معیشت است و قبول طاعت و قبول توبه و سرانجام نیکو وَفِي
الْآخِرَةِ و در آن سرای هم نیکوئی که آن مغفرت است و جنت نعیم و موافقت ابرار إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ بدرستیکه ما باز گشتیم بسوی تو و امتثال امر تو قَالَ
گفت خدای عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ عذاب خود میرسانم از هر که میخواهم یعنی کفار و اهل عصیان وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ و رحمت من وارسیده

همه چیز یعنی شامل است در دنیا مؤمن و کافر را و غیر مکلف را از بخشیدن و روزی دادن و بامراد تو براست علی العموم در این رحمت بر همه کشوده است و هم در این رحمت
دعوت فرموده که توبوا الی الله جمیعا و در آخرت برفع درجات برای جمیع مؤمنین و مؤمنات همچنانکه میفرماید فسأکتبها للذین یتقون پس زود باشد
که ثابت سازم این رحمت را برای آنانکه پرهیز کنند از شرک و معصیت و یؤتون الزکوة و بدهند زکوة مفروضه را والذین هم بآیاتنا یؤمنون
و برای آنانکه ایشان بآیات منزله ما میگروند عطیه عوفی گوید که رحمت خدای تعالی واسع است هر کس را لا انست که از روی وجوب بمؤمنان میرسد و از روی تفضل بغیر ایشان
پس خدای تعالی در دنیا کافر را بطفیل مؤمنان و برکت ایشان روزی میدهد و عذاب از ایشان برمیدارد همچنانکه کسانیکه بتاریکی در روشنائی غیر در راه روند
و چون آن غیر چراغ از ایشان در تاریکی بمانند همچنانکه مؤمنان در قیامة در رحمت بمقر خویش قرار گیرند کافرانی که بنور روشن ایشان در راه رفته باشند بی نور بمانند و در
ظلمة ها و بد گرفتار شوند از قتاده مرویست که یهود و نصاری تمنای این رحمت کرده گفتند ما بآیات ایمان داریم و زکوة مال میدهیم پس برای ما ثابت خواهد بود حق تعالی
رشتهٔ امید ایشان را منقطع ساخته آن رحمت را براین امت مختص گردانیده فرمود که متقیان و مؤمنان که رحمت برای ایشان میفرستم الذین یتبعون الرسول
آنانند که از روی صدق پیروی میکنند فرستادهٔ خدای را که صفت آن رسول اینست که النبی الامی پیغمبر نانویسنده و ناخواننده و در این وصف تنبیه است
بر اینکه کمال علم او با وجود این صفت یکی از معجزات اوست نظم نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد و از ابی جعفر
صادق علیه السلام نقلست که امی بمعنی منسوبست بام القری که مکه است یعنی پیغمبر یکه در مکه مبارکه متولد شده الذی یجدونه مکتوبا عندهم آنچنان
پیغمبر یکه می یابند اسم و صفت او را نوشته نزد ایشان فی التوریة در توریة آنجا که میگوید احمد الضحوک القتال یرکب البعیر و یأخذ الشملة تا آخر یعنی پیغمبر یکه
نام او احمد است خندان و تبسم کنان باشد و قتال کننده با اهل طغیان و عدوان بر شتر سواری کند و شمله پوشد و سلیله اثنی عشر عظیما و آخرة لامة عظیمة
زود باشد که دوازده بزرگ از نسل او متولد شوند و تا آخر زمان او کرده ام برای امت عظیم الشأن والانجیل و در انجیل آنجا که از قول عیسی خبر میدهد که انی ذاهب
الی ربی و ربکم الفارقلیطا یعنی عیسی گفت من برحمت پروردگار بخود روم و زود باشد که فارقلیطا بیاید بشما و شما را بدین اسلام دعوت کند یأمرهم
بالمعروف و این رسول میفرماید مردمانی را که پیروی او میکنند بنیکوئی که توحید است از امر و ینهاهم عن المنکر و باز میدارد ایشان را از کار ناشایست
که شرکست و لوازم آن و یحل لهم الطیبات و حلال میکرداند برای ایشان مطعومات پاکیزه را که اهل جاهلیت حرام کرده بودند چون بحیره و سائبه و غیر آن
و یحرم علیهم الخبائث و حرام میسازد خوردنیهای پلید را چون مردار و خون و گوشت خوک و یضع عنهم اصرهم و فرو مینهد و تخفیف میکند
از ایشان بار گران ایشان را یعنی سبک میکرداند بر امت تکالیف شاقه را و گویند مراد اینجا پیمانیستکه در شریعة موسی علیه السلام بر بنی اسرائیل لازم کرده
بودند چون قطع عضوی که گناه از آن صادر شده باشد و قطع آنموضع از جامه که نجاست بدان رسیده و پنجاه رکعت نماز در شبانروزی و گذاردن و نصف
سال روزه داشتن والاغلال و دیگر سبک میکرداند و برمیدارد از ایشان غلها و بندها را التی کانت علیهم که بود بر ایشان در زمان موسی مانند
تعیین قصاص در عمد و خطا و قطع اعضای خاطیه و غیر آن از عهود با مشقت که حق تعالی در ذمهٔ ایشان کرده بود که بآن وفا کنند مانند غلها که بر گردنها باشد فالذین
آمنوا به پس آنانکه گرویدند بدین نبی امی از بنی اسرائیل و غیر ایشان و عزروه و تعظیم کردند او را و نصروه و یاری دادند او را بر دشمنان واتبعوا النور
الذی انزل معه و پیروی کردند آن نوری را که فرو فرستاده شده است با نبوت و بامراد قرآنست اولئک آنگروه که ایمان آورده اند باو و تعظیم
و نصرت و متابعة او کردند هم المفلحون ایشانند رستگاران از عذاب و رسندگان برحمت و ثواب از کعب الاحبار مرویست که در توریة مذکورست که زود باشد
که پیغمبری بشما آید که بشارت دهنده و ترساننده مردمان باشد و نگهبان اهل ایمان درشت خوی و بدخلق نباشد و بانگ زننده و فریاد کننده نباشد در
بازارها و مجرمان را عفو کند و ما او را در جوار خود بیاریم تا دین کج را باو راست کنیم و دلهای بسته را باو بکشائیم و چشمهای نابینا را باو روشن سازیم و گوشهای
کر را باو شنوا گردانیم مولد او مکه باشد و هجرت او بمدینه و ملک او بشام امت او همه اهل حمد و شکر باشند و با وضو و جامه از ساق برگیرند تا پاکیزه بمانند و اول وقت نگرند
و ملاحظه آفتاب کنند برای ادای نماز و هرجا که وقت نماز ایشان دریابد بنماز مشغول شوند و در نماز چنان صف کشند که در صف قتال و او از فرزندان اسمعیل باشد
و آخر پیغمبران بود و بر دین ابرهیم باشد و عربی زبان باشد و ازار در میان بندد و اطراف خود را غسل نماید و مسح کند و در چشم او سرخی باشد و مهر نبوت در میان
دو کتف او باشد و دراز نباشد و کوتاه نبود گلیم پوشد و باندک چیزی قناعت کند و بر در از گوش نشیند و در بازار در رود و خداوند حرب و غارت باشد تیغ
بر دوش نهد و از هیچکس باک نداشته باشد و اگر با قوم نوح بودی هلاک نشدندی و اگر در میان عاد بودی مستاصل نگشتندی و اگر در ثمود بودی بصیحه گرفتار
نشدندی و امتی باشد در همه احوال رضا و شدت حامد و شاکر باشند فرشتگان مصاحب او باشند و از قوم خود بسیار آزار بیند و در یثرب بسیار مقاتله میان
ایشان واقع شود و در بعضی وقت مغالب شود و در عاقبت بر ایشان غالب مطلق گردد و جمعی با او باشند که برای شتابنده تر باشند از برق شجاعان کارزار و
زاهدان در نکار هیبت و صولت و برهنیج باشد که دشمنان او نابیگاه بروند بنفس نفیس خود کارزار کند تا مجروح گردد امر بمعروف و نهی از منکر کند و چون
حق تعالی بیان صفت و رسالت کرد اهل کتاب را اعلام کرد که نعوت او در توریة و انجیل مذکور است تا صدق نبوت او بر ایشان روشن شود و در عقب آن مخصر را امر
نماید که جمیع اهل عرب و عجم را خطاب کن و در میان ایشان صلای عام داده قل بگو با ایشان که یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا ای مردمان
بدرستیکه من فرستادهٔ خدایم بسوی همه شما نه ببعضی دون بعضی چنانکه رسل دیگر بودند الذی له ملک السموات والارض آنخدائی که مراورا است
پادشاهی آسمانها و زمینها و بید قدرت اوست تصرف و تدبیر در آن لا اله الا هو یحیی و یمیت نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او زنده میکند
و میمیراند فآمنوا بالله پس ایمان آرید بخدائی که صفت او شنیدید و رسوله النبی الامی و بگروید بفرستادهٔ او و پیغمبر ناخواننده و نانویسنده

الذی یؤمن بالله ایمان دارد بوحدانیت خدای وکلماته وبسخنان فرستادهٔ او یعنی بانچه نازل شده بود براو وبر سایر رسل از کتب و وحی و
اتبعوه وپیروی کنید این پیغمبر را و فرمان برداری نمایید لعلکم تهتدون باشد که شما راه راست یابید باز سر رشتهٔ کلام را بقصهٔ بنی اسرائیل کشیده
میفرماید ومن قوم موسی امة یهدون بالحق واز قوم موسی گروهی هستند که ایشان راه مینمایند خلق را بکلمهٔ حق وبه یعدلون وبحق و
راستی عدل میکنند در میان خلق مراد بامة جماعتی اند از اهل زمان موسی که ثابت و راسخ بودند در ایمان و قائم بحق گویند مراد مؤمنان اهل کتابند چون
عبدالله بن سلام واصحاب او واشهر آنستکه بعد از وفات حضرت موسی و فوت خلیفهٔ او یوشع هرج ومرج در میان بنی اسرائیل پدید آمد و بکفر و قتل انبیاء و
انواع معاصی اشتغال نمودند گروهی از ایشان بنیامین تمام از حضرت ملک علام درخواستند تا میان ایشان و سایر قوم جدائی افکند حق تعالی راهی در زمین کشاده
کردانید وایشان بدان راه برانده تا بیکسال و نیم بما وراء چین رسیدند وانجا منازل ساخته ساکن شدند و پیغمبر ص در شب معراج ایشان را دید و سوره از قرآن
برایشان خواند ایشان بوی ایمان آوردند وحالا دین ایشان انجا مسلمانانند و بقبلهٔ ما نماز میگذارند و زکوة مال میدهند و نماز جمعه بپای میدارند وغیر
از این هیچ تکلیفی بدیشان نرسیده واین آیه در صفت ایشانست واز امام محمد باقر علیه السلام مرویست که این قوم در پیش زمین چین اند ومیان اهل چین وایشان
وادی است از ریگ تا دعوت پیغمبر ما بایشان رسیده هیچ تغییرات نکرده اند وهیچ کدام را از صاحب خود مال نیست بجهة غنای ایشان و در شب باران برایشان
دباران می شود و در روز آفتاب برمیتابد میان ایشان و زراعت ایشان بروجهی نمو میکنند و محصول می دهد که در هیچ بقعه از دنیا چنان نمی شود مرویست که
ذوالقرنین ایشان را دید وحق تعالی از اخبار قوم موسی میفرماید که وقطعناهم ومتفرق کردانیدیم ایشان را اثنتی عشرة اسباطا بدوازده سبطی
بعدد از سبطی و سبط ولد ولد را گویند وانجا مراد فرزندان پیغمبر و فرزندان یعقوب اند امما گروه گروه از اسباط یعنی بنی اسرائیل را کردانیدیم امتهای متعدده
هر سبطی امتی و تخصیص ایشان باین عدد جهة آنستکه هر سبطی از نسل فرزندی بود از فرزندان یعقوب که دوازده بودند و تفریق ایشان جهة آنستکه تا فاضل
از مفضول ممیز شوند واوحینا الی موسی اذ استسقیه قومه ووحی کردیم بسوی موسی وقتیکه آب خواستند از آن کروه او در بیابان تیه ان
اضرب بعصاک الحجر انکه بزن عصای خود را بانسنگ که چون بتیه در آمدی با تو سخن کفت که مرا بردار که تو را بمن احتیاج خواهد شد وحالا در توبره
تست مرویست که چون بنی اسرائیل در تیه گرفتار شدند وراه بیرون شدن از آن نتوانستند واز حرارت آفتاب متاذی شدند تشنگی برایشان غلبه کرد از موسی
طلب آب کردند حق تعالی بموسی وحی کرد که عصا بر سنگ زن موسی آن سنگ را از توبره بیرون آورد و عصا بر او زد فانبجست منه اثنتا عشرة عینا
پس شکافته گشت و کشوده شد از آن سنگ دوازده چشمه آب بعدد اسباط قد علم کل اناس مشربهم بدرستیکه دانستند هر آدمیان هر سبطی آبشخور
خود را و بمشربگاه دیگری نرفتند وظللنا علیهم الغمام و سایبان کردیم برایشان ابر را که از حرارت آفتاب متاذی نشوند وانزلنا علیهم المن والسلوی
وفرو فرستادیم برای ایشان من را که مانند ترنجبین بود در صورت وطعم و مرغی مشابه مرغ سمانی و تفصیل این در سورة البقره مذکور شد وگفتیم بایشان که
کلوا من طیبات ما رزقناکم بخورید بر وجه اباحت از پاکیزه های انچیزیکه … روزی داده ایم شما را و از آن ذخیره منهید ایشان خلاف کردند بعضی از
من و سلوی ذخیره نهادند فاسد گشت وما ظلمونا وستم نکردند بر ما در ذخیره نهادن وعصیان از معاصی ولکن کانوا انفسهم یظلمون ولیکن
بودند از نافرمانی بر نفسهای خود ستم میکردند واجر بنزع خود رسیدند واذ قیل لهم ویاد کن ای محمد چون گفته شد مر بنی اسرائیل بعد از محاربهٔ جباران
وظفر یافتن برایشان اسکنوا هذه القریة ساکن شوید درین ده که از قرای بیت المقدس است و آن ده اریحا بود یا ایلیا وکلوا منها حیث شئتم وبخورید
از میوها وطعامهای این ده از هرجا که خواهید وقولوا حطة وبگوئید درخواست ما حطه است مراد باین کلمه استغفار است یعنی بگوئید بار خدایا گناهان ما را
بیامرز وادخلوا الباب سجدا ودر آیید بدری … از درهای این ده در حالتیکه سجده کنندگان باشید برای شکرگذاری یا برای خلاصی از بیابان تیه
نغفر لکم خطیئاتکم سنزید المحسنین تا بیامرزیم برای شما گناهان شما را زود باشد که افزون کردانیم جزای نیکوکاران را یعنی ثواب درجات ایشان زیاد
کردانیم بر مقدار جزای کردار ایشان فبدل الذین ظلموا پس تغییر دادند آنانکه ستم کردند بر خود منهم از بنی اسرائیل قولا غیر الذی قیل لهم سخن را بسوی
بدل غیر آنکه گفته شده بود مر ایشان را بر وجه استهزاء یعنی بدل حطه حنطه گفتند فارسلنا علیهم رجزا من السماء پس فرو فرستادیم بر تغییر دهندگان عذابی
از آسمان باصاعقه که طاعون بود بما کانوا یظلمون بسبب آنکه بودند که ستم کردند بر خود بتغییر و تبدیل انچه ایشان را فرموده بودیم بعد از آن بحضرت رسالت ص
میفرماید که واسئلهم وبپرس یهود را بر وجه تقریع بتقدیم کفر و عصیان او بطریقهٔ اعلام بانچه ندانسته مگر بتعلیم الهی و بوحی تا این معجزهٔ تو باشد برایشان
سؤال کن عن القریة التی کانت حاضرة البحر از خبر دهیکه بود نزدیک دریا و آن ده ایله بود میان مدین وطور بر ساحل بحر طبریه و اهل ده بشریعت موسی
متشرع بودند و از جملهٔ فرایض برایشان تعظیم شنبه بود ودر آن روز صید ماهی برایشان حرام بود و بنیاد ایشان اجابت بود که باعمل در نوبت مشغول شوند ایشان خلاف
امر الهی کرده بر زبان حضرت داود ملعون گشتند و مسخ شدند همچنانکه میفرماید که از اهل کتاب … اذ یعدون چون در گذشتند از حد امر
الهی یعنی تعظیمی که مأمور بودند بدان فی السبت در روز شنبه که ان ترک صید ماهی بود وایشان بجا نیاوردند اذ تأتیهم حیتانهم یوم سبتهم در روز
می آمدند بدیشان ماهیان ایشان در روز شنبه که حرام بود در آن روز برایشان شرعا در حالتیکه ظاهر شده بودند در روی آب سرها
برداشته ویوم لا یسبتون ودر روزیکه عمل سبت نمی کردند یعنی بتعظیم آن روز مأمور نبودند چون یکشنبه وغیر آن از ایام هفته لا تأتیهم نمی آمدند بدیشان
مرویست که چون روز شنبه در آمدی ماهیان بسیار ظاهر شدندی بر روی آب بازی کردندی و چون شنبه بگذشتی برفتندی و تا شنبهٔ دیگر کسی ماهی ندیدی کذلک
نبلوهم همچنین آزمائیم ایشان را یعنی معامله از مایندگان کنیم بما کانوا یفسقون بانچه هستند که از سر جهل بیرون میروند از دایرهٔ فرمان او در ده اندا که

اصل

ایله تا ماهیان ایشان بر روی آب سفید بدیدند هر یک بمقدار کوه سفید و بجهت فربهی از دریا برآمدند بر ایشان مشکل بود صید ناکردن و دیگر روزها یک ماهی را نمی دیدند و بر
ایشان صبر کردن بر این ابتلا بغایت دشوار بود و آخر بوسوسهٔ شیطان رای ایشان بران قرار گرفت که حوضها ساختند و از دریا بران حوضها جویها بریدند و روز شنبه که
زمان ظهور ماهیان بود ایشان از آن جوها بحوضها درآمدندی و در آمدن راه پیش را می بستند که ماهیان آنجا بماندندی و گویند مجاری آب مسدود ساختندی تا ماهیان
بدریا نتوانستندی رفت و در روز یکشنبه بگرفتندی چون چند نوبت این عمل کردند و آثار عذاب نازل نشد دلیر شدند و از سر تعظیم سبت بگذشتند و در
آن شهر هفتاد هزار مرد بودند سه فرقه شدند قومی بدین فعل مشغول شدند و گروهی نهی کردند و جمعی نه نهی کردند و نه ماهی گرفتندی و فرقهٔ ثالثه نیز ملامت کردندی
حق تعالی از آن خبر میدهد که وَاِذْ قَالَتْ و یاد کن ای محمد آنرا که از اهل ده چون گفتند اُمَّةٌ مِنْهُمْ گروهی از اهل ده ایله که نهی میکردند نهی کنندگانرا و ملامت
میکردند بر نهی که لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا چرا پند میدهید گروهی را اللّٰهُ مُهْلِكُهُمْ خدای هلاک کنندهٔ ایشان است در دنیا بنافرمانی و ترک تعظیم شنبه اَوْ
مُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کنندهٔ ایشان عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت در آخرت که آتش دوزخ است و این را بجهت آن گفتند که عصیان ایشان ظاهر شده بود و دانسته
بودند که موعظه و نصیحت بر ایشان نفع نرساند قَالُوا مَعْذِرَةً گفتند فرقهٔ نهی کنندگان این وعظ ما و نصیحت ما ایشانرا عذر خواستنی است از ما و حفص
مَعْذِرَةً میخواند بنصب التاء یعنی اعتذار می نمائیم باین وعظ معذرت گفتنی یعنی پند میدهیم ایشانرا بجهت معذرت اِلٰى رَبِّكُمْ بسوی پروردگار شما را بانست
که چون امر معروف و نهی منکر بر ما واجب است پس ما ایشانرا پند میدهیم تا نزد خدا معذور باشیم وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ و تا باشد نیز که ایشان بترسند از خدای
و ترک معصیت کنند و از این اعمال توبه کنند تا عذاب خدای نازل نشود فَلَمَّا نَسُوا پس آنهنگام که ترک کردند و بگذاشتند آن فرقهٔ صید کنندگان مَا
ذُكِّرُوا بِهٖ آنچه پند داده می شدند بدان یعنی بدان متعظ نشدند و قبول نکردند اَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوٓءِ برهانیدیم آنانرا که نهی میکردند
از بدی و نافرمانی وَاَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا و گرفتیم آنانرا که ستم کردند در صید ماهی و عزای بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بعذابی سخت بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ
بسبب آنچه بودند که از روی عناد بیرون میرفتند از راه فرمان برداری مروی است که چون فایده بر موعظه و نصیحت نهی کنندگان مترتب نشد با خود گفتند که در
این شهر بودن جای خطر است پس با ایشان شهر را قسمت کردند و دیوار بلند در میان خود و ایشان برافراشتند چون مدتی برین برآمد و ایشان برین اصرار کردند حق
تعالی عذاب بر ایشان فرستاد و همه را خوک و میمون کرد ایشان روزی این نهی کنندگان برخواستند و از آن نیمهٔ شهر آوازی و صدائی نشنیدند و هیچکس از خانها
خود بیرون نیامد گفتند این مردمان امشب خمر خورده اند و امروز مست افتاده اند چون آفتاب مرتفع شد و اثری از ایشان پیدا نشد نردبانها بر دیوار خانها
ایشان نهادند و بران برآمده فرو نگریستند آن نیمهٔ شهر خوک و بوزینه شده بودند همچنانکه میفرماید فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ پس آنهنگام که گردن
کشیدند از آنچه نهی کرده بودند از آن یعنی صید ماهی قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ گفتیم مر ایشانرا باشید بوزینگان درحالتیکه دور شده
و رانده و ناامید از رحمت از قتاده نقل است که جوانان ایشان بوزینه شده بودند و پیران خوک چون نهی کنندگان در محلهای ایشان رفتند ایشانرا دیدند
میرفتند و خویشان و آشنایان خود را شناخته خود را بدیشان میمالیدند و میگریستند و نهی کنندگان میگفتند که نه شما را از این نهی میکردیم و میگفتیم
که عنقریب عذاب خدا بشما میرسد پس ایشان تا سه روز زنده بودند و در روز چهارم بمردند وَاِذْ تَاَذَّنَ رَبُّكَ و یاد کن ای محمد چون اعلام کرد و آگاهی
داد پروردگار تو لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ که البته برانگیزد بر یهود و مسلط سازد اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ تا روز رستخیز مَنْ يَسُومُهُمْ کسی را که بچشاند ایشانرا
سُوٓءَ الْعَذَابِ عذابی سخت تر از کشتن و اسیر کردن و از خانمان خود آواره ساختن و جزیه بر ایشان نهادن و بصحت پیوسته که بعد از سلیمان علیه السلام حق تعالی
بر وجه تخلیه بخت النصر بابلی را بقتل و غارت و خراب کردن شهرهای ایشان مسلط ساخت یعنی بر وجه اجبار و اکراه او را منع نکرد بلکه وی را بحال
خود واگذاشت او در قتل و سبی و تخریب بلاد ایشان اقدام کرد و بعد از آن ملوک فارس وضع جزیه کردند بر ایشان و ایشان بر ایشان باج و خراج میگرفتند
و گویند جزیه بمجوس میدادند تا زمانی که حضرت رسالت مبعوث شد حکم فرمود بمقاتلهٔ ایشان و سبی ذریه و زنان ایشان تا آنکه اسلام آورند یا جزیه قبول
کنند و این حکم تا قیامت باقی است اِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ بدرستیکه پروردگار تو زود عقوبت است مر کافرانرا که در دنیا عقوبت با ایشان
رساند وَاِنَّهٗ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ و بدرستیکه آمرزگار است هر که توبه کند مهربانست که بعد از توبه بگناه نگیرد بقوله وَقَطَّعْنَاهُمْ و پراکنده و متفرق کردیم
بنی اسرائیل را فِي الْاَرْضِ اُمَمًا در زمین جماعتها بر وجهی که هیچ ولایتی نیست که در آن یهودی نباشد مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ برخی از ایشان شایستگان بودند
که بدین موسی متدین بودند و تغییری بحال ایشان راه نیافت و بعیسی گرویدند وَمِنْهُمْ دُونَ ذٰلِكَ و بعضی از ایشان مردمی بودند غیر صالح یعنی
کافر و فاسق بودند وَبَلَوْنَاهُمْ و آزمودیم ایشانرا یعنی با ایشان معاملهٔ آزمایندگان کردیم بِالْحَسَنَاتِ بنیکویها چو خوبی معیشت و توانگری و تن
درستی وَالسَّيِّئَاتِ و بدیها چون شدت فقر و مصیبتها بنفس و مال لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید که باز گردند بخدا از معصیت بطاعت گروندگان ایشان بر معصیت
مصر شده در نعمت کفران کردند و ترک شکر کرده استغنا و تکبر ظاهر کردند و گفتند ان الله فقیر و نحن اغنیاء و در محنت ترک صبر کرده آغاز ناسزا کردند و گفتند
ید الله مغلولة پس بر محک امتحان تمام عیار بیرون نیامدند فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ پس از پس این صالحان در آمدند خَلْفٌ پس آمدگان وَرِثُوا الْكِتَابَ
که میراث گرفتند توریت را یعنی بیاموختند علم توریت را از پدران يَاْخُذُونَ عَرَضَ هٰذَا الْاَدْنٰى فرا میگیرند خواسته و متاع این چیز فروتر که دنیا
است مراد علماء یهود زمان حضرت رسالت است یعنی رشوت میگیرند در حکم تغییر و تحریف توریت را وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا و میگویند زود باشد
که بیامرزند ما را و این را بجهت آن گفتند که اعتقاد ایشان آن بود که گناه روز ایشان بشب و جرم شب ایشان بروز آمرزیده می شود وَاِنْ يَاْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهٗ
و اگر بیاید بدیشان متاع دنیا مثل آن متاع دیگر در حرمت يَاْخُذُوهُ فرا میگیرند از آن آنستکه با وجود اصرار بر گرفتن رشوت و مانند آن از اموال حرام

امید

امید میدارند که آمرزیده شوند واصلا ازان توبه نمیکنند و پشیمان نمیشوند الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب آیا گرفته نشده است بر ایشان
عهدی که در توریة است ان لا یقولوا علی الله الا الحق بآنکه نگویند بر خدای مگر سخن راست یعنی اینکه حکم بحرام میکنند که آمرزیده می شوند بدون
توبه محض افتراست و حق تعالی نگفته و باین طریق در توریة عهد از ایشان گرفته و درسوا ما فیه و خوانده اند آنچه در اوست و این حکم در وی ندیده اند
والدار الآخرة خیر و رستگاری سرای آخرت بهتر است از متاع دنیا للذین یتقون مر آنانکه پرهیزند از خوردن محارم و تکذیب و افترا بر خدا افلا
تعقلون آیا تعقل نمیکنند و حفص بخطاب میخواند یعنی در نمی یابید که نعمت عقبی بهتر است از مال دنیای فانی والذین یمسکون بالکتاب مر آنانرا که
متمسک می شوند باحکام قران واقاموا الصلوة و بپای میدارند نماز را که افضل عبادات است و ستون دین انا لا نضیع اجر المصلحین بدرستیکه ما
ضایع نکنیم مزد مصلحان اوندکان کار خود را بلکه تمام بدیشان رسانیم واذ نتقنا الجبل و یاد کن ای محمد برای جهودان زمان خود که چون برکندیم و برداشتیم
کوه طور را فوقهم کانه ظلة بر زبر ایشان گوییا که آن سایبانی بود بر سر ایشان بداشتند و این وقتی بود که بنی اسرائیل احکام توریة را قبول نمیکردند و از تکالیف
می ترسیدند حق تعالی جبرئیل را فرمود که کوهی از جای برکند و بربالای سر ایشان بداشت بمقدار لشکرگاه ایشان که یک فرسخ در یک فرسخ بود و چون آن کوه را بدیدند
بترسیدند وظنوا انه واقع بهم و دانستند آنکه آن کوه فرود آینده است بر ایشان اگر به هوا قرار نمیکرد پس بسجده افتادند و یک نیمه روی بر زمین نهادند
و نیمه دیگر بکوه مینگریستند از ترس آنکه مبادا کوه بر سر ایشان افتد و ازینجاست که جهودان سجده بر ابروی چپ کنند و در [illegible] اهل البیت علیهم السلام آمده که
آنها که سجده بیکطرف روی کردند منافق بودند و کسانیکه مؤمن بودند در سجود پیشانی بر زمین نهاده بودند و چون بنی اسرائیل بر زمین بسجده افتادند از ترس
وقوع کوه بر ایشان گفتیم ایشانرا که خذوا ما آتیناکم بقوة فرا گیرید آنچه داده ایم شما را از احکام توریة بجد و عزم تمام واذکروا ما فیه و یاد کنید
آنچه در اوست از عهود و میثاق که از اوامر و نواهی است ازو فرو مگذارید و ترک مکنید لعلکم تتقون تا باشد که پرهیزگاری کنید و در شمار متقیان در آئید
در ترک قبیح و التزام واجبات و بعد از ذکر میثاق که در کتب سماوی بود بیان میثاقی میکند که از جمیع بندگان فرا گرفته بود و بجهة جمع میان ادله اهل سمعی و عقلی و مفسران
که واذ اخذ ربک و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت پروردگار تو من بنی آدم از فرزندان آدم من ظهورهم از پشتهای ایشان یعنی بیرون آورد از اصلاب
ایشان ذریتهم نسل ایشان را قرنی بعد از قرنی و نسلی بعد از نسلی واشهدهم علی انفسهم و گواه کرد ایشان را بر نفسهای خود یعنی برای ایشان
نصب دلایل ربوبیت خود کرده در عقول ایشان مرکوز ساخت بچیزی که داعی ایشان بود باقرار بربوبیت تا آنکه بمنزله کسانی گشتند که ایشانرا گفته که الست
بربکم آیا نیستم پروردگار شما قالوا بلی گفتند آری تو پروردگار مائی و ما بندگان توایم شهدنا گواه شدیم ما باقرار خود ان تقولوا یوم القیمة
اخذ این میثاق بجهة کراهت آنست که گویند در روز قیامت انا کنا عن هذا غافلین بدرستیکه بودیم ما از این اقرار غافلین بیخبران او تقولوا یا بجهة کراهت آنکه گویند
انما اشرک آباؤنا من قبل جز این نیست که شرک آورده اند پدران ما پیش از ما وکنا ذریة من بعدهم و بودیم ما فرزندان از پس ایشان یعنی اقتدا
بایشان کردیم زیرا که تقلید نزد فقدان دلیل و تمکن از علم بان صلاحیت عذر دارد افتهلکنا و بجهة کراهت آنکه گویند آیا هلاک میکنی و معذب میسازی
ما را بما فعل المبطلون بانچه کرده اند کجروان و بی راهان یعنی پدران ما که بنای شرک کرده اند و در اکثر تفاسیر مذکور است که حق تعالی ذریه آدم را بیرون آورد
از صلب وی مثال مورچهای خورد و حیوة و عقل و نطق در ایشان آفرید و ربوبیت خود را بر ایشان عرض کرده و ایشان قبول کرده گفتند ما باقرار خود گواه
شدیم و چون ذریه بلی گفتند حق تعالی ملائکه را گفت که گواه باشید ایشان گفتند که شهدنا گفتند که شهدنا چنین است که حق تعالی از خود بفرشتگان میدهد که ما بر
اقرار ذریه گواه شدیم حاکم ابو عبدالله در صحیح خود از ابن عباس رض نقل میکند که پیغمبر ص فرمود که خدای فرا گرفت میثاق را از ذریه آدم ع در نعمان و آن وادی است
نزدیک بعرفات و از نعمان سحاب گوید و در لباب آورده که اخذ میثاق در دهنا بود که زمینی است در ولایت هند و آن بعد از هبوط آدم ع بود از بهشت و در
مدارک یاد کرده که جمهور مفسران بر آنند که اخذ میثاق بعد از خلق آدم و قبل از دخول جنت بود در فضائی که در بهشت است عرض آن سه هزار سال راه است و در آن
صحرا ذریه آدم را بشکل مورچهای خورد آفریده بود مانند چراغهای درخشان بودند و آدم در آن میان نوری دید که روشنی او بر چراغها غالب شده بود گفت بار خدایا
این کیست فرمود این پیغمبریست از فرزندان تو گفت عمر او چند باشد گفت شصت سال گفت بار خدایا عمر او را افزون کن ندا رسید که قلم چنین در دفتر
تقدیر رانده و خلاف مصلحت است و چون اخذ میثاق فرمود از ذریه آدم گفت که بپشت آدم مراجعت کنید تا از شما یکی مانده باشد من قیامت را اقامه نکنم وکذلک
و همچنانکه بیان کردیم امر میثاق را نفصل الآیات تفصیل میکنیم و پیدا میسازیم قدرت خود را تا تدبر در آن کرده بان استدلال کنند بتوحید و وحدانیت ولعلهم
یرجعون و شاید که ایشان باز گردند از تقلید و اتباع باطل بسوی حق بعد از آن امر کرد پیغمبر خود را بذکر قصه دیگر از علمای بنی اسرائیل برای ایشان و میفرماید
که واتل علیهم نبأ الذی آتیناه آیاتنا و بخوان ای محمد بر بنی اسرائیل خبر آنکس که دادیم او را علم بایتهای خود یعنی کتب منزله و آنکس نزد بعضی امیة بن ابی صلت
ثقفی بود از عرب که کتب سماوی مطالعه کرده بود و معلوم کرده که در آن زمان رسولی مبعوث خواهد شد و داعیه آن داشت که آن رسول وی باشد چون حضرت رسالت
مبعوث شد امیه از روی حسد بروی کافر گشت و آن آیتها که خوانده بود قطع نظر کرده و از خواطر محو ساخت فانسلخ منها پس بیرون آمد از آن آیات بواسطه کفر
و عناد چنانچه مار از پوست بیرون آید یعنی بآن کافر شد و اعراض کرد از آن فاتبعه الشیطان پس لاحق او شد و با او پیوست شیطان او را به پیروی خود ملزم
فکان من الغاوین پس گشت از دانندگان آیات از گمراهان و بقول اکثر آنکس بلعام بن باعورا بود از کنعانیان و جباران که صحف ابراهیم ع خوانده بود و اسم اعظم
میدانست و از مستجاب الدعوه بود و آنست که حق تعالی مثل زد برای کفار ببلعام بن باعورا که هوای نفس خود را بر زهد و صلاح اختیار کرد و او از شهر
بلقا بود و چون موسی ع قصد کارزار جباران کرد با لشکر عظیم بزمین کنعان فرود آمد مردمان نزد بلعام آمده گفتند تو میدانی که موسی مردی با حدت است و لشکر بسیار

دارد و بکار زار آمد که ما را بکشد و زنان ما را اسیر کند و شهرها را بتصرف خود در آورد و ما را قوت و استطاعت آن نیست که با وی مقاتله کنیم و تو مردی مستجاب الدعوه
بیرون آی و دعا کن برای ما تا حق تعالی او را از ما دفع کند او گفت وای بر شما او پیغمبر خداست چگونه بروی دعا کنم و اگر چنین کنم از دین و دنیا بر آیم ایشان در این باب
مبالغه کردند بلعام گفت با خدای خود مشورت کنم اگر مامور شدم بر او دعا کنم پس بر طریقی که بان مشورت می نمود عمل کرده هیچ جواب نیامد ایشان گفتند اگر خدای از این
کراهت داشتی نهی کردی چون او نهی ننمود معلوم می شود که بان راضی است بلعام با این گفتار فریفته شد و مرد پستکه در خواب بر او گفتند که بر بنی اسرائیل
دعای بد مکن وی بان التفات نکرده برخواست و بر دراز گوش نشست تا بر بالای کوه بر آمده تا بر لشکر موسی مطلع و مشرف شود در اثنای راه دراز گوش
او بخفت وی دراز گوش را بسیار بزد تا برخواست و برنشست و این صورت سه بار واقع شد بار سیم چون او را بزد بسخن در آمد که ویحک یا بلعام کجا میروی و
مرا چرا میزنی نمی بینی که فرشتگان بر روی من میزنند و نمیگذارند که بروم این چه خیالست که کرده و بوسوسه شیطان عازم شده که بر پیغمبر خدای دعای
بد کنی از این تنبیه نیافت حق تعالی بجهت این غلبه او کرده فرو گذاشت تا که بر بالای کوه بر آمد و قوم او با او بودند چون لشکر موسی را بدید دست برداشت و
در صدد آن شد که موسی و قوم او را دعای بد کند زبان او کرده بد بر قوم خود دعای بد کرد قوم وی را گفتند ای بلعام چرا چنین کردی گفت قصد من بر عکس
این بود و لیکن بر زبانم خلاف آن جاری شد پس فی الحال زبانش از دهن بیرون آمد بر سینه اش افتاد گفت من شما را گفتم که بجهت این دین و دنیا از دست
من بیرون میرود و چون اکنون چنین شد و از دولت آخرت محروم شدم مدعا آنست که دنیوی خود را بفعل آرم پس گفت چاره این امر آنست که زنان خود را
بیارایید و امتعه خود را بدیشان دهید تا بهانه بر آید و فروخت بلشکرگاه موسی روند و خویشتن را بر ایشان عرض کنند و اگر یکی از ایشان
کند ایشان از بهر شما نصرت باشد ایشان بفرموده او زنان را آراستند و بلشکرگاه موسی فرستادند در میان این زنان زنی بود در نهایت حسن و غایت جمال
رسید مردی از اکابر بنی اسرائیل که نام او زمری بن سلوم بود و پیشوای سبط شمعون بن یعقوب بود چون آن زن را بدید شیفته جمال او شد با خودش دعوت
کرد زن وی را اجابت کرده زمری دست او را گرفته نزد موسی آورد و گفت ای موسی این زن با این جمال بر ما حرام است موسی گفت آری حرام است بدن او چه
جای مباشرت با او دست او را بداد گفت والله که فرمان تو نبریم و او را نگذارم تا مقصود خود از او حاصل کنم هر چند موسی در این باب مبالغه کرد فایده نداد
دست آن زن را گرفته بخیمه خود در آورد و با او خلوت کرد چون مردمان دیگر این صورت را بدیدند مرتکب این امر قبیح شدند حق تعالی طاعون را بر ایشان فرستاد
و در یک ساعت از روز هفتاد هزار مرد از ایشان بمردند مردی از لشکریان موسی که او را فنحاص گفتندی از فرزندان هرون که با شکوه و قوی توانا بود
کسی دیگر نبود که سپه سالار لشکر موسی بود در این وقت غایب بود چون باز آمد و صورت آن حال را مشاهده کرد و بر صورت واقعه اطلاع یافت حربه برداشت
و بخیمه زمری در آمد و او را با آن زن خفته دید آن حربه را فرو داد و هر دو را با هم دوخت و سر حربه را بر آسمان کرده در میان لشکر موسی میگردانید و میگفت
بار خدایا این جزای کسیست که در حق تو عصیان ورزد حق تعالی طاعون را از ایشان برداشت و از اینجاست که بنی اسرائیل را عادت آنستکه ذبیحه که کشند نصیبی از آن
بفرزندان فنحاص دهند ولو شئنا لرفعناه و اگر میخواستیم مر این بر میداشتیم بدرجات عالیه اینکس را که عالم بود بآیات ما بها بسبب آن آیات صحف یا کلمات
مشتمله بر اسم اعظم ولکنه و لیکن او بواسطه دنائت همت اخلد الی الارض میل کرد بسوی زمین یعنی بحضیض دنائت مایل شده دنیا را بر آخرت برگزید
واتبع هویه و پیروی کرد آرزوی خود را در اختیار دنیا و رضای قوم و اعراض از مقتضای آیات و رضای ما فمثله کمثل الکلب پس صفت او در
خست و دنائت مرتبه مانند صفت سگ است در خسیس ترین حالات او و آن اینست که ان تحمل علیه اگر حمله کنی بر او و برانی او را یلهث زبان از دهن
بیرون افکند او تترکه یلهث یا اگر بگذاری او را و نرانی همان زبان از دهن بیرون افکند یعنی همچنانکه راندن سگ و ناراندن او یکسانست در هیچ
حال صفت خود را ترک نمیکند بلعام سگ صفت نیز همان حال داشت که هیچوجه از خساست و دنائت خود بر نگشت چه اول او را در خواب نمودند که بنی اسرائیل
را دعای بد مکن متنبه نشد و در وقتی که متوجه لشکر موسی بود تا بر ایشان دعای بد کند دراز گوش وی با وی بسخن آمد که از این رای باز گرد و از این سر او علی
در گذر هم متنبه نگشت و با آنکه هر چند آیات واضح را در باره رسول خدا میخواند بان متنبه نمیگشت و دیگر وقت را بدین آن نزد او علی السویه بود همچنانکه
سگ در حالت گرسنگی و سیری و رنج و راحت مساویست در زبان بیرون کردن ذلک مثل القوم الذین این مثل که گفته شد مثل آن گروه است که از
روی جحود و استکبار کذبوا بآیاتنا دروغ پنداشتند آیتهای ما را که قرآنست یا گروه کفار مکه اند و گویند که تکذیب آیات تورات میکردند در کتمان
نعت حضرت رسالت پس میفرماید فاقصص القصص پس بخوان بر ایشان این قصه را که مذکور شده و از جمله آن قصه اینکه اینست که منسلخ شد از آیات و قصه
انسلاخ او از آیات ما مناسبتی دارد با تکذیب ایشان آیات ما را لعلهم یتفکرون تا شاید که ایشان متفکر شوند و فکر ایشان مؤدی شود که پند پذیر
شوند ساء مثلا القوم الذین کذبوا بآیاتنا بد است مثل گروهی که تکذیب کردند آیات ما را بعد از علم ایشان بدان و تمام حجت بر ایشان و
انفسهم کانوا یظلمون و بر نفسهای خود بودند که ستم کردند من یهدی الله فهو المهتدی هر که راه راست نماید خدا بوسیله لطف و توفیق
پس او راه یافته است براه حق که دین اسلام است و من یضلل و هر که را فرو گذارد خدا در گمراهی و تخلیه کند بجهت فرط جحود و عناد او پس از آنکه لطف
تمکین و توفیق داده باشد فاولئک هم الخاسرون پس آن گروه ایشانند زیان کاران در هر دو سرای و با هر که خدای حکم بر ضلالت
او کند او زیانکار باشد بعد از آن از حال کفار خبر میدهد که ولقد ذرانا لجهنم و بتحقیق که آفریدیم ما برای دوزخ کثیرا من الجن و
الانس بسیاری از دیوان و آدمیان را و ایشان کسانی اند که بسیاری از پریان و آدمیان هستند که مآل ایشان از روی آگاهی ما بجهت فرط کفر و عناد عاقبت ایشان منتهی است بدوزخ
یعنی در علم ازلی ما هست که بسیاری از جن و انس بر کفر اصرار نمایند و گوش بر دعوت رسولان ما نکنند و حجج عقلیه را کار نبندند و جز اختیار کفر نکنند

۱۶

تا که

تا که عاقبت و مرجع ایشان جز دوزخ نباشد و میتواند بود که مراد ظاهر باشد و مراد اینکه ما بسیاری از جن و انس برای دوزخ آفریده‌ایم زیرا که این موجب
آنست که ایشان در دوزخ باشند بر اختیار ایمان و طاعت و ترک معصیت و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون مستلزم اجبار و اکراه ایشان بر کفر و معصیت
و کراهت ایمان و طاعت از ایشان تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا بعد از آن اهل کفر و عناد را وصف میکند ببعد فهم و قلة تفکر بر وجه مبالغه میفرماید که لهم
قلوب لا یفقهون بها مر ایشان راست دلهائی که هیچ در نمی یابند بآن زیرا که از هیچ چیز شناخت نمی کرده‌اند و از غایت عناد آئینه دل را از زنگ انکار
و غفلت بصیقل تصدیق و اذعان پاک نمی سازند و لهم اعین و مر ایشانراست چشمها که هیچ وجه لا یبصرون بها روی حق نمی بینند بآن و نظر
اعتبار در مخلوقات نمی کنند تا راه بخالق آن برند و لهم آذان و مر ایشانراست گوشها که هیچ وجه لا یسمعون بها سخن حق بآن نمیشنوند زیرا که بگوش
هوش آیات و مواعظ قرآن را استماع نمیکنند اولئک آن گروه که حواس و مشاعر خود را متوجه اسباب معیشت دنیوی کرده‌اند و مقصود بر لذات فانیه
داشته‌اند کالانعام مانند چهارپایانند که همیشه همت ایشان جز خوردن و خواب نیست و اصلا ملتفت بنعیم باقی و لذات دائمی نیستند بل هم اضل
بلکه این گروه گمراهان گمراه‌تر از انعامند زیرا که انعام ادراک چیزی میکنند که ممکن است ایشان را ادراک آن از منافع و مضار و جد و جهد میکنند بر جر
منافع و دفع مضار آنچه غایت جهد ایشانست و گمراهان اینچنین نیستند بلکه اکثر ایشان میدانند که معاندند و جاحدند پس اقدام مینمایند بر آتش که مضرت ابدیست
و نیز انعام را تکلیفی نیست بخلاف اهل ضلال و نیز انعام بزجر زاجر منزجر میشوند و بارشاد مرشد در طریق اهتدا سلوک میکنند و این کفار بجهة فرط عناد متنبه
نمیشوند بچیزی از زجرات با آنکه حق تعالی عقول را آلت رشاد و صواب و فساد و ناصواب کرامت فرموده پس چون عقل خود را کار نمیفرمایند و بوسیله
آلات حواس بآیات منتفع نمیشوند از بهایم گمراه‌تر باشند اولئک آن گروه گمراهان که مذکور شدند هم الغافلون ایشانند غافلان و در غفلت خود
کاملان بجهة عدم تدبر و تفکر ایشان در آیات ظاهره که مکلفند بآن بخلاف بهایم که مسخر فرمانند آنچه برای ایشانست بجای می آورند و بعد از ذکر غایت کفار و مذمت
و ملامت ایشان بر تدبر نکردن در حجج هادیه ترغیب مؤمنان مینماید بتوجه باو سبحانه و بنامهای نیکو خواندن و ستودن و میفرماید که ولله الاسماء الحسنی
و مر خدایراست نامهای نیکو فادعوه بها پس بخوانید او را بآن نامها و او را بدین اسما نام برید زیرا که دالند بر نیکوترین معانی و گویند مراد نود و نه نام او است
آنچه در حدیث واقع شده که حق تعالی را نود و نه اسم است هر که آنها را احصا کند یعنی بشمرد حق تعالی او را به بهشت در آورد و یا آنکه مراد هزار و یک نام او
سبحانه که از شارع منقول اند و معانی بعضی راجع است بصفات ذاتیه او چون اله و قادر و عالم و حی و سمیع و بصیر و بعضی بصفات فعلی چون خالق و رازق و باری
و مصور و بعضی مفید تمجید و تقدیس او چون قدوس و سلام و غنی و واحد و عزیز و گفته‌اند مراد بحسنی اسمائی اند که نفوس بآنها مایل اند و آن هر اسمی است
که متضمن عفو و رحمت باشد نه سخط و عقوبت و مرویست که سبب نزول این آیه آن بود که مردی در نماز خدایرا باسم الله یاد کرد و باسم رحمن نیز بخواند ابو جهل
گفت نه محمد و اصحاب او میگویند خدای را می پرستیم پس از چه محمد دو خدای را میخواند این آیه نازل شد که اسمای الهی بسیارند و همه نیکوست پس او را بدان اسما
بخوانید و ذروا الذین و بگذارید متابعت آنها را که از روی ضلالت و جهالت یلحدون فی اسمائه میل میکنند بکجی در نامهای او یعنی حق تعالی را تسمیه
میکنند بنامهائی که اذن شرع بدان تعلق نگرفته چنانچه اعراب حق تعالی را یا ابا المکارم و یا ابیض الوجه میگفتند و نصاری او را ابا المسیح و حکما علة اولی میخواندند و
گفته‌اند که الحاد اشتقاق اسامی بتان بود از اسمای الهی چون لات از الله و عزی از عزیز و منات از منان سیجزون زود باشد که جزا داده شوند ملحدان ما کانوا
یعملون بجزای آنچه هستند که عمل میکنند و بعد از آن ذکر جمعی که عاقبت ایشان منتهاست باتش دوزخ از اقسام کفار در تعقیب ذکر اهل جنت میکند میفرماید
که و ممن خلقنا و از آنها که آفریده‌ایم امة یهدون بالحق گروهی اند که ایشان راه می نمایند مردمان را بحق که دین اسلامست مر مردمان و به یعدلون
و بحق عدول میکنند در احکام از ابن جریح از حضرت رسالت روایت کرده که این آیه را قرائت فرمود و گفت این امه در حق امت منست که بحق گویند و بحق گیرند
و بحق دهند و بحق حکم کنند و پیش از شما قومی چنین بوده‌اند پس این آیه را تلاوت فرمود و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون ربیع بن انس گفته
که رسول خدای ص فرمود که از امت من قومی باشند که بر حق ثبات کنند و ثبات نمایند تا آنکه عیسی فرود آید و در خبر دیگر آمده که همیشه از امت من گروهی
ایستاده باشند تا آنکه فرمان خدای بایشان آید و خلاف مخالفی ایشان را زیان نرساند و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مذکور است که نحن هم یعنی مائیم اهل این آیه و
این مخصوص است بما و شبهه نیست که این صفات با ایشان لایق است برای آنکه حق تعالی حکم فرموده در این آیه بآنکه اینها بحق راه می نمایند و بعدل حکم کنند و این صفت متحقق
نمی شود مگر در کسانی که ایشان معصوم باشند از جانب خدای سبحانه و متصف بعصمت و از باقر و صادق علیهما السلام مرویست که مراد از این حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه است و عیاشی باسناد خود از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که حضرت رسالت ص فرمود که بخدائی که جان من در ید قدرت اوست که این امت هفتاد
و سه فرقه شوند و همه در آتش دوزخ در آیند مگر این فرقه که حق تعالی در صفت ایشان فرموده و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون و اینها امامیه‌اند که طایفه
حقه‌اند بدلیل حدیث نبوی ص که مثل اهل بیتی مثل کشتی نوح است هر که در آن نشست از غرق و هلاکت نجات یافت و هر که در آن ننشست و از آن تخلف کرد
غرق شد و هلاکت بدو پیوست بعد از این بیان حال کفار مینماید در دنیا و معامله او با ایشان و میفرماید که والذین کذبوا بآیاتنا و آنانکه تکذیب
کرده‌اند آیتهای ما را یعنی کفار مکه یا سایر مکذبان سنستدرجهم زود باشد که بگیریم ایشان را درجه درجه و مرتبه مرتبه یعنی اندک اندک و آهسته آهسته
ایشان را بهلاکت نزدیک سازیم من حیث لا یعلمون از جائی که ندانند باین وجه که هرگاه گناه کنند ما نعمت بر ایشان تازه میکنیم و ایشان گمان کنند که این
نعمت بر ایشان لطفی است از ما در عصیان بیشتر افزایند تا آنکه بنهایت طغیان میرسند پس بیکبار عذاب بر ایشان نازل گردانیم لحظه و علامات وقوع آن که ایشان
را بهلاکت ماند حاصل که استدراج در ظاهر احسانست و در حقیقت خذلان و خسران و املی لهم و زود باشد که مهلت دهیم ایشان را مدتی پس ایشان را بگیریم چه

تعجیل بعقوبت کسی کند که از فوت اندیشه کند و از من چیزی فوت نمی شود إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ بدرستیکه کرفتن من بر وجهی که بر مردمان مخفی باشد یعنی بی ظهور علامات
وقوع ان مَتِينٌ سخت است استوار و دشوار بر کفار و اشرار آورده اند که در موسم حج حضرت رسالت صلعم بر بالای کوه صفا بر آمده و یك یك از کفار قریش را
از عذاب خدا میترسانید یکی از صنادید قریش کفت این یار شما دیوانه شده که شب و روز فریاد میکند که ای اهل مکه أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا ایا فکر نکردند این معاندان
و اندیشه ننمودند در اینکه مَا بِصَاحِبِهِمْ نیست یار ایشانرا که محمد است صلعم و نرسیده مِنْ جِنَّةٍ از هیچ نوع جنون چه این جهان عاقل کامل است که او را قبل از ظهور
دعوت محمد امین میکفتند و چون دعوت حق را اشکارا کرد چرا دیوانه میخوانید بلکه نسبت جنون بشما موافقتست که شخصی را که میدانید که با حلم و وقار و
کمال و عقل و ذکاء و وفور فضل و انواع خصال خیر است دیوانه میکویید کفار که کاه انحضرت را دیوانه میخواندند و کاه ساحر و کاهی کاهن و فرقه شاعر
بدیهی است که جنون و سحر ضد یکدیکراند پس اطلاق هر دو بر یك کس صحیح نباشد لیکن ایشان از سر تحیر و سرکشتکی چون اخبار غیب میشنیدند کاهن میکفتند
کاهن است و چون معجزات که خارق عادتست میدیدند میکفتند ساحر است و چون نظم قران را می یافتند که عرب و عجم از ان عاجز می بودند میکفتند شاعر است
و چون حق تعالی را بیچون و یکانه و بی مثل و بی ضد و ند و بی مکان و جهت را استماع میکردند منکر میشدند دیوانه است حق تعالی رد قول ایشان کرده که او دیوانه
نیست بلکه إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ نیست و مکر بیم کننده از عذاب الهی که پیدا و هویداست بیم کردن او بر انداز تا همه کس بشنود و بر کسی مخفی نماند بعد از
ان تو عیب ایشان میکند بطریق تعجب که أَوَلَمْ يَنْظُرُوا ایا نظر نکردند بدیده استدلال فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در ملك عظیم ملکوت اسمانها
و در ملکوت زمین کویند ملکوت اسمانها و صد ملکوت کواکب شمس و قمر است و ملکوت زمین دریا و کوه و شجر و باد در اسمان نکاه نمیکنند که از با عظم خلق فکرا نی
جرم چکونه بهوا معلق بداشته و ستون در زیر ان نیست ... کرداننده از ابیار کان و دوازده برج و سیر متفاوت و در زمین نمینکرند که با نواع نباتات و
کثرت خلایق و انواع بدایع از جمادات و حیوانات بیاراسته وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ و نکاه نمیکنند در انچه افریده از هر چه هست از ممکنات تا بدان نظر کمال قدرت
صانع و جمال وحدت مبدع بر ایشان ظاهر کردد و بجهت ان بدانند که انچه محمد میکوید صدقست و انچه بر ایشان میخواند حقست وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ و ایا نظر
نکردند در انکه شاید که شان و قصه این باشد که قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ بتحقیق که نزدیك رسیده باشد مدت فنای ایشان تا از لعنا محجور کرده پیش از وقوع
موت و حلول موت و نزول عقوبت بر عملی اقدام کنند که سبب سعادت ایشان شود و اکر مشرکان بقران نمیکروند که جامع حقیقت دین و دنیا و مجمع مهمات
صورت و معنی است فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ پس بکدام سخن بعد از قران ایمان خواهند اورد مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ هر که را خدای فرو کذارد در
ضلالت و تخلیه او کند در کمراهی یعنی بجهت فرط عنا و انکاری که دارد بقران نکرود با وجود ظهور دلایل بر حقیت ان حق تعالی او را در خذلان فرو کذارد و نظر
توفیق از او باز دارد فَلَا هَادِيَ لَهُ پس هیچ راه نماینده نباشد او را وَيَذَرُهُمْ و میکذارد خدای کمراهانرا فِي طُغْيَانِهِمْ در کمراهی و تباهی خود شان
يَعْمَهُونَ که سرکردان و حیران میکردند و براه حق سلوك نمیکنند اورده اند که فرقه از یهود بعد از انکه حضرت رسالت صلعم ایشانرا از احوال قیامت و اهاویل ان
بیم کفتند ای محمد اکر پیغمبری خبر ده ما را که قیامت کی واقع شود که ما علم بوقت حدوث ان داریم و این سوال امتحانی بود زیرا که میدانستند که بجز خدای هیچکس این عالم
نیست ایه امد که يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ میپرسند ترا ای محمد از قیامت که وقوع ان در یکساعت باشد بی ظهور علامات ان قبل از وقوع ان أَيَّانَ مُرْسَاهَا
کی باشد اثبات و ایقاع ان یعنی از تو سوال میکنند که امدن قیامت در چه وقت خواهد بود قُلْ بکو بایشان إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي جز این نیست که
دانستن ظهور قیامت نزد پروردکار منست که هیچ ملك مقرب و نبی مرسل را بدان اطلاع نداده لَا يُجَلِّيهَا اشکارا نکند امر قیامت را لِوَقْتِهَا در وقت ان إِلَّا
هُوَ مکر او یعنی خفای او مستمر است بر غیر او تا بوقت وقوع ان و حکمت در خفای ان انست که تا بندکان همیشه از وقوع ان خائف و ترسان باشند چه اکر علم بوقت
ان داشته باشند در اول حال مرتکب معصیت شدندی بجهت اعتماد بر بعد زمان وقوع ان و در اخر ملجا شدندی بتوبه بجهت قرب ان و این هر دو منافی تکلیف است
ثَقُلَتْ کران و عظیم است قیامت از حیثیت شدائد و اهوال محاسبه و مجازات فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در اسمانها و زمینها یعنی بر اهل ان از ملائکه و جن
و انس لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً نیاید بشما قیامت مکر ناکهان از حضرت رسالت صلعم مرویست که قیامت ناکهان حادث کردد در وقتیکه همه مردمان مشغول کار خود باشند
بعضی مشغول اب دادن و بعضی بسودا و معامله و بعضی در تراز و برداشتن و فرو کذاشتن و بعضی باصلاح متاع و اساس خانه و امثال ان يَسْأَلُونَكَ میپرسند
ترا از وقت وقوع و حدوث ان بر وجهیکه كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا کوییا تو دوست میداری از پرسیدن ان و عالمی و دانائی بوقت امدن ان و بحقیقت ان و حال انکه کراهت
داری از ان سوال جهت انکه از علم غیب است که حق تعالی هیچکس تعلیم نداده و غیر خود را بدان مطلع نساخته قُلْ بکو دیکر باره از روی تاکید و مبالغه إِنَّمَا
عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ جز این نیست که علم قیامت نزدیك خدایست و ان را بخود مخصوص ساخته و هیچ ملك مقرب و پیغمبر مرسل را بدان اطلاع نداده وَلَكِنَّ أَكْثَرَ
النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ و لیکن بیشتر مردمان نمیدانند که ان را جز خدای نمیداند اورده اند که اهل مکه کفتند ای محمد خدای تو چرا خبر نمیدهد ترا که نرخ اطعمه و
امتعه کی ارزان و کران می شود تا در ارزانی چیزی بخری و در کرانی بفروشی و فایده بسیار از ان ممر یابی این ایه امد قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا
بکو ای محمد نمیتوانم از برای نفس خود جر منفعتی و نه دفع مضرتی این اظهار بندکی است و تبرا از علم غیبی یعنی هیچ امر غیبی عالم نیستم إِلَّا مَا شَاءَ
اللَّهُ مکر انچه خدای خواهد که مرا بان تعلیم کرامت فرماید وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ و اکر بودمی که دانستمی غیب را لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ هر اینه طلب بسیار
کردمی از مال و منفعت و فتح و غنیمت و غیر ان وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ و نرسیدی بمن هیچ بدی از فقر و مرض و رنج و غیر ان إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ نیستم من
مکر پیغمبر بیم کننده منکران و معاندان و مژده دهنده لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای کروهیکه بکروند بمن و انچه با من است از احکام شریعت و میتواند بود که انذار
و بشارت هر دو برای اهل ایمان باشد زیرا که ایشانند که منتفع می شوند بان بعد از ان بیان وحدانیت و قدرت خود میفرماید که هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ

مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ اوست خدایی که آفرید شما را از یک تن که آدم است وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا و آفرید از جسد وی یعنی استخوان پهلوی چپ وی
جفت او را که حوا است لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا تا آرام گیرد آدم بوی و الفت پذیرد با وی که الجنس مع الجنس یمیل فَلَمَّا تَغَشَّاهَا پس آنهنگام که فرو پوشید آدم حوا را
یعنی با وی خلوت کرد حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيفًا بار گرفت باری سبک که آن نطفهٔ آدم بود در رحم او فَمَرَّتْ بِهِ پس مستمر بود بدان بار در برخواستن و نشستن
و رفتن و ایستادن یعنی این حمل بجهة خفت مانع او نشد از تصرف و در امری از امور که میخواست همچنانکه قبل از حمل نادر نکاری بر این بر آمد فَلَمَّا
أَثْقَلَتْ پس آنهنگام که گران بار گشت بجهة بزرگ شدن آن فرزند در شکم او و نزدیک بوضع شد دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا بخواندند هر دو یعنی آدم و
حوا خدای را که پروردگار ایشانست مضمون دعا اینکه لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا هر آینه اگر بدهی ما را فرزندی مستوی الخلقه که بدن او با صلاح و صحة باشد
و از فساد و عیب بری بود لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ هر آینه باشیم از سپاس دارندگان مر ترا بدین نعمت مجدد فَلَمَّا آتَاهُمَا پس آنهنگام که عطا کرد خدای
بر ایشان صَالِحًا فرزند صالح البدن جَعَلَا لَهُ کردانیدند اولاد آدم و حوا یعنی اولاد ایشان مر او را شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا خداوندان شرکی در آنچه داد ایشان
اولاد
را یعنی آن فرزندی را که خدای باولاد آدم و حوا داده بود شریکی ساختند اولاد ایشان او را بخدا یعنی و را عبد الحارث و عبد الشمس و عبد العزی و
امثال این نام نهادند فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ پس برتر است خدای پاک از آنچه بر او انباز میگیرند و نمیتواند بود که مراد این باشد که آدم و حوا
فرزند خود را شریک خدا کردانیده در اسم همچنانکه ضعفاء عامه مخالفین گفته اند چه این منافی عصمت است و بیضاوی و زمخشری که رؤس اهل خلاف اند
در انوار و کشاف رد آن کرده اند که این قول لایق انبیا نیست و بعد از آن گفته اند که احتمال دارد که مراد بنفس واحده قصی باشد از اجداد پیغمبر ص که او و زنش
از جنس او یعنی عربی قرشی کرامت فرمود و زن و شوهر شرط کردند که اگر خدای تعالی ایشان را فرزندی شایسته دهد بشکر گذاری و سپاس داری آن قیام نمایند
حقتعالی ایشان را چهار فرزند داد و در تسمیه ایشان شریک پیدا کردند مر خدای را و عبد مناف و عبد العزی و عبد القصی و عبد الدار نام نهادند مراد
اشراک در تسمیه و این مستلزم کفر نیست و صاحب کشاف بعد از نقل این قول گفته که هذا تفسیر حسن لا اشکال فیه و جه تفسیر نیکوست و هیچ اشکالی در آن
نیست و اصح آنست که جعلا له در تقدیر این است که جعل اولادهما چنانکه بآن مفسر شد و این قول اکثر مفسرانست و عیاشی در تفسیر خود از ائمه هدی
علیهم السلام نقل کرده که مراد شرک طاعت است نه شرک عبادت بعد از آن در توبیخ اهل شرک میفرماید که أَيُشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا آیا انباز میگیرند
در عبادت حق آنچیزها را که نیافریند چیزی را قدرت ندارد بر آفریدن چیزی وَهُمْ يُخْلَقُونَ و حال آنکه انبازان را که میگیرند آفریده شده اند یعنی جمادی
را میپرستند که قادر نیستند بر اعطای اصول نعم تا بآن مستحق عبادت شوند و عبادت خدای که قادر بالذات است و بر همه مقدورات قادر رها کرده اند
و عبادت اصنام میکنند که مخلوقند وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ پس نمیتوانند برای پرستندگان خود نَصْرًا یاری دادن در جر منفعت ایشان یا فریاد
رسیدن در دفع مضرت ایشان وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ و نه نفسهای خود را یاری میدهند در وقتی که ایشان را میشکنند یا بخون و سرگین آلوده
میسازند وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى و اگر بخوانید شما ای مسلمانان مشرکان را بسوی دین اسلام لَا يَتَّبِعُوكُمْ پیروی نکنند شما را سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ
یکسانست بر شما أَدَعَوْتُمُوهُمْ اگر بخوانید شما ای مسلمانان مشرکان را و دعوت کنید بدین حق أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ یا آنکه خاموش باشید از این
خاص است بر قومی که مصر بودند بر کفر خود و از قبول دعوت محروم شدند مانند ابوجهل و ابولهب و امثال او إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ
بدرستیکه آنانکه شما میپرستید ای مشرکان بجز خدای و ایشان را آلهه نام نهاده اید عِبَادٌ بندگانند یعنی مسخر فرمان و مملوک اند و ذلیل و عاجز و مامور
او سبحانه أَمْثَالُكُمْ مانند شما یعنی ایشان نیز مثل شما در تحت تصرف و در قبضه اقتدار حقند و اگر این را باور ندارید فَادْعُوهُمْ پس بخوانید ایشان
را و چون بخوانید فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ پس باید که اجابت کنند مر شما را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راست گویان در آنکه ایشان آلهه اند چه آله
بحق آنست که دعای بنده و پرستنده خود را اجابت کند أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا آیا مر ایشان را پایهاست که در مهمات خود بروند بآن پایها چنانچه شما
میروید أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ یا ایشان را دستهاست که چیزها يَبْطِشُونَ بِهَا فرا گیرند بآن چنانکه شما فرا میگیرید أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا یا مر ایشان را
چشمهاست که به بینند بآن چیزها چنانکه شما می بینید أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا یا ایشان را گوشهاست که بشنوند بآن شنیدنیها را و حال آنکه شما
خود قائلید که ایشان را پای رو و دست گیر و چشم بینا و گوش شنوا نیست و شما را هست پس از ایشان افضل باشید و از غایت جهل است که فاضل مفضول
را پرستد مشرکان بعد از استماع این سخنان و الزام ایشان از جهة فرط جهالت تخویف حضرت رسالت ص کردند بالهه خود و گفتند خدایان ما را نکوهش مکن
که مبادا آفتی و رنجی از ایشان بتو رسد قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ بگو ای محمد بخوانید انبازان خود را که برای خدا ساخته اید و همه مجتمع و متفق شوید برای
عداوت من ثُمَّ كِيدُونِ پس کید کنید و هر حیله و مکری که میتوانید درباره من بجای آرید فَلَا تُنْظِرُونِ پس مهلت مدهید مرا که من هیچ از این باک
ندارم زیرا که اعتماد کرده ام بر حفظ و حمایت الهی و از مکر و غدر شما نمی اندیشم إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ بدرستیکه یار من و متولی کار من الله است که خدای بحقست
الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ آنخدایی که فرو فرستاد قرآن را که حامی منست وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ و خدا دوست میدارد و کارساز بندگان شایسته
و حافظ ایشانست و نصرت دهنده وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ و آنانکه شما میخوانید و میپرستید بجز خدای بحق و معبود مطلق لَا يَسْتَطِيعُونَ
نَصْرَكُمْ نمیتوانند یاری دادن شما را وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ و نه نفسهای خود را یاری کنند بوقت شکستن ایشان پس چگونه از ایشان یاری توان داشت
وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى و اگر بخوانید ای مؤمنان کافران را بدین اسلام لَا يَسْمَعُوا نشنوند بسمع قبول وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ و می بینی
ایشان را ای محمد که بدیدهٔ ظاهر مینگرند بسوی تو وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ و حال آنکه ایشان نمی بینند ترا ببصر بصیرت و بحقیقت تو بینا نیستند چه

بصورت نور را می‌بینند نه بمعنی بعد از امر حضرت بدعوت و تبلیغ رسالت تعلیم او میفرماید بمکارم اخلاق و ترک غلظت بقوله خُذِ الْعَفْوَ فرا گیر صفت عفو را با
کسانیکه نسبت بتو سخنان بی‌ادبانه میگویند و حدّت و ستیزه مکن بلکه لطف و ملایمت نما با ایشان که این اقرب است بهدایت ایشان و ناپذیران بیشتر در میل قلوب ایشان
بجانب ایمان وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ و امر کن مردمان را به نیکوئی در افعال و اقوال که مستحسن باشد در نظر عقل و شرع وَأَعْرِضْ و روی بگردان بعد از اقامه
حجت و الزام دلیل عَنِ الْجَاهِلِينَ از نادانان و سفیهان پس اگر از جانب ایشان ایذائی و رنجی بتو رسد ستیزه مکن بلکه ملاطفه و ملایمت را شعار خود کن مرویست
که چون این نازل شد حضرت از جبرئیل معنی خذ العفو پرسید گفت نمیدانم باش تا آن را از ملک علام معلوم کنم پس برفت و باز آمد گفت یا محمد حق تعالی میفرماید
که عفو کن از کسیکه بر تو ستم کرده باشد و عطا کن کسی را که ترا محروم ساخته باشد از عطیه خود و بپیوند بکسیکه از تو بریده باشد و از صادق علیه السلام
مرویست که حق تعالی با این آیه رسول خود را بمکارم اخلاق فرموده و در قرآن هیچ آیتی نیست که از این آیه جامع‌تر باشد در مکارم اخلاق از ابن زید مرویست که
بعد از نزول این آیه حضرت فرمود که بار خدایا چگونه هست که غضب بر من مستولی می‌شود در آن حال حکم این آمد که وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ و
اگر برانگیزاند ترا از جانب شیطان نَزْغٌ رنجی یعنی وسوسه بر خلاف آنچه ترا فرموده‌اند مراد آنستکه اگر شیطان در صدد وسوسه شود و خواهد که ترا
بر غضب دارد و منع ملاطفت و ملایمت تو نماید نسبت بکسانیکه ایذا و آزار بتو رسانیده باشند فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه بر بخدا از شر و آزار آن مکروه
وسوسه او نگاه دار دل را بعضی علما برآنند که نزغ اول وسوسه است و مقدمات آن و مس نیست مگر بعد از تمکن و جای گرفتن آن در نفس و لهذا حق تعالی
اول را نسبت به پیغمبر داده فرموده و اما ینزغنک و ثانی را نسبت داده بسایر مردمان که و اذا مسهم طائف من الشیطان و نزد بعضی صورت خطاب با حضرت است
و مراد امت‌اند چه انبیا از وساوس شیطانی معصوم و محفوظ‌اند پس با هر یک از امت میگوید که چون وسوسه شیطانی ترا از جای در آرد پس پناه گیر بخدا
إِنَّهُ سَمِيعٌ بدرستیکه خدای شنواست به پناه گرفتن تو عَلِيمٌ داناست بآنچه صلاح تو در آنست یا سمیع است باقوال آنکه ترا اذیت میرساند علیم است بافعال
او پس روی بر آن مجازات دهد بعد از آن در بیان حال متقیان میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا بدرستیکه آنانکه پرهیز کردند از شرک و معاصی یا بترسیدند
از حق تعالی إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ چون برسد بدیشان وسوسه و فکری فرود آینده در خاطر از جانب شیطان تَذَكَّرُوا یاد کنند خدای
را و وعید او اندیشه نمایند فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ پس ایشان بینندگان باشند راه صواب را بسبب یاد کردن موقع خطا و مکاید شیطان پس احتراز کنند از آن
و إِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ و برادران شیاطین یعنی کافران که نمی‌پرهیزند از وسوسه نمی‌ترسند از خدا شیاطین ایشان را میکشند فِي الْغَيِّ در گمراهی و غوایت
بآراستن معاصی در نظر ایشان ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ پس باز نمی‌ایستند از اضلال ایشان و دست از اغوای ایشان باز نمیدارند و یا کافران نمی‌پرهیزند از گمراهی خود را
باز نمیدارند از آن وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ و چون نیاری تو بکافران آیتی از قرآن که ایشان از روی عناد از تو مطلبند قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا گویند چرا فراهم
نیافتی آن را از نزد خود هیچ سان آنچه قرائت میکردی در تبیان آورده‌اند که اهل مکه از روی تعنت و اقتراح آیتهای قرآنی را مطلبیدند تا آنحضرت از آوردن
آن عاجز شود و چون در نزول آن تاخیر واقع شد از روی استهزا گفتند چرا خود انشای آن نمیکنی چنانکه دیگر آیتها انشا کردی این آمد که چون آیتی از قرآن که اقتراح
میکنند آن را تو نمی‌آری گو بدیشان ای محمد قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ جز این نیست که من پیروی میکنم مَا يُوحَى إِلَيَّ مِنْ رَبِّي آنچه را که وحی کرده می‌شود بمن از نزد
پروردگار من و من بر بافنده آن نیستم هَٰذَا بَصَائِرُ این قرآن دلیلهای روشن است که بدان حق دیده و دریافته می‌شود مِنْ رَبِّكُمْ فرود آمده از نزد پروردگار
شما وَهُدًى وَرَحْمَةٌ و راه نماینده است و سبب رحمت لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که میگروند بخدای و رسول و چه ایشانند که بآن منتفع می‌شوند نه غیر
ایشان وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ و چون خوانده شود قرآن در نماز فَاسْتَمِعُوا لَهُ پس بشنوید مر او را مرویست که جوانی از انصار در عقب رسول نماز میکرد
و هرچه آنحضرت قرائت میفرمود او نیز میخواند این آمد که چون امام در نماز قرائت کند شما استماع آن کنید و آن را مخوانید وَأَنْصِتُوا و خاموش باشید و با امام
تلاوت مکنید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که رحمت کرده شوید یعنی با پند گرفتن بمیامن آن مستوجب رحمت و مغفرت گردید از ابی جعفر مرویست که این خطاب
با مؤمنانست که در نماز مستمع شوند و با امام قرائت نکنند و شیخ ابو جعفر رحمة الله علیه فرموده که مراد استماع قرائتست در نماز و در غیر آن واجب نیست
بلکه سنت است حاصل که حق تعالی میفرماید که در وقت تلاوت گوش بقرآن کنید و اوامر و نواهی از آن فرا گیرید و بمواعظ و احکام آن پند گیرید وَاذْكُرْ
رَبَّكَ و یاد کن ای محمد پروردگار خود را فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً در دل خود از روی زاری و ترسکاری چه تضرع و خشیت اقرب است باجابت و قبول
و گویند مراد تفکر است در نفس تا بسبب آن علم بصانع و صفات و کمال و جلال او حاصل شود وَدُونَ الْجَهْرِ و بخوان او را خواندنی فروتر از جهر و آشکارا مِنَ
الْقَوْلِ از گفتار یعنی میانه سر و جهر او را بخوان بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ در بامداد و شبانگاه مراد دوام ذکر است یا در این دو وقت که افضل اوقات
شبانه روز است بجهت آنکه ملائکه حفظ شب و روز در این دو وقت حاضر میباشند پس آن ذکر را هر دو خواهند نوشت و گویند این امر است مر امام را که آواز
در نماز بلند کند در حین قرائت بمقداریکه ماموم بشنوند نه زیاده از آن وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ و مباش از جمله بیخبران از آنچه مامور میشوند از
ذکر و دعا واضح آنستکه خطاب با آنحضرت است و مراد امت او چه آنحضرت از سهو و غفلت مبراست بعد از آن حق تعالی بیان امری میکند که باعث ذکر است
و میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ بدرستیکه آنانکه نزد پروردگار تواند یعنی ملائکه اعلی که مقرب بارگاه اویند لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ
عِبَادَتِهِ تکبر نمیکنند از پرستش او وَيُسَبِّحُونَهُ تنزیه میکنند ذات اقدس او را از آنچه لایق کبریائی او نیست وَلَهُ يَسْجُدُونَ و مر او را سجده
میکنند و در عبادت او بغایت خضوع و خواری و ترسکاری است بجای میآورند و غیر او را شریک نمیگردانند این تعریض است بمشرکان و تنبیه مؤمنان
و لهذا بعد از تلاوت این آیه سجده سنت است و بدانکه باجماع امامیه سجده در چهار موضع از قرآن بر قاری و مستمع واجب است و آن در سوره الم سجده و حم

سجده و والنجم و اقرأ است و در بواقی سنت و آن یازده موضع دیگر است اعراف و رعد و نحل و بنی اسرائیل و مریم و حج در دو موضع و فرقان و نمل و ص و
انشقاق مرویست از حضرت رسالت که چون فرزند آدم سجده تلاوت کند شیطان زاری و گریه کند و بگرید و گوید وای بر من فرزند آدم مأمور شد بسجده
و سجده کرد او را بهشت واجب شد و من مأمور شدم بسجود و فرمان نبردم دوزخ بر من واجب گشت

سورة الانفال خمس و سبعون آیة

ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره انفال و براءة تلاوت کند من شفیع او باشم در روز قیامة و گواهی دهم برای او که وی بریست
از نفاق و بعدد هر مرد و زن که در دار دنیاست ده حسنه برای او بنویسند و ده سیئه محو کنند و ده درجه بر او رفع کنند و تا در دنیا باشد ملائکه که حامل عرشند
صلوات بر او فرستند و عیاشی باسناد خود از ابی بصیر روایت کرده که از ابی عبد الله علیه السلام خبر داد که هر که سوره انفال و براءة تلاوت کند در هر ماهی یکبار هرگز
نفاق در دل او پیدا نشود و از شیعه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باشد بحق و در روز قیامة از موائد بهشت نوشد تا مردمان از حساب فارغ شوند و بمحل و موضع خود رسند

بسم الله الرحمن الرحیم

یسئلونک عن الانفال می‌پرسند از تو یا محمد از حکم غنیمتهای کفار که بر ایشان حلال است یا نه مرویست که اهل بدر در غنایم اختلاف کردند جوانان گفتند
ما حرب کرده‌ایم غنیمت از آن ماست و پیران گفتند ما نیز مددکاری و یاوری دهنده شما بوده‌ایم ما را نیز نصیبی باید و عبادة بن صامت فرمود که ما در بدر اختلاف کردیم
در باب غنیمت آن و اختلاف بنزاع انجامید حق تعالی حکم آن را برسول خود تفویض نموده گفت قل الانفال بگو ای محمد که حکم غنیمتها لله و للرسول
خدای راست که معبود بحق است و فرستاده او را تا قسمت کنند هر که خواهند فاتقوا الله پس بترسید از خدای در مخالفت و منازعه منمایید و اصلحوا ذات
بینکم و بصلاح آرید حالیکه میان شماست از خصومت و منازعه بمواسات با یکدیگر و تسلیم امر خدا و رسول و اطیعوا الله و رسوله و فرمان برید خدای
را و فرستاده او را در آنچه فرمایند در باب غنایم ان کنتم مؤمنین اگر هستید مؤمنان چه ایمان مقتضی طاعت و تقوی است و موجب امتثال در اوامر و نواهی
عبادة بن صامت گفت چون این آیه نازل شد و حکم آن را برسول تفویض نموده از سر مخالفت در گذشتند و او در میان مسلمانان قسمت عدل فرمود و
ما خلقهای خود را باصلاح آوردیم و خلاف و نزاع از خود دفع کردیم و نزد مجاهد مراد بانفال خمس است که واجب کرده‌اند و بروایت صحیح از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام
مراد از انفال هر چیزیست که از دار الحرب فرا گیرند بغیر قتال و هر زمینی که اهل آن بدون قتال از آن جلای وطن کنند و میراث کسیکه وارثی نگذاشته باشد
و صفایای ملوک و بطون اودیه و اراضی موات و فقهاء این را فی گویند و نیز از صادق علیه السلام مرویست که آنچه مذکور شد مر خدای راست و رسول را و بعد
از او هر که قائم مقام او باشد صرف نماید و هر جا که خواهد از مصالح خود خرج نماید و هیچکس را از رعیت در وی حقی نیست و در زمان غیبت امام شیعه را [illegible]
که در آن تصرف کنند و نیز فرمود که غنایم بدر مخصوص بحضرت رسالت بود هر که میخواست میداد و بعد از ذکر انفال در صفت اهل ایمان خبر میدهد که انما
المؤمنون جز این نیست که مؤمنان کامل در ایمان الذین اذا ذکر الله آنانند که چون یاد کرده شود خدای نزد ایشان وجلت قلوبهم بترسد دلهای
ایشان از هیبت جلال و تصور عظمت کبریای او و یا از تقصیر اعمال خود در جنب انعام و افضال او و اذا تلیت علیهم آیاته و چون خوانده شود بر ایشان
آیتهای او یعنی قرآن زادتهم ایمانا زیاده گرداند آیات ایشان را در ایمان مراد نه آنست که یقین ایشان بیفزاید و تصدیق ایشان با تصدیق قرین شود بجهة زیادتی
اطمینان نفس در رسوخ یقین ایشان نزد آن زیرا که نزد اهل حق ایمان قابل زیاده و نقصان نیست پس مراد مرتبه ایمانست که در سبب تصدیق با آیات منزله که پیش از آن
بوده یعنی هر گاه آیتی از آیات بر ایشان نازل شود آنرا تصدیق کنند و آن تصدیق علاوه یقین قبل شود پس مراد زیادتی ایمانست نه کیفیت آن و علی ربهم
یتوکلون و بر پروردگار خود توکل کنند و امور خود را باو باز گذارند و بر پروردگار خود توکل کنند و امور خود را باو بازگذارند و خوف و رجای
ایشان نباشد مگر باو و اعتماد بر مخلوق نکنند الذین یقیمون الصلوة این مؤمنان کامل الایمان آنانند که از روی اخلاص بپا میدارند نماز را بشرایط
و ارکان و مما رزقناهم ینفقون و از آنچه روزی داده‌ایم ایشان را نفقه میکنند اولئک آن گروه که اعمال قلب که خوف و رجا و توکل و یقین است
با اعمال جوارح که صلوة و زکوة است جمع کرده‌اند هم المؤمنون حقا ایشانند گروهی که ایمان کرده‌اند بحق درستی و راستی خالص از شک و ریب کاملان در ایمان
لهم درجات عند ربهم مر این مؤمنان کامل راست مرتبهای بلند و درجها نزد پروردگار ایشان که مزید کرامت و علو منزلت است و مغفرة و
رزق کریم و آمرزش مر تقصیرات ایشان را و روزی بزرگوار که خالص و صافی باشد از کدورت کسب و خالی از خوف و حساب و غیر منقطع و در خبر آمده است
که مراد بدرجات هفتاد درجه است هر درجه تا درجه چندانکه اسب تیزک دونده در هفتاد سال قطع مسافت آن کند بدانکه این آیه دلالت میکند که هر که چنین نباشد
مؤمن نبود زیرا که حق تعالی این آیه را ذکر فضلای اهل ایمان کرده است و مؤمنان در طاعت متفاوتند و اگر چه در اصل ایمان متساویند حسن بصری را گفتند تو
مؤمنی گفت ایمان دو بود اگر ایمان بخدا و فرشتگان و کتابها و رسولان و قیامت و بعث و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب است مؤمنم و اگر مقصود تو این آیه است
که انما المؤمنون الی آخر الآیه نمیدانم که من داخل ایشانم یا نه از ثوری نقل کرده‌اند که هر که دعوی کند که انا مؤمن حقا و گواهی ندهد که او از اهل جنت است
پس بنصف این ایمان آورده و بنصف این نگرویده بعد از آن بیان غزوه بدر میکند بقوله کما اخرجک ربک یعنی حال مسلمانان در کراهت ایشان از قسمت
تو انفال را ببعضی دون بعضی همچو حال ایشان است چون بیرون کرد پروردگار تو من بیتک از خانه تو که در مدینه است برای حرب بدر بالحق براستی و صواب
یعنی چون خدای امر کرد ترا به بیرون رفتن از مدینه بموضع بدر برای جهاد با اهل شرک و عدد بعضی مسلمانان از آن کراهت داشتند و نخواستند که از مکان مألوف
و مأمن مرغوب خود بیرون روند متحمل مشقت کارزار گردند همچنانکه میفرماید و ان فریقا من المؤمنین و بدرستیکه گروهی از گروندگان
لکارهون مر این کار را منکر بودند بدر یجادلونک جدال و مباحثه میکنند با تو فی الحق در اختیار کار جهاد که ثوابست بعد ما تبین

بیرون آنکه روشن شده بدیشان که جهاد واجب شده باز دانسته‌اند باعلام تو که بر دشمن تو ظفر خواهند یافت پس از قتال کراهت دارند کَأَنَّمَا يُسَاقُونَ همچو کراهت آنکه رانده شوند إِلَى الْمَوْتِ بسوی مرگ وَهُمْ يَنْظُرُونَ وحال آنکه ایشان نگرند باسباب و علامات مرگ یعنی کراهت ایشان از جهاد بر وجهی است که گویا ایشان را بجانب مرگ میرانند و ایشان علامات مرگ را معاینه میکنند و این علامات مرگ را می‌بینند و این بجهت قلت عدد و عدد و کمی زاد و استعداد ایشان بود چه ایشان سیصد و پنج نفر بودند و هفتاد شتر داشتند و دو اسب و شش زره و هشت شمشیر و با وجود این نفس انسانی مقتضی آنست که گریزان باشند از مشقت و شتابان بوده و رغبت کنند بموضع امنیت و گریزند از مواطن هلاکت و سبب این غزوه آن بود که کاروان قریش با متاع بسیار از شام مراجعت کرده بودند و ابو سفیان با بعضی از صنادید قریش چون عمرو عاص و عمرو بن هشام و مخرمة بن نوفل با چهل سوار سرداری آن قافله میکردند جبرئیل آمد و صورت واقعه را بعرض سید عالم رسانید حضرت این معنی را با مؤمنان باز گفت و ایشان از بسیاری مال و قلت رجال مایل شدند که سر راه بر کاروان گیرند جمعی بسیار با سلاح و بی سلاح باین قصد بیرون آمدند و چون این خبر با بو سفیان رسید ضمضم غفاری را بمکه فرستاد و از ایشان مدد خواست ضمضم بیامد و در مکه ندا در داد که ای اهل مکه مال‌ها و معرض تلف شد بیرون روید و مال خود را حمایت کنید و محافظه نمائید ابلیس بصورت سراقة بن جعشم بمکه آمد و ندا در داد که لا غالب لكم اليوم من الناس وإني جار لكم مترسید که امروز هیچکس شما را مغلوب نتواند ساخت و من یار و مددکار شما ام اهل مکه چون این را بشنیدند حمیت جاهلیت را در حرکت آورده در مکه ندا کردند که هر که بار از اهتدای قریش بیرون کنند و مالش را بغارت برند چون حضرت رسول در وادی ذفران نزول فرمود جبرئیل آن حضرت را از آمدن لشکر کفار خبر داده فرمود که حق تعالی میفرماید که یکی از این دو طایفه که کاروانند و کفار قریش را خواهند بود شما ملاقات کار و انرا دوست ترمیدارید یا مقاتله کفار را بعضی گفتند که ما اسباب حرب را آماده نساخته‌ایم اگر کاروان بدست افتد مناسبتر است حضرت از این سخن متغیر شد و کبار مهاجر و انصار رای اختیار کردند و حرب برخاستند و در اظهار کمال انقیاد و امتثال مبالغه نمودند و از آنجمله مقداد بن عمرو گفت یا رسول الله ما تابع و محکوم امر مطلق تو ایم هر چه حکم کنی هیچ جا از حکم تو سر نپیچیم و در خدمت تو تقصیری نمیکنیم و بخدا تمام کمر انقیاد ترا بر میان جان بسته‌ایم بخدای که اگر فرمائی با آتش در رویم و اگر بر دریا فرمائی در میان آن در آئیم رسول بکبار دیگر با ایشان در این باب مشورت کرد تا ثبات قدم هر یک براو ظاهر گردد سعد معاذ گفت یا رسول الله صلعم همانا که این تکرار کنایت است بر ما که انصاریم فرمود که چنین است سعد گفت یا رسول الله ما بیعت ترا نه بهیچ بسته‌ایم که بوی نقض استشمام توان کرد اگر اعضای ما را ذره ذره کنند از عهد و بیعت بر نگردیم چون حضرت این کلام را از او بشنید فرمود سیروا علی اسم الله و برکته بروید بنام خدای و بشارت باد شما را که حق تعالی یکی از این دو طایفه که کاروانند و مشرکان مکه مرا وعده ظفر داده است و رسول چون میدانست که قریش کشته گردند و مال ایشان و جمله کاروان ایشان وی را بود از این جهت متوجه حرب قریش شد بعضی اصحاب را میل کاروان بود و کراهت داشتند از حرب قریش و اندیشه میکردند که از پی کاروان روند قریش از پی ایشان در آیند و ایشان را در میان گیرند و حق تعالی بعد از ذکر کراهت ایشان از جهاد با کاروان قریش بیان رغبت ایشان در کاروان میفرماید که وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ و یاد کنید که چون وعده داد شما را خدا یکی از دو گروه را که یا از کاروان باشند یا از کافران أَنَّهَا لَكُمْ که آن مر شما راست وَتَوَدُّونَ و شما دوست میدارید أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ آنکه غیر خداوند سلاح یعنی کاروان تَكُونُ لَكُمْ باشد مر شما را چه شنیده‌اید که در کاروان چهل سوار بیش نیست و لشکر کفار قریش نهصد و پنجاه مردند پس شما آن را میخواهید وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ و میخواهد خدای آنکه ثابت گرداند حق را بِكَلِمَاتِهِ باتیهای خود که در باب محاربه ذات الشوکه فرستاده که متضمن امر است بقتال مشرکان و یا بوعدهای فتح و ظفر که پیغمبر خود را داده یا بکلماتی ازلی که در قتل و اسر ایشان بر لوح محفوظ نوشته و یا با امر بآنکه را بامداد اهل ایمان یعنی اراده الهی تعلق گرفته که دین اسلام را ثابت گرداند بامداد فرشتگان مؤمنان را در وقت محاربه ایشان با مشرکان وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ و ببرد از بیخ برکند بنیاد کافران را و همه را هلاک کند خلاصه معنی آنست که شما میخواهید که پیوسته مستغرق نعمتهای و سبحانه باشید و هیچ مکروهی بشما نرسد و حق تعالی میخواهد لِيُحِقَّ الْحَقَّ تا بسبب مکاوحی که بشما رسد در جهاد ثابت گرداند و ظاهر سازد حق را که دین اسلام است و یا بقتل مشرکان نصرت دهد که پیغمبری و بحقست وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ و نابود سازد فاسد را که کفر است وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ و اگر چه کاره‌اند و نمیخواهند این کافران که مستغرق گناهانند إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ و یاد کنید این را که چون فریاد میخواستید از پروردگار خود در وقتیکه کوه بزی نداشتید از قتال و میگفتید که ای فریادرس فریاد خواهان ناری ده ما را بر دشمنان دین خود و گفته‌اند که چون حضرت رسالت صلعم شوکت و کثرت مشرکان بدید دعا کرد که خدایا اگر این گروه مؤمنان هلاک شوند کسی دیگر نباشد که ترا بوحدانیت پرستد بوعده خود وفا کن و ایشان را بر اعدا غالب ساز فَاسْتَجَابَ لَكُمْ پس اجابت کرد خدای مر شما را أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ بآنکه من مدد کننده‌ام شما را بهزار یکی از فرشتگان مُرْدِفِينَ از پی مؤمنان در آیندگان و یا در عقب یکدیگر در آمدگان و مراد از این الف آنانند که مقدمه لشکر ملائکه بودند با وجود اعیان ایشان و ثعلبی در تفسیر خود از مجاهد نقل میکند که غیر از این هزار فرشته در روز بدر قتال نکردند آن ثلثه و خمسه که در سوره آل عمران مذکور شد جهت مژده نصرت آمده بودند در مناظره گویند که مراد بمردفین از پی در آمدن الفی بود بعد الفی تا پنج هزار فرشته و نزد بعضی اول سه هزار بودند و هزار که در این سوره مذکور است در عقب هزار دیگر در آمدند و مجموع پنجهزار شد و بعضی گفته‌اند که روز بدر جبرئیل با پانصد فرشته نزول کردند و ایشان را مغلوب کردند و در هیچ زمانی از ماضی و مستقبل ایشان مامور نشدند بامر جهاد بلکه جهاد ایشان مخصوص است بروز بدر بجهت علو مرتبه حضرت رسالت صلعم از عبدالله عباس روایت است که چون مسلمانی با مشرکی کارزار میکردی از بالای سر آن مشرک آواز دادی تازیانه بر آمدی مرد مسلمان چون نگاه کردی مشرک افتاده بودی و اثر تازیانه بر روی پیدا بودی و آن مرد مسلمانان کیفیت را ندیدی چون رسول را از این اخبار کردند فرمود راست میگوید اینها فرشتگانند که حق تعالی بمدد ما فرستاده است و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که فرق میان کشتگان ما و کشتگان کفار قریش آن بود که اثر زخم و جراحت بر کشتگان ما پیدا

بود

انفال

بود و کشتگان ایشان را اثر زخمی نبود وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ و نگردانید خدای این امداد را مگر برای مژدگانی مر شما را بنصرت یعنی تا کثرت عدد ملائکه
سبب بشارت و اطمینان شما بود و اگر نه یک فرشته بس بودی چه توانست که دمار از ایشان برآورد چنانکه جبرئیل که هفت شهرستان قوم لوط را از جای برکند و بر گوشه پر نهاد
چندان ببرد که آواز مرغان ایشان اهل آسمان بشنیدند بعد از آن سرنگون کرد پس کثرت ملائکه بجهة آنستکه تا مژده شما باشد بنصرت وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ
و تا آرام گیرد بدان دلهای شما و ترس قلت و ذلت از شما دور شود وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ و نیست نصرت و ظفر یافتن مگر از نزدیک خدای نه
امداد ملائکه و کثرت عدد را ایشان سبب نصرت تند پس یاری و فتح و نصرت و ظفر از او جوئید إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستیکه خدای غالب است دوستان خود را نصرت
دهد حَكِيمٌ راست کار است هر چه کند بر وفق صواب کند از عبد الله بن مسعود روایت است که گفت من در وقتیکه بر ابو جهل غالب شدم و او را میکشتم میگفت
از ضربهای کار از هوا می آمد و ما کسی را نمی دیدیم چه بود گفتم فرشتگان بودند گفت ایشان ما را مغلوب ساختند نه شما إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ یاد کنید او را نیز که فرو
پوشانید بر سر شما خواب سبک امنه روایتست که صحابه را در این شب که در روز آن جنگ واقع شد دغدغه عظیم دست داد چنانکه منزل ایشان در ریگستان بود
که درو قدم را قرار نبود و آب نیز نداشتند و مشرکان بر ایشان سبقت گرفته بر کنار آب فرود آمده بودند حق تعالی خواب بر ایشان افکند أَمَنَةً برای ایمنی که
حاصل شد مِنْهُ از نزدیک او سبحانه تا از تعب سفر و خوف خطر استراحت یابند و در آن خواب اکثر اصحاب محتلم شدند علی الصباح شیطان ایشان را وسوسه
کرد که شما را ایمان میباید گذارد. و بعضی جنب و بعضی محدث اصغر را پید و آب ندارید و پای [illegible] نیز در ریگ فرو میرود و کافران در زمین سخت و هموار اند و بر
کنار آب شما میگوئید که ما دوستان خدائیم و پیغمبر او در میان ماست چگونه باشد حق تعالی در آن محل باران فرستاد کما قال وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً
و فرو فرستاد بر شما آب باران از طرف آسمان آبی که در رودخانها روان شد و حوضها پر آب گشتند لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ تا پاک گردانند شما را بآن آب از حدث و جنابت
وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ و ببرد از شما وسوسه شیطان را و میگفت [illegible] باجنابت جمع نشود وَلِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ و تا ببندد بر دلهای
شما امیدواری بلطف حضرت باری و بنصرت پادشاهی وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ و برای آنکه ثابت گرداند باران قدمهای شما را چه باران بر زمین ریگ آمیز
بارید از استحکام داده قدمگاه مؤمنان مستحکم شد و در زمینی که کفار نزول کرده بودند گلای عظیم پیدا آمد و گفته اند مراد بثبات ثبات قدم است در
معرکه حرب پس اصحاب سیراب شدند و ظروف را پر آب کردند و غسل و وضو کردند و خوشحال شدند و وسوسه شیطان از ایشان زایل گشت إِذْ يُوحِي
رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ یاد کن چون وحی کرد پروردگار تو بسوی فرشتگان که بامداد آمده بودند برای یاری اهل ایمان أَنِّي مَعَكُمْ آنکه من با شمایم در امداد
و اعانت و ناصر و نگاهدار شما از شر دشمن فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا پس استوار و ثابت قدم گردانید آنان را که گرویده اند و دلیر سازید ایشان را به بسیاری
عدد خود در محاربه با اعدای ایشان و گویند که فرشتگان بر صورت [illegible] در پیش صف مؤمنان میرفتند و میگفتند بشارت باد شما را امروز غالب شدید
خدا یار شماست مرا نه باشید که دشمنان اندک اند و نصرت مر شما راست پس امیدوار آنکه نصرت و بشارت دهید مؤمنان را که سَأُلْقِي زود باشد که در افکنم فِي
قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ در دلهای آنانکه کافر شدند ترس و بیم را و در حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که مرا به ترس اعدا نصرت داده اند
که هیبت و ترس من یکماهه راه برود فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ پس بزنید ای ملائکه کافران را بر زبر گردنهای ایشان یعنی بر محل ذبح یا بجمله سر ایشان بزنید
و احدی از ابنای نقل میکند که چون ملائکه بقتال مامور شدند نمیدانستند که در ضرب قصد کدام عضو باید کرد حق تعالی فرمود که بزنید بر سرهای
ایشان وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ و بزنید از ایشان كُلَّ بَنَانٍ همه انگشتان را در اخبار دلیل صحیحست بر آنکه ملائکه در روز بدر کارزار کردند با کفار قریش و ایشان
را کشتند و کسیکه مانع این است خطاب را راجع بمؤمنان میدارد و این خلاف ظاهر است ذَٰلِكَ این ضرب و قطع مر ایشان را بِأَنَّهُمْ بسبب آنستکه ایشان شَاقُّوا اللَّهَ
وَرَسُولَهُ مخالفت کردند خدای را و فرستاده او را وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که مخالفت کند با خدا و رسول او فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ
الْعِقَابِ پس بدرستیکه خدای سخت عقوبت است بر مخالفان مخالفان در دنیا بقتل و گرفتاری و در آخرت بعقوبت ابدی بانواع خواری ذَٰلِكُمْ
اینست مر عقوبت شما ای مشرکان فَذُوقُوهُ پس بچشید آنرا عاجلا وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ و مر بدانستیکه کافران را آجلا عذاب آتش دوزخ
عبد الله عباس روایت کرده که مردی از بنی غفار برای من حکایت کرد که من و پسر عمم در حرب بدر بر بالای کوهی شدیم منتظر آنکه ظفر کرا باشد تا ما نیز
در میان ایشان اندازیم و غنیمتی بدست آریم ناگاه دیدیم ابری برآمد که همه لشکر موافق و مخالف فرو گرفت و در میان آن ابر آواز حمحمه اسبان میشنیدیم
و مسلمانان آن سواران را میگفتند حیزوم اقدم حیزوم اقدم و آن سواران یکدیگر را میگفتند که بکشید از مشرکان را پس از ضرب ایشان بما میرسید و ایشان
را نمیدیدیم پسر عمم از هیبت و هول آن سواران بیفتاد و بمرد و من خود را نگاه داشتم اما بر من هیچ قوتی نمانده بود و چون ابر فرو نشست کفار قریش
کشته شده بودند و از آن سواران کسی پیدا نبود مرویست که چون خبر نصرت و فتح مسلمانان بمکه رسید ابو لهب یکی از منهزمان اهل شرک را طلبید
و گفت ای برادر صورت این حال بچه وجه بود و این حادثه عظیم از کجا بشما واقع شد گفت چگویم چون نظر ما بر اهل اسلام افتاد خوفی از ایشان بر خاطر ما
نشست و پشت بطرف ایشان دادیم و ایشان تیغ کشیده در عقب ما روان شدند و در میان ایشان جمعی را دیدیم بر اسبان ابلق نشسته در میان آسمان و زمین
بر هوا ایشان بر دست هر یکی شمشیری و تازیانه بهر که میزدند هلاک شد و در این حال عباس بن عبد المطلب سر اهل اسلام شد از ابن عباس
نقل است که شخصیکه پدر مرا اسیر کرده بود از بنی سلیم بود و او را ابو الیسر گفتندی کوتاه بالا و ضعیف بود و پدرم در آن بالا و قوی هیکل و فربه بدن
بود رسول ص او را گفت که عباس را چگونه گرفتی گفت مردی مرا یاری داد که هرگز پیش از آن و بعد از آن ندیده بودم عباس و ابو جابر بن سهل بن حنیف
از پدر خود روایت کرده که ما در روز بدر دیدیم که بعضی از سواران در میان ما شمشیر را حواله مشرکان میکردند پیش از آنکه شمشیر بگردن ایشان

رسد سر ایشان از تن جدا می شد القصه چون حق تعالی ملائکه را بمدد مسلمانان فرستاد و ایشان را وعدهٔ ظفر و نصرت داد در عقب آن ایشان را از فرار نهی کرده

فرمود که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده اید إِذَا لَقِیتُمُ الَّذِینَ كَفَرُوا چون ملاقات کنید با آنانکه کافر شدند زَحْفًا در حالتیکه انبوه در هم شده

باشند برای حرب شما فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ پس بگردانید بر ایشان پشتهای خود را یعنی هزیمت مکنید و اگر چه گروهی اندک باشید این حکم علی الاطلاق

در اول اسلام بوده که یک مؤمن ده کافر زیاده نشایستی گریختن و بآیهٔ الآن خفف الله عنکم که عنقریب مذکور خواهد شد منسوخ گشت وَمَنْ یُوَلِّهِمْ

یَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ و هر که بگرداند بر ایشان در روز پشت خود را إِلَّا مُتَحَرِّفًا مگر در حالتیکه میل کننده و بر گردنده باشد از طرفی بطرفی دیگر بجهت اصلاح

سلاح و یا بجهت کردن خود لِقِتَالٍ برای کارزار یعنی خود را چنان فرا نماید که میگریزد و بآن خصم را بازی دهد تا غافل شود پس باز گردد و بر سر وی تازد چه

این از کیدهائی است که در حرب مستحسن است أَوْ مُتَحَيِّزًا یا پناه جوینده باشد إِلَىٰ فِئَةٍ بسوی گروهی هم از مسلمانان یعنی از میمنه بمیسره رود یا بعکس

یا با ایشان استعانت یافته بر خصم حمله کند و هر که بغیر از این دو وجه پشت بر خصم کند فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ پس بدرستیکه باز گردد بخشمی از

از خدای وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ و باز گشت او دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد باز گشتی است دوزخ او را روده اند که چون در بدر آتش حرب زبانه کشید

و لشکر کفار بیکبار حمله کردند حضرت پیغمبر در خانهٔ که از چوب و خاشاک ساخته بودند آغاز دعا فرموده گفت بار خدایا وعدهٔ که در باب نصرت من فرموده

بوفا مقرون گردان جبرئیل فرود آمد و گفت خاک بر دار و بطرف دشمنان افکن آنحضرت قدری خاک و سنگ ریزه بر داشت و بر روی لشکر بیگانه افکند حق تعالی

آن خاک و سنگ را بر چشمهای مشرکان رسانید و هیچکس از آن مشرکان و لشکریان را نماند که آن سنگ بچشم و دهن و بینی او نرسید و بجهت آن همه بخود مشغول شدند

و ملائکه آغاز حرب کردند و مؤمنان جرأت کرده بر ایشان حمله کردند و هفتاد کس را بکشتند و هفتاد را اسیر کردند پس اهل بدر بیکدیگر تفاخر و این میکردند یکی میگفت که من کشتم و

آن میگفت که من اسیر کردم آیه آمد که فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ پس شما نکشتید دشمنان را بقوت و استقلال وَلَٰكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ و لیکن خدای تعالی کشت ایشان را بآنکه

شما را مدد داد بملائکه و دلهای شما را بآن دلیر ساخت بر حرب و مسلط کردانید و ترسی عظیم در دل ایشان انداخت وَمَا رَمَيْتَ و نینداختی تو ای محمد آن

مشت خاک را بر روی ایشان إِذْ رَمَيْتَ وقتیکه افکندی چه افکندن تو بمثابه نبود که بچشم همهٔ کفار رود و چون قادر نبودی وَلَٰكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ و لیکن

خدای افکند آنرا و بچشم همه ایشان رسانید تا آنکه همه منهزم شدند و ارباب تدقیق و اصحاب تحقیق را در باب کلام ظفر انجام و مادر مبتدا رمیت سخنان

بسیار است حاصل که حقیقتا حق تعالی کفار را مغلوب ساخت بانداختن ریک در چشم و ترس در دل ایشان و با مداد فرشتگان تا حق را ظاهر ساخت وَلِيُبْلِيَ

الْمُؤْمِنِينَ و تا عطا دهد مؤمنان را و نعمت دهد بر ایشان از زایل فرماید مِنْهُ از نزدیک خود بَلَاءً حَسَنًا عطائی نیکو و نعمتی بزرگ که آن نصرت و غنیمت

و مشاهدهٔ آیات دالّه بر صدق دعوی حضرت رسالت إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستیکه خدای شنواست استغاثه و دعای شما را عَلِيمٌ دانا بنیات و احوال شما

لاجرم دعا را اجابت کرده شما را مظفر و منصور ساخت ذَٰلِكُمْ اینست کار و نکه دیدید از غلبیت اهل حق و مغلوبیت اهل باطل وَأَنَّ اللَّهَ و مقصود

از این نصرت آنست که خدای مُوهِنُ سست کننده و باطل سازنده است كَيْدِ الْكَافِرِينَ مکر و حیلهٔ کافران را و حفص موهن کید خوانده باضافه یعنی

خدا باطل کنندهٔ کید مشرکانست او روده اند که کفار قریش در وقت بیرون آمدن از مکه دست در پردهای حرم زده گفتند بار خدایا نصرت کن از این دو لشکر آنرا

که راه یافته تر است و از این دو جماعت آنرا که گرامی تر است و از این دو دین آنرا که فاضل تر است و در روز بدر ابوجهل نیز گفت بار خدایا هر کدام از ما فاجر تر است

و قطع کنندهٔ ترحم و ملاطفهٔ رحم و خویشی را و چیزی آورده است بما که آن را نمیشناسیم فردا بر پیش او زن و هلاک کن و بروایتی دیگر گفت خداوندا هر گروهی که

دوست تر است نزد تو او را یاری ده حقتعالی در بارهٔ ایشان این آیه فرو فرستاد و بر سبیل تهکم فرمود که إِنْ تَسْتَفْتِحُوا اگر طلب فتح و نصرت کردید ای کفار قریش

فَقَدْ جَاءَكُمُ الْفَتْحُ پس بتحقیق که آمد بشما فتح یعنی فتح آن دینی که دوست تر است نزد خدا وَإِنْ تَنْتَهُوا و اگر باز ایستید ای کافران باقی مانده در جنگ بدر

از کفر و معادات رسول فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ پس آن بهتر است مر شما را از قتل این جهان و عقوبت آن جهان وَإِنْ تَعُودُوا و اگر باز گردید بمحاربهٔ مسلمانان نَعُدْ

باز گردیم بنصرت ایشان وَلَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئًا و دفع نکند از شما جمعیت و اتفاق چیزی را از بلیت قتل و اسر و عقوبت آخرت وَلَوْ كَثُرَتْ و اگر بسیار

باشد آن جماعه وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ و بدرستیکه خدای با مؤمنان نیکوکار است بنصرت و معونت قوم کفار را نصرت ندهد و اگر چه در عدد و جمعیت

و سلاح بسیار باشند یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده اید أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ فرمان برید خدای و فرستادهٔ او را وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ

و برمگردید و اعراض مکنید از امر و نهی او و سایر طاعات یا روی مگردانید از رسول وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ و حال آنکه می شنوید که میگوئیم که او پیغمبر است یا

می شنوید مواعظ و اوامر و نواهی قرآن را وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا و مباشید مانند آنانکه گفتند شنودیم مراد کفارند و منافقان که میگفتند

ما استماع قرآن کردیم وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ و حال آنکه ایشان نمی شنوند شنیدنی که بدان نفع گیرند پس گویا که نمی شنوند و یا مراد یهودان بنی قریظه و نضیرند

و ترسایان که میگفتند آیات خدای را می شنویم و حال آنکه بسمع قبول استماع آن نمیکردند پس در مذمت ایشان میفرماید که إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ بدرستیکه بدتر

بدترین جنبندگان در روی زمین نزدیک خدای یعنی بدترین حیوانات در حکم او و سجانه الصُّمُّ کرانند از شنوائی حق الْبُكْمُ گنگانند از گفتن حق الَّذِينَ

لَا يَعْقِلُونَ که در نمی یابند حق را یعنی خود را از بی بهره دارند که تدبر کنند در آن تا متمسک شوند بحق و بدترین از همه بهائم جهت آنند که از حیز که سبب تفضیل

ایشانست بر سایر حیوانات روی بر تافته اند و بجانب متابعت طبع و هوای نفس شتافته وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا و اگر دانستی خدای در ایشان نیکوئی که نفع

گرفتنی است بآیات قرآن و قبول هدایت و طلب هدی لَأَسْمَعَهُمْ هر آینه بشنوانیدی ایشان را یعنی لطف کردی و توفیق ارزانی فرمودی تا بشنوندی از راه

و اعتبار چنانکه مؤمنان که طالب حق اند می شنوند و بآن منتفع می شوند و لیکن ایشان اختیار کفر و عناد کرده اند و از غایت انکار و استکبار سمع و بصر خود را

از شنیدن

از شنیدن و دیدن دلالات هادیه بر یاد داشتند لاجرم حق تعالی ایشان را خذلان کرده و فرو گذاشت بر حال کفر و اصرار بر عناد وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ و اگر بشنواند ایشان را
بوسیله لطف لَتَوَلَّوْا هر آینه برگشتندی از آن وَهُمْ مُعْرِضُونَ در حالتی که ایشان اعراض کنندگان باشند از قبول حق پس چگونه لطف با ایشان فایده مرساند
با ایشان را خذلان کردیم و تخلیه فرمودیم در این دلیل است که حق تعالی منع لطف نمی‌کند از مکلفان و عدم لطف نسبت بکسی است که دانسته باشد که او منتفع
نشود بعد از آن سخن کنان را بطاعت رسول امر میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ ای کسانی که گرویده اید اجابت کنید خدای را وَلِلرَّسُولِ و مر رسول را
او را بطاعت و قبول اوامر و نواهی إِذَا دَعَاكُمْ چون بخواند رسول و شما را لِمَا يُحْيِيكُمْ مر چیزی را که زنده گرداند شما را یعنی ایمان و علوم دینیه که حیوة دل در
دنیا و عقبی بانست همچنانکه کفر و جهل سبب حیوة دل است کافران را و باعتقاید صحیحه و اعمال صالحه که مورث حیوة ابدیست و نعیم مقام یا جهاد که سبب بقا
شماست چه اگر ترک آن کنند دشمن غلبه کرده شما را هلاک گرداند یا شهید شدن در راه او که موجب حیوة است نزد او سبحانه یا قرآن که زنده سازنده
دلهای اهل ایمانست وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ و بدانید که خدای حایل شود یعنی جدا گرداند بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ میان مرد و دل او و این تمثیل است
مر غایت قرب او سبحانه به بنده کقوله نحن اقرب الیه من حبل الورید تنبیه بر آنکه او سبحانه مطلع است بر مکنونات و ضمایر دلها با آنکه صاحب دل از او غافل
شود و گفته‌اند این تمثیل تملک حقیقت مر دل بنده را در فسخ عزم و نقض مقاصد و کلام معجز نظام حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که عرفت الله
بفسخ العزائم اشاره است بان یا ترغیب بر مسارعت بر تصفیه دل و خلوص آن پیش از آنکه جدا کند حق تعالی میان مرد و دل او بموت و فرصت عمل از او فوت
کرده و گفته‌اند که جدائی افکند میان بنده و خوف آن و گویند که مؤمنان در وقت محاربه اندیشه کردندی که دشمن بسیار است و عدد ما اندک و بجهت این
خوف در دل ایشان آمدی و حق تعالی میفرماید من مانع می‌شوم میان دل ایشان و خوف ایشان تا خائف نباشند و حایل می‌شوم میان دل کافران و امن تا همیشه
ترسان باشند یونس بن عمار از ابی عبدالله ع روایت کرده که مراد آنستکه حق تعالی مانع می‌شود از آنکه بنده مؤمن حق را باطل داند و باطل حق را وَأَنَّهُ و بدانید
این را نیز که سخن حق اینست إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ بسوی حکم و جزای او محشور خواهید شد و مجازات عمل شما خواهد فرمود وَاتَّقُوا فِتْنَةً و بپرهیزید
از گناهیکه اگر برسد عقوبت آن لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ نرسد بکسانیکه ستم کردند از شما خَاصَّةً در حالتیکه اختصاص داشته باشد بایشان
بلکه عام باشد و بظالم و غیر ظالم اثر آن برسد و شامت آن بهمه سرایت کند و این وقت ظهور بدع است و مداهنه در امر بمعروف و نهی از منکر و کاهلی
از جهاد از ابن عباس مرویست که حق تعالی در این آیه میفرماید که بر منکر خاموش مباشید و از آن چشم مپوشانید و بدان رضا مدهید که چون عذاب خدای نازل
شود ظالم و غیر ظالم و خاص و عام در آن داخل شوند اما ظالمان بجهت ظلم و غیر ایشان بجهت ترک امر معروف و نهی از منکر و نامکلفان از اطفال و مجانین و بهایم بر
سبیل امتحان و اعتبار و لطف مر غیر را تا از مثل این عبرت گرفته ترک معصیت کنند از سدی منقولست که این آیه در روز بدر نازل شد و در روز
جمل نتیجه آن فتنه روی نموده با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در مقام مقاتله در آمدند و فتنه عظیم از آن پیدا شد زبیر و طلحه روایت کرده اند که ما این
آیه میخواندیم و نمیدانستیم که اهل اینیم این هنگام دانستیم که مراد از این آیه مائیم پس مخالفت کردیم و رسید آنچه رسید یعنی مخالفت امیر المؤمنین ع کردیم و با او در
مقام محاربه در آمدیم و بجهت آن در فتنه افتادیم از ابن عباس نقل است که چون این آیه نازل شد پیغمبر خدا ص فرمود که هر که بر علی ظلم کند بر این جای که من نشسته ام
و این مقام از وی غصب کند بعد از وفات من چنان باشد که انکار نبوت من کرده و انکار نبوت جمیع پیغمبران که قبل از من بوده اند حذیفه یمانی گفت رسول الله
فرمود که از بعضی یاران من چیزی چند سانح گردد که حق تعالی ایشان را بجهت صحبت من با ایشان بیامرزد و ... نجات ندهد و هلاک اخروی گرفتار کرده اند و ابو ایوب انصاری
نقل کرده که پیغمبر ص فرمود که ای عمار زود باشد که بعد از من فتنه‌های عظیم ظاهر گردد تا آنکه شمشیر در میان ایشان کشیده شده بعضی بعضی را بکشند و بعضی از
بعضی بیزاری نمایند چون این حال را مشاهده کنی بر تو باد که متمسک باین اصلع که در جانب راست من نشسته که آن علی بن ابی طالب است چه اگر همه مردمان
در وادی سلوک کنند و علی در وادی تو در وادی علی سلوک کن و بگذار همه مردمان را ای عمار بدرستیکه علی ترا از راه راست بر نگرداند و بر هلاکت دلالت
نکند ای عمار اطاعت علی اطاعت من است و اطاعت من اطاعت حق تعالی و این حدیث را اکثر اهل سنت از پیغمبر ص روایت کرده اند وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید
بدرستیکه خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است بر کسیکه ضرر ظلم او بغیر رسد فلعن الله من ظلم محمدا و آل محمد و غضب الله علی من ازالهم عن مقامهم
و منعهم عن مناصبهم بعد از آن ذکر اهل ایمان میکند بر حالی که ایشان را دست داده و اظهار انعام خود میکند بر ایشان بنصرت و تایید و تکثیر ایشان و میفرماید
وَاذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ و یاد کنید ای مهاجران چون بودید شما اندک مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ بیچارگان بودید در زمین مکه پیش از هجرت
تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ میترسیدید از آنکه بربایند شما را کفار قریش و خائف بودید از آنکه چون از مکه بیرون آیید مشرکان بر شما تاختن آرند
و ایذا و اهانت بحال شما رسانند فَآوَاكُمْ پس جا داد خدای شما را در مدینه وَأَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ و تقویت داد شما را بیاری دادن خود یا بجماعت انصار یا بامداد
ملائکه وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ و روزی داد شما را از غنیمتها که بر امتان پیشین حلال نبود لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا شاید که شما سپاس
داری کنید بر این نعمتها و گویند خطاب بکافه عربست که ذلیل بودند در دست ملوک فارس و روم و ببرکت و میمنت حضرت رسالت ص عزیز و ارجمند شدند
و بر همه ملوک فارس و روم غالب گشتند ثعلبی در تفسیر خود آورده که بعضی صحابه سخنان از پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌شنیدند و در افشای آن میکوشیدند و
منافقان بر آن اطلاع یافته بمشرکان میرسانیدند حق تعالی این فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده اید لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ
خیانت مکنید با خدا و رسول او در اظهار اسرار و از جابر بن عبدالله انصاری نقل است که سبب نزول این آیه آن بود که جبرئیل نزد حضرت آمد و گفت ابو سفیان در فلان
جای فرود آمده است با جمعی از مشرکان بتهیه اسباب حرب ایشان مشغول باشید و این خبر را پوشیده دارید تا ناگهان بر سر ایشان تازید یکی از منافقان بر صورت حال

مطلع شدن نامه نوشت و ابوسفیان ملعون را از آمدن مسلمانان خبر کرد و ازین هر دو روایت است که این آیه در حق ابولبابه نازل شد سبب آن بود که رسول صلعم حصین قریضه
را بیست و یک روز محاصره فرمود و ایشان ملجا شده طلب صلح کردند با آنچه بنی نضیر کرده بودند یعنی جایهای خود را بگذارند و بشام روند رسول صلعم فرمود صلح نکنم لیکن
بر حکم سعد معاذ فرود آیند تا آنچه رای ما بدان حکم دهد تا آنچه رای ما بدان قرار گیرد چنان کنیم ایشان گفتند ابولبابه را نزد ما فرستید تا با وی مشورت کنیم حضرت
ابولبابه را نزد ایشان فرستاد و او با ایشان دلی بود برای آنکه مال و فرزندان او در دست ایشان بود پس او را گفتند در حدیث سعد معاذ چه میگویی و
اینکه ما را میفرمایید که بر حکم او فرود آئیم الطاعة کنیم یا نه وی بانگشتان اشارت بحلق خود کرد یعنی همه شما را خواهند کشت این آیه نازل شد ابولبابه گوید هنوز
این ناشنیده و قدم از قدم بر نداشته بودم که دانستم خیانت کرده ام با خدا و رسول و از آن پشیمان شدم و نزد پیغمبر آمدم این آیه فرود آمده بود راوی خبر گوید که
ابولبابه بیامد و خود را بر ستون مسجد بست و سوگند خورد که طعام و شراب نخورم تا بمیرم یا خدا تعالی توبه مرا قبول کند پس هفت شبانروز نه آب خورد
و نه طعام تا بیفتاد و بیهوش شد حق تعالی توبه او را پذیرفت وی را گفتند خدا توبه ترا قبول کرد گفت والله خود را باز نگشایم تا آنکه رسول بدست مبارک
خود بگشاید پس آنحضرت او را بگشاد ابولبابه گفت تمامیت توبه من آنست که هر چه مرا بقعه و منزلی که دارم صرف فقرا کنم رسول فرمود که ثلثی از مال خود تصدق
کن تا کفاره گناهان تو باشد و ازین از ابو عبدالله ع نیز مرویست حاصل که حق تعالی میفرماید که خیانت مکنید با خدا و رسول در آنچه گویند وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ
و خیانت مکنید در امانتها که در میان یکدیگر دارید وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و شما میدانید که وبال خیانت بسیار است یا میشناسید که ضبط امانت بر شما واجبست
چه عقلای دوران کار بد و حسن را از قبح امتیاز میتوانند کرد وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ و بدانید ای مؤمنان بدرستیکه مالهای شما وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ
و فرزندان شما محنتی اند از خدا که بدان شما را می آزماید پس باید که دوستی ایشان حامل خیانت شما نشود مانند ابولبابه و سبب وقوع شما نشود در اثم و عقاب
احمد انطاکی گفته تا از فتنه یکسو شویم و ما بپوستان فتنه دار باده میکنیم و شیخ سعدی فرموده شعر جوان و پیر که در بند مال و فرزندند نه عاقلند
که طفلان ناخردمندند وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ و بدرستیکه خدای نزد اوست مزدی بزرگ پس در طلب آن سعی کنید و جمع مال و حب
فرزندان را بگذارید حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرموده که باید از شما هیچکس نگوید که بار خدایا پناه میگیرم بتو از فتنه زیرا که هیچکس نیست که
مشتمل است بر او فتنه و بلیه لیکن پناه گیرید از فتنهای گمراه کننده و از راه حق گردانند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید إِنْ تَتَّقُوا
اللَّهَ اگر بترسید از خدای و تقوی را شعار خود سازید يَجْعَلْ لَكُمْ بگرداند برای شما یعنی بدهد شما را فُرْقَانًا نصرتی که جدا شود بدان محق از مبطل
بعزت اعزاز مؤمنان و اذلال کافران یا هدایتی و نوری در قلوب شما یعنی لطفی که موجب هدایت شما شود که بدان میان حق و باطل تفریق کنید وَيُكَفِّرْ
عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ و بپوشاند و در گذراند از شما بدیهای شما را وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد شما را بتجاوز و عفو مراد از سیئات صغایر است و ذنوب
کبایر یا مراد گناهان متقدم و متاخر است زیرا که این در اهل بدر آمده و حق تعالی گناهان ایشان را آمرزیده وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدای
خداوند فضل و نعمت بزرگست مرویست که چون انصار ایمان آوردند قریش بترسیدند اکابر و مشایخ ایشان در دار الندوه که سرای قصی بن کلاب بود
جمع شدند تا با یکدیگر در کار پیغمبر ص مشورت کنند و این صورت وقتی بود که صحابه را اجازت هجرت شده بود بمدینه و بغیر از حضرت امیرالمؤمنین ع در خدمت
سید انام کسی دیگر نمانده بود القصه رؤسای قریش در باب آنحضرت مشورت کردند با یکدیگر و ابلیس بصورت پیری بیامد خود را در میان ایشان انداخت گفتند
تو کیستی گفت مردی ام از اهل نجد و گرم و سرد روزگار چشیده ام و نیک و بد آن را خوب آزموده ام شنیدم که شما در باب محمد مشورت خواهید کرد خواستم
تا من نیز حاضر باشم اگر رای شما بر صواب باشد من نیز تابع آن شوم و اگر خطا کنید شما را از آن آگاه کنم و رای صحیح خود را در آن باب با شما اعلام کنم تا باشد که او را
هلاک کنیم پس ابو البختری آغاز تکلم کرد و گفت او را در خانه محبوس باید ساخت و در آن خانه را مسدود کرد یا بندان و از روزنه بقدر رسیدن آب و نان باو دارند
تا در آن تنگی بمیرد ابلیس بانگ بر وی زد و گفت بد رایی بود که اگر اهل مدینه که ایمان آورده اند و یاران وی بشنوند بجهاد فتنه اند و بنی هاشم نیز در این شهر بسیارند
هم اتفاق نموده با شما جنگ کنند و او را از حبس خلاص کنند گفتند الشیخ نجدی راست گفتی هشام بن عمرو گفت صلاح آنست که او را بر شتری نشانده از
این ولایت اخراج کنند تا هر جا که خواهد برود ابلیس گفت این نیز رایی باطل است چه محمد مردیست با حسن خلق و فصاحت و بلاغت و شیرین زبان هر جا که
رود مردمان را دعوت کند ایشان را بفریبد و ایشان اجابت او نمایند و یاری یار شوند و بیایند با شما مقاتله کنند و ما را از اهل دون کار شما بر آرند گفتند
صدق شیخ النجدی ابوجهل گفت رای من آنست که از هر قبیله از قریش و هم عهدان ایشان یک کس اختیار کنیم تا باتفاق او را بکشند و خون او در قبایل منتشر
و پراکنده گردد و بنو هاشم با تمام قبایل عرب محاربه نتوانند کرد و بالضروره راضی شوند ابلیس گفت این نیکو رائی است و بروایتی آنکه این رای ابلیس بو
ابوجهل از هر قبیله کسی را طلبید و مقرر شد که در آن شب آنحضرت را بقتل آرند جبرئیل صورت حال بعرض آنحضرت رسانید و گفت حق تعالی میفرماید که از این
شهر بیرون رو و حضرت امیرالمؤمنین ع را بر فراش خود بخوابان پس آنحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را طلبیده گفت که حق تعالی مرا فرموده است که از این شهر بیرون
روم و تو امشب بر فراش من بخوابی تا اگر قریش تفحص حال من کنند جای من خالی نه بینند بر اثر من نیایند و ضرری بمن نرسانند پس جامه خود را بوی پوشانید
و او را بجای خود خوابانید و از آنجا با ابوبکر علیه اللعنه بیرون آمد کذا او بوجهی فتاد پاره خاک برداشته بر سر ایشان ریخت و از آنجا بگذشت و بغار
و حضرت امیر را وصی در رد ودایع و دیون مردمان که نزد آنحضرت بود کرده و او را متولی اهل و خانه خود ساخت و آن مشرکان همه شب گرد بر گرد آن خانه میگشتند
و در قتل و تدبیر میکردند تا آنکه نزدیک صبح تیغها کشیده بیکبار در اندرون خانه دویدند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از جای برخاست و گفت
بچه کار آمده اید و چه میخواهید گفتند محمد کجاست فرمود من نگهبان او نبودم ایشان از سرای بیرون آمدند و پی سول کردند گفتند محمد بیرون رفته و ما

و از خانه

وی از خانه بیرون آمد بجنب ابوبکر او میرفتند تا در غار حق تعالی عنکبوت را الهام داد تا در غار را تنید ایشان چون چنان دیدند گفتند هیچکس باین غار نرفته چه
اگر در غار شده بودی این تارهای عنکبوت دریده شدی بلکه از اینجا بر زمین فرو رفته یا او را باسمان برده اند پس باز گشتند بعد از سه روز از غار بیرون آمد
بمدینه رفت و حق تعالی در بارهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام آیه ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله فرو فرستاد و در بیان مکر و حیلهٔ کفار قریش و
خلاصی آنحضرت از ایشان این آیه نازل فرمود که وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا و یاد کن ای محمد که چون مکر کردند با تو آنانکه کافر شدند لِيُثْبِتُوكَ تا حبس کنند ترا
در جائی پا بند بر دست و پای تو نهند و یا ترا مجروح سازند بر وجهی که حرکت در تو نماند و توانایی ایشان کنند که قوت رفتن نداشته باشی أَوْ يَقْتُلُوكَ یا
بکشند ترا بشمشیرهای مختلف أَوْ يُخْرِجُوكَ یا بیرون کنند ترا از مکه وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ و خدای بدی میدهد ایشان را در صورت مکر و عجب
واقع بهمان شد چه ایشان را از مکه بیرون و در بدر رسانید و ایشان بشوکت و کثرت خود مغرور شده زعم ایشان چنان بود که البته لشکر اسلام
را مستاصل سازند و آخر مقتول مسلمانان کشتند و قتلیکه بر آنحضرت و اصحاب او اراده کرده بودند بر ایشان واقع شد وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ و خدا
بهترین جزا دهندهٔ مکر کنندگان است و از فرط عناد ایشان خبر میدهد که وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا و چون خوانده شود بر ایشان آیتهای کتاب ما قَالُوا
قَدْ سَمِعْنَا گویند بدرستیکه ما شنیده ایم این کلام را یعنی مثل این از مردمان دیگر که می شنویم و این بهتان گفتند که نضر بن حارث لعنة الله علیه بتجارت
رفته بود ببلاد فارس و قصهٔ رستم و اسفندیار را خریده و بزبان عربی کرده بمکه آورده و گفته افسانهٔ شیرین آورده ام که شیرین تر از افسانهائی است که محمد
بر ما میخواند حق تعالی از عناد او و اتباع او خبر داد که چون آیات قرآن می شنوند میگویند که مانند این شنیده ایم لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَٰذَا اگر خواهیم
بگوئیم مانند این إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ نیست این مگر قصه پیشینیان و من بهتر از این قصه را دارم و این غایت مکابره و عناد ایشان بود بواکه در
وقتیکه پیغمبر ص ایشان را گفت یک سوره مثل این بیارید ایشان از آن عاجز شدند و نتوانستند و اگر میتوانستند البته مثل آن یا قریب بآن می آوردند تا
الزام آنحضرت کنند و اگر عجز ایشان در آوردن مثل آن در امر کردن ایشان نمی شد با وجود تکبر ایشان با معدودی چند که نزد ایشان حاضر می بودند مقاتله میکردند
و بتعب و رنج خروج از مکه و مشقت محاربه بر خود می نهادند و بمعارضهٔ مذکوره این ننگ و عار و مشقت را از خود دفع میکردند مرویست که عثمان بن مظعون
این سخن را از نضر بشنید وی را گفت از خدای بترس و از این نوع سخنان مگوی چه محمد بر حقست و آنچه میگوید صدق گفت من نیز حق میگویم گفت محمد
میگوید لا اله الا الله جواب داد که من نیز میگویم لا اله الا الله ولیکن بان ضم میکنم که هؤلاء بنات الله یعنی فرشتگان دختران خدایند و چون پیغمبر ص استماع
این قول کرد فرمود ای نضر وای بر تو این کلام الهی است منزل از نزد الله نضر در مقابلهٔ این سخن آنحضرت بر وجه اظهار یقین ببطلان قرآن گفت بار خدایا اگر این
سخن محمد بر حقست سنگی بر سر من افکن و مرا هلاک کن حق تعالی از این خبر میدهد که وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ و یاد کن آنرا که نضر و تابعان او که با او متفق بودند که
بار خدایا إِنْ كَانَ هَٰذَا هُوَ الْحَقَّ اگر هست این قرآن راست و درست و فرود آمده مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تو فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ
پس بباران بر ما سنگی از آسمان همچنانکه بر اصحاب فیل باراندی أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ یا بیار بر ما عذابی دردناک چون نضر این دعا کرد حق تعالی سَأَلَ
سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ نازل گردانید پس در بدر بشمشیر آنحضرت رسالت پناه کشته گشت و بجهنم پیوست و بعد از آن در بیان مهلت دادن کفار میفرماید وَمَا كَانَ
اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ و نیست خدای عذاب کنندهٔ ایشان را و اگرچه بتعجیل آن را می طلبند وَأَنْتَ فِيهِمْ و حال آنکه تو در میان ایشانی سنت الهی و عادت ربانی بر
این طریق جاری شده که هیچ امتی را مستاصل نگردانید تا پیغمبر ایشان در میان ایشان باشد خصوصا تو که رحمة للعالمینی وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ و نیست خدای
عذاب کنندهٔ ایشان وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ و حال آنکه ایشان استغفار کنند یعنی مستغفران باشند از مؤمنان از آنحضرت امیرالمؤمنین ع منقولست که در زمین
دو امان بود یکی رفت و دیگری باقیست آنکه رفت آنحضرت پیغمبر است و آنچه مانده است استغفار است و شبهه نیست که استغفار مانع نزول [illegible]
غضب الهی شود پس وسیلهٔ غفران او گردد و چون قصد قتل پیغمبر کردند و او را از مکه اخراج کردند و مستوجب عذاب گشتند حق تعالی در این حال فرمود
که وَمَا لَهُمْ و چیست مر ایشانرا و چه منع نماید از ایشان أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ آنکه عذاب نکند خدای ایشانرا وَهُمْ يَصُدُّونَ و حال آنکه ایشان باز مے
دارند رسول و مؤمنانرا عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از دخول مسجد حرام و ایشانرا از مکه بیرون میکنند و در عام الحدیبیه منع دخول ایشان میکنند وَمَا
كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ و نیستند ایشان متولیان امر مسجد الحرام با صفت شرک این منع کفار از آنست که میگفتند ما صاحب خانه و حرمیم هر کرا خواهیم منع
دخول آن کنیم و از آن هر کرا خواهیم اذن دخول دهیم رد آن حق تعالی فرمود که با وجود شرک ولایت حرم را نشاید هیچ باب إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ نیستند سزاوار
مسجد الحرام إِلَّا الْمُتَّقُونَ مگر پرهیزکاران از شرک وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ولیکن بیشتر ایشان نمیدانند که ولایت حق ایشان نیست و اکثر جهت
آنست که در میان ایشان جمعی بودند که میدانستند تا عنادا میکردند وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ و نیست دعای مشرکان یا آنچه آن را نماز نام کرده اند عِنْدَ
الْبَيْتِ نزدیک خانهٔ خدای إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً مگر صفیر زدن و دست بدست بر زدن مرویست که عادت بعضی کفار آن بود که مردان و زنان
این بودند که مردان و زنان برهنه طواف کردندی و صفیر زدندی و دست بهم بر زدندی حق تعالی فرمود که نماز ایشان بوجه لهو و لعب است فَذُوقُوا
الْعَذَابَ پس بچشید ای کافران عذاب را از قتل و اسر در روز بدر و حرق و زجر در روز محشر بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بانچه هستید که کفر میورزید
باعتقاد و هم بعمل إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بدرستیکه آنانکه کافر شدند نفقه میکنند مالهای خود را لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
تا باز دارند مردمان را از راه حق که متابعت رسولست وارد است که بعد از خروج کفار قریش از مکه بعزیمت بدر دوازده کس از اشراف عرب چون
ابوجهل و عتبه و شیبه مقرر کردند که هر یکی روزی لشکر را طعام دهند پس هر یکی از ایشان ده شتر یا نه شتر در روزی میکشتند و ایشان از در حرب ترغیب

میکردند حق تعالی این آیه را درباره ایشان نازل ساخت و گویند دو سای قریش پنجاه هزار مثقال طلا خرج لشکر کردند و بحرب احد رفتند این آیه آمد که فَسَيُنْفِقُونَهَا پس زود باشد که نفقه کنند تمام مالهای خود را ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً پس باشد آن نفقه بر ایشان پشیمانی و غم چه مال رفته باشد و مقصود حاصل نشده ثُمَّ يُغْلَبُونَ پس مغلوب کرده شوند در آخر کار که روز فتح مکه بود و این آیه از دلایل اعجاز قرآنست که خبر داد از چیزی پیش از وقوع آن وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه ثابت باشند بر کفر إِلَى جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ بسوی دوزخ حشر کرده و رانده شوند لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مغلوب شدن کافران مجهت آنست که جدا کرداند خدای ناپاک را که کافرانست مِنَ الطَّيِّبِ از پاک که مؤمنانست وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ و جمع کند و ضم نماید کافران پلید را بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ برخی را بر برخی فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا پس بر هم نکند کافران را در حالتیکه مجتمع باشند و هیچکس از ایشان نماند که تا ایشان بنا باشند و ضم کند بکافران آنچه نفقه کرده باشند موجب زیادتی عذاب ایشان شود فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ پس در آرد ایشانرا همه در دوزخ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ آن گروه خبیث ایشان اند زیان کاران در نفس و مال چه مال را در باختند و بدوزخ شتافتند قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا بگو برای آنانکه کافر شدند یعنی درباره ابو سفیان و اتباع او که إِنْ يَنْتَهُوا اگر باز ایستند از کفر و عداوت رسول خدای بوسیله دخول در اسلام يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ آمرزیده شود برای ایشان آنچه گذشته یعنی صادر شده از ایشان از گناهان وَإِنْ يَعُودُوا و اگر باز گردند بدشمنی و کارزار با پیغمبر فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ پس بدرستیکه گذشته است سنت الهی و عادت ربانی درباره پیشینیان که بر پیغمبران لشکرکشی کردند و آخر مستأصل شدند مانند فرعونیان و امثال ایشان پس این گروه نیز باید که برین چشم دارند وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ و کارزار کنید ای مؤمنان با اهل کفر تا وقتی که یافت نشود شرک و تتمه کفر و شرک بجهت آنست که کافر را عی مسلمانانست بکیش خود و آن موجب فتنه است یعنی مقاتله کنید تا هیچ مشرکی نماند وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ و باشد همه دین خالص خاص مر خدای را و بس یعنی همه ادیان دیگر باطل و مغلوب شود و همین دین اسلام بماند فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستند از کفر حق تعالی مثوبت بر اسلام ایشان عطا خواهد فرمود که فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ پس بتحقیق که خدای تعالی بآنچه میکنند بیناست و مناسب عمل پاداش خواهد داد از ابی عبدالله ع مرویست که تاویل این آیه هنوز واقع نشده بلکه آن در زمانی باشد که قائم ما صلوات الله علیه بامر دین قیام نماید و صیت دین محمد را بجمیع اقطار عالم رساند تا آنکه هیچ مشرکی بر روی زمین نماند وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر اعراض کنند از قبول حق و از حرب باز نه ایستند و قبول حق نکنند از آن باک نداری فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ پس بدانید بدرستیکه خدای ناصر و مددکار شماست نِعْمَ الْمَوْلَى نیکو یاری است که بندگان خود را ضایع نگرداند وَنِعْمَ النَّصِيرُ و نیکو یاری دهنده ایست که مؤمنان را بر مشرکان غالب ساز د و ایشان را از غنایم کفار غنی گرداند و بسبب آن بر حرب کفار توانا تر و دلیر تر گرداند وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ و بدانید ای مؤمنان که آنچه غنیمت گرفتید از کافران بقهر مِنْ شَيْءٍ از هر چه اسم شیء بر آن اطلاق توان کرد حتی ریسمان و چوب فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ بدرستیکه مر خدای راست پنج یک آن وَلِلرَّسُولِ و مر رسول خدای را وَلِذِي الْقُرْبَى و مر خویشان رسول را که بنی هاشم و بنی عبدالمطلب اند وَالْيَتَامَى و یتیمان ایشان را وَالْمَسَاكِينِ و درویشان محتاج ایشان را وَابْنِ السَّبِيلِ و مسافران ایشان را که زادی نداشته باشند که بوطن خود باز گردند و اگرچه بوطن خود متمول باشند و باجماع امامیه در حیات رسول خمس شش قسم بود سه قسم خاصه آنحضرت بود و بعد از او خاصه امامی که قائم مقام او بود تا بصاحب الزمان صلوات الله علیهم و سه قسم دیگر برای ایتام و مساکین و ابن السبیل بنی هاشم مخالفین علیهم اللعنه بجهت عنادی که با اهل البیت علیهم السلام داشتند منع ایشان کردند و بر سایر مسلمانان قسمت کردند و بعد از آن میفرماید که خمس را بمستحقان رسانید إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ اگر هستید شما گرویده بتحقیق ایمان او و دین بخدا وَمَا أَنْزَلْنَا و بآنچه فرو فرستادیم از آیات قرآن و نزول ملائکه و غیر آن عَلَى عَبْدِنَا بر بنده ما که محمد است يَوْمَ الْفُرْقَانِ در روزیکه جدا شد حق از باطل در آن واقع شد يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ در روزیکه رسیدند دو گروه مسلمانان و کافران و آن روز جمعه بود هفدهم ماه رمضان در سنه ثانیه از هجرت و از صادق علیه السلام مرویست که نزول این خمس در روز نهم ماه رمضان بود وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدای بر همه چیزی تواناست لاجرم آندک بر لشکر بسیار غالب ساز د از ابی عبدالله ع مرویست که حق تعالی حرام کرده بر ما صدقه را یعنی زکوة مفروضه را و خمس را برای ما از آن فرو فرستاد پس صدقه بر ما حرام است و خمس بر ما حلال بعد از آن بیان نصرت اهل اسلام میکند و میفرماید بقوله إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا یاد کنید آنرا که بودید شما بکنار وادی که نزدیک تر بود بمدینه و آن ریگستان بود که در آن پای بزمین فرو میرفت و آب نداشتید وَهُمْ و ایشان یعنی کافران که دشمنان شما بودند بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى بکناره وادی که دورتر بود از مدینه و زمین ایشان محکم بود و بر آب بدر قادر بودند وَالرَّكْبُ و سواران کاروان یعنی ابو سفیان و اصحاب او أَسْفَلَ مِنْكُمْ زیر تر از مکان شما بودند مقدار سه فرسخ چه ایشان در بدر از راه منحرف شده بطرف ساحل عزیمت نمودند وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ و اگر وعده قتال میکردید با کفار قریش که در عدوه قصوی بودند و حال ایشان از کثرت رجال و اسباب صلاح معلوم میبود لَاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ هر آینه اختلاف میکردید در وعده خود از خوف ایشان چه شما اندک بودید و بی سلاح و ایشان بسیار بودند و مسلح و مکمل وَلَكِنْ و لیکن جمع کرد میان شما و ایشان در بدر لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا تا حکم کند خدا کاری را که آن بود کرده شده یعنی ثابت و کائن در علم او و سزاوار بآنکه کرده شود و آن نصرت اولیاست و قهر اعدا و اعزاز دین اسلام و اذلال کیش کفر لِيَهْلِكَ تا هلاک کرده شود مَنْ هَلَكَ هر که هلاک شود عَنْ بَيِّنَةٍ از حجتی روشن که معاینه ببینند وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ و زنده شود هر که زنده شود عَنْ بَيِّنَةٍ از حجتی هویدا یعنی تا هیچکدام را حجتی و معذرتی نباشد چه واقعه بدر از آیات عظیمه و معجزات ظاهره بود هر که مشاهده آن کرده او را هیچ عذری و حجتی نیست خواه که در آن جنگ مرده یا زنده باشد بهلاکت و حیوة کنایه است از کفر و ایمان یعنی هر که کافر گردد بطلان او روشن است و هر که بر اسلام ثابت ماند حقیقت مبین و معلوم کرده وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ و بدرستیکه خدای هر آینه شنوا

الجزء العاشر

است مر اقوال مؤمن و کافر را عَلِيمٌ دانا بضمایر و سایر احوال ایشان نقل است که در شب نوم که جنگ بدر واقع شد حضرت صلی الله علیه و آله در واقعه لشکر دشمن
را دید در غایت قلت و مذلت تعبیر آن فرمود که ما غالب دشمنان ما مغلوب خواهند شد مؤمنان بعد از استماع این واقعه و تعبیر آن بسیار مسرور و فرحناک
شدند حق تعالی ذکر این نعمة فرمود بر مؤمنان و گفت إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ یاد کن چون بنمود خدای لشکر کفار را بتو فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا در خواب تو گروهی
اندک تا چون اصحاب را خبر دادی دلیر شدند و بوعده نصرت مستظهر گشتند وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا و اگر خدای بتو نمودی ایشان را بسیار و تو باصحاب خبر
دادی لَفَشِلْتُمْ هر اینه بد دل می شدید ای اصحاب وَلَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ و هر اینه نزاع میکردید در کار قتال که آیا حرب کنیم یا بگریزیم وَلَٰكِنَّ
اللَّهَ سَلَّمَ و لیکن خدای بسلامت نگه داشت شما را از بد دلی و نزاع و اختلاف و یا از مضرت اعدای إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ و بدرستی که
خدای داناست بانچه در سینهاست از جرئت و بیم و جزع و تسلیم و یا عالم بانکه اگر علم بکثرت عدد می داشتند قتال نمیکردند و فرار بر قرار میدادند وَ
إِذْ يُرِيكُمُوهُمْ و یاد کنید ای صحابه این را که بنمود خدای دشمنان را بشما إِذِ الْتَقَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وقتی که ملاقات کردید و بهم رسیدید
در چشمهای شما نمود اندک تا دل شما قوی شد بر حرب ایشان و واقعه پیغمبر وقوع پذیرفت آورده اند که ابن مسعود در وقت التقای صفین با کسی که
در پهلوی او بود گفت مشرکان هفتاد تن باشند وی گفت قریب بصد نیز احتمال دارد و حال آنکه ایشان هفصد و پنجاه نفر بودند وَيُقَلِّلُكُمْ فِي
أَعْيُنِهِمْ و اندک کردانید شما را نیز در چشمهای ایشان که دشمنان دلیر شدند در کارزار نقلست که ابوجهل در روز بدر میگفت بسلاح با ایشان
جنگ مکنید که کرایه آن نمیکنند بلکه ایشان را بدست بگیرید و در ریسمانها ببندید و چون بحرب مشغول شدند حق تعالی مؤمنان را در چشم ایشان دو
برابر نمود بدین دل شکسته شدند و شکست بر ایشان افتاد و این صورت از آیات عظیمه است چه قوت باصره اگرچه بسببی قلیل را کثیر یا کثیر را قلیل ببیند اما
باین حد نتواند بود که قریب بهزار تن را صد کس بیند و کمتر و نزدیک سیصد نفر را هزار و هفصد عدد بینند هر اینه قدرت ربانی در دیدها اثر
داشت از دیدن بعضی که موجود نبودند و از ندیدن بعضی که موجود بودند لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا تا حکم کند خدای کاری را که آن كَانَ مَفْعُولًا هست
کرده شده یعنی بوقوع آینده در علم او وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ و بسوی خدای عز و جل باز کردانیده شود کارها بعد از آن امر میکند مؤمنان را بثبات
در قتال بقوله يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه کرویده اید إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً چون برسید بگروهی از کفار که قصد حرب کنند با شما و با ایشان در
مقام کارزار در آیید فَاثْبُتُوا پس پای بایستید و از مقاتله ایشان روی نتابید وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا و یاد کنید خدای را بسیار یاد کردن بدل و زبان
در مواضع حرب برای غالب شدن شما بر اعدا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید شما فوز و ظفر یابید بر دشمنان و با وجود این بمثوبه ابدی رسید گویند مراد بذکر
تکبیر است در وقت شمشیر زدن یا دعای بد بر کفار وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ و فرمان برید خدای را و فرستاده او را در امر بجهاد و ثبات قدم در
معرکه جهاد وَلَا تَنَازَعُوا و خلاف مکنید با اختلاف آرا فَتَفْشَلُوا پس بد دل شوید وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ و برود باد دولت و قوت
شما انتهی یعنی دولت بباد تشبیه است که دولت در تمشی امور و نفاذ آن مشابه باد است در وزیدن و نفوذ کردن و نزد بعضی مراد باد حقیقت است چه نصرت
نمی باشد مگر ببادی که حق تعالی مهب فتح فرستد و آن را ریح النصرة میگویند وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ و شکیبائی کنید در مقاتله بدرستیکه
خدای با صابرانست از مجاهد نقل است که شکستی که در روز احد بمردمان رسید نبود مگر بجهت منازعه و اختلاف ایشان که اگر صبر کردندی و مخالفت
نکردندی آنچه بدیشان رسید هرگز بدیشان نرسید وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا و مباشید مانند آنانکه بیرون آمدند مِنْ دِيَارِهِمْ از سراها
و منزلهای خود بَطَرًا از روی سرکشی و فخر وَرِئَاءَ النَّاسِ و برای نمایش خلق مراد اهل مکه اند که بحمایت کاروان بیرون آمدند چون بجحفه رسیدند
رسول ابوسفیان بدیشان رسید و گفت که باز گردید که کاروان را بسلامت آوردیم مردمان عزم رجوع کردند ابوجهل گفت البته بیرون میرویم و بشرب خمر
مشغول می شویم و زنان مغنیه برای ما سرود گویند و دف زنند و شتر کشیم و مردمان را طعام دهیم و آوازه شجاعت و شوکت و کرم ما در قبایل عرب منتشر کردد
و مردم از شجاعت و دلاوری ما حساب گیرند حق تعالی میفرماید که شما از دیار خود مانند کفار بیرون میائید که ایشان بعجب و غرور و ریا و خودنمائی میکنند
وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و باز میدارند مردمان را از راه دین خدای وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ و خدای بانچه کنند عالمست پس ایشان را جزا خواهد داد
آورده اند که چون قریش از مکه بیرون آمدند و بحوالی منزل بنی کنانه رسیدند بجهت کینه قدیمی که میان ایشان بود اندیشناک شدند خواستند بر گردند
ابلیس بصورت سراقه بن مالک که مهتر کنانه بود بر آمد و با ایشان ملاقات کرد و گفت شما اینکه حمایت کیش میکنید بروید که من ضامنم که از بنی کنانه ضرری
بشما نرسد و من نیز رفیق شماام در این حمایت پس ابلیس با جمعی از شیاطین همراه ایشان روی ببدر نهادند و حق تعالی از این خبر میدهد که وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ
الشَّيْطَانُ و یاد کنید آن را که بیاراست برای کافران دیو سرکش که ابلیس است أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان را و دشمنی پیغمبر و عزیمت وَقَالَ لَا غَالِبَ
لَكُمُ الْيَوْمَ و گفت هیچ غلبه کننده نیست مر شما را امروز مِنَ النَّاسِ از مردمان بجهت کثرت شما و ادوات جنگی شما وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ و بدرستیکه من نگاهدارنده
ام و فریاد رسنده ام شما را از قوم کنانه و نگذاریم که از ایشان ضرری و آسیبی بشما رسد فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ پس آنهنگام که بدیدند هر دو
گروه لشکر یکدیگر را نَكَصَ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ باز گشت شیطان بر هر دو پاشنه خود یعنی بطریق قهقری بر گشت و در خبر است که چون روز بدر ملائکه
فرود آمدند ابلیس ایشان را بدید روی بفرار نهاد در آن وقت دست در دست حارث بن هاشم بود گفت ای سراقه در چنین حالی ما را فرو میگذاری
ابلیس دست بر سینه او زد و وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ بدرستیکه من می بینم آنچه شما نمی بینید یعنی فرشتگان بمدد مؤمنان آمده اند
إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ بدرستیکه من میترسم از خدای ابن عباس گوید دروغ گفت آن دشمن خدای که اگر از خدای ترسیدی کار او بدینجا نرسیدی و در

آمد که منهزمان بدر بعد از رجوع بمکه سراقه را پیغام فرستادند که لشکر ما را تو منهزم ساختی سراقه سوگند یاد کرد که من خبر هزیمت شما نشنیدم و از خبر بهار بر شما
با محمد بنا فتم پس همه را معلوم شد که آن شیطان بوده که خود را بصورت سراقه نموده و بعضی از ایشان چون مطلع شدند اسلام آوردند و باقی بر عناد
خود راسخ شدند وَاللهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ و خدای سخت عقوبت است بر اهل عناد و انکار بر وجهی که هیچکس از ایشان را طاقت عتاب او نباشد در روایت
از رسول آمده که در هیچ روز شیطان چنان ذلیل و خوار نبود که در روز بدر شد چون در نگریست جبرئیل را دید که در پیش فرشتگان می آمد و در روز
عرفه نیز ذلیل می شود چه آن روز دید که رحمت بی قیاس بر بندگان گناه کار امت نازل شد إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ یاد کن این را نیز که چون گفتند منافقان
مدینه وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ و آنانکه در دلهای ایشان بود بیماری شک و نفاق یعنی منافقان مکه یا بیماری کفر در سوخ آن و اصح آنست که قومی
از قریش اظهار اسلام کرده با وجود قدرت بهجرة در مکه توقف کردند و در وقت خروج قریش ایشان ببدر آمدند و نیت ایشان آن بود که هر لشکری که
بیشتر باشد بدان میل کنند و چون مؤمنان را در بدر مشاهده کردند گفتند غَرَّ هَٰؤُلَاءِ دِينُهُمْ فریفته است این گروه مؤمنان را دین ایشان که با وجود
قلت و عدم سلاح در برابر چنین لشکری ایستاده اند حق تعالی در جواب ایشان فرمود که وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ و هر که توکل کند بر خدای و کار خود بدو
واگذارد فَإِنَّ اللهَ عَزِيزٌ پس بدرستیکه خدای غالب است بر همه پس متوکل را فرو نگذارد حَكِيمٌ حکم کرده که اهل توکل را فرو نگذارد و یاری دهد
مروی است که چون منافقان مذکوره کثرت مشرکان و قلت مؤمنان دیدند در وی بقتال مؤمنان آوردند و در وقتیکه در میان معرکه افتادند فرشتگان ایشان را
بر پشت و روی ایشان زدند و همه را هلاک کردند حضرت رسول خود را از این خبر داد که وَلَوْ تَرَىٰ و اگر ببینی ای محمد حال کفار را إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ
كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ چون بیرون میکردند ارواح ایشان را که کافر شدند فرشتگان که اعوان ملک الموت بودند در حرب بدر يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ می
زدند عمودهای آتش بر روهای ایشان وَأَدْبَارَهُمْ و بر پشتهای ایشان از ابن عباس نقل است که مشرکان چون روی بمسلمانان کردندی فرشتگان تیغ بر روی
ایشان زدندی و چون پشت بهزیمت دادندی بر پشت ایشان رسیده گرزها و تازیانها بر ایشان زدندی وَذُوقُوا و میگفتند که بچشید ای اهل شرک و نفاق
عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب سوزان را که مقدمه عذاب دوزخ است ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ این ضرب تازیانه بر شما بسبب عملهاست که از پیش فرستاده بود
أَيْدِيكُمْ دستهای شما از شرک و سایر معاصی که از جمله آن ترک هجرت شما بود از مکه وَأَنَّ اللهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ و بسبب آنست که خدای نیست
ستم کننده مر بندگان را که ایشان را بی جرم مؤاخذه کند پس عذاب کردن کفار عین عدل است بعد از آن بر وجه تسلیه حضرت رسالت بیان حال کفار میکند
که پیشتر قبل از ایشان تکذیب رسول خود کردند و میفرماید که ای محمد عادت مشرکان قریش با تو كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچون عادت تابعان فرعونست با
حضرت موسی وَالَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ و مانند عادت آنها که پیش از فرعونیان بودند یعنی عاد و ثمود با پیغمبران خود كَفَرُوا بِآيَاتِ اللهِ کافر شدند
بنشانهای ما یعنی بدلایلی که دلالت میکند بر وحدانیت ما یا بمعجزات انبیا فَأَخَذَهُمُ اللهُ بِذُنُوبِهِمْ پس بگرفت خدای ایشان را و عقوبت کرد بگناهان
ایشان که کفر و تکذیب بود همچو کفار معاصر تو پس بسبب آن مواخذه فرمود که إِنَّ اللهَ قَوِيٌّ بدرستیکه خدای با قوت و قدرت است شَدِيدُ
الْعِقَابِ سخت عقوبت بر منکران و مکذبان که هیچکس برو غالب نتواند کرد ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللهَ این عقوبت پیشینیان بسبب آنست که خدای لَمْ يَكُ
مُغَيِّرًا نبود گرداننده و تبدیل دهنده یعنی عادت او نیست که تغییر دهد نِّعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ نعمتی را که انعام کرده است بر سبیل تفضل بر گروهی از امتان
تو که آن ارزانی و فراخی معیشت و توانگری و تن درستی و امنیت است حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ تا وقتی که آن گروه تغییر و تبدیل دهند حالی را که مقارن
نفسهای ایشانست چنانچه تو مرا احوال قریش است چه ایشان حال خود را که بت پرستی بود و مردار خواری بدشمنی حضرت رسالت و قطع رحم و تکذیب قرآن
مردار خواری بدشمنی حضرت رسالت و قطع رحم و تکذیب قرآن و استهزا بدان و آزار مؤمنان و سعی در بیرون کردن ایشان بدتر ساختند همچنانکه امم سابقه
که تکذیب رسل و قصد قتل ایشان بر کفر و شرک خود بیفزودند و بسبب آن مستاصل شدند وَأَنَّ اللهَ سَمِيعٌ و بدرستی که خدای تعالی شنواست سخنان
نافرجام مشرکان را عَلِيمٌ دانا بعقاید باطله و اعمال قبیحه و افعال شنیعه ایشان مکرر باده برای قول مذکور میفرماید که کار قریش در تکذیب كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ
همچو کار قوم فرعونست وَالَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ و آنانکه قبل از ایشان بودند كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ تکذیب کردند مرآیات پروردگار خود را فَأَهْلَكْنَاهُم
بِذُنُوبِهِمْ پس هلاک کردیم ایشان را بسبب گناهان ایشان که تکذیب قرآن نمودند و ما بسبب آن ایشان را در بدر بقتل مبتلا ساختیم وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ
و غرق کردیم در دریای قلزم اتباع فرعون را وَكُلٌّ و همه ایشان کرده غرق شدگان و قریش کشتگان ظالمین بودند ستمکاران بر نفسهای خود بکفر و عصیان
پس در منقصت ایشان فرمود که إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ بدرستیکه بدترین جنبندگان بر روی زمین عِندَ اللهِ نزد خدای تعالی الَّذِينَ كَفَرُوا آنانند که کافر
شدند و اصرار نمودند بر کفر از معاندان قریش چون ابوجهل و عتبه و امثال ایشان یا مکابران یهود چون کعب اشرف و حیی بن اخطب و اتباع ایشان فَهُمْ لَا
يُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نیارند و چون چنین است پس ای محمد توقع ایمان از ایشان مدار و خاطر خود را بجهت ایشان رنجه مدار الَّذِينَ عَاهَدتَّ مِنْهُمْ
آنانکه معاهده کردی و عهد از ایشان فرا گرفتی از کفار و ایشان بنی قریظه بودند که پیغمبر عهد از ایشان فرا گرفته بود ثُمَّ يَنقُضُونَ عَهْدَهُمْ پس بشکستند
فِي كُلِّ مَرَّةٍ در هر باری که عهد کردند و وعده آنکه بنو قریظه عهد کرده بودند که دشمنان رسول را یاری ندهند پس نقض عهد کرده در روز بدر مشرکان را
بسلاح مددکاری کردند بعد از آن با رسول الله گفتند ما عهد را فراموش کردیم پس دیگر عهد کردند باز آن را شکستند و در حرب خندق با ابوسفیان ملعون
اتفاق کرده مددکاری دادند وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ و ایشان پرهیز نمی کنند از نقض عهد و باکی ندارند از عقوبت خیانت فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ پس اگر
دریابی ایشان را در جنگ فَشَرِّدْ بِهِم پس پراکنده کن و متفرق ساز بسبب قتل و جرح ایشان مَّنْ خَلْفَهُمْ آنان را که پس ایشانند از اعدای تو یعنی چون

بر ایشان ظفر یابی چندان از ایشان بکش که از هیبت تو کافران دیگر از مقاتله تو برمند لَعَلَّهُمْ باشد که آن دشمنان يَذَّكَّرُونَ پند گیرند و عبرت پذیرند و
هیچیک از ایشان بعد از آن دلیری نتوانند کرد بر نقض عهد و اقدام بر محاربه تو وَإِمَّا تَخَافَنَّ و اگر بترسی و اندیشه بری یعنی دریابی مِنْ قَوْمٍ از گروهی که
با تو عهد دارند خِيَانَةً نقض آن عهد بعلاماتی که بر تو روشن شود فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ پس بیفکن بسوی ایشان عهد ایشان را یعنی اعلام کن پیش از قتال با ایشان
که من بعد عهد شما را باطل کردم عَلَىٰ سَوَاءٍ بر سویت یعنی بر وجه عدل چه اگر اظهار این معنی نکنی با ایشان و ایشان گمان برند که تو بر عهد خودی و تو ساز حرب
ایشان کنی مانند غدری باشد که از تو صادر شده باشد و بدان متهم شوی و سویت مقتضی آنست که از تو و ایشان همان دانند که تو از ایشان دانی از نقض عهد
إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ بدرستیکه خدای دوست نمیدارد خیانت کنندگان را نمی پسندد عمل ایشان را و بعد از امر بقتال کفار وعده نصرت داد باهل
اسلام و ایشان را امر فرمود بمهیا شدن برای قتال بر این وجه که وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا و مپندار ای محمد آنان را که کافر شدند که ایشان سَبَقُوا
پیشی گرفتند بر عذاب یا مراد گریختگان بدرند یا شکنندگان عهد پیغمبر را باید که مپندارد که ما عاجز گشتیم از عقوبت إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ بدرستیکه ایشان عاجز
نتوانند کرد ما را از عذاب خود و حفص یحسبن میخواند یعنی باید که کافران نه پندارند که ما از تعذیب ایشان عاجزیم وَأَعِدُّوا لَهُمْ و آماده سازید
مؤمنان برای عهد شکنان یا منهزمان بدر مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ آنچه توانید از توانائی یعنی از آنچه قدرت داشته باشید بر آن از ساز و برگ حرب
که لشکریان بدان قوت می یابند و گویند مراد تیر و کمانست یا اعتماد بر حق و وثوق بودن بایشان و در بعضی مراد حصارها است یعنی آماده سازید قلعه ها را
جهت دفع کفار وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ و دیگر آماده سازید از اسبان بسته برای جهاد که تُرْهِبُونَ بِهِ بترسانید بدان استعداد و مهیا شدن عَدُوَّ اللَّهِ
وَعَدُوَّكُمْ دشمنان خدای را و دشمنان خود را که کفار مکه اند وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ و دیگر بترسانید باسب و سلاح کافران دیگر را غیر از کافران مکه
لَا تَعْلَمُونَهُمُ که شما نمیدانید ایشان را اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ خدای میداند ایشان را و ایشان بقول مفسرین یهود بنی قریظه اند و یا فرس و یا جمیع دشمنان دین اند و
یا منافقان که نماز میکنند و روزه میدارند و کلمتین شهادتین میگویند تا خدای ایشان را میشناسد چه وی مطلع است بسرائر و ضمائر وَمَا
تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ و آنچه نفقه میکنید از چیزی که داده باشید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی در ترتیب سلاح و نفقه اسب يُوَفَّ إِلَيْكُمْ تمام کرده
خواهد داد بشما جزای آن وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ و شما ستم دیده نخواهید شد بنقص ثواب و تضییع عمل ایشان وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ و اگر میل کنند مشرکان
بصلح و استسلام فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ پس تو هم میل کن بمصالحه و توکل کن بر خدای یعنی مترس از آنکه بمکر و حیله طرح صلح افکنده باشند
خدای نگهدارنده شما است از مکر ایشان إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستیکه خدای شنواست مر اقوال ایشان را الْعَلِيمُ داناست بنیات ایشان بدروغ و راست
پس اگر در مقام مکر باشند نگاه دارد و وبال مکر را بدیشان رساند وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ و اگر خواهند آنکه بفریبند ترا و بصلح خود را
از جنگ باز دارند فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ پس بدرستی که بسنده است ترا خدای چه او کفایت کننده مقاصد اولیای خود است هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ او است
آنکه قوت داد ترا بیاری کردن و فرستادن فرشتگان وَبِالْمُؤْمِنِينَ و بجهت مؤمنان و نزد اکثر مراد انصارند که اوس و خزرج اند وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ و الفت انداخت
میان دلهای ایشان یعنی میان اوس و خزرج که صد و بیست سال میان ایشان بغض و ستیزه بود و پیوسته بقتل و غارت یکدیگر اشتغال مینمودند حق تعالی ببرکت تو
دلهای ایشان را با یکدیگر الفت داد و از معجزات تو مخصوص بود لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا اگر خرج میکردی بجهت صلاح احوال ایشان آنچه در زمین است
از مال و متاع مَا أَلَّفْتَ تالیف ندادی و فائده نبودی برای الفت دادن بَيْنَ قُلُوبِهِمْ میان دلهای ایشان از غایت کینه که با هم داشتند وَلَٰكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ
بَيْنَهُمْ و لیکن خدای بحکمت خود الفت نهاد میان ایشان إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ بدرستیکه خدای غالب است و داناست بحکمت آنچه میکند يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر گزیده
حَسْبُكَ اللَّهُ بسنده است ترا خدای وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و آنانکه پیروی تو کرده اند از گروندگان نزول این آیه قبل از غزوه بدر شده و در تفسیر
اهل البیت علیهم السلام مذکور است که مراد باین امیر المؤمنین ع و اتباع اویند و ظواهر اخبار شاهد این قول است و دیگر آنچه از این مستفاد می شود نص است
و نص آنکه رسول را بتایید الهی بواسطه امیر المؤمنین علیه السلام ظهور یافت از هیچکس ظاهر نشد پس این آیه خاص باشد بآنحضرت و اتباع نصرت شعار او
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر بلند مرتبه حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ تحریص و ترغیب کن مؤمنان را و گرم ساز ایشان را عَلَى الْقِتَالِ در کارزار کردن با کفار إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ
عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا اگر باشد از شما صد تن غالب شوند بر هزار تن مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا
از آنانکه کافر شدند و این غالبیت شما بر ایشان و مغلوب شدن ایشان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ گروهی اند که نمیدانند خدای را
و روز معاد را نمیشناسند و اعتقاد بثواب عظیم بهشت نعیم ندارند لاجرم در زمان مقاتله قوت شکیبائی و ثبات مؤمنان ندارند بعد از نزول این
آیه مؤمنان از مقاتله یکی با ده اندیشه ناک شدند و بر ایشان گران آمد حق تعالی این آیه را منسوخ کرده فرمود الْآنَ اکنون که این حکم شما را گران ساخت
خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ سبک گردانید خدای از شما وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا و دید که در شما سستی هست یعنی ضعف بدن فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ
پس اگر باشد از شما صد تن شکیبا يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ غالب شوند بر دویست تن یعنی یکی از شما باید که در مقابله دو تن صبر کند و نگریزد وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ
أَلْفٌ و اگر باشد از شما هزار کس يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ غالب شوند بر دو هزار بِإِذْنِ اللَّهِ بامر و یاری خدای تعالی وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ و خدای با صبر
کنندگان است بمددکاری پس هر که صبر کند ظفر یابد حکم آیه اول در وقتی بود که مسلمانان اندک بودند و چون بسیار شدند بحکم این آیه تخفیف ایشانرا
کرده در کنز العرفان آورده که آیه الآن خفف الله عنکم از باب نسخ است و سبب آن بود که رسول حمزه را با سی سوار بجهاد فرستاد و ایشان را با سیصد سوار که
لشکر ابوجهل بودند اتفاق مقاتله کردند و بجهت کثرت مشقت که با ایشان رسیده بود حق تعالی از ایشان تخفیف فرمود و امر کرد بمقاومت یکی با دو

اند که روز بدر به هفتاد تن اسیر مسلمانان شدند و از جمله ایشان عباس بن عبد المطلب عم پیغمبر بود حضرت در باب ایشان با اصحاب مشورت کرد ابو بکر گفت
یا رسول الله اکابر و اصاغر این قوم اقارب و عشایر تواند اگر هر یک بقدر طاقت و استطاعت فدائی بدهند باشد که روزی بدولت اسلام پیوسته مدد و
قوت و مدد اصحاب شوند حمزه گفت یا رسول الله اینها پیشوایان اهل شرک اند ترا از منزل خود بیرون کردند بر ایشان رحم مکن و بفرما تا همه را گردن بزنند
و عبد الله که خدا تعالی ترا از فدا مستغنی کرده هر یک بدست علی ع تا بکشد و عباس را بحمزه و فلان و فلان را که خویشان منند بفرما تا بکشم و از گروه انصار سعد
معاذ گفت که اشاره فرما تا ایشان را در کوهی جمع کنند و خار و خاشاک و هیزم بر سر ایشان ریزند و آتش در آن زنند و همه را بسوزانند حضرت فرمود کار ایشان
یکی از سه بیرون نیست یا آنست که اسلام آرند یا ایشان را بکشید و یا از ایشان اخذ فدیه کنید و در اخذ مقرر کنید تا مقاتله کنیم ایشان اخذ فدیه را اختیار کردند
و روز دیگر رسول را دیدند دلتنگ نشسته و نیز با عصبنا لک کشته ابو بکر گوید که از روی شفقت این معنی کردم فرمود که از جهت طمع تو و اصحاب تو در اخذ
فدیه عذاب خدای چنان با ایشان نزدیک ما در خت بود پس حقتعالی این آیه فرستاد که ما کان لنبی نسزد و نشاید هیچ پیغمبر را ان یکون له اسری
که باشد مر او را اسیران که از ایشان فدا گیرد حتی یثخن فی الارض تا آنکه بسیار بکشد از ایشان در زمین چه این صورت سبب قلت و مذلت کفار و موجب
عزت اسلام و ظهور شوکت مؤمنان است تریدون عرض الدنیا میخواهید شما مال دنیا را که عرض سریع الزوال است مراد اخذ فدیه است والله
یرید الاخرة و خدا میخواهد برای شما ثواب آخرت را که بهشت ابدیست و ثواب جاودانی و خاری دشمنان یکی از والله عزیز و خدای غالب است که
دوستان را بر دشمنان ظفر دهد حکیم داناست بر آنچه باید کرد از کشتن و منع از فدا در وقت شوکت مشرکان و تجویز فدا و من در وقت ضعف ایشان
لولا کتاب من الله اگر نه حکمی و فرمانی بودی از خدای سبق که پیشی گرفته شده بود دانستن آن در لوح محفوظ که نهی صریح عقوبت نفرماید با اصحاب بدر
یا عذاب نکند لمسکم هر آینه میرسید شما را فیما اخذتم عذاب عظیم در آنچه گرفتید از فداء عذابی بزرگ در کنز العرفان آورده اند که بعد از نزول پیغمبر
در اخذ فدیه و قتل اصحاب طمع در فدیه کرده از سر قتل ایشان در گذشت اکثر فداء چهار هزار درهم بود و از صادق علیه السلام مرویست که فداء چهل اوقیه بود
مگر عباس که فدای او صد اوقیه بود و اوقیه چهل مثقالست مرویست که در وقتیکه عباس را اسیر کردند بیست اوقیه طلا داشت رسول فرمود که آن
غنیمت است پس باید که فدای نفس خود بدهد عباس گفت ای محمد وا میداری که عم تو درویش وار دست پیش بیگانه دراز کند و گدائی کند من این
همه مال بکجا آورم حضرت فرمود که کو آن زر که در وقت بیرون آمدن تو از مکه نزد خود ام الفضل دادی بر سبیل امانت و با او گفتی که نمیدانم که مرا درین
سفر چه پیش آید اگر حادثه بمن رسد این زر ترا باشد و پسران من عبد الله و عبید الله و قثم را این زر بود عباس گفت من این سخن را با ام الفضل گفته
بودم و بخدای که هیچکس برین مطلع نبود و این زر را در شب بام الفضل داده ام ترا که از این خبر کرد فرمود که آفریدگار من از این پیغام فرستاد عباس گفت
انا اشهد ان لا اله الا الله و انک عبده و رسوله پس فدای خود و فدای سه کس خود بداد بعد از آن که از همه اخذ فدا کردند این آیه مذکوره نازل شد و چون
حضرت منکر فدا بود و میل قلبی او قتل اساری بود اما چون نهی در این باب وارد نشده بود و مع ذلک اکثر اصحاب مایل فدیه بودند از غایت حلمی که داشت
ساکت شد پس عتاب راجع با بو بکر باشد و اتباع او نه بحضرت مرویست که بعد از نزول این آیه که متضمن نهی است و عتاب در اخذ فدا اصحاب هراسان شده
از فداء دست باز کشیدند و گرد آن نگشتند حق تعالی این آیه را فرستاد که فکلوا مما غنمتم پس بخورید از آنچه غنیمت گرفتید چه آن از جمله غنائم است حلالا
طیبا خوردنی حلال و پاک و اتقوا الله و بترسید از خدای در ترک مامور و فعل منهی ان الله غفور بدرستیکه خدای آمرزنده است پس بگشاید بر شما
در باب مغفرت بتوبه رحیم مهربانست که مباح کرد غنائم و مال کفار اخذ کرده از فدیه و غنائم و چون عباس بعد از دادن فدیه بشرف اسلام رسید آیه
آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر بر گزیده قل لمن فی ایدیکم من الاسری بگو مر آنکسانرا که در دست شمااند از اسیران ان یعلم الله فی قلوبکم خیرا
اگر داند خدای و ببیند در دلهای شما نیکوئی از ایمان و اخلاص یؤتکم خیرا مما اخذ منکم بدهد شما را بهتر از آنچه گرفتند از شما یعنی بدل
برای فدیه داده اید و یغفر لکم و بیامرزد شما را والله غفور و خدای آمرزنده است گناهی را که در وقت شرک واقع شده رحیم مهربانست که
شما را توفیق اسلام داده آورده اند که عباس گفت مرا خدای دو وعده داده بود یکی آنکه بهتر از آنچه از من گرفتند بمن دهد و فا کرد حالا بیست بنده
دارم که هر یک برای من بیست هزار درهم تجارت میکنند و سقایت زمزم نیز بمن داد که از همه اموال دوستتر دارم و وعده دوم مغفرتست امید
وارم که بدان نیز وفا کند و مرا بیامرزد چه او کریم است و وعده کریم خلاف نیست پس در باب اسیران که فدیه از ایشان گرفته بود پیغمبر را گفت و ان یریدوا
خیانتک و اگر خواهند این اسیران خیانت کردن با تو بنقض عهد و مظاهره بر دشمنان دین فقد خانوا الله پس بدرستیکه خیانت کردند با خدای من قبل
پیش از این بکفر و نقض عهد با بیرون آمدن با کفار بید و کارزار کردن با شما فامکن منهم پس توانائی داد ترا بر ایشان تا روز بدر بدست تو گرفتار
شدند بعد از این ممکن است که ترا تمکین دهد بر ایشان والله علیم و خدای داناست بحال بندگان حکیم حکم کننده با عالم بر احوال ایشان بعد از آن ختم
سوره باید بواجب که بیان دوستی با مؤمنان و قطع موالات کافران ان الذین آمنوا و هاجروا بدرستیکه آنانکه ایمان آوردند و هجرت کردند بدوستی
خدا و رسول او و از وطنهای خود بیرون آمدند و جاهدوا باموالهم و انفسهم و جهاد کردند بمالهای خود که بنفقه محتاجان صرف کردند و بنفسهای
خود که مباشر قتال شدند فی سبیل الله در راه خدای یعنی در اعزاز دین و اعلای کلمه اسلام و اینها قوم مهاجرانند والذین آووا و آنانکه جا دادند
مهاجران را بغیر و نصروا و نصرت کردند حضرت رسالت را و اینها گروه انصارند اولئک بعضهم اولیاء بعض آن گروه بعضی از ایشان دوستان
بر همدیگرند در میراث چه در مبدأ اسلام حکم چنان بود که مهاجر و انصار بسبب هجرت و نصرت از یکدیگر میراث گرفتند نه از اقارب و بعد از آن منسوخ شد بآیه

اولوا الارحام

اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض و از باقر علیه السلام مرویست که میان هر دو کس که مواخاة بودی میراث گرفتندی و با مراد بنصرتست و ولایت مظاهرت

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا و آنانکه ایمان آوردند و هجرت نکردند مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ نیست مر شما را از تولی ایشان در میراث مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز

حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا تا وقتیکه هجرت کنند وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ و اگر مؤمنان غیر مهاجر طلب نصرت کنند از شما در کار دین یعنی اگر میان ایشان و کفار مقاتله

افتد و از شما مدد طلبند فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ پس بر شما واجبست یاری کردن ایشان إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ مگر بر گروهی مشرکان که باشد بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ

میان شما و ایشان عهدی و پیمانی یعنی نقض عهد و معاهده مکنید وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ و خدای بآنچه شما میکنید بیناست وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه

کافر شدند بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ برخی از ایشان دوستان برخی دیگرند در معاونت یا در میراث إِلَّا تَفْعَلُوهُ اگر نکنید آنرا که فرمودیم از دوستی با

یکدیگر و دوستی با هم و قطع دوستی میان شما و میان کفار تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ حاصل شود فتنه در زمین وَفَسَادٌ كَبِيرٌ و فسادی بزرگ در دین یعنی

اگر مؤمنان دوست یکدیگر نباشند و یاری هم نکنند مهم ایشان روی بجدال نهد و اهل کفر خروج کنند و فتنه و فساد از این بزرگتر نتواند بود و دیگر واده آن

پاداش هجرت و نصرت اهل ایمان خبر میدهد که وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول و هجرت نمودند وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ و

جهاد کردند در راه خدای و اطاعت او نمودند وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا و آنانکه بعد از تصدیق جای دادند اهل هجرت را و یاری کردند پیغمبر را در قتال

مشرکان أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا آنگروه ایشانند گرویدگان براستی و درستی لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ مر ایشانراست آمرزش از خدای و روزی

نیکو بی رنج و نقص فوت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند مِنْ بَعْدُ از پس صلح حدیبیه وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ و هجرت کردند و جهاد

نمودند با شما در کارزار با کفار فَأُولَٰئِكَ مِنْكُمْ پس آنگروه از شمااند که مهاجر و انصارید یعنی سابقان و لاحقان در ایمان در ایمان و هجرت و جهاد

وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ پس خداوند خویشها برخی از ایشان سزاوارترند ببرخی در میراث کوفتن از کسانیکه میان ایشان مواخاة شده یا

از مهاجر و انصار فِي كِتَابِ اللَّهِ در حکم خدا یا لوح محفوظ یا در قرآن این آیه ناسخ آیه مواخاتست که بسبب هجرت و نصرت میراث میگرفتند إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ بدرستیکه

بدرستیکه خدای بهمه چیزها از میراث دادن بحکمت و اعتبار نسبت هجرت و نصرت و اعتبار قرابت عَلِيمٌ داناست بجمیع مصالح بندگان

سُورَةُ التَّوْبَةِ مِائَةٌ وَتِسْعٌ وَعِشْرُونَ آيَةً

این سوره را نامهای متعدده است یکی برائة که بمعنی بیزاریست از کفر و نفاق دویم توبه زیرا که متضمن تکرار توبه مؤمنانست سیم فاضحه بمعنی فضیحت

کننده اهل نفاق چهارم مخزیه یعنی رسوا کننده ایشان پنجم مقشقشه یعنی پاک کننده از نفاق ششم سورة العذاب زیرا که در آن بحث عذاب کفار میکند

هفتم مبعثره یعنی عیان کننده و بیرون آورنده اسرار منافقان و کافران هشتم مشرده یعنی رانده ایشان نهم مثیره یعنی برانگیزاننده حال ایشان دهم حافره

یعنی بکوفر و برنده و پیش و بیرون کننده ایشان یازدهم منکله یعنی عقوبت کننده ایشان بقبیح ترین وجهی و از دهم مدمدمه یعنی هلاک سازنده ایشان سیزدهم

منفره یعنی رماننده ایشان چهاردهم بحوث یعنی بحث کننده از احوال ایشان ابی بن کعب از پیغمبر روایت کرده که سوره انفال و سوره برائة قرائت کند من شفیع

او باشم و گواه که این سوره را هفتاد هزار فرشته با جبرئیل بحضرت رسالت نازل ساختند از ابی عبدالله علیه السلام روایتست که انفال و برائة یک

سوره است و از اینجاست که در اول برائة بسم الله نیست و گویند که چون بسم الله از برای امان و رحمتست و برائة برای رفع امان و بیزاری خدای تعالی از ایشان

از اینجهت در اول آن بسم الله واقع نشده و باجماع امت چون این سوره نازل گشت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اوایل این سوره با بوبکر داده او را امیر

حاج ساخت و فرمود که در موسم حج بر مشرکان و جمیع اهل موسم خواند بعد از رفتن ابوبکر بجند روز جبرئیل از نزد ملک جلیل نازل شد و گفت ای محمد

حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید که باید ادای این پیغام نکند مگر تو یا کسی که از تو باشد حضرت رسالت پناه حضرت امیر المؤمنین علی را بر ناقه غضبا

سوار ساخته از عقب ابوبکر فرستاد و امر کرد تا آیات را از وی گرفته بر اهل موسم خواند و ابوبکر را مخیر ساخت در رفتن و بازگشتن پس امیر المؤمنین علی

با بوبکر رسید آیات را از وی بستد و در روز هشتم ذی الحجه خطبه خواند و مردمان را مناسک حج تعلیم کرد و در روز عید امیر المؤمنین از جمره

عقبه بالا شد و فرمود یا ایها الناس انی رسول رسول الله الیکم ای مردمان بدرستیکه من فرستاده فرستاده خدایم بشما گفتند بچه چیز حضرت این آیه بر ایشان خواند که

بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ این بیزاریست از نزد خدای و فرستاده او إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ بسوی آنانکه پیمان بسته اید با ایشان مِنَ الْمُشْرِكِينَ از مشرکین

و روندگان خلاصه معنی آنستکه خدا و رسول بیزارند از عهدی که شما با مشرکان بسته اید زیرا که ایشان نکث عهد کردند بنی ضمیره و بنی کنانه که بر عهد خود

باستادند پس بجهت این خدای تعالی مسلمانان را امر کرد بشکستن عهد بناکثین و مهلت داد ایشانرا چهار ماه تا سیر کنند هر جا که خواهند فرمود که فَسِيحُوا فِي

الْأَرْضِ پس سیر کنید در زمین یعنی بیایید و بروید ایمن از تعرض مسلمانان أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ چهار ماه از روز عید نحر که تبلیغ است تا دهم روز ربیع الآخر

ثعلبی گفته که اجل بعضی معاندان که نقض عهد کرده بودند از چهار ماه کمتر بود و از آن بعضی دیگر بیشتر پس آنکه اجل ایشان کمتر بود چهار ماه تمام مهلت داد تا

در کار خود فکر کنند و آنانرا که بیشتر بود بر چهار ماه اختصار کرد تا در مهم خود تدبیری نمایند و آنانکه عهد نشکسته بودند ایشانرا تا مدت انقضای ایشان

امان داد و ناکثان عهد را گفت وَاعْلَمُوا و بدانید ای عهد شکنان أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ آنکه نیستید عاجز کنندگان خدا از دفع عذاب او از خود هر چند که

شما را مهلت داد وَأَنَّ اللَّهَ و بیقین بدانید که خدای مُخْزِي الْكَافِرِينَ رسوا کننده کافرانست در دنیا بکشتن و در عقبی بسوختن مرویست که چون حضرت

امیر المؤمنین آیه برائة را بر اهل مکه خواند مشرکان گفتند که ای علی ما بیزاریم از عهد تو و پسر عم تو و عهد ما تیغ و نیزه است چون ادای این سوره نمود حج بگذارد

و بمدینه آمد و رسول در سال دیگر هم از هجرت بحج رفت و حجة الوداع بگذارد و بمدینه آمد و بقیه ذی الحجه و محرم و صفر و دو سه چند از شهر ربیع الاول بزیست

و بعد از آن بجوار ایزدی پیوست صلی الله علیه و آله و حق تعالی بعد از اعلام مشرکین میکند ببرائت از ایشان و از آن عهد را که با ایشان بسته شود و پیغمبر باید که وَأَذَانٌ
مِنَ اللَّهِ و اعلامی است آگاه ساختنی از خدای تعالی وَرَسُولِهِ و رسول او إِلَى النَّاسِ بسوی مردمان است یعنی کفار مکه يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ روز بزرگ
که عید قربانست که تمام حج و اکثر افعال چون طواف و قربان کردن و سر تراشیدن و انداختن سنگ بر جمرات در دست و یا اکبر باعتبار آنست که عید کفار اهل
کتاب موافق افتاده بود پانزده روز یاد آن روز بود که عزت مسلمانان و خواری کافران ظاهر شد و بعد از این سال هیچ مشرکی در آن حج نکرد یحیی بن الجزار
روایت کند که من علی علیه السلام را در روز عید قربان دیدم بر استری نشسته بمصلی میرفت مردی بیامد و لجام استرش بگرفت و گفت روز حج اکبر کدام است گفت این
روز که تو در اویی مضمون اعلام اینست که أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ بدرستیکه خدا بیزار است از مشرکان و عهود ایشان وَرَسُولُهُ و پیغمبر او نیز
بیزار است از عهود ایشان فَإِنْ تُبْتُمْ پس اگر باز گردید از کفر و غدر فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ پس آن بازگشت بهتر باشد شما را از وافی تران وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ و اگر رو بگردانید
توبه و ترک کفر نکنید فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ پس بدانید که شما عاجز کنندگان نیستید خدای را یعنی نتوانید که از او بگریزید یا او در مقام ستیزه درآیید
وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا و مژده ده آنانکه کافر شدند ذکر بشارت در مقام تهدید و انذار جهت تهکم است و یا آنکه بجای بشارت بیم کافران بِعَذَابٍ أَلِيمٍ
بعذابی دردناک در آخرت پس در باب بنی ضمره و بنی کنانه که در حدیبیه عهد کرده بودند و نقض عهد نکرده میگوید إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ
الْمُشْرِكِينَ مگر آنانکه عهد کردید با ایشان از شرک آورندگان ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا پس ایشان کم نکردند چیزی را از شروط عهدها شما یعنی نشکستند
پیمان شما را وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا و یاری ندادند و هم پشتی نکردند بر قتال شما یکی را از دشمنان شما بعد و عهد فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَى مُدَّتِهِمْ
پس تمام کنید بسوی ایشان عهد ایشان را مقرر شده و ایشان را چون تا انقضاء عهد و چهار ماه مهلت دهید إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ بدرستیکه خدای دوست
میدارد متقیان را و پرهیزکاران را از جمله تقوی وفا بعهد است تمام کردن شرایط آن بعد از آن در حکم مشرکان میفرماید که فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ
الْحُرُمُ پس چون بگذرد ماههای حرام یعنی چهار که مشرکان مهلت داده شده فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ پس بکشید مشرکان را که عهد نکرده اید با ایشان یا آنکه
عهد شما را اشکسته اند حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ هر جا که یابید در حل و حرم در ماه حرم و غیر آن این ناسخ هر آیتی است که در باب صلح واقع شده وَخُذُوهُمْ
و بگیرید ایشان را باسیری وَاحْصُرُوهُمْ و باز دارید ایشان را از طواف مسجد الحرام و منع ایشان کنید از نصرت در بلاد اسلام وَاقْعُدُوا لَهُمْ و بنشینید
برای قتل و اسر ایشان كُلَّ مَرْصَدٍ بر هر ممری یعنی راهها بر ایشان بسته کنید تا در شهرها و قریها منتشر نشوند فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ پس
اگر باز گردند از شرک بایمان و بپای دارند نماز را وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدهند زکوة مال را و از این هر دو عمل تصدیق ایشانست فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ پس
خالی کنید راه ایشان را یعنی دست بدارید از ایشان و راه دهید تا هر جا که خواهند بروند إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستیکه خدای آمرزنده است مر گناهان
گذشته ایشان را رَحِيمٌ مهربانست بدادن ثواب بیحساب بدیشان وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و اگر یکی از مشرکان که بعد از انقضای اشهر متعرض قتال باید شد
اسْتَجَارَكَ زنهار خواهد از تو فَأَجِرْهُ پس زنهار ده او را حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ تا بشنود سخن خدای را که قرآنست و در آن تأمل و تدبر کند و بر حقیقت
آن مطلع شود ثُمَّ بعد از شنیدن قرآن که اسلام نیارد أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ برسان او را بموضع امن او که دیار اوست و بعد از آن با او قتال کن تا با او عذر خیانه نکرده
باشی ذَلِكَ این امان دادن و با امر بامان ایشان بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ بسبب آنستکه ایشان گروهی اند که نمیدانند حقیقت ایمان را و نمیشناسند خدای
را پس ایشان را امان ده تا شاید که بسمع قبول بشنوند و در آن تأمل و تفکر کنند كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ چگونه تواند بود که مشرکان را عهد
پیمانی باشد عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ نزدیک خدای و نزد رسول او یعنی ایشان چون در عهد غدر کردند و آن را اشکستند پس ایشان را نزد خدای و رسول
او پیمانی نباشد إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مگر آنان را که عهد بستید با ایشان یعنی بنی ضمره و بنی کنانه که حضرت رسالت با ایشان عهد بسته بودند عِنْدَ
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزدیک مسجد الحرام در حدیبیه که قریب است بمکه معظمه فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ پس مادام که ایشان مستقیم باشند بر عهد خود برای شما فَاسْتَقِيمُوا
لَهُمْ پس شما نیز مستقیم باشید بر پیمان خود برای ایشان إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ بدرستیکه خدای تعالی دوست میدارد پرهیزکاران را که بر عهد و پیمان استقامت
نمایند كَيْفَ چگونه مشرکان بر حال خود باشند وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ و حال آنکه اگر ایشان ظفر یابند بر شما لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ مراعات نکنند و نگاه ندارند
در باب شما إِلًّا حق سوگند و یا قرابت را وَلَا ذِمَّةً و نه وفای عهد يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ خشنود میگردانند شما را بزبانهای خود یعنی وعده میدهند بایمان
و طاعت و با سخنان شیرین میگویند وَتَأْبَى قُلُوبُهُمْ و سرباز میزنند دلهای ایشان یعنی دل ایشان با زبان ایشان یکی نیست وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ
و بیشتر ایشان بیرون روندگان از دایره فرمان یا سرکشندگان از قبول ایمان و اندکی از ایشان بسبب نامی از نقض عهد تحرز مینمایند اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ بدل کردند
و گزیدند بآیتهای قرآن ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک یعنی چیزی که بهای قلیل و حقیر را در داد متاع دنیا مراد است که ابو سفیان بعضی از مشرکان را در طمع حطام
دنیا انداخته برای قتل اهل ایمان جمع کرده و ایشان ترک ایمان بقرآن نموده در صدد قتل مسلمانان آمدند فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ پس اعراض کردند از راه خدا
و طاعت او و باز داشتند مردمان را از راه حج خانه خدای إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بدرستیکه ایشان بدکاری میکنند لَا يَرْقُبُونَ نگاه نمیدارند مشرکان
ناقض العهد فِي مُؤْمِنٍ در شان هیچ مومنی إِلًّا قرابت یا سوگند وَلَا ذِمَّةً و نه عهد و ذمه را وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ و آن گروه ایشانند از حد در
گذرندگان در شرارت و طغیان فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ پس اگر باز گردند از کفر و بپای دارند نماز را و بدهند زکوة را فَإِخْوَانُكُمْ
فِي الدِّينِ پس ایشان برادران شمایند در دین اسلام و ایشان را است آنچه شما را بوده و بر ایشانست آنچه بر شما باشد وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ
و بیان میکنیم آیتها را برای گروهی که فهم کنند و در آن تفکر نمایند وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ و اگر بشکنند مومنان سوگندان و پیمانهای خود را مِنْ بَعْدِ

عَهْدِهِمْ پس از آنکه عهد کردند با ایشان وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ وطعن کنند در دین شما و عیب جوئی کنند فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ پس بکشید پیشوایان کفر را
و سروران اهل شرک را إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ بدرستیکه ایشانرا عهد و پیمان نیست و حقیقت چرا که پیمان ایشان در دست بوده شکست بدان راه نیافتی پس مقاتله
کنید با ایشان لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ شاید که ایشان باز ایستند از شرک یا از طعن در دین اسلام از ابن عباس نقلست که مراد بائمه کفر ابو سفیان بن حرب و حارث
بن هشام و سهیل بن عمرو و عکرمة بن ابی جهل و امثال ایشان که عهد رسول را بشکستند حذیفه یمانی فرموده که اهل این آیه هنوز موجود نشده اند و پس از این ظهور
خواهند کرد و با ایشان مقاتله کنند و بعضی از اولیای خدای و امیر المؤمنین ع در روز جمل این آیه تلاوت فرمود و گفت والله که رسول خدای با من عهد فرا کرفته و گفته که
ای علی البته مقاتله کنی با کروه ناکثان عهد و قاسطان و مارقان از دین اسلام أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ آیا کارزار نمی کنید با کروهی که شکستند
پیمانهای خود را که با شما بسته بودند در حدیبیه وَهَمُّوا و قصد کردند بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ به بیرون کردن رسول را از مکه و مشاورت کردند با یکدیگر
در امر اخراج او تا در دار الندوه چنانکه گذشت در آیه و اذ یمکر بک الذین کفروا پس چرا کارزار نمیکنید با ایشان وَهُمْ بَدَءُوكُمْ و حال آنکه ایشان ابتدا کردند
بنقض عهد بر شما أَوَّلَ مَرَّةٍ در اول بار بمعادات و مقاتله چه رسول ابتدا دعوت کرد و الزام حجت بکتاب و تحدی بآن ایشان از معارضه آن عدول نموده
و مقاتله کردند در روز بدر پس چه منع میکند شما را از آنکه معارضه نکنید با ایشان بقتال أَتَخْشَوْنَهُمْ آیا میترسید از مقاتله و کارزار با ایشان و ترک قتال
ایشان میکنید بجهة خوف آنکه مکروهی از ایشان بشما برسد فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ پس خدای سزاوارتر است از آنکه بترسید از عقاب و در ترک قتال کفار
پس بجهت ایشان اشتغال کنید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید ایمان آرندگان چه ایمان مقتضی آنست که نترسند الا از او سبحانه قَاتِلُوهُمْ کارزار کنید با ایشان
يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ تا عذاب کند خدای ایشان را بدستهای شما یعنی بشمشیرهای شما مقتول شوند وَيُخْزِهِمْ و تا رسوا سازد ایشان را بمغلوبیت و مقهوریت
وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ و یاری دهد شما را بر ایشان وَيَشْفِ و شفا دهد صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ سینهای گروهی را از مؤمنان یعنی بنو خزاعه را یا جمعی از یمن که
بمکه آمده اسلام آورده بودند و از مشرکان ایذای بسیار یافتند و چون شکایت را بحضرت رسالت ص آوردند فرمود بشارت باد شما را بفرجی قریب فرجی نزدیک
وَيُذْهِبْ و تا ببرد خدای بنصرت شما بر کفار غَيْظَ قُلُوبِهِمْ اندوه دلهای ایشان را که بواسطه آزار کفار ملول بودند و این از آیات اعجاز قرآنی است چه قبل از وقوع
بخبر بعد از آن واقع شد از قتل و اسر کفار وَيَتُوبُ اللَّهُ و قبول توبه کند خدای و باز کردد بفضل خود عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ هر که خواهد مراد عکرمة بن ابی جهل و
سهیل بن عمرو و امثال ایشان که ایمان آوردند وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ و خدای داناست بآنچه بوده باشد حکم کننده بروفق حکمت أَمْ حَسِبْتُمْ آیا می پندارید ای مؤمنان
که کراهت می ورید از قتال کفار و گویند خطاب باهل نفاق است یعنی اهل نفاق پنداشتید أَنْ تُتْرَكُوا آنکه شما را بگذارند بر آنوجه که هستید وَلَمَّا يَعْلَمِ
اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ و حال آنکه خدای ندانسته است و ندیده است آنان را که جهاد کنند از شما در راه او یعنی هنوز جهاد نکرده اید تا خدای شما را از
مجاهد داند و اگر چه عالم بوده در ازل بنا بر معلومات وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ و هنوز فرا نگرفته اند بجز از خدای وَلَا رَسُولِهِ و بجز از رسول
وَلَا الْمُؤْمِنِينَ و بدون مؤمنان وَلِيجَةً دوست نهانی را که افشای اسرار کند با وی حاصل معنی آنست که شما را بمجرد دعوی ایمان دست باز نخواهند
داشت تا ظاهر شود که کدام از شما جهاد میکند با کفار و با مشرکان دوستی نهان میورزند و اسرار خود را با ایشان در میان مینهند یعنی مؤمن حقیقی است نه
منافق ریائی وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای داناست بآنچه میکنید میگوید و بعد از امر بقتال مشرکان و قطع دوستی از ایشان امر میکند مؤمنان را
بمنع کفار از مساجد و میفرماید که مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ نیست روا و نباشد مر مشرکان را آنکه عمارت کنند مسجدهای خدای را
که هر جای مسجد حرام که معظم مساجد است و روایت کرده اند که چون عباس اسیر شد مسلمانان وی را بشرک و قطع رحم سرزنش کردند عباس جواب داد که شما بدیهای ما را
میگوئید و از نیکوئیهای ما یاد نمیکنید امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که شما را چه چیز است که از جمله محاسن توان شمرد عباس گفت ما بعمارة مسجد الحرام قیام مینمائیم
و خانه کعبه را تعظیم میکنیم و حاجیان را شربت آب میدهیم و اسیران را آزاد میکنیم این آیه نازل شد که مشرکان را عمارت مسجد الحرام حرام است و روا نیست شَاهِدِينَ
عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ در حالتیکه گواهان باشند بر نفسهای خود بکفر که سجود اصنام است و تکذیب سید انام علیه افضل الصلوة والسلام یعنی ایشان جمع کردن
میان این دو منافی که عمارت خانه خداست و عبادت غیر او أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ آن گروه مشرکان تباه و باطل شده است بواسطه شرک کردارهای ایشان که بدان
مینازند بر خود از عمارت و آب دادن حاجیان وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ و در آتش دوزخ ایشانند جاوید بدان سبب که بغیر إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ
جز این نیست که عمارت میکنند مسجدهای خدای را مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ آنکس که گرویده باشد بخدای و ایمان بخدای تمام نیست مگر برسول وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز
بازپسین وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ و برپای داشته نماز را و داده باشد زکوة را وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ و نترسیده باشد مگر از خدای مراد آنست که
عمارت مساجد در خور کسانی است که بصفت علم و عمل صالح آراسته باشند و از جمله عمارت آن فرش انداختن و چراغ روشن کردن و مداومت نمودن بعبادت در آن و
ترک درس علوم شریف مشغول شدن و در حدیث قدسی آمده که خانهای من در زمین مسجدهاست و زایران من عمارت کنندگان آن خوشا حال بنده که در
خانه خود طهارت کند و بعد از آن در خانه من زیارت من کند پس سزاوار است هر کسیکه زیارت کرده باشد بوجود اکرام کند فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ پس
شاید آن گروه عمارت کنندگان که جمع علم و عمل کرده اند أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ آنکه باشند از راه یافتگان بطریق نجات ابو سعید خدری از رسول ص روایت
کرده که فرمود چون ببینی که مردی آمد و شد بمسجد میکند و نماز بپای میدارد گواهی ده بایمان او از برای آنکه حق تعالی میفرماید که انما یعمر مساجد الله من
آمن بالله و الیوم الآخر و آنچه که یکی از علمای اهل سنت در تفسیر خود که مسمی است باسباب النزول و کواشی نیز در تفسیر خود که بر تبصره مشهور است
آورده اند که عباس بن عبد المطلب و طلحة بن شیبه با امیر المؤمنین ع در مقام مفاخرت در آمدند طلحه گفت من صاحب خانه خدا ام و کلیدان بدست من است پس

افضل از شمایم عباس گفت من حاجیان را آب میدهم و صاحب سقایه ام و این منصب عالی نامزد من است شاه اولیا علیه السلام فرمود نمیدانم که چه میگوئید چه این افتخار شما
بر من بوجه است زیرا که من ایمان آورده ام بمحمد صلعم و تصدیق بخدا و رسول و دین او فرمان برده ام و اقتدا بحضرت رسالت کرده و نماز را بشرایط میگذاردم قبل از همه
مردمان بمدت شش ماه و شما پرستش بتان میکردید و سجده لات و عزی بجای می آوردید و من جهاد کننده بودم در راه خدا و در خدمت رسول و در نصرت و معاونت
او بجان میکوشیدم و شما در خدمت بتان و پیروی شیطان بودید پس شما را رتبه من نباشد و درجه من بلندتر و عالی تر باشد از درجه شما حق تعالی تصدیق
قول آنحضرت کرده این آیه فرستاد که اجعلتم سقایة الحاج آیا میگردانید اهل سقایت حاجیان را و عمارة المسجد الحرام و اصحاب عمارت مسجد الحرام را
کمن آمن بالله و الیوم الآخر همچو کسیکه ایمان آورده است بخدا و روز جزا و جاهد فی سبیل الله و جهاد کرده باشد با مشرکان در راه خدای
لا یستوون عند الله برابر نیستند این هر دو قوم نزد خدای والله لا یهدی القوم الظالمین و خدای راه نمینماید بمقصود گروه مشرکان که بشرک
بر خود ستم کنند پس چگونه مساوی کسانی باشند که حق تعالی ایشان را هدایت فرموده بحق و توفیق داده الذین آمنوا آنانکه گرویده اند بخدا و بآنچه آمده
است از نزد او وهاجروا و جاهدوا فی سبیل الله و هجرت کردند از دیار خود و جهاد کردند با مشرکان در راه خدای باموالهم و انفسهم
ببذل کردن مالهای خود بر مجاهدان و تهیه اسباب قتال ایشان و بنفسهای خود در معرکه قتال اعظم درجة بزرگتراند از روی درجه یعنی مرتبه و کرامت ایشان
بلندتر است و بیشتر عند الله نزدیک خدای از آنها که سقایت حاج و عمارت مسجد کنند و این صفتها نداشته باشند و اولئک هم الفائزون و آنگروه
که جامع این کمالات اند ایشانند ظفر یافتگان مقاصد دو جهان و حدیث مشهور و متواتر از موافق و مخالف که علی و شیعته هم الفائزون شاهد عادل است بر
آنکه مراد از این گروه رستگاران امیرالمؤمنین علیه السلام است و شیعیان او والحمد لله علی ذلک یبشرهم ربهم برحمة منه مژده دهید ایشان را پروردگار
ایشان برحمتی نازل از او بر ایشان و رضوان و خشنودی کامل از او نسبت با ایشان و جنات لهم فیها نعیم مقیم و بهشتها که مر ایشان را باشد در آن نعمت
بی انقطاع که زبان تعریف بادای توصیف آن وافی نیست خالدین فیها ابدا در حالتیکه این گروه جاوید باشند در آن بهشتها همیشه ان الله عنده
اجر عظیم بدرستیکه خدای نزدیک او ست مزدی بزرگ که نعیم بهشت در جنب آن حقیر باشد و آن رضا او سبحانه است و خشنودی او نسبت با ایشان از شعبی
و حسن بصری و محمد بن کعب و حاکم ابو القاسم نیز باسناد خود از بریده و از پدرش مرویست که این هر سه آیه در شان عالیشان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام
نازل شد در وقتیکه عباس بن عبد المطلب و طلحه و شیبه با یکدیگر مفاخرت کردند عباس گفت من بهترم که سقایت حاج بمن متعلق است طلحه گفت من بهترم از تو
که کلید خانه کعبه بدست من است و عمارت آن نامزد من است اگر خواهم همه شب در خانه توانم بود پس با یکدیگر قرار دادند که اولین کسیکه درین راه بر ما
گذر کند او را حاکم گردانیم تا میان ما حکم باشد نگاه کردند امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را دیدند که می آمد گفتند الله اکبر ما را بهتر از این حاکم نباشد پس قصد
او بگرفتند و او را نزد خود بنشاندند و صورت حال را بعرض رسانیدند فرمود من شما را راه نمایم بکسیکه بهتر از شماست گفتند او کیست فرمود بهتر از شما کسی است
که بتیغ از سر شما و خرطوم شما باد نگرفت تا آنکه شما را باسلام آورد گفتند همانا این کنایه می داری از خود فرمود اری چه منع کند مرا از این سخن که در زمان خودی
تا غایت مصدق رسول بودم و صاحب جهاد در دین خدا و بدو قبله با رسول خدا نماز کرده ام و شما پیش از این بتها عبادت خدا کرده ام با رسول خدا که ثالثی با ما نبود ایشان
تفاخر خود را فراموش کرده روی باو آوردند و گفتند اکنون ما را خصومتی با تو افتاد بیا نزد رسول رویم تا میان ما حکم کند فرمود چنین باشد پس باتفاق نزد رسول
توشد خدا آمدند عباس و طلحه بر او سبقت کرده گفتند یا رسول الله این کودک بر ما تفاخر میکند و قصه را تمام عرض کردند حضرت فرمود یا علی چه باعث که بر روی
عباس در آمدی فرمود یا رسول الله بکلمه حق تکبر و تفاخر او را در هم شکستم هر که خواهد بحق خشم گیرد و یا بآن پس رسول هیچ نگفت تا کسی نگوید که مراعات علی میکند
اما منتظر وحی بود که ناگاه جبرئیل از نزد ملک جلیل در رسید و گفت یا محمد خدای تبارک و تعالی ترا سلام میرساند و میگوید این هر سه آیه را برایشان خوان که
اجعلتم سقایة الحاج تا آخر آورده اند که چون حضرت رسالت را هجرت شاده شد بعضی از اصحاب نبی تمام بطریق مدینه مسارعت می نمودند و ترک خانمان را بجهت
مال و زن و فرزند و مصاحبت خویش و پیوند ترجیح میدادند و جمعی پدران با آبا و اقربا و عیال و اطفال سوگند داده بزاری تمام التماس سکون و آرام در منزل و مقام
میکردند و ایشان را رقت و شفقت خویش و مصاحبت زن و فرزند مانع هجرت میشد این آیه در باره ایشان نازل شد یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه ایمان
آورده اید لا تتخذوا آباءکم فرا مگیرید پدران خود را و اخوانکم و برادران خود را اولیاء دوستان ان استحبوا الکفر علی الایمان اگر بگزینند
ایشان کفر را بر ایمان و شما را از هجرت باز دارند یعنی این گروه را بدوستی مگیرید و من یتولهم منکم و هر که از شما ایشان را دوست دارد یعنی این عمل از ایشان
پسندد فاولئک هم الظالمون پس آنگروه دوستدارندگان ایشانند ستمکاران که دوستی را در غیر محلش وضع کرده اند چه دوستی با مؤمنان باید نه با
مشرکان نشاید چون این آیه نازل شد متخلفان از هجرت گفتند حالا ما در میان قبایل و عشایر خود هیم و بمعاملات و تجارات مشغول بوده اوقات میگذرانیم
چون عزیمت هجرت کنیم بضرورت ترک پدر و فرزند باید کرد پس تجارت از دست برود و ما بیکس و بی مال بمانیم این دیگر آمد که بگو ای محمد تارکان مهاجرت را
ان کان آباؤکم و ابناؤکم و اخوانکم بگو اگر هستند پدران شما و فرزندان شما و برادران شما و ازواجکم و عشیرتکم و زنان شما و خویشان شما و
اموال اقترفتموها و اموالها که کسب کرده اید آنرا و تجارة تخشون کسادها و بازرگانی که میترسید از نا روائی آن و مساکن و مسکنها که از غایت
نزهت و آراستگی ترضونها احب الیکم می پسندید آن را دوستتر بسوی شما پس اگر اینها که مذکور شد نزد بدوستی اختیاری طبیعی دوستتر باشد بد
من الله و رسوله از خدا و رسول او و جهاد فی سبیله و از جهاد کردن در راه او فتربصوا حتی یاتی الله بامره پس انتظار برید و چشم دارید تا بیاید
خدای عقوبت خود را در دنیا و عقبا کرامر آن کند والله لا یهدی القوم الفاسقین و خدای راه نمینماید گروه بیرون رفتگان را از حد زنان

حق باشد

یعنی ایشان را بجهت عناد و تقلید و انکار با وجود مشاهدهٔ آیات داله بر حقیقت دین اسلام فرو میگذارد و نظر لطف و توفیق از ایشان باز میگیرد و با آنکه ایشان از مخرج
راه بهشت ننماید بلکه بدوزخ در آورد و بعذاب ابدی معذب سازد و این آیه دا بحیثیتی است که اکثر مردم از رستگاری استشمام میتوان کرد چه اکثر مردم در این مقام
اند که دین خود را از اموال و ازواج و عشایر و مساکن دوست تر میدارند و حظ دنیوی را اختیار میکنند پس ای عزیز مرد باید که ابراهیم وار دل از کونین بکرد
مال را بذل مهمان و فرزند را قصد قربان و خود را فدای آتش سوزان کند یعنی قطع تعلق از این و آن نموده من جمیع الوجوه توجه بمولی کند تا در دعوی دوستی صادق
باشد شعر انکس که ترا شناخت خود را چکند فرزند و عیال و خانمان را چکند و بعد از امر مؤمنان بقتال نصرت خود را بیاد ایشان می آورد در این موضع
متعدده میفرماید که لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ بدرستیکه یاری کرد خدای شما را ای مؤمنان فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ در مواضع بسیار و مواقع حرب و معارک کارزار
و چون روز بدر و حرب بنی نظیر و جنگ بنی قریضه و روز احزاب و صلح حدیبیه و روز حرب خیبر و فتح مکه وَيَوْمَ حُنَيْنٍ و در موضع روز حنین که وادی است
میان مکه و طایف که حضرت رسول با لشکر هوازن و ثقیف در آن موضع محاربه فرمود و آنجا بود که بعد از فتح مکه این دو قبیله متفق شده قصد مسلمانان
کردند حضرت رسول بایشان آنجا رفت با دوازده هزار مرد متوجه ایشان شد و ایشان چهار هزار مرد بودند ابو بکر چون قلت لشکر کفار و کثرت لشکر اسلام
بدید گفت ما امروز از قلت لشکر مخالف و کثرت سپاه خود مغلوب نخواهیم شد این سخن بحضرت رسالت رسید نه پسندید و بسبب عجب ایشان در اول حال
شکست بر لشکر اسلام آمد پس حق تعالی این قصه را یاد مؤمنان میدهد که خدا یاری داد در زمین حنین إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ چون بشگفت آورد شما را
بسیاری لشکر شما فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا پس دفع نکرد از کثرت شما چیزی را از صولت دشمن وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ و تنگ شد بر شما
زمین با آن فراخی و گشادگی که داشت یعنی در آن زمین فراخ مرجعی نداشتید که بآنجا گریزید و پناه برید تا از شدت و ترس اطمینان یابید ثُمَّ وَلَّيْتُمْ پس
بر دشمن پشت کردید و از حرب برگشتید مُدْبِرِينَ در حالتیکه هزیمت کنندگان بودید و آنکه در حالی که هر دو لشکر بهم پیوستند مسلمانان بر مشرکان غلبه
کردند ایشان را هزیمت نموده پراکنده کردند و همه بغنیمت گرفتن مشغول شدند و مشرکان را حمیت و غیرت جاهلیت بحرکت آمده یکدیگر را آواز دادند که جا
میکردند زنان و فرزندان خود را در دست ایشان رها کرده اید پس متفق باز گشتند بیکبار خود را بر مسلمانان زدند مسلمانان بجهت مشغولی بغنیمت از ایشان
غافل بودند پس مضطرب شده شکست عظیم بر ایشان افتاد و منهزم شدند و هیچکس با رسول نماند مگر نه کس از بنو هاشم و یک کس از انصار که نام او ایمن بن
ام ایمن بود و در آن جنگ کشته شد و آن نه کس امیر المؤمنین بود و عباس و فضل بن عباس و ابو سفیان بن حارث و نوفل بن حارث و ربیعة بن الحرث و عبد الله
ابن الزبیر و عتبه و معتب پسران ابو لهب امیر المؤمنین علیه السلام در پیش حضرت ایستاده رایت در دست داشت و قتال میکرد و عباس بر دست راست حضرت و فضل
در جانب چپ و ابو سفیان در عقب و بواقی گرد آنحضرت در آمده بودند حضرت رسالت در آن روز بر استری سوار بود چون مسلمانان هزیمت کردند و دشمنان
بتمامی روی با حضرت آوردند آنحضرت استر خود را هیبت داد و بر روی دشمنان حمله میفرمود و میگفت انا النبی لا کذب انا ابن عبد الله بن عبد المطلب و عباس
و ابو سفیان لجام استر را گرفته نمیگذاشتند که آن حضرت بمیان دشمن در آید و از این صورت بر کمال شجاعت آنحضرت استدلال میتوان کرد که چنان روز بر استر که در
معرکه حرب سوار شده بی مددکار متوجه حرب کفار شده بود و نسب خود را اظهار میکرد چون عباس آنحضرت را نگذاشت محاربه نماید حضرت فرمود که اصحاب خود
را بخوان عباس مردی بلند آواز بود بر وجهی که در نکره روزی غارتی بود عباس آواز بر داشت که واصباحاه هیچ زن آبستن نماند الا که بار او از آواز او بیفکند
جدا شد پس در این روز باواز بلند ندا کرد که یا معاشر المهاجرین و الانصار یا اهل بیعة الشجرة یا اصحاب سورة البقره بکجا میگریزید عهدی که با رسول خدا
بسته اید بیاد آرید مردمان آواز عباس باز گشتند و بمدد آنحضرت شتافتند و کفار را منهزم ساختند و ذلک قوله تعالی ثُمَّ أَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِينَتَهُ پس فرو فرستاد خدا
رحمت خود را که سبب سکون و آرامش است عَلَىٰ رَسُولِهِ بر رسول خود تا تنها در حرب نمود و از کثرت اعدا نیندیشید وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ و بر مؤمنان تا بندای
عباس باز گشتند از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام منقول است که سکینه بوئی است خوشبوی از جنت و او را صورتی است چون صورت و روی آدمی و
همیشه با پیغمبران می باشد و این هزیمت در شب بود و رسول خدا در میان وادی بود مشرکان کمین گشاده تیغ و نیزه و عمود در مسلمانان نهادند چون مسلمانان
بعد از فرار باز گشتند و خود را بر مشرکان زدند و تیغ و نیزه بر ایشان گشادند آنحضرت از استر فرود آمده و بر وایتی دیگر هم چنان سواره مشتی خاک و سنگ ریزه از
زمین برداشت و فرمود شاهت الوجوه و بر طرف کفار در یخت و فرمود منهزم شوید بحق خدای محمد بقدرت الهی هیچکس از کفار نماند مگر که در چشم و دهان او
از خاک و سنگ ریزه پر شد و شکست بر ایشان افتاد و در روایت آمده که در حین حرب و ضعن مردی از هوازن بر شتری نشسته و رایتی سیاه در دست گرفته در
پیش لشکر کفار ایستاده چون بر مسلمانان ظفر یافتی نیزه بر روی او زدی و او را هلاک کردی و چون فرصت یافتی در عقب هزیمتیان رفتی حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام آهنگ او کرد و ضربتی بر او حواله کرد که از شتر بیفتاد امیر تیغی بر دو نیم زد و بدو نخش فرستاد و در عقب آن چهل کافر دیگر را بجهنم فرستاد چون
مشرکان انواع یدید شکسته شدند و مسلمانان روی بدیشان آوردند و بتیغ و نیزه ایشان را هلاک میساختند پس حق تعالی پنج هزار فرشته را بمدد اهل اسلام
فرستاد کما قال تعالی وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا و فرو فرستاد لشکرهائی که بچشم خود ندیدید شما ایشان را اما کفار میدیدند و آن فرشتگان با جامهها
سفید و عمامهها سرخ بودند و علاقهها میان دو کتف فرو گذاشته و بر اسبان ابلق نشسته سعید بن مسیب روایت کرده که یکی از مشرکان مرا حکایت کرد که روز
حنین چون ما را با مسلمانان اتفاق افتاد ما خود را بر ایشان زدیم و پراکنده کرده ایشان چون بنزدیک صاحب استر سفید رسیدیم یعنی محمد مردانی را دیدیم
نیکو روی جامهها سفید پوشیده چون ما را دیدند گفتند شاهت الوجوه و بر ما حمله کردند و ما را منهزم ساختند وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا و عذاب کرد خدا
آنان را که کافر بودند با آنکه بسیار کس از ایشان کشته و شش هزار از ولاد ایشان اسیر گرفتند و بیست و چهار هزار شتر و چهار هزار گاو و زیاده از چهل هزار گوسفند

غنیمت بدست آمد وَذٰلِكَ جَزَآءُ الْكَافِرِينَ و اینچه واقع شد جزای و پاداش ناگرویدگان است در دنیا و تفصیل این غزوه و شجاعت و جوانمردی امیرالمؤمنین
در منهج الصادقین مذکور است مرویست که بعضی از هوازن و ثقیف بعد از واقعه حنین بخدمت حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله آمدند و بشرف اسلام مشرف گشتند و حق تعالی در حق
ایشان فرمود که ثُمَّ يَتُوبُ اللّٰهُ پس قبول توبه میکند خدای مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ عَلٰى مَنْ يَشَاءُ از پس این جنگ بر هر که خواهد از ایشان و گویند این آیه در شان مالک بن
عوف و چندین نازل شد و قول اول اصح و اشهر است وَاللّٰهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است گناهان توبه کنندگان را رَحِيمٌ مهربانست که بعد از توبه مؤاخذه نکند
چون حق تعالی کرام از دوستی کردن با کافران در عقب آن در منع دخول ایشان از مسجد الحرام میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده اید إِنَّمَا
الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ جز این نیست که مشرکان پلیدند بسبب خبث باطن و ناپاکی اعتقاد و نزد فقهای امامیه نجس العین اند چون کلاب فَلَا يَقْرَبُوا
الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ پس باید که نزدیک نشوند بمسجد الحرام که محیط است بر بیت الحرام بَعْدَ عَامِهِمْ هٰذَا پس از این سال حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سوره برائت
بر ایشان خواند و آن سال نهم از هجرت بود مرویست که چون این نهی واقع شد مؤمنان گفتند یا رسول الله چون مشرکان در موسم حج بمکه نیایند و طعام نیارند
و سودا و معامله نکنند طعام تنگ شود و بازار کاسد گردد و منافع ما فوت شود حق تعالی فرمود که وَإِنْ خِفْتُمْ و اگر میترسید ای اهل مکه عَيْلَةً از
درویشی بسبب منع ایشان از آن فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللّٰهُ پس زود باشد که خدای توانگر سازد شما را مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ از فضل و رحمت خود اگر خواهد
این قید بسبب آنست که تا بالکلیه دست از مکاسب خود باز ندارند و بسبب آنکه تنبیه باشد بآنکه غنیه رزق و فراخی آن مر جمیع را باشد در بعضی در سالی
دون سالی و حق تعالی باین وعده وفا فرمود و اصناف مردمان را از اقطار زمین متوجه حرم ساخت تا با نواع تجارت بآنجا میرفتند و باران را با ایشان فرستاد تا
انواع نباتات و اصناف فواکه در نواحی حرم روئیده شد و توفیق اهل تباله و جرش و صنعا داده اسلام آوردند و از برای ایشان انواع غلات و امتعه بدان
صوب می آوردند و معامله میکردند و مع ذلک فتح بلاد شرک کرامت فرمود تا از غنایم غنی شدند إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بدرستیکه خدا داناست باحوال بندگان
حَكِيمٌ حکم کننده بتحقیق از مال ایشان و منع و عطا کننده بر وفق حکمت و مصلحت ایشان چه حکمت او مقتضی آنست که در رزق بندد و در بکشاید و بعد از ذکر مقاتله
بت پرستان بمجاهده اهل کتاب امر میکند و میفرماید که قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ کارزار کنید ای مؤمنان و بکشید آنان را که ایمان ندارند بخدا
یعنی یهود که بتشبیه قائلند و نصاری که بتثلیث اله اعتقاد دارند وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و منکرند بروز قیامت و باحوال آن کما ینبغی چه یهود میگویند که در
بهشت اکل و شرب نخواهد بود و نصاری نیز همچنین معاد جسمانی اعتقاد ندارند و معتقد ایشان آنست که بهشت مخصوص است بایشان و آتش دوزخ مس ایشان
نکند پس ایمان ایشان در آخرت چنانچه باید نباشد وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللّٰهُ و حرام نمیدارند آنچه حرام کرده است خدای از خمر و خنزیر وَرَسُولُهُ و آنچه
حرام کرده است رسول او یعنی حرام نمیدارند آنچه حرمت آن بکتاب و سنت ثابت شده و با معتقد امر پیغمبر خود نیستند و مرتکب امور می شوند که در مذهب
ایشان حرام است وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ و نمی پذیرند دین حق را که اسلام است مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنکه داده شده اند کتاب تورات و انجیل این
بیان الذین لا یؤمنون است یعنی با کفار اهل کتاب مقاتله کنید حَتّٰى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ تا وقتیکه بدهند جزیه را عَنْ يَدٍ از دست خود یعنی هر یک
مال جزیه را بدست خود بدهند بعهده وکیل ندهند و وکیل در این باب تعیین کنند تا موجب خواری و مذلت ایشان باشد وَهُمْ صَاغِرُونَ و حال آنکه ایشان
خوار شدگان باشند و حکم شرع آنست که جزیه بدست خود دهند و ننشینند تا وقتیکه تسلیم آن کنند بعد از آن از اقوال شنیعه اهل کتاب خبر میدهد که
وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللّٰهِ و گفتند یهودان که عزیر پسر خداست و قائل این قول متقدمین یهود بودند و آنانکه در مدینه بودند و عزیر بن
شرخیا از نسل یعقوب است و سبط لاوی و چهارده پشت بهرون بن عمران میرسد و در وقتیکه بخت النصر بر یهود مستولی شد و اکثر ایشان را بکشت
و همه مصاحف و تورات را بسوخت و بیت المقدس را خراب کرد و هر که را از اهل تورات میدانست بکشت و باقی را اسیر کرد و عزیر از جمله اسیران بود و بعد
از مدتی که از اسیری خلاص شد روی به بیت المقدس نهاد حق تعالی در اثناء طریق در قریه ساپرابادا او را بمیرانید و بعد از صد سال زنده گردانید
چنانکه در سوره البقره گذشت و چون زنده شد بمیان قوم در آمد و دعوی نبوت کرد تصدیق وی نکردند و معجزه او این بود که پنج قلم بانگشتان
بسته و هر پنج انگشت کتابت تورات میکرد از ظهر القلب با تمام رسید قوم شبهه کردند که چون کسیکه تورات خواند در میان ما نیست چه دانیم که این تورات
است یا غیر تورات مردی در میان ایشان گفت من از پدر خود شنیده ام که او از پدر خود شنیده بود که من در واقعه بخت النصر تورات در ظرفی مضبوط ساخته
در شکاف کوهی نهادم جمعی با آن مرد برفتند و تورات را از آن موضع برداشتند بجمع آوردند و با آنچه عزیر آورده بود مقابله کردند یکحرف تفاوت نداشت
گفتند تورات با این بزرگی و مشکل مقدور بشر نیست که حفظ آن تواند کرد و حق تعالی تورات را بعد از صد سال در دل عزیر انداخت مگر این بسبب آنستکه
پسر خداست پس بجهت این گفتند عزیر بن الله وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللّٰهِ و گفتند ترسایان عیسی پسر خداست و این سخن جمعی از ایشانست
که وجود فرزند را بی پدر محال دانستند و با آنکه چون ابرص و اکمه را بینا میکرد و مرده را زنده می ساخت بر این جرات کرده وی را پسر خدا گفتند ذٰلِكَ
قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ آنچه مذکور شد گفتار یهود و نصاری است بدهنهای ایشان یعنی این قول محض گفتار است و حقیقتی در نفس الامر ندارد يُضَاهِئُونَ
مشابهت میکنند سخن خود را قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ با سخنان آنانکه کافر شدند پیش از ایشان یعنی قدما یعنی گفتار آبای قدیم خود کرده اند پس این کفر
است قدیم در میان ایشان و با گفتار ایشان مشابه گفتار بنی مدلج است که ملائکه را دختران خدا میگفتند قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ هلاک کناد خدا ایشان را و ملعون
ابدی گرداناد أَنّٰى يُؤْفَكُونَ چگونه برگردانیده می شوند از حق بسوی باطل یعنی با وجود دلائل روشن بر وحدانیت او سبحانه و قدم او در ذات و صفات
و حدوث ممکنات قائل شدن بآنکه عزیر و عیسی پسران خدایند محل تعجب است اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ فرا گرفتند یهود و نصاری علمای خود را

و رهبانهم

رُهْبَانَهُمْ وعابدان خود را و اهل ذات أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ خدایان بجز از خدای یعنی فرمان بردند ایشان را در تحریم و تحلیل چنانکه فرمان خدا باید برد
دران و با سجده میکنند ایشان را وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ و عیسی پسر مریم را نیز بخدای میگرفتند یعنی او را پسر خدا میخواندند [میدانند] وَمَا أُمِرُوا و حال آنکه عیسی و رهبانان
فرموده نشده اند یا فراگرفته که ان ایشان بخدای مامور نیستند در همه کتابها إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَٰهًا وَاحِدًا مگر آنکه بپرستند یک خدای را که در وحدانیت
لَا إِلَٰهَ هیچ معبودی نیست إِلَّا هُوَ مگر او سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ پاکست او از آنچه بوی انباز میگیرند ثعلبی از عدی بن حاتم روایت کرده
که او گفت من ترسا بودم روزی نزد رسول رفتم و صلیبی از زر در گردن داشتم مرا گفت یا عدی این بت را از گردن خود بیرون کردم و بیند اختم پس آن
حضرت بتلاوت سوره برائت مشغول شد چون باین آیه رسید که اتخذوا احبارهم من گفتم ما ایشان را پرستیده ایم فرمود نه بقول ایشان حلال را حلال داشتند
و حرام را بحرام گفتم آری فرمود نه ایشان در هر چه شما میفرمایند اطاعت میکنید و فرمان میبرید گفتم بلی فرمود پس اینست عبادت شما ایشان را و از ابی
جعفر و ابی عبدالله علیهما السلم نیز مرویست که فرمودند که نصاری و یهود نماز و روزه را برای احبار و علمای خود بجای نیاوردند بلکه حلال ایشان را حلال
دانستند و حرام ایشان را حرام و در جمیع اوامر و نواهی را ایشان احبار و علمای خود را باین وسیله عبادت کردند يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا میخواهند یهود و
ترسایان آنکه فرو نشانند نُورَ اللَّهِ نور خدای را که آن دلیل روشن است بر وحدانیت او و تقدس وی از زن و فرزند و یا مراد نور قرآنست که متضمن
وحدانیت است و یا نبوت حضرت رسالت و بر هر تقدیر در صدد آنند که او را فرو نشانند بِأَفْوَاهِهِمْ بباد دهنهای خود یعنی بشرک یا بتکذیبی که بر زبان
میرانند وَيَأْبَى اللَّهُ و منع میکند خدای و نمی پسندد إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ مگر آنکه تمام گرداند دین روشن خود را باعلای توحید و اسلام وَلَوْ
كَرِهَ الْكَافِرُونَ و اگر چه کاره باشند آن را کافران پس در دنیا اتمام نور خود میفرماید که هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ اوست آن خدائی که بفضل
عمیم خود فرستاده فرستاده خود را که محمد است بِالْهُدَىٰ بقرآن که محض هدایت است و ظاهر معجزات ظاهره خود وَدِينِ الْحَقِّ و دین درست که اسلام
است لِيُظْهِرَهُ تا ظاهر سازد و غالب گرداند دین خود را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه دینها و جمیع احکام آن را منسوخ سازد و این معنی بعد از نزول عیسی و
خروج مهدی علیه السلم خواهد بود که بر روی زمین جز دین اسلام نماند وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ و اگر چه کراهت دارند مشرکان این صورت را و در مجمع نیز از
ابو جعفر ع روایت کرده که ظهور دین اسلام و غلبه آن بر جمیع ادیان نزد خروج مهدی آل محمد باشد پس در آن زمان هیچکس نباشد مگر که مقر باشد
بنبوت محمد ص بعد از آن از حال احبار و رهبان میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ بدرستی
که بسیاری از علما و زهاد یهود و نصاری لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ میخورند یعنی فرا میگیرند اموال مردمان را بِالْبَاطِلِ بباطل و ناروا که آن
رشوتست در تغییر احکام الهی وَيَصُدُّونَ و باز میدارند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از دین خدای یعنی منع ایشان میکنند از دخول در
اسلام باید که شما از صحبت ایشان اجتناب کنید وَالَّذِينَ و آنانکه از اهل کتاب و غیر ایشان که از روی حرص و بخل يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ می نهند طلا را
وَالْفِضَّةَ و نقره را وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ و نفقه نمیکنند آن گنجها را در راه خدای یعنی زکوة نمیدهند چه در روایت آمده که هر چه زکوة
آن نداده اند یعنی گنجی که بان وعید مرتب است فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ پس بشارت ده گنج نهندگان زکوة نادهنده را بعذابی دردناک يَوْمَ يُحْمَىٰ
در روزی که گرم کرده شود با نوعیکه فروزند آتش را که سخت گرم کننده باشد عَلَيْهَا بر آن گنجها فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ فَتُكْوَىٰ بِهَا پس داغ کرده شود
بدان گنجهای طلا و نقره جِبَاهُهُمْ پیشانیهای ایشان که بر روی ایشان کرده اند و گویند بایشان که هَٰذَا مَا كَنَزْتُمْ اینست آنچه گنج نهاده بودید
لِأَنْفُسِكُمْ برای منفعت نفسهای خود امروز عین مضرت نفسهای شما سبب تعذیب شد فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ پس بچشید وبال آنچه بودید که در خزانه
میکردید از ثوبان روایت کرده از رسول ص که چون این روایت فرود آمد گفت هلاک باد زر و نقره و این لفظ را سه بار تکرار کرد اصحاب از این سخن
بسیار پریشان حال شدند و گفتند یا رسول الله ما کدام مال اخذ کنیم و بچه سرمایه بسازیم که عاقبت آن محمود باشد نه مذموم فرمود دلی شکر کننده و
زنی مؤمنه که یاری شما دهد بر دین یعنی در چیزی که وبال بر آن متفرع نباشد اعمال صالح است پس عاقل متدین آنست که اگر بکران اخذ ذخیرت مال کند
او اخذ ذخیره اعمال کند و اگر دیگران کنوز اعمال فانی جویند او رموز اسرار باقی جوید و از ابو ذر غفاری رحمه الله مرویست که بگروهی گذشت فرمود نهان
کار تر این بیشتر این مردم مانند مگر کسانیکه مال خود را بجهت رضای الهی در مواضع آن صرف کنند و ایشان اندکی اند و نیز از آن حضرت مرویست که هر که هزار
درم زکوة ناداده بگذارد آن را صحیفها کردانند و او را بدان داغ کنند تا حق تعالی از حساب بندگان فارغ شود ابو امامه گفت مردی از اصحاب صفه فرمان
یافت در جامه او دو دینار یافتند فرمود این دو داغ است مر او را این همه وعید کسانی است که مال را جمع کنند و حقوق خدا را اخراج نکنند و اگر حقوق
خدا داده باشند بر آن عقاب نبود اما حساب آن باید داد و اگر چه وجه حلال باشد از ابو ذر نقل است که از رسول ص شنیدم که آیه در حق مانعان زکوة
است که حق تعالی ایشان را باین درهم زکوة ناداده داغ کنند در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال شما باشد و اگر مرد صاحب شتران زکوة نداده باشد
بفرماید تا در صحرای قیامت او را بروی افکنند و آن شتران بر سر او روند و چون آخرین بگذرند اولین باز بر سر ایشان کذرند و تردد کنند و همچنین
صاحب گوسفندان بیاورند و در آن صحرا بروی افکنند و آن گوسفندان او را لگد و شاخ زنند تا که حق تعالی از حساب بندگان فارغ شود از ثوبان از حضرت روایت
کرده که هر که گنجی بنهد و زکوة آن نداده باشد حق تعالی آن گنج را ماری بیافریند که بر بالای چشم او دو نقطه سیاه بود هر جا که رود آن شخص آن مار ملازم او باشد
و از او جدا نشود و آن مرد گوید و یلک تو چه کسی گوید من آن گنجم که تو ذخیره نهاده بودی از تو جدا نشوم تا ترا خرد و مرد کنم و فرو برم پس هر دو دستش
ریزه ریزه کرده و نشکند و هم چنین یک یک اعضایش را بشکند و فرو برد تا همه او را فرو برد بعد از آن بیان ظلم میکنند در ماه حرم که عاقبت آن تد

از حال متاعان زکوة ست و پیغمبر باید که اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللّٰهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا بدرستیکه شمار شهرها که پسندیده است نزد خدا تعالی دوازده ماهست فِي كِتَابِ اللّٰهِ در لوح محفوظ یا در حکم او و یا در کتب متقدمه او و چون در عدد سال در حکم خدا دوازده است پس حق تعالی بیان اکثر اعمال اهل اسلام را بر ماههای قمری نهاد و احکام حج و روزه و عده و عزا بر آن مرتب ساخت و فرمود که عدد آن نزد او سبحانه دوازده است يَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ در روزی که افرید آسمان و زمین را مِنْهَا از آن دوازده ماه اَرْبَعَةٌ حُرُمٌ چهار ماه حرام است در آنها محاربه با اعدا مگر کافری که این حرمت ماه را نگاه ندارند و با مسلمانان آغاز محاربه کنند که در این هنگام جایز است با ایشان محاربه در آن و آن چهار ماه در هم پیوسته است که ذوالقعده و ذوالحجه و محرم است و یکی منفرد که رجب است و این دوازده ماه محرم است تا ذوالحجه ذٰلِكَ این دوازده ماه الدِّينُ الْقَيِّمُ حساب و شمار درست درست راست یا تحریم این چهار ماه دین قویمست که دین ابرهیم و اسمعیل است و عرب از ایشان میراث گرفته اند و بآن عمل مینمایند و از جمله عجایب غرایب است که مخالفان میگویند که حق تعالی عدد ماههائی که صلاح و معاش خلایق بآن متعلق است با ایشان باز نگذاشت و فرمود که عند اللّٰه و فی کتاب اللّٰه بود ماههای دوازده کانند و این دوازده کرده اند و فرمود ذٰلک الدین و همچنین عدد نقبای بنی اسرائیل به بعثت خود نسبت داده که و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا و بر دوازده چشمه آب که بر دست موسی گشاده شد هم بفرمان او بود که فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا و عدد ائمه دین که صلاح دین و معاد بر آن باشد با خلایق گذاشت نعوذ باللّٰه من شرور انفسهم و سیئات عقایدهم و بعد از بیان دوازده ماه و ذکر چهار ماه حرام فرمود که فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ پس ستم مکنید در این چهار ماه اَنْفُسَكُمْ بر نفسهای خود بهتک حرمت آن و ارتکاب محرمات در آن از ابن عباس مرویست که ضمیر فیهن راجع است بدوازده ماه یعنی در این دوازده ماه ظلم و تعدی مکنید مراد آنست که در جمیع عمر ترک او امر مکنید بنابر اول تخصیص ترک ظلم در چهار ماه با آنکه در جمیع ماهها ترک معاصی واجب و لازم است و بنی عقاب و معصیت در آن چهار ماه بیشتر است همچنانکه ثواب عبادت در آن مضاعف است وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً و کارزار کنید با مشرکان همه ایشان كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً همچنانکه کفار با شما کارزار میکنند با همه شما و مجتمع و متفق شوند بر آن وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ و بدانید که خدای تعالی با پرهیزکاران است بنصرت و حفظ او و ده اند که طبیعت اهل جاهلیت بقتال و غارت عادت کرده بودند و در ماههای حرام قتال میکردند و این عادت از عهد ابرهیم در میان ایشان مستمر شده بود و چون سه ماه متصل حرام بود بتنگ آمده گفتند ما سه ماه پی در پی تاراج و غارت تحمل نداریم پس قلمس کنانی در موسم ندا کردی ای معشر قریش خدایان شما در این سال محرم را حلال ساختند و حرمت او را تاخیر کردند تا بماه صفر مردمان قول او قبول کردند باز سالی دیگر ندا کرده که در این سال محرم را حلال ساخت و صفر را حرام کردانید و گاه بودی که در اثنای محاربات ایشان ماه حرام نوشتی حرمت او را تاخیر کردندی بماهی بعد از آن و او را حلال دانستندی و در سالی چهار ماه را حرام میدانستند اما اختصاص اشهر حرم را فرو گذاشته مجرد عدد را اعتبار کردند و این عمل را نسئ میگفتند حق تعالی فرمود که اِنَّمَا النَّسِيءُ جز این نیست که تاخیر حرمت ماهی بماهی دیگر زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ افزونی است در کفر زیرا که تحلیل ما حرم اللّٰه و تحریم ما احل اللّٰه کفری دیگر است که با کفر ایشان منتظم شده يُضَلُّ گمراه میکردانند و حفص بضم یا و فتح ضاد میخوانند یعنی گمراه کردانیده می شود بهٖ بدین عمل الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند گمراهی زیاده بود یا يُحِلُّونَهُ حلال میکنند نسئ را که آن تاخیر حرمت ماهی است بماهی عَامًا یکسال وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا و حرام میکردانند آن را سال دیگر لِيُوَاطِئُوا تا موافق سازند و تمام کنند عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللّٰهُ شمار آنچه خدای تعالی حرام کرده است یعنی چهار ماه حرام فَيُحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللّٰهُ پس حلال میکنند آنچه خدای حرام کردانیده است بموافقت عدد فقط بدون مراعات وقت زُيِّنَ لَهُمْ آراسته کردانیده شد برای ایشان یعنی شیطان بیاراست در دل ایشان سُوءُ اَعْمَالِهِمْ بدی کردارهای ایشان وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ و خدای راه ننماید و فرو گذارد گروه ناگرویدگان را که بجهت فرط عناد و انکار نظر در دلایل هدایت نمیکنند و باید قیامت طریق هشت با ایشان ننمایند در ینابیع اورده که جاهلان عرب در سالی چهار ماه را حرام میداشتند خلق را از دست و زبان خود ایمن میساختند پس مؤمنان سزاوارتر اند که همه ماهها مسلمانان را از ضرر خود سالم دارند و ایذا و آزار خلق بدست و زبان فرو گذارند نقل است که در سال نهم از هجرت که حضرت رسالت عزیمت غزوه تبوک کرده بود و هوا در غایت حرارت بود و اهل مدینه بسبب خشکسالی پریشان حال بودند چون فرمان رسید که اصحاب کمر جهاد بر میان بسته عنان عزیمت بقتال مشرکان معطوف سازند ایشان بسبب بعد مسافت و کثرت اعدا و قلت زاد و گرمی هوا بکراهت طبیعت در رفتن کاهلی میکردند ندا آمد که يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان مَا لَكُمْ چیست مر شما را که از برای اعلای کلمه دین اِذَا قِيلَ لَكُمُ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ چون گویند مر شما را که بجد تمام بیرون روید در راه خدای اثَّاقَلْتُمْ اِلَى الْاَرْضِ گرانی جنبید و درنگ کنید و مایل شوید بسوی زمین یعنی از غایت کاهلی ما را زمین که مقیمید بیقدم بروند و بیدار اَرَضِيتُمْ بِالْحَيٰوةِ الدُّنْيَا آیا راضی شدید و خود سند کشید بزندگانی دنیا و غرور آن مِنَ الْاٰخِرَةِ از زندگانی عقبی یعنی دنیا را بر عقبی برمیگزینید فَمَا مَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا فِي الْاٰخِرَةِ پس نیست برخورداری از زندگانی دنیا در جنب سرای آخرت و نعیم آن اِلَّا قَلِيلٌ مگر اندک محقر و هیچ عاقل برگزیدا از دست ندهد برای خود ترجیح متاع دنیای فانی و معیوب است نعیم آن جهان باقی و مرغوب پس چرا کسی باقی را گذارد و بنعمتهای فانی سر فرو آورد و بعد از آن از روی تهدید میفرماید که اِلَّا تَنْفِرُوا اگر بیرون نروید بحربی که شما بآن مامور شده اید يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا اَلِيمًا عذاب کند شما را عذابی دردناک با آنکه دشمن را بر شما ظفر دهد و یا بسبب قحط و تنگی و عزای شما را هلاک کند وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ و بدل کند شما را بقومی غیر شما که فرمان برند چون اهل یمن و فارس وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا و زیان نتوانید کرد او را چه او غنای مطلق است و بنیان از همه پس رسول خویش را بنصرت شما و بپناه خویش نگهدارد وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیز از تغییر و تبدیل و اسباب نصرت بدون مدد و عزای قَدِيرٌ تواناست کما قال اِلَّا تَنْصُرُوهُ اگر نصرت ندهید پیغمبر را در و رد بار باشد که خدای او را یاری دهد در زمان اینده و او را فرو نگذارد

رسانند و معنی ما آنکه کاهلی در نقص دین تا و فتح نتوانند

همچنانکه

چنانکه در زمان کفتن شتر فرو نکذاشت فَقَدْ نَصَرَهُ اللّٰهُ پس بدرستیکه نصرت داد او را خدای اِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وقتیکه بیرون کردند او را
کافران یعنی قصد اخراج و قتل او کردند از مکه و حق تعالی او را دستوری خروج داد ثَانِيَ اثْنَيْنِ در حالتیکه دویم دو بود یعنی با او نبود مکر ابو بکر اِذْ هُمَا فِي
الْغَارِ در وقتی که او و ابو بکر در غاری بودند که بر اعلای جبل ثور در محل است در جانب یمین مکه بمسیر ساعتی از ساعات و در آن وقت کسی در آنجا نمی‌رسید
شبانان و اهل صحرا در ان نزول میکردند پس پیغمبر صلعم شب پنجشنبه در مکه امیر المؤمنین علی علیه السلام را در جای خود بخوابانید و خود بر فوق ابو بکر بیرون آمده
در همان شب بدان غار متوجه شد و در ان بخار و زاو در حق تعالی در انشب درخت خار مغیلان بود در ان غار برویانید و جفتی کبوتر وحشی را امر کرد تا بیاید
در غار آشیانه کرفتند و تخم نهادند و عنکبوت را الهام داد تا در غار را تنید مجاهد کوید که رسول صلعم سه شبانروز در غار بماند و عامر بن فهیره کوسفندی
چند داشت در غار در آمدی و ایشان از شیر کوسفندان خوردندی و قتاده کفته عبد الرحمن در خفیه در بامداد و شبانکاه آمدی و برای ایشان طعام آوردی القصه
کفار در همان شب بخانه پیغمبر آمدند امیر المؤمنین علی علیه السلام را در جای او خفته دیدند و کفتند که صاحب تو کجاست امیر فرمود که نمیدانم کجا
رفت و چون روز شد بطلب آنحضرت از مکه بیرون آمدند و سراقة بن مالک که پی‌کیری عظیم بود همراه خود بردند سراقه پی آنحضرت را کرفته می‌آمدند تا بدر
غار رسیدند پی ناپدید شد کفت پی تا باینجاست و بعد ازین فرو رفته یا که خانه عنکبوت بر جای خود راست و در دیده نشده و آشیانه کبوتر و تخم او نیز بر حال خود
است یا باسمان رفته یا بزمین فرو رفته پس کفار بسبب این علامات که دلالت میکرد بر خالی بودن ان مقام از سید انام صلعم متعرض غار نشدند و چون ابو بکر
غار دید مضطرب شد و بسیار ترسان کشت و کفت یا رسول الله اکر یکی از مشرکان در زیر قدم خود نکاه کند هر اینه ما را ببیند حضرت فرمود مترس
که خدای نکذارد که دشمنان بر ما ظفر یابند حقتعالی از این خبر میدهد که اِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ کفت پیغمبر مر یار خود را اندوه مخور اِنَّ اللّٰهَ
مَعَنَا بدرستیکه خدای با ماست نصرت ما میدهد بر دشمنان و ما را نکهدارد از شر ایشان مرویست که یکی از کفار محاذی غار بنشست تا ادرار کند رسول صلعم
روی از وی بکردانید و ابو بکر کفت دیدی که ما را میبیند اکر ما را دیدی در مقابل ما کشف عورت نکردی پس دست بما اجابت بر داشت و کفت
بار خدایا چشمهای ایشان کور کن حقتعالی چشمهای ایشان را کور کردانید در دیدن پیغمبر تا آنکه در همه کوه کردیدند و بچهها کوه را تجسس کردند و در غار نرفتند
فَأَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِينَتَهُ پس فرو فرستاد خدای رحمت خود را که سبب آرامش است عَلَيْهِ بر رسول تا تیقن شد او را صمیم قلب باینکه کفار بدو ظفر
نیابند وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ و قوت داد پیغمبر خود را بلشکرهای ملائکه نه شما لَمْ تَرَوْهَا ندیدید ایشان را یعنی فرشتکان را فرستاد در غار تا پاسبانی او
کردند و مخالفان کویند که ضمیر سکینته راجع با بو بکر است زیرا که او مضطرب و ترسان بود و اینقولی است بعید زیرا که همه ضمایر ما قبل و ما بعد راجع بحضرت
رسالتست و آن ضمیر نصره الله و لا تنصروه و اذ اخرجه و ایده است پس چکونه در میان این ضمایر ضمیر عاید بغیر او باشد و مؤید این است آنکه ثُمَّ أَنْزَلَ اللّٰهُ
سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ که در این سوره واقع شده و در سوره فتح وارد کشته وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا و کردانید خدای کلمه آنها را که کافر
شدند السُّفْلَىٰ فروتر یعنی دعوت کفر که از ایشان صادر میشد خوار و بی‌مقدار ساخت وَكَلِمَةُ اللّٰهِ و کلمه خدا که دعوت اسلام یا توحید یا کلمه شهادتست
هِيَ الْعُلْيَا آن بلندتر و رفیع قدرتر است مراد آنست که حق تعالی رسول را از دست کفار خلاص داد و بمدینه رسانید چون آن مبدء قوت اسلام بود و مذلت
اهل شرک یا بمدانکه قوت پیغمبر در مواطن حرب بجهت آن اسلام قوی کشت و کفر و شرک ضعیف شد وَاللّٰهُ عَزِيزٌ و خدای غالب است عزیز کرداند
اهل توحید را حَكِيمٌ داناست خوار سازد اهل شرک را مقصود از ایراد قصه غار در اثنای امر بغزوه تبوک آنستکه بیان کند که اکر شما یاری کاوه جهاد
یاری نکنید پیغمبر مرا من او را یاری کنم چنانکه در آن محل که با او یک کس بیش نبود تمام صنادید قریش بقصد او برخواسته بودند من یاری او کردم و از میان
دشمنانش بیرون آوردم پس کلید نصرت بقبضه قدرت منست بعد از آن بابلغ وجهی مؤمنان را بجهاد امر می‌نماید که انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا بیرون روید به
غزوه تبوک در حالتیکه سبکبار باشید و کرانبار مفسران را در خفاف و ثقال اقوال است حاصلش آنکه یا مراد سوارانند یا پیادکان یا تن درستان
و بیماران یا جوانان و پیران یا درویشان و توانکران یا بی سلاح و با سلاح یا منفردین و متأهلان و یا با نشاط بقصد مثوبت و بی نشاط بجهت تحمل مشقت
مرویست که جمعی ببهانه ضایع شدن ضیاع و پریشانی کارهای دنیوی داعیه کردند بغزوه تبوک نروند حق تعالی عذر ایشان را قبول نفرمود و امر کرد که
همه بیرون روید خواه آنانکه سبکبارند از بار و مال و منال و خواه آنانکه کرانند با حمال و اثقال وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ و جهاد کنید در راه خدای بمالها
که بتهیه اسباب زاد و سلاح کنید وَأَنْفُسِكُمْ و بنفسهای خود که مباشر کارزار کردید فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدا ذَٰلِكُمْ این بیرون رفتن و
کارزار کردن خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را از ترک جهاد اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اکر هستید که میدانید فعل خیر را و عارفید بثواب جهاد و عقاب تخلف و چون حضرت
رسالت مردمان را بغزوه تبوک امر فرمود ایشان سفر قهر شدند جمعی مسارعت نمودند و فرمان ایشان اجابت شنیدند و اینها اکابر مهاجر و انصار بودند و
بعضی ضعفاء مؤمنان اکر آمدند اما فرمان خدای و حکم رسول را بر هوای نفس اختیار کردند و بعضی دستوری اقامت و تخلف طلبیدند و اینها منافقان
بودند و در شان ایشان نازل شد که لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا اکر بودی آنچه تو ایشان را بدان دعوت میکنی مالی بی ثبات دنیا قریبا نزدیک بفرا کرفتن بدون
مشقت وَسَفَرًا قَاصِدًا و سفری میانه یعنی آسان و نزدیک نه دور و با مشقت لَاتَّبَعُوكَ هر اینه پیروی تو میکردند بطمع مال وَلَٰكِنْ بَعُدَتْ
عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ و لیکن دور شد بر ایشان مسافتی که بمشقت قطع آن باید کرد وَسَيَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ و زود باشد که سوکند خورند بخدای این خبر از معجزات
قرآن است که قبل از وقوع بآن خبر داده که چون از تبوک باز آئی متخلفان بطریق عذر خواهی نزد تو سوکند یاد کنند که لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ
اکر میتوانستیم سفر کردن و استطاعت سفر داشتیم هر اینه بیرون می‌آمدیم با شما و در مرافقت موافقت جهد می‌نمودیم يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ هلاک میکنند

نفسهای خود را بدین سوگند دروغ یعنی خود را مستحق عذاب میسازند وَاللّٰهُ یَعْلَمُ و خدای میداند اِنَّهُمْ لَکٰاذِبُونَ انکه ایشان دروغ گویانند در
اینکه میگویند چرا استطاعت خروج دارند آورده اند که چون رسول ص قصد غزای تبوک فرمود و آن مسافتی بود تا بعید و در دوم منافقان طمع کردند که چون
رسول و اصحاب وی بدینجا دوروند و مدینه خالی ماند ما ابنای رسول ص و اصحاب وی را بکشیم و غارت کنیم و زنان و اطفال را برده اسیر کنیم حق تعالی جبرئیل
را فرستاد و رسول را از این حال خبر داد حضرت فرمود که تدبیر این امر چیست جبرئیل گفت حق تعالی میفرماید که در این غزای که میروی احتیاج بتیغ زدن نخواهد
شد بلکه مهم بصلح خواهد کشید علی را بر جای خود نصب کن و اهل بیت و محراب و منبر او گذار تا هم نیابت تو کند و هم مدینه را حمایت کند و نیز بدانند
چون در زمان حیوة تو علی صلاحیت نیابت و ولایت عهد تو دارد پس از وفات تو اولی است که ولی عهد و نایب تو باشد حضرت رسالت امیرالمؤمنین
علی علیه السلام را بر جای خود نصب فرمود و مدینه را باو سپرد و منافقان چون این بدیدند دانستند که کید ایشان باطل شد بعد از آنکه پیغمبر ص از مدینه
جدا شد اهل نفاق زبان طعن دراز کردند گفتند محمد علی را دشمن گرفت و از او ملال یافت که او را با زنان و کودکان بگذاشت حضرت امیرالمؤمنین علی
علیه السلام چون این سخن بشنید بروی شاق آمد برخواست و سلاح در پوشید و شمشیر حمایل کرد و متوجه خدمت حضرت رسالت ص شد وقت نماز عصر
باو رسید حضرت فرمود ای علی چه ترا براین داشت که از مدینه بیرون آمدی گفت طعنه منافقان که در حق من و تو چنین و چنین گفتند رسول ص
فرمود ای علی راضی نیستی که تو وصی و وزیر و خلیفه منی و قاضی دین منی و وفا کننده وعده من بدانکه گوشت تو گوشت من است و خون تو خون من و تو
از من بمنزله هرون از موسی الا آنست که بعد از من پیغمبری نخواهد بود امیر فرمود رضیت رضیت یعنی راضی و خورسند شدم پس بمدینه مراجعت فرمود
و در وقت عزیمت سفر تبوک که منافقان عذر تخلف میاوردند و حضرت ایشان را بگذاشت و رفیق خود نساخت حق تعالی بر سبیل تعطف و تلطف
بر وجه رعایت و بر وجه خبر فرمود که عَفَا اللّٰهُ عَنْکَ حق تعالی عفو گناه کرد از تو چه عادت عرب جاریست که بکد کر را دعا کنند بعفو و رحمت و مرحمت بی
وقوع خطائی از وی چنانکه یکی تشنه را بیند گوید غفرلک الله و بار در جواب عاطس گوید یرحمک الله و حال آنکه در خاطر و خطور نکند که مخاطره ذنبی بوده
باشد بلکه غرض او استحسانست در خطاب تعظیم و توقیر مخاطب همچنانکه عادت بران جاریست که کسانیکه بنحو این خطا میکنند بر انبیا این کلام را حمل بر این
میکنند یعنی حق تعالی این خطا را از تو در گذرانید و چون باجماع اهل حق و ادله بینه ظاهر شد که انبیا معصومند پس حمل آن بر تلطف و تعطف و دعا
باید کرد نه جز یعنی خدای ترا مستغرق رحمت خود کرداناد لِمَ اَذِنْتَ چرا دستوری دادی و رخصت دادی لَهُمْ مر ایشان را و عذرهای حیله آمیز ایشان
را شنیدی و جبائی گفته که این عتابست بر فعل قبیح و موجب وقوع صغیره از پیغمبر ص زیرا که عتاب را مر مباح بی صورت نیست و بکسیکه فعل مباح کند نمیگویند
که چرا چنین کردی و این سخنی است واهی و رکیک زیرا که جایز است که گویند در حق کسیکه مرتکب غیر افضل شده باشد از امور مباحه که چرا چنین کردی یعنی
چرا افضل مباح را گذاشتی و مفضول را اختیار کردی پس کلام محمول باشد بر ترک اولی که موجب نقص ثوابست و کسیکه ترک ندب کند میتوان گفت که چرا
ترک آن کردی و این مقتضی قبح و انکار نیست پس گویا که حق تعالی خطاب میکند بحبیب خود که اولی آن بود که باجازت مبادرت نمودی و در آن توقف
کردی حَتّٰی یَتَبَیَّنَ لَکَ الَّذِیْنَ صَدَقُوْا تا آن وقتی که روشن می شد مر ترا آنانکه راست گفتند در اعتذار وَتَعْلَمَ الْکٰاذِبِیْنَ و بامیدانستی دروغ
گویان را یعنی چونکه از باطن هیچکدام عالم نبودی پس اولی آن بود که اذن تخلف ندادی تا بر تو ظاهر می شد که کدام از ایشان در اعتذار صادقند و کدام کاذب
از ابن عباس مرویست که اذن حضرت رسول ص مر ایشان را جهت آن بود که علم بنفاق ایشان نداشت و بواسطه این قول ایشان را در اعتذار بر صدق حمل فرمود و
بعد از بیان حال منافقان در صفت مؤمنان میفرماید که لَا یَسْتَأْذِنُکَ الَّذِیْنَ یُؤْمِنُوْنَ دستوری نمی طلبند از تو آنانکه بتحقیق و یقین ایمان
دارند بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ بخدا و روز قیامت اَنْ یُجَاهِدُوْا بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ که جهاد نمایند بمالها و نفسهای خود یعنی عادت مؤمنان
چنان نیست که طلب اذن کنند از تو در جهاد کردن با کفار بلکه چون بینند که تو در تهیه اسباب جهادی بان مبادرت میکنند و انتظار موقوف باذن
نمیکردانند تا بجای آنکه اذن طلبند از تو بتخلف آن وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ بِالْمُتَّقِیْنَ و خدای داناست پرهیزکاران را از تخلف پس ایشان را ثواب عظیم کرامت
فرماید که اِنَّمَا یَسْتَأْذِنُکَ الَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ جز این نیست که دستوری می طلبند از تو در تخلف آنانکه ایمان ندارند
بخدا و روز قیامت و معتقد ثواب آن نیستند وَارْتَابَتْ قُلُوْبُهُمْ و در شک افتاده است دلهای ایشان یعنی در حقیت اسلام مترددند فَهُمْ
فِیْ رَیْبِهِمْ یَتَرَدَّدُوْنَ پس ایشان در شک و ریب سرگردانند چه اگر مؤمنان مخلص بودند و اعتقاد صحیح میداشتند بنشاء آخرت بی شایبه
شک و ریب بنصرت خدای واثق می بودند و بثواب اخروی مستظهر و بوسیله آن بجهاد مبادرت میکردند و طلب اذن نمیکردند وَلَوْ اَرَادُوا
الْخُرُوْجَ و اگر خواستندی این منافقان بیرون آمدن بغزا لَاَعَدُّوْا لَهُ عُدَّةً هر آینه آماده و مهیا میساختند برای خروج ساز و برگی که در سفر بکار
آید وَلٰکِنْ کَرِهَ اللّٰهُ انْبِعَاثَهُمْ و لیکن کراهت داشت خدا و نه پسندید برانگیخته شدن ایشان در سفر زیرا که میدانست که اگر آمدندی از ایشان جز فنا
و القای شر و فتنه چیزی دیگر حاصل نشدی و چون چنین است فَثَبَّطَهُمْ پس باز داشت ایشان را بوسیله استیلاء خوف و ترس بر ایشان وَقِیْلَ
اقْعُدُوْا و گفته شد مر ایشان را که بنشینید در خانها مَعَ الْقٰاعِدِیْنَ با نشستگان یعنی با زنان و کودکان و بیماران و معلولان گویند قائل این
سخن هم حضرت ص بوده بر وجه تهدید و وعید و یا بعضی از ایشان با بعضی میگفتند و یا بوسوسه شیطان بوده و بعضی رسیده که معسکر همایون
در ثنیة الوداع مقرر شد عبدالله بن ابی بن ابی سلول با جوقی منافقان بیرون آمده در مقابل در باب که او وادی جبله گویند نزول کرده و چون لشکر اسلام از آن
منزل بمنزل دیگر که حرب گویند کوچ کردند وی با مردم خود تخلف نموده باز گشت این خبر بحضرت رسالت ص رسید فرمود که اگر در وی خیری بودی با ما

همراهی نمودی شماتت دارید که از شر ایشان خلاص شد یعنی حق تعالی موافق قول آنحضرت ایه فرستاد که لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ اگر بیرون آمدندی در میان شما مَا زَادُوكُمْ
إِلَّا خَبَالًا نیفزودندی شما را مگر تباهی و بدی و مکر و غدر چه در صدد افساد و اضلال شده شما را بد دل ساختندی و جد و جهدی که دارید در باب جهاد بجهت
آن نفور و قصور در آن راه یافتی وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ و هر آینه در میان شما بسخن چینی و غمازی و آتش نزاع افروختن در میان شما بجهت بد گوئی
در حق شما يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ در حالتیکه میجستند برای شما فتنه که آن افکندن مخالفت بود در میان شما و با شما را از جنگ در میان ترسانیدندی وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ
لَهُمْ و در میان شما جاسوسانند مر ایشان را که خبر شما را با ایشان میرسانند و آنچه واقع میشود با ایشان اخبار میکنند وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ و خدای داناست به
ستمکاران یعنی بضمایر منافقان و بر وفق آن ایشان را جزا و سزا خواهد داد لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ هر آینه طلبیدند فتنه را یعنی تفریق اصحاب پیغمبر از وی
مِنْ قَبْلُ پیش از این در غزوهٔ احد که از تو باز گشتند و در حرب خندق که گفتند یا اهل یثرب لا مقام لكم وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ و بگردانیدند برای تو
کارها یعنی تدبیر مکاید و حیل کردند در ابطال امر حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ تا بیامد نصرت الهی وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ و غالب شد کار خدا بر کار ایشان که آن اعلای دین اسلام
است بر جمیع ملتهای اهل کفر وَهُمْ كَارِهُونَ و ایشان ناخواهانند نصرت و دولت ترا اما کراهت ایشان دافع راه خدا نیست از سعت جبر و نیستکه دوازده
کس از منافقان در غزوهٔ تبوک در شب عقبه بر ثنیه کمین کردند تا بیکبار بیرون جستند پیغمبر را هلاک کنند پس در آن موضع حیل و تدبیر بر این امر کردند
تا آنکه حق تعالی پیغمبر خود را نصرت داد و ایشان مخذول و منکوب شده آورده اند که چون حضرت رسالت جد بن قیس را دید گفت هیچ میل داری که بقتال اهل
روم عزیمت کنی و از ایشان کنیزان خوب صورت بگیری جد گفت انصار میدانند که من مشعوفم بزنان میترسم که چون زنان بنی الاصفر را ببینم از ایشان صبر نتوانم
کرد در فتنه و بلیه افتم این آیه آمد که وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي و از ایشان کسی باشد که گوید دستوری ده در تخلف از غزا وَلَا تَفْتِنِّي و مرا در فتنه میندا
و گویند مراد بفتنه ضیاع و عیالست یعنی بعضی از منافقان میگفتند که ای محمد ما را اذن ده در تخلف و ما را در فتنه میندار بسبب ضایع شدن متاع که هیچ
کافلی نباشد ایشان را بعد از ما أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا بدانکه ایشان در فتنه افتاده اند که آن ظهور نفاق ایشانست و عدم خفقان با آنکه مبالغه تمام داشتند
در اخفای آن از مسلمانان وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ و بدرستیکه دوزخ احاطه کننده است و فرا گیرنده است بِالْكَافِرِينَ بنا کردید که آن در قیامت إِنْ تُصِبْكَ
حَسَنَةٌ اگر برسد بتو ای محمد در بعضی غزوات نیکوئی از ظفر و غنیمت چنانکه در بدر بود تَسُؤْهُمْ اندوهگین سازد ایشان را از فرط حسد و نفاقی که
دارند وَإِنْ تُصِبْكَ مُصِيبَةٌ و اگر برسد بتو در بعضی جنگها جراحتی و شکستی چنانچه در احد واقع شد يَقُولُوا گویند از روی خوشحالی قَدْ أَخَذْنَا
بدرستی که فرا گرفتیم ما أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ احتیاط خود را پیش از این یعنی دور اندیشی کردیم طریق احتیاط مرعی داشتیم و بجرب نرفتیم وَيَتَوَلَّوْا و برگردیدند از مجلسها
خود وَهُمْ فَرِحُونَ در حالتیکه ایشان شادمان باشند بشماتت قُلْ بگو ای محمد لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ نرسد ما را مگر آنچه نوشته است خدای برای ما در
لوح محفوظ و ما را بان اختصاص داده از نصرت و ظفر یا بد شمنان و یا شهادت و درجات جنان هُوَ مَوْلَانَا اوست ناصر و سازنده کار ما وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای نه بر غیر او
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ پس باید که توکل کنند مؤمنان چه حق ایمان آنست که بر غیر او اعتماد و توکل ننمایند که توکل بر خدا حصول مرادات است و کفایت مهمات و ایمنی از
آفات قُلْ بگو ای محمد مر ایشان را بر سبیل تقریع هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا آیا چشم میدارید بما یعنی انتظار میبرید که چیزی بما رسد إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ مگر یکی
از دو عاقبت نیکو که آن نصرتست و شهادت تا اگر بکشیم و اگر کشته شویم وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ و ما چشم میداریم بشما یکی از دو عاقبت و آن أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ
اینست که برساند خدای بشما بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ عذابی از نزدیک خود از صیحه و رجف و خسف تا بان هلاک شوید و یا مراد عذاب آخرتست أَوْ بِأَيْدِينَا یا
برساند عذابی بشما بدستهای ما که شما را بسبب ظهور کفر و نفاق بقتل رسانیم فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید آن را که بما میخواهید از خوبی عاقبت إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ
بدرستیکه ما با شما منتظرانیم آن را که بشما میخواهیم از بدی عاقبت قُلْ أَنْفِقُوا بگو نفقه کنید اینجا امر در معنی خبر است یعنی چون نفقه کنید طَوْعًا أَوْ كَرْهًا
از روی رغبت یا بر وجه کراهت و نفرت هیچ وجه لَنْ يُتَقَبَّلَ مِنْكُمْ قبول کرده نخواهد شد از شما مرویست که جد بن قیس بحضرت گفت مرا اجازت تخلف
ده چرا مدن من بحرب بنی الاصفر متعذر است اما لشکر ترا بمال خود مدد دهم حق تعالی این آیه فرستاد که ای محمد با ایشان بگو که انفاق شما مقبول الهی نشود و
نفعی نرساند إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ بدرستیکه شما هستید گروهی بیرون رفتگان از دایرهٔ اسلام و نفقهٔ کافران و تصدقات ایشان مقبول نیست پس
در بیان تقریر این معنی میفرماید که وَمَا مَنَعَهُمْ و باز نداشت ایشان را أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ آنکه قبول کرده شود از ایشان نفقه‌های ایشان إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا
بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ مگر آنکه ایشان کافر شدند بخدا و بفرستادهٔ او وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ و نمی آیند بنماز جماعت با پیغمبر إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ مگر در حالتیکه
ایشان کاهلانند یعنی کاهلوار بنماز می آیند بر سبیل جبر نه از روی رغبت وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ و نفقه نمیکنند در راه خدا مگر در حالتیکه ایشان نا
خواهانند یعنی بکراهت نفقه میکنند زیرا که بادای نماز و زکوة امید ثواب ندارند و بترک آن از عقاب نمی ترسند فَلَا تُعْجِبْكَ پس باید که ترا بشگفت نیارد
خطاب با حضرتست و مراد امت اند یعنی مؤمنان را میفرماید که باید متعجب نگرداند شما را أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مالهای منافقان و نه فرزندان ایشان
چه بسیاری اموال و اولاد و بال است بر ایشان إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ جز این نیست که میخواهد خدای لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا تا عذاب کند ایشان را بان اموال و اولاد فِي
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا بسبب مشقت در جمع مال و حفظ آن و آنچه بدیشان میرسد از مصایب فرزندان وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ و بیرون رفتن جانهای
ایشان از بدنها بصعوبت بیند وَهُمْ كَافِرُونَ و حال آنکه ایشان کافران باشند یعنی بر کفر بمیرند نه مال ایشان را دستگیر و نه فرزندان بفریاد ایشان رسد بعد
از ان سر ایشان خبر میدهد که وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ و سوگند میخورند بخدا إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ که ایشان از جملهٔ شمااند یعنی از اهل اسلامند وَمَا هُمْ مِنْكُمْ و حال آنکه
ایشان از شما نیستند بجهة پنهان کردن کفر وَلَٰكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ ولیکن ایشان گروهی اند که میترسند از شما که با ایشان آن نوع معامله میکنند که با قتل و اسر

بسبب اظهار اسلام میکنند لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً اگر بیابند پناهی که بدان توانند گریخت چون قلعه یا سر کوهی یا جزیره أَوْ مَغَارَاتٍ یا غارها در کوهها و شعبها
أَوْ مُدَّخَلًا یا سوراخی که بدانجا توانند گریخت لَوَلَّوْا إِلَيْهِ هر آینه روی کنند بدان از ترس شما وَهُمْ يَجْمَحُونَ در حالتی که ایشان شتابند شتافتنی که منع
کس ایشان نکردند یعنی بشتاب تمام از شما بگریزند و بانجا میرفتند و چون پناهی نمی یابند بالضروره بحسب ظاهر با شما در ساخته اند آورده اند که حضرت رسول
قسمت غنیمت میفرمود ابو الجواز منافق گفت صاحب خود را می بینید که صدقات شما را بر ارباب غنم و مواشی میدهد و گمان میبرد که عدل میکند آیه آمد وَ
مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ و از منافقان کسی هست که عیب میکند ترا و طعن میزند فِي الصَّدَقَاتِ در تقسیم صدقها و در روایت آمده که این آیه در شان ابو الخویصره تمیمی آمد
یعنی حرقوص بن زهیر که سر خوارج بود و در وقت قسمت غنایم هوازن در روز حنین که حضرت بجهة تالیف قلوب نو مسلمانان حظی وافر از غنایم بدیشان
دادی وی در طعن کرده و با ظهار خالص که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از یمن فرستاده بود و رسول تمام آن را بچهار کس از اشراف عرب عطا فرمود حرقوص جرأت
کرده با حضرت گفت که عدل کن یا رسول الله حضرت فرمود در جواب که ویلک اگر من عدل نکنم که عدل کند پس حضرت او را و قوم او را مارقین گفت و لقب ظاهر و مقرر
بنابیع مذکور است که حضرت رسول امیر المؤمنین ع را فرمود که ای علی تو با این قوم قتال کنی و ثعلبی در تفسیر خود آورده که من در نهروان حاضر بودم که مرتضی
علی علیه السلام با ایشان قتال کرد و از ابو عبدالله ع مرویست که دو ثلث مردمان از اهل این آیه اند و غرض طاعنان در قسمت غنایم جز نفع خودشان بود چنانکه
میفرماید که فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا پس اگر داده شوند از صدقات چندانکه دلخواه ایشان باشد رَضُوا خوشنود باشند و راضی و بپسندند آن قسمت غنیمت
را وَإِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ و اگر داده نشوند بموجب داده ایشان آنگاه ایشان خشم گیرند و ناخشنود باشند وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر این منافقان
که از تو طلب صدقات میکنند و بان عیب تو مینمایند رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ پسندند آنچه خدای بدیشان داده و فرستاده او از غنیمت و
صدقه و بدان خرسند گردند وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ و گویند بصدق تمام و اعتقاد صحیح که بس است ما را فضل خدای سَيُؤْتِينَا اللَّهُ زود باشد که
بدهد ما را خدای مِنْ فَضْلِهِ از فضل و کرم خود صدقه و غنیمت دیگر وَرَسُولُهُ و فرستاده او نیز عطا کند ما را بیشتر از آنکه حالا با ما عطا فرمود إِنَّا
إِلَى اللَّهِ بدرستیکه ما بخدای رَاغِبُونَ رغبت کنندگانیم و امیدداریم در آنکه از فضل خود غنی گرداند ما را از ابو هیم ادهم نقل است که هر که اعتماد بر خدا
خورسند شد از غم و ملال خلاصی یافت که الرضا بقضاء الله باب الله الاعظم چه رضا بقسمت سبب بهجت است و جزع بر آن موجب محنت بعد از بیان آن مصرف
صدقات میکنند تا دانند که آنچه حضرت در قسمت غنایم کرده عین صواب بوده میفرماید إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ جز این نیست که صدقات یعنی زکوة مفروضه
لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ مر درویشان راست و بیچارگان را و هر دو شریکند در اینکه قدرت نداشته باشند بر مؤنت سال ایشان خود و عیال واجب النفقه
خود و اگرچه فقیر پریشان حال تر است نزد بعضی باین معنی که اصلا مال و کسب نداشته باشد و مسکین نیکو حال تر که او را کسبی باشد ولیکن کافی نباشد در
مؤنت سال و از صادق ع منقولست که مسکین از فقیر بدحال تر است و قول آنحضرت نص است در این باب و فایده آن خلاف ظاهر نمیشود در باب زکوة بجهة اجرای
عطا هر یک از ایشان بلکه ظهور فایده آن در افضلیت عطاست وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا و دیگر صدقات مر عمل کنندگان راست بر آن یعنی جمعی که سعی کنند در
تحصیل و جمع آن وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ و قومیکه الفت داده شده است دلهای ایشان و آنها جمعی از اشراف و مطاع کفار بودند که رسول ص سهمی از زکوة بدیشان
میداد تا بدین اسلام الفت گیرند بکثرت اتباع و قبیله خود و استعانت ایشان نمایند بر قتال دشمنان و منع کفار نمایند از داخل شدن در ثغر مسلمانان و در روایت
آمده که صفوان بن امیه گفت که رسول ص مرا عطا میداد و او قبل در همه جهان کسی دشمن تر از او نداشتم پس چندان چیز بمن داد که از او دوست تر کسی در جهان
نداشتم وَفِي الرِّقَابِ و دیگر زکوة برای صرف کردنست در گشادن گردنهای بندگان از بندگی و نزد اصحاب ما مراد بندگان مؤمنند که در تحت شدة باشند
و ما بینند که بمال زکوة بخرند و آزاد کنند و اگرچه در تحت شدة نباشند لیکن بشرط عدم مستحق و یا مکاتبان که از ادای مال کتابه عاجز شده باشند و
الْغَارِمِينَ و دیگر وام داران مفلس که قرض گرفته باشند و در غیر معصیت صرف کرده خواه در نفقه واجب یا مندوب یا در معاش مباح وَفِي سَبِيلِ
اللَّهِ و دیگر صرف زکوة در راه خداست باینوجه که بر غازیان نفقه کنند تا سلاح و اسب خرند جهاد کنند در راه خدا خواه غنی باشد و خواه فقیر و یا بر عمارت
ساختن پل و رباط و امثال آن از وجوه قرب وَابْنِ السَّبِيلِ و دیگر برای صرف فان در رهگذر که از مال خود دور مانده باشد و چیزی نداشته باشد که
بشهر خود معاودت کند و اگرچه در وطن خود غنی بوده باشد و اما ضیف نزد بعضی داخلند در ابن السبیل و احتیاج بدیگران نیست حاصل که زکوة
فرض کرده شده است برای این جماعت مذکوره فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ فرض کردنی از جانب خدا وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بمستحقان حَكِيمٌ حکم کننده بقسمت بر
وجهیکه شاید آورده اند که جلاس بن سوید و حزام بن خالد و یاسر بن قیس و سماک بن یزید و رفاعة بن عبدالله و امثال ایشان از منافقان که بظاهر ایمان
آورده بودند و سینه ایشان از کینه سید عالم صلی الله علیه و آله پر بود در خلوت آنحضرت را از چیزها یاد کردند با آن را که ادای آن نسبت میکردند جلاس گفت
خاموش باشید که اگر بسمع او رسد جمیع شما رسوا شوید گفتند که محمد گوشی شنوا دارد و هرچه میخواهیم میگوئیم چون پیش او سوگند میخوریم که نگفته ایم
باور میکند نبتل بن حارث که منافقی بود و سخن چینی کردی و اسرار مسلمانان با منافقان در میان نهادی چون او را منع کردند گفت محمد مردی شنواست ما بنفی و اثبات
هرچه میگوئیم قبول میکند آیه آمد که وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ و از منافقان کسانی هستند که می آزارند پیغمبر را وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ
و میگویند او مردی خوش شنواست که هرچه با او میگویند استماع مینماید و باور میکند قُلْ بگوای محمد ایشان را که أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ شنوای خیر است مر شما را
یعنی او دانا است در وجهی که شما بر وجه مذمت میگوئید بلکه شنونده و قبول کننده گفتار نیکوست بعد از آن تفسیر این خیر میکند بقوله يُؤْمِنُ بِاللَّهِ تصدیق
میکند بخدای و آنچه بر او گفته و میگوید وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ و تصدیق میکند مؤمنان را و سخن ایشان را بعز قبول میرساند بسبب خلوص نیات ایشان وَرَحْمَةٌ

للذین آمنوا و او رحمت است مر آنکسان را که اظهار ایمان کردند منکم از شما نه آنست که بقول شما دانا شد نیست بلکه صدق و کذب شما را میداند اما پرده
روی کار شما بر نمیدارد و از روی رحمت با شما رفق میکند والذین یؤذون رسول الله و آنانکه می‌آزارند بقول و فعل فرستادهٔ خدای را لهم عذاب
الیم مر ایشان راست عذابی دردناک در آخرت مرویست که جمعی منافقان از غزای تبوک تخلف کردند چون مؤمنان باز آمدند ایشان باز اعتذار کردند و سوگند
خوردند در آن تا رضای ایشان بجویند آیه آمد که یحلفون بالله سوگند میخورند بخدای لکم برای شما ای اهل ایمان بر صدق قول خود در اعتذار لیرضوکم
تا شما را خوشنود گردانند والله و رسوله احق ان یرضوه و خدا و رسول او سزاوارترند آنکه خشنود سازند منافقان او را یعنی رسول را و چه سخن را اینجا
و رضای رسولست چون خشنودی خدا وابسته بخشنودی رسولست پس او را خشنود باید ساخت ان کانوا مؤمنین اگر هستند مؤمنان چنانچه دعوی میکنند
بعد از آن توبیخ مؤمنان میکند که الم یعلموا انه من یحادد الله آیا نمیدانند آنکه هر کس خلاف کند با خدا و رسوله و با رسول او و از حد در گذرد
فان له نار جهنم پس سزاوار است آنکه باشد او را آتش دوزخ خالدین فیها در حالتی که جاوید بدان باشد در آن ذلک آن خلود در دوزخ الخزی
العظیم رسوائی بزرگست مرویست که منافقان در میان یکدیگر پیغمبر خدای را مترد دلوای میگفتند و باستهزا سخنان میگفتند بعضی از ایشان تمنا میکردند که
چه بودی که صد تازیانه زدندی و از آسمان آیتی نیامدی که سبب فضیحت ما شدی آیه آمد که یحذر المنافقون ان تنزل علیهم سورة حذر میکنند
منافقان از آنکه فرو آمده شود بر مؤمنان سورهٔ از قرآن تنبئهم که بیاگاهاند آن سوره مؤمنان را و خبر دهد بما فی قلوبهم بآنچه در دلهای منافقانست از کفر
و نفاق قل استهزؤا بگوی ای محمد که استهزا کنید امر برای تهدید است یعنی سخریه و استهزا کنید که البته جزای آن خواهید یافت و آن جزا اینست که ان الله مخرج
بدرستیکه خدای ظاهر کننده است ما تحذرون آنچه را که حذر میکنید از اظهار آن یعنی ظاهر گرداند اوصاف ذمیمه و اخلاق سیئه شما را و آن را پوشیده
ندارد آورده اند که در غزوهٔ تبوک بعضی منافقان پیش حضرت رسالت میرفتند و میگفتند با یکدیگر که به بینید این مرد را یعنی محمد که میخواهد حصارهای شام
را بگیرد و در قصرهای پادشاهان در باد نشیند این سخن بنور نبوت در باطن آنحضرت ظاهر شد بعمار یاسر امر کرد که از این قوم استفسار کن که چه میگفتند اگر انکار
کنند بگو چنین و چنین میگفتید عمار پیغام رسانید ایشان نزدیک حضرت آمده اعتذار نمودند که ما سخنی بر سبیل هزل و بازی میگفتیم همچنانکه عادت مسافرانست
که بازی و مطایبه میکنند این آیه فرود آمد که و لئن سألتهم لیقولن و اگر بپرسی ای محمد ایشان را که چه میگفتند هر آینه گویند انما کنا نخوض و نلعب
بدرستیکه بودیم ما همچو مسافران خوض میکردیم در هر سخنی و بازی میکردیم در آنچه میگفتیم و از ابوجعفر علیه السلام نقلست که این در بارهٔ دوازده کس و بقولی
بیست و هشت تن از منافقان آمد که بعد از غزوهٔ تبوک در شب تاریک بر سر راه رسول الله صلعم بر عقبه کمین کردند و آن شبی بغایت تاریک بود و باهم در ساختند
که رسول را هلاک کنند یا شتر او برمانند تا او را بیفکند و با خود قرار دادند که اگر رسول صلعم بر سر ایشان مطلع شود گوییم کنا نخوض و نلعب جبرئیل حضرت
را بر این امر مطلع ساخت حضرت رسول صلعم عمار یاسر را امر کرد که امشب در پیش ناقهٔ من جدا مشو عمار مهار ناقه را در دست گرفته در پیش میرفت و حذیفه از عقب
حضرت میرفت چون بکمینگاه ایشان رسید آواز داد هر یک را بنام بخواند و گفت یا فلان چون ایشان دانستند که حضرت بر سر ایشان مطلع شده پیش وی آمدند و گفتند
یا رسول الله ما بازی و مزاح میکردیم قل بگوی ای محمد ایشان را از روی سرزنش که ابالله و آیاته آیا بخدا و سخنان او و رسوله و بفرستادهٔ او کنتم تستهزؤن
هستید که استهزا میکنید لا تعتذروا عذر مگویید که اعتذار شما دروغ محض است قد کفرتم بعد ایمانکم بدرستیکه اظهار کفر کردید بطعن در
رسول و ایذای او پس از آنکه اظهار ایمان کرده بودید ان نعف اگر عفو کنیم عن طائفة منکم از گروهی از شما که باخلاص توبه کنند از نفاق و استهزا و بصدق
تمام بگروید بخدا و رسول و یکی از آن منافقان مخشی بن حمیر اشجعی بود که توبه کرد و بصدق تمام ایمان آورد از حق تعالی درخواست که شرف شهادت یابد دعای وی
اثر قبول یافته در حرب یمامه شهید شد نعذب طائفة عذاب کنیم طائفهٔ دیگر را بانهم کانوا مجرمین بسبب آنکه هستند گناهکاران با اصرار بر نفاق
بعد از آن احوال و مآل اهل نفاق خبر میدهد که المنافقون مردان منافق که سیصد نفر بودند والمنافقات و زنان منافقه که صد و هفتاد بودند
بعضهم من بعض برخی از ایشان از برخی دیگرند یعنی همه مشابه یکدیگرند در نفاق یأمرون بالمنکر میفرمایند بکار زشت که آن کفر است و معاصی با تکذیب
پیغمبر و ینهون عن المعروف و باز میدارند مردمان را از نیکوئی که ایمانست و طاعت و یا تصدیق و متابعت حضرت رسالت و یقبضون ایدیهم و
فرا میگیرند دستهای خود را یعنی فرو میبندند دندان را از خیرات و صدقات و در انوار گفته که این کنایه است از بخل نسوا الله ترک کردند فرمانبرداری خدا
را و یاد کرد او فنسیهم پس فرو گذاشت خدای ایشان را و باز داشت فضل و لطف خود را از ایشان ان المنافقین بدرستیکه منافقان از زن و مرد
هم الفاسقون ایشانند بیرون رفتگان از دایرهٔ ایمان و متمردان از بخل و عصیان وعد الله المنافقین والمنافقات وعده داده است خدای مرد
منافق را و زنان منافقه را والکفار و ناگرویدگان را از مرد و زن نار جهنم خالدین فیها آتش دوزخ در حالتیکه جاوید باشند در آن هی حسبهم
آن آتش بس است ایشان را برای عقوبت و جزا و لعنهم الله و دور کرده است خدای ایشان را از رحمت خود و ایشان را خوار و ذلیل گردانیده و لهم عذاب
مقیم و مر ایشان راست در آخرت عذابی پاینده که انقطاع ندارد پس ای منافقان کالذین خاضوا من قبلکم همچنانکه بودند پیش از شما که بکفر و
نفاق مستمر بودند کانوا اشد منکم قوة بودند سخت‌تر از شما از روی توانائی یعنی ببدن از شما قوی‌تر بودند و اکثر اموالا و اولادا و بیشتر
بودند از شما از روی مالها و فرزندان فاستمتعوا بخلاقهم پس بهره گرفتند بنصیب خود از لذتهای دنیا و از مال و فرزند بهره برداشتند فاستمتعتم
بخلاقکم پس شما تمتع گرفتید بنصیب خویش از لذتهای دنیای فانی کما استمتع الذین همچنانکه تمتع یافتند آنانکه بودند من قبلکم بخلاقهم
پیش از شما بهره و نصیب خویش را و خضتم و خوض کردید در فسق و شروع نمودید در باطل که آن کفر است و استهزا کالذی خاضوا همچنانکه گذشتگان خوض

کرهند و بران بخندند اولئک حبطت اعمالهم آن گروه نابود و تباه گشت کردارهای ایشان فی الدنیا والآخرة در دنیا که مال و فرزند با ایشان نکرد

و در آخرت که ثوابی بدان عملها مترتب نگشت واولئک هم الخاسرون و آن گروه ایشانند زیانکاران در هر دو جهان حق تعالی بعد از حضرت رسالت

گفت که امروز منافقان بدترند از منافقان عهد رسول زیرا که ایشان نفاق پوشیده داشتند و منافقان این عهد آن را آشکار کردند و اظهار عداوت

با امام خود کردند که امیرالمؤمنین علی علیه السلام است الم یأتهم آیا نیامد بدیشان یعنی بشنیدند این منافقان که بلذات دنیا مغرور شدند و از دولت ثواب

آخرت محروم نبأ الذین من قبلهم خبر عذاب و نکال آنانکه پیش از ایشان بودند قوم نوح آنها گروه نوح بودند که بطوفان غرق شدند وعاد و گروه

عاد که بباد صرصر هلاک شدند وثمود و قوم ثمود که بصیحه مردند وقوم ابراهیم و گروه ابراهیم که بانواع عذاب مبتلا شدند مانند نمرود و اتباع او

که بپشه شربت زهر هلاکت چشیدند واصحاب مدین و اهل مدین که قوم شعیب بودند و بعذاب یوم الظلة هلاک گشتند والمؤتفکات

و اهل شهرهای مؤتفکه که قوم لوط بودند و شهرهای ایشان سرنگون شد و بر ایشان سنگ بباریدند اتتهم رسلهم بالبینات آمدند بدیشان

فرستادگان ایشان با حجتهای روشن و معجزهای هویدا فما کان الله لیظلمهم پس نبوده است خدای یعنی از عادت او نیست که ستم کند بر ایشان یعنی بی

جرم عذاب بر ایشان فرستد ولکن کانوا انفسهم یظلمون ولیکن بودند ایشان که بر نفسهای خود ستم میکردند بکفر و تکذیب که بجهت آن مستحق عقوبت

شدند پس تعذیب ایشان بر وجه عدل باشد نه ظلم و بعد از ذکر منافقان بیان حال مؤمنان میکند که والمؤمنون والمؤمنات مردان مؤمن

و زنان مؤمنه بعضهم اولیاء بعض برخی از ایشان دوستان و محبان برخی دیگرند بیاری دادن در حق یکدیگر و بطریق مستقیم سلوک کردن بر وجهی که یأمرون بالمعروف میفرمایند بنیکوئی که ایمان و فرمان برداری است در جمیع اوامر وینهون عن المنکر و باز میدارند از بدی و ناشایست

که کفر است و انواع نواهی ویقیمون الصلوة و بپای میدارند نماز را با همه شرایط و ارکان ویؤتون الزکوة و میدهند زکوة را ویطیعون الله

ورسوله و فرمان میبرند خدای را و پیغمبر او را در همه امور اولئک سیرحمهم الله آن گروه پاکیزه سیرت زود باشد که رحمت کند خدای بر ایشان یعنی که

حاله اهدا مستغرق رحمت خود گرداند در دنیا و آخرت ان الله عزیز بدرستیکه خدای بر هر چه کند و خواهد حکیم داناست بوضع هر چیزی در موضع آن

وعد الله المؤمنین والمؤمنات وعده داد خدای مردان و زنان گروندگان را جنات تجری من تحتها الانهار بوستانهای مشتمل بر میوه که میرود از زیر

درختان جویها خالدین فیها در حالتیکه مانندگان جاوید در آن ومساکن طیبة و دیگر وعده داد مسکنهای پاکیزه و خوش که از آن لذت یابند و در آنجا خوش

دلی و خوشحالی گذرانند فی جنات عدن در بوستانهای باقی مترد در حدیث آمده که مساکن طیبه قصرها باشد از لؤلؤ و زبرجد و یاقوت و ظرافت در جنت

که بوستانهای آن بر در هم در کناره آن و از حضرت رسالت منقولست که آن سرای خدای است که هیچ چشمی آن را ندیده و بر خاطر هیچکس نگذشته در آن ساکن نشود

مگر سه گروه پیغمبران و صدیقان و شهیدان حق تعالی بان خطاب کند که خوشحال کسیکه در آید در تو و ساکن شود و نیز از آنحضرت مرویست که کوشکهاست در

بهشت از لؤلؤ و هر یک از آن هفتاد سرای است از یاقوت سرخ در هر سرای هفتاد خانه از زمرد و در هر خانه هفتاد سریر بر هر سریری هفتاد بستر از الوان

متنوعه بر هر بستری جفتی از حورالعین نشسته در هر خانه هفتاد خوان نهاده بر هر خوانی هفتاد لون طعام و حق تعالی بنده مؤمن را چندان قوت طعام و جماع دهد که

بیک بامداد از همه طعامها و حورالعین محظوظ شود و این کوشک بدین صفت در بهشتهای عدن باشد و در آن با دخوش از زیر عرش میوزد و بر پشتهای

مشک سفید میگذرد و بوی آن را در آن کوشکهای او در وان بوی بپانصد ساله راه میرود و بعد از آن وعده از آن بزرگتر میدهد که ورضوان من

الله اکبر و خوشنودی از نزدیک خدای مؤمنان را بزرگتر است از جنات عدن و انواع نعمتهای آن زیرا که مبدأ جمیع سعادات و منشأ تمام کرامات رضای

حضرت عزتست و مؤدی بنیل قرب و وصال بارگاه ذوالجلال و محققان راه و عارفان آگاه در آن درگاه و بیگاه جز رضای حضرت الله مطلوبی نیست مرویست

که چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند حق تعالی با ایشان خطاب کند که یا اهل الجنة ایشان گویند لبیک ربنا و سعدیک والخیر فی یدیک پس فرماید

که خشنود شدید گویند چرا خشنود نباشیم که بما عطا فرمودهٔ آنچه را که هیچیک از خلق خود عطا نکردهٔ حق تعالی فرماید من بدهم بشما فاضل تر و بهتر از آن

عطاها بهشتیان گویند بهتر تواند بود که از این فاضل تر باشد خطاب رسد که فرود آرم بر شما خشنودی خود را و هرگز بر شما خشم نگیرم پس از این حدیث معلوم

میشود که نعمت از رضوان الهی فاضل تر نیست ذلک هو الفوز العظیم آن رستگاریست که بزرگست در دنیا و ما فیها زیرا که

آن دهانهٔ استحقاق است بعد از این بجهاد امر میفرماید که یا ایها النبی ای پیغمبر برگزیده و بلند مرتبه جاهد الکفار جهاد کن با کافران بشمشیر و

المنافقین و با منافقان بالزام حجت و اقامت حدود ایشان واغلظ علیهم و درشت باش بر ایشان و روی ترش کن در جهاد و محاربه ایشان وماویهم

جهنم و بازگشت ایشان همه بدوزخ است وبئس المصیر و بد بازگشتی است دوزخ مرویست که رسول در سایه حجره نشسته بود و صحابه را گفت همین

ساعت مردی نزد شما آید و بچشم شیطان در شما نگرد چون بیاید با وی هیچ سخن مگوئید در ساعت مردی بیامد ارزق چشم رسول او را بخواند و گفت تو و

اصحاب تو چرا مرا دشنام میدهید وی اصحاب خود را جمع کرده و همه را نزد حضرت آورد همه سوگند خوردند که ما دشنام ندادهایم آیه آمد که یحلفون بالله

ما قالوا سوگند میخورند بخدای که نگفته اند این سخن را ولقد قالوا کلمة الکفر و بتحقیق که گفته اند کلمهٔ کفر که دشنام دادنست به پیغمبر و قول مشهور

آنست که این آیه در بارهٔ جلاس بن سوید آمد که بوقت تهیهٔ غزوهٔ تبوک با بعضی مردم از گوش سوار شده از جانب مقابل بمدینه آمد برای تنفیر مردم از آن سفر و

گفت اگر آنچه محمد میگوید او دهد حق باشد من از این دراز گوش که سوار مرم بدتر باشم این سخن را زن مصعب بحضرت رسانید وی را طلبید انکار کرد و با

اصحاب خود سوگند خوردند که نگفته ام حق تعالی فرمود که ایشان سوگند بدروغ میخورند که نگفته ایم کلمهٔ کفر را و حال آنکه گفته اند وکفروا بعد اسلامهم

وکفروا

وکفر را ظاهر ساختند بعد از اظهار اسلام وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا و قصد کردند بانچه نیافتند و مقصود ایشان اخراج رسول و مهاجران بود از مدینه تا که تاج
عزت بر سر ابن ابی نهند و او را پادشاه گردانند و نزد بعضی اینها اصحاب عقبه‌اند که قصد کشتن پیغمبر داشتند چنانکه گذشت وَمَا نَقَمُوا و کینه نداشتند
با رسول و مؤمنان إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ مگر آنکه بی‌نیاز گردانید خدای ایشان را و فرستاده او از تفضیل و تکرم خود یعنی اهل
مدینه محتاج و تنگ معیشت بودند چون قدم مبارک حضرت رسالت ص بایشان رسید ببرکت آنحضرت غنایم بسیار بدست ایشان در آمد توانگر شدند پس موجب
عداوت نیافتند مگر آنکه مستغنی شدند و در مثل گویند که از شر آنکس بترس که با او احسان کرده باشی و گویند جلاس مولائی داشت او را کشتند حضرت
امر کرد بدیت او و ده هزار درهم دیت باو دادند پس بجهت آن مستغنی شد پیغمبر ص اینجا بر سبیل تعریض میفرماید که سبب این کینه و دشمنی نیست مگر آن توانگری
فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ پس اگر توبه کنند از نفاق و از شدت باز گشت بهتر مر ایشان را وَإِنْ يَتَوَلَّوْا و اگر برگردند از توبه و مصر باشند بر نفاق يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ
عذاب کند خدای ایشان را عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ در دنیا بکشتن و در آخرت بسوختن وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ و نیست ایشان را
در زمین مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ هیچ دوستی و متولی امری و نه یاری و مددکاری که عذاب از ایشان باز دارد منقول است که جلاس بعد از نزول این آیه توبه کرد
و از جمله مخلصان امت شد آورده‌اند که ثعلبة بن حاطب الانصاری مشهور بود بزهادت و عبادت روزی بملازمت حضرت رسالت ص آمده از فقر و فاقه شکایت
کرد و التماس کرد از آنحضرت که از حق تعالی درخواهد تا او را توانگر گرداند چندانچه حضرت او را پند داد که از این مدعا درگذر که عاقبت غنا در مظنه خطر است
و با چیز اندکی بر آن قناعت کن که بر اندک شکر کردن بهتر از بسیاری که شکر آن بجای نیارند سودمند نیفتاد و روزی چند برفت باز آمد و همان استدعا
کرد و گفت یا رسول الله من عهد کرده‌ام که حقوق آن را با اهل استحقاق رسانم و بار صله رحم بجای آورم و چون مبالغه او بحد اطناب رسید رسول ص فرمود
بار خدایا ثعلبه را مالی ده که هر چه در دل خواهد او بر دعای خواجه کاینات ص هدف اجابت رسید حق تعالی باندک گوسفندی که بآن قناعت کردی برکت کرد تا بجای که
در حوالی مدینه گوسفندان او را جای نماند روی ببادیه آورد و بجهت تعهد حال آنان از اقامه نماز پنجگانه با رسول خدای محروم ماند و جز روز جمعه نتوانست که
بمدینه آید و نماز بگذارد و آخر الامر از آن وادی بالاتر رفت از نماز جمعه نیز باز ماند روزی رسول ص از حال وی پرسید که چرا اصلا ثعلبه بنماز جمعه حاضر نمی
شود گفتند یا رسول الله چندان گوسفند دارد که در هیچ وادی نمی‌گنجد و بجهت این بفلان وادی رفته و مقام کرده حضرت فرمود یا ویح ثعلبه سه بار این لفظ
تکرار کرد چون آیه زکوة نازل شد او را مرد جهنی با دو یکی از بنی سلیم را رفیق او ساخته نزد ثعلبه فرستاد تا برو خوانند و زکوة از وی بگیرند و در این باب کتابتی
که متضمن شروط او بود مصحوب و بجانب ثعلبه فرستاد و با جهنی گفت چون از ثعلبه زکوة بگیرید نزد فلان مرد سلیمی روید که شتران بسیار دارد و از او
نیز زکوة بستانید پس هر دو بیامدند و آیه زکوة و نامه رسول ص بثعلبه دادند و از او زکوة خواستند محبت مال او را بر آن داشت که از فرمان نبوی ص سر کشیده
گفت اینکه از ما میطلبید جز جزیه نیست پس زکوة نداد و گفت شما بجای دیگر روید تا من در این باب با خود اندیشه کنم ایشان نزد آن مرد سلیمی آمدند و نامه را بر
او خواندند و گفت سمعا و طاعة لامر الله و حکم رسول الله ص پس در میان شتران رفت و آنچه رسول نوشته بود بهتر و خوبتر شتران را جدا کرد و گفت این را نزد
رسول خدا برید ایشان گفتند ما را رسول ص نفرموده است که بهترین مال بستانیم او گفت حاشا که من جز خیار مال خود را بخدا و رسول دهم ایشان از او بستدند
و باز نزد ثعلبه آمدند و همان مقاله که اول بار گفته بود که آن مانند جزیه است بر زبان راند و از دادن زکوة امتناع کرد و گفت بروید بجای دیگر تا من بیکبار
دیگر اندیشه کنم ایشان نزد رسول ص آمدند و صورت حال بعرض رسانیدند حضرت فرمود یا ویح ثعلبه حق تعالی در حق ثعلبه این آیه فرستاد که وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ
اللَّهَ و بعضی از اهل نفاق کسانی هستند که با خدای عهد کرده‌اند که لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ اگر بدهد ما را خدای از فضل خویش مالی لَنَصَّدَّقَنَّ
هر آینه صدقه دهیم و اخراج زکوة کنیم وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ و هر آینه باشیم از جمله نیکان و شایستگان در اوامر او سبحانه فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ
پس آنهنگام که بداد ایشان را مال بسیار از فضل و کرم خود بَخِلُوا بِهِ بخیلی کردند بآن و حق خدای ندادند وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ و روی گردانیدند
از عهد و پیمان و طاعت خدا در حالتیکه ایشان اعراض کنندگانند از امر و فرمان یعنی عادت ایشانست اعراض از انقیاد امر حق تعالی فَأَعْقَبَهُمْ پس از پی
در آورد ایشان بخل و منع زکوة ایشان را نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ نفاقی متمکن در دلهای ایشان که زایل نگردد إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ تا روز یکه ببینند عمل خود یعنی
جزای آن را و آن روز قیامت باشد بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ بسبب آنکه بودند که خلاف کردند با خدا آنچه وعده داده بودند وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ
و بسبب آنکه بودند که دروغ میگفتند چه خلف وعده متضمن کذبست أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ آیا نمیدانند منافقان و عده آنکه میدانند خدا
آنچه پنهان ایشانست از نفاق و عزم بر خلاف عهد وَنَجْوَاهُمْ و آنچه در آن میگویند با یکدیگر که این زکوة جزیه است وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ داننده
نهانیها و پوشیده‌هاست مرویست که در وقتیکه این آیه نازل شد یکی از خویشان ثعلبه آنجا حاضر بود نزد ثعلبه رفت و گفت ویحک یا ثعلبه در حق تو این
آیه آمده است که دلالت بر کفر و نفاق تو میکند ثعلبه برخواسته نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله هر وجه که فرمائی من صدقه حاضر کنم نزد تو تا هر که
خواهی دهی و بهر وجهی که مصلحت بینی صرف کنی رسول الله ص فرمود چون زکوة را جزیه گفتی حق تعالی فرموده که صدقه تو را قبول نکنم ثعلبه برخواست و خاک
بر سر میکرد و فریاد در گرفت رسول گفت هر چند گفتم در فقر شکیبا باش و طلب غنا مکن قبول نکردی لاجرم باین فتنه مبتلا گشتی پس مأیوس و منکوب
بموضع خود رفت و رسول ص در آن نزدیکی بجوار ایزدی پیوست و در عهد ابو بکر علیه اللعنه بیامد و در خواست که صدقه او را قبول کند گفت چون رسول
قبول نکرد من نیز قبول نکنم و چون در زمان عمر خطاب علیه اللعنة و العذاب شد او نیز قبول نکرد و در عهد عثمان علیه اللعنة و النیران بدار الجزا رفت
آورده‌اند که پیغمبر ص اصحاب را بر انفاق و اعانت در تجهیز لشکر تبوک تحریص فرمود عبد الرحمن بن عوف چهار هزار درهم آورد و گفت یا رسول الله ص من

هشت هزار درهم داشتم چهار هزار از برای عیالان گذاشتم و چهار هزار بصد قه دادم رسول او را دعا بر کت کرد و گفت بارک الله لک فیما اعطیت و فیما امسکت
خدای تعالی چندان مال با و داد که ثمن مال او صد و هشتاد درهم بود و مردن را صد و هشتاد درهم رسید و هم چنین هریک از اغنیای صحابه بعضی از مال
خود آوردند و در آخر عاصم بن عدی صد وسق خرما آورده گفت امشب تا صباح بجهت مردم اب چاه کشیده ام و دو صاع خرما اجرت من داده اند یک صاع
عیال خود گذاشته ام و یکصاع آورده ام حضرت فرمود تا ان صاع خرما بالای دیگر صدقات که صحابه آورده بودند پراکنده ساخت بعضی منافقان اغاز لمز و غمز
کرده گفتند عبد الله و عاصم اموال را بریا دادند و خدا و رسول از صاع ابو عقیل بی نیاز ند اما او خواست که خود را بیاد مردم اورد تا از صدقات چیزی
بستاند این آمد که الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ آنانکه از روی استهزاء عیب کنند و بچشم اشاره میکنند تطوع کنندکان مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ
از گروندگان در دادن صدقات مراد صدقات متعدد و بر است که عاصم تصدق کرده و منافقان او را بریا نسبت دادند وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ و تصدق ایشان
را نیز عیب کنند که نمی یابند إِلَّا جُهْدَهُمْ مگر بقدر طاقت و قوت خود یعنی ابو عقیل را که میگویند که خدا و رسول از صاع او مستغنی اند فَيَسْخَرُونَ
مِنْهُمْ پس تسخر میکنند و استهزا میکنند بایشان سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ جزا دهد ایشان را خدای بر سخریه ایشان وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشان راست عذابی دردناک
بر آن سخریه آورده اند که پسر عبد الله ابی که هم عبد الله نام داشت از جمله مؤمنان مخلص و مطیعان خالص بود در مرض پدر خود از حضرت رسالت در خواست
نمود که از برای پدر وی آمرزش طلبد این آمد که اسْتَغْفِرْ لَهُمْ استغفار کن برای ایشان که منافقانند أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ یا آمرزش مخواه برای ایشان یعنی
آنکه استغفار و عدم استغفار هر دو مساویست در در سانیدن فایده باهل نفاق هیچ نکته میفرماید که إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً اگر
آمرزش طلبی برای ایشان هفتاد بار فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ پس نیامرزد خدای ایشان را حضرت بعد از استماع سبعین مرة فرمود که بر هفتاد بیفزایم جبرئیل
آیه آورد که سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ فلن يغفر الله لهم حضرت بدانست که مراد بسبعین مرة مخصوص عدد نیست بلکه کثرتست و عدم مغفرت
ایشانست و اگر چه استغفار از حد حصر در گذرد ذَٰلِكَ آن عدم قبول استغفار برای ایشان نه بجهت بخلست از جانب ما و نه قصوری از تو بلکه بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا
بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بسبب آنست که ایشان کافر شدند بخدا و رسول او یعنی سببش کفر محض است و محض کفر وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ و خدای راه ننماید
بمقصود گروه فاسقان را یعنی متمردان را در کفر و معاندان را بر نفاق بعد از آن جز چند از اهل نفاق بر نرفتن بجهاد تبوک فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ
شاد شدند باز پس ماندکان از غزای تبوک بِمَقْعَدِهِمْ بنشستن ایشان از غزوه خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ در خلف رسول خدا یعنی بعد از رفتن او بجهاد یا بسبب قعود
شدن از تبوک بجهت مخالفت رسول خدا وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ و کراهت داشتند بجهت بدی اعتقاد از آنکه جهاد کنند بمالها و نفسهای
خود فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بلکه فراغت و تن آسائی طلبیدند و تحصیل رضای خدای را ببذل اموال و انفس بر راحت اختیار کردند وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا
فِي الْحَرِّ و گفتند منافقان مؤمنان را که بیرون مروید باین غزا در گرما یعنی خود نرفتند و خواستند که مؤمنان نیز بمانند از آن و با آنکه یکدیگر را این
مقوله گفتند و باهم مقرر کردند که بتبوک نروند قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا بگو مر ایشان را که آتش دوزخ سخت تر است از روی گرمی یعنی حرارت او از
این گرما سخت تر است و ایشان بجهت جهالت و غوایت از آن اختیار کردند لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ اگر بودند که میدانستند که مآل ایشان راجع است اختیار نمیکردند
فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا پس باید که بخندند خنده اندک در دنیا که سرای فانیست و اسباب غم در او بیشتر از اسباب خنده است وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا و باید که بگریند
گریه بسیار در آخرت زیرا که باقیست و اسباب آن بغایت جَزَاءً پاداش دهد خدای ایشان را پاداش دادنی بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بانچه بودند که کسب کردند از
نفاق و بدی اخلاق و تخلف بغیر عذر از جهاد از پیغمبر خدا مرویست که گفت اگر بدانید آنچه من میدانم هر آینه اندک خنده کنید و بسیار گریه کنید فَإِنْ
رَجَعَكَ اللَّهُ پس اگر باز دارد ترا خدای ای محمد بعد ازین إِلَىٰ طَائِفَةٍ مِنْهُمْ بسوی گروهی از منافقان که از جهاد تخلف کردند فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ پس دستوری
طلبند از تو برای بیرون آمدن بغزوه دیگر بعد تبوک ایشان را تمکین مده فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا پس بگو بیرون میائید با من هرگز وَلَنْ تُقَاتِلُوا
مَعِيَ و کارزار مکنید در مصاحبت و مرافقت من عَدُوًّا دشمنی را إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ بدرستیکه شما خورسند شدید بنشستن و تخلف کردن
أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار یعنی بغزوه تبوک فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ پس بنشینید دیگر باره با باز پس ماندکان که قابلیت کارزار ندارند چون زنان و کودکان
چه کارزار کار مردان مردانست و نامردی در معرکه جهاد نکند آورده اند که حضرت رسالت در مرض ابن ابی بعیادت او رفت و او از آنحضرت التماس
کرد که پیراهن خود عطا فرماید تا کفن من سازند و بدفن من حاضر شده بر من نماز کذارد و مرا آمرزش طلبد آنحضرت رسول پیراهن خود را باو داد و بجنازه وی
حاضر شد خواست که نماز گذارد این آیه آمد که وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا و نماز مگذار بر هیچیک از ایشان که بمیرد هرگز و عدم نهی حضرت از تکفین
او بپیراهن خود و نهی از نماز کردن بر او بجهت مکافات بود که ابن ابی بجهت عباس بجای آورده بود وقتیکه در بدر او را اسیر کرده بودند و برهنه بود ابن ابی پیراهن خود را
در او پوشانید مرویست که آنحضرت را گفتند یا رسول الله ابن ابی منافق بود چرا پیراهن خود را بان کفن فرمودی جواب داد که پیراهن من دفع عذاب خدا از او نخواهد
کرد و من امیدوارم که بسبب این مرد مان بسیار در دایره اسلام در آیند و در روایت آمده که بسبب آنکه ابن ابی پیراهن حضرت را بجهت تیمن و تبرک از وی طلبید
و آنحضرت بوی داد هزار کس از خزرج مسلمان شدند مرویست که حضرت اراده فرمود که بر او نماز کند جبرئیل جامه او را بکشید و وی را باز پس برد و این آیه
بر او خواند که وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ و مایست بر سر گور وی برای دفن و زیارت و دعا و استغفار إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ
بدرستیکه منافقان کافر شدند بخدای که بوی شرک آورده اند وَرَسُولِهِ و بفرستاده او که فرمان بردای نکردند وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ و
مردند و حال آنکه ایشان منافقانند از طریق و مصرند بر کفر و نفاق وَلَا تُعْجِبْكَ و باید متعجب نسازد ترا و ظاهر خطاب با آنحضرت یعنی باید که

که دو هزار ... صد من باشد و ابو عقیل انصاری یک صاع خرما آورده

التوبة

دستوری جویند از تو در باز ایستادن

در تعجب نیندازد شما را اموالهم و اولادهم مالهای منافقان اگرچه بسیار است و فرزندان ایشان اگرچه قوی و با اقتدارند انما یرید الله ان یعذبهم
بها جز این نیست که میخواهد خدای که عذاب کند ایشان را بدان فی الدنیا در دنیا که بسبب جمع مال و محافظت آن پیوسته در رنج باشند و برای و نقوا حوال اولاد
و تهیهٔ اسباب معیشت ایشان همیشه محنت و مشقت و اذیت کشند و تزهق انفسهم و بیرون رود روحهای ایشان بحسرت تمام و هم کافرون و حال آنکه
ایشان کافران باشند یعنی بر کفر از این جهان بروند یکی از اهل طریقت گفته که اغنیا اشقی الاشقیااند مال دنیا را جمع میکنند بانواع پریشانی و زحمت و نگاه می
دارند باصناف مشقت و اخر میگذارند بهزار حسرت و اذا انزلت سورة و چون فرستاده شود سورهٔ از قرآن که در او مذکور باشد ان امنوا بالله و
جاهدوا مع رسوله آنکه ایمان آرید بخدا و جهاد کنید در خدمت پیغمبر او استاذنک اولوا الطول منهم خداوندان مال و توانائی از منافقان و
قالوا ذرنا نکن مع القاعدین و گویند بگذار ما را و بجنگ مفرما تا باشیم با نشستگان در خانها رضوا بان یکونوا مع الخوالف خورسند
راضی گشتند بانکه باشند با زنان باز ماندگان و طبع علی قلوبهم و مهر نهاده شده است بر دلهای ایشان از نفاق یعنی نشانی بدید آورده تا فرشتگان بان
علامت علم بنفاق ایشان پیدا کنند و بر ایشان لعنت کنند پس گویا حق تعالی مهر نهاده بر دلهای ایشان فهم لا یفقهون پس ایشان فهم نمیکنند که چه خیرها
که در جهاد است از سعادت دارین و انواکه در تخلف است از اثار شقاوت بعد از آن مدح حضرت رسالت و سایر اهل ایمان میکند بقوله لکن
الرسول والذین امنوا معه لکن فرستاده خدای و آنانکه ایمان آورده اند با وی یعنی بخدمت او جاهدوا باموالهم وانفسهم جهاد کردند بمالها و
نفسهای خود و اولئک لهم الخیرات و آن گروه مر ایشان راست نیکوئیهای هر دو سرای که نصرت و غنیمت است در دنیا و بهشت و کرامت در عقبی و
اولئک هم المفلحون و آن گروه ایشانند رستگاران و بمقصود رسیدگان اعد الله لهم اماده ساخته است خدای برای ایشان جنات تجری
من تحتها الانهار بوستانها که میرود از زیر مساکن یا اشجار آن جویها خالدین فیها در حالتیکه جاوید باشند در آن ذلک الفوز العظیم
اینست رستگاری بزرگ و پیروزی تمام بعد از آن بیان حال اعراب میکند در اعتذار برای تخلف و میگوید و جاء المعذرون من الاعراب و
آمدند در وقت توجه بغزوهٔ تبوک عذر گویندگان از عرب بادیه نشینان یعنی اسد و غطفان از قلت مال و کثرت عیال یا قوم عامر بن طفیل که اعتذار عذر کردند
بانکه اگر بغزا میائیم بنی طی اهل و مواشی ما را غارت میکنند و این عذرها میگفتند لیؤذن لهم تا دستوری داده شوند در تخلف نزد اکثر مفسران بر وجه
تصنع و نفاق بود و ابن عباس گفته که ایشان نفری بودند از بنی غفار که عذر صحیح داشتند و دال بر این است قوله و قعد الذین کذبوا الله و رسوله
و نشستند آنانکه دروغ گفتند با خدای و با رسول او در دعوی ایمان مراد منافقان اعرابند که نیامدند و اعتذار نیز نکردند سیصیب الذین کفروا
زود باشد که برسد آنان را که کافر شدند منهم عذاب الیم از اعراب عذابی دردناک در دنیا بقتل و غارت و در آخرت بحرق بعد از آن رخصت
اهل صحیح میفرماید که لیس علی الضعفاء ولا علی المرضی ولا علی الذین لا یجدون ما ینفقون نیست بر ناتوانان و عاجزان و نه بر بیماران
و نه بر آنانکه نیابند چیزی را که نفقه کنند بر خود و اسباب راه سازند و آن قوم جهینه و مزینه بودند یعنی بر این طایفه جابر نیست حرج گناهی که باز ایستند از غزا
اذا نصحوا چون نیکخواهی نمایند و فرمان برند لله و رسوله مر خدای را و فرستادهٔ او را بایمان و طاعت ما علی المحسنین من سبیل نیست بر نیکوکاران
که ناصحانند هیچ راه عتابی و ملامتی والله غفور و خدای آمرزنده است تو را که بجهت عذر از غزا باز مانده رحیم مهربانست که معذور را رخصت قعود
دهد ولا علی الذین و نیست عتابی و حرجی بر آنها که از ماندگی اذا ما اتوک چون آمدند بسوی تو و درخواست کردند لتحملهم تا ایشان را سوار کنی
و با خود بحرب بری قلت گفتی تو که در این وقت لا اجد ما احملکم علیه نمییابم چیزی را که شما را سوار کنم بر آن تولوا بازگشتند از پیش تو و اعینهم
در حالتیکه چشمهای ایشان تفیض من الدمع روان می شد از اشک یعنی اشک از چشمهای ایشان میریخت حزنا بجهت اندوهگین شدن الا یجدوا
ما ینفقون بانکه نمییافتند آنچه خرج کنند در سفر و اینها هفت کس بودند از انصار معقل بن یسار و صخر بن خنسا و عبدالله بن کعب و سالم بن عمیر و عبدالله
ابن معقل و علبة بن زید و ابو علیه که بدرگاه نبوت پناه آمدند و گفتند یا رسول الله ما را داعیه حرب و جهاد است و پیاده ماندهایم مرکبان عنایت فرما تا بران
سوار شده بغزا ایم حضرت فرمود که آنچه میخواهید نمییابم ایشان گریان از پیش سید عالم بیرون آمدند و اما ابن عمیر را زاد و توشه و مرکب داده همراه بردند و بیست
که جمعی که متوجه شدند سی هزار سوار بودند و ده هزار پیاده القصه حق تعالی میفرماید که بر این مردم اگر تخلف کنند از جهاد حرجی و عتابی نیست انما السبیل
علی الذین یستاذنونک جز این نیست که راه عتاب و ملامت بر آنانست که ایشان از تو دستوری میجویند در باز ایستادن و هم اغنیاء و حال آنکه ایشان توان
گرانند و زاد و مرکب ایشان آماده رضوا بان یکونوا مع الخوالف راضی شده اند که باشند با زنان و کودکان و بیماران باز مانده و طبع الله علی قلوبهم
و مهر خذلان نهاده است خدای بر دلهای ایشان فهم و مهر خذلان نهاده است خدای بر دلهای ایشان فهم لا یعلمون پس ایشان نمیدانند انجام کار خود را و عقوبتی
که بدین نافرمانی مرتبست بعد از آن احوال مستقبل خبر میدهد که ای اهل ایمان این باز پس ماندگان که از جهاد تخلف کردند و بهانه باز پس ایستادند
یعتذرون الیکم عذر خواهند از شما و در سوی شما یعنی عذر خواهند خواست از تخلف اذا رجعتم الیهم چون باز گردید از تبوک بسوی ایشان و بمدینه باز
آئید قل بگو ای محمد لا تعتذروا لن نؤمن لکم عذر نخواهید عذرهای دروغ برای آنکه باور نخواهیم داشت شما را تصدیق نخواهیم کرد بجهت
آنکه قد نبأنا الله بتحقیق که خبر داده است خدای ما را من اخبارکم از خبرهای شما یعنی آنچه در خاطر شماست از شر و فساد و نفاق و سیری الله و زود
باشد که ببیند خدای عملکم کردار شما را و رسوله و فرستاده او نیز خواهد دید یعنی علم هر دو تعلق خواهد گرفت بانکه کدام یک از شما از نفاق و
کفر توبه کنید و بدان ثابت و دنید ثم تردون پس بازگردانیده خواهید شد در قیامت الی عالم الغیب والشهادة بسوی جزای دانای هر پوشیده و اشکارا

فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ پس خبر دهد شما را بآنچه بوده‌اید که میکرده‌اید از کتمان نفاق و اظهار وفاق و آن اخبار بتوبیخ و عقاب خواهد بود از ابن عباس منقولست
که این آیه و آنچه بعد از این واقع شده در بارهٔ جد بن قیس و معتب بن قشیر و اصحاب ایشان از اهل نفاق که هشتاد کس بودند نازل شد چون پیغمبر از تبوک بازگشت
با اصحاب گفت با ایشان منشینید و سخن مگوئید ایشان آمدند و بعذرها کار بر زبان کشودند و بر آن سوگندان دروغ خوردند چنانکه میفرماید که سَيَحْلِفُونَ
بِاللَّهِ لَكُمْ زود باشد که سوگند بخورند بخدای برای خشنود شدن از ایشان إِذَا انْقَلَبْتُمْ چون بازگردید شما از سفر إِلَيْهِمْ بسوی ایشان لِتُعْرِضُوا
عَنْهُمْ تا روی بگردانید از ایشان فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ پس اعراض کنید از ایشان و بگذارید ایشان را إِنَّهُمْ رِجْسٌ بدرستیکه ایشان پلیدند نکوهیده در غایت
نجاست و عناد و جحود وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ و جای ایشان در دوزخ است پس ترک عتاب ایشان کنید پاداش خواهند داد ایشان را آتش دوزخ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
پاداش با چیز بودند که کسب کرده‌اند از کفر و نفاق يَحْلِفُونَ لَكُمْ سوگند میخورند منافقان برای شما لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ تا بدان خشنود شوید از ایشان و از تعرض
شما ایمن شوند مرویست که ابن ابی بعد از رجوع آنحضرت سوگند یاد کرد که دیگر هیچ سفر از آنحضرت تخلف نکند و عبد الله بن ابی سرح نیز سوگند خورد بهمین نوع حق
تعالی فرمود که سوگند ایشان برای طلب رضای شماست نه از برای خشنودی خدا فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ پس اگر خشنود شوید ای مؤمنان از منافقان دروغگوی فَإِنَّ اللَّهَ لَا
يَرْضَىٰ پس بدرستیکه خدای خشنود نمی‌شود عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ از گروه فاسقان یعنی رضای شما موجب رضای خدا نشود با وجود خشم خدای ایشان را
سود ندهد و مراد نهی مؤمنانست که از ایشان راضی نشوند و بعذرهای فریبندهٔ ایشان مغرور نگردند بعد از امر مؤمنان باعراض و عدم التفات ایشان میفرماید
الْأَعْرَابُ عربان بادیه‌نشین که نشو و نمای ایشان در بیابانها باشد مراد بنو تمیم و بنو اسد و غطفان و اعراب حوالی مدینه‌اند نه تمام اهل بادیه بلکه این جمع
مخصوص أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا سخت‌ترند از روی کفر و نفاق یعنی نفاق و کفر ایشان از حضر بیشتر است بجهت آنکه متوحش‌اند و سخت دل وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا
و سزاوارترند بآنکه ندانند حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ اندازه‌هائی که خدای تعالی فرو فرستاده عَلَىٰ رَسُولِهِ بر پیغمبر خود از فرایض و سنن شرعیه وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای
داناست باحوال ایشان حَكِيمٌ حکم کننده از روی حکمت و مصلحت و مهلت دادن ایشان وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ و از منافقان اهل بادیه کس هست که فرا میگیرد مَا يُنْفِقُ
مَغْرَمًا آنچه نفقه مینماید و صدقه میدهد تاوانی و زیانی یعنی صدقات خود را غبنی و غرامتی می‌شمارد چه بر آن امید ثواب ندارد و بریا و تقیه انفاق میکند
وَيَتَرَبَّصُ و انتظار میبرد بِكُمُ الدَّوَائِرَ بشما گردش زمانها و روزگار یعنی آن را که دولت اسلام بنکبت مبدل شود و اهل آن منکوب مغلوب گردند تا از انفاق
خلاصی یابند عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ بر ایشان باد گردش روزگار و مصایب و نکبات لیل و نهار وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ و خدای شنواست مر ایشان را که بر زبانی
رانند داناست بآنچه پنهان میدارند بعد از آن از احوال اعراب مخلص خبر میدهد که وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ از اهل بادیه کسانی هستند که میگروند بخدا
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز بازپسین مراد بنی جهینه‌اند که بخدای و بروز قیامت میگروند وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ و فرا میگیرند آنچه نفقه میکنند در جهاد یا در صدقه
قُرُبَاتٍ اسباب قربت عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای یعنی قرب میجویند بصدقات خود و وسیله می‌سازند از برای تقرب الهی وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ و سبب دعاهای
پیغمبر که پیوسته مصدقان را بخیر و برکت دعا میکند و آمرزش میطلبد نزد خدای ایشان را أَلَا إِنَّهَا بدانید که نفقات ایشان یا صلوات رسول قُرْبَةٌ لَهُمْ
سبب نزدیکی است مر ایشان را بدرگاه عنایت ربانی و وسیلهٔ قرب مکانت و منزلت نزد پروردگار سبحانی سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ زود باشد که
در آرد خدای ایشان را در بهشت خود که محل نزول رحمت است إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ بدرستیکه خدای آمرزنده است مصدقان را مهربان بر مقربان و بعد از
بیان حال سابقان میفرماید که وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ و پیشی کیرندگان پیشینیان یعنی آنها که سبقت کرده‌اند بر عامهٔ مؤمنان بایمان مِنَ الْمُهَاجِرِينَ
از مهاجران یعنی آنانکه از مکه هجرت کرده‌اند مراد آنهااند که بدو قبله با پیغمبر نماز گذارده‌اند و سرور و مهتر و بهتر و پیشوای ایشان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
است که ملقبست بالمصلی إِلَى الْقِبْلَتَيْنِ وَالْأَنْصَارِ و از انصار آنها که از ساکنان مدینه‌اند و اهل مکه را یاری دادند و آنها هفت کس بودند از اهل
عقبهٔ اول و با هفتاد از اهل عقبهٔ ثانیه وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ و آنانکه متابعت کردند سابقان را بایمان و طاعت مراد اصحاب‌اند از بقیهٔ مهاجر و
انصار که پیروی سابقان کرده‌اند و گفته‌اند هر که متابعت ایشان کند تا قیامت از زمرهٔ تابعانست رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ خشنود شود خدای از ایشان بقبول
طاعت ایشان از سابقان و لاحقان وَرَضُوا عَنْهُ و خشنود شدند ایشان از خدای بآنچه یافتند از نعم دینیه و دنیویه وَأَعَدَّ لَهُمْ و آماده کرد خدای
مر ایشان را جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ بوستانها که میرود از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا در حالتیکه جاوید باشند در آن همیشه
ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آنست رستگاری تمام و فیروزی بزرگ و رسیدن بتمام مراد و در این آیه دلالتست بر فضل سابقین و مزیت ایشان بر غیر ایشان از جهت
آنکه در مبدء اسلام تحمل انواع عقوبت شدند در نصرت دین چون مفارقت از عشایر و نصرت اسلام با وجود قلت عدد و کثرت عدو و سبق بایمان و
دعوت مردمان و بمذهب صحیح که طریق اهل بیتست قول کسی از مردمان مهاجر که تصدیق نبوت حضرت رسالت کرد امیر المؤمنین ع بود و نقلست که اول کسیکه
از زنان اسلام آورد بحضرت خاتم الانبیا خدیجهٔ کبری بنت خویلد بود و حضرت رسالت فرمود که هفت سال فرشتگان بر من و علی درود میفرستادند زیرا
که در این هفت سال بغیر از من و علی کلمهٔ توحید که لا اله الا الله است باسمان نرسید از منهال بن عمرو روایتست که گفت من از علی علیه السلام شنیدم که میفرمود
من بندهٔ خدایم و برادر رسول خدای و صدیق اکبرم و ابو طلحه گفت من پیش ابو ذر رفتم در موسم حج و گفتم در میان مردمان اختلافی پدید آمده مرا قندابگه گفت
متمسک بکتاب خدای شو و بعلی بن ابی طالب ملازم این هر دو شو بدرستیکه من گواهی میدهم که رسول خدا فرموده که علی بن ابی طالب علیه السلام اول کسیست
که بمن تصدیق کرده و او کسی باشد که روز قیامت با من مصافحه کند و او صدیق اکبر است و فاروق فاعظم میان حق و باطل و یعسوب مؤمنین است و مال
یعسوب الظلمه و بعد از ذکر سابقین باز رجوع باحوال منافقین کرده میفرماید که وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ و از آنانکه گرداگرد شهر شما‌اند مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ

ان اهل بادیها منافقانند چون اسلم و اشجع و غفار و قوم از جهینه و مزینه و امثال ایشان کلمهٔ شهادت میگویند و بروزه و نماز بنام مینمایند وَمِنْ أَهْلِ
الْمَدِينَةِ نیز مَرَدُوا و از اهل شهر شما نیز قومی اند که خو کرده اند و برسوخ اقامت کرده اند عَلَى النِّفَاقِ بر نفاق تا در منافقی بمرتبه مهارت دادند که تو
محمدی با وجود کمال فطنت و صدق فراست خود لَا تَعْلَمُهُمْ نمیدانی ایشان را یعنی کفر را در سویدای دل خود پنهان داشتند و آثار ایمان و احسان اظهار
می دارند پس تو ایشان را باعیان نمیشناسی نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ ما میدانیم ایشان را که بر سر دل ایشان مطلعیم سَنُعَذِّبُهُمْ زود باشد که عذاب کنیم ایشان را مَرَّتَيْنِ دو
مرتبه یکی بفضیحت و قتل در دنیا و دیگر بعذاب قبر و اخذ زکوة از ایشان و تکلیف بجهاد و از ابن عباس مرویست که عذاب ایشان در دنیا یکی آن بود که رسول ص
روز جمعه بر منبر خطبه خواند و بعد از آن اشاره کرد باهل نفاق و گفت فلان و فلان از مسجد بیرون روید که از اهل نفاقید و چون بجمعی را نام برد و بنفاق
ایشان گواهی داد رسوا شدند و از مسجد بیرون رفتند و این فضیحت و رسوائی یک عذاب است و عذاب دوم عذاب قبر ثُمَّ يُرَدُّونَ بعد از آن که باز گردانیده
شوند در قیامت إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ بعذابی بزرگ که آتش دوزخ است آورده اند که مخلصان اهل اسلام ده تن که از آن ابولبابه انصاری بود و مرداس و ابو
قیس و ثعلبة بن ودیعه و اوس بن خدام بی عذر تخلف ورزیدند و از آن لبیبا نادم و پشیمان شده گریه و تضرع آغاز کردند گفتند چگونه جایز باشد
که ما در سایه و راحت و آسایش باشیم و رسول خدای و اصحاب او در جهاد باشند و سختی و رنج سفر کشند و چون آوازه بدایشان که در بارهٔ متخلفان
نازل شده بود خبر یافتند ایشان مضطرب و بیتاب گشتند هفت تن از ایشان خود را بر ستونهای مسجد بسته سوگند خوردند که نگذارند که کسی ایشان
را بکشاید تا وقتیکه بحکم خدای گشاده شوند چون حضرت رسالت ص از تبوک رجوع فرمود و بعد از نزول نمود بر عادت معهود بمسجد در آمد و آنان را
بر ستون بسته دید فرمود اینها چه کسانند صورت حال بموقف عرض رسانیدند سید عالم ص فرمود که من نیز سوگند میخورم که ایشان را نگشایم تا وقتی
که امر برسد چرا ایشان تنعم ورزیدند و از صحبت من باز ایستادند و بجهاد رغبت نکردند حق تعالی آیه فرستاد که وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ
و قومی دیگر از متخلفان که غیر منافقانند اعتراف کردند بگناهان خود و مقر شدند بان و بمعاذیر کاذبه از تخلف اعتذار نکردند همچنانکه اهل نفاق
خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا آمیختند کردار نیک را یعنی غزوها که باتفاق پیغمبر در وجود آمده بود و با اظهار پشیمانی و اعتراف بذنب وَآخَرَ سَيِّئًا و عمل دیگر
کردند که بد بود از تبوک و موافقت اهل نفاق عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ شاید خدای که توبه ایشان بپذیرد و بر ایشان رجوع کند بمغفرت و
آمرزش إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستیکه خدای آمرزنده است تایبان را رَحِيمٌ مهربان بتفضل بر ایشان بعد از نزول این آیه حضرت فرمود که ایشان را بگشایند
آزاد شدگان بشکرانهٔ قبول توبه اموال خود را بحضرت رسالت ص آوردند و گفتند یا رسول الله ص ما بسبب این مالها دولت خدمت تو باز ماندیم اینها
را فراگیر و در راه خدا تصدق کن حضرت فرمود که من باخذ اموال شما مامور نیستم این آیه نازل شد که خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً فراگیر از مالهای
ایشان یعنی بعضی از آن زکوة فریضه است تُطَهِّرُهُمْ تا پاک گردانی ایشان را از گناهان وَتُزَكِّيهِمْ و زیاده گردانی حسنات ایشان را و رفع درجات ایشان کنی
بمنازل مخلصان بِهَا بدان صدقه وَصَلِّ عَلَيْهِمْ و دعا کن برای ایشان یعنی عطوف شو بر ایشان و دعا و استغفار نما إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ بدرستیکه دعای تو
آرامش بود دلهای ایشان را و موجب طیبت خاطر و طیب نفس ایشان و حفص صلاتک خوانده بصیغهٔ مفرده وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ و خدای شنواست دعای
ترا دانا باستحقاق ایشان بدعا و یا سمیع است باعتراف ایشان علیم بندامت ایشان بعد از آن تنبیه متخلفان نادم تایب بر قبول توبه و صدقه و یا ترغیب ایشان
بر توبه کردن میفرماید که أَلَمْ يَعْلَمُوا آیا نمیدانند توبه کنندگان و آنها که توبه نمیکنند معلوم ندارند أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ آنکه خدای اوست
قبول میکند توبه را عَنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ و فرا میگیرد صدقات ایشان را یعنی قبول آن میکند بجهة خلوص نیت ایشان و بر آن ثواب
عظیم کرامت میفرماید وَأَنَّ اللَّهَ و آیا نمیدانند این نیز که خدای هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ اوست پذیرندهٔ توبه و مهربان بر توبه کنندگان حضرت رسالت ص فرمود که بآن خدائیکه جان
من بامر اوست که بنده نباشد که صدقه دهد از کسب حلال مگر که خدای صدقه او را قبول کند و او را پرورش دهد تا آنکه یک لقمه که از وجه حلال داده باشد
مانند کوهی عظیم شود وَقُلِ اعْمَلُوا و بگو عمل کنید ای تایبان یعنی بعد از قبول توبه مستقیم و در پی عمل خیر باشید ای گروه هرکه توبه نمیکند بکنید آنچه
میخواهید و بنا بر این امر برای تهدید است فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ پس زود باشد که ببیند خدای کار شما را از خیر و شر بعد از صدور آن از شما و بوجود آمدن آن
وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ و فرستادهٔ او نیز ببیند او گروندگان نیز مشاهدهٔ آن کنند چه حق تعالی رسول و مؤمنان را آگاه گرداند و نزد اهل البیت
علیهم السلام مراد بمؤمنین ائمه معصومینند علیهم السلام که عارفند بر اعمال بندگان وَسَتُرَدُّونَ و زود باشد که بر گردانیده شوید بسبب مرگ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ
وَالشَّهَادَةِ بمجازات دانای نهان و آشکارا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ پس آگاه گرداند شما را بآنچه بوده اید که عمل میکرده اید بیان و آگاهی بجزا دادن خواهد بود
بدان فعل در مجمع آورده که تعلق علم رسول و مؤمنان باعمال بندگان دو وجه گفته اند یکی آنکه حق تعالی در قیامت بر رسول و ائمه عرض فرماید و دیگر آنکه
در اخبار صحیحه آمده که اعمال امت هر شب دوشنبه و پنجشنبه بر رسول و ائمه علیهم السلام عرض میکنند پس مراد بمؤمنان معصومانند قبل از این گذشت که متخلفان
از اهل اسلام ده تن بودند هفت تن که مذکور شدند و سه کس دیگر که کعب بن مالک بود و هلال بن امیه و مرارة بن ربیع که از اوس و خزرج بودند اما نزد
حضرت را بگناه خود معترف شدند حضرت فرمود که با ایشان مکالمه و مجالست ننمایید و گفت از نزد من بروید تا ببینم که حق تعالی در بارهٔ شما چه حکم کند
این آیه در بارهٔ ایشان نازل شد که وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ و دیگران از متخلفان تاخیر کرده شدگانند و باز داشتگان یعنی موقوفست حکم ایشان لِأَمْرِ اللَّهِ برای نزول فرمان
خدای در بارهٔ ایشان إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کند خدای ایشان را اگر اصرار کنند بر آن گناه وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ و یا قبول توبه نماید بر ایشان اگر ندامت
ورزند از آن وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست باحوال ایشان حَكِيمٌ حکم کننده بتاخیر ایشان و بعد از آنکه این سه کس بنیت خالص توبه کردند از تخلف و منقاد

امر الهی شد تا حق تعالی بر ایشان رحم کرد و از سر ایشان درگذشت و مرویست که پنجاه شبانروز مؤمنان و اهل ایمان با ایشان سخن نکردند و نشستن و برخاستن ننمودند و

زنان ایشان نیز از ایشان کناره کرفتند و در این مدت خیمه در صحرا زده بودند و در آنجا بتضرع و زاری و خوف و اضطراب میکذرانیدند تا آنکه بعد از مدت مذکور

در حق ایشان این و علی الثلثة الذین خلفوا نازل شد مؤمنان بسرعت تمام نزد ایشان رفتند و بشارت قبول توبه ایشان رسانیدند کعب بن مالک روایت کرده

که بعد از این بشارت بخدمت حضرت رسالت پناه صلعم شتافتم روی مبارک رسول را دیدم که بجهت سرور و شادی مانند قمر منور و درخشان شده بود و علامت سرور

آنحضرت استنارهٔ وجه مبارک وی بود و چون مرا دید کفت ابشر بخیر کفتم یا رسول الله این بشارت از نزد تست یا از نزد خدا فرمود از نزد خداست پس من مال خود را

بشکرانه تصدق کردم او وده اند که دوازده منافق چون ثعلبة بن حاطب و نبتل بن حارث و ودیعة بن ثابت و امثال ایشان بسخن ابو عامر راهب در برابر مسجد

قبا مسجدی بنا کردند و ابو عامر راهب از اشراف قبیلهٔ خزرج بود و در علم توریة و انجیل مهارتی تمام داشت و پیوسته نعت و صفت سید عالم بر اهل مدینه

میخواند و چون آنحضرت بمدینه هجرت کرد اهل آن خطهٔ شیفتهٔ جمال و کمال وی شدند از صحبت ابو عامر برمیدند و کسی ملتفت او نشد ابو عامر را عرق حسد در

حرکت آمد و بنفی آنحضرت مشغول شد و بوی ایمان نیاورد و بعد از غزوهٔ بدر از مدینه کریخته بکفار مکه پیوست و در حرب احد حاضر بود و اول کسیکه تیر در لشکر

اسلام انداخت وی بود و حضرت او را فاسق لقب نام نهاد و در حرب حنین نیز حاضر شد و از آنجا نیز فرار نموده نزد هرقل ملک روم رفت و میخواست که از روم لشکری

سازد و بجنگ مسلمانان آید نامه نوشت بمنافقان که شما در مقابلهٔ مسجد قبا در محلهٔ خویش برای من مسجدی بسازید که چون در مدینه آیم آنجا بافادهٔ علوم

مشغول شوم ایشان مسجدی ساختند و حضرت رسول صلعم چون عازم غزوهٔ تبوک بود با منافقان بمسجد قبا آمد منافقان کفتند یا رسول الله ما برای ضعیفان و بیچارکان

وقت باران و سرما مسجدی ساخته ایم التماس آنست که در آن مسجد نماز کذاری غرض ایشان آن بود که بواسطهٔ نماز حضرت صلعم خود را استحکام دهند پیغمبر صلعم در جواب

ایشان فرمود که حالا متوجه غزا ایم و بر جناح سفر ان شاء الله بعد از مراجعت در مسجد شما نماز بکذاریم چون بوقت بازکشتن بمنزل ذی اوان که قریب بمدینه است

رسید اهل مسجد همان استدعا نمودند جبرئیل این آیه آورد که وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا و آن منافقان که فرا کرفتند و بنا نهادند مسجدی را ضِرَارًا بجهت

ضرر رسانیدن ایشان بمؤمنان یعنی بر غمان خود که اصحاب مسجد قبا اند وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ و بجهت قوت دادن کفر اضمار آن میکنند و برای تفرقه

افکندن میان مؤمنان که در مسجد قبا مجتمع باشند وَإِرْصَادًا و برای انتظار لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ آنکس که حرب کرده با خدا و رسول او مِنْ قَبْلُ پیش

از بنای آن مسجد مراد ابو عامر راهب است که در احد و حنین بجنگ حاضر شد وَلَيَحْلِفُنَّ و هر آینه سوکند میخورند وقتی که کسی کوید چرا این مسجد ساختید

إِنْ أَرَدْنَا ما نخواستیم از بنای این مسجد إِلَّا الْحُسْنَى مکر خصلت نیکو که نماز است و ذکر و توسعه بر ضعفا وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ و خدای کواهی میدهد

که ایشان دروغ کویانند در سوکند خود لَا تَقُمْ فِيهِ ابَدًا مایست در آن مسجد ابدا هرکز لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى هر آینه مسجدی که بنا کرده شده است

بر پرهیزکاری مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ از اول روزی از روزهای بنای آن مراد مسجد قباست در محلهٔ بنی عمرو بن عوف مرویست که حضرت پیغمبر صلعم اول که بحوالی مدینه

رسید بمحلهٔ قبا فرود آمد چهارده روز در آنجا اقامت فرمود و در آن ایام اساس مسجد قبا افکندند و آن اول مسجدی است در مدینه که حضرت رسالت صلعم

در آنجا نماز کذارد و از ابن عباس نقلست که حضرت رسالت صلعم هر روز شنبه سواره و پیاده بمسجد قبا آمدی و در آنجا دو رکعت نماز کذاردی و در روایت

آمده که ثواب دو رکعت نماز در مسجد قبا کذاردن ثواب کذاردن عمره ایست حق تعالی میفرماید که آن مسجد که اساس تقوی است أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ

فِيهِ سزاوارتر است آنکه قیام کنی در او از برای نماز فِيهِ رِجَالٌ در آن مسجد که بنای او بر تقوی است مردانی اند که از پاکیزکی طبیعت و پاکی طینت يُحِبُّونَ

أَنْ يَتَطَهَّرُوا دوست میدارند آنکه پاکی ورزند از انجاس و احداث یعنی پیوسته بر طهارت باشند منقولست که بعد از نزول این آیه حضرت از اهل قبا

پرسید که آن کدام طهارتست که حق تعالی بدان بر شما ثنا کفت جواب کفتند از عقب سنگ مالیدن آب استعمال میکنیم یعنی در استنجا و نزد بعضی مراد طهارتست

از معاصی و خصال مذمومه وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ و خدای دوست میدارد پاکی ورزندکان را مرویست که چون این آمد رسول صلعم مالک بن دخشم و معن بن

عدی را امر کرد که بروید و آن مسجد را ویران کنید و بسوزانید ایشان برفتند و آتش در آنجا زدند کسانیکه در آنجا بودند بکریختند و بعضی را آتش رسیده

بسوختند و رسول امر کرد که آن موضع را مزبله و خاکندان کردند و ابو عامر راهب در شام غریب و تنها بجهنم پیوست و در خبر است که مجمع بن حارث که امام مسجد

ضرار بود در عهد عمر خطاب علیه اللعنة و العذاب بیامد و از او طلب امامت مسجد قبا کرد عمر علیه اللعنة با آنکه میدانست که امام مسجد ضرار بود و پیشوای

منافقان امامت مسجد قبا را بدو داد و بعد از آن بجهت بنای مسجد قبا و مسجد ضرار میفرماید که أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ آیا هر کس اساس افکند بنای امور

دین خود را عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ بر ترسکاری از خدای وَرِضْوَانٍ و خشنودی او که قاعدهٔ محکم است خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ بهتر است یا آنکه اساس

نهد بنای امور دین خود را عَلَى شَفَا جُرُفٍ بر کنارهٔ رودی که زیر آن بمرور سیل تهی شده و ظاهرش بجای خود ایستاده باشد هَارٍ شکافته شده و

نزدیک بود بافتادن و اینچنین زمینی سست ترین قواعد باشد و چون بنا بر آن نهند فَانْهَارَ بِهِ پس آن زمین سست کرده و در افتد با بنای آن فِي

نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ مراد آنست که عمل متقی و عمل منافق مساوی نیست عمل مؤمن متقی ثابت است و مستقیم و مبنی بر اصل صحیح ثابت و سبب وصول

بروضهٔ جنان و عمل منافق سست و غیر ثابت و سریع الزوالست و علت وصول بنیران وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ و خدای راه ننماید معاندان

ستمکار را بدانچه مقصود ایشانست از جابر بن عبد الله انصاری روایتست که کفت در مسجد ضرار بکذشتم دودی دیدم که از آنجا بر میامد و خلف

با سین کوفی کوید با پدر خود برفتم بآن مسجد رسیدیم که پیغمبر صلعم رد کرده بود و قبلهٔ نماز کرده بود یعنی مسجد قبا و محراب بجانب کعبه و این رود کار بنی امیه

بود و چون خلافت با بو جعفر منصور دوانیقی افتاد فرمود قبله که بکرداینده که مبادا از آنسو آنجا نماز بکذارد در مسجد ضرار را دیدم که ویران کشته و دودی

از او بدید

الی ان

ازو پدید آمده و مزبله گشته و بنو در مدتی آن مسجد میفرماید که لَا یَزَالُ بُنْیَانُهُمُ همیشه هست بنای ایشان الَّذِی بَنَوْا آن بنا که بنیاد نهادند از برای اغراض
فاسده رِیبَةً فِی قُلُوبِهِمْ سبب شک و نفاق در دلهای ایشان زاید بر شک و نفاقی که داشتند و گفته‌اند که مراد تخریب بنای ایشانست که در حین رجوع از
تبوک ایشان استدعا نمودند که حضرت در مسجد ایشان نماز گذارد و حق تعالی امر لَا تَقُمْ فِیهِ اَبَداً نازل ساخت حضرت بفرمود تا آنرا منهدم ساختند پس حق تعالی
میفرماید که همیشه باشد خرابی بنای ایشان یعنی واسطه یاد دادن شک و نفاق ایشان پیوسته در غم و حسرت و نفاق و ریب خواهند بود بسبب این تخریب
اِلَّا اَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ مگر آنکه پاره پاره کرده شود دلهای ایشان بحیثیتی که قابلیت دریافتن چیزی در آن نمانده و گفته‌اند که آن بوقت قتل وقوع یابد یا در
قبر یا در دوزخ وَاللّٰهُ عَلِیمٌ و خدای داناست بوضع بنای ایشان که بچه نیت بود حَکِیمٌ حکم کننده بجزای آن بوجه حکمت که آن تخریب است بود از محمد کعب
قرظی نقل است که چون در لیلة العقبه هفتاد و پنج تن از اهل مدینه با حضرت رسالت بیعت کردند عبدالله رواحه گفت یا رسول الله از ما اخذ عهد و شرط
کن برای خدا و برای خود هر چه میخواهی حضرت فرمود که عهد و شرط فرا میگیرم از شما برای خدای که وی را بپرستید و شرک بدو نیارید و برای خود که مرا نگاه دارید و
محافظت کنید بوجهی که مالها و نفسهای خود را نگاه میدارید گفتند چون برین امر قیام نمائیم جزای ما چه باشد حضرت فرمود که جزای شما بهشت خواهد
بود انصار گفتند خریدیم و فروختیم سود مند است ما را این بیع سود کردیم هرگز فسخ آن نخواهیم کرد حق تعالی از آن بیع و شری خبر میدهد که اِنَّ اللّٰهَ اشْتَرٰی
بدرستیکه بخرید خدای مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اَنْفُسَهُمْ از گروندگان نفسهای ایشان را که مباشر جهاد شوند وَاَمْوَالَهُمْ و مالهای ایشان را که در راه او نفقه کنند
بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ بآنکه مر ایشان راست بهشت این تمثیل است برای ثواب دادن مؤمنان ببهشت بر بذل اموال و انفس ایشان نه حقیقت شرا زیرا که بیع و
شری جائی وقوع کرد که مالک بیع غیر مالک شری باشد حال آنکه مالک هر دو حضرت خداوند است که مالک مطلق است پس این تحریص است بر غزا و
جهاد یعنی ای بنده از تو بذل نفس و مال و از من عطا دادن بهشت بی زوال نفس مایه شر و شور است و مال سبب طغیان و غرور این هر دو ناقص معیوب را
ده و بستان از من خانه بهشت باقی مرغوب بنا یکی از اکابر چنین فرموده که بیع موقوفست بر بایع و مشتری و دلال و ثمن و مشتری خدای غفار است و دلال محمد مختار
و بایع بنده مؤمن و ثمن دار القرار فنعم المشتری الرب الرحیم و نعم الدلال الرسول الکریم و نعم الثمن الجنة النعیم بعد از آن بیان آن چیزی میفرماید
که بجهة آن شرا نموده و میگوید که یُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ کارزار کنند آن مؤمنان که نفس ایشان خریده شده است در راه خدای و طلب رضای او
فَیَقْتُلُونَ پس میکشند دشمنان را وَیُقْتَلُونَ و گاهی کشته میشوند بدست اعدا و حق تعالی بر بیع و شرا وعده داده وَعْداً عَلَیْهِ حَقّاً وعده دادنی بر خود
ثابت و باقی که خلافی نیست فِی التَّوْرٰیةِ وَالْاِنْجِیلِ وَالْقُرْاٰنِ در این سه کتاب این دلیل است بر آنکه اهل توریة مامور بودند بقتال وَمَنْ اَوْفٰی و کیست
وفا کننده تر بِعَهْدِهٖ مِنَ اللّٰهِ بعهد خود از خدای که کریم است و کریم خلاف وعده روا ندارد فَاسْتَبْشِرُوا پس شادمان شوید و بسیار فرحناک گردید
بِبَیْعِکُمُ بخرید و فروخت خود الَّذِی بَایَعْتُمْ بِهٖ آنچه که مبایعه کردید با وی چه حق تعالی مطالب عظیمه و مقاصد رفیعه برای شما بر خود واجب ساخته همچنانکه فرموده
که وَذٰلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ و آن بیع و شری آنست رستگاری بزرگ از امام جعفر صادق ع نقلست که ای مؤمنان قیمت شما نیست مگر بهشت پس مفروشید
خویشتن را مگر بدان یعنی خود را بمتاع غرور دنیا مفروشید که قیمت شما نعیم باقی جاودانیست اَلتَّائِبُونَ مؤمنان که رو باز کنندگانند از معاصی و رجوع
کنندگان بحضرت باری اَلْعَابِدُونَ پرستندگان حق باخلاص و قیام بشرایط خدمتکاری اَلْحَامِدُونَ ستایندگان حق را بر آنچه بر ایشان رسد از نعمة و بلیة
اَلسَّائِحُونَ روزه داران یا سیر کنندگان بطلب علم یا برای جهاد و حج و زیارات اَلرَّاکِعُونَ رکوع کنندگان در صلوة با خضوع کنندگان بر درگاه بی نیاز
اَلسَّاجِدُونَ سجده کنندگان در نماز اَلْاٰمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و فرمایندگان بایمان و طاعة و سنت حضرت رسالت وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْکَرِ و باز دارندگان
از کفر و معصیت و ارتکاب بدعت وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللّٰهِ و نگاه دارندگان مر احکام شرایع خدای را وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ و بشارت ده مؤمنان که بدین صفات
موصوفند مرویست که اهل اسلام از حضرت رسالت ص التماس کردند که از برای آبای ما که در زمان جاهلیت مرده‌اند استغفار فرمائید این آیه آمد مَا کَانَ لِلنَّبِیِّ
هیچ صحیح نبود و نسزد و روا نباشد پیغمبر را وَالَّذِینَ اٰمَنُوا و آنان را که گرویده‌اند اَنْ یَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِکِینَ آنکه آمرزش طلبند برای شرک آرندگان وَلَوْ
کَانُوا اُولِی قُرْبٰی و اگر چه باشند مشرکان خداوند خویشی مِنْ بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُمْ از پس آنکه روشن شد مر ایشان را اَنَّهُمْ آنکه اصحاب شرک اَصْحَابُ الْجَحِیمِ
ملازمان دوزخند و بعد از آن علت استغفار ابرهیم ع برای عم خود بیان میکند بقوله وَمَا کَانَ اسْتِغْفَارُ اِبْرٰهِیمَ لِاَبِیهِ و نبود آمرزش خواستن
ابرهیم برای پدر خود یعنی عم خود زیرا که در تربیت و محافظت وی در حین طفولیت بمنزله پدر بود اِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ مگر از برای وفا کردن وعده که در وقت
مناظره وَعَدَهَا اِیَّاهُ وعده کرده بود مر پدر خود را که زود باشد که برای تو از خدا طلب مغفرت کنم در ینابیع آورده که آذر وعده داده بود ابرهیم را که ایمان
خواهم آورد و مراد باستغفار ابرهیم آنست که گفت من طلب مغفرت میکنم برای تو وقتیکه بگروی بخدا فَلَمَّا تَبَیَّنَ لَهٗ پس هنگامیکه روشن گشت مر ابرهیم را اَنَّهٗ عَدُوٌّ
لِلّٰهِ که آن دشمنست مر خدای را یعنی بر کفر مرد یا بوحی او را معلوم شد که وی ایمان نیارد و بر کفر بمیرد تَبَرَّاَ مِنْهُ بیزاری کرد از او و قطع استغفار فرمود
اِنَّ اِبْرٰهِیمَ لَاَوَّاهٌ بدرستیکه ابرهیم بسیار آه کننده بود و این کنایه از رقت قلب و کثرت ترحم و فرط شفقت است حَلِیمٌ بردبار و صبور بود بر اذیت تا بحدی که
آذر میگفت لَاَرْجُمَنَّکَ من ترا سنگسار کنم در جواب میگفت سَاَسْتَغْفِرُ لَکَ رَبِّی برای تو استغفار خواهم کرد گفته‌اند اواه آنکس است که چون ذکر آتش کند
آه کند و گفته‌اند اواه آنست که باواز بلند بذکر قران و خدا مشغول باشد و در اثنای آن بسیار آه کند در خبر است که ابرهیم بسیار گفتی که آه از آتش دوزخ
پیش از آنکه آه سود ندارد و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز بسیار فرمودی که آه از کمی توشه و درازی سفر آخرت و بروایتی منقول اواه بمعنی دعاست
یعنی بسیار دعا کننده منقولست که حق تعالی نهی فرمود اهل اسلام را از آنکه برای کافران استغفار کنند و آنانکه قبل از نهی باستغفار برای کفار ارتکاب نموده

بودند نزد حضرت رسالت آمده گفتند یا رسول الله پس حال ما چگونه باشد که از سر جهالت برای کفار استغفار کرده ایم آیه نازل شد که وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ
قَوْمًا و نیست خدای در حکمت او جایز نیست که قومی را ضایع و تباه گرداند یعنی اسم ضلالت بر ایشان نهد و ایشان را برای کفار قبل از نهی مواخذه فرماید
بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ بعد از آنکه راه نمود ایشان را باسلام و حکم بهدایت ایشان کرد حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ تا وقتیکه روشن گرداند بر ایشان مَا يَتَّقُونَ آنچه واجب
است که از آن پرهیز کنند و گفته اند که در شان جمعی است که قبل از تحویل قبله رحلت کرده شدند و یا پیش از تحریم خمر یا غیر اجل نوشیدند پس معنی آنستکه بر
ایشان از آن کارها که کرده اند گرفت نیست إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ بدرستیکه خدای تعالی بهمه چیز از احوال اول و آخر ایشان دانا است و چون حق تعالی منع اهل
اسلام کرد از استغفار برای مشرکان و اگرچه اقارب باشند بیان میکند که اوست که مالک کل موجودات است و متولی امر همه تا نصرت از او طلبند و از
نصرت و ولایت کفر احتراز کنند و میفرماید که إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بدرستیکه خدای مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها پس هرچه
خواهد کند بی مانع و مزاحمی و منازعی يُحْيِي زنده گرداند مردگان را وَيُمِيتُ و بمیراند زندگان را وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ و نیست شما را
ای مؤمنان بجز از خدای کارسازی که متولی امور شما شود وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که مددکاری شما نماید لَقَدْ تَابَ اللَّهُ بدرستیکه خدای بازگشت بقبول
توبه از ندب عَلَى النَّبِيِّ بر پیغمبر خود که از اذن او بود مر منافقان را در تخلف وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ و از مهاجر و انصار یعنی جمعی از ایشان که کاره بودند
مر غزوه تبوک را بطبع نه بعناد و در مجمع مذکور است که اگرچه چیزیکه موجب توبه باشد از آنحضرت صادر نشده بود بجهت دلایل داله بر وجوب عصمت انبیا اما ذکر
آن بجهت آنست که تا سبب توبه مهاجر و انصار باشد یعنی ایشان اقتدا بآنحضرت کرده بتوبه و انابه مشغول شوند چه امت تابع پیغمبر خودند در جمیع افعال و اقوال
و یا مراد بتوبه آنحضرت بر سبیل خضوع و خشوع و انقطاع او باشد بخدای و مؤید قول اول آنست که از امام رضا مرویست که چنین قرائت کرده که لقد تاب الله
بالنبی عَلَى الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ یعنی خدای بسبب پیغمبر توبه مهاجر و انصار را قبول کرد و بر ایشان رحمت کرد پس در صفت مهاجر و انصار میفرماید که الَّذِينَ
اتَّبَعُوهُ یعنی ایشان کسانی اند که پیروی کردند پیغمبر را فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ در زمان عسرت و تنگی و لشکر تبوک را جیش العسرة میگفتند بجهت آنکه عسرت
عظیم ایشان را بود هم در مرکب که دو تن یک شتر داشتند و هم در توشه که دو کس روزی یک خرما بر میبردند و هم در آب و با وجود قلت مراکب شتر را میکشتند
و رطوبات اجواف و امعای آن در دهن خوش میکردند چه هوا بغایت گرم بود چنانکه جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که مهاجر و انصار را عسرت بود در شراب و عسرت
زاد و عسرت چهارپای و خستگی نیز با آن ضم شده بود و قلت چهارپا بر وجهی بود که هر ده مرد را یک شتر بود که بنوبت بر آن نشستندی و زاد ایشان خرمای بد طعم بود و روغن
گاو متغیر شده بود با وجود آنکه هر روزی هر دو کس یک خرما که آنرا بندی بانوعیکه از آن مردی در دهن نهادی و پاره بمکیدی بعد از آن بصاحب خود دادی و آن نیز
بقیه از آن بمکیدی و بی صحابه بر وجهی بود که روزی بمنزلی فرود آمدند بجهت فرط حرارت هوا تشنگی بر ایشان غالب شد چنانکه نزدیک بود که نفسشان
منقطع گردد پس صحابه نزد رسول آمدند و گفتند یا رسول الله ما از تشنگی هلاک شدیم دعا کن تا حق تعالی ما را آبی دهد حضرت دست بدعا برداشت و دعا کرد
باران عظیم آمد آب خوردند و ظرفهای خود را پر آب کردند چون از لشکرگاه بیرون رفتند زمین خشک یافتند و باران جز در لشکرگاه نباریده بود پس حق تعالی
میفرماید که در زمان تنگی اینچنین متابعت پیغمبر میکردند مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ از پس آنکه نزدیک بود که از غایت عسرت يَزِيغُ میل کند و از جای برود قُلُوبُ
فَرِيقٍ مِنْهُمْ دلهای گروهی از ایشان یعنی کار بدان رسیده بود که جمعی از جهاد باز کردند یا از متابعت رسول دست باز دارند بواسطه شدت مشقت و بلیه
وادیه ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ پس خدای بازگشت بر ایشان بانوجه که توفیق و لطف را مدد ایشان داد تا تایب شدند و از وساوس شیطانی که میل ایشان بود بعدم
ثبات بجهت فرط عسرت إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ بدرستیکه خدای با ایشان بسیار رافت است بعد از توبه مهربانست متفضل بر ایشان وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ
خُلِّفُوا و دیگر توبه پذیرفت بر آن سه تن که باز کرده شدند یعنی تخلف کردند از غزوه و امر ایشان موقوف بحکم الهی بود قبل از این گذشت که
نام کعب و هلال و مراره است و تا چه افتاد حضرت رسالت فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مخالطه ننماید و بعد از پنجاه روز از زنان خود دور شدند و هلال بخدمت
وی نامزد گشت بجهت آنکه مردی پیر و ضعیف بود بشرط عدم مباشرت و بغایت عسرت و شدت میگذرانیدند حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا
رَحُبَتْ تا وقتیکه تنگ شد بر ایشان زمین با وجود گشادگی و وسعت آن که کنایه است از شدت حیرت و نهایت پریشانی ایشان وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ
و تنگ شد بر ایشان دلهای ایشان از بسیاری غم و وحشت بحیثیتی که فرح و سرور را دران راه نبود وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ و دانستند که پناه
نیست از خدای مگر بوی و آمرزش خواستن از کرم وی ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ پس توبه پذیرفت خدای بر ایشان بعد از پنجاه روز لِيَتُوبُوا تا مستقیم شدند بر
توبه خود یا خدای توفیق لطف بر ایشان ارزانی فرمود تا اختیار توبه کردند إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ بدرستیکه خدای اوست بسیار قبول کننده توبه از بندگان
الرَّحِيمُ مهربان و متفضل بر جمیع ایشان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ای گروه مؤمنان بترسید از خدای و بمثل آن فعل که مخالفت امر باشد معاودت
مکنید وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ و باشید از راستگویان در اقوال خود و یا در دین خدای و افعال و اعمال مرویست از ابی صالح که ابن عباس فرمود که
معنی آنستکه کونوا مع علی و اصحابه یعنی باشید با علی و متابعان او یعنی پیروی ایشان کنید در هرچه شما را بآن فرمایند و حافظ ابو نعیم که یکی از فضلای
اهل سنت است روایت کرده که این آیه در شان علی بن ابیطالب علیه السلام نزول یافته و مراد از صادقین علی بن ابی طالب است که حق تعالی امر کرده
همه اصحاب محمد را که از خدا بترسند و بعد از آن ایشان را فرمود که کونوا مع الصادقین یعنی باشید با محمد و اهل بیت و بانوجه که متابعت ایشان کنید و در خبر است
که چون بنده همیشه راست گوید نام او در جریده صدیقان نویسند و اگر دروغ گوید نام او در زمره دروغگویان نویسند و بعد از ذکر متخلفان از غزوه
تبوک و بیان قبول توبه بعضی از ایشان که بر وجه کاهلی بودند نه بر وجه نفاق میفرماید که مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ روا نیست و نشاید مر اهل مدینه را

وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ وانانکه کرداکرد ایشانند از بادیه‌نشینان چون اعراب جهینه و مزینه و اسلم و اشجع و بنی غفار أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ اینکه تخلف کنند و باز پس مانند از موافقت رسول خدای بجهاد از حکم او وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ و نرسد ایشانرا که رغبت کنند بنفسهای خود عَنْ نَفْسِهِ از نفس رسول یعنی خویشتن را دوست‌تر دارند و تن‌پروری کنند و بتنعم کذرانند و کناره کیرند از کشیدن رنجهای که او میکشد ذَٰلِكَ آن وجوب متابعت و ترک تخلف بِأَنَّهُمْ بآنستکه ایشان چون با رسول خدای باشند لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ نرسد ایشانرا تشنکی و رنجی از تعب سفر وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ و نه کرسنکی در راه خدا وَلَا يَطَئُونَ و نسپرند مکانی از امکنه بسم اسب یا کف پای شتر یا بپای خود مَوْطِئًا سپردنی که يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ بخشم آورد کافرانرا و نیابند از دشمن نَيْلًا یافتنی از قتل و اسر و غارت و جراحت و هزیمت إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ مگر که نوشته شده برای ایشان بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ بسبب آن کرداری شایسته که موجب ثوابست یعنی هر یک ازینها که بدیشان رسد مستحق ثواب شوند و از ابن عباس نقلست که بهر ترسی که از دشمن بدیشان رسد هفتاد حسنه در دیوان ایشان نویسند إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ بدرستیکه خدای ضایع نمیکرداند مزد نیکوکاران را که مجاهد انند وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً و نفقه نمیکنند نفقه اندک و خرد چون تا زیانه و نعل اسبی یا صاع خرمائی که بدهند چون ابو عقیل که قبل ازین کذشت وَلَا كَبِيرَةً و نه نفقه بزرک چون انفاق عباس و عثمان و که غرض ایشان از انفاق اعزاز دین خدا باشد وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا و قطع نکنند در مسیر خود هیچ ممری یعنی زمین قطع نکنند إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ مگر که نوشته شود برای ایشان ثواب آن و ثبت کرده لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ تا جزای دهد خدای ایشان را نیکوترین آن را که در راه حق عمل میکنند چون احسن را جزا دهد جزای حسن را تبع آن الحاق کند بجهت تکثیر آن و کویند مراد باحسن جمیع واجب و ندبست که نیکوتر از مباح یعنی ثواب آن بر ندب و واجب باشد و از امیر المؤمنین علیه السلام روایتست که پیغمبر فرمود که هر که نفقه کند برای غازیان نفرستد و خود در خانه نشسته بود حق تعالی هر درمی هفتصد هزار درم عوض باو دهد پس هر تعب و ظما و نصب و جوع و انفاق در جهاد و در طلب علم یا در امر واجب واقع شود موجب ثواب جزیلست از ابن عباس مرویست که چون انواع تهدیدات در باب متخلفان نازل شد مؤمنان جازم شدند بر آنکه چون جهاد در آید بتمامی عازم حرب شوند خواه رسول خود متوجه جهاد شود یا لشکر فرستد چون رسول لشکری نامزد کردی همه مسلمانان بیرون رفتندی و رسول را تنها کذاشتندی این آمد که وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا و مر او را نیست و نشاید مؤمنانرا که بیرون روند بغزا كَافَّةً همه ایشان تا امر معاش و معاد مختل بماند همچنانکه همه ایشان جایز نیست که توقف کنند فَلَوْلَا نَفَرَ پس چرا بیرون نروند مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ از هر جمعی کثیر از ایشان مراد قبیله یا اهل بلده اند که از ایشان بیرون روند طَائِفَةٌ کروهی بجهاد روند و باقی توقف نمایند لِيَتَفَقَّهُوا تا طلب نمایند که فِي الدِّينِ در دین و فقه اموز شوند در خدمت حضرت رسالت وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ و باید که بیم کنند فقها کروه خود را چون باز کردند بسوی اهل خود و این دلیل است بر آنکه تفقه و تدریس و تعلیم از فروض کفائیست و سزاوار آنستکه غرض متعلمان در تفقه استقامت خود شان باشد و اقامت نه قصد توقع بر مردمان و اشتهار در بلاد لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ تا شاید که اهل قبیله ایشان حذر کنند از انچه ترسانیده و بیم کرده میشوند بر آن یعنی از معاصی اجتناب کنند و نزد کلبی این آیه مذکوره در حق بنی اسد آمد که ایشانرا قحطی عظیم در برخواستند و با جمیع زنان و کودکان بمدینه آمدند و کفتند ما آمده‌ایم تا تعلیم کیریم از رسول خدا پس نرخها را کران کردند و بعضی راهها را نجس ساختند ببول و غایط حق تعالی فرمود که از هر قبیله کروهی از ایشان بطلب علوم در مدینه بیرون آیند بعد از آن امر بقتال میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ ای کسانیکه کرویده‌اید کارزار کنید با آنانکه يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ نزدیک شمااند از ناکرویدکان و آنها یهودی بودند که در حوالی مدینه متوطن بودند چون قریظه و نضیر و خیبر غرض آنستکه مقاتله کنید با کفاری که اقرب باشند بشما مادام که خطر ابعد بیشتر نباشد از اقرب و لهذا حضرت مقاتله فرمود با نضیر و بنی قریظه و قبل از حرب هوازن فتح مکه کرد و با اهل فارس محاربه نکرد بجهت بعد ایشان وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً و باید که بیابند کافران در شما درشتی نسبت بخود یعنی تمام و غلظتی سخت در کلام قبل از وقوع قتال وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ و بدانید ای مؤمنان که خدای با پرهیزکارانست بحفظ و اعانت و نصرت و از محالاتست که او سبحانه بچیزی امر کند و باز ضد آن باشد پس در باب اهل نفاق میفرماید که وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ و چون فرو فرستاده شد سوره یا پاره از قرآن فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ پس از منافقان کسی هست که کوید با منافقی دیکر از روی انکار و استهزا یا با ضعفاء مؤمنان کوید أَيُّكُمْ زَادَتْهُ کیست از شما آنکه بیفزود او را هَٰذِهِ این سوره إِيمَانًا کرویدن یعنی آنکس کدام است که این سوره او را یقین و ثبات در دین بیفزاید حق تعالی در جواب ایشان میفرماید که فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا پس اما آنانکه کرویده‌اند پس زیاده میکرداند این سوره ایمان ایشان را بزیادتی علم که حاصل میشود از تدبر در این سوره و انضمام ایمان بآن وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ و ایشان شادی میشوند بنزول آن که سبب زیادتی کمال و وسیله ارتفاع حال ایشانست وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و اما آنانکه در دلهای ایشانست بیماری شک و نفاق و حقد و حسد و بغض اسلام فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ پس زیاده میکند این سوره ایشان را کفری منضم بکفر ایشان یعنی در سورها دیکر شک داشتند پس شک ایشان در این سوره بآن شک ضم شده موجب زیادتی کفر ایشان کشت وَمَاتُوا و مردند یعنی صفت استحکام یافت در ایشان تا وقتیکه مردند وَهُمْ كَافِرُونَ أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ آیا نمی‌بینند این منافقان آنکه ایشان مبتلی باوجود کثرت ایشان و قلت یاران قدوه عالمیان و با ظهور نفاق و کذب ایشان بر مسلمانان و عارف شدن آنحضرت بضمایر خبیثه ایشان فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ در هر سالی یکبار یا دو بار ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ پس توبه نمیکنند از نفاق و نمی‌پند میکیرند و نه متعظ میشوند و در آیات و عبرت و امثال تفکر و اندیشه نمیکنند وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ و چون فرو آید سوره از قرآن که در آن عیب ایشان مذکور باشد نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ نظر کنند بعضی از ایشان بسوی بعضی دیکر یعنی بچشم یکدیکر را اشارت

کنند از روی انکار و سخریه آن سوره و با دردی و خشم جهة شنیدن عیوب خود با یکدیگر نظر بهم اشارت میکنند برای فرار از مجلس و با یکدیگر میگویند که هَلْ یَرَاکُمْ مِنْ
اَحَدٍ آیا می بیند یکی از مسلمانان شما را اگر از مجلس بیرون روید پس اگر ببینند قرار کنند و اگر نه برخیزید ثُمَّ انْصَرَفُوا پس بازگردند از مجلس پیغمبر جهة
خوف رسوائی با کثرت خشم صَرَفَ اللّٰهُ قُلُوبَهُمْ گرداننده است خدای دلهای ایشان را از انشراح صدر و فهم قرآن و قبول ایمان بجهة عقوبت فرط عناد و
انکار و اصرار کفر ایشان و عدم تدبر در آیات بینه و معجزات ظاهره و می تواند بود که این کلام در معنی نفرین باشد و دعای بد یعنی حق تعالی دلهای ایشان را از راه
حق بگرداناد و بطریق بهشت رهنمونی نکناد بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا یَفْقَهُونَ بسبب آنکه ایشان گروهی اند که در نمی یابند حق را و فهم نمیکنند و از غایت نفاق و رسوخ
کفر و عناد در باطن ایشان در آن تدبر نمیکنند تا حق را دریابند بعد از ذم اهل کفار و نفاق و وعید ایشان بعقاب بر سبیل عموم خطاب بجمیع بندگان میکند که
لَقَدْ جَاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ اَنْفُسِکُمْ بتحقیق و یقین که آمد بشما ای کافه مسلمانان فرستاده بحکم خدا از شما یعنی از جنس شما از بشریت تا بواسطه جنسیت با او
مخالطه نمائید و بوجه سهولت افاده و استفاده وجود گیرد یا آمد بشما ای اهل عرب رسولی از شما متکلم بلغت شما از ابن عباس مرویست که هیچ قبیله نباشد در عرب
مگر که حضرت رسالت را در ایشان خویشی بود زن یا پسر بود عَزِیزٌ عَلَیْهِ مَا عَنِتُّمْ دشوار است بر او و رنجه در رنج افتید بدان از کفر و ضلالة و بجهة آن معذب
شوید یعنی لطف و مرحمة و شفقت او نسبت بشما بر وجهی است که نمیخواهد که بسبب صلاح و عمل بد که از نفاق و عناد بلیتی بدامن شما نشیند و بجهة این پیوسته در
صدد ترکیه شما است و همگی همة او آنست که هیچ کرهی بدان شما ظاهر نشود تا موجب ضرر و عذاب شما نگردد حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ حریص است بر اسلام شما و صلاح ایمان
شما بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ بگرویدگان از شما و غیر شما مهربانست بخشاینده حق تعالی هیچ پیغمبری را باین دو صفت منع نکرده مگر پیغمبر ما را و در حق خود فرمود
اِنَّ اللّٰهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُفٌ رَحِیمٌ و در باره وی گفت بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ و در مجمع آورده که آنحضرت رؤفست بر مطیعین و رحیم بر مؤمنین فَاِنْ تَوَلَّوْا اپر
اگر برگردند منافقان از یاری تو و هواداری و تخلف کنند از فرمان برداری یا کافران اعراض کنند از ایمان آوردن بتو فَقُلْ حَسْبِیَ اللّٰهُ پس بگو بسنده است مرا خدا که
شر شما کفایت کند و مرا بر شما غالب سازد لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ هیچ معبودی نیست بحق مگر وی عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ بر وی توکل کردم و کار خود را با وی گذاشتم پس
امیدواری و ترس کار از کسی ندارم مگر از وی وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ و اوست خداوند عرش بزرگ مراد ملک عظیم یا جسمی اعظم که محیط است بر جمیع اهل
آسمان و زمین و قبله اهل دعا و طوافگاه ملائکه است و از بکمال قدرت خود نگاه میدارد و مرویست که عرش الهی هزار رکن دارد و بر و ابین سیصد هزار و قائمه
عدد ائمه نافله عده سیصد هزار ساله راه است همه آن مملو است از اصناف ملائکه و حقیقت معنی آنست که ای محمد بگو که خدای که عرش بدین عظمت را نگاه می دارد قادر
است که مرا از شر منافقان و کافران در پناه خود نگاه دارد و آورده اند که مردی صالح رسول الله صلعم را در خواب دید که در مجمعی نشسته بود و اصحاب مجالست کرده مردی از
جمله آشنایان از در درآمد خواست که بنشیند حضرت دست او را بگرفت و بر بالای صحابه جا داد گفتند یا رسول الله این کیست که وی را بر ما تقدیم کردی و بدین مرتبه
در تعظیم او کوشیدی فرمود این مردی است که در عقب هر نمازی دو آیت آخر سوره برائة میخواند قوله تعالی لقد جاءکم رسول من انفسکم تا و هو رب العرش العظیم

سُورَةُ یُونُسَ مِائَةٌ وَتِسْعُ عَشْرَ آیَةً مَکِّیَّةٌ

ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که این سوره را قرائت کند بعدد هر کس که تصدیق
یونس کرده و بعدد هر کس که تکذیب او نموده و هر که با فرعون غرق شده ده حسنه برای وی بنویسند و از ابو عبد الله مرویست که هر که تلاوت سوره یونس کند
در هر دو ماه یا سه ماه از جاهلان نباشد و در روز قیامت از مقربان بارگاه عزت باشد بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ الٓرٰ یعنی انا الله الرحمن است یعنی منم
خدای بخشاینده یا منم خدائی که می بینم جمیع احوال بندگان را تِلْکَ آیَاتُ الْکِتَابِ الْحَکِیمِ این سوره آیتهای قرآنست که مشتمل است بر حکمة یا محکم و متقن که در وی
تناقض و اختلاف نیست یا آنکه هرگز رقم نسخ بر وی کشیده نشود یا کسی بر تغییر آن قادر نبود مرویست که چون بنای اساس نبوت محمدی تاکید یافت و حضرت
عزت عز شانه او را برسالت اختصاص داد صنادید قریش از روی انکار گفتند عجیب است که خدای رسولی که از جنس ما باشد بعالمیان فرستد یتیم ابوطالب را
اختیار کند حق تعالی در انکار ایشان کرده فرمود که اَکَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا آیا هست مردمان را تعجبی و شگفتی اَنْ اَوْحَیْنَا اِلٰی رَجُلٍ مِنْهُمْ آنکه وحی کردیم بسوی مردی
که از قبیله ایشانست و تعجب ایشان در این از فرط حمق و قصور نظر ایشان بود و امور عاجله چه اعتقاد ایشان آن بود که مزیت فضیلت و مرتبه و شان مرد بکثرت
مال و جاه دنیویست و آنحضرت را که از عظما خود کمتر میدانستند بجهة قلت مال بود و چون حکمت الهی مقتضی حقیر داشتن حطام دنیویه است از اینجهة که پیغمبران
مبعوث شده اند متصف بصفت فقر بوده اند تا بر بندگان نماید که مال دنیا را دخلی نیست در مزیت مرتبه و کفار از فرط جهالت این را نمی یافتند و تعجب میکردند
حق تعالی از روی انکار و تعجب فرمود که آیا تعجب میکنند اینکه ما وحی کرده ایم بمردی که از اصل و نسب ایشانست مضمون وحی اَنْ اَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِینَ
آمَنُوا آنست که بیم کن مردمان را از عقوبت الهی و مژده ده آنان را که گرویده اند اَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ بآنکه مر ایشان راست بهشتی و نیک عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد
پروردگار ایشان و آن سابقه ازلی است و نعیم جنت که حق تعالی بآن وعده داده است مؤمنان را مرویست که حضرت را از قدم صدق پرسیدند فرمود آن شفاعت من
است که بآن متوسل شوید بجهة پروردگار خود مقرر است که گناهکاران تباه روزگار را هیچ وسیله برای امرزش بر از شفاعت آنحضرت نیست قَالَ الْکَافِرُونَ
گفتند کافران بعد از آمدن پیغمبر بر ایشان و نمودن معجزات بدایشان اِنَّ هٰذَا لَسَاحِرٌ مُبِینٌ بدرستیکه این مرد جادوئیست آشکارا و این اعترافی است آشکارا
بآنکه می دیدند ایشان معجزات آنحضرت را که عاجز کننده ایشان بود از معارضه اِنَّ رَبَّکُمُ اللّٰهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ بدرستیکه پروردگار
شما الله است که آن خداوندیست که بقدرت تمام بیافرید آسمانها و زمینها را که اصول ممکنات اند و بزرگترین اجسام این عالم فِی سِتَّةِ اَیَّامٍ در مدت شش روز تمام
دنیا و در ایجاد آن امر اختراع کرد با چندین بدایع و عجایب با آنکه قادر بود که بیک طرفة العین از ابداع فرماید تا تعلیم بندگان باشد که در کارها تعجیل نکنند ثُمَّ
اسْتَوٰی عَلَی الْعَرْشِ پس مستولی شد بر عرش بآفرینش و تدبیر کردن و هیچ نا استوای مملکت بر سریر پادشاهی بتدبیر مملکت چه عرش اعظم مخلوقات

نازل می‌شود و طهارت بندگان نه در حاجت بهشتها بجانب و نه پیدا ارند مُدَبِّرُ الْأَمْرَ تدبیر میکند و می‌سازد امر کاینات را بر مقتضای حکمت مَا مِنْ شَفِيعٍ هیچ
شفاعت کننده نیست روز قیامت إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ مگر پس از دستوری دادن خدا مر او را این تقریر عظمت اوست و عزت جلال و رد کسانیکه گمان ایشان
انست که اصنام ایشان شفیع خواهند بود یعنی بت ذَٰلِكُمُ اللَّهُ و همچنین انکه موصوف باین صفات مختص الوهیت و ربوبیت خدای بحق است رَبُّكُمْ که
پرورد کار شماست نه غیر او را یا او را در این صفتها شریک نیست فَاعْبُدُوهُ پس او را پرستید بیگانگی أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ایا پند نمیگیرید و تفکر نمیکنید
که مستحق عبادت اوست نه معبودان باطل إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا بسوی جزای اوست بازگشت شما همه بموت و نشور نه بغیر او پس مهیا باشید برای ان بکسب
اعمال صالحه و اجتناب از افعال سیئه و قبیحه وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وعده داد شما را خدای وعده دادنی راست و درست إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ بدرستی
که خدای تعالی در اول بیافرید خلق را پس بعد از مردن زنده کرداند لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ تا جزا دهد انان را که گرویده اند و
کردند عملهای پسندیده بِالْقِسْطِ بعدل یعنی مکافات ایشان دهد بر وجه عدل و راستی که در ان هیچ نقص نباشد وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ
و انانکه کافر شدند مر ایشان راست شامیدنی از اب گرم دوزخ که چون بخورند حشا و امعای ایشان پاره پاره کرد وَعَذَابٌ أَلِيمٌ و دیگر ایشان را عذابی
است دردناک که تخفیف نیابند بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ بسبب انکه بودند که بخدا و رسول کافر شدند و منکر شدند هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ
ضِيَاءً اوست ان خداوندیکه بقدرت کامله خود کردانید افتاب خداوند روشنی وَالْقَمَرَ نُورًا و ماه را خداوند نور وَقَدَّرَهُ مَنَازِلَ و تقدیر
کرد برای سیر هر یک از شمس و قمر منزلها بر فلک و اکثر برانند که ضمیر راجع بقمر است یعنی تقدیر کرد برای سیر قمر منزلهای بیست و هشت تعداد شبهای ماه غیر از
دو شب محاق و اسامی ان منازل این است شرطین بطین ثریا دبران هقعه هنعه ذراع نثره طرف جبهه زبره صرفه عوا سماک غفر زبانا اکلیل قلب شوله نعایم
بلده ذابح سعد بلع سعد سعود سعد الاخبیه فرع المقدم فرع المؤخر بطن الحوت و بروج دوازده است حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله میزان عقرب قوس
جدی دلو حوت و این منازل ماه و افتاب و زهره و مشتری و زحل و عطارد است و مناط احکام شرع بسیر شمس و قمر است در این بروج کما قال لِتَعْلَمُوا عَدَدَ
السِّنِينَ تا بدانید شما شمار سالها و چون سال مشتمل بر ماهها بود ذکر ماه کرد وَالْحِسَابَ و تا بدانید شمار اوقات از ماهها و روزها در مهمات و
معاملات مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَٰلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ نیافرید خدای تعالی انچه مذکور شد مگر بحق یعنی بر وفق حکمت بالغه نه ببازی و عبث نُفَصِّلُ الْآيَاتِ روشن
میکنیم و حفص بیا غیبت خوانده یعنی خدا دلایل قدرت و عظمت لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهیکه میدانند یعنی در ان اندیشه میکنند بجهت تامل از ان نفع میگیرند
چه هر که تامل کند میابد که شمس و قمر در ایات از ایات الهی که از اعظم دلالات اند بر وحدانیت و علم و قدرت او و سبحانه چراغ از انها عالم منور می‌شود و بشعاع
شمس اخراج نبات و طبخ ثمار میکند و بنمایش و نقص قمر اول و اخر ماه معلوم می‌کردد و حساب شهور و ایام و صنیف شناسان دانسته می‌شود إِنَّ فِي اخْتِلَافِ
اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بدرستیکه در امد و شد شب و روز از پس یکدیگر با در مخالفت ایشان بنور و ظلمت وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و انچه بیافرید
او سبحانه در اسمانها و زمینها از انواع کاینات چون افتاب و ماه و کواکب سیاره و ثوابت و انواع فرشتگان و عرش و کرسی و لوح و قلم و از انواع حیوانات و نباتات
و جمادات لَآيَاتٍ هر اینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و قدرت او لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ مر گروهی را که بترسند از عاقبت احوال امور یعنی از احوال امور
و مال خود بر اندیشند و از دسوای حشر ترسان کردند بعد از ان در تهدید مکذبان معاد و معاندان بی بنیاد میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا
بدرستیکه انانکه امید ندارند بثواب و عقاب ما یعنی منکر اخرتند که مجازات عمل است وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا و خشنود شدند
بزندگانی دنیا و پسندیدند و ارام گرفتند بدان یعنی همت خود را بر لذات محسوسه زخارف فانیه مقصور کردانیدند و از نعم جنان و لذات جاودان غافل
شدند بر وجهی در دنیا مطمئن و ارام گرفتند که گویا هرگز ایشان را از ان جا رحلت نخواهد بود و ندانستند که لحظه فلحظه از دست اجل طبل رحیل فرو خواهد
کوفت وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا و انانکه ایشان از ایتهای کتاب ما که دلایل صنع ما غَافِلُونَ نادان و بیخبرانند بجهت فرط توغل ایشان در ان ضد انست که ان اشتغال
بر زخارف دنیای سریع الزوال أُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ انگروه مشغول بحطام دنیا و غافل از امور عقبا جای ایشان اتش دوزخ است بِمَا كَانُوا
يَكْسِبُونَ بانچه بودند که کسب میکردند از معاصی که کفر و شرک است و سایر خطیئات بعد از وعید کافران در وعد مؤمنان میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بدرستیکه انانکه ایمان اوردند و کردند کارهای شایسته يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ راه نماید ایشان را پروردکار ایشان در اخرت
بسبب ایمان ایشان طریقی را که مؤدی بهشت شود تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ جاری می‌شود از زیر مساکن ایشان جویهای اب فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در
بوستانهای با نعمت و ایشان در بالای غرفها باشند دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ خواندن ایشان مر خدای را در بهشت باین وجه باشد که پاکی یاد میکنیم
ترا بار خدایا از هر چه لایق بحضرت کبریای تو نیست و این بجهت لذت ایشان بود چون این کلمه کویند انچه ارزوی ایشان باشد حاضر کردد از نعم بهشت وَتَحِيَّتُهُمْ
و درود و سلام ایشان بر یکدیگر و یا درود و تحیت ملائکه بر ایشان فِيهَا سَلَامٌ در بهشت سلام که مشتمل است بر سلامتی از جمیع افات و نقایص و مکاره
وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ و اخر دعای ایشان أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ان باشد که کویند حمد مر خدای را که پروردکار عالمیانست مروی است که چون مؤمنان
ببهشت در ایند انوار عظمت و کبریای حضرت رب العزة مشاهده کنند زبان بنعت جلال و تسبیح ملک متعال بکشایند و ملائکه بامر حق تعالی بر ایشان سلام
کرده بانواع کرامات و علو مقامات و وظایف حمد و ثنای الهی بجا اورده ختم کلام بکلمه تسبیح و حمد کنند هر اینه لذت تسبیح و تحمید ایشان را از جمیع لذتهای
بهشت خوشتر اید نظم ذوق نامش عاشق مشتاق را از بهشت جاودانی خوشتر است و مرویست که چون مرغی بر بالای سر ایشان پرواز کند از روی
کوشت و کرده کویند سبحانك اللهم پر ها از ان مرغ جدا شده بریان شود و پیش دست ایشان افتد و چون از ان تناول کنند کویند الحمد لله رب العالمین

بی‌منت

فرشتگان

سبب

بود

در حال استخوانهای مرغ گوشت پیدا کرده بپرواز در آید همچنانکه اول بار بوده از مجاهد نقل است که معنی یهدیهم ربهم که در این آیه واقع شده این است که راه نماید خدا ایشان را بنور ایمان تا بر صراط بگذرند و در خبر است که رسول جبرئیل را گفت چگونه بر صراط بگذرند جبرئیل متوجه آسمان شده باز آمد و گفت حق تعالی ترا سلام میرساند که تو بر صراط بنور من بگذری و علی بنور تو بگذرد و امت بنور علی گذر کنند نور امت تو از علی است و نور علی از نور تو و نور تو از نور من و بهشت من در آیند و هر چه آرزو کنند در آن با ایشان دهم آورده اند که کفار بنزول عذاب استعجال مینمودند این آمد که وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ و اگر تعجیل کند خدای بمردمان الشَّرَّ باجابت دعای بد اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ همچنانکه شتافتن ایشان بدعای خیر لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ هر آینه رانده و گذارده شود ایشان أَجَلُهُمْ اجل ایشان و هلاک شوند یعنی اگر ما دعای بد ایشان را بزودی اجابت کنیم چنانچه دعای خیر ایشان را مستجاب میکردیم ایشان زود هلاک شوند فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا پس وامیگذاریم آنان را که امید ندارند بثواب و عذاب ما یعنی بر وجه عناد بحشر و متعلقات آن منکر و ند فِي طُغْيَانِهِمْ در بیراهی خودشان یعنی بطریق استدراج مهلت میدهیم ایشان تا در ضلالت يَعْمَهُونَ سرگردان میروند و بحق راه نمی یابند بعد از آن خبر میدهد از قلت صبر آدمی بر مضرت و شداید میفرماید که وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا و چون برسد آدمی را سختی و رنجی مراد جمیع کفار یا ولید بن مغیره یا اکثر ایشان و بر هر تقدیر چون ضرر بوی رسد بخواند ما را باخلاص تمام از الام لِجَنْبِهِ و قتیکه تکیه کرده باشد بپهلوی خود یعنی صاحب فراش بود از رنج أَوْ قَاعِدًا یا نشسته أَوْ قَائِمًا یا ایستاده یعنی در جمیع احوال و حالات فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ پس چون برداریم و ببریم از او رنج و مضرت او را مَرَّ بر رود بر همان راهی که بوده بر کفر و بران مستمر شود و باز گردد از موقف دعا و دیگر رجوع نکند كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا گوییا که او نخوانده است ما را إِلَىٰ ضُرٍّ مَسَّهُ بکشف ضرری و دفع رنجی که باو رسیده بود كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مانند این تزیین آراسته شده است یعنی شیطان آراسته مر اسراف کنندگان را که از حد تجاوز نموده اند مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه هستند که میکنند از فرو رفتن در ملاهی و اعراض از قبول اوامر و نواهی یعنی شیطان چنانچه در نظر ایشان در آمده که آنچه میکنند از اعمال قبیحه نیکوست بعد از آن از عقوبات کفار امم سابقه خبر میدهد تا این امت از مثل آنها احتراز کنند پس میفرماید که وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا و بدرستیکه ما هلاک کردیم اهل قرنهای پیش از شما ای اهل مکه آنهنگام که ستم کردند بتکذیب پیغمبران و عصیان ورزیدند در طاعت رحمن وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ و حال آنکه آمده بودند بدیشان رسولان ایشان بحجتهای روشن و معجزهای ظاهر که دال بود بر صدق ایشان وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا و نبودند ایشان که ایمان آرند و اگر هلاک نشدندی زنده بودندی بجهت فرط عناد و انکار و جحود كَذَٰلِكَ همچنین که ایشان را جزا دادیم با هلاک ایشان بجهت تکذیب رسل نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ جزا خواهیم داد گروه مشرکان را از اهل مکه که تکذیب پیغمبر میکنند ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ پس ما گردانیدیم شما را ای گروهیکه محمد بشما مبعوث شده خلیفهای آن کشتگان و جانشینان فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ در زمین از پس قرنهایکه هلاک شدند لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ تا به بینیم در صورت شهادت بعد از آنکه دانسته ایم در غیب که شما چگونه عمل خواهید کرد از خیر و شر تا با شما بمقتضای آن کردار جزا دهیم مرویست که عبد الله بن ابی مخزومی و ولید مغیره و مکرز بن حفص و عمرو بن عبد الله عامری و امثال ایشان از کفار قریش با حضرت رسالت صلعم گفتند اینی بیار که سادات عرب را از عبادت لات و عزی و منات باز دارد و در مذمت بتان بران نبود حق تعالی این فرستاد که وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ و چون خوانده شود بر مشرکان مکه آیتهای ما یعنی قرآن در حالتیکه واضح المعنی است قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا گویند آنانکه امید ندارند در رسیدن بثواب و عقاب ما در روز حشر ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَٰذَا بیار قرآنی را بجز اینکه بر ما میخوانی یعنی کتابی که در او ذکر بعث و نشر و ثواب و عقاب و معایب لات و منات و سایر اصنام نباشد قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ بگو ای محمد در جواب ایشان که سزاوار نیست مرا آنکه تبدیل کنم قرآن را مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي از قبل نفس خود یعنی بخود نمیتوانم قرآن را تغییر دهم و در آن زیاده و کم تصرف نمایم إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ متابعت نمیکنم و از پی نمیروم مگر آنچیزی را که وحی کرده می شود بمن از حق تعالی بی زیاده و نقصان إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ بدرستیکه من میترسم اگر عاصی شوم از پروردگار خود بتغییر و تبدیل قرآن عذاب روز بزرگ را که روز قیامت است بعد از آن در صحت نبوت میفرماید که قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ بگو ای محمد اگر خواستی خدای نخواندمی بشما آنچه بمن منزل شده وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ و نه شما را دانا کردی خدا بقرآن پس از فضل و رحمت اوست که مرا امر کرد بخواندن و شما را اعلام کرد بزبان من مراد آنست که این بمشیت الله است نه بمشیت من تا او را بوحی کردم که موافق آرزوی شما باشد فَقَدْ لَبِثْتُ پس بدرستیکه من درنگ کردم فِيكُمْ عُمُرًا در میان شما عمری دراز که مقدار چهل سال بود مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول قرآن یعنی در آن مدت که مبعوث نبودم نه من قرآن میخواندم و نه شما بدان دانا بودید أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا پس چرا در نمی یابید و تعقل نمی کنید در که سو چهل سال در میان شما بوده و ممارست علمی ننموده و با عالمی مصاحبت نکرده کلامی بر شما میخواند که فصحای عرب رجال بلاغه از آن حیرانند و بلغای دیوان ادب از کمال فصاحت آن انگشت تحیر در دندان و با وجود این از احوال ماضی و مستقبل خبر میدهد تا در یابید که صدور کلامی چنین از مردی چنان خارق عادتست و منزل از جانب جناب عزت و شما از غایت عناد افترا میکنید که کلام من است نه از جانب خدا تعالی فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا پس کیست ستمکارتر از کسیکه افترا کند و بر بندد بر خدای دروغی و چیزی که او نگفته باشد نسبت باو دهد أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ یا تکذیب کند آیتهای او و بدان کافر شود یا گوید که او صاحب شریک و ولد است إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ بدرستیکه نجات نمی یابند و رستگار نشوند مجرمان یعنی کافران که غرق جرم اند و مستغرق معصیت وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ و میپرستند بجز از خدای تعالی آنچیز را که ضرر نرساند بدیشان اگر ترک طاعت و عبادت او کنند و سود نرساند بدیشان اگر همه اوقات در پرستش او صرف نمایند زیرا که معبود ایشان جماد است و جماد بر رسانیدن نفع و ضرر قادر نیست حال ذکر عذاب و ذم الهه ما نباشد

معبود میباید که بقدرت و بایقاع ثواب و عقاب متعلق باشد تا بندگان بامید نفع و دفع ضرر او را پرستند وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ
و میگویند بت پرستان که اینها شفیعان ما اند نزد خدای یعنی در امور دنیا ما را شفاعت میکنند و از خدای تعالی در خواست مینمایند تا مهمات ما را
کفایت کنند و اگر فرضا بعث و حشر باشد چنانچه بزعم اهل اسلام است ما را از خدا در خواست کنند و از عذاب برهانند حقتعالی بر سبیل الزام ایشان فرمود
که قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ بگو ای محمد آیا خبر میکنید خدای را بآنچیزیکه نمیداند در آسمانها و نه در زمینها انتفای علم بجهة
معلوم است یعنی شما میگوئید که خدای را شریک هست و اثبات شفاعت بتان میکنید و خدای تعالی عالم است بجمیع معلومات و این را نمیداند زیرا که او را
شریک وجود ندارد تا علم او تعلق گیرد بآن و اگر موجود میبود هر آینه معلوم او سبحانه بودی که عالم بجمیع معلومات و هرگاه او را شریک نباشد سُبْحَانَهُ وَ
تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ پاکست خدای و بلندمرتبه از آنچه ایشان او را شریک وی میدانند وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً و نبودند مردمان مگر امتی یگانه
یعنی همه بر فطرت اسلام بودند از ابن عباس مرویست که میان آدم و نوح ده قرن بود و در آن میان اختلاف واقع نشد تا بعد از طوفان فَاخْتَلَفُوا پس
اختلاف کردند و بعضی کافر شدند و بعضی بر ایمان خود ماندند وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ و اگر نه سخنی است که پیشی گرفته است از آفریدگار تو یعنی
حکم ازل واقع شده بتاخیر عذاب تا روز قیامت که روز جزا است و اگر نه لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ هر آینه حکم کرده شده بود میان ایشان در
آنچیزیکه ایشان در آن اختلاف میکنند یعنی عذاب نازل شدی و مبطل هلاک گشتی و محق بماندی وَيَقُولُونَ و میگویند مشرکان که اقتراح آیات میکنند
لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ چرا فرستاده نشد بر محمد معجزه از پروردگار او یعنی از آن معجزاتی که ما میطلبیم نه آنچه خود مینماید که مطلوب ما نیست
فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ پس بگو در جواب ایشان که غیب مر خدای راست یعنی مختص است بعلم او پس شاید که علم او متعلق گرفته باشد بآنکه انزال آیات
مقترحات از جمله مفسده است که مانع انزال است پس اگر صلاح شما در آن میبود انزال آن میکرد و چون انزال آن نمیفرماید معلوم میشود که علم او تعلق گرفته
بعدم صلاح آن پس اقتراح آن معلوم نیست فَانْتَظِرُوا پس شما انتظار برید نزول مقترحات را إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ بدرستیکه من با شما از منتظرانم
تا ببینم که بجهة جحود و عناد و مکابره شما خدا با شما چه خواهد کرد پس از افعال ذمیمه ایشان خبر میدهد که وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ
و چون بچشانیم مردمان را یعنی اهل مکه را صحت و فراخی از پس بیماری و قحطی که مَسَّتْهُمْ رسیده باشد بدیشان إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا چون در نگری
مر ایشان را باشد مکری در آیتهای ما یعنی طعن کنند در آن و در باره پیغمبر ما کید کنند مرویست که اهل مکه هفت سال بقحط و خشک سالی مبتلا بودند تا آنکه
نزدیک هلاکت رسیدند حقتعالی رحم بر ایشان کرده باران فرستاد و آن قحط و خشک سالی بفراخی و آبادانی مبدل شد صاحب جمعیت شدند
و متنعم گشتند زبان طعن بر رسول دراز کردند و قدح آیات الهی و معجزات نبوی کردند بانواع مکر و کید حیله تمسک جستند تا ضرری بدان حضرت رسانند حق
فرمود که قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا بگو ای محمد که خدای زود تواناتر است در شما در رسانیدن جزای کید بشما یعنی پیش از ظهور کید شما حق تعالی نزول عذاب بر شما خواهد
کرد إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ بدرستیکه رسولان ما یعنی ملائکه حفظه مینویسند آنچه شما میاندیشید از مکر و هرگاه که تدبیر خفی شما بر فرشتگان
ما پنهان نیست بر ما کی پنهان خواهد بود بعد از آن در تذکیر نعمت خود میفرماید که هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ اوست آن خدائیکه یعنی تمکین و قدرت میدهد
شما را در قطع مسافت شما فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ در خشکی بر پشت دواب چون اسب و استر و در از گوش و شتر و در تری در کشتی
تا چون باشید در کشتی وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا و کشتیها روان شوند با آنکه در ویند بباد خوش که نرم میوزد و شادمان شده اند بآن
باد جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ ناگاه آید بدان کشتی بادی سخت که دریا را در شور آورد وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ و بیاید بدیشان موج دریا از
هر جانبی یعنی از چپ و راست و پیش و پس کشتی موج در آید وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ و یقین دانند که فرو گرفته است بلا همه ایشان را و از همه جوانب طریق
خلاصی نداشته دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ بخوانند خدای را بدفع آن بلا از ایشان در حالتیکه پاک کنندگان باشند برای خود دین خود را یعنی از
خوف این بلا دین خود را خالص سازند و فطرت اصلی ظهور کند و عوارض نفسانی و شیطانی زایل گردد لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ
اگر رهائی نجات دهی ما را ازین اهوال و بلاها هر آینه باشیم از سپاس دارندگان مر نعمت نجات را فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ پس چون باز رهانید ایشان را از آنچه میترسیدند إِذَا
هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ ناگاه ایشان ستم کنند در زمین و شتابند بعملها که بدان بودند از شرک و فساد بِغَيْرِ الْحَقِّ بناحق و ناروا یعنی مبطل باشند
در آن و این احتراز است از تخریب مسلمانان و پاره کفره را و سوختن مزروعات ایشان و کندن درختان ایشان ناحق است يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ
عَلَى أَنْفُسِكُمْ ای مردمان جز این نیست که ستم شما بر نفسهای شما باز گردد مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا بر خورداری زندگانی دنیاست یعنی تمتع و منفعت
در سروری نا پایدار است لذات آن زود بگذرد و عقوبت آن باقی ماند ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ پس بسوی ماست باز گشت
شما پس خبر کنیم شما را بآنچه هستید که عمل میکنید و مناسب آن پاداش خواهیم داد شما را إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا جز این نیست که مثل زندگانی دنیا
در سرعت زوال و دیر پائی بعد از اقبال كَمَاءٍ مانند آبی است یعنی باران أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ که فرو فرستادیم آن را از آسمان یا ابر فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ
الْأَرْضِ پس آمیخته شد بآب گیاه رستنی زمین مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ از آنچه میخورند آدمیان چون حبوب و ثمار و از آنچه میخورند از چهارپایان
چون گیاه تر و خشک حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا تا وقتیکه فرا گرفت زمین پیرایه خود را باصناف نباتات و اشکال و الوان مختلفه وَازَّيَّنَتْ
و آراسته شد و بآن سبز گشت محصولات گوناگون و میوهها دانه وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ و گمان بردند اهل زمین که ایشان قادرند عَلَيْهَا بر
درودن گیاه و چیدن میوهها أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا ناگاه آمد بدان زمین عذاب ما یعنی فرمان بخرابی آن در رسید در شب یا در روز فَجَعَلْنَاهَا

میرانند

کنند

حصیداً پس گردانیدیم کشت و زرع آن زمین را بآنچه درو کرده باشند یا از اصل بر کنده کأن لم تغن بالامس گوییا که هیچ نبوده و موجود نگشته و اثر آن پیدا
نشده دیروز کذلک نفصل الآیات همچنین که در این مثل تفصیل کردیم روشن می سازیم و تفصیل میدهیم دلایل قدرت خود را لقوم یتفکرون
برای گروهی که تفکر کنند در این ضرب المثل و بدان نفع گیرند حق تعالی در این آیه حال دنیا را در زوال نعیم و اموال و ظهور ادبار بعد از اقبال تشبیه کرده بنبات
گیاه زمین که بعد از تازگی و طراوت خشک و تیره و بیرونق می شود چنانچه اول گیاه را صفت تازگی است آخر سمت تیرگی و پژمردگی است مبدء دنیا
نوازش دولت است و منتهای آن گدازش نکبت و گفته اند که اینجا تشبیه مال اینجهانیست بباران یعنی باران مادام که جاریست پاک و پاکیزه است وچون در موضعی مکث
کرد و مدتی در یک جا ماند رنگ و بوی آن متغیر گشت و منقطع شد مال دنیا نیز بسبب انفاق جوانمردان چون دست بدست روان گردد پسندیده و
مقبول باشد و چون در مضیق بخل و امساک خسیسان بماند نکوهیده و مذموم بود و آخر تاراج حادثات بدو و تاخت بنای آن را صرصر نکبت از پای در آرد
نظم مال چون آبست تا باشد روان فیض می‌یابند ازو اهل جهان چند روزی چون کند یکجا درنگ گنده و بیحاصل است و تیره رنگ و باز
تشبیه آن است که چون آب باران باندازه آید و بقدر حاجت نازل گردد سبب آسایش دنیا و آرامش عالمیان باشد تا چون از اندازه بگذرد و از حد اعتدال
تجاوز کند سبب خرابی عالم و سرگردانی بنی آدم شود مال دنیا نیز تا بمقدار احتیاج بدست آید مقاصد دین و دنیا بنجاح مقرون گردد و فواید آن بقریب
و بعید رسد و چون روی بازدیاد نهد و خزانه و انبار پر شود موجب ارتکاب معصیت و تفاخر شود و بعضی دیگر در وجه تشبیه گفته اند که باران چون بنهال
رسد لطافت و طراوت آن بیفزاید و چون بخاربن رسد حدت شوکت او زیاده گردد مال دنیا نیز چون بصلحا رسد صلاح او بیفزاید بمضمون آنکه نعم المال الصالح
للرجل الصالح و اگر بدست مفسد افتد مادهٔ فساد و عناد او گردد و روی بازدیاد نهد در تیسیر آورده که حق تعالی بندگان خود را نمیخواند بدنیا که محل
آفاتست بلکه بسرای بهشت دعوت میکند که منزل سلامتی از مخافاتست چنانکه فرموده والله یدعوا الی دار السلام و خدای میخواند بندگان
را بسوی سرای باسلامت یعنی دعوت میکند بعملیکه موجب دخول جنات است و گویند بهشت را دار السلام بجهت آن گفتند که تحیت خدا و تحیت ملائکه بر
اهل آنست و یا تحیت بهشتیان با یکدیگر سلام است کقوله تعالی سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین و قوله سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار و قوله تحیتهم
فیها سلام و قوله الا قیلا سلاما سلاما و یا سلام نام خداست و اضافهٔ بهشت باو جهت تعظیم آن بود چنانچه اضافهٔ خانه بصاحب بجهت تکریم است پس حق تعالی
بندهٔ خود را میخواند از سرایکه اولش بکاست و اوسطش عنا و آخرش فنا بسرایکه مبدأش عطاست و اوسطش رضا و آخرش جوار حضرت مولی و یهدی
من یشاء و راه مینماید هر کرا میخواهد از طالبان حق بتوفیق و اسباب لطف یا ایشان را در قیامت راه نماید الی صراط مستقیم بسوی راه راست که سر راه
است بدار السلام للذین احسنوا مر آنکسانی را که نیکوئی کردند یعنی ایمان آوردند و عمل صالح کردند و از نواهی اجتناب نمودند الحسنی مثوبه نیکو
که آن نعم دار السلام است و زیادة و افزونی از پاداش که بطریق تفضل کرامت فرماید و گویند جزای حسنه است یکی بیکی و زیاده آنکه یکی را ده دهد یا
هفتصد و بیشتر و یا حسنی مغفرتست و زیاده خشنودی حضرت عزت و در نواهی واقعست که زیاده ابریست که بر سر اهل بهشت گذار کند و هرچه خواهند
بر ایشان ببارد و از امیر المؤمنین ع مرویست که زیاده غرفه ایست در بهشت که از یکدانه مروارید مخلوق شده و از چهار در داشت ولا یرهق وجوههم قتر
و پوشیده نگردانند روی بهشتیان را گرد و غبار یعنی روی ایشان در کمال طراوت و نضارت باشد ولا ذلة و نه خواری یعنی اثر خواری و مذلت بر بشرهٔ
ایشان نباشد اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون آن گروه نیکوکاران اهل بهشتند ایشان در آن جاوید مانندگانند نه نعمت ایشان را زوال
باید نه دولت ایشان انتقال پذیرد بخلاف زخارف دنیا و امتعهٔ غرور او که در صدد فنا و زوالست فضل بن یسار از باقر ع روایت کرده که آنحضرت از
پیغمبر ص نقل نموده که هیچ چشمی از خوف خدا گریان نشود مگر که حق تعالی بدن او را از آتش دوزخ حرام گرداند و اگر از خوف و سجان آب چشم بر رخسارهٔ او روان
شود آن روی را تیرگی و خواری نرسد و با نضارت و طراوت باشد و بعد از وعدهٔ مطیعان در وعید منکران میفرماید بقوله والذین کسبوا السیئات
و پاداش آنانکه کسب کردند بدیها از شرک و نفاق و طغیان و عصیان جزاء سیئة بمثلها پاداش بدیست بمثل آن بدی که کرده اند بی آنچه زیادتی
عقاب بر قدر استحقاق معصیت است و ترهقهم ذلة و فرو پوشد ایشان را خواری و رسوائی یعنی آثار مذلت بر ایشان هویدا گردد ما لهم من
الله من عاصم نباشد مر ایشان را از عذاب خدای هیچ نگهدارنده یعنی هیچکس از ایشان عذاب باز نتواند داشت و خشم خدا را از ایشان دفع نتواند کرد کأنما
اغشیت وجوههم گوییا پوشیده شده است رویهای ایشان قطعا من اللیل مظلما پاره‌هائی از شب در حالتیکه آن شب تاریک بود یعنی رویهای ایشان
از غم و اندوه و حرارت دوزخ چون شب بغایت تیره و سیاه باشد اولئک اصحاب النار آن گروه کاسبان سیئات که مشرکان و منافقانند یاران دوزخند
هم فیها خالدون ایشان در آتش جاوید مانندگانند یعنی هرگز روی رهائی از عذاب ندارند و یوم نحشرهم جمیعا و یاد کن روزی که حشر کنیم
بتان و عبدهٔ ایشان را همه ثم نقول للذین اشرکوا مکانکم پس گوییم آنان را که شرک آوردند بایستید بر جای خود انتم و شرکاؤکم شما و شریکان
شما که بدون من پرستیده اید یعنی بتان تا ببینید که چه با شما کنیم فزیلنا بینهم پس جدا کنیم میان کفار و معبودان ایشان و بپرسیم از کافران که چرا پرستش
بتان کردید گویند ایشان ما را بعبادت خود فرموده اند حق تعالی بتان را بسخن آورد و قال شرکاؤهم ما کنتم ایانا تعبدون و گویند شریکان ایشان
یعنی بتان نبودید شما که پرستندهٔ ما باشید بلکه شما هوای خود را پرستش میکردید چه آن فرماینده شما بود بشرک آوردن شما و گویند مراد بشرکا ملائکه اند
و مسیح مریم تا چون کافران آغاز جدال کنند و گویند چنین است بلکه شما ما را بپرستش امر کرده اید بتان گویند فکفی بالله شهیدا بیننا و بینکم پس کافیست
خدا که گواه باشد میان ما و شما چه او عالم است بکنه حال ما ان کنا عن عبادتکم لغافلین بدرستیکه بودیم ما از پرستش شما بیخبران در آنکه میگفتید

یونس

نمی‌شنیدیم و عقل و فهم نداشتیم و با ملائکه و مسیح گویند که ندانستیم ما که پرستش ما میکرده اید هُنَالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ در ان مقام بیان ماید یعنی بدانند
هر نفس بیقین مَا أَسْلَفَتْ انچه از پیش فرستاده از اعمال پس نفع و ضرر انرا معاینه ببینند و یا بیابند جزای ما تقدم خود را وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ
الْحَقِّ و باز گردانیده شوند همه نفسها بسوی ثواب و عقاب خدای که خداوند و متولی امر ایشانست بر حقیقت وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ و گم
کرده و نابدید شود از کافران انچه هستند که افترا میکنند از شفاعت بتان و دعوی الوهیت ایشان بعد از ان ادلهٔ توحید و بعث را مقارن قول مذکوره
گردانیده میفرماید که قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ بگو کیست که شما را روزی میدهد از اسمان که باران می‌باراند و از زمین که گیاه میرویاند چه
ارزاق حاصل نمیگردد مگر با سباب سماویه و ارضیه أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ یا کیست خداوندی که قادرست بر افریدن شنوائی و دیدها را یعنی
که تواند که سمع و بصر بیافریند یا حفظ ان کند از افات وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ و کیست که بیرون اورد زنده که حیوانست یا نبات از مرده که نطفه است
یا دانه وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ و بیرون اورد مرده را که نطفه است یا دانه از زنده که حیوانست یا نبات وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ و کیست که تدبیر کند کارهای
عالمیان را و چون این سؤالها کنی کافران نتوانند از غایت که مکابره کنند فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ پس زود باشد که گویند در جواب که اینکه پرسیدی الله است و چون این
اقرار کردند که این حجتیست در بطلان طریقهٔ ایشان که شرکست فَقُلْ پس بگو ای محمد مر ایشان را بعد از این اقرار أَفَلَا تَتَّقُونَ ایا پس نمی‌ترسید از چنین
خداوندی که بتان را شریک و همتا سازید فَذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ پس انکه او را این صفات کمال ثابت است الله است که پروردگار شماست ثابت در
ربوبیت که شک را در او راه نباشد فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ پس چه چیز است بعد از راستی و بنا حق مگر گمراهی فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ پس از کجا گردانیده شده
می‌شوید از حق بباطل و از توحید بشرک مراد انکار است یعنی نیست بعد از حق مگر ضلال پس هر که در گذرد از حق که عبادت الله است با چندین دلایل و حجج در
وحدانیت او در ضلالت فتد كَذَٰلِكَ همچنانکه ربوبیت حق را سزاوار است عزّ و را حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا سزاوار شده حکم
پروردگار تو و واجب گشته بر انانکه بیرون رفته‌اند از دایرهٔ فرمان و متمرد شده در کفر و عناد أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بدرستیکه ایشان ایمان نیارند یعنی
علم الهی تعلق گرفته که ایشان ایمان نیارند و از دایرهٔ استصلاح بیرون باشند یعنی بر کفر میرند تا انکه عذاب الهی واجب شده بر اهل کفر و عدوان بجهة
انکه ایمان نمی‌آرند بعد از ان اثبات دلیلی دیگر میکند در باب توحید و علم و قدرت خود و میفرماید که قُلْ بگو ای محمد با این مشرکان معاند و کافر جاحد
که هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ ایا از شریکان شما یعنی الهها که شریک خدای گرفته اید مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ کسی هست با غاز که بیافریند خلق را پس باز
زنده سازد ش بعد از موت و چون کفار ابدا را مقر بودند و اعاده را منکر و از روی عناد و لجاج بدان اعتراف نمیکنند حق تعالی فرمود که قُلِ اللَّهُ
يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ بگو ای محمد مر ایشان را که خدای بحق این صفت دارد که باغاز افریند خلق را پس باز زنده گرداند او را بعد از فنا فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ
پس از کجا برگردانیده می‌شوید از راه راست و نیز بجهة وضوح حجت میفرماید که قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ بگو ای محمد مر ایشان را که ایا هست از بتان شما که
شریک نام نهاده اید مَنْ يَهْدِي کسیکه راه نماید بار سال رسل و انزال کتب و توفیق نظر در دلایل قدرت یعنی نصب حجج إِلَى الْحَقِّ و این معاندان میدانند
که این صفت از الهه ایشان مسلوبست و لکن لجاج و عناد دامنگیر ایشان شده نگذارد که بان معترف شوند قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ بگو که خدای راه مینماید
بحق با لطافیکه با بندگان کند از تمکین ایشان در نظر کردن در ادلهٔ هادیه و توفیق ایشان در تدبیر نمودن حجج حقه و چون نعمه هر دو سرا از جانب او سبحانه
است أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ ایا پس انکه راه مینماید بحق با سباب توفیق و الطاف أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ سزاوار تراست که متابعت کرده شود أَمَّنْ لَا يَهِدِّي
یا انکس که راه نیابد بخودی خود إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ مگر انکه راه نمایند او را و این حال اشرف شرکای شماست چون ملائکه و مسیح و عزیر پس جمادات بطریق
اولی که شایستهٔ الوهیت نباشند در تفسیر زاهد مذکور است که بت پرستان بت را بر چهار پایان می‌بستند و از جائی بجائی نقل میکردند پس حق تعالی
فرمود که با برابر بود انکه تو او را راه نمائی فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ پس چیست و چه بوده شما را چگونه حکم میکنید و تسویه میان کسیکه
او بنا محتاجست و یکسان می‌شمارید قادر و عاجز را و در این دلیل روشن است بر عدم جواز تقدیم مفضول بر فاضل در امامت و خلافت و ریاست
عامه دینیه بعد از ان فرمود که وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا و پیروی نمیکنند بیشتر کفار مگر گمانی را که منشا ان خیالات موهومه و قیاسات فاسده
چون قیاس غایب بر حاضر و خالق بر مخلوق باشد مشارکت موهومه مراد با کثر جمیع است یا کسانیکه بتمامی مذهب خود را بر تمیز و نظر نهاده باشند و راضی بتقلید
صرف نشده باشند إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا بدرستیکه گمان بی‌نیاز نگرداند کسی را از علم و اعتقاد درست چیزی یعنی ظن و تخمین بجای حق و یقین
نتواند بود و کفتار اند که ظن کفار ان بود که بتان ایشان را شفاعت خواهند کرد حق تعالی فرمود که گمان ایشان سود نکند و باز ندارد از عذاب خدا چیزی را إِنَّ
اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ بدرستیکه خدا بتعالی داناست بانچه میکنند از متابعت گمان و اعراض حجت و برهان و همه را جزا و سزا خواهد داد و این آیه دلیلست
بر انکه تحصیل علم در اصول واجب است و اکتفا بتقلید و ظن جایز نیست و چون ظن در جائیست که علم ممکن نباشد مانند مسائل اجتهادیه بعد از ان
در رد قول کفار میفرماید که وَمَا كَانَ هَٰذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ و نیست و نشاید این قران با وجود دلایل این اعجاز انکه بربافته
شود و کسی تواند گفت بجز از خدای یعنی سزاوار نیست که این سخن افترا باشد وَلَٰكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ و لکن تصدیق کننده انچه بود پیش از وی
از توریة و انجیل و زبور یعنی با وجود اعجاز مصدق و موافق کتب سابقه است وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ و بیان کردن انچه بر شما نوشته شده
از اوامر و نواهی هیچ شکی و شبهه نیست در ان یعنی در حقیقت ان مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ نازل شده است از نزد پروردگار عالمیان و نیز بجهة الزام حجت بر اهل
عناد و انکار میفرماید که أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ ایا میگویند مشرکان بر بافته است محمد این کلام را از نزد خود قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ بگو اگر این سخن را بر

ظهور

کند تا راه نماید

[illegible]

میتوان یافت چنانچه زعم شماست پس بیارید شما و بیارید سورهٔ مانند آن در بلاغت و فصاحت و قوت معنی چه شما در نظم بلیغ و در نثر فصیح مشهورید
و سرآمد دورانید و اگر بخود معارضه نمیتوانید استعانت نمائید وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ و بخوانید برای معاونت خود در آوردن
سورهٔ مثل قرآن هر که را توانید که از او یاری خواهید بجز از خدای تا مددکاری نمایند شما را و بسازید مانند قرآن را اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید
راست گویان که محمد از خود برهم بافته بَلْ كَذَّبُوا بلکه از فرط جحود و عناد تکذیب کردند بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ با چیزی که فرا نرسیدند بدانش آن مراد
آنستکه بعد از استماع قرآن و قبل از تدبر در آن بتکذیب با نکار آن مشغول شدند بجهت آنکه قرآن متضمن ذکر بعث و جزاست و سایر آنچه مخالف دین
ایشانست وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ و هنوز نیامده بد ایشان یعنی ظاهر نگشت بر ایشان معنی و حقیقت قرآن و ذهن ایشان باسرار و دقایق آن نرسید یعنی
اگر چه اول علم بحقیقت آن نداشتند اما بالاخره اعجاز آن بر ایشان ظاهر شد وقتیکه مکرر حضرت رسالت ص بدان دعوی تحدی کرد و ایشان قوای
خود را در معارضهٔ آن صرف کرده نتوانستند و عاجز گشتند و بدانستند که فوق طوق بشر است اما بجهت فرط عنا و جحود در تکذیب آن کوشیدند
كَذَٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ همچنانکه تکذیب کفار زمان تو دارند تکذیب کردند پیغمبران خود را آنکه بودند پیش از ایشان فَانْظُرْ كَيْفَ
كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ پس در نگر و ببین چگونه بود سرانجام ستمکاران مکذب پس اینها نیز مثل آنها معذب و معاقب خواهند شد و در این تسلیهٔ
حضرت رسالتست و تهدید اهل کفر و ضلالت وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ و از ایشان که تکذیب میکنند نیز کسی هست که میگروید بقرآن و تصدیق در نفس
خود و میداند که حق است لیکن از روی عناد اظهار نمیکنند وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ و از ایشان کسی هست که نمیگرود بآن از فرط جهل و غایت نادانی وَرَبُّكَ
أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ و پروردگار تو داناتر است بتباهکاران یعنی بمعاندان که مصر اند بر تکذیب کننده اند معنی آنستکه بعضی از قوم تو ایمان آورند بقرآن و
از کفر توبه کردند و برخی از این سعادت محروم مانند و بر شقاوت و کفر بمیرند وَإِنْ كَذَّبُوكَ و اگر تکذیب کنند ترا یعنی بر انکار اصرار نمایند و تو از جانب ایشان
ناامید شوی فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ پس بگوی ایشان را که مراست جزای کردار من و مر شماراست پاداش عمل شما أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ شما بیزارید یعنی ذمهٔ
شما بریست از آنچه میکنم یعنی شما را بعمل من مؤاخذه نخواهند کرد وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ و من بیزارم از آنچه میکنید یعنی مؤاخذه بعمل شما نخواهم شد نزد بعضی
این آیه منسوخست بآیة السیف بجهت آنکه متضمن اعراض است از ایشان و تخلیهٔ ایشان و نزد بعضی منسوخ نیست بلکه مراد وعید است بقوله وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ
إِلَيْكَ و از اهل شرک یا از اهل یهود کسانی هستند که گوش فرا میدارند بسوی تو وقتیکه قرآن میخوانی و احکام شرع را بامت تعلیم میکنی تا استهزا کنند یا
أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ آیا پس تو می شنوانی این معنی کسانی را که در عدم سماع حق بمنزلهٔ کرانند مراد آنستکه تو قادر نیستی بر اسماع ایشان وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ
و اگر چه هستند که با وجود این کری در نمی یابند با صمم ایشان عدم تعقل انضمام یافته و چون سمع و عقل هر دو مفقود باشد پیداست که حال بر چه منوال باشد
وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ و از ایشان اگر باشد که نظر کند بسوی تو بر وجه طعن دلایل نبوت و نشانهای صدق ترا مشاهده نمایند و از غایت عناد انکار نمایند
که هیچ چیز از آیات رسالت ندیده أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْيَ آیا پس تو راه مینمائی کوران را یعنی آنان را که در عدم انتفاع از مشاهدهٔ آیات مانند کورانند وَلَوْ كَانُوا
لَا يُبْصِرُونَ و اگر چه هستند که با وجود عدم بصر نمیبینند بدیدهٔ بصیرت یعنی قادر نیستی بر هدایت کسانیکه با عمی بصر ضم عمی بصیرت کرده اند و چون مقصود
از ابصار اعتبار است و استبصار و عمده آن بصیرت و ایشان از این هر دو اعراض کرده اند پس گویا که دیدهٔ ظاهر و باطن از ایشان مسلوبست إِنَّ اللّٰهَ لَا يَظْلِمُ
النَّاسَ شَيْئًا بدرستیکه خدای تعالی ستم نمیکند بمردمان هیچ چیز از افساد حواس و عقول ایشان و تعذیب ایشان بدون استحقاق و نقص ثواب از حسنات ایشان
وَلَٰكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ولیکن مردمان ستم میکنند بنفسهای خود بکسب سیئات و حس و عقل که آلت ادراک آیات قدرتست در ملاهی استعمال
میکنند نظم چشم از برای دیدن آیات قدرتست گوش از پی شنیدن اخبار حکمت است هر که که حق نه بیند و حق نشنود کسی کور و کر است بلکه از آن
هم بتر لیسی وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ و یاد کن روزی را که جمع کنیم و حفص بیا میخواند یعنی جمع کند کافران را و از هول آن روز مدت مکث در دنیا و قبر بر ایشان کوتاه
نماید بر وجهی که كَأَنْ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ گوئیا درنگ نکرده اند در دنیا یا در قبر مگر اندکی از روز مکث در دنیا یا قبر اگر چه طویل باشد
اما نسبت بمکث آخرت بمرتبهٔ مکث قلیل باشد چون از قبر برانگیخته شوند يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ آشنائی یابند یکدیگر یعنی همدیگر را بشناسند و این اول بعث
باشد و بعد از آن بسبب تواتر اهوال قیامت آن آشنائی انقطاع یابد و یکدیگر را فراموش کنند قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللّٰهِ بتحقیق که زیان کردند
در حظوظ و خیرات ابدیه آنکه ایشان تکذیب کردند برسیدن بجزای کردار که روز حساب آن را منکر شدند وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ و نبودند راه یافتگان با
وسیله استعمال حواس و عقول خود در تحصیل معارف حقه بلکه بجهت فرط و مغرور شدن بحطام دنیا از تدبر در آیات معجزات غافل شده خود را در مهالک
عذاب بد انداختند وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ اگر بنمائیم ترا ای محمد برخی از آنچه وعده داده ایم کفار را از عذاب مانند هلاکت بعضی از ایشان
در روز بدر أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا متوفی سازیم ترا قبل از آنکه عقوبت ایشان را مشاهده و ملاحظه کنی یعنی اگر انتقام بکشیم از ایشان در دنیا و تو آن را نه بینی
فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ پس بسوی ماست بازگشت ایشان و تو را در آخرت بنمائیم عذاب ایشان را ثُمَّ اللّٰهُ پس خدای بعد از نمودن عذاب ایشان بتو یا پس از متوفی شدن تو
شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ گواهست بر آنچه ایشان میکنند و فرا خور عمل جزا خواهند یافت وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ و مر گروهی را از امم ماضیه فرستاده بود که
ایشان را بحق دعوت میفرمود فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ پس چون آمد بد ایشان رسولیکه مبعوث بود بد ایشان و تکذیب او کردند قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ حکم کرده
شد میان رسولان و مکذبان او براستی یعنی رسول نجات یافت و اهل بلد هلاک شدند وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان یعنی رسول و مکذبان ستم دیده نشدند
یعنی از ثواب رسول کم نکنند و در عذاب مکذبان زیاده بر استحقاق حکم نفرمایند و آورده اند که بعد از نزول آیه وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ الی آخر الآیه کفار مکه استعجال عذاب

یعنی

پس دهند

غفلت

موعود کرده‌اند آمده که وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ و میگویند کافران از روی استعجال و استهزا که کی باشد این عذاب موعود و چرا فرود
نمی‌آید اگر هستید راست‌گویان در وعید خطاب با پیغمبر است و مؤمنان که اهل شرک را تخویف میکردند قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا بگوی ای محمد که
من مالک نیستم برای نفس خود دفع بلائی از مرض و بیماری و قحطی و نه سودی از زندگانی و تن درستی و از آن یعنی قادر نیستم بر دفع ضرر و جلب نفع برای خود
إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خواهد خدای که من مالک شوم یعنی همه در تحت تصرف اوست و بر آن قدرت ندارم مگر که مرا تمکین دهد بر آن پس چگونه استعجال
کنم در وقوع ضرر که نزول عقوبت و عذاب است بر شما لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ مر هر گروهی را وقتی است معین برای هلاک ایشان فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا
يَسْتَقْدِمُونَ پس واپس نمانند از اجل خود اندک زمانی و پیشی نگیرند چون نوبت در رسد همه هلاک شوند این هند به مشرکان است که ساعت به ساعت عذاب
الهی بر شما فرود آید و شامت تکذیب در روزگار شما رسد قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بگوی ای محمد آیا دیدید و دانستید شما اگر بیاید عذاب خدای که نزول
آن تعجیل میکنید بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا بوقت مشغولی شما بخواب یا در روز که زمان استعجال شماست بطلب معیشت هر آینه پشیمان شوید از استعجال
عذاب و چون چنین است مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ پس چه چیز را شتاب میکنند از عذاب یعنی کدام نوع را از عذاب میطلبند الْمُجْرِمُونَ گناهکاران یعنی مشرکان
و حال آنکه همه انواع عذاب ناملایم است أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ آیا بعد از استعجال چون واقع شود عذاب و آن را ببینید ایمان آورید بوی یعنی بعد از وقوع
عذاب که مستلزم عدم نفع آن است ایمان خواهید آورد و بعد از وقوع ایشان را گویند که آلْآنَ آیا اکنون که عذاب نازل شده ایمان می‌آورید وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ
تَسْتَعْجِلُونَ و حال آنکه بودید شما که از روی تکذیب و استهزا بعذاب یعنی بنزول شتاب کنندگان بر وجه تکذیب و استهزا ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا
عَذَابَ الْخُلْدِ پس گفتیم مر آنان را که ستم کردند بر خود بشرک و تکذیب بچشید عذاب جاوید را هَلْ تُجْزَوْنَ آیا جزا داده شوید یعنی جزا نه دهند شما را إِلَّا
بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ مگر بسبب آنچه بودید که کسب میکردید از کفر و عصیان از ابوجعفر مرویست که مراد باین آیه نزول عذابی است از آسمان بر اهل قبله در آخر الزمان
نعوذ بالله منه آورده‌اند که حیی بن اخطب یهودی مدینه قبل از هجرت آنحضرت به تجارت مکه رفته بود چون بحرم رسید و طنطنه و شوکت آنحضرت بشنید عازم
شد مجلس شریف آنحضرت آمد بعد از استماع قرآن پرسید که ای محمد این دعوت که میکنی بجد است یا بهزل و این کلام که میخوانی براستی است یا بباطل حق تعالی این
فرستاد که وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقٌّ هُوَ و خبر می‌پرسند از تو در باب قرآن و ادعای نبوت آیا حق و راست است این قُلْ إِي وَرَبِّي بگوی ای محمد آری بحق پروردگار
من إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ بدرستیکه دعوی من با قرآن یا بعث درست و راست است و نیستید شما عاجز کنندگان مر خدای را از عذاب کردن یعنی
بقدرت او راه نیابد و شما عذاب وی از خود باز نتوانید داشت و از قبضه قدرت او بیرون نتوانید رفت وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ و اگر باشد مر هر
نفسی را که ستم کرده است بر خود بکفر یعنی اگر کافری را باشد مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است از جمیع مال و خزائن لَافْتَدَتْ بِهِ هر آینه فدیه بدهد آنچه
داده تا خود را از آن عذاب باز خرد وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ و پوشند پشیمانی خود را از هواداران خود که مبادا از ایشان سرزنش و ملامت شنوند و یا مبهوت شوند
از هول عذاب و بر نطق قادر نباشند لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ هنگام که ببینند عذاب را وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ و حکم کرده شود میان مؤمنان و کافران و
یا رؤسا و اتباع و یا ظالمان و مظلومان بداد و راستی وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستمدیده نشوند بنقصان ثواب و افزونی عذاب أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بدانید که مر خدای راست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است پس بفدای کافر احتیاج ندارد و بر ایصال ثواب و عقاب قادر است
أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ بدانید بدرستیکه وعده خدای در ثواب و عقاب راست و درست است و در آن خلاف ممکن نیست وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ و
لیکن بیشتر اهل ظلم و کفر نمیدانند بجهت مقصور بودن عقل ایشان در ظاهر نعم دنیوی مغرور شدند ایشان بر آن هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ پس
همچنانکه از او حیوة ممکن باشد و مرگ هم از او روا باشد و بسوی جزای او در روز بعث بازگردانیده خواهید شد پس در بیان حقیقت قرآن میفرماید که يَا
أَيُّهَا النَّاسُ ای همه مردمان قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ بدرستیکه آمد پندی از نزد آفریدگار شما وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ و شفائی و دوا
مر آنچیزها را که در سینهاست و دلهاست از امراض جهالت و ضلالت وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ و راه نمونی بسوی حق و رحمتی برای گروندگان یعنی قرآن که
نازل شده است برای مردمان که جامع جمیع این صفات مذکور است و هر آینه چنین کلامی عین هدایت و محض رحمت خواهد بود قُلْ بگوی بندگان شادی کنند
بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ بفضل خدای که قرآن است و برحمت خدای که دین اسلام است و گویند فضل قرآن است و رحمت حضرت رسالت و یا فضل توفیق است و رحمت
عصمت و یا فضل قرآن است و رحمت آنکه ما را از اهل آن کردانید و یا معرفت و توفیق و یا نعم ظاهره و نعم باطنه و یا دخول جنت و نجات از عقوبت و یا کشف غطا و یا کمال
قرب بحضرت مولی و کشف الغمة آورده‌اند که حضرت عزت از روی کرامت میگوید که بنده من بر فضل و رحمت من اعتماد کن نه بر طاعت و عبادت خود چه اعتماد
جز بر فضل من و آسایش نیست جز برحمت من هر کسی را سرمایه‌ایست سرمایه مؤمنان فضل من هر کس را خزانه‌ایست خزانه مؤمنان رحمت من از امام محمد باقر
منقول است که مراد بفضل حضرت رسالت است و برحمت اقرار ولایت وصی او علی مرتضی و نزد بعضی معنی آنستکه بفضل و رحمت فرود آمده است بموعظه و شفاء
فَبِذَلِكَ پس باین فضل و رحمت نامتناهی حضرت باری فَلْيَفْرَحُوا پس باید که شاد شوند مؤمنان هُوَ آن فضل و رحمت یا قرآن که متضمن آنست خَيْرٌ
مِمَّا يَجْمَعُونَ بهتر است از آنچه جمع میکنند از حطام دنیوی که در معرض زوال و فنا است قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بگوی ای محمد بکفار که آیا دیدید آنچه فرو
فرستاده خدای لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ برای شما از روزی یعنی آنچه را یافتید که خوردن آن حلال است فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا پس ساختید و نام نهادید
از آن روزی حرام و حلال را یعنی بعضی را از آن گفتید که حلال است و بعضی را حکم کردید که حرام است چون بحیره و سائبه و مانند آن در سورة المائدة گذشت و بعضی
را گفتند که بر جمعی حرام است و بر جمعی حلال قُلْ آللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ بگو آیا خدا دستوری داد شما را در تحریم و تحلیل یا بر خدا افترا میکنید

ومیگوئید والله امرنا بها وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وچیست گمان آنها که بر می‌بندند بر خدا دروغ در تحلیل و تحریم یعنی گمان دارند
که خدای با ایشان چه کند يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز که روز مکافاتست إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ بدرستیکه خدای خداوند رحمتست بر مردمان
بانزال کتب و ارسال رسل وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ ولیکن بیشتر مردمان سپاسداری نمیکنند این نعمت را بعد از آن بنا بر آنکه مهلت دادن ایشان از
عذاب نه بجهت جهل است بحال ایشان میفرماید که وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ ونبودی تو ای محمد در کاری از کارهای خود وَمَا تَتْلُو مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ ونخوانی از آنچه
فرستاد خدای از قرآن وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ ونکنید ای جمیع امت هیچ کاری از کارها إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا مگر هستیم ما بر شما گواهان یا نگهبانان
إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ آنوقتیکه خوض میکنید و در میروید در آن کارها و پوشیده نمیشود عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ از علم پروردگار تو
همسنگ مورچه خورد و باندازه ذره هوا فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ در زمین و نه در آسمان وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَٰلِكَ وَلَا أَكْبَرَ و نه خوردتر از آن ذره
و نه بزرگتر و حاصل آنستکه هیچ نیست چیزی از امور مذکوره إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ مگر که مکتوبست در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ ملخص معنی آنستکه هیچ قولی
و فعلی بر حق سبحانه پوشیده نیست و هر یکی را بر وفق عمل جزا خواهد داد و این وعده است مؤمنان را بر کمال مثوبت و وعید است مشرکان را بغایت عقوبت در تبیان
صادق ع که هر گاه رسول خدای ص این آیه تلاوت فرمودی بسیار بگریستی و بعد از ذکر مجازات اهل ایمان و مشرکان خبر میدهد که أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ بدانید
بدرستیکه دوستان خدای که منقاد جمیع اوامر اویند و مجتنب از نواهی او لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ هیچ ترسی نیست بر ایشان از رسیدن مکاره
و شدائد و نه ایشان اندوهناک شوند از فوت مطالب و مقاصد و در کشف الاسرار صفت اولیا بر این وجه ذکر میکند که عنوان شرع اند و برهان
حقیقت ظاهر ایشان باحکام شرع آراسته و باطن ایشان بانوار فقر افروخته و گفته اند که جمعی اند که با یکدیگر دوستی برای خدا کنند ابو سعید خدری از رسول
روایت کرده که من اولیاء الله دوستان خدا چه کسانند فرمود که آنانند که چون مردمان ایشان را ببینند خدای را یاد کنند و بیشتر و ظاهر آنست که از دوام
در دیدار ایشان عین لطف الهی باشد و حدیث مشهور که النظر الی وجه علی عبادة مؤید اینست از امیر المؤمنین ع صفت اولیا پرسیدند فرمود کسانی اند
از فرط بیخوابی در شبها چشمهای ایشان زرد و از مشاهده بسیاری عبرتهای روزگار دعوی ایشان در کمتر باشد و بجهت بسیاری گرسنگی و روزه داشتن
شکمهای ایشان باریک شده و از فرط تشنگی لبهای ایشان خشک و سیاه شده و علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام فرموده که اولیای خدا آنانند
که ادای فرایض خدا کنند و بر سنت رسول مواظبت نمایند و از محارم متورع باشند و از حطام دنیا زاهد و روگردان و بآنچه نزد خداست رغبت
نمایند و از کسب حلال روزی خورند و مال حلال خود را سرمایه تکاثر و تفاخر خود نسازند و از ادای حقوق واجبه منع نکنند و بر مصرف نمایند حق تعالی بجهت
این صفات حسنه در کسب ایشان برکت فرماید و درجات ایشان را در صدر درجات عالیات جای دهد در خبر است که از رسول ص پرسیدند که ولی خدا
کیست حضرت دست بر کتف امیر المؤمنین علی ع نهاد و فرمود هذا ولی الله دوست خدا این مرد است دوستی کن با وی اگر چه کشنده پدر و برادرت باشد
و چونکه آنحضرت جامع جمیع صفات مذکوره بوده از اینجهت باسم ولی الله مشهور گشته و بجهت سبق ایمان و کمال تقوی او را امیر المؤمنین و امام المتقین گفتند
گویند اولیاء الله همه مؤمنان پرهیزکارند بدلیل آنکه حق تعالی در صفت ایشان میفرماید که الَّذِينَ آمَنُوا اولیاء الله آنانند که گرویده اند بخدا و رسول
و سایر ما جاء من عند الله وَكَانُوا يَتَّقُونَ و هستند که پرهیزکاری میکنند از محارم الله بقوله لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مر ایشانراست
مژدگانی در دنیا یعنی بشارتی که بزبان پیغمبر ص در باب ایشان گفته شده و قرآن بان ناطق گشته و يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ و یا مراد رؤیای صالحه است که مؤمن بیند
یا برای او بینند و او را مبشرات گویند یا بشارت ملائکه مر ایشانرا در وقت نزع گویند که أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ و در تبیان
گفته بشری آنستکه مؤمن جای خود را در بهشت ببیند پیش از مرگ وَفِي الْآخِرَةِ و مر ایشانراست مژده در آخرت و آن سلام ملائکه است که سَلَامٌ عَلَيْكُمْ
طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ و از ابی جعفر ع مرویست که بشارت آخرت آنست که فرشتگان ایشانرا در وقت خروج از قبور مژده دهند و سخنان فرح افزا با ایشان
گویند تا آنکه در بهشت شاد دارند در خبر است که چون مؤمن را در قبر نهند حق تعالی دری از درهای بهشت در قبر او بگشاید و او پیش از رفتن او بان جمیع
نعمتهای منزل خود را مشاهده کند حضرت رسالت ص فرمود که در روز قیامت هیچ دینی را قبول نکنند مگر این دین را که شما دارید و در بهشت نعمتها برای شما
آماده است که هیچ چشمی آنرا ندیده و هیچ گوشی آنرا نشنیده و در خاطر هیچکس خطور نکرده و بنده مؤمن در دنیا آنرا نه بیند تا آنکه روح او بر گردن رسد
بعد از آن این آیه تلاوت فرمود که الذین آمنوا وکانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ نیست هیچ بدل کردن
مر سخنان خدای را یعنی در وعدهای او خلاف نیست و تغییر و تبدیل را در آن راه نه ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آن بشارت دادن که وعده داده شده است
آنست رستگاری بزرگ که بفهم هیچکس در نیاید و عقل هیچکس بکنه آن نرسد پس بجهت تسلیه حضرت از انکار کفار میفرماید که وَلَا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ
و باید که اندوهگین نکند ترا ای محمد گفتار کفار در اشراک ربوبیت و تکذیب نبوت و یا سخنانیکه باهانت تو میخواهند إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا بدرستیکه
همه غلبه مر خدای راست یعنی غالب مطلق اوست و هیچ شیء نیست مگر که او بر آن غالب است پس ترا و دین ترا عزیز و ارجمند سازد و یاری دهد ترا بر ایشان
هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ اوست شنوا مر قول ایشانرا دانا باعمال ایشان در هر چه قصد کنند و فراخور آن ایشانرا جزا خواهد داد بعد از آن بنا بر غلبیت مطلق
خود میفرماید که أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ بدانید بتحقیق که مر خدای راست هر که در آسمانهاست از ملائکه و هر که در زمین است
از انس و جن و چون اینها که اشرف ممکنات اند و ممتازان او باشند در بندگی و مقهوری پس هیچکس را از ایشان نرسد که دعوی کند در ربوبیت و چون ذوی
العقول را صلاحیت شرکت در ربوبیت نباشد پس جمادات را شریک حق ساختن غایت جهل باشد و نهایت ضلالت وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ

مِنْ دُونِ اللَّهِ

مِن دُونِ اللهِ شُرَكَاۤءَ وچه چیز را متابعت میکنند انانکه میخوانند ومیپرستند بجز از خدای شریکان را یعنی انها که از فرط ضلالت وجهالت شریک خدا میخوانند
اِن یَتَّبِعُونَ اِلَّا الظَّنَّ پیروی نمیکنند در عبادت شرکا مگر گمان را یعنی بتان را گمان شرکت حق بوده اند وَاِن هُم اِلَّا یَخرُصُونَ ونیستند ایشان مگر که دروغ
میگویند در نسبت ان شرکت وبکذب تقدیر وتخمین شرکت ایشان میکنند وسخن باطل ومحال است شرک بایشان میدهند وبعد از نفی شرکت تنبیه
کنند بر کمال قدرت وعظمت خود تا بدان استدلال بر فردانیت ووحدانیت او نموده دانند که استحقاق عبادت او راست پس پیغمبر میفرماید که هُوَ الَّذِی
جَعَلَ لَکُمُ اللَّیلَ اوست انکس که بقدرت کامله خود کردانید یعنی افرید برای شما شب لِتَسکُنُوا فِیهِ تا بیاسائید در ان از تعب روز وَالنَّهَارَ مُبصِرًا
وروز را روشن تا ابصر انجام مهمات خود قیام نمایید اِنَّ فِی ذَلِکَ لَاٰیَاتٍ بدرستیکه در افریدن روز وشب نور وظلمة هر اینه نشانها است بر توحید صانع حکیم
لِقَومٍ یَسمَعُونَ مر کروهی را که بشنوند بر وجه تدبر واعتبار ودران تدبر وتفکر نمایند وکفار بجهة فرط عناد وجحود بر ایات داله بر وحدانیت وقدرت کامله
اندیشه نکرده قَالُوا اتَّخَذَ اللهُ وَلَدًا کفتند فرا کرفت خدا فرزند یعنی ملائکه را بفرزندی کرفت که الملائکة بنات الله واین قول بنو مدلج است ویا جهودان را
که کفتند عزیر ابن الله ویا ترسایان که کفتند المسیح ابن الله سُبحَانَهُ پاکست خدای از کرفتن فرزند هُوَ الغَنِیُّ وست بی نیاز از کرفتن فرزند چه طلب فرزند
را بضعیفی کند تا ابد وقوت کیرد یا فقیری تا باعانت او روزکار کذراند یا ذلیلی تا بسبب فرزند عزت وشرف یابد یا حقیری کم نام تا بولد اسمی ورسمی پیدا کند
ویا شخصیکه خواهد نسبت او باز ماند ومجموع اینها علامة احتیاج وحدوث است واو سبحانه قدیم وغنی بالذات است پس اتخاذ ولد از او منتفی باشد لَهُ مَا فِی
السَّمٰوَاتِ وَمَا فِی الاَرضِ مر او راست از روی مالکیت انچه در اسمانها است از علویات وانچه در زمین است از سفلیات اِن عِندَکُم مِن سُلطَانٍ
بِهَذَا نیست نزدیک شما ای مشرکان هیچ حجتی وبرهانی بانکه خدا فرزند کیرد اَتَقُولُونَ عَلَی اللهِ مَا لَا تَعلَمُونَ ایا میکوئید بر خدای دروغ وافترا بچیزی که نمیدانید
وعلم بان ندارید قُل بکو ای محمد اِنَّ الَّذِینَ یَفتَرُونَ عَلَی اللهِ الکَذِبَ بتحقیق که انانکه افترا کنند وبربندند بر خدای دروغ را باتخاذ ولد واضافة
شریک بوی لَا یُفلِحُونَ رستکاری نیابند یعنی هرکز از دوزخ نرهند وببهشت نرسند مَتَاعٌ فِی الدُّنیَا این افترا وکذب را که خدای را ولدی
هست برخورداری اندکست در دنیا تا ایشان اقامت ریاست خود کنند در کفر وعنقریب بنوایب حسرت وندامت بکذارند ثُمَّ اِلَینَا مَرجِعُهُم پس بسوی ماست
بازکشت ایشان یعنی مرجع ایشان شقاوت ابدی باشد ثُمَّ نُذِیقُهُمُ العَذَابَ الشَّدِیدَ پس بچشانیم ایشان را عذابی سخت یعنی همیشه بعذاب الیم وعقاب
عظیم کرفتار باشند بِمَا کَانُوا یَکفُرُونَ بسبب انکه بودند که بوحدانیت وکتاب پیغمبر ما وبروز بعث کافر می شدند بعد از ان رسول را امر میفرماید که
قصۀ نوح را بر ایشان خوان تا نظر در بدی عاقبت ایشان کرده از کفر وشرک تبرا نمایند پس میفرماید که وَاتلُ عَلَیهِم نَبَأَ نُوحٍ وبخوان بر ایشان یعنی بر کفار مکه
خبر نوح پیغمبر را ویاد کن اِذ قَالَ لِقَومِهِ چون کفت نوح مر کروه خود را یعنی انها که مشرک بودند یَا قَومِ اِن کَانَ کَبُرَ عَلَیکُم مَقَامِی ای کروه من اکر هست
بزرک شده وکران کشته بر شما ای قوم من یعنی بودن وطول مکث من در میان شما باقیام من بر دعوت در مدت متمادی چه بنص کلام ربانی حضرت نوح نهصد و
پنجاه سال قوم خود را بخدا دعوت کرد وجفا وازار ایشان دید وتحمل فرمود وچون بجفای قوم بغایت رسید قصد قتل او شدند کفت ای قوم اکر بر شما شاق
میکند درنک من در میان شما وَتَذکِیرِی بِاٰیَاتِ اللهِ وپند دادن من مر شما را بعلامتهای روشن بر وحدانیت خدای وتصدیق نانموده مرا هر بجا نیند فَعَلَی
اللهِ تَوَکَّلتُ پس بر خدای توکل کردم واعتماد کلی بر او نمودم در دفع کید شما ونصرت من بر اعدا وچون اعتماد کلی بر خدای کرده ام وکار خود را باو باز کذاشته ام
فَاَجمِعُوا اَمرَکُم وَشُرَکَاۤءَکُم ثُمَّ لَا یَکُن اَمرُکُم عَلَیکُم غُمَّةً پس عزیمت کنید در امر خود تان یا در هلاک من وباشریکان خود یعنی بزعم خود شرکاء حق
میدانید خلاصه سخن انستکه تصمیم امر خود کنید در هلاک من وبخوانید شریکان خود را بسبب این پس باید که نباشد کار شما در قصد من بر شما پوشیده
یعنی در خفیه بر هلاک من کید مکنید بلکه اشکارا در سعی من کوشید وبخفیه متوجه دفع من مشوید ثُمَّ اقضُوا اِلَیَّ پس ادا کنید وبرسانید بمن انچه
میخواهید یعنی انجاز دهید وادا کنید در بارۀ من جزای اوسید وَلَا تُنظِرُونِ ومرا مهلت مدهید که مرا من تاب ودر تو خلاصی یابید از مشقت مقام و
محنت کلام من اصلا از ان اندیشه ندارم وتوکل کلی بر خداوند خود کرده ام وبالکلیه کار خود باو باز کذاشته ام پس از کید وضرر وایذا وازار شما چه اندیشه
دارم این سخن دلیلست بر انکه نوح علیه السلام در مقام توکل ثابت قدم بود واعتماد تمام بحضرت ملک علام داشته ومیخواسته که قوم او بدین معنی پی برده قدم
در طریق متابعت او نهند وایشان از فرط جهالت از قول وی اعراض کردند وچون نوح عم اعراض ایشان را دریافت فرمود که فَاِن تَوَلَّیتُم پس اکر روی بکردانید
واز قبول قول من اعراض کردید فَمَا سَاَلتُکُم مِن اَجرٍ پس من نخواستم از شما برادای رسالت خود هیچ مزدی که باعراض شما از من فوت شده باشد بلکه ضرر
ان بشماست اِن اَجرِیَ اِلَّا عَلَی اللهِ نیست مزد من برادای رسالت مکر بر خدای واو مرا بان ثواب خواهد داد خواه شما ایمان اورید وخواه نه وَاُمِرتُ اَن اَکُونَ
مِنَ المُسلِمِینَ ومامور شده ام بانکه باشم از کردن نهادکان مر حکم خدای را پس خلاف امر او نکنم واجر رسالت خود را از غیر او نجویم فَکَذَّبُوهُ پس بدروغ
داشتند قوم نوح مر او را یعنی اصرار کردند بر تکذیب وپس از الزام حجت بر ایشان لاجرم مستوجب عذاب شدند فَنَجَّینَاهُ وَمَن مَعَهُ فِی الفُلکِ
پس نجات دادیم نوح را از غرق شدن وانانکه با او بودند در کشتی واهل کشتی بقول اصح هشتاد مومن ومومنه بودند از مرد وزن وَجَعَلنَاهُم خَلَاۤئِفَ
وکردانیدیم اهل کشتی را پس ماندکان یعنی جانشین شدکان در زمین از پس هلاک شدکان وَاَغرَقنَا الَّذِینَ کَذَّبُوا بِاٰیَاتِنَا وغرق کردیم بطوفان انان را که تکذیب کردند
بایتهای ما یعنی بمعجزات نوح فَانظُر کَیفَ کَانَ عَاقِبَةُ المُنذَرِینَ پس درنکر ای نکرنده بدیدۀ عبرت وببین که چکونه بود سرانجام بیم شدکان یعنی مشرکان
از قوم نوح واین ایات هم تسلیۀ حضرت رسالت است وهم تهدید کفره ضلالت ثُمَّ بَعَثنَا مِن بَعدِهِ رُسُلًا اِلَی قَومِهِم پس برانکیختیم از پس نوح فرستادکان
را بسوی قوم ایشان یعنی هر رسولی بقوم خود هود را بقوم عاد وصالح را بقوم ثمود وابرهیم را بقوم بابل وشعیب باصحاب ایکه واهل مدین فَجَاۤءُوهُم بِالبَیِّنَاتِ

پس آمدند رسولان ما با ایشان خود بمعجزهای روشن که مبیّن صدق ایشان بود فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا پس نبودند امم این رسل که ایمان آرند بدان پیغمبران فرستاده
بدیشان بِمَا كَذَّبُوا بِهِ بسبب چیزی که تکذیب کرده بودند بدان یعنی بدین حق مِنْ قَبْلُ پیش از بعثت رسل یعنی تکذیب حق را عادة کرده بودند قبل
از بعثت برهمان و بتربه سلوک نمودند و بجهت عادت ایشان بر تکذیب طاعت رسولان خود نکردند و آنکه ایشان مانند قوم نوح بودند که تکذیب عناد
كَذَٰلِكَ مثل آن مهر خذلان و تخلیه که بر دلهای مکذبان امم ماضیه نهاده بودیم بجهت فرط عناد و اصرار بر کفر و عدم تدبّر در آیات واضحه نَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِ
الْمُعْتَدِينَ مهر مینهیم بر دلهای از حد در گذرندگان در تکذیب یعنی مکذبان و معاندان قریش و امثال ایشان تخلیه میکنیم و در وادی خذلان میگذاریم
و با همچنانکه علامتی بر دلهای مکذبان امم ماضیه وضع کردیم که دلالت کند بر آنکه ایمان نیارند و بر کفر بمیرند و بسبب آن فرشتگان ایشان را هدف تیر طعن و
لعن کردند با معاندان و جاحدان زمان تو نیز کنیم ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ وَهَارُونَ پس برانگیختیم از پس آن پیغمبران موسی عمران و برادر او هرون را إِلَىٰ فِرْعَوْنَ
وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا بسوی ولید بن مصعب که فرعون آن زمان بود و اشراف قوم او بآیتهای ما یعنی معجزهای روشن چون عصا و ید بیضا و غیر آن از معجزات نه گانه
فَاسْتَكْبَرُوا پس گردن کشی کردند از قبول آن و متابعت موسی و هرون ننمودند وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ و بودند ایشان گروهی ستمکاران و گناهکاران یعنی معتاد گشته
ابنیا و مظاهرت با بارکبرها و مصرّ بر جرام و معاصی فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا پس آن هنگام که آمد بدیشان سخن راست و درست از نزدیک ما یعنی
چون موسی بدیشان آمد و سخن حق بر ایشان القا کرد و بعد وفق آن معجزه بدیشان نمود قَالُوا إِنَّ هَٰذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ گفتند از فرط عناد و تمرّد و طغیان بدرستیکه
اینکه تو آورده و نام نهادهٔ هر آینه جادوئیست آشکارا قَالَ مُوسَىٰ أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ گفت موسی مر قائلان این قول را آیا میگوئید شما مر سخنان راست و
معجزهٔ روشن را لَمَّا جَاءَكُمْ آنهنگام که آمد بشما که این سخن سحر است موسی در جواب گفت بر سبیل انکار که أَسِحْرٌ هَٰذَا آیا این جادوئی است یعنی بدیهی است که این
سحر نیست بلکه آیات ظاهرهٔ الهی است که بجهت صدق دعوی من بر دست من ظاهر گشته وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ و فیروزی نیابند ساحران و بمراد نرسند این
از تتمهٔ کلام موسی است بجهت دلالت بر آنکه آنچه از او صادر می شود سحر نیست چه اگر سحر بودی مضمحل می شد بسحر شما بوکه سحر سحر را باطل میکند قَالُوا
أَجِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا گفتند اشراف قوم فرعون موسی را آیا آمدهٔ تا بگردانی ما را عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا از آنچه یافتیم ما بر آن چیز پدران خود یعنی
آمدهٔ تا ما را از پرستش فرعون که معبود پدران ما بود باز داری وَتَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ و تا باشد مر شما را هر دو برادر را پادشاهی در زمین مصر
وَمَا نَحْنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِينَ و ما نیستیم مر شما هر دو را از تصدیق کنندگان زعم قبطیان آن بود که دعوی موسی بجهت ارادهٔ سلطنت او ست وَقَالَ فِرْعَوْنُ
ائْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ و گفت فرعون با جمعی از ملازمان خود که بیارید بمن هر ساحری که بسیار دانا باشد در فن سحر تا معارضه کند با موسی پس ساحران
را جمع کردند بروجهیکه در سورة الاعراف گذشت و وعدهٔ جاه داده بموضع معلوم معیّن آوردند فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ پس آنهنگام که آمدند ساحران در
مقابلهٔ موسی قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ کفت مر ایشان را موسی أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ بیفکنید آنچه شما افکند کانید مر آن را از رسنها و عصاها فَلَمَّا أَلْقَوْا
پس چون بیفکندند جادوان رسنها و عصاها را که اجواف آنها پر از زیبق کرده بودند و بسبب حرارت بحرکت آمده بچشم مردم مار مینمود قَالَ مُوسَىٰ
مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ گفت موسی مر ایشان را آنچه آورده اید شما از جادوئیست نه آنچه فرعون و اصحاب و سحر میگویند از معجزهٔ قاهره مِن إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ
بدرستیکه خدای زود باشد که سحر شما را ناچیز سازد و باطلان آن را بمردمان ظاهر گرداند إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ بدرستیکه خدا بصلاح
نیارد و تقویت ننماید کار تباه کاران را بلکه آن را تباه و نابود سازد وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ و ثابت گرداند یعنی من آنچه آورده ام بکلمات خویش
یعنی با وامر و قضای خویش یا بوعدهٔ نصرت و غلبیّت که بآن من کرده وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ و اگرچه کراهت دارند کافران و دشوار آید بر ایشان یعنی حق تعالی بوعدهٔ
نصرت دوستان وفا کند و از خشم و کراهت دشمنان باک ندارد القصه معجزهٔ موسی قبطیان را باطل گردانید و حق بر باطل غالب شد و سحره بموسی ایمان
آوردند و قبطیان بر اصرار و عناد خود ماندند و در اوّل که موسی دعوت نبوّت کرد و اظهار معجزه فرمود فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ پس ایمان
نیاوردند بموسی در آن حال مگر فرزندان از قوم موسی نه پدران ایشان و آنچنان بود که چون موسی از مدین بمصر آمد بنی اسرائیل را بحق دعوت فرمود
پیران و بزرگان اجابت نکردند و بعضی از جوانان ایشان بوی گرویدند عَلَىٰ خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ بر ترس ایشان از فرعون و از گروه خود یعنی از
خوف پدران و رؤسای خود بعضی از خوف پدران مراد آنستکه جمعی از بنی اسرائیل ایمان آوردند با آنکه ترسیدند هم از فرعون و هم از کسان خود أَنْ يَفْتِنَهُمْ آنکه
ایشان را از دین برگردانند وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ بدرستیکه فرعون مستکبر و طاغی بود در زمین مصر و غالب و قاهر بر اهل آن وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ
و بدرستیکه بود از حد برندگان در کبر و سرکشی تا حدیکه دعوت ربوبیت کرد و بنی اسرائیل را ببندگی گرفت وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی مر آن مؤمنان
را که بعضی آثار خوف از ایشان مشاهده نموده يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ ای گروه من اگر هستید شما که باعتقاد گرویده اید بخدای تعالی همچنانکه اظهار میکنید
و دانسته اید که ایصال منافع و دفع مضار بقبضهٔ اقتدار او ست فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ پس بر او توکل کنید و کار خود را باو گذارید اگر هستید
گردن نهادگان مر احکام و قضایای او را فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا پس گفتند بر خدای نه بر غیر او توکل کردیم و بر لطف او واثق شدیم و چون دعای متوکل باجابت
مقرونست بزبان نیاز دعا کرده گفتند رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ای پروردگار ما مگردان ما را محل آزمایش یعنی عذاب برای گروه
ستمکاران یعنی ایشان را بر ما مسلط مساز تا بدست ایشان معذب شویم وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ و خلاصی ده ما را بمهربانی و بخشش خود از
کید و قصد گروه ناگرویدگان و تقدیم توکل بر دعا تنبیه است بر آنکه داعی را سزاوار است آنکه اوّل توکل کند تا دعای او مستجاب شود آورده اند که چون قوم
موسی ایمان آوردند مساجد بنا کردند و اوقات خود را صرف عبادت کرده همیشه در مساجد بپرستش و طاعت الهی مشغول بودند و فرعون بفرمود تا مساجد

یونس

که در محلات و میان بازار ساخته بودند خراب کرده ایشان را از ادای نماز منع نمود حق تعالی موسی را فرمود تا در درون خانهای خود مساجد مقرر کنند تا کافران بر
عبادت ایشان مطلع نگردند چنانکه میفرماید وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ و وحی کردیم بموسی و برادر او أَنْ تَبَوَّآ لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا انکه فرا
گیرید جای باز گشت برای قوم خود در شهر مصر خانها که رجوع کنید بان جهت پرستش خدای وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً و دیگر حکم کردیم که بسازید هر دو
برادر و قوم خانهای خود را مسجدها متوجه قبله یعنی کعبه چه موسی نماز را جانب کعبه گذاردی وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و بپای دارید نماز
را درین موضع و بشارت ده ای موسی مؤمنان را بنجات دنیا و نجات عقبی وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی در دعای خود که رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ
وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ای پروردگار ما بدرستیکه دادی تو فرعون و گروه او را چیزی که بان آرایش میکنند از لباس و پیرایه گرانمایه
و متاع خانه و مراکب جمیله و داده ایشان را از مالها از نقود و انعام و ضیاع در زندگانی دنیا ابن عباس فرموده که از فسطاط مصر و زمین حبشه کوهها بود که
دران معادن ذهب و فضه و زبرجد بود همه تعلق بفرعون داشت و حکم فرعون درین مواضع جاری بود و بدین سبب مال ایشان بتصرف قبط در آمده همه
مشغول شدند و سبب ضلال و اضلال ایشان گشت پس موسی بعد از انکه در دعای خود گفت ای پروردگار ما فرعون و قوم او را مال ایشان و زینت بایشان
داده دیگر باره الحاح و تضرع تکرار کرد رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ ای پروردگار ما ایشان را اینها داده تا عاقبت ایشان منتهی شده که گمراه میکردانند
بندگان را از راه عبادت تو و بعبادت فرعون میخوانند یعنی سرانجام ایشان باضلال مردمان کشیده بجهت مغرور شدن ایشان باموال و زینت و میتواند بود
که لام برای علت باشد که اعطای نعم بر کفره استدراج است رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ ای پروردگار ما اثر محو فرست بر مالهای ایشان یعنی صورت ثروت
ایشان را بفقر بدل کن تا شوکت ایشان بشکند از قتاده مرویست که حق تعالی درهم و دینار ایشان را همه سنگ گردانید بر همان شکل و نقشی که داشت و گفته
که تمام اموال ایشان از نقود و اطعمه و اشجار و اثمار همه سنگ شد و یکپاره در دعای ایشان فرمود که وَاشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ و سخت فرا گیر بر دلهای ایشان
یعنی بجهت اصرار کفر و فرط عناد ایشان مهر خذلان و تخلیه بر دل ایشان نهاده ام فَلَا يُؤْمِنُوا پس ایمان نیاورند و موسی بوحی دریافت کرده بود که ایشان ایمان نخواهند
اورد لاجرم دعا کرد که دل ایشان را سخت سازد تا با ایمان منشرح نشود و ایمان نیاورند حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ تا انکه ببینند عذابی دردناک که آن غرق
است در بحر قلزم و چون موسی دعا تمام کرد قَالَ گفت خدای قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا بدرستیکه اجابت کرده شد دعای شما هر دو برابر و بدرستیکه موسی
دعا کرد و هرون امین میگفت و امین گوینده در دعا شریکست از ان جهت گفت دعای شما هر دو قبولست و مستجاب فَاسْتَقِيمَا پس ثابت باشید بر دعوت و الزام

ثابت

حجت و تعجیل مکنید که مطلوب شما در وقت خود بظهور خواهد رسید گویند بعد از چهل سال اثر این دعا ظاهر گشت وَلَا تَتَّبِعَانِّ سَبِيلَ الَّذِينَ
لَا يَعْلَمُونَ و پیروی مکنید راه انانکه از فرط جهالت نمیدانند که وعده حق تعالی بوفا انجامد در وقتان مصرع کارها موقوف وقت اند نکذارید
وقت عتاب بر وجه ترک ندبست و از ابو عبدالله ع مرویست که حق تعالی درین به موسی و هرون نهی کرد از انکه تابع کسانی شوند که نگرویده اند بخدا و
او را بوحدانیت نشناختند و انبیای او را تصدیق نکرده اند یعنی با کفار مداهنه و مساهله مکنید و در دعوت خود ثابت قدم باشید تا رسد وقتیکه
مقرر و معین کرده ایم برای استیصال اورده اند که چون وقت عذاب ایشان در رسید وحی امد بموسی که با قوم خود از مصر بیرون رو که قبطیان را هنگام
عذاب رسید وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ و بگذرانیدیم فرزندان یعقوب را از دریای قلزم بسلامت فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ پس از پی در
امدند ایشان را فرعون و لشکریان او بَغْيًا وَعَدْوًا از جهت ستم کردن بر بنی اسرائیل و از حد در گذشتن بر جفای ایشان و چون بکنار دریا رسید اسب
فرعون بوی مادیانی که جبرئیل بران سوار بود بدریا در آمد و لشکر متابعت نمودند و همه خود را در دریا افکندند و فرعون میخواست که بدریا در اید مرکب
اجل او را میبرد قوله تعالی حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ تا انکه چون دریافت او را غرق شدن و دانست که هلاک خواهد شد قَالَ آمَنْتُ گفت بر وجه الجا و
یاس که ایمان اوردم و بگرویدم أَنَّهُ بانکه شان این است که لَا إِلَٰهَ إِلَّا الَّذِي نیست هیچ معبودی مستحق عبودیت مگر انخدایکه بدعوت موسی آمَنَتْ بِهِ
بَنُو إِسْرَائِيلَ گرویده اند بدو بنی اسرائیل وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ و من از جمله گردن نهادگان حکم اویم در مدارک اورده که فرعون این معنی را سه نوبت بسه
عبادت تکرار کرد از غایت حرصی که بر قبول ان داشت و بجهت فوت وقت که ان بیرون رفتن زمان تکلیف بود مقبول نشد چه در وقت تکلیف مرة واحدة کافی باشد
و بعد از ان که فرعون این سخن گفت حق تعالی فرموده و واضح است که جبرئیل پاره گل برداشت بردهن فرعون زد و گفت بر وجه انکار ایمان او که آلْآنَ یا اکنون
که اختیار نمانده ایمان میاری وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ و حال انکه تو نافرمانی کردی پیش ازین و فرمان پیغمبر نشنیدی و بودی از جمله
گمراهان و گمراه کنندگان در تفسیر ابو الفتوح و مجمع و غیرهما مذکور است که در اول حال که حق تعالی موسی را امر کرد که بنی اسرائیل را از زمین مصر بیرون برد موسی
ایشان را از این صورت خبر داد و ایشان حلی و جواهر قبطیان را بهانه انکه عروسی داریم بستدند و در شب خواستند و از شهر بیرون امدند حق تعالی شب دران
گرداند و خواب بر قبطیان انداخت تا هیچکس از رفتن ایشان خبر نیافتند و بنی اسرائیل ششصد و بیست هزار مرد بودند غیر از هفتاد ساله و بیست ساله و انشب
در اکثر سرای قبطیان در کودکان و بسر کودکان مردند و بجهت مشغولی بدفن و عزا کسی بکس نمیپرداخت و از بنی اسرائیل یاد نکردند تا شب و امد بخفتند و روز دیگر
برخواستند و انتظار بنی اسرائیل میکشیدند تا بر عادت خود بیایند و هر یک بخدمتیکه با مرا ایشانست مشغول شوند کسی پیدا نشد متعجب شدند و در
و در سراهای ایشان رفتند هیچکس را نیافتند فرعون را از این صورت مطلع ساختند بر اشفت و همه لشکر خود را جمع کرده با ششصد هزار در پی ایشان گرفت
و روان شد و از محمد بن کعب روایتست که در لشکر او صد هزار اسب سیاه بود غیر از رنگهای دیگر و جماعة از خواص فرعون بودند چه شعار فرعونیان بود که جامه
سیاه پوشیدی و بر اسب سیاه نشستی و از صد هزار مرد با جامهای سیاه و اسبان سیاه مراد ایشان ها بودند چون بنی اسرائیل بکنار دریای قلزم رسیدند مقدمه لشکر

فرعون که هفتصد هزار مرد بودند در عقب خود مشاهده کردند هر یکی بر اسبی تازی نشسته و خودی بر سر نهاده و حربه بدست گرفته چون قوم موسی ایشان را بدیدند
گفتند ای موسی چاره این امر چیست از پیش دریای خونخوار و از پس لشکر بیشمار اگر در دریا رویم غرق شویم و اگر توقف کنیم کشته شویم موسی ع فرمود که کلا ان
معی ربی سیهدین پس حقتعالی بموسی ع وحی فرستاد که عصا را بر دریا زن موسی چون عصا را بر دریا زد دوازده راه خشک از دریا پدید آمد بعدد اسباط بنی
اسرائیل هر سبطی براهی فرو شدند چون پاره راه برفتند گفتند جز از بنی اعمام خود نمی بینیم مبادا که غرق شده باشند حق تعالی فرمان داد تا آبها طاق شده ایشان
یکدیگر را مشاهده کردند چون ساقه لشکر موسی بدریا رفت مقدمه لشکر فرعون بکنار دریا رسید فرعون دریا را دید که طاق شده و راهها خشک از آن
پدید آمده بترسید و دانست که از آیات خداست لشکر گفتند ما نیز فرو رویم فرعون تعلل میکرد و جرات نمینمود جبرئیل بر مادیانی نشسته در پیش اسب فرعون
راند و در دریا رفت اسب فرعون سرکشی کرده پی مادیان جبرئیل گرفت فرعون هر چند سر او را میکشید فرمان نمیبرد تا آنکه بدریا فرو شد لشکریان چون
دیدند که فرعون بدریا فرو رفت همه بیکبار بدریا فرو رفتند و در مدارک و تبیان و غیر آن از تفاسیر آورده اند که روزی جبرئیل بصورت مردی بدیوان
مظالم فرعون آمده گفت من از راه دور آمده ام بجهت مسئله که از تو استفسار کنم پس رقعه با این مضمون بفرعون داد که حکم امیر چیست در شان بنده که نشو و نما یابد
در میان مال و نعمت خواجه خود و بتربیت وی از سایر ممالیک ممتاز گردد پس کفران نعمت او پیش آورده دعوی خواجگی آغاز کند و فرمان مولای خود نبرد فرعون
بدست خود در ذیل فتوای او نوشت که میگوید ابو العباس ولید بن مصعب که سزای بنده که بر سید خود بیرون آید و در نعمت او کافر گردد آنست که در دریا
او را غرق سازند جبرئیل آن خط را فرا گرفت و از مجلس او بیرون آمد در این محل که فرعون بگرداب فنا در افتاد اظهار ایمان مینمود جبرئیل آن خط بوی نموده گفت این
خط تست گفت آری فرمود که هم بفتوی تو این عمل کرده اند فالیوم پس امروز که هنگام نزول عذابست بجزای کفران تو ننجیک ببدنک میرهانیم تن
ترا از فرو شدن در آب یعنی قوم ترا در قعر بحر رها کنیم و بدن ترا در روی آب آریم آورده اند که چون فرعون و قوم او غرق شدند بنی اسرائیل را اعتقاد
شد که فرعون هلاک نشده در مبدم کشتیها ساز کرده لشکر از دریا بکنار رساند و از عقب ما آید حق تعالی بدن فرعون را بر روی آب آورد با زرهی از طلا
که در بر داشت و بدان او را بشناختند تا بنی اسرائیل تن فرعون را بی روح بدیدند که بر روی دریا موج میزد تا او را بساحل انداخت پس تسلی یافتند و در
زاد المسیر آورده که بقایای قوم فرعون که در مصر بودند غرق شدن فرعون را مسلم نداشتند و گفتند او با قوم خود در جزایر بحر به صید مرغ و ماهی مشغول است
حق تعالی وحی کرد بدریا که فرعون را در کنار انداز تا مصریان ببینند پس دریا او را بر زمین بلند افکند چنانکه همه کس او را دیدند پس جبرئیل او را گفت امروز
میرهانیم ترا در تلی بلند از زمین لتکون لمن خلفک آیة تا باشی برای کسیکه از پس تو باشد نشانه که بتو عبرت گیرد و داند که مملوک مقهور بوده و دست
از دعوی مالکیت و قاهریت باز دارد و عارف شود بآنکه بنده که خود را از قهر شدن در گرداب فنا نرهاند چرا صدای انا ربکم الاعلی بسمع جهانیان رساند وان
کثیرا من الناس عن آیاتنا لغافلون و بدرستیکه بسیار از مردمان از آیات قدرت ما بیخبرانند نه در آن فکری میکنند و نه از آن عبرت میگیرند علی بن ابراهیم
هاشم باسناد خود از صادق علیه السلام روایت کرده که هرگاه جبرئیل نزد حضرت پیغمبر ص میآمد اندوهناک و غمگین میبود و از حین غرق شدن فرعون این غم و
اندوه داشت تا هنگامیکه این آیه را بر پیغمبر ص آورد خندان و مسرور شد حضرت از او پرسید که ای جبرئیل هرگز نزد من نیامدی که مسرور بوده باشی بلکه دایم اثر
اندوه و غم بر تو ظاهر بوده مگر این نوبت که ترا فرحناک و خندان می بینم جواب داد که یا محمد ص در حینیکه فرعون غرق میشد گفت آمنت انه لا اله الا الذی آمنت
به بنو اسرائیل من پاره گل سیاه در دهن او زدم و گفتم الآن وقد عصیت قبل وکنت من المفسدین بعد از آن ازین خایف شدم که مبادا مرضی الهی و فرمان
پادشاهی نبوده باشد و رحمت الهی او را دریافته پیوسته این اندوه داشتم تا که حق تعالی این امر کرد که بتو رسانم آنچه بفرعون گفته بودم دانستم که رضای الهی
بآن تعلق گرفته بود پس بجهت این مسرور گشتم و اثر اندوه و اندیشه از من دفع شد بعد از آن بیان حال بنی اسرائیل میکند پس از غرق شدن او و لشکریان او و
میفرماید که ولقد بوأنا بنی اسرائیل بدرستیکه جای دادیم فرزندان یعقوب را بعد از هلاک فرعون و قوم او مبوأ صدق جای بخیر و شایسته
چنانکه سزاوار صدق وعده ما بود و آن بیت المقدس بود و سایر ولایت شام ورزقناهم من الطیبات و روزی دادیم ایشان را از چیزهای
پاکیزه و لذیذ فما اختلفوا حتی جاءهم العلم پس اختلاف نکردند در امر دین ما وقتیکه آمد بدیشان علم تورات و احکام آن و ایشان آنرا خواندند و دانستند
و در آن اختلاف کردند بتاویل و قراءت گفته اند که مراد بعلم حضرت رسالتست زیرا که آنحضرت معلوم بود نزد ایشان بنعوت و صفات چون مبعوث شد اختلاف
کردند در تصدیق او و اکثر ایشان باو کافر شدند ان ربک یقضی بینهم یوم القیمة بدرستیکه پروردگار تو حکم میکند میان ایشان در روز رستخیز
فیما کانوا فیه یختلفون در آنچه بودند که از روی عناد در آن اختلاف میکردند در حکم تورات یا امر پیغمبر و حکم او در آن روز میان ایشان تمیز حق از باطل باشد
مبطل و نجات مؤمنان و تعذیب کافران بعد از آن در بیان صحت امر محمد ص میفرماید که فان کنت فی شک مما انزلنا الیک پس اگر هستی تو در شک
و گمان بر سبیل فرض و تقدیر از آنچه ما فرستادیم بر تو از قصص فسئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلک پس بپرس از آنکه میخوانند کتاب را مراد
جنس کتب است پیش از تو یعنی از اهل کتاب چه این محقق است نزد ایشان و ثابت در کتب ایشان مراد تحقیق این است و گواه خواستن بآنچه در کتاب متقدم
است و اشعار بر آنکه قرآن مصدق آنچیزیست که در آن کتب است نه آنکه مراد امکان وقوع شک باشد از آنحضرت ص و لهذا فرموده که لا اشک و لا اسئل یعنی
در حقیقت این شکی ندارم و غیرهم و گویند خطاب بحضرتست و مراد امت اند و در زاد المسیر گفته که آن بمعنی نفی است یعنی تو در شک نیستی اما برای زیادت
بصیرت است سؤال کن از اهل کتاب مانند قول ابرهیم که ولکن لیطمئن قلبی لقد جاءک الحق من ربک بدرستیکه آمد بتو بیان درست و راستی
از پروردگار تو فلا تکونن من الممترین پس مباش از شک آورندگان و اصح اقوال آنست که در امثال این صورت خطاب متوجه حضرتست اما مخاطب غیر

پس

اوست

او ست چه آنحضرت معصوم و محفوظ است از شك و شبهات در آنچه بروی منزل شده و از این قبیل است این خطاب بکر که وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ
اللَّهِ و مباش از کسانیکه تکذیب کردند مرآیتهای خدا که قرآنست فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ پس باشی که تکذیب کنندهٔ اند زیانکاران و گویند که امثال این از برای
آنست که کفار قطع کنند از آنکه حضرت با ایشان میل کند إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ بدرستیکه آنانکه واجب شده است بر ایشان سخن پروردگار
تو یعنی قولیکه در لوح محفوظ نوشته شده که ایشان بر کفر میرند و بآن در دوزخ مخلد باشند ملائکه را بدان خبر داده و گفته اند کلمه این است که لاملأن جهنم فی النار
ولا ابالی یعنی قسم بذات خود که دوزخ را پر سازم از آدمیان و جنیان و هیچ از آن باك ندارم و بر هر تقدیر پیغمبر باید که علم ازلی تعلق گرفته بعدم ایمان ایشان پس
ایشان لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نیارند یعنی ای محمد دل در ایمان ایشان مبند که تصدیق نکنند وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ و اگر چه آید بدیشان هر آیتی که اقتراح میکنند
حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ تا ببینند عذابی دردناك را که نامزد ایشانست و بعد از نزول این عذاب ایمان ایشان نفع نرساند چنانچه قوم فرعون و سایر
امم ماضیه را سودی نداشت و لیکن حضرت سبحانه بیان فرموده که ایمان فرعون قبول نشد نزد معاینهٔ عذاب در عقب آن ذکر قبول ایمان قوم یونس میکند قبل از نزول
عذاب پیغمبر باید که فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ پس چرا نبود نه اهل دهی از دهها عاصیه که آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ ایمان آورده اند قبل از معاینهٔ
عذاب تا سود رساند اهل آن ده را ایمان ایشان و عذاب از ایشان دفع شود لیکن قوم یونس لَمَّا آمَنُوا آنهنگام که ایمان آوردند یعنی در وقت مشاهدهٔ
علامت عذاب كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ برداشتیم و برده ایم از ایشان عذاب رسوائی را فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ در زندگانی دنیا
و برخوردار کردانیدیم ایشان را تا هنگام رسیدن اجلهای ایشان و در تبیان گفته که اکثر نحویان بر آنند که لولا اینجا بمعنی هلا نافیه است و الا استثناء متصل یعنی
نبود اهل دهها که در حین نزول عذاب ایمان آورده اند ایشان نفع بایشان رساند مگر قوم یونس که چون بعد از مشاهدهٔ علامات عذاب ایمان آوردند ما دفع
عذاب کردیم از ایشان و متمتع ساختیم ایشان را بحیوة دنیا تا حین اجل ایشان و شبهه نیست که ایمان قوم یونس بر سبیل اخلاص و اختیار بوده نه بر وجه اجبار و چه ایشان
قبل از نزول عذاب ایمان آورده اند وقتی که علامتی از علامات آن را دیدند پس مثل ایشان مثل مریض است که در مرض خود توبه کند و امید عافیت داشته باشد و
از موت ترسد و مجمل این قصه بروایت صحیح آنست که حق تعالی یونس را باهل نینوا فرستاد او مدتی ایشان را بخدای دعوت کرد ایشان ابا کردند و ایمان نیاوردند
و یونس را برنجانیدند یونس شکایت ایشان را بخدای کرد و گفت الهی قوم مرا تکذیب کردند حق تعالی فرمود که ای یونس قوم خود را خبر ده که اگر امروز تا سه روز
دیگر ایمان نیارند عذاب بدیشان فرود آید یونس ایشان را خبر داد و از میان قوم بیرون رفته در شکاف کوهی پنهان شد چون روز سیم که زمان موعود بود رسید
حق تعالی بمالك دوزخ خطاب کرد که بمقدار شعیرهٔ از سموم دوزخ بدین قوم فرست مالك بفرمان از سموم دوزخ بصورت ابر سیاه باد و دود غلیظ و با
شرارهای آتش گرم شهر نینوا فرو گرفت چون قوم یونس آمد او بو خواستند و علامات عذاب را دیدند ترسان و لرزان شده دانستند که یونس راست گفته ندی
بپادشاه خود نهادند و چاره از امرا او طلب کردند و او مردی عاقل بود فرمود که یونس را بطلبید چندانچه یونس را طلب کردند نیافتند پادشاه گفت اگر
یونس برفت خدای او که ما را باو دعوت میکرد باقی است و دانا و شنوا و طلب ما یونس را جهت آن بوده تا بوی ایمان آریم شاید عذاب از ما دفع شود اکنون که رفته
است بیائید تا جمله بصحرا رویم و بعجز و شکستگی و گریه و زاری بدرگاه حق تعالی توجه کنیم تا شاید که برما رحم کند پس سر و پا برهنه شده پلاس در پوشیده
و رعایا و لشکریان بهمین صورت روی بصحرا نهادند و مردان و زنان و خوردان و بزرگان و حوش و طیور را در گرفتند و کودکان را از مادر جدا کردند و چهارپایان و
ستوران را بهمین دستور و بیکبار نیتها خالص کرده آواز برداشتند که بار خدایا ایمان آوردیم بآنچه یونس بما آورد و از اول ذی الحجه تا دهم محرم الحرام را
بر این وجه مینالیدند و در این چهل روز از فغان و ناله نیاسودند و در زمینگی و بیچارگی بعرض میرسانیدند و بزبان حال مضمون این مقال میگفتند نظم
چارهٔ ما ساز که بی یاوریم گر تو برانی بکه رو آوریم بلطف هم از همه سازنده جز تو نداریم نوازنده پیش تو گر بی سر و پا آمدیم هم بامید تو خدا آمدیم
پادشاه روی بر خاك نهاد و گفت خداوندا ما خواستیم تا یونس را در دفع این عذاب و دفع این عقاب وسیله سازیم اکنون او بشومی گناه ما از میان ما بیرون رفته
بدرگاه تو بیرون آمده ایم و خود را بتو تسلیم کردیم و بصدق تمام بوحدانیت تو گرویده ایم خدایا برحمت واسعهٔ خود و بقدر و جاه و منزلت یونس در درگاه
تو که این عذاب را از ما بگردان ای قومی میگفتند خدایا یونس ما را گفته بود که خدای من گفته که بندگان را بخرید و آزاد کنید ما بندگان توایم بکرم عمیم خود آزاد
فرمای جماعتی دیگر مینالیدند که خداوندا یونس ما را خبر داده که تو خداوند ما را فرموده که بیچارگان و دردمندان را دستگیری کنم بفضل و کرم خود ما
را دست گیر بعضی بعرض میرسانیدند که ای پروردگار ما یونس از قول تو پیغمبر موده که هر که بر شما ستم کند از او در گذرید خدایا بگناه بسیار بر خود ستم کرده
ایم از ما عفو فرما گروهی دیگر بدینگونه زاری میکردند که خدایا یونس ما را میگفت که آفریدگار و پروردگار من گفته است که سائلان را رد مکنید و محروم
مسازید ما سائلان بی چیز و بدرگاه تو آورده ایم ما را رد مکن و محروم مساز پس صدق نیت ایشان را بر آن داشت که حقی که بر یکدیگر داشتند رد آن کردند تا آنکه
مردی سنگی از مال غیری برداشته بود و بدیوار خانهٔ خود بنای نهاده بود بر کند و بصاحبش رسانید پیری در میان ایشان بود دانشمند از علمای ایشان گفت چون همه
ایمان آورده اید این کلمات بر زبان رانید که یا حی یا قیوم یا حی حین لا حی یا محیی الموتی یا حی لا اله الا انت تا عذاب از شما دفع شود ایشان خدای را باین کلمات
بخواندند عذاب برحمت بدل شد و هرگاه دعای کسانی که عمر خود را بکفر صرف کرده باشند باین کلمات مستجاب شود پس بلا شبهه اگر بندهٔ مؤمن این نامهای او
سبحانه را بخواند حاجات دین و دنیای او باجابت مقرون گردد القصه روز چهلم که جمعه بود و عاشورا آن مناجات و دلسوزی ایشان طرفی نموده برات نجات از
دیوان قاضی الحاجات نوشته شده و ظلمهٔ سحاب عذاب مرتفع گشته ابر رحمت بر سر ایشان گسترده شد و یونس بجهت ترك تنجی که از او صادر شده بود که آن بیرون
رفتن او بود از میان قوم بدون اذن الهی چهل روز در شکم ماهی محبوس شد روز چهلم او را از دهن خود بکنار دریا انداخت در زیر درخت کدوی

مهیمن

طمع

من الناس

که حق تعالی در کنار دریا رویانیده بود قرار کرفت تا قوت یافته شد و حال او بحد رسید که بمیان قوم خود رود و کرویدند بایمان او و بدین ایشان عذاب را از ایشان مرتفع شده
جو پای تواند پس بودن یونس میان قوم آمد پادشاه و سایر رعایا از مقدم او خوشحال شده در ملازمت او بطاعت و عبادت تعریض شانه میکن را میدند تا بوجه الهی
واصل و کامل شدند و تفصیل این مبحث در سوره والصافات سمت ذکر خواهد یافت ان شاء الله تعالی آورده اند که حضرت رسالت صلعم بایمان قوم خود بغایت حریص
بود و چون ایمان نیاوردند غبار ملال بر آیینه دل آنحضرت می نشست حق تعالی این آیه فرستاد که وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا
و اگر خواستی پروردگار تو که باجبار مردمان ایمان آرند هر اینه ایمان آوردندی بر وجه الجا و اضطرار نه بر وجه اختیار هر که در زمین است همه ایشان أَفَأَنْتَ
تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ آیا تو اکراه میکنی مردمان را تا کرویده کردند کان یعنی نمیتوانی که مردمان را باکراه بر ایمان داری چه این در تحت
قدرت تو نیست و خدای که باین قادر است نمی باکراه و اجبار بر ایمان ندارد زیرا که منافی حکمت است و تکلیف وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ
اللَّهِ و نباشد و نشاید هیچ تن را آنکه ایمان آورد مکر بتوفیق و لطف خدای که آن اعطای تمکین و آلات نصب ادله عقلیه و نقلیه است تا عقول خود را
کار بسته و تفکر در آیات قدرت او نموده ایمان آرند و کویند اذن بمعنی علم است یعنی هیچکس ایمان نمی آورد مکر که علم حق تعالی بان تعلق کرفته در ازل آنکه
که او باختیار خود ایمان آورد وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ و میکرداند عذاب و لعنت و غضب خود را و حفص بیا خوانده یعنی خدا مسلط می سازد عذاب و غضب
قهر و عقوبت خود را عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ بر آنانکه تعقل نمیکنند در آیات قدرت ما تا بشرف ایمان رسند و حکم میکنیم بنجات کافران قُلِ انْظُرُوا بکو
ای محمد مشرکان را که از تو آیات مقترحه طلب میکنند که بنکرید بچشم سر یا بدلا نظر کنید بدیده سر که بصیرتست مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ چه چیزهاست
در آسمانها از عجایب فطرت و در زمین از بدایع قدرت تا شما را دلالت کند بر کمال صنع الهی و حکمت پادشاهی وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ و دفع
نمیکنند دیدن اینها و استماع کلام بیم کنندگان یعنی پیغمبران عذاب الهی را عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ از کروهی که نخواهند کروید و بر کفر خواهند مرد فَهَلْ
يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ پس چشم نمیدارند این مشرکان مکر ایامی را یعنی وقتهایرا مانند وقتهای آنانکه خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ که شدند پیش از ایشان
چون قوم عاد و ثمود و اصحاب ایکه و اهل مؤتفکه مراد نزول عذابست قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ بکو پس انتظار برید عذابی که بر شما نازل
خواهد شد بدرستیکه من با شما از منتظرانم هلاک شما ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا پس برهانیدیم پیغمبران خود را وقتیکه عذاب بمکذبان
ایشان فرود آمد و نجات دادیم آنان را که کرویده بودند بدیشان كَذَلِكَ همچنانکه نجات دادیم رسولان و متابعان ایشان را حَقًّا عَلَيْنَا نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ
وعده راست و درست است از ما که بوقت هلاک مشرکان نجات میدهیم کرویدکان را که محمد است و اتباع او قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي
شَكٍّ مِنْ دِينِي بکو ای مردمان مراد اهل مکه اند اکر هستید شما در کمان و شک از صحت دین من که بیان میکنم از برای شما فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ
مِنْ دُونِ اللَّهِ پس نمی پرستم آنان را که شما میپرستید بجز از خدای از بتان و ملائکه و عزیر و مسیح وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ و لیکن پرستش
میکنم خدای را آنخدایکه میمیراند شما را برای جزای کردار شما در روز شمار وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و مامور شده ام بانکه باشم از کرویدکان باحکام
الهی وَأَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ و دیگر امر کرده اند مرا بانکه راست کردان روی خود را برای دین حق یعنی عمل خود را موافق دین اسلام کردان و همکی خود را
مصروف دار بر کشیدن بار نبوت و امر شریعت و یا در نماز خود را مستقبل قبله کردان که آن شعار دین اسلام است حَنِيفًا در حالتیکه از دین مایل است
از همه دینهای باطله بدین اسلام و یا در حالتیکه تو مایلی از همه ادیان بدین اسلام وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و مباش از شرک آرندکان خطاب متوجه بغیر حضرت
است و همچنین است اینکه میفرماید وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ و مخوان بجز از خدای چیزی را که سود نکند ترا خواندن و پرستیدن وَلَا
يَضُرُّكَ و زیان نرساند بتو منع و کذاشتن آن فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ پس اگر بکنی یعنی بخوانی اینچنین چیزی را و پرستی او را پس بدرستیکه
تو آنهنکام باشی از ستمکاران بنفس خود در مهلکه و عقوبت وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ و اگر برساند خدای بتو مرضی و شدتی و فقری فَلَا كَاشِفَ لَهُ
إِلَّا هُوَ پس هیچ چیز باز دارنده نیست آنرا مکر او که الله است وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ و اگر خواهد بتو صحت و راحت و غنا پس هیچ دفع کننده
و باز دارنده نیست مر آن فضل او را يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ میرساند فضل را بانکه خواهد از بندکان خود بر وفق مصلحت و حکمت وَهُوَ
الْغَفُورُ و اوست آمرزنده پس از غفران بمعصیت نا امید مشوید الرَّحِيمُ مهربانست پس بطاعت امیدوار رحمت او باشید بعد از آن ختم سوره میکند
بموعظه حسنه جهت تسلیه حضرت رسالت صلعم و میفرماید که قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ بکو ای مردمان بدرستیکه آمد بشما پیغمبری بحق
و یا کلامی درست و راست و یا دین اسلام از نزد پروردکار شما فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ پس هر که راه یافت بایمان و متابعت نمود
پس جز این نیست که کمراه نمی شود برای نفس خود یعنی منفعت و عاید بدوست وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا و هر که کمراه شد بانکار و تکذیب
و عناد پس جز این نیست که کمراه می شود بر نفس خود یعنی وبال آن ضلال بروست وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ و نیستم من بر شما نکاهبان که امر شما بمن
باز کذاشته باشند و بر من واجب و لازم باشد که اصلاح فساد شما کنم و شما را باجبار مهتدی کردانم و یا نکه دارم شما را در منع عذاب از شما چه من بشری ام
مثل شما و بر من همین تبلیغ است و اقوال سابقه در زیر مباطی از این آیه بآیة السیف منسوخ است وَاتَّبِعْ مَا يُوحَى إِلَيْكَ و پیروی کن ای محمد بچیزی که
وحی کرده می شود بسوی تو بامتثال و تبلیغ وَاصْبِرْ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ و صبر کن بر دعوت و بر ایذا ایشان که بتو رسد از آن مر شکیبائی ورز تا وقتیکه
حکم کند خدای بنصرت تو یا امروز بقتال و جزیه کتابی وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ و اوست بهترین حکم کنندکان زیرا که ممکن نیست در حکم او خطا
و میل و ستم بجهت اطلاع او خطا و میل و ستم بر سرایر و ضمایر همچنانکه مطلع است بر ظواهر و احتیاج بیینه و کواه ندارد و حاکمان دیکر بر سرایر حال مطلع

نیستند

بپسندد و بظواهر حکم میکنند سورة هود علیه السلام مائة و ثلث و عشرون آیة مکیة ابی بن کعب از حضرت سید عالم روایت کرده که هر که سوره

هود را بخواند حق تعالی بعدد هر که تصدیق نوح و هود و صالح و شعیب و لوط و ابرهیم و موسی کرده و هر که تکذیب ایشان کرده ده حسنه برای وی بنویسند و

روز قیامت از سعدا باشد و حشر وی با شهدا ابو جعفر روایت کرده که هر که در هر جمعه سورهٔ هود بخواند حق تعالی او را در روز قیامت در زمرهٔ پیغمبران مبعوث

گرداند و حساب او را آسان کند و در آن روز هیچکس گناه او را عارف نشود و ابو حمزه روایت کرده که پیغمبر را گفتند یا رسول الله پیری زود در تو اثر کرد

گفت شیبتنی سورة هود والواقعة والحاقة و عم یتساءلون و هل اتیک یعنی سورهٔ هود و حاقه و واقعه و عم و هل اتیک مرا پیر ساختند چه در

این سوره حکم کرد که فاستقم کما امرت یعنی مستقیم باش بر آن وجهی که بآن امر کرده شدهٔ و در آن سورها بکر بحث کرده از اهاویل و شداید روز قیامت و منفزعات

بسم الله الرحمن الرحیم الر اسم هیبت کثیر و اشهر معنی انا الله اری است یعنی منم خدای که میبینم طاعت مطیعان را و معصیت عاصیان را و هر

کس را مناسب عمل وی جزا خواهم داد پس این کلمه مشتمل است بر وعد و وعید کتاب احکمت آیاته این کتابی است که صفت او اینکه استوار کرده شده است

آیتهای روشن و با منتظم که شکسته نشود بنظمی محکم چون بنای مستحکم که نقص و خلل بدو راه نیابد ثم فصلت پس جدا کرده شده است سوره سوره و

آیه آیه یا مفصل و مبین شده و نازل گشته در آنچه بندگان بدان محتاجند از عقاید و احکام و مواعظ و امثال من لدن حکیم خبیر از نزد

خداوند حکم کننده و بغایت دانا و آگاه و انزال آن الا تعبدوا الا الله بجهة آنستکه تا نپرستید مگر خدا را که معبود بحق است و خداوند مطلق اننی لکم

منه نذیر و بشیر بدرستیکه من شما را از جانب وی سبحانه بیم کننده ام بعقوبت شرک و طغیان و مژده دهنده ام بمثوبت بر توحید و ایمان و ان

استغفروا ربکم و دیگر انزال قرآن بجهة آنستکه آمرزش طلبید از پروردگار خود برای گناهان کرده شده ثم توبوا الیه پس توبه کنید و باز

گردید از معاصی بالطاعة و امتثال او و یا استغفار کنید از شرک و بعد از آن بوسیلهٔ طاعة رجوع نمائید باو سبحانه یمتعکم متاعا حسنا تا برخوردار

دهد شما را برخورداری نیکو یعنی عمر دراز ارزانی دارد تا مرفه الحال معیشت کنید در امنیت و صحت و وسعت روزی الی اجل مسمی تا وقتی که نام برده

شده که آخر عمر مقدر است یعنی پیش از اجل مقدر شما را بعذاب استیصال هلاک نکند و یؤت کل ذی فضل فضله و تا بدهد خدای هر خداوند

فضلی را در دین ثواب و جزای فضل او هم در دنیا و هم در آخرت ابن مسعود فرموده که ذو فضل کسی است که حسنات او فاضل باشد بر سیئات او و عبدالله عباس

گفته که هر که او یک سیئه کند یک سیئه برای او بنویسند و هر که یک حسنه کند ده حسنه نویسند و اگر آن سیئه که کرده باشد در دنیا عقوبتش کنند ده حسنه

خالص وی را بماند و اگر نه یک حسنه مقابل یک سیئه برود و نه حسنه دیگر بماند ابن عباس فرموده که هر که را حسنات بر سیئاتش بیفزاید به بهشت رود و هر که را

سیئات بر حسناتش بیفزاید بدوزخ شود و هر که را حسنات و سیئاتش برابر باشد از اهل اعراف باشد و مدتی آنجا بماند و بعد از آن به بهشت رود و ان تولوا

و اگر شما ای کافران برگردید از اسلام یا از متابعت من فانی اخاف علیکم عذاب یوم کبیر پس بدرستیکه من میترسم بر شما از عذاب روز بزرگ که قیامت است و گفته

اند روز شدت و مشقت است که کفار کشیده اند از قحط تا حدیکه مرده را و مردار را میخوردند الی الله مرجعکم بسوی جزای خدا است بازگشت

شما و هو علی کل شیء قدیر و او بر همه چیزی از ثواب دادن و عقوبت کردن تواناست پس قادر باشد بر تعذیب شما آورده اند که جمعی از مشرکان

با عداوت حضرت رسالت مصور بودند و بجهة مصلحت زمان نوامیس شدند روزی بایکدیگر ملاقات نموده گفتند چون پردها فرو گذاریم و

خود را بجامها بپوشیم و سینهای خود را فراهم گیریم در عداوت محمد ص که چگونه بر آن اطلاع یابد حق تعالی این فرستاد الا انهم یثنون صدورهم بدانید بدرستی

که در می نوردند و فراهم میگیرند سینهای خود را بکفر و دو تو میکنند آن بر عداوت حبیب من و یاد وی از حق گردانیده میل کنند بکفر از آنستکه دشمنی

پیغمبر را در درون دل میگیرند لیستخفوا منه تا پنهان دارند از خدای سر خود را و رسول و مؤمنان را بدان مطلع نگردانند عیاشی باسناد خود از ابو

جعفر ع روایت کرده که جابر بن عبدالله گفت که چون مشرکان رسول ص را دیدندی از غایت نفاق سر پیش افکندندی و جامه در سر کشیدندی و روی پوشیدندی

تا پیغمبر ایشان را نه بیند و پیغمبر ایشان را نه بیند حق تعالی فرمود که ایشان منعطف میشوند بکفر و نفاق و عداوت پیغمبر تا آن را از خدا بپوشانند الا حین بدانید

که هنگام که ایشان یستغشون ثیابهم در سر کشند جامهای خود را و بر فراش خود جای گیرند یعلم ما یسرون و ما یعلنون خدای میداند آنچه در

سینها پنهان میکنند و میداند آنچه اظهار میکنند بزبانها و سر و علانیهٔ ایشان نسبت بعلم او یکسانست پس چگونه اخفا میکنند بر او آنچه میترسند که اظهار

شود انه علیم بذات الصدور بدرستیکه او سبحانه داناست باسراری که در سینهاست و ما من دابة فی الارض و نیست هیچ جنبنده در زمین

از جمیع حیوانات الا علی الله رزقها مگر که بر خداست روزی دادن آن یعنی بر او واجبست که روزی را بایشان رساند و اگر ترک آن کند خلاف

حکمت او باشد و او حکیم است بخلاف حکمت کار نمیکند و یعلم مستقرها و مستودعها و میداند قرارگاه حیوانات را در حین حیوة و در زندگی و او را مکانها

را از ممات در کشاف گفته که مستقر مسکن و ماوای حیوانات است از زمین و آب و هوا و مستودع موضع قرار ایشان قبل از آن استقرار چون صلب و رحم و بیضه

کل فی کتاب مبین همه آنچه یاد کرده شد از دواب و ارزاق و مستقر و مستودع ایشان مسطور است در کتابی روشن که لوح محفوظ است و هو الذی

خلق السموات و الارض فی ستة ایام و اوست آن خداوندی که آفرید آسمانها و زمینها را و آنچه در اوست در شش روز از ایام دنیا که اول آن یکشنبه

بود و آخر آن جمعه با آنکه قادر بود که در یک لحظه همه را ایجاد کند اما بجهة تعلیم بندگان تا در کارها تعجیل نکنند تأنی در خلق فرمود و کان عرشه

علی الماء و بود پیش از آفریدن زمین و آسمان عرش او بر آب یعنی قبل از خلق سموات و ارض در زیر عرش مخلوقی نبود غیر از آب گویند که عرش بر آب بود

و آب بر باد و در بعضی تفسیر آمده که حق تعالی در مبدء آفرینش یاقوتی سبز بیافرید و بنظر هیبت در او نگریست بجوهر آب شد پس باد را آفرید و آب را بر بالای

آن بداشت و عرش او بر زبر آن جا کرداد و در وقوف عرش بر آب و استقرار آب بر باد اعتباری عظیم است مر اهل تفکر را جلت عظمته و قدرته است آن ضمیره نقل آ
عرش مانند کشتی بر بالای آب میرفت بعد از آن لوح و قلم و فرشته خلق فرمود و آن فرشته را امر کرد تا جمیع کائنات که موجود خواهد شد در لوح نوشت
بعد از آن فرشته هزار سال التسبیح او سبحانه میکرد آنگاه جمیع موجودات را آفرید لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا تا بیازماید شما را یعنی با شما معامله آزماینده کان
کند تا ظاهر کرده بر عالمیان که کدام از شما نیکوتراست از روی عمل قلب و اعضا یعنی علم و عمل که بیشتر است مراد آنست که تا ظاهر کرده که کیست که بتدبر و
تفکر عالم می شود بوحدانیت و قدرت و علم او در طاعت و عبادات او میکوشد و کیست که بجهت عدم تفکر بر کفر اصرار میکند و مرتکب عمل جز نمیشود وَلَئِنْ
قُلْتَ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ و اگر گوئی تو ای محمد مر قوم خود را که بدرستیکه شما بر انگیخته شده گانید از پس مرگ برای مجازات عملهای نیک و بد
لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ هر اینه گویند آنانکه نگرویدند نیست این سخن که در باب بعث میگوئید مگر مانند سحر آشکار در
بطلان یا در فریب همچنانکه سحر فریب است و باطل و حقیقتی ندارد این سخن تو نیز که در باب بعث میگوئی حقیقتی ندارد و فریب و باطل است وَلَئِنْ
أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ و اگر تاخیر کنیم از ایشان عذاب استیصال که وعده داده ایم تا بجماعتی از اوقات یعنی بعضی از اجزای وقت شمرده
یعنی
شده که منتهی شود آنهنگام عذاب نازل سازیم لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ هر اینه گویند از روی استهزا چه چیز باز میدارد عذاب را از نزول و وقوع آن ابو عبدالله و
ابو جعفر علیهما السلام مرویست که مراد بامت اصحاب مهدی اند که سیصد و سیزده تن باشند بعدد اصحاب بدر که در یک ساعت نزد او مجتمع جمع شوند یعنی کفار ایمان نیارند و بوعده
عذاب استهزا کنند تا آنکه بدست مهدی و اصحاب او مستاصل شوند أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ بدانید که آن روز یکه بیاید عذاب بدیشان که روز بدر است یا حین ظهور
مهدی علیه السلام لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ نباشد عذاب باز داشته شده از ایشان یعنی چون وقت آن در رسد بهیچ وجه از ایشان دفع نکرده وَحَاقَ
بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ و احاطه کرده خواهد شد بدیشان آنچه بودند که از روی جهل و فرط ضلالة بدان استهزا میکردند و بوقوع آن تعجیل مینمودند
وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً و اگر بچشانیم یعنی بدهیم آدمی را از نزد خود نعمتی که در یابد لذت آن را ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ پس باز داریم آن را از او إِنَّهُ لَيَئُوسٌ
كَفُورٌ بدرستیکه او نومید است از فضل الهی بجهت بی صبری و عدم اعتماد بر کرم پادشاهی نیز ناسپاس بنعمت کفران کننده یعنی آدمی پیوسته ناسپاس و نا
امیدست و این هردو صفت را از دست نمیدهد وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ و اگر بچشانیم او را بوجه مصلحت نیکوئی چون صحت و توانگری
پس از سختی که باو رسیده باشد چون فقر و بیماری لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي هر اینه گوید برفت بدیها یعنی مصائب مکاره که مرا بد میآمد و در
شد از من إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ بدرستیکه آدمی هر اینه بسیار شادمانست بنعمت و مغرور بدان باز نازنده و فخر کننده بر مردمان و فخر و فرح او را غافل ساخته از
شکر نعمت إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مگر آنانکه شکیبائی نمودند در محنت و بلا و بقضا رضا دادند و کردند عملهای نیکو یعنی بوسیله
ادای واجبات و مندوبات و اجتناب از مقبحات و وظایف شکر بتقدیم رسانیدند در نعمت و رخا أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ آن گروه که بصفت صبر
و شکر موصوفند مر ایشان راست آمرزش گناهان و مزد بزرگ که نعیم جنانست و کمال تقرب بحضرت منان آورده اند که کفار عرب از روی تعصب و عنا اقتراح
آیات از حضرت سید کائنات میکردند و بکلام کریم قرآنی استهزا مینمودند و از جمله اقتراحات ایشان بود که چرا گنجی بتو ندادند یا فرشته را بتصدیق تو نفرستادند
حضرت رسالت از عدم قبول دعوت و استهزا و سخریه ایشان دلتنگ می شد حقتعالی برای تحریص آنحضرت بر ادای رسالت و عدم مبالات او بر رد و انکار ایشان
فرمود که فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ پس شاید که ترک کننده باشی مراد نهی است یعنی ترک مکن برخی از آنچه وحی کرده شده است بتو یعنی از آنچه
مخالف رای مشرکانست از سب آلهه و عیب ایشان بجهت مخالفت ایشان و استهزای ایشان بان وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ و تنگ شده باظهار آن سینه تو
أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ از ترس آنکه گویند چرا فرستاده نشده است بر او گنجی که نفقه کند بر مردمان و بسبب آن تابع او شوند همچنانکه فعل پادشاهان
است أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ یا چرا نیامد با او فرشته بجهت گواهی بر نبوت او یعنی بسبب این مقالات از ادای رسالت بازنمان و باکی از کفار نداشته باش إِنَّمَا أَنْتَ
نَذِيرٌ بدرستیکه تو بیم کننده و بر تو همین انذار است و تو در آن تقصیر نمینمائی پس چرا از رد و انکار ایشان تنگدل باید شد وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ و
خدای بر همه چیزها گواهست و باکار گذار کسیست که کار خود را بان گذارد و نگاه دارنده آنکه خود را بدو سپارد پس توکل بدو کن و از کفر و شوخی هر جو
و عنود باک مدار أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بلکه میگویند کافران که محمد بر بافته است آنچه میگوید که بمن وحی میکنند یعنی قرآن را خود میسازد قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ
مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ بگو پس بیارید ده سوره مانند قرآن در کمال بلاغت و حسن نظم بر بافته شده از نزد شما یعنی بزعم شما آنست که قرآن را از خود بر میتوان بافت و من
این کلام میبرم که من از خود میسازم شما فصحای عربید پس باید که شما نیز قادر باشید بر انشاء مثل این کلام بلکه شما از من قادرترید بجهت وقوف شما بر قصص
و اخبار و عادت شما بر انشاد اشعار وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ و بخوانید از برای معاونت بر معارضه هر که را توانید بجز
از خدای اگر هستید راستگویان که این کلام بر بافته شده مرا است و چون ایشان از معارضه ده سوره عاجز آمدند آیتی دیگر آمد که فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ
و چون بان نیز ایشان کردند عجز ایشان بر همه کس ظاهر شد فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ پس اگر اجابت نکردند شما را ای مؤمنان در آنچه کفتند از آوردن سوره
مثل قرآن و متعرض جواب آن نشدند فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ پس بدانید که آنچه فرو فرستاده شده بعلم خدا است یعنی متلبس بعلمی که خاصه اوست
و کسی دیگر بر آن قادر نیست و آن علمی است که بمصالح بندگان دارد و ایشان را بکار آید در معاش و معاد وَأَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ و بدانید که نیست معبودی سزاوار
او که عالمست بانچه غیر او نداند و قادرست بانچه غیر او نتواند فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ پس آیا هستید شما ثابتان بر اسلام مراد امر است یعنی چون اعجاز قرآن
نزد شما متحقق شد پس بر اسلام ثابت باشید مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا هر که باشد از پستی همت خواهد در زندگانی دنیا و آرایش
آن

ان را در مقابله اعمال خیر خود مراد منافقانند یا اهل ریا یا اهل هوی یا نصاری یا مطلق مردمان یعنی هر که از مردمان اعمال حسنه را وسیله حطام دنیوی و زینت او
گردانیده باشند نه ثواب اخروی نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا بتمام بدهیم با ایشان جزای کردارهای ایشان در دنیا از صحت و ریاست و فراخی روزی و کثرت اولاد
وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ و ایشان در دنیا کاسته نشوند یعنی ایشان را از مزد دنیوی چیزی کم نکنند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ
انگروه انانند که نباشد مر ایشان را در اخرت بجز آتش دوزخ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا و تباه گشت انچه کرده اند در دنیا ثواب متفرع است بر اخلاص عمل
و کرده اند بلکه از برای غرضی دیگر با آن اقدام کرده اند که ریاست یا جاه یا است امثال آن باشد وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و ناچیز است در نفس الامر آنچه بوده اند
که میکرده اند در ریا و عنزان انحضرت رسالت ماثور است که چون روز قیامت شود خدای تعالی در زمین قیامت بدارند حق تعالی خلقان را بحکومت خواند و همه بندگان
بزانو افتاده باشند اول گروهی را که نزد خدا سکو باشند صاحب قران را گوید که من ترا توفیق دادم تا قران را اموختی و یاد گرفتی گوید بلی ای خداوند و مولای
من حقتعالی گوید چه کردی گوید بار خدایا از اینها از شب قرائت کردم و در میان شب خواندم حقتعالی گوید بلی چنین است اما برای من نکردی بلکه قصد تو آن بود
که مردمان گویند فلان قاری است و قران خوب میخواند تا امروز بر من حقی نیست مزد تو همان ثنای مردمان بود پس صاحب مال را گوید که ترا مال بسیار دادم
با آن چه کردی گوید بار خدایا نفقه کردم و صدقه دادم گوید بلی چنین است لیکن قصد تو بان این بود که مردمان گویند که فلان مرد سخی است پس امروز نصیبی
نباشد و شهید را گوید که من ترا قوت و شجاعت دادم چه کردی گوید بلی تهمتن اندر راه تو جهاد کردم تا مرا کشتند گوید قصد تو در جهاد آن بود که مردمان
گویند که فلان مرد شجاع است ترا بیش از آن مدح نصیبی نیست پس بفرماید تا هر سه را بدوزخ برند أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ آیا پس هر که باشد بر حجت
روشن از پروردگار خود که او را دلالت کند بطریق ثواب وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ و از پی در اید برهان او را که دلیل عقلی است گواهی از خدای که
بصحت آن گواهی دهد که آن قرانست مانند کسی باشد که در دنیا طلب عمل بر وجه اخلاص و ثواب کند گفته اند که صاحب بینه مؤمنان اهل
کتابند یا هر مومنی مخلص و شاهد پیغمبر است یا خداوند بینه پیغمبر است و تابع او و شاهد جبرئیل یا فرشته که حافظ او بوده و یا صورت و شمایل پیغمبر که هر که
بدیده انصاف در او نگریستی انوار حق و آثار صدق در بشره او مشاهده نمودی و بروایت متواتره از موافق و مخالف مراد بصاحب بینه رسول الله است و بشاهد
امیر المومنین صلوات الله علیه است و ثعلبی که امام اصحاب حدیث است و از علمای اهل سنت است در تفسیر خود اورده باسناد خود از کلبی از ابو صالح از
عبدالله عباس و حبیب بن ابی ثابت نیز از زاذان روایت کرده که حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که بحق خدای که در زمین دانه شکافد و مردم صورت نگاشت
که اگر برای من بالشی بنهند و مرا بران نشانند حکم کنم در میان اهل تورات بتورات و میان اهل انجیل بانجیل و اهل زبور بزبور و اهل قران بقران و هیچ مردی
نیست از قریش الا که من میدانم ایتی در شان او نازل شده که دلالت میکند بر آنکه بهشتی است یا دوزخی مردی بر پای خواست و گفت ایه تو کدام است
فرمود که أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ بینه رسول خدای است که بر حجت روشن است از نزد خدای تعالی و شاهد منم که از ویم و تابع ویم
و ابن یعقوب جعفر بن سلیمان که از طریق اهل سنت است روایت میکند از پدرش و پدرش از پدر خود علی بن عبدالله و او از ابن عباس که مراد از بینه رسول خدا
است و مراد از شاهد منه علی بن ابی طالب است و حافظ ابو نعیم اصفهانی نیز در حلیه اورده که مراد از یتلوه شاهد منه علی بن ابی طالب است و بر لبیب فطن مخفی نیست
که انکسی که خدای تعالی او را شاهد پیغمبر خود گردانید و بمعاونت و مساعدت و مطالب رسالت و نبوت را اثبات نماید و بمزیت فضیلت و بکمال شرف متصف
است بی مزیت که در مسالک انصاف اقدام خود را استوار داری و اقتدا باهل بیت مصطفی نمائی و دیده دل را بمحبت شاه اولیا بگشائی و منصب امامت
و سروری خلافت را باو احق و اولی دانی و او را پیشوا و امام و مولی و مقتدای خود خوانی زیرا که ظواهر ایات قرانی و اخبار نبوی دلالت بر آنکه خلافت باو الصق
و امامت باو الیق است فلا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله بعد از آن در صفت تورات که شاهد است بحقیقت قران و پیغمبر اخر الزمان میفرماید که وَمِن
قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ و پیش از قران یا پیغمبر کتاب موسی یعنی تورات که مصدق قران و سید پیغمبران است بشارت دهنده بان إِمَامًا در حالتیکه آن تورات
پیشوا بود مر اهل دین را وَرَحْمَةً و سبب بخشایش و واسطه فیض الهی در دنیا و اخرت أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ آن گروه که بر بینه اند از جانب خدای میگروند
بقران یا بمحمد وَمَن يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ و هر که کافر شود بقران یا بمحمد از گروه یعنی اهل ملل متفرقه از یهود و نصاری و مشرکان که متفقند بر عداوت پیغمبر
فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ پس آتش دوزخ وعده گاه اوست و لا محاله بدو رسد فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ پس مباش در گمان از این موعد یا از قران خطاب بحضرت
است و مراد امت اند إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ بدرستیکه این موعد یا قران وعده درست و راست است از نزد پروردگار تو وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ
و لیکن بیشترین مردمان نمیگروند بان و تصدیق آن نمیکنند بجهة قلت نظر و تدبر از فرط عناد و جحود و استکبار وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا
و کیست ستمکارتر یعنی کافران از آنکه افترا کند و ببندد بر خدای دروغ را یعنی نفی وحی کند یا اثبات شریک نماید برای او أُولَٰئِكَ يُعْرَضُونَ
عَلَىٰ رَبِّهِمْ آن گروه مفتریان عرض کرده خواهند شد در موقف بر پروردگار خود باین معنی که در موقف عرض حبس ایشان کنند بر ایشان وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ و
خواهند گفت گواهان حفظه و کرام الکاتبین یا پیغمبران برای هر امتی و یا اعضا و جوارح ایشان و یا ائمه معصومین که بر اعضا خود گواهی دهند هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ
كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ این گروه آنانند که از فرط عناد و جحود دروغ گفتند بر پروردگار خود بفرا گرفتن شریک و ولد أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ بدانید که لعنت
خدای بر ستمکاران است یعنی کافران الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ آنانکه از فرط عناد باز میدارند مردمان را از راه خدای یعنی دین اسلام که طریق وصل
است برحمت بی غایت او وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا و وصف میکنند راه خدای را بکجی و انحراف از حق و صواب یا طلب میکنند تا ایشان را از آن راه برگردانند وَهُم
بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ و حال آنکه ایشان بدیدار سرای ایشانند ناگرویدگان أُولَٰئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ آن گروه کافران نیستند عاجز

کنند کان مر خدای را از عذاب خود در زمین یعنی در دنیا وَمَا كَانَ لَهُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ و نیست مر ایشان را بجز خدای هیچ دوستانی که عقوبت
الهی از ایشان باز دارند لیکن تاخیر عذاب ایشان کرده تا در وقت معین عذاب ایشان سخت تر و پاینده تر باشد يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ افزوده شود برای
ایشان عذاب یعنی دو باره معذب گردند بجهت گمراه شدن و گمراه کردن مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ و نبودند مر ایشان که
در دنیا توانستندی شنیدن حق را چون شنیدن آن کر بودند یعنی خود را کور و کر ساخته اند از دیدن و شنیدن آیات مراد آنستکه بر وجه تدبر و تامل
نظر در آیات نکردند تا بدان مهتدی شوند پس گویا کور و کر بودند ازان أُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ آن گروه آنانند که در بازار معامله زیان کردند
نفسهای خود را یعنی زیان ایشان بدیشان باز گردد وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ و گم شد از ایشان آنچه بودند که افترا میکردند از شفاعت بتان و در خواست
ملائکه پس غیر از حسرت و ندامت چیزی ایشان را باقی نماند بقوله لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ بیشک و شبهه ایشان در آن سرای ایشانند
زیان کارتران همه زیان کاران چه پرستش بتان را از پرستش خدای بحق برگزیده و متاع فانی دنیا را بر نعیم عقبی اختیار کرده اند و بعد از ذکر عذاب ایشان بیان
اجر و ثواب ایشان میکند که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بدرستیکه آنانکه از روی اخلاص ایمان آورده اند و کرده اند کارهای شایسته
از ادای فرایض و مندوبات وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ و آرام گرفته اند بذکر پروردگار خود و خضوع و خشوع کرده اند برای خدا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ
هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ آنان ملازمان بهشتند ایشان در بهشت دایم و باقی اند مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصَمِّ صفت دو گروه که مؤمن و کافرند مانند
کور و کر نه از شنیدن و دیدن حق مراد کفارند وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا و مانند بینا و شنوا از آنکه صفت مؤمنانست آیا برابرند این دو فریق
از روی صفت یعنی برابر نیستند أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پند نمیگیرند بدین مثلها و تامل نمیکنند در آن اعمی آنست که حق را باطل و باطل را حق بیند و پیروی آن
کند و اصم آنکه باطل را حق و حق را باطل شنود و بدان عمل کند و بصیر آنست که حق را حق بیند و باطل را باطل بیند و از آن اجتناب کند و سمیع آنکه حق را
حق شنود و بدان عمل کند و باطل را باطل شنود و از آن حذر کند و بدانکه حق تعالی ذکر وعد و وعید و ترغیب و ترهیب نمود در عقب بیان اخبار انبیا
نمود جهة تاکید آن و تخویف خلقها و تسلیه پیغمبر آخر الزمان علیه و آله السلام بقصه نوح کرد که شیخ الانبیاست و ایذا و آزار او از پیغمبران دیگر بیشتر بوده
و عذاب امت او فضیح تر و فزون بود که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ و بدرستیکه ما فرستادیم نوح را بسوی قوم او پس گفت مر ایشان را إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ
مُّبِينٌ بدرستیکه من شما را بیم کننده ام هویدا و روشن کننده موجبات عذاب و وجه خلاصی از آن و بیان کننده ام أَن لَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ آنرا که مپرستید
مگر خدای را که پرستش و بندگی (?) بنمائید إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ بدرستیکه من میترسم بر شما عذاب روزی که عذاب دردناک و بسیار
با درد و الم است فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ پس گفتند اشراف و رؤسا آنانکه بودند که نگرویده بودند از قوم نوح مَا نَرَاكَ إِلَّا
بَشَرًا مِّثْلَنَا نمی بینیم ترا مگر آدمی مثل ما یعنی مزیتی که ترا باشد که سبب تخصیص تو بود و بر ما واجب گرداند طاعت ترا و نمی بینیم ایشان نظر بصورت کردند
و از معنی غافل شده گمان بردند که رسول باید که از جنس ایشان نباشد و بجهت این تعجب کرده گفتند که ای نوح نیستی مگر مانند ما در اکل و شرب و نکاح و غیر آن
از اموری که بشر بدان محتاج است پس ترا چه مزیتی بر ما باشد تا موجب اختصاص بنبوت بود بتو نه بما وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا
و ما نمی بینیم که متابعت کرده باشند ترا مگر آنانکه ایشان فرومایگان و خسیسان مایند بَادِيَ الرَّأْيِ در ظاهر نظر یعنی بتو ایمان آورده اند بی آنکه تفکر
تامل کنند در کار تو و حقیت و بطلان ایشان بر تو ظاهر شود تا آنکه هرکه در متابعان تو نگرد صفت رذالت در ایشان مشاهده کند یا آنکه چون تبلیغ
نوح از نعم دنیویه فانیه اعراض کرده دست از آن باز داشته بودند و همت خود را صرف کرده بودند بطاعت و عبادت که سرمایه نعم باقیه اخرویه است و بجهت آن
بفقر و فاقه سلوک میکردند قوم نوح گفتند که ما نمی بینیم متابعان ترا مگر اراذل وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِن فَضْلٍ و نمی بینیم شما را یعنی ترا و پیروان
ترا بر ما افزونی از کثرت مال و جاه در دنیا تا بشرف و حسب بدان متابعت شما باید کرد و ادعای نبوت تو باید نمود بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ بلکه گمان میبریم
شما را دروغ گویان قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي گفت نوح ای قوم من مرا خبر دهید اگر باشم بر حجتی هویدا و دلیلی روشن و استوار
از نزد پروردگار من که بر صحت من گواهی دهد وَآتَانِي رَحْمَةً مِّنْ عِندِهِ و داده باشد مرا خدای بخشایشی از نزدیک خود که نبوتست یا بینه واضحه از آن
فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ پس پوشیده ماند بر شما و حفص بضم عین و تشدید میم خوانده یعنی پوشیده کرده شود آن حجت بر شما بجهت قلت تدبر شما در آن ملخص
معنی آنستکه اگر گمان شما چنانست که من کاذبم پس چگونه شد اگر خلاف ظن شما باشم و بر حجتی روشن و معجزه هویدا باشم از جانب خدا و شما تصدیق من نکنید بسبب
آن از غایت عناد و انکار پس حال شما چگونه باشد أَنُلْزِمُكُمُوهَا آیا الزام کنیم شما را بر قبول آن و باکراه و اجبار شما را بر آن داریم مراد نفی است یعنی الزام نکنیم
شما بر راه راست وَأَنتُمْ لَهَا كَارِهُونَ و حال آنکه شما مر آن حجت را کاره و ناخواهندید چه اکراه و اجبار منافی تکلیف است پس بر من همین تبلیغ آیت
و اظهار معجزه بر وفق آن وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا و ای گروه من نمیخواهم از شما بر تبلیغ رسالت مالی که مزد کار من باشد تا بر شما گران آید
ادا کنید یا بر من شاق نمائید اگر با ما نمائید (?) إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ نیست مزد من مگر بر خدای که آن ثواب آخرتست و آورده اند که اشراف قوم میگفتند که ای نوح
اراذل را از مجلس خود دور کن تا ما با تو مجالست کنیم چه نشستن ما با فرقه اراذل موجب ننگ و عار است همچنانکه نفاد در زمان خاتم الانبیا نیز همین می
گفتند نوح در جواب ایشان فرمود که وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا و نیستم من راننده اینها از نزد خود که گرویده اند بخدا و پیغمبر او إِنَّهُم مُّلَاقُو رَبِّهِمْ
بدرستیکه ایشان ملاقات کننده و رسنده اند بجزای پروردگار خود پس چگونه ایشان را برانم وَلَٰكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ و لکن می بینم شما را گروهی که
نمیدانید قدر اینها را وَيَا قَوْمِ مَن يَنصُرُنِي مِنَ اللَّهِ و ای گروه من کیست که مرا یاری دهد و دفع کند از عذاب و انتقام خدای إِن طَرَدتُّهُمْ أَفَلَا

توبر

نمائید

تذکرون

تذکرون اگر براینم ایشان که با من متابعت کرده‌اند نزد خدا پاداش بهتر یابید و اندیشه نمیکنید تا بدانید که راندن ایشان از مجلس ناصواب است و عین خطا گفتند تو
از همه صفت ایشان میکنی و حال آنکه ایشان بظاهر با تو موافقت دارند و بباطن مخالف تواند نوح فرمود و لا اقول لکم عندی خزائن الله و نمیگویم
شما را که نزد من است خزانهای علم خدای و لا اعلم الغیب و نمیگویم من که میدانم غیب تا از بواطن مردمان خبر دهم بلکه نظر من بظاهر است پس
هر که قائل می‌شود بوحدانیت خدا و نبوت من او را مؤمن میدانم و حکم بایمان او میکنم و لا اقول انی ملک و نمیگویم که من فرشته‌ام تا شما گویید ما انتم الا
بشر مثلنا و لا اقول للذین تزدری اعینکم و نمیگویم من مر آنان را که بخواری در ایشان مینگرد چشمهای شما و بجهت فقر ایشان را اراذل میگویید
لن یؤتیهم الله خیرا که نخواهد داد خدای ایشان را نیکوئی چه آنچه حق تعالی برای ایشان آماده کرده بهتر از آنست که شما را در دنیا داده الله اعلم بما فی
انفسهم خدای داناتر است بآنچه در نفسهای ایشانست از صدق و اخلاص و اگر من حکم باسلام ایشان نکنم در ظاهر انی اذا لمن الظالمین بدرستیکه من آنگاه
باشم من از ستمکاران چه انبیا را حکم بر ظاهر است قالوا یا نوح قد جادلتنا گفتند قوم نوح ای نوح بدرستیکه با ما مجادله و مخاصمه کردی فاکثرت
جدالنا پس بسیار کردی جدال را با ما و آن را دراز کشیدی و در این باب از اندازه بیرون رفتی و سخن را کوتاه نکردی فأتنا بما تعدنا ان کنت من
الصادقین پس بیار آنچه ما را وعده دادی از عذاب و عقاب اگر هستی از راستگویان در دعوی نبوت و وعید خود چه مناظرهٔ تو در ما اثری نمی
کند قال انما یأتیکم به الله ان شاء گفت نوح که جز این نیست که بیارد خدای آنرا بشما اگر خواهد در دنیا یا آخرت یعنی آوردن آن بدست من نیست
در هر وقتیکه مشیت و اراده بوقوع او تعلق گیرد بفعل آید و از آن متقدم و متاخر نشود و ما انتم بمعجزین و نیستید شما عاجز کنندگان مر خدای را از
تعذیب شما را بآنکه در دفع عذاب بکوشید یا بگریزید و لا ینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم و سود نمیدهد شما را نصیحت کردن من اگر خواهم
که نصیحت کنم شما را ان کان الله یرید ان یغویکم اگر هست خدای که خواهد شما را اغوا و خائب گرداند یعنی اگر خدای بجهت فرط عناد شما هلاک شما را
خواسته باشد پس اگر من خواهم که نصیحت کنم شما را آن نصیحت نفع نرساند بشما هو ربکم و الیه ترجعون او است پروردگار شما و متصرف در امور شما
بر وفق اراده و بسوی او بازگردانیده خواهید شد و بر کردار خود جزا خواهید یافت ایشان از این کلام نیز متنبه نشدند ام یقولون افتریه بلکه گفتند
که بر می‌بندد دروغ و میباید نوح وحی را از پیش خود بما گفتیم نوح قل ان افتریته فعلی اجرامی بگو ایشان را اگر بافترا من وحی را پس بر من است بال گناه
کردن من و انا بریء مما تجرمون و من بیزارم از گناهیکه میکنید و اوحی الی نوح انه لن یؤمن من قومک و وحی کرده شد بسوی نوح آنکه ایمان
نخواهند آورد از گروه تو الا من قد آمن فلا تبتئس بما کانوا یفعلون مگر آنکس که ایمان آورده پس اندوهگین مباش بآنچه هستند که میکنند
از تکذیب و ایذا چه ایشان هرگز ایمان نیاوردند پس کم اجتهاد در بند و اصنع الفلک باعیننا و وحینا و بساز کشتی را بنگاه داشتن ما و کمال حفظ و رعایت
ما و بوحی کردن ما ترا در ساختن که بچه طریق بسازد ابن عباس فرموده که نوح نمیدانست که کشتی را چگونه بسازد وحی آمد که کشتی را بنا چون سینهٔ مرغ و لا
تخاطبنی فی الذین ظلموا و خطاب مکن با من در بارهٔ آنانکه ستم کردند یعنی از من درخواه مکن در دفع عذاب ایشان انهم مغرقون بدرستیکه ایشان
غرق شدگانند یعنی حکم کرده‌ام بغرق شدن ایشان و از ابی عبدالله ع مرویست که حق تعالی ارادهٔ هلاک قوم نوح فرمود رحمهای زنان ایشان را عقیم
ساخت مدت چهل سال و از ایشان هیچ فرزندی بوجود نیامد و در خبر آمده که نوح چون کشتی طلبید از خدای فرمان در رسید که تا درخت ساج بکاشت
و در مدت بیست سال که درخت برسید هیچ فرزندی از قوم او متولد نشد و در این مدت اطفال ایشان بالغ شدند و ایشان از متابعت ابا کردند از قبول
دعوت نوح پس نوح ع بساختن کشتی مشغول شد و یصنع الفلک و کلما مر علیه و بود که میساخت کشتی و هر که بگذشتندی بر او ملأ من قومه
سخروا منه گروه مهتران از قوم و استهزا کردندی بوجه نوح را در بیابان می ساخت و در اب ایشان بوجه سخریه گفتندی که ای نوح کشتی می سازی اب کو
و بعضی طعنه زدندی که اوّل نبی بودی و آخر نجار شدی قال ان تسخروا منا فانا نسخر منکم گفت نوح اگر سخریه میکنید با ما پس بدرستیکه ما استهزا
خواهیم کرد بر شما در حین غرق شما در دنیا و سوختن شما در عقبا بوجه شماتت نه بطریق سفاهت کما تسخرون همچنانکه شما امروز سخریه میکنید بما در
ساختن کشتی از نخعی در رسالهٔ مرویست که نوح در میان قوم هزار پنجاه کم سال مکث فرمود و در این مدت قوم را بخدا دعوت میکرد در آخر کار حق تعالی فرمود
تا درختی بنشاند چون بزرگ گشت و تناور شد بفرمان خدا از آن برید و از وی کشتی می ساخت مردمان بر او میگذشتند و میگفتند نوح خانه می سازد برای
زمستان تا از سرما متاذی نشود دیگری میگفت پنهان خانه می سازد شخصی دیگر میگفت بنا دخانه بنا کرده و جمعی دیگر میگفتند این شخص دیوانه است
که بر زمین خشک کشتی می سازد نوح ع فرمود که فسوف تعلمون من یأتیه عذاب یخزیه پس زود باشد که بدانید آنکس را که بیاید بدو عذابی که او را
رسوا گرداند در دنیا که غرق است و یحل علیه عذاب مقیم و فرود آید بدو عذابی دایم در آخرت که حرقست از ابن عباس نقلست که نوح کشتی را
مدت دو سال از چوب ساج بساخت که طول آن سیصد ذرع بود و گفته‌اند که هزار و دویست و عرض آن پنجاه ذرع بود و بقولی ششصد و ارتفاع آن سی
ذرع و بقولی سی و سه و آن را بر سه طبقه مرتب کرده بود و بقیر بیندود و بحکم الهی جفت از هر نوعی از انواع حیوانات جمع کرده بود و در طبقهٔ علیا و بهایم
را در سفلی و در میان که از اهل ایمان بودند با امتعه و اغذیه در طبقهٔ وسطی مقرر فرمود که هر یک در جای قرار گیرند و مرویست که او سبحانه نوح را خبر داده
بود که ابتدای طوفان وقتی است که آن تنور که حوا ساخته بود آب بر جوشد تو با قوم خود در کشتی نشین و نوح منتظر این حالت بود حتی اذا جاء امرنا و
فار التنور تا وقتیکه آمد عذاب بامر ما و بر جوشید از تنور و آن تنوری بود از سنگ که حوا از آن نان پختی و میراث بنوح رسیده بود و آن تنور میسوخت
که ناگاه آب از میان آن تنور بر جوشید و مفضل بن عمر از ابی عبدالله ع نقل کرده که این تنور در خانهٔ عجوزهٔ مؤمنه بود در جانب راست مسجد کوفه من گفتم

یا بن رسول الله مسجد کوفه در آن روز بود فرمود نعم آن مصلّی انبیاست و در شب معراج که حضرت رسالت ﷺ بآنجا رسید جبرئیل ویرا گفت یا رسول الله اینجا فرود آی که
مسجد پدرت آدم و مصلای حضرت نوح است پس حضرت فرود آمد و در آنجا نماز بگذارد و بعد از آن جبرئیل بامر ملک جلیل ویرا باسمان برد و ابو عبیده حذّا از ابو جعفر ع روایت کرده که مسجد کوفه
روضه ایست از روضهای بهشت یکنماز در آن برابر هفتاد نمازست در غیر آن و هفتاد هزار پیغمبر در آن نماز گذارده اند و در آن روز که آب از تنور بجوشید و نوح
کشتی را بساخته بود قصّه چون علامات عذاب طوفان نازل شد قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ گفتیم نوح را که بر دار در آن کشتی از هر نر و ماده
که انتفاع از ایشان متصوّر باشد دو تا تا نسل هر نوع حیوان باین هر دو حاصل شود و منقطع نگردد و حفص بتنوین کلّ خوانده یعنی بر دار از هر نوع حیوانات نر و
ماده که دو تا باشند وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ و نیز بر دار در کشتی اهل خود را که زن تو و پسران و زنان ایشان بودند مگر آن
کسی که پیشی گرفته است بر وی گفتار ما یعنی علم ازلی باهلاک او تعلق گرفته و حکم بغرق شدن آن صادر گشته مراد کنعانست و واعله که پسر و زن نوح بودند و کافر
بودند وَمَنْ آمَنَ و نیز بر دار در کشتی هر کس که ایمان آورده از غیر اهل تو وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ و ایمان نیاورده بودند با نوح مگر اندکی از مردمان
که زوجه مسلمه او بود و سه پسر او حام و یافث و سام و زنان ایشان و هفتاد و دو تن دیگر از اهل ایمان و با نوح هشتاد تن بودند پس نوح ایشان را در کشتی
آورده و سر پوشیکه ترتیب داده بود بر بالای کشتی پوشید و با پسران خود گفت که با زنان خود در کشتی خلوت مکنید حام مخالفت کرده با زن مقاربت
کرد نوح ع دعا کرد و گفت بار خدایا نطفه او را متغیّر گردان حقتعالی نطفه او را در رحم زن سیاه گردانید فرزندیکه از او بوجود آمد سیاه بود و نسل او همه سیاه
بودند و همه اهل هند و حبشه از اولاد اویند و عرب و روم و فارس و اصناف عجم ولد سام اند و ترک و چین و صقالبه و یاجوج و ماجوج ولد یافث است
حاصل که چون آب از زمین جوشیدن گرفت و از آسمان آب بلا فرود آمدن آغاز کرد حقتعالی خطاب کرد بنوح که وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا و گفت نوح با قوم خود سوار
شوید در کشتی و او را مکوبید خود سازید در حالتیکه گوئید بِسْمِ اللَّهِ بنام خدای تعالی یعنی نام خدا برید مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا در وقت راندن کشتی و هنگام
باز داشتن آن و گویند معنی آنستکه بنام خداست رفتن و ایستادن کشتی چه در جمل مده که چون خواستیکه کشتی برود بسم الله گفتندی روان شدی و چون
خواستیکه ساکن شود هم بسم الله گفتندی ساکن شدی پس نوح ایشان را باین وجه تعلیم تسمیه داد و نیز گفت حق تعالی که بگو بایشان که إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ۴۱
بدرستیکه پروردگار من آمرزنده مؤمنانست مهربان بر ایشان که از بلای طوفان ایشانرا نجات میدهد وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ و کشتی میبرد
ایشانرا در میان موجها که از غایت عظمت كَالْجِبَالِ مانند کوهها بودند یعنی در حین طوفان هر موجی از آن مانند کوه بود در بلندی و بزرگی و مشهور
آنستکه کشتی نوح از بالای همه کوهها بلند پانزده گز و بروایتی چهل گز برآمده بود و تا یکسال کشتی بر روی آب سیر میکرد وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ و آواز داد
نوح پسر خود را کنعان وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ و او بر کناره کشتی در ایستاده و پدر او را مسلمان میدانست پیش از حلول طوفان از روی شفقت و گفت یا
بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ ای پسرک من سوار شو در کشتی با ما و مباش با ناگرویدگان تا غرق نشوی و گفته اند که آن پسر منافق بود و اظهار
اسلام کردی و با کافران در کیش ایشان متّفق بودی و نزد بعضی آنستکه نوح میدانست که او کافر است پس او را گفت ای پسر اسلام آور و با ما در کشتی نشین

بود و

و با کافران مباش در کیش ایشان تا غرق نشوی قَالَ گفت در جواب پدر سَآوِي إِلَى جَبَلٍ زود باشد که باز گردم و پناه برم بسوی کوهی که از غایت بلندی
يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ نگاه دارد مرا از غرق شدن در آب قَالَ گفت نوح لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ نگاه دارنده نیست امروز که منع کند و باز دارد چیزی مِنْ أَمْرِ اللَّهِ
از عذاب خدای إِلَّا مَنْ رَحِمَ مگر آنکسیکه می بخشد یعنی خدای که می بخشد و بخشایش عادت اوست در اثنای گفتگوی میان پدر و پسر شدّت یافت وَ
حَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ و حایل شد میان پدر و پسر موج طوفان پس گشت از جمله غرق شدگان ابو الفتوح آورده است که ارباب حدیث
گفته اند که این گفتگوی میان پدر و پسر مدت چهل روز بود که آب از زمین بر میآمد و از آسمان فرو میریخت در هوا معلق میایستاد و بعد از چهل روز از هر دو
آب بهم رسیدند کنعان غرق شد و همه عالم آب گرفت و بر سر کوهها تا چهل گز بگذشت و همه عالم خراب شد و هیچ کافری بر روی زمین نماند و چون
قصّه طوفان بنهایت انجامید و کفار غرق شدند امر الهی در رسید وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ و گفته شد یعنی حق تعالی گفت با ملائکه که ای زمین
فرو بر آب خود را که بیرون داده وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءُ و ای آسمان باز گیر آب را که فرو میگذاری و کم کرده شد بر روی زمین وَقُضِيَ الْأَمْرُ
و گذارده شد کاری که حکم حق تعالی بدان متعلق بود از هلاک کفار و نجات ابرار وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ و قرار گرفت کشتی بر کوه جودی از موصل
یا شام روز عاشورا دهم محرّم و نزد بعضی آنستکه مدّة طوفان شش ماه بود و نوح در دهم محرّم فرود آمد وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و گفته شد
دوری و هلاکت باد مر گروه ستمکاران را یعنی کافران را وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ و بخواند نوح پروردگار خود را فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي پس گفت
ای پروردگار من بدرستیکه پسر من کنعان از اهل من بود و تو فرموده بودی که اهل ترا نجات دهم و او هلاک شد وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ

... کشتی
... دهم

الْحَاكِمِينَ و بدرستیکه وعده تو راست است و تو بهترین حکم کنندگانی و با حکمتر بیشتر از حکمه همه حکماست حکمت در این حیث گفته اند که نوح از کفر پسر خود
خبر نداشت که اگر خبر داشتی این سؤال نکردی زیرا که حقتعالی با او گفته بود وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا و چون این سؤال کرد قَالَ گفت حقتعالی یا نوح
إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ ای نوح بدرستیکه نبود او از اهل تو یعنی از اهل دین نبود إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ بدرستیکه او خداوند کرداری بود نه

و بعضی

نیک و ناشایسته پس مپرس از حق من مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ از آنچه نیست ترا بآن چیز دانش یعنی چیزی که علم بصلاح و فساد آن نداری از من مطلب آن
عدم علم او بود بصواب و فساد هلاک کنعان را نهی تنزیهی است إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ بدرستیکه من پند میدهم ترا تا نباشی از
غافلان و نادانان از آنکه ندبه در ترک این سؤالست و اولی عدم آن قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ گفت نوح ای پروردگار من بدرستیکه من پناه

میبرم

معنی

مپکرم بتو بعد از این از انکه بپرسم از تو ما لیس لی به علم یعنی چیزی که نباشد مرا بان دانائی یعنی بجواز سؤال از انکه مستلزم ترک ندبست پس بر سبیل انقطاع
بسوی او سبحانه و غایت خضوع او کفت و الا تغفر لی و ترحمنی و اکر بیامرزی مرا و نبخشائی بر من اکن من الخاسرین باشم از زیان کاران در نقص
ثوابی که از ممر ترک اولی سانح شده باشد و بعد از ذکر عتاب بر ترک ندب مرهم راحت بر جراحت عتاب وی فرمود که قیل یا نوح و کفته شد یعنی
حق تعالی یا ملکی از نزد او کفت ای نوح اهبط بسلام منا فرود ای از کشتی بسلامتی حاصل از حضرت ما یا بسلامتی یا تحیتی بر تو از ما و برکات علیک
و برکتها بر تو باد که تو پدر دار نسل تو تا ادم ثانی باشی در انتساب در میان بتو قولی انست که از اهل کشتی غیر از نوح و سه پسر او را عقب نماند و تمام نسب اهل عالم ابدا
بکسی منتهی می شود سلم پدر عرب و فرس است و یافث پدر ترکان و حام پدر سندیان و علی امم ممن معک و برکت بر کروهی چند از انها که با تو اند یا
از انها بکه ناشی شوند از جمعیکه با تو اند یعنی مؤمنان تا روز قیامت و امم و از انها که با تو اند امتی چند اند یعنی از ذریه ایشان امتی ناشی خواهد شد سنمتعهم
زود است که برخوردار کنیم ایشان را در دنیا بفراخی روزی و معیشت ثم یمسهم منا عذاب الیم پس برسد ایشان را از جانب ما عذابی دردناک در اخرت
مراد کفارند که بعد از قوم هود و لوط و صالح و شعیب اند و مراد بعذاب بخیر ایشانان که در وسط او ده از فرطی که هیچ مؤمنی و مؤمنه نباشد
از ان روز تا روز قیامت الا که داخلست در این سلام و برکت و هیچ کافر و کافره نبود الا که داخلست در این تمتع و عذاب قیامت تلک من انباء الغیب
این قصه نوح که مذکور شد از خبرهای غیب است که بواسطه جبرئیل نوحیها الیک وحی کردیم انرا بسوی تو که محمدی ما کنت تعلمها انت و لا
قومک من قبل هذا نبودی که بدانی انرا نه تو و نه کروه تو که قریش اند پیش از این وقت که وحی کردیم بتو در این تنبیه است بر انکه تحصیل این قصه را از کسی
تعلیم نکرفته بود چرا و بغیر ایشان مختلط نشده بود و ایشان با وجود کثرت انرا نشنیده بودند پس چکونه انرا از کسی فرا کرفته باشد فاصبر پس شکیبائی کن
بمشاق رسالت و اذیت قوم همچنانکه نوح صبر کرد ان العاقبة للمتقین بدرستیکه سرانجام نیکو در دنیا بظفر و در اخرت بفوز مر کسانی راست
که پرهیزند از شرک و معاصی بعد از ان قصه قوم هود را بر قوم نوح عطف کرده فرمود و الی عاد اخاهم هودا یعنی فرستادیم بسوی قوم عاد برادر نسبی
ایشان را که هود بود قال کفت هود یا قوم اعبدوا الله ای کروه من بپرستید خدای را بیکانکی ما لکم من اله غیره نیست شما را معبودی بجز او و
شما او را شریک اثبات میکنید ان انتم الا مفترون نیستید شما مکر افترا کنندکان بر خدای باتخاذ شریک یا قوم لا اسئلکم علیه اجرا
ای قوم من نمیخواهم از شما بر تبلیغ رسالت مزدی همه رسولان قوم خود را از طمع قوم خود جز داده اند جهت دفع تهمت و خلوص نصیحت چه دعوت و موعظه
فایده نمی دهد که بغرض فاسد الوده باشد از این جهت فرمود که ان اجری الا علی الذی فطرنی افلا تعقلون نیست مزد من مکر بر انکس که
محض قدرت بیافرید مرا یا فهم نمیکنید و عقل خود را کار نمی فرمائید تا محق از مبطل و حق را از باطل تمیز کنید مرویست که چون عادیان دعوت هود را قبول نکردند
حق تعالی بشامت ان سه سال باران را از ایشان باز کرفت و زنان ایشان را عقیم ساخت و چون اصحاب زراعت بودند و دشمنان بسیار داشتند برای زراعت باران
و برای دفع دشمنان بفرزندان محتاج شدند هود فرمود که و یا قوم استغفروا ربکم وای کروه من استغفار کنید و امرزش طلبید از پروردکار خود
بوسیله ایمان ثم توبوا الیه پس باز کردید بدو از پرستش غیر او یرسل السماء علیکم مدرارا تا بفرستد اسمان بر مزرعهای شما باران پیاپی و
پیوسته و یزدکم قوة الی قوتکم و بیفزاید مر شما را قوتی با قوت شما یعنی فرزندان دهد شما را تا بمدد ایشان بر دفع دشمنان قادر شوید و لا تتولوا
مجرمین و از من بر مکردید و اعراض مکنید از پیغام الهی در حالتیکه مصر باشید بر کناهان از جابر معویه روایتست که حسن علی ع را کفتم من مردی ام
و مال بسیار است و فرزندی ندارم چیزی تعلیم من فرما که حق تعالی برکت ان مرا فرزندی دهد فرمود که استغفار بسیار کن امرد همیشه استغفار کردی و روز
بودی که هفتصد بار استغفار ادا و صادر شدی حق تعالی وی را ده پسر داد خبر بمعویه علیه اللعنه رسید کفت چرا از وی نپرسیدی که این را از کجا کفت مرد بعد
از ملاقات با حضرت منشاء این از او پرسید فرمود که نشنیدی که حق تعالی در قصه هود میفرماید که و یزدکم قوة الی قوتکم و در قصه نوح و یمددکم باموال
و بنین القصه چون قوم این نصیحت را نشنیدند قالوا یا هود ما جئتنا ببینة کفتند ای هود نیاوردی بما حجتی که دلالت کند بر صحت دعوی تو هود
با انکه معجزات بدیشان نموده بود اما جهت بسیاری عناد انرا بحساب نمی کرفتند و انکار مینمودند همچنانکه پیغمبر ما را میکفتند که لولا انزل علیه ایة من ربه و ما
نحن بتارکی الهتنا عن قولک و ما نیستیم ترک کنندکان عبادت خدایان خود را از کفتار تو همین که کوئی خدای را پرستید و ترک الهه خود کنید و ما نحن
لک بمؤمنین و ما نیستیم ترا کروندکان بانچه میکوئی ان نقول الا اعتراک بعض الهتنا بسوء نمیکوئیم ما در شان تو مکر انکه رسانیده اند
بتو بعضی از خدایان ما بدی و کزندی و علتی مراد جنونست یعنی تو چون منع الهه ما میکنی و دشنام میدهی ایشان تو را دیوانه ساخته اند و جهة این
سخنان که بطریق عقل است شنوده نمی شود قال انی اشهد الله و اشهدوا کفت هود بدرستیکه من کواه میکیرم خدای را و شما نیز کواه باشید انی
بری مما تشرکون من دونه بر انکه من بیزارم از انچه شما انباز میکیرید بدون خدای یعنی در عبادت و دیکری را شریک میسازید فکیدونی جمیعا
پس کید کنید بمن همه یعنی جمع شوید بر کید رساندن بمن مراد انستکه شما و خدایان شما در هلاک من اتفاق کنید ثم لا تنظرون پس مرا مهلت مدهید
بلکه هر چه خواهید در قصد من بکنید که من از ان باکی ندارم و بحمایت عصمت الهی از مضرت شما ترسان نیستم و این از جمله معجزات هود بود که تن تنها در برابر
جمع کثیر از جباران اهل سطوت و شوکت که همه بخون او تشنه بودند این همه مبالغه فرمود که جمع شوید و اتفاق کنید در هلاک من بی مهلت سعی نمایید ایشان
با وجود شدت و اختیار از رسانیدن اندک ضرری بدو عاجز شدند و چون هود ع بکرم الهی وثوق تمام داشت کفت انی توکلت علی الله ربی و ربکم
بدرستیکه من توکل کردم بر خدای که پروردکار من و شماست و مهم خود را باو باز کذاشتم ما من دابة الا هو اخذ بناصیتها هیچ جنبنده نیست مکر

نمانده

نباشند

از هو

که خدای فراگیرنده است موی پیشانی او را این تمثیل است برای مالکیت و قادریت وی سبحانه بر جمیع دواب و تصرف در ایشان بهر وجه که خواهد یعنی او است
قادر و مالک و غالب بر همه إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بدرستیکه پروردگار من بر طریق عدلست هیچ متوکلی نزد او ضایع نمیشود و هیچ ظالمی از وی
فوت نمیکند فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردید و اعراض کنید از این نصیحت و بر فعل زشت خود ثابت و راسخ باشید فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ
وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ پس بدرستیکه رسانیدم بشما آنچه را که فرستاده شده بودم باو بسوی شما یعنی وحی الهی بشما رسانیدم و بر شما
حجت گرفتم و چون قبول نکردید حق تعالی شما را هلاک کند و از پس شما پروردگار من بیاورد گروهی غیر شما وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا و زیان نتوانید رسانید
حق را یعنی چیزی باعراض شما از من و باز از قبول دعوت من إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ بدرستیکه پروردگار من بر همه چیزی نگهبانست یعنی اقوال
و افعال همه را نگاه میدارد و جزا میدهد و هیچ چیز از او فوت نمیشود و چون قوم هود بدین سخنان پند پذیر نشدند حکم ربانی بعذاب ایشان نافذ گشت
وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا و هنگامیکه آمد فرمان ما بعذاب ایشان نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نجات دادیم هود را و آنکسانی را که گرویده بودند باو
و ایشان چهار هزار بودند که همه را با هود از میان کفار بیرون برده بودیم بِرَحْمَةٍ مِنَّا ببخشایشی از ما یعنی باعطای لطف و توفیق نه وسیله اعمال ایشان
شد و بجهت آن از عذاب رهیدند وَنَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ و نجات دادیم ایشان را از عذابی درشت و غلیظ و آن سموم دوزخ بود که باندرون
بینی کفار در آمده و از مقعد ایشان بیرون شده اعضای ایشان را پاره پاره ساخت و بعذاب جحیم و عقاب الیم رسانید وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ
رَبِّهِمْ این قبیله عادیان است که انکار کردند و کافر شدند بآیتهای پروردگار خود وَعَصَوْا رُسُلَهُ و عاصی شدند در فرستادگان او یعنی نه هود و
نه پیغمبران دیگر را تصدیق کردند در وقتیکه هود ایشان را بر تصدیق رسولان منفرد بود وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ و پیروی کردند فرمان هر گردن
کشی ستیزه کاری را یعنی عاصی شدند در کسیکه ایشان را بحق دعوت میکرد و مطیع گشتند آنرا که ایشان را بکفر و ضلال میخواندند از روسای کفره و
أُتْبِعُوا فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً و از پی در آمده شدند در این سرای بدوری از رحمت که هلاکت است وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز قیامت لعنت در پی ایشانست
أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ بدانید که قبیله عاد نگرویدند به پروردگار خود أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ بدانید که دوری است مر عادیان را یعنی از رحمت دور ماندند
گروه هود وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا و فرستادیم بسوی قبیله ثمود برادر ایشان در نسب که صالح بود قَالَ گفت صالح يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ
إِلَٰهٍ غَيْرُهُ ای گروه من بپرستید خدای را بوحدانیت او بگروید بدو نیست شما را معبودی بجز او هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ او آفرید شما را از زمین یعنی آدم را که
پدر شماست و مواد شما را که نطفها است از زمین خلق فرموده و پیدا کرد وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا و زندگانی داد و بقا بخشید و شما را عمر دراز داد در آن مرویست
که سال عمر هر یک از قوم ثمود از سیصد تا هزار بوده با شما را قدرت داد بر عمارت زمین تا منازل خوب ساختید و انهار کندید و اشجار نشاندید فَاسْتَغْفِرُوهُ
پس آمرزش خواهید از او یعنی ایمان آرید تا شما را بیامرزد ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس رجوع کنید باو بپرستش او و از عبادت غیر او إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ بدرستیکه
پروردگار من نزدیکست بامیدواران برحمت اجابت کننده دعا را بفضل و منت قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قوم گفتند که ای صالح بدرستیکه
بودی در میان ما امید داشته شده یعنی بتو امیدها داشتیم که در باب خیر و صلاح و رسیدن منافع ما از قبل تو قَبْلَ هَٰذَا پیش از آنکه دعوی پیغمبری
کنی یعنی چون نشانه رشد در جبین تو میدیدیم امید داشتیم که تو را پادشاه خود کردانیم یا بتو امید داشتیم که بدین ما در آئی حالا بدین سخن که میگوئی
امید ما از تو بریده شد بر سبیل انکار گفتند که أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا آیا ما را نهی میکنی از آنکه بپرستیم آنرا که بودند پدران ما که می
پرستیدند وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ و بتحقیق که ما در شکیم از آنچه میخوانی تو ما را بسوی آن از توحید و ترک پرستش اصنام شکی
در تهمت افکنده یعنی گمانی که نفس را مضطرب میسازد و دل را متهم میدارد و عقل را پریشان و شوریده میکرداند بتیقن که پدران ما هرگز بر ضلالت
و جهالت نبوده اند پس این سخن تو موجب تردد نفس است و تزلزل آن و مستدعی انتفاء آرامش و یقین ماست قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ
بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي گفت صالح ای گروه من خبر دهید مرا که اگر باشم بر حجتی روشن از پروردگار خود وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً و داده باشد مرا از نزدیک
خود پیغمبری که لازم رحمت واسعه است فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ پس کیست که یاری کند مرا باز دارد از عذاب خدای اگر نافرمانی کنم او را در
در تبلیغ رسالت و منع شما از شرک او رد فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ پس شما نمی‌افزائید مرا بنسبت دادن بانکار این و ابطال و تضییع شما
آنچه حق تعالی بمن داده است از نبوة و بخواندن شما مرا بدین ملت پدران خود آورده اند که قوم ثمود بعد از جدال بسیار طلب معجزه کردند چنانچه در
سوره اعراف گذشت و بدعای وی از سنگ ناقه بیرون آمد چنانچه مطلوب ایشان بود و صالح با ایشان محبت کرده و در آن باب نصیحت آغاز کرده و
يَا قَوْمِ هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ و گفت ای گروه من ناقه ایست که خدا بمحض قدرت خود خلق فرموده لَكُمْ آيَةً برای شما عبرت از آن در حالتیکه نشانه ایست بر کمال
قدرت او فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ پس بگذارید او را تا بخورد یعنی بچرد و آب آشامد در زمین خدای یعنی روزی او بر شما نیست و نفع رساند
مر شما را وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ و مرسانید بوی آزاری که اگر ببدی قصد او کنید فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ پس فرا گیرد شما را عذابی نزدیک یعنی
در عقب آزار او معذب گردید و مهلت نیابید مگر زمانی اندک که سه روز باشد پس ناقه با ولد روزی همه آب ایشان را میآشامید همان مقدار
شیر بایشان میداد و روزی برای ایشان میگذاشت و کرد چشمه منکشت ایشان در دفع آن کوشیدند فَعَقَرُوهَا پس پی کردند آن ناقه را و تفصیل پی
کردن ناقه در سوره شق القمر بیاید ان شاء الله تعالی و بعد از پی کردن ناقه بچه او بر بالای کوهی بر آمد سه بار بانگ کرد صالح ع در آن وقت در میان
قوم نبود چون بیامد و حال را باو تقریر کردند فَقَالَ تَمَتَّعُوا پس گفت که برخورید و برخوردار باشید در زندگی خود فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ در سراهای خود سه روز

کهید

نو

و پیشوا

ارام

که چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه است و روز شنبه عذاب بشما فرود آید ذلک وعد غیر مکذوب این وعده ایست نه دروغ آورده اند که روز چهارشنبه
روهای ایشان زرد شد و روز پنجشنبه سرخ گشت و روز جمعه سیاه شد و شنبه عذاب نازل گشت فلما جاء امرنا پس آنهنگام که آمد فرمان ما بعذاب
ایشان نجینا صالحا والذین امنوا معه برحمة منا رهانیدیم صالح را و آنان را که با او بودند از مؤمنان برحمتی و بخششی از نزدیک ما که آن اعطای
لطف و توفیق بود با ایشان که بسبب آن متمسک شده از آن عذاب رهیدند ومن خزی یومئذ و از رسوائی روزی که هلاک قوم ثمود بود بصیحه یا از عذاب
روز قیامت ان ربک هو القوی العزیز بدرستیکه پروردگار تو اوست توانا بر نجات مؤمنان غالب بر هلاک کافران واخذ الذین ظلموا
الصیحة و فرا گرفت آنان را که ستم کردند بر خود بکفر بصیحه یا آوازی عظیم مراد صیحه جبرئیل است و در زاد المسیر و عیزان آورده که در آن سه روز که وعده حیوة
داشتند در خانهای خود ساکن شده قبرها کنده اند و منتظر عذاب میبودند چون روز چهارم آفتاب طالع شد و عذاب نیامد از منازل بیرون آمده
یکدیگر را میخواندند که ناگاه جبرئیل بصورت اصلی خود پا بر زمین و سر بر آسمان پرهای خود گسترده از مشرق تا مغرب پاهای زرد و بالهای سبز
دندانهای سفید و پیشانی ماجلا و نورانی و رخسار چو آمروزه خشر و موی سر وی سرخ برنگ مرجان ظاهر شد و افق را پر شد ثمود آن حال را مشاهده نموده
روی بمساکن خود نهادند و بقبور در آمدند جبرئیل نعره زد که موتوا علیکم لعنة الله همه بیکبار مردند و زلزله در خانهاشان افتاده سقفها بر ایشان
فرود آمد فاصبحوا فی دیارهم جاثمین پس گشتند در سراهای خود بر زمین خفتگان کان لم یغنوا فیها گوییا که هرگز نبوده اند در آن سراها روی
آورده که خدای تعالی هلاک کرد بدان صیحه آنکه از قوم ثمود بودند در مشارق و مغارب بیابان و کوهها مگر یک مرد که نام او ابو رغال گفتند کار حضرت
رسالت رسیدند که ابو رغال کیست فرمود پدر قبیله ثقیف الا ان ثمود کفروا ربهم بدانید بدرستیکه ثمود انکار کردند پروردگار خود را
الا بعدا لثمود بدانید که دور است از رحمت من مر قوم ثمود را بعد از آن بیان قصه ابرهیم و لوط میفرماید که ولقد جاءت رسلنا و بدرستیکه
آمدند فرستادگان ما که فرشته بودند ده یا هفت یا هشت و در تبیان که بدسر فرشته بودند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بصورت جوانان ساده روی
صاحب جمال آمدند ابرهیم بالبشری بسوی ابرهیم بمژده دادن بفرزند اهلاک قوم لوط آمده بودند و در تبیان آورده که جبرئیل بهلاک قوم لوط آمده
بود و اسرافیل ببشارت ولد ابرهیم و میکائیل بمحافظت لوط و اهل وی و بر تقدیرین ایشان از مؤتفکات لقصه چون بنزد خلیل آمدند قالوا سلاما
گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قال سلام گفت ابرهیم که جواب من سلام است بر شما ابرهیم ندانست که فرشتگان اند فما لبث ان جاء بعجل
حنیذ پس درنگ نکرد تا آنکه آورد گوساله بریان کرده بر سنگ پس خوان بگسترد و ایشان را بطعام خوردن اشارت کرد ایشان دست بطعام دراز نکردند
و در جز است که در وقتیکه این فرشتگان بنزدیک ابرهیم آمدند بر صورتی زیبا که هیچ چشمی مانند آن ندیده بود با بوی خوش و خوی دلکش و گفتند یا
خلیل الله مهمان خواهی فرمود چرا نخواهم پس ایشان را پیش رفت و در مهمان خانه بنشاند و ساره را گفت که مرا امروز مهمانان عزیز آمده اند که در همه عمر خود
از ایشان نیکوی روی تر و نیکو خوی تر و خوش سخن تر ندیده ام برای ایشان طعامی بساز گفت درین وقت طعامی نیست و گوشت هم در خانه نیست که
طعامی از آن توان پخت ما گوساله را دیدیم که آن را میپروردم و دست و پای او را حنا بسته ام و مهر در گردن او کرده ام لیکن او را دوست دارم ابرهیم بفرمود
تا او را بکشتند و بریان کردند پس بنزد ایشان آوردند ایشان دست بدان نکشیدند فلما رای ایدیهم لا تصل الیه پس آنهنگام که دید ابرهیم دستهای
ایشان را که مطلقا نمیرسد بدان گوساله یعنی دست بان طعام دراز نمیکنند نکرهم واوجس منهم خیفة منکر شمرد آن را و در دل گرفت از ایشان
ترسی جهت در آن زمان هر که قصد کسی داشتی از طعام او تناول نکردی و چون ایشان طعام او نخوردند ترسید که مبادا دزدان باشند یعنی بوی رسانند
فرشتگان از وی احساس این معنی نموده قالوا لا تخف گفتند ای ابرهیم مترس انا ارسلنا الی قوم لوط بدرستیکه ما فرشتگانیم فرستاده شده بسوی
قوم لوط تا ایشان را عذاب کنیم و اینکه دست بطعام دراز نمیکنیم مستغنی و بی نیازیم و از شان ما طعام خوردن نیست وامراته قائمة و زن ابرهیم
ساره بنت هاران ایستاده بود در پس پرده و سخن ملائکه می شنید یا برای خدمت بر سر مهمانان ایستاده بود و بخدمت ایشان قیام مینمود چه ساره عم
زاده او بود و پیر گشته و از کسی رو نمی پوشید همینکه سخن فرشتگان شنید فضحکت پس بخندید بجهة فرح و سرور او بسبب زوال خوف ابرهیم یا برای
یا بجهة نزول ملائکه بمنزل او فبشرناها باسحق پس بشارت دادیم او را بر زبان ملائکه بوجود فرزندی اسحق نام ومن وراء اسحق یعقوب
و از پس اسحق یعقوب بتخصیص بشارت بساره جهت آن بود که بهجت و سرور زنان بفرزند بیشتر است و دیگر آنکه ابرهیم از هاجر پسری داشت اسمعیل نام
و ساره را هیچ فرزند نبود پس چون مژده فرزند شنود قالت یا ویلتی ءالد وانا عجوز گفت ای عجب آیا من بزایم و حال آنکه من پیره زنم و در آن وقت
نود و نه ساله عمر وی گذشته بود وهذا بعلی شیخا و این شوهر منست در حالتیکه پیر است صد و بیست ساله ان هذا لشیء عجیب بدرستیکه این
چیزی که میگوئید چیزی عجیب است تعجب وی از عادت بود نه بر وجه قدرت و از آنجهت قالوا اتعجبین من امر الله گفتند یا شگفت میداری از کار خدای چه تعجب
است در آنکه او سبحانه صنع بی آلت و فضل بی علت او بیا و پیر فرزند پرورد رحمت الله وبرکاته علیکم اهل البیت بخشایش خدا و برکتهای او بر شما
است ای اهل بیت ابرهیم و از برکات الهی بر ایشان بود که انبیا و جمیع بنی اسرائیل از ابرهیم و ساره پیدا شدند و در مجمع آورده که اینکه ساره را از اهل بیت
ابرهیم گردانیدند دلالت نمیکند که زوجه مرد از اهل او باشد چه ساره دختر عم ابرهیم بود و بجهة این از اهل البیت شمرد انه حمید مجید بدرستیکه خدای
ستوده است با عطای نعم بزرگوار است با اظهار کرم مرویست که ساره از جبرئیل در باب مژده وقوع ولد از علامتی و نشانه طلبید جبرئیل چوب خشک در دست
داشت در میان انگشتان خود در آورده فی الحال بحرکت آمده سبز و خرم گشت فلما ذهب عن ابرهیم الروع پس آنهنگام که برفت و زایل شد از ابرهیم ترس

دفزعی که داشت وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَىٰ يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ و امد بوی بشارت ولد مجادله و مباحثه میکرد با فرشتگان ما در شان قوم لوط بانوجه که از روی
استعلام کیفیت بود وی ایشانرا گفت که هلاک میکنید اهل قریه را که در او صد مؤمن باشد گفتند نه فرمود که اگر نود باشد گفتند نه همچنین بده ده
کم میکرد تا بده تعداد تا به پنج تا بیکی ملائکه گفتند در هر دهی که در او یک مؤمن باشد ما را اهلاک کردن ایشان فرمان نیست ابرهیم فرمود نه لوط و دختران
وی در آنجا اند فرشتگان گفتند ما لوط و اهل او را بیرون خواهیم اورد از میان ایشان إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ بدرستیکه ابرهیم بردبار بود و تعجیل نداشت
در انتقام از بدکاران بسیار اه کننده از گناه بندگان و تاسف خورنده بر ایشان مُنِيبٌ رجوع کننده بحضرت عزت و بجهة این وصفها که موجب رقت قلب
و فرط ترحم اوست با ملائکه مباحثه کرد بامید انکه شاید که عذاب قوم در توقف افتد بلکه توبه کنند گفتند يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَٰذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ
رَبِّكَ ای ابرهیم روی بگردان و در گذر از این جدال بدرستیکه امده است فرمان پروردگار تو بدینها و او اعلم است بحال ایشان در استحقاق عذاب و
وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ و بدرستیکه اینده است بدیشان عذابیکه باز کرده نشود بجدال و دعا و غیران پس ملائکه ابرهیم را وداع کردند و روی
بمؤتفکات نهادند و آن پنج شهرستان بود در هر یکی صد هزار مرد شمشیر زن بود و چون نزدیک سدوم رسیدند که یکی از آن دهها بود و لوط در آنجا متوطن
بود نگاه کردند دیدند که وی در زمین خود زراعت میکرد پیش وی رفتند و سلام کردند و گفتند ما امروز مهمان تواییم وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا
و انهنگام که امدند فرشتگان ما بلوط سِيءَ بِهِمْ اندوهگین شد بدایشان یعنی امدن ایشان باو وبرا اندوهناک ساخت وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا و تنگدل
شد بجهة ایشان و ذرع بمعنی سینه است و تنگی سینه کنایه است از بسیاری قبض خاطر و ان اندوه وی بجهة ان بود که ایشان را با رویهای خوش و صورتهای دلکش
بدید و از بی باکی قوم اندیشید و با وجود این قوم با او شرط کرده بودند که هیچ غریب را بمهمانخانه خود نبرد وَقَالَ هَٰذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ و گفت این روز
سختست بر من آورده اند که حق تعالی با ملائکه گفته بود که تا لوط چهار نوبت بر بدی قوم گواهی ندهد ایشان را هلاک مکنید پس لوط با ایشان گفت شما
نرسیده است خبر اهل این شهر و کار بد ایشان گفتند نه گفتند کار ایشان چیست لوط را شرم امد گفت گواهی میدهم که این قوم بدترین اهل عالمند جبرئیل به
میکائیل اشارت کرد که اینک یک شهادت پس لوط با ایشان روی بشهر نهاد چون بدروازه رسید همان سخن گفت و چون بشهر درامد باز اعاده فرمود و چون
بخانه در امدند دیگر باره اقرار چهار گواهی بوجود گرفت بعضی مردمان مهمانان لوط را دیدند خبر بدیگران رسانیدند و گویند لوط ایشان را براهی بشهر اورد
که کسی ایشان را ندید مگر مردمان سرای وی زن لوط ایشانرا دید بر بالای بام درامد و مردمان را خبر داد که در سرای لوط مهمانانی امده اند که هیچ چشمی مانند جمال
ایشان ندیده وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ و امدند بلوط قوم او در حالتیکه بشتاب در اینده می شدند بسوی او یعنی شیطان و هوای نفس ایشان
رانده و اینده بجانب لوط وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ و پیش از انوقت بودند که عملهای بد میکردند از لواطه و کبوتر بازی و صفیر زدن در
مجالس و بر سر راهها نشستن برای استهزا و امثال ان از قبایح پس بیکبار بدر خانه لوط دویدند و گفتند ای لوط مهمانان را از سرای خود بیرون کن و بدست ما
باز ده قَالَ يَا قَوْمِ هَٰؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ گفت لوط ای گروه من اینها دختران منند ایشانرا بخواهید پاکیزه ترند مر شما را تزویج دختران با ایشان
بشرط ایمان بوده و یا در شریعت وی تزویج مؤمنات کفار را جایز بوده چنانکه در بدایت اسلام حضرت رسالت صلعم دختری از دختران خود بعتبه داد و دختری دیگر با بو
العاص و بعد از ان این حکم منسوخ شد و گویند مراد وی دختران امت بودند و اضافه ایشان بخود بجهة انستکه انبیا بمنزله اباء اند در شفقت و حرمت و بر هر
تقدیر لوط بجهة دفع فتنه ایشانرا گفت که با این دختران متزوج شوید فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای از فواحش وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي و مرا رسوا
مکنید در شان مهمانان من أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ ایا نیست از شما مردی راه یافته که شما را پند دهد و از عملهای بد باز دارد قَالُوا لَقَدْ
عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ گفتند در جواب لوط بدرستیکه تو میدانی نیست ما را در دختران تو هیچ حاجتی وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ
و بدرستیکه تو میدانی انچه میخواهیم از لواطه قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً گفت لوط کاشکی مرا بودی بر دفع شما قوتی و یا اگر مرا از نفس خود قوتی بودی
که البته شما را دفع میکردم أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ یا پناهی پناه میگرفتم و باز میگردیدم بر کنی سخت یعنی بقبیله و عشیرتی که بمدد ایشان منع
شما توانم کرد در خبر است که جبرئیل چون این از لوط بشنید فرمود ای لوط رکن تو شدید است هیچ غم مخور آورده اند که لوط در خانه فرو بسته بود و از پس
در با ایشان جدال میکرد ایشان دیوار را بشکافتند و خواستند که بخانه درایند لوط بغایت مضطرب شد اندوهناک گشت ملائکه چون او را بدان حال
بدیدند قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ گفتند ای لوط بدرستیکه ما فرستادگان پروردگار تواییم و بجهة عذاب ایشان امده ایم دل قوی دار که ایشان لَنْ
يَصِلُوا إِلَيْكَ نرسند باضرار و ایذای تو یعنی ضرر ایشان بتو متوجه نشود قدم از میان ایشان بیرون نه و ایشانرا با ما گذار پس لوط در را گشود
و ایشان باندرون امدند و قصد فرشتگان کردند جبرئیل پیش امد و پر خود را بر روهای ایشان مالید همه کور شدند و از خانه لوط بیرون دویدند
و گفتند که حذر کنید که مهمانان لوط ساحرند و ما را بسحر کور کردند جبرئیل فرمود ای لوط فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ پس ببر کسان خود را بپاره
از شب یعنی گذشتن بعضی از شب ابن عباس فرمود که ببر اهل را در تاریکی شب تا کسی شما را نه بیند وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَكَ
و باید که واپس ننگرد از شما یکی پس همه را بانوجه بیرون بر مگر زن خود را که او کافر است و در روایت امده که چون لوط با اهل خود از شهر بیرون امد ایشانرا گفت
که باز پس منگرید تا عذاب بشما نرسد چون پاره راه برفتند اوازی سخت شنیدند هیچکس باز پس ننگرید مگر زن لوط که باز پس نگرید و گفت واقوماه و
ایشان تاسف خورد فی الحال سنگی بر سر او فرود امد و هلاک شد و اصح انستکه لوط زن خود را از شهر بیرون نبرد إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ بدرستیکه
رسنده است و را انچه رسد بدیشان یعنی او نیز چون باقی کفار هلاک خواهد شد لوط از غایت دلتنگی فرمود که کی خواهد بود هلاک شدن ایشان جبرئیل

گفت

کفت ان موعدهم الصبح بدرستیکه هنگام عذاب ایشان صبح است لوط فرمود که هنوز تا صبح بسیار است جبرئیل کفت چه تعجیل است الیس الصبح بقریب
آیا صبح نیست نزدیک یعنی صبح نزدیکست فلما جاء امرنا پس آنوقت که آمد فرمان ما بعذاب ایشان جبرئیل را فرمودیم تا پر خود را در زیر شهرهای
ایشان در آورده برداشت تا بجائیکه اهل آسمان آواز بانک خروس و آواز سگان ایشان شنودند پس حکم کردیم تا بیفکند و ما بقدرت کامله جعلنا
عالیها سافلها وامطرنا علیها حجارة من سجیل کردانیدیم زبر آن شهرها را زیر آن یعنی سرنگون ساختیم و بارانیدیم بر آن شهرها بعد از سرنگون
شدن سنگی از کل سخت شده و باتش پخته کشته چون آجر و آن سنگهائی بود منضود مسومة بر هم نهاده یعنی پی در پی فرود آینده در حالتیکه نشان
کرده شده بود بخطوط سیاه و سفید و یا سرخ و سیاه و در زاد المسیر آورده که بعضی از آن سفید بود و بر او نقطهای سیاه بود و برخی سیاه بود و بر او نقطهای سفید
یا نام هر کسی که بر او باران می شد بر آن نوشته بود عند ربک آن نزد پروردکار تو یعنی در علم او یا در خزاین او و در بعضی تفاسیر آمده که سنگ بزرک آن
مانند خمی بود و خوردان برابر سبوئی و قولی آنستکه سنگ بر جمعی باریدند از آن قوم که در دیار خود نبودند پس هر کسی را از ایشان که در دیار غیر بود سنگ
متوجه بنام وی بر سرش آمد مرویست که یکی از ایشان بحرم درآمد تا چهل روز آن سنگ که نام او بود در هوا معلق بایستاد همینکه از حرم بیرون رفت بر
سر وی آمد و هلاک شد وما هی من الظالمین ببعید و نیست آن سنگ عذاب از ستمکاران بعید و چه ایشان را استحقاق آن هست که بر ایشان
باریدن ابو سعید خدری مرویست که آنانکه لواطه میکردند از سی هزار بیشتر بودند و از چهل کمتر حق تعالی چهل هزار مرد را هلاک ساخت جهة
آنکه ترک امر معروف و نهی از منکر کرده بودند ابو نصر عباس کفت از امام محمد باقر ع پرسیدم که زنان ایشان بگناه مردان مواخذه شدند فرمودند نه چنانکه
مردان بمردان مشغول بودند زنان بزنان مشغول بودند بعد از آن قصه شعیب بیان میکند والی مدین اخاهم شعیبا و فرستادیم باولاد مدین
ابن ابرهیم و با کسان مدین برادر ایشان در نسب که شعیب بود قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره کفت ای قوم من بپرستید خدای را
نیست شما را هیچ معبودی بجز او ولا تنقصوا المکیال والمیزان انی اریکم بخیر و نکاهید کم مکنید پیمودن پیمانها را و ترازو در
سنجیدن موزونات بدرستیکه می بینم شما را با توانگری و فراخی نعمت یعنی درمانده و محتاج نیستید تا داعی باشد شما را بخیانت بلکه توانگرید و رسم حق
کذاری آنستکه مردمان را از مال خود بهره مند سازید نه آنکه از حقوق ایشان باز کیرید وانی اخاف علیکم عذاب یوم محیط و بدرستیکه من میترسم بر شما
بخیانتی که میکنید در مال بکذر عذاب روز فرا گیرنده شما باشد که هیچکس از شما از آن نرهد و یا قوم اوفوا المکیال والمیزان بالقسط
وای کروه من بتمام بپیمائید پیمانه را و تمام بکشید بترازو میکشید بعدل و راستی و آن قوم با وجود خیانت در کیل و وزن هر چه میخریدند از بهای آن چیزی
باز میکرفتند واطراف درم و دینار نیز میبریدند ولا تبخسوا الناس اشیاءهم ولا تعثوا فی الارض مفسدین و کم مکنید مردمان را چیزهای
ایشان یعنی هر چه میخرید و یا قراضه که از درم و دینار میبرید و غایت تباهی مجوئید در زمین شهر خود در حالتیکه تباه کار باشید مر مردم را و مصالح آخرت خود
را بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین آنچه خدای باقی کذارد برای شما بعد از ترک حرام بهتر است شما را از آنچه بخیانت جمع میکنید اگر هستید باور
دارندکان مر کفتار مرا و این بشرط آنکه ایمان آورید چه خیر بهتر آن چیزی در ثواب فرع ایمانست وما انا علیکم بحفیظ و نیستم من بر شما نکاهبان که شما را
بجبر و قهر از قبایح باز دارم یا از عذاب محافظت کنم و چون شعیب همه شب نماز و طاعت میکرد از این جهت قالوا یا شعیب کفتند قوم او که ای شعیب
اصلوتک تامرک ان نترک ما یعبد اباؤنا آیا نمازهائی که میکذاری میفرماید ترا بتکلیف آنکه ما ترک کنیم آنچه پرستیده اند پدران ما از بتان
او ان نفعل فی اموالنا ما نشاء یا دست بازداریم از آنچه میکنیم در مالهای خود از آنچه میخواهیم از نقصان کیل و وزن و غیر آن انک لانت الحلیم الرشید
بدرستیکه تو هر آینه بردباری و راه یافته و این وصف ایشان شعیب را بهزو و صفت بجهت آن بود که او نزد مردمان بصفت حلم و رشد مشهور بود یعنی چون
تو حلیم و رشیدی نزد مردمان پس این نوع سخنان از تو غریب و بعید است قال یا قوم ارایتم ان کنت علی بینة من ربی ورزقنی منه رزقا حسنا
کفت ای کروه من خبر دهید که اکر باشم بر بصیرتی و حجتی از نزد پروردکار خود و روزی داده باشد مرا از نزد خود روزی نیکو یعنی نبوت و رسالت
و یا مال حلال بخیانت چون مرویست که شعیب صاحب مال و منال بود و بامداد دولت کمال و تکمیل از ذاتی داشته باشد سعادت روحانی و جسمانی عطا فرموده
روا باشد که من در وحی او خیانت کنم و در امر و نهی او مخالفت ورزم وما ارید ان اخالفکم الی ما انهیکم عنه و نمیخواهم که مخالفت کنم با شما و بیایم
بسوی چیزی که شما را از آن نهی میکنم یعنی شما را از چیزی منع نمیکنم تا خود مرتکب آن شوم بلکه از هر چه شما را باز می دارم خود نیز از آن باز می ایستم ان ارید
الا الاصلاح ما استطعت نمیخواهم مکر بصلاح آوردن کار مادام که توانم که اصلاح کنم یعنی غرض من نیست مکر اصلاح شما بامر معروف و نهی از
منکر اکر صلاح در شما میبافتم نهی شما نمیکردم وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب و نیست توفیق من در اصلاح امور و رسیدن بر
ثواب صلاح مکر بهدایت و معونت خدای بر وی توکل میکنم که قادر است بر همه چیز و غیر او عاجزند و بسوی او باز میکردم در هر چه نیت میکنم پس از
ایذای شما نمی اندیشم و یا قوم لا یجرمنکم شقاقی ان یصیبکم مثل ما اصاب قوم نوح او قوم هود او قوم صالح وما قوم
لوط منکم ببعید وای کروه من شما را بدان ندارد دشمنی و ستیزه کاری من با شما بجهت صلاح شما آنکه برسد شما را مانند آنچه رسید کروه نوح را
از طوفان یا کروه هود را از باد صرصر یا کروه صالح را از رجفه و نیستند کروه لوط از شما دور یعنی نزدیکند در زمان و مکان شما اکر از ایام کذشته عبرت
نمیکیرید از ایشان عبرت کیرید واستغفروا ربکم ثم توبوا الیه و طلب آمرزش کنید از پروردکار خود با ایمان پس رجوع کنید بعبادت او از پرستش
غیر او باز کردید ان ربی رحیم ودود بدرستیکه پروردکار من بخشنده است بر مستغفران و دوستدار تائبان و دارد خدا با بنده افاضه لطف.

بقوله

بودم

واحسان است با ایشان همچنانکه کسی مودت داشته باشد با واعظا و احسان میکند قالوا گفتند قوم او وقتیکه از او استماع این وعظ و تخویف کردند یا شعیب
ما نفقه کثیرا مما تقول ای شعیب ما فهم نمیکنیم بسیاری از آنچه میگوئی از وجوب توحید و حرمت کم سنجیدن و این از روی عناد و انکار و تکلیف میکنند
و انا لنریک فینا ضعیفا و بدرستیکه ما می بینیم ترا در میان خود بی قوت در دفع ما و یا ضعیف البصر بجهة اینکه اذای تو میرسانیم و لولا رهطک
لرجمناک و اگر نه قوم تو بودند که بر دین ما اند و ما ایشان را عزیز میداریم هر اینه سنگسار میکردیم ترا رهط از سه است تا ده و گویند تا هفت و
ایشان چنین هزار بودند و ما انت علینا بعزیز و نیستی تو بر ما ارجمند مکرم که عزت تو مانع رجم ما شود و این کلام از عادت سفیهان است که در مقابل
حجت زبان بدشنام و تهدید دراز کنند قال یا قوم ارهطی اعز علیکم من الله گفت شعیب در جواب ایشان که ای گروه من آیا عشیره من عزیزترند
بر شما و دوست ترند نزد شما از خدا و اتخذتموه و فرا گرفته اید شما امر خدای را وراءکم ظهریا از پس پشت خود همچو چیزی فراموش کرده شده در
پس پشت یعنی حق قبله و تبادر مراعاة میدارید و فرمان پروردگار من پس پشت می افکنید ان ربی بما تعملون محیط بدرستیکه پروردگار من
علم او با آنچه میکنید شما احاطه کننده است بر وجهی که هیچ چیز بر او پوشیده نیست شما را بران جزا خواهد داد و یا قوم اعملوا علی مکانتکم وای گروه
من عمل کنید بر حالت و هیئات خود از شرک و جنانچه در کیل و وزن انی عامل سوف تعلمون بدرستی که من نیز عمل کننده ام در کار خود زود
باشد که بدانید من یأتیه عذاب یخزیه و من هو کاذب آنکس را که بیاید بدو عذابیکه او را رسوا کند بفضیحت تمام و او را هلاک سازد و
بدانید آنکس را که او دروغ گوست بزعم شما مرا نسبت که دروغ باشد که معلوم کنید که من بر حقم نه شما وارتقبوا انی معکم رقیب و انتظار برید
از آنکه من میگویم از آمدن عذاب بدرستیکه من نیز با شما منتظرم و لما جاء امرنا نجینا شعیبا و الذین آمنوا معه برحمة منا و آنهنگام که آمد
عذاب ما نجات دادیم شعیب را و آنانکه ایمان آورده بودند با او بنجات اینی از ما که آن اعطای توفیق و الطاف بود که بآن مهتدی شده از عذاب رهیدند و اخذت
الذین ظلموا الصیحة و بگرفت آنان را که کافر بودند آواز جبرئیل که بصوت مهیب ایشان را گفت که همه بمیرید فاصبحوا فی دیارهم جاثمین پس
گشتند در سراهای خود مرده کان و بر زمین افتادگان یعنی بر جای خود مردند کأن لم یغنوا فیها الا بعدا لمدین کما بعدت ثمود گویا هرگز اقامت
نکرده اند در آن دیار بدانید که دوری از رحمة و هلاکت مر قوم مدین راست همچنانکه دور شدند از رحمت و هلاک گشتند قوم ثمود ایشان را بقوم
ثمود تشبیه فرمود بجهة آنکه عذاب هر دو قوم صیحه بود و از ابن عباس نقلست که هیچ دو امت بیک عذاب هلاک نشدند مگر قوم شعیب و صالح اما قوم
ثمود را صیحه از تحت ایشان بود و اهل مدین را از فوق بعد از آن در بیان قصه موسی میفرماید که و لقد ارسلنا موسی بآیاتنا و سلطان مبین
و بتحقیق که ما فرستادیم موسی را با توریة و معجزات خود که نشانهای صحت نبوت او بود و با حجتی غالب روشن که آن عصا بود و تخصیص آن بذکر جهة نهایت
وضوح آنست حاصل که میفرماید موسی را با آیات و حجج بینه فرستادیم الی فرعون و ملائه فاتبعوا امر فرعون و ما امر فرعون برشید
بسوی فرعون و اشراف از قوم او پس پیروی کردند آن گروه فرمان فرعون را در کافر شدن و نگرویدند بموسی و نبود کار فرعون بنهج رشد و صواب
یقدم قومه یوم القیمة فاوردهم النار پیشروی میکند فرعون قوم خود را و ایشان تابع او باشند در روز رستخیز پس در آورد ایشان را باتش
دوزخ و بئس الورد المورود و بد مکانی است در آورده شده در او یعنی آتش دوزخ و هر که را عاقبت این باشد در امر او رشد و صلاح نباشد
و اتبعوا فی هذه لعنة و از پی در آمده شدند فرعون و قوم او در این سرای لعنت را که دوری از رحمت است و نزدیکی بهلاکت و یوم القیمة
و در روز قیامت نیز دوری از رحمت که موجب عذاب ابدی است در پی ایشانست بئس الرفد المرفود بد عطائی است داده شده با ایشان یعنی لعنت
دو جهان و ابن عباس فرموده که رفد مرفود لعنت است بعد از لعنت یعنی لعنتهای پی در پی ذلک من انباء القری نقصه علیک منها
قائم و حصید این خبرها از خبرهای اهلهای تشبیه شده است میخوانیم قصه آن را بر تو بعضی از آن دهها باقی است آثار آن مانند زرع قائم و ایستاده و برخی
از آن مفقود شده و باخراب گشته و در هم شکسته چون کشت درو شده و گویند قائم آنست که آثار آن دیده میشود چون دیار عاد و ثمود و حصید آنکه آثار
او باقی نیست چون دیار قوم نوح و ما ظلمناهم و لکن ظلموا انفسهم و ما ستم نکردیم بر اهل دهها با هلاک آن و لیکن ایشان ستم کردند بر
نفسهای خود بارتکاب آنچه موجب عذاب ایشان شد فما اغنت عنهم آلهتهم التی یدعون من دون الله پس نفع نرسانیدند و قدرت
دفع نداشتند از ایشان آن خدایان که از فرط غوایت و جهالت میخواندند و میپرستیدند بجز از خدای یعنی آلهه باطله ایشان بازنداشتند از ایشان من شیء
لما جاء امر ربک هیچ چیز وقتیکه آمد فرمان پروردگار تو بعذاب ایشان و ما زادوهم غیر تتبیب و نیفزودند ایشان را جز هلاک کردانیدن
و زیان تمام رسانیدن و کذلک اخذ ربک اذا اخذ القری و هی ظالمة و مانند این گرفتن است گرفتن پروردگار تو چون بگیرد اهل دهها
ظالم باشند بر خود بارتکاب شرک و کفر ان اخذه الیم شدید بدرستیکه گرفتن خدای دردناک و سخت است و از آن گرفتن کس را روی خلاصی و
روی رهائی نیست ان فی ذلک لآیة لمن خاف عذاب الآخرة بدرستیکه در این یاد کردیم از نزول این عذاب بر امثال کشته هر اینه عبرتی
است مر کسی را که بترسد از عذاب آخرت یعنی که تأمل کند در آن تا عالم شود بآنکه آنچه بامثال کشته رسید نمونه آنچیزیست که حق تعالی برای مجرمان مهیا ساخته
در آخرت تا از آن منزجر شوند و در عمل صالح کوشند ذلک یوم مجموع له الناس یعنی قیامت روزی است که جمع کرده شده از برای آن مردمان یعنی
همه خلایق را در وی جمع کنند و ذلک یوم مشهود و آن روز روزیست که حاضر کردانیده شده در وی اهل آسمان و زمین و ما نؤخره الا
لاجل معدود و باز پس نمیداریم آن روز را مگر برای گذشتن مدتی شمرده شده و مقرر و معین یعنی تا آن مدت که بحکمت ما مقتضی است منتهی

نشود

نشود تا قیامت قائم نگردد یوم یأت لا تکلم نفس الا باذنه روزیکه بیاید جزا آن روز سخن نگوید هیچکس که او را نفع رساند از جواب یا شفاعة مگر
بدستوری خدای و این در موقفی خاص باشد و موقفی دیگر باشد که در او اجازت سخن گفتن نباشد لقوله هذا یوم لا ینطقون ولا یؤذن لهم فیعتذرون
فمنهم شقی وسعید پس بعضی از اهل موقف بدبخت باشند که بمقتضای وعید در دوزخ جای او بود و ایشان اهل کفر و طغیان باشند و بعضی
نیکبخت که بموجب وعده بهشت ماوای او بود و ایشان مؤمنان باشند و اهل تقوی و صلاح در خبر است که روز قیامت چون خلایق را در صعید سیاست
بدارند قبل رب العزة ندا رسد که همه انبیا و صدیقان و شهیدان حاضر آیند فرشتگان صفها کشیده باشند ندا آید که کیست که مرا پرستیده چنانکه حق
پرستش من است هیچکس را از هیبت آن نباشد که جواب دهد دیگر باره این ندا رسد فرشتگان که همه عمر خود را از بدایت خلق عالم تا نهایت فنای ایشان در
طاعت بسر برده باشند آواز بر دارند و بزبان عجز و مذلت اعتراف کنند که سبحانک ما عبدناک حق عبادتک و این ملائکه آنها باشند که در همه عمر بیک
رکوع یا بیک سجود یا بیک تسبیح بسر برده باشند و آیة کریمه یسبحون اللیل والنهار اشاره بایشانست از شقیق بلخی نقل است که علامات سعادت پنج چیز است
نرمی دل و بسیاری گریه و نفرت از دنیا و کوتاهی امل و شرمناکی و نشانه شقاوت هم پنج است سختی دل و خشکی دیده و رغبت بدنیا و طول امل و بیحیائی
فاما الذین شقوا ففی النار پس آنانکه بدبخت شدند در آتش دوزخند لهم فیها زفیر وشهیق مر ایشانراست در آتش دوزخ فریاد
سخت و ناله زفیر در اصل صوت شدید را گویند و استعمال آن در مبدء صوت حمار است و شهیق صوت ضعیف و آن در اواخر آواز حمار مستعمل است پس تشبیه کرده
آواز اشقیا را بانکر الاصوات خالدین فیها ما دامت السموات والارض جاوید باشند در آن مادامیکه آسمانها و زمینها باشند این کلمات در عرف
عرب عبارت از تأبید و تخلید است پس دوام دوزخیان بدوام آسمان و زمین بسته نبود بجهة آنکه نصوص دالّه بر تأبید دوام اهل نار و انقطاع دوام ارض
وسما وارد است و گویند مراد سموات آخرتست و کریمه یوم تبدل الارض غیر الارض دالست برین و یا مراد بسموات و ارض فوق و تحت است یعنی مادام که
بالا و پائین باشد ایشان در دوزخ باشند الا ما شاء ربک مگر آنچه خواهد خدای تو که ایشانرا از عذاب نار بعذاب زمهریر معذب سازد و یا
عذاب دیگر غیر از عذاب آتش دوزخ انواع عذاب و عقوبت است و یکی از آنها آنست که باتش عذاب کنند پس استثنا از خلود باشد در عذاب نار نه از خلود
در دوزخ ان ربک فعال لما یرید بدرستیکه آفریدگار تو کننده است مر چیزیرا که خواهد انرا تعذیب بدون اعتراض متعرضی و منع مانعی واما
الذین سعدوا ففی الجنة خالدین فیها ما دامت السموات والارض و اما آنانکه نیکبخت شدند پس ایشان در بهشت جاویدان باشند
مادام که باشد آسمانها و زمینها اینجا نیز غرض تأبید و تخلید است و یا مراد آسمان و زمین آخرتست یا جهة فوق و تحت باشد ایشان در بهشت باشند
الا ما شاء ربک مگر آنکه خواهد پروردگار تو که ایشانرا از نوع نعیم چنانکه فراخور عمل ایشانست از آن بلند تر مرتبه رساند که زیاده بر رتبه ایشان باشد
و یا مراد تعلیق شی باشد بامر محال که آن مشیة الهی باشد بخروج ایشان از بهشت عطاء غیر مجذوذ عطا داد خدا اهل بهشت را نه منقطع و بریده
یعنی ممتد الی غیر النهایة و چون حقتعالی بیان قصه کفار کرد و آنچه بر ایشان نازل شد از عذاب دنیا و عقاب آخرت در عقب آن جهة تسلیه حضرت رسالت و
هدایت کفار مکه پیغمبر را میفرماید که فلا تک فی مریة پس مباش در گمان بعد از آنکه از احوال امم سابقه عالم شدی و بد عاقبت ایشانرا دانستی خطاب با حضرتست
و حقیقت را جهت امتست یعنی در شک مباش مما یعبد هؤلاء از آنچه میپرستند این مشرکان در آنکه ضلالت است مؤدی هلاک یعنی شک مکنید
در آنکه آن عبادت گمراهیست که آخر بهلاک ایشان کشد چنانکه کفر امم ماضیه سبب عذاب ایشان شد ما یعبدون الا کما یعبد آباؤهم من قبل نمیپرستند اهل شرک
بتانرا مگر آنچه میپرستیدند پدران ایشان پیش ازین از بتان و بشمار رسیده آنچه بایشان ملحق شد از انواع نکال و عقاب پس حال اینها نیز چنان خواهد بود
وانا لموفوهم نصیبهم و بدرستیکه ما تمام رساننده ام بایشان بهره ایشانرا از عذاب همچنانکه بآبای ایشان رسانیدیم غیر منقوص در حالتیکه
آن نصیب ناکاسته باشد و یا ما روزی بر وجه تمام بایشان رسانیدیم و ایشان کفران آن نموده بعبادت اوثان اشتغال نموده پس وقوع عذاب بر ایشان
نازل شد ولقد آتینا موسی الکتاب فاختلف فیه و هر آینه دادیم موسی را تورات پس اختلاف کرده شد در آن یعنی قوم او اختلاف کردند
بعضی بدان گرویدند و برخی کافر شدند همچو اختلاف قوم تو در قرآن پس خاطر خود را اندوهگین مگردان و باد غم بر دل خود منه ولولا کلمة
سبقت من ربک اگر نه سخنی است پیشی گرفته از آفریدگار تو بتأخیر عذاب از ایشان تا قیامة بجهة حکمة و مصلحة لقضی بینهم هر آینه حکم کرده
شدی در میان قوم موسی بثواب و عقاب تا مبطل بعد از استیصال مبتلا گشتی و محق از آن نجات یافتی و بجهة امتیاز محق و مبطل واقع شدی وانهم
لفی شک منه مریب بدرستیکه کفار قوم تو هر آینه در گمانی اند از قرآن در ریب افکننده یعنی نفس را مضطرب و عقل را شوریده کنند و زایل کننده
یقین و یا قوم موسی در شکند از نبوت تو یا از قرآن وان کلا لما لیوفینهم ربک اعمالهم انه بما یعملون خبیر و بدرستیکه همه مختلفان
که مؤمنند و کافر خواه امت موسی و خواه امت تو هر آینه از آن کسانی اند که تمام خواهند داد جزای کردارهای ایشان بدرستیکه خدای بآنچه میکنند دانا
و آگاهست و چیزی از او فوت نشود و اگر چه خفی باشد و بعد از تبیین امر مختلفان در توحید و نبوت و شرح وعد و وعید رسول خود را امر میکند بانکه
در شرع برزخ که بر او منزل شده و پیغمبر ما باید که فاستقم کما امرت ومن تاب معک پس مستقیم و راست باش همچنانکه فرموده شده و باید که
مستقیم شوند آنانکه بازگشته اند از کفر و ایمان آورده اند با تو ولا تطغوا و بیرون مروید از حد و مگذرید بزیاده و نقصان انه بما تعملون
بصیر بدرستیکه خدای بآنچه میکنید بیناست پس جزا دهنده شماست بدانکه مستقیم در طریق دین قدیم کسی است که با اوامر و نواهی ان ثابت
قدم و مداوم باشد و از راه حق بر نگردد تا بسر منزل وصال برسد و چون حقیقت استقامت سلوکست در جمیع احوال بر جاده حق بر آن وجه که مأمور و

مرضی او سبحانه باشد و بهیچ وجه شایبهٔ انحراف و اعوجاج نداشته باشد از طریق افراط و تفریط محفوظ باشد و چشم و دل از ماسوی بر دوخته بالکلیه متوجه
مولی باشد و این در غایت عسرتست از اینجهت در جمیع قران هیچ ایتی سخت تر از این ایه نبود بر انحضرت و لهذا فرموده شیبتنی سورة هود یعنی سورهٔ هود مرا
پیر ساخت و بعد از امر باستقامت نهی مردمان میکند از مداهنه در امور دینیه و میل بظلمه و میفرماید که ﴿وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾ و میل اندک مکنید
جای
چه تسبادی تسوی انانکه ستم کرده اند بجور و بر عزم معاونت ایشان مکنید به سبب اداء ایشان و راضی شدن بان و شریک شدن بان ظلم در خبر امده که پیغمبر صلعم فرمود
که هر که ظالمی را دعا کند ببقای عمر دوست داشته باشد که عاصی شود بخدا در زمین و تعظیم ذکر ایشان و اختلاط با ایشان وضع در هدایای ایشان از جملهٔ میل است
با ایشان سفیان ثوری فرموده که هر که قلمی برای ظلمه بتراشد یا سیاهی در دوات ایشان ریزد یا کاغذی بدست ایشان دهد یا داد و چیزیکه موجب ظلم باشد
بنویسد با ایشان شریک باشد و مروبست که در جهنم وادیست که در او ساکن نشود مگر قرا یعنی انهایکه زایر ملوک و ملازم مر سلاطین باشند حاصل که
حق تعالی میفرماید که ﴿فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ﴾ که برسد بشما اتش دوزخ و هرگاه که میل اندک بکسی که متسمی بظلم از او صادر شود سبب صولت بیزان پس
چگونه باشد حال کسیکه میل نماید بکسانیکه موسوم باشند بظلم و ستم و بعد از ان میل را زیاده کنند بظلمه و از ان ترقی کرده مرتکب ظلم شود بعد از ان
متوغل شود در ان نعوذ بالله منه ﴿وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ﴾ و نیست شما را بجز از خدای دوستان که عذاب از شما باز دارد ﴿ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ﴾
پس شما یاری داده نشوید چه حکمت او موجب تعذیب ظلمه است در خبر است که چون روز قیامت باشد منادی از قبل رب العزة ندا کند که این الظلمة کجایند
دواتی
ظالمان و یاران و یاوران ایشان و همه را جمع کنند حتی کسی را که برای ایشان لیقه نهاده باشد و قلم تراشیده باشد با ایشان حشر کنند پس همه را در تابوتی
افکنند
از اتش در قعر دوزخ اندازند مرویست که هیچ چیزی نزد خدای دشمن تر از این نیست که عالمی بزیارت علما رود و از ابن ز‌یاد نقلست که برسر مزار
نشستن بهتر است از انکه فادی بر در سرای ظلمه و عمال ظلم نشیند از سفیان ثوری پرسیدند که اگر ظالمی در بادیه تشنه باشد و بر هلاکت نزدیک شده
وی را اب توان داد و اگر ابش ندهند بمیرد گفت بگذارتا بمیرد اورده اند که موفق وزیر عراق بود در پس امام نماز میگذارد چون ایه ﴿وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾
﴿فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ﴾ تلاوت فرمود موفق نعره بزد و بیفتاد و بیهوش شد چون با هوش امد وی را از این حالت سؤال کردند گفت این ایه در بارهٔ کسی است
متعلق
که میل اندک بظلم کند پس حال ظالم چگونه باشد و چون توجه بصلوة موجب قرب است و خوف و خشیت که مستلزم ترک ظلم است و ترک سایر قبایح
از اینجهت در عقب این میفرماید ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ﴾ و بپای دار یعنی نماز را با شرایط و ارکان در دو طرف روز ﴿وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ﴾ و
ساعتها از شب که قریب بنهار است مراد بنماز دو طرف اعلی نهار صبح است و نماز دو طرف اسفل ظهر و عصر و نماز زلف لیل مغرب و عشا و ابن عباس فرموده
که مراد بطرفی النهار وقت فجر است و مغرب و زلفا من اللیل عشا اورده اند که ابو البشر انصاری در وی خرما میفروخت زنی صاحب جمال را که
بخرما خریدن امده بود گفت خرمای خوبتر در خانه دارم همراه من بیا تا از انتو دهم چون زن بخانه در امد ابو البشر او را در بر گرفت و او را بوسید زن
گفت از خدای بترس فی الحال پشیمان شده بمجلس حضرت رسالت امد گریان بموقف عرض رسانید که یا رسول الله چه میفرمایی در حق مردیکه زن بیگانه
بخانه خود اورد و بغیر جماع در میان ایشان از ملامسه و قبله واقع شود حضرت هیچ جواب نداد و منتظر وحی میبود تا وقت نماز دیگر در امد رسول صلعم نماز عصر بگذارد
جبرئیل امین امد و این ایه اورد ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾ بدرستیکه نیکوئیها یعنی نماز پنجگانه ببرد و محو سازد بدیها را حضرت رسالت ابو
البشر را پرسید که نماز عصر با ما گذاردی گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمود که این نماز کفارهٔ ان گناه است گفتند یا رسول الله این حال مخصوص بوی است
فرمود نه همه مردم در این حکم داخلند و نیز در حدیث صحیح واقع شده که از نمازی تا نمازی کفارهٔ گناهانی است که میان انها واقع شده باشد اگر کبیره نباشد ابو حمزه
ثمالی نقل کرده که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که من از رسول خدای صلعم شنیدم که فرمود این ایه اقم الصلوة تا اخر امید وار ترین ایه است در قران بخدائیکه مرا بشیر و نذیر
مبعوث کردانید که اگر یکی از شما قیام نماید بوضو نوبت ان اعضای وی متساقط و ریزان شود و چون بوجه قلب متوجه قبله شود از ان منفصل نگردد تا انکه جمیع
گناهان او ریزان شود و هیچ گناه بر صحیفهٔ اعمال او نماند همچنانکه روزیکه از مادر متولد شده باشد اگر ما بین هر دو نماز از نمازهای پنجگانه از و صادر
شده باشد نیز چنین باشد و بعد از ان گفت ای علی بدان که منزلهٔ نماز خمس برای امت من مانند نهریست که بر در خانه یکی از شما باشد اگر شخصی بر جسد او چرک
باشد و هر روز پنج نوبت از ان نهر غسل کند هیچ از ان چرک در بدن او ماند گفتم نه یا رسول الله فرمود بخدا که نمازهای پنجگانه مر امت مرا نیز چنین است در
زایل شدن گناه ﴿ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ﴾ این امر باستقامت و صلوة مر یاد کنندگان را و پند گیرندگان راست ﴿وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ
الْمُحْسِنِينَ﴾ و صبر کن بر امتثال اوامر و اجتناب از نواهی پس بدرستیکه خدای ضایع نگرداند اجر نیکوکاران را ﴿فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ﴾
پس چرا نبودند از اهل قرنهایی که پیش از شما بودند ﴿أُولُو بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ﴾ خداوندان عقل و رای و فضل که از روی عاقبت
بینی باز میداشتند مفسدان را از تباهی در زمین تا عذاب بدیشان فرود نیامدی ﴿إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ﴾ مگر لیکن اندک بودند انها که نجات
دادیم ایشان را از عقوبات کذشتگان که ایشان نهی میکردند مراد انبیا و اهل ایمانند ﴿وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ﴾ و پیروی کردند انانکه
کافر بودند انچیزی را که بودند متنعم در ان یعنی متابعت ارزوهای نفس کرده بتمام اهتمام بتحصیل شهوات مصروف کردانیده اند ﴿وَكَانُوا مُجْرِمِينَ﴾ و بودند
کافران که بسبب ان مستاصل شدند ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ﴾ و نبود پروردگار تو یعنی شایستهٔ حکمت و مصلحت
او نیست که هلاک کند اهل دهها را بشرک و کفر و حال انکه اهل ان بصلاح اندکان باشند در میان یکدیگر یعنی بجرد شرک نکنند تا فساد و ظلم بان منضم
نکردد و از اینجا گفته اند که پادشاهی با کفر باقی میماند و حقوق با کفر و ظلم باقی نمیماند ﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً﴾ و اگر خواستی

اسبا

پروردکار تو هر اینه کردانیدی همه مردمان را یک کروه یعنی بر یک دین و ایین ولیکن این منافی تکلیف است چه از شروط تکلیف اختیار است
وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ و همیشه باشند اختلاف کنندکان در حق و باطل چون یهود و نصاری و مجوس بجهة عدم تدبر در دلایل واضحه إِلَّا مَنْ رَحِمَ
رَبُّكَ مکر ان را که رحم کرد پروردکار تو او را بلطف و توفیق بواسطه تدبر در دلایل هادیه مراد اهل ایمانند که اختلاف در میان ایشان نیست و
کویند مراد اختلاف مردمانست در روزی بعضی توانکرانند و برخی درویش مکر انکه خدا قناعت دهد وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمْ و از برای تمکین و
اختیار که اختلاف از ان ناشی شده افریده است ایشان را تا ثواب دهد اختیار کننده حق را و معاقب کند اختیار کننده باطل را و یا معنی انستکه از برای
رحمة خود که احسان و فضل است ایشان را افریده است وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ و تمام شد سخن پروردکار تو یعنی وعید او لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ
الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ هر اینه پر سازم دوزخ را از دیوان و ادمیان همه ایشان یعنی از عاصیان ایشان وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا
نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ و هر چیزی و قصه که میخوانیم بر تو از خبرهای پیغمبرانست و ان خبرها انچیزیست که ثابت میکردانیم دل تو را بان تا دل تو بیارامد و یقین
تو بیفزاید مر اداء رسالت ثابت بمانی و از ایذای کفار شکیبائی ورزی وَجَاءَكَ فِي هَٰذِهِ الْحَقُّ و امده تو را در این سوره انچه درست و راست است
در معالم کفته که تخصیص این بحق برای تشریف است و اکر نه حق در همه سورهء قران هست و کفته اند که هذه اشاره است باخبار مذکوره در این سوره یعنی
این خبرها درست و راست است وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ و پندیست و یاد بودی مر کروه بندکان را وَقُلْ و بکوای محمد بر وجه تهدید لِلَّذِينَ
لَا يُؤْمِنُونَ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ مر انان را که ایمان نمیارند عمل کنید بر حالتیکه ان متمکنید و قدرت دارید إِنَّا عَامِلُونَ بدرستیکه ما نیز عمل
کنندکانیم بر همه حال که داریم وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ و چشم دارید بما انقلاب زمان و کردش روزکار را بدرستیکه ما نیز منتظریم نزول عذاب بر
شما وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدای راست علم جمیع انچه غایب است از اسمانها و زمینها و هیچ چیز از او مخفی نیست وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ
كُلُّهُ و بسوی او نیز عز او باز کردد همه کارهای بندکان و همه را بفراخور خود جزا و سزا خواهد داد فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ پس پرستش کن مر او را
که مرجع همه اوست و توکل کن بر وی تقدیم عبادت بر توکل اشارت است بانکه نفع توکل بعابدان میرسد و توکل بمجرد کفتار بی عبادت است وَمَا رَبُّكَ
بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ و نیست پروردکار تو بیخبر از انچه بندکان میکنند و حفص بخطاب میخواند و مخاطب همه مردمانند یعنی خدای بیخبر نیست از هر چه شما کنید
ای بندکان

سُورَةُ يُوسُفَ عَم مِائَةٌ وَإِحْدَىٰ عَشْرَةَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلعم نقل کرده که بندکان را سوره یوسف
بیاموزید که هر مسلمانکه ان را تلاوت کند و اهل خود و بندکان خود را تعلیم دهد حقتعالی سکرات موت را بر او اسان کرداند و او را قوتی ارزانی
فرماید که هرکز حسدی بر مسلمانی نبرد و ابو بصیر از ابو عبدالله ع روایت کرده که هر که یوسف را قرائت کند در هر روز یا در هر شب حقتعالی روز قیامت روی
او را مثال جمال یوسف کرداند و از فزع روز قیامت ایمن کردد و از بندکان صالح شود قوله تعالی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الر از بعضی این کلمه بمعنی انا الله
اری است یعنی منم خدائی که میبینم و میدانم جمیع اشیا را با الف از الله است و لام از لطیف و را از رؤف و یا الف اشاره است بانفراد و لام بلطف و را برحمة
یعنی منم بانفراد من و ربوبیت و لطف من و برحمة من بر کافه بریت و قول اول اشهر و اصح است تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ این ایات این سوره ایات
کتابی است که واضح است معنی ان و یا ظاهر است اعجاز ان و یا روشن کننده حلال و حرام است و در روایت امده که یهود بعضی از اشراف عرب را کفتند که از
محمد صلعم سوال کنید که سبب انتقال ال یعقوب از شام بمصر چه بود این سوره نازل شد که إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بدرستیکه ما فرو فرستادیم کتاب را مراد این سوره است
قُرْآنًا عَرَبِيًّا در حالتیکه قران تازی است بعضی از قران را قران کفتند مانند تسمیه جزء باسم کل یعنی ما این سوره بلغت عرب فرستادیم لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ
تا باشد که شما فهم کنید و بمعانی ان برسید و حجت بر شما لازم شود چه اکر بلغت دیکر میفرستادیم در فهم ان عذر میاوردید نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ
أَحْسَنَ الْقَصَصِ ما میخوانیم بر تو بهترین قصه ها را که خوانده شود در معالم اورده که بهتر است بجهة اشتمال ان بر عجایب و غرایب و حکمها و عبرتها چه ان متضمن
ذکر انبیاست و صلحا و ملائکه و شیاطین و جن و انس و انعام و طیور و سیر ملوک و اداب ممالیک و طریقه تاجران و ذکر عقلا و سفها و اخلاق و احوال
ادمی و مکر زنان و ذکر توحید و فقه و ذکر علم تعبیر خواب و اداب سیاست و تدبیر معیشت لهذا در این سوره بسطا انبساط کرده قصه یوسف بر وجه
تفصیل بعبارات دلپذیر بسمت ذکر خواهد یافت بتوفیق الله و حسن اعانته القصه حق تعالی میفرماید که ما بر تو میخوانیم نیکوترین قصه ها بِمَا أَوْحَيْنَا
إِلَيْكَ هَٰذَا الْقُرْآنَ بوحی کردن ما بسوی تو این سوره را که خوانده می شود وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ و بدرستیکه تو بودی پیش
از ایراد ما از نااکاهان یعنی از دانستن این قصه غافل بودی و این حکایت بکوش تو نرسیده و این غفلت مذموم نیست و در تفسیر نسفی مذکور است که نزول
این سوره بجهة تسلیه حضرت رسالت است صلعم بعد از استماع واقعه هایله که بر امام حسن و امام حسین ع جاری شده و صورتش اینچنین بود که روزی سید
کاینات صلعم نشسته بود و حسن و حسین را بر کنار مبارک خود نشانده و کاه لب بر لب حسن مینهاد و کاه روی بر روی حسین میمالید ناکاه بفرمان الهی جبرئیل امین
در رسید و خطاب رب العالمین رسانید که یا رسول الله اتحبهما یا حسن و حسین را دوست داری فرمود نعم اولاد ما اکباد ما چکونه دوست ندارم
دو پاره جکر منند و دو روشنائی بصر جبرئیل فرمود که ای سید کدام را دوست تر میداری فرمود او برابر دو دیده منند و بد یک
اسمان شرف هردو کوهر یک درجند و اختر یک برج هر دو جکر کوشه رسولند و نوشته دل بتول هر دو شبل اسد الله اند و سبط رسول الله یا جبرئیل
با جبرئیل هر دو را بغایت دوست میدارم جبرئیل کفت ای سید ملک جلیل میکوید که ای حبیب من اکاه باش که یکی را از این دو فرزند زهر دهند و بین هر
بهر از پای در ارند و دیکری را بر تیغ بیدریغ سر برند حضرت چون از جبرئیل قصه زهر حسن و تیغ حسین بشنید بکریه افتاده فرمود مَنْ يَفْعَلُ بِهِمَا

باجگر گوشگان من این بیرحمی که کنند جبرئیل گفت جمعی باشند از امت تو که با وجود دعوی ایمان و امید شفاعت تو ایشان را بزاری بکشند حضرت فرمود امت من
بچه جرم حسین مرا شربت زهر چشانند و بچه گناه حسین مرا بخنجر بیداد سر از تن جدا کنند گفت بیجنایتی که از ایشان صادر شده باشد این جنایت روا دارند و بدو
خطا از جور و جفا چیزی فرو نگذارند سید عالم صلعم از جفای امت بسیار گریان شد و سوزان گشت جبرئیل از برای خورسندی دل آنحضرت پیغام رسانید که
نحن نقص علیک احسن القصص فرمود از معامله عاصیان امت عجب مدار و از واقعه برادران یوسف بر اندیش اگر ایشان پیغمبرزادها از نسل پیغمبران بودند
و اگر ایشان اسباط اند ایشان را برادر دانند و وجه احسنیت این سوره همین گفته‌اند نظم اصل این قصه چه درد و محنت است موجب سوز و بکا و حزن است
احسنش گفت خداوند جهان در تسلی حسین و حسن است پس برای تسلیه دل مصطفی و آرامش بلاکشان کربلا حق تعالی فرمود که اذ قال یوسف
لابیه یاد کن ای محمد آن وقتی را که گفت یوسف مر پدر خود را یعقوب اسحق بن ابرهیم را یا ابت ای پدر من انی رایت احد عشر کوکبا بدرستیکه
دیدم در خواب یازده ستاره را والشمس والقمر و آفتاب و ماه را و من بر سر کوهی بلند بودم در حوالی من انهار جاری و اشجار سبز بود و از آسمان
این ستارگان و آفتاب و ماه فرود آمدند و من در ایشان مینگریستم رایتهم لی ساجدین دیدم ایشان را مر سجده کنندگان آورده‌اند که حضرت یعقوب ع
دوازده پسر داشت و یوسف را از همه دوست‌تر داشت نظر بحسب جمال و کمال‌شی زیراکه هم بحلیه جمال آراسته بود و هم بپیرایه کمال پیراسته صورت
حال او از کمال معنی خبر میداد و جمال معنیش در آینه صورت جلوه میکرد برادران او از اینجهت زنگار حسد بر آینه دل انشسته بود و رقم رشک و غیرت بر لوح
سینه ایشان نقش بسته و مروی است که در سرای یعقوب درختی بود هرگاه وی را پسری آمدی از آن درخت شاخی بر آمدی و با آن پسر بالیدی و قوی بر
شدی پدر آن را بگرفتی و بوی دادی و گفتیکه این عصای تست که با تو نشو و نما یافته چون یوسف متولد شد از آن درخت هیچ شاخ نرست بجهت عصا و چون
بهفت سالگی رسید با پدر گفت ای پدر بزرگوار همه برادران مرا عصا داده چرا مرا نمیدهی خطاب الهی آمد که ای یعقوب از من چوبی بخواه تا بوی داده
فرمایم یعقوب عرض نمود حق تعالی جبرئیل را بوی فرستاد با عصائی از چوب بهشت و گفت این را بیوسف ده تا عصای وی باشد و آن چوبی بود از زبرجد سبز
شبی یوسف در خواب دید که آن عصا را بر زمین زد و برادران وی نیز عصاها خود را پیرامن آن بر زمین فرو بردند عصای یوسف بلند شد و سبز گشت
و برگ بر آورده شاخها بکشید و سایه بگسترد و سر در عنان آسمان کشید و عصاها برادران بر حال خود بماندند بعد از آن بادی بر آمد و عصاها برادران را
از بیخ بر کند و در دریا انداخت و عصای او بر جای بماند و از خواب آمده ترسان شد نزد پدر آمد پدر او را ترسان یافت گفت ای قرة العین من ترا چه
رسیده است یوسف صورت حال خواب را با پدر تقریر کرد چون برادران از این خواب خبر یافتند حسد و حقد ایشان زیاده گشت و با خود گفتند که این خواب
دلالت میکند بر آنکه وی پیشوای همه مردمان شود و مرتبه بلند و درجه ارجمند بیابد و ما همه محکوم بحکم او شویم و از وهب نقلست که فرط محبت یعقوب
با یوسف بوجهی بود که یکساعت نمیتوانست که از نظر وی غایب شود و شب و روز او را نزدیک خود داشتی چون شروع در دوازده سالگی کرد شب جمعه
در کنار پدر خوابیده بود در واقعه دید که آفتاب و ماه و یازده ستاره از آسمان فرود آمدند و وی را سجده کردند یوسف در دهشت از آن بیدار شد آن
را با پدر تقریر کرد یعقوب دانست که او مرتبه رفیع یابد و برادران یازده گانه او که ستارگان اشاره بدیشان است او و زوجه او که خاله یوسف است
شمس و قمر عبارت از ایشان تعظیم و تکریم او بجای آورند فکر فرمود که اگر برادران او این واقعه دیگر را بشنوند ایشان در تعبیر وقوف تمام دارند هر آینه قصد
وی کنند قال یا بنی گفت ای پسرک من تصغیر از روی شفقت و مرحمت و کمال محبت بود لا تقصص رؤیاک علی اخوتک مخوان و ظاهر مکن
خواب خود را برادران خود فیکیدوا لک کیدا پس حیله کنند برای هلاک تو حیله کردنی بسبب وسوسه شیطان ان الشیطان للانسان عدو
مبین بدرستیکه دیو سرکش که ابلیس است مر آدمی را دشمنی است آشکارا که او بر مکر و حیله میدارد و کذلک و همچنانکه ترا بر گزید خدای با چنین
خوابیکه دلالت شرف و نشانه تفوق و کمال مرتبه تست بر برادران و علامت شرف و عزت و کمال نفس تو یجتبیک ربک بر خواهد گزید ترا پروردگار
تو بنبوت و فرمان فرمائی و پادشاهی و عزت از امور عظام و یعلمک من تاویل الاحادیث و بیاموزد ترا از تعبیر خوابها از قتاده مرویست
که در عهد یوسف هیچکس بتعبیر خواب برابر او نبود و نیست و یتم نعمته علیک و تمام کند نعمت خود را که نبوتست و وصل نعمت دنیا بنعمت آخرت بر
تو و علی آل یعقوب و بر فرزندان یعقوب یعنی آنها که پیغمبر بودند از اولاد او و یا مراد برادران یوسفند که حق تعالی ایشان را باسلام و توبه
از آنچه صادر شده بود مثوبات و مغفرت ارزانی داشت و باجماع امامیه برادران یوسف پیغمبر نبودند اما حق تعالی توفیق داده نعمت توبه و مغفرت
بر ایشان ارزانی فرمود کما اتمها علی ابویک من قبل چنانکه تمام کرد نعمت نبوت را بر دو پدر تو پیش از این وقت یا پیش از تو مراد جد است و پدر
جد یعنی ابرهیم و اسحق ابرهیم و اسحق اما ابرهیم بخلت و رسالت نجات از آتش نمرودی یافت و اما بر اسحق بنبوت و اخراج یعقوب و اسباط از صلب
وی ان ربک علیم حکیم بدرستیکه خدای تو داناست بآنکه استحقاق اجتبا دارد استوار کار و درست کردار است یعنی نمیکند بوجه حکمت و
مصلحت باشد و بعد از ذکر تمهید مقدمه این قصه شروع در آن نموده فرمود که لقد کان فی یوسف واخوته بتحقیق که هست در قصه یوسف
و حکایت برادران او آیات للسائلین نشانهای قدرت مر پرسندگان را از این قصه برادران یوسف یکی بن یامین بود و وی برادر اعیانی او بود
و شش دیگر علاتی که پسران خاله وی بودند یهودا و روبیل و شمعون و لاوی و ربالون و یشجر و چهار دیگر علاتی بودند و ایشان از دو کنیز در وجود
آمده بودند و اسما دان و نفتالی و جاد و آشر بودند و یوسف در حسن صورت و سیرت از همه در پیش بود مرویست که حقتعالی چهار دانگ حسن بیوسف
ارزانی فرموده بود و دو دانگ دیگر بر جمیع بندگان قسمت کرده ابو سعید خدری از پیغمبر روایت کرده که آنحضرت فرمود که شب معراج که مرا باسمان

بادلایل قدرت

برمند

عجایب قصه یوسف

بودند یوسف را دیدم با حسنی عجیب و لطافتی غریب از او متعجب شدم پرسیدم که این کیست گفتند یوسف اصحاب از آنحضرت سؤال کردند که یوسف را چگونه
دیدی فرمود چون ماه شب چهارده در میان ستاره‌گان کعب الاحبار روایت کرده که حق تعالی صورت همه پیغمبران را با آدم نمود و وی یک یک را دید
در طبقه ششم آسمان یوسف را دید تاج وقار بر سر نهاده و قضیب پادشاهی در دست گرفته و ردای کرامت بر دوش انداخته و بر راست او هفتاد هزار
فرشته ایستاده و بر چپ او هفتاد هزار و همه آواز تسبیح و تهلیل برداشته و پیش او درختی سبز بود که آن را درخت سعادت خواندندی با وی ایستاده و هر کجا
که یوسف میرفت آن درخت با وی حرکت میکرد آدم گفت بار خدایا این کیست ندا رسید که شخصی از فرزندان تو که همه مردم بر او حسد برند بجهت آنکه
او را با عطا خواهیم کرد گفت بار خدایا چه بوی خواهی داد فرمود خطی تمام از حسن آدم او را در بر گرفت و بر سر و چشم او داد و گفت لا تأسف یا بنی و انت
یوسف اندوه مخور ای پسرک من که تو یوسفی و در حسن نادره زمانی و یگانه دورانی پس اول کسیکه او را یوسف نام نهاد آدم بود و در خبر است که آدم
اول در خلقت بر صورت و جمال یوسف بود چون از شجره منهیه تناول کرد آن حسن و نور زایل شد حق تعالی آن را بیوسف داد و گفته‌اند که شب تار
از نور روی او چون روز نورانی شدی و او جعد موی بود و فراخ چشم و سطبر ساعد و باریک میان و تر بینی و خورد دندان و بر رخ راست او خالی
سیاه بود و بر میان هر دو چشم او علامتی نورانی بود که پنداشتی ماه تابانست و چون بخندیدی یا سخن کردی نوری از دندانهای او بتافتی که در و دیوار را
روشن ساختی و لطافت اندام وی بوجهی بود که اگر سبزی خوردی در پوست او پیدا شدی و گویند او حسن را از جدش اسحق بمیراث گرفته بود و اسحق از
مادرش ساره و حق تعالی ساره را بر صورت حور العین آفریده بود القصه چون یوسف خواب مذکور را با پدر تقریر کرد پدر به کتمان آن وصیت فرمود و
باجتبا و اتمام نعمت مژده داد بعضی از زنان برادران او شنیدند بماند تا شام که ایشان بخانه باز آمدند صورت حال باز نمودند ایشان را عرق حسد در حرکت
آمده بتدبیر مهم او مشغول شدند همچنانکه میفرماید که اذ قالوا لیوسف و اخوه یاد کن آنرا که گفتند برادران یوسف با یکدیگر هر آینه یوسف
و برادر او بن یامین که برادر پدری اوست احب الی ابینا منا و نحن عصبة دوست ترند بنزد پدر ما از ما و حال آنکه ما جماعتی توانا و مردان
کارزاریم و ایشان خورد سال و بی کفایت پس بایستی که ما را دوست تر داشتی و چون دو عاجز ضعیف را بر ده قوی و توانا اختیار کرد ان ابانا لفی
ضلال مبین بدرستیکه پدر ما هر آینه در دور افتادگیست هویدا و آشکارا از راه صواب یعنی رای و تدبیر او در کار خطا واقع شده پس با یکدیگر گفتند
که در این امر چاره باید کرد و حیله باید انگیخت که تا وی را از پدر دور کردانیم و بجهت یافتن و رازدوست کردن یکی از ایشان گفت که تدبیر این امر اینست که اقتلوا
یوسف بکشید یوسف را و گویند که این سخن شمعون بود و در تیسیر آورده که شیطان بصورت پیری با ایشان ظاهر گشت و گفت یوسف میخواهد که شما را
ببندگی گیرد گفتند تدبیر او چیست گفت او را بکشید او اطرحوه ارضا یا بیفکنید او را در زمینی دور از عمارت که در آن ددان بسیار باشند یخل لکم
وجه ابیکم تا خالی ماند برای شما روی پدر شما یعنی چون او را نبیند همگی روی بشما آرد و بغیر شما التفات نکند و تکونوا من بعده قوما
صالحین و باشید پس از یوسف یعنی بعد از ساختن امر او گروهی شایستگان یعنی توبه کنید کان از آن عمل این نیز از کید شیطان است که گوید امروز گناه
کنید و فردا توبه و ایشان را غافل میسازد و حال آنکه عمر فردا را میباید بر عمر اعتمادی نیست قال قائل منهم گفت گوینده از ایشان یعنی
یهودا که در عقل و رای از ایشان در پیش بود گفت لا تقتلوا یوسف مکشید یوسف را که قتل بیگناهان گناه عظیم است و القوه فی غیابت
الجب و بیفکنید او را در قعر چاه یلتقطه بعض السیارة تا فرا گیرند او را بعضی از رهگذریان که بدان جا رسند و او را ببرند و برده و بنا چیز دیگر
برند و شما از او برهید یعنی چون غرض شما نابودن او [illegible] تدبیر او برین وجه کنید ان کنتم فاعلین اگر هستید شما کنندگان مشورت من پس همه بر
این امر متفق شدند مرویست که روزی یعقوب طعامی پخته بود و در جوار او درویشی بود بوی آن طعام می‌شنید و کسی برای آن طعام ندا نکرد خطاب
آمد که ای یعقوب چون آن درویش را از طعام محروم ساختی پس بلای من را راضی شو و بقضای من خورسند باش و در همین شب آن قصه مذکور که یوسف
دید [illegible] ظاهر شد القصه برادران یوسف نزد پدر آمده گفتند فصل بهار است و سبزها از زمین دمیده شده چه شود که یوسف را با ما بصحرا فرستی تا
روزی تفرج و تماشا بکند یعقوب گفت من بی بهار رخسار یوسف چون بلبل خزان دیده خواهم شد روا مدارید که شما در گلزار باشید و من بخار
هجران یوسف گرفتار باشم فرزندان یعقوب از آن او محروم شده پیش یوسف آمدند و انواع بازیها کردند و از تماشای سبزه و صحرا بازی در میان
آوردند یوسف که نام تماشا شنید و از بازی بهار [illegible] خاطر مبارکش بدان متوجه شد و با برادران پیش پدر آمد و التماس اجازت نمود یعقوب در
فکر دور و دراز افتاد قالوا یا ابانا ما لک لا تأمنا گفتند برادران یوسف ای پدر ما چیست مر ترا که امین نمیداری ما را علی یوسف و انا
له لناصحون بر یوسف و تأمل میکنی در فرستادن او و ما هر آینه نصیحت کنندگانیم مر او را ارسله معنا غدا بفرست با ما بامداد یرتع و یلعب
تا گله چرانیم و بازی کنیم و انا له لحافظون و حال آنکه ما او را نگاهبانیم قال انی لیحزننی گفت یعقوب بدرستیکه مرا اندوهگین دارد ان تذهبوا
به آنکه ببرید او را از نزد من چه شدت مفارقت او بر من بلا است و صبر بر مهاجرت او دشوار و اخاف ان یأکله الذئب و دیگر میترسم از آنکه
او را بخورد گرگ چه بدان زمین که شما میروید گرگان درنده بسیار اند مبادا که گرگی قصد وی کند و انتم عنه غافلون و شما از آن بیخبران باشید

نظم
از آن ترسم کز او غافل نشینید
بغفلت صورت حالش نبینید
درین دیر پر دشت محنت انگیز
کهن گرگی بدو دندان کند تیز
بدان نازک بدن دندان رساند
تنش را بلکه جانم را دراند

قالوا گفتند فرزندان یعقوب لئن اکله الذئب بخدای که اگر بخورد او را گرگ و
نحن عصبة و حال آنکه ما گروهی توانا و قوی هیکلیم که هر یک با ده شیر نر جهاد بر توانیم کرد بلکه زیاده انا اذا لخاسرون بدرستیکه آن وقت

و نادری

که برادر بعینک کرات دهیم هر اینه نیز یا نگاه داریم پس چون یعقوب مبالغه فرزندان شنید و میل دل یوسف بگشت دشت و تماشای صحرا و کوه نیز دید دل بر
آن هجران نهاده و بمقتضای تابی رضا داده بفرمود تا سر و تن یوسف را بشستند و موی بشانه زدند و جامهای نو بپوشانیدند و پیراهن ابراهیم که جبرئیل
از بهشت آورده بود بوقت انداختن او در آتش نمرود در وی پوشانیده بود و بمیراث بیعقوب رسیده بپوشانیدند چون تعویذی بر بازوی وی بست
و او را ببرادران سپرد و فرمود بروید بیرون دروازه کنعان در زیر شجرة الوداع توقف کنید تا من نیز بشما آیم و آن درختی بود که بسفر رفتن یاران وی او را

هرکه

در آنجا وداع کردندی و دوستان و خویشان تا بدان محل بمشایعت رفتندی گویا بیخ اندوه درخت باب اندوه پرورش یافته و شاخ و برگش در محنت
و بلا نشو و نما یافته فرزندان بهمراه پدر از شهر بیرون آمدند و در سایه آن درخت قرار گرفتند یعقوب جامه پشمینه در پوشید و عمامه از پشم یافته بر
فرق مبارک نهاد و میان بربسته و عصا در دست گرفته روی بدیشان آورد و چون هرگز رسم نبود که یعقوب جامه پشمینه در پوشید و عمامه بمشایعت
فرزندان رود هرکه آن صورت را مشاهده مینمود تعجب میکرد و چون نظر فرزندان بر جمال یعقوب افتاد همه از جای برجستند و دست و پای پدر را بوسیدند
یعقوب یوسف را در بر گرفت و روی بر رویش نهاد و گفت ای فرزندان مرا معذور دارید که از این پسر بوی پدر و جد خود می شنوم و بجهت این دیدار
او مطلقا سیر نمیشوم پس گفت ای فرزند ارجمند وای میوه دل دردمند اگر توانستی ترا بوکردن گرفتن با ایشان بردمی و باز آوردمی اما پیری و ضعف
و نحیف است و منتظر دیدار شریف تو نهاد و نهادن تا شب در صحرا بنشینی دل دردمند پدر را بناخن فراق نخراشی ای پسر اگر امشب در صحرا بمانی و تا
بنائی بیم است که از آتش فراق وجود اشتیاق تو بسوزم و هزار شعله جانسوز در کانون سینه بر افروزم یوسف پشت نیاز بزمین گرد تا پای پدر را
بوسه دهد پدر سر مبارکش برداشت و پیشانی نورانیش بوسید و گفت ای قرة العین من مراد کنار گیرم ساعتی در بغل من قرار گیر که دانند که فردا
بر سر ما چه قضا نوشته است **نظم** نگاه دار زمانی زمام کشتی وصل که بحر هجر نهادار کناره پیدا نیست ای یوسف ترا چهار وصیت میکنم
این وصیتها را نیک بشنو و در خاطر خود نگاه دار اول آنکه ای فرزند دلبند خدای را بهیچ حال فراموش مکن دوم در هر کاری که باشی ذکر او فرو مگذار
از زبان و دل دور مدار که هیچ همنشینی در سفر و حضر برابر شکر و ذکر او نیست سوم اگر ببلائی مبتلا شوی یاری و استعانت هم از فضل خدای
خواه که هرکه سر رشته نذیر از دست بدهد اگر چنگ در ریسمان کرم حبل المتین او دست زند زود از پای در آید چهارم آنکه این کلمه را بسیار گوئی که
حسبی الله و نعم الوکیل که جدت ابراهیم خلیل را که در آتش انداختند این کلمه طیبه را گفت ضرر آتش نمرودی بوی نرسید و وصیت آخر آنستکه ای پسر مرا فراموش
مکن که من ترا فراموش نخواهم کرد آورده اند که یوسف را خواهری بود دینا نام در آن ساعت که برادران و پدر میرفتند وی خفته بود ناگاه در خواب دید که
دو گرگ در آمدند و یوسف را از کنار پدر در ربودند از آن واقعه از خواب برجست و پرسید که یوسف کجاست گفتند که با برادران بصحرا رفت گفت پدر

ازبیم

اجازت فرمود گفتند آری گفت ای زمانه پر فاور و نگار پر جفا مرا بمفارقت روی زیبای یوسف مبتلا ساختی پس بتعجیل تمام روی بدروازه کنعان
نهاد تا زیر درخت شجرة الوداع رسید پدر را دید با یوسف در سخن است و پند و موعظه میفرماید دینا بیامد و در پای یوسف فتاد و پای او را
بوسه داد و مقنعه از سرش برگرفته در گردن افکند و گفت ای برادر بجان برابر آنکه من یکی از کنیزان توام مرا با خود ببر تا هر منزلیکه نزول کنی و ساکن
گردی من خاک آن زمین را بمژگان بروبم و اگر مرا همراه خود نخواهی برد نظاره کن تا دل این عاجزه را بدرد فراق سپاری یوسف را سخنان
خواهر بگریه درآورد و زار زار بگریست القصه یوسف بجانبی میگریست و یعقوب از طرفی اشک حسرت و ندامت میریخت و دینا از گوشه مینالید
در آن محل درهای آسمانها گشاده بودند و حور العین ایستاده و ملکی در خروش و افغان آمده و فرشتگان از صوامع قدس باواز آمده گفتند ای یعقوب
توان مفارقت یکشبه چنین بی قراری و از فراق و محنت و مشقت چهل ساله خبر نداری پس یعقوب یوسف را در بر گرفت و زاری و گریه کنان آغاز
فریاد کرد اما چون یوسف پدر بزرگوار خود را گریان و نالان دید گفت ای پدر بزرگوار وای رسول با وقار که سبب گریه تو چیست و این اضطراب و بی
تابی تو از جانب کیست یعقوب گفت ای نور دیده وای سرور سینه من از رفتن تو بوی اندوه عظیم بمشام دل و جان من میرسد نمیدانم که سرانجام
کار بکجا خواهد کشید باری مرا فراموش مکن که من پیوسته در خیال تو خواهم بود پس یوسف دست پدر بزرگوار و روی خواهر خود را بوسه داد و
ایشان را وداع کرد یعقوب بار دیگر در محافظت و مراقبت یوسف مبالغه بسیار فرمود برادران یوسف را بر دوش گرفتند روی براه آوردند یعقوب
آواز داد که من از اینجا بشهر باز نخواهم رفت تا شما باز آئید روبیل را گفت تو از همه بزرگتری یوسف را بتو می سپارم زنهار زنهار از حال او غافل نشوی
روبیل قبول کرده روی براه نهادند تا چون قدمی چند دور شدند یعقوب آواز داد که آهسته روید و از نظر غایب مشوید ایشان آهسته
میرفتند و یعقوب در عقب ایشان مینگریست و چون نزدیک بود که از نظر پدر غایب شوند یعقوب فریاد کرد و گفت ای فرزندان یوسف را باز آرید
تا یکبار دیگر ببینم و از بوستان جمالش میوه وصال بچینم برادران باز گشتند و یوسف را نزدیک پدر آوردند یعقوب او را در بر گرفت و گفت ای فرزند
ارجمند و ای آرام دل دردمند الان وصال میوه بر داشتی و بدرد داد فراق خود بگذاشتی یوسف پدر را تسلی داده وداع کرد و روی براه آورد و چون
از دیده پدر غایب شدند یعقوب با دیده گریان و دل بریان مراجعت نمود و چون بزیر درخت وداع رسید از هر شاخی آواز الفراق الفراق شنید
داستان که در تحت حجاب غیب نکته عجیب انگیختند و وضعی بدیع انگیخته و مرویست که فرزندان در نظر پدر یوسف را **نظم** بچشمان پدر تا مینمودند
نوازشگر بمهرش مهر بودند کهی اینسو و سرش گرفتی چه یاد در من صحرا نهادند برو دست جفا کاری گشادند
زدوش مرحمت بازش فکندند میان خار و خاشاکش فکندند فلما ذهبوا به پس چونکه برادران بیرون بردند یوسف را و از نظر یعقوب غایب شدند

برو میزدند و گفتند ای پسر راحیل چند بار تو کشیم و شهر تو در شک تو چشیم پیاده روان شو و در پیش پیش ما میرو یوسف بگریه در آمد و گفت ای برادران من
چه گناه کرده‌ام که نسبت با من این خواری و بیحرمتی میکنید مرا پیاده میدوانید ایشان آغاز طعن کرده گفتند ای صاحب خوابهای کاذب برادران ستارها و ماه
و آفتاب که ترا سجده کردند در خواب تا امروز در این حالت درماندگی بفریاد تو رسند و ترا از دست ما برهانند یوسف گفت ای خدا شما را چه شد یکی از حال پدر
براندیشید و بر کودکی و حال من رحم آورید ایشان البغض و النفاق نامودند طپانچه بر رخسار وی میزدند و او را میدوانیدند نعلین و یکپیرهن پیش پای او
بر سر خار و خاشاک میدوید تا پایهای او مجروح شده ماند گشت پیش او را بخواری در روی من میکشیدند گرسنه و تشنه و بیقرار او و هرچند جزع میکرد و
زاری میفرمود بجائی نمیرسید و نوند هر برادر که میدوید تا او را شفاعت کند طپانچه محکم بر روی او میزد بدین منوال او را در صحرا میدوانیدند و بر روی
خاک و خاشاک میکشیدند و لگد بر اندام وی میزدند و کوفته و مجروح گشت تا وقتیکه آفتاب ارتفاع یافت و هوا چون سینه یعقوب سوزناک شد تشنگی
بر یوسف غلبه کرد بنوعیکه زبانش از دهانش بیرون آمد و یارای سخن گفتن نداشت روی بروبیل آورد که ای برادر تو از همه بزرگتری و مرا هم پسر خاله
و برادری و با وجود این پدر مرا بتو سپرده باری تو رحم کن و بر خوردی و شکستگی من ببخشای روبیل بسخن او التفات نکرده طپانچه سخت بر رخسار مبارک
زد که برنگ گلش مانند بنفشه کبود شد نزد شمعون آمد که مشربه مرا بده که از تشنگی جانم بلب رسید تا دمی آب بخورم و آن مشربه بود که یعقوب از برای یوسف
قدری آب و مقداری شیر با هم آمیخته بود و در انجا ریخته و بشمعون سپرده و گفته که هر وقت لب یوسف بشیر میاید و گر از طعام و تشنگی نخواهد بود هرگاه
تشنه شود از این مشربه وی را بچشان چون یوسف از شمعون آب طلبید شمعون هرچه در مشربه بود در زمین ریخت یوسف گفت ای شمعون چرا آب
بریختی گفت ما را عهد دادیم که خون از حلق تو بریزیم چه جای آنست که آب در حلق تو بریزیم تو تشنه آبی و ما بخون تو تشنه‌ایم یوسف چو حدیث کشتن شنید
بر خود بلرزید و از آب و نان فراموش کرده بود و در دل یوسف را از تشنگی کام و زبان چون لاله آتش بار شده بیطاقت در پای روبیل افتاد و افغان و ناله کرد و چون
او را قصد برادران محقق شد روی بقبله دعا آورد و گفت ای خداوندیکه جدم را از شر و ضرر آتش نمرود خلاص دادی که بر پدر پیر من رحم کن و مرا
از کشتن نجات ده و هو که این مناجات شنید عرق برادریش درحرکت آمد روی بیوسف کرد و گفت ای برادر دلخوش دار که تا جان در تن من باشد نگذارم
که کسی قصد تو کند پس او دو زه جامه خود گرفت و با برادران گفت دست تعدی را ستین کشید ای عزیزان با من عهد کرده‌اید که قصد قتل یوسف نکنید
غضب ایشان تسکین یافت از سر کشتن او در گذشتند وَأَجْمَعُوا او را خود را محکم ساختند أَنْ يَجْعَلُوهُ بآنکه بیفکنند او را فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ در
قعر چاه که بأصح اقوال بر سر فرسخی کنعان بود و سر چاه تنگ بود و پائین آن کشاده هفتاد گز عمق داشت و زیاده هم گفته‌اند و از طریق جاده دور افتاده
بود پس برادران یوسف بسر چاه آمدند و یوسف را بانجا کشیدند هرچند یوسف چنگ در دامن یکیک میزد فائده نمیکرد گاهی حرمت بزرگی پدر را یاد کردی
و گاهی عجز و خوردی خود را بشفیع آوردی سود نداشت و هرچند از او دیده آب حسرت میبارید از آن سنگدل برادران گیاه وفا نمیرست یوسف چون دید که از
سر آن در نمیگذرند و نظر بمرحمت در حال او نمیکنند فرمود مهلتم دهید تا دو رکعت نماز بگذارم گفتند تو نماز چه دانی گفت ای پیغمبر زاده‌ام باید
بیاد در محراب طاعت ایستاده‌ام بهوا از برادران درخواست کرد تا یوسف را بگذاشتند و دست از گریبان او باز داشتند تا دو رکعت نماز بگذارد و بعد
از نماز روی نیاز بخاک نهاد و گفت خداوندا خود را بتو سپرده‌ام و زمام اختیار خود را بقبضه رضای تو باز گذاشتم چون از مناجات فارغ شد برادران گفتند
پیرهن بیرون کن گفت ای ستمکاران من زنده را عورت پوش میباید و مرده را کفن نمی‌شاید پیراهن را بمن بگذارید تا اگر بمیرم بی کفن نباشم و اگر بمانم ستر
عورت داشته باشم گفتند چون برهنه باشی یازده ستاره و ماه و آفتاب ترا برهنه نگذارند و جامه در تو پوشانند یوسف مبالغه از حد گذرانید
گفتند البته پیراهن بیرون کن و غرض ایشان آن بود که پیراهن را بخون آلوده کرده پیش پدر برند و گویند گرگ او را هم بدرید و اینک پیراهن خون آلود او
است یوسف بدو دست گریبان خود گرفته فریاد و زاری میکرد ایشان بقوت دست و پا او را رد کرده و پیراهن از سرش برکشیدند و رسن بمیان او
بسته بچاه فرو گذاشتند یوسف گفت ای برادران هرچه خواستید از جور و جفا بجای آوردید من شما را نصیحت میکنم بشنوید و از سخن من بیرون مروید
گفتند چه نصیحت میکنی گفت پدر را نیکو دارید و من بعد جانب او را فرو مگذارید که او نمیداند که شما با من چه کرده‌اید اگر بداند بر شما خشم گیرد و دعای
بد کند و بشما انواع عقوبت برسد اگر شما را قوت آن هست که با من جفا کنید مرا طاقت نیست که شما بعقوبت پدر درمانید روبیل از این سخن روی درهم
کشید و کارد برید ریسمان را ببرید یوسف در نیمه چاه بود که ریسمان بریده شد گفت دریغ که دیدار پدر نادیده در گذشتم امید از زندگی منقطع شد
و در چاه هلاک افتادم پس دل از جان برداشت و خود را بکلی بحضرت حق باز گذاشت ندا رسید بجبرئیل که بنده مرا دریاب جبرئیل بیک پرزدن از سدرة المنتهی
بمیان چاه رسیده یوسف را در هوا بگرفت یوسف بیهوش شده بود آهسته آهسته او را بلب چاه رسانید و بر بالای سنگی خوابانید خطاب آمد که ای
جبرئیل جامهای بهشت بوی پوشان و از شربتهای جنت بر وی نوشان و سر او را در کنار خود گیر و بر جراحتهای وی بمال تا به شود و چون بهوش باز آید
سلام ما بوی باز رسان و بگو هیچ غم مخور ما ترا برای تخت چاه آفریده‌ایم نه از برای تخت چاه جبرئیل گفت الهی اجازت فرمای تا من خود را بصورت یعقوب
بنمایم تا دلش تسلی یابد فرمان در رسید که چنان کن جبرئیل بصورت یعقوب برآمد سر یوسف را بکنار گرفت چون با هوش آمد و سر خود را بر کنار
پدر دید برجست و هر دو دست خود را بگردن روح الامین در آورد و فریاد بر کشید که ای پدر بزرگوار در کجا بودی که برادران من با من چها کردند
مرا از خدمت تو محروم ساختند و ترا بفراق من مبتلا کردند و مرا در بیابان مهلکه سر و پای برهنه دوانیدند و آنچه از جفا و ستم ممکن بود بمن رسانیدند
آب و نان از من باز داشتند مرا گرسنه و تشنه بگذاشتند و رخساره مرا بضرب طپانچه گل رنگ کردند گیسوی مرا با خاک و خون برآمیختند پیراهنی که تو بدست

خود در من پوشانیدی از بوم کشیدند و من خواری بر میانم بستند لکد بسیاری بر پشتم زدند سرنگونم بچاه در او یختند ای پدر درد که من نگو
و زخم طپانچه ببین و در پشت و پهلوی من نگاه کن و اثر جراحت ملاحظه فرمای یوسف این سخن میگفت و از دیوارهای چاه آواز ناله و آه می آمد جبرئیل
و ملائکه میگریستند آخر جبرئیل بی طاقت شد گفت ای یوسف من یعقوب نیستم من روح الامینم فرستادهٔ رب العالمینم پس سلام الهی بوی رسانید و
از طعام و شراب بهشت بوی خورانید پیراهن خلیل که یعقوب تعویذ وار بر بازوی یوسف بسته بود کشوده بر وی پوشانید و آنگاه مژدهٔ خلاص و نجات از چاه
و رسیدن بمرتبهٔ عز و جاه بگوش او رسانید همچنانکه میفرماید وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ و ما وحی کردیم بسوی یوسف بواسطهٔ جبرئیل که اندوهگین مباش
که بزودی ترا از حضیض چاه بذروهٔ جاه رسانیم و برادران را بحاجتمندی بنزدیک تو آریم لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَٰذَا هر اینه تو خبر میدهی برادران را باین
کاری که کرده اند و رنجی که بتو رسانیده اند وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و حال آنکه ایشان ندانند که توئی بجهت علو شان و رفعت مکان تو و این وقتی بود که بجهت
غلا و قحطی بخدمت تو آمدند و او را نشناختند چنانکه مبین شود انشاء الله تعالی و چون جبرئیل خواست که بمقام خود رود ملکی مقرب از حضرت عزت در
رسید که ای جبرئیل دو سه روزی در تک چاه قرار گیر و سر یوسف در کنار گیر که غریبست و تنها از یار و دیار خود دور افتاده و دل پر کرده عزیز و
حرمت نهاده آورده اند که فرزندان یعقوب آن شب بکنعان نرفتند و یعقوب همه روزه در انتظار یوسف در زیر شجرة الوداع نشسته بود و با خواهر یوسف سخن
شوق در پیوسته تا نماز شام در پیوسته اثری از آمدن فرزندان یعقوب پیدا نشد روی بر زمین نهاد و بر آمد گفت ای دینا برادرانت را چه شد که دیر کردند و
سبب چیست که ماه رخسار یوسف از مطلع وصال طالع نمیشود و شمع جمالش چرا کلبهٔ تاریک فراق را بلمعات انوار خود روشنی نمیبخشد ای دختر از تخیل
مفارقت یوسف و تصور مهاجرت او آتش حسرت در اشتعال آمد و کشتی قرار و آرام در گرداب اضطراب افتاد دینا پدر را تسلی میداد و انواع سببها و عذرها
ترتیب میداد القصه یعقوب شب هم در آنجا بسر برد و بامداد بر پشتهٔ بلند که بر آن صحرا مشرف بود بر آمد و بنشست و دختر را نزد خود بنشاند و دیده براه
فرزندان نهاد و فرزندان آن شب در سر دره بودند و خواب بر ایشان غلبه کرده یهودا را خواب نمیشد چون دید که برادران در خوابند فرصت یافته پنهان بر
سر چاه شتافت و آواز داد که ای برادر من یوسف أَحَيٌّ أَنْتَ أَمْ مَيِّتٌ آیا زندهٔ تو در این چاه یا مردهٔ یوسف گفت تو کیستی که از حال بیچارگان میپرسی و از غریبان
و بیکسان یاد میکنی گفت منم برادر تو یهودا ای برادر با جان برابر حال تو چیست یوسف گریان شد گفت ای برادر چون باشد کسی که از کنار مهر پدر جدا بود
و در تک چاه در صدد فوت و فنا بود و نه مونسی و نه غمگساری نه در روی زمین از زندگان و نه در زیر زمین از مردگان یهودا از درد دل یوسف در
خروش آمد و بر خود و بر غریبی و تنهائی و بیکسی او بسیار بگریست یوسف در قعر چاه آواز داد که ای برادر وقت وصیت است نه هنگام تعزیت گفت چه وصیت
داری آواز داد که وصیت من آنستکه چون نماز شام با برادران بخانه رسی از بیکسی و تنهائی من یاد آورید و در وقت طعام خوردن از گرسنگی من یاد آورید
و بامداد چون سر از خواب استراحت برداشته جامه پوشید از برهنگی من فراموش مکنید یهودا از سوز این وصیت خروش بر کشید و آواز گریه بلند او ز بود
آواز او بگوش برادران رسید برجستند و بسراغ او دوان شدند چون بدانجا رسیدند دیدند که یهودا بر سر چاه نشسته میگرید گفتند ای یهودا
چرا میگریی گفت بر حال این غریب بیچارهٔ آواره میگریم برادران یهودا را ملامت کردند و خواستند که سنگی چند بر چاه افکنند یهودا منع ایشان کرد و آن سنگی
بر سر چاه نهاده روی بکنعان نهادند و پیراهن یوسف را بخون گوسفندی آلوده ساختند و نزدیک بغروب بود که بحوالی آن پشته رسیدند که یعقوب
بر بالای آن بود همه روز انتظار برده و دیده بر رصد برداشته نهاده ناگاه گردی در آن صحرا پدید آمد یعقوب دختر را گفت چه گرد است گفت چه عجب که برادران
من بنا شند گفت نیکو بنگر چون در نگریست لرزه بر اعضای او افتاد یعقوب گفت ای دختر ترا چه رسید گفت ای پدر برادران میآیند اما یوسف با ایشان
نیست یعقوب از استماع این خبر سوز ناله از جگر بر کشید و گفت ایشان را آواز ده تا ببالای این پشته بر آیند دینا نعره زد که ای اولاد یعقوب بیایید که
پدر بزرگوار شما اینجا انتظار میبرد چون فرزندان دانستند که پدر اینجاست دینا وادی دست بر سر زدند و چون ضجیع کنان گریبان چاک زدند و چون
خروش بی هنگام خروش بر آوردند یعقوب سراسیمه گشته متحیر فرو ماند و با دختر گفت که این چه فریادست که میشنوم و این چه شور است که دل را خون
از دیده میگشاید دینا گوش فرا داشت و از مضمون آن فریاد یعقوب را خبر داد مقارن استماع این خبر آن پیر ناتوان از پای در افتاد بیهوش شد دینا نعره
زد که ای برادران بشتابید و پدر را در یابید که حال او دیگرگون گشت و عنان از کف اختیار بیرون شد چون این بگفت وی نیز بیفتاد و
بیهوش شد ایشان دویدند وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً و آمدند نزدیک پدر خود محل شبانگاه يَبْكُونَ میگریستند و فریاد و فغان میکردند
و خاک بر سر میریختند و میگفتند وا یوسفاه وا اخاه و چون پدر را بدان حال دیدند فریاد و فغان ایشان بیشتر شد دویدند و سر پدر را در
کنار گرفت و دست بر دهان مبارکش نهاد اثر نفس ندید خروش بر کشید یهودا گفت ای برادران این چه حرکت بود که با خود کردید پدر را ضایع ساختید
و برادر را در چاه انداختید و زبان ملامت خلق در روزگار بر خود دراز کردید پردهٔ خود بدست خود دریدید و رشتهٔ پیوند خود بتیغ قطیعت بریدید
پس نعره زنان و فریاد کنان پدر را برداشتند و بخانه بردند یعقوب همچنان بیهوش بود تا صبح بدمید چشم باز کرد و گفت نور چشم من کو ایشان متفق
الکلمه گفتند قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ گفتند ای پدر ما بدرستیکه ما برفتیم بصحرا پس پیشی میگرفتیم بیکدیگر در دویدن و تیر افکندن وَتَرَكْنَا
يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا و بگذاشتیم یوسف را تنها نزدیک رخت و بار خود فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ پس بخورد او را گرگ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا
و نیستی تو باور دارنده ما را یعنی سخن ما را باور نمیکنی وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ و اگرچه هستیم ما راست گویان در همه کارها اما اینجا بجهت بدگمانی
که بما داری ما را دروغ گوی می پنداری و دلیل دیگر داریم بر خوردن گرگ یوسف را و آن پیراهن اوست وَجَاءُوا عَلَىٰ قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ

دبیر

خال

یا ابانا

داد

واورده‌اند بر بالای پیراهن یوسف خونی دروغ یعنی پیراهن یوسف خون آلوده ساخته نزدیک پدر آوردند و از آن چنان فرا نمودند که خون یوسف است یعقوب چون قول ایشان شنید بار دیگر بیهوش شد دینا بر سر بالین پدر آمد گریان گریان و دست بر فرق مبارک وی نهاد نعره واویلاه و وامصیبتاه بر برکشید و قطره آب از دیده او بر چهره یعقوب چکید دیده برگشاد و گفت من کجاام گفتند در منزل کرامت خود در میان فرزندان و عترت خود گفت یوسف من اینجاست گفتند نه فرزندان دیگر هستند گفت چه حاصل پس پیراهن یوسف را طلبید و از وی بوئید و آهی زد و باز بیهوش شد چون باخود آمد از بس روی خود را فکند و چندان گریه کرد که روی وی بخون پیراهن سرخ شد و چون نیک در آن بنگرید هیچ جا از آن دریده نیافت گفت عجب گرگی بوده که یوسف را خورده و تعرض به پیراهنش نرسانیده پس از بسیاری غم و الم و غصه و اندوه و عتاب وی به پسران کرده قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ گفت نه چنین است که شما میگوئید بلکه آراسته است و آسان کرده‌اند شما را نفسهای شما و در چشمهای شما أَمْراً کاری بزرگ که آن هلاک یوسف است فَصَبْرٌ جَمِيلٌ پس کار من صبریست نیکو یعنی شکیبائی که با آن شکایتی نباشد مگر با خدای تو وَاللهُ الْمُسْتَعَانُ و خدای یاری خواسته شده است از او یعنی یاری از او میخواهم عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ بر آنچه شما صفت میکنید از هلاک یوسف مرویست که چون برادران یوسف این سخن را از پدر شنیدند منفعل گشتند و از نزد پدر بیرون آمده رفتند و با خود گفتند تدبیری باید کرد تا این اندیشه از دل پدر بیرون رود و ما را در آنچه میگوئیم تصدیق کند بعضی گفتند صلاح این کار آنست که برویم و یوسف را از چاه بیرون آریم و اعضای او را پاره پاره کرده استخوانهای وی را نزد پدر آریم تا این تهمت از ما دفع شود یهودا گفت نه ما عهد کرده‌ایم که یوسف را نکشیم پس ایشان را منع کرده همان شام که با خانه آمدند پدر ایشان را گفت اگر چنانست که راست میگوئید این گرگ که یوسف را خورده بگیرید و نزد من آرید تا صدق قول شما را معلوم کنم ایشان بصحرا رفته گرگی را بگرفتند و دست و پای وی را بستند و نزد یعقوب آوردند و بیفکندند و گفتند که این گرگیست که یوسف را خورده یعقوب گفت دست و پای وی را بگشائید چون او را بگشودند یعقوب گفت ای گرگ نزدیک من آی آن گرگ بیامد و نزد یعقوب بایستاد یعقوب گفت ای گرگ شرم نداری که جگرگوشه مرا بخوردی گرگ به آواز آمد که بحق موی سفید تو که من فرزند ترا نخورده‌ام و بدرستیکه خون و گوشت شما که پیغمبرانید بر ما حرام است و من مظلوم و بر من دروغ بسته‌اند و در این زمین غریبم گفت برای چه باین زمین آمده گفت ای نبی الله مرا اینجا خویشاوندی بوده بزیارت او آمده‌ام پسران تو مرا بگرفتند و بر بستند و نزد تو آوردند و این دروغ بر من بستند یعقوب از این حال و شنیدن این مقال از گرگ گفت بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ القصه یعقوب در فراق یوسف چندان بگریست که فرشتگان بفریاد آمدند و گفتند الهی یوسف را باو باز ده یا یعقوب را خاموش گردان یا ما را اجازت ده تا با وی بنالیم (?) و با یعقوب در آه و ناله موافقت کنیم مرویست که هر بامداد یعقوب بصحرا بیرون آمدی و بر حوالی کنعان میگشتی و میگفتی یا بنی ای فرزند دلبند من فی ای بئر طرحوک آیا ترا در کدام چاه انداختند فی ای سیف قتلوک آیا ترا بکدام تیغ هلاک ساختند فی ای بحر غرقوک آیا ترا بکدام دریا بغرقاب فنا انداختند بای ارض دفنوک بکدام بقعه زمین ترا دفن کردند پس سرگشته در آن وادی میگشت و آب حسرت از دیدها میبارید و نزدیک بود که آتش در افلاک زدی (?) جبرئیل در رسید و گفت ای یعقوب فرشتگان را بگریه خود بگریانیدی و مقدسان ملاء اعلا را بنالیدن و زاری در آوردی یعقوب جواب داد که ای جبرئیل چکنم اگر نگریم نظم جان غم فرسوده دارم چون ننالم آه آه درد دارم چون نگریم زار زار آورده‌اند که جبرئیل در چاه تا مدت سه روز رفیق یوسف بود و در تسلی و مهر کوشید (?) و او را بصبر میفرمود و انواع مژده‌ها باو میرسانید و چون خواست که از او مفارقت کند یوسف از وحشت و بیکسی خود بنالید جبرئیل فرمود که ای یوسف این دعا را بخوان تا از زندان این چاه خلاصی یابی یَا صَرِيخَ الْمُسْتَصْرِخِينَ وَيَا غَوْثَ الْمُسْتَغِيثِينَ وَيَا مُفَرِّجَ كَرْبِ الْمَكْرُوبِينَ قَدْ تَرَىٰ مَكَانِي وَتَعْرِفُ حَالِي وَلَا يَخْفَىٰ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِي حق تعالی برکت این کلمات شر ایشان را از حضیض چاه باوج جاه رسانید از صادق علیه السلام مرویست که چون یوسف را در چاه انداختند جبرئیل باو نازل شد و گفت ای پسر ترا در چاه انداخت گفت برادران بجهت حسد بر من بر منزلت و تقرب من نزد پدر جبرئیل گفت ای یوسف اگر خواهی که از این بلا خلاصی یابی این کلمات بگوی که اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الْحَمْدَ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ لِي مِنْ أَمْرِي فَرَجاً وَمَخْرَجاً وَأَنْ تَرْزُقَنِي مِنْ حَيْثُ أَحْتَسِبُ وَمِنْ حَيْثُ لَا أَحْتَسِبُ حق تعالی بجهت این دعا او را از بند چاه خلاص کرده پادشاه مصر گردانید القصه روز چهارم نوید نجات از مهب لطف الهی بوزید وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ و آمدند کاروان بنزدیک آن چاه و ایشان جمعی بودند که از مدین بمصر میرفتند فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ پس فرستادند وارد خود را بسوی آن چاه و وارد کسیست که آب کشد کاروان را و تعلق داشته باشد و وارد ایشان مالک بن ذعر خزاعی بود از اهل مدین چون بسر چاه آمد فَأَدْلَىٰ دَلْوَهُ پس فرو گذاشت در چاه دلو خود را و چون رسید بیوسف که در دلو نشین که این دلو بجهت تو در چاه آمده یوسف در دلو نشست در معالم آورده که دیوارهای چاه بر فراق یوسف بگریستند و در انس الملوک مذکور است که مالک در کشیدن دلو حیران بماند دلو را بغایت گران دید بچاه نگریست و آن ماه را در دلو مشاهده کرد قَالَ يَا بُشْرَىٰ هَٰذَا غُلَامٌ گفت ای مژده و شادمانی این پسریست که دلو را گران ساخته پس یوسف را از چاه برآوردند وَأَسَرُّوهُ و پنهان داشتند وارد و اصحاب او یوسف را از رفقای خود که اهل کاروان بودند بِضَاعَةً در حالتی که متاع تجارت بود یعنی ایشان را برای فروختن مناسب نموده بود و یا پنهان ساختند امر او را از کاروانیان و گفتند اهل آب ورا بما داده‌اند تا برای ایشان بمصر بفروشیم و یا برادران حال او را پنهان داشتند و گفتند با کاروانیان که بنده ایست از ما گریخته است او را بخرید وَاللهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ و خدا داناست بآنچه میکردند یعنی مخفی نبود بر او تبتر (?) و پنهان کردن یوسف و کید و مکر کاروانیان و اولاد یعقوب آورده‌اند که یهودا را عادت بود که هر روز

ازان

بگاه بر سر چاه آمدی و یوسف را آواز دادی و طعام دادی در این روز که کاروان انجا رسیدند و یوسف را بیرون آوردند یهودا بر سر چاه آمد که طعام باو دهد
هر چند آواز داد جوابی نشنید پس بطلب یوسف بمیان کاروان آمده او را نزدیک مالک دید برادران را خبر داد بیامدند و مالک را گفتند او را تو
میفروشیم لیکن این غلامی است که چند بار از ما گریخته و ما او را باین عیب میفروشیم مالک گفت او را باین عیب بخرید میفروشید گفتند هرچه خواهید بدهید اما
بشرط آنکه او را از این ولایت بیرون برید و غل در گردنش نهید و دست و پایش در زنجیر کشید که گریز پاست و او را گرسنه و تشنه دارید که غلامی
متکبر و سرکش است تا رام گردد یوسف در برادران مینگریست و پنهان غضب از ایشان دور میشدند و قوت و یارای سخن کردن نداشت پس بزبان عبری
با یوسف گفتند اگر در انچه ما میگوئیم و میکنیم سرکشی کنی و خلاف آن گوئی بشمشیر آبدار سرت را از بدن جدا کنیم یوسف خاموش شد القصه او را بمعرض
بیع آوردند مالک گفت من زر بسیار داشتم بضاعت خریده ام و با من درمی چند ناسره مانده گفتند تو میدانی که بهای این غلام بسیار است اما بتو میسازیم
هرچه داری بیار پس یوسف بدست او دادند وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ و بفروختند او را ببهای ناسره اندک و بی اعتبار دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ که درمی
چند بود شمرده شده و عادت اهل آن روزگار چنان بود که کمتر از چهل درم میشمردند و زیاده بر آن وزن میکردند مالک درمهای خود را شمرده هفده
عدد و گویند بیست عدد هر برادری دو عدد برداشتند و از ابو عبدالله مرویست که هفده درم بود و در روایتی آورده که یهودا هیچ نگرفت القصه
مالک یوسف را بخرید وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ و بودند برادران یوسف در بیع غبنا از آن درمها از غایت قلت و نمیخواستند که یوسف با ایشان
باشد یا کاروانیان در خریدن او بی رغبت بودند بجهت گریختن و نافرمانی او در خبر آمده که روزی یوسف در آینه نگاه کرد و جمال خود را دید تعجب
کرد با خود گفت اگر من بنده بودمی بهای من از عدد و حصر متجاوز بودی پس حقتعالی بسبیل امتحان ثمن بخس را باو نمود ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود آورده
که چون مالک یوسف را بخرید در جمیع سفر انواع خیرها باو میرسید تا آنکه در مصر او را بفروخت آن خیر و برکت ازو مفقود شد بدانست که آن
برکات یوسف بوده پیش او آمده گفت تو چه کسی گفت که انا ابن یعقوب بن اسحق بن ابرهیم مالک او را در بر گرفت و بسیار بگریست و مالک مردی عاقر
بود و هرگز او را فرزند نمیشد از یوسف التماس کرد که دعا کند تا حق تعالی او را فرزندی دهد یوسف دعا فرمود حقتعالی او را فرزند داد و هر بطنی
دو پسر القصه در اول حال که مالک یوسف را بخرید بفرموده برادرانش آن خود گفت که غل و زنجیر حاضر کنید چون یوسف را چشم بر غل و زنجیر افتاد
فغان بر داشت مالک گفت ای غلام اضطراب مکن که بندگان گریز پا را از غل و زنجیر چاره نیست یوسف فرمود که نه من از غل و زنجیر شما
بفغان آمده ام بلکه از اغلال مرا یاد آمد که ملک تعالی در باب دو فرقه فرماید که بگیرید این بنده عاصی را و غل بر گردن او نهید که گردن از طوق فرمان ما پیچیده
است و پایش در زنجیر کشید که قدم از دایره فرمان ما بیرون نهاده مالک از این گفتار متحیر شد آهسته بدو گفت ای غلام من تو را در نظر خواجگان
بند میکنم دلخوش دار که چون ایشان بروند و از این منزل کوچ کنیم بند از پای و غل از گردن تو بردارم پس در حضور برادران نطع آهن بند بر ساقش نهادند
بگردن طوق تسلیمش نهادند پلاس کهنه اش پوشیدند و انواع هتک بدش شنوانیدند فرزندان یعقوب خاطر جمع کرده روی بکنعان نهادند یوسف
دیگر باره گریه آغاز کرد مالک گفت ای غلام چرا میگریی در صبر و سکون بر خود ببند گشای گفت ای مالک تحمل بار فراق ندارم دستوری ده تا بروم و
فروشندگان خود را ببینم و ایشان را وداع کنم مالک گفت ای غلام من از ایشان اثر مهر و محبتی نسبت بتو ندیدم و جز تنفر و وحشت از تو چیزی دیگر از
ایشان نیافتم تو چه رغبت بدیشان میکنی گفت اگر ایشان را از من نفرتست مرا بایشان رغبتست و اگر ایشان مرا دوست نمیدارند من ایشان را دوست
میدارم تو کرمی فرما و ایشان را بگو تا توقف کنند مالک آواز داد که ای جوانان آهسته باشید که این غلام میخواهد که از شما بحلی طلبد یوسف را اجازت
داد که برو خواجگان را وداع کن یوسف در زنجیر کشان نزد برادران آمد و گفت ای عزیزان هرچه کردید بد تحمل کردم توقع من آنست که وقت گریه پدرم را تسلی دهید
و بهر نوع که توانید مراعات آن پیر حزین کنید و من غریب مبتلا را از یاد مگذارید یهودا بگریه در آمد و یوسف را در کنار گرفت و گفت ای جان برادر مرا بحل
باش و کار خود را بخدای گذار پس شتری را آوردند و یوسف را با پلاس و غل و زنجیر بر بالای شتر افکندند و غلامی زشت روی بد خوی را بر وی موکل
ساختند و کاروان بجانب مصر روان شد یوسف از عقب نگاه میکرد و میگفت ای پدر بدرود باش که در غریبی و ذل بندگی گرفتار آمدم ای خواهر من
فراموش مکن که من شفقتها و دلسوزیهای تو را یاد دارم کاروانیان همه شب میراندند سحرگاه بود که بمقابر آل اسحق رسیدند یوسف در نگریست قبر مادر
خود را دید بی اختیار خود را از بالای شتر بسر قبر مادر افکند و از تربت عهد کودکی یاد آمد شفقت مادر بخاطر آورد و قطرات عبرات چون باران
نیسان بر روی او غلطان ریختن گرفت و آواز داد که ای مادر مهربان سر بر دار و پرده خاک را از نظر دور کن و نگاه کن حال فرزند خود را اَنَا اِبْنُكَ الْمَغْلُول
منم پسر تو که غل بر گردنم نهاده اند و اسیروار پلاس کهنه پوشانیده اند و دست و پایم بزنجیر بسته و بتهمت بندگی مرا فروخته و دل پدر را باتش هجران سوخته
از قبر آواز صیحه برآمد که ای فرزند نپسندیده ای نور هر دو دیده لیکن کرد اینک غم مرا و افزون ساختی اندوه مرا ای فرزند نامی بر رو غم مرا بیشتر
کردی و جان مرا بتیغ درد افگار نمودی پس صبر کن که ان الله مع الصابرین بدرستیکه خدای با صابرانست و در وقت نزول بلا سپر صبر در رو کش تا علم ظفر
در میدان مراد بر توانی افراشت اما چون روز روشن شد و غلامیکه موکل یوسف بود نگاه کرد یوسف را بر شتر ندید باز پس رو بیدا و در سر قبری نشسته دید
زار زار میگریست آن بیرحم جفاکار از روی قهر و غضب طپانچه بر روی عزیز یوسف زد که رخساره نازکش خراشیده و خون آلوده شد و گفت ای غلام
خواجگان راست گفتند که تو گریز پائی یوسف علیه السلام هیچ نگفت اما از درد چنان بنالید که غلغله در ملکوت افتاد فی الحال تند بادی از هوا
بر آمد و غبار برخاست و صاعقه از ابر در هوا پیدا شد و خروش رعد و سوز برق بیکبار تمام گشت کاروانیان گفتند ما از خود در این چند روز گناهی

یوسف

تا او را ببینیم که موجب عقوبت باشد ایشان که دل بیامد و گفت بشنوی معامله من است چه من امشب ساعتی طپانچه بر روی این غلام عبری زدم و او ابر دید،
بگریست و بر درد دل نالگری و بر آن حال بصورت واقع شد مالک گفت غلام سبب طپانچه زدن چه بود گفت او خود را از شتر انداخته بود و او را عتاب کردم
داشت مالک گفت ای بی‌عقل چگونه کسی با غل و زنجیر تواند گریخت پس پیش یوسف آمد و گفت ای جوان قصد گریختن داری گفت ای مالک من
سر ستیز و پای گریز ندارم اما بخاک مادرم رسیدم صبر و تحمل از من رمیده شد و رشته طاقتم بتیغ اضطراب بریده گشت مادرم هرگز اندیشه نکرده بود
که من با غل و زنجیر بر سر خاکش خواهم رسید با داغ بندگی در رخ جگرگوشه او خواهند کشید چون قرار بدیدم بی‌اختیار خود را از بالای شتر در انداختم و غم دل
با او میگفتم و قصه غصه خود بر او میخواندم که این غلام بیامد و طپانچه بر روی من زد من نفرین نکردم همین بود که آهی از دل پر درد بر آوردم کاروانیان
بگریه در آمدند و آغاز تضرع و زاری کردند که ای جوان عالی نسبا این گریه که برانگیختی فرزند یوسف علیه السلام بود آنگریست و لب بجنبانید فی الحال باد با رعد برآمد
و هوا صاف شد مالک آن حال مشاهده کرده در ساعت بفرمود تا غل از گردن و بند از دست و پای او بر داشتند و جامهای نیکو در او پوشانیدند و
بر راحله نیز نشانیدند القصه مالک او را بمصر آورد و در آن زمان پادشاه مصر ملک ریان بن ولید عملیقی بود و از اولاد عملاق بن لاوی بن سام بن نوح
بود و گویند او بیوسف ایمان آورد و پیش از یوسف فرمان یافت و پسر او پادشاهی بقابوس بن مصعب افتاد که فرعون زمان موسی بود و اول نیز
او از زمان یوسف بود یوسف او را بایمان دعوت کرد قبول ننمود و ریان زمام امور ملک خود را بدست قطفیر مصری باز داده بود و بجهت زیادتی مرتبه و رفعت
شان او نزد ملک مصر او را عزیز گفتندی و چون کاروان بمصر آمد و گماشتگان عزیز بسر راه کاروان آمدند و یوسف را دیدند از لمعه جمال او آشفته و حیران
شدند و بازگشتند و خبر بعزیز بردند و او زنی داشت راعیل نام و بنام مشهور او زلیخا بود و چون عزیز خبر یوسف شنید بمالک پیغام داد که غلام را
بمجلس او برد روزی دیگر مالک یوسف را بحمام برده سر و تن او را بشست و جامهای قیمتی بر او پوشانید و با آراستگی تمام او را ببازار آورد و بجلوه آن جمال
شیرین شور در مصریان برآورد و خریداران بمثل بها هر کسی در بها چیزی اضافه میکردند تا بدانجا رسید که هم سنگ او زر و نقره و مشک و حریر بدهند
عزیز مصر قدم خریداری در پیش نهاده او را بآن مبلغ خرید و بخانه برد وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ و گفت آنکس که خرید یوسف را از اهل مصر
لِامْرَأَتِهِ مر زن خود را یعنی زلیخا أَكْرِمِي مَثْوَاهُ گرامی دار جای نشستن این غلام کنعانی را یعنی از حسن تعهد و نیکو داشت او محافظت تمام کن چون نشانند
کس را بجای نیکو دلیل عزت و احترام است عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا شاید که سود رساند ما را در کار ما از ضیاع و عقار و سرانجام دور کار با و مستظهر
شویم در مصالح حال و مال خود چه علامات رشد از جبین او لایح است أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا یا فرا گیریم وی را بفرزندی گویند عزیز عقیم بود و نزد بعضی
عنین و بجهت این گفت که او را بفرزندی گیریم چه آثار رشد و صواب در بشره او ظاهر است و در بعضی از کتب نقل است که عزیز زلیخا را امر کرد که یوسف را بموضعی
فرود آرد که نیکوتر اماکن باشد زلیخا جائی که احسن منازل باشد بهتر از درون دل خود نیافت پس او را در خانه دل خود فرود آورد وَكَذَٰلِكَ و هم
چنانکه عزیز را بر یوسف مهربان گردانیدیم و او را بر تعهد حال وی داشتیم بعد از آنکه وی را از بند چاه و تعب آن نجات داده بودیم مَكَّنَّا لِيُوسُفَ
فِي الْأَرْضِ جای دادیم یوسف را و تمکین دادیم در زمین مصر تا تصرف کند در آن ولایت بمعدلت وَلِنُعَلِّمَهُ و تا بیاموزیم او را مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ
از تعبیر خوابها و معانی کتب الهی ملخص معنی آنست که غرض از رهانیدن یوسف از چاه و رسانیدن او بمصر و تمکین او دادن در آن این بود که بعدل قیام
نماید و بتدبیر مردمان اقدام کند و از ما تعلیم معانی کتب و احکام آن گرفته نفاذ آن کند و ایشان را بآن ارشاد نماید و با تعبیر خوابها نموده تنبیه ایشان
کند از حوادث واقعه تا مستعد آن شوند و بتدبیر آن مشغول شوند قبل از آنکه واقع شود مانند تدبیر او در سالهای قحط بر تفصیلی که مذکور
خواهد شد انشاء الله تعالی وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ و خدای غالب است بر کار خود و هیچکس چیزی را از مراد او رد نتواند کرد یا غالب است بامر یوسف
که برادران را مطلوب بود و مشیت خدای بر خلاف آن واقع شد مگر آنچه خدای خواست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ و لیکن بیشتر مردمان نمی
دانند که زمام امور بقبضه اقتدار و مشیت اوست و یا علم ندارند بلطایف صنع و خفایای لطف او سبحانه وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ و آنهنگام که یوسف رسید
بمنتهای اشتداد در جسامت و قوت که آن میان سی و چهل سالگی است و گویند مراد سن شبابست که مبدء بلوغ است و بروایتی صحیح از ابن عباس از هیجده
سالگی است تا سی سالگی آتَيْنَاهُ حُكْمًا دادیم او را نبوت یا حکمت که علمی است مؤید بعمل یا حکم کردن میان مردمان وَعِلْمًا و دانش کیان تاویل احادیث
است که عبارتست از علوم دینیه و علم بمصالح مردمان و تعبیر خواب مروی است که چون مردم مرافعه بعزیز عرض میکردند عزیز ایشان را بیوسف اشاره
میکرد بجهت ظهور کمال عقل و صواب رای او وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ و مانند این پاداش میدهیم نیکوکاران را این اشارتست بنیکوکاران را بآنکه
حق تعالی بجهت پاداش احسان او در عمل این مرتبه رفیعه را در عنفوان جوانی با وارزانی فرمود و در بعضی روایات آمده که یوسف هفده ساله بود که عزیز
وی را بخرید و سی و سه ساله بود که ریان بن ولید وی را وزارت داد و چهل ساله بود که حق تعالی وی را نبوت داد و صد و بیست ساله بود که متوفی

زیاده

شد آورده اند که چون یوسف بخانه عزیز در آمد سلطان عشق رخت بخانه دل زلیخا افکند لشکر محبتش صبر و سکون او را بیغما برد هر روز جمال یوسف
می‌شد و عشق زلیخا افزون میگشت تا آنکه عشق او بغایت کشید و شوق او بنهایت انجامید صورت حال با یوسف در میان نهاد وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي
هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ طلب مراد خود کرد یوسف را در خانه او یعنی زلیخا از نفس او یعنی بحیله گری میآمد و میرفت تا تدبیر امر خود کند و بانواع حیله
مطلوب خود را از یوسف حاصل کند ابن عباس فرموده که از جمله مراودت و حیله‌گری او در مطلب مراد خود را این بود که با وی گفت چه موی نیکو داری
در جواب گفت که اول چیزی که در خاک پراکنده و ریزیده گردد موی باشد گفت ای یوسف چه روی نیکو داری گفت احسن الخالقین او را در رحم مادر

نگاشته گفت ای یوسف حسن روی تو مرا لاغر کرد جواب داد که شیطان ترا براین داشته گفت ای یوسف عشق تو آتش در دل من زده تو آن آتش را باب لطف
فرو نشان گفت کرانی با آتش تو در بزم با آتش دوزخ سوخته شوم گفت برخیز و اندرون آن خانه رو و آبی بیار که بغایت تشنه ام و غرض او آن بود که
چون بخانه رود در را بر او ببندد و مراد خود را از او حاصل کند یوسف جواب گفت که در خانه کسی رود که صاحب خانه باشد و من مملوکم و مالک چیزی
نیستم گفت در آن خانه بستر حریر و دیبای لطیف گسترده و در بخار او مراد من حاصل کن گفت چگونه خود را مستوجب دوزخ گردانم و منزل خود را
در بهشت از دست بدهم گفت ای یوسف ازینها در گذر و با من در آن پرده ای که کسی را در آن پرده راه نیست گفت خدای من بر همه سرایر و خفیات
مطلع است چگونه از او پوشیده شود گفت دست بر دل من نه تا الطیبات یابم گفت عزیز بان اولی است گفت من عزیز را شربتی دهم تا بمیرد و من حلیلهٔ تو
شوم گفت چگونه از عذاب عقاب دوزخ رهائی یابی از دست مرد پستی که مراد او بیوسف آن بود که خود را مبتلا است و بروی عرض میکرد و وی
را با خود دعوت میکرد گاهی ترغیب و گاهی ترهیب میگفت ای یوسف بحسن و جمال من نمینگری گفت چگونه بچیزی نگاه کنم که عنقریب در خاک پوسیده
شود گفت مشاهدهٔ موهای مجعد من نمیکنی گفت چه فایده که با خاک آمیخته خواهد شد و چون نزد یوسف نشستی یوسف روی از وی بگردانیدی
و چون از تدبیرات مراودت عاجز شد شروع در حیلهٔ دیگر کرد بانی وجه که خانهٔ ساخت که از زیر و بالا و در و دیوار آن بمثال آینه بود و صورت خود
و یوسف را در آن نقش کرده که هر دو یکدیگر را تنگ در بغل گرفته بودند و چون تمام شد از یوسف التماس کرد که در اندرون آن در رود و ببین که
هرگز مثل این خانه دیده یوسف بالتماس او در آن خانه در آمد و زلیخا در عقب او روانشد و در خانه در آمد وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ و ببست درها را
مرویست که آن هفت خانه بود در یکدیگر در هر خانهٔ دری نشانده زلیخا همه درها را فرو ببست وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ و گفت پیش من آی
و بشتاب که من ترا ام قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ گفت پناه میگیرم بخدای پناه گرفتنی بوجه تمام إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ بدرستیکه پروردگار من نیکو ساخت
است منزل مرا نزدیک بارگاه قرب خود و مرتبهٔ جلیله و درجهٔ رفیعه داده چگونه در حق او عاصی شوم و با این مرتبه قبیح قیام نمایم و خود را از آن مرتبه محروم
گردانم و یا عزیز تربیت کنندهٔ من است و ترا نیکو داشت من فرموده پس چگونه حرمت حق نعمت او را رعایت نانموده دست خیانت در حرم او دراز کنم
إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ بدرستیکه شان این است که رستگار نمیشوند ستمکاران یعنی حق ناشناسان که در عوض نیکی بدی کنند یا فایز نگردند زنا
کاران چه زنا بدترین ظلمهاست وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا بدرستیکه قصد کرد آن زن یعنی زلیخا بمخالطهٔ یوسف و قصد کرد یوسف بدفع او
بطریق فرار لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ اگر ندیدی و بنیافتی یوسف برهان روشن پروردگار خود را هر آینه قصد مخالطهٔ او کردی و آن برهان بقول
اصح نور عصمت الهی و لمعهٔ نبوت یوسفی که حایل شد میان یوسف و میان آنچه سبب خشم خدای بود پس یوسف بقوت نبوت و مدد فتوت در آن حال خود را
نگاه داشت و نمیتواند بود که مراد از هم بها قصد مخالطهٔ یوسف بوده باشد بزلیخا زیرا که منافی عصمت است و جمیع انبیا معصومند از صغایر و کبایر و مبرا
از قصد معاصی مرویست که نزد ایشان فرشته بصورت یعقوب بر یوسف ظاهر شد که انگشت بدندان گرفته بود چون یوسف آن را بدید از آنخانه بیرون دوید
كَذَٰلِكَ همچنین نمودیم او را برهان روشن لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ تا بگردانیم از وی بدی یعنی خیانت در حرم عزیز و عمل زشت یعنی زنا
إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ بدرستیکه او از بندگان خالص ماست یعنی پاک کرده شده از هر ناشایسته و نابایسته ظاهر و باطن و از جملهٔ بدیها
است که قصد فاحشه و عزم بر آن از اکبر سوء و اعظم قبحست و منافی خالص بودن و از قبایح پس یوسف قصد او نکرده باشد مرویست از علی زین العابدین
ابن الحسین ع که برهان یوسف که او را از فحشا باز داشت آن بود که در آنخانه بتی بود و زلیخا در حین مراوده چیزی بر سر آن انداخت یوسف گفت چرا چنین
کردی گفت تا او بر حال ما واقف نشود و نزد او شرمنده نشویم یوسف فرمود که پس من سزاوارترم از آنکه شرم دارم از خدای یکتا که همواره بر عاصیان ناظر است
و در روایت آمده که چون زلیخا مراوده کرد با یوسف او روی بگردانید بجانب دیگر نگریست صورت خود و صورت زلیخا را دید که دست در گردن
یکدیگر کرده اند روی از آن بگردانید بسقف خانه نگاه کرد همچنین دید و بهر طرف که مینگریست آن را مشاهده میکرد مضطرب شده بسرعت تمام روی
به بیرون نهاد و زلیخا از پی او روان شد وَاسْتَبَقَا الْبَابَ و پیشی گرفتند بسوی در یعنی یوسف بجهت فرار از زلیخا میل خروج کرد و زلیخا مسارعت
کرد در پی او تا منع او کند از خروج و مراد از این در در هفتمین بود که خارج خانه بود چنانکه از کعب مرویست که یوسف روی بگریز نهاد و نزد هر
دری که میرسید قفل آن در بی کشاینده کشاده می شد و بزمین می افتاد تا که بدر آخرین رسید زلیخا باو رسید دست در وی زد و پیراهن او را باز
پس کشید وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ و بدرید وقت کشیدن پیراهن یوسف از پس او وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ یافتند هر دو شوهر
زن را یعنی عزیز که شوهر زلیخا بود نزدیک در بیرون چون عزیز یوسف و زلیخا را مضطرب دید دانست که صورتی روی نموده که هر دو آشفته اند پیش
از آنکه بتفحص ایشان مشغول شود زلیخا پیشدستی کرده دلیرانه بسخن در آمد قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا گفت بعزیز چیست سزای
کسیکه خواهد باهل تو بدی رساند مرام وی از این سخن آن بود که برائت ذمهٔ خود از گناه ظاهر سازد و چنان فرا نماید که گناه از یوسف است یعنی مکافات
یوسف نیست إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ مگر آنکه بزندان کرده شود یعنی پاداش او زندانست أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ یا عذابی دردناک یعنی ادب کردن و زدن بتازیانه
این سخن را بجهت انتقام گفت از امتناع یوسف از مراوده و پاک دامنی خود بر زبان راند چون یوسف این سخن بشنید بجهت دفع عقوبت از خود قَالَ هِيَ
رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي گفت ای عزیز زلیخا درخواست کرد مرا از نفس من و من امتناع کردم و از وی بگریختم عزیز گفت راستی این سخن بچه دانیم هیچکس
از این قصه خبر دارد یوسف گفت در آنخانه کودکی چهار ماهه در گهواره بود او گواه من است و آن کودک پسر خالهٔ زلیخا بود عزیز گفت کودک چهار ماهه

یوسف

چه داند و چگونه سخن گوید یوسف فرمود که خدای من قادر است بر آنکه او را بسخن در آرد عزیز از آن کودک پرسید که تو چه میگوئی بقدرت ربانی کودک
بسخن در آمد و حق تعالی از این خبر میدهد که وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا و گواهی داد گواهی دهنده از کسان زلیخا بسخن در آمد و گفت ای عزیز إِنْ كَانَ
قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ اگر هست که پیراهن یوسف دریده شده از پیش فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ پس راست میگوید زلیخا و یوسف
از جمله دروغ گویانست چه این صورت دلیل است بر آنکه زلیخا دفع یوسف میکرده از خود که گریبان از پیش دریده وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ و اگر هست
پیراهن یوسف از پس دریده شده فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ پس زلیخا دروغ میگوید و یوسف راست گویانست چه این حال دلالت دارد بر
آنکه یوسف از وی گریخته و زلیخا از پی آمده و او را بخود کشیده و پیراهنش از پس دریده فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ پس هنگام که دید عزیز پیراهن
یوسف را از پس دریده شده روی بزلیخا کرد از روی غضب قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ گفت بدرستیکه این گفتار یا این کار یا این بدی از مکر و حیله شما زنان
است مراد زلیخا و امثال اوست از زنان بکار او إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ بدرستیکه کید شما بزرگست چه کید زنان زود بدل میرسد و در نفس تاثیر
میکند و نیز کید زنان با مردان مواجه است و وسوسه شیطان بر وجه خفا از بعضی علما منقولست که خوف من از زنان اکثر از خوف من است از کید شیطان
زیرا که حق تعالی در قرآن فرموده که إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا و در باره کید زنان گفته إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ در خبر است که چون نبوت و پادشاهی یوسف
قرار گرفت روزی جبرئیل نزد وی نشسته بود جوانی از خدمتکاران مطبخ وی بر او آمد جامه چرب پوشیده و چیزی از آلات مطبخ بدست گرفته جبرئیل گفت
این جوان را می شناسی که چه کسست گفت نه گفت این آن کودکست که برای تو در گهواره گواهی داد یوسف گفت پس او برابر من خدمت نباید فرمود تا جامه او بر وی بر کنند
و خلعتی گرانمایه در او پوشانیدند پس او را وزیر خود کرد ابتدا القصه چون صدق یوسف و کذب زلیخا بر عزیز ظاهر شد متوجه یوسف شده بر وجه اعتذار
گفت یُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَٰذَا ای یوسف اعراض کن از این سخن و پنهان دار این کار را وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ و ای زلیخا آمرزش طلب برای گناه خود
در بعضی تفاسیر گفته که معنی آنست که عذر خواه از یوسف که عزیز است بیگناه إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ بدرستیکه تو بودی از گناه کاران و در آنکه
اگرچه عزیز این قضیه را تسکین داد اما مصرع سخن عشق نهان کی ماند شمه از این واقعه در افواه مرد و زن افتاد وَقَالَ نِسْوَةٌ و گفتند گروهی از
زنان مصر در کشاف آورده که پنج زن بودند خواص ملک زن حاجب زن ساقی و زن خباز و زن زندان بان و زن صاحب دواب بایکدیگر نشسته
گفتند فِي الْمَدِينَةِ در شهر مصر بموضعی که آن را عین الشمس گویند مضمون سخن ایشان این بود که امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ زن عزیز
یعنی زلیخا طلب کرده است غلام خود را از نفس وی یعنی از او درخواسته است که کام وی دهد قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا بدرستیکه شکافته است یوسف پرده
دل او را از روی دوستی یعنی محبت یوسف پرده دل او را شکافته است و بدرون دل او در آمده إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ بدرستیکه ما می بینیم
او را در گمراهی هویدا یعنی دوری از راه صواب و خطای روشن که با وجود مانند عزیز شیفته غلام درم خریده شده است فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ
پس چون بشنید زلیخا مکر ایشان را تسمیه قول ایشان بمکر باعتبار آنست که از ان او اخفا میکردند همچنانکه مکر کننده مکر خود را پنهان کند و یا آنکه
غرض ایشان بود که یوسف را ببینند چه یوسف در خانه عزیز هرگز بیرون نمیرفت و یا آنکه زلیخا سخن ایشان را بشنید أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ فرستاد بسوی
ایشان و استدعای آن نمود که بدعوت وی حاضر گردند مرویست که چهل زن را طلبید و آن پنج زن ملامت کرده هم از ایشان بودند چون بمنزل وی در آمدند
تعظیم ایشان بجای آورد وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً و آماده کرد برای ایشان تکیه گاهی از بالشهای لطیف و گویند مراد از متکا طعامی است که خوردن آن احتیاج بکارد
داشته باشد و در هنگام بریدن آن کج شده تکیه بر چیزی کنند و بنا بر این تسمیه طعام بمتکا بر سبیل مجاز باشد وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا
و داد هر یکی از آن زنان را کاردی تا گوشت پاره کنند و تناول نمایند و ترنج را ببرند و دهن را بآن خوش سازند پس یوسف را [illegible] و جامهای مرصع
در او پوشانید و تاج مکلل بر فرقش نهاد و بآراستگی تمام و آرایش کلام او را مزین کرد و زنان را در صفه ای نشانده بود که یوسف در اندرون
او بود وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ و گفت با او که بیرون آی بر آن زنان جهة خدمت با سلام کردن بر ایشان یوسف بجهة آنکه بنده بود و بذل انقیاد و فرمان برداری
در بند با نموده بیرون آمد نظم از خلوتخانه آن گنج هنر بیرون آمد چه گلزار شکفته فَلَمَّا رَأَيْنَهُ پس هنگام که زنان او را دیدند بیرون یافتند و دلداده
جمال یعنی حسن او در چشم ایشان گران آمد بیکبار همه شیفته دیدار او گشتند و آن خود فراموش کردند وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ و بریدند دستهای خود را یعنی
در حالتیکه گوشت با ترنج میبریدند چشم ایشان بر جمال یوسف افتاده بیخود شدند کارد بدستهای خود در میبریدند گمان ایشان آن بود که گوشت یا ترنج می برند
و اصلا الم آن را احساس نکردند مرویست که زلیخا هر یک را ترنجی و کاردی بداد و گفت چون یوسف بشما گذرد شما هر یک ترنج ببرید و بوی دهید چون
یوسف بمجلس ایشان گذر کرد محو جمال او شده مدهوش شدند و دستهای خود را بجای ترنج بریدند و از غایت حیرت اصلا درد آن را احساس نکردند و از
وهب منقولست که از آن چهل زن نه تن بمردند و بعضی از ایشان دست خود را جدا کردند و چون با خود آمدند دستهای بریده خود را دیدند وَقُلْنَ
حَاشَ لِلَّهِ و گفتند از غایت تعجب پاک است مر خدای را از صفت عجز در آفریدن چنین مخلوقی مَا هَٰذَا بَشَرًا نیست این غلام از جنس آدمی زیرا که چنین حسن معهود
بشر نمی باشد مصرع که این جمال در حد آدمیزاد است إِنْ هَٰذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ نیست این کس مگر فرشته گرامی و بزرگوار نزد خدا چه جمال بی نهایت
و کمال بی غایت و عصمتی بدین مرتبت از خواص ملکیت در حقایق سلمی مذکور است که حق تعالی بدین آیه مدعیان محبت خود را سرزنش میکند که
مخلوقی بدین غایت میرسد که الم قطع عضو خود را احساس نمیکند شما در شهود پرتو جمال خالق خود باید که از هیچ بلائی و محنتی نالان نشوید و صاحب وسیط
باسناد خود از جابر انصاری نقل میکند که حضرت رسالت فرمود که جبرئیل بر من فرود آمد و گفت یا محمد خدای تعالی ترا سلام میرساند و میگوید ای حبیب

پاره از آن

من حسن روی ترا از نور عرش مقرر کردم و حسن روی یوسف را از نور کرسی و هیچ مخلوقی نیکوتر از تو نیافریدم انحضرت را کمال بود و یوسف را جمال و در شهود جمال
یوسف دستها بریده شد و در ظهور کمال محمد زنارها قطع یافت و در این معنی گفته‌اند بیت از حسن روی یوسف دستی بریده سهل است در پای
دلبر من سرها بریده بینی القصه چون زلیخا حیرت زنان و اشفتگی ایشان مشاهده کرد قالت گفت با ایشان که فذلکن الذی لمتننی فیه پس
این بندهٔ کنعانی است که ملامت کردید مرا در دوستی او و اکنون دانستید که حق بطرف من بوده و لقد راودته عن نفسه و بدرستیکه من مراوده
کردم او را از نفس وی او و درخواستم که از روی من بدهد فاستعصم پس خویشتن را نگاه داشت و سر بمن فرو نیاورد و لئن لم یفعل ما امره
و اگر چنانچه نکند انچه فرمایم او را و حاصل کردن مراد من لیسجنن هر اینه بزندان کرده شود و لیکونا من الصاغرین و باشد از خوار شدگان
یعنی داخل در زندانیان یوسف که این سخن بشنید روی از زنان مجلس برتافت و زنان در عقب وی بیرون دویدند در لباس طلبکه وی را ملامت کنند و هریک
جدا جدا او را بخود دعوت کردند یوسف از ملاقات ایشان بتنگ امده قال رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه گفت ای پروردگار من
زندان دوست تر است نزد من از انچه میخوانند این زنان مرا بسوی ان از مطاوعت و میل رغبت ایشان و الا تصرف عنی کیدهن و اگر نگردانی از
من مکر و فریب ایشان را یعنی اگر مرا در پناه عصمت نگیری اصب الیهن میل کنم بسوی ایشان یعنی اجابت سخن ایشان کنم بطبع و مقتضای شهوت
خود و اکن من الجاهلین و باشم از نادانان یا در ارتکاب انچه نشاید فاستجاب له ربه پس اجابت کرد مر دعای وی را افریدگار او فصرف عنه
کیدهن پس گردانید از وی مکران زنان را بقوت عصمت انه هو السمیع العلیم بدرستیکه او شنواست مر دعای کسی را که باو پناه برد و دانا بحال
کسیکه از همه چیز روی گردانیده او روی در او اورده اند که بعد از نومیدی زنان از وی زلیخا را گفتند صلاح انست که او را دو سه روزی در زندان کنی شاید بسبب یافت
رام گردد و قدر راحت و نعمت را دانسته سر تسلیم بر خط فرمان تو نهد نظم چه کوره ساز زندان را بر وی گرم بو در آن کوره کرد آهنش نرم زلیخا آن
سخن قبول کرد و نزد عزیز امد و گفت از این غلام کنعانی بدنام گشته‌ام و طبع مرا از خدمت او نفرتی پدید امده صلاح انست که او را بقید [بند] زنجیر گرفتار کرده
در زندان افکنی تا مردم گمان برند که او گناهکار است و من از ملامت و سرزنش باز رهم عزیز را این سخن معقول افتاد حکم کرد که بزندانش برند همچنانکه
میفرماید ثم بدا لهم پس ظاهر شد مر ایشان را یعنی عزیز و اهل او را من بعد ما راوا الایات از پس انکه دیدند دلایل عصمت و شواهد دال بر
برائت یوسف مانند گواهی دادن کودک و چاک پیراهن و قطع دستها و امتناع او از ایشان یعنی با وجود مشاهدهٔ این نشانها رای ایشان قرار یافت که برای
مصلحت لیسجننه حتی حین در زندان کنند او را تا هنگامیکه مقرر باشد پس زلیخا اهنگران را بخواند و گفت بندگران بسازید و سلسلهٔ محکم ترتیب
کنید تا بر دست و پای این غلام عبری نهم و چند روزی در زندان وی را گوشمالی دهم اهنگران را که نظر بر دست و پای یوسف افتاد گفتند که ای ملکه این پسر
خود داست و طاقت بندگران و قوت رنج زندان ندارد زلیخا بانگ بر وی زده گفت تو بر زندانیان رحم میکنی پس اهنگر بند و زنجیر ترتیب داده بر دست
و پای یوسف نهاد زلیخا بفرمود که او را بر استر بندند و زنجیر بر ستوری نشانند و در کوچه و بازار مصر بگردانند و منادی زنند که هرکه در حرم عزیز اراده
خیانت داشته باشد سزای او این است و خود جامهٔ کهنه پوشیده تا مردم او را نشناسند و بر سر راه یوسف بایستاد تا او چه خواهد گفت پس یوسف را بر مرکبی
سوار کردند دست بر گردن بسته و بندگران بپای نهاده یوسف بنالید که الهی تو از سر کار اگاهی از غم پدر بناله و افغانم و از جفای برادران در غربت سرگردانم
و با وجود این همه گرفتار بند و زندانم جز استعانت بحضرت تو چارهٔ نمیدانم جبرئیل امد و گفت ای یوسف از بند و زنجیر غم مخور مصرع سلسله بند است
و شیران را بگردن زیور است دیگر نهاد که از تنگنای حبس اندیشه نکنی و از جفای قید اندوهگین نشوی که زر و در در زاویهٔ زندان موجب راحت دنیا
خلد خواهد بود اما ای یوسف زلیخا امده و بر رهگذر نشسته تا نظاره کند که چگونه جزع خواهی کرد و که را از برای خلاصی خود شفیع خواهی ساخت
زنهار ای یوسف روی ترش نکنی و گره بر ابرو نزنی و سر از پیش بر نداری و بچپ و راست و پیش و پس ننگری خندان باش و تبسم کنان خود را چنان
مدان که ترا از گلستان بزندان میبرند بلکه بعکس تا من از زندان را بر تو گلستان کنم چون یوسف را از سرای عزیز بجانب بازار بردند قریب صد هزار مرد و زن
بنظاره بیرون امدند خروش از اهل مصر برامد یکی سنگ بر سینه میکوفت و میگفت که مظلوم است و بیچاره و دیگری میگفت که محروم است و اواره یکی
نعره میزد که این چه بیرحمی و دل ازاریست و یکی طعنه میزد که این چه بیداد و ستمکاریست کودکی را که دست خود از زنبار وی در حسرت است با طوق و زنجیر
چکار هر کرا چشم بر جمال یوسف افتادی فی الحال دیوانه و اشفتهٔ او گشته عاشق او گشتند و دل از دست بدادند مرویست که چون یوسف برابر زلیخا رسید
بر زبان منادی جاری شد هذا غلام من کنعان این غلامی است کنعانی عبری زبان و العزیز علیه غضبان و عزیز بر وی خشمناک است و غضب الود جبرئیل
امد و گفت ای یوسف جواب منادی باز ده که هذا اخرج من غضب الرحمن این خاری بهتر است از غضب ربانی و معصیت الدیان و این نافرمانی خوبتر باشد
از عصیان سبحانی و دخول نیران و دیدن باتش سوزان و سرابیل القطران و پوشیدن لباس قطران تا ما بکمال قدرت خود او را بگوش زلیخا رسانیم و هیچکس
دیگر نشنود یوسف چون این بگفت زلیخا بشنید و بر خود بپیچید برخواست بخانه باز امد و پیغام فرستاد بزندانبان که این غلام را در جای تنگ و تاریک
باز دارید و طعام و شراب بر وی تنگ گیرید پس یوسف را بزندان اوردند و دخل معه السجن فتیان و در اوردند با او بزندان دو بنده از
بندگان ریان یکی ساقی ملک که او را بونا گفتندی و یکی طباخ که او را مجلث خواندندی چه ملک بر ایشان گمان برده بود که در صدد انند که او را زهر دهند
مرویست که طباخ بعادت طعام نزد ملک اورده بنهاد و شراب دار باو گفت که این طعام مخور که زهر الوده است طباخ گفت ای ملک شراب زهر الوده است
نه طعام ان را تناول مکن ساقی گفت دروغ میگوید ملک ساقی را گفت که این شراب بخور چون بخورد ضرری بوی نرسید و طباخ گفت این طعام را بخو

امتناع کرد پس بجهت بها در ندوان طعام بوی دادند بخورد در حال بمرد پس ملک فرمود طباخ را بزندان بردند و شرابدار را نیز بجهت مظنه تهمت باو
یاد کرده تا هر دو را بزندان کنند اتفاقا در آن وقت که یوسف را بزندان در آورده بودند ایشان را نیز بزندان کردند و یوسف در زندان تعهد حال زندانیان
کردی و جستجوی احوال هر یک بجای آوردی و بعیادت بیماران ایشان رفتی و معالجه کردی و جامه در پوشانیدی ایشان را و دلخوشی دادی و در خبر است
که چون یوسف در زندان شد اهل زندان را ملتفت یافت ایشان را گفت خوش دل باشید صبر کنید که خدا شما را بفرج رساند و ثواب عقبا بهره مند
گرداند ایشان خوشحال شدند و گفتند رحمک الله علیک توجه بسیار داری و نیکو خوئی چه کسی و از کدام قبیله گفت انا یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ذبیح الله
ابن ابرهیم خلیل الله عامل زندان گفت ای پیغمبرزاده والله اگر توانستمی ترا رها کردمی اکنون در خدمت تو تقصیر نخواهم کرد پس زندانبان و زندانیان
هر دو نزد وی آمدندی و حدیث وی شنیدندی و با او اظهار محبت و مودت کردندی یوسف فرمود که ای یاران در محبت من غلو مکنید که هر که با
من محبت ورزید از وی محنت یافت عمه مرا دوست میداشت و میخواست که مرا نزد خود نگاه دارد کمربندی که از ابرهیم بمیراث باو رسیده بود در میان من
بست و من خفته بودم و از آن بچیز نگاه مرا بآن متهم ساخت بدزدی و بجهت آن مرا یکسال نزد خود نگاه داشت و جزای دزد در شرع ما چنین است و پدر مرا
دوست میداشت در محنت برادران افتادم و زلیخا بمن محبت ورزید و در زندان گرفتار شدم گفتند ما با تو الفت گرفته ایم و نمیتوانیم که با تو زندگانی
کنیم القصه با او مجالست کرده بانواع سخنان او مستفید شدندی و اگر خواب میدیدندی تعبیر فرمودی و موافق افتادی و بجهت این هر دو زندانیان نیز نزد
یوسف آمده خوابهای خود را تقریر کردندی و یوسف تعبیر فرمودی شبی این هر دو زندانی خوابها دیدند و گویند هر یک خوابی بکری را بر خود بستند و
نزد بعضی هیچکدام خوابی ندیده بودند اما بر وجه امتحان یوسف را قال احدهما انی ارانی گفت یکی از ایشان بدرستیکه من دیدم در خواب که
در باغی یک اصله درخت تاکی بود بر وی یک خوشه انگور رسیده و پیاله ملک بدست من اعصر خمرا می افشردم در او انگور برای شراب تسمیه انگور
بخمر باعتبار آنست که مآل انگور بخمر میکشد و قال الاخر انی ارانی و گفت دیگری یعنی طباخ بدرستیکه من میدیدم خود را در مطبخ ملک احمل فوق
راسی خبزا که بر میداشتم بر سر خود نان را و آن سر سفره نان بود تاکل الطیر منه میخوردند مرغان از آن نان و میربودند نبئنا بتاویله
خبر ده ما را بتعبیر این خواب انا نریک من المحسنین بدرستیکه ما می بینیم ترا از نیکوکاران با اهل زندان و غیر ایشان و یا نیکو دانا در علم تعبیر چه هر خوابی
را که تعبیر فرمودی موافق آن واقع میشود چون یوسف نخواست که تعبیر خواب ایشان بروی بیان کوید چه در آن هلاک یکی از ایشان بود پس پیش از تعبیر
ایشان را بطریق مستقیم که توحید است ارشاد فرمود تا با اسلام بمیرند و اول بیان معجزه خود فرمود که آن خبر دادن وی بود از غیب تا دلالت بر صدق قول او کند
در دعوت ایشان باسلام و صحت تعبیر و همچنانکه طریقه انبیا است که اول اظهار معجزه میکردند و بعد از آن امت را بطریق اسلام دعوت میفرمودند پس بجهت
این اول بار از تعبیر اعراض کرده در بیان معجزه خود قال لا یاتیکما طعام ترزقانه گفت یوسف که نیاید بشما خوردنی که روزی داده شوید بآن الا
نباتکما بتاویله مگر که خبر دهم شما را بعاقبت آن یعنی بگویم رنگ و مزه آن طعام را قبل ان یاتیکما پیش از آنکه بیاید بشما یعنی اخبار کنم شما را از غیب
ایشان گفتند ما هرگز از کاهنان امثال این نشنیده ایم یوسف بجهت دفع کهانت از خود فرمود ذلکما مما علمنی ربی اینکه گفتم شما را از چیزیست که
بیاموخت بمن پروردگار من بالهام الهی و وحی نه آنکه از قبیل کهانت باشد پس در بیان انکار کهانت فرمود که انی ترکت ملة قوم لا یؤمنون
بدرستیکه من ترک کرده ام و باز گذاشته ام کیش گروهی را که نمی گروند بالله وهم بالاخرة هم کافرون بوحدانیت خدای و ایشان بسرای آخرت
ناگرویدگانند تکرار ضمیر برای تاکید کفر ایشانست باخرت واتبعت ملة ابائی ابرهیم و اسحق و یعقوب و پیروی کرده ام دین پدران خود را
ابرهیم و اسحق و یعقوب اظهار از اهل بیت نبوت جهت مقصد رغبت ایشانست باستماع کلام وی و قبول کردن سخن وی در آنچه گوید
ما کان لنا ان نشرک بالله من شیء روا نیست و نشاید ما را که پیغمبرانیم آنکه انباز گیریم بخدای چیزی را بلکه بطریق یگانگی پرستش او میکنیم ذلک من
فضل الله علینا این توحید و پرستش خدای بیگانگی از فضل خداست بر ما که بوحی ما را بآن آگاهی داده و علی الناس و از فضل اوست بر سایر
آدمیان که انبیا را بارشاد ایشان فرستاده و لکن اکثر الناس لا یشکرون و لیکن بیشتر مردمان که پیغمبران با ایشان آمده اند بر شد سپاس داری
نمیکنند آن فضل و موهبت را و از آن اعراض میکنند و از آن متنبه نمی شوند پس در ترغیب ایشان بتوحید و تنفیر ایشان از شرک میفرماید که یا صاحبی
السجن ای یاران زندان یعنی کسانی که باشند در زندان ءارباب متفرقون آیا خداوندان پراکنده که شما دارید از زر و نقره و آهن و چوب و سنگ خیر ام الله الواحد
القهار بهتر است یا خدای یگانه و یکتا در ذات و صفات غالب بر همه مکونات که هیچکس با او مقاومت نتواند کرد ما تعبدون من دونه
الا اسماء نمی پرستید ای اهل زندان بدون خدای مگر نامهای یعنی چیزی چند را که باعتبار اسم بدون حجتی و دلیلی سمیتموها انتم و اباؤکم
نام نهاده اید آن را شما و پدران شما یعنی میپرستید چیزهائی را باعتبار اطلاق اسم و محض نام بدون حجتی که دلالت کند بر استحقاق الوهیت ایشان
مراد آنست که همین اسم خدا دارند و از حقیقت الوهیت معرا اند ما انزل الله بها من سلطان فرو نفرستاده خدای تعالی بپرستش آنها هیچ حجتی که
دلالت کند بر استحقاق الوهیت ایشان مراد آنستکه همین اسم خدا دارند پس شما میپرستید اسمی چند بی مسمی ان الحکم الا لله امر نیست حکم پرستش
مگر خدای را که مستحق پرستش است فرمان داده بزبان پیغمبران الا تعبدوا الا ایاه آنکه نپرستید ای کافه مردمان مگر او را که حجت روشن دلالت
میکند بر حق عبادت و بوحدانیت ذلک الدین القیم این است دین حق درست راست ولکن اکثر الناس لا یعلمون و لیکن بیشتر مردمان
نمیدانند راه حق را بجهت عدم تفکر در دلایل عقلیه و حجج نقلیه و بتبعیت هواجس نفسانی و وساوس شیطانی و بعد از تنبیه بر بطلان کیش ایشان

وامر معبود بحق معبود یکتا شروع در تعبیر خواب ایشان کرده فرمود یا صاحبی السجن اما احدکما ای یاران زندان اما یکی از شما که ساقی ملک است رو دیگر
خلاصی یابد فیسقی ربه خمرا پس بیاشاماند تربیت کننده خود را یعنی ملک را آن خمرا شراب چنانکه پیشتر میبوده یعنی همان ساقی ملک باشد واما
الاخر فیصلب واما آن دیگر که طباخ است پس بر او بخته شود بردار و مدتی او را بر آن بگذارند فتاکل الطیر من رأسه پس بخورند مرغان
شکاری از کله سر او پس از آن دو یکی گفت دروغ گفتیم و هیچ خوابی ندیده بودیم و بازی میکردیم با یکدیگر ما خوابهای خود را بیکدیگر یوسف
فرمود قضی الامر الذی فیه تستفتیان حکم کرده شد و محکم ساخته گشت کار خوابی که شما در آن طلب تاویل و تعبیر کردید و خلاف آنچه من گفتم
نخواهد شد این دلیل است بر اخبار یوسف بغیب بر طریق وحی و ماننده تعبیر معبران در حدیث آمده که خواب بر پای مرغ پرنده بسته شده است مادام که
تعبیر نکرده باشند چون تعبیر کنند بیفتد از پای مرغ و بر زمین آید یعنی واقع شود بر جای خود و خواب جزو بیست و چهل و شش جزو از پیغمبری باید
که خوابی که بیند جز با خداوند رای صاحب نکوی مگوید آورده‌اند که چون سه روز بر آمد گماشتگان ملک آمدند و ایشان را از زندان بیرون بردند و
قال یوسف در وقت بیرون رفتن ایشان للذی ظن انه ناج منهما مر آنکس را که دانست بطریق وحی آنکه او رستگار است از آن هر دو و ظن بمعنی
یقین در کلام عرب بسیار است و میتواند که بمعنی خود باشد زیرا که تعبیر وی بطریق وحی بوده نه صواب دید و رای حاصل که ساقی را گفت
اذکرنی عند ربک یاد کن مرا نزد ملک مربی خود یعنی بیگناهی مرا بعرض ملک بان رسان تا مرا از این محنت وارهاند و وی این معنی را قبول کرد پس ملک
فرمود تا طباخ را که جنایت او ثابت شده بر دار کردند و ساقی را که صفت امانت او تحقیق یافته بود همان منصب نخستین باو دادند و چون یوسف
ترک ندب کرده متوسل بمخلوق شد در نجات خود جبرئیل نازل شد و یوسف را بگوشه زندان برد و پر خود را بر زمین زد زمین او شکافته شد یوسف
را گفت فرو نگر تا چه بینی یوسف نگاه کرد گفت طبقه زمین دوم را می بینم یکبار دیگر پر بر آن زد زمین سیم پیدا شد همچنین تا طبقه هفتم ظاهر گشت
جبرئیل گفت فرو نگر چون نگاه کرد سنگی عظیم دید گفت سنگی عظیم میبینم جبرئیل پر بر آن سنگ زد شکافته شد و از میان آن کرمی
بیرون آمد برگی سبز در دهن گرفته گفت یا طاهر الطاهرین ای پاکیزه تر پاکیزگان پروردگار تو سلام میرساند و میگوید شرم نداشتی از من که استغاثه کردی
بملک مصر بعزت و جلال من که بجهت این هفت سال ترا در این زندان بدارم یوسف از این سخن متاثر شده گفت ای جبرئیل خدای من از من راضی باشد گفت
آری از تو راضی است گفت اگر هفتاد سال در اینجا مانم باک ندارم از ابو عبدالله مرویست که جبرئیل نزد یوسف آمد گفت ای یوسف که ترا چنین حسن
داد که هیچکس در روی زمین در زندان نیست گفت پروردگار من صورتی چنین بمن ارزانی فرموده گفت که محبت ترا در دل پدر انداخت که محبت برادران را
گفت پروردگار من گفت کاروان را که بر سر چاه تو رسانید گفت خالق من گفت که در چاه سنگ را از تو باز داشت گفت آفریننده من تا برادرانت ترا
بر تو نزدند و ترا بآن هلاک نکردند گفت خدای من گفت که ترا از چاه برهانید گفت فرهیننده من گفت که کید زنان را از تو بگردانید گفت پروردگار من
و خداوند من گفت حق تعالی میفرماید پس چه چیز ترا بر آن داشت که حاجت خود را بمخلوق عرض کردی نه بمن پس بجهت این ترا مدت هفت سال در زندان دارم
چون یوسف این سخن از جبرئیل شنید چندان گریه کرد که دیوارهای زندان از گریه تر شد و بباید دانست که استعانت بمخلوق در دفع مضار و تخلص از مکاره
جایز است باجماع و غیر قبیح بلکه گاه هست که واجب میشود پس روایات مذکوره دلالت بر حرمت استعانت نمیکند بلکه عتاب مذکور بر یوسف جهت ترک عادت
جمیله او بود در صبر و توکل بر خدای در جمیع امور جهت تشدید محنت و قبح استعانت در صورتی است که ترک توکل بر خدای کرده اعتماد کلی بر مخلوق کند و
اگر با وجود توکل بر خدا مخلوق را واسطه سازند بر دفع بلیه موجب ذم نمیشود القصه چون ساقی بمرتبه قرب رسید و از ساغر جاه و دولت سرخوش گردید از
زندان و اهل آن غافل شد فانسیه الشیطان ذکر ربه پس فراموش کرد بوسوسه شیطان یاد کردن یوسف را نزد تربیت کننده خود که پادشاه بود
فلبث فی السجن بضع سنین پس درنگ کرد یوسف در زندان چند سال بضع عددیست میان سه تا نه یوسف بعد از این واقعه هفت سال در زندان
بماند و مشهور آنست که از اول تا آخر دوازده سال در زندان مکث فرمود و از کلبی نقلست که یوسف پنج سال قبل از بیرون رفتن ساقی از زندان و
هفت سال بعد از رفتن او در زندان بماند و در این مدت شب و روز میگریست تا بحدی که زندانیان بتنگ آمده گفتند ای یوسف یا روز گریه کن و یا شب
خاموش باش تا ما را آسایشی باشد یا شب بگری و روز خاموش باش تا ما را آسایشی باشد و یوسف را از این حال خبر دادند بفرمود تا در زندان موضعی
خالی کردند و دریچه بر شارع عام گذاشتند و حکم کرد تا یوسف را در پیش آن روزن نشانند تا بدیدن مردم مشغول شده گریه نکند و زندانیان را
آرامی پدید آید قضا را روزن بر جانب کنعان واقع شده بود چون شب شد یوسف در پیش آن روزن نشستی و آغاز گریه کردی و هر بادی که از طرف کنعان
وزیدی بزبان از حال یعقوب پرسیدی و هر نسیمی که از طرف کنعان رفتی پیغام درد خود فرستادی شبی نشسته بود و دیده براه انتظار نهاده بود از
دور دید که اعرابی بر شتری سوار و در راه بادیه میرود شتر سر از او در کشیده و بطرف زندان متوجه شد هرچند اعرابی او را میزد و مهار او می پیچید او
تمکین نمی یافت اعرابی بتنگ آمده پیاده شد و شتر زمام از دست او در کشید و بسوی زندان توجه نمود و در پیش روزن که یوسف در آنجا
بود بایستاد و بزبان فصیح بر وی سلام کرد و گفت ای گلبن گلشن یعقوب از کنعان بمصر آمده‌ام و حالا از مصر بکنعان میروم بر آن پیر محنت زده هیچ پیغامی
داری و بدان پیر فراق دیده الم کشیده هیچ خبری میفرستی یوسف چون نام پدر و ذکر کنعان شنید خروش و فریاد بر داشت و زار زار بگریست ناگاه
اعرابی از پس شتر برسید با عصا کشیده خواست که بر وی زند زمین او را بگرفت و تا نیمه ساق او فرو ماند یوسف آواز داد که یا اخ العرب مانع
باش تا با تو سخنی بگویم اعرابی گفت مرا زمین گرفته چگونه بجای دیگر توانم رفت هرچه میخواهی بپرس یوسف گفت از کجائی گفت از کنعان پرسید که

شتر

شتر تو در کدام چراگاه میبوده گفت در چراگاه آل یعقوب چریده و آب از چشمه سار کنعان چشیده یوسف فرمود که در زمین کنعان هیچ درختی دانی که او را دوازده
شاخ بود یکی از آن شاخها جدا شده و اکنون چند سالست که بیخ آن درخت در فراق شاخ خود مینالد و شجره دارد و هر فرع خود بتضرع میکند و اعرابی گفت
اینکه تو میگوئی صورت حال یعقوب پیغمبر است که دوازده پسر داشت یکی از آن دوازده غایب شد و او مدتی است که در فراق او میگوید و میزارد و بوی سر
چهار راه خانه ساخته و بیت الاحزان نام نهاده هر که از آن راه میگذرد در حال گوشه خود میپرسد و کسی از نام و نشان او خبر نمیدهد یوسف از
استماع این خبر درد بر درد افزود و گفت ای اعرابی از اینجا عزم کجا داری گفت ببادیه میروم که متاع مناسب بخریده ام آن را بفروشم بعد از آن بر
کنعان روم یوسف فرمود که در این معامله چند سود طمع داری گفت با توفیق بتو دهم یوسف گفت صد درهم که بیست هزار درهم بنا دارد از اینجا یاد کرده بر
کنعان رو و چون بکنعان در آئی در آن بیت الاحزان رو و بگوی ای پیغمبر خدای من رسول غریبان و مهجوران و زندانیانم در آن وقت که در دوستی نهایت رسیده
باشد و سوز فراق بنهایت انجامیده دست تضرع بدرگاه بی نیاز بردار و ما را بدعائی یاد کن و چنانچه ما از تو فراموش نکرده ایم تو نیز ما را فراموش
مکن اعرابی گفت چه نام داری گفت مرا دستوری نام گفتن نیست ما در روی من نگاه کن و صفت شکل و صورت من برورق دل ثبت نمای و حرف حرف
از صورت و روی و موی من بر صحیفه خیال رقم زن و انصاحب کرامت را خبر نمای و اگر از خالی که بر رخسار داشتم خبر پرسد بگو انمظلوم محروم گفت ان
نقطه خال در رهگذر سیلاب بیدیده افتاده بود از فراق تو مصرع خون جگرم ز دیده رخ پالود انخال محو شد ای اعرابی سلام من غریب و پیام من
اسیر بدان پیر رسان که ترا ان شادی که بدل او رسانی برکت آن بتو رسد و روی خواهد نمود ای اعرابی چون بمحنت خانه یعقوب رسی چندان صبر کن که پاسی از شب
بگذرد و غوغا و هنگامه مردم فرو نشیند و یعقوب از ورد فارغ کردد تو بدر کلبه او رو و بگو السلام علیک ایها المغموم سلام من بر تو باد ای خورده
غمهای و مادم من الغریب المهموم از غریب مبتلا بانواع غم پس بگو که ان مظلوم میگوید که تا از خدمت تو محروم ماندم آن کریه و ناله نیاسوده ام و تا حال
ترا نبینم براحت و آسایش ننشینم ای اعرابی بیا و این یاقوت قیمتی از من بستان و از یعقوب هر دعائی که خواهی درخواه که دعای آن پیر مستجابست اعرابی
گفت ای جوان چگونه پیش تو آیم که مرا زمین کرفته است یوسف گفت اندیشه مدار شتر از دل بیرون کن تا زمین ترا رها کند و این شتر را مرنجان که او مارا از
حالات آن مکروب بیت الاحزان خبر داد اعرابی گفت از در شتر در گذشتم فی الحال پایش از زمین بر آمد نزد یوسف رفت و هم از شعاع روی نشانی
که میبایست بدید و یاقوت از دست مبارکش فرا گرفته راه بیابان و کنعان برگرفت و یوسف از عقب او مینگریست و میگریست و میگفت یا لیت
راحلة لم تلد ای کاشکی راحله ای زادی تا دل من در دو طرف چنین غمها نیفتادی پس اعرابی بکنعان آمد و صبر کرد تا مقداری از شب بگذشت بدر
بیت الاحزان آمد و گفت السلام علیک یا نبی الله یعقوب آواز او را ندا راحتی بدل رسید بر جست و از خانه بیرون آمد و گفت علیک السلام و رحمة الله
یا عبد الله چه کسی و از کجا می آئی گفت پیغامی آورده ام گفت رسول کیستی و پیام که داری گفت رسول غریبانم و پیام مهجوران و قاصد زندانیان از زمین
مصر می آیم و تمام قصه بازگفت یعقوب چون این حکایت استماع کرد فریاد بر آورد و گفت اگر تو رسول غریبانی من نیز در فراق غریبان مبتلا ام و اگر تو پیک مهجورانی
من سوخته آتش هجران بلاام و اگر تو فرستاده زندانیانی من نیز ساکن بیت الاحزانم ای اعرابی مژده دادی که از وی بوی وصال بمشام من میرسد و خبری دادی
که از آن گره حسرت از دل من کشاده شد مژده کانی چه میخواهی گفت یا نبی الله اینچه مقصود من است دریافتم از تو توقع دعا دارم یعقوب گفت الهی سکرات موت بر این
بنده آسان گردان شتر اعرابی بسخن در آمد که سبب این پیغام من بوده ام و اعرابی را بدر زندان من رهنمونی کرده ام و در گذاردن این پیغام مرا نیز شرکتی
هست و از تو طمع دعا دارم یعقوب فرمود الهی این شتر را از ناقهای بهشت گردان اعرابی گفت ای برگزیده خدای از غریب زندانی را دعای کن گفت خدا
او را از بند خلاص دهد و او را بجوئی تا پیوستگی کرامت فرمای پس اثر دعای یعقوب بیوسف رسید و مدت محنت یوسف بسر آمد ملک ریان خوابی
مهیب دیده بود بامداد تمامی حکما و ندما خود را طلبید و قال الملک انی اری سبع بقرات سمان و گفت ملک ریان بدرستیکه من بخواب دیدم هفت گاو
فربه که از جوی خشک بیرون آمدند و بعد از آن یأکلهن سبع عجاف میخوردند و فرو میبردند ایشان را هفت گاو لاغر و شکمهای ایشان هیچ زیاده
نشد و سبع سنبلات خضر و دیدم هفت خوشه سبز و تازه که دانهای آن منعقد شده بود و اخر یابسات و هفت خوشه دیگر دیدم خشک
بر آن خوشهای سبز پیچیدند و پوشیدند و بعد از بیان این خواب گفت یا ایها الملأ افتونی فی رؤیای فتوی دهید یعنی جواب گوئید مرا در تعبیر
خواب من ان کنتم للرؤیا تعبرون اگر هستید شما از روی علم و دانش مر خواب را تعبیر میگوئید و بعبارت آن عالمید و آن را بیان میدانید قالوا
اضغاث احلام گفتند معبران در جواب ملک که این خوابهای شوریده و پریشان است و ما نحن بتأویل الاحلام بعالمین و نیستیم ما بتعبیر
این نوع خوابها دانا زیرا چه ما تعبیر خوابهای راست میگوئیم و این از قبیل خوابهای باطل است ملک ریان از این جواب ایشان متحیر گشته در دریای تفکر غوطه
خورد که پادشاه بتعبیر این واقعه متحیر است که نماید که ملک را بسبب این خواب پریشان مر تعبیر حیثیت ساقی که ملک را متفکر و متغیر دید از حال یوسفش بیاد آمد و قال
الذی نجا منهما و گفت آنکسیکه نجات یافته بود از آن دو بنده زندانی یعنی ساقی وادکر بعد امة و یاد کرد از قول یوسف که گفته بود مرا نزد مربی
خود یاد کن پس از زمانی دور و دراز انا انبئکم بتأویله فارسلون من خبر دهم شما را بتعبیر این خواب پس بفرستید مرا بزندان که در آنجا کسی هست که
علم تعبیر خواب نیکو داند ملک از این خبر شادمان گشته حکم فرمود که زود برو و خبر بیاور و ساقی سوار شده بزندان در آمد و گفت یوسف ایها
الصدیق ای یوسف ای بنیک راست گوینده و صفت او بصدیق که صیغه مبالغه است جهت آن بود که احوال او را تجربه کرده بود و صدق او را دانسته
در تعبیر خواب و خواب مصاحب و لهذا گفت ای بسیار راست گوینده افتنا فی سبع بقرات سمان فتوی ده ما را در هفت گاو فربه یأکلهن سبع

عجاف خورند ایشان را هفت گاو لاغر وسبع سنبلات خضر واخر یابسات و در هفت خوشه خشک سبز و هفت خوشه خشک که بر ایشان
بپیچند و خشک سازند همه را احکام در این حیرانند تو جواب گوی لعلی ارجع الی الناس تا باشد که باز گردم با جواب تمام و تعبیر راست بسوی مردمان
یعنی ملک تابان و ملازمان درگاه او لعلهم یعلمون شاید یعنی امید هست که ایشان ببرکت تو بدانند تاویل این واقعه را و شرف و فضل تو را معلوم
کنند قال تزرعون سبع سنین گفت یوسف با او که شما کشت کنید هفت سال که بقرات سمان اشاره با آنها است دأبا زراعتی بر عادت
مستمر خود فما حصدتم پس آنچه بدروید از غلات فذروه فی سنبله پس بگذارید آن را در خوشه آن یعنی چوب و را پاک مکنید تا از شپشه
و آفات ایمن باشد پس غلات را با خوشه ذخیره کنید الا قلیلا مما تاکلون مگر اندکی یعنی بقدر حاجت از آنچه خورید در این سالها که آن را پاک کرد
یعنی آنچه شما را احتیاج افتد از خوردن آن در این هفت سال پاک کنید و ما بقی را با چوب ذخیره کنید ثم یاتی من بعد ذلک سبع شداد پس بیاید
از پس این سالها هفت سال سخت که سبع عجاف عبارت از آنهاست یاکلن بخورند کسانی که در آن زمان باشند ما قدمتم لهن از آنچه از پیش فرستاده
باشید یعنی ذخیره نهاده برای این سالها الا قلیلا مما تحصنون مگر اندکی از آنچه نگاه دارید که ضبط کنید برای تخم زراعت ثم یاتی من بعد
ذلک عام فیه پس بیاید از پس این سالهای قحط سالی که یغاث الناس بفریاد رسیده شوند بآن مردمان یعنی خدا بفریاد ایشان رسد و
فیه یعصرون و در این سال بفشرند آنچه افشردنی باشد مثل انگور و زیتون و کنجد و امثال آن و این کنایه از کثرت ثمار است و گفته اند اشاره بد
شیرهاست از پستان گاو و گوسفند و این عبارت از فراخ سالیست چون یوسف علیه السلام تعبیر تمام کرد ساقی بازگشت بخدمت ملک رفت و در وقتی رسید که جمیع
اکابر و اصاغر در خدمت پادشاه ایستاده بودند و در محفل عام این سخنان را که از یوسف شنیده بود بر همان وجه تقریر نمود ملک را پسندیده آمد و خواست
که بگوش خود از زبان یوسف بشنود کسی را بطلب او فرستاد تا بمشافه از او بشنود وقال الملک ائتونی به و گفت ملک بیاورید یوسف را بمن فلما
جاءه الرسول پس آنهنگام که آمد بدو فرستاده ملک یعنی ساقی و گفت ای یوسف اجابت کن ملک را تا تعبیر خواب چنانکه بمن گفته از تو بشنود یوسف
خواست که اول برائت و بیگناهی خود را بر ملک آشکارا گرداند تا کسی را در حال و مجال تهمت و دغدغه نماند پس بدین جهت قال ارجع الی ربک فسئله
گفت یوسف با او که باز گرد بسوی مهتر خود پس بپرس او را یعنی درخواست کن تا تفحص کند و بپرسد ما بال النسوة اللاتی قطعن ایدیهن چه بود
آن زنان را که در مجلس زلیخا بریدند دستهای خود را ان ربی بکیدهن علیم بدرستیکه آفریدگار من بمکر زنان و فریب ایشان داناست و در این
دلیلیست بر آنکه سزاوار است که در نفی تهمت از خود اجتهاد نمایند و از مواقع آن بپرهیزند و از ابن عباس مرویست که اگر یوسف بدون استکشاف از حال
از زندان بیرون آمدی ملک هر وقت که او را دیدی تصور این معنی کردی که این مرد است که با زن عزیز خیانت کرده اما چون رسول باز آمد و پیغام یوسف رسانید
بفرمود تا آن زنان را جمع کردند و زلیخا نیز بیاوردند پس بجهت تحقیق این امر قال ما خطبکن اذ راودتن یوسف عن نفسه گفت با ایشان که چه بود
حال و کار شما وقتی که طلب کردید یوسف را از نفس وی یعنی کام دل خود جستید قلن حاش لله گفتند آن زنان پاکست خدای از آنکه عاجز باشد از آفریدن
مردی پاکیزه مانند یوسف ما علمنا علیه من سوء ندانستیم ما بر یوسف از هیچ بدی نه اندک و نه بسیار و چون زلیخا دید که جز راستی فایده ندارد
او نیز بپاکی یوسف اقرار کرد قالت امرأة العزیز الآن حصحص الحق گفت زن عزیز یعنی زلیخا اکنون ثابت و مستقر شد و هویدا و روشن گشت
آنچه درست و راست است انا راودته عن نفسه من مراوده کردم یوسف را از نفس او و او را دعوی بوصال خود کردم وانه لمن الصادقین و
بدرستیکه او از راستگویانست آنجا که با عزیز گفت که هی راودتنی و از ابو عبدالله علیه السلام مرویست که جبرئیل یوسف را در حبس این دعا تعلیم کرد که در عقب
هر نماز بخواند اللهم اجعل لی فرجا و مخرجا وارزقنی من حیث احتسب و من حیث لا احتسب حق تعالی او را از آن نجات داد و شعیب عقرقوفی از آن
حضرت نقل کرده که چون مدت حبس منقضی شد حقتعالی او را اذن داد در دعای فرج و یوسف روی خود را بر زمین نهاد و گفت اللهم ان کانت ذنوبی
قد اخلقت وجهی عندک فانی اتوجه الیک بوجوه آبائی الصالحین ابراهیم و اسحق و یعقوب حقتعالی او را از آن فرج داد من گفتم یابن رسول الله اندعو نحن
بهذا الدعاء این دعا را بخوانیم فرمود شما این دعا بخوانید که اللهم ان کانت ذنوبی قد اخلقت وجهی عندک فانی اتوجه الیک بنبیک نبی الرحمة وعلی وفاطمة
والحسن والحسین والائمة علیهم السلام القصه حق تعالی یوسف را از زندان نجات داد و ملک او را پیغام داد که زنان بگناه خویش اعتراف نمودند از زندان
بیرون آی تا بحضور تو ایشان را عقوبت کنم یوسف برسول ملک گفت که غرض من عقوبت ایشان نبود ذلک لیعلم انی لم اخنه بالغیب این درخواست
من برای آن بود که تا بداند عزیز آنکه من خیانت نکرده ام او را در غیبت وی و حرمت و هیبت وی نگاه داشتم وان الله لا یهدی کید الخائنین و دیگر تا
معلوم کند که بدرستیکه خدای راه ننماید یعنی نفاذ نکند و بصواب نیارد مکر خیانت کنندگان را این تعریضست بزلیخا در خیانت او با شوهر خود
و تنبیه امانت و پاکدامنی خود بعد از آن بجهت اشعار بر آنکه بوسیله حمایت ربانی و توفیق سبحانی و عصمت یزدانی از خیانت مبرا شده نه آنکه نفس او مشتغل
بوده در این امر کلمات از پی قول مذکور در آورد که وما ابرئ نفسی تبرئه نمیکنم نفس خود را یعنی نمیگویم که نفس من از طبیعت و میل باز ایستاده و
مبراست و معرا ان النفس لاماره بالسوء بدرستیکه نفس عدا رفرماینده است ببدی و بالطبع مایل است بشهوت پس قصد معاصی کند و قوا و
جوارح را بآن میفرماید در جمیع اوقات الا ما رحم ربی مگر وقت رحمت پروردگار من که اعطای توفیق و لطف عصمت اوست و یا مگر نفوسی که رحمت کند
خدا ایشان را بعصمت خود ان ربی غفور رحیم بدرستیکه آفریدگار من آمرزنده است بندگان را و مهربان که بعصمت و توفیق و لطف هدایت ایشان کند آورده
اند که چون با ملک ریان این سخنان که از یوسف بشنید نقل کردند اشتیاق او بدیدار یوسف زیاده گشت قال الملک ائتونی به و گفت ملک

الجزء الثالث عشر

بیاورید

بیاورید یوسف را نزد من اَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِی تا خاص کردانم او را از برای خود و مهمات خود بوی باز کذارم در تفسیر آمده که ملک هفتاد حاجب
را با هفتاد مرکب آراسته با تاج و لباس ملوکانه بزندان فرستاد و بتعظیمی هرچه تمامتر یوسف را از زندان ببارکاه ملک ریان در آوردند آورده اندکه
در وقت بیرون بردن یوسف زندانیان های های بکریستند و میکفتند که ای دلنواز و غمکسار ما بعد از تو چکونه در زندان زندکانی کنیم و با که
انس کیریم یوسف ایشان را دلنوازی فرموده در حق ایشان دعا کرد که بار خدایا دلهای نیکان بر ایشان مشفق کردان و اخبار را ازیشان بند خلاص کن و چون
از زندان بیرون آمد بر در زندان نوشت که این قبر زندکانست و خانهٔ اندوهکینان و تجربهٔ دوستان و شماتت دشمنان پس بحمام رفت و خود را بشست و
خلعت ملک در پوشید و متوجه بارکاه ملک شد چو چشمش بر ملک افتاد کفت اللهم انی اسئلک بخیرک و اعوذ بک من شره و شر غیره و چون بنزدیک
ملک رسید سلام کرد و تحیت فرمود ملک او را احترام نمود و استقبال فرمود و او را در کنار کرفت و بانواع اجلال و اکرام وی را بر تخت خود نشاند
فَلَمَّا کَلَّمَهُ پس آنهنکام که ملک سخن کرد با وی بعربی جواب کفت ملک کفت این چه زبانست کفت زبان عمم اسمعیل پس بلغت عبری نقل کرد و
ملک را بآن زبان دعا کرد ملک کفت این چه زبانست کفت زبان پدران من وهب کفته که ملک هفتاد زبان میدانست بهر زبان که با یوسف سخن
میکفت همان لغت او را جواب داد ملک از این متعجب شد و یوسف درآن وقت سی ساله بود و ملک در جمال او نکریست و حداثت سن و کثرت علم او مشاهده
کرد بر وجه تعجب کفت این نکو است که تعبیر خواب من کرده است کفت که ای یوسف میخواهم که تاویل خواب خود را از تو بشنوم یوسف کفت اول خواب ترا
تفصیل بکویم که چه دیدی و بعد از آن بیان تعبیر آن کنم ملک کفت چنین باشد پس کفت ای ملک تو هفت کاو دیدی فربه سفید و روشن که در نیل
بشکافتند و از آنجا بیرون آمدند پستانهای ایشان پر از شیر تو در ایشان مینکریدی و از حسن ایشان تعجب میکردی ناکاه دیدی که آب نیل بزمین فرو شد و زمین
پدید آمد و از میان کل و لای هفت کاو لاغر پدید آمدند خاک رنک شکمها باز پس رفته بی شیر و پستانها هریک دندان و پنجه داشتند چون دندان و پنجه
سکان و خرطومها داشتند چو خرطوم سباع پس بر آن کاوان فربه حمله کردند و ایشان را بدریدند و استخوانهای ایشان را بشکستند و مغز استخوانهای
ایشان بمکیدند و تو از آن تعجب میکردی پس هفت خوشهٔ کندم سبز و تازه از زمین برآمد و هفت دیکر سیاه و خشک و همه دریک موضع تو از روی
تعجب با خود میکفتی که چکونه در یک جا هفت خوشهٔ کندم سبز و خرم و هفت دیکر چنین سیاه و خشک رسته بعد از آن بادی سیاه برآمد و خوشهای
خشک و سیاه را بر خوشهای سبز زد و آتشی از آن بیرون آمد و آن خوشهای سبز را بسوخت خواب تو اینست پس از دهشت و خوف این واقعه از خواب
بیدار شدی ملک از این صورت متحیر و متعجب فرو ماند و کفت والله چنین بود که تو کفتی از خواب من و عجبتر آنکه کویا این واقعه تو دیده بخدای که همه صواب
کفتی و هیچ خطا نکردی و مرا بعضی از آن فراموش شده بود اکنون بخاطرم رسید پس تعبیر آن بطریقیکه کذشت تقریر کرد ملک کفت ای صدیق روزکار
رای و صواب تو درین امر چه تقاضا میکند تا بر آن عمل کنیم یوسف فرمود که ای ملک صلاح آنست که بفرمائی تا هر کندم و جو که در مملکت تو هست جمع
کنی و آنچه در خزینه داری خرج زراعت آن کنی چه اضعاف آن باز خواهی یافت و چون محل درو کردن آن رسد بفرمائی تا بدروند و با خوشه در انبار نهند
تا از آفت شپشه ایمن باشد دانه برای آدمیان باشد و کاه برای چهارپایان تا در زمان قحطی چهارپایان نیز در معرض تلف در نیایند و درین هفت سال
آنچه حاصل شود هر سال پنج یک آن برای قوت آن سال برداری و باقی ذخیره کن برای سالهای قحطی و چون این هفت سال منقضی شود هفت سال قحطی
باشد و مردم از اطراف و اکناف عالم آیند و از تو طعام خواهند و آنچه در هفت سال فراخی نهاده باشی همه را بمراد خود بفروشی و بجهت آن خزینهٔ تو از زر
و سیم مملو شود بحدیکه هیچ پادشاهی ندیده و تصور نکرده ملک ریان که این سخنان از یوسف بشنید قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ کفت ای
یوسف بدرستیکه تو امروز نزد ما جاه و قدری و در غایت تقرب مؤتمن بر همه چیزها هرچه میخواهی از مناصب بخواه و آنچه در دل داری بمن بکوی که بر
وفق مدعای تو ساخته و پرداخته خواهد شد قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ کفت یوسف که بکردان مرا بر خزینهای مصر یعنی مرا بر آنچه حاصل
ولایات مصر است از نقود و اطعمه حاکم کردان تا از بطریق [illegible] و صرف مزارع کنم إِنِّي حَفِيظٌ بدرستیکه من نکاه دارنده ام و نیکو حفظ
کنند و چیزی را از آن ضایع نکردانم عَلِيمٌ دانا بمصالح ملک و هرچه سازم از صلاح بیرون نباشد و نکاه دارندهٔ حسابم و دانا بلغتها هرکه با من سخن کوید
در تفاسیر معتبره مذکور است که ملک ریان تختی از زر سرخ مرصع بانواع جواهر بجهت یوسف مقرر کرده تاج مکلل بر سر وی نهاده کلید خزاین
بوی سپرد و زمام اختیار مملکت بقبضهٔ اقتدار او باز داد و اطفیر عزیز را عزل کرد و مهمات وی را نیز بعهدهٔ یوسف کرد اینست در اندک زمانی عزیز
در کذشت و ملک را از علم و فضل و حسن معاشرت و معدلت یوسف تعجب کرده هر روز محبت او با یوسف بیشتر می شد از ابن عباس نقل است
که حضرت رسالت صلعم فرمود که رحم الله اخی یوسف اکر از ملک التماس منصب نمی کرد در حال این منصب را مقرر میکرفت و او را بوی ارزانی میداشت
لیکن چون این التماس کرد بعد از یکسال باین منصب رسید و درین یکسال با ملک مجالست میکرد و ملک از صحبت او مستفید می شد یکروز یوسف کفت
که آرزو دارم که همیشه با تو مکالمه و مؤاکله کنم اما مرا از آن ننک می آید یوسف کفت من بآن اولی ترم چه من پسر یعقوب اسرائیل الله ام که پسر اسحق ذبیح الله
است که پسر ابرهیم خلیل الله است کفت راست کفتی ای یوسف دیکر با او مؤاکله میکرد چون یکسال برآمد تاج مکلل بر سر او نهاد و جامهٔ خاص خود در
او پوشانید و شمشیر خاص خود حمایل او کرد و او را بر تخت مرصع بیاقوت نشاند و قبهٔ از استبرق بر بالای سر او برزد بالای او سوکردینهای او ده کز و
بستر حریر بیفکند و یوسف را بر آن نشاند و امرا و سلاطین خود را بخدمتکاری او نصب کرد و خود بخانه نشست و زمام پادشاهی بکف کفایت او
باز داد و کار مهمات مصر را با و باز کذاشت و درین سال قطفیر عزیز فوت شد و ملک ریان بالتماس تمام زلیخا را بیوسف داد بتفصیلیکه بعد ازین

یا مدن کو خواهد شد و چون یوسف با او خلوت کرد او را بکر یافت منشأ ان پرسید جواب داد که عزیز عنین بود و او را حولیت نبود پس حق تعالی یوسف را
عمان زلیخا داد و پسران از او فرمود بیشا و افراثیم و روزی با زلیخا گفت این مرتبه که اکنون داریم با آنچه مرا بان استدعا میکردی نیکو نیست زلیخا گفت ای صدیق مرا بان ملامت
مکن که من زنی بودم جوان و در نعمت پرورده با جمال و مال و شوهرم با زنان میلی نداشت و هرگز پیرامن من نمیگشت و تو نیکوتر اهل روزگار من بودی
و بجهت فرط محبت تو مبتلا شدم ببلائی که هیچکس بدان مبتلا نبوده القصه پادشاهی بر یوسف قرار گرفت و همه مردمان روزگار محکوم حکم او شدند
وَكَذَٰلِكَ و همچنین که یوسف را از بند زندان خلاص دادیم و او را مقرب پادشاه ان عصر گردانیدیم مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ جای دادیم یوسف
را در زمین مصر یعنی متمکن ساختیم او را بحکومت و پادشاهی يَتَبَوَّأُ مِنْهَا جای میگرفت از ان زمین که چهل فرسخ در چهل فرسخ عرصه داشت یعنی
تصرف میکرد در ان حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا هر جا که میخواست میرسانیم رحمت خود را از نعم دینی و دنیوی و صوری و معنوی مَنْ نَشَاءُ هر که
میخواهیم وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ و ضایع و باطل نمیگردانیم مزد نیکوکاران را در دنیا و اخرت وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا و هر اینه مزد
اخرت از حیثیت بقا و دوام بهتر است مر انان را که گرویده اند بخدا وَكَانُوا يَتَّقُونَ و هستند که پرهیز میکنند از فواحش چون یوسف که باحسان و تقوی
از تحت چاه بتخت جاه رسید القصه یوسف مهمات ملکی پیش گرفت و حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال نمودند و انبار خانهای عالی بنا فرمود و
هفت سال از هر غله که حاصل می شد بقدر کفاف چیزی بمردم میداد و باقی را با خوشه مضبوط می ساخت تا سالهای قحط و در شب اول از سال
قحط امر کرد تا در همان شب طعام ساخته طباخان گفتند ایها الصدیق ملک را عادت نیست که در نصف شب طعام خورد یوسف گفت شما را با آنچه
میگوییم اقدام نمائید ایشان در شب طعام مهیا ساختند چون نیمه از شب بگذشت ملک ریان از خواب در امد گفت هر طعام که میسر شود بیارید
که گرسنگی بر من غالب شده فریاد الجوع الجوع میکرد یوسف بفرمود تا طعام ساخته حاضر کردند ملک گفت در این شب چگونه دانستید که مرا بطعام احتیاج
خواهد شد گفتند یوسف ما را باین امر فرموده بود ملک گفت ای یوسف چه دانستی که من در نیمه شب گرسنه خواهم شد فرمود امشب اول سالهای
قحط است و از علامات قحط و اسباب و یکی انست که مردم را میل طعام بیشتر از سالهای فراخی باشد و بجهت این دانستم که ترا بر خلاف عادت در میان
شب طعام ضرور شود پس بفرمودم تا طباخان طعام مهیا کردند ملک از این گفتار بسیار متعجب شد و از علم و ذکاء او متحیر گشت و از امام رضا منقول
است که چون سالهای فراخی منقضی شد و سالهای قحط در رسید و در زمین مصر و شام قحطی فرو گرفت اهل مصر روی بیوسف اوردند سال اول
بنقودیکه داشتند غله بدیشان فروخت سال دویم بحلی و پیرایه و ظروف الات سال سیم بغلام و کنیزان سال چهارم بدواب و مواشی سال پنجم بضیاع و
عقار سال ششم بفرزندان و در سال هفتم همه خط بندگی بدو دادند پس یوسف را ملکی حاصل شد که هیچکس را نشد و خزینه که کس چنان تصور
نکرده بود پس یوسف صورت حال بعرض ملک رسانید ملک گفت همه بنده تواند و اختیار بدست تست یوسف همه را بحضور ملک ازاد کرد و اموال
و اولاد و ضیاع و عقار و هر چه از ایشان گرفته بود بدیشان باز داد و چون ملک این احسان و کرم و خصایل سنیه و فضایل جمیله او را مشاهده کرد
گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد انک عبده و رسوله و حکمت در این بود که مصریان یوسف را بوقت خرید و فروخت بصورت
بندگی دیده بودند قدرت ازلی همه را طوق بندگی او بر گردن نهاد تا کسی را درباره او سخن بی ادبانه نرساند و در خبر است که یوسف در این هفت
سال هرگز طعام سیر نخوردی تا گرسنگان را فراموش نکند و امر کرده بود که هر روز نماز پیشین با نماز عصر طعام نزدیک ملک بردندی گفت ای یوسف
چرا بر عادت معهود هر روز دو بار طعام در مجلس من حاضر نمیکنی گفت تا تو نیز طعم گرسنگی بیابی و درویشان را فراموش نکنی ملک گفت نیکو گفتی
اورده اند که در سالهای قحط اثر قحطی بزمین کنعان رسید کار بر اولاد یعقوب تنگ شد گفتند ای پدر در شهر مصر ملکی است که همه قحط زدگان
را مینوازد و کار غربا و ابناء السبیل را بدلخواه ایشان میسازد اگر فرمائی طعامی جهت گرسنگان کنعان بیاریم یعقوب اجازت فرمود و ابن یامین را
که فراق یوسف او تسلی دادی جهت خدمت خود باز گرفت و ده فرزند دیگر را هر یک با شتری و بضاعتی از پشم و نمک کرده و کشک و پنیر و امثال ان
چیزیکه داشتند روی براه مصر اوردند و یک شتر جهت ابن یامین با بضاعت او همراه نمودند وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ و امدند برادران یوسف از
کنعان بجهت یوسف فَدَخَلُوا عَلَيْهِ پس در امدند بر او و بزبان عبری تکلم کردند و رسم تحیت بجای اوردند فَعَرَفَهُمْ پس شناخت یوسف
ایشان را در نظر اول وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ و ایشان او را ناشناسندگان بودند بجهت طول عهد چه بقول اصح چهل سال از واقعه ایشان گذشته
بود و برادر را کودک رها کرده بودند و اکنون او را بر سریر خلافت و پادشاهی دیدند نشسته و جامهای ملوکانه پوشیده و تاج مرصع بانواع جواهر
بر سر نهاده و طوق زرین در گردن کرده و حکما گفته اند حکمت در ان که برادران یوسف را نشناختند ان بود که معصیت کرده بودند و معصیت
دیده عاصی را سیاه و تار میگرداند و گویند بجهت انکه یوسف در پس پرده با ایشان سخن میگفت پس یوسف پرسید که شما چه کسانید گفتند
جماعتی شبانانیم و قحط رسیده امده ایم تا ما را نوازش کنی و از طعام محظوظ گردانی یوسف فرمود که مبادا جاسوس باشید و باین صوب امده تا از
کیفیات و احوال مملکت واقف شده اعلام اعادی کنید و فتنه در زمین اندازید گفتند یا ملک ما پسران یک پدریم که یعقوب صفی الله است
گفت پدر شما چند فرزند دارد گفتند دوازده پسر داشت یکی از ما در صغر سن گرگ خورد و یکی را که از مادر او حاصل شده بود پدر برای خدمت
خود نگاه داشته و ماده تن بملازمت امده ایم پس یوسف فرمود که اینجا کسی باشد که شما را شناسد گفتند نه مردم مصر ما را نمیدانند یوسف گفت
تا ان برادر دیگر نیاید صدق و کذب شما در آنچه میگویید معلوم نشود گفتند این خبر را او را همراه بیاوریم یوسف گفت یکی از شما اینجا باشد که

تا بروید و آن برادر را بیارید و حال شما بر من محقق گردد ایشان قرعه زدند بنام شمعون برآمد پس شمعون را بستاد و یوسف فرمود تا بضاعات ایشان
ببستند و عوض گندم بدیشان دادند وَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ و آنهنگام که بساخت یوسف کار ایشان را و ساز ایشان را سرانجام کرده هر یک
را یک شتر بار داد گفتند یک شتر بار دیگر بجهت برادر ما که در خانه پدر است بدهید یوسف گفت من بشمار مردم میدهم در شمار شتران ایشان مبالغه
نمودند قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَّكُم مِّنْ أَبِيكُمْ گفت یوسف که بیاورید بمن برادری که شما راست از پدر شما یعنی علاتی نه اعیانی شما أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي
الْكَيْلَ آیا نمی بینید آنرا که تمام میپیمایم پیمانه را و حق کسی را باز نمیگیرم وَأَنَا خَيْرُ الْمُنزِلِينَ و من بهترین فرود آرندگانم یعنی در فرود آوردن مهمانان
و اکرام و احسان با ایشان دقیقه فرو گذاشت نمیکنم فَإِن لَّمْ تَأْتُونِي بِهِ پس اگر نیارید بمن آن برادر را فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِندِي پس شما را نزد من کیل نیست
یعنی طعام وَلَا تَقْرَبُونِ و نزدیک مشوید بمن در ولایت من در میائید و گرد من مگردید قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ گفتند زود باشد که مراود
کنیم یعنی بجد تمام و تدبیر و حیله برادر را از پدر دست انتزاع کنیم وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ و بدرستیکه ما کنندگانیم این خبر را که بگوییم در آن باب سستی و اهمال نکنیم
وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ و گفت یوسف مر غلامان خود را که کیل غلات تعلق با ایشان داشت اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ بنهید سرمایه بار ایشان را که بهای
گندم آورده اند و گویند آن پوستین و کفشی چند بود و یوسف نخواست که گندم بها بدیشان فروشد فرمود که بضاعتهای ایشان در بار ایشان نهند و حوز
دانست که دیانت ایشان تقاضای آن نخواهد کرد که آن بضاعتها چون ثمن گندم بوده باز آرند باید که باز پس فرستند از اینجهة گفت که لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا
انقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ شاید که ایشان بشتاب بشناسند بضاعت خود را چون بازگردند بسوی کسان خود و بار کشایند لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید که زود
بیایند و برادر را بیارند فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ پس آنهنگام که بازگشتند فرزندان یعقوب بسوی پدر خود پدر گفت احوال چون گذشت با ملک مصر
گفتند ای پدر وصف کرم و احسان ملک مصر نتوانیم کرد با ما چندان انعام کرد که اگر یکی از فرزندان یعقوب بودی همانا بیش از آن نکردی یعقوب گفت
شمعون کجاست قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ گفتند ای پدر ما منع کرده شد از ما پیمودن طعام یعنی ملک مصر حکم کرد که دیگر بها طعام نه پیمایند
اگر ابن یامین را نبریم و شمعون را بگرو نزد خود نگاه داشت تا ابن یامین را نبرد و بریم فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا نَكْتَلْ پس بفرست با ما برادر ما را تا فرا گیریم
مکیل از برای خود و برای او وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ و بدرستیکه ما او را نگهبانانیم از رسیدن مکروه بوی یعقوب گفت ملک مصر چگونه دانست که
شما را برادری هست گفتند ما را بجاسوسی متهم کردند و ما چون شرح احوال خود بگفتیم او گفت شما میگوئید ما ده برادریم یکی را گرگ خورد دیگری
کجاست گفتیم پدر او را بجهت خود نگاه داشته است گفت گر او را نیارید دیگر طعام بشما ندهم اکنون او را با ما بفرست که ما حافظ وییم نگذاریم که مکروهی
باو رسد قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِن قَبْلُ گفت یعقوب ای فرزندان آیا شما را ایمن دارم بر وی مگر همچنانکه امین ساختم شما را بر
برادر او پیش از این که گفتید انا له لحافظون یعنی چگونه من بر محافظت شما اعتماد کنم که شما در حق آن برادر دیگر گفتید که ما نگهدارنده اوییم و آخر گفتید
گرگ او را هلاک کرد فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا پس خدا بهتر است از روی نگاه داشتن پس توکل بر او میکنم و کار خود را بدو باز میگذارم وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ
و او بخشاینده ترین بخشایندگان است که شاید بمحافظت وی بر من ببخشاید وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ و آنهنگام که بگشادند
بارهای خود را که تسلیم ملک کرده بودند در بارها خویش بحکم یوسف رُدَّتْ إِلَيْهِمْ باز گردانیده بودند بدیشان قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَٰذِهِ بِضَاعَتُنَا
گفتند ای پدر ما چه چیز طلبیم از کرم و احسان ملک مصر زیاده از آنکه این بضاعت ماست که غله بدین بضاعت بما فروختند رُدَّتْ إِلَيْنَا باز گردانیده شده است
بما یعنی زیاده از این پادشاه طلب چه کنیم که غله را با بضاعت ما بما داده پس ما بجهة این احسان و اکرام که او ورزیده رجوع کنیم باو وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَ
نَحْفَظُ أَخَانَا و طعام آریم کسان خود را و نگهبانی کنیم برادر خود را در رفتن و آمدن وَنَزْدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ و زیاده بستانیم پیمودن شتر یعنی شتر واری
بمصاحبت او در زیاده بستانیم و بیاریم ذَٰلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ این یک شتر وار مکیل اندک است و ملک را بمقدار با ما مضایقه نخواهد کرد قَالَ لَنْ
أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ گفت یعقوب ابن یامین را نفرستم با شما حَتَّىٰ تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِّنَ اللَّهِ تا بدهید مرا پیمانی مؤکد بذکر خدا در تبیان فرموده که او را
بشما ندهم تا سوگند خورید بحق خاتم النبیین و سید المرسلین لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَن يُحَاطَ بِكُمْ که هر آینه بیاورید بمن مگر آنکه بگیرد شما را و در ده
شود بلیّه و واقعه که طاقت آن نداشته باشید و نتوانید دفع کرد یا مگر هلاک شوید القصه ایشان سوگند غلاظ شداد خوردند که در مهم ابن یامین
غدر نکنند فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ پس چون دادند پدر را پیمان و عهد خود را در محافظت ابن یامین قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ گفت یعقوب
که خدای بر آنچه ما میگوییم نگهبانست و مطلع بر آن پس ابن یامین را همراه برادران کردند و چون خواستند که بیرون روند یعقوب ایشان را وصیت کرد وَقَالَ
يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِن بَابٍ وَاحِدٍ و گفت از روی شفقت ای فرزندان من در میائید در شهر از یک در یعنی همه برادران از یک دروازه بشهر مروید
ناگاه چشم بد بر روزگار شما رسد چون شما را با این جمال و هیئت و شوکت و قد و طول قامت ببینند و مع ذلک دانسته اند که شما در مصر نزد ملک
معزز و مکرم و مقربید وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ و در آیید هر دو سه از درهای پراکنده و آن شهر را چهار دروازه بود و این کلام دلالت بر آنکه
چشم زخم را اثری هست در لطایف آورده که یعقوب در اول مهر پدری ظاهر او و در آخر عجز بندگی اظهار کرد و گفت وَمَا أُغْنِي عَنكُم مِّنَ
اللَّهِ مِن شَيْءٍ و من دفع نمیکنم از این نصیحت که کردم از حکم و مشیت خدا چیزی را هر چه اراده او بوقوع او تعلق کرده لامحاله بفعل آید إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا
لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ نیست حکم و فرمان مگر خدای را در هر چه خواهد بر او توکل کردم نه بر غیر او وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ و بر او باید که توکل
کنند توکل کنندگان و اعتماد بر غیر او نکنند چه حصول جمیع مهمات و مقصودات و مرادات از نتیجه توکل است وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُم

در در هنگام که آمدند اولاد یعقوب از آنجا که فرموده بود ایشان را پدر ایشان یعنی از درهای متفرقه مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ نبود که دفع کند
از ایشان رای یعقوب از حکم خدای و اراده او که در باره ایشان واقع شده بود مِنْ شَيْءٍ چیزی را چه حق بر وجه اجبار منع حسد حاسدان و دفع چشم
زخم رسانندگان نکرد پس او در همگذار باب حسد چشم زخم همت در دیگر برادر با بنیامین افتاد و برادران اند و همگی شدند و مصیبت یعقوب دو چندان
گشت پس تدبیر یعقوب در دفع مکاره و منع حوادث فایده نداد إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ لیکن حاجتی بود در نفس یعقوب یعنی شفقتی بر اولاد
و اضطراب قلب بجهت خوف و فزع بلا بر فرزندان از رهگذر چشم زخم و حسد قَضَاهَا که ظاهر کرد آن را در آن وقت و بار وصیت کرد وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ و
بدرستیکه یعقوب خداوند دانش بود و میدانست لِمَا عَلَّمْنَاهُ آنچیز را که بدو آموخته بودیم بطریق وحی و الهام و از آن بود که گفت مَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ
اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند سموم سیر و علو درجه یعقوب را نزد ما مراد مشرکانند که منکر پیغمبران و
مرتبه قدر و تدبیر ایشانند نزد حق سبحانه و بیشتر مردمان سر قدر را نمیدانند و جاهلند بانکه تدبیر بر تقدیر غلبه نتواند کرد و حذر دفع قدر
نتواند نمود و از حضرت نبوی صلعم مرویست که اگر چیزی بقضا سبقت گرفتی هر آینه چشم بد بدان پیشی گرفتی و از اینجا معلوم میشود که چشم زخم را اثری
عظیم است و لهذا سایر ائمه علیهم السلام بان از حقتعالی استعاذه کرده چنانکه در کتب ادعیه ایشان منقولست وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ و
هنگام که در آمدند اولاد یعقوب بر یوسف و ببارگاه او رسیدند یوسف بر تخت نشسته و نقاب فروگذاشته پرسید که چه کسانید گفتند کنعانیانیم
که ما را فرموده بودی که برادر خود را بیاور و پدر او را از پدر در خواستیم و بعهد و پیمان برانکه تقصیر در محافظت و نگهبانی او نکنیم او را آورده ایم یوسف فرمود
بنشینید ایشان در کنار بساط بنشستند و حکم شد که شش خوان آراسته پیش ایشان بنهادند یوسف فرمود که هر دو برادر که از یک پدر و مادرید
بر یک خوان طعام خورید هر دو کس بر خوانی نشستند ابن یامین تنها ماند بگریه در آمد و میگریست تا بیهوش شد یوسف بفرمود تا گلاب بر وی زدند
چون بهوش باز آمد یوسف گفت ای جوان کنعانی ترا چه شد که بیهوش شدی گفت ای ملک حکم فرمودی که هر کسی با برادر اعیانی خود بنشیند بر یک خوان مرا
برادر مادری بود که یوسف نام داشت بیاد آمد با خود گفتم اگر او بودی با من در این خوان نشستی من چنین تنها نماندمی از شوق او بحالت بیطاقت شده
بیهوش گشتم یوسف گفت بیا تا من برادر تو باشم و با تو در یک خوان بنشینیم پس بفرمود تا خوان وی را بر داشتند و در پس پرده او را بردند و او را طلبید
و با وی همان او آوى إِلَيْهِ أَخَاهُ جای داد بسوی خود برادر خود را و یوسف نقاب بستر دست بطعام دراز کرد و چون ابن یامین را نظر بر دست یوسف
افتاد بگریست یوسف باز پرسید از چه گریه ای گفت ای ملک چه ماننده است دست تو بدست برادرم یوسف همین کلمه که بشنید بیطاقت شده
نقاب از چهره برداشت و با بنیامین قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ گفت بدرستیکه من برادر توام پس اندوهناک مباش بانچه
کردند برادران در حق ما ابن یامین چون روی یوسف بدید دیگر باره از هوش برفت چون با خود آمد دست در گردن یوسف افکند و بزبان حال گفت
این چه خوابیست یارب که بیدار بینم بجای خویشتن را در چنین راحت پس از چندین عذاب آنکه دست در دامن یوسف زد و گفت دیگر از تو جدا نشوم
نمیگذرم یوسف گفت ای برادر عزیز اهتمام پدر در شان تو دانسته ام اگر تو در اینجا بمانی باز دار غم او زیاده شود و اگر مصلحت دانی وسیله کنم و بامری شنیع
تو را متهم سازم تا بجهت آن نزد من بمانی ابن یامین گفت راضی ام پس یوسف فرمود که باز نزد برادران رو و از ایشان این راز را پنهان دار ابن یامین
از پس پرده بیرون آمد چون شب در آمد و طعام شب حاضر کردند بر طریق اول او را نزد خود طلبید و با او طعام تناول فرمود و چون وقت خواب ایشان
رسید برای هر دو برادر بستری آوردند و بگسترانیدند ابن یامین تنها ماند یوسف گفت جامه خواب وی را نزد من بنهادید پس ابن یامین نزد یوسف
رفته در یکجا مر خواب بخوابیدند و دیگر با برادران گفت ای فرزندان یعقوب من شما را بانکه گرمالوف میبینم جز این برادر که تنهاست و بجهت این
وی را با خود طلبیده ام تا در غربت غم زده نشود و محروم نباشد و بملازمان حکم کرد که کار سازی کنعانیان کنند فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ پس
هنگام که ساز راه ایشان سرانجام فرمود جَعَلَ السِّقَايَةَ بنهاد سقایه را و آن مشربه بود از طلا یا از نقره یا از زبرجد مرصع بجواهر که ملک را از آن آب
خوردی و در وقت عزت بجهت قحطی طعام از آن پیمانه ساخته بودند یوسف بفرمود تا آن را پنهان کردند فِي رَحْلِ أَخِيهِ در بار برادر خود و بار همه
دیگر مکمل کرد و ایشان را اجازت رفتن داد چون از شهر بیرون رفتند شروع در راه رفتن کردند و بعضی راه بریدند جمعی از ملازمان یوسف از
عقب کاروان رسیدند ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ پس ندا کرد ندا کننده از میان ملازمان أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ ای کاروانیان بدرستیکه
شما دزدانید باین معنی که یوسف را از پدر دزدیدید و گفته اند که منادی این سخن را نه بفرمان یوسف گفت و با اخفای سقایه و ندا کردن
بران برضای ابن یامین بود چنانکه گذشت و گویند یوسف این را بفرمان خدا کرد نه برای خود چه حقتعالی خواست که محنت یعقوب بنهایت رسد
تا از آن فرج یابد و عادت الهی جاریست که چون محنت بنهایت رسد فرج و فرج روی نماید القصه چون این ندا بگوش فرزندان یعقوب رسید
قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ گفتند در حالتیکه روی آوردند بملازمان یوسف که شما چه چیز گم کرده اید که میجوئید قَالُوا
نَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ گفتند میجوئیم مشربه ملک که پیمانه ملک بود بغله پیمودن و بعد از آن گفتند با کاروانیان که وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ
و برای هر کس که بیاورد آن را شتروار طعام است وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ و من که ندا کننده ام بران کفیلم و ضامن قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ گفتند
بر وجه تعجب که بخدای شما دیده اید که ما مردم امینیم و بضاعتی که در بارها نهاده بود پدر در اول نوبت چون این کرت بیامدیم باز آوردیم و می بینید
که دهن شتران بر بسته ایم تا از زرع مردمان نخورند مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ نیامده ایم از کنعان تا تباه کاری کنیم در زمین مصر

وما نقدم

و مال مردم را بناحق در قبضه تصرف خود در آوردیم وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ و نبوده‌ایم و نیستیم ما دزدان و دزدی کار ما نیست قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ
گفتند ملازمان یوسف پس چیست جزای دزدان إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ اگر باشید دروغ گویان در دعوای ذمه خود یعنی شما میگوئید که دزد نیستیم اگر
مال در میان بار شما پیدا شود او را چه مکافات باشد قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ گفتند جزای دزدی صادق گرفتن آنکسیست که یافت شود مال
در درون بار او فَهُوَ جَزَاؤُهُ پس او جزای دزدیست یعنی یکسال او را به بندگی باید گرفت در شریعت ما كَذَٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ همچنین
پاداش میدهیم ستمکاران را یعنی دزدان را پس بجهت تحقیق این معنی ایشان را بازگردانیدند بمصر بدرگاه ملک باز داشتند. فَبَدَأَ پس آغاز کرد منادی کننده
و گفته‌اند یوسف بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ببارهای ایشان پیش از بار ابن یامین جهت دفع تهمت پس چیزی در آن نیافتند و آنگاه بجستن بار
ابن یامین اقدام نمودند ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ پس بیرون آورد آنرا از بار ابن یامین که برادر او بود كَذَٰلِكَ مانند این کید یعنی تدبیر كِدْنَا
لِيُوسُفَ تعلیم دادیم یوسف را تا او بالهام تا در باب باز داشتن برادر خود این تدبیر کرد یا کیدی که برادران با یوسف کردند ما این نوع جزای
کید ایشان دادیم این لطیفست و آنکه تدبیر مذکور بامر الهی بوده پس برادران یوسف سر در پیش انداختند و زبان طعن بابن یامین دراز کردند بعد
ازان در بیان کید و تدبیر مذکور میفرماید که مَا كَانَ نبود یوسف یعنی سزاوار نبود لِيَأْخُذَ أَخَاهُ تا فرا گیرد برادر خود را و حبس کند او را نزد خود
یکسال فِي دِينِ الْمَلِكِ در کیش ملک مصر در باب دزدی زیرا که حکم او در باره کسیکه دزدی کردی تاوان بود و غرامت گرفتن او نه بندگی
گرفتن پس بگرفت یوسف برادر خود را به بندگی مدت یکسال إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر بخواست خدا و دستوری او پس کید و تدبیر خدای آن بود که بر
زبان برادران جاری ساخت که جزای دزد نزد ما آنست که او را به بندگی بصاحب متاع دهند تا مراد یوسف حاصل شود و در مجمع گفته که کید عبارت
است از آنکه فعلی کنند تا بسبب آن ایذا رسانند بغیر رخصه که او علم بان نداشته باشد و چون یوسف این تدبیر را وسیله اخذ برادر خود
کرده بود که متضمن نفع خود داشت لاجرم بکید مسمی شد نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ بر میداریم درجها و مرتبها در علم و حکمت هر کرا میخواهیم همچنانکه
در یوسف برداشتیم و مرتبه او را بلند گردانیدیم وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ و بالای هر خداوند دانشی دانائی است که درجه او بلندتر است تا آنکه
منتهی شود بباری سبحانه که بجمیع معلومات عالمست و فوق و بالاتر از او عالمی نیست و بعد از ظهور مشربه از بار ابن یامین یوسف فرمود که کنعانیان این چه
عملست میکنید که ما پیغمبرزاده‌ایم کالایم ایشان خجلت زده و منفعل گشته بوجه عتاب خطاب وی با ابن یامین کرده گفتند ای پسر راحیل این چه فعل
قبیح و شنیع است که بان آبروی ما بردی و باین عمل فضیح ما را رسوا کردی و هتک حرمت ما کردی این چه محنت و بلیت بود که ما از تو پسر راحیل دیدیم
این صاع را چگونه گرفتی و در میان بار خود بچه وجه پنهان کردی که هیچکس بران واقف نشد ابن یامین گفت که شما اید که همیشه منشأ محنت و بلیت پسران
راحیل اید نه که پسران راحیل وسیله بلا و محنت شما اند چه برادر مرا ببردید و در میان بیابان در معرض مهلکه بگذاشتید و گفتید که او را گرگ خورده
و اکنون میخواهید که مرا بدزدی متهم کنید این روی داد که راهید متوجه یوسف شدند و بر وجه سرزنش ابن یامین قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ
أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ گفتند اگر دزدی کند ابن یامین عجب نباشد پس بدرستیکه دزدی کرده بود برادر اعیانی که او را بود پیش ازین یعنی یوسف و در
مدارک آورده که در خانه یعقوب ماکیانی بود سایلی بدر خانه آمد و هیچکس حاضر نبود یوسف آن مرغ را بسایل داد برادران او را بدزدی متهم کردند گویند
بز غاله بود که بدرویش داد یا تخم مرغی بود و از وهب منبه مرویست که یوسف را عادت در طفولیت بودی که چون خوان بنهادی پاره از طعام بگرفتی
و پنهان کردی برای سایلان برادران بجهت این نسبت دزدی باو دادند و قول اصح آنستکه چون مادر یوسف راحیل رحلت کرد یوسف طفل بود یعقوب
خواهر خود را که دختر اسحق بود بتربیت و دایگی او نامزد کرد چون یوسف پنج شش ساله شد یعقوب خواهر را گفت یوسف را بمن ده تا بامر او قیام نمایم
خواهر امتناع کرد و گفت من تاب مفارقت یوسف ندارم یعقوب درین باب مبالغه کرد خواهر گفت البته اگر او را انتزاع خواهی کرد دو سه روزی بگذار
توقف کن تا من وی را نیک ببینم و از وصل او متمتع شوم یعقوب گفت چنین باشد شبی یوسف نزد عمه خوابیده بود عمه کمربندی را که از اسحق میراث باو رسیده
بود در میان یوسف بست چون یعقوب بیامد که یوسف را بخانه خود برد خواهر را دید که تردد می کند نشان پرسید گفت کمربند من پیدا نیست بجستن
او مشغولم و چون پاره جستجوی کرد گفت هر که درین سرایست یکیک را برهنه باید شد تا باشد که کسی برداشته باشد پس یکیک را برهنه می کرد تا
نوبت بیوسف رسید چون او را برهنه کرد کمربند را در میان او یافت و در مذهب ابراهیم مقرر بود که دزد را صاحب متاع به بندگی گیرد مدت یکسال
یعقوب فرمود یوسف نزد تو باشد چندانکه خواهی پس برادر را نزد خواهر بگذاشت و چون برادران نسبت دزدی بیوسف دادند فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي
نَفْسِهِ پس پنهان داشت یوسف این مقاله را در نفس خود وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ و ظاهر نکرد آنرا برای ایشان یعنی این سخن را در دل گرفت و آشکارا نکرد
و با خود قَالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَكَانًا گفت شما بدترید از روی منزلت که پسر را از پدر دزدیدید یا بدترین مردم مانید در دزدی که او را از پدر دزدیدید
برادر را بکید را او گرفتید و در چاه انداختید و آنگه او را بفروختید و بعد ازان پیراهن او را بخون رنگ کرده به پدر بنمودید که او را گرگ
خورده وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ و خدای داناتر است بآنچه صفت میکنید یعنی او میداند که چنانست که شما میگوئید چه یوسف مأذون بود در آن
جانب پدر در طعام دادن بسایل و کمربند عمه در میان او بستن بود نه که خود برداشته بود و جزاست که چون صاع را از نزد ملک بردند و آن صاعی بود که
از جام گیتی نما گفته‌اند که چون در وی نگریستندی بیان کهانت کردندی یوسف در وی نگریست و انگشت بر وی زد و آوازی از آن بیرون آمد روی ببرادران
کرد و گفت میدانید که این صاع چه میگوید گفتند نه گفت میگوید که شما ده برادر بودید یکی را از پدر جدا کردید و بفروختید ابن یامین برای

یوسف

بر برادران را

بالذات

واشهر

خواست و گفت ای ملک از این طاس معلوم کن که برادر من زنده است یا نه یوسف دست بر صاع زد و گفت میگوید که زنده است و تو او را می‌بینی
بعد از آن یوسف نماز کرد و باز آمد ابن یامین گفت ای ملک از این صاع بپرس که چه کس او را در بار من نهاده گفت وی خشمناکست دیگر چیزی نخواهد گفت
پس ابن یامین را بکسان خود سپرد و برادران هرچند در خلاصی او سعی کردند بجائی نرسید روبیل را آتش خشم شعله زدن گرفت و موی‌ها اندامش سر از جامه
بدر کرد و گفت ای ملک برادر ما را بگذار و اگر نه نعره بر کشم که هر جا که حامله در این شهر باشد از هول آن نعره بار نهد یوسف دید که روبیل در غضب است
پسر کوچک خود را گفت برو و دست بر پشت پای او فرود آور چون دست او بر پشت پای او رسید شعلهٔ غضب روبیل فرو نشست وی برادران را گفت
که شما را مس کرده بود گفتند نه گفت بخدا سوگند که درین شهر ولدی از اولاد یعقوب هست چه هرگاه که یکی از ایشان را خشم گرفتی چون دیگری از آل یعقوب غالب
او را مس کردی تسکین یافتی در معالم التنزیل آورده که روبیل بار دیگر در غضب شده آهنگ تخت ملک کرد یوسف نقاب بستر از تخت فرود آمد
و او را در ربود و بر دست و در و بر زمین نهاد و گفت ای کنعانیان شما بزور خود مغرور دید و بقوت خود متعجب شده اید میپندارید که مهتر شما بزور
از پیش برد ایشان چون دیدند که بزور پیش نمیرود در زاری و تضرع در آمدند قالوا یا ایها العزیز ان له ابا شیخا کبیرا گفتند ای عزیز بدرستیکه
ابن یامین را پدر است که پیر بزرگ سال است و عظیم الفقد و بعد از هلاک پسر خود یوسف باین پسر انس و الفت دارد فخذ احدنا مکانه پس فرا گیر یکی
از ما را بنده بجای او و او را رها کن انا نراک من المحسنین بدرستیکه ما میبینیم ترا از نیکوکاران نسبت بما پس احسان خود را بخلاصی او با ما با تمام رسان
و با عادت تو احسان کردن است پس عادت خود را تغییر مفرمای قال معاذ الله گفت یوسف که پناه میگیرم بخدای پناه گرفتنی ان ناخذ الا من وجدنا
متاعنا عنده از آنکه بگیریم مگر آنکه یافته‌ایم متاع خود را نزدیک او و اگر جای او دیگری بگیریم انا اذا لظالمون پس بدرستیکه آنهنگام ما باشیم از ستمکاران
در مذهب شما چه بفتوای شما گرفتن غیر دزد در مقام کشی ظلمست فلما استیأسوا منه پس آن وقت که نومید شدند از یوسف و دانستند که برادر بدیشان
نمیدهد خلصوا نجیا با یک کناره شدند در حالتیکه راز گویان بودند و از هر گونه تدبیر میکردند و از جمله اسرار ایشان با یکدیگر در خلوت این بود که قال
کبیرهم گفت بزرگ ایشان در سن یعنی روبیل یا در خرد و عقل یعنی یهودا و علی قول بعضهم گفته که لاوی بود که گفت الم تعلموا ان اباکم قد اخذ علیکم
موثقا من الله آیا نمیدانید از که پدر شما بتحقیق که فرا گرفته است بر شما عهدی و پیمانی محکم از شما یعنی سوگند خورده اید بخدا و عهد کرده اید که محافظت
ابن یامین کنید و سوگند خورده اید بمحمد که پیغمبر آخر الزمانست که شما در باب وی غدر نکنید و اکنون این صورت واقع شده و من قبل ما فرطتم فی یوسف
و پیش از این تقصیر کرده اید در شان یوسف و چون صورت حال چنین است فلن ابرح الارض پس من جدا نمی‌شوم و نمی‌روم از زمین مصر یعنی از این شهر بیرون
نمیروم حتی یاذن لی ابی تا وقتیکه دستوری دهد مرا پدر من بآمدن پیش او او یحکم الله لی یا خدا حکم کند برای من یعنی بپدر من وحی کند در رجوع
من بکنعان و ترک برادر یا برادر را خلاص کند از دست ملک مصر و یا بموت من امر کند و یا بجهاد بر کردن من با مصریان تا برادر را از ایشان بستانم یا کشته
شوم و هو خیر الحاکمین و او بهترین حکم کنندگانست چه براستی حکم میکند و میل و مداهنه در حکم او نیست ارجعوا الی ابیکم شما باز گردید بسوی
پدر خود فقولوا یا ابانا ان ابنک سرق پس بگوئید ای پدر ما بدرستیکه پسر تو ابن یامین دزدی کرد و ما شهدنا الا بما علمنا و گواهی نمیدهیم
مگر بآنچه دانستیم که صاع ملک از بار او بیرون آمد و ما کنا للغیب حافظین و ما نبودیم بر باطن حال و آنکه دار دند کان یعنی بظاهر دیدیم او دزدید
اما از نفس الامر خبر نداریم که بروی بهتان کرده اند و صاع را پنهانی در بار او نهادند و یا خود دزدی مباشر این امر بوده و یا حینی که با تو عهد میکردیم و پیمان
را موثق میگردانیدیم ندانستیم که او دزدی کند واسأل القریة التی کنا فیها و بپرس از اهل ده که بودیم در او یعنی مصر مراد است که بفرست و از مصریان
بپرس و العیر التی اقبلنا فیها و از کاروانیان نیز سؤال کن که ما در وی نهاده ایم بکنعان در میان ایشان و ایشان جمعی بودند از کنعانیان که همسایه
یعقوب بودند و انا لصادقون و بدرستیکه ما راستگویانیم پس فرزندان یعقوب بحکم روبیل یا یهودا یا لاوی روی بکنعان نهادند و بخدمت
پدر آمدند آنچه برادر گفته بود بموقف عرض رسانیدند یعقوب این را باور نکرده قال گفت با ایشان چنانست که شما میگوئید بل سولت لکم
انفسکم امرا ملکه بیاراسته است برای شما نفسهای شما کاری را که خواسته اید و با هم قرار داده و اگر نه ملک مصر چه داند که جزای سارق بنده گرفتن است
فصبر جمیل پس برمن است شکیبائی نیکو پس اندیشه فرمود که محنت من بغایت رسیده و بلیهٔ من بنهایت انجامیده و عادت الله جاریست که هرگاه محنت
بنهایت انجامد فرج و فرح روی نماید از اینجهت فرمود که عسی الله ان یاتینی بهم جمیعا شاید که خدای تعالی بیاورد همهٔ ایشان را بمن یعنی یوسف و ابن یامین
و آن برادر دیگر را که در مصر است انه هو العلیم الحکیم بدرستیکه اوست دانا بحال من و حال شما داناست کردار آنچه میکند پس یعقوب از غایت ملال
و پریشانی احوال توجه به بیت الاحزان فرمود و تولی عنهم و روی بگردانید از فرزندان و قال یا اسفی علی یوسف و گفت ای اندوه و حزن من
بر فراق یوسف ذکر یوسف بدون هر دو برادر دیگر بجهت آن بود که مفارقت یوسف در دل و بشره کار کرده بود و مع ذلک علم بحیوة یوسف نداشت
و اما بحیوة ابن یامین و آن برادر دیگر عالم بود صاحب کشاف آورده که حضرت رسالت از جبرئیل پرسید که شدة حزن و اندوه یعقوب بچه مرتبه بود در
مفارقت یوسف جبرئیل ع فرمود برابر هفتاد مادر فرزند مرده حضرت فرمود که او را چه مزد دادند گفت مزد صد شهید گفت ای دیگر هیچکس یعقوب را بر یک
لنوحت از ابتداء فراق یوسف تا وقت وصال او که مدت چهل سال بود چشم یعقوب از گریه خشک نشد و از باد فراق جگر گوشه لیت مبارک او حمید
یافت وابیضت عیناه من الحزن و سفید شد هر دو چشم او از اندوه یعنی از بسیاری گریه روشنی از چشم او زایل گشت فهو کظیم پس او بود از
خشم فرزندان و دلش ممتلی بود از غم و اندوه یوسف و این دلیل است بر جواز تاسف و بکا نزد مصیبت و بلیه و شاید که امثال این در تحت تکلیف

داخل

واختیار نباشد چه نور شدت بلیه شد بدکسی ضبط حال خود نتوان کرد و حضرت رسالت صلعم در فراق فرزند خود ابرهیم بغایت گریان شد و فرمود دل
من محزون شد و دیده من گریان گشت و نمیگویم چیزی که خدای را بغضب آرد ای ابرهیم برفراق تو بسیار غمگین ماند و مکین شد ام القصه چون فرزندان
فریاد یا اسفی شنیدند و با اضطراب او را پدر دیدند قالوا تالله تفتؤا تذکر یوسف حتی تکون حرضا گفتند بخدای که همیشه یا اسفی نناله
وزاری یاد کنی یوسف را تا وقتیکه بیمار شوی بیماری مشرف بموت او تکون من الهالکین یا باشی از جمله هلاک شدگان قال انما اشکو گفت
ای فرزندان جز این نیست که شکایت میکنم بثی وحزنی الی الله شدت غم و اندوه خود را که قادر نیستم صبر کردن بران بخدای و قصه اندوه و رنج
خود را با و میگویم نه را که کس یکسان و چاره بیچارگان اوست نه عز و پسر مرا با حزن و اندوه بازگذارید و در خبر است که چون یعقوب را از غایت حزن و
هابت اندوه و سوز این کلمه بگفت حق تعالی باو وحی فرستاد که ای یعقوب بعزت و جلال من اگر یوسف را با ابن یامین هر دو مرده بودندی بدین ناله که کردی
من ایشان را زنده ساخته بتو رسانیدمی وجهت این نزد یعقوب گفت واعلم من الله ما لا تعلمون و من میدانم از وحی خدای آنچه شما نمیدانید زحوه یوسف
و درسیده او بمن و گویند روزی همسایه نزد یعقوب آمد و گفت ای یعقوب سخت شکسته و درهم رفته ترا می بینم و هنوز بآن سن نرسیده که چنین شوی گفت اینها
خدای مرا مبتلا کرد از غم یوسف مرا باین مرتبه رسانید حق تعالی بوی وحی فرستاد که یا یعقوب اتشکونی الی خلقی آیا شکایت مرا با خلقان میکنی یعقوب گفت بار
خدایا بتو انابت کردم و عهد کردم که من بعد غم یوسف بهیچکس نگویم و شکایتی ازان نکنم مگر بتو و بعد ازان هر که از احوال او پرسید گفتی اشکو بثی وحزنی
الی الله و در خبر است که بعد ازین از بیت الاحزان بیرون نیامد و سوز و نیاز بجز بخداوندگار ساز عرض نکرد و در احادیث موثقه ثابت شده که سبب
این امتحان و کشف این آن بود که بوی خطاب رسید که ای یعقوب روزی درویشی در سرای تو آمد و طلب چیزی کرد با وچیزی ندادی و من از همه خلقان
پیغمبران را دوست تر دارم چون این صورت از تو واقع شد من ترا باین مبتلا ساختم و چون سبب این بلیه منع طعام بود بسایل طعامی ده فی سرانجام کن و همه فقرای
بلد را بطلب تا آنرا بخورند و ببرکت این فراق تو بوصال مبدل گردد پس یعقوب طعامی مهیا کرده و بفرمود تا منادی در شهر ندا کرد که هر درویشی که هست
امروز باید که در خانه یعقوب آید پس همه حاضر شدند و طعام بخوردند حقتعالی از او کشف این محنت کرد و گویند روزی ملک الموت بزیارت وی آمد یعقوب
یعقوب سوگند بدو داد که روح یوسف را قبض کرده گفت نه یعقوب بدان امیدواری گفت یا بنی اذهبوا فتحسسوا من یوسف واخیه ای پسران
من بروید پس تفحص کنید از احوال یوسف و برادر او ولا تیأسوا من روح الله و نومید مشوید از رحمت و فضل خدای که موجب راحت بنده است
انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون بدرستیکه ناامید نشوند از روح و رحمت خدای مگر قوم ناگرویدگان که بخدا و صفت او عارف نیستند
چه عارف باو سبحانه و صفات و کمال او از رحمت او نومید نمیشود و در جمیع احوال این دلیل است بر آنکه فساق اهل ایمان باید که از رحمت الهی نومید نباشند
مرویست که یعقوب نامه بیوسف نوشت باین مضمون که این نامه ایست از یعقوب اسرائیل الله بن اسحق ذبیح الله بن ابرهیم خلیل الله بسوی ملک مصر اما بعد بداند
ایملک مصر که ما اهل بیتی هستیم که همیشه بلا را موکل ما کرده اند جدم ابرهیم را دست و پای بسته در آتش نمرودی انداختند حق تعالی وی را نجات داد
و مرا پسری بود دوست ترین همه فرزندان من برادرانش او را بصحرا بردند و پیراهن خون آلود او آوردند و گفتند گرگ او را بخورد و من در فراقش چندان گریستم
که چشمم سفید شده او را برادری بود که عوض او من بوی تسلی داشتم او را تو بدزدی گرفته و بنزدیک خود نگاه داشته و ما از ان خاندانیم که دزدی
در وجود آید اگر این فرزند را بمن فرستادی فبها والا بر تو دعای بد کنم که اثر آن بفرزندان هفتمین تو برسد والسلام پس نامه را بفرزندان داد و اندکی بضاعتی
از پشم و روغن و کشک و امثال آن ترتیب داده ایشان را بمصر فرستاد ایشان بمصر آمده با برادر خود که آنجا بود ملاقات کردند و باتفاق روی ببارگاه یوسف
نهادند فلما دخلوا علیه پس آنهنگام که درآمدند برادران یوسف بروی قالوا یا ایها العزیز مسنا واهلنا الضر گفتند ای عزیز رسیده
است ما را و کسان ما را سختی و بینوائی و گرسنگی وجئنا ببضاعة مزجاة و آورده ایم بضاعتی بی اعتبار که از غایت رداءت و قلت هر کس که دهند
او را رد کند و قبول نکند نزد ابن عباس درهمی چند مغشوش بود که کسی از ایشان نگرفت و نزد حسن هر چیزیست که شابان و صحرانشینان را میباشد از
دوغ و کشک و موی و بر هر تقدیر گفتند که بضاعت ما همین است نظر باین مکن فاوف لنا الکیل وتصدق علینا پس تمام کن برای ما کیل طعام را و
تصدق کن بر ما زیاده از بهای این متاع ابن جریج و ضحاک برآنند که تصدق کن برد ابن یامین ان الله یجزی المتصدقین بدرستیکه خدای پاداش
میدهد نیکوئی آنانرا که از روی تفضل تصدق میکنند و احسان مینمایند و آن نامه یعقوب را بر گوشه تخت نهادند یوسف چون نامه پدر
را بخواند گریه بروی غلبه کرد و بر چشم نهاد و عنان تمالک از دست رفته ضبط نتوانست کرد روی ببرادران کرده قال هل علمتم گفت ای برادران دیدید
ما فعلتم بیوسف واخیه اذ انتم جاهلون که چه کردید با یوسف برادر او وقتیکه نادان بودید یعنی نورسیده و شوخ و یا جاهل بودید
بعقوق پدر و قطع رحم و موافقت هوای نفس این کلام را بر وجه نصیحت و ترغیب توبه و شفقت برایشان گفت نه بر وجه معاتبه و سرزنش و فعل ایشان
با یوسف و دگر واقع شدن او بود از پدر و انداختن او را در چاه و فروختن او را بثمن بخس و با ابن یامین آن بود که او را خوار و بی اعتبار میداشتند و وقتی برادر
پیش نهادند پس نقاب از جمال برانداخت و تاج از سر برداشت ایشان را که نظر بر شکل و شمایل او افتاد قالوا ءانک لانت یوسف گفتند آیا توئی یوسف
این کلام برای تقریر است یعنی البته توئی یوسف که این جمال و کمال دیگری نتواند بود قال انا یوسف وهذا اخی گفت منم یوسف و این است برادر
من ابن یامین قد من الله علینا بتحقیق که منت نهاد خدای بر ما بسلامت و کرامت گویند که چون یوسف برقع برداشت و تبسم کرد ایشان از دندانهای او که
مانند مروارید منظوم بود در وقت تبسم از برقان دندانها نوری پیدا شد از ان نشان بدانستند که او یوسف است و گویند که یوسف بر سر علامتی

داشت و آن خالی بود که با اجداد وی بودی چون تاج از سر برداشت ایشان او را بدیدند گفتند تویی یوسف فرمود آری منم یوسف إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ
يَصْبِرْ بدرستیکه هر که بترسد از خدای و صبر کند بر طاعت و بر بلیه و شکیبائی ورزد از معصیت فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ پس بدرستیکه
خدای ضایع نکند مزد نیکوکاران را چون برادران یوسف را بشناختند روی بتخت آوردند و خواستند که پای یوسف را ببوسند از تخت فرود آمد
و ایشان را در کنار گرفت قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا گفتند بخدای سوگند هر آینه بگزید ترا خدای بر ما بحسن سیرت و کمال صورت و غایت جاه
و مرتبه پادشاهی و پیغمبری وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ و بدرستیکه هستیم ما گناهکاران بدان عملها که کرده ایم قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ گفت
یوسف در جواب ایشان که هیچ سرزنش نیست بر شما امروز و من گناه شما را بروی شما نیاورم يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ بیامرزد خدای شما را که اعتراف
کردید بگناه خود وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و او بخشاینده ترین بخشندگان است و چون یوسف بنوازش بزرگانه برادران را بنواخت بکار پدر دلفگار
خود پرداخت و گفت اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَٰذَا ببرید این پیراهن مرا آن پیراهن خلیل بود که در قعر چاه از بازوی وی گشوده بوی پوشانیدند و چون
امر شد که مژده بیعقوب رسانند جبرئیل نزول فرمود و گفت ای یوسف این پیرهنی است که در او بوی بهشت بر هیچ بیماری و مبتلائی واقع نشود مگر که شفا
یابد این را بکنعان فرست تا پدرت بر چشم مالید و روشن شود از آن جهت فرمود که ببرید آن را فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا پس بیفکنید آن را بر روی
پدر من تا باز گردد بینا شود و چشمش بحال اول عود کند و روشن گردد وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ و بیارید بمن همه کسان خود از ذکور و اناث
و خدم آورده اند که یهودا گفت ای یوسف پیرهن خون آلود ترا پیش پدر من برده ام پیراهن بمن حواله کن که ببرم شاید از فرح این پیرهن تدارک
آن پیرهن کند یوسف پیرهن بوی داد و اسباب راه جهت پدر و متعلقان مهیا ساخته برادران تسلیم کرد و مرویست که دویست راحله با ما یحتاج
سفر با ایشان داد و یهودا از مصر بیرون آمد با برادران متوجه کنعان شد در مجمع آورده که یهودا بکاروان نایستاد و هفت عدد نان بر میان
بست و سر و پا برهنه روی بکنعان نهاد و مسافت میان مصر و کنعان هشتاد فرسخ بود و بروایت ابو عبد الله ده روزه راه بود از غایت شعف و شادی
در راه نصفی از نان بیش نخورد و بسرعت تمام خود را بحوالی کنعان رسانید وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ و آن وقت که جدا شد از کاروان یعنی یهودا بیرون آمد
از عمارت مصر و بفضای صحرا رسید باد صبا از حق تعالی دستوری خواسته بوی پیراهن یوسف را بمشام یعقوب رسانید و از اینجاست که شعرا مژده بشارت
را بباد صبا اسناد کرده اند و چون بوی یوسف بمشام یعقوب رسید قَالَ أَبُوهُمْ گفت پدر ایشان جمعی را که حاضر بودند نزد او از نبیرگان که إِنِّي لَأَجِدُ
رِيحَ يُوسُفَ بدرستیکه من مییابم بوی یوسف را لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ اگر شما مرا بنقصان عقل نسبت نکنید و نگوئید که پیر شده و بسن خرافت رسیده
قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ گفتند ایشان بخدا که تو هنوز در همان حیرت قدیمی و از راه صواب دور افتاده بجهت افراط محبت و از بسیاری ذکر
یوسف و توقع ملاقات و بعد از چهل سال فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ پس هنگام که آمد مژده دهنده یعنی یهودا سر و پای برهنه و بدن اغبر کرده بکنعان
رسید و نزدیک پدر آمد أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا بیفکند پیرهن یوسف را بر روی پدر خود پس گشت بینا و در مجمع نقل کرده از
ضحاک که پیری و بجوانی باز آمد و با نبیرگان خود قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ گفت ای فرزندان آیا نمی گفتم شما را بدرستیکه
من میدانم از الهام خدای آنچه شما نمیدانید از حیوة یوسف و ملاقات من با او پس بتهیه بار مشغول شدند و هر که اندک علاقه قرابت با یعقوب داشت
از مرد و زن متوجه مصر شدند و برادران دیگر در رسیدند و در دست و پای پدر افتادند و از روی عجز و مذلت قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا
ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ گفتند ای پدر ما آمرزش طلب برای ما از خدای گناهان ما را بدرستیکه ما هستیم گناهکاران و چون از حق معترف
بگناه است کسیکه از سر او بگذرند و برای او سؤال آمرزش کنند پس قلم عفو بر سر جرم ما کش و از سر گناهان ما درگذر و برای ما از حقتعالی استغفار کن قَالَ
سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي گفت یعقوب زود باشد که آمرزش خواهم برای شما از پروردگار خود إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ بدرستیکه او آمرزنده است تائبان را
از ذنوب مهربان بر بندگان بکشف کرب و از ابو عبد الله و ابن عباس مرویست که سبب توقف در استغفار و تاخیر آن این بود که میخواست در شب
جمعه وقت سحرگاه برای ایشان استغفار کند چه دعا در آن وقت قریب است باجابت و مرویست که چون وقت سحر جمعه میرسید فرزندان را امر میکرد تا در پس
او صف میکشیدند و او دعا و استغفار میکرد برای ایشان و ایشان آمین میگفتند تا بعد از بیست سال توبه ایشان مقبول درگاه عزت شد و
نزد بعضی از علمای تفسیر مرویست که یعقوب تأخیر دعا فرمود تا بداند که یوسف از ایشان عفو کرده یا نه بعد از آنکه بمصر آمد و علم بعفو یوسف حاصل
کرد شب بنماز برخواست و بعد از تهجد روی بقبله بایستاد و یوسف را در قفای خود و برادران در عقب او بداشت و دست نیاز بدرگاه بی نیاز
برداشت و ایشان آمین میگفتند تا حق تعالی اجابت فرمود القصه چون یعقوب با اولاد و سایر اقربا نزدیک مصر رسیدند یوسف با ملک ریان گفت
مرا پدریست که پیغمبر خدا است و پیغمبرزاده و پدران او همه پیغمبرانند و امروز وی با جمیع اهل بیت و اقربای خود از کنعان میرسند توقع آنستکه
باستقبال وی بیرون آئی ملک ریان با چهار هزار کس از خواص خود با زینت تمام و شوکت لا کلام سوار شد و یوسف اکابر و اشراف مصر را امر کرد تا
تا ایشان نیز با آراستگی تمام باستقبال بیرون آمدند یعقوب با فرزندان بر بالای تلی بر آمده تفرج آن شوکت و کوکبه و طنطنه میکرد و از آن تعجب میفرمود
جبرئیل فرود آمد و گفت یا یعقوب از تجمل و کوکبه این لشکر تعجب میکنی بالا نگر که جنود ملائکه از زمین تا فلک صف کشیده اند و بتفرج تو آمده بشادی
تو مسرور شده اند چنانچه در این مدت از اندوه تو محزون و مغموم بودند و چون یعقوب در دنی ملوک مشاهده کرد گفت این ملک مصر است
یهودا گفت نه پسر تست یوسف است پس یوسف بعد از مشاهده پدر از مرکب فرود آمد و یعقوب نیز پیاده شد یوسف خواست سلام کند جبرئیل

گفت بار الها

گفت بگذار تا پدر بر تو سلام کند و گویند یعقوب علیه السلام بر وی سبقت کرده چون چشمش بر جمال یوسف افتاد گفت السلام علیک یا مذهب الاحزان
سلام بر تو باد ای زایل سازندهٔ جمیع غمها و المها و هر دو دست بگردن یکدیگر درآوردند و از غایت شادی بهای بهای بگریستند و در شواهد النبوة
از ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که یعقوب نزدیک مصر رسید و یوسف با کوکبهٔ عظمت تمام باستقبال او بیرون آمد چون پدر را بدید قصد
کرد پیاده شود اما نظر در پادشاهی و علو مرتبهٔ خود کرده پیاده نشد چون سلام پدر کرد و بیکدیگر رسیدند جبرئیل نازل شد و گفت ای یوسف
حق تعالی میفرماید که چه منع کرد ترا که برای بندهٔ صالح من فرود نیامدی دست بگشای چون بگشاد نوری از میان انگشتان او بیرون آمد یوسف گفت
این چه بود جبرئیل گفت نور نبوت بود در صلب تو بجهة این ترک ادب ترا از آن ولی پیغمبری از صلب تو بیرون نیاید و حکمة اینکه یعقوب مامور شد نزد
یوسف رود نه آنکه یوسف نزد یعقوب رود آن است که اگر یوسف نزد پدر رفتی بیت الاحزان را دیدی و تنگدستی و بینوائی و درویشی بنظر او
درآمدی از راحت برنج و اندوه مبتلا شدی پس یعقوب را گفتند که تو در بیت که در بلیه و رنج و مشقت گرفتار بودی نزد یوسف رو تا مملکت
و ولایت را ببینی که کودکی را از تو بردیم امروز شرا پادشاه مصر کردانیده بتو خواهیم سپرد و در خبر است که در وقتیکه خبر منتشر شد بآمدن یعقوب
و استقبال کردن یوسف پدر را زلیخا در آن روز پیر شده بود و نابینا گشته بکسی شفاعت کرد تا دست او را بگرفت و او را بر سر راه یوسف برد و
بنشاند هرگاه که جوقی از لشکر بگذشت آمدندی قایدان لشکر را گفتی که مرا خبر بده که یوسف رسید زلیخا گفتی که هنوز آمدن یوسف نزدیک نشده وی
را گفتی که تو چه دانی جواب دادی که من بوی او را میشناسم تا چند فوج بگذشتند چون کوکبهٔ یوسفی ظاهر شد آواز داد که من بوی یوسف می شنوم
مرا پیش وی برید وی را نزد یوسف بردند یوسف نگاه کرد زلیخا را دید عنان اسب باز کشید بجهة حرمت داری وی گفت ای زلیخا چونی گفت چنین
که می بینی گفت مال تو کجا رفت گفت در عرصهٔ تلف آمد گفت آن جمالت کجاست گفت در فراق تو زایل گشت گفت چشمت را چه رسید گفت از بسیاری
گریه تباه گشت گفت هر روز که میگذرد محبت مضاعف می شود یوسف فرمود سبحان من جعل العبید ملوکا بطاعته وجعل الملوک عبیدا بمعصیته
پاکا خداوندا که بنده را بطاعت پادشاه گردانید و پادشاه را بمعصیت در ذل بندگی انداخت جبرئیل نازل شد و گفت ای یوسف اکنون وقت آن رسید
که مرهم بر جراحت و الم زلیخا نهی و بیش از این او را در آتش مفارقت نسوزانی دعا کن که حق تعالی چشم او را روشن گرداند و جوان گرداند و جمالی که داشته باو
ارزانی فرماید یوسف دست بدعا برداشت و از حضرت باری تعالی استدعا نمود فی الحال بیمن دعای او بهدف اجابت رسید چشم او روشن شد
و جوانی و جمال او عود کرد پس یوسف او را بعقد خود درآورد و دو پسر از او در وجود آمد یکی میشا که جد یوشع بن نون بود و یکی افرایم القصه یوسف
در نزدیکی مصر موضعی داشت که قصر رفیع آنجا بنا کرده بود در آنجا فرود آمد فلما دخلوا علی یوسف پس چون درآمدند پدر و خاله و برادران یوسف
در آن قصر آوی الیه ابویه جای داد بسوی خود پدر و خاله را که حرمت داری بجای مادر بود و مع ذلک زن پدرش بود پس یکبار دیگر پدر را
در کنار گرفت و خاله را پرسش فرمود و برادران را و کودکان را نوازش نمود وقال ادخلوا مصر ان شاء الله آمنین گفت در آئید بمصر اگر خواهد خدا
و ارادهٔ او بآن تعلق گرفته باشد در حالتیکه ایمن باشید از قحط و مشقت و اصناف مکاره یعنی اگر ارادهٔ الهی باشد شما بر وجه امنیت و استراحت و فراغت
در شهر مصر در آئید و مرویست که چون بمصر درآمدند هفتاد و دو کس بودند و وقتیکه با موسی از مصر بیرون میرفتند مردان ایشان ششصد هزار
و پانصد بودند و از زنان و کودکان ایشان دویست هزار و فاصله میان این چهارصد سال بود چون بمصر درآمد ایشان را در منزل خود فرود آورد
ورفع ابویه علی العرش و برداشت پدر و خاله را بر تخت خود بالا برد وخروا له سجدا و بروی در افتادند پدر و خاله و برادران او برای تعظیم
یوسف در حالتیکه سجده کنندگان بودند بجهت تعظیم ایشان در آن زمان سجده بود و یوسف که آنحال را مشاهده کرد مسرور و مبتهج شد وقال یا
ابت هذا تأویل رؤیای من قبل و گفت ای پدر من این سجده کردن مرا تعبیر خواب من است که دیدم پیش از این در ایام صبا قد جعلها ربی حقا
بدرستیکه گردانید آنرا پروردگار من راست و درست از شیخ حسن بصری نقل است که حق تعالی مادر یوسف راحیل را زنده کرد تا بر یوسف سجده
نمود بقصد بقاء الرؤیا و مرویست که تخت شاهی را در میان بردند و جمله مردم از اهل مصر حاضر بودند چون یوسف بر سریر نشست جمله زنان و
مردان اهل مصر بسجده در افتادند پدر و مادر چون چنان دیدند ایشان نیز بموافقت مصریان بسجده درآمدند یعقوب گفت ای یوسف اینها کیستند که
ترا سجده کردند گفت اینها بندگان و پرستندگان منند همه را در ایام قحطی خریده ام و من امروز بجهة کرامت پدر همه را آزاد کردم در خبر است که
جبرئیل این قصه با رسول الله صلعم تقریر میکرد آنحضرت از کرم یوسف تعجب میفرمود جبرئیل نوبت دیگر که نزد رسول الله صلعم آمد گفت یا رسول الله حق تعالی
ترا سلام میرساند و میگوید از این تعجب مکن بعزت و جلال من که فردای قیامت ترا چندان اذن شفاعت دهم که تو گوئی حسبی حسبی بس است مرا بحق
اکرم از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام چند مسئله پرسیدند از جمله یکی این بود که یابن رسول الله یعقوب و فرزندان چگونه سجدهٔ یوسف کردند و حال آنکه
یعقوب پیغمبر خدا بود و اولاد او همه مؤمن بودند آنحضرت فرمود که سجدهٔ یعقوب و فرزندان او برای یوسف نبود برای طاعت خدای بود و تحیت یوسف
مانند سجود ملائکه بود مر آدم را که بجهة طاعت خدای بود و تحیت آدم پس بجهة شکر گذاری خدای بر نعمت مواصلت یوسف یعقوب و فرزندان
سجدهٔ خدای کردند و نیز کلینی سجدهٔ ایشان مانند هیئت رکوع بود همچنانکه فعل اعاجم القصه یوسف بعد از مشاهدهٔ این حال مسرور گشته فرمود
که این سجدهٔ شما برای تحیت من و تعبیر خواب من است که قبل از این دیده بودم و حق تعالی آنرا راست گردانید وقد احسن بی و بدرستیکه نیکوئی
کرده بمن اعزیه کار من اذ اخرجنی من السجن چون بیرون آورد مرا از زندان و ذکر چاه نکرد تا برادران منفعل نشوند وجاء بکم من البدو

و اورد شما را از بادیه و آن موضعی بود از فلسطین در ولایت شام که یعقوب آنجا نشستی و آن قریب بکنعان بود یوسف جهة شکر نعمت فرمود که حق تعالی
مرا از زندان بیرون آورد و بپادشاهی رسانید و شما را از بادیه نزد من آورد تا با یکدیگر نشستیم مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي از پس
آنکه فساد کرد شیطان میان من و برادران من إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ بدرستیکه پروردگار من نیکو تدبیر است و رساننده نیکوئی برای هر که
میخواهد چه هیچ امر صعبی نیست مگر که مشیت او نافذ و جاری است در آن إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ بدرستیکه اوست دانا بوجوه تدبیرات مرویست
که یوسف یعقوب را در خزائن خود میگردانید و اسباب و اموال و تجمل و زینت و اساس پادشاهی خود را بوی عرض میکرد و چون نزد او بر
دفترخانه افتاد کاغذ بسیار در آنجا دید گفت ای یوسف چه چیز ترا غافل ساخت که در این مدت پاره کاغذی بمن نفرستادی با آنکه میان تو و من هشت
منزل بیش نبود گفت جبرئیل بمن امر کرده بود که بتو کتابت ننویسم گفت از وی چرا سؤال نمیکنی گفت تو با او گستاخ تری از وی معلوم کن یعقوب
از او پرسید گفت حق تعالی مرا چنین امر کرد بجهة آنکه در وقت مفارقت تو از یوسف گفتی إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ میترسم که او را گرگ بخورد او
سبحانه فرمود چرا از گرگ ترسیدی و از من نترسیدی بعزت و جلال خودم که مفارقت بعیده میان تو و یوسف واقع کردانم با وجود مسافت اندک میان
شما که مدت بعیده از او خبر نداشته باشی و در کتاب النبوة باسناد از ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که یعقوب گفت سوگند میدهم ترا که مرا از خبر ده
که برادران با تو چه کردند گفت ای پدر مرا از این معاف دار یعقوب گفت سوگند میدهم ترا که مرا از این خبر دهی یوسف گفت مرا بر سر چاه آوردند
و گفتند پیراهن از خود بیرون کن و اگر نه از کار در آریم ترا چون یعقوب این سخن بشنید بیفتاد و بیهوش شد چون با خود آمد گفت آخر با تو چه کردند
گفت التماس دارم که بحرمت ابرهیم و اسمعیل و اسحق که مرا از این معاف داری پس یعقوب بگذاشت و این مقوله سخن نکرد در خبر دیگر آمده که یوسف
گفت ای پدر از من مپرس که برادران با من چه کردند بلکه از من سؤال کن که خدای با من چه کرد یعقوب فرمود که خدای با تو چه کرد گفت وَقَدْ أَحْسَنَ بِي
إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ تا آخر در جامع اللطایف آورده که چون بیست و چهار سال از این واقعه بگذشت یعقوب وفات کرد
از ائمه علیهم السلام روایت کرده اند که یعقوب صد و چهل و سال عمر داشت و در حینیکه بمصر آمد صد و سی ساله بود و نزد یوسف هفده
سال بماند و بروایتی بیست و چهار سال با یوسف بسر برد و چون وفات کرد او را بزمین شام بردند و در بیت المقدس دفن کردند و بیان بمصر آمد از ابو عبد
الله علیه السلام مرویست که یوسف در آن وقت ده ساله بود که بهند و زندان گرفتار شد هیجده سال در آن مکث کرد و بعد از آنکه از زندان بیرون
آمد هشتاد سال دیگر زیست پس عمر او صد و ده سال بوده و در بعضی تفاسیر آمده که چون بیست و سه سال از وفات یعقوب برآمد یوسف در خواب
دید که پدر او را میگفت ای یوسف مشتاق لقای توام بشتاب تا سر درون دیگر نزد من آیی یوسف از خواب در آمد برادران را طلبید و وصیتها
کرد و یهودا را ولی عهد ساخته فرزندان را بوی سپرد و بطریق مناجات گفت رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ ای پروردگار من بدرستیکه دادی مرا
از پادشاهی و مملکت دادی در مصر و نواحی آن وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ و در آموختی مرا از تعبیر خوابها یا احکام حلال و حرام و شرایع
اسلام فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ای پدید آورنده آسمانها و زمینها أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ توئی یار من و متولی کار من در این سرا و در آن
سرا تَوَفَّنِي مُسْلِمًا بمیران مرا در حالتیکه گردن نهاده باشم مر ترا یعنی مرا مسلمان بمیران وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ و در رسان مرا بپدران شایسته
من یعنی بعامه صلحا در رتبه و کرامت آورده اند که بعد از سر دو روز از واقعه که دیده بود بروضه وصال انتقال یافت انا لله و انا الیه راجعون و
او را در رود نیل دفن کردند در صندوقی از رخام و سبب آن بود که چون فوت شد اهل مصر با یکدیگر نزاع کردند هر یکی میگفتند که ما او را در
محله خود دفن میکنیم تا از برکت بود که کار بمقاتله کشید پس قرار دادند که او را در رود نیل دفن کنند تا آب بر او بگذرد و بهر محله که میرسید برکت
و خیر او در آن محله برساند و چون موسی مبعوث شد او را از آنجا بیرون آورده در مقبره آبا او خود دفن کردند و بعد از قصه یوسف خطاب بحضرت
رسالت کرده میفرماید که ذَلِكَ اینچه یاد کرده شد از قصه یوسف مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ از خبرهای غیب است که ما بجهة ظهور دلایل اعجاز تو نُوحِيهِ
إِلَيْكَ وحی میکنیم از بسوی تو بعد از آن اجرای دلیل میکند بر آنکه آن از اسرار غیب است بقوله وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ و تو نبودی نزدیک برادران یوسف
إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ آن هنگام که جمع کردند و فراهم آوردند رای خود را بر افکندن یوسف بچاه وَهُمْ يَمْكُرُونَ و ایشان مکر میکردند بیعقوب تا یوسف
را از پدر جدا سازند و تو چون آنجا نبوده و مکذبان تو میدانند که از کسی نشنیده از آن خبر میدهی بر وجهی که بوده پس این دلیل روشن است بر آنکه
بوحی دانسته وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ و نیستند بیشتر مردمان وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ و اگر چه حرص ورزی بایمان ایشان در اظهار معجزات کردند کا
بجهة فرط عناد و رسوخ اصرار ایشان در کفر و فساد مرا مجرص اینجا طلب چیزیست بغایت جهاد و نهایت کوشش وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ
و نمیخواهی تو از ایشان بر تبلیغ رسالت یا بر خواندن قصص قرآنی از مزدی چنانکه قصه خوانان میخوانند تا ایشان را از جانب عوت تو باز دارد إِنْ
هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ نیست قرآن مگر پندی از خدای مر عالمیان را که بخوانند و بدانند و بدان پند گیرند وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
و بسا نشانهای قدرت و دلایل داله بر وجود صانع و حکمة بالغه و توحید او در آسمانها و زمینها است از انواع حیوانات و نباتات مشتمله بر انواع
منافع و مصالح که آن معاندان يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ میگذرند بر آنها و آیات از ایشان روی گردانند کانند یعنی در آن تفکر میکنند
و نه از آن عبرت میگیرند وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ و ایمان نمیآرند بیشتر مردمان بحق تعالی و صفات کمالات و نعوت جلال او و اقرار میکنند بخالقیت
إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ مگر که ایشان شریک آرندگانند بپرستش غیر او مراد مشرکان مکه اند که چون ایشان را گفتندی شما را کی آفرید گفتند خدا تعالی بعد از آن

بلیغ اعتقاد

آذر و بت میپرستیدند و میگفتند اینها انبازان خدا اند و شفیعان ما اند از علی بن موسی الرضا مرویست که مراد اهل کتابند که ایمان داشتند بخدا و بروز اخرت
و بتورات و انجیل و بعد از ان مشرک شدند بجهت انکار قران و نبوت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله انکه بر سبیل تهدید میفرماید که أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ
غَاشِيَةٌ ایا ایمن شدند مشرکان از انکه بیاید بدیشان عقوبتی پوشنده یعنی فرو گیرنده ایشان را مِنْ عَذَابِ اللَّهِ از عذاب خدای که همه ایشان را
فرو میگیرد و هیچکس فرو نگذارد أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ یا بیاید بدیشان قیامت بدون سابقه علامتی و ایشان ندانند
امدن انرا و کار سازی نکرده باشند قُلْ هَٰذِهِ سَبِيلِي بگو ای محمد این توحید و اماده شدن برای معاد راه منست و براین راه ثابتم أَدْعُو إِلَى
اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ میخوانم بندگان را براه خدای در حالتیکه مطلع و دیده ور بر بنیاد هویدا و حجت روشن یعنی بر وجه یقین میخوانم ایشان را براه
خدای که دین اسلام است أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي من و هرکه پیروی کرده است مرا باین راه وَسُبْحَانَ اللَّهِ پاکست خدای از شرک که شما او را بدان وصف میکنید
وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نیستم من از شرک ارندگان یعنی او را از شرک منزه و مبرا میدانم اورده اند که کافران گفتند خدای را فرشتگان هستند چرا ادمی
را فرستاد اگر خواستی ملائکه را فرستادی حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود که وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ و نفرستادیم پیش
از تو برسالت مگر مردانی را که وحی فرستاده شد بایشان مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ از شهرها و دیهها مرویست که هرگز حق تعالی پیغمبری بخلق نفرستاد که از اهل
بادیه باشد یا از جن یا از زنان أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ ایا سیر نمیکنند کافران در زمین شام و یمن و بر دیار عاد و ثمود نمیگذرند یعنی باید که بروند بگذرند
فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ پس به بینند بنظر عبرت که چگونه بوده اخر کار و سرانجام انانکه پیش از ایشان بودند از مکذبان و منکران
بجهة تکذیب و عناد بعذاب گرفتار شدند و اثار عمارت ایشان شاهد است بران وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ و هر اینه سرای اخرت یعنی نعمت بهشت بهتر
است از لذات فانیه دنیا لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مر انان را که پرهیز کنند از شرک و نافرمانی پس ای محمد ایشان را بگو که أَفَلَا تَعْقِلُونَ ایا پس تعقل نمیکنید و
نمی اندیشید تا بدانید که ان بهتر است پس برای تسلیه حضرت رسالت میفرماید احوال مکذبان امم سابقه که باید معاندان زمان تو بتمادی ایام و
طول حیوة مغرور نشوند چه امم ماضیه را مهلت دادیم حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ تا انگاه که نومید شوند فرستادگان ما از ایمان ایشان وَظَنُّوا
أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا و دانستند رسولان با نکه ایشانرا دروغ میگویند در وعد و وعید جَاءَهُمْ نَصْرُنَا امد به پیغمبران یاری کردن ما یعنی عذاب بران قوم
فرود امد فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ پس رهانیده شد هرکه را خواستیم یعنی پیغمبر و متابعان او وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ و باز گردانیده نشود عذاب ما از
گروه کافران وقتیکه بدیشان فرود اید لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ بدرستیکه هست در قصه انبیا و امم ایشان یا در قصه یوسف و برادران عِبْرَةٌ
لِأُولِي الْأَلْبَابِ عبرتی و پندی مر خداوندان عقلهای خالص که از مثل این برادران که بد اند اجتناب کنند و بر بلیات و مصائب صابر باشند و یاران مثل
عناد کفار و انکار ایشان اجتناب نمایند تا بسعادت دارین فایز گردند مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ نیست قران سخنی که بر بافته شده باشد وَلَٰكِنْ تَصْدِيقَ
الَّذِي ولیکن هست تصدیق انچیزیکه بوده بَيْنَ يَدَيْهِ پیش از او از کتب الهی یعنی موافق ان در راستی و درستی وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ و بیان کننده همه
چیزها که بان بندگان محتاج باشند در دین و دنیا چه هیچ امر دینی نیست مگر که هست بقران بیواسطه یا بواسطه وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
و راه نماینده مر سالکان طریق حق را و وسیله رحمت و بخشش مر گروهی را که بگروند بوحدانیت خدا و نبوت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم
سُورَةُ الرَّعْدِ ثَلَاثٌ وَأَرْبَعُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هرکه سوره الرعد بخواند حقتعالی بعدد
هر ابریکه بر روی هوا واقع شود تا روز قیامت برای وی حسنه بنویسد و در قیامت از جمله مؤمنان باشد و از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که هرکه سوره
رعد را بسیار بخواند حقتعالی او را بحساب بهشت برد و اذن شفاعت دهد او را بجمیع اهل بیت و برادران بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ المر منم خدائیکه میدانم
احوال خلقان را و میبینم افعال و اقوال بندگان را تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ این ایتها ایات کتابست ای قرانست وَالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ و این ایتها از اینهای انچیزیست که
فرو فرستاده شده است بسوی تو مِنْ رَبِّكَ از نزد پروردگار تو الْحَقُّ کتاب نیکو درست و راستست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ و لیکن
بیشتر مردمان اهل مکه منکرند بجهت عدم تفکر در معانی اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ خدای بحق انخدائیست که بر داشت اسمانها را یعنی بیافرید انرا
بر داشته بِغَيْرِ عَمَدٍ بی ستونها تَرَوْنَهَا که به بینید شما انرا یعنی ستونی که مرئی شما باشد ندارد و یا ستون ندارد که او را توان دید در فواید السلوک
مذکور است که باری تعالی سقوف عالیه سموات را بی قائمه که ادراک ان توانید کرد بر افراشته و بی ستونی که مشاهده توانید نمود بلند بر داشت
یعنی ستون هست لیکن مخفی است و ان قائمه هستی ما غیر مرئیه است در ان عدل او سبحانه است ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ پس قصد کرد بر افرینش عرش
یا استولی شد بر او باقتدار تمام و نفاذ حکم و مراد بعرش پادشاهی اوست یعنی حقتعالی قصد فرمود بحفظ و تدبیر وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ
و رام کرد اینرا افتاب و ماه را جهة مصالح بندگان بر حرکات مستمره ان که نافع است در حدوث کاینات و بقای كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتیکه نام
برده شده هر یک از انها میرود و حرکت میکند یعنی در مدت معین که دور خود را باتمام رساند یعنی افتاب دوره خود را در عرض یکسال تمام کند
و ماه مدت یکماه و هر یک هر روز از مطلع دیگر بر ایند و بمنزل دیگر فرود روند تا هر یک میروند و سیر میکنند در اسمان تا قیام قیامت که سیر
انها منقطع گردد يُدَبِّرُ الْأَمْرَ تدبیر میکند کار ملکوت خود را از ایجاد و عدم و اذلال و اعزاز و احیا و اماته يُفَصِّلُ الْآيَاتِ بیان میکند ایتهای
قرانرا یعنی مفصل میسازد بامر و نهی یا احداث دلایل قدرت میکند یکی بعد از دیگری لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ شاید که شما بسبب بجزای پروردگار خود
در قیامت بیگمان شوید و دانید که هرکه قادر است بر افرینش اشیا قدرت دارد بر اعاده و احیا وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ و اوست انکه کشید زمین را

بروی اب یعنی بسطان کرده در طول و عرض بعد از انکه مجتمع بود در زیر کعبه تا حیوانات بدان جای گیرند و سیر کنند و قدمهای ایشان بدان قرار گیرد و
جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا و افرید در او کوههای محکم و پیدا کرد در زمین جویهای اب روان وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ و از
همه میوهای گردانید در زمین دو صنف چون سیاه و سفید و خورد و بزرگ و ترش و شیرین و گرم و سرد و بری و بوستانی و زمستانی و تابستانی
يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ میپوشاند و در میکشد شب را بر روز تا هوا بعد از انکه روشن بود تاریک می شود چنانچه از ان بر میتوان یافت که در اوردن
روز در شب تیره تا هوا بعد از تیرگی روشن گردد هم از جانب اوست إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ بدرستیکه در این ایات قدرت که مذکور شد هر اینه
نشانهای روشن است لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ برای گروهیکه تفکر کنند و دانند که تکون این اشیا دلیلی روشن است بر وجود صانع حکیم وَفِي الْأَرْضِ
قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ و در زمین پارها است نزدیک بیکدیگر پیوسته یعنی این نیز یکی از دلایل قدرت است که قطعهای مذکوره مختلف زمین نزدیک بیکدیگر پیوسته بعضی
شایسته زراعت و بعضی شوره زار و برخی ریگ امیز و قطعه سنگستان و بعضی سخت و برخی نرم و او که قادر مختار است تخصیص داده هر یک را بصفتی
دون صفتی و اگر قادر مختار تخصیص هر یک نمیکرد بصفتی دون صفتی بکر و بر وفق اراده افعال خود بر او واقع نمیکردانید بوجهی دون وجهی اختلاف در
ان راه نمی یافت بجهت اشتراک این قطعها در طبیعت ارضیه وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ و دیگر دلالت میکند بر قدرت کامله او اینکه در زمین بوستانها است
از انگور بسیار وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ و کشتها و خرمابنان چندانیک اصله درخت رسته وَغَيْرُ صِنْوَانٍ و بچنان بلکه متفرق الاصول یعنی هر یک
شاخ از بیخ رسته يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ اب داده می شوند این اشجار و زرع بیک اب وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ و تفضیل میدهیم بعضی از ان را بر بعضی دیگر
فِي الْأُكُلِ در خوردن میوه بحسب شکل و رنگ و بوی و طعم یعنی با وجود انکه همه یک اب میخورند مختلف الصفات اند پس این نیز دلالت میکند بر
وجود صانع حکیم چه اختلاف ان با اتحاد اصول و اسباب نیست مگر بتخصیص قادر مختار إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ بدرستیکه در اینکه ذکر
کرده شد هر اینه دلالتهای واضح است که تامل و تعقل کنند که اختلاف میوها و اشجار با انکه از یک اب پرورش مییابند نتواند بود مگر باراده قادر مختار
در تبیان اورده که این مثل بنی ادم است در اختلاف الوان و هیئات و اختلاف اصوات و طول و قصر و توسط با وجود انکه پدر ایشان یکی است ابن
ابی حماد که یکی از راویان اهل سنت است نقل کرده از جابر بن عبد الله که از رسول صلی الله علیه و اله شنیدم که خطاب بعلی بن ابی طالب کرده و فرمود ای علی
ابن ابیطالب مردمان همه از درختان متعدد اند و من و تو از یک درختیم ابو هرون عبدی نیز روایت کرده که من از ابو سعید خدری پرسیدم که از رسول
علی بن ابی طالب اگاه کن جواب داد که ای ابا هرون بدان و اگاه باش که من از رسول خدا شنیدم که فرمود مردمان از درخت متعدد اند و من و علی از یک
درختیم و من اصل ان درختم و علی فرع ان پس خوشا اسعادتمند یکه تمسک باصل ان شجره نماید و از ثمره و شاخهای ان محظوظ گردد و بعد از ذکر دلایل
بر قدرت کامله خود تعجب مینماید از تکذیب منکران بعث میفرماید که وَإِنْ تَعْجَبْ و اگر عجب میداری ای محمد از انکار کفار بعث و نشور را و عدم تدبر
ایشان در دلایل وحدت و قدرت کامله فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ پس سزاوار انستکه تعجب کرده شود از قول ایشان یعنی تعجب از ایشان بجای خود است چه
هر که قادر باشد بر افریدن انچه بر تو خواندیم هر اینه اعاده بر او اسان تر خواهد بود چه هر گاه او سبحانه قادر باشد بر پیدا کردن اشیا از عدم بدون ماده
بطریق اولی قادر تر باشد بر اعاده ان با وجود ماده ان پس جای انستکه تعجب کنی از سخنان انکه میگویند بر سبیل عناد و انکار أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا ایا انوقت
که ما باشیم خاک بعد از مرگ ما خاک شویم أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ ایا ما هر اینه باشیم در افرینش نو یعنی ما را زنده گردانند أُولَٰئِكَ انگروه که با وجود
انکه خدای را خالق اسمان و زمین میدانند و بجهت عناد هیچ فکر نمیکنند که هر که در ابداء قادر باشد بر اعاده نیز قادر تواند بود الَّذِينَ كَفَرُوا
بِرَبِّهِمْ انهااند که نگرویدند بپروردگار خود بقدرت و بر حشر و نشر وَأُولَٰئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ و انگروه غلها در گردنهای ایشانست یعنی
مقید اند باغلال ضلال و بجهت عناد از ان خلاصی ندارند و یا در روز قیامت غل اتشی در گردن ایشان نهند و این از علامات کفار باشد در دوزخ
وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و انگروه ملازمان اتش دوزخند جاوید در ان در خبر است که نضر بن حارث و اتباع او استعجال عذاب
میکردند بر وجه استهزا و انکار حق تعالی فرمود که وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ و طلب تعجیل میکنند از تو بعقوبتی که خدای بر ایشان مقرر کرده قَبْلَ
الْحَسَنَةِ پیش از عافیت چون حقتعالی عذاب استیصال را از این امت صرف کرده و تعذیب مکذبان را مخصوص داشت تا اخر فرمود تا قیامت پس تاخیر حسنه
و ان استیصال ستیزه کافران استعجال عذاب استیصال میکردند قبل از احسان الهی بر ایشان بتاخیر ان بر وجه انکار و استهزا و از ان استعجال میکردند وَقَدْ
خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ و حال انکه گذشته است پیش از ایشان عقوبتهای امثال ایشان از مکذبان چون خسف و مسخ و رجفه و صیحه پس چرا ایشان
اعتبار نمی گیرند و بجوی مثل ان نمیکنند بر خود وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ بدرستیکه پروردگار تو هر اینه خداوند امرزش است برای
مردمان یعنی کافران چون ایمان ارند خدا تعالی بیامرزد ایشان را و ببخشاید عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ بر ستم ایشان یعنی کفر ایشان را بیامرزد و از سر معاصی ایشان
در گذرد چه ایمان هادم جرایم کفر است مراد حقوق الله است نه حقوق الناس چه باجماع ایمان رفع حقوق مردمان نمیکند وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ
و بدرستیکه پروردگار تو سخت عقوبت است بر کافران با انکار و استکبار سعید مسیب روایت کرده که بعد از نزول این ایه رسول فرمود که اگر عفو
خدای نبودی عیش هیچ احدی گوارنده نشدی و اگر وعید حق نبودی همه کس تکیه بر عفو کرده از طاعت باز ماندندی و بعد از ان فرمود که اگر هر کدام قدر
مغفرت و رحمت الهی را دانستندی چشمهای ایشان بدان روشن شدی و اگر قدر عذاب و عقوبت و نکال او را دانستندی هرگز چشم ایشان از گریه باز نه ایستادی
وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا و میگویند انانکه کافر شدند لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ چرا فرو فرستاده نمی شود بر محمد نشانه از پروردگار او یعنی

در صنف

وبرتلکها باصل الصنف است

معجزه‌ای که ما میطلبیم چون عصای موسی و احیای عیسی إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ جز این نیست که تو بیم کننده یعنی فرستاده شده برای بیم کردن و بر تو همین ابلاغ است
و بس و تو را اظهار آیات مقترحه بدون اراده ما چه اختیار وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ مر هر گروهی راه نماینده ایست یعنی هر پیغمبری که مخصوص باشد بمعجزه در
صورتی که غالب باشد بر قوم او و چون سحر در زمان موسی و طب در زمان عیسی پس معجزه موسی و عیسی که شما میطلبید اختصاص بزمان ایشان داشته
و چون فصاحت بر شما غالب است قوی‌ترین معجزه قرآنست پس مثل او که بیاورید تا ابطال کنید از سعید بن جبیر و ابن عباس نقل کرده‌اند که چون این آیه
نازل شد سرور انبیا فرمود که انا منذر و علی هاد منم منذر خلقان و علی هادی و راه نمای ایشان و بعد از آن حقتعالی در بیان کمال و علو قدرت
خود میفرماید که اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى خدای میداند آنچه را که برمیدارد هر زنی از فرزندان از نر و ماده و سیاه و سفید و خوب و زشت
و دراز و کوتاه و عزیز وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ و داند آنچه بکاهد از رحمها یعنی حقتعالی بکاهاند از رحم که تمام خلقت بیرون بیاید وَمَا تَزْدَادُ و
آنچه زیاده میسازد یعنی خدای فزون گرداند در جثه و لذا اعضای زیاده و گویند مراد بزیاد و کم عدد ولد است چه رحم مشتمل است بر یک ولد
تا چهار و نزد بعضی فقها اولاد در رحم چهار است و اصح آنست که زیاده بر آن ممکن است و نقل کرده‌اند که در یمن زنی پنج بطن زاد و در هر بطنی پنج دختر
و از بعضی ثقات منقولست که در جرابروزنی از یک شکم ده پسر آورد و آنخانه که در آن وضع ایشان کرده بود ابو ابیت العشرة نام نهادند وَكُلُّ شَيْءٍ
عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ و همه چیز نزد او باندازه است که از آن زیاده و کم نشود عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ و ستداننده پوشیدها از حس و آشکارا
و عظیم الشان برتر همه بقدرت کامله یا بلند مرتبه از رفعت مخلوقات و معالی ذات سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ یکسانست از شما در پیش علم او
هر که بپوشد سخنی را در نفس خود وَمَنْ جَهَرَ بِهِ و هر که آشکارا کند آن را با دیگری وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ و هر که او طلب کننده خفاست و پوشنده
عمل خود در شب وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ و هر که ظاهر کننده و آشکارا کننده قول و فعل خود را در روز یعنی هیچ چیز از قول و فعل سر او و علانیه بر او
پوشیده نیست این مقرر کمال علم اوست و شمول آن بر جمیع امور لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مر آنکسی را که میپوشد و آشکارا میکند قول و فعل خود را فرشتگانی
اند که از پی در آیند او را انکس را در حفظ او و اقوال و افعال او مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ از پیش دستها او و از پس يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ نگاه
میدارند او را بفرمان خدای و بتدبیر او و اخبار او صادر می‌شود مینویسند و ایشان را کرام الکاتبین و برده میگویند و در تبیان آورده که
ایشان ده ملک‌اند و مرویست که حقتعالی فرشتگان را آفریده تا بندگان او را نگاه بدارند از مضار و مکاره و در زاد المسیر از کعب الاحبار نقل
میکنند که اگر خدای فرشتگان را موکل آدمیان نکردی جنیان ایشان را بربودندی از روی یمن آورده‌اند که یکی از بزرگان صحابه از رسول پرسید
که بر ما چند فرشته نگهبانست فرمود دو فرشته یکی بر راست و یکی بر چپ نگه بر راست است امیر است بر آنکه بر چپ است چون بنده حسنه بکند فرشته
دست راست یکی را ده بنویسد و چون سیئه بکند فرشته دست چپ گوید بنویسم گوید توقف کن تا باشد که پشیمان شود و استغفار کند اگر استغفار
کند بر وی چیزی ننویسد گوید بنویس که خدای ما را از این رها ساخت که بد همنشینی است ما را که نه ملاحظه خدای میکند و نه از ما شرم میدارد و فرشته
دیگر هست که موی پیشانی تو بدست اوست یعنی مسلط است بر تو چون تواضع کنی ترا رفیع کند و چون تکبر کنی ترا وضیع کند فرشته دیگر بر لب تو
نشسته که حفظ هیچ چیز از اقوال تو نمیکند مگر صلوات بر محمد و آل محمد و دو فرشته دیگر موکلند تا مار و حشرات در دهن و بینی تو نروند و دو فرشته
بر چشمهای تو موکلند و دو بر گوش تو که از حشرات او را نیز محافظت میکنند و این ده فرشته بر آدمی موکلند بشب ده بیایند و بروز ده مجموع بیست فرشته
اند بعد از آن میفرماید که إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ بدرستیکه خدای تغییر ندهد آنچه با گروهی باشد از عافیت و نعمت حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ تا وقتی
که آن گروه تغییر دهند آنچه در نفسهای ایشانست یعنی ابتدا کننده احوال حمیده را باخلاق ردیه سلمی گوید که تغییر دهنده زبان را از ذکر او و متغیر گردانند
دلها را از ذکر او و مادام که دل و زبان او راست دارند و غفلت نورزند آثار فیض الهی بدیشان رسد ابن عباس گفته هرگاه حقتعالی بر قومی نعمتی
عطا فرماید و ایشان بشکر گذاری او قیام نمایند حقتعالی آن نعمت را بر ایشان زیاده گرداند و اگر کفران کنند از ایشان سلب نماید در خبر است که چون
تحریم خمر موکد شد رسول در کوچه‌های مدینه میگذشت جوانی از انصار که آمد قرابه خمر بر سر گرفته چون رسول را دید متغیر شد و بترسید در دل
خود نیت را با خدای تعالی خالص گردانید و گفت بار خدایا اگر پرده بر روی کار ما پوشانی دیگر باره گرد این معصیت نروم پس ترسان و لرزان میآمد
رسول را بوسید و سلام کرد و فرمود که این چیست که در سر داری جوان از ترس گفت یا رسول الله پاره سرکه است گفت بیا تا ببینم جوان با خوف تمام
و دست لرزان قرابه را از سر برگرفت و پاره بر دست مبارک رسول الله ریخت سرکه پاکیزه شده بود رسول بچشید و پاره بیاران داد و یاران نیز
بچشیدند مردم متعجب فرو ماندند گفت یا رسول الله بدان خدایی که ترا بحق بخلق فرستاده که من خمر در قرابه کرده بودم حضرت فرمود که راست گفتی جوان
مرا بگو که در دل قصد توبه نصوح کردی یا با خدای عهد کردی که مرا رسوا نکنی من بعد بسر این خطا نروم حقتعالی بصدق نیت تو نظر فرمود خمر را سرکه
گردانید پس این آیه تلاوت فرمود که ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ و چون خدای خواهد یعنی
حکمت او اقتضا کند که برساند بگروهی عذابی و عقوبتی پس باز گردانیدن نیست مر آنرا یعنی کس نتواند که آنرا رد کند از خود یا دیگری و باز نتواند داشت
وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ و نیست مر آنقوم را بجز از خدای کسیکه متولی امر ایشان شود و در دفع عذاب یاری ایشان کند و بعد از کمال قدرت خود
خبر میدهد که هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ اوست خدایی که بشما نماید برق را و آن لمعه ایست سریع الزوال که از ابر ظاهر گردد و نشانه باران باشد پس
خدای تعالی برق را مینماید خَوْفًا وَطَمَعًا برای ترس مسافر و کسیکه باران او را ضرر رساند و برای طمع مقیم و جمعی که بباران محتاج باشند وَيُنْشِئُ

السحاب الثقال و بدید آورنده در هوا بسبیل اختراع ابرها را که بار گران بارانند ویسبح الرعد بحمده و تسبیح میگوید رعد مقرون بحمد خدای یعنی تسبیح
را با تحمید مقرون میسازد و در روایت آمده از ابن عباس که رعد ملکی است که ابر را میراند و برق تازیانه میزند مراد آنستکه شنوندگان رعد بجهة ترس
با واز بلند بتسبیح و توحید خدا میکنند و یا معنی آنستکه همه مکونات بجهة امکان دلالت بر وجود آفریدگاری میکند مستجمع جمیع صفات کمال است و روایتست که
چون پیغمبر م آواز رعد شنیدی فرمودی سبحان من یسبح الرعد بحمده پاکا خداوندی که رعد تسبیح و تحمید او میکند والملائکة من خیفته و پاکا خداوندی که
که تسبیح او میکنند فرشتگان یا اهالی که اعوان رعد اند از ترس خدای و از ابن عباس نقل است که هر که آواز رعد بشنود بگوید سبحان الذی یسبح الرعد
بحمده والملائکة من خیفته وهو علی کل شیء قدیر اگر او را صاعقه برسد دیه او بر من و هم از او مرویست که رعد فرشته ایست که چون آواز بردارد
بتسبیح هیچ فرشته نباشد مگر که آواز بتسبیح خدا تعالی بردارند و نزد آن حال خدا تعالی باران میفرستد ویرسل الصواعق و میفرستد صاعقها را
از ابر فیصیب بها من یشاء پس میرساند هر کرا میخواهد که بدان هلاک سازد مرویست که عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه نزد حضرت رسول ص
آمدند بقصد قتل او در وقتیکه آنحضرت تنها بود پس عامر بمجادله مشغول شد و او را بجو مشغول ساخت و اربد در عقب رسول شمشیر کشیده خواست
که بر حضرت زند حضرت متنبه شد و گفت بار خدایا شر این دو شریر را از من کفایت کن حقتعالی صاعقه را بر اربد فرستاد و او را بکشت و عامر را طاعون در راه
بجهنم فرستاد و این آیه نازل شد که له معقبات تا آخر آیه یعنی پیغمبر را فرشتگانند که در پس و پیش او محافظت میکنند از آنکه دشمنان باو ضرری رسانند
مانند اربد بن ربیعه که صاعقه وی را بسوخت وهم یجادلون فی الله و ایشان جدال میکنند در حقتعالی که او از چه چیز است یا جدال ایشان تکذیب
پیغمبر است در آنچه خدا را بآن وصف میکند از کمال علم و تفرد در الوهیت و بآنچه ذکر معاد میکند و احوال آن وهو شدید المحال و خدای سخت
قوتست در تعذیب مجادلان در روایت آمده که رسول ص جمعی را بنزد شخصی از معاندان از مشرکان عرب فرستاد تا او را باسلام دعوت کنند چون وی
را بآن دعوت کردند گفت بگوئید که خدای محمد چه چیز است از مروارید است یا از یاقوت یا از زر سرخ گفتند خدای بی مثل و شبیه است نیز هیچکس
را که او را بچیزی تشبیه کند پس آمدند و رسول را از این خبر دادند فرمود تا بار دیگر وی را دعوت کردند گفت تا خدای محمد را نبینم باو نگروم این
صورت بموقف عرض رسانیدند فرمود یکبار دیگر وی را دعوت کنید تا حجت بر وی لازم شود این نوبت نیز همان مقاله گفت فی الحال از سحاب قهر
الهی صاعقه ظاهر شد و او را بسوخت و او را بسوخت و این آیه نازل شد له دعوة الحق مر خدای راست خواندن بحق که کلمه لا اله الا الله است
یا مر او راست سزاوار بودن آنکه مردمان را بعبادت او خوانند یا مر خدای راست اجابت کسیکه باخلاص او را بخواند والذین یدعون من دونه و آنانکه
میخوانند بجز وی یعنی بتان را که مشرکان میخوانند لا یستجیبون لهم بشیء اجابت نمیکنند ایشان را بچیزی از مرادات الا کباسط کفیه مگر همچو اجابت
کسیکه بگشاید هر دو کف خود را الی الماء بسوی آب در جائی که آب دور باشد مانند تشنه که بر سر چاهی رسد و او را دلو و رسنی نبود هر دو
دست خود را بسوی چاه بگشاید و بفریاد و زاری آب طلبد لیبلغ فاه تا بدهن او برسد وما هو ببالغه و نیست آب رسنده بدهن او زیرا
که آب جماد است و دانا نیست بخواننده و قدرت ندارد بر اجابت و اصنام نیز نسبت با عابدان خود همین حال دارند وما دعاء الکافرین الا فی ضلال
و نیست خواندن کافران مر بتان را مگر در گمراهی و بطلان و ناامیدی و ضایع بودن بعد از آن در بیان کمال قدرت خود میفرماید که ولله یسجد
من فی السموات والارض مر خدای را سجده میکنند هر که در آسمانها و هر که در زمین است طوعا از روی فرمان برداری مراد مؤمنانند از ملائکه
و جن و انس که در آسانی و دشواری فرمان برند و سجده کنند مر خدای را وکرها و از روی کراهت و بی عنق مراد کافرانند که در وقت شدت و محنت
بضرورت سجده کنند وظلالهم و سجده میکنند سایهای اهل زمین و آسمان بتبعیت اشخاص بالغدو والآصال بامداد بسوی مغرب و بامین
عصر و مغرب بسوی مشرق مراد دوام است و تخصیص این دو وقت بجهة آنستکه امتداد ظل درین دو وقت ظاهرتر است و حقیقت آنستکه طوع و
رغبت صفت آنهاست که لطف الهی شامل حال و شده نهال ایمان در دل او رویده گشته و نفرت و کراهت خاصیت بجهة آنانکه فرط عناد قهر آن دستها
تخم خذلان در مزرعه نفس نافرمان ایشان افشانده و چون حقتعالی در این بیان فرمود که او سبحانه مستحق عبادت است و معبود سموات و ارض برای
اوست در عقب آن با حجت میکند بقوله قل من رب السموات والارض بگو ای محمد کیست آفریدگار آسمانها و زمینها یعنی از کافران بپرس که
خالق آسمان و زمین کیست اگر جواب بر وجه صواب دهند فبها و اگر بجهة عناد جواب ندهند پس از قبل ایشان قل بگو آفریدگار عالم سفلی و علوی الله
خدای یکتاست چه ایشان را جز این جواب نیست و اگر چه عناد ورزند در جواب دادن پس الزام کن ایشان را بر وجه تبکیت قل بگو با ایشان افاتخذتم
من دونه اولیاء آیا فرا میگیرید بجز وی معبودان که ایشان را دوست دارید یعنی چون بدانید که آفریننده آسمان و زمین اوست چرا غیر او را
میپرستید و فرا میگیرید ایشان را دوستان لا یملکون لانفسهم نفعا ولا ضرا نمیتوانند و مالک نیستند برای نفسهای خود سودی و نه زیانی یعنی
برای خود جر نفع نمیتوانند و مالک نیستند بر دفع ضرری از خود پس سود بدیگری چگونه توانند رسانید و بچه نوع زیان از او باز توانند داشت و بعد
از الزام حجت میفرماید که قل هل یستوی الاعمی والبصیر بگو آیا برابر باشد نابینا که پرستنده صنم است در تاریکی کفر گرفتار و بینائیکه پرستنده
خدای یکتاست بر وجه بصیرت و در روشنائی ایمان و حجت و برهان است یا برابر باشد معبودیکه غافل بود از شما و معبودیکه مطلع است بر احوال
ایشان ام هل تستوی الظلمات والنور یا برابر باشد تاریکیهای شرک و انکار و روشنائی توحید و معرفت پس بر وجه انکار میفرماید که
ام جعلوا لله شرکاء خلقوا آیا کافران ساختند شریکان برای خدا بتانی را که بیافریدند کخلقه مانند آفریدن خدای فتشابه الخلق

پس متشابه

پس متشابه شد آفریده علیهم بر ایشان و ندانستند که آفریدگار خدای کدام است و آفریدن شرکاء کدام است حاصل معنی آنست که ایشان شریکانی نگرفتند
برای خدای که مثل او آفریننده باشند و امتیاز میان آفریده هر یک مشتبه شود و بجهت آن گویند که ایشان نیز مثل او آفرینند چنانکه خدای تعالی آفریننده پس
مستحق عبادت باشند چنانچه او وست لیکن ایشان فرا گرفته‌اند شریکانی که قادر نیستند بر آنچه خلق خدا قادرند چه جای آنکه قادر باشند بر آنچه خالق
او بر آن قادر است قل الله خالق کل شیء بگو ای محمد که خدای تعالی آفریننده همه چیزهاست از آسمان و زمین و حیوانات و جمادات و اصناف خلق از جوهر
و عرض و شریک ندارد در آفریدن آنها تا شریک او باشند در پرستش وهو الواحد القهار و او ست در الوهیت یگانه و غالب بر همه چیزها بعد از
آن بیان مثل میکند برای حق و باطل بقوله انزل من السماء ماء فرو فرستاد خدا باران از ابر یا از جانب آسمان آبی را فسالت اودیة بقدرها
پس روان شد رودخانها از آن آب باندازهٔ خود یعنی هر وادی بمقدار خود بجهت بزرگی و تنگی و فراخی آب بفرستاد باندازهٔ خود یعنی هر وادی
بمقداری که خدای تعالی مقرر کرده که آن سود کند و زیان نکند فاحتمل السیل زبدا رابیا پس برداشت آن آب روان کف بلند را یعنی کف بر زبر آب
بر آورد از غایت تموج و جوشش ومما یوقدون و بعضی از آنچه در کوره‌ها نهاده می‌افروزند علیه فی النار بر آن در آتش یعنی میگدازند از فلزات
چون زر و نقره و مس و آهن و غیره ابتغاء حلیة او متاع برای طلب پیرایه یا برای اوانی و آلات محاربه و ادوات زراعت یعنی آنچه آتش بدان می‌افروزند
از فلزات زبد مثله کفی مانند آن کف که بر روی آبست کذلک یضرب الله الحق والباطل همچنانکه ذکر کرده شد مثل میزند خدای حق و باطل
را تشبیه کرده سخن حق را در افاده و ثبات بآبی که جهت منافع خلق از آسمان فرود آید یا بفلزی که برای پیرایه و امتعه مختلفه محتاج الیه باشد و مقول باطل را
در قلت نفع و سرعت زوال بکفی که بر روی آب و بر روی فلز باشد چنانکه میفرماید که فاما الزبد پس اما کف روی آب و خبث بر بالای فلز فیذهب
جفاء پس میرود در حالتیکه مطروح و ساقط باشد واما ما ینفع الناس و اما آنچه سود رساند مردمان را چون آب صافی یا فلز که خالص شده باشد
فیمکث فی الارض پس بماند در زمین تا بدان منتفع شوند کذلک یضرب الله الامثال همچنین که ذکر کرده شد میزند خدای مثلها را برای
تعقل و تامل در آن ملخص سخن آنست که اهل باطل اگر چه بسیار باشند مانند کف رودخانها و کف فلزات در حین جوشش در اندک مدتی جوش و خروش کنند
و باندک فرصتی ناچیز و مضمحل گردند و اهل حق گرچه اندک باشند مانند آب صافی مکث طویل نمایند و بمردمان نفع رسانند للذین استجابوا لربهم
الحسنی مر آنان را که اجابت نمودند پروردگار خود را مثوبت نیکوست والذین لم یستجیبوا له و آنانکه اجابت نکردند لو ان لهم ما فی الارض
جمیعا اگر باشد مر ایشان را آنچه در زمین است همه آن از نقود و جنس امتعه و صنایع ومثله معه و مانند آنها با او باشد یعنی نقد که نقود و
اقمشه دنیاست بآن اضافه کنند و همه در تصرف کافران باشد در روز قیامت لافتدوا به هر آینه فدا کنند آنرا یعنی خواهند که خود را بالجمله باز خرند
و از عذاب برهند اما کسی از ایشان نستاند و آن فدیه را قبول نکند اولئک لهم سوء الحساب آن گروه مر ایشان راست بدی شمار یعنی سختی حساب چه حسنات
ایشان را قبول نکنند و سیئات ایشان را بنامرزند وماویهم جهنم وبئس المهاد و بازگشت ایشان در دوزخ باشد و بد جائی است دوزخ محل استقرار و بستر
در بیان امتیاز مؤمنان و کافران میفرماید که افمن یعلم انما انزل الیک من ربک الحق آیا پس کسیکه میداند آنچه فرو فرستاده اند بسوی تو از پروردگار تو
درست و راستست کمن هو اعمی همچون کسیست که نابینا باشد بدل و انکار قرآن کند مراد عدم تساویست میان ایشان انما یتذکر اولوا الالباب
جز این نیست که پند پذیر می‌شوند بقرآن خداوند عقلها صافی شده از معارضهٔ وهم و شبهه الذین یوفون بعهد الله آنانکه وفا میکنند
پیمان خدای که در روز میثاق بسته‌اند ولا ینقضون المیثاق و نمیشکنند آن پیمان را یعنی نقض پیمان نمیکنند که عقول ایشان بآن دلالت کرده
از اعتراف بربوبیت و وحدانیت حضرت عزت و یا عهدی که خدای تو در کتاب خود از ایشان فرا گرفته نقض آن نمیکنند والذین یصلون ما امر الله
به و آنانکه می پیوندند با آنچه امر کرده است خدای بآن ان یوصل آنکه بپیوندند بآن از صلهٔ رحم و موالات و ایمان بجمیع انبیا و کتب و مراعات حقوق الله
و حقوق الناس ویخشون ربهم و میترسند از پروردگار خود ویخافون سوء الحساب و خوف دارند از سختی حساب پس محاسبهٔ نفس خود میکنند
قبل از آنکه محاسبهٔ ایشان کنند والذین صبروا و آنانکه صبر کردند بر مکاره نفس و مخالف هوا بارجها ابتغاء وجه ربهم میجویند برای رضای پروردگار
خود بی ریا و سمعه واقاموا الصلوة و بپای داشتند نماز مفروضه را وانفقوا مما رزقناهم و نفقه کردند بعضی از آنچه بدیشان داده بودیم یعنی
نفقه واجبه را از آن اخراج کردند سرا وعلانیة پنهان همچه کسیکه معروف بمال نیست و آشکارا مانند شخصی که مشهور باشد بمال ویدرؤن
بالحسنة السیئة و دفع کردند بنیکوئی بدی را یعنی در عوض بدی نیکوئی کردند اولئک لهم عقبی الدار آن گروه که بدین صفة موصوفند مر
ایشانراست سرانجامی نیکو در آن سرای یعنی جزای عمل دادن در عاقبت آنچیز است جنات عدن بوستانهای با اقامت که همیشه در آن باشند
یدخلونها ومن صلح در آیند در آن بهشت با کسانیکه شایستگان باشند بایمان و طاعت من آبائهم وازواجهم وذریاتهم از پدران ایشان
و زنان ایشان و فرزندان ایشان یعنی صلحای ایشان با ایشان ملحق شوند والملائکة یدخلون علیهم من کل باب و فرشتگان در آیند بدیشان
از هر دری از منازل ایشان و گویند سلام علیکم بما صبرتم سلامتی از آفات بر شما باد بسبب آنچه صبر کردید و شکیبا بودید بفقر در دنیا و فقر
دوست ترین صفتی است نزد حقتعالی چنانچه در اخبار آمده که حضرت رسالت بلال را گفت چنان کن که از فقیری بخدای رسی نه بغنی که اجا فقرا
از همه مقبول ترند یا صبر کردید بر جمیع مکاره فنعم عقبی الدار پس نیکوست سرانجام آن سرا اینکه ایشان یافتند و بعد از آن در بیان ناقضان عهد
میفرماید که والذین ینقضون عهد الله و آنانکه میشکنند پیمان خدای را من بعد میثاقه از پس محکم کردن آن باعتراف و قبول ویقطعون

ما اَمَرَ اللّهُ بِهِ اَن یُوصَلَ و می‌برند آنچه خدای فرموده است با پیوستن آنکه پیوند کنند بودهم با ایمان بهمه پیغمبران و کتابها و غیر آن از حقوق الله و حقوق الناس
وَ یُفسِدُونَ فِی الاَرضِ و تباهی میکنند در زمین بکفر یا ظلم یا معصیت یا فتنه انگیزی اُولئِکَ لَهُمُ اللَّعنَةُ وَ لَهُم سُوءُ الدّارِ آن گروه مر ایشان
است دوری از رحمة و مر ایشانراست بدی سرای که آن دوزخ است یا بدی عاقبت در دنیا و آخرت و گفته‌اند مراد به یقطعون ما امر الله به ان یوصل
خارجیان‌اند که بغی کنند و بر امام عادل بیرون آیند بعد از آن بیان از قبح مفتخر میفرماید که اَللّهُ یَبسُطُ الرِّزقَ خدای گشاده میگرداند روزی لِمَن
یَشاءُ برای هر که میخواهد بر وفق مصلحت وَ یَقدِرُ و تنگ میسازد بر کسیکه اراده میکند بر طبق حکمة وَ فَرِحُوا بِالحَیوةِ الدُّنیا و شاد شدند
اهل مکه بزندگانی دنیا و بآنچه بدیشان داده اند از متاع دنیوی وَ مَا الحَیوةُ الدُّنیا فِی الآخِرَةِ اِلّا مَتاعٌ و نیست زندگانی این سرا در جنب آخرت
مگر بهره‌وری اندک یا متاعی از امتعه که بقائی ندارد چون ادوات خانه وَ یَقُولُ الَّذینَ کَفَرُوا لَولا اُنزِلَ عَلَیهِ آیَةٌ مِن رَبِّهِ و گویند آنانکه نگرویده
اند چرا فرستاده نمیشود بر محمد آیتی از پروردگار او بر آن وجه که ما میخواهیم قُل اِنَّ اللّهَ یُضِلُّ مَن یَشاءُ بگو بدرستیکه خدای فرو میگذارد در وادی خذلان
میکند هر کرا میخواهد مر او را چنانکه اقتراح آیات کردند بعد از ظهور معجزات وَ یَهدی اِلَیهِ مَن اَنابَ و راه مینماید بوسیلهٔ الطاف بسوی خود کسی که
بازگردد بوی و آنها چه کسانند اَلَّذینَ آمَنُوا وَ تَطمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِکرِ اللّهِ آنانکه گرویدند بخدای و آرام میابد دلهای ایشان بیاد خدای یعنی ذکر خدا
که شنوند آرام یابد دل ایشان بتوحید او یا بذکر رحمت او یا بکلام او که قوی ترین معجزاتست اَلا بِذِکرِ اللّهِ تَطمَئِنُّ القُلُوبُ بدانید که بذکر خدای
آرام میابد دلهای مؤمنان اَلَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ آنانکه گرویدند بخدای و آرام میابد دلهای ایشان بیاد خدای یعنی ذکر خدا که
شنود آرام یابد دل ایشان بتوحید او و یا بذکر رحمة او یا بکلام او که قوی ترین معجزاتست بدانید که بذکر خدای آرام میابد دلهای مؤمنان آنانکه گرویدند
و کردند عملهای شایسته طُوبی لَهُم وَ حُسنُ مَآبٍ زندگانی خوش مر ایشانراست و نیکوئی بازگشت و باحادیث صحیحه ثابت گشته که طوبی درختی
است در بهشت که بیخ او در منزل حضرت رسالت است و در هیچ غرفه و قصری نباشد که شاخی از آن نباشد و چشمهٔ سلسبیل و کافور از زیر آن روان
باشد و هیچ شکوفه و میوه نباشد مگر که بر آن باشد ابو سعید خدری روایت کرده که مردی از رسول الله صلعم پرسید که طوبی چیست فرمود نام درختی است
در بهشت که سایه او صد سال راه باشد جامهای اهل بهشت از شکوفهای آن بیرون آید و از مقاتل نقل است که هر برگی از آن خلایقی را سایه افکند و فرشته
بدان موکل است که خدای را تسبیح میکند بانواع لغت و زمین شاخ او یاقوت است و گل او از مشک و از اصل آن جوی شیر و می و انگبین بیرون می آید و آن
موضع اهل بهشت است و در موضع خود نشسته باشند که فرشتگان بیایند با جنیبتهای از نور یا رکبها از نور و زمامهای زر و بر پشتهای آنها
زینها باشد که الواح آن از یاقوت و جامهای آن سندس و استبرق بر آن ناقهای نشینند و در برابر یکدیگر روند تا بمقر خود رسند و در آنجا نعمتها بینند که
در وهم و خاطر ایشان نگذشته ثعلبی در تفسیر خود از عبدالله عباس نقل کرده که درخت طوبی در سرای علی بن ابی طالبست علیه السلم و در سرای هر مؤمنی
از آن شاخی باشد و حضرت رسول صلعم فرمود که سرای من و علی در بهشت یکی باشد و درخت طوبی در آنجا باشد و چون نعت ارسال خاتم الانبیا واسطه
در وصول بنعیم جنت از آنجهت در عقب آن میفرماید که کَذلِکَ همچنانکه رسولان را پیش از تو فرستادیم برای هدایت اَرسَلناکَ فی اُمَّةٍ قَد خَلَت
مِن قَبلِها اُمَمٌ فرستادیم ترا بسوی امتی که گذشته اند پیش از ایشان امتان دیگر لِتَتلُوَا عَلَیهِمُ الَّذی اَوحَینا اِلَیکَ تا بخوانی بر ایشان آنچیز را که وحی کرده
ایم بتو یعنی قرآن تا از ضلالت بهدایت رسند وَ هُم یَکفُرُونَ بِالرَّحمنِ و حال آنکه ایشان منکر میشوند بخدای که رحمن نام اوست یعنی بلیغ الرحمة که نعمت او
محیط است بر همه بندگان مراد مشرکانند که چون ایشانرا گفتند که سجده کنید رحمن را میگفتند که رحمن چه چیز است قُل هُوَ رَبّی بگو یا محمد که
رحمن آفریدگار منست لا اِلهَ اِلّا هُوَ هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست مگر او عَلَیهِ تَوَکَّلتُ بر او نه بر غیر او توکل کردم در یاری دادن و مرا
بر شما غالب ساختن وَ اِلَیهِ مَتابِ و بسوی اوست بازگشت من و شما روایتست که جمعی از اهل عناد چون ابوجهل و اتباع او حضرت رسالت را گفتند
اگر میخواهی که ترا متابعت کنیم پس بآیه قرآن که خود میگوئی از نزد خداست کوههای مکه را از حوالی مکه بردار تا زمین ما گشاده گردد و یا زمین را بشکاف
تا چشمهای آب پیدا گردد تا مزارعت کنیم و قصی بن کلاب که جد تست یا دیگر پدران ما را زنده کن تا در حقیقت تو با ما سخن گویند چه تو میگوئی که بهتر از عیسی
ام و برای عیسی مرده زنده می شد آیت نازل آمد وَ لَو اَنَّ قُرآناً سُیِّرَت بِهِ الجِبالُ و اگر بودی در عالم کتابی که ببرکت آن رانده شدی کوههای یعنی در وقت
خواندن آن کوهها از موضع خود برفتی اَو قُطِّعَت بِهِ الاَرضُ یا شکافته شدی بآن زمین چون بخواندندی اَو کُلِّمَ بِهِ المَوتی یا بسخن در آورده شدی
بسبب تلاوت آن مرده هر آینه این قرآن بودی که در غایت اعجاز است و در نهایت انذار و یا اگر بقرآن کوهها روان شدی و زمین شکافته گشتی و مرده
گان بسخن در آمدندی کفار مکه ایمان نیاوردندی و نزد چنین است که حقتعالی بر آیات مقترحه ایشانرا در بهشت بَل لِلّهِ الاَمرُ جَمیعاً بلکه مر خدایراست
همه کارها یعنی قدرت او بر همه چیزها رسیده پس اگر خواهد و مصلحة داند آن آیات را ظاهر گرداند چون مصلحة او مقتضی اظهار آن نیست جهة علم او
بعدم ایمان از آنجهة اظهار آن نمیکند همچنانکه میفرماید اَفَلَم یَیأَسِ الَّذینَ آمَنُوا آیا پس نا امید نشدند از آن آنکه گرویده اند یعنی یا ندانستند گرویدگان
اَن لَو یَشاءُ اللّهُ لَهَدَی النّاسَ جَمیعاً از آنکه اگر خواهد خدای هر آینه راه نماید مردمانرا و بنا بر معنی اول بر تفسیر این وجه است که آیا نا امید نشدند
مؤمنان از ایمان آوردن معاندان بجهة علم ایشان بآنکه اگر خدای خواهد همه را هدایت با جبار دهد و چون این منافی تکلیف است از آنجهة اراده آن نفرموده
وَ لا یَزالُ الَّذینَ کَفَرُوا تُصیبُهُم بِما صَنَعُوا و همیشه آنانکه کافر شدند برسد ایشانرا بسبب آنچه کردند از تکذیب و عناد قارِعَةٌ مصیبتی
کوبنده و بلیتی از بیخ بر کننده از قحط و قتل و اسر و غارت اَو تَحُلُّ قَریباً مِن دارِهِم یا فرود آئی تو که محمدی بموضعیکه نزدیک است از سرای ایشان یعنی

بموضع حدیبیه مراد کفار مکه اند که بشامت تکذیب بلایا و مصایب که رسد میشدند تا مخصوص بحوالی ایشان رفته اموال و مواشی ایشان را غارت میکردند
یا ضمیر تحل راجع باشد بقارعه یعنی بلیه ایشان را بکوبد و از جای برکند و یا فرود اید نزدیک سراهای ایشان و ایشان از ان خایف و ترسان شوند که
مبادا ان شر بایشان برسد عرض که بلا بدیشان خواهد رسید حتی یاتی وعد الله تا وقتیکه بیاید وعده خدای که موت است یا قیامت ان الله لا
یخلف المیعاد بدرستیکه خدای خلاف نکند وعده را بجهة امتناع کذب در کلام او و پس بجهة تسلیه حضرت پیغمبر میفرماید که ولقد استهزئ برسل من
قبلک و بدرستیکه استهزا کرده اند به پیغمبران پیش از تو چنانکه ایشان میکنند فاملیت للذین کفروا پس مهلت دادیم مر انانرا که نگرویدند یعنی مدتی ثم
ایشان را در راحت تا شاید که متنبه شوند ثم اخذتهم پس بگرفتیم ایشان را بعقوبت بجهة فرط عناد و انکار فکیف کان عقاب پس چگونه باشد
عقوبت من ایشان را این سخن بر سبیل تهویل است افمن هو قائم علی کل نفس بما کسبت آیا کسیکه او باشد نگهبان بر هر نفسی با آنچه کسب کرده از نفس از
نیکی و بدی برابر است با کسیکه چنین نباشد یعنی خدای که نگهدارنده و رساننده کار بندگانست برابر نیست با آنکه عاجز و ضعیف و ناتوانست
یعنی بتان وجعلوا لله شرکاء و می سازند کافران مر خدای را انبازان یعنی بتان را که میپرستند قل سموهم بگو ای محمد نام نهید و وصف کنید این شرکا
باسما و اوصاف لایق ایشان و بنگرید که استحقاق شرکت و اهلیت عبادت دارند یا نه مراد انستکه حقتعالی حی است و قادر و عالم و خالق و رزاق و سمیع
و بصیر و حکیم و بجهة این مستحق عبودیت است پس بتان خود را بصفاتیکه در ایشانست متصف دارید و ببینید که اهلیت شرکت دارند یا نه ام تنبئونه
بما لا یعلم فی الارض یا که خبر میدهید خدای را بانچه نمیداند در زمین یعنی علم بشریک ندارد بجهة عدم ان در نفس الامر پس چگونه او را شریک
باشد ام بظاهر من القول یا نام مینهید بتان را شرکا بظاهر سخن یعنی بمجرد نام نهادن بی اعتبار معنی چون نام نهادن نیکی کافی نبود بل زین بلکه آراسته شده
است یعنی شیطان آراسته للذین کفروا مکرهم برای آنانکه نگرویدند مکر و کید ایشان را که ان آراستن باطل و اکاذیب است در نظر ایشان بصورت صواب
وصدوا و باز داشته شده اند یعنی وساوس شیطان ایشان را باز داشته عن السبیل از راه راست و دین درست ومن یضلل الله و هر که فرو گذارد او را
خدای یعنی توفیق هدایت از او برداشته بجهة فرط عناد او فما له من هاد پس نیست او را راه نماینده و توفیق دهنده در هدایت لهم عذاب فی الحیوة
الدنیا مر کافرانراست عذابی در زندگانی دنیا بقتل و اسر و قحط و سایر مصایب ولعذاب الآخرة اشق و هر اینه عذاب آخرت سخت تر است و دشوار
تر بر ایشان وما لهم من الله من واق و نیست ایشانرا از عذاب خدای نگهدارنده تا که نگذارد معذب شوند و بعد از ذکر وعید ذکر وعد میفرماید که
مثل الجنة التی وعد المتقون صفت بهشتیکه وعده داده شده اند پرهیزکاران تجری من تحتها الانهار میرود پیوسته در زیر درختان ها از زیر
مساکن ایشان جویها اکلها دائم میوه ان همیشه باشد و هرگز منقطع نگردد بخلاف میوه‌های دنیا وظلها و سایه ان نیز زوال پذیر نشود چنانکه سایه‌های
دنیا نسخ میشود تلک عقبی الذین اتقوا ان بهشت موصوف مآل حال و منتهای کار انانست که پرهیز کردند وعقبی الکافرین النار و عاقبت مهم کافران
اتش دوزخست والذین آتیناهم الکتاب و انانکه عطا کرده ایم ایشان را کتاب مراد مؤمنان اهل کتابند چون عبد الله سلام و اصحاب او از یهود و هشتاد
تن از نصاری یفرحون بما انزل الیک شادی شوند بانچه فرستاده می شود بتو از قران ومن الاحزاب و از لشکرهای کفر و ضلالت یعنی اهل کتاب
چون حیی بن اخطب و اتباع او از یهود و نصاری من ینکر بعضه کسی هست که انکار میکند بعضی را که مخالف شریعت ایشانست قل انما امرت بگو ای محمد مر
ایشانرا که جز این نیست که من مامور شده ام ان اعبد الله بانکه خدای را بپرستم بیگانگی ولا اشرک به و انباز نیارم شریک بوی چنانکه شما اورده اید
از عزیر و مسیح الیه ادعو بسوی صانع بی نظیر میخوانم خلق را والیه مآب و بسوی اوست بازگشت من وکذلک و چنانکه فرستاده ایم کتابها را
بر انبیا سابق انزلناه حکما فرستادیم قران را کتابی محکم که تغییر و نسخ بدو راه نیابد و حکم کننده میان حق و باطل عربیا بلغت عرب تا ایشان را فهم
حفظ ان اسان باشد ولئن اتبعت اهواءهم و اگر بر سبیل فرض متابعت کنی ارزوهای مشرکانرا که ترا بدین ابای خود دعوت میکنند یا ارزوهای
یهود را که ترا بقبله خود دعوت میکنند بعد ما جاءک من العلم از پس انکه امد بتو از دانش یعنی بطلان کیش ایشان و نسخ حکم قبله یهود ما لک
من الله من ولی ولا واق نباشد مر ترا از خدای هیچ یاری که نفع رساند و نه نگهداری که عقاب حق از تو باز دارد اورده اند که بعضی یهود سرزنش میکردند
حضرت را و میگفتند همت این مرد همه بامر نکاح مصروفست و همیشه با زنان و ازواج و امتزاج با زنان مشغول اگر پیغمبر بودی هر اینه امر نبوت و را از اشتغال بهم
زنان باز داشتی این امد که ولقد ارسلنا رسلا من قبلک هر اینه فرستادیم پیغمبرانرا پیش از تو وجعلنا لهم ازواجا و دادیم ایشانرا زنان
زیاده وذریة و فرزندان مانند تو چنانکه سلیمان هزار زن داشت وما کان لرسول ان یاتی بآیة و نشاید و نباشد هیچ فرستاده را آنکه
بیارد معجزه که ان را اقتراح کنند الا باذن الله مگر بخواست خدای و خواست او این جواب مشرکانست که بحکم طلب معجزات از انحضرت میکردند یعنی
هیچ پیغمبر بخود معجزات نتواند اورد مگر که خدای خواهد لکل اجل کتاب و مر هر وقتی را حکمی است که نوشته شده بر بندگان یمحوا الله ما یشاء
محو میکند خدای انچه میخواهد یعنی صواب میداند خدای نسخ ازا ویثبت وعنده ام الکتاب و اثبات میکند انچه مصلحت در ان می بیند و نزد
اوست اصل کتاب که لوح محفوظ است و هیچ چیز نیست الا که در ان نوشته است از ابن عباس نقل است که حق تعالی لوح محفوظ را از یک در سفید
افریده است درازی ان پانصد ساله راهست هر روز حق تعالی سیصد و شصت بار نظر در ان لوح میکند انچه خواهد محو کند و انچه خواهد بگذارد
بحسب مصلحت اشخاص مثل انکه چون بنده دعا کند یا صدقه بدهد یا طاعتی کند عمر او را دراز گرداند بعد از ان بر سبیل تهدید پیغمبر میفرماید که واما
نرینک بعض الذی و اگر بنماییم ترا بر سبیل حکمت برخی از انچه نعدهم وعده داده ایم کافرانرا از عذاب چون قتل و اسر و قحط او نتوفینک یا

بپراهیم ترا پیش از این بوجه مصلحت ترا بر آن کاری نیست فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ پس جز این نیست که بر تو است رسانیدن پیغام و تبلیغ احکام و بس وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ
و بر ماست شمار کردن از فجار و ابرار و پاداش ایشان مراد آنست که مجازات همه بر ماست نه بر تو پس تو اعراض مکن از تبلیغ و تعجیل استعجال عذاب ایشان مکن که ما البته
ایشان را بجزا و سزا خواهیم رسانید در زمان تو یا بعد از تو بعد از آن تنبیه کرده پیغمبر را باید که أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ آیا نمی بینند اهل مکه و نمیدانند
آنکه ما می‌آئیم یعنی فرمان ما میرسد بزمین کفار نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا میکاهیم پاره پاره از کنارهای آن یعنی از تصرف ایشان بیرون میکنیم و بحوزه
تسخیر مسلمانان در می‌آوریم وَاللَّهُ يَحْكُمُ و خدا حکم میکند بنقصان ملکهای کفار و ازدیاد زمین اهل اسلام لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ در حالتیکه هیچ رد کننده
نیست مر حکم او را وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ و اوست زود حساب یعنی بزودی حساب کند ایشان را در آخرت نقلست نقصان زمین و خرابی آن بمرگ علما باشد
و مرگ عالم رخنه باشد در مسلمانی که آن را هیچ نبندد تا روز قیامت بعد از آن در تسلیه حضرت رسالت پیغمبر را باید که وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و بتحقیق
مکر کردند یهودان که پیش از کفار زمان تو بودند فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا پس مر خدای راست مکر همه یعنی نزد اوست جزای مکر ایشان پس مکر ایشان را رد
کند يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ میداند هرچه میکند هر نفسی از خیر و شر و جزای او آماده میسازد وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ و زود باشد که بدانند کافران
از یهود و بت پرستان که فردای قیامت این بیک نوع لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ مر کرا باشد عاقبت پسندیده در آن سرای وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا و میگویند
آنانکه ناگرویدند یا انکار کردند یا یهود تو که محمدی لَسْتَ مُرْسَلًا نیستی فرستاده از نزد خدای بنبوت و دعوت قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ بگو خدای تعالی
کافی است و پسندیده گواه میان من و میان شما بآنکه من پیغمبرم و بیشما چه او اظهار معجزات نموده بر دست من برای تصدیق دعوی من وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ
و کسیکه نزد اوست کتاب علم یعنی لوح محفوظ که جبرئیل از لوح فرا میگیرد یا علم قرآن و در زاد المسیر آورده که و من عنده علم الکتاب علی بن ابی طالب است علیه
السلام ابو سعید خدری روایت کرده که از حضرت رسول الله پرسیدم که مراد چیست که من عنده علم الکتاب چه کس است حضرت فرمود که علی بن ابی طالب است
و ابو معاویه که یکی از فضلای اهل روایت است از اعمش روایت کرده و او از ابو صالح که مراد از و من عنده علم الکتاب علی بن ابی طالبست زیرا که او عالم بود بعلم تفسیر
و تاویل و ناسخ و منسوخ و حرام و حلال و ثعلبی نیز در تفسیر خود از حضرت رسالت صلعم نقل کرده که من عنده علم الکتاب علی بن ابی طالب است و عبد الرحمن
بن شریک روایت کرده که ابو عبد الله علیه السلام دست مبارک بر سینه خود نهاد و گفت والله عندنا علم الکتاب بخدا سوگند که نزد ماست علم الکتاب سُورَةُ
إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اثْنَتَانِ وَخَمْسُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ ابی بن کعب از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره
ابراهیم قرائت کند حق تعالی بعدد هر که عبادت اصنام کرده و هر که عبادت آن نکرده برای او ده حسنه بنویسد و عیینة بن مصعب از ابی عبد الله علیه السلام
روایت کرده که هر که سوره ابراهیم و حجر در هر نماز جمعه بخواند درویشی و دیوانگی و خط بلا و نرسد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الر انا الله اری منم خدای بینا که میبینم
و می بینم جمیع چیزها را و گویند مراد از حروف مقطعه اسم قرآنست یعنی قرآن كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ کتابی است که فرو فرستاده ایم آنرا بسوی تو لِتُخْرِجَ
النَّاسَ تا بیرون آری مردمان را بسبب دعوت کردن بمضمون آن مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ از تاریکیهای کفر یا نفاق یا شک بروشنی ایمان یا اخلاص
بِإِذْنِ رَبِّهِمْ بفرمان پروردگار ایشان یعنی بتوفیق و تیسیر او بیرون آری مردمان را از جمیع انواع گمراهی إِلَىٰ صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ براه خداوند غالب
که ستوده است اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ آنخداوندیکه متصفست بآنکه مر او راست آنچه در آسمانهاست از موجودات علویه
و آنچه در زمین است از مبدعات سفلیه وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ و رنج و مشقت مر ناگرویدگان راست بقرآن از عذابی سخت
که بدیشان رسد الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ کافرانی اند که از فرط ضلالت دوست میدارند و بر میگزینند زندگانی
دنیا را بر آن سرای وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و باز میدارند مردمان را از راه خدای یعنی منع میکنند از ایمان به پیغمبر و قرآن وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا
و میطلبند مر آن راه حق را کجی یعنی میگویند که این راه کجست و بمنزل مقصود نمیرسد أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ آن گروه که باین صفتهای مذمومند
در گمراهی اند دور از حق در زاد المسیر آورده که قریش میگفتند چه حالت است که همه کتب منزله بلغت عجم فرود آمده و کتابیکه بمحمد فرود میآید
عربی است آیه آمد که وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ و نفرستادیم ما هیچ پیغمبر را مگر بزبان قوم او یعنی گروهی که او از ایشان بوده و در
میان ایشان متولد شده و بر ایشان مبعوث گشته چه هر پیغمبر را اول دعوت نزدیکان خود باید کرد لِيُبَيِّنَ لَهُمْ تا بیان کند برای ایشان اوامر و نواهی
الهی را و ایشان فهم کنند و عذر نگویند که سخن این پیغمبر را در نمی یابیم فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ پس در ضلالت فرو گذارد خدا هر کرا خواهد بجهت فرط
عناد تا در آن گمراه گردد و در ضلالت افتد وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ و راه نماید هر کرا خواهد یعنی توفیق دهد کسی را که طالب هدی است وَهُوَ
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ و اوست غالب در حکم خود و راستکار در صواب کردار بعد از آن از افعال موسی پیغمبر را باید که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا و بتحقیق
که ما فرستادیم موسی را با دلایل قدرت و معجزات روشن چون عصا و ید بیضا و امثال آن أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ یعنی که بیرون آری
موسی گروه خود را از تاریکیهای جهالت بروشنائی علم و یقین وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ و پند ده ایشان را بروزهای عذاب تا از آن متذکر شده
از معاصی اجتناب کنند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ بدرستیکه در اینکه یاد کردیم هر آینه دلالتهاست بر قدرت الهی لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ مر صبر کننده
را در بلا و شکر گوینده را بر آلاء و نعما وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ و یاد کن آنرا که گفت موسی مر گروه خود را که بنی اسرائیلند اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ
ای گروه من یاد کنید نعمتهای خدای را که انعام فرموده بر شما إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وقتیکه برهانید شما را از
کسان فرعون که میچشانیدند شما را بدی عذاب و بر بندگی گرفته کارهای سخت بشما میفرمودند وَيُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ و میکشتند پسران شما

ابراهیم علیه السلام

وقتیکه منجمان گفته بودند که در بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فرعون بسبب او شود وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ و زنده میگذاشتند دختران
شما را تا خدمت زنان ایشان کنند وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ و در آن محنت و شدت آزمایش بود شما را از آفریدگار شما بزرگ و بامقدار
وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ و یاد کنید ای بنی اسرائیل از آنکه اعلام کرد پروردگار شما اگر شکر کنید بر نعمتهای من هر آینه افزون کنم بر شما نعمت را وَ
لَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ و اگر ناسپاسی کنید بر آن بدرستیکه عذاب من سخت است بر ناسپاسان از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه مرویست
که چون اوایل نعمت بشما رسد و آخر آن نوامر ما نشد بکمی شکر و در حدیث آمده که شکر قید نعمتست و صید نعمت یعنی نعمت نا آمده را صید کند و نگاه
دارد و نعمت موجوده را نگه دارد و نگذارد که زایل شود وَقَالَ مُوسَىٰ إِن تَكْفُرُوا أَنتُمْ وَمَن فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا و گفت موسی بگروه من
اگر کافر شوید و ناسپاسی کنید شما و هر که هست در زمین همه ایشان از جن و انس فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ پس بدرستیکه خدای بی نیاز است از
عبادت و شکر گذاری شما ستوده است و مستحق ستایش و اگرچه ستایش او نکنند چه همه ذرات مخلوقات بنعم او ناطقند پس کفران شما ضرر بکسی نرساند
مگر بشما أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ آیا نیامد بشما ای بنی اسرائیل یعنی البته آمد بشما خبر آنکه پیش از شما بودند قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ
گروه نوح و عاد و ثمود وَالَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ و خبر آنانکه بعد از ایشان بودند نمیداند عدد ایشان را از بسیاری إِلَّا اللَّهُ مگر خدای تعالی
از ابن عباس نقلست که میان عاد باین و ابرهیم سی قرن گذشته و از اهل آن قرون هیچکس خبر ندارد مگر خدا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ آوردند
بدیشان پیغمبران پیشینیان ایشان حجتهای روشن که کتاب الهی بود یا معجزات ایشان فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ پس باز گردانیدند دستهای خود را در
دهنهای خود یعنی امتان ایشان دستهای خود بدندان گرفتند از خشم رسولان یا استهزا بان هیچنانکه کسی ضحک بر او غلبه میکند وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا
أُرْسِلْتُم بِهِ و گفتند بدرستیکه ما منکر شده ایم بچیزیکه فرستاده شده اید بان بزعم شما وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ
و بدرستیکه ما در شکیم از آنچه میخوانید ما را بسوی آن از توحید و ایمان شکی که از اضطراب و تزلزل دلست از سخنان پیغمبران قَالَتْ رُسُلُهُمْ
أَفِي اللَّهِ شَكٌّ گفتند رسولان ایشان که ما شما را دعوت میکنیم باو در وجود خدای شکی هست فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خدائیکه آفریننده
آسمانها و زمینهاست يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمْ میخواند شما را با یمان تا بیامرزد شما را چون ایمان آرید بعضی از گناهان شما را مراد
تقصیراتیست در حقوق الله نه حقوق الناس چه اسلام قطع آن نمیکند وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى و تا باز پس دارد شما را و عذاب نکند تا وقتیکه
نام برده شده که آخر اعمار شما باشد قَالُوا إِنْ أَنتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا گفتند در جواب رسولان نیستید شما مگر آدمی مثل ما در صورت و هیئات و هیچ
فضلی نیست شما را بر ما پس چرا مخصوص شدید بنبوت از میان ما اگر خواستی که پیغمبر فرستد از جنسی فرستادی که افضل از بشر باشد تُرِيدُونَ
أَن تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا میخواهید آنکه باز دارید ما را بدعوی پیغمبری از آنچه بودند که میپرستیدند پدران ما از اصنام فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ
مُّبِينٍ پس بیاورید ما را حجتی روشن بر صحت دعوی خود و ایشان اگرچه معجزه میدیدند لکن اعتبار نمیکردند و از روی لجاج و عناد اقتراح معجزات
دیگر میکردند چنانکه معاندان زمان پیغمبر ما قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِن نَّحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ گفتند مر ایشان را رسولان ایشان آنکه نیستیم ما
مگر آدمی مثل شما وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ و لیکن خدای منت مینهد بنعمت خود و نبوت و کرامت رسالت بر هر که میخواهد
از بندگان خود وَمَا كَانَ لَنَا أَن نَّأْتِيَكُم بِسُلْطَانٍ و نیست ما را و نمیتوانیم آنکه بیاوریم برای شما حجتی یعنی معجزه که می طلبید بر وجه انکار و عناد
و اقتراح إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بفرمان خدای و مشیت او یعنی ما از نزد خود بی اراده خدای تعالی کاری نمیتوانیم کرد وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ
وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا و بر خدای نه بر غیر او باید که توکل کنند گروندگان در
صبر بر عناد و عداوت معاندان با شما و چیست ما را یعنی عذر داریم در آنکه توکل نکنیم بر خدای تعالی و حال آنکه راه نموده است ما را براههای راست
یعنی راهیکه بدان میشناسیم او را و میدانیم که تمام امور بدست قدرت او است و بخدای که صبر خواهیم کرد بر آنچه ایذا میرسانند ما را بتکذیب
و مخالفت وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ و بر خدای نه غیر او باید که ثابت باشند توکل کنندگان وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُم
مِّنْ أَرْضِنَا و گفتند آنانکه کافر بودند مر رسولان خود را هر آینه بیرون کنیم شما را از زمین خود أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا یا آنکه عود کنید یا موافقت
نمائید با ما در کیش فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ پس وحی کرد به پیغمبران پروردگار ایشان و سوگند فرموده که لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ
الْأَرْضَ مِن بَعْدِهِمْ هر آینه هلاک گردانیم ستمکاران را که در کفر متوغل شده اند و ساکن گردانیم شما را دیگر بار در زمین ایشان از پس هلاکت ایشان
ذَٰلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي این امر مقرون وعده است و ثابت است برای هر که بترسد از ایستادن در موقف حکم من یعنی از آنکه روز قیامت او را در موقف
که من حکم کنم برای بندگان باز دارند وَخَافَ وَعِيدِ و برای کسیکه ترسان گردد از وعید من که موعودست برای کفار وَاسْتَفْتَحُوا و طلب فتح
کردند پیغمبران یعنی نصرت خواستند از خدای هلاکت دشمنان یا حکم طلبیدند میان خود و اعادی وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ و نومید ماند و
بی بهره گشت هر گردن کش متکبر بر خدا ستیزه کننده و با خدا اعراض نماینده از طاعت من مِّن وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَىٰ مِن مَّاءٍ صَدِيدٍ از پس حیوة
او دوزخست در روز حشر رجوع او بدان خواهد بود و گذرانند بر آن و بیاشامانند او را از آبی که روان شود از پوست دوزخیان یعنی ریم و
زرد آبه که از پوست دوزخیان چکد يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ بتکلف و رنج تمام جرعه جرعه خورد آنرا و نتواند که بگلو فرو برد از غایت
تلخی و همیشه در این عذاب گرفتار باشد وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِن كُلِّ مَكَانٍ و آید بدو آلام و شدائد مرگ از هر جانب یعنی احاطه کرده شوند بدو

همه اطراف و انواع عذاب سخت وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ و نيست وى مرده بنحويكه بان بياسايد و از اين عذاب خلاص شود مراد انستكه هرگاه بميرد باز
زنده كرده شوند وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ و از پس اوست با وجود چنين سختى عذابى سخت يعنى در هر وقت عذاب سخت تر از عذابى شود كه
قبل از ان بان معذب بوده باشد مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ اينچه بر تو خوانده مى شود صفت عجيبه ايشانست كه كافر شدند بپروردگار خود و
ان صفت انستكه كردارهاى ايشان كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ همچه خاكستريست كه سخت بگذرد بر بدو باد در روزى كه سخت
باشد بادان يعنى عملهاى كافران كه در صورت خير مينمايد چون ازاد كردن بنده و اكرام مهمانان و مانند ان صدقات مانند توده خاكستريست كه باد
سخت بدو وزد و بهوا برده در اطراف پراكنده سازد همچنين روز قيامت لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ قادر نباشند كافران از انچه كرده اند
در دنيا بر هيچ چيز يعنى مطلقا ثواب نيابند و ثوابى بران مترتب نشود ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ ضلال اينست پنداشت ايشان كه ما نيكوئى
كرده ايم انستكه گمراهى در غايت بعد از راه حق بعد از ان بيان ميكند كه غرض از خلق اشيا عبادتست نه معصيت و كفران ميفرمايد كه أَلَمْ تَرَ
أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ايا نديدى و ندانستى مرا كه خدا بيافريد اسمانها و زمينها بِالْحَقِّ بر وجهيكه حق انست يعنى بر وجهيكه حكمت و
مصلحت مقتضى انست إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ اگر خواهد خدا و حكمت ان تقاضا كند ببرد شما را اى اهل مكه و نيست گرداند شما را
و بيارد افريده نو بجاى شما كه مثل شما نباشند در كفر و تكذيب بلكه همه مؤمن مصدق باشند وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ و نيست اين بردن
كافران و اوردن گروه ديگر بر خداى دشوار چه قادر بالذاتست و بر هر چيز توانا وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا و ظاهر شوند و بيرون ايند از قبرها براى امر خداى و
محاسبه او همه كفار و مؤمنان فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا پس گويند عاجزان از اهل كفر مرانرا كه تكبر كردند از اشراف و رؤساى
قوم إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا بدرستيكه ما بوديم در دنيا مر شما را پيروان در تكذيب رسولان و اعراض از فرمان ايشان فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا پس ايا
هستيد شما دفع كنندگان از ما مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ از عذاب خداى چيزيرا يعنى چگونه ما در ان عالم تابع شما بوديم شما در اين عالم از عذاب چيزى
بر داريد و از ما دفع كنيد قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ گويند متكبران كه اى قوم اگر خداى نمودى ما را طريق نجات از عذاب هر اينه ما نيز
شما را راه مى نموديم بدان اما طريق خلاصى مسدود است و شفاعة ما در اين درگاه مردود و ايشان نا اميد شده گويند بيائيد تا جزع و شيم باتفاق
شايد كه بر ما درى بگشايند و خلاص نمايند پس پانصد سال با ناله جزع و شى كنند ايشانرا سودى ندهد گويند صبر كنيم شايد بكليد صبر در فرج
گشوده گردد پانصد سال ديگر شكيبائى ورزند مژده نجات نرسد گويند سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجَزِعْنَا أَمْ صَبَرْنَا يكسانست بر ما كه جزع و شيم يا جزع
كنيم يا صبر كنيم يعنى هر دو مساويند در عدم فايده مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ نيست ما را هيچ گريزگاهى و پناهى از عذاب دوزخ وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ
الْأَمْرُ و گويد ديو سركش كه شيطانست هنگام كه گذارده شود كار يعنى حساب خلق كنند و حكم الهى صادر شود بانكه اهل بهشت در بهشت در
ايند و اهل دوزخ در دوزخ همه دوزخيان بان ملامت مر ابليس را كنند ابليس منبرى از اتش برايد و گويد اى ملامت كنندگان إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ
الْحَقِّ بدرستيكه وعده داد خداى شما را وعده راست درست كه حشر و جزا خواهد بود وَوَعَدْتُكُمْ و من وعده دادم شما را وعده دروغ كه نه قيامت
باشد و نه حساب اگر بر سبيل فرض باشد بتان شما را شفاعت خواهند كرد فَأَخْلَفْتُكُمْ پس وعده كج دادم شما را و امروز ظاهر شد كه دروغ گفته بودم
وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ و نبود مرا بر شما هيچ تسلطى كه اكراه و اجبار كنم بر كفر و معصيت تا حجت بود مرا بر صحت قول من إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ
فَاسْتَجَبْتُمْ لِي مگر انكه من شما را بخواندم بوسوسه و فريب بى حجت پس اجابت كرديد مرا بى دليل و تامل نكرديد در عاقبت كار خود فَلَا تَلُومُونِي
پس مرا ملامت بوسوسه كه كردم شما را مكنيد زيرا كه دشمن شما بودم پس بدين مقدار كه كردم مستحق ملامت نيستم وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ و ملامت كنيد
نفسهاى خود را كه مرا فرمان برديد و قول خداى را كه گفته بود كه شيطان دشمن شماست او را دشمن گيريد نشنيديد مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ من نيستم
امروز رهاننده شما و فرياد رس شما از عذاب وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ و شما نيز نيستيد رهاننده و فرياد رس من إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ
قَبْلُ بدرستيكه امروز من كافر شدم با انچه انباز گرفتيد مرا بخدا پيش از اين در دنيا كافر شده بودم بخدا پيش از شرك اوردن شما در وقتيكه قبول
امر خدا نكردم در سجده كردن پس امروز بيزارم از شرك شما إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بدرستيكه ظالمان يعنى كافران ستمكار مر ايشانراست
عذابى دردناك بادوام خلود ابن عامر روايت كرده از رسول صلعم در باب حديث شفاعة كه انحضرت صلعم فرمود كه عيسى ع در عرصه قيامت اشاره بمن كند كه
از ان پيغمبر امى است كه من اشارت بوى كردم شما را پس مرا گويند يا خاتم النبيين برخيز و شفاعة عاصيان امت من كن برخيزم از براى شفاعة از مجلس من بوى
پيدا شود كه شنوندگان بوى از ان خوشتر نشنيده باشند پس من شفاعة كنم و حقتعالى اجابت فرمايد و مرا نورى دهد از فرق تا قدم كه همه اهل عرصات
از ان بينند كافران چون از ان ببينند و بدانند كه شفاعة من با ايشان نمى رسد نوميد شوند و نزد ابليس روند كه اهل اسلام را شفيعى پيدا امد و ايشانرا
شفاعت كرد و ما را جز تو كسى نيست وى برخيزد از مجلس بوى نتنى عظيم پديد ايد كه هيچكس چنان بوى نشنيده باشد و گويد اى معاشر كفار إِنَّ اللَّهَ
وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ تا اخر اية پس همه را طعمه دوزخ كنند و بعد از وعيد كفار در وعد اهل ايمان ميفرمايد كه وَأُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و در اورده شوند انانكه گرويدند بوحدانيت الهى و كرده اند كارهاى شايسته جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا در بهشتها
كه ميرود از زير درختان و مساكن ان جويهاى اب شير و انگبين در حاليكه جاويد باشند در ان در اورندگان مؤمنانرا ببهشت فرشتگان باشند ايشانرا

باکرام وتعظیم بریاض دار السلام درآورند باذن ربهم بدستوری فرمان پروردگار ایشان تحیتهم فیها سلام تحیت ملائکه برایشان در بهشت
یا تحیت هریک بریکدیگر سلام باشد که دالست بر سلامتی از جمیع آفات بعد از آن بیان ضرب المثل میکند برای پیروان راه حق بقوله الم تر کیف ضرب
الله مثلا آیا ندیدی و ندانستی ای بنده بینا چگونه بزد خدای مثلی را بعوض کردانید خدای کلمة طیبة کشجرة طیبة کلمه پاکیزه را که کلمه توحید است
یا دعوت باسلام مانند درخت پاک که آن نخل است یا شجره است در بهشت اصلها ثابت وفرعها فی السماء که بیخ آن در زمین استوار و محکم و
پابرجا باشد و شاخ آن بر جانب آسمان کشیده این مبالغه است در بلندی تؤتی اکلها کل حین میدهد میوه خود را در هر وقتی که خدای حکم کرده
بمیوه دادن آن باذن ربها باراده آفریننده و پروردگار آن ویضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون و میزند خدای مثلها را برای
مردمان شاید که ایشان در یابند ملخص این مثل آنست که همچنانکه درخت با زعروق میخورد و شاخ آن در رفعت و بلندی سر باوج کشیده همچنین معنی
کلمه شهادت در دل مؤمن ثابت و راسخ باشد و آب از سرچشمه تصدیق میخورد و فروع او که گفتار راست چون از زبان برآید باسمان رسد و از
حضرت رسالت ص روایت است که مثل اسلام چون درختی است که اصل او ایمانست بخدا و شاخ آن نماز پنجگانه است و زکوة و شاخ آن روزه ماه
مبارک رمضان از ابو جعفر ع روایت است که مراد بشجره رسول خداست ص و فرع آن علی بن ابیطالب است و غصون شجره فاطمه و ثمره آن حسن وحسین ع
و ورق آن شیعه آن بعد از آن فرمود که مردی که از شیعه ماست چون بمیرد برگی از آن درخت بیفتد چون یکی از ایشان متولد شود بجای برگ
افتاده برگ دیگر بروید و از رسول ص روایت کرده که جبرئیل مرا گفت که تو شجره و علی غصون آن و فاطمه ورق آن وحسن وحسین میوه آن و
مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة و مثل سخن ناپاک که کفر است مانند درخت ناپاک بود چو حنظل که تلخست و ناخوشبوی و مکروه طبیعت و
باوجود حنانه و کراهت اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار جنبان شده و بریده و برکنده شده جثه آن بالکلیه از روی زمین نیست
او را ثبات و استحکام یعنی نه بیخ دارد در زمین و نه شاخ در هوا ملخص سخن آنست که حق تعالی تشبیه نموده کلمه کفر را و عبادت اصنام را بشجره حنظل
که نه اصل او را قرار ثبت و نه فرع آن را اعتبار و بعد از آن بیان صاحب کلمه طیبه میکند بقوله یثبت الله الذین آمنوا ثابت میکند خدای
آنان را که ایمان آوردند و استحکام میدهند بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا بسخن راست و محکم که بحجت قاطع نزد ایشان ثابت شده در
زندگانی دنیا تا در زمان ابتلا و مصائب صبوری ورزند و از جاده مستقیمه توحید نلغزند یعنی نزدیک مرگ تا ختم حیوة ایشان بر کلمه توحید باشد و
فی الآخرة و ثابت دارد ایشان را در آخرت یعنی در قبر که منزل اول آخرتست تا جواب منکر و نکیر بطریق صواب باز دهند و گویند مراد در دنیا قبر است
و از آخرت موقف حساب و مرویست که حضرت رسالت ص فرمود که چون قبض روح بنده مؤمن شود روح او در قبر عود کند و دو ملک نزد او آیند و او را
بنشانند و گویند او را که خدای تو کیست و پیغمبر و امام تو کیست اگر جواب مطابق گوید منادی از آسمان ندا کند که بنده من جواب بصواب گفت
بعد از آن دریچه از بهشت در قبر او بگشایند تا نسیم بهشت در او وزد و تحفهای بهشت را او را دهند و او را گویند خواب کن همچنانکه عروس در خوابگاه
خسبد و اگر جواب باصواب نگوید و گوید من نمیدانم که خدا و رسول و امام کیست و او را گویند تا زنده بودی عاصی بودی و چون بمردی شقی مردی بخسب
همچنانکه مار گزیده خسبد پس دری از درهای دوزخ بر او بگشایند و گرز آتشین بر سر او فرو کوبند چنانکه همه گور او پر از آتش شود و او فریادی
کند که همه حیوانات بشنوند مگر جن و انس و هر که بشنود آواز او را لعنت کند او را و از این است که میفرماید که ویضل الله الظالمین گمراه
گذارد خدای ظالمان را یعنی کافران معاندان را و نظر لطف و توفیق از ایشان باز گیرد پس در دنیا بکلمه توحید راه نیابند و در وقت سؤال قبر و حساب
فرو مانند ویفعل الله ما یشاء و میکند خدای آنچه میخواهد از هدایت مؤمن مخلص و تخلیه کافر معاند بعد از آن بیان بدی احوال کفار میفرماید
که الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا آیا ندیدی و نگاه نکردی ای محمد بسوی آنانکه تبدیل کردند شکر نعمت خدای بکفران و ناسپاسی
مراد اهل مکه اند که حق تعالی ایشان را ساکن حرم خود کردانید و ابواب رزق بر ایشان بگشاد و ایشان را بنعمت وجود حضرت رسالت مشرف ساخت ایشان
ناسپاسی کردند لاجرم هفت سال بمحنت قحط در ماندند خار و بمقدار کشتند و بعضی در حرب بدر کشته شدند و از صادق ع مرویست که ماییم
نعمت خدا بر بندگان و بما فایز می شود هر که رستگار میکردد و مخالفان ما را بگذاشتند و اتباع خود را در ضلالت افکندند واحلوا قومهم
دار البوار جهنم یصلونها و فرود آوردند قوم خود را بجهت کفر و ضلال بسرای هلاک دار البوار که دوزخ است در آیند بدان وبئس القرار
و بد آرامگاهیست دوزخ وجعلوا لله اندادا و فرا گرفتند برای خدای بی همتا همتایان در عبادت که الهه نام کردند لیضلوا عن سبیله تا گمراه
کردانند مردمان را از راه خدای که طریق توحید است قل تمتعوا بگو ای محمد برخوردار شوید بآرزوهای خود بگذرانید عمر را بعبادت بتان یعنی روزی
چند بوسوسه شیطان بگذرانید فان مصیرکم الی النار پس بدرستیکه بازگشت شما بسوی آتش دوزخست قل لعبادی الذین آمنوا
بگو ای محمد مر بندگان مرا که ایمان آورده اند یقیموا الصلوة وینفقوا مما رزقناهم سرا وعلانیة تا ایشان بامر تو نماز فریضه گذارند
و نفقه دهند مراد زکوة مفروضه است و سایر نفقات واجبه را نیز عطا دهند ایشان را نفقه کردن پنهان و نفقه آشکارا یعنی در همه احوال
با نفاق اشتغال نمایند و نزد اکثر مراد بسر صدقه تطوع است و بعلانیه صدقه واجب بر آنکه در ندب اخفا است بجهت آنکه از ریا دور تر است
و در فریضه علانیه بجهت دفع تهمت حاصل که حق تعالی میفرماید که امت را بگو تا نماز گذارند و زکوة بدهند من قبل ان یاتی یوم لا بیع فیه
پیش از آنکه بیاید روزی که در او خرید و فروخت نباشد تا مقصری چیزی بخرد که بآن تدارک تقصیر تواند کرد ولا خلال و نه دوستی

کردن باید کرتا دوست و شفیع او باشد یعنی کفار نتوانند که دوستی در ان روز بکیرند تا شفاعت ایشان کند بعد از ان در بیان استحقاق الوهیت
میفرماید که اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ خدای بحق خدائی است که افرید اسمان و زمینها را وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً و فرو فرستاد
از اسمان ابی را که باران است فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ پس بیرون اورد از ان اب انواع میوها روزی برای شما وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ و
رام کرداینید برای انتفاع شما کشتی را لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ تا میرود در دریا بفرمان او و هر جا که میخواهد وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ و مسخر ساخت
برای شما انهار و جویهای اب و انواع چشمهای ان را وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ و مسخر کرداینید برای نفع کرفتن شما افتاب و ماه را در حالتی که
مستمرند بر داب و عادت خود در سیر کردن و نور دادن و باصلاح اوردن مکونات از پختن میوها و پروردن کشت و غیر ان از منافع وَسَخَّرَ لَكُمُ
اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ و رام کرداینید برای شما شب و روز را که متعاقب یکدیکر میرسند یکی برای خواب و راحت و دیکری برای کسب معیشت وَآتَاكُمْ
مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ و اورد شما را بعضی از هر انچه خواستید او را یعنی حق تعالی بسؤال شما هر چیزی را که متضمن مفسده نباشد در دین یا دنیا و
مخالف حکمت او نبود بشما عطا فرمود وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوهَا و اکر خواهید شمار هم کنید نعمت خدای را که بتفضل و کرم بشما داده
شماره نتوانید کرد و قدرت بر تعداد ان نتوانید داشت چه نعمت الهی غیر متناهی است إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ بدرستیکه ادمی بسیار ظلم و
ناسپاس میکند بندکان را بر ملت ابرهیم که دین اسلام است میفرماید که وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن که چون کفت ابرهیم در مناجات خود رَبِّ اجْعَلْ
هٰذَا الْبَلَدَ آمِنًا ای پروردکار من کردان این شهر مکه را ایمن از مخاویف محادثه تا انکه کبوتر و باز و کبک با یکدیکر باشند و تعرض بهم نرسانند و اکر
کسی که خونی داشته باشد چون در ان کریزد ایمن کردد از تعرض ضرر وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ و دور کردان مرا و فرزندان صلبی مرا از انکه بپرستیم
بتان را یعنی لطف فرما تا از دایرة الخیال عبادت اصنام اجتناب کنند از ابن عیینه نقل است که فرزندان اسمعیل بجهت دعای حضرت خلیل بت نپرستیدند
بلکه ایشان را سنکی بوده ان را دوار نام نهاده و کرد ان کردیدندی و کفتندی که خانه کعبه از حجر است پس ما هر جا حجری نصب کنیم بمنزله خانه باشد پس حجر را
مثابه محراب میدانستند و این قولی است ضعیف زیرا که بی شبهه قریش از نسل اسمعیل بودند و بت پرستی ایشان مشهور است و حق انستکه چون دعای
انبیا مردود نمیشود و بیفایده نیست پس بنابر این سؤال مخصوص بوده باشد باولاد صلبی او و یا انکه علم الهی تعلق کرفته باشد که مؤمن باشند
از اولاد او و حقتعالی اذن داده باشد که دعا کند در حق ایشان و او دعا کرده باشد بوجه انقطاع و تنزل بعد از ان فرمود که رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ
كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ ای پروردکار من بدرستیکه بتان کمراه کردند بسیاری را یعنی سبب کمراهی بسیاری کس شدند از مردمان و لهذا بتو پناه میجویم از اضلال
ایشان و از تو سؤال عصمت میکنم از ان فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي پس هر که پیروی کرد مرا در دین من پس بدرستیکه او از منست یعنی از اهل ملت من وَ
مَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ و هر که نافرمانی کند مرا در دین و شرک کند پس بدرستیکه تو امرزنده مهربانی یا قادری که بیامرزی ایشان را بتوفیق طاعت
و توبه از کفر و معصیت رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي ای پروردکار ما بدرستیکه من ساکن کرداینیدم بعضی از فرزندان خود را مراد اسمعیل است
که بعد از تولد او از هاجر در زمین شام ساره که زن خلیل الرحمن بود در رشک امد ابرهیم را کفت دل من چنان میخواهد که فرزند هاجر را ببری
بموضعی که در او اب و ابادانی نباشد خلیل متألم شد جبرئیل امین وحی اورد که هر چه ساره میکوید انچنان کن پس ابرهیم بر ناقه نشست و هاجر و
اسمعیل را سوار کرده باندک زمانی از شام بزمین حرم امد در وادی مکه ایشان را بی انیسی و رفیقی بکذاشت و تفصیل این سوره و قصه در
سوره البقره کذشت القصه چون ابرهیم ایشان را در زمین حرم فرود اورد دعا فرمود که خدایا من ایشان را بفرمان تو ساکن ساختم بِوَادٍ غَيْرِ
ذِي زَرْعٍ بر وادی خالی که خداوند زرع نیست یعنی اب ندارد که در او کشت توان کرد عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ نزدیک خانه تو که حرام کرداینیده
شده است در او صید و قتال یا احرام است هتک حرمت ان و تعرض جبابره در ان مراد موضع خانه صراح است که در زمان ادم ع بوده چه در
در وقت دعای ابرهیم ع در او خانه نبود و نسبت دادن بخدا بجهت تعظیم است و تسمیه به بیت بان با انکه بنائی انجا نبود بجهت علم ابرهیم ع بود بانکه در سابق
علم الهی مقرر شده که انجا خانه شود که مردم عالم بطواف ان متوجه شوند و در روایت صحیح ثابت شده که انخانه را در وقت طوفان نوح باسمان بردند
پس تکرار ندا کرده و فرمود که رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ ای افریدکار ما ایشان را در مسکن ساکن کرداینیدم تا بپای دارند نماز را و پرستش تو بجای
اورند فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ پس کردان دلهای بعضی از مردمان را که بکشش محبت بشتابند بسوی ایشان از غایت شوق حقتعالی
دعای انحضرت را مستجاب کرداینید و بعد از رفتن و کذاشتن هاجر در ان وادی باندک زمانی چشمه زمزم باثر قدم اسمعیل ع پدید امد چنانکه مفصلا
در سوره البقره کذشت و قبیله جرهم انجا را عبه نمودند و بعد برور شوق مردم در انجا زیادت پدید اشد وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ
و روزی ده اهل این شهر را که غیر ذی زرع است از انواع میوها شاید که ایشان سپاس داری کنند نعمتهای ترا این دعا نیز بشرف اجابت پیوسته با انکه
مکه وادی غیر ذی زرع است انواع میوها در او پیدا میشود حتی که فواکه ربیعیه و صیفیه و خریفیه و شتائیه در یک روز در مکه توان یافت دیکر
باره فرمود رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ ای پروردکار ما بدرستیکه تو میدانی انچه پنهان میدارم و انچه اشکارا میسازم یعنی پنهان
و اشکارای ما را میدانی و باحوال و مصالح ما اعلم از مائی و بنفعهای ما ارحم از مائی پس حاجت نیست ما را بطلب مقاصد خود کردن از تو لیکن ترا
میخوانم و از روی تضرع مقاصد خود را بر تو عرض میکنم بجهت اظهار عبودیت و افتقار برحمت واسعه تو وَمَا يَخْفَىٰ عَلَى اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ
وَلَا فِي السَّمَاءِ و پوشیده نیست بر خدای هیچ چیز در زمین و نه در اسمان برای انکه عالمست بعلم ذاتی و نسبت ان علم بهمه معلومات ظاهر است

یعنی نعمت بزرگ [illegible] کفران [illegible] بعد از ان [illegible] اصنام میکنند

شتویه

این کلام حقتعالی است نه بر سبیل حکایت ابرهیم و بعد از آن باز نقل کلام ابرهیم میفرماید که الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر شکر و سپاس مر خدایرا
که بمحض قدرت خود بخشید و عطا کرد مرا بر سر پیری بوقتیکه پیر بودم و نا امید از فرزند بمن بخشید دو پسر را اسمعیل
واسحق در شصت و چهار سالگی و باز در نود و نه سالگی و اسحق را در نود سالگی و باز در صد و دوازده سالگی ان ربی لسمیع الدعاء
بدرستیکه پروردگار من شنونده است یعنی اجابت کننده دعاست رب اجعلنی مقیم الصلوة ومن ذریتی ای آفریننده من گردان مرا بوجه
الطاف بپای دارنده نماز و فرزندان مرا توفیق ده مواظبت بر نماز گویند اولاد ابرهیم همیشه بر فطرت اسلام بودند و خواهند بود تا قیامت ربنا و
تقبل دعاء ای پروردگار ما کرم فرما و فرا پذیر و اجابت کن دعای مرا ربنا اغفر لی ولوالدی ای پروردگار ما بیامرز مرا و پدر و مادر مرا این
دالست بر آنکه پدر و مادر ابرهیم کافر نبودند زیرا که انبیا را سوال مغفرت کرده برای ایشان در روز قیامت که اگر کافر بودند این دعا نمیفرمود و
نمیگفت بیامرز ایشان را وللمؤمنین یوم یقوم الحساب و سایر مؤمنان را روزیکه قائم شود حساب خلایق بعد از ذکر روز حساب بیان میکند
که اهمال ظالمان بجهت غفلت نیست بلکه برای تاکید حجت است پس میفرماید که ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون و مپندار ای محمد
خدایرا بیخبر از آنچه میکنند ستمکاران یعنی ثابت باش بر آنچه دانسته از عقابیکه متوجه ظالمانست انما یؤخرهم لیوم تشخص فیه جز این نیست
که تاخیر میکند خدای عذاب ایشانرا برای روزیکه خیره شود در آن الابصار مهطعین دیدها از مشاهده اهوال آن در حالتیکه خداوند
این دیدها شتابندگان باشند بسوی خواننده خود که اسرافیل است که ایشانرا بعرصه محشر خواند مقنعی رؤسهم برداشتگان سرهای خود را بالا
همچنانکه عادت اهل حیرتست لا یرتد الیهم طرفهم باز نمیگردد بسوی ایشان چشمهای ایشان یعنی خیره باز مانده بر وجهیکه نتوانند بر خود نگریستن
و باطراف و جوانب خود نگاه کردن وافئدتهم هواء و دلهای ایشان خالی باشد از فهم و خرد بواسطه کثرت دهشت و حیرت یا دلهای ایشان
مرتفع شده باشد بحلقهای ایشان که بیرون نیاید و بقرار خود عود نکند مانند چیزیکه در میان هوا ایستاده باشد و بجهات مختلفه رود وانذر
الناس یوم یأتیهم العذاب و بیم کن مردمانرا یعنی اهل مکه را و بترسان از روزیکه بیاید بدیشان عذاب و آن روز مرگست یا روز قیامت فیقول
الذین ظلموا پس گویند آنانکه ستم کردند بشرک و تکذیب ربنا اخرنا الی اجل قریب ای پروردگار ما باز دار ما را و عذاب مکن و ما را بدنیا
فرست و مهلت ده تا مدتی نزدیک تا ایمقدار و ما بیکار ایمان توان آورد نجب دعوتک ونتبع الرسل تا اجابت کنیم خواندن ترا یعنی آنکه ما را
بان توخوانده و پیروی کنیم فرستادگان را فرشتگان گویند که اولم تکونوا آیا شما نبودید از روی مبالغه اقسمتم من قبل ما لکم من زوال
سوگند میخوردید پیش از این در دنیا که شما همیشه خواهید بود در دنیا و شما را هیچ زوال نباشد زوال مراد آنستکه میگفتند ما در دنیا خواهیم بود و بسرای دیگر
نقل نخواهیم کرد این قول را بر سبیل بطر و غرور میگفتند وسکنتم فی مساکن الذین ظلموا انفسهم و ساکن بودید شما در مسکنهای آنانکه ستم کردند بر
نفسهای خود بکفر و شرک چون عاد و ثمود وتبین لکم کیف فعلنا بهم و ظاهر شد مر شما را بمشاهده در منازل ایشان و آثار آنچه بایشان نازل
شد از عذاب چگونه کردیم بایشان یعنی بچه وجه ایشانرا هلاک کردیم و بناهای ایشانرا از پای در آوردیم بجهت کفر و طغیان ایشان وضربنا لکم
الامثال و مثلها زدیم برای شما از احوال ایشان وقد مکروا مکرهم و بدرستیکه کوشش کردند در حیله آنچه نهایت مکر ایشان بود در ابطال
حق و اثبات باطل وعند الله مکرهم و نزدیک خدای است جزای مکر ایشان و بر آنجزا دهد ایشان را وان کان مکرهم لتزول منه الجبال
و بدرستیکه بود مکر ایشان در شدت و عظمت ساخته و پرداخته تا از جای برود از آن مکر کوههای این تمثیل است احکام شریعت بنیاد یعنی کافران
حیلها انگیختند تا چیزیرا که در ثبات و رسوخ چون کوههاست از جای بر جاست زایل کردانند از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده اند که این آیه در قصه نمرود
است و صورت این قصه بر این وجه است که چون نمرود سلامتی ابرهیم علیه السلام از آتش مشاهده کرد گفت بزرگ است خدای ابرهیم که او را از این
آتش عظیم برهانید من میخواهم که بر آسمان روم و او را ببینم اشراف مملکت گفتند که آسمان بس بلند است و بر او رفتن باسانی میسر نیست نمرود
نشنید و بفرمود تا صرحی بساختند بغایت بلند در مدت سه سال و چون بالا برآمد آسمانرا همچنان دید که از زمین میدید روز دیگر آن بنا بیفتاد
و بسیاری از خلق بسبب آن هلاک شدند و افتادن آن در سورة النحل مذکور خواهد شد گفت باسمان روم و با خدای ابرهیم جنگ کنم پس بفرمود تا چهار
کرکس پرورش کردند تا قوت تمام یافتند و صندوقی چهار گوشه بساختند و دو در یکی بالا و یکی پایین و بر چهار طرفش چهار نیزه نصب کردند پس کرکسان را
چند روز گرسنه داشتند و چهار مردار بر سر نیزها کردند اطراف صندوق بکرکسان ببستند ایشان از غایت جوع میل ببالا کردند و صندوق را که نمرود
با یکتن دیگر در آنجا نشسته بود در هوا بردند بعد از شبانروزی نمرود در پایین را بکشاد و گفت بنگر تا چه می بینی نمرود چون نگاه کرد گفت جبالی چند
می بینم در بالا را بکشا آسمانرا همان صورت دید که در زمین دیده بود از یکشبانروز دیگر که در بالا را بکشاد چیزی ندید نمرود بترسید نیزها را بازگردانید
سرنگون کرد کرکسان میل بزیر کردند و در وقت فرود آمدن آواز مهیب بالهای کرکسان ظاهر شد که کوهها نزدیک بود که از مواضع زایل کردند و چون
حقتعالی خبر داد که نمرود بر وجهیکه بود که نزدیک شد که کوه زایل کرد در عقب آن خطاب به پیغمبر میفرماید که فلا تحسبن الله مخلف وعده
رسله پس مپندار خدایرا وعده خلاف کننده مر پیغمبران خود را یعنی وعده نصرت بر کفار ان الله عزیز ذو انتقام بدرستیکه خدای غالبست
بر همه خداوند انتقام یعنی خواهنده کینه اولیا از اعدا که کینه کشد از ظالمان یوم تبدل الارض غیر الارض در روزیکه تبدیل کرده شود زمین بر
زمینی دیگر مراد روز قیامت است که در آن روز زمین را بزمین دیگر تبدیل کنند والسموات و آسمانها باسمان دیگر و بروایت ابن مسعود مردمان محشور

شوند بر وجهی که هیچکس بر آن گناه نکرده باشد و بروایتی دیگر زمین در آن روز مبدل شود باتش و بهشت در پس آن زمین باشد و عرق از سر مردمان
بدمین ایشان رود وبرزوا لله الواحد القهار و ظاهر شوند مردمان از قبرهای خود برای محاسبه خدای یگانه قهر کننده که این دلالتست بر شدت
وصعوبت بود وترى المجرمين يومئذ مقرنين في الاصفاد و ببینی گناه کاران را که مشرکانند در آن روز با هم بسته در بند و غلها سرابيلهم
من قطران پیراهنهای ایشان از قطرانست و آن روغنی است سیاه که بر پوستهای درختان اندود کنند و بحدت و چسبندگی و نتن رایحه و سرعة افروختن
آتش بدان معذب گردند و تفاوت میان قطران دوزخ و قطران دنیا مانند تفاوتست میان آتش دوزخ و آتش دنیا وتغشى وجوههم النار و
فرو گیرد و بپوشد روهای ایشان را آتش یعنی آن آتش ليجزي الله كل نفس ما كسبت تا جزا دهد خدای هر تنی را آنچه کرده است ان الله
سريع الحساب بدرستیکه خدای زود حساب کننده است بندگان را زیرا که حساب یکی او را از حساب دیگری باز ندارد هذا بلاغ للناس این قرآن
یا آنچه در این سوره است از مواعظ کفایتست مردمان را ولينذروا به و تا بیم داده شوند بدان و بیم کرده شوند وليعلموا و تا بدانند بتامل در
آن دلایل قدرت انما هو اله واحد آنکه اوست خدای یکتا وليذكر اولوا و باید که پند گیرند خداوندان الالباب خرد و باز ایستند از مناهی
و قیام کنند باوامر الهی

سورة الحجر تسع و تسعون آية وهي مكية

ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که
این سوره الحجر بخواند حقتعالی بعدد مهاجر و انصار برای او ده حسنه بنویسد بسم الله الرحمن الرحيم الر گویند الف اشاره است باسم الله و لام
باسم جبرئیل و را باسم حضرت رسالت یعنی این کلام بواسطه جبرئیل بر رسول رسید تلك آيات الكتاب وقرآن مبين این آیتها که می آید آیتهای
این سوره است و آیتهای قرآن روشن یا پیدا کننده حق از باطل و مبین حلال و حرام است ربما يود الذين كفروا ای بسا وقت که دوست
دارند آنانکه نگرویدند یعنی کافران در آن روز برند لو كانوا مسلمين کاشکی بودند مسلمانان و این آرزوی ایشان در دنیا باشد بوقت
مضرت مؤمنان یا نزدیك حلول مرگ کفار یا در قبر یا در روز قیامت یا در وقت حساب یا در وقتیکه عاصیان اهل توحید را از دوزخ بیرون آرند
و درهای جهنم بر ایشان در بندند و دانند که خروج ایشان از آن میسر نیست تمنا کنند که کاشکی از اهل ایمان میبودند بعد از آن در وعید اهل کفر
باو عید خویش خطاب میکند که ذرهم بگذار ایشان را یعنی کافران را در چه حال بند دست از ایشان باز دار تا در دنیا ياكلوا ويتمتعوا بخورند
آنچه خواهند و برخورداری یابند از انواع منافع و لذات ويلههم الامل و مشغول گرداند ایشان را آرزو یعنی توقع طول عمر و استقامت حال
ایشان را باز دارد از اندیشه روز معاد و تفکر در مآل فسوف يعلمون پس زود باشد که بدانند عاقبت بد کرداری خود را و غرض اکبر باید
غرض نومید گردانیدن رسولست از ایمان ایشان و عدم نفع نصیحت با ایشان وما اهلكنا من قرية الا ولها كتاب معلوم و ما هلاك نکردیم
هیچ دهی را مگر که هلاك ایشانرا مقدر بود نوشته و ثبت گشته در لوح محفوظ که مهلت ایشان چند باشد و هلاك ایشان کی بود ما تسبق من امة
اجلها وما يستأخرون پیشی نگیرد هیچ گروهی مدت هلاك خود را و باز پس نمانند از آن نه پیش از وقت مقدر و نه بعد از اجل مقرر پس باید
که کفار از مهلت دادن من مغرور نشوند چه لا محاله نزول عذاب در وقت مقدر با ایشان خواهد رسید وقالوا يا ايها الذي نزل عليه الذكر
انك لمجنون و گفتند کفار عرب ای آنکسیکه فرود آمده است بر او قرآن بدرستیکه تو دیوانهٔ که ما را از نقد میخوانی بنسبت این کلام را بطریق استهزا
میگفتند چه اعتقاد بنزول قرآن و نسبت جنون بهم راست نیاید لوما تأتينا بالملائكة چرا نمی آری بما فرشتگان بگواهی رسالت خود ان
كنت من الصادقين اگر هستی از راستگویان در دعوی پیغمبری تا بحضور ما گواهی دهند برسالت تو حقتعالی در جواب فرمود که ما ننزل
الملائكة الا بالحق فرود آورده نشوند ملائکه مگر بوحی یا بعذاب یعنی ملك بصورت اصلی خود و قوی توانند دید که بجهة عذاب نازل شود چنانچه
که قوم ثمود جبرئیل را در زمان صیحه دیدند یا بوقت مرگ چنانکه همه کس می بینند وما كانوا اذا و نباشند آنهنگام که ملائکه را بدین صورت
فرستیم منظرين از مهلت داده شدگان یعنی فی الحال معذب شوند چه ایمان ایشان در آن صورت بطریق اجبار باشد نه اختیار و این منافی تکلیف
است انا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون بدرستیکه ما فرو فرستادیم قرآن را که یاد کردن مؤمنانست و یا موجب شرف خوانندگان
و بدرستیکه ما مر او را نگهبانانیم از تغییر و تبدیل یعنی شیاطین نتوانند که در او چیزی از باطل بیفزایند یا چیزی از حق کم کنند ولقد ارسلنا
من قبلك في شيع الاولين و بتحقیق که ما فرستادیم پیش از تو در گروه پیشینیان و در میان ایشان پیغمبران را تعیین کردیم وما يأتيهم
من رسول الا كانوا به يستهزؤن و نیامد بدیشان هیچ فرستاده مگر بودند که از روی عناد و کبر با آن پیغمبر استهزا میکردند چنانکه این معاندان
میکنند كذلك همچنانکه در آوردیم دیگر حق در دلهای کفار بدعوت پیغمبران و ایشان نور دانا بمان بنا وردند همچنین نسلكه في قلوب
المجرمين در میآوریم ذکر را که قرآنست در دلهای ایشان مانند او ایشان از کثرت عناد لا يؤمنون به ایمان نمیآورند بان یعنی با وجود اعراض ایشان
از ذکر ما از آن در قلوب ایشان در میآوریم بجهة تاکید حجت در ایشان وقد خلت سنة الاولين و بدرستیکه گذشت سنت خدای
در هلاك پیشینیان یعنی هر که از ایشان هلاك شده بترك قبول حق و تکذیب رسول بوده ولو فتحنا عليهم بابا من السماء فظلوا فيه
يعرجون و اگر بگشائیم در این مقترحان دری از آسمان پس باشند همه روزه که در آن بالا روند و عجایب غرایب قدرت ما را ببینند لقالوا
انما سكرت ابصارنا هر اینه از غایت عناد و تشکیك در حق گویند جز این نیست که بربسته اند دیدهای ما را و چشم بندی ما کرده اند چه این صورت
در خارج وجود ندارد بل نحن قوم مسحورون بلکه ما گروهی جادو کرده شدگانیم یعنی محمد ما را جادو کرده بعد از آن در بیان توحید

کفار

خود میفرماید که وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ و بدرستیکه ما افریدیم و پیدا کردیم در اسمان برجهای دوازده
کانه هیئات مختلفه که منازل شمس و قمرند و اراستیم انرا بصورتها و سایر کواکب برای نکرندکان که بعبرت دران نکرند و بر قدرت و وحدانیت
صانع ان استدلال کنند وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ و نکهداشتیم اسمانرا از هر دیو رانده شده از رحمت تا نتوانند که بربالا برایند
و بر اخبار و احوال علوی مطلع شوند إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ مکر انکه بر اسمان رود و بدزدد و برباید سخن مسموع یعنی بشنود سخن را فَأَتْبَعَهُ
شِهَابٌ مُبِينٌ پس از پی در اید او را و در رسد او را شعله ستاره روشن و درخشان نقلست که از زمان ادم علیه السلام تا بوقت عیسی علیه السلام دیوان
بر اسمان میرفتند و از ملائکه اخبار لوح محفوظ درس میکردند و سخنان دزدیده بزمین می اوردند و با دوستان خود از کاهنان میکفتند چون روح الله
متولد شد ایشانرا از سه اسمان منع کردند و چون ولادت باسعادت خاتم النبیین علیه و اله افضل الصلوة دست داد از اسمانها ممنوع کشتند و بجهت رجم
ایشان شهاب ثاقب مقرر شد و ابواب کهانت مسدود کشت. وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا و زمین را باز کشیدیم بر روی اب از زیر کعبه وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ
و در افکندیم و پیدا کردیم در زمین کوههای افراخته پابرجای وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ و رویانیدیم در زمین از هر چیزی سنجیده
بمیزان حکمت یعنی و رویانیدیم از زمین چیزهای نیکو مشتمل بر منافع بسیار از اشجار و مزروعات و امثال ان وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ و کردانیدیم
برای شما در زمین اسباب معیشت شما یعنی انچه قوام عیش شما بان باشد از مطاعم و ملابس برای شما مقرر کردیم وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ و هم برای
شما ساختیم انرا که نیستید شما مر او را روزی دهندکان یعنی اولاد و خدم و ممالیک و سایر چیزها که توهم ان می شود که مرزوق شمااند نه مرزوق
ما از انعام و مراکب وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ و نیست هیچ چیز از مکونات مکر نزدیک ماست خزینهای ان مانند چیزیکه در خزینه نهاده
باشند که در اخراج ان احتیاج بکلفت و زحمت نباشد وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ و فرو نمیفرستیم انرا از خزینه قدرت خود مکر باندازه داشته
شده که نه کم از ان شاید و نه زیاده از ان باید وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ و فرو فرستادیم بادها را ابستنها ابستن کنندکان درختهای میوه را
فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ پس فرو فرستادیم از اسمان ابی یعنی باران و خورانیدیم شما را از ان اب و شما را متصرف ساختیم دران وَمَا أَنْتُمْ
لَهُ بِخَازِنِينَ و شما نیستید مر انرا فرستاده نکهدارندکان در چاه و چشمه و قدرت ندارید که انرا در خزانه ذخیره کنید برای وقت احتیاج بلکه ما
حافظانیم بانوجه که ابر از اسمان نزول میکنیم و در زمین حفظ ان میکنیم بعد از ان بقدر حاجت از چشمها بیرون می اوریم وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ و
بدرستیکه ما زنده میکنیم احیای بلد را بایجاد و حیات دران و میمیرانیم اجسام را بازالهٔ حیوة از ان وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ و ما وارثانیم یعنی وارث
بعد از فنای همه خلایق پس همه در معرض فنااند و حق موصوفست ببقاء وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ و هر اینه میدانیم پیشی کیرندکان را
از شما در اسلام وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ و بتحقیق که میدانیم در پس افتادکان را از شما و بروایت ربیع بن انس رسول الله مردمان را ترغیب میکرد بر صف
اول در نماز و مردم مبادرت میکردند و بنو عذره را سراها دور بود چون برسیدند صف اول را مردم کرفته بودند کفتند یا رسول الله سراهای
خود را بفروشیم و در جوار مسجد سراها بخریم تا فضل صف اول از ما فوت نشود حقتعالی این ایه فرستاد فرمود که من عالمم باحوال و نیات شما و انانکه
بیشتر از شما بمسجد ایند اکرچه سرای شما دورست و بجهت ان کامها شما بشارتست حق تعالی بهر کامی شما را حسنه بنویسد ایشان خوش شدند وَإِنَّ رَبَّكَ
هُوَ يَحْشُرُهُمْ و بدرستیکه پروردکار تو او جمع کند متقدمین و متاخرین را و جزای هر یک باو رساند إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ بدرستیکه او درستکردار
است دانای نهان و اشکار وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ و بدرستیکه ما افریدیم انسان یعنی ادم را از کل خشک که چون دست بر او
زنند اواز کند مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ از کل سیاه رنک بوی کرفته بواسطه بسیار بودن ان در اب چون لای که در تک حوض و جوی باشد و وارد شده
اند که حقتعالی ادم را از خاک افرید بر انوجه که اب بر خاک باراند تا کل شود و مدتی بکذاشت تا کل سیاه کشت پس از ان بصورت انسان مصور ساخت
انکاه بکذاشت تا خشک شد بمرتبه صلصال رسید وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ و جان که پدر پریانست و کویند ابلیس
بیافریدیم از پیش از افریدن انسان از اتش بیدود در غایت لطافت وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ
و یاد کن انرا که کفت پروردکار تو فرشتکان را که بجهت خلافت زمین بدرستیکه من افریننده ام ادم را از کل خشک که کاهی است از لای کنده
مصور فَإِذَا سَوَّيْتُهُ پس چون راست کنم صورت او را بر وجهی که مستعد دمیدن روح باشد وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي و در دمم در وی روح که
افریده منست او بدان زنده کردد فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ پس بیفتید برای او سجده کنندکان سجده تعظیم و تکریم و چون در ادم نفخ روح فرمود
فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ پس سجده کردند فرشتکان همه ایشان إِلَّا إِبْلِيسَ مکر ابلیس که از روی استکبار أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ
باز سر زد از انکه باشد از سجده کنندکان قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ کفت خدای که ای ابلیس چیست و غرض در انچه
باشد در انکه نباشی از سجده کنندکان قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ کفت ابلیس که نیستم من که سجده کنم یعنی صحیح نیست که من سجده کنم لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ
صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ مر ادمی که افریده او را از کل خشک که از لای سیاه بوی ناک است و مرا از شرف و انکه اتش نورانی است پس روحانی
لطیف چرا سجده جسمانی کثیف کند ابلیس نظر بر ظاهر ادم داشت و بباطن او ندانست که کنج اسرار در خزانه دل او مدفونست قَالَ فَاخْرُجْ
مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ کفت خدای مر ابلیس را که چون از سجده امتناع کردی پس بیرون رو از اهل اسمان یا از بهشت یا از مرتبه که داشتی پس بدرستیکه
رانده شده از خیر و کرامت وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ و بدرستیکه بر تست دوری از رحمت و رانده کی از ان تا روز قیامت از ان

بر تو لعنت کنند و بعد از ان عذابی بتو رسد که از لعنت فراموش کنی قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ گفت ابلیس ای پروردگار من
پس مهلت ده مرا تا روزی که برانگیخته می شوند مردمان غرض ابلیس ازین سخن ان بود که نمیرد چه می دانست که بعد از بعث موت نیست قَالَ فَإِنَّكَ
مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ گفت در جواب وی که پس بدرستیکه تو از مهلت داده گانی تا روز وقت دانسته شده و مقرر کرده
شده نفخهٔ اول که ان را نفخهٔ صعقه گویند چنین قول جمهور است که نفخهٔ اول موت باشد و ثانیه نفخهٔ احیا و میان هر دو نفخه چهل سال باشد
پس بنا برین ابلیس چهل سال مرده باشد القصه چون ابلیس مهلت داده شد قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي گفت ای پروردگار من سوگند خوردم
باغوای تو مرا و نومید ساختن تو مرا از رحمت لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ هر اینه اراسته کردانم برای ادمیان گناه را در زمین دنیا که سرای غرور
است و تا معنی انست که بسبب انکه مرا اغوی کردی بیارایم معاصی را در چشم بندگان تو وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ و همه ایشان را گمراه کردانم إِلَّا
عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ مگر بندگان ترا از ایشان که خالص شده گان باشند از شرک خفی و جلی که مرا مکر و فریب من ایشان را اثری نباشد قَالَ
گفت خدای تعالی هَٰذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ این اخلاص و ایمان راهی است که حقست بر من رعایت ان راستست یعنی کجی ندارد و رونده صاحب
خود را بمنزل مراد میرساند إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ بدرستیکه نیست مر ترا بر ایشان قوتی و تسلطی در اغوا و اضلال إِلَّا مَنِ
اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ مگر انکسیکه متابعت تو کند از گمراهان که تسلط بر او توانی شد وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ و بدرستیکه دوزخ
همه وعده گاه ایشانست یعنی متابعان همه ایشان لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ مر دوزخ را هفت در است مر هر دری را
از گمراهان پارهٔ ایست قسمت کرده شده که از ان در اید مراد از ابواب درکاتست که بحسب مراتب در ان در ایند طبقهٔ اول جهنم است و ان جای گناه
کارانست از اهل توحید دوم لظی که جای ترسایانست سیم حطمه که جای جهودانست چهارم سعیر که از ان صابیانست پنجم سقر که مقر گبرانست ششم
جحیم که محل مشرکانست هفتم هاویه که درک الاسفل گویند که نامزد جمیع منافقانست بعد از وعید در بیان وعده میفرماید که إِنَّ الْمُتَّقِينَ
بدرستیکه پرهیزکنندگان از پیروی شیطان در کفر و فواحش در بابی دنوب چه نماز های پنجگانه مکفر ایشانست فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ در
بوستانها اند و چشمها یعنی در باغهای پر از درختان که در ان چشمها روان باشد از اب و شیر و خمر و انگبین و عزان که بوصف در نیاید فرشتگان
ایشان را گویند که ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ در ایید درین بوستانها با سلامتی از همه افتها در حالتیکه ایمن باشید از زوال وَنَزَعْنَا مَا فِي
صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ و بیرون کشیم ما انچه در سینهٔ بهشتیان باشد از کینه که در دنیا با هم داشته اند و با صفت حسد را از ایشان نزع کنند تا
بدرجات یکدیگر رشک نبرند إِخْوَانًا در حالتیکه برادران باشند یعنی بمهر و دوستی نشستگان عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ بر تختهای زر مکلل
بیکدیگر
بجواهر و بها بیکدیگر او ورده شده لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ نرسد ایشان را در بهشت رنجی و مشقتی چه انسرای نعمت و راحتست وَمَا هُمْ مِنْهَا
بِمُخْرَجِينَ و نیستند ایشان در بهشت بیرون کرده شده گان یعنی جاوید در بهشت باشند مرویست که روزی حضرت نبوی صلی الله علیه و اله
بمسجد در امد جمعی را دید میخندیدند فرمود چیست شما را که خندان می بینم شما را صحابه را بجهت عتابی ازین سخن دریافت حضرت از انجا باز گشت و
هنوز بحجره نرسیده باز گشت و گفت جبرئیل بمن امد و پیغام اورد که چرا بندگان مرا نا امید میسازی نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ
خبر ده بندگان مرا انکه منم امرزنده ام کسی را که امرزش طلبد بخشنده ام بر کسیکه توبه کند وَأَنَّ عَذَابِي و بانکه عذاب من بر عاصیان که از توبه
و استغفار ابا کنند هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ ان عذابیست دردناک پس در مصداق وعد و وعید قصهٔ ابرهیم و لوط را ذکر میکند که مشتمل
بر ان هر دو امرست و میفرماید که وَنَبِّئْهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ یعنی خبر ده ای محمد بندگان مرا از مهمانان ابرهیم یعنی دوازده فرشته که ببشارت ابرهیم
و هلاک قوم لوط بر او نازل شدند إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا چون در امدند بر او پس گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قَالَ إِنَّا
مِنْكُمْ وَجِلُونَ گفت ابرهیم بدرستیکه من از شما ترسانم و سبب ترس ان بود که بی وقت و بی اذن امده بودند با انکه طعام حاضر ولی نخوردند فرشتگان این
سخن شنیده قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ گفتند مترس بدرستیکه ما ترا مژده میدهیم به پسری اسحق نام دانا که علم نبوت بوی خواهد
رسید قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ گفت ایا که بشارت میدهید مرا با انکه رسیده است مرا پیری سالی تعجب وی بران بود که باز جوانی
کرده یا بر همین پیری که هستم این صورت وجود گیرد فَبِمَ تُبَشِّرُونَ پس بچه نوع مژده میدهید مرا قَالُوا بَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ گفتند مژده دادیم شما را براستی
و درستی بیشک و شبهه فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ پس مباش از نا امیدان و امیدوار باش بدان مژده که انکه قادرست بر خلق بشری بی پدر و مادر
مر او را تواناست بر اخراج ولد از مرد و زن پیر قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ گفت ابرهیم من نا امید نیستم و کیست که نا امید
شود از بخشش پروردگار خود مگر گمراهان که طریق معرفت نشناخته اند و کثرت رحمت و قدرت ندانسته و چون در بشارت دادن یک فرشته کافیست
و ایشان متعدد بودند ابرهیم متحیر و متعجب شد که با امدن این همه ملک سبب چه باشد پس متوجه ایشان شده قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ
گفت پس چیست کار بزرگ شما ای فرستادگان و بکجا میروید و چه مهم دارید قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ گفتند که ما را فرستاده اند بسوی
گروه کافران یعنی قوم لوط که ایشان را هلاک کنیم إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ لیکن ال لوط بدرستیکه ما نجات دادهٔ ایم همه ایشان را إِلَّا امْرَأَتَهُ
قَدَّرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ مگر زن او را قضا کردیم ما و حکم فرمودیم بامر خدا بدرستیکه ان زن هر اینه از باز ماندگان باشد در شهرستانها برای
عذاب فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ پس انهنگام که امدند بخانه واده لوط فرستادگان قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ گفت لوط بدرستیکه شما بیگانگانید

یعنی شما را نشناسم میترسم که از شما شری بما رسد قالوا بل جئناك بما كانوا گفتند ما بیگانه نه‌ایم و از ما ضرر بتو متوقع نیست بلکه آمده‌ایم
بتو با چیزی که بودند قوم تو که از روی عناد و جحود فیه یمترون در آن شك میکردند یعنی آمده‌ایم بعذابیکه ایشان را وعده داده بودی
وآتيناك بالحق وانا لصادقون و آورده‌ایم بتو راستی و درستی که ما راست گویانیم در این خبر فاسر باهلك بقطع من الليل پس
بیرون بر اهل خود را ازین شهر بشب پاره که از شب بگذرد واتبع ادبارهم و برو از پس ایشان و در عقب ایشان بشتاب تمام ایشان را از شهر
بیرون کن ولا یلتفت منکم احد و باید که باز پس ننگرد یکی از شما تا هول عذاب را نبیند وامضوا حیث تؤمرون و بروید بآنجا که فرموده
شده‌اید یعنی شام یا مصر که شهرهای ایمن است و اهل آن شهر هلاك نخواهند شد وقضینا الیه ذلك الامر و حکم کردیم ما و وحی فرستادیم
از سوی او آنکه تفسیر شان اینست ان دابر هؤلاء مقطوع مصبحین بدرستیکه بنیاد این گروه بریده و برکنده شده است در حالتیکه
بصبح در آیند یعنی قوم تو در سحر مستاصل خواهند شد یکی از ایشان باقی نماند مرویست که چون زن لوط مهمانان را بنکو روی دید بقوم فرستاد
وجاء اهل المدینة یستبشرون و آمدند اهل آن شهر بخانه لوط مژده می دادند یکدیگر را بدان مهمانان و هر یك طمع داشتند بد ایشان قال
ان هؤلاء ضیفی فلا تفضحون گفت لوط بدرستیکه این گروه مهمانان منند پس مرا رسوا مکنید بفضیحت با ایشان چه بدی ساختن بمهمانان
موجب ایذای مهمان دار است واتقوا الله ولا تخزون و بترسید از خدای در کردن فاحشه و خوار و خجل مسازید مرا پیش مهمانان قالوا اولم
ننهك عن العالمين گفتند آیا ما ترا نهی نکرده‌ایم از حمایت عالمیان یعنی غریبان چه فاحشه ایشان مخصوص بغربا بود قال هؤلاء بناتی گفت اینك دختران منند
یعنی زنان قوم چه هر پیغمبری امت را بمنزله پدر است یا گفت دختران خود را بشما دهم بشرط اسلام ان کنتم فاعلین اگر هستید شما کنندگان آن چیزی را که من
میگویم لعمرك انهم لفی سکرتهم یعمهون قسم بزندگانی تو ای محمد بدرستیکه قوم لوط بودند که در بیهوشی و گمراهی خود سرگردان می شدند و از
مستی غفلت گمراه میگشتند نقل است که حقتعالی هیچکس را گرامی تر از پیغمبر نداشت و بجهت این بحیوة هیچکس سوگند نخورد مگر بحیوة او فاخذتهم
الصیحة مشرقین پس فرا گرفت ایشان را صیحه هایله یعنی جبرئیل باواز بلند بانگ برایشان زد در حالتیکه بروشنی روز در آمده بودند و از نهیب
جبرئیل ایشان را فرا گرفت مرویست که جبرئیل بالهای خود را در زیر شهرهای ایشان کرد و از آب برداشت و بنزدیك آسمان برد و سرنگون کرد فجعلنا
عالیها سافلها یعنی گردانیدیم زبر آن شهرها را زیر آن وامطرنا علیهم حجارة من سجیل و بارانیدیم برایشان سنگی از گل محکم شده که نام هر
کس بر او بود و تفصیل این قصه در سوره الاعراف و سوره الهود مذکور شده است ان فی ذلك لآیات للمتوسمین بدرستیکه در هلاك
قوم لوط هر آینه نشانهاست برای عبرت مر خداوندان فراست را که بفطانت در نگرند و حقیقت اشیا را بسمات و علامات بشناسند وانها لبسبیل
مقیم و بدرستیکه شهرهای مؤتفکه برای راه لسبیل است که قافلها میروند و آثار او را می بینند ان فی ذلك لآیة للمؤمنین بدرستیکه
در آنچه یاد کردیم هر آینه نشانه ایست برای گروندگان بر قدرت ما تخصیص مؤمنان جهت آنست که ایشان منتفع می شوند نه غیر ایشان وان کان اصحاب
الایکة لظالمین و بدرستیکه بودند یاران بیشه یعنی قوم شعیب ستمکاران و شعیب باهل ایکه مبعوث بوده و بصیحه هلاك شدند چنانکه در
سوره هود گذشت فانتقمنا منهم وانهما لبامام مبین پس انتقام کشیدیم از ایشان و بدرستیکه سدوم و ایکه هر آینه راه روشن و هویدا است
که مردم بران میگذرند و می بینند و پیروی کرده تابع ایشان می شوند و بمقصود میرسند ولقد کذب اصحاب الحجر المرسلین و بدرستیکه
تکذیب کردند اهل دیار حجر یعنی ثمود فرستادگان را یعنی صالح و حجر وادیست میان مدینه و شام که در آن میبودند وآتیناهم آیاتنا و دادیم ثمود
را آیتهای خود را که معجزات ظاهره او بود مانند خروج ناقه از سنگ و بزرگی خلقت و که هرگز شتری بعظمت او نبوده و زادن او بعد از بیرون آمدن و
بسیاری شیر که همه ثمود را کافی بود و بر سر چاه آمدن آب در دو نوبت و تمام خوردن آب را در دو نوبت فکانوا عنها معرضین پس بودند از
معجزات روی گردانندگان وکانوا ینحتون من الجبال بیوتا آمنین و بودند که میبریدند و میتراشیدند از کوهها خانها را در حالتیکه ایمن بودند
از فرو افتادن و پاینده شدن که آن خانها حمایت خواهند کرد ایشان را از عذاب فاخذتهم الصیحة مصبحین پس فرا گرفت ایشان را صیحه عذاب در
حالتیکه آینده کان بودند در صباح چنانکه در سوره هود گذشت فما اغنی عنهم ما کانوا یکسبون پس دفع نکرد از ایشان آنچه بودند
که کسب کرده بودند از امتعه و آنچه می ساختند از خانها وما خلقنا السموات والارض وما بینهما الا بالحق و نیافریدیم آسمان و زمین را و
آنچه میان ایشانست مگر آفریدن بحق مشتمل بر حکمت و مصلحت و دفع مفسده و لهذا حکمت مقتضی هلاك امثال این جماعة شد وان الساعة لآتیة
و بدرستیکه قیامت هر آینه آینده است پس حقتعالی انتقام تو از مکذبان خواهد کشید فاصفح الصفح الجمیل پس درگذر در گذشتنی نیکو
یعنی بعقوبت ایشان تعجیل مکن ان ربك هو الخلاق بدرستیکه پروردگار تو اوست آفریننده همه خلایق و بید قدرت امر او است امر تو و امر ایشان
العلیم دانا باهل وفاق و نفاق و بحال تو و حال ایشان پس توکل بدو کن تا حکم کند میان شما در اسباب النزول آورده اند که هفت قافله
کاروان قریش یکه در یك روز در مکه آمدند با متاع بسیار و مال بسیار پس بعضی از صحابه گفتند که اگر این مالها در دست ما بودی همه را در راه
خدای نفقه میکردیم آورده اند که بر خاطر مبارك رسالت پناه گذشت که مؤمنان بگرسنگی و برهنگی گذرانند و مشرکان را این همه مال باشد
آیه آمد که ولقد آتیناك سبعا من المثانی و بدرستیکه ما دادیم ترا هفت آیه که سوره فاتحة الکتاب است آن هفت بهتر از آن هفت قافله
است و قرآن را مثانی گفت بجهت آنکه احکام و قصص در آن مثنی واقع شده یعنی تکرار یافته و گویند که مراد برای بیانست یعنی هفت آیتی که آن

مثانی است و بنابراین مراد بمثانی فاتحه باشد و تکرار از حیثیت است که در نماز دو بار خوانده می شود یا اکثر الفاظ آن مکرر واقع شده و اکابر صحابه
از رسول صلعم روایت کرده اند که الحمد هفت آیه است و بسم الله الرحمن الرحیم از سبع المثانی و ام القرآن و فاتحة الکتاب است و از ابی بن کعب روایت است که رسول
فرمود که بدان خدایی که جان من در فرمان وی است که حق تعالی در تورات و انجیل و زبور و قرآن هیچ آیتی و سوره از این سوره فاضل تر نفرستاده و بعد
از آن فرمود که این سبع المثانی قرآن عظیم است و مرا داده اند و اکر این سوره بر افضل نبودی حقتعالی آنرا در مقابل قرآن ذکر نکردی و نکفتی و لقد آتیناک سبعا
من المثانی و القرآن العظیم یعنی دادیم فاتحة الکتاب قرآن بزرکوار و اوصاف قرآن بعظمت جهت مبالغه است در کمال عظم سوره فاتحه که در مقابله
آن واقع شده و بعد از آن فرمود که لا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم باز مکش هرکز چشم خود را بسوی چیزی که برخورداری
دادیم با آن چیز صنفها را از کفار یعنی بچیزها که اصناف کفره از یهود و نصاری و مجوس و بت پرستان را داده ایم مایل مشو که آن مال بغایت حقیر و خوار
باعتبار است نسبت با آنچه بتو ارزانی داشته ایم از مرتبه بلند و درجه ارجمند که آن نعمت نبوتست و کمال قرب بدرکاه احدیت و با آنچه از برای اهل ایمان
و تقوی ذخیره است از نعم عظیمه اخرویه و لا تحزن علیهم و اندوه مخور بر کفار بجهت عدم ایمان ایشان با وجود مستغرق شدن ایشان در نعم الهی و
غمکین مشو بر بینوایی و درویشی یاران خود و اخفض جناحک للمؤمنین و فرو کیر بال خود را مر مؤمنان را و رفق نما با ایشان و قل انی انا النذیر
المبین و بکو ای محمد بدرستیکه من بیم کننده ام هویدا و اشکارا یعنی ببیان روشن شما را بیم میکنم که او سبحانه میفرماید که اکر ایمان نیارید عذاب
بشما رسانم کما انزلنا علی المقتسمین مثل آن عذابی که فرو فرستادیم بر بخش کنندکان الذین جعلوا القرآن عضین آنها که ساختند
قرآن را پاره پاره و بچندین صفت باز نمودند از سحر و شعبده و کهانت و اساطیر الاولین و اینجماعت دوازده تن بودند که ولید بن مغیره در موسم
حج ایشان را بعقبات مکه فرستاد تا با قافله از خارج که ملاقات کنند ایشان را از صحبت خیر الانام برهانند فوربک لنسئلنهم اجمعین پس
بحق پروردکار تو هر اینه همه ایشان را سؤال خواهیم کرد عما کانوا یعملون از آنچه بودند که میکردند تقسیم آن و تکذیب و بر وفق هر یک را جزا
رسانیم در نقل آمده که حضرت رسالت مردم را بخفیه دعوت میفرمود تا سه سال بکذشت جبرئیل آمد و این آیه آورد که فاصدع بما تؤمر پس آشکارا
کن و بظاهر قیام نمای بآنچه فرموده شده از تبلیغ اوامر و نواهی و اعرض عن المشرکین و روی بکردان از شرک آرندکان و بآنچه میکویند التفات
مکن آورده اند که پنج تن از اشراف قریش در ایذای سید عالم بسیار کوشیدندی و آنها ولید بن مغیره و عاص بن وایل و اسود بن مطلب و اسود بن عبد یغوث
و حارث بن قیس بودند در روزی آنحضرت در مسجد الحرام نشسته بود با جبرئیل این پنج تن آمدند و بدستور سابق سخنان کفتند و بطواف حرم مشغول
شدند جبرئیل کفت یا رسول الله مرا فرموده اند که شر ایشان را کفایت کنم پس اشاره کرد بساق ولید بن مغیره و بکف پای عاص و ببینی حارث و بروی
اسود بن مطلب و بچشم اسود بن عبد یغوث و هر یک باندک زمانی هلاک شدند ولید بدکان تیرتراشی بکذشت پیکانی در دامن او بخت
وی سر زنوکرده تا او را از آنجا باز کند آن پیکان ساق او را مجروح کرد و رک شریان از آن ببرید و کشته و بدوزخ رفت و خاری در کف پای
عاص خلیده پایش ورم کرد و بمرد و از بینی حارث قیح و ریم روان شد و جان بداد و اسود بعلت استسقا مبتلا شد و سر و روی او ورم کرد
و در زمین میمالید تا هلاک شد و چشم اسود نابینا شد از غضب سر بر زمین زد تا بمرد و این آیه آمد که انا کفیناک المستهزئین الذین یجعلون
مع الله الها آخر بدرستیکه ما کفایت کردیم از تو استهزا کنندکان را آنانکه میکردانیدند یعنی شریک می ساختند با خدا یتعالی خدای دیکر را باطل
فسوف یعلمون پس زود باشد که ببینند مکافات کردار خود را در دنیا و آخرت و لقد نعلم انک یضیق صدرک و بدرستیکه ما
میدانیم آنکه تنک شود سینه تو بما یقولون بآنچه میکویند کافران از شرک خدای و طعن قرآن و استهزا بتو و بر تو دشوار آید کفتار کفار
فسبح بحمد ربک پس تسبیح کن تسبیحی مقترن بحمد پروردکار خود و بکوی سبحان الله و بحمده و کن من الساجدین و باش از نماز کذارندکان
تا کشف غم تو کند و شر ایشان از تو کفایت کند مرویست که چون اندوهی بآنحضرت میرسید مشغول نماز می شد آن غم از و زایل می شد و اعبد
ربک حتی یأتیک الیقین و پرستش پروردکار خود کن تا وقتیکه بیاید بتو مرکی که متیقن است رسیدن آن بهر زنده از مخلوقات مراد آنست که
مادام که زنده باشی ترک عبادت او مکن و دست از پرستش او باز مدار مرویست که رسول بعد از نزول این آیه فرمود که مرا نفرموده اند که مال جمع
کن و از جمله تاجران باش بلکه فرموده اند که تسبیح کن بحمد خداوند و از جمله نماز کذاران و ساجدان باش بعد از آن تفسیر سوره است

سورة النحل مائة و ثمان و عشرون آیة ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره بخواند حقتعالی حساب
او نکند بهر نعمتی که در دنیا با او انعام کرده باشد و محمد بن مسلم از ابی جعفر ع روایت کرده که هر که در هر ماهی یکبار این سوره بخواند حقتعالی او را
از هفتاد نوع بلا نکهدارد که کمترین آن جذام و جنون و برص باشد و مسکن او در جنت عدن باشد که بهترین مواضع بهشت است و در روایت آمده
که حقتعالی این آیه اقتربت الساعة و انشق القمر نازل ساخت کافران بیکدیکر میکفتند که محمد میکوید که قیامت نزدیک شده پس از آن خائف شدند
چند روزی ترک جحود و انکار کردند و انتظار آن کشیدند و چون اثری از آن نیافتند باز بر سر عادت خود رفتند این آیه آمد که اقترب للناس حسابهم
از این نیز بترسیدند و مترصد آن میبودند چون نتیجه از آن بظهور نرسید زبان بانکار و استهزا کشودند و کفتند ای محمد از آنچه کفتی اثری پیدا نشد
بعد از آن جبرئیل علیه السلام آمد و این آیه آورد و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم اتی امر الله نزدیک است که برسد و واقع شود فرمان خدای بقیامت
یا عذاب کفار فلا تستعجلوه پس بشتاب طلب آن مکنید تا وقت آن در آید مراد آنست که امر موعود بجهت تحقق وقوع آن بمنزله آنست

کامده و متحقق شده پس تعجیل طلب آن مکنید که بلا شک واقع خواهد شد سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ پاکست خدای و برتر از آنچه ایشان انباز میکیرند
بتان را باو و میکویند که فردا ایشان منع عذاب خدا کنند از ما يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ فرو میفرستد فرشتکان را بوحی یا بقرآن که
سبب حیوة قلوبست کویند مراد بروح جبرئیلست بفرمان خود عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ هر که میخواهد از بندکان خود که استحقاق و راتبت
باشد وان فرشتکان به پیغمبران میکویند أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا برانکه اعلام کنید خلقان را و آکاه سازید بآنکه نیست خدای مستحق
عبادت مکر من که روزی دهنده همه ام فَاتَّقُونِ پس بترسید از من و جز مرا پرستش مکنید خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ آفرید آسمانها و
زمینها بحکمتی درست و غرضی صحیح یعنی ایجاد آنها کرده بر مقدار شکل بحکم بالغه تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ برتر است خدای و بزرکتر از آنچه انباز می
کیرند برای وی از مخلوقات خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ آفرید آدمی را از آب منی یعنی جمادیست و بی حس و بی فهم پس او را فهم و عقل داد فَإِذَا هُوَ
خَصِيمٌ مُبِينٌ پس انکاه او جدل کننده آشکار است مراد ابی بن خلف است که استخوان آدمی پوسیده نزد پیغمبر آورد و کفت چکونه این را زنده
توان ساخت حق تعالی این آیه فرستاد که او جمادی بود ما او را حس و نطق دادیم اکنون با ما مجادله میکند چرا استدلال نمیکند با بتدای آفرینش خود
بر اعاده که هر که بران قادر بود بر این نیز قدرت دارد وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ و چهارپایان را که هشت صنفند آفرید برای شما در
آن چهارپایانست پوشش کرم کننده یعنی جامهای پشم و موی که سرما را از مردم باز دارد وَمَنَافِعُ و دیکر شما را در ایشان منفعتهاست از نسل و شیر و کرایه
و سواره و تجارت و غیر آن وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ و از آنها میخورید یعنی شیر و روغن و کوشت و غیر آن آنچه توان خورد وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ و شما را در ان
چهارپایان زینتی و آرایشی است یعنی در دیدهای خلقهای شما و روزی و وقت بدین انعام زینت میباید حِينَ تُرِيحُونَ هنکامیکه باز میکردانید
آنها را از چراکاه خود با شکمهای سیر و پستانهای پر شیر وَحِينَ تَسْرَحُونَ و وقتیکه بیرون میکنید آنها را بچراکاهها یعنی بامداد وَتَحْمِلُ
أَثْقَالَكُمْ و بر میدارند بارهای کران یعنی تنهای شما را إِلَىٰ بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بَالِغِيهِ تا بشهرهائیکه نباشید شما رسندکان بدان با بارهای
یا پیاده إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ مکر برنج و سختی که ببدنهای شما رسد إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ بدرستیکه آفریدکار شما هر آینه مهربانست و بخشاینده
که باو فرید این چهارپایان کار بر شما آسان کرد وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً و آفرید اسبان را و استران و خران را تا بنشینید بر آنها
و تا آرایش کنید در روزکار خود را بدان آرایش کردنی وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ و می آفریند شما را چنانکه آفریدن ایشان را و آنچیزها که شما ندانید
از حشرات و طیور و جانوران و کویند نعمة بهشت است و کویند بر راست عرش دریائیست چند مقابل هفت آسمان و هفت زمین جبرئیل ع
هر وقت سحر در وی رود و نور بر نورش بیفزاید جمال بر جمال و افزون کردد و بعد از ان خود را بیفشاند بهر قطره که ازو بچکد فرشته را بیافریند
هر روز هفتاد هزار در بیت المعمور روند و هفتاد هزار در خانه کعبه تا روز قیامت نوبت بایشان نرسد وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ و بر خداست
بیان کردن راه میانه برای بندکان یعنی راهیکه موصلست بحق که طریقه اسلام است وَمِنْهَا جَائِرٌ و بعضی از آنها کج و منحرفست از مقصد
یعنی ملتهای کفر وَلَوْ شَاءَ و اکر خواستی خدای که بر وجه اکراه و اجبار راه نماید لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ هر آینه راه نمودی شما را لیکن این منافی تکلیف
است و خلاف حکمت و مصلحت هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ اوست آنکه فرستاد از جانب آسمان یا از ابر آبی یعنی باران برای شما مِنْهُ شَرَابٌ
وَمِنْهُ شَجَرٌ از آنست آشامیدن و از آنست درخت روئیدن و پرورش یافتن فِيهِ تُسِيمُونَ در ان میچرانید چهارپایان را يُنْبِتُ لَكُمْ
بِهِ الزَّرْعَ میرویاند برای شما باران زرع و کشت را از کندم و جو و برنج و امثال ان وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ درخت زیتون را و خرما
بنان را و تاکهای انکور را وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ و بعضی از میوها که در زمین ممکن باشد زیرا که همه موجود نباشد مکر در بهشت إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ بدرستیکه در این روئیدن حبوب و اشجار هر آینه دلیلی روشنست بر حکمت و قدرت الهی مر کروهی را که تفکر کنند و تامل
که چون دانه در زمین افتد و متعفن کشته طرف بالای ان شکافته کشته ساقی از ان در هوا بر آید و پایین ان شکافته کشته بیخی از ان بزمین راسخ
شود و ساعت بساعت زیاده کردد تا وقتیکه شکوفها و میوها در وی پیدا میشاید و هر میوه را در او شکلی و رنکی و مزه دیکر باشد جلت قدرته
و عظمته وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ و رام کردانید برای انتفاع شما شب و روز را یکی برای آرایش و یکی برای آسایش وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ
وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ و آفتاب و ماه را بجهة پختن میوها و پرورش زراعت و معرفت و حساب سال و ماه و ستارکان برای شناختن
راهها و زینت و این همه بشما نفع میرسانند در حالتیکه هستند رام شدکان بامر خدای که پروردکار همه است إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ
لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ و بدرستیکه در اینها هر آینه علامتها و دلیلهاست بر وحدانیت و قدرت و علم او سبحانه مر کروهی را که تعقل کنند در احوال
نباتات و جمادات که متضمن منفعت بسیار است و عجایب بیشمار وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ و رام کردانید آنچیز را که آفریده است برای
نفع شما در زمین از هر چه بران محتاجید از مطاعم و مشارب و ملابس و مراکب و امثال آن از سایر حیوانات و نباتات و معدنیات مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ
در حالتیکه مختلفست هیئات و اشکال و اصناف ان إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ و بدرستیکه در اختلاف مخلوقات از روی طبع و
هیئات و خواص هر آینه دلالتیست روشن و علامتی بر قدرت صانع حکیم و وحدانیت مر کروهی را که یاد کنند و تامل کنند در ان وَهُوَ
الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ و اوست که بقدرت کامله مسخر کردانید دریا را بحیثیتیکه شما تمکن کنید از انتفاع بدان یکی آنکه در او صید کنید لِتَأْكُلُوا
مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا تا بخورید از ان کوشت تازه یعنی ماهی وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا و دیکر تا غوص کنید در ان و بیرون آرید

مرتهمک
بوقت

اذان پیرایه که بپوشید یعنی آنچه پیرایه سازید چون لؤلؤ و مرجان که زنان شما از آن بپوشند برای شما وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاخِرَ فِيهِ و می‌بینی کشتیها را
را رانده و شکافنده آب در دریا وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و دیگر تسخیر کرد دریا را تا بجوئید بنشستن در کشتی از بازرگانی
در روی زمین تا شاید شما شکر گویید خدای را در این نعمت وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ و افکند در زمین کوههای بلند و بزرگ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ
جهت کراهت آنکه میل کند بشما زمین یعنی تا نگرداند و متحرک نسازد شما را وَأَنْهَارًا و بیافرید در زمین جویها را چون فرات و دجله و سیحون و
امثال آن وَسُبُلًا و دیگر پدید کرد در زمین راهها از موضعی بموضعی جهت مقاصد شما لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا باشد که شما راه یابید
بمنازل و مقاصد خود وَعَلَامَاتٍ و دیگر پیدا کرد نشانهای راه را برای روندگان از کوهها و پشتها مانند آن در دریاها تا هلاک نشوند
و بمنزل مراد رسند وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ و بستارگان چون ثریا و بنات النعش و چون فرقدین و مانند آن ستارهای ایشان یعنی در شبها
راه می‌یابند در خشک و تر أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ آیا پس کسیکه می‌آفریند مخلوقات را که مذکور شد هیچ کسی باشد که نمی‌آفریند مراد
آنهایند که مشرکان ایشان را بدون خدای می‌پرستند چو عیسی و عزیر و ملائکه و اصنام پس عاجز را شریک قادر ساختن غایت عناد و ضلالت
باشد أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پس یاد نمیکنند اینها را چه بداند تذکر این را بدین می‌توان یافت وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا و اگر خواهید
که بشمارید نعمتهای خدا را که بشما ارزانی داشته نتوانید شمرد و ضبط عدد آن نتوانید کرد و چون از شمار نعمت عاجز باشید پس چگونه شکر آن تمام
توانید نمود إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ بدرستیکه خدای آمرزنده است اگر در شکر گذاری تقصیر کنید مهربانست که بتقصیر شکر گذاری نعمت را
از شما باز نمیگیرد وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ و خدای میداند آنچه پنهان میکنید از عقاید حق و باطل و آنچه آشکارا میکنید از
اعمال حسنه و سیئه وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا و آنانکه میخوانند یعنی کفار مکه و میپرستند بجز از خدای یعنی
بتان نمی‌آفرینند چیزی را وَهُمْ يُخْلَقُونَ و حال آنکه ایشان آفریده شده‌اند و هر که مخلوق باشد محتاج بود در وجود بدیگری پس ایشان حق
را نشایند أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ ایشان مردگانند نه زندگان بلکه جمادند نمیشنوند و نمیگویند و نمی‌بینند همچنانکه احیا میشنوند و
میگویند و خدای باید که حی بالذات باشد و اصلا موت بروی طاری نشود وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ و نمیدانند که کی برانگیخته خواهند
شد و چون وقت بعث خود و عبده خود را نمیدانند چگونه جزا توانند داد پرستندگان خود را پس معبود باید که بحشر بندگان خود دانا و بر
ایصال جزا بر ایشان توانا باشد إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خدای شما خدای یگانه و یکتاست فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ پس آنکسانی که منکر بوده‌اند
بسرای دیگر قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ دلهای ایشان ناشناسنده است و ناپذیرنده راستی وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ و ایشان سرکشانند از متابعت پیغمبر
و گردن کشان از قبول ایمان لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ هر آینه راست و درست است آنکه خدای میداند آنچه پنهان میسازند
از مکر رسول و عزان و آنچه آشکارا میسازند از مخاصمه او پس جزای ایشان خواهد داد إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ بدرستیکه خدای دوست
نمیدارد مستکبران را که از توحید خدا و تصدیق پیغمبر سرکشی کنند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گویند کافران و اتباع سفله ایشان از رؤسا و
اشراف که مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ پس چه چیز فرستاده پروردگار شما قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ گفتند آن فرستاده شده سرگذشت پیشینیانست
و بدین سخن قوم بسیار را گمراه می‌ساختند حقتعالی فرمود که این عمل که کردند لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ تا بردارند بار گناهان خود را
بتمام و کمال در روز قیامت که در حق زهست وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ و بردارند بعضی از گناهان آنانکه گمراه میساختند ایشان را
ببیدانشی مراد آنستکه هم عقوبت کفر خود خواهند کشید بتمام و هم حصه گمراه گردانیدن قومی که ایشان را گمراه کردند أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ
بدانید که آن بد باریست آن بار که ایشان میکشند از عقوبت ضلال و وبال اضلال قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ بدرستیکه مکر کردند آنانکه
بودند پیش از اهل مکه که قصد ایذا و آزار انبیا کردند فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ پس آمد فرمان خدای بان بناها که برافراشته بودند مِنَ
الْقَوَاعِدِ از جانب اساس که بنا بر آن موضع بود با نوجهه که اول متحرک و متزلزل شد و از اصل بکند فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ پس بیفتاد
بر ایشان سقف خانها از زبر ایشان وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ و آمد بایشان عذاب از آنجا که ندانستند و فارغ البال بودند
و گمان نداشتند از رسیدن عذاب بدیشان ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ پس در روز قیامت رسوا گرداند ایشان را یا عذاب کند بآتش دوزخ وَيَقُولُ
أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ و گوید خدای تعالی در آن روز بخواند بتان را که من یعنی کجا اند آنها که گمان میبردند که شریکان منند آن شریکانی که بودید
شما از روی ستیز تُشَاقُّونَ فِيهِمْ خلاف میکردید با پیغمبران و مؤمنان در شان ایشان قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ گویند آنانکه داده شده
اند علم را یا آنکه خلق را بتوحید میخوانند گویند إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ بدرستیکه خواری و رسوائی در این روز و بدی
عذاب بر کافرانست الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ آنانند که فرا میگیرند بتمام فرشتگان ایشان را یعنی اعوان ملک الموت ارواح ایشان را قبض
میکنند ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ در حالتیکه ایشان ستمکارانند بنفسهای خود بکفر و چون مرگ را دیدند فَأَلْقَوُا السَّلَمَ پس را انداختند صلح را و
اقرار کردند بربوبیت و وحدانیت حق و گفتند مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ نبودیم که ما عمل کنیم هیچ بدی را از کفر و ظلم یعنی منکر کفر و معصیت
شدند ملائکه جواب ایشان دهند که بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ آری کافر بودید و معصیت کردید بدرستیکه خدای داناست
بآنچه بودید که عمل میکردید و بر آن شما را پاداش خواهد داد و پاداش ایشان آنست که گویند فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا

پس در آیید بدرهای دوزخ درحالتیکه جاوید باشید دران فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ پس بد مقامی و بد ارامگاهی متکبرانرا است در دوزخ
وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ و گفته شود یعنی هرگاه که گویند مرانان را که پرهیز کردند یعنی مؤمنان را چه چیز فرستاد پروردگار شما قَالُوا
خَيْرًا گفتند فرستاده شده است نیکوئی مراد قرانست که جامع جمیع خیرات و برکات حسنات است مرویست که احیاء عرب در موسم
حج کس میفرستادند تا خبر حضرت پیغمبر ص تحقیق کرده بدیشان رسانند و چون کفار میپرسیدند که بمحمد چه چیز فرود می اید میگفتند افسانهای گذشتگان
چنانکه گذشت لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مرانان را که نیکوئی کردند در اقوال و افعال ما میگفتند لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله فِي هَٰذِهِ
الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ در این سرای مکافاتست نیکوئی از نگه داشتن خون و مال و حرمت و نصرت و ثواب ایشان دران سرای
دیگر بهتر است ازین سرای وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ و نیکو سرائیست پرهیزکاران را جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
بهشت با اقامت در آیند دران که میرود در زیر منازل نها جویهای اب و شیر و انگبین لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ مرایشان راست در بهشت انچه خواهند
از انواع ارزوها در جواب کسی که گوید شاید که خواهد بدرجه انبیا و اولیا و شهدا رسد و گوید در بهشت چیزی که موجب درد و ها باشد
نیست و گفته اند در بهشت حسد که موجب تمنا باشد نیست بلکه هر یک از بهشتیان انچه داشته باشند راضی باشند كَذَٰلِكَ يَجْزِي اللَّهُ
الْمُتَّقِينَ مانند این پاداش جزا میدهد خدا متقیان را الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ انانند که قبض روح کنند فرشتگان ایشان را بامر خدای در
حالتیکه پاک و پاکیزه باشند از شوائب شرک و عصیان یا مسرور باشند بقبض روح خود تا نفوس ایشان بالکلیه متوجه شود بحضرت قدس و
فرشتگان بر وجه تعظیم يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ گویند بایشان که سلام خدا بر شما باد و یا سلامتی از همه افات و بلیات بر شماست و بعد از
سلام گویند که چون مبعوث شوند ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ در آیید در بهشت که برای شما اماده است بسبب انچه بودید که میکردید
از خیرات و حسنات مرویست که چون جان مؤمن بحنجره رسد و کار بر وی سخت شود فرشته بیاید و گوید السلام علیک یا ولی الله در ای در بهشت
نعیم و فارغ شو از جمیع غمها و المها که در دنیا بسر برده هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ایا انتظار میبرند کافران یعنی منتظر نیستند
مگر انکه بیایند فرشتگان بقبض ارواح ایشان أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ یا بیاید فرمان پروردگار تو بعذاب استیصال ایشان یا قیامت بر
ایشان اید كَذَٰلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مانند شرک و تکذیب ایشان کردند انانکه بودند پیش ازین و بدین سبب رسید بایشان انچه
رسید وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ و ستم نکرد خدای بایشان وَلَٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ و لیکن ایشان ظلم و ستم میکردند بر نفسهای خود بکفر
و معاصی فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا پس رسید ایشان را جزای ان بدیها که کردند وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ و فرود امد بایشان
یعنی فرو گرفت ایشان را جزای انچه بودند که بان استهزا میکردند وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ و گفتند
انانکه شرک اوردند اگر خواستی خدای نمی پرستیدیم از غیر او هیچ چیز نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا نه ما و نه پدران ما وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ و حرام
نمیکردیم بی حکم خدا هیچ چیز را از بحیره و سائبه و غیر ان کفار این بر وجه استهزا میگفتند كَذَٰلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مانند کردار اهل
مکه کردند انانکه پیش از ایشان بودند از شرک و تکذیب رسل و تعظیم و تحریم حلال و تحلیل حرام فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ پس نیست
بر فرستادگان مگر رسانیدن پیدا و اشکار و ایشان از تصدیق نکردند و مستوجب عقوبت شدند وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا و
بتحقیق که فرستادیم در میان هر گروهی پیغمبری چنانچه ترا بدین است فرستادیم و فرموده بودیم همه رسولان را تا با قوم خود بگویند أَنِ اعْبُدُوا
اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ انکه بپرستید خدای و بپرهیزید از پرستیدن طاغوت که شیطانست و هر که خواننده است بگمراهی فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى
اللَّهُ پس از این امتان کس بود که بوسیله الطاف و توفیق راه نمود حقتعالی ایشان را بایمان وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ و بعضی از ایشان
کس بود که بجهت فرط عناد و جحود با وجود مشاهده ایات هادیه و معجزات ظاهره واجب شد بر او خذلان و تخلیه تا زدان در ضلالت خود ماندند
فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ پس سیر کنید ای مشرکان در زمین پس بنگرید ای حاضران عهد رسول که چگونه بود
منتهای کار تکذیب کنندگان دیار عاد و ثمود تا بر شما روشن شود که هر که ان کند که ایشان کردند چنان هلاک شود که ایشان شدند إِنْ
تَحْرِصْ عَلَىٰ هُدَاهُمْ اگر سخت بکوشی و حرص ورزی یا محمد بر راه یافتن مشرکان فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ پس بدرستیکه خدا تعالی
راه ننماید بر وجه اجبار و الجا انکس را که تخلیه کرده باشد و در ضلالت گذاشته و نظر لطف و توفیق از ایشان برداشته بجهت عناد و جحود ایشان
وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ و نیست مر ایشان را هیچ یاری کننده‌گان که دفع عذاب کنند از ایشان ابو العالیه گوید که یکی از مسلمانان را بر کافری دینی
بود بتقاضای ان رفته در اثنای این مکالمه گفت بدان خدای که بعد از موت مرا زنده گرداند کافر گفت تو امید واری که بعد از موت زنده
شوی مسلمان گفت اری سوگند غلاظ شداد که در کیش او مقرر بود سوگند یاد کرد که هیچکس بعد از موت زنده نخواهد شد این امد که وَ
أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ و سوگند خوردند بخدای سخت ترین سوگندها خود که بر نینگیزد خدای ان را که بمیرد
حقتعالی در قول ایشان کرده فرمود که بَلَىٰ اری برانگیخته شوند همه مردمان برای حساب و عقاب وَعْدًا عَلَيْهِ وعده کرده است خدای وعده
کردنی بر زنده شدن مردگان و بر رسیدن ایشان بدوزخ یا بهشت حَقًّا وعده درست راست که هیچ شبهه در وقوع ان نیست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ
النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ و لیکن بیشتر مردمان از غایت جهل نمیدانند که مبعوث خواهند شد و خلف وعده از او سبحانه محالست پس البته بر انگیزاند

خدای ایشان را لیبین لهم الذی یختلفون فیه تا بیان کند برای ایشان آنچیزی را که اختلاف میکنند در آن از امور بعث و حشر ولیعلم
الذین کفروا انهم کانوا کاذبین تا بدانند آنانکه نگرویدند آنکه ایشان بودند دروغگویان در انکار قیامت و در آنکه خدا مردگان را زنده
کند انما قولنا لشیء جز این نیست که قول ما چیزی را که اذا اردناه ان نقول له چون بخواهیم فرید آن آنست که گوییم مر او را کن بباش
فیکون پس بباشد مراد آنستکه چون ارادهٔ الهی بوجود چیزی تعلق گیرد فی الحال موجود شود و اصلا تاخیری در آن نبود والذین هاجروا
فی الله من بعد ما ظلموا و آنانکه هجرت کردند از اوطان خود در کار دین حق خدا و برای رضای او پس از آنکه ستمدیده شده بودند مراد اصحاب
حضرتند که بجهت ستمکاری ایشان بحبشه هجرت کردند حق تعالی میفرماید که این مهاجران لنبوئنهم فی الدنیا حسنة هر اینه جای دهیم
ایشان را در این سرای در بلدهٔ نیکو یعنی مدینهٔ معظمه و گویند غنیمتی نیکو ولاجر الآخرة اکبر و هر اینه مزد آخرت مر ایشان را بزرگتر است
از حطام دنیویه و امتعهٔ فانیه آن لو کانوا یعلمون اگر باشند کفار که بدانند آنچیزی را که حق تعالی برای ایشان آماده کرده و یا اهل هجرت
بدانند که آنچه برای ایشان ذخیره است از جزء بنا و عقبا در اجتهاد افزایند الذین صبروا وعلی ربهم یتوکلون مهاجران آنانند که صبر کردند
بر مفارقت وطن و آزار کفار و بر پروردگار خود توکل میکنند آورده اند که کفار قریش گفتند که خدای بزرگوار تر است که بشر را به پیغمبری
فرستد بلکه ملایکه را مبعوث گرداند تا خلقان را بر او دعوت کنند حقتعالی در قول ایشان کرده فرموده که وما ارسلنا من قبلک
الا رجالا نفرستادیم ما برسالت پیش از فرستادن تو مگر مردمانی را از آدمیان که بزبان ملائکه نوحی الیهم وحی فرستاده می شد با ایشان
مراد آنستکه سنت الهی و عادت ربانی جاری شده که بشر را برسالت فرستد نه ملک چنانکه کفار میگویند فاسئلوا اهل الذکر پس بپرسید
اهل ذکر را یعنی علما و اهل تواریخ را که باخبار امم ماضیه عالمند تا شما را از اینها اعلام کنند ان کنتم لا تعلمون اگر شما هستید که نمیدانید
که انبیاء سابق همه بشر بوده اند که مبعوث شده بالبینات والزبر بمعجزات روشن و کتابها نوشته وانزلنا الیک الذکر و فرو
فرستادیم بتو قرآن را که سبب یادکردن خداوند است لتبین للناس ما نزل الیهم بجهت آنکه روشن و هویدا کنی برای مردمان آنچه فرستاده
شده است در قرآن بسوی ایشان از اوامر و نواهی و آنچه بر ایشان مشتبه است ولعلهم یتفکرون و بجهت ارادهٔ آنکه شاید ایشان
تفکر کنند در آن و متنبه شوند بدان و بدانند که این کلام مخلوق نیست افامن الذین مکروا السیئات آیا پس ایمن شده اند آنانکه کرده
اند مکرهای بد یعنی برای هلاک انبیا و مؤمنان حیلها انگیخته اند ان یخسف الله بهم الارض از آنکه فرو برد خدای ایشان را در زمین چنانکه
قارون را فرو برد او یاتیهم العذاب من حیث لا یشعرون آیا ایمنند از آنکه بیاید بدیشان عذاب از جایگاه ندانند و امید ندارند
چنانکه بقوم لوط آمد او یاخذهم فی تقلبهم فما هم بمعجزین یا فرا گیرد ایشان را در حالت تردد ایشان در سفر تجارت و معامله پس نباشند
ایشان عاجز کنندگان او یاخذهم علی تخوف یا بگیرد ایشان را خدا در فزع عذاب و بترس چنانکه گروهی را بعذاب هلاک کرده اند و گروهی
را رها کنند و بعد از آن بهمان عذابی که ترسیده باشند هلاک گردانند و بدیشان رسد فان ربکم لرؤف رحیم پس بدرستیکه پروردگار
شما هر اینه مهربان و بخشاینده است که بعقاب تعجیل نکند و مهلت دهد ایشان را تا اندیشه کنند و براه حق باز آیند بعد از آن بیان دلایل
قدرت میکند بقوله اولم یروا الی ما خلق الله من شیء آیا ندیدند کافران یعنی البته نظر کردند بسوی آنچه آفریده است خدای تعالی از
چیزی یعنی مخلوقاتی که یتفیؤا ظلاله عن الیمین والشمائل میگردد سایهای ایشان از راست و چپ یعنی از هر جانب سجدا لله و
هم داخرون در حالتیکه سایهای ایشان سجده کنانند مر خدای را و اجسام ایشان خوارانند یعنی خاضع در تفسیر زاهدی آورده که کافران
مر سجده نکنند باختیار سایهای ایشان مر سجده میکنند بالطبع و حق آنست که همه اشیا متخاضع و متذللند و دلالت میکنند بر وجود صانع
ولله یسجد ما فی السموات وما فی الارض مر خدای را سجده میکنند آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است من دابة از جنبندگان
و مراد بسجود انقیاد ارادی و غیر ارادی است والملائکة و دیگر سجده میکنند فرشتگان این از قبیل ذکر خاص است بعد از عام بجهت تعظیم
وهم لا یستکبرون و فرشتگان سرکشی نمینمایند از عبادت یخافون ربهم من فوقهم میترسند ملائکه از عذاب پروردگار خود
که ناگاه فرود آید از زبر ایشان ویفعلون ما یؤمرون و میکنند بطوع و رغبت آنچه فرموده شده اند بآن از پرستش و ذکر و تدبیر
امور بعد از آن در توحید بتخویف میفرماید بقوله وقال الله لا تتخذوا الهین اثنین و گفت خدای فرا مگیرید دو خدای را انما
هو اله واحد فایای فارهبون جز این نیست که خدای بحق معبود یست یگانه و یکتا پس مرا بپرستید نه غیر مرا وله ما فی السموات
والارض و مر خدای راست آنچه در آسمانها و زمینهاست یعنی همه مخلوق و مملوک اوست وله الدین واصبا و مر او راست طاعت و فرمان
برداری در حالتیکه لازم و واجب است چه مقرر است که الوهیت منحصر است در او پس سزاوار آنست که او را پرستند نه غیر او را افغیر الله
تتقون آیا پس بدون از خدای میترسید و حال آنکه غیر او عذاب و عقوبت نمیکند همچنانکه غیر او نفع نمیرساند وما بکم من نعمة و آنچه
بشما رسیده است از نعمتها چون صحت و غنا و ارزانی فمن الله پس از خدای است چه منعم حقیقی اوست و نعمت همه منعمان موقوفست بر نعمت او
ثم اذا مسکم الضر پس چون برسد بشما سختی چون مرض و فقر و قحطی فالیه تجأرون پس بدو مینالید و تضرع میکنید و زاری بدرگاه
او مینمائید ثم اذا کشف الضر عنکم اذا فریق منکم بربهم یشرکون پس چون بردارد آن سختی را از شما و مینالیدن شما آنگاه

کروهی از شما یعنی کفار بپروردگار خود شرک آرند بعبادت غیر او لِیَكْفُرُوا بِمَا آتَیْنَاهُمْ تا کفر ورزند بآنچه داده باشیم ایشان را از نعمت و کشف مضرت
فَتَمَتَّعُوا پس برخوردار شوید ای کافران از نعمتها و در سرور و کام خود را بر دارید فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید عاقبت امر خود را وَیَجْعَلُونَ
لِمَا لَا یَعْلَمُونَ و میکردانند یعنی مقرر میکنند این کافران برای آنها که نمیدانند یعنی بتان که ایشان را عقل و علمی نیست جهت آنکه جماد اند نَصِیبًا
مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ بهره از آنچه بدیشان داده ایم از کشتها و چهار پایان چنانکه در سوره کریمه مذکور شد تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ
سوکند بخدای که پرسیده خواهید شد در روز قیامت از آنچه هستید که افترا میکنید و دروغ بر هم می بافید که بتان خدایانند و ما بنصیب ایشان طاعت
و انعام بدیشان تقرب میکنیم وَیَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ و میکردانند و می سازند برای او دختران یعنی بنی خزاعه و کنانه میکفتند که ملائکه دختران
خدایند و سخن بنو ملیح آن بود که حقتعالی با جن مواصلت کرده ملائکه متولد شده اند سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا یَشْتَهُونَ پاکست خدای را از آنچه می
کویند که خدای دختران دارد و مر ایشان راست آنچه آرزو دارند و بدان نازند و منزه و مبراست حقتعالی از این تهمت که دختران را نسبت باو دهند
و پسران را بخود کنند وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثَىٰ و چون خبر داده شود یکی را از ایشان بولادت دختران یعنی چون کسی را از کافران خبر دهند که ترا
دختری متولد شده ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِیمٌ کردد روی او سیاه از اندوه و غم و شرمندگی در میان مردم و او پر باشد از خشم بر زن
خود که چرا دختر زاده یَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ پنهان شود و بپوشد خود را از کروه آشنایان و خویشان از بدی و ناخوشی آنچه
او را خبر داده اند بآن همچنانکه عادت بآن جاری است و باید بشرآن باشد که بآن دختر چکند أَیُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ آیا نکاه دارد آن مولود را بر خواری
و در ایشان توم کشد و از سرزنش ایشان که دختر آورده أَمْ یَدُسُّهُ فِی التُّرَابِ یا بپوشد او را در خاک یعنی زنده در کور کند أَلَا سَاءَ مَا یَحْكُمُونَ
بدانید که بد است آنچه حکم میکنند یعنی دختران که بنزد ایشان قدر و قیمتی ندارند و موجب ننک و عار و سرزنش ایشان می شود بخدای نسبت میدهند
کفار در زمان جاهلیت دختران را زنده در کور میکردند بجهت سرزنش قوم بعد از اسلام حضرت رسالت پناه این عادت قبیح از میان ایشان برانداخت
بعد از آن فرمود که لِلَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ مر آنان را که نمیکروند بسرای آخرت صفت بد است که احتیاج ایشانست بودن
فرزند و کراهت ایشان از دختران و زنده در کور کردن آنها بجهت ترس درویشی و سرزنش وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ و مر خدایراست صفت بلند که آن
وجوب ذاتی است و غنای مطلق و جود شامل و تقدس او از زن و فرزند وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَكِیمُ و اوست غالب قادر بر هلاک کفار حکم کننده
بمهلت ایشان تا وقت معلوم وَلَوْ یُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ و اگر بگیرد خدای مردمان را یعنی کافران را بستم بکفر ایشان که تعدیست از طریق حق
مَا تَرَكَ عَلَیْهَا مِنْ دَابَّةٍ نکذارد بر روی زمین هیچ جنبنده را از اهل شرک و عصیان بشومی کفر و معصیت وَلَٰكِنْ یُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى
و لکن باز پس میدارد خدای ایشان را و مهلت میدهد تا وقتیکه نام برده شده برای موت یا عذاب ایشان فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ پس چون بیاید وقت
مقدر ایشان برای عقوبت یا در رسد وقت مرگ ایشان لَا یَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا یَسْتَقْدِمُونَ باز پس نبرد ساعتی از آن و پیشی نکیرد ساعتی
بر آن بلکه بمیرند یا معذب شوند در همان لحظه وَیَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا یَكْرَهُونَ و حکم میکنند مر خدایرا آنچه نمیخواهند و کراهت دارند که برای ایشان
باشد یا شریک دارند در مهتری وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ و با وجود این وصف میکند زبان ایشان دروغ را یعنی میکویند أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ
که ایشان راست مثوبتی نیکو چه کافران میکفتند که اگر فرضا رجوع ما باخدا باشد ما را نیز نیکو خواهد بود حق تعالی رد قول ایشان کرده
فرمود که لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ حقا که باشد فردای قیامت بدرستیکه مر ایشان راست دوزخ و بتحقیق که پیش داشته شوند در
آتش دوزخ یعنی قبل از همه ایشان بدوزخ شتابند و ابن عباس فرموده که ایشان مشرکان باشند در آتش دوزخ و هرگز ایشان را بیرون نیاورند بعد از آن
بجهت تسلیه حضرت فرموده که تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ بخدا که ما فرستادیم پیغمبران را بسوی گروهها که بودند پیش از تو فَزَیَّنَ لَهُمُ
الشَّیْطَانُ أَعْمَالَهُمْ پس بیاراست برای ایشان دیو سرکش که ابلیس است کردارهای ایشان را تا بجهت آن اقدام نمودند بر قبایح و کافر شدند و رسولان
و تکذیب ایشان کردند فَهُوَ وَلِیُّهُمُ الْیَوْمَ پس شیطان دوست ایشانست امروز در دنیا و باد و در قیامت قرین یا مصاحب ایشان باشد در
دوزخ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ و مر ایشان راست یعنی ابلیس و متابعان او را عذابی دردناک در قیامت وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَیْكَ الْكِتَابَ و نفرستادیم
بر تو قرآن را إِلَّا لِتُبَیِّنَ لَهُمُ الَّذِی اخْتَلَفُوا مگر برای آنکه بیان کنی و روشن کردانی برای مردمان آنچیزی را که اختلاف کردند فِیهِ در آن از امر توحید
و احوال معاد وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ و نفرستادیم بر تو قرآن را مگر بجهت راه نمودن بحق و برای رحمت گروهی را که بگروند بآن وَاللَّهُ أَنْزَلَ
مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْیَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا و خدای فرستاد از آسمان آبی را پس زنده کرد بسبب آن آب زمین را پس از مردگی و پژمردگی و خشکی آن إِنَّ
فِی ذَٰلِكَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ بدرستیکه در آنچه مذکور شد هر آینه نشانه ایست مر گروهی را که بشنوند بگوش تدبر و استماع کنند بسمع انصاف
وَإِنَّ لَكُمْ فِی الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً و بدرستیکه مر شما راست در وجود چهارپایان دلالتی که بدان عبرت گیرید و بدان از جهل بعلم عبور کنید نُسْقِیكُمْ مِمَّا فِی
بُطُونِهِ می آشامانیم شما را بعضی از آنچه در شکمهای ایشانست از شیر حیوانات مِنْ بَیْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا از میان سرگین و خون شیری پاک از رنگ
خون و بوی سرگین سَائِغًا لِلشَّارِبِینَ گوارنده و خوشگوار مر آشامندگان را مرویست که چون بهیمه علفی بخورد در شکم او پخته شود سه طبقه در
او پیدا شود اسفل آن فرث است و اوسط آن لبن و اعلای آن دم چون در عروق جاری کردد شیر بپستان و فرث از شکم خود بیرون می آید وَمِنْ ثَمَرَاتِ
النَّخِیلِ وَالْأَعْنَابِ و میآشامانیم از میوه های خرما بن و تاکهای انگور یعنی شیره آن فاکهه تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا فرا میگیرید از آن مست

کننده را و روزی نیکو را چون خرما و مویز و دوشاب در مقابل مسکرات و این دلالت بر حرمت خمر است اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ بدرستیکه در این میوها
تر و خشک ایشان هر اینه دلیلی روشن است بر قدرت کامله مر گروهی را که تعقل کنند و بنظر تامل در آن نگرند وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ و الهام کرد
سوی زنبوران عسل پروردگار تو یعنی در دل ایشان افکند اَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا از آنکه فرا گیرید از شکاف کوهها خانهای مسدس متساوی
اراسته بحسن صفت و صحت قسمت وَمِنَ الشَّجَرِ و از میان درخت نیز خانه گیرید یعنی در میان کوه و در درخت جای گیرید و هر جا که مالکی و صاحبی نداشته
باشد وَمِمَّا يَعْرِشُونَ و خانه گیرید از آنچه مردمان بنا میکنند یعنی مالکان شما چون کندو و غیر آن ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ پس بخورید ای زنبوران از
همه میوها که خواهید تلخ یا شیرین مراد شکوفهای انست فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ پس در روید براههای پروردگار شما که شما را بان الهام داده و تعلیم فرموده
یعنی بجانهای خود باز گردید ذُلُلًا در حالتیکه منقاد باشید و رام شده مر امر او را و چون زنبوران امر الهی را کار بستند از شکوفها و گلها بچرند در درون
ایشان مستحیل شود بشیرهٔ شیرین برای ذخیرهٔ زمستان قی کنند يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ بیرون آید از شکمهای ایشان بطریق لعاب
شربتی خلاف یکدیگر رنگهای او سفید که عسل زنبور جوانست و زرد که از آن میانه سالست و سرخ که از آن زنبور پیر است و سیاه و سبز نادر باشد
و گویند اختلاف الوان عسل بحسب اختلاف فصولست فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ در آن شراب شفاست مردمان را یا بنفسه همچنانکه در امراض بلغمیه یا
مخلوط با غیر خود چنانکه در سایر امراض چه کم معجونی باشد که عسل جزو وی نباشد و ابن بابویه در اعتقادات خود آورده که اعتقاد ما در عسل انست
که او امراض بلغمیه را شفا میدهد و اصح انست که عسل با ادویه حاده باید و نان شفای بلغمست و با ترشی شفای صفراست و با روغنها شفای سودا
اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ بدرستیکه در امر عسل و زنبور هر اینه حجتی است روشن بر قدرت ربانی برای گروهی که تفکر کنند و تامل
نمایند چه هر که باینها عالم شود هر اینه بداند که این صنایع عزیبه و امور دقیقه نیست مگر از الهام قادر حکیم در جانوری ضعیف و دیعه نهاده و از جمله
انقیادی دارند که هرگز از راه فرمان برداری منحرف نشوند و امانتی که چو میوه تلخ خورند عسل شیرین باز دهند و طبعی که جز پاک و پاکیزه نخورند و
طاعتیکه از فرمان یعسوب که پادشاه ایشانست خلاف نکنند و تمکینی که فرسخها قطع مراحل کنند و باز بموطن خود رجوع کنند و طهارتیکه هرگز
بر قاذورات ننشینند و از آن نخورند و صناعتی که اگر تمام بنایان عالم را جمع سازند خانهای مسدس ایشان را بان کیفیت نتوانند ساخت
و پادشاه ایشان بطریق پادشاهان روزگار نافذ الامر است و فرمان مطاع و جمیع زنبوران تابع اویند و بدون فرمان او بهیچ امری اقدام ننمایند و
اگر یکی از ایشان از جادهٔ فرمان برداری منحرف می شود او را بسزا و جزای خود میرسانند و همچنانکه از عسل ایشان شفای امراض ظاهر حاصل می شود در تفکر
در احوال ایشان شفای مرض باطن که جهالت بمقدورات عجیبه الهی دست میدهد اینکه حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع فرمود که انا یعسوب
المؤمنین اشاره است بانکه همچنانکه نحل نمیخورد مگر که پاک و نمی نشیند بر نجس و ناپاک و بیرون نمی آید از او الا طیب و طاهر و لطافت خود را بکثافت
بدل نمیکند و در محل طهارت و بر شاخ خوشبوی و بر شکوفهٔ پاکیزه می نشیند و برگها و شکوفهای لطیف تناول میکند و باندک وقتی در اندرون
او آن ماده بشکل لعاب خوش مزه جمع می شود و شربتی بیرون می آید از او که در دار و خانهٔ حکمت صفت فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ در شان او واردست همچنانکه
آنحضرت نیز متصف باین صفات است و مؤمن مخلص که تابع اوست مثل زنبور عسلست در اکل طیب و اجتناب از نجس و خبیث پس اینکه آنحضرت خود را
یعسوب که امیر همهٔ زنبورانست تشبیه فرموده در کمال لطافت باشد وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ و خدای آفرید شما را از عدم بوجود آورد ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ پس
بمیراند و دیگر باره شما را بعد از بر آمدن آجال مختلفه وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ و از شما کس هست که رد کرده می شود بسوی خوارترین زندگانی
یعنی بسن پیری و نقصان قوه عقل که مشابه سن طفولیت باشد آن هفتاد و پنج یا هشتاد یا نود است پس عاقبت او باین منتهی می شود لِكَيْ لَا
يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا تا نداند پس از دانستن چیزی را یعنی بحال طفولیت باز رود و چیزها را فراموش کند و قوت حافظه و فهم او برود و بیخرد
شده که موی رگ هر گز این حالت دست ندهد اِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ بدرستیکه خدای داناست بمقادیر اعمال بندگان تواناست که جوان با نشاط
را بمیراند و پیر بسیار سال را باقی گذارد و در این تنبیه است بر آنکه تفاوت احوال مردمان نیست مگر بتقدیر قادر حکیم باینوجه که ترکیب ابنیه کند
و تعدیل امرجه کند بر قدر معلوم بعد از آن بیان تفاوت ارزاق بندگان میکند بحسب مصلحت وَاللّٰهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ
و خدای افزونی داد بعضی از شما بر بعضی دیگر در روزی یعنی در مال دنیا تا یکی توانگر باشد و دیگری درویش یکی مخدوم و دیگری چاکر فَمَا الَّذِينَ
فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ پس نیستند آنانکه افزونی یافته اند در اموال یعنی آنها که بسبب مال مهتر و توانگر و مالک بندگان شده اند باز گردانند
روزی و مال خود عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ بر آنها که مالک شده است دستهای ایشان یعنی خواجگان مالهای خود را ببندگان خود نمیدهند
اگر مملوکان را در مال خود شریک سازند فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ پس باشند خواجگان و بندگان در مال داری یکسان پس بجهت استیلای مالکیت
مملوکان و عدم رضا بمساوات بندگان مال را بایشان نمیدهند و ایشان را شریک خود نمی سازند تا موجب نقص ایشان نشود پس میفرماید که ای اهل
شرک شما بجو نمیکنید که بندگان شما شریک شما باشند در اموال پس چگونه روا میدارید که بتان و بندگان من شریک من باشند در الوهیت
أَفَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ يَجْحَدُونَ آیا پس بنعمت خدا انکار میکنند و چون ثابت شد که منعم بجمیع نعم اوست پس هر که منعم و رب را شریک و منکر نعمت او
شده باشد و نیز در تعداد نعم خود میفرماید که وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا و خدای تعالی آفرید برای شما از جنس شما زنان را که با ایشان
ارام گیرید وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً و آفرید برای شما از زنان شما اولاد پسران یا دختران و گویند مراد داماد اند یا اولاد

دختران

رزق

دختران ورزقکم من الطیبات وروزی داد شما را از پاکیزه‌ها یعنی لذیذه الطعم و ملابس طیبه فاخره افبالباطل یؤمنون آیا به بیهوده
میگروند مشرکان اعتقاد مشرکان آن بود که بتان اعانت ایشان میکنند در روزی و فردا شفاعت ایشان میکنند حقتعالی انکار این معنی کرده می
فرماید که وبنعمت الله هم یکفرون و بنعمت خدای ایشان نمیگروند چرا اضافه نعمت به بتان میکنند ویعبدون من دون الله ما لا
یملک لهم رزقا من السموات والارض شیئا و میپرستند بدون خدای چیزی را که مالک نیست برای ایشان روزی دادن شیئا چیزی را از
از باران و گیاه ولا یستطیعون و اصلا قوه توانائی ندارند پس چگونه روزی با ایشان دهند و هیچ نعمتی عظیم تر از آفریدن و روزی دادن
نیست و این دو صفت خدای را ثابتست نه اصنام را فلا تضربوا لله الامثال پس مزنید یعنی مسازید برای خدا امثال و اشباه براین وجه که
بتان را مثل کرده اید و ایشان را شریک او سازید چونکه او بیمثل و بی شبیهست پس چگونه بتان را مثل و شبیه او میگردانید ان الله یعلم و
انتم لا تعلمون بدرستیکه خدای میداند فساد قول شما را در آنچه میکنید و شما نمیدانید بطلان قول خود را و عظم عقوبت آن بعد از آن ایراد
مثل میکند برای خود و برای معبودان باطله ضرب الله مثلا عبدا مملوکا بزد خدای مثلی و آن کدام است آنست که بنده زرخریده غیر
مکاتب غیر ماذون که او لا یقدر علی شیء ومن رزقناه منا رزقا حسنا توانائی ندارد بر هیچ چیز از نفع و ضرر و آزاد برا که روزی داده
باشیم او را از نزد خود روزی نیکو یعنی بسیار و بی مزاحم که در او تصرف تواند کرد بر حسب دلخواه فهو ینفق منه سرا وجهرا پس این مرد آزاد مرفه
نفقه میکند از آن روزی پنهان و آشکارا یعنی هر نوع که میخواهد خرج میکند و از هر کسی نمیترسد هل یستوون آیا برابرند یعنی مستوی نیستند بلکه
با اختیار در تصرف اموال خواجگان صاحب اقتدار و خداوندان مال و منال پس چون مملوک عاجز با مالک قادر متصرف برابر نیست پس بتان که عاجز
ترین مخلوقاتند شریک قادر علی الاطلاق چگونه توانند بود الحمد لله همه ستایش و ثنا مر خدا را است که دهنده جمیع نعمتها است از ماه تا بماهی و از
عرش تا بفرش هر چه در او شده مستغرق نعم پس هیچکس مستحق او نیست مگر او که ما را بر ادله توحید راه نمود. بل اکثرهم لا یعلمون بلکه بیشتر
مردمان نمیدانند یعنی مشرکان و بجهت جهالت و نادانی اضافه نعمت بغیر او میکنند پس مثلی دیگر ایراد میکند که وضرب الله مثلا رجلین احدهما
ابکم لا یقدر علی شیء و بیان کرد خدای تعالی مثلی دیگر که آن اینست که دو مرد که یکی از ایشان گنگست و بی شبهه گنگ مادرزاد نشنود و نگوید
ندو بوهم هیچ چیز از سخن نفهماند بدو نمیشود صنایع و تدابیر بجهت نقصان حواس و عقل وهو کل علی مولیه و او با این همه گرانست بر کسیکه متولی امر
او باشد یعنی ولی او برعایت حال او درمانده باشد اینما یوجهه هر جا که متوجه سازد او را یعنی بهر مهمی که فرستد لا یأت بخیر باز نیاید به نیکوئی یعنی
کاری بنیاز دو کفایتی نکند چه نه از ما فی الضمیر خود خبر تواند داد و نه جوابی که گوید در تواند یافت هل یستوی هو ومن یأمر بالعدل
آیا برابرست این شخص چنین و کسیکه میفرماید براستی یعنی سخن گوی باشد با رشد تمام و فهمی درست که امر میکند بعدل و عدل صفتیست جامع
جمیع فضایل و مکارم وهو علی صراط مستقیم و او در نفس خود براه راست و سیرت درست و طریقه پسندیده که بهر مطلب که توجه نماید زود بمقصود
و مقصود رسد چنانکه ابکم بیحاصل مساوی این کامل فاضل نیست پس بتان با عبادت را نسبت مساوات با حضرت پروردگار نباشد و چونکه کفار قریش از روی
استهزا استعجال وقوع قیامت میکردند آیه آمد که ولله غیب السموات والارض و مر خدای راست دانستن نهانهای آسمانها و زمینها یعنی او داند آنچه
بر شما پوشیده است و گویند مراد قیامتست که او غایب است بر اهل سموات و ارض وما امر الساعة الا کلمح البصر و نیست کار قیامت یعنی مدت
آن در سرعت و سهولت مگر مانند نگریستن چشم از اعلای حدقه باسفل که آن را باصطلاح چشم زدن گویند یعنی و در نزد خدای تعالی قیامت را آسان ترست از
آنکه شما چشم بر هم زنید او هو اقرب بلکه آن نزدیکتر چرا لمح بصر در فعلست نهادن جفن و برداشتن او و ایقاع قیامت بلا فعل پس ممکن است وقوع
آن در نصف زمان این حرکت ان الله علی کل شیء قدیر بدرستیکه خدای تعالی تواناست بر همه چیزها از بعث و حشر پس قادر است که احیای خلایق
کند در یک طرفة العین چنانکه قادر است بر احیای ایشان بتدریج پس از ابتدای وجود ایشان جزء جزء تا از مبدء بر معاد استدلال کنند و فرموده که والله
اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئا و خدای بیرون آورد شما را از شکمهای مادران شما که نمیدانستید هیچ چیز را از جذب منافع بخود و
دفع مکاره از خود وجعل لکم السمع والابصار والافئدة و گردانید شما را صاحب گوش و چشمها و دلها یعنی آلات دانش بشما داد تا جزئیات
اشیا را بحواس دریابید و تعقل کنید در مصنوعات و در تدبیر معاش و معاد خود نظر کنید لعلکم تشکرون شاید که شکر کنید در این نعمتها
الم یروا الی الطیر مسخرات فی جو السماء آیا نمینگرند مشرکان برای استدلال بر قدرت الهی بسوی مرغان در حالتیکه رام شده‌اند برای پریدن
در هوای آسمان و زمین ما یمسکهن الا الله نگاه نمیدارد ایشان را در هوا مگر خدای تعالی و اگر نه گرانی جسد ایشان مقتضی سقوط است و چیزی
در فوق و تحت نیست که نگهدارنده ایشان باشد ان فی ذلک بدرستیکه در تسخیر طیر برای پرید یعنی ایشان بر وجهیکه ممکن نیست پریدن
ایشان در هوا بی نگهدارنده بر خلاف طبع ان لآیات لقوم یؤمنون هر آینه نشانها است برای گروهی که بگروند چه مومنان منتفع اند بآنچه تفکر
میکنند در آنکه حقتعالی مرغان را بر صفتی آفرید که میتوانند پرید و هوا را بر وجهی مخلوق ساخته که در آن ممکن است ایشان را در آن پرواز کردن بر
خلاف طبع پس ببال تفکر در هوای معرفت پرواز نموده خود را باشیانه کرامت نشان تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة میرسانند والله جعل
لکم من بیوتکم سکنا و خدای ساخت برای شما از خانهای شما که از سنگ و خشت و چوب باشد آرامگاهی که بوقت اقامت در آن ساکن توانید بود
وجعل لکم من جلود الانعام بیوتا تستخفونها و ساخته شما را از پوست چهارپایان خانها چون قبه و خیمه که از پوست سازند سبک

از آسمانها یعنی باران و از زمین نباتات حاصل کرده مراد از این عبارت بتان میگویند که ایشان نمیتوانند روزی دادن

مبدا و ند بر داشتن و با خود بردن يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَافِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا وقت سفر و رحلت شما و بوقت
اقامت شما با نزول در منازل سفر و پیدا کرد برای شما از پشمهای انعام یعنی آنچه میش را باشد و پشمهای نرم که شتر را باشد و موهائی که بز را باشد
أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ رختهای پوشیدنی و گستردنی و برخورداری از خرید و فروختن تا هنگامیکه برقرار بود و از آن نفع توان گرفت و کهنه و ریزه نشود
باشد وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّمَّا خَلَقَ ظِلَالًا و خدای پیدا کرد برای راحت شما از انچه آفرید از درخت و کوه و بنا و سایهها تا بدان از تاب آفتاب پناه
میبرید وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا و پدید کرد برای شما از کوهها پوششها یعنی غارها و خانهای تراشیده که در آن ساکن شوید وَجَعَلَ لَكُمْ
سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ و ساخت برای شما پیرهنها یعنی پوشیدنیها چون جامهٔ صوف و کتان و پنبه و غیر آن که باز دارد از شما ضرر گرما و ذکر سرما نکرد
بجهة اکتفا باحد الضدین و یا بجهة آنکه گرما در بلاد عرب بیشتر است وَسَرَابِيلَ تَقِيكُم و دیگر ساخت برای شما پیراهن از آهن چون زره و جوشن
تا نگاه دارد شما را از سلاح دشمنان یعنی تیغ و تیر و نیزهٔ ایشان بَأْسَكُمْ در کارزار شما كَذَٰلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ همچنانکه
این نعمتها برای شما تمام کرد تمام کرداند نعمت خود را بر شما تا باشد که شما اسلام آرید و منقاد حکم او شوید و بیگانگی پرستش کنید فَإِن تَوَلَّوْا
فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ پس اگر برگردند و اعراض کنند از اسلام پس جز این نیست که ای محمد بر تو است رسانیدن پیغام آشکارا يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ
اللَّهِ می شناسند مشرکان نعمت خدای را که شمرده شد بدیشان ثُمَّ يُنكِرُونَهَا پس انکار میکنند او را به پرستش غیر منعم وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ و بیشتر ایشان
جاحدانند از روی عناد وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا و یاد کن روز را که برانگیزیم از هر امتی گروهی گواهی بر ایمان و کفر ایشان مراد پیغمبران
امتاند ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ پس بعد از اقامت شهادة بر امم دستوری ندهند مر آنان را که کافر شدند در عذر
خواهی و رجوع بدنیا و نه ایشان طلب کرده شوند با خرت زیرا که آخرت سرای تکلیف نیست وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ و یاد کن چون
ببینند روز قیامت آنانکه شرک آوردند عذاب دوزخ را و ایشان را در آن در آرند و از مالک تخفیف عذاب طلبند فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا
هُمْ يُنظَرُونَ پس سبک کرده نشود از عذاب دوزخ و نه ایشان مهلت داده شوند در مانیکه بی عذاب بگذرانند وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ
و چون ببینند آنانکه شرک آوردند انبازان خود را یعنی بتان را که ایشان را شریک خدا میگفتند قَالُوا رَبَّنَا هَٰؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُو
گویند مشرکان ای پروردگار ما اینگروه اند شریکان ما آنانکه بودند که ما میپرستیدیم مِن دُونِكَ بدون تو فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ
لَكَاذِبُونَ پس بیفکنند و القا کنند بسوی ایشان سخن را یعنی خدای بتان را گویا کرداند تا در جواب ایشان گویند بدرستیکه شما دروغ
گویانید یعنی شما ما را نمیپرستید بلکه هوای خود را پرستش میکردید ما هرگز نفرموده بودیم بپرستش خود در تبیان آورده که نصاری و یهود
چون عیسی و عزیر و ملائکه را در بهشت ببینند وقتی که خود در دوزخ باشند گویند خدایا ما اینان را میپرستیدیم با مر ایشان پس آن دو پیغمبر
و فرشتگان گویند شما دروغ میگوئید ایشان شرمنده شوند و حجت بر ایشان لازم شود و اندازند ایشان دیگر کنند وَأَلْقَوْا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ
و بیفکنند بخدای در آن روز صلح را یعنی معترف شوند بگناه و گردن نهند حکم خدای را با اسلام آرند و هیچکدام سود ندارد وَضَلَّ عَنْهُم مَّا
كَانُوا يَفْتَرُونَ و گم کرده دارد ایشان یعنی باطل و زایل کرد آنچه بودند که در دروغ بر بافتند از شفاعت بتان و دستگیری ایشان و بتر از حال مشرکان
در انور و زجر میدهد که الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ آنانکه نگرویدند بخدا و باز داشتند مردمان را از راه خدای زِدْنَاهُمْ عَذَابًا
فَوْقَ الْعَذَابِ بیفزائیم ایشان را عذابی بر بالای عذابی بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ بسبب آنکه بودند که منع مردمان از ایمان و فساد میکردند پس یک
عذاب برای کفر ایشانست و دیگری برای منع دیگران از اسلام وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِم مِّنْ أَنفُسِهِمْ و یاد کن ای محمد روز دیگر که بر
انگیزیم در آن روز در میان هر گروهی گواهی بر کردار و گفتار ایشان از نفسهای ایشان یعنی پیغمبری که هم از ایشان مبعوث بود بر ایشان وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا
عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ و بیاوریم ترا گواه بر این گروه یعنی بر امت تا بر تصدیق مؤمنان و تکذیب مشرکان گواهی دهی وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ
شَيْءٍ و فرو فرستادیم بر تو قرآن را در حالتیکه بیان روشن است برای هر چیزی از امور دین بتفصیلی و اجمالی که بیان آن بسنت مطهره باشد وَهُدًى
وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ و راه نمودنست و بخشایش بر همه اگر بدان بگروند و مژده است ببهشت مر مسلمانان را خاصه بعد از آن بیان طریقه
نیکو میکند که عمل بآن موجب وصول است بروضهٔ رضوان و میفرماید که إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ بدرستیکه خدای میفرماید براستی یعنی در همه چیز
خواه در اعتقاد چون توحید که متوسط است میان تعطیل و تشریک وَالْإِحْسَانِ و میفرماید بنیکوئی کردن در طاعات بحسب کمیت چون تطوع
نوافل و یا بحسب کیفیت که آن غایت اخلاص است و گویند عدل توحید است و احسان ادای فرایض وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ و دیگر امر میکند
بعطا دادن خویشاوندان نزدیک و رسانید بایشان آنچه بدان محتاج باشند و ابو جعفر ع فرمود که مراد قرابت رسول است ص که حق تعالی برای ایشان
خمس مفروض ساخته بر بندگان وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ و نهی میکند شما را از عمل زشت چون لواطه که قبیح ترین زناهاست و از فعلی که انکار
آن میکنند در مباشران در شرع و عقل چو نقل و غصب اموال وَالْبَغْيِ و از ستمکاری که صفت شیطانست مانند استیلا بر مردمان و تجبر و تکبر
بر ایشان يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ پند میدهد شما را خدای شما شاید که شما پند گیرید و بمامورات قیام نمائید و از منهیات اجتناب نمائید این آیه
موعظه ایست جامع جمیع مواعظ و از اینجاست که خطبا در جمعه خطبه میخوانند و استقامت مملکت و ملت بسه چیز مامور بهاست و اضطراب آن هم بسه
چیز منهی عنه و هر یک از آنها نتیجه دارد ثمرهٔ عدل ظفر و نصرت و انتظام عالمست و نتیجهٔ احسان ثنا و مدخل و توانگری و فایدهٔ صلهٔ رحم انس و الفت

نتیجهٔ محشا فساد دین و دنیاست و ثمرهٔ منکر بر انگیختن اعدا و حاصل بغی ماندن از منهی و این مذکوره جامع جمیع است پس عمل کردن بآن موجب
فراغت دنیوی و مثوبت اخروی باشد وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ و وفا کنید به پیمان خدای چون عهد ببندید مراد عهد الست است که آن
ثبات است بر ایمان یا عهدی که میان مردمان معهود میباشد وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا و مشکنید سوگندها یعنی پیوندها پس
از استواری آن بسوگند بخدا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا و حال آنکه کرده‌اید حضرت عزت خود را بر پیمانهای خود گواه إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ
مَا تَفْعَلُونَ بدرستیکه خدا میداند آنچه میکنید از نقض عهد و سوگند و شما را بدان جزا خواهد داد وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ
بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا و مباشید مانند زنی که بشکافت و باز کشاد ریسمان خود را پس از قوت در حالتیکه رشته‌ها ریسمانهای تاب باز داده باشد
یعنی مانند زنیکه ریسمانها را بعد از آنکه تاب داده باشد و محکم و قوی ساخته تاب باز دهد و پاره پاره کرده اند مرویست که در عرب زنی بود
نام ریطه و بحمق خرافه رسیده و بدین سبب ورا حمقا میگفتند و او را کنیزکان بود و آن زن از اول بامداد تا نیم روز خود و پیشم میرشت و کنیزان را
رشتن میفرمود و بعد از نصف النهار میگفت تا آن ریسمانها را تاب باز میدادند تا خراب و ضایع می شد و پیوسته عادت او چنین بود حقتعالی
تشبیه میفرماید شکستن عهد را بپاره پاره کردن ریسمان آن زن و میفرماید که چنانچه آن حمقا رشتن تاب داده خود را باز میداد و ضایع میکرد
مرد عاقل باید که سر رشتهٔ عهد خود را بسر انگشت نقض پاره نکند پس سرزنش ایشان میکند بعهد شکستن تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا
بَيْنَكُمْ فرا میگیرید عهد و سوگند خود را خیانت و دغلی و مکر در میان خود یعنی در سوگندان و عهود خود مکر و خیانت میکنید أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ
هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ بسبب آنکه هستند گروهی یعنی کفار که ایشان زیاده‌اند از گروهی دیگر در عدد و مال مراد آنست که عذر مینهید در نقض عهد بسبب
آنکه قریش را از مسلمانان بیشتر و مال ایشان را فزونتر می بینید و بجهت این حیله بازی آغاز کرده خواهید که باز بکفر خود رجوع کنید و طریق اهل
جاهلیت پیش گیرید إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ جز این نیست که خدای می آزماید شما را بامر بوفای عهد تا بر عالمیان ظاهر شود که دست اعتصام در ریسمان
وفای عهد میزنید و بعهد خدا و بیعت پیغمبر وفا میکنید با آنکه بکثرت قریش و شوکت ایشان و قلت مؤمنان و ضعف ایشان مغرور شده
نقض آن میکنید وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ و هر آینه پیدا کند برای شما روز رستخیز آنچه هستید که در آن اختلاف
میکنید در شان بعث و جزا و در وقتیکه پاداش همه دهد در اعمال شما بثواب و عقاب وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً و اگر خواستی خدای
هر آینه کردانیدی شما را بر وجه اجبار و اکراه یک گروه متفق بر اسلام وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ ولیکن فرو میدارد خدای هر کرا میخواهد در خذلان
یعنی کسانیکه با وجود ظهور دعوت و معجزات بهتر بجهت فرط عناد نظر در آن نکرده اختیار ایمان نکنند حقتعالی ایشانرا فرو گذارد و نظر لطف از ایشان
باز گیرد وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ و راه نماید بلطف هر کرا خواهد یعنی حقتعالی ایشانرا توفیق کرامت باز دهد وَلَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ و هر آینه
سؤال کرده خواهید شد در محشر از آنچه بودید که عمل میکردید و شما بدان سرزنش کرده شوید و نیز بجهت مبالغه در نقض عهد تکرار نهی از آن میفرماید
که وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ و فرا مگیرید سوگندان خود را غدر و مکر میان یکدیگر که اگر چنین کنید فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا
پس بلغزد قدم از شارع اسلام پس از ثبات و راستی آن وَتَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و بچشید اندوه و رنج را در دنیا بسبب
باز ایستادن شما از راه خدای که آن وفا بعهد است وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ و مر شما را باشد در آخرت عذابی بزرگ این تهدید عظیم است مر ضعفای اهل
اسلام را که میخواستند که از عهد رسول برگردند و قریش ایشانرا وعده میدادند که اگر رجوع بدین ما کنید منافع بسیار بشما رسانیم حقتعالی
فرمود که وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا و مخرید یعنی بدل مکنید عهد خدای را و بیعت رسول را به بهای اندک که آن مال حقیر دنیوی است
که قریش شما را وعده میدادند إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ بدرستیکه آنچه نزدیک خدای است برای وفاداران از نصرت و نعیم دنیا و ثواب
آخرت آن بهتر است شما را از آنچه قریش وعده میکنند إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که بدانید از امام جعفر الصادق مرویست که این آیه در
ولایت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و بیعت او نازل شد و نیز در ترغیب وفا بعهد میفرماید که مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ آنچه نزدیک شماست از
اموال دنیویه منقضی و فانی گردد وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ و آنچه نزدیک خداست از خزائن رحمت همیشه است و هرگز منقرض نگردد وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ
صَبَرُوا و هر آینه جزا دهیم آنانرا که صبر کردند بر فاقه و فقر و بر مشقت و تکالیف و بر آزار کفار و بر شکیبائی در وفای عهد أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ مزد ایشانرا که نعیم بهشت است بنیکوترین آنچه بودند که از روی اخلاص عمل میکردند بجزای نیکوتر از اعمال ایشان مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ
ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى هر که بکند کردار شایسته از مرد یا زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً و او مؤمن باشد چه عمل بدون ایمان استحقاق ثواب
ندارد پس هر آینه او را زندگانی دهیم در دنیا زندگانی خوش گویند که هر که ایمان آورد و عمل صالح کند اگر چه درویش باشد زندگانی او خوش کند و
هر که فاسق باشد زندگانی او ناخوش بود اگر چه توانگر باشد وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و هر آینه بدهیم مؤمنان صالح را
مزد ایشانرا بنیکوترین کارها که میکنند و بعد از امر بطاعت بندگان باستعاذه امر میفرماید که تا از شر وسوسهٔ شیطان ایمن شوند که فَإِذَا قَرَأْتَ
الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ یعنی ای محمد چون بخواهی بخوانی قرآن پناه جوی بخدا از شر رانده یعنی بگو اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم تا در قرائت از وسوسهٔ او ایمن باشی خطاب با حضرتست مراد امت اند إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا بدرستیکه مر ابلیس
را نیست تسلطی و غلبه بر آنانکه گرویده اند و چه ایشان پناه بحق میبرند از شر او وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ و بر پروردگار خود در دفع وساوس او

توکل میکنند إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ جز این نیست که تسلط و برانیست که او را دوست میدارند و وسوسهٔ او را قبول میکنند
وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ و آنانکه بسبب شیطان شریک آرند کانند بخدا آورده اند که کفار مکه بوقت نسخ بعضی از احکام گفتندی که محمد با
یاران سخریه میکند چه امروز ایشان را کاری میفرماید و روز دیگر از آن نهی میکند غالب آنست که او افترا میکند بر خدای و از نزد خود سخن
میگوید آیه آمد که وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ و چون بدل کنیم آیتی ناسخ را بجای آیتی منسوخ در لفظ یا در حکم وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ و خدای دانا
تر است بآنچه فرو میفرستد از ناسخ جهت حکمت و مصلحت قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ گویند کافران جز این نیست که تو
افترا کننده بر خدا و از خود سخن میگوئی نه چنین است که میگویند بلکه بیشتر ایشان نمیدانند حکمت نسخ را قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ بگو
ای محمد ایشان را فرود آورده قرآن را روح پاکیزه که جبرئیل است مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ از نزد پروردگار تو بدرستی و راستی یعنی و ثواب نه باطل و خطا
حاصل که حقتعالی قرآن را بواسطهٔ جبرئیل نازل ساخت لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا بجهت آنکه ثبات دهد آنانرا که گرویده اند و اعتقاد ایشان را
راسخ کرداند بآنکه این کلام حقست یعنی چون ناسخ را بشنوند و رعایت صلاح و حکمت آن را تدبر نمایند دل ایشان مطمئن شود و عقاید ایشان راسخ
کردد وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ و نازل ساخت قرآن را بجهت هدایت کردن و بشارت دادن مر کسانرا که اسلام آورده اند آورده اند که دو
غلام بودند یکی جبر نام و یکی یسار که شمشیرها را صیقل دادندی و اهل کتاب بودند و پیوسته توریة و انجیل خواندندی چون سیدعالم ص
بر ایشان گذشتی استماع قرائت ایشان فرمودی قریش گفتند که محمد از این دو غلام کلام میآموزد و با ما میگوید آیه آمد که وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ
يَقُولُونَ و هر آینه ما میدانیم آنان را که ایشان میگویند که إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ جز این نیست که میآموزاند او را آدمی پس در رد قول ایشان میفرماید
که لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ زبان یعنی لغت کسیکه میگرایند کفتار خود را از استقامت إِلَيْهِ بسوی او یعنی نسبت قرآن بوی میدهند
أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ عجمی است یعنی فصاحت ندارد و کلام او فهمیده نمیشود و این قرآن زبان عربی هویداست که شما با وجود
فصاحت و بلاغت از آوردن مثل آن عاجزید ملخص کلام آنستکه آنچه می شنوند کلام عجمی غیر فصیح است که نه پیغمبر از آن میفهمد و نه شما و قرآن
عربی است بنهایت فصاحت که با اندک تأملی آن را میفهمند پس چگونه پیغمبر از کسی فرا گرفته باشد بعد از آن فرموده که إِنَّ الَّذِينَ بدرستیکه
آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ منکرند بآیتهای کتاب خدای و تصدیق نمیکنند بجهت فرط عناد و جحود لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
راه ننماید خدای ایشانرا بنجات که رسید بجنات و مر ایشان راست عذابی دردناک در آخرت بجهت کفر ایشان بقرآن و نسبت افترا
بآنحضرت بقوله إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ جز این نیست که بر میبافند دروغ را
آنانکه منکرند بآیتهای خدای و آن گروه مفتریان ایشانند دروغگویان آورده اند که بعد از تعرض حضرت رسالت بالههٔ باطل ایشان
بایذاء اذا ر صحابه که حمایتی نداشتند چون بلال و عمار و پدر او یاسر و مادر او مشغول شدند ایشان از رجوع بکفر اکراه کردند جماعتی در
طریق ایمان ثبات قدم ورزیده بر جفای قوم شکیبائی نمودند تا بحدیکه پدر و مادر عمار یاسر را شکنجه عذاب کشیده شربت شهادت
چشیدند و عمار از بیطاقتی و ضعف بدن تحمل ایذا نداشت چون مشرف بر هلاک شد بی اختیار کلمهٔ که رضای قوم بود بگفت خبر بحضرت
محمد ص رسید که عمار کیش کفار را اختیار کرده از دین خود بیزار شد حضرت فرمود که چنین است سر تا قدم عمار از ایمان پر است و ایمان بخون و
گوشت او آمیخته عمار گریه کنان نزد آنحضرت آمد و آنحضرت بدست مبارک اشک او پاک میکرد و میفرمود که ترا چیست اگر باز کردانند ترا
باکراه باز گرد بدیشان همان کلمه حقتعالی در این باب فرستاد که مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ هر کاه کسی کافر شود بخدای پس از ایمان خویش و مرتد
کردد و در معرض غضب الهی باشد إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ مگر کسیکه اکراه کرده شود بر افتراء با محمد از کلمات
کفر و حال آنکه دل او آرمیده باشد بایمان و عقیدهٔ متغیر نکردد با ایمان چون عمار وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا و لیکن هر کسیکه
بگشاید بکفر سینهٔ خود را یعنی برضای نفس خود کافر شود و بدان اعتقاد کند فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ پس ایشان راست
غضبی دردناک و خشمی از خدای که بجهت گناه بزرگ که ارتداد است ذَلِكَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا آن عذاب الیم که مر ایشان را
است بسبب آنستکه دوست داشتند و برگزیدند زندگانی دنیا را عَلَى الْآخِرَةِ بر نعیم آخرت وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ
و دیگر بجهت آنستکه خدای راه نمی نماید بطریق جنت و هدایت نمیکند گروه ناگرویدگان را یعنی مرتدان را أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ
عَلَى قُلُوبِهِمْ آن گروه آنانند که مهر نهاد خدای بر دلهای ایشان تا قول حق در نیابند وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ و بر گوشهای ایشان و بر دیدهای
ایشان چون کفار بر وجه عناد و جحود تأمل در امر حق نکردند و از نشنیدند و بدیدهٔ اعتبار در آن نظر نکردند و بسمع قبول نشنیدند
حقتعالی علامتی بر آنها وضع فرمود تا فرشتگان علم بعدم ایمان آنها پیدا کرده طعن و لعن کنند وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ و آن گروه ایشانند
بیخبران و غافلان که سرمایهٔ عمر را ضایع کرده در بازار دنیا سودی بدست نیاوردند و مفلس در شهر قیامت جز دست تهی و دل پر حسرت
نخواهند بود و چنانکه میفرماید که لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ حقا که ایشان بی شبهه در سرای دیگر که قیامت است ایشان زیان
کارانند ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا پس بدرستیکه پروردگار تو مر آنانرا که هجرت کردند بسوی مدینه چون عمار
و خباب و صهیب پس آنکه عذاب کشیده بودند از کفار و ایذای تمام یافته ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا پس جهاد کردند

وشکیبائی نمودند بر جهاد و سایر مشقات براستی و در ستیکه پروردگار تو از پس هجرت و جهاد و صبر لَغَفُورٌ رَحِیمٌ هر آینه آمرزنده است عفو کند
از ایشان گناهان کذشته را مهربانست مر ایشانرا بتوفیق طاعت در زمان آینده یَوْمَ تَأْتِی کُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا در روزیکه بیاید هر نفسی که
جدل کند از نفس خود مثلا عاصی کوید که چرا معصیت کردم و مطیع کوید چرا بیشتر طاعت نکردم و هر کس در خلاص نفس خود کوید نفسی نفسی
وَتُوَفَّىٰ کُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا یُظْلَمُونَ و بتمام داده شود هر نفسی بجزای آنچه کرده است و ایشان ستم دیده نشوند در مکافات وَضَرَبَ
اللَّهُ مَثَلًا قَرْیَةً کَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً و بیدا کرد خدای مثلی برای کافر نعمتان و آن اینست که دیهیکه بود ایمن از قتل و غارت و ستمکاران مطمئنه
یَأْتِیهَا رِزْقُهَا رَغَدًا ارمیده و اهل آن ده اسوده با سایش تمام می آمد بایشان در هر روزی اهل آن بعنی قوتهای ایشان فراخ بسیار مِنْ کُلِّ مَکَانٍ
از هر جائی یعنی از اطراف و جوانب آن فَکَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ پس کافر شدند اهل آن بنعمتهای خدا تعالی و شکر نکردند فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ
وَالْخَوْفِ پس چشانید خدای اهل آن را پوشش کرسنکی و ترس بِمَا کَانُوا یَصْنَعُونَ بدانچه بودند که کردندی از عملهای ناشایست مراد حقتعالی
باین مثل اهل مکه اند که ایمن بودند از قتل و غارت و بوفا هیبت و ارزانی میکذرانیدند همین که بنعمت نبوت حضرت رسالت کافر شدند
حقتعالی بتبدیل مزاج ایشان کرده هفت سال ایشان را در بلا و قحط و خشکسالی بماندند و از غایت جوع مردار میخوردند و خون می اشامیدند
و با وجود این حقتعالی ترس مسلمانان را در دل ایشان انداخت تا بجدیکه ترک سفر شام کردند وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَکَذَّبُوهُ و
بدرستیکه آمد پیغمبری بدیشان یعنی محمد تکذیب کردند او را فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ پس فرا کرفت ایشان را عذاب از ترس و قحط
حال انکه ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود بشرک و تکذیب بعد از ان خطاب با هل ایمان کرده و فرموده فَکُلُوا مِمَّا رَزَقَکُمُ اللَّهُ حَلَالًا
طَیِّبًا پس بخورید ای مؤمنان از آنچه خدای روزی داد شما را در پاکی و پاکیزه کی وَاشْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ کُنْتُمْ إِیَّاهُ تَعْبُدُونَ و سپاس
داری کنید نعمت خدای را اکر هستید که او را می پرستید و فرمان میبرید بعد از بیان مناجات ذکر محرمات میکند بقوله إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَیْکُمُ
الْمَیْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِیرِ و بدرستیکه خدای حرام کرد مردار را و خون روان را و کوشت خوک را و آنچه ازان توان خورد وَمَا أُهِلَّ لِغَیْرِ اللَّهِ بِهِ
و آنچه آواز برداشته شده بغیر خدای را بان در وقت ذبح ان یعنی بنام بتان کشته باشند فَمَنِ اضْطُرَّ غَیْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ پس هر که مضطر کردد
و محتاج شود بخوردن یکی از این محرمات در حالتیکه طالب لذت نباشد و از حد سد رمق تجاوز نکند فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ پس
بدرستیکه خدای آمرزنده است کناه مضطر را مهربانست در رخصت دادن از اکل محرمات در وقت اضطرار وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُکُمُ
و مکوئید مر آنچیزیرا که وصف میکند بر زبانهای خود الْکَذِبَ هَٰذَا حَلَالٌ وَهَٰذَا حَرَامٌ دروغ را که این حلالست مراد بحیره و سائبه این
حرام یعنی از آنچه خدا حلال ساخته مکوئید که حرام است و آنچه حرام ساخته مکوئید که حلالست لِتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْکَذِبَ تا افترا کنید بر خدای
دروغ را إِنَّ الَّذِینَ یَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْکَذِبَ لَا یُفْلِحُونَ بدرستیکه آنها که بر بندند بر خدای دروغ را رستکاری نیابند از عذاب
خدای در دنیا و آخرت مَتَاعٌ قَلِیلٌ برخوردار اندکست که زود منقطع کردد در دنیا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ و مر ایشان راست عذابی دردناک
وَعَلَى الَّذِینَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَیْکَ و بر آنانکه بدین یهود در آمده اند حرام کرده ایم آنچه خوانده ایم بر تو مِنْ قَبْلُ پیش از
این سوره وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَٰکِنْ کَانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ و ستم نکردیم بر ایشان بتحریم آن و لیکن ایشان بودند بواسطه کثرت کناه بر نفسهای
خود ستم کردند و مستحق عقوبت شدند یعنی بجهت عصیان و کفران بنعم الهی و بتحریم هر چه حلال کرده و تحلیل آنچه حرام ساخته خود بر خود ستم کردند
و خود را مستحق عذاب کردانیدند ثُمَّ إِنَّ رَبَّکَ لِلَّذِینَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ پس بدرستیکه پروردگار تو مر آنانرا که کناه کردند
بسبب غفلت و نادانی ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَٰلِکَ وَأَصْلَحُوا پس بازکشتند بخدای از پس ان عمل بد و صلاح آوردند کار خود را إِنَّ رَبَّکَ
مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِیمٌ بدرستیکه پروردگار تو از پس توبه هر آینه آمرزنده و مهربانست که قبول میکند توبه را از بنده و بعد از
نهی کفار از تحلیل و تحریم ایشان میکند بطریقه ابرهیم و میفرماید که إِنَّ إِبْرَاهِیمَ کَانَ أُمَّةً بدرستیکه ابرهیم خلیل بود جامع کمالات و فضائل
یعنی هر خصلتی نیک که در امتی باشد در وی جمع بود قَانِتًا لِلَّهِ حَنِیفًا فرمانبردار مر خدای را مایل از دینهای باطل بدین حق وَلَمْ
یَکُ مِنَ الْمُشْرِکِینَ شَاکِرًا و نبود از شرک آرندگان سپاس دارنده بود لِأَنْعُمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ مر نعمتهای او
را برکزید خدای مر او را بنبوت و راه نمود او را در دعوت بر اهی راست که طریق توحید است وَآتَیْنَاهُ فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً و دادیم او را
در دنیا نیکوئی که ذکر جمیل است وَإِنَّهُ فِی الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِینَ و بدرستیکه ابرهیم در آخرت از شایستکانست با درجات عالیه ثُمَّ
أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِیمَ حَنِیفًا پس وحی کردیم بتو آنکه پیروی کن در توحید و تبرا از شرک کیش ابرهیم در حالتیکه
مایل بود از همه کیشها بدین اسلام که طریق حقست وَمَا کَانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ و نبود ابرهیم از جمله شرک آرندگان این تعریض کفار قریش
است که نفسند ما کیش پدر خود داریم آورده اند که حقتعالی امر کرد موسی را که بنی اسرائیل را بکو تا روز جمعه از مهمات دنیوی دست
کشیده پرستش حق نمایند چون فرمان بایشان رسید اندکی قبول کردند و بسیاری سرکشی نمودند میان ایشان نیز اختلاف افتاد جمعی کفتند
روز شنبه اختیار میکنیم چه حقتعالی ان روز از آفرینش خلق عالم فارغ شد و قومی دیگران رفتند که یکشنبه اولیست زیرا که در ان روز
ابتدا با فرینش کرده حقتعالی بجهت شامت نافرمانی و مخالفت ایشان تعظیم شنبه بر ایشان فرض کرد چنانکه فرموده إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ

جز این نیست که گردانیده شده تعظیم سبت نوشته شده عَلَی الَّذِینَ اخْتَلَفُوا فِیهِ بر آنانکه اختلاف کردند در او و تعظیم سبت آن بود که در او کسب
نکنند و بهیچ مهم مشغول نشوند مرویست که موسی ع یکی را دید در روز شنبه که متاعی بر داشته بجائی میبرد بفرمود تا گردنش بزدند و تنش در موضع
بیفکنند که مرغان مردارخوار چهل روز اجزاء و احشای او را میخوردند وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ و بدرستیکه پروردگار تو هر آینه حکم کند
میان ایشان در روز رستخیز فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ در آنچه بودند که اختلاف میکردند یعنی در روز شنبه برای عبادت بعد از آن پیغمبر خود را
بدعوت حق میفرماید که ادْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بخوان ای محمد خلقان را براه پروردگار خود که اسلام است بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ بدلیلی
که حق را ثابت گرداند و شبهه را زایل سازد و به پند نیکو و سخنان نافع اول دعوت خواص امت است که طالب حقایق‌اند دویم برای دعوت عوام
ایشان وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ و جدال کن یعنی مباحثه نمای بطریقه که نیکوترین طرق مجادله است چه این نفعست در تسکین آتش عناد
إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ بدرستیکه پروردگار تو داناتر است بآنکس که او گمراه شد از راه حق که اسلام است وَهُوَ أَعْلَمُ
بِالْمُهْتَدِينَ و او داناتر براه یافتگان یعنی ای محمد بر تو همین دعوت و ابلاغ احکام است و اما حصول هدایت و ضلال و جزا دادن بر آن بر تو نیست
بلکه خدا عالمست باهل ضلال و اهتدا و خدا جزا دهنده ایشانست آورده‌اند که مشرکان در جنگ احد بسیاری را از مسلمانان بکشتند و همه
را مثله کردند و در این روز حمزة بن عبد المطلب را مثله کردند و شکمش بشکافتند هند دختر عتبه جگر او را بر دهن نهاد که بخورد در دهنش سنگ
شد بینداخت رسول را از او خبر دادند فرمود حمزه نزد خدای گرامی‌تر از آنست که بعضی از او با تش سوزد چه حمزه از اهل بهشت است و هند از اهل
دوزخ نخواست که جزو حمزه با احشای هند مختلط شود بعد از آن فرمود که اگر خدا مرا ظفر دهد هفتاد کس را بعوض حمزه مثله کنم حقتعالی این فرستاد که
وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ و اگر عقوبت کنید پاداش کسی را که با شما عقوبت کرده پس عقوبت کنید مانند آنکه عقوبت کرده شده‌اید
به بدان یعنی ایشان اگر یکی را مثله کرده باشند شما در برابر یکی مثله کنید نه زیاده وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ و اگر صبر کنید و از عفو
آنیشان در گذرید هر آینه آن صبر بهتر است مر صابران را از انتقام وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ و صبر کن در آنچه رو داد بتو رسید و نیست
صبر تو مگر بتوفیق و تیسیر خدای وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ و اندوهناک مباش بر ایشان بر تسلط ایشان بر لشکر تو وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ و مباش
در تنگدلی مِمَّا يَمْكُرُونَ از آنچه مکر میکنند از بدی إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا بدرستیکه خدای بنصرت و یاری با آنانست که پرهیز کردند از شرک
و معصیت وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ و با آنانکه ایشان نیکوکارانند یعنی موحدان و مخلصان چه مدار ایمان و اسلام برین دو صفت است سُورَةُ
بَنِي إِسْرَائِيلَ مِائَةٌ وَإِحْدَىٰ عَشْرَةَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره بنی اسرائیل قرائت کند
دلش نرم شود از آنجا که ذکر پدر و مادر کرده حقتعالی در بهشت دو قنطار مزد بدو دهد و قنطاری هزار و دویست وقیه باشد هر وقیه بهتر
از دنیا و هر چه در او ست و از امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که هر که در شب جمعه این سوره را بخواند نمیرد تا آنکه قائم آل محمد را دریابد و
از یاران وی باشد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ سُبْحَانَ الَّذِي پاک میدانم از همه عیوب و نقص پاک و بی عیب دانستن آنکس را که از روی کرامت أَسْرَىٰ
بِعَبْدِهِ ببرد بنده خود را که محمد است لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ یعنی بر داند از ساعات شب از مسجد حرام که محیط است بحرم کعبه و نزد اکثر خانه
امهانی که حرم از همه مسجد است إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى بسوی مسجد دورتر از اهل مکه یعنی بیت المقدس که ماورای آن مسجدی نیست الَّذِي بَارَكْنَا
حَوْلَهُ آن مسجد که برکت کردیم برگرد اگرد آن زمین شام است برکت دین که از مهبط وحی انبیای دیگر ساختیم و هم برکت دنیا بکثرت اشجار و
انهار و بسیاری ثمار و فراخی معیشت پس آنجا محمد را بردیم لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا تا بنمائیم او را از دلایل قدرت خود چه در اندک زمان از مکه بشام رفت
و بیت المقدس را مشاهده نمود و انبیا را دید و وقوف بر مقامات ایشان حاصل کرد و بر عجایب و غرایب آسمان که بعضی از آن اینجا مسطور خواهد
گشت اطلاع یافت و اکثر علما برآنند که معراج در سال دوازدهم از مبعث بود بقول اشهر در شب بیست و هفتم رجب بود و رفتن آنحضرت از مکه
به بیت المقدس بنص قرآن ثابت شده و منکر آن کافر است و عروج بر آسمانها و وصول بر مراتب قرب باحادیث صحیح مشهوره که بحد تواتر رسیده
ثابت گشته و هر که انکار آن کند ضال و مبتدع باشد و باجماع امامیه و بقول اکثر جمهور عروج آنحضرت بجسد و روح بود و در بیداری بوده إِنَّهُ
هُوَ السَّمِيعُ بدرستیکه خدای اوست شنوای سخنان کفار در تکذیب معراج و غیر آن الْبَصِيرُ بینا و دانا باحوال مؤمنان در تصدیق و از ام ههانی
مرویست که شب معراج حضرت رسالت در خانه من بود چون نماز خفتن بگذارد و من نیز نماز خفتن بگذاردم و بخفتم و آنحضرت در نماز بود
و من بیدار نشدم تا که بامداد مرا بیدار کرد و گفت بر خیز ای امهانی تا ترا حدیثی عجیب گویم من برخواستم و نماز بامداد بگذاردم حضرت فرمود بدانکه
دوش جبرئیل نزد من آمد فرمود برخیز و غسل کن و وضو را تجدید ساز من چنان کردم و در روایتی آنست که حضرت فرمود که آب کوثر را با آب زمزم ممزوج
کردند من بآن غسل کردم و وضو ساختم پس از منزل بیرون آمدم فرشته دیدم ایستاده عنان اسبی بدست گرفته و آن از دراز گوش بزرگتر بود و از شتر
کمتر رویش چون روی آدمیان و چشمهایش چون زهره و مریخ و دمش چون دم شتر و پشتش چون پشت اسب و دستهایش چون دست و پای شتر
و سم او چون سم گاو و سینه‌اش از یاقوت و دو بال از بالهای بهشت بر او نهاده و او را دو پر بود چون پر طاوس او را پیش من کشید و گفت بر نشین این اسب
گفت نشیند آنکه روز قیامت بر من سوار شود حضرت راضی شد که سوار شود پس بر نشستم ساعتی بگام میرفت و ساعتی می‌پرید و جبرئیل برکاب
راست من بود بازو چه میرفت تا به بیت المقدس رسیدیم حقتعالی جمیع ارواح پیغمبران از عهد آدم تا بروزگار عیسی در مسجد اقصی جمع کرده بود

حضرت سلام کردند رسول فرمود جبرئیل مرا پیش داشت تا بایشان امامت کردم و دو رکعت نماز بگذاردم پس جبرئیل دست مرا بگرفت و مرا نزدیک
اسنگ برد که پایهٔ معراج بر او نهاده است و آن صخرهٔ بیت المقدس است و بالای آن باسمان پیوسته است یک پایهٔ آن از یاقوت و دیگری از زمرد و ملک
الموت چون قبض روح کند از آن معراج بر آید و محلی که میت را چشم باز بماند و متحیر باشد آنکه در آن معراج بروی ظاهر شود پس مرا بر آن معراج باسمان دنیا
برد آنجا خروسی دیدم موی کردن او سبز و سرون او سفید پایهای او در هفتم زمین بود و سر او در زیر عرش چون نیمشب باخروس سپید بالهای بگشاید
و بر هم زند و خدای را تسبیح گوید باین وجه که سُبْحَانَ الْمَلِکِ الْقُدُّوسِ الْکَبِیرِ الْمُتَعَالِ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ الْحَیُّ الْقَیُّومُ از آنجا بگذشتم بفرشته رسیدم که یک
نیمهٔ او از آتش و نیمهٔ دیگر از برف نه آتش برف را می گدازد و نه برف آتش را فرو می نشاند و چون از آنجا بگذشتم فرشته را دیدم بر سریری نشسته و
لوحی بر کنار و هیبت تمام با کرم او و جبرئیل این ملک الموت است چون مرا بدید رسم تحیت بجای آورد و گفت ای محمد من همه آثار خیر در امت تو می بینم گفتم
الْحَمْدُ لِلّٰهِ الْمَنَّانِ الْمُنْعِمِ از وی پرسیدم که این لوح چیست گفت لوح آجال است و نام ایشان که روح ایشان قبض کرده ام در لوح دیگر است گفتم چگونه قبض
ارواح اهل زمین میکنی گفت همه پیش دارم میکنم و فرا میگیرم پس وی را وداع کردم فرشته دیگر که بس المنظر و ترش روی دیدم جبرئیل گفت این مالک
دوزخ است و تا خدای تعالی او را آفریده هرگز نخندیده پس وی اکرام و تعظیم مرا بجای آورد گفتم چند کاه هست که دوزخ را می تابی گفت از آن وقت
که خدای تعالی دوزخ را آفریده تا قیامت خواهم تافت گفتم بعضی از دوزخ بمن نمای وی گوشه از دوزخ برگشاد آتشی سیاه دیدم و دودی بغایت تیره که
افاق از آن پوشیده شد هولی در دل من نشست و نزدیک بود که روح از من مفارقت کند پس از آنجا بالا رفتم فرشتگان بسیار دیدم که عدد ایشان جز خدا
نداند در میان ایشان فرشته دیدم که او را هزار هزار سر بود و بر هر سری هزار هزار روی و بر هر روی هزار هزار دهن و بر هر دهنی هزار هزار زبان
و بر هر زبانی هزار هزار لغت تسبیح میکرد از بسیاری ذکر او تعجب کردم خطاب آمد که یا محمد اگر بندهٔ مؤمن از امت تو در عقب هر فریضه از نماز بر این تسبیح
بگوید که سُبْحَانَ اللّٰهِ کُلَّمَا سَبَّحَ اللّٰهَ شَیْءٌ وَکَمَا یُحِبُّ اللّٰهُ أَنْ یُسَبَّحَ وَکَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَکَمَا یَنْبَغِی لِکَرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلَالِهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ کُلَّمَا حَمِدَ اللّٰهَ شَیْءٌ وَکَمَا یُحِبُّ
اللّٰهُ أَنْ یُحْمَدَ وَکَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَکَمَا یَنْبَغِی لِکَرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلَالِهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ کُلَّمَا هَلَّلَ اللّٰهَ شَیْءٌ وَکَمَا یُحِبُّ اللّٰهُ أَنْ یُهَلَّلَ وَکَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَکَمَا یَنْبَغِی لِکَرَمِ
وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلَالِهِ وَاللّٰهُ أَکْبَرُ کُلَّمَا کَبَّرَ اللّٰهَ شَیْءٌ وَکَمَا یُحِبُّ اللّٰهُ أَنْ یُکَبَّرَ وَکَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَکَمَا یَنْبَغِی لِکَرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلَالِهِ ثواب این تسبیح زیاده از این ذکر
باشد که این فرشته میکند تا روز قیامت پس انبیا را ملاقات کردم و از آسمان بآسمانی میرفتم و چون بسدرة المنتهی رسیدم درختی دیدم درخت چهار
چشمه بیرون می آمد از آب و می و انگبین و شیر چون در شاخ و برگ آن درخت نگاه کردم دانستم که سدرة المنتهی است نوری از انوار الهی بر آن درخت
می درخشید که بوصف در نمی آید و آن را هزار هزار شاخ بزرگ بود بر هر شاخی هزار هزار شاخ کوچک بر هر یک از آن هزار هزار فرشته بودند آنجا
رسیدم جبرئیل بایستاد و مرا گفت پیش رو که مقام من از این نمیگذرد پس مرا بفرشته حجاب الذهب سپرد پس آن فرشته مرا بفرشته حجاب اللؤلؤ رسانید
و آن فرشته بفرشته دیگر رسانید بر همین نام از هفتاد حجاب بگذرانیدند سطبری هر حجاب پانصد ساله راه و از حجابی تا حجابی دیگر پانصد ساله راه
پس حجاب رفرف فرو گذاشتند که نور آفتاب را غلبه میکرد چشم من در آن نور خیره شد در آنجا براق از رفتن فرو ماند و مرا در آن رفرف سوار کرده بعرش
رسانیدند چون عرش را بدیدم هر چه پیش از این دیده بودم در چشم من حقیر گشت حقتعالی مرا بمسند عرش رسانید و هزار نوبت از حضرت عزت ادن منی
شنیدم یعنی نزدیک بیا در هر نوبت از این خطاب مرا ترقی دیگر دست داد تا قدم در مسند دنی فتدلی نهادم و بخلوت خاص فکان قاب قوسین او ادنی
در آمدم تا وحی الهی فاوحی الی عبده ما اوحی کردم پس از عرش قطره بچکید و بر زبان من ریخت طعمی که از آن شیرین تر نباشد و حقتعالی از اخبار اولین و آخرین
مرا اخبار فرمود و زبان مرا بگشود تا از آن هیبت و عظمت گفتم التَّحِیَّاتُ لِلّٰهِ الصَّلَوَاتُ الطَّیِّبَاتُ الطَّاهِرَاتُ حقتعالی فرمود السَّلَامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا
النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ من گفتم السَّلَامُ عَلَیْنَا وَعَلَی عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِینَ بعد از آن گفتم آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَیْهِ مِنْ رَبِّهِ یعنی بار خدایا رسول
تو ایمان آورد و همهٔ مؤمنان ایمان آوردند بخدا و فرشتگان و کتابها و پیغمبران نه چنانکه جهود و ترسایان که بعضی گرویدند و بعضی کافر شدند
خطاب آمد که مؤمنان چه گفتند گفتم اینکه سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا شنیدیم امر ترا و فرمان ترا بجا آوردیم خطاب آمد که بخواه هر چه میخواهی گفتم رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا
إِنْ نَسِینَا أَوْ أَخْطَأْنَا بار خدایا ما را بر آن مگیر که فراموش کنیم ما و بر خطا باشیم رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَیْنَا إِصْرًا کَمَا حَمَلْتَهُ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِنَا بار خدایا بر ما
منه بار گران چنانچه نهادی بر آنانکه پیش از ما بودند یعنی جهود حضرت عزت فرمود این کرامت بتو و امت تو ارزانی داشتم گفتم رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا
لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ بار خدایا چیزی بر ما منه که ما طاقت آن نباشد فرمود که این نیز بتو و امت تو کرامت کردم گفتم وَاعْفُ عَنَّا من الخسف ما را از
خسف نگاه دار وَاغْفِرْ لَنَا من القذف و بیامرز ما را از قذف و سایر بدکویی وَارْحَمْنَا من المسخ و ببخشای بر ما از مسخ أَنْتَ مَوْلَانَا تو متولی
کار ما بودند فَانْصُرْنَا عَلَی الْقَوْمِ الْکَافِرِینَ و نصرت ده ما را بر گروه کافران فرمود این نیز مر است و امت ترا گفتم بار خدایا پیغمبرانی که پیش از من کرامتها
کردی ابرهیم را خلیل خود کرفتی و با موسی سخن گفتی و ادریس را درجهٔ بلند دادی و سلیمان را ملک عظیم بخشیدی و داود را زبور دادی بار خدایا مرا
چه کرامت فرمودی گفت ترا حبیب خود گرفتم و با تو سخن گفتم و ترا فاتحة الکتاب و خواتیم سورة البقره دادم و آن از گنجهای عرش است و پس از تو پیغمبری نفرستم
و بر و بحر را مسجد تو کردم و امت ترا غنیمت کفار حلال کردم و ترا بر اعدا نصرت دادم تا دشمنان تو از یکماهه راه بترسند و قرآن که سید کتابهاست
بتو فرستادم و ذکر ترا رفیع کردم و بجای تورات مثانی را بتو دادم و بجای انجیل سورهائی که در وی الراست دادم و بجای زبور حوامیم را مفصل دادم و
شرح صدر تو کردم و امت تو را بهترین امتان گردانیدم پس اینها را قبض کن و بر آن شکر کن و بعد از آن چیزها با من گفت و نهی کرد مرا که بشما گویم و

پنجاه رکعت نماز فرض کرد و من شفاعت کردم تا هفده رکعت مقرر شد و پنج چیز دیگر را بمن عطا فرمود و پنج چیز را بعلی کرامت نمود مرا جوامع الکلم داد و
علی را جوامع العلم مرا نبی کردانید و علی را وصی مرا کوثر داد و علی را چشمهٔ سلسبیل مرا وحی داد و علی را الهام و در ان شب که مرا باسمان بردند همهٔ درهای اسمان
بروی من کشادند و جمیع حجابها از پیش نظر من برداشتند تا انکه در ان حال من نظر بعلی میکردم و علی نظر بمن میکرد در امالی طوسی نقل کرده بروایت ابن
عباس که انحضرت فرمود که چون بمقام قاب قوسین رسیدم اول سخنیکه حقتعالی بمن کفت این بود که یا محمد در پائین خود بنکر من نظر کردم دیدم که همه حجابها
برداشته شده بود علی را دیدم که سر بر اسمان برداشته بود و بمن مینکریست پس حقتعالی بمن تکلم فرمود کفتم یا رسول الله حقتعالی با تو چه کفت کفت با من خطاب کرد
که یا محمد علی را وصی تو کردانیدم و وزیر و خلیفهٔ تو از پس تو پس او را اعلام کن که سخن ترا میشنود و من نیز رو بدرکاه معبود علی را اندکردم و این معنی را باو
رسانیدم و علی در خانهٔ خود بود و بمن مینکریست و سخن مرا میشنید پس بمن کفت یا رسول الله من قبول امر الهی کردم و فرمان برداری نمودم پس حقتعالی
ملائکهٔ اعلی را امر کرد تا همه بر علی سلام کردند و علی جواب سلام ایشان باز کفت و من همهٔ فرشتکان را دیدم که یکدیکر را بشارت میدادند بوصایت و خلافت
علی و بهیچ کروهی از فرشتکان نکذشتم مکر که مرا تهنیت کردند و کفتند یا محمد بحق انخدا که ترا بحق بخلق فرستاده که همهٔ فرشتکان را سرور و خوشحالی
بتمام رسید از انکه حق تعالی ابن عم ترا علی بن ابی طالب را وصی و خلیفهٔ تو کردانید و حاملان عرش را دیدم که همه سرهای خود را بپائین انداخته در
زمین مینکریستند من جبرئیل را کفتم سبب چیست که همه بزمین مینکرند جواب داد که از خدا اذن طلبیدند که نظر بروی مبارک علی کنند و اکنون همه
متوجه علی اند و روی او را می بینند و چون از اسمان بزمین امدم در سدران شدم که انچه قصهٔ معراج دیده بودم و شنیده بودم با علی بکویم بر من سبقت
کرد و انچه دیده و شنیده بودم مرا خبر داد من دانستم که در هیچ جا قدم نزدم و هیچ جا نرفتم مکر که حقتعالی ان را بعلی نموده بود و او را بران واقف ساخته بعد
از ان ابن عباس کفت که من کفتم یا رسول الله مرا وصیتی فرما تا دستکیر من باشد در دنیا و اخرت و سبب فوز و رستکاری من کردد فرمود علیک
حب علی بن ابی طالب بر تو باد که علی را دوست داری بحق انخدائیکه مرا برسالت بخلق فرستاده که اتش دوزخ غضبناکتر است بر دشمن علی تا از ان
کس که دعوی کند که خدای را فرزندی هست و اکر همهٔ ملائکه مقربین و انبیای مرسلین جمع شوند بر دشمنی علی خدا تعالی همه را باتش دوزخ عذاب
کند کفتم یا رسول الله کس باشد که علی را دشمن داشته باشد فرمود نعم قومی باشند که کمان برند که از امت منند و حال انکه ایشان را نصیبی از
اسلام نباشد و بدان ای ابن عباس که نشانهٔ دشمنی ایشان علی را انست که غیر او را بر او تفضیل دهند و اکاه باش و یقین بدان که حقتعالی هیچ
پیغمبری را کرامی تر از من نیافریده و هیچ وصی را کرامی تر از علی خلق نکرده پس مخالفت کن با هر که مخالفت علی کند و با انکس دوستی و یاری منمای یا ابن
عباس اکر خواهی که با خدای ملاقات نمائی و از تو خشنود باشد بطریقهٔ علی سلوک کن که شک در ولایت علی کفر است بخدا و از ابن عباس مروی
است که بامداد انشب که رسول را بمعراج برده بودند انحضرت دلتنک نشسته بود بجهة انکه کسی از او باور نکند که بیک شب هفت اسمان را سیر کرده باشد
و بر بهشت و دوزخ مطلع شده در این اثنا ابو جهل لعین بیامد و در پیش انحضرت بنشست و بطریق استهزا کفت بیا انچه بتازکی از خدای
بتو رسیده فرمود مرا دوش به بیت المقدس بردند کفت یکشب به بیت المقدس رفتی کفت بلی ابو جهل کفت انچه با من میکوئی با قوم خود بکو
انحضرت اواز داد که یا معشر بنی کعب بن لوی همه جمع شدند و کفتند چه میکوئی ای محمد فرمود که بدانید دوش مرا به بیت المقدس بردند و باز اوردند
از ان متعجب شدند یکی دست بر هم میزد و دیکری صفیر میزد و جمعی مستضعفان که اظهار ایمان میکردند و کفر نهان میکردند بالکلیه بر کشتند و
کفتند این دروغ صحیح است ابو جهل کفت یا محمد اکر راست میکوئی نشانهای انرا بکوی رسول کفت که دیدن بنا کردم علامات راه بیت المقدس و نزدیک
شد که بعضی از ان علامات بر من مشتبه شود حقتعالی امثال ان بر من تصویر کرد که من از ان دیدم و با قوم میکفتم و ایشان با خود میکفتند که همهٔ
علامات او راست میکوید پس کفتند خبر کاروان ما که بجانب شام متوجه شده اند چه داری فرمود ایشان را دیدم و ما کذاشتم اشتری کم کرده بودند
و بطلب ان میکشتند و در میان ایشان قدری اب بود و من تشنه بودم اب از ایشان طلبیدم ایشان قدح ابی بمن دادند و من اب بازخوردم و قدح همچنین
با ایشان رد کردم چون باز ایند از ایشان بپرسید کفتند این علامات دیکر است بعد از ان فرمود که فلان و فلان بر اشتر نشسته بودند اشتر ایشان از
من برمید و فلان بیفتاد و دستش بشکست کفتند این یکی دیکر است بعد از ان کفتند وصف کاروان کن که هر یک بچه صفتند من یکیک را
وصف میکردم چون اوصاف بعضی بر من مشتبه شد حقتعالی مثال ایشان را بچشم من اورد تا میدیدم و میکفتم که ایشان چنین اند و بجروه
رسیده اند و در پیش کاروان شتری است خاکستر رنک و بر او دو غراره نهاده اند چون افتاب طالع شود ایشان در رسند از پس ان کفتند این علامت
دیکر است پس منتظر بودند که افتاب در اید و کاروان بیاید انحضرت را دروغ کوی کویند چون وقت طلوع شد یکی کفت بخدای که افتاب برامد دیکری کفت
بخدای که اینک کاروان رسید شتر خاکستر رنک در پیش و چون از کاروان علامتیکه حضرت فرموده بود دیدند کفتند والله که ما مانند این
ندیدیم و نشنیدیم این سحر روشن است و از غایت عناد و جحود بکمراهی داشتند حق تعالی فرمود که من محمد را بمسجد اقصی بردم و نکفت که باسمان بردم
چرا که اکر در اول بار چنین کفتی تعجب و انکار ایشان بیشتر بودی و در تکذیب مبالغه بیشتر کردندی پس در اول این سوره کفت که او را بمسجد اقصی بردم و چون
باین ایات و علامات مذکوره بحق بزان کردند حقتعالی بیان حدیث معراج و او را بعرش رسانیدن را در سورهٔ النجم بیان فرمود قوله تعالی فکان
قاب قوسین او ادنی بعد از ان میفرماید که ما همچنانکه محمد را بمعراج بردیم و ایات معجزات باو دادیم تا موجب هدایت خلقان باشد موسی
را نیز بایات بینه مکرم ساختیم وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ و دادیم موسی را کتاب تورات وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ و کردانیدیم

موسی نور تر وراه نماینده مر فرزندان یعقوب را و گفتیم الا تتخذوا من دونی وکیلا آنکه فرا مگیرید بجز از من پروردگاری که کار خود بوی
گذارید ذریة من حملنا مع نوح ای ذریه آنکسیکه برداشتیم او را با کسی در کشتی با نوح مراد سام است که جد ابراهیم است و ابراهیم جد بنی اسرائیل
یعنی نجات از طوفان را که بشما از ذاتی داشتیم یاد کنید و شکر گذاری ان نمایید انه کان عبدا شکورا بدرستیکه نوح بود بنده سپاس دارنده
مرویست که در همه احوال از خوردن و آشامیدن و جامه پوشیدن و نشستن و برخواستن و سوار شدن گفتی که الحمد لله از اینجهة حقتعالی او را شکور گفت
وقضینا الی بنی اسرائیل را اعلام کردیم بنی اسرائیل را یعنی فرستادیم پیغام باینها فی الکتاب لتفسدن فی الارض در تورات و بیان کردیم که هر اینه
فساد کنید و تباهی از شما پدید اید در زمین شام مرتین دو بار یعنی دو بار از شما فساد پدید اید اول ان مخالفت احکام توریة بود و ناشنیدن امر
ارمیا که پیغمبر ایشان بود و کشتن شعیا و فساد دویم قتل یحیی و زکریا و قصد عیسی غرض که حقتعالی باینها اخبار کرد که شما دو بار فساد خواهید کرد
ولتعلن علوا کبیرا و بلند خواهید شد بلند شدنی بزرگ یعنی بسیار سرکش خواهید شد از طاعت من و تکبر خواهید نمود بر پروردگار
خود را و از روی ظلم و ستم فاذا جاء وعد اولیهما پس هنگام که بیاید وعده عقوبت افساد اول از ان دو بعثنا علیکم عبادا لنا برانگیزیم و
مسلط کنیم بر شما بر وجه تخلیه بندگان که مخلوق ما اند مراد بخت النصر و لشکرهای او یند پس صفت اینها میکند اولی باس شدید فجاسوا
خلال الدیار خداوندان کارزار سخت پس در آیند میان سرای شما برای قتل و غارت و اسر یعنی کبار و صغار شما را غارت کنند و تورات را بسوزانند
و مسجد را خراب کنند مراد انست که ایشان را بر وجه جبر منع نکنیم و با خود شان گذاریم و بجهة این مسلط شوند وکان وعدا مفعولا و هست این وعده

برشما

وعده کرده شده یعنی علم ما تعلق گرفته بانکه این واقع شود ثم رددنا لکم الکرة پس باز گردانیدیم برای شما غلبه را تا غالب شوید علیهم
بر ایشان که شما را قتل و غارت کرده باشند تا مغلوب ساختید ایشان را پس از غالب شدن ایشان بر شما و اینچنان بود که بهمن بن اسفندیار
در حینی که پادشاهی از جد خود گشتاسب لهراسب بمیراث گرفته بود حقتعالی در دل او افکند که شفقت فرموده بر بنی اسرائیل اسیران ایشان را
بشام رد کرده و دانیال بر ایشان پادشاه شده بر اتباع بخت النصر مسلط شدند وامددناکم باموال وبنین و مدد دهیم شما را بمالها
از هر نوع و بزیادتی پسران وجعلناکم اکثر نفیرا و ساختیم شما را بیشتر از بیشتر از روی نفر یعنی عدد نفر و عدد شما را زیاده از ان کردانیم
که پیش از قتل بودند تا مجتمع شده توانید با خصمان مقاومت کردن ان احسنتم احسنتم لانفسکم اگر نیکوئی کنید نیکوئی کرده باشید مر
نفسهای خود را چه ثواب نیکی ان بشما رسد وان اساتم فلها و اگر بدی کنید پس وبال ان مر نفسهای شما راست یعنی هر چه بکسی کنید بخود کنید
فاذا جاء وعد الاخرة پس چون بیاید وعده عقاب نوبت دیگر یعنی افساد دویم و میان این دو افساد دویست و ده سال بود پس حقتعالی
فرماید که چون وعده عقوبت ثانیه در رسد برانگیزیم بر وجه تخلیه گروهی را بشما یعنی طیطوس رومی لیسوءوا وجوهکم تا ان فرستادن و
برانگیختن بد سازد رویهای شما را یعنی اثار غم و اندوه بر بشره شما پیدا کنند ولیدخلوا المسجد کما دخلوه اول مرة و تا در ایند در بیت
المقدس چنانکه در امدند در روی اول بار یعنی همچنانکه نوبت اول قوم بخت النصر در امدند و مسجد خراب کردند لشکر طیطوس نیز در ایند
ولیتبروا ما علوا تتبیرا و هلاک کنند و نیست و نابود کردانند بهر چه غالب شوند بران هلاک کردنی عسی ربکم ان یرحمکم شاید که
پروردگار شما بعد از عقوبت دویم انکه رحمت کند بر شما اگر توبه کنید باز شما را منعم سازد وان عدتم عدنا و اگر باز گردید نوبت دیگر بنافرمانی
باز گردیم نوبت سیم بعقوبت دیگر ایشان در این نوبت نیز عود کردند بانکه تکذیب حضرت رسالت کردند و قصد قتل او کردند حقتعالی عود
کرد بر ایشان بانکه انحضرت را بر ایشان مسلط کردانید و انحضرت بنی قریضه را بقتل اورد و بنی النضیر را از خانمان اواره کرد و جزیه بر بواقی نهاد
و ایشان را این عقوبت بود وجعلنا جهنم للکافرین حصیرا و کردانیدیم دوزخ جاوید را برای ناکرویدکان زندانی که در انجا بازداشته
شوند و بیرون نامدن از انجا قادر نباشند و یا دوزخ را بساط و فرش ایشان کردانیدیم همچنانکه حصیر که فرش مردمانست و چون حقتعالی در ایات
مذکوره بنی اسرائیل را امر کرد بتوبه و انابه و قبول طریقه اسلام در عقب ان بیان حقیقت قران میکند که مصدر احکام شرایع اسلام است و میفرماید
که ان هذا القران یهدی للتی هی اقوم بدرستیکه این قران راه مینماید طریقه اسلام را که ان راست ترست و پاینده تر از طریقها و ملتها و نیکو

قران

ترین مذهبها ویبشر المؤمنین و مژده میدهد مرکرویدکان را الذین یعملون الصالحات انانکه میکنند عملهای شایسته ان لهم اجرا
کبیرا بدانکه مر ایشان راست مزدی بزرگ که نعیم بهشت است وان الذین لا یؤمنون بالاخرة و نیز بشارت میدهد مؤمنان را بانکه
کسانیکه منکرند بسرای اخرت اعتدنا لهم عذابا الیما اماده کرده ایم برای ایشان عذابی درد ناک یعنی اتش دوزخ پس مؤمنان را دو بشارت
است یکی ثواب ایشان که جنت نعیم است و دیگر عقاب عدای ایشان که عذاب الیم است ویدع الانسان بالشر و دعا میکند ادمی خدای را بنحو
در وقت غضب و دلتنگی ببدی بر نفس خود و اهل و مال خود دعاءه بالخیر مثل دعا کردن و خواندن خدای را بنیکوئی مراد نضر بن حارث است
که عذاب از خدا بدعا میخواست وکان الانسان عجولا و هست ادمی بسیار شتاب کننده در دعای تامل در عاقبت ان در تعجیل نیز در شرع
تحمل داد و نیز در ضرر اندر کرها شکیباست و نیز در سرما پس در بیان حکمت بامر مهم میفرماید که وجعلنا اللیل والنهار و کردانیدیم شب و روز
را دو ایتین دو علامت که تعاقب میکنند بکدیکر را بر حکمت و قدرت مطلق فمحونا ایة اللیل پس محو کردانیدیم ایتی را که شب است یعنی ظلمت
او را محو ساختیم بشعاع افتاب وجعلنا ایة النهار مبصرة و ساختیم ایتی را که روز است روشن که در روی همه چیز توان دید لتبتغوا

فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ تا طلب کنید در روشنی از فزونی در معیشت از پروردگار خود وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ و تا بدانند
از اختلاف حرکات شمس و قمر شمار سالها و حساب آجال و مراسم اعمال وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا و هر چیزی که بدان محتاجید از امر دینی و
دنیوی بیان کردیم و هویدا ساختیم بیان کردنی نمایان و از جمله آن محو شب و روز است که چنین نبودی شب و روز متمادی بیافتی و اجیر ندانستی که تا
کی کار کند و روزه دار معلوم نداشتی که تا کی افطار کند و زن عده دار انقضای عده خود نشناختی و قرض دار ندانستی که اجل آن کی منقضی شود و
هیچکس ندانستی که در چه زمان استراحت کند پس حق تعالی برای رفاهیت بندگان شب و روز را آفرید و چهیکه از یکدیگر ممتاز شدند بعد از
آن بر سبیل تهدید میفرماید که وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ و هر آدمی خواه مؤمن و خواه کافر لازم کرده ایم او را عمل او را در گردن
او یعنی عمل بنده لازم اوست و از او جدا نمی شود چنانکه طوق لازم گردنست تا آنوقت که حساب آن کرده شود و گویند طائر کتابی است که روز قیامت
بران ثبت است دهند کان باید و در عنقرا لست که عهده آن در گردن اوست وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا و بیرون آوریم برای هر آدمی در روز
رستخیز که صحیفه عمل اوست يَلْقَاهُ مَنْشُورًا ببیند آن کتاب را باز کشاده در تفسیر آورده اند که چون آدمی در وجود باشد نامه او کشاده باشد و
بران اعمال او را ثبت کنند و چون در سکرات افتد او را درهم پیچند و چون مبعوث شود باز کشاده بدست او دهند و گویند که اقْرَأْ كِتَابَكَ
بخوان نامه کردار نوشته خود را و در آن روز امیان همه خواننده باشند و خطاب بهر یک رسد که نامه خود را بخوان كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ
حَسِيبًا بس است نفس تو امروز بر تو حساب و شمار کننده یعنی خود ببین که چه کرده و مستحق چه نوع پاداشی و در حدیث آمده که حاسبوا قبل ان
تحاسبوا امروز در فرا اعمال خود را در پیش نه و در نگر که از نیک و بد چه کرده و چون فرصت داری بر سیئات تائب شو و در حسنات بیفزا و در تدارک
خود بکوش که فردا مجال تلافی نخواهد بود مَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي هر که راه یابد و براه راست رود پس جز این نیست که راه می یابد لِنَفْسِهِ
برای نفس خود یعنی راه یافتن او و بر ایمان خواهد داد و بس وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا و هر که گمراه شد پس جز این نیست که گمراه می شود
بر نفس خود یعنی گمراهی او را هلاک خواهد کرد وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ و بر ندارد هیچ نفس بر دارنده گناه نفسی دیگر را و لیث که ولید بن
مغیره کافران را میگفت متابعت من کنید من گناهان شما را بر دارم حق تعالی میفرماید که هر نفسی بار خود بر خواهند داشت نه بار دیگری وَمَا
كُنَّا مُعَذِّبِينَ و نیستیم عذاب کننده قومی بعذاب استیصال حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا تا وقتیکه برانگیزیم و بفرستیم فرستاده بر ایشان تا ایشان
را براه راست خواند و حجت بر ایشان لازم کند اما چنانکه حجت از جهت عقل باشد که آن تمام است بجا جا این نیست عذاب بر ترک آن اگرچه بعث رسول
نفرماید وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً و چون خواهیم آنکه هلاک کردانیم اهل شهری را بعد از قیام حجت بر ایشان و ارسال رسل بر ایشان أَمَرْنَا
مُتْرَفِيهَا بفرمائیم منعمان و سرکشان آن شهر را بعبادت و فرمان برداری بزبان رسول که مبعوث شده باشد و بر او تخصیص رؤسا و منعمان بجهت آن
است که غیر ایشان تابع ایشانند پس ایشان را امر کنیم بفرمان برداری پیغمبران فَفَسَقُوا فِيهَا پس ایشان از سخن رسول بیرون روند و سرکشی کنند
در آن شهر فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ پس واجب شود بر اهل آن شهر گفتار یعنی کلمه عذاب که سبقت گرفته است در حکم ازلی که مستوجب عذاب شوند
فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا پس از بیخ و بنیاد بر کنیم و هلاک کنیم اهل آن را و آن دیار را خراب کنیم هلاک کردنی و از بیخ بر کندنی وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ
مِنْ بَعْدِ نُوحٍ و بسیار هلاک کردیم اهل قرنها را از پس نوح چون عاد و ثمود و امثال ایشان وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا
و بسنده است پروردگار تو بگناهان بندگان خود دانا که ذنوب پنهان ایشان را داند بینا که خطیئات آشکارای ایشان را ببیند پس بر وفق آن
همه را عقاب کند آورده اند که منافقان در غزوات با مؤمنان بیرون میرفتند و غرض ایشان حصول غنیمت بود نه خلوص جهاد حق تعالی فرمود
که مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ هر که باشد از روی خست همت خواهنده این جهان شتابنده یعنی لذت و نعمت آن را عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا بشتابانیم
مر او را در دنیا یعنی بتعجیل بدهیم مال و متاع دنیا را مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ آنچه خواهیم برای آنکسیکه خواهیم از طالبان دنیا ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ
جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا پس آماده کنیم برای او دوزخ را که واصل به دوزخ شود مَذْمُومًا مَدْحُورًا در حالتیکه نکوهیده باشد رانده شده از رحمت
خدای وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ و هر که خواهد آخرت را یعنی بهشت را وَسَعَىٰ لَهَا و بشتابد برای آن یعنی سعی کند باعمال نیکو در طلب بهشت
سَعْيَهَا آنچه سعی او باشد که آن عمل است باوامر و باز ایستادن از نواهی وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه سعی کننده مؤمن باشد ایمان صحیح خالی از شائبه
شرک فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا پس آنگروه که طالب آخرتند و با ایمان ساعی عمل خیر هست شناختن ایشان مقبول و پسندیده نزدیک
خدا تعالی كُلًّا نُمِدُّ هر یکی را از این دو گروه که طالبان دنیا و جویندگان عقبا اند مدد کنیم بر وجه مصلحت هَٰؤُلَاءِ آنگروه را بمقدار کفایت
وَهَٰؤُلَاءِ و آنگروه را بمقدار همت یعنی هیچکدام را محروم نگردانیم مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ از عطای خداوند تو وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا
و نیست عطای پروردگار تو منع کرده و باز داشته از مؤمن و کافر در دنیا و در آخرت از مؤمن انْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ
بنگر بدیده بصیرت که از روی مصلحت چگونه افزونی دادیم بعضی را بمال و بعضی دیگر را از ایشان تفضیل دادیم بعضی را که جویای عقبی اند بتوفیق
و لطف بر بعضی که طالبان دنیا اند بر وجه تخلیه وَلَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا و هر آینه سرای آخرت بزرگتر است از روی درجها
و مرتبها و بزرگتر بر وجه افزونی نهادن یعنی تفاوت در آخرت بیشتر که تفاوت بهشت بدرجاتست و از درجه تا درجه برتر از آسمان و زمین
است و تفاوت دوزخ بدرکاتست و از درکه تا درکه برتر از آسمان تا زمین لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ فرا مگیر ای بنده با خدای بحق خدای

دیگری را در الوهیت و عبادت فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَخْذُولًا پس بنشینی در دوزخ نکوهیده و متصف بهمه بدیها و فرو گذاشته و محروم از همه نیکیها
وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا و حکم کرده پروردگار تو ای محمد جمیع مکلفان را بآنکه مپرستید یعنی تو و امتان تو پرستش منمائید إِلَّا إِيَّاهُ مگر او را
که خداوند بحق است وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا و بآنکه نیکوئی کنید بر مادر و پدر در نیکوئی کردن ضم احسان والدین بعبادت خود بجهت مبالغه است
در کمال احسان با ایشان بجهت آنکه ایشان فرهیند تو سبب ولادت را إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ اگر برسند نزدیک تو بزرگی سال و کبر سن أَحَدُهُمَا
أَوْ كِلَاهُمَا یکی از ایشان یا هر دو یعنی چندان بزیند که پیر شوند و محتاج خدمت تو گردند فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ پس مگوی ایشان را کلمهٔ اف که آنرا
کسی میگوید که از چیزی بتنگ آید یا بار آن گران کرده یعنی از ایشان بتنگ میا و صحبت ایشان را گران مشمر وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا
و بانگ بر ایشان مزن و سخن ایشان را جواب درشت مده و بگوی ایشان را سخن نیکو از روی ادب و حرمت یعنی ایشان را بنام مخوان بلکه بگو که ای پدر
من وای مادر من و گفته اند معنی آنست که با ایشان چنان سخن کنی که بندهٔ گناهکار عاجز با خواجهٔ خود سخن کند وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ
و فرو گذار برای ایشان بال تواضع و تذلل را یعنی با ایشان بزرگی مکن بلکه ملایمت و فروتنی کن مِنَ الرَّحْمَةِ از فرط بخشش تو بر ایشان برای آنکه
تو تا امروز محتاج ایشان بوده در تربیت و ایشان محتاج تواند در خدمت وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا و بگوی پروردگار من ترحم فرما و ببخشا بر ایشان رحم
کن كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا همچنانکه بپروردند مرا در وقتیکه خورد بودم یعنی بر ایشان رحمی کن که مانند رحمت ایشان باشد بر من بتربیت و شفقت
و از حضرت رسالت روایت است که هرکه در حین پیری پدر و مادر در تفقد حال ایشان نکند ببهشت نرود و در حدیث قدسی آمده که ای عاق والدین
هرچه خواهی بکن که من ترا نیامرزم وای نیکوئی کننده در حق پدر و مادر هرچه خواهی بکن که من ترا بیامرزم در خبر است که مردی نزد حضرت
آمد و گفت یا رسول الله مرا عملی آموز که بوجه خدای نزدیک شوم فرمود که پدر و مادر داری گفت آری فرمود که با ایشان نیکوئی کردن نزدیک
تراست بوجه خدای از هر چیزی رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ پروردگار شما داناتر است بآنچه در نفسهای شماست از بر ایشان و عقوق ایشان
إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ اگر باشید شایستگان یعنی نیکوئی کنندگان بپدر و مادر فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا پس بدرستیکه خدای هست
مر بازگردندگان را از عقوق و رجوع کنندگان بحضرت او در جمیع اوامر آمرزنده از تقصیراتی که قبل از موت تو بر او صادر شده باشد و در روایت
صحیح وارد شده که مراد از اوابین کسانی اند که میان عشا و مغرب نماز گذارند و بعد از مراعات حال پدر و مادر و نهی از عقوق ایشان ترغیب
میکند بادای حقوق بمستحقان و میفرماید که وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ و بده خداوند خویش را حق او را و مراد اقارب حضرت رسالت اند
و حق ایشان اعطای خمس است بدیشان در خبر است که چون این آیه آمد رسول صلعم فدک را بفاطمهٔ زهرا صلوات الله علیها بخشید و در مدت حیوة آنحضرت
در تصرف وی بود و منافع آن بصرف فرزندان میکرد چون آنحضرت رحلت فرمود مخالفان آن را از آنحضرت انتزاع کردند وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ
و بده درویش را و راه گذریان را حق ایشان و ثعلبی در تفسیر خود نقل کرده که امام زین العابدین علیه السلام را از خمس پرسیدند فرمود که هو لنا آن
مائیم که اهل بیتیم گفتند حق تعالی میفرماید که وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ فرمود که مراد یتیمان و مساکین ما اند و دادن خمس به یتیم اولاد و ذریه
پیغمبر که هاشمیان اند مشروط است بآنکه فقیر باشند بر وفق سال خواه یتیم باشند و خواه ابن السبیل و بعد از امر بحقوق مستحقین میفرماید
وَلَا تُبَذِّرْ و اسراف مکن یعنی پراکنده مساز مال خود را در آنچه رضای خدای بآن نباشد یعنی بر وجه شرع شریف نباشد تَبْذِيرًا پراکنده
ساختنی از مجاهد منقول است که اگر کوه زر را در وجه حق صرف کند اسراف نباشد و اگر جوی در باطل صرف کند اسراف باشد إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ
بدرستیکه اسراف کنندگان مال در معاصی كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ هستند برادران دیوان یعنی امثال ایشان در شرارت و اتلاف مال در
معاصی مروی است که کفار عرب معظم مال خود را بر حج میکردند و جهت آن مهمان شتران بسیار میکشتند تا مردمان ستایش ایشان کنند حق تعالی ایشان
را نکوهش کرده در تضییع اموال مثال دیوانند وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا و هست دیو سرکش مر پروردگار خود را بسیار منکر نعمت و ناسپاس
پس باید که کسی فرمان او نبرد و در خبر است که بلال و صهیب و بعضی از فقرای صحابه از سید کائنات علیه الصلوة و التسلیمات چیزی طلبیدند که
حاضر نبود آنحضرت از غایت شرم از ایشان روی متوجه جانب دیگر شدی و اندیشه کرد که از جائی با ایشان رساند آیه آمد که وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ
ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ و اگر اعراض کنی از محتاجان صحابه برای انتظار روزی که از پروردگار خود امید میداری تا که چون بتو
رساند تو با ایشان دهی فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا پس بگو مر ایشان را گفتاری نرم یعنی ایشان را دعا کن بفراخی روزی بعد از نزول این آیه هرگاه
از آنحضرت چیزی میطلبیدند که حاضر نبود میفرمود که حق تعالی روزی دهد ما را و شما را پس بیان تمثیل میکند برای بخل و ممسک وَلَا
تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ و مساز دست خود را بسته بگردن خود تا از بسط آن توانا باشی این کنایه است از امساک وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ
الْبَسْطِ و مگشای دست خود را همه گشادن این عبارتست از اسراف یعنی اسراف مکن فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا که بنشینی ملامت کرده شده نزد
خدا و بندگان درمانده و محتاج مروی است که زن مسلمه با زن یهودیه گرو بستند مضمون گرو آنکه مصطفی از موسی سخی تراست
جهت آن مائشه زن مسلمه دختر خود را بجانب حضرت فرستاد که یا رسول الله مادر من میطلبد که در بر شماست حضرت بحجره در آمده پیرهن خود را بیرون
کرده و باو داد خود برهنه بنشست بلال اقامت بگفت و یاران منتظر آنحضرت بودند و بسبب برهنگی بیرون نمیتوانست آمد این مذکوره نازل شده
حق تعالی او را باعتدال که صفت سخاست امر فرمود إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ بدرستیکه پروردگار تو گشاده میگرداند روزی را برای

هر که میخواهد وَيَقْدِرُ و تنگ میگرداند بر هر که اراده او اقتضا میکند و بسط و قبض و محض مصلحت است کسی را در هیچ اعتراض نیست إِنَّهُ كَانَ
بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا بدرستیکه اوست بمصالح بندگان خود دانا و بینا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ و مکشید فرزندان خود
را از ترس درویشی گویند در زمان جاهلیت دختران را زنده در گور میکردند بجهت ترس آنکه مبادا بر نفقه و جهاز ایشان قادر نباشند حقتعالی
ایشان را از آن نهی کرده و فرموده که نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ ما روزی میدهیم ایشان را و شما را پس روزی ایشان مخورید إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا
بدرستیکه هست کشتن ایشان خطائی بزرگ چرا که موجب قطع نسل است وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَىٰ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً نزدیک مشوید بزنا و کردن عمل قبیح
مکنید بدرستیکه هست زنا خصلتی زشت و بنهایت قبیح وَسَاءَ سَبِيلًا و بد راهی است یعنی بد راهی موجب قطع انساب است و سبب فتنه و نزاع از
امیر المؤمنین مرویست که حضرت رسول فرمود که در زنا شش خصلت است سه در دنیا و سه در آخرت اما آنکه در دنیا است آنست که آبروی ببرد و
روزی را قطع کند و اجل را نزدیک گرداند و اما آنکه در آخرت است حقتعالی از او خشمناک گردد و در حساب او تنگ گیری کند و او را باتش دوزخ
فرو دارد وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ و مکشید آن نفس را که حرام کرده است خدای قتل او را و آنها اهل ایمانند و ذمی و معاهد اینها
را نشاید کشت إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحکم راستی که قصاص است یا ارتداد یا زنا بشرط احصان وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا و هر که کشته شود در حالتیکه
ستم رسیده باشد که مستوجب کشتن نباشد فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا پس بدرستیکه گردانیدیم یعنی در شرع مقرر کردیم مر وارث
آن مقتول را که بعد از قتل و متولی امر اوست تسلط و قوتی که آن قصاص است و عفو و اخذ دیه اگر خطا باشد فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ پس باید
که ولی خون اسراف نکند و از اندازه بدر نرود در کشتن بآنکه غیر قاتل را بکشد إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا بدرستیکه ولی خون یاری داده شده در
قصاص بمعونت امر حاکمان شرع او را و بعد از امر بحفظ نفس امر میفرماید مر مردمان را بحفظ مال وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ و
نزدیک مشوید بمال یتیم و در آن تصرف مکنید مگر بطریقی که شرعا آن بهتر است و نیکوتر و بیان این بحث در سوره انعام مذکور شد حاصل که
حقتعالی میفرماید که ضبط اموال یتیم کنید و بوجهی شرعی در آن تصرف نکنید حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ تا برسد یتیم بغایت قوت خود یعنی ببلوغ رسند
و آثار رشد او ظاهر گردد و کامل شود وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ و وفا کنید بعهدی که بسته است خدا با شما از تکالیف شرعیه و از نذر و عهد و یمین
إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا بدرستیکه پیمان هست طلب کرده شده از آن معاهد طلب خواهند کرد که نقض آن نکرده و بآن وفا نموده تا جزای
وفا یابد وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ و تمام پیمائید بر هر که بکیل وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ و بسنجید بترازوی راست یا بقپان که ترازوی
بزرگ است ذَٰلِكَ خَيْرٌ این تمام پیمودن و راست سنجیدن بهتر است شما را و خیانت وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا و نیکوتر از روی عاقبت باز گشت وَلَا
تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ و از پی مرو آن چیزی را که نیست ترا بدان دانائی یعنی بتقلید و گمان یعنی مگوی دیدم و شنیدم یا دانستم و حال آنکه ندیده
باشی و نشنیده و ندانسته و نزد بعضی مخصوص است بعقاید دینیه إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ بدرستیکه گوش و چشم و دل كُلُّ أُولَٰئِكَ
كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا هر یک از این اعضا هست از او پرسیده شده یعنی از اعضای مذکوره خواهند پرسید که صاحب شما با شما چه معامله کرده
از ابی جعفر (ع) از پیغمبر (ص) نقل کرده که فردای قیامت بنده قدم از قدم بر ندارد تا او را از چهار چیز سؤال کنند از عمر عزیز که در چه صرف کرده و از دوستی
ما که اهل بیت رسالتیم چگونه پیروی کرده وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا و مرو در زمین در حالتیکه خداوند تکبر باشی خطاب با رسول است و
مراد امتند یعنی ای بنده مخرام در راه چنانکه متکبران خرامند إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ بدرستیکه تو نتوانی شکافت زمین را بپای در وی کشیدن
و سخت گام زدن در زمین کوفتن وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا و هرگز نرسی بکوهها در درازی مراد آنست که چون متکبر ضعیف و خوار است
و قادر نیست که خرق در زمین کند بکوفتن قدم و بسرکشی از کوه در گذرد پس او را لازم است که طریق تواضع و تذلل رعایت دارد و فروتنی نماید
كُلُّ ذَٰلِكَ همه اینها که مذکور شد و این بیست و پنج خصالست که یازده امر است و چهارده نهی و اینها در الواح موسی مکتوب بود كَانَ سَيِّئُهُ
عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا هست بدان یعنی آنچه منهی است نزد پروردگار تو کراهت داشته شده یعنی خدای تو را از آن نهی کرده ذَٰلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ
إِلَيْكَ این احکام مذکوره از آنچیزیست که وحی کرده است بسوی تو رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ پروردگار تو از علمیکه شناخته حق است و دانستن آن برای
عمل وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ و فرا مگیر با خدای خدای دیگر که اگر شریک آری بوی فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ پس انداخته شوی بدوزخ مَلُومًا
مَدْحُورًا در حالتیکه ملامت کرده شده باشی و دور کرده شده از رحمت خدای أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ خطاب بکسانی است که گفتند فرشتگان
دختران خدا اند آیا پس برگزید شما را پروردگار شما به پسران وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا و فرا گرفت برای خود از فرشتگان دختران که ایشان از خسیس
ترین اولادند این خلاف آنچیزیست که عقول شما بدانست و عادت شما جاریست إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا بدرستیکه آنچه شما میگوئید سخن بزرگ
است که اضافه اولاد میکنید بحق سبحانه و نفس خود را تفضیل مینهید بر او که محبوب بخود و مکروه را بخدا نسبت میدهید وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و
بدرستیکه گردانیدیم یعنی مکرر ساختیم براهین خود را آن ولد بوجوه تقریر فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا چند جا در این قرآن تا پند پذیرند و
در دل یابند وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا و نمی افزاید ایشان را تکرار این سخن مکرر میکند و از حق دور شدن بعد از آن در رد قول مشرکان می
فرماید قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ بگو ای محمد اگر بودندی با خدای بحق خدایان دیگر كَمَا يَقُولُونَ همچنانکه ای مشرکان میگوئید إِذًا لَابْتَغَوْا
إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا آنگاه خدایان کردندی بسوی خداوند عرش راهی که بدفع او مشغول شدندی چنانکه ملوک میکنند یعنی اگر ایشان

خدای

خدای بودندی پاشریک خدای باییستیکه راه منازعت جستندی و عجز را از خود دفع کردندی سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ پاکست خدای و برتر
از آنچه ایشان میگویند عُلُوًّا كَبِيرًا برتر بودنی بزرگ یعنی چه او سبحانه در اعلی مراتب وجود است که از خواص آنچه نیست که ممتنع الفناست تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ
السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ تسبیح میکنند و بپاکی یاد میکنند خدایتعالی را هفت آسمان و زمین و هر چه در ایشانست از ملائکه و جن و انس
وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ و نیست هیچ چیز از مخلوقات مگر که تسبیح میگوید خدای را تسبیحی مقرون بحمد او یعنی پرستش میکنند و را از سمات
نقصان و ستایش میکنند او را بصفات کمال و جلال وَلَٰكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ و لیکن شما ای مشرکان در نمی یابید تسبیح ایشان را چه شما بنظر
صحیح و عقل صافی تأمل نمیکنید تا فهم تسبیح ایشان توانید کرد إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا بدرستیکه هست خدای بردبار که تعجیل عقوبت نمیکند
شما بعدم تفکر در صنایع او و آمرزنده مر آنان را که تأمل در مصنوعات کرده بصانع عالم و وحدانیت او اعتراف نمایند سلمی گوید که تمام مکونات
با اختلاف لغتها تسبیح الهی میکنند اما از آن نشنود و فهم نکند مگر عالم ربانی و مراد بتسبیح ایشان کیفیت دلالت ایشانست بر وجود صانع و بر قدرت
علم بوحدانیت او و آورده اند که حضرت رسالت در شب در خانه کعبه نشستی و تلاوت قران فرمودی و بعضی از اهل شرک سنگ بر آنحضرت انداختند
و قصد ایذای او کردندی حقتعالی اثر ایشان را از وی کفایت کرد و جسد آنحضرت را از چشم ایشان بپوشید و این فرستاد که وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا
بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ و چون بخوانی قران اکر داینیم میان تو و میان آنانکه منکر شوند بدان سرای حِجَابًا مَّسْتُورًا پرده
پوشیده شده از حس تا تو را نه بینند و آواز ترا نشنوند وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً و کردانیدیم بر دلهای ایشان پوششها یعنی چونکفار بجهت
عناد و لجاج تأمل نمیکنند در آیات باهره و معجزات ظاهره پس کویا بر دلهای ایشان پوششها نهاده ایم که مانع است أَن يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ
وَقْرًا از آنکه در یابند قران را و نهاده ایم در کوشهای ایشان کرانی تا استماع قران نکنند یا علامتی بر دلها و کوشهای ایشان نهاده ایم تا ملائکه
بآن اعلام شوند که ایشان از فرط عناد تدبر نمیکنند و بسمع قبول نمی شنوند و بجهت آن ایشان را لعن کنند وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وچون
یاد کنی پروردکار خود را در قران وَحْدَهُ یکانه و یکتا وَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ باز کردند کافران بر پشتهای خود یعنی باز پس روند نُفُورًا در حالتیکه
رمندکان باشند از شنیدن توحید چه داعیه ایشان انست که الهه ایشان را با الله خود ذکر کنی نَّحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ ما دانا تریم بانچه می شنوند
آن را بسبب آن یعنی بکه سحر است مراد انست که قران را برای استهزا و طعن در آن می شنوند إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وقتیکه کوش میدارند بسوی تو
وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ و وقتی که ایشان راز کویندکان اند یعنی نهان با یکدیگر میکویند که کلام وی سحر است و شعر إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ یاد کن ای محمد چون کفتند
ستمکاران یعنی مشرکان مر اصحاب ترا که شما إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا متابعت نمیکنید و از پی نمیروید مکر مردی سحر کرده شده را یعنی کسی
را که با او سحر کرده اند و عقلش زایل شده انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ بنکر چون زدند برای تو مثلهای مختلف یعنی وصف میکنند ترا
بجنون و ساحر و کاهن و شاعر فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا پس کمراه شدند از طریق حق در جمیع این امثال پس نمیتوانند یافتن راهی را بطعنه تو
بر وجهیکه متوجه باشد مکر بهتان صریح و بعد از آن در ذکر انکار ایشان ببعث میفرماید وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا و کفتند کافران آیا
از آن هنکام که بعد از مرک بمیریم در زمان کردیم استخوانها و خاکها خورد و مرده شده و در پوسیده کشته أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا آیا برانکیخته کان شویم آفرینش
نو تازه قُلْ بکو ای محمد در جواب ایشان که كُونُوا اکر دارید شما یعنی اکر فی المثل کردانید شما تن خود حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا سنک یا آهن أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ
یا آفرید از آن چیزها که بزرکست و وقعی دارد فِي صُدُورِكُمْ در سینهای شما مانند آسمان و کوه و امثال آن از هر چیز که قبول حیوة در آن بعید است
البته حقتعالی شما را بمیراند و باز زنده کرداند بجهت تعلق قدرت تامه حضرت عزت بر همه ممکنات پس تعلق قدرت او بر زنده کردانیدن استخوانهای پوسیده
شما که موصوف بحیوة بوده است بطریق اولی فَسَيَقُولُونَ مَن يُعِيدُنَا پس زود باشد که کویند بر وجه انکار کیست که باز آورد ما را یعنی زنده
سازد پس از مرک قُلْ بکو ای محمد در جواب ایشان که باز آورد و زنده سازد شما را الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ آنکسیکه بیافرید شما را اول بار که
خاک بوده اید پس آنکس که تواند خاک را جان دادن در بدایت هم تواند که خاک را زنده سازد در نهایت چون این سخن ترا استماع کنند فَسَيُنْغِضُونَ
إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ پس زود باشد که بجنبانند بجانب تو سرهای خود را یعنی چنانکه کسی از تعجب سر خود را میجنباند ایشان از روی انکار و استبعاد
سر خود بجنبانند وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هُوَ و کویند کی خواهد بود این بعث و نشر قُلْ عَسَىٰ أَن يَكُونَ قَرِيبًا بکو ای محمد شاید که این بعث و نشر
نزدیک باشد چه لا محاله هر چه آینده است از نزدیک توان کفت و بعث شما البته واقع شود يَوْمَ يَدْعُوكُمْ روزیکه بخواند خدای شما را برای
محاسبه فَتَسْتَجِيبُونَ پس شما اجابت کنید خدای را بِحَمْدِهِ در حالتیکه قایل باشید بستایش حقتعالی بر کمال قدرت او و چنانکه در خبر آمده که
خلایق از قبور بر آمده خاک از سرها افشانند و کویند سبحانک اللهم و بحمدک وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا و کمان برید هنکام که درنک
نکرده اید در قبر مکر اندکی یا زندکی خود را که در دنیا داشته باشید در آن روز اندکی شمرید بجهت مشاهده اهوال آن بعد از آن بندکان را
باتباع نهج اقوال و افعال میفرماید که وَقُل لِّعِبَادِي و بکوی مر بندکان را یعنی مؤمنان که بندکان مخصوص منند يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ
که بکویند آن کلمه را که آن بهتر و نیکوتر باشد و آورده اند که مشرکان پیوسته در ایذای صحابه بقول و فعل میکوشیدند مؤمنان صورت حال بعرض آنحضرت
رسانیدند و بجدال و قتال ایشان دستوری طلبیدند آنحضرت فرمود که حقتعالی بمن امر نفرموده و این آیه آمد که مؤمنان را امر کن تا عمل کنند باحسن
اقوال یعنی در مقابله جفای کفار درشتی نکنند بلکه با ایشان کویند هداکم الله خدا شما را براه راست در آرد إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنزَغُ

بَيْنَهُمْ بدرستيكه ديو سركش دشمنى مى افكند ميان ايشان پس ممكن است كه درشتى كردن با ايشان باعث دشمنى موجب ستيزه و عناد گردد إِنَّ الشَّيْطَانَ
كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِينًا بدرستيكه شيطان هست مر آدمى را دشمنى آشكارا كه هرگز صلاح او بخويد و بجز در هلاك او نكوشد رَبُّكُمْ أَعْلَمُ
بِكُمْ پروردگار شما داناتر است بحال شما إِنْ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ اگر خواهد خداى ببخشد بر شما و از وجود كافران برهاند أَوْ إِنْ يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ يا اگر خواهد
عذاب كند شما را بايذاء از كفار كه مزيد ثواب شما باشد وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا و نفرستاديم ترا اى محمد بر كافران نگهبانى كه ايشانرا
از كفر نگهدارى و باجبار ايشانرا بر اسلام دارى پس مؤاخذ نخواهى شد بگفتار و كردار ايشان و بر تو همين تبليغ است پس اصحاب خود را باقوال
و افعال حسنه امر كن و با كفار مدارا كن وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و آفريدگار تو داناتر است بانكس كه در آسمانها و زمين است
يعنى احوال ايشان داند و مصلحت ايشانرا فرو نگذارد و رد آنرا كه گفته كه قريش ميگفتند چرا يتيم ابوطالب پيغمبر باشد و برهنه و گرسنه چند متابعة
او كنند حقتعالى اين آيه فرستاد كه ما داناتريم باهل آسمان و زمين هر كرا خواهيم براى نبوت برگزينيم وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ
و بدرستيكه افزونى داديم بعضى پيغمبران را بر بعضى ديگر چنانكه ابرهيم را بخلت و موسى را بمكالمه و محمد را بمحبوبيت و خاتميت و عموم رسالت
و معراج و تاج وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا و داديم داود را كتاب زبور پس شرف و بدان كتابست نه بپادشاهى او و زبور كتابيست كه در او صد و پنجاه
سوره است كه در او احكام حلال و حرام و حدود و فرايض نيست بلكه ثناى الهى و موعظه و نصيحت و صفت حضرت رسالت پناه صلى الله عليه و آله و
ستايش امت او آورده اند كه چون قريش بقحط مبتلا شدند حقتعالى جهة الزام ايشان اين آيه فرستاد كه قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ بگو اى محمد با كافران كه بخوانيد
آنانرا كه گمان برده ايد كه ايشان خدايانند از ملائكه و مسيح و عزير و اصنام مِنْ دُونِهِ بجز از خدا تا اين بلا از شما بگردانند فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ
الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا پس ايشان نميتوانند برداشتن سختى يعنى قحطى و بيمارى و درويشى از شما و نميتوانند تغيير دادن او يعنى گردانيدن آن
از قبيله شما بقبايل ديگر آورده اند كه ملائكه و خداى عز را مى پرستيدند جنيان خود ايمان آوردند و پرستندگان ايشان بكفر بماندند اين آمد كه

بنو مليح

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ آن گروه از ملائكه و جن آنانند كه ميخوانند ايشانرا و مى پرستند يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ ميجويند بسوى پروردگار
تو وسيله يعنى تقرب بطاعت و عبادت بجهت او أَيُّهُمْ أَقْرَبُ هر كدام از ايشان كه نزديك ترند بمنزله و مرتبه يعنى آنها كه مقربان درگاهند از ملائكه و جن
توسل ميكنند بحق تعالى پس غير مقرب بطريق اولى وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ و اميد ميدارند بخشش او را و رحمت او را و ميترسند
از عذاب او إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا بدرستيكه عذاب پروردگار تو هست سزاوار بآنكه از آن حذر كنند و چون معلوم شد كه ايشان در
بيم و اميدند همچو ساير بندگان پس چگونه ايشانرا پرستش كردن بعد از آن بوسيله نشايد ميفرمايد كه وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا
و نيست هيچ دهى و شهرى و مملكتى مگر كه ما هلاك كننده ايم اهل آنرا بمرگ و فنا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ پيش از روز قيامت أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا
شَدِيدًا يا عذاب كننده ايم بقتل و قحط و غير آن عذابى سخت يعنى اگر مؤمن صالح اند بموت و اگر كافر و فاسق اند بعذاب كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ
مَسْطُورًا هست اين حكم در لوح محفوظ نوشته شده آورده اند كه قريش از حضرت رسالت معجزها طلبيدند از جمله آنكه كوه صفا را از خالص
گردانند و كوههاى مكه را محو كنند تا زمين كشاده گردد و صلاحيت زراعت داشته و جويها روان سازد تا باغ و بوستان نشانند حقتعالى فرموده
كه وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ و باز نميدارد ما را آنكه فرو فرستيم معجزات مقترحه را إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ بدانكه تكذيب كردند
باياة مقترحه خويش پيشينيان يعنى امم گذشته معجزات طلبيدند و ما بر دست پيغمبران ظاهر كرديم و تكذيب كردند و ما ايشانرا مستاصل
ساختيم پس اگر اينجا امت ميطلبند از معجزات بظهور داديم و ميدانيم كه ايشان نخواهند گرويد هر آينه عذاب استيصال بر ايشان بايد فرستاد و ما
در ازل حكم كرده ايم كه ايشانرا مستاصل نسازيم بجهة شرف محمد و بجهة آنكه مؤمنان از نسل ايشان بيرون خواهيم آورد بعد از آن ذكر بعضى از امم
ماضيه ميكند كه بجهة تكذيب آيات مقترحه هلاك شدند و ميفرمايد كه وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ و داديم قوم ثمود را ناقه باقتراح ايشان از صالح
پيغمبر مُبْصِرَةً در حالتيكه بينة بود پيدا يعنى او را از سنگ بيرون آورديم بر وجهى كه همگنان او را ديدند فَظَلَمُوا بِهَا پس كافر شدند بدان
ناقه و او را پى كردند و بتمامى هلاك شدند وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا و ما نفرستيم معجزات مقترحه را مگر براى ترسانيدن از عذاب استيصال
پس اگر بر كفر راسخ باشند بعد از نزول آن معجزات هر آينه مستاصل گردند وَإِذْ قُلْنَا لَكَ و ياد كن چون گفتيم و وعده داديم كه اندوه مخور إِنَّ
رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ بدرستيكه آفريدگار تو يعنى عذاب و فرا خواهد گرفت مردمانرا يعنى هلاك خواهد كرد ايشانرا قريش را اين اشارتست بوقعة
بدر تا علم خدا احاطه كرده باحوال مردمان از عبادت و معصيت و شرك و آنچه مستحق اند از ثواب و عقاب وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا
فِتْنَةً لِلنَّاسِ و ما نگردانيديم آن خواب را كه بتو نموديم مگر آزمايش براى مردمان يعنى بسبب آزمايش مراد سالى است كه در حديبيه آنحضرت خواب ديد و اخبار
بود كه حضرت خواب ديده بود كه عمره گذارده و خانه كعبه را طواف كرده و سعى و حلق بجاى آورده صحابه منتظر آن بودند و در آن سال عمره ميسر نشد و منافقان
زبان طعن دراز كردند كه اين خواب راست نشد و حال آنكه حكم الهى بود كه تعبير واقعه در سال آينده بظهور رسد و تفصيل اين در سوره فتح مذكور
خواهد شد انشاء الله تعالى و از امام محمد باقر و امام جعفر صادق عليهما السلام مرويست كه حضرت رسالت در خواب ديد كه جمعى بوزينگان در
منبر او ميروند حضرت دلتنگ شد جبرئيل آمد و او را خبر داد كه اينها بنى امية باشند كه بعد از تو پا بر منبر تو نهند و بر او جا ايستند و در خبر است
كه بعد از اين واقعه لب آنحضرت را خندان نديدند و مراد از اين فتنه آن فتنه بود كه در ايام حكومة ايشان واقع شد از قتل اولاد و ذريه سيد الابرار كه

هیچ قرنی از قرون کسی مثل آن ندیده و نشنیده و نیز آنرا ما بتو نمودیم مراد بشجرهٔ ملعونه که بعد از این واقع شد نیز بنو امیه اند و آن اینست که وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ
فِي الْقُرْآنِ یعنی نگردانیدیم درخت لعنت کرده شده را که یاد کرده شد در قرآن مگر برای فتنهٔ مردمان تا محبتان خود را از زبان آزمایش کنیم و بر عالمیان
ظاهر سازیم که کدام از ایشان صابر است و کدام جزع کننده است و چون مشرکان شنیدند که درخت زقوم در دوزخ رسته است متعجب شدند ابوجهل گفت
محمد میگوید که آتش دوزخ سنگ می سوزد و باز میگوید که درخت میروید این از غرایب عجیب است و حال آنکه از تعجب ایشان عجب می نمود زیرا که از درخت سبز
آتش میگرفتند و فکر نمیکردند که آنکه آتش در درخت سبز بود بیافرید چه عجب که در آتش درخت برویاند با آنکه پر و بال سمندر در آتش
بپروراند و احشای شتر مرغ را بوقت فرو بردن جمرات آتش از سوختن نگاه میدارد توانا است بر رویانیدن شجره در دوزخ و زقوم را شجرة الملعونه گفت باعتبار
آنکه خورندهٔ آن کافرانند و لعنت متوجه ایشانست وَنُخَوِّفُهُمْ و میترسانیم کافران را بانواع تخویفات چون خبر استیصال امم سابقه و شجرهٔ زقوم در دوزخ
و امثال آن از عذاب و عقاب فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا پس نمی افزاید تخویف ایشان را مگر سرکشی بزرگ و چون تکبر ایشان و وسوسهٔ شیطان است در
عقب آن بر او استکبار و بدی عاقبت ایشان کرده میفرماید که وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ و یاد کن چون گفتیم فرشتگان را که سجود کنید مر
آدم را سجدهٔ تکریم و تعظیم فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ پس سجده کردند همهٔ ایشان مگر ابلیس که سجده نکرد و چون خدای از او پرسید چرا سجده نکردی قَالَ أَأَسْجُدُ
گفت بر وجه انکار و استکبار که آیا سجده کنم یعنی سجده نکنم لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا مر آنکس را که آفریدی از گل پس حقتعالی برو لعنت کرد و او را از درگاه
خویش براند قَالَ أَرَأَيْتَكَ گفت ابلیس بار دیگر که ای آفریدگار من آیا دیدی و بیندیشی هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ این را که گرامی کردی و فضل دادی او
را بر من بچه وجه او را بر من تفضیل دادی و حال آنکه او از خاکست و خسیس ترین عناصر است و من از آتش که شریف ترین است لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ
بخدای که اگر پس داری مرا و مرگ مرا تاخیر کنی تا روز قیامت لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ هر اینه مستولی شوم بر گمراه ساختن فرزندان او و همه را در تحت تصرف
خود در آورم إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی را که نتوانم ایشان را گمراه کردن بسبب عصمتی که با ایشان ارزانی داشته باشی قَالَ اذْهَبْ گفت خدا تعالی مر او را که برو
و این اهانت است یعنی برند او را از درگاه رحمت و قرب خود بر وجه هتک فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ پس هر که ترا متابعت کند و فرمان بردار تو شود از ذریهٔ آدم فَإِنَّ
جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ پس بدرستیکه آتش دوزخ پاداش شماست یعنی جزای تو و ایشان جَزَاءً مَوْفُورًا جزائی تمام یعنی عذابی بر دوام و ثبات بقوله وَاسْتَفْزِزْ
مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ و از جای بجنبان و بلغزان هر کرا توانی از ایشان بآواز خود یعنی خواندن ایشان را بفساد و بیست که هر آوازی که در راه
رضای خدای بیرون باید آواز شیطان نیست و هر داعی که بمعصیت دعوت کند لشکر ابلیس است وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ و بآواز سخت بخوان و برانگیز بر ایشان
بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ سواران و پیادگان خود را و در مجمع گفته که هر که سواره و پیاده از انس و جن که در معصیت خدای سعی کند از خیل و رجل شیطان
وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ و شرکت کن با مالهای ایشان یعنی ایشان را بر آن دار تا از حرام جمع کنند و یا دهند یا در راه معصیت صرف کنند وَ
الْأَوْلَادِ و در فرزندان ایشان نیز شریک شو تا از زنا حاصل شوند یا بعبد العزی و عبد الشمس نام نهند یا ایشان را بر ملت باطله ترغیب کنند وَ
عِدْهُمْ و وعده ده ایشان را بوعدهای دروغ از درازی امل و شفاعت بتان و انکار بعث و بهشت و دوزخ و تاخیر توبه وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ
إِلَّا غُرُورًا و وعده نمیدهد شیطان ایشان را مگر بفریب یعنی خطا را بصورت ثواب با ایشان مینماید تا مرتکب آن شوند إِنَّ عِبَادِي بدرستیکه بندگان
خالص و برگزیدهٔ من که برای بهشت آفریده شده اند لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ نیست ترا بر اغوای ایشان تسلط و قدرت یعنی هیچکس را نتوانی
فریفت مگر بندگان خاص مرا وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا و بسنده است پروردگار تو نگهدار بندگان خود را از اضلال تو بوسوسه دلایل واضحه رَبُّكُمُ
الَّذِي يُزْجِي لَكُمُ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ پروردگار شما آنکس است که بقدرت کامله میراند و روان میگرداند برای شما کشتی را در دریا لِتَبْتَغُوا مِنْ
فَضْلِهِ تا بجوئید از فضل او یعنی روزی خود که ربح معامله است یا متعذر که بی عبور بر دریا بدست آید إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا بدرستیکه او
هست بر شما مهربان که کارهای مشکل شما آسان میگرداند و ما یحتاج شما را مهیا می سازد وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ و چون برسد بر شما سختی که آن غرق
شدنست فِي الْبَحْرِ در دریا ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ گم شود و برود از خاطرهای شما هر که را که میخوانید و میپرستید مگر او را که خداوند یگانه
است یعنی در آنجا جز وی را نمیخوانید و نجات جز از وی نمیجوئید فَلَمَّا نَجَّاكُمْ إِلَى الْبَرِّ پس هنگامی که برهانید شما را از غرق شدن و برسانید بسوی
بیابان أَعْرَضْتُمْ برگشتید از توحید و باز روی بپرستش بتان آوردید وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا و هست آدمی بسیار ناسپاس مر نعمت خداوند
خود را أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ آیا نجات یافتید بعد از رسیدن شما از دریا بصحرا ایمن شدید از آنکه فرو برد شما را خدا تعالی بکرانه
از زمین یعنی قادر است بر آنکه شما را در تراب فرو برد. توانا است بر آنکه در خاک نهان کند أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا یا فرو فرستد بر شما بادی که
سنگ بر شما افکند یعنی قادر است بر آنکه شما را سنگ باران کند ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا پس نیابید برای خود نگهدارنده که شما را محافظت
کند چه هیچکس نتواند دفع فعل حقتعالی کند أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ آیا ایمن گشته اید از آنکه باز گرداند شما را و در آورد در دریا تَارَةً أُخْرَىٰ
بار دیگر یعنی در دل شما افکند تا دیگر باره میل سفر دریا کنید و در کشتی نشینید فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ پس فرستد بر شما
از باد یعنی بادی بر انگیزاند که کشتی را بشکند فَيُغْرِقَكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ پس غرق گرداند شما را بسبب ناسپاسی که کردید و کفر شما را غرق گرداند ثُمَّ
لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا پس نیابید برای خود بر ما بآن غرق کردن از پس در آینده که دعوی کند و خواهد که انتقام کشد از ما و باز با
اعتراض در آن کننده که بگوید چرا چنین کردی و بعد از حکایت ابلیس که تعظیم بنی آدم فرمود بقوله وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ و هر اینه گرامی کردیم فرزندان

ادم را وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ و برداشتیم ایشان را یعنی سوار کردانیدیم در بیابان بر چهارپایان و در دریا بر کشتیها وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ
الطَّيِّبَاتِ و روزی دادیم ایشان را از طعامهای پاکیزه و بالذت وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا و افزونی دادیم ایشان
را بر بسیاری از آنچه ما آفریده ایم افزونی دادنی بغلبه و استیلا و بشرف و کرامت بدانکه کرامت ایشان جسدانیست و روحانی اما جسدانی تمام
ایشان راست از مؤمن و کافر بان تخمیر طینت ایشانست بید و تصویر در رحم و حسن صورت و مزاج قریب باعتدال و راستی قامت و اخذ بید
و اکل باصابع و تزیین بلحیه و کیسو و تمیز بعقل و فهم و نطق و خط و راه یافتن باسباب معیشت و تمکن بر صناعات و روحانی بر دو قسم است عامه
و خاصه اما آنچه عامست مؤمن و کافر در ان شریکست چون نفخ روح در ایشان و اخراج از صلب آدم و اسماع قول الست و انطاق بجواب بلی و عهد
بر عبودیت و ارسال رسل و انزال کتب برای ایشان و ترغیب بمثوبات و تخویف از عقوبات و اظهار قدرت و دلایل معجزات برای ایشان اما کرامت
روحانیت خاصه آنست که انبیا و اولیا و مؤمنان را بدان گرامی ساخته اند از نبوت و کرامت و رسالت و هدایت و ولایت و ایمان و اسلام و
ارشاد و اخلاق حسنه و آداب مرضیه و در تفسیر الانبیا آورده که انبیا و رسل و ائمه معصومین علیهم السلام افضل از جمیع ملائکه اند بعد از
ان میفرماید که یاد کن ای محمد يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ روزی را که بخوانیم هر گروهی را از مردمان بر پیشوایان ایشان یعنی نبی ایشان چنانکه گویند
یا امت موسی یا امت عیسی یا امت محمد و از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که در ان روز هر قومی را بخوانند با امام زمان ایشان و کتاب منزل بدیشان
و از صادق علیه السلام روایتست که فرمود ای دوستان و محبان ما حمد خدای بکنید برین نعمت که چون روز قیامت باشد هر قومی را بدان کس عود
کنند که بوی اقتدا کرده باشند ما پناه برسول خدا دهیم و چنگ در دامن حبل المتین او زنیم و شما پناه بما دهید پس کجا برند شما را این کلمه را
سه بار فرمود و بعد از ان گفت بخدای کعبه که شما را ببهشت برند فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ پس هر که را داده شود نوشته عمل و بدست
راست فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ پس آن گروه میخوانند کتاب خود را از روی بهجت و مسرت نوبتی بعد از نوبتی چه در ان نامه عملهای نیکو
بینند وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا و ستم کرده نشوند در مزد خود بمقدار فتیله از چرک که میان انگشتانست یعنی کمتر چیزی منقوص در پاداش
ایشان نباشد وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى و هر که هست درین جهان نابینا یعنی دیده دلش راه صواب نبیند و بجهت فرط عناد در دلایل
ها دیده نظر نکند تا راه صواب مشاهده نماید فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى پس در آخرت نابیناست یعنی راه نجات نیابد وَأَضَلُّ سَبِيلًا و
گمراه تر از نابینا بود پس هر که نابود در دنیا از طاعت نابینا بود در عقبا از ثواب بی بهره بود و هر که اینجا روی توبه نبیند فردا جمال مغفرت کی
مشاهده تواند کرد آورده اند که وفد ثقیف گفتند که ای محمد ما ایمان نیاریم بتو تا وقتیکه یکسال ما را بر بت پرستیدن بگذاری و زمین طایف را
که آرامگاه ماست چون زمین مکه حرم ما گردانی و ما را از رکوع و سجود معاف داری اگر از تو پرسند که چرا چنین کردی بگو خدای من مرا این فرموده
است این آمد که وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ و بدرستیکه نزدیک بودند ثقیف که ترا در فتنه اندازند و بگردانند
ترا از آن چیزی که وحی کردیم بتو لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ تا افترا کنی و بر بندی بر ما جز آنچه وحی کردیم یعنی بگوی که خدای امر فرموده وَإِذًا لَاتَّخَذُوكَ
خَلِيلًا و آنگاه که چنین کنی هر اینه فرا گیرند ترا دوست خود جهة موافقت تو با ایشان در سلوک طریق ضلال وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ و اگر نه آنستی که ترا
ثبات دادیم بمدد عصمت لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا بدرستیکه نزدیک بود که میل کنی بسوی ایشان میل کردنی اندک یعنی بجهة قوت
کید و مکر ایشان نزدیک بود که تو در صدد میل شوی با ایشان ولیکن عصمت ما ترا نگهداشت در مجمع آورده که چون آنحضرت معصوم بود پس
برای تخویف امت تا میل بسخن مشرکان نکنند این آمد که إِذًا لَأَذَقْنَاكَ آنگاه که میکردی هر اینه که میچشانیدیم ترا ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ
الْمَمَاتِ دو چندان عذاب زندگی در دنیا و دو چندان عذاب مرگ یعنی در آخرت دو چندان عذابی باشد که واقع شود بر غیر تو که مرتکب این امر شود
زیرا که خطای خطیر اخطر است ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا پس نمی یافتی برای خود بر دفع عذاب ما یاری که بسبب او از ان باز رهی چون این آیه آمد
حضرت رسالت فرمود اللَّهُمَّ لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ بار خدایا مرا چشم زدنی بخود مگذار مرویست که اهل مکه در اخراج آنحضرت مشاورت کردند
و رای ایشان بران قرار گرفت که در دشمنی بجدی افراط کنند که آنحضرت باضطرار بیرون باید رفت حقتعالی این آیه فرستاد که وَإِنْ كَادُوا
لَيَسْتَفِزُّونَكَ مِنَ الْأَرْضِ و بدرستیکه خواستند اهل مکه که بلغزانند ترا بدشمنی از این زمین لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا تا بیرون کنند ترا از زمین وَإِذًا
لَا يَلْبَثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا و آنگاه که چنین کنند درنگ نکنند از رفتن تو مگر اندکی از زمان و همچنان شد که بعد از هجرت باندک زمانی
واقعه بدر روی داد و هلاک کشتند روایتست که یهود از اقامت آنحضرت حسد آمد گفتند یا ابا القاسم مقام انبیا پیشین زمین شام
بود اگر تو پیغمبری و میخواهی که ما ترا تصدیق کنیم باید که بزمین شام روی و آنجا ساکن شوی حضرت عزم سفر شام فرمود این آمد که یهود میخواهند
که ترا از زمین یثرب دور افکنند اگر چنین باشد پس از تو چندان زمان نپایند و معذب شوند حضرت عازم شد بتوطن در مدینه و در اندک زمانی
قبایل یهود بقتل و اجلا وطن معذب شدند بعد از ان فرمود که سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا سنت نهادیم ما سنت نهادنی
برای آنها که فرستادیم پیش از تو از فرستادگان و آن سنت هلاک کنندگان ایشانست بتکذیب پیغمبران و اخراج ایشان از دیار خود وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا
تَحْوِيلًا و نیابی سنت و عادت ما را تغییر و تبدیلی و چون عادت الله جاری شد که تا پیغمبران در میان امت باشند ایشان از عذاب ایمن باشند
و اگر او را بیرون کنند معذب گردند پس چرا قصد میکنند که ترا بیرون کنند و بعد از اقامت حجت و ذکر وعد و وعید امر میفرماید باقامت

یعنی

صلوة بقوله أَقِمِ الصَّلٰوةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ بپای دار نماز را و محافظت آن کن در وقت زوال آفتاب و میل آن بجانب مغرب که اول ظهر است
إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ تا بتاریکی شب که اول نماز شام و خفتن است و غسق اللیل وقت نماز مغرب و عشاست وَقُرْآنَ الْفَجْرِ و بپای دار نماز صبح را
تسمیهٔ نماز بقرآن جهت وجوب قرائت قرآنست پس از قبیل تسمیهٔ شی باشد باسم جزو إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا بدرستیکه نماز بامداد هست
دیده شده یعنی ملائکه لیل و نهار او را مشاهده میکنند چه نوبت فرشتگان در وی است و بالا رفتن فرشتگان شب نزدیک در آخر اعمال لیل
ثبت میکنند و ملائکه روز او را می بینند و در اول دیوان نهار می نویسند وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ و بعضی از شب پس بیدار شو
بنماز شب در حالتیکه فریضه زایده است برای تو بنمازهای پنجگانه وجوب مختص است بتو و بر امت تو مندوب پس نماز شب بر تو فریضه
گردانیدیم نه بر امت تو عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا شاید که بدارد ترا پروردگار تو در مقام پسندیده یعنی مقامی که ستوده
باشد بستایش همه ستایش کنندگان و او بر همه مشرف باشد بر وجهی که جمیع بندگان او را ببینند عبدالله سلام گوید که روز قیامت کرسی
بیارند و در پیش عرش بنهند و خاتم الانبیا بر آن نشیند و او را اذن شفاعت دهند و بشفاعت او هر که گوینده لا اله الا الله باشد و ایمان داشته باشد
و نفاق نداشته حقتعالی او را از دوزخ خلاصی دهد و بعد از آن آنحضرت را امر میکند که وَقُل رَّبِّ أَدْخِلْنِي و بگو ای پروردگار من در آور مرا
در قبر مُدْخَلَ صِدْقٍ در آوردنی پسندیده و با کرامت وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ و بیرون آور مرا از آن در وقت بعث بیرون آوردنی ستوده و
با کرامت از امام جعفر علیه السلام نقلست که رسول این دعا را در وقتی کرد که در غار بود یعنی بار خدایا بیرون آور مرا از غار با ایمنی و باز بمکه
بر با ظفر و غنیمت وَاجْعَل لِّي مِن لَّدُنكَ و بده مرا از نزدیک خود سُلْطَانًا نَّصِيرًا حجتی یاری دهنده و قولی اعانت کننده و غالب شونده
بر جمیع اهل خلاف و عناد و قتاده گفته که مراد بسلطان پادشاهی است که ناصر اسلام باشد بر کفر و رواج اسلام بدو از آن میسر شود پس حقتعالی
اجابت دعای آنحضرت کرد وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ و بگو آمد حق یعنی دین اسلام و ناچیز شد باطل یعنی شرک و گویند حق قرآنست و
باطل شیطان چه هر کجا قرآن ظهور کند شیطان از آنجا بگریزد إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا بدرستیکه باطل هست نیست شده و ناچیز شده
ابن مسعود گفته که چون رسول در فتح مکه فرمود پیرامن کعبه سیصد و شصت بت نهاده بوده هر قومی وی صنم خود را و در پس آنحضرت چوبی در
دست گرفته بود که بر سر آن قطعهٔ آهن بود و بر هر بتی که میزد پاره پاره میکرد و میگفت وَقُل جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ و بر هر بتی که بکندشی بر روی
در افتادی مشرکان گفتند ما هیچ مردی ساحرتر از این مرد ندیدیم و بر بالای خانهٔ کعبه بتی از خزاعه مانده بود که از مس بود حضرت فرمود یا علی این را
از بام کعبه بر انداز امیر المؤمنین پای مبارک بر دوش مبارک آنحضرت نهاده بالا رفت و آن بت را بر انداخت و بشکست بعد از آن در صفت
قرآن فرموده که وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ و فرو میفرستیم بر تو از قرآن آنچیزیکه آن شفاست مر امراض را مانند فاتحه و آیات شفا و یا
شفاست مر بیماری جهل و شبه را واضح آنست که از برای بیانست یعنی همهٔ قرآن شفاست از مرضهای صوری و معنوی و قلبی وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ
و بخشایش است مر مؤمنان را که بدان نفع میگیرند در دین و صلاح نفوس خود و در حدیث آمده که قرآن شفاست هر که بقرآن طلب شفا نکند خدا
او را شفا ندهد از صادق علیه السلام مرویست که هر که را بیماری باشد باید که بعد از نماز صبح هفتاد بار الحمد بخواند و باد بر وی دمد اگر به نشود دو دیگر
هفتاد بار بخواند من ضامنم بشفای آنکس مگر بیماری که اجل در آن باشد وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا و نمی افزاید قرآن ستمکاران را یعنی
مشرکان مکذب را بان کاری و هلاکت یعنی هیچ نکند بسبب کفران بعد از آن از کفر ایشان و مشرکان خبر میدهد وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنسَانِ و چون
انعام کنیم انواع نعم بر آدمی یعنی کافر أَعْرَضَ روی بگرداند از یاد ما و بشکر آن نعمت مشغول نشود وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ و دور گرداند نفس خود را
از شکر گذاری آن و ما را بالکلیه فراموش کند و مستغنی شود از ما وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا و چون برسد او را بیماری فقر و ترس باشد
نومید نا امید از رحمت ما و بفضل ما واثق نباشد اما مؤمن در نعمت شکر کند و در محنت با امید فرج صبر نماید پس این خاص است بکافر اگر چه بحسب
ظاهر علی الاطلاق واقع شده قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ بگو هر کس از مؤمن و کافر کار میکند بر طریقه که شاکل حال و اعتقاد او باشد از خیر و شر
یعنی کافر در نعمت اعراض کند و در نقمت نا امید باشد و مؤمن در سرا سپاس دارد و در ضرا شکیبائی ورزد و همچنین هر کسیکه هست بر وفق اعتقاد
و بر طبق صواب دید خود عمل مینماید از شیخ شبلی پرسیدند که کدام آیه در قرآن امیدوارتر است فرمود قل کل یعمل علی شاکلته گفتند در این چه جای رجا است
گفت از بنده جفا و خطا بد باید آنچه مقتضای طبع او باشد و از خدا تعالی وفا و عطا آید و آنچه از کریمی وی سزد فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا
پس پروردگار شما داناتر است بآنکس که او راه یافته تر است و بصواب نزدیکتر یا نیکوتر از جهة دین و مذهب و آورده اند که کفار عرب نضر بن حارث
و ابی بن خلف و عتبه بن ابی معیط را بمدینه فرستادند تا از یهود حال حضرت رسالت صلعم را استفسار نمایند چون با ایشان ملاقات کردند و احوال باز گفتند
یهود متعجب شده گفتند ای صنادید عرب ما دانسته ایم که زمان ظهور پیغمبر نزدیکست و از سخنان شما این احوال از نبی استشمام میتوان کرد شما بجهة
از ما بپرسید او را بپرسید که طوف کننده مشرق و مغرب که بود و احوال جوانانیکه در زمان پیشین گم شدند چگونه است و روح چیست اگر هر سه سؤال
را جواب دهد پیغمبر نباشد و اگر هیچکدام را جواب ندهد پیغمبر نیست و اگر دو را جواب گوید و از روح هیچ نگوید پیغمبر بحقست چه ما در کتاب خود
چنین خوانده ایم ایشان بمکه آمده مجلس ساختند و از آنحضرت سؤال کردند حقتعالی در باب جوانان زمان پیشین این آیه فرستاد أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ
الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا و در باب آنکه در شرق و غرب عالم سیر کرد این آیه فرستاد که وَيَسْأَلُونَكَ عَن ذِي الْقَرْنَيْنِ و در باب روح فرمود

الصادق

که وَیَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ و می‌پرسند ترا از کیفیت روح که آنرا بدان زنده است قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی بگو روح از امر پروردگار من است
یعنی از مبدعات اوست که بامر کن موجود شده بی ماده و از آن جمله است که مخصوص است بعلم خدای عز و جل حق تعالی بدان دانا نیست وَمَا أُوتِیتُمْ
مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِیلًا و داده نشده اید از دانش مگر اندکی نسبت بعلم خدای که استفاده آن میکنید از او سبحانه بتوسط حواس خود مروی است که چون
کفار این جواب بشنیدند گفتند این مختص است بما یا غیر ما نیز در این داخلند حضرت فرمود که نه ما حقیقت روح را میدانیم گفتند عجب است
از گفتار تو که یکبار میگوئی وَمَن یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْرًا کَثِیرًا و بار دیگر میگوئی وما اوتیتم من العلم الا قلیلا این آیه نازل شد وَلَوْ أَنَّمَا فِی
الْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ و آنچه ایشان گفته بودند بجهت کجی فهم ایشان بوده برای که حکمت انسانیه همین بود که علم بچیزی حاصل کنند بقدر طاقت بشریت
و آنچه سبب انتظام معاش و معاد او باشد بعد از آن در بیان امتنان خود میفرماید که وَلَئِن شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِی أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ و اگر خواهیم
ما هر آینه ببریم آنچیزی را که وحی کرده ایم بتو که قرآنست یعنی از سینه‌ها و مصحفها محو کنیم ثُمَّ لَا تَجِدُ لَکَ بِهِ پس نیابی تو برای خود بان یعنی بیابی
بعد از بردن آن عَلَیْنَا وَکِیلًا بر ما وکیلی از جانب خود که آن از ما استرداد کند و بسینه‌ها و مصحفها باز آورد و آنچنانکه محفوظ بود در اول
باز دارد إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّکَ مگر رحمت و بخشایش از خدای تو که تو را در یافتن آن رد کند و در سینه تو محفوظ دارد و یا معنی آنکه رحمت پروردگار
تو آنرا باقی میگذارد و محو نمیکند إِنَّ فَضْلَهُ کَانَ عَلَیْکَ کَبِیرًا بدرستیکه فضل خدای هست بر تو بزرگ که ترا سید ولد آدم ساخته
و ختم پیغمبران بتو کرده و لوای حمد و مقام محمود بتو داده و قرآن مجید بتو فرستاده و در میان امت تو باقی گذاشته و از او محو نمیکند ابن ابی فرموده
که اول چیزیکه شما از دین خود نیابید امانت باشد و آخر آن نماز و روزی بر شما واقع شود که قرآن را نه در دلها یابید و نه در مصحفها وقتادة
بر آنچیز نیز مگر که قرآن باز بهمان جا رود که آمده است و وادادی باشد چو عکس نگین حق تعالی گوید ترا چه بوده است گوید بار خدایا نزد تو آمدم الحجة
آنکه مرا میخوانند و بان کار نمیکنند و آن گاه باشد که قیامت نزدیک شده باشد بعد از آن بیان اعجاز قرآن میکند جهت احتجاج مشرکان و میفرماید
که قُل لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ وَالْجِنُّ بگو ای محمد اگر جمع شوند همه آدمیان و پریان که تو بر ایشان مبعوث شده و همه اتفاق کنند عَلَىٰ أَن یَأْتُوا
بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ بر آنکه بیارند مانند این قرآن در فصاحت و بلاغت و حسن نظم و کمال معنی و اخبار از غیب لَا یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ نیارند مانند
آن باین صفتها با آنکه در میان ایشان فصحا و بلغا هستند این در جواب نضر بن حارث فرود آمده که میگفت ما اگر خواهیم مثل آن بگوئیم حق تعالی
در قول او کرده فرمود که جن و انس مثل این قرآن نتوانند گفت وَلَوْ کَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیرًا و اگرچه باشند برخی از ایشان مر برخی دیگر را هم
پشت و مددکار وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِی هَٰذَا الْقُرْآنِ مِن کُلِّ مَثَلٍ و بدرستیکه مکرر گردانیدیم بوجوه مختلفه جهت زیادتی تقریر
و بیان برای مردمان در این قرآن از هر نوع و صنفی چون ترهیب و ترغیب و قصص و اخبار و ذکر جنت و نار و مانند آن از احوال گذشتگان و آیندگان
فَأَبَىٰ أَکْثَرُ النَّاسِ إِلَّا کُفُورًا پس سر باز زدند بیشتر مردمان و نخواستند مگر ناسپاسی که انکار حق است آورده اند که صنادید قریش در
حضرت رسالت را طلبیده مجلسی ساختند و گفتند یا محمد ترا طلبیده ایم تا نوعی کنیم که نزاع از میان ما و تو برخیزد والله که در عرب کسی ندیدیم که با
قوم و کس خود این درشتی کند که تو با ما میکنی با اجداد ما دشنام میدهی و ایشانرا غیبت میکنی و زبان بخدایان ما گشوده و دشنام می
دهی و سنگ تفرقه میان الفت و جمعیت ما می اندازی هیچ درشتی و درشتی نماند که تو با ما نکردی اگر قصد تو مال است ما ترا غنی گردانیم که در همه
عرب از تو غنی تر نباشد و اگر ریاست میخواهی ترا این منصب بدهیم و اختیار قبایل عرب و قریش بتو دهیم و اگر جنیان ترا زحمت میرسانند ما طبیب حاذق
بیاریم تا در علاج تو کوشد حضرت جواب داد که اینها هیچ کدام نیست حق تعالی مرا بشما فرستاده و کتابی بمن داده که شما را از بهشت مژده دهم و از
دوزخ بترسانم اگر سخن من قبول کنید در دنیا و در آخرت مرفه الحال باشید و اگر قبول نکنید من صبر کنم تا خدا تعالی میان من و شما حکم کند
ایشان گفتند که زمین ما تنگ ترین زمینها است و کم آب ترین جایها اگر تو در دعوی رسالت صادقی دعا کن تا خدا تعالی این کوهها را از زمین
بر دارد و زمین فراخ شود و چشمه‌ها روان شود چنانکه در شام و عراقست و از پدران ما قصی بن کلاب که صادق القول بود زنده گردان که احوال
پیغمبری تو از وی پرسیم اگر او بر نبوت تو گواهی دهد ما بتو ایمان آوریم و بدانیم که تو از نزد خدا تقرب یافته‌ای حضرت رسول فرمود مرا باین نفرستاده اند
بلکه مرا برسالت بشما فرستاده اند و قرآن را بمن داده اند تا معجزه من باشد اگر در نبوت من شک دارید مثل این قرآن را بیارید و چون نمیتوانید آورد
پس البته پیغمبر خدا ام و شما بجهت عناد و استکبار بمن نمیگروید گفتند اگر این آیات مذکوره را نمیخواهی از خدا درخواه تا بوستانها از انگور
و خرما و سایر میوه‌ها و جویهای آب روان در میان آن روان کن و اگر این نیز نمیخواهی از او درخواه تا تو را گنجهای زمین راه نماید تا از درویشی خلاص
شده غنی شوی و اگر باین نیز اقدام نمیکنی پاره از آسمان بر سر ما افکن تا هلاک شویم و یا خانه از زر برای تو بسازد تا تو بدان نشینی رسول فرمود
اگر خدای خواهد این همه کارها بکند یکی از ایشان گفت ما بتو ایمان نیاریم تا خدای را با فرشتگان بما بنمایی بعد از آن گفتند شنیده ایم که این
قرآن را مردیست که در یمامه است و رحمن نام دارد و اعتقاد ما آنست که او و میان ما موری مادست ندهد تو باز نداریم تا ترا هلاک کنیم یا تو ما را
هلاک کنی رسول از میان ایشان دلتنگ برخاست و از آن مجلس اعراض کرده بیرون آمد عبدالله بن عمیر که پسر عم آنحضرت بود برخاست و با او روان
شد و گفت ای محمد آنچه این قوم بر تو عرض کردند یکی را بفعل نیاوردی بخدا که من بتو ایمان نیاورم تا که نردبانی بنهی و بر آسمان برآیی و من بر تو
بنگرم و از آنجا نامه بیاوری با جمعی از فرشتگان که گواهی دهند برای تو که پیغمبری و با وجود این گمان من چنین خواهد بود که هم ترا باور نکنم و

جواب ما و نه شما

تصدیق

مقصد یق قول تو نکنم ابو جهل گفت بقوم هیچکدام از انچه طلبید یدیما ننمود بخدا سوگند که فردا چون بیاید روی بکعبه اورده و بنماز مشغول
شود و بسجده رود سنگی گران بردارم و بر سرش زنم تا از جفای او برهیم رسول ازین سخن بسیار دلتنگ شد حق تعالی این آیه فرستاد که وَقَالُوا
وگفتند مقرحان قریش بعد از لوازم حجت بر ایشان باعجاز قرآن وغیر آن از معجزات دیگر لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا
ایمان نیاوریم و تصدیق تو نکنیم ما تا وقتیکه روان سازی برای ما از زمین مکه چشمهٔ پر آب روان که هرگز کمی نکند أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ
مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ یا باشد مر ترا بوستانی از درخت خرما و انگور مشتمل بر درختان فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا پس روان کردانی انهار
انجوی اب در میان بوستانها روان کردنی أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ یا تا وقتیکه بیفکنی اسمان را همچنانکه گمان بردی و وعید دادی
عَلَيْنَا كِسَفًا بر ما پاره پاره أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا یا بیاری خدای را و فرشتگان را کفیل بانچه دعوی میکنی یعنی شاهد بر صحت
دعوی و ضامن درک ان یعنی ایشان را عیانا بما نمائی بصورت أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ یا باشد ترا خانه از زر که در آنجا بنشینی أَوْ
تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ یا برروی در اسمان و تصدیق نمیکنیم ترا برامدن در اسمان حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرَؤُهُ تا
وقتیکه فرود اری بر ما کتابی که بخوانیم ان را و در ان تصدیق تو نوشته قُلْ بگو ای محمد از روی تعجب و تحیر سُبْحَانَ رَبِّي پاکست پروردگار
من و مبرا از انکه بر وی تحکم کنید و یا او انکه در قدرت کسی را شریک وی سازید و شما انچه از من میطلبید بجز او وی بران قادر نیست هَلْ
كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا یا هستم یعنی نیستم مگر ادمی فرستاده شده همچه سایر رسولان و ایشان برای قوم خود ظاهر نکردند مگر معجزه که مناسب
قوم ایشان بود و اظهار ایات باراده و قدرت حق است نه باختیار و مشیت ایشان وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى و منع
نکرد مردمان را یعنی اهل مکه را از انکه ایمان اورند وقتیکه امد بدیشان بیان حق بر زبان محمد که ان قرانست إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ
بَشَرًا رَسُولًا مگر انکه گفتند از روی عناد ایا برانگیخت خدای ادمی را رسول و ایشان از غایت جهالت و ضلالت درین مسئله خطا کردند و ندانستند
که تجانس موجب توانس است و تخالف مقتضی تنافر پس رسول از جنس ایشان باید تا افاده و استفاده در میان بدید اید و چون کافران می
گفتند که رسول خدای فرشته باید و بشر نشاید حق تعالی در قول ایشان فرمود که قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ بگو اگر بودندی بجای ادمیان
در روی زمین فرشتگان مانند ادمی يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ میرفتند بر قدمهای خود در حالتیکه مقیم بودندی و ارام گرفتندی لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ
السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا هر اینه فرستادیم بر ایشان از اسمان فرشته پیغمبر یعنی از جنس ایشان رسول بدیشان فرستادیم تا با هم مجتمع توانستندی
شد و از و تعلیم توانستندی گرفت و چون ساکنان زمین ادمیانند پس رسول ایشان را نیز ادمی باید و در لباب اورده که کافران گفتند که گواه
تو کیست در رسالت اینه امد که قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ بگو خدای بسنده است در حالتیکه گواه هست میان من و شما و شهادت
خدای اظهار معجزه است بر دست انحضرت و معجزه بزبان حال ناطق است بانکه محمد رسول است پس معجزه گواه حق است بر صدق دعوی او إِنَّهُ
كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بدرستیکه هست خدا تعالی ببندگان خود دانا که احوال پوشیدهٔ ایشان را میداند بَصِيرًا بینا که احوال اشکارای ایشان را
می بیند پس همه را بر وفق کردار پاداش خواهد داد وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ و هر کرا راه نماید خدای یعنی حکم کند بهدایت و یا راه بهشت با و نماید
یا توفیق دهد او را بایمان فَهُوَ الْمُهْتَدِ پس او راه یافته است وَمَنْ يُضْلِلْ و هر کرا خدا گمراه کند بجهت عنادیکه داشته باشد در گمراهی خود
راسخ شود و از راه بهشت بگرداند فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ پس نیابی تو مر ایشان را دوستان که نصرت کنند ایشان را بجز از خدای وَ
نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى وُجُوهِهِمْ و حشر کنیم ایشان را بروز قیامت بر رویهای ایشان مرویست که از حضرت پرسیدند که چگونه بر روی خود
روند فرمود که انکس که میبرد ایشان را بر قدمهای ایشان قادر است که ببرد ایشان را بر رویها اما انستکه ایشان را بهر میکنند بر رویها خود را در ملکند
و نخواری که بپیش می اید پس ایشان را حشر کنیم عُمْيًا در حالتیکه نابینا باشند بازین وجه که چیزیکه لذت چشم باشد نه بینند وَبُكْمًا و گنگان باشند یعنی
چیزیکه از ایشان قبول کنند وَصُمًّا و کران باشند که انچه موجب لذت باشد نشنوند بجهت انکه نظر در ایات هادیه نکرده باشند و سخن حق
قبول نشنیده و نگفته باشند مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ جای ایشان دوزخست هرگاه که ساکن شوند زبانه دوزخ یعنی اتش گوشت
و پوست ایشان را بخورد و ایشان مانند انگشتی شوند زبانه اتش فرو نشیند چنانکه اتش در بنا پس از سوختن همه زِدْنَاهُمْ بیفزائیم ما برای
ایشان سَعِيرًا اتش سوزان یعنی برفروزیم بعد از تبدیل پوست و گوشت ایشان بان اتش پیچیده همیشه بر این وجه باشند ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِأَنَّهُمْ
كَفَرُوا ان عذاب پاداش ایشان است بسبب انکه ایشان انکار کردند بِآيَاتِنَا ایشان را بدلیلهای واضحه ما بر صدق پیغمبر که معجزات و ست با ما و قرانست
وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا و گفتند از روی انکار که ایا انوقت که گردیم استخوانها و خاکهای ریزه شده أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا
ایا برانگیختگان باشیم افریدنی نو چون ایشان خلق جدید را منکر بودند در ساعتی صد بار سوختن و باز پوست و گوشت ایشان را تازه سازند تا
عذاب کنند أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ایا نمی بینند از انکه خدای بحق انکس است که افرید اسمانها و زمینها را با عظمت
و بسط بی ماده و مدد قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ توانا است بر انکه بیافریند ایشان را یعنی بار دیگر ایشان را بر مثال اول خلق کند پس انکه چیزی را
بی ماده خلق کند قادر است که افریدهٔ کهنه را که مرده باشد باز اعاده کند وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ و گردانید شده است و مقرر کرده
برای فنای ایشان مدتی که هیچ شکی نیست دران و ان زمان مرگست و یا بجهت اعادهٔ ایشان اجلی نهاده که ان روز قیامتست فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا

باشد

کرده اند

پس سرباز زدند و نخواستند ستمکاران با وجود وضوح حق مگر انکار حشر و نشر را قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ بگو ای محمد اگر شما مالک شوید و در تصرف آورید
خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي خزینهای روزی پروردگار مرا که بخلقان میدهند إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ امساک کنید البته از بیم انفاق و بخل
ورزید از ترس درویشی و درده اند که اگر یکی از بهر کان خازن خزائن نعم ربانی شود هر اینه جود او با جود الهی متساوی نخواهد بود جهت آنکه برای
نفس خود چیزی از آن باز خواهد گرفت و از کم شدن آن خواهد ترسید و خدای بر وجه جود از هر دو مبراست وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا و هست آدمی
بخیل چه بنای امر او بر حاجت و بخل است با بخیر بخنا جستن بعد از آن ذکر موسی میکند که با وجود آیات ظاهره که داشت با او منکر شدند وَلَقَدْ
آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ و بدرستیکه دادیم موسی را نه آیت روشن یعنی معجزهای آشکار که آن عصا بود و ید بیضا و سنون و
طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و نقص ثمرات چنانکه در سورة الاعراف بتفصیل مذکور شده و گویند مراد بآن انفلاق بحر است و انفجار
آب از حجر و دفع طور بر سر بنی اسرائیل و طمس اموال قبطیان و از الهٔ عقده از زبان و فرو بردن عصا سحره را و نزد بعضی مراد بآیات احکام است
چنانکه مرویست که یهودی بمصاحب خود گفت بیا تا نزد محمد رویم و او را از این آیتها خبر دار کنیم چون از آنحضرت سؤال کردند فرمود که آن نه آیت این
است که شرک بخدا نیارید و خون بناحق مریزید و زنا و دزدی و خوردن ربا و سخن چینی و سحر و دشنام بزنان دور باشید و از جهاد مگریزید
این نه احکام در جمیع ملتها ثابت بوده و یکی دیگر خاص است شما که در شنبه عدوان نکنید و از حکم آن در نگذرید آن دو یهود چون این کلام
از سید انام شنیدند برخواستند دست و پای آنحضرت را بوسیدند و گفتند گواهی میدهیم که تو پیغمبر خدائی بعد از آن خطاب بحضرت کرده
میفرماید که فَسْئَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ پس بپرس ای محمد از بنی اسرائیل از علمای ایشان همین آیات را سؤال کن تا صدق قول تو بر مشرکان ظاهر کردد و ما
آن آیات را بموسی دادیم إِذْ جَاءَهُمْ در وقتیکه آمد بر ایشان فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ مَسْحُورًا پس گفت موسی را فرعون بدرستیکه
من گمان میبرم ترا ای موسی جادو کرده و عقل تو پریشان شده قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَٰؤُلَاءِ گفت موسی با او بدرستیکه تو دانسته
با و بدل خود و اگرچه بزبان تلفظ نمیکنی بی شبهه بی شائبه نفرستاده این آیات را إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مگر آفریدگار آسمانها و زمینها
بَصَائِرَ در حالتیکه اینها روشنند که هر یک دلیل است بر نبوت من و صدق من و لیکن تو عناد میکنی وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا
و بدرستیکه من میدانم ترا ای فرعون هلاک شده یعنی مشرف بر هلاک که نقص عقل و مصر بر شر فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ پس
خواست فرعون آنکه برانگیزد و دور کند موسی و قوم او را از زمین مصر یا از مطلق زمین بقتل و استیصال فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا پس
غرق کردانیدیم او را و هر که با او بود تمامی وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ و گفتیم پس از غرق شدن ایشان مر فرزندان یعقوب را که شما اسْكُنُوا
الْأَرْضَ ساکن شوید در زمینی که ایشان میخواستند که شما را از آن زمین بیرون کنند فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا پس چون آمد وعدهٔ
سرای دیگر یعنی چون قیامت شود بیاریم شما را و ایشان را بمحشر در حالتیکه جماعتی آمیخته باشید با هم پس حکم کنیم میان شما بتمییز سعدا از اشقیا و حق
تعالی قصهٔ موسی و فرعون را در این مقام برای دلخوشی رسول ایراد فرموده و گفته اگرچه کفار قریش ترا از مکه بیرون کنند قبل از تو فرعون نیز
در قصد اخراج موسی شد ما او را و قوم او را مستاصل ساختیم و زمین مصر را بایشان دادیم پس ترا نیز بر دشمنان ظفر دهیم و نعمت خود را بر تو
تمام کنیم وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ و بحق فرستادیم ترا وَبِالْحَقِّ نَزَلَ و بحق فرود آمد قرآن یعنی فرود آمد قرآن یعنی قرآن فرو نیامد مگر بحق و در تبیان
آورده که با بمعنی علی است و مراد از حق حضرت رسالت است یعنی بر محمد قرآن نازل شد وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا و نفرستادیم
ترا مگر در حالتیکه مژده دهنده مطیعان را بثواب و بیم کننده از آنکه روی بما آرد وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَىٰ مُكْثٍ و قرآن
را پراکنده فرو فرستادیم یعنی آیه آیه و سوره سوره تا بخوانی بر مردمان با آهستگی و تانی تا در هر آیتی و سوره از آن نیک تامل کنند و
غایت تفکر در آن مرعی دارند وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا و فرو فرستادیم آن را بحسب حوادث فرو فرستادنی در مدت بیست سال پس بر سبیل تهدید
میفرماید که قُلْ آمِنُوا بِهِ بگو ای محمد بکفار مکه که ایمان آرید بقرآن أَوْ لَا تُؤْمِنُوا یا ایمان میارید یعنی ایمان شما بدو موجب زیادتی کمال او نمی
شود و از عدم ایمان شما هیچ نقصی باو راه نمی یابد إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ بدرستیکه آنانکه داده شده اند علم پیش از نزول قرآن
یعنی آنها که کتب سماوی خوانده اند و حقیقت وحی و نبوت معلوم کرده و نعت و صفت قرآن را در کتب خود خوانده چون عبدالله سلام و
اتباع او از یهود و نجاشی و اتباع او و اصحاب او از نصاری یا طالبان دین چون سلمان و ابوذر و ورقه و نوفل و اصحاب ایشان إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ
يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا چون خوانده می شود قرآن بر ایشان می افتند بر زنخهای خود بر رو در حالتیکه سجده کنانند برای تعظیم امر خدا
و ارسال محمد و انزال قرآن وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا و میگویند پاکست پروردگار ما از خلاف وعدهٔ خود إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا
بدرستیکه هست وعدهٔ پروردگار ما کرده شده یعنی واقع شده لا محاله وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ و می افتند بر روهای خود یعنی در سجده
و ذکر ذقن جهت آنستکه اول چیزیکه از روی ساجد بزمین میرسد آنست يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا میگریند در حالت سجود و زیاده میکرداند
شنیدن قرآن ایشان را فروتنی و درده اند که حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله در سجود میگفت یا الله یا رحمن مشرکان با یکدیگر میگفتند که محمد ما را
از پرستیدن دو خدا منع میکند و خود دو خدا را میخواند ایزد که قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَٰنَ بگو ای محمد مشرکان را که بخوانید خدای
را یا بخوانید رحمن را که مقصود از هر دو لفظ ذات واحد است أَيًّا مَا تَدْعُوا هر کدام که بخوانید نیکوست و بدان حق تعالی را خوانده باشید کلمه

سورة الکهف

الاسماء الحسنی پس مراد است نامهای نیکو یعنی دالّ بر صفات جلال مرویست که انحضرت قرائت میفرمود در جمیع نمازها هرگاه که صلوة بویشان را
در مسجد الحرام کذاردی اهل شرک بلهو ولغو وصفیر ودست زدن مشغول شدندی تا شاید انحضرت در غلط افتد و ترک قرائت کند حق تعالی
فرمود که ولا تجهر بصلاتک واشکارا مکن قرائت نماز خود را یعنی بلند مخوان تا مشرکان نخندند و استهزا نکنند ولا تخافت بها و اواز
فرو مدار بحدی که نشنوند انانکه در عقب تو نماز میکذارند وابتغ بین ذلک سبیلا وطلب کن میان جهر وخفا راهی میانه چه حد وسط در همه
امور محبوب ومستحسن است یعنی در همه نمازها بلند و آهسته مخوان بلکه میان هر دو راهی بدید کن یعنی نماز صبح و شام وخفتن را بلند بخوان و
پیشین و پسین را آهسته و بنا بر این مجمل باشد و موقوف بوده باشد بفعل پیغمبر و اهل بیت وصلوات الله علیه وعلیهم اجمعین وقل الحمد
لله الذی لم یتخذ ولدا و بگو ای محمد همه ستایش و ثنا مر خدای راست نخدایکه فرا نگرفت فرزندی چنانکه یهود و نصاری را است و بنو ملیح که
اثبات فرزند میکنند برای او ولم یکن له شریک فی الملک و نیست مر ورا انبازی در پادشاهی یعنی در الوهیت و وحدانیت و مشرکان
است که بتان را انباز حق میگویند ولم یکن له ولی من الذل و نیست مر او را دوستی از جنس و یا غیر جنس از جهت مذلتی و عجزیکه داشته
تا بسبب اعانت وعزت او رحمتند باشد وکبره تکبیرا و تعظیم کن او را تعظیم کردنی یعنی حق را بزرگ دان از وصف واصفان و معرفت عارفان
وگویند معنی کبره آنست که بگو الله اکبر و در روایت آمده که بنده را گفتن الله اکبر بهتر است از دنیا و ما فیها این آیه را آیت العز میگویند مروی است
که هرگاه که کودکی از بنی عبد المطلب بسخن درآمدی حضرت رسالت این آیه را تعلیم وی دادی سورة الکهف مائة وإحدی عشر آیة
از ابی بن کعب روایت است که رسول صلی الله علیه واله فرمود که هرکه این سوره را بخواند تا هشت روز از فتنه دجال ایمن گردد و اگر در این هشت
روز دجال بیرون آید حق تعالی حافظ او باشد از فتنه دجال واخر این آیات یعنی قل انما انا بشر تا آخر تلاوت کند در وقتیکه در خوابگاه خود
آید نوری بر بالای سر او درخشان شود تا مکه و ملائکه میان آن نور صلوات بر او فرستند تا از خوابگاه برخیزد جنید گوید که از پیغمبر صلی الله
علیه واله شنیدم که فرمود هرکه ده آیت از سورة الکهف را بخواند فتنه دجال ضرر باو نرساند و هرکه همه این سوره را بخواند البته در بهشت
درآید هرکه در روز جمعه این سوره بخواند البته در بهشت درآید هرکه در روز جمعه این سوره بخواند هر عملی که از این جمعه تا جمعه دیگر کرده
حق تعالی آن را بیامرزد و نوری بدو دهد که شعله آن تا باسمان برسد و او را از جمیع بلاها نگهدارد و از ابی عبد الله ع روایت کرده اند که
هرکه در شب جمعه این سوره بخواند شهید میرد بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی انزل علی عبده همه ستایش و ثنا مر خدای راست
خدائیکه فرو فرستاد بر بنده خود یعنی محمد صلی الله علیه واله الکتاب قرآن را ترتیب استحقاق حمد بر انزال قرآن تنبیه است بر آنکه قرآن اعظم
نعمتها است که ملک مثاب بر بندگان ارزانی داشته چه سبب انتظام صلاح معاد و معاش است ولم یجعل له عوجا ونکردانید مر او را
چیزی از کجی باختلاف لفظ و تفاوت معنی یا عدول از حق بباطل قیما مستقیم و معتدل بی همت افراط وصفت تفریط و میتواند بود که ضمیر له راجع بعبد
باشد یعنی نکردانیدیم بنده خود را میل بغیر خود بلکه او را مستقیم کردانیدیم در جمیع احوال لینذر بأسا شدیدا تا بیم کند خدا تعالی یا محمد مر
کافران را بعذاب سخت که استیصال است یا عقوبت دوزخ عقوبتی و عذابی که صادر شده باشد ومهیا کشته من لدنه از نزدیک خدای چه معذب او
ست نه غیر او ویبشر المؤمنین و تا مژده دهد پیغمبر یا قرآن مر گرویدگان را الذین یعملون الصالحات ان لهم اجرا حسنا آنانکه میکنند
کارهای پسندیده بآنکه مر ایشان راست مزدی نیکو یعنی پاداش پسندیده و تمام که آن بهشت نعیم است ماکثین فیه ابدا در حالتیکه مقیم
باشند در آن اجر همیشه بی انتقال وانقطاع وینذر الذین قالوا اتخذ الله ولدا و بیم کند آنانکه از روی غوایت و عناد گفتند فرا گرفت
خدا تعالی فرزندی و قائلان این یهود و نصاری و بنو ملیح ما لهم به من علم نیست این گویندگان را بفرزند یا بدین سخن که میگویند هیچ
دانشی از فرط جهل و تقلید و بی دلیلی ولا لآبائهم ونه دانشی بود مر پدران ایشان را در این باب بلکه ایشان نیز بی علمی و دلیلی این را بی
گفتند کبرت کلمة تخرج من افواههم بزرگست کلمه ایشان از روی مقاله که بیرون می آید از دهنهای ایشان بر وجه جرأت والحمق و جهالة و بی ادبی
[illegible] ان یقولون الا کذبا نمیگویند مگر دروغی در غایت عظمت که نسبت ایشان نزدیکست که آسمانها بشکافد و کوهها از جای برداوده اند که
حضرت از شنیدن این کلمه بغایت غمناک شد و مایوس کشت از امیدی که بایمان ایشان داشت حق تعالی برای تسلی دل او فرمود که فلعلک باخع نفسک
علی آثارهم پس همانا که تو کشنده مر نفس خود را بر تحسر و اندوه و نشانهای باز کشتن و پشت کردن ایشان از ایمان یعنی کار ایشان بر خود آسان کیر و
بر خود منه ان لم یؤمنوا بهذا الحدیث اسفا اگر ایمان نیاورند باین سخن یعنی قرآن و بو شرک و کفر عصیان ایشان خود را هلاک مساز بجهة
اندوه و جزع یا غضب ایشان انا جعلنا ما علی الارض زینة لها بدرستیکه ما کردانیدیم انچیزی را که بر زمین است از معادن و نباتات و
حیوانات آرایش مر اهل زمین را یعنی آنچه در زمین است برای بندگان آرایش داده ایم از اقسام نعم لنبلوهم ایهم احسن عملا تا بیازمائیم
و ظاهر کردد که کدام از ایشان نیکوتر است از روی کردار یعنی کیست که شکر نعم الهی بتقدیم رساند بوسیله طاعات و کیست که از آن کفران مورد
بجهة کسب سیئات بعد از آن بعدم ثبات حطام دنیویه میفرماید که وانا لجاعلون ما علیها و بدرستیکه ما کردانیده ایم انچیزی را که بر روی
زمین است از کوه و درخت و بناها و غیر آن صعیدا جرزا زمینی هامون بی گیاه و بنا یعنی اجزای عمارتها خراب خواهد ساخت پس دل بر آن
منهید و بر غیر ناپایدار آن فریفته مشوید در سورة الاسری مذکور شد که یهود قریش را سر سؤال تعلیم دادند که از حضرت رسالت پرسند و

با ایشان اعلام کردند که قصه جوانان کهف بس عجیب و غریب است عجب آن وی که جواب ایشان دانند اید و کدام ﴿أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ﴾ یعنی آیا
که میگویند یا می پنداری تو آنکه اصحاب غار و رقیم که سیصد و نه سال در غار ماندند ﴿كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا﴾ بودند از دلایل قدرت ما چیزی شگفت
یعنی قصه ایشان نسبت با آیات قدرت ما که در آفرینش ارض و سما ظاهر است چندان غریب و عجیب نیست مراد از کهف غاریست بجیرم نام واقع در کوه بناخلوس
در حوالی شهر افسوس که دار الملک دقیانوس بود و رقیم بقول ضحاک وادی است که کوه بناخلوس آنجاست و نعمان بن بشیر در حدیثی مرفوع از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله روایت کرده که اصحاب رقیم سه کس بودند که از شهر بیرون آمدند باران ایشان را فرو گرفت پناه بغاری بردند چون بدرون غار در شدند
سنگی عظیم بر در آن غار افتاد و ایشان مضطرب شدند با خود گفتند طریقه فتح این باب بود جز تضرع و زاری و اخلاص بحضرت باری نیست صلاح
آنست که هر یکی عمل صالح که کرده باشیم شفیع خود داریم شاید که حقتعالی ما را خلاصی بخشد پس یکی از ایشان گفت که خداوندا تو عالمی که من روزی
مزدوری چند داشتم کار میکردند و مردی نماز پیشین آمد و در کار رفت و گفتم تو نیز کار کن و مزد ایشان چون شام هر یک را مزد بدادم یکی گفت و نیم روز
آمده مزد من و او را یکسان میدهی گفتم ترا با مال من چه کار او در خشم شد مزد نگرفت و برفت و من آنچه مزد او بود بدادم و بچه گاوی بخریدم و در میان
رمه گاو خود رها کردم و از او بچه ها متولد شد و بعد از مدتی آن مرد زار و نحیف باز آمد مرا گفت که مرا بر تو حقی است گفتم چیست گفت آن مزد روز
که مزد خویش پیش تو گذاشتم دست وی گرفتم و بصحرا بردم گفتم این گله گاو مر تراست گفت مرا استهزا میکنی گفتم والله که این حق تست و قصه با وی باز
گفتم بار خدایا اگر میدانی که این کار برای رضای تو کردم ما را از اینجا خلاصی بخش در حال سنگ کشاده شد و روزنه جدا شد و دیگری گفت
خداوندا سالی قحط بود زنی صاحب جمال نزد من آمد که گندم خرد گفتم مراد مرا حاصل کن تا گندم بتو دهم وی ابا کرد پس از گرسنگی بیتاب شده باز
بیامد و گندم طلبید من همان گفتم وی نیز ابا کرد و برفت و باز از غایت گرسنگی نزد من آمد و گندم طلبید و گفت بر من و عیالان من رحم کن من همان
سخن گفتم این نوبت نیز امتناع نموده بار چهارم بیامد که طاقتش گسسته بالضروره راضی شد من او را بجائی بردم و خواستم که با او مقاربت کنم لرزه بر
اعضاش افتاد من گفتم چه حال داری گفت از خدای تعالی میترسم من با خود گفتم ای نفس ظالم این زن در حال ضرورت از خدا میترسد تو با وجود این نعمت
اندیشه عذاب او نمیکنی پس از پیش او برخواستم و زیاده از آنچه میخواست باو دادم بار خدایا اگر این کار محض رضای تو کردم ما را نجات ده فی الحال
روزنه دیگر از سنگ جدا شد مرد سیم گفت خداوندا مرا مادر و پدر بود و من گوسفندان داشتم نماز شام قدحی شیر نزد ایشان بردم
ایشان خفته بودند مرا دل نمیداد که ایشان را بیدار کنم بر بالین ایشان بنشستم و گوسفندان را ضایع بگذاشتم و همچنان ظرف شیر در دست داشتم
تا روز شد ایشان بیدار شدند من شیر را بایشان دادم تا بخوردند بار خدایا اگر اینکار برای رضای تو کردم ما را نجات ده سنگ بالتمامی زایل گشت
و ایشان از غار بیرون آمدند و قصه اصحاب کهف بر اینوجه بود که ترسایان تعدی و طغیان کرده از حد و احکام انجیل قدم بیرون نهادند تا آنکه
مولع در میان ایشان پیدا شد و بت پرستیدن آغاز کردند و در میان ایشان جمعی بودند در زهد و عبادت میکوشیدند و ایشان را پادشاهی
بود دقیانوس نام بت پرست و بسیار جبار و ستمکار و مردمان را از دین عیسی منع میکرد و میکشت و بجهت تسخیر ممالک بشهرها میگشت تا آنکه
بشهر افسوس رسید که اصحاب کهف در آن بودند ایشان از ترس او بسیار پریشان شدند و بهر گاهی که داشتند آمده بتضرع و زاری گفتند که خدایا
شر این طاغی یاغی را از ما کفایت کن جمعی کاشتکان دقیانوس بر قصه ایشان مطلع شده و بر اخبار دادند و جمعی فرستاده ایشان را حاضر کرده با جامهای عبادت
دقیانوس ایشان را تهدید کرده گفتند ما بجز از خدای بحق را نپرستیم که آفریدگار آسمان و زمین است هر چه میخواهی بکن دقیانوس گفت روزی چند شما
را مهلت دادم تا در کار خود اندیشه کنید اگر پیرو من شدید فبها و اگر نه شما را سیاستی کنم که همه خلقان از آن عبرت گیرند ایشان از آن مجلس بیرون
آمده هر یک از خانه پدر خود قدری مال جهت زاد خود برداشتند و از آن شهر بیرون آمدند و نزدیک آن شهر کوهی بود و در آن کوه غاری بود متوجه
آن شدند و در اثنای این راه سگی در دنبال ایشان افتاد و چندانکه او را میزدند باز نمیگشت تا آنکه او را داد که ای یاران مرا مزنید که من دوستان
خدای را دوست میدارم چون بخسبید من شما را پاسبانی کنم پس باندرون آن غار درآمده بانواع طاعات و مناجات مشغول شدند چون بسجده
افتادند حقتعالی خواب بر ایشان مستولی ساخت تا سیصد و نه سال بخفتند و بعد از چند روز دقیانوس ایشان را طلبید نیافت پدران
ایشان را بگرفت و احوال ایشان را پرسید گفتند که مالهای ما را برداشتند و برفتند کسانیکه ایشان را دیده بودند گفتند در فلان کوه غاری
است در آن غار اندر رفتند دقیانوس با لشکر گران متوجه آن کوه شد و چون بدان غار رسیدند هیچکس را زهره آن نبود که در آن غار اندر روند پس گفتند
ای ملک در غار را محکم و مسدود ساز تا ایشان بگرسنگی و تشنگی بمیرند دقیانوس بفرمود تا در غار را برآوردند و در لشکر وی دو مرد مؤمن
بودند نامها و نسبهای ایشان را بر لوحی از زر نوشتند و در بنای آن وضع کردند که کسی این را ببیند از احوال ایشان خبردار گردد و آن سد چنان
بود که چون دقیانوس هلاک شد و بعد از قرنها بپادشاهی بر تخت نشست صالح و مؤمن نام او تندروس مردمان بعضی مؤمن بودند و بعضی کافر
و ایشان را بخدا دعوت میکرد و بعث و نشور میترسانید ایشان گفتند ما جز موت و ممات هیچ نمیدانیم آن پادشاه با خدا مناجات کرد که آیتی
بدیشان بنماید حقتعالی در دل یکی از مردمان آن شهر افکند نام او الیاس تا آن سد را بشکافد و حظیره گوسفند کند پس در غار را بشکافت جماعتی
را دید در آنجا خفته و سگی بر در غار خسبیده چون خواست که در اندرون غار درود سگ برخواست و بروی حمله آورد وی از آن حال ترسان و
هراسان گشت و باز گشت حق تعالی ایشان را بیدار ساخت ایشان نشستند و بر یکدیگر سلام کردند و پنداشتند که یک روز یا بعضی روز خوابیده

بناجلوس

اند وجابها

اند و جامها کهنه نگشته بمان بگذارند و صاحب طعام خود را که تملیخا نام داشت گفتند برو و طعام برای ما بیاور و ببین که این طعامی طلب ما میکند
پاکیزه تملیخا درمی چند برداشت و بیرون آمد و همه علامات شهر بر خلاف دید ترسان بشهر آمد مردمان را دید که بر دین عیسی بودند و بر وی صلوات
میفرستادند تعجب وی بیشتر شد با خود گفت من دوش از این شهر بیرون رفتم هیچکس نمیتوانست که نام عیسی بر زبان آرد پس گشت و کسی را نمی یافت که احوال پرسد
با خود گفت که این شهر غلط کرده ام از مردی پرسید که این شهر را چه نام است گفت افسوس بداند که همان شهر است و مردمان همان نیستند از خود درمی
چند که داشت بیرون آورد که طعام خرد چون خباز درم او نگریست درمی دید مهر دقیانوس بران زده و سیصد سال قبل از این مسکوک
شده در وی و گفت که این مرد گنج یافته پس او را نزد حاکم شهر بردند و پنداشت که او را نزد دقیانوس میبرند میگفت خداوندا از شر این
ظالم نگاه دار چون حاکم او را دید گفت ای مرد راست بگو که این گنج از کجا یافته تملیخا گفت من جز از گنج ندارم این درم از خانه بیرون آورده
ام حاکم گفت فرا او کن و اگر نه بشکنجه از تو بستانم تملیخا گفت بحق آنخدا که میپرسید که بگوئید دقیانوس کجاست گفتند مگر دیوانه از زمان
دقیانوس تا اکنون سیصد و نه سال بر آمده تملیخا گفت شما با من راست نمیگوئید تا بدانید که ما چند نفر رفیق بودیم پادشاه این شهر
بر ما ستم میکرد ما بیرون از آن بگریختیم و شب در غار خفتیم امروز آمده ام بشهر تا طعامی بخرم شما بر من این تهمت مینهید که گنج دقیانوسی یافته ام اگر
باور نمیکنید بیائید تا غار تا شما بنمایم چون حاکم بشنید گفت همانا که راست میگوید این آیتی است از حقتعالی حاکم با مردمان شهر متوجه غار شدند چون
بدر غار رسیدند تملیخا گفت شما اینجا مکث کنید تا من بروم و خبر بایشان رسانم تا ایشان نترسند تملیخا خبر بدیشان رسانید درین فکر فرو رفتند
در اثنای این حال اهل شهر در رسیدند و از آن حال متحیر و متعجب شدند چون نگاه کردند لوحی دیدند از ارزیر نامهای ایشان در آن نوشته
بر آنجا که در فلان تاریخ در عهد دقیانوس مکسلمینا تملیخا دبرنوش مرنوش شاذنوش مرطونس از فتنه پادشاه گریخته درین غار پنهان
شدند چون مردمان برین مطلع شدند تعجب ایشان زیاده شد پس آن جوانان را تازه روی دیدند و جامها کهنه و چرکین نشده متیقن گشتند
که حقتعالی برینده کرده ایشان مرده کان قادر است پس حاکم نامه نوشت نزد پادشاه صالح و آن قصه را در نامه درج کرد پادشاه سجده شکر کرده با
لشکر متوجه آن غار شد نزد جوانان کهف رسید دید که در آن غار بطاعت و عبادت مشغول بودند پس ملک برایشان سلام کرد و بعد از ملاقات
گفتند ایها الملک ما ترا وداع میکنیم این بگفتند و پهلو بر خاک نهادند و بخفتند حقتعالی جان ایشان برداشت و از چشم خلایق محجوب کرد ایشان را و ترس
در دل مردمان افکند تا هیچکس نتوانست که بایشان آید پس پادشاه بفرمود تا بر در غار مسجدی بنا کردند و مردم نماز میکردند و حاجت میخواستند
روا می شد و بروایت صحیح ثابت شده که رسول صلی الله علیه وآله اراده کرد که اصحاب کهف را ببیند جبرئیل آمد که یا رسول الله تو ایشان را
در دنیا نخواهی دید اما جمعی را بفرست تا ایشان را بدین تو خوانند حضرت فرمود که چگونه فرستم گفت مثل سلیمان که بر بساط می نشست بر بساط
بنشیند تا ایشان را باد بردارد و بایشان رساند رسول فرمود تا بساطی بگسترانند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و ابوذر و ابوبکر و عمر و عثمان در آن بساط نشستند
رسول فرمود که هر که اصحاب کهف جواب سلام او بدهند او وصی و خلیفه من باشد پس از خدای درخواست تا باد بساط را برداشت و بآنجا
برد که اصحاب کهف بودند چون فرود آمدند سنگی بر در غار بود برداشتند سگ ایشان روشنی دید بانگ در گرفت و حمله آورد اما چون حضرت
را دید دم جنبانید تا غار کرد و بسر اشارت کرد که درآئید ایشان درآمدند مخالفان ثلاثه و سایر اصحاب سلام کردند جواب نشنیدند امیر المؤمنین
سلام کرد جواب دادند و گفتند علیک السلام و رحمة الله و برکاته حضرت فرمود که من رسول رسول خدایم از نزد او بجانب شما آمده ام تا شما را بدین
او دعوت کنم گفتند مرحبا برسولک آمنا و صدقنا حضرت امیر فرمود که رسول خدا شما را سلام میرساند گفتند و علی محمد رسول الله الصلوة
والسلام ما دامت السموات والارض وعلیک بما بلغت و چون قبول دین سلام کردند باز بخوابگاه خود تکیه کردند گفتند و باز بیکر نزد
خروج امام محمد مهدی عم بیدار خواهند شد و حضرت مهدی برایشان سلام دهد و جواب سلام او باز دهند پس بمیرند تا قیامت مبعوث شوند پس
حضرت امیر المؤمنین باد را امر کرد تا بساط برداشت و بمسجد حضرت رسول آورد پیش از آنکه امیر المؤمنین علیه السلام خبر دهد جبرئیل خبر داده بود حضرت
رسول بوحی الهی با صحاب اخبار فرمود حقتعالی بنوع اجمال قصه را بیان فرماید که اذ اوی الفتیة الی الکهف یاد کن یا محمد که چون جای گرفتند جوانان
و باز گشتند بغار جبرم فقالوا ربنا آتنا من لدنک رحمة پس گفتند ای پروردگار ما بیاور ما را از نزد یک خود بخشش یعنی آمرزش
و روزی و ایمنی از عدو وهیئ لنا من امرنا رشدا و مهیا ساز از برای ما از کار ما که مفارقت کفار است صواب و راستی که بسبب آن راشد
و مهتدی شویم فضربنا علی آذانهم پس ما نهادیم بر گوشهای ایشان حجابی که نشنوند فی الکهف سنین عددا در غار سالهای شمرده
و معین ثم بعثناهم لنعلم پس برانگیختیم یعنی بیدار کردیم ایشان را تا بدانیم یعنی علم ما تعلق کرد مطابق آنچه حاصل شده ای الحزبین کدام
از دو گروه از کتابیین که اختلاف کردند در آن مدت و بر هر تقدیر معلوم کرد که کدام از اینها احصی لما لبثوا امدا شمار نگاه دارنده
تراست مر آن زمانه مدتی را که ایشان درنگ کردند در غار نحن نقص علیک نباهم بالحق ما قصه میکنیم و میخوانیم بر تو یا محمد خبر
ایشان را با صدق و راستی انهم فتیة بدرستیکه ایشان جوانانی بودند از روی مردانگی آمنوا بربهم و زدناهم هدی ایمان آوردند
بپروردگار خود و بیفزودیم ایشان را راه نمونی یعنی ثبات و یقین بوسیله زیادتی لطف خویش وربطنا علی قلوبهم و به بستیم بر دلهای
ایشان یعنی استوار ساختیم دل ایشان را بر اظهار حق و جرات در ازالی داشتیم برده سخن دقیانوس اذ قاموا آنچه بایستادند در پیش دقیانوس

را را ایشان را بپرستش بت دعوت کرد فقالوا ربنا رب السموات والارض پس گفتند پروردگار ما آفریدگار آسمانها و زمینهاست
لن ندعوا من دونه الها هرگز نخواهیم پرستید بجز وی معبودی لقد قلنا اذا شططا هر اینه بخدای گفتیم باشیم آنهنگام که دیگری را
پرستیم سخنی دور از حق و محض خطا و دروغ هؤلاء قومنا اتخذوا من دونه آلهة این گروه که کسان ما اند در نسب فرا گرفتند سبب
هند ید دقیانوس بجز او خدای خدایان دیگر که بر باطلند لولا یأتون علیهم بسلطان بین چرا نمی آورند کافران بر پرستش بتان حجتی
روشن یعنی دقیانوس که مردمان را تکلیف بت پرستی میکند بحجتی و برهان فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا پس کیست ستمکارتر
از کسیکه افترا کند و بربندد بر خدای دروغ را پیش از این گذشت که دقیانوس بعد از این معارضه مهلت داد و ایشان فرار کردند تملیخا که
مهتر ایشان بود در اثنای راه با ایشان گفت واذ اعتزلتموهم وما یعبدون الا الله وچون یکسو شدید از اهل شهر و از آنچه میپرستیدند
مگر خدای و چون ایشان خدای را معبود میدانستند و بتان را در عبادت شریک می ساختند از اینجهت تملیخا فرمود که چون از ایشان یکسو شدید
و روی بخدای یگانه آوردید فأووا الی الکهف ینشر لکم ربکم من رحمته پس باز گشت کنید بسوی غار تا بگستراند پروردگار
شما بخشش خود در هر دو سرای از فراخی روزی و مثوبت اخروی ویهیئ لکم من امرکم مرفقا و بسازد برای شما از کار شما آنچه که بدو
نفع گیرید در دین و دنیا القصه چون جوانان اتفاق نموده بکوه بر آمدند چنانکه گذشت و غار ایشان در طرف جنوبی آن کوه بود لاجرم آفتاب
بوقت طلوع و غروب بر هر دو جانب آن میگردید و عفونات را تحلیل کرده هوا را باعتدال می آورد تا جامهای ایشان کهنه نگردد چنانکه می
فرماید که وتری الشمس اذا طلعت تزاور عن کهفهم و بینی تو ای بیننده آفتاب را چون طلوع کند میل کند از غار ایشان ذات الیمین
بجهتیکه خداوند دست راست است واذا غربت تقرضهم ذات الشمال وچون غروب کند برد از ایشان و بگردد بسوی چپ غار وهم
فی فجوة منه و ایشان در فراخی اند از غار یعنی آن موضع اصلح مواضع است برای خوابیدن و نسیم شمالی میوزد بجهت آن لون ایشان متغیر
نمیگردد و جسد ایشان متعفن و جامهٔ ایشان کهنه نمیشود ذلک من آیات الله این جا دادن ایشان در غار از دلایل قدرت حق است من یهد
الله فهو المهتد هر کرا خواهد خدای راه نماید پس او راه یافته است بفلاح مانند اصحاب کهف ومن یضلل فلن تجد له ولیا مرشدا
و هر کرا فرو گذارد در وادی خذلان و خسران بگذارد چون دقیانوس و اتباع او پس نیابی تو او را دوستی راه راست نماینده که او را
راست دلالت کند و از ضلالت بهدایت رساند چون دقیانوس و اتباع وتحسبهم ایقاظا و پنداری تو اصحاب کهف را بیداران زیرا
که چشمهای ایشان گشوده است وهم رقود و حال آنکه ایشان خفتگانند و گویند هر سال روز عاشورا ایشان را میگردانند ونقلبهم
ذات الیمین وذات الشمال ملائکه میگردانند ایشان را بدست راست و بدست چپ تا زمین ایشان را نخورد وکلبهم باسط
ذراعیه بالوصید و سگ ایشان گسترانیده است هر دو دست نهاده بر آستانهٔ غار و در زاد المسیر آورده که سرش سرخ بود و پشتش

خود را

سیاه و شکمش سفید و دمش ابلق و نامش قطمیر منقولست که هر شبانه روزی بر نوح درود فرستد باینوجه که سلام علی نوح فی العالمین
از عقرب ضرری بوی نرسد و هر که کلمات باسط ذراعیه بالوصید نوشته با خود دارد از سگ متضرر نشود و چون چشمهای اصحاب کهف
گشاده است و موهای ایشان دراز شده میفرماید که لو اطلعت علیهم اگر اطلاع یابی بر ایشان و نظر کنی بر ایشان لولیت منهم فرارا
ولملئت منهم رعبا هر اینه روی بگردانی از ایشان بجهت گریختن و پر کرده شوی از ایشان از ترس و بیم مراد آنستکه کسی را طاقت دیدار ایشان
نیست صورت خطاب با حضرت رسالتست و مراد غیر وی القصه دقیانوس در غار بر ایشان استوار کرده و باز گشت باد اجل بنا چو تش در
هم شکست و بعد از وی چند پادشاه دیگر در آن ملک تصرف کردند تا نوبت ملک بر تندروس رسید که از صلحای آن روزگار بود چنانکه
گذشت و اصحاب کهف بیدار گردید چنانکه فرموده وکذلک بعثناهم و همچنانکه ایشان را در خواب کرده بودیم برانگیختیم و بیدار کردیم ایشانرا
لیتساءلوا بینهم تا سؤال کنند میان یکدیگر و حال آنکه خود را بشناسند و یقین ایشان بکمال قدرت ما بیفزاید قال قائل منهم
گفت گوینده از ایشان یعنی مکسلمینا که بزرگتر ایشان بود کم لبثتم چند وقت درنگ کردید در این غار مقصود ایشان آن بود که مدت لبث
را بدانند و نمازهای فوت شده را قضا کنند چه ایشان بامداد بغار آمده بودند و چون در نگریستند آفتاب بوقت چاشت رسیده بود قالوا
لبثنا یوما او بعض یوم گفتند غالب ظن آنستکه درنگ کردیم اینجا روزی اگر چه روز در خواب رفته بودیم یا پارهٔ از روز پس چون
ناخنهای خود را مالیده و موهای سرها را دراز یافتند قالوا ربکم اعلم بما لبثتم گفتند بعضی از ایشان بعضی را که پروردگار شما داناتر
است باینکه درنگ کرده اید چون امر بر ایشان مشتبه شد شروع در مهم خود کرده گفتند با یکدیگر که محتاج طعامیم فابعثوا احدکم بورقکم
هذه الی المدینة پس بفرستید یکی را از میان خود بدین درمها که دارید بشهر افسوس فلینظر ایها ازکی طعاما پس باید که آن فرستاده در
نگرد تا کدام از شهر پاکیزه تر است و غرض اصحاب آن بود که ذبیحهٔ مسلمانان بخرند چون اکثر آن شهر مجوس بودند فلیأتکم برزق منه پس آن
فرستاده بیارد بشما خوردنی از آن طعام پاک ولیتلطف باید که فرستاده نرمی و مدارا کند در خرید ولا یشعرن بکم احدا و خبردار
نگرداند بشما هیچ یک را از اهل این شهر انهم ان یظهروا علیکم بدرستیکه اهل این شهر اگر مطلع شوند ظفر یابند بر شما یرجموکم او یعیدوکم
فی ملتهم سنگسار سازند شما را یا باز گردانند شما را در دین خود ولن تفلحوا اذا ابدا و رستگاری نیابید آن وقت تملیخا این نصایح

را بود

را قبول کرده بشهر در آمد و اوضاع شهر را مختلف دید بدکان خبازی آمد و درهمی بدو داد چون خباز درهم دقیانوس را بدید تصور آنکه گنج یافته
از اهل بازار نمود و خبر بحاکم رسید وَكَذَٰلِكَ أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ و همچنانکه ایشان را بیدار کردانیدیم مطلع کردانیدیم تندروس و قوم او را
بر ایشان لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ تا بدانند که بدرستیکه وعدهٔ خدای ببعث و حشر راست و درست است وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا و دیگر
بدانند که در آمدن قیامت هیچ شکی نیست إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ و وقتیکه نزاع میکردند میان یکدیگر چون اصحاب کهف بار دیگر دعا
کردند در مواضع خود بخفتند حقتعالی ارواح ایشان را قبض کرد قوم تندروس نزاع کردند در آنکه ایشان مردند جمعی کفتند در خواب رفتند
و بعضی کفتند بر ایشان بناها باید ساخت چنانکه میفرماید فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْيَانًا پس کفتند که بناها نهید بر ایشان که از چشم مردم
پوشیده شوند رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ پروردکار ایشان از جمعیکه منازعت مینمایند در باب ایشان قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ کفتند آنانکه غالب
شدند بر دین ایشان یعنی آن جماعت که بحشر اجساد قائل بودند کفتند لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا هر اینه فرا کیریم برای ایشان مسجدی را که مردمان
در آن نماز کذارند بعد از آن از منازعان عصر حضرت رسالت ص در باب اصحاب کهف میفرماید که سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ زود
باشد که کویند یعنی صنادید قریش که اصحاب کهف سه کس بودند و چهارم سگ بود وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ و کویند نصارای نجران
که ایشان پنج کس بودند و ششم ایشان سگ بود و میاندازند این کلام را رَجْمًا بِالْغَيْبِ انداختنی بپوشیده یعنی کفتار بی اصل و اطلاع بر آن
ندارند وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ و کویند مسلمانان باخبار رسول ع هفت تن اند و هشتم ایشان سگ بود حقتعالی قبل
از وقوع این اصحاب رسول را باین خبر داد تا یقین ایشان زیاده شود قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ بکو ای محمد پروردکار من داناتر است بشمار ایشان
مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ نمیدانند ایشان را مکر اندکی از مردمان که پیغمبر است و اصحاب او و از امیرالمؤمنین ع منقولست که اصحاب کهف هفت تن
بودند تملیخا و مکسلمینا و مثلینیا و اینها اصحاب راست پادشاه آن عصر بودند و مرنوش و دبرنوش و شاذنوش و اینها اصحاب چپ پادشاه
بودند هفتم مرطونس که اسم راعی بود و اسم کلب قطمیر و این راعی با کلب خود در راه همراه ایشان شده بودند و روایتست که هر که نامهای اصحاب کهف
را با خود داشته باشد از خوف ایمن کردد و اکر در جائی آتش افتاده باشد این نامها را در خرقه نویسند و در آتش اندازند باذن الله تعالی آتش فرو
نشیند و اکر اطفال کریه کنند بنویسند و در زیر سر ایشان نهند آرام یابند و اکر بر چوب پاره نویسند و در میان زراعت نصب کنند از آفت محفوظ
ماند و از برای تب ربع و صداع نویسند و بر ران راست بندند و از برای عسر ولادت بر ران چپ بندند و برای نشستن در کشتی و نجات از قتل
معینین بر ران چپ بندند خلاصی یابند بعد از تعداد اصحاب کهف میفرماید که چون بطریق وحی بر تو واضح شد که اصحاب چند کس بودند فَلَا
تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا پس تو جدال مکن در شان ایشان با اهل کتاب یعنی جدال کنند مکر جدالی ظاهر بر ایشان خوان آنچه در قرآنست وَلَا
تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا و فتوی مجوی یعنی مپرس در شان ایشان از اهل کتاب هیچیک را چه بطریق وحی تو بان عالم شدی و ایشان اصلا بان علم
ندارند در مجمع آورده که خطاب بحضرت است و مراد امتند که چون اهل مکه بتعلیم یهود مدینه سؤال ثلثه از حضرت رسالت ص پرسیدند حضرت فرمود
که فردا بیائید تا شما را خبر کنم و نکفت انشاء الله پانزده روز یا کم یا بیش وحی نیامد و قریش طعن میزدند که خدا محمد را دشمن کرفت غبار ملال بر
آئینهٔ دل حضرت نشست جبرئیل نازل شد حضرت فرمود ای جبرئیل درین چند روز کجا بودی که مشتاق تو بودم کفت اشتیاق من بیشتر بود اما حکم الهی بود
که من بتو نازل شوم و این آیه آورد وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ و مکو هر چیزرا یعنی هر کاری که قصد
داری که من کننده ام آنرا مکر آنکه خدای خواهد یعنی اکر خواهد خدای من آنرا بکنم وَاذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ و یاد کن پروردکار خود را یعنی
انشاء الله چون فراموش کنی بعد از آن متذکر شوی با نشاء الله اکرچه بعد از روزی یا ماهی یا سالی باشد و چون بدلایل عقلیه که سهو و نسیان
بر انبیا روا نیست پس خطاب بحضرت است و مراد امت وی اند وَقُلْ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنِ رَبِّي و بکو شاید آنکه دلالت کند مرا پروردکار من
لِأَقْرَبَ مِنْ هَٰذَا رَشَدًا مر چیزیرا که نزدیکتر است از نبأ اصحاب کهف که بپرسند از روی صواب و آن آنست خبر دادن حق سبحانه بود آنحضرت را از
قصص انبیا و خبر دادن اعصار مستقبله که تا قیامت واقع شود بعد از لبث اصحاب کهف خبر میدهد که وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ
وَازْدَادُوا تِسْعًا و درنک کردند اصحاب کهف در غار سیصد سال و زیاده کردند نه سال دیکر در خبر است که ترسایان کفتند ما سیصد سال
دانیم و نه را نشناسیم حق تعالی فرمود قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بکو ای محمد که خدای داناتر است بمقداری که درنک
کردند مر او راست پوشیدهای آسمانها و زمینها أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ چه بیناست خدای بهر موجودی و چه شنواست بهر مسموع یعنی هیچ شی مانع
علم او نیست و نزد او همه چیز یکسانست در اطاعة مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ و نیست مر اهل آسمان و زمین را بجز او هیچ دوستی که متولی
امور ایشان بود وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا و انباز نمیکند خدای در حکم و قضای خود یکی را از موجودات علوی و سفلی وَاتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ
مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ و بخوان آنچه وحی کرده شده است بسوی تو از پروردکار تو که قرآنست و التفات مکن بقول کفار مکه و انکار ایشان لَا
مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ هیچ تغییر دهنده نیست مر سخنان او را وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا و نیابی تو بجز او هیچ پناهی که ملتجی شوی بان در
کشاف آورده که قومی از روسای کفر حضرت رسالت ص را کفتند این پشمینه پوشان فقرا را چون صهیب و عمار و جابر از مجلس خود دور کن تا ما
با تو مجالست کنیم لا جرم همهٔ عرب میل کنند بصحبت تو حضرت بجهت اهتمامیکه در باب اسلام ایشان داشت در خاطرش کذشت که با ایشان مجالست

نماید و در خفیه با اصحاب صحبت دار و راز مکن واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم و باز دار خود را و شکیبائی کن با آنانکه میخوانند
پروردگار خود را بالغداة والعشي در بامداد و شبانگاه مراد طرفین روز است یعنی شب و روز به پرستش حق مشغولند يريدون وجهه
ولا تعد عيناك عنهم و میخواهند رضای او را در جمیع اوقات و باید که در نگذرد چشمهای تو از ایشان و بغیر ایشان التفات نکنی
تريد زينة الحياة الدنيا در حالیکه بان نگریستن تو بجانب ایشان خواهی آرایش زندگانی دنیا را است که عمل خود را مشابه عمل کسی مکن
که به زینت دنیا مایل است چه قایل دنیا از فقرا اعراض و با اغنیا توجه نماید ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذكرنا و فرمان مبر آنکه غافل
گردانیده ایم دل او را از یاد کردن خود مراد امیه بن خلف است و اتباع او واتبع هواه و او پیروی کرده است آرزوی نفس خود را غافل شده از ذکر او
سبحانه وكان امره فرطا و هست کار آن معاندان جاحد که در وادی خذلان و غفلت گرفتار است پس افتاده در حق و برگشته از صواب وقل
الحق من ربكم و بگو مر کسانی را که تو را از صحبت فقرا منع میکنند قول درست و راست که قرآنست از نزد پروردگار شماست و من مضمون آن
عمل میکنم فمن شاء فليؤمن پس هر که خواهد گرویدن بوی پس باید که بگرود ومن شاء فليكفر و هر که خواهد ناگرویدن گو مگرو و این کلام
باجماع امت از مر تهدید و توعید است انا اعتدنا للظالمين نارا احاط بهم سرادقها بدرستیکه آماده کرده ایم برای ستمکاران و ناگرویدگان
آتشی را که گرد در آید بایشان سراپردهای آن تشبیه فرموده آتشی را که محیط باشد بکافران بسراپرده که مشتمل باشد بر اهالی وان يستغيثوا
و اگر فریاد خواهی کنند از غایت تشنگی يغاثوا بماء كالمهل فریاد رسیده شوند بآبی که مانند دردی زیت یا مس گداخته یا چرک و ریم دوزخیان
که جوشان باشد چون او را پیش دهن ایشان برند يشوي الوجوه بریان کند و بسوزد رویهای ایشان را از بسیاری حرارت بئس الشراب بد
شرابی است وساءت مرتفقا و بد جائی است تکیه گاه ایشان و بعد از ذکر وعید در وعد میفرماید که ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات
و بدرستیکه آنانکه بگرویدند بخدا و کتاب و رسول و کردند کارهای شایسته انا لا نضيع اجر من احسن عملا بدرستیکه ضایع نکنیم مزد آنکسیکه
نیکوترست از روی کردار اولئك آنگروه مؤمنان پسندیده کاران لهم جنات عدن مر ایشان راست بوستانهای با اقامت تجري من تحتها
الانهار میرود از زیر منازل یا مر ایشان جوها يحلون فيها من اساور من ذهب پیرایه بسته شود در آن بوستانها از دستوانهای ساخته
شده از زر نقلست که هر یك از بهشتیان را سه دستوانه بود از زر و نقره و لؤلؤ ويلبسون ثيابا خضرا من سندس واستبرق و بپوشند
جامهای سبز از دیبای نازك و دیبای سطبر فراخور او نزد هر یك متكئين فيها على الارائك تکیه زدگان باشند در بهشت بر تختها چنانکه عادت
منعمان است نعم الثواب وحسنت مرتفقا نیکو پاداشی است بهشت نعیم و بعد از آن از برای مطیعان شاکر و عاصیان ناسپاس کافر مثلی میکند
و میفرماید که واضرب لهم مثلا رجلين و بیان کن ای محمد برای مؤمنان و کافران مثل دو مرد که برادران بودند از بنی اسرائیل یکی یهودا نام داشت
و مؤمن و صالح بود و دیگری فطروس و او کافر بود هشت هزار دینار از پدر بدیشان میراث رسید هر یك چهار هزار دینار تصرف کردند و کافر
بدان مال ضیاع و عقار و متاع خانه خرید و مؤمن همه را در وجوه خیرات صرف کرد چنانکه برادر کافر سرائی بهزار دینار خرید برادر مؤمن گفت
خدایا برادر کافرم در دنیا سرای بهزار دینار خرید من از تو در بهشت سرای بهزار دینار میخرم پس هزار دینار تصدق کرد و برادرش هزار دینار دیگر
یراق و اسباب خانه بخرید او گفت من هزار دینار خرج سرای آخرت کنم پس آن را صدقه داد و برادرش هزار دینار دیگر ملك و آب و زمین بخرید او گفت من
هم باغ و بوستان بهشت بخرم از این تصدق کرم برادرش هزار دینار دیگر زن بخواست وی گفت من هزار دینار خود را از بهشت بتباع کنم پس هر چه داشت
تصدق نمود حق تعالی از مآل حال ایشان خبر میدهد که جعلنا لاحدهما جنتين من اعناب وحففناهما بنخل و دادیم مر یکی را از ایشان یعنی
فطروس را دو بوستان از تاکهای انگور و درختان بر شکلی نیکو و ترتیبی تمام وجعلنا بينهما زرعا و پیدا کردیم در میان آن دو باغ کشت زاری تا آن موضع
جامع فواکه باشد كلتا الجنتين آتت اكلها آن دو باغ بدادی میوه و محصول خود را بتمامی ولم تظلم منه شيئا و ستم نکردیم یعنی کم نساختیم
از میوه معهود چیزی را همیشه میوه آن باغها تمام آمدی وفجرنا خلالهما نهرا و روان کردیم میان آن هر دو بوستان جوی آب تا شراب آن دایم باشد
وكان له ثمر و بود مر کافر را همه میوه و در ده اند که یهودا محتاج شد و رجوع ببرادر کرده از او در معیشت توقع اعانت کرد فطروس گفت
ای برادر در من و تو برابر بود این همه متاع و مال پیدا کردم تو چرا پریشانی یهودا گفت ای برادر تو بدان مالها دنیا خریدی و من بوستانهای بهشت خریدم
تو کدخدا شدی من مهر حور العین دادم تو غلام و کنیز خریدی من طلب غلمان نمودم فطروس او را ملامت نمودن آغاز کرد و گفت در نقد را بوعده
نسیه ادای و خود را ذلیل و خوار و محتاج کردی فقال لصاحبه وهو يحاوره پس گفت فطروس مر برادر خود یهودا را در حالتیکه او مجادله
میکرد و جواب میداد برادر کافر گفت انا اكثر منك مالا واعز نفرا من بیشترم از تو بجهت مال و متاع و عزیزترم از جهت اولاد و خدم و حشم
پس دست یهودا گرفت ودخل جنته وهو ظالم لنفسه در آمد بباغ خود و حال آنکه او ستم کننده بود بر تن خود بعجب و مفاخرت و محبت دنیا
قال ما اظن ان تبيد هذه ابدا گفت گمان نمیبرم آنکه فانی شود و نابود گردد این بستان من وما اظن الساعة قائمة و گمان نمیبرم که قیامت
آینده ولئن رددت الى ربي لاجدن خيرا منها منقلبا و اگر باز گردانیده شوم بزعم تو بسوی پروردگار خود بخدای که یابم از این بهتر
بوستانها جای بازگشتن یعنی مرا بهشت دهد پس اعتقاد او بدان بود که اگر در دنیا بدو داده اند فردا بهشت باو بدهند قال له صاحبه و
هو يحاوره گفت مر فطروس را یهودا و حال آنکه جدال میکرد با او اكفرت بالذي خلقك من تراب آیا کافر شدی بآنکه بعث بانکس

کافر شدی بآنکه آفرید ترا از خاک ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ پس از نطفه که مادهٔ فرزند است ثُمَّ سَوّٰیكَ رَجُلًا پس ترا راست کرد با استقامت قامت مردی یعنی آدمی بحد مردی رسید
هر که قادر باشد بر بدء خلق امثال تو ابر هر اینه قادر خواهد بود با نکه او را از آن اعاده کند لٰكِنَّا۠ هُوَ اللّٰهُ رَبِّی وَلَآ اُشْرِكُ بِرَبِّیٓ اَحَدًا ولیکن من
میگویم او است خداوند بحق و آفریدگار من است و انباز نمیکردانم بخداوند کار خود هیچکس را وَلَوْلَآ اِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَآءَ اللّٰهُ
و چرا چون که درآمدی ببوستانهای خود نگفتی آنچه خواهد خدای چنان شود یعنی اینکه گفتی زوال بباغ من نرسد نگفتی اگر خدای خواهد فانی کرداند
و چرا نگفتی لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ نیست قوة هیچکس مگر بخدا و بایستی که بعجز خود اعتراف کردی لقصه بعد از این محاورت یهودا با فطروس گفت اِنْ تَرَنِ
اَنَا۠ اَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَّوَلَدًا اگر میبینی مرا کمتر از تو از روی مال و فرزند فَعَسٰی رَبِّیٓ اَنْ یُّؤْتِیَنِ خَیْرًا مِّنْ جَنَّتِكَ پس شاید بدهد
پروردگار من در دنیا و آخرت بجهت ایمان من بهتر از بوستان تو وَیُرْسِلَ عَلَیْهَا حُسْبَانًا مِّنَ السَّمَآءِ و فرو فرستد بر بوستان صاعقها از آسمان
فَتُصْبِحَ صَعِیْدًا زَلَقًا اَوْ یُصْبِحَ مَآؤُهَا غَوْرًا پس کردد بوستان تو هامون بی کیاه که پای بر او بلغزد یا در زمین فرو رود فَلَنْ تَسْتَطِیْعَ
لَهٗ طَلَبًا پس نتوانی مر آن آب بر زمین فرو رفته را جستن حقتعالی سخن آن مؤمن را راست کردانید و عذاب بر آن باغ فرستاد وَاُحِیْطَ بِثَمَرِهٖ و احاطه کرده
و فرو گرفته شده عذاب الهی میوهٔ باغ آن کافر و تباه شد جمیع اثمار و اشجار آن مرد بسبب آتشی از آسمان نازل شد و جمیع باغ او را بسوخت و عمارتی
که بود خراب کرد فَاَصْبَحَ یُقَلِّبُ كَفَّیْهِ پس بامداد آن حال را مشاهده نمود از روی حسرت کف بر کف میزد عَلٰی مَآ اَنْفَقَ فِیْهَا برای چیزی که خرج
کرده بود در عمارت آن وَهِیَ خَاوِیَةٌ عَلٰی عُرُوْشِهَا و حال آنکه بناهای آن باغ افتاده بود بتمامی فطروس چنان عذاب بدید کف بر دست میزد
وَیَقُوْلُ یٰلَیْتَنِیْ لَمْ اُشْرِكْ بِرَبِّیٓ اَحَدًا و میگفت کاشکی من انباز نمیگرفتم بپروردگار خود دیگری را تا بوستان من بسبب شرک من خراب نمیشد وَ
لَمْ تَكُنْ لَّهٗ فِئَةٌ یَّنْصُرُوْنَهٗ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ و نبود مر او را گروهی که یاری دهند او را در دفع عذاب از باغ او بجز از خدای وَمَا كَانَ مُنْتَصِرًا
و نبود فطروس یاری دهنده مر خود را هُنَالِكَ الْوَلَایَةُ لِلّٰهِ الْحَقِّ آنجا بوقت زوال نعمت نصرت دادن و یاری کردن مر خدای راست و بس الحق که راست گو
و درست کردار است و تمام یاری میدهد دوستان خود را هُوَ خَیْرٌ ثَوَابًا وَّخَیْرٌ عُقْبًا او بهتر از روی پاداش دادن مر دوستان را و بهتر است
از روی عاقبت مر بندهٔ ستم کار را بعد از آن رسول خود را امر میفرماید برای ضرب المثل وَاضْرِبْ لَهُمْ مَّثَلَ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا و بیان کن برای
مردمان مثل زندگانی ایشان را در این جهان در زینت و سرعت زوال آن كَمَآءٍ اَنْزَلْنٰهُ مِنَ السَّمَآءِ فَاخْتَلَطَ بِهٖ نَبَاتُ الْاَرْضِ مانند آبی است که فرو
فرستادیم آنرا از ابر یا از آسمان بسبب آن آب گیاه درست از زمین که از غایت کثرت بر یکدیگر افتاده فَاَصْبَحَ هَشِیْمًا پس بامداد کردد آن گیاه تازه خشک
کشته و درهم شکسته تباه که از خشکی و شکستگی تَذْرُوْهُ الرِّیٰحُ پراکنده میکردانند آنرا بادها و بهر طرف میبرند وَكَانَ اللّٰهُ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ
مُّقْتَدِرًا و هست خدای بر همه چیز توانا حاصل که حقتعالی دنیا را بر این تشبیه کرده زندگانی دنیا را بگیاهی که بآب باران سبز شود و بکمال خوبی برسد وقت
آن باید که از آن تمتع گیرند ناگاه آب از آن منقطع کردد و خشک و بی فایده بماند عاقل باید که بزندگانی دنیا دل ننهد و بمال و فرزندان و اسباب و جوانی
و توانگری مغرور نکردد که اَلْمَالُ وَالْبَنُوْنَ زِیْنَةُ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا مال و پسران آرایش زندگانی دنیا اند فرزند و زر توشهٔ معاد چه باشد که آنها
نشانه تلف و هلاک خواهد بود وَالْبٰقِیٰتُ الصّٰلِحٰتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ و کارهای شایسته پاینده که ثمرهٔ آن ابد الآباد باقی ماند بهتر است
نزدیک پروردگار تو ثَوَابًا وَّخَیْرٌ اَمَلًا از روی پاداش عظیم و بهتر از روی امید و آرزو یعنی هر چه امید میدارد حقتعالی در آخرت میابد و نزد
بعضی مراد بباقیات الصالحات نماز پنجگانه است یا عملیکه مشوب بغرض دنیوی نیست بلکه خالصا لوجه الله است و محبت اهل بیت و نوع اعمال صالح
است وَیَوْمَ نُسَیِّرُ الْجِبَالَ و یاد کن روزی را که بر انیم کوهها را یعنی کوهها را از بیخ برکنیم و در هوا پراکنده سازیم وَتَرَی الْاَرْضَ بَارِزَةً
و ببینی زمین را ظاهر شده از نبودن کوهها و مردگان در روی زمین در آمده وَّحَشَرْنٰهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ اَحَدًا و حشر کنیم همه را پس فرو نگذاریم
یکی را از ایشان حشر ناکرده وَعُرِضُوْا عَلٰی رَبِّكَ صَفًّا و حشر کرده شوند بحساب از بهر کار تو ایستاده و صف کشیده و حقتعالی فرماید که لَقَدْ
جِئْتُمُوْنَا كَمَا خَلَقْنٰكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ هر اینه آمدید بما برهنه و تنهایی خدم و حشم همچنانکه آفریده بودیم شما را اول بار که هیچ چیز نداشتید حضرت رسالت
فرمود که مردمان محشور شوند در روز قیامت برهنه ام سلمه گفت یا رسول الله زنان نیز برهنه باشند فرمود آری گفت چه رسوائی باشد فرمود در
آن روز همه از اهوال قیامت چنان بخود درمانده باشند که بیکدیگر نپردازند بعد از آن بمنکران بعث خطاب میکند که بَلْ زَعَمْتُمْ اَلَّنْ نَّجْعَلَ
لَكُمْ مَّوْعِدًا بلکه چنانست که شما گمان برده و پنداشتید که نساختیم برای شما وقتیکه برای انجاز وعده یا مکانی که موعود بود برای محاسبه وَوُضِعَ الْكِتٰبُ
و نهاده شود نوشتهای اعمال در دستهای راست و چپ اهل حشر فَتَرَی الْمُجْرِمِیْنَ مُشْفِقِیْنَ مِمَّا فِیْهِ پس ببینی گناهکاران را ترسناکان و اعراض کنندگان
از آنچه در کتاب ایشان باشد وَیَقُوْلُوْنَ یٰوَیْلَتَنَا مَالِ هٰذَا الْكِتٰبِ و گویند از روی تعجب که وای بر ما چه بوده است این نامه را که اصلا لَا
یُغَادِرُ صَغِیْرَةً وَّلَا كَبِیْرَةً اِلَّآ اَحْصٰىهَا فرو نگذاشته است گناهان خورد و بزرگ را مگر که شمرده است همه آنرا و ضبط کرده و نگاه داشته
وَوَجَدُوْا مَا عَمِلُوْا حَاضِرًا و میابند آنچه کرده اند حاضر نزد خود وَلَا یَظْلِمُ رَبُّكَ اَحَدًا و ستم نکند پروردگار تو بر کسی بنوشتن آنچه بنده
نکرده باشد یا بنقصان ثواب حسنه و یا بزیادتی عذاب سیئه بعد از آن تهدید مکلفان میکند از متابعت شیطان وَاِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا
لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْٓا اِلَّآ اِبْلِیْسَ و یاد کن وقتی را که گفتیم مر فرشتگان را که سجده کنید مر آدم را پس سجده کردند مر آدم را پس سجده کردند مگر ابلیس سرکشی
كَانَ مِنَ الْجِنِّ بود از جن فَفَسَقَ عَنْ اَمْرِ رَبِّهٖ پس بیرون رفت از فرمان پروردگار خود و عاصی شد بجهت آنکه در اصل جن بود و ملائکه

معصومند أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي یا بعد از آنکه عداوت شیطان بر شما متحقق گشته فرا میگیرید او را و فرزندان او را
دوستان بجز از من که آفریدگار شمایم وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا بد است مر ستمکاران را ابلیس و ذریتِ او و کفار گفتند که جن بر
علوم غیبی مطلع اند حقتعالی نفی این معنی کرده فرمود مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حاضر گردانیدم شیطان و اولاد او را بوقت
آفرینش آسمان و زمین تا با ایشان مشورت کنم وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ و نه بوقت آفرینش نفسهای خود بحیز ند پس چگونه ایشان را در عبادت انباز میگیرید
وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا و نه بوقت آفرینش نفسهای ایشان تا غیب را دانند و از آفرینش نفسهای و نیستم من فرا گیرنده گمراه
کننده که ابلیس و ذریت او بند وَيَوْمَ يَقُولُ و یاد کن روزی را که خدای گوید با فرشته بامر او مشرکان را که نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ
بخوانید باواز بلند شریکان مرا که گمان بردید که ایشان انبازان منند مر جمیع معبودان باطلند فَدَعَوْهُمْ پس بخوانند کافران بتان را یا ابلیس و
اتباع او و استعانت کنند فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ پس اجابت نکنند مر ایشان را و بفریاد نرسند وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا و گردانیدیم میان کفار و آلهه
ایشان جای هلاک یعنی همه را در وادی از وادیهای دوزخ که موضع هلاک قدیم باشد جمع کنیم وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ و ببینند مشرکان آتش
دوزخ را معاینه از چهل ساله راه فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا پس یقین کنند ایشان افتادگان و در آیند کانند در آن وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا
و نیابند از آن آتش مکانی که باز گردند یا گریزگاهی نیابند جهة آنکه آتش همه جوانب احاطه کرده باشد بدیشان وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ
لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ و بدرستیکه ما بیان کردیم در قرآن برای مردمان از هر مثلی که بدان محتاجند از قصص و امثال که سبب عبرت گردد در
دلایل قدرت کامله که موجب دیدار بصیرت شود آنچنانچه میباید وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا و هست آدمی بیشتر هر چیزی که خدای
آفریده است از روی خصومت باطله یعنی آدمی از همه مخلوقات جدل کننده تر است و خصومت او در کار حق بیشتر وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا و
منع نکرد اهل مکه را و باز نداشت از آنکه بگروند و تصدیق کنند إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى وقتیکه آمد بدیشان راه نماینده بحق که محمد است یا قرآن
وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ و منع ننمود ایشان را که استغفار کنند از گناهان إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ مگر آنکه بیاید بدیشان عادت
خدای در هلاک کردن پیشینیان در دنیا أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا تا بیاید بدیشان عذاب آخرت روی باروی و معاینه وَمَا نُرْسِلُ
الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ و نفرستادیم فرستادگان را مگر در حالتیکه مژده دهنده بودند مر اهل ایمان را بثواب دائمی و بیم کننده
مشرکان را بعقاب سرمدی وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ و مجادله میکنند آنانکه کافر شدند بیهوده که از اقتراح معجزات است لِيُدْحِضُوا
بِهِ الْحَقَّ تا زائل کردانند از مقر خود و باطل سازند بآن جدال سخن درست و راست را که قرآن یا دین محمد است اگر چه قدرت بر آن ندارند وَاتَّخَذُوا
آيَاتِي وَمَا أُنْذِرُوا هُزُوًا و بگیرند آیات مرا و آنچه را که بیم کرده شده اند بدان از قیامت و عذاب و مواعید آخرت و غیره استهزا کرده شده بآن وَمَنْ أَظْلَمُ
مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ و کیست ستمکارتر از کسیکه پند داده شود بآیتهای پروردگار که آن قرآنست فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ
يَدَاهُ پس روی بتابد از آن و قبول نکند و فراموش کند عاقبت آن عملها که از پیش فرستاده است هر دو دست او از کفر و معاصی إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى
قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا بدرستیکه ما نهاده ایم بر دلهای ایشان پوششها بجهة کراهت آنکه در یابند قرآن را و نهاده
ایم بر گوشهای ایشان گرانی تا نشنوند چنانچه حق شنیدن قرآنست وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى و اگر بخوانی تو ایشان را بآنچه سبب هدایت است
فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا پس راه نیابند آنهنگام که دعوت کنی هرگز زیرا که کفار معاندند وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ و پروردگار تو بسیار
مغفرتست و عیب پوش خداوند بخشش و بجهة فضل و رحمت خود در عذاب ایشان تعجیل نمیکند لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا اگر بگیرد خدای ایشان
را بآنچه کرده اند از گناهان که شرک و تکذیب پیغمبر و قرآن لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ هر آینه تعجیل نماید برای ایشان عذاب را در دنیا و لیکن در آن
تعجیل نمیفرماید بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ بلکه مشرکان راست وعده که چون آن وعده در آید لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا نیابند بجز از خدای پناه
دیگر که بآن بازگشت کنند وَتِلْكَ الْقُرَى أَهْلَكْنَاهُمْ و آن دهها که قصه ایشان برای تو خوانده ایم جمله را هلاک کردیم لَمَّا ظَلَمُوا آنهنگام که
ستم کردند بر خود بکفر و تکذیب و مجادله و معاصی وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا و مقرر کردانیدیم برای هلاک ایشان وقتی معلوم که چون در
رسید پیش و پس نرفتند بلکه در همان وقت مستاصل گشتند او رده اند که چون حضرت رسالت قصه اصحاب کهف برای قریش بیان کرد
ایشان گفتند ما را خبر ده از عالمیکه حقتعالی موسی را امر کرد که تابع او شود جبرئیل فرود آمد و قصه موسی و خضر را بآنحضرت نازل ساخت که
چون موسی بنی اسرائیل را جمع کرد و خطبه فصیح و بلیغ ادا فرمود بوجهیکه فغان از مستمعان مجلس بر آمد گفتند یا کلیم الله هیچکس باشد که از تو دانا
تر باشد موسی فرمود نمیدانم اما در خاطرش گذشت که در زمین از او عالمتر نخواهد بود فی الحال جبرئیل فرود آمد و گفت یا موسی حقتعالی
ترا سلام میرساند که بنده ای از بندگان دارم که از تو عالمتر ندیکی از آنها خضر است که او را بعلم خاص خود اختصاص داده ایم موسی گفت بار خدایا دستوری
فرما تا من او را ببینم حقتعالی دستوری داد موسی گفت خداوندا من او را کجا یابم ندا رسید که در مجمع البحرین و علامت آن صخره ایست که چون ماهی
بریان کرده در سفره داشته باشی بدان ماهی زنده شود و براه دریا روان شود تو در عقب آن روان شو که ترا بآن بنده میرساند بروایتی آنکه هر جا
آن ماهی را فراموش کند خضر آنجا باشد پس موسی یوشع بن نون را رفیق ساخته روی براه آورد چنانکه حقتعالی میفرماید وَإِذْ قَالَ مُوسَى
لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ و یاد کن ای محمد چون گفت موسی خادم خود را یوشع همیشه خواهم رفت در طلب خضر حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ تا آنکه برسم بمجمع

معاندند و معاندان

البحرین

البحرین که مکان لوست وان موضعی است که دریای فارس و دریای روم بهم میرسند در جانب مشرق زمین او امضی حقبا یا میروم زمانی دراز
تا بحضرت رسم یوشع نان چند عدد ماهی بریان برداشت باتفاق موسی روان شد فلما بلغا مجمع بینهما پس چون رسیدند بمجمعی که میان هر دو بحر بود
بر صخرهٔ که کنار چشمه بود بنشستند موسی در خواب رفت یوشع در چشمهٔ حیات وضو ساخت و قطرهٔ آب وضوی وی بر ماهی بریان فی الحال زنده
شد و روی بدریا نهاد یوشع متحیر شد موسی از خواب درآمد بحسب حال ماهی نانموده روی براه نهاد نسیا حوتهما فراموش کردند ماهی خود را
یوشع نگفت که ماهی زنده شد و روی بدریا نهاد فاتخذ سبیله فی البحر سربا پس فراگرفت ماهی راه خود را در دریا مثل سربی که در
آن توان رفت هرجا که ماهی میرفت آب بالای آن مرتفع می شد و زمین خشک میگشت فلما جاوزا پس چون درگذشتند از مجمع البحرین و
آن روز و آن شب رفتند تا روز دیگر چاشتگاه قال لفتیه آتنا غداءنا گفت موسی یوشع را بیار طعام چاشت ما را که بخوریم که گرسنه شده ایم
لقد لقینا من سفرنا هذا نصبا هر اینه که دیدیم از این سفر رنج و سختی چون یوشع سفره پیش آورد قصهٔ ماهی بیادش آمد قال أرأیت
إذ أوینا إلى الصخرة فإنی نسیت الحوت گفت خبرداری چون بجای گرفته بودیم در آن صخره در کنار چشمه بدرستیکه من فراموش کردم ماهی را و بر
سبیل اعتذار گفت وما أنسانیه إلا الشیطان و فراموش نکردم بر من ذکر ماهی را مگر شیطان مرا غافل ساخت أن أذکره از آنکه یاد دهم ترا از
حال ماهی واتخذ سبیله فی البحر عجبا و گرفت ماهی راه خود را در دریا عجب که هرجا میرفت راه فراخ می شد و زمین در دریا خشک میگشت و
بجهت آنکه شیطان ماهی را از یاد من ببرد این همه تعب کشیدیم قال ذلک ما کنا نبغ گفت موسی قصهٔ ماهی آن چیزی بود که ما میطلبیدیم چه حقتعالی
بمن وحی کرده بود که آن ماهی بهاره خواهد نمود فارتدا علی آثارهما قصصا پس باز گشتند بر نشانهای قدم خود از پی رفتن تا رسیدند بآن موضع
که بدریا رفته بود راهی دیدند گشاده و خشک فوجدا عبدا من عبادنا پس یافتند بنده از بندگان ما که بمحض عنایت آتیناه رحمة من
عندنا دادیم او را بخششی از نزدیک خود که آن وحی است و نبوت و طول عمر چرا او تا نفخ صور زنده باشد و خواهد بود وعلمناه من لدنا
علما و آموختیم او را از نزدیک خود علمی که خاص است بما و کسی او را نمیداند الا بتعلیم ما و بدانکه اسم خضر ارمیا بن ملکا است و خضر لقب او است
که هرجا که می نشست زمین سبز میگشت آورده اند که چون بمکان خضر رسیدند او را دیدند تکیه کرده و جامه بر سر خود کشیده موسی بروی سلام
کرد خضر جواب داد و گفت تو کیستی گفت من موسی ام حقتعالی فرموده که با تو صحبت دارم و از تو چیزی بیاموزم پس بنشستند و سخن در پیوستند
مرغکی بیامد و منقار در آب زد و قطرهٔ برداشت در پیش خود مالید برفت خضر موسی را گفت دانی که این چه رمز است گفت نه گفت جهانیان در علم
بنی اسرائیل عاجزند و بنی اسرائیل در علم تو و تو در علم من و تو و جملهٔ عالمیان نسبت بعلم الهی مقدار این یکقطره ایست که این مرغ از دریا برداشت
در پیش خود مالید القصه بعد از ملاقات موسی و خضر قال له موسی هل أتبعک علی أن تعلمن مما علمت رشدا گفت موسی او را آیا
پیروی کنم ترا بشرط آنکه بیاموزی مرا از آنچه آموخته قال إنک لن تستطیع معی صبرا گفت خضر در جواب موسی بدرستیکه تو هرگز نتوانی با من
صبر و شکیبائی کردن موسی گفت چرا صبر نتوانم کردن گفت تو پیغمبری و حکم تو بر ظاهر است شاید از من عملی سر زند که در ظاهر منکر نماید و تو وجه
حکمت آن ندانی و بر آن صبر کردن نتوانی وکیف تصبر علی ما لم تحط به خبرا و چگونه صبر کنی بر آن چیزی که احاطه نکرده باشد بآن چیز از روی دانش
یعنی علم تو بآن نرسیده قال ستجدنی إن شاء الله صابرا گفت موسی که زود باشد که بیابی مرا اگر خواهد خدا صبر کننده بر آنچه از تو مشاهده
کنم ولا أعصی لک أمرا و نافرمانی نکنم مر ترا هیچ کاری قال فإن اتبعتنی فلا تسألنی عن شیء گفت خضر که ای موسی اگر پیروی میکنی پس مپرس
مرا از چیزی که منکر باشد و سؤال مکن حتی أحدث لک منه ذکرا تا من احداث کنم و ابتدا نمایم برای تو از آنچیز که تو در یابی موسی قبول فرمود
پس هر دو روی براه آوردند و یوشع در عقب ایشان میرفت و نظاره مینمود فانطلقا پس روان شدند بساحل دریا و رسیدند بکشتی و از اهل
آن استدعای نشستن نمودند ملاحان راضی نشدند در آخر خضر را شناختند بتعظیم تمام ایشان را بکشتی در آوردند حتی إذا رکبا فی السفینة
تا چون بر نشستند بر آن کشتی خضر تبری برداشت خرقها از قوم پنهان سوراخ کرد کشتی را بنوعی که دو لوح از الواح آن را بر کند و موسی بخرقه وی فراز آن کرده
و روی بخضر کرده قال أخرقتها لتغرق أهلها گفت آیا سوراخ کردی کشتی را تا در خود آب موجب غرق شدن شد لقد جئت شیئا إمرا بدرستیکه
آوردی چیزی شگفت و شنیع و بر دل گران قال ألم أقل لک إنک لن تستطیع معی صبرا گفت خضر آیا نگفتم که تو نمیتوانی با من شکیبائی کردن
آورده اند که موسی نگاه کرد آنجا که خضر شکسته بود و آب بکشتی نمی آمد بدانست که آن معجزه است بر آن اصلاح کردن عذر خواست قال لا تؤاخذنی
بما نسیت گفت مؤاخذه مکن با من بآنچه فراموش کردم در نوبت اول ولا ترهقنی من أمری عسرا و بتکلیف مرسان مرا از کار من یعنی سخت گیری
منما خضر قبول معذرت و کرم او سفینه بیرون آمد فانطلقا پس برفتند تا بدهی رسیدند در بیرون ده جمعی پسران بازی میکردند و
در میان ایشان پسری زیبا صورت بلند قامت سبز خط نام او حیشور و نام پدر او سلاس و نام مادرش شاهویه موسی و خضر سیر میکردند حتی إذا
لقیا غلاما فقتله تا چون رسیدند بپسر خضر او را از میان جمع بیرون طلبید و در پس دیواری برد و بکشت قال أقتلت نفسا زکیة
بغیر نفس گفت موسی آیا کشتی نفس پاک از گناه بغیر نفسی که او کشته باشد لقد جئت شیئا نکرا هر اینه آوردی چیزی ناپسندیده و ظاهر
القبح در شریعت ابی بن کعب از حضرت رسالت نقل کرده که آن پسر بالغ بود و کافر بلا خلاف خضر او را بفرمان خدا کشت قال ألم أقل لک إنک لن
تستطیع معی صبرا گفت خضر در جواب موسی که تو قوت نداری با من شکیبائی ورزیدن قال إن سألتک عن شیء بعدها گفت موسی سؤال

الجزء السادس عشر

کنم ترا از چیزیکه صادر شود مثل این فعال منکره بعد ازین فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا پس مصاحبت مکن با من در حدیث امده
که رسول صلعم گفت که خدای رحمت کناد برادرم موسی ع که از روی شرم گفت فلا تصاحبنی اگر چنانچه صبر کردی با مصاحب خود در تک کردی هراینه
چیزهای عجیب و غریب ازین دیدی فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ پس در کذشتند و برفتند تا که امدند بدهی انطاکیه اهل ان ده چون
شب در امدی دروازه در بستندی و از شام بود که موسی و خضر بدان ده رسیدند خواستند که بده در ایند کسی دروازه نکشود اسْتَطْعَمَا
أَهْلَهَا طلب طعام کردند اهل ان ده را کفتند اینجا غریب رسیده ایم طعام جهت ما بفرستید فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا پس سرباز زدند و ایشان کرسنه
در بیرون ده بودند بامداد روی براه کردند فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا پس یافتند در نواحی ده دیواری مایل شده بیکطرف يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ
میخواست ان دیوار که بیفتد فَأَقَامَهُ پس خضر ع راست کرد باینوجه که اساس او از سنگ محکم ساخت چون موسی ع دید که خضر دیوار راست کرد
قَالَ کفت اهل ان ده نان ندادند پس بچه جهت دیوار ایشان راست کردی لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا اکر میخواستی هراینه فرا میکرفتی بر تعمیر ان
دیوار مزدی تا بان طعام میخریدیم قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ کفت خضر ع اینست جدائی میان من و تو یعنی کفته بودی که نوبت سیم چیزی
بپرسم با من صحبت نداری مرویست که از موسی ع پرسیدند که از سخنهای دنیا و جود فرعون کدام بر تو دشوار بود کفت اینکه خضر ع کفت هذا
فراق بینی و بینک سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا زود باشد که اکاه سازم ترا تفسیر انچه نتوانستی بران شکیبائی نمود
أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ اما ان کشتی بود محتاجان را که ده برادر بودند پنج بیمار و از کار وا مانده و پنج دیکر
ملاحان که بجهت معیشت کار میکنند در دریا فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ پس خواستم که بحکم خدای او را سوراخ کنم و
عیبناک کردانم و هست در پیش ایشان پادشاهی که او را جلندی کویند يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا میکیرد هر کشتی درست که می بیند
بغصب من ان کشتی را معیوب کردم تا غصب نکند وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ و ان پسر کشته کشته بودند پدر و مادر او کروندکان
فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا پس ترسیدیم و بالهام او سبحانه در رساند بایشان سرکشی و ناپاکی و کفران نعمت یا فسق و کفر او در
شان ند بجهت مهربانی که والدین را بر ولد است و ان کفر موجب طغیان ایشان شود فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا پس
خواستیم ما انکه بدل دهد پرودکار ایشان فرزندی بهتر از او در روی طهارت و پاکیزکی و کویند که حقتعالی بعوض ان پسر دختری داد ایشان را و
پیغمبری او را بعقد خود در اورد و هفتاد پیغمبر از نسل او بدید امد وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ و اما ان دیوار که
راست کردم پس هست برای دو کودک یتیم نام یکی احرم و دیکری صریم و ایشان هستند در این شهر مذکور وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا
صَالِحًا و هست در زیر دیوار کنجی برای ایشان و اکر بیفتادی کنج ظاهر شدی و مردمان بر داشتندی و بود پدر ایشان مردی شایسته و نام او کاشح
فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا پس خواست مزید کار تو انکه برسند یتیمان أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا بحد قوت و کمال رشد خود بیرون اورند
کنج خود را از زیر دیوار رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ بجهت بخشش از پرودکار تو وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي و نکردم انچه تو دیدی از برای خود بلکه
بفرمان حقتعالی کردم القصه خضر ع بعد از تاویل قضایای مشکله بموسی ع کفت ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا اینکه مذکور شد
از تاویل و تفسیر مور معلقه حقیقت انچیزیست که نتوانستی بران صبر کردن بجهت انکه بظاهر شرع منکر مینمود پس موسی و خضر ع یکدیکر را وداع
کردند و هریک روی بمنزل خود نهادند قبل ازین کذشت که کفار مکه سه سؤال از پیغمبر کردند یکی کیفیت روح و دیکری قصه اصحاب کهف
و این هر دو مذکور شد و ان اینست که وَيَسْأَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ و میپرسند ترا مشرکان یا جهودان از قصه ذو القرنین یعنی اسکندر
رومی که او پادشاه مشرق و غرب بود از ان جهت او را ذی القرنین میکفتند و قرن بمعنی طرف است یا در زمان او دو قرن کذشتند یا تاج او دو شاخ داشته
یا بدست و پا حرب میکرد و یا دو کیسو بافته داشت از جانب پیش مرویست که او در خواب دید که کیسوها او افتاب را احاطه کرده بود معبران تاویل
کردند که او پادشاه مشرق و مغرب کردد از امیر المؤمنین ع پرسیدند که ذو القرنین پادشاه بود یا پیغمبر فرمود که بنده صالح بود محب حق تعالی و
او سبحانه محب او و دعوت کرد قوم خود را بتوحید خدا یکجانب سرش را بشمشیر جراحت رسانیدند و بجهت این وی را ذو القرنین کفتند و بر تقدیر
حقتعالی میفرماید که قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا بکو ای محمد که زود باشد که بخوانم بر شما از ذو القرنین چیزی إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ
مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا بدرستیکه ما قوت و اقتدار دادیم مر او را باستیلای تام در زمین و عطا کردیم او را از هر چیزیکه خلق بدان محتاج بودند از
تسخیر شهرها و جنگ با اعدا و یاد دادیم او را از هر چیزیکه میخواست وسیلتی که بدان سبب او را از ان چیز میسر می شد از علم و قدرت و الت اورده
اند که حقتعالی نور و ظلمت را مسخر او کردانید و از امیر المؤمنین ع نقلست که حقتعالی ابر را در فرمان او کرد تا سوار شده هر جا که میخواست میرفت در
سیر کردن شب و روز برا و مساوی بود چه حقتعالی نوری باو داده بود که بدرخشندکی او راه میرفت و بوجهها او سبحانه لوحها عظیم ساخته بود در وی
دریا می انداختند و کذار میکرد مکین او در زمین عبارت از اینست در وزی از روم بیرون امده مصر را مسخر ساخت و با دنکیان حرب کرد و برایشان
غالب شده عزم مغرب کرد فَأَتْبَعَ سَبَبًا پس از پی رفت سببی و وسیله را که بان بمغرب توان رفت حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ تا چون بجای
فرو رفتن افتاب وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ یافت افتاب را که برای العین فرو میرفت در چشمه اب کرم ابو ذر روایت کرده که من در یف
حضرت رسول صلعم بودم وقت فرو شدن افتاب کفت ای ابا ذر دانی که افتاب کجا میرود کفتم خدا و رسول بهتر میدانند فرمود بچشمه کرم فرو

مرآ الکهف

مردم فرمود اگر نه آنستی که خدای نگاه میدارد آفتاب را هر آینه هر چه در زمین بودی از حرارت آن بسوختی القصه چون ذوالقرنین بآنجا رسید بجستجوی مردمان
آن بلاد کرد وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا و یافت نزدیک آن چشمه بر ساحل دریای محیط گروهی را که ناسک گویند و ایشان قومی بودند بت پرست سبز
چشم سرخ موی تناور و نوا و لباس ایشان پوست حیوانات بود و طعام ایشان گوشت وحوش و جانوران قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ گفتیم ما بطریق وحی یا
الهام یا در جواب که ای ذوالقرنین إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ یا عذاب میکنی این قوم را اگر ایمان نیاورند وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا و یا آنکه فرا میگیری
در باب ایشان نیکوئی از ارشاد و تعلیم شریعت اگر بگروند قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ گفت ذوالقرنین اما کسیکه ستم کند بر نفس خود و بر کفر مصر باشد
فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ پس زود باشد که عذاب کنیم او را و این عذاب بناشت ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ پس بازگشت شود بسوی جزای پروردگار خود در قیامة
فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا پس عذاب کند خدایتعالی او را عذابی سخت وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا و اما هر که بگرود و عمل کند عملی شایسته فَلَهُ
جَزَاءً الْحُسْنَىٰ پس مر او راست در هر دو سرای پاداش خصلتی نیکو و پسندیده وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا و زود باشد که بگوییم مر او را از فرمان
خود کاری که آسان باشد آورده اند که لشکر ظلمت را بقوم ناسک گماشت تا ایشان مضطرب گشتند ایمان آوردند ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا پس پیروی کرد از پی در
آمد سببی و طریقی را که بمشرق تواند رفت و قوم ناسک را با خود ببرد و لشکر نور را از پی روان و عسکر ظلمت را در عقب ایشان و روی بمشرق نهاد حَتَّىٰ إِذَا
بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ تا چون رسید بجای برآمدن آفتاب وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ یافت آفتاب را که هر بامداد بر ایشان برمی‌آمد و شعاع او میتافت بر گروهی لَمْ
نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا که نگردانیده بودیم و پیدا نکرده برای ایشان از غیر آفتاب در وقت طلوع پوششی از لباس و بنا که میان ایشان و آفتاب مانع باشد
چه ایشان را پوششی نبود و زمین ایشان در غایت نرمی و سستی بود و هیچ بنائی در بالای آن نمی‌ایستاد از این جهت پوسته در آفتاب بسر می
بردند آورده اند که چون آفتاب مرتفع شدی در سردابها رفتندی و چون آفتاب از سمت الرأس بگردیدی بیرون آمدندی و ماهی میگرفتندی و با آفتاب
بریان کرده بخوردندی و ایشان را قوم منسک میگفتند القصه چون سکندر با لشکر ظفر پیکر بآن موضع رسید كَذَٰلِكَ همچنان بود امر ایشان که با اهل مغرب
بود یعنی لشکر ظلمت بر ایشان گماشت تا ایمان آوردند و از آنجا بجانب قطر اسپر روان شد و بقومی رسید که ایشان را تاویل خوانند و با ایشان نیز همان
سلوک کرد وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا بدرستیکه ما احاطه کرده بودیم بآنچه نزدیک وی بود از روی آگاهی یعنی بجمیع لشکر او و آلات حرب و آلات
جهانگیری ذوالقرنین و بظواهر و بواطن عالم بودیم و کثرت لشکر او بر وجهی بود که احاطه نکرده بود مگر علم خداوند لطیف خبیر ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا پس
اسکندر از پی در آمد سببی یعنی متابعت طریقی دیگر که میان مشرق و مغرب بود از جنوب تا شمال حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ تا چون رسید بنهایت و میز
که میان دو کوه بود که از پس آنها زمین یاجوج و ماجوج است وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا یافت در پیش آن دو کوه گروهی را با هیئت عجیبه و شکلهای
غریبه لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا نزدیک نبودند بجهت غرابت لغت در یابند سخنی را و کسی نیز از لشکر ذوالقرنین سخن ایشان را در نمیافت
قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ گفتند یعنی مترجم ایشان گفت ای ذوالقرنین إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ بدرستیکه قوم یاجوج و ماجوج
تباه کنندگانند در زمین هر گاه که از پس این کوهها بیرون آیند از گیاه آنچه سبز باشد بخورند و آنچه خشک باشد با خود ببرند و تمام انعام ما را بکشند
و بخورند اگر چهارپا نیابند مردم را بعوض چهارپا میخورند و ایشان دو قبیله اند از اولاد یافث بن نوح ع و گویند یاجوج از ترک اند و ماجوج از
جیل و بعضی چنانند که از گوش فراش کنند و از دیگری لحاف و شقیق بن عبدالله روایت کرده از پیغمبر ص که ایشان را هر زمان شدند که هیچ یک نمیرند
تا هزار فرزند نیاورند که هر یک چنان شوند که اسلحه بردارند و کارزار کنند و ایشان سه صنفند صنفی با الاصد و بیست گز و صنفی در درازی و پهنای
فرق نتوان کرد و هیچ حیوانی نزنند مگر که او را بدرند و بخورند و هر که از ایشان بمیرد بخورند و چون در آخر الزمان خروج کنند مقدمه ایشان در
شام باشد و آخر ایشان بخراسان جویهای مشرق و مغرب و دریای طبرستان را بخورند القصه چون ساکنان آن موضع شکایت یاجوج و ماجوج بعرض سکندر
رسانیدند فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا پس آیا بگردانیم یعنی مقرر سازیم برای تو خرجی و بیرون کنیم از میان مالهای خود مزدی عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَ
بَيْنَهُمْ سَدًّا بشرطیکه سدی میان ما و ایشان بنهی که منع کند ایشان را از بیرون آمدن قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ گفت اسکندر آنچه تمکین و دست
دسترس داده مرا در آنچیز پروردگار من از اموال بیشمار و پادشاهی در کمال قدرت بهتر است از آنچه شما میخواهید که بمن دهید فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ
پس مرا یاری دهید بتوانائی یعنی بمردم توانا که بدان قوت یابم در این کار و از آلات کار و ادوات چون سنگ و آهن و روی و مس چندانکه توانید
جمع کنید که بهای آن و مزد آن بر من است أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا تا بکنم میان شما و میان ایشان حجابی سخت آورده اند که ذوالقرنین قبل از
ساختن سد بر بالای کوه برآمد تا نظاره یاجوج و ماجوج کند چون در نگریست گروهی دید که نر و ماده ایشان یک شبر بود بر یک شکل و بر
دراز نوازان و ایشان را دندان و چنگال داشتند و بر اعضای ایشان موی بود که بدان خود را میپوشیدند و آواز ایشان چون آواز کبوتر و آواز بلند شان
چون آواز گرگ بود پایین آمد فرمود که آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ بیارید برای من قطعه‌های بزرگ از آهن و عوض آن از من بستانید منقولست
که بفرمود تا خشتهای آهن ساختند پس حکم کرد تا میان دو کوه را که چهار هزار قدم در طول و شصت و پنج ذرع عرض بکندند و بآب رسیدند پس در
اساس آن خواره نهادند و خشتهای آهن بر بالای آن فرش کردند حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ تا چون مساوی شد یعنی فرش تمام شد میان
هر دو جانب کوه پس بفرمود تا هیمه بسیار بر بالای آن بچیدند و دمها بر اطراف و جوانب وضع کردند قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا گفت در دمید تا
که بدمیدند آن آهنها را تا گردانیدند خشتهای آهن را مانند آتش قَالَ آتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا گفت اسکندر بیارید بمن تا بریزم بر بالای

اهن کرم شده روی کداخته بکی مضموم که هرچه روی فرشی کهانکیختند بر روی وی حل کرده صبر بیختند و بدینکونه پولای صدی بنجاه کز در ارتفاع بلند برامد مانند کوهی یکپاره و هموار و متساوی فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ پس نتوانستند یاجوج و ماجوج انکه بالا روند بران سد بسبب بلندی وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا و نتوانستند مر او را سوراخ کردن بواسطهٔ سختی و صلابت ان قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي کفت ذو القرنین بعد از ساختن این سد و تمام کردن ان بخششی است از پروردکار من بر بندکان چه ان مانع یاجوج و ماجوج است فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا پس چون بیاید وعدهٔ پروردکار من در دست و راست خروج این کروه از پس سد یکی از علامات قیامت است اورده اند که ذو القرنین بعد از ساختن ان سد روی بمیان زمین نهاد و میرفت تا بجمعی رسید مردمانی دید نیکو سیرت و خوش محاوره باعدل و داد همه متفق الکلمه و مبرا از افعال قبیحهٔ شیطانی و مقابر ایشان بر در سرای و در شهر ایشان حاکمی نبود ذو القرنین کفت شما چه قومید که من اطراف عالم را شما عجب تر قومی ندیدم ما را خبر دهید که مقابر شما چرا بر در خانها ساخته اید کفتند تا مرک را فراموش نکنیم کفت چرا سرای شما در ندارد کفتند در میان ما دزد نیست کفت چرا در میان شما درویش نیست کفتند زیرا که حق هیچکس بر خود روا نداریم کفت چکونه است که عمر شما دراز است کفتند جهت انکه مدار کار ما بطاعت الهی است و از کناه میترسیم و با ستغفار مشغولیم و دل بر بلا نهاده ایم و خود را بر قضای الهی تسلیم کرده و این روش از پدران خود یاد کرفته ایم که بر درویشان رحم کردندی و کسیکه با ایشان بدی کردی در عوض ان نیکی کردندی امانت نکاه داشتندی و بعهد خود وفا کردندی لاجرم کار ایشان باصلاح بودی و هست منبر کفت یاجوج و ماجوج همه روی زمین رسند مکر مکه و مدینه و بیت المقدس حق تعالی از خروج یاجوج و ماجوج خبر میدهد که وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ و واکذاریم و منع نکنیم ما بعضی از یاجوج و ماجوج را يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ ان روز یعنی روز خروج که از دحام کنند و اضطراب کنند و داخل شوند در بعضی دیکر وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا و دمیده شود در صور برای قیام قیامت پس جمع کنیم در ان روز باهول همهٔ خلایق را جَمْعًا جمع کردنی برای حساب و جزا در عرصهٔ محشر و صور شاخی است که یک سر او در دهن اسرافیل است و سر دیکر در زیر عرش و او را چهل هزار سر است در اطراف و جوانب عرش فتر وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا و ظاهر کردانیم دوزخ را ان روز برای ناکرویدکان ظاهر کردنی که پیش از دخول در ان معاینه ببینند و هول ایشان بر هول فزاید الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ انکافران که از روی غفلت هست چشمهای ایشان فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي در پوششی از یاد کردن من مر او را تا نستکه نظر نکنند در ایات و اثر وحدانیت من وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا و هستند کافران که نمیتوانند شنید ذکر و کلام من بجهت فرط انکار و جحود بکه دارند تا بنداد ندکه بشنوند پس کو بیا که در چشمهای ایشان پوششی و در کوشهای ایشان کرانی هست که نمیتوانند دیدن و شنیدن أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي ایا می پندارند انانکه نکرویدند انانکه فراکیرند بندکان مرا یعنی عیسی و عزیر و ملائکه را مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ بجز از من دوستان یعنی معبودان که نفع رسانند ایشان را و دفع ضرر کنند از ایشان إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا بدرستیکه اماده کرده ایم دوزخ را برای ناکرویدکان قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا بکو ای محمد که ایا خبر کنم شما را به زیانکارترین مردمان از روی کردارها الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا زیانکارترین مردمان انانند که کم شد و ضایع کشت شتافتن ایشان بعملهای نیکو در زندکانی دنیا چون کشیشان و رهبانان که اکثر اوقات در رهبانیت بصلوة و صیام میکذرانند و بسبب کفر همهٔ عملهای ایشان باطل است وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا و ایشان می پندارند که نیکو میکنند کار را أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا انکروه که ذکر کرده شد انانکه انانند که کافر شدند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بایات پروردکار خود و دلیل نبوت و توحید وَلِقَائِهِ و رسیدن بجزای او یعنی بعث و حشر که در ان جزای اعمال ببینند فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ پس تباه شد کارهای ایشان که در صورت نیکو بود فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا پس اقامت نخواهیم کرد در روز رستخیز از روی که بدان بسنجند عملهای ایشان را چه همه نابود کشته باشد مرویست که در قیامت جمعی باشند که اعمال ایشان از کوههای تهامه بزرکتر باشد چون در ترازو نهند او را وزنی نباشد بلکه خوار و بیمقدار و ذلیل خواهند بود ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا امر همچنانست که مذکور شد پاداش ایشان دوزخ است بسبب انکه نکرویدند وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا و فرا کرفتند ایتهای مرا و فرستادکان مرا و بعد از حال کافران بیان حال مؤمنان میکند که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بدرستیکه انانکه کرویدند بکتاب و رسول و کردند کارهای پسندیده كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا هست مر ایشان را در حکم بهشتهای فردوس پیشکشی در رتبه ایشان اورده که حق تعالی فردوس را بید قدرت خود افرید بمقدار هر روز از روزهای دنیا پنجاه نوبت بر او نظر میکند و میفرماید که افزون ساز حسن و جمال و تازکی و پاکیزکی خود را برای دوستان من و مرویست که فردوس بلندترین درجهای بهشت است و جویهای بهشت از انجا اید و بالای ان عرش خدا است و هرچه در انجاست از الات و ادوات همه از نقره و طلا است و حق تعالی امران معروف و ناهیان منکر را در ان دارد خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا جاویدان باشند در ان نجویند در ان بهشتها کردیدنی یعنی نطلبند از ان انتقال بمکانی دیکر زیرا که همه مطالب را انجا مهیا باشد و هیچ موضعی از ان خوشبوتر نیابند و بعد از امر و نهی و وعد و وعید بیان علوم و حکم غیر متناهیه خود میکند و میفرماید که قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي بکو اکر باشد دریای محیط که شامل جمیع ارض است سیاهی برای نوشتن سخنان پروردکار من یعنی معلومات و حکمتهای او یا معنی قران و یا انچه وعده فرموده هر اینه فانی کردد اب دریا پیش از انکه تمام کردند معانی و علوم او زیرا که کار من جهت انکه غیر متناهی است پس

عمقدار

١٨ الكهف

ابداد متناهی کلمات نامتناهی نوشته نشود وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا و اگرچه بیاریم مانند دریای محیط مددان و بران فزاییم حق تعالی در این آیه فرمود
که علم او سبحانه نهایت ندارد هرچند کسی را علم بسیار باشد در جنب علم الهی هیچ ننماید قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ
من آدمی هستم مانند شما و دعوی احاطه بکلمات الهی نمیکنم و امتیاز من از شما همین است که بوساطه جبرئیل وحی کرده می شود بمن جز این نیست که معبود
شما یکتاست و بی شریک و بی همانند فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ پس هر که امید میدارد دریافتن پاداش پروردگار خود در روز رستخیز فَلْيَعْمَلْ
عَمَلًا صَالِحًا پس باید که بکند کارهای شایسته و پسندیده آورده اند که عمل صالح متابعت پیغمبر است و سلوک در مناهج او و ترک دنیا و اختیار
فقر و دوام عبودیت و بریدن از خلق و پیوستن بحضرت حق و آورده اند که ابن زبیر بحضرت رسالت عرض کرد که یا رسول الله من عمل برای رضای خدای
تعالی میکنم اما چون کسی بر آن مطلع شد خوشحال میگردم حضرت فرمود حق تعالی پاکیزه است قبول نکند جز عمل پاکیزه پس قبول نمی فرماید عملی را که غیر
بدان شریک باشد حق تعالی تصدیق پیغمبر خود کرده فرمود که وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ و باید بنده عملیکه کند شرک نیارد و ابنای زمان را در
در پرستش پروردگار خود أَحَدًا یکی را یعنی بریا تضییع عمل خود نکند که ریا شرک اصغر است و تباه کننده عمل در حدیث آمده که بپرهیزید از شرک
اصغر گفتند که یا رسول الله شرک اصغر چیست فرمود که ریا و سمعه فرمود بدرستی چیزیکه من بر شما میترسم شرک پوشیده است پس از آن فرمود که
دور باشید از شرک که پوشیده تر است در امت من از رفتن مور سیاه بر سنگ سیاه در شب تاریک مراد از این شرک ریاست بعد از آن فرمود که هرکه
نماز بریا گذارد شرک باشد و روزه بریا و صدقه بریا نیز شرکست و در حدیث قدسی وارد شده که من بی نیازم از شرک شرکا هرکه عملی کند که غیری را
در آن شریک من گرداند من از وی بیزارم و آن عمل از آن کسی باشد که وی را شریک من گردانیده باشد در روایت است از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب
صلوات الله علیه که هرکه آیه قل انما انا بشر تا آخر بخواند در خوابگاه خود حق تعالی نوری را از موضع خلق فرماید که تا به بیت الحرام ضیاء آن برسد و از
ابو عبدالله علیه السلام مرویست که هیچکس نباشد که او در وقت خواب آخر سوره الکهف بخواند مگر که بیدار شود در آن
ساعتی که خود خواسته باشد و هر که در اوراد نماز این را بخواند حق تعالی او را از جمیع محنتها نگاه
دارد و طاعت او را بدرجه قبول رساند والله اعلم بالصواب و الیه
المرجع و المآب

قد فرغت تسوید هذه الاوراق في بلد الشام في شهر جمادى الثاني من سنة خمس و سبعين و مائتين بعد الف من الهجرة النبوية على هاجرها الف الف تحية و انا
اقل السادات و الطلاب محمد الرضوي محمد علي الخوانساري

از ابی بن کعب روایتست که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که هر که سورهٔ مریم بخواند حقتعالی او را ده حسنه بدهد بعدد هر که تکذیب زکریا کرده و تصدیق او نموده باشد و تکذیب یحیی و مریم و عیسی نموده و بعدد هر که تصدیق و تکذیب ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و موسی و هرون و ادریس کرده و هر که دعوی ولد کرده باشد برای خدا تعالی و هر که نکرده و از حضرت امام جعفر صادق مرویست که هر که بر قرائت این سوره مواظبت نماید نمیرد تا آنچه مراد او باشد از دنیا در نفس و مال و ولد بیابد و در آخرت از اصحاب عیسی بن مریم باشد و مقابل پادشاهی سلیمان بن داود در جنت باو دهد سورهٔ مریم مائة و ثمان و تسعون آیة مکیة بسم الله الرحمن الرحیم کهیعص عبد الله بن عباس فرمود که کهیعص نامیست از نامهای الهی و مؤید اینست که امیر المؤمنین در بعضی ادعیه فرموده اند که یا کهیعص و یا حمعسق اغفر لی و کلبی گفته که این ثنائیست که حقتعالی خود را فرموده و کسی را بر حقیقت معنی آن اطلاعی نیست و از عطا نقلست که سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده که کاف مفتاح اسم کافی و کریم و کبیر و ها اشاره باسم هادی است و یا اسم حکیم و حلیم و رحیم و مجید و حمید و عین اشعار بعلیم و عزیز و عظیم و عادل و صاد ایما بصادق و در لباب آورده که یا اشارتست من یجیر و لا یجار علیه و یا من یجیب من دعاه و نزد بعضی این اسم بهترین اسمای الهی است و گویند اسم سوره است یعنی این سوره ذکر رحمت ربک یاد کردن بخشش پروردگار تست بنابر اقوال دیگر معنی آنستکه اینکه خوانده میشود بر تو بخشش پروردگار تست عبده زکریا بنده او زکریا بن اذن و از بخشش اجابت او سبحانه بود دعای زکریا را در طلب ولد و او از انبیای بنی اسرائیل بود و از اولاد رحیعم بن سلیمان بن داود و مهتر احبار بیت المقدس و صاحب قربان بود پس قصهٔ او را بخوان و یاد کن برای امت خود اذ نادی ربه چون ندا کرد و بخواند پروردگار خود را در محراب بیت المقدس بعد از تقرب بقربان کردن نداء خفیا خواندنی پنهان چه اخفا در دعا باجابت نزدیکتر است بجهت آنکه از ریا دورتر است و گویند اخفای آن بجهت آن بود که از بنی اعمام خود شرم میداشت که در هشتاد سالگی با وجود زن نود و هشت ساله نا امید از خدا طلب فرزند کند و دعای این بود که قال رب گفت ای پروردگار من انی وهن العظم بدرستیکه سست شده است استخوانها که ستون بدن است منی از من و چون این استخوانها که اصل بدنست سست شد اعضای دیگر بطریق اولی و اشتعل الرأس شیبا و افروخته گشت از سپیدی یعنی چنانکه سیاهی و تاریکی بنور منتفی میشود سیاهی موی بسپیدی پیری منتفی گشته و چنانکه آتش در جائی افتد و همه را فرا گیرد و بجای دیگر سرایت کند سپیدی موی من که در یک جا واقع شده بود بموضع دیگر سرایت کرده و همه سپید گشته و لم اکن و نبوده ام بدعائک رب بخواندن من ترا ای پروردگار شقیا بی بهره و نا امید یعنی هر گاه دعا کرده ام باجابت رسانیده و مرا محروم نکردانیده و من بحسن اجابت تو خو کرده ام پس در این دعا محروم و نا امید مکردان و اجابت نعمتها بعد از عرض دعا و نیاز شرح خود را که باعث دعا است بیان میکند و میگوید و انی خفت الموالی و بدرستیکه من ترسیدم از اولیا که وارث من باشند از بنی اعمام که بدترین بنی اسرائیل اند و ترکه مرا در موضعی که غیر رضای تو باشد خرج کنند من ورائی از پس مرگ و کانت امرأتی عاقرا و زن من نازاینده است و در پیری فرو رفته فهب لی پس ببخش مرا من لدنک ولیا از نزدیک خود فرزندی که اولی باشد بترکهٔ من و مع ذلک لیعهد من و متولی امور من و یا ولدی که ولی از اولیای و دوستان تو باشد و از روی استحقاق یرثنی میراث برد او من ترکهٔ مرا و یرث من آل یعقوب و میراث گیرد از اولاد یعقوب بن ماثان که پدر مریم بود و نزد کلبی برادر زکریا بوده و گویند مراد یعقوب بن اسحق بن ابرهیم است زیرا که زکریا خواهر مریم را خواسته بود که دختر عمران و نسابت و متصل بیعقوب پیغمبر و نزد سدی زن او از اولاد سلیمان بن داود بوده و داود از اولاد یهودا بن یعقوب و زکریا از نسل هرون و هرون از اولاد لاوی بن یعقوب جمیع اصحاب ما باین استدلال کرده اند که انبیا مال را بمیراث گرفته اند انکه طایعی خود را اصح میکرده اند زیرا که میراث بارث مذکور دلالت بر علم و نبوة چه لفظ میراث در لغت و شریعت اطلاق نمیکنند مگر بر آنچه نقل کرده میشود از مورث بوارث از اموال و در غیر اموال استعمال نمیکنند مگر بر طریق مجاز و از حقیقت بمجاز نقل کردن خلاف اصل و بدون دلیل غیر جایز و دیگر آنکه زکریا بعد از این فرمود و اجعله رب رضیا یعنی بگردان فرزند ای پروردگار من شایسته و پسندیده گرداز قول و عمل او باشی و همیشه مطیع و فرمان بردار تو باشد پس اگر مراد از ارث نبوة باشد چنانکه مخالف میگوید ذکر این بعد از آن بی معنی بود و لغو باشد همچنانکه نیکو نیست که کسی گوید بار خدایا پیغمبری بما فرست و او را عاقل و مرضی خود گردان زیرا که هر گاه شخصی منصب نبوة داشته باشد البته متصف خواهد بود برضا خدا تعالی و آنچه اعظم از آنست مؤید اینست که زکریا تصریح فرموده بانکه میترسم از بنی اعمام خود بعد از فوت خود پس طلب وارث بجهت خوف و بوده باشد از بنی اعمام و این خوف معقول نیست مگر بمال نه بنبوت زیرا که زکریا اعلم از آن بود بانکه او سبحانه نبوة و علم بکسی دهد که از اهل او نبود پس اینکه مخالف از پیغمبر نقل کرده که نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة محض افترا باشد و عین عنا و طغیان و لهذا سیدة النساء تکذیب این سخن کرده و در زندان استشهاد فرمود بآیه یرثنی و یرث من آل یعقوب حاصل کنز زکریا بجهت خوف آنکه مبادا میراث او بر بنی اعمام منتقل شود و ایشان در فسق و فجور صرف کنند و موجب ازدیاد فسق و معصیت ایشان از حقتعالی طلب فرزند صالح کرد که مرضی و سبحانه باشد حاصل ما مور امر او و بعد از آن سر بسجود نهاد و تضرع میفرمود و منادی ندای کرم تبارک وعدهٔ اجابت دعا داده ندا کرد باو که یا زکریا انا نبشرک ای زکریا بدرستیکه ما بشارت میدهیم ترا بغلام اسمه یحیی به پسری که نام او یحیی است لم نجعل له سمیا قبل نیافریدیم مراو را من قبل سمیا پیش از این همنام یعنی هیچکس قبل از او نام اسم مسمی نبوده و این موجب شرف و عزت او است و نزد ابن جبیر سمی بمعنی مثل است یعنی هیچکس را پیش از او بصورت و هیئت و خلق نکرده بودیم و یا از آن حیثیت که از زن عاقر در وجود آمد و هیچ فرزندی از زن عقیم متولد نشده است و یا باعتبار وفور علم و کثرت حکمت و فضیلت و از ابی عبد الله روایت

خال

بود

بشود

مریم

که همچنانکه یحیی را اسم نبوده امام حسین را نیز اسم نبود یعنی پیش از ان هیچکس بنام او نبود و آسمان بر هیچکس گریه نکرد مگر بر یحیی و امام حسین که چهل
صباح بر این هر دو بگریست و پرسیدند که گریه آسمان بر چه طریق بود فرمود بوقت طلوع و غروب سرخ میبود و قاتل یحیی ولد الزنا بود و قاتل امام حسین
نیز ولد الزنا بود مخفی نماند که حضرت حق تعالی قبل از ذکر او نفرمود که اراده او تعلق گرفته بود که بعد از او کسی را بظهور آورد که او را بکمالات تامه و فضایل کثیره
و علوم جلیله اختصاص دهد که هیچکس بان مرتبه نرسیده باشد و زهد و اسم شریف او را از نام همایون فرجام خود مشتق ساخت چنانچه فذو العرش محمود و او
هذا محمد القصه چون زکریا بشارت فرزند شنید از روی تعجب نه بر وجه استبعاد از قدرت الهی قال گفت رب ای پروردگار من انی یکون لی
غلام چگونه باشد مرا پسری و کانت امرأتی و حال آنکه هست زن من عاقرا نازاینده و قد بلغت و بدرستیکه رسیدم من الکبر
از بزرگسالی و غایت پیری عتیا بنهایت و حالت یبس و خشکی اعصاب و عظام و ضعف قوی از حسن منقول است که این سخن بر طریق استعلام است از
کیفیت ولد آوردن یعنی بار خدایا ما را جوان خواهی ساخت یا در همین پیری و بزرگسالی قدرت ارزانی خواهی فرمود قال گفت فرشته یا خدا در جواب
او که ای زکریا کذلک الامر چنین است که در این پیری ولد موعود موجود خواهد شد قال ربک گفته پروردگار تو هو آنکار که فرزند بخشم
در این سن از این دو شخص علی هین بر قدرت من آسانست ذو قوة تو کنم تا در مباشرة قوة یابی و رحم زن تو را گشاده کنم و وسیع سازم تا نطفه را
جذب کند و او را بحد ولد رساند و قد خلقتک و بدرستیکه آفریدم ترا من قبل پیش از یحیی و بوجود آوردم و لم تک شیئا و حال آنکه
نبودی چیزی یعنی معدوم صرف بودی ترا از عدم بوجود آوردم و وجود دادم پس قادر خواهم بود بر آفریدن فرزند از دو پیر چه زایل ساختن مانع ولد
که آن عقر زوجه تست آسانتر است از ابتدا آفریدن تا از ابی جعفر مرویست که بعد از این بشارت به پنج سال متولد شد القصه زکریا را از استعجال سرور
شد اما ندانست که عنقریب وجود خواهد گرفت یا مدتی دیگر بظهور خواهد رسید بجهت این قال گفت رب اجعل لی ای پروردگار
من بگردان برای من یعنی بنمای مرا آیة علامتی که بدان قرب وقوع این واقعه معلوم گردد و بان شناسد که زمان وجود ولد رسیده قال
گفت خدا مر زکریا را آیتک نشانه تو بر این الا تکلم الناس آنست که سخن نتوانی گفت با مردمان ثلث لیال سه شب و روزان سویا
پی در پی درهم پیوسته یعنی سه شبانروز تمام و نزد اکثر مفسران مراد بسوی صحیح و سلیم است یعنی قادر نباشی بر سخن کردن و حال آنکه سوی الخلق
و تندرست باشی بی‌گمان بجهة علتی باشد القصه بعد از این بشارت و بیان علامة وقتی قراءت زبور میکرد و بتسبیح مشغول بود که ناگاه بیکبار
زبانش بسته شد و اصلا نتوانست که سخن کند و مردمان بنا بر عادت خود بر در مسجد منتظر بودند تا زکریا بیرون آید و در مسجد بگشاید تا با وی نماز
کنند فخرج پس بیرون آمد علی قومه بر گروه خود صباح آن روز که در شب زن او حامله شده بود من المحراب از مصلای خود و ایشان
بر عدم قدرت او بر تکلم اطلاع پیدا کردند و بدانستند که اثر اجابة دعای او بفعل آمده خوشحال گشتند فاوحی الیهم پس اشارت کرد زکریا بسوی
ایشان بدست خود ان سبحوا که تسبیح گوئید خدا و نخود را و بشکر او قیام نمائید بکرة در بامداد که از طلوع آفتابست
و عشیا در شبانگاه که بعد از غروب آفتابست و بعد از سه شبانروز که بدین منوال گذشت زکریا بحال خود آمد و یحیی بعد از مضی مدت حمل متولد
شد و در کودکی پلاس پوشیده بود و با احبار بطریق عبادت و طاعت موافقت میفرمود تا وقتی که کتاب تورات بر وی فرود آمد از خدای تعالی خطاب رسید
که یا یحیی خذ الکتاب ای یحیی فرا گیر کتاب تورات را بقوة بقوتی که ترا دادیم در اخذ آن و عمل کردن بان و آتیناه الحکم و دادیم یحیی را حکمت که
فهم تورات بود و دانستن احکام آن صبیا در حالتیکه کودک بود در سن سه سالگی ابن عباس فرمود که معنی آنستکه او را پیغمبری دادیم در حالت کودکی
عیاشی باسناد خود از علی بن اسباط روایت کرده که او گفت دیدم نزد جعفر ثانی محمد بن علی بن موسی الرضا ع رفتم و او در سن پنج سالگی بود و در حسن خلق
و فهم و ذکاء او تامل میکردم فرمود که حضرت حق تعالی اخذ امامت کند بر همان طریق که اخذ نبوة میکند بعد از آن این هر دو آیه را تلاوت فرمود که فلما بلغ اشده
و استوی آتیناه حکما و علما و آتیناه الحکم صبیا بعد از آن فرمود که جایز است که حضرت حق تعالی اعطای نبوت کند در چهل سالگی و جایز است که او را کرامت کند در
سن کودکی و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و از ضحاک منقولست که یحیی در وقت سه سالگی کودکان محله روزی او را گفتند که ای یحیی بیا بازی کنیم فرمود که ما
از برای بازی آفریده نشده ایم این سخن بسیار عظیمست بجهت آن بازیچه غفلت که عمر عزیز خود را به بازی و لهو و لعب میکنند و ندانند بدام فریب انما الحیوة الدنیا
لهو و لعب مشغول و مقید میباشند القصه حق تعالی میفرماید که ما دادیم یحیی حکمت و فهم تورات را در حین کودکی و حنانا و رحمت و عطوفت من لدنا
از نزدیک خود بجهة آن مردمان تا بطاعة خدا بخوانند و از معصیت دور میگرداند و گویند مراد بحنان کمال خوف و خشیت و نهایت ترسکاری او بود و زکوة
و دیگر دادیم او را طهارت و عمل پاکیزه یعنی لطف الهی شامل حال او شده از اول صغر تا زمان انقضاء اجل پاکیزه بود از جمیع خبایث و معایب یعنی دادیم
او را برکت و فزونی در علم و عمل و کان تقیا و بود پرستنده و پرهیزکار از جمیع منهیات و مطیع او در جمیع حالات که هرگز هیچ خطیئه در خواطر خطیر
او خطور نکرد چه جای آنکه او را بفعل آورد و برا بوالدیه و بود نیکوکار بر پدر و مادر خود و مهربان و فرمان بردار ایشان و لم یکن
جبارا و نبود سرکش یعنی عاق والدین و گردنکش بر بندگان عصیا و نبود عاصی امر پروردگار خود را و سلام علیه و سلام ما بر
یحیی است یوم ولد روزی که متولد شد یعنی نمو مولود و یوم یموت و روزی که بمیرد و یوم یبعث و روزی که برانگیخته شود حیا
زنده مراد بسلام نزول رحمت و تحیات سبحانه است بر او در دنیا و آخرة تخصیص این سه موضع بذکر آنست که وحشت در این مواطن سه گانه مولود چون
متولد شد خود را از در خانه انعام ببیند که مطمئن در آن بود و چون فوت شود چیزها را مشاهده کند که هرگز ندیده و روزیکه مبعوث گردد خود را

یحیی

وحنانا

در محشر عظیم پر هول بیند هر آینه گریست که خدای تعالی مرتبه خوف و خشیت یحیی را داده بود که چون احوال قیامت شنیدی فی الحال دلش بی آرام گشتی و مرغ روح
در اضطراب افتادی و از لباس پلاس قناعت کردی و از طعام بنان خشک اکتفا نمودی و در چهار سالگی تورات را حفظ نموده بود و در ده سالگی بر جمله
احکام شرع واقف شده با چنین مرتبه چندان گریسته بود که گوشت و پوست از رخسار مبارکش فرو ریخته بود و همین پی و استخوان مانده بود مادرش از
سر شفقت دو پاره پشمینه بر هر دو چشم او نهاده بود و هر لحظه از آب برداشتی و میفشردی و باز بجای خود نهادی روزی زکریا گفت الهی فرزندی از تو خواستم
که سرور سینه و راحت جان من باشد این فرزند را نسینه من سرور دبرد و داغ عنا بر جان و جگرم نهاد و دیگر تحمل گریه او ندارم خطاب رسید که تو از من فرزندی
طلبیدی بصفت اولیا گریستن و نالیدن شیوه یار محنت زده‌ای کشیدن باشد بنای محبت ما بصبر و بیقراری است و عند محبان ما شیرینتر و هر العصر خوی یحیی
بهتر بود که در مجلسی که او حاضر بودی زکریا از عقوبت الهی کلمه نگفتی و جز شرح آثار رحمت حق نا متناهی بر زبان نراندی چه یحیی تاب و توان استماع آیات
خوف و وعید نداشتی و اگر از آن باب شمه شنودی از گریه هلاک شدی نزدیک رسید که روزی زکریا بر بالای منبر برآمد و از اطراف جوانب نگریست یحیی را
ندید و یحیی خود در پس ستونی نشسته بود و گلیمی در خود پیچیده چون یحیی در نظر وی نیامد سخن از وعید الهی در افکند و گفت در دوزخ کوهیست از آتش
نام او غضبان هیچکس از آنجا نگذرد مگر بگریستن از ترس خدای تعالی یحیی که این کلمه بشنید نعره بزد و برجست و گلیم از دوش بیفکند و قدم از مسجد بیرون نهاد
و فریاد میکرد که ای وای بر آنکس که غضبان جای او باشد و اینکه وه نقصان ما و او پس نعره میزد و ناله میکرد تا از شهر بیرون رفت زکریا از منبر فرود
آمده بخانه رفت و مادر یحیی را گفت من ندانستم که پسرم در مسجد است شمه از وعید ذکر با بیان کردم وی سر و پا برهنه از مسجد بیرون رفت و شنید
که روی بصحرا نهاده بیا تا از پی او برویم که مبادا از بیخودی در رخاهی افتد پس پدر و مادر در عقب وی روان شدند و سه شبانروز در کوه و صحرا
و دشت قدم میزدند و هیچ اثری از یحیی ندیدند و خبر او نشنیدند صبحگاه روز چهارم بشبانی رسیدند و از یحیی خبر پرسیدند شبان گفت من او را ندیده‌ام
اما سه شبست که از این کوه ناله و زاری بیرون میاید که گوسفندان من بسبب آن گریه و زاری از چرا باز مانده اند و گوش بر آن ناله نهاده اند و آب از
دیدها میبارند زکریا گفت این نشان ناله یحیی است پس پدر و مادر روی بدان طرف نهادند مادر زودتر رسید یحیی را دید بگوشه در سجده افتاده و چندان
گریسته بود که سجده گاه از آب چشم او گل شده مادرش بنشست و سر وی را از گل و خاک پاک کرده بر کنار خود نهاد و یحیی دیده برهم داشت و خیال کرد
که ملک الموت است بقبض روح آمده گفت ای عزرائیل پدر و مادر پیر دارم چندانم امان ده که از ایشان بحلی حاصل کنم مادرش در خروش آمد و گفت ای جان
مادر عزرائیل نیست مادر تست یحیی دیده باز کرد مادر را دید برجست و خواست که بگریزد مادرش پیش او بدست و گفت ای جان مادر بحرمت
شیری که از این پستان خورده که با من بخانه آی در این حالت زکریا نیز در رسید و بمبالغه تمام یحیی را بخانه آوردند و سه شبانروز بود که یحیی طعام نخورده
بود قدری آش عدس بپختند یحیی قدری از آن تناول فرمود و میل خواب نمود در خواب دید که شخصی ورا گفت که ای یحیی مگر غضبان را فراموش
کردی که آش عدس خوردی و خفتی یحیی بیدار شد و برجست و روی بصحرا نهاد و دیگر بلا متوجه دنیا نشد لاجرم در محنت تا مرد از باب محبت هر جا که بنائی
از محبت نهاده اند دری از دروازه محنت در او گشاده اند هر که در حضرت خانه دوست در او آواز بلا مبتلا شد و بمحنت ممتحن گردانند و قتل یحیی و زکریا را
سبب آن بود که ملک آن زمان زنی بود از زنا شوهری دیگر دختری داشت بغایت جمیله و خود پیر شده بود و میخواست که دختر خود را بشوهر خود دهد ملک
در این باب با یحیی مشاورت کرد یحیی فرمود که آن دختر بر تو حرام است ملک ترک آن دختر کرد و آن زن فاجره از آن صورت برنجید و صبر کرد تا روزی که ملک مست
شده بود و بیجوه دختر را بیار است و در نظر ملک مجلوه در آورد ملک قصد دختر کرد زن گفت این صورت میسر نشود تا وقتیکه یحیی و زکریا کشته
و این شیر گفت دختر هست ملک بکشتن یحیی امر کرد یکی از مقربان ملک گفت که پدرش را اول باید کشت تا بکشنده پسر خود دعا بد نکند ملک گفت
چنین باشد پس جمعی از ملاعین بخانه زکریا در آمدند زکریا و یحیی در نماز بودند و یحیی را از پهلوی پدرش کشیدند و سر بریدند و قصد زکریا کردند وی
بگریخت که رهی در عقب وی دوانیدند چون بوی نزدیک شدند زکریا اشارت کرد بدرختی که در آن موضع بود درخت شکافته شد و زکریا بدرون او در آمد ابلیس
گوشه ردای زکریا را بگرفت و بیرون درخت بداشت چون بآن نزدیک شدند درخت هم آمد گفتار دو رسید ابلیس بصورت پیری دیدند از وی پرسیدند
که بدین صفت مردی دیدی پیش ما میرفت کجا شد ابلیس ایشان را دلالت کرد که آنمرد که شما میطلبید در درون این درخت و گوشه ردا ایشان بدیشان
نمود گفتند ای پیر چه تدبیر او از مبادا درخت بیرون او و نیم گفت او را بیرون میاورید بکشند تا او را بکشیم شیطان گفت اینجا نیز او را هلاک
میتوان کرد پس ایشان را تعلیم کرد که اره دو سر بیاختند و بر سر درخت نهاده خواستند که بدو نیم باز برند از عالم غیب ندا رسید که ای زکریا مبادا آنکه نالی
کنی و آه کشی که نامت از جریده صابران محو کنم پس چون اره بفرق زکریا رسید گفت خدایا هزار شکر که خون من بر سر کوی محبت تو میریزند آنکه صبر
کرد تا بدو نیمش کردند سمی که هیچ آه نکوید جان دهند خاک در میان مردم عالم گذاشتیم و جمعی که یحیی را بدرگاه ملک بردند فرمان رسید که او را
هم در بیرون نقل کنند و سر او را بیاوردند انگاه فرا آن پرستم سر یحیی را در طشتی بر پدید بحمه آنکه علما آن روزگار گفته بودند که اگر خون یحیی بزمین آید
گیاه نروید پس آن خون را در چاه ریختند و آن خون در چاه بجوش آمد و خدای تعالی بخت النصر را بدیشان گماشت تا هفتاد هزار کس را از گروه بنی اسرائیل بکشت
بعد از آن خون یحیی از جوش فرو نشست ابن عباس از پیغمبر نقل کرده که آنحضرت فرمود که بمن وحی آمد که بجهة قتل یحیی بن زکریا هفتاد هزار کس را کشتم و برای
فرزندت حسین هفتاد هزار بار هفتاد هزار کس را خواهم کشت و حق تعالی بعد از ذکر قصه زکریا و یحیی بیان قصه مریم و عیسی مینماید بدینوجه که واذکر
و یاد کن یا محمد فی الکتاب در قرآن مریم قصه مریم بنت عمران بن ماثان را که او پیوسته در مسجد قدس بطاعة و عبادة مشغول بودی و بوقت عذر بخانه

و ناله

خاله خود رفتی و بعد از پاکی بمسجد باز آمدی وقتیکه بخانه خاله بغسل محتاج شد طلب موضعی کرد که از اهل خانه اش دور باشد تا در آنجا غسل کند
إِذِ انْتَبَذَتْ چون بگوشه رفت و منفرد شد مِنْ أَهْلِهَا از اهل خود یعنی از خاله و قوم خود مَكَانًا شَرْقِيًّا در جائی که جانب شرقی بود یعنی
بطرف آفتاب بر آمدن از بیت المقدس یا از سرای خاله و قوم خود فَاتَّخَذَتْ پس فرا گرفت مِنْ دُونِهِمْ از پیش ایشان حِجَابًا پرده را یعنی پیش نظر اهل خود
پرده ببست تا مانع دیدن ایشان شود و بعد از آنکه غسل کرد و جامه در پوشید فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا پس فرستادیم بسوی او رُوحَنَا روح خود را یعنی
جبرئیل که دین الهی بوحی او زنده است یا بدنها زنده شده همچنانکه بدن بروح حیات یافته فَتَمَثَّلَ لَهَا پس مصور شد برای مریم بَشَرًا سَوِيًّا آدمی تمام الخلقه
یعنی بصورت آدمی با خلقت تمام خود را بمریم نمود و در کشاف آورده که جبرئیل بصورت مرد صبیح الوجه جعد موی بر آمد نزد مریم آمد و دال بر کمال ورع و عفت
او است که از صورتی چنین بخدا استعاذه نمود قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ گفت بدرستیکه من پناه میگیرم بِالرَّحْمَٰنِ بخدای بخشاینده مِنْكَ از تو که تو خواهی
رسانی پس از نزد من بیرون رو إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا اگر هستی تو پرهیزکار مراد آنست که اگر تو بصفت تقوی و ورع آراسته از نزد من دور شو و گرد من مگرد و یا
اگر متورع و متقی مرا از تو پرهیز میکنم و پناه بخدا میبرم چه جای آنست که چنین نباشد و گویند که تقی نام مردی شریر و فاسقی بود در آن زمان که متعرض زنان میشد
و بر عکس این نام و را نام نهاده بودند و مریم قصه او استماع نموده بود گمان میبرد که مگر او است و از او پناه برد بحقتعالی جبرئیل چون اضطراب وی دید قَالَ
گفت إِنَّمَا أَنَا جز این نیست که من رَسُولُ رَبِّكِ فرستاده آفریدگار توام لِأَهَبَ لَكِ تا ببخشم ترا بامر او غُلَامًا زَكِيًّا پسری پاکیزه از
آلایش عصیان و ترقی نماینده در افعال خیر و پرهیزکار و پارسا قَالَتْ گفت مریم او را از روی تعجب أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ چگونه بود مرا پسری
وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ و حال آنکه نسوده است مرا آدمی و مس در عرف شرع کنایه است از نکاح صحیح یعنی هیچکس بطریق نکاح شرعی با من مباشرت نکرده وَلَمْ
أَكُ بَغِيًّا و نبوده ام زناکار و جوینده فجور و در گذرنده از حد شرع بسبب زنا پس چگونه مرا باشد فرزندی قَالَ گفت جبرئیل كَذَٰلِكِ امر چنین
است که تو گفتی که هیچکس بنکاح و سفاح ترا مس نکرده فاما قَالَ رَبُّكِ گفت پروردگار تو هُوَ آن کار که دادن ولد است بی پدر عَلَيَّ هَيِّنٌ بر
من آسان است و هیچ دشواری ندارد و ایجاد ولد بدون والد بجهت آنستکه تا بان بیان کنیم و اشکارا سازیم بر تو قدرت خود را وَلِنَجْعَلَهُ و تا بگردانیم
او را آيَةً لِلنَّاسِ علامتی برای مردمان که بتدبر در آن کمال قدرت ما را در یابند وَرَحْمَةً مِنَّا و بگردانیم او را سبب بخشش از ما برای آنانکه بدو
بگروند و راه یابند بدو وَكَانَ و هست آفریدن او را بی پدر أَمْرًا مَقْضِيًّا کاری حکم کرده شده و مقرر گشته و نوشته در لوح محفوظ و هر حکم
حکم الهی بوقوع آن تعلق گیرد البته واقع شود پس مریم منقاد و مطیع امر او شد چون سخنها و مناظره در میان مریم و جبرئیل واقع شد مریم رضا بقضا
داده خاموش شد پس جبرئیل نزدیک وی آمد و در گریبان او یا آستین یا دامن او بادی دمید و آن باد بجوف وی در آمد فَحَمَلَتْهُ پس بار گرفت بعیسی از
امام محمد باقر مرویست که گریبان جامه مریم از پیش شکافته بود و گرفت و باد در آن دمید در رحم او افتاد و ولد در رحم او بحد کمال رسید همچنانچه که نه ماهه شده باشد
در رحم مادر پس از موضع غسل خود بیرون آمد و بجهت گرانی حمل پای بر زمین میکشید خاله او چون در او نگاه کرد و آن حال را بدید بسیار پریشان گشت مریم بجهت
حیا و شرمندگی از خاله و زکریا از منزل بیرون رفت فَانْتَبَذَتْ بِهِ پس بگوشه رفت با حمل و نفیر نشید مَكَانًا قَصِيًّا از جائیکه دور بود از شهر ایلیا
فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ پس آورد او را درد زاد إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ بسوی تنه خرما از ابن عباس روایت که چون مریم از شهر بیرون آمده بصحرا درخت
خرمای خشک شد بدید که شاخهای و را برگ نبود و تنه خشک مانده بود و شاخ و برگ آن در فصل زمستان بود و سرما سخت بنا بدرخت آورد و پشت بان
باز داده اند درخت فی الحال سبز شد و برگ آورد و خوشهای خرما از وی آویخته شد و چون مریم در پای درخت قرار گرفت و از سر دلتنگی و شرمساری از قوم و شنید
سخنان نالایق از ایشان نه بجهت کراهت از حکم خدای تعالی قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ گفت ای کاشکی من مرده می قَبْلَ هَٰذَا پیش از این حالت وَكُنْتُ و بودی
نَسْيًا مَنْسِيًّا چیزی حقیر و گذاشته و فراموش شده که هیچکس نام من نبردی و مرا از خاطر ... و اکنون که مردم بیت المقدس مرا میشناسند و میدانند که دختر امام
ایشانم و در کفالت زکریا بوده ام و هنوز بکارت من زایل نشده و شوهر نکرده ام از خجالت این حال چگونه وجه چاره سازم چون جبرئیل این سخن از او بشنید
جزع و فزع او را مشاهده کرد فَنَادَاهَا پس آواز داد مریم را مِنْ تَحْتِهَا از زیر قدم او یا فرشته دیگر از زیر درخت او را بخواند و بنزد اکثر مفسران
عیسی از شکم مادر ندا کرد و بکر و مَنْ تَحْتَهَا بخوانند بفتح میم یعنی آواز داد مریم را کسیکه در پایین او بود یعنی جبرئیل یا فرشته دیگر یا عیسی أَلَّا تَحْزَنِي که
اندوهگین مباش و تمام را مکن و مخور و از سخنان بیهوده مردم دغدغه و اندیشه بخاطر خود راه مده قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ بدرستیکه گردانید
یعنی آفرید و روان ساخت پروردگار تو تَحْتَكِ در زیر قدم تو سَرِيًّا یعنی جوی آبی که از آن بیاشامی و بدان طهارت کنی از ابن عباس مرویست که در پایین
نهری بود که آب آن منقطع شده بود حقتعالی بجهت مریم آب در آنجا جاری گردانید و از ابی جعفر مرویست که عیسی پا بر زمین زد چشمه آب جاری شد وَهُزِّي
إِلَيْكِ و بجنبان و میل ده بسوی خود بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تنه خرمای خشک شده را تُسَاقِطْ تا فرو ریزد و حفص تساقط بضم تا و کسر قاف میخوانند
یعنی تا بیفشاند درخت عَلَيْكِ بر تو رُطَبًا جَنِيًّا خرمای تر از بار چیده فَكُلِي پس بخور از خرما وَاشْرَبِي و بیاشام از آب وَقَرِّي عَيْنًا و روشن
ساز چشم را یعنی خاطر خود را خوشدار بفرزند و سبز شدن درخت خرما و تازه دادن او که مناسب حال تست آورده اند که چون مریم بکلمه طیبه وَهُزِّي إِلَيْكِ
مخاطب گشت گفت بار خدایا پیش از این که من سست بودم و رنجور نبودم درخت میوه ای بی آنکه مرا سعی بایستی کردن اکنون که بدرد مخاض گرفتارم مرا میفرمائی
که درخت بجنبان تا خرما بیفتد این چه حکمت است خطاب رسید که تو پیش از این مجرد بودی و بالکلیه متوجه ما بودی اکنون که شرکت عیسی بعلو پیدا کردی القصه
حقتعالی جمعی از ملائکه را فرستاد تا گرد مریم در آمدند و چون عیسی متولد شد او را فرا گرفتند و بشستند با چشمه آب و در حریر بهشت پیچیده در کنار مریم نهادند

بوی نداء رسید که ای مریم بهند رکن که امروز روزه صمت بداری فَإِمَّا تَرَيِنَّ پس اگر به بینی مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا از آدمیان کسی را و از تو پرسند
که این فرزند از کجا است فَقُولِي پس بگوی إِنِّي نَذَرْتُ بدرستیکه من نذر کرده ام لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا برای خدا روزه را و گویند روزه
ایشان ترک طعام و کلام بوده و این روزه را روزه صمت گویند و این در شرع ما منسوخست فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ پس سخن نخواهم گفت امروز إِنْسِيًّا
با هیچ آدمی بلکه با ملئکه سخن میگویم و با حق تعالی مناجات میکنم آورده اند که چون اهل مسجد مریم را ندیدند و بتجسس و مشغول شده از هر جا و هر کسی
میجستند تا کسی نشان داد که او را در بیت اللحم دیدیم قوم او بدانجا رفتند و مریم چون ایشان را بدید عیسی را برداشت و متوجه ایشان شد و عیسی
در راه با مادر بسخن در آمد و گفت ای مادر من بنده خدا و رسول ویم از قوم خود اندیشه مکن و در سخن کردن مرا با ایشان واگذار فَأَتَتْ پس آمد مریم
عیسی را بِهِ قَوْمَهَا بقوم خود تَحْمِلُهُ در انحالتکه برداشته بود او را همینکه چشم انگروه بر وی افتاد و کودک را در بر وی دیدند چون او از خاندان نبوت
و طهارت بود و آبا و امهات او بورع و تقوی و صلاحیت معروف بودند و وی بصفت عصمت و عفت مشهور بود و چون بدین حال او را بدیدند بسیار
غمگین واندوهگین شدند قَالُوا يَا مَرْيَمُ گفتند ای مریم لَقَدْ جِئْتِ بدرستیکه آمدی شَيْئًا فَرِيًّا بچیزی عجیب و بدیع که در میان اهل بیت تو تا
این نبوده و از مثل تو نیز اینصورت متصور نبود پس از تو اینکار بسیار غریب و عجیب است يَا أُخْتَ هَارُونَ ای خواهر هرون گویند او برادر پدر مریم
بوده و بحسن طریقت و صلاحیت و زهد مشهور و معروف بود و ابن جبیر گفته که او مردی فاسق بوده و مشهور بزنا و فساد و مریم را در قبح عمل تشبیه با وی میکردند
و بروایت ابن عباس و قتاده و کعب و ابن زید و مغیرة بن شعبه از پیغمبر روایت کرده اند که مراد بهرون مردی صالح بود در بنی اسرائیل که در صلاحیت و پرهیزگاری
مشهور بود که بصلاحیت شهرت میداشت و او را هرون نسبه میدادند و مرویست که چون وفات کرد چهل هزار کس تشییع جنازه او کردند همه هرون نام داشتند تشبیه بر
او و اسم او و این معنی آنست که ای مانند هرون در صلاح و تقوی مَا كَانَ أَبُوكِ نبود پدر تو امْرَأَ سَوْءٍ مرد بد یعنی شخصی که عمل بد کرده باشد وَمَا كَانَتْ
أُمُّكِ بَغِيًّا و نبود مادر تو هو حنه بنت فاقود زناکار و فاجر یعنی تو از خانواده که هرگز مثل اینعمل از ایشان صادر نشده پس این امر عجیب و غریبست که از تو ظهور
رسیده فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ پس مریم اشاره کرد بسوی عیسی که با او سخن گویند و جواب را و بشنوید غضب ایشان زیاده شد قَالُوا گفتند با وی كَيْفَ نُكَلِّمُ
چگونه سخن گوئیم مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ با آنکه در دامن تست که بمثابه گهواره است و یا آنکه در خور گهواره است صَبِيًّا در حالتیکه کودک است و اصلا
فهم خطاب و قدرت بر جواب ندارد و آورده اند که چون مریم گفت که جواب از اینکودک بشنوید گفتند ای مریم با اینعمل قبیح و فعل شنیع که از تو صادر گشته اکتفا
نمیکنی و با ما سخریت و استهزا مینمائی و میگوئی که طفل یکروزه جواب شما بگوید پس در صدد رجم او شدند که ناگاه عیسی بفرمان خدای تعالی دهان از پستان
برداشته روی بدیشان کرد و بزبان فصیح قَالَ گفت يَا قَوْمِ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ بدرستیکه من بنده خدایم تقدیم اقرار بعبودیت خدا جهت بطلان قول کسانی
که دعوی ربوبیت او کردند همچنین حضرت امیر المؤمنین چون دانست که جماعت غلاة در حق او گویند آنچه در باره عیسی گفتند همیشه فرمودی انا عبد الله و اخو
رسول الله و در نگین مبارک خود کنده بود که سبحان من فخری بانی له عبد یا کستا انخدائیکه فخر و نازش من بآنست که بنده اویم پس انا عبد الله جهت رد قول غلات
و اخو رسول الله در اعتقاد نواصب که بجهت عناد و حسد مرتبه خلافت منع کرده اند و بعد از آن فرمود که اینکلمه را کسی دیگر بغیر از من نگوید مگر دروغگوی
که دعوی غیر مرتبه خود کند و از جماعتی اند که بنا حق دعوی خلافت خدا کردند و او را در کنج خمول نشانیدند و باتفاق چنانکه عیسی را پیش از بلوغ و تکلیف
کمال عقل دادند تا اقرار کرد بعبودیت خدا و گفت انی عبد الله امیر المؤمنین را نیز قبل از بلوغ و تکلیف کمال عقل دادند تا رسول الله ص او را دعوت کرد و
محل و مرتبه و قابل دعوت آمده مامور باوامر و نواهی حضرت رسالتپناه ص شد القصه چون قوم از عیسی گفتار انی عبد الله شنیدند از آن متعجب شدند گفتند
این امری عجیب و غریبست پس همه متوجه عیسی شدند تا از او دیگر چه صادر شود فرمود آتَانِيَ الْكِتَابَ داده است خدای مرا کتاب یعنی حکم کرده در ازل
که انجیل بمن دهد در تفسیر ثعلبی مذکور است که معنی آنست که مرا تعلیم داده است تورات را در شکم مادر وَجَعَلَنِي نَبِيًّا و کردانیده است مرا پیغمبر و ابن
عباس و اکثر مفسران در همان حالت که متولد شده دعوی پیغمبری کرد و تلاوت انجیل مینمود و با این معجزه بندگان خدا را دعوت میفرمود و نیز فرمود که
وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا و ساخت خدا مرا با برکت و نفع أَيْنَ مَا كُنْتُ هر کجا که باشم و بهر موضع که توجه کنم و در روایت صحیح آمده که عیسی در هر جا که
بودی بیماران و اصحاب آفات و عاهات پیش وی آمدندی و بدعای او شفا یافتندی و اگر جائی قحط واقع شدی و باران نیامدی ببرکت قدم وی باران آمدی و
ارزان شدی وَأَوْصَانِي و وصیت کرد یعنی امر فرمود مرا خدا بِالصَّلَاةِ باقامه نماز وَالزَّكَاةِ و بدادن زکوة اگر مالک شوم مَا دُمْتُ حَيًّا
مادام که باشم زنده مخفی نیست که امیر المؤمنین علی ع نیز باین صفات موصوف بود اما اول چنانکه گذشت که عیسی گفت انا عبد الله جهت رد غلاة و بعد از
آن فرمود آتانی الکتاب و جعلنی نبیا جهت رد جهودان که او را ابن یوسف نجار میگفتند حضرت امیر المؤمنین نیز فرمود که انا عبد الله و اخو رسول الله
جهت رد غلات و نواصب و اما ثانی همچنانکه حقتعالی عیسی را در زمان صغر نبوة داد و او را خواندن انجیل و تورات قدرت داد امیر المؤمنین علی
نیز در زمان صغر موفق شد بدانستن علم شریعت مصطفوی و فطنت او بر وجهی بود که هر چه آنحضرت رسالت پناه میشنید حفظ میکرد و هرگز از او فراموش
نمیکرد و ما در حق او آمده که اذن واعیه و اما ثالث بر آنکه همچنانکه از برکت عیسی اهل مرض شفا مییافتند ببرکت شاه اولیا اکثر اهل شرک از مرض کفر و
جهالت خلاصی مییافتند و بنور هدایت ایمان مستسعد شدند و اما رابع همچنانکه عیسی فرمود و اوصانی بالصلوة و الزکوة ما دمت حیا امیر المؤمنین
نیز در عبادت بدنی و مالی تا غایتی بود که در شبانه روزی هزار رکعت نماز میگذارد و حرص وی بر زکوة بر وجهی بود که در میان نماز زکوة داد در حق وی آیه انما ولیکم
الله نازل شد القصه عیسی بعد از آن بجهت تعلیم کسان از لطف و رفق و حسن سیرت خود با مادر و ستایندگان خبر داد وَبَرًّا بِوَالِدَتِي و کردانید مرا خدا

بگریند

هنئی

چون آن راه اورا ویدیم

بتروا

نیکوکار بهادر و مهربان برای که رضاء او حاصل کنم و از فرمان او سر نپیچم و دقیقه از دقایق خدمتکاری فرو نگذارم وَلَمْ يَجْعَلْنِي و نگردانیده مرا جَبَّارًا
گردنکش که به بندگان تکبر کنم شَقِيًّا بدبختی که بجهة تکبر فرمان او نبرم یعنی از جبابره و اشقیا نیستم بلکه با جمیع بندگان و مردمان بطریق تواضع سلوک
میکنم و دایم منقاد او سبحانه ام وَالسَّلَامُ عَلَيَّ و سلام خدا بر منست چنانچه بر یحیی يَوْمَ وُلِدْتُ در روزی که بزادم وَيَوْمَ أَمُوتُ و روزی که بمیرم وَ
يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا و روزی که برانگیخته شوم زنده در خبر است که روزی یحیی عیسی را گفت که تو بهتر از منی شفیع من باش نزد خدا در مرتبه بلند و درجات ارجمند
عیسی در جواب گفت تو به از منی زیرا که من سلام بر خود کردم و خدا سلام بر تو کرد و حقتعالی بعد از ذکر عیسی و قصه وی جهة رد قول جماعتی که در باره
او افراط و تفریط نموده اند و بطریق وسط قدم ننهاده اند میفرماید که ذَٰلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ آنکس که ذکر او گذشت و نعت او مذکور شد عیسی بن
مریم است نه آنکه نصاری وصف او میکنند با اضداد آنچه مذکور شد بعضی از ایشان مسیح بن الله میگویند و جمعی ابن یوسف نجار قَوْلَ الْحَقِّ منکو گفتن
درست و راست است یعنی آنچه در باره عیسی مذکور شد گفتاری درست و راست است الَّذِي آنقول حق و صدق فِيهِ يَمْتَرُونَ در وی شک دارند یا منازعه
میکنند با یکدیگر در امر او و یهودان میگویند که ساحر و کذابست و متولد از یوسف نجار و نصاری میگویند ابن الله است تعالی از آن بجهة تکذیب نصاری
و تنزیه خود از بهتان ایشان میفرماید مَا كَانَ نیست و نشاید لِلَّهِ مر خدای را أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ آنکه فرا گیرد فرزندی سُبْحَانَهُ منزه و مبراست او از
آنچه ولد از جنس والد باشد و او سبحانه از جنسیت و مثلیت منزه است پس الزام ایشان میکند بقوله إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا چون حکم کند خدا بچیزی یعنی اراده
آفرینش چیزی کند فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ پس جز آن نیست که گوید مر آن چیز را که كُنْ بباش فَيَكُونُ پس بباشد بی تاخیر و کسی که قدرت او برین وجه باشد که
بلفظ کن ایجاد شیء نماید البته منزه خواهد بود از مشابهت و بخلق و مبرا از احتیاج بمدد فرا گرفتن ولد ما بنستن کرد اینجا تا اینجا ناس بعد از آن حبیب خود را بعد اعوذ
بندگان امر میکنند بقوله وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ و بدرستیکه خدا بجز پروردگار من و پروردگار شما است فَاعْبُدُوهُ پس بپرستید او را
به پرستش غیر او مشغول مشوید هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ اینست راه راست که موصلست بفضای جاودان فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ پس اختلاف کردند
جمع یهودان و نصاری مِنْ بَيْنِهِمْ از میان ایشان یکدیگر در باب عیسی چه یهودان طریق تفریط گرفتند و او را دشمن داشتند و تهمتها بر او در جفا افراط افتادند و دعوی
الوهیت او کردند تا آنکه ترسایان مختلف شدند و سه فرقه گشتند نسطوریه عیسی را ابن الله گفتند و یعقوبیه بالوهیت او قائل گشتند و ملکائیه
گفتند که او بنده خداست و پیغمبر او فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا پس وای بر آنانکه کافر شدند و بوحدانیت خدا نگرویدند مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ از روی
حاضر شدن در روز بزرگ قیامت یا از مشاهده اهوال آن روز یا از شهادت آن روز بر ایشان چه در روز قیامت ملئکه و انبیا و زبان و اعضا کفار بر کفر و بدی
اعمال ایشان گواهی دهند أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ چه شنوا باشند کافران و چه بینا يَوْمَ يَأْتُونَنَا در آن روز که بیایند بما یعنی بحشر قیامت حاضر شوند
ولیکن سود نکند ایشانرا دیدن و شنیدن یعنی بعین الیقین ببینند مواعید الهی را و بدان مستیقن گردند اما نفع نرساند ایشانرا دیدن و شنیدن
لَٰكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ لیکن ستمکاران امروز یعنی در دنیا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی اند هویدا و پیدا چه اختیار هوا کرده اند و از راه حق عدول
نموده اند ملخص سخن اینست که کافران در دنیا جاهلند در امور عقبی و در آخرت عارفان و این عرفان در آن روز فایده بایشان ندهد وَأَنْذِرْهُمْ و بترسان ایشانرا
یعنی کفار مکه را يَوْمَ الْحَسْرَةِ در روز ندامت که بدکاران حسرت خورند که چرا بد کردیم و نیکوکاران ندامت خورند که چرا نیکی بیشتر نکردیم إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ و فیصل
گشته شود کار یعنی در آنجا حساب همه خلق بکنند و حکم صادر شود که فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ یعنی بعضی به بهشت و بعضی را بدوزخ در آرند وَهُمْ فِي
غَفْلَةٍ و کفار در غفلت و بیخبری اند از احوال آخرة بجهة اشتغال ایشان بحطام دنیوی وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ و ایشان منکر روند آخرة و متعلقات آن بصحیح پیوسته
در طریق ما و طرق اهل سنت که پیغمبر فرمود که چون روز قیامت شود همه مردمان از حساب بپردازند حقتعالی مرگ را مصوره گوسفندی سیاه و سفید مصور سازد
و بفرماید تا آنرا در میان اهل بهشت و اهل دوزخ بدارند و ندا رسد که مرگ را میشناسید همه گویند مرگ است پس بفرماید تا او را بکشند بعد از ان ندا
کنند که ای اهل بهشت و دوزخ همیشه شما جاوید باشید که هرگز مرگ بشما نرسد بعد از آن حضرت این آیه را تلاوت فرمود که انذرهم یوم الحسرة اذ قضی الامر
ای ذبح الموت یعنی در آن وقت که آن گوسفند صورت مرگ را بکشند اهل دوزخ حسرت خورند بعکس آن که بهشتیان این را بشنوند چندان فرحناک و شاد
شوند که اگر مرگ بودی همه از شادی هلاک شدندی و دوزخیان چندان شهیق زنند که اگر مرگ بودی همه از حزن و الم هلاک گشتندی إِنَّا نَحْنُ بدرستیکه ما نَرِثُ
الْأَرْضَ میراث بریم زمین را وَمَنْ عَلَيْهَا و هرکه بر روی زمینست یعنی همه را فانی سازیم پس هیچکس باقی نماند بر زمین که مالک و متصرف باشد غیر ما
و ملک همه بما راجع شود و هیچکس نماند که دعوی ملکی کند همچنانکه الحال دعوی میکنند وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ و بسوی ما بازگردانیده شوند بعد از
مرگ یعنی بجائی که غیر ما مالک امر و نهی نباشد و آنجا جزا بر وفق اعمال بد ایشان سازیم مرویست که چون سطوات این آیه در دل هیبت همه مکونات را فانی
سازند ندای کبریا در رسد که لمن الملک الیوم و چون غیر او سبحانه معدوم باشند جلال وحدانیت و جمال صمدیت بکمال قدس و عزت سبحی خود را جواب دهد
که لله الواحد القهار و بعد از ذکر احوال زکریا و یحیی و مریم و عیسی قصه ابرهیم را ابتدا میفرماید که تا بندگان بر او اقتدا و در طریق نجات سلوک نمایند
میگوید که وَاذْكُرْ و یاد کن ای محمد برای قوم خود فِي الْكِتَابِ در قرآن إِبْرَاهِيمَ قصه ابرهیم را که همه اهل ملل بفضل او مقر و معترفند و مشرکان
عرب و منافقان بی ادب بفرزندی و مفاخرت میکنند پس ایشانرا از توحید او خبر ده و بگو با ایشان که إِنَّهُ بدرستیکه او كَانَ صِدِّيقًا بود بسیار راست
گوینده و اینصفت اصلست در نبوة یعنی در اقوال و افعال و امور و اعتقادات صادق و مصدق بود نَبِيًّا پیغمبری خبر دهنده بود یا بلند مرتبه إِذْ قَالَ چون گفت
لِأَبِيهِ مر پدر خود را نام او آزر بود که از راستی چون در طفولیت حق تعالی او بود او زاید را و میگفتند عم او بود که ملازم پدر شده باشد بجهة آنکه با دلة ثابت

شده که با واجداد انبیا مسلمانانند و این قصه در سورة الانعام مبین شده پس از جهت عطوفت و مهربانی فرمود بعمّ که یا ابتِ ای پدر من لِمَ تعبد چرا می‌پرستی و
ستایش میکنی ما لا یسمع آن چیزیرا که نمیشنود ندای ستایش ترا و لا یبصر و نمی‌بیند خضوع و خشوع ترا که نزد او بجا می‌آوری و پرستش میکنی و لا یغنی
عنک و دفع نمیکند از تو شیئاً چیزیرا از ضرر و مکروه طبیعت یا نفع نمیرساند ترا در دفع مضار و جلب منافع پس کسیرا پرستش کن که نعمتهای کثیره بتو
میرساند و دفع مضار و مکاره از تو باز میکند و آنحضرت بالاله باید که خالق و رزاق است یا ابت ای پدر من انی قد جاءنی بدرستیکه آمد مرا
بمن بطریق وحی من العلم از دانش ما لم یأتک آنچه نیامده است بتو فاتبعنی پس پیروی کن مرا اهدک تا بنمایم ترا صراطاً سویّاً راهی راست
که سالک خود را زود بمطالب نبوی و مقاصد اخروی رساند و او را از مهالک دنیا و آخرت رستگار گرداند یا ابت ای پدر من لا تعبد الشیطان
مپرست دیو را یعنی فرمان او مبر در نافرمانی خدا که شرک است ان الشیطان بدرستیکه دیو سرکش کان للرحمن هست مر خدایرا عصیّاً فرمان نبرنده [illegible]
و از جمله عصیان اوست که آدم را سجده نکرد و اولاد او را بر شرک داشت یا ابت ای پدر من انی اخاف میترسم ان یمسّک آنکه برسد بتو عذاب
من الرحمن عذابی از جانب خدای تعالی بسبب متابعت تو شیطانرا و چون عذاب الهی و عقوبت پادشاهی بتو رسد فتکون پس باشی تو للشیطان ولیّاً
مر دیو را دوست یعنی همنشین او و قرین او در عذاب و لعن قال گفت آزر با براهیم که أراغب انت آیا روی گرداننده تو عن آلهتی از پرستش خدایان
من و ترک کننده ایشان یا ابراهیم ای ابراهیم لئن لم تنته اگر باز نایستی از مقال خود در مذمت بتان و از عیب کردن ایشان لارجمنّک
هر اینه دشنام دهم ترا یا سنگسار کنم تا هلاک شوی یا از من دور شوی و کره من نکردی و چون تا من در طریق مخالفت سلوک میکنی پس حذر کن از من و
اهجرنی و دور شو از من ملیّاً زمانی دور و دراز پیش از آنکه ترا بزنم و مجروح کنم و هلاک گردانم ابراهیم چون از ایمان او نا امید شد و این کلمات را با تهدید
از او بشنید بطریق وداع و مقابله سیئه بحسنه قال گفت سلام علیک سلام بر تو باد یعنی ترا وداع میکنم و میروم و در بعضی اخبار آمده که چون
ابراهیم قصد مهاجرت کرد آزر او را گفت که از رفتن ملول مباش که تو خدای نیکو و بزرگوار داری ترا فرو نخواهد گذاشت ابراهیم بایمان او امیدوار شد و
بر او سلام کرد و گفت ساستغفر لک زود باشد که آمرزش خواهم برای تو ربّی از پروردگار خود تا شاید که توفیق دهد ترا در توبه و ایمان و حقیقت
آنست که استغفار ابراهیم برای وجه وعده او بود بر ایمان او چنانکه در سورة التوبه مذکور شد انه کان بدرستیکه هست خدای من بی حفیّاً
بمن بغایت مهربان و اعتزلکم و کناره میگیرم از شما مراد از داشت و امثال او در بت پرستان یعنی از همه شما دوری میجویم و کناره میگیرم و ما تدعون و از
آنچه که میخوانید و میپرستید من دون الله بجز از خدای یعنی بتان مراد مهاجرت او است از دین ایشان و از دیار ایشان و ادعوا ربی و میخوانم پروردگار خود
را یعنی میپرستم او را بیگانگی عسی ان لا اکون شاید یعنی امیدوارم آنکه نباشم بدعاء ربی بخواندن و پرستیدن پروردگار خود شقیّاً نا امید
و بی بهره یعنی شما از خواندن بتان بی بهره اید و ضایع در کردار خود و من امیدوارم که از سبحانه بهره تمام گیرم و در سلک مخصوصان و مقربان او باشم آورده اند
که ابراهیم از بابل بکوهستان فارس آمد و هفت سال در اطراف آن کوه سیر میفرمود و بعد از آن باز ببابل آمد و بمذمت بتان آغاز نمود و در این نوبت بتان را
بشکست و آتش نمرودی بر او سرد شد چنانکه تفصیل او در سورة انبیا مذکور شود ان شاء الله و بعد از آن با ساره و لوط عزیمت شام فرمود و خدای تعالی از این هجرت
خبر میدهد فلما اعتزلهم پس آنهنگام که دور شد ابراهیم از بت پرستان و متوجه شام شد و بگذاشت ایشانرا در بت پرستی و ما یعبدون و بجز آنچه
که میپرستیدند من دون الله بجز از خدا وهبنا له و بخشیدیم او را از ساره اسحق و یعقوب فرزندی از ساره اسحق نام و پسر او را و پسر اسحق
که یعقوب نام داشت و کلّاً جعلنا و همه را گردانیدیم نبیّاً پیغمبر خبر دهنده و برگزیده با رفعت و نفرت تخصیص اسحق و یعقوب بذکر جهت آنست تا ذکر اسماعیل
کنند بعد از این علی انفراده بجهت مرتبه فضل او و وهبنا و بخشیدیم مر ایشانرا من رحمتنا از بخشش خود بسوی اولاد نبوة از نعم دین و دنیا و کو
مال نبوت و اولاد و اموالیست که با ایشان ارزانی داشت و جعلنا لهم و دادیم مر ایشانرا لسان صدق زبانی راست علیّاً در حالتیکه بلند بود
آن لسان صدق در میان امم و ثنای نیکوست که جمیع اهل ملل از جهود و ترسا و نصاری و مسلمانان ایشانرا از آن ستایش میکنند و بایشان مفاخرت مینمایند
و همه دعوی میکنند که ما بر دین ایشانیم و ما بلند گردانیدیم ذکر ایشانرا در میان امت محمد که همه کس بوصف جمیل ذکر ایشان خواهد نمود تا روز قیامت و بعد
از آن در میان قصه موسی میفرماید که واذکر و یاد کن ای محمد فی الکتاب در قرآن موسی قصه موسی را انه کان بدرستیکه او بود مخلصاً پاک کرده
شده از عیب و نقص یعنی موحد بود که عبادت او از شرک و ریا پاک بود و یا من جمیع الوجوه متوجه حضرت ربوبیت بود و نفس او از ما سوی پاک و پاکیزه و کان
رسولاً و بود فرستاده شده از نزد حضرت عزت نبیّاً خبر دهنده خلق از جانب حق جل و یا بلند قدر و عالی رتبه و نادیناه و ندا کردیم موسی را
بگفتار یا موسی انی انا الله رب العالمین من جانب الطور از ناحیه کوه طور الایمن که در طرف راست موسی بود یا جانب میمون و مبارک و
قرّبناه و نزدیک گردانیم او را بدرگاه قرب خود نجیّاً در حالتیکه راز گوینده بود با ما مرویست که موسی را بلند گردانیدند و بالا بردند تا آسمانها و از
حجابها حجابی دیگر که آواز قلم که بر توریه بآن نوشته میشد بشنید و وهبنا له و بخشیدیم او را عطا فرمودیم من رحمتنا از جانب رحمت و مهربانی
خود اخاه هرون برادرش هرونرا یعنی او را وزیر و معاون او گردانیدیم در تدبیر و تفکر امور دین نبیّاً در حالتیکه پیغمبر بود با رفیع القدر
بعد از آن نبیاً حال اسمعیل میفرماید واذکر فی الکتاب اسمعیل و یاد کن در قرآن صفات اسمعیل را انه کان بدرستیکه او بود صادق
الوعد راست وعده و کان رسولاً و بود فرستاده خدا بخلق نبیّاً خبر دهنده از حق ذکر او بصدق وعده بجهة شهرت او بود باین صفت چنانچه مشهور
است که با کسی وعده داد که من در این مکان تا تو بیایی باشم سه شبانروز معطل شد تا آن مرد بیاید و در این مکث بوست خانه خود چیزی نگردانید

مریم

وبنیز در صفت او میفرماید وَكَانَ يَأْمُرُ و بود که میفرمود أَهْلَهُ کسان خود را بِالصَّلَاةِ بنماز که اشرف عبادات بدنیه است وَالزَّكَاةِ و بزکوة که
اکمل عبادات مالیه است وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ و بود نزد آفریدگار خود مَرْضِيًّا پسندیده بجهة رسوخ او در استقامت اقوال و افعال بعد از آن سیرت ادریس
را بیاد پیغمبر خود میدهد تا امت مرحومه بآن اقتدا کنند و میفرماید که وَاذْكُرْ و یاد کن ای محمد فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ در قرآن قصه ادریس که پدر پدر شیث
و جد پدر نوح است و مرویست که سی صحیفه بر او نازل شد و او اول کسیست که خط نوشت و از علم نجوم و حساب سخن گفت و وضع ترازو کرد و اسلحه بساخت و خیاطی کرد و او
و در جامع الاصول آورده که ادریس بعد از صد سال از وفات آدم متولد شده إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه او بود صِدِّيقًا راستگوینده در جمیع اقوال نَبِيًّا خبر
دهنده از حضرت حق تعالی یا بلند مرتبه وَرَفَعْنَاهُ و برداشتیم او را مَكَانًا عَلِيًّا مکانی بلند که شرف نبوة و درجه قربت است یا او را به بهشت ساینده یا بآسمان
ششم یا چهارم بردیم و در احادیث معراجیه ثابت شده که حضرت پیغمبر فرمود که من در آسمان چهارم ادریس را ملاقات کردم و سبب رفع او بآسمان بر روایة ابن
عباس آن بود که روزی ادریس از حرارت آفتاب ریاضت عنا کرد که الهی با وجود این بعد که در میان من و آفتابست از حرارتش متاثر شدم آیا آن فرشته را
که حامل آفتابست چه حال باشد خداوندا آثار آفتاب را بر او سبک گردان و او را از تاب حرارت آفتاب و شعاعات خود محفوظ گردان حق تعالی دعاء او را
اجابت فرمود روز دیگر آن فرشته که حامل آفتابست خود را سبکبار یافت و اثر حرارت نزد در نیافت سبب آن را از حضرت عزت پرسید خطاب رسید که
بنده من ادریس در حق تو دعا گفت و من اجابت کردم آن فرشته باجازت او سبحانه بزیارت ادریس آمد و بعد از ملاقات ادریس با او گفت که چون بملک الموت
رسی بگو تا در اجل من تاخیر کند من وظایف طاعات الهی را زیاده کنم آن فرشته گفت هر چند در این باب ممکن نباشد سعی نمایم پس بالتماس وی او را بر پر خود
نشانیده بآسمان برد و نزدیک طلوع آفتاب ساینید و باشتعال ادریس کیفیت عمر و کیفیت اجل وی از ملک الموت پرسید گفت که حکم الهی در باره اینکس
که تو میگوئی آنست که حالا نزدیک مطلع آفتاب متوفی شود چون فرشته باز آمد ادریس بقبض جان بخازن با جل سپرده بود و بار حمت سبحان جان تو
داد و اکنون در این موضع بملائکه بعبادت مشغولست أُولَئِكَ آنها که مذکور شدند از زکریا تا ادریس الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ آنانند که انعام کرد
حق تعالی بر ایشان بانواع نعم دینیه و اصناف مواهب معنویه مِنَ النَّبِيِّينَ از میان پیغمبران مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ از فرزندان آدم وَمِمَّنْ حَمَلْنَا و از ذریه
آنها که برداشتیم ایشان را در کشتی مَعَ نُوحٍ با نوح و آنها غیر ادریس وَمِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ و از فرزندان ابرهیم وَإِسْرَائِيلَ و از ذریه
یعقوب وَمِمَّنْ هَدَيْنَا و از آنها که راه نمودیم ایشان را بحق وَاجْتَبَيْنَا و برگزیدیم ایشان را از میان مردمان بنبوة و کرامت و رسوخ ایمان و طاعت و عبادت
إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ هرگاه خوانده میشد بر ایشان آيَاتُ الرَّحْمَٰنِ آیتهای خدای بخشاینده در کتابها که بایشان فرود آمده بود خَرُّوا بر روی در افتادند
سُجَّدًا در حالتیکه سجده کنندگان بودند مر خدا را وَبُكِيًّا و گریه کنندگان از خوف و نزد بعضی مراد بر مِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا مومنان اهل کتابند
عبد الله سلام و قوم او که چون قرآن بر ایشان خوانده میشد بسجده میافتادند و میگریستند و از علی بن الحسین زین العابدین مرویست که فرمود این آیه در حق
ما نازل گشته و این شهر خصال ما است و مرویست از حضرت رسالت که فرمود قرآن خوانید و بگریید و اگر نتوانید خود را بتکلف بگریه بدارید و مرویست از صالح المری که نام
گفت که در خواب دیدم که در نزد رسول قرآن میخواندم فرمود ای صالح این قرائتست گریه آن کو و شبهه نیست در آنکه گریه لازم شوقست و کلام دوست و در حدیث
آمده که قرآن بحزن نازل شده پس هر گاه که قرائت کنید خود را بر حزن و اندوه دارید و بعد از ذکر پیغمبران و صالحان از حال فساق و فجار خبر میدهد
که فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ پس در رسیدند بعد از ایشان فرزندان که از غایت غفلت و جهالت أَضَاعُوا الصَّلَاةَ فرو گذاشتند نماز را یعنی ترک کردند
وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ و پیروی کردند مر آرزوهای نفس را از انواع معاصی چون شرب خمر و زنا و امثال آن ابن عباس فرمود که ایشان یهود اند که ترک صلوة مفروضه
کردند و شرب خمر نمودند و نکاح خواهر پدری را حلال دانستند و بر روایة مجاهد و قتاده مراد فساق این امت اند تا روز قیامت امیر المومنین علی فرمود که
این در وقتی است که مشغول شوند ببناهای بلند و پر زینت و بر اسبان منظور نشینند و جامهای منقش پوشند فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ که پس زود باشد که برسند
غَيًّا بجزای گمراهی و بنا خود یا بجزای بدی و وفا یا نکاری خود از ابن مسعود و عطا و کعب مرویست که غی وادیست در جهنم از آن نیز تر و عذاب او سخت تر است وی
نمازان و متابعان شهوات و از دوزخ عبد انجا برند و بر روایة ابن عباس وادیست در دوزخ که اهل دوزخ از فرط حرارت آن پناه بخدا دهند و اجای زانی مصر
و مدمن خمر و آکل ربا است و کسانیکه عاق والدین باشند و گواهی بدروغ دهند و زنی که فرزندی از شوهر دیگر نباشد بر شوهر خود بندد إِلَّا مَنْ تَابَ مگر
آنکه باز گشته باشد از معاصی وَآمَنَ و ایمان آورد بخدا و رسول وَعَمِلَ صَالِحًا و کردار شایسته فَأُولَئِكَ پس آن گروه تائب مومن يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ
در آورده شوند و حفص بفتح یاء و بضم خا میخوانند یعنی در آیند به بهشت بفرمان خدا وَلَا يُظْلَمُونَ و ستم دیده نشوند شَيْئًا چیزی از پاداش خود یعنی از مزد
ایشان هیچ کم نکنند و این تائبان و عاملان صالح در آیند جَنَّاتِ عَدْنٍ در بهشتها باقامه الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَٰنُ آن بهشتها که وعده داده است خدای
بر آن عِبَادَهُ بندگان خود را بِالْغَيْبِ در حالتیکه آن بهشتها غایبند از ایشان و ایشان از آن غایبند یعنی بوعده صادق الهی تصدیق بآن کرده اند و اگرچه آن
را ندیده اند إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه هست وَعْدُهُ مَأْتِيًّا وعده خدای آینده یعنی جنات عدن آینده و محقق الوقوعست و تا مراد بوعده جنانست یعنی
مومنان آیند کاینده بآن لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا نشنوند در بهشت لَغْوًا سخنی بیهوده و هرزه و بیفایده مانند فحش و مزخرفات و اکاذیب باطل إِلَّا
سَلَامًا لیکن شنونده اند سلام را از جانب حق عزت و یا از ملائکه بر وجه تعظیم و مکرمه و یا بیکدیگر اند بتحیت وَلَهُمْ و مر ایشانرا بود رِزْقُهُمْ روزی
ایشان از نعمتهای عظیم فِيهَا در آن بهشتها بُكْرَةً وَعَشِيًّا بامداد و شبانگاه یعنی بر طرفین روز ایشان را نعمتهای بهشت حاضر آید چنانکه عادت متنعمان
و چون در بهشت لیل و نهار نخواهد بود پس مراد از بکره و عشی مقدار این دو زمانست یعنی بمقدار این دو زمانکه در دنیا شناخته باشند روزی بایشان دهند و گویند

اگرچه در بهشت شب و روز نخواهد بود اما علامتها باشد که بدان مقدار لیل و نهار بشناسند و در بعضی تفاسیر آمده که زمان لیل بفرو گذاشتن پردها و بستن
درها معلوم شود و زمان نهار به برداشتن حجاب و گشودن درها باشد و در تبیان آورده که در زمان شب که زمان بهشت خفته مؤمنان کنند و در زمان
علمان بهشت گویند هر بامداد که چاشت و شام میخورد او را متنعم میخوانند پس مراد آنست که اهل بهشت متنعم باشند و در نزد بعضی مراد از بکره و عشی دوام روزیست در
جمیع زمان نه در این هر دو وقت معین تِلْكَ الْجَنَّةُ آن بهشت که ذکر کردیم الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ بهشتیست که میراث دهیم مِنْ عِبَادِنَا از بندگان خود مَنْ
كَانَ تَقِيًّا هر که را پرهیزکار باشد یعنی باقی گذاریم از ابدا ایشان همچنانکه بر وارث مال مورث باقی ماند و در خبر صحیح آمده که حق تعالی برای هر بنده مکلف
جائی علیحده تعیین نموده در بهشت و دوزخ چون مکلف ایمان آورد و اختیار طاعت کند جای که در دوزخ نامزد او باشد بکافران دهند و چون کافر شود و معصیت کند
جائی که در بهشت برای او مقرر بوده باشد بمتقیان دهند و آورده اند که چون حضرت رسالت را از اصحاب کهف و ذوالقرنین و روح سوال کردند فرمود که فردا
بیائید تا جواب بگویم و کلمه انشاء الله نگفت پانزده روز و بقولی دوازده روز یا بیست و پنج روز و بقولی چهل روز جبرئیل بحضرت نازل نشد مشرکان گفتند که
خدای تعالی محمد را واگذاشت و او را دشمن گرفت و حضرت رسالت پناه بدین جهت بسی مغموم شد چون جبرئیل فرود آمد با او گفت ای برادر دیر آمدی و من بسی منتظر
بودم جبرئیل گفت یا رسول الله من نیز مشتاق ملازمت بودم اما در این مدت از حضرت عزت مرخص نبودم که نزد تو آیم بعد از آن حق تعالی بزبان ملک جبرئیل
از این خبر داد وَمَا نَتَنَزَّلُ و فرود نمی آئیم ما فرشتگان إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ مگر بفرمان و دستوری پروردگار تو لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا مر او راست آنچه در پیش
ما است از اماکن و جهات و کارهای آینده وَمَا خَلْفَنَا و آنچه در پس ما است از امکنه و ازمنه گذشته وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ و آنچه در میان ما است که زمان حال است
مراد آنست که در قبضه قدرت او است جمیع ازمنه و امکنه و جهات و ما از مکان بمکانی و از زمان بزمانی منتقل نمی توانیم شد مگر آنکه بامر و اراده او و بامر او
حکم در ابتدای آفرینش و انتهای آجال ما و آنچه در مدت وجود ما است وَمَا كَانَ و نیست و نبوده و نخواهد بود رَبُّكَ پروردگار تو نَسِيًّا فراموش کار
یعنی این حال تو را که هست هرگاه مصلحت و اقتضا کند ما را بتو فرستد پس فرود نیامدن ما بتو بجهت عدم امر و مشیت و سنت بجهت نسیان او و چگونه نسیان
باو روا باشد و حال آنکه او رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا آفریدگار آسمانها و زمینها و آنچه در میان آنها است و آفریننده ارض و سما و هر چه در آن است

فراموش

که فراموش کار نباشد فَاعْبُدْهُ پس او را پرستش کن نه غیر او را وَاصْطَبِرْ و شکیبا باش لِعِبَادَتِهِ مر پرستش او را یعنی چون دانستی که ترا انکار بر عبادت
او ثابت قدم باش و بدیر آمدن وحی و استهزای کفار دلتنگ مشو پس بجهت تقریر امر عبادت و انکار مثلیت خود و اثبات وحدت خود میفرماید که هَلْ تَعْلَمُ آیا میدانی
لَهُ سَمِيًّا مر خدا را مانندی که او را توان اله گفت یا همنامی یعنی غیر او کسی را الله نام بوده باشد و این از جمله آثار سطوت الهی و غیرت احدیت است که هیچکس از اهل
شرک معبود خود را الله و رحمن نام ننهاده بلکه اله گفتند و چون دانستی که هیچکس مثل او نیست و هیچ احدی مستحق عبادت نیست غیر او پس چاره نیست از تسلیم شدن مر
امر او را و اشتغال نمودن بعبادت او و صبر کردن بر مشقت او و آورده اند که ابی جمحی بن خلف و بروایتی دیگر نزد رسول آمد و بر سبیل انکار و استهزا گفت یا محمد میبنی مرا از
گور زنده کند و روایتی آنست که استخوانهای پوسیده ریزه شده مرده را بدست گرفت نزد رسول آورد و بر دست خود بمالید تا ارده شد و باد بر آن دمید تا هیچو گرد
پراکنده شد و از روی انکار گفت این زنده شود حق تعالی در قول او کرده این سوره فرستاد که وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ و میگوید آدمی یعنی ابی کافر بلکه جمله بنی آدم است که
أَإِذَا مَا مِتُّ یعنی آیا در هر وقت که بمیرم و از این دنیا بیرون روم لَسَوْفَ أُخْرَجُ هر آینه زود بیرون آورده شوم از خاک حَيًّا در حالتیکه زنده باشم یعنی چگونه تواند
بود که مرده زنده شود و از خاک بیرون آید أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ آیا یاد نمیکند و یا نمی اندیشد آن آدمی أَنَّا خَلَقْنَاهُ که ما بیافریدیم او را مِنْ قَبْلُ
پیش از این وَلَمْ يَكُ شَيْئًا و نبود چیزی بلکه عدم صرف بود یعنی طریقه یاد آورد آدمی که ایجاد معدوم مستبعدتر است از جمع مواد بعد از تفرق آن و اعادة
مثل آنچه در آن بود از اعراض پس چون که او بر ابتدا قادر باشد اعاده نیز قادر خواهد بود بعد از آن جهت تحقیق امر اعاده اجسام میفرماید که فَوَرَبِّكَ پس سوگند
بپروردگار تو که بوقت قیام قیامت لَنَحْشُرَنَّهُمْ هر آینه حشر کنیم آدمیان را وَالشَّيَاطِينَ و همه دیوان را که گمراه کننده ایشان اند ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ پس حاضر گردانیم
همه آدمیان را حَوْلَ جَهَنَّمَ گرداگرد جهنم تا سرور و فرح اهل تقوی و سعدا بجهت نجات ایشان از آنچه ببینند زیاده شود و غیظ و خشم اشقیا بجهت آنکه مشاهده
آنچه برای ایشان آماده است از دوزخ از انواع عذاب بیشتر گردد پس بجهت این کفار و شیاطین را در گرد جهنم حشر کنیم جِثِيًّا در حالتیکه بر زانو در آمدگان
باشند بجهت هول آنچه بر ایشان ظاهر شود ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ پس بیرون آوریم مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ از هر گروهی أَيُّهُمْ هر کدام از ایشان أَشَدُّ که او سخت تر و بیشتر
تر باشد عَلَى الرَّحْمَنِ بر خدا عِتِيًّا از روی سرکشی یعنی از هر امتی آنرا که ستمکار و نافرمان تر بود جدا کنیم و بدوزخ اندازیم نداند ما که من حیران که کدام مقبول
و مهجور فان که کدام را بفضل خویش کرم چه مراد که انعام تو بر من هست یا [illegible] خلاصه معنی آنست که اول رؤسا ایشان را بدوزخ بریم بجهت آنکه گمراه بودند و همگی را گمراه کنند و
بعد از آن تابعان ایشان را ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ پس ما دانا تریم بِالَّذِينَ هُمْ بآنانکه ایشان أَوْلَى بِهَا سزاوارترند بدوزخ صِلِيًّا از روی در آمدن یعنی میدانیم که کیست
سزاوار آنکه بمحنت او را بجدا باید کرد و در آتش افکند و بشدت عذاب او را معذب ساخت وَإِنْ مِنْكُمْ و نیست از شما آدمیان هیچکس إِلَّا وَارِدُهَا مگر که رسند
و گذرنده است بدوزخ اما چون مؤمنان بدو گذرند آتش مرده و افسرده گردد چنانکه بر ابراهیم مرده و افسرده گشت جابر انصاری از پیغمبر روایت کرده که بعضی بهشتیان
از بعضی سؤال کنند که نه حق تعالی از وعده فرموده و ان منکم الا واردها پس چگونه بود که ما آتش دوزخ ندیدیم فرشتگان گویند شما گذر کردید بر دوزخ اما آن
از سبب ایمان شما فرو مرده بود كَانَ هست و بود عبور بر دوزخ عَلَى رَبِّكَ بر پروردگار تو حَتْمًا جزم و قطع که ناگزیر است از آن مَقْضِيًّا حکم کرده شده
یعنی وعده ایست که البته واقع خواهد شد ثُمَّ نُنَجِّي پس نجات دهیم الَّذِينَ اتَّقَوْا آنانرا که پرهیز کردند از شرک و معاصی بیرون بریم ایشانرا از دوزخ وَنَذَرُ
الظَّالِمِينَ و بگذاریم ستمکاران را که اهل شرک و کفر اند فِيهَا در آتش جِثِيًّا در حالتیکه بر زانو در آمدگان باشند از سختی و هول آن جابر عبد الله انصاری

مریم

کفت که هر دو کوش من کر باد اکر از رسول نشنیده باشم که میکفت خواهد بود بعضی درخواست و هیچ بر و فاجر نماند مکر در دوزخ در آید لیکن دوزخ بر مؤمنان سرد و
سلامت باشد همچنانکه بر ابراهیم خلیل و بعد از آن مؤمنان را بیرون آورند و کافران را در آن بکذارند علی بن ابی طالب از رسول روایت کرده که فرمود روز قیامت
دوزخ با ناله و فریاد کند و کوید مر مؤمن را که بکذر از من که نور تو آتش و حرارت مرا فرو نشاند عبد الله بن مسعود از رسول روایت کرده که ورود مردمان بر صراط
بقدر اعمال باشد جمعی چون برق جهنده بکذرند و طایفه چون باد وزنده و کروهی چون اسب دونده و بعضی چون پیاده بر نجی افتان و خیزان و فرشتکان کویند
بار خدایا ایشان را بسلامت نکهدار و ابو سعید از حضرت رسالت نقل کرده که بعضی را از دوزخ بیرون آرند پس از آنکه سوخته و چون انکشت شده باشند بعد
از آن فرمود که خلق بر تفاوت طبقات مختلف باشند بعضی بحسنات به بهشت روند و اهل آن پیغمبران باشند و دیکر از اهل حسنات کنند اکر حسنات ایشان بیش از سیئات باشد اهل آن
بهشت روند و اکر حسنات و سیئات برابر باشد حقتعالی بر ایشان رحمت کند و عفو فرماید و به بهشت روند و انکه من ایشانرا شفاعت کنم و یاد کرد اهل شفاعت اکر هیچ ظلم
از ایشان نباشد ایشانرا بدوزخ برند و بقدر سیئات عقوبت کنند و انکه به بهشت در آیند و چون اراده الهی تعلق کیرد که ایشانرا از دوزخ بیرون آرد مالک امر فرماید تا
هوای دوزخ را صافی کند و آن کدورات و دود پاک کرداند منافقان از درک الاسفل نکاه کنند مؤمنانرا ببینند بر سبیل طعنه ایشانرا کویند که نه شما روزکار در
دوزخ داشتید مؤمنان کویند بار خدایا ما را از طعنه دشمنان طاقت طاق شد حقتعالی جبرئیل را امر کند که برو و مؤمنانرا از دوزخ بیرون آر جبرئیل
بیاید و جمع بسیار را از دوزخ بیرون آرد دیکر باره بجبرئیل خطاب شد که برو و هر که در دل او مثقال ذره ایمان هست و در همه عمر خود یکبار لا اله الا الله کفته باشد
از دوزخ بیرون آر جبرئیل بیاید و جمیع مؤمنان را از دوزخ بیرون آورد و در آنجا نمانند مکر کافران پس مؤمنانرا بچشمه که از عین الحیوة خوانند ببرند و ایشان در آن
چشمه در آیند همه سیاهی اعضاء ایشان بشوید و نشان در پیشانی ایشان بماند اهل بهشت چون ایشانرا ببینند کویند که اینها از دوزخ بیرون آمده اند حقتعالی آن نشان
را زایل سازد بعد از آن وعید اهل کفر میدهد **وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ** و چون خوانده شود بر مشرکان **آيَاتُنَا** آیتهای ما **بَيِّنَاتٍ** در حالتیکه هویدا
و روشن باشد در اعجاز و اظهار **قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا** کویند آنانکه کافر شده اند از صنادید قریش **لِلَّذِينَ آمَنُوا** مر آنانرا که کرویده اند از فقرای مؤمنین
یعنی توانکران اهل شرک بدرویشان اهل ایمان و اسلام کویند که **أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ** کدام از این دو کروه کافر و مؤمن **خَيْرٌ مَقَامًا** بهتر است از روی مقام
مسکن **وَأَحْسَنُ نَدِيًّا** و نیکوتر از روی مجلس و محفل یعنی ما از شما از روی اماکن خوب ارجمندتر است و هم اسباب معیشت ما بر وجه دلخواه و مجمع ما مزین و آراسته
بر حسب مدعا چه اهل مجلس ما همه صنادید قریش و اشراف عرب اند و شما مبتلا بضیق معیشت و بی برکی و بینوا و اهل مجلس شما موالی و ضعفا ملخص سخن اینست که
چون کفار بشنوند آیات واضحات قرآنی را و عاجز شوند از معارضه و ابطال آن متمسک شوند بافتخار بآنچه ایشانرا هست از حظوظ دنیا و استدلال کردن بر زیادتی حظ
ایشان بر فضل مرتبت و حسن منزلت ایشان نزد حقتعالی یعنی کویند که چون در دنیا حال ما از شما بهتر است پس در آخرت نیز حال ما از شما بهتر خواهد بود حقتعالی بنا بر مباهات

در دنیا

و افتخار ایشان را در هم شکسته بر سبیل تهدید فرموده که **وَكَمْ أَهْلَكْنَا** و بسا هلاک کردیم **قَبْلَهُمْ** پیش از مشرکان عرب **مِنْ قَرْنٍ** کروهی را که مجتمع بودند در
زمان واحد و بسبب واقع **هُمْ** ایشان از کفار عرب **أَحْسَنُ أَثَاثًا** نیکوتر بودند از روی متاع خانه از اینها که منازل بدایشان باشد **وَرِئْيًا** و نیکوتر از ایشان از روی هیئت و
منظر پس همچنانکه منازل و اموال و حسب و نسب و حسن و جمال دافع هلاک ایشان نشد همچنان بنکال و عقاب کرفتار شدند کفار عرب نیز چون عذاب طاری ایشان کردد
کرد مسکن و مجمع و تنعم ایشان فایده بایشان ندهند و عذاب را از ایشان باز ندارد بلکه همه بهلاکت دنیوی و اخروی کرفتار کردند مرویست که نضر بن حارث و اصحاب او مویهای
سر خود را شانه میکردند و رویهای خود را بروغن صفا میدادند و جامهای فاخر میپوشیدند و اسبان دونده و جهنده سوار میشدند و بهیئت و حسن صورت و جمعیت و هیئت
خود بر اصحاب رسول افتخار میکردند حقتعالی این آیه در باره ایشان نازل ساخت و بعد از آن بجهت آنکه بیان تنعم و کثرت اموال ایشان بر سبیل استدراج است نه اکرام
و ذکر اینکه عیان کار و بار بر فضل و رفعت در آخرت کردار بقا است نه دنیا که سرای فنا است میفرماید که **قُلْ** بکو ای محمد مر ایشانرا که بمال و منال مفتخر اند و مغرور شده اند و
و اسباب اکرام خود مکر را بینند مدانید نیز آنکه **مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ** هر که باشد در کمراهی و دوری از راه صواب و رشد و طریق حق و صراط مستقیم
فَلْيَمْدُدْ پس باید که باز کشد و اینخبر بصورت امر یعنی ممتد میسازد **لَهُ الرَّحْمَٰنُ** مر او را خدا و باز میکشد عمر او را **مَدًّا** باز کشیدنی و مهلت میدهد او را بطول
عمر و تمتع تا آن **حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا** تا وقتیکه ببینند **مَا يُوعَدُونَ** آنچه بیم کرده میشوند بآن **إِمَّا الْعَذَابَ** یا عذاب در دنیا بقتل و اسیری و غلبه اهل اسلام
بر ایشان **وَإِمَّا السَّاعَةَ** و یا روز قیامت بشامت انواع رسوایی و عقاب و نکال **فَسَيَعْلَمُونَ** پس زود باشد که بدانند بمعاینه این را که **مَنْ هُوَ شَرٌّ** کیست بدتر
ازین دو کروه **مَكَانًا** از روی مکان یعنی عکس آنچه تصور کرده باشند ببینند چه جای مؤمنان در جانب جنان باشد و ماوای ایشان در درکات نیران **وَأَضْعَفُ** و
بدانند که کیست ضعیف‌تر **جُنْدًا** از روی سپاه یعنی دوستان و مددکاران چه اهل ایمان را خدا و ملائکه و انبیا یار و مددکار باشند و مشرکان را مظهر یار و مددکار نباشد
وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا و می‌افزاید خدا در دنیا آنانرا که راه یافته اند بکتاب او **هُدًى** راه نمودنی ایشانرا یعنی آنانرا که کرویده اند بآنچه از قرآن نازل شده
حقتعالی هدایت ایشانرا بتصدیق خبر دیکر که منزل میشود بر ایشان زیاده میکند یا زیاده میسازد آنانرا که تصدیق کرده اند بآیه منسوخ هدایت ایشانرا بآیه ناسخ و یا
میافزاید هدایت ایشانرا بمعونت طاعات و توفیق در طلب مرضات بر عکس کفار که ایشانرا در بادیه ضلالت فرو میکذارد و مدد توفیق نمیدهد بجهت فرط عناد و استکبار
ایشان **وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ** و عملهای شایسته پاینده که ثمره آن ابد الآباد باقی ماند از نمازهای پنجکانه یا تسبیحات چهارکانه و امثال آن از انواع طاعات **خَيْرٌ** بهتر است **عِنْدَ**
رَبِّكَ نزدیک پروردکار تو **ثَوَابًا** از روی پاداش **وَخَيْرٌ مَرَدًّا** و بهتر است از روی بازکشت یعنی اکر کافران را در دنیا جاه و مال است در آخرت حسرت و وبال و نکال خواهد
بود اما مؤمن هم در دنیا هدایت دارد و عنایت و هم در آخرت ثواب بیحد خواهد داشت و حسن مآب بر سبیل ورود در صحیح مسلم و بخاری مذکور است که خباب بن الارت روایت کرده که
مرا نزد عاص بن وایل سهمی دینی بود روزی بادای آن تقاضا کردم کفت وام ترا نمیدهم تا بمحمد کافر نشوی خباب کفت لا والله هرکز کافر نشوم با آنحضرت تا بمیری و بعد از مرک زنده شوی

کرمبعوث شوم عاص از روی استهزاء وسخریه گفت از رو نکه برانگیخته شوی بیا و وام خود را از من بستان که اگر انچه تو گوئی حق است من از تو افضل بود و مال و فرزند من بیشتر
باشد حق تعالی این ایه فرستاد که افرأیت الذی کفر بآیاتنا آیا دیدی انرا که کافر شد و نگرویده بآیاتنا بآیتها و معجزات ما بآیات قرآنی نا ببدیل و حدانیت ما وقال و گفت بخدا سوگند
که هر آینه داده شوم یعنی بر دهند مرا لاوتین مالا و ولدا مال و فرزند اطلع الغیب آیا مطلع شده بر غیب و لوح محفوظ را مطالعه
کرده و این سخنان از انجا دانسته که بجزم این سوگند میخورد که مرا در اخرة مال و فرزند باشد ام اتخذ یا گرفته است عند الرحمن عهدا نزدیک خدا عهدی و پیمان
بمدعا خود چه علم او بدعوی که میکند از این دو طریق بیرون نیست و بروایة ابن عباس مراد بعهد کلمه شهادت است و عمل صالح چه وعده خدا بثواب بر شهادت و عمل صالح
مانند عهد است او سبحانه یعنی او بکلمه شهادت معترف شده و اعمال الصالحه او بظهور رسیده که اعتقاد نمود باینکه در اخرة مال و ولد باو دهند و بهتر و زیاده
از دیگران گرداند کلا نه چنانست که او میگوید تصور میکند سنکتب ما یقول زود باشد که بنویسیم انچه میگوید یعنی حفظه را امر کرده ایم که تو
او را ثبت کننده نامه کردار او تا جزاء او سزا گفتار باطل او را در کنار او نهیم و بسبب این قول کاذب و بر زیاد در سلسله و غل کشیده بانواع عذابش معذب کنیم ونمد
له و باز کشیم برای او من العذاب از عذاب و عقاب مدا باز کشیدنی یعنی دراز کردانیم مدت عذاب او را که مستحق انست از عذاب و در از یاده سازیم بر او بجهت عداوت
بر او بالا عذابی باو و نرثه و میراث گیریم یعنی بستانیم بمرک او ما یقول انچه میگوید که فردا بمن خواهند داد یعنی مال و فرزند و یاتینا و بیاید بما
امروز یعنی بموقف ان روز سخت فردا تنها نه مال با او باشد نه فرزند قرین او بود و اتخذوا و فرا گرفتند کافران و مشرکان من دون الله بجز
از خدا آلهة خدایان را یعنی اصنام و ملائکه و غیر ان لیکونوا تا باشند ایشان معبودان لهم عزا مر ایشان را عزه و ارجمندی یعنی تا شفیعان ایشان معزز گردانند
نزد خدا کلا نه چنانست که عزیز و ارجمند شوند نزد خدای بوسیله الهه خود سیکفرون زود باشد که کافر شوند یعنی انکار کنند الهه ایشان و منکر شوند
بعبادتهم پرستش ایشان یعنی تکذیب ایشان کنند و از ایشان بیزار گردند یا کفار چون بد عاقبت خود را به بینند انکار شرک خود کنند و منکر شوند بانکه
الهه باطله را پرستیده اند ویکونون علیهم ضدا و باشند معبودان بر ایشان دشمن و مخالف و یا سبب مذلت و خواری ایشان نه باعث عزت و ارجمندی
چنانکه دعوی میکنند بعد از ان رسول خطاب کرده میفرماید که الم تر ایا ندیدی و ندانستی یعنی البته دانسته انا ارسلنا الشیاطین بدرستیکه
ما فرستادیم دیوان را علی الکافرین بر کافران یعنی دیوان را با ایشان گذاشتیم و بر جبر و قهر که منافی تکلیف است منع ایشان نکردیم تا قرین
و رفیق ایشان شدند تؤزهم ازا میجنبانند ایشان را جنبانیدنی یعنی تحریص میکنند ایشان را بر معاصی فلا تعجل علیهم پس مشتاب بر ایشان و بعذاب ایشان
تعجیل مکن انما نعد لهم جز این نیست که میشماریم برای ایشان ایام اجل ایشان را عدا شمردنی که در ان غلط نیست و هر گاه از ایام منقضی گردد بدیشان
فرود آید انچه مقرر شده از انواع عذاب و عقاب پس خوشحال باش و تعجیل منمای در نزول عذاب ایشان کما البته جزای ایشان خواهیم داد یوم نحشر
المتقین در روزی که فراهم اریم پرهیزکاران را و جمع کنیم الی الرحمن بسوی خدای بسیار بخشاینده که ایشان را مستغرق رحمت خود ساخته وفدا در حالتیکه
وارد شدگان باشند بر او سبحانه یعنی بر منازل قرب خود که در بهشت داشته باشند همچنانکه وافد از اهل بر درگاه ملوک میرسند بر جهه اکرام و تعظیم و یا در حالتیکه
سواران باشند بر ناقها بهشت یعنی ایشان سواره به بهشت روند و از امیر المومنین روایت است که فرمود بخدا سوگند که ایشان را حشر نکنند بر قدمها یعنی پیاده بلکه
محشور شوند بر بالای شتران که پالان انها از زر باشد و بر بالای اسبهای نجیب که زینهای انها از یاقوت باشد و انچنان ایشان را به بهشت در ارند اگر خواهند طیران
کرده بر موضع خود نشینند و صالح بن محمد نیز از امیر المومنین روایت کرده که انحضرت فرمود که از من رسول خدا شنیدم که فرمود ای علی چون مومنان از
موقف حساب باز گردند فرشتگان باستقبال ایشان بیایند با شتران که پالان انها از زر باشد و مهار انها از زبرجد مرکبان حلها نثار کنند که قیمت هر یک از ان حله ها از دنیا
بوشد و بیشتر باشد هر مومنی حله از ان و بر هر یکی نشیند و مرکبان ایشان روی به بهشت ارند چون بدر بهشت رسند رضوان با تابعان خود باستقبال ایشان بیرون
ایند و گویند سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین ونسوق المجرمین و برانیم کافران را الی جهنم بسوی دوزخ چنانکه بهایم را رانند وردا در حالتیکه
تشنگان باشند یعنی ایشان را تشنه و پیاده بدوزخ کشیم لا یملکون مالک نباشند و نتوانند هیچکدام از مردمان الشفاعة درخواست هیچ شفیعی مر ایشان را الا
من اتخذ مگر کسیکه فرا گرفته باشد عند الرحمن نزد خدا عهدا پیمانی برای شفاعت که آن ایمان و عمل صالح است که اهلیت شفاعت را عاصیان موقوف
بان و هیچکس نتواند که شفیع شخصی شود مگر انکه از خدا دستوری یافته باشد و از عبد الله مسعود منقولست که گفت من از رسول خدا شنیدم که صحابه خود را میگفت
که ایا نمیتوانید هیچکدام از شما که فرا گیرید هر بامداد و شبانگاه نزد خدا عهدی گفتند یا رسول الله چگونه فرمود باین طریق که هر صبح و شام بگوئید که اللهم فاطر
السموات والارض عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم انی اعهد الیک فی دار الدنیا باشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک وان محمدا عبدک ورسولک و
ان الساعة اتیة لا ریب فیها وانک تبعث من فی القبور وان الجنة حق وان النار حق وان البعث حق وان الحساب والقدر حق والمیزان حق وان الدین کما وصفت وان
الاسلام کما شرعت وان القول کما حدثت وان القران کما انزلت وانک انت الله الحق المبین جزی الله عنا محمدا خیر الجزاء وحیی محمدا واله السلام اللهم یا عدتی
عند کربتی ویا صاحبی عند شدتی ویا ولیی عند نعمتی الهی واله ابائی ولا تکلنی الی نفسی طرفة عین وانک ان تکلنی الی نفسی اقرب من الشر وابعد من الخیر وانس
فی القبر وحشتی واجعل لی عهدا یوم القاک منشورا چون این کلمات را بخواند هر بامداد و شبانگاه هر اینه فرا گیرد نزد خدا عهدی پس ملائکه مهر بر او نهند و در زیر
عرش بنهند چون روز قیامت شود منادی ندا کند که کجایند انانکه مر ایشان را نزد خدا عهدی است تا ایشان را به بهشت در ارند پس این عهد نامه بدست انکس دهند و او را بخوانند
و بدانند که انعهد نامه است که فرمود الا من اتخذ عند الرحمن عهدا پس او را به بهشت برند و همین عهد نامه را حضرت ابی عبد الله از ابای کرام خود نقل کرده تا به پیغمبر
و از امیر المومنین روایت است که این عهد نامه را از پیغمبر تعلیم گرفته ام و انحضرت از جبرئیل وقالوا و گفتند بنو ملیح و یهود و نصاری که اتخذ الرحمن ولدا

فرزند

فرا گرفته است خدای تعالی فرزند را یعنی ملائکه و عیسی و عزیر را بفرزندی گرفته پس ایشان را خطاب کرد لقد جئتم بدرستیکه آوردید بگفتار این جاء شیئا
ادا چیزی بغایت زشت یعنی سخن ناخوش و بی ادبانه تکاد السموات نزدیک شد که آسمانها یتفطرن شکافته شوند منه از عظمت این سخن و تنشق
الارض و پاره شکافته شود زمین و تخر الجبال و بیفتند کوهها و شکسته شوند فرو ریزند هدا شکستنی یعنی پاره پاره کردن ان دعوا بجهة آنکه خواندند
للرحمن ولدا مر خدا را فرزندی یعنی اسناد ولد باو کردند از ابن عباس و ابی بن کعب روایتست که چون کفار این کلمه بگفتند آسمان و زمین و جمله آفریدها بغیر از
جن و انس از آن بترسیدند و همه فرشتگان بغضب آمدند و دوزخ بفریاد آمد و ما ینبغی و نسزد و سزاوار نباشد للرحمن مر خدا را ان یتخذ ولدا که بگیرد
فرزندی چه این از قسم مستحیلات و از دایره امکان بیرون و دیگر آنکه ولادت که معروفست و شبهه در استحاله آن نیست و یا بمعنی استحاله آنست و آن نمی باشد مگر در آنچه از
جنس متبنی باشد و خدایتعالی از جنسیت منزه است تعالی از آن تصریح باین معنی میفرماید که ان کل من فی السموات والارض نیست هر که در آسمانها و
زمین است از ملائکه و جن و انس و انبیا و غیر آن از جمله موجودات الا آتی الرحمن مگر آنکه آینده است در دنیا بسوی جزای رحمن عبدا در حالیکه بنده باشد
یعنی هر که هست مملوک او سبحانه باشد بطریق عبودیت و انقیاد از ذلت و خضوع باو رجوع نماید پس همه محکوم و مربوب وی باشند هیچ معبود غیر وی نباشد مگر که
او مقر و معترف باشد بعبودیت و بندگی و دعوی چیزی نکنند که کفار نسبت با میدهند از الوهیت و معبودیت غیر او لقد احصیهم بتحقیق که او سبحانه حصر کرده است
ایشان را یعنی علم او بجمیع ایشان احاطه کرده بحیثیتی که هیچ فردی از افراد مکونات نیست که از تحت علم و قدرت او بیرون باشد و عدهم و شمرده است اشخاص و احوال و اقوال
ایشان را عدا شمردنی پس هیچ چیز از احوال و اعداد ایشان بر او مخفی نباشد و کلهم آتیه و همه ایشان آینده اند بوی یعنی بسوی گاه جزای او در موقف حساب
یوم القیمة در روز رستخیز فردا در حالتیکه تنها باشد نه اتباع و انصار پس هیچ شیء از مخلوقات هم جنس او نباشد تا او را ولد گیرد و هیچ منافات با بندگی او ندارد
خود کرده اند بعد از آن بیان حال اهل ایمان میفرماید که ان الذین آمنوا بدرستیکه آنانکه گرویده اند بخدا و رسول و عملوا الصالحات و کرده اند
کردارهای شایسته سیجعل لهم زود باشد که بگرداند یعنی خلق کند برای ایشان الرحمن خدای بخشاینده ودا دوستی در دلها مردمان یعنی محبت
و مودت در دلها افکند بی اسباب و وسایط از قرابت و صلت بلکه بمحض اختراع باشد از جانب حق ابتدا و این کرامتیست مخصوص باولیا که حق تعالی ایشان را
با آن اختصاص فرموده بجهت اکرام الهام بیکبار ایشان افکند بجهت الطاف قاهره و غالبه خود ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود آورده که
ابو جعفر فرمود که حضرت رسالت امیرالمؤمنین را امر کرد که یا علی دعا کن که بار خدایا برای من عهدی نزد خود پیدا کن و از برای من در دلها محبت و مودت
در دلها مؤمنان پس امیرالمؤمنین این دعا فرمود و حق تعالی این آیه فرستاد و این روایت از ابن عباس و جابر بن عبدالله و براء بن عازب نیز روایت است و از اینجاست که
هیچ مؤمن نیست مگر که دل وی مملو است از محبت و مودت آنحضرت گویند مراد محبت مؤمنانست با یکدیگر زیرا که حق تعالی محبت و الفت جمیع اهل ایمان را در
دلهای صالحان نهاده و در حدیث آمده که هیچ بنده دل خود را متوجه حق سبحانه نسازد مگر که او سبحانه دلها جمیع اهل ایمان را بجانب او مایل سازد و عطوفت و رافت
همه با وی گرداند تا همه کس او را دوست داشته باشند ربیع بن انس نیز از حضرت رسالت روایت کرده که حق تعالی چون مؤمنی را دوست دارد جبرئیل را گوید که من فلان
بنده را دوست میدارم تو هم او را دوست دار و جبرئیل او را دوست گیرد و منادی ندا کند در میان اهل آسمانها که ای اهل آسمانها بدانید که حق تعالی فلان بنده را دوست
دارد شما نیز او را دوست دارید پس جمیع اهل آسمان او را دوست گیرند آنگاه محبت او را وضع کنند در زمین تا همه اهل زمین او را دوستدار شوند یا آنکه آیه است
حق تعالی محبت اهل ایمان را در دلها مخالفین و دشمنان دین افکند تا دین اسلام را قبول کنند یا در آخرت محبت ایشان را در قلوب جمیع مؤمنان افکند و حقد و غل را از
خواطر ایشان محو کند تا همه یکدیگر را دوست داشته باشند و ما دلالت بر آن موید قول اولست روایت صحیح از امیرالمؤمنین که فرمود اگر شمشیر خود را
بر بینی مؤمن نهم که مرا دشمن گیرد هرگز دشمن من نشود و اگر همه دنیا را با جمیع آنچه در اوست بمنافق بخشم تا دوست من شود هرگز دوستی من نکند تا من و
این بجهت آنست که حکم ازلی تعلق گرفته و بر زبان حضرت رسالت جاری گشته فرمود که یا علی هیچ مؤمنی تو را دشمن ندارد و هیچ منافقی ترا دوست ندارد بعد از آن
حبیب خود را میفرماید که تبلیغ کن بمردمان این را که بر تو منزل شد و ایشان را بآن بشارت ده و بیم کن فانما یسرناه پس جز این نیست که آسان کردیم قرآن را بلسانک
بزبان تو که لغت عربیست یعنی بزبان تو از آن کردیم بلغت تو لتبشر به تا مژده دهی بآن المتقین پرهیزگاران را که از شرک و عصیان اجتناب نموده اند
و تنذر به و بیم کنی بآن قوما لدا گروهی ستیزه کنندگان را که بجهت فرط خصومت و لجاج جدال کنند و ایشان مراد اهل مکه اند که در غایت عناد و خصومت
و لجاج بودند پس در تهدید کفار مکه میفرماید که و کم اهلکنا و بسا که هلاک کردیم قبلهم پیش از اهل مکه من قرن از اهل زمانها یعنی بسیار قرنها را
هلاک ساختیم هل تحس آیا هیچ می یابی و می بینی منهم از آن هلاک شدگان من احد هیچ یکی را او تسمع لهم یا می شنوی مر ایشانرا رکزا
آوازی پوشیده یعنی چون عذاب بر ایشان فرود آمد و همه هلاک شدند از ایشان شخصی نماند که کسی او را ببیند و نه آوازی که کسی او را بشنود بلکه بقهر الهی با هیچ کدام
در ساخت و همه بدست هلاک در کنج خمول و نسیان انداخت بوجهی که گویا هرگز نبوده اند با آنکه مال و منال و عدد و حشم از اهل مکه بمراتب بیشتر بودند
و حصول ایشان بیشتر و چون حال ایشان باین طریق بود پس حال ایشان نیز چنین خواهد بود ابی بن کعب از سید عالم روایت کرده که هر که این سوره را بخواند حق تعالی
بعدد مصدقان و مکذبان در دنیا او را عطا فرماید ابو درداء از آنحضرت نقل کرده که حق تعالی سوره طه و یس قرائت کرده پیش از خلق آدم بدو هزار سال و چون ملائکه
آنرا استماع کردند گفتند خوشا حال امتی که این هر دو سوره بر ایشان نازل شود و خوشا سینه ها که حامل آن باشد و خوشا زبانها که بآن تکلم کند و حسن
بصری از آنحضرت روایت کرده که اهل بهشت از قرآن تلاوت نکنند مگر سوره طه و یس اسحق بن عمار از ابی عبدالله روایت کرده که آنحضرت فرمود که ترک مکنید سوره
طه را که بدرستیکه حق تعالی دوست میدارد این سوره را و هر که او را قرائت کند بدان مداومت نماید نامه اعمال او را در دنیا بدست راست دهند و در

حين اسلام از او صادر شده محاسبه نمایند چندان ثواب او دهند که بدان خوشنود گردد ان شاء الله تعالی سورة طه مکیة و هی مائة و خمس و ثلاثون آیة بسم الله الرحمن الرحیم طه
اسم این سوره است یا اسم قرآن یا اسمی از اسماء الهی یا مفتاح اسم طاهر یا هادی یا اسمی از اسماء خاتم الانبیا چنانکه منقول و مذکور حروف ندا محذوف است یعنی
یا طه و ندا اشارت است بدو صفت انحضرت که طالب و هادی یعنی یا طالب شفاعت و هادی بشریعت یا طاهر از ذنوب و عیوب و هادی بمعرفت علام الغیوب یا طاهر و طهارت دهنده
و هادی بهدایت و تقرب حق یا طالب شفاعت و هادی بشریعت و در تبیان او رده که طه قسم است بطول و هدایت الهی و یا بطینت پاک و همت عالی و بهمت حضرت رسالتپناه و
در تفسیر اهلبیت مذکور است از امام جعفر صادق مرویست که طه سوگند است بطهارت اهل بیت رسول کقوله تعالی و یطهرکم تطهیرا و گویند اشارت است
بطوبی و هاویه که حقتعالی باین هر دو سوگند یاد کرده و بروایتی دیگر از امام جعفر صادق معنا طوبی لمن هدی یعنی خوشا حال کسی که راه راست یافته در زاد المسیر
اورده که طا طیبه است که مدینه است و ها مکه و حقتعالی باین هر دو حرم محترم سوگند یاد کرده و در بعضی دیگر از تفاسیر امده که طا بحساب اجمل نه است و ها پنج که مجموع
چهارده باشد و ماه در شب چهاردهم مرتبه بدر یه است پس معنی انست که ای ماه شب چهاردهم و بدین اشارتست بکمال مرتبه جامعیت انحضرت و نزد بعضی از علما طاها اسا
است یعنی ائمه اثنا عشر و حضرت رسالت و فاطمه صلوات الله علیهم اجمعین که هادیان صراط المستقیم اند و گویند که طه در اصل طاها بوده که امر است از وطی یطا و ها
راجع است بارض و همزه بجهت خفت مبدل شد بالف یعنی ای محمد بنه هر دو قدم خود را بر زمین در وقت ادای نماز و صورت حال بر این وجه بود که در اول اسلام چون
حضرت در شب تهجد برخواستی یک پا را ایستادی تا ریاضت او بیشتر و سبب نزدیکی مثوبات او شود و مرتبه قرب او بحضرت عزت و بدین سبب پای مبارکش ورم کرده حق
تعالی این سوره فرستاد و امر کرد او را که طه یعنی بنه هر دو قدم پای خود را بر زمین نه و بروایت ابن عباس طه بلغت حبشه بمعنی یا رجل است یعنی ای مرد و مرویست که چون
ابو جهل و نضر بن حارث و امثال ایشان عبادت انحضرت را بدیدند و کثرت ریاضت و مشقت او را بدیدند گفتند شقی محمد بترک دین ما و سبب مشقت و بدبخت گشته بسبب ترک دین
خود بر دین ما و خود را در رنج انداخته و طعنه میزدند که قرآن بر محمد فرود نیامده مگر برای انکه او را در رنج و تعب اندازد ایه امد که طه یعنی ای مرد یگانه چکر
چون تو قدم در دمیدی امر دین نهاده ما انزلنا علیک القرآن لتشقی نفرستادیم ما بر تو قرآن را تا در رنج افتی و بسبب شب خوابی نکنی و بجهت
قیام در نماز الم و ورم بپای مبارکت برسد از ابو عبدالله نیز مرویست که حضرت رسالت در شب یکپای بر میداشتی بجهة زیادتی تکلیف و مشقت حقتعالی این ایه
فرستاد و این رنج و تعب از او برداشت مغیره روایت کرده که انحضرت چندان بپای ایستاد که هر دو پای مبارکش ورم کرده و بر او گفتند یا رسول الله نه خدای تعالی تو را
امرزیده است این همه رنج چرا بر خود مینهی و این همه تعب چرا میکشی فرمود آیا خدا را شکر نکویم و شاکر او نباشم حقتعالی این ایه فرستاد و تخفیف مشقت او فرمود
و نزد بعضی تعب انحضرت بجهة فرط تاسف بود بر کفر قریش و عناد ایشان یعنی ما انزال قرآن نکردیم بر تو تا در رنج و تعب افتی بجهة کثرت تاسف و اندوه خوردن بر شدت
کفر و عناد قریش و نکذیب نمودن ایشان قرآن را الا تذکرة لیکن فرستادیم از بجهة پند دادن تو لمن یخشی مر انکس را که بترسد یعنی در دل خوف و رقت
باشد تا بدیم کردن متاثر گردد و فرو فرستاده شده است قرآن بتو تنزیلا فرو فرستادنی ممن خلق الارض از انکس که بیافرید زمین را و السموات العلی
و اسمانها بلند را و انکس الرحمن خداوند بسیار بخشایش است علی العرش استوی بر عرش مستولی است یعنی عرش با این همه عظمت مخلوق او است و در تحت
امر او جل جلاله و عم نواله و عظم شانه و لا اله غیره له ما فی السموات مر او راست انچه در اسمانهاست از مبدعات سماویه و ما فی الارض و انچه در
زمینهاست از موجودات سفلیه و ما بینهما و انچه میانه هر دو است از اصناف ملئکه و طبقات بادی و هوا و غیر آن از مخلوقات و ما تحت الثری و
انچه در زیر همه طبقات خاکیست و این موضعیست که صخره صما بر بالای او است و صخره در زیر زمین هفتم است در تیسیر و غیر آن از تفاسیر اورده که وهب بن منبه
از پیغمبر نقل کرده که فرمود که هفت زمین بر دوش فرشته ایست و هر دو قدم او بر صخره است و صخره بر شاخ گاویست از فردوس و قوائم گاو بر پشت ماهی و ثبوت
ماهی بر بحر و بحر بر جهنم و جهنم بر متن ریح و ریح بر حجابی از ظلمت و حجاب بر ثری و علم اهل اسمان و زمین تا ثری بیش نرسند و ما تحت الثری جز خدا ندانند و
از ابن عباس مرویست که زمین بر پشت ماهی است و ماهی در گرداب و هر دو طرف ماهی سر و دنبال ویست در زیر عرش بهم رسیده و شکم ماهی در دریا در سنگیست
سبز که سبزی اسمان از انست و انسنگ بر گاویست و پای گاو بر ثری و زیر ثری را کس نداند بغیر از حقتعالی و انگاو دهن باز کرده تا وقت قیامت و قیامت چون همه دریاها
شود و همه اب دریاها در شکم انگاو در رود دریاها خشک گردد حاصل که حقتعالی مالک جمیع مکونات است و مدبر همه ممکنات پس ایات مذکوره دال است بر کمال
قدرت و اراده او سبحانه بعد از اثبات قدرت خود در بیان علم میفرماید و ان تجهر بالقول و اگر اشکارا کنی سخن را و آواز را بلند گردانی فانه پس بدرستی
که او یعلم السر میداند پوشیده را و اخفی و انچه پوشیده تر است از ان پوشیده یعنی مبالغه نمای در رفع صوت بلند کردن از برای اکه اگر چه بجهر او را بخوانی
میداند سر را و پوشیده تر از او و سر انست که بنده میکند و میپوشد و اخفی انکه نمیداند که دیگر چه خواهد کرد یا سر انست که با کسی گوید پنهانی و اخفی انکه در دل
خود نهان دارد و نیز ما سر در موجود او اخفی در معدوم او از امام محمد باقر و جعفر صادق صلوات الله علیهما مرویست که سر انست که اخفا انکنی در نفس خود و اخفی
انچه در خواطر خود خطور کند حاصل که میفرماید که اشکار اساز ذکر خدای را و خواندن او را پس بدانکه او بی نیاز است از جهر تو چه او میداند سر را و انچه اخفا
از انست و بعد از آن بیان اجتماع صفات الوهیت خود و ذکر تفرد خود مینماید بان صفات و توحد او بان مسمیات میفرماید که الله خدای بحق لا اله الا هو
نیست معبودی سزاوار پرستش مگر او سبحانه که مستجمع صفات مذکوره است له الاسماء الحسنی مر او راست نامهای نیکو با صفتهای پسندیده امام علی بن موسی
الرضا از ابای کرام خود روایت کرده که امیر المؤمنین علی میفرماید که من از رسول خدا شنیدم که حقتعالی را نود و نه نام مشهور و معروفست که هر که او را بانها بخواند
در بهشت داخل شود و معنی حدیث باین راجعست که هر که خدای را بوحدانیت بشناسد و بان تصدیق کند و اسماء مذکوره را بقصد تعظیم و اجلال بر زبان راند
در بهشت داخل شود و شبهه نیست که این مشروطست بولایت امیر المؤمنین و سایر ائمه طاهرین علیهم اجمعین و حدیث مشهور حب علی حسنة لا تضر معها سیئة و

بعض

بعضه سیئة لا ینفع معها حسنة مصرح است بانچه نیز از امام رضا علیه السلام مرویست که حقتعالی فرمود که لا اله الا الله حصن منست هر که درآید در حصن من ایمن گردد از عذاب من
شود یکی از مجلس برخواست و گفت بنابراین هر که در جمیع عمر خود یکبار قایل این کلمه شود از عذاب ایمن گردد حضرت فرمود بشرطها و شروطها و انا من شروطها
یعنی سه بار تکرار فرمود که شرط است بشرطی چند و محبت من از جمله شرطهای انست بعد از ان حقتعالی قصه موسی را که متضمن تحمل مشقت و ریاضت و تکالیف
رسالتست برای حضرت خاتم الانبیاء بیان میفرماید تا در تحمل شداید و انواع ریاضت در تبلیغ رسالت او اقتدا نماید پس میفرماید وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ
مُوسَىٰ آیا آمده است بتو خبر موسی بن عمران استفهام برای تقریر کلامست یعنی بتحقیق که آمده بتو حدیث موسی و آن اینست إِذْ رَأَىٰ نَارًا چون دید موسی آتش را از اتو
طور است و آن وقتی بود که از شعیب دستوری طلبید که بمصر رود و مادر و برادر خود را ببیند شعیب اجازه داد اهل و زاد با جمعی رفقا او انکرد و صفورا دختر
شعیب بود زن او و زاد بدان از کوش سوار کرد و پیش پیش قافله میرفت تا نظر اهل قافله بر وی نیفتد در شب جمعه که هوا سرد بود و مظلم و برف میبارید راه گم کرد چون
نزدیک وادی ایمن رسیدند صفورا را درد وضع حمل پدید آمد بآتش محتاج شد موسی چندانچه سعی فرمود از سنگ و آهن آتش بیرون نیامد موسی در غضب
شد آتش زنه را از دست بینداخت سنگ و آهن باواز آمدند که ای موسی ما مامور خداوندیم و بما حکم شده که امشب آتش ندهیم هر آتشی که در عالم است امشب فرو نشانده
پس موسی در این امر متحیر ماند که ناگاه از دور آتشی بدید فَقَالَ پس گفت لِأَهْلِهِ امْكُثُوا مر اهل و عیال خود را که درنگ کنید در همین موضع که
إِنِّي آنَسْتُ بدرستیکه من دیدم بی شبهه نَارًا آتشی را که مانوس و مرغوبست لَعَلِّي آتِيكُم شاید که من بیایم برای شما مِنْهَا بِقَبَسٍ از آن آتش
شعله در سر چوبی یا فتیله گرفته بیارم أَوْ أَجِدُ یا شاید که بیابم عَلَى النَّارِ بر سر آن آتش هُدًى ره نمایی را که ما را بشارع رساند چه غالب
آنست که کسی نزد آن خواهد بود پس کسان خود را بگذاشت و تنها بجانب آن آتش روانه شد فَلَمَّا أَتَاهَا پس آنهنگام که بیامد بآن آتش آتشی سفید دید
که سر تا پای درختی سبز که عناب بود یا عوسج فراگرفته و در حوالی آتش هیچکس ندید از آن حال متحیر شد از شعله آتش و سبزی درخت متعجب بود که ناگاه نُودِيَ يَا مُوسَىٰ
ندا کرده شد که ای موسی إِنِّي أَنَا رَبُّكَ بدرستیکه من منم پروردگار تو یعنی شک مکن و متیقن شو بآنکه منم پروردگار تو چون موسی ندا شنید
با خود گفت این سخن گوینده چه کس باشد و آواز آمد که انا ربک منم پروردگار تو شیطان لعین بوسوسه درآمد که شاید این کلام ابلیس باشد موسی گفت من شنیدم
که این کلام خداست چه آواز را از جمیع جهات و جمیع اعضا میشنوم مرویست که چون موسی نزدیک شجره رسید شاخی سبز دید که از زیر و زبر او آتش شعله بر افروخته
و آواز ملائکه شنید که زبان بتسبیح گشوده بودند و نوری عظیم از انجا باسمان پیوسته و سبزی درخت می‌سوخت چون آن بدید بیهوش شد حقتعالی دل او را قوی
کرد تا آنکه مشاهده عجایب و غرایب را تاب آورد بعد از آن ندا رسید که ای موسی چون باین موضع رسیدی فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ و واکن از پای خود نعلین خود را
تا قدم تو بارض مقدسه مس کند و برکت آن بپای تو رسد محققان گفته اند که این تعلیم طریق تواضع و ادبست که بر بساط ملوک با نعلین نتوان رفت إِنَّكَ بدرستیکه
که تو رسیده بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى بوادی پاکیزه که طوی نام اوست اهل اشاره گفته اند که مراد ازین امر آنست که فکر دنیا و آخرة از دل خود بیرون کن
و یاد دل خود را از فکر اهل و ولد فارغ کن و چون موسی خلع نعلین نمود و قدم خود را در آن وادی مستقر ساخت باز ندا آمد که وَأَنَا اخْتَرْتُكَ و من بر گزیدم ترا
ای موسی برای نبوة فَاسْتَمِعْ پس گوش فرا دار لِمَا يُوحَىٰ مر آنچیز را که وحی کرده میشود بتو و آن وحی اینست إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ بدرستیکه منم خدای بحق لَا إِلَٰهَ
إِلَّا أَنَا نیست خدایی بجز از من فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ پس مرا پرستش کن و بپا دار نماز را لِذِكْرِي برای یاد کردن من یعنی تا آنکه مرا یاد کنی در این چه
ذکر من انست که مرا بر سبیل نماز را من برای کذا ریک و بعد از آن اخبار میفرماید موسی را بآمدن قیامت بقوله إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ بدرستیکه ساعت قیامت آینده
است و لا محاله واقع شدنی أَكَادُ أُخْفِيهَا میخواهم پنهان دارم وقت او را از بندگان یا آنکه نزدیکست که اخفا کنم و نگویم که آینده است یعنی اگر نه آن بودی که اخبار
آن متضمن لطفست من خبر آن نمیدادم و بدانکه البته قیامت آینده است لِتُجْزَىٰ تا پاداش داده شود یا نزدیکست که از اظهار ... تا جزا داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی بِمَا
تَسْعَىٰ بآنچه میکند از عملهای نیک و بد فَلَا يَصُدَّنَّكَ پس باید که باز ندارد ترا عَنْهَا از ایمان بقیامت و تصدیق بآمدن آن مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا آنکس که منکر است
بوقوع آن و آمدن آن وَاتَّبَعَ هَوَاهُ و پیروی کرده است آرزوی نفس خود را و میل و لذت حسیه نفسانیه که بجهت آن از امر آخرة باز مانده یعنی منع آنکس از راه مرو
فَتَرْدَىٰ که هلاک شوی مراد آنست که باید تو بجهت کثرت اعدا و اموال و تنعم ایشان از راه نروی و تابع هوای نفس نشوی بجهت آنکه در رسوخ و جبلیت تو بعث و جزا
متوقف و قصور راه نیابد چه اهل انکار اگرچه بکثرت و وفور موسوم اند اما همت ایشان پیرو نفوس است نه برهان و تدبر و خطاب اگرچه با موسی است اما مراد امة ویند زیرا
که انبیا او لین صلابتی ایشان در اصول دین ثابت معصوم و محفوظ و بعد از آن تمهید مقدمه مینماید بدادن معجزه بموسی و او را باین خطاب مخاطب میسازد که وَمَا تِلْكَ
بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ چیست آنکه بدست راست تست ای موسی یعنی حاضر باش تا از آن عجایب مشاهده کنی و آثار صنع و قدرت ما را ببینی قَالَ گفت موسی در جواب هِيَ عَصَايَ
که این عصای منست و این عصا از چوب درخت مورد بهشت بود ده گز طول داشت مکرر بود بقد موسی و سر او دو شاخ بود و در زیر آن سنانی نشانده بودند و نامش علیق بود
و آدم از بهشت آورده میراث بشعیب رسیده بود و از وی بموسی انتقال یافته و بعضی آن بجهت تعدد نعم که با او بسیار از برای وی در آن تعبیه کرده بود فرمود که أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا
تکیه میکنم بر این عصا چون مانده میشوم در راه رفتن یا وقتیکه بر سر رمه میباشم که میچرند وَأَهُشُّ و فرو میریزم برگ درختها بدان عصا عَلَىٰ غَنَمِي بر گوسفندان
خود وَلِيَ فِيهَا و مرا در آن عصا مَآرِبُ أُخْرَىٰ حاجتهای دیگر است از ابن عباس مرویست که منافع دیگر از آن عصا آن که در راه با موسی سخن گفتی و انیس وی بودی
از سباع و هوام نگاه داشتی و در وقت خواب بیدار باد شمن او حرکت کردی و چون در خواب بودی محافظت رمه نمودی و حارس سباع شدی و بر هر جا که رسیدی
تشنه وی بیان گشتی بقدر دراز چاه و هر دو سر او دلو شدی و چون بر زمین زدی درختی سایه دار گشتی و هر کجا که مرغوب موسی بودی پدید آوردی و در شبهای تیره چون
شمع و چراغ نور دادی و زاد و متاع خود را بر او نهادی و بر دوش افکندی و چون بیمار شدی بر او نشستی و در زیر او چون اسب ... و اگر طعام ندا...

بر همین دو و انچه ازین طمع او بود برای وی بدید آمد و این قصه چون موسی بر سبیل تفصیل یا اجمال ذکر منافع عصا کرد قَالَ گفت خدای تعالی باز کن أَلْقِهَا
يَا مُوسَى بیفکن او را ای موسی حضرت موسی کمان برد که او را نیز همچون نعلین باید انداخت افکند فَأَلْقَاهَا پس بیفکند او را از دست خود فی الحال و آن عظیم بی هیبت
بکوش او رسید باز نگریست فَإِذَا هِيَ پس آنجا آن عصا حَيَّةٌ ماری بود تَسْعَى که میشتافت بهر جانب و در آمد که اول که آن عصا زرد بجنبید عصا بعد ازان بنیج
بزرگ شد تا بر سر نیچی و دراز گشت چون چهار قائمه سطبر کوتاه و رفتن آغاز کرد کنارها دهان او همچنان گشوده بر چهل گز بود و دهن او دندانها بغایت بزرگ بود
و دو چشم چون برق میدرخشید و هر سنگ که بر پای او آمد او را فرو بردن گرفت او مانند نیزه چون موسی وی را بدید ترسان شد و روی بگردانید قَالَ خُذْهَا گفت خدای تعالی بگیر او را
وَلَا تَخَفْ و مترس از وی سَنُعِيدُهَا زود باشد که باز گردانیم او را سِيرَتَهَا الْأُولَى بهیئت و حالت نخستین یعنی همان حالت عصا گردانیم او را
آورده اند که چون این خطاب بموسی رسید وی باز دهان مار را دست بر دهان وی کرده و بجنبید او را بگرفت همان عصا شد بحالتی که همان دو شعبه عصا گشت
چون اژدها بصورت اول عود کرد تا بنا بر نداء رسید که وَاضْمُمْ يَدَكَ و ضم کن و باهم آور دست خود را إِلَى جَنَاحِكَ بسوی پهلوی خود در زیر بغل تَخْرُجْ
بَيْضَاءَ تا بیرون آید سفید و روشن مِنْ غَيْرِ سُوءٍ بی عیبی و علتی یعنی سفیدی برص نباشد بلکه سفیدی درخشنده باشعاع بود آيَةً أُخْرَى در حالتی که این سفیدی
علامتی دیگر است بر نبوت تو لِنُرِيَكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى تا بنمائیم ترا بعضی از علامات و معجزات بزرگ خود را از ابن عباس مرویست که موسی گندم گون بود چون دست
از زیر مدرعه خود بیرون آوردی چندان نور ساطع شد و روشنی لامع گشت که شب تاریک چون روز روشن شد چون باز بزیر مدرعه برد همان برنگ اول بیرون آمدی
و اظهار این معجزه نمود نور آن بر آفتاب غلبه کردی و در روشنی چشم زد و درخشندگان خیره ماندی القصه چون حق تعالی او را منصب نبوت داد و این دو معجزه با او گرامی
فرمود امر کرد او را که اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ برو با این دو معجزه بسوی فرعون و دعوت کن او را بپرستش من إِنَّهُ طَغَى بدرستیکه وی از حد درگذشته و طغیان
او بجایی رسیده که دعوی الوهیت میکند چون موسی باین امر عظیم مامور شد با خود اندیشید که من با این لکنت زبان و عدم ناصر و معاون با فرعون و لشکر فرعون
مقاومت چگونه توانم کرد پس اول سوال انشراح صدر میکند تا متحمل مشاق بتبلیغ تواند شد و صبر بر ایذاء و آزار قوم تواند کرد و از دری دنیا قَالَ رَبِّ
اشْرَحْ لِي گفت ای پروردگار من کشاده کردان برای من صَدْرِي سینه مرا تا در وی گنجد انچه بمن وحی میکنی و از هر سخنی تنگدل نشوم وَيَسِّرْ لِي و آسان
کن برای من أَمْرِي کار مرا که تبلیغ رسالتست وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي و بگشای گره از زبان من يَفْقَهُوا قَوْلِي تا فهم کنند سخن مرا چه تبلیغ
رسالت از بلیغ احسنست و تاثیر آن در نفوس بیشتر و سبب عقده زبان او آن بود که روزی فرعون موسی را در حین طفولیت در کنار خود داشت موسی دست خود
بر ریش مرصع و دراز کرد و قدری از آن بکرفت و بر کند فرعون خشم گرفته بقتل او حکم کرد آسیه خاتون عذر خواهی آغاز کرده فرمود که این کودک جوهر درخشان
دید بدان متوجه شد اگر جمرات آتش و یاقوت ببیند هر آینه دست باتش خواهد رسانید نه بر یاقوت بجهت مزید درخشندگی آتش پس طشتی آتش و طرفی پر از یاقوت نزد موسی
آوردند جبرئیل دست وی گرفته بسوی جمرات آتش برد و جمره از آن برداشت بدهن نهاد دست وی را بسوخت و کوهی بر زبان او مانده سخنش نیک مفهوم نمیشد
اینجا در خواست کرد تا آن گره کشوده شود بعد از آن التماس معاون و ظهیری کرده فرمود وَاجْعَلْ لِي و بگردان برای من یعنی مقرر فرما وَزِيرًا یاوری دهنده در تحمل
تبلیغ مِنْ أَهْلِي از کسان من هَارُونَ أَخِي هرون که برادر منست اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي محکم کردان بوی پشت و بازوی من کردان وَأَشْرِكْهُ و انباز کن او را فِي
أَمْرِي در کار من یعنی شریک ساز او را با من در رسالت كَيْ نُسَبِّحَكَ تا یاد کنیم ترا بنماز کذا بهر تو كَثِيرًا از روی تسبیح بسیار وَنَذْكُرَكَ و یاد کنیم ترا بحمد و ثنا و
دعا كَثِيرًا یاد کردنی بسیار إِنَّكَ بدرستیکه تو كُنْتَ بِنَا هستی باحوال ما بَصِيرًا بینا یعنی میدانی که انچه را که صلاح ماست از معاونت و عالمی باینکه
هرون نیکو معینی و ناصر بیست ما را در امر فرمودی بهم سر و ثبت که هرون برادر مادری موسی بود و بسه سال از موسی بزرگتر بود بیش از موسی به نبوت رسید در اینوقت
که موسی در مناجات بود از مصاحبه خود سوال میکرد هرون در شهر مصر بود القصه حق تعالی دعاء او را اجابت کرد قَالَ گفت قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى بتحقیق
یقین که داده شدی انچه مطلبید از مقصود و مطلوب خود ای موسی وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَيْكَ و بدرستیکه منت نهادیم بر تو یعنی نعمت دادیم ترا مَرَّةً أُخْرَى کرتی دیگر
إِذْ أَوْحَيْنَا وقتیکه وحی کردیم إِلَى أُمِّكَ بسوی مادر تو مَا يُوحَى انچه وحی کرده میشود یعنی انچه توان دانست که بوحی مراد بوحی الهام است یعنی در دل مادر تو
افکندیم یا در خواب او نمودیم در آنوقت که ترا متولد ساخت و عید و کسان فرعون در طلب قتل پسران بودند در کار تو درمانده بود و منشا این قصه آن بود که فرعون در خواب
دیده بود که آتشی بیامد از محله بنی اسرائیل برآمد و کرد سرای در آمد او را و کوشک و سرای او را بسوخت معبران کفتند که از بنی اسرائیل فرزندی بوجود آید که هلاک
تو و ملک تو بر دست وی بود فرعون بفرمود تا که هر پسری که متولد شود از بنی اسرائیل میکشتند حق تعالی اینجا موسی را خبر میدهد که چون تو متولد شدی مادر در کار تو
متحیر بود ما با او الهام کردیم أَنِ اقْذِفِيهِ انکه بیفکن یعنی بنه فرزند خود را فِي التَّابُوتِ در صندوقی بعد از انکه پنبه در وی نهاده باشی و سر بند آنرا و از
محکم ساخته فَاقْذِفِيهِ پس بیفکن موسی را که در تابوت است فِي الْيَمِّ در دریای نیل فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ پس باید که بیفکند موسی را دریا بِالسَّاحِلِ بکنار پس تو
در این باب اندیشه بخود راه مده که ضرری و آسیبی بموسی نخواهد رسید البته دریا موسی را بکنار اندازد يَأْخُذْهُ تا فرا گیرد او را عَدُوٌّ لِي دشمنی که مراست و
عَدُوٌّ لَهُ و دشمنی که او راست یعنی فرعون که دشمن خدا بود و دشمن موسی آورده اند که مادر موسی بر حسب فرمان حق تعالی موسی را در صندوق نهاده از ابریشم بند کرده و قفل بر
آن نهاده بدریای نیل افکند جوی عظیم از آن دریا بخانه فرعون میرفت صندوق از آن جوی بباغ فرعون در آمد فرعون با زن خود آسیه بر کنار حوضی که در میان باغ بود نشسته
چون صندوق را بدیدند از آن متعجب شده بگرفتند سر آن بگشودند کودکی دیدند چشم نظر ایشان در آن کودک خیره ماندند افتاد مهر وی در چشمها
موسی ملاحتی تمام بود که هر که او را دیدی دوست داشتی فرعون و آسیه چشم او را بدیدند محبت بسیار در دل ایشان پدید آمد چنانکه میفرماید بقوله وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ
و افکندم بر تو ای موسی مَحَبَّةً دوستی ثابت و واقع مِنِّي از من یعنی تخم محبت ترا در سینها کاشتیم بحیثیتی که هر کی ترا دید مهر ترا در سینه داشت برقت مقابل تو از اینجهت

فرعون ترا دوست میداشت و میخواست که یک لحظه از وی غایب شوی و آسیه نیز ترا در کنار خود پرورش میداد پس ما محبت ترا در سینها افکندیم تا عطوفت و لطف
کنیم بر تو و لتصنع علی عینی و تا پرورده شوی بر دیده من یعنی منظور نظر تربیت من شوی تا و پرورده شوی بر نگه داشت و محافظت من آورده اند که فرعون آسیه را
بفرمود تا بتربیت او داشتند و بتربیت مهد و تعیین دایه اشتغال نمودند هر دایه که در آوردند در حوالی خانه فرعون بود او بودند موسی شیر ایشان انکار میکرد مادر موسی دختر خود را که مریم
نام داشت گفته بود که در کنار رود نیل میرو و چشم بر صندوق میدار که بکجا میرود چون صندوق به باغ فرعون رسید مریم نیز خود را در آن باغ انداخت و صورت حال
مشاهده کرد که برادرش شیر هیچکس را نمی‌ستاند خود را از دایه آسیه رسانید و گفت که من دایه بیابم که شیری وی بستاند کما قال الله تعالی اذ تمشی اختك یعنی تو ید
نظر عاطفت خود بیرون میرید و فتیکه خواهر تو نزد آسیه رفت فتقول پس میگفت با آسیه و اتباع او هل ادلکم آیا دلالت کنم شما را و راه نمایم علی من یکفله
بر کسی که متکفل این طفل کند در شیر دادن و پروردن چون آسیه این سخن را از مریم بشنید گفت اگر چنین کنی با تو احسانها نمایم مریم بیرون آمد و فی الحال مادر را آگاه
کرد و آیند او را حاضر ساخت و آسیه موسی را در کنار او نهاد فرجعناك پس باز گردانیدیم ترا الی امك بسوی مادر تو بجهة وفا نمودن بوعده انا رادوه الیك یعنی بوعده
خود وفا کردیم کی تقر عینها تا روشن شود چشم مادر تو بدیدار تو و لا تحزن و تا اندوهناک نگردد بفراغ تو پس ترا بر داشت و بخانه خود آورد و مع ذلک نوع
عطا و هدایا از فرعون و آسیه میگرفت و بدینها توان یکی از نعمتها و [illegible] است و یکی دیگر از آن نعم اینست که وقتلت نفسا و بکشتی نفسی را یعنی
آن قبطی کافر را که بنی اسرائیل مؤمن بتو استغاثه کرده بود و فرعونیان بدان قصد کشتن تو کردند بجهة قصاص فنجیناك پس برهانیدیم ترا من الغم از اندوه
کشتن تو و امر کردیم که بمدین هجرت کن و فتناك فتونا و بیازمودیم ترا آزمودنی یعنی با تو معامله آزماینده کردیم و ترا در بوته بلا افکندیم و پاک و خالص
از آن بیرون آمدی و تفصیل قصه ولادت موسی و قتل قبطی و هجرت و بمدین رسیدن در سوره القصص شرح خواهد شد ان شاء الله قصه مختصر میفرماید که ما ترا امر کردیم
بهجرت بمدین فلبثت پس درنگ کردی سنین سالها متعدد فی اهل مدین در میان اهل مدین که آن ده سال بود بجهة وفا کردن بوعده که اجیر شد که عوض
صداق دختر شعیب بوده و روایت که موسی بیست و هشت سال در مدین بوده ده سال اجیر شعیب بوده و هیجده سال با او بوده و فرزندان آورد و ابن عباس فرموده که معنی و فتناك فتونا
آنست که ما ترا پاکیزه کردانیدیم از فزع و جزع کردن در محنتی پس از محنتی و از جمله آنها در سالی متولد شد که پسران را میکشتند و مادر او را در دریا انداخت و فرعون قصد
قتل او کرد و جمره در دهن گرفت بدل یاقوت و دهنش بسوخت و قبطی را بکشت و قصد قتل او کردند و بنفس خود ده سال اجاره داد و در وقت بیرون آمدن از مدین راه
گم کرد و در شب [illegible] و متفرق شدند [illegible] و ترس [illegible] و بعد از آن حقتعالی ذکر نعمت دیگر میکند با موسی و میفرماید که ثم جئت
پس آمدی بنبوت علی قدر یا موسی بر اندازه که مقرر کرده بودیم که اینجا با تو سخن گوئیم در همین وقت ترا پیغمبری دهیم نه در وقت دیگر از اوقات ماضی و
مستقبل و اصطنعتك و بر گزیدیم و خالص ساختیم ترا لنفسی برای محبت خود یعنی ترا دوست گرفتیم و بالطاف خود مخصوص ساختیم و بپایه رسالت
تمام کردیم و مطلوب ترا باجابت مقرون گردانیدیم و مرتبه ترا بر افراشتیم اذهب انت و اخوك برو تو و برادر تو هرون بآیاتی بمعجزهای من و آن نه معجزه بود که در
سوره اعراف گذشته و لا تنیا و سستی مکنید و تقصیر منمائید فی ذکری در رسانیدن پیغام من و دعوت کردن ایشان را بمن و شاید مشوید در یاد کردن من
هر جا که رسید یاد مرا باشید و فراموش مکنید و در طاعت ثابت قدم باشید آورده اند که موسی بر سر اهل و عیال خود نرفته متوجه مصر شد و خدایتعالی هرون را وحی
کرد که برادرت را منصب نبوت و رسالت داده ام ترا نیز بنبوت با او شریک ساختم متوجه مصر است باید که باستقبال او بیرون روی پس هرون باستقبال
موسی کرد و یکدیگر را در بر گرفتند با ایشان ندا رسید که اذهبا بروید هر دو الی فرعون بسوی فرعون انه طغی بدرستیکه فرعون در کفر و طغیان و
عصیان از حد در گذشته و تمرد و طغیان او بنهایت رسید فقولا له پس سخن گوئید با او قولا لینا سخن گفتنی نرم یعنی برفق و مدارا او را دعوت کنید و بر وجه
ملایمت و حسن خلق با او بگوئید که آیا هیچ داعیه داری که از شرك پاکیزه شوی و از تاریکی کفر برائی و ما ترا راه نمایم بسوی پروردگار خود تا از او بترسی لعله
یتذکر شاید که او پند گیرد بکلام شما و بگرود بحق او یخشی یا بترسد از عذاب خدا یعنی اگر پند گیرد نگرود پس لا اقل متوهم خواهد شد آورده اند که یحیی بن
معاذ چون این آیه را بخواند بگریست و گفت این رفق و لطف تست با آنکس که دعوی الوهیت کرده پس رفق و لطف تو چگونه باشد با کسی که بغیر از تو خدای نشناسد
باشد و تیسیر آمده که چون موسی متوجه جانب مصر شد اهل خود را در آنجا بگذاشت ایشان در انتظار بودند موسی نیامد و در [illegible] اثری ازو ظاهر نشد و خبر
نیافتند و در آن صحرا متحیر ماندند تا قضا را جمعی از اهل مدین آنجا رسیدند و صفورا را بشناختند پیش پدرش بردند بعد از غرق شدن فرعون خبر موسی بدیشان رسید القصه
چون موسی بمصر متوجه شد هرون باستقبال وی بیرون آمده و در راه یکدیگر ملاقات کردند موسی شرح احوال تمامی با هرون باز گفت هرون گفت ای برادر سر
شوکت و سطوت فرعون از آنچه تو دیدی زیاده از آنست و [illegible] حکم بدست [illegible] کشتن و [illegible] میکند [illegible] موسی متوهم شد
با هم فقالا بر در نیاز بیاز نیاز گشودند قالا ربنا گفتند ای پروردگار ما اننا نخاف بدرستیکه ما میترسیم ان یفرط علینا از آنکه فرعون
پیشی گیرد بر ما یعنی تعجیل کند بعقوبت ما و نگذارد که دعوت ما تمام کنیم و معجزه با او نمائیم او ان یطغی یا آنکه زیاده کند طغیان و کفر خود را و دلیری کند با حضرت
مقدس سبحانی در ادای ناسزا و بیاندازه و بیوجه گوید قال گفت خدای تعالی یا موسی و هرون لا تخافا مترسید از فرط و طغیان او انی معکما بدرستیکه من با شماام بحفظ
و نصرت و معاونت اسمع میشنوم دعای شما را با آنچه و گوید نسبت با شما و نامزای و جهل عناد و طغیان و انکار و جحود و اری و میبینم آنچه کند با شما یعنی آنچه میان شما
و او جاری شود از قول و فعل من این شنوم و بینم و بر آن احداث امری کنم که با شر و ضرر او از شما دفع کرده و موهبت نصرت مظاهر شما شود چون دانستید که از حال شما غافل
نیستم و شما را فرو نگذارم و او را مغلوب و مخذول گردانم فاتیاه پس بروید بنزد او فقولا انا رسولا ربك پس بگوئید بدرستیکه ما هر دو فرستاده پروردگار
توایم فارسل معنا پس بفرست با ما بنی اسرائیل را و لا تعذبهم و رنجه مدار ایشان را [illegible] بزمین مقدس که مسکن آبا و اجداد ما بوده یعنی رها کن ایشان را و از بند و خدمت

بر همین دو وانچه از دست طبع او بودی برای او بدید آمدی القصه چون موسی بسبیل تفصیل یا اجمال ذکر منافع عصا کرد قال گفت خدای تعالی بار دیگر القها
یا موسی بیفکن او را ای موسی حضرت موسی گمان برد که او را نیز همچون نعلین بایدی انداخت فالقیها پس بیفکند او را از دست خود فی الحال او را عظیم دید بود
بکوشش و در سید باز نگریست فاذا هی پس آنجا عصا حیة ماری بود تسعی که میشتافت بهر جانب و ذکر اند که اول که انداخت بقدر عصا بود بعد از آن بتدریج
بزرگ شد تا بر شتر بختی در دراز گشت و بر جا قائمه سطبر کوتاه و رفتن آغاز کرد و کنار دهانش او همچنان کز بود و بچهل گز بود و دهن او دندانها بغایت برآید بود
و دو چشم چون نیر بر آمده میدرخشید و هر جا بسنگی میرسید فرو میبرد و مانند نیزه چون موسی ویرا بدید ترسان شد وی بگریخت قال خذها گفت خدای تعالی بگیر او را
ولا تخف و مترس از وی سنعیدها باشد که باز گردانیم او را سیرتها الاولی بهیئت و حالت نخستین یعنی همان حالت عصا گردانیم او را
آورده اند که چون این خطاب بموسی رسید دست بدهان اژدها نهاده دست در دهن وی کرده و گریبان او را بگرفت همان عصا شد بحالت اول و همان دو شعبه عصا گشت
چون از دهان بصورت اول عود کرد تا بار دیگر ندا رسید که واضمم یدک وضم کن و با هم آور دست خود را الی جناحک بسوی پهلوی خود در زیر بغل تخرج
بیضاء تا بیرون آید سفید و روشن من غیر سوء بی عیبی و علتی یعنی سفیدی برص نباشد بلکه سفیدی درخشنده و با شعاع بود آیة اخری در حالتی که نشانه دیگر
علامتی دیگر است بر نبوة تو لنریک من آیاتنا الکبری تا بنمائیم ترا بعضی از علامات و معجزات بزرگ خود را از ابن عباس مرویست که موسی گندم گون بود چون دست
از زیر بغل خود بیرون آورد چندان نور ساطع شد و روشنی لامع گشت که شب تاریک چون روز روشن شد چون باز بزیر بغل بر همان برد اول بیرون آمد و کرد
نور اظهار این معجزه بود نور آن بر آفتاب غلبه کردی در روشنی و چشم زد درخشندگان خیره ماندی القصه چون حق تعالی او را منصب نبوة داد و این دو معجزه با هم یاد کرد
فرمود امر کرد او را که اذهب الی فرعون برو با این دو معجزه بسوی فرعون و دعوت کن او را بپرستش من انه طغی بدرستیکه وی از حد درگذشته و طغیان
او بجهتی رسید که دعوی الوهیت میکند چون موسی باین امر عظیم مامور شد تا خود اندیشید که من با این لکنت زبان و عدم ناصر و معاون با فرعون و لشکر فرعون
مقاومت چگونه توانم کرد پس اول سؤال از شرح صدر میکند تا متحمل مشاق تبلیغ تواند شد و صبر بر ایذاء و از او قوم تواند کرد و از دو بین قال رب
اشرح لی گفت ای پروردگار من گشاده گردان برای من صدری سینه مرا تا در وی گنجد انچه بمن وحی میکنی و از هر سخنی تنگدل نشوم ویسر لی و آسان
کن برای من امری کار مرا که تبلیغ رسالتست واحلل عقدة من لسانی و بگشای گره از زبان من یفقهوا قولی تا فهم کنند سخن مرا چه تبلیغ
رسالت از بلیغ احسنست و تاثیر آن در نفوس بیشتر و سبب عقده زبان او آن بود که روزی فرعون موسی را در حین طفولیت در کنار خود داشت موسی دست خود را
بر ریش مرصع و دراز کرده و قدری از آن بکرفت و بر کند فرعون خشم گرفته بقتل او حکم کرد آسیه خاتون عذر خواهی آغاز کرده فرمود که این کودک جوهر درخشان
ندیده از آن متوجه شد اگر جمرات آتش و یاقوت بیند هر آینه دست باتش خواهد رسانید نه بیاقوت بجهت مزید درخشندگی آتش بر طشتی آتش و ظرفی پر از یاقوت نزد موسی
آوردند جبرئیل دست وی گرفته بسوی جمرات آتش برد و جمره از آن برداشت بدهن نهاد دست و زبانش بسوخت و گرهی بر زبان او مانده سخنش نیک مفهوم نمیشد
اینجا درخواست کرد تا آن گره گشوده شود بعد از آن التماس معاون و ظهیر کرده فرمود واجعل لی و بگردان برای من وزیرا یاری دهنده و تحمل
تبلیغ من اهلی از کسان من هرون اخی هرون که برادر منست اشدد به ازری محکم گردان بوی پشت مرا و یاور من گردان واشرکه و انباز کن او را فی
امری در کار من یعنی شریک ساز او را با من در نبوت کی نسبحک تا تسبیح کنیم ترا تسبیحا کثیرا در نماز کذا و ذکر دعا و نذکرک و یاد کنیم ترا بحمد و ثنا و
دعا کثیرا یاد کردنی بسیار انک کنت بنا بدرستیکه تو هستی بما و احوال ما بصیرا بینا یعنی میدانی آنچه مرا که صلاح ما در آنست از معاون و عالمی با آنکه
هرون نیکو معینی و ناصریست ما را در این امر فرمود بمن قریبست که هرون برادر مادری موسی بود و بسه سال از موسی بزرگتر بود پیش از موسی بسه سال فوت شد و در این وقت
که موسی در مناجات بود از وی احتیاج خود سوال میکرد هرون در شهر مصر بود القصه حق تعالی دعا او را اجابت کرد قال گفت قد اوتیت سؤلک یا موسی بتحقیق
یقین که داده شدی آنچه مطلب کردی از مقصود و مطلوب خود ای موسی ولقد مننا علیک و بدرستیکه منت نهادیم بر تو یعنی نعمت دادیم ترا مرة اخری کرت دیگر
اذ اوحینا وقتیکه وحی کردیم الی امک بسوی مادر تو ما یوحی آنچه وحی کرده میشود یعنی آنچه سزاوار است که بوحی مراد بوحی الهام است یعنی در دل مادر تو
افکندیم یا در خواب باو نمودیم در آن وقت که ترا متولد ساخته بود و کسان فرعون در طلب قتل پسران بودند در کار تو درمانده بود و منشأ این قصه آن بود که فرعون خوابی
دیده بود که آتشی نماید از محله بنی اسرائیل برآمد و کرد سرای او گرفت و اهل آن سرای او بسوخت معبران گفتند که از بنی اسرائیل فرزندی بوجود آید که هلاک
تو و ملک تو بر دست وی بود و فرعون بفرمود تا که هر پسری که متولد شود از بنی اسرائیل میکشتند و حق تعالی اینجا موسی را خبر میدهد که چون تو متولد شدی مادر در کار
تو متحیر بود ما باو الهام کردیم ان اقذفیه انکه بیفکن یعنی بنه فرزند خود را فی التابوت در صندوق بعد از آنکه پنبه در وی نهاده باشی و بند آنها او را بقیر
محکم ساخته فاقذفیه پس بیفکن موسی را که در تابوت است فی الیم در دریای نیل فلیلقه الیم پس باید که بیفکند موسی را دریا بالساحل بکناره پس تو
در این باب اندیشه بخود راه مده که ضرری و آسیبی بموسی نخواهد رسید البته دریا موسی را بکنار اندازد یاخذه تا فرا گیرد او را عدو لی دشمنی که مراست
و عدو له و دشمنی که او راست یعنی فرعون که دشمن خدا بود و دشمن او و ذکر اند که مادر موسی بحکم حق تعالی موسی را در صندوق نهاده از ابریشم پیچید و قفلی بدان
نهاده و بدریای نیل افکند بجوی عظیم از آن دریا با نهار فرعون میرفت صندوق از آن بجوی باغ فرعون در آمد فرعون با زن خود آسیه کنار حوضی که در آن باغ بود نشسته
چون صندوق بدیشان رسید از آن متعجب شدند بگرفتند سر آن بگشودند کودکی ماه روی دیدند چشم بنظر ایشان در آمد از آن کودک خیره ماندند فتاده مهر وی در چشمهای
موسی ملاحتی تمام بود که هر که او را دیدی دوست داشتی فرعون و آسیه چشم او را بدیدند محبت بسیار در دل ایشان پدید آمد چنانکه میفرماید بقوله والقیت علیک
و افکندم بر تو ای موسی محبة دوستی تا بست واقع منی از من یعنی تخم محبت ترا در سینها کاشتیم بحیثیتی که هر که ترا میدید صبر نمیتوانست داشت بر ترک مقابلت تو از اینجهت

فرعون

فرعون ترا دوست میداشت و نمیخواست که یک لحظه از وی غایب شوی و آسیه زن او ترا در کنار خود پرورش میداد پس ما محبت ترا در سینها افکندیم تا عطوفت و لطف
کنند بر تو و لتصنع علی عینی و تا پرورده شوی بر دیده من یعنی منظور نظر تربیت من شوی تا پرورده شوی بر نگهداشت و محافظت من و آورده اند که فرعون و آسیه را
بفرزندی تدبیر داشتند و بتربیت مهد و تعیین دایه اشتغال نمودند هر دایه که در آوردند الی خانه فرعون بود و موسی شیر ایشان از آنکه میخورد مادر موسی خواهر خود را که مریم
نام داشت گفته بود که در کنار رود نیل میرو و چشم بر صندوق میدار که بکجا میرسد و چون صندوق بسرای فرعون رسید مریم نیز خود را در آن باغ انداخت و صورت حال را
مشاهده کرد که برادرش شیر هیچکس را نمی‌ستاند خود را نزد آسیه رسانید و گفت که من دایه بیارم که شیری بستاند کما قال الله تعالی اذ تمشی اختک یعنی تو در
نظر عاطفت خود میپرورید و قتیکه خواهر تو نزد آسیه میرفت فتقول پس میگفت با آسیه و اتباع او هل ادلکم آیا دلالت کنم شما را و راه نمایم علی من یکفله
بر کسی که تکفل این طفل کند در شیر دادن و پروردن چون آسیه این سخن از مریم بشنید گفت او کیست که چنین کسی با تو احسان نمایم مریم برفت و مادر را از حال اطلاع داده آگاه
کرد و آنرا آورد و حاضر ساخت و آسیه موسی را در کنار او نهاد فرجعناک پس باز گردانیدیم ترا الی امک بسوی مادر تو بجهت و فا نمودن بوعده انا رادوه الیک یعنی بوعده
خود وفا کردیم کی تقر عینها تا روشن شود چشم مادر تو بدیدار تو و لا تحزن و تا اندوهناک نگردد بفراغ تو پس ترا بر داشت و بخانه خود آورد و مع ذلک نوع
عطا و هدایا از فرعون و آسیه یافت و بدین پرورش تو این یکی از نعمتهای ما است و سبحانی است یکی دیگر از آن نعم اینست که میگفت و قتلت نفسا و بکشتی نفسی یعنی
آن قبطی کافر را که بنی اسرائیل مومن بتو استغاثه کرد او و فرعونیان آنرا دانسته قصد کشتن تو کردند بجهت قصاص فنجیناک پس رهانیدیم ترا من الغم از اندوه
کشتن تو و امر کردیم که بمدین هجرت کن و فتناک فتونا و بیازمودیم ترا آزمودنی یعنی با تو معامله آزمایندگان کردیم و ترا در بوته بلا افکندیم و با کوره محن
از آن بیرون آمدی و تفصیل قصه و آیات موسی و قتل قبطی و هجرت او بمدین در سوره القصص مشروح خواهد شد ان شاء الله القصص حق تعالی میفرماید که ما ترا امر کردیم
بهجرت بمدین فلبثت پس درنگ کردی سنین سالها متعدد فی اهل مدین در میان اهل مدین که آن ده سال بود بجهت مهر و کابین که اجیر شد که عوض
صداق دختر شعیب بوده مرویست که موسی بیست و هشت سال در مدین بوده ده سال اجیر شعیب بوده و هیجده سال با او بوده و فرزندان آورده و ابن عباس فرموده که معنی فتناک فتونا
آنست که ما ترا پاکیزه کردیم از فزع و جزع کردن در محنتی پس از محنتی و از جمله آنها در سالی متولد شد که پسران را میکشتند و مادر او را در دریا انداخت و فرعون قصد
قتل او کرد و جمره در دهن کرد … و دهنش بسوخت و قبطی را بکشت و قصد قتل او کردند و بنفس خود ده سال اجاره داد و در وقت بیرون آمدن از مدین راه
گم کرد و در شب تاریک گوسفندان او متفرق شدند و در وادی ایمن خوف و ترس بسیار او را روی نمود و بعد از آن حق تعالی ذکر نعمت میکند با موسی و میفرماید که ثم جئت
پس آمدی بدین وادی علی قدر یا موسی بر اندازه که مقرر کرده بودیم یا موسی که اینجا با تو سخن کنیم در همین وقت ترا پیغمبری دهیم نه در وقت دیگر از اوقات ماضی و
مستقبل و اصطنعتک و برگزیدیم و خالص ساختیم ترا لنفسی برای محبت خود یعنی نزدیک گردانیدیم و بالطاف خود مخصوص ساختیم و بار رسالت
بار کردیم و مطلوب آنجا مقرر کردانیدیم و مرتبه برادر ترا افراشتیم اذهب انت و اخوک برو تو و برادر تو هرون بایاتی بمعجزهای من و آن نه معجزه بود که
شرح آنها گذشته و لا تنیا و سستی مکنید و تقصیر منمائید فی ذکری در رسانیدن پیغام من و دعوت کردن ایشان بمن و نبایست مشوید در یاد کردن من
بهر جا که … باشید و فراموش مکنید و در طاعت ثابت قدم باشید و آورده اند که موسی بر سر اهل و عیال خود رفته متوجه مصر شد خدای تعالی هرون را وحی
کرد که برادر ترا منصب نبوت و رسالت دادیم ترا نیز به نبوت با او شریک و معاون کردانیدم و او متوجه صوب تست باید که باستقبال او بیرون روی پس هرون باستقبال
موسی کرده یکدیگر را دریافتند با ایشان ندا رسید که اذهبا بروید هر دو الی فرعون بسوی فرعون انه طغی بدرستیکه فرعون در کفر و طغیان و
عصیان از حد درگذشته و تمرد و طغیان او بنهایت رسیده فقولا له پس سخن گوئید با او قولا لینا سخن گفتنی نرم یعنی برفق و مدارا و او را دعوت کنید و بوجه
ملاطفت و حسن خلق با او بگوئید که با هیچ داعیه داری که از شرک باکیزه شوی و از نار نیکی کفر برائی و ما ترا راه نمائیم بسوی پروردگار خود تا از او بترسی لعله
یتذکر شاید که او پند گیرد بکلام شما و بکرود بحق او یخشی یا بترسد از عذاب خدا یعنی اگر پند نگیرد پس لا اقل متوهم خواهد شد و آورده اند که یحیی بن
معاذ چون این آیه را بخواند بگریست گفت این رفق و لطف تست با آنکس که دعوی الوهیت کرد پس رفق و لطف تو چگونه باشد با کسی که بعبودیت تو خدا پرستیده
باشد و … چون موسی متوجه جانب مصر شد اهل خود را در آنجا بگذاشت ایشان در آن شب منتظر بودند موسی باز نیامد و ایشان اثری از وی ظاهر نشد و خبر
نیافتند و در آن صحرا متحیر بماندند قضا را شعیب … آنجا رسید صفورا را بشناخت و پیش برد بعد از غرق فرعون خبر موسی بدیشان رسید القصه
چون موسی بمصر متوجه شد هرون باستقبال وی بیرون آمد و در راه با یکدیگر ملاقات کردند موسی شرح احوال تمامی با هرون باز گفت هرون گفت ای برادر شرح
شوکت و سطوت فرعون از آنچه تو دیدی زیاده از آنست و بانواع تعذیب حکم بدست و پا بریدن و کشتن و بند او بخیر میکند و از آنجا که طبع بشریت موسی متوهم شد
با هرون متفق شده زبان نیاز بدرگاه بی نیاز گشودند قالا ربنا گفتند ای پروردگار ما اننا نخاف بدرستیکه ما میترسیم ان یفرط علینا از آنکه فرعون
پیشی کرده بر ما یعنی تعجیل کند بعقوبت ما و نگذارد که دعوت را تمام کنیم و معجزه را بنمائیم او ان یطغی یا آنکه زیاده کند طغیان و کفر خود را و دلیری کند بر حضرت
مقدس و سخنی بی ادبانه و بی اندازه بگوید قال گفت خدای تعالی ای موسی و هرون لا تخافا مترسید از فرط و طغیان او انني معکما بدرستیکه من با شما ام بحفظ
نصرت و معاونت اسمع میشنوم گفتار شما را با آنچه او گوید بنسبت با شما و بامن از روی جهل و عناد و طغیان و انکار و جحود و اری و میبینم آنچه کند با شما یعنی آنچه میان شما
و او جاری شود از قول و فعل من بیان شنوم و میبینم و او را از شما دفع کرده و شما را نصرت کنم و ظاهر سازم پس چون دانستید که از حال شما غافل
نیستم و شما را فرو نگذارم و او را مغلوب و مخذول کردانم فاتیاه پس بروید بنزد او فقولا انا رسولا ربک پس بگوئید بدرستیکه ما هر دو فرستاده پروردگار
توایم فارسل معنا بنی اسرائیل پس بفرست با ما بنی اسرائیل و لا تعذبهم و عذاب مکن ایشان را که ساکن آبا و اجداد ما بوده یعنی بگذار ایشان را تا بمسکن خود

کن وَلَا تُعَذِّبْهُمْ و عذاب مکن ایشانرا بتکلیف اعمال شاقه و کرفتن مقاطعه و کشتن اولاد ایشان و خدمت فرمودن مردان و زنان ایشانرا بکارهای صعب کندن
چاهها و عمارت کردن و سنگهای عظیم بر دوش کشیدن و امثال آن قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ بتحقیق که آورده‌ایم علامتی و نشانه یعنی معجزه مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو یعنی
سخن ما محض دعوی نیست که بی برهان و اقامت بینه و معجزه واضح شاهد وَالسَّلَامُ و سلام همه ملئکه یا خزنه بهشت یا سلامتی هر دو سرا عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى بر آنکس است
که پیروی کند راه راستی که انبیا نشان داده‌اند بوسیله خدا الهی إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا بدرستیکه ما وحی کرده شد بما یعنی پروردگار ما حکم فرموده أَنَّ الْعَذَابَ بآنکه عذاب
دنیا و آخرت عَلَى مَنْ كَذَّبَ بر کسیست که تکذیب کرده پیغمبران و رسولان خدا را وَتَوَلَّى و پشت کرده از ایشان و اعراض نموده از آن پس موسی و هرون بحکم الهی بباب
فرعون در آمدند و بعد از مدتی که ملاقات میسر شد بگفتند ای فرعون ما رسولان پروردگار توایم و ترا به پرستش او میخوانیم و آن کلمات که حق تعالی تعلیم ایشان
نموده بود ادا کردند قَالَ گفت فرعون فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى پس کیست پروردگار شما ای موسی که مرا به پرستش او دعوت میکنید نکته در تخصیص خطاب بموسی با آنکه
هرون نیز با او بود آنستکه موسی اصل بود در تبلیغ و هرون تابع او یا آنکه فرعون میدانست که زبان موسی عقده ایست و سخن و بیان فهم نمیشود پس خواست که او را
نزد حضار مجلس انفعال دهد از آن الثغ از انعقد خبر نداشت چه موسی بزبان فصیح و بیان ملیح قَالَ گفت رَبُّنَا الَّذِي پروردگار ما آنکس است که از محض
مرحمت و عین عنایت أَعْطَى داده است كُلَّ شَيْءٍ هر چیزی را از انواع مخلوقات خَلْقَهُ صورتی که لایق حال و شکلی که موافق کمال آن بود و نیز عطا فرمود خلقه
و طبیعه هر یک را از خلق تو خود هر چیزی را که بآن محتاج‌اند از وجوه معیشت ثُمَّ هَدَى پس راه نمود یعنی شناسا ساخت او را بکیفیت انتفاع با چه با و عطا فرموده در جمیع
اشیا مادر و طبع یا راه نمودن ایشانرا بطریق معیشت دنیویه و امور دینیه فرعون چون این بشنید در برابر این هیچ نتوانست گفت تا بجهت آنکه مبادا قوم چون
درین تفکر کنند او را بعبادت چنین خدای امید کنند سر رشته سخن را بجای دیگر کشید بجهت عاجز ساختن موسی قَالَ گفت ای موسی فَمَا بَالُ الْقُرُونِ
پس چیست حال اهل قرنهای نخستین چون قوم نوح و عاد و ثمود که خدا را نپرستیدند تا ایشان بعد از موت در سعادت و دولت‌اند یا در شقاوت و نکبت قَالَ گفت
موسی عِلْمُهَا دانستن حال و مآل آن گروه عِنْدَ رَبِّي نزد پروردگار منست و بغیر او سبحانه کسی علم بحال ایشان ندارد فِي كِتَابٍ ثابت گشته و نوشته شده
در لوح محفوظ یعنی اعمال ایشان محفوظ گشته در او بر وفق آن جزا و سزا خواهند دید لَا يَضِلُّ رَبِّي خطا نمیکند فریدگار من در نظر بعلم تا بجهت آن مهتدی
نشود و راه نیابد باحوال و اسرار بندگان وَلَا يَنْسَى و فراموش نمیکند هیچ چیز را چه نسیان و ضلال بر عالم بالذات محالست یعنی علم او بهمه اشیا رسیده
و من بنده‌ام مثل شما و نمیدانم مگر آنچه علام الغیوب مرا از آن خبر دهد و نزد ابن عباس معنی آنستکه ذم نمیکند در کسی را که بوحدانیت او منکر و نیز تا آنکه انتقام
از او بکشد و ترک نمیکند کسی را که او را بیگانگی دانسته تا که پاداش دهد او را باز موسی همان بسر سخن اول رفت که وصف حضرت سبحانی میکرد و میگفت پروردگار
من الَّذِي جَعَلَ آنکسیست که گردانید لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را مَهْدًا فرش گسترده شد که بر آن می‌نشینید و مسکن میسازید یعنی مانند گهواره
اطفال تا بدان قرار میگیرید وَسَلَكَ لَكُمْ و پیدا کرد برای شما فِيهَا در زمین سُبُلًا راهها تا میان کوهها و بیابانها از بلده ببلده و دیگر میروید بامید
بر اصلاح و منافع خود وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ و فرو فرستاد از آسمان مَاءً آبی که بارانست فَأَخْرَجْنَا بِهِ پس بیرون آوردیم بسبب آن التفات از غیبت بتکلم
جهت تنبیه است بر ظهور کمال قدرت و حکمت او سبحانه یعنی هیچکس جز از ما قادر نیست بر اخراج بلکه ما ایم که بقدرت کامله بیرون میآوریم بآب باران أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ
اصناف گوناگون از رستنی شَتَّى که پراکنده‌اند و مختلف در کیفیت از لون و طعم و جنس و نفع و ضرر و گفتیم به بندگان که كُلُوا بخورید بعضی از آن بیرون آورده‌ایم هر چه خوردن
را شاید از میوه و دانه وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ و بچرانید چهار پایان خود را در چراگاهها هر چه خوردن شما را نشاید از کاه و علف إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستیکه در این که
مذکور شد لَآيَاتٍ هر آینه علامتهاست و دلائل است بر قدرت ربانی و وحدانیت لِأُولِي النُّهَى مر خداوندان خرد را که عقول ایشانرا باز دارد از پیروی باطل و افعال ناخوش
و ارتکاب قبیح و شنیع مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ از زمین آفریده‌ایم شما را یعنی اصل خلقت پدر شما را و اول ماده بدن شما خاک است مثبت در تبیان البیان و در کشف
و تعالی فرشته میفرستد تا از خاک موضعی که دفن کسی خواهد بود قدری خاک بر میدارد و بر نطفه که ماده وجود او است میریزد و آنکس از خاک و نطفه مخلوق میشود و در
همان خاک مدفون میگردد و حق تعالی از این معنی خبر میدهد میگوید که شما را از زمین آفریده‌ایم وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ و در زمین باز میبریم بعد از مردن بجهت دفن کرده اجزا
وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ و از زمین بیرون آوریم شما را بجمع کردن اجزای پراکنده تَارَةً أُخْرَى بار دیگر برای حساب و جزا پس فرعون از موسی معجزه طلبید حضرت موسی
عصا بیفکند اژدها شد باز بکرفت همان عصا شد ید بیضا بنمود و غیر از این آیات معجزات نه گانه که در سوره اعراف مذکور شد و هیچ کدام نگروید چنانکه میفرماید
که وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ بدرستیکه ما نمودیم بفرعون آيَاتِنَا كُلَّهَا همه معجزات خود را که بموسی داده بودیم فَكَذَّبَ پس تکذیب کرد و نسبت داد موسی را بسحر عنادا و طغیانا
وَأَبَى و سرباز زد از آنکه ایمان آورد و فرعون بر آمد که ند ما روی بجحود و عصیان قَالَ گفت فرعون بموسی که أَجِئْتَنَا آیا آمده بسوی ما لِتُخْرِجَنَا تا بیرون کنی ما را مِنْ
أَرْضِنَا از زمین ما که مصر است بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى بجادوی خود ای موسی و خود پادشاهی در مصر بعلت اخراج ما از آن بسحر و زبان آوری و مردم پیرو فصاحت خود
فَلَنَأْتِيَنَّكَ پس هر آینه بیاوریم برای تو بِسِحْرٍ مِثْلِهِ جادوی مانند جادوی تو و بوبه‌ای معارضه کنیم تا مردمان بدانند که تو پیغمبر نیستی بلکه ساحری و جادوگری فَاجْعَلْ
پس بگردان یعنی مقرر کن بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا میان ما و میان خود وعده بجهت معارضه نخواهیم نو وعده که هیچوجه لَا نُخْلِفُهُ خلاف نکنیم آن را نَحْنُ وَلَا أَنْتَ
نه ما و نه تو بلکه بوعده در رسید حاضر شویم مَكَانًا سُوًى در جائی که مسافت میان ما و تو یکسان و برابر باشد و هموار که در آن پستی و بلندی نباشد تا همه مردم نظاره
توانند کرد قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمُ الزِّينَةِ گفت موسی بفرعون که زمان وعده شما روز آرایش قبطیانست و روز عید ایشان بود که همه آراسته در موضعی حاضر
شدندی و تماشا کردندی و تعیین این روز بجهت آن بود که ظهور حق و زوال باطل بروز جمع واضح و ظاهر و خبر آن باطراف عالم رسد وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى و موعد
شما آنست که جمع کرده شوند مردمان در چاشتگاه و یا زمان وعده شما روزیست که فراهم آورده شوند مردم در آن و وقت چاشت که محل کمال روز است و راست [illegible]

شود

از ایمان نغ تبرکی هوا به ببیند حاصل که حضرت موسی گفت عده ما اجتماع مردمانست بوقت چاشت فتولی فرعون پس برگشت فرعون از مجلس و بخلوت در امد و
بجهة جمع کردن ساحران رای زد و مشاوره با ندیمان خود کرد و کسان باطراف و اکناف و جوانب و لایات مصر فرستاد فجمع کیده پس جمع کرد چیزی را که بان کید
مکر کنند یعنی ساحران را و آلات سحر ایشان را ثم اتی پس امد بوعده گاه با ساحران از ابن عباس مرویست که هفتاد و دو مرد بودند و بروایتی هفتصد با هر یکی خروار از چوب
و رسن و در بعضی دیگر از روایه آمده که ایشان سی هزار بودند و بقول دیگر هفتاد هزار با هر یک عصا و ریسمانی و روایة اول صحیح است و چون فرعون و ساحران و قبطیان
که تابع او بودند با جمیع ساحران در میعاد در آن مکان جمع شدند قال لهم موسی گفت موسی مر جادوان را بعد ملاقات از روی نصیحت و موعظه که ای قوم
ویلکم وای بر شما لا تفتروا افترا مکنید و مبندید علی الله کذبا بر خدا دروغ که آیات او را سحر گوئید خواهید که با آن معارضه کنید یا دروغ بر خدا مبندید
بشریک دیگری با او فیسحتکم پس مستاصل کرداند و بیخ و بنیاد بر کند شما را بعذاب بعذابی که نازل کرداند بر شما وقد خاب و بدرستیکه بی بهره و بی نوا
ماند من افتری هر که افترا کرد بر خدا و امر باطل را با او نسبت داد و چون ساحران این سخن بشنیدند فتنازعوا امرهم بینهم پس گفت و شنو کردند در کار
خود میان یکدیگر و با یکدیگر گفتند این کلام ساحران نیست و اسروا النجوی پنهان داشتند راز گفتن خود را از ملازمان فرعون و اخر بدین قرار دادند
که اگر او بر ما غالب شود متابعت او کنیم و بخدای او بگرویم و اگر ما بر او غالب شویم او ساحر است و در دست ما هلاک خواهد شد و گویند که فرعون از غرفه نگاه
کرد دید که ایشان با یکدیگر سخنی میگویند پنهان پرسید که ای ساحران چه میگوئید ایشان از ترس فرعون قالوا گفتند که ان هذان بدرستیکه این هر دو یعنی موسی
و هرون لساحران جادوانند و گویند اختلاف ایشان در این بود که بچه نوع با موسی معارضه کنند و حفص ان خوانده بسکون نون و ان را نافیه میگیرد و لام بمعنی
الا یعنی نیستند موسی و هرون مگر جادوان یریدان ان یخرجاکم میخواهند که بیرون کنند شما را من ارضکم از زمین شما بسحرهما بجادوی خود و مملکت
مصر را در تصرف خود در ارند و یذهبا و ببرند بطریقتکم المثلی مذهب شما را که بهترین مذاهبست و دین و مذهب خود را ظاهر سازند فرعون چون
این سخن از ایشان شنید که موسی و هرون ساحرانند و داعیه دارند که قبطیان را از مصر بیرون کنند در غضب شد و گفت چون چنین است فاجمعوا کیدکم پس جمع کنید و اتفاق کنید
خود را یعنی الات سحر را و هیچ چیز از آن فرو گذاشت مکنید و آنچه توانید تقصیر مکنید ثم ائتوا صفا پس بیائید بوعده گاه صف زده تا در عرصه میدان با هیبت شما
در دل مردم افتد و جهد کنید تا بر ایشان غالب شوید یا ساحران بهم میگفتند که همه اسباب سحر را فراهم ارید و متوجه میدان شوید بیکبار بموسی در آئید تا مضطر
و عاجز شود تا کاری نتواند ساخت و غلبه شما را باشد و قد افلح الیوم و بدرستیکه رستگار شد بمطلوب خود رسید امروز من استعلی هر که بر سر امد بسحر
همه جادوان صف کشیدند در میدان و موسی و هرون در برابر ایشان ایستادند و ساحران قوی سیصد هزار رسن و چوب میان تهی کرده و از زیبق ساخته بودند
بطریق ادب قالوا یا موسی گفتند که ای موسی اما ان تلقی یا اینست که تو بیفکنی عصای خود را و اما ان نکون و یا آنکه ما باشیم اول من القی اول
کسیکه بیفکند چوب و رسن را یعنی اختیار یکی از این دو کار بکن که آن بخت انداختن تو باشد یا بخت انداختن ما موسی نیز از روی ادب یا بوجه عدم اعتنا و
عدم مبالات بایشان قال گفت بل القوا بلکه شما بیفکنید پس ساحران ادوات سحر خود را بیفکندند و بسبب حرارت هوا بنور رجوع چوبها و ریسمانها در اضطراب
امد فاذا حبالهم پس ناگاه رسنهای ایشان وعصیهم و عصاهای ایشان یخیل الیه نموده شد بموسی من سحرهم از جادوی و کید ایشان که گوئیا
انها تسعی بدرستیکه انها شتاب میکنند و میروند یعنی موسی چنان خیال کرد که آن ریسمانها و عصاها مار گشته اند و باطراف و جوانب میشتابند فاوجس
پس دریافت فی نفسه در دل خود خیفة موسی خوفی و ترسی موسی یعنی از این دید بترسید چنانکه مقتضای طبیعت بشریت و اگرچه شکی در بطلان آن نداشت
یا از آن ترسید که مبادا نظاره گیان میان سحر و معجزه فرق نکنند چون این وهم بر موسی جاری شد قلنا لا تخف گفتیم با او که مترس از آنچه ترا در وهم انداخته که
کار و بار ساحران در هم خواهد شکست و امر تو در غایة وضوح بر جا و عام مخفی نخواهد گشت انک انت الاعلی بدرستیکه تو برتر از ایشان و غالب بر ایشان
یعنی البته غلبه ترا خواهد بود و همه ایشان مغلوب خواهند گشت والق و بیفکن ما فی یمینک آنچه در دست راست تست یعنی با آنکه اکثرت رسن و عصای
ایشان و این چوب که در دست تست بی بینی تلقف تا فرو برد بفیض ما صنعوا آنچه ساخته اند انما صنعوا بدرستیکه آنچه ساخته اند کید ساحر
مکر و فریب جادو است ولا یفلح الساحر و رستگار نشود و فیروزی نشود ساحر حیث اتی هرجا که اید یعنی هر جادو در هر موضع که باشد ظفر و فلاح
نیابد القصه حضرت موسی عصا بیفکند فی الحال بقدرت ذوالجلال اژدهائی عظیم شد و دهان خود کشود در دیکر ساحران و ادوات ایشان نهاد و یکباره تمام
آن الات و ادوات اگرچه صد خروار چوب و رسن بود فرو برد و بر او اثری از ان پیدا نشد و حجم او چنانکه بود زیاده نگشت و دهان از زمین وی بکر نهاد موسی بیا
واو را بگرفت همان عصا شد ساحران دانستند که این سحر نیست زیرا که سحر سحر دیگر را باطل نکند بلکه قدرت خدا و معجزه موسی است و دیگر چون انواع سحر ایشان
ظاهر بود بیقین دانستند که این از آیات الهیست و معجزات نبوی فالقی السحرة پس در افکنده شدند ساحران یعنی بیقین ایشان را در حقیقت ایشان را در افکند
سجدا در حالتیکه سجده کنندگان بودند خدای را از روی صدق و انابه و توبه از کردار خود و تعظیم و تکریم این معجزه ظاهره قالوا گفتند آمنا برب هرون
و موسی گرویدیم بپروردگار هرون و موسی و روایتست که چون ساحران بسجده در افتادند حقتعالی روضه جنان و منازل که نامزد ایشان بود در آن حالت بایشان نمودند
چون منازل خود را بدیدند بیکبار متفق الکلمه شدند گفتند که ما بپروردگار موسی و هرون گرویدیم و تصدیق بوحدانیت او نمودیم فرعون که این صورت مشاهده کرد از روی
انکار قال آمنتم گفت آیا ایمان آوردید و حفص آمنتم خوانده بدون همزه استفهام یعنی شما گرویدید و تصدیق کردید بکردن نهاید له موسی را یعنی برو
نمودید پیش از آن قبل ان اذن لکم پیش از آنکه دستوری دهم شما را در آنکه باو بگروید انه لکبیرکم بدرستیکه موسی هر آینه بزرگ شماست در فن سحر الذی
علمکم السحر که آموخت شما را جادو یعنی استاد و معلم و مهتر جادوانست و شما با همدیگر ساخته اید میخواهید که پادشاهی مرا از من بستانید در مصر

از من برهانید بجهة بمغلوب شدن که قاصر بودند در سحر و شاگرد وی بید و مقرر است که شاگرد عاجز میباشد از آنچه استاد میکند نمیتوانند که با او معارضه کند
فلأقطعن أيديكم پس هر آینه ببرم دستهای شما را وأرجلكم و پایهای شما را من خلاف از خلاف یکدیگر یعنی دست راست و پای چپ ولأصلبنكم
و بیاویزم شما را في جذوع النخل در تنهای درخت خرما که درازترین درختانست تا همه کس شما را ببیند عبرت گیرند مرویست که اول کسیکه این عمل نمود فرعون
بود ولتعلمن و تا بدانید شما أينا که کدام از ما أشد عذابا سخت تر است از روی عذاب وأبقى و پاینده تر از وجه عذاب مراد وی ازین گفتار نفس خویش
بود و نفس نفیس موسی و یا ذات قدس حق تعالی یعنی تا بدانید که عذاب من یا عذاب موسی و خدا که بدو ایمان آورده اید سخت تر است و پاینده تر ساحران چون از جاذبه
حقانی مست شده بودند و از تواتر انوار الطاف ربانی که بر دل ایشان تافته بود از دست شده لاجرم اندیشه نکردند در تهدید فرعون و بانگ بر وی قالوا گفتند لن
نؤثرك نگزینیم و اختیار نکنیم ترا على ما جاءنا بر آنچه بیامد بما و بعضی از یقین از دید من البينات از معجزات واضحه و نعمت فانیه ترا اختیار نکنیم
نعم باقیه اخروی که بما نموده اند در حالت سجده والذي فطرنا و بر نگزینیم ترا بر خدای که آفریده است ما را و از عدم بوجود آورده فاقض پس حکم کن ما أنت
قاض هرچیز را که تو حکم کننده آنی یعنی هرچه خواهی بما بکن که پروای آن نداریم إنما تقضي جز این نیست که تو حکم کنی هذه الحياة الدنيا در این
زندگانی دنیا یعنی حکم تو در اینجهانست که ما هستیم بیش ازین بجاری نیست هرچه میخواهی بکن و آخرت که پاینده و بهتر است از حکم معزول شده بهمه خود مشغول خواهی
شد إنا آمنا بدرستیکه ما گرویدیم بربنا بپروردگار خود ليغفر لنا تا بیامرزد برای ما خطايانا گناهان ما را از کفر و معاصی وما أكرهتنا عليه
و بیامرزد آنچه اکراه کردی ما را بدانچه من السحر از جادوئی کردن و آموختن آن مرویست که فرعون مردمان را بر آموختن سحر اکراه میکرد و ایشان را بر خواندن
حفظ اجبار مینمود ایشان بجاء از خدا مغفرت آن اکراه طلبیدند و بعد از آن گفتند که والله خير و خدا بهتر است و پاداش وأبقى و پاینده تر از جهت ثواب
تو و ما را بر کفر مزد میدهی که انقطاع بدان راه دارد و خدا ایشان را بر ایمان جزا عطا میکند که بر وی زوال کرد آن نکرد و ما اختیار بهتر و پاینده تر کردیم و متاع فانی
محقر را قطع نظر کردیم پس هرچه میخواهی با ما بکن إنه من يأت بدرستیکه هر کس بیاید ربه نزد پروردگار خود مجرما در حالتیکه مشرک باشد یعنی هر که بر کفر و
شرک مرده باشد و بحکم حق در روز قیامت حاضر شود فإن له جهنم پس بدرستیکه مر او راست دوزخ لا يموت فيها نمیرد در آنجا تا از عذاب برهد و از عقاب
خلاصی یابد ولا يحيى و نه زنده باشد زندگی که خوش گذراند و راحتی یابد بلکه زندگی داشته باشد که مرگ از آن بهتر باشد بجهة شدت عذاب ومن يأته و هر که بیاید
بوی مؤمنا در حالتیکه گرویده باشد در دنیا بوحدانیت خدا و او و بمعجزات انبیاء قد عمل الصالحات کرده باشد عملهای شایسته فأولئك پس آنگروه مؤمنان
و نیکوکاران لهم الدرجات العلى مر ایشان راست درجهای بلند و مرتبهای ارجمند جنات عدن بدل الدرجات است یعنی مر ایشان راست بوستانهای اقامه که
همیشه در آنجا باشند تجري میرود من تحتها الأنهار از زیر درختان یا از منازل آنجوها خالدين فيها در حالتیکه آنگروه جاوید باشند در آن
بوستانها وذلك و اینمنزلها و جوها جزاء من تزكى پاداش آنکسیست که پاک باشد از نجاست کفر و شرک و از دنس طغیان و بطالت و خیرات منتظم و چون
اینقصه بشرح مستوفی در سورة الاعراف در منهج الصادقین بقلم تحریر در آمده و عدا ترجمه نیز در آن موضع باشارت رفته از آنجهة اینجا بطریق ایجاز بر مضمون آیات اختصار
رفت و بعد از آن از حال بنی اسرائیل خبر میدهد بقوله ولقد أوحينا و بتحقیق که ما وحی کردیم إلى موسى بموسی یعنی که فرعون از دیدن معجزات متنبه نشد
و در تبعیت بنی اسرائیل افزود گفتیم موسی را أن أسر بعبادي آنکه بشب ببر بندگان مرا از مصر چون بکنار دریا رسید لشکر فرعون از عقب بیامدند بنیل بشدت ابد مرسید
فاضرب لهم پس بگردان از برای ایشان یعنی فرا گیر و بقیام نما برای ایشان طريقا راهی و گویند معنی آنست که بزن عصا را تا ساز برای ایشان راه في البحر در دریا
يبسا خشک که نه در او آب و نه گل باشد لا تخاف در حالتیکه نترسی درکا دریافتن دشمن یعنی ایمن باش که فرعونیان شما را در نیابند و از ایشان ضرر بشما نرسد
ولا تخشى و نترسی از غرق شدن چشم شما ابتلا منت بکنداز آنیم و چون امر الهی بنی اسرائیل را که هفتاد هزار یعقوب صد و بیست هزار بود از مصر بیرون برد و یکروز
قبطیان خبردار شدند و بجهة آنکه در خانه هر یک مصیبتی عظیم افتاده بود چنانچه در سورة الاعراف مذکور گشت بآن مشغول گشته نمیتوانستند که از عقب بنی اسرائیل
بروند و روز دیگر فرعون بفرمود تا هشتصد هزار سوار جمع شدند فأتبعهم پس از پی در آمد بنی اسرائیل فرعون بجنوده فرعون با لشکرهای خود پس چون بکنار
دریا رسیدند موسی با قوم خود از آنجا گذشته بودند فرعونیان نیز در آن راه که ایشان گذشته بودند در آمدند و آن دوازده راه بود که موسی عصا زده و در دوازده بود
بقدرت الهی آن راهها پیدا شد چون بمیان دریا رسیدند فغشيهم پس فرو گرفت ایشان را من اليم از دریا عقیم ما غشيهم آنچه فرو گرفت ایشان را یعنی
چنان موج دریا ایشان را که هیچکس بکنه آن نرسید الا از تعجب و بیان تواند نمود که چگونه بود وأضل فرعون قومه گمراه کرد فرعون گروه خود را در دین و
ما هدى و راه ننمود ایشان را و بعد از نجات دادن بنی اسرائیل و هلاک کردن فرعونیان بعد از نعم خود فرمود بنی اسرائیل و فرمود که يا بني إسرائيل ای فرزندان
یعقوب قد أنجيناكم بدرستیکه ما رهانیدیم شما را من عدوكم از دشمنان شما که فرعون و قوم او بودند وواعدناكم و وعده دادیم شما را جانب الطور
الأيمن بطرف راست کوه طور برای مناجات موسی و انزال کتاب توریت ونزلنا و فرو فرستادیم عليكم المن والسلوى بر ایشان ترنجبین و مرغ بریان و قتیکه در
تیه با سر گردان بودید و تفصیل این قصه بطریق تمام در سورة البقرة مذکور است و گفتیم كلوا بخورید من طيبات ما رزقناكم از پاکیزهای یعنی
حلالهای که شما را روزی کرده ایم ولا تطغوا فيه و از حد در مگذرید در آنچه یعنی بجهة ناسپاسی و ناشکران در آن بجهة تعدی از حد شرع و صرف نعمت در معصیت و ایجاد
ان از اینجهام بدل مکنید که اگر چنین کنید فيحل عليكم پس فرود آید بر شما غضبي خشم من یعنی عذاب من لازم حال شما شود و بسخط من گرفتار شوید ومن يحلل
عليه و هر که فرود آید بر او غضبي خشم من و سخط و عذاب من فقد هوى بتحقیق که افتاده در هاویه یا هلاک شد از اوج سعادت بحضیض شقاوت وإني و
إني لغفار و بدرستیکه من بیک آمرزنده ام لمن تاب مر آنکس را که توبه کرد از شرک وآمن و گروید بوحدانیت من و بجمیع پیغمبران من و نزد من

راستی وعمل صالحاً و کرد عمل نیکو از فرایض و سنن ثم اهتدی پس راه راست یافت یعنی ثبات ورزید بر راه ایمان و طاعت تا حین موت و تا علم او منحط نشد
راه برد بطریق حق و از امام جعفر صادق مرویست که در تفسیر این آیه فرموده اند که معنی آنست که راه یافت بدوستی ما که اهل بیتیم پس بخدا سوگند که اگر مردی همه عمر خود
عبادت حق تعالی بجای آورد در میان رکن و مقام بعد از آن بمیرد و متمسک نشده باشد بدوستی ما حق تعالی او را نجات ندهد و او را بآتش دوزخ در افکند و بطرق
اهل بیت باسانید بسیار روایت است که ثم اهتدی الی ولایة علی بن ابیطالب علیه السلام و مرویست که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعون از موسی درخواستند که از برای ما قوانین شرعی و
قواعد احکام شرع بیان کن موسی در این باب با حضرت رب الارباب مناجات کرد خطاب مستطاب رسید که با موسی با جمعی از اشراف بنی اسرائیل بکوه طور رو که تا
کتاب جامع احکام شرع باشد بتو کرامت کنیم موسی هارون را بجای خود گذاشت و با هفتاد کس از خیار بنی اسرائیل متوجه طور شد و در حین رفتن قوم را وعده داد که چهل
روز دیگر میآیم و کتابی که مشتمل بر قوانین شرع باشد میاورم و چون نزدیک طور رسیدند قوم را بگذاشت و از غایت اشتیاقی که بکلام الهی و بمناجات باری داشت زود
بالای کوه بر آمد خطاب ایزدی در رسید که وما اعجلک چه چیز شتابان ساخت ترا تا تعجیل کردی و پیشتر آمدی عن قومک یا موسی از گروه خود ای موسی
قال هم اولاء گفت موسی که ایشان گروهی اند که میآیند علی اثری بر عقب من همین لحظه میرسند و من پیش از ایشان نیامده ام مگر بگامی چند پس تقدم
من مثل تقدم بعضی رفقا ببعضی در مسیر همچنانکه عرف و عادت است در میان مردم وعجلت الیک و شتافتم بسوی تو رب ای پروردگار من لترضی
تا خشنود گردی از من چه مسارعت در امتثال امر موجب رضا آمر است یعنی پیش آمدن من از قوم نه بجهت تعظیم بود بر ایشان بلکه محض طلب خوشنودی تو کردم
قال گفت حق تعالی بموسی فانا پس بدرستیکه ما قد فتنا قومک بتحقیق در فتنه انداختیم قوم ترا و مبتلا ساختیم ایشان را به پرستش گوساله من بعدک پس از بیرون
آمدن تو از میان ایشان یعنی امتحان نمودیم بتشدید تکلیف بر ایشان و با ایشان معامله آزمایندگان کردیم تا بچه در میان ایشان پیدا شد از امر گوساله تا متمیز
شود مخلص از منافق و بر عالمیان ظاهر گردد که مومن و مخلص کدام است و منافق و معاند کدام واضلهم السامری و گمراه کرد ایشان را سامری و
سامری مردی بود منسوب بقبیله سامره از عظمای بنی اسرائیل و گویند کافری بود از کرمان از قوم بنی اسرائیل بلکه از جمعی که گوساله پرست بودند و اظهار اسلام
کرده بود و در باطن کافر بود و اصح آنستکه از بنی اسرائیل است و در وقتیکه فرعون ابنای ایشان را میکشت متولد شده بود و مادر او بعد از تولد او بکنار
نیل در حجری افکنده بود حق تعالی جبرئیل را مقرر کرده بود که او را پرورش دهد و ماکول و مشروب وی مهیا کرد از انگشتان جبرئیل را میمکید تا بزرگ شد و در غرق
شدن فرعونیان از زیر سم اسب جبرئیل قبضه خاک برداشته محافظت نمود و از موسی شنیده بود که خاصیت سم اسب جبرئیل آنست که خاک زیر سم اسب او را بر
هر چه زنند از او آواز بر آید و این از امور عجیبه است که حق تعالی در آن بودیعت نهاده در این وقت که موسی بطور رفت سامری نزد هارون آمد و گفت که پیرایه
که از قبطیان عاریت گرفته با ما است ما را در آن تصرف کردن روا نیست و میبینم که بنی اسرائیل آنرا میخرند و میفروشند حکم فرما تا همه را جمع کنند
و بسوزانند هارون امر فرمود تا همه پیرایها را جمع کردند و آوردند و در حفره ریخته آتش در آن زدند سامری زرگری حیله باز بود همینکه زر نرم گشت قالبی
ساخته و آن زر گداخته را در آن قالب ریخت و بشکل گوساله چیزی بیرون آورد و قدری از خاک زیر سم اسب جبرئیل که فرس الحیوة میگفتند در دهن وی ریخت گوساله
زنده شد و گوشت و پوست او پیدا شد و باواز آمد و گویند که زنده نشد لیکن بهر موضع که ریخته شده بود بانگی کرد و چهار دانگ از قوم بنی اسرائیل که در اعمال
مستضعف بودند و متیقن الاعتقاد نبودند او را سجده کردند و در مجمع البیان آورده که قوم بنی اسرائیل سیصد هزار مرد بودند همه گوساله پرست شدند مگر
دوازده هزار که بجهت رسوخ ایمان ثابت قدم شدند و برنگشتند حق تعالی موسی را خبر داد که قوم تو بعد از خروج تو از میان ایشان گوساله پرست شدند فرجع موسی
پس بازگشت موسی از مناجات حق تعالی بعد از چهل روز و الواح تورات را فرا گرفته توجه نمود الی قومه بسوی قوم خود غضبان در حالتیکه خشمناک بود سخت
اسفا اندوهگین از اینکه ایشان جزع کننده از ایشان نامتحیر بر آنکه مبادا که تدارک این امر ممکن نباشد و ایشان از آن ندامت باز نگردند و با بخال بمانند و متحیر
چون بمیان قوم رسید بانگ و خروش ایشان شنید که گرد اگرد گوساله دف میزدند و رقص میکردند و عتاب آغاز کرده از روی ملامت قال گفت یا قوم
ای گروه من الم یعدکم آیا وعده ندادند بشما ربکم پروردگار شما وعداً حسناً وعده نیکو یعنی مضمون بصدق و انجاز که تورات بشما دهد من بجهت
بنا جیاد قوم شما بطلب آن بیرون رفتم افطال آیا پس دراز شد علیکم العهد بر شما زمان مفارقت من و من چهل روز وعده کرده بودم و بهمان وعده باز
آمدم ام اردتم یا خواستید ان یحل علیکم آنکه فرود آید بر شما غضب من ربکم خشمی از خدا که پروردگار شما است بسبب پرستیدن گوساله و
مستوجب عذاب و عقاب الهی شوید فاخلفتم موعدی پس خلاف کردید وعده را که کرده بودید با من از ثبات قدم شما بر ایمان و عقیده بر اوامر و نواهی من و متمسک
شدن بطریق هارون و اطاعت او تا هنگام رجوع من بشما از میقات قالوا گفتند گوساله پرستان ما اخلفنا موعدک خلاف نکرده ایم وعده ترا بملکنا
بقوه و اختیار خود یعنی که ما مالک امر خود نبودیم و سامری ما را باجبار خود میگذاشت و این تو بلا میکرد و ما را باجبار از آن باز میداشت خلاف وعده تو نمیکردیم
ان ثابت قدم بودیم ولکنا حملنا ولیکن بر داشتیم و حفص حملنا خوانده بصیغه مجهول یعنی حمل کرده شده ایم مراد آنستکه ما را تکلیف کردند تا بر داشتیم اوزارا
من زینة القوم بارها گران و سنگین از پیرایه گروه قبطیان که عاریه گرفته بودیم از ایشان باسم عروسی و بار بعید از آن رد نکرده بودیم با ایشان در وقت
بیرون آمدن از مصر تا ایشان واقف نشوند بخروج ما از شهر فقذفناها پس پیرایهها ایشان را بحکم هارون در آتش انداختیم فکذلک پس همچنانکه ما افکندیم
پیرایهها را در آتش القی السامری افکند سامری نیز آنچه با او بود از پیرایه و زر بود فاخرج لهم پس بیرون آورد سامری برای ایشان عجلا گوساله جسدا که
کالبدی بود ساخته از آن حلی که در آتش افکنده بودیم له خوار مراورا بانگ گوساله بود فقالوا پس گفتند سامری و اتباع او ما که هذا الهکم اینکه
خدای شما است واله موسی و خدای موسی فنسی پس فراموش کرد خدای خود را و بطلب او بکوه طور رفت بعد از آن خدای تعالی الزام حجت کرده اینکه گوساله

پرستان بقوله أَفَلَا يَرَوْنَ آیا نمی‌بینند یعنی می‌بینند گوساله پرستان أَلَّا يَرْجِعُ آنکه باز نمی‌گرداند گوساله إِلَيْهِمْ بسوی ایشان قَوْلًا سخن را یعنی هر
چند او را می‌طلبند جواب نمی‌دهد وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا و نمی‌تواند که از ایشان زیانی وَلَا نَفْعًا و نه سودی یعنی قدرت ندارد که برساند بایشان زیان و سودی پس
و چنین کسی را چگونه توان پرستید و ستایش کرد وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ و بتحقیق که گفت ایشان را هَارُونُ مِنْ قَبْلُ پیش از آمدن موسی به بنی اسرائیل از موعظه و برای
نصیحت و موعظه و تذکر يَا قَوْمِ ای گروه من إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ جز این نیست که مبتلا شدید به تکلیف و ممتحن گشتید به گوساله یعنی به پرستش او یعنی مراد
آنست که حق تعالی با شما معامله آزمایندگان کرده تا بر عالمیان ظاهر کرده و بر ایشان روشن شود که کدام از شما بر دین اسلام ثابت و راسخ خواهید شد و به پرستش عجل
اقدام خواهید نمود مراد آنست که تا محق و مبطل ممتاز گردد وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَٰنُ و بدرستیکه آفریدگار شما خدای بسیار بخشش است نه غیر او فَاتَّبِعُونِي پس پیروی کنید
مرا در عبادت او وَأَطِيعُوا أَمْرِي و فرمانبری کنید فرمان مرا در ثبات و دوری در دین اسلام قَالُوا گفتند گوساله پرستان در جواب هارون لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ
ما پیوسته و همیشه بر پرستش گوساله عَاكِفِينَ اقامت نمایندگان و مجاوران حَتَّىٰ يَرْجِعَ تا وقتیکه باز گردد إِلَيْنَا مُوسَىٰ بسوی ما موسی تا نظر کنیم و ببینیم
که او پرستش این میکند یا نه و آنچه سامری گفت که این خدای موسی است راست گفت یا نه هارون با اندوه و از ده هزار مرد که بر ایمان ثابت قدم بودند از ایشان اعتزال
کرد تا موسی باز آمد و اول با قوم خود عتاب آغاز کرد چنانکه گذشت آنگه روی به برادر آورد و از روی غضب فرط و خشم در کار الهی خود را نتوانست نگاه داشت
و چنانچه عنان جبله بشریت و طبیعت انسانی از اختیار گشته الواح توریت را انداخت و موی پیشانی هارون را بدست گرفت و بسوی خود کشید از روی عتاب قَالَ
يَا هَارُونُ گفت ای هارون مَا مَنَعَكَ چه چیز بازداشت ترا إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا چون دیدی که ایشان گمراه شدند أَلَّا تَتَّبِعَنِ از آنکه متابعت کنی و پیروی
نمائی در غضب و زجر کردن بر ایشان و محاربه کردن با ایشان برای حمایت و عصبیت دین و رضای خدای تعالی و یا آنکه از پی من آئی و خود را بمن رسانی و خبر باز
دهی أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي آیا سرکشیدی از فرمان من که آن تصلب است در دین و این سبیل ضد محالست یعنی تنها بخود مصلحت نیست که تو از فرمان الهی و امتثال من
سر پیچیدی ما بشی پس چرا گذاشتی که ایشان چنین رواج یافت و هارون چون فرط غضب موسی و حدت او را دید و معامله لطف در آمد قَالَ گفت ای موسی يَا ابْنَ أُمَّ ای پسر
مادر من اگر چه موسی برادر پدری و مادری هارون بود اما ذکر مادر کرد برای رقت دل موسی پس بجهت رفق و ملایمت و تحریک رحمت و شفقت موسی گفت که ای پسر
مادر من لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي فرا مگیر محاسن مرا و نه موی سر مرا و تفصیل تبیین این بحث و ذکر وجوه و اقوال متعدده و بنا صحیح و بطلان در
منهج الصادقین سمت تحریر یافته و بعضی از آن در این ترجمه نیز مذکور گشته است در سورة الاعراف القصه هارون تا باعتذار گشود گفت ای موسی آتش
غضب دفع نشان و با وجود دفع زبان اعتراض کوتاه کن إِنِّي خَشِيتُ بدرستیکه من ترسیدم که اگر مقاتله کنم با ایشان یا ایشان را گذاشته از پی تو آیم أَنْ
تَقُولَ آنکه تو گوئی فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ جدائی افکندی میان بنی اسرائیل وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي و نگاه نداشتی گفتار مرا که گفته بودم اخلفنی فی
قومی و اصلح و لا تتبع سبیل المفسدین و مقرر است که اصلاح نگاه داشت وقت است و مدارا کردن با ایشان پس بجهت خوف اینکه تو گوئی که من گفتم که میان
قوم باصلاح او و تو تفرقه و فساد میان ایشان انداختی بقتال او جدال و یا بمفارقت و ملحق شدن بمن و ایشان را با سامری گذاشتن پس من بطریق ملایمت
نصیحت با ایشان سلوک میکردم و بر آن صبر مینمودم تا تو باز آئی و تدارک اینکار بکنی چون موسی با وجود آمدن برائت ساحت هارون بر او ظاهر شد بعد از آن
برادر مسلم داشت روی با سامری آورد و از روی انکار و غضب قَالَ گفت فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ چیست اینکار عظیم تو ای سامری یعنی این چیست که کردی و چه
ترا بر این داشت که گوساله ساختی و بنی اسرائیل را بجهت آن از دین حق بگردانیدی قَالَ گفت سامری بَصُرْتُ بینا شدم بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ بآنچه بینا نبودند
بنی اسرائیل بآن و عالم نبودند و از آن خبری نداشتند این بود که جبرئیل رسولی که بتو فرستاده آمد روز غرق فرعونیان دیدم که خاک سم محض بود دانستم که اثر قدم
او هیچ چیز نمیرسد مگر که زنده میشود فَقَبَضْتُ پس قبض کردم و گرفتم بکف دست قَبْضَةً مقدار یک قبضه مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ از نشانه رسول که فرو نو
میدانیم یعنی از خاک قدم اسب جبرئیل روز غرق قبطیان فَنَبَذْتُهَا پس آن را افکندم اندرون گوساله که از حلی و زیور ساخته بودم و بجهت
آنکه گوساله زنده شد و آواز آمد بنی اسرائیل او را بعبادت خواندند و ایشان اطاعت و قبول کردند وَكَذَٰلِكَ و همچنین که گفتم سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي بیاراست
برای من و در نظر من نیکو ساخت نفس من از امام جعفر صادق منقولست در کتاب تیسیر مذکور است که موسی قصد قتل سامری کرد از حق تعالی وحی آمد که مکش
او را که صفت سخاوت بر او غالب است و چون از سخاوت او مردمان منتفع اند پس نفع حیوة او را باز نتوان داشت و چون موسی از قتل او ممنوع شد قَالَ گفت
سامری را فَاذْهَبْ پس برو بیرون رو از میان ما فَإِنَّ لَكَ پس بدرستیکه هست مر ترا از عقوبت فِي الْحَيَاةِ در زندگانی دنیا أَنْ تَقُولَ آنکه گوئی هر کس نزد
تو آید لَا مِسَاسَ نیست مس کردنی و مس نمودن مرا یعنی از من دور شو تا یکدیگر را مس نکنیم چه حکم الهی و غضب الهی مقتضی این بود که هر که او را مس کند یا او
کسی را مس کند هر دو را تب گیرد پس مردمان بجهت این از او متنفر شدند و ترک اختلاط او کردند و تنها چون حیوانات وحشی در صحرا میگشت و هر که را از دور میدید
مبالغه میکرد که نزدیک من میائید و بعضی تفاسیر آمده که اولاد او نیز چنین بودند و در این زمان نیز هستند ایشان را در این اخش عقوبه بود مر سامری را در دنیا و
إِنَّ لَكَ و بدرستیکه مر ترا هست مَوْعِدًا وعده عذاب آخرت که هیچ وجه لَنْ تُخْلَفَهُ نکند خدا آنرا با تو بلکه تو را بجزا رساند بعد از عقوبت دنیا پس تا
کار دنیا و آخرت یا شقی و ذلك هو الخسران المبین وَانْظُرْ إِلَىٰ إِلَٰهِكَ الَّذِي و نگاه کن بمعبود که تو ظَلْتَ عَلَيْهِ بودی همه روزه بر پرستش او عَاكِفًا مقیم
و مجاور آن لَنُحَرِّقَنَّهُ هر آینه بسوزانیم او را با آتش و این معنی بنا بر قول کسیست که میگوید که او را گوشت و پوست بود و یا بسوهان او را ریزه ریزه کنیم و اینکه گفتیم آن
کسیست که میگوید که جسدی بود زرین و بیجان ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ پس پراکنده سازیم خاکستر او را یا ریزه‌ها را فِي الْيَمِّ در دریا نَسْفًا پراکنده ساختنی تا بدانند که آنچه تو
ساخته بودی ریزه ریزه توان ساخت صفت الوهیت و اطلاق کردن عین جهالت و محض ضلالتست پس بگوساله پرستان خطاب کرد که إِنَّمَا إِلَٰهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي

لا اله

این نیست معبود شما که مستحق عبادت است خدایست که سزاوار پرستش است لا اله الا هو نیست معبودی بجز او وسع و فرا رسیده است کل شی
بهمه چیزی علما از روی دانش یعنی خدای بحق است که علم او احاطه کرده است بهمه اشیا نه گوساله که اگر زنده نیز باشد مثلست در غباوه و بلادت پس موسی بفرمود
تا انگوساله را بسوختند و خاکستر شرا در دریا بیختند بعد از ان حق تعالی بر گزیده خود را خطاب میکند که کذلک نقص علیک مانند این قصه
موسی را که بر تو خواندیم ای برگزیده من میخوانیم بر تو من انباء ما قد سبق از خبرهای انچه بتحقیق و یقین گذشته است از قرون سابقه و قصص و اخبار ایشان تا
معجزه نبوت تو بود و زیادت علم تو و قد اتیناک و بدرستیکه دادیم ترا من لدنا از نزدیک خود ذکرا یادبودی که موجب شرف تو و سایر عالمیانست یعنی
قرآن که مشتملست بر قصها و خبرها که سزاوار است که در ان تفکر کنند و باعتبار گیرند و تنکیر ذکر بجهت تعظیم است یعنی ذکری بزرگوار و تذکره عالی مقدار که مفید
نجات و سعادت دارینست مر کسی را که روی بان ورد و بان پند گیرد من اعرض عنه هرکه روی بگرداند ازو که جامع وجوه سعادت و نجاتست فانه پس بدرستیکه
او اعراض کننده و روی گردانیده از ان یحمل یوم القیمة بردارد در روز رستخیز وزرا باری گران که عقوبت عظیم است او را پس اعراض کنند در روز
قیامت حامل عقوبت گناه خود باشد و بردارند پاداش گناه کردار خود خالدین فیه در حالتیکه جاوید باشند در ان وزر یعنی در عقوبت او یعنی عذاب ابدی گرفتار
کرد و هرگز از ان خلاصی نیابد وساء لهم یوم القیمة و بد است ایشانرا در روز قیامت حملا باری ایشان که جزای کفر و تکذیبست یوم ینفخ فی الصور
در ان روز که دمیده شود در صور یعنی اسرافیل در صور دمد و نحشر المجرمین و حشر کنیم ما گناه کاران را که مشرکان اند و روند به نبوت پیغمبر ما تصدیق نکردند یومئذ
در ان روز زرقا در حالتیکه کبود چشمان باشند که بدترین رنگ چشم ست نزد عرب که رومیان دشمن ترین ایشانند برین صفت بوده اند لهذا در وصف عدو میگویند که
وجه سیاه دارد و شارب زرد و سرخ و چشم کبود اینهمه صفت رومیانست و همچنانکه زرقه عین علامت رومیانست سوء وجه نیز علامت ایشان خواهد بود
کقوله تعالی وجوههم مسودة و گویند مراد بزرقه عین نابینا است یعنی ایشانرا در قیامت نابینا محشور سازند کقوله ونحشرهم یوم القیمة عمیا یتخافتون بینهم نهان
اهسته گویند در میان یکدیگر یعنی بجهت فرط شدت اهوال از غایت هراس نتوانند که اواز برارند بلکه باهستگی با یکدیگر گویند که ان لبثتم درنگ
نکردید در دنیا الا عشرا مگر ده شبانروز یعنی در جنب درازی مدت اخرت و درازی لبث در دوزخ کوتاه شمرند مدت مکث خود را در دنیا یا بجهت شدت هول و عذاب از روز
مدت دنیا را فراموش کرده باشند و گویند مراد بعشر از نفخه اولی تا نفخه ثانیه که چهل سالست و بجهت اینکه در این مدت معذب نبوده یا عذاب بر ایشان اسان گذشته باشد
پنداشته باشند که ده روز بیش نبود همچنانکه کسی تنعم میکند زمان مرور را اندک دیده و مینماید یا مراد مکث ایشانست در قبر چه عذاب قبر را نسبت بعذاب جهنم
سهل و اسان یافته باشند و جهی که گوییا در خواب بوده اند و بر هر تقدیر حق تعالی میفرماید که نحن اعلم ما داناتریم بما یقولون بانچه گویند با یکدیگر از تعیین
مدت اذ یقول وقتیکه گوید امثلهم طریقة تمام ترین ایشان از روی رای و عقل ان لبثتم انکه درنگ نکردید در دنیا یا در قبر الا یوما مگر روزی یعنی مدت
شما در دنیا یا در قبر مدت یک روز بیش نبوده زیرا که یوم واحد و عشر را انگاه قیاس کنند بر نقیاه انچه مر ایشانراست از عذاب دایمی یوم واحد نسبت بان اقرب است از عشر
و مثل اینست قوله تعالی قالوا لبثنا یوما او بعض یوم فسئل العادین و اورده اند که مشرکان عرب و قریش از حضرت رسالت پرسیدند که حال کوهها با وجود صلابت و عظمت در قیامت
چگونه خواهد بود ایه امد که و یسئلونک عن الجبال و میپرسند ترا از کوهها یعنی از مال و حال انها فقل پس بگوی بی تاخیر در جواب ایشان که بقدرت کامله ینسفها
پراکنده سازد انها را ربی افریدگار من نسفا پراکنده ساختنی یعنی مانند ریگ روان انرا در اقطار عالم پراکنده سازد و در توارد امده که انرا از بیخ بر کند
پس اجزای انرا ریزه ریزه گرداند تا چون ریگ شود و بعد از ان باد دبور را بفرستد تا انرا متفرق سازد و در تبیان گفته که کوهها را از اماکن خویش برکند و در اندازد
فیذرها پس بگذارد قرارگاه انها را که زمینست قاعا در حالتیکه متساوی باشد خالی از کوهها و نبات و اشجار و غیره صفصفا هموار که اصلا نشیب و فراز
نداشته باشد لا تری فیها عوجا نبینی در وی هیچ عوجی و کجی و لا امتا و نه اندک بلندی یومئذ در ان روز که برکنده و پراکنده کرد در مر یتبعون
الداعی پیروی کنند همه مردمان خواننده خود را یعنی اسرافیل که باواز بلند همه مردمان را بحشرگاه خواند و در خبر امده که چون نفخه ثانیه برسد حق تعالی اسرافیل را امر کند تا
بر صخره بیت المقدس برامده و ندا باواز بلند مردمان را بخواند ایشان از هر طرف که باشند متوجه جانب او شوند لا عوج له هیچ میل و کجی نباشد مر نداء او را یعنی
هیچکس نتواند که عدول کند و منحرف شود از خواندن او بجانبی و نباید بلکه همه انقیاد او نموده متوجه صوب او شوند و بعضی گفته مومنان بسرعت و کافران بدنبال او اسرافیل عدول
نکند احدی از ان بلکه همه را بحشر قیامت خواند و خشعت الاصوات و پست شود اوازها للرحمن از برای خدا یعنی بجهت عظمت و مهابت او یا بجهت سخن گفتن او فلا تسمع
پس نشنوی تو در ان روز الا همسا مگر اواز نرم و سخن اهسته بجهت هول و هیبت ایشان یومئذ در ان روز نباشد لا تنفع الشفاعة سود نداشته باشد شفاعت هیچ
کسی را الا من اذن له مگر کسیکه دستوری دهد مر او را در شفاعت کردن الرحمن خداوند بخشنده و رضی له و بپسندد برای او قولا سخنی را در باب شفاعت یعلم
میداند خدا ما بین ایدیهم انچه پیش ایشان است از امور اخرت و ما خلفهم و انچه پس ایشانست از کارهای دنیا و یا از امور ماضیه و احوال مستقبله و یا
جمیع اقوال و افعال ایشان قبل از خلق ایشان یا در زمان حیوة و در حال ممات و لا یحیطون و احاطه نمیتوانند کرد عالمیان به بدانش خدا علما از روی دانش یعنی
هیچکس از مخلوقات بذات او نرسد و با علم ایشان فرا نمیتوانند رسید بمعلومات او سبحانه و عنت الوجوه و خاضع و ذلیل باشند روها مراد اصحاب وجوه است یعنی در روز
حشر همه مردمان ذلیل و خوار باشند للحی القیوم مر خدای زنده و پاینده را هم چون اسیران بدست پادشاه قهار و تخصیص وجه بجهت انست که اثر ذلت و خشیت در وجه
ظاهر میشود زیرا که محل مظهر حواس است و در بعضی ایه مخصوص است بمشرکان و مجرمان یا بملوک و سلاطین که در دنیا عزیز و ارجمند و کامران بودند در اخرت ذلیل و
خوار و بیمقدار باشند و قد خاب و بدرستیکه بی بهره و نومید گشت از رحمت خدا من حمل ظلما هر که برداشت بار ظلم را و بعضی گفته مراد ظلم کفر و شرک است
و ستم و معصیت و من یعمل من الصالحات و هر کسیکه بکند از کارهای شایسته و هو مؤمن و حال انکه او گرونده باشد بوحدانیت خدا و نبوت جمیع پیغامبران

صحت طاعات و قبول خیرات ایمانست شرطست فلا یخاف پس نترسد از زیادتی ظلما از ستم بیداد کردن برو که انمنع او نباشد با ایمان و عمل صالح و افعال نیات و لا
هضما و نه از شکستن کار نقصان صواب حسنات بلکه ثواب او را بر وجهی که موافق اعمال او باشد فراخور احوال او بادشاهی بی کرم و تفضل و بروایت ابن عباس رضی
کار حسنات او چیزی کم شود و در سیئات افزاید و نیز او را بعملیکه کرده باشد باطل سازند و حشر او را برات تواند هند و کذلک یعنی مثل انزال این ایات وعیدها انزلناه
فرو فرستادیم کتاب را قرانا عربیا در حالتیکه قرانیست بلغت تازی یعنی همه از ابدین و تیره انزال فرمودیم و صرفنا فیه و مکرر کردانیدیم درو من الوعید
از ایات وعیدها بوجوه مختلف چون ذکر طوفان و رجفه و صیحه و مسخ لعلهم یتقون شاید بپرهیزند مشرکان و عاصیان و بترسند از آنکه این نوع عذابها بدیشان
نازل شود و بجهت آن از کفر و عصیان مجتنب شوند بقوله او یحدث لهم احداث نماید یعنی مجدد کرداند قران لهم برای ایشان ذکرا پندی و عبرتی چون استماع آن
کنند یعنی اگر از عصیان باز نایستند پس لا اقل از عبرت گرفتن بترسند و فرو گذشتن طغیان ایشان بدید آید فتعالی الله پس بلندتر است خدای و متعالی از صفات
مخلوقات و چون ذات و صفات او از مماثلت مخلوقات متعالیست پس قران که کلام او است مماثل کلام ممکنات نباشد الملک پادشاه دنیا و اخرة که نافذ است در هر
امر کنند و هر چه از آن نهی نماید الحق ثابت در ذات و صفات خود اورده اند که چون جبرئیل بوحی نازل شدی این قران بحضرت خواندی آنحضرت قبل از اتمام آن از خوف
انکه مبادا چیزی از آن فوت کند با جبرئیل قراءت فرمودی این آیه آمد که و لا تعجل و شتاب مکن بالقران بقرائت قران من قبل ان یقضی پیش از انکه ادا کرده
شود الیک وحیه بسوی تو وحی آن و کویند معنی آنست که چون آیتی مجمل بر تو نازل شود بر اصحاب مخوان تا بیان آن بتو فرود اید و قل رب و بگو ای پروردکار
زدنی علما بیفزا مرا دانش باحکام شرع بنزول سوره بعد سوره و ایتی بعد از ایتی و یا دانش ده کن حفظ مرا تا فراموش نکنم انچه بر من وحی میکنی بعد از آن بجهت تنبیه
حضرت بر عدم ترک اولی حکایت آدم را برای وی بیان میفرماید بقوله و لقد عهدنا الی ادم و بدرستیکه ما عهد کردیم بسوی ادم صفی من قبل پیش ازین
نقض عهد یعنی امر نهی یعنی امر کردیم او را که درخت منهی که بقول اشهر درخت کندم است نزدیک نشود و از آن نخورد فنسی پس فراموش کرد آن امر را و بخورد از آن درخت
و لم نجد له و نیافتیم مر او را عزما عزمی و ثباتی در التزام امر و تجنب از آن و از اولوا العزم نبود و چون بدلایل عقلیه ثابت شده که انبیا معصوم اند از جمیع کناهان
کبیره و صغیره سهوا و خطاء و نسیانا پس مراد باین امر و عهد نهی تنزیهی است و فی نسی یا ولی نسیان و معنی ترک و عدم عزم و بر آن بر سبیل عهد یعنی امر ترک اولی نمود و
عزم را جزم نکرد بر آنکه از آن نخورد بلکه عمدا آن را نتناول ننمود و اذ قلنا و یاد آور آنزمان که گفتیم للملئکة مر فرشتگان را که اسجدوا لادم
سجده کنید آدم را سجده کرامت و تحیت فسجدوا پس سجده کردند همه ایشان الا ابلیس مگر دیو بود و ماند از رحمت ابی سر باز زد از سجده فقلنا پس گفتیم
یا ادم ان هذا ای آدم بدرستیکه این دیو پر تلبیس که ابلیس است عدو لک دشمنیست مر ترا دشمنی ظاهر و هویدا و لزوجک و مر زوجه که حواست
فلا یخرجنکما پس باید که بیرون نکند شما را یعنی سبب بیرون کردن شما نشود که شما را از روضه برین اخراج کند من الجنة از بهشت بسبب فتوی که شما بدید
فتشقی پس تو در رنج افتی یعنی آنهنگام که چون از بهشت بیرون روی گرفتار شوی بانواع محنت و بلیه و مصیبت و افته که لازم دنیا است ان لک بدرستیکه
ترا است در بهشت الا تجوع فیها آنکه گرسنه نشوی در او زیرا که جمیع نعم مرغوبه در او مهیا است و لا تعری و برهنه نگردی زیرا که از ملبوسات انچه باید
شاید در او موجود است و انک لا تظمؤا فیها بدرستیکه تو تشنه نشوی در او چه آن مشتمل است بر چشمها جاری دائمی و لا تضحی در آفتاب نباشی که شعاع
بهشت را زوال نباید و آفتاب در او راه ندارد و بیرون نعمتها میسر نیست بی جبر و آیة کنند که چون آدم بزمین آمد جبرئیل بفرمان الهی گاو و سنگی برای او از بهشت آورد
با آن گاو کشت میکرد و زمین را میشکافت و عرق از پیشانی میریخت و میکفت این شقاوت رنج تعب که حقتعالی مرا گفت فلا یخرجنکما من الجنة فتشقی اورده اند که چون ابلیس
جهت امتناع او از سجود مسخوط شد بسخط الهی و غضب دائمی پیوسته در اندیشه آن بود که نوعی کند که آدم را از اوج عزت بچاه مذلت رساند آخر بوسیله مار و طاوس
چنانچه در سوره البقره و اعراف گذشت در بهشت آمد فوسوس الیه الشیطان پس وسوسه کرد بسوی ادم بر انوجه که با حوا ملاقات کرد و او را از مرتبه بهشت
و حوا او را با ادم باز گفت و آدم از مرتبه بسیار ترسان شد چون ابلیس یافت که آدم از این خائف گشت بصورت پیری در آمد خود را با او غمخوار آدم بطریق تضرع این علاج
مرا طلبید قال یا ادم گفت ابلیس که ای ادم علاج این مرض خوردن میوه شجرة الخلد است که آن درخت کند مست و بعد از آن گفت هل ادلک آیا دلالت کنم
ترا علی شجرة الخلد بر درختی جاوید که هر که از آن بخورد هرگز نمیرد و ملک لا یبلی و بادشاهی که هرگز کهنه نشود یعنی زوال بدان نرسد در روایت امده که
ابلیس آدم را گفت که در بهشت احوال تو چیست گفت همه نعم بهشت مرا مباح است که بخورم و آشامیدن و پوشیدن و نشستن هیچ چیز مرا از آن منع نکرده مگر یک چیز
را که مرا گفته اند از آن نخورم ابلیس در آن حال گفت که من تو را از آن نهایم بدرخت خلد که هر که از آن بخورد جاوید در بهشت باشند که هرگز در فنا و زوال بدان او نرسد
و بدین اشارت ادلک کیم که هر گز اخراج نشود آدم گفت از کدام درخت ابلیس اشارت باندرخت منهیه کرد آدم گفت مرا از آن منع کرده اند که هرگز از آن نخورم ابلیس سوکند
خورد که غرض من از این نصیحت و مرا بجز خیر خواهی تو چیزی دیکر نمیخواهم و ظن آدم آن بود که هیچ کس سوکند بدروغ نتواند خورد بجهت این سوکند فریب خورد و آنکاه
پس بخوردند آدم و حوا منها از آن درخت یعنی میوه آن فبدت لهما پس اشکارا شد ایشان را سوآتهما عورت ایشان اورده اند که بعد از خوردن آن بادبرها تاج
از سر ایشان بود و حله بهشت از ایشان بر کندند و ایشان برهنه بماندند و طفقا یخصفان و در ایستادند میچسبانیدند علیهما بر عورت خود من ورق الجنة
از برگ درخت بهشت تا پوشیده شود و چشم ایشان بر عورت یکدیگر نیفتد و آن برگ انجیر بود و عصی ادم و خلاف کرد آدم ربه پروردکار خود را یعنی امر بهشت اولی
که آن نخوردن میوه آن درخت بود فغوی پس بی بهره ماند از مطلوب او که عمر جاوید بود و یا از وجه صلح که آن امتثال امر مندوب بود و معصیت بمعنی مخالفت امر است
مطلقا خواه واجب خواه سنت پس مستلزم ترک واجب نباشد که منافی عصمت است و چون بادله عقلیه معلوم است که انبیا مخالفت امر واجب نکنند بجهت منافات آن بعصمت
پس مراد بعصیان اینجا مخالفت امر سنت و فی تیه تفصیل این بحث در منهج الصادقین مسطور است و در سوره البقره مذکور شد که چون آدم ترک مندوب نمود

سبحانه و تعالی امر فرمود که از بهشت بیرون روید و فرو روید بزمین و آدم و حوا را بکرفت و از بهشت بیرون آمد بدار الابتلا در دنیا هبوط کرد و مدت دویست سال بتضرع و زاری
میکرد توبه و انابه مینمود و آخر حضرت رسالت را اظهار او و باستشفاع او بود ثم اجتبیه پس بر گزید او را ربه پروردگار او یعنی نزدیک کردانید او را برحمت
واسعه خود بوسیله توفیق توبه و شفاعت حضرت خاتمیت فتاب علیه پس قبول کرد توبه او را و هدی و راه نمود یعنی توفیق داد او را ببشارت توبه از زلت
اولی یا دلالت کرد او را بکلماتیکه بسبب آن توبه او مقبول شد که فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه قال گفت حق سبحانه و تعالی مر آدم و حوا را بعد از خوردن درخت
گندم اهبطا منها فرو روید از بهشت جمیعا همه با هم گویند خطاب با آدم و حوا و ابلیس و مار و طاوس است و تفصیل این حکایت در اوایل سوره البقره
گذشت و در منهج الصادقین ببسط تمام سمت تحریر یافته و چون آدم و حوا اصل ذریه بودند ایشان را نازل منزله جمیع آدمیان کردانید خطاب
فرمود که بعضکم برخی از شما ای آدمیان لبعض مر برخی را عدو دشمن بود بجهة امر معاش چنانکه حال ایشان از خلاف و نزاع و گویند خطاب با آدم
و ذریات او است و ابلیس که دشمن یکدیگر نبود مؤید قول اول است بقوله فاما یاتینکم پس اگر بیاید بشما وقتیکه در زمین باشید منی از نزدیک من هدی
راه نمایند از کتاب و رسول فمن اتبع هدای پس هر که پیروی کند هدای مرا فلا یضل پس گمراه نشود در دنیا و لا یشقی و برنج نیفتد در عقبی یعنی بعقوبت
و عذاب دنیا و آخرت گرفتار نشود بلکه در هر دو سرا مرفه الحال باشد از ابن عباس نقل است که حق تعالی ضامن شد هر کسی را که قرآن بخواند و بدان عمل کند هرگز در دنیا
گمراه نشود و بمقصد رسد در آخرت بشقاوت و رنج گرفتار نشود بعد از آن این تلاوت کرد که فمن اتبع هدای فلا یضل و لا یشقی و من اعرض و هر که روی برتابد
عن ذکری از هدی که سبب نام کردن منست و داعی بعبادة من یا اعراض کند از ذکر من که قرآن مجید است فان له پس بتحقیق که مر او راست معیشة ضنکا
زیستنی تنگ و زندگانی سخت در دنیا زیرا که همه همت و مصروف خواهد بود بجمع مال دنیا و ازدیاد آن و خائف بر نقص و تلف آن و متاسف و مغموم بر فوت و
نقصان بخلاف مؤمن که طالب آخرتست چه او بجهة آنکه بزیور تسلیم و رضا و صبر و قناعت و توکل آراسته است پس حق تعالی اسباب رزق را باسانی
و سهولت باو میرساند و توفیق میدهد او را در معیشت که من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و در حدیث قدسی واقع شده که حق تعالی خطاب
بدنیا کرد که ای دنیا خدمت کن کسی را که خدمت من میکند و در رنج انداز کسی را که خدمت تو میکند و در روایتی ماثور است از پیغمبر مراد بمعیشت ضنک عذاب قبر است و نیز
فشار و تنگی آن بر وجهیکه همه استخوانهای پهلوی آن از یکدیگر بدر رود و نود و نه اژدها بر او مسلط کردانند که هر یکی را هفت سر باشد تا او را میگزند و
میلیسند و میخورند و باز زنده میشود تا روز حشر و اگر از آن اژدها یکدم در زمین دمد هرگز از آن زمین نبات نروید و نحشره و حشر کنیم آنکس را که از ذکر ما اعراض
کرده یوم القیمة روز قیامت اعمی در حالتیکه نابینا باشد هیچ چیز نبیند مگر جهنم را اصح اقوال انست قال گوید رب لم حشرتنی ای پروردگار من
چرا حشر کردی مرا اعمی نابینا و قد کنت بصیرا و بتحقیق که بودم در دنیا یا آنکه سر از قبر بر داشتم بینا بودم مقداد ابن عمار از ابو عبدالله پرسید که چه میفرمائی
در حق مردی که حج نکرده باشد با آنکه استطاعت داشته باشد فرمود که او از جمله کسانی باشد که حق تعالی در باره او میفرماید که و نحشره یوم القیمة اعمی گفتم سبحان الله او
کور محشور شود فرمود حق تعالی او را نابینا ساخت تا راه نبرد بطریق بهشت بجهة آنکه در دنیا بطریق خیر راه نیافته و چون او گوید چرا باین صفت محشور شدم قال گفت
حق تعالی در جواب وی که کذلک همچنین بود فعل تو یعنی همچنانکه در دنیا چشم نظر تو بغیر پوشیده ما نیز امروز او را است که طریق بهشت از چشم تو پوشیده ایم
زیرا که اتتک آیاتنا آمد بتو آیتهای کتاب ما یا دلایل قدرت و وحدت ما فنسیتها پس فراموش کردی یعنی ترک آن نمودی و از آن چشم بر هم نهادی و در آن تامل نکردی
و کذلک و همچنانکه ترک کردی آیات ظاهره ما را الیوم تنسی امروز ترک کرده شوی در جایکه راه بیرون شد از آن نمی بینی یعنی در عذاب ابدی گرفتار شوی که از آن
خلاص نداری و کذلک و مانند این جزا میدهیم کسی را که اعراض کند از آیات روشن ما نجزی پاداش میدهیم من اسرف هر کرا که از حد در گذشت در شرک
و کفر و توغل در شهوات باطله و لم یؤمن و نگرویده بآیات ربه بآیتهای پروردگار خود بلکه تکذیب نکرده و از آن مخالفت نمود و با او استنباع و سرکشی کرد و کفر
ورزید و لعذاب الآخرة و هر آینه عذاب آن سرای که کوری و عذاب دائمی است اشد سخت تر است از معیشت ضنک این سرا و ابقی و پاینده تر است از آن بجهة
عدم انقطاع افلم یهد لهم آیا راه ننمود مشرکان قریش را و طریق اعتبار ایشان روشن نساخت و ایشان را سر بیان نداد کم اهلکنا قبلهم بسا هلاک
کردیم پیش از ایشان من القرون از اصحاب قرنها گذشته چون عاد و ثمود بجهة تکذیب و عناد و جحود و طغیان ایشان یمشون میروند کفار مکه یعنی تاجران ایشان بوقت
تجارت بشام میکنند و رحلت میکنند فی مساکنهم در مسکنهای ایشان چون احقاف و دیار حجر و مدائن هلاک و فقدان و عقاب ایشان را می بینند ان فی ذلک بدرستی
که در آن هلاک بر عذاب لآیات هر آینه نشانها است برای عبرت گرفتن لاولی النهی مر خداوندان عقول صافیه را و لولا کلمة و اگر نه سخنیست که سبقت
پیشی گرفته با نهیر ما من ربک از پروردگار تو که عذاب منکران این امت را تاخیر کنند تا از نسل ایشان مؤمنان بیرون آید لکان هر آینه بودی مثل آنچه نازل شد
بر عاد و ثمود لزاما لازم امت که هیچ جز مقدار نکردی از ایشان تا همه را مستاصل ساختی و دود از دمار ایشان بر آوردی و اجل مسمی و اگر نبودی حکم بعذاب نام
برده شده و مقرر شده که قیامت است یا واقعه بدر است قبل از آن وقت معین بر کفار نازل نشدی همچنانکه بر عاد و ثمود نازل شد لیکن چون حکم ما تعلق گرفته که
قبل از اجل مسمی عذاب واقع نشود از اینجهة عذاب از ایشان متاخر شده و چون مآل حال کفار عذاب و نکال است فاصبر پس شکیبا باش ای محمد علی ما یقولون بر آنچه
میگویند اهل شرک از تکذیب و طعن بر قرآن تا وقتیکه حکم الهی بعقوبت ایشان در رسد گویند که این بآیه السیف منسوخ است و سبح و نماز گذار بحمد
ربک در حالتیکه آن نماز مقرون باشد بحمد پروردگار تو یعنی در وقت نماز حمد گوی مر خدا را بر توفیق هدایت و یا منزه دان او را از شرک و آنچه کفار نسبت
میدهند از نقص و عیب در حالتیکه حامد وی باشی ابتدا کرد او تر او اصح و اکثر آنست که معنی آنست نماز بگذار مقرون بحمد قبل طلوع الشمس پیش از بر آمدن آفتاب
یعنی نماز صبح و قبل غروبها و پیش از فرو رفتن آن یعنی نماز ظهر و عصر چه وقت ظهر و عصر نصف آخر نهار است یا وقت عصر فقط و من آناء اللیل و از ساعات

شب و من بمعنی ابتداء است یعنی در اول ساعتهای شب فسبح پس نماز کن مراد نماز مغربست و عشا و نزد ابن عباس مراد باناء اللیل جمیع نمازهای شب است از فرض و سنت و
اطراف النهار و در طرفهای روز یعنی وقت نماز صبح و ظهر که اول طرف نصف اول و آخر طرف نصف آخر است و تکرار امر بصلوة صبح و ظهر بجهة مزید
فضیلت نسبت با نمازها و یا مراد نماز عصر است و جمع اطراف بجهة وسعت زمان است و صحت اداء آن در هر جزئی از اجزاء زمان حاصل که نماز کذار در آن وقت خوانده شاید
لعلک ترضی شاید که خشنود کرده شوی یعنی خدای تعالی ترا خشنود کرداند بثوابهای جلیله و حفص بفتح تا میخواند یعنی تا خشنود شوی بکرامتی که حق تعالی بتو کرامت فرماید
و از شفاعت امت و نکته در لسوف یعطیک ربک فترضی تقویت این قول میکند و جمعی که حمل تسبیح بر ظاهر خود میکنند میکویند مراد مداومت است بر تسبیح و تحمید در همه اوقات
از ابو رافع نقل است که مهمانی بنزد پیغمبر آمد و در خانه چیزی نبود که بدان اصلاح شان مهمان کند مرا نزد مردی یهودی فرستاد که او را بکوی که محمد میکوید که مهمانی بمن نازل ما
نزول کرده و در خانه چیزی نمی یابم که بان شرایط مهمانداری بجای رسانیم قدری آرد بمن فروش یا بوام ده تا هلال رجب بتو رسد بها بدهیم من پیغام بیهودی رسانیدم او کفت نمی فروشم
و معامله نمیکنیم مکر آنکه چیزی از رهن بمن دهی من مراجعت کردم و صورت حال بعرض رسانیدم فرمود که بخدا سوکند که اکر با من معامله کردی حق او را ادا کردمی پس زره
خود را بمن داد تا نزد او کرو نهادم و این آیه جهة تسلی دل مبارک حضرت نازل شد که و لا تمدن عینیک باز مکش نظر هر دو چشم خود را الی ما متعنا به بسوی
آنچیزی که برخوردار کردانیدیم بدان چیز ازواجا منهم صنفها را از کفار چون یهود و نصاری و ترسایان و منکران چیزی که برخوردار کردانیدیم بان بر حکم
داد رحالتیکه انواع و اصناف انواع نعم است که آن زینت و آرایش دنیا است از مطاعم و ملابس و مشتهیات نفسهای ایشان چه ما عطا نموده ایم بایشان زهرة الحیوة الدنیا
زینت و بهجت زندکانی دنیا از کثرت مال و منال لنفتنهم تا بیازمائیم ایشان را فیه در آنچه یعنی بواسطه آن با ایشان معامله آزماینده کنیم تا بر عالمیان ظاهر
شود که بشکر کذاری آن قیام مینمایند یا نه اکر شکر کویند و مطیع و منقاد شوند نعمت بر ایشان زیاده کردانیم و اکر کفران نمایند نعمت را از ایشان باز کردانیم و بعذاب
آخرت ایشان معذب سازیم از ابی عبد الله مرویست که چون این آیه فرود آمد حضرت رسالت فرمود که هر که بعز و آنچه خدا نباشد بلکه خواهد که از نعمت ممتد متمسک بمخلوق شود
حق خدا را وسیله او جسته خود کرداند با حسرت و ندامت از دنیا بیرون رود و هر که چشم خود را بر نعمتی دارد که در دست مردمان است و تمنای آن کند همیشه در غم و اندوه باشد
و از غم او را شفا نرسد و هر که نداند که حق تعالی را بر او نعمتی هست یا عطائی بوده باشد مکر در خوردن و آشامیدن خویش ناقص شده باد کردار خود و قریب عذاب ارکان
زوال نعمت دنیا و عقوبت عقبا و نیز از آنحضرت مرویست که در آنکس منکرید که در نعمت و حظ دنیا زیاده از شما است بلکه در شخصی نکرید که در نعمت و وسعت
کمتر از شما باشد تا نعمت خدا بر خود حقیر ندانید و بشکر کذاری آن قیام نمائید و رزق ربک و روزی پروردکار تو که بر زمین بهشت و یا آنچه روزی داده ترا از نبوت و
هدایت و مرتبه و درجه بلند بر جمیع انبیا خیر بهتر است از آنچه ما با ایشان دادیم فی اعتبار بایشانکه بامنع الله و ابقی و پاینده تر است از آنچه مال حلال بر که آن بیشتر است از بقاء مال الحرام
یا خیر بهتر و پاینده تر است از آنها باعتبار آنکه اموال ایشان بتوبه در معرض فنا است و نعم آخرت منصف بیقا در کشف الاسرار آورده که زهره در اصل بمعنی شکوفه است پس حق تعالی
دنیا را شکوفه خوانده زیرا که تری و تازکی و بقا او دو سه روزی بیش نباشد و در اندک زمانی پژمرده کردد و نیست شود مال جهان باغ نعم شکوفه ایست کاول بجلوه دل
مر بایند اهل حال بکمفتنه نکذرد که فرو ریزد از درخت بر رخساره شود چو خس خار پایمال اهل کمال دل در او جا چرا دهند از آنکه دم بدم زپیش آفت زوال
پس چون که نعم دنیوی با وجود فنا و زوال آمیخته است بانواع غصه مشتمل و اصناف بلیه با وجود این نمانع بر داشتن توشه آخرت که موجب وصول است بنعم دائمه و سعادت
سرمدیه و اینجهة حضرت عزت حبیب خود را الهی فرمود از آن تا امت عالی همت اقتدا باو نموده از آن باایستند و بر مدارج رفعت و مراتب قرب ترقی نموده برسند با حضرت کند شغل
استبر جمیع لذات ابدیه و بواسطه همین او را با اهل البیت امجاد بطاعت و عبادت که سرمایه سعادت سرمدیه است امر کرده فرمود که و امر اهلک و امر کن اهل بیت خود
را بالصلوة بنماز یعنی بعد از آنکه مامور شدی بنماز با یشان نیز امر کن اهل خود را با امر نماز از ابو سعید خدری روایت که چون این آیه نازل شد آنحضرت و شام تا مدت نه
ماه در وقت نماز بدر خانه امیر المؤمنین و فاطمه زهرا می آمد و باواز بلند میکفت الصلوة یرحمکم الله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
از ابو جعفر مرویست که حق تعالی پیغمبر خود را امر فرمود که مخصوص کرداند اهل البیت خود را با امر کردن بنماز در وقت بر مردمان تا بر عالمیان واضح شود که اهل بیت او را نزد
خدای تعالی منزلتیست که دیکری را نیست که آن منزلت ندارند پس بجهة این امر کرد اهل بیت را بامر نماز علی العموم در آیه کریمه و اقیموا الصلوة و بعد از آن امر فرمود بایشان علی
المخصوص که در این آیت بیان نیز آورده که هر کاه آنحضرت را بآنجا خود رسیدی ایشان را بنماز امر فرمودی و این آیه بر ایشان خواندی که و امر اهلک بالصلوة و اصطبر علیها و
صبر کن بر نماز یعنی مداومت نما بر امر بنماز و برادران بکر بن عبد الله المزنی روایت کرده که هر کاه فقر و احتیاج باهل بیت پیغمبر رسیدی آنحضرت با ایشان میکفت که برخیزید و نماز
کنید که حق تعالی با این امر کرده است سؤال خود را حاصل کنید و سبحانه و تعالی خود را فرموده که با اهل خود اقبال کن بر صلوة که معظم عبادات است و اساس دین و بوسیله آن استعانت
نما بخدا بر فقر و فاقه و بی برکی و غمکین مشو با بر رزق و معیشت لا نسئلک رزقا نمیخواهیم از تو روزی دادن یعنی از تو سؤال روزی دادن نمیکنیم که روزی بدهی خود و روزی
کی خود را و اهل خود را دو روزی دهیم نحن نرزقک ما روزی میدهیم ترا و ایشان را پس برای نماز و سایر عبادات فارغ البال باش و العاقبة و عاقبت انجام پسندیده للتقوی
مر خداوندان پرهیزکاریست پس ما تقوی را اندوخته که ما ضامن متقیانیم کما قال الله تعالی و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و وعده الله کرمی
سبحانه هر چند معجزه مبینه بکفار مکه مینمود ایشان بجهة [illegible] عناد از اعتبار نکرده انکار او مینمودند و اقتراح معجزات دیکر از آنحضرت میکردند حق سبحانه و تعالی خبر میدهد و
قالوا و کفتند مشرکان لو لا یأتینا بآیة چرا نمی آورد محمد ما را معجزه و آیتی من ربه از نزد پروردکار خود یعنی چرا از آنچه ما میطلبیم از او ظاهر نمیکند او لم
تأتهم آیا نیامد بدیشان بینة ما فی الصحف الاولی بیان آنچه در کتابهای پیشین است که توریة و انجیل است از [illegible] بر تکذیب انبیا و هلاک قوم که
بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات کردند و هلاک شدند و یا نشنیدند از اهل کتاب بیان آنچه در توریة و انجیل است از صفت محمد و بشارت مقدم او و لو انا اهلکناهم
و اکر ما هلاک میکردیم کفار مکه را بعذاب من قبله بعذابی از نزد خود بسبب کفر ایشان پیش از بعثت محمد یا پیش از نزول قرآن لقالوا هر آینه کفتندی که

انبیا

الجزء السابع عشر

نزول عذاب ربنا ای پروردگار ما لولا ارسلت الینا چرا نفرستادی بسوی ما رسولا فرستاده از نزد خود تا ما را بطاعت عبادت و پرستش خواندی فنتبع
ایاتک پس پیروی میکردیم آیتهای ترا که باوی میفرستادی من قبل ان نذل ونخزی پیش از آنکه خوار شویم در دنیا بقتل و غارت و رسوا گردیم در قیامت در
آتش دوزخ بانواع عقوبت پس ما بجهت قطع حجت ایشان پیغمبر و قرآن فرستادیم و ایشان عناد ورزیدند بجحود و انکار در آمدند قل بگو ای محمد با ایشان کل هر یک از
ما و شما متربص منتظر است حال ما یکدیگر را یعنی شما چشم میدارید نکبت ما را و ظفر خود را و ما انتظار میکشیم عقوبت شما را و نصرت و فتح و نجات خود را
فتربصوا پس انتظار برید این صورت امر است مراد تهدید و وعید است عقاب و نکال یعنی منتظر باشید فستعلمون پس زود باشد که بدانید
یعنی در قیامت معلوم گردد که من اصحاب الصراط السوی که کیست از ما و شما خداوندان راه راست و دین مستقیم که از طریق دخول جنت و خلاص
از نیران ومن اهتدی و کیست راه یافته بحق و رسنده بمطلب و مقصد خود که اند و علوی مرتبه قصوی است نزد حضرت حق سبحانه و تعالی سورة الانبیاء مکیة مائة
واثنا عشرة آیة ابی بن کعب از سید عالم روایت کرده که هر که سورة الانبیاء بخواند حق تعالی در قیامت حساب او را آسان گرداند و هر پیغمبری که اسم او در قرآن مذکور
است در آن روز با او مصافحه کند و بر او سلام کند و ابو عبدالله فرموده که هر که این سوره را دوست دارد و بخواند از روی شوق و محبت رفیق جمیع پیغمبران باشد در جنات نعیم
با انواع شوکت و مکرمت تا در دنیا باشد در چشم خلق بزرگ و عزیز و موقر باشد بسم الله الرحمن الرحیم اقترب للناس حسابهم نزدیک شد
مردمان را وقت محاسبهٔ اعمال ایشان که آن روز قیامت است و چونکه هر چه آمدن آن متحقق و متیقن است و واقع شدن آن متحتم و لازم در حکم آنست که گوئیا واقع شد
و بفعل آمد از اینجهت آمدن آن را بصیغهٔ ماضی ایراد فرموده و از ابن عباس مرویست که مراد بناس کفارانند و موید اینست که آنرا مقید ساخته بقوله وهم فی غفلة
و ایشان در بیخبری اند از حساب اعمال سیئه خود معرضون اعراض کنندگانند از ایمان آوردن و تصدیق نمودن بآن و اگر مراد همه مردمان باشند معنی آن خواهد بود که
همه مردمان معرض اند از تفکر در آن و اندیشه نمیکنند در عاقبت خود و متنبه نمیشوند از غفلت و خاتمه حال خود ما یاتیهم نیامد بدیشان من ذکر هیچ پندی من
ربهم از پروردگار ایشان محدث که آن نو فرستاده شده است بجهت تنبه از غفلت و جهالت و ضلالت ایشان الا استمعوه مگر بشنوند آنرا از پیغمبر وهم
یلعبون و حال آنکه بازی میکنند بدان و استهزا مینمایند با آن بجهت فرط غفلت و اعراض ایشان از نظر کردن و تفکر نمودن در عواقب خود لاهیة قلوبهم در حالتیکه
مشغول است دلهای ایشان بچیزی دیگر یعنی در حین استماع خود بچیزی دیگر میدارند دل را از الفاظ و معانی آن تدبر نمیکنند تا بدانند که آن معجز است و با مهتدی شوند پس دل
ایشان مشغول بود باموال دنیا و غافل از احوال عقبا واسروا النجوی و پوشیده داشتند راز گفتن خود را یعنی مبالغه کردند در اخفای آن الذین ظلموا
آنانکه ستم کردند بر خود بشرک و معصیت یعنی اهل کفر و شرک و طغیان اینها از مسلمانان با یکدیگر میگفتند هل هذا آیا نیست محمد الا بشر مگر آدمی مثلکم
مانند شما در اکل و شرب یعنی آمدن و رفتن او بشما میماند و هیچ مزیتی بر شما ندارد و این بجهت آن گفتند که اعتقاد ایشان آن بود که رسول نمیباید مگر فرشته و بجهت این الزام
کردند که اینچه آنحضرت مینماید از انواع معجزات از قسم سحر است همچنانکه حق تعالی از قول ایشان خبر میدهد که ایشان با ابنای جنس خود میگفتند افتأتون السحر آیا
میروید شما بجادو یعنی در سر با یکدیگر گفتند که هر چه او میخواند و مینماید سحر است پس چرا میرید و میشنوید وانتم تبصرون و حال آنکه شما می بینید که او آدمیست
مانند شما و فرشته نیست و سخن او سحر است حق تعالی پیغمبر خود را از آن خبر داد و فرمود که در جواب ایشان قل بگو و جواب ایشان و حفص قال میخوانند یعنی پیغمبر در جواب کافران
گفت ربی پروردگار من یعلم القول میداند گفتن هر گوینده را فی السماء والارض در آسمانها و زمینها اگر بسر گوینده و اگر بجهر گویند پس میداند گفتار سر و جهر
شما را و شما را بر آن جزا دهد وهو السمیع العلیم و او است شنوا و دانا باسرار و ضمایر ایشان بل قالوا این اعراض ایشان است از قول اول یعنی اول نسبت سحر بقرآن
دادند و بعد از آن اعراض کرده از آن و انکار رو است کرده و گفتند قرآن اضغاث احلام سخنان پراکنده است و پریشان مانند خوابها شوریده که از اصلی ندارند پس از آن
اعراض کرده گفتند که بل افتراه بلکه بر بافته است آنرا از نزد خود و بر خدا افترا کرده و از این اعراض کرده گفتند بل هو شاعر بلکه او شاعر است یعنی کلام شعری
میگوید و در خیال سامع میاندازد که معنی چند دارد که هیچ حقیقتی ندارد و این همه بجهت عجز و تحیر میگفتند از سر جهل و سفاهت چه عقل حکم میکند که این احوال متناقض
یکدیگر نقیض اسلوب قرآن چه آن مشتمل است بر معانی صحیح و اخبار صادقه و تذکیر مواعظ حقه که رهانندهٔ بندگانست از هلاکت دنیا و آخرت و رسانندهٔ ایشان بدرجات
جنت و دعوی افترای ایشان محض فریب است افترا مر نیست ممکن از هر فردی از افراد انسان و حال آنکه هیچکس قادر نیست که سوره بلکه آیتی از آن بگوید همچنانکه حق تعالی ایشان را
از آوردن مثل آن عاجز کردانید بقوله فاتوا بسورة من مثله و ما تو ابعشر سور مثله مفتریات و غیر آن و استناد شعر نیز باطل است چه شعر کلام مقفی و موزون است و قرآن نه بر
اسلوب شعر حاصل که ایشان در امر حضرت رسالت متحیر گشته گاهی او را ساحر میگفتند و گاهی شاعر و گاهی مفتری و نوبتی پریشان سخن میخواندند و بعد از آن از روی عناد و اضلال
قوم خود را گفتند که اگر چنین که ما میگوئیم نیست فلیاتنا بآیة پس باید که بیاورد بما معجزه کما ارسل الاولون همچنانکه فرستاده شدند پیغمبران
پیشین با نچون ناقه و عصا و ید بیضا و احیای موتی و غیر آن حق تعالی فرمود که ما آمنت ایمان نیاوردند با آیات ظاهره بعد از اقتراح قبلهم پیش از کفار مکه من قریة
اهلکناها از هیچ اهل شهری که هلاک کردیم ایشان را یعنی امم گذشته معجزات طلبیدند و بعد از ظهور آن ایمان نیاوردند بجهت انکار و تکذیب هلاک شدند افهم آیا
پس اینها یؤمنون ایمان آورند اگر این معجزات بدیشان نمائیم یعنی ایمان نخواهند آورد با بواسطهٔ آنکه عتو و عناد و استکبار ایشان از مشرکان گذشته بیشتر است
و بعد از آن در جواب ایشان که میگفتند هل هذا الا بشر مثلکم میفرماید که وما ارسلنا قبلک نفرستادیم پیش از تو پیغمبری الا رجالا نوحی مگر
مردانی که وحی فرستاده شد و حفص نوحی خوانده بصیغهٔ متکلم یعنی وحی فرستادیم الیهم بسوی ایشان یعنی هیچ پیغمبری فرشته نبود بلکه همه بشر بوده اند تا امیان ایشان
و امم بسبب جنسیت الفت و استفاده بر وجه تمام و کمال گیرند فاسئلوا اهل الذکر پس بپرسید از اهل کتاب که عالمند باخبار انبیا و میدانند که پیغمبران بشر بوده اند نه
فرشته بوده اند ان کنتم لا تعلمون اگر هستید که نمیدانید اگر در سو باید که تنبیه شده اعتقاد کرده اید که پیغمبر را چگونه خود بشر نبود باشد در تفسیر اهل البیت و جامع

البتّه و بناء تفسیر بو الفتوح مذکور است که امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که نحن اهل الذکر ما ایم اهل الذکر و این روایت از امام جعفر صادق نیز هست بعد از ان نفی خواص
ملکیّت از انبیا کرده میفرماید وَمَا جَعَلْنَاهُمْ و ما نکردانیم پیغمبران را جَسَدًا خداوند جسدی که نان لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ نخورند طعام را وَمَا كَانُوا
خَالِدِينَ و نبودند جاوید ماندگان در دنیا فانی که هرگز نمیرند چه ایشان بشر بوده اند مانند شما ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ پس راست کردانیدیم ایشان را
بوعده که با ایشان کرده بودیم از غالبیت موحدان و مغلوبیت مشرکان فَأَنْجَيْنَاهُمْ پس نجات دادیم انبیا را از عذاب ایشان وَمَنْ نَشَاءُ و هر کرا که خواستیم از
مؤمنان و از هر که در گذاشتن او حکمتی بود با اینکه بعد از این ایمان اورد یا از ذریه او قبول ایمان کند و هذا اعراب از عذاب استیصال ایمن شدند وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ
و هلاک کردیم اسراف کنندگان را در کفر و طغیان و شرک و عصیان بعد از ان ذکر نعمت خود میکند بر ایشان با نزال قران بقوله لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ هر اینه فرو فرستادیم
بسوی شما ای گروه قریش كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ کتابی که در او است ذکر شرف و بزرگواری که موجب نیکنامی و اوازه شما باشد یا موعظه و پند شما در امر دین و دنیا أَفَلَا
تَعْقِلُونَ ایا در نمی یابید و تعقل نمیکنید ان تا شما را ایمان داده که بدان بکروید این ایه مر اهل قران را تشریف و تکریمی تمام هست و خبر حضرت خیر الانام علیه و
اله الصلوة و السلام که فرموده اشراف امتی حاملان القران مؤید این اجلال و اکرام اورده اند که در ولایت یمن دهی بود که ان را حضور یا حضورا گفتندی حق
سبحانه و تعالی پیغمبری بدیشان فرستاد نام او حنظله سخن او را بسمع قبول نشنیدند و چشم از معجزه او پوشیدند و در اخر او را بزجر هر چه تمامتر بکشتند غضب الهی
بخت النصر بابلی را بر ایشان مسلط کردانید تا شمشیر در ایشان نهادند ندائی از اسمان بر امد که یا لثارات الانبیا یعنی ای اهل قصاص پیغمبر اینجا بیائید که وقت شما در امد
ایشان از کرده نادم شدند و ان ندامت در ان وقت نفعی نداشت بتمامی هلاک شدند و حق تعالی از این خبر میدهد که وَكَمْ قَصَمْنَا و چه بسیار در هم شکستیم مِنْ قَرْيَةٍ
كَانَتْ نفرینه بلکه بود ظَالِمَةً ستمکاره یعنی هلاک کردیم اهل انرا که بکفر و شرک و طغیان متصف بودند وَأَنْشَأْنَا و پدید کردیم و افریدیم بَعْدَهَا
بعد از هلاک ایشان قَوْمًا آخَرِينَ کروهی دیگر را بجای ایشان غرض این تهدید کفار عرب است و توعید ایشان باینکه خداوند یکه قادر بود بر هلاک کردن پیشینیان
توانا است بر هلاک کردن پس امدگان فَلَمَّا أَحَسُّوا پس انهنگام که اهل انده یعنی حضور در یافتند بَأْسَنَا عذاب ما را یعنی مشاهده کردند که لشکر بخت
النصر که بر ایشان فرو کرفتند إِذَا هُمْ ناکاه ایشان مِنْهَا يَرْكُضُونَ از انده بسرعت تمام هزیمت میکردند میتاختند بشتاب چهارپایان امیرند میرزاند
وقت ملائکه بطریق ظفر و افسوس و استهزا با اهل انده میگفتند لَا تَرْكُضُوا متازید بسرعت و مکریزید وَارْجِعُوا و باز کردید إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ
فِيهِ بسوی انچیز که متنعم شده بودید در ان از مال و ملک و منال و انواع التذاذ خود که بان مینازیدید تکبر میکردید وَمَسَاكِنِكُمْ و بسوی مسکنهای خود
لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ شاید که شما پرسیده شوید و معنی ان تا فقرا از شما سؤال چیزی کنند چه شما اهل نعمتید یا انکه رسول شما از شما طلب ایمان کند چنانکه پیش از
این شما را بان دعوت میکرد یا از شما پرسند که پیغمبران شما را که کشته یا از شما پرسند کیفیت این بلیه را و وقوع ان کوشند بر هر تقدیر چون ایشان معاینه
عذاب را دیدند حال حلول او وجهی نیافتند در حسرت قَالُوا يَا وَيْلَنَا گفتند ای وای بر ما إِنَّا كُنَّا بدرستیکه بودیم ما ظَالِمِينَ ستمکار بر نفس خود که پیغمبر خود را
کشتیم و ویل کلمه ایست که در حال نزول عقوبت و هلاک میگویند فَمَا زَالَتْ پس همیشه بود تِلْكَ این کلمه یا ویلنا دَعْوَاهُمْ خواندن ایشان یعنی همیشه این کلمه
تکرار میکردند حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ تا وقتیکه کردانیدیم ایشانرا حَصِيدًا کیاهی درو کرده چنانکه کیاه را بداس درو کنند ایشانرا بشمشیر درو کردند و هلاک کردانیدیم خَامِدِينَ
در حالتیکه اتش [illegible] نبودند همچنانکه اتش کم شود و میرد و بعضی برانند که مراد جمیع قرا اهل کفر و شرک که بعد از استیصال کرفتار شده بودند بعد از ان بیان انبیه
افریدن عبا بقصد معرفت عبادت میفرماید که وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم اسمان و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و انچه در میان انها است از افتاب و ماه و غیر
لَاعِبِينَ در حالتیکه بازی کنندکان بودیم یعنی اینها را ابنای دنیا نیافریدیم بلکه برای تبصر اصحاب بینش و تذکره ارباب دانش از اصناف عجایب و انواع غرایب افریدیم تا بجهت
ما حاصل کنند بمعاش و معاد خود را بر بند لَوْ أَرَدْنَا اگر میخواستیم أَنْ نَتَّخِذَ انکه فرا گیریم لَهْوًا چیزی که بان مشغول شوند و بازی کنند لَاتَّخَذْنَاهُ هر اینه فرا
میگرفتیم او را مِنْ لَدُنَّا از نزد خود إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ اگر میبودیم کنندکان یعنی وجهیکه لایق حضرت ما بودی فرا میگرفتیم که ان لذتیم مجرد باشد از نوع ممات
مانند اجسام موضوعه و اجرام مبسوطه همچنانکه عادت شماست که افراشتن سقف و زینت دادن ان پس اینکه اسمان را بلند بر افراشتیم و فرش ساختیم و زمین را کستردیم
زینت داده نه بجهت لهو و لعب ما باشد بَلْ بلکه شان ما انستکه نَقْذِفُ بِالْحَقِّ میفکنیم حق را که حجت است عَلَى الْبَاطِلِ بر باطل که لهو و لعب فَيَدْمَغُهُ پس
فرو شکند ان را فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ پس انهنگام ان لهو یا کفر محو شده باشد نابود گشته مراد بحق حجت باشد بالفعل است یعنی حجت ما بر شبهه بطل بر وجهی غالب و قاهر است
که اگر مجسم بودی بر مغز ان خوردی و مغز ان را برون بردی و معدوم ساختی بعد از ان انده تهدید میکنند بکفار که وَلَكُمُ الْوَيْلُ و مر شما را است ای اهل کفر و عناد ویل که
کلمه حسرت و ندامت است یا دیگر عذاب شما را است و شدت عذاب مِمَّا تَصِفُونَ از انچه وصف میکنید خدا بوصفی که لایق نیست او را از ایجاد لهو و لعب یا از جمله ان فرزند
بعد از ان اظهار استغنا ذات و الوهیت مطلقه خود میفرماید که وَلَهُ و مر خدای راست مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در اسمانها است از فرشتگان وَالْأَرْضِ و هر چه در
زمین است از جسمانیات یعنی ما سوای او از علویات و سفلیات مخلوق و بنده و عبودیت و مملوک وی اند وَمَنْ عِنْدَهُ و هر که نزدیک او است از ملائکه که مقربان درگاه
الوهیت اند لَا يَسْتَكْبِرُونَ سرکشی نمیکنند عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش او وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ و هیچ مانده نمیشوند و ملول نمیکردند و عبادت [illegible] طاعات ایشان
قصوری و فتوری راه نیابد يُسَبِّحُونَ تنزیه میکنند حق سبحانه را از انچه لایق حضرت وی نباشد اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ شب و روز یعنی پیوسته بتنزیه و تعظیم حق سبحانه و تعالی
مشغول اند لَا يَفْتُرُونَ سست نمیشوند از ان بعد از ان بر جاهلان منکر میفرماید أَمِ اتَّخَذُوا آلِهَةً ایا فرا کرفته اند کافران خدایان باطله را مِنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی
خدایانی که از اجزای زمین مصنوع اند چون زر و نقره و چوب و سنگ هُمْ يُنْشِرُونَ ایشان انند که زنده کنند مردکان را و این کلام بتجهیل مشرکان است باینکه بخدا الهه
کویند که ان خدایان مخلوق شده اند و حال انکه از لوازم الوهیت قدرت است بر ممکنات و کفار میدانند که ایشان را قدرت نیست و با وجود این عجز و سست ان عباد ایشان را

نمیدانند لو کان فیهما آلهة اگر بودی در آسمان و زمین خدایانی که تدبیر امور کنند الا الله غیر از خدا بحق که مستحق عبادتست غیر او لفسدتا هر اینه تباه شدی
آسمان و زمین و نظام کارها او در هم شکستی لیکن فاسد و باطل نشده پس معبود بحق حقتعالی باشد نه غیر او و این برهانی تمام و تامع است که بنای برهان توحید بر آنست و تقریر
آن اینست که اگر دو خدا باشند البته میبایدکه قدیم باشند زیرا که موجد شی میباید که واجب الوجود بالذات باشد و قدرت از اشرف و اخص صفاتست پس اشتراک در آن
موجب تماثل خواهد بود و اینمعنی مستلزم ... واجبست که هر دو قادر و عالم و حی باشند و جوهریک از این دو قادر است که صحیح باشد که احدهما مرید ضد آنچیزی باشد که دیگری
مرید است از اماته و احیا یا تحریک و تسکین و امثال آن پس حال خالی نیست که مراد هر دو یا حاصل میشود و اینمحالست بجهة اجتماع نقیضین و یا آنست که مراد احدهما حاصل شود
دون دیگری و اینموجب عجز دیگریست که مستلزم خلاف مفروض ماست و اگر مراد هیچکدام حاصل نشود ارتفاع نقیضین لازم آید و این نیز محالست پس خدا بحق یکی باشد
فسبحان الله پس تنزیه کن تنزیه کردنی خدای را رب العرش که آفریدگار عرشست که محیطست بجمیع اجسام و تدابیر و منشا تقادیر است عما یصفون از آنچه وصف
میکنند و روا میدارند از شریک و فرزند و زن و فرزند لا یسئل پرسیده نشود و سبحانه عما یفعل از آنچه میکند بجهة آنکه در عقول مرکوز است که هر چه کند عین
حکمت و ثواب باشد و هم یسئلون و ایشان یعنی همه بندگان پرسیده شوند از آنچه میکنند بجهة آنکه مملوک و مملوک ناچار است که حساب گفتار و کردار با مالک
واگذار کند ... ام اتخذوا آیا فرا گرفتند من دونه بجز از خدا بحق آلهة خدایانی یعنی آیا صفات الوهیت در ایشان یافتند و یا در کتب سماویه امر پرستش
ایشان واقف شدند بجهة پرستیدن آنها مشغول شده اند قل بگو بایشان که هاتوا برهانکم بیارید دلیل روشن خود را در اتخاذ آلهه بجز خدا عقلا و نقلا چه هیچ
... دلیل ... حکم بر صحت آن کردن نزد عقل جایز نیست چه جای آنکه حجت بینه شاهد بر بطلان تعدد آلهه عقلا و نقلا هذا اینکه مذکور شد در بیان امتناع
تعدد آلهه و عدم جواز ... او سبحانه ذکر من معی یاد کردن کسانیست که با منند از امت من یعنی قرآن و ذکر من قبلی و یاد کردن آنانکه پیش از من بوده اند یعنی
توریة و انجیل و سایر کتب سماوی پس نظر کنید در آن و تامل نمائید که در آنجا بغیر از امر بتوحید و نهی از شرک چیزی میبینید بل اکثرهم بلکه بیشترین بندگان لا یعلمون
الحق نمیدانند حق را و میان آن و باطل تمیز نمیکنند و حق را کتمان میکنند از جهة فرط عناد و جحود و طغیان فهم معرضون پس ایشان اعراض کنندگانند از ...
و متابعت رسول و نیز بجهة تقریر ما سبق میفرماید که و ما ارسلنا من قبلک و نفرستادیم پیش از تو من رسول هیچ فرستاده را الا نوحی الیه مگر
که وحی کرده شده باو و حفص ... میخواند بصیغه متکلم یعنی مگر که وحی کردیم باو انه لا اله الا انا آنکه نیست خدای بحق الا انا مگر من فاعبدون پس پرستید مرا و کفار
از غایت عناد و انکار توحید ... میکردند و قالوا اتخذ الرحمن و گفتند که فرا گرفت خدای ولدا فرزندی ... سبحانه پاک است
و منزه از آن بل عباد مکرمون بلکه فرشتگان بندگانی اند گرامی کرده شده یعنی ایشان بندگان او سبحانه اند متصف بعبودیت که منافی ولادت است الا آنست که مقرب
بارگاه صمدیت اند و مکرم درگاه الوهیت بجهة آنکه بمرتبه صفات حسنی متسم اند و چون ... و سایر مشرکان ... بود که ملائکه شفیع ایشان خواهند بود در روز قیامت
ابجهة حقتعالی انکار اینمعنی ... بقوله لا یسبقونه بالقول پیشی نگیرند ملائکه بر خدا بالقول بسخن گفتن ... و سخن نگویند ... بی اذن او و شفاعة
احدی نتوانند کرد و هم بامره یعملون و ایشان بفرمان حقتعالی کار میکنند یعنی تا امر الهی نازل نشود بر ایشان هیچ عمل اقدام نمینمایند یعلم ما بین ایدیهم میداند خدا
تعالی آنچه از پیش ایشانست و ما خلفهم و آنچه از پس ایشانست یعنی آنچه فرشتگان مقدم و مؤخر داشته اند از افعال و اقوال بر او پوشیده نیست بجهة علم او سبحانه
باحوال سابق و لاحق ایشان و لا یشفعون و در خواست نمیکنند الا لمن ارتضی مگر کسی را که خدا پسندیده که در حق وی شفاعة کنند از اهل توحید چنانکه
ابن عباس فرموده که شفاعة نکنند مگر کسی را که بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و هم و ایشان یعنی فرشتگان با وجود قرب و منزلت ...
من خشیته از ترس عذاب و عقاب او سبحانه مشفقون ترسانند از آنکه مبادا که تقصیری در عبادت ایشان واقع شود ... از ... عظمت او لرزانند ... منقولست که
جبرئیل را در شب معراج دید که مانند گلیم منبسط افتاده بود بجهة خوف و خشیت حضرت عزت و بعد از وصف کرامت و قرب منزلت ایشان ... این صفات مرضیه بجهة وعید شدید
بر اهل شرک و عناد از ایشان بعذاب جحیم ... میفرماید که و من یقل منهم و هر که گوید از فرشتگان و سایر مخلوقات که انی اله بدرستیکه من خدایم من دونه
بجز از خدا تعالی فذلک پس آنقایل نجزیه جهنم پاداش دهیم او را دوزخ کذلک همچنانکه مدعی ربوبیت را جزا میدهیم نجزی الظالمین جزا خواهیم داد
همه ستمکاران را که با شرک و کفر دعوی ربوبیت ستم بر خود میکنند او لم یر آیا ندیدند یعنی ندانستند الذین کفروا آنانکه کافر شدند ان السموات و الارض
آنکه آسمانها و زمینها کانتا رتقا بودند بسته بر هم نهاده بی رخنه و گشادگی در میان آنها ففتقناهما پس باز گشادیم آنها را از یکدیگر با خالی هوا و باد در میان آنها
از هم جدا کردانیدیم از کعب الاحبار روایتست که حقتعالی آسمانها و زمین را که آفرید بود متصل بیکدیگر بودند و اصلا فرجه در میان آنها نبود پس بادی را فرستاد تا در میان هر
دو آمد آنها را از یکدیگر جدا ساخت و یا آسمان بسته بود و آب نبارانیدی و زمین نیز بسته بود و گیاه نمیرست پس ما آن را بباران و این را بگیاه گشاده گردانیدیم و قول اخیر از
امام جعفر صادق و عطیه و ابن زید و عکرمه منقولست و مؤید اینست اینکه بعد از این میفرماید و جعلنا من الماء و گردانیدیم یعنی آفریدیم از آب کل شی حی هر چیزی زنده را که زندگانیست
یعنی حیوانات و نباتات را از آب مخلوق کردیم یعنی عظم مواد آنها آبست و گویند معنی آنستکه ما زنده کردانیم مخلوقات را از آبی که نازل ساختیم از آسمان و یا آب سبب حیوة
هر زنده و نامی کردانیدیم از حیوانات و نباتات و اشجار افلا یؤمنون آیا تصدیق نمیکنند و نمیگروند مشرکان با وجود این آیات واضحه و جعلنا فی الارض و گردانیدیم
یعنی آفریدیم در زمین رواسی کوههای بلند و استوار ان تمید بهم تا نجنباند زمین را و یا بجهة کراهة آنکه زمین حرکت کند متحرک سازد ایشان را و
جعلنا فیها و ساختیم و پیدا کردیم در میان کوهها یا در زمین فجاجا سبلا راههای گشاده لعلهم یهتدون تا باشد که ایشان راه بیابند در آن بمصالح و
مقاصد معاش خود و تردد شوند بامور معیشت و جعلنا السماء و گردانیدیم آسمان را سقفا محفوظا سقفی نگاه داشته شده از افتادن بقدرت کامله
خود و یا از فساد و انحلال تا وقت معلوم یا محفوظ از شیاطین بواسطه شهب و هم و کافران عن آیاتها از نشانهای آسمان و احوال آنکه شمس و قمر است و سایر ...

مطالع و مغارب بر ترتیب عجیب که دلالت بر وجود صانع حکیم و وحدانیت و کمال علم و قدرت او دارد و بر غایت ظهور و وضوحست معرضون اعراض کنندگان و غیر متفکر
در آن و نیز از جمله آیات بینه که شاهد است بر علم و قدرت تامه حضرت احدیت آنست که میفرماید وهو الذی و او است آنکسی که بقدرت کامله خود خلق اللیل آفرید شب را
تا آنکه در او آرام گیرند والنهار و روز روشن تا آنکه در او بکسب معیشت اشتغال نمایند والشمس والقمر و آفرید آفتاب و ماه را که منور روز و شب اند و دانستن
اوقات و حساب و آجال با آن متعلق کل همه ازین شمس و قمر فی فلک یسبحون در فلک شنا میکنند یعنی بر سطح فلک میروند چون شناوران بر سطح آب و مراد
از مطلع بودن مباین بودن بمعنی فرو رفتن چون هر یک از شمس و قمر باعتبار مطالع متعدده اند و نسبت ایشان نسبت ذوی العقول است ضمیر جمع ذوی العقول جمع
باز داشته او فرموده اند که معاندان بارگاه رسالت بجهت غوایت و ضلالت میگفتند که ما انتظار میبریم که وی دچار حوادث ایام شود یا آن محمد را متفرق ساخته و در ربطه هلاک
اندازد حقتعالی بجهت تسلیه دل آنحضرت میفرماید که وما جعلنا لبشر و ما ندادیم مر هیچ آدمی را من قبلک پیش از تو الخلد جاوید ماندن در دنیا افان مت
آیا پس اگر بمیری فهم الخالدون پس ایشان که منتظر موت تواند جاوید مانند و پاینده خواهند بود و از دام مرگ رها خواهند یافت نه چنین است بلکه کل
نفس هر نفسی در دنیا ذائقة الموت چشنده مرگ است پس هر که قدم از دروازه عدم بفضای صحرای وجود نهاده بضرورت شربت فنا خواهد چشید و نبلوکم و
میآزمائیم شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان میکنیم بالشر ببدی یعنی ببلاها و مصیبتها والخیر و بنیکوئی یعنی بعطاها و نعمتها فتنة آزمودنی یعنی با شما معامله
اهل اختبار مینمائیم در سختی و آسانی و نکبت و دولت تا مرتبه شما از صبر و جزع و کفران بر اهل عالم ظاهر گردد والینا ترجعون و بسوی ما باز گردانیده خواهید شد
یعنی بحسب اعمال جزا خواهید یافت مرویست از ابی عبد الله که امیر المؤمنین صلوات الله علیه بیمار شد قومی بعیادت او رفتند و گفتند چگونه مییابی خود را یا امیر المؤمنین
فرمود بشر یعنی خود را در اصل صحت نیکو نمییابم گفتند این چه کلامست که گفتن از مثل تو بعید است فرمود که حقتعالی میفرماید که ونبلوکم بالشر والخیر فتنة خیر صحت
و غنا و شر مرض و فقر آورده اند که روزی حضرت رسالت بجمعی از صنادید قریش بگذشت ابوجهل از میان طرح ادبی فکنده بخندید و گفت که این شخص پیغمبر اولاد عبد مناف
آیه آمد که واذا رآک الذین کفروا و چون ببینند ترا آنانکه نگرویدند ان یتخذونک فرا نگیرند ترا الا هزوا مگر کسی که با او استهزا کنند یعنی
ایشان باستهزا ترا پیغمبر خوانند با یکدیگر گویند که اهذا الذی آیا این آنکسست که پیوسته یذکر آلهتکم یاد میکند خدایان شما را یعنی ببدی نام الهه
میبرد وهم و ایشان یعنی کافران بذکر الرحمن بیاد کردن خدا بر وجه توحید یا با آفریدن خلق و یا ببعثت رسل و انزال کتب یا بقرآن و یا بنام رحمن هم کافرون ایشان
ناگرویدگانند و منکران پس ایشان مستحق استهزاء اولی ترند باشند از غیر ایشان خلاصه معنی آنست که کفار جاحد معبودی که حی و منعم و قادر و عالم و خالق و رازق
و عابد جماد که نفع و ضر از آن متصور نیست منکر را استهزاء ایشان باشند نه اهل ایمان مرویست که نضر بن حارث تعجیل عذاب میکرد از پیغمبر و از روی انکار استهزاء طلب مینمود
حقتعالی از جهت ایشان بر فرط تعجیل میفرماید خلق الانسان آفریده شده است آدمی من عجل از شتاب زدگی و این عبارت مبالغه است در لزوم عجله با انسان یعنی فرط استعجال
و قلت تانی او بر وجهی است که گوییا او سرشته و مخلوق شده از آن چنانکه میگویند خلق زید من الکرم و از جمله عجله مبادرت او است بکفر و استعجال عذاب بعد از آن نهی و زجر آن کرده فرمود
که ساوریکم زود باشد که بنمائیم شما را آیاتی نشانهای عقوبات خود را در دنیا چون واقعه بدر و در آخرت عذاب دوزخ فلا تستعجلون پس بشتاب از من طلب مکنید عذاب
را ویقولون و میگویند کافران از روی انکار متی هذا الوعد کی باشد این وعده عذاب یا قیامت یعنی بما بگوئید که زمان این عذاب کی خواهد بود ان
کنتم اگر هستید صادقین راستگویان خطاب با اهل ایمانست حقتعالی در جواب این میفرماید که لو یعلم الذین کفروا اگر بدانند آنانکه نگرویدند حین
لا یکفون هنگامی که باز ندارند عن وجوههم النار از رویهای خود آتش دوزخ را ولا عن ظهورهم و نه از پشتهای خود یعنی باز نتوانند داشت آتش را
که احاطه پیش و پس ایشان کرده باشد ولا هم ینصرون و نباشند که یاری کرده شوند یعنی هیچ یاری نیابند که عذاب از وجوه و ظهور ایشان باز دارد بل بلکه آنستکه
گمان برده اند از کذب وعد یا آمدن قیامت و وقوع عذاب بلکه تاتیهم بیاید بایشان این وعده یا آتش دوزخ یا ساعت قیامت بغتة ناگاه بی آنکه ظهور علامت وقوع
آن بعین شعور ایشان بایستد آن بیکبار بر ایشان فرود آید فتبهتهم پس مبهوت و متحیر سازد ایشان را فلا یستطیعون پس نتوانند ردها باز گردانیدن و
باز داشتن آن از خود ولا هم ینظرون و نباشند ایشان که مهلت داده شوند بر توبه یا معذرت و بعد از آن بجهت تسلی خاطر عاطر سید عالم خبر از حال
انبیا گذشته و معاندان با ایشان میدهد و میفرماید در مقام تسلیت رسالت پناه میگوید ولقد استهزئ و بدرستیکه استهزا و سخریه کرده شد برسل من قبلک
برسولان که پیش از تو بودند فحاق پس احاطه کرد و فرو گرفت بالذین سخروا با آنانکه سخریه کردند منهم از حال پیغمبران یعنی وبال مکر و قول و فعل انبیا سخریه
کردند بدیشان رسید ما کانوا به جزای آنچه بودند که بآن یستهزؤن استهزاء میکردند پس خواطر خود را جمع دار و یکسان انگار که با تو این نوع سلوک میکنند
شد قل بگو ای محمد با مستهزیان که من یکلؤکم کیست که نگاهدارد شما را باللیل والنهار در شب و روز من الرحمن از نقمت خدا و انتقام او اگر اراده وقوع آن
فرماید بر شما یعنی در هر وقتی از شب و روز که اراده الهی تعلق گیرد بنزول عذاب بر شما هیچکس نخواهد بود که شما را از آن عذاب نگاه دارد گویند معنی اینست کیست
آنکس که نگاه دارد شما را از عوارض آفات و حوادث بلیات او سبحانه در وقت خفتن و بیداری از ذو النون مصری رحمه الله علیه وارد است که شبی از شبها که ... تاریکی
بود بیرون آمدم و بر کنار رود نیل میرفتم عقربی دیدم که بشتاب تمام میرفت چنانکه گوییا رهی میسپرد گفتم همانا که در ضمن این تعبیه حکمتی باشد بر اثر او میرفتم تا بکنار آبی رسید
وزغی از آب بیرون آمد و عقرب بر پشت وی بنشست تا از آب بگذشت و از آب بگذشت گفتم سبحان الله ... که عقرب ... بکشتی ... و من نیز در عقب
او در کشتی نشسته عبور کردم چون عقرب بکنار رسید بشتاب رفتن آغاز کرد چون من بر اثر او میرفتم نگاه کردم جوانی دیدم مست افتاده و ماری سیاه بر سینه او حلقه زده و قصد
دهن وی میکرد و عقرب خود را بر پشت مار زد و او را هلاک کرد و برگشت از آن متعجب شدم و بر بالین او بایستادم و باواز بلند این نظم
ادا کردم ای خفته مست و ... تو خفته بغفلت و حق پاسبانت خواجه چگونه ... ملک زیرا که لطف و رحمتش هم ...

چون از جانب ما در من صورت حال باو باز کفتم وی بکریست و برتست من توبه کرد الفصه حقتعالی میفرماید که بحقیقت که کفار از ایات متوعظ و متنبه نشوند بل هم بلکه
ایشان از فرط عنا و انکار عن ذکر ربهم از یاد کردن پروردکار خود یعنی از مواعظ مواعظ و معرضون رو کردانند کانند و هر کرا نوار دو خواطر میکند اند بر
از عقوبت الهی نجات هستند نکاه دارنده را چه شناسند انکاه بر سبیل تقریع میفرماید که ام لهم الهة ایا مر ایشانرا هست خدایان اکر او وی و عقد مت ستوانا تمنعهم باز
دارند از ایشان عذاب را من دوننا که ان از نزد ما با ایشان رسید چکونه دفع عذاب ما ایشان قادر باشند حال انکه لا یستطیعون نمیتوانند خدایان ایشان نصر
انفسهم یاری دادن مر نفسهای خود را یعنی اکر کسی قصد شکستن بتان ایشان و یا بلوث ایشان شود از انرا خود دفع نتوانند کرد پس چکونه پرستندکان خود را نکاه توانند داشت
از عذاب و نکال ولا هم منا و نه ایشان از جانب ما یصحبون مصحوب باشند بنصرت یعنی نصرت ما مصاحب ایشان نیست تا نکاه داشته و یاری داده شوند انعا خلاصه
خلاصه معنی انستکه هر که قادر نباشد بر نصرت نفس خود نزد وقوع مکاره بران و مصحوب نباشد بنصرت و تایید از جانب خدا چکونه منع و دفع عذاب از غیر خود نماید با ناصر
و معین او باشد نزد حدوث عذاب بر او بل بحقیقت انستکه ایشان توهم کرده اند حفظ بتان ایشانرا و منع عذاب از ایشان بجهت حسن اعمال و میمنت عبادت اصنام بلکه
متعنا برخورداری دادیم هؤلاء اینکروه مکیانرا بسعت عیش و ایمنی و سلامتی بر وجه استدراج وآباءهم و همچنین پدران ایشانرا حتی طال علیهم العمر
تا دراز شد بر ایشان مدت زندکانی و بر ایشان غرور و شکر و امل دراند ریش کرفته پنداشتند همیشه چنین خواهد بود و ندانستند که اخر مدت اجل بنا بدن ایشان که
بر افراشته است برهم زند و ایشانرا بعذاب ابدی کرفتار کردانند افلا یرون ایا نمی بینند یعنی البته مشاهده میکنند کفار مکه انا نأتی الارض انرا که ما
اتیم یعنی فرمان ما میاید بر زمین ایشان ننقصها کوتاه میکنیم و میکاهانیم از زمین ها و غیران را من اطرافها از اطراف ان یعنی بتسلیط اهل اسلام بر ایشان
از ایشان کم میکنیم و تصرف ایشان در میابیم تا انکه بنصرت و فتح ما پیوسته قلعه و قریه از ایشان میکیرند و یا از اخراب میکنند با بر میسانند افهم الغالبون
ایا ایشان غلبه کنندکانند بر اهل اسلام یعنی نه انستکه ایشان غالب توانند شد بر پیغمبر و اتباع او بلکه امر بعکس است حاصل که او سبحانه میفرماید که جمیع مخلوقات
در قبضه قدرت ما اند و بعید فرمان ما در اینها اکر میخواهیم باقی میکذاریم ایشانرا و متمتع میسازیم بنعم خود و اکر میخواهیم سلب نعمت خود از ایشان میکنیم و ایشانرا
میسازیم بر وفق حکمت و مصلحت خود و بغیر از ما هیچکس دیکر نیست که مبقی و مفنی ایشان باشد قابض و باسط ارزاق ایشان قل بکو ای محمد بکفار ایشان انما انذرکم
جز این نیست که من بیم میکنم شما را بالوحی بانچه وحی کرده میشود بمن یعنی از قبل خود سخن نمیکنم بلکه از جانب او سبحانه بطریق وحی شما را میترسانم و بر هدایه میخوانم و
وفق ان معجزات مینمایم و شما از ان متاثر نمیشوید و منتبه نمیکردید ولا یسمع الصم الدعاء و نمیشنوند کران خواندن را اذا ما ینذرون چون بیم کرده شوند
یعنی کافران در عدم انتفاع بدانچه میشنوند از انذار و تذکیر و وعظ مانند کرانند که چیزی مسموع ایشان نمیشود ولئن مستهم و اکر برسد بکفره نفحة اندکی
اثری و بوئی من عذاب ربك از عذاب پروردکار تو یعنی اکر ایشان را بیم تا بمیکنی لیقولن هر اینه کویند یا ویلنا ای وای بر ما انا کنا ظالمین بدرستی
که ما بودیم ستمکاران بر خود بشرک و تکذیب و بجهت این بعذاب کرفتار شدیم یعنی اعتراف کنندکان بر نفسها خود بعد از ان میفرماید که ونضع الموازین القسط
و وضع کنیم ترازوهای عدل و راستی را لیوم القیامة برای روز قیامت یا برای اهل ان روز تا صحایف اعمال بطریق عدل و راستی بدان سنجیده شود و روایت نزول کرده
شب معراج ترازوی دیدم او بخته فراخی هر کفه از ان مانند فراخی مشرق و مغرب کفتم بار خدایا این ترازو بچه پر شود خطاب امد که بعز و جلال من بحسنه که مقدار ان بنیم خرما
باشد سه هزار دو پر شود اکر بنده باخلاص ادا کرده باشد و در خبر امده که داود از حقتعالی درخواست که میزان اعمال را باو نماید چون باو نمود غش کرد و بعد از انکه با خود
امد کفت الهی که تواند که کفه ترازو را از حسنات پر نماید خطاب امد که ای داود اکر از بنده خود راضی باشم انکفه را بیک خرما پر سازم و ایراد میزان بلفظ جمع با انکه یکی خواهد بود
بجهت تعظیم شان است چنانکه یا ایها الرسل کلوا انسبب مخصوص پیغمبر ما و یا انکه چون اعمال هر یک از مکلفان بدان میسنجند پس کویا باعتبار هر یک از ایشان میزانی است و بعد
بعضی بر انکه علیحده میزانی است که اعمال و بدان سنجند و طریق سنجیدن اعمال که اعراضند با بیوجه خواهد بود که صحایف را بر او نهند در اند که از قسم جواهر منیره و یاد رکفه حسنات
بعوض ان دریا سفید نورانی وضع کنند و در کفه سیئات بعوض ان جواهر سیاه ظلمانی تیره فلا تظلم نفس پس ستم کرده نشود نفسی شیئا چیزی از حق خود یعنی از ثواب
و بد هیچ عملی ناسنجیده نکذارند از ثواب طاعت هیچ باز نکیرند و در عقاب عاصی نیفزایند بلکه همه بقدر طاعت و معصیت خود ثواب یابند و معاقب شوند وان کان و اکر
باشد عمل مثقال حبة همسنک دانه من خردل از سپندان که کوچکترین دانها است اتینا بها بیاریم او را در ترازوی حسنات یعنی بر وفق ان جزا دهیم وکفی بنا
حاسبین و بسنده ایم ما شماره کنندکان مر اعمال بندکان را چه کمال علم و جمال عدل مخصوص بما است پس کافی باشیم در انکه حساب بندکان بکنیم و بنقیر و قطمیر ان
رسیم و بدانکه حقتعالی در ما تقدم ذکر وحی فرمود و بیان نموده که انذار سید عالم بطریق وحی است نه که از نزد خود تخویف و تهدید کفار میکند و در عقب ان ذکر انزال تورات
بپیغمبر موسی و هرون تا معلوم بندکان شود که همچنانکه تورات وحی الهیست قرآن نیز از نزد وی بر قل اجلال یافته بر پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و منعم اکه ولقد
اتینا و بدرستیکه دادیم ما موسی و هرون الفرقان موسی و هرون را کتابی جدا کننده میان حق و باطل و حلال و حرام و شرایع و احکام مبرهن و متقن وضیاء
و روشنی یعنی کتابی روشن که متابعان او بوسیله ان از وادی ظلمات حیرت و ضلالت خلاص شده و بمنزل کاه اقامت هدایت رسیدند وذکرا للمتقین و موعظه
پند مر پرهیزکاران را یاد کرد انچه محتاج باشند بان از شرایع ابو هر سه صفت تورات است الذین یخشون ربهم صفت متقیانست یعنی پرهیزکاران انانند که بترسند از
عذاب و نکال و عقوبت و قهر و غضب از خداوند خود بالغیب و حالیکه پنهانند از مردم یعنی در غیبت و خلوت از وی ترسانند خشیت خود را بر مردم اظهار نمیکنند تا از ریا
دور بوده باشند یا در حالیکه حقتعالی از حواس ایشان غایب است ایشان بجهت تفکر و بجواز او خائفند و در موضح وارد که از ابن عباس نقلست که هر که ایمان به غیب
خدا و بکرود به بهشت و دوزخ و بعث و حساب و میزان بتحقیق که او ترسنده است از خدا بغیب وهم و ایشان یعنی متقیان من الساعة از اهوال قیامت مشفقون ترسندکانند
و بعد از وصف تورات بنعت قران میفرماید وهذا ذکر مبارك و این قران سخنیست با خیر و برکت با منفعت در دنیا و اخرت انزلناه که فرو فرستادیم بر حضرت

خانهٔ أَفَأَنْتُمْ آیا پس شما که لَهُ مُنْكِرُونَ مر قرآن را انکار کنندگانید با آنکه معجزهٔ بیّنه است که حقیقت آن اصلا مخفی نیست بعد از آن قصه ابرهیم میفرماید که تا اکرام
حضرت رسالت ... تبیین شد صلاح او میفرماید بقوله وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ و بتحقیق که دادیم بابرهیم رُشْدَهُ راه یافتن او را بوجوه صلاح دین و دنیا
یعنی رستگی که او را سزد و شایستهٔ قدر او باشد مراد دلایل بیّنه و حجج واضحه است که هادی او شدند بتوحید و معرفت یعنی دادیم او را توحید و معرفت خود و الهام کردیم بوسیله
حجج بیّنه و براهین عقلیه و گویند مراد برشد نبوت است یعنی او را پیغمبر دادیم مِنْ قَبْلُ پیش از موسی و هرون یا قبل از محمد یا قبل البلوغ او و ایتیه و شواهد معرفت و توحید
خود راه نمودیم وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ و بودیم ما باو یعنی باستحقاق او مر عطا و رشد را دانا پس فرا خور استحقاق او بنوازش نمودیم پس ما او را بطریق رشد نمودیم
إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ در وقتیکه گفت مر پدر خود یعنی عم خود را که بمنزلهٔ پدر او بود مربیت وَقَوْمِهِ و مر قوم خود را یعنی اهل بابل مَا هَٰذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي
چیست این شکلها و صورتها که پیوسته أَنْتُمْ لَهَا شما مر آنها را یعنی مر پرستش آنها را عَاكِفُونَ مجاور شده‌اید و این کلام بتحقیر شأن اصنام است و توبیخ قوم او که تعظیم اجلال
آنها میکردند چه تمثال که صورت بر روح ساخته شده از آن منصوب است و نفعی از آن متوقع و آنها هفتاد و دو بت بودند و بت بزرگ که نمرود بت‌ها بود در بزرگی برهیم
زاده در شده بودند و گوهرها هوا در چشمها و ترکیب کرده و دو بت را گفته که انصوت‌ها بر هیئت غان و بهایم انسان بودند و بابر صورت کاملان بودند و گویند بر صورت
علما خود ساخته بودند و نقد را ضایع کرده روایت کرده شده که امیر المؤمنین علی بر جماعتی بگذشت که شطرنج بازی میکردند فرمود ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون لقد
عصیتم الله و رسوله چیست این صورتها که با نفیها نموده اید بخدا که نافرمانی خدا و رسول کرده اید القصه ابرهیم خلیل فرمود که این چه صورتها است که میپرستید قَالُوا
گفتند در جواب و گفت وَجَدْنَا آبَاءَنَا یافتیم پدران خود را لَهَا عَابِدِينَ مر آنها را پرستندگان ما نیز تقلید ایشان کرده بعبادت این بتها مشغول شده‌ایم و بپرستش
آنها اقامت نهاده مراد اینستکه معظم کید شیطان آنستکه مردمان بر تقلید دارد بوسیله آن ایشان را در وادی ضلالت راه دهد لهذا چون ابرهیم این جواب از ایشان استماع
کرد قَالَ گفت لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ بخدا که بودید شما وَآبَاؤُكُمْ و پدران شما فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی روشن خطا آشکار یعنی در اهل ضلال که بر هیچ
عاقلی این ضلالت پوشیده نیست بجهت عدم استناد شما و پدران شما بدلیل و حجتی چه تقلید مبتدعی قَالُوا گفتند باو که أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ آیا آورده برای ما سخن راست
جد را یعنی این سخن را بجد میگوئی أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ یا تو از بازی کنندگانی و این سخن را بطریق لعب و بازی و لهو و مطایبه میگوئی قَالَ گفت ابرهیم
نیستم بازی کننده و این قول بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بلکه پروردگار شما آفریدگار آسمانها و زمینها است الَّذِي فَطَرَهُنَّ آنکه آفریده
طبقات آسمان و زمین را وَأَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ و من برآنچه گفتم بشما از آنکه او سبحانه خالق جمیع علم است مِنَ الشَّاهِدِينَ از گواهانم یعنی از روی تحقیق دلائل ابن شهادت
میکنم و او سر برهان و حجت بر گواهی میدهم نه آنکه او مثل شما باشم در تقلید و گویند که بعد از رد این مناظره بود عید نمرودیان بود که در او روز بصحرا رفتند
و نا آخر روز بسیر و گشت و تفرج اشجار و نباتات و غیر آن مشغول بودندی و قبل از رفتن بتان را زینها آراستند و طعامها ملون و نزد یک بتان نهادند تا برکت
آنها بطعام برسد و بعد از گشتن به بتخانه در آمدندی و بتان را زینها بیاراستندی و بعد از آن سر بر زمین نهاده و رسم پرستش بجای آوردندی و آن طعامها بخوردندی و نگاه
بخانه‌ها خود باز گشتندی چون ابرهیم در باب تماثیل مناظره فرمود گفتند فردا روز عید ما است با ما بیرون آی تا ببینی که دین و آئین ما چه زیبا است و یقین میدانیم که
اگر آداب ما را ببینی و زینت بتان و بتخانه ما را مشاهده کنی زبان از سرزنش ما ببندی و بدین ما در آئی ابرهیم بدان وعده جواب ایشان نگفت و چون روز دیگر که
بیرون رفتند او با ایشان نرفت و ابرهیم بهانه بیماری پیش آورد که انی سقیم چنانچه بتفصیل در سورهٔ الصافات مرقوم خواهد شد ان شاء الله تعالی ایشان دست از او باز داشته
بیرون رفتند ابرهیم پنهان از آن قوم فرمود که وَتَاللَّهِ و بخدا سوگند که من لَأَكِيدَنَّ هر آینه جد و جهد کنم و تدبیر خفی نمایم در شکستن أَصْنَامَكُمْ بتان شما بَعْدَ
أَنْ تُوَلُّوا پس از آنکه روی بگردانید مُدْبِرِينَ در حالتیکه پشت کنندگان باشید برای عید و ایشان او را بگذاشتند و بتماشا سیر خود رفتند مردیکه یکی از آن قوم این
سخن را بشنید با کسی نگفت تا حین باز گشتن ایشان از صحرا به بتخانه و چون قوم برفتند حضرت خلیل تبری برداشته به بتخانه آن قوم ضلیل در آمد فَجَعَلَهُمْ پس گردانید
بتان را بزخم تبر جُذَاذًا پاره پاره و خرد و مرد إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ مگر بت بزرگ را که نشکست بلکه تبر را بر گردن او نهاده بیرون آمد لَعَلَّهُمْ شاید قوم نمرودیان
بسوی آن بت بزرگ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ باز گردند یعنی رجوع کرده از او بپرسند که شکننده بتان کیست چه او نشان معبود آنستکه در حل مشکلات رجوع بدو کنند و غرض ابرهیم
از این عمل الزام قوم بود القصه چون نمرودیان در آخر روز به بتخانه در آمدند از وقوع این صورت متحیر شدند قَالُوا گفتند بر وجه تعجب مَنْ فَعَلَ هَٰذَا بِآلِهَتِنَا کیستکه
کرده است این عمل را بخدایان ما یعنی ایشان را بطریق درهم شکسته إِنَّهُ بدرستیکه او لَمِنَ الظَّالِمِينَ هر آینه از ستمکاران است بر آلهه ما چه ایشان سزاوار آنند که
تعظیم ایشان را بجا آورند و پرستش آنها کنند و او اهانت ایشان کرده و این عمل قبیح با ایشان کرده و یا از ظالمان است بر خود که بدین عمل خود را در هلاک انداخته است
نمرودیان خود را به تجسس و تفحص این کس برگماشتند که کلمات تالله لاکیدن اصنامکم از ابرهیم شنیده بود او را با دیگری گفت و بدین زبان بزبان بکماشتگان نمرود
رسانیدند قَالُوا گفتند که او شنیده که میگفتند سَمِعْنَا فَتًى شنیدیم جوانی را که ببدی يَذْكُرُهُمْ یاد میکرد بتان را يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ میگویند
مر او را ابرهیم یعنی نام او ابرهیم است قَالُوا گفتند با ایشان که فَأْتُوا بِهِ پس بیارید او را عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ برچشمهای مردمان یعنی جائیکه همه مردمان
صورت او را ببینند لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ شاید که گواهی دهند که اینستکه بتان را نکوهش میکرده و یا حاضر شوند در عقوبت ما او را تا از آن عبرت گیرند پس ابرهیم
گرفته نزد نمرود حاضر کردند قَالُوا گفتند با او که أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَٰذَا آیا تو کرده اینرا که میبینیم از شکستن و پاره پاره کردن بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ بخدایان ما ای ابرهیم
قَالَ گفت ابرهیم که بَلْ فَعَلَهُ بلکه کرده است این عمل را كَبِيرُهُمْ هَٰذَا بزرگ ایشان که این بت است بجهت خشم بر ایشان که با وجود من چرا ایشان را پرستند فَاسْأَلُوهُمْ پس بپرسید از ایشان که چگونه است که شما را شکسته است إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ اگر هستند که سخن گویند یعنی این عمل از فعل بت بزرگ است اگر ناطق
شوند پس از ایشان سؤال کنید چون تعلیق کلام بشرط محال است پس موجب کذب نباشد که منافی عصمت است و این مثل آنستکه شخصی گوید فلان کس داستگو است در اینچه

میگوید

میکویند کا اسمان بر پای است سر ما نباشد پس خلاصه معنی انستکه ایشان ابتدا راست شکسته کرحیا بجه انسخن در اینده جواب شما بدهند لیکن جواب کفتن ایشان محالست
پس اینکه کبیر ایشان شکسته باشد ایشان را محال باشد چون ابراهیم این را بکفت فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ پس باز کشتند نمرودیان بنفسهای خود یعنی رجوع بیکدیگر
کردند فَقَالُوا پس کفتند بعضی بعضی دیکر را إِنَّكُمْ أَنتُمُ الظَّالِمُونَ بدرستیکه شما ستمکارانید بر خود بر این سوال که کردید ازو چه شما را بجهه این سوال الزام
کرده و عاجز ساختند ثُمَّ نُكِسُوا پس نکونسار کرده شدند عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ بر سرهای خود یعنی ایشان منقلب شدند بمجادله بعد از انکه طریق بطلان ایشان بر ایشان
روشن شد پس کفتند با براهیم از روی جدال و مکابره لَقَدْ عَلِمْتَ بدرستیکه تو دانسته که مَا هَٰؤُلَاءِ يَنطِقُونَ این بتان سخن نکویند پس چرا میکی که از ایشان
بپرسید کویند بعضی نکسوا علی رؤسهم بامعنی است که ایشان بجهة خجالت و حیرت و الزام ابراهیم ایشان را روی خود سر در پیش افکندند که اسفل ایشان مشرف شد بر اعلی ایشان
و بجهت عجز کفتند که لقد علمت ما هؤلاء ینطقون و چون ابراهیم اعتراف ایشان را بعجز الهه خویشان استماع فرمود قَالَ کفت از روی تقریع و انکار عبادت ایشان أَفَتَعْبُدُونَ
ایا پرستش میکنید مِن دُونِ اللَّهِ بجز از خدای تعالی مَا لَا يَنفَعُكُمْ شَيْئًا انرا که سود نرساند بشما چیزی اکر پرستش او کنید وَلَا يَضُرُّكُمْ و زیان نکند شما را اکر ترک
پرستش او کنید پس بچه وجه پرستش انها میکنید و ترک عبادت معبودی که معطی اصول نعم است بشما از حیوة و قدرت و شهوت و حواس ظاهره و باطنه و غیر ان و توانا بر ثواب
و عقاب أُفٍّ لَّكُمْ زشتی و ناخوشی باد مر شما را در پرستش خود وَلِمَا تَعْبُدُونَ و مر انچه را که میپرستید در پرستش او قیام مینمائید مِن دُونِ اللَّهِ بجز از
خدای تعالی أَفَلَا تَعْقِلُونَ ایا در نمی یابید قبح عمل خود را و عقل ندارید تا بدی کردار خود را بدانید و از ان باز ایستید بعبادت معبود یکتا مشغول شوید چون ایشان
از محاجه عاجز شدند جحود و استکبار و فرط عناد ایشان را بر مضاده داشت و همه متفق الکلمه قَالُوا کفتند بایکدیکر که حَرِّقُوهُ بسوزانید او را که عقوبت اتش صعب است وَ
انصُرُوا آلِهَتَكُمْ و یاری دهید خدایان خود را بانتقام کشیدن از وی إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ اکر هستید کنندکان نصرت یعنی یاری دهندکان مر الهه خود را و کویند قایل
این قول مردی بود از کردان فارس نام او هیون و بجهت این قول حق تعالی او را بزمین فرو برد تا روز قیامت در زمین فرو میرود و کویند نمرود خود را این قول بتیح و تعلیع
داشت و کویند اول حکم کرد تا حظیره در پیش کوه بنا کردند و ارتفاع دیوار ان شصت کز بود و قرب یکماه هیزم جمع کردند و از اسپها خشک روغن فراوان بران هیزم
بیختند اتش در ان زدند و ابراهیم را در منجنیق نهاده خواستند که در اتش اندازند فریاد از فرشتکان بر خواست و زمین و اسمان و وحوش و طیور بکریه در امدند
و حمله عرش و ساکنان کرسی اغاز کریستن کردند ملائکه کفتند بار خدایا از شرق تا غرب عالم همین یک ادمیست که ترا بوحدانیت میستاید و اکنون میخواهند که ویرا
بسوزانند ما را دستوری ده تا او را مددی نمائیم خطاب رسید که بر خلیل من دروید اکر از شما مدد خواهد مدد و معاونت وی نمائید و ملک اب و باد و ابر بخلیل امد
و ابراهیم جواب داد و کفت تو چه کسی که بر هیکلیت سلام میکنی کفت فرشته ام موکل بر باد امده ام تا ترا امداد کنم اکر فرمائی لشکر باد را امر کنم تا جمرات اتش را بر ایشان
دمیده نمرودیان را افکنده همه را بسوزاند ابراهیم کفت نمیخواهم که در اینحال پناه بغیر از ایزد متعال برم و همچنین فرشته که موکل ابر است بیامد و کفت اکر امر کنی کویم
قطرات باران بر جمرات اتش ببارند و با بدانها اتش افروخته را فرو نشانند ابراهیم فرمود که مهمات خود را بحق تعالی و اکذاشته ام و چشم بمدد کاری این و ان بر داشته ام فرشته
که موکلست بر کوهها پیش امد کفت یا خلیل الله حکم فرما تا کوهها را با بر زا بر سر نمرودیان فرو دارم و همه را در زیر کوهها بلند پست کنم ابراهیم فرمود که نمیخواهم که غیر حق
را در مهم من دخلی باشد فرشته که موکل است بر زمین بیامد و کفت ای خلیل طبقات زمین همه مسند اجازه تو اند زمین را بکویم تا همه نمرودیان را فرو برد ابراهیم فرمود
که بکذار ایشان را حبیب تا هر چه خواهد کند در اخر جبرئیل امد بوقتیکه ابراهیم از منجنیق جدا شده بود و بحظیره اتش نزدیک شده نعره زد که یا خلیل هیچ حاجت داری
ابراهیم فرمود حاجت دارم اما بتو ندارم جبرئیل کفت بر انکس که حاجت داری بخواه ابراهیم کفت علمه بحالی حسبی من سوالی اوستاد حال مرا از سوال باز میدارد مرا و
بسنده جون جبرئیل کفت چرا بانکس که حاجت داری نمیخواهی کفت چون اراده دوست بسوختن دوست باشد مرا بمهل باشد زیستن روا نیست فی الحال خطاب عزت رسید
که چون دوست ما را نمیخواهد سوختن مرا راضی نیست پس نمیرید قهر الهی با اتش نمرود رسید که حرارت و اسیب فرو نشاند امو ضع سرد و خنک کردانید چنانکه میفرماید
قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي کفتیم که ای اتش چون خلیل ما بالکلیه توجه بما نمود تو هم طبع خود را پاک کذاشته بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ باش خنک اندر برد و سلامت بر ابراهیم
یعنی برودتی که ضرر باو نرساند و بحد اعتدال باشد از ابن عباس منقولست که اکر سلاما از عقب بردا ذکر نفرمودی ممکن بودی که ابراهیم از شدت سرما بمیرد در الفصول چون ابراهیم
باتش رسید فی الحال اتش مرد و غل و بند ابراهیم از او جدا شد کویند اتش غل و بند را بسوخت و اصلا متعرض او نشد بر جای او کل و نرکس و ریاحین بدمید و چشمه اب شیرین
بدید امد جبرئیل پیراهنی و بالشی از بهشت بیاورد و پیراهن بر او پوشانید و بالش در زیر او نهاد و او را بران نشانید هفت روز با ابراهیم در ان حظیره بسر برد و انیس وی بود
و چون نمرود بر بالای قصر برامد دید که ابراهیم در بوستانی خوش و کلستانی دلکش نشسته با ملکی سخن میکوید بر کرد اکرد ایشان اتش شعله میزند اواز داد که ای ابراهیم
خدای تو که عزت و رامیم تو بر انست که میبینم بزرک خدائیست میخواهم که او را قربان کنم فرمود که خدا امر قربان از تو قبول نکند مادام که بر کیش خود باشی و اختیار د
امکه نمرود چهار هزار کاو قربان کرد و ترک ایذا ابراهیم نمود و بیستکه نمرود بر بالای قصر ابراهیم را کفت که هیچ میتوانی که از میان این اتش نهاده بر ان بای کفت
فرا ما کفت بمیان ای تا به بینم ابراهیم از ان اتش بیرون امد هیچ ضرر باو از ان نرسیده بصحت پیوسته که ابراهیم در ان وقت شانزده ساله بود و وقتیکه اسمعیل قربان
میکردند نود نه ساله بود و اسمعیل هفت ساله القصه ابراهیم بصحت و سلامت از میان اتش بیرون امد وَأَرَادُوا بِهِ و خواستند نمرودیان با ابراهیم كَيْدًا مکری و
تدبیر کنند در سوختن او فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ پس کردانیدیم ایشان را از زیان کاران یعنی زیانکارترین ایشان مرتبه داشت بر جمیع زیانکاران چه سعی ایشان
برهان واضح شد بر حقیت ابراهیم و بطلان فعل ایشان و بروایه ابن عباس خسیرت ایشان ان بود که حق تعالی لشکر پشه را بر ایشان کماشت تا کوشتهای ایشان بخوردند
و خونهای ایشان را بیاشامیدند و یکی از انها در دماغ نمرود رفت تا او را هلاک کردانید وَنَجَّيْنَاهُ و نجات دادیم ابراهیم را بر زمین عراق که منزل نمرود و قوم او بود وَ
لُوطًا و برادر زاده او لوط بن هرون بن تارخ را و نمرود شام ایشان را إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي باز زمینیکه بَارَكْنَا فِيهَا برکت کردیم در ان لِلْعَالَمِينَ مر جهانیان

یعنی زمین شام و در آنجا اهل توحید بسیار کم بیش نبودند ابرهیم و لوط و ساره که مخزن ابرهیم بود و نعمت و برکت زمین شام از آن حیثیت بود که تمام انبیا از آنجا
مبعوث شده بودند یا از حیثیت کثرت انهار و اشجار و اثمار و بسیاری نعمت‌ها در آن و در روایت آمده که ابرهیم بفلسطین نزول فرمود و لوط بمؤتفکات که میان این دو موضع
مسافت یکشبانروزه بود و روایت آمده که هیچ آب خوشتر از آب شام نیست و منبع جمیع آبها از زیر بیت المقدس است وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم ابرهیم را آن ساعت که دعا کرد
او را پسری إِسْحٰقَ نام او اسحق وَيَعْقُوبَ و دادیم او را نبیره نام او یعقوب نَافِلَةً در حالتیکه محض عطیه بودند زیاده بر آنچه او خواست وَكُلًّا و همه را ازین
پیغمبران را که ابرهیم و لوط و اسحق و یعقوب است جَعَلْنَا صَالِحِينَ کردانیدیم نیکان و شایستگان یعنی توفیق با ایشان دادیم بصلاحیت و نیکوکاری و بلطف خود ایشان
را هدایت دادیم تا در صلاح بمرتبه کمال رسیدند وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً و کردانیدیم ایشان را پیشوایان که بندگان اقتدا بایشان کنند در اقوال و افعال و اعمال و کردیم يَهْدُونَ
راه نمایند مردمان را بدین ما بِأَمْرِنَا بفرمان ما یعنی امر کردیم ایشان را که هدایت بندگان کنند وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ و وحی کردیم بدیشان فِعْلَ الْخَيْرَاتِ کردن نیکوییها
یعنی انواع اعمال صالحه که خلق را بدان ترغیب کنند وَإِقَامَ الصَّلَاةِ و بپا داشتن نماز وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ و دادن زکوة تخصیص نماز و زکوة از جهت
تفضیل است و موجب ثواب جمیل و اجر جزیل وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ و بودند ما را پرستندگان نه غیر ما را یعنی موحدان بودند و باخلاص عبادت کنندگان و عابدان
وَلُوطًا آتَيْنَاهُ و لوط را دادیم حُكْمًا وَعِلْمًا حکمت که آن مرتبه ... العمل است یا نبوت و دانشی که پیغمبران را باید از فواید علم و طریقت وَنَجَّيْنَاهُ و رهانیدیم او را
مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي از آن دهی که كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ بودند که میکردند اهل آن ده عملهای ناپاک و آن ده سدوم بود از مؤتفکات که اهل آن بعمل لواطه مشغول
بودند و راه زنی میکردند و غیر آن از قبایح إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستیکه بودند ایشان قَوْمَ سَوْءٍ گروه بد کردار فَاسِقِينَ بیرون رفتگان از دایره فرمان ما یعنی منکر
بودند از توحید امتناع میکردند با وجود این مرتکب انواع قبایح و فواحش بودند وَأَدْخَلْنَاهُ و در آوردیم لوط را فِي رَحْمَتِنَا در بخشایش خود یعنی در اهل رحمت
داخل کردانیدیم یا در بهشت که منشار رحمت است او را و در حدیث قدسی وارد شده که هذه رحمتی اهلها من اشاء یعنی بهشت رحمت منست رحم کنم بآن هر کرا خواهم إِنَّهُ بدرستیکه
او لوط مِنَ الصَّالِحِينَ از جمله شایستگان و نیکوکارانست که مراد بصالحین انبیا اند قصه لوط بسبیل تفصیل قبل ازین کذشته وَنُوحًا و یاد کن نوح را
إِذْ نَادَىٰ وقتیکه بخواند پروردگار خود را مِنْ قَبْلُ پیش از ابرهیم و لوط علیهما السلام یعنی دعا کرد بهلاک قوم خود فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس اجابت کردیم مر دعای او را
فَنَجَّيْنَاهُ پس رهانیدیم او را وَأَهْلَهُ و اهل بیت او را و فرزندان و زنان و تابعان که در دایره ایمان در آمده بودند مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از اندوه بزرگ یعنی طوفان
و از اذیت قوم و تکذیب ایشان وَنَصَرْنَاهُ و یاری دادیم او را و انتقام کشیدیم مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا از کروهیکه تکذیب کردند آیات ما را و
معجزات ظاهره و باهره ما را و از آن بد وقوع داشتند إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستیکه ایشان بودند قَوْمَ سَوْءٍ کروه بد اهل شرک چه کفر سر همه بدیهاست و بدترین افعال فَأَغْرَقْنَاهُمْ
أَجْمَعِينَ پس غرق کردانیدیم همه ایشان را از اناث و ذکور وَدَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ و یاد کن قصه داود و پسر او سلیمان را إِذْ يَحْكُمَانِ وقتیکه حکم کردند فِي الْحَرْثِ در
کشت یا در رز انکور که خوشهای آن در آمده بود و بر زمین نزدیک شده و این قول ابن عباس است إِذْ نَفَشَتْ وقتیکه در شب پراکنده شده بودند و چرا کرده بودند
فِيهِ در آن کشت یا بوستان انکور غَنَمُ الْقَوْمِ کوسفندان آن کروه وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ و بودیم مر حکم هر دو حاکم را که داود و سلیمان بودند مر مدعی و مدعی علیه را
شَاهِدِينَ دانایان یعنی دانستیم که داود و سلیمان بر مدعی که صاحب زرع بود و بر مدعی علیه که صاحب غنم بود چه حکم کردند تبیان این قصه بر این وجه بود که روزی دو کس بحکم
داود علی نبینا و علیه السلام آمدند یکی دهقان و او را اهلیا میگفتند و دیگری کوسفندار و او را یوحنا خواندندی اهلیا گفت یا خلیفة الله کوسفندان یوحنا در شب
بکشت زار من در آمدند و تمام خورده اند بقول ابن عباس بستان من که خوشهای انکور را خورده داود از یوحنا پرسید که تو چه میگویی گفت ای پیغمبر خدا
و صورت چنین واقع شده فرمود که حساب کنید که بهای زرع و کوسفندان چونست چون حساب کردند مساوی هم بودند پس حکم کرد که کوسفندان خود را باهلیا تسلیم کند و عادت
سلیمان چنان قرار یافته بود که چون داود در محکمه نشستی بر در محکمه آمدی از مهمی و حکم بدو استفسار نمودی و چون اهلیا و یوحنا از محکمه بیرون آمدند و مضمون قضیه را
سلیمان اکر فرمودند بمحکمه در آمدی داود نوبتی درستی باز دکر سالک بود با پدر کفت که حکمی غیر ازین بوی بصلاح اقرب بود داود کفت چه نوع توان کرد سلیمان جواب داد که
کوسفندان را تسلیم اهلیا باید کرد تا از آن نفع کیرد بشیر و روغن و پشم و موی و زرع یا باغ را به یوحنا باید داد تا غم انکور بمرتبه رساند که اول بود و چون کشت باندازه
که اول بود تسلیم اهلیا کند و کوسفندان خود بستاند تا هیچکدام بی بهره نمانند داود نیز برین منوال حکم فرمود و حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت رسالت را ازین قصه
خبر داد که فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ پس تفهیم و تعلیم آن حکومت را بسلیمان یعنی بطریق وحی بفهم او رسانیدیم تا حکم کرد که کوسفندان بصاحب زرع یا باغ دهند تا از آن
نفع و فایده بدان تلافی روزکار خود کنند و زرع یا باغ را بصاحب کوسفند تا عمارت کنند و بمرتبه نخستین رسانیده تسلیم او کنند تا من بعد ازین غافل نشوند حقیقت
کردار آنجا حکم چنین بوده که اول داود صادر کشته حق تعالی وحی کرد بسلیمان بنصی که ناسخ آن حکم شد و داود بعد از اطلاع بمنسوخیت حکم سابق بنص ناسخ حکم فرموده
کسانیکه قایل اند بجواز اجتهاد از انبیا تمسک جسته اند باین آیه و کفته اند که سلیمان این حکم را باجتهاد خود کرده و اکر اجتهاد بر انبیا روا نبودی سلیمان این چنین حکم
حکم نکردی و جواب این است که لا نسلم که سلیمان این حکم را باجتهاد خود کرده باشد بلکه حکم هر دو از قبیل وحی بوده ثانی ناسخ اول و این حکم اجماع جمیع علماست که نافی
اجتهاد انبیا اند و با وجود در ابطال اجتهاد انبیا در منهج الصادقین جمیع دلایل برهان کوه است در خبر آمده که داود را یازده پسر بود و میخواست که بعد از خود خلافت
و نیابت او بکدام از ایشان تعلق خواهد کرفت او خصوصی داشت در خواست طلب باید کرد که کدام یکی از ایشان خلیفه خواهد بود حق سبحانه و تعالی باین طریق اعلام او کرد تا بداند که نشان
هبوط وحی الهی سلیمانست نه پسران دیکر و بدانکه حکم این مسئله در شرع ما اینست که صاحب غنم اکر در حفظ آن تقصیر کرده باشد خواه در روز و خواه در شب ضمان لازم است حکم
داود و سلیمان است بطریق وحی قوله تعالی وَكُلًّا آتَيْنَا و هر یک از پدر و پسر را دادیم حُكْمًا حکم کردن وَعِلْمًا و دانش بامور دین وَسَخَّرْنَا و رام ساختیم مَعَ دَاوُودَ
الْجِبَالَ با داود کوهها را يُسَبِّحْنَ تسبیح میکردند خدای را بموافقت او وَالطَّيْرَ و مسخر مرغان را کردانیدیم مرغان را نیز که بموافقت داود تسبیح و تقدیس خدای تعالی میکردند

وَكُنَّا فَاعِلِينَ و هستیم ما کنندگان مر امثال اینها را و در جنب قدرت ما مانند این بدیع نیست که چیزی در نزد شما عجیب است و در تبیان آورده که تسبیح کوهها با او بود که هر گاه
داود تسبیح میکردی از کوهها نیز مثل آن شنوده شدی و این معجزه مختص بود و بعد از آن بیان نعمتی که میفرماید بداود که وَعَلَّمْنَاهُ و بیاموختیم داود را صَنْعَةَ
لَبُوسٍ لَكُمْ ساختن زره را برای شما ای اهل دنیا یعنی از برای شما این صنعت را تعلیم داود کردیم لِتُحْصِنَكُمْ تا نگاه دارد شما را و حفص بتا میخواند یعنی تا نگاه دارد زره
شما را مِنْ بَأْسِكُمْ از کارزار شما یعنی از قتل و جراحت در کارزار فَهَلْ أَنْتُمْ پس آیا هستید شما شَاكِرُونَ سپاس گویندگان این نعمت را و آورده اند که اول کسیکه زره ساخت
داود بود و حق تعالی آهن را در دست او نرم کرده بود تا بی‌آنکه آهن را بی مدد آتش حلقه‌ها از وی میساخت و در هم میبافت و مرویست که سبب نرم شدن آهن در دست او آن بود که
حق تعالی نبوت و پادشاهی با او داده بود و در شب گرد محلات شهر میگشت و جمعیکه مردم او را نمیشناختند احوال اعمال خود را از ایشان استفسار میکرد تا معلوم کند
که سلوک او و اعمال او با رعایا چون است یک شب جبرئیل بصورت آدمی بر او ظاهر شد تا با خلق عالم سلوک کرد داود جواب سلام او باز گفت و از وی پرسید که سیرت داود چگونه است
جبرئیل گفت سیرت او بغایت نیکو میبود اگر از بیت المال مسلمانان نمیخورد و داود چون این سخن شنید سوگند خورد که من بعد از بیت المال نخورم و از حق تعالی طلب
کرد که از آن معیشت کند از آن حق تعالی آهن را در دست او نرم کرد اینکه وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ زره میساخت و میفروخت و خرج معاش خود میکرد بعد از ذکر قصه داود بیان
اعطای انعام خود میکند بر سلیمان و میفرماید که وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ و مسخر کردیم برای سلیمان باد را عَاصِفَةً در حالتیکه شدید سخت و تند بود بر وجهیکه تخت او
را بر داشتی و دیگر و بیک گاه ببردی تَجْرِي بِأَمْرِهِ میرفت بفرمان سلیمان و اراده او هر جا که میخواست با وجود تندی هموار میرفت تخت او را بی حرکت و مضطرب
نمیساخت و قطع سیر میکرد إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا بدان زمینی که برکت کرده ایم در آن یعنی بولایت شام و شبانگاه بعد از آنکه سیر کرده بود تا بامداد در ولایت
دیگر در تلخیص آورده که در شام شهری بوده تدمر نام که دیوان برای سلیمان ساخته بودند صباح از آنجا بیرون آمدی و بابان شام نابود و بر آنجا آورده در مختار القصص
مذکور است که بامداد از تدمر بیرون آمدی و قیلوله در اصطخر فارس کردی و شبانگاه بکابل رفتی و روز دیگر از کابل بیرون آمدی چاشت بقلعه اصطخر بردی و شبانگه
باز آمدی و قیلوله در اصطخر فارس کردی و در بعضی تفاسیر آمده که سلیمان را بساطی بود که طول و عرض آن چهار فرسخ در چهار فرسخ بود و چون سفری پیش آمدی بفرمودی تا سریر او
بر آن نهادی و لشکر جن و انس را بر آن نشاندی و مرغان بر سر ایشان صف زدندی و باد عاصف را امر کردی تا آن بساط بر داشتی و بر هوا بردی پس باد رخا را امر فرمودی تا آنرا بآنجا
که خواستی ببردی یکماهه راه و شبانگاه بجای خود باز آمدی مرویست که سلیمان در بعلبک متوطن بود دیوان را امر کرد که بیت المقدس را از برای وی میساختند و هر
بامداد باد بساط او را از بعلبک بر میداشت و بارض مقدسه میبرد و کیفیت بنا را تعلیم دیوان میکرد و باز بمکان خود مراجعت مینمود پس بجهه بیان حکمت و مصلحت در این کار
میفرماید که وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ و هستیم ما بهمه چیزها دانا یعنی آنچه بسلیمان عطا کرده بودیم بجهه علم ما بود بمصلحت و حکمت آن وَمِنَ الشَّيَاطِينِ
و مسخر ساختیم مر سلیمان را از دیوان مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ آنانیکه غواصی میکردند در دریا برای او یعنی جهت بیرون آوردن چیزهای نفیس در دریا او در و مرجان و غیر آن
وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ و میکردند عمل دیگر جز این غواصی مثل بنا و سایر صنعتهای عجیبه وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ و بودیم مر ایشان را نگاه دارندگان
تا از فرمان سلیمان بیرون نروند و نگریزند و بر مقتضای خود افساد نکنند و ضرر بمردمان نرسانند وَأَيُّوبَ و یاد کن قصه ایوب را و او پسر اموص بن رازخ بن روم بن
عیص بن اسحق بن ابراهیم است علیهم السلام و مادر او از اولاد لوط بود و حق تعالی او را مال بسیار داده بود و خلعت نبوت بر او پوشانید و بولایت بثنیه فرستاده بود و از
بر هبنه مرویست که از نعم دنیوی هیچکس توانگرتر از ایوب نبود تمام سواد شام و سهل و جبل در تصرف او بود و او را گاو و گوسفند و شتر و اسب و باغها مملو از اصناف
اشجار از حد حصر متجاوز بود و پانصد جفت گاو کشت داشت و بر هر جفتی غلامی موکل کرده بود و چهار صد غلام شبانی و ساربانی داشت با هر غلامی زن و فرزند و تجمل بسیار و
با هر یکی از گاو و گوسفند و شتر و اسب ماده سه چهار ولد بودی زن او رحمه بنت افراهیم بن یوسف بود یا ماخیر بنت میشا بن یوسف بود از او هفت پسر و هفت دختر داشت و قیل
دیگر دوازده پسر و هفت دختر و در حسن خلق بمرتبه کمال رسیده بودند و در صفت صلاحیت و خیرات و مبرات از همه در پیش و بر درویشان بغایت مشفق و مهربان و همه عطا
خود را وقف یتیمان و فقیران کرده و بسیار شاکر نعمت و پاکیزه سیرت بود و مدت هشتاد سال در فراخی نعمت و طیب معیشت و صحت بسر برده امداد و مدت عمر شب و روز بطاعت
گذرانیده بود و مراسم طاعت را بنحوی بتقدیم رسانیده و اصلا قصور و فتور در وظایف عبادات او راه نیافته بود تا روزی جبرئیل امین نزد وی آمد و گفت ای ایوب مدتی شد که در نعمت
و راحت میگذرانی حالا حکم شد که حال تو منقلب گردد و نعمت بمحنت مبدل شود و توانگری بدرویشی و شادی بماتم مبدل گردد ایوب فرمود که چون رضای دوست در آن است
باکی نبود هر چه از دوست رسد نیکوست چه مطلب من غیر رضای او نیست و در بعضی روایت آمده که ابلیس لعین هر چند خواست که ایوب را وسوسه کند و نوعی نماید که در طاعت او
خللی پیدا شود نتوانست گفت بار خدایا امروز در زمین بنده شاکرتر و عابدتر از ایوب نیست ظن من آنست که کثرت عبادت و شکر او بجهه آنست که در عافیت و سعه عیش است
چه مال بسیار و فرزندان بزرگوار دارد اگر او را با انتزاع اموال و اولاد مبتلا سازی از تو بر گردد و طریق کفران نعمت پیش آرد و حق تعالی فرمود که چنین نیست که تو میگوئی
او مرا بنده ایست پسندیده اگر هزار بار در کوره ابتلا بگدازیم بر محک غیرت تمام عیار آید پس حق تعالی بجهه آنکه خواست بر ابلیس و تمام عالمیان ظاهر و واضح شود که ایوب
بنده صادق الاخلاص است و محب خالص و از مخصوصان درگاه و مقربان او است و نیز او را در بوته امتحان و ابتلا نهاد جبرئیل را فرستاد تا ویرا خبر دهد که حال نوبت بلیه است
نعمت بمحنت ایوب توکل بر حضرت عزت کرده رضا بقضا داده منتظر بلا بود تا روزی نشانه بامداد که ایوب بر پشت محراب نبوت باز داده حاضران مجلس را موعظه میفرمود که ناگاه
فریاد از در مسجد بر آمد نگاه کردند مهتر شتربانان آزرده در آمد فریاد کنان گفت یا نبی الله سیلی عظیم از دامن کوه در آمد تمام رمه‌ها را با دیگر شتربانان در این حکایه بود که یکی از
ساربانان در رسید که یا نبی الله سموم پیدا شد که اگر بر کوه زدی صحراها اخگر برهوت شدی یکبارگی بر شتران زد و همه را هلاک کرد و با غلامان و جامه چاک کرده فریاد
کرد که ای پیغمبر خدا صاعقه پدید آمد و تمام زراعت را نابود ساخت ایوب این سخنها را میشنید و حق تعالی را بزبان میراند که ناگاه یکی از فرزندان در آمد سینه
و نوحه کنان گفت ای پیغمبر خدا باد در پسر مهتر تو مهمانی بودند سقف خانه بر ایشان فرود آمد بعضی را الله ... و بعضی دست و پا شکست

حیات همه نشست زمین شکر با کوبی ننالد بر خواست که بر ایوب نازد و او را در ورطه جزع و بی صبری اندازد ایوب خود را در نجاست بسجده در افتاد و گفت ای پروردگار
چون او را دادم همه چیز دادم چون مرا هیچ نباشد نه بدنیا نه بعقبا که تو دارم همه دارم و کرم هیچ نباشد چون فرزندان و مال و منال همه در معرض فنا و زوال هستند
انواع بیماریها در بدن او و تمام اعضای وی مبتلا شد بغیر از دل و زبان هیچ عضو بی بلا نماند و اینکه از وهب منقول است که ابلیس درخواست که مرا بر مال
و فرزندان و جسد او مسلط گردان تا حقیقت حال وی ظاهر گردد حقتعالی ابلیس را بر او مسلط گردانید و دم بر او زد بر کاشت تا جمیع اموال و اولاد او را ساختند پس قصد بدن
وی کرد و او را بانواع امراض مبتلا گردانید تا آنکه چهار هزار کرم بر بدن مبارک او افتاد و اعضای او را متعفن و مجروح گردانید و او را از شهر بیرون کردند و او را هفت سال بر
کناسه ای از کناسهای بنی اسرائیل انداختند و همه مردم از او بجانب بجهت کثرت نتن و عفونت و چرک و خون که از اعضای او میرفت میرمیدند بغیر از زوجه که رحمه زن او بود [illegible]
و در غایت ضعف و نهایت … جمله بدیهیات است که هرگز حقتعالی ابلیس را که دشمن ترین دشمنان است بر انبیا و اولیای خود مسلط نکرده و از که کدام عاقل تجویز تواند
کرد که حقتعالی نقض غرض خود کند که از ارسال انبیا برای هدایت بندگان و ایشان را بمرضی مبتلا سازد که طباع همه خلایق از ایشان رمیده شوند و بجهت ایشان مجالست
و مکالمه ننمایند و بلکه بر او و بر ایشان واجبست که هر چه منفر باشد ایشان را از ایشان نگاه دارد تا بندگان بمصاحبت ایشان مایل شده هدایت شوند چنانکه در کتب کلامیه
بدلایل مبین شده و در احقاق ادله که روایت وهب از اخبار عامه است موثوق به نیست و حقیقت آنست که حقتعالی اقسام امراض شدیده که منفر طبیعت مردم نبود بر او
گماشت بجهت امتحان نه بابت عار … چنانچه زعم بعضی است تا بر رضا بر … اعواض مضاعفه در دنیا و آخرت باو دهد و بر همگان ظاهر گردد که از جمله محبان
یکجهت و مخلصان یکرنگ است و در مدت بیماری او خلاف است وهب گفته است سه سال بود و نزد کعب هفت سال و بروایت عبدالله عباس و اکثر مفسران هفت سال
بروایت مرویه از ابو عبدالله نیز هفت سال بود و در خبر است که در مدت بیماری او سه کس از اهل ایمان نزد وی تردد مینمودند یکی از اهل یمن که او را الیفز گفتند و دو مرد
دیگر از ولایت او یکی بلدد نام داشت و دیگری صافر بسر هر روز نزد او آمدندی و بشرف خدمت او مشرف گشتندی یکی از ایشان کهل بود و دو دیگر جوان … دنیا
و او را بسیار بخوبی یاد میکردند بایکدیگر گفتند همانا از ایوب چیزی عظیم صادر شده که مرضی الهی نبوده که خدا بر وی رحم نمی کند ایشان گفت که شما نمیدانید که او پیغمبر خدا
است و برگزیده او و حقتعالی دوستان خود را بجهت امتحان بانواع مصیبت گرفتار گرداند تا صبر ایشان بر مردم ظاهر نماید نه بجهت معصیت و خطیئه پس … بکثرت نعمتها
کرد و بعد از آن ببلیه ممتحن ساخت تا شکر او و صبر او در حالت نعمت و محنت و بلیه بر مردم ظاهر نماید از خدا بترسید و از اینکه گفتید توبه کنید که … پیغمبر خدا
مبر بد گفتید است گفت و چون ایوب این سخن را بشنید … دعا برداشت و گفت بار خدایا تو عالم السر و الخفیاتی که من هرگز خواب نکرده ام که سیر بوده باشم و در اطراف
و جوار من گرسنه بوده باشد که بانی طعام نداده باشم و هرگز … نپوشیده ام تا آنکه دانسته باشم که فقرا برهنه اند مگر که اول ایشان را پوشانیده ام اگر دو مرد
در حضور من خصومت کردند و یکی از روی غضب … سوگند خورد من کفاره سوگند او را دادم تا اگر بدروغ خورده باشد این کفاره گناه او باشد و نومید
که هرگز در حضور تو عصیانی … بلکه عمر را در عبادت و فرمانبرداری تو بسر برده ام … و همیشه در میدان مجاهدات و ریاضت بر توسن طاعت و عبادت سوار
شده و با نفس و شیطان در مقام محاربه درآمده ام اگر غرض من از این … تو بوده و امتثال امر تو نه محض اغراض دیگر در این قول تصدیق من کنی و علامتی که
شاهد باشد بر قول من بمن بنمائی جبرئیل آمد گفت ای ایوب زمان محنت بسر آمد … الشفا … الهی شفا بتو رسید ایوب … دعا برداشت طلب
شفا نمود چنانچه حقتعالی میفرماید که یاد کن ای محمد قصه ایوب را إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ چون بخواند پروردگار خود را أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ بانکه رسیده مرا [illegible]
سختی وَأَنتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و تو بخشنده ترین بخشندگانی گفته اند که حقتعالی در شان عالیشان ایوب علی نبینا و علیه السلام فرموده که انا وجدناه صابرا
و او گفت انی مسنی الضر منافی آنست چه شکایت از رنج نشان بی صبری است و جواب باین وجه گفته اند که مردمان زبان طعن بر او دراز کرده و نسبت بگناه میدادند
چنانکه گذشت وی تاب این بلا و رنج و این دعا کرد نه بجهت بی صبری از بیماری و ما آنکه از شماتت اعدا و شیطان بجهت سید نزد وی آمد و از روی بطر و فرح گفت
که ای ایوب … سال عبادت خدا خود کردی و آخر ترا باین بلا مبتلا ساخت اگر یکبار من گفتی ترا از این بلا بیرون آورم هر … که دادی براو دم تو
انصر شکایت کرد بحضرت عزت … رنج خود و از حسن صبر … منقول است که هرچه بیماری ایوب شدت می یافت و منزلت میشد و شکر و صبر او افزون و رحمه زن
او در خدمتکاری او هیچ دقیقه فرو نمیگذاشت ابلیس چندانکه خواست بحیله و تلبیس در صبر و شکر او رخنه کند نتوانست تا اتباع خود را در این باب مشورت کرد
گفتند تو پیشوای مائی و ما آنچه دانیم از اسباب اضلال و مکر و حیله از تو تعلیم گرفته ایم و سایر حیله که تو با اهل عالم گمراه میکردی کجاست و آدم را بانقش
دادی چه بود گفت بوسیله زن وی بود گفتند اینجا نیز همین نوع با ایوب سلوک کن گفت راست گفتید مرا راه خوب نمودید پس نزد رحمه آمد دید که او چیزی برای
وی می پخت گفت یا امة الله شوهرت کجاست گفت در فلان جا بیمار و عاجز و افتاده است و مدت مدید است که مریض است و اثر شفا باو نرسیده چون دید که رحمه ظاهرا
اندوه و غم و غصه خود نمود گفت ترا یاد نمیاید از اعمال و جمال و فرزندان او که مثل او هیچکس نبود اکنون همه رفتند و هرگز … بتو … و هرگز …
حالت نخواهد رسید که بود و از این نوع سخنان میگفت تا رحمه بگریه نشست و بفریاد و فغان در آمد پس گفت ای رحمه گریه و فغان مکن و خاطر جمع دار که من علاج
این را خوب میدانم و دوای او را نیکو میشناسم اگر نصیحت مرا بشنوی رحمه گفت چیست گفت اینکه گوسفندی از من بستانی و بنام من قربانی کند خدا او را عافیت دهد همه بیماری
او زایل شود رحمه گوسفند را برداشته نزد ایوب آمد گفت یا نبی الله تا کی در این محنت بسر بری و رنج کشی مردی طبیب آمده و مرا نصیحتی کرده و معالجه آن نمود و قصه
را باز گفت ایوب برآشفت و گفت ای ناقص عقل آن ابلیس است که دشمن خداست آمده که ترا باین جبر کرده و کافر سازد و بدانکه همه نعمت و محنت از نزد خداست اگر خواهد
نعمت دهد اگر مصلحت در آن باشد بندگان را بمحنت مبتلا سازد و ابلیس چون دید که نیرنگ و تلبیس او بر … آمد بر صورت مردی صاحب جمال بر زین بادشاهانه ابری نشسته نزد رحمه
آمد و او را گفت حال شوهرت چگونه است گفت بهمان … گفت مرا میشناسی من خدای زمینم آن بیماری و تلف مال و هلاک فرزندان او من کرده ام بجهت آنکه مرا …

ازونده

وحکایات اسماعرا امپرستند اکر تو مرا بکجید کی من آنچه مرا رنج و الم ازاو برد دارم و مال و فرزندان باو باز دهم کفت راه این مرا به مشورت شوهر کار نکنم کفت کر اینکار میکنی
با ایوب بکوی که یکبار که طعام خورد در اول آن بسم الله و در آخر آن الحمد نکوید تا از او خوشنود شوم و ویرا شفا دهم رحمه نزد ایوب آمد صورت حال باز نکفت ایوب
بر او خشم کرفت و کفت امروز همه روز با ابلیس که دشمن خداست در سخن بوده و کوش با سخن او داشته بخدا سوکند که اکر او سبحانه مرا از این مرض شفا دهد صد چوب بزنم و نیز زده
من برو و دیکر پیش من میا چون رحمه از نزد ایوب بیرون آمد وی تنها بماند و هیچکس نبود که برای وی طعام بپزد و آب مهیا کند بیمار پرستی نماید پس روی بر زمین نهاد و کفت رب
انی مسنی الضر و کفته اند جهت شدت بیماری چنان ضعیف شده بود که بفرض نماز قیام نتوانست نمود و بجهت این بکلمات رب انی مسنی الضر زبان بکشود و بواسطه شدت مرض
عدم صبر این نامنا کریمه انا وجدناه صابرا باشد تا انکه چون بیماری او در تعذیب او اثر نکرده بود بر این صبر مغیر موید آنکه هنکام که زبان سینه دل و زبان او که محل
توحید و تمجید بود نقصان پذیر شود کفت رب انی مسنی الضر و نیز بعضی از غایت بیچارگی و بیچیزی کیسوی خود ببرید بفروخت برای قوت خود ایوب بر این مطلع
شد و از مسنی الضر برکشید و در حقایق سلمی از امام جعفر صادق نقل کرده که چهل روز وحی بوی نیامد این شکایت بجهت این کرد و نیز کفته اند که هر سحرگاه بواسطه ملکی
و بشری از بارکاه کبریا این خطاب مستطاب بایوب مکرم میرسید که ای بیمار ما چکونه ای و ایوب بذوق و شوق این پرستش کوه بلا را آنجا میکشید و بآن بیمار خوش بود
در سحر روزی که مرهم راحت بر سینه بحفه این خطاب سرفراز نشد ناله براورد که و ابی مسنی الضر و در لطایف قصیر مذکورست که اینسخن نیز جهت عرض است حکم
قضا و قدر بلکه از روی ضعف و عجز بشریت چه منقولست که جبرئیل بوی آمد کفت چرا خاموش نشسته کفت چکنم بغیر از صبر جبرئیل کفت بلا در خزانه حق بسیار است تو
طاقت نیاری از حق تعالی عافیت طلب ایوب زبان بقول رب انی مسنی الضر بکشود و در بعضی روایات آمده که دو تن بعیادت ایوب از اطراف عالم بیمار آمده بودند و از او دعا در
میخواستند دعا میکرد و شفا مییافتند ویرا کفتند چرا خود را دعا نمیکنی کفت مرا حیا مانع میشود که مدت هشتاد سال در نعمت کذرانیده باشم اکنون که چند روز در
محنت باشم دفع آن از حق تعالی رفع غم خواهم حق تعالی بجهت این ویرا دستوری داد تا دعا کرد و کفت انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین فاستجبنا له پس اجابت کردیم دعای او را
کشفنا پس برداشتیم ما ما به من ضر آنچه باو رسیده بود از رنج او و شفا دادیم او را آورده اند که ایوب در وقت شدت بیماری چون خواستی که بقضای حاجت رود رحمه وی
کرفتی و باین موضع بردی و وی را آنجا بکذاشتی و چون فارغ شدی زوجه او نزد وی بیامدی دست وی را بکرفتی و بجایکاه خوش بردی روزی که روز شفا بود بر عادت خود
او را بر دیار کشت و بنشست منتظر انکه وی را باز برد حق تعالی بایوب وحی کرد که ارکض برجلک هذا مغتسل بارد و شراب پای بر زمین زن چون پای بر زمین
زد از زیر قدم او چشمه بخوش روان شد بامر او سبحانه از آنجا غسل کرد و جمیع امراض ظاهری او زایل کشت و بار دیگر ندا رسید که پای بر زمین زن چون پای بر زمین زد
چشمه دیگر ظاهر کشت چون از وی بیاشامید جمله امراض باطنی وی نیز بالکلیه زایل کشت و او را قوت و جمال و جوانی و زندکی باز آمد بر وجهیکه نیکوتر و با نورتر از مرتبه
اول شد جبرئیل فی الحال حلّه از بهشت بیاورد و در او پوشانید هم آنجا بر سر تلی رفت و بنشست چون زن باز آمد او را در آنجا ندید و بر شکل حیرت باشد که مبادا عارضه واقع
داده باشد بیامد تا بموضع ایوب رسید به جانب خود ندید بر بالای پشته نکاه کرد مردی دید در سن جوانی بصفا و صباحت تمام از او پرسید که ای مرد بیمار کجا رفت کفت بیمار
چه چیز تست کفت شوهر من کفت کر او را ببینی میشناسی کفت چکونه او را نشناسم که سالها است که با هم مصاحبت میکنیم کفت صورت و شکل او بکه میماند کفت بتو
جوان بود هم شکل تو بود کفت منم شوهر تو حق تعالی مرا صحت نمود و همه رنج و الم از من برداشت و بحالت جوانی باز آورد پس دست در کردن یکدیکر کردند از غایت فرح
در افتادند هنوز دست در کردن یکدیکر داشتند که حق تعالی همه اموال و امضاعفه نزد او کرد کما قال جل عظمته و اتیناه و عطا کردیم او را اهله فرزندان
او را یعنی ایشان را از برای او زنده کردانیدیم و مثلهم معهم و مانند ایشان با ایشان یعنی و چند باو کرامت فرمودیم یا مثل اولاد او را باو دادیم و در روایت آمده که رحمه
بعد از عود جوانی و قوت از برای او بیست و شش پسر زاده بود و اصح آنست که حق تعالی اولاد او را زنده کردانید مثل ایشان زاد و عدد برای او ایجاد فرمود در بطن رحمه و هم اموال
و اموال او را از برای کرامت فرمود باضعاف آن و این قول قتاده و حسن است و مروی از ابی عبد الله و از ابن عباس مرویست که حق تعالی جمیع اموال و اولاد و مواشی وی را مضاعف بوی
داد و ابری سرخ و سفید بفرستاد تا ملخ زرین بوی بارید در تفسیر آورده که شبانه روز در خواب او میبارید در حدیث آمده که هر قطره آب غسل که از وی میچکید ملخی زرین
شد و ایوب وی را بدست جمع کرد وحی آمد که ای ایوب نه من ترا مستغنی کردانیدم و جمیع اموال ترا با ضعاف نبود دادم از برای احسان را جمع میکنی فرمود بار خدایا چون این
از بذل من خدا شده که محل ابتلا و امتحان نیست پس از برای برکت و کرامت دیکر خواهد بود و مزید نعمت و تبرک خواهد داشت برا هو ال دیکر و داند که چون ایوب از جمیع مرض
خلاص شد و اولاد و اموال بر وجه اضعاف باو رسید در اندیشه افتاد که با آن سوکند که خورده بودم که رحمه را صد چوب بزنم چه نوع کنم که بر آن ثبت شدن آن حاصل کردد
ضرری برحمه نرسد حق تعالی وحی کرد که و خذ بیدک ضغثا فاضرب به و لاتحنث دسته از شاخ درخت بکیر که بعدد صد چوب باشد و در هم بند یکبار بر او زن تا سوکند
راست شود و ضرری بر او نرسد تفصیل این قصه در سوره ص مرقوم خواهد شد انشاء الله تعالی القصه حق سبحانه و تعالی میفرماید که ما کشف ضر او کردیم و اعطا اموال و اولاد
او نمودیم دو چندان رحمة من عندنا بجهت بخشش و انعام از نزدیک ما بود و ذکری للعابدین و بجهت پندی برای پرستندکان تا صبر کنند چنانچه او کرد و
یابند چنانچه وی یافت از اولاد و اموال و مواشی و غیره و اسمعیل و ادریس و ذا الکفل یاد کن قصه اسمعیل و ادریس و ذا الکفل که یوشع است یا زکریا یا الیاس
یا الیسع ذا الکفل یعنی خداوند نصیب است و بجهت بهره مند از نزد حضرت عزت و با کفل بمعنی ضعف است یعنی عمل وی و برابر عمل انبیاء زمان او بود و ثواب وی چند ثواب
ایشان و یا ثواب وی و برابر ثواب امتش بود و بمعنی ضمان نیز آمده یعنی ضمان امت خود شد بوی که اکر اسلام آورند بطریق حق سلوک نمایند ایشان از بهشت رسانند و
خبر آمده که متکفل پادشاهی شد که بعد از انبیا او با مر الهی او را بهشت بر و قیام ان پادشاه کیستا بود و خطی یا بنیم ضمو بنوشت و بوی داد و بعضی القصص
آورده که ذو الکفل الیسع است که از الیاس تکفل نمود که با مر دین قیام نماید بعد از مقاد الیاس ذوی بد بجهت ذی الکفل مسمی شد صاحب تیسیر و محی السنه آورده که یکی
از پیغمبران بنی اسرائیل وحی آمد که من میخواهم که قبض روح کنم تو ملک خود را بر بنی اسرائیل عرض کن که هر که متکفل شود که شب نماز کذارد و فتوری در تهجد ورده

کان

نیابد و در روز نیز روزه دارد و در میان مردم بحق حکم کند و خشم نگیرد پادشاه خود بدین تسلیم کرد چون پیغمبر این سخن بر بنی اسرائیل ظاهر کرد ایشان
جوانی از میان قوم برخواست گفت من این کفالت میکنم متکفل این هر سه شوم گفت بنشین و بار دوم هم سه کرد اعاده این کرد همین او برخواست پیغمبر ملک را بدو تسلیم کرد او
بوعده خود وفا کرد و خلعت پیغمبری یافت و حق تعالی او را ذوالکفل لقب نام نهاد و فرموده خود ختم او در حالت شدت غضب ثبات قدم او در کار دید بر وجهی چون کرد
شیطان امدنا او را بفریبد و در ثبات قدم او رخنه کند دیگران را و سخن ذوالکفل گفت چکسی گفته ام و بجلت مدام یکی زاد فرستاد تا به بیند چه کار
دارد گفت اینجا ام بهر آن کسی که بر زبر ستم چون مرده بگرید با مدد همین جواب گفت ذوالکفل ازین سرا بیرون امد گفت کرا میخواهی گفت آن پیر دیدم و پس نگوئید
و او زبان را ز بود و در همه بازار ها او را بگو زایند پس او را بگذاشت تا بدید شد ذوالکفل باز گشت با سکینه و وقار و نجانه امد هیچ اثر خشم در او پدید نیامد در
مجاهد منقولست که ذوالکفل همه شب بتهجد مشغول بودی و روز بروزه و جمیع اوقات در میان مردمان حکم میفرمود مگر آن یکساعت چاشت که بقیلوله مشغول
میشد ابلیس با اتباع خود گفت علیکم بفلان هر شما باید که ظفر یابید بدو گفتند ما را هیچ راه او نیست گفت طریق کار او با نام پیر دو قیکه ذوالکفل مجرا است که
بقیلوله مشغول شود بصورت پیری در امد بر در خانه او امد در بزد گفتند کیست جواب داد که پیر سیر مظلوم که ستم و ظلم بسیار بدو رفته ذوالکفل بنزد او بیرون امد
ابلیس اغاز بر آن بیداشت و قصه اغاز کرد که بر من فلان و فلان ظلم کرده اند و درین باب سخن گفت که وقت تمام بگذشت و دامن زمان قیلوله گذشت گفت برو خصمان
حاضر کن که وقت نیست که بمحکمه روم چون بمحکمه بنشست در میان مردمان حکم میکرد و انتظار او میکشید نیامد روز دیگر در وقت قیلوله ذوالکفل بیامد حلقه در بزد گفت
کیست گفت فلان پیر مظلوم گفت ترا گفتم که بمحکمه آی گفت خصمان بگریختند ایشان مردمان ظالمند چنین چنین بعد میکنند قصه دراز بنیاد کرد میگفت تا روز
نیز وقت بگذشت وقت پیشین رسید ذوالکفل گفت من حالا بمحکمه میروم ایشان را نزد من حاضر کن تا داد تو از ایشان بستانم و بر این بیامد و ستم دیدم او روز سوم
بیامد ذوالکفل کسی را بر در سرا خود داشته بود که اگر کسی بیاید و خواهد که در بزند بگوید که یکساعت صبر کن که سه شبانه روز است که ذوالکفل خواب نکرده است
اکنون در خواب رفته اند گفتم خواب کند که مجبور نشود ابلیس بیامد امد گفت که در نزد ذوالکفل و خواب و صورت حال با گفت ابلیس اغاز کرد که در نزد و
بیش ازین تاب تحمل ظلم ندارم امر مانع او میشد عمکذاشت و از سوراخ در باند و امد در بزد ذوالکفل بیدار شد گفت کیست گفت آن پیر مظلوم
ذوالکفل امد دروازه را در بسته دید گفت مگر در کسی در نزد گفت عجب حالتی مشاهده کردم در باند و خانه امدی اینک در گشوده شود و دانی و ان دلان در بزد ذوالکفل
گفت که من انستم که تو ابلیس و دشمن خدا گفت ای ذوالکفل خواستم که ترا بخشم آرم گفت شکر مر خدای را که مرا از شر تو نگاه داشت پس ابلیس نا امید بگشت و بعد ازین قصه اسمعیل
ثبات صبر او صبر ادریس و الصاق مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و تفصیل حکایت از قبل از این گذشت بعد از آن در بیان صبر ایشان میفرماید که کل همه این جماعت
مِنَ الصّٰابِرِينَ از صبر کنندگان بودند بر مشقت تکلیف اسمعیل بر اقامت در مکه که وادی غیر ذی زرع است صبر فرموده در حالت ذبح نیز صبر کرد ادریس بر
مدید بر بلای قوم و ذوالکفل صبر نمود و ذوالکفل شکیبائی نمود بر آنچه متکفل آن شده بود وَ أَدْخَلْنٰاهُمْ و در آوردیم ایشان را فِي رَحْمَتِنٰا در بخشش
که نعمت نبوتست و یا رفعت غالیه بجنات نعیم یا بدرستیکه ایشان مِنَ الصّٰالِحِينَ از نیکوکاران و شایستگان که انبیاء معصومند از شائبه زیغ و فساد و خالی از
عیب و ضلالت وَ ذَا النُّونِ و یاد کن صاحب ماهی را یعنی یونس بن متی إِذْ ذَهَبَ چون بیرون رفت از میان قوم خود مُغٰاضِباً در حالتیکه خشمناک بود بر ایشان چه
مدت مدید عهد بعید میان ایشان بود و هر چند دعوت میکرد و معجزه مینمود قبول نمیکردند و اصرار و عناد و انکار مینمودند و در اکثر تفاسیر آنست که یونس ایشان را
وعده عذاب داده بود و چون عذاب بر ایشان نازل نشد گمان بردند که او دروغ گوی خواهد بود انست غضب ایشان بر ایشان و این بر آن است که یونس و قومش در زمین فلسطین بودند
پادشاهی بجهاد ایشان امد سبط و نیم اسباط را بغارت برد و سبط و نیم باقی ماند حق تعالی وحی کرد شعیا پیغمبر که بنزد حزقیا و او پادشاه بنی اسرائیل بود و او را بگوی که
پیغمبری قوی با بسط و شوکت با ایشان بفرست که در دل او افکنده ام که بنی اسرائیل را با او بفرستم تا آن جماعت که بغارت برده اند باز ستانند و چون شعیا این خبر با ملک
و اهل و اعراض کرد گفت بهر کار طاعت کیست که این کار را دوست دارد و در مملکت پنج پیغمبر بودند شعیا گفت که شایسته این کار یونس است پادشاه یونس را گفت جمعی از بنی اسرائیل
با ایشان ما بجهاد بر جمعی و کارهای جنس ما را بغارت برده اند یونس گفت حق تعالی مرا تعیین کرده با حکمی مطلق فرمود گفت بطریق اطلاق حکم کرده گفت مگر از بهر آن پادشاه
گفت البته ترا میباید رفت گفت میتوانم پادشاه در این باب سبب شد بسیار کرد پس یونس از روی غیظ و خشم پادشاه و آنکه در میان لشکر آن پادشاه بودند از انجا بیرون امد
ذلک قوله و ذا النون اذ ذهب مغاضبا و بعضی از مخالفین تفسیر این به بر وجهی کرده اند که خارج عقل و شرعست و منافی عصمت انبیا و بیان آن بر وجهی که لایق بود قصه الصالح
مذکور است و صحیح آنست که یونس از میان قوم خود که در نهایت عناد و انکار بودند خشمناک شده بیرون رفت فَظَنَّ پس گمان برد أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ که تنگ نکنیم تکلیف
مشقت را بر او یعنی در ابتدا تکلیف و مشقت مبتلا نکردیم و مجاهد و ضحاک گفته اند که معنی آنست که او پنداشت که ما بر او حکم نکنیم و او را عقاب ننمائیم بر بیرون آمدن
او بی اذن و با او مسامحه نمائیم و جبائی گفته که ظن برد که ما تنگ نخواهیم ساخت بروی و را بر او و او را ملجا نخواهیم ساخت بکشتی نشستن و شکم ماهی در آمدن و اینکه بعضی
تفسیر این به نحوی کرده اند که یونس گمان کرد که ما قادر نیستیم بر خدا و عاجزیم از عقوبت او کلامیست باطل و سخنی است مستلزم ظن بد است بخدا و موجب کفر انبیا نعوذ بالله
من الاقوال الفاسدة و الآراء الباطلة و در عیون الرضا از امام الجن و الانس علی بن موسی الرضا نقل نموده اند که ظن بمعنی یقین است و قدر بمعنی تنگی روزی کقوله تعالی یبسط
الرزق لمن یشاء و یقدر پس معنی آنست که یونس به یقین میدانست که ما روزی را بر او تنگ نخواهیم کرد بلکه هر جا که خواهد فرستاده روزی بر او خواهیم رسانید و هر جا که روزی ابن عباس
نزد ابن مسعود رفت ابن مسعود گفت که من شب دوش میان امواج دریا افتادم و غرق شدم و ... قرآن در آیات این عنایت فکر میکردم که معنی آن بسیار ... و حال آن بساحل افتادم
که موجب نجات من شد گفت ابن عباس گفت فظن ان لن نقدر علیه که ظاهر معنی آنست که ظن یونس آن بود که خدای تعالی قادر نباشد بر او پس چگونه پیغمبری چنین گمان کند
بخدا داشته باشد ابن عباس گفت نقد مشتق است از قدر بمعنی تنگی نه از قدرت بمعنی توانائی و معنی آنست که یونس گمان برد که ما تکلیف شدید بر او تنگ نگیریم و

بجهة بیرون امدن او از میان قوم بی اذن ما بر او عتاب ننمائیم و حال انکه خلاف ظن وی بوقوع امد چه از موضع نینوی چون بیرون امد بکنار دریا رسید کشتی را دید و انرا
میساختند با جماعتی بسیار و مال بیشمار وی در انکشتی نشست چون کشتی بمیان دریا رسید دریا بموج درامد نزدیک بان رسید که کشتی غرق شود اهل کشتی گفتند که در
میان ما بنده گریخته باشد که از جهت عاصیت وی این رسم عادت روی کار ان بود که در چنین حالتی قرعه میزدند بنام هر کس که بر میامد حکم بعصیان او کرده وی را منکوندند بدریا می
انداختند پس یونس گفت همانا که بنده گریخته منم مرا بدریا اندازید تا کشتی شما باز امد گفتند معاذ الله تو سیما صالحان داری و ایمعنی نبود و راست [illegible] قرعه این
کار نکنیم پس قرعه زدند بنام یونس بر امد پس یونس برخواست و بکنار کشتی امد تا خود را بدریا اندازد ماهی بیامد و دهن بکشاد گفتند منا نیست که او را طعمه ما سازی
کردانیدیم پس وی را بکنار دیگر برد ماهی از انجا بر گشت با موضع امد و دهن باز کشاد هر طرف که میرفت ماهی بمقابل امد دهن میکشاد پس یونس سر توکل بر کشید
خود را در دریا انداخت علی الفور ماهی او را فرو برد و حق تعالی بان ماهی الهام فرمود که ما این بنده را طعمه تو نکرده ایم بلکه بجهة امتحان شکم ترا محبس او کردانیده ایم که
پوست او را نخراشی و اعضای او را نیازاری و همچنانکه مادر که تربیت طفل خود کند او را تربیت نمای پس ماهی دیگر ان ماهی را فرو برد و دیگری ان دیگر را فرو برد و اکثر ثقات
مذکور است که یونس چهل روز در شکم ماهی بماند و بعضی هفت روز و بعضی سه روز گفته اند حق تعالی شکم ماهی را چون ابکینه کردانید که جمیع عجایب دریا را میدید و چون ماهی او را بزمین
هفتم دریا برد اوازی بغیر رسید اوازی شنید ماجرا گفت یا این اواز از کجاست حال مد باو که این اواز تسبیح حیوانات دریاست [illegible] تسبیح الموفقات
کرده فنادی فی الظلمات پس ندا کرد در تاریکیها یعنی در میان تاریکی شکم ماهی و تاریکی شب و تاریکی دریا و در تاریکی سه بطن ماهی [illegible] ان لا
اله الا انت بانکه هیچ معبودی نیست مستحق عبادت الا تو سبحانک تسبیح میکنم ترا و ترا از نقص و عیب دور میکردانم انی کنت بدرستیکه من بودم من الظالمین
از ستمکاران بنفس خود که بجهة ترک اولی که ان توقف بود در میان قوم تا اذن تو بخروج صادر شود از ثواب ان محروم شدم و بجهة این تقصیر نقص ثواب خود کردم که
چون یونس بجهة کسر نفس و انقطاع از غیر و خضوع و خشوع گفت انی کنت من الظالمین فاستجبنا له پس اجابت کردیم دعای یونس را ونجیناه و رهانیدیم او را من
الغم از غم دریا و اندوه شکم ماهی و ماهی را امر کردیم تا او را از شکم خود بکناره دریا افکند بر وجهیکه شرح وی بیاید و تفصیل این قصه در سوره الصافات مذکور خواهد
شد انشا الله و کذلک و همچنانکه یونس را از ان غم نجات دادیم ننجی المومنین نجات میدهیم و میرهانیم کرویدکانرا از غم کاهیکه با خلاص و خشوع دعا
کنند از پیغمبر مرویست که هیچ اندوهناکی این دعا نکند که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین مکر که خدای تعالی غم او را بفرج مبدل کند و از امام جعفر صادق
روایتست که فرمود عجب دارم از انکس که او را چهار چیز برسد چگونه پناه بچهار چیز نبرد اول انکه او را غمی برسد پناه باین کلمات نبرد که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من
الظالمین و حال انکه میشنود که حق تعالی در عقب ان میفرماید فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذلک ننجی المومنین دوم انکه اگر از کسی برسد نگوید حسبنا الله و نعم الوکیل
انکه میداند که حق تعالی بعد از این میکوید فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم یمسسهم سوء سیم انکه اگر از کید و مکر کسی ترسان باشد نکوید و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد
و میداند که حق تعالی در عقب ان میفرماید فوقیه الله سیئات ما مکروا چهارم انکه اگر از چشم بد ترسد نکوید ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله و حال انکه میشنود این ایه را
در عقب ان ان ترن انا اقل منک مالا و ولدا فعسی ربی ان یوتین خیرا من جنتک و زکریا و یاد کن قصه زکریا را اذ نادی ربه چون بخواند پروردکار خود را باین
وجه که رب ای پروردکار من لا تذرنی فردا مکذار مرا تنها یعنی فرزندی بمن عطا کن که معین من باشد در امر دین و دنیا و بعد از موت من میراث کیرد و میراث خوار من باشد
و انت خیر الوارثین و تو بهترین وارثانی اگر تو مرا وارث ندهی باکی نیست و این سخن کویا اشعار است بحق تعالی با انکه او باقیست بعد از فنای خلق که و لله میراث
السموات و الارض و چون زکریا باین دعا کرد از صدق فاستجبنا له پس اجابت کردیم دعای او را و وهبنا له یحیی و بخشیدیم او را پسری یحیی نام که باو زنده [illegible]
و اصلحنا له زوجه و صلاح اوردیم بجهة وی زن او را که اسماء بنت عمران بود یعنی بعد از عقیم شدن او را قابل ابستنی ساختیم که ابستن شود و کویند معنی انست که او را خوش خلق کردانید
برای زکریا پس از انکه بد خلق بود حارث بن مغیره روایت کند که مرا با ابی عبد الله گفتم که یا بن رسول الله جمیع اهل بیت من مرده اند و مرا فرزندی نیست تا از ان نسب مرا
ماند پس فرمود که بسجده رو و بکوی رب هب لی من لدنک ذریة طیبة انک سمیع الدعاء رب لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین حق تعالی فرزند او را عنایت کند پس چنین کردم
حق تعالی مرا دو پسر کرامت فرمود یکی را علی نام کردم و دیکری را حسین بعد از ان حق تعالی در صفت انبیاء مذکوره میفرماید که انهم بدرستیکه ایشان همه پیغمبران که ذکر ایشان رفت کانوا
یسارعون بودند که مبادرت مینمودند فی الخیرات در انواع نیکوییها و پیشی میکرفتند در اصناف ان [illegible] و یدعوننا و میخواندند ما را رغبا بجهة رغبت نمودن بثواب
یا طاعت و رهبا و بجهة ترسیدن از عقوبت یا معصیت و کانوا لنا و بودند ما را خاشعین فروتنان پدید کنان بخشوع یعنی خوف دائمی در قلب یعنی
ترسان بودند و محققان گفته اند که خاشعان اهل بیانند و در کشف الاسرار اورده اند که هر که بنا بر امید [illegible] و هر که ترا بیم باید کند که [illegible]
[illegible] کند که کانوا لنا خاشعین نشان بیانست [illegible] و رب العرش معبود [illegible] باحسن تو اشکال والتی
و یاد کن ان زن را احصنت فرجها نکاه داشت فرج خود را از حلال و حرام کلو لم یمسسنی بشر و لم اک بغیا مراد مریم بنت عمران بود که خود را پاکیزه داشت و دست هیچکس بدامن
خود نکذاشت فنفخنا پس دمیدیم یعنی جبرئیل را فرمودیم که دمید فیها در مریم یعنی در کریبان پیراهن او دامان و من روحنا از روحی که بامر ماست و مخلوق ماست یعنی
جاری کردانیدیم در وی روح عیسی را که از نفخ حاصل شد بی واسطه نطفه بر خلاف سایر انسان و جعلناها و کردانیدیم حال مریم او و ابنها و حال فرزند او عیسی را که
نفخ حاصل شد بی واسطه نطفه بر خلاف سایر انسان ایة علامت و حجتی للعالمین مر عالمیان را یعنی تا مل کنند بران تا بر ایشان ظاهر شود که ظهور عیسی بی پدر از مریم
بمجرد نفخه دلالت میکند بر کمال صنعت صانع حکیم ان هذه بدرستیکه این ملت توحید دین اسلام امتکم ملت و کیش شماست یکانه مر شما را که واجبست شما را استقامت
بران امة واحدة در حالتیکه ملتیست یکانه یعنی اختلاف در ان نبوده در میان انبیا بلکه همه انبیا متفق الکلمه بوده اند در توحید و انا ربکم و منم افریدکار شما
فاعبدون پس مرا پرستید نه غیر مرا و تقطعوا و بریدند پاره پاره کردند مردمان یعنی یهود و نصاری امرهم بینهم کار دین خود را در میان خود یعنی فرقه فرقه

شدند و هر فرقه مذهبی را منقطع ساختند از دیگری خود و اختیار کردند و تکفیر فرقه دیگر نمودند کُلٌّ إِلَیْنَا رَاجِعُونَ همه این فرقه‌های مختلفه بسوی ما باز گردندگانند

ما ایشان را فرا خور کردار ایشان پاداش خواهیم داد خلاصه معنی آنست که ای اهل اسلام بر بینید منع عمل اهل کتاب را در دین خدا که منقطع و متفرق گردانیدند امر دین خود

را که حق تعالی به بیعت آن امر نموده بود و هر گروهی قسمی دیگر اختیار کردند که بر خلاف آن بود و حق تعالی در عقب آن همه را بجهة این جزا و سزا خواهم داد فَمَنْ یَعْمَلْ مِنَ

الصَّالِحَاتِ پس هر که بکند از عملهای شایسته که انواع طاعتست وَهُوَ مُؤْمِنٌ بحال آنکه او گرونده باشد بخدا و رسول چه ایمان شرطست در ثواب یافتن بر فعل خیرات

و مبرات فَلَا کُفْرَانَ پس هیچ ناسپاسی نیست لِسَعْیِهِ مر شتافتن او را بعمل یعنی ضایع نشود کرده او بلکه مشکور و ماجور گردد و بموقع قبول افتد کفران مستعمل است

بر منع ثواب همچنانکه شکر را استعمال میکنند در اعطای آن ثواب وَإِنَّا لَهُ کَاتِبُونَ و بدرستیکه ما مر سعی او را نویسندگانیم یعنی ثبت میکنیم آن را در صحیفه‌های

کردار او و مراد آنست که فرشتگان بفرموده ما ثبت مینمایند که آن در نامهٔ عمل او پس هیچ چیز از او ضایع نگردد وَحَرَامٌ عَلَى قَرْیَةٍ و ممتنع است بر اهل دیهی که أَهْلَکْنَاهَا

هلاک کردیم ایشان را أَنَّهُمْ لَا یَرْجِعُونَ آنکه باز گردند بدنیا یعنی متصور نیست آن هلاک شدگان که بدنیا رجوع کنند برای تلافی اعمال و تدارک احوال و بکر

بکسر حا و سکون را خوانده‌اند که همان بمعنی حرامست ... حل و حلال بعضی لا را اصلی میدانند نه زاید و معنی آیه را بر این وجه تفسیر میکنند که ممتنع است بر ایشان که

نشاید که رجوع نکنند بمحشر برای حساب بلکه البته بیایند بدانجا و ایشان را از محاسبهٔ اعمال گریزی نیست و قول و لا اشهر است جابر جعفی گوید که از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم

... پرسیدم از این آیه بر خواند پس معنی آنست که حرام است بر دیهی که ایشان را هلاک کرده‌ایم که باز بیایند بدنیا و ابن بابویه ... اعتقاد خود ... که

حضرت همچنانکه جمعی که هفتاد هزار خانواده از طاعون گریختند همه برکنار دریا فرار کردند حق تعالی بر ایشان ندا کرد که موتوا همه آنجا بمردند و بعد از مدتی مدید

و بیامد پیغمبری از بنی اسرائیل بود بر ایشان بگذشت و دست بر عارض داشت و گفت یا خدایا اگر اراده تو باشد ایشان را زنده گردانی تا شهرهای ترا آبادان گردانند

و بندگان ترا متولد سازند و ترا بپرستند حق تعالی همه را زنده گردانید بدنیا رجوع کردند و بعد از آن باجال خود مردند و همچنین عزیر صد سال بمرد باز حق تعالی

او را زنده ساخت و بعد از آن باجل خود بمرد و نیز قوم موسی که هفتاد نفر بودند حق تعالی بصاعقه ایشان را هلاک کرد و باز احیای ایشان کرد و در احادیث صحیحه آمده که هر

مؤمنی که آرزوی لقای صاحب الزمان داشته باشد و تمنای آنکه ... که در زمان او به شرف شهادت کشته شود حق تعالی او را زنده گرداند و بتمنایی که داشته باشد برساند و مصداق

وقوع رجعت در دنیا اینکه حق تعالی خروج یاجوج ماجوج را در دنیا که از علامات قرب قیامتست غایت آیه مذکوره گردانیده حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ یعنی هلاک شدگان و

مردگان از امم و اعصار ممتنع است که باز گردند تا وقتیکه کشاده شود یَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ سد یاجوج و ماجوج یعنی چون سد را بگشایند رجعت واقع شود و صحیح پیوسته

که خروج مهدی علیه السلام بعد از خروج دجال ... الارض و یاجوج و ماجوج و نزول عیسی ... باشد بعد از آنکه دجال و دابة الارض و یاجوج و ماجوج ... بکشد مدت مدید بیاد

کند و عالم را پر از عدل و داد کند حذیفه یمانی از آنحضرت ص ... روایت کرده که از آنحضرت شنید که میفرمود که اول علامتی که در آخر الزمان واقع شود خروج

دجال باشد بعد از آن خروج دابة الارض و بعد از آن یاجوج و ماجوج بعد از آن عیسی از آسمان فرود آید و این روایت خروج مهدی ع بعد از آنکه مهدی ...

رسد آتشی از قعر عدن بیرون آید و همه مردم را بمحشر راند و در کشف الغمه وارد که از جمله علامات خروج صاحب الامر ع آنست که مردگان از گورها زنده شوند بدنیا رجوع

نمایند یکدیگر را بشناسند و بیکدیگر مزدوج شوند و بنابر آنکه مراد رجوع باشد در آخرت فتح یاجوج و ماجوج اشارتست بوقوع قیامت یعنی ممتنع است که مردگان رجوع

کنند و زنده شوند تا آنکه قیامت قایم شود و اکثر مفسران باین معنی تفسیر نموده‌اند و مسلم آنکه یاجوج و ماجوج دو قبیله‌اند از جنس انس و در حدیث آمده که آدمیان ده جزو

ایشانند یاجوج و ماجوج و تفصیل این در سورهٔ الکهف مذکور شده وَهُمْ مِنْ کُلِّ حَدَبٍ یَنْسِلُونَ و همه یاجوج و ماجوج بعد از خروج از هر بلندی و پستی شتابنده

و فرود آیند یعنی همه ایشان در جوانب زمین متفرق شوند تا آنکه هیچ بقعه از زمین نباشد که ایشان آنجا مساعته نکنند و در حدیث آمده که ایشان همه عالم را فرا گیرند آبهای دریاها و انهار را

بیاشامند و از خشک و تر هر چه باشد بخورند و در احادیث آمده که یاجوج و ماجوج بروند تا بکوه بیت المقدس و با هم گویند اهل زمین را کشتیم بیایید تا اهل آسمان

را بکشیم پس تیرها را بطرف آسمان انداخته خون آلود فرود آید و کار بر عیسی و اصحاب او تنگ شود دعا کند حق تعالی همه را بیکدفعه هلاک کند وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ

الْحَقُّ و نزدیک رسید وعده راست که وعده قیامتست فَإِذَا هِیَ پس آن هنگام که واقع شود قصه و شان این باشد که شَاخِصَةٌ خیره و بازمانده باشد از هول آن

أَبْصَارُ الَّذِینَ کَفَرُوا دیدهای آنانکه نگرویدند و گویند یَا وَیْلَنَا قَدْ کُنَّا ای وای بر ما بدرستیکه ما بودیم در دنیا فِی غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا در بیخبری از

این روز و از این حال بَلْ کُنَّا بلکه بودیم ما ظَالِمِینَ ستمکاران بر خود که سخن پیغمبران را نشنیدیم و آنچه ایشان ما را از آن خبر میدادند قبول نکردیم و تکذیب ایشان نمودیم

و از عناد و لجاج در معجزات ایشان نظر نکردیم بعد از آن با کفار خطاب میفرماید إِنَّکُمْ بدرستیکه شما ای مشرکان وَمَا تَعْبُدُونَ و آنچه میپرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز

از خدا از بتان و ابلیس و اعوان او حَصَبُ جَهَنَّمَ هیمه دوزخ‌اید که انداخته شوید در آتش دوزخ همچنین حصب آنکه سنگ ریزه در چاه میاندازند أَنْتُمْ شما با معبودان

لَهَا وَارِدُونَ مر دوزخ را در آیندگانید یعنی در آیندگان در آن و در تبیان آورده که حکمت در آنکه بتان را در دوزخ در آورند تعذیب بت پرستانست چه بتان را افروخته کرده

و دیگر هر گاه خود را ببینند که بتان در آتش دوزخ سوخته موجب زیادتی خواری ایشان شود و دیگر بتصور ایشان آنست که بتان شفیع ایشان باشند چون امر بعکس این بینند

هیچ چیز در نظر ایشان دشمن‌تر از بتان نباشد و نظر بوجه عداوت ایشان عذاب پس بر سبیل احتجاج بر کافران و تنبیه ایشان بر خطا و فساد میفرماید لَوْ کَانَ هَؤُلَاءِ

اگر بودندی این بتان و شیاطین آلِهَةً خدایان چنانچه کافران پندارند مَا وَرَدُوهَا در نیامدندی بدوزخ چه خدا عذاب کننده است نه عذاب کرده شده وَکُلٌّ و همه بتان

و دیوان و بت پرستان فِیهَا خَالِدُونَ در دوزخ جاوید ماندگانند که هیچ وجه ایشان را خلاصی نیست از انواع عقوبت و عقاب لَهُمْ فِیهَا زَفِیرٌ مر ایشان راست در دوزخ

ناله زار و زفیر ناله عظیمی باشد که از غم و عظیم زحمتی باشد چون غم عظیم باشد ناله او نیز عظیم خواهد بود و لهذا تفسیر زفیر با اندوه کرده‌اند مراد از آن شدت

نفس کشیدن و سوختن ایشان با آتش دوزخ وَهُمْ فِیهَا و ایشان در دوزخ لَا یَسْمَعُونَ نشنوند یعنی اگر ... شوند ... بدیشان رسد بجهة هول

شد عذا هیچ او ازی نتوانند شنید از عبدالله مسعود مرویست که بجهة آن نشنوند که در تابوتها آتشین باشند که آن را بمسمارهای آتشین محکم کرده باشند در
قعر دوزخ انداخته همیزان آن ایشان گمان برند که بغیر از ایشان کسی دیگر معذب نیست آورده اند که روزی رسول در مسجد الحرام در آمد دید که صنادید قریش در حطیم جمع
و شصت بت گذاشته اند و آن را سجده میکنند نزدیک ایشان آمد و بنشست و با ایشان مناظره میکرد و نضر بن حارث با آنحضرت در مقام مجادله در آمد و آخر حضرت
سخن و آنجا رسانید که بر همه ایشان حجت لازم آمد و چون ملزم شدند و جواب نداشتند عنا و در زید گفتند ما بدین آیه ها بازی خود را سیجیم و از آن برنیکو دیم حضرت این آیه انکم
وما تعبدون من دون الله حصب جهنم بر ایشان خواند اثر غضب در سینه ایشان برافروخت برخاستند پیش عبدالله بن زبعری که از رؤسای ایشان بود آمدند شکایت
آنحضرت بدو کردند گفت هیچ غم مخورید که من با محمد مباحثه کنم و او را ملزم سازم پس نزد آنحضرت آمد و گفت بخدا سوگند که آمده ام با تو مخاصمه کنم تو میگوئی که هر چه
بدون الله میپرستید همه در دوزخ خواهید بود و حال آنکه عزیر و عیسی و ملائکه معبود یهود و نصاری و بنو ملیح اند هر گاه این معبودان حصب دوزخ باشند گو بتان ما نیز باشند
حضرت فرمود معبودان ایشان شیاطین اند که ایشان را بدین امر قبیح و فعل شنیع امر کردند و عزیر و عیسی و ملائکه از پرستش کافران خود بیزارند حقتعالی این آیه فرستاد که ان الذین
سبقت لهم بدرستیکه آنانکه پیشی گرفته است مر ایشان را منا الحسنی از جانب ما سابقه نیکو که سعادت دینی و عقبی است یعنی توفیق طاعة و رسیدن بجنة چون عزیر و
عیسی و ملائکه اند اولئک آن گروه مخصوص بسابقه عنایت عنها مبعدون از دوزخ دور کرده شدگانند چه ایشان در اعلا علیین باشند و دوزخ در اسفل
السافلین مرویست که روزی امیر المؤمنین علی علیه السلام خطبه میخواند بعد از آن این آیه تلاوت میفرمود و گفت انا منهم من از آن جماعتم که عنایت الهی برای ایشان سبقت
کرده لا یسمعون نشنوند و رسیده اند از آتش حسیسها آواز آتش را بجهة دوری مسافت میان ایشان و دوزخ و حسیس آوازیست که محسوس شود وهم و ایشان فیما اشتهت
انفسهم در آنچه آرزو کنند نفسهای ایشان خالدون جاوید مانندگانند یعنی مشتهیات خود را دایم یابند لا یحزنهم الفزع الاکبر اندوهناک نکرداند ایشان را
ترسیکه بزرگترین ترسهاست و آنکه لا تثریب که ملائکه با اهل شقاوت گویند چه هر کرا ایشان این کلمه را نخواهند شنید بجهة آنکه اهل سعادتند و مقربان بدرگاه عزت
و باو رفیقیکه ملائکه ندا و امتازوا الیوم در دهند ایشان غمگین نخواهند بود چه بجانب ایشان متوجه بهشت خواهند شد نزد ابن عباس فزع اکبر نفخه آخرست
زیرا که حقتعالی فرموده که یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات و الارض الا ما شاء الله و تتلقاهم الملئکة و پیش باز آیند باستقبال نمایند بهشتیان را
فرشتگان در وقت بیرون آمدن از قبور و ایشان را تهنیت گفته گویند که هذا یومکم الذی این روز ثواب شماست که در دنیا کنتم توعدون بودید که
وعده میشدید یعنی بهشت و روز ثواب و کرامت شما رسید عطا ابن ابی رباح از ابو سعید خدری و او از حضرت رسول روایت کرده که فردا سه کس بر تلها مشک باشند و از
فزع اکبر ایمن از حساب اندیشه نداشته باشند یکی مردیکه تلاوت قرآن نماید برای محض مرضات الهی و معتقد حساب و جزا باشد در عقبی و مردمان را بقرائت امر کند و حال آنکه
و جزای کردار خود متیقن باشد دوم مردیکه اذان گوید و بجهة اعمال صالحه معترف شود سیم بنده که ادای حق خدای خود و حق مولای خود نماید یوم نطوی السماء
یاد کن روزیکه در هم پیچیم آسمان را و یا محو و نابود گردانیم از آنچه غرض از نشر این کتب شما بابنی آدم است و چون همه منقرض شوند آن را از موضع خود بر کنند
در هم پیچند کطی السجل همچون پیچیدن طومار للکتب برای کتابت و حفص للکتب خوانده یعنی همچون پیچیدن طومار که برای چیزها است که نوشته میشود و آن
از مقام مقصود خلاصه معنی آنست که ما آسمان را در هم پیچیم مانند در هم پیچیدن صحیفه پس از آنکه گشاده شده باشد بر آن نوشتن ابن عباس گفته که سجل نام کاتب حضرت
رسالت است یعنی مانند پیچیدن آنحضرت که صحیفه را در هم پیچید ما آسمان را در هم پیچیم و بروایتی سجل نام ملکیست که اعمال بندگان را در صحیفه مینویسد و حفظ میکند و بعد از آن
بنیا اعاده میفرماید که کما بدأنا همچنانکه آغاز کردیم اول خلق بخلق آفریدن ایشان و ابتداء وجود دادیم نعیده باز گردانیم آن را که آفریده ایم اول با چه هر وقت در مادر
کمال السابق فی عدل دادیم باعاده وعدا وعده دادنی علینا که بر ماست وفا کردن بآن وعده انا کنا فاعلین بدرستیکه ما کننده ایم یعنی همچنانکه از اول بوجود
آورده ایم برای شناختن عاد دیگر باره موجود خواهیم ساخت برای مکافات کردار و ما هم چنانکه آفریدیم خلایق را در بطون مادران سر و پای برهنه ختنه ناکرده همچنین با هر جزء
در قیامت ایشان را بیافرینیم چنانکه پیغمبر فرموده که مردمان از قبر برهنه و ختنه ناکرده محشور سازند و اول کسیکه جامه پوشند ابراهیم خلیل باشد ام سلمه گفت یا رسول الله
زنان نیز برهنه محشور شوند فرمود بلی گفت چه رسوائی باشد فرمود از شدت هول از روز نه مرد داند که زن کدامست و نه زن داند که مرد کدامست پس این آیه تلاوت فرمود که لکل
امرء منهم یومئذ شأن یغنیه و لقد کتبنا و بدرستیکه نوشتیم ما فی الزبور در کتاب داود من بعد الذکر از پس توریة یعنی بعد از آنکه در توریة نوشته
بودیم در زبور نیز ثبت کردیم ان الارض آنکه زمین بهشت یرثها میراث گیرند آن را عبادی الصالحون بندگان من که شایسته و ستوده اند بصلاح و تقوی
آراسته مراد همه مؤمنانند و نظیر این آیت قوله تعالی و اورثنا الارض و قوله الذین یرثون الفردوس و نزد بعضی مفسران مراد بارض زمین دنیا باشد بصالحان امت مرحومه اند
یعنی حکم کردیم که زمین دنیا و بندگان صالح ما که امة پیغمبر آخر الزمان اند بمیراث گیرند بفتح و نصرت کقوله تعالی لیظهره علی الدین کله و از حضرت رسالت مرویست که فرا
او زود شد برای من همه زمین پس نموده شد مشارق و مغارب آن و زود باشد که برسد ملک امت من بهمه جا که فراهم آورده شده است برای من از زمین و از ابو جعفر صلوات الله
علیه منقول است که فرموده هم اصحاب المهدی فی آخر الزمان یعنی صالحان که وارث زمین اند اصحاب صاحب الحق اند که در آخر الزمان مشارق و مغارب همه زمین را تصرف نمایند
و بسی قوم در کتاب بعث و نشور اخبار صحیحه در این معنی ذکر کرده و احادیث صحیحه در تنصیص خروج مهدی که از عترت رسول است بسیار است و از آنجمله بیهقی باسناد نقل
رفع کرده بحضرت رسالت که فرموده و لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یبعث فیه رجلا منی یواطی اسمه اسمی یملا الارض قسطا و عدلا کما
ملئت ظلما و جورا یعنی اگر باقی نماند از دنیا مگر یکروز که حقتعالی آن روز را دراز گرداند تا برانگیزد در آن روز مردی را از اهل من که نام او نام من باشد پر سازد زمین را از داد و
عدل همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم و نیز در مجمع البیان باسناد صحیح از پیغمبر نقل کرده که المهدی من عترتی من ولد فاطمة یعنی مهدی از عترت من باشد از فرزندان فاطمه
ان فی هذا بدرستیکه در اینکه مذکور شد از هلاک کافران و دولت صلحاء اهل ایمان در دنیا از اخبار و مواعظ و بیعت لبلاغا هر اینه کفایتست لقوم عابدین

مکروه پرستندگان را که تمامی همت خود را صرف عبادت کرده باشند مژده است مرحومان که خبر و موعظه قرآنی ایشان را کافیست در رسیدن بمطلوب وما
ارسلناك و نفرستادیم ترا الا رحمة مگر بخشایشی للعالمین مر عالمیان را زیرا که آنحضرت مبعوث شده سبب هدایت و سعادت ایشانست و موجب صلاح معاش و
معاد ایشان که مرغوب بحق و نسبت بکفار امنیت ایشانست از عذابها که بر امم سابقه واقع شد کقوله تعالی وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم بلکه مکه معظم رحمت و بر اهل
کفر آنستکه ثواب دائمی را بر ایشان عرض کرده و اگرچه ایشان بان مهتدی نشدند همچنانکه کسی طعام کثیر حاضر سازد برای گرسنه و تقصیر نموده از ان نخورد و او اثیم مکونند
دان گرسنه را منعم علیه تا آنکه قبول او نکرده باشد مانند شخصی که چشمه عظیم را جاری گرداند صلای عام در دهد هر که هست بیاید از ان بخورد و مواشی و مزارع خود را از ان
آب دهد جمعی بجهت تقصیر خود از نفع آن محروم مانند همچنین کافر بجهت تقصیر خود از نعمت هدایت محروم گشته و بواد ضلالت بگرسنگی و تشنگی هلاک گشته و در حدیث صحیح
روایت کرده که حضرت رسالت از جبرئیل پرسید که از این رحمت چیزی بتو رسید گفت ای … از عاقبت کار خود میترسیدم پس بمیمنت تو ایمن گشتم بجهت آنکه حقتعالی ثنای من
فرموده در آیه ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین و … کشف الاسرار آورده که از جمله رحمت حضرت رسالت آنستکه امت را در هیچ مقام فراموش نکرد اگر در مکه معظمه
بود و اگر در مدینه مشرفه و اگر در مسجد مکرمه اگر در حجره طاهره و همچنین بر فرق عرش و مقام قاب قوسین بر اهل ایشان را یاد نمود و فرمود که السلام علینا و علی
عباد الله الصالحین و فردا نیز در مقام محمود بساط شفاعت گسترده گوید امتی امتی تا همه را شفاعة فرموده در جنات العدن در آرد قل بگو ای محمد مر کفار را که انما یوحی الی
جز این نیست که وحی فرستاده میشود بسوی من انما الهکم آنکه جز این نیست که خدای شما اله واحد خدای یگانه است یکتا و معبودی بیهمتا فهل انتم مسلمون پس
آیا هستید گردن نهادگان و با خلاص عبادت نمایندگان و فرمان برندگان و فروتنان مر او را فان تولوا پس اگر برگردند از توحید فقل پس بگو بایشان که
اذنتکم علی سواء آگاه کردم شما را بر طریق سویه یعنی هر چه بر آن مامور شدم از توحید یعنی همه را اعلام کردم و همه شما را درین یکسان گردانیدم و قومی را
دون قومی تخصیص نکردم و در موضح آورده که اعلام کردم شما را آنچه بمن وحی کردند بر شما و شما کافر و مؤمن در علم باین یکسان شدید وان ادری و نمیدانم
اقریب آیا نزدیکست ام بعید یا دور است ما توعدون آنچه وعده داده میشوید بدان از حشر و نشر یا غلبه مسلمانان لیکن یقین میدانم که مخلوقست
و بی شک و شبهه واقع خواهد شد مراد عدم علم است بوقت معین و مقرر آن و یقین بر وقوع آن لا محاله انه بدرستیکه خدای یعلم الجهر میداند آشکارا من
القول از سخن کفار و طعن اسلام و ایذا و اهانت ایشان باهل اسلام و یعلم ما تکتمون و میداند آنچه می پوشید از حسد پیغمبر و مسلمانان و همه را
جزا و سزا خواهد داد وان ادری و نمیدانم حکمت در تاخیر عقوبت شما لعله فتنة لکم شاید آن تاخیر امتحانی باشد مر شما را یعنی با شما معامله ممتحن
کند در کیفیت عمل کما قال لننظر کیف تعملون مراد آنست تا بر اهل عالم واضح شود که کدام از شما عناد ورزیده اید در کفر خود راسخ شده اید کدام بایمان و شما بوسیله
معجزه ظاهره از ان رجوع نموده باسلام و طاعت توجه مینمائید و متاع و شاید که بان برخورداری بود شما را الی حین تا هنگامیکه وقت مقرر است اجل مقدر بجهت این
تمتع جهت شما لازم کرده و در شعبی مرویست که چون امام حسن بن علی بن ابی طالب بجهت مصلحت بیعت با معاویه مصالحه نمود و معاویه او را گفت خطبه بخوان و مردمان را از آن
خبر ده امام برخاسته باواز بلند خطبه خوانده مشتمل بر حمد الهی و نعت حضرت رسالت پناهی و بعد از آن فرمود که عاقلترین مردمان مرد پرهیزکار است و نادانترین
مردمان مرد بدکار و تبه روزگار بدانید که اینکار که من و معاویه در آن اختلاف کردیم یا حق من بود که بان سزاوارتر است یا حق وی است و من ترک آن کردم و از سر
گذشتم برای اصلاح امت پس این آیه تلاوت فرمود وان ادری لعله فتنة لکم ومتاع الی حین قل رب احکم بگو ای پروردگار من حکم کن و حفص قال میخواند یعنی گفت پیغمبر
که ای پروردگار من حکم کن میان من و اهل مکه بالحق براستی یعنی بعدلی که مقتضای وقوع عذاب و عقاب است بر ایشان چه ایشان مستحق این شده اند و چون آنحضرت بامر الهی
این دعا فرمود حقتعالی اهل مکه را در بدر معذب کرد و ایشان را بشمشیر اهل نصرت کوفته و سایر اتباع ابرار و ایشان را هلاک کرده بدار البوار جهنم رسانید و …
مرویست که هرگاه حضرت رسالت در معرکه جدال حاضر شدی قبل از شروع در قتال فرمودی رب احکم بالحق و ربنا الرحمن و پروردگار ما بسیار رحمت بندگان
خود المستعان یاری خواسته شده یعنی یاری از او میخواهیم علی ما تصفون بر آنچه شما صفت میکنید از خیالی که بخلاف حقست از آن شوکت و تسلط مر شما را
باشد بر ما و نگونسار شدن رایت اسلام در اندک فرصتی و تکذیب عذاب موعود و واقع نشدن آن و غیر آن از صفات باطله چون هل هذا الا بشر مثلکم و اتخذ الرحمن
ولدا مراد آنستکه شما سخن ناسزا و ناروا میگوئید و ما از او سبحانه یاری میخواهیم و امید داریم که حضرت باری حق را بر باطل غالب کند و
باطل را در هم شکند پس حقتعالی اجابت دعوت آنحضرت فرموده همه اهل کفر را مقهور و منکوب گردانید و وعده لیظهره علی الدین کله را ظاهر گردانید و
مغلوب ساخت و در آنچه گمان میبردند خایب و خاسر گشتند آنچه طمع داشتند نقیض آن مشاهده کردند خسر الدنیا والاخرة ذلک هو الخسران المبین ابی بن کعب
از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره انبیا بخواند حقتعالی او را بر ثواب کسانیکه حج و عمره کرده اند … روز قیامت … ابو عبد الله
مرویست که هر که … بیت الله الحرام مشرف گردد و اگر در سفر فوت شود حقتعالی او را در بهشت نعیم رساند …
… و چون حقتعالی ختم سوره انبیا نمود … ایشان با آنکه پیغمبر او رحمة للعالمین است افتتاح این سوره کرد بامر مکلفین …

سوره الحج مدنیة … بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس ای مردمان خطاب بجمیع مکلفانست از مردود
از شرک و مخالف دین …
و مؤمن و کافر … اما کودک و دیوانه چونکه از دایره تکلیف بیرون اند در تحت خطاب داخل نیستند پس … ای مردمان که از اهل تکلیفید …
اتقوا ربکم بپرهیزید از عذاب پروردگار خود … از کفر و معصیت مجتنب شوید ان زلزلة الساعة بدرستیکه جنبانیدن قیامت … شیء عظیم چیزی بزرگ
و پر هول و هیبت است و گویند این زلزله … طلوع آفتاب باشد از جانب مغرب … از آسمان برسد که
یا ایها الناس اتی امر الله ای مردمان حکم خدا بوقوع قیامت رسید پس فزع عظیم بخلایق در آید یوم ترونها روزیکه ببینید آن زلزله را تذهل غافل شود

کرد داز دهشت آن کُلُّ مُرْضِعَةٍ هر زن شیر دهنده عَمَّآ اَرْضَعَتْ از آن فرزند که شیر میدهد از یعنی با وجود شدت شفقت و مرحمت او در فرزند شیرخواره چون زلزله
قیامت حاصل کرد داز دهشت و هول آن پستان را از دهن فرزند خود بکشد و از او غافل شود و او را فراموش کند یاد نیاورد وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ و بنهد هر زن
خداوند بار است یعنی هر زن آبستن بار دار بیفکند حَمْلَهَا بار خود را یعنی از غایت دهشت فرزند خود را از شکم بیندازد وَتَرَى النَّاسَ و به بینی ای بیننده
همه مردمان را از شدت و هول آن روز سُكَارَىٰ در حالیکه مستان باشند یعنی مانند مستان باشند که عقل و تمیز از ایشان زایل شده باشد وَمَا هُم بِسُكَارَىٰ و حال آنکه
ایشان نباشند مستان از روی حقیقت و اگرچه در رأی العین مست نمایند و همچنین مستان باشند وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ و لیکن عذاب خدای سخت است بجهة هول
و دهشت آن مدهوش نمایند و از عمران بن حصین و ابو سعید خدری مرویست که این هر دو آیه در شب نازل شد در غزوه بنی المصطلق که قبیله اند از بنی خزاعه و مردمان
در اثنای راه میرفتند که این هر دو آیه نازل شد رسول ص بفرمود تا توقف کردند و انحضرت این هر دو آیه را باواز بلند بر ایشان خواند همه در گریه افتادند و هیچ وقت
اینقدر گریه نکرده بودند که آن شب کردند و چون روز شد هیچکس زین از پشت ستوران فرو نگرفت و خیمه نزد و طعام نپخت و بعضی گریه میکردند و جمعی حزین و
غمگین سر بر زانوی خود فرو برده بودند رسول فرمود که میدانید این چه روزی خواهد بود گفتند الله و رسوله اعلم خدا و رسول او بهتر میدانند فرمود آن روزیست که خدای تعالی
آدم را فرماید که برخیز و بعضی از فرزندان خود را در دوزخ فرست گوید چند کس را بدوزخ برم ندا رسد که از هر یک هزار نهصد و نود و نه را بدوزخ بفرست و یکی
را به بهشت اصحاب چون این سخن بشنیدند صلی الله اکبر از ایشان برخاست بهای های بگریستند گفتند یا رسول الله از ما که نجات یابد که خواهد بود فرمود مژده باد
شما را که از جنس شما دو خلق هستند که ایشان را یاجوج ماجوج میگویند از غایت کثرت از حد حصر متجاوزند و نهایت ایشان جز خدا نداند همه ایشان اهل دوزخ باشند با
سایر کافران دیگر و در میان شما عدد کافران مانند یک موی سفید است در گاو سیاه و امید میدارم که ثلث اهل بهشت شما باشید ایشان زبان بتکبیر و تحمید بگشودند
گفت امید من چنانست که شما دو ثلث اهل بهشت باشید بدانید که اهل بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد از آن صف امت من باشند بعد از آن فرمود که هفتاد هزار از امت
من از آن قبیل باشند که بی حساب بهشت در آیند عکاشة بن محصن برخاست گفت یا رسول الله دعا کن که من از جمله ایشان باشم فرمود بار خدایا او را از ایشان گردان مردی
از انصار برخاست و همین التماس کرد فرمود عکاشه با این بر تو سبقت گرفت و از ابن عباس منقولست که آن انصاری منافق بود بجهة این برای او دعا نفرمود و گویند که نضر بن حارث
پیوسته با انحضرت مجادله کردی و گفتی که فرشتگان دختران خدایند و قرآن افسانهای پیشینیانست و خدا قادر نیست بر آنکه مرده که پوسیده و ریزیده باشد و خاک گشته زنده کند
حق تعالی در باره او و هر که تابع او بود در این گفتار فرمود که وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ و از مردمان کسی هست که از غایت کفر و عناد جدل و نزاع میکنند فِي اللَّهِ در کار
خدای تعالی و در اینچه حق تعالی از آن منزه است از نسبت ولد باو و عدم قدرت او بر زنده کردن مردگان بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی و معرفتی و بی برهانی و حجتی وَيَتَّبِعُ و پیروی میکنند در
مجادله کردن با حق كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ دیو سرکش را که تمرد کننده و سرکشنده است از فرمان خدا و معراست از صلاح و اصلاح كُتِبَ عَلَيْهِ نوشته شده است بر آن دیو یعنی در
لوح محفوظ ثبت شده أَنَّهُ آنکه شأن اینست که مَن تَوَلَّاهُ هر که آن دیو را دوست دارد یعنی پیروی او کند فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ پس بدرستیکه آن دیو گمراه کند او را یعنی تابع
خود را از راه راست که طریق نجات از شقاوت ابدی و موصل بسعادت سرمدی وَيَهْدِيهِ و راه نماید او را إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ بسوی آتش سوزنده یعنی متابع خود
را بر کاری دارد که مکافات آن آتش دوزخ باشد شبهه نیست در آنکه هر که تابع پیشوایان ضلال و اضلال در روش بدعت میشود و پیروی کسانی میکند که گویا انداز
جاده الهدی است انحضرت رسالت پناه و اهل بیت سید مختار صلوات الله علیهم اجمعین که مصابیح طریق هدایتند و کواکب برج نجات هر آینه در ظلمت ضلالت گرفتار
شده مانند اتباع شیاطین و در شقاوت کفار بدار بوار رسیده و بعذاب سعیر گرفتار گردند چون اکثر جدال اهل کفر و شرک در باب بعث است و انکار آن بجهت حق تعالی بدلیل
و برهان تحقق و وقوع آن میفرماید بقوله يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان منکران بعث إِن كُنتُمْ اگر هستید شما فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ در شک از برانگیختن
حق تعالی همه بندگان را و میگوئید که اعاده آن ممکن و مقدور نیست مر او سبحانه را اول خلقت خود را نظر کنید فَإِنَّا خَلَقْنَاكُم پس بدرستیکه ما آفریدیم پدر شما را
مِّن تُرَابٍ از خاک و همه شما فرع او میباشید هر که قادر باشد که آدمی تمام خلقت صورت را از خاک بیافریند البته توانا خواهد بود که اجزای ریزیده او را جمع کرده زنده گرداند
پس تفکر کنید در اول آفرینش خود که آن از بدن شما است انحضرت ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ پس از آن از منی که از پشت پدر و از سینه مادر در رحم ریخته میشود و جمع میکرد در
رحم ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ پس از منعقد آب خون بسته ثُمَّ مِن مُّضْغَةٍ بعد از آن از نطفه گوشت آن مقدار که بخایند مُّخَلَّقَةٍ تمام خلقت که در او هیچ عیبی و نقصی نبود
وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ و ناتمام خلقت که بعضی از اجزای آن نقصان باشد و در وسیطه گفته که غیر مخلقه بچه ایست که از شکم افتاده است که بعضی از نصوص و تمامی نیافته حاصل که ما شما را
منتقل ساختیم از حالتی بحالتی و از هیئتی بهیئتی لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ تا بیان کنیم برای شما با این انتقالات بر سبیل تدریج قدرت و حکمت خود را یعنی تا استدلال کنید از مبدء بمعاد
و تأمل نمائید که هر چه قابل تغیر و فساد و تکوین است یکباره بتوان اینها توانند کرد و هر که قادر باشد بر تغیر و تصویر اول لامحاله قادر خواهد بود بر اعاده ثانیا
وَنُقِرُّ و قرار میدهیم و باقی میگذاریم فِي الْأَرْحَامِ در رحمهای مادران مَا نَشَاءُ آن چیزی را که خواهیم قرار دهیم یعنی آن جنینی که مشیت ما تعلق گرفته باشد که از شکم بیفتد
إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتی نام برده شده و مقرر گشته که زمان وضع است و اقل آن شش ماه است و اکثر آن ده ماه و از ابن مسعود مرویست که چون نطفه در رحم قرار گیرد حق تعالی فرشته
را که موکل ارحام است فرشته گوید یا رب خدایا این نطفه مخلقه خواهد بود یا غیر مخلقه گو ندا رسد که اگر غیر مخلقه ست رحم بیندازد و اگر خطاب آید که مخلقه گوید یا رب
مذکر خواهد بود یا مؤنث رزق او از کجا خواهد بود و اجلش چیست شقی باشد یا سعید گوید در لوح محفوظ نگر و از ابو بکر و نگاه دار و بعد از آن ملازم حال او باش تا
هنگام وضع حمل و بعد از او مامور نیست و او از شکم مادر بیرون آید و همچنانکه میفرماید ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ پس بیرون آریم شما را از شکمهای مادران طِفْلًا در حالتیکه
کودک باشید از غایت ضعف و ناتوانی تا بود قیام نتوانید نمود تا آنکه شیر خورید و بآن پرورش یابید بسن جوانی در آئید ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ پس تا برسید بکمال استحکام
خود در قوت و عقل که نهایت قوت و غایت فهم و حزامت و آن میانه سی سالگی و چهل سالگی است وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ و بعضی از شما کسی باشد که متوفی گردد در زمن بلوغ نشد کمال

عقل با قبل از آن یعنی در حالت کودکی یا جوانی یا پس بلوغ بمیرد و منکم من یرد و بعضی دیگر از شما کسی باشد که رد کرده شود الی ارذل العمر بسوی خسیس‌ترین عمر
زندگانی که سن خرافت و نهایت پیری و ضعف بصر و درماندگی است لکیلا یعلم من بعد علم شیئا تا نداند پس از دانستن امور چیزی را یعنی بحالت کودکی باز گردد
پس هرچه دانسته باشد فراموش کند و آنچه شناخته باشد از یاد او برود حق تعالی سن خرافت را ارذل العمر گفته بجهة آنکه آدمی در این سن امید بصحت و قوة ندارد بلکه
هرچند بر سنها بیفزاید نقص عقل و ضعف بدن و زوال قوی و خرابی و بیشتر میگردد و پیوسته منتظر مرگ است بخلاف حال طفولیت و ضعف که در آن امید تمامی قوت و قوی
و کمال عقل هست از عکرمه منقولست که هرکه تلاوت قرآن کند حق تعالی او را از خرافت و نقص عقل نگاه دارد بدلیل قوله تعالی ثم رددناه اسفل سافلین الا الذین امنوا
و عملوا الصالحات و عمل صالح را تفسیر بتلاوت قرآن کرده بعد از آن حق تعالی استدلال دیگر میفرماید بر بعث باینکه و تری الارض و می‌بینی ای آدمی زمین را هامدة
در حالتیکه خشک و بی رونق و پژمرده و افسرده فاذا انزلنا پس چون فرو فرستیم از ابر علیها الماء بر آن زمین آب باران را اهتزت جنبش کند از زمین
بگیاه مانند کسیکه از روی نشاط بحرکت در آید و ربت و بر آید مانند خمیر مایه و انبتت و برویاند من کل زوج از هر صنفی از نبات بهیج که تازه و تر و نیکو
و بهجت‌افزای باشد پس قادری که زمین مرده و افسرده را بابی زنده سازد توانا است بر آنکه اجزای مردگان را جمع ساخته بهمان حال که بود باز برد پس از آنکه مرده باشند و
خاک گشته مانند زمین پژمرده و افسرده در فصل زمستان که هیچ وجه نبات از او روییده نشود و چون فصل ربیع در آید او را در جنبش در آورده و انواع نباتات از او
برویاند پس البته قادر باشد که همه مخلوقات را زنده کند پس از مردن و خاک شدن ذلک آنچه مذکور شد در آفرینش آدمی و اطوار مختلفه و تحویل ایشان با حوال
متنوعه و احیای زمین بعد از مردگی و افسردگی بان الله بسبب آنستکه خدا هو الحق اوست ثابت در ذات خود که بوجود واجب و ثابت اوست همه اشیا متحقق گشته و
انه یحیی الموتی و بجهة آنستکه او زنده میگرداند مردگان را چه نطفه و زمین خشک بدون موجد و موثری زنده و تازه و با طراوت نمیتوانند شد و انه علی کل شیء
قدیر و بهمه چیزها تواناست از تغییرها و زنده گردانیدن و غیر آن نفسه ذات چه مقدورات را نیه و نسبت بجمیع ممکنات علی السویه است و ان الساعة اتیة لا ریب [margin: فیها]
فیها و بسبب آنستکه قیامت آینده است یعنی تا بان دلایل عالم شوند بوقوع قیامت که هیچ شک نیست در امکان چه تغییر مقدمات انعدام است و ان الله و برای آنکه
بدانند که خدا یبعث بر انگیزاند من فی القبور کسانیکه اند در گورها برای جزای کردارها بمقتضای وعده خود که قابل خلف نیست و لا محالة وفا بان مقرون
خواهد نمود و من الناس و از مردمان من یجادل کسی هست که از روی عناد جدال میکند فی الله در کلام خدا یا در توحید و قدرت او مراد ابوجهل است یا عبدالله ابی یا
نضر بن حارث یا مراد از اول روسای کفار اند و از ثانی اتباع ایشان و سایر مقلدان که هر یک از اینها طرح جدال میافکنند بغیر علم بی دانشی و لا هدی و بی
دلیلی که راه نماید بمقصود و لا کتاب منیر و بی کتابی روشن که بدان ثواب از خطا ممتاز گردد ثانی عطفه در حالتیکه پیچنده است جانب روش و گردن خود را بجهة
[margin: او م] تکبر چه متکبر با من از هر چیزی روی پیچیده گردن و روی خود را از همه چیز منحرف میسازد و دامن اعراض در کشد و اینها از حق و بر هر تقدیر این مقلد جدال میکند
حالتیکه متکبر و متحیر است یا معرض از حق لیضل عن سبیل الله تا گمراه گرداند مردمانرا از فرمان برداری خدا له فی الدنیا مر او راست در دنیا خزی رسوائی
بقتل و رسوا و بد و فضیحت و نکوهش زبان اهل اسلام و نذیقه و بچشانیم او را یوم القیمة در روز رستخیز عذاب الحریق عذاب آتش سوزان او را
گوئیم در روز قیامت که ذلک این رسوائی و فضیحت و عذاب بما قدمت یداک بسبب آن چیزهائیست که از پیش فرستاده است دستهای تو یعنی کسب کرده از کفر و معصیت در شرک و
جدال و ان الله و بسبب آنستکه خدا لیس بظلام نیست ستم کننده للعبید به بندگان بلکه جزا میدهد که او جزا میدهد ایشانرا برابر اعمال ایشان و زیاده
[margin: ذکر] ان و صیغه ظلام مبالغه بجهة کثرة بندگانست یعنی ظلم نمیکند بر هیچ فرد از افراد بندگان از ابن عباس مرویست که جمعی از اعراب بمدینه آمدند و قبول اسلام کردند پس هر کرا
از ایشان که مرضی عارض نشد و شتر نوزاد و بچه نر آورده و اسبش کره خوب تولد نمود و مواشی نتاج نیکو دادند گفتند اسلام نیکو دینی است و سبب این نیکوئیها
پیش آمد و دل او بر اسلام آرمیده شد و هر کرا قضیه بر عکس این دست داد از دین برگشت و گفتند … و بروایة ابن مسعود یکی از یهود ایمان آورد اتفاقا بعد
از آن ورا در چشم عارض شد و نور باصره او تاریک شد و بلاها بکرو روی آورد بحضرت رسالت آمده گفت من این دین اسلام را شوم میدانم مرا از آن معاف دار تا بکیش خود
[margin: مرتد] باز گردم حضرت جواب داد که دین اسلام را اقاله نتوان کرد و بدین گرویده رجوع نتوان کرد پس آن یهود مرتد شد و این آیه آمد که و من الناس و از مردمان من یعبد الله کسی
هست که پرستد خدا را بنیت علی حرف بر طرفی و کناره از آن نه در وسط چیزی این مثلیست برای عدم ثبات در دین بلکه و سکون و طمأنینه همچنانکه کسی بر کناره
[margin: شود] لشکر ایستاده باشد و منتظر بود که اگر فتح و ظفر لشکر را در یابد مطمئن گشته دل او آرمیده شود در میان لشکر در آید با ایشان در غنیمت شریک گردد و اگر شکست یابند …
گریزد و اگر قضیه نتیجه بر عکس این … فان اصابه پس اگر برسد او را خیر نیکوئی چون صحت و توانگری
اطمان به آرام گیرد بدین و ثابت شود بدین بسبب آن چیز و ان اصابته فتنة و اگر برسد او را ابتلائی و آزمایشی چون مرض و فقر و غیر آن از نکبات دنیا و بلیات
انقلب علی وجهه برگردد بر روی خود یعنی از آن توجه که متوجه شده بود باسلام که کفر است باز گشت و مراد آنستکه مرتد گردد و دین اسلام را از دست بدهد
و از حسن بصری نقلست که مراد بحرف زبانست یعنی بزبان اظهار عبادت خدا و اتیان اسلام کند و دل بر کفر خود راسخ باشد خسر الدنیا زیان کرد در دنیا که بمراد نرسید
[margin: نماید] و آنچه مدعای او بود از صحت بدن و توانگری محروم ماند و بی منصب والاخرة و زیان کرد در آخرت که بسبب ارتداد بعذاب ابدی گرفتار شد ذلک این زیان هر
[margin: ازاین م] دو سرا هو الخسران المبین آن زیان هویداست چه زیانی عظیم‌تر از آنکه شخصی از عاقبت دنیا محروم ماند و در آخرت از ثواب و جنت نعیم بر آمده بعذاب جحیم معذب گردد
نه مال نه اعمال نه دنیا و نه دین نه لامعه صدق و نه انوار یقین در هر دو جهان منفعل و خوار و خسران البشر یا بود بدتر از این یدعو میخواند و میپرستد مرتد
من دون الله بجز از خدا ما لا یضره آنچیزیرا که ضرر بوی نرساند اگر پرستش را ترک کند و ما لا ینفعه و آنچه سود ندهد او را اگر پرستش کند از آنکه آن جماد است عاجز از
ضرر و نفع و خیر و شر نتواند بود ذلک این خواندن و پرستیدن هو الضلال البعید آنست گمراهی دور از مقصد که آن نوع هدایت نشانند کسیکه … باید

ابنچ کیاه سلوک کنند هر چند بیشتر سیر کنند از آبا و اجداد و رشوتا انکه کار او بهلاکت نزدیک شود یدعو میخواند لمن ضره آنرا که ضرر پرستیدن او که ان
قتل دنیا است و عذاب اخرت اقرب من نفعه نزدیکتر است از سود او که توقع شفاعت است از ان لبئس المولی و لبئس العشیر بد معاشر و مصاحب که با او
معاشرت کند و مخالطه ورزد و چون زیان بغیر از ضرر ابدی حاصل نشود و بعد از ذکر کسانیکه جزای شاکوند در دین اسلام و بعا مصر ند بر بعض ان بیان ثواب اهل
ایمان میکند که ثابت و راسخ اند در ان و میگوید ان الله بدرستیکه خدا یدخل الذین امنوا در میارد انانرا که تصدیق کرده اند خدا و رسول را و عملوا
الصالحات و کرده اند کارهای شایسته جنات تجری در بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر اشجار ان باغ نهرها ان جویهای اب و شیر و انگبین و بوستانها
باب دولت سبز و سایه درختان ان الله یفعل بدرستیکه خدا میکند ما یرید انچه میخواهد از مکافات موحد و مشرک بر وجه مصلحت و حکمت و هیچکس
نبود که دافع اثابت و عقاب و شود و بوده اند که گروهی از غطفان در قبول اسلام توقف نموده گفتند که ظن ما انستکه محمد از پیش نرود پس کار امر در اسلام
ابرهیم دوستیکه در میان ما و یهود است منقطع گردد و با وجود این مدد اسلام بما نرسد حق تعالی جهت رد قول ایشان فرمود که من کان یظن هر که باشد که بپندارد
خدا و رسول که کان برده ان لن ینصره الله انکه نصرت ندهد پیغمبر خود را خدا فی الدنیا در دنیا باعلام کلمه اسلام و اظهار حجت و غلبه او بر دشمنان و الاخرة
و در اخرة بعلو درجه شفاعت و قرب و کرامت و در جمعی معنی این است که ارزاق بنده بید قدرت خدا است و ان هیچکس نمیرسد مگر بمشیت و بنده را ناچار است که بقسم او راضی
شود پس هر که که گمان برد که حق تعالی رزاق و بنیت بصبر و تسلیم راضی نشود فلیمدد بسبب پس باید که بجهت زوال خشم خود بکشد رسنی الی السماء او سقف خانه
یعنی ریسمان او سقف خانه بیاویزد و در خود بندد ثم لیقطع پس باید که ببرد از رسن تا بر زمین افتد بمیرد و یا رسن را در گردن افکند و نفس خود را ببند کند خود
را هلاک کند همچنانکه اینکه خشم بر ایشان مستولی شده باشد چنین کند فلینظر پس باید که در نگرد و بنظر تامل که با وجود این کلفتها هل یذهبن آیا ببرد
کیده این فعل حیله او مر او که نهایت انچه هست کیدان فاد و دانست ما یغیظ انچه بخشم در آورده او را از کار پیغمبر که مظنه و امید و انست که انحضرت منصور نشود و مظفر نگردد
بر دشمنان و دنیا از عدم وسعت رزق خود و کذلک و همچنانکه این ایات مذکور وافر فرستادیم انزلناه انزال میکنیم همه قران را ایات بینات در حالتیکه
ایتهای روشنند در احکام و اخبار و مواعظ برای انکه ان بر شما واضح کردد و ان الله و برای انکه خدا تعالی یهدی راه نماید بان ایتها یا بر هدایت ثابت دارد من یرید هر کرا
خواهد هدایت او بعضی انرا که داند لطف توفیق او را نفع خواهد بخشید و انها کسانی اند که طالب حق اند و تفکر در ایات و معجزات میکنند نه جماعتیکه بجهت جحود و عنا
نظر در دلایل واضحه نکنند و استماع ایات قرآنیه نمایند ان الذین امنوا بدرستیکه انانکه گرویده اند بخدا و رسول و الذین هادوا و انانکه یهود شدند و
الصابئین و ستاره پرستان و میا کفار بکه از دینی بدینی دیگر نقل کنند و النصاری و ترسایان و المجوس و گبران و الذین اشرکوا و انانکه شرک اوردند
یعنی بت پرستان مثل مشرکان قریش و سایر توابع و عشایر ایشان ان الله یفصل بینهم بدرستیکه خدا تعالی جدا کند میان ایشان یوم القیمة در روز رستخیز
بحکم محکم خود تا محق از مبطل تمیز کرده و محق را بعلامه سفیدروئی و مبطل را بنشانه سیه روئی و با نوع جزا و مکافات انها را امتیاز کرداند یعنی هر کدام بر جهه که لایق او
باشد مجازات نماید و در موضعیکه مهیا است فرو فرستد و داود ان الله بدرستیکه خدا علی کل شیء شهید بر همه چیزها گواهست از احوال همه آگاه پس
همه را بر وفق اعتقاد و عمل جزا خواهد داد و نقل است که اهل ملل بر پنج قسمند یکی از انها که اهل ایمانند تابع رحمانند و ناجی و رستگار در دنیا و عقبا و
فرق تابع شیطان که هالک و هلاک کنند ابدا الم تر ایا نمی بینی خطاب با حضرت نبوت و مراد امت است یعنی ای اهل تکلیف نمیبینید ان الله آنرا که خدا یسجد له سجده
میکنند مر او را یعنی بکمال خضوع و خشوع خواه بی اراده و بجا میاورند من فی السموات هر که در اسمانهاست از انواع ملئکه بطوع و رغبت و من فی الارض و هر که
در زمین است از مؤمنان و جن و انس در طاعت و عبادت خاضع و خاشع استکانه و الشمس و سجده میکند افتاب بطلوع و غروب که متضمن خضوع و مذلت
است و انقیاد که ان مدلول علیه سجود است و این قیاس است قوله و القمر و سجده میکند مر او را ماه بمراحل و فزون و نقص بر وجه فرموده و النجوم و
ستارکان بر رفتن و فرو رفتن بر مقامات و الجبال و کوهها بجاری شدن چشمهای اب و پرورش معادن بر وجه نفع ما و الشجر و درختان بسایه که موجب
و مذلت است و الدواب و چهارپایان بعجایب کیب بجواری و افعال که حاصل که دواب العقول سجده حضرت احدیت میکنند از طوع و رغبت و عادت عبادت و غیر العقول و
بر سبیل سخر شده و عدم امتناع از تدبیر مالک قدیر را دلالت کردن تا بذل و خضوع خود بر عظمت بر خود و وجود صانع خود که مستجمع جمیع صفات کمالات که
بحیثیت مستحق عبادت و سجود است و کثیر من الناس و سجده میکنند و از سجده طاعت بسیاری از مردمان و کثیر و بسیاری از ایشان که ابا کرده اند حق علیه
العذاب ثابت و لازم شده است بر ایشان عذاب یعنی بجهت امتناع از سجود و انقیاد و اصرار بر کفر و معصیت حکم شده است بانها بعقوبه در دنیا و اخرت و انجا مذکور نقل
است که هر که او سجده نمیکند خدا را سایه او سجده قیام نماید کقوله تعالی و ظلالهم بالغدو و الاصال و راحتا او ده که بجسب حقیقت انان پیشانی بر زمین نهادن بجهت کسی از روی استهزا
پیش کسی پیشانی بر نهادن از اعضا سجده نمیشاید بلکه سجده نشان خضوع دل و تنها تواضع و تضرع غایت تعظیم و تکریم است و همه ذرات عالم مر خدا را خاضع و خاشع اند
بدلالت چنانکه اوضح و اظهر است و لا له مقال و صاحب کشاف و وجه کرده که سجود مخلوقات بعضی مراد از وله و انچه احداث نمود در اهالی افعال که در پی آن اجرای انها
نمود در انها او تدبیر و تسخیر مر انها او بنا نکه اینجا سجده شدست ان سجده از ایشان علما و در فتوحات این سجده را سجده مشاهده و عبادت موم که از همه اشیا ضرور
از ادمیان بعضی نکرد پس بد باید که مبادرت کند بسجده تا از کثیر اول باشد که اهل سجده و از اهل بند تا از کثیر ثانی که مستحق خدا و عقاب بند و من یهن الله و هر که
را خوار کرداند خدا یعنی و از جهت کفر و عصیان و شقاوت که عذاب و دوزخ ست که فنا در کنداند فما له پس نیست او را من مکرم هیچ گرامی کننده و نوازنده بسعادت
مثوبت و دخول او در جنت که دار کرامت است چه تا که مثوبت و عقوبت بنیت بکرامت و سبحانه ان الله یفعل بدرستیکه خدا میکند ما یشاء انچه خواهد از اکرام
بر وفق مقتضای عمل عاملان و اعتقاد معتقدان و هیچکس را از ان منع نتوان کرد چه او قادر و مطلق است ما سوا و در نهایت عجز و افتقار و مذلت و احتیاج از این

عباس مرویست که اهل کتاب با مؤمنان احتجاج و مقام مخاصمه در آمده گفتند که ما به پیغمبر شما و بجمیع پیغمبران پیشین مصدق میکنیم و بکتاب شما و سایر کتابهای آسمانی
ایمان داریم و شما با آنکه پیغمبر و کتاب ما را میشناسید از روی حسد جحود میکنید پس حق در طرف ما باشد نه در جانب شما حق تعالی این آیه فرستاد که هَذَانِ خَصْمَانِ
این دو گروه دشمن یکدیگرند اخْتَصَمُوا جنگ و جدال نمودند فِي رَبِّهِمْ در دین پروردگار خود و هر یک دعوی میکرد که صحیح خود است و ابوذر غفاری رحمه الله سوگند
میخورد بخدا که این آیه در حق شش کس است از مؤمن و کافر در روز بدر مسابقت کردند بیکدیگر عبارتند از جانب کفار عتبه و شیبه و ولید عتبه و از طرف مؤمنین حمزه
و علی و عبیدة بن حارث بن عبد المطلب حمزه مبارزت کرده عتبه را بکشت و امیر المؤمنین علی ولید را بقتل آورد و عبیده شیبه را و بتفصیل این قصه در آیات بدر مذکور است
و در تبیان نیز از امیر المؤمنین علی نقل کرده که آنحضرت فرمود که این آیه در مبارزان ما که با کفار در قتال بودند نازل شده و در وسیط آورده که فرق شش‌اند گروهی که
یهود و نصاری و صابیان و مجوس و مشرکان یک گروه‌اند و این همه یک خصم و مؤمنان علیحده یک گروه و این هر دو خصم پیوسته در ذات و صفات خدای تعالی جدل میکنند
فَالَّذِينَ كَفَرُوا پس آنانکه نگرویدند قُطِّعَتْ لَهُمْ بریده شود برای ایشان بمقدار جثه ایشان ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ جامها از آتش که همه جسد ایشان را فرو گیرد مانند
جامه که احاطه جمیع بدن کند و با وجود این شدت عذاب يُصَبُّ ریخته شود مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ بر زبر سرهای ایشان یعنی بر زبر سر ایشان الْحَمِيمُ آب جوشان که
از غایت حرارت يُصْهَرُ بِهِ گداخته شود بآن مَا فِي بُطُونِهِمْ آنچه در شکمهای ایشان باشد از آلات احشا و اندرونی وَالْجُلُودُ و گداخته شود پوستهای ایشان یعنی
اثر حرارت بظاهر و باطن ایشان برسد وَلَهُمْ و مر تعذیب ایشان راست مَقَامِعُ گرزها و دستها مِنْ حَدِيدٍ از آهن که بعنف بر سرهای ایشان کوبند كُلَّمَا
أَرَادُوا هر گاه خواهند کفار أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا آنکه بیرون آیند از آتش مِنْ غَمٍّ از جهت کثرت غم و الم و سبطا... أُعِيدُوا باز گردانیده شوند بآن گرزها فِيهَا
در آن آتش یعنی چون بکنار دوزخ رسیده نزدیک بخروج شوند زبانیه گرزها که در دست داشته باشند بر سر ایشان زنند و باز گردانند ایشان را بدرکات دوزخ و
از حسن مرویست که زبانه آتش بدیشان ... و ایشان را بر بالای دوزخ اندازد و زبانیه بمقامع ایشان را بدوزخ اندازند و بعد از هفتاد خریف بقعر دوزخ رسند باز با
اثر ایشان را بالا اندازد و زبانیه ایشان را بمقامع بقعر دوزخ افکنند و بر همین منوال معذب باشند گویند بایشان که وَذُوقُوا و بچشید عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب
آتش سوزان را و در حدیث آمده که اگر گرزی از آن گرزها بر زمین نهاده شود همه دنیا و پریان بر آن جمع شوند و خواهند که از او بردارند نتوانند و راوی این حدیث ابو سعید
خدری است و هذا موصوف ... زمان و خصم باشد که کافرند پس در حق خصم دیگر که اهل ایمانند میفرماید که إِنَّ اللَّهَ بتحقیق که خدای يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا در آرد
آنانرا که گرویده‌اند بخدا و رسول او وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته جَنَّاتٍ تَجْرِي در بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار
یا مساکن آن جویهای آب يُحَلَّوْنَ فِيهَا آراسته کرده شوند و زیور پوشیده شوند در آن بهشتها مِنْ أَسَاوِرَ از دستوانها مِنْ ذَهَبٍ که از جنس طلا باشد وَلُؤْلُؤًا
و زیور بسته شوند از مروارید یا دستوانها از طلا که مروارید در آن نشانده باشند عاصم بنصب لؤلؤا میخواند یعنی داده شوند مروارید تا بان خود را زینت کنند
وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا و جامه که پوشند ایشان در بهشت حَرِيرٌ ابریشم خالص است و در حدیث آمده که هر که در دنیا حریر پوشید در آخرت نپوشد مراد مردانند که لبس
حریر ایشان حرام است و طلا هم مثل اینست وَهُدُوا و راه نموده شوند مؤمنان إِلَى الطَّيِّبِ بسوی پاکیزه مِنَ الْقَوْلِ از گفتار یعنی حق تعالی در آخرت ایشانرا بکلمه طیبه
راه نماید و آنچنان باشد که چون نظر ایشان بر بهشت افتد گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا و چون ببهشت در آیند گویند الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن و چون منازل
خود قرار گیرند گویند الحمد لله الذی صدقنا وعده و یا قول پاکیزه آن باشد که در بهشت لغو و فحش و باطل نگویند لا یسمعون فیها لغوا و لا تأثیما یا ام تحیت ایشانرا
باشد با یکدیگر که و تحیتهم فیها سلام و اکثر مفسران برانند که مراد بقول طیب کلمه شهادتست که قوله تعالی الیه یصعد الکلم الطیب و ابن زید تکبیر را با کلمه طیبه شهادت ضم
کند و میگوید قول طیب لا اله الا الله و الله اکبر است و نزد سدی قول طیب قرآنست و نزد بعضی ذکر مطلقا ذکر الهی و یا استغفار است و بنا بر قولی که مطیب نفوس مردمان
باشد و تسلی او دهد که ذکر الله است و یا نصیحت و موعظه مسلمانانرا و یا دعاء مؤمنان یا امر بمعروف و نهی از منکر و صاحب کشف الاسرار گفته که کلام پاکیزه آنست که از
دعوی و ریا و عجب دور باشد و بنیاز نزدیک و سهل تستری ... که در اینکلام نظر کردم هیچ راه بخود نزدیکتر از نیاز ندیدم و هیچ حجاب نزدیکتر از دعوی نیافتم وَهُدُوا
و راه یافته شوند اهل ایمان إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ راه خداوند ستوده که مستحق حمد است و مراد طریق بهشت یا صراط مستقیم که دین اسلام است بعد از آن نصف اهم
کفار خبر میدهد که إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستیکه آنانکه نگرویدند بخدا و رسول وَيَصُدُّونَ و باز میدارند مردمانرا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدا که ایمانست و
طاعت وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و از طواف مسجد حرام بقول اشهر مراد در حدیبیه است که پیغمبر و اصحاب او از طواف خانه و مسجد باز داشتند الَّذِي جَعَلْنَاهُ و آن مسجد
که ساختیم آنرا لِلنَّاسِ مر همه مردمانرا نه مخصوص بعضی دون بعضی سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ یکسانست مقیم در او وَالْبَادِ و آینده از بادیه یعنی شهری و غریب در
ادای مناسک حج و ادای لوازم تعظیم خانه کعبه مساوی‌اند و گویند مراد آنستکه قبله کسانیکه مقیم‌اند در آن و جماعتی که از اطراف و جوانب عالم‌اند کعبه است و همه را بحکم
مساوی‌اند در ایمن بودن از قتل و غارت در آن وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ و هر که اراده کند در حرم کاری را که مقارن باشد بمیل کردن و گردیدن از راه حق و پیوسته
بستم کاری که آن شرک و کسب معصیت باشد هر که خواهد در زمین حرم گردد تا از راه راست بسبب ظلم و تعدی از منهج صواب نُذِقْهُ بچشانیم او را مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذاب
دردناک در دنیا و در آخرت از ابن عباس و ضحاک و مجاهد و از ابن زید مرویست که مراد بالحاد و ظلم استحلال حرامست و گویند مراد هر چیزیست که منهی عنه است حتی دشنام
خادم چه فوق آن خطیئت نسبت بجای دیگر و عقاب آن مضاعف و اکثر علما برانند که اراده گناه در حرم موجب استحقاق عذابست و هر که قصد گناهی کند در غیر حرم اگر
بفعل آورد بر او نویسند و اگر نه ننویسند مگر در حرم که اگر اندیشه گناهی کند بی آنکه کند بر او بنویسند و عبد الله مسعود فرموده که اگر کسی در عدن قصد قتل کسی کند که بعضی
قصد کند که کسی را بمکه بکشد او را خدای تعالی عذاب الیم بچشاند و علم الهدی رحمه الله فرموده که چون مکه محترم مخصوص است بتضاعف حسنات چنانچه نماز در آن با چندین نماز در غیر آن
برابر است پس جزای سیئات نیز در آن مضاعف باشد نه در سایر مواضع و نزد جمعی دیگر الحاد و ظلم قصد کشتن کسیست که قصد کشتن او نکند و ظلم کند بر کسیکه و

مقصد ظلم او نکنند ممکن است استدلال کردن باین آیه بر آنکه هر که در حرم احداث امری کند که موجب حد یا تعزیر باشد عقوبت او زیاده کردانند بجهة آنکه فرموده
نذقه من عذاب الیم وَإِذْ بَوَّأْنَا و یاد کن ای محمد که چون تعیین مرجع کردیم لِإِبْرَاهِيمَ برای ابراهیم مَكَانَ الْبَيْتِ جای خانه کعبه را در وقتی که ساییده شده بود مکان آن مرتفع
کردانیدیم با رجوع بوی نموده در آنخانه بنا کند و عبادت نماید در روایت آمده که حق تعالی رفع خانه کعبه کرد باسمان در زمان طوفان نوح و از زمان قوم نوح
بود پس حق تعالی با ابراهیم امر کرد تا در موضع آنخانه بنا سازد با بوجه که ابری بفرستاد تا سایه افکند بر آن مقدار که زمین خانه بود ابراهیم بر آن خانه بنا کرد و کویند باد ابر
انگیخت تا بنا را اندازه زمین برفت و با جبرئیل آمد و کرد اگرد آن خطی بکشید ابراهیم بر اساس قدیم بنا فرمود و گفتیم او را أَنْ لَا تُشْرِكْ که شریک میاور در عبادت بمن شَيْئًا
هیچ چیز را که من از شریک منزهم پس عمل بتوحید نیت پرستش کن وَطَهِّرْ بَيْتِيَ و پاک کن خانه مرا از بتان و از جمیع چیزها ناشایسته مانند نجاستها لِلطَّائِفِينَ برای
طواف کنندگان کرداگرد آن وَالْقَائِمِينَ و برای ایستادگان در نماز وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ و رکوع کنندگان که سجده نمایند مراد بقائمین و راکعین ساجدین
نمازکنندگانند که مفسران بر آنند که مراد بطائفین اهل آفاقند که بطواف خانه توجه نموده باشند بقائمین کسانی که مقیمان بلد اند متوطن و از راکعین
ساجدین نمازکنندگانند و لهذا مسافران را در آنجا طواف کردن افضل است از نماز کردن و مقیمان را نماز کردن افضل است از طواف کردن حاصل که میفرماید که ای ابراهیم
خانه کعبه را از اصنام و انجاس پاک کردان تا ایشان طواف کنند و در آن نماز گذارند و این قول بزبان اهل علم است متلزم آن اشارت میفرماید که دل خود را که والملک
کبریای منست از همه چیزها پاک کن و غیر را بدان راه مده که آن نمایندهٔ محبت ماست و خبر است که وحی آمد بداود که ای داود برای من خانه پاک بنا که نظر عظمت من بان نماید
اید داود گفت کدام خانه است که عظمت و جلالت را شاید فرمود که آن دل بنده مؤمن است او گفت و آن چگونه پاک دارم خطاب آمد که آتش محبت ما در آن زن و آنرا
غیر ما است همه را بسوزاند و آورده اند که چون ابراهیم خلیل خانه کعبه را تمام کرد وحی آمد بوی که همه مردمان را بآنخانه دعوت کن ابراهیم فرمود که آواز من بکجا رسد خطاب آمد که ندا
کردن و از من رسانیدن پس خلیل بامر ملک جلیل در مقام و بروایتی در شهری بکوه بوقبیس برخواست و هر دو انگشت در گوشها نهاد و بآواز بلند ندا کرد که یا ایها الناس
حجوا بیت ربکم ای مردمان حق تعالی حج خانه خود را بر شما نوشته و شما را بدان میخواند اجابت کنید حق تعالی آواز او را بجمیع مردمان اهل عالم و هر که در اصلاب مردان و ارحام
زنان بود نداش از مشرق تا مغرب برسانید هر که در علم الله بود که حج گذارد بجواب لبیک اللهم لبیک زبان بگشاد و حق تعالی این قصه را باین وجه بحبیب خود صلوات
الله علیه و آله اخبار میفرماید که وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ و ندا در ده ای ابراهیم در میان مردمان بِالْحَجِّ بدعوت حج و امر بآن یعنی بخوان ایشان را بطواف خانه خدا و
باداء مناسک آن يَأْتُوكَ تا بیایند بسوی تو رِجَالًا در حالتیکه پیادگان باشند وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ و در حالتیکه سواران باشند بر هر شتر لاغر شده
از کثرت رنج بعد مسافت که بجد تمام يَأْتِينَ بیایند شتران مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ از هر راه فراخ که دور باشد مراد آنست که مردمان را امر و جوب حج دعوت کن که سوار
و پیاده خواهند آمد مرویست که از سعید بن جبیر که عبدالله عباس پسران خود را گفت که ای پسران من حج کنید پیاده در حالت آمدن و باز گشتن که من از رسول خدا شنیدم
که فرمود که هر کسی که سواره بحج آمده باشد هر گامی که راحله او بردارد هفتاد حسنه است و هر شخصی که پیاده آمده باشد و حج گذارد هفتصد حسنه است از حسنات حرم گفتند
یا رسول الله حسنات حرم چیست فرمود هر حسنه مقابله صد هزار حسنه است در غیر آن در کشف الغمه از علی بن زید بن جدعان نقل کرده که حضرت امام حسن بن علی
بیست و پنج حج مقبول گذارده بود پیاده و محملها و اسبان او را همراه میکشیدند تا بمکه معظمه و هر چند مسافت دورتر بود ثواب آن بیشتر خواهد بود ابو
سعید غالب نقل کرده که شنیدم از آنحضرت که فرمود حق تعالی با فرشتگان مباهات مینماید باهل عرفات میگوید که ای فرشتگان من نظر کنید به بندگان من که
مویهای ژولیده و روی گرد آلود توجه نموده اند بجانب من از راه دور و دراز پس گواه میگیرم شما را که بحق خود من اجابت دعای ایشان کردم و اذن شفاعت ایشان دادم در هر که
راغب باشند و بخشیدیم بدکاران ایشان را به نیکوکاران ایشان و عطا فرمودیم نیکوکاران ایشان را جمیع آنچه از من طلبیده اند غیر از حقوقی که در میان ایشان باشد یعنی غیر از
چیزی که در ذمه یکدیگر داشته باشند و بطریق امانت نزد یکدیگر گذاشته پس چون حاجیان از عرفات بمشعر روانه شوند و وقوف کنند و عود کنند بمطالب و مقاصد
خود یعنی هنانا باز حق تعالی رفع نموده طلب انجاح آن کنند حق تعالی با ملائکه گوید ای فرشتگان من بندگان من وقوف نموده اند در مشعر و در مطلوب خود عود کرده اند
از من طلب آن میکنند پس گواه میگیرم شما را که اجابت نمودم دعای ایشان را و تمام شفاعت بدان ایشان دادم تا در حق هر که رغبت داشته باشند شفاعت نمایند و بدکار
ایشان را به نیکوکار ایشان بخشیدم و جمیع آنچه طلب کرده اند بدیشان ارزانی داشتم و ضامن شدم جمیع حقوقی را که در ذمه یکدیگر داشتند و از ایشان کفایت خود
نمایم و فقرا امانت خصمان ایشان را از ایشان خوشنود کردانم بر وجهیکه هیچکس عوض ایشان نداشته باشد نزد بعضی خطاب متوجه حضرت رسالت است و مصدق این قول
آنچه از حضرت امام جعفر مأثور است که پیغمبر قبل از حجة الوداع ده سال در مدینه توقف نمود در این مدت بحج نرفت چون این آیه نازل شد منادی خود را امر فرمود که ندا در
در میان مردمان از حج رفتن پس در مدینه خلایق بسیار و اعراب غیر ایشان جمع شدند و اکثر از اهل مدینه بودند و آنحضرت در بیست و ششم ذی القعده از مدینه
منا که بیرون رفت چون بمسجد شجره رسید وقت زوال بود هم بآنجا غسل کرده بنیت حج قران فرمود و بعد از آنکه ظهر بجا آورده بود متوجه مکه شد مناسک
حجة الوداع را بجا آورد پس میفرماید ای محمد ندا کن مردمان را بطواف خانه خدا تا پیاده و سواره بیایند نزد تو لِيَشْهَدُوا و باید که حاضر شوند مَنَافِعَ لَهُمْ فواید
منفعتهای که مر ایشان راست یعنی منافع دینی و دنیوی خود بهره مند گردند از رباح تجارات در دنیا یا رسیدن بجنات عالیه در عقبی اول قول ابن عباس و ابن جبیر است و دوم
قول سعید بن مسیب و عطیه و مأثور از ابو جعفر و ابو عبدالله و نزد مجاهد هم تجارت در دنیا و هم ثواب آخرت و صاحب کنز العرفان و کشاف نیز گفته که مراد منافع دینی
و دنیویست که متحقق است باین عبادت و غیر آن از انواع عبادات چون نماز و روزه و زکوة یافت نمیشود و این هر دو قول را معنی مذکور نیست وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ و بجهة
آنکه یاد کنند نام خدا را بلبیک و تکبیر فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ در روزهای دانسته شده نزد مردمان و معلوم مشهور در میان ایشان که آن ده اول ذو الحجه است و
ملائم بمعدودات است که وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ ایام تشریق است که روز عید قربان و سه روز بعد از آن نزد ابن عباس ایام معلومات ایام تشریق است و معدودات

ایام عشر و این قول از ابو جعفر علیه السلام منقول است و معنی قول ثانی اینکه میفرماید بعد از اینکه عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم یعنی ذکر خدا کنند بر ذبح آنچه روزی داده شد ایشانرا مِّن
بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ از بسته زبانان چهارپایان از شتر و گاو و گوسفند مراد آنستکه در وقت ذبح و نحر نام خدا را ببرند و باسم او بکشند نه باسم بتها همچنانکه شعار کفار است و از
امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که مراد تکبیرات است و منی عقب پانزده نماز که اول آن ظهر عید است این تفسیر مفید قول ثانیست و صورت تکبیر اینستکه الله اکبر الله اکبر لا اله الا
الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد الله اکبر علی ما هدینا وله الحمد علی ما اولینا والله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام آورده اند که کفار باسم بتها ذبح میکردند و
از گوشت قربانی نمیخوردند و حقتعالی رسوم باطله ایشان را درهم شکسته باهل ایمان امر میکند که بنام من قربان کنید. فَكُلُوا مِنْهَا پس بخورید از گوشت آن وَأَطْعِمُوا
الْبَائِسَ الْفَقِيرَ و بخورانید از آن قربانی درمانده محنت کشیده و محتاج تنگدست و بدانکه اگر مذبوح هدی است امر باکل و اطعام از برای وجوب است و اگر
از برای ندب باشد اگر ذبح از برای کفارت باشد یا نذر کرده باشد و صاحب مذبوح را جایز نیست خوردن آن چنانچه در حدیث صحیح اهل البیت علیهم السلام ثابت گشته و بائس کسی است
که محنت فقر او ظاهر باشد از جوع و برهنگی و یا آنکه دست خود را از برای سؤال دراز کند و کف دست بطلب بگشاید و فقیر کسیست که مومنان عار داشته باشند
او بجهت نهایت پریشانی و خواری و فقر بآن مرتبه است و لهذا حقتعالی تقدیم اسم او نموده بر فقیر. ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ و بعد از آن بگذارند مناسک خود از سر
تراشیدن و ناخن چیدن و رمی جمار ثلثه کردن و غیر آن از اعمال حج که بعد از ذکر است. وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ و باید که وفا کنند بنذرهای خود یعنی آنچه نذر کرده باشند
حج و غیر آن از طاعات که در این ایام که در مکه بجای میآورند. وَلْيَطَّوَّفُوا و باید که طواف کنند طواف زیارت و طواف نساء و طواف عمره و طواف بآنچه نذر کرده باشند
بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ بخانه آزاد از غرق در روز طوفان و یا از تملک مردمان یا از تسلط جباران از سعید بن جبیر مرویست که تبع متوجه کعبه شد بقصد خرابی خانه کعبه
چون بنزدیک رسید مفلوج شد هرچند اطبا در معالجه آن کوشیدند فایده نداد بعضی از اهل اسلام نزد وی آمدند و گفتند این علت اینخانه از خداست که هرکه قصد وی
کند او را ابتلا میسازد و او را از آن باز دارد و اگر خواهی که بمکه روی عزم را جزم کن که تعرض باینخانه نرسانی تا خدا اینخانه ترا شفا دهد پس وی برین عزم متوجه مکه شد خدا
او را از آن مرض شفا داد وی بمکه آمده بفرمود تا خانه کعبه را بکسوتی فاخر بپوشانیدند و او اول کسیکه خانه کعبه را بکسوه پوشانید وی بود و هر ایشان رعایت کرد و اهل حرم را بصله
عطا نوازش نمود و در آن موضع که فی الحال مکه بوده نذر را مطابخ نام کرده اند زیرا که طبخ بسیار در آنجا کردند و بمردمان مکه اطعام نمودند و اینکه حجاج تخریب کعبه کرد از مکه و حقتعالی
او را هلاک نگردانید بنزول عذاب از آن جهت بود که مقصود آن گرفتن عبدالله زبیر بود که بخانه کعبه پناه برده بود نه تخریب خانه و لهذا بعد از آنکه عبدالله زبیر را از آنجا
بیرون آورد تعمیر آن نمود و بر طریق اول بنا نمود و یا بجهت برکت و میمنت است غالب آنچه همه از و محفوظ اند از عذاب استیصال در دنیا و این وجه وجه نسبت اقدام و این نقل
قبیح مخالف کریمه وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا بود و نزد بعضی عتیق بمعنی قدیمست زیرا که بانی خانه کعبه آدم بود که قوله تعالی إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا و بعد از طوفان
ابرهیم تجدید آن نمود و بعد از آن عمالقه و در بعضی روایات آمده که بنای اینخانه قبل از آدم بوده بدو هزار سال آنرا اصراح میگفتند ذَٰلِكَ امر حج و مناسک آنست که
مذکور شد وَمَن يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ و هرکه بزرگ دارد حرمت خدا را یعنی حرمت احکام حج را آنکه دارد و هتک آن نکند و حرمت آن بجا آورد فَهُوَ پس این تعظیم که حفظ
احکام او و بجا آوردن مناسک و امتثال آن نمودن خَيْرٌ لَّهُ بهتر است مر او را عِندَ رَبِّهِ نزد پروردگار او از پاداش و جزا وَأُحِلَّتْ لَكُمُ و حلال کرده شد مر شما را در حال احرام
الْأَنْعَامُ همه چهارپایان و حکم آنها حکم صید نیست که بر محرم حرامست إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ مگر آنچه خوانده شود بر شما تحریم آن که میته است و آنچه بنام غیر خدا کشته باشند
کقوله تعالی حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ تا آخر چون حقتعالی ترغیب بندگان نمود بر تعظیم حرمات خود در عقب آن امر کرد باجتناب اوثان و قول زور چه توحید خدا و نفی شریک از او
صدق قول از اعظم حرماتست فرمود فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ پس دور شوید از پلیدی مِنَ الْأَوْثَانِ که آن بتانند یعنی بتان را شریک خدا نگردانید بلکه بطریق توحید
خدا را پرستید وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ و اجتناب کنید از گفتار دروغ که دعوی شرک بتانست بخدا و غیر آن و نزد بعضی مطلق کذب است و بهتان حاصل که میفرماید
از عبادت اوثان و قول زور دور شوید حُنَفَاءَ لِلَّهِ در حالتیکه میل کننده باشید از همه ادیان باطله بدین اسلام از برای خدا یعنی خاص و خالص از برای او غَيْرَ مُشْرِكِينَ
بِهِ نه شرک آرندگان بوی یا آنستکه ادای مناسک حج کنید در حینیکه مخلص باشید مر خدا را بر خلاف عادت کفار در تلبیه حج غیر او را شریک و سهیم گردانید یا آنکه مراد از حنفا
آنست در همه عبادات یعنی جمیع طاعات را خاص و خالص گردانید از برای او وَمَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هرکه شرک آرد بخدا فَكَأَنَّمَا خَرَّ پس گوئیا در افتاده مِنَ السَّمَاءِ از آسمان
بروی زمین و هلاک شد چه از اوج عز ایمان بحضیض ذلت کفر و طغیان افتاده فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ پس در میربایند او را مرغان مردار خوار از روی زمین و اجزای او
متفرق و پریشان میکنند او را أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ یا گوئیا میافکنند او را بادها از موضع بلند فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ بجای دور از دستگیری و یاوری یا
او را در چاه عمیق ضلالت افکنند مراد آنستکه هرکه شرک آرد بخدا پس تحقیق که نفس او هلاک گشته مانند هلاک کسیکه از آسمان بزمین افتاده و یا بادها او را
بزمین افکنده و هلاک ساخته چه هرکه از اوج عز ایمان بحضیض کفر افتد هواهای نفس او را پریشان و پایمال سازند تا با وسوسه شیطان او را در وادی ضلالت افکند
نابود شوند ذَٰلِكَ حقیقت امر اینستکه مذکور شد پس ابتدای کلام دیگر کرده میفرماید که وَمَن يُعَظِّمْ و هرکه تعظیم کند شَعَائِرَ اللَّهِ نشانهای خدا را که مناسک
حج است و اعتقاد حقیت آن نماید و بر وجه اخلاص آنرا بجای آورد فَإِنَّهَا پس بدرستیکه بزرگ داشتن آن شعائر مِن تَقْوَى الْقُلُوبِ از پرهیزکاری دلهاست یعنی تعظیم
شعائر خدا از افعال کسانیستکه قلوب ایشان پرهیزکار است نه موجب اغراض نفسانی که از کبر و ریاست و شائبه اعتقاد فاسد مصفی است نزد ملک خلل لَكُمْ فِيهَا مر شما را در
حج مَنَافِعُ منفعتها که آن کسب تجارت است در طریق آن یا رسیدن بثواب عظیم آخرت و نزد بعضی مراد بشعائر شترانند که اشعار آنها تقلید کرده باشند پس معنی آنست
در شترها منفعتهاست از شیر و پشم و موی و سواری و حمل توشه و سایر اسباب و انتفاع از آنها إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى تا زمانیکه کشتن آنها است یا تا قیامت و این اخذ منافع شما از
آن منتفع شوید تا هنگام مردن آنها ثُمَّ مَحِلُّهَا پس جائیکه مناسک حج یا موضع کشتن شتران منتهی است إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ بخانه آزاد از غرق یا از تسلط جباران
او خانه قدیم مراد خانه کعبه نیست بلکه حرم است اما منفعت جواز اخذ منافع مذکوره از شتران که چه بعد از اشعار و تقلید باشد کسیکه ضرورت باشد و ولد

امام محمد باقر نقل کرده اند ومحل کشتن شتران مذکور در مکه است بجزوره اگر هدی برای عمره باشد و در منی اگر از برای حج باشد ولکل امة مر هر گروهی را از اهل ادیان
که پیش از شما بوده اند جعلنا منسکا گردانیدیم محل عبادتی که ذبح کنند در آن از برای تقرب جستن بما لیذکروا اسم الله تا یاد کنند نام خدا را علی ما رزقهم
بر ذبح آنچه داده مر ایشان را من بهیمة الانعام از بسته زبانان چهارپایان تا هر کس نامیده کرده اینده بودیم بنوع طاعتی تا یاد کنند حمد و شکر ما را بجای آورند بر آنچه
روزی ایشان کرده بودیم از چهارپایان ومعنی اول اصح واشهر است فالهکم پس خدای شما ای مؤمنان اله واحد یکی خدا است فله اسلموا پس مر او را گردن نهید و تقرب
جوئید وذکر او را خالص گردانید و قربان را از اشراک و کفر مخلوط منمائید یعنی با اوثان وبشر المخبتین و بشارت ده ای محمد فروتنان ومتواضعان را که در درگاه ما بد کرما
آرمیده و مطمئن اند و گویند مخبتین کسانی اند که ظلم نکنند و اگر بر ایشان ظلم کنند انتقام نکشند و مطمئن باشند تا روز رستخیز پس وصف حمیده ایشان میفرماید
بقوله الذین اذا ذکر الله آنانکه چون یاد کرده شود خدا از نزد ایشان وجلت قلوبهم بترسد دلهای ایشان از هیبت جلال ربانی و طلوع انوار عظمت سبحانی یا
هرگاه تخویف کرده شوند بعذاب و عقاب الهی دلهای ایشان خایف شود از ایشان شوند والصابرین و دیگر مژده ده صبر کنندگان را علی ما اصابهم بر آنچه رسیده مر
ایشان و میرسد از تکالیف و محنتها والمقیمی الصلوة و بپای دارندگان نماز را وادا کنندگان در اوقات خود همچنانکه مأمور و ماجورند بآن ومما رزقناهم
ینفقون و از آنچه روزی داده ایم ایشان را نفقه میکنند در وجوه خیرات در مصارف واجبه و مندوبه و باز سر رشته سخن را بذکر ذبایح کشیده میفرماید والبدن
و شتران و بزرگ را جعلناها لکم من شعائر الله گردانیدیم و مقرر ساختیم برای شما که از نشانهای دین خدا باشند از اعلام مناسک حج خانه و که از شعائر
و تقلید و اطعام آنها است لکم فیها خیر مر شما را در آنها نیکوئیها بسیار است از منافع دینیه و دنیویه که آن موجب اجر جمیل و ثواب جزیل است فاذکروا اسم الله پس یاد
کنید نام خدا را علیها بر کشتن آن یعنی در حین کشتن آن تکبیر گوئید که الله اکبر است یا مطلق ذکر صواف در حالتیکه صف زدگان باشند یعنی بپای ایستاده و چهار دست
و پای آن بر بسته و این بر طریق استحباب است و کیفیت آن چنانست که هر دو دست آنرا از خف تا بر کبه بر بهم بندند و نیکو ببندند و تیغ بر کوهان فرو برند و آنطریق از ابو عبد الله صلوات الله
علیه و آله مرویست و معمول همه فقهای ما است و در گاو چهار دست و پای او را ببندند و دم او را رها کنند و در گوسفند دو دست و یک پای را بهم ببندند فاذا وجبت پس چون
بیفتد بر زمین جنوبها پهلوهای شتران و روح از آن مفارقت کند فکلوا منها پس بخورید از آن یعنی گوشتهای آن واطعموا القانع و بخورانید درویش قناعت کننده
ناخواهنده را والمعتر و سؤال کننده خواهنده را و بدانکه ظاهر روایة اهل البیت و فتوی مجتهدان امامیه رحمهم الله آن است که هدی است بسه قسم و خلاف در وجوب و ندب ثلث است
اصح و اشهر وجوب تصدق ثلث است و اهدی ثلث دیگر و اکل آن از ثلث دیگر اما هر ثلث از آن واجب نیست بلکه مسمی کافیست و واجب که هدی واجب تمام خلقه باشد و لاغر نباشد
کذلک همچنانکه یاد کرده شد یعنی مثل آنچه وصف کردیم از امر بکشتن شتران که ایستاده باشند بنحو سخرناها رام گردانیدیم آنها را با وجود قدرت و قوه و عظمت جثه
لکم برای شما که بی تعب و مشقت آنها را میگیرید و میبندید و میکشید لعلکم تشکرون تا شاید شما سپاسداری کنید مر خدا را بنعمتهای او و بتقرب و اخلاص او و داند که
اهل جاهلیه خون قربانیها خود را بر دیوار کعبه میمالیدند و از آنسبب تقرب میجستند و اول زمان اسلام مؤمنان نیز بهمان قاعده داعیه بودکی دیوار محترم خانه کعبه معظم
داشتند حقتعالی از آن نهی کرده فرمود که لن ینال الله هرگز نرسد بخدایتعالی یعنی بمحل رضا و قبول لحومها گوشتهای قربان که تصدق میدهید ولا دماؤها و نه خونها
ایشان که بوقت قربانی میریزید ولکن یناله ولیکن میرسد بمحل قبول و رضای او التقوی منکم پرهیزکاری از جانب شما یعنی از تقوی قلوب شما که داعی شما
بتعظیم امر خدا و تقرب و اخلاص و قربانها کردن کذلک همچنانکه مذکور شد سخرها لکم رام کرد و مسخر فرمود گردانید انعام را برای شما اند و انقیاد لتکبروا الله
تا بزرگی یاد کنید خدای را و بشناسید عظمت و اقتدار او را بر چیزیکه غیر او بر او قادر نیست در کبریا و جبروت و بیرا موحد دانید علی ما هدیکم بر آنچه راه نمود شما را به
طریق تسخیر و نحر قربانیها و کیفیت تقرب بدان و گویند مراد تکبیر است در حالت ذبح وبشر المحسنین و مژده ده ای محمد نیکوکاران را که در ان مخلص باشند ببهشت یا بقبول طاعت یا بوعده نصرت
همچنانکه میفرماید که ان الله یدافع بدرستیکه خدا دفع کند باز دارد و دفع مشرکان را عن الذین آمنوا از آنانکه گرویده اند و مؤمنان را مدد ایشان نصرت دهد
ان الله لایحب بدرستیکه خدا دوست نمیدارد کل خوان هر خیانت کننده را که در امانت دین خاین است بجهت شرک او و کفور ناسپاس را نعمت او که بمحض نعام بر بتان
میفرستند ایشان بنام بتان قربان میکنند یعنی حقتعالی راضی بفعل ایشان نیست پس هرگز نصرت ایشان ندهد همه را مغلوب گرداند و وارد اند که کفار مکه بدست و زبان آزار
مؤمنان مکه میکوشیدند و هر ساعتی از اصحاب بعضی سر شکسته و جمعی دست بسته بحضرت نبوت آمده شکایت میکردند حضرت میفرمود که صبر کنید که من بقتال ایشان مأمور نیستم
و چون هجرت نمودند و اقعتد در قتال رسید و اول آیتی که در باب جهاد نازل شده این بود که اذن دستوری داده شد کارزار کردن للذین یقاتلون مر آنان را که
خواهند کارزار کنند با جماعت کفار بانهم ظلموا بسبب آنکه ستم رسیده شده اند و جفاها بایشان از دشمنان کشیده و حفص بفتح تا میخواند یعنی آنانرا که کافران با ایشان
مقاتله میکنند دستوری دادیم که قتال کنند وان الله و بدرستیکه خدا علی نصرهم بر یاری دادن مظلومان که مؤمنانند لقدیر هر آینه توانا است پس وصف کرد
و تقتال الذین اخرجوا آنانکه بیرون کرده شدند من دیارهم از سرایهای خود که در مکه داشتند بغیر حق بناحق و ناروا که اصلا مستوجب اخراج نبودند و چیزی
از ایشان صادر نشده بود که سبب بیرون کردن ایشان بود الا ان یقولوا مگر آنکه گفتند ربنا الله پروردگار ما خدای یگانه است و از ابو جعفر مرویست که این آیه نازل
شد در شان مهاجرین و جاری گشته در آل محمد علیهم السلام که از دیار خود شان بیرون کردند جفا و ستم و جور و تنگی بر ایشان روا داشتند ولولا دفع الله الناس
واگر نه دفع کردن خدا بودی مردمانرا بعضهم ببعض بعضی را ببعضی یعنی ایشان را ببعضی بتسلیط مؤمنان بر مشرکان لهدمت هر آینه ویران کرده شدی با ستیلای کافران مشرک
بر اهل ملل مختلفه صوامع صومعهای رهبانان در زمان عیسی و بیع و کلیسیاهای ترسایان در آن زمان در صحراها و سر کوهها از اطراف وصلوات و کنشتهای
یهودان در زمان موسی و مساجد و مسجدهای مسلمانان در زمان پیغمبر آخر الزمان یذکر فیها همیشه یاد کرده میشد در مسجدها یا جمیع بقاع مذکوره اسم الله کثیرا نام
خدا بسیار ولینصرن الله و هر آینه یاری دهد خدای من ینصره کسی را که دین او را یاری دهد منصور فرماید بطاعت او و ترغیب نماید ان الله لقوی بدرستیکه خدا

خدایم توانا است بر نصرت مؤمنان عَزِیزٌ غالب است بر همه کس و بر همه چیز و هر که خواهد غلبه کند و این آیه وعده داد مظلومان را به نصرت و وفا نمود بوعده آن چون تسلیط مهاجر و
انصار نمود بر صنادید قریش و اکابر و اکاسره عجم و قیاصره ایشان و زمین و دیار ایشان را بمسلمانان تفویض نمود و این آیه از اخبار است از غیب چه این نصرت بعد از این بظهور رسید
و بعد از آن وصف ایشان میکند و میفرماید که اَلَّذِینَ اِنْ مَکَّنّاهُمْ یعنی آن جماعت مأذونان آنانند که اگر جای دهیم ایشانرا و تمکین ایشان دهیم و اقتدار ایشانرا فِی الْاَرْضِ در زمین
زمام حکومت بکف کفایت ایشان دهیم اَقامُوا الصَّلوٰةَ بپای دارند نماز را جهت تعظیم ما وَآتَوُا الزَّکوٰةَ و بدهند زکوة را جهت رضای ما یعنی دادن بندگان ما وَاَمَرُوا
بِالْمَعْرُوفِ و امر نمایند به نیکوئی یعنی آنچه در شرع و عقل نیکو باشد وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ و باز دارند مردمانرا از زشتی یعنی آنچه شرع و عقل قبیح شمرند وَلِلّٰهِ عاقِبَةُ
الْاُمُورِ و مر خدای راست سرانجام همه کارها و همه چیزها باید که در قدرت او است و این تاکید وعده نصرت است و از عکرمه نقلست که این متمکنان همه امت مرحومه اند و ابو جعفر علیه السلام
فرموده که نحن هم ائمه مائیم چه منصب امامت و حکومت و عصمت نامزد ما است و رتبه علم و فضل و طهارت و تقوی و سایر صفات کمال لازم احوال ما است بعد از آن بجهت تسلیه خاطر
عاطر سید انام که پیوسته تکذیب او میکردند و انکار مینمودند میفرماید که وَاِنْ یُکَذِّبُوکَ و اگر تکذیب کنند ترا مشرکان قریش غم مخور و اندوه بخود راه مده که ایشان
تکذیب مخصوص بتو نیست فَقَدْ کَذَّبَتْ پس بتحقیق که تکذیب کردند قَبْلَهُمْ پیش از صنادید مکه که تکذیب تو میکنند قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح نوح را وَعادٌ
و گروه عاد هود را وَثَمُودُ و گروه ثمود صالح را وَقَوْمُ اِبْراهِیمَ و گروه ابراهیم ابراهیم را وَقَوْمُ لُوطٍ و گروه لوط لوط را وَاَصْحابُ مَدْیَنَ و اهل مدین
شعیب را وَکُذِّبَ مُوسیٰ و تکذیب کرده شد موسی یعنی فرعونیان او را و آنکه تکذیب کردند قوم او که بنی اسرائیل بودند فَاَمْلَیْتُ پس مهلت دادم لِلْکافِرِینَ مر آن
ناگرویدگان را تا وقتیکه آجال معدوده ایشان در آمد ثُمَّ اَخَذْتُهُمْ پس بگرفتم ایشانرا بعذاب طوفان و ریح صرصر و صیحه و لشکر پشه و خسف و حجاره و عذاب یوم الظلة
و غرق شدند فَکَیْفَ کانَ پس چگونه بود نَکِیرِ ناپسندیدن من ایشانرا که نعمت را بر ایشان بمحنت بدل ساختیم و حیوة را بهلاک و عمارت را بویرانی و خرابی فَکَاَیِّنْ مِنْ قَرْیَةٍ
پس بسا از دهی و شهری که ما اَهْلَکْناها هلاک کردانیدیم آنرا باهلاک اهل آن وَهِیَ ظالِمَةٌ و حال آنکه آن ده یعنی مردمان آن ظالم و ستمکار بودند بر خود یعنی مشرک
فَهِیَ پس آن ده خاوِیَةٌ عَلیٰ عُرُوشِها افتاده است بر سقفها یعنی اول سقفهای آن بناها بیفتاد و بعد از آن دیوارها از بالای سقفها در آمد وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ و بسا
از چاه معمور آب در بادیه که بازگذاشته و دست باز داشته شده است که اهل آن بهلاک شده و کسی نیست که از آن آب برکشد وَقَصْرٍ مَشِیدٍ و بسا کوشک بلند
افراشته با گچ کاری کرده و مستحکم که از ساکنان خالیست بجهت استیصال ایشان و در اکثر تفاسیر هست که این چاه بر پایان کوهیست در حضرموت و قصر مشید بر قله آن کوه در
لباب گفته که بنا کننده آن قصر عاد ثانی بود که او ولمک گویند در اشهر روایات واقع است که چون قوم ثمود هلاک شدند صالح با چهار هزار کس از مؤمنان بدین مقام آمد
و ببعضی از روایات آن ولایت موت با نجا حاضر شد آن منزل را حضرموت نام نهادند یعنی جائیکه در آنجا موت صالح حاضر شد و در آنجا متوفی شد و آنجا بلده ساختند مخصوص
نام نهادند و اصحاب او خلاص بن سوید و بروایتی جهلس بن خلاس را بر خود امیر ساختند و روایت از این سواد داوند و بر سر آن چاه که بئر معطله اشارت بدانست قصر بر
کردند و قصر مشید بساختند و اولاد ایشان بعد از مدتی بت پرستی آغاز کردند و دین پدران را گذاشتند حنظلة بن صفوان را که مرد شتربان بود و بر پیغمبری بدیشان آمده بود
بکشتند بجوار آن تمام و حق تعالی بسبب آن ایشانرا مستاصل ساخت و چاه ایشانرا معطله و کوشک ایشان خالی ماند و یک کس از ایشان نماند که از آن آب برکشد و در قصر بنشیند
و در تیسیر آورده که پادشاهی کافر بود و بر مسلمانان غضب کرد و میخواست که او را بکشد و زیر بکوه بجست با چهار هزار کس از اهل ایمان و در کوه حضرموت که هوائی خوش داشت منزل
ساخت و هر چند چاه میکندند آب تلخ بیرون میامد یکی از رجال الغیب بدیشان رسید موضع جهت چاه نشان کرد و چون بکندند آبی در غایت لطافت و شیرینی بیرون آمد ایشان آنجا
کشاده ساختند از پایین تا بالا بخشتهای زر و نقره بر آوردند و بپرستش و ذکر او خود مشغول شدند و بعد از مدتی شیطان بصورت زنی پیر آمد و زنان را دلاله کرد و بر آنکه در وقت
غایب شدن شوهران بسحر مشغول شوند و بهر کاره بشکل زهری بر ایشان ظاهر گشته مرا او با بوقت و در آن ناف بوطی بنام داشت و چون این عمل شنیع در میان ایشان
پدید آمد حق تعالی حنظلة بن صفوان یا حنظلة بن صفوان را بدیشان به پیغمبری فرستاد نکو دید آب چاه ایشان زهر شد بعد از وعده ایمان آن پیغمبر را عافیت و آب
باز آمد و دیگر باره آغاز نافرمانی کردند و تکذیب آن نمودند حق تعالی بدان پیغمبر فرمود که بعد از هفت سال و هفت ماه و هفت روز عذاب بر ایشان خواهم فرستاد ایشان
قصر مشید بنا کردند بخشتهای زر و نقره و بیاقوت و جواهر مرصع کردانیدند و بعد از انقضای آن مدت رجوع بدان قصر کردند و درها ببستند جبرئیل فرود آمد ایشانرا
با آن قصر بزمین فرو برد اکنون چاه ایشان است و دود سیاه متعفن ازآنجا برمیاید و در آن نواحی ناله هلاک شدگان میشنوند اَفَلَمْ یَسِیرُوا آیا نرفتند کفار
مکه و سیر نکردند فِی الْاَرْضِ در زمین یمن و شام یعنی با وجود آنکه در هر سال بتجارت میروند و مشاهده میکنند بیرون از آن عبرت نمیگیرند تا از کفر و شرک باز ایستند
بعد از گرفتار نشوند و همچنانکه در شان ایشان میفرماید فَتَکُونَ لَهُمْ پس باشد مر ایشانرا قُلُوبٌ یَعْقِلُونَ بِها دلها که تعقل کنند بچیزیکه سبب ایمان ایشان
شود اَوْ آذانٌ یَسْمَعُونَ بِها یا باشد ایشانرا گوشها که بشنوند بانچه واجبست شنیدن آن از وحی که اخبار دادن حق تعالی است از استیصال جماعت مذکوره
فَاِنَّها پس قصه و شان اینست که لا تَعْمَی الْاَبْصارُ کور و نابینا نیست دیدهای ظاهر ایشان چه همه چیزها را می بینند وَلٰکِنْ تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتِی فِی الصُّدُورِ
لیکن نابینا است از مشاهده اعتبار آن دلها که هست در سینهای ایشان یعنی چشم دل ایشان پوشیده است از مشاهده احوال گذشتگان و بی بصیرت اند در دیدن وقایع
ایشان که نزول عقوبات بر ایشان بجهت بدان عبرت نمیگیرند و ذکر صدور جهت مبالغه و تاکید است و گفته اند که چون آیه وَمَنْ کانَ فِی هٰذِهِ اَعْمیٰ فَهُوَ فِی الْآخِرَةِ اَعْمیٰ
نازل شد ابن مکتوم مغموم شده نزد حضرت رسالت آمد گفت یا رسول الله من در دنیا اعمی ام پس در آخرت نیز اعمی خواهم بود حق تعالی این آیه نازل کرد تا بیخبر چون ابن مکتوم
این آیه بشنید شادمان گشت و آورده اند که کفار قریش چون نضر بن حارث و امثال او پیوسته تعجیل عذاب میکردند و با پیغمبر میگفتند که اگر در دعوی نبوت و انزال عذاب
صادقی عذاب خود را بخواه تا بر ما عذاب نازل شود آیه آمد که وَیَسْتَعْجِلُونَکَ و بشتاب میخواهند از تو کافران مکه که نضر بن حارث و اصحاب او اینند تعجیل میکنند
بِالْعَذابِ در عذاب موعود وَلَنْ یُخْلِفَ اللّٰهُ وَعْدَهُ و هرگز خلاف نکند خدا وعده خود را که در انزال عذاب ایشان فرموده و اگر چه بعد از مدتی باشد

باشد لیکن او سبحانه صبور است و حکمت او مقتضای آن نیست که بعقوبت تعجیل فرماید وَاِنَّ يَوْمًا و بدرستیکه روزی از روزها عِنْدَ رَبِّكَ نزد پروردگار تو كَاَلْفِ
سَنَةٍ مانند هزار سال است مِمَّا تَعُدُّوْنَ از آنچه میشمرید و این بیان نهایت آن سبحانه است یعنی که زمان امهال وی دراز و اگر کوتاه میشمرد و از احتقار صغیر مینماید و چون
یک روز و هزار سال هر دو علی السویه است نزد او سبحانه و قلت و کثرت نزد او یکسان است پس هر گاه عذاب فرستد باستعجال نمی ماعقوبت هیچ اثری بر او مترتب نکردد و گویند
معنی آنستکه کفار استعجال عذاب میکنند حال آنکه روزی از روزهای عذاب ایشان در آخرت هزار ساله است و فرجام معنی آنستکه یکروز عذاب او سبحانه در حکم هزار سال
عذاب غیر است پس چه بر شدت و سختی عذاب او وَكَاَيِّنْ مِّنْ قَرْيَةٍ و چند بسیاری از دهها که من بعض رحمت و حمایت خود اَمْلَيْتُ لَهَا مهلت دادم مر اهل آنرا بتاخیر عذاب وَ
هِيَ ظَالِمَةٌ و حال آنکه مردمان او را ستمکار بودند بر خود بجهت شرک و معصیت مستوجب عقوبت مهلت من بجهت آن بود که توبه کنند بجواب نکرویدند ثُمَّ اَخَذْتُهَا پس
گرفتم ایشان را چون توبه نکردند بعذاب سخت در دنیا وَاِلَيَّ الْمَصِيْرُ و بسوی منست بازگشت همه در آخرت و انجا بجزای خود خواهند رسید حال آنکه فا قریش چنین
خواهد بود و نیز بجهت تخویف بندگان میفرماید که قُلْ بگو ای محمد باهل مکه و غیر او که يٰۤاَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان اِنَّمَاۤ اَنَا لَكُمْ بدرستیکه من مر شما را نَذِيْرٌ
مُّبِيْنٌ بیم کننده ام هویدا یعنی روشن کننده آنچه شما را ابدان اندازم بیم پس بجهت زیادتی خشم کافران از حال مومنان بیان میفرماید که فَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا پس آنانکه گرویدند
بر خدا و رسول وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند کارهای شایسته از انواع طاعات لَهُمْ مَّغْفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزش گناهان گذشته وَّرِزْقٌ كَرِيْمٌ و روزی
نیکو و نیکو که نعیم بهشت است و بعضی مراد برزق کریم روزی است که بی تعب رنج و منت باشد خواه در دنیا و خواه در عقبی وَالَّذِيْنَ سَعَوْا و آنانکه شتافتند و سعی کردند
فِيْۤ اٰيٰتِنَا در آیتهای ما برد و ابطال یعنی سعی نمودند که آیات قرآن را باطل گردانند و بجهت آن زبان طعن گشودند بنسبت شعر و سحر و اساطیر الاولین بآن مُعٰجِزِيْنَ
در حالتیکه پیشی گیرند گمان کنند بعاجز کردانیدن ما یعنی بزعم ایشان آنستکه از ما پیشی گیرند و بر ما غالب شوند و عاجز گردانند و بجهت این عذاب ما از ایشان فوت شود
اُولٰٓئِكَ آنگروه اَصْحٰبُ الْجَحِيْمِ ملازمان دوزخ اند که او درکات اسفل دوزخ است و نشان از افروخته بر خلاصه معنی آنستکه کفار در مجادله باخذ و سعی
باب ابطال آیات قرآن مانند کسانی اند که معارضه کنند با شخصی تا او را عاجز گردانند و بر او غالب شوند از ابن عباس نقل کرده اند که چون سورة والنجم نازل گشت
عالم آنرا در مسجد الحرام بر مجمع قریش میخواند و در میان آنها توقف میفرمود تا مردم یاد گیرند پس بطریق عادت بعد تلاوت این آیه افرأیتم اللات والعزی ومنوة الثالثة الاخری
توقف نمود شیطان در آن میان مجال یافته بگوش مشرکان رسانید که تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی یعنی این بتان بزرگان تومند و بلند مرتبه اند و امید شفاعت
ایشان میتوان داشت کفار باستماع اینکلمات خوشدل شدند پنداشتند که این را حضرت رسالت خوانده و بتان ایشانرا ستایش کرده لاجرم در آخر سوره که آنحضرت با مومنان سجده
کردند اکثر اهل شرک اتفاق نمودند در سجده و جبرئیل فرود آمد صورت حال بعرض رسانید دل مبارک آنحضرت از آن بسیار اندوهناک شد حق تعالی بجهت تسلیه خاطر
سید عالم این آیه فرستاد که وَمَاۤ اَرْسَلْنَا و نفرستادیم ما مِنْ قَبْلِكَ پیش از فرستادن تو مِنْ رَّسُوْلٍ هیچ رسولی وَّلَا نَبِيٍّ و هیچ نبی فرق میان رسول و نبی
آنستکه رسول صاحب شریعت است و نبی تابع او در شریعت چون لوط که بشریعت ابراهیم دعوت میکرد و یوشع و شمعون که بشریعت موسی و عیسی دعوت مردمان میکردند یا رسول آنستکه جامع
معجزه و کتابی باشد که بر او نازل شود و نبی آنکه صاحب کتاب نباشد و بمجرد معجزه دعوت کند و رای سوم آنستکه ملائکه و بشر است و نبی مخصوص به بشر یا رسول آنستکه فرشته وحی
بوی فرستد و نبی آنکه او بشنود یا ملهم کرده یا خواب بیند ابوذر غفاری از حضرت نبوی پرسید که انبیا چند کس بوده اند فرمود مأة الف و اربعة و عشرون الف و صد و بیست
چهار گفت رسولان چند بوده اند فرمود ثلث مأة و ثلثة عشر جمّا غفیرا حاصل که حق تعالی میفرماید که هیچ رسولی و نبی نفرستادیم اِلَّاۤ اِذَا تَمَنّٰۤى مگر چون تلاوت
کرد اَلْقَى الشَّيْطٰنُ بیفکند شیطان فِيْۤ اُمْنِيَّتِهٖ در زمان تلاوت وی آنچه خواست چنانچه بوقت تلاوة تو شیطان کلمه او را بعضی گویند بجای او نوا اینکلمات
خواند و مشرکان گمان بردند که این تلاوة شماست و بجهة آن خوشحال شده بسجده افتادند و تمنی بمعنی تلاوت در کلام عرب شایع است و گویند تمنی بمعنی ظاهر خود است که آن
آرزو است یعنی ما نفرستادیم هیچ رسولی و نبی را مگر چون دل او در آرزوی امری از امور جایزه میکرد شیطان وسوسه او میکرد در آن بباطل یا او را بر خلاف آن میخواند فَيَنْسَخُ
اللّٰهُ پس باطل و زایل میکرد خدای مَا يُلْقِى الشَّيْطٰنُ آنچه در میافکند شیطان از کلمات کفر یا از وسواس ثُمَّ يُحْكِمُ اللّٰهُ پس ثابت میکرد خدای اٰيٰتِهٖ آیتهای
خود را که بر پیغمبر میخواند یا علامات امر حق را ثابت میکردانید در دلها و امر باطل را دفع میکرد وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ و خدای تعالی دانا است باحوال بندگان حَكِيْمٌ محکم کار در
آنچه کند یعنی هر فعلیکه کند بر وجه حکمت و مصلحت باشد بعضی از اهل خلاف قصه القای شیطان در تلاوة پیغمبر بروجهی ایراد کرده اند که مرضی اهل حق نیست و از آن جمله گفته اند
که چون رسول دید که مردمان از او متنفر اند و هر چند بخیر ایشان را دعوت میکند از او دورتر میشوند تمنا کرد در نفس خود که چه بودی اگر خدای آیاتی فرستادی که موافق
خاطر ایشان بودی و ملایم طبیعت ایشان تا با ایمان نزدیک شدندی و بعد از آنکه پیغمبر آیه افرأیتم اللات والعزی تا آخر سوره تلاوت فرمود شیطان بجهت آنکه محبت کفار در
نفس پیغمبر متمکن یافت بر زبان او القا کرد که تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی و کافران از او پیغمبر شنیده خوشدل شدند و همه سجده کردند و در آخر آن سوره
مگر ولید مغیرة که بجهت کبر سن و ضعف نتوانست که سجده کند و آخر سنگی چند بر بالای یکدیگر نهاده و بر آن سجده کرد جبرئیل آمد از روی عتاب به پیغمبر خطاب کرد که
این چه سخن بود که گفتی و چیزیکه ما بر تو نخوانده بودیم بر کافران خواندی رسول از این حال غمناک شد حق تعالی برای خوشحالی او این آیه فرستاد و علم الهدی رحمة الله علیه در تنزیه
انبیا نقل اینقول کرده و بعد از آن گفته که این سخن نیست باطل و منافی عصمت انبیا و از کلمات مزخرفه حشویه است و ظاهر آیه اصلا دلالتی ندارد بر این چه ظاهر آن
یکی از دو امر بیش نیست یکی آنکه تمنا بمعنی تلاوت باشد و معنی آنکه هیچ پیغمبر پیش از تو نفرستادیم مگر که چون میخواند بقوم آنچه بآن مامور بود مبتلا ایشان بوسوسه شیطان
و القای کلام خود بر زبان ایشان تغییر و تحریف آن میکردند و بر مراد خود چیزی میافزودند و یا کم میکردند چنانکه یهود که چیزیکه پیغمبر ایشان نگفته بود بوی نسبت
میکردند حق تعالی ابطال آن میکرد و بظهور حجج بینه و رفع آن شبهه میفرمود بآیات واضحه دویم آنکه تمنی بمعنی آرزو باشد و معنی آنکه ارسال هیچ رسول و نبی نکردیم مگر
که چون در خاطر خود امری تمنا میکرد شیطان او را وسوسه میداد بباطل پس حق تعالی نسخ آن میفرمود و ارشاد میفرمود بمخالفت شیطان و دیگر آن و یل آنکه

قصه در این ایه حواله بمنهج الصادقین است حاصل که حق سبحانه وتعالی تمکین شیطان داد و القاء کلام باطل براینها یعنی که کند شیطان لیجعل تا بگرداند و سبحانه ما یلقی
الشیطان بخیر ازکه القا میکند شیطان فتنة امتحانی وابتلائی للذین فی قلوبهم مرض مرانانرا که در دلهای ایشان بیماریست شک و تردد است یعنی منافقان و
مشرکان والقاسیة قلوبهم مرانانرا که سخت است دلهای ایشان یعنی کافران مراد انستکه تا منافقان معاند و مشرکان جاحد که امید ایمان از ایشان مسلوبست از القای
شیطان شک و تردد ایشان بیشتر گردد و در کفر خود بیفزایند بجهة عدم علم و تفکر در فرق میان حق و باطل از غایت عناد و جدال وان الظالمین و بدرستیکه ستمکاران
یعنی دو گروه لفی شقاق بعید هر اینه در خلاف و نزاع دور و دراز اند در ستیزه و عنا بجهة کثرت عناد و جحود دور افتاده اند از طریق ثواب که متابعت سید الانام
ولیعلم الذین و دیگر حکمت در تمکین شیطان از القاء انست که بدانند انانکه اوتوا العلم داده شده اند دانش و بینش یعنی اهل ایمان که عالمند بطریق
ثواب و منهج حق بدانند انه الحق انکه قران حقست من ربک نازل از نزد پروردگار تو و شیطان را در تغییر ان مجال تصرف نیست فیؤمنوا به پس بگروند بقران یا بخدا
یعنی ثابت و راسخ شوند در ایمان فتخبت له پس نرم شود و یا بنیاز امد بقران یا بخدا قلوبهم دلهای ایشان با نقیاد و خشیت بجهة قوت ایمان و احکام انرا قبول کنند و
گویند معنی انستکه عالمند بحکمت و مصلحت حضرت عزت بدانند که تمکین شیطان از القا محض حکمت است از نزد خدا برای امتیاز میان اهل کفر و نفاق و اهل ایمان وان
الله و بتحقیق که خدا لهاد الذین امنوا هر اینه راه نماینده است انانرا که گرویده اند الی صراط مستقیم بسوی راه راست یعنی هرچه بر مؤمنان مشکل و
متشابه گردد در دین حق تعالی ایشان را راه نماید بنظر صحیح و فکر سلیم بتاویلات صحیحه که از مقتضای قوانین جهت تا بمنهج ثواب رسند حیرت و شبهه ایشان زایل
گردد یا هدایت کند خدای ایشان را و حق تا براه راست بهشت ولا یزال الذین کفروا و همیشه باشند انانکه نگرویده اند فی مریة منه در شک از قران یا از رسول
حتی تاتیهم تا وقتیکه بیاید بدیشان قیامت بغتة ناگاه مراد که قیامت صغری است ناگهان او یاتیهم عذاب یوم عقیم یا بیاید بدیشان عذاب روزی که فرزند نیاید
یعنی روزیکه نسل ایشان براقتد مراد روز بدراست که همه کشته شوند و بجهة این کسی از ایشان نماند تا فرزند از ایشان در وجود اید یا در روزی که بر ایشان شود از خیر و هیچ نفعی
با ایشان نرسد بلکه همه بصرصر عذاب که قتل بود هلاک شوند شبهه نیست که این ایه خاص است به کفاریکه علم الهی تعلق گرفته بود بانکه بر صفت کفر بمیرند و بدانکه
بنابر قول کسانیکه مراد به القاء شیطان حدیث نفس است نه شیطان بقلوب انبیا انداز د معنی لیجعل تا اخر انستکه ما تمکین میدهیم وسوسه شیطان را در قلوب انبیا
تا کسانیکه منافق و کافرند بعد از استماع ان از امور تردد انستند بجهة خطا و عصیان نماینده رد ایشان و بجهة این شرک و کفر را زیاده گردانند و جمعیکه صادق الایمانند اعتقاد
ان نمایند که حق تعالی حافظ و عاصم پیغمبران خواسته از ان و عینکه در دل بجهة وسوسه از اهتدا منحرف شوند و خفا نیست در این که ظاهر ایه با معنی اول است که ان تمکین شیطان
از القا کلام در میان تلاوت والله اعلم بحقایق الامور و بعد از ان در بیان احوال قیامت میفرماید الملک پادشاهی و فرمان دادن یومئذ لله در ان روز مر خدایراست یعنی
پادشاهی روز قیامت که شک کفار و اهل نفاق در ان زایل گردد مر خدایراست بعینه و معنی مراد انستکه در ان روز ملوک و سلاطین را دعوی سلطنت و ملک داری
نیست دارند و تکبر و تجبر از میان متکبران بگشایند تاج تکبر از سر خسروان برابایند و دعویها منقطع و داعیها ترفع گردد و ممالک ملک بی ختخیل و تصورات ملوک را
در وقع دریا عدم افکند و سر توهمات و تفکرات سلاطین را بصدمه لمن الملک در هم شکنند همه را اجراظهار بعبودیت و اقرار بعجز و بیچارگی چاره نباشد و ملکیه و ممالکیه مخصوص
گردد باو سبحانه یحکم و حکم کند بمجازات بدن شرکت یی بینهم میان بندگان از مومن و کافر فالذین امنوا پس انانکه گرویدند وعملوا الصالحات و کردند
کارهای شایسته و افعال الهیه شایسته فی جنات النعیم در بوستانهای پر نعمت اند بی رنج و تعب والذین کفروا و انکسانیکه نگرویده اند وکذبوا بایاتنا
وتکذیب کردند مر ایتهای ما را فاولئک پس انگروه لهم مر ایشان راست عذاب مهین عذابی خوار کننده و رسوا سازنده و در بعضی روایات امده که این ایه در
باب جماعتی از کفار امد که رسول ایشان را بکوفتند و برشت این نوع عقوبت کرد بجهة جزای انکه در وقت احد بعضی مسلمانان را مثله کرده بودند بزرگ والذین
هاجروا و انانکه هجرت کردند از مکه بمدینه امدند یا وطن خود بر بریدند فی سبیل الله در راه خدا یعنی در طاعت طلب رضای وی ثم قتلوا پس کشته شدند
در جهاد با دشمنان دین او ماتوا یا مردند بی انکه شربت شهادت چشند لیرزقنهم الله هراینه روزی دهد خدا ایشانرا رزقا حسنا روزی نیکو که بهشت است
نه تعب رسد ایشانرا در تحصیل ان روزی نیکو که نعیم بهشت است نه علت ظاهر شود در تناول ان و نه غده انقطاع باشد در ان بعضی از اصحاب سید عالم عرض کردند که
یا رسول الله ما با جمعی از برادران در جهاد همراه بودیم بعضی از ایشان شهید شوند و بعطیات الهی اختصاص یابند اگر ما در ان غزوات شهید نشویم حال ما چون باشد این ایه فرود
امد که چون همه در نیت جهاد متفق اند همه را با ایشان در حسن جنت نعیم است عطا خواهد فرمود گویند نعت حسن بنسبت چون از مشاهده کنند از غایت لذت نفس نخواهد
که چشم از ان بر دارند و بچیز دیگر نگرند و این معنی در غیر خدا نیست که لهذا فرمود که وان الله و بدرستیکه خدا لهو خیر الرازقین هراینه او است بهترین روزی
دهندگان چه بی حساب و بی غرض بی علت و زمینه میدهد و از سلمان بن عامر روایتست که وی در جنازه از معرکه جهاد بیاوردند یکی کشته و یکی مرده مردمان بتشییع جنازه
کشته بیشتر گردند در عقب جنازه مرده چندان رغبت نکردند فضل بن دوس گفت ای قوم میل و رغبت شما در تشییع جنازه کشته بیشتر میبینم بچه سبب میکنید که
من باک ندارم در اینکه در جنات نعیم کشته باشم یا مرده و هر دو درجه اعلی السویه میدانم زیرا که حق تعالی فرموده که والذین هاجروا فی سبیل الله ثم قتلوا او ماتوا لیرزقنهم الله
رزقا حسنا وان الله لهو خیر الرازقین لیدخلنهم هراینه در اورد همه ایشانرا از کشته و مرده در بهشت مدخلا یرضونه در اوردنی که بپسندند انرا چه ملائکه از
باستقبال ایشان فرستند و بتعظیم هرچه تمامتر ببهشت در اورده و در موضعیکه هیچ چشم انرا ندیده باشد و هیچ گوش نشنیده و در خواطر هیچکس خطور نکرده وان الله
لعلیم و بدرستیکه خدای تعالی داناست با حوال ایشان و اعمال اعدای ایشان حلیم بردبار است بی عقوبت اعدا تعجیل نکند چه رستگاری کند که از بون رسد هیچکس نمیتواند که از
قبضه قدرت او بجهد ذلک مر خدا اینستکه مذکور شد با مؤمن و کافر در دنیا اورده اند که قومی از مشرکان در دهه شب اخر ماه محرم خواستند که با مسلمانان قتال کنند و
اهل اسلام از قتال در ماه حرام اجتناب نموده گفتند صبر کنید تا شهر محرم بگذرد کافران با این راضی نشدند در مقام محاربه امدند مسلمانان بالضروره کارزار کردند منصور

مرض
عقیم
وی
ومظفر

کشتند

کشتند و حق تعالی این پیروزی شاه از ایشان خبر داد **وَمَنْ عَاقَبَ** و هر که عقوبت کند **بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ** بمانند آنکه با او عقوبت کرده شود یعنی هر که از اهل اسلام
با مشرکان مقاتله کند بمثل آنکه مشرکان با او مقاتله کرده اند بدون زیادتی در قصاص **ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ** پس ستم کرده شود بر او یعنی مشرکان بار دیگر معاودت نمایند بعقوبت
عقوبت کنند که انتقام کشنده ایشان بود **لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ** هر اینه نصرت دهد خدای او را **إِنَّ اللَّهَ** بدرستیکه خدای **لَعَفُوٌّ** هر اینه عفو کننده است **غَفُورٌ** آمرزنده
مر منتقم را که در حرم مقاتله نموده چه غرض وی از مقاتله مقابل مقاتله اهل شرک است در قصاص نه زیاده بران و این جایز است در شرع در موضع او و ذکر این آیه در بیان حکم حرمات
یعنی هر که شخصی را مجروح ساخت و وی در مقابل جراحت کند خود را بر مجروح کردانید و دیگر باره آن شخص مجروح را اعاده جراحت کند حق تعالی شخص ثانی را نصرت دهد بر او
ذَلِكَ این نصرت قیام خدا مظلوم را **بِأَنَّ اللَّهَ** بسبب آنستکه خدای تعالی قادر مطلق است بر آنکه بعضی امور را بر بعضی غالب کرداند و عادت وی جاری است بر آنکه اشیا
متعانده و متضاده را متبدل سازد و از انجمله اینست که **يُولِجُ اللَّيْلَ** در میاورد شب را **فِي النَّهَارِ** در روز باینوجه که ساعات آنرا میافزاید در روز تا ظلمت شب بجای روشنی
روز مینهد **وَيُولِجُ النَّهَارَ** و در میاورد روز را **فِي اللَّيْلِ** در شب یعنی ساعتها از آن زیاده میسازد در شب و ضوء روز را بجای ظلمت شب میاورد بمحض قدرت کامله از
شب کم میکند و میکاهد در روز و میافزاید از روز و میکاهد در شب میافزاید **وَأَنَّ اللَّهَ** و بسبب آنکه خدای **سَمِيعٌ** شنونده است قول عفو کننده را و دعا کردن نصرت و
او را باعانت مظفر ساختن **بَصِيرٌ** بینا باحوال انتقام کشنده پس دعای او را اجابت کند **ذَلِكَ** این صفت حق تعالی بکمال قدرت و علم در حلول لیل و نهار و احاطه او باحوال و
اعمال آفریدگان **بِأَنَّ اللَّهَ** بسبب آنستکه خدای تعالی **هُوَ الْحَقُّ** او است ثابت در ذات خود نه غیر وی و جود لذاته مقتضی آنستکه مبدا وجود ما سوی خود باشد عالم بالذات
بما عدای خود تا آنکه او است ثابت در الوهیت قادر و عالم باشد بر جمیع مکونات **وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ** و بسبب آنکه آنچه شما میپرستید ای مشرکان و حفص بیا میخوانند یعنی آنچه میخوانند
و میپرستند مشرکان **مِنْ دُونِهِ** بجز از خدای از اصنام **هُوَ الْبَاطِلُ** آن باطل و معدوم است در حد ذات خود یا باطل در الوهیت **وَأَنَّ اللَّهَ** و بسبب آنکه خدای تعالی **هُوَ**
الْعَلِيُّ او است برتر همه اشیاء و متعالی از اشباه و انداد و اضداد **الْكَبِيرُ** بزرگوار از آنکه او را شریکی باشد چه شأن او اعلی است از ما سوی او و اکبر از همه اعداد و جمیع ممکنات
در جنب عظمت و جلال او در نهایت حقارت صغار اند در غایت افتقار و مذلت **أَلَمْ تَرَ** آیا ندیدی و ندانستی یعنی البته دانستی **أَنَّ اللَّهَ** آنکه خدای **أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ**
فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان **مَاءً** آبی را **فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ** پس کشت زمین **مُخْضَرَّةً** سبز و خرم کشته بعد از مردگی و افسردگی و خشکی **إِنَّ اللَّهَ** بدرستیکه خدای
لَطِيفٌ لطف کننده است یعنی رسیده است لطف و فضل و بجمیع آفریدگان که از جمله آن روئیدن گیاهست تا ایشان از آن روزی خورند **خَبِيرٌ** دانا است بحال روزی خواران و
یا رسیده است علم او بدقایق همه اشیا که بزرگ و صغار است علم با آن و آگاه است بمصالح و منافع همه بندگان یا لطیف است بارزاق همه بندگان که بی تعب و رنج بایشان میرساند
که از آن خبر ندارند و خبیر است بآنچه در قلوب ایشانست **لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ** او راست آنچه در آسمانهاست **وَمَا فِي الْأَرْضِ** و آنچه در زمینهاست یعنی خالق
و مالک همه علویات و سفلیات **وَإِنَّ اللَّهَ** و بدرستیکه خدای **لَهُوَ الْغَنِيُّ** هر اینه او است بی نیاز از ما سوای خود **الْحَمِيدُ** ستوده شده یعنی مستوجب ستایش
بصفات و افعال خود و سزاوار آنکه همه او را بستایند **أَلَمْ تَرَ** آیا ندیدی یعنی هر اینه دانسته **أَنَّ اللَّهَ** آنکه خدای **سَخَّرَ لَكُمْ** مسخر کرده و رام ساخت برای شما **مَا فِي**
الْأَرْضِ آنچه در زمین است از حیوانات و غیر آن یعنی هر چه بان منتفع شوید **وَالْفُلْكَ** و رام کرد برای شما کشتیها و گویند مراد بما فی الارض مرکب است و تقریر
مقابله یعنی مسخر شما کرد تا ایند چهارپایان را برای اسواری و کشتیها را که مرکب بحر است و ران نشینید **تَجْرِي** میرود **فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ** میروند در دریا بفرمان او **وَيُمْسِكُ**
السَّمَاءَ و نگاه میدارد آسمان را **أَنْ تَقَعَ** از آنکه بیفتد **عَلَى الْأَرْضِ** بر زمین یعنی بر صورتی آفریده که بر زمین نیفتد **إِلَّا بِإِذْنِهِ** مگر بمشیت و حکمت
او که در آن زمان الا آن حفظ از آن ازاله نماید و بر زمین افتد و این در روز قیامت باشد اصح آنستکه آسمان بالذات نگاه دارنده خویشست بقرینه الا باذنه لکن حق تعالی
بمحض قدرت کامله خود از آنکه داشته سقوط و روز قیامت که اراده افتادن داشته باشد البته بیفتد **إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ** بدرستیکه حق تعالی بر مردمان **لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ** هر
اینه مهربانست و بخشاینده که اسباب استدلال بر خدائیت و قدرت باهره خود بر ایشان مینماید و انواع منافع بر در مقاصد ایشان میگشاید و انواع مضار از ایشان دفع
میفرماید **وَهُوَ الَّذِي** و او است آنکه **أَحْيَاكُمْ** زنده کرد شما را پس از آنکه نطفه بودید که از جنس جماداتست **ثُمَّ يُمِيتُكُمْ** پس میراند شما را چون اجل در رسد و عمر به
اتمام رسد **ثُمَّ يُحْيِيكُمْ** پس زنده کرداند شما را در روز قیامت برای جزا کردار **إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ** بدرستیکه آدمی ناسپاس است که با وجود چندین نعمت که او سبحانه
با ایشان عطا فرموده پرستش غیر او میکنند و منعم حقیقی را فراموش میکنند و منکر نعمت میشوند **لِكُلِّ أُمَّةٍ** مر هر کروهی را از اهل ملت ماضیه و حاضره **جَعَلْنَا**
مَنْسَكًا معین و مقرر کردانیدیم دینی و شریعتی که **هُمْ نَاسِكُوهُ** ایشان پذیرنده کاننده و عمل نماینده کان اند بان بر وجه لغت و رغبت و اصل منسک جائیستکه
مردم الفت کرفته باشند بان برای عبادات یا با مرای از امور خیر یا شر و نزد بعضی مراد بمنسک عید است یعنی از برای هر امتی معین کرد ایم که نگه دارنده آنند و بجا آرند که ایشان
آنانند **فَلَا يُنَازِعُنَّكَ** پس باید که نزاع نکنند با تو ارباب ادیان **فِي الْأَمْرِ** در کار دین یعنی لقامکن بقول ایشان و ایشان را تمکین مده از آنکه با تو مناظره کنند
که موجب منازعت شود چه منازعه نفع نمیدهد مکر بطالب حق و ایشان اهل عناد اند لجاج مراد کفار خزاعه بوند که جهال القوم بودند و هیچ وجه طریق حق را نمیدانستند
و خبر نکیش خود نیز نداشتند در عناد مجود بودند **وَادْعُ** و بخوان مردمان را **إِلَى رَبِّكَ** بتوحید عبادات آفریدگار خود **إِنَّكَ** بدرستیکه تو **لَعَلَى هُدًى**
مُسْتَقِيمٍ هر اینه بر راه راستیکه موصل است بحق یعنی چون شریعت تو ناسخ جمیع شرایع است پس همه را بشریعت خود دعوت کن که منهج مستقیم است و های مرد بجنت
نعیم و ثواب عظیم **وَإِنْ جَادَلُوكَ** و اگر جدال کنند با تو و خصومت ورزند از روی لجاج و عناد و از نزاع ممتنع نشوند با آنکه حق ظاهر شد و حجت بر ایشان لازم و حاصل
کشته **فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ** پس بگوی که خدا داناتر است **بِمَا تَعْمَلُونَ** بآنچه میکنید از عناد و جدال باطل و بر شما جزا خواهد داد و گفته اند این آیه منسوخ است بآیه السیف
اللَّهُ يَحْكُمُ خدا حکم کند **بَيْنَكُمْ** میان شما ای مومنان و کافران **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** در روز رستخیز **فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ** در آنچه هستید در آن **تَخْتَلِفُونَ**
اختلاف میکنید از امر دین و حکم حق تعالی در آن روز باینوجه باشد که مومن را بجنات ثواب برند و کافر را بدرکات عقاب افکنند همچنانکه در دنیا

توم

حکم کرده میان حق و باطل و امثال آن نموده از یک دیگر بدلایل واضحه حق تعالی درین آیه طریق ادب با اهل ایمان آموخته که اگر کسی از منکران با ایشان جدال کنند
و با او گویند که در قیامت ظاهر گردد محق و مبطل از ما و شما منازعه نموده حواله او را با حکم خدا کنند با او گویند که در قیامت ظاهر گردد که محق و مبطل از ما و شما
کیست پس بجهة تسلیه خواطر عاطر سید عالم میفرماید که الم تعلم آیا ندانسته یعنی البته دانسته ان الله از آنکه خدا میداند ما فی السماء آنچه در آسمانها است
از عجایب علویه والارض و آنچه در زمین است از غرایب سفلیه و هیچ چیز برو پوشیده نیست ان ذلک بدرستیکه همه آنچه در آسمان و زمین نوشته شده است
فی کتاب در لوح محفوظ که نزد ماست قبل از آنکه حادث شود و هر گاه ما عالم باشیم بهمه اشیا و حافظ آنکه از جمله مجادله و منازعه کفار در قرآن است پس غمگین مباش و درینجا
مشو از قول و فعل ایشان که ما عالمیم بان و حفظ آن نموده با جزا خواهیم داد ان ذلک بدرستیکه علم بهمه اشیا علی الله یسیر بر خدای تعالی آسانست چه علم او که
از مقتضای ذات او است متعلق است بهمه معلومات علی السویه یا بدرستیکه حکم کردن میان مؤمنان و کافران در دنیا بر خدای تعالی آسانست و یعبدون من دون
الله و میپرستند کفار مکه بجز از خدای ما لم ینزل به آنچه را که نفرستاده حق تعالی بپرستش آن سلطانا حجتی و برهانیکه دلالت کند بر جواز عبادت آن و ما
لیس لهم به علم و نیست آنچه را که مر ایشانرا بود بآن چیز دانشی یعنی نه علم ضروری دارند نه علم استدلالی عقلی و نقلی بر پرستیدن آنچیز بلکه از محض جهل و تقلید می پرستند
و ما للظالمین و نیست مر ستمکارانرا که در گذشته اند از طریق حق و مرتکب ظلم عظیم شده اند که شرک است من نصیر هیچ یاری که مدد ایشان کند و عذاب از ایشان دفع
کند و ایشان بعد از ان رشد عنا انما خبر میدهد که و اذا تتلی علیهم و چون خوانده میشود بر ایشان آیاتنا آیتهای ما که قرآنست بینات در حالتیکه آن آیتها
روشن اند و هویدا یعنی دلالت واضحه دارند بر عقاید حقه و احکام الهیه بی تناقض و اختلاف تعرف میشناسی ای محمد فی وجوه الذین کفروا در رویهای آنانکه نگرویده اند
المنکر انکار و ناشناختن را یعنی چون قرآن بر کافران خوانند اثر کراهت و نفرت در رویهای ایشان ببینی از غایت خشم و عناد و لجاج که با خود دارند یکادون یسطون
نزدیک باشند که از فرط غضب و غیظ بر جهند و بگیرند بشدت هر چه تمامتر بالذین یتلون علیهم آنانرا که میخوانند بر ایشان آیاتنا آیتهای ما را و برنند هر
نوع اذیتی و بدی که توانند بر ایشان رسانند قل بگو ای محمد با ایشان که افانبئکم آیا خبر دهم شما را بشر من ذلکم ببدتر از آنکه میخواهید بخوانندگان قرآن
النار آن آتش دوزخ است که سخت‌تر و مکروه‌تر است از غیظ و لجاج شما وعدها الله وعده داده است آنرا خدای تعالی الذین کفروا آنانرا که نگرویده اند
و بئس المصیر و بد موضع بازگشتنی است آتش خلاصه معنی آنست که ای کافران شما بجهة آنکه مؤمنان آیات قرآنی بر شما میخوانند بمرتبه خشمناک و غضبناک میشوید و میخواهید
که دست بر ایشان بکشایید و انواع ضرر و آزار بر ایشان رسانید پس حال شما در وقت غضب و غیظ چگونه باشد و وقتیکه آتش دوزخ را به بینید بمراتب بدتر و سخت‌تر است از آن
بعد از ان خطاب با بت پرستان کرده میفرماید که یا ایها الناس ای مردمان ضرب مثل زده شد است مثلی برای اهانت شما پس فاستمعوا پس بشنوید و گوش فرا
دارید له مر این مثل را بگوش هوش و در آن تامل نمائید مراد بضرب مثل اینجا بیان قصه عجیبه است و آن اینست که ان الذین تدعون بدرستیکه آنانکه میخوانید
از بتان و ایشان سیصد و شصت بت بودند بر گرد خانه کعبه نهاده یعنی همین بتان که میپرستید من دون الله بجز خدای لن یخلقوا هرگز نتوانند آفرینند یعنی قادر نباشند که
بیافرینند ذبابا مگسی را با وجود خوردی و لو اجتمعوا له و اگر چه اجتماع کنند و اتفاق نمایند برای آفریدن آن و ان یسلبهم الذباب و اگر برباید مگس از ایشان
شیئا چیزی را از طیب و عسل و غیر آن که بدانها آلوده باشند لا یستنقذوه منه نتوانند که باز ستانند آنچیز را از مگس رسم مشرکان آن بود که
بتانرا بعسل و بوی خوش میالودند و درهای بتخانه بر ایشان میبستند مگسان از روزنه در آمده آنها را میخوردند بعد از چند وقت که اثر طیب و عسل بر بتان نبود شاد
میکردند که خدایان ما آنها را خورده اند حق تعالی از ضعف و عجز بتان خبر داد که آنها نه بر آفریدن مگس قادرند نه بر دفع ایشان از خود و حکم بجهالت ایشان کرد که شریک
ساختند بخدائیکه قادر است بر جمیع مخلوقات و متفرد در ایجاد همه موجودات صور نمائی که عاجزترین همه اشیا اند و بجهة غایت عجز قادر نیستند بر خلق کمترین آفریدگان
و حواریین ایشان و اگر چه مجتمع شوند بر آن بلکه قدرت ندارند بر دفع ایشان از خود و خود را از آنها نمیتوانند رهانید ضعف الطالب سست و عاجز است جوینده
یعنی مگس که رباینده طیب و عسل است از بتان و المطلوب و ضعیفست طلب کرده شده یعنی بت که در کمال عجز و یاس است و عاجز است ستنند و پرستنده شده که
مشرکست بت بحقیقت معبود و مشرک بمراتب ضعف از او است و از مگس چه بتان از قسم جماد اند و مشرک و مگس از نوع حیوان ما قدروا الله تعظیم نکردند کفار
خدا را حق قدره آنچه سزاوار تعظیم او است یا او را نشناختند چنانچه حق شناختن او باشد یا وصف نکردند او را بآنچه لایق او باشد چه اگر او را شناختندی و مرتبه
عظمت و بزرگواری او دانستندی با او شریک نساختندی چیزیرا که در نهایت زبونی و عجز است و مرویست که مالک بن ضیف و کعب بن اشرف با جمعی یهود گفتند که خدای
تعالی عالم را بشش روز آفرید پس روز شنبه برای آسایش بر پشت تکیه کرد حق تعالی این آیه فرستاد که یهود تعظیم نکردند خدای را چنانچه حق تعظیم او است که رنج و تعب
باو نسبت دادند و محققان گفته اند که همچنانکه اهل شرک و کفر بحق معرفت او نرسیده اند و او را چنانچه سزاوار او باشد ندانسته و بدین شرک او را نسبت عجز و تعب باو
راه دادند اهل علم نیز بحقیقت معرفت او نرسند زیرا که حاجب درگاه و لا یحیطون به علما کبریا در حوالی بارگاه کبریا نمیگذارد و بسر هویت و حقیقت او هیچ راه
نمیدهد واسطی گفته که لا یعرف حق قدره الا هو و حق قدر او را جز او ندانند و بسر معرفت او جز او پی نبرد میان او و ما سوای او هیچ نوع نسبتی نیست تا
طریق معرفتش شروع تواند کرد و معرفت بی مناسبت از قبیل محالاتست ما للتراب و رب الارباب چه نسبت خاک را با حضرت پاک و نکته تفکروا فی آلاء الله و لا
تتفکروا فی ذات الله دلالتی واضح است برین عقلها عاجزند از وصف او فکر بیهوده میزند لا فش جلت عظمته و عظم شانه ان الله بدرستیکه خدای لقوی
هر آینه توانا است بر خلق همه اشیا عزیز غالب بر همه چیز نه آنکه هیچ چیز را دفع نتواند شد خدایان شما ایشان که عاجز و ذلیل ترین همه ممکنات و مخلوق
و مقهور از همه کائنات پس بجهة ایشان از حق تعالی نسبت میدهید و نام خدا بر ایشان مینهید الله یصطفی خدا برمیگزیند من الملئکة رسلا از فرشتگان
فرشتگانرا که واسطه باشد میان وی و پیغمبران برسانید وحی چون جبرئیل و میکائیل و من الناس و از آدمیان که پیغمبرانند تا خلق را بوی دعوت کنند

إنّ الله سميعٌ بدرستیکه خدا شنواست گفتار پیغمبران را در وقت تبلیغ رسالت بصیرٌ بینا بحال امة او در رد و قبول دعوت این آیه در رد انکار مشرکان
که میگفتند رسول خدا از جنس بشر نشاید بیان آنکه رسولان خدا بر دو نوع اند ملائکه و بشر و در بعضی تفاسیر مذکور است که مشرکان بر سبیل انکار میگفتند که
آیا خدا محمد را از میان ما برگزید که یتیم ابو طالب است و کتاب بر او انزال نمود حق تعالی رد انکار ایشان فرمود که این چه انکار و تعجب است حق تعالی بر میگزیند از فرشتگان
آنرا که خواهد چون جبرئیل و میکائیل و غیر ایشان و از آدمیان آنرا که اراده فرماید چون نوح و ابرهیم و محمّد و غیر ایشان یعلم ما بین ایدیهم میداند آنچه
در پیش آدمیانست از عملها که نکرده اند وما خلفهم و آنچه از پس ایشانست از کارها که کرده اند والی الله و بسوی خدا ترجع الامور باز گردانیده شود
همه کارها و کسیکه باین صفت متصف باشد هیچ کس را نرسد که در حکمتها و مصلحتهای او و تدابیر و اختیار رسولان از آدمیان و فرشتگان اعتراض کند و بعد
از اثبات وحدانیت خود و نفی شرکت از خود بندگان را بعبادت خود میفرماید که یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانیکه گرویده اید ارکعوا واسجدوا
رکوع و سجود کنید در نماز که از ارکان و افعال آنست مرویست که در اول اسلام در نماز همین ایستادن بود و بس بعد ازین رکوع و سجود داخل شد و از جمله
که قاری را سنتست سجده کردن نزد تلاوت آن آیت و باتفاق ما این سجده واجب نیست در حین تلاوت و مراد از امر اینجا رکوع و سجود در نماز است مطلقا واعبدوا
ربکم و بپرستید آفریدگار خود را در جمیع آنچه متعبد است از نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد وافعلوا الخیر و بکنید نیکوئیها یعنی عملیکه در شرع پسندیده باشد
و متضمن خیر و نجات باشد مانند نوافل طاعات و صلهٔ ارحام و مکارم اخلاق و امثال آن حق تعالی اول مؤمنانرا بصلوة دعوت کرد که ذکر خاص است
اعظم عبادات و بعد از آن بمطلق عبادات امر فرمود اگر چه امر بعبادات شامل این نیز هست اما بجهت شرافت و مزیت فضیلت نماز را جدا ذکر کرده و مقدم داشته
بعد از آن بر سبیل عموم ترغیب بندگان کرده بر سایر خیرات و آنکه بجهت آنکه بندگان تکیه بر عمل خود نکنند و بکثرت طاعات مغرور نشوند میفرماید که لعلکم تفلحون
شاید که شما رستگار شوید و این آیه مذکور اگر چه متضمن امر بجهاد نیز بود اما چون آنکه جهاد موجب هدم کفر و شرکست و سبب اعلای کلمهٔ اسلام که توحید است و باعث اظهار
شعایر ایمان از اینجهت او را ابتدا که عطف نکرده از آن همچنانکه نماز را و روزه فرمود که وجاهدوا و جهاد کنید با دشمنان خدا و اگر چه پدران و پسران شما باشند فی
الله در راه خدا و محض فرمان او حق جهاده چنانکه سزاوار جهاد او باشد یعنی نیت جهاد را خالص سازید از برای رضای خدا و امتثال امر او و اصلا از اغراض دیگر
مشاب که مال جنگ و جهد درآن مرعی نباید و اکثر مفسران حمل جهاد کرده اند درین مقام بر جمیع اعمال طاعة و حق جهاد یعنی نیت خالص و صادق در جمیع عبادات و جد و جهد نمودن
مبادرت کردن بر اقسام طاعة تفسیر کرده اند و از عبد الله مبارک مرویست که این جهاد است با نفس اماره که دشمن باطنست همچنانکه کفار که از دشمنان ظاهرند چنانچه حضرت
رسالت بعد از رجوع از جنگ تبوک فرمود که رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر یعنی رجوع کردیم از جهاد اصغر که محاربه است با کفار و بجهاد اکبر که مجاهدهٔ نفس است که
بزرگترین دشمن اینکس است همچنانکه آنحضرت فرموده که اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک یعنی دشمن ترین دشمن تو آنچیز نیست که میان دو پهلوهای تست که آن نفسست
کمتر که حق جهاد آنست که یک چشم زدن از مجاهدهٔ نفس باز نه ایستد که از او هیچ جا ایمن نتوان بود در هیچ وقت هو اجتبیکم او برگزید شما را از برای نصرت
دین خود پس بجهاد اصغر و اکبر ثابت قدم و راسخ باشید وما جعل علیکم و نساخت و مقرر نکرد بر شما فی الدین من حرج در دین هیچ تنگی یعنی احکام دین را بر شما
تنگ نکرد و تکلیف ما لا یطاق نفرمود بشما داد و دلیکه بوقت ضرورت رخصتها فرمود چون رفع تکلیف جهاد در حالت مرض و رخصت افطار روزه و قصر نماز در
سفر و جواز تیمم در وقت فقدان آب و خوردن میته در حالت خوف تلف نفس و نیافتن طعام حلال و غیر آن مثل اینست آیه یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر
از ابن عباس منقولست که این آیه پرسیدند فرمود مرادش آنست که حق تعالی دین اسلام را بر امت مرحومه سهل و آسان گردانیده و ایشانرا از گناه خلاصی داده بکفاره بخلاف بنی
اسرائیل که کفاره ایشان رفع گناهان ایشان نمیکرد و تکالیف ایشان بمرتبه زیاده از این امت بود پس حق تعالی در دین اسلام تنگ گیری نکرد همچنانکه بر امت
موسی کرد بلکه توسیع فرمود که ملة ابیکم ابرهیم مانند ملت اسع گردانید کیش پدر شما ابرهیم است تنگ نکرد آنچنانکه بر بنی اسرائیل یعنی اینست که
پیروی کنید لازم خود گردانید ملت پدر خود را که ابرهیم است چون عرب از ذریهٔ اسمعیل که پسر ابرهیم است از اینجهت ابرهیم را پدر ایشان خواند و یا آنکه وی پدر پیغمبر ماست
و در حکم پدر امت و پدر حکم پدر دارد و ابوت پیغمبر ما نسبت بامت باعتبار آنستکه وی سبب حیوة ابدی ایشانست که منشأ وجود ایشان بر وجه معتد است و اخروی
مراد از ملة ابرهیم احکام شریعت اوست که موافق شریعت پیغمبر ماست چه رسول شرع هیچ پیغمبری متعبد نیست بود و ذکر ملة وی بجهة آن فرموده که تا همه مردمان باین
شریعت رغبت کنند چه طبیعت موافقت آثار آبا و اجداد دارد میل کند هو سمیکم المسلمین خدا نام نهاد شما را مسلمانان من قبل پیش از نزول قرآن در کتب منزله و فی
هذا و در قرآن نیز و یا ابرهیم شما را مسلمان نام نهاده در زمان خود و در این زمان نیز چه در قرآن مذکور است که ابرهیم گفته که ومن ذریتنا امة مسلمة لک و او که
اسمست بر هر تقدیر شما تسمیه یافته اید بمسلمین لیکون الرسول تا باشد پیغمبر یعنی محمّد روز قیامة شهیدا علیکم گواه بر شما بقبول دعوة و متابعة
ملة ابرهیم یعنی تا بعد از تبلیغ گواهی دهد بر شما بر آنکه کدام از شما طاعة نمود بدین اسلام و کدام عصیان ورزیدند و قبول آن نکرده اند وتکونوا شهداء علی
الناس و تا باشید شما گواهان بر همه مردم که رسانیدند انبیا دعوت حق را بر ایشان یعنی چون پیغمبر با ایمان و اطاعة شما گواهی داد و تعدیل شما نمود پس گواهی خواهید داد
بر عذاب امم ماضیه با آنکه رسولان تبلیغ دعوت کردند و اداء رسالت پروردگار خود نمودند با ایشان و ایشان با آنکه قبول آن نکرده اند مستوجب خشم و عذاب جحیم
جماعتیکه با ایمان اند و مستوجب نعیم اند و این اشرف مراتب شما است و چون حق تعالی شما را باین کرامت اختصاص گردانید و باین مرتبه و منزلة کرامت نمود فاقیموا
الصلوة پس بپا دارید نماز را بجهة تعظیم امر او و سپاس داری بر آنچه بشما کرامت و ارزانی داشته و آتوا الزکوة و بدهید زکوة را برای شفقت بر خلق خدا یعنی
بنوع طاعة بدنی و مالی متقرب بخدا شوید بجهة خاص گردانیدن خدا تعالی شما را باین فضل و کرامة واعتصموا بالله و چنگ زنید بفضل خدا یعنی
در همه امور خود اعتماد بر او کنید تا بدین و اعتصام نمود بر او استعانة ورزید هو مولیکم اوست یاری دهندهٔ بندگان و متولی کار دوستان و مالک امر جمیع خلق

وطاعت کنندگان و بپرهیزند کان فنعم المولی پس نیکو کارگذاریست خداوند ایشانرا و نعم النصیر و نیکو مددکاری یاور نیکست بپا رعیتها پوشیده بیدی کار
گناهان بخشنده بولایت روی دز ابرقرار خود بازبندگان مستمر دارد و اگر چه در حق او عصیان ورزند و بنصرت ایشان را ... ستکبر که کند پس باید از او خواه گدا
درمانده و مددکار او جوید که از مددکاری عاجز نشود چه ولایت و حکومت بی نظیر است و در نصرت بی مثل از نیاز خلوص رکن و ایم رحمت خدا باری طلب چنان کار دو وفا
کار نمی تواند که بنیاد همت دست می تواند که بگیرد همه جا سورة المؤمنون مائة و ثمان عشر آیات مکیة ابی بن کعب از سید عالم نقل کرده که هر که
سورة المؤمنون را قرائت کند ملائکه مقربین در روز قیامت وی را بشارت دهند بروح و ریحان و در وقت مرگ ملک الموت بقبض روح او وی را مژده دهند بچیزی که
چشم وی بدان روشن گردد و دل او بدان شادمان و خرم شود و بنشاط تمام روح از او مفارقت کرده و اصل شود بدار السلام از ابو عبد الله روایتست که هر که سورة المؤمنون
را بخواند حق تعالی ختم کار او را بسعادت خود مقرون دارد و هر که هر شب جمعه بقرائت آن مداومت نماید منزل او با پیغمبران مرسل در فردوس اعلی باشد و از حضرت رسالت
مرویست که ده آیه بر من نازل شده که هر که قرائت کند بهشت یابد و بعد از آن از اول این سوره تلاوت فرمود تا آیه ده را تمام کرد و نیز از آنحضرت منقولست که فرمود اول این
سوره و اخر او از گنجهای بهشت است هر که عمل کند بدانچه در اول اینست و پند گیرد بدانچه آیه از اخر آن ناجی و رستگار گردد و چون حق تعالی ختم سورة الحج نمود بامر مکلفان بعبادت
و افعال الخیر بطریق اجمال افتتاح این سوره کرده بتفصیل این مجمل و تبیین آن افعال نمود امر فرموده که بسم الله الرحمن الرحیم قد افلح المؤمنون بدرستی
که رستگار شدند و بمقاصد نیکو اخروی خود رسیدند گروید کان بخدا و رسول الذین هم آنانند که ایشان فی صلاتهم خاشعون در نماز خود ترسکارانند
از خدا و متذلل و متواضع و ران و چشم بر موضع سجده نهادگان و بدل بدرگاه مناجات حاضر شدگان آورده اند که حضرت پیغمبر در وقت ادای نماز بجانب آسمان نظر
میفرمود چون این آیه نازل شد نظر بر موضع سجود گماشت و بهیچ جهت دیگر نظر نینداخت و در لباب گفته که در قیام دیده بر سجده گاه باید نهاد مگر بمکه معظمه که در
خانه مکرم باید نگریست چه نظر در آن عبادتست و گفته اند که خشوع آنست که مصلی نداند که بر چپ و راست وی کیست و در مجمع البحرین آورده که خشوع در ظاهر
آنست که سر پیش افکند و دیده التفات بچپ و راست منع کند و در باطن آنکه حضور قلب بود و در باطن آنکه خواطر و هواجس را منع کند تا نماز شود و بالکلیه
توجه نماید بمولی و در بحر شهود مستغرق گشته از شعله آثار ظهور انوار جلال بگدازد و محققی گفته که در نماز اول آنچه بحز باید شد پس طالب وصول بقرب باید
گشت چنانچه در اخبار صحیحه متواتره آمده که پیکان در غزای صفین بر بدن امیرالمؤمنین نشسته بود و از غایت وجع نتوانستند که از آن بیرون آورند صورت حال بعرض حضرت
رسالت رسانیدند فرمود که هر گاه او در نماز باشد پیکان را از بدن او بیرون کشید چه در آن حال توجه او بحضرت عزت بر وجهی است که خود را فراموش میکند
پس در آن حال که بنماز مشغول شد جراح آورده اند و پیکان از بدن اطهرش بیرون آوردند و خون بسیار بسجاده آنحضرت ریخته شد چون از نماز فارغ شد و خون
مشاهده نمود پرسید که این چیست گفتند یا امیرالمؤمنین در حینی که پیکان از بدن شما بیرون آوردیم خون از جراحت بیرون آمد فرمود که بخدا اگر جان علی در
قبضه اقتدار او است که در نیافتم و واقف نشدم که در چه وقت بدن مرا شکافتید و پیکان را بیرون آوردید و از رسول روایتست که چون بنده در نماز بایستد خدا بسوی
نظر رحمت بوی نکرد و چون بجای دیگر التفات کند گوید ای ضعیف بنده من بسوی که مینگری و بکه مینگری آیا کسی بهتر از من هست عطا گوید خضوع در نماز آن باشد که دست
بجوارح خود بازی نکند و جامه را باز نکشد و موی ریش و انگشتان را باز و پس نکشد و در خبر آمده که رسول خدا مردی را دید که در نماز [illegible] میکند و دست بمحاسن خود
فرو میآورد فرمود اگر دل این مرد خاشع بودی اعضا و غیره با خشوع بودی ابوذر غفاری از پیغمبر خدا روایت کرده که چون یکی از شما در نماز بایستد رحمت خدا
بروی او روی بدو پس باید که بسنگ ریزه مسجد و غیره بازی نکند حسن بصری یکی را دید که بسنگ ریزه مسجد بازی میکرد و در تعقیب نماز میگفت بار خدایا حور العین
جفت من گردان حسن گفت بد خواستگاری که انتقاد طلب حور العین میکنی و بدست بازی میکنی و اسطی گفته که خشوع در نماز خاص و خالص گردانیدن
نماز است برای خدا نه بقصد طمع ثواب و خوف عقاب چنانکه امیرالمؤمنین فرموده که پرستش ترا نه بجهت ترس از آتش دوزخ و طمع ثواب میکنم بلکه ترا اهل عبادت
و پرستش یافتم و بجهت این پرستش تو کردم و نیز در وصف اهل ایمان میفرماید که والذین هم و مؤمنان آنانند که ایشان عن اللغو معرضون از آنچه بیهوده
و بیفایده است از گفتار و کردار اعراض کنندگان و دوری کنندگانند و از ابن عباس مرویست که تفسیر لغو بباطل کرده و نزد حسن بصری مراد بلغو
جمیع معاصیست و این روایت قول ابن عباس و اخلاف ار ابو عبد الله نقلست که اعراض از لغو آنست که شخصی از دروغ و بهتان امر باطل را بتو نسبت دهد چیزی که در تو
نباشد بتو بندد و توجه الی الله و توجه الی الله بجواب او التفات نکنی و از او اعراض نمائی و فقیری گفته که هر چه بیرا خداست خشوع است و آنچه از خدا باز دارد سهو
و آنچه بنده را در آن حظی باشد لهو و آنچه آنرا نفعی نبود لغو است و حقیقت آنست که لغو هر چیزیست که بکار نباید و فایده بر آن مترتب نشود از اقوال و افعال
چنانچه در اول مذکور شد والذین هم و آنانند که ایشان للزکوة فاعلون مر زکوة دهندگانند زکوة مفروضه را والذین هم و آنانند که ایشان لفروجهم
مر فرجهای خود را حافظون نگاه دارندگانند یعنی ضبط نمایندگان و منع کنندگان از مباشرت و مجامعت و مواقعه الا علی ازواجهم مگر بر زنان منکوحه
خود او ما ملکت ایمانهم یا بر آنکه مالک شده ایشان را دستهای ایشان یعنی کنیزان فانهم پس بدرستیکه ایشان اقدام نمایندگان بر اینها و کنیزان
خود غیر ملومین ملامت کرده نشدگانند مگر بجهت امر عارضی که ایشان را مانع باشد از حیض و نفاس و روزه و احرام و اعتکاف و غیر آن از موانع شرعیه فمن ابتغی
پس هر که جوید برای مباشرت وراء ذلک غیر زنان و کنیزان خود فاولئک پس آن گروه جویندگان هم العادون ایشان در گذرندگانند از حلال بحرام
و ستم نمایندگان بر خود و بهایم نیز در این گروه داخلند شرع برخی رفتگان والذین هم لاماناتهم و آنانکه ایشان مر امانتهای خود را و اینجا ایشان را
بر آن امین ساخته باشند از امانات و ودایع و شهادات خلق با آنچه امانات حق است چون نماز و روزه و غسل جنابه و امثال آن و عهدهم و مر عهدهای
خود را که با خلق یا با حق بسته اند راعون رعایت کنندگانند یعنی نگاهداشت میکنند شبهه نیست که جمیع و فا نمودن بجمیع عهود و امانات

المؤمنون

والذین هم وآنانکه ایشان علی صلواتهم بر نمازهای خود یحافظون محافظت میکنند یعنی بان مداومت نموده بشرایط وآداب وارکان و اوقات
ادا میکنند و محافظه غیر خشوع است پس موجب تکرار نباشد اولئک آنگروه مؤمنان که جامع این شش صفتند و ذکر ایشان کرده شد هم الوارثون
ایشانند میراث برندگان یعنی سزاوار اینکه اسم وارث بر ایشان اطلاق کنند نه غیر ایشان پس در بیان اینکه از ایشان چه میراث برند میفرماید که الذین یرثون الفردوس
آنانکه از روی استحقاق میراث برند فردوس را که بلندترین جایهای بهشت است و هیچ استحقاق وارث بمیراث بجهت نسبت و گویند مراد آنست که ایشان منازل اهل دوزخ را از
جنت میراث گیرند چنانکه در حدیث نبوی آمده که هیچکس از شما نباشد مگر که او را دو منزل باشد یکی در بهشت و دیگری در دوزخ پس اگر بمیرد و در دوزخ در آید بجهت عصیان
اهل بهشت منزل او را بمیراث گیرند در روضه جنان و در زاد المسیر رد کرده که بهشت را در نظر کفار در آورند و مقامهای ایشان را که اگر ایمان آوردندی نامزد ایشان شدی
بایشان نمایند و در مشاهده ایشان آنرا با اهل بهشت دهند تا حسرت ایشان زیاده شود هم ایشان که وارثان فردوسند فیها خالدون در آنجا اند فردوس جاوید
مانندگان اند که هرگز از آن موضع ناگزیر بیرون نیایند و در روایت آمده که حقتعالی فردوس را بنا کرد از خشت طلا و از خشت نقره و خلال آن خشتها بجای گل مشک
اذفر نهاد و بفاکهه لذیذه و ریاحین طیبه زاد در آنجا غرس فرمود و چون بیان نعمت عود برا اهل ایمان تنبیه نمود بر نعمت دنیویه بر ایشان و فرمود که ولقد
خلقنا الانسان و بدرستیکه آفریدیم ما آدم را من سلالة از خلاصه و نقاوه بیرون کشیده شده من طین از گل مراد آدم است که ابو البشر است و یا
مراد اسم جنس است زیرا که همه آدمیان مخلوق شده اند از سلاله ای که نطفه شده اند چه نطفه از نبات حاصل شده اند بی واسطه چون حنطه یا بواسطه چون لحوم
حیوانات و گویند مراد بطین آدم است زیرا که وی از آن مخلوق گشته و سلاله نطفه او یعنی بنا بر یکی آدمیان از منی که بیرون آمد از گل آدم که ثم جعلناه نطفة
پس گردانیدیم نسل آدم را نطفه یعنی آفریدیم ذریه او را از آب منی یا گردانیدیم سلاله را نطفه بنا بر تفسیر ثانی فی قرار مکین نطفه قرار گرفته در قرارگاه
استوار یعنی رحم که محفوظ است از آنکه ضعیف تا وقتی که حاصل که میفرماید که ما نطفه را در رحم جا دادیم تا چهل روز در آنجا نگاه داشتیم ثم خلقنا النطفة پس
گردانیدیم این نطفه سفید را علقة پاره خون سرخ بسته تا مدت چهل روز فخلقنا العلقة پس گردانیدیم آن خون بسته را مضغة یعنی قطعه گوشت که به
یکبار بجوانید چهل روز دیگر فخلقنا المضغة پس ساختیم آن گوشت را عظاما استخوانها تا آنکه محکم گردانیدیم آنرا بعد از آن بعینه فکسونا العظام
پس پوشانیدیم استخوانها لحما گوشتی یعنی بر آن استخوانها پوشانیدیم بعد از بستن عروق و اعصاب بر آن ثم انشاناه پس بیافریدیم او را خلقا آخر آفریدن دیگر
در شکم مادر یعنی روح در او دمیدیم تا زنده شد بعد از آنکه جماد بود با صورت انسانی بر آن قایض گردانیدیم و یا بعد از خروج از شکم او را دندان و موی
دادیم و از مقام شیرخوارگی بتدریج تربیت فرمودیم بغذاهای گوناگون و بمرتبه جوانی و در موی پیری رسانیدیم و تشریح ایجاد آدمی از ابتدا نطفه با کمال
و لوح روح و تفصیل آن حواله بمنهج الصادقین است و بدانکه مخلوقات بر سه قسمند یا همه روحانی محض اند و یا جسمانی محض اند و یا مرکب از جسمانی و روحانی اگر روحانی محض
اند ملئکه اند که محض نورند و مبرا از صفات شهوت و غضب و صفاتیکه لازم جسمانیت است و آنهائیکه جسمانی محض اند مانند نباتات و معادن و قسم سیم که مرکب از
جسمانی و روحانی است اگر روحانیت غالب است و جسمانیت جن باشند و بعکس آدمیان حاصل که حقتعالی آدمی را از هفت مرتبه بحد انسانیت رسانید اول سلاله دوم
نطفه سیم علقه چهارم مضغه پنجم عظام ششم لحوم این شش تعلق بجسد دارد و مرتبه هفتم ایلاج روح است در آن کما قال ثم انشاناه خلقا آخر فتبارک الله پس بزرگ
است و بلند شان و عظمت و قدرت و حکمت خدای اکر احسن الخالقین نیکوترین کنندگان است در اندازه نمایندگان چه انسان را از سلاله بحد انسانیت رسانید و ترکیب دادن
میان روح و تن از عجیب ترین امور عجیبه و غریب ترین اشیاء غریبه است و مقرر است که روح نورانی و علویست و جسم ظلمانی و سفلی و روح لطیف و جسم کثیف پس ترکیب میان
این دو ضد قریب بمحال است پس این ترکیب دلیل ظاهر است بر کمال قدرت و جلال عظمت صانع و بهذا حقتعالی بعد از بنای خلق عرش و کرسی و لوح و قلم و ملئکه و نجوم
سموات و ارضین ذات اقدس خود را باین نوع ثنا و ستایش نفرموده که بعد از آفرینش انسان ذکر کرده و از اینکلام تفضیل و تکریم ایشان بر غیر ایشان مستفاد میشود و آورده
اند که عبد الله ابی السرح کاتب وحی بود چون این آیه بحضرت نازل گشت بنوشت چون ثم انشاناه خلقا آخر بنوشت از روی تعجب بر زبانش جاری شد که فتبارک الله احسن
الخالقین حضرت فرمود این را نیز بنویس که جبرئیل این را نازل فرمود ملک جلیل التنزیل عبد الله با خود گفت اگر محمد پیغمبر است و قرآن بر او وحی میکنند من نیز پیغمبرم که
در دل من آیات قرآنی القا میکنند پس مرتد شد از مدینه بمکه رفت با کفار ملحق شد این آیه در باره او فرود آمد که ومن اظلم ممن افترى على الله كذبا او قال اوحي الي
ولم يوح اليه شيء و بنا بر صحت این روایت اینست که از کلام معجز نیست و منع نیست که موافق گفتار یکی از ما باشد لیکن بنا بر آن عبد الله مشتبه شد یا بجهت نفاق از بر خود
مشتبه ساخت مرتد گشت و در روز فتح مکه باز باسلام رجوع کرد و از اهل ایمان شد این آیه مدنی گردد از آیات احکام گرفته اند چنانچه در کنز العرفان تصریح بآن شده
بنا بر تفصیل آن حواله بمنهج الصادقین است گر تو خواهی که زین بر بوی در تماشای آن گلستان آی از حضرت رسالت منقولست که چون نطفه در رحم واقع حقتعالی آنرا
تا چهل روز بحالت نطفه میگذارد و بعد از آن علقه میگرداند تا چهل روز بر آن وضع میباشد پس از آن آنرا مضغه میسازد تا چهل روز و بعد از آن فرشته میفرستد
نفخ روح میکند و آن پس روز امیفرماید تا مینویسد روزی او و مدت عمر او و شقاوت او یا سعادت او و از این حدیث مشعر است بآنکه کمال اعضا و تمامیت آن در بیست روز بود
و در لوح روح و آن بعد از منی ساد و بعین است ثم انکم پس بدرستیکه شما بعد ذلک بعد از آفرینش اعضا و زنده شدن بولوج روح لمیتون هر اینه میرندگانید
نزد انقضای اجل پس البته مآل حال شما بمرگ خواهد کشید بلا شبهه ساغر فنا از دست ساقی خواهید چشید ثم انکم پس بدرستیکه شما یوم القیمة در روز رستخیز
تبعثون برانگیخته خواهید شد برای محاسبه مجازات و بعد بجهت بیان نعمت انعام خود بر بندگان میفرماید که ولقد خلقنا فوقکم و محققی که آفریدیم بر زبر سر شما
سبع طرائق هفت آسمان که بر طبق و طریقه یکدیگر اند طبقه بر بالای طبقه و جبائی گفته که سموات را طرائق گفته زیرا که راههای فرشتگان است و محل آمد شد ایشان
و یا آنکه طرائق کواکب است و مسیر آن یا ما غیب آنکه غلظه هر یک از آنها و ما بین آنها راههای دو دوات و مسافت راه پانصد سال

واهست غلظه هر یک از انها نیز همچنین وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ و نیستیم ما از این مخلوق که اسمانست غَافِلِينَ بیخبر که انها را مهمل بگذاریم بلکه انها را از خلل و
زوال نگه میداریم و تدبیر امر ان میکنیم تا بوقتیکه حکمت ما تعلق گیرد بزوال ان و نیز معنی انست که ما از همه بندکان ذاهل و غافل نیستیم و بر خیر و شر و کفر و شکر و
کفران و طغیان و عصیان و انکار و جحود و عناد ایشان نیز مطلعیم و همه را بر وفق ان جزا خواهیم داد و با مر جمیع مخلوقات باشند معنی انکه ما از تدبیر امر هیچ از علو یات
و سفلیات غافل نیستیم وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ مَاءً از اسمان ابی یعنی ابِ باران بِقَدَرٍ باندازه که صلاح بندکان در ان دانستیم فَأَسْكَنَّاهُ
پس کردانیدیم ساکن ان اب را یعنی ثابت و مستقر ساختیم انرا فِي الْأَرْضِ در زمین تا بتدریج از چشمه ها و کاریزها بیرون اید و از اینجا معلوم میشود که جمیع انهای زمین از
عیون و انهار و قنات از اسمانست و در تبیان از ابن عباس نقل میکند که حضرت پیغمبر فرمود که حقسبحانه پنج جوی اب فرو فرستاد از یک چشمه از چشمهای بهشت بدوش جبرئیل نهاده
از اسمان فرو فرستاد یکی سیحان که نهر هندست دوم جیحان که نهر بلخست سیم فرات چهارم دجله که این هر دو نهر عراقند پنجم نیل که نهر مصرست و انها را بر وی
زمین نهاده و بقدر مصلحت جاری میکرداند و از اینجا است که میفرماید ابِ در زمین ثابت و ساکن ساختیم وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ و بدرستیکه ما بر بردن اب و زایل
ساختن ان بنا بر اینکه در زمین فرو برد یا بر وجهیکه متعذر باشد انبساط ان لَقَادِرُونَ توانا چنانچه بر انزال ان قادر بودیم پس بر بقای ان شکر کذاری
کنید تا ان بر حال خود بگذاریم و در اخبار امده که بعد از خروج یاجوج و ماجوج جبرئیل بزمین اید و قران و حجر الاسود و مقام ابرهیم و تابوت سکینه و پنج نهر که مذکور
شد باسمان برد و بعد از ان برکت زمین از هیچ خیر و برکتی نماند فَأَنْشَأْنَا پس بیافریدیم لَكُمْ برای شما بسبب این اب جَنَّاتٍ بوستانها مِنْ نَخِيلٍ
از خرما بنان وَأَعْنَابٍ و از تاک بنان و چون نخل و عنب در زمین حجاز از همه بیشتر است انها بجهت تخصیص یاد کرده و بعد از ان بر سبیل عموم فرمود لَكُمْ فِيهَا
مر شما را در این بوستانها فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ میوهای بسیار است غیر از تمر و عنب وَمِنْهَا و از ان بوستانها یعنی از اثمار و زروع ان تَأْكُلُونَ میخورید و ذخیرها
خود را وَشَجَرَةً تَخْرُجُ و دیگر بیافریدیم برای شما درختی یعنی درخت زیتون که بیرون میاید ان درخت مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ از کوه سینا که کوه موسی است میان
مصر و ایله و بر ان مناجات میفرمود و گویند اینکوه در فلسطین است و از طور سنین نیز میگویند و اصح انستکه سینا اسم مکانیست که کوه در ان واقعشد
و تخصیص اینکوه بزیتون بجهت انستکه اول کوهیکه در ان زیتون روئید ان بود و نیز اول درختیکه در زمین برست بعد از طوفان درخت زیتون بود تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ
میروید اندرخت در حالتیکه با روغن است وَصِبْغٍ و نان خورش لِلْآكِلِينَ مر خورندکان را یعنی میروید رعینیکه جامع هنیه و صبغیه است که هم بدان روغن چراغ
توان افروخت و هم از ان نان خورش توان ساخت از پیغمبر مرویست که روغن زیتون از درخت با برکتست و از نان خورش شاید بجود مالید و حقتعالی در وصف ان
فرموده که یوقد من شجرة مبارکة زیتونة پس در تبیان نعمت دیگر میفرماید که وَإِنَّ لَكُمْ و بدرستیکه مر شماراست فِي الْأَنْعَامِ در چهارپایان از شتر و گاو و گوسفند
لَعِبْرَةً عبرتی یعنی چیزیکه بان اعتبار کیرید با ان بر قدرت حضرت عزت استدلال کنید و از جمله انیست که نُسْقِيكُمْ میاشامیم شما را مِمَّا فِي بُطُونِهَا از انچه در شکم
انها است یعنی شیر خالص وَلَكُمْ فِيهَا و مر شماراست در ایشان مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ منفعتهای بسیار که از سوار شدن شما است بر انها و بار نهادن بر انها و اولاد انها و از
دم و پشم و موی و کرک انها منتفع شدن و غیر ان وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ و از ایشان یعنی از کوشت و چربی انها میخورید و از اسباب معیشت شما میشاید وَعَلَيْهَا و بر انها یعنی بر بعضی
از انها که شتر و گاو است در خشکی و اکثر بر انند که مراد شترست یعنی بر شتران وَعَلَى الْفُلْكِ و بر کشتیها در بحر تُحْمَلُونَ بر داشته میشوید یعنی شتر و کشتی شما را برسانند
و از موضعی بموضعی میبرند پس باید نعمتها را شکر منعم بجا اورید تا ان بر شما علی الدوام بماند و موجب مزید ان کردد و به پرستش غیر ان مشغول مشوید که سبب نفی النعمة کردد و
باعث عذاب مستاصل چنانکه بر امم ماضیه واقعشد کما قال الله تع وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بتحقیق که فرستادیم قبل از این نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ نوح را بسوی کروه او فَقَالَ
پس کفت انرا در دعوت يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ایکروه من پرستش کنید خدا را و او را بیگانه مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ نیست مر شما را هیچ معبودی که مستحق عبادت باشد غَيْرُهُ
بجز او و که معبود بر حق است أَفَلَا تَتَّقُونَ ایا نمیترسید از عذاب وی که خالق و رازق و ولی نعمتست مر شما را یعنی البته او بترسید تا بجهت کفر و کفران شما نعمت را بر شما زایل نکرداند
و بعذاب مستاصل نسازد و بیم نکند فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا پس کفتند کروهی از اشراف و بزرکان که بخدا نکرویدند مِنْ قَوْمِهِ از قوم وی یعنی چون اکابر قوم
اصاغر را بعد از دعوت نوح مایل دیدند کفتند از روی عناد مَا هَذَا نیست اینکه میخواند بتوحید خدا یعنی نوح إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ مکر ادمی مانند شما بخورد ان
اشامید و راه رفتن و غیر ان مثل شما از رفتن و بخواب رفتن يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ میخواهد که افزونی جوید بر شما و مهتر شما کردد و شما را محکوم خود سازد
بجهت این دعوت چنین میکند و اکر نه پیغمبر خدا چکونه از جنس بشر باشد وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اکر خواستی خدا که رسول فرستد بر بنی ادم لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً هر اینه فرود
فرستادی فرشتکان را مَا سَمِعْنَا بِهَذَا نشنیدیم ما اینرا که ادمی رسول خدا تواند بود بخلقان و پیغام او در از جانب وی بکار خود فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ
در میان پدران ما که بخشی داده اند و از انها خود نشنیده ایم که نوح پیغمبر خداست با میان ادمیان و پیش میان ایشان متحد میدید که نشنیده بودند کر اول
ادم پیغمبر بوده و با عبادت خدا باید کرد نه غیر او إِنْ هُوَ نیست نوح إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ مکر مردی که با او انواع دیوانکی هست و از چه جنون نداشته دانسته که بشر
قابلیت رسالت ندارد و بنا انکار اینکلمات که نفی الهه است ناداده و صادر شد فَتَرَبَّصُوا بِهِ پس انتظار برید و چشم دارید باو حَتَّى حِينٍ تا هنکامی از زمان یعنی صبر
کنید که اندک وقتی بمیرد و از وی برهیم یا از جنون بهوش باز اید و ترک این سخنها کند و پی کار خود کیرد و چون نوح از ایمان ایشان نا امید شد بطریق مناجات قَالَ رَبِّ
کفت ای پروردکار من انْصُرْنِي یاری ده مرا و انتقام از ایشان بکش یا هلاک کن ایشان را بِمَا كَذَّبُونِ بسبب انکه مرا تکذیب کردند فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ پس وحی
کردیم بسوی نوح أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ انکه بساز کشتی را بِأَعْيُنِنَا بنکاه داشت ما یعنی در محافظت تو کنیم تا خطا نکنی در ساختن ان یا منع کنان از تو تباه نسازند
یا نشکنند کشتی را بچشمهای خود حفظ جبریل نمایند وَوَحْيِنَا و بامر ما و تعلیم ما یعنی تو را امر مینمائیم که چکونه بسازی فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید أَمْرُنَا فرمان ما
بنوازش ناب نزول عذاب بر ایشان وَفَارَ التَّنُّورُ و بجوشد تنور یعنی وقتیکه تنور نانپز در میان اتش بر فوران اید و شکر چون وحی بنوح امد که کشتی را

ایشان

المؤمنون

بطیر و دل سینه مرغ بنا دو چون با نوح تمام کوه خطاب رسید که چون آب تنور بر جوشد در کشتی نشین و کسان خود را در ان دوار نوح بمقتضای این وعده
انتظار میکشید تا آنکه روزی زنان نان میپخت و شوهرش بود فی العزاب ان نان بر جوشید ی حامله شوهر را از این خبر داد نوح اتباع خود را جمع کرد و همه در کشتی
نشستند موضع تنور در مسجد کوفه بود از جانب راست نزدیک باب کنده و نوح کشتی را در آن مسجد ساخته بود یا در عین ورده که از ولایت شام است یا در هند بر هم نهد
میفرماید که چون آب از تنور بر جوشد فاسلک فیها ادراج کن و در آر در کشتی من کل زوجین اثنین از هر صنفی از حیوانات که جفت یکدیگر کند اثنین دو تا یعنی نر و
ماده در روایت آمده که نوح بکشتی در نیامد مگر انها که مرا اینک بیضه مینهند و اهلک و دیگر در کشتی داخل ساز کسان خود را از اهل بیت و مومنان
الا من سبق مگر آنانکه مرا پیشی گرفته است علیه القول منهم بر او گفتار عذاب از ایشان تو بجهة کفر و عناد او و آن زن نوح بود که با وجود آنکه
مشاهده معجزات ظاهر میکرد از نوح و تو میگوید و لا تخاطبنی و خطاب مکن با من بدعا کردن فی الذین ظلموا در باب نجاة آنها که ستم کردند بر خود
بشرک و کفر انهم مغرقون بدرستیکه ایشان غرق شدگانند بلا شک بسبب شرک و طغیان و عصیان فاذا استویت انت پس چون وقت ظهور عذا
ناست شده باشد و بر وجه استوار نشسته باشی تو و من معک و هر که با تو است علی الفلک بر بالای کشتی فقل الحمد لله پس بگوی که همه ستایش
و سپاس مر خدایراست جل جلاله و عم نواله و عظم شانه و لا اله غیره الذی نجینا که نجاة داد ما را من القوم الظالمین از جفای گروه ستمکار یعنی مشرکان
ناگرویدگان و قل و بگوی ای نوح در وقت کشتی نشستن رب انزلنی ای پروردگار من فرود آر مرا منزلا مبارکا بمنزلی با برکت در کشتی یا در زمین پس از
بیرون آمدن از کشتی که سبب سلامت و نجاة مومنان باشد و کلبی گفته که فرود آر مرا بمنزلی که گیاه و اشجار با برکت باشد و مقاتل بر آنست که معنی برکت در کثرت ذریه
است یعنی فرزندان بسیار از ایشان در وجود آور و حفص منزلا بضم میم و فتح زا خوانده یعنی فرود آوردنی با برکت را فرود آوردنی و انت خیر المنزلین و تو بهترین
فرود آورندگانی در منازل مبارکه که هیچکس قادر نیست که غیر خود را از آفات و بلیات و حوادث و غاهات منزلگاه نگاه دارد و کفایت جمیع ما یحتاج کند مگر تو که دفع
کننده جمیع بلیاتی و مرا از نقص و عجز بسیار آمدی و اشهر آنست که نوح در وقت دخول و خروج این دعا فرمود سلمی از ابن عباس نقل میکند که منزل مبارک منزلیست که در
او از هوا و جنس نفسانی و وساوس شیطانی ایمن باشد و اثار قرب نزد محال قدس بدان نازل باشد هر که را پرتو انوار جمال بشیر باشد برکت آن منزل انهم منازل و فوق
از حسن بصری مرویست که در سفینه با نوح بیش از هفت کس از اهل ایمان نبودند و نزد بعضی هشتاد بودند و باقی در امواج طوفان غوطه خورده باتش دوزخ
پیوستند ان فی ذلک بدرستیکه در قصه نوح و آنچه با قوم او رفت لایات هر اینه نشانهاست مر اهل عبرت را که فایده بان تامل و تفکر کشتی نجاة را از
امواج ضلالت بساحل هدایت رسانند و ان کنا و بدرستیکه بودیم ما لمبتلین هر اینه رسانندگان بلای عظیم و عقاب الیم بقوم نوح یا امتحان کنندگان بهم
بندگان کانوا بدین ایات تا حال مکذبان و مصدقان بر اهل عالم ظاهر کردند یا امتحان کنندگان قوم نوح بودیم با رسال نوح و وعظ و تذکیر او تا معلوم شود که کدام عاصی
میشوند و کدام بهره و رمیشوند ثم انشانا پس بیافریدیم من بعدهم از پس قوم نوح قرنا آخرین گروه دیگر یعنی قوم عاد یا ثمود فارسلنا فیهم پس فر
فرستادیم در میان ایشان رسولا منهم پیغمبری از نوع ایشان که هود بود یا صالح و گفتیم ان قوم را بزبان آن رسول و فرستاده ان اعبدوا الله آنکه بپرستید
خدا را ما لکم من اله غیره نیست مر شما را هیچ خدا که استحقاق پرستش داشته باشد مگر او و سزاوار پرستش او است بدرستیکه خالق همین اسمان اوست افلا
تتقون آیا نمی ترسید از عذاب و کفر غیر او و نمی پرستید یعنی از عقوبت او و پرهیز کنید عبادت غیر او مکنید و قال الملا و گفتند گروه اشراف من قومه از گروه او
الذین کفروا آنانکه نگرویدند و کذبوا بلقاء الآخرة و دروغ شمردند رسیدن بآخرت یعنی بعث و حشر و ثواب و عقاب اعمال را هانیا دند
واترفناهم و نعمت بسیار داده بودیم آنها را فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا بکثرت اموال و اولاد یعنی گفتند کافران نازپرورده که در فراخی عیش و ناز و نعمت
بودند بعضی دیگر این قول باطل را که ما هذا الا بشر مثلکم نیست این رسول خدا که شما را دعوه میکند منع الهه یکو مینماید الا بشر مثلکم مگر آدمی مانند شما در
احوال البشریت یاکل مما تاکلون منه میخورد از آنچه میخورید شما از آن و یشرب مما تشربون و میآشامد از آنچه میآشامید یعنی بغذا محتاج است همچو
شما اگر پیغمبر بودی باکسیکه صفت ملکه داشتی نخوردی و نیاشامیدی و لئن اطعتم بشرا مثلکم و اگر فرمان برید آدمی که مانند شماست انکم اذا لخاسرون بدرستیکه
هنگام که شما تابع او شوید و منقاد او گردید در آنچه میگوید شما ابدان میداد لخاسرون هر اینه زیان کاران باشید چه خود را ذلیل و خوار ساخته با مو
خود شوید پس از روی انکار با ایشان گفتند ایعدکم آیا وعده میدهد شما را انکم اذا متم آنکه شما چون بمیرید و پوسیده و ریزیده شوید و کنتم ترابا و
باشید شما خاک و عظاما و استخوان چند مجرد از گوشت و پوست و رگ و پی انکم مخرجون بدرستیکه شما بیرون آورده شدگانید از گورها یعنی دیگر باره
زنده خواهید شد هیهات هیهات دور است دور است لما توعدون مر آنچه را که وعده داده میشوید از بعث و نشور یعنی هرگز این صورت نبندد و بعقل در
نیاید ان هی الا حیاتنا الدنیا نیست زندگی مگر زندگی ما در دنیا یعنی هیچ زندگی نیست مگر همین زندگی دنیا که بدان زندگی مبتلیم نموت و نحیی
میمیریم و زنده میشویم یعنی یکی از ما میمیرد و یکی میزاید و ما نحن بمبعوثین و نیستیم ما برانگیخته شدگان یعنی زنده شدگان بعد از مرگ ان هو الا
رجل افتری نیست او مگر مردی که افترا کرد علی الله کذبا بر خدا دروغ را در این قول که خدا مر شما را فرستاده بعد از مرگ زنده خواهد ساخت و
ما نحن له بمومنین و نیستیم ما مر او را گرویدگان با آنچه خبر میدهد و دعوی میکند مردم را بخرص میخواند قال گفت هود یا صالح بعد شنودن این قول
نا امید از ایمان قوم رب انصرنی ای پروردگار من یاری ده مرا بغالب شدن بر ایشان بعذاب و عقاب مغلوب کردن بما کذبون بسبب تکذیب
کردن مرا و بد وعید شنیدن قال گفت خدا عما قلیل از پس اندک زمانی لیصبحن هر اینه گردند کافران و مکذبان نادمین پشیمان از تکذیب
تو هنگامیکه عذاب معاینه ببینند فاخذتهم الصیحة پس فرا گرفت ایشان را فریاد عظیم جبرئیل که هلاک ایشان بسبب تکذیب بر وجهی

بسیحه هر عذابی که سبب استیصال باشد برهم تقدیر هر کوفتن ایشانرا عقوبه سخت و عذاب شدید بالحق بوجهی ثابت که هیچ دافعی نبود مر آنرا از جانب خدا
فجعلناهم غثاء پس کردانیدیم ایشانرا چون خاشاک آورده یعنی دمار از ایشان برآوردیم و همه را هلاک و نابود ساختیم چون خس و خاشاک و غیر آن که
سیل از اطراف آورده باشد و سیاه و پوسیده و دیرینه و کهنه کردیده فبعدا پس دوریست از رحمت خدا للقوم الظالمین مر کروه ستمکاران را ثم انشانا
پس آفریدیم و پیدا کردیم من بعدهم پس از ایشان قرونا آخرین قومها دیکر را چون قوم لوط و شعیب و غیر ایشان از اهل عصیان و طغیان ما تسبق پیشی نمی
کرفت من امة هیچ کروهی اجلها بر وقتیکه عذاب ایشانرا مقرر کرده بودیم و ما یستاخرون و باز پس نمانند از آن اجل یعنی در وقتیکه هلاک ایشان در
آن مقرر و معین شده بود بهیچ وجه سمت تقدم و تاخر نپذیرفت و هیچ کس پیش از آن یا بعد از آن وقت هلاک نشد بلکه در همان وقت معین کشتند و کویند
مراد از این اجل وقتیست که مرک هر کس در آن مقرر شده یعنی هیچکس از امم قبل از اجل معین خود و بعد از آن نمیرد بلکه در همان وقت مقرر بسمت فوت و موت پیوندند ثم
ارسلنا پس فرستادیم رسلنا فرستادکان خود را تترا در حالتیکه متواتر بودند پی در پی یعنی یکی بعد از یکی کلما جاء امة هرکاه آمد بکروهی رسولها
پیغمبر آن کروه کذبوه تکذیب کردند او را و آنچه کفت از توحید و نبوت و بعث و حشر و نشر بدروغ پنداشتند و تقلید پدران خود کرده از دولت سعادت تصدیق محروم
ماندند و خاسر کشتند فاتبعنا پس از پی در آوردیم بعضهم بعضا بعضی ایشانرا ببعضی در هلاک کردن یعنی هیچکدام را مهلت ندادیم و آخرین را مانند
اولین هلاک ساختیم و مستاصل کردانیدیم وجعلناهم و ساختیم ایشانرا احادیث حدیثها یعنی سخنان ایشانرا عبرت خلق کردانیدیم که دایم عذاب ایشانرا
یاد کنند و بدان اعتبار کیرند یا از ایشان غیر حکایتی و افسانه که کویند چیزی باقی نمانده فبعدا پس دوری باد از رحمت حق لقوم لا یؤمنون مر کروهی را که ایمان نمی آورند
بانبیا و تصدیق ایشان نمیکنند و بوحدت حق تعالی اقرار نمی آرند ثم ارسلنا موسی و اخاه هرون پس فرستادیم موسی را و برادر او هرون را علی نبینا و علیهم
السلام بایاتنا بنشانهای قدرت خود یعنی بمعجزات نه کانه و سلطان مبین و بحجتی هویدا و برهانی آشکارا که الزام کند خصم بود یعنی عصا و تخصیص آن بذکر جهت
آنستکه آن اول معجزات موسی بود و چند معجزه دیکر در ضمن آن مندرج بود چون فرو بردن جادوها و شکافتن دریا و روان شدن آب از سنگ و پاسبانی موسی را
عصا و افروختن آن مانند شمع و درخت سبز شدن و میوه بار آوردن و دلو و رسن شدن بجهة آب و از منافع معجزات ممتاز کردانید حاصل که میفرماید که فرستادیم موسی
و هرون را با معجزات روشن فرستادیم الی فرعون و ملائه بسوی فرعون و بزرکان قوم او و ایشان پیغام ما را بایشان رسانیدند فاستکبروا پس سرکشی
کردند از قبول ایمان و متابعه موسی و هرون نکردند و طریق عناد و جحود و انکار پیش کرفتند و کانوا قوما عالین و بودند کروه متکبر و کردنکش و بجهة آنکه
خود را از آن بزرکتر میدانستند که تابع موسی و هرون شوند بجهة ایشان بکروند فقالوا پس کفتند از روی انکار و استکبار انؤمن آیا ایمان آوریم یعنی تصدیق
نکنیم و نکرویم لبشرین مثلنا مر دو آدمی را که مانند ما اند در صفات بشریت و قومهما و حال آنکه کروه ایشان که بنی اسرائیل اند لنا عابدون مارا پرستندکانند نند
از روی تذلل و خواری یعنی خدمتکاران و فرمان برداران ما اند مانند بندکان که ذلیل و خوار باشند و در بعضی تفاسیر آمده که بنی اسرائیل فرعون را میپرستیدند
و او بت میپرستید کوساله القصه قبطیان بجهة فرط تکبر و تفوق تحقیر موسی و هرون کردند فکذبوهما پس تکذیب کردند ایشانرا در دعوی نبوة فکانوا پس
کشتند بسبب این تکذیب من المهلکین از هلاک شدکان یعنی غرق شدند در بحر نیل و لقد آتینا و بدرستیکه دادیم موسی الکتاب موسی را کتاب توریة
بعد از هلاک فرعون و قوم او لعلهم یهتدون شاید که بنی اسرائیل برکت آن راه یابند باحکام شریعت و طریق عبادت و موعظه وجعلنا ابن مریم و کردانیدیم
ما قصه پسر مریم یعنی عیسی و امه و مادر او مریم را که صدیقه بود آیة حجتی و نشانه بر قدرت کامله خود که آن ولادت مریم بود بعیسی بی مس بشری اما عیسی بجهة آنکه
بی پدر مخلوق شد اما مریم بجهة آنکه بی محل آبستن شد تا عیسی را آبستن ساختیم با آنکه در مهد سخن کفت و معجزات دیکر از او ظاهر شد مادر او را آیتی کردانیدیم با اینکه به
دون مس فرزند آورد و آویناهما و جای دادیم مادر و پسر را وقتیکه از یهود فرار نمودند الی ربوة به بلندی از زمین بیت المقدس که بلندترین همه ما کرایست یا دمشق
یا رمله یا فلسطین یا مصر و هر یک از این مواضع ارفع اماکنند در روی زمین و آمده که بیت المقدس از همه زمینها به بیت هشت میل باسمان نزدیکتر است پس وصف آن
میفرماید که ذات قرار خداوند قرار یعنی مستقری که بر او آرام توان کرفت بجهة انبساط و استوای آن و کویند ذات قرار یعنی ذات زروع و ثمار است چه ساکنان آن بجهة
کثرت زراعت و میوه آن قرار کرفتند و معین و خداوند آبی ظاهر که بر روی زمین میکذشت در تحت آن و از ابو جعفر و ابو عبدالله مرویست که مراد از ربوه سواد کوفه
است و قرار مسجد کوفه و معین آب فرات و ورده اند که مریم با پسر خود و یوسف بن ماثان دوازده سال در این موضع بسر بردند طعام عیسی از بهای ریسمانی بود که مادرش
میرشت و میفروخت یا ایها الرسل خطاب با جمیع پیغمبرانست نه در یک دفعه چه ایشان در ازمنه مختلفه بوده اند بلکه با این معنی که هر یک از ایشان در زمان خود مخاطب
بوده اند باینخطاب یعنی ای پیغمبران و فرستاده شدکان به بندکان کلوا من الطیبات بخورید از طعامهای پاکیزه و حلال و اعملوا صالحا و بکنید کارهای شایسته
چه غرض از آفرینش شما عبادتست و عمل صالح نه غیر آن چه بخورد نفع خواهد داد بشما در روز معاد همین خواهد بود و موضح و آنکه خطاب بحضرت خاتم الانبیاست و معنی
اینکه ای صاحب رسالت و نبوت غالی همت خود را بکوی که حلال خورید و عمل صالح کنید بنا بر این و از ابنا همه پیغمبران خواند نیز که سید همه است و ذات معدل او جامع
جمیع فضایل و کمالاتست که با همه بوده آنچه خوبان همه داده اند تو تنها داری و مراد از این طیبات آنچیزیستکه طبع از آن لذت کیرد و شرع از آن نکوشمرده و صحیح آنستکه طیبات شامل
جمیع مباحاتست و در قوت القلوب آورده که اکل طیب را بر عمل صالح مقدم داشته نیز اکه ثانی نتیجه اولست و بعضی عرفا کفته اند که لقمه تخم است و عمل بر هر چند تخم پاکتر بر
البته بهتر و در مصابیح آورده که هر غذائیکه شرع آن را حلال داشته حکم عدالت و استقامة که میزان شرع است و او سرایت کرده پس هر که از آن تناول نماید اثر عدالت و استقامت
که میزان شرعست در نفس و اعضا او ظاهر آید بجهة این دواعی عبادت در او متولد شود و منقاد شوند و هرچه شرع آن را حرام کرده یا وجه حلیت آن مشتبه و پوشیده است حکم انحراف و مخالفت
شرع با آن غذا همراه است و کوچک لقمه باشد این حکم آن غذا بنفس و اعضا سرایت کند اثر طغیان و عصیان و تکاسل و اخلاق ردیه بظهور رسد حاصل کلام حق

تعالی میفرماید که عند احلال خورید و عمل شایسته کنید اِنّی بِمَا تَعْمَلُوْنَ عَلِیْمٌ بدرستیکه من بآنچه شما میکنید دانایم و بران جزا میدهم و اینکلام را غایت
بصلاح عمل چه عاقل هرگاه عمل کند برای کسی که عمل او را میداند و بر حسب آنچه میکند دانایم و بران جزا خواهد داد و بفعل مستحق ثنا او مدح و کرامت میکند البته در اصلاح
عمل خود میکوشد و از ریا و غرور دوری میجوید و بجا میآرد وَاِنَّ هٰذِهٖۤ اُمَّتُكُمْ بدرستیکه این ملت شماست ای رسولان یعنی امة واحدة در حالتیکه ملت یگانه است
در عقاید دینیه و اصول شرایع یا جماعة شما جماعتی اند متحد و متفق در ایمان و توحید وَاَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُوْنِ و منم آفریدگار شما پس بترسید از من در مخالفت
کلمه توحید عصیان فَتَقَطَّعُوْۤا اَمْرَهُمْ پس منقطع ساختند اهل ملل کار دین خود را در میان یکدیگر بَيْنَهُمْ زُبُرًا در حالتیکه پاره پاره و فرقه فرقه بودند
یعنی از دینهای مختلفه گرفته اند و هر فرقه در کیش و مذهب خود مخالف فرقه دیگر شدند و یا مراد بزبر کتب است یعنی هر گروهی در دین خود اختیار کتابی کردند کتاب
غیر خود را بگذاشتند چون یهود که متمسک بتوریة شدند و بانجیل کافر شدند و نصاری تمسک بانجیل کردند تورية را فروگذاشتند و هر دو بقرآن نگرویدند و از او
قطع نظر کردند كُلُّ حِزْبٍۭ هر گروهی از این گروههای مختلفه متفرقه بِمَا لَدَيْهِمْ بآنچه نزدیک ایشانست از دین باطل و شبهه فَرِحُوْنَ شادان و نازانند معتقد
اینکه دین ایشان بر حق است و دین غیر ایشان بجهة تقلید عنا و عصبیت جاهلیت تابع دین خودند و جاهل منکر غیر دین خود بی حجتی و بینه و برهانی فَذَرْهُمْ پس بگذار
ای محمد این کافران مقلد معاند را فِیْ غَمْرَتِهِمْ در گرداب غرق بجهالت و ضلالت خود شان حَتّٰى حِيْنٍ تا هنگامیکه کشته شوند در معرکه جدال و قتال
یا بمیرند اَيَحْسَبُوْنَ آیا می پندارند کافران که اَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهٖ بدرستیکه ما آنچه عطا میدهیم و مدد میکنیم ایشانرا بآنچه مِنْ مَّالٍ وَّبَنِيْنَ از مال و پسران
نُسَارِعُ لَهُمْ میشتابیم برای ایشان بآنچه فِی الْخَيْرٰتِ در نیکویها یعنی گمان میبرند که اینکه ما مدد ایشان میکنیم بمال و فرزندان مسارعت است از جانب
ما برای ایشان در نیکوئی اعمال و ایشانرا استحقاق هست که ما بپاداش آن در نیکوئی با ایشان مسارعت کنیم بمال و فرزندان بل نه چنانست که می پندارند بلکه
لَّا يَشْعُرُوْنَ و نمیدانند یا در نمی یابند که این امداد بما استدراج است نه مسارعت در خیر مانند بهایم که هیچ شعوری ندارند تا تامل کنند در اینکه آب و علف ایشان را
پرورش میدهند برای کشتن از حضرت رسالت مرویست که حقتعالی میفرماید که بنده من غمگین میشود هر گاه چیزی از او بستانم کنیم از مال دنیا و حال آنکه او نزدیک تر
میشود بمن بجهة آن و خوشحال میشود گاهی که دنیا را برو فراخ میسازم و حال آنکه او دور تر میگردد از من بجهة آن بعد از آن این آیه تلاوت فرمود تا قول بَلْ لَّا يَشْعُرُوْنَ
و بعد از ذکر حال کفار و فجار بیان حال ابرار و اخیار میکند اِنَّ الَّذِيْنَ هُمْ بدرستیکه آنانکه ایشان مِّنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ از خوف عذاب پروردگار خود مُّشْفِقُوْنَ
حذر کنندگانند یا از عذاب پروردگار خود ترسان وَالَّذِيْنَ هُمْ و آنانکه ایشان بِاٰيٰتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار خود که قرآنست یا دلایل قدرت که منجر او
ماسند از آثار قدرت کامله او يُؤْمِنُوْنَ میگروند و بمضمون آن عمل میکنند وَالَّذِيْنَ هُمْ و آنانکه ایشان بِرَبِّهِمْ بآفریدگار خود لَا يُشْرِكُوْنَ شرک نمی آرند
شرک جلی که مراد غیر او سنت و نه شرک خفی که ریا و سمعتست وَالَّذِيْنَ يُؤْتُوْنَ و آنانکه میدهند مَاۤ اٰتَوْا آنچه میدهند از صدقات و زکوة و کفارات
غیر آن از انواع خیرات و مبرات در راه خدا وَّقُلُوْبُهُمْ وَجِلَةٌ در حالتیکه دلهای ایشان ترسانست اَنَّهُمْ اِلٰى رَبِّهِمْ رٰجِعُوْنَ بآنکه ایشان بپروردگار خود
باز گردندگانند یعنی از امر آخرت ترسانند که مبادا آنچه میدهند مقبول درگاه نشود و بروجه لایق نباشد و بآن مواخذ گردند همچنانکه امیرالمؤمنین
علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین سه شبانروز روزه داشتند طعام بمستحق دادند و باب افطار کردند میفرمودند انما نطعمکم لوجه الله لا
نرید منکم جزاء و لا شکورا انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا اُولٰٓئِكَ آن گروه که باین صفات موصوفند يُسٰرِعُوْنَ میشتابند فِی الْخَيْرٰتِ در
نیکوئیها یعنی برغبت تمام اقدام مینمایند بطاعات و مبادرت مینمایند بعبادات و مبرات وَهُمْ لَهَا و ایشان بجهة خیرات و طاعات سٰبِقُوْنَ پیشی گیرندگانند یعنی سعی
مینمایند بجد تمام تا پیشی گیرندگان بر همگنان در خیرات و مبرات یا رسیدگانند بپاداش خیرات قبل از آخرة یعنی هم در دنیا رسیدگانند بپاداش که ذکر
کرد و اصابهم الله ثواب الدنیا و حسن ثواب الآخرة وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا و تکلیف نمیکنیم هیچ نفسی را اِلَّا وُسْعَهَا مگر بگنجایش او یعنی بقدر طاقت و طاعت آن نفس
امر نمودیم چه تکلیف ما لا یطاق مذموم و قبیح است و ما از فعل قبیح منزهیم وَلَدَيْنَا كِتٰبٌ و نزدیک ماست کتابی یعنی لوح محفوظ يَّنْطِقُ بِالْحَقِّ سخن گوید براستی
مخالف واقع در آن نوشته نیست یعنی هر چند بندگان را بآن تکلیف کرده ایم و آنچه کرده اند در آن ثبت است بی زیاده و نقصان یا نزد ماست نامه اعمال هر کس
گواهی میدهد بر کردار او بصدق وَهُمْ و ایشان که عاملانند لَا يُظْلَمُوْنَ ستم برده نخواهند شد بزیادتی عقاب و نقص ثواب بَلْ نه چنانست که کفار گمان العمل
دارند بر خلاف آنچه مذکور شد بلکه قُلُوْبُهُمْ فِیْ غَمْرَةٍ دلهای ایشان در غفلت و حیرتست که از او فروکوفته اند یعنی فرو رفته اند و غایت غفلت و ضلالت و
جهالت مِّنْ هٰذَا از این که سخن گفته شد از وعد و وعید یا از کتاب حفظه یا از قرآن یا از صفاتیکه سابقان بآن موصوفند وَلَهُمْ اَعْمَالٌ و مر ایشانرا است عملهای
ناپاک و پلید مِّنْ دُوْنِ ذٰلِكَ بجز این خطای عظیم یعنی شرک مراد آنست که غیر از شرک گناهان دیگر دارند هُمْ لَهَا عٰمِلُوْنَ ایشان مر آنرا عاملند کنندگانند و معتقد
و هیچ وصف آن باز نمی ایستند حَتّٰۤى اِذَاۤ اَخَذْنَا تا وقتی که بگیریم مُتْرَفِيْهِمْ منعمان ایشانرا بِالْعَذَابِ یعنی قتل در غزوه بدر یا جوع در حینی که پیغمبر بر ایشان
دعا کرد که بار خدایا سخت بگیر قبیله مضر را و ایشانرا بمانند سالهای قحط زمان یوسف مبتلا ساز پس قحط در ایشان واقع شد تا آنکه گوشت سگ و مردار و استخوان و
... میخوردند اِذَا هُمْ يَجْــَٔرُوْنَ آنگاه ایشان بفریاد آیند باواز بلند استغاثه کنند پس ملائکه از جانب خدا با ایشان گویند لَا تَجْــَٔرُوا الْيَوْمَ فریاد مکنید و زاری
و طمع فریادرسی مدارید اِنَّكُمْ مِّنَّا بدرستیکه شما از جانب ما لَا تُنْصَرُوْنَ یاری نخواهید شد یعنی از طرف ما نصرت و معاونت بشما نخواهد رسید آیا ممنوع
کشت قَدْ كَانَتْ اٰيٰتِیْ بدرستیکه بود آیتهای من یعنی قرآن که در هر وقت تُتْلٰى عَلَيْكُمْ خوانده میشد بر شما فَكُنْتُمْ عَلٰۤى اَعْقَابِكُمْ پس بودید بر پاشنه های خود
تَنْكِصُوْنَ باز میگشتید بطریق قهقری و آنکه اعراض میکردید از سماع قرآن و از تصدیق و عمل بآن و از حق بباطل رجوع میکردید مُسْتَكْبِرِيْنَ در حالی
که طلب رفعت کننده بودید و بر مردمان فخر میکردید بِهٖ بحرم مکه یعنی میگفتید که ما اهل مکه ایم و هیچکس بر ما غلبه نتواند کرد و بجهت آن بهمه مردمان تعظیم

الها مینمودند وعدم ذکر حرم قبل از این که مرجع ضمیر است بجهة شهرت میان ایشان باستکبار و افتخار به بیت الحرام یا بحرم و اختصاص معجزه ایشان در اینکه والیان
حرم اند و قیام نمایندگان و مقیمان در آن و تواند بود که ضمیر راجع بقرآن باشد باعتبار آیات که مذکور شده یعنی استکبار نمایندگان بودند بقرآن سامرًا
بذکر قرآن و بطعن در آن تحدث کنندگان بودند در شب و در روایت آمده که ایشان در شب حوالی خانه می نشستند و بافسانه میکشودند و اکثر افسانه ایشان ذکر قرآن
بود و طعن در آن و آنرا گاهی سحر و گاهی شعر میگفتند و گاهی اساطیر الاولین و پیغمبر را سب میکردند تهجرون اعراض میکردند از قرآن و یا از پیغمبر بد میگفتند و یا
هذیان میگفتند در شأن قرآن و محمد ص یعنی اسناد سحر و شعر و افسانه میدادند بقرآن میکردند پیغمبر را ساحر و شاعر و کاهن میگفتند و بسته و دشنام میدادند
پس از خطاب بغیبت التفات کرده میفرماید که افلم یدبروا القول آیا پس تفکر نکردند در قرآن تا با ایجاز لفظ و وضوح معنی بدانند که این کلام کلام حق است
ام جاءهم یا آمد بدیشان از کتاب و رسول ما لم یأت آباءهم الاولین آنچه نیامد بود پدران ایشان را تا عذر گویند که ما از پیغمبر و کتاب خبر نداریم
یعنی همچنانکه ما نوح و ابرهیم به پدران ایشان فرستادیم همچنین محمد را نیز از برای ایشان مبعوث کردیم تا عذر نیاورند تا آنکه همچنانکه امم سابقه ایشان را از عذاب
ترسانیده بودیم و ایشان بجهة آن ایمان آورده بودند همچنین ایشان را از آن وعید نمودیم با وجود این نگرویدند پس عذر ایشان در انکار و عدم ایمان نه اینستکه
بوعید و بیم عذاب خبر داده نشده اند ام لم یعرفوا یا نشناختند رسولهم پیغمبر خود را بحسب نسب و امانت و راستی و حلم و وقار و کرم و مروت و حسن اخلاق
و کمال عقل و علم با عدم تعلم و غیر آن از صفات انبیا فهم له پس تا ایشان مر او را منکرون انکار کنندگان باشند و دعوی نبوت بجهة عدم معرفة باو و یا
باحوال او یعنی نه آنستکه حضرت پیغمبر را باین عنوان نشناخته بودند تا انکار او کنند و گویند ما حقیقت او نشناخته ایم و احوال او را نمی‌شناسیم ام
یقولون یا میگویند که به جنة باو رسیده دیوانگی یعنی مجنونست سخن او اعتبار ندارد تا آنکه میدانستند که در عقل ارجح و انقص از همه است بل
کما ایشان میگفتند بلکه جاءهم آمد پیغمبر بایشان بالحق بدین درست یعنی اسلام یا سخن راست که قرآنست و اکثرهم و بیشتر ایشان للحق کارهون مر
حق را ناخواهانند چه آن مخالف طبع و آرزوی ایشانست و لو اتبع الحق و اگر تابع شود حق اهواءهم آرزوهای ایشان را باینکه الهه متعدده واقع بودند و
فرضا و نفس الامر خدایان وجود داشتند چنانچه زعم مشرکانست لفسدت السموات والارض هر آینه تباه شدی و ناچیز گشتی آسمان و زمین و من فیهن و
هر چه در آسمان و زمین است از ملئکه و جن و انس و غیر آن چنانچه در آیه کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا گذشت و گفته اند که مراد بحق دین اسلام است و
اینکه اگر اسلام متابعت کردی آرزوهای اهل شرک را یعنی بشرک منقلب شدی حق تعالی بجهة فرط غضب و غیظ قیامت ظاهر ساختی و همه آسمانها و زمینها و آنها را اهلاک
کردی و از قتاده مراد بحق سبحانه است یعنی اگر پیروی کردی حق تعالی آرزوهای کافران را باین وجه که فرمودی بانچه موافق هوای کفار است از شرک و معاذ الله از الوهیت خارج بودی
یعنی خدا نبودی بلکه شیطان بودی پس قادر نبودی بر امساک آسمانها و زمینها و همه تباه شدی پس چنانستکه حق تعالی تابع هوای ایشان گردد بل اتیناهم بلکه دادیم بدیشان
بذکرهم کتابی که وعظ و پند ایشانست و یاد بدو عبرت و نصیحت شرف ایشان در آنست یا ذکری که تمنا کرده بودند بقول خود که لو ان عندنا ذکرا من الاولین
لکنا عباد الله المخلصین فهم عن ذکرهم پس ایشان از موعظه خود یا از آنچه سبب بزرگی دنیا و آخرت ایشانست یا از ذکری که درخواسته بودند معرضون روی
گردانندگان اند ام تسئلهم یا تو میخواهی از ایشان بر ادای رسالت خرجا مزدی تا سبب طمع تو در مال ایشان ترا متهم دارند برسالت و بجهة مزد دادن بر ایشان شاق
گران آید و قبول ایمان نکنند فخراج ربک پس مزد پروردگار تو که روزی دنیا و ثواب عقباست خیر بهتر است از مزد ایشان بجهة سعت و دوام آن و عدم خوف
منت آن و هو خیر الرازقین و خدای بهترین روزی دهندگانست و انک لتدعوهم و بدرستیکه تو میخوانی ایشان را هر آینه الی صراط مستقیم براهی
راست یعنی دین اسلام که عقول سلیمه شاهد بر استقامت آن که اصلا شائبه در آن نیست تا موجب تهمت شود حاصل که حق سبحانه و تعالی در این آیات حجت فرموده بر کافران
و قطع عذر ایشان نموده در عدم قبول ایمان فرموده که مردی که برسالت مبعوث شده و همه میدانند که او جامع جمیع خلق حسنه است و معرا از همه صفات سیئه بجهة این
متهم است در میان ایشان و پیشینیان هست که در رتبه نبوت و منصب رسالت نیابد و از احتیاج نیست بحکام دنیوی تا بر وجه بطلان بچنین دعوی عظیمه اقدام نماید تا بوسیله
طمع در اموال ایشان کرده معیشت جوید از انفراجی بر وجه دلخواه کند زاید و مع ذلک بر وفق دعوی خود معجزات روشن ظاهر میکند و همه ایشان این را می بینند اما بجهة عناد
و استکبار اطاعت و ایمان نمی‌نمایند چون چنین است پس ایشان سزاوار عذاب الیم و عقاب جحیم اند چنانچه میفرماید که و ان الذین لا یؤمنون بالاخرة و بدرستیکه
آنانکه نمیگروند بسرای دیگر یعنی بقیامت و متعلقات آن از صراط و میزان و حساب و بهشت و دوزخ عن الصراط از آن راه راست که دین اسلام است که متضمن اعتقاد
این امور مذکور است لناکبون عدول کنندگان و میل نمایندگان بجانب ضلالت و گمراهی خود و یاد کرد ندکانند راه آخرة از طریق جنة بطرف شمال که دوزخ است
و لو رحمناهم و اگر ما بخشائیم بر ایشان و کشفنا و برداریم ما بهم آنچه بدیشان واقع است من ضر از سختی یعنی قحطی که بدیشان رسیده و همه را خوار و ذلیل
گردانیده و هلاک ساینده للجوا هر آینه لجاج نمایندگانی یعنی ثابت و راسخ شوند فی طغیانهم در سرکشی و افراط نمودن در کفر و استکبار از طریق حق و عناد رسول
و سایر اهل ایمان یعمهون در حالتیکه حیران و سرگردان باشند و تردد نمایند در امر حق و طریق هدی یعنی اگر بلای قحط از ایشان دفع کنیم همچنان بر سر شیوه
عناد خود ثابت خواهند بود و یا اگر در آخرت عذاب از ایشان بر داریم و ایشان را بدنیا فرستیم همچنان بطریق قاعده عناد و طغیان و عصیان و لجاج و رزند منقاد
نشوند و قول اول اشهر است و روایت اند که چون ضر و قحط بنهایت رسید اهل مکه بخوردن مرده و مردار مبتلا شدند ابو سفیان آمد بمدینه بحضرت رسالت گفت تو
دعوی میکنی که من رحمة للعالمینم فرمود بلی پس گفت بزرگان اهل مکه را به تیر دعا کشتی و ایشان را بقحط و بلا مبتلا ساختی و پدران ایشان را بشمشیر کشتی و فرزندان
را با تیغ گرسنگی سوختی آیه آمد و لقد اخذناهم و بدرستیکه فرو گرفتیم اهل مکه را بالعذاب بعذاب قتل و غارت در روز بدر فما استکانوا پس
فروتنی نکردند لربهم مر پروردگار خود را و ما یتضرعون و زاری نمی‌نمودند بلکه همچنانکه سرکش و نافرمان بودند خود باز ایستادند و از ابی عبد الله ع

مرویستکه استکانت عبارتست از دست برداشتن در نماز یعنی ایشان خود را نخوانند و در نماز رفع دست نکردند بدرگاه او بلکه بر طریق کفر خود ثابت بودند
اصلاً قدم در طریق تنزل و تضرع و عبودیت پروردگار خود ننهادند حَتّٰی إِذَا فَتَحْنَا تا چون بکشادیم عَلَیْهِمْ بَابًا بر ایشان دری ذَا عَذَابٍ شَدِیدٍ که
خداوند عذاب سخت بود یعنی جوع که شدید او از قتل و اسر بیشتر است و زیاده إِذَا هُمْ آنگاه ایشان فِیهِ مُبْلِسُونَ در عذاب نا امید بودند و همه حیرت زده یا
سرگردان و فرو ماندگان و اندوه ناکان تا حدی که اغنیای ایشان از تو طلب عاطفه و مرحمت مینمایند و از جبائی مرویستکه مراد بعذاب و القحط یا قتل است یا
دوم عذاب جهنم و ابو جعفر فرموده که عذاب شدید در روز رجعت باشد بعد از آن تذکیر نعمت خود میکند بر ایشان از روی توبیخ و بر وجه خطاب میفرماید که
وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمُ و اوست آنکه بیافرید و پیدا کرد السَّمْعَ برای شما گوش را تا بشنوید بان آیات را وَالْأَبْصَارَ و دیدها را تا به بینید بان معجزات
او را وَالْأَفْئِدَةَ و دلها را تا تفکر کنید در آن در آیات واضحه و معجزات بینه و استدلال بان کنید بر وجود صانع حکیم و وحدت و قدرت وی از منافع دینیه
و دنیویه قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ اندکی شکر میکنید چه عمده در شکر گذاری آنست که استعمال کنید این حواس را در آنچه موجب شناخت خالق آن باشد و شما
این نمیکنید وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ و اوست آنکه بیافرید شما را و منتشر ساخت فِي الْأَرْضِ در زمین بسبب فرزندان وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ و بسوی او
جمع کرده خواهید شد در وقت قیامت بعد از آنکه ذره ذره و ریزه ریزه شده باشید در زمین وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي و اوست آنکه زنده میگرداند در رحم مادران
وَيُمِيتُ و میمیراند نزد انقضای اجل در حالتیکه مدت عمر ایشان باشد وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و مر او راست یعنی بامر او است آمد شد شب و روز و
تعاقب آن و یا بمخالفت شب و روز و هیچکس را قدرت بر اختلاف آن نیست أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا پس تعقل نمیکنید بنظر تأمل که همه مکونات از ما صادر شده و قدرت
ذكر
ما شامل جمیع ممکناتست و از جمله آن بعث و نشور است پس چرا انکار آن میکنید کفار مکه در این معنی تعقل نکردند بَلْ قَالُوا بلکه گفتند بدون تفکر و تأمل مِثْلَ
مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ مانند آنچه گفته بودند پیشینیان از کفار از روی انکار در باب حشر و نشر و صراط و میزان که قَالُوا أَإِذَا مِتْنَا گفتند آیا چون بمیریم وَكُنَّا
تُرَابًا و باشیم خاک وَعِظَامًا و استخوان خالی از گوشت و پوست أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیخته شدگانیم مراد انکار ایشانست یعنی چون خاک گردیم هرگز
نحن
بعث و حشر ما را نباید لَقَدْ وُعِدْنَا هر آینه وعده داده شدیم ما وَآبَاؤُنَا و پدران ما هَٰذَا این سخنان را مِنْ قَبْلُ پیش از آمدن محمد یعنی پدران سابق ما را
نیز وعده داده بودند بانچه ما را وعده داده اند از وقوع حشر و نشر إِنْ هَٰذَا نیست این گفتار إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر افسانهای پیشینیان و اکاذیب ایشان
که در کتابها نوشته اند که کذا اشته اند و هیچ حقیقتی ندارد و بعد از آن بر منکران بعث در باب وقوع حشر میگوید قُلْ بگو ای محمد مر این منکران را که میگویند لِمَنِ الْأَرْضُ
مر کراست زمین وَمَنْ فِيهَا و آنکه در ویست از مخلوقات یعنی جواب دهید که خالق و مالک زمین و زمان کیست إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که میدانید یعنی
اگر از اهل علمید نه اصحاب جهل پس از آن خبر دهید و اهانت ایشانست و تقریر فرط جهل ایشان بر وجهیکه امر جلی و واضح را نمیدانند و الزام ایشان بانچه ممکن نیست
که هرکه بوئی از علم داشته باشد انکار آن کند لهذا ابتدا از آنکه جواب ایشان اخبار فرموده و گفته سَيَقُولُونَ لِلَّهِ زود باشد که بگویند در جواب تو که زمین و
در او است مر خدا راست چه عقل بادنی نظری اقرار کند است با آنکه حق تعالی خالق و مدبر آنهاست پس چون ترا چنین جواب دهند قُلْ بگو ایشان را أَفَلَا تَذَكَّرُونَ
آیا یاد نمیکنید پس در یابید که کسیکه اول قادر بوده باشد بر آفرینش زمین و اهل و اثبات آن نیز از ایجاد و اعاده آن عاجز نخواهد بود چه ابتدا آفرینش آسان تر نیست از اعاده
آن بلکه امر عظیم تر است بعد از آن بجهة زیادتی حجت میفرماید که قُلْ بگو با ایشان بار دیگر که مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ کیست آفریننده آسمانها هفتگانه با عظمت
و رفعت و شکل عجیب و هیئات غریب آن وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ و کیست پروردگار عرش بزرگ که اعظم مخلوقاتست سَيَقُولُونَ لِلَّهِ زود باشد که گویند آسمانهای
رفیع و عرش عظیم وسیع مر خدا راست و رب همه اوست نه غیر او و چون این جواب دهند قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ بگو پس آیا پرهیز نمیکنید از عقاب وی بر جحود و انکار توحید
و قدرت و شریک آوردن در عبادت او و انکار قدرت او در بعث که آسانتر است از آفریدن آسمانها و زمینها و عرش عظیم و نیز بجهة زیادتی حجت بر ایشان میگوید
قُلْ مَنْ بِيَدِهِ بگو کیست آنکه بدست اوست یعنی بقبضه اقتدار او است مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ پادشاهی همه چیز که در حیز امکانست و در مجمع از مجاهد نقل کرده
که مراد بملکوت خزاین است یعنی خزینهای دنیا و آخرت در دست قدرت او است و در موضح گفته که معنی آنست که جمیع منافع و مضار در کف قدرت اوست وَهُوَ
يُجِيرُ و او زینهار دهد و بفریاد رسد و ایمن گرداند از عقاب و عذاب خود هر کرا خواهد وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ و زینهار داده نشود بر او یعنی هیچکس نتواند که کسی
را از عذاب او ایمن گرداند و در پناه خود گیرد و زینهار دهد یعنی با کفار بگو که کیست که متصف باین صفات مذکوره است إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر
هستید که بدانید در یابید چیزی را یعنی اگر عقل دارید جواب دهید از روی تفکر سَيَقُولُونَ لِلَّهِ زود باشد که گویند این صفات مر خدا راست قُلْ فَأَنَّىٰ
تُسْحَرُونَ بگو پس از کجا فریب داده میشوید و چگونه از ثواب بر میگردید یعنی با وجود ظهور و تظاهر ادله بر وحدت طریق حق واگذاشته بکجا میروید و بخیره
از شیطان و هوای نفس فریب میخورید و کفار با وجود این دلایل واضحه نگرویدند بوحدت و قدرت او سبحانه و تصدیق ننمودند ببعث بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ
بلکه آوردیم بدیشان امر درست و راست را از توحید و وعده حشر و نشر وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ و بدرستیکه ایشان دروغ گویانند در آنکه تکذیب این امور
کنند یا در آنکه نسبت اتخاذ ولد و شریک باو میدهند مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ فرا نگرفت خدا هیچ فرزندی بجهة تقدس ذات او از مثل و مانند از زن و فرزند
منزه و مبر است وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَٰهٍ و نیست با او هیچ خدای دیگر و اگر میبود مر او را شریک و بودی خدا با او شریک بودی در خدائی باید که آفرینند بودی پس هر
این شریک و مخلوق چند بودی إِذًا آن هنگام لَذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهٍ بِمَا خَلَقَ ببردی هر خدائی آنچیز را که او پدید آورده بود و در آن مستقل گشتی و ملک آن ممتاز
از ملک این بجهة عدم رضای ایشان بعد امتیاز آن هر آینه تنازع در میان ایشان واقع شدی چنانکه از حال ملوک دنیا مشاهده میشود وَلَعَلَا و هر آینه برتری جستندی
و غلبه خواستندی بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ برخی از ایشان بر برخی و بدیهی است نزد عقل که اینهنگام موجب فساد نظام عالم گشتی و چون نظام عالم بحال خود است پس تعدد

الهه نباشد واو را شریك نبود سُبْحَانَ اللّهِ پاکست خدای عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه وصف میکنند او را بدان از اتخاذ شریك و ولد بدلیل مذکور و بر اجماع جمیع
مکلفان و استقرا معلومست که حق تعالی مالك جمیع ممکناتست و مقدس ذات بی‌همتا او دیگری با او نباشد و منزه و پاکست از آنکه او را فرزند عَالِمِ الْغَيْبِ وَ
الشَّهَادَةِ او دانای پوشیده و آشکار او حفص بجر عالم خواند یعنی پاکست خدای که دانای نهان و آشکارا است فَتَعَالَى پس بزرگوار و برتر است عَمَّا يُشْرِكُونَ
از آنچه شریك میکردانند برای او و بعد از آن تعلیم دعا میکند که محفوظ بودن از عذاب کفار و واقع شود با ینجهت که قُلْ رَبِّ بگو ای محمد که ای پروردگار من إِمَّا
تُرِيَنِّي اگر بنمائی مرا مَا يُوعَدُونَ آنچه وعده داده میشوند کافران یعنی اگر البته عذاب کفار را بمن نموده دیدنی یا در آخرت رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي ای پروردگار من
پس مکردان مرا فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ در گروه ستمکاران یعنی مرا قرین ایشان مکردان در عذاب این دعا نه از جهت با وجهه تواضع و شکست نفس است یا محض تعبد
و تنبیه است بر آنکه شر ظالم گاه هست که به بیگناه میرسد کقوله تعالی لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة از حسن بصری مرویست که حق تعالی رسول را خبر داده بود که
عذاب بر کفار نازل خواهد شد و او را خبر نداده بود که در حال حیات و باشد یا در حال ممات پس بجهت این رسول را امر فرمود باین دعا که اگر در حال حیوة او باشد
در میان ایشان نباشد وَإِنَّا و بدرستیکه ما که خداوندیم عَلَى أَنْ نُرِيَكَ بر آنکه بنمائیم بتو مَا نَعِدُهُمْ آنچه وعده میدهیم ایشان را از عذاب و عقوبة لَقَادِرُونَ
هر آینه توانائیم اما تاخیر میرود بسبب آنکه بعضی از ایشان یا از اعقاب ایشان ایمان خواهند آورد و بجهت آنکه ما دامیکه تو در میان ایشان باشی عذاب بر ایشان
نازل نخواهد شد چه تو رحمة عالمیانی بعد از آن پیغمبر خود را از مکارم اخلاق و آنچه اشرف است امر میفرماید که ادْفَعْ بِالَّتِي دفع کن بخصلتی که در جمیع خلال هِيَ
أَحْسَنُ آن نیکوتر است السَّيِّئَةَ خصلت بد را مراد عفو است از گناه و احسان در مقابله آن انکاهی که موجب ضعف دین نشود پس بعفو و مرحمت از سر گناه مجرمان
در گذر و یاد و گفت جمل سیئه ما نوا از ایشان بحلم خود و یا باز دار عرض مرا از معاصی با مر فرمودن بطاعة یا دفع کن شر را بکلمه توحید یا محو سا منکر را بامر معروف و
تا چون بجهال مرور کنی بر ایشان سلام کن و شر جهل ایشان را بآن دفع کن بعد از آن در تخویف ایشان میفرماید که نَحْنُ أَعْلَمُ ما داناتریم بِمَا يَصِفُونَ بآنچه
وصف میکنند از شعر و سحر و یا ما را از اتخاذ اولاد و شرکا پس ایشان را بما و اگذار که ما جزای ایشان خواهیم داد وَقُلْ و بگو ای محمد بر وجه تضرع که رَبِّ
أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ که ای پروردگار من پناه آورده‌ام بتو از وسواس دیوان سرکش که مرد مان را از مکارم اخلاق کرد انیده با خلاق سیئه
میخوانند و بمناهی تحریص میکنند وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ و پناه میگیرم بتو ای پروردگار من أَنْ يَحْضُرُونِ از آنکه حاضر شوند دیوان در حوالی من و مرا از عبادت و
طاعة تو و حسن خلق منع کنند یاد وقت نماز و یا در زمان تلاوت مرا وسوسه دهند یا در حین حضور موت مرا اغوا کنند چه شیاطین مراد و این سه وقت ست مشیر
میباید حمل آیه بر عموم اولی است حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ این غایه یصفونست و آنچه واقع شد جمله معترضه است یعنی کفار مرا و ترا پیوسته بدی وصف میکنند
و بنا روا و افعال ناسزا صفت مینمایند تا وقتیکه بیاید یکی از ایشان را مرگ و نزد موت آثار عذاب مشاهده کنند و بکمراهی خود عارف شوند قَالَ گوید از روی حسرت بر آنچه
تقصیر نموده از ایمان و طاعة رَبِّ ارْجِعُونِ ای پروردگار من باز گردان مرا بدنیا تا تلافی تقصیری که کرده‌ام بکنم ثعلبی با جمعی ز مفسران بر آنند که کفار خطاب کنند
بحضرت عزت و بعد از آن رجوع بملئکه نمایند که آن ملك الموتست و اعوان او یعنی اول بکلمه رب استغاثه کنند و بعد از آن بکلمه ارجعون رجوع نمایند بملئکه که با
گردانید ما را لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا شاید که بکنیم عمل شایسته فِيمَا تَرَكْتُ در آنچه بگذاشتم ترك کرده‌ام از ایمان عمل صالح یعنی ایمان آوریم و در طاعة و عبادت
اقدام نمائیم یا در آنچه و اگذاشته‌ایم از مال خود در راه خدا صرف نمائیم كَلَّا نه چنانکه او باز گردد إِنَّهَا بدرستیکه کلمه رب ارجعون تا آخر كَلِمَةٌ سخنی است که بواسطه غلبه
حسرت و ندامت هُوَ قَائِلُهَا او گوینده آنست یعنی بجهة غلبه حسرت و ندامت قایل این کلمه شده و از آن ساکت نمیشود و بجهه مجرد حرف و صوتست و از آن فایده نباشد
از اجابت بر آن مترتب نشود وَمِنْ وَرَائِهِمْ و از پس آن مشرکان بَرْزَخٌ مانعی است میان ایشان و باز گشتن بدنیا إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزیکه بر انگیخته شوند
ابن عباس و مجاهد گفته‌اند که مراد حجابیست میان ایشان و رجوع بدنیا و ایشان در آن حجاب باشند تا روز قیامة و بعضی گفته‌اند که مراد قبر است که در آن باشند تا روز قیامة
و هر چیز که میان دو چیز فاصله باشد از ابرزخ گویند و بر هر تقدیر و این کلام نومید ساختن کفار است از رجوع بدنیا برای تلافی ما فات فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ
پس هرگاه دمیده شود در صور مراد نفخه ثانیست که در آن زنده شوند و بقیامة بر پای قایم شوند فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ پس خویشی نباشد میان ایشان يَوْمَئِذٍ در آن روز یعنی علاقه
نسبت نفع ندهد یعنی هیچ خویشی بر خویش خود رحم نکند بجهة آنکه همه بخود مشغول باشند و بکار خود درمانده که یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه تا آخر و یا هیچ نسبت
میان اهل بهشت و اهل دوزخ نباشد چه اهل بهشت متنعم باشند و اهل دوزخ معاقب وَلَا يَتَسَاءَلُونَ و نپرسند از یکدیگر از حال خود بجهة مشغول بودن هر یك
بخود و این پیش از محاسبه است و اما بعد از محاسبه از حال یکدیگر سؤال کنند کقوله تعالی و اقبل بعضهم على بعض يتساءلون فَمَنْ ثَقُلَتْ پس هر که گران باشد مَوَازِينُهُ
ترازوهای کردار او با ایمان و اعمال الصالحة فَأُولَئِكَ پس آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستکاران از درکات دوزخ و رسنده به جات بهشت یا معنی آنست که کسانی
را که عقاید و اعمال صالحه باشد که از نزد خدای قدری و وزنی باشد پس ایشان فائز شوند و رسیدگان بروضه رضوان وَمَنْ خَفَّتْ و هر که سبك باشد مَوَازِينُهُ ترازو
کردار او بجهة آنکه عمل صالح نکرده باشند چون مشرکان و منافقان و یا او را عقیده و عمل خوب نباشد که او را زنی بود و بجز قبول رسیدن خدای فَأُولَئِكَ الَّذِينَ
خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ پس آن گروه آنانند که زیان کردند در نفسهای خود یعنی سرمایه عمر بباد غفلت بر دادند تابع ارزوها نفس شدند فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ در دوزخ
جاوید مانندگان تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ بسوزاند روهای ایشان را آتش دوزخ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا و ایشان در آن آتش كَالِحُونَ ترش روی باشند از شدت سوختن
و کلوح بهم جستن لبهاست از دندانها چنانکه منقولست از عبد الله مسعود که آتش دوزخ لبهای ایشان را از دندانها ایشان جدا کرده‌اند و از ایشان همانند بحیثیتیکه
دندانها نمایان شود مانند سر گوسفند بریان کرده از مالك بن دینار مرویست که عتبه غلام از فجار و فساق بود و روزی در بازار میگذشت دید که سر گوسفندی
از تنور بیرون آورده بودند که لبهای او از هم جدا شده بود و دندانهای او ظاهر گشته متفکر و بیهوش گشت و آن ثنان افتاد که بابن مشابه باشند نعره زد و سر شبان رفت

المؤمنين ١٨

هوش بیفتاد و بعد از انکه بهوش آمد توبه کرد و از زهاد و عباد مشهور گشت و غلام لقب وا است ابو سعید خدری نیز از حضرت نبوی در تفسیر این آیه میگوید که آتش دوزخ
بریان سازد و زشت گرداند روی کافر را پس بجهد لب بالای او تا بمیان سرش فرو افتد لب زیر او تا برسد بناف و در موضع آورده که مسافت میان دو لب او چهل گز
باشد بعد از آن حق تعالی بزبان فرشتگان با ایشان گوید که أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي آیا نبود آیتهای من یعنی قران که در دنیا که تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ خوانده میشد بر شما فَكُنْتُمْ بِهَا
پس بودید که بدان تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید بجهة این مستحق عقوبت شدید قَالُوا رَبَّنَا گویند ای پروردگار ما غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا غالب شد بر ما بدبختی
ما یعنی گناهان بر ما غلبه شد و بسیار گشت موجب بدبختی ما شد وَكُنَّا قَوْمًا و بودیم ما گروهی ضَالِّينَ گمراهان از طریق حق شقاوت مضرتیست که در
عاقبت باین کس رسد و سعادت منفعتی که در عاقبت او لاحق شود پس از روی تضرع و نیاز گویند رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا ای پروردگار ما بیرون آور ما را از آتش دوزخ و باز بدنیا
رجوع کن تا تدارک حال خود کنیم فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ پس اگر باز گردیم ما بکفر و تکذیب بعد دنیا پس بدرستیکه ما ستمکاران باشیم بر نفس خود این آخر
کلام دوزخیان باشد بعد از آن ایشان را از سخن گفتن تمکین ندهند بلکه قَالَ گوید خدا تعالی با ایشان بر وجه اهانت و خواری اخْسَئُوا فِيهَا خاموش باشید در دوزخ
اینجا مقام سؤال نیست و این ماخوذ است از اجتناب الکلب یعنی مانند سگان که مردم ایشان را از نزد خود میرانند از من دور شوید وَلَا تُكَلِّمُونِ و سخن مگوئید با
من در هیچ باب در باب دفع عذاب و خروج از آتش که شما را هرگز ازین عذاب بیرون نیارم پس از ایشان بغیر از شهیق و زفیر آوازی مسلک صادر نشود از ابن عباس نقل
است که کفار شش نوبت دعا کنند و استغاثه نمایند اول وقتیکه در دوزخ درآیند هزار سال قایل این قول باشند که ربنا ابصرنا وسمعنا فارجعنا پس جواب داده
شوند باینکه حق القول منی بعد از هزار سال دیگر باین قول تکلم کنند ربنا امتنا اثنتین پس در جواب ایشان گویند که ذلکم بانه اذا دعی الله بعد از آن هزار سال
دیگر باین قول تکلم نمایند یا مالک لیقض علینا ربک پس جواب داده شوند که انکم ماکثون بعد از آن هزار سال بگویند که ربنا اخرجنا نعمل صالحا پس در جواب
ایشان گویند اولم نعمرکم بعد از آن هزار سال دیگر گویند ربنا اخرنا پس جواب داده شوند فلم تکونوا الآیه پس از آن هزار سال دیگر این سخن را بگویند که رب ارجعون
پس جواب داده شود که اخسئوا فیها ولا تکلمون إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ بدرستیکه قصه اینست که بودند گروهی مِنْ عِبَادِي از بندگان من يَقُولُونَ رَبَّنَا میگفتند که من یعنی ایشان
و سایر مؤمنان و یا اهل صحابه پیغمبر و از اهل صفه چون عمار و بلال و امثال ایشان که میگفتند ای پروردگار ما آمَنَّا گرویده ایم بتو فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز
ما را وَارْحَمْنَا و بخشش کن ما را وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ و تو بهترین بخشایندگانی فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ پس فرا گرفتید مؤمنان را سِخْرِيًّا بمسخرگی و با ایشان استهزا میکردند
با ایشان سخریه مینمودند حَتَّىٰ أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي تا وقتیکه فراموش گردانید بر شما را از یاد کردن من یعنی چندان مشغول شدید بسخریه و استهزای ایشان که یاد مرا فراموش
کردانید وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ و بودید که پیوسته از ایشان خنده زنان و سخریه کنان و عیب جویان بودند إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بدرستیکه من جزا دهم ایشانرا
امروز بِمَا صَبَرُوا بانچه صبر کردند بر ایذاء و آزار و سخریه شما أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ بانکه ایشانند رستگاران یعنی امروز ایشان را رسانیدیم بمنازل فوز و رستگاری
پس بر سبیل توبیخ خطاب بایشان کرده که قَالَ گوید فرشته بامر او سبحانه و تعالی کافران را که كَمْ لَبِثْتُمْ چند درنگ کردید فِي الْأَرْضِ در زمین زندگان یا در گورها
و مردن بیستکه کافران از روی غفلت و طول امل میگفتند که نه خواهیم بود در دنیا و فانی نخواهیم شد حق سبحانه و تعالی از روی عتاب بپرسید که چند درنگ کردید عَدَدَ
سِنِينَ از روی شمار سالها در دنیا قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ گویند درنگ کردیم در دنیا یک روز یا پاره از یک روز یعنی لبث دنیا را کوتاه شمرند نسبت
بخلود در دوزخ یا از هول آتش مدت لبث خود را در دنیا فراموش کرده باشند و اگر مراد لبث در قبور باشد پس چون که در حالت موت علم نداشته باشند بکثرت
لبث از این جهت گویند که یوما او بعض یوم فَاسْأَلِ الْعَادِّينَ پس بپرس ای پروردگار از شماره کنندگان یعنی از ملایکه که حفظه اعمار و انفاس ما
بوده اند یا از انکه متمکن باشند بر عد ایام اگر میخواهی که تحقیق آن کنی چه ما بجهة اشتغال بعذاب از عدد آن بیخبریم پس حق تعالی بجهة توبیخ بر غفلت ایشان مصدق ایشان
نماید و اندک شمردن لبث ایشان قَالَ إِنْ لَبِثْتُمْ گوید درنگ نکردید در دنیا إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی لَوْ أَنَّكُمْ اگر انکه شما كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ هستید که بدانید اگر شما
دنیا در جنب آخرت حقیرست با ایام زندگانی که ابدیست بگذرد و قصیر مینماید أَفَحَسِبْتُمْ آیا می پنداشتید شما از نهایت غفلت انکه شما را آفریده ایم أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ
عبثا از روی بازی و یا از برای بازی نه از برای غرض و حکمی و گمان بردید انکه شما وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ بسوی ما باز گردیده نشوید برای جزای کردار چنانچه
گمان شما است بلکه شما را از برای عبادت آفریده ایم و مکافات کردار نه بجهة عبث و لطائف تفسیر آورده که عبث مشغول باشد بچیزی که اینکس را از حق باز دارد و
شما را از برای آن نیافریده و بدان امر نکرده واسطی گوید که این آیه میخوانند که نه خلق را بعبث نیافریده اند بلکه سبب آفریدن ایشان آنست که هستی وی آشکار شود
از مصنوعات وی و بصفات کمالیه وی راه برند و گفته اند که شما را از برای باد دنیا نیافریده ایم بلکه برای ظهور نور محمد آفریده ایم چه در ازل مقرر شده بود که آن گوهر تابان در
صدف انس بیرون آید پس او اصل است و شما فرع و گویند ملایکه را آفرید تا مظهر ربوبیت باشند و آدمیان را خلق کرد تا مخزن جوهر محبت شوند و در بعضی کتب سماویه مذکور
که ای فرزند آدم همه اشیا را از برای شما آفریدیم و شما را از برای خود و سر کنت کنزا مخفیا اینجا ظهور تمام داده و اوزاعی نقل کرده که خدا را فرشته ایست که هر روز میگوید کاش
خلقان را نیافریدی چون آفریده شدند کاش دانستندی که برای چه کار آفریده شده اند تا اندیشه کنند که چه کنند و بچه چیز عمر خود را صرف نمایند و از امام جعفر صادق
پرسیدند که خلقان از برای چه آفرید فرمود تا نعمتها که در علم لم یزل معلوم و مقدر او بوده بر خلقان عرض نماید و اقامت احسان خود کند بر ایشان و بعد از آن گفت غرض
از انزال رنج مکلفانست بلکه غرض وی آنست که از این عبادت بمنزلتی عظیم رسند که حکمت مقتضای آنست که زنان باشان منزلتی رسند پس ایشانرا تکلیف کرد بتحمل
مشقت عبادات تا بجهة آن مستحق نعمت دائمی جنت شوند و این غایت کرم و سخا است فَتَعَالَى اللَّهُ پس برتر است و بزرگتر از انکه بعبث آفریند یا از انکه ولد و شریک گیرد
الْمَلِكُ الْحَقُّ پادشاهی که سزاوار است ملک مطلق باشد ما عدای او ملوک بالذات نه مالک بالعرض یعنی پادشاه بحقیقت سزاوار او است نه غیر او لَا إِلَٰهَ إِلَّا
هُوَ نیست هیچ معبودی مستحق پرستش مگر او چه ماعدای او عبید وی رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ آفریدگار عرش بزرگ که محیط است بجمیع کائنات و مدار تنزل احکام قضایا

وفرو روید

پیوسته

قسم

احکام

احکام خیرات و برکات علی الوجه التام و بعضی گویند صفت آن نکو و به کرم و گویند کریم هرگاه صفت جماد باشد بمعنی حسن است یعنی عرش حسن نیکو کثیر الخیرات

وَمَنْ يَدْعُ و هر که بخواند یعنی بپرستد مَعَ اللّٰهِ با خدای بحق إِلٰهًا آخَرَ خدای دیگر را که لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ هیچ حجتی نیست پرستنده را بر پرستش آن الٰه چه ما سوای او سبحانه الٰهه باطله‌اند و مستلزم عدم برهان بر جواز پرستش آن فَإِنَّمَا حِسَابُهُ پس جز این نیست که حساب عمل او نکو و مکافات کردار او عِنْدَ رَبِّهِ نزد پروردگار او است یعنی معرفت مقدار عذابی که مستحق شده او سبحانه است پس او را بدان عمل شنیع پاداش خواهد داد و بجزا و سزا خواهد رسانید إِنَّهُ بدرستیکه شان و قصه اینست لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ که رستگار نشوند ناگرویدگان افتتاح این سوره بقد افلح المؤمنون است و ختم آن بنفی فلاح کافران پس رسول خود را فرماید باستغفار و استرحام بر این وجه که وَقُلْ و بگو ای محمد رَبِّ اغْفِرْ ای پروردگار من بیامرز هر چه از ترک مندوب و یا امت من از ارتکاب معصیت صادر شود وَارْحَمْ و ببخشای بر من یا بر هر که از مؤمن برحمت واسعه خود وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ و تو بهترین رحم کنندگانی و روایت کرده اند که عبد الله مسعود [illegible] مبتلا شده بود [illegible] افحسبتم انما خلقناکم تا آخر سوره در گوش او خواند فی الحال از آن بلا و مرض نجات و شفا یافت و صحت و سلامت یافته خود برپا خواست پس حضرت رسول عبد الله را طلبید کیفیت در گوش او خواندن گفت این آیتها را رسول فرمود که بآن خدا که جان من بدست قدرت اوست که اگر مرده از سر یقین این آیه را بر کوه خواندن کوه از جای برود و ابی بن کعب از حضرت رسول روایت کرده که هر که سوره النور بخواند حق تعالی بعدد هر مؤمنی که بوده و خواهد بود تا بقیامت ده حسنه برای او بنویسد و نیز حاکم ابو عبد الله در صحیح خود از رسول خدا نقل کرده که حضرت گفت زنان را بر غرفها منشانید و ایشان را خط نوشتن میاموزید بلکه چرخ رشتن و سوره نور تعلیم ایشان کنید و عبد الله بن مکان از ابو عبد الله روایت کرده که مالهای را از بحصن حصین خود دارید بقرائت این سوره تحقیق که هر کس مداومت نماید بر خواندن آن در هر شب هرگز از اهل بیت او زنا صادر نشود تا از این دنیا فوت شود و چون بمیرد هفتاد هزار فرشته تشییع جنازه او کنند از برای او دعا و استغفار کنند تا بقبر در آید و در قیامت مغفور محشور شوند و بدانکه چون خدای تعالی ختم سوره المؤمنون نمود باینکه بندگان را عبث نیافریده بلکه بجهت امر و نهی خلق فرموده و افتتاح این سوره کرد بذکر امر و نهی و بیان شرایع و فرمود که سُورَةُ النُّورِ مدنیة اربع و ستون آیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ سُورَةٌ این سوره ایست که از علم بالا و بقول عالم بالا أَنْزَلْنَاهَا فرو فرستادیم آنرا بواسطه جبرئیل وَفَرَضْنَاهَا و فرض کردیم از اینجهت آنچه که در او است از احکام وَأَنْزَلْنَا فِيهَا و فرو فرستادیم در او آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن و واضح الدلایل بر مقصود که آن حدود و احکام و بیان حلال و حرام لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید شما پند پذیرید و از محارم بپرهیزید و اجتناب نمائید از جمله آن احکام اینست که الزَّانِيَةُ زن زنا کننده وَالزَّانِي و مرد زناکار چون غیر محصن باشد فَاجْلِدُوا پس بزنید ای حکام شرع كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا هر یکی از زن و مرد مِائَةَ جَلْدَةٍ صد تازیانه و این حکم مخصوص بانکه محصن نباشد چه حد محصن رجم است باجماع فقها و جلد عبارتست از جلد نه لباس بر وجهی که الم آن بلحم نرسد [illegible] مراد بمحصن مردیست که او را فرجی باشد [illegible] که صبح و شام با او مباشرت تواند کرد بدوام یا ملک یمین [illegible] باشد بعقد دائمی که صبح و شام بر او اتیان نماید و زنی که [illegible] جلد [illegible] عبارتست از وطی مرد عاقل و بالغ در قبل یا دبر بدون العقد یا ملک یمین و شبهه با علم بتحریم و اختیار و حکم زنا ثابت میشود باقرار کردن چهار بار در چهار مجلس یا بشهادت چهار مرد عادل یا سه مرد با دو زن بر معاینه ولوج ذکر در فرج مانند میل در مکحله و اگر این گواهی ندهند هر یک را هشتاد تازیانه باید زد و شهادت نساء بدون رجال ثابت نمیشود و اگر چه زیاده از هشت زن باشند [illegible] و شرط است توارد شهادت [illegible] بر فعل واحد و زمان واحد و مکان واحد و تتمه احکام و متفرعات آن در باب حد زنا در کتب فقهیه مسطور است و اکثر آن در منهج الصادقین مذکور است و آورده اند که در زمان [illegible] پنج کس را از زنا نزد امیر المؤمنین آوردند [illegible] بر ایشان گواهی دادند فرمود تا یکی را رجم کردند و دیگری را حد زدند و سیم را نصف حد زدند و کس دیگر را تعزیر کردند و شخص دیگر را رها کردند گفتند یا امیر المؤمنین قضیه یکیست و توبیخ حکم مختلف کردی جواب داد که اگر چه قضیه یکیست اما احوال مختلف است آنرا که رجم امر فرمودم مرد محصن بود و بر مرد محصن رجم است باجماع و سنت و آنرا که حد زدم غیر محصن بود و بر غیر محصن حد است و آنرا که نصف حد زدم بنده بود و بر بنده نیمه حد آزاد است و آنرا که تعزیر کردم کودک بود و بر او حد نیست بلکه ادب کردنست تا دیگر مرتکب این امر نشود و آنرا که رها کردم دیوانه است و بر دیوانه تکلیف نیست بعد از آن حق تعالی بجهت مبالغه در اقامه حد بر زانیه و زانی میفرماید که وَلَا تَأْخُذْكُمْ و نباید که فرا گیرد شما را ای ائمه و حکام شرع بِهِمَا بر مرد و زن زناکار رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللّٰهِ مهربانی و شفقت در حفظ دین خدا و باز داشت طاعت او و [illegible] در حکم او که آن اقامه حد است [illegible] یعنی بجهت رأفت و مرحمت شما بر زانیه و زانی تعطیل حد الهی مکنید و در ضرب حد ما اهمال و مسامحه منمائید إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ اگر هستید که می گروید بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدا و روز قیامت چه ایمان بخدا و روز جزا مقتضی حدت است در طاعت خدا و اجتهاد در اقامه احکام و حدود او و از اینجا معلوم شد که حفظ دین خدا و اقامه احکام و حدود او از لوازم ایمانست و این مبالغه بجهت حفظ نسب است در دین مرویست از حضرت رسالت پناه که فرمود که ای گروه مردمان از زنا بپرهیزید که در او شش خصلت بد است سه در دنیا و سه در آخرت اما آنکه در دنیاست آنستکه ببرد رونق رو و فقر آورد و عمر را کم کند و آنکه در آخرتست آنستکه موجب خشم خدا شود و مستلزم بدی حساب و جاوید بودن در آتش دوزخ با نواع عذاب از حضرت امیر مرویست که روز قیامت حاکمی را بیاورند که یک تازیانه از حد کم کرده باشد او را گویند که چرا ناقص کردی گوید بجهت شفقت و مرحمت بر بندگان تو پس گویند او را که تو رحیم تر بودی بر ایشان از من آنگاه او را بدوزخ امر نمایند و دیگری را بیاورند که یک تازیانه زیاده زده باشد او را عتاب کنند گوید بجهت آنکه تا بندگان باز ایستند از معاصی تو پس او را امر کنند بدوزخ بعد از آن بجهت زیادتی رسوا ساختن زانیان امر میکند که وَلْيَشْهَدْ و باید که حاضر شود عَذَابَهُمَا در وقت عذاب زانیه و زانی یعنی در زمان اقامه حد ایشان طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ گروهی از مؤمنین تا تشهیر یابند باین عمل شنیع و دیگر مرتکب این عمل قبیح نشوند و تعیین مؤمنین بجهت آنستکه تا اقامه حد مانع کفار نشود از اسلام آوردن و فقها را در عدد طائفه خلافست از امام محمد باقر مرویست که اقل طائفه یک مرد است طائفه یکیست و مجاهد و ابراهیم نیز برآنند و در مجمع آورده که ابن عباس نیز بر این قولست و زهری و عکرمه قائل آن دو اند و بمذهب بعضی سه و حسن بصری ده و [illegible]

دیگر از ابن عباس که تا زنی چهار کس جایز نیست که حد زنا با ان ثابت میشود و قول حضرت امام محمد باقر اقوی است بجهت صحت اسناد آن و مؤید اینست که فرقه جمع سنت و اقل
آن سه نیست و طایفه بعضی نفر واحد است پس یکی کافی باشد و فرموده اند که مراد مهرفل که یکی از صواحب رایات بود در خرابات نشسته تقبل میکرد که هر که او را بخواهد مؤنت
آنکس بتمام کفایت کند مؤمنی خواست که بدین طمع زنان خود را بخته شاد قصد نکاح او کرد حضرت عزت بجهت آنکه مسلمانان بدنام نکردند این آیه فرستاد که الزانی مرد
زنا کننده لا ینکح الا زانیة نکاح نمیکند مگر زن زنا کننده را او مشرکة یا زن مشرک را یعنی زنی را و الزانیة و زن زنا کار لا ینکحها بنکاح نیارد
او را الا زان مگر مرد زنا کننده او مشرک یا مشرک را یعنی غالب آنست که مایل بزنا و رغبت نمایند در نکاح زن صالحه و صالح رغبت نمیکنند و فی الحقیقه
چه جنسیت علت الفت است و مخالفت در صفت موجب نفرت و در تبیان آورده که زنان زانیه زمان جاهلیت یا مشرک در خانه خرابات نشسته هر یک بر در خانه خود رایتی
نصب میکردند مردم را بجهت دعوت بخود اجرت گرفتند ضعفاء مهاجرین که مسکن و عشیره نداشتند از ایشان دستی بهم نمیرسانیدند و داعیه کردند که ایشان را به
نکاح درآورند و کرایه نفس ایشان را که فی الحقیقه بر عادت جاهلیت معاش کنند حق تعالی باین آیه منع ایشان نمود و حرم ذلک و حرام کرده شده تزوج بزنا کار خواه مرد
و خواه زن علی المؤمنین بر گرویدگان بجهت تشبه بفساق و تعرض بتهمت و طعن در نسب و تسبب سوء القالة در مردمان و دخول ایشان و غیر آن از مفاسد و اصح آنست که
این نهی تنزیهی است نه تحریمی پس نکاح زانی و زانیه مکروه باشد نه حرام مگر که مراد تزوج زنا باشد بزانیه که در حین زنا متوجه بود نباشد تا آنکه حکم این آیه
منسوخ باشد و گویند معنی آنست که هر مؤمن واجب است که نفس خود را نگاه دارد از اینکه عادت او این باشد که همیشه بنکاح زنان زانیه رغبت نکند و بنکاح زنان
صالحه اقدام نماید بعد از ذکر حد زانیان بیان حد قذف میفرماید که و الذین یرمون المحصنات و آنانکه رمی میکنند زنان محصنه را بزنا و مرد
محصن نیز در این حکم داخلست و مراد باحصان اینجا بلوغ است و حریت و کمال عقل و اسلام و عفت و در قاذف تکلیف شرطست پس معنی آنست که هر مکلف مردی
یا زنی را که این پنج صفت داشته باشند بزنا دشنام دهد ثم لم یأتوا پس نیاورد نزد حکام شرع باربعة شهداء چهار گواه عادل بر اثبات آنچه مدعی گویند پس اندازید
فاجلدوهم پس بزنید ای حکام شرع ایشان را ثمانین جلدة هشتاد تازیانه و در قذفی که غیر زنا باشد چون فاسق یا قحبه یا نسبت بغیر محصن باشد تعزیر است نه
حد و لا تقبلوا لهم و قبول مکنید مر ایشان را که قذف کردند گواه نیاورند بجهت آن هشتاد تازیانه خوردند شهادة ابدا گواهی را هرگز در هیچ باب مگر که تائب
شوند از آن و عدالت ملکه خود سازند و اولئک و آن گروه قاذفان هم الفاسقون ایشانند فاسقان و در شهادت عدالت شرط است و فسق منافی آنست
بدانکه قاذف را هشتاد تازیانه میباید زد خواه حر باشد یا عبد خواه مرد و یا زن و تنصیف در عبد جایز نیست مکرر و زنا پس هر قاذفان هشتاد تازیانه
باید زد و شهادت ایشان قبول نباید کرد الا الذین تابوا مگر آنانکه توبه کنند من بعد ذلک از پس این قذف که دیگر قذف نکنند خواه حد خورده باشند یا نه
و اصلحوا و بصلاح آرند نیت خود را در ترک قذف و عزم نمایند بر استمرار آن تا اسم فسق از ایشان برخیزد و مقبول الشهادة شوند فان الله پس بدرستیکه
خدا غفور آمرزنده است گناه بندگان را رحیم مهربان بر گروه توبه کنندگان و باقی احکام قذف و مسائل متفرعه بر آن در کتب فقهیه مذکور است و بعضی از
در منهج الصادقین مذکور است عکرمه از ابن عباس روایت کرده که چون حق تعالی این آیه فرستاد عاصم بن عدی برخاست گفت یا رسول الله فدای تو کردم هرگاه که از ما کسی بیگانه را
با زن خود ببیند اگر بطلب گواه مشغول گردد تا جمع گواهان کند آنکس از حاجت خود فارغ شده است رفته و اگر بی گواه سخن میگوید هشتاد تازیانه میخورد و فاسق میشود و
شهادت میشود این حال چگونه باشد حضرت فرمود یا عاصم حق تعالی اینچنین حکم فرستاده عاصم گفت صدق الله و صدق رسول الله و از مجلس حضرت بیرون آمد گفت بعد از ما
در این باب حکمی فرو فرستد عزیمه که ابن عم او بود و بروایت ضحاک هلال بن امیه بود رسید گفت ای عاصم شریک بن سحما را بر شکم زن خفته دیدم عاصم گفت وای لا
با بچه میترسیدند در آنچه پس باز گشت و صورت حال را بعرض سید عالم رسانید حضرت او را طلبید و از او پرسید انکار کرد و گفت یا رسول الله ابن سحما هر روز نزد ما
می آید و تعلیم قرآن میکرد و جوانی بوده که عزیمه زوج من او را در خانه میگذاشته و بهیچ معرفه نمیدانم که غیرت وی او را بر این داشته و یا میخواهد که بر من قطع نماید بخلی
کند عزیمه گفت بخدا سوگند که من بچشم خود او را بر شکم او خفته دیدم حق تعالی آیه لعان فرستاد و بنقلی دیگر از ابن عباس مرویست که سعد بن عباده بعد از نزول آیه قذف
گفت یا رسول الله اگر من بخانه خود روم و مردی را بر شکم زن خود خفته یابم و یا بین آنکه بیابم و نشستم تا بشد و بخیزانم و چهار گواه بیارم این امر عجب نیست چه اگر بار
فارغ شده باشد و رفته باشد اگر آنچه دیده باشم و مکویم هشتاد تازیانه بخورم حضرت فرمود ای جماعت انصار میشنوید که مهتر شما چه میگوید گفتند یا رسول الله او را ملامت
مفرما که مردی غیور است و هرگز نکاح نکرده مگر زن بکر را و هر که را طلاق داده او را هیچ یک را جرات نداد که مطلقه وی را نکاح کند سعد گفت پدر و مادرم فدای
تو باد میدانم که این حکم حق است از نزد حق نازل گشته و لیکن مرا از این عجب آمد حضرت فرمود حکم خدا اینست و چنین فرموده سعد گفت صدق الله و صدق رسول الله
از این قصه چیزی نگذشت که پسر عم او هلال بن امیه از خرما ستان که او را بود بازگشت در خانه رفت مردی را دید که با زن وی خفته بود و زنا میکند هیچ نگفت
و نزد رسول آمد آنحضرت با اصحاب نشسته بود گفت یا رسول الله چنین حالتی واقع شد و من این را بچشم خویش دیدم رسول از این حال متغیر شد آثار کراهت بر جبین
مبین او ظاهر گشت هلال گفت یا رسول الله من میدانم که مرا این صورت خوش نیامد اما خدا میداند که در این قول صادقم و بحق میگویم و امیدوارم که حق تعالی
مرا از این فرج دهد آنحضرت قصد کرد که وی را حد زند انصار جمع شدند و گفتند اینک سعد گفت بآن رسید که مبتلا شدیم اگر هلال را حد زنند گواهی وی مقبول
نشود و موجب بدنامی ما گردد این محنتی عظیم است آنحضرت در این بود که اثر وحی بر او ظاهر شد چون از غشی وحی فارغ شد فرمود حق تعالی هلال را فرج داد و شما را
از این حادثه خلاص داد و فرمود پس این آیه نازل فرمود که و الذین یرمون ازواجهم و آنانکه رمی میکنند بزنا و فاحشه زنان خود را و لم یکن لهم
شهداء و نباشد ایشان را گواهی الا انفسهم مگر نفسهای ایشان فشهادة احدهم پس واجبست گواهی دادن یکی از ایشان یا بر ایشانست گواهی دادن
هر یک از ایشان اربع شهادات بالله چهار گواهی بخدا باینوجه که انه لمن الصادقین بدرستیکه او یعنی شوهر هر آینه از راستگویانست در نسبت دادن زنا بزن

خود یعنی چهار بار گواهی دهد براینکه او از صادقانست در نسبت دادن زن بزنا و هر گواهی از اینکه مؤکد بسوگند است بجای یکی از گواهانست والخامسة و گواهی پنجم
ان لعنت الله علیه اینستکه لعنت خدای بر او ان کان من الکاذبین اگر باشد از دروغ گویان در آنچه رمی کرده زن را بدان یعنی نوبت پنجم بر خود لعن
کند باینوجه که گوید لعنت خدای بر من اگر دروغ گویم در آنچه رمی کردم مر این زن را و هر نوبت اشاره بازن کند و این لعان مرد است و فایده آن سقوط حد
قذفست از او و حصول مفارقت میان ایشان بتأبید یعنی حرام ابدی شوند و نفی ولد از او شود اگر قذف او بر انتفاء ولد بوده باشد و بثبوت حد زنا بر زن اگر از لعان
امتناع کند چه منبعث نماید که ویدرؤا و دفع کند ازو عنها العذاب از آن زن حد زنا ان تشهد آنکه گواهی دهد اربع شهادات بالله
چهار گواهی بخدا انه لمن الکاذبین بدرستیکه او از دروغ گویانست والخامسة و گواهی پنجم ان غضب الله علیها آنکه غضب خدای بر آن زن
ان کان اگر باشد مرد من الصادقین از راستگویان در رمی ملخص معنی هر دو آیه اینستکه لعان مرد اینست که چهار بار گوید گواهی میدهم بخدا که من از
راستگویانم در آنچه رمی کردم بزن خود و در بار پنجم بگوید که لعنت خدای بر من اگر از دروغ گویان باشم و لعان زن اینکه چهار نوبت گوید گواهی میدهم بخدا که
مرد از دروغ گویانست در آنچه مرا بدان رمی کرده و نوبت پنجم گوید خشم خدای بر من اگر راست گوی باشد این مرد در دعوی و هر بار اشارت بمرد کند و تغییر این صیغه جایز
نیست جهت عمل بنص پس واجبست ایقاع لعان باین الفاظ مذکوره بدون تغییر و تبدیل با رعایت اعراب و ترتیب و موالات پس اگر تغییر کلمه نماید یا حرفی از آن لعان
او صحیح نباشد و واجبست که بصیغه عربی باشد و نزد حاکم گویند و تعیین زن نماید باشاره یا نام او و صبر بجا بردن و منافی احکام لعان حواله بمنهج الصادقین است
اورده اند که حضرت رسالت بعد از نزول این آیه لعان عویمر یا عویمر و بروایتی شهر هلال و زن او را طلبید فرمود ملاعنه کنید مرد قاذف گفت یا رسول الله بفرما
که چه طریق صیغه لعان بگویم حضرت فرمود از نزد خود بدانست و مرد ایشان را بجمله کرد و مرد را گفت چهار بار بگوی اشهد بالله انی لمن الصادقین فیما رمیتها به و چهار بار
تکرار کرد پس حضرت روی بوی کرد و گفت از خدای بترس که عذاب دنیا یعنی حد از عذاب آخرت سهل تر است و عقوبت وی از عقوبت مخلوق صعب تر است و گرد این باب بیقین یعنی
توبه کن که نوبت پنجم موجب عذاب و لعنت خواهد بود مرد دروغ گوی مرد قاذف گفت والله که من راست میگویم و خدای مرا باین عذاب نکند پس حضرت فرمود که اشاره بنفس خود
کن و بگوی که لعنة الله علی ان کنت من الکاذبین فیما رمیتها به مرد این کلمه را بگفت بعد از آن رسول متوجه زن شد و فرمود صیغه لعان میگوئی یا تصدیق شوهر
میکنی گفت لعان میگویم رسول فرمود که چهار بار بگوی اشهد بالله انه لمن الکاذبین فیما رمانی به رسول بعد از این موعظه فرمود و تخویف نمود او را و گفت ای زن از
خدای بترس که رسوائی دنیا آسانتر است از رسوائی آخرت و عذاب خدای اصعب از عذاب دیگران و بار پنجم موجب غضب و خشم خدا است زن ساعتی تأمل کرد پس سر برآورد
و گفت شوهر من دروغ میگوید رسول گفت بگوی غضب الله علی ان کان من الکاذبین فیما رمانی به و بعد از گفتن رسول میان ایشان تفریق کرد و حکم کرد که فرزند او
متولد شود بشوهر نسبت ندهند و زن را بزنا سرزنش نکنند و در اکثر روایات آمده که رسول فرمود که اگر زن فرزندی بیاورد که سرخ باشد بسبب مایل و میان
او بزرگ بود پس آن از شریک است و اگر خاکستر رنگ بود و جعد موی و بزرگ ساق پس از غیر کیست که با او می واقع شد ابن عباس گفت که چون فرزند متولد شد
مشابهت تمام داشت بدان پس پیغمبر فرمود که اگر این سوگندها نبودی من این زن را وا میگذاشتم و او را بلیغ رجم سیاست میکردم ولولا فضل الله علیکم
و اگر نه فضل خدای بودی بر شما بنهی از زنا و فواحش و اقامة حدود ورحمته و بخشایش وی بر شما بوضع احکام وان الله و آنکه خدای تواب قبول کننده توبه است
حکیم حکم کننده در حدود و احکام هر آینه شما را فضیحه کردی و مرد دروغ گوی را بعذاب الیم مبتلا ساختی و گویند که اگر نه فضل خدای بودی بتأخیر عذاب و عقوبت شما هلاک
شدید و اگر نه خدای ببخشیدی بر شما بقبول توبه در بادیه نا امیدی سرگردان میشدید کیست شما را بعد توفیق توبه بمنزل رجا رسانید بعد از این آیات بیان
طهارت و پاک دامنی زوجه پیغمبر است از تهمت و افک جمعی منافقان بر او میفرماید که ان الذین جاؤا بالافک بدرستیکه آنانکه آوردند دروغ بزرگ را در
شان زوجه نبی عصبة منکم گروهی اند از شما ای اهل اسلام و ایشان عبد الله ابی سلول بود و زید بن رفاعه و حسان بن ثابت و مسطح بن اثاثه و حمنه بنت جحش
لا تحسبوه مپندارید آن دروغ را شرا لکم بد برای شما مخاطب حضرت رسالت و زوجه و صفوان و هر که از او مغموم بود مراد آنستکه دروغ را بخود بد مپندارید
بل هو خیر لکم بلکه آن بهتر است مر شما را بجهت آنکه ثواب عظیم یافتید و دو آیه این هیجده آیه نازل شد که متضمن فواید دینیه و احکام شرعیه است و کرامت و تعظیم
شما بر همه کس ظاهر گشت و وعید و تخویف بسیار در باب دروغ گویان وقوع یافت چنانکه فرمود که لکل امرئ منهم مر هر گروهی را از این اهل بهتان ما اکتسب
جزای آنچه بیت که کسب کرده من الاثم از گناه بقدر آنکه شروع کرده در آن چه بعضی سخنان فحش گفته بودند و برخی بدان تن راز آن و جمعی خندیدند و گروهی خاموش شد
و هیچ منع نکرده والذی تولی و آنکه فرا گرفت کبره معظم آن و شنیع تر آن منهم از آن جماعة مراد عبد الله ابی سلول که رئیس منافقانست له عذاب عظیم
مر او راست عذاب بزرگ در آخرة یا در دنیا که حد قذف خورد و مشهور گشت بنفاق و گویند حسان بود که در آخر عمر نابینا شد یا مسطح که دستهای او شل گشت مر ستیکر
چون صفوان این آیه بشنید تیغ برکشید بر سر حسان آمده و برا جراحت کرد مردمان جمع شدند و حسان را از دست وی رهانیدند حسان بر در پیغمبر آمد و طلب کرد آنحضرت
غلامی و مجی خرما بستان از صفوان بستد بوی داد و حسان آن خرما بستان را با بو سفیان فروخت و زنان حکومت او مالی عظیم و بعد از آن قصیده در حق زوجه پیغمبر پاکی و احمد
بیت گفت و حق تعالی فرمود که لولا اذ سمعتموه چرا نه آنگاه که شنودید این سخن باطل و غیر واقع را ظن المؤمنون گمان نبردند مؤمنان چرا در وقت شنیدن افک
گمان نبردند مردان اگروندگان والمؤمنات و زنان با ایمان او رزنده بانفسهم ببعضهم یعنی بجماعت خود یعنی مردمان خویش خیرا نیکوئی را چنانچه بعضی با هم دیگر یعنی با نفسی که
مؤمنانند بعد از استماع این دروغ گمان نیک برند بصفوان وقالوا و گفتندی که هذا افک مبین این دروغی روشن است همچنانکه مرد متقی که بر حال مطلع
باشد از او گوید چه حقتعالی از دل پیغمبر را نگاه داشته و مثل این مال محمد بتعظیم ایشان و نیز گفتندی که لولا جاؤا علیه چرا نیاوردند بر این سخن باربعة
شهداء چهار گواه را که گواهی میدهند بر آنچه قذف میکنند ایشان بر آن فاذ لم یأتوا بالشهداء پس اگر چون که نیاوردند گواهان چهارگانه را فاولئک عند

الله پس انکروه نزد خدا یعنی در حکم او هم الکاذبون ایشانند دروغ کویان یعنی در ظاهر و باطن چه اگر کواه اوردندی در ظاهر در حکم کاذب نبودندی اما در
باطن کاذب بودندی زیرا که این صورت بر ازواج انبیا محالست و چون کواه نیاوردند در ظاهر نیز کاذبند ولولا فضل الله علیکم واگر نه فضل و کرم خدا
بودی بر شما ورحمته و مهربانی او فی الدنیا در دنیا بتوفیق توبه والآخرة و در اخرت بعفو و مغفرت لمسکم هر اینه رسیدی شما را فیما افضتم
فیه در انچیزی که خوض کردید در ان از دروغ عذاب عظیم عذابی بزرک که قذف و ملامت مردم در عقب ان حقیر بودی پس شما را از ان عذاب رسیدی اذ تلقونه
وقتیکه فرا کرفتید ان سخن را بالسنتکم بزبانهای خود که بعضی از بعضی میپرسیدند یعنی اخذ ان میکردند از یکدیکر بر سبیل ازان وتقولون بافواهکم و
میکفتید بدهنهای خود ما لیس لکم به علم انچیزی را که بدان علم نداشتید وتحسبونه و میپنداشتید انچیز را که میکفتید هیّنا سهل و اسان که هیچ عقوبتی
بران مترتب نشود وهو و حال انکه ان سخن عند الله نزد خدا عظیم بزرکست عقوبت بسیار بران مترتب چه اینسخن موجب عیب و عار و استخفاف منصب نبوة خاتم
ایه لنستکه شما مرتکب سه اثم شده اید که موجب عذاب عظیم است اول تلقی افک بالسنه دوم تکلم بان بدون تحقیق سیم استصغار چیزیکه بحکم الهی تعلق کرفته بتعظیم ان در بعضی
تفاسیر مذکور است که مادر ابو ایوب که زوجه ابی ایوب انصاری بود با او کفت که سخنی که مردمان در حق زوجه پیغمبر میکویند شنیده کفت ربی ما افترا و دروغ و
بهتان عظیم است ای ام ایوب تو نسبت مثل این بچیز میکنی ام ایوب کفت لا والله ابو ایوب کفت والله که زوجه پیغمبر بهتر از تست پس نسبت به پیغمبر اسمعیل چکونه روا داری بلکه
اینعمل محض و بهتانست حقتعالی فرموده ولولا اذ سمعتموه قلتم و چرا انکاه که شنوید این سخن باطل غیر واقع را از روی افترا و افک و غیبت کفتید ما یکون
لنا نباشد یعنی سزاوار نبود ما را و نرسد ما را ان نتکلم بهذا انکه سخن کوئیم باین کفتار سبحانک پاکی تو ایخدا و تنزیه تو از انکه در حرم محترم پیغمبر تو قدح توان کرد هذا
بهتان عظیم اینکلام افترائیست بزرک بهتانیست عظیم در دروغیست بی نهایة یعظکم الله پند میدهد شما را خدای ان تعودوا از انکه باز کردید لمثله
ابدا مثل اینسخن را هرکز یعنی مادام که زنده باشید ان کنتم مؤمنین اکر هستید کرویدکان چه ایمان مانع است از طعن در باره مسلمانان خصوصا
امهات مؤمنان ویبین الله لکم و بیان میکند خدا برای شما الآیات ایتها که دلالت دارند بر احکام شریعت و محاسن اداب تا پند کیرید از طریقه ادب منحرف نشوید
والله علیم و خدا داناست بجمیع احوال که از جمله ان علم اوست حکیم حکم کننده و تدبیر کننده که پیغمبر خود را کشیده نکند و حرم انبیا و ازواج ایشان را از لوث فجور
نکاه دارد بعد از ان تهدید قاذفان میکند ان الذین یحبون انانکه دوست دارند ان تشیع الفاحشة انکه فاش کردد تحصیل ناشایسته که ان زناست و
انواع قبایح فی الذین امنوا در شان انانکه ایمان اورده اند از ابروبان کیرند تا فاش کردد لهم عذاب الیم مر ایشانراست عذابی دردناک فی الدنیا در دنیا
بحد قذف و بدنامی والآخرة و در اخرت باتش دوزخ والله یعلم و خدا میداند ضمیرهای همه را وانتم لا تعلمون و شما نمیدانید از این پس شما را عقوبت نماید
انچه بحسب ظاهر شما واضح کرده از قذف و حق تعالی عقوبت خواهد کرد بر انچه در دلها است از دوستی فاش شدن قبایح و فواحش ولولا فضل الله علیکم و اکر نه
فضل خدا بودی بر شما ورحمته و بخشایش و مهلت دادن بر توبه وان الله رؤف و انکه خدا مهربانست براهنه دینه و پاک دامنی مقذف و ظاهر کرد
و روشن ساد رحیم بخشاینده است بتوبه خیانة قذف مرتکب اند یعنی اکر نه فضل و رحمت و رافت خدا بودی هر اینه عذاب بر شما نازل شدی بعد از ان مومنان را مکلف میکند
از پیروی شیطان که یا ایها الذین امنوا لا تتبعوا خطوات الشیطان ای انانکه کرویده اید پیروی مکنید کامهای شیطان را که طریق معاصیست یا
وسواس او در رفتن زوجه پیغمبر و سایر اهل ایمان ومن یتبع خطوات الشیطان و هر که پیروی کند کامهای شیطان را که طریق معاصیست یعنی منتها او نماید پیر
راه او شود فانه یامر پس بدرستیکه میفرماید ابلیس و ذات بالفحشاء بکاری زشت در عرف و عقل والمنکر و عمل ناپسندیده حکم شرع کویند فحشا زنا
و منکر سایر قبایح دیکر و اکثر برانند که فحشا هر جریمه که قبح ان در نهایة افراط باشد و منکر انچه نفوس منکر ان باشد متنفر از ان و غیر راضی بوقوع ان ولولا فضل
الله علیکم واکر نه فضل خدا بودی و کرم الهی بر شما بتوفیق توبه تا تعیین حد که کفاره کناهست ورحمته و بخشایش و بتطهیر شما بتوبه یا حد ما زکی
منکم پاک نکشتی از شما من احد هیچ یکی ابدا هرکز یعنی تا اخر از لوث افک و سایر ذنوب ولکن الله یزکی و لیکن خدا پاک میسازد من یشاء هر که را میخواهد یعنی
هر کرا توفیق توبه دهد او با اخلاص توبه کند توبه نیکو والله سمیع و خدا شنواست بکفتار مردمان علیم داناست بنیات و ضمایر و اخلاص ایشان و بود در اسید
غافل تعقل کرده که هیچکس نباشد که او دستی کسی نوعی دارد در خصوصی و منازعتی که او و ابدان علی بود مکر ده و نیز ختم خدا نباشد تا از انکه بازایستد ان خصومت
هیچکس نباشد که او بشفاعة بر خیزد و حد را و خدا را صایع کرده اند مکر که تا جدا حضور کرده باشد لعنت خدا بر او پیدا کرده تا قیامت و هیچکس نبود که کلمه بر مردی
فاش کرده اند او و ابان در میان مردمان اشکار کرده اند لاکه واجب شد بر خدا که او را در اتش دوزخ بکذارد بعد از ان فرمود که اصل اینکلام در کتاب خدا که موجود
ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة تا اخر و بعضی تفاسیر مذکور است که فقرا مهاجرین بجهة کو معاش و بعینوا میکند از ابی بکر و انها نیکه اصحاب افک بودند صحابا
با ایشان نیکوئی میکردند حقتعالی این ایه فرستاد که ولا یأتل باید که سوکند نخورند اولوا الفضل منکم خداوندان فزونی در حسب و نسب از شما والسعة
و خداوندان دستکاه و فراخی در مال و غنا و توانکری ان یؤتوا بر انکه ندهند نفقه اولی القربی خویشانرا والمساکین و درویشانرا و محتاجانرا
والمهاجرین فی سبیل الله و مهاجران در راه خدا ولیعفوا و باید که عفو کنند جریمه اکه از کناه کاران صادر شده ولیصفحوا و در کذرند
و از انتقام ایشان در کذرند و چون عنایت بخطاب لطف فرموده بر سبیل ترغیب بر غفران میفرماید که الا تحبون ایا دوست نمیدارید ان یغفر الله لکم
انکه بیامرزد خدا مر شما را پس شما نیز از سر کناه ایشان و دیکران بکذرید تا عفو فرمائید والله غفور و خدا امرزنده است با وجود کمال قدرت بر انتقام رحیم
مهربان بر اصحاب جرایم او ثان پس شما نیز باخلاق او متخلق شوید مروی است از ابن عباس و غیره که ایه در شان جمعی از صحابه نازل شد که سوکند خورده بودند که تصدق و ماتم
نکنند بر هیچ مردی از اصحاب افک از پیغمبر خدا منقولست که هر که بیامرزد یعنی از کناه کسی در کذرد حقتعالی او را بیامرزد و هر که عفو کند از کسی خدا از او عفو کند

دروغ

مسلمان

بامید

نیز بجهة تهدید بندکان از افک و قذف میفرماید إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ بدرستیکه آنانکه رمی میکنند زنان عفیفه را الْغَافِلَاتِ که بیخبرند از آنچه قذف میکنند
ایشانرا بدان الْمُؤْمِنَاتِ گرویدگان بخدا و رسول از ابو حمزه ثمالی مرویست که این آیه در شان زنان مهاجرات است که چون با پیغمبر هجرت کردند بمدینه مشرکان مکه گفتند که
ایشان بفجور رفتند و قول اصح آنستکه بر سبیل عموم است نسبت بهمه زنان مؤمنه بر هر تقدیر میفرماید که آنانکه قذف چنین جماعتی از زنان میکنند لُعِنُوا دور کرده شده
اند فِي الدُّنْيَا در دنیا از نام نیک وَالْآخِرَةِ و در آخرت از رحمت یعنی در دنیا مطرود و مردود بندگان شدند و در عقبی ملعون و ممقوت حق باشند و این سزا بعضی حد
جلد و رد شهادت مبتلا اند در این سرا اما بانواع عقوبت معذب وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ و مر ایشانراست عذاب بزرگ بجهت عظم ذنب ایشان و مستقر است این عذاب عظیم
مر ایشانرا يَوْمَ تَشْهَدُ در روزیکه گواهی دهد عَلَيْهِمْ بر ایشان أَلْسِنَتُهُمْ زبانهای ایشان بافک و بهتان یعنی زبانهای خود اعتراف کنند وَأَيْدِيهِمْ و گواهی
دهند دستهای ایشان در حق ایشان وَأَرْجُلُهُمْ و پایهای ایشان بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه بودند که عمل میکردند از جرائم و مآثم قذف و افک و غیر آن يَوْمَئِذٍ
آن روز يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ تمام بدهد خدای تعالی ایشانرا دِينَهُمُ الْحَقَّ جزای ایشان که سزاوار و در خور ایشان باشد وَيَعْلَمُونَ و بدانند در آن روز بمعاینه أَنَّ اللَّهَ
آنکه خدای هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ اوست ثابت بذات خود و پیدا بالوهیت و ظاهر بعدل در عقوبت و مثوبت بر جهتیکه هیچکس را در این صفات شریک و انباز نیست بدانکه آیات مذکوره
اغلظ آیات قرآنیست در ترسانیدن ارباب افک و بهتان و تخویف اهل عصیان و اگر کسی جمیع کلمات قرآنی و آیات مواعید را تقلب کند و تفتیش نماید هیچ آیتی بتغلیظ آیات افک
نخواهد یافت که در باب افک وارد شده حتی که مثل این را در وعید مشرکان و عبده اوثان ذکر نکرده و این بجهت مبالغه و تعظیم امر افک است زنان بر وجه ابلغ چه عرض

از فرط

مبالغه در این باب ظاهر است و علو مرتبه حضرت رسالت و تنبیه بر رفعت منزلت سید اولاد آدم بعد از آن در مذمت اهل افک و فسق و مدح اهل صلاح و تقوی میفرماید الْخَبِيثَاتُ
سخنان ناشایسته و ناپاک لِلْخَبِيثِينَ مر ناپاکانراست از رجال یعنی کلمه خبیثه از اهل خبث ظاهر میشود نه از غیر ایشان و ناسخنان پلید گفته میشود مر ناپاکانرا یعنی
مردمان سخن بد زاد در حق پلیدان میگویند ناپاکان وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ و پلیدان شایسته اند مر سخن پلید را چه طباع ایشان بدان مایل است تا خبث ایشان
متعرض مر ناپاکانرا وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ و کلمات پاکیزه آماده است پاکیزگان را گفته میشود برای مردمان پاک یعنی از ایشان سر زد نکند وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ
و پاکیزگان نیز شایسته اند مر سخنان پاک را و طیبین متعرض مر کلمات طیبه اند و جبائی گفته که مراد آنستکه زنان ناپاک برای مردان ناپاکند و مردان ناپاک راغب
بدیشان و زنان پاک برای مردان پاکند و مردان پاک مایل بدیشان و این قول از ابو جعفر و ابو عبد الله صلوات الله علیهما و علی آبائهما نیز مرویست حاصل آیه آنست
که جنسیت سبب الفت و صحبت است و چون سید عالم پاکترین موجودات است پس ازواج او نیز البته پاک و پاکیزه اند از شایبه بدکاری أُولَئِكَ آن گروه یعنی حضرت رسالت
و زوجات او و سایر طیبین مُبَرَّءُونَ بیزار کرده شده اند یعنی منزه و معرا اند مِمَّا يَقُولُونَ از آنچه میگویند ارباب افک چه منصب رسالت از آن عالیتر است که
ذیل عصمت زوجات طاهرات او بلوث چنین شبهه آلوده گردد و صفوان مردی پاکیزه است و از اولیا و صحابه و نیز از این تهمت بریست و همچنین جمیع طیبین طاهرین لَهُمْ
مَغْفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزش از خدا وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی نیکو یعنی بی رنج و بسیار و پایدار مراد نعمت بهشتست پس خطاب با اهل ایمان میکند که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای آنکسانیکه ایمان آورده اید بخدا و رسول لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا در میائید بخانهها غَيْرَ بُيُوتِكُمْ غیر خانهها که شما در آن ساکنید یعنی هیچ خانه بیگانه داخل
مشوید حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا تا وقتیکه استعلام کنید و دستوری طلبید وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا و سلام کنید بر اهل آنخانه ثعلبی در تفسیر خود آورده که زنی از انصار
بجانب جناب نبوت مآب آمد و بموقف عرض رسانید که در خانهای خود بصفتی میباشیم که نمیخواهیم هیچکس ما را بر آن حالت ببیند و ناگاه یکی از کسان ما بخانه ما در میآید و
ما در آن بوجهیکه شاید نبیند حقتعالی این آیه فرستاد که در خانهها کسان بی اذن ایشان در میائید ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ این استیذان و استعلام بهتر است شما را از آنکه بی اجازت
در آئید در حدیث آمده که کسیکه بخانه عیال خود در میاید که بکلمه یا بآواز پای را خشمی اعلام کند تا اهل آنخانه بستر عورت و دفع مکروهات اقدام نمایند این حکم مر شما
ارسال کردیم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید که شما پند گیرید مرویست که پیغمبر را گفت یا رسول الله دستوری خواهیم برآنکه داخل در خانه که مادر من آنجا باشد فرمود نعم گفت

یکی

مادر را غیر از من خادمی نیست در هر وقتیکه در او در آیم دستوری طلبم فرمود یا دوست داری که مادر خود را برهنه ببینی گفت نه فرمود پس طلب اذن کن و در روایت
آمده که عادت جاهلیت آن بود که چون کسی خواستی که بخانه دیگری در آید گفتی حییتم صباحا و حییتم مساء و بی اجازه در آمدی و بسا بودی که مرد با زن خود مباشرت کردی و
وی بر ایشان در آمدی حق تعالی امت پیغمبر را امر کرد که اذن بطلبید در وقت دخول و بجای تحیت که داب جاهلیت بود سلام کنند که این شما را بهتر است از عادت جاهلیت
نیکوتر و جایز نیست که در سرای کسی نگاه کند تا بداند که کسی در سرا هست تا دستوری خواهند و اگر نه تکلیف ساقط بکشند زیرا که حضرت رسالت فرموده که هر که در
سرای نگرد بی دستور ایشان اگر چیزی بر چشم زنند و هر دو چشم کور کنند بر ایشان قصاص نباشد و سهل بن سعد روایت کند که مردی خواست که در بعضی از حجرهها رسول
نگرد حضرت بدید آمد در دست او چوبی بود که بدان حک راس فرمودی گفت اگر دانستمی که تو در حجره نگرینستی این را در دو چشم تو زدمی بدرستیکه این نیست که طلب اذن از جهت نظر
کرده شده بدانکه باتفاق علما اذن واجبست و سلام کردن سنت و در خانه را بعنف کوفتن و صاحب خانه را باواز بلند خواندن مکروهست فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا پس
اگر نیابید فِيهَا در خانها أَحَدًا یکی را که دستوری خواهید از او فَلَا تَدْخُلُوهَا پس در میائید در آن حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ تا وقتیکه دستوری دهند شما را
بعض صاحب خانه پیدا شود و شما را اجازه دهد چه دخول در خانه خالی بی اذن صاحبش جایز نیست و نیز تصرف در ملک غیر بی اذن حرام وَإِنْ قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا
و هرگاه گویند مر شما را بعد از اذن طلبیدن که باز گردید فَارْجِعُوا پس باز گردید یعنی توقف در آن باب و الحاح مکنید هُوَ أَزْكَى لَكُمْ آن باز گردیدن پاکیزه

است

و پسندیده است مر شما را از مبالغه کردن و بر در خانه ایستادن با کراهت صاحب خانه وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه میکنید از استیذان و عدم آن عَلِيمٌ داناست جزا و
مکافات خواهد داد و وارد شده که چون این آیه نازل شد بعضی از اصحاب بعرض رسانیدند که یا رسول الله در راه شام و عراق اهل تجارت را منزلهاست
که در خانها و رباطها اقامت بکنند و چون کسی در آن مقام مقیم نیست از که دستوری طلبند آیه آمد لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ نیست بر شما گناهی أَنْ تَدْخُلُوا

ازانکه در آیه استیذان بُیُوتًا غَیْرَ مَسْکُونَةٍ درخانها که در او کسی ساکن نباشد چون خانات و حمامات و خرابات معطله و شترخانها و امثال آن فِیهَا مَتَاعٌ لَکُمْ در
خانها بر جهت آنکه نفع شماست مر شمارا که از سرما و گرما بدان پناه میگیرید و رخوت و امتعه و انعام شما در آن محفوظ میماند وَاللَّهُ یَعْلَمُ و خدا میداند مَا
تُبْدُونَ آنچه آشکارا میکنید از ان وَمَا تَکْتُمُونَ و آنچه میپوشید از نیت خود در خانها و غیر آن و گویند این وعید است مرکسی را که بجهة فساد یا اطلاع
در خانه غیر درآید یا در آن نگرد بعد از ان بیان حلال و حرام میفرماید بقوله قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ بگو ای محمد گروه گروندگان را که یَغُضُّوا تا فرو خوابانند بپوشند مِنْ
أَبْصَارِهِمْ دیدهای خود را از دیدن نامحرم که نظر سبب فتنه است و باعث گناه در ذخیرة الملوک آورده که تیر زهرآلودیست از تیرهای شیطان و دو جوان است چشم را که خواب
دیگر در مساکن خود ساکنند تا چیزی بایشان نمیرسد ما بستدلان مشغول نمیتوانند شد اما دیده خاصیت آنست که از دور و نزدیک تیر را صید میکند نعم ما
قیل این همه آفت که بتن میرسد از نظر تو به شکن میرسد دیده فرو پوش چه در رصد تا نشوی تیر بلا را هدف هر که بجز جفت حلال بود رخ مکشا که همه جا
بود وَیَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ و نگاه دارند فرجهای خود را از حرام و گویند مراد از حفظ فروج ستر است از انظار نامحرم و این قول منقولست بعد از تفسیر حفظ به
ستر فرموده که جایز نیست مرد را که نظر در فرج برادر خود کند و نه زن را که نظر در عورت خواهر خود کند جمیع مواضع قرآن که در ان ذکر حفظ فروج شده بمعنی
زناست مگر در این موضع که بمعنی ستر است ذَلِکَ آن پوشیدن چشم و حفظ ستر أَزْکَی لَهُمْ پاکیزه تر است و سودمند تر مر ایشان را بجهة دوری از ریبت در دنیا و
عقوبت در عقبی إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدا خَبِیرٌ داناست بِمَا یَصْنَعُونَ بانچه میکنند از نظر بحلال و حرام و استعمال جوارح و اصطناع و آثام عباده بن صامت از
رسول روایت کرده که فرمود که شما شش چیز را از من ضمان کنید تا من برای شما بهشت ضمان کنم اول چون سخن کنید راست گوئید دوم چون وعده دهید باو وفا کنید
سیم چون امانتی بشما دهند ادا نمائید خیانت مکنید چهارم فرجها خود را نگاه دارید پنجم چشم خود را از حرام محفوظ دارید ششم دست خود را از لقمه حرام کشیده
دارید تا من بهشت را از برای شما ضمان کنم و امیر المؤمنین ع فرموده نظر کردن در محاسن زنان تیریست زهرآلوده از تیرهای ابلیس هر که چشم خود را نگاه دارد از ایشان
بجهة امتثال امر الهی حق تعالی او را توفیق دهد بعبادتی که بثواب آن مسرور و شاد گردد و حضرت رسول ص فرمود که چون مرد در نماز بود و زنی نزد وی بگذرد و او چشم از وی
نگاه ندارد خوف آن دارد که نور باصره آن برود و اعمی گردد وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ و بگو مر زنان گروندگان را که از روی عفت یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بپوشند
دیدهای خود را و ننگرند بمردهای نامحرم وَیَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ و نگاه دارند فرجهای خود را از زنا یا بپوشند انرا از نظر نامحرم و از ام سلمه روایتست که گفت بعد
از نزول آیه حجاب من و میمونه زن پیغمبر بودیم عبد الله مکتوم در آمد پیغمبر ما را گفت که پنهان شوید گفتم یا رسول الله عبد الله مکتوم اعمی است چیزی نمی بیند فرمود با شما نیز
اعمی اید و در بعضی تفاسیر آمده که روزی رسول ص در حجره فاطمه بود و عبد الله مکتوم و نزد رسول گفت تا وی در آمد فاطمه برخواست و پنهان شد چون ابن مکتوم برون
رفت حضرت بیرون آمد فاطمه نزد پدر بزرگوار خود آمد حضرت بر سبیل امتحان گفت ای فاطمه چرا از ابن مکتوم پنهان شدی وی چشم ندارد گفت اگر او چشم ندارد من چشم دارم و نیز
اگر او مرا نمی بیند من وی را خواهم دید حق تعالی فرموده قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ حضرت فرمود شکر مر خدا را که تا من نمود در اهل بیت من آنچه مرا بدان شاد
گردانید حاصل که همچنانکه حق تعالی مردان را امر فرموده که چشم خود را نگاه دارند از دیدن زنان نامحرم زنان را نیز فرموده که حفظ چشم کنند از دیدن مردان نامحرم و
لَا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ و ظاهر نسازند آرایش خود را از پیرایها و جامهای رنگین و غیره چه جای آنکه مواضع انرا بنمایند إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا مگر آنکه ظاهر شده از ان
زینت بوقت قیام نمودن بحوائج چون اطراف جامه چه خفای ان موجب حرجست و در مجمع البیان آورده که ظاهر نکنند مواضع زینت را بر غیر محرم و هرکه در حکم انست چون
اطفال غیر ممیز و غیر آن مراد نفس زینت نیست زیرا که دیدن زینت حلال است و صاحب کنز العرفان نیز فرموده که مراد مواضع زینت است زیرا که نظر در حلی و ثیاب
جایز است و ظاهر نزد من آنست که مراد نفس زینت است نظر در ان حرام است زیرا که نظر در ان وسیله نظر است بمواضع ان و اما آنچه ظاهر باشد حرام نیست بجهة لزوم
حرج که منفیست در دین و مراد بظاهره ثیاب است فقط و این اصح است نزد من بجهة اتفاق فقها بر آنکه همه بدن او عورت است مگر بر زوج و محارم پس بنا بر این مراد بباطنه
خلخال است و دستبند و جمیع آنچه ملاصق بدنست که نظر بان مستلزم نظر باشد ببدن اما بنا بر اقوال در زینت ظاهره که ان وجه است و کفین یا کحل یا خضاب یا خاتم
ضعیف است و بجد تحقیق نرسیده وَلْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ و باید که فرو گذارند زنان مقنعهای خود را عَلَی جُیُوبِهِنَّ بر گریبانهای خود یعنی گردن خود را بمقنعه
بپوشند تا موی و بنا گوش و گردن و سینه ایشان پوشیده بماند وَلَا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ و آشکارا نکنند زینت باطنه خود را یا موضع زینت خود را چون سر یا ساعد
و ساق که موضع تاج و دستبند و گردن بند و خلخال است إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ مگر برای شوهران خویش که زینت برای ایشانست مر ایشانراست که نظر در جمیع بدن وجا
خود کنند حتی فرج بر کراهیت أَوْ آبَائِهِنَّ یا اظهار زینت خود نمایند بر پدران خود و پدر پدر هرچند بالا رود حکم پدر دارند أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ یا پدران
شوهران خویش که ایشان حکم آبا دارند أَوْ أَبْنَائِهِنَّ یا پسران خویش و پسر پسر هرچند که پائین رود حکم پسر دارد أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ یا پسران شوهران
خود چه ایشان در حکم پسرانند مر زنانرا أَوْ إِخْوَانِهِنَّ یا برادران خویش را أَوْ بَنِی إِخْوَانِهِنَّ یا پسران برادران خود را که حکم برادر دارند أَوْ بَنِی أَخَوَاتِهِنَّ
یا پسران خواهران خود را و اینها جمعی اند که نکاح با ایشان روا نیست و در محارم رضاعی نیز همین حکم ثابت است أَوْ نِسَائِهِنَّ یا بر زنان اهل دین خود یعنی زنان مؤمنه
نه کافره از وثنیه و یهودیه و نصرانیه و مجوسیه و در تبیان آورده که مطلق زنان کافره در حکم مردان بیگانه اند و جایز نیست که زنان مؤمنه نزد ایشان برهنه شوند
و مواضع زینت خفیه برایشان نمایند زیرا که حکم این میان اهل اسلام و کفر رسم آشنائی برانداخته و نزد بعضی مراد مطلق زنانند یعنی از هیچکدام پرهیز نباید کرد
و ثواب آنستکه زنان مؤمن نزد هیچ کافره برهنه نشوند مگر کافره که کنیز باشد زیرا که حق تعالی میفرماید که أَوْ مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُهُنَّ یا آنچه مالک شده است
زنان دستهای ایشان یعنی بنده و کنیزان خواه مؤمنه و خواه کافره و نزد علمای امامیه جایز نیست نظر و اظهار زینت بر غلام او پس غلام زن حکم مرد اجنبی دارد
و جایز نیست نظر او بر موی وی و نه بعضی از مواضع زینت او أَوِ التَّابِعِینَ یا برپرهیزندگان غَیْرِ أُولِی الْإِرْبَةِ که نه خداوندان حاجتند بزنان و یکی بسبب عجز

برعورات

صواب زنان

خوانده یعنی در حالتیکه عیار بابحاجت باشند بزنان مِنَ الرِّجَالِ از مردان یعنی انها که متابعه مردم نماکنند برای طمع طعام خوردن با نخا نما ایند بزنان هیچ حاجت
ندارند بسبب انکه ایشان را دغدغه شهوت نیست و ایشان پیران سال خورده اند یا ابلهان که مطلقا از مباشرت خبر ندارند و همه ایشان مقصود است طعام قول
اول از کاظم و ثانی از صادق مرویست نه انکه مراد عنین و خصی و مجبوب باشند که قادر بر جماع نیستند چه ایشان در حرمة نظر حکم اجانب دارند چه ایشانرا از روی مباشرت
ممنوع لیکن بر ان قدرت ندارند اَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ یا اطفالی که لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ که مطلع نیستند بر عورات زنان یعنی بحد تمیز نرسیده اند و
از حال مباشرت با ایشان بیخبر اند ندانند که عورت چه باشد وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ و باید که نزنند زنان پایهای خود را بر زمین بوقت رفتن لِيُعْلَمَ تا دانسته شود
مَا يُخْفِينَ انچه پنهان میدارند مِنْ زِينَتِهِنَّ از پیرایه خود که خلخالست یعنی نباید که اواز پیرایه و خلخال خود را بگوش مردان اجنبی نرسانند چنانچه عادت
جاهلیت است تا موجب میل مردان بدیشان نشود و این ابلغ است از نهی اظهار زینت و دفع صوت وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ و بازگردید بخدای تعالی جَمِيعًا همه شما أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ
ای گروه گروندگان لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید بتوبه بسعادت دارین برسید مراد امر او سبحانه است جمیع بندگان را از ذکور و اناث بتوبه از انچه
چه هیچکس از جویده بتقصیر طاعة خالی نیستند خواه مرد و خواه زن قشیری گفته که محتاج تر بتوبه کسیست که محتاج توبه نداند و در کشف الاسرار اورده که توبه همه را از
مطیع و عاصی از توبه بهره ناعاصی مجمل نده نشود چه اگر فرموده ایکه گناهکاران توبه کنید نومید شوی ایشان شدی و چون در دنیا ایشانرا سوی تمیز اهل امید هست
در عقبی ایشانرا سوا نکند بعد از نهی از زنا و اسبابی باعث بر ان ترغیب بندگان میکند بمناکحه و میفرماید وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ و بنکاح دهید ولی یا عقد
زنان بی شوهر را و مردان بی زن را مِنْكُمْ از شما یعنی مرد را که زن ندارد و کدخدا شاید که بی شوهر است و زن را بعقد کسی در اورید او را شوهر دهید وَالصَّالِحِينَ
و بنکاح در ارید نیکان و شایستگان مِنْ عِبَادِكُمْ از بندگان خود وَإِمَائِكُمْ و کنیزان خود تخصیص صالحان بجهة اهتمام است تا بجهة تزویج بر صلاحیت و
عفت خود بمانند و صاحب کنز العرفان اورده که بلکه ذکر صلاحیت بجهة ترغیب است در صلاح زیرا که هرگاه بندها و کنیزان بدانند که صلاح رغبت کنند تا بجهة انکه
فاسق چون مزوج شد مستغنی شده جلال از حرام بجد صلاح رسیده مالا و بصلاحیت کشید چون توهم میشود که عدم قدرت بر حقوق نکاح مانند نفقه دادن
زن را و اولاد و مسکن بجا ادن و غیر ان مانع نکاح باشد از این جهة حق تعالی دفع این توهم کرده میفرماید که اِنْ يَكُونُوا اگر باشند ایامی و صلحا از عبید و فقراء
درویشان تنگدستان يُغْنِهِمُ اللَّهُ غنی کرداند خدای ایشانرا بعد از نکاح مِنْ فَضْلِهِ از فضل و کرم خود بقناعه یا باجتماع دو روزی یا بغیر از ان و یا ...
و در فقر ایشان مراد انستکه باید منع نکنند فقر خطبه کننده وزن خطبه کرده شده را از مناکحه زیرا که فضل خدای مغنی است از کثرت مال چه و بسیار است صبح و شام روزی
را به بنده خود میرساند کما قال وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا و در حدیث امده که طلب رزق کنید بنکاح و مرویست که مردی از فقر و حاجت شکایت کرد
انحضرت فرمود نکاح کن وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای فراخ بخشایش است پر معیشت را بر او فراخ کرداند عَلِيمٌ داناست باستحقاق فقیران پس بسط ... روزی کند
مقتضای حکمة و احادیث نبویه در ترغیب نکاح از پیغمبر و ائمه اهل البیت علیهم السلام ماثور است از انجمله حضرت رسالت فرموده که نکاح سنت و طریقه منست هر که از سنت من رو
بگرداند از من نیست و دیگر فرموده که هر که دوست دارد ملة مرا باید که سنت مرا نگاه دارد که ان نکاح است و دیگر فرمود که بدترین شما عزبانند و بروایة دیگر بدترین مردگان
شما عزبانند و نیز فرمود که هرکه زن کند نیمه دین خود را نگاه داشته از وسواس شیطان پس باید که حفظ نصف دیگر کند و دیگر از رسول منقولست که چون یکی از
شما زن کند شیطان او فریاد زند که وای بر من فرزند ادم دو حصه از دین خود را از من نگاه داشت و ابو امامه از انحضرت روایة کرده که چون خواهد چهار کس
را لعنت کرده اند بالای عرش و فرشتگان امین گفته اند یکی انکه زن نکند یا کنیز نخرد تا او را فرزند نباشد دوم مردی که خود را بزنان مانند کند حال انکه خدا
او را مرد افریده باشد سیم زنیکه خود را بمردان مانند کند و خدا او را زن افریده باشد چهارم انکه درویشان را فریب دهد و حق ایشانرا ادا نکند تا ...
استهزا کند عکافه روایة کند که نزد رسول رفتم فرمود که زن داری گفتم نه فرمود کنیز داری گفتم نه فرمود که تندرست و توانگری گفتم اری بحمد الله فرمود پس اینگاه
تو از برادران شیاطینی یا از رهبانان نصاری باش یا از ان کن که مسلمانان میکنند چه سنت ما نکاح است بدترین شما عزبانند و بدترین مردگان شما عزبانند بعد از ان فرمود
که شیطانرا هیچ سلاحی نیست بلیغ تر از انانکه زن ندارند و بی پاکانند از زنان شایسته ... عکافه زنان مصاحب داود و ... مصاحب ایوب و مصاحب یوسف
صواحب کرسف کفتم که ... کیست فرمود که مردی بود که خدا را پرستید در کنار دریا سیصد سال روزها روزه داشته و شبها عبادت کرد تا انکه پس بسبب زنی نامحرم
کافر شد و سنت ... عبادات بداشت حق تعالی ببرکت عبادات وی گذشته او را دریافت و از شر ... نگاه داشت ای عکافه زن کن که از جمله گناه کاران گفتم
یا رسول الله از این مجلس بر نخیزم تا برای من زنی تعیین فرمائی حضرت کریمه بنت کلثوم حمیری را بتزویج او در اورد و نیز حضرت رسالت فرمود که ای گروه جوانان هر که از شما
قوة جماع داشته باشد باید که متزوج شود که تزویج بهترین چیزیست که چشم را از نامحرم میپوشد و فرج را حصانت مینماید و هر که توانائی نکاح نداشته باشد پس بر او است
که روزه بدارد چه روزه کسر شهوت میکنند از ابو هریره روایة کرده اند که گفت اگر یکروز از عمر نمانده باشد از خیوه من و من عزب باشم البته زن کنم زیرا که از پیغمبر شنیدم
که فرمود بدترین شما عزبانند و نیز فرمود که نکاح کنید تا بسیار شوید که من در روز قیامت بر شما فخر خواهم کرد اگرچه بچه از شکم افتاده باشد و نیز فرمود که چه منع میکند
مرد را که فرا گیرد زنرا شاید که حق تعالی فرزندی روزی او کند که زمین را بگفتن کلمه لا اله الا الله پر کند و نیز گفته است که هیچ بنائی در اسلام بهتر و دوست
از تزویج نیست نزد حق تعالی و امام جعفر صادق فرموده که دو رکعت نماز که متزوج بگذارد بهتر است از هفتاد رکعت که عزب بگذارد و دو رکعت نماز متزوج بهتر است از
انکه عزب روز روزه باشد و شب نماز گذارد و نیز فرموده که هر که بجهة ترس درویشی زن نکند بخدا بد گمان شده باشد زیرا که فرموده اِنْ
يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ و بنای این ... که مراد از این ایه که غالب است که هرگاه که شما فقرا باشید حق تعالی شما را بسبب تزویج غنی کرداند
بر وفق مشیة و حکمة و مصلحة نه انکه این حکم دائمی باشد زیرا که گاه هست که حکمة و مصلحة بر خلاف این می باشد لهذا در عقب این میفرماید که وَلْيَسْتَعْفِفِ

خود را

میکنند

ونباید که جد و جهد نمایند در عفت و از حرام باز ایستند الذین آنانکه لا یجدون نکاحا نمی یابند اسباب نکاح را از مهر و نفقه حتی یغنیهم الله تا وقتی
که توانگر گرداند خدای ایشان را من فضله از فضل و کرم خود و بیابند آنچه بدان که خدا توانگر شده در کنز العرفان گفته که معنی آنستکه اگر شخصی فقیر باشد
و خوف زیاده از فقر داشته باشد بنکاح پس باید که اجتناب نماید در عفت بریاضت برای شکستن شهوة مانند روزه داشتن که قامع شهوتست چنانچه در حدیث
سابق گفته شد بعد از آن گفته است که این دلیل وارد شده برای نهی مومن از عدم قبول تزویج بجهة فقر و ترک تزویج زن بواسطه فقر و ثانیه وارد شده برای امر فقیر بصبر
بر ترک نکاح بجهة حذر از تعب در حالت نکاح و خوف مزیت فقر پس میان آنها تناقض نباشد بعد از آن حق تعالی بیان آنچه در فرمود که موجب سهولت سبیل نکاحست بقوله
والذین یبتغون الکتاب و آنانکه طلب کنند مکاتبه را مما ملکت ایمانکم از آنچه مالک گشته است دستهای شما یعنی از بندگان شما که در تحت قدرت شما
اند خواه مردان و خواه کنیزان فکاتبوهم پس مکاتب سازید ایشان را و مکاتبت آنستکه مولی مملوک خود را گوید که مکاتب ساختم ترا برین مقدار از مال و مدت و دفعه
پس چون مملوک آن مال را ادا کند آزاد شود امر بکتابت برای ندب است نزد جمیع علمای امامیه مرویست که صبیح غلام حویطب بن عبد العزی از او طلب مکاتبه کرد
حویطب از این ابا نمود این آیه آمد که اگر غلام یا کنیز شما مکاتبه طلبند ایشان را مکاتب سازید ان علمتم اگر دانسته اید فیهم خیرا در ایشان نیکی از صلاحیت
و امانت و یا قوة اکتساب و قدرت برادای مال یا کرم مال کتابت و از مردم سوال نکنند چه آن مکروهست که بنده بگدائی مال کتابت را ادا کند در خبر است که سلمان
فارسی رحمه الله بنده بود او را و مکاتبت طلبید سلمان فرمود مال داری گفت نه گفت قوه کسبی هست گفت نه گفت پس میخواهی که مرا از دست مردم طلبی چنانچه امر هرگز
ترا مکاتبت نتوان و ابو دردا از حضرت رسالت نقل کرده که کسند که بر خدا واجبست که یاری ایشان دهد مرد که در سبیل الله از منزل خود بیرون آید یعنی
هجرت کند و زن نامتوجه جهاد شود تا حج رود و مردی که زن کند بقصد آنکه خدا نگاهدارد او را و مستغنی سازد و غلامیکه خود مکاتبه خواهد قصد اداء مال کتابت داشته
باشد چون اغلب عبید اما از ادای مال کتابت عاجز اند از اینجهة بنگاه منعم امر میفرماید که و آتوهم و بدهید بندگان مکاتب را من مال الله الذی
آتیکم بعضی از مال خدا که داده است شما را و مرویست که حویطب صبیح را بر صد دینار مکاتب ساخته بود بعد از نزول این آیه بیست دینار او را بخشید سهل بن حنیف از رسول
روایت کرده که هر که او مکاتبی را یاری دهد و یا غازی یا مجاهد را در عسرت او یا مکاتبی را در رقبه او حق تعالی در زیر عرش خود او را جای دهد در روزیکه هیچ سایه
نباشد مگر سایه او سبحانه و امر در آیه برای ندب است بجهة اصالة عدم وجوب باقی احکام کتابت و مسایل متفرعه در کتب فقهیه مسطور است و اکثر آن در منهج الصادقین
مذکور است و روایت کرده اند که عبد الله ابی منافق شش کنیز داشت و ایشان را بزنا اکراه میکرد بر سبیل مقاطعه چیزی میگرفت از آنها معاذه و مسیکه و امیمه و اروی
و قتیله بودند روزی معاذه و مسیکه با یکدیگر گفتند این کار که ما میکنیم کو خیر است جود بسیار است و اگر شر است وقت آمد که ترک کنیم پس بجانب جناب نبوت ما
آمدند و صورت حال معروض داشتند این آیه آمد و لا تکرهوا و اکراه و اجبار مکنید فتیاتکم کنیزان خود را علی البغاء بزنا و پلیدکاری ان اردن تحصنا
اگر خواهند تعفف و پرهیزکاری را و اگر نخواهند ذکر اراده تحصن بمقتضای حالتست اکراه بهمه حال ممنوع است و اوجه آنستکه اکراه چون متصور نیست مگر در
تحصن پس از اینجهة تحصن شرط اکراه واقع شده پس میفرماید که شما اکراه میکنید ایشانرا بر زنا لتبتغوا تا طلب کنید عرض الحیوة الدنیا مال و
زندگانی دنیا را از کسب فرج ایشان و فروختن اولاد ایشان و من یکرههن و هر که اکراه کند کنیزان خود را بزنا فان الله پس بدرستیکه خدا من
بعد اکراههن از پس اکراه کردن خواجگان مر ایشانرا غفور آمرزنده است گناهان کنیزان مکرهه را رحیم مهربان بر ایشان و وزر و وبال نیست مگر بر
اکراه کنندگان ولقد انزلنا و بتحقیق که فرستادیم الیکم بسوی شما آیات مبینات آیتهای روشن یعنی احکام و حدود که توضیح یافته در این سوره و حضر
بکسر یا میخوانند یعنی روشن کننده حلال و حرام احکام و مثلا و مثلی یا مثالا من الذین خلوا من قبلکم از امثال آنانکه گذشته اند پیش از شما و موعظة
للمتقین و پند از برای پرهیزکاران یعنی آنچیز را که بآن متعظ باشند متقیان و پند گیرند از آیات مذکوره و تخصیص متقیان بجهة انتفاع ایشانست بمواعظ و حکم
الله نور السموات والارض خدای نور آسمانها و زمینها است مفسران را در تفسیر این چند قولست یکی آنکه نور بمعنی هادیست یعنی خدا راه نماینده اهل آسمانها
و زمینهاست بآنچه در آن مصلحت دارین ایشان باشد بتوفیق و لطف و معونت مانند نور که بآن راه بمقصد برند یعنی همچنانکه در وقت تاریکی شب روشنائی
ماه راه برد مکلفان نیز بلطف و توفیق او سبحانه بطریق نجات راه یابند این قول ابن عباس است دوم آنکه خدا روشن سازنده سموات و ارض است بآفتاب و ماه
و ستارگان و این قول حسن بصری و ابی عالیه و ضحاک است سیم آنکه بمعنی مزین است یعنی منور است یعنی خدا زینت دهنده آسمانها است بفرشتگان و مزین سازنده
زمین به پیغمبران و عالمان و این قول ابی بن کعب است و از امیر المؤمنین علی مرویست که معنی اینست که حق تعالی نشر حق کرده در آسمانها و زمینها تا آنکه همه زمین و آسمانها
بسبب آن بنور حق و نشر گشتند یا اهل آسمان و زمین بنور حق منور ساخت تا بجو عارف شدند و این قول موید قول اولست و در انوار آورده که نور السموات بتقدیر
ذو النور السموات یعنی خداوند نور آسمان و زمین یا نور اهل آن چه هر چه از اجزای عالمست و متناظره بلند و مقام و پست نوری دارد ذاتی و عرضی همه از
عطیه فضل او است و این بمعنی دوم است که مذکور شد یا خدا روشنی بخش آینه دلهای ساکنان سما و ارض است یا نور معرفت و توحید در تفسیر گفته الله خالق
السموات و الارض یعنی خدا آفریننده آسمان و زمین است و صاحب تبیان گفته که الله مدلول السموات و الارض یعنی خلق آسمان و زمین دلالت بر وجوب وجود
صفات کمال او چه هر دلیلی از دلایل قدرت و بدایع حکمت که در دایره سپهر برین و مرکز زمین واقع است دلائلی واضح دارند بر وجوب قدرت و علم و حکمت او و وجود
جمله اشیا دلیل قدرت او است مثل نوره صفت نور نیکه منسوب بدو است کمشکوة مانند روزنیست در دیوار که نهایت آن بخارج راه ندارد مانند طاقچه
بیخ شبته فیها مصباح که در آن چراغی افروخته است بغایت روشن و گویند که مشکوة انبوبه ایست که در وسط قندیل باشد بنا برین مصباح فتیله مشتعل است
در انبوبه و ابی بن کعب و سعید بن جبیر برآنند که معنی آنستکه صفت نور خدا یعنی محمد که بآن مومنان را راه نمود و نزد ابن عباس و حسن و زید بن اسلم معنی آنستکه

مثل نور خدا که فرا ایست در قلب مؤمن و بنا بر آنکه مراد نور محمد نیست صلی الله علیه و آله اضافه آن بذات احدیت جهت تعظیم آنحضرت است یعنی مثل محمد چون مشکوتست که در آن مصباح
مشتعل است المصباح آن چراغ افروخته فی زجاجة در قندیلیست از آبگینه که مصباح در آن نورانی تر است و صافی تر و باد مانع آن نمیشود الزجاجة آن
آبگینه از غایت صفا و لطافت کانها کوکب گوییا ستاره ایست بزرگ دری درخشنده مانند زهره و مشتری که دفع ظلام میکند از خود یوقد آن چراغ که
در آبگینه است افروخته شد در ابتدا من شجرة مبارکة از روغن درخت با برکت بسیار نفع زیتونة که آن زیتونست که در زمین مقدس رسته است و
هفتاد پیغمبر بدان دعا برکت خوانده اند و از جمله ابرهیم خلیل علی نبینا و آله و آن شجره زیتونه مبارکه لا شرقیة نه در جانب شرق است معموره چون دیار چین و
ختا و لا غربیة و نه طرف غرب معموره چون طرسوس و قیروان بلکه در وسط معموره است که آن اراضی و جبال و لایت شام است که زیتون آنجا زیتونست یا
آنکه نه در شرق است و نه در غرب تا که آفتاب بر آن تابد از بعضی اوقات روز فقط باشد که آن وقت شروق است یا غروب بلکه در همه طول نهار شعاع آفتاب بر آن میتابد مانند زیتونی
که بر قله کوه یا در صحرای واسع و هامون افتاده و بجهت آن ثمره آن پخته تر است و روغن آن صافی تر و نه دایم در آفتابست که محترق گردد و نه مدام در سایه تا میوه آن خام باشد
بلکه هم از غایت تاب آفتاب بهره مند است و هم از حمایت سایه محفوظ و از شیخ حسن رحمه الله منقولست که اصل این شجره از بهشت بدنیا آورده و پس از آنجا این عالم نیست که
وصف آن بشرقی و غربی بر آن اطلاق توان کرد پس صفتی نیست مینماید بکثرت صفا و درخشندگی و مبالغه باید که یکاد زیتها نزدیکست که روغن آن درخت یضیء
روشن شود بنفس خود و لو لم تمسسه و اگر چه نرسیده باشد با آن نار آتش یعنی از غایت صفا و درخشندگی بمثابه ایست که بی آتش روشنی بخشد نور علی نور
روشنی افزوده بر روشنی یعنی ضیا نیست با نوار چراغ و لطافت زجاجه فزوده گشته و مشکوه که ضابط شعه و جامع انوار است بجهت آن نور چراغ بمرتبه اعلی رسید
در اسرار التنزیل و کشف الاسرار مذکور است که مراد باین نور ایمان و هدایت است که او سبحانه تشبیه کرده سینه مؤمن را بمشکوه و دل او را در سینه بقندیل در جای
در مشکوه و ایمان و هدایت را بچراغی افروخته در قندیل و قندیل را بکوکبی درخشنده و کلمه اخلاص بشجره مبارکه که از تاب آفتاب خوف و ظل زوال رجا بهره وارد
و نزدیکست که فیض این کلمه بی آنکه بر زبان مؤمن گذرد عالم را منور کند چون اقرار بزبان بر آن جاری شد و تصدیق جنان بر آن بار گشت نور او نور علی نور ظهور
و سینه نیز در اسرار او و دکه نور ایمان را بچراغ تشبیه کرده بجهت آنکه در هر خانه که چراغ بود دزد پیرامن آن نگردد و همچنین در هر دل که ایمان باشد شیطان از آن بدان
راه نبود و دیگر آنکه چون بچراغ اندرون خانه روشن میشود از ضیا او بیرون تا خانه میرسد همچنین چون داخل دل بنور ایمان روشن گردد شعاع انوار و برهان
حواس میافتد و انوار طاعات بر اعضا و جوارح مدید می آید پس سیمای مؤمن از دل او خبر میدهد که سیماهم فی وجوههم من اثر السجود و در مجمع البیان از محمد بن کعب نقل
کرده که این مثلیست که حق تعالی زده است برای مؤمن مشکوة نفس او است و زجاجه صدر او و مصباح نور ایمان و قرآن در قلب و متوقد و افروخته است از شجره
مبارکه که کلمه طیبه اخلاص است و این شجره همیشه در قلب مؤمن سبز است با نضارت و طراوت و محفوظ از آفات و حوادث شیطان و وسواس او همچنانکه شجره زیتون
که در وسط ارض واقع است نه از تاب آفتاب محترق شده و نه از شدت برودت بژمرده و مؤمن بجهت این نور جامع چهار خصلت است اگر نعمت یابد شکر کند و اگر
بلیه باو رسد صبر کند و اگر حکم کند بعدل فرماید و اگر گوید راست گوید باشد نور علی نور باین معنی است که کلام او نور است و عمل او نور و مدخل او نور و مخرج او
نور و مصیر او در قیامت بنور و از حسن و ابن زید نقل است که این نور مثل نور قرآن است در قلب مؤمن پس مصباح قرآن است و زجاجه قلب مؤمن و مشکوة فم او و شجره
مبارکه شجره وحی یکاد زیتها یضیء یعنی نزدیکست که حجج قرآن منضح شود و اگر چه خوانده نشود نور علی نور یعنی قرآن نور نیست با سایر ادله که قبل از او است پس او
کتب نور و قرآن کرده با سایر انوار کتب سابقه که آن اعتقاد اصول دین است و تصدیق بجمیع کتب تا بنور معرفة الهیست یعنی چراغ معرفت در زجاجه دل عارف و مشکوة
سینه او افروخته از برکت و تلقین شجره وجود مبارک محمد که نه شرقیست و نه غربی بلکه مکیست و مکه ناف عالمست و از فرا گرفتن عارف اسرار الهی را از تعلیم
سید ابرار نور علی نور معلوم توان کرد و جمعی دیگر از مفسران بر آنند که این مثلیست از برای نور محمد پس مشکوة صدر آنحضرت و زجاجه قلب او و مصباح او
نبوتست که نه شرقیست یعنی یهودی چه مشرق قبله ایشانست و نه غربی یعنی نصاری چه مغرب قبله ایشانست این مصباح از شجره مبارکه یعنی شجره نبوة که آن
ابرهیم خلیل است که جد آنحضرت است نزدیکست که نور محمد مبین شود از برای مردمان و اگر چه بان تکلم ننماید همچنانکه زیت نزدیکست که روشن شود
اگر چه آتش بان نرسد و در تاویلی مشکوه ابرهیم است و زجاجه اسمعیل و مصباح محمد همچنانکه در موضع دیگر او را سراج خوانده که سراجا منیرا و شجره مبارکه اشاره به
ابرهیم است کو چه اکثر انبیا از صلب او بیرون آمده اند نزدیکست که محاسن اخلاق محمد و محامد خصال احمد ظاهر گردد بر مردم ما قبل از آنکه بوی وحی فرود آید نور
علی نور یعنی آنحضرت پیغمبریست از نسل پیغمبر و نور خصال مشکوة عبد المطلب است و زجاجه عبد الله و مصباح حضرت رسالت که نه شرقی است و نه غربی بلکه مکی است و مکه
در وسط دنیا واقع است و از امام رضا منقولست که ما نیم مشکوة که در او مصباح است و مصباح محمد است و راه مینماید خدا بولایت ما هر که را دوست دارد ما نشان از امام
محمد باقر روایتست که فرمود که مشکوة نور علمیست در صدر محمد المصباح و زجاجه صدر علیست که تعلیم داد او را علوم و معارف را توقد من شجرة مبارکة که نور علمست لا
شرقیة و لا غربیة باین معنی است که نه یهودیست و نه نصرانیه یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار باین معنی است که نزدیکست که عالمی از آل محمد تکلم شود بعلم پیش از
آنکه از او سؤال کنند نور علی نور یعنی امام مؤید بنور علم و حکمت در عقب امام دیگر از آل محمد همچنین از آدم تا آنکه قیامت قایم شود پس اینگروه اوصیا اند که خدا
ایشان را خلفا خود گردانیده در زمین و حجج خود ساخته بر خلقان خود که در هیچ عصری زمین از ایشان خالی نیست بتحقیق بجهت آنکه شجره مبارکه در صحبت کی از
حد تقوی و رضوان و غیره هدی و ایمانست صدر او نبوتست و فرع آن امامت و اغصان آن تنزیل و اوراق آن تاویل و خدام آن جبرئیل و میکائیل قاله ابو جعفر بن ابی
حواله بمنهج الصادقین است و الله الهادی و علیه اعتماد کما قال الله تعالی یهدی الله راه مینماید خدای لنوره بنور ثابت خود من یشاء هر کرا میخواهد از طالبان
ایمان و رشاد و یضرب الله الامثال و بیان میکند خدای مثلها را یعنی معقولات را در صور محسوسات بیان میکند للناس برای مردمان تا نزدیک یابند و

زیت آن

مراد

مقصود بر ایشان هویدا کردد والله بکل شیء علیم و خدا بهمه چیزها از دقایق معقولات و محسوسات و حقایق جلیات و خفیات داناست در این وعد و وعید است
کسی را که تدبر نماید در ایه مذکوره مر شخصی را که اعراض کند از ان قوله تعالی فی بیوت متعلق است بمشکوة مذکوره یا بتوقد یعنی مثل نور خدا مانند مشکوة
مذکوره است در خانها یا افروخته است چراغ در خانها که اذن الله دستوری داد خدا یعنی امر کرد ان ترفع انکه برداشته شوند ان بتعظیم یعنی بلند قدر
و بزرگ مرتبه دانند و از جمله تعظیم قدر ان تطهیر است از نجاسته و با معصیت یا برداشته شود در ان اوازها بحق تعالی در حوایج و یذکر فیها اسمه و یاد کرده
شود در انخانها نام او و مراد مساجد است که ارفع مساکن و اشرف اماکن است در انجا بذکر و نماز و تلاوت اشتغال باید نمود و از سخن دنیوی و مالایعنی احتراز
باید نمود و از پیغمبر مرویست که مسجدها در زمین روشنی میدهند و میدرخشند مر اهل اسمان را همچنانکه ستارگان که روشنی میدهند برای اهل زمین و گویند
مراد بیوت عبادات از چهار مسجد که بامر الهی متصدی عمارت ان پیغمبران بوده اند کعبه معظمه که بسعی خلیل و مدد اسمعیل تمام شد و بیت المقدس که رفع قواعد ان
در ایام خلافة داود بود و اتمام ان بر دست سلیمان اتفاق افتاد و مسجد مدینه و مسجد قبا که عمارت هر دو باشاره حضرت خاتم الانبیا بود و نزد بعضی مراد بیوت
انبیا است ثعلبی که از مشاهیر اهل سنت است در تفسیر خود از انس بن مالک و بریده روایه کرده که روزی رسول این ایه میخواند مردی گفت یا رسول الله این خانهای معظم
سرهای مکرم کدامست فرمود خانهای انبیا ابوبکر گفت یا رسول الله خانه علی و فاطمه از انجمله است فرمود نعم من افاضلها ای خانه علی و فاطمه از فاضلترین خانها است
و این تطهیر مؤید بیست و از این روایه واضح و مبین شد تعظیم و تفخیم علی بن ابی طالب و اجلال و اکرام او نزد خدا و رسول پس چگونه کسی قیاس او بسایر اصحاب کند و او را
در سلک ایشان در اورد و ذکر اسم او سبحانه در بیوت مذکوره شامل هر چیزیست که متضمن ذکر او سبحانه باشد حتی مذاکره در علوم دینیه و مباحثه در احکام شرعیه یسبح
له تسبیح و تنزیه نموده میشود برای خدا از هر چه شایسته ذات حق تعالی نباشد و بروایة ابن عباس که فرموده هر تسبیح که در قران واقع است مراد نماز است معنی انستکه نماز
کذارده میشود برای خدا فیها در ان بیوت بالغدو والاصال بامداد و شبانگاه یعنی در اوقات صبح و شام و حفص یسبح یعنی بتسبیح نیز نه میکنند در ان بیوت رجال
مردانی که از غایت استغراق در عبادت و انقیاد امر او سبحانه لا تلهیهم مشغول نمیسازد و باز نمیدارد ایشانرا تجارة بازرگانی یعنی خرید متاعیکه از او سود
توقع دارند و لا بیع و فروختن یعنی داد و ستد خرید و فروخت ایشانرا مانع نمیشود عن ذکر الله از یاد کردن خدا و اقام الصلوة و بپا داشتن نماز و
و منه بر و ایتاء الزکوة و از دادن زکوة مفروضه منتهی محققان گفته اند که چون بیع و شرا که اعظم اشتغال دنیویست ایشانرا از ذکر مانع نمیشود باقی اشتغال
بطریق اولی و از ابو جعفر و ابو عبدالله مرویست که اینها کسانی اند که چون وقت نماز در رسد ترک تجارة کنند و متوجه نماز شوند اجر ایشان نزد حق اعظم تر از اجر ا
یخافون میترسند ایشان با وجود مبادرت بطاعات و اشتغال در عبادات یوما تتقلب روزی که بگردد فیه القلوب در ان روز دلها از دریافتن یعنی از خوف
وقوع ان متحیر و مدهوش میشوند و از دایره عقل بیرون میروند والابصار و بگردد دیدها از دیدن و همه باز مانند یا از طرفی میگردد تا به بیند که نامه او از
کجا بدید میاید این مردان که موصوف شدند میترسند لیجزیهم الله تا جزا دهد خدا ایشانرا بجهت ان احسن ما عملوا نیکوترین جزائی انچه کردند یعنی
بهشت عدن که مشتمل است بر انواع نعم مرغوبه و یزیدهم و میافزاید ایشانرا من فضله از فضل و افزونی خود چیزها که وعده نداده باشد از برای اعمال ایشان
و در خواطر ایشان نگذشته باشد والله یرزق من یشاء خدا روزی میدهد انرا که میخواهد بغیر حساب بی ان حساب در فراخی روزیست که انعم و نقصی
کرامت فرماید بدان حسابکه بان یاد روزی کرامت فرماید در عقبی که بجز هم شما در نیابید بدانکه نزد بعضی از مفسران مراد بتسبیح حال مذکوره در غدو و اصال
صلوة یومیه است زیرا که غدو وقت نماز صبح است و اصال جامع ظهر و عصر و عشا بن سهل ساعدی از حضرت نبوی روایت کرده که هر که بامداد و شبانگاه بمسجد رود
انکه بغیر قصد اقدام نماید یا بتعلیم کیرد از کسی یا کسی را علم اموزد ثواب و ثواب مجاهد باشد که در راه خدا با اعدا جهاد کرده باشد و غنیمت کند و هر که نه
بجهت اینکار رود چنان باشد که بنظاره کاهی رفته باشد که از انرا بمیند و از او هیچ نصیبی بر ندارد پس نمازگذارندگان بیند او ایشان نصیبی حاصل نکند و
زمره ایشان نباشد ذاکرانرا ببیند در سلک ایشان نباشد عالمان و متعلمانرا ببیند داخل ایشان نباشد و از حضرت رسالت مرویست که مسجدها را خانهاست یعنی
انبار ملازمت ماهستند که فرشتگان همنشینان ایشانند اگر ایشانرا نیابند بطلب ایشان مشغول شوند و اگر بیمار شوند بعیادت ایشان روند و اگر حاجتی داشته باشند
ایشانرا یاری دهند و امام جعفر صادق فرموده که هر که بمسجد رود و در او طاعتی بجای ارد هیچ تر و خشکی ننهد مگر که تسبیح کند برای او تا بهفتم زمین و نیز حضرت فرمود
که هر که قران سخن او باشد مسجد خانه او حق تعالی برای او خانه در بهشت بنا کند و نیز فرموده که یک نماز در مسجد الحرام مقابل صد هزار نماز است در غیران و در بیت
المقدس برابر هفتاد هزار نماز است و در مسجد اعظم مقابل صد نماز و در مسجد قبیله برابر بیست و پنج نماز و در مسجد بازار مساوی دوازده نماز و نماز در خانه
خود همان یک نماز است و اما قول انکه مراد ببیوت خانه رسول است و اهل بیت طهارت او و هیچ شبهه نیست که صفات مذکوره در سیر ایشان بود چنانکه بخبر صحیح
امده که حضرت شاه ولایت پناه امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب در شبانروزی هزار رکعت نماز گذاردی غیر از فرایض و نوافل مرتبه و همچنین
حضرت امام علی بن العابدین بن الحسین بکثرت صلوة و انفاق و ایتاء زکوة مشهور و معروفست و وجه تسمیه او بزین العابدین بجهت این است مع ذلک خوف و خشیت
ایشان بنهایت غلبه بود چنانچه ضرار بن ضمره لیثی روایت کرده که امیر المؤمنین را در بعضی از مواقف دیدم در حینیکه شب پرده ظلمت فرو گذاشته بود و ستارها
روی بغروب نهاده یعنی در نیمه شب بحضرت را دیدم در محراب ایستاده بود و محاسن مبارک خود را بدست گرفته بر خود میپیچید چون مارگزیده که در خود بپیچد گریه میکرد
مانند گریه مغموم و محزون از جهت ترس خدا و با دنیا خطاب کرده و میگفت یا دنیا از من دور شو که ترا سه طلاق کرده ام و مرا بتو احتیاجی
نیست هر که بتو رجوع و رغبتی نکنم زیرا که زندگانی تو کوتاه است و ز روی تو بسیار است اه از قلة زاد و دوری سفر و خوف راه و بزرگی اهوال مواضع ورود
و حق تعالی بیان خشیة اهل البیت بسبیل حکایة از ایشان نموده و ذکر کرده که انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا و بعد از ذکر صفات حمیده اهل ایمان بیان حال اهل

دنیا

کنند

كفار سپس فرمايد وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانكه پوشيدند حق را كه دين اسلام است بدان نگرويدند أَعْمَالُهُمْ عملهاى ايشان كه بحسب ظن نيكو نمايد چون صلهٔ رحم
و عتق بنده و اطعام فقرا و امثال آن كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ همچو سرابيست بزمين هموار سراب تابشيست كه شعاع آفتاب در نيمروز بر زمين مستوى افتد لمعان آن
درخشنده در نظر آيد همچون آب موج زننده پس گمان برده شود كه آن آبيست كه بر زمين جارى ميشود و قيعه و قاع يعنى زمين مستوى و هموار است حاصل كه چون صحت
اعمال و ترتب ثواب بر آن فرع ايمانست و آن از كفار مسلوبست پس اعمال كه اعتقاد ايشان بر آنست كه بر آن ثواب خواهند يافت مانند سرابست يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ
كه پندارد آنرا تشنه مَاءً آبى صافى پس روى بوى آورد حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ تا چون برسد بموضعيكه توهم آب كرده لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا نيابد آنرا مظنون و مقصود خود
را چيزى يعنى آب هيچ نيابد و نه ببيند وَوَجَدَ اللَّهَ و يابد خدا را عِنْدَهُ نزديك كردار خود حساب كننده و يابد عذاب خدا را نزديك عملهاى خود فَوَفَّاهُ
پس تمام بدهد خداى او را حِسَابَهُ جزاى كردار او را بر وجهيكه حساب اقتضاى آن كرده باشد يعنى جزاى خدا را موافق كردار خود ببيند وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ
و خداى زود حساب كننده همه را با يكدفعه و او را از حساب بعضى حساب ديگرى باز ندارد و تشنه بجهت تشبيه كافر است كه ناامید و درشدت تشنگى و ناامیدى در حاجت خود يعنى
همچنانكه تشنه جگر سراب را از دور ببيند پندارد كه آبست و چون نزديك آيد آب نيابد نوميد شده عطش او بيفزايد كافر نيز چون از اميد ثواب عمل
خود مايوس شود نوميد و حسرت او بيفزايد از امير المؤمنين پرسيدند كه چگونه حق تعالى همه را در يك حال حساب كند فرمود همچنانكه در يك حال همه را روزى ميدهد بعد
از آن بيان تمثيل ديگر ميكند براى كفار و ميفرمايد أَوْ كَظُلُمَاتٍ يا كردار كفار همچو تاريكيهاست مثلاً كه است فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ در دريائى عميق پر آب كه كناره آن پديد
نيست كه دم بدم يَغْشَاهُ مَوْجٌ ميپوشد آن دريا را موجى مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ از بالاى آن موجى ديگر مِنْ فَوْقِهِ از زبر موج ثانى سَحَابٌ ابريست كه روشنى
ستارها بپوشد ظُلُمَاتٌ تاريكيهاست بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ بعضى بر بالاى بعضى ديگر متراكم شده يعنى ظلمت دريا و ظلمت موج و ظلمت ابر و ظلمت موج ثانى
إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا چون بيرون آورد كسيكه در ميان ظلمات مذكوره باشد دست خود را كه اقرب اعضا بدو است بچشم نزديك نباشد كه ببيند آنرا
چه جاى آنكه از شان او باشد كه آنرا ببيند يعنى دشوار ببيند نزديك بآن نيز نباشد كه ببيند وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا و هركه نگردانيد خداى مر او را دوستى
هدايت و ايمان و نظر لطف توفيق از او باز گرفت بجهت عناد و لجوج و استكبار او با وجود ظهور آيات داله بر هدايت فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ پس نيست مر او را هيچ نورى
بر خلاف كسيكه توفيق با ايمان و هدايت بدو رسيد چه منبع نور على نور و سينه شد بجهت آنكه هميشه طالب حق بوده و پيوسته جوياى هدايت خلاصه معنى آنستكه ظلمات

تمثيل ثانى

اعمال نيز كافر است در بحر لجى دل او را ميپوشد از جهل و شرك و سراب مهر تخليه و خذلان … از ابى عبد الله (ع) مرويست كه كافر متقلب است در پنج ظلمه كردار و گفتار
ظلمت است و مدخل و مخرج ظلمت و رجوع او بروز قيامت بظلمت كه دوزخ است بر عكس مؤمن كه او را نور على نور است مؤمنان از نور خود در آمدند لاجرم نور على نور
آمدند كافر تاريك و او انكو … حال كافر در ظلمت در ظلمت است ابن بابويه قمى روايت كند كه از رسول (ص) پرسيدند كه امت تو در روز قيامت چگونه بر صراط گذرند

كرامت

فرمود كه امت من بر صراط بنور على گذرند و على بر صراط بنور من و من بنور خدا پس نور امت من از على است و نور على از من و نور من از نور خداست و هركه بما تولا
نكند او را از اين نور نباشد پس اين آيه تلاوت فرمود كه وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ أَلَمْ تَرَ آيا نديدى يعنى ندانستى دانستنى كه مشابه مشاهده باشد و يقين
بوى حاصل باشد أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ آنكه خداى تسبيح ميكند مر او را و او را بپاكى ياد ميكند بمقال يا بدلالت حال از هر نقص و عيب كه آن اتخاذ ولد و زن و فرزند و شريك گشتن
و افعال قبيحه و اعمال شنيعه مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر كه در آسمانها و زمينهاست از ملائكه و جن و انس بزبان مقال و غير ايشان از مصنوعات بزبان حال وَ
الطَّيْرُ صَافَّاتٍ و مرغان نيز تسبيح ميكويند مر او را در حاليكه بالها گشاده اند در هوا و صف كشيده و تخصيص طير بجهت تجرى است كه در طيور است از صنع ظاهر
دليل باهر چه اجرام ثقيله را كه بطبع مايل بسوى زمين اند قوه و تمكن داده در هوا و الهام و بسط اجنحه فرموده بوقت صف كشيدن تا آنكه در جناح قبض و بسط
نيز هست پس … برهانيست روشن بر كمال قدرت صانع و لطف تدبير او كُلٌّ قَدْ عَلِمَ هريك از اهل آسمان و زمين بتحقيق دانسته است صَلَاتَهُ دعاى خود وَتَسْبِيحَهُ و تسبيح
و تنزيه خود را كه بچه طريقه او را بايد خواند و تنزيه بايد كرد و تا خدا دانسته و نيايش و تسبيح همه را بالاختيار يا بالطبع وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ و خداى داناست بآنچه
ميكنند همه از طاعات و عبادات از مجاهد نقل است كه صلوة مر انسان راست و تسبيح مر هر شىء راست و در وجه … شايد كه خدا طريق دعا و تسبيح خود را الهام
طيور نموده باشد همچنانكه ساير علوم دقيقه را در اسباب معيشت كه نزديكست كه عقلا بآن مهتدى شوند وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خداى راست پادشاهى
آسمانها و زمينها چه خالق همه اوست سبحانه و تعالى و تقدس در آنست وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ و بسوى خداست بازگشت همه در روز معاد أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ آيا نمى بينى كه خداى
يُزْجِي سَحَابًا ميراند ابر را و برمى انگيزاند قطعه قطعه آنرا از اطراف عالم ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ پس تاليف ميكند ميان آن يعنى انضمام ميدهد بعضى از آنرا ببعضى
ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا پس ميگرداند آنرا متراكم و در هم رفته و بر هم نشسته فَتَرَى الْوَدْقَ پس مى بينى باران را يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ بيرون مى آيد از ميانهاى او وَيُنَزِّلُ
مِنَ السَّمَاءِ و فرو ميفرستد از ابر كه بر بلندى واقع است مِنْ جِبَالٍ فِيهَا از كوهها كه در اوست يعنى قطعهاى بزرگ كه مانند است بكوهها در عظمت و

آسمان

مِنْ بَرَدٍ از تگرگ … يعنى تگرگ كه در آنهاست و گويند مراد بسماء آسمانست نه ابر و در آسمانها كوههاست از تگرگ چنانچه در زمين كوههاست
از سنگ حق تعالى از آن تگرگ نازل ميگرداند و دليل عقلى قائم نشده بر منع آن و اما مشهور آنستكه بخار چون متصاعد شود بطبقه بارده رسد كه در جو هواست برودت
آنرا مجتمع ساخته ابر گرداند پس هنگام اگر برودت شديد نبود باران متقاطر ميشود و بر زمين ميگردد و اگر بر صفت شديد است قبل از اجتماع اجزاى بخاريه
برودت بآن رسيد برف ميشود و اگر نه تگرگ و همه مستند است باراده حكيم حق تعالى جلت قدرته و عظمته فَيُصِيبُ بِهِ پس ميرساند آن تگرگ را بسبيل عذاب مَنْ يَشَاءُ
مر كسى را كه ميخواهد از زرع و ثمره آنكس را هلاك كند و ضايع ميسازد وَيَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشَاءُ و ميگرداند آنرا از هر كه ميخواهد يعنى تا از مزارع و اشجار او باز ميدارد تا

غايه

بسلامت بماند يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ نزديكست كه روشنى برق آن ابر يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ ببرد ديدها را از ديده و شدت درخشندگى و اين قوى ترين دليلست بر كمال قدرت كه

شعله

شعله آتش نمایان ابر است برهان منافقون يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ و منکر واند که خدا شب و روز را بر هم امد از پی یکدیگر کونا بنقصان یکی با زیادتی یکی دیگر
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در انچه مذکور شد لَعِبْرَةً هر اینه اعتباری و دلالتیست لِأُولِي الْأَبْصَارِ مر خداوندان بصر یعنی بصیرت را یعنی در ان دلالتها ظاهره
است بر وجود صانع قدیم و کمال قدرت او و نفاذ مشیت او و تنزه او از حاجت مر کسی را که ببصیرت خود رجوع کند و از پیغمبر روایتست که حق تعالی میفرماید که فرزند بنی ادم مرا
میرنجانند و روزگار را دشنام میدهند و از غایت جهل نمیدانند که حوادث روزگار از صنعت منست و روز و شب را من گردش میدهم وَاللَّهُ خَلَقَ و خدا بیافرید كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ
مَاءٍ هر جنبنده که بر زمین است از اب که جزو ماده است یا از ابی مخصوص یعنی نطفه و این بر سبیل تغلیب است چه بعضی حیوانات از نطفه مخلوق نیستند و نیست
از ابن عیینه نقل کرده که حق تعالی در مبدا فرینش جوهری بیافرید و بنظر هیبت در او نگریست بگداخت و اب گشت بعضی از ان را باتش تغلیب فرمود و از ان جن بیافرید و بعضی
را تغلیب کرد بباد و از ان ملئکه را مخلوق کرد پس تغلیب نمود مقدار از ان بخاک و از ان ادمی و سایر حیوانات خلق کرد و اصل همه اب ساخت فَمِنْهُمْ پس بعضی از ان جنبندگان
مَنْ يَمْشِي اینست که میرود عَلَىٰ بَطْنِهِ بر شکم خود چون مار و ماهی و سایر هوام وَمِنْهُمْ و بعضی دیگر اند وایشان مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ رِجْلَيْنِ هست که میرود بر دو پای
چون ادمی و مرغ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي و برخی هست که میرود عَلَىٰ أَرْبَعٍ بر چهار قوائم یعنی بر دو دست و دو پای چون وحوش و نعم و سباع مانند عنکبوت و چیزها که از
اربع بیشتر و واست داخل است بر چهار اعضاء او و در مشی بر اربع است يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ می افریند خدا انچه میخواهد و از انچه ذکر فرمود از بسیط و مرکب
اختلاف صور و اعضا و هیات و حرکات و قوی با وجود اتحاد عنصر بر وفق مقتضا مشیت إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدا عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر همه چیزها تواناست پس هر چه
خواهد افریند اختلاف حیوانات با اتحاد اصل دلالت میکند بر تمام ذات و بر انکه او سبحانه خالق و قادر است و علیم و حکیم لَقَدْ أَنْزَلْنَا بتحقیق که فرو فرستادیم آيَاتٍ
مُبَيِّنَاتٍ ایتهای روشن کرداننده شده هویدا و حقایق اشیا را بانواع دلایل وَاللَّهُ يَهْدِي و خدا راه مینماید بر وجه توفیق و لطف مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد
بسبب تفکر و تدبر در ان إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ براه راست و درست که دین اسلام است که موصل است بحق و رسیدن بهشت و گردانند که میان بشر منافق و
یهودی خصومتی افتاد یهودی گفت بیا تا محاکمه را بمحکمه محمد بریم منافق گفت نه بلکه بکعب بن اشرف عرض میکنیم این ایه امد که وَيَقُولُونَ و میگویند منافقان آمَنَّا
بِاللَّهِ گرویدیم بخدا وَبِالرَّسُولِ و بفرستاده او وَأَطَعْنَا و فرمانبرداری کردیم هر دو را ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِنْهُمْ پس بر میگردند گروهی از ایشان و سر
میکشند از قبول حکم مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس اقرار کردن بایمان و اطاعت وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ و نیستند انگروه که روی گردانند مخلص و با تلبیس ایمان
یعنی همه ایشان اگر چه بلسان معترفند لیکن بقلوب نگرویده اند و تصدیق نکرده اند از ابو جعفر و ابو القاسم بلخی مرویست که میان امیر المؤمنین علی و عثمان عفان
مخاصمه واقع شد در باب زمینی که از انحضرت خریده بود و میوه از سنگ بیرون امد خواست که او را عیب کند امیر المؤمنین علی فرمود که نزد رسول رویم و هر چه حضرت
حکم کند بدان عمل نمائیم حکم بن عاص بعثمان گفت که اگر نزد رسول روی او حکم برای علی خواهد کرد که عم زاده اوست نزد او حق تعالی این ایه فرستاد و گویند این مخاصمه
میان مغیرة بن وائل و امیر المؤمنین علی بود در اوزمینی که او خریده بود و انحضرت میخواستند که نزد رسول برد میسر نشد میگفت محمد از دشمن او میترسم که
با من دراین باب ستمی کند حق تعالی این ایه فرستاد که اقرار برسول و فرمانبرداری و میکنند از حکم خدا و رسول سر می پیچند و میگویند وَإِذَا دُعُوا و چون خوانده شوند
إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ بکتاب خدا و بحکم رسول او لِيَحْكُمَ تا حکم کند پیغمبر راستی بَيْنَهُمْ میان ایشان إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ انهنگام گروهی از ایشان که بشر است تا عثمان
تا حکم تا مغیره مُعْرِضُونَ اعراض کنند کانند از حکم علیه سویه که اهه را وند کانند از ان وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ و اگر باشد مر ایشان را حق یعنی اگر حکم برای
ایشان بوده باشد بر ایشان يَأْتُوا إِلَيْهِ بیایند بسوی پیغمبر مُذْعِنِينَ در حالیکه فرمانبردگان و بر غبت تمام ایند کانند بحکم سویه و اگر معلوم کنند که بر
ایشان خواهد بود سر باز زنند و قبول امر نکنند پس بر سبیل توبیخ و سرزنش میفرماید که أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ایا در دلهای ایشان بیماریست یعنی کفر و میل بظلم و
مثل انست که یکی از ما بخاطر ملی گوید که همانا تو جاهلی و تو را علمی نیست مر این کار را یا انکه جزم داند که جاهل است یا جهلی بر وثابت کند پس اینجا بر جهت تقریر کفر ایشان
فرمود که أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمِ ارْتَابُوا یا در شک افتاده اند در باب پیغمبر و او را متهم دیده اند و بجهت ان اعتقاد اعتماد و وثوق قول و فعل او ایشان نمانده أَمْ يَخَافُونَ
یا انکه میترسند أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ انکه حیف کند خدا در فرمان حکمی و جور نماید عَلَيْهِمْ بر ایشان وَرَسُولُهُ و رسول او و میل کند و در حکومت از حق بباطل و از
عدل بظلم بَلْ نه چنین است که پیغمبر خدا محل تهمت باشد نا خدا و رسول او ستم کند بر کسی بلکه أُولَٰئِكَ انگروه هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران بر خصوم خود
یا بر نفسهای خود با ابا و امتناع از حکم خدا و رسول إِنَّمَا كَانَ نیست جز این که هست قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ گفتار گرویدگان بخدا و رسول إِذَا دُعُوا چون خوانده شوند
إِلَى اللَّهِ بکتاب خدا وَرَسُولِهِ و پیغمبر او لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ تا حکم کند میان ایشان بوقت مخاصمه أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا انکه گویند که شنیدیم قول ترا وَأَطَعْنَا
و فرمان برداریم امر ترا اگر چه حکم بر ما باشد بر ای ما وَأُولَٰئِكَ و انگروه مؤمنان حقیقی که قایل این گفتارند هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستکاران اند که
سخط در باب و دوستکان بنجات رضا ستمها و از ابو جعفر مرویست که مراد باین ایه حضرت امیر المؤمنین است وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ و هر که فرمان برد خدا را در فرایض
احکام وَرَسُولَهُ و فرستاده او را در سنن وَيَخْشَ اللَّهَ و بترسد از عذاب خدا بر گناهان گذشته وَيَتَّقْهِ و پرهیز دار خشم او و معصیت نکند در بقیه
اینده فَأُولَٰئِكَ پس انگروه هُمُ الْفَائِزُونَ ایشانند رستگاران و نونا یافتگان بنعیم مقیم در کشاف اورده که یکی از ملوک از علما زمان خود طلب ایتی کرد که
عمل بدان کافی باشد و محتاج بایتی دیگر نشود ایشان باین اتفاق کردند چه حصول فوز و فلاح جز بفرمانبرداری و خشیت و تقوی ممکن نیست و چنانکه چون پیغمبر
بیان کراهت ایشان کرد بحکم و امر او ایشان انکار این کردند بجهت دفع تهمت خود سوگند غلاظ و شداد خوردند که اگر ما را امر کنی به بیرون رفتن از منازل و اموال خود
ما انقیاد امر تو نموده همه دیار و اموال خود را بگذاریم و فرار بر قرار اختیار کنیم حق تعالی تکذیب ایشان نموده فرمود وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ و سوگند خوردند منافقان بخدا
جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ سخت ترین سوگندان خود یعنی بغلاظ و شداد تمام سوگند یاد کردند که در طریق فرمانبرداری جان ثابت قدم مند که بلا شبهه لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ اگر

فرمانی ایشانرا به بیرون آمدن از دیار و اموال خود و همه را گذاشتن لیخرجن هرآینه بیرون آیند و لحظه توقف نکنند قل بگو ای محمد مر ایشان که لا تقسموا
سوگند مخورید بدروغ طاعة معروفة مطلوب از شما فرمانبرداریست شناخته و دانسته شده باخلاص و صدق نیت که اصلا آمیخته نباشد شک و ریب
بمانند فرمانبرداری مؤمنان حقیقی مخلص که باطن ایشان مطابق ظاهر است نه سوگند بدروغ بر اطاعت از روی نفاق که قلوب بر خلاف افواه باشد چه این منکر است
و ناشرعا و عقلا ان الله خبیر بدرستیکه خدا آگاهست و دانا بما تعملون بآنچه میکنید از نفاق و غیر آن هیچ چیز از ضمایر شما بر او پوشیده نیست پس ایشانرا
بطاعت حسنه میفرماید که قل بگو ای محمد مر ایشانرا اطیعوا الله فرمان برید خدا را باخلاص تمام و اطیعوا الرسول و فرمان برید رسولرا و از جان و دل
فان تولوا پس اگر روی بگردانید ای بندگان از فرمان او فانما علیه پس جز این نیست که بر پیغمبر است ما حمل آنچه حمل کرده است از تبلیغ احکام و علیکم
و بر شماست ما حملتم آنچه بار کرده شده اید یا نقیاد و امتثال پس اعراض شما از حکم او ضرری باو نمیرسد بلکه آن ضرر راجع بنفس شماست چه آن تکلیفی که بر او است
از عهده آن بیرون آمده که تبلیغ رسالتست و ان تطیعوه و اگر فرمان برید رسول را در حکم او تهتدوا راه یابید بحق که آن رشد و صلاح شماست و سبب نجات و
ما علی الرسول نیست بر پیغمبر فرستاده شده بامتی الا البلاغ المبین مگر رسانیدن آشکارا مقرون بمعجزات و نا دعوت که روشن کننده آنچیزیست که بآن
مکلفید پس پیغمبر آنرا ادا کرده و آنچه بر شماست باقی مانده پس اگر ادای آن کنید و بآن قیام نمائید ثواب آن مر شما راست و اگر اعراض کنید عقاب آن مر شما راست
ابی بن کعب مرویست که چون حضرت رسالت با مهاجرین بعد از هجرت بمدینه آمدند و انصار ایشانرا جا دادند قریش با اکثر قبایل عرب که در مکه و یثرب بودند محاربه با ایشان اتفاق
کردند شب و روز بی‌آرام بودند و سلاح جنگ بر میداشتند و از بیم دشمن ایمن نبودند و همیشه مهاجر اکثر اوقات صلاح با خود داشتند و روزگار به هول و هراس گذرانیدند
روزی یکی گفتند آیا زمانی خواهد آمد که خود را ایمن و مطمئن ببینیم بفراغت بنشینیم این آیه آمد که وعد الله الذین آمنوا وعده داد خدا آنانرا که گرویدند
منکم از شما و عملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته لیستخلفنهم هرآینه البته خلیفه گرداند خدا ایشانرا فی الارض در زمین کفار از عرب
و عجم کما استخلف الذین همچنانکه خلیفه گردانید کسانیرا که از ایشان بود و حفص استخلف بفعل مجهول خوانده یعنی همچنانکه خلیفه گردانیده شدند آنانکه بودند من
قبلهم پیش از ایشان یعنی بنی اسرائیل که در زمین مصر و شام بعد از هلاک جبابره ایشان را تصرف دادند و ایشان چنانکه تصرف ملوک در ممالک خود داشتند
زمانی حق تعالی بوعده مؤمنان وفا نمود جزایر عرب و دیار کسری و بلاد روم بدیشان ارزانی فرمود امید که جمیع اطراف و اکناف مشارق و مغارب بحکم لیظهره علی
الدین کله بحوزه تصرف ملازمان آن شرع نبوی و متابعان احکام مصطفوی درآید و لیمکنن و هرآینه ممکن و ساکن سازد و با قوت گرداند لهم برای مؤمنان
ما ایشانرا دین ایشانرا الذی ارتضی لهم آن دینی که پسندیده و برگزیده است برای ایشان یعنی دین اسلام را بر همه ادیان غالب گرداند و لیبدلنهم و
هرآینه بدل دهد ایشانرا من بعد خوفهم از پس ترس ایشان از دشمنان امنا ایمنی تا ایشان یعبدوننی در حالتیکه حق تعالی این وعده استخلاف دادا هل
ایمانرا که میپرستند مرا لا یشرکون بی شیئا شریک نسازند بمن چیزی را یعنی خلافت و حکومت و جاه ایشانرا از عبادت و توحید باز ندارد و من کفر و هر که مرتد
شود یا کفران ورزد در این نعمت بعد ذلک بعد از این وعده یعنی پس از ثبات شدن فاولئک پس آنگروه مرتد یا کافر نعمت هم الفاسقون ایشانند فاسقان
یعنی کاملان در فسق بجهت مرتد شدن بعد از وضوح این آیات و کفران ورزیدن با این نعمت عظیمه بدانکه علما را اختلافست در آیه مذکوره بعضی بر آنند که وارد است در اصحاب
پیغمبر و نزد جمعی دیگر عامست در جمیع امت محمد و این قول ابن عباس است و مجاهد و از اهل البیت منقولست که این آیه در حق آل پیغمبر و تابعین و شیعیان ایشان است و از علی بن الحسین
او روایتست که این آیه را تلاوت نمود و فرمود بخدا سوگند که ایشان ما اهل بیتیم حق تعالی در حق ایشان این انعام فرماید بردست مردی از ما که مهدی این امت است و شخصیست که
حضرت رسالت پناه فرمود که اگر باقی نماند از دنیا مگر یکروز هرآینه حق تعالی آنروز را دراز گرداند تا که ولایت و حکومت کند مردی از عترت من که نام او نام من باشد و
کنیت او کنیت من باشد پر کند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و مثل این از ابو جعفر و ابو عبدالله مرویست پس بنابر این روایت صحیح مراد
با الذین آمنوا و عملوا الصالحات پیغمبر است و اهل بیت اطهار او و جابر بن عبدالله روایت کرده که چون آیه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر
منکم نازل شد گفتم یا رسول الله خدا و رسول را میشناسم و اطاعت ایشان منکم اولی الامر کدامند که خدا طاعت ایشانرا با طاعت خود و اطاعت تو مقرون ساخته
فرمود ای جابر اولی الامر خلفای منند و ائمه مسلمانان از پس من اول ایشان علی بن ابی طالبست بعد از آن امام حسن آنگاه امام حسین و بعد از آن علی بن الحسین
از عقب آن محمد بن علی که در تورات معروفست بباقر و تو او را در یابی ای جابر چون او را ببینی سلام من برسان و بعد از آن امام جعفر صادق محمد بن علی آنگه موسی بن
جعفر پس علی بن موسی آنگاه محمد بن علی و بعد از آن علی بن محمد و از عقب او حسن بن علی و بعد از او پسر حسن عسکری که هم نام منست و هم کنیت من حجة مشار
و مغارب زمین را بدست وی بگشاید او از شیعه خود غایب گردد غیبتی طویل که بسبب طول آن مردمان بر امامت او و ثبوت نبوت نیست اعتقاد نکنند مگر آنکس که خدا
دل او را بایمان امتحان کرده باشد جابر روایت کند که من گفتم یا رسول الله در غیبت او شیعه را نفع باشد فرمود بخدا که مرا به نبوت فرستاد که ایشان
بنور او مستضیئ باشند بولایت او منتفع و اگرچه در غیبت باشد همچنانکه بآفتاب منتفع میشوند و اگرچه ابر او را بپوشد باشد بعد از آن فرمود ای جابر این از مکنون
سر خدا است و مخزون علم او پس این را بپوشان الا از اهلش جابر گفت چون مدت مدید برین بگذشت و من منتظر این وعده بودم تا یکروز نزد امام علی بن الحسین
ابو الحسن رفتم و او با من حدیث میکرد نگاه کردم محمد بن علی از حجره زنان بیرون آمد بر سر وی دو گیسو داشت چون نیک نگریستم پهلوهای من بلرزید و موی بر اعضای
من راست شد زیرا که علامتی که رسول بمن گفته بود در او مشاهده کردم گفتم یا غلام اقبل پیش آمد و روی بمن کرد گفتم ادبر برگردید گفتم هذا شمایل رسول
الله و رب الکعبة بحق کعبه که این خصایل رسول خداست پس وی را گفتم نام تو چیست گفت محمد گفتم پدرت گفت پدرم علی بن الحسین گفتم همانا تو باقری
آن گفت ای جابر پیغام رسول را برسان گفتم رسول مرا بشارت داد که تو چندان در دنیا بمانی که مرا دریابی و فرمود چون وی را دریابی سلام من برسان اکنون یا محمد

۸ النور

علی رسول خدا و او را سلام میرسانید گفت علی رسول الله ما دامت السموات والارض و علیک یا جابر بما بلغت السلام جابر گفت بعد از ان نزد او امد و
شد کردی و از او مسایل حلال و حرام و شرایع احکام پرسیدی و اموختی یکروز از من مسئله پرسید گفتم والله ما دخلت فیها علی رسول الله صلی الله علیه وآله گفت من
داخل نشوم در انچه رسول خدا مرا از ان نهی کرده چه مرا خبر داد که اهل بیت من حلیم ترین مردم مانند چون خورد باشند و عالم ترین ایشان چون بزرگ شوند
ایشان را میاموزید که ایشان عالم تر از شما باشند گفت صدقت جدی رسول الله صلی الله علیه وآله که من باین مسئله از تو عالم ترم و کودکی علوم و حکمت را بمن داده اند و این از
فضل خداوند است و رحمة و از برای ما که اهل بیتیم و اقیموا الصلوة و بگو ای محمد ببندگان که بپای دارید نماز مفروضه را و اتوا الزکوة و بدهید زکوة
واجبه را و اطیعوا الرسول و فرمان برید رسول را در هر چه فرماید لعلکم ترحمون شاید شما رحمة کرده شوید بعد از ان در بیان عجز کفار و دفع عذاب میفرماید که
لا تحسبن میندار ای محمد الذین کفروا انان را که نگرویدند بخدا و رسول معجزین عاجز کنندگان مر خدا را در دفع عذاب و از خود فی الارض در
زمین و صحراها و ماویهم النار و بازگشت ایشان اتش دوزخ است و لبئس المصیر و هر اینه بد بازگشتی است مر ایشان را از حیثیة الا ماده ما ملکت
اسما بنت ابی مرثد را غلامی بود وقتی بخانه در امد اسماء بر حالتی بود که نخواست که غلام او را چنان ببیند پس از امدن کراهیة یافته برسول خدا معرض
داشت که این غلامان و خدمتکاران ما در ساعتها میایند و اوقاتی که ما از ان کراهت داریم این ایه امد که یا ایها الذین امنوا ای گروه گرویدگان از مردان و زنان
لیستاذنکم باید که دستوری طلبند از شما الذین ملکت ایمانکم انانکه مالک ایشانند دستهای شما یعنی بندگان ذکور و فقط و با ذکور و اناث بر بعضی
والذین لم یبلغوا الحلم و انانکه نرسیده اند بحد احتلام منکم از شما یعنی کودکان ازاد نیز باید که طلب اذن کنند از شما بر در امدن بخانهای شما ثلث
مرات سه بار در شبانه روز من قبل صلوة الفجر یکبار پیش از نماز بامداد که از خواب برخیزند و جامه خلوت بیرون کرده میخواهند که لباس صبح در پوشند
وحین تضعون و یکبار که می نهید ثیابکم جامهای خود را من الظهیرة از وقت نیم روز برای قیلوله و استراحت و من بعد صلوة العشاء و
یکبار دیگر پس از نماز خفتن که وقت برهنه شدن است و جامه در امدن در خوابگاه ثلث عورات لکم این سه وقت عورت شما است در این سه وقت که تبدل
جامه بجامه دیگر میکنید عورتهای شما ظاهر میگردد لیس علیکم نیست بر شما و لا علیهم و نه بر بندگان و کودکان نارسیده جناح گناهی در ترک دستوری
طلبیدن بعدهن پس از این سه وقت طوافون علیکم طواف کنندگانند بر شما بعضکم علی بعض بعضی از شما طواف کنند بر بعضی یعنی بندگان
خواجگان پس بر خواجه … در غیر این سه وقت و ترک طلب اذن بجهة کثرت مداخله و مخالطه شما با یکدیگر و عدم مظنه کشف عورت در غیر این سه وقت کذلک همچنانکه
تبیین و روشن کرد این ایه یبین الله لکم الایات روشن میسازد و بیان میکند خدا برای شما دلایل خود و احکام شرع را والله علیم و خدا داناست بمصالح
بندگان حکیم حکم کننده برعایة مراسم اداب بر وجه حکمة و بدانکه امر باستیذان در این ایه نسبت با بالغین تکلیف است و نسبت با اطفال تمرین و در اینکه کنیزان
در این امر داخل باشند یا نه خلاف است نزد بعضی داخلند و ذکر ذکور بجهة تغلیب است و نزد بعضی مامور نیستند و این قول از امام محمد باقر و امام جعفر صادق
و نزد بعضی این ایه منسوخ است و نزد بعضی محکم و صحیح انست که ثابت است و ابن جبیر را پرسیدند که بعضی مردم در نسخ این ایه سخن میگویند گفت بخدا سوگند که منسوخ نیست اما
مردم در این تهاون میکنند و اذا بلغ الاطفال منکم و چون برسند طفلان از شما یعنی طفلان ازاد الحلم بحد خواب دیدن یعنی محتلم شدن مراد انستکه بالغ
گردند و احتلام روشنترین دلیل است بر بلوغ فلیستاذنوا پس باید که دستوری طلب کنند در همه اوقات از شما کما استاذن همچنانکه دستوری طلبیدند الذین
من قبلهم انانکه بالغ شدند پیش از ایشان یعنی ایشان حکم سایر مردان دارند در دستوری خواستن پس بالغ باید استیذان کند در همه اوقات و طفل و مملوک

بالغ،

اذن طلبند در اوقات ثلثه مذکوره کذلک یبین الله همچنین مبین و روشن کرداند خدا لکم ایاته برای شما ایتهای خود را والله علیم و خدا داناست
باحوال شما حکیم حکم کننده در تعیین اوضاع و احکام شریعت والقواعد و انها که نشستگانند من النساء از زنان اللاتی انانکه لا یرجون نکاحا
امید ندارند نکاح خود را یعنی نا امیدند از انکه کسی ایشانرا بعقد نکاح در اورد بجهة کمال پیری فلیس علیهن پس نیست بر ایشان جناح گناهی و وبالی ان
یضعن ثیابهن انکه بنهند جامهای ظاهر خود را چون چادر و سربند که بر بالای مقنعه پوشند غیر متبرجات بزینة در حالتیکه بتکلف ظاهر
کنندگان نباشند مواضع زینت خود را یعنی غرض از نهادن چادر اظهار زینت نباشد یا اظهار مواضع ان از سر و گردن و گوش و موی و امثال ان بلکه مقصود ایشان از
ان تخفیف باشد و ان یستعففن و انکه طلب عفت کنند و وضع چادر نکنند بلکه خود را بان بپوشند خیر لهن بهتر است مر ایشان را بجهة انکه ابعد از تهمت دور تر
است والله سمیع و خدا شنواست مقالات ایشان را با مردم علیم دانا بمقصود ایشان از ابن عباس مرویست که در ایام نزول … صحابه نابینا و اعرج و مریض طعام
نخوردندی و گفتندی ما جید طعام را نمی بینیم و میخوریم و اعمی از انبوه … تا بخورند و لنگ را امکان بر نشستن نیست تا بفراغ طعام خورند و مریض قدرت تمام برکار
ندارند و از سعید بن مسیب … منقولست که بعضی از صحابه چون بسفر رفتندی کلیدهای خانه و انبار بدست ضعفا و زمنی دادندی تا بوقت حاجت طعام تناول کنند
و ایشان بتوهم عدم رضا ایشان از ان پرهیز کردندی و مجاهد گفته که گروهی از اینجماعت بمائده که در خانه پدر یا مادر یا اقارب بود … ترتیب کرده بودند دعوت
کردی اجابت کردندی حق تعالی این ایه فرستاد که لیس علی الاعمی حرج نیست بر نابینا بزه و گناهی ولا علی الاعرج حرج و نه بر لنگ وبالی ولا علی المریض
حرج و نه بر بیمار اثمی و لا علی انفسکم و نه بر نفسهای شما و دیگر ان تاکلوا از انکه بخورید شما و اهل بیت شما من بیوتکم از طعامها خانه خود که اهل عیال
شما در انند و خانهای فرزندان نیز در ان داخل است بحکم خبر صحیح انت و مالک لابیک و ان اطیب ما یاکل المرء من کسبه و ان ولده من کسبه یعنی تو و انچه داری مر پدر تو
راست … پاکیزه ترین انچه مرد خورد از کسب او و دست و پسر از کسب واست و لهذا میان والد و ولد در نام نفع است پس بجهة این در این ایه ذکر بیوت اولاد نشد
او بیوت ابائکم یا خانهای پدران خود او بیوت امهاتکم یا خانهای مادران خود او بیوت اخوانکم یا خانهای برادران خود او بیوت اخواتکم یا خانها

خواهران خود او بیوت اعمامکم یا خانهای برادران آباء خود او بیوت عماتکم یا خانهای خواهران پدران خود او بیوت اخوالکم یا خانهای برادران امهات
خود او بیوت خالاتکم یا خانهای خواهران مادران خود او ما ملکتم مفاتحه یا خانهائی که مالک شدید شما خزاین آنرا از نقود و امتعه یخطاب با وکیلان
و اولیا و خازنانست و گویند مراد خانه بنده است که آنست صاحب و قول اینست که غیر از خانه عبید شما صاحب بیت در اکل طعام شرطست یا صدیقکم یا بخانه ظاهره پسر
رضا صاحب شرط اباحت اکل باشد در اقسام مذکوره و در این قسم نیز کها و صدیقکم یا خانهای دوستان خود و شبهه نیست در آنکه صدیق حقیقی خوشحال می
گردد از آنکه مصادقی او از خانه وی طعام خورد چنانکه آورده اند که فتح موصلی بخانه دوستی آمد و او حاضر نبود کیسه وی را از کنیز طلبید و درم بر داشت تا
زانکه کنیز باز داد خاصه چون بخانه آمد صورت واقعه را از کنیز شنید بشکرانه آن خوشحالی کنیز را آزاد کرد و بنواخت در عوارف المعارف آورده که چون کسی یار خود را
گوید که از مال خود بمن عطا کن و او در جواب گوید که چند میخواهی دوستی را نشاید یعنی باید که هر چه دارد در میان آورد و از کیسه او بی پرسش چند چون دارا
بگذارد چه دوستی باقی بهتر است از مال فانی آورده اند که بنی لیث بن عمرو که از قبیله کنانه بودند تنها طعام خوردن را حرام دانستندی و از صبح تا شام خوان نهاده طلب مهمان
کردندی و چون ثلثی از شب بگذشتی و مهمان نرسیدی آنگاه چیزی خوردندی و نزد بعضی جمعی از انصار شفقت بر نفس خود نموده جز با مهمان طعام نخوردندی و گفته اند که
جماعتی از اجتماع بر طعام پرهیز نمودندی و ابن عباس فرموده که توانگران با درویشان نخوردندی این آیه آمد که لیس علیکم جناح نیست شما را گناهی ان تاکلوا
آنکه بخورید طعام را جمیعا در حالتیکه با هم مجتمع باشید او اشتاتا یا پراکنده یعنی متفرق و تنها از یکدیگر فاذا دخلتم بیوتا پس چون در آئید
بخانها که از بیوت مذکوره باشد یا بخانهای خود یا بیوت خالیه یا مساجد اصح عموم بیوتست فسلموا پس سلام کنید علی انفسکم بر نفسهای خود یعنی بر هم دینان
خود که بمنزله نفسهای شما اند که المؤمنون کنفس واحدة و یا بر اهل خود که از شما اند در دین و قرابت و ابن عباس گفته که اگر مسجد یا خانه خالی بود بگوئید السلام
علینا و علی عباد الله الصالحین و از امام جعفر صادق مرویست که مراد سلام کردن مرد است بر اهل بیت خود وقتیکه در آید در خانه بعد از آن اهل خانه رد سلام
کنند بر او پس این سلام شما است بر نفسهای خود و بر هر تقدیر سلام کنید تحیة سلام کردنی من عند الله از نزد خدا یعنی ثابت به امر او و مشروع از نزد او مبارکة
با خیر و با برکة و گویند وصف سلام ببرکة بجهت آنست که از عرض محبت میکند و تعلق و موجب حسن خلقست و مشعر است بامن از شر ملاقی و با برکة از رحمت ایست که
متضمن دعاست بسلامتی از آفات دنیا و آخرة طیبة پاکیزه و خوش که نفس مستمع بآن خوشحال گردد یا متضمن اجر جزیل و ثواب عظیم از عبد الله مسعود [illegible]
که رسول فرموده که سلام نامیست از نامهای خدای تعالی پس فاش گردانید آنرا در میان خود که مرد مسلمان چون بقومی رسد و بر ایشان سلام کند و ایشان جواب دهند
بر ایشان مرتبه درجه داشته باشد که ایشان جواب ندهند تا آنکه از ایشان فاضلتر و بهتر و پاکیزه تر یعنی فرشتگان او را جواب دهند و در خبر آمده است که میان
سلام کننده و جواب دهنده صد جزو ثوابست نود و نه جزو از آن باشد که سلام کند و یکی از آن که جواب دهد برای آنکه او ابتدا بسلام کرده و باعث بر آن شده که کسی فعل
خیری از او صادر شده و آن جواب سلامست انس بن مالک روایت کرده که من روزی بخدمت پیغمبر [illegible] مرا گفت ای انس سه خصلت ترا تعلیم کنم تا بآن نفع گیری
گفتم بلی یا رسول الله فرمود که هر گاه ببینی از امت من بر او سلام کن تا عمرت دراز شود و چون در خانه خود در آئی سلام کن بر اهل خانه خود تا خیر خانهات بسیار
شود و نماز چاشت کن که آن شعار صلحای اواهاست کذلک همچنانکه بیان سلام فرمود یبین الله لکم بیان میکند خدا برای شما الآیات نشانهای احکام خود را
لعلکم تعقلون شاید که تعقل کنید در معالم دین خود و در ثواب زاد و باید شبهه نیست در آنکه امر بسلام در آیه مذکوره بر سبیل ندبست و وجوب با جماع امت
انما المؤمنون جز این نیست که گروندگان الذین امنوا بالله آنانند که گرویدند بخدا و رسوله و فرستاده او از صمیم قلب و اذا کانوا و چون باشند
معه با رسول خدا علی امر جامع بر کاری که جمع آرنده یعنی مهمی که شریعت مطهره آنرا جمع شده باشند در آن چون روزهای جمعه و عید و در وقت مشاورت و نماز
استسقا و غیر آن لم یذهبوا نروند از نزد رسول حتی یستاذنوه تا وقتیکه دستوری طلبند از او و او تشریف اذن ارزانی فرماید چون این مقصد صحابه
و میز مخلص در ایمان از منافق چه عادت اهل نفاق فرار است از صحبت آن خلاصه ابرار و بجهت عظم گناه است از مجلس رسول الله بی اذن او و کرا اعادت این کلام فرموده
بر اسلوب ابلغ برای تاکید و فرموده ان الذین یستاذنونک بدرستیکه آنانکه دستوری میطلبند از تو اولئک الذین آنگروه آنانند که گروند و صدق تمام
یؤمنون بالله و رسوله گویند بخدا و رسول او و از ابو حمزه ثمالی روایتست که مراد بامر جامع جمعه است که چون رسالت پناه بر منبر نشستی و مردی را
پیش آمدی از تجدید وضو و قضاء حوایج و مرضی از مسجد بیرون رفتند تا آنکه در برابر حضرت آمدی و باشارت از آنحضرت دستوری خواستی و رسول او را دستوری دادی
بجهت شدت مبالغه و تضییق امر در اذن دادن فرمود فاذا استاذنوک پس چون طلب دستوری کنند این مؤمنان مخلص از تو لبعض شأنهم برای انجاح بعضی از کار
خود فاذن پس دستوری ده لمن شئت منهم هر که را خواهی از ایشان که دانسته باشی که عذر واضح دارند نه عذر مطلق و استغفر لهم الله و با وجود آن
طلب مغفرت کن برای ایشان از خدا چه تقدیم امور دنیا بر مهم دین اگر چه بعذر باشد خالی از خللی نیست و در مظنه اینست که بجز وج اثم باشند پس برای ایشان
استغفار کن ان الله غفور رحیم بدرستیکه خدا آمرزنده است تقصیرات بندگان را مهربان بتخفیف تکلیف بر ایشان و گویند نزول آیه استیذان در حفر خندق
بود که قومی بخفیه فرار میکردند بی اذن پیغمبر و یا در غزوه تبوک که تخلف از جهاد استیذان میجستند بعد از آن جمیع تکالیف امر منقسم باید که لا تجعلوا
دعاء الرسول بینکم مگردانید خواندن رسول مر شما را در میان خود کدعاء بعضکم همچو خواندن بعضی از شما بعضا بعضی را یعنی قیاس مکنید
خواندن او را بر خواندن یکدیگر که اعراض توانید کرد از آن و در جواب تساهل توانید نمود چه مبادرت بامر او واجب و لازم است و مراجعت بی اذن او حرام و نادر و
یا دعای او را بر شما یا برای شما چون دعای یکدیگر مدانید که آن دعا بی شک مستجابست و مقبول حضرت رب الارباب یا ندا کردن مر رسول را باید که چون ندا کردن بیکدیگر
نباشد که بمجرد نام خوانید چون یا محمد و یا عبد الله بلکه باید که از روی تعظیم باشد چون یا رسول الله و یا نبی الله با قصد تعظیم و توقیر و تواضع و فروتنی باشد

کذر ز

او از جمله حضرت عزت همه انبیا را باسم ندا کرده مانند یا ابرهیم یا نوح و یا موسی و آنحضرت بندا اکرام چون یا ایها النبی و یا ایها الرسول آورده اند که چون حضرت
خطبه خواندی منافقان بتنگ آمده تا یکدیگر را ملتجی شده و یکدیگر را از نظر پیغمبر پوشیده از مسجد بیرون رفتندی آیه آمد که قد یعلم الله الذین بتحقیق که می
داند خدا آنان را که از ذکر و کراهیت یتسللون بیرون میروند اندک اندک منکم از شما لواذا در حالتیکه پنهان میشوند یکدیگر را از پیغمبر و از شما و از پس
یکدیگر پنهان میشوند فلیحذر الذین پس باید که بترسند آنانکه یخالفون مخالفت میکنند و اعراض مینمایند عن امره از فرمان خدا یا رسول مقتضای او
بیمیروند که خلاف سمت او است حاصل کلام که حق تعالی تخویف اهل خلاف میکند و مخالفت از امر و میگوید که باید بترسند آنانکه اعراض میکنند از امر الهی ان
تصیبهم آنکه برسد بدیشان فتنة از ملایی که نفاق ایشان را ظاهر گرداند یا محنتی در دنیا او یصیبهم یا برسد ایشان را عذاب الیم عذاب دردناک
در آخرت و اصابت بلیه در دنیا یا قتل است یا فوت اموال یا موت اولاد و از امام جعفر صادق منقولست که بلیه دنیا آنستکه پادشاه ظالم بر ایشان مسلط کرد
الا بدانید ای بندگان ان لله بدرستیکه مر خدا راست ما فی السموات والارض آنچه در آسمانها و زمینها است یعنی همه مکونات علوی و سفلی ملک
او است و او مالک همه است چه خالق همه ممکنات قد یعلم بدرستیکه میداند ما انتم علیه آنچه شما بر آنید ای مکلفان از موافقت و مخالفت و نفاق و
اخلاص و طاعت و معصیت و یوم یرجعون و میداند روزی را که باز گردانیده شوند منافقان الیه بسوی جزای او فینبئهم بما عملوا پس خبر دهد
ایشان را بانچه کرده اند از اعمال سیئه و عقاید فاسد و با مکافات دهد والله بکل شیء و خدا بهمه چیزها علیم داناست هیچ چیز او پوشیده نیست
ابی بن کعب از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله روایت کرده که هرکه این سوره بخواند حق تعالی در روز قیامت او را بانگیزاند در حالیکه مومن و موحد باشد و مصدق
بعث و نشور و او را بهشت برد و محمد بن اسحق بن عمار از ابی الحسن روایت کرده که آنحضرت مرا گفت یا ابن عمار ترک قرائة تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده مکن
که هرکه آنرا بخواند حق تعالی هرگز او را عذاب نکند و حساب او نفرماید و منزل او در فردوس اعلی باشد بدانکه چون ختم سورة النور بر قوله الا ان لله ما فی السموات
والارض والله بکل شیء علیم جهت اتصال النظیر بالنظیر افتتاح این سوره نیز به ثبوت ملکیه سموات وارض بود مر او را خود و فرمود که سورة الفرقان مکیه سبع و
سبعون آیة بسم الله الرحمن الرحیم تبارک در کشف الاسرار آورده که از این لفظ سه معنی را اختیار نموده اند نخست معنا که مفسران ذکر کرده
اند یکی آنکه برکت او راست و اینست اشارت است بکار ساز و بنده نواز با و سبحان دوم آنکه بزرگوار و برتر است و این بنا صفت سرمد و نشان عزت ازلی و ابد
او است سیم آنکه دایم و ثابت است و ابن عباس از دوام ذات او روشن کرده لم یزل و لم یزال است پس حاصل معنی اینستکه با لهم بزرگوار و کثیر الخیر و برتر و بردوام است
الذی نزل الفرقان آنخدائیکه فرو فرستاد قرآنرا که جدا کننده است میان حق و باطل به تفرقه تمام و تمیز کننده است میان محق و مبطل باعجاز تمام و یا
مفروق الایات والسور در نزول علی عبده بر بنده خود که محمد است لیکون تا باشد بنده او یا قرآن للعالمین مر همه مردمان را و پریان را نذیرا
بیم کننده از عذاب الهی و عقاب پادشاهی الذی له ملک السموات والارض آنخدا که مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها و منفرد است با [illegible]
همه ممکنات پس تصرف در آن او راست نه غیر او را و لم یتخذ ولدا و فرا نگرفت فرزندی چنانکه زعم و ثنیه است و لم یکن له و نبوده و نیست مر او را شریک
فی الملک انباز در پادشاهی چنانکه ثنویه میگویند یعنی او را ثابت نیست پادشاهی مطلق و بی فرزند که قایم مقام او تواند بود و نا شریکی که با او مقاومت
تواند نمود پس بجهة تنبیه بر این وجه منفرد باید که و خلق کل شیء و بیافرید همه چیزها را از مواد مخصوصه بهیات مختلفه و صور متنوعه و غیر آن از مکونات حیوانی
و نباتیه و جمادیه و آثار علویه فقدره پس اندازه کرد آنچیز را تقدیرا اندازه کردنی یعنی او را مهیا ساخته اختصاص افعالیکه از او میخواست چون
هیات انسان از برای فهم و ادراک و نظر و استنباط صنایع متنوعه و غیر آن بعد از آن از حال کفار خبر میدهد و اتخذوا و فرا گرفتند کافران من دونه
از غیر خدا آفریدگار الهة لا یخلقون شیئا خدایانی که نیافرینند چیزی را و قادر نباشند بر خلق هیچ چیز و هم یخلقون و حال آنستکه ایشان آفریده
شده اند و هر مخلوقی محتاج است در وجود بخالق و محتاج خدا را نشاید پس بتان که عبده ایشان از [illegible] بهر وجهیکه میخواهند تصویر ایشان میکنند چگونه
سزاوار پرستش باشند و لا یملکون و با وجود مخلوقیت نمیتوانند که لانفسهم ضرا برای نفسهای خود باز داشتن ضرری را و لا نفعا و نه جذب نفعی
یعنی نه سودی بخود میتوانند رسانید و نه زیانی از خود باز میتوانند داشت و این صفت الوهیت نیست چه خدا ضار و نافع است و لا یملکون و نمیتوانند آلهه باطله
و قادر نیستند موتا بر میرانیدن کسی و لا حیوة و نه بر زنده کردن کسی اولا یا بر ابقا حیوة و لا نشورا و نه بر بعث و جزا و حشر او ثانیا و احیا و اماتت و بعث
لازم خدا است پس هرکه این صفت مذکوره از او مسلوب باشد خدا را نشاید بعد از آن از تکذیب مشرکان خبر میدهد و قال الذین کفروا و گفتند آنانکه
نگرویدند ان هذا نیست این فرقان که محمد بما آورده الا افک مگر دروغی افتریه که دروغیکه بر بافته است آنرا از خود و اعانه و یاری داده اند او را علیه
بر ساختن آن دروغ قوم آخرون گروه دیگر چون جبر غلام عامر و یسار و ابا فکیهه رومی یا جمعی دیگر از یهود یعنی اخبار سابقه برو خوانده اند و بعبارت عربی بر زبان
القا میکنند و تفصیل این در آیه و یعلمه بشر مذکور است فقد جاؤا پس بتحقیق که مشرکان آمده اند یعنی کرده اند ظلما ستم بعد از آنکه کلام معجز
نظام بر بافته بشر میدانند و زورا و بهتان چه نسبت افترا و بر بافتن قرآن بکسی میدهند که وی از آن بری است و قالوا و دیگر گفتند که این کلام اساطیر
الاولین افسانهای پیشینیان است که در کتابها نوشته اند اکتتبها نوشته است محمد یعنی فرا گرفته است آنرا از کتب متقدمین ای خود و نا نویسنده چه خود نمی
تواند نوشت فهی تملی پس آن نوشتها علیه املا کرده میشود بر او بکرة و اصیلا در بامداد و شبانگاه یعنی در هر دو طرف روز تا یاد گیرد و آنها
بر او میخوانند تا یاد میگیرد چه خود نمیتواند خواند بر ما میخواند که وحی است قل بگوی ای محمد در رد سخن ایشان انزله الذی فرو فرستاده است قرآنرا
آنکس که بلا شبهه یعلم السر میداند امر پوشیده را فی السموات والارض در آسمانها و زمینها یا بر دلیل که کلامیست مشتمل بر اخبار از مغیبات و علم غیب

غلام و عامر

مقابله

خاصه خداست و دیگر همه فصحا و بلغا از آوردن مثل آن عاجزند پس اگر از نزد ملک علام نباشد پس چگونه اساطیر الاولین باشد اِنَّهُ بدرستیکه او سبحانه
كَانَ غَفُورًا هست آمرزنده که پرده کرم بر جرایم بندگان میپوشد رَحِيمًا مهربان که در عقوبت عاصیان تعجیل نمیفرماید بر آنچه میگویند با وجود قدرت
او بر استحقاق ایشان نزول عذاب وَقَالُوا و گفتند صنادید قریش چون ابوجهل و عتبه و امیه و عاص و اتباع ایشان بر سبیل تهکم مَالِ هَٰذَا الرَّسُولِ چیست این
پیغمبر را و چه بوده که دعوی رسالت میکند و مانند مردمان دیگر يَأْكُلُ الطَّعَامَ میخورد طعام را و مانند ما و میخورد وَيَمْشِي و میرود چون دیگران برای طلب معیشت فِي الْأَسْوَاقِ
در بازارها اگر دعوی او درست بودی حال او مخالف حال دیگران بودی ایشان بجهت عماهت و قصور نظر و توقف در مرتبه محسوسات کوده از حال آنحضرت غافل
شده پنداشتند که تمیز رسل از غیر ایشان بامور جسمانی و ندانستند که نبوت منافی بشریت نیست بلکه مقتضی است تناسب و تجانس تا آنچه سبب افاده و استفاده باشد هم
است بحصول پیوندد و نعم ما قیل جنس باید تا در آمیزد بجنس انس گیرد جن با جن انس با انس القصه مشرکان گفتند بایستی که او فرشته بودی چون فرشته
نیست لَوْلَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ چرا فرو نفرستاده اند بسوی او مَلَكٌ فرشته فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيرًا تا باشد با وی بیم کننده در انذار و بجهت آن صدق
وی در دعوی نبوت بتصدیق آن ملک معلوم شدی أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كَنْزٌ یا افکنده شود برای وی گنجی از آسمان تا برای او قوی پشت شده از نزد و تحصیل معاش
مستغنی شود أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ یا باشد مر او را بوستانی يَأْكُلُ مِنْهَا که بخورد از میوه آن و بدان معیشت کند یعنی اگر فرشته نیست بایستی که
قرین فرشته بودی و اگر این نیز نیست بایستی که صاحب گنج بودی و اگر این نیز نیست لا اقل بایستی که او را باغی بودی همچنانکه دهقانان دارند تا بحاصل آن مستغنی
شده وَقَالَ الظَّالِمُونَ و گفتند ظالمان یعنی نضر حارث و عبدالله ابی و امثال ایشان که إِنْ تَتَّبِعُونَ پیروی نمیکنید شما إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا مگر
مردی جادو کرده شده را یعنی کسیکه با وی سحر کرده اند و بجهت آن عقلش پوشیده شده و در مدارک گویند که مسحور بمعنی ساحر است یعنی متابعت ساحری
میکنید که شما را بسحر میفریبد پس حق تعالی جهت تسلیه خاطر عاطر سید عالم فرمود که انْظُرْ در نگر ای محمد بدیده بصیرت تا به بینی که آن منافقان جاهل
كَيْفَ ضَرَبُوا چگونه زدند لَكَ الْأَمْثَالَ برای تو مثلها یعنی سخنان ناشایسته و ناخوش گفتند فَضَلُّوا پس گمراه شدند از طریقی که موصل است بمعرفت
خواص انبیا و تمیز ایشان از ما سوی و در بادیه غوایت خبط نمودند بقوله فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا پس توانائی ندارند براه که قدح نبوت کنند و
یابند طریقی بحجت و برهان بر آنچه میگویند یعنی قدرت ندارند الزام تو نمودن بحجت و ابطال امر تو کردن ببرهان و یا راه برشد هدایت نمی برند از آنجهت حیران و سرگردان
گشته اند و بر هیچ سخن قرار نمیگیرند تَبَارَكَ الَّذِي بزرگوار آنکس است که بمحض فضل إِنْ شَاءَ اگر خواهد جَعَلَ لَكَ بنهد و ببخشد مر ترا خَيْرًا مِنْ
ذَٰلِكَ بهتر از گنج و بوستان دنیا که ایشان میگویند جَنَّاتٍ بوستانها تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ روان باشد از زیر درختان آن جویها وَيَجْعَلْ
لَكَ و بدهد ترا در آن بوستانها قُصُورًا کوشکها عالی و مسکنهای رفیع و کوشک را قصر میگویند بجهت آنکه علو و رفعت آن بحدیست که دستها از آن قاصر است
و تا برسد از عبدالله عباس روایت است که چون مشرکان رسول را طعنه زدند بفقر و فاقه آنحضرت دلتنگ شد جبرئیل آمد گفت یا رسول الله حق تعالی اسلام میرساند
و میگوید مشرکان ترا میگویند که مَالِ هَٰذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ بعد از آن بجهت تسلیه وی این آیه برو خواند وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا
إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ آنحضرت فرمود که چون جبرئیل این آیه بر من خواند دیدم که بیکبار بر هم جست و مانند عدس شد و مقدار کفم گشت یا رسول
الله ترا چه رسید گفت یا رسول الله دری از درهای آسمان بر من کشوده شد که پیش از این هرگز نگشوده بودند ترسیدم که برحمت مفتوح شده باشد یا بعذاب و من ترسیدم از
اینکه مبادا عذاب خدا بر طعنه زنندگان تو نازل شود چنین شدم در اثنای این حال جبرئیل بحالت اول رفت و خوشحال شد و گفت یا رسول الله بشارت باد ترا
که در برای نزول رحمت کشوده اند و آن فرشته که فرو می آید رضوانست که خازن بهشت است از آنید و رضوان نجاست تا بشارات او در جانب خدا برانکه وی از تو
خشنود است پس رضوان فرود آمد سلام کرد و این آیه تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَٰلِكَ الی آخرها بر آنحضرت خواند درجی از نور نزد آنحضرت بنهاد و نمود
که پروردگار تو میفرماید که مفاتیح خزاین دنیا در اینجاست از ابد بتصرف تو میکنم بی آنکه از کرامتی و نعیمی که بتو وعده کرده ام و نامزد تو نموده ام در آخرت مقدار
پر پشه کم کنیم رسول روی بجبرئیل کرد چون کسی که با کسی مشورت کند جبرئیل اشارت بحضرت کرد و گفت تواضع لله طریق عجز و انکسار و تواضع را اختیار کن
حضرت فرمود که ای رضوان مرا بدین احتیاج نیست فقر را دوست دارم میخواهم که بنده صبور و شکور باشم رضوان گفت اصبت اصاب الله بک الرشاد و الصواب گفتی
که خدا ترا برشاد ساناد و از آسمان ندا آمد که ای جبرئیل سر برآور سر برآورد درهای آسمان دید کشاده تا بزیر عرش و خدا وحی کرد به بهشت عدن که شاخی از شاخهای
خود فرود آور و بهشت شاخ فرو گذاشت و بر آن خوشه بود و بر خوشه غرفه بود از زبرجد سبز که او را هفتاد هزار در بود از یاقوت سرخ جبرئیل گفت یا رسول
الله چشم بردار تا به بینی حضرت چشم برداشت منازل انبیا دید منزل خود را بر بالای همه منازل مشاهده فرمود منادی ندا کرد که راضی شدی ای محمد رسول فرمود
راضی شدم ای پروردگار من آنچه بمن میدهی در دنیا بعوض آن شفاعت امتم بمن کرامت کن حق تعالی اجابت دعا فرمود زمام شفاعت امت در کف کفایت او نهاده شد
علو همت آنحضرت همین است که با وجود تنگدستی و احتیاج گوشه چشم التفات بر خزاین روی زمین نیفکند بلکه در شب معراج مطلقا نظر رسول الله نگشود در
هیچ چیز از بدایع ملکوت و غرایب عرصه جبروت التفات نفرمود و بجهت این آیه کریمه مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ نازل گشت بعد از آن حق سبحانه تعالی بیان بد اعتقاد اهل
شرک و ضلال میکند بیان آنچه معتقد برای تو نخواهد شد دفع اعمال بَلْ نه چنانست که فقر و احتیاج تو مانع کفار است از ایمان آوردن بتو بلکه بجهت آنکه كَذَّبُوا
بِالسَّاعَةِ تکذیب کردند بقیامت یعنی داعی ایشان بانکار نبوت تکذیب ساعت است نه بجهت آنکه طعام میخورد و در بازارها میرود چون نظر و فکر ایشان قاصر است
بر حطام دنیویه و غیر نافذ در مقاصد اخرویه و مظنه ایشان اینکه کرامت منحصر است در مال لاجرم از این جهت طعن میکنند ترا بفقر و تکذیب مینمایند نه بجهت آنچه
محال دانسته اند از مطاعن فاسد وَأَعْتَدْنَا و آماده کرده ایم لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ برای کسیکه تکذیب کند ساعت قیامت را سَعِيرًا آتشی افروخته

١٢ الفرقان

از حسن بصری مرویست که سعیر نامیست از نامهای دوزخ اذا رأتهم چون ببیند آتش ایشانرا یعنی منکران قیامت را یعنی مانند کسی باشد که بنظر غضب
شد خشم بایشان نگرد و یا به بیند بانه آتش دوزخ ایشانرا من مکان بعید از جائی دور که صد ساله راه باشد بقول سدی و کلبی و در بکر یا صد
ساله راه و بروایت منقوله از ابو عبدالله من مسیرة سنة یعنی یکساله راه سمعوا لها شنوند مر آن آتش را یا مر زبانیه آن آتش را تغیظا آواز جوشیدن
از فرط خشم و زفیرا و بانگی چنانکه اندرون خشمناک آید یعنی مانند غریدن و ممکنست که حق تعالی در آتش زندگی خلق کند که بکرید و خشم کند و غضب کند
و بغرد و مؤید آنست که از رسول مرویست که هر که بر من دروغ بندد گوی خویشتن را در چشمهای دوزخ جا سازد گفتند یا رسول الله دوزخ را چشم باشد
فرمود که نشنیدی که حق تعالی میفرماید که اذا رأتهم من مکان بعید سمعوا لها تغیظا و زفیرا و اذا القوا و چون در انداخته شوند مشرکان منها از دوزخ
مکانا ضیقا جای تنگ بجهت زیادتی عذاب چه راندن و با ضیق است فرح با وسعت و لهذا حق تعالی در وصف جنت میفرماید و جنة عرضها کعرض السماء والارض
و در حدیث آمده که وسعت خانه موجب سرور گشتست و ضیق خانه باعث شر ابن عباس فرمود که جهنم را چنان بر کافران تنگ سازند که آهن بر نیزه و از
رسالت مرویست که گفت بحق آنکس که نفس من در قبضه او است که دوزخ را بر کافران مشرک چنان تنگ کردانند که میخ کوفته در دیوار مقرنین در تنگنا
در هم بسته شده باشند یعنی بزنجیرهای آتشین دستهای ایشانرا بر گردنهای ایشان بسته باشند و یا آنکه هر یک را با قرین او از دیو که مضل او بوده بسلسله آتشین به
یکدیگر بسته باشند دعوا هنالک بخوانند بر خود در آن مقام ثبورا اهلاکت را یعنی نفرین کنند بر خود بهلاکت یا گویند واثبوراه و اینکلمه کسی گوید که
امید و مقصد هلاک باشد از انس بن مالک روایت کرده اند که اول کسی که از قفای او از اهل دوزخ جامه آتشین پوشانند ابلیس باشد و آن حله از ابرو
یا آتش تا بقفا رسیده باشد چنانکه بر زمین کشیده ذریت و فرزندان او واثبورا بر کشیده روند تا بکناره دوزخ و حق تعالی یا ملکی بفرمان او ایشانرا گوید شیو لا تدعوا
الیوم ثبورا واحدا مخوانید امروز یک ثبور را وادعوا و بخوانید ثبورا کثیرا ثبور بسیار را یعنی یکبار نفرین بر خود مکنید بلکه نفرین بسیار
کنید زیرا که شما را انواع عذاب خواهد بود و هر نوع را بواسطه شدت عذاب آن ثبور واقع خواهد شد یا آنکه هر چند هلاک شوند باز مخلوق گردند و ایشانرا
هر نوبت که زنده شوند اعاده بلفظ ثبور کنند که کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب و هلاکت ایشانرا نهایتی نباشد قل بگوای
محمد ایشانرا که بفقر و فاقه سرزنش تو میکنند اذلک آیا گنج و بوستان دنیا خیر بهتر است ام جنة الخلد التی یا بهشت جاودان که وعد المتقون
وعده داده شده اند پرهیزکاران بدخول شده در آن و در نزد اکثر مفسران معنی آیه اینست که بگوای محمد مشرکان بر سبیل تهکم و سرزنش که آیا این وصف
کرده شد از انواع عذاب دوزخ و اصناف عقاب آن بهتر است یا بهشت خلد که موعد است پرهیزکاران را کانت هست آن بهشت خلد در علم خدا لهم
برای متقیان جزاء پاداش کردار ایشان و مصیرا و بازگشتی که رجوع بدان نمایند در آخرت و در آن قرار گیرند لهم فیها مر ایشانراست در بهشت
ما یشاؤون آنچه خواهند و تمنا کنند از انواع نعم فراخور استحقاق ایشان چه ضعفهای مؤمنان را با درجه ایشان از مرتبه اهل کمال نصیبی نخواهد بود
بلکه مراد آنست که مناسب حال خود جویند یابند خالدین در حالتیکه جاوید باشند در بهشت کان آن بود که هست علی ربک بر پروردگار تو وعدا
مسئولا وعده خواسته شده یعنی سزاوار آنکه از خدا درخواهند یا وطلبند آنرا یا آنکه مؤمنان آنرا از خدا درخواسته اند که ربنا و آتنا ما وعدتنا
یا ملائکه درمیخواهند که ربنا وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم و یوم یحشرهم و یاد کن ای محمد روزی را که حشر کنیم و حفص بیا میخواند یعنی روزیکه حق تعالی
حشر کند مشرکان را از گورها و ما یعبدون و آنرا نیز که میپرستند من دون الله بجز خدا مراد معبودیست که غیر او سبحانه باشد از ملئکه و عزیر
و مسیح و کواکب و اصنام و نزد کلبی مراد اصنام اند که حق تعالی ایشانرا انطاق و گویا گرداند و یا بزبان حال تکلم کنند چنانکه در نطق ست و ما فیقول پس گوید
با ایشان ءانتم اضللتم آیا شما گمراه کردید عبادی هؤلاء بندگان مرا که اینگروه اند ام هم ضلوا السبیل یا ایشان گم شدند از راه بجهت ترک نظر
صحیح و اعراض از قول مرشد نصیح و اینکلام بر سبیل تقریع عبده است تا مبهوت و متخذل شوند بدانچه و حسرت ایشان بیشتر گردد و موجب خوشحالی اهل
ایمان گردد و حق تعالی اینخطاب کند با ایشان بزبان مقال و یا آنکه بزبان حال قالوا گویند از روی تعجب از آنچه کفار در حق ایشان گفته
باشند سبحانک پاکی و پاکیزگی تراست و ما ترا بپاکی یاد میکنیم و منزه میدانیم از شرک و شبهه ضد ند ما کان ینبغی لنا نیست سزاوار مر
نباشد ما را ان نتخذ آنکه فرا گیریم من دونک جز تو من اولیاء دوستانرا یعنی هر گز غیر ترا بخدا نمیگیریم پس چگونه ما این شرک که اضلال
غیر کنیم و راضی باشیم بدانکه ما را پرستش کنند و لکن متعتهم و لیکن تو برخوردار کردانیدی ایشانرا و آباءهم و پدران ایشانرا باموال و
اولاد و بعمر دراز و صحت بدن و سایر نعمتهای دیگر پس ایشان مستغرق شدند در شهوات خود و بآن مغرور گشتند حتی نسوا الذکر تا که فراموش کردند یعنی
غافل شدند از یاد کردن تو و از تدبر در آیات و معجزات تو که انبیا بوسیله آن ایشانرا بتو دعوت میکردند و کانوا و بودند قوما بورا گروهی هلاک
شده تباه گشته فقد کذبوکم این خطاب است از معبودان بعبده ایشان بجهت الزام حجت بر ایشان یعنی پس گوییم بعبده ایشان که بتحقیق که تکذیب کردند
خدایان شما شما را بما تقولون با آنچه میگویید که ایشان شریک خدا اند و مرا از شریک منزه دانستند فما تستطیعون پس نمیتوانند معبودان شما
صرفا گردانیدن و دفع کردن عذاب از شما و لا نصرا و نه یاری کردن شما را بنجات از عقاب و حفص بتا میخواند یعنی شما که مشرکانید نتوانید عذاب مرا از خود دفع
کردن و یکدیگر را یاری دادن و از عقوبات رهانیدن و من یظلم و هر که ستم کند یعنی شرک آرد یا مشغول شود بمعصیت منکم از شما ای مکلفان نذقه
بچشانیم او را عذابا کبیرا عذابی بزرگ که آتش دوزخ است و بعد از ذکر احوال کفار رجوع میفرماید بمخاطبه سید ابرار و در قول کفار و ما لهذا الرسول
یاکل الطعام تا آخر و میگوید و ما ارسلنا قبلک و نفرستادیم هیچکس پیش از تو من المرسلین از پیغمبران الا انهم مگر آن پیغمبران لیاکلو

انجز

یا ایشان

شبه

الطعام هر آینه میخوردند طعام را و یمشون فی الأسواق و میرفتند در بازارها بجهة مهمات خود وجعلنا بعضکم لبعض وگردانیدیم برخی شما را
برای برخی دیگر فتنة آزمایش و از جمله ابن ابتلا فقر است باغنیا و پیغمبران با امم ایشان و معانده ایشان با ایشان و از مجاهد نقل است که
مراهقان را و سرزنش بفقر و دنو و بیشی و مریض بصحیح و اعمی ببصیر و غیر آن و خلاصه سخن آنکه دنیا دار ابتلاست پس از مخالفه احوال مردمان
بدان مبارزه نمائیم ایشان را تا اهل صبر و شکر از ارباب کفر و جزع ممتاز گردند در اینکلام تسلیه حضرت رسالتست چنانچه کفار در خواه و منکر
بر مستضعفین که ابوجهل و ولید و نضر حارث و امثال ایشان هرگاه بلال و عمار و صهیب و سایر درویشان صحابه بر ایشان بخندند با یکدیگر میگفتند
ایشان شویم حق تعالی این آیه فرستاد و درویشان را مخاطب ساخته فرمود که ما میازمائیم شریفان را بوضیع و وضیع را بشریف اتصبرون ایا
جزع میکنید یعنی تا بر عالمیان ظاهر گردد که شما صبر میکنید یا جزع مینمائید وکان ربک وهست پروردگار تو بصیرا بینا بصبر کننده و جزع نماینده
بحکمة و مصلحة و آنکه بعضی را بغنی و برخی را بفقر مبتلا نماید ابو درداء از رسول روایة کرد که وای مر عالم را از دست جاهل و جاهل را از دست عالم
از مملوک و مملوک را از مالک و قوی را بضعیف و ضعیف را بقوی و سلطان را برعیت و رعیت را از سلطان که اینان همه بعضی فتنه بعضی اند
فرموده که وجعلنا بعضکم لبعض فتنة اتصبرون وکان ربک بصیرا و بعضی در تفسیر این آیه گفته اند که گردانیدیم ترا ای محمد فتنه و آزمایشی
کنوز و بساتین پر میوه بودی میل ایشان بتو و فرمان بردن ایشان مر ترا بجهة دنیا میبود و اختلاط ایشان بتو آمیخته میبود بغرض دنیوی پس ما ترا فقیر مبعوث کردانیدیم
تا اطاعة آنکس که اطاعة تو کند خالص از برای خدا باشد و از شایبه طمع دنیوی و بعد از آن از مقال کفار خبر میدهد بقوله وقال الذین لا
یرجون لقاءنا امید ندارند نمیترسند بجزای ما یعنی منکر حشر و بعث اند و نمیترسند از دیدن عذاب ما مراد اهل مکه اند که میگفتند لولا انزل علینا
الملئکة چرا فرو فرستاده نمیشوند بر ما فرشتگان برسالة تا ما را اخبار از صدق نبوة و رسالة محمد او نری ربنا یا چرا نمی بینیم باشکار تا ما را خود
با ما سخن کند و تصدیق و اتباع محمد فرماید لقد استکبروا بتحقیق که سخت استکبار کردند فی انفسهم در نفسهای خود یعنی اضمار استکبار کردند
از کفر و عناد است در قلوب ایشان و اعتقاد دارند وعتوا و در گذشتند از اندازه عتوا کبیرا در گذشتنی بزرگ با قضی مراتب بعد از مشاهده معجزات
ظاهره از آن اعراض کردند و اقتراح رؤیة ملئکه و القای خدا کردند از برای نفسهای خبیثه که مخ نفوس قدسیه از آن مستعدند یوم یرون الملئکة یاد کن
ایجاد روزی را که به بینند مشرکان مر فرشتگان را و آن روز مرگ باشد یا روز حشر و نشر لا بشری یومئذ للمجرمین هیچ مژده نباشد
در کناه کاران و مأثم اند و ممنوع باشند از بشارت و نیابند آن را ویقولون و گویند ملئکه در آن روز که گردانیده است حق تعالی جنت را
محجورا حرامی که باز داشته شده است از شما و صفت حجر بمحجورا جهة مبالغه است یعنی البته شما از آن روز محروم و نومید باید یعنی آنستکه کافران گویند
از فرشتگان اینکلمه را بجهة استعاذه از حق تعالی و طلب آنکه منع کرده و عقوبه کند از ایشان همچنانکه در دنیا که شده و مکروهی از ایشان را پیش مینامد
محجورا یعنی که می بینیم سختی سخت و تنکی تنک و این کلمه را بیشتر در آن وقت میگفتند که دشمن در مقابل ایشان می استاد خلاصه سخن آنکه
میگفتند حال آنکه نزد مرگ یا روز قیامة ملئکه را به بینند از لقاء ایشان کراهة داشته باشند و از ایشان خائف و ترسان باشند
و علامت عقوبت چیزی مشاهده نکنند و گویند نزد رؤیة ایشان کلمه حجرا محجورا از لقاء عدو و شدة نازله میگویند وقدمنا و قصد کنیم الی ما عملوا
آنچه کرده اند کافران من عمل از کردار که در صورت نیکو نماید چون صله رحم و مهمانداری و اطعام گرسنگان و اکرام یتیمان و فریاد رسی مظلومان و امثال آن
فجعلناه پس گردانیدیم آن عمل را هباء منثورا مانند ذرهای پراکنده در هوا یا غبار متفرق یا خاکستر بر باد داده یعنی ثواب آنرا مرتب نسازیم
است و این که شرط قبول اعمال ایمانست از ایشان مفقود است و اعمال مؤمنان چون که مقارن شرط واقع شده که ایمانست البته بمحل عز و قبول پیوسته
اصحاب الجنة یاران بهشت و مجاوران آن یومئذ آن روز یعنی قیامة خیر مستقرا بهتر اند از روی قرارگاه یعنی مساکن ایشان
باشد که در دنیا داشتند واحسن مقیلا و نیکوتر از روی مکان و استراحت و آرام گرفتن یعنی جائیکه آنجا اینکه را استراحت
و در حدیث آمده که روز قیامة بر نیم روز نرسیده باشد که اهل بهشت قیلوله کنند یعنی آرام گیرند در بهشت و اهل دوزخ در دوزخ ویوم تشقق السماء
کن روزی را که شکافته شود آسمانها بالغمام بسبب ابر سفید که بالای هفت طبقه آسمانست و غلظت آن برابر همه سموات
امری از آنست ... در کامل خود نگاه داشته چون قیامة رسد از ابر آسمان افکنده هر آسمان که رسد آن آسمان شکافته گردد ونزل الملئکة و فرو فرستاده شوند
فرشتگان که در آن غمام باشند با صحیفهای اعمال بندگان تنزیلا فرو فرستادنی و در روز زمین بفرشتگان پر گردد از ابن عباس مرویست که آسمان دنیا شکافته گردد
و اهل آن نازل شوند و ایشان اکثر از اهل زمین باشند از جن و انس و همچنین آسمان دوم و سیم تا هفتم منشق شود و اهالی هر یک نازل
شوند نزول کنند در موضع ... که ملئکه آسمان هفت صف شده بگرد عالم در آیند الملک یومئذ پادشاهی در آنروز الحق للرحمن ثابت خدای
بخشاینده راچه مدعیان دراز دو زبان در دعوی مالکیت در بندند و همه پادشاهی ملوک باطل کردد و بغیر از پادشاهی او هیچ پادشاهی نماند و گویند ملک
قسمست ملک عظمة و آن مخصوص است بحق تعالی و ملک دیانت بتملیک و سبحانه است و ملک جبر بهره وان بغلبیت و نیست ... وکان
یوما علی الکافرین و باشد روزی بر کافران و بر مؤمنان عسیرا دشوار از شدت اهوال اما بر اهل ایمان آسان خواهد بود و بنهایة کلفته و مشقه
که بر ایشان دراز تر بعد از زمان اذای نماز ایشان خواهد بود در دنیا ویوم و یاد کن روزی را که از فرط حسرت و ندامت و غرامت یعض الظالم بخاید ستم
کاره بر دندانها علی یدیه بر دستهای خود یعنی دستهای خود را بدندان کزد چنانکه متحیران میکنند از فرط حسرت از ابن عباس مرویست که آیه در باب عقبه

ابی معیط وابی بن خلف آمد که با یکدیگر دوست بودند و عقبه را عادت بودی که چون از سفر باز آمدی طعامی مهیا کردی و اشراف قوم را حاضر کرده ضیافه نمودی و وی
بنا بر عادت چون از سفر باز آمد و مردمان را بضیافت خود طلبید بسبب مجالست مدتی و قرب جوار حضرت سید ابرار را طلبید چون طعام حاضر ساختند فرمود
که تا کلمه شهادت نگوئی از طعام تو نخورم عقبه گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان علیا ولی الله پس رسول طعام او را به
بخورد و این سخن را با ابی بن خلف رسید نزد وی آمد گفت مگر از دین برگشته که سخن محمد میشنوی و کلمه شهادت میگوئی گفت من از دین خود برنگشتم اما
مردی در سرا من آمد گفت هیچ وجه طعام نخورم تا اینکلمه نگوئی مرا عار آمد که مهمان طعام من نخورده از خانه من بیرون آید پس برای خاطر او اینکلمه بگفتم تا طعام
بخورد و ابی ملعون گفت از تو راضی نشوم تا که او را تکذیب نکنی و آب دهن بروی او نیندازی عقبه گفت چنین کنم پس نزد پیغمبر آمد آنحضرت را در دار الندوه در سجده
بود آب دهن حواله روی دلارای جهان آرای وی کرد و از ضحاک نقل است که آب دهن او و شعله جانسوز گشته بدان آنحضرت نارسیده برگشت و باز آمده هر دو طرف
روی شوم او بسوخت و تا در دنیا زنده بود داغ آن آشکارا مینمود حضرت او را گفت که ای عقبه ترا میبینم که از مکه بیرون روی مگر آنکه سرت را بشمشیر بردارم
چون در غزوه بدر عقبه را اسیر کردند بعد از انقضای حرب بحکم حضرت رسالت بقتل او صادر شد و بدست امیر المؤمنین کشته گشت و بجهنم پیوست اما ابی
ابن خلف را رسول بدست خود بکشت در حین مصاف و این آیه در شان عقبه نازل شد مضمون آنکه آن ظالم در روز قیامت بسیار بخاید سر انگشت ندامت و تفسیر
اهل البیت واقع شده که این آیه درباره یکی از دشمنان اهل بیت رسول نازل شده در احقاف و روز که چهار هزار بار اطراف اصابع خود را بر فوق بخاید بدندان
حسرت بر فوت حق تعالی دست و زیر فرو خاید و دیگر بار بخاید از خاییدن بیخبر باشد یقول گوید آن ظالم از روی حسرت یا لیتنی اتخذت کاشکی فرا گرفتمی
مع الرسول با پیغمبر خدا سبیلا راهی که وی فرا گرفته که راه نجات است طریق حق و بهترین طریقها در حقیقت و طریقت یا ویلتی ای وای بر من لیتنی
لم اتخذ کاشکی فرا نمیگرفتمی فلانا فلان یعنی ابی را خلیلا دوست با او دوستی نمیکردم نزد مجاهد مراد بفلان شیطان است و یا مراد هر خلیلی است
که از راه حق و طریق هدی اضلال و اغوای اصحاب خود نماید لقد اضلنی بدرستیکه گمراه کرد مرا و باز داشت عن الذکر از یاد کردن خدا یعنی کلمه شهادت
یا موعظه پیغمبر یا کتاب خدا بعد اذ جاءنی پس از آنکه آمده بود بمن و متمکن بودم از آنکه بآن متعظ شوم و کان الشیطان و هست یعنی دیو یعنی گمراه
کننده که شیطان الانس است للانسان مر آدمی را خذولا فرو گذارنده در وادی ضلالت و هلاکت یعنی دوستی میکند با آدمی تا که او را بحد هلاک
رساند و بعد از آن او را واگذارد و هیچ نفع باو نرساند و یا مراد شیطان الجن است که ابلیس است که پیوسته وسوسه کند آدمیان را بمخالفت خدا و رسول
و چون در دام هلاکت افتادند فرو میگذارد و نفع نمیرساند بلکه از او تبرا میکند کقوله کمثل الشیطان اذ قال للانسان اکفر فلما کفر قال انی بریء
منک شبهه نیست در آنکه مصاحبت اخیار و اشرار تاثیری تمام دارد در هدایت و ضلالت چنانکه مرویست از حضرت رسالت که مثل همنشین نیک مثل عطار است
که چون با او بنشینی اگر چه عطر خود بتو ندهد اما از بوی عطر او بهره مند شوی و دماغ ان بوی بتو بماند و مثل همنشین بد همچو خداوند کوره است اگر چه ترا به
شرار آتش نسوزاند اما گند دود آن در جامه تو بماند کما قال الشاعر دزدکن راز کوره آهنگران کاتش تاری بدهد از سرکران رو بر عطار که پهلو او جامه
معطر شود از بوی او بعد از آن حکایت شکایت سید ابرار میکند از مصاحبت قوم فجار در دار القرار و میفرماید وقال الرسول و گفت رسول در دنیا
یا گوید در آخرت یا رب ای آفریدگار و پروردگار من ان قومی اتخذوا بدرستیکه قوم من که قریش فرا گرفتند هذا القرآن این قرآن را
مهجورا متروک و مهجور یا بمعنی سخن بیهوده و بیمعنی و یا فرو گذاشته شده که بدان ایمان نیاوردند و از شنیدن آن اعراض کردند از روی عناد و جحود و استکبار
انس بن مالک از رسول روایت کرده که هر که قرآن بیاموزد و مصحف خود را از جائی بیاویزد و تعهد آن نکند و در آن نگرد در روز قیامه بیاید در حالیکه او بر
وی گوید بار خدایا این بنده مرا مهجور کرد میان من و او حکم کن بعد از آن بجهت تسلیه حضرت رسالت میفرماید و کذلک و همچنانکه این کفره را دشمن تو
گردانیدیم یعنی ترا مخصوص ساختیم بنعمه نبوه در میان ایشان و بجهة این حقد و عداوت پیدا کردند بر تو جعلنا لکل نبی گردانیدیم مر هر پیغمبری را عدوا من
المجرمین دشمنی از کافران یعنی که تکبر و تجبر مانع ایشان شد که اقتدا به پیغمبر خود کنند و مامور و مطیع او شوند و بجهة این با پیغمبر خود کمر عداوت و عدم ایمان
بستند مانند نمرود مر ابراهیم را و فرعون مر موسی را و آن پیغمبران بران صبر کردند پس تو نیز اقتدا بایشان نموده سپر صبر بر سر خود کش و شکیبا ورز
وکفی بربک و بسند است پروردگار تو هادیا راه نماینده تو و نظیر تو شکیبائی و نصیرا و یاری دهنده تو بر دشمنان و از ابن عباس مرویست که سبب
تاکید بر عداوت کفار با انبیا آن بود که حق تعالی انبیا را امر فرمود که ایشان را بایمان دعوت کنند و ترک دین خود و آبای خود نمایند و ذم اصنام ایشان کنند پس او ایشان
با ایشان مر ظلم نموده اظهار عداوت کردند با ایشان و در مقام عناد و جدال ایشان در آمدند پس گویا که او سبحانه باعث عداوت شد نه آنکه معنی این آیه باشد که
خلق عداوت با انبیا نمود چه او سبحانه خالق خیرات نه شر و قال الذین کفروا و گفتند آنانکه نگرویدند از یهود و نصاری و مشرکان لولا نزل
چرا فرو فرستاده نشد علیه القرآن بر محمد قرآن جملة واحدة یکبار جمله یعنی یکبار چنانچه تورات و انجیل و زبور و این اعتراض از روی مکابره و عناد
است و نفور ایشان از حق چه قرآن متصف بصفت اعجاز است و آن مختلف نمیشود با آنکه پراکنده یا یکبار نازل شود و تفریق متضمن فواید نیست که در جمله
نیست همچنانکه میفرماید کذلک همچنانکه فرو فرستادیم پراکنده لنثبت تا ثابت گردانیم و قوة دهیم به بتفریق آن در اوقات متعدده فؤادک دل
ترا یعنی با تفریق وحی دل تو را بآن تمکین دهیم و رتلناه و بر تو خواندیم آن را بعضی از پی بعضی بر وجه تبیین و تفریق ترتیلا خواندنی بمهلت و تانی در مدت
متباعده که بیست سال یا بیست و سه سال بود حاصل که حق تعالی در جواب اعتراض کفار میفرماید که تفریق قرآن بجهة آنست که متضمن فواید است یکی سهولت حفظ
چه موسی و عیسی و داود که کتاب ایشان فرو آمد میخواندند و مینوشتند بودند و این پیغمبر با آنکه امی است چون اگر او یکبار نازل شدی حفظ آن مشکل بودی و دیگر آن

از عجب موانع موجب مزید بصیرت است سبب نیاید خوض در معانی آن و دیگر آنکه تا امر تحدی که فرمود میباید بتحدی منتهی آید و اعجاز قرآن و عجز ایشان روز بروز ظاهر
گردد و دیگر نزول جبرئیل آناً فاناً موجب تسلی خاطر آنحضرت است و دیگر در قرآن ناسخ و منسوخ هست و هر آینه ناسخ متأخر از منسوخ میباید و اجتماع ایشان در یک دفعه
واحد نشاید و دیگر آنکه قرآن مشتمل است بر اجوبه و اسوله و جواب در عقب سؤال باید از امیر المؤمنین معنی ترتیل پرسیدند فرمود حفظ الوقوف و اداء الحروف و
از ابن عباس معنی ترتیل پرسیدند گفت ترتیل آنست که مبین سازی حروف و کلمات قرآنی را و پراکنده نسازی کلمات و حروف را همچو پراکنده کی خرما بیون و بسیار
حرکت ندهی همچو حرکت دادن آن و نزد عجایب آن وقف کنی بجهت تامل دادن و نباید که قصد یکی از شما آن باشد که زود ختم سوره کنید مراد آنست که قرآن بر جبرئیل تا نی
بدان سرعت و بطول قراءت کن و دوران تامل نمای در دل خود جا ده ولا یأتونک بمثل و نمیارند مشرکان برای تو مثلی در قدح نبوت و طعن کتاب تو که ایشان
بآن دانا باشند الا جئناک بالحق مگر می آریم برای تو جوابی راست و درست که قول و اخبار ایشان را رد کند و احسن تفسیراً و میاریم نیکوتر آنچه نیکو
تراست از روی تبیین یعنی کافران هیچ مثلی نیارند تا کار تو بآن باطل کنند تا فایده در آن بدارند الا که ما حقی بیاریم که مثل ایشان را باطل گرداند و بیانی
نیکو بر او بیم تا اعتراض ایشان را در هم شکنند بعد از آن از مآل ایشان خبر میدهد کما الذین یحشرون مشرکان آنانند که حشر کرده شوند علی وجوههم بر رویهای
خود یعنی رویها بر زمین نهاده و پایها بر هوا روند الی جهنم بسوی دوزخ اولئک شر مکاناً آن گروه که با این صفتند ایشان را بدتر بود بدتر بدارند از روی مکان یعنی
مکان ایشان بدتر است از منازل فقرای مومنین که در دنیا داشتند ایشان بر آن طعنه میزدند که ای الفریقین خیر مقاماً و احسن ندیاً و اضل سبیلاً
و گمراه ترند از راه صواب از روی راه چه راه ایشان مفضی باتش دوزخ است و در صحیح بخاری مذکور است که حضرت سؤال را پرسیدند که چگونه کافران بر روی محشور سازند
فرمود آن خدا اینکه کافر را بر هر دو پای براه میبرد قادر است بر آنکه او را بر روی براه برد و بعد از آن برای تسلیه حضرت رسالت حکایت سابقه انبیا میفرماید بقوله
ولقد آتینا موسی الکتاب و بتحقیق که دادیم موسی را کتاب تورات بعد از غرق فرعون و اتباع وی و جعلنا و گردانیدیم قبل از غرق شدن فرعون

وام

معه با موسی اخاه هرون برادر او هرون را وزیراً یاری و مددکار او در حمل دعوت و اعلان کلمه فقلنا اذهبا پس گفتیم هر دو که بروید الی القوم
الذین بسوی گروه قبط یعنی فرعون و اتباع او که آنانند که کذبوا تکذیب کردند بآیاتنا بآیتهای ما که با ایشان نمودیم از معجزات و بآیات دلایل عقلیه پس
ایشان رفتند آن قوم را بحق دعوت کردند ایشان انکار و استکبار نمودند فدمرناهم پس هلاک کردیم و نیست کردانیدیم ایشان را تدمیراً اهلاک کردنی
و نیست کردانیدنی با غراق در دریا و قوم نوح و گروه نوح را لما کذبوا الرسل هنگام که تکذیب کردند پیغمبران را یعنی نوح و آنانکه قبل از او بودند
چون ادریس و شیث یا همین تکذیب نوح کردند ولیکن تکذیب یک پیغمبر مستلزم تکذیب همه پیغمبران است یا مطلقا بعث رسل را انکار کردند چو براهمه
اغرقناهم غرق ساختیم ایشان را بطوفان و جعلناهم و گردانیدیم قصه ایشان را للناس آیة برای مردمان نشانه تا از آن عبرت گیرند و اعتدنا و آماده
و مهیا کردیم للظالمین برای ستمکاران عذاباً الیماً عذابی دردناک ورای آنچه در دنیا بایشان رسید و عاداً و گردانیدیم قصه عاد و اهلاک ایشان
بجهت تکذیب هود ایشان هود را علامتی برای مردمان تا از آن اعتبار گیرند و ثمود و همچنین گروه ثمود را که تکذیب صالح کردند و اصحاب الرس و اصحاب چاه
رس را که در طغیان بحد نهایت رسیده بودند رس چاهی است در تهامه یا در آذربایجان یا در انطاکیه که صاحب یس یعنی حبیب نجار را در وی کشتند یا چشمه بود
در نخلستان که از بنی اسد بود یا همانا خندی داشت که در سوره بروج مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و گویند قریه بود فلج از ولایت یمن و اصحاب او از بقایای ثمود
بودند پیغمبری بدیشان مبعوث شد او را کشتند در بعضی تفاسیر مذکور است که بعد از قتل گوشت وی را بخوردند و عذاب بدیشان رسید یا جمعی بت پرست
بودند که شعیب بدیشان آمد تکذیب وی نمودند روزی بر حوالی چاهی که داشتند مجتمع شده بایذای شعیب مشغول شدند ناگاه آن چاه در هم افتاد و همه ایشان با
منازل و مواشی بزمین فرو رفتند یا قومی بودند که شجره صنوبر میپرستیدند پیغمبری از نسل هود بن یعقوب بدیشان مبعوث شد او را تکذیب نموده بکشتند
و در چاهی افکندند ابری سیاه بر ایشان سایه افکند و از آن ابر صاعقه بر آمد همه را بسوخت یا اهل بئر معطله بودند که قصه ایشان گذشت و یا اصحاب
حنظله بن صفوان اند چون تکذیب نبی خود کردند حق تعالی ایشان را مبتلا کرد بمرغ دراز گردن که اجنحه او بهمه الوان ملون بود و بجهت طول عنق وی را عنقا گفتندی
و بر کوهی که او را دمخ یا فتخ گفتندی مقام داشتی بامدادی که کودکان و مواشی خورد ایشان را در ربودی و فرو بردی بدان جهت او را مغرب گفتندی یعنی فرو برنده و تا
بدید کسنده روزی دختری که نزدیک ببلوغ رسیده بود از میان ایشان بربود و ایشان شکایت آن مرغ پیش پیغمبر خود بردند و شرط کردند که اگر شر او کفایت کردی ایمان
آرند پیغمبر دست بدعا بر داشت و گفت اللهم خذها واقطع نسلها بار خدایا بگیر و نسلش را قطع کن دعای پیغمبر باجابت رسید آن مرغ غایب شد و دیگر او را خبر
و اثری در دنیا مگر نام و نشان او نماند و در چیزهای نایاب بوی مثل میزنند کما قیل منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا زین هر دو ماند نام چو عنقا و کیمیا
پس آن قوم بعد از غیبت عنقا در عنا و فساد افزودند حنظله را شهید کردند حق تعالی آتش را بر ایشان نازل ساخت و همه را بسوخت و امام زین العابدین علی بن الحسین
از پدر بزرگوار خود نقل کرده که آنحضرت از امیر المومنین روایت کرده که مردی از بزرگان بنی تمیم بنزدیک وی آمد و از وی پرسید که اصحاب الرس چه کسانند و در کدام عصر
و پیغمبر ایشان که بود و جای ایشان کجا بود و بچه چیز هلاک شدند که من در کتاب خدا ذکر ایشان می یابم و قصه ایشان مذکور نیست امیرالمومنین فرمود از من چیزی
پرسیده که هیچکس نپرسید و کسی ترا از آن خبر ندهد بعد از من فرا گیر تا اخبار نمایم بدانکه ایشان گروهی بودند که درخت صنوبر را میپرستیدند و آن درخت را
شاه درختان خواندندی یافث بن نوح کشته بود بر کنار چشمه که آن را دوشاب گفتندی و حق تعالی آن چشمه را از برای نوح کشاده بود پس از طوفان و ایشان را اصحاب رس
برای آن خواندندی که پیغمبر خود را در زیر زمین کردند و ایشان قبل از سلیمان بن داود بودند دوازده ده در حوالی آن جو داشتند آن موضع از بلاد مشرق بود و در آن
رودی بود که از آب آن شیرینتر نباشد و هیچ شهر آبادانتر از آن نبود و اهل آن نسبت ببلاد دیگر بیشتر بودند و انجا قریها متعلق بود و بزرگتر آن قریه

نود

بود که از اسفندیاد گفتندی و مسکن ملک ایشان بود و نام آن ملک ترکون بن عابود بن یاوش بن سازن بن نمرود بن کنعان بود و آن چشمه و درخت صنوبر در این نهر بود
هر یک از ایشان شاخها گرفته بودند و در منزل خود نشانده و درختان بسیار از آن صنوبر پیدا شده و ایشان آب آن چشمه بر خود حرام ساخته بودند و چهارپایان را
نیز از آن نمی‌دادند و اگر کسی از آن آب برگرفتی او را بکشتندی و گفتندی که این حیوة خدایان ماست سزاوار آن نباشد که از آن کم کنند و در هر عیدی که ایشانرا
بودی بپای هر درختی و آن درخت را که نزدیک ده ایشان بودی بسیار آراستندی بانواع حلل و جواهر و جامهای حریر مصور براو پوشانیدندی و گاو و گوسفند بسیار
قربان کردندی و آتش بر افروختندی و آن ذبایح را در آن افکندی و چون دود آن بر هوا شدی و آسمان را بپوشیدی آن درخت ایشان را سجده کردندی
و بگریستندی و تضرع کردندی و گفتندی ای خدای ما از ما راضی شو و شیطان لعنه الله بیامدی و شاخ آن درخت را بجنبانیدی و از شاخ درخت آوازی دادی مانند آواز کودکی
و گفتی ای بندگان من از شما خشنود شدم ایشان از این آواز خوشحال گشتندی و بنشاط تمام آن روز و آن شب بخمر و سایر لهو و لعب مشغول شدندی و بر سر هر ماهی بر هر جانب
درختها یکه در دهها ایشان بودی توجه نمودندی و باین طریق عمل کردندی و چون نزدیک آن دیه رسیدندی که اصل آن شجره آنجا بود و همه اشجار دیگر از
آنجا گرفته بودند بر درختی که خود نشانده مردمان آندیه از صغیر و کبیر باستقبال ایشان بیرون آمدندی و در آن موضع سراپرده بردندی از دیبا که بر آن انواع صور
مصور کرده بودندی و آن را دوازده در بودی برای هر دیهی دری و از پس آن سراپرده آن شجره را سجده کردندی و اضعاف آن قربانها نزدیک آن درختها دیگر کردندی و تضرع بسیار
نمودندی ابلیس بیامدی و شاخهای آن درختان را سخت بجنبانیدی و باواز بلند آواز دادی و ایشانرا وعدها بسیار دادی و ایشان سرها برداشتندی و نشاط کردندی
و بلهو و لعب مشغول شدندی و دوازده شبانه روز بعد عیدها که در هر سال ایشانرا بودی باین منوال گذرانیدندی و بعد از آن بخانهای خود رجوع کردندی و چون
مدتی بکفر گذشت حق تعالی پیغمبری بدیشان فرستاد از فرزندان یهوذا بن یعقوب و مدتی میان ایشان دعوت میکرد بخدا ایشان اجابت نکردندی و بکفر و عناد افزودندی آن
پیغمبر گفت بار خدایا تو عالمی که ایشان نافرمانی از حد برده اند و از پرستش این درختان باز نمی‌ایستند آیتی بدیشان بنما در این درختان و آنها را خشک کن حق
تعالی آن درختان را خشک ساخت ایشان از آن حال پریشان شدند و گفتگوی در میان ایشان افتاد و بدو فرقه شدند گروهی گفتند که این از سحر آن مرد است که پیغمبر خدا
است خواست که شمارا باطاعت خود آورد و باین سحر کرد تا خشک شد و گروهی دیگر گفتند که این بجهت آنستکه خدایان شما بر شما خشم گرفته اند بجهت آنکه این مرد ایشانرا
دشنام میدهد و شما زاجر او نمیشوید پس همه بر کشتن آن پیغمبر اتفاق کردند تا رضای معبودان ایشان شود پس نزدیک آن چشمه چاهی بکندند و اطراف آن را از دیر او زند
و آن پیغمبر را گرفته بدانجا بردند و در چاه کردند و بر سر آن چاه سنگی که از سنگ تراشیده بودند بیاوردند و بر سر آن چاه نهادند و گفتند شاید ناله او و فریاد او را
این معبودان بشنوند و از ما راضی گردند و معبودان دیگر را از ما خشنود سازند پس آن پیغمبر از زیر زمین مینالید خدا را بتضرع و زاری میخواند تا قبض روح
او شد بعد از آن حق تعالی جبرئیل را گفت که کثرت نعمت و حلم من این بندگان کافر نعمت را مغرور گردانید سالهاست که بعبادت غیر من مشغول اند و مع ذلک
پیغمبر مرا بکشتند اکنون از ایشان انتقام کشم بعزت و جلال خودم که ایشانرا عبرت جهانیان گردانم پس چون نوبت عید ایشان در رسید بر عادت خود بعیدگاه خود آمدند
و بقربان و لهو و لعب و نشاط مشغول شدند خدای تعالی باد سرخ را بایشان فرستاد و ایشان از آن باد دیگر گرم بر هم چسپیدند پس زمین را امر کرد تا در زیر ایشان
سنگ کبریت شد و ابری سیاه از بالای سر ایشان بایستاد و آتش بر ایشان بارانید و همه گداخته شدند مانند ارزیز در آتش اینست قصه اصحاب رس که از ثقات
پرسیدند و با اقوال در این باب احوال منهج الصادقین است که حق تعالی میفرماید که ما اصحاب رس را هلاک گردانیدیم وَقُرُوناً و اهل قرنها را که بودند بَیْنَ
ذٰلِکَ میان این قبایل عاد و ثمود و اهل رس کَثِیراً قرنهای بسیار که جز خدا کسی ایشان را نداند و گویند مراد میان نوح و اصحاب رس است و قرن هفتاد سال است و گویند
و بعضی چهل سال وَکُلّاً و هر یک از ایشان را ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ زدیم ازبرای ایشان مثلها یعنی بیان کردیم قصهای عجیبه پیشینیان برای ایشان و بر ایشان
حجت لازم گردانیدیم وَکُلّاً و همه را تَبَّرْنَا تَتْبِیراً نیست کردانیدیم نیست کردنی یعنی بنزول عذاب ایشان همه را چون خاک و خاشاک خورد و مرد کردیم وَلَقَدْ
أَتَوْا و بتحقیق که آمدند یعنی گذشتند قریش در وقت تجارت بشام عَلَی الْقَرْیَةِ الَّتِی أُمْطِرَتْ بر آن دیهی که بارانیده شد بر ایشان مَطَرَ السَّوْءِ باران بد یعنی
سنگ باران مراد دیه سدوم است از مؤتفکات که لوط پیغمبر آنجا نشستی و بعد از انقلاب زیر و زبر شد آن حق تعالی سنگ باران آمد بر اهل آن أَفَلَمْ یَکُونُوا
یرونها پس نبودند قریش در وقت مرور خود بر آن قریه نمی دیدند آنرا و آثار سنگ عذاب را مشاهده کردند تا از آن متعظ کردند بَلْ کَانُوا بلکه
بودند از کفر لَا یَرْجُونَ نُشُوراً توقع نداشتند بر انگیختن را و عاقبت جزا خود را و از این جهت بدیده اعتبار در آن نگاه نکردند و مانند چهارپایان بر آن
مرور کردند وَإِذَا رَأَوْكَ و چون می بینند ترا ای محمد این مشرکان جاحد کافر إِنْ یَتَّخِذُونَكَ نمیگیرند ترا إِلَّا هُزُواً مگر افسوس و مثل
کسیکه بآن استهزا کنند و بر وجه سخریه میگویند أَهَذَا الَّذِی آیا این آنکس است که بَعَثَ اللَّهُ رَسُولاً برانگیخته است او را خدا و فرستاده بجانب ما إِنْ کَادَ نزدیک
بود که این کس یعنی محمد بسخن لطیف و بسیار جهد و دعوه و کثرت ایراد دلایل بر مدعا خود لَیُضِلُّنَا گمراه کرداند ما را عَنْ آلِهَتِنَا از پرستش خدایان ما
لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا اگر نه آن بودی که ما صبر کردیم عَلَیْهَا بر عبادت آنها و ثابت قدم شدیم در پرستش ایشان ما را باز میداشت از آن بجهت کثرت دعوی کردن او و بسبب جهد
و جهد نمودن او در آن بر جمله سخن او در این مرتبه که نزدیک بود ما را بگرداند از دین آباء خود وَسَوْفَ یَعْلَمُونَ و زود باشد که بدانند آن جماعتیکه قایل این قول اند
حِینَ یَرَوْنَ الْعَذَابَ هنگام که معاینه ببینند عذاب را مَنْ أَضَلُّ سَبِیلاً کیست گمراه تر از طریق هدی و از سعید جبیر مرویست که مشرکان سنگی ما مملوک
یا چوبی را میپرستیدند و چون سنگی نیکوتر یا چوبی بهتر دیدند معبود خود را گذاشته بپرستش آن پرداختندی حق تعالی فرمود که أَرَأَیْتَ آیا دیدی مَنِ اتَّخَذَ کسی را که
فراگرفت إِلٰهَهُ هَوَاهُ هوای خود را خدای خود یعنی کسی را که هر چند گاه آنچیزی که هوای خود باشد پرستند ابن عباس فرموده که معنی آنستکه آیا دیدی آنرا که گرفت
عبادت ما الوهی خود را تابع آرزوی باطل خود شد سنگ را میپرستند ایشان و دیدند محققا گفته اند که هر که غیر خدا چیزی را پرستد

پرستند

پرستند در حقیقت هوای خود را پرستید زیرا که هوای او را بمحبت غیر خدا میدارد و سید حسینی در طرب المجالس آورده که چون آدم صفی را با عقد بستند
ابلیس و دنیا را با یکدیگر پیوستند همچنانکه از امتزاج ایشان آدمی وجود گرفت از وصلت ایشان هوا متولد شد و در مهد طبیعت از جوشش اخلاط اربعه تربیت
یافت و جمله اوصاف ذمیمه که بازار دنیا را رواج و رونق از ایشانست از هوا مبتدا و بسو غایات مردود و مذاهب مختلفه همه از ظهور آن تاثیر پذیرد و
قوة غلبه آن تا بحدیست که الهواء اول اله عبد فی الارض در شان او وارد شده و زبان قرآن در بیان او چنین فرموده که افرایت من اتخذ الهه هویه گوییا که
اصل همه الهه باطله فرع او بیند و از اینجاست که مخالفه هوا سبب وصول بحضرت معبود است بعد از آن در بیان عدم استطاعه رسول بر هدایت ایشان میفرماید که
که هوای خود را خدای خود ساخته افانت تکون علیه وکیلا آیا تو باشی بر او وکیل نگهبان که او را باکراه واجبار از آن منع کنی یعنی قادر نیستی ام تحسب بلکه
گمان میبری ان اکثرهم آنکه بیشترین مشرکان یسمعون میشنوند بگوش هوش او یعقلون یا تعقل میکنند بدلایل توحید و حجج و آیات هدایت را
بجهت این پندار اهتمام داری و طمع میکنی در ایمان ایشان نه چنین است و تخصیص اکثر بجهت آنستکه بعضی از ایشان ایمان آوردند و بعضی دیگر طریق حق را تعقل
کردند و دریافتند اما بجهت استکبار یا خوف قوت و ریاست مکابره نمودند ان هم الا کالانعام نیستند ایشان مگر مانند چهارپایان در عدم انتفاع به
سماع کلام و عدم تدبر در دلائل قدرت و ملاحظه علامات و آیات و معجزات سید انام بل هم بلکه ایشان اضل سبیلا گمراه ترند از انعام از روی راه یافتن چه چارپایان
انقیاد متعهد خود میکنند و بانچه بآن مامورند منقادند و اینها از عبادت پروردگار خود ابا مینمایند دیگر چهارپایان طالب چیزی اند که ایشان را سود دارد
و مجتنب از انچه ایشان را ضرر رساند و مشرکان از ثواب که اعظم منافع است گریزند و در سیئات که موجب شدت عذابست آویزند و نیز انعام گر چه اعتقاد
ندارند بحق و کسب خیر نمیکنند اما معتقد باطل نیز نیستند و کسب شر نمیکنند بجهت عدم شعور بخلاف این گروه و دیگر جهالت انعام ضرر بکسی نمیرساند و جهالت
کافران موجب ضلاله و فتنه است و منع مردمان از حق و دیگر متمکن نیستند از طلب کمال پس تقصیری از جانب ایشان نیست و ذم بر ایشان مترتب نگردد و اینجماعت مقصرند و
مستحق اعظم عقاب بر تقصیر خود بعد از آن بنیاد دلایل قدرت خود میکند تا بینندگان در آن تامل کرده راه بوحدانیت وی برند میفرماید الم تر آیا نمی بینی
نظر نمیکنی ای بیننده الی ربک بصنع پروردگار خود که از محض قدرت خود کیف مد الظل چگونه کشید و کسترانید سایه را از ظهور صبح تا بر آمدن آفتاب و زمان آن
ظل خوشترین ازمنه روز است چه ظلمت خالص سبب نفرت طبع است و انقباض نور بصر و شعاع شمس مسخن هوا و مفرق نور باصره و مدان محل ابن بهره مند نیست لهذا
از جمله نعم بهشت ظل ممدود خواهد بود و لو شاء و اگر خواستی خدا لجعله هر اینه کردانیدی این سایه را ساکنا ثابت و آرام یافته بر یک منوال و یا غیر متقلص
خواهد بود بانکه شمس بر وضع واحد مقیم باشد بقوله ثم جعلنا الشمس پس کردانیدیم آفتاب را علیه بر شناختن آن سایه دلیلا رهنمای چه سایه
آفتاب شناخته میشود زیرا که سایه در حس ظاهر نمیکردد تا آنکه آفتاب طلوع کند و ضوء آن بر بعض اجرام واقع شود و یا آنکه سایه یافت نمیشود و متفاوت نمیکردد
مگر بسبب حرکت آفتاب و از ابن عباس نقل است که دلالت شمس باین معنی است که اگر شمس نبودی سایه شناخته نشدی و اگر نور نبودی ظلمت دانسته نشدی و هر چیز شناخته میشود
باضداد آن ثم قبضناه پس فرا کرفتیم سایه را الینا بسوی خود یعنی زایل ساختیم آنرا بارتفاع شمس در مواقع آن چه هر چند آفتاب بلند میشود سایه کم میشود کلبی
کفته که چون آفتاب طالع شد حق تعالی قبض ظل میکند و فرا میکیرد قبضا یسیرا فرا کرفتنی آسان یعنی اندک اندک شعاع شمس بحسب ارتفاع آن بجای سایه
او و دیگر آن را بیکبار قبض ننمودیم و زایل نساختیم چه اگر بیکبار مقبوض شدی مهمات مردم که بسایه باز بسته است معطل ماندی و جمعی دیگر در معنی آیه آنستکه نمی
بینی که حق تعالی چگونه بکشید سایه را در وقتیکه بنا کرد آسمان را همچو قبه و این قبه سایه خود را بر زمین افکند و اگر خدا خواستی او را ساکن کردانیدی تا هم بر آن حالت
بماندی پس آفتاب را آفرید و آن را بر آن سایه دلیل کردانید که از پیش میرود و سایه از پی وی همچون کسیکه از پی دلیلی یا رهنمای خود میرود و بعد از آن قبض
سایه را قبض کردنی بتدریج تا منتهی شد بعد از آن بغایت نقصان و نزد بعضی مراد از ظل زمین است یعنی ظلمت شب و ضمیر قبضناه راجع بدلیل و معنی آنکه
خدا در شب بسط زمین کرد و عالم را تاریک ساخت و از آن دلیل که آفتاب طالع ساخته دلیل شناخت او کردانید که تتبین الاشیا باضدادها و
است
اوقات و زمان را نیز دایم نساخت بلکه آن دلیل را که شمس است قبض کرد با فول تا باز شب در آمد و این هر دو زمان که عبارت از شب و روز است جهت راحت و آرامش خلق
تعیین فرمود و در عین المعانی آورده که مد ظل عبارتست از زمان فترت که مردمان در ظلمت حیرت بودند و شمس نور اسلام که طلوع جمال سید انام علیه السلام است
از افق اکرام طالع کشت و اگر خواستی تا دایم بودی خلق در تاریکی ظلمت مانده بروشنی آگاهی نرسیدندی کو نه خورشید جمال با کشتی رهنمون از شب تاریک غفلت
بدر بردی ره برون صاحب کشف الاسرار کوید که این آیه ذکر ظاهر معجزه مصطفی است و بفهم اهل حقیقت اشارت بقرب و کرامات و اما بیان معجزه آنستکه حضرت رسالت
در سفری بوقت قیلوله در زیر درختی فرود آمد یاران و اصحاب همراه بودند سایه درخت اندک بود حق تعالی بقدرت کامله اظهار معجزه نبوت سایه آن درخت ممتد کردانید
چنانکه همه لشکر اسلام در آن آسوده شدند و این آیه نازل شد و نشان خصوصیت و قربت آنستکه فرمود الم تر الی ربک موسی بوقت طلب دیدار داغ لن ترانی بر دل
نهاد و این حضرت را بی طلب فرمود که مرا می بینی و در من مینکری و دیکر چه میخواهی و هو الذی جعل و او آنکسیست که کردانید لکم از برای شما اللیل لباسا برای
شما شب را پوشش تا در او آرام کیرید همچنانکه در لباس آرام میگیرید و النوم سباتا و خواب را راحتی تا در آن آسایش یابید بقطع شواغل و صنایع
و جعل النهار و کردانید روز را نشورا خداوند انتشار و پراکنده شدن در آن برای طلب معیشت و یا آنکه مقرر کرد روز را برانگیختن یعنی شما را در وی
برای
از خواب برانگیخت مانند انگیختن مردگان این اشارتست بآنکه خواب و بیدار نمونه موت و نشور است چه نوم مشابه موتست در قطع حیوة و نشور برانگیخته شدن از خواب
مانند بعث از موت و از لقمان حکیم منقولست که با پسر خود نموده است که گفت ای پسر من همچنانکه بخواب میروی و چون بیدار میشوی همچنین بطریق خواهی مرد و مبعوث خواهی
کشت و هو الذی ارسل الریاح و او آنکسیست که فرستاد بادها را بشرا بشارت دهندکان بباران بین یدی رحمته پیش از نزول رحمت او که باران است

چه وزیدن بادها غالباً دلالت میکند بر وقوع باران در آن زمان وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ از ابر یا از آسمان مَاءً طَهُورًا آبی پاک کننده
که مزیل حدث و خبث است چنانکه در جائی دیگر میفرماید که ینزل علیکم من السماء ماء لیطهرکم به و یذهب عنکم رجز الشیطان و بیان مسایل متفرعه احکام
طهارت برین آیه در منهج الصادقین مذکور است حاصل که حق تعالی میفرماید بر وجه انعام و امتنان که ما فرو فرستادیم آب پاک کننده را که باران است لِنُحْيِيَ بِهِ
تا زنده کنیم بآن آب بَلْدَةً مَيْتًا شهری مرده یعنی موضعی که در او خشک سالی بوده یا مکانی که در زمستان خشک و افسرده گشته زنده گردانیم و تازه و تر
سازیم وَنُسْقِيَهُ و بیاشامانیم و سیراب کنیم آن را مِمَّا خَلَقْنَا از آنچه آفریده ایم أَنْعَامًا چهارپایان را وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا و مردمان بسیار را یعنی اهل بادیها را که در بیابانها و
بلدان از انهار و منابع دورند بدان آب آشامیدن باران مستغنی اند وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ و بدرستیکه ما گردانیده ایم باران را میان ایشان در شهرها
مختلف و اوقات متفاوت بصفتهای مختلف یعنی بزرگ قطره و ریزه و غیر آن از قلت و کثرت و بحسب حکمت و مصلحت از ابن عباس مرویست که حضرت رسالت فرموده که هیچ
سالی نباشد که باران آن از سال دیگر بیشتر بود یا کمتر و لیکن حق تعالی تقسیم آن فرموده میان بندگان خود بر هر تقدیر که خواهد باین وجه که بجهت معصیت بعضی باران
را از ایشان بشهری دیگر یا بیابانها و دریاها میگرداند پس این آیه تلاوت فرمود که ولقد صرفناه بینهم و گویند معنی آیه آنست که مکرر کردیم ما سخن ابر و باران
را در قرآن و سایر کتب لِيَذَّكَّرُوا تا یاد کنند و اندیشه کنند بندگان در آن تا بجهت نعمت ما معرفت پیدا کنند و بقدرت ما عارف شوند و شکر گذاری نمایند و عبرت گیرند بصرف
باران از ایشان و بازبسوی ایشان و بجهت آن زلت معصیت نمایند یا سپاس داری کنند فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ پس سرباز زدند بیشتر مردمان و قبول آن نکردند إِلَّا
كُفُورًا مگر ناسپاسی و کفران نعمت را و با جحود ورزیدند و گفتند ما باران داده شدیم بجهت فلان ستاره و شبهه نیست که هر که عقیده اش این باشد که باران
از ستاره کائنست و علت آن هبوط و صعود کواکب است کافر است اما اگر معتقد وی چنین باشد که باران از خلق الله است و کواکب وسایط و امارات اند که حق تعالی به
نزول آن مقدر فرموده کافر نشود وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا و اگر میخواستیم هر آینه مبعوث میکردیم فِي كُلِّ قَرْيَةٍ در هر دهی نَذِيرًا بیم کننده پیغمبری اما مابجهت تعظیم شأن
و علو مکانت تو و تفضیل تو بر سایر انبیا نبوت را بر تو ختم کردیم و ترا بر کافه مردمان مبعوث ساختیم تا روز قیامت پس مقابل ساز این نعمت را بثبات در اجتهاد
در دعوت و اظهار حق فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ پس فرمان مبر کافران را که ترا بدین آبای خود دعوت میکنند وَجَاهِدْهُمْ و جهاد کن با ایشان بِهِ بفرمان ما یا بترک طاعت
ایشان که فلا تطع دال است بر آن مراد آنست که کفار اجتهاد میکنند در ابطال حق پس تو در مقابله ایشان ابطال باطل نمای و در مخالفت ایشان اجتهاد و مجاهده کن جِهَادًا
كَبِيرًا مجاهده کردنی بزرگ یعنی سخت و بینا با همه ایشان چه تو مبعوثی بر کافه عالمیان بحجج بینه در رفع و دفع شبهه باطله ایشان که اکبر جهاد همه و دست با اعدا بشمشیر

انها

جهد نما و حدیث رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر اشارتست باین و در این دلالتست بر آنکه مجاهده و اجتهاد در حل شبهه مبطلین و اعدای دین از اجل
جهاد است و اعظم از آن و میتواند بود که مراد مقاتله باشد یعنی ای محمد با همه کفار جهاد و قتال نما بشمشیر بعد از توفیق حضرت پروردگار بعد از آن تعداد نعم نیکو می
کند که دلالت تامه دارد بر قدرت کامله و میفرماید که وَهُوَ الَّذِي و اوست آن کس که بحکمت شامله مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ بهم گذاشت دو دریا را یعنی مجاور و متلاصق
ساخت بی آنکه بهم آمیزند هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ این یکی آبیست شیرین و بسیار خوش مزه که از فرط عذوبت دافع تشنگیست وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ و این دیگر آبی
شور و تلخ یعنی بحر فارس و روم وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا و ساخت میان این دو دریا بَرْزَخًا حاجزی و مانعی از قدرت خود وَحِجْرًا مَحْجُورًا و حرامی محرم و منعی که یکی بر دیگری
غلبه نکند یعنی میان ایشان تنافری بلیغ پیدا کردیم بر وجهیکه گوئیا یکی بدیگری میگوید که حجرا محجورا یعنی از من دور شو و بمن آمیخته مشو همچنانکه کسی از دشمن
خود میگوید تا از شر او ایمن گردد و تحقیق اینکه در بالا معلوم شد و تحقیق این سخن در این مقام آنست که حق تعالی بقدرت کامله خود حاجزی و مانعی در میان این دو دریا
پیدا کرده تا بهم مختلط نشوند و باقیند تا تمام منع بلیغ فرموده از آنکه ملح اجاج افساد کند در عذب فرات و آن را از عذوبت بتر خوش متغیر گرداند و در بعضی حجرا

محدودا

محجورا محذوفست یعنی بین البحرین حدی معین و مقرر کردیم مانند دجله که میان این دو دریا کشیده است و نمیگذارد که هر دو بهم رسند و طعم یکدیگر را فاسد
کنند و گویند مراد بحر عذب بحر عظیمست مانند نیل و سیحون و دجله و جیحون و بحر ملح سایر دریاها و برزخ میان ایشان بیابانهاست و شهرها که بینهما واقع
شده اند و بنا بر این قدرت در فصل است و اختلاف صفت با آنکه مقتضای اجزای عنصری آنست که مثلا صورت متشابه یکدیگر باشند که عین یکی باشند وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ
و اوست آنکس که آفرید با مخصوص قدرت مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا از آب آدم را یعنی آبی که طینت و ابدان تخمیر کرده و یا آنکه آب اجزای و از نماده بشر گردانید تا مجتمع شود
و صفت سلامت و قبول اشکال هیئت بشر کند بسهولت و یا خلق کرد جنس آدمی را از آب منی فَجَعَلَهُ پس گردانید او را نَسَبًا وَصِهْرًا اهل نسب و نیز اهل
پیوند یعنی ایشان را بر دو قسم تقسیم فرمود که ذکور که نسب نسبت بایشان بود چنانکه فلان بن فلان و اناث که مصاهرت و ازدواج بایشان وجود گیرد مانند قوله
تعالی فجعل منه الزوجین الذکر و الانثی و از امیر المؤمنین مرویست که نسب آنست که نکاح او حرام باشد و صهر آنکه مناکحت با او حلال باشد چون دختر عم و
از ضحاک مرویست و از قتاده نقلست که نسب هفت صنفند و صهر پنج صنف که حق تعالی ذکر ایشان فرموده در آیه که حرمت علیکم امهاتکم تا آخر و گویند نسب پسر
و دختر اند وَكَانَ رَبُّكَ و هست پروردگار تو قَدِيرًا توانا بر آفریدن بنین و بنات و ذکور و اناث که متقابل اند مخلوقات از ماده واحده با اعضاء مختلفه و طبایع
متباعده گاه هست که از نطفه واحده توأمان که ذکر و انثی اند ایجاد میفرماید جلت عظمته و قدرته بدانکه یکی از مفسران و مشاهیر رواة اهل سنت روایت
کرده که این آیه در شأن آل عبا پیغمبر و علی بن ابی طالب نزول یافته است و مناسبت تزویج حضرت خیر النساء فاطمة الزهراء و شاه اولیا داماد آنحضرت
پیغمبر و از ابو قتیبه و ابن کثیر که گفت از محمد بن سیرین که یکی از رواة معتبره اهل سنت است شنیدم که گفت این آیه در شأن آل عبا آنحضرت شاه ولایت
پناه امیر المؤمنین علی نازل گشت که پیغمبر خدا تزویج کرد فاطمه را با او چه آنحضرت جامع نسب و سبب بود اما نسب بجهت آنکه پسر عم پیغمبر خدا بود اما سبب بجهت آنکه
شوهر دختر او بود و هیچکس از صحابه جامع این دو صفت نبود مگر او و از خصوصیات این است که حق تعالی خلق علقه کرد در صلب آدم و بمشیت رسانید

بعد از ان بصلب مطهر پاک و ارحام طاهرات نقل میکرد تا بصلب عبد المطلب نکاه و نهاد و نصف کرد یک نصف از ان در صلب عبد الله نهاد و نصف دیگر را در صلب
ابو طالب از اول مرا افرید که محمدم و مرا نبوت داد و رسالت و کتاب کرامت فرمود و از دو قسم علی را خلق کرد و ویرا ولایت و طهارت و سخاوت و شجاعت ارزانی فرمود و این
قول الله تعالی و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا انا و علی خلقنا من نور واحد مرا و علی را از نیل غور ایجاد فرمود ابو محمد داود سلیمان از امام علی
موسی الرضا روایت کرد که انحضرت فرمود که از ابای کرام خود شنیدم که امیر المومنین فرمود که رسول خدا روزی مرا گفت که یا علی ترا سه چیز داده اند که مرا نداده اند یکی
انکه پدر زنی چون من ترا داده اند دوم جفتی چون فاطمه سیم فرزندانی چون حسن و حسین و از امام جعفر صادق مرویست که امام حسین فرمود که روزی با برادرم امام
حسن در بعضی از کوچها میرفتیم جابر بن عبد الله انصاری و انس بن مالک پیش امدند چون جابر ما را دید دست و پای ما افتاد و بوسید دست و پای ما میبوسید انس او را
ملامت کرد که تو مردی بزرگ سالی و مکان و مرتبه که ترا است از رسول این حال مناسب نیست جابر گفت ای انس ملامت مکن و خاموش شو که من از رسول پیغمبر شنیدم
در حق ایشان که گمان نداشتم که هیچ ادمی را ان باشد انس گفت ان چیست گفت شنیدم از رسول که فرمود چون خدا خواست که مرا بیافریند نطفه بیافرید از نور
سفید در صلب ادم نهاد و بعد از ان از اصلاب طاهر بارحام طاهرات منتقل ساخت تا بصلب عبد المطلب رسانید پس انرا بدو نیم کرد یک نیمه بعبد الله داد و
نیمه با بی طالب از عبد الله من بوجود امدم و از ابی طالب علی انگه نور من بفاطمه نقل کرد پس از علی و فاطمه حسن و حسین بوجود امدند و ایشان طاهر و مطهرند ما نطفه
فاطمه بحسن انتقال کرد و نطفه علی بحسین و بعد از ان از صلب حسین این نطفه منتقل خواهد شد باینها که تا بیاید و در خبر است که رسول خدا فرمود که روزی
فرشته نزد من امد که قبل از ان نیامده بود و مرا خطابی کرد که پیش کسی نگفته بود و ان این بود که السلام علیک یا اول یا اخر و یا حاشر گفتم ای ملک این چه خطاب است
گفت تو اولی یعنی که اول کسی که سر از خاک بردارد در روز قیامت تو باشی و اخری باین اعتبار که ختم پیغمبرانی و حاشری باین جهت که حشر در روز قیامت بتو است
تو باشد گفتم چه نام داری گفت محمود گفتم ای محمود بچه کار نزول یافته گفت جئتک لتزوج النور من النور امده ام بتو تا تزویج نمائی نور را بنور گفتم این دو نور کیستند
که بهم تزویج نمایم گفت فاطمه و علی حکم الهی چنانست که تو در زمین در میان ایشان عقد نکاح کنی که حق تعالی در اسمان عقد نکاح ایشان بسته من گفتم سمعا و
طاعة و چون برخواست میان هر دو کتف او نوشته دیدم و ان نوشته این بود که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله ایدته بعلی و نصرته به گفتم ای محمود
چند گاه است که میان دو کتف تو این نوشته است گفت قبل ان یخلق الله ادم اربعة و عشرین الف عام پیش از انکه خدا تعالی ادم را افرید به بیست و چهار هزار سال و هو
این فرشته برفت حضرت رسالت فاطمه را بعلی تزویج فرمود و خوارزمی از ابو العلاء حافظ همدانی روایت کرده و او از حسین بن علی و او از پدر بزرگوار خود که انحضرت فرمود
که در خانه ام سلمه نشسته بودم که ناگاه فرشته بر انحضرت نازل شد که بیست سر داشت و بروایتی که بیست و سه سر داشت و در هر سری هزار زبان و در هر زبانی بلغتی
تسبیح و تقدیس خدا میکرد که مشابه بلغت دیگر نبود و گفت دو شاخ فراخ تر از هفت اسمان و هفت زمین بود پیغمبر پنداشت که جبرئیل است فرمود که ای جبرئیل هرگز
باین صورت نزد من نیامده بودی فرشته گفت من جبرئیل نیستم مرا صرصائیل میگویند حق تعالی مرا بتو فرستاده است تا تزویج کنی نور را بنور گفتم کرا بکه دهم گفت بنت
فاطمه بعلی بن ابی طالب و بیان قصه تزویج فاطمه بروایت امیر المومنین و عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود و جابر بن عبد الله انصاری و انس بن مالک و ام سلمه بر طریقی که در
مناقب خوارزمی و کتاب زهره طاهره و کشف الغمه و غیره با اختلاف الفاظ بر این وجه است که چون فاطمه بحد بلوغ رسید اکابر قریش از اهل شرف و مال بخواستگاری
وی بر خواستند سوال او میکردند و جواب نمی یافتند از جمله ابو بکر خواستگاری نمود و گفت یا رسول الله مرا رغبت است که فاطمه را بمن دهی چه تو سابقه اسلام و صحبت من میدانی
و این سخن را سه مرتبه تکرار کرد و در مرتبه سیم حضرت فرمود که کار فاطمه بمن نسبت ندارد بلکه بمشیت الهی باز گذاشته است هر که خواهد دهد عمر نیز امده خواستگاری نمود
چنین جواب شنید پس عمر با ابو بکر ملاقات کرد و گفت گمان من چنانست که رسول میخواهد دختر خود را بکسی از اشراف عرب دهد که اموال و منال بسیار
داشته باشد صاحب قبایل و عشایر باشد تا باد و تو پیدا کنیم و این بودند که عبد الرحمن عوف رسید گفت چه میگوئید ایشان او را از این قصه مطلع ساختند
عبد الرحمن گفت من بروم و خواستگاری کنم و گمان من چنانست که مرا اجابت کند چه مرا اموال و ضیاع و عقار بسیار است و رسول درویش است و ممکن است که بمال
مایل شود دختر بمن دهد پس جامهای نیکو در پوشید خود را ببوی خوش معطر گردانید نزد رسول امد و خواستگاری کرد حضرت هیچ جواب نداد عبد الرحمن گمان برد که
بجهة تعیین صداق توقف کرد گفت یا رسول الله چند شتر و گاو و گوسفند و زر و سیم بصداق بدهم حضرت در غضب شده دست مبارک دراز کرد و کفی سنگ ریزه برداشت
و در کنار عبد الرحمن ریخت همه در و مرجان گشت گفت این را بردار تا مال تو بیشتر شود و بعد از ان فرمود که نگفتم که کار فاطمه باراده الهی باز بسته تا بکسی که خواهد
دهد الله که اگر بعد از این کسی دیگر خطبه او کند شکایت او بخدا کنم عبد الرحمن منفعل شده باز گشت پس روزی ابو بکر و عمر و سعد معاذ مجتمع شده گفتند
رسول خدا خطبه سادات و اشراف قریش رد فرمود گمان ما انستکه رسول فاطمه را بعلی خواهد داد پس بطلب امیر المومنین بر خواستند و او را در نخلستانی از انصار
یافتند که ازاب میداد باجرة چون ایشان را بدید طوطی چند که در وی بود خاصه ساخت تا بجوی روند و ایشان صورت حال بعرض رسانیدند ابو بکر گفت یا علی بعنایت خدا
جامع فضایل شرف و سخاوت و شجاعت در وجود تو جمع کرده و ترا بانواع کرامت مخصوص ساخته و هیچ خصلتی از فضایل پسندیده ندانیم مگر که در تو موجود است و مکان و
مرتبه و قرابت و صحبت و متابعت تو با رسول بر هیچکس پوشیده نیست اشراف قریش همه خواستگاری فاطمه کردند و رسول ابا کرد و تو خطبه نکردی امتناع از این چیست
و تو میدانی که شرف دنیا و اخرت در نکاح او باز بسته و گمان ما انستکه خدا و رسول او را برای تو باز گرفته اند حضرت از استماع این سخن اب در دیده مبارک گردانید
فرمود مرا رغبت بسیار است اما مانع از خطبه دو چیزیست که درویشی و تنگدستی و دیگر حیا از حضرت رسالت که در مواجهه این سخن را با و باز گویم ایشان گفتند ترا
بهر حال خطبه باید کرد و انحضرت را بر این تحریص نمودند پس امیر المومنین بخانه امد تبدیل جامه نمود و بحجره رسول خدا امد رسول در حجره ام سلمه
بود پس در نزد رسول در زد و او را بشناخت پیش از انکه گوید من علی ام فرمود ای ام سلمه در بگشا تا او در اید ام سلمه گفت یا رسول خدا که فرمود که از مردی ایشان

شویم فرمود ای ام سلمه این مرد کیست که احمق و سبک نیست بلکه برادر و پسر عم منست و دوست ترین خلق است بسوی من ام سلمه گفت من برخاستم و در بگشادم پیش از
آنکه داخل شد تا که من پنهان شدم و بعد از آن در آمد و گفت السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته رسول گفت و علیک السلام و رحمة الله و برکاته
و نزد رسول بنشست و سر در پیش افکند و میخواست که سخنی بگوید و حیا مانع میشد رسول فرمود یا علی سخنی و حاجتی که داری بگوی و خاموش شد حضرت فرمود
شاید که تو بخطبهٔ فاطمه آمده باشی گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمود هر چه خواهی مقضی و روا است پس امیر المؤمنین فرمود یا رسول الله تو دانی که در زمان
طفولیت مرا از پدر و مادر پذیرفته و بجای فرزند نگاه داشته و همیشه زیاده از پدر و مادر بر من مشفق تر بوده و آداب علوم دینیه مرا تعلیم داده و تو ذخیره
من در دنیا و آخرت چنانچه حق من و قرابت سابقه من از اسلام بر تو پوشیده نیست و من شنیده که تو گفتی هر سببی و نسبی منقطع شود مگر سبب و نسب من بعد از آن
گفت یا رسول الله من بخطبه فاطمه آمده ام طمع دارم که دست رد بر سینه من نگذاری و امید دارم که حق تعالی بالطاف عمیم خود از او نتایج طیب و طاهر ایجاد فرماید رسول
از این سخن خندان شد و فرمود یا علی چیزی داری که از ابصداق فاطمه بدهی تا از او صرف زفاف کند گفت یا رسول الله بر تو مخفی نیست که مرا غیر از اسبی و شتری آبکش
و تیغی و زرهی نیست حضرت فرمود اسب و تیغ ترا در جهاد بکار میباید از آنها نمیتوان گذشت و بشتر احتیاج داری تا بار کنی و آب برای نخل ببری و زره را بفروش که چندان
ضرورتی بان نداری چه از بر دشمن غالب مستولی باشد پس امیر المؤمنین فرحناک شد از نزد رسول الله بیرون آمد و بمصلی خود رفت و بنماز مشغول شد رسول
سلمان را گفت برو و امیر المؤمنین را بخوان سلمان آمد گفت اجابت کن رسول خدا را امیر المؤمنین نزد پیغمبر آمد حضرت چون او را دید گفت
بشارت باد ترا یا علی که حق تعالی فاطمه را بتو تزویج فرمود در آسمان پیش از آنکه من او را بتو دهم در زمین و در این حال فرشته نزد من آمد که پیش از این نیامده بود مرا
گفت مژده باد ترا ای محمد باجتماع شمل و طهارت نسل من گفتم نام تو چیست گفت نسطائیل یکی از موکلان بر قائمه های عرش و من از خدا در خواستم تا این بشارت
از جانب او بتو رسانم و جبرئیل از اثر من میآید تا تفصیل احوال بسمع شریف تو رساند پس در عقب جبرئیل نازل شد مرا بشارت داد و گفت یا رسول الله حضرت
عزت امر فرمود بملائکه مقربین تا در آسمان عقد نکاح ببندند میان فاطمه و علی پس حریر سفیدی از حریرهای بهشت در دست من نهاد بر آنجا چیزی نوشته گفتم یا روح
الامین این نوشته چیست گفت بر آنجا نوشته که حق تعالی نظر کرد بر زمین و ترا برگزید برسالت و بار دیگر اطلاع فرمود برای تو برادری و مصاحبی و وزیری بر
گزید و دختر ترا باو داد گفتم آن کیست گفت علی بن ابی طالب که برادر تست و پسر عم نسبی و وزیر و خلیفه تست حق تعالی امر فرمود خازنان بهشت تا بهشتها را آراستند
بفرش و منازل آنرا بانواع حلی و حلل و جواهر آراستند و حور العین را فرمود تا خود را بیارایند و ایستادند بقرائت سوره یس و طه و طواسین مشغول شدند
و باد شمال بهشت را فرمان رسید تا بانواع عطر و طیب بوزد تا در بهشت پراکنده ساختند فرشتگان همه آسمانها را امر کرد تا در آسمان چهارم حاضر شدند نزد
بیت المعمور و منبری از نور بنهادند این آن منبر است که آدم بر آن خطبه خوانده در وقتی که حق تعالی او را تعلیم همه اسما فرمود و بفرشته که نام او راحیل است و افصح ملائکه
خطابت امد که بر بالای منبر رفت و خطبه فصیحی مشتمل بر حمد خدا ادا کرد بعد از آن گفت ای فرشتگان حق تعالی میفرماید که من کنیز خود را به بنده خود دادم
پس فرشتگان من همه بر این گواه باشید پس جبرئیل گفت همه آسمانها از این خرمی بحرکت در آمدند و خدا امر فرموده که تا عقد نکاح بستم و فرشتگان را همه بر این
گواه گرفتم و این نوشته گواهی فرشتگانست بر این حریر و حق تعالی فرموده تا آنرا عرض کنم بر تو و مهر از مشک بر آن نهم و برضوان که خازن بهشت است میسپارد و در
طوبی را فرمود تا آنچه داشت از حلل و حلی نثار کرد بعد از آن ابری فرستاد تا در و یاقوت و انواع جواهر نثار کرد و فرمود تا فرشتگان سنبل و قرنفل بر او
فشاندند و حور العین بر چیدند بیکدیگر میدهند و بان فخر میکنند تا روز قیامت و میگویند این نثار تزویج فاطمه زهرا است بر فرشتگان تا روز قیامت بر صراط
بایستید هر که بر شما بگذرد که مثقال حبه از محبت علی در دل او باشد و محبت فاطمه زهرا و فرزندانش بخوانید که مضمونش برات از آتش دوزخ و رسید
بنعیم بهشت بوده باشد و از بهشت شاید که این حکمیست که من کردم پیش از آنکه خلقان را بیافرینم پس جبرئیل گفت که روز قیامت بر صراط بایستیم و این فرشتگان
نامی باشند آن طومارها در دست گرفته چون یکی از شیعیان و دوستان علی و اولاد او بگذرند این نامه بدست او نهند در عنوانش نوشته که برات از
العلی الجبار بشیعه علی و فاطمه من النار پس در برابر ایشان مرکبهای از نور بیاورند با زینتها از یاقوت سرخ و فرشها از زمرد سبز پس شیعیان علی بر آن نشسته و
فرشتگان در پیش و پس ایشان هیچکس نرسند مگر که از راه ایشان دور شوند و بتعظیم تمام ایشان را ببرند تا بدر بهشت و آن طومارها ببرند و گویند ایمان
بیاورید چون خدا را بر خواندید رضوان و خازنان بهشت گویند که یا اولیاء الله ادخلوها بسلام آمنین پس درهای بهشت برای ایشان بگشایند تا از ابواب عالیه در
رسند و در اعلا علیین ایشان را رفیق تو و علی و اولاد او گردانند بعد از آن پیغمبر خدا فرمود که هر که خواهد که حق تعالی او را چنان زنده دارد که ما را و چنان میراند
که ما را میراند و در قیامت او را با ما محشور کند در درجه ما باشد باید که با ما تولا کند از دشمنان ما تبرا نماید و دوستان ما را دوست و دشمنان ما را دشمن دارد و لعنت
کند ایشان را که حقیقت ایشان را لعنت کرده بر زبان پیغمبران و فرشتگان و جمله خلقان پس رسول فرمود که جبرئیل مرا گفت که منادی ندا کرد از عرش که ای فرشتگان
من و ساکنان بهشت من برکت باد شما را بر تزویج فاطمه و علی که من برای ایشان برکت کردم راحیل گفت بار خدایا کدام برکت باشد عظیم تر از کرامت تو ایشان را و بشارت تو
بهشت و حال آنکه ایشان هنوز در دنیا اند حق تعالی فرمود یا راحیل از برکت من بر ایشان است که ایشان را بر محبت خود جمع کردم و از فرزندان ایشان امامان بر بندگان
گردانیدم تا ایشان را شرایع دین و احکام و آداب فرضیه تعلیم کنند با ایشان حجت لازم گردانم بر خلقان تا روز قیامت پس جبرئیل گفت مرا خدا امر کرد که ترا
اعلام کنم که تا فاطمه را بعلی دهی بعقد نکاح و ایشان را بشارت دهی بدو پسر زکی نجیب طاهر و فاضل در دنیا و آخرت یا علی فرشته رحال از نزد من رفت و من بحال
کس فرستادم و عزم کردم که بامر خدا امتثال نمایم در باب تزویج تو بفاطمه پس امیر المؤمنین سجده شکر بجا آورد و حضرت رسول او را گفت برخیز و بمسجد رو که من در
عقب تو میآیم تا آنچه ملک تعالی مرا امر فرموده بجا آورم در حضور مهاجر و انصار و ذکر فضیلت تو کنم آنقدر که چشم تو و دوستان تو بدان روشن گردد امیر المؤمنین

گوید که مرا از نزد رسول بیرون آمد و از خرمی نمی‌دانستم که چگونه براه میروم و در راه عمر و ابوبکر بمن رسیدند و من بایشان گفتم که رسول فاطمه را بمن داد و فرمود
که حق تعالی او را بتو داد و عقد شما را در آسمان بستند رسول برای من میاید تا اسعد بیت ابر مهاجر و انصار بیاکند ایشان باز گشتند تا من بمسجد آمدند
رسول شادان در عقب ما برسید بلال را گفت تا منادی کرد و همه مهاجر و انصار را در مسجد جمع کرد پس آنحضرت بر بالای منبر نشست تا همه مردمان بجای خود نشستند آنگاه
بر منبر رفت و خطبه فصیح ادا کرد و بعد از آن گفت ای مهاجر و انصار بدانید که جبرئیل نزد من آمد مرا خبر داد که خدای تعالی فرشتگان را نزد بیت المعمور جمع کرد و
ایشان را گفت که گواه باشید که من فاطمه زهرا را بعلی ابی طالب دادم پس بنشست و گفت یا علی برخیز و برای خود خطبه کن امیر المؤمنین علی برخواست خطبه
فصیح مشتمل بر حمد الهی بخواند و بعد از آن فرمود که بدانید ای معشر مردمان که رسول خدا دختر خود فاطمه را بمن داد پس از او بپرسید گواه باشید که من راضی
شدم همه مردمان گفتند که راضی شدی یا رسول الله فرمود که راضی شدم و نیکو نامادی است مر او را و نیکو برادریست مر او را و سید بهترین مردمانست در دنیا و آخرت
و از جمله صحابه حاضر امیر المؤمنین برخواست و سر بر زمین نهاد و شکر خدای را بتقدیم رسانید پس اصحاب مبارکباد گفتند حضرت رسالت فرمود تا طبقی خرما
بیاوردند همه از آن بخوردند و به تبرک بخانه بردند رسول بحجره رفت و زنان را فرمود که بدین شادی و خرمی دف بزنند و از هر جانب ندای مبارکباد بر آمد آنگاه رسول
امیر المؤمنین را گفت برو و زره را بفروش تا در این کار صرف کنیم امیر المؤمنین فرمود زره را ببازار بردم اعرابی بمن رسید گفت یا علی این زره را چند میفروشی گفتم
پانصد درهم دست داد و اسبی کرد و صره که پانصد درهم در او بود بیرون آورد و بمن داد من زره را بدو دادم و درهمها را نزد رسول آوردم او را گفت چرا کرد گفته به
پانصد درهم فروختم اینک درهمها گفت یکبار فروختی گفتم با اعرابی گفت و زره اش آشنا گفتم نه فرمود آن جبرئیل بود پیش از آنکه تو باز آئی زره را بمن داد پس سلمان بجو
و مشتی از آن زر با بوذر داد گفت این برای فاطمه چیزی که ما بیحتاج او باشد بخر و بلال را برفاقت فرستاد او شصت و سه درهم بود بستری که حشو آن پشم بود بچهار درهم
بخریدند و مقنعه بچهار درهم و حصیری و آنچه بکار میبایست و بالشی که از لیف خرما بود و گلیم و مشک آبی و کوزه و سبوی چند مطهره و جامه باریک از پشم
بخریدند رسول در خانه ام سلمه بود آنها را نزد وی بردند ام سلمه چون در آن نگریست بگریست و گفت بار خدایا برکت کن قومی را که بیشتر آنیه ایشان سفال است
بار خدایا برکت کن آل محمد را در جهازشان پس باقی درهم را با ام سلمه داد فرمود نگاه دار تا وقت حاجت پس امیر المؤمنین یکماه توقف کرد و شرم میداشت که اظهار
کند هرگاه رسول الله او را در خلوت دیدی گفتی یا علی بهترین زنان جهان را بتو دادم چه نیکو زنیست تو را بعد از یکماه عقیل گفت ای برادر چرا
طلب زفاف نمیکنی تا باجتماع شما چشم ما روشن شود گفت لیکن حیا مانع میشود گفت بیا تا برویم و مرا بخدمت رسول عرض
کنیم پس برخواستند روان شدند در راه ام ایمن خادم رسول بایشان رسید گفت کجا میروید گفتند نزد رسول خدا بجهت طلب زفاف فاطمه گفت شما باز گردید که این
کار تعلق بزنان دارد و من ایشان را بگویم و تعیین وقت نمایم پس نزد ام سلمه آمد و این حکایت باز گفت ام سلمه فرستاد و زنان رسول را حاضر کرد و چون رسول بخانه آمد گفت
سبب اجتماع شما چیست گفتند برای کاری که اگر خدیجه بودی چشمش بدین کار روشن شدی رسول چون نام خدیجه بشنید بگریست و گفت مانند خدیجه کجا یافت شود
تصدیق نبوت من کرد وقتیکه قوم تکذیب من کردند انیس من بود زمانی که مردمان از من دوری میکردند قوت داد مرا در دین خدا و مواسات کرد با من بنفس و مال
و خانمان و خدا امر کرد تا بشارت دادم او را بخانه در بهشت از زمرد سبز زنان گفتند یا رسول الله هر چه تو از خدیجه گوئی بیش از آن باشد خدا از او خشنود باد
کناد یا رسول الله برادر و پسر عم تو التماس زفاف دارد و منتظر است تا چه جواب یابد حیا مانع او میشود که خود بعرض شما رساند گفت ای ام ایمن برو علی را طلب کن نزد
من حاضر کن چون حاضر کرد پس علی نزد رسول بنشست شرم زده و منفعل سر در پیش افکنده پس ام سلمه را گفت آن درهمهای فاطمه را که بتو دادم بیاور و ام سلمه آنرا
حاضر کرد آنحضرت از آنجا مشتی برگرفت و بامیر المؤمنین داد و گفت برو روغن و خرما بخر پس رفت آنچه رسول فرموده بود بخرید مشتی دیگر بسلمان داد که خا
و طیب بخر بیامد بخرید سعد معاذ بیامد و ده گوسفند و گاو و شتری هدیه او آورد و همچنین سعد بن ربیع و ابوایوب انصاری و عبدالرحمن عوف و یک یک یاران
آمدند و شتر و گاو و گوسفند و گندم میاوردند تا هدیهای بسیار جمع شد پس رسول فرمود تا گندم را آرد کردند تا نان بپختند و امیر المؤمنین را گفت تا آن
گوسفند و گاو و شتر بباید کشت پس امیر المؤمنین میکشت و پوست میکندند رسول پاره پاره میکرد و چون روز شد تمام را کشته بودند پس اصحاب را جمع
کرد و فرمود امروز روز خرمی است مرا یاری دهید تا ولیمه علی بسازم صحابه بر هنر شدند و دیگها بر بار کردند رسول چون خدمت ایشان را بدید دعای خیر در حق ایشان
بفعل رسانیدند چون دو ساعت از روز بر آمد همه طعامها از آن پخته بودند پس امیر المؤمنین با پیغمبر تا جمله مهاجر و انصار از ذکور و اناث و خورد و بزرگ حاضر کرد
پس طبقها و حصیرها بیفکندند و طعام میکشیدند و همه اهل آن طعام بخوردند و سیر شدند و هر چه خواستند بخانه خود بردند و هنوز طعام بسیار مانده بود
پس رسول اهل بیت یکی را آنحضرت مر همه را بخوانند تا بیامدند و آن طعام را بخوردند و بعد از آن گوسفند ابوایوب هیچ طعامی باقی نماند ابوایوب گفت
یا رسول الله بجهت آنکه هدیه حقیر است من قبول نمیکنی بجهت آنکه من عیال ابن ندارم الا فداء تو و اهل بیت تو فرمود که یا ابوایوب بدانکه علی
که گوسفند ترا بکشد جبرئیل گفت و زاد را ذبح کن که در او امری عجیب است پس رسول جبیر انصاری را امر کرد تا از آن بکشت و پوست بکند و بپخت
پس فرمود که استخوانهایش مشکن و چنان کرد پس دیگر باره اصحاب را جمع کرد و همه از آن سیر شدند پس امر کرد تا استخوانهایش جمع کردند و همه را در پوست و
نهاد پس رسول دعا کرد تا حق تعالی او را زنده ساخت و او را با ابوایوب داد حق تعالی از نسل آن گوسفند برکت بسیار داد و چون مردمان متفرق شدند ام سلمه و ام ایمن و
حفصه و سوده و سایر زنان مهاجر و انصار را جمع کرد و فرمود بکار سازی فاطمه مشغول شوند و قیام نمایند پس حضرت فاطمه را آرایش کردند و زینت دادند و
بدین کار فاطمه مشغول شدند فرمود که فاطمه را رضوان بهشت فرستاد و جبرئیل آمد سیبی از بهشت بیاورد و گفت این سیب را بخور و با اهل بیت خود
مرافقت کن که حق تعالی برکت این روز گرداند دختری که سیده زنان اولین و آخرین باشد چنان کردم فاطمه از آن بوی خوش آمد و حورا از اهل بهشت

واصل

او از بهشت و مرجع او بهشت خواهد بود پس امیر المؤمنین را فرمود که یا علی آماده باش که امشب اهل ترا بخانه تو میآورند امیر المؤمنین فرماید که من بهر خود هیچ
و فرمودم تا خانه را بر فرشند و طنابی بدیوار ببندم کردم تا جامها بران افکنند و پوستی گوسفند بیفکنند و بالشی از لیف خرما و آنچه خریده بودند از جهاز فاطمه بجا
من نقل کردند پس دختران عبد المطلب و زنان حضرت رسالت و زنان مهاجر و انصار فاطمه را آراسته و پیراسته چادر عصمه بر سر او افکندند و تکبیر و تحمید گویان
او را از خانه بیرون آوردند و هفتاد هزار حور بکوری او درآمدند و میگفتند لا اله الا الله محمد اکرم محمد و اهل بیته علی الله چه گرامی اند محمد و آل و اهل بیت و بر خدا و
جابر بن عبد الله انصاری روایت کند که رسول بفرمود تا اشتر شهبا که دلدل نام داشت زین کردند و حضرت فاطمه را بران سوار کردند سلمان را امر کرد تا عنان
از ابکرفت و رسول با پیران و اهل بیت از حمزه و عقیل و جعفر و غیر ایشان سلاح بسته پیش و پس میرفتند در منتها از ابن عباس نقل است که جبرئیل با هفتاد هزار فرشته
از پس و پیش ایشان میرفتند در کشف الغمه آورده که جبرئیل لجام دلدل داشت و اسرافیل رکاب میکائیل بار دم و فاطمه بر بالای آن با سایش و زنان جز گو پا
در عقب میرفتند و ذکر خدا و حمد او میکردند تا بدر سرای امیر المؤمنین علی رسیدند مردمان بر گشتند چون حضرت فاطمه را باندرون بردند حضرت رسول در
خانه رفت و علی در مسجد بود کس بطلب او فرستاد حضرت امیر حاضر کردید حضرت او را بنزد خود بنشاند و ام ایمن را بفرمود تا حضرت فاطمه را بیاورد دست او را بدست
امیر المؤمنین داد و فرمود که بگیر که تو سزاوار او و او سزاوار بوی نیکو ذاتی و مصاحبی مرا بعد از ان فرمود مرحبا بحرین یلتقیان مرحبا بمرج البحرین یلتقیان مرحبا
بدو یار که بهم رسیدند و مرحبا بدو ستاره که بهم پیوستند پس فاطمه را گفت پیش و مانند کنیزان باش تا او چون بنده باشد علی را گفت نیکو نیست
زن تو و فاطمه را گفت نیکو شوهر یست شوهر تو آنکه بیرون آمد عصا در دست گرفت و گفت خدایتعالی پاک کرداناد شما را و نسل شما را من بصلحم با آنکه با شما
بصلح است و بجنگم با آنکه با شما بجنگ است شما را بخدا میسپارم پس زنان را امر کرد تا بازگشتند هر یک بخانه خود رفتند پس امیر المؤمنین بحضرت فاطمه گفت
ای دختر رسول خدا دستوری باشد تا اراده وردی خود کنم گفت صواب باشد او نیز برخواست و در عقب او بایستاد و نماز میکردند تا صبح برآمد رسول بیامد
و ایشان بحجره سرا بامداد در خواب بودند چون رسول بیامد خواستند که برخیزند رسول ایشان را سوگند داد که بر حالت خود باشید پس بیامد بر
سر بالین ایشان بنشست و پایهای مبارک خود دراز کرد و انکلیم کرد یک پای او را امیر المؤمنین در بر کرفت و پای دیگر فاطمه حضرت امیر المؤمنین را گفت نیکو یافتی
فاطمه را بطاعت خدا و بفاطمه نیز همین گفت پس کوزه آب طلبید و آیاتی از قرآن بر او خواند و بادرزان دمید امیر المؤمنین را گفت تا بخورد و نیمه باز گذارد
وی همچنان کرد و رسول آن بقیه را بر روی و سینه امیر المؤمنین بریخت و گفت اذهب الله عنک الرجس و طهرک تطهیرا و بعد از ان قدح دیگر آب طلبید و آیاتی
چند از قرآن بر او خواند و فاطمه را گفت باز خورد و پاره دیگر بگذارد فاطمه نیز چنان کرد و رسول آن را بر روی فاطمه بریخت و گفت اذهب الله عنک الرجس و طهرک تطهیرا
پس دعای خیر در حق ایشان بتقدیم رسانید و گمان برد که ایشان بهمین طریقه همه شب بیک کو خسبیده بودند جبرئیل بیامد و رسول را از احوال ایشان خبر داد و این
آیه ورد که تتجافی جنوبهم عن المضاجع تا آخر روز دیگر رسول نزد ایشان آمد هر یک را در گوشه یافت که بطاعت مشغول بودند دست ایشان را بگرفت و بر نطعی که آنجا
بود نشانید و فرمود که باید که بایکدیگر در یکجا باشید پس طعامی مهیا ساختند و هیجا باهم بخوردند و رسول ایشان را بخدا سپرد و بمسجد آمد همه شب را مشغول
شدن ایشان را دعا میکرد روز سیم پیش از نماز صبح بخانه آمد ایشان در زیر عبا بودند حضرت امیر المؤمنین را گفت که یکساعت بمسجد رو و بعد از ان فاطمه را گفت
ای دختر من آگاه باش که من ترا به کسی داده ام که باسلام از همه در پیش و علم او از همه بیش است و حلم و زهد و سایر اخلاق حسنه او از همه زیاده است و بدانکه خدایتعالی ترا
در آسمان بعلی داده و من ترا در زمین باو دادم و او سبحانه بر زمین نظر فرمود و دو مرد را از اهل آن بر گزید یکی پدر تو و یکی شوهر تو باید که در باره او عصیان
و نافرمانی نکنی و آنچه او فرماید با او مبادر کنی پس دست او داشت و گفت بار خدایا ایشان را الفت ده و فرزندان ایشان را وارثان بهشت گردان و بر نسل ایشان برکت ها
و ایشان را امامان بندگان خود گردان پس بمسجد آمد گفت یا ابا الحسن نیکو زنیست زن تو و او خوران بهشت است او مدارا کن کما و پاره ایست از من هر که او را
برنجاند مرا برنجانیده و هر که او را شاد کرداند مرا شاد کرداند خدایتعالی از خشم او خشم گیرد و از رضای او راضی شود امیر المؤمنین فرمود بخدا سوگند که چون این خبر
از پیغمبر شنیدم هرگز فاطمه را بغضب نیاوردم و چیزی که موجب کراهیه او باشد از من صادر نشد تا که برحمت خدا انتقال یافت وی نیز هرگز مرا بغضب نیاورد و در هیچ
کاری نافرمانی من نکرد و من هرگاه نظر در روی او میکردم غم و اندوه من زایل میشد بعد از ان فرمود که چون پیغمبر خواست که از نزد ما بر خیزد فاطمه گفت ای پدر بزرگوار
خادمه برای من بجز نام زاهاری ده حضرت فرمود آیا چیزی بتو دهم که بهتر از خادمه باشد گفت بلی یا رسول الله فرمود که چیزی که بهتر از خادمه باشد آنست که هر روز
سی و چهار بار تکبیر گوئی خدا را و سی و سه بار حمد او گوئی و سی و سه بار تسبیح او چه و صد بار بزبان و هزار حسنه در دیوان اعمال ای فاطمه گویند هر صبح این را بگوئی
جمیع حاجتهای دنیا و آخرت ترا روا کرداند القصه فاطمه بفرموده پدر بزرگوار تسبیح مذکوره را مداومت نمود و خدمت خانه خود میکرد که تا امام حسن بوجود
آمد و زن فاطمه بواسطه تعب بسیار خدمت و بیداری شب استراحت فرموده بود امیر المؤمنین در نزد وی بخواب نشیند اما آواز آسیا میآمد که میکردید گهواره امام
حسن میجنبید از شکاف در نگاه کرد فاطمه را دید خفته و آسیا گرد و گهواره میجنبید از ان متعجب شده باز گشت و این صورت بحضرت رسالت معروض داشت و فرمود
ای علی هنوز ندانسته که خدا را در زمین فرشتگانی اند که معاونه کال و معونه و یاری آل محمد اند باقی تفاصیل کرامات و معجزات اهل البیت صلوات الله علیهم
اجمعین در کتب مبسوطه مذکور است و بعضی دیگر از ان بطرز نیکو تمام در منهج الصادقین مسطور و مرقوم و بدانکه حق تعالی در این سوره بیان تعدد نعم خود کرد
بر بندگان ناشکر که ایشان کفران کنند کفار کفران نمود و بعبادت منعم حقیقی خود مشغول نشدند از این جهت در نصد مذمت ایشان در آمده اظهار عجز الهه ایشان نمود
میفرماید و یعبدون و میپرستند مشرکان من دون الله بجز از خدا ما لا ینفعهم آنچه را که نفع نمیرساند بایشان چون پرستش آن کنند
و بطاعت او قیام نمایند و لا یضرهم و زیان نکند بایشان اگر او را پرستند مراد بتانند یا هر چیزی که بدو اذن او سبحانه پرستش میکنند هیچ مخلوقی

کلمه

مطلب

مستقل نیست در نفع و ضر وَکَانَ الْکَافِرُ و هست کافر که نکروید بتوحید خدا عَلَىٰ رَبِّهِ بر خلاف فرمان پروردگار خود ظَهِیرًا هم پشت شیطان و معاون در
عداوت و طغیان وَمَا أَرْسَلْنَاکَ و نفرستادیم ترا ای بکانه خلقان إِلَّا مُبَشِّرًا مکر در حالتیکه مژده دهنده مؤمنانرا بمثوبت الهی وَنَذِیرًا و بیم کننده
کافرانرا بعقوبت نامتناهی قُلْ مَا أَسْأَلُکُمْ بکوای محمد کرویدکانرا که نمیخواهیم از شما عَلَیْهِ بر تبلیغ رسالت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی إِلَّا مَنْ شَاءَ
مکر کردار آنکس را که خواهد أَنْ یَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ که فرا کیرد بسوی رضای پروردگار خود و قرب او سَبِیلًا راهی یعنی نزدیکی بایمان و اطاعت مؤمنانست
زیرا که مرا بران از خدا اجر مقرر است و بصحت پیوسته که هر پیغمبر را بر عابدان و صالحان امت او ثواب خواهد بود بی طاعت ایشان راجع به پیغمبر است جهت
مرتب ثواب بران وجه که صدور طاعت از ایشان بدلالت اوست و الدال علی الخیر کفاعله وَتَوَکَّلْ و توکل کن در دفع شر کفار از خود عَلَى الْحَیِّ الَّذِی
لَا یَمُوتُ بر زنده که هرکز نمیرد چه توکل بر زندکان دیکر بموت ایشان ضایع می‌شود و بهره نمیماند وَسَبِّحْ و بپاکی و پاکیزکی یاد کن خدا را از صفات نقصان
بِحَمْدِهِ در حالتیکه آن تسبیح نیز پیوسته باشد بثنا و ستایش او و باوصاف کمال و جلال تعالی شانه وَکَفَىٰ بِهِ و بسنده است خدای بِذُنُوبِ عِبَادِهِ بر
کناهان پوشیده و آشکارا بندکان خود خَبِیرًا دانا و مطلع بران پس ایشانرا بران جزا و سزا خواهد داد و ترا بر عدم ایمان ایشان مواخذه ننماید الَّذِی
آنکه بقدرت کامله خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آفرید آسمانها و زمینها را وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه در میان آنهاست از ارکان و موالید فِی سِتَّةِ
أَیَّامٍ در مقدار شش روز از ایام دنیا یا آخرت ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس مستولی شد امر او و استوا کرد عَلَى الْعَرْشِ بر عرش مجید که بزرکترین مخلوقاتست تحقیق معنی
استوا در ما سبق مذکور شد ذکر این کلام در این مقام بجهت زیادتی تقریر است بر وجوب توکل بر او نه غیر او چه این دال است بر آنکه کسی که خالق همه اوست توکل
بر او باید کرد و آفریدن آسمان در زمان شش روز که روز آخرت که هر روزی هزار سال دنیاست یا از روزهای دنیا با وجود قدرت بر آن بیک کلمه کن بجهة آنست که
تا بندکان نظر کنند در این که حق تعالی با وجود قدرت و سرعت نفاذ امر او در هر چیز خلق اشیا نمود بر سبیل تدریج بواسطه این بکارها تعجیل ننمود تا این را
شعار خود سازند که التأنی من الرحمن والعجلة من الشیطان الرَّحْمَٰنُ و آنکسی که خالق همه اشیاست و بر جمیع ممکنات بخشاینده است فَاسْأَلْ بِهِ
خَبِیرًا پس سؤال کن بحقیقت آن چه مذکور شد از خلق سموات و ارض و استیلا بر عرش دانائی را که خبر دهد ترا بحقیقت آن و آن حق تعالی است یا جبرئیل یا کسی را
که یافته است آنرا از کتب متقدمان از علما و احبار یهود تا تصدیق کند باین قول که مرویست که یهود حکایت کردند از ابتداء خلق اشیا بخلاف آنچه حق تعالی از آن خبر داده بود
و حق تعالی حبیب خود را فرمود فَاسْأَلْ بِهِ خَبِیرًا وَإِذَا قِیلَ لَهُمُ و چون کفته شود مر مشرکانرا که اسْجُدُوا لِلرَّحْمَٰنِ سجده کنید مر خدای بخشاینده را قَالُوا و
مَا الرَّحْمَٰنُ کویند چه چیز است رحمن یعنی اسمیست که مسمای او معلوم نیست و ما نمیشناسیم چه کافران اسم رحمن بر خدا اطلاق نمیکردند پس چون بسجده مامور
کشتند کفتند ما رحمن را نمیشناسیم و نمیدانیم پس بر وجه انکار کفتند أَنَسْجُدُ آیا سجده بکنیم لِمَا تَأْمُرُنَا مر آنچه امر میکنی ما را بدان و معرفت بسجده آن
نداریم وَزَادَهُمْ و زیاده کرد اسم رحمن یا امر بسجود او مشرکانرا نُفُورًا رمیدن از ایمان و دور شدن از راه حق یعنی زیاد انکار و نفور ایشان از حق زیاده کشت و در فتوحات
این سجده را سجده نفور و انکار میکویند میفرماید که چون مؤمن در تلاوت این آیه سجده کند ممتاز کردد از اهل انکار و نفور پس این را سجده امتیاز کفت و
سفیان ثوری چون این آیه خواندی سر بآسمان برداشتی و کفتی بار خدایا آنچه دشمنانرا نفور افزود مرا فروتنی و خضوع افزود بر او و این سجده هشتم است از سجدات
قرآن که سجده سنت است نزد ما باتفاق نه واجب تَبَارَکَ الَّذِی بزرکوار و کثیر البرکه است خدائیکه بقدرت کامله جَعَلَ فِی السَّمَاءِ بُرُوجًا کردانید یعنی پدید آورد
در آسمان برجهای دوازده کانه که آن حمل است و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت و اینها منازل کواکب سیاره است که
آن زحل است و مریخ و مشتری و زهره و عطارد و آفتاب و ماه چه حمل و عقرب خانه مریخ است و ثور و میزان خانه زهره است و جوزا و سنبله از آن عطارد و قوس و حوت
جای مشتری و جدی و دلو خانه زحل و سرطان خانه قمر و اسد مکان آفتاب و عطیه عوفی کفته که مراد ببروج کوشکهای بلند است که حفظه آنجا اند نکاهبانان
و حارسان ملائکه‌اند و نزد ابو صالح و مجاهد و حسن و قتاده ستارکان بزرکند وَجَعَلَ فِیهَا و بیافرید در آسمان یا در بروج سِرَاجًا چراغی که آفتابست
بقوله وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِیرًا و ماهی تابان روشن یا روشنی بخشنده و چون روشنی سراج از نور بیشتر است آنرا بجهة ازدیاد بر شمس ذکر کرد و
این از برای افزونی وَهُوَ الَّذِی و او آنکس است که بحکمت تامه جَعَلَ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً کردانید شب و روز را خلف و بدل اختلاف یعنی مخالف یکدیکر
در صفات و احوال و یا متعاقب یکدیکر در رفتن و آمدن چنانچه از ابن عباس مرویست که هر یکی را خلیفه دیکری کردانید یعنی روز را خلیفه شب و شب را خلیفه روز
تا هر کس که کاری دینی در یکی از او فوت شود تدارک آن در دیکری کند اکر بروز فوت شود قضا نماید آن در شب و مقرر شده که مردی بنزدیک یکی از اصحاب آمد و کفت دوش
نماز از من فوت شد کفت مرو و قضا کن چه حق تعالی میفرماید که جَعَلَ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً یعنی حق تعالی شب و روز را خلیفه یکدیکر کردانید لِمَنْ أَرَادَ أَنْ یَذَّکَّرَ
برای کسیکه خواهد آنکه یاد کند اوامر و نواهی خدا را أَوْ أَرَادَ شُکُورًا یا خواهد که سپاسداری نماید نعمت خود را یعنی تا برای وقت متذکر بود باشد و قضا نماید
امر فوت شده را و آنکه هر که در یکی ناشکری از او فوت شود در دیکری زود وقت تدارک آن نماید و روز وقت شب و یکی از ایمنان را از ابن عباس و حسن منقولست
و از ابو عبدالله ماثور است و نزد بعضی معنی آنست که اختلاف لیل و نهار بعود و متعاقب یکدیکر ایجاد کرد برای کسیکه خواهد تا کند بدایع قدرت و صنایع
فطرت را در ایجاد لیل و نهار و باعلام شود بر آنکه عالم را ناچار است از صانع حکیم واجب بالذات و ختم بر بندکان تا نخواهد سپاسداری نماید بر نعمتهای
حضرت باری که تعالی شب و روز از الجمله است چه روز سبب معاش است و شب سبیل راحت و آسایش بعد از آن در صفت بندکان منقاد خود میفرماید که وَعِبَادُ
الرَّحْمَٰنِ و بندکان پرستندکان خدای بسیار عطا و رحمت کننده اضافه برای تفضیل و تخصیص است یعنی بندکان مخصوص خدای بخشاینده الَّذِینَ یَمْشُونَ
آنانکه میروند عَلَى الْأَرْضِ بر روی زمین هَوْنًا از روی تواضع و افتادکی با سکینه و وقار و خواری وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ و چون خطاب کنند

مر ایشان را نادانان یعنی سخنی بی ادبانه با ایشان گویند قالوا گویند در جواب سلاما قولی با سلامت یعنی سخنی که سالم مانند زان رنج و ایذاء ایشان
مراد ترک تعرض است بسفها و اعراض از مجادله ایشان و تجاهل از قول ایشان و یا مراد از سلام ترک است و وداع یعنی ما شما را با شما گذاشتیم و معرض جواب شما
در نمیآییم و گویند مراد قول سلام علیکم است یعنی چون جاهلان و سفیهان را ببینند بر ایشان سلام کنند تا از شر ایشان ایمن شوند ابو بُرزه اسلمی
روایت کرده که رسول صلعم فرمود که از امت من جمعی باشند که من ایشان را دوست میدارم و ایشان مرا دوست میدارند و ایشان هنوز بوجود نیامده اند و بصفت صبر و حلم
آراسته باشند و بر اصاغر رحیم باشند و با بزرگان با حرمت و توانگران ایشان بر درویشان احسان کنند و اقربای ایشان بر ضعفا شفقت ورزند و عیادت بیماران
کنند و تشییع جنازه کنند و بهر طریقی برفق و مدارا سلوک نمایند گفتند یا رسول الله با بندگان رفق نمایند فرمود ایشان را بنده نباشد بلکه خود
خدمت نفس خود کنند و با جاهلان رفق و مدارا نمایند بعد از آن این آیه فرمود که وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون
قالوا سلاما والذین و دیگر عباد الرحمن آنانند که با وجود حسن خلق با خلق و با حق در خلوت با وجه که یبیتون شب میگذرانند مجاهدان لربهم
برای رضای پروردگار خود سجدا سجده کنندگان در روز اوقات و قیاما و بر پای ایستادگان در وقت دیگر مراد سجده و قیام نماز شب است تخصیص عبادت
بشب بجهت آنست که طاعت در آن اشق است و ابعد از ریا عبدالله عباس فرمود که هر که در شب دو رکعت یا بیشتر نماز بگذارد داخل این جماعت باشد والذین و دیگر
ایشان آنانند که با وجود اجتهاد در طاعت و اتصاف بخضوع و خشوع تکیه بر طاعت خود نکرده یقولون میگویند بر وجه خشیت از خدا که ربنا اصرف
عنا ای پروردگار ما بگردان از ما عذاب جهنم عذاب دوزخ را ان عذابها بدرستیکه عذاب دوزخ کان غراما هست لازم و دایم و جاوید از
حسن بصری مرویست که غریم اگر چه الحاح نماید و ملازم قرضدار باشد اما آخر از او مفارقت نماید بخلاف دوزخ که غریمست بهیچ وجه از صاحب خود مفارقت
نکند انها بدرستیکه دوزخ ساءت مستقرا بد است از روی آرامگاه و مقاما و جای بودن و ایستادن والذین و ایشان آنانند اذا انفقوا
چون نفقه کنند لم یسرفوا اسراف نکردند در انفاق که از حد شرع در گذشته باشند یعنی در معاصی و محرمات صرف نکردند و لم یقتروا و تنگ
گیری نکردند مانند تنگ گیری بخیلان یعنی بخل نورزیدند و حق الله را از مستحق باز نداشتند پس اسراف انفاق در محارم و تقتیر منع حق واجب و
کان بین ذلک انفاق ایشان میان اسراف و اقتار قواما راست ایستاده یعنی طریق عدل که بنای احکام شریعت بر آنست از طرفین افراط
و تفریط که مذموم است در عقل و شرع احتراز کرده اند و مقاتل گفته که این جماعت آنانند که کسب حلال کنند و نفقه نمایند بر عیال و آنچه فاضل باشد در
راه خدا بمستحق رسانند از ابو عبدالله مرویست که حق تعالی دعای چهار کس را اجابت نکند یکی مردی که در خانه خود بنشیند و در بگشاید گوید خداوندا مرا روزی
ده حق تعالی گوید آیا من امر نکرده ام ترا بطلب معیشت دویم مردی که زن خود را دعای بد کند گوید خداوندا مرا از این خلاص کن حق تعالی فرماید که آیا امر او را بدست
تو ننهاده ام اگر او را نمیخواهی طلاق ده سیم آنکه مال خود را در غیر مصرف صرف کند گوید خداوندا مرا روزی ده حق تعالی فرماید ترا امر نکرده بودم با اقتصاد از
اسراف چهارم شخصی که مالی را بقرض دهد و گواهی بر آن نگیرد و مستدان انکار کند وی دعای بد کند او را حق تعالی گوید آیا ترا با شهاده امر نکرده بودم والذین
لا یدعون و دیگر عباد الرحمن آنانند که نخوانند و نپرستند مع الله با خدای الها آخر خدایان دیگر را و لا یقتلون النفس و نکشند
آن نفسی را که حرم الله حرام کرده است خدای آن نفس را یعنی نفس مؤمن و معاهد الا بالحق مگر بحق یعنی بموجبات قتل که آن ردت و زنا و قتل ناحق
و سعی کردن در زمین بفساد است و راه زدن و لا یزنون و زنا نکنند و حاصل معنی این سه گناه اعظم ذنوب بعد از شرک قتل و زنا است بخاری و مسلم در
صحیحین خود از عبدالله مسعود روایت کرده که گفت از پیغمبر خدا پرسیدم که ای الذنب اعظم کدام گناه بزرگتر است فرمود آنکه با خدا شریکی پیدا کنی و حال
آنکه او ترا آفریده گفتم بعد از آن کدام گناه است فرمود آنکه فرزند خود را بکشی که طعام تو نخورد گفتم دیگر کدام فرمود آنکه زنا کنی با زن همسایه خود پس حق
تعالی برای تصدیق قول پیغمبر خود این آیه فرستاد بعد از آن فرمود و من یفعل ذلک و هر که بکند آنچه مذکور شد از این کبایر ثلثه یلق اثاما برسد به و ببیند
جزای بزه کاری خود را و گویند که اثام دره ایست و بعضی برآنند که اثام و غی دو چاهند در دوزخ که اگر سنگی از کنار او رها کنند در مدت هفتاد سال بقعر
آن رسد یضاعف له العذاب دو چندان کرده شود مر او را عذاب یوم القیمة در روز رستخیز و یخلد فیه و جاوید ماند در آن عذاب مهانا خوار
و بیمقدار باشد ذلیل و بی اعتبار بود و نزد قتاده مراد بمضاعف عذاب دنیا است و عذاب آخرت و اکثر مفسران گفته اند که مضاعفه عذاب در آخرت خواهد بود
یکی از برای کفر و دیگری برای معصیتی که در ایام کفر کرده الا من تاب مگر آنکه توبه کند از شرک و آمن و بگرود بخدا و رسول و عمل عملا صالحا و بکند
کارهای شایسته یعنی بارکان اسلام عمل کند فاولئک پس آن گروه یبدل الله بدل کند خدا سیئاتهم حسنات بدیهای ایشان که کرده اند بنیکوئیها
یعنی معاصی سابقه را محو کند در موضع آن طاعات لاحقه ثبت نماید یا توفیق دهد او را با اضداد اعمال سالفه و این از ابن عباس و سعید و مجاهد نقل است که حق تعالی مقابح
اعمال ایشان را در شرک تبدیل نماید بمحاسن اعمال در اسلام یا شرک را باسلام و قتل مؤمنین بقتل مشرکین و زنا را بعفت و احصان بدل فرماید و گویند محو
سیئات که در اسلام کرده بحسنات که در آن کرده چنانکه مسلم در صحیح خود آورده مرفوع با بی ذر که حضرت رسالت فرمود که در روز قیامت بنده را در عرصه گاه حاضر
کنند و صحیفه او را بدست او دهند در آن صحیفه گناهان صغیره باشد و بخوانند و از گناهان کبیره خائف چون همه بخوانند کبایر نه بینند گوید مرا گناهان
کبیره کردم چون نیست که از او در صحیفه نمی بینم و مرا گویند که از ایشان بدل کردند و رسول خدا بمسجد آمده این حدیث میکرد و از خوشی میخندید چنانکه دندانهای
مبارک او را میدیدند عبدالرحمن جبیر گفت که مردی پیر نزد رسول خدا آمد و گفت یا رسول الله چه میفرمائی در حق مردی که هیچ گناهی نمانده که نکرده باشد بایان
راه که حاجیان میروند نا کند با او را توبه باشد یا نه فرمود که مؤمن بود و کلمه شهادتین گوید گفت بلی او را توبه باشد بعد از توبه گناهان بحسنات

نباشند

راه زنی کند

بدل کنند مردم شادمان گشته و مکرر میگفت الله اکبر الله اکبر تا آفتاب فرو نشسته زخم زن مرد که روی سائلی نزد رسول خدا آمد و چیزی از وی خواست و فرمود
بنشین تا خدا چیزی برساند و ابن خاله مردی بیامد و کیسه نزد آنحضرت نهاد و گفت این چهارصد درهم است مستحق را حضرت سائل را گفت بگیر که چهارصد دینار است
مرد گفت یا رسول الله این درهم است نه دینار حضرت فرمود مرا تکذیب مکن که خدا راز است گو کرد اند پس سر کیسه بگشاد و بدید چهارصد دینار بود مرد متعجب شد
و گفت یا رسول الله بحق آنکه ترا بحق بخلق فرستاده که من چهارصد درهم در این کیسه کرده بودم فرموده است که گفتی چون بر زبان من چهارصد دینار جاری شد حق تعالی درهم را
بدینار کرد و در این حدیث اشارتی عجیب و بشارتی غریب است آن اینست که هرگاه خدای تعالی بمجرد گفتن رسول درهم را بدینار سازد پس بطریق اولی عجب نباشد که بتراضی گفتن خود که
فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات سیئات بندگان را بحسنات بدل فرماید و کان الله غفورا رحیما آمرزنده گناهان گناهکاران بتوبه مهربانست بر
ایشان و تبدیل سیئات بحسنات بمیمنت توبه ایشان از ابن عباس مرویست که گفت دو سال در عهد حضرت رسول آیه والذین لا یدعون مع الله بخواندیم تا بقوله و یخلد
فیه مهانا و بعد از دو سال این آیه آمد که الا من تاب و آمن و عمل عملا صالحا تا آخر و رسول هیچ چیز چنان خرم نشد که باین آیه و بانا فتحنا لک فتحا مبینا و من
تاب و هر که توبه کند از معاصی یعنی از آن نماید از آن پشیمان کرده و جازم گردد که دیگر از آن نکند و عمل صالحا و بکند کار شایسته بجهت تدارک مافات و تلافی
تقصیری که از او واقع شده باشد فانه یتوب الی الله پس بدرستیکه باز گردد بسوی ثواب خدا متابا باز گشتنی نیکو و پسندیده یعنی رجوع کرده بطاعات و فرضیات
الهی رجوعی که محو کند عقاب را و باشد محصل ثواب و خبر است که حق تعالی فرمود هیچ توبه بنده که از گمراهی براه باز آید نیست که بار رسد تا از اینکه فرزند زاد
و نیز در صفت عباد الرحمن میفرماید که و الذین لا یشهدون الزور و دیگر بندگان برگزیده خدا آنانند که حاضر نشوند در مجالس و مشاهد باطل مانند
مجلس اهل شرب و غنا و مزامیر و سایر لهو و لعب و قبایح که اهل نهی هستند و ما باطل و ناروا یعنی اقامت شهادة کاذبه نکنند این قول از ابو جعفر و ابو عبد الله ع
منقولست و گفته اند که نظر کنند کافر در چه شریعت بجوی از آن نکرده و شریک نباشند با کنندگان چه حضور ایشان دلیل رضا است بآن حاصل که عباد الرحمن متنفرند از
مجالس محاضر اهل کذب و خطا و عصیان و سایر لهو و بطلان و اذا مروا باللغو و چون بگذرند بلغو که آن جمیع الخصال قبیحه ناپسند است عقلا و
شرعا مروا کراما بگذرند در حالتیکه کریمان و بزرگواران باشند یعنی مکرم نفس خود باشند از آنکه بایستند بر آن و شروع کنند در آن و از اجمله چشم فرو
پوشیدن است از فواحش و اعراض از دو نوع کنایت از انچه قبیح باشد تصریح بآن و امثال آن از ابو جعفر مرویست که مراد بلغو معانیست یعنی چون باهل لغو بگذرند
دو کام بر گیرند و بروند نفس خود را بزرگ دارند از آنکه توقف نمایند و الذین و دیگر بندگان خدا آنانند که اذا ذکروا چون پند داده شوند بآیات ربهم
بآیتهای پروردگار خود یعنی مواعظ قرآن لم یخروا علیها بر وی نیفتند بر آن صما در حالتیکه کران باشند نشنوند از آن بسمع قبول و عمیانا و کوران که نه
بینند نور از آن یعنی مانند کسی نباشد که نه بیند و نشنود از آن کار نکنند بلکه بر وی در افتند بر آن بجهد کمال الحرص بر استماع آن در حالتیکه گوش گیرند
باشند آن را و به بینند بر وجه حفظ و نگه داشت خلاف اهل کفر و نفاق که بر وی در افتند مانند کوران و کران در نشنیدن و ندیدن آن بر وجه قبول اعتبار تا
کما ایشان از آیات الهی تغافل نورزند و بسمع قبول از آن شنیدند و بدیده بصیرت دیدند و از آن اعتبار گرفتند بر وفق آن عمل نمودند و الذین و دیگر عباد الرحمن
آنانند که از روی نیاز یقولون ربنا میگویند ای پروردگار ما هب لنا ببخش ما را من ازواجنا از زنان ما و ذریاتنا و فرزندان ما قرة اعین کسی
که روشنی دیده بود یعنی ما از ایشان خوشدل و شادمان باشیم مراد اهل و اولاد صالح اند زیرا که مؤمن چون ایشان را صالح و متقی بیند دل او شاد و چشم او
روشن گردد پس مراد ایشان از آن قول آنست که ازواج و اولاد را توفیق طاعت و تقوی و صلاحیت ارزانی فرما و ابن عباس فرموده که مراد از ذریه فرزندیست که
مؤمن از آن ببیند که کتابت علم و فقه کند و اجعلنا و گردان ما را للمتقین اماما بر پرهیزکاران پیشوا یعنی ما را چنان توفیق پرهیزکاری ده که دستگاه
امامت متقیان باشیم تا اهل تقوی بما اقتدا کنند در نماز و سایر امور دین با فاضه علم و توفیق عمل و ابو بصیر از ابو جعفر نقل کرده که معنی آنست که بگردان ما را
از متقیان و پرهیزکاران امامی و پیشوائی که تا بوی اقتدا کنیم بنا بر این روایت آیه از باب قلب است و مجاهد در تفسیر این گفته که توفیق ده ما را که اقتدا کنیم
کسانیکه پیش از ما بوده اند از صلحا و اتقیا تا اقتدا کنند بما آنانیکه بعد از ما باشند اولئک آن گروه که مذکور شدند یجزون الغرفة پاداش داده
شوند بغرفه بهشت یعنی بلندتر موضع در آن و مراد بآن غرفاتست کقوله فی الغرفات آمنون و در فصول وارد که غرف کوشکهاست برجهای آن از زر و نقره و لؤلؤ
و مرجان یا مراد درجات رفیعه و مراتب عالیه بندگانست نزد حضرت عزه و اصح آنست که مراد منازل عالیه است در جنات علیین این نوع منازل با ایشان دهند بما صبروا
بانچه صبر کردند بر مشقت دنیا و ایذا کفار و ترک شهوات و تحمل مجاهدات با بر فقر او احتیاج و بر اداء فرایض و انواع طاعات و یلقون و برسند یعنی بیابند
حفص یلقون بتشدید قاف و بضم یا خوانده یعنی عطا داده شوند فیها در بهشت یا کابی باقی که هرگز نیاید عقبت نباشد تحیة و سلاما و سلامی از آفات
و یا دعا کنند کی ابدی و سلامی شنوند از جانب ملائکه و یا تحیت از ملئکه باشد سلام از جانب خدا شنوند و یا هر یک بر دیگری تحیت و سلام کنند خالدین
در حالتیکه جاویدان باشند فیها در غرفه بهشت یعنی در آنجا هرگز نمیرند و بیرون نیایند حسنت نیکوست آن غرفه بهشت مستقرا از روی قرارگاه و مقاما
و جای بودن و بعد از وصف عبادت عباد خود و وعده دادن ایشان برفع درجات ایشان در جنات بیان میکند که نعم عظمی و درجات علیا که موصل اند با تمام در عقبی
بجهت عبادت ایشانست نه غیر آن از اغراض دیگر و میفرماید که قل بگو ای محمد مر بندگان را ما یعبؤ بکم چه قدر و منزلت دارید چه باک داشته باشد شما را پروردگار من
یعنی چه قدر باشد شما را نزد او لولا دعاؤکم و اگر نه خواندن و پرستیدن شما باشد مر او را چه شرف شما راست او کرامت او بمعرفت و طاعت است اگر نه او باشد ابر
حیوانات برابرید پس آنچه شما را نزدیک درجه و مرتبه داده دعای شماست و عبادت شما او را و گویند معنی آنست که چکند خدا بعذاب شما اگر شما خدا را
می بود و خدایان دیگر را با او شریک میکردید خدا شما را عذاب نمیکرد عیبی نبایستی خود را ابو جعفر روایت کرده که پرسیدند که قراءت افضل است یا کثرت

الشعراء

دعا فرموده کثرت دعا افضل است و بعد از آن این آیه را خواند که قل ما یعبؤا بکم ربی لولا دعاؤکم فقد کذبتم پس بدرستیکه شما ای اهل کفر تکذیب
کردید حدانیت مرا که موجب فوز و نجات شما است در دنیا و عقبی و قبول نکردید دعوت اسلام را فسوف یکون پس زود باشد که جزای تکذیب لزاما
ملازم شما که لامحاله بهمه شما رسد یا اثر این تکذیب لازم شما باشد تا آنکه شما بدوزخ در آورد و گویند لزام قتل بدر است چه این لازم کفار بود تا آنکه همه
کشته شدند و بعذاب ابدی پیوستند سورة الشعراء مایتان و سبع و عشرون آیات مکیة ابی بن کعب از رسول خدا روایت کرده که هر که سوره الشعراء بخواند
وی را ده حسنه باشد بعدد هر که تصدیق نوح نموده و تکذیب وی و هود و شعیب و صالح و ابرهیم کرده و با تصدیق ایشان و هر که تکذیب عیسی و تصدیق محمد نموده ابن
عباس از آنحضرت روایت کرده که حق تعالی مرا هفت سوره از ذاده بجای توریة که البقره است و آل عمران و نساء و مائده و انعام و اعراف و انفال و طه و طواسین بجای
زبور و فواتح قران و خواتیم سوره البقره از تحت عرش بمن فرستاده و خواتیم را نیز بمن عطا فرموده که هیچ پیغمبری را نداده و سوره مفصل را بران زیاده از ده فرموده
بصیر از ابی عبدالله روایت کرده که هر که قرائت طواسین ثلاثه نماید در شب جمعه از اولیاء الله باشد و در جوار و کنف او باشد در دنیا و هرگز درویش نشود و در آخرة
چندان نعمت جلیله بوی دهند که فوق رضای او باشد و او را حور عین تزویج نماید و بدانکه چون ختم سوره الفرقان نمود بذکر تکذیب کفار بقرآن افتتاح این سوره
کرد بوصف قرآن مجید و فرمود بقوله بسم الله الرحمن الرحیم طسم از قتاده و ضحاک نقل است که حروف مقطعه اسماء قرآنند لهذا اغلب آنست که بعد
بعد از این حروف ذکر قرآن میکند در روایت والبی از ابن عباس روایت است که آن اسمی است از اسماء الهی و گویند هر حرفی اشارت باسمی چنانچه طسم بطاهر
ساتر و مجید و از امام جعفر صادق مرویست که این اشاره بطوبی و سدره و محمد است و قرظی گفته این قسم است بطور سینا و ملک سبحانه و محمد حنفیه از امیر المؤمنین
روایت کرده که چون طسم نازل شد پیغمبر فرمود که الطا طور سینا و السین الاسکندریه و المیم مکه و بر هر تقدیر میفرماید که تلک این سوره آیات الکتاب
المبین ایهای کتابیست هویدا یعنی قرآن که روشن است حلال و حرام و یا ظاهر است اعجاز او و یا ظاهر سازنده حق است از باطل و چون قریش این چنین کتابی را تکذیب
کردند و نگرویدند بآنحضرت و حضرت رسالة بایمان ایشان بسیار حریص بود و این صورت بخاطر او شاق آمد و بسیار ملول خاطر گشت حق تعالی جهت تسلیه خاطر عاطر مبارک
فرمود که ای محمد چه دل در ایمان کافران بسته و در غم ایشان افتاده تا بحدی که لعلک شاید که تو باخع نفسک هلاک کننده و کشنده نفس خود را یعنی بیم
است و نزدیک باین رسید که هلاک کنی نفس خود را بریاضت الا یکونوا بجهت آنکه نمیباشند ایشان مؤمنین گروندگان بقرآن ان نشأ اگر ما خواهیم

نمیشوند

ننزل علیهم فرو فرستیم بر ایشان من السماء آیة از آسمان آیات ملجئه یا بلیه عذاب تا ایشان را بالجاء و اکراه بایمان دارد فظلت اعناقهم پس
گردد گردنهای ایشان لها مر آن آیات را خاضعین فروتنان و انقیاد کنندگان ابو حمزه ثمالی روایت کند که این آیه واقع باشد که در نیمه ماه رمضان از آسمان
شنیده شود و بجهت آن همه خاضع و خاشع و منقاد شوند و در تفسیر اهل البیت مذکور است که این منادی باشد در آخر الزمان که از آسمان ندا کند که الا ان الحق مع علی و
شیعته بدانید که حق با علی است و شیعیان او و از ابن عباس روایت کرده که این در حق ما آمده و بنی امیه بعد از آن گفت که زود باشد که دولة با بنی امیه باشد پس حق
تعالی از ایشان بستاند و با ما دهد و بجهت این گردنهای ایشان ذلیل و خاضع گردد ما را بعد از آن در صفت منکران قرآن میفرماید که و ما یأتیهم و نمی آید بایشان
من ذکر هیچ موعظه و پندی من الرحمن از جانب خدای بخشنده محدث که نو فرستاده شده است یعنی هیچ سوره از قرآن مجید فرو نیاید یکی بعد از دیگری الا
کانوا عنه معرضین مگر که باشند از آن روی گردانندگان و احتراز کنندگان از آنچه هستند بر آن از شرک و طغیان و عصیان فقد کذبوا پس بدرستیکه
که تکذیب کردند قرآن را بعد از اعراض کردن ایشان از آن بر وجهیکه در استهزا آن کوشیدند و بآن سخریه کردند فسیأتیهم پس زود باشد که بیاید بایشان
نزدیک مرا یا بوقت بعث یا روز بدر انباء ما کانوا به خبرهای آنچه بودند که بآن یستهزؤن استهزا میکردند یا وعیدها شنیدند بعث و نشور و عقاب
یعنی در آن وقت حقیقت این امور موعود بر ایشان ظاهر شود و بر صدق آن اعتراف کردند و آن هنگام حسرت و ندامت و پشیمانی ایشان را نفع ندهد بسبب ما قبل از
بیان مصلحت خویش که فردا داعی پشیمانی شود و سود ندارد بعد از آن برسبیل تذکیر نعمت میفرماید که او لم یروا آیا در نمینگرند مکذبان بعث و نشور و نگاه
نمیکنند الی الارض بسوی زمین که بمحض قدرت کم انبتنا فیها چند گیاه برویانید در آن بعد از مرات و افسردگی من کل زوج از هر صنفی کریم
که نیکو و پسندیده است و بسیار منفعت چه هیچ نباتی نیست الا که در آن فایده مندرج است یا تنها و یا با غیر خود چه فعل حکیم نیست مگر بر غرض صحیح و فایده بلیغ اگر
چه بندگان از آن غافل باشند یعنی را از این آیه پرسیدند فرمود مردم از نبات زمین اند زیرا که اصل ایشان از زمین است که قوله تعالی والله انبتکم من الارض
نباتا و در ایشان لئیم و کریم هست هر که با ایمان و عمل صالح بهشت رود کریمست و هر که بعمل بد و کفر بدوزخ رود لئیم است ان فی ذلک بدرستیکه در رویانیدن
هر یک از نباتات لایة هر آینه دلیل است بر کمال قدرت و حکمت و بانند و ان و ما کان اکثرهم و نیستند بسیاری از ایشان مؤمنین گروندگان تا با وجود
مشاهده چنین آیات عظیمه و علامات الهی ترک نا شکری عزه بجهة عناد و تقلید آباء خود و فرار از مشقت تکلیف و ان ربک و بدرستیکه پروردگار
تو ای محمد لهو العزیز هر آینه او است غالب و توانا بر انتقام کشیدن از کفار با نزال عذاب بر ایشان الرحیم مهربان بمهلت دادن ایشان و ببسط بساط عطا بر
مؤمنان و ناز و نعم با نواع نعم بر جمیع بندگان بعد از آن بیان قصص انبیا خود میفرماید برای تسلیه دل آنحضرت رسالة و تحریض او بصبر و امیدواری او و بنزول نصرت پس ابتدا
بقصه موسی و فرعون نمود که اعظم اکثر قصص است میفرماید که و اذ نادی ربک موسی و یاد کن که چون ندا کرد پروردگار تو موسی را وقتیکه در پای
شجره رسید نور ازان لامع گشت و از آنجا او را ندا کرد که یا موسی انی انا الله رب العالمین و بعد از آن ندا کرد او را که ان ائت القوم الظالمین آنکه بیا بگروه
ستمکاران بجهت کفر و ستم بر بنی اسرائیل و کشتن اولاد ایشان یعنی توجه کن قوم فرعون بگروه فرعون که بر خود ستم کردند بکفر و شرک و بر بنی اسرائیل بجور
الا یتقون آیا نمیترسند یعنی وقت آن نیامد که از خدا و عذاب وحده کنند مراد تقریر است یعنی باید که بترسند از عذاب الهی و دست از کفر بدارند و بنی اسرائیل

رابکذارند قالَ گفت موسی در جواب این ندا رَبِّ ای پروردگار من اِنّی اَخافُ بدرستی که من میترسم اَن یُکَذِّبُونِ از انکه تکذیب کنند مرا و باور ندارند
مرا وَیَضیقُ صَدری و تنگ شود دل من از تکذیب ایشان وَلا یَنطَلِقُ لِسانی و نکشاید زبان من بعقده که دارد زیاده شود این سخن قبل از زوال کره زبان
او بود و پیش از دعا و ازالة آن فَاَرسِل پس بفرست جبرئیل را اِلیٰ هٰرُونَ بسوی برادر من هرون و او را شریک من گردان در رسالة تا باعانت او نزد فرعون با
رویم وَلَهُم عَلَیَّ ذَنبٌ و مر ایشانرا است بر من دعوی گناهی مراد قتل قبطی است و تسمیه قتل او بذنب بر زعم ایشانست یعنی چنانکه ایشان کشتن من قبطی را
گناه میدانند فَاَخافُ اَن یَقتُلُونِ پس میترسم از انکه بکشند مرا بعوض ان قبطی قبل از انکه ادای رسالة کنم مراد او استمداد است و استظهار در دفع
بلیه و امر دعوت نه تعلل قالَ گفت خدای کَلّا نه چنانست که ایشان بر تو دست یابند فَاذهَبا پس بروید شما یعنی تو و برادرت هرون بِآیاتِنا بنشانهای
ما یعنی بمعجزاتیکه دلیل قدرت ما و حجة نبوة تو باشد اِنّا مَعَکُم بدرستیکه ما با شمائیم مراد موسی و هرونست که با فرعون مناظره کنند مُستَمِعُونَ شنوندة
ایم انچیزیرا که میان شما و فرعون رود یعنی هرچه شما گوئید کنید بر ما پوشیده نیست پس شما هردو را بر او غالب سازیم فَأتِیا فِرعَونَ پس بیائید بفرعون فَقُولا
پس بگوئید باو اِنّا رَسُولُ رَبِّ العالَمِینَ بدرستیکه ما هر دو فرستاده پروردگار عالمیانیم اَن اَرسِل انکه بفرستی مَعَنا بَنی اِسرائیلَ با ما بنی
اسرائیل را یعنی دست از ایشان بدار تا با ما بزمین شام آیند در فلسطین توطن نمایند که مسکن ابای ایشان بوده و گویند مدت چهارصد سال بود که فرعون
بنی اسرائیل را که سیصد هزار بودند به بندگی گرفته بودند پس موسی بفرمان الهی با برادر خود هرون بدرگاه فرعون امدند و مدت یکسال در انجا مقام کردند و بجهة
عدم اعتنا هیچکس سخن ایشان بفرعون نرسانید تا آخر روزی مسخرهٔ که میکرد در میان سخن گفت که دو کس هستند که از من دیوانه ترند چه مدت یکسال است که بر در این قصر
دعوی پیغمبری میکنند چون فرعون این را بشنید فرمود تا ایشان را در آرید تا با ایشان مزاح و ظرافت کنیم چون ایشانرا در آوردند فرعون موسی را بشناخت و بر
سبیل عرض منت بر او قالَ گفت بموسی اَلَم نُرَبِّکَ آیا تربیت نکردیم ترا و پرورش ندادیم فِینا در میان خویش وَلیداً در حالتیکه طفل بودی نزدیک بولادت وَلَبِثتَ فِینا
و درنگ کردی در منزل ما مِن عُمُرِکَ از زندگانی خود سِنِینَ سالها یعنی چند سال تا بمان زندگانی کردی و اوقات گذرانیدی گویند موسی [illegible] سال
در میان ایشان بسر برد و در دوازده سالگی قبطی را بکشت و بعد از ان بمدین توجه فرمود و بیست سال انجا مکث نمود تا بمراجعت بمصر فرمود سی سال دیگر فرعونرا
بدعوت کرد و بعد از غرق شدن ایشان پنجاه سال دیگر زیست و بروایة ابن عباس هیجده سال نزد فرعون بسر برده بود و تربیت از او یافته و فرعون بعد از عرض
منت نعمة خود بر او بر سبیل عتاب و سرزنش باو گفت وَفَعَلتَ و کردی فَعلَتَکَ الَّتی فَعَلتَ ان کردار که کردی یعنی قبطی را که خباز من بود کشتی وَاَنتَ
مِنَ الکافِرینَ و تو از ناسپاسانی نعمة مرا که قصد یکی از خواص من کردی پس تو کافر نعمتی و یا انکه گویند کافری بالهه من قالَ گفت موسی در جواب فرعون فَعَلتُها
اِذاً کردم ان کردنی را که قتل قبطی بود انهنگام وَاَنَا مِنَ الضّالِّینَ و من بودم از غافلان یعنی بقصد تادیب مشت بر او زدم و ندانستم که بمشت زدن من کشته
گردد مراد انستکه من قصد کشتن او نکردم و عمداً در صدد کشتن او نبودم چه غرض من از ان مشت زدن خلاصی بنی اسرائیل بود نه کشتن قبطی لیکن اتفاقا در ان وقت
اجل او رسید فوت شد پس مستوجب عتاب و ملامة نباشم و جوابی فرمود که معنی انستکه من گمراه بودم از دانستن این که ان فعل موجب قتل او شود یا فعل من بر
زعم شما هم چون فعل ضلال بود و در نظر شما مانند عمل سفها و جهال و اگرچه در نفس الامر در ان فعل بر صواب بودم فَفَرَرتُ مِنکُم پس بگریختم از شما لَمّا
خِفتُکُم انهنگام که ترسیدید که مرا بکشید بمدین رفتم فَوَهَبَ لی پس بخشید مرا رَبّی پروردگار من بوقت رجوع از مدین بدیار مصر حُکماً [illegible] حکمة
بود از فهم توریة و دانستن حلال و حرام و سایر حدود و احکام وَجَعَلَنی مِنَ المُرسَلِینَ و گردانید مرا از فرستادگان خود یعنی داخل ساخت مرا در زمرهٔ
پیغمبران خود که بخلق فرستاده بود بشرف رسالة نامزد کرد و خلاصه معنی انستکه چون فرعون تحقیر ان نمود که تو کودک بودی و ما ترا پرورش دادیم و چند سال در سرای
ما بودی امروز کار تو بجائی رسیده که میگوئی که من پیغمبرم موسی گفت چه جای انکار و تعجب است ازینکه حق تعالی مرا علم و حکمة داده و برسالة فرستاده بعد از ان
قدح تربیت نمود فرمود که وَتِلکَ نِعمَةٌ و ان تربیت نعمتیست بحسب ظاهر که تَمُنُّها عَلَیَّ منت مینهی از ان بر من اما بحسب حقیقة ان نعمت نیست چه سبب ان اَن عَبَّدتَ
انست که بنده گرفتی بَنی اِسرائیلَ فرزندان یعقوب را و ایشان را ذلیل و خوار کردانیدی یعنی در نفس الامر بنده گرفتن تو بنی اسرائیل را و قتل اولاد ایشان سبب ان
شد که در سرای تو افتادم و در تربیت تو واقع شدم چه اگر تو چنین نمیکردی مادر مرا در دریا نمی افکند و قوم من مرا تربیت میکردند و بتو محتاج نمیشدم پس انچه
او را نعمت میداند عین نقمت که تعبید و تذبیح بنی اسرائیل است موجب بلیه و مصیبت من است چه هرچه با قوم کسی کنند همانست که با او کرده اند پس امتنان تو بر من
به تعبید قوم من باشد و تذلیل و تذبیح ایشان که محض اهانة و تحقیر منست و مبطل انعام تو بر من و چون فرعون جواب بحجة و برهان طعن میشنود در بنوت موسی
بشنید انستکه اعتراض بر دعوت نبوة و رسالة او میتواند کرد ابتدا نمود باستفسار از حقیقة فرستنده او وَقالَ فِرعَونُ وَما رَبُّ العالَمِینَ و
گفت فرعون چیست موسی پروردگار عالمیان که تو دعوی انی رسول رب العالمین میکنی یعنی حقیقة و ماهیة او چیست و چون ذات واجب الوجود بر هیچکس معلوم نیست
از انجهة موسی جواب ان نداده تعریف و سبحانه نمود بظاهرترین خواص و اثار قدرت و حکمة او در جواب فرعون قالَ گفت پروردگار عالمیان رَبُّ السَّمٰواتِ
وَالاَرضِ آفریدگار آسمانها و زمینها است وَما بَینَهُما و انچه در میان آسمان و زمین است از حیوانات و نباتات و جمادات اِن کُنتُم مُوقِنِینَ اگر
هستید شما یقین کنندگان بانکه پروردگار باید که باین صفة موصوف باشد یا اگر یقین علم باشیائی پیدا کرده اید و تحقیقات نموده اید هر اینه متنبه شوید که این اجرام
محسوس ممکن اند بجهة تبدل احوال ایشان پس لابد از موجد و خالقی خواهند بود و باید که واجب الوجود لذاته باشد چون موسی تعریف سبحانه فرمود باظهر دلایل
قدرت و آثار حکمت قالَ لِمَن حَولَهُ گفت فرعون مر انانرا که گرداگرد او نشسته بودند از اشراف و اکابر قبط و ایشان پانصد کس بودند و همه زرین بر کرسیها
زرین و سیمین نشسته اَلا تَستَمِعُونَ آیا نمیشنوید جواب او را که من از حقیقة پروردگار او میپرسم و او از افعال آن خبر میدهد موسی التفات ننمود او [illegible] در سبیل

استفهاما

استظهار و تکبر و ناکشیدن قال کفت یکبار دیکر ربکم خدای شما آفریننده شماست و رب آبائکم الاولین و پروردکار پدران پیشین شما و این عهد و سنت
از اظهار آیات با قرب بیان و اوضح برهان است تا تامل کنند و تا در یابند و بمعرفت صانع خود اعتراف نمایند و ذکر آبا و اولین بجهت آن کرد تا معلوم ایشان شود
که فرعون در روزکار پیشین نبود تا خدای ایشان باشد قال کفت فرعون قوم خود را ان رسولکم بدرستیکه فرستاده شما الذی ارسل الیکم
آنکسی است که فرستاده شده است بشما لمجنون هر آینه دیوانه ایست که جواب برابر مطابق سؤال نمیدهد یا موسی ملتفت قول فرعون نشد که نسبت جنون بود با و
دیکر باره مشغول شده بتاکید حجت و زیادتی بصیرت قال کفت پروردکار عالم رب المشرق والمغرب پروردکار مشرق و مغرب وما بینهما و آنچه
در میان اینهاست و شما هر روز از مشاهده میکنید که او سبحانه آفتاب را از مشرق طالع میسازد و حرکت آن میدهد بر مداری که غیر مدار روزیست که قبل از آنست و
از مغرب میرساند بر وجهیکه امور کاینات با و منتظم اند ان کنتم تعقلون اکر هستید که فهم کنید و در یابید یعنی اکر عقل میدارید میدانید که جواب
سؤال شما جز این نیست زیرا که هیچکس را از حقیقة حق تعالی آکاهی ممکن نیست و هر چه در عقل و فهم و وهم و حواس و قیاس کنجد ذات بیچون خداوند سبحانه
ازان مقدس و منزه است چه ما سوای او محدث شد و محدث جز ادراك محدث نتواند کرد پس بوضوح این آیات و بینه بر وجود خالق جمیع عالم دیکری را خدا
خواندن و دانستن از عقل خارج باشد و از خرد دور و چون فرعون از جواب این سخن فرو ماند در غضب شد و از سر تجبر و تکبر تهدید موسی را آمد قال کفت موسی را
لئن اتخذت الها اکر فرا کیری معبودی غیری بجز از من لاجعلنك هر آینه کردانم ترا من المسجونین از زندانیان یعنی ترا از جمله کسانی کردانم که ما
ایشانرا امید در زندان می برد و معبر آمده که سجن فرعون از قتل بدتر بود زیرا که میفرمود تا زندانیان را در حفیره عمیق می انداختند که در آنجا هیچ نمیدیدند و
نمیشنیدند و بیرون نمی آوردند الا مرده پس موسی را تهدید نمود باین نوع زندانی و چون موسی ذکر سجن بشنید قال کفت اولو جئتك آیا ترا در زندان کنی و
اکر بیارم بتو بشیء مبین چیزی روشن یعنی معجزه هویدا که دلالت کند بر صدق دعوی من چون فرعون ذکر معجزه بشنید از روی استبعاد قال فات کفت بیار
بیا آنچیز را که میکوئی ان کنت من الصادقین اکر هستی از راست کویان در آنکه ترا معجزه و بینه هست فالقی عصاه پس بینداخت موسی عصای خود
فاذا هی پس ناکاه آن عصا بعد از افکندن ثعبان مبین اژدهائی بود آشکارا که همه کس از آن بترسیدند و شك نداشتند در آنکه آن عصا اژدها شد فرعون
چون آن اژدها بدید بترسید و مردمانرا که حاضر بودند هزیمت کردند بر وجهیکه در وقت فرار بیست و پنج هزار کس کشته شد مرویست که عصا مقدار یکمیل راه در هوا مرتفع
شد پس سر را فرود آورد و روی بفرعون کرد و کفت ای موسی بفرما تا آنچه میخواهی فرو برم فرعون چون این حال را بدید اظهار عجز و تنزل کرده بموسی کفت بحق آنکه
ترا برسالت فرستاده که این را بکیر موسی آنرا بکرفت همان عصا کشت و نزع یده و بیرون آورد دست خود را از کریبان بعد از آنکه کندم کون بفرعون نموده بود و
بکریبان فرو برده فاذا هی پس آنجا دست او بیضاء سفید درخشنده بود للناظرین مر نظر کنندکانرا مانند آفتاب شعاع میداد و از غایت درخشندکی
نزدیک بود که دیدها را خیره سازد و نور باصرها را ببرد و بروشنی آفتاب غلبه کند پس فرعون بعد از دیدن این دو معجزه عظیم بترسید که مردمان از عقب او بروی
کردان شوند و پیرو موسی کنند قال کفت بر وجه حیله و مکر للملأ حوله مر اشراف خود را که در کرد اکرد او بودند ان هذا بدرستیکه این مرد لساحر
علیم جادو کریست دانا که در فن سحر و ساحری مهارتی تمام دارد یرید ان یخرجکم میخواهد که بیرون کند شما را من ارضکم از زمین شما که مصر است
بسحره بجادوئی خود فماذا تأمرون پس شما چه میفرمائید درین کار این آیات دلالت ظاهره دارد برانکه معجزه موسی بر فرعون غالب کشته تا آنکه او را از اوج دعوی
ربوبیت بحضیض مشاورت با قوم افکند و از مرتبه انا ربکم الاعلی تنزل نموده از پرستندکان خود در کار موسی مدد طلبید و تنفیر ایشان نموده و سعی بر
استیلاء او بر ملك و مملکت ایشان قالوا ارجه کفتند کروهی در تاخیر انداز مر او را واخاه و برادرش را و ابقهما ایشانرا مشتاب مکن پیش از ظهور کذب
ایشان تا مردمان کمان نبرند وابعث و برانکیز و بفرست فی المدائن در شهرها و مملکت خویش حاشرین جمع کنندکانرا یعنی ایلچیان روان کردان بهر
شهری یاتوك بكل سحار تا بیاورند هر جا که جادوئیست علیم دانا و ماهر در سحر تا بر موسی غالب شوند و سحر او را درهم شکنند فرعون کسانرا
بطلب ساحران فرستاد فجمع السحرة پس جمع کرده شد جادوان لمیقات یوم برای هنکام روز معلوم دانسته شده و وعده داده که وقت چاشت بود
روز عیدی که ایشانرا بود از ابن عباس مرویست که چنان اتفاق افتاد که آن روز روز دوشنبه بود اول سال در نوروز بود و ابن زید کفته که اجتماع ایشان
در اسکندریه بود و قیل و کفته شد یعنی فرعون کفت للناس مر مردمانرا یعنی اهل مصر را هل انتم آیا هستید شما مجتمعون فراهم آیندکان مراد آنست
امر بالاجتماع یعنی البته مبادرت کنید در جمع شدن و فراهم آیید لعلنا شاید ما همه باتفاق نتبع السحرة پیروی کنیم جادوان را در دین ایشان
یعنی در دین و برادر او ان کانوا هم الغالبین اکر باشند ایشان غلبه کنندکان بر موسی و هرون غرض ایشان از این کلام نه اتباع سحره بود بلکه
غرض کلی ایشان آن بود که تابع موسی نشوند فلما جاء السحرة پس آن هنکام که جادوان آمدند بمصر و فرعون ایشانرا نزد خود طلبید و انواع حرمت داری
ایشان کرد بجهة این کستاخ شدند قالوا لفرعون کفتند مر فرعون را ائن لنا لاجرا آیا ما را باشد نزد تو نیك مزدی ان کنا نحن الغالبین
اکر باشیم ما غلبه کنندکان بسحر بر خصم تو قال کفت فرعون نعم آری مزد باشد شما را وانکم اذا و بدرستیکه شما باشید در آن وقت لمن المقربین
از جمله نزدیکان بمن یعنی مقربان بارکاه و خاصان درکاه من باشید اول کسی که بر من در آید و آخر کسی که بیرون رود شما باشید مراد آنستکه همیشه حاضر
و انیس من باشید نزد من معزز و مکرم باشید پس سحره باین وعده مستظهر کشته سبب آوازه جادوئی خود را در میدان معین و روز موعود
معلوم در برابر موسی صف کشیدند و کفتند ای موسی اول تو میافکنی یا ما خود را جادو بیفکنیم قال لهم موسی کفت مر ایشانرا موسی القوا بیفکنید
ما انتم ملقون آنچه شما افکنندکانید امر موسی بدین قول نه از رضا بود بسحر بلکه اذن بود در تقدیم آنچه ایشان فاعل آن بودند لامحاله بجهة توسل

بان برای اظهار حق فالقوا پس بیفکندند حبالهم و عصیهم رسنها و عصاهای خود را که مجوف کرده بودند و پر از سیماب کرده و آن هفتاد هزار
رسن و هفتاد هزار عصا بود و قالوا و گفتند پس از آنکه رسنها و عصاها بحرکت آمد بتاب زهر کرد آمدند و از مردمان غریو و غوغا برخواست بعزة فرعون
سوگند ببزرگی و جاه و قوة و غالبیت فرعون که در علو منزلت انا لنحن الغالبون بدرستیکه ما غلبه کنندگانیم بر موسی و هرون قسم یاد کردند بعزة
فرعون برانکه غلبه مر ایشانرا باشد بجهة غایت اعتقاد ایشان بسحر خود فالقی موسی عصاه پس بیفکند موسی بامر الهی عصای خود را فی الحال اژدها
گشت فاذا هی پس آنگاه آن عصا اژدها شده تلقف فرو میبرد ما یأفکون آنچه زرق میکردند بصورت ماران بر زمین مینمودند و چون سحره دانستند
که آنچه موسی کرد از جنس سحر نیست چه ایشان اسرار و دقایق سحر را نیک دانسته بودند و یقین کردند که این فوق قوت بشریست و از نزد حق تعالی صدور یافته
نتوانستند که تمالک نفس خود شوند و خود را نگهدارند فالقی السحرة پس بروی در افکنده شدند آن ساحران ساجدین سجده کنندگان یعنی حق تعالی
القا ایشان کرد باعطای توفیق و لطف و همه از روی صدق قالوا گفتند ساحران آمنا برب العالمین گرویدیم به پروردگار عالمیان رب موسی
وهرون که آفریدگار موسی و هرونست و تخصیص ربوبیت خدا نسبت بموسی و هرون بعد از تعمیم آن جهة آنستکه دفع ربوبیت فرعون کنند اشعار
برانکه موجب ایمان ایشان آن معجزه بود که از موسی و هرون جاری شد چون فرعون از ایمان ساحران باخبر شد ایشانرا طلبید قال آمنتم گفت آیا تصدیق
او کردید و حفص آمنتم میخواند بی همزه استفهام یعنی ایمان آوردید که مر موسی را قبل ان اذن لکم پیش از آنکه دستوری دهم شما را در ایمان آوردن بوی
انه بدرستیکه موسی لکبیرکم هر اینه مهتر شماست الذی علمکم السحر آنکه بیاموخت شما را جادوئی یعنی بعضی از جادوئی و خود را تعلیم شما کرد تا همه
و بجهة این بر شما غالب شد مراد فرعون از این قول تلبیس امر بود بر قوم خود تا اعتقاد نکنند بانکه ساحران از روی بصیرت و ظهور حق بموسی گرویدند و بعد
از آن در تهدید ایشان گفت که چون دست کشیدند از عبادت من و تابع موسی گشتید فلسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید که چه عقوبت
خواهم کرد شما را بر گرویدن بخدای موسی آنگه بیان عقوبت کرد که لاقطعن ایدیکم و ارجلکم هر اینه قطع کنم دستها و پایهای شما را من خلاف
از خلاف یکدیگر یعنی دست راست و پای چپ یا بر عکس یا دستها و پایهای شما ببرم بجهة مخالفتی که با من کردید و لاصلبنکم اجمعین و هر اینه بر دار
کنم همه شما را تا آنچنان بمیرید و همه مخالفان عبرت گیرند قالوا گفتند ساحران با ایمان و ورد لا ضیر هیچ ضرر و رنجی نیست ما را یعنی از ضرر تهدید تو
مر ما را تو خود میترسیم انا الی ربنا منقلبون بدرستیکه ما بثواب پروردگار خود هر اینه باز گردندگانیم چه او ما را جزای عظیم خواهد داد بر ایمان
و صبر ما بر عقوبت تو که آن جنت نعیم است که هرگز فانی نشود پس قطع دست و پا ما علت منفعت ابدی و سرور بجهة سرمدی خواهد بود انا نطمع بدرستیکه
ما طمع داریم ان یغفر لنا آنکه بپوشاند بر ما ربنا پروردگار ما و عفو نماید خطایانا گناهان ما را ان کنا بجهة آنکه بودیم از اهل این محفل
اول المؤمنین اول گرویدگان بوحدانیت خدا پس فرعون بفرمود تا دست راست و پای چپ ایشان قطع کردند و ایشانرا از دارها بلند کردند و بخید
و خضر موسی بر ایشان میگریست حجاب از پیش نظر او برداشتند منازل و مقامات و قرب ایشان بنظر او در آمد تا تسلی یافت مرویستکه اول کسیکه بقطع
دست و پا امر کرد فرعون بود پس موسی بعد از این صورت چند سال دیگر در میان فرعونیان دعوت میکرد و معجزات بدیشان مینمود و روز بروز تعنت و
عناد ایشان بیشتر میشد تا هلاک ایشان نزدیک رسید حکم الهی صادر شد که موسی با قوم خود از مصر بیرون رود چنانکه میفرماید و اوحینا وحی
کردیم الی موسی بسوی موسی ان اسر بعبادی آنکه در شب ببر بندگان مرا یعنی بنی اسرائیل را از شهر مصر که نجات شما و هلاک کفره در این است تو
گمان که در وقت رفتن شما کسی از فرعونیان واقف نشود بجهة آنکه تا ایشان خبردار شوند شما قطع مسافتی کرده باشید و بشما نتوانند رسید تا ظهر رسانند
انکم متبعون بدرستیکه شما از پی در آمده شدگانید یعنی فرعون و قوم او از پی شما در آیند اما بشما نرسند بلکه ما شما را از دریا بگذرانیم و ایشانرا غرق
سازیم و در مختار القصص آورده که موسی همه بنی اسرائیل را امر کرد تا پیرایها و زیورها از قبطیان بهبهانه آنکه عیدیست ما را زینت میخواهیم که اهالی خود را
بدان بیارائیم عاریه کردند و عده فرمود که در فلان تاریخ همه سبطها نموده بوقت طلوع قمر بفلان موضع روند ایشان همین صورت وصفت سبطها سفر تهیه
رسانیدند چون وقت رحیل شد راه دروازه بر ایشان مشتبه گشت و منشا آنرا معلوم کردند بجهة آن بود که یوسف صدیق دعا کرده بود که بنی اسرائیل تا تابوت
مرا با خود نبرند از مصر بیرون نتوانند رفت و از آن قوم هیچکس را بر مقبره یوسف اطلاع نبود موسی خود ندا میزد که هر که مزار صدیق و یوسف مطلع گرداند
مر او را که خواهد بدهم از تمام قوم عجوزه بغایت پیر بشرط آنکه زن موسی باشد در بهشت او را خبر داد که صندوق یوسف در فلان موضع در قعر دریای نیل است
را بیرون آوردند قیکه فرعهادنا آسمان رسید همه ساخته و اسباب پرداخته روی براه نهادند در آخر از خبر خروج ایشان بقبطیان رسید قبطیان پند
که منشا اینکه بنی اسرائیل پیدا نمیشوند که به بهانه اسباب عید مشغولند و زر و سیم خواستند که در عقب ایشان بروند در خانه هر قبطی یکی از اعزه قوم او بمرد
و بتعزیه او مشغول شدند و بروایة ابن جریج حق تعالی بموسی وحی کرد که بنی اسرائیل را امر کن چهار خانه بخانه روند و بعد از آن در هر سرای که ایشان باشند بره
بکشند و در آن سرای خون او را بکند که من فرشتگان را خواهم فرستاد تا کودکان فرعونیان را هلاک کنند و این علامة برای آن باشد تا بان خانه نروند که در
بخون آلوده بود و بعد از آن بفرمود تا ارد سرشتند فطیر بپزند و از توشه ساختن بکنار دریا روند که از امری عجیب وی خواهد نمود ایشان چنان
نمودند و روی بکنار دریا نهادند و چون روز شد اثری از ایشان پیدا نگشت قبطیان خبر بفرعون رسانیدند که موسی ساحر بنی اسرائیل را با همه مال ما
فرستادند و فرزندان ما را بکشتند فرعون بفرمود تا تختها وی را بیرون بردند و بنهادند پس بر بالای آن بنشست و در این روز جمع کردن لشکر امر کرد
فارسل فرعون پس بفرستاد فرعون فی المدائن حاشرین در شهرها که سپاه بخت نزدیک بود جمع کنندگان لشکر را و همه لشکر را جمع کردند

بجزاره

کنن

الشعراء

گفت فرعون إِنَّ هٰؤُلَاءِ بدرستیکه گروه بنی اسرائیل لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ هر اینه گروهی اند بغایت اندک فرعون ایشانرا اندک شمرد وحال آنکه
عدد ایشان که در سن از بیست تا شصت بودند و تشخص رسیده سیصد و هفتاد هزار بودند و علی مجموع قوم موسی از زنان و صبیان و کهول و شبان
هزار هزار و دویست هزار و کسری بودند اما فرعون ایشانرا نسبت بلشکر خود اندک شمرد و در روایت آمده که فرعون هزار هزار و پانصد پادشاه
داشت که در دست هر یک صد هزار یا بیشتر بود و هر یکی از ایشان صاحب هزار سوار مسلح بودند ایشانرا پیش از خود بر پی اسرائیل روان ساخت و بعد
از بقیه فرعونیان در شهرها منادی کردند و لشکر را جمع نمودند و ندا در دادند که بنی اسرائیل گروهی اند کند وَإِنَّهُمْ لَنَا و بدرستیکه ایشان ما را لَغَائِظُونَ
بخشم آرندگان چرا زما گریخته اند و پیرایه های قوم ما را برده اند و اولاد ما را کشته اند وَإِنَّا لَجَمِيعٌ و بدرستیکه ما جمعی هستیم حَاذِرُونَ حذر کنندگان
از ایذا و ملاحظه و احتیاط نمایندگان در امور و بجهت این با لشکری چنین عظیم بر سر ایشان میرویم و اگر نه معلوم است که عشری از معشار عساکر ما
شر ایشانرا کفایت میتوان کرد و گویند حاذر بمعنی سلاح دار است یعنی همه سلاح داریم و ایشان بی سلاح پس البته مغلوب ما خواهند شد بر
فرعون با هزار هزار سوار دلیر که بر سر هر یک بیضه زر طلا بود در عقب موسی روان شدند فَأَخْرَجْنَاهُمْ پس بیرون آوردیم فرعونیانرا یعنی در دل
ایشان افکندیم تا بیرون آمدند مِنْ جَنَّاتٍ از بوستانها مملو از اشجار و اثمار وَعُيُونٍ و از چشمهای آب روان وَكُنُوزٍ و از گنجهای زر و نقره وَ
مَقَامٍ كَرِيمٍ و از منزلهای خوش و نیکو آینده و آراسته كَذَٰلِكَ همچنین کردیم با ایشان یعنی بیرون آوردیم ایشانرا از این نوع بیرون آوردنی وَأَوْرَثْنَاهَا
و میراث دادیم باغ و بوستانها و گنج و خانهای ایشان بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب را چه قول آنست که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعونیان
بمصر در آمدند و همه اموال قبطیان بتصرف ایشان در آوردند اصح آنست که در زمان دولت داود و سلیمان بر ملک مصر استیلا یافته متصرف جمیع املاک قبطیان
شدند و در بعضی تفاسیر واقع شده که فرعون در حین خروج ششصد هزار سوار بر مقدمه لشکر روان کرد و ششصد هزار بر میمنه تعیین نمود و ششصد
هزار بر میسره نامزد کرد و ششصد هزار در ساقه لشکر مقرر نمود و خود با خلق بی شمار در قلب قرار گرفت یکی لشکر سر تا سر غرق جوشن شده در موج
چون دریای آهن فَأَتْبَعُوهُمْ پس از پی در آمدند بنی اسرائیل را مُشْرِقِينَ در حالیکه قصد کنندگان بودند بطرف مشرق چه لشکر بنی اسرائیل بدان سو
رفته بودند اکثر علما گفته اند معنی آنست که تا هنگام طلوع آفتاب بر بنی اسرائیل رسیدند و در آن محل لشکر موسی بکنار دریای قلزم رسیده تدبیر
مرور و عبور میکردند که ناگاه اثر فرعونیان پدید آمد فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ پس آنهنگام که دیدند آن هر دو گروه یکدیگر را قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ گفتند
یاران موسی إِنَّا لَمُدْرَكُونَ هر اینه ما دریافته شدگانیم یعنی لشکر فرعون ما را در خواهند یافت و بدست ایشان گرفتار خواهیم شد اکنون
در این راه خلاص چگونه پوئیم و طریق گریز از که جوئیم که در پیش دریاست و در پس دشمن موسی چو اضطراب نمایند قَالَ كَلَّا گفت چنین است که ایشان
میگویند و دریابند إِنَّ مَعِيَ رَبِّي بدرستیکه با منست پروردگار من بحفظ و نصرت سَيَهْدِينِ زود باشد که راه نماید مرا و در این جهت طریق بد
الا القصه چون لشکر فرعون نزدیک بنی اسرائیل رسیدند حق تعالی بخاری در میان دو گروه پدید آورد چنانکه یکدیگر را نمیدیدند و فرعونیان
خود را گفت فرود آئید تا آفتاب بلند شود و بخار و غبار برخیزد و تماشا کنید که راه خلاصی بر ایشان بسته است دریا در پیش و لشکر ما در عقب
کجا توانند گریخت مومن آل فرعون در پیش موسی ایستاده بود گفت ای موسی بکجا مامور شده که دریا در پیش است و لشکر فرعون در آورد
کرد موسی جواب داد که مامور شده ام بدریا و متوقع آنم که چگونه بگذشتن آن مامور شوم و بچه وجه از آن بگذرم و در اثنا بنی اسرائیل اضطراب
بی سر و پا نمودند که موسی بی طاقت شد بدرگاه الهی بنالید و از عبد الله بن سلام نقلست که موسی دست بمناجات بر داشت و گفت یا کان قبل کل شیء و یا مکون
کل شیء اجعل لنا فرجا و مخرجا حق تعالی بوی وحی فرستاد که ما دریا را بحکم تو کردیم و بر او کنیت بخوان و عصا بر آن زن و بر او حکم فرما تا راه در او پیدا
شود همچنانکه میفرماید که فَأَوْحَيْنَا پس وحی کردیم إِلَىٰ مُوسَىٰ بسوی موسی أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ آنکه بزن عصای خود را بر نیل که ما بین ایله
و مصر است یا بدریای قلزم که میان یمن و مکه است یا مصر موسی بر لب دریا آمد و عصا بر دریا زد و گفت یا ابا خالد ما را راه ده فَانْفَلَقَ پس دو هم
شکافته دریا و دوازده راه پدید آمد فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ پس بود هر پاره که جدا شده بود از هم كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ همچون کوه بزرگ یعنی
مانند کوه بلند بر آمده قرار گرفت و فی الحال باد بتافت و زمین دریا و گل و خشک کرد و هر سبطی از دوازده سبط بنی اسرائیل از راهی بدریا در آمدند و
أَزْلَفْنَا ثَمَّ و نزدیک گردانیدیم آنجا که شکافته شده بود دریا الْآخَرِينَ دیگران را یعنی همه قوم فرعون را بر لب دریای نیل و روایتیم که شکافته شده بود و راه
که چون فرعون بکنار دریا رسید بدان حال را بدید خواست که سفیهان قوم خود را فریب دهد گفت ای قوم چه بینید که دریا از هیبت من شکافته شد تا ما
بخشنده باو گفت تو خود میدانی که این صورت بدعای موسی واقع شده زنهار که بدریا در نیائی که خود را و همه کسان خود را هلاک گردانی فرعون خواست که
عنان بر تابد جبرئیل بر مادیانی نشسته خود را پیش فرعون بدریا افکند فرعون بر اسبی نر سوار بود اسب بوی مادیان شنیده عنان از دست مالک ربود
داده روی بدریا نهاد لشکریان چون دیدند که فرعون بدریا در آمد هر فوجی از راهی بدریا در آمدند و میکائیل بر عقب آن لشکر می آمد لشکریان را میراند
تا تمامی بدریا در آمدند و حکم الهی بدریا رسید که بحال خود باز آی پس بیکبار آبهای دریا بهم پیوست و مجموع فرعونیان غرق شدند و بنی اسرائیل بسلامت
در کنار دریا قرار گرفتند کما قال جلت قدرته و عظمته وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ و نجات دادیم موسی را وَمَنْ مَعَهُ و هر که با او بود أَجْمَعِينَ همه را یا
آب دریا را چنان مرتفع داشتیم و قرار گرفت در آن راهها تا همه از دوازده راه بگذشتند ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ پس غرق کردیم دیگران را یعنی جمیع
فرعونیانرا باین وجه که چون بمیان دوازده راه رسیدند آبها از سر ایشان فرود آوردیم و همه را هلاک گردانیدیم إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در نجاة

نادن موسی و قوم او و غرق کردن فرعون و اتباع او لَآيَةً هر آینه علامتی است روشن بر قدرت الهی وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبودند بیشتر قوم فرعون مُؤْمِنِينَ
گویند کان جماعت تمامی قبطیان از مردان غیر خربیل که مومن آل فرعون بود کسی ایمان نیاورده بود و او با خضر موسی از مصر بیرون آمده بود و از زنان
همین آسیه زن فرعون و زنی که راه نمونی کرد بر تابوت یوسف وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستیکه پروردگار تو ای محمد لَهُوَ الْعَزِيزُ هر آینه او ست غالب و هیچ
را قوت غالبیت بر او نیست الرَّحِيمُ مهربان که عقوبت نکند مگر بعد از الزام حجت با ولیاء خود وَاتْلُ عَلَيْهِمْ و بخوان ای محمد بر مشرکان عرب نَبَأَ
إِبْرَاهِيمَ خبر ابرهیم را که ایشان خود را بدو نسبت میکنند بفرزندی او فخر مینمایند در این خبر تسلیه تو و موعظه قوم تست إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ یاد کن
چون گفت ابرهیم مر پدر خود یعنی عم خود را که بمنزله پدر وش بود در تربیت و اشفاق وَقَوْمِهِ و مر گروه خود را یعنی اهل بابل را اینکه از عم خود بپرس
که مَا تَعْبُدُونَ چیست که میپرستید غرض وی از این سوال آن بود که با ایشان نماید که بعبادت مشغولند از اصنام که مستحق عبادت نیستند قَالُوا
گفتند در جواب ابرهیم نَعْبُدُ أَصْنَامًا میپرستیم بتان را فَنَظَلُّ لَهَا پس همیشه میباشیم بتان را عَاكِفِينَ ملازمان و مجاوران در روز مر آن
اصنام صورتهائی بودی که ساخته بودند از انواع فلزات بر صورت مختلفه و بر عبادت آن مداومت مینمودند قَالَ گفت ابرهیم بر وجه الزام که بتان شما هَلْ
يَسْمَعُونَكُمْ آیا میشنوند خواندن شما را و اجابت دعای شما میکنند إِذْ تَدْعُونَ وقتیکه بخوانید ایشان را أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ یا سود میرسانند شما را که پرستش ایشا
میکنید أَوْ يَضُرُّونَ یا زیان میرسانند بکسی که اعراض کرده از عبادت ایشان از جواب عاجز شده نتوانستند که بنفع جواب دهند پس بهانه تقلید پیش آوردند
قَالُوا گفتند در جواب بَلْ نه چنانست که تو گفتی از اجابت دعا و نفع و ضر که از ایشان دیده باشیم بلکه وَجَدْنَا آبَاءَنَا یافته ایم پدران خود را که ایشا
كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ همچنین میکردند یعنی اینان را پرستش میکردند و بر آن مقیم بودند ما نیز اقتدا بایشان کرده پرستش اینها قیام مینمائیم بدانکه بت
پرستان را هیچ دلیلی نیست بر صحت دین خود اما بجهت شبه باطله از مذهب حق برگشته روی در بادیه ضلالت نهاده اند یکی آنکه گفتند که ما را احدان نیستیم که
جرات کنیم در عبادت خدا چه پرستش که لایق او باشد از ما نمی آید پس از مخلوقات چیزی اختیار کرده ایم تا ما را بخدا نزدیک گرداند چنانکه گفته اند ما نعبدهم
الا لیقربونا الی الله زلفی دوم آنکه هر چیزی را خاصیتی است خاصیت این بتان اینست که شفیعان ما باشند نزد خدا که هؤلاء شفعاؤنا عند الله سیم
آنکه اعظم شبهها ایشان تقلید است همچنانکه در جواب ابرهیم گفتند که بل وجدنا آباءنا کذلک یفعلون قَالَ گفت ابرهیم أَفَرَأَيْتُمْ آیا دیدید و
این استفهام برای تحقیر است یعنی بدانید که مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ آنچه هستید که میپرستید آن را أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ شما و پدران دیرینه شما نیز
پرستیده اند فَإِنَّهُمْ پس بدرستیکه این معبودان و آبای شما عَدُوٌّ لِي دشمنانند مرا یعنی ابرهیم را از آن روی که اصنام اعدای پرستندگان خود اند زیرا که
عبده ایشان متضرر میشوند از جهت ایشان زیاده از آنچه کسی از عدو خود متضرر شود چه ضرر خلود در عذاب الیم و عقاب جحیم که از عبادت ایشان حاصل میگردد
از هیچ دشمنی متصور نیست و یا معنی آنستکه من دشمنم مر ایشان را چه هر کرا دشمن دارند او نیز دشمن است پس دشمن خود را در لباس دشمنی ایشان ظاهر کرد
پس مخالف و معادی ایشانم إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ لیکن دوست من پروردگار عالمیانست بعد از آن بعد اوصاف کمالیت حضرت عزت میفرماید تا قوم دست از
عبادت اصنام لا یضر و لا ینفع است باز داشته بعبادت او سبحانه میل کنند میفرماید که الَّذِي خَلَقَنِي آفریدگار عالم آنکس است که آفرید مرا و از عدم بوجود
آورد فَهُوَ يَهْدِينِ پس او راه مینماید مرا براستی در قول و فعل و یا آفرید مرا برای ادای حق وی راه مینماید مرا بعبودیت خلق یا خلق کرده مرا بجهت طاعت
و هدایت بخشید مرا بوسیلت تربیت وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي و او آنکس است که میخوراند مرا غذائی که قوام اجزای بدن من بر آنست وَيَسْقِينِ و می
آشاماند مرا آبی که موجب تسکین تشنگیست و سبب تبرید اعضای من در کشف الاسرار از ذوالنون مصری نقل میکند که این طعام طعام معرفتست و این
شراب شراب محبت که دلها بآن زنده یابند و این بیت از آن منقولست شراب المحبة خیر شراب وکل شراب سواه سراب و از نحوای این کلمات از
اسرار کلام حقایق نظام ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی می توان برد چنانکه در حق خواجه الثقلین فرموده اند جوان تو ابیت عند ربی خوابگه
و لا ینام قلبی خاک قدم تو اهل عالم زیر علم تو نسل آدم چون نیست وسیلتی ز طاعت از ما گنه و ز تو شفاعت ای کرده بزیر پا کونین بگذشته
حد قاب قوسین وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ و چون بیمار شوم او مرا شفا میدهد و از امام جعفر صادق مرویست که معنی آیه آنست که چون بیمار شوم
بگناه شفا میدهد مرا بتوبه و سلمی گفته که مرض بر رویت اغیار است و شفا مشاهده انوار واحد قهار و در بحر المعانی آورده که بیماری بتعلقات کونینست و
شفا بقطع تعلق و آن وابسته است بجذبه عنایت حق تعالی که چون در رسید سالک را از همه منقطع ساخته بیکی پیوند دهد یعنی بشیر بخرند از مرض تعلق
باز رهاند یکی از اکابر دین روایت کرده که به بیمارستان رفتم طبیبی دیدم نشسته و جمع بیماران بر او جمع گشته هر کسی شرح علت خود میداد و هر یکی را دوائی میفرمود
که در خور او بود در این اثنا جوانی نزد وی آمد که آثار زردی کشته و اثر عبادت و سیما تقوی و صلاح بروی پیدا طبیب را گفت ای حکیم حاذق مرا بیماریست دوائی
کن گفت چه مرض داری جواب داد که علت گناه بر مزاج من مستولی گشته و بدن من بجهت ثقل وی توان گران گشته مرا درین باب علاج فرما که موجب صحت مزاج و
خفت بدن من گردد طبیب گفت هلیله صبر از بستان و بلیله تواضع در هاون ندم و پشیمانی افکن و بدست هوا نفس از آن اینک صلایه کن و در تابه
عزم انداز و آب حیا و شرم بر او در ریز و با آتش محبت بجوشان و بکفچه عصمتش بگردان تا حباب حلم بر آید و آنگاه بر صفا بپالای و بروح رضا باد کن و در وقت
سحر شربتی از او نوش کن تا درد گناه تو بصحت عمر طاعت مبدل گردد و آن جوان از این سخن وجد کرده مضمون این مقال بر زبان او جاری شد چگونه
که ز خوش آمد مسیح صفت بیک نفس همه دردمرا دوا کردی وَالَّذِي و دیگر پروردگار عالم آنکس است که يُمِيتُنِي میراند مرا در دنیا بانقضای اجل ثُمَّ يُحْيِينِ
پس زنده گرداند مرا در اخرت برای محاسبه و مجازات بعضی گفته که بمیراند بعدل و زنده گرداند بفضل و گویند بمیراند بمعصیت و زنده گرداند بتوفیق در طاعت

انچه

دروف

تا بمیرانند بجهل و زنده کردانند بعقل و محققان گفته‌اند که امانت و احیا بخوف و رجا یا بغفلت و ذکر و یا باستتار و تجلی و یا باوصاف بشریه و اخلاق روحانیت
و الذی اطمع و آنکس است که اطمع ان یغفر لی طمع دارم که بیامرزد برای من خطیئتی گناهان مرا یوم الدین روز جزا استناد گناه بخود با وجود
عصمت یا بجهت کسر نفس است و انقطاع تمام باو سبحانه و یا مراد ترک اولی است و نکته حسنات الابرار سیئات المقربین مشعر است بر این حاصل که صدور این کلام
از حضرت خلیل جلیل بجهت احتجاج بود بر قوم و اخبار بانکه صلاحیت الوهیت ندارد مگر کسی که فاعل این افعال است و بعد از آن او سبحانه حکایت میفرماید از
ابراهیم دعا و سؤال نموده بقوله رب هب لی ای پروردگار ببخش مرا و عطا کن حکما کمال در علم و عمل تا بآن مستعد خلافت حق و ریاست خلق گردم و
نزد کلبی مراد بحکم نبوت است و الحقنی و در رسان مرا بسبب توفیق کمال در علم و عمل بالصالحین بشایستگان راه و برگزیدگان درگاه یعنی در عداد
انبیا که کاملند در صلاحیت و اصل اصلاح ایشان آمیخته نیست بشائبه کبیره و صغیره و اجعل لی و گردان برای من لسان صدق زبان راست یعنی زبان
ثناگوی و ثناخوان فی الآخرین در میان پس آمدگان یعنی ثنای نیکونامی و آوازه مرا جاری گردان بر زبان کسانیکه از پس من آیند بر وجهیکه اثر این دعا
تا بر قرن قیامت بماند و این دعا بعز اجابت رسید جمیع امم از مجوس و یهود و نصاری و اهل اسلام ثنای خلیل الرحمن میگویند و محبت او دارند یا اظهار کن برای
تجدید اصل دین من که توحید است و سر است گویی در آخر این امتان که آنحضرت خاتم است و اجعلنی و گردان مرا من ورثة جنة النعیم از وارثان
بهشت پر نعمت در آخرت یعنی مرا داخل کن تا وارث گردان که در مثال بهشت نزول کنند و اغفر لابی و بیامرز پدر مرا مراد عم او است یعنی آزر ابیا مرز که ایمان را
انه کان من الضالین بدرستیکه او است از گمراهان یعنی از طریق حق منحرف است و غافل از جاده ثواب در مجمع آورده که وصف او بضلال مشعر است بانکه عم
او آزر جاهل کافر بود نه بر سبیل عناد و جحود بین و وجوه استغفار ابراهیم برای عم خود در منهج الصادقین در سوره التوبه بشرح مبسوط بقلم بیان در آمده
و اینجا اکتفا بان جمع نموده میشود و آن اینست که طلب مغفرت برای او بجهت آن بود که وعده ایمان داده بود مراد از این ابراهیم بجهت این طمع و امید باز برای او
استغفار خواست و میتواند بود که در این وقت هنوز ابراهیم ممنوع نشده باشد از استغفار برای کفار و لا تخزنی و رسوا مساز و خوار مگردان مرا بجهة عتاب
بر ترک اولی و نقص رتبه من از رتبه بعضی وارثان جنت بجهت آن یوم یبعثون در روزیکه برانگیخته شوند همه مردمان در مجمع آورده که این دعا او بر سبیل انقطاع
بود و کسر نفس و تعلیم امتان و اگرنه انبیا بجهت عصمت از خزی مبرا و منزه‌اند و از فضیحت آن محفوظ بعد از آن در بیان یوم یبعثون میفرماید که یوم لا ینفع
روزیکه سود نکند فایده نرساند و بکاری نیاید مال و لا بنون مال و نه پسران هیچکس را بقوله الا من اتی الله مگر کسیکه بیاید بخدا بقلب

مال

سلیم بدل خالص از کفر و معصیت چونکه او را بخود راه صرف کرده باشد در راه حق و فرزندان را براه حق ارشاد نموده مر این مال و فرزندان را نفع
رسانند از امام جعفر صادق مرویست که قلب سلیم دلیست که سالم باشد از حب دنیا و حسن گفته که سالم باشد از کفر و نفاق برخلاف مشرک و منافق که در دل
او شرک و نفاق مرض است کقوله فی قلوبهم مرض و یا سالم از فساد و معاصی یا از حسد و خیانت و در تفسیر تیسیر آورده که سلیم از بعض اهل البیت تفسیر
فرموده که سلیم آنستکه خالی باشد از غیر خدا و سلمی گفته که سلیم آنستکه در او منافات دنیا نگنجد و نه مطامع عقبا و یا خالی از بدعت و مطمئن بسنت و
ازلفت الجنة و نزدیک کرده شود بهشت للمتقین از برای پرهیزکاران تا از موقف آنرا ببینند بتماشا هند منازل خود مسرور شوند و برزت
الجحیم و ظاهر ساخته شود آتش دوزخ للغاوین برای گمراهان تا در آن نگرند و مقامات خود را به بینند غم و الم و حسرت ایشان بیفزاید و قیل لهم و
گفته شود مر ایشان را یعنی فرشتگان بحکم خدای تعالی از ایشان پرسند بر وجه عتاب و سرزنش اینما کنتم کجا اند آنچه بودید که میپرستید تعبدون میپرستید از
من دون الله بجز خدای تعالی یعنی کجا اند خدایان شما که بدیشان امیدوار بودید هل ینصرونکم آیا یاری میدهند شما را بر دفع عذاب از شما او ینتصرون
یا انتقام میکشند برای شما از کسیکه عذاب شما میکند یا میگویند معنی آنستکه ممتنع میشوند از عذاب خود و دفع میکنند آنرا از خود چه در آن روز کفار با
اصنام و با اوثان خود در آتش دوزخ باشند کما قال فکبکبوا فیها پس سرنگون در افکنده شوند بر روی در دوزخ سوزان هم و الغاوون بتان و گمراهان یعنی
پرستندگان ایشان تا آنکه در قعر دوزخ قرار گیرند در آنجا باشند و جنود ابلیس و بدوزخ انداخته شوند لشکریان ابلیس که متابعان او بودند از عاصیان جن
انس و یا اعوان و فرزندان او اجمعون همه ایشان قالوا گویند کافران و هم فیها و حال آنکه ایشان در دوزخ یختصمون دشمنی کنند کافران با
یعنی عبده اصنام با بتان گویند تالله بخدا سوگند ان کنا بدرستیکه ما بودیم لفی ضلال مبین هر آینه در گمراهی هویدا و پیدا اذ نسویکم
وقتیکه برابر میکردیم شما را در استحقاق عبادت برب العالمین بپروردگار عالمیان و ما اضلنا و گمراه نکردند ما را و بر ضلالت نداشتند الا
المجرمون مگر بدکاران از مهتران و پیشوایان ما که با ایشان اقتدا میکردیم و یا از دیوان گمراه کننده فما لنا پس نیست ما را اکنون هیچکس من شافعین
از شفاعت کنندگان چنانکه مومنان را هست از ملئکه و انبیا و لا صدیق و نه دوستی حمیم مهربان و با شفقت همچنانکه ایشان را هست و در بعضی
تفاسیر مذکور است که حمیم در اصل همیم بوده هاء را بحا مبدل کرده‌اند از جهت قرب مخرج و همیم از اهتمام ماخوذ است یعنی یاری که در امور اهتمام کند
در مهم کافران و شرط دوستی بجای آورد نخواهد بود چه تصادق مخصوص خواهد بود بمومنان چه میان اهل نار تعادی و تباغض خواهد بود کالاخلاء
یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین و یا نیست ما را از شفعا و صدیق و حمیم از آنانکه ما ایشان را از شفعا و اصدقاء خود میدانستیم چه اعتقاد ایشان
آن بود که اصنام شفعاء ایشان باشند نزد خدا و شیاطین الانس اصدقاء ایشان باشند و از آن روز جابر بن عبدالله انصاری روایت کند که رسول فرمود
که چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند بعضی از ایشان گویند که بار خدایا حال صدیق من فلان چیست خطاب آید که وی در دوزخ گرفتار است بجزای گناه خود
این مومن زبان بشفاعت گشوده گوید بار خدایا چه شود اگر بکرم عمیم خود او را بمن بخشی حق تعالی فرماید او را بتو بخشیدیم پس ملئکه را امر فرماید که بیرون آورید

برای رضای او را از دوزخ و بهشت رسانید کفار چون بر بینند که عاصیان مؤمنین بشفاعت اصحاب قرب از دوزخ خلاص شدند و به بهشت رفتند و ایشان
در دوزخ ماندند گویند فما لنا من شافعین ولا صدیق حمیم عیاشی باسناد خود از حمران بن اعین نقل کرده که ابی عبد الله علیه السلام سه بار سوگند یاد کرد که
بخدا سوگند که ما شفاعت کنیم شیعیان خود را تا آنکه دشمنان ما گویند و بروایتی دشمنان ما گویند که ما را هیچ صدیقی و شفیعی و حمیمی نیست و ابان بن
تغلب روایت کرده از ابی عبد الله علیه السلام که شنیدم که میفرمود مؤمن در روز قیامت شفاعت اهل خود کند و حق تعالی شفاعت او را در حق ایشان قبول فرماید هر چند
انگشت سبابه خود را بر دارد و گوید یا رب خویش کان یقینی الحر و البرد یا رب خدایا خادم من مرا از عذاب نجات ده که او مرا از گرما و سرما نگاه داشته حق تعالی
اجابت شفاعت او کند و از ابو جعفر علیه السلام نقل است که مؤمن همسایه خود را که هیچ حسنه از وصادر نشده باشد شفاعت کند گوید یا خدایا دفع اذیت و ضرر از من می
کرد حق تعالی شفاعت او را در باره او قبول کند بعد از آن فرمود بدرستی که کمترین اهل ایمان از روی شفاعت سی کس تواند کرد و در آثار آمده که هیچ جا
نباشد که جمعی از مؤمنان آنجا جمع شوند که در میان ایشان بنده نباشد از اهل ایمان و صلاح الا که شفاعت او در حق همه ایشان قبول کنند و اهل کفر و
شرک از این سعادت محروم باشند در عذاب ابدی گرفتار و از روی حسرت گویند فلو ان لنا کرة پس کاشکی بودی ما را بازگشتنی بدنیا فنکون پس بودیم
من المؤمنین از باورداران تا شفاعت ما کنند ان فی ذلک بدرستیکه در آنچه مذکور شد از خبر ابراهیم و احتجاج او لآیة هر آینه علامتی است
که عقلا بدان عبرت گیرند و حجتی و موعظه هر کسی که اراده آن نماید که بنظر اعتبار در آن نگرد و بامر آخرت پردازد و ما کان اکثرهم و نبودند بیشتر قوم ابراهیم
مؤمنین گروندگان با وجود اهل بابل جز دختر نمرود کسی ایمان نیاورده بود و ان ربک و بدرستیکه آفریدگار تو لهو العزیز او است غلبه کننده بر
مشرکان و غالب بر تعجیل انتقام از ایشان الرحیم مهربان بمهلت دادن عذاب ایشان تا ایمان آورند ایشان و یا ذریه ایشان و یا بخشاینده که توبه بندگان
رد نکند و بی احتجاج بر ایشان عذاب نفرستد کذبت قوم نوح المرسلین تکذیب کردند گروه نوح همه فرستادگان را از آدم و گفتند هیچ پیغمبر بخلق فرستاده
و بنابرین تکذیب نوح است چه تکذیب یک پیغمبر موجب تکذیب همه است زیرا که هر یک داعی اند بانکه داعی اند بتوحید حق و غیر آن از اصول اسلام پس
تکذیب یکی تکذیب جمیع ایشان باشد و قول اول منقولست از امام جعفر علیه السلام اذ قال لهم یاد کن چون گفت مر ایشان را اخوهم نوح برادر ایشان نوح مراد
اخوت نسبیت یعنی نوح که سلسله نسب او با ایشان منتهی بود گفت مر ایشان را الا تتقون آیا نمی ترسید از خدا که ترک عبادت او میکنید و بت را می پرستید
و تکذیب من میکنید و انکار می نمائید انی لکم بدرستیکه من لکم رسول امین مر شما را فرستاده ام با امانت و مشهورم باین صفت در میان شما پس سخن حق
خواهد بود و مبرا از شائبه کذب فاتقوا الله پس بترسید از عقوبت خدای او و از بت پرستیدن کنید و اطیعون و فرمان برید مرا در قبول ایمان و دعا
توحید طاعت و عبادت او بر وجه اخلاص و ما اسئلکم و نمیخواهم از شما علیه بر ادای رسالت و نصیحت من اجر هیچ مزدی ان اجری نیست اجر مزد من الا
علی رب العالمین مگر بر پروردگار عالمیان فاتقوا الله پس بترسید از عقوبت خدای او و از بت پرستیدن کنید و اطیعون و فرمان برید مرا و تکرار
امر بتقوی و طاعت جهت تاکید و مبالغه است در آن بر ایشان قالوا گفتند در جواب نوح انؤمن لک آیا ایمان آریم و تصدیق کنیم ترا و اتبعک الارذلون
و حال آنکه پیروی کرده اند ترا سفلگان و بی قدران و فرومایگان که نه حسب دارند و نه نسب و اهل صفتهای دنیه و خسیسه اند ابن عباس گوید که ایشان اهل
حیاکه بودند و نزد بعضی حجام بودند حاصل که ایشان جهت قصور فهم و عقل حطام دنیوی را منظور داشته بی مالی اتباع نوح را که بی مال و جاه بودند مانع
ایمان خود دانستند و میگفتند که ایشان بجهت طمع مال و دفعه با تو گرویده اند نه بر وجه اعتقاد و اخلاص و لهذا نوح قال فرمود در جواب ایشان و ما
علمی و نیست دانش من بما کانوا یعملون بانچه هستند که میکنند از روی اخلاص یا طمع در طمع یعنی حکم بر من ظاهر است و چون ایشان عمل اهل
ایمان میکنند بر من واجبست که حمل بر اخلاص کنم بحسب ظاهر ان حسابهم نیست حساب بواطن ایشان الا علی ربی مگر بر پروردگار من که مطلع
است بظاهر و باطن لو تشعرون اگر دانید که عالم الغیب او است پس هر آینه دانید قول مرا در این باب ولیکن جاهلید پس میگوئید آنچه نمیدانید
قریش نیز همین طریقه سلوک نمودند با اصحاب حضرت طعن کردند باین صفت چنین که آورده اند که هرقل که پادشاه روم بود از ابوسفیان از اتباع رسول
سؤال کرد گفت ایشان اراذل و ضعفا در میانند و در جواب گفت که اراذل اتباع الانبیاء کذلک همیشه اتباع پیغمبران پیشین نیز چنین بوده اند
حاصل که قوم نوح گفتند بنوح که تو این اراذل را از مجلس خویش بران تا ما با تو بنشینیم و سخن تو بشنویم نوح فرمود و ما انا بطارد المؤمنین
و من نیستم راننده مؤمنان از پیش خود ان انا الا نذیر مبین نیستم من مگر بیم کننده آشکارا یعنی مبعوث شده ام بدعوت مکلفان خواه اغنیا
و خواه فقرا پس چگونه طرد و منع فقرا کنم از خود بجهت آنکه اغنیا تابع من شوند قالوا گفتند کافران لئن لم تنته یا نوح اگر باز نه ایستی ای نوح از
آنچه میگوئی یعنی از دعوت و انذار لتکونن من المرجومین هر آینه باشی از کشته شدگان بسنگ یا از دشنام داده شدگان و آورده اند که ابو حمزه
ثمالی روایت کرده که هر موضعی از قرآن که لفظ رجم واقع شده بمعنی قتل است مگر در سوره مریم که لئن لم تنته لارجمنک که بمعنی دشنام دادن است
نوح چون این کلمات شنید آثار نومیدی از ایشان دریافت و بدرگاه بی نیاز رو آورد قال رب گفت ای پروردگار ان قومی بدرستی
که گروه من کذبون تکذیب کردند مرا از روی عناد و مرا در دعوت ایشان بار زندان شستند بر وجه لجاج و جحود و انکار فافتح بینی و بینهم پس حکم کن میان
من و میان ایشان فتحا و نجنی حکم کردنی براستی و بازرهان مرا از قصد ایشان و بار رسانیدن عمل ایشان و من معی و هر که با من است من المؤمنین
از گروندگان غرض از این مناجات آن بود که من بر ایشان دعا میکنم نه بجهت آنکه مرا رنجانیده اند و ایذا من کرده اند بلکه بجهت آنست که دین تو را تکذیب
نموده اند و انکار وحدانیت و رسالت تو پس عذاب بر ایشان بارگردان فانجیناه پس نجات دادیم او را و من معه و هر که با او بودند از مؤمنان

ربع الشعراء

فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ در کشتی پر از آدمیان و امتعه و ماکولات و غیر آن از حیوانات ثُمَّ أَغْرَقْنَا پس غرقه ساختیم بَعْدُ پس از رهانیدن او و اتباع او
الْبَاقِينَ باز پس ماندگان از کشتی یعنی گروه کفار که بر ایشان مبعوث بود إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در قصه نوح و اینکه قوم وعظ او و وجود ایشان و
غرق ایشان بجهت آن و نجات اهل ایمان در کشتی لَآيَةً هر آینه علامتی است شایع و متواتر مر آنها را که پند گیرند از آن و اقتدا بر پیغمبران کنند و در صراط
المستقیم سلوک نمایند وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نیستند بیشتر ایشان باور دارندگان وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستیکه پروردگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ هر آینه او است
توانا بر عقوبت کافران و منتقم بر ایشان الرَّحِيمُ مهربان بمهلت عذاب ایشان تا حجت بر ایشان لازم گردد یعنی قبل از الزام حجت بر طریق حق انزال العذاب نفرماید
و با رحیم است بر مومنان در نجات دادن نوح و اتباع او و یاری و توفیق پیغمبران در حلم و بردباری و احتجاج بر کافران كَذَّبَتْ عَادٌ بدروغ داشتند قبیله عاد
الْمُرْسَلِينَ فرستادگان را إِذْ قَالَ لَهُمْ چون گفت مر ایشان را أَخُوهُمْ هُودٌ برادر نسبی ایشان هود أَلَا تَتَّقُونَ آیا پرهیز نمیکنید از شرک و نمیترسید
عذاب خدا را إِنِّي لَكُمْ بدرستیکه من شما را رَسُولٌ أَمِينٌ فرستاده ام امین بر وحی و رسالت یعنی آنچه نازل شده از نزد خدای بشما میرسانم بی زیاده و نقصان
و تغییر و تبدیل یا آنکه من بر صفت امانتم نزد شما قول من حق و صدق است و معرا از کذب فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدا و ترک مخالفت من کنید وَأَطِيعُونِ
و فرمان برید مرا در آنچه شما را بر آن دعوت میکنم وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ و نمی طلبم از شما بر تبلیغ رسالت و ادای دعوت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی از مال و منال
و متاع دنیا إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر آفریدگار عالمیان و چون قوم هود دایم بلهو و لعب مشغول بودند از اینجهة هود
در انکار این معنی فرمود أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آیا بنا میکنید بهر موضع بلند آيَةً علامتی برجها شاهانه اینه و و تَعْبَثُونَ بازی میکنید بنیان آن بی
آنکه شما را بآن بنا احتیاج باشد و گویند که ایشان بر سر راهها خانهای بلند ساختندی در آنجا نشسته هر که بر ایشان بگذشتی با او بازی کردندی و یا
مراد کبوترخانها است که بجهة طیران کبوتران بنای برجهای بلند ساختندی و مقاتل گفته که ایشان در سفرها بستارها راه رفتندی و راه بستارها بردندی و در سر راهها
بناهای بلند و میلهای مرتفع بنا کردندی بعبث که اصلا احتیاج بآن نداشتندی و یا مراد قصور رفیعه است که بنا کردندی و بآن بر یکدیگر فخر نمودندی از پیغمبر مرویست
که هر که بنای سازد آن بنا وبال او باشد روز آخرت مگر کسیکه ناچار و احتیاج داشته باشد القصه هود بر سبیل انکار بقوم خود گفت که بناها میسازید بر مواضع
بلند بجهة لهو و لعب بی احتیاج بآن وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ و فرا میگیرید حوضهای آب یا کوشکهای محکم یا قلعهای استوار لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ گوییا
شما جاوید خواهید بود در آن و بجهة این بناهای عالیه بگچ و آجر راست میکنید که مظنه خلود است در آن وَإِذَا بَطَشْتُمْ و چون سخت گیرید مواخذه کنید
مردمان را بَطَشْتُمْ سخت گیری کردید جَبَّارِينَ در حالتیکه متکبرانید سرکشان بی آن شفقت و مهربانی و قصد ادب کردن و عاقبت اندیشی نمود فَاتَّقُوا
اللَّهَ پس بترسید از خدای تعالی بترک این کارهای قبیح وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در آنچه میفرمایم که انفع است مر شما را در دنیا و عقبی وَاتَّقُوا الَّذِي
أَمَدَّكُمْ و بترسید از خدای که مددکاری کرد شما را بِمَا تَعْلَمُونَ بانچه میدانید میشناسید از انواع نعمتها و بعد از اجمال در صدد تفصیل آن برآمده
فرمود که أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ مدد کرد شما را بچهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند تا از ایشان اخذ فواید کنید وَبَنِينَ و به پسران تا در همه حال یار و
مددکار شما باشند وَجَنَّاتٍ و ببوستانها پر از میوه که از آن میخورید وَعُيُونٍ و بچشمهای آب که میآشامید و بدان اشجار و باغات را آب میدهید و با وجود این نعمتها کفران
و ناسپاسی او میکنید إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ بدرستیکه من میترسم بر شما که بر شرک مصر باشید عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روز بزرگ در دنیا که باد صرصر
است و در آخرت که آتش دوزخ است قَالُوا گفتند عادیان در جواب هود سَوَاءٌ عَلَيْنَا یکسانست بر ما أَوَعَظْتَ آیا پند دهی ما را أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ
الْوَاعِظِينَ یا نباشی از پند دهندگان یعنی ما طریق خود را از دست نمیدهیم خواه تو نصیحت کنی و خواه نکنی إِنْ هَٰذَا نیست این کار که ما برانیم از بت پرستی
و تکبر و تجبر و بناهای بلند إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ مگر عادت پیشینیان ما و اقتدا کننده ایم بایشان یا نیست آنچه تو آوردی بما از توحید و ترک اصنام مگر
مگر عادت انبیا که از پیش بودند از کسانیکه دعوی پیغمبری میکردند و مانند اینها تو میگویی میگفتند وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ و نباشیم ما عذاب کرده
شدگان بر این عادتهای قدیمه فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند هود را فَأَهْلَكْنَاهُمْ پس هلاک کردیم ایشان را بباد صرصر بسبب آن تکذیب إِنَّ فِي
ذَٰلِكَ بدرستیکه در هلاک قوم عاد لَآيَةً نشانه ایست دلالت کننده بر آنکه عاقبت اهل تکذیب بعذاب استیصال و عقاب اخروی کشد وَمَا كَانَ
أَكْثَرُهُمْ و نبودند بیشتر اینها مُؤْمِنِينَ گروندگان چه اندکی از آن قبیله با هود گرویده بودند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستیکه پروردگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ هر آینه
او است غالب که از تعذیب کفار باک ندارد و هیچکس او را در انتقام از ایشان عاجز نسازد الرَّحِيمُ مهربان که مومنان را از مهلکه عقوبت برهاند كَذَّبَتْ
ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ بدروغ نسبت دادند قبیله ثمود فرستادگان خدا را یعنی صالح و انبیاء سابق را إِذْ قَالَ لَهُمْ یاد کن چون گفت مر ایشان را أَخُوهُمْ برادر
ایشان از حیثیت قرابت و نسب صَالِحٌ صالح بن عبید بقوله تعالی أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمیترسید از عذاب خدا که بدل و شرک میآورید إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ بدرستیکه
که من شما را فرستاده ام أَمِينٌ مشهور بامانت و راستی و کردار فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ پس بترسید از عذاب خدای و فرمان برید مرا در امر و نهی وَمَا
أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ و نمیطلبم از شما بر نصح و وعظ و تبلیغ رسالت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی که بمن دهید تا بآن متهم شوم نزد شما إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من
إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر پروردگار عالمیان و بعد از عدم اظهار و عدم طمع اجر که موجب تهمت بود زبان بنصیحت کشوده فرمود که أَتُتْرَكُونَ آیا
گذاشته خواهید شد شما استفهام انکار است یعنی شما را نخواهند گذاشت فِي مَا هَاهُنَا در آنچه هستید اینجا یعنی در نعم دنیا از منازل و
مساکن تازه و بر نعمها آمِنِينَ در حالتیکه ایمن باشید از زمانه و سالم از فوات بعد از آن تفسیر آن نعمت میکند فِي جَنَّاتٍ در بوستانها پر از
اشجار و اثمار وَعُيُونٍ و چشمهای آب که بیند از چاهها پر آب سرد و خنک نسبت قوم ثمود را چشمه نبوده وَزُرُوعٍ و کشتها وَنَخْلٍ و خرماستانها

طَلْعُهَا هَضِيمٌ شکوفهای درختان لطیف و نازک و نرم بود یعنی لطافت میوه‌ها ضحاک گفته که آن رطب ضامر است بجهت آنکه در یکدیگر اکم شده بو
بر وجهیکه چون بر هم افتند بعضی بعضی را بشکند و مجاهد گفته که از غایت لطافت چون مس کنند خورد و مرد گردد و نزد شیخ حسن خرمای بی استخوانست
ابو العالیه گفته که چون در دهن نهند از هم باز شود ابن عباس تفسیر هضیم بنضیج کرده یعنی خرمای پخته حاصل که صالح فرمود که این قوم شما مرا هیهه و
منعم در میان خرما و سومند نزار وَتَنْحِتُونَ و میتراشید برای مساکن خود مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا از کوهها خانها فَارِهِينَ در حالیکه ماهر باشید در
تراشیدن سنگها و نازان و باشید خوشحال در آن و چون حق تعالی این نعم و قوة این صناعت بشما داده فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدا بترک شرک
و امل دور و دراز وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در اوامر و نواهی الهی وَلَا تُطِيعُوا و اطاعت مکنید أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ فرمان آن کافران را که مسرف اند
در نفس خود بکفر مراد ذوی است ایشانست که نه رهط بودند که قصد هلاک صالح کردند الَّذِينَ يُفْسِدُونَ آنانکه تباهی میکنند فِي الْأَرْضِ
در زمین بجور وَلَا يُصْلِحُونَ و صلاح نمی‌آرند کار خود را قَالُوا گفتند قوم ثمود در جواب صالح إِنَّمَا أَنْتَ جز این نیست که تو مِنَ الْمُسَحَّرِينَ از
جادو کرده شدگانی یعنی جادوی بسیار بتو کرده اند عقل تو رفته و باین مرتبه رسیده که از غایت بیخبری این سخنان میگوئی مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا
نیستی تو مگر آدمی مانند ما بصورت بشریت چون قوم صالح را بسته صورت بودند و صالح را بصورت خود دیدند از حقیقت حال او غافل شدند بهانه پیش گرفته
گفتند که تو مثل مائی بدعوی رسالت چرا میکنی چون ترا این دعوی میکنی و بر این مصری فَأْتِ بِآيَةٍ پس بیار نشانه از خلاف عادت إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ
اگر هستی تو از راستگویان در دعوی رسالت خود صالح فرمود که چه میطلبید تا بشما بنمایم گفتند از این سنگ معین شتری بیرون آور که ده ماهه از حمل او بود
باشد چون بیرون آید فی الحال وضع حمل کند صالح دعا کرد ناقه که مدعا ایشان بود از سنگ بیرون آمد فی الحال شتر بچه زاد و متولد شد قَالَ
گفت صالح هَٰذِهِ نَاقَةٌ این شتریست که شما طلبیدید لَهَا شِرْبٌ او راست نصیبی است از آب وَلَكُمْ و مر شما راست شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ از چوب روز دانسته
شده یعنی یکروز از آن او است و یکروز مر شما را در این نوبت مزاحم او مشوید وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ و مس مکنید او را ببدی یعنی قصد زدن و کشتن مکنید
و اگر چنین کنید فَيَأْخُذَكُمْ پس بگیرد شما را عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روز بزرگ روز را باعتبار عظیمی عذاب بستوده‌اند ایشان نصیحت صالح را
انکاشتند و گوش بموعظه او نکردند و قصد کشتن ناقه کردند فَعَقَرُوهَا پس پی کردند او را فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ پس گشتند پشیمانان از این فعل از ترس
نزول عذاب فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ پس فرا گرفت ایشان را عذاب موعود که آن صیحه جبرئیل بود و همه بسبب آن مستاصل شدند و در روایت آمده که همه بر
کشتن ناقه اتفاق نمودند مسطع و قدار بن سالف را بر آن داشتند مسطع ناقه را بمضیق کوهی ملجا ساخت که راه گریز نداشت که از دست ایشان خلاص
یابد پس تیری بپای او رسانید بعد از آن قدار شمشیر باو رسانید و ناقه را بکشت و بروایت صحیحه عاقر آن گفت که من عقر ناقه میکنم تا همه راضی شوید پس همه
باین عمل رضا دادند حتی زنی که پرده نشین بود بر سر او آمدند و گفتند رضا میدهی باین گفت نعم و هم چنین کودکان ایشان باین رضا دادند پس عاقر عقر
ناقه کرد و عذاب نازل شده همه را فرا گرفت و هلاک کرد و تفصیل این حکایه در سوره الاعراف مذکور است إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در آنچه نازل شد بثمود
بجهت کفر و طغیان با وجود معجزه صحیحه صریحه لَآيَةً مر نشانه دلالتیست مر اهل اعتبار را بر آنکه کفر بعد از ظهور معجزه مقترحه موجب نزول عذابست وَمَا
كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ و نبودند قوم ثمود بیشتر ایشان گرویدگان در روایت آمده که همه قبایل ثمود با وجود کثرت چهار هزار کس ایمان آورده بودند
وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستیکه پروردگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ هر آینه او است غالب که در انتقام مغلوب نگردد الرَّحِيمُ مهربان که بدان نا مستحقان عذاب نفرستد
كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ تکذیب کردند قوم لوط یعنی اهل موتفکات الْمُرْسَلِينَ پیغمبران را چون ابراهیم و لوط و غیر ایشان را از انبیا که گذشته‌اند إِذْ قَالَ
لَهُمْ یاد کن چون گفت مر ایشان را أَخُوهُمْ لُوطٌ برادر نسبی ایشان لوط و گویند مراد باخوت شفقت است زیرا که میان لوط و اهل موتفکه علاقه نسب
نبود حاصل که لوط ایشان را گفت أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی‌ترسید از عتاب و عقاب عظیم از خدا إِنِّي لَكُمْ بتحقیق که من مر شما را رَسُولٌ أَمِينٌ فرستاده ام
امینم و نصیحت یعنی نیکوخواه شما ام و غرض من از این هدایت شماست نه غیر آن فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدا در ترک استماع نصیحت من وَأَطِيعُونِ
و فرمان برید مرا در قبول موعظه وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ و نمیطلبم از شما بر تبلیغ نصیحت من اجر هیچ مزدی تا بر شما گران آید و از آن بسمع قبول نشنوید
إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من برای تبلیغ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر پروردگار عالمیان بعد از آن بر سبیل انکار و سرزنش میفرماید که أَتَأْتُونَ
الذُّكْرَانَ آیا می‌آئید بمردان مِنَ الْعَالَمِينَ از عالمیان که هیچکس در این امر بد شما نیست و عملی که با زنان باید کرد با مردان میکنید وَتَذَرُونَ
و میگذارید و دست باز میدارید مَا خَلَقَ لَكُمْ آنچه آفریده است برای استمتاع شما رَبُّكُمْ پروردگار شما مِنْ أَزْوَاجِكُمْ از زنان شما بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ
عَادُونَ بلکه شما گروهی هستید از حد در گذشتگان که با وجود زنان بمباشرت مردان میل دارید و سایر ادمیان بلکه همه حیوانات باین عمل نمیکنند
قَالُوا گفتند قوم لوط در جواب وی که لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا لُوطُ اگر باز نه ایستی ای لوط از نهی ما از این عمل ما آنچه دعوت میکنی لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ
هر آینه باشی از بیرون کردگان از میان ما یعنی ترا از شهر خویش اخراج کنیم همچنین که مردمان را ابتر احوال از شهر بیرون کنند قَالَ گفت لوط إِنِّي
لِعَمَلِكُمْ بدرستیکه من مر کردار شما را مِنَ الْقَالِينَ از دشمنانم بغایت دشمنی که توقف نمیکنم بر انکار کردن برای تهدید شما پس لوط دست از ایشان
کوتاه کرد آغاز مناجات کرد و گفت رَبِّ نَجِّنِي ای پروردگار من باز رهان مرا وَأَهْلِي و کسان مرا که مومنند مِمَّا يَعْمَلُونَ از شامت آنچه میکنند
از بد عاقبت آن چه اندیشند فَنَجَّيْنَاهُ پس نجات دادیم او را وَأَهْلَهُ و اهل بیت او را که مومن بودند أَجْمَعِينَ همه ایشان و اهل و زن و دختر
دامادی بودند و همه رها یافتند إِلَّا عَجُوزًا مگر زن پیر یعنی زن لوط که داخل بود فِي الْغَابِرِينَ از باز ماندگان در عذاب و سنگ در رسیدگی

بس او واقع شد و او را هلاک کرد بجهة آنکه مایل بود بقوم و راضی بفعل ایشان و گویند در شهر ایشان مانده بود و با لوط بیرون نیامد که سنگ از آسمان
کرد بوی رسید آنچه بقوم خواهد رسید ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ پس هلاک کردیم دیگرانرا بزمین فرو بردن یا بانقلاب شهر بر ایشان وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ
و باران فرستادیم بر ایشان مَطَرًا بارانی از آیتی یعنی سنگها از ابطریق باران بر سر ایشان باراندیم و قتادة گفت بعد از انقلاب بر ایشان بر آن شهر سنگ باران
کردیم و بروایت وهب آن سنگها از کبریت بود و آتش فتاده پس بد باشد مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ باران بیم کرده شدگان که ایمان نیاوردند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
بدرستیکه در عذاب اهل مؤتفکه لَآيَةً نشانه ایست بر عقوبة نافرمانان مر اهل عبرت را وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبودند بیشتر ایشان مُؤْمِنِينَ
گروندگان چه غیر از دو دختر لوط بقول اصح یا دو داماد و بقول دیگر بحضرت لوط نگرویده بودند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستیکه آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ
هر آینه او است ارجمند که هیچکس او را ذلیل نتواند ساخت بر انتقام کفار الرَّحِيمُ مهربان که قبل از تنبیه و ارشاد عذاب نکند تا اهل ایمان را شریک
نسازد در عذاب کافران و ناشریک کافران نسازد در عذاب كَذَّبَ تکذیب کردند أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ یاران ایکه پیغمبرانرا یعنی شعیب
تا انبیای سابقه بدروغ داشتند ایکه بیشه بود نزدیک مداین و در آن اشجار و اثمار بسیار بود و در مناطی آورده که اصحاب ایکه قوم خدام بودند
و پیغمبری داشتند شعیب بدایشان غزوه وفا لس و حق تعالی شعیب را بدیشان فرستاده چنانکه بمدین فرستاده بود چه و الی مدین اخاهم شعیبا و جهت
نسبت با اهل ایکه اجنبی بود و لهذا حق تعالی نسبت خوی ایشان با او نداد هیچنانکه با انبیای سابقه نسبت یافته بودند در موکب إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ
یاد کن چون گفت مر ایشان را شعیب که ای قوم أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از عذاب الهی که بد شرک میآید إِنِّي لَكُمْ بدرستیکه من شما را رَسُولٌ
أَمِينٌ فرستاده ام امانت کار جز صلاح حال و هدایة بر تبلیغ رسالة من نیست و آنچه بهبود کار شما در آنست فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدا و از
بت پرستید وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در امر و نهی و وعده و وعید وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ و نمیخواهم از شما بر نصیحت و وعظ و تبلیغ رسالة
مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی که بمن دهید تا بدان متهم شوم نزد شما إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر آفریننده عالمیان و بدانکه
دعوة پیغمبران بجهة آن بر یک لفظ بود و یک معنی که ایشان همه یک چیز دعوة میکردند از دین خدا و توحید عدل و امر بمعروف و نهی از منکر و اتقای
خدا و اجتناب از معاصی و اطاعة او سبحانه و رسول و از اخلاص عبادة و امتناع از طمع اجرة بر دعوة و اداء رسالة و اتصاف ایشان بصفة امانة القصة شعیب
بعد از این قول ایشانرا گفت أَوْفُوا الْكَيْلَ تمام بپیمائید پیمانه را وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ و مباشید از کاهندگان که پیمانه کم بکیل
و وزن زیان رسانندگان بحقوق مردمان وَزِنُوا و بسنجید بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ بمیزان راست و عدل یعنی وزنی که ایفا و استیفا باشد وَلَا
تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید مر مردمانرا أَشْيَاءَهُمْ چیزهای ایشانرا از حقوق ایشان و ایشانرا از آن منع مکنید وَلَا تَعْثَوْا و غایة تباهی مجوئید در زمین بنهب و قتل
و اهلاک زراعات فِي الْأَرْضِ در زمین آنکه بقتل و غارت و قطع طریق مُفْسِدِينَ در حالتیکه قصد فساد دارید یعنی تا وجوه تباهی در امور مذکوره
مرتکب انواع دیگر از مفاسد مشوید مراد نهی از آنست ایشانرا از جمیع فسادها وَاتَّقُوا الَّذِي و حذر کنید از عقوبة آنکسیکه بقدرت کامله خَلَقَكُمْ
بیافرید شمارا وَالْجِبِلَّةَ الْأَوَّلِينَ و گروه پیشینیانرا یعنی کسانیکه مقدم بر شما بودند از خلق قَالُوا گفتند اهل ایکه در جواب شعیب إِنَّمَا أَنْتَ
جز این نیست که تو مِنَ الْمُسَحَّرِينَ از جادو کرده شدگانی یعنی از آنها که ایشان را مکرر جادو کرده باشند تا بحدیکه عقل از ایشان محو شده وَمَا أَنْتَ
إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا و نیستی تو مگر آدمی مانند ما در صفات بشریت پس بچه چیز بر ما تفضیل میکنی و دعوی رسالة میکنی چه این همه در صفة مانند ما است وَإِنْ
نَظُنُّكَ و بدرستیکه ما گمان میبریم ترا لَمِنَ الْكَاذِبِينَ هر آینه از دروغ گویان فَأَسْقِطْ پس فرود آور و بیفکن یعنی خدای خود را بگو تا بیفکند عَلَيْنَا
كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ بر ما پاره از آسمان و ما را بآن هلاک کند إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر هستی از راست گویان که عذاب بر ما فرو خواهد آمد
استدعای عذاب بجهة رسوخ ایشان بود در جحود و تکذیب و گرد ایشان نامدند میل بمنصب این معنی را در خواطر نمیکنند را نیند چرا چنانکه طلب آن
کنند قَالَ گفت شعیب رَبِّي أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ پروردگار من دانا تر است بآنچه میکنید از پرستیدن بتان و احتکار طعام و کم فروختن و سایر معاصی که مکافات
از اعمال قبیحه باشد شما خواهد رسانید در وقت معین او بداند که چون قوم شعیب در انکار و استکبار افزودند حق تعالی هفت شبانه روز آفتاب گرم و حرارت
در نهایت سورت در ایشان گماشت بمثابه که آب چاه و چشمه ایشان بجوش آمد نفسها ایشان را فرو گرفت و بدرون خانها در آمد حرارة زیاده شد و بر بیشه
نهادند مرهای دریای در خنکی افتاده از تاب گرمای نمی بخشید که ناگاه ابری سیاه در هوا پیدا آمد نسیم خنک از آن وزید گوشت اصحاب ایکه خوشدل شدند و
بیکدیگر آواز دادند که بیائید تا در زیر سایه این ابر آسایش کنیم همین که مجموع ایشان در زیر ابر مجتمع شدند آتشی از آن بیرون آمد همه را بسوخت چنانکه میفرماید
که فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند شعیب را فَأَخَذَهُمْ پس فرا گرفت ایشانرا عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ عذاب روز ظله برو فق اقتراح ایشان و ظله در لغة عرب چیزی
تابنده را نابر سیا بود بشکل سایبان بر زبر ایشان و گویند عذاب ظله آن بود که هفت شبانه روز حق تعالی گرما را بر ایشان برگماشت تا نفس ایشان را تنگ
پس در ولایة ایشان کوهی را امر کرد تا از جا خود بر هوا خاست چون سایه بر هوا ایستاد و در زیر آن هوا خوش و باد خنک پیدا آمد یکی از ایشان بجا رفته شاد شد
تا راحة و در زیر آن کوه چشمهای آب سرد و درختان پر میوه دید استراحت کرد و آب و میوه بخورد و دانست که میخواست نیکو گفت و بخانه خود باز آمد اهل بیت و
خود را از آن خبر داد و ایشان نیز برفتند و بعضی از آن بر داشتند تمام اهل شهر از این واقف شدند هیئت مجموع از شهر بیرون آمدند و بپای آن کوه جمع شدند
تا که هیچکس از شهر و ولایة نماند الا که در زیر آن کوه پناه آورد پس آن کوه بر ایشان فرود آمد همه را هلاک کرد و از قتادة منقولست که حق تعالی شعیب را بدو گروه
فرستاد یکی اهل مدین و یکی اصحاب ایکه اهل مدین بصیحه جبرئیل هلاک شدند و اصحاب ایکه بعذاب ظله إِنَّهُ بدرستیکه عذاب روز ظله كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ

عظیم

عظیم بود عذاب روز بزرگ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در این عذاب کهان بیرون امدن اتش سوزان بود از ابر بر ایشان لَآيَةً هر اینه نشانه ایست بر کمال
قدرت منعم حقیقی وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ و نبودند بیشتر از اصحاب ایکه مومنان زیرا که همه ایشان چه هیچکس از اهل ایکه بشعیب نگرویدند
بخلاف اهل مدین که جمعی از ایشان ایمان اوردند و ذکر اکثر باعتبار موافقه این ایست با ایات سابقه که در اخر قصص انبیا مذکور شده وَإِنَّ رَبَّكَ و
بدرستیکه افریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ هر اینه اوست غالب قاهر بر اعدا و توانا بر انتقام ایشان الرَّحِيمُ مهربان بر انبیا و متابعان ایشان و بر انکه گویندگان به
مهلت دادن و عدم تعجیل در نقمت ایشان تا حجت بر ایشان لازم گردد و این اخر قصص هفت پیغمبر است که بر سبیل اختصار جهت تسلیه رسول صلی الله علیه و آله در این
سوره مذکور شد و تکذیب مکذبان قریش نیز هست تا معلوم کنند که هر امتی که تکذیب پیغمبر خود کردند معذب شدند و ایشان را نیز بر تکذیب پیغمبر عذاب
خواهند رسید وَإِنَّهُ و بدرستیکه منزل شد از این قصص بتو و ایات بر تو مراد قران است لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ هر اینه فرو فرستاده پروردگار عالمیان
نَزَلَ بِهِ فرو فرستاد خدای تعالی بمصاحبت قران الرُّوحُ الْأَمِينُ جبرئیل امین را عَلَىٰ قَلْبِكَ بر دل تو یعنی جبرئیل تلقین ان کرد ترا بر ان چه
که بان مامور بود بدون تغییر و تو از او اخذ کردی از روی دل و در دل خود نگاه داشتی و تسمیه جبرئیل بروح الامین بجهت انستکه او امین خداست بر وحی او و با
زنده است دین او و حفص نزل بتخفیف میخوانند و رفع حا و نون در روح الامین و باقی بتشدید یعنی فرو فرستاد قرانرا جبرئیل بر دل تو لِتَكُونَ تا باشی مِنَ
الْمُنْذِرِينَ از بیم کنندگان مر خلق را از انچه موجب تعذیب است از افعال و ترک همچنانکه برامم سابقه واقع شد این کلام تقریر است بر حقیقت قصص
مذکوره و تنبیه بر اعجاز قران و نبوت محمد صلی الله علیه و آله چه اخبار این قصص از کسیکه متعلم بان نیست نمی باشد مگر بوحی از حق تعالی حاصل که حق تعالی منزل است او بر او فرو فرستاد
ان را بر دل تو بواسطه جبرئیل بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ بزبان عربی هویدا و واضح المعنی تا قریش نگویند که ما سخن او را فهم نمیکنیم و نمیدانیم که چه میگوید
و لهذا هر پیغمبری بزبان خود تبلیغ رسالت میکرد وَإِنَّهُ و بدرستیکه ذکر قران و یا صفت ان و ذکر پیغمبر و نعت او مکتوبست لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ در کتب
پیشینیان پس حق و صدق باشد در بعضی تفاسیر اورده اند که مشرکان عرب در بعضی از امور چند که مشکل بود مشورت با احبار بنی اسرائیل کردندی و سخن ایشان
را که در ان باب گفتندی قبول کردندی و حجت دانستندی حق تعالی بر سبیل تقریر فرمود أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ ایا نیست مر مشرکان قریش را آيَةً نشانه بر صحت قران
یا نبوت پیغمبر و یا قصص مذکوره و سایر انچه مر مردمان را بان دعوت میفرماید بقوله أَنْ يَعْلَمَهُ انکه میدانند قرانرا و نعت و یا پیغمبر را بصفت عُلَمَاءُ بَنِي
إِسْرَائِيلَ دانایان بنی اسرائیل که در کتب سابقه گذشته اند و شهادت مردم دانا بر چیزی موجب یقین و تحقیق است و علماء بنی اسرائیل عبد الله بن سلام بود و
اصحاب او و بروایت عطیه پنج کس بودند عبد الله بن سلام و ابن یامین و ثعلبه و اسد و اسید از ابن عباس مرویست که سبب نزول ایه مذکور انکه مشرکان مکه
شخصی را بیهود مدینه فرستادند که چه میگویند در باره محمد که دعوی نبوت میکند ایشان گفتند که ما در تورات نعت و صفت او را خوانده ایم و در اینجا یافته ایم که
اکنون وقت بعثت اوست حق تعالی فرمود که نه این ایتی و دلالتی است بر صدق نبوت و دعوی رسالت وی و سبب اسلام اوس و خزرج همین بود که علماء ایشان خبر
دادند ایشان را بوجود ذکر قران و نعت محمد در کتب ایشان و بعد از رسوخ کفر و جحود ایشان خبر میدهد که وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ و اگر میفرستادیم قرانرا عَلَىٰ بَعْضِ
الْأَعْجَمِينَ بر بعضی از انها که عرب نیستند هم بلغت عرب فَقَرَأَهُ پس بخواندی ان اعجمی قرانرا عَلَيْهِمْ بر ایشان بلغت ایشان تا انکه این دلیل زیادتی
اعجاز قران بودی که اعجمی کلام عربی را در غایت فصاحت و نهایت بلاغت بخواند مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ نبودندی ایشان بان قران مر ایمان آورندگان
چه از روی استکبار و گردن کشی و فرط عناد و استنکاف و حمیت جاهلیه گفتندی که عرب را از متابعت عجم عار است و اصلا نظر در این معجزه ظاهره نکردندی
که مرد عجمی قران عربی فصیح و بلیغ که ایشان با انکه عرب فصیح و بلیغ اند از اوردن مثل ان عاجزند میخواند و میگویند معنی ایه انستکه اگر قرانرا بر اعجمی بلغت عجمی
فرو فرستادیم کافران میگویند که ما فهم نمیکنیم و معنی ان را درنمی یابیم پس بجهت این بلسان عربی انزال فرمودیم بر افصح مردان ایشان که از اشرف خانواده ایشان
است تا در ان تامل کنند و تصدیق ان نمایند و در تفسیر اهل البیت از ابی عبد الله نقل میکنند که اگر قران بلغت عجم نازل میشد عرب بان ایمان نمیاوردند و چون بلغت
عرب فرود امد عجم بان ایمان اوردند و این دلالت بر فضیلت عجم بر عرب در تفسیر خود عبد الله مطیع چنین گفته که اگر قران را بر حیوانات عجم القا میکردیم
و ان حیوانات انرا بر وجه افصح بر ایشان میخواندند ایشان بان نمیگرویدند تا انکه در ان زیادتی تعجب است و عبد الله بن مسعود را معنی این ایه پرسیدند او اشارت
کرد بر شتری که بان سوار بود گفت هذا من الاعجمین یعنی این شتر از اعجمین است فعجم کسی است که فصیح نباشد در لسان او عجمیت و لکنت باشد و اعجمی بمثل اوست
است و یا در او جهت زیادتی مبالغه است یعنی بغایت عجم و بسته زبان و غیر فصیح كَذَٰلِكَ همچنانکه قرانرا بلغت عرب فرستادیم سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ
الْمُجْرِمِينَ در میاوریم انرا در دلهای مشرکان یعنی پیغمبر خود را میفرمائیم که بواسطه تلاوت بر ایشان انرا در قلوب ایشان داخل میکرداند تا بشناسند
معانی و اعجاز انرا اما بجهت نهایت عناد و لجاج و استکبار لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ نمیگروند بان حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ تا به بینند عذاب دردناک را در
دنیا که تلخی ایشان باشد با عیان هم چنانکه برامم گذشته که نزد مشاهده عذاب اظهار ایمان کردند و فایده با ایشان نداد و همه مستاصل شدند و یا در اخره
فَيَأْتِيَهُمْ پس بیاید عذاب بر ایشان بَغْتَةً ناگهان وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان نمیدانند وقت امدن انرا فَيَقُولُوا پس گویند یعنی از روی حسرت و تاسف این
تمنا کنند که هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ ایا ما هستیم مهلت داده شدگان یعنی ایا مهلت دهند تا بگرویم و تصدیق کنیم از مقاتل مرویست که حق تعالی ایشان را
ترسانید از وقوع عذاب بر ایشان بر سبیل تکذیب و استهزا استعجال ان کردند حق تعالی فرمود که أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ایا بعذاب ما شتاب زدگی میکنند
و حال انکه در وقت دیگر مهلت طلبند چون غرور کفار بجهت تمتع ایشان بود بحطام دنیا و امید طول عمر و امل دراز و کثرت نعم و بواسطه ان از عاقبت کار
خود غافل بودند ازین جهت میفرماید که أَفَرَأَيْتَ ایا دیدی و دانستی إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ اگر برخورداری دهیم ایشان را سِنِينَ سالها بسیار ثُمَّ جَاءَهُمْ

پس بیابید با ایشان ما کانوا یوعدون آنچه بودند که وعده میشدند بعذاب ما أغنی عنهم دفع نکند از ایشان عذاب را ما کانوا یمتعون آنچه بودند
که بدان برخوردار مییافتند یعنی تطاول و تمتع در دنیا و نعیم آن مانع عذاب ایشان نشود چه آن موجب زیادتی اثم و غضب با ایشان بود پس چرا اعتماد
بران کرده از عاقبت کار خود غافل میکردند مرویست که میمون بن مهران که صاحب مال و منال بود در موسم لقای شیخ حسن بصری بود نار و بجوار او در طوف
خانه کعبه دریافت و گفت یا شیخ مرا وعظی گوی وی این آیه بر او خواند که ما اغنی عنهم ما کانوا یمتعون میمون گفت بتحقیق که مرا پند دادی و سخن را
تمام کردی وما أهلكنا و ما هلاک نکردیم من قرية هیچ دهی را إلا لها منذرون مگر که اهل آن را پیغمبران بیم کننده بودند ذكرى بجهت پند
دادن و الزام حجت کردن یعنی اول پیغمبران را فرستادیم تا ایشان را بحق دعوت کردند و از عذاب الهی ترسانیدند و چون تصدیق نکردند دروغگو داشتند
مستحق عقوبت گشتند وما كنا ظالمين و نیستیم ستمکاران که قبل از ابلاغ و الزام حجت کسی را اهلاک کنیم و تعجیل عقوبت فرماییم و روایت اند که مشرکان
قریش گفتند که محمد را دیوی هست که نزدیک وی میآید و قرآن برو میخواند حق تعالی نفی سخن ایشان کرده فرمود که وما تنزلت به الشياطين و فرو نیاوردند
قرآن را دیوان وما ينبغي لهم و نشاید و سزاوار نباشد مر ایشان را فرو آوردن قرآن وما يستطيعون و نتوانند و قادر نباشند بر آن چه شهاب
ثاقب و ملئکه مانع اند از رفتن ایشان بآسمان إنهم بدرستیکه ایشان عن السمع از شنیدن کلام ملئکه لمعزولون دور کرده شدگانند یا بر کنار
کرده شدگانند جهت آنکه نفوس ایشان خبیث ظلمانیست و شریر بالذات پس چگونه قبول فیضان حق نمایند از ملئکه که طیب و طاهر و در کمال نورانیت
اند و خیر بالذات پس مناسبتی میان ایشان نباشد فلا تدع پس مخوان و مپرست مع الله با خدا الها آخر خدای دیگر را فتكون پس باشی
من المعذبين از عذاب کردگان و شک نیست حق تعالی دانا که مبدا است که حضرت رسالت هرگز قصد این نخواهد کرد که با سبحانه خدای دیگر را شریک سازد و قصد
پرستش او کند اما بجهت انعام او بر زیادتی اخلاص و لطف مر سایر مکلفان را او را باین مخاطب گردانیده از قبیل و ان کنت فی شک مما انزلنا و لئن اشرکت
لیحبطن عملک و گویند خطاب با حضرتست اما مراد مکلفانند تا دانسته شود که هرگاه شخصی عظیم الشان و رفیع المکانت بجهت شرک معذب خواهد شد پس کسیکه
دون او باشد حال او چگونه باشد و انذر و بیم کن عشيرتك الأقربين خویشان نزدیکتر خود را یعنی در انذار ابتدا کن بالاقرب فالاقرب بعد
از آن بالابعد فالابعد چه اهتمام ایشان اقرب اهم است و دیگر تخصیص اقرب بجهت تنبیه است بر آنکه هرگاه او بجهت قرابت در انذار مداهنه نکند پس با اجانب
بطریق اولی و این موجب قطع طمع اجانبست بر مداهنه بر دین و احکام او و روایت کرده اند که حضرت رسالت بعد از نزول این آیه همه اقارب را جمع فرمود و انذار کرد و این حدیث
متواتر نزد خاص و عام و از آن جمله در خبر مأثور از ابن عازب وارد شده که چون این آیه وارد شد پیغمبر کس فرستاد و همه فرزندان عبد المطلب را جمع
کرد دو سر ابو طالب با ایشان چهل کس بودند پس امیر المؤمنین را فرمود تا برای ایشان گوسفندی بیاورد و بکشد و ران آن گوسفند با مدی گندم طعام ساخت و
نزد ایشان حاضر نمود تا صاعی از شیر و هر مردی از ایشان معروف بود بانکه سر گوسفندی تنها بخورد که از اجذع خوانند آن شیر پیاله است و بروایتی دیگر مسنه
تمام اکل کردی و قدحی بزرگ از شیر بر سر آن آشامیدی و مجموع آنچه پیغمبر برای ایشان آورده بود شصت صاع بود چون ایشان آن را دیدند بخندیدند و گفتند ای
محمد اینکه تو آورده یک کس را کفایت نکند رسول فرمود که کلوا باسم الله بخورید بنام خدا یعنی نام خدا ببرید و شروع کنید بخوردن و بیاشامید ده کس ده
کس میامدند و از آن میخوردند و سیر شدند تا همه سیر گشتند پس فرمود اشربوا باسم الله بیاشامید بنام خدا ایشان آن صاع شیر را بر سر آن آشامیدند و سیر
گشتند حق تعالی این آیتی و معجزه گردانید بر صدق دعوی رسول ابو لهب گفت ای قوم محمد شما را باین سحر کرد پیغمبر ازو خاموش شد و هیچ سخن نگفت روز
دیگر ایشان را حاضر ساخت مثل این طعام و شیر ایشان را طعام داد و بعد از آن برخاست و گفت ای پسران عبد المطلب بدانید که خدای تعالی مرا بجمله خلقان
فرستاده است بر عموم و بر شما بخصوص و این آیه را انزال فرموده که و انذر عشيرتك الأقربين و من شما را بدو کلمه دعوت میکنم که بر زبان سبک و آسانست و در
ترازوی اعمال سنگین و گران و شما باین هر دو کلمه بر عرب و عجم مالک شوید ایشان شما را منقاد گردند و باین دو کلمه بهشت در آیید و از دوزخ نجات یابید آن
اینستکه گواهی دهید که خدای بحق یکیست و من رسول اویم و هر که مرا درین کار یاری دهد و معاونت من نماید برادر من باشد و وزیر و وصی و خلیفه من باشد
پس من بعد از آن هیچکس جواب نداد مگر علی بن ابی طالب که برپا خاست و گفت یا رسول الله من ترا درین کار یاری دهم و در آن وقت او بسال از همه کهتر بود
و با از همه خفیف تر و بجثه از همه زارتر رسول فرمود یا علی بنشین بنشست دیگر باره حضرت این سخن باز فرمود کس جواب نداد مگر وی که دیگر باره برخاست و گفت یا
رسول الله من ترا درین کار معاونت کنم حضرت فرمود بنشین بنشست بار سیم همین سخن اعاده فرمود و کسی اجابت نکرد مگر علی که بار دیگر برخاست و گفت یا رسول الله
انا انصرك من یاری دهم ترا فرمود اجلس یا علی فانک اخی و وصیی و وزیری و وارثی و خلیفتی من بعدی بنشین یا علی که تو برادر منی و وصی و وزیر و وارث و خلیفه
منی از پس من قوم از آنجا برخاستند و گفتند با طالب بر سبیل استهزا اطع ابنك فقد امر عليك فرمان بردار پسر خود کن که او را بر تو امیر ساخته و این
روایت را ثعلبی که امام اصحاب حدیث و مقتدای اهل سنتست در تفسیر خود در این آیه آورده است و این قصه از ابی رافع بان وجه مرویست که پیغمبر بنی عبد المطلب
را جمع کرد در شعب و گوسفندی برای ایشان بیاورد و طعامی پخت و ایشان را بخورد و سیر شدند و قدحی بزرگ از شیر بدیشان داد تا آشامیدند و سیراب شدند پس
فرمود که ای قوم بدانید که حق تعالی مرا امر کرده که بترسانم خویشان نزدیک خود را و شما خویشان نزدیک من اید بدرستیکه حق تعالی هیچ پیغمبری نفرستاد مگر
که از اهل او برای او وصی و وزیری و وارثی و خلیفه برای او تعیین فرمود پس کدام از شما برمیخیزد تا متابعت کند با من بر آنکه او برادر و وزیر و وصی و خلیفه
من باشد و از من بمنزله هرون باشد از موسی الا آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود یعنی در جمیع امور قایم مقام من باشد الا در رتبه نبوت چه من آخر
پیغمبرانم و خاتم ایشان بعد از آن فرمود که برخیزد از میان شما البته و یا آنکه از غیر شما باشد و این کلام را سه مرتبه اعاده فرمود پس امیر المؤمنین

بر پای خواست تا با آنحضرت مبایعه کرد پس وی اجابت کرد و فرمود که ادن منی یعنی نزدیک من آی پس علی امیر المؤمنین نزدیک وی رفت آنحضرت دهان مبارک وی را
کشود و آب دهن مبارک خود را در دهن او کرد و هر دو دست و هر دو دوش او را تفل فرمود ابولهب گفت بد چیزی بر پسر عم خود بخشیدی که اجابت تو کرد
تو دهن وی را و او را از آب دهن خود پر ساختی پیغمبر فرمود که دهن و روی او را پر ساختم بعلم و حکمت و سعید جبیر از ابن عباس روایت کرده که بعد از نزول این
آیه مذکوره رسول بر کوه صفا بر آمد فرمود یا صباحاه و این کلمه ایست که در وقت هجوم اعدا و نزول بلا میگویند قریش بعد از استماع اینکلمه نزد او جمع شدند
گفتند چه میشود ترا فرمود آیا چه می بینید اگر خبر دهم شما را که دشمن در وقت صبح یا شام بشما میرسد تصدیق من خواهید کرد یا نه گفتند بلی فرمود که فانی
انذرکم بین یدی عذاب شدید پس بتحقیق که میترسانم شما را از عذاب سختی که در پیش است قوم از استماع این سخن متفرق گشتند و ابولهب گفت تبا لک الهذا
دعوتنا زیان کاری باد ترا ای محمد که ما را از این سخن میخواندی حق تعالی سوره تبت یدا ابی لهب تا آخر در باره او نازل گردانید حق تعالی بعد از امر پیغمبر بانذار اقربا

برای

فرمان و بر امیفرماید بحسن معاشرت و تواضع با اهل ایمان و میگوید که واخفض جناحک و فرو گذار بال خود را یعنی نرم ساز جانب خود را و تواضع و
مهربانی نما و رافت و شفقت ورز لمن اتبعک مر آنرا که پیروی کرده است ترا من المؤمنین از گرویدگان و تا یراد بمؤمنین مشرف بر ایمان باشند یعنی تا یکی
بایمان نزدیک کند بزبان تصدیق تو میکنند ملاطفت ورز و متواضع باش تا بجهة میمنت حسن خلق تو در دایره ایمان در آیند چنانچه ابلیسا موفق شدند فان
عصوک پس اگر نافرمانی کنند ترا عشیره تو و پیروی تو ننمایند و بر کفر راسخ باشند فقل پس بگوی با یشان انی بری بدرستیکه من بیزارم مما تعملون
از آنچه میکنید از شرک و عصیان و توکل و توکل کن در کفایت مهمات خود علی العزیز بر خدای غالب که قادر است بر قهر اعدا الرحیم مهربان بر نصر اولیا
تا شر کسانیکه نافرمانی تو میکنند از تو کفایت کند توکل تفویض امور است بکسیکه مالک حقیقیست و قادر بر نفع و ضر الذی یریک آنخدائیکه می بیند
ترا حین تقوم آنهنگامیکه بر میخیزی برای انذار و اداء رسالة و می بیند ترا در جمیع تصرفات که بعد از قیام میکنی و تقلبک فی الساجدین و می بیند گردیدن
ترا در میان نماز گذارندگان یعنی نزد تو در تفحص احوال متهجدان چنانکه مرویست که چون فرض لیل منسوخ شد آنحضرت در شب طواف میفرمود بخانهای اصحاب
خود تا به بیند که چه میکنند بجهة حرص بر کثرت طاعة ایشان پس خانهای ایشانرا یافت مانند خانهای زنبوران بجهة کثرت همهمه ایشان بذکر خدا و تلاوت قرآن
و قتاده فرمود که می بیند تصرف و تحول ترا در میان نماز گذارندگان بقیام و رکوع و سجود و قعود وقتی که امامت ایشان میکنی و چون دانستی که حق تعالی قاهر
اعدا و ناصر اولیاست و عالم بجمیع احوال تو پس با طمینان تمام توکل بر او کن و از مشرکان دغا اندیشه بخود راه مده و عکرمه از ابن عباس روایت کرده که معنی آنستکه
می بیند گردیدن ترا از اصلاب اهل توحید یعنی از پشت آدم به پشت پیغمبری بعد از پیغمبری تا که بیرون آورد ترا از صلب پدر تو از نکاح نه بزنا و اصحاب ما با این
تمسک جسته اند که پدران رسول همه مومن بوده اند و جابر بن عبد الله انصاری از ابو جعفر روایت کرده که آنحضرت فرمود که پیغمبر فرمود که بر همگی اید چیزیرا از پیش
من و سبقت مگیرید به پیش من که من می بینم هم چنانکه می بینم شما را از پیش خود بعد از آن این آیه تلاوت فرمود که و تقلبک فی الساجدین انه
بدرستیکه خدای هو السمیع اوست شنوا اقوال تو در نماز و نیایش همه میگوئی العلیم دانا بآنچه در ضمیر خود در میاوری و با هر چه قصد میکنی و سمیع است
بهمه مسموعات و عالم بکل معلومات قبل از این آیه مذکور شد که روا نباشد فرود آمدن شیاطین بر پیغمبر بجهة عدم تناسب و تجانس اینجا نیز بجهة تاکید آن میفرماید هل
انبئکم آیا خبر کنم شما را که از مردمان علی من تنزل الشیاطین بر که فرود آیند دیوان تنزل فرود آیند ایشان علی کل افاک بر هر دروغگوئی اثیم
بزه کار مثل کاهنان که ایشان یلقون السمع فرو میدارند گوش را بسخنان شیاطین و فرو میگیرند از ایشان اخبار دروغ و دیگر دروغها بآن اضافه میکنند
و اکثرهم کاذبون و بیشتر اهل افک دروغ گویانند زیرا که اخبار و ازار شیاطین نسبت میدهند قبل از این گذشت که پیش از آنکه شیاطین را بر جم از استماع
منع کنند باسمان رفتند و سخن فرشتگان شنیدندی و بعضی از آنچه مطلع شدندی با چیزی دیگر اضافه کرده بکاهنان گفتندی و کاهنان او را با دیگر اخبار
کردندی با چند چیز دیگر زواید بلکه و اکثرهم کاذبون اشاره بآنست و در زمان پیغمبر ما از استراق سمع ممنوع گشتند و مجاهد فرمود که بکاهنان مسیلمه کذاب
و طلیحه اند حاصل که حق تعالی بدین وجه بیان میفرماید که محمد سزاوار و لایق نیست که شیاطین بر او فرود آیند یکی آنکه تنزل ایشان بر کسیست که شریر و کذاب و
کثیر الاثم باشد بجهة تناسب و مودت میان ایشان و اینمعنی میان شیاطین و محمد معدوم است چه او داعی است براه مستقیم و طریق حق که آن توحید است و مانع مردمان
از شرک و عبادت اصنام و شیاطین مردمانرا بر شرک و بت پرستی میخوانند و ایشانرا از منهج مستقیم منحرف میسازند و در ضلالت و غوایت میاندازند پس
چگونه میان ایشان تجانس و دوستی باشد و دیگر آنکه افاکون القا سمع کنند بشیاطین و از ایشان اخذ ظنون و امارات مینمایند بجهة نقصان علم ایشان پس
بحسب خیالات خود ضم میکنند باشیا که اکثر آن مطابق واقع نیست همچنانکه در حدیث آمده که یک کلمه که جنی در گوش دوست خود که کاهنست القا کند
آن کاهن زیاده از صد کلمه بران بیفزاید و بر دروغ گوید و محمد نه اینچنین است چه اخبار میکند از مغیبات کثیره که بحد بجهة بحصول آن همه مطابق واقع بوده اند که شعرای
عرب مانند عبد الله بن الزبعری السهمی و ابو سفیان بن حارث عبد المطلب و هبیره بن ابی وهب مخزومی و شافع بن عبد مناف الجمحی و ابو عزة بن عبد الله که از قریش بودند
با امیة بن ابی الصلت الثقفی بکذب و بطلان تکلم کردندی و میگفتندی که ما میگوییم مانند آنچه محمد میگوید شعر گوئی کردندی و گمراهان قوم ایشان با ایشان
مجتمع شده استماع اشعار نمودندی و هر شعر که در هجو آنحضرت ساختندی و مذمة اسلام شنیدندی یاد گرفتندی و میخواندندی حق تعالی در باب ایشان این فرستاد که و
الشعراء و شاعران مشرک که ابن الزبعری و غیر او باشند یتبعهم الغاون پیروی میکنند ایشانرا زیانکاران و سفیهان عرب یعنی راویان ایشان و اصحاب
نقل است که در عهد رسول دو شاعر بودند که با هم خصومت کردندی و هجو یکدیگر گفتندی یکی از انصار و یکی از قبیله دیگر و هر یکی را جمعی در پی بودندی ایشانرا
بودندی معاونة ایشان میکردند حق تعالی این آیه فرستاد و در تیسیر از علم الهدی نقل کرده که مراد شاعرانند که هجو پیغمبر و اصحاب و ذم اسلام کردندی و جهال

النمل

عرب در این امر تابع ایشان شدند و قول اول منقولست از امام جعفر صادق و استناد غوایت باتباع ایشان جهت آنستکه اغلب شعرا فاسق‌اند چه اکثر شعر شاعر در باب عشق است و مدح بقصد صله و هجو بجهت جاهلیت و وصف ایشان بانچه در او نباشد از فضایل و رذایل و در تفسیر علی بن ابرهیم وارد شده که ایشان کسانی‌اند که تغییر دین حق نمایند و مخالفت امر او نمایند و عیاشی باسناد خود از ابی عبد الله روایت کرده که ایشان گروهی‌اند که علم و فقه را بجهت آن بیاموزند حال آنکه فقیه و عالم نباشند پس گمراه شوند و مردمان را گمراه کنند از عبد الله بن عباس منقولست که چون حضرت رسالت پناه فتح مکه فرمود ابلیس ناله کرد و نعره زد و اصحاب او جمع شده گفتند چه واقع شده گفت این امر و طمع مدارید که کفر را قوتی باشد و لیکن در میان مردمان شعر و نوحه منتشر کردانید لهذا از رسول مرویست که منکر در اسلام هجو و احداث نماید زبان او را ببرید بعد از آن در اثبات بطلان شعر او اتباع ایشان میفرماید که **أَلَمْ تَرَ** آیا نمی‌بینی **أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ** آنکه ایشان در هر وادی از فنون کلام **يَهِيمُونَ** سرگردان میشوند چه اکثر مقدمات ایشان خیالات و موهومات است که هیچ حقیقتی ندارد و واه بجای تمیز و اغلب کلمات ایشان در هزلیات و مطایبه و فعل حرام و عشقبازی و هتک عرض مردمان و تقدح حسب ایشان و مدح نامستحق و هجو نالایق و افراط در مدح و ذم و امثال آن از امور غیر واقعه که موجب ضلالت و اضلال است چنانکه میفرماید **وَأَنَّهُمْ** و بدرستیکه ایشان **يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ** میگویند آنچه نمیکنند یعنی بعشق ناکرده بر خود گواهی میدهند و پیغامها نا داده بکسی در رسالت نظم میکنند مردمان را بر چیزی ترغیب کنند که خود نمیکنند و نهی ایشان میکنند از چیزی که خود مرتکب میشوند و اگر کسی تتبع اشعار شعرا کند بر بسیاری از این مقوله مطلع شود و در تفسیر کواشی مذکور است که بعد از نزول این آیه حسان بن ثابت و ابن رواحه و جمعی دیگر از شعرای اصحاب بجانب جناب نبوت پناه آمده بموقف عرض رسانیدند که حق تعالی این مثل را که ما شاعریم میترسیم که باین صفت بهیچو اهل ضلالت و غوایت باشیم حضرت فرمود که مومن جهاد میکند بشمشیر خود و بزبان خود یعنی بهجو کفار و در باب ترغیب خیر و موعظه سخن گویند و هر شعری که در شان کفار میگویند بر ایشان سخت‌تر است از تیر پس این آیه نازل شد **إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا** یعنی شعرا مطبوع سخن‌سنج‌اند و در همه جا بوادی سرگردان مگر آنها که ایمان آوردند **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و کردند کردار شایسته یعنی پیغمبر را ستایش کردند و هجو و مدح کفار مشغول شدند و غیر آن از اعمال صالحه **وَذَكَرُوا اللَّهَ** و یاد کردند خدا را در اشعار خود **كَثِيرًا** یاد کردنی بسیار یعنی اکثر اشعار ایشان در تحمید و توحید است و تحریص بر طاعت و تنبیه از غفلت **وَانْتَصَرُوا** و انتقام کشیدند از مشرکان **مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا** از پس آنکه ستم دیده شده بودند بهجو یعنی هجو ایشان را بر ایشان رد کردند حضرت پیغمبر را مدح کردند و دین اسلام را ستایش کردند اهل هجو را هجو نمودند و در خبر آمده که چون کفار پیغمبر را هجو کردند فرمود چه منع میکنید کسانی را که رسول خدا را بشمشیر خود یاری کنند از آنکه بزبانهای خود او را نصرت دهند حسان و ابن رواحه گفتند یا رسول الله ما این کار را کفایت کنیم فرمود که هجو مشرکان کنید که جبرئیل با شماست کعب بن مالک روایت کرده که رسول حسان بن ثابت را گفت هجو اهل شرک کن که بحق آنکس که نفس من بید قدرت او است که سخن تو بر ایشان از تیر کاری‌تر است حاصل کلام آنکه حق تعالی اگرچه در آیه و الشعراء یتبعهم الغاوون شعرا را در غرقاب غوایت انداخته و ایشان را از تشنه‌لب وادی حیرت و ضلالت سرگردان ساخته اما بعضی از ایشان را بواسطه صلاح عمل و صدق ایمان در ذروه امان الا الذین امنوا و عملوا الصالحات نشانده و بوسیله یاد باد ذکروا الله کثیرا بساحل خلاص و ناحیه نجات رسانیده **وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا** و زود باشد که بدانند آنانکه ستم کردند بکفر و افترا و هجو پیغمبر و نسبت شعر و کهانه بان حضرت که بعد از موت **أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ** بکدام مکان باز خواهند گشت مراد آنستکه منقلب ایشان آتش دوزخ خواهد بود یعنی مال ایشان بعذاب شدید و عقاب الیم خواهد کشید که نیران است و جحیم که هیچ حد ایشان را نجات نباشد بلکه دایم در آنجا معذب باشند و هرگز از آن خلاص نشوند **سُورَةُ النَّمْلِ مَكِّيَّةٌ ثَلَاثٌ وَتِسْعُونَ آيَةً** ابی بن کعب از حضرت رسالت روایت کرده که هر که سوره طس بخواند حق تعالی او را ده حسنه ببخشد بعدد هر که تصدیق سلیمان و هود و شعیب و صالح و ابرهیم کرده و هر که تکذیب ایشان نموده و چون از قبر برخیزد گوید لا اله الا الله و چون که حق تعالی در سوره شعرا ختم بذکر قرآن نموده در این سوره نیز افتتاح بذکر او کرده فرموده **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **طس** در لباب از اخفش نقل کرده که حروف مقطعه برای ابتدای کلام و انتهای کلام است پس دلالت بر افتتاح و اختتام سخن باشد چنانکه طسم ختم سوره شعرا و فتح سوره نمل است تا ظاهر اشارتست بطهارت قدس الهی و سین بسناء عزت نامتناهی او یا بطلب بندگان راه و سلامت قلوب ایشان از ما سوی الله و بروایتی ابن عباس نامی از نامهای خدای تعالی است که بان قسم یاد فرموده باین که **تِلْكَ** این آیتها سوره **آيَاتُ الْقُرْآنِ** آیتهای قرآنست **وَكِتَابٍ مُبِينٍ** و آیتهای کتاب روشن کننده حق و باطل و کتاب هویدا در اعجاز و عطف کتاب بر قرآن عطف دو صفت است بر یکدیگر پس قرآن بجهت آن گفت که قرائت آن میکنند کتاب باعتبار آنکه مینویسند و تواند بود که کتاب مبین لوح محفوظ است که در او مکتوبست آنچه هست و خواهد بود پس او روشن کننده است مر ملائکه را آنچه واقع است از مکونات **هُدًى** در حالتی که آیات قرآن یا کتاب مبین راه نماینده است بصراط مستقیم که موصل است بهشت نعیم را **وَبُشْرَى** و مژده دهنده **لِلْمُؤْمِنِينَ** مر گروندگان را بشاکری که جنات علیا است **الَّذِينَ** آنانکه **يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ** بپا دارند نماز را بقواعد ارکان آن **وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ** و میدهند زکوه اموال خود را بمستحقان **وَهُمْ بِالْآخِرَةِ** و حال آنکه ایشان بسرای آخرت **هُمْ يُوقِنُونَ** ایشان بیگمان میشوند یعنی بیقین میدانند که بعث و نشور و بهشت و دوزخ و حساب و میزان خواهد بود و بعد از آن در صفت مخالف ایشان که کفارند میفرماید **إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ** بدرستیکه آنانکه نمیگروند **بِالْآخِرَةِ** بسرای دیگر یعنی **زَيَّنَّا لَهُمْ** آراسته‌ایم برای ایشان **أَعْمَالَهُمْ** عملهای ایشان را **فَهُمْ يَعْمَهُونَ** پس ایشان سرگردان و حیران میشوند و ضلالت خود جبائی و ابو مسلم گفته‌اند که مراد آنستکه ما زینت کرده‌ایم برای ایشان اعمال حسنه ایشان را که امر کرده بودیم بان باحسن وجوه زینت کرده‌ایم بثواب ایشان تا رغبت ایشان نماید بعمل کردن بان پس ایشان از آن ذاهل شده و در وادی ضلالت سرگردان و حیران میشوند و بوسیله کسب آن اعمال مامور خود را بطریق نجات نمیرسانند و بعضی دیگر در تفسیر این گفته‌اند که ما تزیین اعمال قبیحه ایشان با تکمیل شهوت نموده‌ایم در ایشان که داعی ایشانست بفعل معاصی تا متحمل مشقت تکلیف

تا کرده‌ایم

دادند

اید

شده‌اند از فرشتها مجتنب شوند و ایشان را بیمعنی تا کار نه بسته متحیر شده‌اند و دران متردد و متشکک گشته‌اند اندیشه نکردند در این تا راه بستند از قرآن بیشتا و بجهة
این در نظر بون معنا که مشتهیات طبع و محبوب نفس ایشانست سلوک نمودند و این وجه اظهرست و برخی دیگر گفته‌اند که ما حرام کردانیدیم توفیق را بر ایشان و لطف
طبع خود را از ایشان باز داشتیم بجهة عنا و جحود ایشان پس مزین شد اعمال قبیحه ایشان در چشم ایشان و در صلهٔ ایشان مجمل کشته و این آیه مثال آیه و زین
لهم الشیطان اعمالهم نیست زیرا که اسناد تزیین بشیطان در این آیه بر سبیل حقیقت است و صاحب کشاف گفته که اسناد آن بحق تعالی در آیه زینا لهم اعمالهم بر سبیل
مجاز گفته یعنی چون حق تعالی کفار را متمتع ساخت بطول عمر و فراخی روزی و تهیای نعمت و احسان با ایشان و سیله اتباع شهوات و اختیار راحت و لذت و
نفرت از تکالیف صعبه پس گوئیا او سبحانه تزیین اعمال ایشان کرده و اگرچه بحقیقت شیطان مزین اعمال بد ایشانست در نظر ایشان اولئک آن گروه که متصف‌اند
بصفات مذکوره الذین لهم سوء العذاب آنانند که مر ایشانراست بدی عذاب در دنیا چون قتل و اسیر در روز بدر وهم فی الآخرة و ایشان در
در سرای عقبی هم الاخسرون ایشانند زیان کاران یعنی از ایشان زیان کارتر نیست بجهة فوت ثواب و استحقاق عذاب وانک و بدرستیکه تو ای محمد
لتلقی القرآن هر آینه تلقی کرده میشوی قرآن یعنی جبرئیل آن را بتو القا میکند و میرساند و تو از او فرا میگیری من لدن حکیم از نزد خدای درست کردار
راست گفتار علیم دانا بجمیع نهان و آشکار بعد از آن شروع در بیان بعضی قصص میکند که از مغیبات است و اعلام است باوجود مر ترا
زمان رسول و معجزهٔ یاد اذ قال موسی یاد کن چون گفت موسی بن عمران لاهله مر کسان خود را که با او بودند در وقت توجه از مدین بمصر و راه گم
کرده و زن او را درد زاییدن پدید آمده و سرما دریافته و شب تیره شده بود سرما اثر کرده و نه منجب انی آنست بدرستیکه من دیدم نارا آتش را پس شما اینجا
مکث کنید سآتیکم زود باشد که بیارم شما منها بخبر از آتش خبر یعنی کسیکه بر سر آن آتش باشد حال راه و غیر آن معلوم کنم او آتیکم یا بیارم برای
شما بشهاب قبس شعله آتش فرا گرفته شده یعنی پاره از آن لعلکم تصطلون شاید شما گرم شوید بآن یعنی بامید آنکه شما گرم شده زیرا که
هوا وسیله سرما خلاص شوید یعنی اگر کسی نباشد که با خبر راه معلوم توان کرد پس لا اقل پاره از آن آتش توان آورد که بان گرم شوید پس موسی اهل
خود را گذاشته متوجه آتش شد فلما جاءها پس آن هنگام که آمد نزدیک آتش بود دید که بی سوختن کسی از درختی سبز افروخته که برگ آن همیشه تر و تازه
میگشت از آن متعجب شد آهنگ کرد تا آتش برگیرد آتش از سر درخت بمیخ درخت و میل گرد آمد لاچون زیر درخت آمد باز بر سر درخت رفت تعجب او بیشتر شد و در آن حال
نودی ندا کرده شد ان بورک آنکه برکت و کثرت خیر فایض باشد من فی النار هر که در مکان آتش است که آن بقعه مبارکه مذکور است در این آیه کریمه
من شاطئ الواد الایمن فی البقعة المبارکة ومن حولها و هر که گرد اگرد مکان آتش است و نواحی آن یعنی هر که در وادی ایمن است و هر که در جانب آنست از زمین
شام که موسوم است بکثرت برکات چه آن منبعث انبیاست و مجمع اموات و احیاء ایشان و مهبط وحی بر ایشان و نزد بعضی مراد بمن فی النار موسی است و بمن حولها
ملائکه که حاضر بودند آنجا و تصدیر خطاب باینکلام بشارتست بآنکه حق تعالی از برای موسی امر عظیم حکم خواهد فرمود که برکات آن در اقطار شام منتشر گردد و آن
سخن کردنست با موسی و نبوت دادن باو و ظاهر گردانیدن معجزات بر دست او و سبحان الله و پاکست خدای تعالی رب العالمین که پروردگار عالمیانست از تشبیه
و ند و ضد و ولد و فرزند این تنبیه است بر آنکه این ندا کرده شد موسی را بان تا از استماع کلام او سبحانه توهم تشبیه نکند و روا داند که چون موسی این ندا شنید از آن متعجب
شده با خود گفت آیا این ندا کننده که باشد باز ندا آمد که یا موسی انه ای موسی بدرستیکه شان و قصه اینست انا الله العزیز الحکیم منم خدای غالب بر همه
حکم کننده بصواب بعد از آن باو ندا رسید وان الق عصاک و بیفکن عصای خود را چه موسی این ندا شنید عصا بیفکند فی الحال ماری شد و آغاز حرکت
کرد فلما رآها پس چون دید موسی عصا را تهتز حرکت میکند با ضطراب و بهر طرف میرود کانها جان گوییا ماری است باریک و تند تیز رو و در حرکات سریع
مانند جان بود و در جثه مهیب ثعبان و حکمت درانکه از مار گردانیده آن بود که دلیلی باشد موسی را بر آنکه این کلام که میشنود کلام خدا است که قادر است بر آنکه چوب
را مار گرداند نه کلام شیاطین و غیر ایشان و تا آنکه مستانس شود بدان که چون نزد فرعون آید این حال را ببیند از آن نترسد بر هر تقدیر موسی چون این صورت را
دید ولی مدبرا روی بگردانید رمالیکه پشت کننده و گریزان بود از خوف آن ولم یعقب و بازنگشت بر عقب خود تا بانجا مد پس ندا کرده شد که یا موسی
لا تخف ای موسی مترس و خوف بخود راه مده انی لا یخاف بدرستیکه منم که نترسند لدی المرسلون نزدیک من فرستادگان هنگامیکه وحی
بایشان نازل شود یا آنکه ایشان بجهة آنکه عمل قبیح نمیکنند نزد من واجب نمایند نزدیک من بدی عاقبت نیست که بترسند یا آن کرده باشند نترسند الا من
ظلم لیکن هر که ستم کند بر نفس خود بفعل قبیح از غیر فرشتگان چه انبیا بجهة عصمت از صغیره و کبیره منزه‌اند ثم بدل پس بدل نمود آنستم و بدی حسنا
نیکوئی بعد سوء بعد از بدی یعنی توبه کرد بعد از گناه فانی غفور پس بدرستیکه من آمرزنده ام تائبان را رحیم مهربان بر ایشان و تا معنی اینکه
مگر که هر که ظلم کرد اولا پس بدل نمود ثانیا از فعل حسن عوض ظلم بر ایشان نمود و با ولی پس هیچ خوفی او را نخواهد بود و حق تعالی همان نوا
که مرتبه بر عمل بد بشود باو کرامت خواهد کرد بنابراین معنی تواند بود که این تعریض باشد یعنی موسی را بکشتن آن قبطی که قال رب انی ظلمت نفسی فاغفر
لی و بعد از آن بجهة اظهار معجزه دیگر باز باو ندا رسید که وادخل یدک و در آور دست خود را فی جیبک در گریبان پیراهن خود چون پیراهن خضر
موسی آستین نداشت از آنجهة حکم شد که دست در گریبان کن تخرج بیضاء تا بیرون آید سفید و درخشنده من غیر سوء سفیدی بی علتی یعنی سفیدی
او را نه از مرض نباشد پس موسی دست در گریبان کرده بیرون آورد چندان نور از وی بتافت که شب ظلمانی چون روز نورانی گشت و اگر در روز دست بیرون
آوردی نور آن بر روشنی آفتاب غلبه کردی بعد از آن باو ندا رسید که برو ای موسی با این دو معجزه عظیمه فی تسع آیات که در جمله نه معجزاتست در شمار آن
و اعظم آن الی فرعون وقومه بسوی فرعون و گروه او و هفت معجزه دیگر شکافتن دریا بود و طوفان و جراد و قمل و ضفاع و دم و قحطی چنانکه تفصیل

وستیدل آن کرده باشد

ان در سورة الاعراف كذشت و بعضى بر آنند كه فى بمعنى مع است يعنى برو با نه آيه ديكر نزد فرعون و قوم او ببر با اين عصا و يد بيضا را يكى كيرند و شكافتن
دريا كه بان مبعوث نبود بسوى فرعون همان نه باشد بر اين تقدير نيز القصه حق تعالى موسى را ندا كرد كه با اين معجزات برو بسوى فرعونيان انهم كانوا بدرستى
كه ايشان هستند قوما فاسقين كروهى بيرون رفتكان از دايره فرمان بجهة فرط كفر و طغيان پس موسى اهل خود را دران وادى كذاشته و بامضاء
امر الهى مبادرت كرده متوجه مصر شد و جميع معجزات كه بان مامور بود با ايشان نمود ايشان بان نكرويدند و بسحر نسبت دادند چنانكه ميفرمايد فلما جاءتهم
پس چون امد بفرعونيان و قوم او اياتنا دلايل قدرت ما و براهين رسالت موسى را با ايشان اورد مبصرة در حالتيكه روشن و هويدا بود و مشاهده
كننده كس بر وجهى كه از امثال ان مبدا انستند كه از قدرت بشر خارج است قالوا كفتند فرعونيان از روى عناد و جحود و استكبار هذا سحر مبين اين جادوى
است روشن يعنى همه كس داند كه اين سحر است وجحدوا بها و منكر شدند بان يعنى تكذيب ان كردند و بان نكرويدند واستيقنتها انفسهم و بيكمان
بودند بان نفسهاى ايشان يعنى بيقين ميدانستند كه اين ايتها از نزديك خداوند است نه سحر نيست و بزبان تكذيب ان ميكردند ظلما بجهة ستمكارى و
عدوان وعلوا و ترفع و سركشى از ايمان و كدام ظلم قوى تر از ظلم كسى تواند بود كه متيقن باشد بان كه ان ايات مذكوره معجزات واضحه اند نزد خدا
و جواين مكابره نموده از اسحر نسبت نمايد و كويد هذا سحر مبين فانظر كيف كان پس بنكر اى بيننده بنظر عبرت بصيرت كه چكونه بود عاقبة المفسدين
اخر كار تباه كاران كه در دنيا باب غرق شدند و در عقبى مآتش سوزند بعد ازان منت قصه داود و سليمان شده ميفرمايد كه ولقد اتينا
داود و بتحقيق بداديم داود و پسر او سليمان را علما دانشى از احكام شرايع و ابن عباس فرموده كه مراد دانستن زبان مرغان
و سايه حيوانات وقالا و كفتند بعد از اعطاى علم بايشان الحمد لله الذى ستايش و ثنا خداى را كه بسبب دانش فضلنا افزونى داد مارا على
كثير بر بسيارى من عباده المؤمنين از بندكان كرويده خود در اين دليل است بر فضل علم و شرف اهل ان و تفضيل ايشان بر غير چه داود و سليمان
از اساس فضل خود كردانيده بران شكركذارى نمودند و غير او را از نظر اعتبار انداختند كه پادشاهى عظيم بود و غير ايشان را انداده بود وورث
سليمان و ميراث كرفت سليمان داود از داود مال و ملك و پادشاهى او و صحيح نبوشته كه داود را نوزده پسر بود همه داعية ملك داشتند حق
تعالى نامه مهر كرده از اسمان فرو فرستاد و در او چند مسئله ياد كرده و فرموده كه هر كه از اولاد تو اين مسايل را جواب دهد بعد از تو وارث ملك باشد
داود فرزندان را جمع كرد و احبار و اشراف امة را حاضر كردانيد مسئلها را بر فرزندان عرض كردانيده فرمود كه بكوييد كه نزديكترين چيزها كدامست و دورتر
ترين اشيا چيست و كدام است انكه بدو انس بيشتر است و چيست انكه وحشت افزونتر است و كدام اند كه دو قايمند و دو مختلف و دو دشمن و كدام كار است كه اخر ان
ستوده است و كدام امر است كه عاقبتش نكوهيده اولاد داود از اين جواب عاجز امدند سليمان فرمود كه اكر اجازت باشد من جواب بكويم داود و بر ستودى
داد سليمان كفت اقرب اشيا با دمى اخرت است و ابعد اشيا انچه ميكذرد از دنيا و انس اشيا جسد انسانست بارواح و اوحش بدن خالى از روح اما قايمان
ارض و سما اند و مختلفان ليل و نهار و متباغضان موت و حيات و كارى كه اخرش محمود است حلم در وقت خشم و كارى كه عاقبتش مذموم است حدت در وقت غضب چون
جواب مسايل موافق كتاب منزل بود احبار بنى اسرائيل همه بفضل و كمال سليمان معترف شدند داود پادشاهى را باو تسليم كرد ديكر روز داود وفات نمود
سليمان بر تخت پادشاهى نشست و اغاز عدل كرد وقال و كفت بر سبيل شكر و نعمت و كرامة و دعوت مردمان بتصديق نبوة و اعتراف ايشان بفضيلة و مكانت مرتبت
يا ايها الناس اى مردمان علمنا اموخته شديم ما يعنى من و پدرم منطق الطير كفتار مرغان را نطق و منطق هر دو لفظى است كه تعبير كرده ميشوند باو
از معانى الضمير خواه مفرد و خواه مركب و كاه هست كه اطلاق ان بر مطلق اصوات ميكنند بر سبيل تشبيه همچنانكه ميكويند نطقت الحمامة يعنى ناطق شد
كبوتر و نا اطلاق منطق بر اصوات طيور باعتبار اين باشد كه هر جمعى از ايشان را اوازيست كه بنى نوع انسان ازان فهم معانى و اغراض ميكنند و با اين جهة كه سليمان
ان اواز ايشان چيزى مفهوم ميشد بر طريق الهام چنانچه اواز مينا و كويند سليمان هر كاه صوت حيوانى ميشنيد بقوت قدسيه مبدا نسبت تخيل ان
كه باعث ان صوت ميشد غرضى كه بجهة ان اواز ميامد از جمله بلبلى را ديد كه بر شاخى مى رود و سر ميجنبانيد و صدائى ميكرد سليمان اصحاب را كفت ميكويد هم
چنانكه جزا مى يابى جزا داده ميشوى يعنى هر چه ميكنى مكافات ان مى بينى و هدهد اواز داد سليمان كفت ميكويد اى كناه كاران از خدا امرزش طلبيد طوطى اواز
داد كفت ميكويد هر زنده عاقبت بميرد و هر نوى سر انجام او بكهنكى كشد خطاف اواز داد كفت ميكويد نيكوئى را از پيش فرستيد تا بيابيد انرا و صحيح
[...] ميكويد كه سبحان ربى الاعلى و بحمده و حدا ميكويد كل شىء هالك الا وجهه هر چيزى نابود و هالك كردد الا ذات خداى تعالى و قطا ميكويد كه هر كه خاموش
كشت سالم شد بلبل [...] ميكويد اى مرد كمى ياد كه همت الى مصرف و ناشد بد بنا و خروس ميكويد كه ياد خدا كنيد اى غافلان و نسر ميكويد اى فرزند
ادم زندكانى با انچه خواهى و رغبة دارى بكن كه اخر تو مرك است عقاب ميكويد دورى از مردم ما سكون دل و ارميد حواس است و ضفدع ميكويد سبحان ربى القدوس
و [...] ميكويد سبحان ربى العظيم و بحمده و [...] ميكويد كه سبحان الخالق الدائم و غراب نفرين ميكند بر باج ستانان و ثعلبى در وسيط نقل ميكند كه
چكاوك [...] ميكويد بار خدايا لعنت كن بر دشمن محمد و ال محمد و سار ميكويد كه بار خدايا از تو توفيق [...] و دراج ميكويد كه الرحمن على العرش
استوى كعب الاحبار روايت كرده كه روزى [...] نزد سليمان [...] اواز داد سليمان فرمود كه ميكويد [...] هدهد
اواز داد كفت ميكويد كه هر كه رحم نكند بر او رحم نكنند ماحصل كه سليمان كفت ما بر زبان مرغان اموخته شده ايم واوتينا من كل شىء و داده شده
يعنى مرا و پدر مرا داده اند از هر چيزى مراد كثرت است نه همه ان و ما را داده اند هر چيز انكه انبيا و ملوك ميبايد از علم و مملكت تا از علم و تسخير جن و سباع
و حيوانات و كويند مراد سليمان از علمنا و اوتينا نفس خود است بود و جمع ان بنابر عادت ملوك جهة تمهيد قواعد سياست و اظهار شوكت كه مناط مصالح

مملکت لی إنّ هذا بدرستیکه این عطا لهو الفضل المبین هر اینه افزونیست آشکار و تفضل هویدا که بر هیچکس مخفی نماند و احدی نباشد
خوبان از محمد بن جعفر از پدرش محمد روایت کرده که گفت پدرم فرمود که پادشاهی جمیع مغارب و مشارق زمین را بسلیمان دادند پس مدت هفتصد سال و شش ماه
پادشاهی کرد بر همه آدمیان و پریان و دیوان و طیور و وحوش و داده اند او را همه چیز و گفتار هر حیوانی و در زمان او صنعتهای غریب و عجیب پیدا کرده اند که شنوا
باستماع آدمیان رسیده آورده اند که سلیمان را تختی بود که هیچکس را از سلاطین نبود و در موضح آورده که بر یمین تخت دویست هزار کرسی بود برای
اکابر انس و بر یسار او دویست هزار دیگر بود برای اشراف جن و بر جانب راست سلیمان کرسیها و پیغمبران منبرها نهادندی و احبار آدمیان بران نشستندی و بر جانب
چپ او نیز منبرها بهمین عدد بودی و احبار جنیان بران قرار گرفتندی و مرغان بالای سر وی پر در پر بافتندی و احبار سخن کردندی و جن و انس بر کرسیها
استماع کردندی و سلیمان بر بالای تخت بودی همچنانکه میفرماید که وحشر لسلیمن و جمع کرده شد برای سلیمان جنوده لشکرهای او من الجن از
دیوان والانس و آدمیان والطیر و مرغان فهم یوزعون پس ایشان باز داشته شده بودندی در مقر خود و هر یک بمرتبه خود قرار گرفته و بهم
پیوسته از اول تا آخر یعنی با وجود کثرت عدد مهمل و پریشان نبودند و ضبط و ربط ایشان بمرتبه بود که هیچکس از لشکریان از مقر مقرر خود پیش و پس نتوانستی
رفت و گویند مراد آنست که اول لشکر نگاه داشته میشدند تا آخر با ایشان ملحق میشد تا متفرق نگردند و در اکثر تفاسیر مذکور است که لشکرگاه او صد فرسخ
در صد فرسخ بود بیست و پنج فرسخ برای لشکر جن و مثل آن برای انس و مانند آن برای طیور و موازی آن برای وحوش و او را هزار خانه بود از آبگینه موضوع بر چوب
سیصد از آن زنان آزاد که در نکاح او بودند در آنجا نشسته و هفتصد بکر از کنیزان و جنیان از برای وی بساطی ساخته بودند از زر و ابریشم که یک فرسخ
در یک فرسخ بود و از آن تختی بود بزرگ از زر که در میان آن بساط وضع کردندی و ششصد هزار کرسی از زر و سیم پیرامن آن تخت نهادندی پیغمبران بر کرسیهای
زرین نشستندی و علما بر کرسیهای سیمین نشستندی و گرد بر گرد ایشان آدمیان بایستادندی و از پس ایشان جنیان و از بالای سر ایشان مرغان پر در پر
بگستردندی چنانکه آفتاب بر بساط نیفتادی باد بساط او را بر هوا برداشتی بامداد یکماهه راه بردی و نماز شام یکماهه راه باز آوردی روزی بکر و فر و
شوکت و ابهت بر دهقانی بگذشت که زمین را شخم میکرد چون او را بدید گفت سبحان الله لقد اوتی آل داود ملکا عظیما آل داود را عجب پادشاهی عظیم داده
اند باد آواز او را بگوش سلیمان رسانید سلیمان باد را فرمود تا بساط او را بر زمین نهاد آن دهقان را طلبید و گفت آنچه میگفتی شنیدم پس پیاده
شده نزدیک تو آمدم تا از تو چیزی بگیرم که بر آن قادر نشوی ای دهقان بدانکه ثواب یک تسبیح که بنده مؤمن بگوید از روی صدق و خلوص عقیدت بهتر
است به پادشاهیکه بآل داود داده اند زیرا که ثواب تسبیح باقیست و ملک آل داود فانی دهقان گفت خدا کشف غموم تو کناد همچنانکه غم از دل من بر
داشتی از وهب منقولست که هرگاه سلیمن بر بساط نشستی جمله خدم و حشم با جنود بر گرد و در پیش بساط موضع تعیین کرده بود که در آنجا بمایحتاج او قیام
نمودندی از نان پختن و طبخ کردن روزی باد را گفتند تا شادروان او را از اصطخر برگرفت تا بیمن برد در راه بمدینه رسول بگذشت گفت این سرای پیغمبر آخر
الزمانست خوشا حال صاحب دولتی که بدو ایمان آرد و بزیارت او مشرف شود و بوی ایمان آورد چون بمکه رسید پیرامون کعبه بتی پرستیدند سلیمان چون آنرا بدید بگریست
از آنجا بگذشت زاری کعبه بدرگاه الهی بنالید تا فرشتگان که آنجا بودند گفتند بار خدایا پیغمبری از پیغمبران تو اینجا بگذشت نماز نکذاشت حق تعالی وحی فرمود
که زود باشد که در آخر زمان پیغمبری برانگیزم و ترا قبله او گردانم تا هر جا که او و امت او باشند نماز بتو توجه نمایند بعد از آن بوادی السدیر رفت که موضعیست
در طایف و از آنجا گذشته بوادی النمل توجه نمود چنانکه حق تعالی از آن خبر میدهد که سلیمان با عسکر از ولایت شام بطرف یمن توجه نمودند میرفتند حتی
اذا اتوا تا وقتیکه آمدند علی واد النمل بوادی مورچگان یعنی از بزرگان وادی که در جنوب طایف است رسیدند قالت نملة گفت مورچه که مهتر مورچگان
آن وادی بود و گویند لنگ بود و آنرا طاخیه نامند یا صلخیه یا جزمی گفته اند و در تأویلات و در کشف ذکر کرده که باندازه خروسی بود و در زاد المسیر
بجثه گوسفندی گفته و در احقاف مسالک از ابو عبدالله منقولست که آن وادی طلا و نقره بود که حق تعالی ضعیفترین خلق خود را در آن وادی بپاسبانی آن موکل
گردانیده بود القصه چون مهتر مورچگان لشکر سلیمان را بدید که با آن کوکبه و طنطنه متوجه آن وادی شدند بر بلندی بر آمده و از روی نصیحت و شفقتیکه ملوک
را بر رعایا میباشد و از نمیدانم بصوت بلند که حق تعالی در او ایجاد فرموده بود که یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم ای مورچگان در آیید بمسکنهای خود
لا یحطمنکم باید که در هم نشکنند شما را بپایهای خود یا در زیر سم اسب سلیمن و جنوده سلیمن و لشکریان وی فیکه نزول کنند در این وادی و هم لا
یشعرون و حال آنکه ندانند که شما را پایمال میسازند چه در حالة شعور مرتکب این امر نخواهند شد زیرا که انبیا از ظلم معصومند و لشکریان بجهة عدالت و سیاست
سلیمان هم این جرأت نتوانند کرد و ادراک مورچه بحطم بآن بود که حق تعالی این نوع شعور در ایشان ایجاد فرموده چه صحیح پیوسته که ایشان انبار از زمستان
میکافتند بجهة آنکه مبادا روییده شود و دانه گشنیز را بچهار پاره میکنند بجهة آنکه میدانند که نصف آن روییده میشود پس چون که تمیز و ادراک ایشان
بدان مثابه است منع نیست که ادراک حطم توانند کرد و آورده اند که از سه فرسخی راه باد قول نمله را بسمع سلیمان رسانید فتبسم پس تبسم کرد ضاحکا در
حالتیکه شروع کننده بود در خنده یعنی از حد تبسم بضحک تجاوز فرمود من قولها از گفتار آن مورچه یعنی بجهة تعجب و عاقبت بینی او و اهتمام بمصالح
او و یا شادان و خرم شد از آنچه حق تعالی او را بآن مخصوص گردانیده از دریافتن مقال مورچه و فهم غرض او و یا بجهة ظهور معدلت او بر وجهی که مورچگان
حیوانات بجهند او در زمانه اند و بقول و هم لا یشعرون قایل شده اند القصه سلیمان بعد از استماع این لشکر خود را تخویف فرمود تا همه مورچگان
بسوراخ خود در رفتند آنگه سلیمان آن مورچه را طلبید و گفت ای مورچه ندانسته که لشکر من ستم نکنند گفت تا من مهتر این قوم مرا از نصیحت چاره نیست گفت
لشکر من بر هوا بودند چگونه قوم ترا پایمال کردندی جواب داد که غرض من آن نبود که بر زمین شکسته شوند بلکه مقصود من آن بود که تا ناگاه نظر بر بدیشان

وکبکبه تو کنند بنظاره لشکر تو از ذکر حق تعالی باز مانند و در مضیق غفلت پایمال خذلان شوند و یا مملکت تو به بینند و آرزوی دنیا در دل ایشان پدید آید
و دنیا مبغوض خواستم تو بقوة عظیم قطع تعلق آن کرده و در کشف الاسرار آورده که سلیمان از موری پرسید که لشکر تو چند است گفت چهار هزار سرهنگ دارم
زیر دست هر یکی چهل هزار نقیب است هر نقیبی چهار هزار مور و چون گفت چرا لشکر خود را بیرون نیاوردی گفت یا نبی الله ما از روی زمین مبادا دندان خیانتی کرده
و بر زیر زمین جای گرفتیم تا بجز خدای کسی حال ما را نداند انکه گفت ای پیغمبر خدا از عطاها که الله تعالی ترا داده بگوی فرمود که باد را مرکب من ساخته‌اند که
غدوها شهر و رواحها شهر گفت دانی که این چه معنی دارد گفت نه گفت یعنی هر چه ترا داده‌ام از مملکت دنیا چون باد است و هر چه بدست باد است پایدار
حاصل که سلیمان بعد از آنکه استماع این کلام کرد روی بمناجات آورد و قال و گفت رب اوزعنی پروردگارا من الهام ده مرا ان اشکر تا آنکه شکر
گویم مر ترا نعمتک التی انعمت علی آن نعمت تو که بمحض کرم انعام فرمودی بر من از نبوت و فهم منطق دواب و سماع قول ایشان و پادشاهی جمیع حیوانات و
علی والدی و بر پدر و مادر من بانکه نبوت و نرم کردن آهن بر عیزان از اسباب پادشاهی بپدرم تفویض فرمودی و مادرم را زوجه پیغمبر خود کردانیدی
شکر او بر نعم والدین بجهة آنستکه نعم بر والدین مستلزم نعم است بر ولد چه نفع آن بابن عاید میشود خصوصاً نعم دینیه بعد از آن جهت تمامیه شکر بر
استدامه نعمه فرمود و ان اعمل صالحا و دیگر ملهم ساز مرا که بکنم پیوسته کار شایسته را ترضیه که بپسندی آنرا و در پذیری و ادخلنی و در
آر مرا برحمتک ببخشایش خود فی عبادک الصالحین در میان بندگان شایسته خود در روضه جنت یعنی مرا از اهل بهشت گردان و بروایت ابن
عباس مراد از صالحین ابرهیم بود و اسمعیل و اسحق و یعقوب و انبیاء دیگر که قبل از او بودند یعنی مرا در جمله ایشان در آر و اسم مرا در اسمای ایشان
در آر و ثبت کن و در زمره ایشان حشر فرما آورده‌اند که در همین سفر بوادی رسیدند که هوای خوش داشت و درختان بسیار و سبزه‌زار انجا بر او تعالی
فرود آمدند و وقت نماز در آمد سلیمان خواست که وضو سازد آب نبود و دلیل لشکر او بر آب زیر زمین هدهد بود او را طلب کردند نیافتند ابن
عباس فرموده که هدهد آب را در زیر زمین نظر بطریقی می بیند که آب در قاروره مشاهده میشود عباسی با بستاخود روایت کند که ابو حنیفه از ابو عبد الله
سبب طلبیدن سلیمان هدهد را پرسید فرمود تا موضع آب بنماید چون او آب را در زیر زمین می بیند همچنانکه از شما روغن را در آبگینه ابو حنیفه چون این
بشنید روی با اصحاب خود کرد و بخندید حضرت فرمود چه میخندید گفت بر تو ظفر یافتم در این سخن بالزام کردن حضرت فرمود چگونه گفت کسی که در زیر
زمین آب تواند دید چگونه دام را در زیر خاک نتواند دید که بگردن او می افتد و او را میگیرند فرمود که ندانسته که چون قضا نازل شود باصره بینا اعمی
گردد و گفته‌اند که در نواحی بیت المقدس سلیمان روزی بر تخت بود ناگاه فرجه در مظله طیور پدید آمد که آفتاب بر سلیمان افتاد نگاه کرد موضع هدهد
را خالی یافت و قصد تفحص آن نمود بقوله و تفقد الطیر و بازجست مرغان را هدهد در میان ایشان نبود فقال پس گفت از روی تعجب مالی چیست
مرا که در میان مرغان لا اری الهدهد نمی بینم هدهد را یا چشم من خطا میکند بجهه ستاری ام کان من الغائبین یا هست از غایب شدگان از این
مجمع چون غیبت وی بر من متیقن شد فرمود که بخدای تعالی سوگند لاعذبنه هر اینه عذاب کنم او را بجهة تادیب و مصلحت انتظام مملکت عذابا شدیدا
عذابی شدید که پرهای او را بر کنم و او را در آفتاب افکنم و یا در ذرها مورچگان بیفکنم تا او را بخورند و یا میان او و جفت او جدا حکم کنم و یا او را با اضداد
در قفس محبوس سازم و یا از خدمت خود دور سازم او لاذبحنه یا بکشم او را برای عبرت ابنای جنس او از مرغان او لیاتینی یا بیاید بمن بسلطان
مبین بحجتی روشن که سبب غیبت او چه بوده تا باعث عذر او شود در غیبت فمکث غیر بعید پس درنگ کرد هدهد در حالیکه زمان ماندن او دور
نبود یعنی زود باز آمد بجهة خوف او از سلیمان در اخبار آمده که چون هدهد از موضع خود پرواز کرد و در هوا بر آمد و چپ و راست نگریست ناگاه باغی از
بلقیس بنظر او در آمد هدهدی بوی رسید که از جانب سبا میآمد پرسید که از کجا میآئی گفت از شام و یمن و با سلیمان بن داود بودم گفت سلیمان کیست گفت پادشاه
جن و انس و وحوش و طیور را یا تو از کجا میآئی گفت من از این ولایتم گفت پادشاه این ولایت کیست گفت زنیست که او را بلقیس میگویند و او را ملکی عظیم
و سلطنتی وسیع است و دوازده هزار قاید دارد و هر قایدی صد هزار سوار اگر خواهی بیا و در ملک و ملک نگر گفت میترسم که سلیمان مرا طلبد و نیابد در سلسله
عقوبت معذب سازد گفت همانا که این خبر را نزد او بری و بر او خوش آید هدهد با وی برفت و پادشاهی و خدم و حشم بلقیس بنظر در آورد و باز گشت القصه سلیمان
چون هدهد را ندید عفریت مرغان که کرکس بود طلبید گفت تفحص هدهد کن وی بجستن هدهد پرواز کرد بعد از آن عقاب را نیز که پادشاه مرغان بود بطلب
او فرستاد و در هوا پرواز میکرد ناگاه هدهد را دید که از جانب سبا میآید آهنگ وی کرد خواست که او را بچنگال عقوبت کشد هدهد زنهار خواست عقاب گفت
و بحق سلیمان سوگند خورد که ترا عذابی بلیغ کند یا بکشد یا حجتی روشن بیارد برای معذرت غایب گشتن گفت باکی نیست حجتی روشن دارم عقاب او را در
عقب خود گرفته و خود پیش پیش میرفت تا نزد سلیمان آمد و گفت یا نبی الله هذا هدهد او را آوردم سلیمان فرمود او را حاضر سازند عقاب او را پیش سلیمان آورد
پر در پای او افکنده و در زمین کشان با انواع مذلت و خواری سلیمان سر او را گرفته بخود کشید و از روی قهر و غضب گفت مر هرزه را عذابی کنم که همه لشکر من عبرت
گیرند هدهد گفت یا نبی الله یاد کن آن روزی را که ترا در پیش حق تعالی بدارند سلیمان را لرزه شده دست از او بداشت سبب غیبت او پرسید فقال احطت
گفت هدهد احطت مشاهده کردم و در رسیدم بما لم تحط به بان چیزی که مشاهده نکرده و نرسیده بان یعنی بجمیع حالات و کیفیت شهر سبا و سلطنت
و احوال او را کما ینبغی دانستم و جئتک و آورده‌ام بتو من سبا از شهر سبا که مارب گویند بنبا یقین خبر محقق راست و درستی که در او
هیچ شک و شبهه نیست زیاده روی بتکرر میان صنعا و سبا سه روزه راه است و کسی گفته که حق تعالی دوازده پیغمبر بشهر سبا فرستاده بود القصه هدهد
گفت که خبر نیست که در هوا بودم هم کسی دیدم که از آن ولایت بود نام عظمت پادشاهی خود و خوبی هوای آن دیار تقریر کرد هوس مشاهده کرده برفتم و در یک لحظه

کرد

کفت پادشاه ایشان کیست و دین و رغبة ایشان چیست هدهد کفت انی وجدت امرأة بدرستیکه من یافتم زنی را یعنی بلقیس نام که ازو کواسند
تملکهم پادشاهی میکند اهل سبا را و اوتیت و داده شده است من کل شیء از هر چیزی که پادشاهان را بکار آید از اموال و حشم و قتاده کفته که
اهل مشورت او سیصد و سیزده کس بودند که با هر یک ده هزار یا دوازده هزار مرد مقاتل بود و لها و مر او راست عرش عظیم تختی بزرک بیشتر تختهای
سلاطین دیکر او را داده اند که تخت بلقیس سی کز در سی کز بود و طول او در هوا سی کز و بروایتی دیکر هشتاد کز در هشتاد کز و در عرض و سمک آن مثل آن زر
و نقره ساخته مکلل بجواهر ابن عباس فرموده که بزرک بود نسبت بپادشاهی او چه عظم این تخت بعظم تخت سلیمان بود اکرچه پادشاهی سلیمان اعظم از پادشاهی
او بود و قوائمش از ذهب مرصع بیاقوت احمر و زمرد اخضر مکلل بالوان جواهر و بر آن هفت خانه بود و بر هر خانه دری آویخته بود و کویند او را چهار قایمه بود یکی از
یاقوت سرخ و یکی از یاقوت زرد و یکی از زمرد سبز و یکی از در سفید و صفحهای آن از زر و مرصع بجواهر بعد از آن هدهد کفت وجدتها یافتم آن زن را
و قومها و کروه او را که از روی ضلالت و جهالت یسجدون للشمس سجده میکنند مر آفتاب را و می پرستند او را من دون الله بجز خدای و زین و بیاراسته
است لهم الشیطان برای ایشان شیطان اعمالهم کردارهای ایشان را از پرستش آفتاب و سایر عملهای قبیحه و شنیعه فصدهم پس باز داشته
شیطان ایشان را عن السبیل از راه راست فهم لا یهتدون پس ایشان راه نمی یابند بطریق حق و شیطان این عمل شنیع را در نظر ایشان آراسته
الا یسجدوا لله بجهة آنکه سجده نمیکنند مر خدا را الذی یخرج الخبء آنکه بتوانائی کامل خود بیرون می آرد پوشیده را فی السموات
والارض در آسمانها و زمینها یعنی قطرات باران که در میان ابر پنهانست ظاهر میکرداند و نباتات را از او اخراج مینماید و یعلم ما تخفون
و میداند آنچه پنهان دارند در دلها خود آفریدکان و بندکان خدا و ما تعلنون و آنچه آشکار ابراز مینمایند و حفص هر دو فعل را بخطاب می
خواند یعنی میداند آنچه شما پنهان و آشکار امیکنید معلوم است که این مختص است بواجب الوجود بالذات بعد از آن کفت الله لا اله الا هو
خدای بحق هیچ خدای نیست مکر او و رب العرش العظیم آفریدکار عرش عظیم است که محیط است بکرسی و کرسی احاطه نموده همه آسمانها و زمینها را پس عظمت
عرش چه تواند بود این سجده لازم است از سجدات منتخبه و بدانکه خفای ملک بلقیس و مکان او بر سلیمان با آنکه مسافت میان او و سبا سه روزه راه بود که میان صنعا
و مارب بجهت مصلحتی بوده که حق تعالی ازو پوشیده داشته مانند خفای مکان یوسف بر یعقوب چون هدهد با الهام الهی این سخنان تمام باو رسانید قال کفت
سلیمان سننظر زود باشد که در نکریم و تأمل کنیم بر این اصدقت آیا راست کفتی ام کنت من الکاذبین یا هستی از دروغ کویان حال تفحص کنیم
ما و لشکر همه تشنه ایم و بوضو ساختن هم احتیاج داریم هدهد آب را نمود که تا چاهها بکندند و چنانچه خواستند آب داشتند بعد از آن نامه نوشت
بلقیس باینطریق که من عبد الله سلیمن بن داود الی بلقیس ملکة السبا السلام علی من اتبع الهدی بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد فلا تعلوا علی واتونی مسلمین
یعنی این نامه ایست از بنده خدا سلیمان بن داود به بلقیس پادشاه سبا سلام خدا بر کسی است که پیروی کرده است راه راست را ابتدا میکنم بنام خدای بخشاینده
و بسیار مهربان اما پس از حمد خدای تعالی پس باید که سرکشی نکنید با من و همه بیایید بمن مثل کردن نهادکان چون نامه بنوشت مهر او بمشک بر آن نهاد و
بنقش نکین خود آن را منقش کردانید در خزانه که سلیمان هدهد را از خود طلبید کفت چون رسول منی این خلعت باید داد پس دست مبارک خویش بر او
او رنکها الوان مختلفه داد و پیدا شد آن کشته بر سر او و این تاج بر سر او پیدا آمد و نامه در منقار او نهاد و کفت اذهب بکتابی هذا ببر این نوشته مرا
فالقه پس بیفکن الیهم بسوی ایشان ثم تول عنهم پس روی بکردان از ایشان و در نزدیک کوشه رو و بجستجو کن فانظر ماذا یرجعون پس بنکر
که ایشان بچه چیز باز میکردند یعنی در جواب مکتوب بچه نوع با یکدیکر رجوع میکنند و سخن را بر چه قرار میدهند هدهد نامه بستد و پرواز کرد و بر عادت
پرواز کرد هدهد دیکر باو رسید و بر او با رفع و زینت و تکبر دید کفت این زینت و نوازش کجاست کفت من رسول رسول خدایم خلعت او در بر من تاج او بر سر من
نامه او در منقار من و مهر او بر آن و مهر خدای بر دل من پس بنزد بلقیس رفت در مارب که بر سه میل است از صنعا و در مجمعی که سرای بلقیس بر تخت بود و ارکان
دولت حاضر بودند بر زبر تخت او پیدا شد نامه بر پریان دراو میکریستند نامه را بر تخت افکند و قول اصح آنست که در کوشه خلوت کرده بود و در تها
و کلیدها آن در زیر سر کرفته و در خواب چاشت مشغول بود هدهد از روزنه بیامد نامه را بر سینه وی افکند بلقیس برجست و نامه را برداشت و کویند
روزنه منقار بر زمین میزد تا از صدای آن بیدار شد بعد از آن نامه را با او انداخت و از وهب روایت که سوراخی بود چون آفتاب برآمدی از آن سوراخ در کوی
افتادی و چون بلقیس بدید بسجده افتادی هدهد بیامد و بالها بکشاد و سوراخ را چنان بکرفت که آفتاب را بجا نمیافتادی چون آفتاب بر ظاهر میشد
روزنه نکاه کرد مرغکی را دید که منفذ آفتاب را کرفته و نامه در منقار ازان متعجب شد هدهد نامه را با او انداخت و از وهب روایت که بلقیس خواننده بود
بود و زبان عربی میدانست چون نامه را برداشت بخواند و حال هدهد را ملاحظه کرد و در نامه نکریست دانست که نامه پادشاهی است که ملک این پادشاه
عظیم تر از ملک اوست چه آنکه مرغ مسخر او باشد و رسالة البته پادشاه عظیم الشان و رفیع المکان خواهد بود بلقیس بعد از مطالعه نامه خود ملول شد و
بترسید و امر کرد تا اعیان و اشراف او حاضر شدند و نامه را در دست کرفته متوجه ایشان شد قالت یا ایها الملا کفت بلقیس بکروه اشراف انی
القی الی بدرستیکه افکنده شده است بسوی من کتاب کریم نوشته بزرکوار ابن عباس کفته که بجهة شرافت صاحب نامه که هدهد رسول اوست نامه را کریم
خواند و یا بجهة آنکه مهر داشت و حدیث کرم الکتاب ختمه یعنی بزرکواری نامه بمهر کردنست و قیل کفته که بزرکان با غضبان بود که در طمع ملک نبود بلکه
دعوت بود بملک الملک و یا بجهة حسن لفظ و جودت خط و بیان و کفته اند که بلقیس شنیده بود که سلیمان پادشاه جن و انس و وحوش و طیور است و بجهة
این کتاب را کریم کفت و بر هر تقدیر ارکان دولت و بعد از استماع این کلام کفتند ای بلقیس از جانب چه کس این نامه آمده و مضمون آن چیست کفت انه

اید

کن

بکسیکم

بدرستیکه این کتاب مِنْ سُلَیْمٰنَ از نزدیک سلیمانست و او پادشاهست بر جمیع عالم وَ اِنَّهٗ و بدرستیکه مشتمل است بر دو مضمون اول آنکه مصدّرست با
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خدای بسیار بخشاینده و بسیار مهربان بر بندگان مضمون دویم اینست در نامه که اَلَّا تَعْلُوْا عَلَیَّ آنکه بزرگی مکنید
بر من و گردن مکشید و فرمان برداری کنید وَ اْتُوْنِیْ مُسْلِمِیْنَ و بیایید بمن گروندگان و گردن نهادگان و با فرمان برداران حکم من در مجمع البیان
آورده که اول کسی که افتتاح به بسمله کرد سلیمان بود و چون قوم بلقیس بر مضمون نامه واقف شدند و دیدند که با وجود وجازة الفاظ دلالت بر معانی
بسیار دارد پریشان حال شدند و سراسیمه و مضطرب حال گشتند بلقیس با ایشان در مقام مشاورت در آمده قَالَتْ گفت یٰۤاَیُّهَا الْمَلَؤُا ای گروه
بزرگان وان سیصد و سیزده بودند از ارکان مملکت و مشاوران پای تخت دولت و بجهة این با ایشان مشاورت کرد و گفت اَفْتُوْنِیْ فتوی دهید مرا
فِیْۤ اَمْرِیْ در کار من و آنچه صلاح و ثواب باشد در این باب با من بگویید مَا كُنْتُ نبودم تا غایت قَاطِعَةً اَمْرًا قطع کننده و فیصل دهنده
کاری حَتّٰی تَشْهَدُوْنِ تا حاضر میشدید یعنی بحضور شما و بی مشورت شما کاری نکرده ام و نمیکنم قَالُوْا گفتند آن گروه در جواب نَحْنُ اُولُوْا
قُوَّةٍ ما خداوندان قوتیم و تن آوریم با کثرت عدد و کثرت آلات و اسلحه وَّ اُولُوْا بَاْسٍ شَدِیْدٍ و خداوندان کارزار سخت و شجاعة یعنی هم قوه
داریم و هم لشکر و هم زور و هم شوکت وَ الْاَمْرُ اِلَیْكِ و این کار واگذاشته است بر تو فَانْظُرِیْ پس بنگر و ببین که مَاذَا تَاْمُرِیْنَ چه میفرمایی از
مقاتله و مصالحه که ما مطیع و فرمانبرداریم بلقیس چون میل مقاتله را از ایشان در یافت نه پسندید و گفت مرا مصلحت جنگ نیست چه سر
حرب ورزی دارد اگر ایشان غالب آیند یار و مال ما در عرصه تلف است چنانکه ملک تعالی در کلام مجید میفرماید که قَالَتْ گفت بلقیس اِنَّ الْمُلُوْكَ
بدرستیکه پادشاهان اِذَا دَخَلُوْا قَرْیَةً چون در آیند بدهی و شهری از روی قهر و استیلا از راه تصرف خود در آورند از روی غضب اَفْسَدُوْهَا تباه
سازند او را یعنی آنرا خراب کنند وَ جَعَلُوْۤا و گردانند از روی غضب اَعِزَّةَ اَهْلِهَاۤ عزیزان اهل آن دیار را اَذِلَّةً ذلیل و خوار و بمعنی یعنی غارت
کنند و اسیر کنند و بکشند وَ كَذٰلِكَ یَفْعَلُوْنَ و هم چنین میکنند این عادة مستمره ایشانست بعد از آن بنا تمهید صلح کرد و گفت وَ اِنِّیْ
مُرْسِلَةٌ و بدرستیکه من فرستنده ام اِلَیْهِمْ بسوی سلیمان و قوم او بِهَدِیَّةٍ هدیه که مفید مصالحه است و نافع شر و فساد از ملک فَنٰظِرَةٌ
پس نگرنده ام از انجا بِمَ یَرْجِعُ الْمُرْسَلُوْنَ که بچه چیز باز میگردند فرستادگان تا بحسب آن عمل نمایم که بعلم پیغمبر است یا نه یعنی اگر هدیه را قبول
کند پادشاهست و اگر نه پیغمبر است پس پانصد غلام را لباس کنیزان در پوشانید یعنی زیورها و جامها که مخصوص زنانست و ایشان پوشانید
از جمیع زیورها از دستوانها طلا و طوقها طلا و ساعدها طلا و گوشوارها طلا و پانصد کنیز را برای غلامان براراست از قبا و طاقیه و کمربند و همه را
بر اسبان با بوبر نشانید و زینها همه را از ذهب مرصع بیاقوت و جواهر بها ساخت و هزار خشت طلا و نقره و اسبها تازی با زین مرصع و تاجی از زر
مکلل بلعل و یاقوت و مبلغی کثیر از مشک و عنبر و حقه در او در نا سفته و مهره در جگ سفته برای فرستادگان مقرر کرد و نامه نوشت با این مضمون که اگر تو پیغمبری
فرق کن میان آنکه غلام کدام است و کنیز کدام و بگو در این حقه چیست و در نا سفته را سوراخ کن و مهره کج سفته را رشته در کش و منذر بن عمرو را یکی و دیگران
اشراف قوم برفتن تعیین فرمود و گفت برو ای منذر و نیک احتیاط کن اگر بچشم غضب و سیاست در تو نگرد بترس که او پادشاهست و ما بر او غالب
شویم و اگر بتازه روی و خوش خوی با تو سخن کند بدانکه پیغمبر است سخن او را نیکو بشنو و جواب با صواب بیاور و دلیل [illegible] غلامان و کنیزان
تمیز کند و گوهر نا سفته را سوراخ کند و مهره کج سفته را رشته در کشد رسولان را ساز و رفتن مهیا کرده روانه ساخت و هدهد پیش از منذر
ایشان بیامد و سلیمان را بر جمیع احوالات خبر دار گردانید سلیمان بفرمود تا دیوان گاه را از زر و نقره مربع ساختند میدانی که هفت فرسخ طول او
بود خشتها طلا و نقره فرش نمودند فرشها ملوکانه را که مرصع بلعل و یاقوت و انواع جواهر بود بر آن بگستردند و دیوان را بفرمود تا از دریا اسبان
رنگارنگ که از آن نیکوتر نباشد بیرون آوردند و در پای تخت حاضر کردند و همه را زنجیرهای مرصع نهادند در دو رسته میدان در اطراف و جوانب میدان
بداشتند امر کرد تا هر یک از آدمیان و پریان و دیوان و سباع و وحوش و طیور و هوام حاضر شدند و طیور در هوا پر در پر بافتند و تخت سلیمان را در
میان میدان نهادند چهار هزار کرسی زرین و سیمین بر دست راست و چپ او وضع کردند و علما و اعیان و اشراف مملکت را بر کرسیهای زرین و سیمین بر نشاندند
و لشکریان بترتیب صف در صف کشیدند باین وجه که در پیش چند فرسنگ از آدمیان بایستادند و چند فرسخ از پس ایشان جنیان و از عقب ایشان چند
فرسخ سباع و بعد از سباع وحوش ایستادند و هزاران دیده فلک و هزاران قرن مجلسی بدان تکلف و خوبی ندیده بود چون رسولان بکنار میدان رسیدند اسبان
را دیدند بر خشتهای زرین و سیمین ایستاده و انجا سرکین و بول میافکندند و چون از انجا پیشتر آمدند سباع را دیدند که بر بالای خشتها طلا ایستاده
بترسیدند موکلان گفتند اندیشه بخاطر خود راه مدهید که اینها بی فرمان سلیمان گزند نرسانند چون بشیاطین رسیدند و صورتهای هول و هیبت آنها
را دیدند ترس ایشان بیشتر شد موکلان تسکین ایشان داده از انجا بگذرانیدند و چون کبکبه سلطنة و شوکت را دیدند از هیبتها بی خود شدند
القصه آمدند تا بپای تخت عظمت سلیمان رسیدند و سر در پیش افکنده بایستادند انحضرت با روی تازه تبسم کرد و منذر را پرسش نمود و انواع تلطف فرمود بعد
منذر نامه را بیرون آورد و بسلیمان داد سلیمان قبل از مطالعه بالهام جبرئیل فرمود که حقه را بیاورید که در او در نا سفته و مهره کج سفته است بعد
از آن منذر گفت یا سلیمان بفرما تا در نا سفته را سوراخ کنند و بکج سفته رشته در کشند سلیمان با اعیان مملکت و ارکان دولت گفت که کیست که در را سوراخ
کند آدمیان عاجز آمدند و پریان و شیاطین گفتند که این کار از حضرت ما نیاید و سلیمان را بخواندند و سلیمان و برآمد تا آن موضع مهره را که رقم کرده بود سوراخ
کند ارضه موی در دهن گرفت و از آن بیرون آمد سلیمان دعا کرد تا غذای او را از چوب درخت گردانید بعد از آن گفت که کیست که رشته در کج سفته

کشتی دردوده که جانوری نیست که درمیان درخت سیب برمیآید شد گفت من ریسمان درین مهره کشیم پس بفرمود تا کرمی ریسمان در دهن گرفت و ازین جانب آن در رفت
و بجانب دیگر بیرون آمد پس امر کرد تا کنیزان و غلامان را حاضر ساختند سلیمان ایشانرا گفت که از غبار راه روی و دست خود را بشویید غلامان آب
بر داشتند فی الحال و روی شستن آغاز کردند و کنیزان آب از دستی بدست دیگر ریختند آنگاه بر روی زدند همچنین مردان و لا ب بر پشت ساعد ریختند
و زنان بر روی ساعد این از عادات قدیمه مردان و زنان است بدین علامت میان مردان و زنان امتیاز کرد و گویند تا هدایا عصائی تراشیده مثل آن ظرفی بیقین
بود که از ملوک میراث به بلقیس رسیده بود و قدحی زنا مدرج کرده بود که اسفل این عصا قبل از زیر که کدام طرف بود و سر آن کدام و قدح را از آبی پر
کن که نه از آب زمین باشد و نه از آب آسمان سلیمان فرمود تا عصا بر هوا انداختند هر کدام که از طرف او که بیشتر بر زمین آید اسفل است و امر کرد که اسبان را
چندان بدوانیدند که قطرات عرق از ایشان فرود آمد قدح را از آن پر ساختند و گفت این آبیست که نه از زمین بر آمده و نه از آسمان فرود آمده پس از
جمیع هدایای ایشان رد کرد هم چنانکه حق تعالی از آن خبر میدهد بقوله فلما جاء سلیمان پس آن هنگام که آمد رسول بلقیس بسلیمان و هدیه او پیش آورد گفت
سلیمان بر سبیل انکار که أتمدونن بمال آیا مدد میکنید مرا بمال و حال آنکه مال من از همه عالم بیشتر است فما آتانی الله پس آنچه عطا کرده است مرا
خدا از ملک عظیم و پادشاهی و نبوت و علم خیر مما آتاکم بهتر است از آنچه داده است شما را از متاع دنیا و بجهت این مرا هدیه شما احتیاج نیست بل أنتم بلکه شما
بهدیتکم تفرحون بهدیه خویش شادمان میشوید و مینازید بجهت آنکه مطمح نظر شما جز حطام دنیا نیست و همه قاصره شما مقصور است بر آن بعد از آن گفت
که ای رسول ارجع الیهم باز گرد بسوی بلقیس و قوم او و بگوی تا بیایند نزد من از روی انقیاد و اطاعت که غرض من از شما حطام دنیا نیست بلکه مقصود آنست
که بدین الهی و فرمان برداری درآیند و اگر فرمان نبرند در آمد فلنأتینهم بجنود پس هر آینه بیایم بدیشان لشکرها یکه از غایت قوت و کثرت و شوکت و فر
و مرتبه لا قبل لهم بها طاقت مقابله و مجادله نباشد مر ایشانرا با بعضی لشکر و قدرت بر مقاومه ایشان نداشته باشند و لنخرجنهم و هر آینه بیرون کنیم
ایشانرا منها از بلده سبا أذلة در حالیکه خوار بی عزت و بی قوت باشند و هم صاغرون و ایشان خوار شدگان شوند با سیری و بندگی گرفتن یعنی لشکر ما
ما اکتفا نکنند با آنکه عزه و ملک ایشانرا انتزاع کنند بلکه با وجود این ایشانرا اسیر سازند و به بندگی گرفتار گردانند منذر باز گشته بحضرت بلقیس شد
و تمامی احوال بعرض رسانید بلقیس بدانست که او پیغمبر خداست امرای لشکر خود را گفت چه صلاح می بینید ایشان جواب دادند که حکم تراست هر چه
فرمائی آن کنیم بلقیس گفت ما را طاقت مقاتله و مقابله او نیست اگر فرمان او نبریم بر ما غالب گردد و ما را اسیر کند از کرده ایم همه را بقتل رساند و با
مبتلا سازد پس همه انقیاد قول او نمودند پس بلقیس رسولی فرستاد بحضرت سلیمان که من از سر طوع و انقیاد متوجه درگاه تو ام تا بدانم که این چه دین است که ما را
بآن دعوت میکنی تا آن بگروم و بعد از فرستادن رسول هیئه راه کرده تخت خود را در آخر خانه هفتمین مضبوط ساخت و نگهبانان بر آن بر گماشت و
درهای هفت خانه را قفل کرده کلید ها را بر داشت و نایبی تعیین نمود و ملک و ولایت خود را بدو سپرد و با دوازده هزار امیر با همه عساکر و خدم و حشم
متوجه پایه سریر سلیمان شد و دیوان خبر یافتند اندیشیدند که چون سلیمان بلقیس را ببیند با کمال حسن و جمال و عقل البته با وی ازدواج و میل کند و سلیمان
را بر سر ایشان مطلع شاید صلاح آنست که رجال عقل و طعنه زنیم تا عیب او در دل سلیمان نشسته باو توجه نکند پس بعضی از اشراف جن پیش تخت
آمده بعرض رسانیدند که عقل بلقیس قصوری تمام دارد و کلام او از منهج صواب منحرف است و پای او مانند پای حمار است و هیچ التفات ننمود سلیمان دارین
اندیشه فرو رفت و خواست که اول عقل او را امتحان کند و در تخت او بعضی از معجزات خود باو نماید قال یا ایها الملأ گفت ای گروه بزرگان ایکم
ای کدام از شما یأتینی بعرشها بیاورد بنزد من تخت بلقیس را قبل أن یأتونی مسلمین پیش از آنکه بیایند بمن در حالیکه مسلمان باشند
و گویند کان چه هرگاه با صفت اسلام بیایند گرفتن تخت او روا نباشد مگر برضا او و چون سلیمان طلب کسی کرد که تخت بلقیس را حاضر سازد قال عفریت
گفت دیوی بد هیئت ناخوش و سرکش من الجن از قوم جن نام او ذکوان یا صخرا انا آتیک به من بیارم از آن تو قبل أن تقوم پیش از آنکه برخیزی
من مقامک از جای خود یعنی از مجلس حکومت و سلیمان تا نصف النهار در مجلس حکم نشستی و انی علیه لقوی و بدرستیکه من بر حمل آن تخت
هر آینه توانایم امین امینم در حفظ آن که در زر و جواهر مرصع است از آن خیانت نکنم و با مانت بتو رسانم سلیمان فرمود که زودتر از این میخواهم قال الذی
عنده گفت کسی که نزدیک او بود علم من الکتاب دانشی از کتب منزله یعنی کتب الهی خوانده بود و اسم اعظم را دانستی و آن خضر بود یا ملکی که دفتر مقادیر
نزد او است و بقول اشهر آصف بن برخیا که وزیر خواص سلیمان بود و پسر خواهر و ولی عهد خلیفه او بود انا آتیک به من بیارم تخت بلقیس را بتو قبل
أن یرتد پیش از آنکه باز گردد الیک طرفک بسوی تو چشم تو یعنی چون در چیزی نگری تا چشم از آن بر داری بجهت حلال نگریستن من تخت را
حاضر گردانم سلیمان او را دستوری داده وی بسجده افتاد و گفت یا حی یا قیوم که بزبان عبری اهیا شراهیا باشد و بقول بعضی یا ذا الجلال والاکرام و
گویند یا الهنا و اله کل شیء الها واحدا لا اله الا الله یا بلفظ الله الرحمن بود ثعلبی که یکی از راویان اهل سنت است آورده که عبدالله سلام از حضرت رسالت
پرسید که یا رسول الله چه کس بود که تخت بلقیس را از شهر سبا نزد سلیمان آورد فرمود آنکس نبود مگر علی بن ابی طالب که باسمی از اسماء اعظم الهی تخت بلقیس
را نزد سلیمان حاضر ساخت و آنکه پیغمبر با علی گفت یا علی تو با پیغمبران سابق بودی به پنهان و با من باشکارا و اینکه در اخبار بوضوح پیوسته که آنحضرت در همه
ازمنه با امر الهی بهر صورت که خواسته متمثل میشده و امور عجیبه از وی بظهور میآمده موید اینست قصه شب اول جنه با سلیمان فرستاده از این مقوله است و لهذا
ملقب شده بمظهر العجائب و مظهر الغرائب بهر تقدیر چون آنکسیکه نزد او اسم اعظم بود بآن دعا کرد تخت بر موضع خود در زمین فرو رفت بیک طرفة العین بیشتر
تخت سلیمان از زمین بر آمد و در روسبط آورده که حق تعالی آنجا تخت بلقیس را معلم ساخت و آنجا که نزد سلیمان بود موجود گردانید و در روایتی ماثوره از ابوعبدالله

انستکه حق بطی ارض فرمود فی الحال تخت را نزد سلیمان حاضر کردانید و گویند ملئکه بفرمان خدا تخت را انجا نزد سلیمان حاضر ساختند تا با صرصر
بفرمان ملک اکبر با سرع زمان احضار نمود فَلَمَّا رَاٰهُ پس آن هنگام که دید سلیمان آن تخت را با آن عظمت مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ آرام گرفته نزد خود قَالَ گفت
بر وجه ادای شکرگذاری اِنَّ هٰذَا این استقرار تخت بلقیس نزد من در یک چشم زدن مِنْ فَضْلِ رَبِّي از فضل پروردگار منست و محض فضل او لِيَبْلُوَنِي
تا بیازماید مرا که در مثل این امور ءَاَشْكُرُ آیا شکر گویم و او را از محض فضل او بینم نه بدن قوه من اَمْ اَكْفُرُ یا ناسپاسی کنم او را با آنکه نفس خود را در آن
دخل دهم و ادای شکران تقصیر نمایم وَمَنْ شَكَرَ و هر که سپاس داری کند نعمت خدا را فَاِنَّمَا يَشْكُرُ و بجز این نیست که سپاس داری میکند لِنَفْسِهِ برای
نفس خود چه شکر موجب دوام نعمت و سبب مزید آنست وَمَنْ كَفَرَ و هر که کفران ورزد فَاِنَّ رَبِّي پس بدرستیکه پروردگار من غَنِيٌّ بی نیاز است از شکرگذاری
و سپاس داری مردمان كَرِيمٌ کرم نماینده بر مستحقان با وجود کفران و بعد از آن ادای شکرگذاری بر این نعمت میکند و اعتراف بفضل و احسان ملک منان
قَالَ گفت سلیمان با عیان و اشراف خود نَكِّرُوا منکر و ناشناخته کردانید بتغییر هیأت و شکل لَهَا برای بلقیس عَرْشَهَا تخت او را و این وجه که اعلی بر
اسفل آرید و مقدم را مؤخر سازید و جواهر را ابدال کنید یعنی اخضر بجای احمر و ابیض در موضع صفر وضع کنید نَنْظُرْ تا بنگریم که بعد از سؤال اَتَهْتَدِي
آیا راه برد و بشناسد تخت خود را بفطنت عقل بعد از تغییر و تبدیل اَمْ تَكُونُ یا باشد مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ از آنانکه راه تمیز نیابند و نشناسند
آن را و نزد بعضی معنی آنست یعنی چون عرش خود را گذاشته بود و حارسان را گماشته بر در ها بسته بفرمان تا ایمان میآورد بخدا و بپیغمبری من و یا آنکه
با وجود چنین معجزه ظاهره بر کفر اصرار مینماید قول اول اظهر است بنوع کلام فَلَمَّا جَاءَتْ پس آن هنگام که آمد بلقیس نزد سلیمان و تخت خود پیش
سلیمان نهاده دید قِيلَ گفتند مر او را اَهٰكَذَا عَرْشُكِ آیا همچنین است تخت تو یعنی بی هیچ زیادتی در امتحان عقل او بر سبیل تشبیه و گفتند که
عرش تو مانند اینست قَالَتْ گفت كَاَنَّهُ هُوَ گوییا که این آن تخت است و جزم نکفت از جهه آنکه احتمال داشت که تختی باشد مثل آن نه غیر آن و این از کمال
عقل بود و بعد از آن گفت وَاُوتِينَا الْعِلْمَ و داده شده ایم ما دانش بر کمال قدرت الهی و وحدانیت و فرزانگی او و صحت نبوت سلیمان مِنْ قَبْلِهَا
پیش از این حالت یا قبل از این معجزه با آیات متقدمه از قصه هدهد تا آخر وَكُنَّا مُسْلِمِينَ و هستیم ما منقادان و گردن نهندگان حکم ترا وَصَدَّهَا
و باز داشت خدا بلقیس را بتوفیق ایمان و با سلیمان او را باز داشت مَا كَانَتْ تَعْبُدُ از آنچه که بود که میپرستید آن را مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز از خدا
یعنی آفتاب را اِنَّهَا كَانَتْ بدرستیکه بود بلقیس قبل از اسلام او مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ از گروه ناگرویدگان و از جمله آفتاب پرستان یعنی بغیر از آفتاب
پرستیدن مذهبی دیگر نداشت و چون سلیمان امتحان عقل و فطانت بلقیس نمود بعد از آن امتحان پای وی کرد که دیوان با و گفته بودند که پای او مثل
پای حمار است و اصابع ندارد سلیمان فرموده بود تا قصری بنا کرده بودند و زمین آن را از آبگینه سفید صاف ساخته بود و در زیر آن آب روان و ماهیان و
سایر حیوانات بحری را آنجا افکنده چنانچه صحن آن خانه آب نمود پس بفرمود تا سریر او در میان آن قصر نهادند پس بالای سریر نشست و امر کرد تا بلقیس را
بطلبیدند چون بدر کوشک رسید قِيلَ لَهَا گفت مر او را اُدْخُلِي الصَّرْحَ در آی در ساحت این قصر و گویند مراد عرصه خانه است فَلَمَّا رَاَتْهُ پس چون
بدید بلقیس آن صرح را حَسِبَتْهُ لُجَّةً پنداشت آن را آب عمیق یا بمثابه دریاچه وَكَشَفَتْ و برداشت و بر کشید جامه را عَنْ سَاقَيْهَا از پایهای خود قَالَ
گفت سلیمان فروگذار دامن خود را اِنَّهُ بدرستیکه این جا و آب پندار صَرْحٌ مُمَرَّدٌ عرصه ایست شاه هموار مِنْ قَوَارِيرَ از آبگینها [illegible]
آنکه چون کسی زنی خواهد جایز است که محاسن او را ببیند و نقل کرده اند که چون سلیمان ساق بلقیس را بدید که بر آن موی بود بطبع وی ناخوش آمد و علاج
ازاله آن با آدمیان مشورت کرد بعضی گفتند تا بستره باید ستر گفت در آن خوف جراحت اعضاست پس از شیاطین علاج طلبید ایشان از برای وی حمام ساختند
و آهک و زرنیخ بهم ممزوج ساختند پیش از این حمام و نوره نبود چون بلقیس را گفتند تا بحمام رفت و نوره بر خود مالید موی پاها او زایل گشت و در روایت
آمده که در آن زمان که بلقیس بدر قصر آمد زن پاچه بنظر او در آمد که آن بزرگ سلیمان میخواهد که او را در آب غرق سازد و چون بخطای ظن خود عارف
شد قَالَتْ رَبِّ اِنِّي ظَلَمْتُ گفت ای پروردگار من ستم کردم نَفْسِي بر نفس خود که گمان بد بسلیمان بردم و اسم آنستکه مراد وی از این پرستش آفتاب
بود یعنی بر نفس خود ظلم کردم بپرستش آفتاب لهذا در عقب این گفت وَاَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ اسلام آوردم با سلیمان یعنی چون بیمن صحبت او و امداد وی
مسلمان شدم و پرستش او کردن نهادم لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مر خدای را که پروردگار عالمیانست در هر چه بندگان خود را بان فرموده از اقسام طاعات
پس سلیمان او را در عقد نکاح خود در آورد و او را فرزندان متولد شد ملک و ولایت با و تفویض نمود و جنیان را فرمود تا از برای او سه حصن بنا
کردند در زمین یمن که از بخت قدرت و استحکام نظیر نداشت بود یکی سلحین و دیگری بینون و سیم عمران و او را بان ولایت فرستاد و در هر یک ماه یکبار با او رفتی
و سه روز نزد او مقام کردی نماز بامداد در شام روانه شدی و نماز پیشین در یمن بودی و در بعضی روایت آمده که سلیمان او را نخواست بلکه او را با تبع پادشاه
همدان است عقد بست و بیمن فرستاد و ذو تبعه که امیر جن بود مامور بلقیس گردانید تا برای وی حصنی چند بنا کرد عجبا با سانید معتبر نقل کرده که موسی
بن محمد علی بن موسی و یحیی بن اکثم روزی بهم رسید یحیی از او مسئله چند پرسید و جواب آن نداشت پس نزد برادر خود علی بن محمد آمد نقل آن کرد او اطاعه
آن نمود و اقرار بامامت آنحضرت کرده و گفت جانم فدای تو باد پسر اکثم از من مسئله چند پرسیده از آن بجواب طلبم آنحضرت بخندید و گفت جواب
اکثم را بکفتی گفت نه بی ادب سکوت نمودم حضرت فرمود بیان آن مسایل کن گفت خبر ده مرا از سلیمان که چرا با آنکه پیغمبر بود محتاج بعلم آصف بود بعد از آن
مسایل دیگر را از او پرسید جواب شنید حضرت فرمود ای عزیز من بنویس بکتابت بیحیی بن اکثم و آن را به بسم الله مصدر ساز و بگو از من سوال کرده از قول
خدا در کتاب خود که وَالَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ چه کس بود بدانکه آن آصف برخیا بود و سلیمان عاجز نبود از انچه آصف دانست لیکن میخواست که اعلام

اهل ایمان کنند از جن و انس که بعد از او حجت خدا خواهد بود سلیمان با مر خدا این علم را بود بعد با صفت داده بود تا در امامت و خلافت او اختلاف واقع نشود
همچنانکه سلیمان را در حال حیوة داود فهم و زکی عطا فرمود بجهت آنکه نبوت و امامت او را بشناسند و بدانند که بعد از پدر نبی و امام جمله خلایق خواهد
بود تا تاکید حجت نموده باشد بر بندگان بعد از ذکر قصه سلیمان علی نبینا و علیه السلام حال صالح را بیان میفرماید و لقد ارسلنا و بتحقیق فرستادیم
ما الی ثمود بسوی قبیله ثمود اخاهم صالحا برادر نسبی ایشان صالح پیغمبر را ان اعبدوا الله بانکه بپرستید خدا را فاذا هم
پس ناگاه ایشان بعد از این گفتار بیکبار فریقان دو فرقه شدند مؤمن و کافر یختصمون که خصومت و جنگ میکردند همه ایشان با یکدیگر و چون
کفار بوقت خصومت ملزم گشتند گفتند بصالح بیار آنچه ما را میترسانی از نزول عذاب قال گفت صالح با ایشان یا قوم ای گروه من لم تستعجلون
بالسیئة چرا شتاب میکنید بعقوبت قبل الحسنة پیش از توبه نیکو که بر وجه خلوص باشد یعنی تاخیر توبه میکنید تا که عذاب نازل شود چه
ایشان میگفتند اگر عذاب به بینیم توبه کنیم و اگر نه بر کفر خود راسخ باشیم تا آنکه چرا تعجیل میکنید ببلا و عقوبت پیش از رحمت و عافیت یعنی چرا طلب
رحمت مرا مقدم نمیکنید بر عقوبت لولا تستغفرون الله چرا استغفار نمیکنید یعنی بایمان و توبه از خدا آمرزش نمیطلبید قبل از نزول عذاب لعلکم
ترحمون شاید شما رحم کرده شوید بقبول توبه و عذاب فرو نیاید بر شما چه بعد از آن ایمان و توبه مقبول الهی نخواهد بود و نفع بشما نخواهد داد در
وعذاب قالوا اطیرنا بک گفتند آن گروه که فال بد گرفتیم بتو و بمن معک و هر که با تست از گرویدگان یعنی تو و اتباع تو بر ما میمنت ندارید چه تا آغاز
دعوت وحجت کرده اید قحط و جوع بما روآورده و سنگ تفرقه و پریشانی در میان ما افتاده و از یکدیگر پراکنده شده ایم قال گفت صالح با ایشان که
طائرکم فال بد و شامت شما عند الله از نزد خدا است یعنی این محنت و بلیه از نزد خدا بشما رسیده است بسبب کفر و عناد شما پس بشوم آن میرسد بشما
آنچه میرسد بشما نه که بجهت ما باشد بل انتم قوم تفتنون بلکه شما گروهی هستید که آزموده میشوید یعنی شما را امتحان مینماید بخیر و شر و دولت و نکبت تا
و سختی یعنی خدا با شما معامله آزمایندگان میکند تا بر عالمیان واضح شود که در ایام دولت و نعمت بشکر گذاری آن مشغول میشوید و در راه بنعم حقیقی خود بره
اطاعت و میکنید یا نه و در زمان محنت و بلیه شکیبائی میکنید و از اعمال قبیحه که باعث این محنت است باز می ایستید یا نه وکان فی المدینة و بودند در
شهری که صالح بود از زمین حجر تسعة رهط نه نفر از اشراف و اکابر قوم و اشرار ایشان که راس و رئیس ایشان قدار بن سالف بود یفسدون تباهی میکردند
کفر و معاصی فی الارض در زمین حجر و لا یصلحون و بصلاح نمی آوردند کار خود را یعنی افساد ایشان از رنگ و شوب صلاح خالی بود و هر چه از ایشان صادر
میشد محض فساد بود و این نه کس مرتکب عقر ناقه شدند و چون عقر ناقه کردند از صالح وعید عذاب شنیدند قالوا گفتند با یکدیگر تقاسموا بالله در حالتی
که سوگند خورده بودند بخدا بر طریقی که نزد ایشان معتبر بود یعنی بعد از سوگند گفتند لنبیتنه هر آینه شبیخون میکنیم بر صالح و اهله و کسان
او را بکشیم او و اتباع او را بر معرض زوال افکنیم ثم لنقولن لولیه پس هر آینه بگوییم ولی خون او را ما شهدنا حاضر نبودیم و مشاهده نکردیم مهلک
اهله هلاک شدن کسان او را و حفص بکسر لام میخواند یعنی در موضع هلاک ایشان نبودیم چه جای آنکه ما متولی خون ایشان شده باشیم پس از هلاک ایشان خبر
داشته باشیم و انا لصادقون و بدرستیکه ما راست گویانیم در آنچه گفتیم و مکروا مکرا و مکر کردند مکر کردنی و مکرنا مکرا و مکر کردیم مکر کردنی
یعنی جزای مکر را بدیشان رسانیدیم تا آنکه مکر ایشان را سبب هلاک ایشان ساختیم و هم لا یشعرون و حال آنکه ایشان آگاه نبودند شعور نداشتند تا از ابن
عباس مرویست که صالح مسجدی داشت در غاری و شبها در آن مسجد نماز گذاردی و این نه کس که مذکور شد گفتند عده عذاب بقول صالح سه روز
دیگر است ما بیش از وقوع این بلا کار صالح را بسازیم پس اول شب بدان غار آمدند و در کمین نشستند تا چون صالح در آید او را بکشند حق تعالی فرشتگان را فرستاد تا
بر هر یکی از ایشان سنگی فرود آوردند همه را بکشتند و صالح از مکر ایشان خلاصی یافت و روایتی آنست که حق تعالی فرمود که سنگی بر در آن غار انداختند [illegible]
و ایشان در آنجا هلاک گشتند و باقی کفار بصیحه جبرئیل هلاک شدند فانظر کیف کان پس بنگر ای بیننده که چگونه بود عاقبة مکرهم سرانجام مکر ایشان
از تکذیب و عناد و جحود و استکبار و ایذاء و اهانت صالح و اهل او انا دمرناهم بدرستیکه ما هلاک کردیم این نه تن را در غار و قومهم و باقی قوم ایشان را
اجمعین همه بصیحه جبرئیل فتلک بیوتهم پس آن خانهای ایشان که در زمین حجر که شهر صالح است خاویة در حالتی که خالی است یا سقط افتاده بما ظلموا
بسبب ستم کردن و از حد در گذشتن ایشان که کفر و عناد بود ان فی ذلک بدرستیکه در آنچه ما شما را گفتیم لآیة هر آینه علامتی است لقوم یعلمون مر گروهی
که دانند از آن پند گیرند از ابن عباس مرویست که مییابم در کتاب خدا که ظلم خانها را خراب میکند پس این آیه تلاوت فرمود و در تفسیر اهل البیت مذکور
که ظلم آل محمد را همین حال بود چه اثری از بیوت و منازل ایشان نماند و آنچه در عقب خود گذاشتند در دنیا طعن و لعن است و در آخرت عقوبت عذاب الیم در درکه
جحیم و انجینا الذین آمنوا و رهانیدیم آنان را که گرویده بودند بصالح و کانوا یتقون و بودند که پرهیز میکردند از کفر و معاصی برکت ایمان و صلاح
و تقوی از رسما نقلست که در وقت هلاک قوم ثمود هر یک آبله بر دست ایشان پیدا آمد بعد از آن روز اول سرخ بود و روز دوم زرد بود و روز سیم
سیاه گشت و روز چهارم شکافته شد در عقب آن جبرئیل آمد و بانگ بر ایشان زد که بر جا بمردند و مؤمنان که نجات یافتند چهار هزار بودند و صالح ایشان را
بحضرموت برد و در آنجا بجوار رحمت ایزدی پیوست و بجهة این آن زمین را حضرموت گفتند یعنی حاضر شد آنجا موت بر صالح و بعد از ذکر ثمود بیان احوال
لوط میفرماید که ولوطا و فرستادیم لوط را برهبری قوم خویش اذ قال یاد کن چون گفت لقومه مر گروه خود را از روی انکار و استهجان اتأتون
الفاحشة آیا می آیید بخصلتی زشت یعنی لوط قوم خود را گفت می آیید بر زنان بعمل زشت و لواطه که زشت ترین فواحش است و انتم تبصرون و حال
آنکه شما میدانید زشتی او را یا آنکه می بینید یکدیگر را یعنی بمعاینه و مواجهه یکدیگر را از آن میکنید پس در بیان فاحشه گفت ائنکم لتاتون الرجال آیا شما می

بر زنان شهوة از روی شهوت من دون النساء بجز زنان که برای شهوت مخلوقند چه حکمت در مواقعه طلب نسل است نه قضای حاجت شهوت بل انتم بلکه
شما قوم تجهلون گروهی مزد نمایید که تمیز نمی‌کنید عاقبت این عمل و تبیح زنا را یا فعل شما مشابه فعل کسیست که سفیه و جاهل باشد تمیز میان قبیح و حسن نتواند
کرد فما کان جواب قومه پس نبود جواب گروه لوط الا ان قالوا مگر آنکه گفتند با یکدیگر در حالیکه متفق الکلمه بودند اخرجوا آل لوط بیرون
کنید کسان او را من قریتکم از دیه خود که سدوم است انهم اناس یتطهرون بدرستیکه ایشان مردمانی اند که پاکیزه‌اند از افعال ما یعنی که خود را پاک
میدانند از ان و فعال پلید میخوانند ابن عباس فرموده که این را بر سبیل استهزا میگفتند فانجیناه پس نجات دادیم لوط را و اهله و کسان او را
یعنی دختران او را الا امرأته مگر زن او را که قدرناها تقدیر کردیم و حکم فرمودیم بودن او را من الغابرین از باقی ماندگان در عذاب با قوم لوط بجهة کفر
و سخن چینی او و امطرنا علیهم و باران باریدیم بر ایشان از زبر روز بر شهر موتفکات مطرا بارانی از سنگ فساء پس بد بارانی بود مطر المنذرین
باران بیم کرده شدگان که نصیحت بیم کنندگان نکردند و در قصد ایذا و آزار ایشان شدند پس گفتیم لوط را بعد از هلاک ایشان قل الحمد لله بگو ستایش
مر خدای راست بر هلاک کفار و سلام علی عباده و سلام بر بندگان او الذین اصطفی آنانکه برگزید ایشان را آنگاه داشت خود از فواحش و نجات
داد از عقوبت و قول اکثر و اصح آنستکه مامور باین امر محمد پیغمبر ماست که چون حضرت حق سبحانه و تعالی در این سوره قصصها که دال است بر کمال قدرت چون
قصه موسی و اختصاص رسل بآیات کبری چون قصه سلیمان و مشتمل بر هلاک اعدا و نصرت اولیا چون قصه صالح و لوط بگو فرستاد و توفیق بر نعمتی
عظیم است پس بحمد این و بر الحمد الهی امر کرد و بسلام بر بندگان برگزیده و ایشان انبیا یا عامه مومنان یا صلحا و در تفسیر اهل البیت آمده که ائمه معصومین اند
اهل بیت و که دل ایشان سالم است از لوث علایق و سر ایشان خالی است از فکر خلایق و امر فرمود سلام را بواسطه شنوند و سلام بی‌واسطه خواهند شنید که
سلام قولا من رب رحیم و در این آیه ترغیب است بر آنکه در سخن گفتن ابتدا بحمد خدا و صلوات و سلام رسول کنند تا بمیمنت آن سخن مقبول سامعان گردد و
لهذا ارباب تصانیف و خطبا و ادبا در اوایل رسائل و کتب و خطب و سایر مقاصد همین طریقه مرعی میدارند چه حق تعالی بعد از این امر این مقصود شروع کرده
بر سبیل الزام حجت بر کفره فرموده که آلله خیر خدا بحق بهتر است در ستایش و پرستش اما یشرکون یا آنچه انباز میگیرند مشرکان با خدا و او بدیهیست
است که هیچ چیز مرتبت نمیشود از عبادات آنچه با وی شرک گرفته اند تا موازنه توان میان او و میان آنکس که مبدء جمیع چیزهاست خالق و مالک همه و در خبر
است چون رسول این آیه تلاوت نمودی فرمودی بل الله خیر و ابقی و اجل و اکرم بعد از ان تعداد خیرات و منافع خود میکند که آثار رحمت و اسعاد و انست دلالت بر
وحدانیت و نعمت قاهره او تا بندگان از بادیه جهالت و ضلالت و شرک روی بر نهضت آباد وحدانیت او نهند میفرماید بر طریق اضراب از کلام سابق امن
خلق یعنی بلکه بهتر است آنچه کفار میپرستند یا خدایی که بقدرت کامله خود بیافرید السموات و الارض آسمانها و زمینها را که اصل اند در عالم
کون و فساد و مساکن و منافع بندگان و معیشت ایشان در ان و انزل لکم و فرو فرستاد برای شما من السماء از آسمان یا ابر ماء آبی که باران است فانبتنا
به پس برویانیدیم بدان آب حدائق بوستانها را محوطه محاط علیها ذات بهجة که خداوند حسن و بهاء آراسته و زیبا بانواع اثمار و اشجار و عدل
از غیبت بتکلم برای تاکید اختصاص این فعل است بذات او یعنی مائیم که توانائیم و بر رویانیدن بوستانها زیبا و نیکو از آب باران ما کان لکم نبوده است
مر شما را ان تنبتوا شجرها آنکه برویانید درختان بوستانها را ءاله مع الله آیا هست خدای با حق که معاون او باشد در آفرینش این اشیا چه
منفرد است در ایجاد آن بل هم بلکه مشرکان قوم یعدلون گروهی اند که میل میکنند از راه حق که توحید است ام من جعل الارض قرارا این بدانا ام
خلوت یعنی بهتر است خدایان باطله آنکس که زمین را آرامگاه آدمیان و دواب گردانید باین وجه که از آن زمین آب بیرون آورد و تسویه فرمود که قرار — بروجهی
انسان و دواب بر آن حاصل میشود و جعل خلالها انهارا و پیدا کرد در میان زمین نهرها آب جوها آب روان که میآشامید و زراعت میکنید و جعل لها
و آفرید برای استحکام زمین رواسی کوههای بلند که در آن معادن حاصل میشود و از تحت آن چشمه‌ها بیرون میجوشد و جعل و گردانید بین البحرین
میان دو دریا عذب و مالح حاجزا مانعی که بجهت آن با یکدیگر خلط نشوند و بیان این در سوره الفرقان گذشته ءاله مع الله آیا هست یعنی نیست خدای
با حق که در خلق این چیزها با او مدد نماید بل اکثرهم لا یعلمون بلکه بیشتر اهل شرک نمیدانند که خدا منفرد است در آفرینش این چیزها و هیچ چیز
با او در ان شریک نیست لاجرم بشرک قایل شده اند امن یجیب المضطر بلکه بهتر است شریکان ناتوان کسیکه اجابت کند بیچاره و فرو مانده را یعنی
بتان را اذا دعاه چون بخواند او را و مضطر کسیست که او را هیچ حیله و وسیله نباشد مگر حق تعالی تا کسیکه دل از همه خویش برداشته باشد چون غریق در دریا
و گم شده در بیابان یا بیماری نا امید از صحت او روایت کرده اند که شیخ داود یمانی بعیادت بیماری رفت بیمار گفت ای شیخ دعا کن برای شفای من شیخ گفت تو دعا کن که
مضطری و اجابت بدعا مضطر باز بسته است نیز که نیاز تو بیشتر است و حق تعالی نیاز بیچارگان را دوست میدارد چه اگر نیازمند بیچاره دعا کند و اجابت
میفرماید و یکشف السوء و برمیدارد بدی را یعنی دفع میکند آزار و آنچه بد آید و اما اجابت او موقوف بشروط مصلحت است چنانچه در آیه ادعونی
استجب لکم مبین شد و یجعلکم و میگرداند شما را خلفاء الارض خلیفه‌ها در زمین یعنی شما را جانشین پیشینیان میسازد در زمین تا از پی ایشان
تصرف شما در او بود ءاله مع الله آیا خدای دیگر هست با خدا بحق که در این کارها اعانت او کند یعنی نیست و نباید قلیلا ما تذکرون اندکی پند می
پذیرید یا خدای را اندک یاد میکنید نعم او را که مقدر میشوند امن یهدیکم بلکه بهتر است بتان جامد آنکسی که راه مینماید شما را فی ظلمات
البر و البحر در تاریکیهای بیابان و در دریا بوسیله کواکب و علامات مراد ظلمات شب است یعنی آنکس که چون راهها بر شما مشتبه شود و طریق برو
شد در نمی‌آید شما را اهتدا میدهد و من یرسل الریاح و آنکسیکه میفرستد بادها را بشرا در حالیکه مژده دهنده است بین یدی

رحمتیه پیش از نزول رحمت او که بارانست أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ آیا باشد خدای دیگر با خدا بجهت که یاری دهد بر مثل این یعنی نباشد چه او یگانه است در خلق
همه اشیا تَعَالَى اللَّهُ برترست خدا و برترست عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه انباز میگیرند کافران چه خالق و مقدس است از شارکت عاجز مخلوق أَمَّنْ يَبْدَأُ
الْخَلْقَ بلکه بهتر است از معبودان بمکنت عاجزه آنکس که میافریند از عدم بوجود میارد خلق را ثُمَّ يُعِيدُهُ پس اعاده کند و باز آورد او را بعد از آن در روز
قیامت و او را مبعوث سازد وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ و آنکس که روزی میدهد شما را مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بباران نازل وَالْأَرْضِ و با باز ستاندن نبات از ارض شما را روزی
میدهد أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ آیا خدای دیگر هست شریک با خدا بجهت که اینکارها تواند کرد قُلْ هَاتُوا بگو بیارید بُرْهَانَكُمْ دلیل روشن خود را بر آنکه کسی غیر الله نیز
بر این قدرت دارد إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در آنکه الهه دیگر هست چه کمال قدرت از لوازم الوهیت است و آن غیر حق را ثابت نیست
قُلْ بگو ای محمد لَا يَعْلَمُ نمیداند مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر که در آسمان و زمین است از ملائکه و جن و انس الْغَيْبَ پوشیده را إِلَّا
اللَّهُ لیکن خدا میداند چنانچه قدرت کامل مخصوص او است علم شامل هم نیز بدو اختصاص دارد وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند آنها که در آسمان و زمین اند که
أَيَّانَ يُبْعَثُونَ که در کدام وقت برانگیخته خواهند شد چه این از جمله علم غیب است که غیر از او سبحانه بدان عالم نیست و نزد بعضی این آیه در باب مشرکان است که
رسول را از وقت قیامت سؤال کردند پس معنی اینست که نمیدانند جمیع آدمیان که قیامت کی قایم شود بعد از آن جهت تنبیه در نفی علم بدان بَلِ ادَّارَكَ عِلْمُهُمْ
بلکه تمام رسیده و استحکام یافته علم ایشان فِي الْآخِرَةِ در وقوع آخرت بحجج و آیات عقلیه و نقلیه که اسباب علم ایشان بوقوع آن با وجود این چنانکه
حق دانستن است از آن اندانسته پس چگونه عالم باشند بوقت وقوع قیامت که از امور غیبیه است که اصلا علم باسباب آن ندارند تا بنهایت علم ایشان همین است که
آخرت واقع خواهد شد با دلایل عقلیه و نقلیه و از ایجاد و تکذیب بوقت معین از برای وقوع قیامت و از اعتبار مرویست که وصف ایشان باستحکام علم و تجاهل
ان در آخرت بر سبیل سخریه است و استهزا همچنانکه شخصی با شخصی ابله از سر استهزا گوید چه بسیار دانشمندی و گویند بل بمعنی هل است و ادارک بمعنی
تدارک بوده و بر هر دو تقدیر استفهام بمعنی نفی است یعنی رسیده و کامل نشده است دانش ایشان در وقوع آخرت و کما ینبغی از آن دانسته اند بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ
بلکه ایشان در شک اند مِنْهَا از وقوع آن مانند کسیکه متحیر باشد بر وادی و دلیل بر آن نیابد بَلْ هُمْ مِنْهَا بلکه ایشان از آخرت عَمُونَ نابینااند
یعنی چشم دل ایشان از مشاهده دلایل بعث و حشر پوشیده است جهت عدم تامل و تفکر در آن وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر شدند از روی
انکار و استبعاد بسبب عدم تدبر و تفکر در آیات بینه در حقیقت بعث أَئِذَا كُنَّا تُرَابًا آیا چون گردیم ما خاک وَآبَاؤُنَا و پدران ما نیز خاک گردند أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ
آیا ما بیرون شدگانیم از گورها لَقَدْ وُعِدْنَا بدرستیکه ما وعده داده شده ایم هَٰذَا این حشر و نشر را نَحْنُ وَآبَاؤُنَا ما و پدران ما مِنْ قَبْلُ پیش
از وعده محمد إِنْ هَٰذَا نیست این وعده إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر افسانهای پیشینیان که مجرد حرف و صوت است و حقیقتی ندارد قُلْ بگو ای محمد ایشانرا
که سِيرُوا فِي الْأَرْضِ روید در زمین اهل تکذیب چون دیار حجر و احقاف و مؤتفکات فَانْظُرُوا پس بنگرید که كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ
چگونه بود سرانجام گناهکاران و کار ایشان بکجا رسید تا از آن عبرت گیرند و بترسند از آنکه مثل آن بشما واقع شود بعد از آن جهت تسلیه حبیب خود
کفار قریش تکذیب او میکردند و انواع مکر میانگیختند فرمود که وَلَا تَحْزَنْ و اندوهناک مشو ای محمد عَلَيْهِمْ بر تکذیب و اعراض مشرکان وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ
و مباش در تنگدلی مِمَّا يَمْكُرُونَ از آنچه مکر کردند ایشان که من نگاه دارنده توام و ترا از شر ایشان در پناه عصمت خود نگاه دارم و مکر ایشان را از تو دفع
نمایم و ترا بر ایشان غالب گردانم وَيَقُولُونَ و میگویند انکار آن بتو و اصحاب تو مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ کی خواهد بود این عذاب موعود که عقوبت ما و حرب
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان قُلْ بگو عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ بگو شاید یعنی امید هست که بحکم الهی رَدِفَ لَكُمْ از پی در آید شما را و در عقب شما
پیوندد بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ برخی از آنچه بشتاب میکنید در نزول و حلول آن و آن عذاب روز بدر بود یا قحط وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستیکه پروردگار تو
لَذُو فَضْلٍ هر آینه خداوند فضل و احسان و شفقت و مرحمت است عَلَى النَّاسِ بر مردمان که تعجیل نمیکند در عقوبت ایشان بر کفر و معاصی وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ
و لیکن بیشتر ایشان لَا يَشْكُرُونَ سپاسداری نمیکنند و حق نعمت تاخیر عذاب نمیشناسند بلکه از غایت جهالتی که دارند استعجال وقوع آن میکنند وَإِنَّ
رَبَّكَ و بتحقیق که آفریدگار و پروردگار تو لَيَعْلَمُ هر آینه میداند مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ آنچه میپوشد از آن سینهای کفار از حقد و حسد و مکر بر تو وَمَا يُعْلِنُونَ
و آنچه آشکارا میکنند از تکذیب و عداوت تو پس ایشان را از این جزا و سزا خواهد داد و عقوبت بر هر دو وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ و نیست هیچ پوشیده از حوادث و نوازل
و غیر آن فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ در آسمان و زمین إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ مگر که نوشته است در کتابی روشن یا روشن سازنده آنچه در اوست مر کسی را که مطالعه
آن میکند از ملائکه مراد لوح محفوظ است إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ بدرستیکه این قرآن يَقُصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ میخواند بر بنی اسرائیل یعنی بیان میکند
ایشان را أَكْثَرَ الَّذِي بیشتر از آنچه از روی جهالت هُمْ فِيهِ ایشان در آن يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنند بخلاف یکدیگر سخن میگویند چون تشبیه
یهود و تثلیث نصاری و احوال معاد جسمانی و روحانی و صفات بهشت و دوزخ و قصه عزیر و مریم و عیسی و نبی مبشر به در توریة که خضر است یا نه چه بعضی از ایشان میگفتند
که آن یوشع است و جمعی دیگر بر آن بودند که زمان ظهور ایشان بعد از این خواهد بود و غیر آن از احکام مختلفه و این معجزه پیغمبر ما است که کتاب ایشان را نخوانده
بود و بیان خبر میدهد وَإِنَّهُ و بدرستیکه او هر آینه راه نماینده است و روشن سازنده وَرَحْمَةٌ و بخشایش نعمت لِلْمُؤْمِنِينَ برای گروندگان چه ایشان اند که بدان
منتفع اند نه غیر آن إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو يَقْضِي بَيْنَهُمْ داوری و حکم فرماید میان اهل اختلاف از بنی اسرائیل و میان آنانکه بقرآن گرویده اند
بِحُكْمِهِ بحکم درست و راست خود وَهُوَ الْعَزِيزُ و او است غالب که حکم او را رد نتوان کرد الْعَلِيمُ دانا بحقیقت آنچه حکم میکند بحکمت و مصلحت آن و بجهت آنکه ای
محمد که حق تو است در میان اهل حق و باطل حکم خواهد کرد و هر یک را بر وفق عمل جزا خواهد داد فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ پس توکل کن بر خدا و از شر دشمنان و معاندان

ناك مدار و اندیشه بخود راه مده و خاطر مبارك را از دره مدار إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ بدرستیکه تو بر حق روشنی و راستی یعنی بیقین راه تو راست و کار تو درست
و محق و لیست بتوکل ز مبطل همه اهل ایمان در این خطاب داخلند و اگرچه بظاهر خطاب بحضرتست بعد از آن تشبیه کفار میکند بمردگان و میگوید که إِنَّكَ لَا
تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ بتحقیق که تو سخن نمیتوانی شنوانید مردگان را یعنی مرده دلان کفر فهم سخن تو نمیتوانند کرد و اعتقاد آن ندارند وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ و نمی
توانی شنوانید کران را خواندن و آواز دادن یعنی ایشان مثل ادم مرده اند و مرده شنوا نیست إِذَا وَلَّوْا چون برگردند مُدْبِرِينَ در حالیکه پشت بر کرده اند کافران
در ناشنیدن خصوصا کری که برگردد و پشت بر داعی خود کند از محل استماع همچنین کافر استماع ندا نمیکنند زیراکه بسمع قبول نمیشنوند و با پند عمل نمیکنند و
تدبر در آن نمینمایند همچنانکه کر آواز خواننده خود نمیشنود خصوصا در وقت پشت بر کردن و اعراض نمودن چه با عدم اعراض مظنه استماع هست و در حین
اعراض طمع منقطع است از استماع و همچنین کافر قبل از اعراض امید استماع ما و میتوان داشت اما چون که بجهه عناد وجود اعراض نمود طمع استماع از او بالکلیه
قطع شد پس کافر مصمم بکفر مانند میت باشد در عدم قبول هدی و مثل اصم در عدم استماع دعا وَمَا أَنتَ بِهَادِي الْعُمْيِ و نیستی تو راه نماینده کافران
عَن ضَلَالَتِهِمْ از گمراهی ایشان چه هدی حاصل نمیشود مگر ببصر و این از ایشان مفقود است یعنی چون کفار بجهه فرط عناد و استکبار استعمال نور متفکره
نمیکنند در ایات واضحه که موصل است بالله خود را بمنزل نجات پس بمنزله کوران اند پس بجهه عدم بصر راه نمیبرند بمقصد در گمراهی خود متحیر و سرگردان میمانند إِن
تُسْمِعُ نشنوانی یعنی شنوانیدن تو فایده ندهد إِلَّا مَن يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا مگر کسی را که بگرود بایات ما یعنی طلب حق کند بنظر کردن و تامل نمودن در ایات بینه
و معجزات واضحه فَهُم مُّسْلِمُونَ پس ایشان گردن نهادگانند فرمان ما را وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ و چون واقع شود گفتار که آن وعده عذابست عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی
چون واقع و لازم گردد آنچیزیکه بان وعده داده میشدند از بعث و نشور و یا چون حکم الهی صادر شود بوقوع عذاب بر کفار از ابو سعید مرویست که چون ایشان
دست از امر بمعروف و نهی از منکر باز دارند و هیچکدام عمل نکنند واجب شود بایشان غضب الهی و اول ماخوذ شوند بمبادی عذاب که از جمله آن اینست که أَخْرَجْنَا
لَهُمْ بیرون اریم برای ایشان دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ جنبنده از زمین که تُكَلِّمُهُمْ سخن گوید با ایشان بزبان عربی فصیح أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا
انکه مردمان بودند که بسخنان ما از وعده و وعید حشر و نشر و ایات دلایل قدرت و وحدانیه فرزانه ما لَا يُوقِنُونَ متیقن نمیشوند از سر یقین تصدیق
بان نمیکردند و خروج دابة الارض نشانه ایست از علامات قیامت و در روایه امده که از میان صفا و مروه بیرون اید مومن را از ایمان او و کافر را از کفر
او خبر دهد و در آنحال تکلیف مرتفع شود و توبه قبول نگردد و عبدالله بن عمر روایه کرده که هیچ مومن نباشد مگر که دابة الارض او را مسح کند و هیچ منافق
نبود مگر که او را حطم کند و در شب مشعر که مردمان متوجه منی باشند بیرون اید و محمد کعب قرظی روایه کند که حضرت امیر المؤمنین را از این دابة الارض پرسیدند
فرمود که بخدا که او را دم نباشد محاسن داشته باشد این مشعر است که این بشر خواهد بود و صاحب معتمد اورده که چون نماز دیگر باخر رسد حق تعالی دابه را از
زمین بیرون ارد و بعضی گفته اند ناقه صالح را علی نبینا و علیه السلام از سنگ بیرون اورد و آن دابه کوتاه باشد در حدیث امده که خروج دابه و طلوع افتاب از مغرب متقارب باشد هر
کدام که پیش بود آن دیگر در عقبش ظاهر گردد و از ابن عباس منقولست که از اشراط ساعت اول ایات سماوی طلوع شمس بود از مغرب و از ایات ارضی خروج دابه که طول
ان شصت گز باشد چهار قایمه داشته باشد موهای زرد و بال رنگ بر اعضا او باشد مانند موی بچه مرغ و دو بال داشته باشد در شیر روی و هیچ طالب او را فوت
نشود و هیچ طالب و از دریا بند وی او چون روی مردمان بود اما در غایه روشنی و درخشندگی و در تیسیر از ابن عباس نقل کرده و در کشاف از ابن جریح که سر او شبیه
بسر گاو بود و در عین المعانی اورده که چشم او چون چشم خوک بود و گوش او چون گوش فیل و شاخ او بمشابه شاخ گاو کوهی باشد لون او چون لون پلنگ و گردن
گردن شترمرغ و سینه اش چون سینه شیر و پهلویش چون پهلوی یوز و دنبه اش چون دنبه قوچ و قوایمش مانند قوایم شتر و ما بین مفصلین او دوازده گز باشد
بذراع ادم و همه الوان مختلفه در او باشد و ما بین هر دو قرن او یکفرسخ و بیرون اید میان صفا و مروه و یا کوه اجیاد که در حوالی مکه است و یا وادی تهامه یا
از بحر سدوم و در حدیث امده که از اعظم مساجد یعنی مسجد الحرام بیرون اید در کتاب علامات الساعه مذکورست که از رکن خانه کعبه بر اید و مردم باو نگرند و او تا
افتاب سیر کند بلند شود و بعد از سه روز ثلث او بیرون اید و از امیر المؤمنین مرویست که تا سه روز زیاده از ثلث او بیرون نیاید و حسن بصری گفته که خروج تمام
نشود مگر بعد از سه روز و بعضی بر انند که جز سر و گردن بیرون نیاید قول اشهر انست که تمام او بیرون اید و در تیسیر هست که باواز بلند صیحه کند که همه اهل شرق
بشنوند بهمین طریق روی بمغرب و شام و یمن و هند و عصای موسی همراه کند و درخشان گردد خاتم سلیمان در میان دو چشمان کافران ما لله ... بشناسد و کسی بر
روی زمین نماند مگر که سفیدی یا سیاهی در او باشد مردم یکدیگر را بنام لقب نخوانند بلکه بسفیدی و گویند ای هشتی و بسیاهی گویند ای دوزخی و از اینجهه بعضی
مفسران بر این رفته اند که چون واقع شود قول ما یعنی عذاب ... دابة الارض و از ابو سریحه انصاری روایتست که از رسول شنیدم که فرمود
که این دابه را سه نوبت خروج باشد یکبار با قصای مدینه بیرون اید و خبر او در بادیه فاش شود اما بمکه نرسد بعد از زمان طویل قریب بمکه بیرون اید تا در میان مردمان
در مسجد الحرام بطواف مشغول باشند او از جانبی از مسجد بیرون اید که میان رکن اسود و باب بنی مخزوم باشد مردمان از او بترسند بگریزند و جمعی که از خدا
نترسند لیکن ثابت باشند و رویهای ایشان روشن شود مانند ستاره درخشان گردد و بعد از آن روی بنواحی زمین نهد هر که از او بگریزد بدو رسد کسیکه از او گریزد و از
او فوت نشود و کسیکه دشمن خدا باشد از او بر رهد چنانچه خود را بوی نماید که نماز میگذارم از پس پشت در اید و گوید اکنون نماز میکنی پس داغی بر روی او
نهد و نابود ... نماید در حضر با ایشان بود و در ما ... ایشان مشارکت کند مومن را از کافر شناسد و در اندک فرصتی روی زمین را احاطه کند تا حضرت
بصری روایتست که موسی از خدا درخواست تا دابه را باو نماید سه شبانه روز میان دریا و در هوا میشد تا خلقتی و منظری مهیب و قطیع موسی را و برسید که
تا بجای خود رفت و در بعضی از اصحاب این کنایتست از خروج صاحب الامر و الزمان صلوات الله علیه و آله که بهمه کامست در خطبه البیان از امیر المومنین واقع شده

که انا دابة الارض مؤید این قول است و تسمیه وی باین اسم بجهة آنست که دابة الارض یعنی ما یدب فی الارض است یعنی چون حکم الهی بخروج او صادر شود فی الفور از مکمن غیب
خود بیرون رود و در رفتن مسارعه نماید و در اندک فرصتی روی زمین را احاطه نماید حذیفه روایت کرده که رسول را پرسیدند که خروج وی از کجا باشد فرمود
از مسجدی که از آن بحرمت تر نباشد نزد خدا یعنی مسجد الحرام و عیسی از آسمان نزول کند و در نماز بوی اقتدا کند و چون طواف کند همه با وی طواف کنند و زمین
در زیر قدم ایشان بجنبد چنانکه قندیلها جنبد که ناگاه صفا بشکافد و از انجا بیرون اید و مردم را بنام ایمان و کفر خواند مومن را نقطه سفید بروی
زند که همه روی او از آن نورانی گردد و کافر را نقطه سیاه که همه روی او از آن سیاه شود و باقی علامات قرب قیامة و تفصیل احوال مهدی در کتاب غیبت مذکور است
حاصل که حق تعالی بعد از ذکر علامة قیامة بیان امر رجعت میکند و یوم نحشر و یاد کن روزی که حشر کنیم من کل امة از هر امتی فوجا گروهی که روسا و اشرار ایشان
باشند ممن یکذب بآیاتنا از آنهائیکه تکذیب کرده باشند بآیات ما یا بآیات کلام ما و دلایل واضحه ما را فهم یوزعون پس ایشان باز داشته شوند تا
از اول و ادانی قوم بدیشان رسند همه را یکبار بدوزخ برند و یا ایشان را باز دارند برای عتاب و شدت حساب و بعد بعقوبت عذاب بجهة غوایه و ضلالت
و اغوا و اضلال ایشان و اصحاب ما برانند که این روز در دنیا باشد نه در قیامة برای آنکه در روز قیامة همه را حشر خواهند کرد نه بعضی از ایشان که حشرناهم
فلم نغادر منهم احدا پس این ایه غیر رجعت نباشد ابن بابویه نقل نماید بسند صحیح از امام جعفر صادق که پرسیدند از رجعت گفت هر که ایمان محض و کفر محض داشته
باشد او را باز گردانند و زنده کنند در دنیا نیز و از اهل البیت اخبار متعدده و روایات کثیره واقع شده که حق تعالی زنده گرداند در وقت قیام محمد جمعی
را از دشمنان ایشان که در دشمنی بنهایت رسیده باشند و جماعتی را از مخلص که در دوستی بمرتبه کمال رسیده باشند تا داد ایشان از دشمنان ایشان بستانند پس
محبان مخلص بثواب نصرت و معونت قائم فایز گردند و مبتهج شوند بظهور دولت و اعدا خود را بکشند و دشمنان مذلت و خواری خود را ببینند و بعلو کلمه قائم و شمشیر
انتقام محبان کشته گردند حاصل که میفرماید که بعد از اجتماع همه روانه شوند حتی اذا جاؤا تا چون بیایند بموقف حساب قال گوید خدا با ایشان از روی اهانت و سرزنش
و نکوهش اکذبتم بآیاتی آیا تکذیب نمودید آیات مرا و ما نبایست نمودید ولم تحیطوا بها علما و در حالیکه احاطه نکرده بودید بدان علما از روی دانش یعنی در آن تامل
نکرده بودید بجهة عناد و جحود تا علم شما بکنه او رسد و حقیقة آن را بیابید اماذا کنتم تعملون یا آن چه چیز بود که شما بودید که میکردید بعد از آن که تفکر نکردید در
صحت آن و طلب معرفة آن ننمودید در انکار خود و بی تاملانه در آن حکم بتکذیب آن کردید این برای تبکیت ایشانست زیرا که ایشان غیر از تکذیب از سر جهل کار
دیگر نکرده بودند تا بگویند فعلنا غیر ذلک کرده ایم غیر از این و بنا بر تفسیر ثانی مراد ایمه معصومین اند یعنی خدا ایشان را در روز رجعت حشر کند و همه را باز
باز دارند تا چون حاضر شوند با ایشان ندا کند بواسطه ملکی که آیا کسانی که حجج من بودند برای هدایت شما نصب کرده بودم بدروغ داشتید بدون تفکر و تامل در
ایشان و وقع القول و واقع شود گفتار یعنی فرود اید عذاب علیهم بر ایشان بما ظلموا بسبب ستم و ارتکاب گناهان ایشان که تکذیب آیات و حجج خدا بود
فهم لا ینطقون پس ایشان سخن نگویند بعذر خواهی بجهة مشغولی بعقوبات نامتناهی و یا برای آنکه بر دهن ایشان مهر نهاده باشند کالیوم نختم علی افواههم
و یا در جواب چیزی نتوانند گفت که برای ایشان حجة باشد نفع با ایشان رساند بعد از آن بتبیین قدرت خود میکند و تعجب و تنفیر میفرماید که الم یروا آیا نه بینند
و ندانستند منکران حشر انا جعلنا اللیل آنکه گردانیدیم شب را یعنی آفریدیم آن را لیسکنوا فیه تا آرام گیرند در او بخواب و استراحت و النهار مبصرا
و ساختیم روز را روشن تا در طلب معیشت مشغول و بکسب قیام نمایند ان فی ذلک بدرستیکه در این که مذکور شد از آفرینش لیل و نهار لآیات هر آینه
نشانها است بر بعث و نشور و ارسال رسل لقوم یؤمنون مر گروهی را که تصدیق کنند بگروند بخدا و رسول بجهة دلالت آن برآنکه تعاقب نور و ظلمة بر وجهی مخصوص
که غیر متغیر است بدان نیست مگر بقدرت قاهره و بدانکه هر کسی که قادر است بابدال الظلمة بنور در ماده واحده قادر است بر ابدال الموت و حیوة در مواد ابدان و
یوم و یاد کن روزیکه ینفخ فی الصور دمیده شود در صور که مشابه شاخ است طول و عرض آن ففزع پس بترسند از هول و هیبت آن من فی السموات
هر که در آسمانها است از ملئکه و من فی الارض و هر که در زمین است از جن و انس و سایر حیوانات از ابو هریره روایتست که رسول فرمود که چون خدای تعالی از خلق
آسمان و زمین بپرداخت صور را بیافرید و به اسرافیل داد و او آن را در دهن گرفت و چشم باز و بزیر عرش نگاه داشته تا فرمان الهی در رسد که صور دردم من گفتم یا رسول الله
صور چه باشد فرمود شاخیست بزرگ دور او مقابل آسمان و زمین است و اسرافیل سه بار صور دمد یکی نفخه فزع باشد و آن نیست که در این آیه مذکور شد دوم نفخه صعق
سیم نفخه احیا پس اول که اسرافیل را فرماید که دم در صور دمد هر چه در آسمانها و زمینها باشد بترسند که همانا بجنبش در اید چون کوه بر هوا روند زمین انجا
خود بجنبد بر وجهیکه اصلا قرار نگیرد مانند کشتی در دریا ایستد بل و بجه که تا بحق بر او خوری که قوله تعالی یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت تا آخر یعنی
مادران از هول فرزندان شیرخواره را فرو گذارند و زنان آبستن بچه بنهند و کودکان از ترس آن پیر شوند و شیاطین از فزع آن بر جهند با قطار زمین
روند و فرشتگان تازیانه بر روی ایشان زنند تا بجای خود روند و همه مردم مدهوش و متحیر شوند در این باشند که زمین شکافته شود و شق شق گردد و
و آسمان نگونسار مانند زیت گداخته ببینند پس شکافته گردد و ستارگان فرو ریزند آفتاب و ماه گرفته شوند پس اسرافیل را فرماید تا بار دیگر صور دمد این نفخه
الصعق باشد که هر که در آسمان و زمین باشد بمیرد مگر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حاملان عرش پس عزرائیل ندا رسد که چه کس باشد که مانده است
گوید همین من و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و حمله عرش و تو که خداوندی و منزه از وصف فنا و زوال جبرئیل و میکائیل خطاب اید که بمیرید فی الحال بمیرند حاملان
عرش را نیز ندا رسد که موتوا همه بمیرند پس اسرافیل را گوید که صور را بعرش ده و تو نیز بمیر اسرافیل صور را بعرش سپارد و جان دهد انگاه ملک الموت را گوید
دیگر که مانده است گوید بار خدایا تو عالمی که غیر از من دیگری نمانده خطاب آید که مت کما ماتوا بمیر همچنانکه ایشان بمردند عزرائیل نیز بمیرد
پس ملک تعالی ندا در دهد که لمن الملک الیوم لله الواحد القهار بعد از آن دنیا را اموات باشد بحیثیتی که اگر بیضه در مشرق نهاده باشند معز از

دیدن آنکه حق تعالی بقدرت کامله خود چهل روز باران بباراد بمثابه نطفه مردان تا از بالای زمین دوازده گز برآید و همچنانکه نباتات روییده مثل سبزه خلقان
از آن آفریده شوند و حاملان عرش را زنده کند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را بیافریند تا اسرافیل گوید که صور را بردارد و در دم اسرافیل صور در دمد
حق تعالی فرمان دهد تا روحها ببدنهای خود درآیند پس روحهای مومنان که چون نور درخشنده باشند بر ابدان خود درآیند و همه را زنده گرداند و همچنین ارواح
ظلمانی کفار در ابدان خود درآیند زمین شکافته شود و همه از قبر برخیزند سر برهنه و پا برهنه و ختنه ناکرده و این نفخه احیا است حاصل که میفرماید که چون
نفخه صور شود اهل آسمان و زمین ترسناک شوند إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ مگر آنکس که خدا خواهد یعنی خزنه بهشت و دوزخ و یا اسرافیل و یا چهار ملک مقرب که جبرئیل
و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اند و یا موسی که او در طور صعقه بوده و در تیسیر گوید که آنان در زیر عرش اند و ابو هریره در روایه مذکوره گفته که رسول خدا ایشان را
پرسید که اینها کیستند که حق تعالی ایشان را از فزع استثنا کرده فرمود که شهیدانند که هرگز فزع با ایشان نرسد وَكُلٌّ أَتَوْهُ و همه مردم آیند کان او بموقف حساب
و حفص أتوه خوانده بصیغه جمع ماضی و بمعنی مستقبل میدانند یعنی همه بیایند بعرصه گاه دَاخِرِينَ در حالیکه خوار شدگان باشند مطیع و منقاد و ذلیل و
غمناک وَتَرَى الْجِبَالَ و به بینی ای بیننده کوهها را در آن روز تَحْسَبُهَا جَامِدَةً پنداری از بر جای خود ایستاده وَهِيَ و حال آنکه کوهها تَمُرُّ میرود و می
گذرد مَرَّ السَّحَابِ مانند ابر در سرعت رفتن و آن حرکت مدرک نمیشود زیرا که اجرام کبار چون بر سمت واحد حرکت کنند حرکت ایشان نیک ظاهر نمیشود چنانچه در سیر
ابر مشاهده میرود صُنْعَ اللَّهِ بفعل آورد خدا و بکند کردنی که آن نفخ است و امرار جبال یا خلق کردن سموات و ارض و لیل و نهار و غیر آن از امور ممکنه را خلق
کردنی الَّذِي أَتْقَنَ آنکه استوار کرد و منتظم ساخت كُلَّ شَيْءٍ همه چیزها را او بساز است را بر وجهی که لایق باشد و شاید سر موافق حکمت و مصلحت
إِنَّهُ خَبِيرٌ بدرستیکه او داناست و آگاه بِمَا تَفْعَلُونَ بآنچه میکنید از معصیت و طاعت و همه را بر وفق آن جزا خواهد داد مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ و هر که بیاید
به نیکوئی از توحید و اخلاص و طاعت فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا پس او راست جزاییست بهتر از آن فعل نیکو زیرا که فانی دهد و باقی ستاند و ادنی با علی عوض گیرد و یکی را
ده تا هفتصد بهره یابد و اکثر زاهدان که حسنه کلمه طیبه لا اله الا الله است که مدار جمیع اعمال صالحه است از امام زین العابدین مرویست که مردی اعرابی را
عادت بود که چون از اغیار خالی بود خلوت کردی و باواز بلند گفتی لا اله الا الله وحده لا شریک له روزی در مرغزاری میگذشت این کلمه باواز بلند بگفت
سواری از رجال الغیب از آن مرغزار بیرون آمد و گفت ای مرد چه میگویی گفت شنیدی جواب داد و الله این کلمه ایست که حق تعالی فرموده که مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا
و حدیث قدسی مرویست از امام علی موسی الرضا که لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی شاهد این است حق تعالی بعد از این میفرماید که وَهُمْ و ایشان که
خصلت حسنه از ایشان صادر شده باشد مِنْ فَزَعٍ از هول و ترس عظیم يَوْمَئِذٍ در روز قیامه آمِنُونَ ایمن اند از کلبی منقولست که چون آتش دوزخ احاطه اهل
خود کند و همه را در زیر خود گیرد ایشان فزع کنند که هرگز مثل آن فزع نکرده باشند و اهل بهشت از این فزع ایمن باشند وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ و هر که بیاید
بخصلت بد که آن شرک است و یا سایر معاصی کبیره فَكُبَّتْ پس نگونسار کرده شود وُجُوهُهُمْ رویهای ایشان فِي النَّارِ در آتش یعنی ایشان را سر نگون در آتش دوزخ
اندازند پس خزنه ایشان را گویند که هَلْ تُجْزَوْنَ آیا جزا داده شوید یعنی جزا داده نشوید إِلَّا مَا كُنْتُمْ مگر بآنچه بودید که در دنیا تَعْمَلُونَ میکردید یعنی
جزای فعل شماست که بمحض عدل بشما رسیده نه بر وجه ظلم بر شما واقع شد باسانید صحیحه از امام جعفر مرویست که ابو عبدالله جدلی از امیر المؤمنین روایت کرده که حضرت امیر
گفت تو را خبر دهم از قول حق تعالی که مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ تا بقوله تعملون گفت بلی فدای تو گردم فرمود که آن حسنه که هر که بکند ببهشت در آید و او را بهتر از آن بدهند دوستی ما
که اهل بیتیم است و سیئه که هر که بکند بدوزخ درآید و عمل او مقبول نیفتد دشمنی ماست و جابر عبدالله روایه کرده که پیغمبر فرمود که یا علی اگر امت من روزه بدارند تا که از غایه
باریکی و لاغری چون زه کمان شوند و نماز گذارند تا که از کثرت آن همچون کمان دوتا گردند و ترا دشمن داشته باشند حق تعالی بر روی ایشان را در آتش دوزخ اندازد بعد
این بجهه قطع طمع کفار از آنکه پیغمبر میل بکیش ایشان کند میفرماید که إِنَّمَا أُمِرْتُ جز این نیست که فرموده شده ام أَنْ أَعْبُدَ آنکه پرستش کنم رَبَّ هَذِهِ الْبَلْدَةِ
خداوند این شهر را که مکه است الَّذِي آن خداوندی که بجهه شرافت و عظمت مکه حَرَّمَهَا حرام گردانیده از هر چه مستلزم هتک حرمت است مانند مقاتله و قطع و قمع
قلع شجره و حشیش و صید و تنفیر حیوانات بری از هجوم اعادی و تهیج عذاب بر ایشان وَلَهُ و مر او راست که خداوند اینخانه است كُلُّ شَيْءٍ همه چیزها یعنی همه مملوک
و مخلوق وی اند پس هر چه خواهد حرام گرداند و آنچه اراده نماید حلال سازد وَأُمِرْتُ و مامور شده ام أَنْ أَكُونَ بآنکه باشم مِنَ الْمُسْلِمِينَ از ثابت قدمان بر
ملت اسلام و یا از مطیعان و منقادان ملک علام وَأَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ و بآنکه تلاوت کنم قرآن را و بر قرائت آن مواظبت نمایم تا حقایق آن بر من کشف گردد فَمَنِ
اهْتَدَى پس هر که راه یابد بسبب متابعت در این امر فَإِنَّمَا يَهْتَدِي پس جز این نیست که راه می یابد لِنَفْسِهِ برای نفس خود یعنی منافع آن که ثواب اخروی است و برکات
دنیوی بوی باز گردد وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه شود بجهه مخالفت در این امور فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا پس بگو ای محمد جز این نیست که من مِنَ الْمُنْذِرِينَ از بیم کنندگانم
و بر من جز بلاغ نیست پس وبال ضلال که عقوبت دنیا و آخرت است بمن نمیرسد بلکه بخود ش راجع میشود وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ و بگو ستایش و ثنا مر خدا را است بر نعمت
نبوت و یا بر هر چه بمن عطا کرده از علم نافع و عمل صالح سَيُرِيكُمْ زود باشد که بنماید خدا شما را ای صنادید قریش آيَاتِهِ آیتها و نشانهای قاهره خود را در دنیا چون
واقعه بدر و خروج دابة الارض و در آخرت از عذاب ابدی فَتَعْرِفُونَهَا پس بشناسید آن آیتها را و لیکن شناختن آن در آن محل شما را نفع ندهد و یاری نکند
وَمَا رَبُّكَ و نیست آفریدگار تو بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ بیخبر از آنچه میکنند مشرکان و حفص بخطاب میخواند یعنی از آنچه شما میکنید پس تاخیر عذاب بر شما بنا
بر حکمت و مصلحتی نه بجهه غفلت او از اعمال قبیحه شما چه غفلت بر عالم بالذات ممتنع است پس بعد از مهلت دادن شما را مهمل نخواهد کرد بلکه همه را بجزا و سزا خواهد
رسانید سُورَةُ الْقَصَصِ ثمان و ثمانون آیة مکیة ابی بن کعب از سید عالم روایه کرده که هر که سورة القصص بخواند حق تعالی بعدد هر که تصدیق موسی کرده
و تکذیب وی کرده ده حسنه برای وی بنویسد و هیچ فرشته در آسمان و زمین نماند مگر که در روز قیامه برای وی گواهی دهند که او صادق و مصدق بوده در

این که کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون بدانکه حق تعالی در سورهٔ نمل امر فرمود بتلاوت و در این سوره بیان میکند که طسم از جملهٔ آیات قرآنست تلاوت
مینمایم بر ایشان از خبر موسی و فرعون کما قال بسم الله الرحمن الرحیم طسم طا اشارتست بطهارت نفوس عابدان از عقبات اغیار و طهارت قلوب عارفان
از تعظیم غیر و زهد کاران و طهارت ارواح محبان از محبت ما سوی و طهارت اسرار موحدان و سین سر نبیت سر الهی با عاصیان بنجات و با مطیعان بدرجات و با محبان بدوام مشاهدات
و میم ایمائیست بمنت خالق بر کافهٔ خلائق بکفایات مهمات و قضای حاجات و مرادات تا قسم است بطور سینا و اسکندریه و مکه و یا بحرمت طور سینا و مجد و سبحات و
قسم اینکه تلک این سوره یا این آیات آیات الکتاب المبین آیتهای کتاب روشن است و یا روشن کننده طریقه احسن اکمل نتلوا علیک میخوانیم بر تو
یعنی میخواند بفرمان من جبرئیل بر تو من نبإ موسی و فرعون بعضی از خبر موسی و فرعون بالحق براستی و درستی لقوم یؤمنون برای گروهی که
تصدیق میکنند بخدا و رسول و چون ایشانند که بان منتفع میشوند پس غیر ایشان از درجهٔ اعتبار ساقط باشند ان فرعون علا فی الارض بدرستیکه فرعون
برتری جست و تکبر کرد در زمین مصر و جعل اهلها و گردانید اهل مصر را از قبطیان و سبطیان شیعا گروه گروه متفرقه هر که تابع او بودند در انچه میخواست
و گروهی بر کاری نامزد شده بعضی را به بنا و برخی را بحرث و جمعی را بحفر و غیر آن مقرر گردانیده و یا بعضی را ذلیل گردانید به بندگی چون سبطیان و برخی را اکرام
کرده و مقرب درگاه خود گردانید چون قبطیان یستضعف زبون میگرفت و مقهور ساخت طائفة منهم گروهی را از ایشان یعنی بنی اسرائیل را از ابن عباس
مرویست که چون بنی اسرائیل بسیار شدند در میان ایشان فسق و فجور پدید آمد علما و فقهای ایشان از امر بمعروف و نهی از منکر دست باز داشتند حق تعالی قبطیان
را بر ایشان مسلط ساخت تا ایشان را به بندگی گرفتند و بانواع شاقه مبتلا ساختند با این وجه که فرعون یذبح ابناءهم میکشت پسران ایشان را از جهة آنکه کاهنان
گفته بودند که پسری در بنی اسرائیل متولد شود که مملکت ترا سبب زوال رسد در کشاف آورده که نود هزار پسر از بنی اسرائیل بکشتند و یستحیی و زنده می
گذاشت نساءهم زنان ایشان را بجهة خدمت خود انه کان من المفسدین بدرستیکه بود فرعون از تباهکاران که جرأت مینمود در قتل انبیا و اولیا و احرار را
به بندگی میگرفت و منقولست که فرعون در واقعه دید که آتشی از جانب بیت المقدس پدید آمد همه بیوت مصر را بسوخت و بنی اسرائیل را واگذاشت تعبیر
این را از علمای قوم خود پرسید گفتند از این شهر مردی ظاهر شود که هلاک خلق و سایر قبطیان بر دست او باشد فرعون امر کرد تا پسران بنی اسرائیل را می
کشتند و زنان ایشان را امر ساخت که نزد شوهران نخسبند و همه در خدمت زنان اهل قبط قیام نمایند و نرید و ما خواستیم ان نمن آنکه منت نهیم علی
الذین استضعفوا بر آنانکه زبون گرفته شده بودند و بیچاره گردانیده شده فی الارض در زمین مصر و نواحی آن یعنی بنی اسرائیل با آنکه برهانیم ایشان را
از بلا و شدت فرعون و نجعلهم و گردانیم ایشان را ائمة پیشوایان در امر دین و داعیان مردمان بخیر و صلاح تا بایشان اقتدا کنند در خیرات و مبرات و
نجعلهم الوارثین و گردانیم ایشان را وارثان اموال و امتعه و املاک فرعونیان و نمکن لهم و جای دهیم مر ایشان را فی الارض در زمین شام و مصر و نری
فرعون و هامان و بنمائیم فرعون و وزیر او هامان را و جنودهما و لشکرهای ایشان را منهم از بنی اسرائیل ما کانوا یحذرون آنچه بودند که حذر
میکردند و میترسیدند از زوال ملک و هلاک ایشان بر دست مولودی از ایشان و این صورت در وقتی بود که در زمان علامهٔ غرق شدن و املاک را ملاحظه کردند و بنی اسرائیل
تفرج کنان بر کنار ساحل دریا بنظر در آوردند و دانستند که بسبب ظلم و تعدی مغلوب و مقهور شدند و مظلومان و مستضعفان به درجهٔ عالی سرافراز گشتند
بروایات صحیحه و اسانید شیعه ثابت شده که حضرت امیر المؤمنین فرمود سوگند بخدائی که دانه را شکافت و آدمی را در رحم صورت نگاشت که البته عطوفه و مهربانی
نماید دنیا بر ما و مایل شود بعد از سرکشی و بدخوئی او مانند عطوفه و مهربانی شتر ماده بدخلق و سرکش بر ولد خود بعد از آن این آیه تلاوت فرمود که و نرید ان نمن علی
الذین استضعفوا فی الارض الایة ابو الصلاح کنانی روایت کرده که او گفت که ابوجعفر رو کرد با ابو عبد الله تکرمة فرمود بحق معبود که این از آن کسانیست که حق
تعالی در حق ایشان و نمن علی الذین استضعفوا خوانده و امام زین العابدین فرمود بحق آنخدای که محمد را بحق بخلق مبعوث ساخت مژده دهنده و بیم کننده که نیکوکاران
از ما که اهل بیتیم و شیعیان ایشان بمنزلهٔ موسی و شیعیان ویند و دشمنان ما و اتباع ایشان بمثابهٔ فرعون و اتباع او و از ائمه هدی منقولست که مراد باین آیه و نرید
ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض مهدی آل محمد است که حق تعالی جمیع روی زمین را در تصرف او در آورد و همه کفره را مغلوب و مقهور او گرداند
تا آنکه در دنیا غیر از مؤمن نباشد و این نهایت منت و وسعت سبحانه و غایت نعمت او و از این قبیل است قوله تعالی و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها
عبادی الصالحون آورده اند که در آنوقت که فرعون پسران بنی اسرائیل را میکشت و قابلها بر حاملها گماشته بود که اگر پسر متولد شود بکشند و اگر دختر باشد بگذارند
که مادر موسی حامله شد فرعون را از این خبر کردند و زنان را فرستاد تا ببینند چون شکم او را دیدند هیچ اثر حمل نیافتند چه هر که دست بر شکم او مینهادند گویا بر سنگ
مادر او رضی ... بفرعون گفتند که اثر حمل بر او پیدا نیست چون حمل او گران شد و وقت وضع نزدیک رسید مادر موسی را با یکی از قابلها صداقت بود او را طلبید
و گفت مرا امروز درد بر این وضع اگر پسر باشد مخفی دار قابله قبول کرد اما با خود گفت اگر پسر باشد بفرعون خبر دهم چون پسر متولد شد قابله او را گرفت و
در روی او نگریست و الجمال و شده محبتی از آن مولود در دل او پدید آمد گویند نوری از میان چشمهای وی بتافت که چشمهای قابله را خیره ساخت و محبت او در دل قابله
افتاد با مادر موسی گفت که قصد آن بودم که اگر پسر باشد بکشم یا خبر بفرعون رسانم اکنون محبت او مرا نمی گذارد و این نور دلالت میکند که هلاک قبطیان در دست
او باشد او را از فرعون نگهدار که من سر ترا فاش نکنم و موکلان را بگویم دختری مرده آمد و زاد دفن کردیم و شرط است که فرزند را هیچکس از قبطیان و همسایه
نه بیند مادر موسی سه ماه یا بیشتر او را پنهان داشت بعضی گفتند که بعد از پسر زاییدن قابله جمعی از موکلان خود را در آنخانه افکندند خواهر موسی برادر خرد
پیچیده برداشت در تنور نهاد و سر تنور را بپوشید خاله موسی از این بیخبر آتش در تنور انداخت برای نان پختن موکلان فرعون در آمدند و همه موضع خانه را جست
و جوی کردند هیچ نشان از کودک نیافتند تنور را دیدند که آتش در آن شعله میکشید باز گشتند مادر موسی که از این قضیه مطلع شد مضطرب گشته خود را

فرو گرفت و قبطیان را

بر سر تنور انداخته دید که موسی در تنور نشسته و با آتش بازی میکند اطراف او آتش سرد گرفته اصلا او را گزند نمیرسانید خوشحال شده دانست که این ولد موعود است
پس در همه وقت در محافظت او کوشیدند و در اخفای او سعی بلیغ کردند اما همیشه ترسان بودند چه فرعونیان بیشتر از پیشتر تجسس میکردند تا این وقت الهام الهی
بمادر موسی رسید که موسی را در دریا انداز کما قال الله تعالی وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم یعنی الهام دادیم یعنی در واقعه باو نمودیم و علم الهدی رحمه الله فرموده که
شاید رسول او فرشته باشد از ملائکه و غیر آن إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ بسوی مادر موسی که از اولاد لاوی بن یعقوب بود نام او یوخابذ بود در اول و در تفسیر یوحانذ گفته
بشارت داده در بحث حرف اول و بر هر تقدیر میفرماید که الهام دادیم او را أَنْ أَرْضِعِيهِ آنکه شیر ده او را در خفیه فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ پس چون ترسی بر او و
در یابی که مردم دانسته اند و قصد او خواهند کرد فَأَلْقِيهِ پس بیفکن او را فِي الْيَمِّ در دریا مراد آب نیل است یعنی بعد از آنکه او را در صندوق تعبیه باشی
و منافذ او را مسدود ساخته تا آب در او نرود بیفکن او را در دریای نیل وَلَا تَخَافِي و مترس از هلاک او که هلاک نخواهد گشت وَلَا تَحْزَنِي و اندوهناک
مباش در فراق او إِنَّا رَادُّوهُ بدرستیکه ما باز گردانیم او را إِلَيْكِ بسوی تو در اندک زمانی بر وجهی که دلخواه و حسب المدعای تو باشد وَجَاعِلُوهُ و گردانیده
ایم او را مِنَ الْمُرْسَلِينَ از فرستادگان یعنی او را رتبه نبوت و منصب رسالت ارزانی خواهیم داشت و در کشاف آورده که مراد بخوف اول خوف مادر موسی
بود بر قتل او زیرا که موسی گریه و فریاد میکرد از همسایها ترسید که خبر کنند و بگوش موکلان رسانند و مراد بخوف ثانی در لا تخافی خوف وی بود بر غرق
شدن یا ضایع شدن بعضی از اعضای موسی و فرق میان خوف و حزن آنست که خوف غم و رنج است از چیزی که در ثانی الحال واقع شود و حزن غمیست که بجهة امری
باشد که واقع شده باشد و آن فراق موسی بود در این مقام و حق تعالی از هر دو مادر موسی را مطمئن ساخت القصه مادر موسی بعد از این الهام نجاری را
از قبط که از خویش فرعون بود گفت که صندوقی پنج شبر بتراش و آن نجار خرقیل [illegible] بود که ابن عم فرعون بود چون صندوق بتراشید بوی داد گفت این صندوق را
چه میکنی گفت پسری دارم و ازین احتیاج دارم نجار مبالغه کرد مادر موسی نخواست که دروغ گوید بالضرورة اظهار کرد که کودکی دارم و میخواهم تا او را در آن تابوت نهم و از
فرعون پنهان کنم پس نجار تابوت بوی داد و در عقب او برفت و در خانه او را نشان کرد و برگشت تا موکلان را اعلام کند زبانش بسته شد هر چند میخواست
که سخن کند نتوانست پس بدست و سر اشاره میکرد و ایشان ندانستند که مقصود او از چیست چون بسیار اشاره کرد و ایشان ندانستند که چه میگوید گفتند
دیوانه است او را بزدند و از پیش خود براندند چون بدکان آمد زبانش گشوده شد دیگر باره برفت تا که خبر دهد زبان بسته شد و چشمش کور گشت و همچنین تا سه کرت چیزی
نگوید به بینید دیگر باره او را بزدند و بیرون کردند و در اندیشه افتاد که همانا این مولود است که مطلوب فرعون است و این آیات و علامات دال اند بر حقیقت
آن پس با خود قرار داد که اگر حق تعالی زبان و چشم مرا بمن باز دهد بدو ایمان آورم حق تعالی صدق ویرا دانست چشم و زبان بوی باز داد پس بیامد بدست امداد موسی و این
قصه را با وی گفت و بموسی ایمان آورد و مؤمن آل فرعون او است و بحبیب نجار مشهور است القصه مادر موسی صندوق را بقیر بیندود و موسی را در آن خوابانید و سر صندوق
را هم بقیر محکم ساخت و در رود نیل افکند مرویست که فرعون را دختری بعلت برص مبتلا شده و اهل کتاب گفته بودند که فلان روز در رود نیل حیوانی بحری بصورت انسان
[illegible] و این علت بآب دهان او زایل گردد پس در آن روز معین که قضا را همان روز بود که مادر موسی موسی را در دریا انداخته فرعون و زن و دختر و محرمان وی
بر کنار رود نیل آمده بودند و انتظار آن امر موعود میکشیدند که ناگاه آن صندوق بر روی آب هویدا شد فرعون ملازمان را امر کرد تا آن را بگیرند و بیارند فَالْتَقَطَهُ
پس فرا گرفتند موسی را آلُ فِرْعَوْنَ کسان فرعون لِيَكُونَ لَهُمْ تا باشد که باز گردد مر فرعونیان را عَدُوًّا دشمن مر مردان ایشان را که بسبب او غرق شدند
وَحَزَنًا و اندوهی بزرگ مر زنان ایشان را و لام بمعنی عاقبت یا غایت یعنی تا غایت دشمنی و سبب حزن ایشان گردد و غایت او این باشد که بسبب او غرق شوند و باعث اندوه
ایشان شود إِنَّ فِرْعَوْنَ بدرستیکه فرعون وَهَامَانَ و هامان وَجُنُودَهُمَا و لشکرهای ایشان كَانُوا خَاطِئِينَ بودند خطاکاران در همه چیز پس از ایشان
بدیع نبود که نود هزار کس را بکشتند بجهة موسی و بعد از آن او را گرفتند و در تربیت او کوشیدند تا بزرگ شد با ایشان بجا آورد آنچه میترسیدند آورده اند که
چون تابوت را بکنار آوردند آسیه که زن فرعون بود پیش دوید تابوتی دید بقیر اندوده و قفلی بر او زده چندانکه خواستند قفل بکشند ممکن نشد آسیه
گفت بر زمین نهید چون بر زمین نهادند قفل را بگشاد در نگریست کودکی دید نور از میان دو ابروی وی ساطع و انگشت در دهن گرفته از آن شیر میمکید حق تعالی دوستی وی در
دل آسیه افکند پس او را از بر فرعون برد چون فرعون و حاضران او را دیدند محبت او در دل ایشان پدید آمد فرعون دغدغه کرد که این مولود چگونه از قتل جسته باشد مبادا که
مولودی که اهل نجوم از آن خبر داده اند این بوده باشد زن گفت که از منجمان شنیدم که در فلان سال این امر واقع شود و فرعون را خواطر جمع شده است این طفل
بدار و بگذار تا دختر خود را بواسطه او علاج کنیم پس قدری از آب دهن وی بر موضع برص آن دختر مالیدند فی الحال زایل گشت و شفا یافت وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ و
گفت زن فرعون آسیه بنت مزاحم و او از قوم بنی اسرائیل بود از سبط نبوت و خیار نسوان و منتظر اهل ایمان و در عین المعانی آورده که او عمه موسی بود و بر هر تقدیر چون
دغدغه موسی از او در یافت اندیشه قتل او از او بدانست گفت بفرعون قُرَّتُ عَيْنٍ لِي روشنی چشم است مرا وَلَكَ و مر ترا که بسبب او فرزند او شفا یافت لَا
تَقْتُلُوهُ مکشید او را لفظ جمع برای تعظیم است عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا شاید که نفع رساند ما را چه امارات یمن و برکت بر او ظاهر است که اندرخشیدن نور از سیمای او و
چشم و شیر خوردن از انگشت خود و بر شدن برص دختر از آب دهن او أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا یا فرا گیریم او را فرزند که چه اهلیت آن دارد که فرزند ملوک باشد فرعون
بعد از استماع این قول ویرا با آسیه بخشید آسیه بتربیت او مشغول شد وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و حال آنکه اهل فرعون که التقاط موسی کرده بودند نمیدانستند
که ایشان بر خطا اند و هلاک ایشان بر دست او باشد در حکایت آمده که چون آسیه گفت قرة عین لی لک لا لی یعنی قرة العین تست نه من او را نمی بخشید و
میگفت قرة العین من نباشد همچنانکه از حق تعالی او را با ایمان هدایت میکرد همچنانکه آسیه را هدایت نمود مرویست که چون آسیه بتربیت او مشرف شد او را
گفتند که این را چه نام می نهی گفت موسی و بلغت ایشان مو آب است و سی درخت چون او را در میان آب و درخت یافته بودند او را باین نام نهادند و اصبح

بود

بشکند

فرعون گفت قرة لك

وگشت فُؤادُ اُمِّ دل مادر موسی فارغاً خالی از صبر و عقل یعنی چون شنید که آن صندوق بدست فرعون افتاد بی‌صبر و قرار شد بعد از آنکه شفقت و مهربانی
آسیه را شنیده بود یا فارغ گشت از اندوه و خوف بر موسی بجهة آنکه شنید که فرعون او را بفرزندی برداشته و گویند که چون مادر موسی موسی را در دریا انداخت
شیطان او را گفت که این چه کار بود که تو کردی اگر فرعون فرزند ترا میکشت هر آینه بر صبر آن مزد و ثواب میداشتی اکنون که او را در دریا انداختی و هلاک
کردی مستحق عقوبت شدی و حق تعالی با او لطف کرده این اندوه که بسبب وسواس شیطان بود از دل او برداشت اِنْ کادَتْ بدرستیکه نزدیک بود که از فرط اضطراب
و نهایت شادی بفرزندی گرفتن فرعون او را لَتُبْدی بِهِ آشکارا کند نام موسی را و گوید که این فرزند منست مقاتل گفته که چون مادر تابوت را دید که در دست
دریا بالا میرود و فرو میاید صبر نماند خواست که جزع آشکارا کند لَوْلا اَنْ رَبَطْنا اگر نه آن بودی که بر بستیم عَلی قَلْبِها بر دل او و بستیم و محکم کردیم دل
او را بتوفیق صبر و ثبات لِتَکُونَ تا باشد او مِنَ الْمُؤْمِنِینَ از باور دارندگان وعده ما هر آینه ظاهر کردی راز سر پسر خود او وَقالَتْ و گفت مادر موسی لِاُخْتِهِ
مر خواهر موسی را که مریم نام داشت و اصح آنست که نام او کلثوم بود و شوهرش غالب بوشا گفته‌اند و بعضی گفته‌اند مادر موسی او را گفت قُصِّیهِ بر پی برادر برو
و از او خبر گیر کلثوم بکناره فرعون آمد فَبَصُرَتْ بِهِ پس بدید برادر خود را عَنْ جُنُبٍ از دور که در پهلوی آسیه است وَهُمْ لا یَشْعُرُونَ و ایشان نمیدانستند که
او خواهر وی است بر پی آمده وَحَرَّمْنا و حرام گردانیدیم عَلَیْهِ الْمَراضِعَ بر موسی شیر دهندگان را مِنْ قَبْلُ پیش از آمدن خواهر او و روایت کرده‌اند که موسی
هشت شبانه روز شیر کسی نگرفت آسیه و قوم او از آنحال مضطرب شدند اما انگشت سبابه خود را میمکید شیر پاک بیرون میامد مینوشید چون کلثوم که آسیه

موسی دایه

را بر آن اضطراب دید پیش رفت فَقالَتْ پس گفت که هَلْ اَدُلُّکُمْ آیا دلالت کنم شما را عَلی اَهْلِ بَیْتٍ بر اهل بیت خانواده که از روی شفقت یَکْفُلُونَهُ
لَکُمْ در پذیرند این کودک را برای شما وَهُمْ لَهُ ناصِحُونَ و آن اهل بیت مر او را نیکوخواهان باشند در شیر دادن و در تربیت و تقصیر نکنند گفته‌اند
و او را بیاورد کلثوم مادر را بیاورد در آنحال موسی در کنار فرعون بود و گریه میکرد فرعون او را بانواع بازی تسلی میداد و هرچند دایه‌ها آمدند موسی روی از
ایشان میگردانید شیر ایشان را نمیگرفت چون او را در کنار مادر نهادند بوی مادر بمشام وی رسید بوی متوجه شد پستان او را فرو گرفت فرعون گفت تو کیستی
که این طفل بپستان تو میل کرد گفت من زنی ام خوشبو و پاکیزه خوی و پسندیده تن و شیر من بغایت شیرین میباشد و پاک میباشد و بجهة این هیچ طفلی از من باز نماند
مگر که شیر من قبول کند فرعون بفرمود تا اجرت او را مقرر کردند و موسی را بدو سپرد و گفت او را بخانه خود برد و هفته بکو وزیر نزد ما آی مادر موسی او را بر
گرفت شادان و خوشدل روی بخانه خود نهاد و در روایت آمده که در همان روز یکه مادر موسی او را بدریا انداخته بود حق تعالی او را باوی رد کرد و سر اِنّا رادُّوهُ اِلَیْکِ
راست شد چنانکه فرمود فَرَدَدْناهُ پس باز گردانیدیم موسی را اِلی اُمِّهِ بسوی مادر او کَیْ تَقَرَّ عَیْنُها تا روشن شود چشم او بفرزند وَلا تَحْزَنَ و اندوه
مناک نشود بفراق او وَلِتَعْلَمَ و تا بداند بمشاهده و معاینه اَنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ آنکه وعده خدا راست و درست است وَلکِنَّ اَکْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر قبطیان یا
اکثر آدمیان لا یَعْلَمُونَ نمیدانند که وعده الهی در هر چه دهد حق باشد پس در دامن مادر تربیت یافت تا که از شیر مستغنی شد و از آنجا ترقی نمود مرتبه
مرتبه بحد کمال قوت که نهایت شباب است رسید وَلَمّا بَلَغَ و آن هنگام که رسید موسی اَشُدَّهُ بغایت قوت کمال خود که سی سالگیست و بروایت ابن عباس و مجاهد و قتاده
تا چهل سالگی وَاسْتَوی و راست شد قد او و عقل او یعنی به نهایت نشو و نما و غایت بزرگی رسید و گویند اشده سی سالگیست و استوی چهل سالگی یعنی از سی بچهل رسید
که منتهی نشو و نماست و محل کمال عقل آتَیْناهُ دادیم او را حُکْماً وَعِلْماً نبوت و دانش دین و یا علم حکما و علما یا وعظ فرمودیم تا آنکه قبل از پیغمبری بطریق
ایشان سلوک میکرد و فعل و قول او بر وجه ثواب بود نه بطریق جهل و خطا وَکَذلِکَ و مانند آنکه بموسی و مادر او بجا آوردیم از لطف و کرم و احسان
نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ پاداش میدهیم نیکوکاران را وَدَخَلَ الْمَدِینَةَ و در آمد موسی بشهر مصر عَلی حِینِ غَفْلَةٍ بر هنگام غفلتی که واقع بود مِنْ اَهْلِها
از اهل مصر یعنی در میان شام و خفتن که در آن وقت هر کس بهم خود مشغول‌اند و از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که آن روز عید ایشان بود که ایشان بلهو و بازی
مشغول بودند و از سدی روایتست که چون موسی بزرگ شد همچنان جامها فاخر میپوشید و بر مرکبان خاص فرعون می‌نشست و او را موسی فرعون میخواندند یکروز فرعون
سوار شده بود و موسی غایب بود چون باز آمد گفت فرعون کجا است گفتند بفلان موضع رفته موسی سوار شد از عقب وی روان شد در وقت قیلوله [illegible]
و در آنجا رفت شهر خالی بود و مردم همه بقیلوله مشغول بودند ابن زید گفته که چون موسی در وقت خوردی طپانچه بر ریش فرعون زد فرعون گفت این کودک دشمن من است
طلب او نبیا کودکان بکشتم خواست تا او را بکشد آسیه گفت او کودکست نادان چه میداند که چه میکند گفت نه چنین است بلکه کار دانسته را و قصدا
شده آسیه گفت اگر خواهی که این صورت بر تو ظاهر شود بفرما تا طبقی از یاقوت و طبقی از آتش بیاورند و نزد کودک دست بنزدیک ناداند که فرق کند و اگر یاقوت بردارد
داناست کار کند چون طبق یاقوت و آتش حاضر کردند موسی خواست دست بیاقوت دراز کند جبرئیل دست او را بآتش رسانید و پاره آتش برداشته در دهن
نهاد زبانش بسوخت و کوهی در زبانش پیدا شد بجهة این نیک سخن نتوانست کردن فرعون با وجود این از او متهم شد بفرمود تا او را از شهر بیرون بردند و در حوالی
شهر نشو و نما میکرد تا بزرگ شد و روزی در شهر در آمد که مردم غافل از او بودند و او را فراموش کرده فَوَجَدَ فِیها پس یافت در آن شهر رَجُلَیْنِ یَقْتَتِلانِ
دو مرد که منازعه مینمودند با یکدیگر هذا مِنْ شِیعَتِهِ این یکی از پیروان موسی بود یعنی از بنی اسرائیل وَهذا مِنْ عَدُوِّهِ و آن دیگر از دشمنان
او یعنی از قبطیان فاتون بود خباز فرعون بنی اسرائیل را تکلیف هیزم کشیدن میکرد چون موسی آنجا رسید فَاسْتَغاثَهُ پس فریاد خواست از موسی الَّذِی
مِنْ شِیعَتِهِ آنکس که از گروه پیروان او بود عَلَی الَّذِی مِنْ عَدُوِّهِ بر آنکس که از دشمن او بود یعنی قبطی اعانه نمود و یاری طلبید از موسی بر آنکه دفع
ظلم قبطی کند از ابو بصیر از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که فرمود باید که نامی شما را خوشحال سازد من گفتم آنچه نام است فرمود که آن اسم است که او نام نامی شیعه است
نشنیده که حق تعالی میگوید فَاسْتَغاثَهُ الَّذِی مِنْ شِیعَتِهِ از سعید بن جبیر روایتست که چون موسی بزرگ گشت بنی اسرائیل بر او جمع شدند و در حمایت او می‌بودند

القصص

کسی بجهة او نتوانستی که با بنی اسرائیل و مقام تعرض بر اید دیگر اکه او قوة تمام داشت پسر خوانده فرعون بود روزی در غیاب اخبار فرعون قبطی بنی اسرائیلی

را که هیزم می برد و موسی را در زکند وامدان بنی اسرائیل ورا استغاثه بموسی نمود موسی وی را گفت دست از وی بدار خباز گفت میخواهم که هیزم بمطبخ پدرت برم موسی در سبیل مدا

دست برد و وکزه موسی پس مشت زد اورا موسی فقضی علیه پس بکشت اورا والتسمیه قتل بقضا از قبیل تسمیه مسبب است باسم سبب و حقیقة معنی انکه

موسی مشت بر او زد و حق تعالی حکم بموت او کرد و بمرد چون کشته شد قال گفت موسی هذا اینکار که تزیین قتل او بود و ترک ندب و تفویت انچه که مستحق میشد

از ثواب که مشت زدن بود من عمل الشیطان از کردار شیطان بود یعنی بسبب شیطان که تهیج غضب بود باعمل که ترک ان اولی بود از من صادر شد یا این

نزاع و خصومت بسبب مقتول شد از عمل شیطان و بوسوسه او بود انه بدرستیکه شیطان عدو مضل مبین دشمنی است گمراه کننده که هویداست دشمنی او بعد

ازان بر سبیل انقطاع و رجوع بجناب حق تعالی اقتدا بادم کرده که گفتند ربنا ظلمنا انفسنا قال رب گفت ای پروردگار من انی ظلمت نفسی بدرستیکه من ستم کردم

بر نفس خود که بقتل قبطی نفس خود را در معرض خطاب و عذاب فرعون انداختم و یا انکه حق تعالی ورا اعلام کرده بود که او مستحق کشتن است بجهة کفر و عنادش لیکن بر

سبیل ندب او را بتاخیر قتل او امر کرده بود بجهة مبالغه در نصرت شیعه خود در قتل قبطی تعجیل کرده ترک ندب نموده از ثوابی که مترتب بر ندب میشد محروم شد

گفت بر خود ستم کردم بنقص ثواب فاغفر لی پس بیامرز مرا یعنی مرا از فرعونیان مخفی دار تا از شر ایشان ایمن شوم چه غفران در لغت بمعنی پوشش است و مغفر

کلاه خود است که تمام سر را فرو میگیرد و میپوشد از این ماخوذ است یا مرا از ثواب که لازم غفرانست فایز گردان و محروم مگردان فغفر له پس بیامرزید

حق تعالی او را یعنی از شر فرعونیان نگاه داشت و یا ثواب وکرامه بسبب انقطاع بوی ارزانی داشت انه هو الغفور بدرستیکه خدا تعالی امرزنده است بندگان را

الرحیم مهربان برایشان در عیون الرضا باسانید معتبره از علی بن جهم روایه کرده که در مجلس مامون حاضر بودم و امام رضا علیه السلام نزد وی بود مامون گفت یا بن

رسول الله تو میگوئی که انبیا معصومند از صغایر و کبایر چه میگوئی در قول حق تعالی که فرموده فوکزه موسی فقضی علیه قال هذا من عمل الشیطان فرمود مراد

انست که چون موسی داخل شد در شهری از مداین فرعون در زمانی که وقت غفلت میان مغرب و عشا بود دو مرد را دید که با هم قتال و جدال میکنند یکی از گروه موسی و دیگری از گروه

فرعون پس موسی را بر ضد فرعونی مشتی بزد او بمرد انکه گفت که این قتال و جدال که در میان این دو مرد بود از کردار شیطان بود نه انچه موسی کرد بر قبطی از وکز

و قتل و ماموریت گفت پس چیست معنی قول موسی که رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی فغفر له فرمود مراد موسی از این ان بود که من وضع کردم نفس خود را در غیر موضع ان بجهة

داخل شدن در این شهر پس بپوشان مرا از دشمنان خود تا بر من ظفر نیابند و مرا بقتل نرسانند پس خدا تعالی او را مستور ساخت از ایشان و بعد از ان قال گفت

موسی رب ای پروردگار من بما انعمت علی بسبب انچه انعام کردی بر من از کمال قوة که این مرد را بیک مشت زدن کشتم و از صرف اعدا از من فلن اکون پس هرگز

نباشم ظهیرا معاون و هم پشت مدد کار للمجرمین مر بدکاران را بلکه مجاهده کنم در راه تو با این قوة تا انکه راضی شوی از من در مجمع و رده که شخصی بعطا بن رباح

خراسانی گفت که برادر من مر افلان قلم زنی میکند و زیاده از خرج و دخل مینویسد و اکر اجرت او را نمیگیرد عیال او بشدت فقر و فاقه گرفتار میشوند گفت ایا

نشنیده قول ان مرد صالح یعنی موسی که رب بما انعمت علی فلن اکون ظهیرا للمجرمین در اثار امده که فردای قیامت که خلایق بصحرای موقف حشر کنند منادی از

قبل رب العزة ندا کند که کجا اند ظالمان و اعوان ظالمان پس همه را جمع کنند انکس که برای اهل ظلم قلمی تراشیده باشد یا دواتی را لیقه کرده همه را در تابوتی

اهنین جمع سازند و بدوزخ اندازند و رده اند که یکی از صالحان نامه در دیوان فرستاد برای شفاعة تا دفع ظلم کنند از مظلومی صاحب دیوان گفت که شنیدم قلم را این کو

تیز تراش تا بان بنویسیم که بران مظلوم نعمت نکند قلمی نیکو برای وی بتراشید صاحب دیوان بر نامه اش نوشت که بنا و اجب چنین را از فلان مطلبند کتابت

او را کوفته اند بکذارند و نیابند چون قلم از دست ایشان مرد صالح قلم او بداشت سرش بشکست گفت چرا چنین کردی گفت نرسیدی که نویدی قلم چیزی بر

کسی بنویسی بظلم و من از ان کسان باشم که تزایاری داده باشم بظلم القصه چون موسی قبطی را بکشت فاصبح فی المدینة پس بامداد کرد در ان شهر خائفا ترسان

یترقب انتظار میبرد که در عقب کسی او را طلبند و قصاص جویند فاذا پس ناگاه الذی استنصره انکس که طلب یاری میکرد از او

بالامس روز پیش یعنی ان سبطی یستصرخه بار طلب فریاد رسی میکرد او را و از او استغاثه میطلبید بر دفع ظلم قبطی دیگر موسی اتخاذ شد در برو زد لشکر خانه

یعنی قال له موسی گفت او را موسی انک بدرستیکه تو لغوی هر اینه گمراهی و بومی که از مطلوب مبین پیدا و هویداست گمراهی تو و بخواری

از ثواب که دیروز با چنان مخاصمه کردی با نا مرد و زنان این مردی مقاومت ما نه ده دامده و فتنه انگیزی میکنی و در را تحمل و صبر و حسن خلق و ملایمت تعدی

نیمی و ترک درشتی و در شبی خوبی میکنی پس مراد غوایه او بود در اخلاق نه در دین و یا انکه مراد وی ان بود که هر که با ال فرعون مخاصمه نماید با وجود کثرت

و استیلای ایشان پس البته که خایب خواهد بود از حصول مطلوب و از ایشان و عدل نماید از انچه مقصود است از ایشان فلما ان اراد پس هنگام که

خواست موسی ان یبطش بالذی هو عدو لهما انکه بگیرد انکس که او دشمن است مر موسی را و بنی اسرائیل را و شر او را از سبطی دفع کند کمان برد که بر سر

او مهر بنا او را نیز بکشد یا بزند قال یا موسی گفت ای موسی اترید ایا میخواهی ان تقتلنی انکه بکشی مرا کما قتلت نفسا بالامس همچنانکه بکشتی

نفسی را دیروز ان ترید میخواهی از این فعل الا ان تکون مگر انکه باشی جبارا گردن کش یا مهر باکه در خون در زمین غالبت بیعنی نکنی فی الارض در زمین

مصر و ما ترید و نمیخواهی ان تکون من المصلحین و نمیخواهی انکه باشی از مخاصمه بر وجه حسن موسی این سخن را شنید دست کوتاه کرد و چون قبطی دید که موسی

انکار قول قبطی نکرد دانست که قاتل ان خباز او است خبر بفرعون رسانید فرعون با ارکان دولت مشاورت کرده بهم بر قتل موسی قرار گرفت و حزقیل که مومن

ال فرعون بود و ابن عم او از این حال اگاه شده متوجه موسی شد کما قال وجاء رجل و امد مردی یعنی حزقیل من اقصا المدینة از اقصای شهر یعنی از بالا

فرعون که بر یک کنار شهر بود یسعی شتاب میکرد تا زود بموسی رسد این خبر را برساند و چون نزدیک موسی رسید قال یا موسی گفت ای موسی ان الملا بدرستی

اصلاح کنندگان میان مردمان و دفع کنندگان

که اشراف قوم که امرا و معتبران درگاه فرعونند یاتمرون بک مشاورت میکنند با هم بک بسبب تو لیقتلوک تا بکشند ترا بعوض قبطی مقتول فاخرج پس بیرون رو
از این شهر انی لک من الناصحین بدرستیکه من مر ترا از نیکوخواهانم و مهربانانم موسی چون این سخن از خرمیل بشنید فخرج پس بیرون آمد در همان دم بی زاد و
توشه و راحله و رفیق منها از آن شهر خائفا ترسان بر نفس خود یترقب انتظار میکشید که کسی از پی وی بیرون آید و او را بگیرد قال رب گفت ای پروردگار
نجنی نجات ده مرا و برهان من القوم الظالمین از گروه ستمکاران یعنی از فرعون و کسان او و مرا در حفظ خود نگه دار تا از ایشان ضرری بمن نرسد در موضح
آورده که جبرئیل آمد گفت یا موسی حکم الهی چنانست که بشهر مدین روی پس او را براه آورد و لما توجه و چون متوجه شد روی آورد تلقاء مدین بسوی شهر مدین و
این مدین بود که باسم بنا کننده آن مدین پسر ابراهیم خلیل بود و شعیب آنجا بود و آن ولایت در تصرف فرعون نبود و از مصر تا آنجا هشت روزه راه بود موسی چون راه نمیدانست
بر وجه توکل و حسن ظن بخدای خود قال عسی ربی گفت شاید خدای من ان یهدینی آنکه راه نماید مرا براه راست تا بمدین رسم گویند که در اثنای راه بر سه راه
رسید او وسط آن را اختیار کرد سواء السبیل عبارت از آنست زیرا که آن بمعنی وسط طریق و معظم آنست چون جویندگان وی بآنجا رسیدند بان راه دیگر
روانه شدند و او را در نیافتند موسی هشت شبانروز میرفت و جز گیاه صحرا خوردنی نداشت ابن جبیر گفته که موسی پای برهنه بود و بمدین نرسید تا که زیر قدم او مجروح
شد چون توکل کرده میرفت حق تعالی فرشته فرستاد بر اسبی نشسته و نیزه در دست گرفته گفت یا موسی کجا میروی جواب داد بمدین گفت راه دانی گفت نه گفت من راه
بر و بلدم تو با من بیا پس موسی با وی میرفت تا بباب مدین رسید و لما ورد و چون وارد شد آمد ماء مدین بکنار آب مدین و آنجا چاهی بود بر کنار شهر که مواشی را
از آن آب دادندی وجد علیه یافت بر سر آب امة من الناس گروهی بسیار از مردمان مختلف که در آنجا جمع شده بودند یسقون آب میدادند مواشی خود
را و وجد و یافت من دونهم از فرود ایشان یعنی از مکانی پایین تر از ایشان امراتین دو زن را تذودان که میراندند باز میداشتند گوسفندان خود را از آب
تا با رمه دیگران که بر سر آب بودند مخلوط نشوند و بعد از آنکه رمه از آب خوردند و خود سیر شوند مر خود را آب دهند موسی از آنجا که شفقت انبیا میباشد پیش ایشان
رفت و بطریق تلطف قال گفت باد و زن ما خطبکما چیست حال و کار شما که گوسفندان را از آب خوردن و اختلاط کردن با دیگر گوسفندان باز میدارید
قالتا گفتند در جواب وی که لا نسقی آب نمیدهیم گوسفندان خود را درین چاه حتی یصدر الرعاء تا باز گردانند شبانان رمها خود را از فضله که از
مواشی ایشان مانده باشد بگوسفندان خود دهیم زیرا که مددکاری نداریم و ابونا شیخ کبیر و پدر ما پیری کهن سال است بزرگ حال نمیتواند که بیاید مواشی خود
را آب دهد ما بالضرورت خود میاییم و گوسفندان را آب میدهیم و ایشان دختران شعیب بودند و بزرگتر ایشان صفورا نام داشت و خوردتر صفیرا و چون موسی بر
حال ایشان اطلاع یافت نزد شبانان آمد و گفت چرا این دو عاجزه انتظار میکشند اول گوسفندان ایشان را سیراب کنید تا زودتر بخانه خود باز روند ایشان بر جهت تهکم
گفتند ما ایشان را آب نمیدهیم اگر تو میخواهی آب بده و این دلو را بکش و ایشان را آب ده موسی از غیرت و حمیت دین فرا پیش آمد و ایشان چون نظر بر ما افتاد و ابر روی او فتاد
زنهی ایشان و بیرحمی طرف میشنه بنظاره بایستادند موسی بیامد دلوی که ده تن میکشیدند او تنها میکشید با آنکه هشت شبانروز بود که طعام نخورده بود و پایها او مجروح شده
تا گوسفندان ایشان را سیراب گردانید و روایت آنکه بسر چاه دیگر رفت و سنگی که چهل مرد گرفتندی و تنها از آنجا بر داشت چهل گام بعیدا و از آن آب بر کشید در روایت آمده
که چون موسی انبوهی مردمان بر سر آن چاه دید گفت با این قوم که اینجا هیچ چاه دیگر هست گفتند بلی ولیکن متروک است و سنگی بزرگ بر سر آنجا هست که چهل کس
از بر میتوانند گفت آن را بمن نمائید بیامد و دو دست فرا کرده آن سنگ را از چاه بر گرفت بینداخت گفت هیچ دلو و ریسمان دارید گفتند نه گفت هیچ
پاره آب دارید گفتند اندکی در این مشک مانده آن را از ایشان بستد و در دهن کرده مضمضه فرمود و آن را در چاه ریخت آب تا سر چاه آمد فسقی لهما پس آب داد برای
ایشان مواشی ایشان را و سیراب گردانید تا که شکمهای ایشان بر آمد و پستانهای ایشان پر شیر شد ثم تولی پس باز گشت الی الظل بسوی سایه دیواری یا درختی فقال
رب پس گفت ای پروردگار من انی بدرستیکه من لما انزلت مر آنچیز را که بفرستی الی بسوی من من خیر از نیکوئی یعنی خوردنی اندک و بیش هر چه باشد فقیر محتاج
و از تو میطلبم و اکثر مفسران گفته اند که مراد از این سؤال یکنان جو بود و امام محمد باقر فرمود که این آنگاه گفت که محتاج نیم خرما بود و امیرالمؤمنین فرمود بخدا سوگند
که موسی از خدا چیزی دیگر نطلبید در این دعا مگر نانی که بخورد زیرا که تره زمین میخورد و سبزه آن از پوست شکم او دیده میشد بجهة لاغری و کذا اخضر گوشت او بود
دختران شعیب بآن روز زودتر بخانه آمدند پدر از سبب این پرسید ایشان قصه را بتمامی عرض کردند شعیب دختر بزرگ خود را فرمود که برو و او را بیاور تا مزد بدهم فجاءته
پس آمد بسوی موسی احدیهما یکی از آن دو زن که صفورا بود تمشی علی استحیاء میرفت بر طریق شرم داشتن چنانکه ابکار روند یعنی شرم زده نزد وی آمد و
بسته و گویند آستین بر روی افکنده بود و گویند آستین بر روی افکنده بود و گویند رخین آمد از جاده عدول کرده بر کناره میامد و چون نزد موسی رسید
مر آنجا ندا کرده قالت ان ابی گفت بدرستیکه پدر من یدعوک میخواند ترا لیجزیک تا پاداش دهد ترا اجر ما سقیت مزد آب دادن تو گوسفندان را
لنا برای ما موسی بجهة زیارت شعیب و تقرب بشناختن او اجابت فرمود نه بجهة طمع اجرت خود چه او بر محل ثواب و فضل قربت متوجه بیابان شعیب شد مر دست
که در راه که میرفتند باد می‌وزید جامه صفورا از بعضی اعضا او برمیداشت موسی فرمود که تو از عقب میا و مرا اینچنین دلالت راه نما و روایت آنست که سنگی می
انداخت تا بان راهی که میبایست رفت بروم فلما جاءه پس آن هنگام که آمد موسی نزد شعیب و قص علیه القصص و خواند بر او بیان کرد قصه خود را
از قبل ولادت تا غایت شعیب دانست که از اهل بیت نبوت است قال لا تخف گفت مترس نجوت رها یافتی من القوم الظالمین از گروه ستم
کاران یعنی از فرعون و قوم او چه ایشان را در این ولایت دست تصرف نیست پس فرمود تا طعام حاضر کردند موسی از خوردن آن ابا نمود و فرمود ما کار آخرة
را بدنیا نمیفروشیم چه آب دادن گوسفندان برای خدا کردم نه برای جزا شعیب فرمود این طعام نه مزد کار تست بلکه عادت ما آنست که هر که بمنزل ما رسد
بطریق ضیافت او را طعام دهیم موسی آن استماع این کلام از آن طعام تناول نمود و دو دانش انجا اتخال قالت احدیهما گفت یکی از آن دو زن که صفورا بود

یا ابت

القصص

يا ابت استاجره اى پدر من بمزد كير موسى را براى شبانى ان خير من استاجرت بدرستيكه بهترين كسى كه بمزد كيرى القوى الامين مرد توانا است
وامين است اين كنايه است از انكه موسى را قوة وامانت هست از ابن عباس روايتست كه شعيب ازين دختر پرسيد كه توقوة وامانت او كجا معلوم كردى صفورا قصه سنك
از سر چاه برداشتن وكشيدن دلو وصورت مضمضه وامر كردن مرا بانكه از عقب وى روم باز كفت وان مانند اين قوة معجزه اثريست كه از موسى ظاهر شد بردست امير المؤمنين ع صادر
شد چنانكه اورده اند كه چون امير المؤمنين على ع با لشكر روى بصفين ميرفتند در بعضى از منازل فرود امدند كه اب نبود مردمان وچهارپايان سخت تشنه شدند وهرچند
اب طلبيدند نيافتند حضرت امير را ازين قصه اكاهى كردند سوار شدند وبا لشكر پاره راه برفت بعد از ان از راه عدول كرده بديرى رسيدند كه در ميان بيابان بود راهبى
در ان دير بود كفت درين حوالى اب هست كفت از اينجا تا اب دو فرسنك راه بيش نيست پس لشكر كفتند يا امير المؤمنين اكر صواب باشد خود را بانجا رسانيم پيش از انكه جان
بالكليه ساقط شود فرمود حاجت بان نيست پس روى بقبله دعا ورد ومناجات فرمود پس بموضعى اشارة فرمود كه اينجا را بكنيد مردمان بيل وتبر بر كرفتند وان زمين را پاره
بكندند سنكى بزرك نمايان شد پس اطراف انرا از خاك پاك كردند وهرچند خواستند كه انسنك را بردارند نتوانستند امير المؤمنين ع فرمود كه اين سنك بر سر
ابست جهد كنيد در برداشتن ان همه مجتمع شدند وهرچند كوشيدند بجايى نرسيد كفتند يا امير المؤمنين از تحت قدرت ما بيرونست حضرت پاى از ركاب بكشيد
استين باز نمود ديد ودست مبارك در زير انسنك كرده بجنبانيد وبركند وچند كام بيفكند اب صافى وخنك بيرون امد كه از برف سردتر واز شير سفيدتر واز عسل
شيرين تر بود پس همه مردمان وچهارپايان از انجا اب خوردند ومشكها پر از اب كردند وراهب با لاى دير مينكريست پس حضرت انسنك را بجاى خود نهاد وفرمود تا از خاك بپو
شيدند وان ناپديد كرديد راهب كفت اى مردمان مرا فرود اوريد ورا فرود اوردند بيامد ونزديك امير المؤمنين ع بايستاد وكفت تو پيغمبر مرسلى فرمود نه كفت فرشته مقربى
كفت نه وليكن وصى رسول خدايم محمد بن عبد الله كه خاتم پيغمبرانست راهب كفت دست ده امير المؤمنين ع نهاد وكفت اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وانك وصى
رسول الله واحق الناس من بعده امير المؤمنين ع عهد وشرايط ايمان بوى فرا نمود وفرمود كه چرا چندين در اسلام نياوردى بعد از انكه بر خلاف ملت اسلام بودى كفت يا امير المؤمنين
اين دير براى انكه كرده اند كه در كتب سابقه مذكور شده وعلما خبر داده اند كه درين حوالى چشمه ايست وسنكى عظيم بر بالاى ان وهيچكس راه بدان نبرد
مكر پيغمبرى يا وصى پيغمبرى مردم بسيار باميد اين درين دير نشسته اند واين كرامت نيافته اند كه من يافته ام پس چون اين ايه در دست تو پيدا شد دانستم كه ان وصى تويى
وبردست تو اسلام اوردم وبولايت تو معترف شدم امير المؤمنين ع ازين سخن بكريست چنانكه محاسن مباركش از اب ديده مطهرش تر كشت وفرمود سپاس خدايرا كه مرا
فراموش نكرد ودر كتب اوليا ياد كرد اهل اسلام چون اين بشنيدند همه شاكر شدند وراهب با امير المؤمنين ع بشام رفت ودر ركاب او جهاد كرد تا بدرجه شهادت رسيد
حضرت بروى نماز كذارد وهر وقت كه ياد او كردى بروى رحمت فرستادى وچون از پايه ان دير روانه شدند وپاره راه برفتند حضرت فرمود كيست از شما كه راه بان چشمه برد كفتند
ما ميدانيم وراه بان ميبريم چون باين دير علامت است فرمود برويد وبجوييد برفتند وچندانكه جستند نيافتند پس فرمود اين چشمه ظاهر نكردد تا قيام ثنا القصه
چون شعيب صفت قوة وامانت موسى وتفصيل ان از صفورا بشنيد بر پسند وبر مرتبه او اطلاع يافت رشته محبت با موسى استوار داده قال كفت او كه انى اريد
بدرستيكه من ميخواهم ان انكحك انكه بنكاح تو دراورم احدى ابنتى هاتين يكى ازين دو دختر خودرا هر كدام كه خواهى على ان تاجرنى بر قصد انكه اجاره دهى
مرا نفس خودرا اجير من باشى ثمانى حجج هشت سال ودر عين المعانى اورده كه در شرايع متقدمه مهر دختران مر پدران را بوده ودر شريعت ما منسوخ شد باية واتوا النساء صدقاتهن
فان اتممت پس اكر تمام كردى عشرا ده سال فمن عندك پس از نزديك تست يعنى بر طريق تفضيل وكرم كارى كرده باشى نه انكه بر تو واجب ولازم بوده باشد
بلكه هشت سال لازم حال تو باشد فقط وما اريد ونميخواهم ان اشق عليك انكه مشقت ورنج نهم بر تو بالزام تمام ده سال ستجدنى زود باشد كه يابى مرا ان شاء
الله اكر خواهد خداى من الصالحين از نيكوكاران وشايستكان در حسن معامله ووفا بعهد والتزام تمام واداب صحبت وجمعيت قال ذلك كفت موسى كه
اين عهد بينى وبينك ميان من وتو قايم است كه هيچ خلاف نكنيم ايما الاجلين قضيت هر كدام ازين دو مدت كه هشت وده است بكذارم وسپارى سا
فلا عدوان على پس هيچ تعدى واز حق كذشتن نيست بر من يعنى هيچنانكه زياده از ده سال بر من مطالبه نخواهى كرد زياده از هشت سال نيز طلب نكنى و
الله على ما نقول وكيل وخداى بر انچه ميكوييم وشرط ميكنيم كواهست ويا بر انچه كفت وشنيد ميرود كارساز ماست يعنى كار خود را بوى ميسپاريم تا بتوفيق وى
اين عهد بپايان بريم ووكيل كسيست كه كار خود باو واكذاشته شود اما استعمال ان ميكنند در موضع شاهد حسن بن صفوان روايت كرده كه او كفت از ابو
عبد الله ع پرسيدم كه كدام دختران بود كه كفتند يا ابت استاجره فرمود انكه خبر كه موسى بان متزوج شد با كفتند كه موسى كدام دو اجل را بتمام رسانيد فرمود
تمام ترين انرا كه ده سال بود ديكر سؤال كردند كه موسى قبل از مضى مدت دخول فرمود بزن خود يا بعد از انقضاى ان كفت قبل از انقضاى ان كفتند اين چه
كونه جايز باشد كه مردى متزوج شود بزنى قبل از وفا نمودن بشرط نكاح انكه درين مقام هشت سال استحقاق داده فرمود شعيب ميدانست بعلم نبوت كه موسى بان وفا خواهد
نمود القصه شعيب صفورا را بعقد بست وموسى قبول شرط مذكور نموده با شعيب كفت چون مرا بشبانى نصب كردى عصايى بده تا كوسفندان بدان برانم وسباع
بدان دفع كنم از ايشان شعيب دختر خود را كفت در فلان خانه چند عصا هست يكى را بياور وبموسى ده دختر برفت وعصايى زان خانه برداشت وبياورد شعيب كفت
اين عصا را بكذار وديكرى را بياور دختر عصا را باز پس برد وبنهاد وخواست تا ديكرى بر كيرد هم ان عصا بدست او امد بياورد شعيب كفت اين همانست وسه بار اين صورت
باين طريق واقع شد در نوبت سيم دختر كفت بخدا سوكند كه من عمدا اين را بر نميكيرم اما هر نوبت كه ميخواهم عصاى ديكر بردارم اين عصا بدستم ميايد شعيب
كفت اين را بموسى ده وروايت از عكرمه كه اين عصاى ادم بود كه از بهشت همراه خود اورده بود چون وفات كرد جبرئيل از او بركرفت وحفظ ان مينمود تا وقتى كه موسى
عصا طلبيد جبرئيل بيامد وان عصا را بشعيب داد كه بموسى ده ودر كشاف اورده كه نزد شعيب عصاهاى انبيا جمع شده بود ودر شب موسى را كفت كه درين
خانه رو ويكى ازان عصاها بردار موسى در ان خانه رفت وان عصا كه ادم از بهشت همراه خود اورده بود برداشت شعيب چون مكفوف بود از برداشت مس كرد

دانست که عصا از آدم است گفت این را بنه و یکی دیگر بیار موسی هفت نوبت با خانه آمد همین عصا بدست او آمد شعیب دانست که وی شایسته است و را با او داد
و گفت با موسی چون بمفرق الطریقین رسی و دو راه بدید آید بر دست چپ برو اگر چه بر دست راست گیاه بیشتر باشد چه در آن مرغزار اژدهای عظیم هست که مردم را با
چهارپایان فرو میبرد موسی چون آنجا رسید گوسفندان میل بجانب دست راست کردند و میدویدند هرچند که موسی خواست که باز گرداند نتوانست پس با ضرورت از آن جانب
برفت مرغزاری دید که گیاه بسیار رسته گوسفندان میل بآن کردند و بچرا مشغول شدند موسی بجهت آنکه تعب بسیار دیده بود و رسیده بود آنجا بخفت و عصا بر زمین فرو برد اژدها
بیامد آهنگ گوسفندان کرد و عصا خاموش نشد تا اژدها در آویخت موسی از خواب برخاست عصا خون آلوده بود و اژدها کشته شده شادمان گشت و شعیب را بان خبر داد
شعیب بخبر داد و گفت شوهر تو پیغمبری خواهد بود که او را از این عصا نشانی باشد شعیب چون دانست که موسی مرتبه عظیم دارد نزد خدا تعالی برکرد و یمن و قلع حسن عنایه
او در گوسفندان بدید خواست که با وی احسانی نماید گفت یا موسی هر چه امسال این گوسفندان ابلق بدید آید یعنی سیه و سفید بتو بخشیدم حق تعالی وحی بموسی کرد در خواب
که این عصا را بر آب زن که گوسفندان از آن آب میخورند موسی چنان کرد گوسفندان از آن آب بخوردند آن سال نتایج که از ایشان حاصل شد همه ابلق بودند شعیب دانست
که آن روزی است که حق تعالی بوی داده عبدالله بن سنان روایت کرده که من از ابو عبدالله شنیدم که فرمود عصای موسی شاخی بود از درخت مورد بهشت که در حینی که موسی
متوجه مدین شد جبرئیل از برای وی آورد و بجهت این علامات خارق عادت از آن بظهور رسید و در مجمع البیان از پیغمبر روایت کرده که ای مسلمانان عصا بدست گیرید که از سنتهای
پیغمبران است و حضرت امیر المؤمنین فرموده که پیغمبر فرموده که هر که بجهت سفر از خانه بیرون آید باید با او عصائی از درخت بادام تلخ باشد در وقت توجه او بدان ولما توجه تلقاء مدین
الی قوله علی ما نقول وکیل بخواند حق تعالی او را ایمن گرداند از هر دزدی ضرر رساننده و از هر درنده تعدی کننده و از هر جه درنگ کند و از هر جانوری نیش زننده تا بمنزل
خود رجوع کند و با او هفتاد و هفت فرشته باشد از پیش و پس او و احاطه نمایند او را برای او استغفار کنند تا بمنزل خود باز گردد و عصا از دست انبیا است
موسی ده سال بخدمت شعیب اشتغال نمود فلما قضی موسی الاجل پس آن هنگام که بگذارد موسی مدت خود را که افضل الاجلین بود و ده سال دیگر بعد از آن نزد
شعیب بود و در چهل سالگی باجازه شعیب متوجه مصر گشت بجهت زیارت مادر و برادر و خواهر وسار باهله و ببرد کسان خود را با مواشی در شب تاریک و راه گم
کردند زنش را وضع حمل رسید و گوسفندان از برف و باد و دمه متفرق شدند آتش بود و آتش زنه برداشت و چندانکه آتش زنه بر سنگ فرو زد آتش بیرون نیامد موسی
سنگ آتش زنه را از سر قهر بینداخت سنگ و آتش زنه بزبان آمد که یا موسی آتش جز بفرمان خدا بیرون نیاید و همه آتشها را امشب نشانده اند موسی در کار خود حیران
فرو ماند که ناگاه آنس من جانب الطور نارا بدید از جانب کوه طور آتشی قال لاهله گفت مر کسان خود را امکثوا درنگ کنید در همین مکان انی بدرستی
که من آنست بدیدم نارا آتشی را لعلی آتیکم شاید که بیارم از برای شما منها بخبر از آن آتش خبری یعنی از نزدیک کسانیکه بر سر آتش باشند خبری تحقیق کنم
که راه از کدام جانب است او جذوة من النار یا بیاورم از آن آتش پاره یا سر چوب گرفته لعلکم تصطلون شاید که شما گرم شوید بدان و جذوه چوب سطبر است
خواه بر سر آن آتش باشد و خواه نه یعنی چوب سوزی از آن آتش روشن کنم و بیاورم تا بان گرم شوید فلما اتیها پس چون آمد بدان آتش نودی ندا کرده شد یعنی ندا
بموسی رسید من شاطئ الواد الایمن از کنار رودی که از جانب راست موسی بود فی البقعة المبارکة در جایی که برکت داده شده یعنی آن شاطی که در موضع با
بود و برکت من الشجرة از درخت سمره یا عوسج یا عناب ان یا موسی آنکه ای موسی انی انا الله بدرستیکه منم خدای رب العالمین که پروردگار عالمیانم و استماع
موسی ندا و کلام را از درخت بدین وجه بود که حق تعالی بیافرید کلام را در آن و از محل گردانید چه کلام عرض است و مر عرض محتاج است بمحلی و استماع کلام بدون
واسطه اعلی منازل انبیا است و آن ندا و مضمون ذات یکی انی انا الله رب العالمین و دیگری وان الق عصاک و آنکه بیفکن عصا خود را موسی فی الحال عصا
بیفکند مار شد فلما رآها پس آن هنگام که دید عصا بسرعت تمام تهتز حرکت میکند کانها جان گوئیا آن ماریست بسرعت حرکت کننده که در عرف آن را تیره مار
گویند ولی مدبرا برگشت موسی مدبرا پشت کرده بدان و هزیمت رونده از خوف ولم یعقب و باز نگشت بان وادی بلکه از غایت دهشت بجانبی که آمده بود میرفت
روانه شد ندا رسید که یا موسی اقبل ای موسی پیش آی و لا تخف و مترس از اینجهت انک بدرستیکه تو من الامنین از امان یافتگانی یعنی از جمیع مخاوف
چه پیغمبران مرسل را ترسی و هیبت نیست کما قال لا یخاف لدی المرسلون پس با این خطاب اطمینانی قائم یافته باز آمد و بجرأت تمام دست در دهن مار کرده از اندر پیش خود
کشید همان عصا شد باز باو ندا رسید اسلک یدک در آور دست خود را فی جیبک در گریبان خود تخرج بیضاء تا بیرون آید سفید درخشنده
من غیر سوء از غیر بدی یعنی بدون عیبی و علتی که مکروه و منفر باشد چون برص و اضمم الیک و جمع کن بسوی خود جناحک بال خود را من الرهب
از جهت ترسی که بتو رسیده بود از مشاهده مار یعنی دستها خود را که گسترده بودی جهت ترسیدن یعنی همچنانکه ترسنده فزع میکند الراجع کن با بحال اول دو بار
بازو با گریبان که هیچ خوفی از اینجا بپیغمبر نرسید ابن عباس فرموده که دست در سینه نه تا که زایل گردد آنچه بتو رسیده از خوف ترس نزد معاینه چه گویند
که چون دست سفید درخشان از گریبان بیرون آمد ترسی دیگر باره در وی بغل در آورد تا چنانچه بود و خوفش زایل کرد فذانک پس این هر دو یعنی عصا
و ید بیضا برهانان دو علامت روشن اند من ربک از جانب پروردگار تو و برساله تو الی فرعون بسوی فرعون وملائه و گروه او انهم کانوا بدرستی
که ایشان بودند قوما فاسقین گروهی بیرون رفتگان از دایره ایمان و سلوک نمایندگان در وادی کفر و عصیان پس مستحق آنند که رسول با معجزات نمایان بسوی
ایشان تا الزام شود حجت بر ایشان قال رب گفت موسی ای پروردگار من انی قتلت بدرستیکه من کشته ام منهم نفسا از متابعان کسی را فاخاف پس
میترسم ان یقتلون از آنکه بکشند مرا از قصاص او واخی هرون و برادر من هرون هو افصح منی از من فصیح تر است لسانا از روی زبان از روی سخن
گذاری فارسله معی پس بفرست او را با من ردءا در حالتیکه یاری دهنده کار من باشد مرا او زیرا حق تعالی چه یصدقنی تا باور کند و سخن حق من انی
اخاف بدرستیکه من میترسم ان یکذبون از آنکه تکذیب کنند مرا فرعونیان و زبان من بوقت مناظره مرا یاری ندهد و چون او فصیح تر است از من مجادله

کند

القصص

کنند و حجت را بر ایشان لازم گرداند تا تصدیق کنند مرا بواسطهٔ وی قَالَ گفت خدای تعالی سَنَشُدُّ عَضُدَكَ زود باشد که سخت کنیم بازوی ترا یعنی بفزائیم
قوت ترا بِأَخِيكَ ببرادر تو یعنی او را ناصر معین تو گردانیم در نبوت و تبلیغ فرعون وَنَجْعَلُ لَكُمَا و بدهیم مر شما را سُلْطَانًا تسلط و غلبه یعنی بر اعدا به
اظهار معجزات و حجج بینات فَلَا يَصِلُونَ پس نرسند ایشان إِلَيْكُمَا بسوی شما باستیلا یعنی مستولی نشوند و دست نیابند بشما بتقلیب و لا ضرار پس برند بدل
قوی بجانب ایشان بِآيَاتِنَا بدلایل قدرت که معجزات باهره است أَنْتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ شما هر دو و هر که پیروی کند شما را غلبه کنند کاید بر ایشان نه
شاید که مغلوب کنند شما را چه آیات ما غالب است بر همه چیز و امدادها و اعانت ما اولیاء خود را متواتر و متوالی و از ابو جعفر مرویست که چون موسی از طور مراجعه فرمود
نزد زوجه خود آمد نزد او را گفت کجا میباشی گفت نزد خداوند آفریدگار این کس پس متوجه فرعون شد بجانب سو کند که کو نیامی بهیم موسی را طویل الباع یعنی
دراز دست و خندان موی بپا و ادم سیره و بر او جبه بیست از صوف و عصا در کف میان بسته و نعلین از جلد حمار در پای و بند نعلین او از لیف خرما پس چون بدر
خانهٔ فرعون رسید اظهار دعوت کرد خبر بفرعون رسانیدند که جوانی بدرگاه ایستاده است و دعوی میکند که رسول پروردگار عالمیانم فرعون بجمعی که موکل بودند
بر شیر و سایر سبع امر کرد که چند شیر در زنجیر کشیده حاضر کنید داب وی این بود که اگر بر مردی غضب کردی او را نزد شیر انداختی تا او را هلاک کردی پس تا بجا مجلس
امر کرد که موسی را از هفت در گذرانیدند نزد فرعون او وردند شیران چون او را بدیدند نزدیک او آمدند و دم جنبانیدن آغاز کردند و سر بر پای او مالیدند فرعون مر جلیسها خود را
گفت که من هرگز مثل این را ندیده بودم و چون موسی روی بفرعون کرد او را بشناخت گفت أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا چنانکه در سورة الشعراء گذشت و بعد از آن
امر کرد که او را بگیر و بجلاد ده و بگو که گردن بزن جلاد بیامد که موسی را بکشد جبرئیل امین بیامد شمشیر از دست او گرفته او را بکشت و هر کس که پیش میامد او را می
کشت تا شش کس را بکشت فرعون چون چنان دید هراسان شد گفت نشانی او بیاید پس موسی دست را از زیر بغل بیرون آورد مانند آفتاب درخشنده بود گفت این سحر
است بر صدق دعوی من بعد از آن عصا را بینداخت اژدهای عظیم شد با هوان و او دهن گشود فرعون از تخت برجست و بموسی گفت او را بگیر موسی چون او را بگرفت
باز عصا شد فرمود این نیز معجزه دیگر است فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا پس آنهنگام که آورد ایشان را موسی آیتهای ما را یعنی معجزهای ما را که در شان موسی بود بَيِّنَاتٍ
در حالتیکه روشن و هویدا بود اعجاز آن قَالُوا گفتند فرعونیان مَا هَٰذَا نیست این إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرًى مگر جادوئی بر بافته و ساخته او که مثل این کسی نکرده و هرگز
مانند آن ندیده ایم از کسی و یا این سحریست که تعلیم گرفته و بعد از آن بر خدا بسته و بر او افترا نموده وَمَا سَمِعْنَا و نشنیده ایم بِهَٰذَا مثل این سحر یعنی این را که کسی
نشنیده ایم که دیده باشد فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ در روزگار پدران نخستین ما این سخن را بجهة این گفتند که در روزگار ایشان ساحران بسیار بودند
یا این دعوی نبوت را از پدران خود نشنیده ایم که گفته باشند فلان پیغمبر خداست و خدا او را فرستاده و این قول ایشان با وجود داشتن قصه نوح و صالح و
غیر ایشان از پیغمبران که دعوی خویش اخلاص میکرده اند بجهة آن بود که فترت در میان واقع شده بود و طول زمان در میان ایشان بهم آمده و یا بجهة عدم تصدیق
ما بایشان و بنابراین یعنی اینکه ما نشنیده ایم از پدران خود که تصدیق رسل کرده باشند بانچه که آورده باشند وَقَالَ مُوسَى و گفت موسی رَبِّي أَعْلَمُ پروردگار
من داناتر است بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ بکسیکه آمده براه نمود از انبیا مِنْ عِنْدِهِ از نزدیک او یعنی میداند که من بر حقم و شما مبطل و گمراه وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ
الدَّارِ و داناتر است بکسی که باشد مر او را سرانجام پسندیده درین سرای دنیا یعنی ختم بایمان و یا در آخرت یعنی نجات از نیران و دخول در جنان إِنَّهُ بتحقیق که شان
و کار اینست که بهیچ وجه لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ فیروز نشوند ستمکاران و از حق بباطل میل کنندگان و از دین برگشتگان و بخیر دارین فایز نشوند وَقَالَ
فِرْعَوْنُ و گفت فرعون يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای گروه اشراف و اکابر مَا عَلِمْتُ ندانسته ام لَكُمْ مر شما را مِنْ إِلَٰهٍ هیچ خدای که او را پرستید و تعظیم کنید غیری
جز من و موسی میگوید که خدای دیگر هست که آفریدگار آسمانست فَأَوْقِدْ لِي پس بیفروز آتش برای من يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ ای هامان بر گل تا پخته شود
و در بنا استحکامی بود آورده اند که اول کسیکه به پختن خشت امر نمود فرعون بود که وزیر خود را گفت که خشت پخته بنا فَاجْعَلْ لِي پس بنا کن برای من صَرْحًا
کوشکی بلند که مرا از نردبان باشد که بر بام آن روم بجهة نظاره لَعَلِّي أَطَّلِعُ شاید که دیده ور شوم إِلَىٰ إِلَٰهِ مُوسَىٰ بسوی خدای موسی یعنی بر بینم او را و او را معلوم
کنم که موسی در دعوی نبوة و ادعای اله غیر من صادقست یا کاذب وَإِنِّي و بدرستیکه من لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ گمان میبرم موسی را از دروغ گویان فرعون
تصور کرده بود که حق تعالی جسمانیست و بر آسمان مکان دارد و ترقی بسوی او ممکنست و ندانسته بود که مکان آفرین مکان چکند آسمان کو بر آسمان چکند
نه مکان ره برد بر او نه زمان نه بیان زو خبر دهد نه عیان و یا آنکه فرعون بطریق تلبیس عوام گفته باشد که آنکس که موسی مردمان را به پرستش او میخواند
جا و مجرای معینست و احتیاج بمکان بجهة در کشاف آورده که هامان پنجاه هزار استاد را جمع کرد ورای مزدوران و بطبخ آجر و پختن گچ و تراشیدن چوب و رفع بنا
کرد و بنا رفیع و محکم بر آورد که هیچکس پیش از این باین طریق سطحی نساخته بود و چندان محکم ساخت که عقل نتوانست کمند فکر فکند بکوشه بامش و
المسیر آورده که چون بنا با تمام رسید فرعون ببالای آن برآمده و در خیال او آن بود که بفلک نزدیک رسیده باشد چون در نگریست آسمان را برابالای صرح
خود همچنان دید که بر روی زمین منفعل شده بفرمود تا تیر و کمان آوردند تیری بطرف آسمان انداخت آن تیر خون آلود باز گردید بجهة امتحان و فتنه و حکم فرعون
گفت بکشتم خدای موسی را حق تعالی جبرئیل را فرستاد تا پر خود را بر آن صرح زد و سه پاره ساخت یک قطعه از آن بلشکرگاه فرعون فرود آمد و از ده هزار قبطی کشته
گشت و قطعهٔ دیگر در دریا افتاد و پاره دیگر در جانب مغرب رفت و هیچکس از استادان و مزدوران زنده نماند و فرعون با وجود این متنبه نشد و غرور او
بیشتر و جهل و عنا او افزون تر گشت وَاسْتَكْبَرَ و گردنکشی کرد هُوَ وَجُنُودُهُ او و لشکر او فِي الْأَرْضِ در روی زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ بناحق و بی استحقاق و ترفع
و تعظیم وَظَنُّوا أَنَّهُمْ و گمان بردند ایشان که إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ بسوی ما باز گشت نخواهند کرد و بغرور دنیا فریفته شده و آخرت را قبول نکردند
فَأَخَذْنَاهُ پس گرفتیم او را وَجُنُودَهُ و سپاه او را فَنَبَذْنَاهُمْ پس افکندیم ایشان را فِي الْيَمِّ در دریای نیل تا همه غرق شدند همچنانکه با

ان فشر در دریا کذشت فانظر پس بنکر بدیدهٔ بصیرت ای محمد کیف کان که چکونه بود عاقبة الظالمین سرانجام ستمکاران و انجه در رکذشتکان یعنی
مشرکان قوم خود را از مثل این واقعه بترسان وجعلناهم وکردانیدیم ایشان را در این جهان ائمة پیشوایان ضلالت یعنی حکم کردیم که ایشان همه ائمهٔ اهل
ضلالت اند و با ظاهر کردانید حال ایشان را بر لسان انبیا خود تا که بندکان دانند که ایشان ائمهٔ اهل ضلالت اند تا نام نهادیم ایشان را ائمهٔ ضلال با جهة
فرط عناد و جحود و با لجاج ایشان الطاف خود را از ایشان باز داشتیم و ایمان را در دلهای ایشان فرو کذاشتیم تا اهل ضلال با ایشان کرویدند ایشان ائمه
و مقتدایان کردانیدند یدعون میخوانند ایشان را الی النار بسوی اتش یعنی بعملها که موجب دخول باشد در آتش دوزخ چون کفر و معصیت ویوم القیمة
و در روز رستخیز لا ینصرون یاری داده نخواهند شد یعنی ناصری و معاونی از عذاب ایشان نخواهد داشت واتبعناهم و از پی در آوردیم ایشان را یعنی
ایشان را لاحق و متصل کردانیدیم فی هذه الدنیا در این سرای اللعنة لعنت را ملئکه و مومنان بر ایشان لعن میکنند و یاد کرد از رحمت الهی دور ها
ایشان کردانید ویوم القیمة و در روز قیامة هم من المقبوحین ایشان از زشت رویانند چنانکه از عبد الله بن عباس مرویست که رویهای ایشان را
سیاه کنند و چشمهای ایشان را کبود و این علامة دوزخیانست و یا در آن روز مطرودانند از رحمت و مایوس اند از مغفرت که اصلا رایحه رحمت و مغفرت بمشام ایشان
نرسد ولقد اتینا موسی الکتاب و بدرستیکه ما دادیم موسی را کتاب توریة که در او امر و نهی و وعد و وعید و مسائل حلال و حرام بود من بعد ما
اهلکنا القرون الاولی از پس آنکه هلاک کردیم اهل قرنهای نخستین از نوح و هود و صالح و یا از پس هلاک قبطیان بصائر در حالیکه حجتها
و برهانهای روشن بود و موزائی للناس مر بنی اسرائیل که دلهای ایشان بجفای فرعونیان منتقص شده بود و بان حق را از باطل امتیاز میکردند وهدی و راه نماینده
بود باحکام شرع تابعان خود را ورحمة و بخشایش برای مصدقان و عاملان بان یعنی بجهة تصدیق و عمل بان مستحق رحمت واسعه او سبحانه شوند یا در اسباب
لعلهم یتذکرون شاید ایشان پند پذیرند یعنی بر حالتی شوند که امید داری بعد کرو پند کرفتن ایشان توان داشت و یا بجهة اراده این که پند کیرند بان از
حضرت رسالت مرویست که حق تعالی هلاک نکردانید هیچ قومی را و امتی را و اهل دهی را بعذاب آسمانی از آن زمان که انزال توریة فرمود بر روی زمین غیر اهل دهی که مسخ شدند
بوزینکان بعد نبی که حق تعالی میفرماید که ولقد اتینا موسی الکتاب تا اخر آیه بعد از آن بر سبیل تنبیه و تعجب میفرماید که وما کنت و نبودی تو ای محمد بجانب
الغربی بطرف وادی غربی یا بناحیه طور که در جهة غربی مقام موسی است یعنی تو بر کوه طور حاضر نبودی اذ قضینا چون کذاردیم الی موسی الامر
بموسی وحی را یعنی وقتیکه وحی کردیم با وامری را که راه نمودیم که با و اعلام کنیم از رسالت او و امر و نواهی که کویند مراد با مر وصف پیغمبر ماست و تعریف او و موسی
را وما کنت من الشاهدین و نبودی تو از کواهان از امر رسالت او بر فرعون و غیر ان تا او امر و نواهی ما یا وصف و تعریف تو با و یا هلاک کردن فرعون یا هیچکس که با موسی
بودند مراد دلالتست بر آنکه اخبار آنحضرت از این قصه از قبیل اخبار است از مغیبات که شناخته نشود مکر بوحی چنانکه میفرماید که ولکنا و لیکن ما وحی کردیم آن
قصه با تو برای آنکه انشانا ما بیافریدیم پس از موسی قرونا قرنهای مختلف که وحی بعد از کروهی فتطاول پس دراز شد علیهم العمر بر ایشان زندکانی یعنی
مدتهای مدید بر اهل این قرنها کذشت و خبرها از صوب صواب منحرف شد و علوم شرایع مندرس کشت پس ما ترا برای تجدید این اخبار فرستادیم و همه علما دانستند که خبر
دادن از این حوادث جز بوحی الهی کار نخواهد بود وما کنت ثاویا و نبودی تو اهل مقیم فی اهل مدین در میان اهل مدین یعنی نزد شعیب و مومنان قوم او تا که
پیوسته بجهة تعلیم کرفتن تتلوا علیهم بخوانی بر ایشان آیاتنا آیتهای ما را که در قصه موسی و شعیب نازل شد چنانکه اکنون آن بر شما کروهان خوانده میشود یعنی مدتی نبودی
تا این قصه ها تعلیم کیری ولکنا و لیکن ما کنا مرسلین هستیم فرستنده و خبر کننده ترا از این قصه ها وما کنت بجانب الطور و نبودی تو حاضر بطرف طور
سینا اذ نادینا وقتیکه ندا کردیم موسی را مراد شب طور است که او سبحانه با موسی تکلم نمود و او را نزد فرعون فرستاد بتبلیغ رسالت و تواند بود که مراد آن زمان
بود که حق تعالی توریة بموسی داد بعد از غرق شدن فرعونیان و ابو سعید نقل کرده که مراد باین ندا آن بود که حق تعالی در طور امت حضرت رسالت خاتم الانبیاء را ندا
فرمود و منشاء این آن بود که موسی در کتاب الهی در توریة میخواند صفتهای امتی که بخصایل حمیده و صفات پسندیده مزین و آراسته باشند ایشان امت کدام پیغمبرند
خطاب رسید که ایشان امت محمد خواهند بود که حبیب منست موسی آرزو کرد که ایشان را ببیند حق تعالی کفت اکنون ظهور ایشان نیست اکر خواهی آواز ایشان بشنوانیم
پس خطاب کرد که یا امة محمد همه از اصلاب پدران و ارحام مادران لبیک اللهم لبیک جواب دادند چون موسی آواز ایشان بشنوانید خواست که به تحفه ناز کردند فرمود
کر عطا کردم شما را پیش از آنکه از من بخواهید و آمرزیدم شما را قبل از آنکه آمرزش طلبیدید ... که با وجود اختصاص ایشان بحضرت رسالت و بقرآن کر[یم]
با این وجه مژده یافته اند حق لطف کرد و داد ... بس اینجا میفرماید که تو حاضر نبودی وقتی که امت را خواندیم ولکن و لیکن خبر دادیم ترا رحمة از جهة
آمرزش و بخشش که واقع است من ربک از آفریدکار تو که آن بعث و ارسال تست بر ایشان لتنذر تا بیم کنی قوما ما اتیهم کروهی را که نیامد بایشان
است بدایشان من نذیر هیچ بیم کننده من قبلک پیش از تو مراد ایام فترت که میان زمان عیسی است و آنحضرت و آن مدت پانصد و پنجاه سال بود و یا میان حضرت
اسمعیل و حضرت رسالت بر آنکه دعوت موسی و عیسی مخصوص بنی اسرائیل بود و تا آنکه حوالی ایشان بودند بعد از زمان اسمعیل کسی بعرب مبعوث نشده بود پس ترا
فرستادیم لعلهم یتذکرون شاید که ایشان پند پذیرند و راه نجات یابند ولولا ان تصیبهم و اکر نه آن بودی که برسد بدیشان مصیبة
عقوبتی رسنده بما قدمت ایدیهم بسبب آنچه پیش فرستاده است دستهای ایشان یعنی بعملهای زشت ایشان که آن شرک و ظلم است و سایر معصیت فیقولوا
پس کویند بوقت حلول عذاب ربنا ای پروردکار ما لولا ارسلت چرا نفرستادی الینا رسولا بسوی ما فرستاده با پیغام آوردی فنتبع آیاتک پس پیروی
کردیم آیتهای ترا و تصدیق نمودیم ونکون من المومنین و بودیم از کرویدکان بتو و رسول تو یعنی اکر نه آنستی که بوقت حلول عذاب حجت آوردندی که پیغمبر
با ما نیامد ما را بحق دعوة نکرد ما ایشان را عذاب فرستادیم پس بجهة علت و الزام حجت بر ایشان ترا بر ایشان فرستادیم و عذاب ایشان را تاخیر نمودیم تا هیچ

بحج

جمعی و عدی رندا شتر باشند آورده‌اند که بعض قریش مکه در باب پیغمبر از احبار یهود مدینه سؤال کردند ایشان بنبوة حضرت اقرار کرده نعت و صفات او را از
توریة خواندند مشرکان انکار توریة نیز نموده گفتند اگر او پیغمبر است پس آن معجزات که موسی داشت وی ندارد آیه آمد که فلما جاءهم پس هنگام که آمد
بدیشان یعنی بمشرکان عرب الحق من عندنا محمد که فرستاده بحق است از نزد ما قالوا لولا اوتی گفتند چرا داده نشد محمد مثل ما اوتی موسی
مانند آنچه داده شده بموسی از معجزات یعنی چرا او را نیز عصا و ید بیضا و غیر آن از معجزات موسی ندادند و این از روی جهل و تعنت اقتراح میکنند اولم یکفروا
آیا کافر نشدند ابنای جنس ایشان از مشرکان قبط در روزی مذهب بما اوتی موسی بانچه داده شده بموسی من قبل پیش از این از آیات نه گانه قالوا گفتند قبطیان
سحران دو جادواند سحر یعنی موسی و هرون تظاهرا هم پشت شدند در اظهار خارق عادت یا مشرکان عرب مکه گفتند که دو سحر معان و مطابق یکدیگرند یعنی توریة
و قران و قالوا و گفتند قبطیان یا مشرکان مکه انا بکل کافرون بدرستیکه ما هر یک از این دو سحر یا بجمیع پیغمبران یا بکتب ایشان ناگروید گانیم و نا باور دارندگانیم
قل فاتوا بکتاب بگو یا محمد پس بیارید بکتاب من عند الله کتابی از نزدیک خدا که باشد هو آن کتاب اهدی منهما راه نماینده‌تر از این دو کتاب که بر من و
موسی نازل شده اتبعه تا من پیروی کنم آنرا ان کنتم صادقین اگر هستید راستگویان که توریة و قران سحر است و یا موسی و هرون ساحرند فان لم
یستجیبوا لک پس اگر اجابت نکنند ترا و کتاب نیاورند فاعلم انما پس بدان که جز این نیست که ایشان یتبعون پیروی میکنند اهواءهم آرزوهای
خود را بی دانشی و حجتی چه اگر تابع حجت میبودند هر آینه میاوردند حجتی و کتابی و برهانی و من اضل و کیست گمراه‌تر ممن اتبع از آنکس که پیروی کند آرزوی خود را بغیر
هدی براه نمونی و بینائی بصیرتی من الله از نزدیک خدا مراد از این نفی است یعنی هیچکس گمراه‌تر از آن کس نیست که تابع هوای خود شود بی راه نماینده
و دلیلی ان الله بدرستیکه خدا لا یهدی القوم الظالمین راه نمی‌نماید بمنزل نجات نمیرساند گروه ستمکاران را که تابع هوای نفس خود باشند متوغل
در آرزو و هوای باطل یعنی جماعتی که با وجود وضوح دلایل هدایت بر حقیقت اسلام بجهت عناد و جحود و استکبار تابع تسویلات نفس و متمنیات شیطان شده‌اند
حق تعالی نظر لطف و هدایت از ایشان بر داشته و در بادیه خذلان فرو گذارد و راه توفیق را از ایشان مسدود ساخته بتخلیه ایشان نماید تا بچنگال نکال
دنیا و عقبی گرفتار میشوند یا معنی آیه آنستکه حق تعالی فردای قیامت راه بهشت را باهل کفر و شرک ننماید بعد از آن در صفت قران میفرماید که و لقد
وصلنا و بتحقیق که پیوند دادیم و متصل گردانیدیم لهم القول برای ایشان سخن را یعنی پیوسته فرستادیم قران را آیتی بعد از آیتی و سوره بعد از
سوره برای تذکر و تدبر ایشان در آن و یا از پی در آوردیم دعوت را بحجت و مواعظ را بمواعید و نصایح را بتعبیر و قصص را بامثال لعلهم یتذکرون
تا شاید که ایشان پند پذیر شوند و در آن تامل نموده بدین بگروند [illegible] قتاده مروی است که چون عبد الله بن سلام و تمیم داری و جارود عبدی و سلمان فارسی
بشرف اسلام رسیدند حق تعالی این آیه فرستاد که الذین آتیناهم الکتاب آنانکه دادیم ایشان را توریة من قبله پیش از قران هم به ایشان بقران میگروند
یؤمنون و اشهر آنستکه این آیه و آنچه بعد از اینست در شان اهل انجیل نازل شده و ایشان چهل تن بودند سی و سه با جعفر بن ابی طالب از حبشه بیامدند و هشت
شام و از جمله ایشان بحیرا و ابرهه و اشرف و عامر و ایمن و ادریس و نافع و تمیم بودند در مکه بملازمت حضرت رسالت رسیده ایمان آوردند پس مراد بکتاب انجیل باشد و
اذا یتلی و چون خوانده شود قران علیهم بر ایشان قالوا آمنا به گویند ایمان آوردیم بان و دانستیم که کلام خداست انه الحق بدرستیکه آن درست و
راستست که فرود آمده من ربنا از نزد پروردگار ما انا کنا بدرستیکه ما بودیم من قبله پیش از نزول آن یا قبل از تلاوت آن مسلمین گردن نهادگان
بجهة آنکه در کتب متقدمه ذکر آن یافته بودیم و حقیقت آن را شناخته اولئک آن گروه که از اهل توریة یا انجیل اند یؤتون اجرهم داده شوند یعنی بدهند
مزد ایشان را مرتین دو بار بما صبروا بسبب آنکه صبر کردند بر ایمان بتوریة یا انجیل و بر ایمان بقران قبل از نزول و یا قبل از تلاوت آن و یا صبر کردند بر
خود و یا بر اذیة کفار و یدرؤن و دفع میکنند بالحسنة بکلمه نیکو که توحید است السیئة کلمه بد را که قایل شدن است بکفر یا دفع میکنند بطاعة
معصیت را و در موضح آورده که بعد از ایمان جماعة مذکوره ترسایان مدینه و یا یهودان طعن میکردند بر ایشان و ایمان بر ایشان جواب میدادند حق تعالی صفت ایشان
فرمود که دفع میکنند بنیکوئی گفتار سفیهان را و مما رزقناهم و آنچه دادیم ایشان را ینفقون انفاق میکنند در راه ما که وجوه بر است و اذا سمعوا
اللغو و چون شنوند سخن بیهوده و باطل را یعنی دشنام و کنایه منافقان و کافران اعرضوا عنه روی بگردانند از او و قالوا و گویند مر لغو گوینده را
لنا اعمالنا ما راست کردارهای ما از حلم و اعراض و عفو و لکم اعمالکم و مر شما راست عملهای شما از سفاهت و لغو و یا ما راست دین ما و شما راست دین شما یعنی
ما را از اعمال یکدیگر سؤال نخواهند کرد بلکه هر یک را بر اعمال خود جزا خواهند داد بر وفق عمل خود سلام علیکم سلامتی از ما بر شما یعنی لغو شما را بلغو خود
مقابله نکنیم مراد آنستکه ما در مقابل لغو شما لغو نمیگوئیم بلکه شما را از آن سالم میداریم و گویند مراد بسلام اینجا وداع است و ترک بحث یعنی ترک شما کردیم و شما را
واگذاشتیم لا نبتغی الجاهلین نمی‌طلبیم و نمیخواهیم صحبت جاهلان را و اراده مجالست با ایشان نمیکنیم و باخلاق ایشان متخلق نمیشویم چه مصاحبت با اشرار
موجب بدنامی است در دنیا و نافرجامی در عقبی و باخلاق ایشان متخلق شدن مستوجب نکال و عقاب و نحال و وبال بلکه طالب حکما و علماییم بعد از آن حق
تعالی اعلام میکند پیغمبر خود را که بر تو همین تبلیغ است و ادای رسالت نه ایشان را بایمان داشتن و میفرماید که انک بدرستیکه تو ای محمد لا تهدی من
احببت قادر نیستی که راه نمائی بایمان او را که دوست میداری مراد ابو طالب است اینجا لطف نیست که زیرا آنکس اختیار ایمان کند که چون فهم و عقل و تمکین و دانا
علل و نصب دلایل هدایت که هیچکس بدان قایل نیست مگر حق تعالی بر تو این نوع تکلیف نباشد و لکن الله و لیکن خدا یهدی من یشاء راه مینماید بایمان بلطف
و اسباب توفیق هر کرا میخواهد از کسانیکه مستعد اند طالب آن نه اهل عناد و جحود و لجاج که با وجود ظهور حق و معانده و مکابره کرده بان نگروند و هو
اعلم و او داناتر است بالمهتدین براه یافتگان یعنی بآنانکه استعداد آن دارند که بشرف ایمان برسند از طالبان حق و کسانیکه بجهة فرط عناد و جحود و

استکبار تفکر در آیات هدایه وحجج واضحه نمیکنند ایشان را در زیاده بر خذلان فرو میگذارند اسباب توفیق ولطف از ایشان باز میگیرند اهل خلاف بر آنند که آیه
در شان ابی طالب نازل شده چه رسول بنیانا طالب این بود که ابوطالب ایمان آورد وکاره اسلام وحشی قاتل حمزه بود وقضیه برعکس شد که ابی طالب اسلام
نیاورد ووحشی ایمان آورد وشبهه نیست که این سخن است بغایت ضعیف ورکیک چه جایز نیست که اراده آنحضرت مخالف اراده عزت باشد همچنانکه جایز نیست
مخالفت اوامر ونواهی او وهرگاه که بزعم مخالف حق تعالی اراده ایمان ابی طالب نکرده باشد مرید کفر او باشد واراده ایمان وحشی داشته باشد وکاره کفر
او وپیغمبر او برعکس این اراده داشته باشد پس غایت خلاف باشد میان خدا ورسول نعوذ بالله من هذه العقیدة الفاسدة الغاویة ودیگر همه اهل البیت اجماع دارند
بر آنکه ابوطالب با صفت ایمان متوفی شده وروایة بسیار در این باب از ایشان منقولست از آنجمله باسانید صحیحه از امام محمد باقر علم الاولین والآخرین
که آنحضرت از آبای کرام خود نقل کرده که پیغمبر فرمود که جبرئیل مرا گفت که حرام کرد خدای تعالی بر آتش پشتی را که ترا برداشت وشکمی که ترا برگرفت وپستانی را که ترا
شیر داد وکناری که ترا پرورد وکفالة تو نمود وشکی نیست که پشتی که حامل او بود عبدالله بود وشکمی که حامل او بود آمنه خاتون بود وآن پستان که او را شیر داد حلیمه
بود وکناری که او را کفالة کرد وپرورید ابوطالب بود وفاطمه بنت اسد اصبغ بن نباته از امیرالمؤمنین روایت کرده اند که آنحضرت فرمود بخدا سوگند که پدرم وجد
هاشم وعبد مناف هرگز بت نپرستیدند بلکه در عبادات الهی توجه بقبله در وقت نماز متمسک بودند بدین ابراهیم خلیل وهم از او منقولست که آنحضرت در رحبه
نشسته بود یکی ورا گفت یا امیرالمؤمنین تو باین مرتبه ومکانتی وپدرت معذب به آتش حضرت در غضب شده فرمود خدا دهانت بشکناد خاموش شو بحق آنکه
که محمد را براستی بخلق فرستاده اگر پدر من شفاعت کند در حق جمله گناهکاران روی زمین حق تعالی شفاعت او را قبول کند آیا پدر من باتش دوزخ باشد پس قسمت
کننده بهشت ودوزخ بود و[illegible] از آبای خود نقل کرده که نقش نگین ابوطالب بن [illegible] رضیت بالله ربا وبابن اخی نبیا وبابنی علیا وصیا [illegible]
وادله واضحه در باب ثبات ایمان ابوطالب اشعاری که ابوطالب در مدح پیغمبر فرموده که مصرح است بر ایمان او وبطریق تمام در منهج الصادقین سمت ذکر یافته
آورده اند که حارث بن نوفل نزد حضرت رسالت آمد وگفت ای محمد ما میدانیم که قول تو حق وسخن تو راست است واینچه میگوئی سبب [illegible] ماست در رحبا ووسیله
سعادت ما بعد از وفات اما متابعت تو موجب مخالفت تمام عرب میترسیم که اگر پیروی تو کنیم عرب ما را از زمین حرم بیرون کنند وما را بقبیله انصار طاقت مقاومت
نباشد این آیه نازل شد که وقالوا ان نتبع الهدی وگفتند بعضی از کفار اگر پیروی کنیم طریق هدایت ودستار امعک با تو یعنی ایمان آریم بتو نتخطف
ربوده شویم من ارضنا از زمین خود یعنی عرب ما را از دیار برانند وبیرون کنند حق تعالی در رد قول ایشان کرده بر سبیل تقریر فرمود که اولم نمکن
آیا جای ندادیم لهم مر ایشان را حرما آمنا حرمی با ایمنی که هیچکس بر ایشان دست نداد وبجهه حرمت خانه که در آن واقع شده یجبی الیه کشیده میشود
بسوی حرم وجمع کرده میشود در آن ثمرات کل شیء میوهای هر چیزی یعنی منافع از هر بلدی واطعمه والبسه [illegible] بدانجا آورند مراد بکلیه کثرت
رزقا روزی داده ایم ایشان را [illegible] وادی غیر ذی زرع رزقا روزی وزادنی من لدنا از نزدیک ما بی منت غیری وهرگاه ما ایشان را با وجود بت
پرستی ایمن ومطمئن ومرفه الحال میداریم اگر ایمان آرند وحرمت توحید بحرمت بیت ضم نمایند چگونه ایشان را از خوف وتخطف در امان نیاریم ولکن اکثرهم
ولیکن بیشتر ایشان لا یعلمون نمیدانند این را ومتفکر ومتفطن نمیشوند تا دانند که این روزی از نزد حق تعالی بایشان میرسد چه اگر میدانستند از غیر او
خایف نمیشوند بعد از آن بر سبیل تهدید بیان میکند که امر بر عکس باشد یعنی سزاوار آنست که از حق تعالی خایف باشند بدانچه بر آن هستند از کفر
وشرک ومیفرماید که وکم اهلکنا وبسا که هلاک کردیم من قریة از دهی که حال ایشان مانند حال شما بود در امن ووسعت عیش مانند دیار عاد وثمود وقوم
لوط وبجهت مغرور شدن ایشان بان بطرت شادی میکردند در فراخی میشوند وناسپاسی میکردند معیشتها در زندگانی خود یعنی بوقت
کثرت نعمت وامنیت بطر ایشان زیاده شد طاغی وباغی شدند چنانکه اهل مکه وما آن طاغیان را اهلاک کردیم وبلاد ایشان را در هم شکستیم وخراب ساختیم
فتلک پس آنست مساکنهم مسکنهای ایشان که خالی از خداوندان شده وخراب وضایع وویران شده وکفار مکه آنرا می بینند در مرور بر آن در وقت تجارة
چه دیار عاد در احقاف که موضعی است میان یمن وشام ودیار ثمود بوادی قری ودیار قوم لوط علیه السلام لم تسکن من بعدهم نشستند از پس هلاک ایشان
الا قلیلا مگر اندکی [illegible] که روزی بعضی از روندگان آنجا باشند [illegible] وباقی خالی بگذارند یا باقی نماند کسی که ساکن آن شود مگر زمانی اندک [illegible]
ایشان وکنا نحن الوارثین وهستیم ما الوارثین میراث گیرندگان آن مساکن بعد از اهالی آن یعنی هیچکس نماند از ایشان که متصرف شوند در دیار ایشان ومسا
تصرف ایشان غیر از ما چه ماییم که متصف بصفت بقاییم بعد از فنا همه وما کان ربک ونیست پروردگار تو مهلک القری هلاک کننده اهل
دهها حتی یبعث تا آنکه برانگیزد فی امها در معظم آن دیار واصل آن بلاد یعنی در میان سواد اعظم که مردمان آن زیرک تر وبافهم تر باشند رسولا فرستاده
را که بحکم او سبحانه یتلوا علیهم خواند بر ایشان آیاتنا آیتهای ما را ابراغ الزام حجت بر ایشان وبا اهل زمین را اهلاک نکند تا در ام القری که مکه معظمه است
رسول را که محمد است مبعوث سازد که خاتم الانبیا است وما کنا مهلکی القری ونیستیم ما هلاک کننده یعنی خراب سازنده دهها را الا واهلها
ظالمون مگر در حالیکه اهل آن ستمکار باشند بتکذیب رسولان وانکار حق آیه این دلیل است بر آنکه حق تعالی از ظلم وچون منشا استکبار وعناد اعراض است
بنعیم فانیه از آنجهه اعراض میکنند که وما اوتیتم وآنچه داده شده اید شما من شیء از چیزی یعنی از اسباب دنیوی فمتاع الحیوة الدنیا پس آن بهره وری است
زندگانی اینجهانی وزینتها وآرایش این سرای که در مدت حیاة بآن تمتع وبدان افتخار میکنند وما عند الله وآنچه نزدیک خداست از ثواب آنجهانی
ونعمتهای جاودانی خیر بهتر است فی نفس الامر چه لذت خالص است از کدورت ومحنت ومشقت وفنا وابقی وپاینده تر چه آنکه ابدیست افلا تعقلون آیا نمی
در یابید وفهم نمیکنید که بدل میکنید باقی را بفانی ومرغوب را بمعیوب واز مجاهد مرویست که سید عالم با ابوجهل معارضه کرد در باب دین واز محمد کعب

منقولست که امیر المومنین علی و حمزه با ابوجهل مجادله کردند و سدی گوید که عمار یاسر با ولید بن مغیره منازعه کردند در این آیه آمد که افمن وعدناه
آیا کسی که وعده کرده ایم او را جنت در آخرة و مضرت در دین بجهة جزای طاعت او وعدًا حسنًا وعده نیکو که در ان خلافی نیست که آنحضرت و سالت اسّلام امیر المومنین
حمزه یا عمار فهو لاقیه پس او در یابنده این موعود است بلا شبهه بجهة امتناع خلف در وعده سبحانه و تعالی کمن متعناه مانند کسیست که بهره ور
داده ایم او را متاع الحیوة الدنیا از متاع زندگانی دنیا که محبتش آمیخته بمحنتست و دولتش موصول بنکبت و مالش در قصد زوال و جاهش در شرف اسفال
و مخلوط بالالام و مکدر بمتاعب مستعقب بحسر از انقطاع ثم هو پس آنکس یوم القیمة در روز رستخیز من المحضرین از حاضر شدگانست بعذاب یا جناب
یا حاضر شده در دوزخ مراد ابوجهل است یا ولید یعنی البته حال این دو کس مساوی هم نباشد چه نعم دنیا مشوب بغموم و در معرض زوال و فنا و نعم آخرة خالص
و صافی و دایم غیر مکدر بنقص و انقضا از ابن عباس مرویست که حق تعالی خلق دنیا فرمود و اهل آنرا بسه صفة گردانید مومن و منافق و کافر پس مومن مزرعه
شو از آن و منافق مزین و کافر متمتع و یوم ینادیهم و یاد کن روزی را که بخواند خدای کافران را فیقول پس گوید بر وجه عتاب که این شرکاءی کجایند شریکان
من الذین کنتم تزعمون آنانکه بودند که گمان میبردند که شریک منند قال الذین حق گویند آنانکه واجب شده باشد علیهم القول بر ایشان
سخن خدای یعنی کلمه عذاب که آن آیات وعید است یا کلمه لاملأن جهنم و ایشان رؤسا اهل ضلال باشند یا دیوان گویند ربنا ای پروردگار ما هؤلاء
الذین اغوینا این گروه یعنی ضعفا و اتباع ما آنانند که اغوینا گمراه کردیم ایشان را اغویناهم کما غوینا استینافست برای آنکه ایشان باختیار خود
همچنانکه گمراه بودند و قطع نظر کردند از ادله عقلیه و نصایح رسولان و کتب منزله که مملو بود بوعد و وعید و مواعظ زجر و صارف ایشان از لغو و اغوای ایشان
بایمان و مجبور و سوسه خوانند ما ایشان را بضلالة تابع ما شدند باختیار خود اکنون تبرأنا الیک تبرا کردیم بسوی تو از ایشان اختیار کردند بر وفق
هوای خود از کفر و طغیان ما کانوا ایانا یعبدون نبودند بحسب واقع ایانا یعبدون که ما را پرستیده باشند بلکه پرستش هواها فاسد و رایهای باطله خود کردند و
پیروی نفس خود نمودند و قیل ادعوا و گویند کافران را که بخوانید شرکاءکم انبازان خود را یعنی آنان را که شریک ما ساختید از بتان و غیر ان تا عذاب
از شما دفع کنند فدعوهم پس بخوانند ایشان را از فرط حیرت و با امید نصرت فلم یستجیبوا لهم پس اجابه نکنند مر ایشانرا بجهة عجز از اجابت
نصرت و راوا العذاب و به بینند تابعان و متبوعان عذاب را لازم خود لو انهم اگر آنکه ایشان کانوا یهتدون بودند که راه یافتندی بوجهی از وجوه
حیله دفع عذاب از خود میکردند بسبب آن ولیکن نتوانند و راه نیابند بان و یا اگر مهتدی میبودند بجهان عذاب را مشاهده نمیکردند و یوم ینادیهم
و یاد کن روزی را که ندا کند اهل تکذیب را فیقول پس گوید بر وجه تقریع و توبیخ ماذا اجبتم المرسلین چه جواب دادید فرستادگان را یعنی شما
را دعوت کردند بحق فعمیت پس پوشیده شود علیهم الانباء یومئذ بر ایشان خبرها از هول و لهیب و مشاهده عذاب اند که چه گویند فهم لا
یتساءلون پس ایشان نپرسند از یکدیگر که چه جواب گوییم چه همه سائل و مسئول فرو مانده باشند یا از غایت دهشت و حیرت پرسش نکنند و بعد
از ذکر حال کفار بیان حال تایبان میکند که فاما من تاب پس اما آنکه توبه کرد از شرک و امن و گروید بخدا و رسول و عمل صالحا و کرد کردار شایسته فعسی
ان یکون من المفلحین پس امید هست که باشد از رستکاران و بوقت سؤال و جواب فرو نماند و عسی یا آنکه مومن تایب صالح مجزوم الفلاح و متیمن الفوز
است بجهة آنست که تا میان خوف و رجا باشد و بعمل صالح خود مغرور نشود و دیگر آنکه عسی از جانب خدای تعالی در جمیع قرآن بمعنی وجوبست و آورده اند که صنادید قریش
طعنه میزدند که خدای تعالی چرا محمد را برای نبوة اختیار کرد بایستی که چنین منصبی عالی بر یکی از اهل طایف و مکه رسیدی حق تعالی در جواب ایشان فرمود که و ربک
و پروردگار تو یخلق میافریند ما یشاء آنچه میخواهد بر وجه مصلحت و حکمت و یختار و بر میگزیند برای رسالت هر کرا میخواهد ما کان نیست و نباشد لهم
الخیرة مر کافران را چون ولید مغیره و سایر طاغیان را در آن اختیار یعنی ایشانرا نرسد که برای نبوة کسی را بر گزینند چه زمام اختیار در قبضه قدرت محکمات
هر کرا مصلحت بینند حکمت او مقتضی آن باشد رسالت دهد هر کرا مصلحت تقاضای آن نکند این رتبه جمله نه هد گوید معنی آنست که اختیار میکند آنچه را که
ایشانرا خیر و صلاح است در آن سبحان الله منزه و مبراست خدا از آنکه کسی با لای او اختیار باشد و از شریکی و منازعه در خلق باشد جرات نماید در او
اختیار کردن آنچه او سبحانه اختیار نفرموده و تعالی و بلند مرتبه و برتر است عما یشرکون از مشارکت آنچه شریک میسازند بوی بت پرستان و شریک میگیرند
بعد از آن اقامت حجت میفرماید بر صحت اختیار خود بقوله و ربک یعلم و آفریدگار تو میداند ما تکن صدورهم آنچه مستور شد سینهای ایشان یعنی
آنچه پنهان میدارند از عداوت پیغمبر و کینه مومنان و ما یعلنون و آنچه آشکارا مینمایند از طعن در نبوة و تکذیب قرآن و چون عزاو عالم بباطن و ظاهر برگزیدن
نیست پس منفرد خواهد بود در خلق و اختیار و مبرا از شریک و منازع در آن پس بجهة تاکید این معنی میفرماید که و هو الله و او است خدای مستحق عبادت لا اله
الا هو هیچ معبود بر اینست مگر او له الحمد مر او راست ستایش و حمد و مدح فی الاولی و الاخرة در این سرا و در آن سرا زیرا که مولی و منعم عاجل
آجل بندگانرا و است نه غیر او و لهذا اهل ایمان همچنانکه در دنیا حامد و شاکر او باشند در آخرة نیز حامد و خواهند بود و له الحکم و مر او راست کار گذاری
فرمانروایی و الیه ترجعون و بسوی جزای او باز گردیده خواهید شد در روز نشور و همه را بر وفق عمل جزا خواهد داد بعد از آن بیان توحید خود میکند که قل
ارأیتم بگو ای محمد منکران توحید قدرت را آیا میبینید ان جعل الله اگر گرداند خدای علیکم اللیل بر شما شب را سرمدا پاینده
الی یوم القیمة تا روز رستخیز بآنکه آفتاب در زمین ساکن گرداند و یا در حوالی افق حرکت دهد من اله کیست خدایی غیر الله بجز خدای که از روی قدرت
یاتیکم بضیاء بیاورد برای شما روشنی را یعنی روز را روشن کرداند که در آن بطلب معیشت مشغول شوید افلا تسمعون آیا پس نمیشنوید موعظه
را بگوش تدبر و عبرت یعنی از این علامه قدرت متذکر شده بوحدانیت قدرت او معترف شوید قل ارأیتم بگو که چه میبینید در اینکه ان جعل الله

وازایجه ایشان

خبرها یعنی

اگر سازد خدای علیکم النهار بر شما روز را سرمدا دائم و پاینده الی یوم القیامة تا روز رستخیز بآنکه آفتاب اندر وسط السماء برای او بیستد و بار مدار
فوق الارضین او را بحرکت در آورد من اله غیر الله کیست خدای بجز از خدای بحق که اقامت کند یأتیکم بلیل بیاورد برای شما شب تسکنون فیه تا آرام
گیرید در شب از تعب اشتغال استراحت کنید در آن افلا تبصرون آیا نمی بینید آثار قدرت را بدیده تفکر و استبصار و من رحمته و از بخشایش و
اوست که جعل لکم بیافرید برای شما اللیل والنهار شب و روز را لتسکنوا فیه تا آرام گیرید در آن شب ولتبتغوا و تا بجویید در روز بانواع
مکاسب من فضله از روزی که خدای بفضل خود مقرر فرموده نه باستحقاق آنچه که شما را بود لعلکم تشکرون و تا شاید که شما سپاس داری کنید خدای
را بر نعمت روز و شب در آخرت چون تکلیف و محنت کسب مفقود است پس در آنجا شب نخواهد بود تا آسایش بدان احتیاج افتد و یوم ینادیهم و یاد کن روزی که
ندا کند خدای مر بت پرستان را فیقول پس گوید بایشان بر وجه توبیخ این شرکائی کجااند انبازان من الذین کنتم تزعمون آنانکه بودید که گمان میبردید
که شریکان منند تکرار ذکر بندا مر مشرکان را جهة توبیخ بعد از توبیخ است و نزعنا و بیرون آوریم من کل امة از هر گروهی شهیدا گواهی بر کفار و
کردار ایشان یعنی پیغمبر ایشان را حاضر کنیم در محکمه قیامة تا گواهی دهند بر شرک و ضلالة ایشان فقلنا پس گوییم مر اهل شرک را که هاتوا برهانکم
بیارید حجتی که داشتید بر شرک و تکذیب فعلموا پس بدانند آن هنگام ان الحق لله آنکه راستی گفتار و ناعبادت و یا توحید یا حجت مر خدای راست وضل
عنهم و گم گردد از ایشان و نابود و ضایع شود ما کانوا یفترون آنچه بودند که میبافتند از کذب و سایر سخنان باطل تا امید شفاعة که بتان داشتند
و چون حق تعالی افتتاح این سوره بقصه موسی و فرعون فرموده اختتام آن بقصه قارون کرد که از قوم موسی بود و فرمود ان قارون کان من قوم موسی
بدرستیکه قارون بود از قوم موسی از ثعلبی نقل است که وی عم موسی بوده و نزد جمع دیگر خواهرزاده وی بود و بروایة عطا از ابن عباس پسر خاله او و این
قول از ابو عبدالله ع ماثور است و بروایة ابن جریج پسر عم موسی بوده چه پدر قارون یصهر بن قاهث است و پدر موسی عمران بن قاهث از اولاد لاوی بن یعقوب و قارون
را از غایت خوبی صورت و زیبا طلعة منور خواندندی و در قراءة توریة از همه بنی اسرائیل بود و یکی از سبعین مختار او است که ایمان بموسی آورده بود و در زمان
فقر و احتیاج مردی متواضع و متخلق بوده و گویند که وی بظاهر ایمان آورده بود و بباطن مانند سامری کافر بود حق تعالی خواست که او را ممتحن سازد بانفاق تا کفر
او بر عالمیان ظاهر گردد پس او را بوسیله کثرت مال و جاه امتحان کرد فبغی پس ستم کرد و افزونی جست و تکبر نمود علیهم بر قوم موسی و خواست که همه در تحت حکم او باشند
و بروایة سعید بن مسیب از ابن عباس او عامل فرعون بود و در زمان او بر بنی اسرائیل ستم میکرد و عطا گفته که بجهة تکبر بر بنی اسرائیل جامها از ایشان بیشتر دراز از ایشان
میپوشید و منشأ آن کثرت کنوز او بود همچنانکه میفرماید و آتیناه و عطا کردیم او را من الکنوز از گنجها ذخیره نهاده و مالهای فراهم آورده که بربالای یکدیگر
نهاده ما انجیریکه یعنی آن مقداری که کثرت و فراوانی بر وجهی بود ان مفاتحه بدرستیکه کلیدهای آن در وقت برداشتن لتنوء بالعصبة هر آینه رنج میدارد
بگروهی تنها از مردمان اولی القوة که خداوند توانائی بودند از عطا منقولست که مراد بعصبه اینجا چهل مرد توانا بودند که کلیدهای گنوز او میکشیدند
و در کشاف آورده که شصت استر کلیدهای خزاین او میکشیدند هر خزینه را مفتاحی بود و هیچ مفتاح از اصبع زیاده نبود و از پوست حیوانات ساخته بودند تا سبک
باشد از خیثمه نیز مرویست که در انجیل نیز واقع شده که کلیدهای گنج قارون بر شصت استر نهادندی و هر کجا که رفتی با خود ببردی و ثعلبی گفته که مراد از مفاتح
اوعیه مالست و آن چهار هزار و چهل انبان بود پر از طلا و نقره و قول اول اکثر و اشهر است و بر هر تقدیر میفرماید که یاد کن ای محمد اذ قال له قومه چون گفتند
مر او را قوم او یعنی مومنان که تا او بودند به طریق نصیحت که ای قارون لا تفرح شادی مکن بمال دنیا و بدان مغرور مشو و تکبر مورز و ناسپاسی مکن ان الله بدرستی
که خدا لا یحب الفرحین دوست نمیدارد فرح کنندگان را بدنیا بر وجه غرور و ناسپاسی چه آن مبغوضه حق است و محبت آن و اغترار بآن موجب دوری از رحمة حق
است کاری کار آخرة وابتغ و بجوی و بدست آر فیما آتیک الله در آنچه عطا کرده است ترا خدا از غنا و توانگری الدار الآخرة سرای دیگر را یعنی صرف
کن اموال خود را در راه خدا و آنرا وسیله حصول ابتهای کردان چه مقصود از این که متوسل شوند بآن برسیدن بجنات باقیه آخرت ولا تنس و فراموش
مکن نصیبک بهره خود را من الدنیا از مال دنیا که آن تحصیل آخرت است یا نصیب تو در وقت رحلت از اینجا که کفنی بیش نخواهی برد پس از آنجا برای خویش
و عیال مال و عزه مشو و یا آن مقدار مال که ترا کفاف باشد اکتفا کن و از امیر المومنین علی مرویست که فرمود نصیبت را فراموش مکن از تن درستی و قوة و جوانی
و نشاط و توانگری و بدین آلات طلب آخرة کن واحسن و نیکوئی نما به بندگان خدا کما احسن الله الیک همچنانکه نیکوئی کرده خدا و نعمة فرستاده
بسوی تو و با شکر و طاعة او را نیکوئی نما و همچنانکه او بنعمه با انعام در حق تو نیکوئی کرده و لا تبغ الفساد و مجوی تباهکاری و بیداکوی و تکبر و فعل
معاصی فی الارض در زمین ان الله بدرستیکه خدای لا یحب المفسدین دوست نمیدارد مفسدان را که در دنیا تفاخر و تعظم کنند و اعمال ایشان بپایان
ظهور رسد قارون بعد از استماع این نصیحت جاهلیه و استکبار نمود قال گفت در جواب او که انما اوتیته جز این نیست که داده شده ام این مال و اعوان
را من داده اند علی علم عندی بر حالیکه در دانشی ام که در نزد منست یعنی علم توریة چه من اعلم بنی اسرائیلم بدان و بجهة آن مرا بدیشان تفضیل داده اند و مخصوص
شده ام بر ایشان بجاه و مال و یا علم تجارة و دهقانی و سایر مکاسب و بسبب آن اموال نزد من جمع شده و یا دانا ام بکنجهای یوسف صدیق و از آن با شامل و
گویند مراد علم کیمیاست که موسی بخواهر خود تعلیم بود و او قارون را آنرا تعلیم داده و از سعید بن مسیب نقل است که موسی علم کیمیا میدانست ثلثی از آن بیوشع بن نون
آموخته بود و ثلث دیگر را بکالب بن یوفنا و ثلثی دیگر را بقارون و هر یک در صنعت ناتمام بودند قارون ایشان را بفریفت و آن دو ثلث را از ایشان بیاموخت
چون این صنعة باو تمام شد مالی عظیم حاصل کرد بعد از آن حق تعالی انکار و تعجب و توبیخ و افتراء و بقوت و کثرت مال خود میفرماید که اولم یعلم آیا ندانست قارون
در آنچه در توریة خوانده و از موخان شنیده ان الله آنکه خدا قد اهلک بتحقیق که هلاک کرده است من قبله پیش از قارون من القرون

۲۱ القصص

از اهل روزگار ها من هو کسی را که او اشد منه سخت تر بود از قارون قوة از روی توانائی و اکثر جمعا و بیشتر از روی جمع مال مانند قوم عاد
و ثمود و ملخص سخن آنستکه چرا قارون ندانسته و بسبب کثرت مال مغرور میگردد و حال آنکه میداند که ما کسانی را که از وی غنی و قوی تر بودند هلاک کرده ایم و
لا یسئل عن ذنوبهم المجرمون و پرسیده نخواهند شد از گناه خود گناهکاران یعنی مشرکان چه ایشان را بسیما خواهند شناخت که یعرف المجرمون بسیماهم
یا ایشان را سؤال استعلام نخواهند کرد چه حق تعالی بران مطلع است و یا سؤال معاینه نخواهند نمود زیرا که بجهنم بدوزخ خواهند رفت و نظیر اینست قوله تعالی
فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان اما قوله فوربك لنسئلنهم اجمعین مراد ازین سؤال توبیخ است و سؤال استعلام حاصل که حق تعالی باین آیه تهدید
قارون فرموده باینکه حق تعالی مطلع است بذنوب جمیع مجرمان و احتیاج ندارد بسؤال کردن از ان و استعلام از ایشان و اوقف در انست بر معاصی ایشان فخرج
پس بیرون آمد قارون روز شنبه علی قومه بر گروه خود فی زینته در آرایش خود بر استر سفید که زین زرین داشته نشسته و جامه ارغوانی پوشیده
و چهار هزار کس با او بهمین صفت سوار شده و در کشاف آورده که نود هزار کس همه با جامهای معصفر داشتند با وی برنشستند و مردم پیش از ان رنگ معصفر
ندیده بودند و در موضح آورده که هزار جاریه با وی بودند بر استران سفید با زین زرین و جامه ارغوانی محلا بذهب و موردها سفید بروایة دیگر جامهای
ایشان و اسباب دیبا احمر بود از جانب راست او سیصد غلام و از جانب چپ او سیصد کنیز با جامهای محلی و دیبا چون بدین زینت بمیان قوم درآمد قال
الذین گفتند آنانکه یریدون الحیوة الدنیا میخواستند زندگانی دنیا را و بدان راغب بودند از کفار و منافقان و ضعفا اسلام و نزد مجاهد مؤمنان
بودند که بجهة آرزوی صله و خیرات و مبرات و انفاق بر وجه قربت گفتند یا لیت لنا ای قوم کاشکی بودی ما را از مال مثل ما اوتی قارون مانند آنچه
داده شده است بقارون و نه غنیان بجهة تحریر از حسد انه بدرستیکه او لذو حظ عظیم هر اینه خداوند بهره بزرگست از دنیا و قال الذین اوتوا
العلم و گفتند متمنیان را آنانکه داده شده بودند دانش باحوال آخرة و دانا بودند بر برکة قناعة و عزت توجه چون یوشع و اصحاب او ویلکم وای بر شما ای
طالبان دنیا ثواب الله پاداش خداوند در آخرة خیر بهتر است از مالهای دنیا لمن آمن مر کسی را که بگروید بخدا و پیغمبر او و عمل صالحا و بکند کردار شایسته و
لا یلقیها و پیش آورده نشوند این کلمه را که علما گفتند یعنی توفیق داده نشوند بانکه این کلمه در دل و زبان خود تلقا نمایند و فرا گیرند الا الصابرون
مگر صبر کنندگان را که بر طاعة و از معصیت شکیبا باشند و بقلیل دنیا از کثیران مستغنی باشند و وارد اند که موسی بعد از غرق شدن قبطیان ریاست
و لایه مذبح و قربان را بهرون داد و بعد از ان هر که قربان بودی بهرون دادی تا که او بر مذبح نهادی آتشی بیامدی و او را بسوختی قارون بر موسی و هرون
حسد برد چنانکه روزی بموسی گفت که تو رسالة بردی و مذبح و قربان بهرون دادی و من بری منصبی صبر کنم موسی گفت این در دست من نیست بخدا تعلق دارد و هر که
خواهد بدهد این و دایم در صدد ایذا موسی و اتباع او بود و موسی با او مدارا میفرمود بجهة علاقه خویشی و هر روز طغیان او بیشتر تا وقتی حکم زکوة نازل گشت
بانکه عشر یا ربع مال بدهند موسی بقارون گفت که حق تعالی زکوة مال بر بندگان واجب کرده اینک از تو زکوة میباید داد گفت اینکه تو میگوئی مبلغ عظیم میشود من
اندرانم داد حق تعالی بموسی وحی فرستاد که بموسی قارون اندکی بستان نخواهد داد اما بطریق الزام حجة بر او با او مسامحه کن موسی گفت من از تو از حد مقرر چیزی
کمتر بستانم پس فرمود که از هزار دینار یک دینار بده و از هزار درهم یکدرهم و از هزار گوسفند یک گوسفند گفت درین اندیشه کنم و جواب گویم این را نیز
حساب کرد مبلغ عظیم بر آمد خشت آورد و گفته راضی نیز باین نشد و جمعی از بنی اسرائیل را طلبید و گفت هرچه موسی گفت فرمان بردیم اکنون میخواهد که مالها
از ما بستاند و ما را درویش سازد رای شما چیست گفتند تو مهتر مائی صلاح صلاح تست گفت میخواهم که او را در میان قوم رسوا کنم تا دیگر کسی سخن او را
نشنود بلکه نوعی کنم که کشته شود پس زنی فاجره را که در تبیین اور زد که نام او سبزا بود بطلبید و همیان زر بوی داد و مقرر کرد که فردا بمحضر خاص و عام حاضر
شود و اقرار کند که موسی با وی زنا کرده روز دیگر که موسی در مجمع بنی اسرائیل وعظ میفرمود و بیان اوامر و نواهی مینمود و میگفت که هر که دزدی کند دستش
ببریم و هر که قذف کند بیگناهی را حدش بزنیم و اگر هر که زنا کند که غیر محصن است تازیانه بزنیم و اگر محصن است سنگسار کنیم قارون بپا برخواست و گفت یا موسی
هم تو باشی گفت آری اگر همه من باشم قارون گفت بنی اسرائیل گمان میبرند که تو با فلان زن فاجره زنا کرده فرمود معاذ الله او را حاضر کنید سبزا بمحفل درآمد
موسی گفت ای زن ترا سوگند میدهم بخدا که دریا بشکافت و توریة فرو فرستاد که آنچه راستست بگوئی زن را هیبت الهی دریافت و با خود اندیشه کرد که اگر دروغ
گویم و نسبت زنا بموسی دهم بعقوبت دنیا و آخرت گرفتار شوم و اگر راست گویم و از گناه گذشته توبه کنم خدا بر من رحمة کند و از سر من درگذرد و بجهة آنکه پیغمبر را
ازین تهمت خلاص کرده باشم مرا مثوبات عظیم ارزانی فرماید پس سر برآورد و گفت یا کلیم الله قارون دو خریطه زر بمن رشوه داده تا در باره تو افترا
کنم و من با وجود گناهکاری خود و درویشی با خود چگونه پسندم که بر تو تهمت کنم و اینک زر و همیان بمهر قارون نامست بنی اسرائیل چون مهر قارون دیدند مکر وی
بر ایشان روشن گشت موسی بگریه درافتاد روی بر خاک نهاد و شکایة قارون بحضرت عزة عرض کرد و گفت الهی ان کنت رسولك فاغضب لی ای بار خدایا اگر
من پیغمبر توام برای من بر او غضب کن جبرئیل نازل گشت که حق تعالی میفرماید زمین را بفرمان تو کردم با او امر کن آنچه میخواهی پس موسی روی به بنی اسرائیل کرد و
گفت یا قوم من بقارون مبعوثم چنانکه بفرعون بودم هر که با قارونست باید که بجای خود قرار گیرد و با وی باشد و هر که با منست از وی دور شود همه بنی اسرائیل
بیک کناره رفتند و از او فرار نمودند الا دو تن که با وی بودند آنگاه موسی بر زمین خطاب کرد که یا ارض خذیهم ای زمین بگیر ایشان را زمین تا بمیانها ایشانرا
تا کعبین فرو برد و ایشان آغاز تضرع کرده امان خواستند بیکبار رسید دیگر بار گفت یا ارض خذیهم تا بمیانها فرو رفتند و ایشان در تضرع افزودند موسی
التفات نکرد دیگر بار گفت خذیهم تا بگردن فرو رفتند ایشان استغاثه و زاری بجد نهایت رسانیده گفتند یا موسی بحق قرابتی که با هم داریم که بر ما رحم
کن موسی بجهة فرط غضب حق و شدت خشم از استغاثه ایشان متاثر نشد باز بزمین امر کرد که خذیهم و زمین همه ایشان را فرو برد و در اکثر تفاسیر هست که حضرت

ازان

بر استر سفید که زین زرین

میشد

عزت با موسی خطاب کرد که هفتاد بار قارون و یاران او از تو فریاد خواستند تو بفریاد ایشان نرسیدی و اصلا رحم نکردی بعزت و جلال من که اگر یکبار مرا
بخواندندی اجابت کردمی القصه قارون چون بزمین فرو رفت بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند که موسی دعا کرد تا قارون بزمین فرو رفت که همه کنوز و امتعه او را
تصرف نماید موسی چون سخن بشنید از خدا تعالی درخواست نمود دعا کرد تا حق سبحانه سرای او و کنج و خانهای او را نیز بزمین فرو برد کما قال الله تعالی فخسفنا پس فرو بردیم به
وبداره الارض قارون را و سرای او را بزمین صاحب لباب آورده که هر روز قارون بمقدار قامت خود با خانه و مال بزمین فرو میرود تا نفخ صور با جز
زمین هفتم خواهد رسید فما کان له پس نبود مر قارون را من فئة هیچ گروهی از یاران وی که در آن وقت ینصرونه یاری کردندی او را از منع
عذاب من دون الله بجز از خدای و ما کان من المنتصرین و نبود او از انتقام کشندگان بر موسی و نه از منع کنندگان از عذاب یعنی نه کس عذاب از قارون
باز داشت و نه خود تواند باز داشتن از خود واصبح الذین تمنوا و بامداد کردند آنانکه آرزو بردند مکانه منزلت و جاه او را بالامس دیروز یعنی تا
که قبل از خسف بر مال و جاه قارون آرزو میبردند و میگفتند یا لیت لنا مثل ما اوتی قارون بعد از خسف از آن پشیمان شدند و روی بصلاح آوردند یقولون
میگفتند هر یک با دیگری ویکان الله چه مانند است صواب و دور از خطا اینکه خدا یبسط الرزق گشاده میگرداند روزی را لمن یشاء برای هر که
میخواهد من عباده از بندگان خود بمحض ارادت و حکمت ویقدر و تنگ میسازد بر هر که میخواهد بمقتضای مشیت و مصلحت لولا ان من الله
علینا اگر نه آن بودی که خدا منت نهادی بر ما و بما ندادی از زخارف و امتعه دنیویه آنچه بقارون داده بود لخسف بنا ویکانه هر آینه فرو بردی ما را بزمین و حفص
بصیغه معلوم خوانده یعنی خدا ما را بزمین فرو بردی چه میماند این بصواب لا یفلح الکافرون رستگاری نمی یابند ناگرویدگان یا کافر نعمتان
تلک الدار الآخرة آن سرای نیکو که خبر آن شنیده و وصف آن بتو رسیده نجعلها ساخته ایم و مهیا گردانیده ایم آن را للذین برای آنانکه ایشان
لا یریدون علوا نمیخواهند برتری و تکبر فی الارض در زمین بر وجه غلبه و قهر ولا فسادا و نه تباه کاری از ظلم و ستم بر ایشان همچنانکه فرعون
و قارون خواستند والعاقبة و سرانجام نیکو للمتقین مر پرهیزکاران راست که از معاصی حذر کنند و بطاعت خدا قیام نمایند و از امیر المؤمنین
مرویست که هر که خواهد که دوال نعلین وی بهتر از دوال نعلین صاحبش باشد در آیه تلک الدار الآخرة داخل است من جاء بالحسنة هر که بیاید بخصلتی
نیکو یا معرفتی بتوحید یا طاعتی با خلاص در دنیا فله خیر منها پس مر او راست ثواب نیکوتر و بهتر از آن خصلت یا معرفت یا طاعت در آخرت که آن نعیم ابدی جنت است
ومن جاء بالسیئة و هر که بیاید ببدی چون شرک و تکذیب و غیر آن اقدام نماید بدان فلا یجزی الذین پس جزا داده نشوند آنانکه عملوا السیئات
آنانکه کرده اند کارهای بد را الا ما کانوا یعملون مگر مثل آنچه که بوده اند در دنیا که میکردند خلاصه معنی آنست که ثواب حسنه بهتر از آن حسنه خواهد
بود و پاداش سیئه بمثل آن آورده اند که حضرت رسالت در وقت هجرت بجحفه رسید شوق حرم کعبه معظمه و آرزوی مولد در باطن مبارکش ظاهر گشت جبرئیل
آمد و گفت ای محمد خدا ترا بشارت میدهد و میگوید باندوه ناک مباش بمفارقت از مکه که من ترا با فتح و اعزاز و اکرام هر چه تمامتر بدان در آرم و این آیه بر او نازل
ساخت که ان الذی فرض بدرستیکه آنکه فرض کرده است علیک القرآن بر تو تلاوت و تبلیغ قرآن و عمل بآن لرادک هر آینه باز گرداننده است ترا
الی معاد بجای باز گشت یعنی مکه و نزد بعضی مراد بمعاد آخرت است یعنی بعد از عمل بقرآن و تحمل مشقت در تبلیغ رسالت و اتیان بطاعت ترا بعد از موت بمرجعی
رساند که هیچ بشری مانند آن مرجع نداشته باشد چون حق تعالی حضرت رسالت را وعده نمود بمعاد امر فرمود او را باینکه قل بگو ای محمد ربی پروردگار من اعلم
داناتر است من جاء بالهدی بکسیکه آورده راه راست طریق مستقیم که توحید یا قرآن است و هر چه مستحق آنست در معاد از ثواب نصرت و فتح مراد حضرت رسالت است
ومن هو و بآنکس که او فی ضلال مبین در گمراهی هویداست یا آنچه مستحق آنست در معاد از عذاب و اذلال مراد مشرکان مکه اند وما کنت ترجو و نبودی تو که
امید میداشتی یعنی هرگز امید نداشتی ان یلقی الیک الکتاب آنکه القا کرده شود بتو و منزل گردد این کتاب که قرآنست الا رحمة لیکن القای او کردیم
بتو بجهت بخشش و بغضی من ربک از آفریدگار تو هم چنانکه القای این کتاب کردیم بتو در حالتیکه امید آن نداشتی و در دل تو نمیگذشت که آنکه بتو فرو آید همچنین
زود باشد که ترا باز گردانیم بمعاد که فتح و نصرت مکه است یا مثوبت عظیمه در نشاء آخرت چون چنین است فلا تکونن ظهیرا پس مباش هم پشت و یاری دهنده
للکافرین مر ناگرویدگان را که مدارا کنی و مداهنه نمائی با ایشان و اجابت ملتمسات ایشان کنی در قول و فعل شنیع ولا یصدنک و نباید که کافران باز
دارند عن آیات الله از خواندن آیتهای خدا تعالی و عمل کردن بآن بعد اذ انزلت الیک پس از آنکه فرو فرستاده است بتو وادع الی ربک و بخوان بسوی
عبادت پرستش پروردگار خود و توحید او ولا تکونن من المشرکین و مباش از جمله شرک آرندگان که بمتابعت ایشان و مساهله و مسامحه با ایشان ظاهر
خطاب با حضرتست اما مراد امت اند ولا تدع مع الله الها آخر و مخوان با خدا بخدایی دیگر لا اله الا هو نیست هیچ خدا سزاوار پرستش
و خواندن مگر او کل شیء هالک همه چیزها فانی و نیست شونده الا وجهه مگر ذات او و سبحانه چه فاعل او ممکنست فی ذاته هالک و معدوم است و یا آنکه
همه عملها باطل است مگر عملی که بجهت وجه الله و قربة الی الله باشد تعبیر ذات بوجه بکلام عرب شایع است له الحکم و مر او راست فرمان روائی و قضای
نافذ در جمیع مخلوقات چه اگر حکم عقلی است بنفسه او است در عقول و اگر شرعی است با رسال رسول والیه ترجعون و بسوی او باز گردیده شوید بحشر یعنی
برای مکافات حسنات و سیئات باز گردیده خواهید شد و محققان گفته اند که چون موجود حقیقی نیست مگر حق تعالی پس ما سوای او فانی باشد از روی حقیقت و حکم و فرمان
مخصوص است باو سورة العنکبوت تسع و ستون آیة مکیة ابی بن کعب از رسید عالم روایت کرده که هر که سوره عنکبوت قرائت کند حق تعالی او را بعدد
هر مؤمن و منافق که بوده است ده حسنه خواهد بود ده حسنه کرامت فرماید و ابو بصیر از ابو عبد الله نقل کرده که آنحضرت فرمود که هر که سوره عنکبوت و روم
قرائت کند در شب بیست و سیم ماه رمضان المبارک بخدا سوگند که او از اهل بهشت باشد که استثنا نمیکنم یعنی قول انشاء الله بلکه از روی جزم این حکم میکنم

العنکبوت

تمیز بینم که حق تع در این سوکند تا مؤمن مواخذه نماید و بدستیکه این هر دو سوره را نزد حق تع شان عظیم و مکانة جسیم است بدانکه حق تع ختم سوره القصص
نمود بوعد و وعید افتتاح این سوره کرد بذکر تکلیف عبید فرمود که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الٓمّٓ نزد بعضی الف اشارتست بالله و لام بلطیف و میم
بمجید یعنی الله منه و بطاعة من از لطیفه منه اخلاص در عبادات من فرو مگذار مجید منه نزد بعضی یکی از اسماء سلم الله و بروایة اشهر آنستکه الٓمّٓ یعنی انا الله اعلم
است یعنی منم خدا که میدانم همه چیزها را و هیچ چیز از اشیا بر من پوشیده و پنهان نیست از قتاده و شعبی مرویست که اول این سوره در حق جمعی از اهل
ایمان نازل شد که از مکه بیرون آمدند تا از آنجا بمدینه هجرت نمایند مشرکان بر این مطلع شده پیش راه بر ایشان گرفتند و بعضی را از ایشان بکشتند و جمعی
دیگر بالضرورة باز گشتند و بمکه معاودت نمودند حق سبحانه آیه فرستاد اَحَسِبَ النَّاسُ آیا پنداشتند مردمان اَنْ یُّتْرَكُوْٓا آنکه فرو گذاشته شوند
اَنْ یَّقُوْلُوْٓا بانکه گویند اٰمَنَّا ایمان آوردیم یعنی می پندارند که بمجرد قول آمنا دست از ایشان بدارند وَهُمْ لَا یُفْتَنُوْنَ و حال آنکه ایشان آزموده نشوند
و مبتلا نکردند در نفس و مال و امتحان نشوند در رفض شهوات و وظایف طاعات و انواع مصائب نفسانی و مالی تا متمیز شود مؤمن مخلص از منافق مفسد
و موحد از ملحد ثابت در دین از مضطرب در آن تا برسند بواسطه صبر و شکیبائی بر آن بمعالی درجات چه مجرد ایمان و اگر چه از سر خلوص باشد تقاضا نمیکند غیر
از خلاص از خلود در عذاب و در روایتی دیگر آمده که این آیه در باره مهجع که مولای عمر بود فرود آمد که در روز بدر بزخم تیر عمار حضرمی شهید شد و او از اول شهدا
بلا بود و مادر و پدر او از موت وی بسیار جزع و فزع میکردند بروایة ابن جریج در حق عمار یاسر نازل شد که مشرکان در مکه وی را بانواع ضرر و ایذا میرسانیدند
و عذاب کردند عیاش با سنا خود از ابو الحسن روایة کرده که عباس از امیر المؤمنین آمد و گفت بیا تا مردمان بر تو بیعت کنند فرمود که چگونه می بینی مردمانرا
زاد در قبول بیعت عباس گفت که ایشان با تو بیعت خواهند کرد فرمود فاین قول الله عز و جل یعنی کجا است گفتار حق تع که الٓمّٓ اَحَسِبَ النَّاسُ اَنْ یُّتْرَكُوْٓا اَنْ یَّقُوْلُوْٓا اٰمَنَّا
وَهُمْ لَا یُفْتَنُوْنَ وَلَقَدْ فَتَنَّا بدستیکه امتحان کردیم و در فتنه انداختیم الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ آنانرا که پیش از این بودند از مؤمنان یعنی این سؤال در هر امم
واقع شده و نشد دعوی هر یک را بر محک بلا آزموده اند پس خلاف آن توقع مدارید در حدیث آمده که پیش از شما بعضی را اره بر سر مینهادند و بدو نیم میکردند تا او را
از دین بکردانند نتوانستند و بعضی را بغلاها آهنین پوست و گوشت را از استخوان ایشان بر میکندند تا از دین بر گردند بر نمیگشتند فَلَیَعْلَمَنَّ اللّٰهُ الَّذِیْنَ صَدَقُوْا
پس هر آینه بداند خدا بجهت ابتلای و امتحان آنانکه راست گفتند در دعوی ایمان وَلَیَعْلَمَنَّ الْكٰذِبِیْنَ و بداند دروغ گویان را در دعوی ایمان چون علم ذاتیست و
جمیع معلومات ازلا و ابدا از نهار علی السویه است پس مراد از علم لازم آنستکه تمیز است میان حق و باطل یعنی تا متمیز سازد خدا مؤمن را از کافر و مجازات دهد هر یک
را بر وفق علم و یا یعنی آنستکه تا علم خدا بوجود مؤمن و کافر تعلق گیرد و معلوم است که خدا معدوم را معدوم داند تا موجود نشود و بر او موجود داند اَمْ
حَسِبَ الَّذِیْنَ بلکه می پندارند آنانکه یَعْمَلُوْنَ السَّیِّاٰتِ میکنند بدیها را از کفر و معاصی اَنْ یَّسْبِقُوْنَا آنکه پیشی گیرند بر ما و از عذاب ما در گذرند یعنی ما
نتوانیم که ایشان را بر بدی اعمال جزا دهیم و نه اینچنین است که ایشان پنداشتند بلکه البته جزا لاحق ایشان خواهد شد سر او آنستکه ایشان بجهت غفلت و قلت فکر در عواقب
و اسرار در مقام مانند کسانی اند که متوقع این باشند که بر عذاب خدا سبقت نمایند و خدا را عاجز دانند و نعتقد ساءَ مَا یَحْكُمُوْنَ بد است آنچه حکم می
کنند که از ظن فوت ایشانست از ما و عدم لحوق عذاب ما بر ایشان مَنْ كَانَ یَرْجُوْا هر که باشد که امید دارد لِقَاءَ اللّٰهِ رسیدن بثواب خدا سعید جبیر
گفته که رجا بمعنی خوف است یعنی هر که میترسد از غدا و جزا و حساب بعد از بعث پس باید که کسب طاعة کند قبل از آمدن اجل فَاِنَّ اَجَلَ اللّٰهِ پس بدستیکه مدتیکه
خدا مقرر کرده برای رسیدن بثواب که لَاٰتٍ هر آینه آینده است و چون چنین است واجب باشد مبادرت کردن بانکه محقق اجل و مصدق رجا و مستوجب
قربة و رضا باشد وَهُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ و او شنوا مر گفتار عباد را دانا بعقاید و افعال ایشان و بعد از ترغیب کان در تحقیق رجا بفعل طاعة و ترغیب
ایشان میکند بمجاهده نفس که معظم طاعاتست و میگوید که وَمَنْ جَاهَدَ و هر که جهاد کند با هوای نفس خود بصبر بر مشقت طاعة و با نا ایستادن از شهوات
که جهاد اکبر است و یا با کفار که جهاد اصغر است فَاِنَّمَا یُجَاهِدُ پس جز این نیست که جهاد میکند لِنَفْسِهٖ برای خود چه ثواب و منفعت عاید است بدو اِنَّ اللّٰهَ لَغَنِیٌّ
بدستیکه خدا بی نیاز است عَنِ الْعٰلَمِیْنَ از طاعات و مجاهدات عالمیان و محتاج آن نیست بلکه تکلیف عباد بعبادات و مجاهدات جهة اصلاح احوال ایشانست
و باعث فلاح و ثواب آخرة و اسعه بر ایشان همچنانکه میفرماید وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند کارهای نیکو لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ
هر آینه محو کنیم از ایشان سَیِّاٰتِهِمْ بدیهای ایشان را از کفر و معاصی بجهة ایمان و طاعات بر وجهیکه گویا هرگز ایشان بدی نکرده اند و بدان راغب نشده اند
وَلَنَجْزِیَنَّهُمْ و هر آینه پاداش دهیم ایشانرا یعنی نیکو کارانرا اَحْسَنَ الَّذِیْ نیکوتر عملی را که كَانُوْا یَعْمَلُوْنَ بودند که میکردند یعنی توحید اکه بهتر عملی
ایشانست جزا دهیم و بعد از آن باقی اعمال را بر ترتیب الافضل فالافضل پاداش دهیم ایشانرا بهتر و بهتر از اعمال ایشان یکی را ده و زیاده تا هفتصد حسنه ایشانرا
و صح نبا آورده اند که چون سعد ابی وقاص اسلام آورد مادرش حمنه بنت سفیان بن امیة بن عبد الشمس سوگند خورد که از آفتاب بسایه در نیاید تا سعد
بلا بیابد تناول نکنم تا پسر من معرض شود آنرا گویند که یا قاتل امیه ای کشنده مادر خویش پس یکروز و نیم چیز نخورد و نیاشامید و در آن دو روز سعد گفت
ابدا و اگر صد جان داشته باشی و بر یکی بمیرم که یک یک از بدن تو مفارقة کند که من از دین محمد نگردم پس طعام خورد و بخورد و هر روز بسعد منسوب بعد از آن سعد
صورت حال بعرض رسید کائنات رسانید این آیه نازل شد وَوَصَّیْنَا الْاِنْسَانَ و امر کردیم آدمی را بِوَالِدَیْهِ بمادر و پدر حُسْنًا نیکوئی کردن بفعل
که محض خوبی باشد بجهة فرط حسن گویا محض حسن است و ذات و اِنْ جَاهَدٰكَ و اگر کوشش نمایند والدین و جنگ و جدال کنند با تو لِتُشْرِكَ بِیْ تا
شرک آری آنچه انبا نکری بمن پس مَا لَیْسَ لَكَ بِهٖ عِلْمٌ آن چیزیرا که نیست مر ترا بالوهیت آن دانش تعبیر نموده از نفس الوهیت بنفی علم بآن بجهة اشعار بانکه
چیز نکه معلوم نباشد صحت آن جایز نیست اتباع آن یعنی اگر مادر و پدر ترا تکلیف کنند بانکه انبار گیری برای من چیزی را که الوهیت آن ندانی و فی الواقع الوهیة

ثابت نیست جز مرا فَلَا تُطِعْهُمَا پس فرمان مبر ایشانرا که اطاعة مخلوق در معصیت خالق جایز نیست إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ بسوی مجازات منست بازگشت شما از مومن و
کافر و نیکوکار و بدکار فَأُنَبِّئُكُمْ پس خبر کنم شما را در آن وقت بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه هستید که میکنید یعنی بجزا دادن بران بهر حکم آنچه خود روایت
کرده و او از جد خود که گفت از پیغمبر پرسیدم که یا رسول الله با که نیکوئی کنم فرمود با مادر خود گفتم بعد از آن فرمود با پدر خود ثم الاقرب فالاقرب
بعد از ان نیکوئی کن بهر که نزدیکتر باشد بتو در خویشی و انس از پیغمبر روایت کرده که آنحضرت فرمود که الجنة تحت اقدام الامهات یعنی بهشت زیر قدمهای
مادرانست و در حدیث قدسی آمده که من رضی عنه والداه فانا عنه راض یعنی هر که پدر و مادر از او خشنود باشند من از او خشنود باشم و شبهه نیست در آنکه
اطاعة ایشان در چیزیست که موافق امر الهی باشد نه نواهی و پس ترک امور مفروضه طاعة ایشان نباید کرد بلکه در ترک غیر آن از امور مباحه تابع ایشان باید
وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند بعد از کفر وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته بعد از نفاق لَنُدْخِلَنَّهُمْ هر اینه در آریم ایشانرا
فِي الصَّالِحِينَ در زمره شایستگان و شایستگان از انبیا و اولیا و شهدا و یا داخل سازیم ایشانرا در مدخل صالحان که روضه جنانست و بعد از
بیان ذکر اخبار مومنین در احوال و مآل اهل نفاق میفرماید که وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يَقُولُ کسیست که میگوید آمَنَّا بِاللَّهِ گرویدیم بخدا
فَإِذَا أُوذِيَ پس چون ایذا کرده شود یعنی کفره او را عذاب کنند فِي اللَّهِ در راه خدا یعنی بسبب دین او جَعَلَ گرداند یعنی شمارد فِتْنَةَ النَّاسِ رنج
و عذاب مردمان را كَعَذَابِ اللَّهِ مانند عذاب خدا وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ و اگر بیاید یاری و نصرتی از پروردگار تو یعنی فتحی و غنیمتی
لَيَقُولُنَّ هر اینه گویند إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ بدرستیکه ما هستیم با شما در دین و ملت پس ما را در آن غنیمت نصیب خود باید أَوَلَيْسَ اللَّهُ آیا نیست خدای یعنی
هست بِأَعْلَمَ داناتر از همه دانایان بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ بآنچه در سینهای عالمیانست از صفا و اخلاص و کدورت و نفاق و کذب و شرک و
وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ و هر اینه میداند خدا الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویده اند بدل بر وجه رسوخ و ثبات وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ و هر اینه میداند منافقانرا و ایشانرا
در دنیا متمیز ساخت با ابتلا و امتحان در بلا چه بجهت بلیه جوهر مرد شناخته میشود همچنانکه با آتش عیار زر و نقره معلوم میگردد و بعد از امتیاز مومن و کافر هر
فرا خور خود جزا و سزا خواهد داد و این آیه در شان منافقانست و دفع توهم ایشان با آنکه ایشان ناجی اند از ضرر بجهة اخفای کفر چه آیه دالست بر آنکه کفر باطن ایشان
ظاهر است بر کسیکه مالک جزاست و بجهة این عقوبة عظمی و فضیحة کبری با ایشان خواهد رسید از ابن عباس مرویست که آیه در شان گروهی منکه مومنان بودند ایشانرا
بغزا بردند چون صف قتال و شدت حرب بدیدند مرتد شدند و ایشان آنانند که حق تعالی در حق ایشان فرمود والذین توفیهم الملائکة ظالمی انفسهم الآیه
و در لباب آورده که ابو سفیان و امیة بن خلف حضرت رسالت و اصحاب وی را گفتند که این دین محدث و مخترع بگذارید و طریقه قدیم آبا را فرو مگذارید و اگر در اقامة
دین با گناهی بوده باشد ما در قیامت بر تقدیر وقوع آن شما را در زیر بار گناه نگذاریم حق تعالی آیه فرستاد که وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر بودند
لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که تصدیق کردند بخدا و رسول اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا پیروی کنید راه ما را یعنی متابع کیش پدران ما باشید وَلْنَحْمِلْ و باید که
ما برداریم خَطَايَاكُمْ گناهان شما را حق تعالی تکذیب قول ایشان نموده و فرموده که وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ و نیستند آن کافران بردارندگان مِنْ خَطَايَاهُمْ
از گناهان مومنان مِنْ شَيْءٍ از هیچ چیز إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ بدرستیکه ایشان دروغ گویانند در سخن خود آنچه میگویند مطابق واقع نیست که هرگز
نتوانند و قادر بران نباشند و بجهة گرانی بار گناهان خود و بار آنانیکه ایشانرا اکراه کرده اند چنانکه میفرماید که وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ و هر اینه برخواهند داشت
در قیامت بارهای گناه خود را وَأَثْقَالًا و بارهای گران دیگر را مَعَ أَثْقَالِهِمْ با بارهای گران خود یعنی وزر و وبال آنانرا که گمراه ساخته اند بی آنکه از وزر و وبال
گمراه شدگان چیزی کم شود وَلَيُسْأَلُنَّ و هر اینه سوال کرده خواهند شد متبوعان يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ از آنچه هستند که بر می
بافتند از اباطیل و حیل که بسبب آن اضلال خلق میکنند از افترا و کذب بر خدا و رسول بی شک حاصل آنست که اهل اضلال وزر ضلالت و اضلال را بر می
دارند بی آنکه از وزر و وبال آنها که اضلال ایشان کرده اند چیزی کم شود همچنانکه پیغمبر فرموده که هر که طریقه بد در میان مردم بنهد که بران عمل کنند پس مر اوراست
وزر و وبال هر که بان عمل کند تا روز قیامت بی آنکه کم کند از اوزار آن کس که مردمان بان عمل کرده اند چیزی و نیز از آنحضرت مرویست که هر که دعوت کند مردمانرا
براه راست مر او راست مزد آنانکه عمل کرده باشند بی آنکه از مزد ایشان چیزی کم کنند و چون حق تعالی در ما تقدم حال مجاهده صابران بیان کرد و حال کسیکه بر
خلاف آنست در عقب آن ذکر قصه نوح نمود و بیان صبر او بر اذیة قوم و تکذیب ایشان وی را در مدت متطاوله فرمود که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ و بدرستیکه
ما فرستادیم نوح را بگروه او فَلَبِثَ فِيهِمْ پس درنگ کرد در میان ایشان برای دعوت او براه حق أَلْفَ سَنَةٍ هزار سال إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا مگر
پنجاه سال یعنی نهصد و پنجاه سال دعوت ایشان کرد و روایة اشهر آنست که در چهل سالگی مبعوث شد بر قوم و مدت نهصد و پنجاه سال خلقانرا بخدا دعوة
فرمود و بعد از طوفان شصت سال دیگر زیست پس سن مبارک او هزار و پنجاه سال بوده باشد در اتحاف آورده که عمر او هزار و چهارصد سال بود و صاحب عین المعانی
گفته که سیصد و هفتاد سال دعوة فرمود و نهصد و پنجاه سال زیست و بروایة ابن عباس در چهل سالگی مبعوث شد و هزار و پنجاه سال که پیش از طوفان دعوت
کرد و از پس طوفان چندان زیست که مردم از نسل وی تناسل او بسیار شدند و ابو جعفر بابویه در کتاب نبوت آورده که نوح دو هزار و پانصد سال عمر او بود و چون
وقت وفات وی نزدیک شد ملک الموت بوقت قبض روح از او پرسید که یا شیخ الانبیا دنیا را چگونه یافتی گفت مانند خانه که بران دو در باشد بیک در
آمدم و بدیگری بیرون شدم القصه نوح در مدت مذکوره شب و روز دعوت فرمود و اصلا قوم او دعوت او را نپذیرفتند و بدی او میگفتند مقهور شدند فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ
پس فرو گرفت آن قوم را طوفان عذاب وَهُمْ ظَالِمُونَ در حالیکه ایشان ستمکار بودند بکفر و در گذشتگان از طریق حق که اسلام است فَأَنْجَيْنَاهُ پس
رهانیدیم نوح را وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ و یاران کشتی را یعنی هر که با وی بودند از مومنان و هر چه با وی بودند از انواع جانوران و مرویست که

یعنی عذاب مردمان را در دنیا که اکثر از خوف ... خواهد ... از خوف عذاب خدا

العنکبوت

کو ویکرا

که با وی بودند هشتاد کویند هفتاد و هشت کس بودند نصفی مرد و نصفی زن و بروایة محمد بن کعب ده بودند پنج مرد و پنج زن و از جمله ایشان سام و حام و یافث
بودند از اولاد نوح و زنان ایشان و بروایتی دیگر مرویست که پیغمبر فرمود که هشت کس بودند نوح و اهل او و سه پسر وی و سه زن ایشان وَجَعَلْنَاهَا و کردانیدیم
کشتی را یا واقعه نوح و قصه ایشان آیَةً لِلْعَالَمِينَ دلالتی برای عالمیان تا بران استدلال کنند بر صدق نوح و کفر قوم او و بانکه که بان متعظ شوند و تفصیل
قصه نوح در سوره هود کذشت وَإِبْرَاهِيمَ و فرستادیم ابرهیم خلیل را بسوی قوم او إِذْ قَالَ یاد کن چون کفت لِقَوْمِهِ مر کروه خود را که اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید
خدای را بوحدانیت وَاتَّقُوهُ و بترسید از عذاب او ذَٰلِكُمْ این عبادت و ترسکاری خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را از آنچه بر آنید از دین و آیین خود إِنْ كُنْتُمْ
تَعْلَمُونَ اکر هستید که میدانید خیر را از شر و نفع را از ضر یعنی تمیز میتوانید کرد خیر و شر را یا اکر هستید که نظر کنید در امور بنظر علم و درایه نه بنظر جهل و
عماهه پس خواهید دانست که این بهتر است مر شما را از کیش خود تا إِنَّمَا تَعْبُدُونَ جز این نیست که پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای أَوْثَانًا بتان را
وَتَخْلُقُونَ و بر میبافید إِفْكًا دروغ را در تسمیه آنها بالهه و ادعای شفاعة ایشان إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ بدرستیکه آنها را که پرستش میکنید مِنْ دُونِ
اللَّهِ بجز خدای لَا يَمْلِكُونَ نمیتوانند قدرت ندارند لَكُمْ مر شما را رِزْقًا روزی دادن و حکما میباید که رازق بندکان باشد چون میدانید که ایشان نمی
توانند بشما رسانید فَابْتَغُوا پس بجویید عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ نزدیک خدای روزی را که او توانا است بر روزی دادن همه بندکان وَاعْبُدُوهُ و بپرستید
او را بیکانکی وَاشْكُرُوا لَهُ و شکر کویید مر او را که شکر قید نعمة عاجل است و صید نعمة آجل است إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ بسوی جزای او باز کردانیده خواهید شد
پس مستعد جزای او شوید بعبادت و شکر کذاری وَإِنْ تُكَذِّبُوا و اکر تکذیب کنید مرا در رسالت فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ پس بتحقیق که تکذیب کرده اند رسولان
خود را کروهها مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما بودند چون قوم نوح و شعیب و ادریس و صالح و از تکذیب ایشان مر آن پیغمبران را ضرری نرسید بلکه ضرر بخود ایشان راجع
شده هم در دنیا و هم در عقبی پس از تکذیب شما نیز ضرر نخواهد رسید مرا بشما وَمَا عَلَى الرَّسُولِ نیست بر فرستاده إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مکر پیغام
رسانیدن آشکارا که مزیل شک باشد و مبین طریق حق و من این پیغام رسانیدم أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند و حفص بیا خوانده بصیغه غیبت یعنی آیا نمی بینند
امتها که پیش از شما بودند و تکذیب بعث نمودند که كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ چکونه نخست پیدا میکند خدا آفرینش را از ماده و غیر ماده و از نیست
هست میکند ثُمَّ يُعِيدُهُ پس باز میکرداند ایشان را بحیوة بعد از موت همچنانکه اول بار إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستیکه ابدا و اعاده عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ بر خدای
آسان است زیرا که در فعل او محتاج بهیچ چیز نیست و قادر مطلق است و هر که قادر باشد بر ابدا بدون ماده هر اینه قادر خواهد بود بر اعاده که با ماده است و
کفتیم با براهیم که قُلْ سِيرُوا بکو بقوم خود که سیر کنید فِي الْأَرْضِ در زمین فَانْظُرُوا پس بنکرید از راه تفکر و استدلال كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ
چکونه آفریده است خدای خلقان را با اختلاف اشکال و احوال ثُمَّ اللَّهُ يُنْشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ پس خدا بدید آورد و ظاهر سازد آفرینش دیکر را
بعد از آفرینش اول که آن ابدا است چه ابدا و اعاده هر دو آفرینش اند از حیثیت آنکه هر یک اختراع است و اخراج از عدم پس هر کاه دیدید و دانستید که خالق همه در
ابتداء الله است بجز لازم شد بر شما در اعاده و بعث که دانستید که آنکه مبدء خلق است میتواند که معید ایشان شود إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدا عَلَىٰ كُلِّ
شَيْءٍ بر همه چیز از ابدا و اعاده و سایر امور ممکنه قَدِيرٌ توانا است چه ذات او نسبت بجمیع ممکنات علی السویه است پس چون بر نشاء اول قادر است بر نشاء
اخری عاجز نخواهد بود يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ عذاب میکند هر کرا میخواهد بر وجه عدل وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ و می بخشد بر هر که میخواهد بخشش و را بتوبه یا از روی
تفضل وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ و بسوی او باز کردانیده خواهید شد در روز جزا یعنی شما را رد خواهد کرد بحال حیوة در آخرة که مالک نفع و ضر نیست زان
او و کویند عذاب تخلیه است و خذلان و رحمة بتوفیق و یا بمیل دنیا و بترک آن و یا بحرص و قناعت و یا بمتابعه معصیت و ملازمت شریعت و یا بتفرقه دل و جمعیت خاطر
قشیری کفته که عذاب آنستکه بنده را با خود کذاشته شود و رحمة آنکه خود متولی کار او شود وَمَا أَنْتُمْ و نیستید شما ای منکران بعث بِمُعْجِزِينَ عاجز کنندکان پروردکار
خود را از تعذیب کردن او شما را فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی اکر خواهید که از حکم الهی و عقاب پادشاهی بکریزید و بر زمین متواری شوید نتوانید وَلَا فِي السَّمَاءِ
و نه در آسمان یعنی و فرضا در آسمان هم باشید عاجز کنندکان او نیستید پس مطلق از حکم خدا و قضا او نمیتوانید کریخت وَمَا لَكُمْ و نیست مر شما را مِنْ دُونِ
اللَّهِ بجز از خدا مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که نکاه دارد شما را از بلا که در زمین حادث شود و یا از آسمان نازل کردد وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که دفع آن کند از شما و
مغرور میشوند که بتان شفاعة شما کنند و دیکر بقوم خود کفت که حق تعالی مرا فرموده که بشما بکویم وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نکرویدند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای خدا
که دلایل وحدانیت اند و یا بکتابها او و معجزات او وَلِقَائِهِ و برسیدن باو یعنی ببرای آخرة و بعث أُولَٰئِكَ آن کروه يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِي نا امید خواهند
بود از بخشایش من در روز قیامة وَأُولَٰئِكَ و آن کروه لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مر ایشان راست عذابی دردناک یعنی بسبب کفر دایم بعذاب الیم و عقاب جحیم کرفتار خواهند
شد قتاده کفته که حق تعالی ذم قومی نموده که برحمت او امیدوار نیستند کفته که اولئك يئسوا من رحمتي پس باین مضمون میان خوف و رجا باشیم تا خدا چکند
و احتمال دارد که این آیه و ان تکذبوا تا اینجا راجع بقریش باشد یعنی که پیغمبر ما و قریش و همکی مذهب ایشان و وعید بر بدکاری ایشان پس معنی آنستکه ای قریش اکر تکذیب کنید
پیغمبر مرا که محمد است پس بتحقیق که قوم ابرهیم و سایر امم سابقه که قبل از شما بودند چون قوم نوح و هود و صالح تکذیب رسل کردند و از تکذیب ایشان مر
پیغمبران ضرری نرسید بلکه ضرر با ایشان عاید شد و همه مستاصل کشتند بعذاب ابدی پیوستند از تکذیب شما حبیب مرا نیز چه زیان پس ربط خطاب در
قل سیروا فی الارض راجع بحضرت رسالت یا اثبات توحید و هدم شرک و وصف غائب و بیشماوا ایضاح محبت و برهان بر صحة وقوع حشر و نشر و ثواب
و عقاب و بعد از آیات معترضه باز بر قصه ابرهیم رفته فرمود که چون ابرهیم قوم خود را بعبادت حق تعالی و توحید او امر نمود و از عبادت اوثان نهی فرمود
فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ پس نبود جواب قوم او بعد از منع ایشان از بت پرستی و کسر بتان إِلَّا أَنْ قَالُوا مکر آنکه کفتند بعضی از ایشان با بعضی که اقتلوه

قد ترو

بکشید او را او حرّقوه یا بسوزانید او را پس اتفاق کرده او را در آتش افکندند بطریقی که در سوره سابقه مذکور شد فأنجیه الله پس برهانید حق تعالی
او را من النار از ضرر آتش و آتش را بر او سرد و سلامت گردانید و از آنجا نجات داد إنّ في ذلك بدرستیکه در این رهانیدن لآیات هر آینه نشانهاست از قدرت
از حفظ ابرهیم و زوال احراق و برستن گل و ریحان از آتش لقوم یؤمنون مر گروهی را که میگروند چه ایشانند که منتفع از آن و تأویل در آن نفع میگیرند
بدلایل قدرت میگروند وقال و گفت ابرهیم بعد از نجات از آتش إنّما اتّخذتم جز این نیست که فرا گرفتید من دون الله بجز خدا أوثاناً بتان را
خدایان مودّةَ بینکم برای دوستی میان شما یعنی شما بت پرستان یکدیگر میپیوندید و بر عبادت آنها اجتماع مینمائید با هم الفت میگیرید بسبب آن همچنانکه مردمان
بر مذهبی متفق میشوند و از سبب مودت و مصادقه ایشان میگردد و این دوستی شما همین در دنیا خواهد بود تا حین وفات في الحیوة الدنیا در زندگانی
دنیا ثمّ یوم القیمة پس روز قیامت یکفر کافر شود و بیزاری کند منکر گردد بعضکم بعضی از شما که متبوع باشند ببعض مر بعضی را که از تابعاند
ویلعن بعضکم و لعنت کند بعضی از شما یعنی پیروان و ارذال بعضاً بر خی را که پیشوایان و پیشروان و اشراف اند ومأویکم النار و بازگشت شما
همه دوزخ است وما لکم و نیست شما را در آن روز من ناصرین از مددکاران و یاری دهندگان که بسبب ایشان از آتش دوزخ خلاص یابید در نفاده نقل کرده
دوستی که در دنیاست در قیامت بعضی مبدّل گردد مگر دوستی متقیان که در آنجا باقی ماند کقوله تعالی الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین و چون ابرهیم
خلیل حجت بر قوم لازم ساخت فآمن له لوطٌ پس بگروید بتصدیق کرد مر او را لوط که خواهر زاده و بقولی برادر زاده او بود و اول کسیکه تصدیق وی کرد
او بود وقال و گفت ابرهیم مر لوط و ساره که زن و دختر عم او بود و با او گروید إنّي مهاجرٌ بدرستیکه من هجرت کننده ام از این قوم إلی ربّي بآنجا که
پروردگار من امر کرده است مرا إنّه هو العزیز بدرستیکه او غالب است مرا مغلوب دشمنان نسازد و منع ضرر ایشان از من کند الحکیم داناست که امر
کردن مرا بمهاجرت نیست مگر بمحض صلاح من و بر وفق حکمت و مصلحت پس لوط و ساره با وی اتفاق کرده از کوهی که سواد کوفه است بحران رفتند و از آنجا بولایت
شام در آمدند ابرهیم در فلسطین نزول فرمود و لوط بمؤتفکه رفت که از آن سدوم گویند در کشاف آورده که ابرهیم در وقت هجرت هفتاد و پنج ساله بود و در همین
سال حق تعالی اسمعیل را بوی داد از هاجر که کنیزک ساره بود چون سن مبارک آنحضرت بصد و دوازده رسید و بقولی صد و بیست سال حق تعالی از ساره فرزندی
بوی بخشید او را اسحق نام نهاد چنانکه میفرماید ووهبنا له و بخشیدیم مر او را در کبر سن اسحق فرزندی اسحق نام و یعقوب و نبیره او که یعقوب
بود وجعلنا و گردانیدیم یعنی وضع فرمودیم في ذرّیته النبوّة در فرزندان او پیغمبری یعنی اسمعیل و بنی اسرائیل والکتاب و کتابها را یعنی
توریة و انجیل و زبور و فرقان چه حق تعالی بعد از ابرهیم هیچ پیغمبری مبعوث نساخت مگر از صلب وی و جمیع کتابهای مذکوره را بر اولاد او منزل ساخت و
آتیناه أجره و دادیم او را مزد هجرت وي في الدنیا در سرای دنیا با آنکه او را در سن کبر فرزند ارزانی داشتیم از عجوزه عقیم و با ذریه طیبه با عطا
کردیم و کتب با ایشان کرامت فرمودیم و با او را مقبول خلق و محبوب دلهای بندگان گردانیدیم تا همه اهل ملل خود را بوی نسبت کنند و تبرک را بوی مینمایند و بدان
مفاخرت میکنند و با حکم کردیم بصلوة در وی تا آخر دهر وإنّه و بدرستیکه ابرهیم في الآخرة لمن الصالحین در آن سرای از جمله پسندیدگان و شایستگان
یعنی از پیغمبران کامل در صلاح چون آدم و نوح ولوطاً و فرستادیم لوط را باهل مؤتفکات إذ قال در وقتیکه گفت لقومه مر گروه خود را بر سبیل
انکار و تفضیح أئنّکم آیا شما لتأتون الفاحشة هر آینه می آئید بخصلتی زشت و قبیح و حفص انکم میخواند بطریق اخبار یعنی بتحقیق که شما می آئید بفاحشه
و کاری بغایت زشت که بسبب فرط قبح و فحش آن ما سبقکم بها پیشی نگرفته بر شما بآن فاحشه من أحد من العالمین هیچ یکی از عالمیان جهت آنکه طباع از
این عمل متنفر است و نفوس از این کار کاره أئنّکم لتأتون الرجال آیا شما می آئید بمردان بطریق مباشرت وتقطعون السبیل و میبرید راه را بر
راه گذریان یعنی مال ایشان را میگیرید و ایشان را میکشید یا با غریبان ایشان از روی اکراه لواط میکنید و ایشان را باین امر میفرمائید تا بدین سبب […]
شد را ترک کرده اند و راه بند شده و یا قطع میکنید سبیل نسل را که آن اتیان نسوان است و دیگران طریق سلوک میکنید که مردانند یعنی در این عمل
اختیار مردان میکنید بر زنان وتأتون و می آئید في نادیکم المنکر در مجلس خود بفعل زشت یعنی بمشاهده یکدیگر بلواط مشغول میشوید و جمعی که
نشسته یا در مجلس نظاره میکنند و از آن شرم نمیدارید و یا بانواع قبایح اقدام مینمائید که در شرع و عقل مذموم است چون دشنام دادن و مزاح کردن بفحش
و صفیر زدن و سنگ ریزه با انگشت بیکدیگر زدن و مهرها بر کمان گروهه برده گذریان انداختن و شرب خمر و قمار و ضرب دف و مزامیر و سخریه با مسافران و
کشف عورة و لواط و امثال آن از مکحول مرویست که منکر ده خصلت بود که در میان این امة نیز هست کندر خاییدن و انگشت بحنا رنگ کردن و ازار گشادن و سر
انگشت بحنا بستن و سبلت زدن و کمان گروهه انداختن و سنگ ریزه بر یکدیگر زدن و ضرط کردن و صفیر زدن و چون لوط قوم را از این قبایح سرزنش نمود و منع کرد فما
کان جواب قومه پس نبود جواب قوم وی مر سخن او را إلّا أن قالوا مگر آنکه گفتند با وی از روی استهزا ائتنا بعذاب الله بیار بما عذاب خدا را إن
کنت من الصادقین اگر هستی از راست گویان در آنکه این فعلها قبیح است و بسبب آن عذاب بر ما نازل خواهد شد چون لوط از ایشان نومید شد
دست بمناجات برداشته قال گفت ربّ انصرني ای پروردگار من یاری ده مرا بانزال عذاب و فنا واستیصال علی القوم المفسدین بر گروه تباهکاران
با ابتداع فاحشه و گذشتن این طریقه سیئه را بعد از خود یعنی اگر اینها را استیصال نسازی در این امر قبیح بسیار اصرار کنند و اولاد ایشان بعد از ایشان
با اینها اقتدا نموده بدین عمل نمایند پس حق تعالی بنا اجابت دعا او میفرماید بقوله ولمّا جاءت رسلنا و آنهنگام که آمدند فرستادگان ما یعنی جبرئیل امین با جمعی
دیگر از فرشتگان إبرهیم بالبشری بسوی ابرهیم جهت بشارت فرزند و نبیره قالوا گفتند بوی که ای ابرهیم إنّا مهلکوا بدرستیکه ما هلاک کنندگانیم
أهل هذه القریة اهل این دیه را که سدوم است چه ایشان تکذیب برادر زاده تو کردند [illegible] از حد در گذشتند إنّ أهلها بدرستیکه اهل آن [illegible]

العنكبوت

كانوا ظالمين هستند ستمكاران بكفر وانواع منكرات قال گفت با ايشان كه ان فيها لوطا بدرستيكه دران ديه لوط است و از ام كه پيغمبر
درميان امده تا باشد عذاب بر ايشان نازل نميشود پس چگونه عذاب بر ايشان فرود ايد قالوا گفتند بوى كه نحن اعلم ما داناتريم بمن فيها بهر كس
از مؤمن و كافر پس از حال لوط غافل نخواهيم بود لننجينه هر اينه رهانيم او را واهله و كسان او را الا امراته مگر زن او را و كانت من
الغابرين هست از باقى ماندگان در عذاب يا در ديه يعنى لوط را خواهيم گفت تا او از ميان قوم خود بيرون رود با كسانيكه باوى گرويده اند
مگر زن او كه در ميان قوم خواهد بود بجهة كفر و سخن چينى و با ايشان هلاك خواهد شد بعد از ان عذاب بر ايشان نازل خواهيم ساخت پس ابرهيم را
وداع كرده متوجه مؤتفكات شد ولما ان جاءت و هنگام كه امدند رسلنا لوطا فرستادگان ما بسوى لوط سىء بهم اندوه ناك شد لوط
مغموم گشت بسبب ايشان يعنى جهة ترس انكه مبادا كه قوم او قصد ايشان كنند بعمل بد چه ايشان بصورت مردان بودند بنيكوترين صورتى و لوط جهت
قوم را باعزاز امیدانست و ضاق بهم و تنگ شد با ايشان و بدايشان ذرعا ارزو طاقه يعنى دل تنگ شد بيطاقت گشت و كار ايشان
ندانست كه چه تدبير كند در حفظ ايشان تا دست تعرض قوم بد از ايشان برسد گويند لوط تنگ شد بسبب قوم وقتى كه ندانست كه عذاب بر ايشان نازل
خواهد گشت چون فرشتگان اثر اندوه بر جبين لوط ديدند اضطراب او را مشاهده كردند او را تسلى دادند وقالوا لا تخف و گفتند مترس
ولا تحزن و اندوه مدار بر ما كه ايشان را دست نباشد بر ما چه ما رسولان خداييم و با بر هلاك ايشان اند و هيچ چيز دانسته كه بنهايت كفر و فسق و طغيان
رسيده اند انا منجوك بدرستيكه ما رهاننده ايم ترا واهلك و كسان ترا الا امراتك مگر زن ترا كه كانت من الغابرين باشد از پس بازماندگان
و هلاك شدگان انا منزلون بدرستيكه ما فرود اورندگانيم على اهل هذه القرية بر اهل اين ده رجزا من السماء عذابى از اسمان يعنى سنگ
باران بما كانوا يفسقون بسبب انكه بودند كه پيوسته فسق ميكردند پس لوط با اهالى خود از ان شهر بيرون امده خلاصى يافت و كفار مؤتفكه هم هلاك
شدند و شهر خراب گشته عبرت عالميان گشت چنانكه ميفرمايد كه ولقد تركنا منها و بدرستيكه ما گذاشتيم در خرابى ان ديه اية بينة نشانه روشن
لقوم يعقلون براى گروهى كه تعقل كنند و عبرت گيرند و ان نشانه حكاية مشهور ايشان است و يا اثار ديار خراب ايشان و حجارة من سجيل كه در ان زمين بود
يافت و يا بنهاى سياه كه هنوز هست والى مدين و فرستاديم بسوى اهل مدين اخاهم شعيبا برادر ايشان را در نسب كه شعيب بود فقال پس گفت با ايشان
كه يا قوم اعبدوا الله اى گروه من بپرستيد خدا را و ترك شرك كنيد وارجوا اليوم الاخر و اميدوار باشيد ثواب روز پسين را عملى كنيد كه
بدان اميد ثواب توان داشت كه ايمان و عمل صالح است و يا بترسيد از شدايد روز قيامت چه رجا بمعنى خوف امده ولا تعثوا و غاية تباهى مجوييد فى الارض
در زمين مثل بنقص كيل و وزن و غير ان مفسدين در حاليكه قاصد فساد باشيد و طالب باطل فكذبوه پس بدروغ داشتند شعيب را در نبوة و از فنا
ترسانيد فاخذتهم الرجفة پس فرا گرفت ايشان را الزلزله يا صيحه جبرئيل كه دلها و بدنها در زلزل و اضطراب افتاد فاصبحوا پس بامداد كردند
فى دارهم در سراى خود جاثمين بر افتادگان و مردگان چنانكه در سوره سابقه مذكور شد وعادا وثمود و ياد كن قوم عاد و ثمود را وقد تبين
لكم من مساكنهم و بتحقيق كه روشن شده است شما را اى اهل مكه مسكنهاى ايشان كه بر طريق سفر شما بيمن و شام واقع است چه تا مساكن ايشان را مى بينيد
در حين عبور ازان وزين لهم الشيطان و بياراست براى ايشان ديو سركش يعنى ابليس اعمالهم كردارهاى ايشان را از كفر و شرك و انواع معاصى فصدهم
پس باز داشت ايشان را عن السبيل از راه راست كه انبيا ايشان را بان ميخواندند حقيقة ان را بيان ميكردند وكانوا مستبصرين و بودند بينايان يعنى متمكن
بودند از نظر و فكر و ملاحظه بديهة بصيرت اما بجهة فرط تعنت و عناد و لجاج ترك تامل و تفكر كردند در ان وقارون وفرعون وهامان و ياد كن قصه قارون
و فرعون و هامان را ولقد جاءهم موسى و بتحقيق كه امد با ايشان موسى بالبينات بحجتهاى روشن معجزهاى هويدا چون عصا و يد بيضا فاستكبروا
پس سركشى كردند فى الارض در زمين مصر و تكبر و تعظم نمودند از ان وما كانوا سابقين و نبودند پيشى گيرندگان بر حكم خدا و فوت كنندگان او بلكه عذاب
خدا رسيد ايشان را فكلا پس هر يكى از انها كه ياد كرده شد اخذنا بذنبه گرفتيم بگناه ايشان او در عقبه عقاب و نكال كشيد فمنهم پس بعضى از ايشان
من ارسلنا عليه كسى بود كه فرستاديم بر او حاصبا باد سختى كه در او سنگ ريزه بود يعنى قوم لوط و هود را ومنهم و برخى از ايشان من اخذته الصيحة
كسى بود كه بگرفت او را اواز صيحه چون قوم ثمود و اهل مدين ومنهم و بعضى ديگر از ايشان من خسفنا به الارض كسى بود كه فرو برديم بوى زمين را و در زمين چون قارون
ومنهم و برخى از ايشان من اغرقنا كسى بود كه غرق ساختيم ايشان را در دريا چون قوم نوح و فرعون وما كان الله ليظلمهم و نبود خدا كه ستم كند با ايشان
ايشان يعنى بجرم ايشان را عقوبت كرده باشد ولكن كانوا انفسهم يظلمون وليكن بودند ايشان كه بجهل و عناد و جحود بر نفسهاى خود ستم ميكردند تا خود را بكفر
و معصيت هدف تير عذاب ساختند مثل الذين اتخذوا و داستان انانكه فرا گرفتند من دون الله بجز خدا اولياء دوستانى يعنى خدايان
كمثل العنكبوت مانند مثل و داستان عنكبوت است كه براى خود اتخذت بيتا فرا گرفت خانه يعنى مثل ايشان به عنكبوت در اتخاذ بيت كه در نهايت ضعف
و سستى است مثل موحد نسبت بكسى است كه فرا گيرد خانه به گچ و اجر و سنگ بر بنيادى محكم بلكه كيش ايشان سست تر از بيت عنكبوت است زيرا كه در بيت عنكبوت حقيقتى
و انتفاعى هست بخلاف كيش و دين ايشان كه حقيقتى و بنيادى ندارد و متوقع ضرر است وان اوهن البيوت و بدرستيكه سست ترين خانها لبيت العنكبوت هر اينه
خانه عنكبوت است كه نه سقفى دارد و نه ديوار و نه گرما باز دارد و نه سرما و باندك بادى و نفخى كه بان رسد ريخته ميشود لو كانوا يعلمون اگر باشند كه دانند كه
چيزى را مراد اينكه بدانند كه ان مثليست مماثل دين ايشان بلكه دين ايشان از ان اوهن است يعنى چنانكه خانه عنكبوت سست و فى اعتبار است هيچ فايده بران
مترتب نميشود دين ايشان نيز چنين و بجاى اعتبار است و از ان نفعى صورت نه بندد بلكه منبع ضرر است كه عقوبت ما دين است و بنابر اينست كه اعتقاد دين كه ايشان كرده اند

مذهبی که فرا گرفته اند در وهن و ضعف بخانه عنکبوت ماند که باندک بادی بریده و فانی گردد همچنانکه باندک دلیلی مذهب معتقد ایشان خراب
گردد صاحب بحر الحقایق فرموده که عنکبوت هرچند که بر خود می تند زندان برای نفس خود می سازد و قید بر دست و پای خود می نهد پس خانه او زندان
اوست همچنین کسانیکه بجز از خدا اولیا گیرند یعنی پرستش هوا و محبت دنیا و متابعت شیطان میکنند بسلاسل و اغلال وزر و وبال مقید گشته روی
خلاص ندارند و عاقبت در مهلکه نیران و ورطه بعد و حرمان افتاده سعادت گردند ان الله یعلم بدرستیکه خدا میداند ما یدعون انچه میخوانند
یعنی می پرستند من دونه بجز از خدا من شیء از هر چیزی چون بت و ملک و بشر و کوکب و هو العزیز و او است غالب در ملک خود و محتاج شریک و انباز
نیست الحکیم محکم کار در جمیع افعال پس عقوبت ایشان بر وجه حکمت کند و تلک الامثال و این مثلها را یعنی مثل مذکور و نظایر ان نضربها
للناس بیان میکنیم برای مردمان تا بجهت معرفتها یعنی انچه برهاند از عبادت اصنام و حسن معرفت و توحید و ما یعقلها و درنمی یابند صحت و وجه حسن
و فایده این امثال را الا العالمون مگر دانایان که تدبر کنند در حقایق اشیا علی ما ینبغی چه امثال و تشبیهات و دلایل طرفند بمعانی محتجبه تا ابراز ان معانی
نمایند و کشف ان کنند و تصویر ان نمایند برای افهام همچنانکه مثل و تشبیه مذکور مبرز و مصور فرقست میان حال مشرک و حال موحد یعنی مقصود
است بر اهل علم و جهال باین غیر رسند مرویست که جهله و سفهای قریش میگفتند که خدای محمد مثل میزند بمگس و عنکبوت و از این معنی میخندیدند و استهزا
میکردند حق تعالی فرمود و ما یعقلها الا العالمون بعد از ان دلیل الوهیت مطلقه و استحقاق عبودیت خود میفرماید که خلق الله افرید خدای السموات
و الارض اسمانها و زمینها را بالحق بغرض صحیح که ان اثبات خواص است نه برای باطل و بازی چه مقصود اصلی از افریدن انها افاضه خیرات و دلالت
بر ذات و صفات او سبحانه چنانکه میفرماید ان فی ذلک بدرستیکه در این افرینش لایة هر اینه نشانه ایست از عظمت للمؤمنین مر گروندگان را چه
ایشانند که منتفع بان میشوند و یاد نصرت الامثال عبرتیست برای مومنان که بان راسخ شوند و بطاعت مشغول شده از معصیت دور شوند اتل بخوان ما
اوحی الیک انچه وحی کرده میشود بتو من الکتاب از قران و تقرب بخدا و حفظ الفاظ ان و استکشاف معانیش چه قاری متامل منکشف میشود از
بتکرار انچه در اول بار بران منکشف نشده و تا اثر بر مکلفان تلاوت نمای و عمل بمضمون ان کن و اقم الصلوة و بپای دار نماز را یعنی تادیه حقوق ان
کن در مواقیت معینه ان الصلوة بدرستیکه نماز تنهی باز میدارد عن الفحشاء از کاریکه نزد عقلا قبیح است و المنکر و عملی که شرعا منهی است یعنی
سبب باز ایستادن میشود از حال اشتغال بان و غیر ان چه مکان از ان موجب دوام ذکر خداست و موجب کمال و خوف و خشیت در نفس که ملزم اجتناب از
معصیت افزاید که چون انتهای نمازهای فریضه را انحصار در ساعات نگذارد و هیچ نوع از فواحش نبود که مرتکب ان میشد چون خیال و بوقف عرض شاید فرمود
ان الصلوة تنهاه روزی نباشد که نماز او ویرا از فحش باز دارد و از ابو عبدالله مرویست که در اندک زمانی توفیق توبه یافت و از زهاد اصحابه شد حسن و قتاده گفته اند
که هر که نماز که صلوة او نهی کند او را نباشد از فحشا و منکر پس صلوة او حقیقة صلوة نیست بلکه وبال است برو و از جابر مرویست که پیغمبر را گفتند که فلان در
روز نماز میکند و در شب دزدی فرمود ان الصلوة تنهاه نزدیکست که نماز او ویرا ازان باز دارد و از ابو عبدالله منقولست که هر که میخواهد که بداند نماز او مقبول درگاه خدا
شده باید که نظر کند در اینکه ان نماز ویرا از فحشا و منکر منع کرده یا نه چه بان مقدار که نماز او ویرا از معاصی منع کرده مقبول درگاه الهی گشته و نزد بعضی مراد بصلوة
قرانست و مؤید اینست که پیغمبر فرموده که قران میخوان مادام که ترا نهی کند و چون نهی نکند ترا قران نخوانده باشی اما جمهور مفسران بر قول اولند نظر بظاهر
لفظ و بدلیل احادیث مذکوره و لذکر الله و هر اینه صلوة که متضمن یاد کردن خداست اکبر بزرگترست از سایر طاعات و یا ان بزرگترست که بر صاحب خود
موجب عقوبت فحشا و منکر باقی گذارد و نزد اکثر مراد مطلق ذکر خداست یعنی ذکر خدا بزرگترست از همه چیزها زیرا که ذکر او طاعتست و ذکر غیر او طاعت نیست
یا بزرگترست از انکه کسی قدر او را بشناسد یا بزرگترست از انکه ذکر دیگری بان معارضه کند ابن عباس فرموده که یاد کردن خدا شما را بزرگترست
از یاد کردن شما او را بطاعت زیرا که بنده انچه است با غراض و ذکر خدا صافیست از کدورات اغراض و یاد کردن بنده حالیست که فانی شود و ذکر خدا باقیست و زوال
بدان راه نیابد ذو النون مصری فرموده است که ذکر او بزرگترست از انچه که تو او را یاد کنی مگر بعد از انکه او ترا یاد کند سلمی فرموده که ذکر او در ازل شما را بهتر
از ذکر شما او را در ابد وقت شیخ ابو سعید ابو الخیر فرموده که ذکر خدا بهتر است نه با انچه که تو او را یاد کنی بلکه از انچه که او ترا کند چه گوید انست که تا کجا رسد از
سلمان فارسی رحمة الله علیه مرویست که مراد انستکه یاد کردن بنده خدا را بزرگترست از ما سوای ان و افضل از جمیع اعمال و این روایت از معاذ و ابن زید و بو
درداء نیز ماثور است و معنی این روایت با این تاج است که ذکر بر چیزی در جهان از فواحش یاد کردن بنده است بر روی کار خود را او امر و نواهی و مواعید از ثواب
و عقاب چه این قوای لطف که داعی باشد بطاعت و ترک معصیت اکبر از همه لطفها است ز معاذ جبل روایت کرده اند که گفت هیچ عملی که ادمی میکند بهتر از ذکر
خدا نیست در نجات او از عذاب خدا گفتند بهتر از جهاد نیست فرمود بهتر از جهاد است چه حق تعالی فرمود و لذکر الله اکبر در روایت امده که از پیغمبر پرسیدند که کدام
عمل بنده دوسترست نزد خدای تعالی فرمود ان تموت و لسانک رطب بذکر الله عز و جل یعنی که عملیکه دوسترست نزد خدای تعالی انستکه زبان تو در وقت وفات تر باشد
از ذکر خدای تعالی و انحضرت معاذ بن جبل را گفت سبقت گیرند کسانی اند که بیجوابی کشند بذکر خدای تعالی بعد از ان فرموده که هر کس دوست
دارد که در روضات بهشت بچرد باید که ذکر خدا بسیار کند عبد الله بن ربیعه گوید که ابن عباس فرموده که چه میگوئی در قول خدای تعالی و لذکر الله اکبر گفتم ذکر
خدا در قران حسن است و ذکر او در نماز حسن و ذکر او در تکبیر و تسبیح حسن و افضل از این انستکه نزد معصیت یاد خدا کنند و ازان خود را باز دارند ابن عباس
گفت سخنی عجب گفتی اما انچه مراد من است این نیست بلکه مراد انستکه یاد کردن خدا شما را بزرگترست از یاد کردن شما او را و شبهه نیست در اینکه یاد کردن خدای تعالی ما را
بر وجه تفضیل و تشریف است و یاد کردن ما او را بر طریق عبودیت و تذلل و ذکر ما او را بر سبیل دعا و تضرع و ذکر او ما را از سر استغنا است عز اسمه که او افضل

و اکبر باشد از ذکر ما. ابو سعید خدری از رسول خدای روایت کرده که هیچ مجلس نباشد که اهل آن ذکر خدا کنند الا ملائکه و فرشتگان گرد اگرد ایشان فرو
گیرند و ایشان از رحمت خدا بپوشند حق تعالی ذکر ایشان کند در ملاء اعلا. ابو بصیر از ابو عبدالله روایت کرده که ابو عبدالله فرمود که شیعیان ما کسانی اند که
چون خلوت کنند ذکر خدای بسیار کنند. محمد بن عمیر از هشام بن سالم روایت کرده که ابو عبدالله فرمود که هر که بجهت مشغولی او بذکر من از مسئلت و رفع حاجت باز ماند
من عطا کنم او را بهتر از آنچه بکسی عطا کنم که از سؤال کند. از ابو درداء منقولست که فرمود خبر دهم شما را به بهترین عملهای شما و دوست ترین آن نزد خدا و تمام تر
آن در درجات و بهتر از جهاد و تصدق بزر و سیم گفتند آن کدام است گفت ذکر خدا زیرا که حق تعالی فرموده و لذکر الله اکبر والله یعلم و خدا میداند ما
تصنعون آنچه میکنید از نماز و ذکر و غیر آن و همه شما را بر وفق کردار پاداش خواهد داد که بر وجه حسن باشد و لا تجادلوا و جدال مکنید و منازعه
منمائید اهل الکتاب با اهل کتاب که یهود و نصاری اند الا بالتی هی احسن مگر بخصلتی که آن احسن و نیکوتر است مراد آنست که از روی رفق و لطف
خشونت ایشانرا بخوشخوئی مقابله کنید غضب ایشانرا بحلم و مشاغبه ایشانرا بنصح و اگر فایده ندهد بجهاد میل کنید چه مقاتله آخر دوا است پس قبل از مقاتله
خشونت ایشانرا بلین مقابله نمائید الا الذین ظلموا منهم مگر آنانکه ستم کردند از ایشان که عهد بشکنند یا جزیه باز گرفتند و گفته اند که ظالمان
اهل کتاب آنها اند که اثبات ولد میکنند مر خدا را و با آنانکه فرط کردند در عنا و کتمان و یا در ایذای آنحضرت کوشیدند. بعد از آن در بیان خصلت احسن
میفرماید که و قولوا و بگوئید با ایشان که بصدق تمام آمنا ایمان آورده ایم بالذی انزل بآنچه فرستاده شده است الینا بسوی ما یعنی قرآن و
انزل الیکم و آنچه فرستاده شده است بشما یعنی توریة و انجیل و زبور و الهنا و خدای ما و الهکم و خدای شما واحد یکیست و نحن له و ما مر خدای
خود را مسلمون گردن نهادگانیم و مخلصان و موحدان بر خلاف شما که اتخاذ ارباب الهه معبوده میکنید و کذلک و همچنانکه فرو فرستادیم بر انبیای سابق
کتب را انزلنا الیک الکتاب فرو فرستادیم بسوی تو قرآن که کتابیست موافق کتاب سابقه در اصول دین. ابن سلام و مصدقان آن فالذین آتیناهم الکتاب
پس آنانکه داده ایم ایشانرا علم کتاب معتقدان ما چون ابن سلام و امثال آن یؤمنون به میگروند بقرآن و بنام و مراد ایشان آنها اند که پیش از بعثت حضرت
رسالت بقرآن گرویده بودند بجهت یافتن نعت و صفت وی در توریة مانند قس ساعده و بحیره و نسطور و ورقه و اعراب ایشان و من هؤلاء و از این
گروه عرب یا اهل مکه یا کسانی که در عهد پیغمبرند از اهل کتاب توریة و انجیل من یؤمن به کسی هست که میگرود بقرآن یا بمحمد و ما یجحد بآیاتنا
و منکر نشوند آیتهای کتاب ما را الا الکافرون مگر ناگرویدگان از یهود و چون کعب بن الاشرف و معاندان عرب چون ابو جهل و مانند وی از آنها
که متوغلند در کفر یا آنکه غالبند بصدق آن و بمعجزه حضرت رسالت و همچنانکه میفرماید که و ما کنت تتلو و نبودی تو که بخوانی من قبله پیش از نزول
قرآن من کتاب هیچ کتابی از کتب منزله و لا تخطه و نمی نوشتی کتابی را بیمینک بدست راست خود ذکر یمین زیادتی تصویر است در کتابت یعنی هرگز
نخوانده و مطلقا کتاب خط ننوشته و ظهور این کتاب از تو که جامع علوم شرعیست امی که عارف بقرائت و بقلم نباشد خارق عادتست اگر خواندی و نوشتی
بودی اذا آنگاه لارتاب المبطلون در شک افتادندی تباه کاران و کج روان یعنی مشرکان عرب گفتندی که چون میخواند و مینویسد پس قرآن را از
کتب پیشینیان التقاط کرده بر ما میخواند یا یهود در شک افتادندی که در کتب خود خوانده ایم که پیغمبر آخر الزمان امی باشد و این کس قاری و کاتب پس چگونه
مسمای آن باشد و دیگر مولد و منشا و عادت جای نعت در آنکه شخصی در میان قوم نشو و نما یافته باشد و ایشان از حین صغر تا کبر در سفر و حضر دیده باشند
که تعلیم نگرفته و چیزی نخوانده و ننوشته و مع ذلک آیتی نماید بچیزیکه همه ایشان از آوردن مثل آن عاجز باشند پس البته من عند الله خواهد بود. از سید
مرتضی علم الهدی ره مرویست که این آیه دلالت تمام میکند بر آنکه پیغمبر ما نانویسنده بود قبل از نبوة اما بعد از ثبوت نبوت ممکنست که عالم شده باشد بقرائت
و کتابت چه آیه مقتضی نفی آنست بما قبل نبوة زیرا که ارتیاب مبطلین نبوده مگر در نبوة او و بعد قد ثبت و بر کتابت رفع ارتیاب ایشان شد اما بعد از ثبوت نبوة
ریبت و تهمت بآن متعلق نبود پس جایز باشد که بعد از آن از جبرئیل تعلیم گرفته باشد در تیسیر او و ذکر خط و قرائت فضیلتست مر غیر پیغمبر را در عهد فضل
معجزه آن حضرت بوده و چون معجزه ظاهر شد در آمیه و شک و شبهه نماند حق تعالی در آخر عمر این فضیلت با و ارزانی داشت تا این معجزه دیگر بوده باشد
ابن ابی شیبه در تصنیف خود از داود نقل از عون بن عبدالله که ما مات النبی حتی کتب و قرء یعنی رحلت نفرمود پیغمبر از دنیا تا که خواند و نوشت تا حاصل که حق تعالی
پیغمبر خود را امی تا بغیر فرستاد تا مبطلان شکی نکنند در نبوت و در قرآن چه ایشان دانسته اند که کتاب خود که پیغمبر آخر الزمان امی خواهد بود پس کفر ایشان بآنحضرت
محض عناد و جحود بوده نه آنکه ریب و شکی در این داشته اند بل هو بلکه قرآن آیات بینات آیتهای روشن است فی صدور الذین در سینهای آنانکه
اوتوا العلم داده شده اند دانش یعنی مؤمنان اهل کتاب یا پیغمبر یا سایر علمای امت که از یاد میگیرند هیچکس تحریف آن نتواند کرد و معانی آنرا در دل
خود راسخ میسازند. از ابو جعفر و ابو عبدالله منقولست که هم الائمة من آل محمد یعنی مراد با اهل علم که حافظ قرآنند ائمه معصومین اند صلوات الله
علیهم اجمعین و در خبر آمده که دو چیز خصایص قرآنست یکی آنکه معجز است و دوم آنکه محفوظ در صدور یعنی از یاد میگیرند از یاد میخوانند چه کتب سابقه معجزه
نبوده و هیچکس آنها را یاد نمیخواند مگر پیغمبران بلکه از اوراق تلاوت میکردند پس این دو چیز مخصوص بقرآن باشد و گویند ضمیر هو راجع بحضرت رسالتست صلی الله
علیه و آله یعنی آنحضرت آنکه امی است که نمیخواند و نمینویسد آیتها روشن است همه آنهارا که دانا اند بکتب الهی و واقف بر صفات و سمات حضرت رسالتپناه و ما
یجحد بآیاتنا و منکر نشوند آیتهای ما را که قرآنست یا محمد صلی الله علیه و آله الا الظالمون مگر کاملان و متوغلان در ظلم و بیرون رفتگان از دایره
حق و صواب که مکابره میکنند و جحود و عنا میورزند با وجود وضوح دلایل اعجاز مراد جمیع کفره اند یا یهود و قالوا و گفتند کافران لولا انزل چرا فرو فرستاده نشد
علیه بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم آیة من ربه نشانها از پروردگار او و مراد آیات مقترحست لقوله تعالی و قالوا لن نؤمن لك حتی تفجر لنا من الارض

بیغمبرانا اخراینها ونیامد ایات نازل است بر انبیای سابقه چون ناقه صالح وعصای موسی ومائده عیسی قل انما الایات بگو جز این نیست که اینها و
معجزها عند الله نزدیک خداست هرگاه که خواهد هرجا که اراده نماید وبر هرکه مصلحت بیند فرو فرستد ولهذا ایتهای انبیا موافق یکدیگر
نبوده اند پس اظهار ان بقبضه اقتدار واختیار من نیست تا انچه شما را خوش اید بشما نمایم وانما انا وجز این نیست که من نذیر مبین بیم کننده ام
اشکارا یعنی نشان من همین انذار وتخویف است یعنی که شما در نیابید من بان اقدام مینمایم باظهار معجزه بر صدق دعوی خود اولم یکفهم ایا بسنده
نیست ایشان را در حجت هویدا ومعجزه پیدا انا انزلنا علیک الکتاب انکه فرو فرستادیم بر تو قران را یتلی علیهم که خوانده میشود بر ایشان وایشان
افصح مردمانند از اهل بلاغت بر ایشان ظاهر است وتو تحدی کرده وکوتاه ترین سوره در برابر قران از ایشان طلبیده وایشان لشکر میکشند مال وجان در
میبازند ومعارضه ان در نمی پردازند ومعجزه ازین روشن تر کجا باشد پس احتیاج نیفتد در وصول بعلم بصحت نبوت تو بغیر ازین معجزات دیگر وطلب غیر
ان محض جدال ومکابره باشد پس اگر حق تعالی ایات مقترحه ایشان را اظهار کند وتصدیق بان نکنند بحکم ان بعذاب استیصال گرفتار شوند همچنانکه در امم سابقه
وحال انکه حق تعالی فرموده که این امت را بعذاب استیصال معذب نسازد ودر بعضی اخبار امده که جمعی نزد حضرت رسالت امدند وبرخی از سخنان یهود را نوشته
با خود اورده مدعا انکه میخواهیم علم خود زاید وافزون سازیم حضرت فرمود همین حماقت وگمراهی بس است این قوم را که انچه نبی ایشان با ایشان اورده دیگری از
ورغبت نکنند بچیزیکه نبی ایشان اورده واین ایه نازل شد تا کافی نیست ایشان را قران که پیوسته بدیشان میخوانند ان فی ذلک بدرستیکه در این کتاب
لرحمة هر اینه بخشایش ونعمتی است بزرگ مر کسی را که متابعت ان کنند وذکری وپندی ونصیحتی لقوم یؤمنون مر گروهی را که تصدیق ان کنند چه هر که
بیعت ان احکام کند وبمواعظ ان متعظ گردد بثواب ابدی رسد وبجنت جاودانی فایز گردد قل بگو ای محمد مر اهل تعنت وافتراح را که کفی بالله بس
است خدا بینی وبینکم شهیدا میان من ومیان شما گواه بر صدق سخن من چه مرا تصدیق میکند باظهار معجزات بر دست من یعلم ما فی
السموات والارض میداند انچه میان اسمانها وزمینها است پس حال من وشما بر او مخفی نیست صدق من ودعوی بطلان شما را پوشیده نخواهد بود و
الذین امنوا بالباطل وانانکه گرویده اند بغیر الله که معبودان باطل اند از اصنام پرستیده اند بجز از خدا بحق وکفروا بالله وکافر شده اند بوحدانیت خدا
وگویند مراد یهود ونصاری اند که پیروی هوای نفس خود وشیطان کرده اند وبا وجود ظهور معجزه نیره بر پیغمبر نگرویده اند وانکار صفات انحضرت نموده اند که
حق تعالی در توریه وانجیل بیان ان فرموده که اولئک انگروه هم الخاسرون ایشانند زیانکاران که برگزیده اند کفر را بایمان واتش نیران را بر روضات
جنان مرویست که کعب بن اشرف واصحاب وگفتند که کیست که گواهی میدهد که تو رسول اوئی حق تعالی این ایه فرستاد که قل کفی بالله بینی وبینکم تا اخر ایه و
یستعجلونک وبشتاب درمیخواهند از تو کافران بالعذاب نزول عذاب از روی جحود وعناد وانکار واستهزا مانند نضر بن حارث واتباع او که میگفتند
امطر علینا حجارة من السماء ولولا اجل مسمی واگر نه وقتی بودی نام برده ومعین مقرر برای عذاب هر قومی لجاءهم العذاب هر اینه امدی بمستعجلان
عذاب موعود ولیاتینهم وبتحقیق خواهد امد عذاب ایشان بغتة ناگاه از ظهور علامات بر ایشان در دنیا مانند واقعه بدر ویا عذاب قبر یا در
دوزخ یا انه وهم لا یشعرون وحال انکه ایشان ندانند امدن انرا یعنی ناگاه بر ایشان فرود اید که از ان بیخبر باشند وبعد از ان بنا میکنند که عذاب موعود
انها اتش دوزخ است فی میفرماید یستعجلونک بالعذاب طلب تعجیل میکنند از تو بنزول عذاب قبر یا در دنیا وان جهنم وحال انکه دوزخ لمحیطة
بالکافرین احاطه کننده وفرا گیرنده است بیا گویند کان چه موجبات جهنم که کفر ومعاصی است محیط است بدیشان پس البته دوزخ بدیشان احاطه کند
یوم یغشاهم العذاب روزی که فرا پوشد ایشان را عذاب من فوقهم از زبر ایشان ومن تحت ارجلهم واز زیر پایهای ایشان ویقول
وگوید خدا یا فرشته بفرمان خدا ذوقوا ما کنتم تعملون که بچشید جزای انچه که بودید که میکردید در دنیا از کفر ومعاصی اورده اند که جمعی
از مؤمنان در مکه اقامت کرده بجهة قلت زاد وکمی استعداد یا بسبب محبت وطن ویا صحبت برادران ومصاحبان هجرت نمیکردند وترسان ولرزان از مشرکان بسر
میبردند حق تعالی این ایه فرستاد که یا عبادی ای بندگان من الذین امنوا انانکه گرویده اند بتصدیق بوحدانیت من کرده اید وبرسول من گرویده اید از
اهل شرک کناره گیرید وصحبت مؤمنان طلبید ان ارضی واسعة بدرستیکه زمین من گشاده است هجرت کنید از موضع هول بجای امن فایای
فاعبدون پس مرا پرستید مراد از خلاص از حضرت نبوت مرویست که هر که فرار کند بجهة دین خود از زمینی بزمینی دیگر اگرچه بقدر یک شبر باشد مستوجب
جنت باشد ورفیق ابرهیم ومحمد باشد ودر روضه از امام جعفر صادق منقولست که چون در زمینی باشی که مردمان ان زمین نافرمانی خدا کنند ازانجا
ز انجا بدر روید وبعد از ان تخویف مهاجران میکنند بمرگ تا بر ایشان هجرت اسان کردد ومیگوید که اگر بجهة دوستی اهل وولد وحب وطن ومصاحبت
یاری ترک بلدی شده البته روزی مفارقت ضرورت خواهد واقع شد زیرا که کل نفس ذائقة الموت هر نفسی چشنده مرگ است وفراق همه کس خواهد در
در هر موضعی که باشید ثم الینا پس بجزای جزا یا پاداش ما ترجعون باز گردانیده خواهید شد بجزا وحفص بخطاب میخواند یعنی شما باز گردانیده خواهید شد
بجزای ما پس بدار الشرک اقامت نباید کرد ودوری بکعبه مانند یعنی پیغمبر اخر الزمان بایدا ورد تا در انجا بفراغت تمام بعبادت ملک علام مشغول شد باز
اخرت باید که مراد در قیامت علمای دین برانند که همچنین هر جا که اظهار شعار ایمان نتوانند کرد واجب است که از انجا نقل به بلدی دیگر کنند که
بدون خوف انجا اظهار ان توان کرد والذین امنوا وانانکه گرویده اند بخدا ورسول وعملوا الصالحات وکردند کارهای شایسته از ادای
فرایض لنبوئنهم هر اینه جای دهیم ایشان را من الجنة از بهشت غرفا غرفهای بلند وغرفهای رفیع از زبرجد ویاقوت ودر وطلا ونقره
تجری میرود وپیوسته من تحتها الانهار از زیر ان غرفها جویها خالدین فیها جاوید باشند در ان غرفها یا در بهشت که هرگز دست فنا وزوال بدامن ایشان

شد نِعْمَ اَجْرُ الْعَامِلِيْنَ نیکوست بهشت مزد نیکوئی کنندگان بعد ازان در وصف عاملان میفرماید که اَلَّذِيْنَ صَبَرُوْا عاملان آنانند که شکیبائی ورزیدند بر آزار مشرکان و هجرت از اوطان و غیر آن از مصایب دوران وَعَلٰى رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود نه غیر او يَتَوَكَّلُوْنَ توکل کنند کار خود باید سپاند او را و دانند که مومنان مکه چون این آیه را شنیدند عزم هجرت بمدینه نمودند و در اثنای راه ایشان را دغدغه دست داد که در بلده که ما را اسباب معیشت و زاد مهیا نباشد چگونه توان بود این آیه آمد وَكَاَيِّنْ مِّنْ دَآبَّةٍ و بسا از جنبندگان که هیچ و چیز لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا بر نمیدارد روزی خود را یعنی طاقت و قوت برداشتن آن ندارد بجهت ضعف یا ذخیره نمیکند و مرویست که ذخیره کنندگان از جانوران همین آدمیست و موش و مور گفته اند که عقعق نیز ذخیره میکند اما فراموش کند در کشاف از بعض مفسران نقل کرده که یکی گفت بلبل را دیدم که خورش در زیر بالهای خود پنهان میکرد حاصل کلام حق تعالی میفرماید که بسیار جانوران هستند از دواب و وحوش و طیور و سباع و هوام و حیوانات آبی که ذخیره نمی نهند و حامل روزی خود نمیشوند اَللّٰهُ يَرْزُقُهَا خدا روزی میدهد ایشان را وَاِيَّاكُمْ و شما را نیز پس از عدم اسباب معیشت در بلاد غربت اندیشه مکنید چه دواب با ضعف و توکل و شما با قوت و اجتهاد مساوی یکدیگرند در آنکه روزی میدهد ایشان را و شما را مگر او سبحانه رزاق همه باسبابیست که مسبب او سبحانه است نه غیر او پس بجهت هجرت مترسید بر معیشت و بلاد قوی ترک بلاد شرک کرده متوجه بلاد اسلام شوید وَهُوَ السَّمِيْعُ و اوست شنوا مر قول شما را که روزی از کجا خوریم در بلاد هجرت الْعَلِيْمُ دانا بما فی الضمیر شما و بآنکه روزی از کجا بشما رساند عبد الله عمر روایت کند که گفت روزی از مدینه بیرون رفتیم با رسول تا آنکه بحایطی از انصار در آمدیم که درختان خرما دران بود رسول خرماها میکه در زیر درختان افتاده بر میگرفت و میخورد مرا گفت یا ابن عمر چرا نمیخوری گفتم یا رسول الله اشتهای آن ندارم حضرت فرمود که من اشتهای آن دارم چه این صبح چهارم است که هیچ طعام نچشیده ام یا ابن عمر اگر من بخواهم از خدا در خواهم تا مانند ملک کسری و قیصر بمن عطا فرماید ولیکن من میخواهم که روزی سیر باشم و روزی گرسنه پس گفت حال چگونه باشد که تو باقی مانی تا بروزگاری که اهل آن روزگار روزی یکساله را پنهان کنند و ذخیره نهند بجهت ضعف یقین ایشان بخدا پس عبد الله عمر گفت بخدا که ما ازان حایط بیرون نرفتیم تا که این آیه نازل شد که وَكَاَيِّنْ مِّنْ دَآبَّةٍ تا آخر آیه بعد ازان اخبار اهل ایمان میکند از حال مشرکان که عبادت اصنام میکنند با آنکه معترفند که حق تعالی خالق همه اشیاست میگوید وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ و اگر بپرسی مر اهل مکه را مَّنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ که بیافرید آسمانها و زمینها را وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و مسخر ساخت آفتاب و ماه را تا در فلک خود میروند بر طرز واحد لَيَقُوْلُنَّ اللّٰهُ هر آینه گویند که خدا آفریده است اینها را چه این مسئله در عقول قرار گرفته که واجب است ممکنات را یکی که واجب الوجود باشد چون ایشان میدانند که خالق ارض و سما اوست فَاَنّٰى يُؤْفَكُوْنَ پس بکجا برگردانیده میشوند از توحید یعنی چون اینرا میدانند پس چرا روی از راه حق بر میتابند و بسلوک سبیل باطل میشتابند که ان پرستیدن سنگ و چوبست که ضر و نفع ازان مسلوبست اَللّٰهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ خدا میگستراند و فراخ میکند روزی را لِمَنْ يَّشَآءُ برای هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهٖ از بندگان خود وَيَقْدِرُ و تنگ میسازد لَهٗ مر او را یعنی هر کرا میخواهد بر وجه مصلحت و حکمت اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای بِكُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از قبض و بسط عَلِيْمٌ داناست و مصلحت و مفسدت بندگان بر او مخفی نیست وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ و اگر بپرسی از مشرکان عرب که مَّنْ نَّزَّلَ که فرو فرستاده است مِنَ السَّمَآءِ از آسمان یا از ابر مَآءً آبی را یعنی باران فَاَحْيَا بِهِ پس زنده و تازه ساخت بان آب الْاَرْضَ مِنْۢ بَعْدِ مَوْتِهَا زمین را از پس مردگی و افسردگی آن لَيَقُوْلُنَّ اللّٰهُ هر آینه گویند که خداست که این کار میکند نه غیر او یعنی مقر و معترفند بآنکه اوست که موجد ممکناتست از اصول و فروع آن با وجود این بعضی از مخلوقات را با او در عبادت شریک میسازند قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ بگو شکر مر خدایراست که مرا و تابعان مرا ازین ضلالت نگاه داشته و یا حمد خدا کن بر تصدیق خود و اظهار حجت خود بَلْ اَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر کافران لَا يَعْقِلُوْنَ در نمی یابند امر معقول را وَمَا هٰذِهِ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَآ و نیست این زندگانی دنیا اِلَّا لَهْوٌ مگر مشغولی بامر باطل وَّلَعِبٌ و بازی بچیزی بیحاصل و گویند لهو عملیست که جوانان میکنند از سر شهوت برای قضای شهوت و لعب بازی کودکان یعنی دنیا در سرعت انقضا و زوال بلهو و لعب جوانان و کودکان میماند که بیکجا جمع شوند ساعتی بدان مبتهج گردند اندک زمانی حلول و مانده شوند وَاِنَّ الدَّارَ الْاٰخِرَةَ و بدرستیکه سرای دیگر لَهِيَ الْحَيَوَانُ اینست که سرای حیوة ابدی است یعنی زندگانی جاودانی در آن سرا خواهد بود بخلاف زندگانی این سرا که در معرض فنا و زوالست لَوْ كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ اگر باشند مردمان که بدانند چیزها را هر آینه اختیار زندگانی دنیا نکنند بر سرای جاودانی مشرکان بر طریق شرک و عناد فَاِذَا رَكِبُوْا پس چون سوار شوند فِي الْفُلْكِ در کشتی و بسبب موج و گرداب اضطراب یابند دَعَوُا اللّٰهَ بخوانند خدای را مُخْلِصِيْنَ در حالیکه خالص کنندگان باشند لَهُ الدِّيْنَ برای خدا دین خود را یعنی در صورت اینها باشند که مخلص اند چه یاد نکنند مر خدای را و در رفع آن بلا بجز او پناه نبرند بجهت علم اینها بآنکه کاشف بلا جز او نیست فَلَمَّا نَجّٰىهُمْ پس آنهنگام که رهاند خدا اینها را از غرق و بسلامت بیرون آرد ایشان را اِلَى الْبَرِّ بسوی دشت که خشک است اِذَا هُمْ آنگاه ایشان يُشْرِكُوْنَ شرک آرند یعنی باز گردند بعادت خویش لِيَكْفُرُوْا تا کافر شوند بجهت شرک بِمَآ اٰتَيْنٰهُمْ بآنچه دادیم ایشان را از نعمت نجات وَلِيَتَمَتَّعُوْا و تا بر خوردار شوند با جتماع بر عبادت اصنام و حمایت ایشان بر آن و تا بر خوردار از زندگانی این جهان فَسَوْفَ يَعْلَمُوْنَ پس زود باشد که بدانند عاقبت آن را و جزای خود را بوقت عقوبت بعد ازان بر سبیل تذکیر نعمت میفرماید که اَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند و ندانستند اهل مکه اَنَّا جَعَلْنَا آنکه گردانیدیم شهر ایشان را که مکه است حَرَمًا اٰمِنًا حرمی با امنی یعنی بطریقی که اهل آن ایمنند از قتل و غارت و سایر تعدی وَّيُتَخَطَّفُ النَّاسُ و حال آنکه ربوده میشوند مردمان مِنْ حَوْلِهِمْ از گرداگرد ایشان یعنی گرداگرد بلد ایشان مردمان را میکشند و اسیر میکنند و غارت میکنند و کسی متعرض ایشان نمیشود اَفَبِالْبَاطِلِ آیا پس با وجود این بباطل که بتانند و یا شیاطین يُؤْمِنُوْنَ میگروند وَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ و بنعمت خدای یعنی بچنین نعمت ظاهر که مکنت

دو حرم وایمنی از خوف و قتل و غارت و اسیر یکفرون کافر میشوند بجهة آنکه عزا و باو شریک میسازند یعنی دلیل کفر ایشان براین نعمت شرک
ایشانست و من اظلم و کیست ستم کارتر ممن افتری از کسی که ببندد و بساز د علی الله کذبا بر خدا دروغی او کمان برد که او را شریکی هست او
کذب بالحق یا تکذیب کند بحق که پیغمبر است یا قران لما جاءه آنهنگام که آمد بوی الیس فی جهنم آیا نیست استفهام برای تقریر است یعنی
البته هست در دوزخ مثوی جایگاه اقامت للکافرین برای ناگرویدگان یعنی البته مستوجب خلود کنند در دوزخ بجهة شرک و کفران و بعد
از وعید کافران در وعده مومنان میفرماید که والذین جاهدوا و آنانکه کوشش کردند فینا در حق ما و اقامت دین ما بر وجه اخلاص با
نفس اماره که جهاد اکبر است و یا با کفار که جهاد اصغر است لنهدینهم هر آینه بنماییم ایشان را سبلنا راههای خود که آن طریق مسیر است بمجازات
ما و وصول بجناب ما و هر که مجاهده کند در آنچه دانسته ما راه نماییم او را بآنچه ندانسته و از سهل تستری مرویست که هر که کوشش کند در اقامت سنت
بنماییم او را سبیل جنت و هر که کوشش کند در طلب ما بنماییم او را راه در یافت خود که من طلبنی وجدنی و هر که ما را جوید یابد و ان الله و بدرستی
که خدا لمع المحسنین که با نیکوکارانست یعنی با مجاهدان بنصرت و اعانت در دنیا و با ثواب و مغفرت در آخرت سورة الروم مکیة و هی ستون آیة
ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره روم بخواند حق تعالی او را ده حسنه بدهد بعدد هر فرشته که تسبیح او و سبحان حق
کند در آسمان و زمین و تلافی هر عملی کند که او در آن روز و شب ضایع ساخته باشد یعنی هر طاعتی که در آن روز و شب کرده باشد و خللی در آن راه یافته
بموضع قبول افتد در اول سوره عنکبوت گذشت که ابو بصیر از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود بخدا سوگند که هر که در شب بیست و سیم
ماه رمضان سوره عنکبوت و روم بخواند وی از اهل بهشت باشد چون حق تعالی در آخر سوره عنکبوت بر طریق اجمال ذکر مجاهدین کرده در این سوره تفصیل
آن میفرماید که بسم الله الرحمن الرحیم الم ابو الجوزا از ابی عباس نقل کرده که حروف مقطعه ثنا هاء ربانی اند و هر
حرفی اشارتست بصفتی که حق تعالی را بدان ثنا گویند چنانچه الف از این کلمه کنایتست از الوهیت و لام از لطف و میم از ملک و یا الف اشارتست بسم الله
و لام بنام جبرئیل و میم بنام محمد یعنی الله بواسطه جبرئیل وحی فرستاد بمحمد و باقی وجوه در ما تقدم مذکور شد بنابر آنکه این حروف مقسم به باشد
معنی آنست که سوگند باین حروف که مبادی اسماء الله اند که غلبت الروم که مغلوب شدند رومیان یعنی فارسیان بر ایشان غلبه کردند فی ادنی الارض
در نزدیکترین زمینی که عرب داشتند نسبت بزمین روم و آن زمین اردن و فلسطین کسکر و یا میان اذرعات و بصری و تفصیل این قصه بر قول مفسران و
مورخان چنانست که در فارس زنی بود که فرزندان او همه شجاع بودند و کسری که پرویز نام داشت و پادشاهی جمیع فارس متعلق باو بود این زن را بخواند و گفت
من میخواهم که لشکری بمحاربه قیصر روم فرستم و یکی از فرزندان تو را امیر سازم بگو که کدام پسرت باین اماره سزاوارتر است زن گفت فلان پسرم از روک
با حیله تر است و آنکه فراخان نام او است در کارها از تیغ و سنان دوختن تر است اما پسر دیگرم که شهربراز نام اوست شجاع تر از شیر است و حلیم تر از او
باوقار تر از کوه کسری گفت من حلیم تر را اختیار کردم پس شهربراز را طلبید و امارت لشکر باو تفویض نموده و بجانب روم روانه ساخت و شهربراز با لشکر
خود بزمین روم در آمده و با قیصر مقاتله نموده ظفر یافت و شهرها را خراب کرد و این کار در اذرعات و بصری که نزدیکتر از شهرهای شام بزمین عرب
و عجم است واقع شد چون خبر غلبه فارس بر روم در سال نهم از مبعث پیغمبر بمکه رسید حضرت دلتنگ شد و مشرکان شاد شدند برای آنکه رومیان اهل کتاب
بودند و فارسیان گبر بودند و کتاب نداشتند مشرکان از روی شماتت با اهل ایمان میگفتند که شما و ترسایان اهل کتابید و ما و فارسیان امیانیم پس از
غلبه فارس بر روم تفال میکنیم که ما بر شما غالب خواهیم شد حق تعالی برای تسلیه بحضرت و اهل ایمان این آیه فرستاد و بیان فرمود که و هم و رومیان من بعد غلبهم
از پس مغلوب شدن ایشان سیغلبون زود باشد که غالب شوند فی بضع سنین در اندک سالی که میان سه و نه باشد و ابوبکر بن ابی قحافه اهل
شرک را گفت که شما باین شاد شدید چشم شما روشن مباد بخدا اگر اهل روم بر مردم فارس غالب خواهند شد در بضع سنین گفت چنین است فلان ابن از
کجا میگوئی گفت از رسول الله خلف بن ابی بن خلف برپای خواست و گفت کذبت دروغ گفتی گفت ابوبکر تو دروغ میگوئی ای دشمن خدا ابی گفت اگر راست
گوئی وقتی معین کن تا گرو بندیم اگر آن وقت منقضی شود چنان باشد که تو میگوئی من گرو میدهم پس گرو بستند بر سه سال ابوبکر چون پیش رسول الله
از این صورت اخبار نمود حضرت فرمود که خطا کردی زیرا که بضع از میان سه و نه است بر و در مال و مدت بیفزای ابن ابی قحافه باز گشت و تا مدت نه سال بر صد شتر
مراهنه کرد و این صورت قبل از آن بود که گرو حرام شود چون ابن ابی قحافه میخواست که از مکه برود ابی گفت رها نکنم تا که ضامن بدهی پسرش عبدالله ضامن پدر
شد چون ابی قصد کرد که بجنگ احد رود عبدالله گفت نگذارم تا که ضامن بدهی ابی نیز ضامن بداد و بجنگ احد رفت بعد از واقعه احد مجروح بمکه آمد و
بآن جراحت بمرد ابو سعید خدری روایت کرده که در بدر چون مسلمانان ظفر یافتند بر مشرکان در همان ساعت خبر آمد که رومیان غلبه کردند بر فارسیان
مسلمانان بسیار شاد شدند و ابن ابی قحافه از ورثه ابی رفته مال را از ایشان بستد و نزد رسول آورد آنحضرت فرمود تا همه را تصدق نمود و سبب غلبه رومیان بر فارسیان
چنان بود که شهربراز چون بر رومیان غالب شد ولایة ایشان را خراب کرد روزی در مجلس شراب با برادر خود فراخان نشسته بود فراخان گفت من در خواب
دیدم که بر سریر کسری نشسته ام این سخن بگوش کسری رسید نامه نوشت بشهربراز که برادرت فراخان را بگیر و گردن بزن و سرش نزد من فرست شهربراز جواب
نامه را مطالعه کرد و جواب نوشت که ایها الملک فراخان مردی شجاع است و مرا در این زمین دشمنان بسیار اند و از مردی چون وی چاره نیست تعجیل در قتل
وی مفرما که در هر وقت که خواهی توانی کشت کسری سه نامه متعاقب یکدیگر نوشت و در قتل او مبالغه نمود شهربراز در هر نوبت دفعی در میان انداخت و بهانه
میگفت کسری در غضب شد بار چهارم نوشت برسولی داده با کابر لشکر که من شهربراز را معزول کردم و فراخان را والی ساختم و اشتمالت نامه که مشتمل

هر آینه با

برانواع الطاف بود برسول داده وگفت چون اماره بفرخان فرا گیرد این را بوی ده چون رسول نزد شهریران نامه پیغام بگذرانید شهریران از
تخت بزیر امده گفت سمعا وطاعة فرخان را بجای خود بنشاند چون کار بر او قرار گرفت رسول استمالت نامه کسری بوی داد درانجا نوشته بود که برادر
خود را بکش و سرش را نزد من فرست فرخان بفرمود تا شهریران را بگرفتند و تیغ را حاضر کردند خواست تا برادر خود را گردن بزند شهریران گفت تعجیل مکن تا من
ترا از سر این اگاه دهم پس شخصی را فرستاد و از ان نامهای کسری را که در باب قتل او نوشته بود بیاورد و بر فرخان عرض کرد وگفت بسه نامه که در باب قتل تو نوشته
ترا نکشتم تو بیک نامه مرا خواهی کشت فرخان در حال از تخت فرود امده وملک را ببرادر خود تفویض نمود پس شهریران رسولی بقیصر روم فرستاد که مرا با تو
سری هست که موجب ازدیاد دولت و حشمت و سبب وسعت مملکت است اما بمجرد مشافهه راست نشاید موضعی مقرر کن که من و تو انجا حاضر شویم با هر یک پنجاه مرد معتبر
چون بر مضمون نامه اطلاع یافت موعدی معین کرد با تمام لشکر خود انجا رفت بجهت انکه از فارسیان اندیشه داشت شهریران با پنجاه مرد در مقابل وخیمه
زد وفرود امد پس هر دو در ان موضع باهم نشستند و ترجمانی اوردند تا مضمون اقوال را اعلام ایشان نماید تا هر یک از ایشان کاردی بود شهریران گفت
بدانکه دشمن تو که این شهرها را ویران کرد منم و برادرم من و کسری بر ما حسد برد و مرا امر کرد تا برادر را بکشم امر او را انقیاد نکردم او برادر مرا بجای
من نشاند و والی ساخت و برادر فرمود تا مرا بکشد اکنون هر دو برادر با هم معاهده نموده ایم بسوگندان غلاظ و خلع اطاعت او کرده ایم و کمر انقیاد ترا
بر میان جان بسته ایم ما را لشکری ده تا با وی مقاتله کنیم و همه ممالک او را بتصرف تو در اوریم بعد از ان اشارت بقیصر کرد که سر در میان دو کس باشد
چون سه کس شنیدند اشکارا گردد صلاح در انستکه ترجمان را بکشی قیصر بکشتن ترجمان امر کرد و لشکر بسیار بشهریران داده بکارزار کسری
فرستاد شهریران روانه بمملکت کسری شد هر شهری که میرسید میکند و میسوخت تا کسری مغلوب شده بناحیه گریخت و ملک فارس بقیصر روم مسخر
گشت وانخبر بروایتی دیگر روز حدیبیه برسول رسید مسلمانان شاد شدند و مشرکان منکوب و مغلوب گشتند ابو عمرو شیبانی از رسول روایت کند که
فارس ایک نطحه یا دو نطحه بر روم بود و بعد از ان دیگر ایشان را دولت نبود و اهل روم ذات القرون اند هرگاه قرنی برود قرنی دیگر بیاید تا اخر روزگار
القصه ایه مذکوره وانچه بعد از اینست اخبار است از اموری که در مستقبل بفعل اید و این از جمله اعجاز قرانست بقوله تعالی لله الامر خدا راست امر
فرمان من قبل پیش از غلبه فارس بر روم ومن بعد و بعد از غالب شدن روم بر فارس یعنی هر وقت قضا او نافذ است همه کار در قبضه اقتدار اوست
پس مغلوبیت و غلبیت هر یک از ایشان از اول تا اخر بامر او سبحانه است و تلک الایام نداولها بین الناس کشف الاسرار امر او بقبل و بعد مقید نیست
وبعد اید یعنی امر ازلی و ابدی او راست که خدا ازلی و ابدی است ویومئذ و در ان روز که رومیان بر فارسیان غلبه کنند یفرح المؤمنون شاد خواهند شد
مومنان بنصر الله بیاری کردن خدا مر اهل کتاب را بر قومیکه کتاب ندارند چه از این انقلاب تفاول مر اهل ایمان را و ظهور صدق اخبار مومنان بر
کروا ز دنیا ر بیقین صحابه ینصر یاری میدهد خدا من یشاء هرکرا میخواهد وهو العزیز و او ست غالب مطلق انتقام کشد از جمعی که خواهد الرحیم مهربان
غلبه دهد جمعی را بر جمعی بر وفق حکمة و مصلحة وعد الله وعده کرد خدا غلبه روم را بر فارس و فرح مومنان را وعده کردنی درست است لا یخلف الله
وعده خلاف نکند خدا وعده خود را چه دروغ بر او ممتنع است چرا که لا بد ازانست میباید هر وعده که میدهد بوفا مقرون میگرداند ولکن اکثر الناس
لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند وعده او و صحت وعده او را بجهة جهل ایشان و عدم تفکر ایشان یعلمون ظاهرا میدانند چیزی را که اشکارا و مرئی
است من الحیوة الدنیا از زندگانی دنیا یعنی مال و متاع و جاه و دولت و سایر منافع و مضار ان را یا اسباب معایش و تجارة و در وسیط اورده که مرا
بنا کردن و زراعة و اجرای انهار و قنوات کردنست که اکثر اهل دنیا قواعد ان را میدانند وهم عن الاخرة و ایشان از اخرة که غایة مقصود است هم
غافلون ایشان بیخبرانند و غافل شده اند و بجهة این دایم در تعمیر دنیا اند و تخریب اخرة از شیخ حسن مرویست که بحدی که حذاقت و علم ایشان بامور دنیا بر حد
رسیده که درهم را بناخن خود منقلب سازند و از وزن ان خبر میدهند بر ان نحوی که هست و اصلا نمیدانند که نماز را چون باید گذارد ابو عبد
الله پرسیدند تفسیر یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا فرمود منه الزجر والنجوم و از جمله علم ایشان بظاهر حیوة الدنیا علم زجر است و علم نجوم که در
تدبیر دنیا بان میورزند بعد از ان بیان غفلت اهل دنیا و اشتغال ایشان بانکه ثمره علم تفکر است در امر اخرة و عدم تحصیل زاد اخرة میکند کافران را ترغیب
میکند بر تفکر و تدبر در انچه دلالت بر توحید میفرماید که اولم یتفکروا ایا تفکر نمیکنند یعنی باید که تفکر نمایند فی انفسهم در نفسهای خود
بایمعنی که احداث تفکر کنند در خود تا محقق شود ایشان را که قدرت مبدع بر اعاده ایشان مانند قدرت او است در ابداع ان ونیز باید که در کار خود تفکر
نمایند که اقربیت با ایشان از غیر انها از ان راه برند بر وجود صانع عالم که متصف است بقدرت باهره با جمیع امور ممکنه که از جمله اعاده است ما خلق
الله نیافرید خدا السموات والارض اسمانها و زمینها را وما بینهما وانچه در میان اسمان و زمین است الا بالحق مگر بحق بجهة غرض صحیح که
ان استدلالست بر توحید قدرت و حضرت عزت نه برای باطل و بازی و بیفایده واجل مسمی و بجهة تقدیر وقتی نام برده شده که در ان منتهی شوند و اسمائهما
اثری از انها باقی نمانده مراد روز قیامتست که چون در رسد تمام زمین و اسمان را وما بینهما معدوم گرداند وان کثیرا من الناس و بدرستی که بسیار از
مردمان بلقاء ربهم برسیدن بجزای پروردگار خود که وقت رستخیز است لکافرون مر نا گرویدگانند و منکران و بیان ایشان انست که دنیا ابدی است
واخرة واقع نخواهد شد اولم یسیروا فی الارض ایا سیر نمیکنند یعنی باید که سیر کنند در زمین یعنی بمواضع هلاک عاد و ثمود بوقت تجارة و رحلت
فینظروا کیف کان پس بر بینند که چگونه بود عاقبة الذین سرانجام انانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان از امم ماضیه کانوا بودند انگروه
اشد منهم سخت تر از اهل مکه قوة از روی توانائی چون عاد و ثمود واثاروا الارض و بگردانند زمین را ظاهر از باطن جهة زراعة کردن درخت

نشاندن و معادن و چشمها بیرون آوردن و غیر آن وَعَمَرُوهَا و عمارت کردند مر آنها را أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا بیشتر از آنچه عمارت کردند مکیان که اهل وادی غیر
ذی زرع اند یا آنکه عمر یافتند در دنیا بیشتر از عمر قریش وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ و آمدند بایشان پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنَاتِ با حجتهای روشن یا معجزها
و ایشان بدان نگرویدند حق تعالی دمار از روزگار ایشان بر آورد فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ پس نبود خدا که ظلم کرده باشد بایشان بی ارسال رسول
و بی کفر و تکذیب ایشان را هلاک کرده باشد وَلَٰكِنْ كَانُوا و لیکن بودند که أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بر نفسهای خود ستم کردند بجهة علم ایشان با آنچه موجب هلاک
ایشان شد معرضا ایشان بموجب عقوبات که عدم قبول ایمانست و با وجود ظهور حقیقة آن بر ایشان ثُمَّ كَانَ پس هست عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا سرانجام
آنانکه بد کردند یعنی کافر شدند السُّوأَىٰ عقوبات دنیا که عذاب دنیا و آخرت گویند سوأی اسم دوزخ است مانند حسنی و طوبی که اسم بهشت است یعنی دوزخ
عاقبة ایشان باشد أَنْ كَذَّبُوا بسبب آنکه تکذیب کردند بِآيَاتِ اللَّهِ باینهای خدا یعنی باور نداشتند قرآن را و عبرت نگرفتند بدلائل قدرت وَ
كَانُوا بِهَا و بودند که بآن آیتها يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند بعد از آن بر سبیل تذکیر نعمت میفرماید که اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ خدا میآفریند خلق را
از نطفه ثُمَّ يُعِيدُهُ پس دیگر باره زنده میگرداند و بر انگیزاند بعد از مرگ ثُمَّ إِلَيْهِ پس بسوی جزا و حکم او تُرْجَعُونَ بازگردانیده شوند حفص بتا خوانده
بر طریق خطاب یعنی بازگردانیده شوید شما وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و در روزی که قایم شود قیامة يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ خاموش شوند و متحیر مانند مشرکان
مانند خاموشی و تحیر کسیکه منقطع شود از حجة و برهان وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ و نباشد مر ایشانرا مِنْ شُرَكَائِهِمْ از انبازان ایشان یعنی از خدایان که شرکا نام نهاده
اند چون ملائکه و اصنام شُفَعَاءُ درخواست کنندگان یعنی ایشان در دنیا میگفتند که آلهه شفعای ما خواهند بود در آن روز از شفاعة ایشان محروم
و ناامید مانند وَكَانُوا و باشند کافران بِشُرَكَائِهِمْ بانبازان خود كَافِرِينَ ناگرویدگان یعنی از مطلوب خود ناامید گردند و از ایشان بیزاری کنند
گویند یعنی آنکه مستند ایشان بسبب انبازان خود ناگرویدگان بخدا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و در روزی که قایم گردد قیامة يَوْمَئِذٍ آن هنگام يَتَفَرَّقُونَ
پراکنده گردند مردمان و از هم جدا شوند گروهی در اعلا علیین آورند و جمعی در اسفل السافلین افتند بعضی بر درجه وصلت و برخی بر درکه مفارقت و جمعی
اند در قلت وصول بجنان نازان و برخی بر آتش نیران گدازان چنانچه میفرماید که فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا پس اما آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و
کردند کارهای پسندیده و شایسته فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ پس ایشان در مرغزاری پر انهار و اشجار يُحْبَرُونَ شادمان کردانیده شده باشند بحیثی که آثار
سرور بر صحیفه رخسار ایشان ظاهر باشد چه مکرم باشند بکرامت ازلی و متنعم بنعمة لم یزلی و محلی بزیور حلی و در لطائف از عیاشی نقل کرده که متوج باشند بتاج
عزت و در عین المعانی گفته که آواز خوش شنوانند ایشان را و ایشانرا هیچ لذتی مثل سماع نباشد در خبر است که ابکار بهشت غنا کنند باصواتی که خلایق
مثل آن نشنیده باشند و این افضل نعیم بهشت بود چنانکه در کشاف از پیغمبر نقل کرده که ذکر جنة و نعیم فرمود و در آخر مجلس اعرابی برخاست و گفت یا رسول الله
در بهشت سماع باشد فرمود نعم سماع باشد بدرستیکه در بهشت جوییست که در کنار آن حوران بکر نشسته اند سفید اندام و فراخ چشم با حدی صوتها که غنا کنند
بآوازها که هرگز مانند آن هیچکس نشنیده باشد این از زهیر بن نعیم بهشت است و در مجمع این روایة از ابی درداء نقل کرده و بعد از آن گفته که ابو درداء بعد از
ذکر این سؤال کردند که مغنیان بهشت بچه چیز تغنی کنند فرمود که بالتسبیح و از ابو درداء منقولست که رسول صفت بهشت میکرد مردی برخاست و گفت یا رسول الله
مرا که آواز خوش بسیار دوست دارم در بهشت آواز خوش باشد فرمود آری و الذی نفسی بیده یعنی آری بخدایی که نفس من بفرمان اوست که در بهشت درختیست که خدای
وحی کند بآن درخت که سماعی شنوان بندگان را که در دنیا خود را از استماع لهو و لعب باز داشته اند درخت باواز آید بتسبیح و تهلیل بآوازی که خلایق مانند
آن را نشنیده باشند و از مغیره نیز روایتیست که پیغمبر فرمود که در بهشت درختانیست که چون اهل بهشت استماع آرزو کنند خدای بادی از زیر عرش بفرستد تا در
درختان آید و برگهای آن بجنباند و بر یکدیگر زنند از آنجا آوازی بر آید که اگر اهل دنیا بشنوند از طرب هلاک شوند و بروایت صحیح باسانید معتبره از حضرت رسالت
مرویست که هیچ بنده در بهشت داخل نشود مگر که نزد سر و پایین او دو کس از حور العین بنشینند و غنا کنند برای او بنیکوترین آوازی که جن و انس آن را شنیده باشند
و آن از مزامیر شیطان نباشد بلکه بتمجید و تحمید حق تعالی باشد و صاحب کشف الاسرار آورده که فردا دوستان خدا در روضات جنات میان ریاحین نشسته سماع کنند و
فرمان آید بداود که بآن نغمه دلربا و بآن صوت شورانگیز که ترا داده ام زبور بخوان و بموسی خطاب رسد که ای موسی تورات تلاوت کن و بعیسی ندا رسد که تو نیز بانجیل مشغول
شو و بطوبی خطاب آید که ای طوبی آواز دلربای بتسبیح ما بکشای و اسرافیل مخاطب شود که ای اسرافیل تو قرائت قرآن کن ثعلبی در تفسیر خود از اوزاعی نقل کرده
که هیچ کس را آواز خوش تر از آواز اسرافیل نباشد چون افتتاح بغنا کند تمام فرشتگان از اوراد و اذکار خود باز مانند حاصل که شریف ترین لذتی در بهشت
سماع خواهد بود و لهذا بعضی مفسران یحبرون را بتفسیر کرده اند بسبیل من السماع ایشان اهل بهشت وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا و اما آنانکه نگرویدند
وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کرده اند آیتهای ما را یعنی قرآن یا دلایل قدرت را وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ و رسیدن بآن سرا یعنی بعث و حشر و نشر فَأُولَٰئِكَ پس
آن گروه فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ در عذاب دوزخ حاضر کرده شدگانند که هرگز از آن غایب نشوند و بعد از ذکر وعد و وعید بیان آنچه که موصل بوعده
است و منجی از وعید میفرماید که چون عاقبت مؤمنان باز رضا و جنات است و یاد درکات نیران فَسُبْحَانَ اللَّهِ پس تسبیح کنید و تنزیه نمایید خدای را
و تنزیهی بر وجه لایق و شایسته و نزد ابن عباس و معظم مفسران مراد بتسبیح اینجا صلوات یعنی نماز گذارید برای خدا حِينَ تُمْسُونَ هنگامیکه به
شبانگاه در آیید مراد نماز شام و خفتن است وَحِينَ تُصْبِحُونَ و هنگامیکه ببامداد در آیید مراد نماز صبح است وَلَهُ الْحَمْدُ و مر او راست ستایش
فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها یعنی هر که در آسمان و زمین است حمد و ثنا او میکنند وَعَشِيًّا و نماز گذارید در طرف آخر
روز یعنی نماز عصر وَحِينَ تُظْهِرُونَ و هنگامیکه در آیید بوقت ظهر یعنی نماز پیشین را صاحب لباب گفته که تسبیح مسنون آنست که برفع صوت باشد بین

اتصال آن بصلوة جهریه خالی از تسبیح نیست و حمد چون دلالت بر رفع صوت ندارد پس تخصیص ذکرش بنماز اخفاتیه مناسب مینماید در کشاف و از ابن
عباس رض نقل کرده اند که هیچ میان این آیه ها دلالت بر وجوب پنج وقت نماز شبانروزی نکند وی این آیه تلاوت فرمود که مراد بتمسون صلوة مغرب و عشاست
و تصبحون صلوة صبح و عشیا عصر و تظهرون صلوة ظهر و گفته اند که مخصوص بودن صلوة لیل باهم باسم تسبیح و صلوة نهار باسم حمد جهت آنست که انسان
در نهار منقلبست در احوالی که موجب حمد خداست بر آن و در لیل بر احوالی است که موجب تنزیه او سبحانه است از آن مانند نوم و توابع آن فلهذا حمد بنهار
مخصوص گشت و صلوة نهار بان تسمیه یافت و تسبیح مختص شد بلیل و صلوة لیل بان مسمی شد حاصل که مومن باید که در این پنج وقت بتسبیح و حمد او سبحانه مشغول
شوند بر وجه اخلاص و غیر او را شریک نسازند زیرا که اوست که یخرج الحی بیرون میاورد زنده را من المیت از مرده چون انسان از نطفه و مرغ از بیضه و
نخله از نواه و سنبله از حبه و با مفسدان مصلح و مومن از کافر و عالم از جاهل و یخرج المیت و بیرون میاورد مرده را من الحی از زنده
بعکس آنچه مذکور شد یا حیوة را در عقب موت و بعکس و یحیی الارض و زنده میگرداند زمین را بگیاه بعد موتها پس از افسردگی و پژمردگی
و خشکی و نزاری آن و کذلک و مانند این اخراج تخرجون بیرون آورده خواهید شد چه این نیز تعقیب حیوتست موت را و آنست که ابدا و اعاده متساوی
در قدرت آنکسیکه قادر است بر اخراج میت از حی و حی از میت و امام ثعلبی از انس مالک از سید عالم روایت کرده که آنحضرت فرمود که هر که میخواهد که فردای
قیامت اعمال حسنه او را کیل کنند بکیل تمام تر باید که این آیه بخواند تا و کذلک تخرجون و بر روایتی دیگر آخر سوره والصافات یعنی سبحان ربک رب العزة عما یصفون
تا آخر بان منضم سازد حق تعالی بکیل تمام اعمال او را وزن سازد و نیز از آنحضرت مرویست که بامداد و شبانگاه این آیه بخواند تلافی کرده باشد هر عبادتیکه
از او فوت شده باشد از نوافل و دعوات و تسبیحات و نیز فرموده که در عقب هر نماز فریضه این آیه بخواند بعدد قطرات باران و برگ درختان و خاک روی
زمین از برای وی حسنه بنویسند و ضحاک روایت کرده که هر که این آیه بخواند با آیه سبحان ربک رب العزة عما یصفون تا آخر ثواب وی برابر کسی باشد که
دویست بنده آزاد کرده باشد حق تعالی بجهت تنبیه بر دلایل توحید در عقب این آیه میفرماید که و من آیاته و از جمله نشانهای قدرت خداست ان خلقکم آنکه
بیافرید شما را من تراب از خاک یعنی اصل همه را از خاک آفرید که آدم است که پدر همه شماست و یا آنکه شما را از نطفه خلق کرد و نطفه را از غذا و غذا
را از خاک ثم اذا انتم پس آنگاه که شما آفریده اید بشر تنتشرون آدمیانید که پراکنده میشوید در زمین یعنی نسل و ذکار که بر نهامند که در زمین
پراکنده شدید و در همه جا سفر و گشتید و هر جا برای خود وطن ساختید پس کسیکه قدرت او باین مرتبه باشد چگونه قادر بر اعاده شما نباشد مستحق عبادت
بود و من آیاته و از جمله علامات الهی بر قدرت باهره ان خلق لکم آنست که بیافرید برای شما من انفسکم از نفسهای شما یعنی از جنس شما و از شکل شما
ازواجا زنان را لتسکنوا الیها تا میل کنید با ایشان بحسب جنسیت چه جنسیت سبب الفت و انسیت است و عدم جنسیت واسطه مخالفت و منافرت
و جعل بینکم و ساخت یعنی بدید آورد میان شما و ازواج شما بعد از آنکه سابقه معرفت نبوده میان شما مودة دوستی و رحمة و مهربانی بواسطه ازدواج
تا موجب انتظام امر معاش شود چه تعیش ایشان موقوفست بر مودت و مهربانی و نزد بعضی مودت کنایه از جماع است و رحمة کنایه از ولد و در خبر است که مردی
نزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله مرا از کاری عجب میاید آنان که مردی و زنی که هرگز یکدیگر را ندیده باشند چون میان ایشان مناکحه واقع
شود یکروز با یکدیگر صحبت کنند بجنسیتی میان ایشان مودت پیدا شود که از آن عظیم تر نباشد فرمود این از قبل حق تعالی است آنجا که فرموده و من آیاته ان خلق
لکم من انفسکم ازواجا لتسکنوا الیها و جعل بینکم مودة و رحمة ان فی ذلک بدرستیکه در آفرینش ازواج و مشاکل و متشاکل ساختن ایشان در بشریت لایات هر آینه
نشانهاست لقوم یتفکرون مر گروهی را که تفکر کنند در حکمت این صورت مطلع شوند و من آیاته و از دلایل قدرت او خلق السموات و الارض
آفرینش آسمانها و زمینهاست و آنچه در میان آنهاست از خلق و بدایع صنع و دلایل حکمت و قدرت کامله و اختلاف السنتکم و مخالفت زبانهای شما در لغات
چه هر صنفی لغتی را تعلیم فرموده و الهام ایشان نموده صنفی را از عرب و ترک و فارسی و هندی و امثال آن و در لباب آورده که اصول تمام زبانهای مختلفه
دو و است و از آنجمله نوزده در اولاد سام است و هفده در زمان حام و سی و شش در بنی یافث و اگر این لغات مختلفه از قبل حق تعالی است پس آن فاعل او شده و
ابتدا آن نموده و اگر مواضعه است از قبل بندگان پس وی تیسیر آن فرموده و بر ایشان آسان ساخته و الوانکم و دیگر اختلاف رنگهای شما در سفیدی و سرخی
و سیاهی و زردی و بیاد بخطط اعضا و تشکیل آن چه هیچ آدمی در همه چیز مشابه آدمی دیگر نیست چه با وجود توافق سواد و اسنان ایشان البته در بعضی از چیزها مخالف خواهد
بود این نیست مگر بجهت تراکیب بدیعه و لطایف عجیبه دلالت بر کمال قدرت او و اگر این نوع اختلاف نبود بلکه آدمیان متوافق و متشاکل یکدیگر می بودند هر آینه
موجب التباس میشد بهم مانند میشدند و امتیاز میان ایشان نمی بود و بجهت مصالح کثیره متعطل میگشت ان فی ذلک بدرستیکه در مخالفت السنه و الوان آدمیان
با آنکه از یک پدر و مادر زاده باشند لایات للعالمین هر آینه نشانهای قدرت است مر عالمیان را یعنی بر هیچ عاقلی از عقلا و جن و انس پوشیده نیست
همه میدانند که در این اختلاف حکمتهای کلیه مندرجست چه عدم امتیاز میان اشخاص آدمیان در زبان و الوان و اعضا موجب تعطیل مهمات می بود و باعث فساد نظام
عالم و حفص بکسر لام میخواند یعنی این آیات مر اهل عالم راست که در آن نظر میکنند بغور آن میرسند و من آیاته و از علامات قدرت کامله او منامکم خواب
کردن شماست باللیل و النهار در شب و روز بجهت استراحت نفس و قوت قوای حیوانی و ابتغاؤکم و جستن شما و روز را من فضله از بخشش او یعنی
طلب معاش بروز و شب و نزد اکثر مفسران مراد منام است بلیل و ابتغاء بنهار یعنی اول مخصوص است بشب و ثانی بروز پس در آیه تقدیم و تاخیر باشد بحسب معنی
ان فی ذلک بدرستیکه در خواب شب و معیشت روز لایات دلالتهاست و عبرتها لقوم یسمعون برای گروهی که بشنوند بگوش هوش و سماع تفهم و استبصار
چه حکمت در او ظاهر و باهر و آشکارا و هویداست و من آیاته و از نشانهای حکمت اوست که یریکم البرق مینماید بشما برق را خوفا جهت ترسیدن مسافران از

مرگ

عجایب

اولاد

در رسیدن صاعقه بایشان وَطَمَعًا و بجهت طمع مقیمان برسیدن باران و بنا بجهت رسیدن مطلوب اهل دنیا برسیدن صاعقه برایشان و بنا بجهت خوف نیامدن باران وَ
يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً و فرو میفرستد از جانب آسمان یا از ابر باران را فَيُحْيِي بِهِ پس زنده میگرداند بآن الْأَرْضَ زمین را تا از آن گیاه تر و تازه می
دروید بَعْدَ مَوْتِهَا پس از افسردگی و پژمردگی آن إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در برق و باران لَآيَاتٍ هر آینه علامتهاست بر قدرت الهی لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ
برای گروهی که تعقل کنند و عقول خود را کار فرمایند در استنباط اسباب حوادث تا برایشان ظاهر گردد کمال قدرت صانع در هر حادث وَمِنْ آيَاتِهِ
و از نشانهای توانائی و بر جمیع افعال ممکنه أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ آنستکه ایستاده است آسمان بی ستون وَالْأَرْضُ و زمین بِأَمْرِهِ بفرمان او یعنی قیام آنها بحکم اراده
اوست مر ایشانرا بی آن علاقه و ستونی ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ پس چون بخواند شما را بواسطه اسرافیل بنفخه اخیره دَعْوَةً خواندنی بدین نوع که ای اهل قبور بیرون آیید
مِنَ الْأَرْضِ از زمین إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ پس آنگاه شما بیرون آیید از قبرهای خود برای جزای کردار نیک و بد یعنی همچنانکه قادر است بآنکه حفظ آسمان و
زمین کند همچنین قادر است بر اخراج موتی از زمین چه قدرت ما بالذات را نسبت بهمه ممکنات وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر او راست آنچه در آسمانها
و زمینهاست كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ همه ایشان مر او را فرمان بردارانند در موت و حیوة و بعث و نشور و غیر آن از افعال او در ایشان و هیچ وجه از حکم او بیرون نمیتوانند
کرد و اگرچه طاعت و عبادت نمیکنند وَهُوَ الَّذِي و او آنکس است يَبْدَأُ الْخَلْقَ اول بیافریند خلق را ثُمَّ يُعِيدُهُ پس باز زنده کرداند بعد از آنکه
مرده باشند وَهُوَ و باز آوردن و زنده کردانیدن در بار دوم أَهْوَنُ عَلَيْهِ آسانتر است بر خدای از اصل آفرینش در اول بار نسبت بعقل شما و قیاس باصول
شما و اگرنه ابدا و اعاده نزد او یکسانست یعنی چونکه شما اعتقاد دارید بآنکه قدرت شما بصنعتی در بار دوم با وجود آلات و اسباب آن اهون و اسهل است از نخستین
بی آن اسباب و آلات پس چرا با بدا اقرار دارید و باعاده منکرید وَلَهُ الْمَثَلُ و مر او راست صفت عجیب الشأن مانند قدرت کامله عامه تامه و وحدت ذات عظمت
صفات الْأَعْلَىٰ برترست بر غیر او و آنست که مثل آن داشته باشد یا قریب بآن و همین حق تعالی است که موصوفست بآن و صفت بزرگوار فِي السَّمَاوَاتِ وَ
الْأَرْضِ در جمیع آسمانها و زمینها یعنی آنچه در آسمان و زمین است او را بآن صفت میکنند نطقا و دلالة مراد آنستکه او سبحانه بالسنه جمیع خلایق و السنه هم
دلایل موصوف و معروف گشته بآنکه قادریست که عاجز نیست از ایشان باعاده و غیر آن از مقدورات وَهُوَ الْعَزِيزُ و او است غالب بر همه مقدورات که از
جمله آن ابدا و اعاده است الْحَكِيمُ دانا بصواب که همه افعال او بر مقتضای حکمتست و نزد مجاهد مثل الاعلی قول لا اله الا الله است یعنی مر او راست وصف علی
که آن وصف و اثبات خدایی و الوهیت است قوله ضَرَبَ لَكُمْ بیان کرد خدا برای شما مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ مثلی فرا گرفته شده از احوال نفسهای شما که اقرب
امور است بشما و آن مثل اینستکه هَلْ لَكُمْ آیا هست شما را ای آزادگان مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ از آنچه مالک شده است دستهای شما یعنی از ممالیک شما که
ملک یمین اند مِنْ شُرَكَاءَ از انبازان فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ در آنچه روزی کرده ایم و داده ایم شما را از اموال و اسباب فَأَنْتُمْ پس شما و ایشان باشید فِيهِ
سَوَاءٌ در آنچیز یکسان یعنی چنانکه شما تصرف میکنید در ملک و مال خود ایشان نیز توانند که در آن تصرف کنند تَخَافُونَهُمْ می ترسید از ایشان که بتصرف در آن
مستقل شوند كَخِيفَتِكُمْ مثل ترسیدن شما از آزادان أَنْفُسَكُمْ از نفسهای شما از شریکان آزاد که امثال شما اند خلاصه سخن آنستکه ای خواجگان راضی
میشوید بآنکه شما بندگان خود را در ملک و مال خود شریک سازید در تصرف در آن و تسلط در آن مساوی یکدیگر باشید در تفضل و از استقلال ایشان ترسان
شوید همچنانکه بعضی احرار از بعضی میهراسند پس چونکه راضی نیستید چگونه راضی میشوید از برای من که رب الارباب و مالک احرار و عبید که بعضی از عبید
مرا شریک من میسازید بهیچ وجه و امی باید که در آنچه من آفریده ام کس با من شریک باشد از بندگان و آفریدگان من در بعضی تفاسیر هست که چون حضرت رسالت
این آیه بر ایشان فرو خواند همه متفق الکلمه گفتند کلا والله لا یکون ذلک ابدا حاشا که این هرگز نتواند بود حضرت فرمود شما بندگان خود را در مال خود شرکت
نمیدهید پس چگونه آنانکه بندگان خدااند در ملک او شریک میسازید كَذَٰلِكَ مانند این نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل میکنیم و مبین میسازیم دلایل وحدت
خود را لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ برای گروهی که عقل خود را در تدبر امثال کار فرمایند چه تمثیل کاشف معانی و موضح آنست و برای اهل دانش نیز از آن عبرت اقصی
مغابیست اما جاهلان و ظالمان از حقیقت این سخنان بیخبرند هم چنانکه میفرماید که بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ بلکه پیروی میکنند آنانکه ظَلَمُوا ستم کردند بر
خود بجهت شرک که ان الشرک لظلم عظیم أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای خود را بِغَيْرِ عِلْمٍ در حالتیکه نادان و بی دانشند چه دانا اگر پیروی هوای خود کند غالب آنست که علم
او وی را از آن باز دارد بخلاف جاهل که چیزی مانع و صارف او نمیشود از اتباع هوای نفس فَمَنْ يَهْدِي پس کیست که راه نماید مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ آنرا که فرو گذاشت
خدا او را یعنی بسبب خذلان و منع لطف و توفیق گمراه شد مراد آنستکه هر که علم حق تعالی تعلق گرفته باشد که لطف و توفیق او را اهتدا نیست بجهت عناد و جحود و رسوخ
کفر او با وجود آیات ظاهره هادیه و حجج واضحه نزد او و بسبب آن حق تعالی تخلیه او کرده باشد او را در وادی خذلان فرو گذاشته هیچکس او را براه راست نیارد
و از ضلالت مهلکه بهدایت منجیه اش نرساند وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ و نیست مشرکان مکه را از یاری دهندگان هیچ یاری آن و هوا داران که ایشانرا از ضلالت برهانند و از آن
لازم آن که عقوبت دنیا و آخرتست ایشانرا نگاه دارد و چون دانستی ای محمد که مشرکان از ضلالت بهدایت نمیشوند و در وادی غوایت خود مصر
و راسخ اند فَأَقِمْ وَجْهَكَ پس راست کردان روی خود را لِلدِّينِ برای دین حق یعنی بر جاده دین اسلام استقامت نمای و تا عمل خود را راسخ کردان برای خدا
حَنِيفًا در حالتیکه مایل باشی از همه ادیان باطله بدین اسلام و ملتفت نشوی تنگ دیگر یعنی ملازم و متابع دین خدا باش که جانب اسلام است و راست
و چپ التفات مکن و از آن میل منمای مخاطب حضرت رسالت و مراد جمیع مکلفان اند یعنی بندگان بر دین اسلام ثابت قدم شوید و هیچ جا از آن دو
مکروه اید ملازم شوید فِطْرَتَ اللَّهِ خلقت خدای را که دین اسلام است پیروی نمایید ملت درست و راست او را که بهترین و نیکوترین ملتهاست الَّتِي فَطَرَ
النَّاسَ عَلَيْهَا آنچنان ملتی که آفرید خدای مردمان را بران یعنی بر فطرت اسلام و دنیا آن بفطرت جهت آنستکه اگر بندگان را اضلال نکنند و تخلیه

ایشان نمایند نیز انچه مخلوق شده اند و بر حالت خود شان بگذارند هر اینه التزام ملت دین اسلام نمایند ابو هریره از حضرت رسالت نقل کرده که هر مولودی
بر فطرت اسلام متولد میشود پس مادر و پدر او را یهود و گبر و ترسا میکردانند چنانکه بهیمه که از مادر بوجود اید گوش بریده نیست او را گوش بریده میکردانند و شیخ
ربیع روایت کرده که با رسول خدا غزا میکردم که جمعی کودکان اهل شرک را میکشتند رسول منع ایشان فرمود و گفت اینها بیگناهند گفتند یا رسول الله
شرک زاده اند فرمود بخدا که نفس من بید قدرت او است که هیچ مولودی نیست که مگر بر دین فطرت اسلام متولد میشود پس همیشه بر این فطرة باقیست تا انکه
مبین شود از او زبان او پس پدر و مادر او را یهودی و نصرانی میکردانند لا تبدیل لخلق الله هیچ تبدیل تغییری نیست مر خلق خدا را یعنی مر دینی را که
خواهیم برای بندکان خلق فرموده این نهی است در صورت نفی یعنی تبدیل مدهید دین خدا را که از برای شما مفطور و مخلوق کردانیده و یا سزاوار نیست
کا او را تغییر دهند یا هیچکس نیست که او را تغییر دهد و محو و محق کرداند ذلک ان دین که بندکان را مامور شده اند بان و استقامت بر آن الدین القیم
کیش راست مستوی و مستقیم است که هیچ کجی در او نیست ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر از مردمان لا یعلمون نمیدانند استقامت او را از سبب
کج طبعی و عدم تدبر و تفکر در ان پس روی و دید تک اسلام و بر آن اقامت نمایید منیبین در حالیکه باز کردندکان باشید الیه بسوی او از عزا و
رجوع نمایندکان بسوی او و اتقوه و بترسید از او و ترک معصیت کنید و اقیموا الصلوة و بپا دارید نماز را با شرایط و ارکان و لا تکونوا من
المشرکین و مباشید از شرک ارندکان چه عبادت بدون اخلاص در توحید منتج ثواب نیست و گویند معنی انستکه مباشید از شرک ارندکان بترک
نماز متعمدا چنانکه در تفسیر از شیخ محمد اسلم طوسی نقل کرده که حدیثی بمن رسیده که هر چه از من روایت کنند عرض کنید بر کتاب خدا اگر موافق بود
قبول کنید از من این حدیث را که من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر خواستم که با یکی از قران مطابق سازم سی سال تامل کردم تا این ایه را یافتم که و اقیموا
الصلوة و لا تکونوا من المشرکین و باجماع اهل البیت ترک صلوة متعمدا بر وجه استحلال کفر است باعتقاد من الذین مباشید از انانکه فرقوا
دینهم تفریق نمودند و پراکنده ساختند دین خود را امر از اختلاف ایشانست در انچه پرستش مینمایند بر حسب اختلاف هواهای خود و کانوا شیعا و
گشتند گروه گروه هر یکی بر کیشی مراد مشرکانند که دین اسلام را گذاشته بت را پرستیدند و یکی فرشته و یکی ستاره و یهود و نصاری که هر یک چند فرقه
شدند و خوارج و ابو امامه مراد ازین باب خبری مرفوع است کل حزب هر گروهی بما لدیهم بانچه نزدیک ایشانست از دین فرحون شادمانند
بکمان انکه حق با ایشانست ابن خطاب روایت کرده که رسول عایشه را گفت که ایشان اهل بدعتند از این امت و هر گناه کار را توبه هست غیر
ایشان که صاحب بدعتند تابع هوای نفس خود من از ایشان بیزارم و ایشان از من و اذا مس الناس و چون برسد مردمان را ضر سختی از فقر یا بیماری یا
مطلق شدت حوادث و وقایع و بان در مانند دعوا ربهم بخوانند بتضرع و زاری پروردکار خود را منیبین الیه در حالیکه باز کشتکان باشند
بسوی او بر وجه اخلاص و از غیر او منقطع شوند ثم اذا اذاقهم پس چون بچشاند یعنی عطا فرماید ایشان را منه از نزدیک خود رحمة بخششی
از اسانی با صحت یا توانگری یا دفع حادثه و بلیه و ایشان از ان شده و بلیه باز رهند اذا فریق منهم انگاه گروهی از ایشان بربهم یشرکون به
پروردکار خود شرک ارند یعنی در مقابله نجات عود کنند بعبادت غیر خدا که بر خلاف مقتضی عقل است چه در مقابله این شکر منعم باید کرد ایشان بان مکروه
و شرک ارند چنانکه میفرماید بقوله لیکفروا و یعنی عاقبت سر انجام نجات ایشان این باشد که کافر شوند بما اتیناهم بانچه عطا کردیم ایشان را از
نعم غایت فتمتعوا پس برخورید و تمتع گیرید از دو سه روز نعم دنیویه و بان مخلوط شوید و بهره گیرید فسوف تعلمون زود باشد که بدانید سر
انجام تمتع خود را که عقوبت آخرتست ام انزلنا علیهم ایا فرستاده ایم بر کافران سلطانا کتابی و حجتی که بان متسلط شوند بر مذهب خود یا پیغمبری یا فرشته
تا که او برهانی باشد فهو پس ان کتاب از روی وضوح دلالت یا رسول یا ملک یتکلم سخن کند بما کانوا به یشرکون بصحت انچه هستند که با
شرک میاوردند مراد انستکه ایشان قادر نیستند بتصحیح دین خود بدلیل حجتی که بان متسلط شوند پس زبان لحوال مشرکان میفرماید که و اذا اذقنا
الناس و چون بچشانیم مشرکان را رحمة نعمتی از صحت و وسعت و امنیت و مانند ان فرحوا بها بسبب ان شادمان میشوند بان و ان تصبهم و اگر برسد
بایشان سیئة زحمتی و شدتی از مرض و قحط و خوف و امثال ان بما قدمت ایدیهم بجهت انچه از پیش فرستاده است دستهای ایشان بجهت شامت کردارها
ایشان بلا برسد بایشان از کفر و معاصی اذا هم یقنطون انگاه ایشان نومید شوند از رحمة و جزع و فزع و بیصبری میکنند و امید ندارند که
خدای ان زحمت بدل میکند یعنی نه شکر میگذارند بر نعمت و نه صبر دارند بر محنت و نه امید وار اند بنصرت عزت بر رفع بلیه اولم یروا ایا ندیده اند یعنی
ندانسته اند ان الله انکه خدای یبسط الرزق کشاده و فراخ میسازد روزی را لمن یشاء برای هر که میخواهد بمحض مصلحة و یقدر و تنک میکرداند
بر هر که میخواهد از روی حکمت ان فی ذلک بدرستیکه در این قبض و بسط لایات هر اینه دلیل عبرتست لقوم یؤمنون برای گروهی که تصدیق
کنند حکم خدا را در قبض و بسط و شکر کویند در بسط و صبر کنند در ضر او و جز بکار مؤمن و اساس مر ایمان بر این صفتست بعد از ان بیان چیزی مینما
کند تا نع ضر قبض است و باعث بسط و موجب افزایش رسیدن شیئه میکوید فات پس بده ای محمد ذا القربی خداوندان قرابت را از بنی هاشم حقه
حق او را از غنیمة کفار و غیر ان و بان صله رحم مرعی دار مجاهد گفته که همه اهل دنیا مراد از خلفه مراد از ان خمس است بعضی مرا اهل البیت سعید خدری
و غیره ماثور است که بعد از نزول این ایه حضرت رسالت باغ فدک را بحضرت فاطمه داد و این روایت از ابو جعفر و ابو عبدالله نیز مرویست و المسکین
و بده حق مسکینی که بر قوت سنه قادر نباشد و ابن السبیل و راه کذریان را از انچه مفروض شده از وظایف خمس یا زکوة یا نفقه حسنه ذلک
این دادن حقوق بجماعة مذکوره خیر بهتر است نا ساک للذین یریدون برای انانکه میخواهند وجه الله ذات خدا را یعنی رضای خدا را

حضرت

قربت

میجویند نه مراد ایشان وجه تقرب بحق تعالی نه بجهت وجهی دیگر از اعواض و اغراض وَأُولَٰئِكَ و آن گروه منفقان هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران و فیروزی
یافتگان چه بتحصیل نعیم مقیم کرده اند ببسط انفاق بر اهل استحقاق وَمَا آتَيْتُم و آنچه میدهید مِّن رِّبًا از زیادتی محرم در معامله و یا هبه و عطیه که
بآن توقع مزید مکافات دارید نه قصد قربت لِّيَرْبُوَ تا بیفزاید آنچه فِي أَمْوَالِ النَّاسِ در مالهای مردمان یعنی آنچه از زیادات حرام در معاملات یا زیادت
در مال سود خواران بدهید یا آنچه بکسی میدهید بتوقع آنکه مال ایشان افزون گردد در کشیدن مالهای مردمان بجانب خود فَلَا يَرْبُو پس زیاده نمیشود مال
عِندَ اللَّهِ نزد خدا و برکت از او برمیخیزد و موجب مثوبت و اجر نمیشود نزد حق تعالی بجهت عدم قربت و اخلاص قول اول که مراد ربا محرم است از شیخ حسن و جبائی منقول
از قبیل آنکه يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ و قول ثانی که مراد هدیه دادنست بطمع زیاده گرفتن از ابن عباس و طاوس یمانی و ماثور از ابی جعفر و از سعید بن
جبیر و مجاهد نیز روایتست که مراد بآن شخصی است که عطا بکسی دهد بطمع آنکه زیاده از آن بستاند و این ربا حلالست و صاحبش را نه مزد باشد از
خداوند نه وزر و بر او مترتب شود و بجهت این رسول را نهی نموده فرمود که سزاوار نیست که شخصی بآن قصد عطیه کند چه ثواب بر آن مترتب نخواهد شد
و آیه کریمه وَلَا تَمْنُن تَسْتَكْثِرُ بر همین معنی است وَمَا آتَيْتُم و آنچه میدهید مِّن زَكَاةٍ از زکوة و اخماس مفروضه یا صدقه سنت که در دادن بمستحقین تُرِيدُونَ
وَجْهَ اللَّهِ میخواهید ثواب خدا و رضا او را بی آن شایبه غرض و عوض از غیر او و بی ریا و سمعه و مکافات یا زیادتی فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه که زکوة و صدقه
جز بوجه الله دهند بمقتضی نیکو هُمُ الْمُضْعِفُونَ ایشانند که خدا افزونی اندازد ثواب که یکی را ده یا هفتصد یا بیشتر یا ایشان زیاده کنندگانند
ثواب و اموال خود را ببرکت زکوة و این آیه دلیلست بر وجوب نیت زکوة و ایقاع آن بر سبیل اخلاص بی آن شایبه غرضی دیگر از اغراض و بعد از ذکر
امر و نهی در باب ایتاء اموال باز سر رشته کلام بجانب دلایل قدرت و توحید کشیده میفرماید که اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ خدا آنکسی است که او بیافرید
شما را در وقتی که معدوم صرف بودید ثُمَّ رَزَقَكُمْ پس روزی داد شما را مادام که زنده اید ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس میمیراند شما را بوقت انقضاء اجل ثُمَّ يُحْيِيكُمْ پس
زنده گرداند شما را در روز قیامت برای جزاء عمل هَلْ مِن شُرَكَائِكُم آیا هست از انبازان شما یعنی بتان که بزعم شما شریکان خدایند مَّن يَفْعَلُ کسیکه
بکند مِن ذَٰلِكُم از این خلق و رزق و اماته و احیا مِّن شَيْءٍ از هیچ چیز تا بدان سبب او را پرستش توان کرد و چون از هیچکدام این کار نیاید پس ایشان را
شریک گرفتن نشاید سُبْحَانَهُ پاکست و منزه خدا و منزه وَتَعَالَىٰ و برتر عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شرک میآرند بوی بعد از آن در بیان شآمت
شرک و ترک توحید میفرماید که ظَهَرَ الْفَسَادُ آشکارا شد تباهی فِي الْبَرِّ در بیابان بقحط سال و قلت ریع در زراعات و موتان و طاعون و کثرت
هدم و قلتان وَالْبَحْرِ و در دریا بطوفان و غرق کشتی مراد محو برکاتست و کثرت مضار در بر و بحر بِمَا كَسَبَتْ بسبب شآمت آنچه کرده أَيْدِي النَّاسِ دستهای
مردمان یعنی بشومی کسب معاصی و ظهور قبایح از ایشان اغلب علما بر آنند که مراد از فساد امتناع بارانست چه وقتیکه باران نبارد در بیابان نبات
نروید و در دریا لؤلؤ و جواهر منعقد نشود و صاحب کشاف گفته که چون باران منقطع گردد جانوران آبی نابینا شوند حاصل که حق تعالی اسباب فساد بنهد
آدمیان را امهال کرد لِيُذِيقَهُم تا بچشاند ایشان را بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا برخی از جزای آنچه کرده اند چه تمام آن در آخرت خواهد بود لَعَلَّهُمْ شاید که
ایشان چون بچشند این بعض جزا را يَرْجِعُونَ باز گردند از شرک بتوحید و از معصیت بطاعت یا باز گردند آنها که بعد از ایشان باشند از معاصی
و مناهی که میکردند قُلْ بگو ای محمد مشرکان را که سِيرُوا فِي الْأَرْضِ بروید در زمین امم ماضیه فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس بنگرید که چگونه بود
عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلُ سرانجام آنانکه پیش از ایشان بودند که مساکن ایشان فرو شده و از دیار و حصار ایشان دیار نمانده كَانَ أَكْثَرُهُم بودند بیشتر
آن امم که هلاک شدند مُّشْرِكِينَ شرک آرندگان مراد باکثر جمیع ایشانست چه استعمال اکثر در مقام جمیع در کلام عرب شایع است و یا آنکه مراد آنست که اکثر ایشان
بجهت شرک و اقل ایشان بسبب معاصی دیگر هلاک شدند و چون کفار مکه از این موعظه پند نمیگرفتند فَأَقِمْ وَجْهَكَ پس راست گردان روی خود را یعنی مرجع
الوجوه توجه نمای و مستقیم شو لِلدِّينِ الْقَيِّمِ برای کیش راست که بنهایت استقامت رسیده یعنی بر جاده دین اسلام ثابت قدم و راسخ دم باش مِن قَبْلِ
أَن يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ لَّا مَرَدَّ لَهُ روزی که باز گشتن نیست مر او را مِنَ اللَّهِ از نزد خدا یعنی روزی که بیاید از نزد خدا هیچکس نتواند که باز
گرداند يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ در آن روز مردمان از هم جدا شوند متفرق گردند فریقی بجنت توجه نمایند و گروهی بدوزخ همچنانکه میفرماید مَن كَفَرَ
هر که کافر شد فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ پس بر اوست جزای کفر او که خلود است در دوزخ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا و هر که کرد کرداری ستوده و شایسته فَلِأَنفُسِهِمْ پس
برای نفس خود يَمْهَدُونَ میگسترانند یعنی مواضع خود را در بهشت تسویه مینمایند تا بر وجه استراحت بر آن بخوابند بی آن آنچه منغص خواب کسی
باشد از بلندی و پستی و درشتی مکان از ابو عبدالله نقلست که عمل صالح سبقت مینماید بر صاحب خود به بهشت پس برای آن تمهید مواضع میکند همچنانکه
یکی از شما که خادم فراش میگستراند حاصل که اهل بهشت بوسیله عمل صالح برای خود در بهشت فراش استراحت میگسترانند لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا تا جزا
دهد خدای آنان را که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته مِن فَضْلِهِ از محض فضل خود یعنی پاداش دهد خدا ایشان را و
تفضیل نماید بر ایشان بعد از توفیه واجب که ثواب ایمان و عمل صالح است إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ بدرستیکه خدا دوست نمیدارد ناگرویدگان
را که تا با مؤمنان جمع کند بلکه ایشان را جدا ساخته بدوزخ فرستد وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای قدرت خدا أَن يُرْسِلَ الرِّيَاحَ آنست که میفرستد بادها را
یعنی شمال و جنوب و صبا را نشانه رحمتند اما دبور ریح عذابست و در حدیث آمده که اللهم اجعلها ریاحا و لا تجعلها ریحا پس استعمال ریاح در رحمت و ریح
در عذاب مُبَشِّرَاتٍ در حالتیکه آن بادها مژده دهندگان باشند شما را بباران چه آنها امارات بارانست پس این بادها را میفرستد تا مژده دهد
شما را وَلِيُذِيقَكُم و تا بچشاند شما را مِّن رَّحْمَتِهِ از رحمت خود که تابع ریاح است وَلِتَجْرِيَ الْفُلْكُ و برای آنکه بروند کشتیها در دریا بامره

بفرمان خدا ولیبتغوا و تا بجویید بتجارة دریاها من فضله از روزی که خدا بمحض فضل خویش دهد در تجارة دریا همچنانکه در خشکی بجهة معامله
سفر ولعلکم تشکرون و تا شاید که شما شکر گویید بر این نعمتها و بعد از تعداد نعمة وعد تفکر و تدبر و تذکر کفار در آن هدایت ایشان میفرماید
ولقد ارسلنا و هر اینه فرستادیم من قبلک پیش از تو ای محمد رسلا فرستادگان از آدمیان الی قومهم بسوی گروه ایشان فجاؤهم پس آمدند
رسولان ما باقوام خودشان بالبینات با معجزهای روشن یا احکام هویدا از حلال و حرام یعنی بعضی ایمان آوردند و بعضی نه فانتقمنا پس انتقام کشیدیم
من الذین اجرموا از آنانکه کافر شدند و ایشان را هلاک کردیم و آنان را که گرویده بودند یاری کردیم وکان حقا علینا و هست سزاوار بر ما نصر
المؤمنین یاری دادن مؤمنان باعلای حجة اسلام و دفع اعداء از ایشان این اشعار است باینکه انتقام از کفار برای اهل ایمان است و اظهار تعظیم و تکریم
مؤمنان ابو درداء از پیغمبر روایة کرده که هیچ مرد مسلمان نباشد که دفع کند از عرض برادر مؤمن یعنی نگذارد که هتك عرض او شود مگر بر خدا واجب شده باشد
که دفع نماید از او آتش دوزخ و بعد از آن این آیه تلاوة فرمود که کان حقا علینا نصر المؤمنین الله الذی یرسل الریاح این تفصیل بر و منزیا نه ان یرسل
الریاح است یعنی خدا آنچنان کسی است که میفرستد بادها را فتثیر سحابا پس بر انگیزانند آن بادها ابر را و بهوا بر آرند فیبسطه پس بگستراند خدا ابر را یعنی
بهم متصل سازد گاهی که خواهد فی السماء در سمت هوا کیف یشاء چنانکه خواهد یعنی رونده یا ایستاده مطبق یا غیر مطبق ویجعله و گرداند ابر را
گاهی کسفا پاره پاره که هر قطعه بر طرفی باشد از اکثر بالای هم و با غلظت فتری الودق پس تو می بینی باران را که بحکم الهی یخرج من خلاله بیرون می آید
از میان آن هم در وقتیکه متصل است و هم در وقتیکه متفرقست فاذا اصاب به پس چون برساند خدا باران را من یشاء هر کرا خواهد از اراضی و بلاد که خواهد من
عباده از بندگان خود اذا هم آنگاه ایشان بسبب حصول ارزاق یستبشرون شادمان و خوشدل میشوند وان کانوا و بدرستیکه بودند من
قبل ان ینزل علیهم پیش از آنکه فرو فرستاده شود بر ایشان باران من قبله پیش از ظهور ابر یا ریاح مبشره و مثیره لمبلسین ناامید
از باران فانظر پس بنگر الی آثار رحمة الله بسوی نشانه رحمة خدا که باران است یعنی باثر مطر نگر تا ببینی کیف یحیی چگونه خدا باران زنده کند الارض
زنده میگرداند زمین را باشجار و اثمار و زروع و نبات بعد موتها پس از مردگی آن وافسردگی آن و حفص آثار میخواند یعنی نشانهای رحمة و بخشایش
آمد ناگهانی که زمین مرده را زندگی می بخشد ان ذلک بدرستیکه آنکه قادر است باحیاء زمین بعد از موت لمحیی الموتی هر اینه زنده کننده
مردگانست چه احیاء ارض حکما مثل آنستکه در او بوده از قوای نباتیه و احیاء موتی ایجاد آنستکه در مواد ابدان انسان بوده از قوی و غیرها وهو
علی کل شیء و خدا بر همه چیزهای ممکنة قدیر توانا است چون قدرت و نسبت بجمیع ممکنات یکسانست و احیاء موتی از جمله مقدورات است بدلیل اثبات
پس البته بدان قادر باشد ولئن ارسلنا و اگر بفرستیم ما ریحا بادی که موی هلاك باشد چون دبور که ریح عذابست بر زرعهای ایشان و زرد
فرأوه پس ببینند اثر رحمت را که کشت زار و نباتات مصفرا زرد شده باشد بعد از سبزی و حال آنکه نزدیك رسیدن باشد چنانکه نفع از آن
نتوان دید لظلوا هر اینه گردند من بعده از پس زردی زرع یکفرون که کافر شوند بنعمتهای گذشته و کفران نمایند بایستی که در اینحال التجا
بوی کردندی و از رحمة او نا امید نگشتندی تا ریاح روح و راحة در عقب آن وزیده منتج امطار مثمره شود و آثار مرغوب از آن حاصل گردد و چون کفار
را از آیات مذکوره که متضمن نعم جلیله اند متنبه نمیشوند و بجهة عناد و تفکر در آن نمیکنند تا راه برند بخالق آن واو را بوحدانیت پرستش کنند از جهة
توقع حبیب خود را فرمود ای محمد از هدایة این کافران و وعظ و نصیحة ایشان دست بدار فانك پس بدرستیکه تو لا تسمع الموتی سخن نمیتوانی
شنوانید مردگان را یعنی شاعران که سد مشاعر و منع حواس خود کرده اند از حق یعنی در حکم مردگانند ولا تسمع الصم و نمیتوانی شنوانید
کران را الدعاء خواندن ترا اذا ولوا چون بر گردند از خواننده مدبرین در حالیکه پشت کنندگانند و کر هنگام یعنی کفار در عدم
استماع حق بمنزله کرانند که پشت کرده اند بر متکلم چه کری که روی او و رنده است اگر چه نمیشنود اما بسبب حرکات لب دهان و اشارت سر و دست چیزی
درمی یابد و کری که پشت بر متکلم دارد از این مقدمات در یافت نیز محروم است وما انت بهادی العمی و نیستی تو راه نماینده کوران عن
ضلالتهم از گمراهی ایشان یعنی کفار که اصلا نظر در حق نمیکنند و نمی بینند او را بر وجه عنادا مانند کوران اند پس قدرت نداری که آگاه و اخبار ایشان
را بایمان آری و بر تو همین رسانیدن است ان تسمع نمیشنوانی مواعظه قرآن الا من یؤمن مگر آنکس را که گرویده است بآیاتنا بآیتهای
کتاب ما چه بیان ایشان را بر آن میدارد که لفظ قرآن فرا گیرند و در معانی آن تدبر کنند و یا مگر آنان را که مشرف بر ایمانند در صدق هدی و طلب
رشاد و ثواب و جوی باطریق حق فهم مسلمون پس ایشان گردن نهادگانند مر اوامر و نواهی را بعد از آن بار عود بدلائل توحید قدرت نموده
میفرماید که بقوله الله الذی خلقکم خدای بحق آنکس است که آفرید شما را من ضعف از چیزی سست یعنی در ابتدای آفرینش ضعیف بودید
ضعف اساس امر شما بود که خلق الانسان ضعیفا و آن حالة طفولیت است یا شما را آفرید یا را اصلی سست و ضعیف که نطفه است ثم جعل پس گردانید
شما را من بعد ضعف قوة از پس سستی توانایی ثم جعل پس گردانید شما را من بعد قوة از پس قوة جوانی و توانایی بعد از ابلاغ روح ضعفا
سستی و عدم قوة بر پیری و شیبة و پیری یخلق ما یشاء میآفریند هر چه میخواهد از ضعف و قوة و شیبة و شبابت وهو العلیم و او است
دانا باحوال بندگان و مصالح ایشان القدیر توانا بر تغییر صفات ایشان بر وجه حکمة و بعد از آن در بیان حال بعث میفرماید و یوم تقوم
الساعة و روزی که قایم شود قیامة تسمیه آن بساعة جهة آنست که در ساعة آخر باشد از دنیا و یا یکبار واقع شود یقسم المجرمون سوگند خورند
کافران بزه کار بر وجه گمان نه یقین یا بمضمون که ما لبثوا درنگ نکردند در دنیا یا در قبور یا در میان فنای دنیا و بعث غیر ساعة جز ساعتی

حاصل که ایشان مدت لبث خود را نسبت بمدت عذاب خود در آخرة کم شمرند و یا آنکه او را فراموش کرده باشند از روی ظن نه بر وجه یقین این سوگند
خورند كَذَٰلِكَ همچنین مثل این برگشتن از صدق و تحقیق در آخرة كَانُوا يُؤْفَكُونَ هستند در دنیا که بانکار حشر برگردانیده میشوند از راه صدق
یعنی کار ایشان نا راستیست و دروغ در این سرا و در آن سرای و بنای کار ایشان بر خلاف حق تعالی بعد از آن خبر میدهد باز قول اهل علم و ایمان بعد
از استماع این سوگند بدروغ از مشرکان بقوله وَقَالَ الَّذِينَ و گویند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند دانش وَالْإِيمَانَ و گرویدن اند یعنی
ملائکه و انبیا که عالمند بر اکثر امور و مؤمنان انس یا جمیع اهل ایمان که متصفند بصفت ایمان و علم در جواب کفار گویند که چرا دروغ سوگند میخورید
لَقَدْ لَبِثْتُمْ بدرستیکه درنگ کردید در دنیا فِي كِتَابِ اللَّهِ در لوح محفوظ یا در قرآن کقوله تعالی وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ یا در علم خدا
یا قضای او یعنی در لوح یا در قرآن یا علم الله ثبت شده است که شما در دنیا یا در قبر إِلَىٰ يَوْمِ الْبَعْثِ تا روز بر انگیختن مراد آنست که مؤمنان اهل علم
باین قول رد میکنند بر آنچه کفار گفته باشند و بران سوگند خورده و بعد از آن گویند فَهَٰذَا يَوْمُ الْبَعْثِ پس اینست روز بر انگیختن که انکار میکردید
وَلَٰكِنَّكُمْ كُنْتُمْ و لیکن بودید شما که از فرط جهل و عدم تفکر و تدبر لَا تَعْلَمُونَ نمیدانستید که بعث حق است پس کافران آغاز اعتذار کنند
برای تدارک ما فات و طلب رجوع کنند بدنیا و اجازه نیابند کما قال فَيَوْمَئِذٍ پس آن روز لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا سود نکند آنانرا که ستم کردند
بر خود بکفر و شرک مَعْذِرَتُهُمْ عذر خواهی ایشان وَلَا هُمْ و نه ایشان يُسْتَعْتَبُونَ خوانده شوند بچیزیکه ازاله عتاب ایشان کند از توبه و طاعة
همچنانکه در دنیا بان خوانده میشوند یعنی ایشانرا نگویند که امروز طلب خشنودی کنید یا وزر آنکه حق تعالی در آن روز از ایشان راضی نشود وَلَقَدْ
ضَرَبْنَا و هر آینه بیان کردیم لِلنَّاسِ برای مردمان فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ در این قرآن مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هر مثلی که ایشانرا بکار آید در باب توحید
و حشر و نشر و صدق رسل و یا وصف کردیم برای ایشان هر صفتی عجیبه را و خواندیم برایشان هر قصه غریبه را تا بان پند گیرند و متنبه شوند لیکن
بجهة عناد و لجاج اصلا التفات بان نکردند وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ و اگر تو بیاری ای محمد بایشان یعنی بمنکران و معاندان بِآيَةٍ آیتی از آیات قرآن و یا
معجزه مقترحه لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه گویند آنانکه نگرویده اند از فرط عناد و غایت تمرد و لجاج إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما یعنی پیغمبر و مؤمنان
إِلَّا مُبْطِلُونَ مگر زور کنندگان و ایشان نمایندگان بامر باطل و غیر واقع پس آنچه میگوئید از باب ایمان و وقوع حشر و نشر و عقاب همه دروغ
و بر بافته شماست نه اینکه حکایت آن کرده باشید خبر داده باشید كَذَٰلِكَ مثل این طبع و وضع و مهر خدا ان يَطْبَعُ اللَّهُ مهر مینهد خدای
عَلَىٰ قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ بر دلهای آنانکه نمیدانند یعنی طلب دانش نمیکنند مراد آنستکه کسانی که در طلب دانش نمیکوشند با وجود
آیات ظاهره و حجج واضحه بر آن و بر آن مصرند و بر خرافاتی که بان اعتقاد کرده اند حق تعالی تخلیه ایشان میکند در خذلان فرو میگذارد و از طریق
لطف و توفیق از ایشان منسد میسازد تا بر وجهی میرسند که گویا مهر بر دل ایشان نهاده اند و شبهه نیست در آنکه جهل مرکب مانع ادراک حق است
و موجب تکذیب محق و حق تعالی اعطای لطف و توفیق بکسی میکند که فایده دهد باو و بان خود را از ضلالة بر حد هدایة رساند اما کسانیکه در
جحود و عناد و انکار بر وجهی باشند که اصلا نظر التفات بجانب دلایل هادیه نکنند با وجود وضوح آن بر طریق حق تعالی ایشانرا واگذاشته منع الطاف
نماید از ایشان همچنانکه واعظ منع موعظه مینماید از کسیکه میداند که موعظه بان فایده نخواهد داد و چون چنین است فَاصْبِرْ پس شکیبائی کن
ای محمد إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستیکه وعده خدا بنصرة و اعلای کلمه و غالب شدن دین تو بر جمیع ادیان حَقٌّ درست و راستست و حق تعالی بان وفا خواهد
کرد چه خلاف در وعده او موجب قبیح است پس البته تجاوز از وعده نخواهد کرد وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ و باید که ترا بخفت و سبکباری
ندانند آنانکه بیگمان میشوند در امر معاد یعنی باید که بجهة تکذیب ایشان امر بعث را و ایذای ایشان ترا در دعوة تو قوة در راه دین بجهة ایشان اهل شد
و ضلالت اند از ایشان بدیع نیست و تو در امر دین خود ثابت قدم باش و در دعوة راسخ شو سورة لقمان اربع و ثلثون آیة مکیة ابی بن
کعب از پیغمبر خدا روایت کرده که هر که سورة لقمان بخواند در قیامت رفیق و مصاحب لقمان باشد و بعدد هر که امر معروف و نهی از منکر کند حق تعالی او را ده
حسنه بنویسد و محمد بن جبیر از پدر خود روایت کرده که ابو جعفر فرموده که هر که سورة لقمان قرائت کند در شب حق تعالی سی فرشته را بر او موکل کند که حفظ
او نمایند از ابلیس و جنود او تا بصبح و اگر در روز تلاوت نماید نگهبانی او نمایند از ایشان تا شب و بدانکه حق تعالی ختم سورة الروم فرمود بذکر آیات داله
بر صحت نبوة و استفتاح این سوره نمود بذکر آیات قرآن و فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الم دانسته شد که حروف مقطعه مبادی
سور یا مفاتیح اسماء الله اند و در الم گفته اند که الف اشارتست بانا و لام بلی و میم بمنی یعنی انا الله ولی جمیع صفات الکمال و منی الغفران والاحسان
منم معبود بحق و مراست صفات کمال و از منست آمرزش و اعطا و اشهر اینستکه بمعنی انا الله اعلم است یعنی منم خدائی که میدانم چیزها را تِلْكَ این آیات
الْكِتَابِ الْحَكِيمِ آیتهای قرآنست کتاب محکم که خداوند حکمتست یا محکم و استوار که در او تناقض نیست یا محکم کننده میان حلال و حرام و شرایع و احکام هُدًى
وَرَحْمَةً در حالتیکه این آیات راه نماینده است بحق و بخشایش است از خدا لِلْمُحْسِنِينَ مر نیکوکارانرا که اهل توحید اند پس در صفت ایشان میفرماید
که الَّذِينَ آنانکه يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ بپای میدارند نماز مفروض را با شرایط و ارکان و در اوقات معینه او را ادا میکنند وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ
و میدهند زکوة واجبه را وَهُمْ و حال آنکه ایشان بِالْآخِرَةِ بسرای دیگر هُمْ يُوقِنُونَ ایشانند که بیگمانند یعنی بعث و جزا تصدیق میکنند
أُولَٰئِكَ آن گروه که موصوفند باین صفات عَلَىٰ هُدًى بر راه راستند مِنْ رَبِّهِمْ از جانب پروردگار خود وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و آن گروه
اند رستگاران و فیروزی یابندگان از مقاتل و کلبی مرویستکه نضر بن حارث بطریق تجارت بشام رفت و قصه رستم و اسفندیار خریده در مجلس

لقمان

قریش بنوعی برایشان میخواند که همه شیفته و فریفته او میشدند و لاف میزد که اگر محمد از قصه عاد و ثمود و عظمت ملک سلیمن و داود خبر میدهد من از وسعت
مملکت و وفور امنیت ملوک عجم خبر میدهم و سخن میگویم حق تعالی این آیه فرستاد که وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يَشْتَرِي کسی هست که میخرد لَهْوَ الْحَدِيثِ
سخن بیهوده را که مردمان بسبب شنیدن آن از یاد باز مانند یعنی احادیثی که اصلی ندارد و اساطیری که اعتباری بر آن نیست و مضحکه و فضول کلام و زبده
معنی آنستکه سخن فریبنده و افسانه و مشغول سازنده و افسانه بی اعتبار میخرد و بر مردم میخواند لِيُضِلَّ تا گمراه سازد ایشان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدا
یعنی از استماع قرآن و دین اسلام بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی یعنی علم ندارد بحال آنچه میخرد و بسبب عاقبت آن عالم نیست و بحقیقت آن عارف نه وَيَتَّخِذَهَا
و فرا میگیرد راه خدا را هُزُوًا افسوس و سخریه و حفص بنصب ذال میخواند یعنی تا فرا گیرد دین خدا را بسخریه أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ آن
گروه مر ایشانراست عذابی خوار کننده که قتل و غارت در دنیا و عذاب خزی در عقبی بجهت اهانت ایشان حق را باختیار باطل بر آن و اکثر مفسران برآنند
که مراد بلهو حدیث غناست و این قول ابن عباس است و ابن مسعود و مروی از ابو جعفر و ابی عبدالله و ابی الحسن الرضا و از مجاهد نیز مرویست که این آیه در
شان کسانیست که کنیزان غناگوینده را خریدند تا مردم را باستماع اصوات و الحان ایشان از شنیدن سخن حق باز داشتند و ایشان را بران
داشتند که معاشرت کنند با کسیکه اراده اسلام کرده تا بجهت مشغولی آن بالحان لذیذ ایشان از آن قصد بر گردد و در کشاف آورده که بعضی از
ایشان مغنیات را میخریدند و چون از کسی میشنفتند که قصد اسلام دارد او را می طلبید نزد مغنیه خود برده میگفتند که ویرا طعام و شراب ده
و برای او غنا کن و بعد از آن بآن شخص میگفتند که این بهتر است از آنچه محمد ترا بآن دعوة میکند از نماز و روزه و مقاتله کردن در پیش او و ابوامامه
از پیغمبر روایت کرده که حلال نیست بیع کنیزان مغنیه و نه شرای ایشان و نه تجارت در ایشان و نه درمهای ایشان مراد آنستکه بیع و شرای مغنیات حرام است
گاهی که غرض از آن غنای ایشان باشد برای او و با قصد آنکه مردمان بجهت استماع آن از دین و عمل صالح باز آیند و بعد از آن فرمود که بحق آنخدای که نفس من
بید فرمان اوست که هیچکس صوت خود را بر ندارد مگر آنکه سوار شوند بر او دو شیطان و پایهای خود را بر پشت و بر سینه او زنند تا وقتیکه ساکت شود
و نافع از ابن عباس نقل کرده است که گفت از پیغمبر شنیدم که در تفسیر آیه ومن الناس من یشتری لهو الحدیث فرمود که این کسیست که بلعب و باطل
کثیر النفقه باشد بیکدیناری که نفقه کند نفس او را ناخوش بود و ابوذر از رسول نقل کرده که هر که پر سازد گوشهای خود را از غنا مأذون نشود
که آواز روحانیان بشنود در قیامت گفتند و روحانیان کیستند فرمود قاریان اهل بهشت و از ابوامامه مرویست که رسول خدا فرمود که خدای تعالی مرا
فرستاد تا هادی و رحمت عالمیان باشم و مرا فرموده تا مزامیر و اوثان را محو کنم و در حدیث آمده که در روز قیامت خدای تعالی گوید که کجا اند آنانکه گوشهای خود
را از لهو و مزامیر شیطان نگاه داشته باشند تا ایشان را در ریاض مسک جای دهم و حمد و ثنای خود ایشان را بشنوانم و ایشان را بگویم لَا خَوْفٌ
عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ و از ضحاک نقل است که غنا منفدت مالست و سخط خدا و قساوت دل و از قتاده مرویست که مرد را از گمراهی همین بس که سخنان
باطل را بر حدیث حق اختیار کند وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ و چون خوانده شود بر آنکس که لهو حدیث خریده از قصه رستم و اسفندیار و تغنیات و سایر امور
باز دارنده از حق آيَاتُنَا آیتهای کلام ما وَلَّى روی بگرداند مُسْتَكْبِرًا در حالتیکه گردنکش بود بجهت تکبر اعتنا بآن نکند و التفات بآن ننماید كَأَنْ
لَمْ يَسْمَعْهَا گوییا هرگز نشنیده است آنرا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ گوییا که در هر دو گوش او وَقْرًا گرانی است و ثقلی که استماع آن ندارد و مراد آنستکه
بر وجهی اعراض کننده است از قرآن و سخن حق که گوییا گوش ندارد تا بشنود فَبَشِّرْهُ پس مژده ده او را بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذابی دردناک یعنی اعلام کن او
را که بعذاب الیم رسنده است بعد از آن از مآل اهل ایمان خبر میدهد که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستیکه آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کردند کارهای شایسته لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ مر ایشانراست بهشتهای با نعمت و ناز خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان باشند در آن وَعْدَ اللَّهِ وعده کرده
است خدای تعالی وعده کردنی حَقًّا درست و راست وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست خداوند غالب که هیچکس غالب بر او نتواند شد الْحَكِيمُ راست کار که هر چه کند
بر وجه حکمت کند و بعد از وعده و وعید بیان قدرت و توحید میفرماید که خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بیافرید آسمانها را بِغَيْرِ عَمَدٍ بدون ستون بلکه معلق است و
امثال آن بقدرت واست تَرَوْنَهَا در حالتیکه شما می بینید آسمانها را وَأَلْقَى و بینداخت یعنی وضع کرد فِي الْأَرْضِ در زمین بعد از ایجاد آن رَوَاسِيَ
کوههای بلند پایدار استوار أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ بجهت کراهت و نخواستن آنکه حرکت دهد و مضطرب سازد شما را مرویست که پیش از خلق کوهها زمین بر روی
آب حرکت میکرد مانند کشتی بعد از آن کوهها را بیافرید و میخ زمین ساخت و لنگر او تا آرام گرفت و در موضح از ضحاک نقل کرده که حق تعالی نوزده
کوه را میخ زمین کرد تا بر جای خود بایستد و از جمله کوه قاف و ابو قبیس بود و ثبیر و طور سینین و غیر آن وَبَثَّ فِيهَا و پراکنده کرد در زمین
مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ از هر جنبنده یعنی انواع حیوانات را در زمین جا داد و بعد از غیبت بتکلم التفات کرده میفرماید وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم ما
نه غیر ما مِنَ السَّمَاءِ مَاءً از ابر یا آسمان آبی که باران است فَأَنْبَتْنَا فِيهَا پس برویانیدیم در زمین بسبب آن آب مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر صنف گیاهی كَرِيمٍ
نیکو و بسیار منفعت هَذَا اینکه مذکور شد از آسمان و زمین و کوه و حیوان و نبات خَلْقُ اللَّهِ آفریده خدا است فَأَرُونِي پس بنمایید بمن ای مشرکان
که [illegible] مَاذَا خَلَقَ چه چیز را بیافریدند الَّذِينَ آنانکه مِنْ دُونِهِ بغیر از وی میدانید ایشان را شریک خدا میگویید تا مستحق مشارکت او شوند
بَلِ الظَّالِمُونَ بلکه ستمکاران که از جاده شرع درگذشته اند فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی اند آشکارا که عاجز را با قادر و مخلوق را با خالق در
پرستش شریک میدهند و بعد از بیان توحید قدرت و حکمت خود در بیان قصه لقمان و حکمت او میفرماید که وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ بدرستیکه دادیم
لقمان باعور را حکمت که آن قول ثابت و فعل کامل که از جمله آن شناختن توحید است و نفی شریک و در احقاف آورده که مراد بحکمت اقامه ادله عقلیه

در تقریر توحید و ایمان و نهی شرک و اضافه دلایل سمعیه بان مرویست که قصه لقمان حکیم و وصایای وی نزد یهود شهرتی عظیم داشت عرب بمیمی
که مردمان با ایشان رجوع کردندی از حکمتهای لقمان برای ایشان مثل زدند حق تعالی از توحید خود در اخلاق مرضیه وی و وصایای حسنه اش خبر داد
تا ایشان اقتدا باو نمایند بروایه وهب منبه لقمان خواهرزاده ایوب بود و یا پسر خاله وی بود و نام پدرش ازور در تیسیر آورده که پسر باعور بن ناحور بن تارخ
است و تارخ پدر ابرهیم ع بود و در عین المعانی آورده که لقمان در زمان سلطنت داود متولد شده بود تا عهد یونس عمر یافت و نزد بعضی هزار سال زیست و
یک قول گفته اند که لقمان پیغمبر بود و قبل از بعث داود فتوی دادی و مراد بحکمت نبوت است و اکثر علما بر آنند که پیغمبر نبود بلکه حکیم بود و عبدالله عباس از رسول ع روایت
کرده که من از انحضرت شنیدم که فرمود که لقمان پیغمبر نبود بلکه بنده مطیع بود مر خدای را از انبیا تفکر و نیکو اعتقاد و حکما را دوست داشت و گویند غلام
بود
کسی بود و شبانی میکرد و نجاری و گویند حبشی بود و در زمان بنی اسرائیل قضا میکرد و بقول مجاهد از بندگان نوبه و مردی اسود اللون و غلیظ الشفتین
بود روزی بوقت قیلوله فرشتگان بخانه وی آمدند و برو سلام کردند جواب سلام گفت و ایشان را ندید گفتند یا لقمان ما فرشتگان خداییم آمده ایم
تا ترا خلیفه روی زمین کردانیم تا حکم کنی میان مردمان براستی لقمان جواب داد که اگر حکم جزم است از ان فرید کار من سمعا و طاعة قبول میکنم و اگر مخیر ساخته اند
عافیت را اختیار میکنم و متعرض فتنه نمیشوم فرشتگان گفتند که نبوت رتبه عظیم و مرتبه جسیم است چرا از ان امتناع میکنی گفت برای آنکه حاکم را حوادث
بسیار است و از انجمله در مظان نخوت و تکبر که مبغوض حق است و اگر مدد توفیق و معونت او را در نیابد البته در ظلمات شبهات افتد در طریق وصول
خطا کند و من ان دوست دارم که در دنیا ذلیل باشم و در آخرت شریف چه این مراتب بهتر است از انکه در دنیا شریف باشم و در آخرت ذلیل و دانسته ام
که هر که دنیا را بر آخرت اختیار کند دنیا از او فوت شود و از ثواب آخرت محروم ماند ملائکه را ازین سخن عجب آمد از حسن نطق و حکمت او متعجب شدند
بعد از ان بخفت و حق تعالی او را حکمت افزون ساخت بمثابه که ده هزار کلمه حکمت از او منقولست که هر کلمه از ان بعالمی ارزد و بعد از ان نبوت و خلافت
را بر داود عرض فرمود وی قبول نمود و در محنت و شدت و تکلیف افتاد و داود هر گاه که او را دیدی گفتی خوشا حال تو ای لقمان که حکمت را بتو دادند و بلا و
محنت را از تو بگردانیدند و درینجا کلمه چند از حکمتهای او بنوک قلم در سلک تحریر می آید ابو هریره از پیغمبر ع روایت میکند که روزی از علمای بنی اسرائیل
یکی بر او بگذشت و جمعی از بندگان نزد وی نشسته اند و جمعی دیگر ایستاده اند و استماع کلمه حکمت میکنند آن بزرگ بر وجه تعجب نظر در وی و بتحقیر با وی گفت ای لقمان تو
آن بنده سیاه نیستی که شبانی فلان میکردی گفت بلی هستم بعد از ان پرسید که چه چیز ترا باین پایه ارجمند رسانید جواب داد سه چیز سخن راست گفتن
و امانت نگاه داشتن و ترک آرزوها کردن ثعلبی در تفسیر خود از حکمتهای لقمان آورده که روزی خواجه وی او را با دیگر غلامان بباغ فرستاد تا میوه
بیاورند غلامان میوه ها را بخوردند حواله خوردن آن را بلقمان کردند خواجه بر وی خشم گرفت لقمان گفت ایشان دروغ میگویند و خود میوه خورده
اند خواجه گفت راستی این سخن را بچه چیز معلوم توان کرد گفت بآنکه ما را آب گرم بخورانی و در صحرا بدوانی تا قی کنیم اندرون هر که میوه بیرون آید خطا
است و چون خواجه باین طریق سلوک نمود از حلق غلامان میوه آمد و از درون لقمان آب صافی ظاهر شد خواجه بعد از ظهور این حقیقت برا و بر عقل
و ذکاء او اطلاع پیدا کرد و معتقد سخنان او شد و دیگر از سخنان او اینست که هیچ مایه چون تن درستی نیست و هیچ نعمتی چون خوشدلی نه از خالد ربعی
نقل است که لقمان بنده بود حبشی خواجه وی او را گفت گوسفندی بکش و هر عضوی که از ان پاکیزه تر است بیار لقمان گوسفندی ذبح کرد دل و زبان او را نزد
خواجه آورد و بعد از ان خواجه او را گفت که گوسفندی را بکش و اخبث اعضا او را بیار و او همان دو عضو را بیاورد خواجه گفت این چگونه باشد که یک چیز
هم اطیب باشد و هم اخبث جواب داد که چون کسی را دل و زبان پاک باشد هیچ عضوی ازین دو پاک تر نباشد و اگر پلید باشد هیچ چیز از ینها پلیدتر نباشد
و عکرمه روایت کند که روزی خواجه او در رحال نشسته تا کعبتین گرو بست که همه آب بحیره باز خورد و چون هشیار شد بدانست که گرو باخته است لقمان را طلبید
گفت تدبیر این چیست گفت تا بش تا بیایند و مطالبت کنند چون بیامدند لقمان ایشان را گفت و گفته که همه آب بحیره را باز خورم شما جمیع نهرها از روی
خانمان باز بندید و جمع کنید تا وی نهرها را بخورد گفتند ما نتوانیم گفت و نیز نتوانند داد عبدالله دینار گفته که لقمان از سفری باز آمد
و با غلام خود در راه ملاقات کرد و احوال پدر خود از او پرسید غلام جواب داد که فوت شد گفت مرا مالک کار خود شدم و تمام اختیار خود بدست
خود کرفتم از احوال زن پرسید جواب داد که او نیز فوت شد گفت فراش و بستر نو شد از خواهر سوال کرد گفت فوت شد گفت عورت و ناموس
من پوشیده شد از حال برادر پرسید گفت او نیز مرد گفت اه پشتم شکسته شد و امید بریده گشت مرویست که چندگاه مصاحب داود ع بود در روز
او زره میساخت و وی صامت بود و هیچ نمیگفت چون تمام کرد او را بپوشید خطاب با وی کرد و گفت این زره نیکو پوششی در حرب است لقمان او را گفت
که خاموشی حکمتیست که کم کسی مرتکب آن میشود و در لباب آورده که روزی داود از لقمان پرسید که کیف اصبحت یعنی چگونه صبح کردی جواب داد
که اصبحت فی ید غیری بصبح در آمدم و عنان اختیار من در قبضه قدرت غیر منست او و درین کار تفکر کرد و نعره زد و بیهوش شد مرویست که مردی
در وی نگریست لقمان او را گفت اگر بینی مرا که هر دو لب من سطبر است بتحقیق که از آن کلام لطیف و نازک بیرون میاید و اگر می بینی که گونه من
سیاه است بدانکه دل من سفید است و گویند مولای وی در بیت الخلا رفت و بسیار در انجا بنشست لقمان از خارج با وی ندا کرد که طول جلوس در قضای
حاجت علت جگر میارد و مورث ناسور است پس بیرون آی بنشین و پاسخ مرویست که مولای وی این چند کلمه را بر در بیت الخلا بنوشت و در
خبر است که از او پرسیدند که بدترین مردمان کدام است گفت آنکس که باک ندارد و نباشد که بد خود را بمردمان نماید بگو وی را گفتند که چه دشت
است وی تو گفت نفس را عیب میکنی با فاعل آن و در کتاب لا یحضره الفقیه آورده که لقمان پسر خود را گفت که دنیا بحریست عمیق و مردمان

لقمان

پیغمبر باد و ان هلاک شده اند پس ایمان بخدا را سفینه او سازد و توکل بر او بادبان او و تقوی را زاد او زان توشه جوید اگر از ان نجات یابد پس برحمت خداست
و اگر هلاک شود بجهت ذنوب تست دیگر خبر است که روزی داود را گفت که ای داود از من پنج کلمه یادگیر که در ان علم اولین و آخرین مضمر است اول ان باید که عمل تو
از برای دنیا بقدر لبث تو باشد در ان دوم انکه عمل تو از برای آخرت بقدر لبث تو باشد در ان سیم انکه غرض تو از مولی از ادی تو باشد از اتش دوزخ
چهارم جرات بر معصیت بقدر صبر تو باشد بر اتش پنجم هرگاه اراده نافرمانی مولای خود کنی قصد جایگی که او ترا نبیند از ابو عبد الله مرویست که گفت
بخدا سوگند که لقمان را بجهت حسب و مال و بسطت در جسم و جمال حکمت ندادند ولیکن او مردی بود قوی در امر خدا و متورع در راه خدا و ساکت بسیار خموش
و عمیق النظر و طویل التفکر و حدید البصر و در خواب نکردی در مجلس تکیه ننمودی و آب دهن در اب نینداختی و بچیزی بازی نکردی و هیچکس او را
در حالت بول و غایط و غسل ندیدی بجهت مبالغه در ستر عورت و از هیچ چیز نخندیدی و غضب نکردی بجهت خوف اثم در دین و مزاح با هیچکس نکردی و
خوشحال نشدی از دنیا که باو رسیدی و اندوهگین نگشتی بچیزی که از او فوت شدی و زنان بسیار در نکاح اورده و اولاد بسیار از ایشان اورده و اکثر
ایشان فوت شدند پیش از او و بر فوت هیچکس گریه نکردی و اگر دو کس نزاع میکردند از ایشان جدائی نشد تا که بر وجه اصلح ایشان را از هم جدا کردی و
بسیار با علما مجالست میکرد و با فقها و تفتیش قضایای ملوک و سلاطین میکرد پس انگاه گریه میکرد بر قضات بجهت انچه بدان مبتلا شده اند و رحمت
میفرستاد بر ملوک و سلاطین و استغفار میکرد برای ایشان بجهت غرور ایشان بدنیا و یاد میگرفت انچه نفس را با ان چیزی بر شیطان غالب شدی تا بهوای
خود جهاد میکرد و از سلطان ظالم احتراز میکرد و شروع نمیکرد مکرر در چیزی که او را نفع میرسانید بجهت این صفات حسنه حق تعالی ابواب رحمت و حکمت بر روی
او گشاده ساخت و قصه او در قران مجید یاد فرمود که گفت که ما لقمان را حکمت دادیم و گفتیم او را که ان اشکر لله انکه شکر گوید مر خدا را بر نعمت حکمت
و غیر ان که بتو کرامت فرمودیم و من یشکر و هر که شکر گوید خدا را فانما یشکر پس جز این نیست که شکر میگوید لنفسه برای خود چه نفع شکر که دوام
نعمت و مزید انست و استحقاق مثوبت در اخرت باو میرسد و من کفر و هر که ناسپاسی کند بر نعمت فان الله پس بدرستیکه خدا غنی بی نیاز است از
شکر کسی حمید سزاوار حمد است اگر چه کسی حمد او نکند یا محمود است که همه کاینات بلسان حال حامد حضرت وی اند و اذ قال لقمن و یاد کن ای محمد چون
گفت لقمان لابنه مر پسر خود را انعم و گفته اند نام او ماثان یا شادان یا اسلم یا شکور بوده و بهر تقدیر پسر خود را گفت و هو یعظه و در حالتی
که او پند میداد او را یا بنی ای پسرک من تصغیر برای شفقت و مرحمت است لا تشرک بالله شرک میاور بخدای تعالی ان الشرک بدرستیکه
شرک اوردن لظلم عظیم هر اینه ستم بزرگست بسبب او حد در گذشتن و طریق حق چه ستم بود بدتر از مساوی کسی که هیچ نعمتی از وی صادر نشده و مساوی کسی
که خالق جمیع کاینات است ظلمی است بغایت عظیم در خبر است که پسر وی و جبر وی کافر بودند و لقمان پیوسته نصیحت و موعظت ایشان میفرمود تا که اسلام
اوردند و بوحدانیت حق تصدیق کردند و چون حق تعالی تقدیم امر نمود بر شکر نعمت خود و عقب ان تنبیه کرد بر وجوب شکرگذاری برای والدین که
حقوق نعمت ایشان بر ولد بسیار است و فرمود و وصینا الانسان و وصیت کردیم یعنی فرمودیم ادمی را بوالدیه بنیکوئی پدر و مادر
او و فرمان برداری ایشان و شکر و احسان کردن مر ایشان را و گویند مقارن ساختن شکر والدین بشکر خود ما انستکه او خالق و منشی است و والدین واسطه
اند در انشا و تربیت بعد از ان بیان یادی نعمت مادر میکند بقوله حملته برداشت ادمی را یعنی فرزند را امه مادر او مدت بسیار و سست شد
در حمل او وهنا سست شدنی علی وهن بر سست شدنی یعنی ضعفی بالای ضعفی تا حین وضع و فصاله و جدا کردن و بازگرفتن او از شیر
فی عامین در مدت دو سال بود یعنی بعد از ولادت فرزند او را در عرض این مدت شیر داده پس حق تعالی حمل و رضاع و تربیت بر فرزند داشته باشد
و مستحق شکرگذاری و احسان بود او را این دلیلست بر انکه مدت رضاع دو سالست پس وصیت کردیم فرزند را ان اشکر لی بانکه شکر کوی
مرا بجهت طاعت و لوالدیک و مر پدر و مادر خود را بر و صلت الی المصیر بسوی حکم منست بازگشت همه و بر شکر و کفران همه را جزا خواهم داد
مرویست که شخصی از حضرت رسالت پرسید که با که نیکوئی کنم فرمود امک امک امک ثم اباک یعنی بمادر خود بمادر خود بمادر خود بعد از ان بپدر
خود و ان جاهداک و اگر کوشش کنند پدر و مادر با تو علی ان تشرک بی بر انکه شرک اری بمن و انباز گیری ما لیس لک به انچه نیست ترا
بان استحقاق شریک گرفتن او علم دانشی یعنی بر وجه تقلید محض بدون دلیلی که دلالت کند بر استحقاق ان بلکه دلیل قایم است بر عدم استحقاق
شریک فلا تطعهما پس فرمان مبر ایشان را در این و صاحبهما و مصاحبت کن با ایشان فی الدنیا در دنیا معروفا مصاحبتی
نیکو که پسندیده شرع و مقتضای کرم بود و اتبع و پیروی کن در دین سبیل من اناب الی راه کسی که بازگشته است بمن بتوحید و اخلاص و طاعت که
محمد است و اتباع او که متصف اند بصفت ایمان و اخلاص ثم الی پس بسوی منست مرجعکم بازگشت تو و پدر و مادر تو یعنی مرجع همه شما با منست
بر وجه مجازات فانبئکم پس اگاهی خواهم داد شما را بما کنتم تعملون بانچه هستید که میکنید از خیر و شر یعنی مجازات خواهم داد ترا بر ایمان و مصاحبت
نیکو با مادر و پدر و نیز مادر و پدر ترا بر کفر ایشان بعد از ان دیگر باره از وصیت لقمان خبر میدهد که پسر خود را گفت یا بنی ای پسرک من
انها بدرستیکه خصلتی و کرداری که ادمی باشد از خیر و شر ان تک اگر باشد در خوردی و صغری مثقال حبة همسنگ دانه من خردل از
سپندان که اصغر حبوبست فتکن فی صخرة پس باشد ان در اندرون سنگ سخت بزرگ که بیرون و درون ان بغایت دشوار باشد یا در زیر صخره
سبز که از ان سما گویند و در زیر هفتم زمین است او فی السموات و یا در اسمانها باشد با وجود رفعت و سعت ان یعنی در اعلای مکان که محدب
سموات است او فی الارض یا در زمین یعنی در اسفل مکان که مقعر ارض است یات بها الله بیاورد و حاضر گرداند ان را خدای در موقف حساب

مجازات خواهم داد

دیران

وبران حساب کند إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ بدرستیکه خدای تعالی لطیف و باریک دانست بر وجهی که علم او بهر خفی احاطه کرده خَبِيرٌ دانا بکنه هر چیزی از
امام جعفر صادق ع مرویست که فرمود بر شما باد که حذر کنید از گناهان چه از نزد خدای تعالی جوینده هست نباید که یکی از شما گوید که گناه کنم و
استغفار نمایم از آن زیرا که حق تعالی فرموده که انها ان تك تا اخر يَا بُنَيَّ ای پسرك من أَقِمِ الصَّلَاةَ بپای دار نماز را با شرایط و ارکان وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ
وامر کن بنیکوئی وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ و باز دار از ناشایست تا دیگران از تو کامل شوند و معروف انستکه موافق شرع و عقل باشد و منکر آنکه
مخالف ان باشد وَاصْبِرْ و شکیبا باش عَلَى مَا أَصَابَكَ بر انچیزیکه بتو رسد از شداید و بلیات إِنَّ ذَلِكَ بدرستیکه صبر و انچه ترا بان امر
کردم مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ از مفروضات امور است یعنی انچیزیستکه عزم و قطع فرموده بر سبیل ایجاب و الزام که از ان چاره نیست و بهیچ وجه ترك
ان جایز نیست وَلَا تُصَعِّرْ و بیکسو مبر و میل مده و مگردان خَدَّكَ روی خود را لِلنَّاسِ جهت مردمان یعنی صفحه وجه خود را از ایشان مگردان
همچنانکه فعل متکبرانست بلکه روی اور با ایشان بر وجه تواضع وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ و مرو در زمین مَرَحًا در حالتی که با فرح شدید و
شادی تمام باشی و خرامنده و نازان هم چنانکه جاهلان کنند و دنیا پرستان که بخرامند از فرح إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ بدرستیکه خدای دوست نمیدارد
كُلَّ مُخْتَالٍ هر خرامنده را که مانند متکبران رود فَخُورٍ بسیار فخر نماینده و نازش کننده باسباب تنعم بر مردمان وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ و
میانه باش در رفتن خود یعنی میانه سرعت و بطوء میرو که زود رفتن علامت خفت و سبکباریست و دیر حرکت کردن نشانه تجبر و بزرگواری بلکه
میانه رو باش که ان علامت تواضع است و بود باری مرویست که در جاهلیت مردی از روی نشاط و تجبر میرفت حق تعالی زمین را امر کرد تا او را فرو برد تا
قیامت فرو میرود از رسول ص مرویست که شتاب زدگی در رفتار بها و جمال مرد ببرد وَاغْضُضْ و فرود اور و کم کن مِنْ صَوْتِكَ از اواز خود یعنی
فریاد کننده و نعره زننده مباش در سخن إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ بدرستیکه زشت ترین اوازها لَصَوْتُ الْحَمِيرِ هر اینه اواز خرانست یعنی در ارتفاع
صوت فضیلتی نیست بلکه موجب خفت است و صوت حمار با وجود بلندی مکره صعبت است و موجب وحشت مرویست که مشرکان عرب بر رفعت
صوت تفاخر میکردند حقتعالی باین رد کرد بر ایشان فخر ایشان را و حضرت رسالت ص اواز نرم را دوست داشتی و جهر صوت را کاره بودی و در
انجیل مذکور است که ای عیسی بفرما بندگان مرا که چون با من مناجات کنند اوازهای خود را فرو خوابانند که من می شنوم و انچه در دلهای ایشانست
میدانم و ذکر انکریت صوت حمار با انکه از اواز حیوانانست که انکر است از صوت حمار بجهت انستکه اواز ان نزد عرب مثل است در کراهیت و سفیان
ثوری فرموده که فریاد هر حیوانی تسبیح است الا حمار که اواز و فریاد او از دیدن شیطانست و در حدیث امده که چون اواز دراز گوش بشنوید پناه گیرید
بخدا از شر شیطان رانده شده از رحمت خدا چه او را بجهت انستکه شیطان را دیده و سعد وقاص از پیغمبر ص روایت کرده که حق سبحانه [illegible]
دارد اواز خر و اواز سگ و اواز زن نوحه گر و از بعضی اکابر دین مرویست که اواز حمار از برای کاه و جو است و یا جهت شهوت و یا جنگ دراز گوش
دیگر و صوتی که از غلبه صفات بهیمی و سبعی اید زشت ترین صداها باشد بجهت انکریت صوت و غلبه صفات بهیمی و نفسانی اوست که ذکر او نزد
ارباب اداب قبیحست و از دیگر کنایه نام او میبرند مانند دراز گوش و تصریح باسم او نمیکنند همچنانکه سایر اشیا مستقذره که بطریق کنایه ذکر او
میکنند نه بر وجه تصریح و از ابو عبدالله ع مرویست که مراد تشبیه عطسه است باواز بلند و رفع صوت در کلام قبیح که مرضی الهی نباشد و اگر رفع
در دعا و قرائت قران باشد مذموم نیست و حق تعالی بعد از ذکر وصایای لقمان برای تنبیه بندگان و ایقاظ ایشان بان ذکر نعم خود میکند بانچه
کاینات و تنبیه ایشان بر معرفت خود بوسیله او میفرماید که أَلَمْ تَرَوْا ایا نمی بینید ای مردمان أَنَّ اللَّهَ از انکه خدای سَخَّرَ لَكُمْ رام ساخت برای نفع
شما مَا فِي السَّمَاوَاتِ انچه در اسمانهاست از افتاب و ماه که از روشنی ان بهره مند اید و ستارگان تا بدان راه نمائید و از ابر و باد و باران که
بان منتفع می شوید وَمَا فِي الْأَرْضِ و انچه در زمین است از کوه و بیابان و دریاها و حیوانات و نباتات و معادن و غیر ان از امور نافعه که در ان
تصرف میکنید بهر وجه که میخواهید وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ و فراخ کرد و تمام ساخت بر شما نِعَمَهُ ظَاهِرَةً نعمتی که اشکار است یعنی از هر چه که ممکن نیست
انکار وجود ان از خلق و احیا و افراد شما و خلق شهوات در شما و غیر ان از انواع نعم هویدا وَبَاطِنَةً و نعمتی که پنهانست یعنی از هر چه او ندانسته اند
مگر انکس که امعان نظر کند در ان مراد نعم محسوس است و غیر محسوس است و حفص نعمه میخواند بصیغه جمع و اضافه ان بضمیر یعنی نعمتهای او سبحانه در حالتی
که اشکار او پنهانست و علما را در نعم ظاهره و باطنه سخنان بسیار است صاحب تیسیر اورده که در کتاب بحر العلوم نعمت را بر سیصد وجه تفسیر کرده
مشهور انستکه نعم ظاهره نصرت پیغمبر است بر اعدا و امداد ملائکه و بعضی از اقوال مفسرین که معتمد علیه است اینجا اورده می شود از ابن عباس
مرویست که نعمت ظاهره نعمتی است که علم بندگان بان تعلق گرفته و باطنه مصالح دین و دنیا که بغیر حقتعالی کسی بران عالم نیست و بروایت ضحاک از
ابن عباس نعم ظاهره و باطنه را از پیغمبر ص پرسیدند فرمود یا ابن عباس نعم ظاهره اسلام است و بیاراستن قامت تو بر وجه اعتدال و افضال رزق بر
تو و باطنه ستر اعمال سیئه تو و عدم فضیحت یا ابن عباس حقتعالی میفرماید که چند چیز را بر بنده مومن کرامت فرمودیم که هیچکس نداده ایم اول قبول
نمودیم دعای مؤمنین را در حق او بعد از انقطاع عمل و دوم عطا کردیم ثلث مال او را تا ان را در راه من تصدق کند و من بجهت این تکفیر گناهان
او کنم سیم پوشیدم عملهای بد او را و او را بان رسوا نکردیم و بر مردمان ننمودم ربیع گفته که نعم ظاهره نعم جوارح است و باطنه نعم قلب و عقل و فهم و نزد
عطا ظاهره تحقیق شرایع است و باطنه شفاعت و حارث بن اسد برانستکه نعم ظاهره نعم دنیا است و باطنه نعم اخرت و نیز از ضحاک منقولست که ظاهره
حسن صورتست و امتداد قامت و تسویه اعضا و باطنه معرفت حق تعالی و یا ظاهره تاویل قرانست و باطنه تاویل معانی او و از حضرت امام محمد باقر ع

نعمت

نعمتست که ظاهره پیغمبر است و آنچه آورده از نزد خدا مانند معرفة الله و توحید و غیر آن و اما باطنه دوستی ما است که اهل بیتیم و بستن اعتقاد ما
در دل و یا ظاهره نعمتی است که مشاهده باشد و باطنه آنکه دانسته نشود مگر بدلیل و یا ظاهره تسویه ظواهر است و باطنه تصفیه سرایر و ظاهره
دعوتست که والله یدعوا الی دار السلام و باطنه هدایت و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و یا ظاهره ذکر اوست بزبان و باطنه ذکر او در دل و جان و
یا ظاهره الوان عطایا و باطنه غفران خطایا و یا نیکوئی خلق و حسن خلق و یا اقرار بلسان و تصدیق بجنان و یا نطق و عقل و یا لیل و نهار و یا تسویه اعضا
و معرفت ملائکه اعلاء و یا صحت ابدان و صحت ادیان یا بصر و بصیرت و یا جذب منافع و دفع مضار یا تمامی اموال و صفای احوال یا نبوت و ولایت و این قرینه
بقول امام محمد باقر است و در روایت آمده که موسی ع از حق تعالی سؤال کرد که مراد از نعمای مخفی ترین نعمتی که بر بندگانست خطاب آمد که مخفی ترین نعمت
من بر ایشان نفس است و باقی وجوه حواله بمنهج الصادقین است و بدانکه اولی حمل این آیه است بر تعمیم بدون تخصیص آن بر بعضی دون بعضی و آورده
اند که نضر حارث میگفت که قرآن افسانه پیشینیان است حق تعالی این آیه فرستاد که وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يُجَادِلُ کسی هست که جدال و خصومت
میورزد فِي اللَّهِ در کتاب خدای و میگوید که قرآن از نزد خدا نازل نشده بلکه از اساطیر الاولین است که از تعلیم محمد میکنند و محمد بر اصحاب خود
میخواند و در عین المعانی آورده که یهودی از حضرت رسالت ص پرسید که خدای تو از چه چیز است فی الحال او را صاعقه گرفت و این آیه آمد که او مجادله میکند
در ذات خدای تعالی و یا مراد مطلق اهل شرکند که جدال میکنند در توحید و صفات او سبحانه و انکار آن میکنند بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی مستفاد از دلیل
وَلَا هُدًى و بی بیانی از نزد خدا وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ و بی کتاب روشن بلکه بمحض جهل و تقلید همچنانکه میفرماید وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گویند
ایشان را که بصدق تمام اتَّبِعُوا پیروی کنید مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آنچیزی را که فرو فرستاده است خدای یعنی قرآن و بدان تصدیق نمائید قَالُوا گویند در
جواب که نمیگرویم بدان و قبول نمیکنیم آن را بَلْ نَتَّبِعُ بلکه پیروی میکنیم مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آنچیزی را که یافته ایم بر آن آبَاءَنَا پدران خود را یعنی در طریق
آبای خود سلوک میکنیم این منع صریحست از تقلید در اصول دین و بعد از آن بر سبیل انکار میفرماید که أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ آیا اگر بوده باشد دیو سرکش
که بوساوس و هواجس يَدْعُوهُمْ بخواند ایشان را إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ بسوی عذاب سوزان که آتش دوزخ است همچنانکه پیروی کنند او را آن
تقلید در نکردندی و یا معنی آنستکه اگر ایشان تابع پدران خودند و اگرچه شیطان داعی آبای ایشان بود بعذاب آخرة که آتش سوزانست وَمَنْ
يُسْلِمْ وَجْهَهُ و هر که تفویض نماید و واگذارد امور خود را و بالکلیه توجه نماید إِلَى اللَّهِ بدرگاه خدای وَهُوَ مُحْسِنٌ و حال آنکه او نیکوکار باشد
در عمل خود یعنی موحد نیکوئی عمل فرع توحید است و یا عمل او بر وجه اخلاص باشد فَقَدِ اسْتَمْسَكَ پس هر آینه دست زده است و چنگ در بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى
بدستاویز محکم یعنی محکم ترین چیزی که دست در آن زنند و آویخته شوند این تشبیه متوکلی است مشغل بطاعت بکسی که اراده کرده باشد که ترقی نماید
بکوه بلند که بر آن برآید پس چنگ در زند محکم ترین گره ریسمانی که از آن آویخته شده باشد و دست در آن زده بدرود آن بر می آید بر وجه سهولت همچنین
هر گاه کلمه توحید با اقرار داست و بر خود سازد عروج نماید بمراتب عالیه و درجه رفیعه که روضه جنات علیا است وَإِلَى اللَّهِ و بسوی حق تعالی
است و راجع باو عَاقِبَةُ الْأُمُورِ سرانجام همه کارها بر وجهی که هیچکس بر آن تصرف نکند مگر او سبحانه و یا آنکه نزد خداست ثواب همه اعمال و یا آنکه
عاقبت همه کس و همه چیز بسوی اوست وَمَنْ كَفَرَ و هر که نگرود و چنگ در عروة الوثقی نزند فَلَا يَحْزُنْكَ پس باید که اندوهناک نسازد ترا كُفْرُهُ
ناگرویدن او و چه ضرر او در دنیا و آخرت با و رجوع خواهد شد إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ بسوی جزای ماست بازگشت همه ایشان فَنُنَبِّئُهُمْ پس آگاه
کنیم خدای ایشان را بِمَا عَمِلُوا با آنچه کرده اند تنبیه یا هلاک و عقوبت ایشان خواه در دنیا و عقبی إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستیکه خدای داناست
بِذَاتِ الصُّدُورِ با آنچه در سینه ها است از خیر و شر پس همه بندگان را بان جزا خواهد چه جای عمل ظاهر مراد آنستکه همه را بر وفق اعتقاد و عمل جزا
و سزا پاداش خواهد رسانید نُمَتِّعُهُمْ برخوردار میدهیم ایشان را بنعمت و سرور قَلِيلًا برخورداری اندک که دنیا است چه آن زمان قلیل است
نسبت با آخرة چه اگر متمادی باشد ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ پس مضطر سازیم و بر وجه بیچارگی ببریم ایشان را إِلَى عَذَابٍ غَلِيظٍ بسوی عذاب قوی و گران که همه
کافران بار سازند مانند گرانی بار غلیظ بر دوش بعد از آن بر طریق الزام حجت بر ایشان میفرماید که وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر پرسی یا محمد کافران را
که مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ کیست که آفریده آسمانها و زمینها را لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هر آینه گویند که خدای تعالی است بجهت وضوح دلالت بر تفرد
او در آفرینش سموات و ارض بغیر او سبحانه و چون این اعتراف کردند که موجب بطلان اعتقاد ایشان است در شرک قُلْ بگو یا محمد با ایشان که
الْحَمْدُ لِلَّهِ شکر و سپاس مر خدای راست بر الزام شما و ملجأ شدن شما بآنچه مبطل اعتقاد شما است بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ
نمیدانند که بدین اقرار ملزوم اند لِلَّهِ مر خدای راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمینها است یعنی همه مخلوق و بنده اوست پس در آسمان
و در زمین و ما بینهما غیر او کی مستحق عبادت باشد إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ بدرستیکه خدای بی نیاز است از همه چیز بذات خود قبل از خلق اشیا
الْحَمِيدُ ستوده در همه صفات خود قبل از نطق احیا پس غنی است از ستایش کنندگان و ستوده سزاوار حمد اگرچه هیچ حامدی نباشد و در آخر سوره
الکهف مذکور شد که یهودان اعتراض کردند بر قرآن که در موضعی واقع شده که و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و در جائی دیگر گفته
و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا و حکم این هر دو نقیض یکدیگر است و رسول ص فرموده که هر چند علم بندگان نسبت با شما بسیار باشد اما نسبت بعلم خدای
بسیار اندکست حق تعالی این فرستاد قل لو کان البحر مدادا تا آخر آیه و اینجا نیز برای تاکید آن خبر میدهد وَلَوْ أَنَّ و اگر آنکه بودی مَا فِي الْأَرْضِ آنچه
در زمین است مِنْ شَجَرَةٍ از درختان أَقْلَامٌ قلمها وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ و دریای محیط با سعت خود مداد دادی آن را مِنْ بَعْدِهِ از پس فنای آب مداد

شده‌ان سَبْعَةُ أَبْحُرٍ هفت دریای دیگر مانند آن و بدان قلمها و بدان آبها مداد شده کتابت کردندی مَا نَفِدَتْ بپایان نیامدی كَلِمَاتُ اللّٰهِ
علوم الهی و عجایب صنع و غرایب پادشاهی بنوشتن آن با این قلمها و مداد کلمات عبارتست از معلومات و مقدورات حق تعالی که نامتناهی‌اند چون
معلومات و مقدورات نامتناهی‌اند پس کلماتی که عبارت از آن باشد نامتناهی باشند و یا مراد بکلمات اشیای بحر لیست که از پدید در دنیا و
خواهد آمد در عقبا و یا حکم و فرمان او و یا نعمتی که در دنیا و عقبی ببندگان میدهد و تناهی مداد و تناهی کلمات جهت آنستکه قلم و
مداد متصف بتناهی است و کلمات الهی متصف بغیر تناهی اِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ بدرستیکه خدای غالب ست بر حکم و فرمان بی‌نهایت خود حَكِيمٌ دانا که هیچ از
علم و حکمت او خارج نیست پس در بیان کمال خود در بعث همه پیغمبر ما آید که مَا خَلْقُكُمْ و نیست آفریدن شما ای اهل مکه وَلَا بَعْثُكُمْ و نه برانگیختن شما بعد
از مرگ اِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ مگر مانند آفریدن و برانگیختن یکتن زیرا که وجود کل کافیست تعلق اراده واجب او با قدرت ذاتیه و چه هر دو بکلمه
کن آفریده و میآفریند و در خلق آنها بآلات و ادوات و اعانت مددکار محتاج نیست چه بکلمه کن صد هزار عالم ایجاد کند و در بعث اموات نیز بتهیه
مقدمات احتیاج ندارد بلکه اسرافیل را گوید بگو برخیزید ای اهل قبور از قبرهای خود پس بیکدعوت همه خلق از قبرها بیرون آیند اِنَّ
اللّٰهَ سَمِيعٌ بدرستیکه خدای تعالی شنواست همه مسموعات را بَصِيرٌ بینا بهمه مبصرات و ادراک او بر بعضی از بعضی باز نماند پس خلق و هم
چنین است چه قدرت ذاتیه او بجمیع ممکنات علی السویه است پس جمله خلایق را بیکدعوت زنده گرداند که یکی از دیگری وی را مشغول نگرداند
مقاتل گفته که کفار قریش میگفتند که حقتعالی ما را خلق فرموده باطوار متعدده و بمراتب متعاقبه که آن نطفه است و علقه و مضغه پس چگونه
ما را در یکساعت و بیکدفعه همه را زنده تواند کرد حقتعالی بجهت رد قول ایشان این آیه فرستاد و بعد از آن صحت آن را مدلل گردانید
بدلایل قدرت خود که مشاهده همه کس است فرمود اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و ندانستی اَنَّ اللّٰهَ آنکه خدای يُولِجُ اللَّيْلَ در می‌آورد ظلمت شب را فِي
النَّهَارِ در روشنی روز و این وقتی است که شب را اید وَيُولِجُ النَّهَارَ و داخل میسازد روشنائی روز را فِي اللَّيْلِ در تاریکی شب که روز
بدید آید و بار در مقادیر آن کم و زیاده میکند وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کرد آفتاب را و ماه را که سبب منافع خلایق‌اند كُلٌّ يَجْرِي هر یک از شمس
و قمر میرود در فلک خود بر وفق حکمت اِلَىٰ اَجَلٍ مُسَمًّى تا زمانیکه نام برده شده است یعنی متناهی معلوم شمس که آخر هر سالست و متناهی معلوم
قمر که در آخر هر ماهست و یا منقطع شود از جری که روز قیامت است وَاَنَّ اللّٰهَ و آیا ندانستی که خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید در نهان و آشکارا
خَبِيرٌ داناست بکنار ان ذٰلِكَ این بسعت علم و شمول قدرت و عجایب صنع بِاَنَّ اللّٰهَ بسبب آنستکه خدای هُوَ الْحَقُّ اوست ثابت در ذات خود و واجب
در جمیع جهات الوهیت خود وَاَنَّ مَا يَدْعُونَ و بسبب آنستکه شما میخوانید حفص بغیبت میخواند یعنی آنچه مشرکان میخوانند و میپرستند مِنْ دُونِهِ
بجز از خدای الْبَاطِلُ باطل و ناحق است وَاَنَّ اللّٰهَ و دیگر بسبب آنستکه خدای هُوَ الْعَلِيُّ اوست برتر یعنی غالب بر همه الْكَبِيرُ بزرگست که از او
بزرگتری نیست و مرتفع و متسلط بر همه چیز اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی اَنَّ الْفُلْكَ آنکه کشتی تَجْرِي فِي الْبَحْرِ میرود در دریا بِنِعْمَةِ اللّٰهِ بنعمت و احسان حق
تعالی که آن را در روی آب نگه میدارد و باد را برای رفتن آن میفرستد لِيُرِيَكُمْ تا بنماید شما را مِنْ آيَاتِهِ بعضی از دلایل قدرت خود در حرکت کشتی
بوسیله باد و بعضی از عجایب دریا اِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستیکه در رام کشتی در دریا لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر شمول قدرت و کمال حکمت و وفور
نعمت حضرت عزت عز شانه لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ برای هر صبر کننده بر بلوای او و بر مشاق تکلیف و تعاب نفس در آفاق و انفس و شکرگوینده بر نعمتهای او
و گویند مراد مؤمنانند چه ایمان در نصف است نصفی صبر و نصفی شکر و بعد از آن حال ساکنان کشتی خبر میدهد که وَاِذَا غَشِيَهُمْ و چون فرو گیرد و
بپوشد اهل کشتی را و بر زبر ایشان در آید مَوْجٌ كَالظُّلَلِ موج دریا در بزرگی مانند سایهاست یا مثل کوهها یا ابرها که ذی ظل اند از فزونی و
زیادتی دَعَوُا اللّٰهَ بخوانند خدای را مُخْلِصِينَ در حالتی که پاک کنند کانند لَهُ الدِّينَ برای خدا دین خدا را باخلاص وی را خوانند بدون
شایبه شرک چه خوف شداید فتر هوا و تقلید را که منازع فطرت اند زایل کرده باشند و ایشان را بمقام فطرت اصلی رسانیده فَلَمَّا نَجَّاهُمْ
پس آنهنگام که برهاند ایشان را و برساند ایشان را بساحل سلامت اِلَى الْبَرِّ بسوی بیابان یعنی خشکی فَمِنْهُمْ پس بعضی از ایشان مُقْتَصِدٌ راست ایستاده اند
بر طریق عدل که آن طریق توحید است و بعضی دیگر گرویده اند از راه حق و مصرند بر باطل یعنی مؤمنان ثابت باشند بر دعا و بنیاد خود و مشرکان
جاحد و متکبر وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا و انکار نکنند نشانهای قدرت ما را اِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ مگر هر غدر کننده شکننده عهد فطرت اسلام و یا نقض
عهدی که در دریا با خدای خود کرده باشند كَفُورٍ ناسپاس مر نعم پروردگار خود را آورده اند که سبب اسلام عکرمه بن ابوجهل خلاص او بود خواند
خدای را در حین احاطه موج در دریا بعد از آن خطاب بجمیع مکلفان کرده میفرماید که يَا اَيُّهَا النَّاسُ ای همه آدمیان اتَّقُوا رَبَّكُمْ بترسید از عقوبت
پروردگار خود و ترک ناشایستها کنید وَاخْشَوْا و بترسید يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ روزی که در آن قضا نکند و در آن کفایت نکند پدر عَنْ وَلَدِهِ از
پسر خود هیچ چیز را یعنی نفعی باو نرساند و دفع عذاب از او نکند و او را خلاص نتواند کرد وَلَا مَوْلُودٌ و نه فرزند هُوَ جَازٍ او قضا نماینده یعنی نفع
رساننده و باز دارنده باشد عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا از پدر خود چیزی را از ثواب و عذاب گفته اند که این مخصوص است بکفار چه آبا و اولاد مؤمن یکدیگر
را شفاعت کنند اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ بدرستیکه وعده خدا بثواب و عقاب راست است و در آن دروغ ممکن نیست فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ پس باید که فریب
ندهد شما را الْحَيَاةُ الدُّنْيَا زندگانی دنیا یعنی متاعهای لذت بخش آن وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ و باید که مغرور نسازد شما را بِاللّٰهِ الْغَرُورُ
به عفو و کرم خدا با مهلت دادن شیطان فریبنده بدین وجه که بر اصل در دوزخ شما را بر راه توبه و مغفرت شما را امیدوار ساخته بر معاصی

عالم را

در تمام

خدا

دار کرده اند

دلیر گردانند بر این مضمون که امر و نهی کنند و مزد او بر گیرند و گویند که هر چیزیکه بنده را مغرور سازد تا آنکه بمعصیت میل کند و ترک اوامر الهی نماید آن
غرور است خواه شیطان باشد یا غیر آن آورده اند که حارث یا وارث بن عمرو محاربی که از اهل بادیه بود نزد پیغمبر آمد و گفت ای محمد ساعت قیامت کی
ظاهر شود و تخمی که در زمین پاشیده ام در چه وقت باران بر آن ریزان گردد و زن من حامله است مذکر مخلوق خواهد شد یا مؤنث و میدانم که عمل من
دیروز چه بوده و فردا بکدام عمل اشتغال خواهم داشت و مولد خود را میدانم که کجاست و دفن من در کدام بقعه اتفاق خواهد افتاد حقتعالی در بیان آنکه
این پنج علم در خزانه مشیت اوست فرمود که إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ بدرستیکه خدای تعالی نزد اوست دانستن قیام قیامت وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ و
فرو میفرستد باران را در زمانی و مکانی که مقدر و مقرر کرده وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ و نیز میداند آنچه در رحمهاست از زن و مرد و تمام خلقت و
ناقص وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ و نمیداند هیچ نفسی نیکوکار و بدکار مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا که چه چیز کسب کند فردا از خیر و شر و لهذا انبیا هست که اراده
چیزی میکنند و خلاف آن بفعل می آید و کلام بلاغت انجام حضرت شاه مردان امیر المؤمنین ع که عرفت الله بفسخ العزائم اشاره باین است وَمَا تَدْرِي
نَفْسٌ و نمیداند هیچ نفسی که او بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ بکدام زمین میرد و بکدام وقت موت تحقیق پذیرد إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستیکه خدای تعالی داناست بهمه
چیزها که از جمله علم اوست بمغیبات و هر کار که اراده او باشد آشکارا کند خَبِيرٌ آگاه بباطن همه اشیا همچنانکه داناست بظاهر آن عمرو بن سعید روایت
کند که من از حضرت رسالت پرسیدم که یا رسول الله هیچ علمی هست که ترا نداده اند فرمود که مرا علم انبیا داده اند و انبیا را علم هست که مرا اجازه اعلام
آن نداده اند و بسیار علم هست که مرا بآن واقف نساخته اند و عنده مفاتح الغیب تا آخر آیه را تلاوت فرمود و از ائمه هدی ع منقولست که این پنج چیز بر سبیل
تفصیل و تحقیق غیر از خدا نداند ابن عباس فرمود که هر که دعوی یکی از این پنج علم کند بخدای که دروغ گوی و کاذبست مراد آنست که علم باین اشیا مخصوص

کسی

است بواجب الوجود و هیچ کس را بر آن اطلاعی نیست مگر باعلام ملک علام بواسطه بشر چون انبیا یا بواسطه چون ائمه هدی پس حقیقت معنی بآن راجع است
که آدمی بجمله و وسع طاقت خود نمی تواند که باین امور عارف شود و این منافی آن نیست که باعلام حضرت علام علم ببعضی از آن حاصل شود سُورَةُ
السَّجْدَةِ ثَلَاثُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ ابی بن کعب از حضرت رسالت ص روایت کرده که هر که سوره الم تنزیل و تبارک الذی بیده الملک بخواند همچنانست
که شب قدر را احیا کرده و لیث از ابو جابر روایت کرده که پیغمبر ص بخواب نمی رفت تا آنکه الم تنزیل و تبارک الذی بیده الملک را تلاوت میفرمود لیث
روایت میکند که من این سوره را بطاوس یمانی اعلام کردم فرمود این هر دو سوره مزیت فضل دارند بر همه سورها که در قرآنست و هر که این دو سوره
را تلاوت کند شصت حسنه برای او بنویسند و شصت سیئه محو کنند و شصت درجه رفع نمایند حسین بن علا از ابو عبد الله ع نقل کرده که هر که
الم سجده را در هر شب جمعه بخواند حقتعالی در روز قیامت نامه اعمال او را بدست راست او دهد و آنچه از او صادر شده باشد حساب نکند و از رفقاء
سید ابرار و ائمه اطهار باشد و نیز از پیغمبر ص مرویست که هر که این سوره را بخواند شیطان تا سر روز در آن خانه داخل نشود بدانکه چون ختم سوره لقمان نیز
بدلایل ربوبیت و افتتاح این سوره نیز باین مضمون کرده و فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الم از آنحضرت امیر المؤمنین ع منقولست که هر
کتاب خدای را خلاصه ایست و خلاصه قرآن حروف مقطعه است در الم گفته که الف از اقصای حلق آید و آن اول مخارج است و لام از طرف لسان گفته
می شود و آن اوسط مخارج است و میم از شفه بر میخیزد و آن آخر مخارج است پس این اشارتست باینکه بنده باید که در مبادی و اواسط و اواخر اقوال و افعال
خود بذکر حقتعالی مستانس باشد و اشهر اقوال بمعنی انا الله اعلم چنانچه مکرر مذکور شد و باقی اقوال در تفسیر این کلمه در مبادی سورهائی که مفتتح
بحروف مقطعه است ذکر یافته و باید دانست که الم اگر اسم این سوره یا قرآنست معنی آنست که این سوره یا قرآن تَنْزِيلُ الْكِتَابِ کتابی است فرو
فرستاده شده از نزد رب الارباب لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی نیست در آن یعنی بلا شبهه فرود آمده مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از نزد پروردگار عالمیان
أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ آیا میگویند اهل مکه که محمد بر بافته است آنرا از نزد خود یعنی انکار حقیقت قرآن کرده اند و اسناد افترا باو نموده اند بخلاف آنست
که قرآن بر بافته باشد بَلْ هُوَ الْحَقُّ بلکه آن سخن درست و راست است مِنْ رَبِّكَ از نزد پروردگار تو لِتُنْذِرَ تا بیم کنی از عذاب الهی قَوْمًا مَا
أَتَاهُمْ قومی را که نیامده است بدیشان مِنْ نَذِيرٍ هیچ بیم کننده مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو مراد زمان فترتست که مابین زمان عیسی و خاتم الانبیاست

که ایشان به بیم کردن توانها را ام

لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ تا راه یابند بحق مراد بلعل ثبوتست یعنی مهتدی شوند بآن ادله واضحه اگر عناد و جحود نکنند بعد از آن بیان صفات کمال خود
میکند برای تنبیه بندگان تا از ضلالت بهدایت باز آیند اللَّهُ خدای بحق الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آنکس است که آفرید آسمانها و زمینها را
وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آنهاست از حیوانات و نباتات و معادن و غیر آن فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مقدار زمان شش روز دنیا ثُمَّ اسْتَوَى پس مستولی
شد عَلَى الْعَرْشِ بر عرش که اعظم مخلوقاتست بغلبه و استیلا و تحقیق این معنی در سوره سابقه گذشت پس ای بندگان مبدا و بگروید و از راه
او منحرف مشوید که در دنیا و عقبی مَا لَكُمْ نیست مر شما را مِنْ دُونِهِ بجز او مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که شما را یاری دهد وَلَا شَفِيعٍ و نه هیچ
درخواست کننده که شما را مددکاری نماید یعنی اگر از رضای الهی و اطاعت او تعدی نمائید هیچ ناصری نصرت شما نکند و هیچ شفیعی شفاعت شما ننماید
أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ آیا پند پذیر نمی شوید از مواعظ ربانی و نصایح قرآنی و تفکر نمیکنید در آنچه گفته شد تا صحت آن بر شما واضح شود يُدَبِّرُ الْأَمْرَ
میسازد کار دنیا را باسباب سماویه چون ملائکه و غیر آن که نازل میشود آثار آن اسباب مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ از آسمان بسوی زمین ثُمَّ يَعْرُجُ

میشود

إِلَيْهِ پس عروج میکند آن امر موجود گشته و ساخته شده و صعود می نماید بسوی او یعنی ثابت میشود در علم او وقتی که موجود و مدت ماند بر او و
وجود و وقوع آن فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ در روزی که هست اندازه آن أَلْفَ سَنَةٍ هزار سال مِمَّا تَعُدُّونَ از آنچه شماره آن میکنید مراد

مقدار نست همانند بیرون و نوع ان یعنی حقتعالی تدبیر امری میکند که بعد از هزار سال دیگر موجود خواهد شد و ابن عباس و قتاده و حسن وجبائی در تفسیر
این گفته اند که حق تعالی تقدیر و تدبیر همه امور میکند در حسب ارادهٔ خود در ما بین اسمان و زمین پس صعود میکند ان ملک بعد از ساختن و کذاردن امر
نبوی مکانی که بجانب ان صعود نماید در روزی که مقدار هزار سالی راهست یعنی ان ملک فرو می اید از اسمان و بالا میرود در مدتی که اگر ادمی رود بجز هزار
سال میسر نشود زیرا که از زمین تا باسمان پانصد سال راهست پس مقدار نزول و عروج ان هزار سال راه بود مجاهد برین وجه تفسیر کرده که حقتعالی
تدبیر امر میکند و حکم هزار ساله میفرماید از برای هر شئی پس ملائکه بان نازل میشوند بجهة رسانیدن ان و صعود مینمایند بجهة ثبت و کتابت آن
در صحف خود تا انکه ان هزار سال منتهی شود بعد از ان دیگر باره حکم هزار ساله میفرماید و همین دستور تا انقراض عالم پس الف سنه از برای نزول
و عروج است در دنیا و خمسین الف سنه که در اید دیگر واقع شده از برای مدت قیامت است ذٰلِکَ اخدائیکه تدبیر امر میکند بر طریق مذکور عَالِمُ
الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ دانای پوشیده و پیداست و نهان و اشکار یعنی داننده امور دنیا و عقبی و با عالم است با نچه بوده باشد و با نچه خواهد بود پس
تدبیر امر همه چیزها میکند بر وفق حکمت و مصلحت الْعَزِیزُ غالبست بر امر و تقدیر الرَّحِیمُ مهربانست بر بندگان خود بتدبیر الَّذِیٓ اَحْسَنَ
خداوندی که نیکو کرد کُلَّ شَیْءٍ خَلَقَهُ هر چیزی را که افریده است یعنی بیاراست انرا بر وجهی نیکو بمقتضای حکمت و وفق مصلحت پس جمیع مخلوقات حسن
باشد و اگرچه متفاوت اند در حسن و گویند که حسن بمعنی علم است یعنی خدای عالم است که چگونه خلق میباید کرد بر وجه احکام و اتقان وَبَدَاَ و
اغاز کرد خَلْقَ الْاِنْسَانِ افرینش ادم را مِنْ طِیْنٍ از گل ثُمَّ جَعَلَ پس افرید نَسْلَهُ پس او را یعنی ذریت و فرزندان او را مِنْ سُلٰلَةٍ از خلاصه و
نفاوه بیرون اورده از صلب مِنْ مَّآءٍ مَّهِیْنٍ از ابی ضعیف و خوار یعنی نطفه که در نهایت حقارت و خواریست ثُمَّ سَوّٰىهُ پس تسویه و تقویم فرمود
در انتصور اعضای او یعنی غالب او را براست تر و خوبتر وجهی بیاراست وَنَفَخَ فِیْهِ مِنْ رُّوْحِهٖ و دمید در او از روح خویش اضافه روح بخود بجهة
تشریف و تکریم ادم است و اظهار انکه وی مخلوقی شریف و عجیب است و او را شان و مرتبه است که مناسبت بحضرت ربوبیت و بجهة که حضرت امیر المؤمنین
فرموده که من عرف نفسه فقد عرف ربه وَجَعَلَ لَکُمُ و گردانید یعنی افرید برای شما السَّمْعَ گوش را تا بشنوید وَالْاَبْصَارَ و دیدها تا ببینید
وَالْاَفْئِدَةَ و دلها را در یابید قَلِیْلًا مَّا تَشْکُرُوْنَ اندکی از زمانی اندک سپاس داری میکنید و شکر میکنید شکری اندک برچنین نعمتها یعنی چنانکه
میباید و سزاست بشکر گذاری این نعمت قیام نمی نمائید وَقَالُوْٓا و گفتند منکران بعث چون ابی بن خلف و امثال او در روی انکار وجود ءَاِذَا ضَلَلْنَا
فِی الْاَرْضِ ایا چون گم شویم در زمین یعنی خاک شویم و با زمین مختلط گردیم چنانکه اعضای ما از اجزای خاک متمیز نباشد ءَاِنَّا ایا ما این هنگام که با خاک
برابر شده باشیم لَفِیْ خَلْقٍ جَدِیْدٍ در افرینش نو خواهیم بود یعنی هرگز مبعوث نشویم بعد از انکه خاک شده باشیم بَلْ هُمْ بلکه ایشان بِلِقَآءِ رَبِّهِمْ
برسیدن بجزای پروردگار خود در اخرة کٰفِرُوْنَ ناگروندگانند بعث و نشور و عقاب و ثواب و حساب قُلْ بگو ای محمد یَتَوَفّٰىکُمْ بتمام فرا گیرد روح
شما را مَلَکُ الْمَوْتِ فرشته مرگ که عزرائیل است الَّذِیْ وُکِّلَ بِکُمْ ان فرشته که موکل مرگ است و کماشته شده است بشما بقبض ارواح و عزلت شما از
این دنیای فانی ثُمَّ اِلٰی رَبِّکُمْ تُرْجَعُوْنَ پس بسوی پروردگار خود باز گردیده شوید برای حساب و جزا و صاحب کشاف گفته که عزرائیل ارواح را بخواند
پس جواب دهند پس اعوان خود را بقبض ان امر نماید و از مجاهد نقل است که همه روی زمین نزد ملک الموت مانند طشتی است که از هر جا که خواهد تناول
تواند نمود و در تفسیر ابو اللیث مذکور است که ملک الموت را دو روی است از اتش که بدان روی بر کافران موکلست ظاهر کرد و روح ایشان را قبض
کند و روئی دارد از ظلمت که بدان روی روح منافقان را فرا گیرد و روی دارد مشابه روی ادمیان که بدان روی ارواح مؤمنان قبض کند و روئی
است و را از نور که بدان روی ارواح انبیا و شهدا و صدیقان قبض نماید و اعوان او ملائکه رحمت و عذابند در خبرست که رسول فرمود که در شب
معراج چون مرا باسمان بردند همه فرشتگان در روی من خندیدند و اظهار بشاشت کردند مگر فرشته که در میان ایشان با سهم و هیبت تمام بود و فرخ
در دست گرفته و روی بخاک میکرد بروی سلام کردم جواب سلام من باز داد و در روی من تبسم نکرد گفتم ای جبرئیل این فرشته چه کس است گفت
ملک الموتست تا خدای او را افریده است هرگز روی و خندان بوده پس نزد وی رفتم و گفتم بملک الموت بیکساعت چگونه همه جهان احاطه مینمائی گفت
این جهان در پیش من مانند خانی است که در پیش کسی نهاده باشند دستش هرجا که خواهد رسد گفتم این لوح چیست گفت این لوح نام کسانی است که
اجال ایشان در این سال منقضی خواهد شد و من در ان مینگرم تا هر که را وقت اجل در امده باشد قبض روح او کنم و از ابن عباس مرویست که دنیا نزد
ملک الموت مانند خانی است نزد کسی که از هر جا که خواهد چیزی بر دارد بهیچ که با و برسد و ما بین کاهی که ملک الموت بر دارد از مشرق تا مغرب
عکرمه از ابن عباس نقل کرده که پیغمبر فرمود که همه امراض و اوجاع که واقع شود پیک مرگند و رسولان اند و چون اجل بنده نزدیک رسد ملک الموت
حاضر شود نزد او و او را گوید که بسا چیزی که بعد از چیزی است و بسا رسولی که بعد از رسولی است و بسا پیکی که بعد از پیکی است و من چیزی ام
که بعد از من چیزی دیگر نخواهد بود و من رسولی و پیکی ام که بعد از من پیک و رسولی نباشد اجابت پروردگار خود کن خواه برغبت و خواه باکراه
و چون قبض روح او کند و خویشان و مصاحبان او بفریاد و فغان در ایند گوید با ایشان که برکه فریاد میکنید و برکه میگریید بخدای که من براو ستم
نکردم و اجل یعنی قبل از اجل روح او را قبض نکردم و روزی او نخوردم بلکه خدای او وی را بخواند و وی اجابت دعوت وی نمود پس باید که شما بر نفس
خود بگریید نه بر وی پس بتحقیق که مرا در شما عود و رجوع بسیار خواهد بود تا از شما هیچکس را باقی نگذارم بعد از ان از حال مشرکان خبر میدهد و
لَوْ تَرٰٓی و اگر ببینی ای بیننده اِذِ الْمُجْرِمُوْنَ چون مشرکان که متوغلند در انواع معاصی که معظم ان شرکست نَاکِسُوْا رُءُوْسِهِمْ افکندگان باشند

سرهای خود را در پیش در دوزخ و قیامت از غایت خجالت و مذلت و شرمساری عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار خود یعنی در موقف عرض حساب گویند حقتعالی متولی
حساب بندگان باشد گویند رَبَّنَا ای پروردگار ما أَبْصَرْنَا دیدیم آنچه وعده کرده بودی وَسَمِعْنَا و شنیدیم از تو تصدیق پیغمبران را و با هول
رستخیز و آواز صور را شنیدیم فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا پس بازگردان ما را بدنیا تا بکنیم کار شایسته إِنَّا مُوقِنُونَ بدرستیکه ما بیگمانانیم
و متیقنانیم امر عقبا زیرا که مشاهده کردیم آن را و ما را شکی در آن نیست و چون مشرکان این را بگویند حقتعالی گوید که وَلَوْ شِئْنَا و اگر میخواستیم
لَآتَيْنَا هر آینه میدادیم در دنیا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا هر نفسی را ره یافتی بوسیله آن بسوی ایمان و عمل صالح یعنی همه را بر وجه الجاء و اضطرار ب
ایمان میداشتیم اما چون تکلیف مقتضای اختیار است تا خود ایمان آرد تا مستحق مدح و ثواب باشد از جهت ایشان را ملجاء نساختیم بلکه بتعیین
امر ایمان نمودیم و زمام کفر و ایمان را در دست ایشان دادیم که فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر و ایشان ضلالت را بر هدایت اختیار کردند و بان مستحق
عذاب گشتند هم چنانکه میفرماید و لکن حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي ولیکن ثابت شده است این گفتار از من که لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ هر آینه پر سازم دوزخ
را مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ از کفار دیو و آدمی أَجْمَعِينَ در حالی که همه مجتمع باشند در آن و چون شما باختیار خود پا از ظلمت کده کفر بیرون ننهادید
و ایمان را بازگذاشتید با وجود ظهور حقیقت ایمان بر شما فَذُوقُوا پس بچشید عذاب دوزخ را بِمَا نَسِيتُمْ بسبب آنکه فراموش نمودید یعنی ترک کردید
و فروگذاشتید و متذکر و متعظ نشدید لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا برسیدن شما باین روز بجهت ترک ایمان باختیار إِنَّا نَسِينَاكُمْ بدرستیکه ما
فراموش نمودیم یعنی ترک کردیم و فروگذاشتیم شما را در عذاب ابدی و اصلا شما را یاد ننماییم همچنانکه چیزی را فراموش کنند و بیاد نیاورند پس
با شما معامله ناسیان کردیم وَذُوقُوا و بچشید ای مشرکان مکرر عَذَابَ الْخُلْدِ عذاب جاودانی را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بسبب آنچه بودید که میکردید
از کفر و معاصی مرویست که در قیامت چون همه بندگان را در مقام سیاست بدارند و حساب همه بکنند و اهل دوزخ را بمنازل فرستادند فرشتگان
برخیزند و زبان بشفاعت بگشایند بعضی از ایشان را بجهت شفاعت فرشتگان از راه دوزخ باز آورند و گروهی دیگر بشفاعت پیغمبران از آتش دوزخ
خلاصی یابند و جمعی دیگر بشفاعت شهیدان و فرقه دیگر بشفاعت مؤمنان و بعد از آن رحمت الهی بصورت خوب برآید و گوید بار خدایا مرا شفاعت فرمای (?)
حقتعالی فرماید که شفاعت کن در حق هر مؤمنی و مؤمنه که مرا در موضعی یاد کرده باشد و یا از من ترسیده باشد پس در دوزخ نماند مگر کسیکه خدای
تعالی بد و مبالات نکند بجهت کفر و شرک آنگاه میفرماید که تا درهای دوزخ بر روی ایشان دربندند پس هیچ راحت در آن در نیاید و هیچ وجه غم از
او بیرون نیاید فرشتگان با ایشان گویند فذوقوا بما نسیتم تا آخر و بعد از ذکر عاقبت اهل شرک و طغیان و کفران و عصیان بیان حال و مآل مؤمنان
میفرماید که إِنَّمَا يُؤْمِنُ جز این نیست که میگروند بِآيَاتِنَا بآیتهای کلام ما الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا آنانکه چون پند داده شوند بِهَا بان
آیتها خَرُّوا بروی در افتند سُجَّدًا سجده کنندگان بجهت خوف از عذاب ربانی وَسَبَّحُوا و تسبیح و تنزیه کنند پروردگار خود را از آنچه نه لایق عظمت
و کبریای او باشد تسبیحی مقرون بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بستایش پروردگار خود یعنی از صفات نالایق او را تنزیه کنند و بستایش موافق او را بستایند و
بجهت رستگاری از عذاب سبحانی او را پرستش نمایند بر آنچه توفیق داده ایشان را بایمان و هدایت و شکرگذاری کنند وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ در حالتی
که ایشان سرکشی نکنند از ایمان و سجود بلکه برغبت تمام اطاعت او کنند و بعبادت او مشغول شوند این سجده اولی است از سجده عزایم اربع و باجماع اهل
البیت خواننده و نویسنده و شنونده این سجده واجب است و این را سجده تذکر گویند چه تا بنده متذکر کرم (?) دم نزند تلاوت این آیه بجز بواکه (?) از آن
غافل شده و تصدیق کند که دلایل قدرت و وجود و وحدانیت او سبحانه در همه اشیاء جاری و ساری است از تنزل و این آیه است که منازل بعضی از انصار در
مسجد سید ابرار دور بود و چون نماز شام بان قدوه انام صلعم ادا کردندی هیچ یک از مسجد تا وقت ادای عشا توقف نموده نماز گذاردندی و بمنزل خود
نرفتندی تا وقت نماز خفتن بجماعت با آنحضرت دریابند حقتعالی در شان ایشان این فرستاد که تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ پهلوهای ایشان عَنِ الْمَضَاجِعِ از
خوابگاهها يَدْعُونَ رَبَّهُمْ میخوانند پروردگار خود را خَوْفًا بجهت ترس از خشم و غضب وَطَمَعًا و بجهت امید در رحمت او بود در اوضح فرموده که این
در شان جمعی است که نماز عشا و صبح را بجماعت گذارند و اکثر برآنند که در شان متهجدان و شب خیزانست که چون پرده شب فرو گذارند و جهانیان
سر بر بالین غفلت نهند ایشان پهلو از بستر گرم و فراش نرم بر داشته بر قدم نیاز بایستند و در شب دراز با حضرت کریم کارساز و رحیم بنده نواز
راز گویند و این قول حسن و مجاهد و عطاست و مروی از ابو عبدالله عم و واحدی باسناد خود از معاذ بن جبل نقل کرده که گفت با جمعی در سفر
غزوه تبوک با رسول بودیم و از حرارت تاب آفتاب بیتاب شده بودیم و بجهت این هر جمعی ملتجی بموضعی شدند و من با رسول خدای در موضعی که اقرب بوی بود
فرود آمدم پس نزدیک وی رفتم و گفتم یا رسول الله مرا بعملی تعلیم فرمای که مرا به بهشت در آورد و از دوزخ دور گرداند فرمود که از چیزی بزرگ سؤال کردی
و آن آسانست بر کسی که حق تعالی بر او آسان گرداند طریق آن او آنست که خدای بوحدانیت پرستش کنی و با او شرک نیاوری و نماز و منبر را برپای داری و
زکوة مفروضه را ادا کنی و روزه ماه رمضان مبادا ری (?) بعد از آن فرمود که اگر خواهی ترا بابواب بهشت دلالت نمایم گفتم بلی یا رسول الله فرمود روزه
سپریست از آتش دوزخ و صدقه خشم خدای را فرو نشاند و نماز شب که در میانه شب برای رضای خدا گذارده شود بعد از آن این آیه تلاوت فرمود تا
تتجافی جنوبهم الآیه و چیزی دیگر ترا بقوام این جمله گفتم بلی فدای تو گردم پس زبان خود بدست گرفت و فرمود زبان خود نگاه دار من گفتم یا رسول الله ما
را بگفتار زبان مؤاخذه کنند فرمود یا معاذ مردم را بروی در دوزخ نیفکنند الا با فرآورده زبان ایشان اسما بنت عمیس از رسول روایت کند که
شنیدم آنحضرت فرمود که چون روز قیامت باشد و خلایق را در موقف عرض بدارند منادی ندا کند و گوید باید که شب خیزان در دنیا از جا

ولایت

دور شود

خود بر چیزهای دیگر بهشت میروند و بعد از آن در حساب خلایق شروع کنند و از بلال روایت کرده که رسول صلعم فرمود که بر شما باد که نماز شب کنید که این
شعار صالحانست که پیش از شما بودند و بدرستی که قیام شب موجب تقرب بخدا و نهی کننده صاحب خود را از آثام و تکفیر سیئات و راننده
درد والم از جسد و در وصیت نامه که امام حسن عسکری علیه السلام بعلی بن الحسین بابویه قمی رحمه الله نوشته مذکور است که بر تو باد که نماز شب بجای آوری پس
بتحقیق که پیغمبر خدا صلعم وصیت کرد امیر المؤمنین ع را و گفت علیک بصلوة اللیل و من استخف بصلوة اللیل فلیس منا یعنی سه بار تکرار فرمود که
ای علی بر تو باد بنماز شب و هر که استخفاف کند بنماز شب پس از ما نباشد و از سهیل یا یمن یمنی یعنی از ویس قرنی قدس سره منقولست که در شبی
گفت هذه لیلة الرکوع این شب رکوع است و بیک رکوع بسر میبرد و در شب دیگر میفرمود که هذه لیلة السجود این شب سجود است و بیک سجده بصبح
میرسانید یکی گفت ای ویس چون طاقت طاعت داری که شبهای دراز بر یک حال میگذرانی گفت کجاست شب دراز کاشکی از ازل و ابد یک شب
بودی تا بیک سجود بسر بردمی در آن نالهای زار و گریهای بیشمار کردمی باین مضمون بر نیم شب که همه مست خواب خوش باشند   من و خیال تو
و نالهای دردآلود   و از پیغمبر روایت کرده اند که قیام العبد من اللیل یعنی مراد باین قیام بنده است در شب برای ادای طاعت و وظایف عبادت
از حضرت رسالت مرویست که چون روز قیامت باشد خلق اولین و آخرین را جمع کنند منادی باواز بلند بر وجهی که همه خلایق شنوند ندا کند که زود
باشد که بدانند اهل جمع که امروز کرامت ولی بکرم و احسان و یار ندا کند که باید که همه برخیزند جمعی که پهلوهای خود را از مضاجع دور کرده اند
برای عبادت من پس جمعی برخیزند و ایشان بسیار اندک باشند و دیگر باره ندا رسد که باید برخیزند آنانکه باز نداشته باشد ایشان را تجارت و سودا و
معامله از ذکر خدا و ایشان نیز اندک باشند و دیگر ندا کند که باید که برخیزند آنانکه حمد خدای کرده باشند در جهر و سر و این جماعت نیز بسیار اندک باشند
پس همه را بی حساب ببهشت در آرند و آنگاه حساب خلایق کنند مالک بن دینار گوید که انس بن مالک را از این آیه پرسیدم گفت مراد جماعتی اند از اصحاب
رسول صلعم که میان نماز شام و خفتن نماز گذاردندی و عبد الله عمر روایت کرده که رسول صلعم فرمود که هر که او میان نماز شام و خفتن بتعقیب مشغول
شود حقتعالی برای او در کوشک در بهشت بنا کند هر یک سالی راه و از قتاده نیز مرویست که این جماعت آنانند که میان نماز شام و خفتن نماز گذارند و این
نماز را نماز اوابین خوانند و این ساعت را ساعت غفلت هم گویند و هر دعا که میان نماز شام و خفتن کنند مستجاب بود و هشام بن سالم از ابو جعفر روایت کرده
که هر که میان نماز شام و خفتن دو رکعت نماز بگذارد و در رکعت اول فاتحة الکتاب و وذا النون اذ ذهب مغاضبا تا نجی المؤمنین و در رکعت
دویم فاتحة الکتاب و این و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها تا آخر بخواند و در قنوت دست بر دارد و بگوید اللهم انی اسئلک بمفاتح الغیب لا یعلمها الا
انت ان تصلی علی محمد و آل محمد علیه و علیهم السلام و ان تفعل بی ما انت اهله و لا تفعل بی ما انا اهله اللهم انت ولی نعمتی و القادر علی طلبتی
تعلم حاجتی فاسئلک بحق محمد و آل محمد لما قضیتها برحمتک یا ارحم الراحمین هیچ حاجت نخواهد ماند مگر اجابت مقرون گردد حاصل که حق تعالی وصف
اهل ایمان میکند که ایشان بجهت شوق عبادت حضرت عزت ترک استراحت نموده او را میخوانند و مما رزقناهم و آنچه روزی داده ایم و عطا فرموده
ایم ایشان را ینفقون نفقه میکنند در وجوه خیر یعنی بسبب در گاه ما عرض نیاز و گدائی میکنند و در راه ما برور و بفریاد اهل نیاز و گدایان می
رسند بعد از آن بجهت ترغیب و تحریص اهل ایمان در طاعت بدنی و مالی جزای ایشان میکند فلا تعلم نفس پس هیچ نفسی نمی داند نه ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل
ما اخفی لهم آنچه پنهان داشته شده است برای پهلو تهی کنندگان از خوابگاه و انفاق کنندگان بر وجه مرضات الله من قرة اعین از روشنی چشمها
یعنی چیزهائی که بدان چشمها روشن گردد و ابن مسعود روایت کرده که در توریت است که حقتعالی اماده ساخته برای آنانکه پهلو از بستر بر دارند برای
رضای خدا آنچه هیچ چشم او را ندیده و هیچ گوش او را نشنیده و بر خاطر هیچ آدمی نگذشته است و هیچ فرشته از آن ندانسته و در حدیث قدسی نیز وارد شده که
اماده کرده ام برای بندگان صالح خود آنچه هیچ چشم از آن ندیده باشد و اهل ایمان که در شب در عبادت بدنی و مالی مشغولند جزا داده شوند جزاء جزا
دادنی بما کانوا آنچه بودند که باخلاص نیت یعملون عمل میکردند آورده اند که ولید بن عقبة بن ابی معیط که برادر عثمان بود از جانب مادر با امیر المؤمنین
در مقام مفاخرت در آمده گفت یا علی تو کودکی و قوت جوانی من از تو بهتر است زبان او وی من از تو بیشتر و سنان من از سنان تو تیزتر و در میان
لشکر از تو پایدارتر و با ثبات تر امیر المؤمنین علیه السلام در جواب آن ملعون فرمود که خاموش باش ای فاسق ترا با من چه یارای آنکه مفاخرت کنی چون هر آن
که مجادله نمائی حقتعالی بتصدیق مرتضی آیه فرستاد که افمن کان مؤمنا آیا آنکس که هست گرونده بخدا و رسول یعنی حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
کمن کان فاسقا همچو کسیست که بیرون رفته از دایرهٔ ایمان یعنی ولید لا یستوون برابر نیستند در شرف و در تبار در جزا و ثواب و همین
ولید پلید است که عثمان او را بر کوفه والی ساخته بود شبی خمر خورده بود بامداد بمسجد رفت و مست امامت کرد و نماز صبح را چهار رکعت بگذارد
و در میان نماز روی بقوم کرد و گفت بر چهار رکعت بیفزایم که بانشاطم و سرخوش مردمان بدانستند که او مست است نامه نوشتند بعثمان و او
را از این معنی واقف ساختند عثمان کس فرستاد و او را طلبید و بعضی صلحای کوفه نیز برفتند و گواهی دادند بر او که خمر خورده و مست نماز امامت
و نماز بامداد چهار رکعت گذارده و گفته ازیدکم فانی نشیط عثمان با امیر المؤمنین مشورت کرد حضرت فرمود که او را هشتاد تازیانه حد باید زد
عثمان حد زد و این حال در کوفه شایع شد و در زمان خلافت امیر المؤمنین ع همه مهاجر و انصار با آنحضرت بیعت کردند و ولید و مروان و حکم و سعید بن عاص بیعت
نکردند امیر المؤمنین ع فرمود که چرا بیعت نمیکنید ولید گفت زیرا که تو مرا بغضب آوردهٔ و کینه خود را در دل من جای دادهٔ و پدر مرا و پدر سعید را در
روز بدر کشته و چون عثمان مروان را بمدینه آورد با او عتاب کردی که ما با تو باین شرط بیعت میکنیم که ما را بر دیگران مزیت دهی چون از تو هراسان شویم

بشام روی هم و کشندگان عثمان را بقتل رسانیم حضرت جواب داد که آنچه گفتی که ما را بغضب است و بر کینه ساختی آن بجهت آنست که مترصد رضای الله بود و عدم تعطیل
احکام الله و ترویج دین رسول الله پس کینه شما حقیقة با خدا و رسول باشد نه با من و اما اینکه گفتی ما را فرمودی باشد شما را غیر آنچه شرع تجویز کند
چگونه من از دایره شرع قدم بیرون نهم و آنچه مرضی شما باشد عمل نمایم و اما ترس شما از من میتوانم که شما را ایمن گردانم و بدون آنکه از شما معصیتی ظاهر
شود که موجب حد و تعزیر باشد ایذا و آزار نرسانم و اما کشندگان عثمان را آنچه در شرع جایز باشد که آن ثبات خون اوست ببینیم با ایشان عمل کنیم
گفت اگر تو بیعت نکنیم چه خواهی کرد فرمود شما را محبوس سازم تا بیعت کنند پس ایشان بالضروره بحسب ظاهر بیعت کردند و با اهل ایمان مسالک
شدند حاصل که حق تعالی میفرماید که مؤمنان و فاسقان مساوی یکدیگر نباشند چه منزله مؤمن درجات جنانست و منزل فاسق درکات نیران همچنانکه
در تفصیل آن میفرماید که أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا اما آنانکه گرویدند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته فَلَهُمْ جَنَّاتُ
الْمَأْوَىٰ پس مر ایشان راست بوستانهای که ماوای حقیقی است چه دنیا منزلیست که ناچار از آن ارتحال باید کرد بخلاف عقبی که دار خلود است و گویند
جنة المأوی جنتی است در جنان بر یمین عرش رحمن و ابن عباس فرموده که تسمیه آن بماوی بجهت آنست که ارواح شهدا و صلحا در آن جای گیرند و حقتعالی
در روز قیامت آنرا بمؤمن خالص العقیدة و مخلص العمل دهد نُزُلًا در حالتی که پیشکشی باشد و ما حضری که برای مهمان آورند پس از دخول بهشت نعیم
کلیه که بکنه آن نتوان رسید بد ایشان ارزانی دارد بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بسبب آنکه بودند که میکردند عملی که مستحق این کرامت و عطا باشند وَأَمَّا الَّذِينَ
فَسَقُوا و اما آنکه بیرون رفتند از راه دین و بطریق کفر و ضلالت راسخ شدند فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ پس بازگشت ایشان آتش دوزخ است یعنی بجای
جنة المأوی که نامزد مؤمنانست ایشان را در آتش دوزخ ماوا دهند كُلَّمَا أَرَادُوا هرگاه خواهند أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا آنکه بیرون آیند از آتش دوزخ
بجهت بیتابی و تاب عذاب و عقاب آتش أُعِيدُوا فِيهَا باز گردانیده شوند در آن و مراد خلود ایشانست در آن و در خبر آمده که هرگاه آتش بوقت جوشش
ایشان را بالا افکند تا نزدیک درهای دوزخ رسند و توقع بیرون آمدن کنند خزنه دوزخ بگرزهای آتشین ایشان را بزنند و بقعر دوزخ در اندازند
وَقِيلَ لَهُمْ و گفته شود یعنی خزنه گویند مر ایشان را بر وجه اهانت و زیادتی غیظ که ذُوقُوا بچشید عَذَابَ النَّارِ عذاب آتشین را الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ
آن عذابی که بودید که بآن تُكَذِّبُونَ تکذیب کردید و باور نمیداشتید اینکلام دلیلست بر آنکه مراد بفاسق کافر است چه غیر کافر در دوزخ مخلد
نخواهد بود وَلَنُذِيقَنَّهُمْ و هر آینه بچشانیم اهل مکه را مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ از عذاب نزدیکتر و خوردتر در دنیا که قتل است و اسر و قحط بجهتی
که مدت هفت سال بآن مبتلا بوده و گوشت مرده و سگان میخوردند دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ بجز از عذاب بزرگتر که عذاب خلود است در آتش دوزخ
لَعَلَّهُمْ شاید که ایشان یعنی جمعی که باقی مانند از ایشان يَرْجِعُونَ باز گردند براه حق از کفر توبه کنند حضرت امام محمد باقر ع فرمود که مراد بعذاب اکبر خروج
مهدی آل محمد است که بر کافران بیرون آید و استیصال همه ایشان بر دست او باشد و در لباب نیز از تفسیر نقاش نقل کرده که ادنی غلای اسعار است و اکبر
خروج مهدی بشمشیر آبدار وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنْ ذُكِّرَ از کسی که پند داده شود بِآيَاتِ رَبِّهِ بآیتهای پروردگار او یعنی قرآن با حجج واضحه
ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا پس روی بگرداند از آن و تفکر نکند در آن إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ بدرستیکه ما از مشرکان مُنْتَقِمُونَ انتقام کشندگانیم هیچ کتب و عذاب
چه جای آنکسی که او ظالمتر از هر ظالمی باشد یعنی هرگاه حقتعالی از جمیع مشرکان انتقام کشد پس کسی که اظلم از ایشان باشد نصیب انتقام او بر وجه اوفر و اتم
باشد و چون مشرکان قریش با وجود آیات واضحه تکذیب پیغمبر میکردند و آنحضرت بجهت آن بسیار مغموم میشد حقتعالی بجهت تسلی خاطر سید عالم صلعم و وعید
مکذبان وی را از قصه موسی و قوم او خبر داد که وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ و بتحقیق که دادیم موسی را توریة چنانچه ترا قرآن فَلَا تَكُنْ فِي
مِرْيَةٍ پس مباش در شک مِنْ لِقَائِهِ از دیدن تو کتاب قرآن را بقوله وانک لتلقی القرآن و گویند معنی آنست که شک مکن در تلقی موسی توریة را
از خدا برضا و قبول و نزد ابن عباس ضمیر راجع بموسی است یعنی بلا شک تو ملاقات خواهی کرد با موسی در دنیا چنانکه در وسیط آورده که حقتعالی وعده
داده بود حضرت رسالت را که پیش از آنکه از دنیا رحلت کنی موسی را خواهی دید اینجا جهة تاکید همان وعده میگوید که شک مکن در لقای تو او را در وقتی
که آنحضرت را بمعراج بردند موسی را در آسمان ششم هم بوقت عروج دید هم بوقت نزول و حضرت فرمود که در شبی که مرا باسمان بردند موسی را دیدم دراز
بالا و جعد موی گویا که از مردان شنوءه است و عیسی را دیدم میانه بالا مایل بسفیدی و سرخی وَجَعَلْنَاهُ و گردانیدیم کتاب منزل بر موسی یا موسی را
هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ راه نماینده مر بنی اسرائیل را وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ و گردانیدیم از جمیع بنی اسرائیل أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا پیشوایانی که راه نمودند
خلق را باحکام توریة بفرمان ما ایشان را و عنایت ما لَمَّا صَبَرُوا آن هنگام که صبر کردند بر ایمان یا بر شداید قوم یا بر ارتکاب طاعت یا از اجتناب معاصی
وَكَانُوا بِآيَاتِنَا و بودند که بآیات ما یعنی علامات و معجزاتی که موسی را داده بودیم يُوقِنُونَ بیگمان بودند بجهت امعان نظر در آن همچنانکه گردانیدیم
کتاب منزل بر تو سبب هدایت بندگان و گردانیدیم از امتان تو پیشوایانی که هدایت خلقان کنند بفرمان ما و صبر کردند بر آن و بآیات و معجزاتی که بتو
دادیم بر یقین بودند إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ او حکم کند میان مردمان يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز فِيمَا كَانُوا فِيهِ
در آنچه که بودند که در آن يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکردند در امر دین یعنی بحکم نافذ خود محق را از مبطل جدا سازد و هر یک را فراخور اعتقاد و کردار جزا
دهد أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ آیا راه ننمود و بیان نکرد اهل مکه را كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ چندانکه هلاک کردیم پیش از ایشان مِنَ الْقُرُونِ از اهل قرنها مانند
قوم عاد و ثمود يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ میروند اهل مکه در مسکنهای ایشان و در سفر خود بر آن میگذرند و آثار و علامات و مقامات آنرا می بینند
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در این اهلاک ما قرون ماضیه را لَآيَاتٍ هر آینه عبرتهاست مر امت ترا أَفَلَا يَسْمَعُونَ آیا پس نمی شنوند این سخنان را

یعنی بگوش هم استماع نمیکنند تا پند گیرند و منزجر شوند پس تنبیه کفار مکه میکنند که اَوَلَمْ یَرَوْا آیا نمی بینند و نمیدانند اَنَّا نَسُوْقُ الْمَآءَ آنرا که
ما میرانیم آب را یعنی باران و سیل را میفرستیم اِلَی الْاَرْضِ الْجُرُزِ بسوی زمین خالی از گیاه فَنُخْرِجُ بِهٖ پس بیرون می آوریم بآن آب باران زَرْعًا کشت زاری
و گویند جرز اسم موضعی است در ولایت یمن که آب جویها بدان نمیرسد و حق تعالی آب باران را بدان زمین خشک میرساند و از آن زراعات و اشجار و
سایر نباتات روییده می شود تَاْكُلُ مِنْهُ میخورند از آن زرع اَنْعَامُهُمْ چهارپایان ایشان یعنی از کاه زرع و گیاه و برگ درخت و غیره وَاَنْفُسُهُمْ
و میخورند ایشان یعنی از دانه و میوه آن اَفَلَا یُبْصِرُوْنَ آیا نمی بینند این را تا استدلال کنند بر کمال قدرت حق و بدانند که آنکه قادر است بر انبات
زرع از زمین خشک قدرت دارد بر زنده گردانیدن مردگان بعد از موت وَیَقُوْلُوْنَ و میگویند کفار مکه که مَتٰی هٰذَا الْفَتْحُ کی باشد این فتح
که مؤمنان میگویند که خدا مارا بر مشرکان مکه فتحی خواهد داد یعنی کافران از روی استبعاد استعجال میکردند در باب نزول عذاب بر ایشان و
باصحاب محمد میگفتند که این فتحی که وعده میدهید کی خواهد بود زود بنمائید اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ اگر هستید راستگویان وعده خود مراد
فتح مکه است و نزد سدی حکم بعذاب ایشان روز بدر بود و نزد مجاهد حکم است بثواب و عقاب در روز قیامت قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان که یَوْمَ
الْفَتْحِ روز فتح مکه یا بدر یا حکم بثواب و عقاب لَا یَنْفَعُ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا سود نخواهد داشت آنها را که نگرویده اند اِیْمَانُهُمْ گرویدن ایشان
یعنی مقتولان چه در حال قتل که وقت استیصال است ایمان ایشان را فائده ندهد وَلَا هُمْ یُنْظَرُوْنَ و نباشند ایشان که مهلت داده شوند در
عذاب قتل ایشان در توقف افتند و یا آنکه در روز قیامت ایمان آوردن نفع بایشان رساند و از عذاب مهلت یابند فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ پس روی بگردان
از ایشان از روی اهانت و ایشان را واگذار تا مدت معلوم که وقت نزول آیت السیف است وَانْتَظِرْ و منتظر باش نصرت الهی را اِنَّهُمْ مُنْتَظِرُوْنَ
بدرستیکه ایشان نیز منتظرند که غلبه کنند بر تو و بمضمون الحق یعلو ولا یعلی نصرت و غلبه ترا باشد نه ایشان را و یا آنکه چون وعید الهی البته بایشان
خواهد رسید پس گویا منتظر اند سُوْرَةُ الْاَحْزَابِ ثَلٰثٌ وَّسَبْعُوْنَ اٰیَةً وَّهِیَ مَدَنِیَّةٌ ابی بن کعب از حضرت رسالت پناه صلعم روایت کرده
که هر که سورة الاحزاب را بیاموزد روز قیامت در جوار سید ابرار و اولاد اطهار او باشد پوشیده نماند که حق تعالی در ختم سورة السجده امر کرد حضرت
رسالت را بانتظار نصرت در این سوره امر فرمود آنحضرت را که در حین انتظار از نواهی اجتناب نماید و اطاعت کفار ننماید و فرمود بقوله تبارک و تعالی بِسْمِ
اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ در اسباب نزول و غیر آن از تفاسیر آورده اند که ابو سفیان بن حرب و عکرمة بن ابی جهل و ابو اعور سلمی بعد از واقعه احد از پیغمبر
امان طلبیده از مکه بمدینه آمدند و در مرکز نفاق یعنی عبد الله بن سلول که راس و رئیس اهل کفر بود نزول کردند و روز دیگر عبد الله بن سعد بن
ابی سرح و طعمة بن ابیرق که از اهل نفاق بودند همراه گرفته نزد رسول آمدند و گفتند ما را بلات و مناة بازگذار و بگو که بتان را در قیامت مقام
شفاعت هست و عبادت آنها نافع است و ما نیز ترا بگذاریم تا خدای خود کنی این سخن بر آنحضرت شاق آمد و روی مبارک در هم کشید ابن ابی
و ابن قشیر و ابن قیس گفتند یا رسول الله سخن اشراف عرب رد مکن که صلاح کلی در ضمن آنست اصحاب گفتند یا رسول الله دستوری ده تا ایشان را
بقتل آریم حضرت فرمود من ایشان را بجان و مال امان داده ام و نقض عهد روا نیست و لیکن ایشان را از مدینه اخراج کنید و بعد از آن فرمود اخرجوا
فی هذه البلد لعنة الله و غضبه بیرون روید از شهر که در لعنت خدا و غضب وی اید پس این آیه نازل شد که یٰۤاَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر خبر دهنده
و بلند مرتبه اتَّقِ اللّٰهَ دایم و باقی باش بر تقوی و یا بترس از خدا در نقض عهد وَلَا تُطِعِ الْكٰفِرِیْنَ و فرمان مبر کافران مکه را چون ابو سفیان و
عکرمه و اتباع ایشان وَالْمُنٰفِقِیْنَ و منافقان مدینه را چون ابن ابی و معتب بن قشیر و اشباه ایشان در هر چه موجب ضعف باشد در دین اسلام
اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستی که خدای هست عَلِیْمًا دانا بمقالات ایشان حَكِیْمًا حکم کننده بوفای عهد و یا عالم بمصالح و بمفاسد حکم نماینده بانچه مقتضای
حکمت است پس آنچه فرماید و نهی کند محض مصلحت و حکمت باشد و گویند یهودان مدینه از قریظه و بنی نضیر و بنی قینقاع بعضی از ایشان از روی نفاق با آنحضرت
مبالغه کردند آنحضرت بجهت شوق ایشان که باسلام ایشان داشت بصغیر و کبیر ایشان ملایمت میفرمود و اگر قبحی از ایشان صادر می شد اغماض عین میفرمود
حقتعالی این آیت نازل فرمود و نزد بعضی دیگر اهل مکه حضرت را گفتند که اگر از دین خود رجوع کنی ما نصفی از مال خود بتو دهیم و شیبة بن ربیعه متعهد
شد که من دختر خود را بنکاح تو در آورم و منافقان مدینه تخویف حضرت میکردند که اگر اطاعت اهل مکه نکنی ترا بقتل آورند حقتعالی فرمود که ای
پیغمبر بگزین فرمان کفار و منافقان مبر وَاتَّبِعْ و پیروی کن مَا یُوْحٰۤی اِلَیْكَ آنچه را که وحی کرده می شود بسوی تو مِنْ رَّبِّكَ از نزد پروردگار
تو چون نهی از اطاعت ایشان و غیر ایشان اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستی که هست خدای بِمَا تَعْمَلُوْنَ بانچه شما میکنید از خیر و شر و صلاح و فساد خَبِیْرًا دانا پس
وحی میفرستد بتو آنچه صلاح تو در آنست و نهی میکند از استماع قول کفره که موجب فساد است وَتَوَكَّلْ عَلَی اللّٰهِ و توکل کن بر خدای یعنی کار خود را
باو واگذار که هر چه کند بر وفق حکمت و مصلحت کند و از غیر او اندیشه مکن وَكَفٰی بِاللّٰهِ وَكِیْلًا و بسنده است خدای کارساز مهم گذار و نگاهبان
جمیع امور و کفایت کند همه مهمات پس بتدبیر صلاح تو قیام نماید و حافظ و ناصر تو باشد و دفع اعدا نماید از تو آورده اند که ابی معمر جمیل بن اوسید
مردی لبیب و فهیم و ادیب بود بارها گفتی که مرا دو دل است که بیکی از آن فهم میکنم زیاده از آنچه محمد فهم میکند و عرب او را ذو القلبین لقب کرده
بودند وقتی که از بدر گریخته میرفت یکی از نعلین در دست و دیگری در پای ابو سفیان بدو رسید و خبر قوم پرسید گفت بعضی مقتول اند و
برخی منهزم ابو سفیان گفت نعلین تو چه حال دارد که یکی در پای و یکی در دست در نگریست و بدان اطلاع یافته گفت ظن من نبود مگر اینکه این هر دو
در پای داشتم باشم معلوم مردمان شد که او را دو دل نیست و در دعوی کاذبست و حقتعالی تکذیب وی کرده رد ادعای ذو القلبین در این آیت

مَا جَعَلَ اللَّهُ نیافرید خدای لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ مر هر مردی را دو دل فِي جَوْفِهِ در اندرون او زیرا که هر قلبی معدن روح حیوانی است و منبع
جمیع قوای پس یکی بیش نشاید و در زاد المسیر آورده که منافقان گفتند که آنحضرت دو دل دارد یکی با ما و یکی با اصحاب حقتعالی فرمود که دروغ میگویند
که با هیچکس دو دل نیافریده ایم و بقول دیگر کافران چون کثرت علم و حفظ رسول را بدانستند تعجب نموده گفتند همانا او را دو دل است گویند این آیه
متصل است با آیه متقدم و معنی این است که ممکن نیست جمع میان اتباع متضادین که یکی اتباع وحی و قرآن باشد و دیگر اتباع اهل کفر و طغیان و از ابو عبدالله
نیز مرویست که حق تعالی دو دل را از برای آن مرد نیافرید که بیکدل دوستی با قومی کند و بیکی دیگر دشمنی با دشمنان ایشان همچنانکه محال است یک کس
را دو دل باشد محال است که یک شخص هم زن کسی باشد و هم مادرش و یا یک شخص هم پسر کسی باشد و هم پسر دیگری چنانکه میفرماید که وَمَا جَعَلَ و
نگردانیده است خدای أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي زنان شما را که تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ ظهار میکنید از ایشان أُمَّهَاتِكُمْ مادران شما یعنی حقتعالی زن را که با
گفته باشید که انت علی کظهر امی تو بر من همچو پشت مادر منی مادرش نساخت زیرا که زوجیت بمقتضی خادمیت است و امومت مقتضای مخدومیت پس
این دو جمع نشود وَمَا جَعَلَ و نگردانید خدای أَدْعِيَاءَكُمْ پسرخواندگان شما را أَبْنَاءَكُمْ پسران حقیقی شما چه بنوة امری است اصلی و دعوت صوری
است عارضی پس با یکدیگر مجتمع نشوند ذَلِكُمْ اینکه یک کس را دو دل باشد و مظاهره همچو مادر حقیقی و پسرخوانده چون پسر حقیقی قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ
سخنی است بدهنهای شما یعنی بزبانهای خود میگوئید و محض قول است و حقیقتی ندارد وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ و خدای میگوید سخن راست را که مطابق
واقع است وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ و او راه مینماید بطریق حق آیه اول در حق اوس بن صامت آمده که زن خود خوله بنت ثعلبه را ظهار گفت و عادت عرب
آن بود که زن مظاهره را مطلقه میدانستند و اصلا رجوع باو نمیکردند و تفصیل این در سورة المجادله مذکور است و آیه دوم در باره زید بن حارثه
کلبی که مردم او را زید بن محمد میگفتند و حال آنکه مملوک خدیجه رض بود و خدیجه او را قبل از وحی بحضرت بخشیده بود و آنحضرت او را آزاد کرده و
چون زید زن خود زینب بنت جحش اسدی را طلاق گفت رسول او را بنکاح خود در آورده جهودان و منافقان طعنه زدند و گفتند که محمد نهی
میکند از آنکه زن پسر خود را بنکاح خود در آورد و خود زن پسر خود را خواسته حقتعالی فرمود که پسرخوانده حقیقة پسر نتواند بود و گفتار شما اصلی
ندارد و مطابق واقع نیست و قول حق و راه راست این است که حقتعالی میگوید و راه مینماید ادْعُوهُمْ بخوانید فرزندان را و نسبت دهید لِآبَائِهِمْ
مر پدران ایشان را هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ این خواندن راست تر است در غایت صدق و راستی نزدیک حق تعالی و در صحیح بخاری مذکور است که
ما نمیگفتیم او را الا زید بن محمد تا این آیه آمد ما او را زید بن حارثه گفتیم فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا پس اگر ندانید آبَاءَهُمْ پدران ایشان را که نسبت دهید ایشان را
بآنها فَإِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران شمااند فِي الدِّينِ در دین اسلام وَمَوَالِيكُمْ و دوست شما در دین یعنی برادران شما و دوستان شمااند در
دین پس در خطاب با ایشان بگوئید یا اخی و یا مولای و با ایشان بنی اعمام شمااند یعنی چونکه شما پدران ایشان را ندانید دینی یکدیگرید پس ایشان پسر برادر شما باشند
مولی بمعنی ابن عم در کلام عرب شایع است وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ و نیست بر شما گناهی فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ در آنچیزیکه خطا کردید بآن و جاهل
بودید بقبح آن چون گفتن زید بن محمد قبل از ورود نهی و بعد از آن بر طریق نسیان وَلَكِنْ و لیکن گناه هست مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ در آنچه قصد
کند دلهای شما و عمدا کسی را نسبت بغیر پدر او دهد بعد از علم بنهی آن و عدم نسیان وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای غَفُورًا آمرزنده گناه آن را که خطا
کند رَحِيمًا مهربان بر صاحب عمد چون توبه کند و بدانکه پسرخوانده را اصلا ارث و نسبت عتق نیست باجماع اهل البیت بخلاف اهل خلاف که
موجب عتق اهل مملوک است و ثبوت نسب کما هی مجهول النسب را شد آورده اند که حضرت رسالت چون بغزوه تبوک عزیمت فرمود همه مسلمانان را
بخروج امر نمود بعضی گفتند از پدر و مادر خود دستوری طلبیم این آمد النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ پیغمبر برگزیده سزاوارتر است بگرویدگان مِنْ
أَنْفُسِهِمْ از نفسهای ایشان در همه کارهای دین و دنیا چه هر چه فرماید عین صلاح بنده و محض فلاح اوست بخلاف امر نفس که موجب غوایت
و سبب شقاوتست فلهذا اولویت نسبت با آنحضرت بر طریق عموم واقع شده و مقید نیست ببعضی دون بعضی پس واجب است بر همه مومنان که نزد
ایشان آنحضرت دوستتر باشد با نفس ایشان و امر آنحضرت نافذتر بر ایشان از امر غیر او و در حدیث آمده که هیچ مومنی نیست مگر که من اولی ام باو
در دنیا و آخرت و بروایت صحیح ثابت شده است که نگرود هیچ یک از شما و مومن نباشد تا من نباشم باو دوست تر از پدر و مادر و فرزند و
همه مومنان پس باید که فرمان او از همه فرمانها لازم تر شناسید و لهذا صاحب عین المعانی آورده که محبت باو سزاوارتر است از خود و غیر خود
از ابی و جانب مجاهد گفته که هر پیغمبری پدر امت خود است و لهذا مومنان برادر یکدیگرند چه پیغمبر پدر ایشانست در دین اسلام وَأَزْوَاجُهُ و زنان
او أُمَّهَاتُهُمْ مادران ایشانند در وجوب تحریم و تعظیم و احترام نه در سایر احکام چه دختران ایشان را خواهر نبوده و نسبت وارث نداشتند و بجهت احترام
ایشان نیست تحریم نکاح ایشان را است بحرمت تحریم نکاح ایشان کقوله تعالی وَلَا تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ أَبَدًا و در مصحف ابن عباس و ابن مسعود چنین بوده که وهو أب
لهم و ازواجه امهاتهم و این را ابو عبدالله نیز مرویست و در بعضی اخبار آمده که جمعی منافقان گفتند چرا محمد زنان ما را نکاح کند و ما زنان او را در نکاح خود
در نیاریم حق تعالی بجهت رد قول ایشان فرمود که ازواجه امهاتهم ازواج اطهار سید ابرار امهات شمااند پس نکاح ایشان بر شما حرام است از قتاده مرویست که
که در صدر اسلام بهجرت و موالات و مواخات میراث میگرفتند حق تعالی نسخ آن نموده فرمود وَأُولُو الْأَرْحَامِ و خویشاوندان بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ
بعضی از ایشان سزاوارترند ببرخی در توارث فِي كِتَابِ اللَّهِ در لوح محفوظ یا در آنچه فرستاده است در قرآن یعنی آیه مواریث در آنچه حقتعالی مکتوب
و مفروض ساخت و بر همه تقدیم یافته احقند بمیراث مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروندگان یعنی از انصار وَالْمُهَاجِرِينَ و از مهاجران که با ایشان برادری

داده و یاران مؤمنان متواخی یعنی قربا از این گروه مذکوره اولی اند بانکه میراث برند از یکدیگر جمیع اموال را إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا مگر آنکه بکنید إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ
با دوستان خود از مؤمنین انصار و مهاجرین مَعْرُوفًا نیکوئی یعنی وصیت کنید بعضی از مال خود را که زیاده از ثلث نباشد برای هر یک که
دوستی دارید مگر که ورثه تجویز زیاده بران کنند و رخصت دهند و یا در حالت حیوة از اموال خود چیزی بدوستان بخشید كَانَ ذَٰلِكَ
هست آنچه مذکور شد در این هر دو آیه از اولویت پیغمبر و توارث ذوی الارحام فِي الْكِتَابِ در قرآن یا در لوح محفوظ مَسْطُورًا نوشته شده و تمام
گشته بدانکه از این آیه استدلال میتوان کرد بر اولویت و خلافت و امامت حضرت امیر المؤمنین ع بر غیر او از دو وجه یکی بموجب النبی اولی بالمؤمنین پیغمبر ما سزاوار
تر است بجمیع مؤمنان و حضرت امیر المؤمنین ع بدلیل انفسنا وانفسکم در مرتبه نفس پیغمبر است پس آنحضرت اولی باشد بجمیع مؤمنان در جمیع امور
که از جمله آن خلافت و امامت است و نیز در غدیر خم حضرت رسالت ص فرموده الست اولی بکم من انفسکم جمله گفتند بلی یا رسول الله فرمود من کنت مولاه
فعلی مولاه و ممکن است که تمسک جویند بقوله و اولوا الارحام تا آخر بر خلافت و امامت آنحضرت زیرا که حق تع بعد از قول النبی اولی بالمؤمنین فرمود
که و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین والمهاجرین یعنی خویشان و بعضی اولی ترند ببعضی بعد از آن خویشان را بدو چیز وصف
کرده باشد با یمان و هجرت بر تقدیر آنکه من بیانی باشد پس اولی بولایت موقوفست بر سه چیز یکی بر قرابت دوم ایمان سیم هجرت و جمیع امت دعوی
خلافت و امامت در پنج کس کرده اند امیر المؤمنین ع و عباس و مخالفان ثلثه اما مخالفان اگرچه مهاجر و مؤمنین بوده اند اما قرابت نداشتند اما عباس
اگرچه قرابت و ایمان داشت اما مهاجر نبود بلکه طلیق بود پس امامت و خلافت مخصوص باشد بحضرت امیر المؤمنین و بعد از ذکر ارحام مذکوره تاکید نبوة
حضرت رسالت میفرماید بذکر اخذ میثاق پیغمبران در این باب میگوید وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کن ای محمد این را که چون فرا گرفتیم مِنَ النَّبِيِّينَ از جمیع پیغمبران
مِيثَاقَهُمْ پیمان ایشان را بر آنکه هر یک از ایشان بشارت دهد به پیغمبری که بعد او خواهد آمد و تبلیغ رسالت نمایند و بعبادة او دعوت نمایند
و یکدیگر را تصدیق کنند و امت را نصیحت نمایند و این میثاق در روز الست فرا گرفتند از پیغمبران وَمِنْكَ و از تو که محمدی وَمِنْ نُوحٍ و از نوح
نجی وَإِبْرَاهِيمَ و از ابرهیم خلیل وَمُوسَىٰ و از موسی کلیم وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ و از عیسی پسر مریم که روح الله است تخصیص ذکر این پیغمبران بعد
از تعمیم برای آنست که اولو العزم بودند و از مشاهیر ارباب شرایع و تقدیم پیغمبر ما بر ایشان جهت تعظیم و تکریم آنحضرت است وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ و فرا گرفتیم از
این پیغمبران مِيثَاقًا غَلِيظًا پیمانی محکم و استوار و عظیم الشان و جلیل المرتبه پس مراد از غلظ میثاق عظم میثاق و جلالة شان است و گویند میثاق
غلیظ یمین مغلظه و مؤکد است بر وفا کردن بانچه حقتعالی بایشان تحمیل کرده بود از اثقال نبوة و تبلیغ رسالت و غیر آن از اقسام عبادة و حاصل
کلام که حق تع اخذ میثاق غلیظ نمود از جمیع انبیاء ع لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ تا سؤال کند راستگویان را یعنی پیغمبران را عَنْ صِدْقِهِمْ از راستی
ایشان در عهد باین معنی که در یوم یقوم الاشهاد هر یک از انبیا گواهی دهند بر نفسها خود از صدق ایشان در عهد یا بپرسند از پیغمبران که امم
ایشان اجابت دعوة ایشان کردند یا نه از ایشان بپرسند که پیغام رسانیده اید و آنچه رسانیده اید بمحض قربت بوده و اخلاص و یا غرض از ریا و
سمعه و ترفع شان از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که هرگاه از راستگویان بپرسند که بچه قصد و بر چه وجه راست گفتید تا بجنبیت ایشان
را جزا دهند پس حال دروغ گوی چگونه خواهد بود و غرض از این سؤال تهدید کافران و ناگرویدگانست از قبیل ءانت قلت للناس اتخذونی
وامی الهین من دون الله وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ و آماده کرده برای ناگرویدگان عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک بعد از آن تذکیر مؤمنان مینماید بنعمة
فتح و ظفر ایشان بر کافران و میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده اید اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ یاد کنید نعمت خدای را که انعام
فرمود بر شما إِذْ جَاءَتْكُمْ در وقتی که آمدند بشما در روز غزای خندق جُنُودٌ لشکرها یعنی قریش و غطفان و کنانه و یهود قریظه و نضیر
که قریب ده هزار کس بودند از سواره و پیاده فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستادیم بر ایشان رِيحًا بادی مراد باد صباست که خیمهای ایشان را از
جای برکند و همه را پراکنده ساخت وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا و لشکرها که ندیدند ایشان را یعنی ملائکه که هزار کس بودند ایشان کافران را
دیدند و کافران ایشان را ندیدند وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه میکنند از تدابیر و صلاح و رای در باب دین اسلام و عمل
صالح بَصِيرًا بینا و بران شما را مجازات خواهد داد از ایه و آنچه بعد از این است در بیان غزوه احزابست و تفصیل و قصه آن این وجه بوده بعد از
آنکه پیغمبر بنی نضیر را از دیار خود شان جلا فرمود بطرف شام رفتند و رؤسای یهود چون سلام بن ابی الحقیق و حیی بن اخطب و کنانة بن ربیع با
جمعی از بنی نضیر و بنی وائل بمکه آمدند و ابو سفیان را که مهتر قریش بود و سادات ایشان با اتباع او بر مقاتله پیغمبر تحریص کردند گفتند بباشید
تا همه متفق الکلمه و مجتمع شده محمد و قوم او را مستاصل گردانیم و از دغدغه او فارغ شویم قریش گفتند یا معشر الیهود شما اهل کتابید و تحقیق
امور کرده اید بگوئید که دین ما بهتر است یا دین محمد گفتند دین شما بهتر است ایشان از این سخن خوشحال شده با یهود در باب مقاتله با حضرت هم
عهد شدند پس از مکه بیرون آمده بقبیله غطفان رفتند و ایشان را بر حرب رسول دعوة نمودند ایشان اجابت دعوة نمودند با اهل قریش متفق
شدند و بر همین منوال هر یک از قبایل عرب را بمقاتله پیغمبر خواندند اجابت کردند و قاید اهل قریش ابو سفیان بود و قاید غطفان عیینة بن
حصین و قاید بنی مرة حارث بن عوف و قاید اشجع مسعر بن رخیله و قاید بنی اسد طلیحه و قاید بنی سلیم ابی اعور و قاید هوازن عامر بن طفیل همه
متفق شدند و هم عهد گشته بمدینه متوجه شدند چون این خبر برسول رسید که ده هزار کس از یهود و قریش بر عزم حرب بمدینه میایند آن
حضرت با هزار کس از مدینه بیرون آمد و در پیش جبل سلع فرود آمد و کوه سلع در پس پشت ایشان بود و قریش و احزاب مجتمع الاسباب برکنار

وادی

وادی فرود آمدند و بنی غطفان که هزار کس بودند در جانب احد منزل ساختند و رسول ص زنان و کودکان خود را از مدینه بیرون آورده که در
آن حدود بود و حیی بن اخطب در پای حصن کعب بن اسید قریظی فرود آمده و میان کعب و رسول عهدی بود حیی گفت ای کعب در بگشای تا بحصن
تو در آیم و حامی تو باشم و ترا از فتنه محافظت نمایم کعب گفت تو مردی شومی و میان من و محمد عهدی است که من عهد او نشکنم حیی در این باب بسیار
مبالغه کرده فایده نداد آخر گفت که تو در حصن را جهت بخل و خساست بر ما نمیگشائی تا ما را طعامی و شرابی نباید داد کعب را حمیت بر آشفت و در بگشاد
و چون باندرون حصن در آمد گفت ای کعب عجب از تو که پنداشتی که محمد با ما مقاومت تواند کرد و حال آنکه جمیع اهل مکه و غطفان و بنی کنانه و
بنی فزاره و غیرهم و ما که اهل کتابیم متفق شده ایم بر قتال او و با هم عهد نموده ایم بر استیصال او چگونه در این باب با ما متفق نمیشوی از این نوع سخنان
میگفت تا دل کعب را از پیغمبر برگردانید و او عهد رسول را بشکست و با او عهد بست که اگر نصرت محمد را باشد من با تو در قلعه متحصن شوم تا آنچه بتو
رسید بما نیز رسد و چون رسول ص این خبر را بشنید سعد بن معاذ بن نعمان بن امرء القیس که سید خزرج بود و عبدالله بن رواحه را فرستاد تا تحقیق این
صورت نمایند و باز آیند و اگر کعب عهد را شکسته باشد آشکارا نگردانند تا مؤمنان شکسته خاطر نشوند و اگر بر خلاف آن باشد افشای آن نمایند
چون ایشان از نقض عهد یهودان و کثرت عدد آن لشکر رسول را خبر دادند آنحضرت تکبیر کرد و صحابه پنداشتند که نقض عهد نشده پس خوشحال شدند
و چون خبر نقض یهودان و قوت مشرکان متواتر شد مسلمانان خایف شدند رسول ص در تسلیه ایشان کوشیده وعده نصرت و ظفر بایشان میداد
سلمان فارسی ره از وضع خنادق که در بلاد عجم میباشد شمه بموقف عرض رسانید و رای آنحضرت بر آن قرار گرفت تشریف شریف بمدینه ارزانی فرمود
زمین را بر صحابه قسمت کرده و بکندن خندق اشاره فرمود صحابه بآن کار مشغول شدند و حضرت بنفس نفیس خود مباشر خاک کشیدن و بالا آوردن
از مغاک شده و یاران را وعده ظفر میداد و کلمات اللهم لا عیش الا عیش الآخرة فاغفر للانصار والمهاجرین بر زبان معجز نشان میراند و حافظ ابو عبدالله باسناد
خود از کثیر بن عبدالله بن عمرو بن عوف مزنی روایت کرده که پدرم حدیث کرد مرا از پدر خود که رسول رای سلمان را در باب کندن خندق پسندید
و اصحاب وی را تحسین کردند و انصار گفتند سلمان منا و مهاجر گفتند سلمان منا و رسول فرمود سلمان منا اهل البیت و از سلمان فارسی
مرویست که من و حذیفه بن یمان و نعمان بن مقرن و عمرو با شش تن دیگر از انصار چهل گز کندیم از خندق و اصحاب نیز بقدری که حضرت رسول قسمت بایشان
مقرر کرده بود میکندند و در اثنای کندن خندق سنگی در غایت صلابت پدید آمد که تبر و تیشه بر او کار نمیکرد رسول را از این خبر کردند حضرت
بموافقت سلمان بسر سنگ آمد و حضرت کلنگ بدست گرفته و بسم الله گویان بر آن سنگ زد و ثلث از آن بشکست و نوری مانند برق درخشان از آن
بجست و در آن روشنی نظر انور سید عالم بر قصرهای شام افتاد گفت الله اکبر مفاتیح شام بمن دادند و مسلمانان نیز تکبیر کردند و نوبت دوم ضربتی
زد بر آن صخره که دو دانگ دیگر شکسته شد نوری از آن ظاهر گشت و قصور یمن بنظر اشرف حضرت در آمد گفت الله اکبر مفاتیح یمن در دست اختیار
من نهادند اهل اسلام نیز بالله اکبر تکلم نمودند سیم بار تمام سنگ را در هم شکست و نوری از آن درخشان شد کوشکهای کسری بر آنحضرت مشاهده
شد فرمود الله اکبر مفاتیح ممالک فارس بقبضه قدرت من رسید مؤمنان دیگر باره بالله اکبر لب بگشودند و خوشحال شدند از این وعده و منافقان
میگفتند که محمد ما را وعده ملک کسری و قیصر میدهد و حال آنکه امروز خوف و ترس ما بمرتبه ایست که نمیتوانیم بقضای حاجت رویم و ذلک قوله
ما وعدنا الله و رسوله الا غرورا و حافظ ابو عبدالله از عبد الواحد بن ایمن مخزومی روایت کرده که جابر بن عبدالله گفت روز خندق حضرت رسول ص از غایت
جوع سنگ بر شکم بسته بود و بیل و تیشه بر داشته صخره که پیدا شده بود مانند تیشه در ریگ ساخت من بمنزل رفتم و بسرعت تمام طعام مهیا ساختم
و آمدم و پیغمبر را گفتم یا پیغمبر خدا در منزل ما اندک طعامی هست که سه چهار کس را وفا کند فرمود که چه مقدار است گفتم صاعی از جو و بزغاله حضرت با همه
اصحاب و با همه اهل اسلام بخانه من آمدند و از آن طعام بخوردند و سیر شدند هنوز تنور و دیگ از نان و گوشت پر بود الفصل اصحاب جز سنگ
و خاک کشیدن بکاری دیگر مشغول نشدند و بعد از اتمام خندق علمهای لشکر دشمن ظاهر شد مالک بن عوف و عیینه با بنی اسد و غطفان
و فزاره و یهود از زبر وادی که جهت شرقی مدینه است در آمدند و ابو سفیان با لشکر قریش و کنانه از پایین وادی که طرف غربی است ظاهر شدند و
یهود قریظه که با حضرت عهد بسته بودند باضلال حیی بن اخطب عهد شکسته مددکار کفار گشتند و از هیبت آن لشکر و کثرت عدد و شوکت
ایشان دل ضعفای اهل اسلام از جای برفت چنانچه میفرماید که اذ جاؤکم یاد کنید چون در آمدند بشما لشکرها من فوقکم از زبر شما یعنی
از اعلای وادی از جانب مشرق که بنی غطفان بودند و من اسفل منکم و از زیر شما یعنی اسفل وادی از جانب مغرب که قریش بودند و اذ
زاغت الابصار و چون بگشت دیدها از حدقها و خیره شد از بسیاری خوف و شدت جزع و فزع و بلغت القلوب الحناجر و رسید
دلها بحنجرها از غایت ترس چه از شدت فزع و خوف دل جهت طپیدن بسیار میل بالا میکند تا آنکه بحنجرها میرسد و تظنون و گمان میبردید ای اهل اسلام
بالله بخدای تعالی الظنونا انواع گمانها چه مخلصان ثابت القلوب مظنون آن بود که حق تعالی جهاد بر خود را غالب گرداند و مؤمنان را نصرت دهد و منافقان را
گمان آنکه لشکر اسلام تاب حرب احزاب نیاورده مستاصل گردند و ضعفای اسلام با وجود اعتقاد انجاز وعده خایف بودند هنالک ابتلی
المؤمنون آنجا آزموده شدند مؤمنان یعنی ثابت قدمان از اهل تزلزل ممتاز گشتند و زلزلوا و جنبانیده شدند مسلمانان زلزالا
شدیدا جنبانیدنی سخت یعنی از جای برفتند بمثابه که بدلها عزم سفر راه المفر نمودند و ناشکیبائی و دواعی فرار بما لا یطاق تکرار کردند مرویست
که مدت بیست و دو روز یا بیست و هفت روز احزاب بظاهر مدینه توقف کردند و در هیچ کار خندق نمیامدند و از طرفین تیر و سنگ بیکدیگر

وانداختند

می انداختند و شبها شبیخون کردندی و حضرت رسالت سوار شده با جمعی از صحابه به دفع ایشان اشتغال نمودی و چون کار سخت شد حضرت رسول به جهت
امتحان اصحاب و ثبات قدم ایشان سعد معاذ و سعد عباده را گفت که من در این اندیشه‌ام که مدینه را از کفار باز خرم بثلث میوه آن تا غطفان
با سایر قبایل باز گردند و فتنه کوتاه شود شما در این باب چه می بینید گفتند یا رسول الله اگر امر الهی در این باب نازل شده اطاعت میکنیم و جان
و مال فدای خدای و رسول میکنیم فرمود در این باب وحی نیامده اما من میبینم که همه عرب متفق الکلمه شده اند و میخواهم که شر ایشان را از این
شهر دفع کنم سعد معاذ گفت یا رسول الله در جاهلیت هرگز این قوم را طمع نبود که ایشان را ما از میوه خود نصیبی دهیم مگر بها یا بمهمانی امروز
که حق تعالی ما را باسلام گرامی فرموده چگونه مال خود را بایشان دهیم و اظهار عجز و تنزل کنیم بخدا سوگند که ایشان را جز شمشیر ندهیم رسول چون
ثبات قدم ایشان بدانست خوشحال گردید بدانستکه در امر قتال مجد و مصر اند پس عمرو بن عبدود قریشی سوار شد با جمعی سواران قریش چون
عکرمه بن ابی جهل و هبیرة بن ابی وهب و نوفل بن عبدالله و ضرار بن الخطاب مسلح شده بقصد قتال بیرون آمدند و گرد لشکرگاه خود برآمدند
و بنی کنانه و بنی عمیر را گفتند که کارزار کنید که امروز معلوم شما شود که محمد در این خبر گفته و میگوید و دعوی میکند کاذبست پس بکنار خندق
آمدند و خندق را بدیدند گفتند این کیدیست که اعراب نشناسند پس تنگنائی از خندق درآمدند و اسبها را بجهانیدند و در میان
سلع و خندق جولان دادند امیرالمؤمنین ع با جمعی از مؤمنان راه بر ایشان بگرفت عمرو از میان ایشان اسب را بیرون تاخت و او در شجاعت مشهور بود و
او را با هزار سوار مبارز برابر میکردند و در حرب بدر داد شجاعت داده بود و در میان مبارزان عرب مشهور گشته القصه چون امیرالمؤمنین را
بدید که بمبارزت او بیرون آمد گفت تو کیستی گفت منم علی بن ابی طالب گفت ای علی یاد کرد که نمیخواهم بدست من کشته شوی چه مرا با پدر تو صداقتی
بود حضرت فرمود من میخواهم که تو بدست من کشته شوی ولیکن ای عمرو شنیده ام که تو بارها گفته که هیچکس از من یکی از دو خصلت نخواهد مگر اجابت
کنم و من از تو بر یک خصلت دعوة میکنم گفت چیست فرمود اینکه بخدا و پیغمبرش ایمان آری گفت مرا باین احتیاجی نیست دیگر چه میخواهی فرمود پیاده
شو تا کارزار کنیم گفت ای علی مرا دریغ می آید که تو بدست من کشته شوی یاد کردم وصیت مرا بشنو امیر گفت از کجا دانسته که من بدست تو کشته
شوم و تو بدست من کشته شوی عمرو خشم آلوده گشته پیاده شد و یک دو نوبت با یکدیگر حمله نمودند عمرو پیشدستی کرده تیغ را بر امیرالمؤمنین ع
انداخت آنحضرت سپر را در سر کشید تیغ سپر را ببرید و از مغفر گذشته سر مبارک وی را جراحتی کرد امیرالمؤمنین بکنار آمد تا زخم را ببندد عمرو پنداشت
که وی را کشته مبارز دیگر طلبید و حضرت فی الحال زخم را ببسته نزد وی آمد عمرو گفت چه کسی گفت همانم که اول بودم گفت تصور من چنان بود که هیچکس
از ضربت من جان نبرد امیر فرمود ای عمرو اکنون نوبت من است گفت بیا تا چه داری حضرت برو حمله کرد عمرو سپر در سر کشید آنحضرت دست و پای وی را
ضربتی بر ران او زد و رانش را بیفکند عمرو از پای در آمد حضرت امیر برجست و بر سینه وی نشست و سرش را از تن جدا کرده بدست گرفت تا هر دو
لشکر بدیدند و بعد از آن ببینید اخت محمد بن عمرو واقدی باسناد خود از زهری نقل کرده که چون عمرو بن عبدود اسب را از خندق بجهانید
رسول الله اصحاب را گفت کیست که شر این ملعون را کفایت کند امیرالمؤمنین برخاست رسول فرمود بنشین دوم بار و سیم بار همین گفت و در
هر دو نوبت علی ع برمیخواست و میگفت که من حضرت در نوبت سیم که او برخواست فرمود یا علی این عمرو است حضرت فرمود اگرچه عمرو باشد
اما من علی بن ابی طالبم و هر یک از مسلمانان را گویا مرغی بر سر نشسته که نمیگذاشت که بجنبند و از جای برخیزند پس رسول درع خود را در او
پوشانید و شمشیر ذوالفقار را بدو داد و عمامه خود بر سرش بست و فرمود که برو و در کار خود قیام نمای آنگاه دست مبارک برداشت و
گفت بار خدایا نگاه دار او را باش بعد از آن گفت ای علی تعجیل مکن و در امر حزم بیدار باش شاید او را مسلمان گردانی امید دارم که بر او غالب
شوی جابر انصاری گفت من با امیرالمؤمنین برفتم تا بنگرم که حال عمرو و علی بکجا کشد پس با همدگر برآویختند و از میان ایشان گرد و غباری بر
خاست که در آن میان ناپدید گشتند و من ایشان را ندیدم و بعد از زمانی آواز علی را شنیدم که گفت الله اکبر دانستم که عمرو را کشته و آنانکه
با عمرو بودند بگریختند و نوفل بن عبدالله که از رفقای او بود در خندق افتاد و مسلمانان سنگ بر وی می انداختند امیرالمؤمنین فرمود
در وی شوید پس خود بخندق فرو رفت و با او برآویخت و وی را دو نیم کرد و چون نزد پیغمبر آمد آنحضرت وی را آفرین کرد و دعای خیر گفت
و فرمود که ثواب ضربتی که علی بر عمرو بن عبدود زد بهتر است از ثواب عبادت جن و انس اصحاب گفتند ای علی چرا درع عمرو را باز نکردی که در
قبایل عرب هیچکس درعی چنان ندارد فرمود که نخواستم که کشف عورة او کنم و از ابن عباس مرویست که در اسلام دو ضربت بود که یکی موجب عزة
اسلام شد و دیگری سبب هدم رکن اسلام اول ضربت علی بر عمرو بن عبدود که اسلام بر آن عزت یافت و قوة گرفت و دیگری ضربت ابن ملجم
علیه اللعنة بر امیرالمؤمنین علیه السلام که از آن شوم تر ضربتی در جهان نبود و نبود و سبب هزیمت مشرکان در غزوه خندق حضرت امیرالمؤمنین
بود که عمرو و نوفل را بکشت و مرویست که مشرکان جیفه عمرو را بده هزار درم بها میخریدند رسول نداد و فرمود نمیخوریم بهای مردگان را و حسان بن
ثابت بیتی چند در این باب گفته مضمون آنکه این کار را انصار نکردند و از دست ایشان صادر نشد بلکه علی هاشمی از دلاوری فرمود چون خبر کشته
شدن او بخواهران رسید گفتند که بود که بر روی این دلیری کرد گفتند علی بن ابی طالب گفتند هر کس بدست کفو گرامی بود نامدار بود شجاعان را می
کشت و کشتنش بر دست کریم قریش بود القصه بعد از قتل عمرو و نوفل حقتعالی سنگ خلاف و تفرقه در میان غطفان و بنو النضیر و مشرکان
افکند بر تفصیلی که در منهج الصادقین محرر شده پس نزاع و مخالفت در میان ایشان واقع شد و در رای و تدبیر نقیض یکدیگر میگفتند و عهد

میان

وموافقت

وموافقت که با یکدیگر کرده بودند بجا آمد مبدل شد و بادی که بغایت سرد و سخت بود با ایشان فرستاد تا خاک و خاشاک در چشمهای ایشان می انداخت
واتشهای ایشان را فرو نشاند و دیگهای طعام ایشان را سرنگون کرد و خیمههای ایشان را برکند و طنابهای خیمه بر هم کسیخت و همه اسبان رم کردند
نزد مفسران باد صبا بود چه پیغمبر صلعم فرموده که نصرت بالصبا واهلکت عاد بالدبور و صبا بادیست که چون رو بقبله کنند برابر روی مجهد و بود
که از پشت آید و چون این حادثه در میان ایشان واقع شد ترس و وهم عظیم در دل ایشان افتاد و فرشتگان از جوانب لشکرگاه آواز تکبیر برداشتند
و ترس ایشان بمرتبه رسید که مهتر هر قبیله قوم خود را گفت که از من دور مشوید و مرا نگه دارید ابوسفیان چون این حال را دید گفت ای معشر قریش
ما را این سرحد نه بقصد توطن آمده ایم اسبان و چهارپایان ما سقط شدند و بنو نضیر و بنو قریظه وعده که با ما کرده بودند خلاف کردند من میروم
پس برخواست و از غایت دهشت بر شتری نشست که عقال او نکشوده بودند و شتر را برانگیخت و هرچند او را میزد نمیرفت و چون نگاه کرد دید که عقال
دارد پس او را بکشاد و بسرعت تمام متوجه مکه شد و اهل قریش موافقت او کردند و بنی غطفان چون دیدند که قریش فرار کردند ایشان نیز فرار بر قرار
اختیار کردند حقتعالی بترس ایشان را منهزم ساخت و وعده نصرت حضرت رسالت پناه صلعم که در روز حفر خندق داده بود بظهور رسید و منافقان
آنرا دروغ می دانستند و میگفتند که محمد با این وعده اصحاب خود را فریب میدهد همچنانکه حق تعالی میفرماید و از این خبر میدهد وَإِذْ يَقُولُ
الْمُنَافِقُونَ و یاد کن وقتی را که گفتند منافقان وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ و آنانکه در دلهای ایشان بیماریست یعنی ضعف اعتقاد
مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وعده نداد خدای تعالی ما را وَرَسُولُهُ و پیغمبر او در نصرت و اعلای دین اسلام و فتح شام و یمن و بلاد کسری و قیصر إِلَّا غُرُورًا
مگر وعده بفریب یعنی سخنی که مردم را بازی دهد وَإِذْ قَالَت و یاد کن این را نیز که چون گفتند طَّائِفَةٌ مِّنْهُمْ گروهی از منافقان چون اوس بن
قیظی و ابو عرابه و بنو کنانه و اتباع ایشان يَا أَهْلَ يَثْرِبَ ای اهل مدینه و یثرب نام مدینه طیبه است لَا مُقَامَ لَكُمْ موضع قیام و قرار شما نیست در
لشکرگاه محمد و حفص بضم میم میخواند که اسم مکانست یا مصدر میمی یعنی جای بودن نیست مر شما را فَارْجِعُوا یعنی باز گردید بمنزلهای خود که در مدینه
دارید و از لشکرگاه بگریزید و یا باز گردید بدین پدران خود و محمد را با دشمنان بگذارید که ابوسفیان و اتباع او یند وَيَسْتَأْذِنُ و دستوری
مطلبند فَرِيقٌ مِّنْهُمُ گروهی از ایشان النَّبِيَّ از پیغمبر خود یعنی بنی حارثه و بنی سلمه از پیغمبر صلعم طلب اذن میکنند که رجوع کنند به بیوت خود از
روی بهانه جوئی يَقُولُونَ میگویند إِنَّ بُيُوتَنَا بدرستی که خانهای ما در مدینه عَوْرَةٌ یعنی خلل دار در دیوار آن استحکامی ندارد و ما را
اجازه ده تا برویم و خلل آنها را اصلاح کنیم و نگاه داریم از دشمنان تا شبیخون نکنند وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ و حال آنکه خانهای ایشان خللی ندارد
بلکه مستحکم است و رفیع الجدران و رفیع الملجا والمکان إِن يُرِيدُونَ نمیخواهند بدین سخن إِلَّا فِرَارًا مگر گریختن ایشان از جنگ یعنی
غرض ایشان از این قول فرارست نه استحکام دیار وَلَوْ دُخِلَتْ و اگر در آمده شود در مدینه یا بیوت اهل نفاق یعنی لشکر کفار در آن در آیند عَلَيْهِم
بر منافقان یعنی در آنجا هجوم کنند بر ایشان مِّنْ أَقْطَارِهَا از جوانب آن یعنی بیکبار در مدینه در آیند و گرد گرد ایشان فرو گیرند ثُمَّ سُئِلُوا
الْفِتْنَةَ پس خواسته شوند فتنه را یعنی ایشان را دعوت کنند بشرک آوردن و مقاتله مسلمانان لَآتَوْهَا هر آینه بدهند یا بیایند آن فتنه را یعنی اجابت
کنند سخن ایشان را و مشرک گشته در مقابله اهل اسلام مقاتله آغاز کنند وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا درنگ نکنند بفتنه و اجابت آن در مدینه بعد از مرتد
شدن إِلَّا يَسِيرًا مگر زمانی اندک بلکه زود مشرک شوند و با اهل اسلام محاربه کنند و گویند معنی آنست که لبث نکنند مگر اندک زمانی و همه
مستاصل کردند وَلَقَدْ كَانُوا و بودند بدرستی که بودند بنو حارثه و بنو سلمه عَاهَدُوا اللَّهَ عهد کردند با خدای مِن قَبْلُ پیش از این
روز یعنی روز احد که بجهت هول قتل قصد فرار کرده بودند و بعد از آن نادم گشته عهد کردند که هرگز لَا يُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ پشتها بر
نگردانند در کارزارها بلکه در جمیع مواضع قتال ثابت قدم باشند و از حرب فرار ننمایند وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ و هست عهدی که با خدای کرده اند
مَسْئُولًا پرسیده شده یعنی از وفا بان سؤال خواهند کرد و بر نقض آن جزا خواهند یافت حق تعالی تذکر عهد ایشان نموده بنیاد ایشان و دنائت او
نگذارند و بیان وفا کنند قُل بگو ای محمد منافقان را و ضعفای اهل اسلام را که هیچ وجه لَّن يَنفَعَكُمُ الْفِرَارُ سود نمیدهد شما را گریختن إِن
فَرَرْتُم اگر بگریزید مِّنَ الْمَوْتِ از مرگ أَوِ الْقَتْلِ یا از کشتن یعنی خواه از مرگ گریزند و خواه از قتل که فایده بر آن مترتب نخواهد شد چه هر کسی
را لابداست موت یا قتل در وقتی معین که موافق حکم قضاست وَإِذًا و آنهنگام که بگریزید یعنی مثلا اگر فرار نفع رساند بشما و مهم شما در تاخیر
افتد بجهت رسیدن زمان اجل لَّا تُمَتَّعُونَ بر خوردار نخواهید شد إِلَّا قَلِيلًا مگر بر خورداری اندک چه آخر الامر بشربت فنا نوشیدنی و خرقه فنا
پوشیدنی و این بدیهی است که امتداد دنیا نسبت با امتداد آخرت در نهایت قلت است چه جای امتداد عمر هر یک از اهل دنیا قُلْ بگو ای محمد با ایشان
مَن ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُم کیست آنکه نگاه دارد شما را مِّنَ اللَّهِ از حکم خدا و قضای او إِنْ أَرَادَ بِكُمْ اگر خواهد خدای بشما سُوءًا بدی که آن نکبت
و هلاکتست أَوْ أَرَادَ بِكُمْ یا خواهد بشما نعمتی که نصرتست و تاخیر موت یعنی کیست آنکه برساند بشما بدی اگر خواهد خدای بشما تا آخر اجل و نصرت
وَلَا يَجِدُونَ و نمی یابند مر ایشان لَهُم مِّن دُونِ اللَّهِ برای خویش بجز از خدای وَلِيًّا دوستی که نفع رساند با ایشان وَلَا نَصِيرًا و نه یاری که ضرر
باز دارد از ایشان در زاد المسیر آورده که مردی از لشکرگاه پیغمبر صلعم بمدینه رفت و برادر اعیانی خود را دید که اسباب طرب آماده ساخته و نبیذ و
نقل پیش خود نهاده گفت ای برادر تو آنی که در طرب گذرانی و حضرت رسالت پناه در میان نیزه و شمشیر جولان دهند برادر در جواب او گفت ای ابله بیا و بنشین که تو و اصحاب
محمد را فرو گرفته و محمد هرگز از این ورطه بلا بیرون نیاید مرد باز گشت و گفت بروم و محمد را از مقالات تو اخبار کنم چون نزدیک حضرت رسید

جبرئیل ع را و سبقت گرفته اینها را بود ده بود قَدْ يَعْلَمُ اللّٰهُ بدرستی که خدای الْمُعَوِّقِينَ بازدارندگان را از نصرت رسول مِنْكُمْ از گروه شما
وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ و گویندگان مر برادران خود را هَلُمَّ إِلَيْنَا بیائید بسوی ما و بطیب عیش مشغول شوید و قتال که موجب پریشانی حال
است مرتکب مشوید و گفته‌اند که منافقان ضعفه اهل اسلام را تخویف میکردند و با ابو سفیان و یهود منافقان را میگفتند که خود را در معرض
تلف میفکنید و از نصرت محمد فرار نمائید و منافقان سخن ایشان را قبول نموده از جنگ پهلو خالی میکردند حق تعالی فرمود که خدای میداند
معوقان را و منع نمایندگان مردمان را از نصرت پیغمبر اخوانتان وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ و نمی‌آیند منافقان بکارزار کفار إِلَّا قَلِيلًا مگر آمدنی
اندک بازمانی اندک چه بنای کار ایشان بر اعتذار است و کاهلی از قتال أَشِحَّةً در حالتیکه بخیلانند بمعاونت یا بنفقه عَلَيْكُمْ برای شما ای اهل
ایمان یا نمیخواهند که ظفر و غنیمت شما را باشد فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ پس چون بیاید ترس دشمن و خوف قتال رَأَيْتَهُمْ ببینی ایشان را که از غایت
بددلی و فرط خوف يَنْظُرُونَ میبنگرند بسوی تو تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ در حالتیکه میگردد چشمهای ایشان در حدقه بچپ و راست كَالَّذِي يُغْشَى
عَلَيْهِ مانند گردیدن چشم کسی که پوشیده شده باشد بر او عقل یعنی غشی کرده و بیهوش شده مِنَ الْمَوْتِ از سکرات موت فَإِذَا ذَهَبَ
الْخَوْفُ پس چون برود ترس بجهت فتح و نصرت شما بر کفار و غنایم دار الحرب بدست آید سَلَقُوكُمْ برنجانند شما را و سخنهای سخت و درشت
گویند بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ بزبانهای تیز یعنی تیز زبانی کنند أَشِحَّةً در حالتیکه بخیلانند عَلَى الْخَيْرِ بر غنیمت یعنی بوقت غنایم مجادله و مناقشه کنند
در طلب بسیاری گرفتن غنیمت أُولَئِكَ آن گروه مذکوره لَمْ يُؤْمِنُوا نگرویده‌اند بخدا و رسول بر وجه اخلاص فَأَحْبَطَ اللّٰهُ پس باطل کرده
است خدای أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان را چه ثواب مترتب نمی‌شود بر جهاد و غزا از افعالی که برای قربت نباشد بلکه بقصد اخذ غنیمت و یا بریا
و سمعه باشد یا باطل ساخت تصنع و نفاق ایشان را و مکرها و کیدها را که در باره پیغمبر و اهل اسلام میکردند وَكَانَ ذَلِكَ و هست آن
ابطال اعمال ایشان عَلَى اللّٰهِ يَسِيرًا بر خدای آسان بجهت تعلق اراده آن و عدم آنچه مانع او شود از آن و در این دلالت است بر آنکه ترتب ثواب بر اعمال
فرع ایمان است و قربت يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ می‌پندارند منافقان احزاب را یعنی لشکرهای کفار را که ایشان لَمْ يَذْهَبُوا بازنگشته‌اند یعنی بسبب بددلی
و ترس منافقان بمثابه‌ای است که با وجود آنکه مشرکان منهزم رفته‌اند پنداشتند که گرد اگرد مدینه فرو گرفته‌اند و بجنگ ایستاده بجهت آنکه از خندق
فرار نموده‌اند و در اندرون مدینه متحصن می‌شوند و هر چند ایشان را میگویند که مشرکان منهزم رفته‌اند و بازگشته قبول نمیکنند و باور ندارند
باشند که از منازل متحصنه خود بیرون نآیند وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ و اگر بیایند این لشکرها نوبتی دیگر يَوَدُّوا دوست دارند منافقان و تمنا کنند
لَوْ أَنَّهُمْ آنکه ایشان بَادُونَ صحرانشینان بودندی فِي الْأَعْرَابِ واقع در میان اعراب بادیه‌نشین یعنی از بسیاری بددلی دوست دارند که در مدینه نبودندی
بلکه در بادیه ساکن شدندی يَسْأَلُونَ می‌پرسیدندی از هر آینده از جانب مدینه عَنْ أَنْبَائِكُمْ از خبرهای شما یعنی آنچه جاری شد بر شما و تحقیق
نمودندی که چگونه است حال شما از غالبیت و مغلوبیت و منتظر مغلوبیت شما بودندی وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ و اگر بودندی در میان شما یعنی در خندق
و بمدینه مراجعت نکردندی و مقاتله با اعدا دست دادی مَا قَاتَلُوا کارزار نکردندی إِلَّا قَلِيلًا مگر کارزاری اندک از روی ریا و سمعه و بعد از
آن تحریص میکند مکلفان را بر قتال مشرکان و صبر کردن بر آن و میفرماید که لَقَدْ كَانَ بدرستیکه هست لَكُمْ مر شما را فِي رَسُولِ اللّٰهِ در ذات
پیغمبر خدای أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ خصلتی پسندیده و نیکو که از حق این است که بآن اقتدا کنید و آن ثبات است بر حرب و صبر بر شداید یعنی همچنانکه او در حرب
ثبات دارد و متحمل شداید می‌شود شما نیز چنان کنید پس مخصوص قدوه نیکوست بر این فعال لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللّٰهَ مر کسی را که امید دارد بخدای یعنی
برحمت او وَالْيَوْمَ الْآخِرَ و بروز بازپسین یعنی بنعیم مقیم آن وَذَكَرَ اللّٰهَ كَثِيرًا و مر کسی را که یاد کرد خدای را یاد کردنی بسیار بدل و زبان و آورده‌اند
که سید عالم ص اصحاب را از آمدن احزاب خبر داده و فرموده که باجتماع ایشان متزلزل و مضطرب مشوید کار بر شما سخت شود اما عاقبت مظفر و
منصور شوید و ایشان خایف و ترسان شده منهزم شوند وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ و آن هنگام که بدیدند مؤمنان در درون خندق الْأَحْزَابَ احزاب را
که پیغمبر از آمدن ایشان خبر داده و مشاهده ایشان نمودند که در برابر لشکر اسلام صف کشیدند قَالُوا گفتند هَذَا مَا وَعَدَنَا اللّٰهُ این است
آنچه وعده داده بود ما را خدای وَرَسُولُهُ و آنچه وعده کرده رسول او وَصَدَقَ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ و راست گفت خدای و پیغمبر او یعنی ظاهر شد
صدق خبر خدا و رسول او محمد مصطفی ص وَمَا زَادَهُمْ و نیفزود ایشان را آنچه دیدند از آمدن احزاب إِلَّا إِيمَانًا مگر ایمان بخدا و باور داشتن مواعید
او وَتَسْلِيمًا و گردن نهادن باوامر و مقادیر او سبحانه و با احکام حضرت رسالت ص که سعادت دارین در آن مندرج است بعد از آن تخصیص میکند
بعضی مؤمنان را بخصلتی که در ایشان بود و میفرماید که مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان رِجَالٌ صَدَقُوا مردانی اند که راست کردند مَا عَاهَدُوا
اللّٰهَ آنچه بر او که عهد بسته با خدای عَلَيْهِ بر آن چیز که آن ثبات است بر قتال و مقاتله برای رضای ملک تعالی سبب نزول این آیه آن بود که جمعی از صحابه چون
حمزه و مصعب و انس بن نضر و امثال ایشان نذر کرده بودند که در حربگاهی که ملازم حضرت رسالت ص باشند ثبات قدم ورزند که مقاتله بر همان
جان بندند و تا شربت شهادت نچشند آرام نگیرند حق تعالی در صفت ایشان فرمود که این مؤمنان راست گفتار بودند در عهدی که کرده بودند فَمِنْهُمْ
پس بعضی از ایشان مَنْ قَضَى نَحْبَهُ کسی هست که بگذارد یعنی وفا کرد نذر خود را و کارزار کرد تا شهید شد چون حمزه و مصعب و انس و اصل
نحب بمعنی موت و نذر را نحب میگویند بجهت آنکه مانند موت لازم است در گردن ایشان وَمِنْهُمْ و بعضی دیگر از ایشان مَنْ يَنْتَظِرُ کسی
هست که انتظار شهادت میکشد چون سایر مؤمنان حقیقی که متصفند باعتقاد ثابت جازم راسخ وَمَا بَدَّلُوا و تغییر ندادند عهد را تَبْدِيلًا

تغیر

تغییر دادنی یعنی هیچ وجه آن را متغیر و مبتدل نساختند بلکه بر آن وفا نمودند لِیَجْزِیَ اللّهُ تا پاداش دهد خدای الصّادِقِینَ راستگویان را یعنی
وفا کنندگان را بِصِدْقِهِمْ براستی یعنی بوفا نمودن ایشان وَیُعَذِّبَ الْمُنافِقِینَ و تا عذاب کند منافقان را إِنْ شاءَ اگر خواهد یعنی وقتی که
ایشان بر نفاق بمیرند و یا در دنیا ازوا معذب سازد و ببلا مبتلا گرداند أَوْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ یا بازگردد بر ایشان بتوبه و مغفرت اگر ایشان بازگردند
از نفاق و توبه کنند از آن إِنَّ اللّهَ کانَ بدرستی که خدای هست غَفُوراً آمرزنده آنرا که توبه کند رَحِیماً مهربان مر کسی را که بتوبه بمیرد
خلاصه معنی آنست که مؤمنان مخلص بعهد خود وفا نمایند تا بصدق ایشان حق تعالی مجازات و مثوبت ایشان دهد و منافقان را معذب سازد
بنقض عهد ایشان در آخرت که بوصف نفاق بمیرند و یا در دنیا ایشان را بجهت شامت نفاق مؤاخذه نماید اگر خواهد حکیم ابو القاسم حسکانی باسناد
خود از عمرو بن ثابت نقل کرده که ابی اسحق روایت کرده از امیر المؤمنین ع که آن حضرت فرمود که فینا نزلت رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فانا والله المنتظر
یعنی این رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه در حق ما نازل شد پس بخدا سوگند که منم منتظر شهادتم و جمهور مفسران و اصحاب اخبار برآنند که این در
شان عالیشان حضرت امیر المؤمنین ع نازل شد و عبیده حارث که در بدر شهید شد و حمزة بن عبد المطلب که در جنگ احد بدرجه شهادت رسید
چنانکه در سوره آل عمران گذشت و جعفر بن ابی طالب که در موته شهید شد و آنچنان بود که حضرت رسالت ع او را امیر لشکر کرده بغزای موته فرستاد
و او را بتقوی و احتیاط و حراست لشکر و صبر بر کارزار وصیت فرمود جعفر با کفار کارزار کرده داد شجاعت بداد و مبارزان بسیار بر خاک هلاکت
انداخت آخر ملعونی بیامد و تیغی بزد و دست راستش را بیفکند وی رایت بدست چپ گرفت ملعونی دیگر ضربتی دست چپش بیفکند او علم
از خود برداشت و روی بمدینه کرد و گفت السلام علیک یا رسول الله سلام مودع لا سلام زائر پس کرد وی در آمدند او را شهید کردند و
بنیزه از زمینش برداشتند و در هوا بردند حق تعالی بر سر نیزه وی را زنده گردانید و بجای دستها وی را دو بال سبز داد و از سر نیزه پرواز کرد و باسمان
رفت و در بهشت با فرشتگان پرواز میکند و بجهت آن وی را جعفر طیار میخوانند پس قوله فمنهم من قضی نحبه اشاره بجعفر و حمزه و عبیده است و
مراد بقوله و منهم من ینتظر امیر المؤمنین ع است که همیشه منتظر شهادت میبود و هرگاه دلتنگ شدی گفتی چه چیز باز میدارد بدبخت ترین امت را که این
لحیه را بخون سر من خضاب نمیکند بعد از آن عبد الرحمن بن ملجم علیه اللعنة او را شهید کرد مرویست که چون عبیده را در بدر شهید کردند و حمزه
را در احد و جعفر را در موته رسول فرمود بار خدایا مرا تنها گذاشتی بشهادت عبیده در بدر و حمزه را در احد و شهید شد جعفر در موته خداوندا
این علی بن ابی طالبست پس مرا تنها مگذار و پیش از فوت من او را از دنیا بیرون مبر بدرستی که تو بهترین وارثانی پس او ولیعهد و خلیفه و وصی
من گردان القصه حق تعالی در غزوه خندق ایجاد وعده خود نموده بی رعد عبر و تشویش بی قتال ابواب فتح و نصرت و اقبال مفتوح او گشت وَرَدَّ
اللّهُ و باز گردانید خدا از مدینه الَّذِینَ کَفَرُوا آنان را که نگرویدند یعنی احزاب بِغَیْظِهِمْ با خشم ایشان یعنی در حالتی که خشمناک بودند لَمْ یَنالُوا
خَیْراً نیافتند غنیمتی و نصرتی را در حینی که ظفر نیافتگان بودند و نرسیدگان بنصرت و غنیمت وَکَفَی اللّهُ و کفایت کرد خدای الْمُؤْمِنِینَ
الْقِتالَ مؤمنان را مقاتله کردن یعنی بسبب باد صبا و ملائکه ایشان را نصرت داد بر کفار بدون احتیاج ایشان بکارزار وَکانَ اللّهُ و هست خدا
قَوِیًّا توانا بر احداث هر چه خواهد عَزِیزاً غالب بر همه اشیا قویست در ملک و سلطنت و عزیز در قهر و انتقام و از حضرت ابو عبد الله ع مرویست
که کفی الله المؤمنین القتال بعلی بن ابی طالب و قتله عمرو بن عبد ود و کان ذلک سبب هزیمة القوم یعنی کفایت کرد خدای مومنان را مقاتله کردن
بامداد علی بن ابی طالب و کشتن او عمرو بن عبد ود را و این سبب هزیمت کفار شد و در قرائت عبد الله عباس و عبد الله مسعود نیز واقع شده
که و کفی الله المؤمنین القتال بعلی بن ابیطالب و بصحت پیوسته که چون رسول الله ص از جنگ احزاب بازگشت با همه اصحاب بمدینه آمدند و سلاحها
بنهادند وقت نماز پیشین رسول در حجره زینب سر مبارک خود را میشست و هنوز نیمه سر نشسته بود که جبرئیل امین از حضرت رب العالمین
نازل شد عمامه از دیبا بر سر بسته بود و سلاح در بر گفت یا رسول الله حکم الهی چنانست که در همین ساعت متوجه حرب بنی قریظه شوی و بمن امر شده
که میخهای خیمه ایشان برکنم و درهای حصنهای ایشان بگشایم و ایشان از خوف مضطرب و پریشان شوند و سراسیمه و حیران رسول بفرمود تا منادی ندا کرد
که تا هر که مطیع امر خدا و رسول است باید که نماز عصر نگذارد مگر در بنی قریظه پس رایت با امیر المؤمنین تفویض فرمود و او را مقدمه لشکر ساخت
بآن صوب روانه ساخت و خود با سایر اصحاب بر اثر او روان شد چون امیر المؤمنین بر حصن ایشان رسید مدبران زبان بفحش و ناسزا گشودند و
از پیغمبر هیچ فرو نگذاشتند حضرت امیر بر گشت و نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله بر بر حصن مرو که صلاح در آن نیست حضرت فرمود که یا علی مگر
سخنی شنیده که ترا ناخوش آمده فرمود نعم یا رسول الله فرمود که چون مرا ببینند نتوانند که از این مقوله چیزی گویند پس بر بر حصن آمد و گفت یا
اخوان القردة والخنازیر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین ای برادر بوزینگان و خوکان ما چون فرود آئیم بموضع دشمن پس بد باشد
صبح کردن بیم شدگان گفتند یا ابا القاسم تو هرگز جاهل و دشنام دهنده نبوده رسول از ایشان اعراض فرمود و گفت در راه کسی را دید که بر شما
بگذشت گفتند دحیة الکلبی بر شتری شهبا نشسته بود و قطیفه از دیبا در بر او بود رسول فرمود آن جبرئیل است آمده تا حصن ایشان
متزلزل گرداند و خوف و ترس در دل ایشان اندازد و بعد سر چاهی از چاههای بنی قریظه نزول فرمودند و اصحاب متعاقب میرسیدند و فرود میآمدند
تا آنکه جماعتی خفتن بعد از نماز آخرین خود را بآنجا رسانیدند نماز پیشین ناکرده و میگفتند که بر ما حرجی نیست چون آنحضرت ما را فرموده بود که
نماز پیشین را مگذارید مگر در بنی قریظه پس آن نماز را قضا کردند حق تعالی در این امر ایشان را معذور داشت و رسول بیست و پنج روز ایشان را در آن

حصن بدارند تا کار بر ایشان سخت گشت حیی بن اخطب ایشان را گفت که ای قوم ببینید که محنت و بلیه بر شما نازل شده و شما را ناچار است که یکی از این
سه کار بکنید یکی آنکه با این مرد ایمان آرید و تصدیق دعوی او کنید چه بر شما واضح شد که او پیغمبر خدا است و در تورات وصف او را دیده اید و شنیده
اید اصحاب وی گفتند که ما هرگز بوی نکرویم و از دین خود بر نگردیم گفت یکی دیگر آنکه زنان و فرزندان خود را بدست خود بکشیم و از حصن بیرون
رویم و قتال کنیم اگر ظفر ما را باشد زن و فرزند دیگر پیدا شود و اگر ایشان را بر ما نصرت بود نا موسی نباید کشید گفتند ما این بیچارهان را
چگونه بکشیم و بچه وجه طاقت آن داشته باشیم که زن و فرزند را بدست خود بکشیم گفت امر سیم آنست که امشب شب شنبه است محمد و اصحاب وی
دانند که ما در شب شنبه هیچ امری مرتکب نشویم و بجهة این از ما غافل شده و ما بیخبر ایشان برسر ایشان تازیم شاید که کاری از پیش برود گفتند ما هتک
حرمة شنبه نکنیم و خلاف طریقه آبا و اجداد سلوک نکنیم پس گفت امشب باحتیاط باشید تا فردا ببینیم که صلاح چیست روز دیگر قاصدی برسول
فرستادند که ابو لبابه که از بنی عمرو است نزد ما فرست تا سخنی چند با او بگوئیم و صلاحی ببینیم رسول اجازت داد و چون ابو لبابه در حصن در آمد
زنان و کودکان نزد او آمدند و بسیار بگریستند و جزع و فزع کردند دل وی بر ایشان بسوخت گفتند مصلحة باشد که ما بحکم محمد از حصن بزیر آئیم
گفت روا باشد و بدست اشاره کرد بحلق که اگر بزیر آئید شما را بکشند ابو لبابه گوید که چون این خیانت کردم پشیمان شدم و نزد رسول نرفتم و خود را
در ستون مسجد بستم و گفتم خود را نگشایم تا که رسول بگشاید چون نزد رسول نرفت حضرت از احوال او پرسید صورت حال بعرض رسانیدند فرمود
اگر نزد من آمدی برای او استغفار کردمی اکنون وی را نگشایم تا خدای توبه او را قبول کند و بعد از فتح خدا توبه او را قبول کرد و جبرئیل سحرگاهی آمد و
رسول را از این خبر داد آنحضرت در حجره ام سلمه بود ام سلمه روایة کند که در آن وقت رسول خدا را دیدم که بخندید گفتم یا رسول الله همیشه دندانت
خندان باد سبب خنده در این وقت چیست فرمود جبرئیل آمد و مرا خبر داد که حقتعالی توبه ابو لبابه را قبول کرد گفتم رخصت باشد که بروم و او را از
این بشارت دهم و این سوره پیش از نزول آیه حجاب بود گفت روا باشد پس بدر مسجد رفتم که بردر حجره من بود و آواز دادم که یا ابا لبابه بشارت باد
که حقتعالی توبه ترا قبول کرد و جمعی که در مسجد بودند خواستند که وی را بگشایند گفت سوگند خورده ام که کسی غیر از رسول خدا مرا از این بند
نگشاید و چون آنحضرت بنماز صبح آمد وی را بگشاد القصه چون روز شد بنی قریظه بر حکم رسول خدا فرود آمدند و گفتند یا رسول الله اینها
موالی و حلفای ما اند توقع ما آنست که با ایشان همان معامله کنی که با حلفا و موالی خزرج کردی و قبل از این رسول بنی قینقاع را حصار داده بود
بشفاعة عبد الله بن ابی سلول و اوس را از آنحضرت نیز همین چشم داشت بود فرمود راضی میشوید بحکم سعد معاذ که پیشوای شما است گفتند بلی اگر چه
سعد باشد بران راضی میشویم سعد در این وقت مجروح بود از تیری که بر اکحل وی آمده بود و بیده بود در غزوه احزاب و او در مسجد خیمه زنی
بود و   زنی رفیده بعلاج او مشغول بود پس او را سوار کردند و همه راه با او میگفتند که رسول خدا ترا حاکم کرده در بنی قریظه و ایشان موالی تواند با ایشان
احسان کن و چون در این باب مبالغه بحد اطناب رسانیدند جواب داد که سعد شخصی نیست که برای ملامت کنندگان جانب خدا را بگذارد و چون سعد
نزد رسول آمد او را فرود آوردند و گفتند رسول خدا ترا حاکم کرده در بنی قریظه که موالی تواند سعد بنی قریظه گفت عهد خدا و رسول خدا
بر شما است که از حکم من بیرون نروید گفتند چنین باشد پس سعد گفت چون من حاکم حکم من آنست که مردان ایشان را بکشند و زنان و کودکان ایشان را اسیر
کنند و مال ایشان را قسمت کنند رسول فرمود بخدا سوگند که حکم کردی در ایشان بحکم خدا از بالای هفت آسمان پس بفرمود تا زنان ایشان را اسیر
کنند و مال ایشان قسمت کنند رسول فرمود تا زنان ایشان را در سرای زنی از بنی النجار باز داشتند در موضعی که اکنون بازار مدینه است چند
خندق بکندند و مردان ایشان که ششصد تن بودند نزد آنحضرت حاضر ساختند و امیر المؤمنین ع و زبیر را نصب فرمود تا ایشان را گردن میزدند و در
آن خندقها می انداختند حیی بن اخطب حله که پوشیده بود بر تن خود پاره کرد تا کسی از تن او بر نکند نزد رسول بایستاد و گفت نفس خود را در دشمنی
تو ملامت نمیکنم و لیکن هر که اخدا را سوار دارد و فرو گذارد فرو گذاشته و خوار کرده شود پس با قوم گفت که این بلا و محنت فرض گشته و مقدر
شده بر بنی اسرائیل آنگاه پیش رفت و در کنار خندق بایستاد تا گردنش بزدند و بعد از کشتن همه مالهای او قسمت کردند سوار را دو سهم و پیاده را
یکسهم دادند و خمس بر مستحقان قسمت کردند و پیغمبر زنان ایشان را بنجد فرستاد تا بفروختند و بهای آن را اسب و سلاح خریدند و نزد رسول آوردند
و بعد از اتمام کار بنی قریظه سعد معاذ وفات رسید رسول و اصحاب برای بگریستند و فتح بنی قریظه در اخر ذو القعده بود در سنه خمس من الهجرة
حق تعالی بر سبیل تعداد نعمة و امتنان سید عالمیان را از فتح خبر میدهد و انزل الذین و فرود آورد خدای تعالی آنانکه ظاهروهم یاری دادند
احزاب را و هم پشت ایشان شدند من اهل الکتاب از اهل تورات یعنی یهود بنی قریظه را فرود آورد من صیاصیهم از قلعها ایشان و قذف
فی قلوبهم الرعب و افکند در دلهای ایشان ترس از پیغمبر فریقا تقتلون گروهی را میکشتند یعنی مردان ایشان و تأسرون فریقا و اسیر میکردند
گروهی را یعنی زنان و فرزندان ایشان و اورثکم و میراث داد خدای شما را ارضهم زمین ایشان را یعنی مزارع و بساتین و اشجار و دیارهم
و سرای ایشان را یعنی حصون قلعها و اموالهم و مالهای ایشان را از نقود و امتعه و مواشی و ارضا لم تطؤها و زمین را که گام ننهاده اید
از از غنیمت اید در آن یا مالک آن بوده اید مراد ملک خیبر است و یا فارس و روم و عکرمه گفته که هر زمینی که بجوزه اهل اسلام در آید تا قیامه
در این داخل است و کان الله علی کل شیء قدیرا و هست خدای بر همه چیزها توانا پس قادر باشد بر فتح بلاد و تسخیر آن برای ملازمان سید کاینات
و از زوجات طاهرات هجرة نموده ایلا فرمود یعنی سوگند خورد که یکماه با ایشان مخالطه نکند و سبب آن بود که از وی نفقه و کسوه زیاده از قدر

و مالشان قسمت کنند رسول فرمود که بخدا سوگند که حکم کردی بر ایشان بحکم خدای از بالای هفت آسمان پس بفرمود تا زنان ایشان را اسیر کنند

مطلبند و چیزهای دیگر از وی طمع میکردند که در تصرف انحضرت نبود و ام سلمه از او پرده خواست و میمونه حله و زینب ردء یمانی و ام حبیبه جامه سحولی و حفصه جامه مصری و جویریه چادری و سوده کلیمی و در این وقت انحضرت را نه زن بود عایشه و حفصه و ام حبیب بنت ابی سفیان و سوده بنت زمعه و ام سلمه بنت ابی امیه و این پنج از قریش بودند و صفیه بنت اخطب خیبریه و میمونه بنت حرث الهلالیه و زینب بنت جحش اسدیه و جویریه بنت حرث مصطلقیه و واحدی باسناد خود از سعید جبیر روایت کرده که ابن عباس فرمود که رسول خدا روزی با حفصه نشسته بود و میان ایشان منازعه واقع شد جهت انکه حفصه از انحضرت زیاده از نفقه میطلبید انحضرت را مقدور نبود فرمود مرد میان خود و تو تعیین کنم تا حاکم باشد حفصه گفت اری پس عمر را حاضر ساخت و گفت میان من و حفصه حکم کن عمر حفصه را گفت تو چه میگوئی حفصه رسول را گفت تو سخن کن و مگو مگر انچه حق باشد عمر دست بر اورد تا بر روی زند پیغمبر فرمود دست از وی باز دار پس عمر گفت ای دشمن خدا پیغمبر خدا بغیر از سخن حق چه میگوید بجای انکس که وی را مبعوث ساخته که اگر نه مجلس او میبود دست از تو بر نمیداشتم تا می مردی پس رسول برخواست بغرفه مسجد که خزانه وی بود تشریف فرمود و بیگاه در انجا مکث نمود در این مدت نزد زنان نیامد و نگذاشت که کسی از ایشان نزد وی اید و بعد از بیست و نه روز که انماه بدان عدد تمام شد جبرئیل بیامد و این ایه بیاورد که یا ایها النبی ای پیغمبر خبر دهنده یا برگزیده قُل لِاَزوٰاجِکَ بگو مر زنان خود را اِن کُنتُنَّ تُرِدنَ اگر هستید شما که میخواهید الحیوة الدنیا زندگانی دنیا یعنی تنعم در ان و زیاده طلبید نان و زینَتَها و ارایش او چون ثیاب فاخره و پیرایهای بتکلف فَتَعالَینَ اُمَتِّعکُنَّ پس بیائید که متعه طلاق دهم شما را چنانچه مطلقه را دهند سوی مهر تعیین یعنی چیزی که مطلقه را داده متمتع می شود شما را بان متمتع سازم و تحقیق متعه دادن بمطلقه و تفصیل ان در سورة البقره مرقوم شده و گویند تمام مهر است یعنی همه مهرها را بشما دهم وَ اُسَرِّحکُنَّ و رها کنم شما را سَراحاً جَمیلاً رها کردنی نیکو یعنی طلاق دهم شما را بدون مخاصمه و منازعه که میان زن و شوهر میباشد از کراهت و کدورت وَ اِن کُنتُنَّ تُرِدنَ اللهَ و اگر هستید که میخواهید رضای خدای را وَ رَسولَهُ و خشنودی رسول او را وَ الدّارَ الاٰخِرَةَ و نعیم سرای دیگر را فَاِنَّ اللهَ پس بدرستیکه خدای اَعَدَّ اماده کرده است لِلمُحسِناتِ مر نیکوکاران را مِنکُنَّ از شما یعنی انها که اختیار شق ثانی کنند اَجراً عَظیماً مزدی بزرگ که دخارف دنیا در جنب ان حقیر و مختصر باشد از امام جعفر صادق ع مرویست که پیغمبر چون غنایم خیبر را تصرف نمود زنان انحضرت گفتند از این غنیمت ما را چیزی بده حضرت فرمود او را قسمت کردم میان مسلمانان بفرموده حق تعالی ایشان در غضب شده گفتند گمان تو انست که اگر تو ما را طلاق دهی نیابیم شوهری از قوم خود غیر از تو حق تعالی انحضرت را امر کرد که از زنان معتزل شود در مشربه ام ابراهیم تا حیض و طهری ببینند پس ایه مذکوره نازل شده در روایتی امده که بعد از نزول این ایه حضرت همه ازواج را طلبید و این ایه بر ایشان خواند و مخیر ساخت ایشان را بر مفارقت و بقا همه اختیار انحضرت کردند که چون انحضرت این ایه بر ایشان خواند فرمود که شتاب مکنید و با پدران خود در این باب مشورت کنید گفتند یا رسول الله ما را در این باب با کسی مشورت نباید کرد حق تعالی ما را مخیر کردانیده میان زینت دنیا و اختیار کردن خدا و رسول و سرای اخرت ما رضای خدا و رسول و سرای عقبی را اختیار کردیم رسول شاد شد حق تعالی این ایه فرستاد که وَ لا یَحِلُّ لَکَ النِّساءُ مِن بَعدُ الایه چون ترا اختیار کردند تو نیز زنان دیگر بر ایشان اختیار مکن بعد از ان تهدید و وعید ازواج پیغمبر را خطاب میکند یا نِساءَ النَّبِیِّ ای زنان پیغمبر خدای مَن یَأتِ هر که بیاید مِنکُنَّ از شما بِفاحِشَةٍ بخصلتی زشت و ناپسندیده مُبَیِّنَةٍ پیدا و روشن کرده شده و حفص بکسر یا میخواند یعنی فاحشه مبین و اشکارا که ان عدم اطاعت خدا و رسول است و مستلزم خطیئه کبیره یُضاعَف لَهَا العَذابُ دوچندان کرده شود مر او را عذاب ضِعفَینِ دو برابر انکه زنان دیگران را باشد زیرا که وقوع گناه از شما قبیح است و فضل قبیح‌تر است چون زنان پیغمبر را فضل دارند بر زنان دیگر بجهت مکان و منزلت حضرت رسالت و نزول وحی در بیوت ایشان پس عذاب معصیت ایشان بجهت ان بیشتر باشد و لهذا حد حر دو مقابل حد عبد است و معاتب می شوند انبیا بانچه غیر ایشان بان معاتب نمی شوند و نیز بجهت این است که عقوبت و مثوبت بنی هاشم ضعف عقوبت غیر ایشان است چنانکه ابو حمزه ثمالی از زید علی بن ابی طالب ع روایت کرده که انحضرت فرمود که من امید وارم که از برای نیکوکاران ما دو اجر باشد از ثواب و میترسم بر بدکرداران ما که عذاب او دوچندان عذاب دیگران باشد همچنانکه ازواج پیغمبر را بان موعود شده اند و محمد عمر از ابرهیم بن عبد الحمید روایت کرده که علی بن عبد الله بن حسین از پدر خود نقل کرده که شخصی علی بن الحسین زین العابدین را گفت شما که اهل بیت پیغمبرید مغفورید و حق تعالی مؤاخذه نکند شما را انحضرت در غضب شد و فرمود ما سزاوارتریم بانکه جاری شود در ما انچه حق تعالی جاری ساخته در زنان پیغمبر از انکه باشیم همچنانکه تو میگوئی بدرستیکه ما بینیم نیکوکاران از خود را دو مقدار اجر و ثواب و از برای بدکاران دو مقدار عذاب بعد از ان ایه مذکوره را تلاوت فرمود که یا نساء النبی من یات منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین وَ کانَ ذٰلِکَ و هست این تضعیف عذاب عَلَی اللهِ یَسیراً بر خدای اسان و اینکه ایشان ازواج پیغمبرند مانع تضعیف عذاب ایشان نخواهد شد و بعد از ان این ایه تلاوت فرمود که وَ مَن یَقنُت مِنکُنَّ و هر که مداومت کند بر طاعت از شما که ازواج پیغمبرید لِلّٰهِ وَ رَسولِهِ مر خدا و رسول او را وَ تَعمَل صالِحاً و بکند کارهای شایسته و پسندیده نُؤتِها بدهیم او را اَجرَها مزد او را مَرَّتَینِ دو باره یعنی دوباره مثل عذاب غیر او یکبار برای طاعت خدا و یکبار برای خشنودی پیغمبر او و بجهت حسن مباشرت وی با انحضرت وَ اَعتَدنا لَها و اماده ساختیم برای ان زنان رِزقاً کَریماً روزی نیکو در بهشت زیاده از مزد او و بعد از ذکر مضاعف ثواب و عقاب برای ازواج ان قدوه احباب اظهار فضیلت ایشان میکند بر سایر زنان بقوله یا نِساءَ النَّبِیِّ ای زنان پیغمبر عالی مقدار لَستُنَّ کَاَحَدٍ مِنَ النِّساءِ نیستید شما یکی

حکم از

باشدم

از زنان

از زنان امّت چه شما را بر زنان فضل داده‌اند برایشان همچنانکه مردان شما بر مردان ایشان فضل دارند إِنِ اتَّقَيْتُنَّ اگر بپرهیزید از مخالفت خدا و فرمان
برداری نکنید رسول او را فَلَا تَخْضَعْنَ پس نرمی مکنید و فروتنی منمایید بِالْقَوْلِ بسخن گفتن یعنی چون با کسی سخن گویید سخن نرم مگویید همچنانکه
شعار زنانی است که راغب مردان بیگانه‌اند و از حیا بی‌بهره‌اند فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ پس طمع کند انکس در دل او مرض و بیماری بدی دارد یعنی
بواسطه سخن نرم گفتن با او نفس او طمع کند و در دل او در شک افتد وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا و بگویید گفتار نیکو و پسندیده و دور از ریبه و تهمت یعنی
با خشونت نه لینت و در خبر است که چون این آیه آمد بعضی از زنان چون بر در سرای ایشان کسی آواز دادی و مردی بودی که جواب دهد در دهان

انکشتم

نهادی و با آواز منکر و خشن جواب دادی وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ و قرار گیرید در خانهای خود مرویست که سوده زوجه رسول را گفتند چرا حج و عمره نکنی چنانکه
دیگران میکنند گفت یکبار که واجب بود بجای آوردم بعد از این حج و عمره من اینست که از خانه بیرون نیایم چنانچه خدای فرموده وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ و
عزم من اینستکه پای از حجره که رسول خدای مرا در آن نشانده بیرون ننهم تا بمیرم پس بیرون نیامد تا جنازه اش بیرون آوردند و درین سخن او تعریضی
هست که عایشه مخالفت این امر کرده از خانه بیرون آمد و بر شتر سوار شده با لشکری عظیم بمجادله امیرالمؤمنین ع آمد وَلَا تَبَرَّجْنَ و اظهار مکنید
پیرایهای خود را تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى مانند اظهار زنان در ایام جاهلیت نخستین که آنرا جاهلیت جهلا گویند و آن زمان ادریس بود تا بوقت
نوح که مدت هفصد سال بود و بروایتی دیگر روزگار داود و سلیمان بود که در آن روزگار زنان جامه‌ها از دُر پوشیدند که اعضای ایشان
بجهت آن ظاهر شدی و بروایت کلبی در زمان ابرهیم بود که زنان لباسها بمروارید بافته بودند و میپوشیدند و بر مردان عرض میکردند و جاهلیت اخری
میان عیسی ع بود و سید انبیا ص و گویند جاهلیت اولی جاهلیت کفر است قبل از اسلام و جاهلیت اخری فسوق در اسلام وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ و بپای
دارید نماز را در اوقات آن که اصل عبادات بدنیست وَآتِينَ الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را که اشرف عبادات مالی است وَأَطِعْنَ اللَّهَ و فرمان برید
خدای را در جمیع فرایض و احکام وَرَسُولَهُ و پیغمبر او را در سنن آن قدوه انام و با اطاعت خدا و رسول بمانید در سایر اجزا امر و نهی کرده اند إِنَّمَا يُرِيدُ
اللَّهُ جز این نیست که خدای میخواهد لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ تا ببرد از شما پلیدی گناه را أَهْلَ الْبَيْتِ ای اهل بیت پیغمبر وَيُطَهِّرَكُمْ و پاک

بیتم

گرداند شما را از معاصی و ادناس تَطْهِيرًا پاک کردنی خلاصه معنی اینستکه ای اهل بیت پیغمبر اراده الهی تعلق گرفته باینکه خطیات و سیئات و آثام را از
شما دور دارد تا از پاکی دامن عصمت شما بگرد عصیان آلوده و اغشته نشود و از صغیره و کبیره منزه و معصوم باشید احمد بن حنبل در مسند خود از
عطای بن رباح نقل کرده که ام سلمه فرمود روزی فاطمه زهرا ع طعامی پخته بود در دیک کلین بنزد سید عالمین آورد و آن سید دنیا و دین در
خانه من بود چون فاطمه آن طعام را حاضر کرد آن حضرت فرمود ای نور دیده من علی را با دو فرزند من بخوان تا با من از این طعام بخورند چون ایشان
حاضر شدند همه از این طعام بخوردند جبرئیل از نزد ملک جلیل در رسید و این آیه آورد که إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ تا آخر پس آن سرور دین و مرکز دایره
یقین کسای را بر ایشان انداخت و فرمود اللهم هؤلاء اهل بیتی و خاصتی اللهم فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا پس چون من اندر عبا از آنحضرت
گفتم یا رسول الله انا معکم من با شما ام فرمود انک علی خیر یعنی تو و بتر اهل بیت من نداری اما زن نیکو کرداری و بصفات حمیده و خصال پسندیده
موصوفی و مضمون این سخن از ابو الحسن اندلسی که جامع صحاح سته است در جامع آورده و عبدالله بن محمد بن عمران که یکی از فضلای اهل سنت است
روایت میکند از ابی الحمراء که من ده ماه ملازم حضرت رسالت بودم هر روز میدیدم که آنسرور دین پرور در وقت صبحدم می‌آمد و دست مبارک
بر در سرای شاه اولیا و فاطمه زهرا مینهاد و میفرمود که السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و ایشان در جواب میفرمودند که و علیک السلام یا
رسول الله و رحمة الله و برکاته و چون سید عالم ص جواب ایشان میفرمود می‌شنید میفرمود که إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ
يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و بعد از تلاوت این آیه بر ایشان مراجعت میفرمود و بمصلای خود میرفت و مشغول نماز میشد و شبهه نیست که کذب از رجس است و
خلافی نیست که امیرالمؤمنین علی ع دعوی امامت کرده و مخالفت او نموده اند پس او در دعوی صادق باشد و اصحاب مخالف ناحق بوده باشند و در مجمع

واصحابم

نیز از ابو سعید خدری و انس بن مالک و واثلة بن الاسقع و عایشه و ام سلمه مرویست که این مختص است برسول خدای و علی و فاطمه و حسن و حسین ع و
ابو حمزه ثمالی نیز در تفسیر خود نقل کرده که آیه در شان آل عباست و ثعلبی نیز باسناد خود از مجمع روایت کرده که روزی من با مادر خود نزد عایشه
رفتیم مادرم او را گفت که دیدی که در روز جمل خروج کردی و از امر الهی که فرموده وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ پا بیرون نهادی گفت آن از قضا و قدر حق
بود پس او را از حال امیرالمؤمنین علی ع پرسیدم گفت پرسیدی از من از دوست‌ترین مردمان برسول خدا و از شوهر دوسترین ما و بخدا سوگند
که من دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین ع که پیغمبر ص ایشان را در زیر جامه جمع کرد و انجامه را در سر ایشان کشید و فرمود بار خدایا اینان اهل بیت و خویشان
نزدیک منند پس رجس از ایشان دور کن و ایشان را پاک و پاکیزه گردان از آشوب معصیت بعد از آن عایشه گفت من گفتم یا رسول الله من اهل بیت
توام فرمود که دور شو که از اهل من نیستی چرا اهل من اینها اند و ابو سعید خدری از پیغمبر ص روایت کرده که فرمود این آیه در حق من و علی و فاطمه و حسن
و حسین نازل شد و صاحب طبری در مجمع باسانید معتبر از جابر انصاری نقل کرده که آیه إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ تا آخر بر پیغمبر نازل شد در حالتی
بود که در خانه او غیر از علی و فاطمه و حسن و حسین کسی دیگر نبود پس فرمود بار خدایا اینها اهل بیت منند و سید ابو الحمد باسانید صحیح از امام
حسن ع نقل کرده که بعد از نزول آیه تطهیر رسول خدای ما را و خود را در زیر کسای خیبری جمع کرد و فرمود بار خدایا اینها اهل بیت منند و عترت
طیبه من و روایات در این باب در عامه و خاصه بر وجهی است که ایراد همه موجب اطناب این کتاب میشود پس بوافی اخبار و آثار در آن حواله بمنهج الصادقین

امت

است و حق تعالی بعد از ذکر عصمت آل عبا جهت اقتدای امت بایشان بغیر از بان خطاب بازواج پیغمبر کرده میفرماید که وَاذْكُرْنَ و یاد کنید ای زنان پیغمبر
مَا يُتْلَىٰ آنچه خوانده می شود بر شما فِي بُيُوتِكُنَّ در خانهای شما مِنْ آيَاتِ اللَّهِ از آیتهای کتاب حضرت عزت وَالْحِكْمَةِ و از سخنان مشتمل بر حکمة و مصلحة
یعنی از کتابی که جامع امر دو امر است و از آیات کلام الله است و یا از سخنان پیغمبر که محض حکمة است بان متعظ و پند گیرید بان إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستیکه
خدای تعالی هست لَطِيفًا لطف کننده و نیکو کار ای ازواج سید انبیا خَبِيرًا دانا باقوال و افعال شما و عالم و مدبر آنچه صلاح شما در آنست
مروی است از مقاتل بن حیان مرویست که در وقتی که اسماء بنت عمیس از حبشه با زوج خود جعفر بن ابی طالب مراجعت کرده نزد ازواج سید ابرار
آمد و گفت در باره ما چیزی از قرآن نازل شده گفتند نه بخدمت سید عالم آمد و گفت یا رسول الله زنان نبی نومید اند رسول فرمود از چه چیز
گفت بجهت آنکه ایشان مذکور نشده اند در قرآن بسبب خیر و بوایت دیگر زنان رسول گفتند حق تعالی در قرآن ذکر مردان کرده و ما را که زنانیم یاد نفرموده
همانا که در ما خیری نیست و طاعت ما مقبول نه حقتعالی این آیه فرستاد إِنَّ الْمُسْلِمِينَ بدرستیکه مردان که منقاد حکم الهی اند وَالْمُسْلِمَاتِ و زنان مومنه
و اطاعت فرمان برنده او بند وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و مردان و زنان باور دارنده و گرونده بخدا و رسول وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ و رجال و نسا
که ثابت و درونده اند در وظایف طاعت و مداومت نماینده بر انواع عبادات وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ و راست گویان در قول و در
کردار در عمل از زن و مرد وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ و صبر کنندگان بر طاعتها و عبادتها و باز از معصیتها و ناشایستها از مردان و زنان وَ
الْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ و تواضع کنندگان از برای خدا و ترسکاران بقلوب و جوارح از ذکور و اناث وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ و صدقه
دهندگان از هر دو گروه با آنچه واجب است در اموال ایشان از صدقه و زکوة مفروضه و خمس وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ و روزه داران از
برای خداوند ایزد تعالی از رجال و نسا مراد صوم مفروض است وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ و مردان و زنان نگاه دارنده فرجهای خود
از حرام یعنی متابعت نفس و در وی هوا ننمودند وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا و ذکر گوینده مر خدای را ذکری بسیار در زمان بسیار بدل و جان و زبان
وَالذَّاكِرَاتِ و زنان یاد کننده مر او را بر طبق مذکور و قرآن خواندن و اشتغال نمودن بعلم از جمله ذکر است أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ آماده کرده است
خدای مر ایشان را از ذکور و اناث مَغْفِرَةً آمرزش از گناهان وَأَجْرًا عَظِيمًا و مزدی بزرگ بر طاعت ایشان از عبدالله عباس روایت است که روزی
میکائیل بنزد ملک سید عالم ص آمد و گفت یا رسول الله بگوی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
عدد ما علم و ما لا اعلم هر کس که این کلمات بگوید نام او در میان انکسانی نویسند که خدای را بسیار یاد کنند و از فاضلترین ذاکران باشد و عطا
ابن ابی رباح روایت کند که هر که خود را با خدای تفویض کند داخل باشد در قول و کران المسلمین والمسلمات و هر که اقرار کند بخدا و رسول و
تصدیق نماید بولایت علی بن ابی طالب ع و لا و اطهار او و دلش موافق زبان باشد در این قول داخل باشد که والمومنین والمومنات و هر که اطاعت کند
خدای را در فریضه و اطاعت رسول در سنت داخل باشد در اینکه والقانتین والقانتات و هر که زبان را از دروغ نگاه دارد از جمله والصادقین و
الصادقات باشد و هر که صبر کند بر طاعت و صبر نماید بر معصیت در این کریمه والصابرین والصابرات داخل باشد و هر که نماز کند و از جانب
یمین و شمال نگاه نکند در این داخل باشد که والخاشعین والخاشعات و هر که در هفته بجای آورد صد قره هد داخل باشد در این که و
المتصدقین والمتصدقات و هر که ایام البیض هر ماهی روزه دارد در سلک الصائمین والصائمات باشد و هر که فرج خود را از حرام نگاه دارد در
جمله والحافظین فروجهم والحافظات داخل باشد و هر که پنج نماز را بپای دارد در اوقات آن با شرایط و ارکان داخل شود در این قول که والذاکرین
الله کثیرا والذاکرات و از ابو عبدالله مرویست که هر که در شب بخسبد و تسبیح فاطمه زهرا بگوید از جمله والذاکرین الله کثیرا والذاکرات باشد از
ابن عباس مرویست که حضرت رسالت ص زینب بنت جحش اسدیه را که دختر امیمه بنت عبدالمطلب بود و عمه زاده رسول الله برای زید حارثه که آزاد
کرده و پسر خوانده خودش بود خواستگاری فرمود و زینب بگمان آنکه آنحضرت برای خود خواستگاری میکند قبول کرد و چون دانست که برای زید بوده
اباء کرد چه جمال زیبا داشت و دختر عمه پیغمبر بود و از اشراف زنان قریش گفت من چرا زن آزاد کرده شوم و برادرش عبدالله بن جحش نیز در این باب با
خواهر اتفاق داشت حقتعالی این فرستاد وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ و نرسد و نسزد هیچ مرد گروهیده را یعنی عبدالله وَلَا مُؤْمِنَةٍ و نه هیچ زن ایمان آورده
را چون إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ چو حکم کند خدا و رسول او أَمْرًا کاری را یعنی نکاح زینب با زید را أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ آنکه باشد مر ایشانرا
اختیاری مِنْ أَمْرِهِمْ از کار خود چیزی بلکه واجب است بر ایشان که اختیار خود را تابع خدا و رسول سازند وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که
عاصی شود و مخالفت نماید خدا و رسول او را در اوامر و نواهی فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستیکه گمراه شود ضَلَالًا مُبِينًا گمراهی هویدا چه اگر
مخالفت از روی اعتقاد کند کافر شود و بعذاب ابدی گرفتار شود و اگر نه بعذاب الیم معذب شود و بعد از نزول این آیه زینب گفت راضی شدم
و زمام اختیار خود را بکف کفایت رسول خدا دادم و عبدالله نیز باین رضا داد و رسول خدا او را با زید عقد بست و زید با و مباشرت کرد و
پیغمبر از مال خود صداق او را برای زینب بفرستاد و آن ده هزار دینار بود و شصت درهم و خماری و ملحفه و ازاری و درعی و پنجاه مد طعام و سی
صاع خرما و از زینب روایت است که اکابر و اشراف قریش مرا خطبه کردند من خواهر خود را حمنه بنت جحش نزد رسول فرستادم تا در این باب مشورة
کند رسول ص اشاره بزید کرد خواهرم در غضب شد و گفت دختر عمه خود را با آزاد کرده خود میدهی پس خواهرم نزد من آمد و مرا اعلام کرد من نیز
بسیار در غضب شدم حقتعالی این آیه فرستاد پس نزد رسول رفتم و گفتم تزویج کن مرا بهر که میخواهی پس رسول مرا بزید عقد بست و علی بن ابراهیم در

شو بدم

مردان م

ما لا اعلم

مردم

تفسیر خود آورده که رسول خدا زید را لباسها و سلاحی داشت و اکثر بتجدید آنحضرت میرفت بمنزل تشریف میفرمود و از سبب دیر آمدن از وی می‌پرسید
روزی بتجدید حضرت رسول بمنزل وی آمد زینب در وسط حجره نشسته بود و طیب بسنگ سلاء میکرد چون چشمش بروی افتاد فرمود سبحان خالق
النور تبارک الله احسن الخالقین و بازگشت چون زید بیامد زینب وی را از تسبیحی که از آنحضرت شنیده بود خبر داد گفت شاید تو در دل رسول افتاده
باشی میخواهی که ترا رها کنم گفت میترسم که مرا رها کنی و رسول بمن رغبت نکند زید نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله میخواهم که زینب را طلاق دهم
گفت چرا مگر از او هنوزی یافته گفت لا والله هرگز از وی بجز خیر و نیکوئی چیزی دیگر ندیده‌ام ولیکن بر من ترفع و تعظم میکند و مرا ایذا میرساند بجهت شرافتی
و مزیتی حسبی که دارد رسول صلعم فرمود امسک علیک زوجک واتق الله و اندکی دار و بترس از خدا از آنکه از زینب با او رسانی زید در باب طلاق مبالغه
کرد تا که از رسول اجازه طلبید و او را مطلقه ساخت حقتعالی رسول را از این اخبار میفرماید که وَاِذْ تَقُولُ و یاد کن ای محمد وقتی که میگفتی لِلَّذِیْ
اَنْعَمَ اللّٰهُ مر آنکس را که انعام کرده است خدای تعالی عَلَیْهِ بر او بتوفیق اسلام و هدایت ایمان و خدمت و متابعت او ترا و توفیق دادن ترا در آزاد کردن او
و محبت زید نزد تو بنسبت او وَاَنْعَمْتَ عَلَیْهِ و انعام کردی تو بر او بجود دیدن و آزاد کردن او و از فرط محبت و اختصاص تو او را در فرزندی خواندن یعنی گفتی
زید را که مستغرق نعمت خدا و رسولست اَمْسِکْ عَلَیْکَ نگاه دار بر خود زَوْجَکَ زن خود را زینب وَاتَّقِ اللّٰهَ و بترس از خدای تعالی در امر زینب

یعنی م

از آنکه از روی اضرار طلاقش دهی وَتُخْفِیْ فِیْ نَفْسِکَ و پنهان میکردی در نفس خود مَا اللّٰهُ مُبْدِیْهِ آنچیزی را که خدا پیدا کننده و آشکار سازنده
اوست از نکاح کردن تو زینب را که زید طلاقش دهد وَتَخْشَی النَّاسَ و میترسیدی از سرزنش مردمان بغیر حق که گویند زن پسر خود را خواست وَ
اللّٰهُ اَحَقُّ اَنْ تَخْشٰهُ و حال آنکه خدای سزاوارتر است که بترسی از وی در آنچه باید ترسید و مقرر است که حضرت ترسکارترین خلق بوده زیرا که کثرت خوف
و خشیت بحسب کثرت علم است که انما یخشی الله من عباده العلماء و پیغمبر بحکم انا اعلمکم بالله آنحضرت از همه عالمان اخشی بوده و خوف و خشیت و بشر
در حدیث مذکور الخوف رفیقی و چون اتقا و خشیت آنحضرت بخدا در نهایت مرتبه بود پس مراد بخشیت استحیا باشد چه حیا بر مشیمه حضرت غالب بوده کما
قال الله تعالی ان ذلکم کان یؤذی النبی فیستحیی منکم علم الهدی در تنزیه الانبیا آورده که عرب ادعیا را نازل منزله اولاد می‌دانستند در جمیع احکام
و بجهت این مطلقات ایشان را بنکاح خود در نمی‌آوردند پس پیغمبر اراده فرمود که بجهت تزویج او بزینب بعد از طلاق بالکلیه این حکم را باطل گرداند و نسخ
سنت جاهلیت نماید و اما اخفای این معنی میفرمود جهت ترس آنکه مردمان گویند که رسول زن پسر خود را خواسته و لهذا بزید گفت که امسک علیک
زوجک واتق الله و مؤید این معنی است قوله فَلَمَّا قَضٰی زَیْدٌ پس آنهنگام که گذارد زید مِنْهَا از زینب وَطَرًا حاجتی را که با وی داشت از نکاح و مباشرت
و بعد از آنکه از وی ملال گرفت بجهت ترفع و تعظم او از وی و هیچ از حاجت او باقی نماند طلاقش گفت و زینب عده را اتمام کرد و در موضع گفته که قضای وطر
کنایه است از طلاق یعنی چون مراد خود را از او یافت که آن طلاقست و چون عده آن بسر آمد زَوَّجْنٰکَهَا تزویج نمودیم ترا با او و او را بتو دادیم لِکَیْلَا یَکُوْنَ
تا نباشد بعد از تو عَلَی الْمُؤْمِنِیْنَ حَرَجٌ بر مؤمنان شکی با اثمی و وبالی فِیْٓ اَزْوَاجِ اَدْعِیَآئِهِمْ در خواستن زنان پسرخواندگان خود را اِذَا قَضَوْا
مِنْهُنَّ وَطَرًا یعنی وقتی که گذارده باشند حاجت خود را که نکاح است با طلاق و انقضای عده یعنی بجهت آنکه جمیع مؤمنان اقتدا بتو کرده زوجات مطلقه
ادعیای خود را بنکاح در آرند زینب را بتو تزویج کردیم و رسم جاهلیت را درهم شکستیم وَکَانَ اَمْرُ اللّٰهِ و هست کاری که خدای خواهد مَفْعُوْلًا کرده شده
یعنی هر امری که اراده الهی تعلق بآن گیرد البته گذارده شود و بوقوع آید چنانکه تزویج سید عالم با زینب از انس بن مالک مرویست که چون عده زینب
منقضی شد رسول خدا زید را گفت برو و زینب را برای من خواستگاری کن که مرا باکسی اعتمادی نیست زید روایت کند که من بخانه زینب رفتم او در
خمیر میکرد چون او را دیدم در چشم من بمرتبه بزرگ و عظیم الشان نمود که طاقت آن نداشتم که بروی نگاه کنم بجهت حرمت و مزیت شان رسول پس پشت باو کردم
و گفتم بشارت باد ترا ای زینب که رسول خدا ترا خواستگاری میکند خوشحال شد و گفت من هیچ کاری نکنم تا که با پروردگار خود مشاورت نکنم پس برخواست
و بمصلای خود رفت و با خدای خود مناجات کرد حقتعالی این مذکور را انزال نمود و در روایت آمده که بعد از نزول این آیه حضرت بی دستوری بخانه زینب
آمد زینب گفت یا رسول الله بی خطبه و نکاح چرا آمدی حضرت فرمود الله المزوج و جبرئیل الشاهد خدا تزویج کننده من است بتو و جبرئیل گواهست بر آن
بعد از آن بجهت این بر سایر زنان پیغمبر فخر میکرد و میگفت حق تعالی مرا تزویج پیغمبر کرده و متولی تزویج شما اولیای شما بودند آورده اند که حضرت رسالت
برای عروسی زینب ولیمه مهیا کرد و مهمانی مرتب ساخت که برای هیچ زنی از زنان خود نساخته بود چه در این روز گوسفندی بکشت و نان و گوشت را
اطعام مردان می‌نمود تا بغروب و از شعبی مرویست که زینب به پیغمبر گفت که من مزیت قرب و مرتبه بتو دارم بنسبت بزنان دیگر بسه چیز که هیچ زن از زنان
تو بآن موصوف نیست جد من و جد تو یکی است که عبد المطلب است و حق تعالی مرا در آسمان بتو نکاح بسته و جبرئیل سفیر و شاهد عقد من بوده و
بدانکه بعضی از اهل خلاف این قصه را بر وجهی ایراد کرده اند که عقل و شرع منکر آنست که از جمله آن عاشق شدن پیغمبر است با زینب در حینی که زوجه زید بود و
و شبهه نیست که این متضمن فسق و معصیت است و حال آنکه انبیا از صغایر معصومند و مبرا از منفر طباع ایشان چنانکه در کتب کلامیه مبرهن شده
و بیان مزید این مبحث در منهج الصادقین سمت تحریر پذیرفت و تحقیقا بعد از ذکر قصه تزویج زینب بحضرت رسالت پناه پاک دامنی او میفرماید که
وَمَا کَانَ عَلَی النَّبِیِّ نیست بر پیغمبر مِنْ حَرَجٍ هیچ شکی و وزری و وبالی فِیْمَا فَرَضَ اللّٰهُ در آنچه قسمت کرده و تقدیر نموده خدای برای پیغمبر یعنی حلال
گردانیده مر او را از تزویج زنان پسرخواندگان و این صورت مختص بآنحضرت نیست بلکه سُنَّةَ اللّٰهِ سنت نهاد خدای سنتی را فِی الَّذِیْنَ خَلَوْا در آن
کسانیکه گذشتند از پیغمبران مِنْ قَبْلُ پیش از محمد مراد انبیا دیگرند که خدای نفی حرج کرد از ایشان در آنچه مباح کرده بود برای ایشان از تزویج ازواج

ادعیا

از عیال و غیر آن ایشان از سایر مباحات همچنانکه داود که صد زن داشت و سلیمان سیصد زن و هفتصد سریه و هرگاه مر انبیای سابق را کثرت ازواج
مطلقا جایز بوده باشد بدون حرج پس بر محمد که سید انبیاست نیز حرجی نباشد در نکاح آنچه خواهد از زوجه پسر خوانده خود و غیر آن وَكَانَ
أَمْرُ اللَّهِ و هست امر خدای قَدَرًا مَقْدُورًا حکمی کذارده شده و نافذ یعنی امری که بر انبیا نازل ساخته بود حکمی بود مقضی و کذارده شده
و البته واقع شدنی و جاری بر مقداری که موافق حکمت بود و تفاوت و خللی در آن راه نداشته بقوله الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ آنانی که کذشته اند کسانی بودند
که میرسانیدند رِسَالَاتِ اللَّهِ پیغامهای خدای را با امتان کتمان از ترس مردمان وَيَخْشَوْنَهُ و میترسیدند از او وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا و نمی ترسیدند از
کسی در آنچه متعلق بود بر ادای تبلیغ دعوت إِلَّا اللَّهَ مگر از خدای تعالی وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای حَسِيبًا کفایت کننده مقاصد ترسندگان از
او و یا شمار کننده اعمال بندگان و چون کفایت و حساب در دست وست پس باید که از او ترسند نه از غیر او و این آیه دلیل است بر آنکه انبیا را تقیه جایز
نیست در تبلیغ احکام و رسالت نیز در غیر آن پس منافی تخشی الناس نباشد چه خوف حضرت بجهت مقاله قبیحه بود که منافقان در حق او کویند و عاقل هم
چنانکه ملاحظه میکند از مضار محترز می شود از بد ظنون و قول قبیح و هیچکدام از این متعلق بتکلیف نیست و حضرت بعد از تزوج بزینب از آنچه می
ترسید باو رسید چه منافقان بدین زبان طعن کشودند و کفتند این محمد ما را میکوید که زنان پسران بر شما حرام است و خود زن پسر خود را
خواست یعنی زن زید که پسر خوانده وی است چه ایشان پسر خوانده را مثل پسر صلبی و اصلی می دانستند در جمیع احکام چنانکه کذشت حق تعالی بجهت رد این
قول آیه فرستاد مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ نیست محمد پدر هیچ یک مِنْ رِجَالِكُمْ از مردان شما تا وی را با آنکس حرمت مصاهره باشد و عموم این حکم منتقض نمی
شود بطاهر و قاسم و ابرهیم که پسران صلبی آنحضرت بودند زیرا که ایشان بحد رجال نرسیده بودند و بر تقدیر بلوغ ایشان از رجال او بودند نه از رجال
امت و خطاب راجع با امت است بجهت رد ابوت وی نسبت بزید که متبنی آنحضرت بود و بحسن و حسین نیز منتقض نمی شود بجهت عدم بلوغ ایشان در حین حیوة
آنحضرت بر تقدیر بلوغ از رجال حضرت بودند نه از رجال امت و نیز مراد ولد است نه ولد ولد و اینکه ایشان را پسر خود خوانده و فرموده ابنای هذان ریحانتای
من الدنیا و ابنای هذان امامان قاما او قعدا یعنی این هر دو پسر من امامانند ایستاده باشند یا نشسته مراد ولد ولد است نه ولد و حاصل که
حق تعالی در رد قول منافقان کرده فرمود محمد بحسب حقیقت پدر هیچکس از مردان شما نیست که زن او بر پسر او حرام تواند بود وَلَٰكِنْ رَسُولَ اللَّهِ ولیکن هست فرستاده
خدا و هر رسولی پدر امت خود است نه مطلقا بلکه از حیثیت آنکه او مشفق و ناصح ایشانست و واجب التعظیم و التوقیر و الطاعة بر ایشان و زید از جمله امت
و نیست میان او و پیغمبر ولادتی تا موجب حرمت مصاهرت کردد وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ و هست ختم کننده پیغمبران یعنی آخر ایشان و حفص بفتح تا خوانده یعنی
محمد آنکسی است که مهر پیغمبرانست یا مهر نبوة تمام کرده شده است یا بمعنی که نبوة از او در نخواهد کذشت بدیکری بعد از او تعلق نخواهد کرفت
و لهذا اولاد ذکور آنحضرت قبل از وفات او شربت فنا چشیدند چرا که بعد از او فرزند بالغ میماند منصب نبوة لایق او می بود بجهت شرافت مرتبه و مزیت رتبه
او بر سایر خلقان و در وقتی که ابرهیم در کذشت حضرت فرمود اکر زنده می ماند پیغمبر میبود و نزول عیسی بعد از او قادح خاتمیت آنحضرت نیست زیرا که
مراد از خاتم النبیین آنست که هیچ نبی بعد از او مبعوث نخواهد شد و بعثت عیسی قبل از او بوده و دیکر بعد از نزول عمل بشریعت خاتم الانبیا خواهد کرد نه
بر شریعت خود محمد الحسن از پدر خود روایت کرده که رسول فرمود من آن حاشرم که خدای تعالی خلقان را بر اثر من حشر کند و من آن عاقبم که از عقب من
پیغمبری دیکر نباشد وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای تعالی بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه چیزها دانا پس میداند که کیست سزاوار آنکه نبوة با او ختم شود مرویست
از ابو برده که ختمیت هر کتابی بمهر اوست حق تعالی پیغمبر را مهر کفت تا که بدانند که تصحیح محبت الهی جز بمتابعت حضرت رسالت پناهی نیست و نتوان بود
که ان کنتم تحبون الله فاتبعونی و چون شرف و بزرکواری کتاب بمهر است شرف جمله انبیا نیز بدان حضرت است و شاهد هر کتاب بمهر اوست پس شاهد
همه در محکمه قیامت خواهد بود که وجئنا بک شهیدا علی هؤلاء چون کتاب را مهر کردند کتاب از خواندن اغیار محفوظ شده و نبوة نیز چون سمت اختتام
یافت در نبوة بر غیر او بسته کشت و از موافق و مخالف مرویست که آنحضرت امیر المؤمنین را خطاب کرد که یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی
من بعدی ای علی تو بمن بمنزله هرونی از موسی الا آنست که بعد از من پیغمبری نخواهد بود یعنی اکر جایز میبود که بعد از من پیغمبری باشد آن تو میبودی نه
غیر تو بجهت جامعیت فضل و عصمت و فزونی علم و انواع محاسن و اخلاق تو نسبت بمردمان و بعد از آن ارشاد اهل ایمان میکند بکثرت تحمید و تسبیح و تهلیل
که موجب مثوبات جاودانی است و دافع وساوس شیطانی و مساعده او از ذکر آن پس میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که کرویده
اید اذْكُرُوا اللَّهَ یاد کنید خدای را ذِكْرًا كَثِيرًا یاد کردنی بسیار یعنی در غالب اوقات بانواع ذکر از تحمید و تهلیل و تکبیر و تمجید وَسَبِّحُوهُ و تسبیح
کویید او را یا نماز کذارید برای او بُكْرَةً وَأَصِيلًا بامداد و شبانگاه چه نماز صبح و شام اشق است از دیکری بجهت غلبیت نوم در این دو وقت
و کویند اختصاص این دو وقت باین نماز بجهت آنست که در این دو ساعت صبح و شام حفظه حاضر میباشند و هر دو وقت تسبیح یا صلوات را ثبت
خواهند نمود در نامه اعمال او و نزد کلبی بکرة صلوة فجر است و اصیل صلوة ظهر و عصر و مغرب و عشا و تسمیه صلوة بتسبیح بجهت آنست که صلوة
متضمن تسبیح و تنزیه او سبحانه است و علما را در ذکرا کثیرا اختلاف بسیار است و مجاهد از پیغمبر روایت کرده که خدای را در هیچ وقت فراموش نکنید
پس بنابراین مراد ذکر قلبی است چه دوام ذکر بزبان ممکن نیست و در لطایف قشیری آورده که مراد بذکر کثیر اشارتست بمحبت حق تعالی او را دوست
دارید چه مقرر است که من احب شیئا اکثر ذکره نشانه دوستی ذکر او است چه دوستی نکذارد که زبان از ذکر دوست بازماند و دل از فکر او خالی ماند
در هیچ مکان بیم در فکرت خالی در هیچ زمان بیم در ذکرت غافل و کویند مراد بذکر و تسبیح آنست که حق تعالی را یاد کنید بصفات علیا و اسما حسنی و تنزیه

مردم

ولدم

من اخذ از دنیا در ریحان
من اند و این هر دو
پسران م

که مراد آنست م

او بما ینبغی از هرچه لایق ذات او نباشد از معایب و نقایص و نزد مقاتل مراد باین کلمات اربع است یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و از ائمه
هدی ع مرویست که هر که تسبیحات اربع را سی بار بگوید او ذکر خدا بسیار کرده و زراره و حمران که پسران اعین اند از ابو عبدالله ع نقل کرده اند که آنحضرت فرمود
که هر که تسبیح فاطمه زهرا بگوید او ذکر خدا بسیار کرده و واحدی باسناد خود از ضحاک بن مزاحم نقل کرده که ابن عباس فرمود که جبرئیل نزد پیغمبر آمد و
گفت ای محمد بگو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم عدد ما علم و زنة ما علم و ملاء ما علم چه هر که
این را بگوید حقتعالی شش خصلت برای او ثبت کند یکی آنکه از ذاکرین الله کثیرا نویسد دوم آنکه او افضل باشد از ذاکران در شب و روز سیم اشجار
بسیار در بهشت برای او بنشانند چهارم گناهان او را بریزاند همچنانکه برگها از درخت خشک ریخته شود پنجم آنکه نظر رحمت باو کند ششم آنکه هرگز او را
معذب نکند از عبدالله عباس روایت است که حق تعالی بر بندگان واجب نکرد هیچ چیز را مگر آنکه او را حدی مقرر کرد بلکه فرمود مرا در همه احوال و اوقات
یاد کنید و بعد از آن بر سبیل امتنان با اهل ایمان خطاب میکند هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ اوست خداوندی که درود می دهد یعنی رحمت میکند بر
شما وَمَلَائِكَتُهُ و درود میدهد فرشتگان او یعنی آمرزش می طلبند گناهان شما را و این درود خدا و ملائکه بر شما لِيُخْرِجَكُمْ از برای آنکه بیرون آورد
شما را مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای کفر و جهالت و معصیت إِلَى النُّورِ بسوی روشنی ایمان و معرفت و طاعت بوسیله الطاف هدایت وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ
رَحِيمًا و هست خدای بگرویدگان مهربان که خود بر ایشان رحمت میکند و ملائکه را بطلب رحمت و آمرزش برای ایشان میفرماید در خبر است که بنی اسرائیل
موسی را گفتند که خدای ما را صلوة باشد خطاب آمد بموسی که بگو با ایشان که صلوة من رحمت باشد و رحمت من واسع است بهمه چیزی رسیده تَحِيَّتُهُمْ
درود خدای اهل ایمان را يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ روزی که برسند برحمت او که نعیم بهشت باشد در مرگ و بیرون آمدن از قبر سَلَامٌ سلامی است که
بجز آیت سلامتی هر آفتی و مخافتی یعنی حقتعالی بجهت تعظیم و تکریم بر ایشان سلام کند همچنانکه سایر انواع تعظیم با ایشان کرامت نماید از ابن مسعود مرویست
که چون ملک الموت نزد یک بنده مؤمن آید گوید السلام علیک رب یقرئک السلام سلام بر تو باد حق تعالی ترا سلام میرساند وَأَعَدَّ لَهُمْ و آماده
کرده است خدای برای مؤمنان با وجود تحیت بر ایشان أَجْرًا كَرِيمًا مزدی بزرگوار که بهشت و نعیم آن بعد از آن خطاب برسول میکند بر سبیل توقیر و تعظیم
و عرض امتنان بر بندگان بارسال آنحضرت بر ایشان يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر بلند مرتبه با خبر دهنده إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستیکه ما فرستادیم ترا بر بندگان
شَاهِدًا در حالتیکه گواهی بر تصدیق و تکذیب امت و طاعت و معصیت وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده برحمت ما بر اهل تصدیق وَنَذِيرًا و بیم کننده از نزول
عذاب بر اهل تکذیب وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ و خواننده مردمان به پرستش خدا و اقرار بتوحید او و بهر واجبست تصدیق بان و عمل بان از قواعد اصول و فروع
بِإِذْنِهِ بفرمان او یا بتوفیق و تیسیر او وَسِرَاجًا مُنِيرًا و چراغی روشن یا خداوند سراج منیر که فروزانست و حسین کاشفی در تفسیر خود آورده که حقتعالی پیغمبر
ما را سراج خواند زیرا که همچنانکه روشنی و نور چراغ ظلمت را محو کند نور وجود آنحضرت نیز کفر را از عرصه جهان نابود ساخت و دیگر هر چه در خانه گم شود بنور
چراغ باز توان یافت حقایقی که از مردم پوشیده بود بنور این چراغ بر مقتبسان انوار معرفت روشن گشت و نیز چراغ اهل خانه را سبب امن و احتراست و دزد
را واسطه خجلت و عقوبت و آنحضرت نیز دوستان را وسیله سلامتی است و منکران را موجب حسرت و ندامت و منیرا تاکید است یعنی تو چراغی نه مانند چراغهای
دیگر چه آن چراغها گاهی مرده و گاهی افروخته و تو از اول تا آخر روشنی چراغها بباد مقهور شوند و هیچکس نور ترا مغلوب و منطفی نتواند ساخت که یریدون
لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره و دیگر چراغها شب نور دهند نه روز و تو شب دنیا را بنور معرفت روشن ساخته و روز فردا را نیز بپرتو
شفاعت روشن خواهی ساخت و در کشف الاسرار آورده که حقتعالی آفتاب را سراج خوانده که وجعلنا سراجا وهاجا و پیغمبر ما را نیز سراج گفته آن چراغ محافل
فلک است و این چراغ محافل ملک آن چراغ آب و گل است و این چراغ جان و دل بطلوع آن چراغ از خواب بیدار آسمانست و این چراغ زمین آن چراغ دنیاست و
این چراغ عقبی است آن چراغ منازل فلک است و این چراغ محافل ملک آن چراغ آب و گل است و این چراغ جان و دل بطلوع آن چراغ از خواب بیدار شوند و بظهور
این چراغ از خواب عدم برخواسته بعرصه گاه وجود آیند و چون بنور وجود با وجود او از ظلمت کده جهالت بسرحد ضیاء معرفت رسیده اند از این جهت حق تعالی
با او خطاب کرده که لولاک لما خلقت الافلاک خطیب خوارزمی نیز که از علمای جمهور است از ابن مسعود نقل کرده که حضرت رسالت ص فرمود که حقتعالی
آدم را خلق فرمود و در او نفخ روح نمود و عطسه کرد و گفت الحمد لله حق تعالی باو وحی فرستاد بعزت و جلال من که اگر نه آن بودی که میخواهم دو بنده در دنیا
بیافرینم ترا نمی آفریدم گفت الهی این دو بنده از من بوجود آیند خطاب آمد که نعم ای آدم سر بردار و نگاه کن چون آدم سر برداشت بر ساق عرش نوشته
بود که لا اله الا الله هیچ خدائی نیست مگر الله که مستحق جمیع صفات کمال است و محمد پیغمبر اوست که رحمت عالمیان است و هادی جمیع خلقانست از ظلمات
ضلالت بروشنی معرفت و ایمان و علی قائم کننده حجت است بر اثبات حق و باطل و محق و مبطل و هر که علی را بشناخت پاک و پاکیزه گشت و هر که او را
نشناخت ملعون شد و از رحمت دور ماند و سوگند میخورم بعزت خود که در بهشت در آرم هر که اطاعت او کند و اگر چه در حق من عصیان نماید و در دوزخ
داخل سازم هر که فرمان او نبرد اگر چه اطاعت من کند و مقرر است که این بجهت آنست که امر او امر رسول است و نهی او نهی رسولست پس مطیع او مطیع رسول الله که
رحمة للعالمین است سراج منیر و عاصی او عاصی رسول بدلیل انا و علی من نور واحد و انا کالشمس و علی کالقمر یعنی من و علی از یک نوریم که بروشنی هدایت
ما همه مردمان از ظلمت گمراهی خلاص شده اند و من مانند آفتابم و علی مانند ماه چه بواسطه ماه از شب تاریک جهالت بروشنی روز معرفت رسیده
اند و بمیامن لوامع هدایت ماه از بیداء ضلالت رسته بصراط مستقیم رسیده اند همچنانکه میفرماید وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و مژده ده ای محمد مؤمنان را که سالک
طریق حقند و توابع اوامر و نواهی بِأَنَّ لَهُمْ بدرستیکه مر ایشان راست مِنَ اللَّهِ از نزدیک خدای فَضْلًا كَبِيرًا بخشش بزرگ و زیاده بر جزای اعمال

ومعین فرمود و سقوط از واجب عدی اجازه فرمود مگر ذکر را که از برای او حدی مقرر

نام ایشان چیست

ضلالت م

ایشان

ایشان و بازایدبر سا ایشان ولا تطع الکافرین والمنافقین و فرمان مبر کافران و منافقان را و بر مخالفت ایشان ثابت قدم باش ودع اذیهم و بگذار
و دست بدار از ایشان اذیت رسانید به ایشان یعنی در صدد انتقام ایشان مباش که من شر ایشان را از تو کفایت کنم ابن عباس فرموده که این آیه بآیه
السیف منسوخ است وتوکل علی الله و توکل کن بر خدای در دفع ایشان چه او کفایت شر ایشان خواهد کرد و ایشان را بعذاب گرفتار خواهد کرد وکفی
بالله وکیلا و بسند بود است خدای کارساز و مهم پرداز یعنی او کافی است در آنکه کارها باو بازگذارند و پناه بان همه مؤمنان از شر دشمن و باضامن
موعده نصرت و غالبیت تو او بعد از عرض منت بر مؤمنان به ایشان مزیت و شرف سرور عالمیان باز نقل کلام در احوال زنان نموده میفرماید که یا ایها
الذین امنوا ای آنکسانیکه ایمان آورده اید اذا نکحتم المؤمنات چون نکاح کنید زنان گرویده را ثم طلقتموهن پس چون طلاق دهید ایشان را من
قبل ان تمسوهن پیش از آنکه مس کنید یعنی قبل از مواقعه فما لکم پس نیست مر شما را علیهن بر زنان مطلقه من عدة تعتدونها هیچ عده که شمارید
ایام او را یعنی عده بر ایشان نیست بلکه بعد از طلاق بدون استبقاء عده بشوهر میتوانند رفت اگر در عقد و نکاح ذکر مهر نکرده باشد فمتعوهن
پس متعه دهید یعنی بهره دار سازید ایشان را بچیزی و متعه بر وسع مرد است کقوله علی الموسع قدره وعلی المقتر قدره و نزد علمای ما وجوب متعه
در عقدیست که ذکر مهر نشده نه در عقدی که فرض مهر شده وسرحوهن و رها کنید و بگذارید ایشان را سراحا جمیلا رها کردنی و بگذاشتنی
نیکو یعنی بدون اضرار و ایذا و منع حق ایشان از منازل خود بیرون کنید چه شما را قبل از مساس عده نیست تا در منزل خود شان جای دهید و تفصیل
این مبحث و بیان مسائل متفرعه بران در منهج الصادقین مذکور شده یا ایها النبی ای پیغمبر بزرگوار انا احللنا لک بدرستیکه ما حلال کرده
ایم برای تو ازواجک زنان تو را اللاتی آتیت اجورهن که داده آن مهرهای ایشان تقیید احلال باعطای مهر جهت اختیار طریق افضلیت است
نه برای توقف حل بران همچنانکه تقیید احلال بمملوکه و بمسبیه بقوله وما ملکت یمینک و حلال ساختیم بر تو آنچیز را که مالک شده است
دست تو یعنی کنیزان تو را مما افاء الله علیک از آنچه گردانیده است خدا تعالی بر تو از غنایم مشرکان چو صفیه که از غنایم خیبر است و ریحانه که از
غنایم بنی قریظه است و امثال ایشان از ماریه و جویریه وبنات عمک و حلال کرده ایم تو را دختران عم تو وبنات عماتک و دختران عمه های تو را از اولاد
عبد المطلب که از اشراف قریش اند وبنات خالک و دختران خال تو وبنات خالاتک و دختران خالهای تو را ولا بعید منا اللاتی هاجرن
معک آن زنانیکه هجرت کردند با تو وامرأة مؤمنة و زنان گرونده بخدا و رسول ان وهبت نفسها اگر ببخشند نفس خود للنبی مر پیغمبر را از آنکه
النبی اگر خواهد پیغمبر ان یستنکحها آنکه طلب نکاح کند او را خالصة لک خالص کرده شده است احلال آن زن مؤمنه بر طریق مذکور خالص
شدنی برای نفس تو من دون المؤمنین بجز از مؤمنان یعنی از مخصوصات است که زنی را بمجرد هبه بی مهر و صیغه نکاح کنی و مؤمنان را جایز نیست که
بصیغه عقد یا تملیک و عدول از خطاب بغیبت بلفظ نبی و تکرار آن و بعد از آن رجوع بخطاب اشعار است بآنکه این مخصوص سبب بآنحضرت بجهت شرافت و
نبوت و علما را اختلاف است در وقوع این صورت و اشهر آنست که این هبه واقع شده از زینب بنت خزیمه انصاریه که او را ام المساکین گویند و این صورت در
ماه رمضان بوده در سال سیم از هجرت و هشت ماه در حرم محترم آنحضرت بوده و در ربیع الاخر در سال چهارم وفات کرده و امام زین العابدین
فرموده که واهبه ام شریک بنت جابر اسدیه بوده و نزد قتاده میمونه بنت حارث و بروایت عروه زبیر خوله بنت حکیم و در تبیان گفته که ام سهل
بوده از بنی اسد و نزد اهل سیر هبه از ام شریک واقع شده و در دولت عقد در نیافته بعد از آن حقتعالی بیان میکند که شرایط عقد و قسم و حصر ازواج
و عدد معین برای مؤمنان محض حکمت است و عین مصلحت و میفرماید که قد علمنا بدرستیکه ما دانسته ایم ما فرضنا علیهم آنچه فرض کرده ایم بر
امت از شرایط عقد و نکاح و تعیین مهر و نفقه و وجوب قسم و حصر عدد فی ازواجهم در زنان ایشان وما ملکت ایمانهم و در آنچه مالک شده
است دستهای ایشان یعنی توسعه امر در مملوکات و ما حلال کرده ایم زنان را بمجرد هبه و آن را خاصه تو کرده ایم لکیلا یکون علیک حرج تا نباشد
بر تو صیقی و حرجی و شکی و تنگی در آن وکان الله غفورا و هست خدای آمرزنده هر چیزی را که تحرز از آن متعذر است رحیما مهربان بتوسعه در مواضع
که مظنه حرج باشد و یا آمرزنده بندگان اگر بعد از وقوع ایشان در حرج توبه کنند و رحیم بر ایشان بتوسعه عدم تکلیف ما لا یطاق بر ایشان بتوسعه و عدم
قبل از این گفته شد که ازواج پیغمبر از وی چیزی می طلبید ند که مقدور آنحضرت نبود این آیه تخییر نازل شد و اینجا بیان آن میفرماید که ترجی باز پس داری من
تشاء منهن هر کرا میخواهی از آن زنان و ترک مضاجعت آن نمای وتؤوی الیک و جای دهی بسوی خود و منضم سازی بخود بمضاجعت من تشاء
هر کرا میخواهی از ایشان در قسمت میان ایشان بچیزی و گویند معنی آنست که طلاق دهی هر کرا اراده کنی و نگاه داری هر کرا خواهی و قول اول اشهر است در
دار المسیر آورده که میان همه ازواج غیر از سوده که نوبت خود را بعایشه بخشیده بود رعایت قسم میفرمود تا آخر عمر و در کشاف آورده که آنحضرت ارجا فرمود
از پنج زن که سوده و صفیه و جویریه و میمونه و ام حبیبه بود یعنی رعایت قسم میکرد تا آخر عمر و در کشاف فرموده که میان ایشان و هر گاه که میخواست چهار
زن را با خود میگرفت بمضاجعه که عایشه و حفصه و ام سلمه و زینب بود ومن ابتغیت و هر کرا میخواهی که باز طلبی و رجوع کنی ممن عزلت
از آنها که باکرانه رفته از ایشان در مضاجعه ارجا کرده فلا جناح علیک پس هیچ گناهی و شکی نیست بر تو در این و در وسیط گفته که وجوب قسم بدین
آیه از آنحضرت ساقط شده ذلک این تفویض امر ایشان بمشیت تو بر طریق سویه بدون اختصاص ایشان ببعضی دون بعضی ادنی ان تقر اعینهن
نزدیک تر است بآنکه چشمهای ایشان روشن شود ولا یحزن و اندوهناک نشوند ویرضین و خشنود باشند و راضی و شاکر بما آتیتهن کلهن
بآنچه دهی ایشان را یعنی همه چون دانسته که آنچه تو میکنی از کناره کردن و جا گرفتن و عزل کردن و طلبیدن زنان بمضاجعه حق است ملول نمی شوند و کردن نمی

بفرمان

هند والله یعلم و خدای میداند ما فی قلوبکم آنچه در دلهای شماست پس اجتهاد کنید در احسان ایشان و عید است کسی را که راضی نباشد بآنکه حق تعالی
از امهات رسول تفویض کرده وکان الله علیما و هست خدای دانا بضمایر بندگان حلیما بردبار که تعجیل نکند بعقوبت مجرمان و اختلاف اقوال مفسران
در این آیه در منهج الصادقین توان یافت و بعد از نزول این تخییر چون ازواج اختیار خدا و رسول کردند و اطاعت نمودند آیه آمد که چون امتثال حکم خدا
و رسول نمودند و ترک مقترحات کردند لا یحل لک النساء حلال نباشد مر ترا زنان دیگر من بعد از پس این نه زن که در عقد تواند چه تسعه در حق
تو چون اربع است در حق امت و لا ان تبدل و حلال نیست آنکه بدل کنی بهن من ازواج از زنان دیگر باینکه یکی از ایشان را طلاق دهی و بجای او
دیگری را نکاح کنی و لو اعجبک و اگرچه بشگفت آرد ترا حسنهن خوبی ایشان الا ما ملکت یمینک مگر آنچه مالک شود دست تو یعنی بتصرف
در آید بطریق ملکیت از کنیزان وکان الله و هست خدای علی کل شیء بر همه چیزها رقیبا نگاهبان پس تحفظ امر خود کنید و از آنچه بر شما حلال
نیست تعدی مکنید و مراقبت عباد نشناسند دانا و بینا داشتن حق در نهان و آشکارا با دب و حرمت زیستن و هر که از اسرار غیبی حق آگاه گشت و راز
مراقبت حال خود چاره نیست در کنز العرفان آورده که نزد بعضی این آیه منسوخ است بآیه انا احللنا لک الآیة و این فتوی اصحاب ماست و نزد بعضی بآیه ترجی
من تشاء و این هر دو آیه اگرچه در قرائت مقدم واقع شده لکنه اند اما در انزال مسبوق‌اند مانند آیه عدة و بعد از نزول این آیه بر آنحضرت مباح شد
ایضا صحیح است و آنکه از بعض اهل تفاسیر روایت است که رسول خدا از دنیا بیرون نرفت تا آنکه زنان دیگر برو حلال شدند مؤید این است و ورده اند که
چون حضرت رسالت زینب را بحکم حق سبحانه و تعالی بتول کرد ولیمه ترتیب نموده و مردمان را طلبیده دعوت مستوفی داد چنانکه گذشت چون طعام
خوردند مردمان بسخن گفتن مشغول شدند و زینب در گوشه خانه روی بدیوار نشسته بود و حضرت بسبب حیای که بجا است زینب داشت میخواست که مردم
بروند و ایشان بمکالمه مشغول شوند که مجلس مطول شد و آخر خود از مجلس برخاست و بیرون رفت و اکثر صحابه بتبعیت او برخواستند و برفتند و سه کس مانده
همچنان سخن از هر طرف میگفتند حضرت بدر خانه آمد و شرم میداشت که ایشان را عذر خواهد بعد از انتظار بسیار که خلوة شده بخانه زینب در آمد و انس بن مالک
خواست که بخانه زینب در آید حضرت پرده بر در حجره فرو گرفت و این حجاب نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که گرویده اید بخدا و رسول لا تدخلوا
بیوت النبی در میائید بخانهای پیغمبر الا ان یؤذن لکم مگر آنکه دستوری داده شوید یعنی شما را بخوانند الی طعام بخوردن طعام غیر ناظرین در
حالتیکه غیر منتظر باشید یعنی انتظار مبرید اناه وقت طعام را چه بودند که محافظت وقت طعام میکردند و چون وقت آن میرسید بدر دولت
خانه نبوی ظاهر می شدند و می نشستند حکم شد که چون در روید منتظران نباشید که طعام برسد ولکن اذا دعیتم ولیکن چون خوانده
شوید فادخلوا پس در آئید فاذا طعمتم پس چون طعام خوردید فانتشروا پس پراکنده شوید و مکث مکنید این خطاب نسبت بکسانی که منتظر طعام
رسول بودند و بجهت آن بدر خانه می نشستند و اگر نه هیچکس را جای نبود که بجهت غیر طعام نیز بدر خانه او در آید و لبث نماید بدون اذن وی ولا مستأنسین
و دیگر در میائید در بیوت وی در حالتی که آرام گرفتگان باشید لحدیث برای سخن یکدیگر ان ذلکم بدرستیکه درنگ شما بعد از طعام و طول
سخن گفتن شما کان یؤذی النبی هست که میرنجاند پیغمبر را فیستحیی منکم پس شرم میدارد از شما که گوید بیرون روید والله لا یستحیی و خدا شرم
ندارد من الحق از راست گفتن یعنی اخراج شما حق است پس سزاوار است که بجهت حیا ترک کرده نشود همچنانکه حق تعالی ترک اظهار حق نفرموده بجهت حیا و
امر کرد باخراج شما پس برای تعظیم خویش دخول شما را بخانه او بدون اذن او منع نمود با آنکه موجب اذیت و کراهیت آنحضرت است مجاهد روایت کرده
از عایشه که من با رسول خدا طعام میخوردم عمر رسید رسول او را بطعام خوردن دعوت کرد وی بیامد و بطعام خوردن مشغول شد و در اثنای
طعام خوردن انگشتش بانگشت من خورد و رسول را از آن کراهت آمد این حجاب نازل شد که بدون اذن وی بخانه رسول مروید که موجب اذیت و کراهت
رسول است واذا سألتموهن و چون بخواهید از زنان پیغمبر متاعا چیزیکه بدان متمتع و انتفاع گیرید از امتعه و اقمشه خانه فاسألوهن پس بخواهید از
ایشان از من وراء حجاب از پس پرده ذلکم آن سؤال شما از پس حجاب اطهر پاکیزه تراست و پاکتر لقلوبکم مر دلهای شما را وقلوبهن و دلهای
زنان را از ریبت و تهمت و از خواطر شیطانیه و هواجس نفسانیه از ابن عباس مرویست که مردی از اصحاب گفت اگر رسول خدای رحلت نماید من عایشه را بنکاح خود
در آورم مقاتل گفته که آنکس طلحة بن عبید الله بود که میگفت محمد نهی میکند ما را از آنکه با دختران عم خود سخن گوئیم مگر در پس پرده والله که اگر بمیرد عایشه را
بزن کنم و ابو حمزه ثمالی فرموده که دو مرد از اصحاب گفتند که با محمد زنان ما را نکاح تواند و ما زنان او را نکاح نتوانیم کرد والله که اگر محمد بمیرد ما زنان او
را نکاح کنیم و مراد از ایشان یکی عایشه بود و یکی ام سلمه حق تعالی این فرستاد که وما کان لکم و نرسد و نسزد مر شما را ان تؤذوا رسول الله آنکه برنجانید
فرستاده خدای را و بکنید چیزی از آن کاره باشد و لا ان تنکحوا و نشاید شما را که نکاح کنید ازواجه زنان او را من بعده از پس وفات او یا بعد
از آنکه طلاق داده باشد ابدا هرگز ان ذلکم بدرستیکه ایذای آنحضرت و نکاح ازواج او کان عند الله هست نزدیک خدای عظیما گناه بزرگ زیرا
که حرمت آنحضرت لازم است در حال حیوة او و بعد از وفات او بلکه حیوة و ممات او در ادای تعظیم حقوق یکسانست چه خلعت خلافت عظمی در حین حیات و لباس
شفاعت کبری بعد از وفات بر بالای اعتدال وی دوخته است این آیه نیز دلالت میکند بر خاصه دیگر مر حضرت رسالت را و آن عدم نکاح ازواج است بعد از وفات
باجماع علما مرویست که همچنانکه بعضی از اصحاب میگفتند که اگر حضرت پیغمبر را وفات رسد ما عایشه را بخواهیم چنانکه گذشت و بعضی دیگر این معنی را در دل
داشتند و بزبان نمی آوردند حق تعالی فرمود ان تبدوا شیئا اگر آشکار کنید چیزی را یعنی نکاح بعضی از امهات مؤمنان و بزبان بگوئید او تخفوه
یا پنهان دارید آن را در دل و بزبان نیارید فان الله کان پس بدرستیکه خدای هست بکل شیء بهمه چیزی از سر و علانیه علیما دانا و بدان شما را سزا

لك ع

بدایشان م

خواهد

خواهد داد و در این آیه تهدید عظیم است بر تزوج با ازواج پیغمبر ص بعد از آن بجهة وجوب غایت تعظیم و حرمت آن حضرت در حین حیات و ممات و در خبر
است که چون آیهٔ حجاب نازل شد زنان پرده فرو گذاشتند آبا و اقارب ایشان گفتند یا رسول الله چون حکم نازل شد که زنان پرده نشین شوند ما نیز از
پس حجاب با ایشان گفت و شنید باید کرد این نازل شد که لا جُناح علیهنّ هیچ گناهی نیست بر زنان فی آبائهنّ در روی نمودن پدران خود و لا
ابنائهنّ و نه پسران خود و لا اخوانهنّ و نه برادران خود و لا ابناء اخوانهنّ و نه پسران برادران خود و لا ابناء اخواتهنّ و نه پسران خواهران
خود و لا نسائهنّ و نه بر زنان ایشان یعنی زنان مومنه که از جنس ایشان باشند نه زنان یهود و نصاری چه ایشان بجهة عدم دیانت وصف زنان اهل
ایمان میکنند نزد ازواج خود و ابن عباس گوید مراد جمیع زنانند و لا ما ملکت ایمانهنّ و نه بر آنچه را مالك است دستهای ایشان یعنی
کنیزان نه بندگان چنانکه در سورهٔ نور مذکور شد و اتّقین الله و بترسید ای زنان از خدای و پرده از روی خود بر مدارید مگر بدین گروه یا از جمیع
معاصی بپرهیزید انّ الله کان بدرستی که خدای هست علی کلّ شیء بر همه چیزها از افعال و اقوال شما و غیر آن شهیدا گواه و هرچه در خواطر و باطن
گذرد آگاه باشد و عدم ذکر عم و خال بجهة آنست که بمنزلهٔ والدین ایشان اند و لهذا حق تعالی عم را باب تسمیه فرموده در آیهٔ کریمهٔ واله آبائك ابرهیم و اسمعیل
و اسحق عم یعقوب بوده و چون از فحوای آیات مذکوره و افتتاح سوره بلفظ نبی که مشعر است بر علو مرتبه و عزت رفعت پیغمبر ص و التزام شرایط و وظایف
سید عالم ص مفهوم می‌شود در عقب آن ایراد آیتی نمود که مشعر است بر کمال عنایت در بارهٔ آنحضرت فرمود انّ الله بدرستی که خدای و ملائکته و
فرشتگان او یصلّون درود میفرستند علی النّبیّ بر پیغمبر عالی مقدار یا ایّها الّذین آمنوا ای آنکسانی که گرویده اید بخدا و رسول صلّوا علیه
صلوة دهید بروی و سلّموا و سلام گویید تسلیما سلام گفتنی یا تسلیم نمایید خود را و انقیاد او و امر وی را بدان که صلوات از حقتعالی رحمت است و از غیر او طلب رحمت
و نزدیکی از جانب او و رحمت و از ملائکه استغفار و از مومنان دعا و مراد اینجا اعتناست باظهار شرف و رفع شان حضرت رسالت ص و گفته اند معنی اللهمّ
صلّ علی محمد این است که بار خدایا تعظیم کن محمد را در دنیا باعلاء دین و اظهار دعوة بطریق یقین و اعظام ذکر و ابقای شریعت و در آخرت بقبول شفاعت
او در شان امت و تضعیف ثواب و اظهار فضل او بر اولین و آخرین و تقدیم او بر کافهٔ انبیا و مرسلین و لهذا گفته اند که تعظیم و تکریم حقتعالی محمد را بکریمهٔ
انّ الله و ملائکته یصلّون علی النّبیّ زیاده است از تعظیم آدم بسجود از کعب بن عجزه روایت است که بعد از نزول این آیه گفتیم یا رسول الله ما میدانیم که سلام
را چگونه بگوییم اما کیفیت صلوات را بیان فرمایید فرمود که بگویید اللهمّ صلّ علی محمد و آل محمد کما صلّیت علی ابرهیم و آل ابرهیم انك حمید مجید
و بارك علی محمد و آل محمد کما بارکت علی ابرهیم و آل ابرهیم انك حمید مجید بعد از آن فرمود که حقتعالی دو فرشته را براین موکّل کرده تا هر جا که نام من برند و
صلوات بر من فرستند آن دو فرشته گویند غفر الله لك خدای ترا بیامرزد و خدا و فرشتگان آمین گویند و اگر بر من صلوات نه دهند آن فرشتگان گویند لا غفر الله
لك خدا نیامرزد ترا و فرشتگان آمین گویند و از عبد الله بن مسعود روایت کرده اند که هرکه صلوات فرستد باید که آن بوجه احسن باشد گفتند با ابن مسعود طریق
آن را بما تعلیم فرمای گفت بگویید که اللهمّ اجعل صلواتك و رحمتك و برکاتك علی سیّد المرسلین و امام المتقین و خاتم النبیین محمد عبدك و رسولك و امام
الدین و قائد الخیر و رسول الرحمة اللهمّ ابعثه مقاما محمودا یغبط به الاوّلون و الآخرون اللهمّ صلّ علی محمد و آل محمد کما صلّیت علی ابرهیم و آل ابرهیم انك
حمید مجید انس بن مالك از ابی طلحه نقل کرده که گفت روزی نزد پیغمبر رفتم آنحضرت را بسیار شادان و فرحناك یافتم گفتم یا رسول الله ترا در هیچ روزی باین
مرتبه خوشحال ندیدم که امروز دیدم فرمود چگونه خوشحال و شادان نباشم که اکنون جبرئیل نزد من آمده بود و گفت حقتعالی فرمود که هرکه یکبار بر تو
صلوات دهد من بجهة او ده بار صلوات فرستم و ده سیئات او محو کنم و ده حسنه برای او بنویسم و در عدة الداعی مذکور است که ابو بصیر از ابو عبد الله ع
روایت کرده که رسول خدا ص فرموده که هرکه نزد او نام من مذکور شود و او صلوات بر من نفرستد حقتعالی او را از راه بهشت دور کرداند ابن قداح از ابی عبد الله
روایت کرده که مردی دست در پرده بیت کعبه زده بود و میگفت اللهمّ صلّ علی محمد آنحضرت فرمود که صلوات را منقطع و دنبال بریده مساز و در حق ما ظلم مکن
و بگو که اللهمّ صلّ علی محمد و اهل بیته و عبد الله بن نعیم روایت کرده که ابی عبد الله ع را گفتم که من در خانهٔ خدا درآمدم و بغیر از صلوات چیزی دیگر نخواندم
فرمود که بدان که افضل از آن کسی بیرون نیاید و جابر از ابی جعفر روایت کرده که بنده از بندگان خدا در آتش دوزخ مدة هفتاد خریف معذب بود و
خریف یعنی هفتاد سال است و در این مدة استغاثه میکرد بخدا و او را سوگند میداد تا او را از عذاب دوزخ برهاند ثمره راحتی باو نمی رسید
گفت بحق محمد و اهل بیته لما رحمتنی بار خدایا بحق محمد و اهل بیتش که بر من رحمت کن بجبرئیل وحی رسید که فرود آی بسوی بندهٔ من و او را از دوزخ
بیرون آر گفت یا اله العالمین چگونه بدر روم که در میان آتش است خطاب آمد که من آتش را امر کرده ام تا بر تو سرد و سلامت باشد گفت خدایا
این بنده در کدام موضع باشد در دوزخ ندا رسید که در چاهی است از سجّین پس در آن هبوط کرد دید که روی او را بقدم بسته اند بزنجیر آتشین و
بشدة عذاب گرفتار است باو گفت که چند سال است که در آتش دوزخ گرفتاری گفت نمیدانم از غایت درازی مدة و شدة عذاب و را نمیتوانم شمرد پس
او را از آن بیرون آورد حق تعالی باو ندا کرد که ای بندهٔ من چند بار بمن استغاثه کردی و سوگند دادی گفت بجهة کثرت عدد آن نمیتوانم تعداد کرد حقتعالی
فرمود بعزت و جلال خودم سوگند که اگر محمد و اهل بیت او را وسیلهٔ نجات خود نمیکردی من مدت مکث ترا در دوزخ دراز تر میکردانیدم و لیکن
بر خود واجب کردانیدم که هیچ بنده مطلوب خود را از من سوال نکند بوسیلهٔ محمد و اهل بیت او مگر اینکه کرده باشد از ایشان همه پس امروز از سر گناه
تو در گذشتم و عفو کردم ترا سلمان فارسی رض روایت کرده که از پیغمبر ص شنیدم که گفت حق تعالی به بندگان خطاب میکند که آیا هیچکس نیست که مر شما را
که عرض حوائج یا گناه خود نماید بوسیلهٔ شخصی که او نزد من گرامی است تا بجهة آن شخص که مکرم و مقرّب است نزد او انجاح و نماید بدانید که اکرم خلق

بر من و فضل ایشان نزد من محبوب است برادرم علی و از بعد او ائمه هدی که وسایل‌اند بمن پس هر که بوسیلهٔ محمد و آل محمد حاجت خود را از من طلبد که آن
وصول منفعت باشد و یا دفع بلیه و مضرت از او من روا کردانم بهتر و نیکوتر از آنکه استشفاع نمایند باعزهٔ خلق نزد بعضی شخصی تا آن شخص مهمهٔ ایشان
انجاح نماید و قومی از اهل نفاق که این حدیث را از سلمان شنیدند بر سبیل استهزا باو کفتند یا اباعبدالله چرا اقتراح نمیکنی از خدا بوسیلهٔ محمد
و آل او تا ترا از اغنیای مدینه کرداند سلمان جواب داد که من بوسیلهٔ ایشان از خدا سؤال کردم چیزی را که انفع و افضل از جمیع دنیاست و آن سؤال من بود از
خدای تعالی بوسیلهٔ ایشان بآنکه زبان ذکر مرا کرامت فرماید تا ثنای او کویم بازای آلای او و قوة بدنی بمن عطا فرماید تا متحمل مصایب نوائب شده و او
سبحانه اجابت ملتمس من نمود که صد هزار بار افضل از همهٔ دنیاست بخیرات و مبرات و محمد بن بابویه باسناد صحیح از امام جعفر صادق ع روایت کرده
که در ایام سلطنت یوسف روزی زلیخا از حاجبان بادکاه او اجازت خواست تا نزد او رود وی را کفتند مبادا از جانب او اسیبی بحال تو رسد
بجهة آنچه میان تو و او واقع شده زلیخا کفت من نمیترسم از کسیکه او از خدا میترسد چون بر یوسف داخل شد یوسف او را کفت ای زلیخا چرا رنگ تو
متغیر شده زلیخا جواب داد الحمد لله سپاس مر خدای را که پادشاهان را بجهة معصیت بنده کرداند و بندکان را بجهة طاعت پادشاه کفت ای زلیخا
ترا چه بر آن داشت که معصیت از تو صادر شد کفت نیکوئی روی تو فرمود پس تو چه حال داشته باشی وقتیکه پیغمبری ببینی که او را محمد کویند در آخر
الزمان که روی او از روی من زیباتر و ملیح تر باشد و خلق او از خلق من بهتر و سماحت و جوانمردی او از من بیشتر زلیخا کفت راست کفتی یوسف فرمود
از کجا دانستی که من راست کفتم کفت بجهة آنکه چون نام او یاد کردی دوستی او در دل من جای کرفت حقتعالی بیوسف وحی کرد که بتحقیق که او راست
کفت من او را دوست دارم بجهة دوستی او با محمد پس امر کرد بیوسف که متزوج شوید باهم و از اینجا معلوم شد که مجرد ذکر آنحضرت و توسل بوی
صلوات بر او موجب انجاح مرام و مقاصد می شود چه جای آنکه بواسطهٔ صلوات بر او و اهل بیت و متوسل شوند بایشان باین نوع که اللهم بحق

صلی علی

محمد و آل محمد وافعل بی کذا و کذا و جابر انصاری از ابوعبدالله ع روایت کرده که فرشته از فرشتکان از حقتعالی درخواست تا شنوائی او را بندکان
را با و کرامت فرماید حقتعالی این مرتبه را باو داد که هرچه بندکان کویند او بشنود تا روز قیامت هیچ بندهٔ مؤمن نکوید که صلی الله علی محمد و آل محمد و سلم
مکر که این فرشته کوید و علیک السلام و بعد از آن پیغمبر را کوید فلان بندهٔ مؤمن بر تو سلام میفرستد آنحضرت کوید و علیه السلام یعنی رحمة خدای بر
او باد و از امیرالمؤمنین ع مرویست که قوة سمع اصوات عباد را بچهار مخلوق داده اند و اول آنحضرت رسالت است و جنت و نار و حور عین پس هرکاه بنده
فارغ شود از نماز باید که صلوات بر آنحضرت فرستد و سؤال جنت کند از حضرت عزت و استعاذه نماید از نار و سؤال تزوج کند بحور عین چه هرکاه بر
رسول و آل او صلوات دهد دعای او مستجاب شود و هر که سؤال جنت کند جنت کوید بار خدایا آنچه بندهٔ تو مطلبد باو ده و هر که از آتش دوزخ
زنهار خواهد آتش کوید خداوندا آنچه بنده زنهار میخواهد وی را از آن زنهار ده و هر که سؤال حور عین کند کویند بار خدایا عطا کن بانچه از تو طلبید

حضرت م

و محمد بن مسلم از امام محمد باقر ع و امام جعفر صادق ع نقل کرده که هیچ چیز در ترازوی اعمال ثقیلتر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست بتحقیق که در روز
حساب عمل مردی را در ترازوی اعمال وی نهند راجح نشود مکر صلواتی را که آن مرد بر محمد و آل محمد فرستاده باشد در کفهٔ ترازوی عمل وی نهند راجح کردد و
هشام بن سالم از ابوعبدالله ع روایت کرده که فرمود دعای داعی همیشه در پرده باشد یعنی مستجاب نکردد تا آنکه بر محمد و آل محمد صلوات دهد و نیز از آنحضرت
مرویست که هر که دعا کند و ذکر پیغمبر نکند آن دعا بر بالای سر او پرواز کند و باسمان نرود که موضع قبول اجابت است مکر بذکر آنحضرت و آل وی پس چون داعی
متذکر بنام عافیت فرجام ایشان بود بمرتبهٔ قبول رسد و نیز از آنحضرت منقولست که هر که را بخدای تعالی حاجتی باشد باید که ابتدا کند بصلوات دادن بر
محمد و آل محمد و بعد از آن حاجت خود را از و بخواهد و ختم نماید بصلوات دادن بر محمد و آل محمد پس بتحقیق که حقتعالی از آن بزرکوارتر و کریمتر است که هر دو
طرف دعا را اجابت کند و میان آن را واکذارد چه صلوات بر محمد و آل محمد در حجاب نمی ماند و در معرض قبول می افتد و بوالی تفاصیل اخبار و روایات در
صلوات بر محمد و آل او و احکام متفرعه بر آن در منهج الصادقین بوجه دلپذیر سمت تحریر یافته و بعد از بیان صلوات که مشعر است بر تعظیم و تکریم و
رفعت شان آن قدوهٔ عالمیان تهدید کسانی میکند که در صدد ایذا و آزار وی می شوند بدست و زبان و میفرماید که ان الذین بدرستیکه آنانکه
یؤذون الله و رسوله می رنجانند خدای را و رسول او را یعنی مرتکب امری می شوند که موجب کراهت خدا و رسولست از کفر و معاصی یا ایذا میرسانند
او را بزبان که سخنان نالایق و نا روا و ناسزا در حق او میکویند چنانکه وی را بساحر و شاعر و مجنون لقب میدهند و غیر آن از اقوال باطله بر او اطلاق می کنند
و یا بر لب و دندان مبارکش میرسانند و از ایذا و آزار او هانز آنحضرت پشیمان نمی شوند لعنهم الله دور کرداند خدا ایشان را از رحمت خود فی الدنیا و
الآخرة در سرای دنیا و آخرت و اعد لهم و آماده کرداند برای ایشان در عقبی عذابا مهینا عذابی خوار کننده در مجمع البیان از حاکم ابوالقاسم حسکانی روایت
کرده که او باسانید معتبره روایت کرده از ابوخالد واسطی که کفت زید بن علی بن الحسین ع خبر داد که حدیث کرد مرا علی بن الحسین بن علی و او از امیرالمؤمنین
علی بن ابی طالب ع که او فرمود که حدیث فرمود بمن حضرت رسالت ص که ای علی هر که سر موئی بر تو ایذا رساند بتحقیق که بمن ایذا رسانیده و هر که بمن ایذا رساند

بتحقیق که بخدا ایذا رسانیده م

و این حدیث در صحیح بخاری و مسند احمد و غیر آن از کتب مخالفین مسطور است پس مقرر است که بنابر این حدیث مشهور و انا و علی من نور واحد و حدیث یا علی
دمک دمی و لحمک لحمی و من ابغضک ابغضنی و من ابغضنی ابغض الله و آیهٔ کریمهٔ انفسنا و انفسکم هر که ضرر و ایذا بآن قدوهٔ اوصیا رسانیده از غصب حق
او و غیر آن از افعال و اقوال موذیه بلا شک ضرر و ایذا بسید انبیا رسانیده باشد و هر که ایذا بوی رسانیده بحقیقت بخدا رسانیده و هر که ایذا باو سبحانه
رسانیده مستوجب لعن ابدی و عقاب سرمدی است و نیز در کتب مذکوره آمده که حضرت رسالت ص در حق فاطمه ع فرمود که فاطمه پاره ایست از من

هر که ایذاء رساند او و نیز در کتب مسطوره وارد است که پیغمبر در حق امام حسن و امام حسین فرمود که حسن و حسین سید جوانان اهل بهشتند هر که ایشان را
دوست داشت مرا دوست داشته و هر که ایشان را در غضب آورده مرا در غضب آورده پس بنا بر این کسانی که ایذا باهل بیت بردند رسانیده اند و حق
ایشان را غصب کرده اند ایذا بآنحضرت رسانیده اند و ایذای آنحضرت همان ایذای حق تعالی است که مستلزم لعنت و عقوبت در دنیا است و عذاب الیم وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ
الْمُؤْمِنِينَ و آنانکه میرنجانند مردان مؤمن را وَالْمُؤْمِنَاتِ و زنان مؤمنه را بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا بغیر جرمی کرده اند یعنی بغیر جنایتی که مستوجب آن باشند
فَقَدِ احْتَمَلُوا پس هر آینه بر داشتند این موذیان بُهْتَانًا دروغی بزرگ را وَإِثْمًا مُبِينًا و گناهی هویدا یعنی سزاوار عقوبت بهتان و مستحق عذاب
ظاهر و هویدا و بیان در انوار و کشاف و غیره مذکور است که این در شان منافقان فرود آمده که بکلمات نالایق حضرت مرتضی علی را میرنجانیدند
در حدیث آمده که بر شما باد که احتراز کنید از ایذای اهل ایمان بتحقیق که حق تعالی بجهت ایشان در غضب آید و خشمناک میشود از ضحاک منقولست که بعضی
متهتکان در شب بیرون می آمدندی و بعضی زنان چون بقضای حاجت رفتندی بر عقب ایشان روان شدندی و انگشت بر ایشان زدندی اگر از ایشان
باستاندی مراد خود از او حاصل کردندی و اگر ایشان را زجر کردندی بگریختندی زنان اینحال را بشوهران باز گفتندی شوهران رسول را از این حال خبر دادند
حق تعالی این مذکوره را نازل ساخت و از کلبی نیز روایت است که این در شان زنانیست که شبها بر سر راهها نشستندی و دست تعدی در دامن کنیزان رسانیدندی
و سدی روایت کرده که در آن وقت علامت حرایر آن بود که در سر راه سر پوشیده رفتندی و جواری سر برهنه بودندی و چون این بدکاران از سرپوشیدگی
تحاشی مینمودند لاجرم این آیه آمد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر بگو بده قُلْ لِأَزْوَاجِكَ بگو مر زنان خود را وَبَنَاتِكَ و دختران خود را وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ
و زنان مؤمنان را که بوقت بیرون رفتن از خانه يُدْنِينَ نزدیک کرده اند و فرو گذارند عَلَيْهِنَّ بر روها و بدنهای خود مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ از چادرهای
خود یعنی وجوه و ابدان خود را بدان بپوشند ذَٰلِكَ این پوشیدن سر و روی أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ نزدیکتر است بآنکه بشناسند ایشان را بصلاح و عفت
تا متمیز شوند با آزادی و بحیثیتی از ایشان متعرض ایشان نشوند فَلَا يُؤْذَيْنَ پس ایذا کرده نشوند یعنی زانیان تعرض نکنند با ایشان وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا و هست
خدای آمرزنده گناهان گذشته چون توبه کنند رَحِيمًا مهربان که مصلحت بندگان با ایشان بیان میکند پس در توعید و تهدید اهل نفاق و زانیان بیان
میکند که لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ اگر باز نایستند منافقان از آزار پیغمبر و کید نمودن با او وَالَّذِينَ و برنگردند آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای
ایشان بیماریست یعنی فساد اعتقاد قصد زنان و میل فواحش و ایذای مؤمنات وَالْمُرْجِفُونَ و اگر ترک نکنند خبر دهندگان اراجیف یعنی آنانکه خبرهای بد
افکنند فِي الْمَدِينَةِ در مدینه از لشکریان اسلام که بغزا رفته اند و میگویند ایشان منهزم شده اند و مقتول گشته بجهت آنکه کسر قلوب مؤمنان شود و
غمگین میکردند و مانند آن از اراجیف لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ هر آینه برگماریم یعنی امر کنیم ترا بقتال ایشان و اجلای ایشان از اوطان و با آن چیزیکه مضطرب سازد
ایشان را بطلب جلا و غیر آن از افعالی که ایشان را غمگین سازد ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ پس مجاوره و همسایگی نکنند با تو فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا در مدینه مگر زمانی
اندک چه در اندک فرصتی مستاصل کردند مَلْعُونِينَ در حالتی که در لعنت خدا مانده گان اند و رانده گان از رحمت أَيْنَمَا ثُقِفُوا هرگاه یافت شوند ایشان
أُخِذُوا و اگر فته شوند یعنی باید که گرفته شوند هرجا که یافت شوند وَقُتِّلُوا و کشته کرده شوند یعنی باید که بکشند ایشان را تَقْتِيلًا کشتنی بخواری و زاری و بر
اقبح وجوه از قتاده مرویست که منافقان خواستند که نفاق خود را اظهار سازند چون این آیه شنیدند از آن خایف شدند و کفر خود را پنهان کردند سُنَّةَ اللَّهِ
سنت نهاده است خدای قتل منافق مرجف را سنت نهادنی فِي الَّذِينَ خَلَوْا در میان آنانکه گذشته اند مِنْ قَبْلُ پیش از این یعنی مقرر کرده در امم ماضیه
که انبیا بکشند منافقان عهد خود را وَلَنْ تَجِدَ و نیابی تو لِسُنَّةِ اللَّهِ مر سنت و طریق خدا را تَبْدِيلًا بدل کردنی و تغییر دادنی یعنی هرگز او سبحانه تغییر
نه دهد سنت خود را یا قادر نباشد کسی که تبدیل آن نماید آورده اند که مشرکان بر سبیل استهزا سؤال میکردند از سید عالمیان که بگو قیامت در چه وقت
قایم شود حق تعالی فرمود که يَسْأَلُكَ النَّاسُ میپرسند ترا مردمان یعنی کفار باستهزا عَنِ السَّاعَةِ از ساعت رستخیز یعنی وقت قیام آن قُلْ بگو ای محمد که إِنَّمَا
عِلْمُهَا جز این نیست که وقت دانستن قیامت عِنْدَ اللَّهِ نزد خداست و هیچ ملکی مقرب و پیغمبر مرسل را بر آن اطلاع نداده وَمَا يُدْرِيكَ و چه چیز دانا کرد ترا
یعنی مطلقا نمیدانید لَعَلَّ السَّاعَةَ شاید که آمدن قیامت تَكُونُ قَرِيبًا باشد نزدیک در این تهدید است مر مستعجلان را و اسکات متعنتان را
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَعَنَ الْكَافِرِينَ لعنت کرده است و رانده از رحمت خود ناگرویدگان را که منکران حشرند و اعتقاد بوقوع قیامت ندارند وَ
أَعَدَّ لَهُمْ و آماده کرده برای ایشان سَعِيرًا آتشی افروخته خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند در آن و هیچ وجه از آن جا بیرون نیایند أَبَدًا لَا يَجِدُونَ
وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا هرگز نیابند دوستی که ایشان را بیرون آورد از آتش دوزخ و نه مددکاری که عذاب از ایشان باز دارد يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ روزی
که گردانیده شود روهای ایشان فِي النَّارِ در آتش دوزخ از جهتی بجهتی باین وجه که گاهی ایشان را بر پشت خوابانند و گاهی بر روی افکنند مانند گوشت
در وقت بریان در آتش کرد آنند یا بجهت غلیان گاهی روی ایشان در بالا باشد و گاهی در پایین مانند گوشت در دیگ جوشان و متغیر کردد وجوه ایشان
از حالی بحالی و هیئتی بهیئتی و ایشان از نکونساری در آن روز در دوزخ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا و گویند ای کاش ما أَطَعْنَا اللَّهَ فرمان میبردیم خدای را در
اوامر و نواهی وَأَطَعْنَا الرَّسُولَا و فرمان برداری میکردیم پیغمبر را تا باین عذاب معذب نمی شدیم و باین محنت گرفتار نمی گشتیم وَقَالُوا رَبَّنَا و گویند
اتباع و اراذل که ای پروردگار ما إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا بدرستی که ما فرمان بردیم مهتران قبایل خود را وَكُبَرَاءَنَا و بزرگان و پیشوایان خود را فَأَضَلُّونَا
السَّبِيلَا پس گمراه کردند ما را یعنی ما را از راه حق بیرون بردند و ما را در بادیه ضلالت گرفتار کردند رَبَّنَا ای پروردگار ما آتِهِمْ بده ایشان
را ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ دو برابر از عذابی که بما داده زیرا که هم ضال بودند و هم مضل وَالْعَنْهُمْ و لعنت کن بر ایشان و بران ایشان را از رحمت خود

رسانند باو بمن ایذا رساننده و هر که ایذا رساند مرا بخدا ایذاء

لعنا

لَعْنًا كَبِيرًا لعنتی و راندنی بزرگ یعنی لعنتی که سخت‌ترین لعنت باشد و عظیم‌ترین مراد بلعنی است که هرگز ایشان را از آن رجوع نباشد و دایم الابد گرفتار
باشند بدان بعد از آن جماعتی که مظهر ایمان بودند و در خفیه انواع مکر میکردند تا اذیتی به پیغمبر رسانند خطاب میکند که یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای آنانکه بحسب ظاهر گرویده اید لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَىٰ مباشید مانند آنانکه رنجانیدند موسی را یعنی محمد را که پیغمبر من است مرنجانید
همچنانکه بنی اسرائیل موسی را رنجانیدند باینکه او را بزنا نسبت میکردند چنانکه در قصه قارون گذشت فَبَرَّأَهُ اللَّهُ پس بری کرد اینرا او را خدای
مِمَّا قَالُوا از آنچه گفتند باینوجه که زنی را که رشوه بوی داده بودند تا در حق موسی افترا کند بپاکی وی اعتراف کرد و از عبدالله عباس روایت آمده
که امیر المؤمنین ع فرموده که وقتی موسی با هرون بکوه طور رفتند و هرون آنجا وفات کرد بنی اسرائیل بموسی گفتند تو بروی حسد بردی و او را کشتی
حقتعالی ملائکه را امر فرمود تا او را از میان قبر بیرون آورده میان قوم بنهادند تا معلوم شد که غیر مقتولست یا خدای او را زنده گردانید تا برائت
ذمه برادر را اقرار کرد و ابو درداء گفته که موسی بجهت کثرت حیا نزد مردمان برهنه نشدی و بجهت این میگفتند که وی عیبی دارد که تنها غسل میکند روزی
جامه بر سر سنگی نهاده بود و بآب درآمده آن سنگ با جامه روان شد بمیان قوم درآمد و موسی برهنه از پی سنگ میدوید بنی اسرائیل دیدند که بروی
او هیچ عیبی نیست وَكَانَ و بود موسی عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای وَجِيهًا با جاه و قرب و با مستجاب الدعوه که هیچ چیز نمیخواست مگر که اجابت میفرمود و بعد از
نهی مردمان از ایذای سید عالمیان امر میفرماید ایشان را بصلاحیت و تقوی که از لوازم ایمانست میگوید که یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ای گروه گرویدگان
بترسید از خدای در ارتکاب چیزی موجب کراهت وی باشد از همه معاصی خصوصا در ایذای رسول او وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا و بگوئید سخن استوار که مستلزم
حق است یعنی راست و درست در باره مؤمنان مراد نهی است از ضد آن یعنی دروغ مگوئید و ناراستی مکنید در سخن مانند حدیث افک و قصه زینب رض
و غیر آن و قول جامع در این باب آنست که قول سدید سخنی است که صدق باشد نه کذب صواب بود نه خطا جد باشد نه هزل خالص بود نه ممتزج پس از این
نوع سخن گوئید يُصْلِحْ لَكُمْ تا مصلح آرد خدای برای شما أَعْمَالَكُمْ کردارهای شما را یعنی توفیق دهد شما را در اعمال صالحه وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ
و بیامرزد برای شما گناهان شما را و بجهت استقامت شما در قول و عمل ذنوب شما را مغفور سازد وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ و هر که فرمان برد خدای را وَرَسُولَهُ
و پیغمبر او را در آنچه فرماید فَقَدْ فَازَ پس بدرستیکه فایز شود بخیر و خوبی و بمراد خود فیروزی یابد فَوْزًا عَظِيمًا فیروزی عظیم که در دنیا حمید و در
عقبی سعید باشد و گویند فوز عظیم رضوان حق تعالی است و انواع مکرمت او یابنده و چون طاعت خود و طاعت رسول خود را مقرون ساخت بظفر و فوز عظیم
در عقب آن بعد از آن ترغیب و عده آن میفرماید بتعظیم امر و تفخیم شان آن بقوله إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ بدرستی که ما عرض کردیم امانت را مراد طاعت است که لازم
الاداء است مانند امانت و با حدود شرع از فرایض و احکام و در موضح آورده که نماز است و روزه و زکوة و حج و جهاد و با امانت مردمان و وفا بعهد
و بازنگاه داشتن زبان از فضول و گویند غسل جنابت است بر هر تقدیر این را عرض کرد عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بر آسمانها و زمینها وَالْجِبَالِ و کوهها
بشرط ثواب بر فعل آن و عقاب بر ترک آن وقتی که عقل و فهم و اختیار در ایشان خلق کرده بود فَأَبَيْنَ پس سرباز زدند أَنْ يَحْمِلْنَهَا از آنکه بردارند آن امانت را
وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا و بترسیدند از آن با وجود اجرام عظام ایشان از وی ضراعت و خشیت کردند ما سخر فرمائیم برای آنچه ما را بجهت آن آفریده و طاقت کشیدن عقاب
نداریم در ترک آن پس ما را در این امر معذور دار و بان کاری که برای آن مخلوق شده ایم باز گذار و نزد بعضی ساکنان سموات و ارض و جبال اند
پس معنی آنست که ما عرض امانت کردیم بر اهل آسمانها که فرشتگانند و اهل زمینها که حیوانات انسی اند و بر اهل کوهها که حیوانات وحشی اند ایشان از این ابا کردند
از وی مخافت نمودند و وی مخالفت وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ و برداشت آن را آدمی با وجود ضعف بنیه و ناتوانی و قبول آن را نمود و از روی ادراکه عقل تحمل
این امانت شد إِنَّهُ كَانَ بدرستی که آدمی هست ظَلُومًا بسیار ستمکار بر نفس خود که امانتی که اجرام عظام از حمل آن پهلو تهی کردند یا جمیع فرشتگان با وجود
قوة و حیوانات انسی و وحشی از آن ابا نمودند و با عجز خود قبول کرد جَهُولًا بسیار نادان بکنه عاقبت آن یعنی بعقوبتی چنانه آن بقول اظهر و اصح و اشهر و مفسران
را در این اقوال بسیار هست و آن در منهج الصادقین سمت گزارش یافته و در اینجا بقول اشهر و اصح اکتفا نموده شد و اهل تحقیق را نیز در اینجا وجوه متعدده هست
که در منهج الصادقین است و در این منتخب بر دو سه قول اختصار رفت و در انوار گفته که مراد بامانت عقل است و تکلیف پس معنی آنست که ما عقل و تکلیف
را بر آسمان و زمین و کوه عرض کردیم قبول حمل آن نکردند بجهت عدم استعداد و انسان بقابلیت خود آن را قبول کرد و وی ظلوم است بجهت استیلای قوة غضبی
و جهول بواسطه قوة شهوی قهری گفته که حق تعالی امانت را بر اشیای مذکوره عرض نمود و بر ایشان فرض نکرد که عرض بود سرباز زدند و اینجا که فرض بود
در معرض حمل مدند شیخ جنید ره گفته که نظر آدمی بر عرض بود نه بر امانت و لذت عرض ثقل امانت را بر او فراموش گردانید لاجرم لطف ربانی بزبان عنایت
فرمود که برداشتن از تو و نگاه داشتن از من چون بطوع امانت مرا برداشتی من از میان همه ترا برداشتم در لوامع آورده که عشق در عالم بشریت است نه در مملکة
ملکیت چه ایشان سایه پرورد لطف و عصمت اند و مرد سایه پرورد و محبت محب بی درد را قدر و قیمتی نباشد عشق در خود خطا بخفا لیست که صفت تجعل فیها
من یفسد فیها سرمایه بازار ایشان و سمت ترکان ظلوما جهولا پیرایه روزگار ایشانست امانت که از برج عرض الوهیت بتافت آسمان گفت مرا وصف
رفعت ثابت است زمین فریاد برکشید که مرا نعت بسط واقع است صدا از کوه برآمد که مرا ثبات قدم حاصل است ما تحمل این بار نداریم مبادا که بجهة
تقصیر در ساز داری فتی بما باز خورد و این صفات را از ما باز ستانند آدم خاکی گفت مرا چه چیز است که از من بستانند و مردانه پیش آمد و باری که همه
افلاک نکشیدند بر دوش نهاد کشیده نعره هل من مزید آغاز کرد از جانب الهی خطاب رسید که ای دلیر این همه جرأت و قوت از کجا آوردی زبان حال
او جواب داد که بار گران بمید دهاد مهربان توان کشید نبت مضمون ان بار که از بودن ان عرش پاکرم با قوة او حامل ان بار توان شد بعد از بیان تعلیل

حمل این

حمل این امانت میفرماید لِيُعَذِّبَ اللّٰهُ یعنی ما عرض امانت کردیم بر اینها و ایشان حامل آن شدند تا عذاب کند خدای الْمُنَافِقِينَ مردان منافق وَ
الْمُنَافِقَاتِ و زنان منافقه را بتضییع امانت وَالْمُشْرِكِينَ و مردان شرک آرنده وَالْمُشْرِكَاتِ و زنان مشرکه را بخیانت در امانت وَيَتُوبَ اللّٰهُ و تا رجوع کند
خدای برحمت یعنی ارسال رحمت شامله خود نماید عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر همه مردمان ایمان آرنده وَالْمُؤْمِنَاتِ و بر زنان گرونده بجهت حفظ امانت و رعایت وَكَانَ
اللّٰهُ و هست خدای غَفُورًا آمرزنده تائبان را رَحِيمًا مهربان بر ساینده فوز عظیم بایشان

سُورَةُ السَّبَإِ أَرْبَعٌ وَخَمْسُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

ابی بن کعب از سید عالم صلعم نقل کرده که هر که سوره سبا و فاطر را بخواند در شب تا روز در حفظ خدا باشد و هیچ چیز ضرر باو نتواند رسانید و
اگر در روز بخواند تا شب هیچ مکروهی بوی نرسد و چندان خیر دنیا و آخرت باو دهند که در خواطر و فکر در نیامده و بباید دانست که چون
حق تعالی ختم سوره احزاب فرمود بیان فرض در تکلیف جزا محسن باحسان و مسیء بمساوی افتتاح این سوره کرد بحمد و کمال قدرت خود و فرمود که بِسْمِ اللّٰهِ
الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ همه ستایش و سپاس مر خدایراست الَّذِي لَهُ آن خداوندی که مر او راست مَا فِي السَّمٰوَاتِ آنچه در آسمانها است و مَا
فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینها است از روابط در وجود و کرم وَلَهُ الْحَمْدُ و مر او راست ستایش فِي الْآخِرَةِ در آن سرای دیگر که آنچه در عقبا
است از خلق و نعمت نیز او و صادر شده از او و نعم دنیویه کاه هست که بوسایط غیر میباشد بخلاف آخرت که بدون واسطه غیر است و حمد بندگان
در آخرت نه از روی تکلیف است بلکه بر وجه تلذذ و فرح و سرور است گویند مجموع اهل آخرت حمد او گویند دوستان او را بفضل ستایند و دشمنان
بعدل وَهُوَ الْحَكِيمُ و اوست محکم کننده امور در آن چه صدور و همه افعال او بر وجه حکمت است الْخَبِيرُ دانا بر بواطن جمیع اشیا يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ
میداند آنچه فرو میرود در زمین چون آب باران و کنوز و دفاین و اموات و غیر آن وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا و آنچه بیرون می آید از زمین چون آب چشمها و نباتات و فلزات
و حیوانات وَمَا يَنْزِلُ و میداند آنچه فرود می آید مِنَ السَّمَاءِ از آسمان چون ملائکه و مقادیر ارزاق و امطار و آجال و صواعق و انواع خیرات و برکات وَمَا
يَعْرُجُ فِيهَا و آنچه بر میرود در آسمانها چون فرشتگان و نامهای اعمال بندگان و دعوات و کلمات و ارواح طیبه و صاحب کشف الاسرار آورده که بر علم قدیم
او پوشیده نیست آنچه فرو می آید بر دلهای انبیا از واردات و مکاشفات و آنچه بالا میرود از الطاف کرم که از بارگاه قدم متوجه دلهای کشتگان هر جا که بوی
آشنائی می آید نزول میکند و آنچه بالا میرود از ناله تائبان و آه مفلسان که چو سحرگاه از خلوتخانه سینه ایشان روی بدرگاه رحمت بیچون آرد فی الحال
در قبول بر ان کشد وَهُوَ الرَّحِيمُ و اوست مهربان باتمام نعمت الْغَفُورُ پوشنده گناهان اهل تفریط در ادای شکر نعم پرورده رحمت او رحیم است بر بندگان
که معالجه نمیکند بعقوبت ایشان و ساتر عیوب ایشان در دنیا و متجاوز از عقبی وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر شدند از روی انکار و
استهزا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ نمی آید بما قیامت قُلْ بگو ای محمد بایشان که بَلَىٰ نه چنانست که شما میگوئید بلکه می آید وَرَبِّي و بحق پروردگار من
در ابطال ورد که ابو سفیان بلات و عزی سوگند خورد که بعث و نشور نخواهد بود حق تعالی فرمود که ای محمد تو هم سوگند یاد کن که بحق پروردگار من
کبریای لَتَأْتِيَنَّكُمْ بیاید بشما قیامت عَالِمِ الْغَيْبِ آن پروردگاری که داننده پوشیدهاست لَا يَعْزُبُ عَنْهُ دور نشود از علم او یعنی پوشیده نیست
بر او مِثْقَالُ ذَرَّةٍ همسنگ مورچه خورد یا بوزن ذره از ذرات هوا فِي السَّمٰوَاتِ در آسمانها وَلَا فِي الْأَرْضِ و نه در زمینها وَلَا أَصْغَرُ
و نیست خردتر مِنْ ذٰلِكَ از مثقال ذره وَلَا أَكْبَرُ و نه بزرگتر از آن إِلَّا مگر آن مکتوب فِي كِتَابٍ مُبِينٍ در کتابی روشن که لوح محفوظ است
جمیع کاینات در آن ثبت است و آمدن ساعت حق و وقوع آن ضرور و لازم است لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا تا پاداش دهد حق تعالی آنان را که گرویده اند وَ
عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته أُولٰئِكَ آن گروه مؤمنان و نیکوکاران لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشان راست آمرزش خطیئات وَرِزْقٌ كَرِيمٌ
و روزی بزرگوار یعنی بی طلب تعب و ران بدون منت وَالَّذِينَ سَعَوْا و آنانکه بشتافتند فِي آيَاتِنَا در آیتهای ما یعنی در ابطال آن سعی نمودند
مُعَاجِزِينَ در حالتی که تقدیر کنند کان عجز ما بودند بزعم خود و یا پیشی گیرندگان بر ما بظن خود تا عذاب ما از ایشان فوت شود أُولٰئِكَ آن گروه
لَهُمْ عَذَابٌ مر ایشان راست عذاب مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٍ از بد عذاب الم رساننده یعنی عذابی با شدت و صعوبت و بعد از ذکر مال فریقین بیان اعتراف اهل
ایمان میکند بآنچه کافران منکر آنند و میفرماید که وَيَرَى الَّذِينَ و میدانند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند دانش را مراد اصحاب پیغمبرند و یا مؤمنان
اهل کتاب مانند کعب الاحبار و عبد اللّٰه بن سلام و یاران جمیع اهل ایمانند و بر هر تقدیر اهل علم دانند الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ که آنچه بتو فرو فرستاده
شده است بسوی تو مِنْ رَبِّكَ از نزدیک پروردگار تو یعنی قرآن هُوَ الْحَقَّ آنست راست و درست وَيَهْدِي و راه می نماید إِلَىٰ صِرَاطِ الْعَزِيزِ براه خداوندی
که غالب است بر همه الْحَمِيدِ ستوده بر نعم دنیویه و اخرویه یعنی بطریق توحید و باعمال صالحه وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر شدند یعنی منکران
قریش بعضی گفتند از روی طعن و استهزا و سخریه هَلْ نَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنیم شما را عَلَىٰ رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ بر مردی که خبر میدهد شما را یعنی محمد میگوید
شما را إِذَا مُزِّقْتُمْ چون متفرق و پاره پاره کرده شوید كُلَّ مُمَزَّقٍ هر پاره ساختنی و متفرق گردانیدنی یعنی هرگاه اجزای شما ریزه شود و بخاک برابر
گردد إِنَّكُمْ بدرستی که شما لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ در آفرینش نو خواهید بود یعنی زنده خواهید شد و بعد از آن از روی انکار و استبعاد گفتند أَفْتَرَىٰ
عَلَى اللّٰهِ آیا می بندد بر خدای تعالی كَذِبًا دروغ را بعمد أَمْ بِهِ جِنَّةٌ یا بوی جنونی هست که این دروغ می اندازد و بر زبان او القا میکند که چون پاره
پاره و ریزه ریزه میشوید و آب و باد شما را بر هر جائی و بپراکند در هر زمین و در مکانی باز همه جمع شده زنده شوند حق تعالی رد این تردید نمود بر ایشان
بقوله بَلِ بلکه چنانست که منکران میگویند بلکه الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ آنانکه نمیگروند یعنی کافران بِالْآخِرَةِ بسرای آخرت فِي الْعَذَابِ در عذابند وَالضَّلَالِ
الْبَعِيدِ و گمراهی دور از راه و بغایت أَفَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند منکران إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ بسوی آنچه در پیش ایشانست وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه در پس

ایشانست مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ از آسمان و زمین یعنی ایشان هر جا که روند و هر کجا که قرار گیرند پیش ایشان و از پس ایشان محصور و محبوس‌اند در میان این هر دو و نمی‌توانند که
از اقطار آن بیرون روند تا از عذاب آن برهند و چون چنین است إِنْ نَشَأْ اگر خواهیم نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ فرو بریم ایشان را بزمین أَوْ نُسْقِطْ عَلَيْهِمْ
یا فرو افکنیم بر ایشان كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ پاره از آسمان بجهت تکذیب ایشان مر آیات ما را خلاصه معنی آنست که آیا اهل انکار کور شده‌اند نمی‌بینند آسمان و
زمین را که احاطه ایشان نموده و تفکر نمی‌کنند در اینکه آیا ایشان اشد خلقاً‌اند یا آسمان و زمین و این بدیهی است نزد عقل که آسمان و زمین که مخلوق
ماست اشد خلقاً است از ایشان پس چگونه قادر بر احیای او نباشیم و اگر ما خواهیم ایشان را بزمین فرو بریم یا آسمان را بر سر ایشان فرود آریم بجهت تکذیب و انکار
ایشان بآیات بعد از ظهور بینات إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که نظر کردن در آسمان و زمین و تفکر و تأمل با قتدار بر خسف و اسقاط لَآيَةً هر آینه دلالتی
و عبرتی است لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ مر هر بنده رجوع کننده را بحق چه ایشان اند که بسبب تفکر و تدبر می‌بینند در دلایل قدرت و غرایب حکمت حضرت عزت
نه اهل انکار و عناد بقدرة عباد و چون حق تعالی ذکر منیبین کرد قصه داود و سلیمان که بر کمال انابت بودند بآن وصل کرده‌اند و فرمود وَلَقَدْ آتَيْنَا
دَاوُودَ و بدرستی که دادیم داود را مِنَّا فَضْلًا از نزد خود فضلی و زیادتی نعمتی نسبت بسایر مردمان که آن نبوت بود یا زبور یا حسن خلق یا رعیت پروری یا توفیق
عدل در حکم یا بخشایش بر عجزه و مساکین یا حلاوت مناجات یا علم آنکه جز بارگاه او ملجا و پناهی نیست و در عین المعانی آورده که مراد صوت
حسن است چه هرگاه داود بزبور خواندن مشغول شدی سباع و وحوش از منزل خود بیرون آمدندی و استماع آواز دلنوازش کردندی و مرغان از
نغمهای جان فزایش مضطرب گشته خود را از غایت بیهوشی و حیرت بر زمین افکندندی و اکثر برآنند که مراد بفضل این است که بعد از این می‌فرماید که يَا
جِبَالُ گفتیم ما که ای کوهها أَوِّبِي باز گردانید آواز خود را مَعَهُ با داود در وقت تسبیح او یعنی موافقت کنید با وی و تسبیح کوه یا بطریق خلق صوت
در آن مانند خلق آن در شجره موسی یا حامل داود بودند بر تسبیح وقتی که تأمل در آن میفرمود از غرایب حکمت و قدرت واضح و اشهر قول اول است
چه مرویست که کوهها بر وجهی مسخر او بودند که هرگاه ایشان را آواز کردی بلبیک جواب دادندی مانند بنده مطیع و گویند که چون داود بر ترک ندب
و استغفار آواز توجه کردی و با آواز بلند گریه نمودی کوهها بحزن و اندوه تمام آواز برکشیدندی و در نوحه او با او مساعدت نمودندی وَالطَّيْرَ و ندا
کردیم بمرغان که ای مرغان ترجیع صوت نمائید با داود در تسبیح چه ما جبال و طیور را مانند عقلا گردانیده منقاد خود کرده‌ایم در آنکه با داود ترجیع
صوت کنند با او دلیل بر این هرگاه داود تسبیح گفتی کوهها بصدای وی را مدد دادندی و مرغان بر زبر سر وی صف کشیده با الحان دلربا امداد
کردندی و بسیاری از مستمعان از نغمات ایشان بیهوش شدندی آورده‌اند که داود شب تغییر لباس کردی و در کوچها گردیدی و هر کس که رسیدی
پرسیدی که داود با رعیت چگونه است همه کس بوصف جمیل او را ستایش کردندی و این بجهت آن میکرد تا اگر از اعمال او تعدی بکسی رسیده در تدارک
آن کوشد شبی بر این دستور در کوچها گردش میکرد حق تعالی فرشته را بصورت مردی نزد او فرستاد و او بر عادت خود از وی پرسید که والی شما چگونه مردی
است گفت نیک مردی بود اگر در وی یک خصلت نبودی گفت آن چیست جواب داد اینکه از بیت المال میخورد با آنکه اگر از کسب دست خود خوردی
و از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که حق تعالی بداود وحی کرد که نیکو بنده میبودی اگر از بیت المال نمیخوردی داود چهل شبانروز گریه کرد و از حق تعالی
طلب کسبی می‌نمود تا معیشت از آن ممر بگذرد حضرت سبحانه تعالی آهن را در دست او نرم گردانید و زره گری را بوی تعلیم نمود چنانکه فرمود که وَأَلَنَّا لَهُ
الْحَدِيدَ و نرم کردیم برای او آهن را بی آتش و مطرقه چنانچه در دست وی بمثابه موم بودی که در وی هر تصرف که خواستی کردی أَنِ اعْمَلْ امر کردیم او را که بساز
سَابِغَاتٍ زره های فراخ دامن کشاده وَقَدِّرْ و اندازه نگاه دار فِي السَّرْدِ در بافتن آن یعنی حلقها مساوی در هم افکن تا وضع آن متناسب افتد و
یا تقدیر مسامهای آن کن بحد وسط که نه باریک باشد تا بجنبد و نه سطبر تا حلقه نشکند و این قول مردود است چه در روایت ثابت شده که زرهها
مسمار نبودی بلکه آن در دست او نرم بودی و اجزا بر هم افکندی و در هم پیوستی و در تیسیر آورده که او در هر روز زرهی تمام کردی و بشش هزار درم
بفروختی و از آن جمله چهار هزار درم تصدق کردی و دو هزار دیگر بنفقه عیال خود کردی و بروایتی دیگر هر روز یک زره می‌ساخت بهزار درم میفروخت
تا سیصد و شصت زره را تمام کرد و بسیصد و شصت هزار درم بفروخت و از بیت المال مستغنی شد و در لباب آورده که داود ع چون وفات
یافت هزار زره در خزانه او بود وَاعْمَلُوا و دیگر گفتیم بداود و اهل او که عمل کنید صَالِحًا عمل شایسته یعنی محض قربت و خالص از اغراض دیگر بجهت
شکر نعم عظیم که بشما داده‌ام إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بدرستی که من بآنچه میکنید بَصِيرٌ بینا ام هیچ چیز بر من مخفی نیست و بر وفق آن پاداش خواهیم داد بعد از آن
خبر میدهد از فضل و کرامتی که بسلیمان ع داده بود بقوله وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ و مسخر کردیم و رام ساختیم مر سلیمان باد را غُدُوُّهَا شَهْرٌ رفتن آن
در بامداد یک ماه راه بود وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ و رفتن آن در شبانگاه نیز مسیر شهری یعنی در شبانروزی دو ماهه راه رفتی مرویست که صبح از تدمر
بیرون آمدی و قیلوله در اصطخر شیراز کردی و شب بکابل رفتی و در آنجا بیتوته نمودی و تدمر شهری بود در ولایت شام که جن برای وی ساخته بودند
وهب بن منبه روایت کند که در بعضی کتب خوانده‌ام که بناحیه دجله بر سنگی نوشته دیدند که بعضی از اصحاب سلیمان بر آن نوشته بودند که بامداد
از اصطخر آمدیم و اینجا قیلوله کردیم و ان شاء الله شب در شام خواهیم بود و مرویست که سلیمان یکروز بامداد از زمین عراق بیرون رفت و قیلوله کرد و نماز دیگر
در بلخ بگذارد و از بلخ بگذشت بترکستان آمد و از آنجا بچین رفت و آنگاه بساحل دریا که مطلع آفتاب است رسید تا بزمین قندهار رسید و از آنجا بمکران
آمد و بزمین فارس توجه نمود و بامداد دیگر بکسکر آمد و نماز شام در مدینه تدمر که شهر او بود فرود آمد و از ابن زید نقل است که سلیمان مرکبی
ساخته بود از چوب و او را هزار رکن بود و در هر رکنی هزار خانه که لشکر جن و انس در آن بودندی و در زیر هر رکنی هزار شیطان بود که مرکب را بر کوفتندی

نیز صح

دارد مهین بر داشتی و اتخاه باد نرم بیکماه راه او ببردی تا بوقت قیلوله بعد از ان فرود آوردی و قیلوله کردی و دیگر بیکماه راه ببردی و اسلنا
له و جاری کردیم برای او عین القطر چشمه مس مانند آب از معدن بیرون آمدی و آن موضعی بود از یمن قریب بصنعا و گویند در ماهی سه شبانروز و نصیبه
کردی و از ان مس که اخذ هر چه میخواست می ساخت و گفته اند که اصل هر مسی که امروز در دید مردم است از انجاست که در عهد سلیمان بیرون آمد و من الجن
و مسخر کردیم برای سلیمان از جنیان من یعمل کسانی یعنی دیوانی که در خدمت سلیمان کار میکردند بین یدیه نزدیک سلیمان باذن ربه بفرمان پروردگار
او از اعمال شاقه مانند بنا و غیر آن و من یزغ و هر که میکرد یعنی از دیوان و سرکشی میکرد منهم عن امرنا از ایشان با آنچه بان مامور بودند نذقه
می چشانیدیم او را من عذاب السعیر از عذاب آتش افروخته در عقبی از سدی مرویست که در دنیا ملکی مقرر شده بود که تازیانه آتش داشت موکل
دیوان باشد تا هر که از فرمان سلیمان سر میکشید آن تازیانه آتشین بروی میزد و او را میسوخت و اکثر مفسران بر آنند که مراد عذاب آخرتست یعملون
له میکردند دیوان و میساختند برای سلیمان ما یشاء آنچه میخواست من محاریب از غرفهای خوش و منظرهای دلکش و وسیط آورده که محاریب
منزلها را گویند که بنردبان بالا باید رفت و گویند محاریب اینجا مواضع حربست چون قلعهای بلند و حصارهای ارجمند نزد قتاده و مجاهد مراد بمحاریب قصور
و مساجد و از اصحاب تفاسیر مرویست که از جمله آنچه جنیان برای سلیمان بنا کرده بودند بیت المقدس است و آنچنان بود که حق تعالی ابراهیم برکة فرمود
تا که ایشان بکثرت عدد بمرتبه رسیدند که از حد و حصر در گذشتند و چون نوبت بداود رسید حقتعالی وحی کرد بوی که من بپدر شما ابراهیم را وعده داده بودم
که کثرت عدد اولاد او را بمرتبه رسانم که هیچکس حصر آن نتواند کرد بغیر از من و این امتحان بود که فرزند خود را ذبح نمود در راه ما و من اکنون بوعدهٔ خود وفا کردم
و این نعمت را باتمام رسانیدم و ایشان بکفران مبدل گردانیدند و در حق من عاصی شدند بدانکه من بذات خود سوگند خورده ام که ایشان را بیکی از سه
بلا مبتلا سازم یا سه سال قحط بر ایشان مسلط گردانم و یا سه ماه دشمنان را بر ایشان مستولی گردانم و یا سه روز طاعون بر ایشان گماردم داود قوم را از این خبر
داد گفتند ما طاقت قحط نداریم و با دشمنان مقاومت نتوانیم نمود مرگ بر ما آسان تر است پس مستعد موت شدند و غسل کردند و کفنها پوشیده منتظران
بودند و با زنان و کودکان بصحرا رفتند و حقتعالی بر اهل طغیان ایشان طاعون فرستاد و در یک روز چندان بمردند که از دفن ایشان عاجز شدند و داود بر

چون روز دیگر شدم

صعید بیت المقدس بر آمد روی بر خاک نهاد و این موضع خیمه گاه موسی بود و صالحان بنی اسرائیل نیز در آنجا تضرع و زاری نمودند از خدای تعالی درخواستند
تا در روز سیم طاعون از ایشان مرتفع شد و بعد از ان جبرئیل نازل شد و گفت ای داود حق تعالی میفرماید که بندگان مرا امر کن تا شکر گذاری زیاده کنند و در این
موضع که دعای شما اجابت کرده ام مسجدی بنا کنند تا ایشان و فرزندان ایشان که بعد از این پیدا شوند در آنجا عبادت کنند چون خواستند که به بنای آن مشغول
شوند مردی صالح از بنی اسرائیل بر سبیل امتحان با ایشان گفت مرا حقی در اینجا ثابت است شما را حلال نمی سازم که در ملک من بدون رضای من مسجدی بنا
کنید ایشان گفتند این زمین حق تست با کسانیکه همه رضا دادند تو نیز از سر حصه خود بگذر گفت من نسبت بان محتاجم اگر میخواهید از من بخرید و اگر نه غصب
خواهد بود ایشان نزد داود آمدند و داود را خبر دادند فرمود رضای وی باید حاصل کرد پس آن را قیمت کردند گفت باین مبلغ نمیفروشم ثمن او را مضاعف
کردند نیز قبول نکرد پس بصد گوسفند رسانیدند نیز راضی نشد و بصد گاو و تا بصد شتر نیز فائده نداد پس قیمت او بجائی رسانیدند که بوادی
کران بکردانند و پر از سیم کنند و باو دهند گفت اکنون راضی شدم و چون یقین کرد که ایشان در این امر ثابت و جد دارند و از محض قربت میکنند گفت
از سر حق خود در گذشتم و مقصود من از این طمع نداشتم چه غرض من امتحان شما بود پس ایشان آغاز بنا کردند و داود با صلحای بنی اسرائیل سنگها بر گردن
و بر پشت میگرفتند و می آوردند تا دیوار مسجد بقامت شخصی بلند کردند حقتعالی بداود وحی فرستاد که نصیب تو از آن مسجد ساختن بیش از این نیست آن را
باز گذار که تمام آن بر دست پسر تو خواهد بود سلیمان که سلیم القلب است و بر دست او هیچ خون ریخته نمی شود و ذکر و صیت او تو در عقب او بماند
داود ترک بنا کرد و با صلحای بنی اسرائیل در آنجا بعبادت مشغول شدند و در این وقت عمر او صد و بیست و هفت سال بود و چون سال صد و چهل رسید
متوفی شد و چون سلیمان بوصیت پدر در سن سیزده سالگی بجای پدر بنشست حق تعالی باوی وحی فرستاد که این مسجد را تمام کن سلیمان جن و انس و شیاطین
را جمع کرد و اعمال آن را در میان ایشان تقسیم فرمود بر قدر و قوت هر یک و شیاطین را فرستاد تا از معادن سنگهای رخام که لطیف و سفید و زرد و سبز
بود آوردند و شهری در حوالی آن بنا کردند و آن را دوازده محله کردانیدند بعدد اسباط بنی اسرائیل و چون تمام شد هر سبطی را در محلهٔ از آن جای دادند
بعد از ان آغاز بنای مسجد کرد و جنیان را فرستاد تا زر و سیم و انواع جواهر دریائی و یاقوت و زبرجد و انواع طیب از مشک و عنبر و کافور و چندان جمع کردند
که در حصر نیاید پس ارباب صنعت را جمع کرده امر کرد تا جواهر سفته ساختند و مربع و مدور کردانیدند ایشان بجهت صلابت آن نتوانستند که آن را تراشند سلیمان
تدبیر آن از جنیان پرسید گفتند این معنی را هیچکس بغیر از صخره نداند و او مجبوس است بفرمانا تا او را حاضر ساختند سلیمان پاره مس برداشت و نگین خود
مهر بران نهاد و عادت او چنان بود که برای جنیان مهر با آهن نهادی و برای شیاطین بر مس و هر دیو که مهر سلیمان دیدی فی الحال مسخر او گشتی چون رسول

مهر را که دید

سلیمان آن مهر را نزد صخره برد دیو بر خواست با رسول نزد سلیمان آمد سلیمان از رسولان پرسید که این عفریت مهر را در راه دید چه گفت گفتند هیچ نگفت
اما کاه کاهی خنده کردی و بر مردمان سخریه نمودی صخره گفت یا رسول الله سخریه بسحر نمیکردم و لیکن امور عجیبه دیدم که مرا از ان خنده می آمد سلیمان فرمود
که آنچه بود جواب داد که در راه بمردی رسیدم که بموزه دوزی مشغول بود که موزه چنان میخواهم که چهار سال بماند مرا بر عقل آن خنده آمد که او یک روز
عمر خود را اعتماد ندارد و امید چهار سال پیش گرفته بعد از ان به پیری رسیدم که مردم را از غیب خبری داد آنجا که نشسته بود گنجی نهاده بود و علم بان نداشت
مرا از ان خنده آمد و از آنجا بجمعی رسیدم که بتضرع طلب رحمت میکردند از خدا و با ایشان رسید و بعضی دیگر آمدند و بجای ایشان نشستند و میخواست رحمت با ایشان

رسید مرا از قضا و قدر خدا تعجب آمد سلیمان گفت چیزی هست که این جواهر را نرم گرداند تا بتراشند و سوراخ کردن آسان کرد گفت سنگی هست سفید
که آن را سامور خوانند و الماس نیز گویند اما نمیدانم در کدام معدن است هیچ مرغی پرحیله تر از عقاب نیست بفرما تا صندوقی از سنگ بتراشند و بچه های
او را بیاورد در آن صندوق کنند و سر او را مسدود سازند چون عقاب راه درون شدن آن نداشته باشد با اضطرار برود و آن سنگ را بیاورد تا بآن این
صندوق را سوراخ کند پس سلیمان چنان کرد عقاب گرد آن میگشت منفذی نمی یافت پرواز کرد و بعد از یک شبانروز بیامد و آن سنگ را بیاورد و بر صندوق
در وی را بشکافت و نزد بچها در رفت پس سلیمان جمعی جنیان را با عقاب فرستاد تا چند سنگی از آن آوردند و تا امروز هر چه یافت شود از الماس اصل آن همه
از آن سنگ است القصه بآن الماس سنگها مرتب کردند و جواهر را سفته ساختند و مسجد بیت المقدس را بساختند با الواح جواهر و مروارید و یاقوت و طلا و
فیروزه و فرش آن را از الواح فیروزه و چون شب در آمدی از نور جواهر ایجا آن روشن شدی که بچراغ احتیاج نبودی و روزی که آن بنا تمام شد از عید ساختند
و از جمله عجایب این معبد که اگر مرد صالح در آن داخل شدی روی او در جواهر روشن و سفید دیدی و اگر مرد فاسق در آن رفتی روی خود را تاریک و سیاه
دیدی و عصای از آبنوس در گوشه آن نهاده بود که اگر از اولاد پیغمبران دست بآن مالیدندی وی را هیچ رنجی نرسیدی و اگر کسی بدروغ دعوی کردی که
من از اولاد پیغمبرانم چون دست بدان مالیدی بسوختی و ده هزار قاری از عباد بنی اسرائیل مقرر فرموده تا همیشه بتلاوة توریة مشغول بودند پنجهزار در روز
و پنجهزار در شب و این مسجد باین هیئت بود تا بروزگار بخت النصر چون بر آن استیلا یافت آن را خراب کرد و تمام جواهر را برداشت بعراق برد که دار الملک
او بود حاصل که از جمله عملها که آن دیوان برای سلیمان میکردند بناء بیت المقدس بود و غیر آن از مناظره و قصور و محاریب و تماثیل و می ساختند
برای او تمثالها و صور ملائکه و انبیاء تا بینندگان نظر در عبادة و اعمال صالحه ایشان کرده مانند ایشان بطاعة مشغول شوند و در آن زمان ساختن
صورة و تماثیل مباح بود و در عین المعانی آورده که تمثالها از آهن بصورة آدمی ساختند و حق تعالی بوقت محاربه با اعدا روح در آنها میدمید تا در
قتال ذی قوة و صلب باشند و مرویست که تمثال دو شیر ساخته بودند در دو پای تخت او و هیئت دو کرکس بر بالای تخت آنکه چون سلیمان خواستی که بر
تخت بر آید آن دو شیر بازوهای خود را فراختندی تا پای بر آن نهاده بالا رفتی و چون بر تخت نشستی کرکسها بالهای خود بر او سایه کردندی و غیر از سلیمان
کسی دیگر نمیتوانست که بر آن تخت بر آید و چون بخت النصر بعد از سلیمان بر بنی اسرائیل غالب شد خواست که بر سریر سلیمان نشیند پای برداشت که بر آن
بر آید صورت شیر دست بر او زد و پای او را مجروح ساخت و بیفتاد و بیهوش شد پس ترک آن کرد و در شریعت مسیح ع تصویر و تمثال جایز بود و لهذا از
گل صورت مرغ می ساخت و باذن خدای تعالی او را زنده میکردانید و از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که گفت بخدای سوگند که مراد بتماثیل صورة مردان
و زنان نیست بلکه صورة درختان بودند و غیر آن از غیر ذی روح و جفان و دیگر می ساختند برای سلیمان کاسها چوبین و سنگین کالجواب مانند حوضها
بزرگ بر وجهی که هزار کس بر اطراف آن نشسته از آن طعام میخوردند و سلیمان باین ظرف طعام بلشکر میداد و قدور راسیات و دیگر می ساختند برای او
دیگهای بلند بر افراشته و بودند بر سر پایه نهاده که از غایت بزرگی هیچکس نتوانست که اینها را بجنبانند و پایین و در واره دیگها بجوشیدن و از آن طعام میدادند
و او را داود ده هزار طباخ بود که در این دیگها طعام پختندی و چون حق تعالی این نعم جلیله با و داود وی را ارزانی نمود بوظایف شکرگذاری فرمود اعملوا
آل داود عمل کنید ای آل داود شکرا بجهة سپاس داری چنین نعمتها ثابت بنائی فرموده که آل او شب و روز را قسمت کرده بودند و در هر ساعتی یکی از
ایشان قایم بود بشکر الهی و عبادة پادشاهی و چون اکثر مردمان جهة اتباع هوا میل بشکرگذاری نمیکنند از این جهة حقتعالی میفرماید که وقلیل من عبادی
الشکور و اندکی از بندگان من سپاس دارنده اند شکور کسی است که بدل و زبان و جوارح در اکثر اوقات و اغلب آنات شکرگذاری ادا کند و با وجود چنین
استغراق در شکر خود را از ادای شکر عاجز شناسد چه توفیق شکر نعمتی است که مستدعی شکر دیگر است و از اینجاست که گفته اند که شکور کسی است که بدل و
زبان شکر کند و بعجز خود در شکرگذاری اعتراف آورده که مردی میگفت اللهم اجعلنی من القلیل بار خدایا مرا از قلیل گردان گفتند که این چه دعاست
که میکنی جواب داد که من شنیدم که حقتعالی فرموده که کم کسند از بندگان من که شکور باشند و من از خدا سؤال میکنم که مرا از این جماعة گرداند و آورده اند که سلیمان
ملک الموت را گفته بود که چون وقت اجل من نزدیک رسد چند روز قبل از آن اعلام کن چون وقت مرگ او رسید باو گفت که از عمر تو یکساعت بیش نمانده
سلیمان شیاطین را فرمود که از برای من کوشکی از آبگینه بسازند که در آنجا روم و مردم را ببینم و کسی مرا نبیند پس برای وی کوشکی از بلور بود که مردمان
او را ندیدندی و وی مردمان را دیدی بر عصا تکیه زده ملک الموت را نزد وی فرستاد و گفت اجابت دعوة خدا کن گفت ای ملک الموت مرا مهلت ده تا احوال
خود را سامان دهم گفت رخصت نیست پس همچنان بر پای ایستاده و بر عصا تکیه زده قبض روح او کرد و او هر یک از جنیان را بکاری تعیین کرده بود و تا
یکسال آنچنان سلیمان را میدیدند که بر عصا تکیه کرده و بتصور آنکه زنده است کار میکردند و گویند هنوز یکسال کار مانده بود در بنای بیت المقدس
که مقتضی اجل سلیمان در آمد طلب روح نمود سلیمان در آمد که کسان خود را وصیت کرد که مرگ مرا فاش مکنید و بعد از آن بر عصا تکیه زده بود تا
جن از عمل خود باز نمانند و مهم مسجد باتمام رسد پس چون سلیمان در گذشت در را ببستند و او را بگذاردند و بر عصا تکیه اش دادند دیوان از دور
وی را زنده پنداشتند و همان کار که نامزد ایشان بود قیام می نمودند بعد از یکسال پایه عصا را ارضه بخورد و او بر زمین افتاد و همه جن و انس را از
موت او معلوم شد دیوان فی الحال فرار نموده در شعاف جبال و اجواف بوادی گریختند همچنانکه ملک تعالی میفرماید فلما قضینا پس آنهنگام که قضا
کردیم ما علیه الموت بر سلیمان مرگ او را و مرده و بر عصا تکیه کرده بود ما دلهم راه ننمود دیوان را علی موته بر مرگ او الا دابة
الارض مگر جنبنده بر زمین یعنی ارضه که از زمین بر آمده تأکل منسأته میخورد عصای او را فلما خر پس آنهنگام که بیفتاد سلیمان تبینت
قوة بر عصا تکیه کرده بود و بهمان هیئة ملک الموت قبض روح او کرد و ترتیب بعضی آنست که حقتعالی خواست که تا خلقان را اعلام کند که جنیان غیب نمیدانند

الجن

الجن دانستند جنیان أن لو کانوا آنکه اگر بودندی جنیان که یعلمون الغیب دانستندی غیب را گمان جنیان آن بود که غیب می‌دانند و بر مردمان چنین ظاهر می
کردند حق تعالی بجهت تکذیب قول ایشان می‌فرماید که اگر ایشان دانا بغیب بودندی ما لبثوا درنگ نمی‌کردند یکسال فی العذاب المهین در عذاب خوار
کننده یعنی تکالیف شاقه که ایشان در عمل عمارت مشغول شده‌اند اصحاب تواریخ آورده‌اند که عمر سلیمان پنجاه و سه سال بود و چهل سال پادشاهی کرد و در
روزی که پا بر سریر سلطنت نهاده سیزده سال داشت و بعد از آنکه چهار سال از پادشاهی او گذشته بود بنیاد عمارت بیت المقدس نمود و اینکه جن
متحمل مشاق عظیمه و اعمال جسیمه می‌شدند با آنکه لطیف الجسم‌اند باین وجه بود که حق تعالی تغییر خلقت ایشان داده بود و قوت تمام با ایشان عطا کرده و جسم ایشان را
زیاده کرده بر وجهی که حامل امور صعبه می‌شدند و این جهت معجزه سلیمان بود بر صدق دعوی نبوت و همه دیوان در دست او مانند اسیران بودند و چون سلیمان فوت
شد بخلقت اصلی خود رجوع کردند و بعد از ذکر قصه سلیمان و امر کردن آل داود بادای شکرگذاری بر نعم جلیله ایشان قصه سبا میکند با نچه دلالت بر حسن
عاقبت شکور و بدی عاقبت کفور می‌فرماید که لقد کان لسبإ بدرستی که بود مر اولاد سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان را فی مسکنهم در مسکنهای
ایشان در بلده یمن که ماوای ایشان بود آیة علامتی دلالتی بر وجود صانع و قدرت کامله او و در مختار القصص مذکور است که فرزندان سبا را در حوالی
مارب که از ولایت یمن است منزلی بود در میان دو کوه که از اعلا تا اسفل آن منزل هجده فرسخ بود و شرب ایشان در اعلای وادی بود از چشمه که در پایان کوهی
بودی و گاه بودی که فاضل آب در ولایت منجر باب ایشان ضم شدی و خرابی کردی از بلقیس که حکومت آن ولایت متعلق باو بود در خواست کردند که سدی ببندد
در دهنه آن کوه که آبهای اصلی فرا آید بجا جمع می‌شدند و سه سوراخ بران ترتیب کرد تا اول ثقبه اعلا را بگشایند و آب بمزروعات خود برند و چون کمتر
شود وسطی را باز سفلی را ایشان بر یمین و یسار خود باغها داشتند مشتمل بر درختان میوه‌دار کما قال جنتان یعنی مر سبا را دو بوستان بود عن یمین و شمال
از راست و چپ منازل ایشان و اگر چه از هر طرف باغ نسبت با یکدیگر بود اما بجهت تقارب اشجار همه بمثابه یک باغ می‌نمود و لهذا هر یک از یمین و شمال را جنت گفته‌اند
جنات و اگر بحسب حقیقت مراد جنات یمین و جنات شمال است این دو بود گفته‌اند که اینجا حقیقت آن بوده که در زمین ایشان موذی نبودی از مار و عقرب و پشه
و کیک و گویند مراد ازین معموری بساتین ایشان بود بمرتبه که شخص سبدی بر سر گرفتی و در تحت اشجار ایشان بگذشتی سبد پر میوه شدی بی آنکه بدست
بر کنند و در روایت آمده که اولاد سبا را در سیزده قریه بود و در هر قریه پیغمبری بود که ایشان را بخدا دعوت میکرد و با ایشان میگفت که کلوا من رزق
ربکم بخورید از روزی پروردگار خود که از بساتین بشما انعام نموده واشکروا له و شکر گوئید مر او را بر کثرت این نعم و این شهر که خدای تعالی شما را داد
او روزی میدهد از انعام نعم خود بلدة طیبة شهری پاکیزه است چه دایم هوای معتدل و تن درست دارد و آب شیرین و خاک پاک که اصلا پشه و شپش
و کیک و عقرب و مار و عزران از جانوران گزنده نیست و هوای آن دافع جمیع هوام است و رب غفور و پروردگار شما که رازق شماست و طالب شکر از
شما پروردگار آمرزنده هر کسی را که از شرک توبه کند چون ایشان این سخن را از پیغمبر خود شنیدند فاعرضوا اعراض کردند از وظایف شکر
گذاری و طریق کفران نعمت پیش گرفتند و تکذیب آن سیزده پیغمبر کردند که بر ایشان مبعوث شده بودند و گفتند خدای را بر ما هیچ نعمتی نیست و اگر این نعمت او
داده است بگوئید تا او را از ما باز ستاند در خبر آمده که پیغمبر آخرین که با ایشان آمد در زمان پادشاه ذی الاعادی بن حبیشان بود و بعد از دفع
او را بنیاد نخواهند حق تعالی موشهای دشتی در بند ایشان فرستاد تا بامر او سبحانه بند را سوراخ کردند و نیم شب همه که در خواب بودند که سخت
شد و سیل در آمد همه منازل و باغهای معموره ایشان را خراب ساخت و اکثر مردمان و چهار پایان ایشان را هلاک کرد و برخی که ماندند پراکنده
شدند حاصل که حق تعالی می‌فرماید که چون ایشان از شکرگذاری اعراض کردند و کفران نعمت نمودند فارسلنا علیهم پس فرستادیم بر ایشان سیل العرم
سیل بند محکم و استوار سخت که بلقیس آن را ساخته بود و بدلناهم و بدل دادیم ایشان را بجنتیهم بعوض دو باغ ایشان که پر میوه بودند جنتین
ذواتی اکل خمط دو باغ که خداوند میوهای بد طعم که آن را اکشت گویند درخت خاردار که میوه تلخ داشت که بدمزه واثل و خداوند درخت شورگز
بود و شیء من سدر قلیل و چیزی از درخت کنار اندک یعنی در آن شورگها اندک میوه کنار دادیم تا یاد کنند در آن میوهای فوت شده ذلک
این عذاب عاجل جزیناهم پاداش دادیم ایشان را بما کفروا بسبب آنکه کفران نعمت و در نظر بر رسولان ما کافر شدند و هل نجازی و عتاب کرده نشود
بمثل این جزا که رسیده الا الکفور مگر ناسپاسی که در کفران یا کفر بنهایت رسیده باشد و حفص کسائی نجازی میخوانند بفعل متکلم معلوم و کفور را منصوب
می‌سازند یعنی پاداش نمی‌دهیم مگر ناسپاس را جزا عام است مر مومن و کافر را و مجازات خاصه کفار است از این جهت در این مقام اختیار مجازی کرده بر مجزی و ورده اند
که نقبای سبا نزد پیغمبر خود آمده گفتند شناختیم پروردگار خود را و دانستیم که جمیع نعم از جانب اوست اگر بعد از این باز نعمت بما ارزانی فرماید ناسپاسی
نکنیم و نوعی سپاسداری کنیم او را که هیچ قوم نکرده باشد حق تعالی دیگر باره درهای نعمت بر ایشان گشاده ساخت چنانکه فرمود که و جعلنا بینهم و گردانیدیم
میان اهل سبا و بین القری و میان آن دهها که بکرم عمیم خود بارکنا فیها برکت دادیم در آن بکثرت میاه و اشجار و زروع و نباتات که مبعث وسعت
ارزاق است مراد قریه‌های شام است چون فلسطین و اردن و اریحا و ایلیا قری ظاهرة دهها معموره آشکارا متواصل بیکدیگر که از هر قریه دیگران
توان دید یا واقع بر ظهر طریق نزد رهروان تا ابناء السبیل آنرا ببینند در عین المعانی آورده که از مارب که منزل اهل سبا بود تا شام چهار هزار و
مقصد دیه پیدا آمد وقدرنا فیها السیر و تقدیر کردیم در آن دهها رفتن مردم را که غادی در قریه قیلوله کرده و رایح در قریه دیگر
بیتوته می‌نمودند تا میرسیدند بشام و گفتیم بزبان مقال یا حال که سیروا فیها سیر کنید در آن دهها رفتن مردم لیالی و ایاما شبها و روزها
یعنی هر وقت که خواهید آمنین در حالتی که امان یافتگانید از دشمن و سباع بجهت کثرت خلق یعنی امن آن مختلف نیست با اختلاف اوقات ملکه سیر

اندر جمیع اوقات در روز و شب مساوی است یا آنکه سیر کنید با منیت و اگرچه مدت سفر شما در آن قریه‌ها دراز باشد یا سیر نمایید در لیالی
و ایام و اعدا و خوف با من و آسایش باشید آورده‌اند که بقیه سبا آغاز تجارت کرده از یمن به شام میرفتند و چاشت در قریه بودند و شام در قریه دیگر تو
گران را بود در ویشان حسد آمد که مثل ایشان در رفتن هیچ فرقی نیست چه پیاده و مفلس از راه چنان میروند که سواره و توانگر میروند فقالوا
پس گفتند اغنیای ایشان ربنا ای پروردگار ما باعد دوری افکن بین اسفارنا میان منازل سفرهای ما یعنی بیابان پدید کن از منزلی تا منزلی
تا مردم بی زاد و راحله سفر نتوانند کرد وظلموا انفسهم و ستم کردند بدین دعا و یا بجهت کفران نعمت بر نفس خود یعنی نظر در نعمت نمودند و شکر آنرا
بجای نیاوردند همچنانکه بنی اسرائیل که قدر نعمت من و سلوی ندانسته استدعای فوم و بصل و قثا کردند پس بجهت تطاول و افتخار بر فقرا و کوب
و راحله و زاد از خدا درخواستند تا بیابان بین و شام بیابانها پیدا کرد بخراب کردن دهها که در میان راهها بود فجعلناهم پس کردانیدیم
ایشان را احادیث سخنان که مردمان بعد از ایشان بتعجب باز گویند که آبادانی بخرابی مبدل گردید تا آن روی ضرب المثل گویند که تفرقوا ایادی سبا
ومزقناهم و پراکنده ساختیم ایشان را کل ممزق هر پراکنده ساختنی یعنی غایت پراکندگی تا آنکه یکی از ایشان در مارب نماند قبیله غسان از
ایشان بشام رفت و قضاعه بمکه و اسد بحرین و انمار بیثرب و خدام بتهامه و ازد بعمان ان فی ذلک بدرستیکه در آنچه ذکر کردیم از قصه سبا
لآیات هر آینه عبرتهاست لکل صبار مر هر صبر کننده را بر محنتها و از مصیبتها شکور سپاس گوینده در نعمتها در کشف الاسرار آورده که اهل
سبا در خوشحالی و فارغ البالی میگذرانیدند و بسبب بی صبری بر عافیت و ناشکری بر نعمت رسید بدیشان آنچه رسید کلبی و دیگر منشا تفرق اهل
سبا و بلای متباعد از ابی صالح نقل کرده که طریفه کاهنه بعمرو بن عامر که از اعاظم اولاد سبا بود گفت که در علم کهانت چنین معلوم شده که سد
مارب عنقریب خراب خواهد شد بجهت سیل عرم جمیع جنات و بساتین و قصور و دور در عرصه تلف آید عمرو چون این بشنید اموال خود را بفروخت
و با قوم خود جلای وطن کرده بمکه اقامت نمودند در انجا تب عارضه همه ایشان شد و ایشان هرگز نمی دانستند که تب چه چیز است پس شکایت این را بطریفه
عرض کردند گفت من نیز از این مرض و عرض شکایت دارم عمرو گفت تو ما را در این امر چه میفرمائی گفت هر کسی که از شما انسب پیر است و تحمل شدید
مزاج جد پدر دارد باید که بقصر عمان رود پس طریق عمان پیش گرفتند و بانجا رفتند بعد از آن گفت هر کس خداوند جلادت و صبر از بیابانها و هر دار در بادیه
رود پس خزاعه بانصوب شدند بعد از آن گفت هر که اراده سیاحت دارد در وحل و قصد مطموعات در محل دارد بیثرب رود اوس بان ناحیه توجه نمودند
و گفت هر که اراده خمر دارد و جمع و ملک و تاج و لباس و تاج و حریر کو ببصری و عویر رود که از ارض شام اند آل جفنه و غسان بانجا رفتند و توطن
کردند و از انجاست که حق تعالی میفرماید که ومزقناهم کل ممزق ان فی ذلک لآیات لکل صبار شکور ولقد صدق و بدرستی که محقق ساخت
راست یافت علیهم بر اهل سبا و اصحاب است که بر همه کافران ابلیس ظنه ابلیس گمان خود را یعنی چون شیطان گمان برده که بنی آدم بسبب شهوت و غضب
کردن نهاد ایشان است دست یابد و ایشان را گمراه کند گمان در باره اهل غوایت و ضلالت راست شد فاتبعوه پس پیروی کردند او را و در شرک و
معصیت الا فریقا من المؤمنین مگر گروهی از مردمان مؤمنان که مستثنی اند و تابع او نیستند و تقلیل ایشان نسبت بکفار است و یا مگر فرقه از
فرقه مؤمنان که تابع شیطان نشده اند در معصیت و آنها انبیا اند و ائمه هدی که الا عبادک منهم المخلصین وما کان له و نبود مر ابلیس را علیهم
بر آنانکه گمان او در ایشان محقق شد من سلطان هیچ تسلطی و استیلائی الا لنعلم مگر برای آنکه بدانیم مراد لازم علم است که تمیز است یعنی برای
آنکه ممتاز سازیم و جدا کردانیم در میان عالمیان من یؤمن کسی را که میگرود بالآخرة بدانسرای ممن هو از آنکس که او منها فی شک از آخرة در
گمان است و یقین نیست در آن یعنی بر اهل علم واضح کردانیم که اهل ایمان کدامند و اهل شرک و گمان کدام وربک و آفریدگار تو علی کل شیء
بر همه چیز حفیظ نگاه بان است و هیچ از افعال و اقوال بندگان بر او پوشیده و پنهان نیست قل بگو ای محمد عربی ملیح را و اتباع ایشان از اهل شرک
بر وجه تهکم و توبیخ ادعوا الذین زعمتم بخوانید آنان را که گمان برده اید خدایان من دون الله بجز از خدای پس ببینید که در جذب منافع و دفع
مکاره مددی میرسانند بشما و اجابت دعای شما میکنند و چگونه اجابت کنند که هیچ وجه لا یملکون مالک و قادر نیستند آن معبودان مثقال
ذرة همسنگ مورچه خورد از چیزی فی السموات در آسمانها ولا فی الارض و نه در زمین یعنی در آسمان و زمین قدرت ندارند ذکر
آسمان و زمین بجهت عموم عرفی است یعنی در هیچ چیزی قدرت نیستند وما لهم و نیست مر آن ملائکه را که معبودان بعضی مشرکانند و بتان را فیهما در
آسمان و زمین من شرک هیچ شرکتی با خدای بحق نه در آفریدن و نه در تصرف کردن یعنی هیچ وجه در خلق و ملک با خدای شرکت ندارند وما له منهم
و نیست مر خدای را از اصنام و ملائکه من ظهیر هیچ یاری و مددکاری در تقدیر و تدبیر آسمان و زمین بعد از آن بجهت رد مظنه کفار بشفاعت
ملائکه میفرماید که ولا تنفع الشفاعة و سود نکند شفاعت هیچکس عنده نزد خدای یعنی گمان شفاعت که بملائکه یا اصنام دارید محقق نخواهد
زیرا که درخواست نفع ندهد الا لمن اذن له مگر کسی را که دستوری داده باشد خدای مر او را در درخواست کردن مر اهل معاصی را ایمان پس در روز

کشت م

قیامت شافع و مشفوع له منتظر شفاعت باشند در ترس و فزع کن دانند حتی اذا فزع عن قلوبهم تا آنکه چون سلب فزع نمایند از دلهای
ایشان و دستوری شفاعت دهند ایشان را قالوا گویند بعضی از ایشان مر بعضی را ماذا قال ربکم چه چیز گفت پروردگار شما در باب شفاعت قالوا
الحق گویند سخن درست و راست گفت فرمود که مؤمنان را شفاعت کنند نه کافران و مشرکان و منافقان را وهو العلی الکبیر و اوست خدای
برتر و بزرگوار تا آنکه انبیا و ملائکه بدون اذن وی شفاعت نتوانند کرد در مجمع آورده که ابن عباس و قتاده و ابن زید بر این وجه تفسیر آیه

کرده اند

ربع

کرده اند که چون اخراج فزع کنند از قلوب کفار در وقت باز وقت مرگ تا استماع کلام ملائکه کنند و حجة بر ایشان لازم شود گویند ملائکه مر ایشان را که خدای

شما چه گفت گویند مشرکان که حق گفت یعنی اعتراف نمایند بحقیقت آنچه بر پیغمبر فرستاده در بنا اصول و فروع اسلام و نزد بعضی دیگر معنی آنستکه چون

ملائکه اعمال بندگان را با سمان برند و مر ایشان را صوتی عظیم و آوازی چون آواز سلسله باشد ملائکه اسمان گمان برند که مکر قیامت مراهم شده از شدت فزع

ان بسجده افتند و چون بدانند که ظن ایشان خلاف واقع بوده گویند ماذا قال ربکم خدای شما چه گفت حاملان اعمال گویند سخن راست و درست گفت

که ان اعطای مثوبت است بران اعمال و ابن مسعود فرموده که چون وحی کند خدای تعالی به بعضی ملائکه از کلام او صدای عظیم و صوتی مهیب بشنوند مانند آواز

سلسله بر دلو که بر سنگ خورد ایشان از این هول بیفتند و بیهوش شوند و چون بدانند که وحی است گویند با یکدیگر ماذا قال ربکم قالوا الحق و از

کلبی روایتست که میان زمان عیسی و زمان رسول ما پانصد پنجاه سال بود و خمس و اربع ماند در این مدت هیچ پیغمبری نفرستاده و وحی از اسمان بزمین نیامد

چون پیغمبر ما مبعوث شد اهل اسمان آواز وحی بشنودند گمان بردند که قیامت واقع شده از ترس آن بیفتادند و بیهوش شدند و چون جبرئیل بر ایشان بگذشت

سر بر داشتند و او را بدیدند خوف از دل ایشان زایل شد و با یکدیگر میگفتند ماذا قال ربکم پس با یکدیگر جواب دادند که قالوا الحق بنابراین تنبیه است

مر مشرکان را با نکه فرشتگان با قرب منزلت و صلابت خلقت از وحی خدا چنین ضعیف و ذلیل اند و خائف پس چگونه معبودان ایشان که جمادند جزو شر و نفع

و ضرر از ایشان متصور باشد و بچه وجه امید شفاعت ایشان توان داشت بعد از ان در تقریر قول سابق که ان لا یملکون است میفرماید که قُلْ بگوای

مر مشرکان را که مَنْ يَرْزُقُكُمْ کیست انکه روزی میدهد شما را مِنَ السَّمٰوٰاتِ از اسمانها بباران و بتسبیب اسباب ارزاق در ان وَالْاَرْضِ و از زمین

بنباتات و با انتظام اسباب دران قُلِ اللّٰهُ هم خود بگوی که روزی دهنده خدایست چه ان سوال را بجز این جوابی نیست وَاِنَّا و دیگر بگو با ایشان بر وجه

انصاف و اسکات خصم مشاعب ما گروه مؤمنان که روزی دهنده را یکی دانیم و همین پرستش او کنیم اَوْ اِيَّاكُمْ یا مشرکان که جماد را که در مراتب امکان

فرو تر و چیزی نیست با واجب الوجود شریک میسازید لَعَلٰى هُدًى هر اینه بر راه راستیم اَوْ فِىْ ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ یا در گمراهی آشکارا یعنی البته از ما و

شما یکی بر هدایت است و یکی بر ضلالت چه ممکن نیست که با این قول متناقض هر دو بر حق باشیم یا هر دو بر باطل این کلام مانند قول محق است که بمبطل

گوید که قد علم الله الصادق منی و منک و ان احدنا الکاذب با انکه عالم باشد که محق المبطل کیست گویند که این کلام بر طریقه لف و نشر است و تقدیر

انا لعلی هدی و ایاکم لفی ضلال مبین قُلْ بگو ای محمد با ایشان که لَا تُسْئَلُوْنَ پرسیده نخواهید شد عَمَّآ اَجْرَمْنَا از انچه کسب کرده ایم از گناه وَلَا نُسْئَلُ

و سوال کرده نشویم عَمَّا تَعْمَلُوْنَ از انچه شما میکنید از ان بلکه هر کس را از عمل او سوال خواهند کرد و مناسب ان جزا خواهند داد قُلْ بگو ای محمد يَجْمَعُ بَيْنَنَا

جمع کند میان ما رَبُّنَا پروردگار ما در قیامت ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا پس حکم کند میان ما بِالْحَقِّ براستی که طریق عدل است باین وجه که محق را بنعیم جنت رساند

و مبطل را باليم عذاب وَهُوَ الْفَتَّاحُ و اوست حکم کننده در جمیع امور الْعَلِيْمُ دانا بکیفیت حکم بر وجه حکمت قُلْ بگوای محمد با ایشان که اَرُوْنِىَ الَّذِيْنَ

بنمایید بمن انان را که اَلْحَقْتُمْ بِهٖ الحاق کرده اید بخدا شُرَكَآءَ انباز ان یعنی بنمایید مرا که بکدام صفت بتان را شریک حق ساخته اید در عبادت تا

در ان نظر کنم و بان استحقاق الوهیت ایشان بر من واضح شود كَلَّا نه چنانست که بتان را صفتی باشد که بان مستحق عبادت شریک خدا شوند بَلْ هُوَ

اللّٰهُ الْعَزِيْزُ بلکه او خداوند غالب است بر همه و بر کمال قدرت پس که با او دم شرکت تواند زد الْحَكِيْمُ دانا باحکام صواب و موصوف بحکمة بالغه پس چه کس

با او لاف در شرکت تواند زد و بتان متسم اند بذلة و ابی از قبول علم و قدرت و نعم ما قیل وحده لا شریک له صفتش و هو العزیز اصل معرفتش

شرک را سوی وحدتش ره نیست عقل ادراک ذاتش اگر نیست در ره کبریا و جلال شرکت نالایق و شریک محال بعد از ان بیان نبوت پیغمبر خود می کند

بر سبیل عموم وَمَآ اَرْسَلْنٰكَ و نفرستادیم ترا ای محمد اِلَّا كَآفَّةً مگر فرستادنی عام و شامل لِّلنَّاسِ مر همه مردمان را از احمر و اسود ابن عباس

از رسول خدا روایت کرده که فرمود پنج خصلة بمن داده اند و هیچ یک از انبیای سابق نداده اند و من این را بجهة فخر نمیگویم بلکه بجهة تعداد نعم

الهی میگویم و ادای شکر گذاری یکی انکه مبعوث شده ام بر هر احمر و اسود از ترک و هند و عرب و عجم دوم انکه زمین را طاهر کرده اند و مسجد ساخته

تا هر جا که خواهم نماز گذارم و تیمم کنم سیم انکه غنیمت را حلال ساخته اند و بر هیچ کس از امم سابقه حلال نبود چهارم نصرت یافته ام بر اعادی بترس که بیک ماهه

راه از شدت خوف من میگریزند و تاب آن ندارند که بمقابله و مقاتله در ایند پنجم زمام شفاعت امت را در کف کفایت من نهاده اند من ان را ذخیره

نهاده ام برای امت پر گناه خود در روز قیامت و شفاعت من برسد بهر بنده که شریک بنا آورده باشد و از خصایص و افضلیت انحضرت است که

مبعوث بود بهمه افراد مردم و جنیان و هیچ کس از انبیا بتمام جن و انس مبعوث نبوده حاصل که حق تعالی میفرماید که ترا بر کافه بشر مبعوث کرده ایم

بَشِيْرًا در حالتی که مژده دهنده بروضات جنان کسی را که بتوحید و رسالت تو اقرار کند وَّنَذِيْرًا و بیم کننده از درکات نیران انرا که بر ان اصرار

نماید بقوله وَّلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُوْنَ نمیدانند فضایل و کمالات ترا و جهل مرکب ایشان در بی مخالفت تو میدارد

وَيَقُوْلُوْنَ و میگویند از فرط جهالة و شدت عناد و ضلالة بر وجه انکار و استبعاد و سخریه که مَتٰى هٰذَا الْوَعْدُ کی باشد این وعده ثواب و عقاب

با تمام قیامت که موعود است بقوله يجمع بيننا ربنا اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ اگر هستید شما راست گویان یعنی کافران به پیغمبر و مؤمنان میگفتند که

این وعده که شما میدهید کی خواهد بود اگر صادقید در ان قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان که لَّكُمْ مِّيْعَادُ يَوْمٍ مر شما راست وعده روزی که چون

برسد لَّا تَسْتَاْخِرُوْنَ باز پس نروید عَنْهُ از ان روز سَاعَةً مقداری اندک از زمان وَّلَا تَسْتَقْدِمُوْنَ و پیشی نگیرید بر ان یعنی قادر

نباشید که روز قیامت از وقت معین و مقرر خود پیش اورید و متاخر کردانید یا ایام اجال خود را کم و زیاده کنید و اصح مراد روز قیامت

است و رده اند که کفار مکه بعضی از اهل کتاب را از احوال قیامت پرسیدند ایشان گفتند ما در کتب نعت و را خوانده ایم و وصف و را دانسته ایم
که او پیغمبری بحق است ابوجهل و امثال او گفتند ما نیز بکتب شما ایمان نداریم ابرا امد که وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند انانکه نگرویدند مر اهل کتاب
را یعنی مر مؤمنان ایشان را لَنْ نُؤْمِنَ هرگز ایمان نیاریم و اعتقاد نکنیم بِهٰذَا الْقُرْآنِ بدین قران که بر محمد فرود می اید وَلَا بِالَّذِي و نه بدان کتاب که
فرود امده بَيْنَ يَدَيْهِ پیش از او یعنی توریة و انجیل و یاهود و نصاری گفتند که ما بقران و انجیل منکریم و نیز با هیچ دیگر در پیش ما ید از قیامة
پس حقتعالی از عاقبت امر ایشان خبر میدهد که وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ و اگر ببینی چون ستمکاران یعنی مشرکان مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ باز داشته
شدگان باشند نزد پروردگار خود یعنی در موقف محاسبه هر اینه ببینی امری صعب و کاری پر هول يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ در حالتی که باز میگردانند
برخی از ایشان إِلَىٰ بَعْضٍ بسوی برخی الْقَوْلَ سخن را یعنی سخن را بر هم باز میگردانند در مجادله باین وجه يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا می
گویند انانکه زبون گرفتگان بودند یعنی تابعان و پیروان لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا امیران را که سرکشی کردند یعنی پیشوایان و بزرگان لَوْلَا أَنْتُمْ اگر
نبودید شما یعنی اغوا و اضلال شما نمی بود لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ هر اینه می بودیم ما گروید گان بخدا و رسول اما شما ما را گمراه کردید و از ایمان و اسلام باز
داشتید قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا گفتند انانکه گردنکشی کرده بودند از روی انکار لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا امر انان را که در درنهاد زبون و بیچاره گرفته
بودند أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ ایا ما باز داشتیم شما را عَنِ الْهُدَىٰ از راه راست و قبول هدایت بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ پس از انکه امد بشما بَلْ كُنْتُمْ بلکه
بودید شما بنفس خود مُجْرِمِينَ گناه کاران و شرک ارندگان یعنی رؤسا انکار دعوی اتباع کنند که ان اضلال و منع ایشان بود از ایمان و اثبات نمایند
بر ایشان که شما باختیار خود از ایمان اعراض کردید و اختیار تقلید کردید نه انکه ما باجبار شما را از ان باز داشتیم وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا و گویند انانکه
ضعیف و بیچاره بودند لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا امیران را که از قول حقتعالی سر کشیده اند یعنی اتباع در جواب رؤسای خود گویند بَلْ بلکه چنین است که ما نه بخود
کافر شدیم مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مکر شما در اوقات شب و روز مانع ایمان ما شد و از ان ما را باز داشت إِذْ تَأْمُرُونَنَا وقتی که میفرمودید بما
ما را أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ بانکه کافر شویم بخدا وَنَجْعَلَ لَهُ و فرا گیریم مر خدای را أَنْدَادًا همتایان پس هر دو گروه بعد از گفت و شنید از عمل خود پشیمان
شوند وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ و پنهان دارند پشیمانی را از یکدیگر بجهت ترس سرزنش و رسوا شدن لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ هنگام که ببینند عذاب را
و یا رؤسای و پیشوایان پنهان دارند از اتباع خود ندامت خود را بر اضلال وقتی که ببینند عذاب را وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ و بگردانیم غلهای اتشین را
فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا در گردنهای انانکه نگرویدند از تابعان و متبوعان هَلْ يُجْزَوْنَ ایا جزا داده شوند مراد انکار جزا است یعنی جزا داده نشوند
إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ مگر بچیزی باشند که عمل کنند یعنی جزا نیست مگر بر عمل بعد از ان جهت تسلیه حضرت رسالت میفرماید که وَمَا أَرْسَلْنَا فِي
قَرْيَةٍ و نفرستادیم در هیچ دهی و شهری مِنْ نَذِيرٍ هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری إِلَّا قَالَ مگر انکه گفتند مُتْرَفُوهَا متنعمان و متکبران ان دیه مر ان پیغمبر
را إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ بدرستیکه ما بانچه فرستاده اید بان یعنی بزعم خود ناگروید گان و منکرانیم وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ
أَوْلَادًا و گفتند ما بیشتریم از روی مالها و فرزندان یعنی مال و فرزندان ما بیش از شماست پس در دعوی رسالت از شما سزاوارتر باشیم وَمَا
نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ و ما نیستیم عذاب کرده شدگان یعنی بجهت انکه خدای ما را بنعیم عظیم گرامی کرده پس در قیامت ما را بمحنت عذاب و عقوبت نخواهند
ساخت و یا منکر اصل عذاب شده گفتند عذابی نخواهد بود تا بان عذاب معذب شویم پس در رد قول ایشان که مزیت و غنا در دنیا مانع عذاب عقبا
باشد میفرماید که قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان در رد قول ایشان که إِنَّ رَبِّي بدرستیکه پروردگار من يَبْسُطُ الرِّزْقَ کشاده میگرداند روزی
را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که می خواهد از اهل شرک و معصیت بمشیت و مصلحت خود نه برای کرامت ایشان وَيَقْدِرُ و تنگ میگرداند برای هر که میخواهد
بحکمت خود نه بجهت مذلت بنده وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند و گمان میبرند که کثرت اموال و اولاد برای شرف و کرامت
است و شاید که قضیه برعکس این باشد چه بسیار هست که بسط ارزاق بجهت استدراج است و ایشان از ان غافل و جاهل اند بعد از ان تصریح باین کرده
میفرماید که وَمَا أَمْوَالُكُمْ و نیست مالهائی که بشما داده ایم وَلَا أَوْلَادُكُمْ و نه فرزندان که بشما ارزانی داشته ایم بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ بچیزیکه نزدیک
گرداند شما را عِنْدَنَا زُلْفَىٰ نزدیک کردانیدنی چه تقرب باعمال صالحه است و شما را ان نیست چنانکه میفرماید إِلَّا مَنْ آمَنَ یعنی اموال و اولاد
هیچکس را نزدیک نمی گرداند بخدا مگر کسی که بگرود بخدا وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند کار شایسته یعنی اموال خود را نفقه کند در راه خدا و اولاد را علم دین
اموزد در صلاحیت تربیت نماید فَأُولَٰئِكَ پس انگروه لَهُمْ جَزَاءُ الضِّعْفِ مر ایشان راست پاداش زیاده یکی را ده تا هفتصد بلکه از ان بیش
بر سبیل فضل و محض عنایت بِمَا عَمِلُوا بسبب انچه کردند از انواع طاعات و خیرات وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ و ایشان در غرفهای بهشت آمِنُونَ ایمن
اند از مکاره و افات و شداید و مخافات و بعد از ان در وعید مشرکان میفرماید که وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ و انانکه می شتابند و کوشش میکنند فِي
آيَاتِنَا در در ابطال ایتهای ما یعنی در ابطال قران و زبان طعن می گشایند مُعَاجِزِينَ در حالتی که بزعم خود عاجز کنند کاشند ار انزال ان یعنی گمان
انها انست که ما را از انزال قران عاجز توانند ساخت و از اداء ما فوت توانند کرد و یا مردمان را از قبول کردن و ایمان اوردن بدان عاجز توانند کرد
و یا از قبضه قدرت ما توانند رفت أُولَٰئِكَ انگروه ساعیان در ابطال قران فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ در عذاب دوزخ حاضر شدگانند قُلْ
إِنَّ رَبِّي بگو بدرستیکه پروردگار من يَبْسُطُ الرِّزْقَ کشاده میگرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان مؤمن
و مطیع خود بمحض رحمت وَيَقْدِرُ و تنگ کرداند روزی لَهُ مر او را بوجه حکمت یعنی یکبار روزی را بر او فراخ میگرداند و یکبار تنگ بر طریق

شده

چیزی

مصلحة

مصلحت این آیه در شان یک شخص است باعتبار دو وقت و آیه سابق در حق دو شخص پس تکرار نباشد وَمَا أَنْفَقْتُمْ و آنچه نفقه میکنید مِنْ شَيْءٍ
از چیزی که شما راست در راه خدا فَهُوَ پس خدای يُخْلِفُهُ عوض میدهد در دنیا از این یا از نعمت یا ذخیره مینهد برای آخرت که آن ثواب جنت است ابو
هریره از رسول روایت کرده که حق تعالی میفرماید که ای بنده من نفقه کن در راه من تا بر تو نفقه کنم و نیز آنحضرت فرموده که هیچ روز آفتاب بر نیاید
مگر که بامداد دو فرشته از آسمان نزول میکنند و بر جانب چپ بنده می ایستند یکی میگوید بار خدایا نفقه کننده را عوض ده و دیگری میگوید خدایا
مال ممسک را در معرض تلف انداز و انس نیز از رسول روایت کرده که در هر شب فرشته ایست که ندا میکند که بزائید برای مرگ و دیگری میگوید بنا
کنید برای خرابی و دیگری ندا میکند کاشکی مردم را نیافریدندی و دیگری ندا کند چون آفریده شدند کاش دانستندی که ایشان برای چه چیز آفریده اند جابر
ابن عبدالله انصاری روایت کرده که هر نفقه که مؤمن کند خدای تعالی ضامن آنست که عوض آن بان رساند مگر آنچه در بنا در معصیت صرف نمایند
که آنرا عوض ندهد پس باید که خوف عیله مانع انفاق بنده نشود چه او سبحانه روزی او خواهد رسانید کما قال وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ و خدا بهترین
روزی دهندگانست چه غیر وی که چیزی بکسی میدهد واسطه اند در ایصال رزق و رازق حقیقی اوست و نیز اعطای او محض منافع بندگانست بجز
نفع و دفع ضرر از خود بجهت استحاله آن بر او سبحانه بخلاف غیر او وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ و یاد کن روزی را که حشر کنیم و جمع نمائیم کفار را از بنو ملیح اند از عرب که
عبده ملائکه اند جَمِيعًا در حالتی که بهیئت مجموعی باشند یعنی همه را در محشر حشر کنیم ثُمَّ نَقُولُ پس گوئیم و حفص هر دو فعل بیا میخواند یعنی حق تعالی همه را
حشر کند پس گوید لِلْمَلَائِكَةِ مر همه فرشتگان را أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ آیا این گروه شما را كَانُوا يَعْبُدُونَ بوده اند که می پرستیدند و این سؤال جهت تقریع
مشرکانست و قطع طمع ایشان از شفاعت ملائکه و چون ملائکه با این خطاب مخاطب شوند قَالُوا سُبْحَانَكَ گویند پاکی ترا از آنکه غیر ترا پرستند أَنْتَ وَلِيُّنَا توئی
خداوند و معبود ما و ما خود را در بندگی مقصر میدانیم پس بچه وجه قابل معبودیت خود شویم یا توئی دوست ما مِنْ دُونِهِمْ بجز ایشان یعنی میان ما
و ایشان هیچ دوستی نیست حاشا که بپرستش ایشان رضا داده باشیم بَلْ بلکه چنانست که کفار ما را پرستش کرده باشند بلکه كَانُوا بودند که از روی
جهل يَعْبُدُونَ الْجِنَّ می پرستیدند دیوان را یعنی فرمان ایشان میبردند در پرستش الهه باطله یا بصورتهای مختلف برو مینمودند و در خیال ایشان می
افکندند که اینها ملائکه اند أَكْثَرُهُمْ بیشتر مردمان بِهِمْ مُؤْمِنُونَ بدیوان گرویدگانند یعنی متابعت کنندگان و مطیعان ایشان اند فَالْيَوْمَ پس امروز که
روز حشر است و همه حکمها مر خدای راست لَا يَمْلِكُ مالک نشود بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ بعضی از شما برای بعضی نَفْعًا سودی را وَلَا ضَرًّا و نه ضرری یعنی
معبود باطل را برای عابد خود قدرت بر رسانیدن سود و نفع و زیان نیست چه این جز آن را بغیر او سبحانه جزا دهنده نیست وَنَقُولُ و گوئیم ما در آن روز
لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مر آنکسان را که ستم کردند بوضع عبادت در غیر موضع آن ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ بچشید عذاب آتش را الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا آن آتشی که بودید بآن
تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید و دروغ می پنداشتید و باز عود میکند بحکایت حال کفار و میفرماید که وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ و چون خوانده شود بر کافران
آيَاتُنَا آیتهای ما یعنی قرآن بَيِّنَاتٍ در حالتی که روشن و هویدا اند در دلالت بر هدایت قَالُوا گویند با یکدیگر که مَا هَذَا نیست این کس یعنی محمد که این کلام
برما میخواند إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ مگر مردی که میخواهد أَنْ يَصُدَّكُمْ آنکه باز دارد شما را عَمَّا كَانَ از آنچه بوده که می پرستید يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ می پرستیدند آنرا
پدران شما یعنی مدعای او آنست که شما را از بت پرستی باز دارد و بدینی و آیینی که خود احداث کرده است دعوت کند تا تابع خود سازد وَقَالُوا مَا هَذَا و
گفتند نیست این کلام که میخواند یعنی قرآن إِلَّا إِفْكٌ مگر دروغی مُفْتَرًى برهم افترا شده و بخدا نسبت وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویدند
از کفار مکه لِلْحَقِّ مراد نبوت یا اسلام یا قرآن و اکه حقیت در دست داشت لَمَّا جَاءَهُمْ آن هنگام که آمد بدیشان إِنْ هَذَا نیست این إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ مگر
سحری آشکارا و بنابر آنکه مراد قرآن باشد نسبت سحر باو باعتبار لفظ انست یا اعجاز آن بعد از آنکه جزئی دهد با آنکه این قول کفار معری از بینه است و محض
تقلید و عناد میگوید که وَمَا آتَيْنَاهُمْ و نداده ایم مشرکان مکه را مِنْ كُتُبٍ از کتابها فرستاده که بپرستند يَدْرُسُونَهَا درس کنند و خوانند
از او آن بجا دلیل در ندبر بطلان قرآن یا اسلام یا نبوت پیغمبر آخر الزمان وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ و نفرستادیم بسوی ایشان قَبْلَكَ پیش از تو یعنی در زمان
فترة مِنْ نَذِيرٍ بیم کننده یعنی پیغمبری که داعی ایشان باشد بشرک و در آن با مشرکان مکه اند و اهل جاهلیت هیچ ملتی نداشتند و ایشان را عهدی نیست
بانزال کتب نه ببعثت رسول پس بر تکذیب خود وجهی ندارند وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و تکذیب کردند مر انبیاء را آنانکه پیش از ایشان بودند همچنان
که اینها تکذیب تو میکنند وَمَا بَلَغُوا و نرسیده اند اهل مکه مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ بده یک آنچه داده بودیم ایشان را از فرط قوة و طول عمر و کثرة
مال و بانداده بودیم پیشینیان را عشر آنچه اهل زمان ترا داده ایم از حجج و براهین و دلالات و اسباب هدایت فَكَذَّبُوا رُسُلِي پس تکذیب کردند پیشینیان
پیغمبران خود را فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ پس چگونه بود انکار من بر ایشان یعنی ناپسندیدن من ایشان را و مستاصل ساختن من ایشان را بسبب آن پس باید که قوم تو
بترسند از مثل این حالات قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بگوی ای محمد بخطاب مکه که جز این نیست که پند میدهم شما را و ارشاد مینمایم بِوَاحِدَةٍ بخصلت یک یا
کلمه واحده یعنی یک چیز شما را میفرمایم در آن أَنْ تَقُومُوا آنست که برخیزید لِلَّهِ برای خدا یعنی مستقیم شوید و راست بایستید و مراد من خالصا
لله مراد آنست که ترک تقلید کرده از برای طلب رضای الهی استقامت ورزید و کار من را از طریق اعوجاج در کنید تا برسید بحق یا محض قربت
و طلب رضای خدا از مجلس من برخیزید و متفرق شوید مَثْنَى در حالتی که دو دو باشید تا با یکدیگر مشاورت کنید وَفُرَادَى و یک یک تا از زحام مشوش
خاطر نشوید و در وقت تفکر در امر من ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا پس تفکر کنید در کردار و گفتار من و از مبدأ حال من تا غایت اطوار من در نظر آرید و در آن
تفکر کنید تا بدانید که مَا بِصَاحِبِكُمْ نیست این یار شما را مِنْ جِنَّةٍ هیچ دیوانگی که باعث باشد بر دعوی رسالت بلکه بتری می شناسید کمال او را و همین

کافی است بر صدق قول او و نفی پری از جنون چه دعوی ورد این مرظهر بدون تحقق و برهان نیست بلکه آن مقرونست ببراهین واضحه و معجزات ظاهره
پس بیقین در دعوی خود صادقست إِنْ هُوَ نیست او إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده مر شما را بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ پیش از وقوع عذاب سخت
که عذاب آخرتست تا بوسیلهٔ ایمان و کسب عمل صالح از آن نجات یابید و بجنت نعیم در آئید قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ بگو ای محمد با ایشان که آنچه طلب کردم از شما
مِنْ أَجْرٍ از مزد ادای رسالت فَهُوَ لَكُمْ پس آن مر شما راست یعنی هر مزدی که بر آن تبلیغ رسالت از شما میخواستم بشما بخشیدم مراد نفی سؤالست از شما
یعنی هیچ مزدی نمیخواهم و این مانند آنستکه شخصی بصاحب خود گوید که اگر چیزی بمن داده پس بگیر و حال آنکه باو نداده باشد و یا معنی آنستکه از شما
طلبم اجر را پس آن اجر مر شماراست از قبیل قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد دعوة من و اجر مثوبت من إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر
بر خدای تع وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیزها شَهِيدٌ گواهست و مطلع پس میداند صدق و خلوص نیت مرا در دعوت و نصیحت بدون طمع
اجر از آن قُلْ إِنَّ رَبِّي بگو بدرستی که پروردگار من يَقْذِفُ بِالْحَقِّ می افکند حق را یعنی وحی را القا میکند بر هر که خواهد و یا می افکند حق را بر باطل
و از او دمغ میشکند و یا حق را منتشر میسازد در اقطار عالم یعنی افشای دین اسلام میکند و احکام آن لیظهره علی الدین کله عَلَّامُ الْغُيُوبِ خدای
که دانای جمیع پوشیدها است و هیچ چیز او مخفی نیست قُلْ جَاءَ الْحَقُّ بگو آمد حق راست و درست یعنی قرآن یا اسلام یا بعثت پیغمبر وَمَا
يُبْدِئُ الْبَاطِلُ و نمی آفریند باطل یعنی ابلیس و یا بت یا چیزی دیگر وَمَا يُعِيدُ و باز نمی گرداند یعنی قادر نیست بر خلق و بعث و حسن گفته که
یعنی شیطان پیدا نکند و نیافریند چیزی را برای اهل خود در دنیا و اعاده نکند چیزی را برای ایشان در آخرة و گویند که وما یبدئ الباطل وما یعید
در معنی زهق الباطل است یعنی آمد حق که اسلام است و نیست و نابود گشت شرک کقوله جاء الحق و زهق الباطل چه عدم ابدا و اعاده مستلزم زهوقست
و از امام محمد باقر ع منقولست که مراد بحق تیغ است برای قتال و جهاد با اهل کفر و عناد و مراد بباطل هر معبودی که بدون خدا پرستند عبدالله مسعود روایت
کرده که رسول الله در کعبه رفت و در پیرامون کعبه سیصد و شصت بت نهاده بودند قبضهٔ سنگ ریزه بدست مبارک بر گرفت و آن بتان را
انداخت و میفرمود قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ بگو اگر گمراه شدم از حق و منحرف شدم از آن همچنانکه
زعم شماست فَإِنَّمَا أَضِلُّ پس جز این نیست که گمراه میشوم عَلَىٰ نَفْسِي بر نفس خود یعنی وبال گمراهی بر من است نه بر غیر من زیرا که من حامل آن شده ام نه
غیر وَإِنِ اهْتَدَيْتُ و اگر راه راست بروم فَبِمَا يُوحِي پس بسبب آنستکه وحی میفرستد إِلَيَّ بسوی من رَبِّي پروردگار من چه توفیق و هدایت و اثبت
بعنایت اوست إِنَّهُ بدرستیکه خدای تع سَمِيعٌ شنواست اقوال بندگان را قَرِيبٌ نزدیک با فعال ایشان پس عالم باشد بر قول و فعل هر ضال و مهتدی
و هیچ از آن بروی پوشیده و پنهان نیست بعد از آن در تهدید مشرکان میفرماید وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا و اگر ببینی ای محمد بینندهٔ کافران را چون ترسان
شوند نزد مرگ یا بوقت بعث یا در روز بدر هر آینه ببینی امری فظیع و عجیب با هول فَلَا فَوْتَ پس نباشد هیچ فوتی یعنی جهت گریختن و پناه بجز
بردن عذاب از ایشان فوت نشود وَأُخِذُوا و بگیرند ایشان را مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ از جائی نزدیک یعنی از روی زمین بزیر زمین کشند که قرائت
ماند موقف بدوزخ یا از صحرای بدر بچاه اندازند و ابن عباس فرموده که این آیه در اصحاب خسف پیداست و ایشان هشتاد هزار کس بودند که از شام
بتخریب کعبه کنند چون در بیابان در آمدند همه را بخاک زمین فرو برند پس معنی اخذوا من مکان قریب آنست که از زیر قدمها گرفته شوند و بزمین
فرو روند و این جماعت قوم سفیانی باشند که بظهور وی در آخر الزمان خروج کنند و از این جماعت دو کس از خسف نجات یابند یکی بشارت بمکه برد دیگری
روی بر قفا گشته خبر خسف قوم بسفیانی رساند و این روایت از حذیفه یمانی نیز روایت است و تفصیل این در منهج الصادقین نیز مذکور است وَقَالُوا
و گویند مشرکان مکه یا لشکر سفیانی بوقت مرگ یا زمان خسف آمَنَّا بِهِ ایمان آوردیم بمحمد و با آنچه بآن خبر داده و ذکر مخصوص در آیه و ما صاحبکم
بمجنون مذکور شده یعنی در آنوقت اعتراف بوحدانیت حق تعالی کنند و بدو بگروند وَأَنَّىٰ لَهُمُ التَّنَاوُشُ و از کجا باشد ایشانرا فرا گرفتن ایمان با سانی
مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ از موضع دور که آخرتست چه محل تکلیف ایمان دنیاست پس تناول ایمان که از دور متعسر باشد بلکه متعذر حفص و ابوعمرو تناؤش
بهمزه خوانند بمعنی تناول است از بعید و این تمثیل کفار است در تناول ایمان در وقت مشاهدهٔ عذاب بحال کسی که خواهد بدست تناول چیزی
کند که در غایت ارتفاع باشد یعنی همچنانکه محالست که بدست چیزی را فرا گیرند که در نهایت ارتفاع باشد همچنین وقتی که عذاب معاینه ببینند محال باشد
کفار را تناول ایمان چه آن در محل قبول نیفتد و فائده ندهد ایشان را پس چگونه ایمان ایشان در آنوقت مقبول شود وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ و حال آنکه نگرویدند
بمحمد یا ببعث یا بخدا مِنْ قَبْلُ پیش از اینکه در دنیا بقید تکلیف بودند وَيَقْذِفُونَ و می افکندند بِالْغَيْبِ بپوشیده کی سخنان را یعنی از مشرکان سخنانی گفتند
که اصلا علم بآن نداشتند و آن اسناد سحر و شعر و کذب و جنون که بآن حضرت نسبت میدادند و مراد آنست که آن سخنان را بدون شعور ایشان بوی اطلاق میکردند
مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ از جائی دور یعنی دور بودند از آنچه میگفتند و نمیدانستند که چه میگویند و آنچه میگفتند دور بود از عادت محمد ص
و لایق با اطوار و احوال او نبود و گویند که معنی آنستکه کفار نگرویدند بوقوع عذاب شدید بر ایشان و از مشرکان میگفتند که ما معذب نخواهیم شد
جهت آنکه حق تع در دنیا اکرام ما کرده با نواع نعم و ما را مستحق این دانسته پس ما را بعذاب شدید گرفتار نخواهد کرد بلکه ما در آخرة مانند حال ما باشد
در دنیا پس همچنانکه بثروت و کثرت نعمت در دنیا از شما بیشیم در آخرة نیز بر شما تفوق خواهیم داشت و مرتبهٔ ما ارفع از مرتبهٔ شما خواهد بود و این قول محض
توهم باشد و ناشی از جهالت بدون شعور و علم بآن وَحِيلَ بَيْنَهُمْ و جدا کرده شد میان ایشان وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ و میان آنچه آرزو برند از قبول
ایمان در آنجهان یا در وقت مرگ یعنی البته قبول ایمان از ایشان جدا باشد و ایشان بآن در نرسند كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ همچنانکه کرده شد از عمل با
مشاهده سحر و شعر و کذب و جنون

واکره

وابتداء

واتباع ایشان از کافران که گذشتند مِنْ قَبْلُ پیش از ایشان یعنی ایمان یأس و توبه نیز از ایشان قبول نکردند و از نار نجات نیافتند و از آن محروم و مأیوس ماندند
إِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ بودند در گمانی برتهمت افکنده و مضطرب سازنده دلها یعنی ایشان در امر محمد ص یا در کار آخرت و وقوع
عذاب بشک کننده بودند ضحاک گفته که مراد باشیاعهم من قبل اصحاب فیل بودند که در وقت اراده خراب کردن خانه کعبه چون یأس و عذاب مشاهده
کردند ایمان ایشان قبول نشد و همه مستاصل گشتند سُورَةُ الْفَاطِرِ وَهِيَ خَمْسٌ وَأَرْبَعُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ از ابی بن کعب روایتست که رسول
خدا ص فرموده که هر که سوره الملائکه را قرائت کند فردای قیامت از هشت در بهشت او را بخوانند و گویند هر دری که خواهی در آی و بدانکه چون حق تعالی
ختم سوره السبا نمود بر اهل شک و شرک و عنود ایشان افتتاح این سوره کرد بذکر کمال قدرت و وحدانیت خود و دلایل قدرت و فرمود که بِسْمِ اللّٰهِ
الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ هر ستایش و هر ثنائی که بوده و هست و خواهد بود ثابت است مر خدائی را که سزاوار ثنا و لایق ستایش است فَاطِرِ السَّمٰوَاتِ
وَالْأَرْضِ شکافنده و پدید آرنده آسمانها و زمینها از کتم عدم بصحرای وجود و مبدع و مبدا آن بدون مثال و نمونه جَاعِلِ الْمَلٰئِكَةِ گردانندۀ
فرشتگان رُسُلًا رسولان یعنی ایشان را برسالت بانبیا میفرستد و بالهام باولیا و برؤیای صادقه بمؤمنان یا آنکه واسطه اند میان حق تعالی و بندگان
در ایصال آثار صنع با ایشان أُولِي أَجْنِحَةٍ صفت رسل است یعنی ملائکه را رسولانی گردانید که خداوندان بالهای متعدده اند مَثْنٰى دو دو
وَثُلٰثَ و سه سه وَرُبٰعَ و چهار چهار و تفاوت اجنحه ایشان در تعدد بجهت تفاوت مراتب ایشانست و باین اجنحه متفاوت نزول و عروج
کنند و با سرعت میپیمایند یا بجهت حق تعالی اخبار را بر ایشان موکل گردانیده تا آنچه مامور میشوند بآن برسانند و در شرح نهج البلاغه مذکور است که بعضی
ملائکه شش جناح دارند که دو را با جسد خود پیچیده اند و بدو طیران میکنند و دو دیگر بروی خود فرو گذاشته اند بجهت حیا و خشیت از حق تعالی
و از اینجا معلوم میشود که مراد حق تعالی خصوصیت این اعداد نیست و نفی زیاده بر این و نیز از ابن عباس نقل است که حضرت رسالت ص فرمود که در شب
معراج جبرئیل را دیدم که ششصد و شصت بال داشت و مصداق اینست قوله تعالی يَزِيدُ زیاده میکند خدای فِي الْخَلْقِ در آفرینش خود مَا يَشَاءُ
آنچه میخواهد یعنی در اجنحه ملائکه می افزاید تا از چهار در زیاده شود و گویند مراد از خلق آدمیانند و زیادات ایشان یا عقلیات است چون نفس و بلاغت
و علم و کرم و جزالت رای یا جسمانیه چون صورت حسن و ملاحت چشم و اعتدال قامت و صورت دلکش و قوت بطش و از ابو هریره روایتست که پیغمبر ص فرمود
که مراد وجه حسن است و صوت و شعر حسن گفته اند مراد خط نیکوست یا محبت در دلها قشیری گفته که مراد علو همت است یا رضا بتقدیر یا شوق بمرتبه قرب
و در حقایق سلمی آورده که تواضع در اشراف و سخا در اغنیا و تعفف در فقرا و صدق در مؤمنان و شوق در محبان واضح آنست که مراد بخلق اعم از ملائکه
و جن و انس است ابن شهاب از رسول ص روایت کند که فرمود جبرئیل را گفتم میخواهم که ترا بر آن صورت ببینم که حق تعالی ترا بر آن خلق فرموده جبرئیل در شب مهتاب
پرها باز گذاشت و تمام روی زمین را فرا گرفت من از آن حال بیهوش شدم چون بهوش باز آمدم از بزرگی خلقت او متعجب شدم گفت ای محمد از خلقت من
تعجب میکنی و بیهوش میشوی اگر خلقت اسرافیل را ببینی که دوازده جناح دارد که جناحی از آن بمشرق است و جناحی بمغرب و عرش بر دوش اوست
و پایهای او در تحت ارض سابع و سر او از عرش برتر در گذشته تا چه حالت دست دهد و با وجود این عظمت گاه هست که از عظمت و هیبت حق تعالی مانند
گنجشکی میشود و نیز از حضرت رسالت ص مرویست که خدای را فرشته ایست که او را هزار هزار سر است و بر هر سری هزار هزار روی و بر هر روئی هزار هزار
دهن و در هر دهنی هزار هزار زبان و بهر زبانی خدای را میخواند بهزار هزار لغت در روزی و بر خاطرش گذشت که همانا خدا را بنده نباشد که تسبیح او
بیشتر از تسبیح من باشد حق تعالی با وخطاب فرمود که مرا بنده ایست که تسبیح و تهلیل او بیش از اینست گفت بار خدایا او چه میگوید فرمود که میگوید
سبحان الله کلما سبح الله شیء و کما یحب الله ان یسبح و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله والحمد لله کلما حمد الله شیء و کما یحب الله ان یحمد و کما
هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله ولا اله الا الله کلما هلل الله شیء و کما یحب الله ان یهلل و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله والله اکبر کلما
کبر الله شیء و کما یحب الله ان یکبر و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر همه چیز از ارسال ملک
و زیادتی خلق و غیر آن تواناست و تخصیص بعضی بشیء دون بعضی از زیاده و کم بجهت اراده اوست مَا يَفْتَحِ اللّٰهُ آنچه بگشاید خدای تعالی لِلنَّاسِ برای مردمان
یعنی بفرستد بدیشان مِنْ رَحْمَةٍ از بخشایش خود از روی رحمت و حکمت چون نعمت و عافیت و صحت و علم و غیر آن از صنوف نعم غیر متناهیه فَلَا مُمْسِكَ لَهَا
پس باز گیرنده نیست مر آنرا وَمَا يُمْسِكْ و آنچه باز گیرد از مردم یا ندارد از ایشان بخشش خود بر وجه مصلحت فَلَا مُرْسِلَ لَهُ پس هیچ فرستنده نیست مر آنرا
مِنْ بَعْدِهِ پس از باز گرفتن او یعنی هیچکس قدرت ندارد بر آنکه آنچه او ارسال کرده باشد امساک آن کند و امساک نموده باشد ارسال آن نماید وَهُوَ
الْعَزِيزُ و او غالب است در آنچه خواهد از ارسال و امساک آن و غیر آن و هیچکس باو در آن منازعه نتواند کرد الْحَكِيمُ ثواب کار در آنچه کند از امساک
و ارسال و مانند آن و حسن بر این وجه تفسیر کرده که آنچه بگشاید از ارسال رسل در وقتی دون وقتی باراده و مشیت اوست و هیچکس مانع او نمیشود
در آن زیرا که ارسال رسول رحمت است از او سبحانه کما قال وما ارسلناک الا رحمة للعالمین و آنچه امساک میکند از ارسال رسول در زمان فترت
یا از آنچه کفار اقتراح میکنند هیچکس ارسال آن نتواند کرد و او قادر است بر آنچه خواهد و حکیم در آنچه کند و بعد از بیان اینکه موحد ملک و ملکوت
و متصرف در آن علی الاطلاق اوست نه غیر او امر می فرماید بشکر بر انعام خود بقوله يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان اذْكُرُوا یاد کنید بدل و زبان نِعْمَتَ اللّٰهِ
نعمت خدای را که انعام کرده عَلَيْكُمْ بر شما یعنی محافظت آن کنید بمعرفت حق آن و اعتراف بآن و طاعت معطی آن و بعد از آن یاد کنید که غیر او را در آن مدخلی
باشد تا مستحق شکر او شود کما قال هَلْ مِنْ خَالِقٍ آیا هست یعنی نیست هیچ آفریننده غَيْرُ اللّٰهِ بجز آن خدای بحق يَرْزُقُكُمْ روزی دهد شما را مِنَ السَّمَاءِ

از آسمان بباران و از الارض و از زمین بگیاه و غله از عقب آن میفرماید که لا اله الا هو هیچ معبودی سزا نیست مگر او فانی تؤفکون پس بکجا گردانیده
می شوید از راه توحید یعنی بچه چیز منصرف می شوید با شرک عزاوی باد از ابن عباس مرویست که مراد اهل مکه اند که حق تعالی ایشانرا ساکن در زمین حرم محترم
با ایشان داد از آفات زهر و از ضرر و سبی و قتل و غارت ایشانرا محفوظ داشته بخلاف اعراب که در حوالی ایشان اند چه ایشانرا متخطف می شوند و اعداء دست تعدی
در ایشان دراز میکنند پس در این آیه تذکیر این نعمت نموده بر ایشان تا بوظایف شکر گذاری آن قیام نمایند و بنا بر این مراد نعمت عافیت است و مؤید این
است قوله و ان یکذبوک و اگر بدروغ دارند ترا اهل مکه و نبوت ترا که نعمت عظمی و سعادت کبری است قبول نکنند و تکذیب نمایند فقد کذبت
پس بدرستیکه تکذیب کرده شده اند رسل من قبلک فرستادگان پیش از تو و ایشان بدان صبر کردند تا بمثوبت جزیل رسیدند پس تو نیز اقتدا با ایشان
کرده شکیبا باش و سپر صبر در سر کش و الی الله و بسوی خدا ترجع الامور باز گردانیده شود همه کارها و ترا بر صبر و ایشانرا بر تکذیب جزا دهد بعد از
ان تحذیر مردمان میکند از غرور بحطام دنیا که مستلزم غفلت است از آنجهان و میفرماید که یا ایها الناس ای مردمان ان وعد الله بدرستیکه
وعده خدای بحشر و جزا حق راست است در آن خلاف نیست فلا تغرنکم پس باید که مغرور نسازد شما را و نفریبد الحیوة الدنیا زندگانی دنیا
تا بتمتع آن شما را غافل سازد و شما را از طلب آخرت و سعی از برای آن فلا یغرنکم و باید که فریفته نکند شما را بالله بکرم خدا الغرور شیطان فریبنده
باین وجه که اندروی مغفرت در دل شما افکند تا شما را جری کند بر معصیت و اگرچه مغفرت امریست ممکن الوقوع اما مشابه تناول زهر است
باُمید دفع طبیعت مر آن را و اکابر فرموده اند که یکی از مکاید و حیل ابلیس بر تلبیس تعویق است در توبه باین معنی که توبه بنده را در تاخیر می افکند و
وسوسه میدهد که چون نفس صاحب طاقت است بفلان خطیئه اقدام نمای و بعد از آن توبه کن از آن عاقل باید که از این غافل نشود و باین فریب راه نرود که عدو
را فریفته نکندی عدو دیرینه را که بدان ان الشیطان بدرستیکه شیطان لکم مر شما را عدو دشمنیست بعداوت عام قدیم فاتخذوه عدوا
پس فرا گیرید شما نیز او را دشمن و او را دشمن دانسته در جمیع احوال بر او اعتماد مکنید از بزرگی پرسیدند که چگونه شیطان را دشمن گیریم گفت از پی
او مروید و متابع هوای نفس مشوید و هر چه کنید باید که موافق شرع و مخالف طبع باشد انما یدعوا حزبه جز این نیست که میخواند شیطان باتباع هوا
و میل بدنیا حزبه گروه خود را یعنی پیروان و فرمان برداران خود را لیکونوا من اصحاب السعیر تا باشند در آخرت با هم از یاران آتش یعنی ملازمان
دوزخ بعد از آن بیان حال آنان میکند که اجابت قول شیطان کردند بقوله الذین کفروا آنانکه کافر شدند و اجابت قول شیطان کردند لهم عذاب
شدید مر ایشان راست عذابی سخت در آخرت والذین آمنوا و آنانکه گرویدند و با شیطان مخالفت ورزیدند و عملوا الصالحات و کردند
کارهای خالص و پاکیزه لهم مغفرة مر ایشانراست آمرزش از پروردگار ایشان و اجر کبیر و مزدی بزرگ یعنی ثواب ابد و نعمت مخلد در بهشت پس
در بیان تقریر ایمان و عمل صالح میفرماید که افمن زین له آیا کسی که آراسته شد برای او سوء عمله زشتی کردار او فرآه حسنا پس بدان عمل زشت
را نیکو میپندارد چه کسی که تمییز حسن کند از قبیح و هر یک را بر صفتی بیند که موافق نفس الامر است یعنی برابر نیست آنکس که مزین شد مر او را بدی عمل او
بجهت قرار نظر از ادله عقلیه و غلبه هوا بر عقل او تا آنکه رای او منعکس شد باطل را حق بیند و قبیح را حسن با کسی که بهره دلایل عقل نموده بحق
حاذق شده باشد و اعمال حسنه و قبیحه را علی ما ینبغی شناخته در موضح گفته که مراد با آنکس که سوء عمل خود را حسن میبیند ابوجهل است یا عاص بن وایل
السهمی و سوء عمل ایشان شرکست و تکذیب ماوردی گفته که مراد یهود و نصاری اند و سوء عمل ایشان عناد و مکابره با سید عالم یا خوارج و سوء عمل ایشان
تاویلات باطله فان الله پس بدرستیکه خدای تعالی یضل فرو گذارد من یشاء هر کرا خواهد و آن هر کسیست که لطف الهی در او تاثیر نکرده باشد بجهت
فرط عناد و جحود و حق تعالی بجهت این او را در بادیه ضلالت و خذلان واگذاشته باشد و بجهت آن قبیح را حسن بیند و حسن را قبیح و یهدی من یشاء
و راه نماید هر کرا خواهد و این هر شخصیست که جویای حق باشد و بجهت آن موفق شده بلطف الهی بخیر و بحسن و قبیح عارف گشته بمتابعت حسن
کند و از قبیح اجتناب کند فلا تذهب نفسک پس باید که نرود نفس تو یعنی هلاک نشود علیهم بر گمراهی ایشان که اصرار ایشانست بر تکذیب
تو و رسوخ ایشان بر دین باطل و افعال قبیحه حسرات در جهت حسرتها متوالی که میخوری و تاسفها گوناگون که داری بر فعلهای قبیحه ایشان که مرتکب
آن ان مقتضی حسرتهاست مر ترا انست که سبب حسرت مخور بر ایشان تا جان در سر کار ایشان نکنی ان الله بدرستی که خدای علیم بما یصنعون داناست
بانچه میکنند و بر آن ایشان را جزا و سزا خواهد داد بعد از آن بیان ادله توحید میکند بقوله والله الذی و خدای حق آنکسیست که ارسل الریاح
فرستاد بادها را یعنی شمال و جنوب و دبور را فتثیر سحابا پس برمی انگیزند آن بادها سحاب را ابر را فسقناه پس برانیم ما ابر را الی بلد میت بسوی زمین
مرده و افسرده که تهی از گیاه فاحیینا پس زنده کردیم به باران بارانی که از آن ابر نازل شد الارض زمین را بعد موتها پس از پژمردگی و افسردگی آن کذلک
مانند زنده کردن زمین مر اموات راست النشور و برانگیختن اموات از قبور در عرصه محشر یعنی هر دو یکسانند نزد قدرت کامله و در کیفیت احیا
پس همچنانکه ارسال آب میکند از ابر و بان زمین حیات می یابد همچنین انزال آب کند که از نخست مشابه منی است و بدان اجسام خلق نابت شود و
زنده گردد خلاصه معنی انست که اگر کسی را در زنده کردن مردگان شک و شبهه است گو بیا در احیا نظر کن چه زنده گردانیدن مردگان و زنده
شدن ایشان همچو احیا و حیوة زمین است از آب باران همچنانکه منکران نیستند منکران این نیز نباشند بجهت عدم فرق میان هر دو قدرت کامله من
کان یرید هر که باشد که خواهد العزة ارجمندی و شرف و بزرگواری را طلب عزت از پرستش خدا کند فلله العزة جمیعا پس مر خدای راست همه
عزتها و بعزت او رسول و مؤمنان متعززند و متوقف برجوعت دادطاعت اوست و مذلت در مخالفت امر او فراء گفته که معنی انست که هر که اراده آن دارد

النوع

که عالم شود که مر کراست عزة که ان قدرتست بر قهر و غلبه بگو همه ان مر خدای راست انس بن مالک از پیغمبر روایت کرده که پروردگار عالم هر روز میگوید که
من عزیزم و احمد پس هر که اراده عزت دنیا و اخرة دارد باید که فرمان بردار عزیز کند و چون کفار متعزز می شوند باصنام کما قال الله تعالی و اتخذوا
من دون الله الهة لیکونوا لهم عزا و منافقان که السنه ایشان موافق قلوب ایشان نبود متعزز بمشرکان می شدند کما قال الذین یتخذون الکافرین اولیاء من
دون المؤمنین أیبتغون عندهم العزة حق تع رد این هر دو تعزز ایشان نمود و فرمود عزة مخصوص است بخدا پس هر که اراده عزت دارد باید که طاعت او
نماید تا او را عزیز دنیا و اخرة گرداند نه طاعت عزا و کما قال الله و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین بعد از ان بیان چیزی میکند که بسبب ان عزة حاصل میشود که ان ذکر
است و عمل صالح و میفرماید که الیه یصعد الکلم الطیب بسوی او بالا میرود سخن پاک یعنی بمعرض قبول الهی میرسد و یا مراد بصعود صحایف است که کلمات
طیبه و با کرام الکاتبین صحایف او باسمان میبرند و العمل الصالح یرفعه و کردار شایسته بر میدارد او را و بحیز قبول میرساند و گویند کلم طیب متناول جمیع
ذکر است از تکبیر و تسبیح و تهلیل و قرائت قران و دعا و استغفار و بوردا از حضرت پناه روایت کرده که ان تسبیحات اربع است یعنی سبحان الله و الحمد لله و لا
اله الا الله و الله اکبر چون بنده این بگوید فرشتگان را باسمان رفع نمایند و بان بحضرت حق تع گویند و اگر همراه ان عمل صالح باشد مقبول الهی نگردد و در
حدیث امده که حق تع قبول قول نمیکند مگر بعمل و قبول عمل نمیکند مگر بنیت و قبول قول و عمل و نیت نمیکند مگر باصابت سنت و کلمه طیبه و عمل
صالح انست که باخلاص تمام از بنده صادر شود و موافق امر الهی باشد از ابن مقنع مرویست که قول بی عمل مانند رعدیست بی باران و سحابیست بی مطر و قوس بی
تیر و از قتاده مرویست که کلمه طیبه ذکر خدا است و عمل ادای فرایض هر که بزبان ذکر خدای کند و فرایض را ضایع و مهمل فروگذارد ذکر او وی مقبول نباشد
چنانکه حضرت رسالت فرموده که لا یقبل الله القول الا بعمل و لا یقبل قولا و لا عملا الا بنیة و باقی اقوال علما در این باب حواله بمنهج الصادقین است بعد از
ذکر اهل توحید بیان حال اهل کفر میکند بقوله و الذین یمکرون السیئات و انانکه مکر میکنند مکرها قریش است نسبت با حضرت رسالت بد یعنی
تا ضرر و اسیبی بوی رسانند و انچه در دار الندوه میسنجیدند درباره حضرت از حبس و قتل و اخراج چنانکه در سوره الانفال گذشت و گویند مراد
مکر شرکست یعنی انانکه شرک میکنند بخدا که معظم اعمال سیئه است لهم عذاب شدید مر ایشان راست عذابی سخت در اخرة و از ابن عباس مرویست که
مراد بان اصحاب ریااند که فردا بعذاب الیم و عقاب جحیم گرفتار باشند و مکر اولئک هو یبور و مکر انگروه فاسد و باطل شود و از پیش نرود بر خلاف مکر
یعنی جزا دادن او سبحانه مکر ایشان را که باطل شد و سمت تحقیق نپذیرفت که ان اخراج ایشان بود از مکه و قتل ایشان و ایقاع ایشان در بئر بدر کقوله تع و
یمکرون و یمکر الله و الله خیر الماکرین و یا اعمال اهل شرک نفع بایشان ندهد و همه را خاسر و هلاک گرداند و یا عمل ریائی فایده با مرائی نرساند و فاسد و باطل
باشد و بعد از ان عود بدلایل توحید کرده میفرماید که و الله خلقکم و خدای تع بیافرید شما را یعنی پدر شما را که ادم است من تراب از خاک پس گویا
شما از خاک مخلوق شده اید و یا انکه در ارحام دور باشد باعتبار انکه تراب منشا نبات است و نبات منشا نطفه ثم من نطفة بعد از ان بیافرید شما را از اب منی
ثم جعلکم پس از ان گرداند شما را ازواجا صنفهای متنوع و یا ذکور و اناث بهم مزاوجه کنند چنانکه میفرماید و ما تحمل من انثی و بار نگیرد هیچ زنی
فرزند را و لا تضع و ننهد انچه در شکم اوست یعنی نزاید الا بعلمه مگر بدانش حق چه هر یک از حمل و وضع و مدة زمان معلوم و مقدر وی است
و ما یعمر من معمر و زندگانی داده نشود هیچ زنده و لا ینقص و کم کرده نشود من عمره از عمر دیگر یا یعنی که بعمر او رسد قتاده گفته که
هر که بشصت سال رسید معمر است و منقص انکه قبل از شصت سال فوت شود حاصل که زیاده و نقصان عمر نیست الا فی کتاب مگر ثابت در لوح محفوظ
یعنی درازی و کوتاهی زندگانی در او مقدر و مقرر شده و گویند زیاده و نقصان در عمر واحد است باعتبار اسباب مختلف که ثابت شده در لوح محفوظ
مثل انکه نویسد اگر حج کند عمر او شصت سال باشد اگر نه چهل و انکه در حدیث امده که صله رحم و صدقه عمر را دراز میگرداند مؤید این است و گویند مراد
بنقصان هر نفسی است که از عمر بنده میکند در دراز زمان اجل او کم می شود چنانکه از سعید بن جبیر روایت کرده اند که اول در صحیفه می نویسند که عمر فلان بنده
چند است و بعد از ان هر روزی و ماهی و سالی که میکند در دیوان ثبت کنند که روزی گذشت و ماهی گذشت و سالی گذشت ان ذلک بدرستی
که تقدیر عمر و نقص عمر علی الله یسیر بر خدای اسانست بعد از ان در بیان قدرت کامله خود میفرماید که و ما یستوی البحران و مساوی نیستند دو
دریا هذا عذب فرات این یکی شیرین خوش مزه سائغ شرابه خوشگوار و اسان فرو رونده بحلق در وقت اشامیدن و هذا ملح اجاج و ان دیگر
اب شور و من کل و هر یک ازین دو دریا ملح اجاج تاکلون لحما طریا میخورند گوشت تازه یعنی ماهی و تستخرجون و بیرون می اورید از انها حلیة
پیرایه از لؤلؤ و مرجان تلبسونها که می پوشید یعنی زنان شما از ان می پوشند و تری الفلک و می بینی کشتیها را فیه در هر یک از این دو دریا مواخر که
میشکافند اب دریا را بشده جریان لتبتغوا تا طلب کنید من فضله از بخشش حق تعالی یعنی روزی بطریق تجارة و لعلکم تشکرون و تا شاید که شما شکر
کنید بر چنین نعمتی یولج اللیل در می اورد شب را فی النهار در روز یعنی مقداری از شب در روز می افزاید تا زمان روز دراز میگردد و از زمان
شب کوتاه در ربیع و صیف است و یولج النهار و داخل میسازد روز را فی اللیل در شب یعنی از ساعات روز در ربیع خریفی و شتوی است
و سخر الشمس و القمر و رام گرداند افتاب و ماه را یعنی مسخر فرمان خود ساخت کل یجری هر یک از افتاب و ماه میرود بمجرای خود لاجل مسمی برای
مدتی نام برده شده یعنی تا زمانی معلوم دور خود را تمام کند یا تا روز رستخیز که ان سیر خود باز مانند ذلکم الله ربکم خدای که فاعل این اشیاست
انها و مسخر انها خدای پروردگار شماست له الملک مر او راست پادشاهی و الذین تدعون و انان که میخوانید و می پرستید
من دونه بجز از حق تع ما یملکون مالک نمی شوند من قطمیر از مقدار پوست ستخوان خرما که پوست تنکی است که پیچیده است بر استخوان خرما

کم میشود
بر سامانات شب ... افزاید
تا سامانات شب زیاده
شود از سامانات
روز

على الاطلاق است و معبود باستحقاق اوست و بس اوست كه متفرد است در الوهيت و ربوبيت ان تدعوهم واگر بخوانيد آنان را كه معبود باطل شمااند يعنى
اگر بتان را در جر نفعى و يا دفع ضررى بخوانيد لا يسمعوا دعاءكم نشنوند خواندن شما را زيرا كه جمادند و جماد را شنوايى نيست ولو سمعوا
دعاى شما را بر سبيل فرض ما استجابوا لكم اجابت نكنند شما را و مراد شما را ندهند زيرا كه قادر نيستند بر ايصال منافع و دفع مكاره يا بجهت

واگر بشنوند

تبرى ايشان از شما را بجز شما دعوى آن ميكنيد از الوهيت ايشان چه ايشان استنا معبوديت خود ميكنند و منكر اين دعوى اند كه از شما صادر ميشود
كما قال ويوم القيمة و در روز رستخيز يكفرون بشرككم كافر شوند بشرك آوردن شما يعنى معترف شوند ببطلان آن شرك كه شما آورده ايد
يا منكر پرستش شما شوند و گويند ما كنتم ايانا تعبدون و يا بنطريق كه حق تعالى ايشان را بنطق در آورد تا توبيخ عبده خود كنند و ايشان را گويند چرا ما را
پرستيديد و حال آنكه ما شما را باين نخوانده ايم و اين دعوى نكرده ايم ولا ينبئك و خبر ندهد ترا از حقيقت كارها و صلاح و فساد و منافع و مضار و بطلان
تو را هيچ خبر دهنده مثل خبير مانند دانا بحقيقت امور كه حق سبحانه و تعالى است چه اوست كه داناست بر حقيقت جميع اشيا بخلاف ساير مخبران مراد بتحقيق
اينچنين نيست كه خبر باز داده اند از حال الهه ايشان و نفى آنچه دعوى ميكنند و استثنا مينمايند با هنا از معبوديت آنها حقيقت معنى آنستكه حق تعالى ميفرمايد كه
اينچه من شما را باز اخبار كردم از احوال اوثان بطلان عبده آنها حق است و صدق بجهت آنكه من خبيرم باين اخبار باز نمودم پس بيان غناى مطلق خود ميكند
و فقر بندگان خود كه مستلزم حقيقت معبوديت و بطلان معبوديت غير او ميفرمايد كه يا ايها الناس اى مردمان انتم الفقراء الى
الله شما همه محتاجانيد بخداى تعالى در خلق و رزق و رضا و جنت والله هو الغنى و خداست كه اوست بى نياز است و بغناى مطلق خود منعم بر جميع موجودات
الحميد ستوده شده بر نعمت عام و فضل شامل كه تابع غناى مطلق است و شبهه نيست كه ماهيات ممكنه در وجود خود محتاجند بفاعل و انتم الفقراء
اشارت است بآن و حق تعالى بحسب كمال ذاتى از وجود عالم و عالميان مستغنى است و الله هو الغنى عبارت است از آن و چون ظهور كمال غنا موقوفست بر وجود
اعيان ممكنات پس در ايجاد آنكه نعمتى است كبرى مستحق حمد است و ثناى كلى و كلمه حميد ايما است بدان بعد از آن در اظهار غضب بر اهل كفر و شرك ميفرمايد
كه ان يشأ اگر خواهد خداى يذهبكم ببرد شما را از روى زمين يعنى شما را هلاك كند و يأت بخلق جديد و بياورد آفريدگان نو يعنى قومى ديگر را
كه از شما فرمان بردارتر باشند يا پيدا كند گروه ديگر را كه كسى نديده و نشنيده باشد وما ذلك و نيست بردن شما و آوردن ديگران على الله
بعزيز بر خداى دشوار يعنى متعذر يا متعسر بلكه بر قدرت او نهايت سهولت است و كمال آسانى و بعد از بيان غناى مطلق و قدرت كامله خود در كرد عدل خود
ميكند كه ولا تزر وازرة وزر أخرى و بر ندارد هيچ نفس گناه كننده وزر اخرى بار گناه ديگرى را بلكه هر كس حامل گناه خود كند نه گناه غير وان تدع
مثقلة و اگر بخواند نفس گران بار از گناه ديگرى را الى حملها ببرداشتن بعضى از گناهان وى لا يحمل برداشته نشود منه از گناه او شىء چيزى يعنى
مدعو هيچ چيزى را از گناه داعى بر ندارد ولو كان و اگر چه باشد آن مدعو ذا قربى خداوند خويشى نزديك چون مادر و پدر و خواهر و برادر يعنى
هر چند گناه كاران خويشان و كسان نزديك خود را خوانند كه چيزى از سيئات او بردارند هيچكس اجابت نكنند زيرا كه همه بخود در مانده باشند از فضيل
عياض روايت است كه فرداى قيامت مادرى فرزندى را در عرصات ادا بند كه هر دو گران باشند بگناه خود مادر فرزند را گويد كه حق ولادت و تربيت
و رضاع من بجاى آور يك گناه از من بردار گويد دور شو از من كه من بخود در مانده ام و از ابن عباس مرويست كه هر يك از پدر و مادر بپسر خود گويند
كه بار دار از من بار گناه مرا گويد حسبى ما على ان گناهى كه بر من است مرا بس است حاصل كه در آن روز هيچ كس بفرياد كسى نرسد اگر چه قريب قريب باشد بلكه همه بخود

باشد

در مانده باشند و چون تهديد و وعيد اهل عناد را هيچ نتيجه و فايده و روى نميدهد از آن بجهت ميفرمايد كه انما تنذر الذين جز اين نيست كه
بيم ميكنى اى محمد بحقيقت آنان را كه يخشون ربهم ميترسند از پرورده گار خود بالغيب پنهانى يعنى در حالتيكه غايب اند از عذاب او يا نمى بينند
و نه ديده ازان ميترسند و يا از مردمان كه غايب اند از خلقان كه در عبادت و در خلوات بطاعت مشغولند و در خلوات اثر خشيت بر ايشان ظاهر ميشود
كه دال است بر كمال اعتقاد در صحبتها و اقاموا الصلوة و بپاى داشتند نماز را چه اهل خشيت صلوة منتفع بانذارند نه غير ايشان صاحب كشاف
اورده كه خشيت از عادة مستمره حضرت رسالت بود و عدم ذهول ايشان در هيچ وقت ومن تزكى و هر كه پاكيزه و پاك شده از دنس معاصى فانما يتزكى
لنفسه پس جز اين نيست كه متزكى و متطهر شده از براى نفس خود يعنى تزكى و تطهر از رجس معصيت بنفع او عايد است والى الله المصير و بسوى خداست
بازگشت همه پس اهل تزكى را پاداش خواهند داد بعد از آن بر سبيل ضرب المثل ميفرمايد كه وما يستوى الاعمى و برابر نيست نابينا يعنى كافر يا جاهل
يا مطلق اهل ضلال والبصير و بينا يعنى مومن يا عالم يا مطلق اهل هدايت و گويند كه اين مثل است براى اصنام و حضرت ملك علام يعنى بتان كه از ايشان هيچ
چيز نميكنند مانند حق تعالى كه دانا و بيناست بهمه اشيا ولا الظلمات و مساوى نيست تاريكيها يعنى باطل كه شرك است و يا ضلالت و معصيت ولا
النور و نه روشنايى يعنى حق تعالى كه توحيد است يا طاعت و جمع ظلمات و توحيد نور بجهت آنستكه ضلالت و بطلان بطريق مختلف است و هدايت
و حق بطريق واحد ولا الظل و مساوى نباشد سايه يعنى ثواب بهشت كه متضمن سايه رحمت است يا راحت ولا الحرور و نه حرارت يعنى عذاب آتش دوزخ
وما يستوى الاحياء و برابر نيستند زندگان ولا الاموات و نه مردگان يعنى مومنان كه دل ايشان زنده است بمعرفت توحيد مساوى كافران
نيستند كه دل ايشان مرده است بشرك حاصل كه عمى و ظلمات و حرور و احيا و اموات ضرب المثل است براى مطلق كافر و ضال و باطل و جاهل و بصير و
نور و ظل و احيا براى مومن و مهتدى و عالم ان الله يسمع بدرستيكه خداى مى شنواند و تفهيم ميكند بر وجه انتفاع من يشاء هر كرا ميخواهد بلطف
و توفيق هدايت آنانى كه طالب حق باشند و جوياى اهتدا نه جمعى كه در طريق تمرد و عناد و جحود توغل كرده باشند و با وجود مشاهده آيات بينه

برطریق حق وَمَا اَنْتَ و نیستی تو ای محمد ص بِمُسْمِعٍ شنواننده سخن مَنْ فِي الْقُبُورِ انان را که در قبرند این تمثیل است برای کسانی که مصر اند بر کفر با موانع و
مبالغه در نومید کردانیدن پیغمبر از گرویدن ایشان یعنی همچنانکه شنوانیدن سخن بمردکان متعذر راست بر تو همچنین شنوانیدن سخن حق بکسانی که مصر اند
بر کفر و معاند و جاحد حق اند نیز متعذر راست بر تو و غیر مفید و بود تو و چونکه از استماع سخن حق انتفاع نمی یابند پس کویا استماع ان نمیتوانند کرد ما نند
اهل قبور که استماع سخن حق با ایشان از دایره قدرت تو خارج است اِنْ اَنْتَ نیستی تو ای محمد اِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده یعنی بر تو همین ابلاغ است و بس نه ملجا ساختن
اهل کفر بر ایمان و سخن حق اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ بدرستی که ما فرستاده ایم ترا بِالْحَقِّ بدین حق که اسلام است بَشِيرًا وَنَذِيرًا در حالتی که مژده دهنده
بحق و بیم کننده از عذاب عقوبت وَاِنْ مِنْ اُمَّةٍ و نبود هیچ از امم سابقه اِلَّا خَلَا فِيهَا مگر انکه کذشت در میان ایشان نَذِيرٌ پیغمبری بیم کننده و چون اثر
نذاره در زمان فترة میان عیسی و محمد ص باقی بود تا در حینی اندراس انحضرت مبعوث شد پس زمان تا حال از نذیر خالی نبوده باشد یا نذیر اعم از
نبی و عالم باشد پس در زمان فترت اکرچه پیغمبری نبوده اما علما بوده اند که مردمان را انذار کرده اند پس بجهت تسلیه حضرت رسالت ص میفرماید که
وَاِنْ يُكَذِّبُوكَ و اکر تکذیب کنند ترا معاندان قریش از ایشان عجب مدار و غم والم بوجود مبارک منور مرسان فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ پس بدرستیکه
تکذیب کردند انان را که مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان بوده اند پیغمبر خود را جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ امد بدیشان پیغمبران فرستاده بدیشان بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای
روشن و با معجزها هویدا وَبِالزُّبُرِ و بنامهای اسمانی چو صحف شیث و ادریس و ابرهیم وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ و بکتاب روشن که مبین احکام حلال و حرام
بود چون توریة و انجیل و ایشان تکذیب ایشان کردند و بدان نکرویدند ثُمَّ اَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا پس بعد از تکذیب کرفتم انان را که نکرویدند فَكَيْفَ
كَانَ نَكِيرِ پس چکونه بود انکار و تغییر من ایشان و انزال عذاب ایشان و باز عود کلام میکند بذکر دلایل توحید میفرماید که اَلَمْ تَرَ ایا نمی بینی ای بیننده اَنَّ
اللّٰهَ بدرستی که خدای تع بمحض قدرت و رحمة اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فرو فرستاد از اسمان یا از ابر مَاءً ابی را که باران است فَاَخْرَجْنَا پس بیرون اوردیم یعنی ما ایم
ان قادری که بیرون اوردیم بِهِ بدان اب ثَمَرَاتٍ از اصناف میوها مُخْتَلِفًا اَلْوَانُهَا که مختلف است رنکهای ان یعنی کوناکون در اجناس و اصناف مانند انکور و
خرما و انار و سیب و انجیر و غیر ان از انواع فواکه مختلفه و یا مراد اشکال و هیئات است از سرخ و زرد و سبز و غیر ان وَمِنَ الْجِبَالِ و از کوهها که افریده ماست
جُدَدٌ خدا و ندطرق واضح است و باخطوط مبین که در کوه مینماید بِيضٌ سفیدها وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ اَلْوَانُهَا و سرخها که کوناکونست رنکهای ان در شده و
ضعف یعنی بعضی بغایت سرخ و بعضی کمتر از ان وَغَرَابِيبُ سُودٌ سیاهها بغایت سیاه وَمِنَ النَّاسِ و از ادمیان وَالدَّوَابِّ و از جنبندکان بطریق عموم و
الْاَنْعَامِ و از چهار پایان که مُخْتَلِفٌ اَلْوَانُهُ کوناکونست رنکهای ان كَذٰلِكَ مانند اختلاف الوان ثمار و جبال و بعد از بیان قدرت بر خلق اشیاء
مختلفة الذوات و الالوان میفرماید که اِنَّمَا يَخْشَى اللّٰهَ جز این نیست که میترسند از خدای مِنْ عِبَادِهِ از بندکان او الْعُلَمَاءُ دانایان چه شرط خشیت
معرفت مخشی است و علم بصفات و افعال او پس هر که دانش او بیشتر است ترس او افزونتر و از اینجاست که حضرت رسالت ص فرمود انی اخشاکم بالله یعنی ترس من
بخدا از شما بیشتر است و نیز فرمود که از شما کسی که معرفت او بخدا بیشتر است خوف او از او زیاده تر است و لهذا این را در عقب کو افعال داله بر کمال قدرت ایراد
فرموده تا بجهت معرفت بان افعال خاشی و خایف شوند اِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ بدرستیکه خدای غالب است در انتقام کشیدن از انکس که مصر باشد بر طغیان غَفُورٌ
امرزنده است مر کسی را که تایب شود از عصیان و قادر است بر عقوبت انانکه از او خاشی نباشد و امرزنده است انان را که از او ترسند و از حضرت امام جعفر صادق
مرویست که مراد حقتعالی بعلما کسانی اند که کردار ایشان مصدق کفتار ایشان باشد و هر که فعل او موافق قول او نباشد عالم نیست و مؤید این است که بعد از این
میفرماید که اِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللّٰهِ بدرستی که انانکه پیوسته میخوانند کتاب خدای را و با متابعت می کنند بانچه در اوست از احکام مراد قرانست
و میتواند که جنس کتاب باشد و بنا بر این ثنائی بر مصدقان امم سابقه بعد از اختصاص حال مکذبان وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ و بپای داشته اند نماز
را در اوقات ان باداب و شرایط ان وَاَنْفَقُوا و نفقه کردند در راه خدا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از انچه روزی داده ایم ایشان را سِرًّا پنهان از خوف انکه
بر ریا مشوب نشود وَعَلَانِيَةً و اشکارا بطمع انکه سبب عنبت دیکران کردد بتصدق یا سر در مسنونه بجهت خلوص قربه و علانیه در مفروضه
بجهت دفع تهمت از خود یا انفاق ایشان کیف ما اتفق بدون قصد و قت خاص يَرْجُونَ امید میدارند باینکه منتفی باشد از ان کساد و رواج عملها
تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ بازرکانی که کاسد نبود و بخسران فاسد هالک نکردد مراد طلب ثواب بدیشت و تحصیل اجر دایمی یعنی امید وارند بتجارتی
که منتفی باشد از کساد و رواج داشته باشد لِيُوَفِّيَهُمْ تا بجهت رواج ان تمام کرداند حقتعالی و بتمامی بدیشان رساند اُجُورَهُمْ مزدهای کردار ایشان
و با جمیع افعال بجای اورند تا حقتعالی اجران را بتمام و کمال بدیشان رساند وَيَزِيدَهُمْ و زیاده کرداند حسنات ایشان را مِنْ فَضْلِهِ از
بخشش یعنی بیفزاید بر عمل ایشان و زیاده از ان بایشان تفضل فرماید و بروایت عبد الله بن مسعود از پیغمبر ص مراد از يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ اعطای
مرتبه شفاعت است بدیشان و لهذا تفسیر این بابن نموده اند که شفاعت ایشان قبول کند در باره جمعی که واجب شده باشد ایشان را اتش دوزخ
اِنَّهُ بدرستی که خدای غَفُورٌ امرزنده است کناهان ایشان را شَكُورٌ مزد دهنده مر طاعت ایشان را مطرف بن عبد الله روایت کرده که این ایه در
باب قاریان قرانست و تالیان فرقان که بجهت طمع ثواب بتلاوت ان مشغول شوند عبد الله بن عمر ولیثی روایت کرده که مردی رسول خدای را کفت که
یا رسول الله مرا که چنین کار و موتم فرمود ترا مالی هست کفت اری فرمود مال خود را از پیش بفرست که دل هر مردی با مال وی بود اکر انرا
از خود جدا کند و از پیش بفرستد خواهد که ابجا رود که مال وی در انست و اکر از خود جدا نساز د خواهد که با ان باشد بعد از ان خطاب بحضرت
رسالت کرده میفرماید که وَالَّذِي اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ و انچه وحی کرده ایم بسوی تو مِنَ الْكِتَابِ از قران هُوَ الْحَقُّ ان راست و درست است مُصَدِّقًا

عمید بن

در حالتی که تصدیق کننده است موافق لما بین یدیه مر انچیز را که پیش از وی بوده از کتب سماوی یعنی مطابق عقاید و اصول احکام انها است ان
الله بدرستیکه خدای بعباده هر آینه بر بندگان لخبیر هر آینه دانا است ضمایر انها را میداند بصیر بینا است یعنی ظواهر ایشان را می بیند و احوال انها که تصدیق
بقران و تکذیب ان کنند بر او پوشیده نیست با انکه عالم است بجمیع بندگان پس ترا اهلیت ان میداند که وحی بتو نازل میگرداند که اگر در احوال تو چیزی میبود که منافی
نبوة می بود وحی بتو نازل نمیکردیم ثم اورثنا بعد از انکه ما کتابهای متقدمه را بر امم سابقه فرستادیم بمیراث دادیم الکتاب قرانرا الذین اصطفینا
بانانکه برگزیدیم من عبادنا از بندگان خود عطا را میراث گفتند زیرا که میراث مالی باشد که بی تعب و طلب بدست افتد همچنین عظیم قران بی جست
جوی مومنان بلکه بمحض عنایت ملک منان بدیشان رسیده با همچنانکه سهام میراث متفاوتست مانند ثمن و سدس و ربع و ثلث و نصف و ثلثان و
تمام اینجا نیز بهرهای اهل قران متفاوتست و هر کس بقدر استحقاق و اندازه استعداد خود از حقایق قران بهره مند شود بدین مضمون ذین بزم یکی
جرعه طلب کرد و یکی جام والظهر معنی انستکه بعد از انکه ما وحی کردیم بتو قرانرا بمیراث دادیم انرا بکسانی که بعد از تو باشند از بندگان صالح که
برگزیدگان ما اند و در ایشان اورثنا الکتاب بر وعد ثواب الکتاب چنانکه در حق موسی گفت بجهة تعظیم و تکریم امة مرحومه است فمنهم پس بعضی از بندگان
برگزیده ظالم لنفسه ستم کردند بر نفس خود بتقصیر در عمل کردن بقران و منهم و برخی از ایشان مقتصد میانه روند که عمل کنند بان در اغلب
اوقات و منهم و جمعی دیگر از ایشان سابق بالخیرات پیشی گیرنده اند به نیکوئیها که پیوسته عمل باحکام قران کنند باذن الله بامر خدای یعنی بتوفیق و
فرمان او ذلک این توریث و اصطفا هو الفضل الکبیر او فضل بخشایش بزرگ از حضرت امام محمد باقر و از امام جعفر صادق ع مرویست که این
مخصوص بماست و حق تعم باین ما را خواسته نه غیر ما را و شبهه نیست که ائمه هدی ع احق مردمانند بوصف اصطفا و اجتبا و بوراث علم انبیا زیرا که ایشانند
که متعبد اند بحفظ قران و بیان حقایق قرآن و عارف بحلال و حرام و دقایق ان و سفیان ثوری بیزار سند روایت کرده که گفت عبدالله مرا خبر داد که امیر
المومنین و امام المتقین ع فرمود که من از حضرت رسالت ص در تفسیر این ایه چنین شنیدم که انحضرت فرمود که مراد بالذین اصطفینا من عبادنا ذریه تواند
و چون روز قیامت باشد ذریه تو سر از قبور بر دارند و ایشان سه طایفه باشند یکی انکه بی توبه اند بیا بیرون دفتر باشد دوم انانند که سیئات و حسنات
ایشان متساوی باشد سیم انانند که حسنات ایشان راجح باشد بر سیئات ایشان و از ابوحمزه ثمالی روایت است که فرمود که من در مجلس شریف حضرت امام زین
العابدین ع بودم که دو مرد از اهل عراق نزد انسرور در امدند و گفتند یا بن رسول الله ما را خبر ده از تفسیر این ایه امام ع فرمود که ای اهل عراق شما
برا ایند که این ایه در شان امت محمد نازل شده پس بر شما لازم امد که همه امت محمد در جنت باشند و چون من از ان پیشوای دین این سخن شنیدم گفتم یا بن رسول
الله پس این ایه در شان چه کسان نازل شد حضرت فرمود نزلت والله فینا اهل البیت نزلت والله فینا اهل البیت نزلت والله فینا اهل البیت
یعنی سه بار تکرار فرمود که بخدا سوگند که این ایه در حق ما اهل بیت نازل شده پس گفتم یا بن رسول الله از ذریه علی بن ابی طالب انکس که ظالم خود است چه کس
است فرمود کسیست که سیئات و حسنات او یکسان بود و هیچ یک بر دیگری غالب نشود پس پرسیدم که مراد از مقتصد ایشان چه کسانند فرمود کسانی که در
منازل خود بعبادت خدای مشغول باشند و بذکر و تلاوت کتاب اوقات صرف کنند تا روزی که مرگ ایشان را دریابد انکه گفتم یا بن رسول الله مراد از سابقان
بخیرات چه کسانند فرمود انانند که فی سبیل الله مجاهده کنند و مردم را براه راست دعوت کنند چون علی بن ابی طالب و ذریه او که اهل عصمتند و بروایت
دیگر از امام جعفر صادق ع مرویست که این در حق اولاد علی بن ابی طالب نازل شده سابق ائمه اند و مقتصد صلحای ایشان که در بند امامت نداروند و ظالم گناهکاران
ایشان و حضرت امام رضا ع را در مجلس مامون دو مرد از این ایه پرسیدند که عام است یا خاص فرمود خاص است در ذریه پیغمبر ص بعد از ان فرمود که وارث بظاهر این
متعلق باهل اصطفاست چنانکه در ایه کریمه ولقد ارسلنا نوحا و ابرهیم و جعلنا فی ذریتهما النبوة والکتاب فمنهم مهتد و کثیر منهم فاسقون که نبوة
و کتاب و مهتد با ذریه ایشانند نه فاسقان و اسامة بن زید روایت کند که رسول خدا ص را از این ایه پرسیدند فرمود که سابقنا سابق و مقتصدنا ناج
و ظالمنا مغفور له و اصحاب ما بعد از تخصیص این ایه در حق اهل البیت بروایات مذکوره باین استدلال کرده اند بر امامت ائمه هدی ع از چند وجه یکی انکه
حقتعالی فرمود ثم اورثنا و میراث بسبب است یا بنسب و امیرالمومنین و سایر ائمه معصومین ص هم بسبب بودند هم بنسب و از نسب انحضرت اتصال داشتند
بباب جد و از سبب متصل بود بخیر النسا فاطمة الزهرا ص چو حقتعالی کتاب را بحضرت رسالت کرامت فرمود پس از وی جز باهل استحقاق نرسد که امیرالمومنین
باشد و سایر اولاد اطهار او علیهم السلام و حدیثی که ابوبکر گفته که نحن معاشر الانبیا لانورث و لا نورث نامقبول و مفتری است حیث قال وورث
سلیمان داود و یرثنی و یرث من ال یعقوب و اینکه حضرت رسالت اهل بیت را بهم مقرون ساخته و فرموده که انی مخلف فیکم الثقلین ما ان تمسکتم
بهما لن تضلوا کتاب الله و عترتی اهل بیتی و ان اللطیف الخبیر اخبرنی انهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض مصداق اینست و مضمون حدیث این است که بدرستی
که من میگذارم در میان شما دو چیز جلیل که ان را تا مادام که متمسک شوید بان هر دو هرگز گمراه نشوید و این هر دو کتاب خداست و عترت من که اهل
بیت منند بدرستی که خداوند لطیف خبیر خبر داد که این هر دو از هم جدا نشوند تا که وارد شوند بر من در کنار حوض کوثر دوم انکه حقتعالی فرموده که
اصطفینا و هر که را خدا بر گزیند اصطفینا نشاند هر اینه مصطفا و این شایسته انبیاست و ائمه هدی نه غیر ایشان چه کسانی که برگزیده خدا باشند البته مبرا
خواهند بود از معصیت زیرا که لایق و شایسته حضرت کبریائی نیست که اهل عصیان را برگزیند و باسم اصطفا ایشان را نوازش نماید پس اهل اصطفا
اهل عصمت باشند و هرگاه یکی از ما کسی را که ظاهرا متصف است بصلاحیت نه باطنا مقرب خود میسازد و انواع نوازش میکند نظر بظاهر حال
او دارد و اگر علم بخبث باطن او دارد او را نزد خود میراند پس کسی که عالم است بظاهر و باطن هیچگونه کسی را بر گزیند که مرتکب معاصی شود وان

خود

عزت مه

باشد مه

دایرهٔ ایمان قدم بیرون ننهند سیم آنکه حق تعالی در این ایشان را بهشت بشارت داده و بشارت دادن اهل عصیان موجب اغرا است بقبیح و خدای تعالی از قبیح
منزه است اگر گویند که ظلم مستلزم معصیت است پس منافی قول شما باشد جواب گوییم که مراد بآن ظلمی است که پیغمبران بخود نسبت داده اند همچنانکه
آدم ع گفت ربنا ظلمنا و یونس گفت سبحانک انی کنت من الظالمین که مراد ترک ندب است که مستلزم نقص ثواب است و ظلم در اصل لغت بمعنی نقصان است
چنانکه در کریمه ولم تظلم منه شیئا که بمعنی لم ینقص است و صاحب مجمع گفته که مفسران را در مرجع ضمیر منهم اختلاف است نزد ابن عباس و قتاده مراد بهم
که راجع بعباد است و تقدیر کلام اینکه فمن العباد ظالم لنفسه و این مختار علم الهدی است قدس سره و توجیه این ابن ابو جعفر نموده که چون حق تعالی کتاب توریث
ساختن بکسانی که ایشان را اصطفا نموده از عباد خود در عقب آن بیان فرموده که تعلیق وراثت ببعضی عباد نه بهمه ایشان بجهت آنست که در میان ایشان
بعضی هستند که ظالم بنفس خودند بکسب معصیت و بعضی دیگر مقتصدند که هم معصیت میکنند و هم طاعت و جمعی دیگر سابق بخیرات اند که اصلا
معصیت از ایشان صادر نمی شود پس بجهت این وراثت معلق بسابق بخیرات شده نه بهمه عباد و نزد بواقی مفسران ضمیر راجع بالذین اصطفینا است
بنابراین اختلاف کرده اند در احوال فرق ثلثه بعضی بر آنند که همه رستگاران و که اهل نجات اند ناجی اند و مؤید این است حدیثی که ابو درداء نقل کرده
که من از رسول خدا شنیدم که در این آیه فرمود که اما سابق بیحساب بهشت در رود و مقتصد را حساب آسان کنند پس بهشت در آید اما ظالم را در زمین
[illegible] بدارند و بعد از آن مشتاق بهشت گردند و ایشان آنان باشند که گویند الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن که در عقب این آیه مذکور شده و از عایشه روایت است
که ایشان بهشتی اند اما سابق کسی است که در عهد رسول وفات نموده و آنحضرت برای او گواهی داده که او از اهل بهشت است اما مقتصد کسی است
که تابع اصحاب او شده تا آنکه باو ملحق شده و اما ظالم هیچ منست و امثال من و از عمر بن الخطاب روایت است که رسول فرموده که سابق اهل ایمان بود هم بهشتی
کرده و مقتصد ایشان نجات یافته اند و ظالم ایشان آمرزیده شده اند و از جعفر بن حرب روایت است که ظالم لنفسه صغایر است که مستتبع مغفرت است و مقتصد
در طاعات در درجه وسطی است و سابق بالخیرات در درجه علیا و اصحاب ما از میسر بن عبد العزیز روایت کرده اند که امام جعفر صادق ع فرموده که ظالم
لنفسه از ما کسی است که نشناسد حق امام را و مقتصد آنکه عارف بحق امام باشد و سابق بالخیرات امام است و همه ایشان آمرزیده اند و زیاد بن منذر از
ابوجعفر نقل کرده که ظالم لنفسه از ما کسی است که هم عمل صالح کند و هم معصیت از و صادر شود و مقتصد کسی است که متعبد است باحکام شریعت و مجتهد
در آن و سابق بالخیرات علی بن ابی طالب است و امام حسن و امام حسین ع و بنابراین قول که ظالم لنفسه ناجی نیستند نزد بعضی از علما آنست که ظالم لنفسه اصحاب
شمال اند و مقتصد اصحاب میمنه و سابق بالخیرات سابقان مقربان از همه مردمان کما قال و کنتم ازواجا ثلثه و این قول قتاده است و از ابن عباس نقل است
که ظالم منافق است و مقتصد و سابق سایر مردمان و حسن گفته که سابقان صحابه اند و مقتصد تابعین و ظالم منافقان و در تفسیر ثعلبی مذکور است
که حضرت رسالت ص این سه طایفه را تفسیر فرموده و گفته سابق آنها اند که بیحساب بهشت روند و مقتصد آنانکه حساب ایشان سبک کنند و ظالم آنانکه مدتی
در موقف حساب بمانند و حق تعالی برحمت تلافی حال ایشان کند و مثل این از ابن بابویه روایتی در امد مذکور شده بر روایت دیگر سابق ما اهل جهاد اند و مقتصد ما
اهل حضر که بجهاد نروند اما بجماعت حاضر شوند و ظالم ما اهل بادیه که نه بجهاد روند و نه ملازمت جماعت دریابند و ابو اللیث فرموده که سابق آنست که
قبل از هجرت ایمان آورده و مقتصد آنکه بعد از هجرت و قبل الفتح گرویده و ظالم آنکه بعد از فتح مکه بدایرهٔ اسلام در آمده و بدانکه اهل تذکیر از ارباب
تحقیق و تدقیق را در این سه طایفه اقوال دیگر است و ابتدا بترتیبی که در قران مذکور است یعنی افتتاح کلام بظالم و اختتام بسابق رقم بیان خواهد یافت
[illegible] سهل بن عبد الله تستری گفته که آنان جاهل اند و متعلم و عالم و یا طالب دنیا و مایل عقبی و متوجه مولی یا صاحب کبیره و مرتکب صغیره و مبرا از جرم
و یا مصر بر ذنوب و تایب عابد و تایب ثابت بر توبه یا پرستندهٔ خدا بنابر عادت و عرف و زاهد و عابد بخوف و طمع از حق تعالی و عبادت کنندهٔ لله فی الله یا
جزع کننده نزد بلا و صبر در بلا و لذت یابنده از بلا یا اکل حرام و مایل شبهه و خورندهٔ حلال یا مشغول از ذکر و مشغول بذکر و متوجه بذکر یا مجرم یا
تایب و متقی یا غافل و طالب و واجد یا آنکه سیئات او بر حسنات بچربد و یا آنکه در برابر باشد و یا آنکه حسنات او بر سیئات راجح باشد و یا آنکه ظاهر او بهتر از باطن
او باشد و یا آنکه سر و علانیه او مساوی باشد و یا آنکه باطن او بهتر از ظاهر باشد و یا آنکه انصاف ستاند و داد ندهد و آنکه هم ستاند و هم دهد
و آنکه دهد و نستاند و یا آنکه بر زیادهٔ قوت طلبد و آنکه همین جوینده قوت باشد و آنکه مطلقا قوت نکند و یا اهل سخا و جود و ایثار اند
و یا طالبان نجات و درجات و مناجات و یا ناظران بخود بخود و نگرنده از خود بحق و نظر کننده از حق بحق و یا پیوسته در خواب غفلت و گاهی بیدار
و در تقدیم ظالم بر مقتصد و مقتصد بر سابق با آنکه ظاهر آنست که بعکس باشد یا آنکه [illegible] اند و مقتصدان قلیل و سابقان اقل از ایشان قلیل
اند و یا بجهت آنکه ظالمان بتاخیر شرمنده نگردند و بوجه بیغایت امیدوار باشند و مقتصدان میان خوف و رجا باشند و سابقان از عذاب ایمن نگردند و
این وجه از حضرت امام جعفر صادق منقول است و یا تقدیم ظالم از روی فضل است و تاخیر سابق از راه عدل و حق تعالی فضل را از عدل دوستر دارد و تا
سابق تا ثواب یعنی مراد جنان چنانکه بعد از این مذکور است قریب باشد و یا اعتماد بر عمل خود نکند و بطاعت خود معجب نگردد و بر وجوه دیگر
منهج الصادقین مسطور است بعد از آن در تفسیر فضل کبیر میفرماید جنات عدن یعنی فضل بزرگ بوستانهای اقامت است یدخلونها که در آیند
مقتصدان و سابق بخیرات در آن یحلون فیها پیرایه بسته شوند در آن من اساور از دستوانها که باشد من ذهب از طلاء خالص و لؤلؤا و آراسته
شوند بمروارید صافی در عین المعانی آورده که دستوانه زر و مروارید حلیه ملوک عرب بوده چنانچه تاج پادشاهان عجم از اینجهت تخصیص بذکر آن
شد و لباسهم فیها و پوشش ایشان در آنجا حریر دیبا باشد نه چون دیبای دنیا یعنی رشته و بافته کسی نباشد و قالوا و گویند این گروه

را معلوم

طلب

در وقتی که از صفرهٔ دوزخ برهند و بروضهٔ بهشت رسند الحمد لله سپاس و ستایش مر خدای را الذی اذهب عنا الحزن آنکه از ما ببرد اندوه
دوزخ را یا خوفی که از رد طاعات داشتیم بقبول آن مندفع کرد یا جمیع احزان دنیا را از ما زایل ساخت ان ربنا بدرستی که آفریدگار ما لغفور
مر آمرزنده است گناهان را شکور جزا دهنده سپاس داران و فرمان برداران در عدة الداعی آورده که خدا شکور است باین معنی که طاعت یسیر را
ثواب کثیر و انعطا میفرماید و اعطای نعمت جزیل میکند و بشکر میپذیرد ضمیر شود عبد الله عمر از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که من از آن
حضرت شنیدم که فرمود که نیست بر گویندگان کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله وحشتی و خوفی در قبرهای ایشان و نه در محل حشر و بعث ایشان و نه در وقت بیرون
ایشان در زمین قبور و گویا که می‌نگرم باهل لا اله الا الله که از قبور خود بیرون می آیند و خاک از سر و روی ایشان می‌افشانند و میگویند الحمد لله
الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور الذی احلنا آن خدای که فرود آورد ما را دار المقامة سرای اقامت که جنت است همه کرا زان
بموضع بکر نخواهد رفت من فضله از بخشش و کرم خود لا یمسنا فیها نمی رسد ما را در آن نصب رنجی جهت معیشت و غیر آن از مشقتها که
در دنیا بود و لا یمسنا فیها لغوب و نمی رسد ما را در اینجا ماندگی و ملالی چه هیچ کلفتی و محنتی نیست بلکه محض حضور و فرح و سرور است و نصب بجا آوردن
که متعلق عمل کردن بکسی برسد و لغوب فتوری که بعد از فراغ عمل طاری گردد و ضحاک بن مزاحم روایت کرده که چون اهل بهشت به بهشت در آیند
ولدان و غلمان باستقبال ایشان آیند و فرشتگان نیز با ایشان باشند برای هر یک از اهل بهشت پنج انگشتری بیارند و گویند حق تعالی این را بشما کرامت فرمود
ایشان انگشترها را در انگشت کنند بر یکی نوشته باشد که سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین بر دوم ادخلوها بسلام آمنین بر سیم سلام
علیکم بما صبرتم بر چهارم انی جزیتهم الیوم بما صبروا انهم هم الفائزون بر پنجم اولئک الذین انعم الله علیهم الایة و چون بمنازل خود رسند و قرار گیرند بگویند
الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور و بعد از بیان حال مؤمنان ذکر حال کافران میکند که والذین کفروا و آنانکه نگرویدند بخدا و
رسول لهم نار جهنم مر ایشان راست آتش دوزخ لا یقضی علیهم حکم کرده نشود بر ایشان بمرگ وقتی که در دوزخ باشند فیموتوا تا بمیرند و از
عذاب برهند و راحت یابند و لا یخفف عنهم و تخفیف کرده نشود از ایشان من عذابها یعنی بعضی عذاب دوزخ بلکه هرگاه آتش دوزخ میل
کند بفرو نشستن زیاده کنند احراق و التهاب آن را کذلک مثل این جزا و پاداش نجزی کل کفور جزا میدهیم هر ناسپاسی را که در کفر و کفران متوغل
شده باشد و بنهایت رسیده و هم و ایشان یعنی کافران یصطرخون فیها فریاد کنند در دوزخ که ربنا اخرجنا ای پروردگار ما بیرون آر ما را از دوزخ
و بدنیا فرست نعمل صالحا تا بکنیم عمل پسندیده غیر الذی کنا نعمل بجز آنکه بودیم که میکردیم در دنیا چه اکنون عذاب را دیدیم و دانستیم که در دنیا
کردار ما نا پسندیده بوده پس حق تعالی بعد از استغاثهٔ ایشان گوید که اولم نعمرکم آیا زندگانی و عمر از زمانی نداشتیم شما را ما یتذکر فیه آن مقدار که
پند گیرد در آن من تذکر هر که خواهد پند گیرد مراد عمریست که مکلف در آن متمکن باشد از تفکر و تذکر و در اربعین از پیغمبر روایت کرده که حق تعالی عذر آنکس
ببرد نداده شصت سال است و عبد الله مسعود از پیغمبر روایت کرده که روز قیامت ندا کنند که این ابناء الستین کجا اند آنانکه عمر ایشان بشصت سال رسیده
بعد از آن فرمود که آنان کسانی اند که حق تعالی در بارهٔ ایشان فرموده که اولم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر و جاءکم النذیر و آمد بشما بیم کننده یعنی پیغمبر
و بروایتی عکرمه نذیر شیبست یعنی زمان پیری که فرو نشاننده شعلهٔ جوانی و موسم زوال غرایز هوا و هوسهاست و نزد بعضی عقل است القصه چون
دوزخیان جواب اولم نعمرکم بشنوند معترف شوند بضلالت و غوایت خود و گویند زندگانی داشتیم و نذیر را شنیدیم و دیدیم اما آن را بدروغ حمل کردیم
و اطاعت آن نکردیم حق تعالی میفرماید که فذوقوا پس بچشید عذاب دوزخ فما للظالمین پس نیست ستمکاران را یعنی مشرکان را من نصیر هیچ یاری
و یاوری که عذاب را از ایشان باز دارد ان الله بدرستی که خدای عالم غیب السموات و الارض داناى هر پوشیده ایست که در آسمان و زمین باشد پس
احوال کفار و اعمال در او مخفی نیست نخواهد بود و انه علیم بدرستی که او داناست بذات الصدور بآنچه پنهان سینهاست این تعلیل علم اوست
بجمیع مغیبات یعنی هرگاه که حق تعالی عالم باشد بمضمرات صدور که اخفای همه مغیبات است پس بغیر او اعلم خواهد بود بعد از آن در بیان کبر نعمت خود میفرماید
که هو الذی جعلکم اوست آنکس که گردانید شما را ای گروه کفار خلائف فی الارض خلیفها در روی زمین یعنی شما را بجای پیشینیان متمکن
ساخت و مقالید تصرف در زمین بقبضهٔ اقتدار شما باز داد و این نعمتی بزرگست فمن کفر پس هر که ناسپاسی کرد بر این نعمت و یا کافر شد بمنعم خود
فعلیه کفره پس بر اوست ضرر کفر او که عذاب الیم است و لا یزید الکافرین و افزون نکند ناگرویدگان را کفرهم کفر و شرک ایشان عند
ربهم الا مقتا نزد پروردگار ایشان مگر دشمنی سخت و لا یزید الکافرین و افزون نکند ناگرویدگان را کفرهم کفر و شرک ایشان الا خسارا
مگر زیان کاری در آخرت قل بگوی ای محمد مر کفار را ارأیتم شرکاءکم آیا دیدید بتان خود را یعنی بتان را که ایشان را خدا گرفته اید الذین تدعون آنچنان
شریکان که می پرستید ایشان را یعنی اصنام من دون الله بجز از خدای بحق ارونی خبر دهید و بنمائید مرا که این شرکا ماذا خلقوا چه چیز آفریده اند
من الارض از زمین و آنچه در روی است ام لهم آیا هست مر ایشان را شرک فی السموات انبازی با خدای در آفرینش آسمانها و بجهت این مستحق شرکت
شده اند در الوهیت ام آتیناهم کتابا یا داده ایم ایشان را کتابی ناطق بآنکه ایشان را شریک خود گرفته ایم فهم علی بینة پس ایشان همه بر حجتی اند
روشن اند منه از آن کتاب بآنکه مر ایشان را شرکت بخدا سزاوار است و چون این سه وجه مذکور ممکن نیست پس بچه وجه ایشان را شریک خدای ساختید
و بعد از ذکر انواع حجج مذکوره بیان میفرماید که بل بلکه نیست که ایشان را حجتی باشد در این امر بلکه ان یعد الظالمون وعده نمیدهند مشرکان بعضهم
بعضی را که اسلاف اند یا روسا بعضا بعضی دیگر را که اخلاف اند یا اراذل و اتباع الا غرورا مگر فریب مکر که هیچ حقیقتی نیست مر آن را و آن

یسیر را

عمر بوده

وعدهٔ شفاعت بتانست که هؤلاء شفعاؤنا عند الله بعد از ان از عظم قدرة و وسعت مملکت خود خبر میدهد که اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدا یُمْسِكُ
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ نگاه میدارد اسمانها و زمینها را اَنْ تَزُوْلَا بجهت کراهت و نخواستن انکه زایل شوند از اماکن خود چه ممکن زاید در وحال به قائما
است از نگاه دارنده و در روایت امده که چون یهود و نصاری عزیر و عیسی را بفرزندی حق نسبت دادند اسمانها نزدیک بان رسید که شکافته گردد و حق تعالی
دا از این خبر میدهد که من بقدرت کاملهٔ خود نگاه میدارم اسمان و زمین را تا از وال پذیر نشوند و از مرکز خود دور نشوند وَلَئِنْ زَالَتَا واگر زایل شوند
اِنْ اَمْسَكَهُمَا نگاه ندارد انها را مِنْ اَحَدٍ هیچ یک کس و بجای خود بنا دارد مِنْ بَعْدِهٖ از پس خدا یا بعد از زوال اِنَّهٗ كَانَ بدرستی که خدای هست حَلِيْمًا
بردبار که بعقوبت یهود و نصاری و غیر ایشان از اهل شرک و معصیت تعجیل نمیکند غَفُوْرًا امرزنده گناه کسی که از این قول رجوع کند بتوحید اقرار نماید
شود و اعتقاد کند که او سبحانه متصف است بصفت لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد اورده اند که رؤسای قریش پیش از بعثت رسول صلعم می شنیدند
که جهودان و ترسایان تکذیب پیغمبر خود کردند لعنت خدا بر این دو طایفه باد که پیغمبر خود را تکذیب کردند بخدا سوگند که اگر پیغمبری بما اید و را تصدیق
کنیم و از ایشان راه یافته تر باشیم و بتصدیق او شتابنده و چون پیغمبر ما مبعوث شد و را باور نداشتند و از او نفور کردند حق تعالی ازین خبر داد وَاَقْسَمُوْا
بِاللّٰهِ و سوگند خوردند بخدا کفار قریش جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ سخت ترین سوگندان خود یعنی بایمان اغلاظ سوگند خوردند که لَئِنْ جَآءَهُمْ اگر بیاید بایشان
نَذِيْرٌ بیم کننده لَيَكُوْنُنَّ هر اینه باشند اَهْدٰى راه یافته تر بقبول قول او مِنْ اِحْدَى الْاُمَمِ از امتی که از امتان گذشته اند چون یهود و نصاری و غیر ایشان
فَلَمَّا جَآءَهُمْ پس انهنگام که امد بدیشان نَذِيْرٌ بیم کننده یعنی حضرت خاتم الانبیاء مَا زَادَهُمْ زیاده نکرد امدن ان نذیر ایشان را اِلَّا نُفُوْرًا مگر بعید
از حق و دور شدن و بنفرمود ایشان را مگر اِسْتِكْبَارًا فِي الْاَرْضِ گردنکشی از فرمان الهی در زمین وَمَكْرَ السَّيِّئِ و افزون نکرد ایشان را مگر انکه کردند مکر بد
وَلَا يَحِيْقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ و احاطه نمیکند مکر بد اِلَّا بِاَهْلِهٖ مگر باهل ان مکر و هر مکاری مکر وی بوی احاطه کند و اطراف و جوانب وی را فرا گیرد و هم
چه در باب قصد کسی اندیشیده باشد در بارهٔ خود مشاهده کند مراد انست که مکری که کفار در بارهٔ حضرت رسالت صلعم و اصحاب او قصد میکردند از
قتل و جلا و سبی و ضرب و غیر آن با ایشان عاید شد همچنانکه در واقعهٔ بدر دان پیغمبر خدا روایت است که فرموده مکر مکنید و مکر کننده را یاری مدهید
که حق تعالی میفرماید که وَلَا يَحِيْقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ اِلَّا بِاَهْلِهٖ و ستمکاران را یاری مکنید که حق تعالی فرموده که اِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلٰى اَنْفُسِكُمْ کعب احبار ابن عباس را
گفت که من در توریة خوانده ام که هرکه گوی بکند برای قصد مردمان خود در ان گوافتد ابن عباس فرمود من این را در قران یافتم پس این ایه را
تلاوة فرمود و در مثل عرب واقع شده که من حفر بئرا لاخیه وقع فیه منجاه هر که بکند گودی برای برادر خود سرنگون در ان افتد و ضرب المثل عجم است
که بد مکن که بد افتی و چه مکن که خود افتی فَهَلْ يَنْظُرُوْنَ پس ایا انتظار می برند و چشم میدارند مکذبان و بدکاران اِلَّا سُنَّتَ الْاَوَّلِيْنَ مگر
سنت و طریقهٔ خدا را در پیشینیان یعنی عادة الله بر تعذیب مکذبان بیکاران از امم گذشتگان مراد انستکه عادة خدا جاری است بر انکه هر که
تکذیب رسل و کتاب او کند عذاب بر او نازل شود بقوله فَلَنْ تَجِدَ پس نیابی ای محمد لِسُنَّتِ اللّٰهِ مر طریقه و عادة خدا را تَبْدِيْلًا تغییر دادن یعنی
هیچکس عذاب او را بثواب بدل نتواند کرد وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّٰهِ و نیابی مر سنت خدای را تَحْوِيْلًا گردانیدنی یعنی هیچکس عقوبة الهی را از مکذبان و
ماکران بدیگری حواله نتواند کرد پس بر سبیل تقریر قول مذکور میفرماید که اَوَلَمْ يَسِيْرُوْا ایا سیر نمیکنند اهل مکه که منکر اهلاک خدا بند اهل تکذیب
را فِي الْاَرْضِ در زمین که ان مسافر است میان شام و یمن فَيَنْظُرُوْا كَيْفَ كَانَ تا بنگرند در راه شام و یمن که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ
سرانجام انانکه پیش از ایشان بودند از قوم عاد و ثمود وَكَانُوْا اَشَدَّ مِنْهُمْ و بودند ایشان سخت تر از مکیان قُوَّةً از روی توانائی و با وجود این عذاب
دهائی نیافتند و اثار و دیار هر قوم در دیار ایشان باقی است وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعْجِزَهٗ و نیست خدای که عاجز گرداند او را و سبق برد تقویت مِنْ شَيْءٍ
هیچ چیز فِي السَّمٰوٰتِ وَلَا فِي الْاَرْضِ در اسمانها و نه در زمینها بلکه هر چه خواهد کند و کسی مر او و بر حکم او پیشی نتواند گرفت اِنَّهٗ كَانَ عَلِيْمًا
بدرستیکه او است دانا باحوال بندگان و همه چیزها قَدِيْرًا توانا بر همه چیز و هیچ چیز او را عاجز نتواند کرد و قادر باقدرتست وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللّٰهُ
النَّاسَ اگر مؤاخذه کردی خدای مر مردمان را بِمَا كَسَبُوْا بجزای انچه کسب کرده اند از شرک و معصیت و ظلم مَا تَرَكَ عَلٰى ظَهْرِهَا نگذاشتی بر پشت زمین
مِنْ دَآبَّةٍ هیچ جنبنده از ادمیان از جن و انس و گفته اند مراد همه جانوران اند که بشامت معاصی بنی ادم هلاک شدندی چنانکه در زمان نوح که بشومی کفر
مشرکان همه جانوران غرق شدند مگر انچه در کشتی بودند پس در انوقت نیز اگر ایشان را بگناه عاصیان بگیرند همه هلاک شوند وَلٰكِنْ يُّؤَخِّرُهُمْ و
لکن باز پس میدارد ایشان را اِلٰٓى اَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتی نام برده که قیامت است ابن ابی روایت میکند که مردی امر معروف میکرد بر کسی شخصی بر او بگذشت و
گفت واگذار ایشان را که ظلم بجز بظالمان زیان ندارد ابو درداء بشنید گفت دروغ میگوئی بخدای که جان من در فرمان اوست که مرغ در اشیانه بگرسنگی بمیرد
بجهت ظلم ادم و ابو حمزهٔ ثمالی گوید که معنی انست که خدای بشومی گناه ادمیان باران را باز گیرد تا همه جانوران بمیرند و لیکن تاخیر این میکند تا بوقت
معلوم که در لوح مقدر شده فَاِذَا جَآءَ اَجَلُهُمْ پس چون وقت هلاک ایشان بیاید فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ پس بدرستی که خدای تعالی بعباده بر بندگان خود بَصِيْرًا
بیناست میداند که مستحق هلاکت کیست و لایق نجات کدام و هر یک را فراخور پاداش میدهد سُوْرَةُ يٰسٓ وَهِيَ ثَلٰثٌ وَثَمَانُوْنَ
اٰيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ ابی بن کعب از حضرت رسالت صلعم روایت کرده که هر که این سوره را قربة الی الله بخواند او همه گناهان امرزیده شود و ثواب کسی که
ده بار ختم کلام الله کرده باشد باو دهند و بروایتی دیگر بیست و دو بار در نامهٔ اعمال او ثبت کنند و بر بالین هیچ بیماری نخوانند مگر بعدد هر حرفی
از او ده فرشته بر او حاضر شوند و از برای او امرزش طلبند تا قبض روح او شود و بعد از ان همراه جنازهٔ او روند و بر او صلوات می فرستند تا

او را دفن کنند و از بدیها جبر نگاه دارند و هر بیماری که در وقت موت این سوره را بخواند یا کسی نزد او قرائت کند رضوان بهشت بیاید با قدحی از شراب
بهشت و آن را باو بدهند تا بیاشامد و او را بهشت بشارت دهند و سیراب بمیرد و سیراب مبعوث شود و سیراب بهشت در آید و از حضرت رسالت مرویست
است که نام این سوره در توریة معمه است زیرا که در دنیا و آخرت دارندهٔ و خواننده و نویسندهٔ خود تمام کند و را معمه نیز خوانند بجهت آنکه بلیات دنیا و آخرت را از
قاری خود دفع کند و قاضیه از نیز خوانند زیرا که جمیع حاجات دنیوی و اخروی را از برای صاحب خود روا کند و هر که یکبار بخواند ثواب او برابر بیست
حج باشد و هر که آن را بشنود مثل کسی باشد که هزار دینار در راه خدا صدقه داده باشد و هر که آن را بنویسد و بشوید و بیاشامد هزار شفا
و هزار نور و هزار برکت و هزار رحمت در او داخل شود و هر مرضی که باشد از او دفع شود و از پیغمبر روایت است که هر که این سوره را در مقبره بخواند تخفیف
عذاب ایشان شود بعدد هر که در این مقبره مدفون بود او را حسنات باشد و ابو بصیر از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود که هر چیزی را دلی است
و دل قرآن یس است و هر که در روز این سوره را تلاوت کند از روز در امان خدای تعالی عز و جل باشد و هر که در شب پیش از آنکه در خواب رود
بخواند حقتعالی هزار فرشته بر او موکل گرداند که برای او استغفار کنند تا وقت مرگ و بعد از آن استغفار کنان تشییع جنازهٔ او کنند و با او در لحد
در آیند و در آنجا بعبادت مشغول شوند تا روز قیامت و ثواب عبادت را باو دهند و قبر او را فراخ سازند بمقدار مد بصر و همیشه از قبر او نوری
درخشان شود و باسمان رود تا وقت بعث شود چون از قبر بر خیزد آن فرشتگان همراه او سخن کنند و با او در روی خنده کنان باشند و بشارت
او را تا که از صراط و میزان بگذرانند و بمقام ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین رسانند و او را رفیق ایشان گردانند بعد از آن خطاب عزت در رسد که ای
بندهٔ من هر کرا خواهی شفاعت کن که شفاعت تو در حق کسانی که اراده کنی مقبولست هر چه خواهی از من طلب کن تا جمیع مقصود ترا بتو ارزانی فرمایم پس
هر که را خواهد شفاعت کند و هر چه طلب نماید حقتعالی باو دهد و اصلا حساب و نکند و از هیچ گناه او را مواخذه ننماید و اهل محشر گویند سبحان
الله هر گز از این بندهٔ صغیره بوجود نیامده تا بدان مواخذه شود و روده اند که کفار مکه گفتند ای محمد تو فرستادهٔ خدا نیستی و آنچه میگوئی از نزد
خود میگوئی و بخدا نسبت میدهی حقتعالی بجهة رد قول ایشان فرمود که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ يس از امیر المؤمنین علی علیه السلام
منقولست که یس اسمی است از اسماء سید المرسلین و محمد بن مسلم از امام محمد باقر روایت کرده که حضرت رسالت را ده اسم است از آنجمله در قرآن پنج
اسم واقع شده محمد و احمد و عبد الله و نون و یس و اینکه اهل البیت حضرت را آل یس میگویند تایید این قول میکند و نزد بعضی بکر از علما یس
از اسماء قرآنست و بانامی است از نامهای الهی و مویّد اینست که در حدیث واقع شده ان الله تعالی قرأ طه و یس قبل ان خلق السموات والارض بالف
عام حقتعالی سورهٔ طه و یس را قرائت فرموده است پیش از آنکه آسمانها و زمینها را بیافریند بهزار سال و با معنی ای انسانست بلغة طی و در اصل
یا انیسین بوده بجهت کثرة ندا اقتصار بر جزو آخر نموده اند چنانکه در ایمن الله م الله میگویند یا آنکه اشارتست بکلمهٔ سید و حدیث
سید ولد آدم دلالت میکند بر این و از اینجاست که سلیمان وراق روایت میکند کرده که یس بمعنی یا سید الاولین والآخرین است یعنی ای بهترین جمیع
موجودات وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ بحق قرآن محکم و استوار از نقص و عیب یا ناطق بحکمة و حکم کننده بحق میان جمیع عالمیان إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ از جمله فرستاده
شدگانی عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر راه راست که دین اسلام است چه آن متضمن توحید و استقامت امور که سبب اینست بندگان را از راه ضلالت بر جدّ
هدایت میرساند و این قرآن مجید تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ فرو فرستادهٔ خدایست که غالبست بر همه و حفص بنصب لام میخواند که مفعول مطلق باشد یعنی
فرستاده شده است قرآن فرستادن خداوندی که قوتست در ملک پادشاهی الرَّحِيمِ مهربان بر خلقان خود و تو فرستاده شده لِتُنْذِرَ تا بیم کنی و
بترسانی از عذاب باری قَوْمًا مَا أُنْذِرَ گروهی که بیم کرده نشده بودند پیش از این زمان آبَاؤُهُمْ پدران ایشان بلک ایشان بسبب دوری زمان
فطرت فَهُمْ غَافِلُونَ پس ایشان بیخبرانند از صراط مستقیم که دین اسلام است و از اینجهت است که ایشان را می ترسانی از عذاب الیم و چون علم الهی تعلق گرفته بود
بآنکه اکثر ایشان بر صفت کفر خواهند بود از اینجهت میفرماید که لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ بدرستی که راست شد گفتار ما بعذاب عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ بر بیشتر ایشان
یعنی قول لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعین و هر گاه حال ایشان بر این منوال باشد فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نخواهند آورد و بر صفت کفر
به سقر خواهند رفت و روده اند که ابو جهل سوگند خورد که اگر پیغمبر را ببیند در نماز سر مبارک او را بشکند روزی دید که آنحضرت نماز
میگذارد سنگی برداشت و نزد حضرت آمد و چون دست بجهة بالا برد تا بیندازد دست او در گردن او خشک شد و سنگ او در دست او چسبیده شد و در
گردنش بماند این آمد که إِنَّا جَعَلْنَا بدرستیکه ما گردانیدیم فِي أَعْنَاقِهِمْ در گردنهای ایشان أَغْلَالًا بندها فَهِيَ پس آن غلها پیوسته شده
إِلَى الْأَذْقَانِ بزنخهای ایشان بمرتبه که نمیتوانند که سرها خود را بجنبانند فَهُمْ مُقْمَحُونَ پس ایشان سر در هوا ماندگانند و چشم بر هم نهادگان
یعنی او را باز داشتیم چنانکه مغلولان از کارها باز داشته شوند و گویند قوم بنی مخزوم دست او را بجهة کسب او از گردن او جدا کردند بعد از آن دیگر
از بنی مخزوم گفت من بروم و بدین سنگ محمد را هلاک کنم چون بنزدیک آنحضرت آمد نابینا شد و پیغمبر را نمیدید اما آواز او می شنید باز گشت و قوم
خود را گفت محمد را ندیدم و آوازش می شنیدم چون قصد وی کردم چیزی مانند شتر نر دیدم که آهنگ من کرد تا مرا فرو برد بعد از آن جبرئیل این
آیه آورد که وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ و ما گردانیدیم در پیش روی ایشان سَدًّا بندی و پرده وَمِنْ خَلْفِهِمْ و از پس ایشان سَدًّا پرده ها و مانعی فَأَغْشَيْنَاهُمْ
پس پوشانیدیم چشمهای ایشان را فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ پس ایشان نمی بینند چیزی را و قادر نیستند که بر چپ و راست خود نگاه کنند و نظر در پیش و پس خود
اندازند و از ابن عباس مرویست که در وقتی قریش با یکدیگر گفتند که ما هرگز ندیدیم خود را که صبر کرده باشیم بر هیچ امری مثل صبری که میکنیم بر آنچه

بامید

بما میرسد از محمد عاقلان ما را سفیه شمرد و پدران ما را دشنام داد و ما را عیب کرد و جماعت ما را متفرق ساخت و سب خدایان ما نمود و با اینهمه ویرا
گذاشته ایم و او را هیچ نمیگوییم پس با هم دیگر اتفاق کردند بر آنکه هر جا محمد را ببینیم او را زنده نگذاریم حضرت فاطمه زهرا خبر شد بخدمت پدر آمد و
قطرات عبرات بر رخسار مبارک روان کرد حضرت که فاطمه را گریان دید گفت ای جان پدر چه چیز ترا بگریه آورده است فاطمه گفت ای پدر قریش عزم جزم
کرده اند بر کشتن تو حضرت فرمود که آب پاکی بیار و قدحی آب بیاورد تا سلاح الوضوء سلاح المؤمن در پوشم و در عصمت نماز در آیم پس وضو
نماز تباه ساخت و قدم مبارک در مسجد الحرام نهاد آن گروه از هیبت او چشم بر نگشادند و از مهابت او دیده بر هم نهادند سید عالم قبضه سنگ ریزه
بر گرفت و در روی ایشان انداخت و فرمود شاهت الوجوه یعنی زشت باد رویهای شما بر هیچکس از آن سنگ ریزها چیزی نیامد مگر در روز بدر کشته شد
و حق تعالی بجهت قطع طمع پیغمبر از ایمان ایشان فرمود که وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ یکسانست بر ایشان بینکه ءَأَنْذَرْتَهُمْ بیم کنی ایشان را أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ یا بیم نکنی
ایشان را لَا يُؤْمِنُونَ که ایمان نیارند بجهت افراط ایشان در کفر و چون بر انذار ایشان نفعی مترتب نشد از اینجهت حق تعالی او را مخصوص ساخت باهل
ایمان و فرمود إِنَّمَا تُنْذِرُ جز این نیست که میترسانی بر وجهی که نفع دهد مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ کسی را که پیروی کند قرآن را و بسمع قبول مواعظ آن بشنود
و بدان اعتقادش باشد وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ و بترسید از خدای بِالْغَيْبِ یا بجهاد و پوشیده است از مو واحد یا بترسید از خدا در حالة غیبت از مردمان
ظاهرا م
بر خلاف اهل نفاق و خلاف که اظهار ایمان میکنند و هرگاه از نظر مؤمنان غایب شوند با یاران خود میگویند انا معکم انما نحن مستهزءون
ما یاران شماییم و با ایشان استهزا میکردیم و چون آنکسی که تابع قرآنست پیروان انذار تو ترسانست فَبَشِّرْهُ پس مژده ده او را بِمَغْفِرَةٍ بآمرزش
گناهان وَأَجْرٍ كَرِيمٍ و مزدی بزرگ در بهشت آورده اند که بنو سلیم بجناب رسالت پناه عرض کردند که خانهای ما دور است رخصت باز ده که نزدیک
مسجد خانه بگیریم حضرت فرمود که در خانهای خود باشید که نشانهای پای شما را که در مسجد تردد میکنید می نویسند پس هرگاه که راه دورتر باشد ثواب
قدم بیشتر باشد چه در هر گامی ثوابی بران مترتب خواهد شد حق تعالی برای تصدیق پیغمبر خود آیه فرستاد که إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى بدرستیکه ما زنده
گردانیم مردگان را در روز بعث و نشور یا دلهای مرده را بهدایت وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا و می نویسیم آنچه را پیش فرستاده اند از عمل صالح و فعلهای
بد بر وفق آن جزای ایشان دهیم وَآثَارَهُمْ و می نویسیم اثرهای ایشان را که نشانهای قدمهای ایشانست که بمسجد میروند پس هر گامی کفاره گناهی خواهد
بود وَكُلَّ شَيْءٍ و همه چیز از نیک و بد أَحْصَيْنَاهُ شمرده ایم و ثبت کرده ایم یعنی همه آنرا نوشته ایم فِي إِمَامٍ مُبِينٍ در دفتری که پیشوای روشن است
یعنی لوح محفوظ که سر دفتر جمیع دفترهاست و آثاری که بدان نقش شده و بدان روزگار پوشیده نمیشود و یا مراد با امام مبین صحیفه اعمالست که از
آن مندرس و کهنه نشود بعد از نزول این آیه حضرت رسالت فرمود که بزرگترین مردمان در مزد نماز کسی است که دورتر باشد راه او با مسجد بعد
باشد م
از آن کسی که راه او دورتر باشد ثواب آن بیشتر جابر انصاری گفت چون این سخن از حضرت رسالت شنیدم تمنای آن داشتم که خانهای ما بیشتر دورتر باشد
تا ثواب آن بیشتر باشد و در نزد بعضی آثار اعم از آنستکه حسنه باشد چون علمی که تعلیم مردمان کنند و یا وقفی که بر مواضع خیر کنند یا صدقه جاریه چون
پل و مسجد و رباط و یا سیئه باشد مانند شهرت دادن بدعت و بنای ظلم چه حق تعالی همه را می نویسد و بر وفق آن جزا میدهد و بعد از آن پیغمبر خود را
امر میکند که مثل زند اهل مکه را و اصحاب انطاکیه در رسوخ کفر و عناد و طاعت و انقیاد با وجود معجزات ظاهره و آیات واضحه میگوید که وَاضْرِبْ لَهُمْ
مَثَلًا و بیان کن ای محمد اهل مکه را مثلی یعنی مانند ساز ایشان را أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ یاران شهر انطاکیه إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ وقتی که آمد بدان دیه رسولان
عیسی و این چنان بود که عیسی دو کس را از حواریان که ایشان را صادق و صدوق گفتند یا یوحنا و یونس یا یحیی و تومان یا دوص و ماروص بانطاکیه فرستاد
تا خلق را بخدای دعوت کنند ایشان نزدیک شهر رسیدند پیری دیدند که گوسفند میچرانید بدو سلام کردند پرسید که بکجا میروید گفتند ما رسولان
عیسی پیغمبریم آمده ایم تا شما را باسلام دعوت کنیم و از پرستش اصنام باز داریم گفت بر صدق دعوی خود هیچ آیتی و دلیلی دارید گفتند بیماران را
شفا میدهیم و کوران مادر زاد را و پیس را بحالة صحت میسازیم پیر گفت چند سالست که فرزند من بیمار است و جمیع طبیبان از علاج او عاجز آمدند اگر به شود
ایشان م
بدست شما مذهب عیسی را قبول کنم و مسلمان شوم بر سر بالین وی آمدند و دعا کردند فی الحال صحت یافت و از جمیع امراض خلاصی یافت پیر ایمان آورد
و او حبیب نجار است که مؤمن آل یس است که ششصد و شصت سال قبل از زمان حضرت رسالت بود و گویند که یکی از سابقانست و در روایه صحیح
آمده که او در خفیه حقیقتا مؤمن بود و در غار بعبادت مشغول بود و چون رسولان آمدند اظهار ایمان نمود القصه خبر در شهر انطاکیه فاش شد و
بیماران بسیار از برکت ایشان شفا یافت پادشاه آن شهر که او را انطیخس رومی گفتندی و بت میپرستید از احوال ایشان خبر یافت ایشانرا طلبید و گفت شما چه
کسانید گفتند ما رسولان عیسی پیغمبریم و خلق را از بادیه ضلالت بسر حد هدایت میرسانیم گفت آیت شما چیست گفتند کور مادر زاد و پیس را بدعا
شفا میدهیم و جمیع بیماران را بری میسازیم گفت باز گردید تا من در کار شما اندیشه کنم ایشان باز گشتند و عوام و اوباش منبر ایشان آمدند در شهر بودند
مردمان بمیکداشتند که نزد پادشاه روند و دیگر در بازار پادشاه را بدیدند تکبیر کردند و اظهار ذکر خدا نمودند او در غضب شد بفرمود تا ایشانرا
شمعون م
در زندان محبوس کردند خبر بعیسی رسید شمعون الصفا که رئیس الحواریین بود و خلیفه او را بیاری ایشان فرستاد و چون بشهر آمد و با خواص ملک آشنائی
کرد و بسبب دانش و حکمت مقرب پادشاه شد و چونکه عیسی بفرموده خدا رسولان را فرستاده بود از اینجهت حق تعالی فرموده إِذْ أَرْسَلْنَا چون فرستادیم
إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ بسوی اهل انطاکیه دو کس فَكَذَّبُوهُمَا پس تکذیب کردند اهلان دیه آن هر دو را و بزندان محبوس ساختند فَعَزَّزْنَا پس غالب گردانیدیم
و حفص بتشدید را میخواند یعنی قوة دادیم آن هر دو را بِثَالِثٍ بفرستاده سیم یعنی شمعون الصفا که آمد و با پادشاه اختلاط کرد و مقرب درگاه

اوشدا وورده اند که ملک با برتبخانه آمد وخدای را سجده کرد ومردم می پنداشتند که او پرستش بت میکند ملک بر وی اعتقاد تمام کرد وبی مشورة
او هیچ امری اقدام نمینمود روزی از پادشاه پرسید که ای ملک شنیده ام که دو مرد را حبس کرده بجهة آنکه دعوی دین دیگری میکنند ومردم را از این دین منع میکنند
گفت آری شمعون از روی تعجب گفت ای ملک بفرما تا ایشانرا احاضر کردانند که گفتار ایشان عجب است ملک امر کرد بحضور ایشان چون ایشان شمعون را بدیدند
نزد ملک خوشحال شدند ودلیر وار بنشستند شمعون از ایشان پرسید که چه کسید گفتند رسولان رسول خدائیم شمعون گفت بچه کار آمده اید گفتند
ما آمده ایم تا ملک وقوم او را از عبادة بتان باز داریم وبعبادة کسی که آفریدگار زمین واسمانست ترغیب کنیم گفت بر اینکه میگوئید حجتی ودلیلی دارید
گفتند بلی ابکم وابرص یعنی پیس وکور مادرزاد را وجمیع بیماران را بفرمان خدا بری سازیم ملک بفرمود تا کودکی مادرزاد را حاضر کردند وکودکی چشم
وی مساوی روی وی بود حاضر ساختند ملک بفرمود اگر راست میگوئید خدای خود را بگوئید تا این را بینا سازد ایشان دعا کردند در حال هر دو
چشم او شکافته شد بعد از آن دو مهره از گل بساختند ودر آن موضع بنهادند ودعا کردند حدقه گشت وبینا شد ملک متعجب شد شمعون گفت ای ملک ما
نزد این خدایان در خواهیم تا همین کار کنند ملک گفت سر ستر ای شمعون تو میدانی که ایشان نمی بینند ونمیشنوند وهیچ چیز قدرت ندارند شمعون
دیگر باره گفت ای جوانان خدای شما چه تواند کرد گفتند مرده را زنده کرداند شمعون گفت اگر خدای شما اینکار کند ما همه بوی میگرویم ایشان گفتند
خدای ما بر همه چیز قادر است ملک گفت پسر دهقان من هفت روز است که وفات کرده واو را دفن نکرده اند بجهة آنکه انتظار پدرش میکشند تا بیاید
واو را دفن کند وی را زنده کنید وگفته اند که او پسر ملک بود را القصه او را حاضر کردند دعا کردند بزودی زنده شد ومتعفن بود شمعون در خفیه دعا کرد واین
دو رسول دیگر نیز بتبعیت شمعون از خدای جل ذکره در خواستند فی الحال زنده شد وبرپای خواست گفت ای قوم از خدا بترسید وبا او ایمان آرید که در
این هفت روز مرا هفت طبقه آتش برده اند وعذاب کرده اند امروز در آسمان بگشادند جوانی نیکو صورت دیدم که او برای این هر سه شفاعت میکرد گفتند
این هر سه کیستند گفت شمعون وصی عیسی واین هر دو حواریان او وآن جوانان که از برای ایشان دعا کرد حضرت عیسی بود وعیاشی از امام محمد باقر ع
وامام جعفر صادق ع نقل کرده که آن مرده پسر پادشاه انطاکیه بود بعد از آنکه او را دفن کرده بودند بدعای این هر دو رسولان زنده شد وبرخواست خاک
از سرش میریخت ومیدوید وملک در عقب وبدوید وچون باو رسید گفت ای فرزند چیست حال تو گفت من در حالت موت دو مرد را دیدم که در
سجده افتاده اند وزنده کی مرا از خدا در خواستند ملک گفت اگر آن هر دو را ببینی خواهی شناخت گفت آری پس امر کرد تا مردم همه بصحرا آیند وتعیین
کرد تا یکی از رسولان پیشتر بیاید بعد از آن که خلق بسیار آمده باشند یکی یکی بیاید تا بدانند که پسر شاه علم بمعرفت ایشان دارد یا نه وچون رسول اول بیامد
گفت یکی این است وبعد از آن دیگری بر طریق مذکور در رسید گفت دیگر این است این سخن در ملک اثر کرد ونزد ایشان شمعون با آن دو رسول در باب
بدعوة کشودند قوله تعالی فقالوا پس گفتند انا الیکم بدرستیکه ما بسوی شما مرسلون فرستاده شدگانیم از نزد عیسی روح الله وبقصد هدایت
شما باینجانب آمده ایم ملک با قوم خود ایمان آوردند وعزایز مردم آن شهر با ایشان نگرویدند ودر مقام خصومت در آمده قالوا ما انتم گفتند نیستید
شما الا بشر مثلنا مگر آدمی مانند ما در صورت واکثر صفات پس بچه مزیت شما رسالت داده اند وما انزل الرحمن ونفرستاده است خدای من شیء هیچ چیز
از وحی ورسالت ان انتم نیستید شما الا تکذبون مگر دروغ میگوئید در دعوی رسالت رسولان بعد از استماع کلام از ایشان قالوا ربنا یعلم گفتند
پروردگار ما میداند که انا الیکم لمرسلون بتحقیق ما بسوی شما فرستاده شدگانیم وبر وفق آن معجزه چنین نمایان مینمائیم وما علینا الا البلاغ
المبین نیست بر ما مگر رسانیدن آشکارا وهویدا یعنی ما از عهدهٔ کار خود بدر آمدیم وپیغام رسانیدیم ومعجزها ظاهر نمودیم اگر شما بجهة عناد و
لجاج قبول نکنید مستوجب وقوع عذاب شوید قالوا گفتند بعد از اعراض معجزهٔ واضح ایشان انا تطیرنا بکم بدرستیکه ما فال بد گرفتیم بآمدن شما از
که تا باین شهر آمدید باران نیامده وهم مزارع واشجار ما خشک شده لئن لم تنتهوا اگر باز نایستید از دعوی خود لنرجمنکم هر آینه سنگسار نمائیم
شما را ولیمسنکم والبته برسد شما را منا از جانب ما عذاب الیم عذابی دردناک قالوا گفتند آن رسولان طائرکم فال بد شما معکم با شماست یعنی
شومی بد اعتقادی وبدکرداری شماست چه بتوحید دعوة کردن ومردمان را بعبادة خدای خواندن غایت برکت وخیر است ائن ذکرتم آیا پند داده شوید
از آن فال بد میگیرید وبقتل میرسانید بل انتم قوم مسرفون بلکه شما گروهی هستید از حد درگذشتگان در عصیان وطغیان محمد بن اسحق گفت که ملک
وقوم او نیز نگرویدند وهم متفق الکلمه شده قصد کشتن ایشان کردند وجاء من اقصی المدینة وآمد بدان حال از دورترین جائی از آن شهر یعنی از
دروازه که نهایت آن شهر بود رجل مردی یعنی حبیب نجار یسعی که بسرعت می آمد تا رسید نزد آن جماعت از روی شفقت ومرحمت قال یا قوم گفت ای گروه من اتبعوا
المرسلین متابعت کنید آن فرستادگان را اتبعوا من لا یسئلکم پیروی کنید کسانی را که نمیخواهند از شما اجرا مزدی بر تبلیغ رسالت وایشان دعوة
وهم مهتدون وایشان راه یافتگانند بطریقی که خیر دنیا وآخرت باز بسته است ورا گفتند آیا دین ما را میگذاری وتبعیت ایشان اختیار میکنی در جواب
ایشان گفت که وما لی وچیست مرا که از روی اعتقاد لا اعبد الذی نپرستم آنکس را که فطرنی آفریده است مرا از عدم بوجود آورده والیه ترجعون
وبسوی حکم وجزای او باز گردانیده خواهید شد پس از وبترسید ءاتخذ آیا فرا گیرم من دونه بغیر از خدای بحق آلهة خدایان دیگر که ان یردن
الرحمن بضر اگر اراده کند خدای مرا بضرری یعنی اگر خواهد که ضرری بمن رسد لا تغن عنی کفایت نمیکنند ودفع نمینمایند از من شفاعتهم مرد
خواستن ایشان شیئا چیزی را از شان ایشان شفاعت نیست تا از من دفع بلا کنند ولا ینقذون ونه خلاص نکنند ونرهانند مرا از مضرت پس
اگر من او را که قدرت ندارد بر نفع وضرر پرستش نمایم وعبادت آنکه قادر است بر رسانیدن نفع ودفع ضرر دست بدارم انی اذا لفی ضلال

مبین

مُبِينٍ بدرستی که من آنگاه و آن ساعت در گمراهی آشکار و هویدا باشم چون قوم این خبر بشنیدند بقصد کشتن او برخاستند و او توجه برسولان کرده
گفت إِنِّي آمَنْتُ بدرستیکه من ایمان آورده ام و گرویده ام بِرَبِّكُمْ بآفریدگار شما فَاسْمَعُونِ پس بشنوید ایمان مرا که فردا در برای من گواهی دهید
و گویند این خطاب با قوم کرد و گفت بپروردگار شما و آفریدگار شما ایمان آورده ام پس سخن مرا بشنوید و نصیحت مرا بسمع قبول استماع کنید و ایشان
او را سنگ میزدند و او میگفت بار خدایا قوم مرا هدایت کن و قتاده گفته که سنگسارش کردند و در بازار انطاکیه دفن کردند و قولی آنست که او را
کشتند و خدای او را زنده کرد و به بهشت برد و ابن مسعود بر آنست که او را لگدکوب کردند تا در زیر قدم ایشان هلاک شد قِيلَ گفتند مر
او را ادْخُلِ الْجَنَّةَ در آی در بهشت و چون به بهشت در آمد قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي گفت کاشکی قوم من يَعْلَمُونَ دانا می بودند بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي
بآنچه آمرزید مرا پروردگار من یعنی بآنچیزیکه سبب آمرزش من شد از ایمان آوردن و با ایشان مجاهده کردن وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ و گردانید مرا
از بزرگواران اهل بهشت در بلندی مرتبه و درجه یعنی کاشکی ایشان عالم می بودند باین ثواب عظیم تا ایمان می آوردند و مطیع من می شدند و بسبب آن
باین مرتبه عظیم میرسیدند از حضرت رسالت نقل است که سابقان امت من سه اند و هرگز بقدر یکچشم زدن در راه خدا کافر نشدند و آن علی بن
ابیطالب است و صاحب یس که حبیب نجار است و مؤمن آل فرعون که حزقیل است و این هر سه صدیقانند و علی بن ابی طالب افضل ایشانست بعد از
آن از استیصال و هلاک آن قوم خبر میدهد که وَمَا أَنْزَلْنَا و نفرستادیم ما عَلَىٰ قَوْمِهِ بر گروه حبیب نجار مِنْ بَعْدِهِ از بعد قتل او مِنْ جُنْدٍ هیچ لشکری
مِنَ السَّمَاءِ از آسمان برای هلاک ایشان وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ و نیستیم ما فرو فرستنده لشکر برای هلاک کافران یعنی در حکمت و مصلحت ما نیست که
از برای هلاک کفر و شرک لشکر فرستیم چه کفار از آن خوارتر و بیمقدارترند که لشکر برای هلاک ایشان باید فرستاد و انزال لشکر که در بدر و حنین
برای تعظیم پیغمبر ما بود نه آنکه لشکر کفار اندر حرب بوده باشند إِنْ كَانَتْ نبوده عقوبت ایشان إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مگر یک فریاد کردن که آسمان زمین در
است از وجوه عذاب ایشان بود که جبرئیل بیامد و هر دو طرف دروازه شهر را بگرفت و بانگ عظیم کرد فَإِذَا هُمْ پس ناگاه ایشان خَامِدُونَ مرده
و مرده کان بودند یعنی بیک نعره جبرئیل فرو مردند چون آتش که بیکبار فرو میرد يَا حَسْرَةً ای تأسف و پشیمانی و ندامت در رود و نیامد عَلَى الْعِبَادِ بر بندگان
که جمیع اوقات را صرف کفر کردند و معصیت با وجود اینحال مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ نمی آمد بدیشان هیچ پیغمبری إِلَّا كَانُوا بِهِ مگر بودند که باو يَسْتَهْزِئُونَ
استهزا میکردند و این قول در وقت مشاهده عذاب باشد یا در وقت مردن یا در روز قیامت بعد از آن تخویف مشرکان میفرماید بقوله أَلَمْ يَرَوْا
آیا ندانستند اهل مکه كَمْ أَهْلَكْنَا که بسیاری هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از ایشان مِنَ الْقُرُونِ از اهل قرنهای دور که او مشاهده این نکردند أَنَّهُمْ که
ایشان یعنی هلاک کرده شدگان إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ بسوی ایشان باز نمیگردند یعنی بدنیا رجوع نمیکنند پس چرا عبرت نمی گیرند بایشان و حال ایشان را
بنفس خود نمی بینند و نمی ترسند از آنکه عذابی و عقوبتی که بسبب عناد بر امتان گذشته بدیشان نیز واقع شد وَإِنْ كُلٌّ و نیستند همه ایشان لَمَّا
جَمِيعٌ مگر فراهم آورده شدگان لَدَيْنَا نزدیک ما مُحْضَرُونَ حاضر شدگان برای جزای کردار یعنی امم سابقه که هلاک شده اند این مخالفان که در عقب
ایشان بوده اند همه در عرصه گاه محشر حاضر خواهند شد و مناسب کردار و گفتار خود بجزا و سزا خواهند رسید و بعقاب الیم گرفتار خواهند شد چه هر چند
نشانهای قدرت خود را که دلالت تمام دارند بر وحدت ما و قدرت ما بر بعث ایشان بنمودیم و اصلا بآن التفات نکردند و بنظر اعتبار در آن نگاه نکردند
و بدان نگرویدند وَآيَةٌ لَهُمُ و نشانه که مر ایشان راست بر قدرت کامله ما بر بعث ایشان الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ زمین مرده است یعنی خشک و بیگیاه که ما بسبب
باران أَحْيَيْنَاهَا زنده کردانیدیم وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا و بیرون آوردیم از وی حَبًّا جنس دانه از جو که قوت انسانست از گندم و جو و برنج
و غیر آن فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ پس از آن دانه میخورند و بدان تربیت می یابند وَجَعَلْنَا و آفریدیم فِيهَا در زمین جَنَّاتٍ بوستانها و باغها مِنْ نَخِيلٍ از
انواع درختان خرما وَأَعْنَابٍ و انگورها و چون زرع و اشجار بی آب تربیت نمی یابند از آن جهت در عقب آن میفرماید وَفَجَّرْنَا فِيهَا و روان کردیم
در زمین بسیار مِنَ الْعُيُونِ از چشمها آب تا باغها و نخل و اعناب را آب دهند و اینها را از بهر آن آفریدیم لِيَأْكُلُوا تا بخورند مِنْ ثَمَرِهِ از میوه هر نوع از آن
وَمَا عَمِلَتْهُ و آنچه کرده است آنرا أَيْدِيهِمْ دستهای ایشان از آن مثل دوشاب و سرکه و غیر آن و چون نفع آنچیزها راجع بر بندگانست نه بخدا بجهت آنکه او
غنی مطلق است و مستغنی از ما سوای از آن جهت در عقب آن میفرماید که أَفَلَا يَشْكُرُونَ آیا پس شکر نمیکنند بندگان بازای این نعمتها و منعم حقیقی خود را
پرستش نمیکنند سُبْحَانَ منزه است از جمیع نقص پاک است از همه عیب الَّذِي آنخدائی که بقدرت کامله خود خَلَقَ الْأَزْوَاجَ آفرید انواع اشیاء را كُلَّهَا همه
اقسام مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ از آنچه میرویاند زمین بقدرت او و بحکمت او چون نبات و اشجار متلون متغایر الطعم وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ و از نفسهای مردمان که مذکر
و مؤنث و سیاه و سفید و غیر آن وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ و از آنچه نمیدانند یعنی از آنچیزیکه خدای تعالی ایشان را بر آن مطلع نساخته از اقسام مصنوعات که در
قعر بحر و بر اند وَآيَةٌ لَهُمُ و نشانه دیگر مر ایشان را بر کمال قدرت ما اللَّيْلُ شب است که از روی حکمت نَسْلَخُ مِنْهُ که میکشیم از او چون کندن پوست یعنی زایل
میکنیم از وی النَّهَارَ روشنی روز را که آفتاب است فَإِذَا هُمْ پس ناگاه ایشان مُظْلِمُونَ داخلند در تاریکی که هیچ روشنی نیست ایشان را وَالشَّمْسُ و دلیل
دیگر بر قدرت ما آفتابست که تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا میرود از برای قرارگاهی که او راست یعنی از برای حد معین که هر شبانروزی در آن منتهی میشود و مستقر
و غایت سیر او بمحل انقضای دنیاست یعنی همیشه حرکت میکند و اصلا قرار نمیگیرد تا هنگام انقطاع دنیا ذَٰلِكَ این رفتن آفتاب بمستقر خود تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ
تقدیر اوست و مقدر و دیگر چنین خداوندی است که غالب است بقدرت کامله خود بر هر مقدوری الْعَلِيمِ دانا که احاطه کرده بعلم شامل خود بر هر معلومی وَالْقَمَرَ
قَدَّرْنَاهُ و ماه را تقدیر کردیم یعنی سیر او را مقرر نمودیم مَنَازِلَ در منزلهای بیست و هشتگانه از دوازده برج و هر شب در منزلی است از منازل مذکوره و از آن

تجاوز نکند و متقاصر نشود و تزاید و تناقص نور آن محجب بعد از مقابلت پس هر چند که در منازل خود از آفتاب دورتر می‌شود نور آن می‌افزاید و چون
قرب بآن پیدا میکند بتدریج نور او کم می‌شود و میل میکند بصورة کمان حتی عاد تا وقتی که گردید در آخر منازل خود که قریب باجتماع است کالعرجون
القدیم مانند چوب خوشه خرما که کهنه باشد یعنی در باریکی و زردی و کجی مانند شاخ خرما میباشد که در وقت خشکی باریک و زرد و کج می‌شود بشکل
هلال علی بن ابرهیم باسناد خود نقل کرده که ابو سعید مکاری واقفی و دیگری بامام علی بن موسی الرضا آمد از روی انکار و عناد گفت که مرتبه تو بآن
رسیده که دعوی امامت کنی و خود را در مرتبه پدر خود داری حضرت فرمود خدای نور تو را بنشاناد و ترا بفقر و فاقه مبتلا سازاد چه می‌شود ترا که دیده
بصیرت تو احول گشت و بکج بینی در من نگاه میکنی همانا که خدای تعالی وحی فرستاد بعمران پیغمبر که من پسری بتو ارزانی خواهم داشت که اکمه و ابرص را به سازد
بعد از آن مریم را بوی داد و عیسی را بمریم کرامت فرمود پس عیسی از مریم باشد و مریم از عیسی یعنی هر دو در یک درجه باشند و میان ایشان فرقی نباشد و
منهم از پدرم و پدرم هم از من است و هر دو در یک مرتبه ایم و میان ما فرقی نیست گفت ابو سعید از تو مسئله می‌پرسم فرمود بپرس اگر چه از من قبول
نخواهی کرد و اعتقاد بدان نخواهی داشت گفت چه میگوئی در حق مردی که در وقت مرگ گوید که هر بنده قدیم که مراست آزاد است فرمود آن الله فرمود
هر مملوکی که مدت شش ماه در ملک او در آمده باشد آزاد است گفت از کجا میگوئی فرمود از آنجا که حق تعالی فرموده که والقمر قدرناه منازل حتی عاد کا
لعرجون القدیم و شاخ خوشه خرما در عرض شش ماه بشکل هلال میرسد ابو سعید انکار این معنی کرد چون از حضرت بیرون آمد نابینا شد و بفقر
و فاقه گرفتار شد و بدرها و خانها میگشت گدائی میکرد تا بمرد و در تفسیر قصه او در میان مردم علامت شد و باز در بیان قدرت خود میفرماید
که لا الشمس ینبغی لها نه آفتاب را سزد و شاید مر او را ان تدرک القمر آنکه دریابد ماه را و بمقام او در رسد زیرا که او در فلک چهارم است
و ماه در فلک اولست و میان هر دو هزار و پانصد ساله راه است و با آنکه نمیرسد آفتاب که بسرعت سیر بقمر رسد چه قمر دوازده برج را در عرض ماهی
قطع میکند و آفتاب در سالی پس اگر آفتاب در سرعت ماه باشد فصلها سال از وضع خود بیفتد و خلل بر نباتات و حیوانات رسد ولا اللیل
سابق النهار و نه شب پیشی گیرنده است بر روز باین معنی که غلبه کند بر روشنی روز و بوجهی که روز و شب بیشتر باهم جمع شوند که میان ایشان فرق نباشد
بلکه متعاقب یکدیگرند و یا معنی آنست که همچنانکه آفتاب سرعت ماه را در نمی‌یابد ماه نیز بروشنی بر آفتاب سبقت نمی‌گیرد و باو نمی‌رسد وکل و هر
شمس و قمر و کواکب فی فلک یسبحون در فلک خود با نشاط تمام سیر میکنند همچنانکه ماهی که در آب بکشادگی و فراخی میرود و شنا میکند عیاشی
باسناد معتبر خود از اشعث بن حاتم روایت کرده که او گفت در خراسان بودم در وقتی که علی بن موسی الرضا و فضل بن سهل و مأمون در مرو در یک مجلس
حاضر بودند و از هر نوع سخن در آن مجلس میگذشت امام فرمود که مردی از بنی اسرائیل در مدینه از من پرسید که یا ابن رسول الله اول روز مخلوق
شده است یا شب شما درین باب چه میفرمائید ایشان گفتند ما علم باین مسئله نداریم پس فضل گفت یا ابن رسول الله جواب این مسئله بیان فرمائید و موقوف
منتی در گردن ما افکنید امام فرمود از قرآن کریم گویم یا از حساب فضل گفت یا ابن رسول الله از هر دو حضرت فرمود اما از جهت حساب پس بنا بر آنکه طالع
دنیا سرطان بوده در وقتی که کواکب در موضع شرف در ارتفاع بودند پس زحل در میزان بوده و مشتری در سرطان و شمس در حمل و قمر در ثور و این دلالت میکند
بر آنکه شمس در وسط آسمان بوده پس روز پیش از شب مخلوق شده و اما از قرآن حق تعالی میفرماید که لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر ولا اللیل
سابق النهار یعنی روز سابق بوده بر شب و نیز در بیان تعداد خود میفرماید که وآیة لهم و نشانه دیگر از قدرت ما که مر ایشان راست انا حملنا آنکه
برداشتیم ذریتهم آبا و اجداد ایشان را از زمین در وقت طوفان و نشاندیم آنها را فی الفلک المشحون در کشتی نوح که پر بود از مردمان و سائر
حیوانات و ما یحتاج الیه ایشان وخلقنا لهم و آفریدیم برای ایشان من مثله از مثل کشتی نوح ما یرکبون آنچه سوار میکنند بر آن از کشتیها که بعد از
نوح بر صورت آن می‌سازند و گویند مراد شترانند که کشتی بیابانند و سایر حیوانات وان نشأ نغرقهم و اگر خواهیم غرق سازیم اهل کشتی را بطوفان
و موجهای پی در پی فلا صریخ لهم پس هیچ فریاد رسی نباشد مر ایشان را که از غرق ایشان را نگه دارد ولا هم ینقذون و نه ایشان رهانیده شوند
از مرگ هر گاه که اراده ما تعلق گرفته باشد بهلاکت ایشان الا مگر که رحم کنیم و ببخشیم بر ایشان رحمة منا بخشیدنی از نزد خود و ایشان را از غرق نجات
دهیم ومتاعا و برخورداری دهیم ایشان را برخورداری الی حین تا زمانی که اجل ایشان در آن برآید واذا قیل و چون گفته شود یعنی مؤمنان گویند
لهم مر آن کافران را اتقوا بترسید و بپرهیزید ما بین ایدیکم از آنچه پیش شما بوده از عذاب امم گذشته وما خلفکم و آنچه در عقب شماست یعنی در
آخرت از عقاب و عقوبت از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که معنی آنست که بترسید از آنچه در پیش شماست از عذاب پس بر گناهان گذشته نادم
باشید و بترسید از ذنوب آینده بجا آرم(?) لعلکم ترحمون باشد که بر شما رحم کنند و از سر شما در گذرند ایشان از سخن مؤمنان اعراض کنند و عناد و مکابره
را بیشتر کنند وما تأتیهم و نیاید بدیشان من آیة هیچ نشانه من آیات ربهم از نشانها پروردگار ایشان که قرآنست و سایر معجزات الا کانوا عنها
معرضین مگر که بودند از آن یعنی از نظر کردن بآن روی گردانندگان و آورده اند که فقرای صحابه مشرکان قریش را در بقاع عرب گفتند که آنچه بزعم شما
که از مال خداست بما اطعام کنید ایشان گفتند خدا باعتقاد شما اگر قدرت دارد بر طعام دادن بر بندگان پس بایستی که شما را طعام دهد و چون
او طعام نداده پس ما نیز طعام نمی‌دهیم چه خدا شما را از آن محروم ساخته پس اراده خدا آنست که شما همیشه محروم باشید و ما خلاف اراده او نمیکنیم
و بشما چیزی نمیدهیم این آمد که واذا قیل لهم و چون گویند مشرکان را انفقوا نفقه کنید در درویشان و محتاجان را مما رزقکم الله از آنچه روزی
کرده است خدای شما را از اموال دنیوی قال الذین کفروا گویند آنان که کافر شدند للذین آمنوا مر آنان که گرویده اند انطعم آیا طعام دهیم من

گناهان و آنچه در
پس شما است از

لو یشاء الله اطعمه آنرا که اگر خدای خواستی طعام دادی وی ان انتم نیستید ای مؤمنان الا فی ضلال مبین مگر در گمراهی هویدا که ما را بمخالفت
اراده او میفرمائید شبهه نیست که این سخن کفار عین خطاست زیرا که خدای بعضی را توانگر ساخته و برخی را درویش گذاشته بجهة امتحان و در سبیل ثواب
انفاق حکم فرموده که اغنیا از مال خدا فقرا را محظوظ گردانند پس اراده خدای را بهانه ساختن و امر الهی را که با نفاق فرموده واگذاشتن غلط محض و محض
غلط است و هرگاه که تهدید یا تخویف کفار خطاکار و مشرکان کج رفتار میکردند زبان باستهزای پیغمبر و مؤمنان میگشودند و یقولون و میگفتند که متی
کی خواهد بود هذا الوعد این وعده شما که قیام قیامت است و وقت عقوبت ان کنتم صادقین اگر هستید راستگویان پس حقتعالی در جواب ایشان
فرموده که ما ینظرون الا صیحة واحدة انتظار نمی کشند آن منکران بعث مگر یک فریاد تاخذهم که بگیرد ایشان را مراد نفخه صعق است که بعد از آنکه چهل
روز از نفخه فزع برآمده باشد در یابد ایشان را وهم و حال آنکه ایشان در آن وقت یخصمون خصومت و جدال کنند در سودا و معامله و بازار بعضی در مهم
سازی دنیا باشند و هنوز ازار درهم نه پیچیده باشند که بیکبار اسرافیل بامر ملک جلیل صور در دمد و همه در یک طرفة العین هلاک شوند و در
حدیث آمده که مردمان در معامله متاع خود را گشوده باشند و هنوز آن را درهم نه پیچیده باشند که قیامت قائم شود و همچنین بعضی لقمه برداشته باشند
و هنوز بدهن نرسانیده و بعضی گله را باب برده باشند هنوز آب نداده که صور دمیده شود فلا یستطیعون پس نتوانند در آنحال توصیة وصیت
کردن با حاضران و لا الی اهلهم و استطاعت نداشته باشند که بسوی اهل خود شان که غایب باشند از ایشان یرجعون باز گردند یعنی ایشان را امان ندهند
که از بازار بخانه آیند و فی الفور بصدای نفخه صور هلاک شوند و نفخ و دمیده شود بعد از چهل سال دیگر فی الصور در صور مراد نفخه بعث است که با
زنده شوند فاذا هم پس انگاه ایشان من الاجداث از گورها بیرون آیند الی ربهم بسوی پروردگار خود یعنی بموضعی که حکم الهی صادر شده باشد به حکم
جزا و ینسلون می شتابند مراد صحرای قیامت است و از قتاده روایت است که فتور در عذاب کفار واقع نشود مگر در مابین دو نفخه که چهل سال است و آنجا
که چون هول قیامت را ببینند قالوا یا ویلنا گویند از روی حسرت که وای بر ما من بعثنا که برانگیخت یعنی بیدار کرد ما را من مرقدنا از خوابگاه ما
گویند چو هول قیامت نظر ایشان را با هوال قبر بنسبت باین اهوال بمثابه خواب شمرند چه عذاب قبر در جنب آن هیچ ننماید و چون آنرا مشاهده کنند هذا
ما وعد الرحمن اینست آنچه خدای وعده کرده بود از بعث نشور و صدق المرسلون و آنچه راست گفته بودند پیغمبران از وقوع بعث نشور و ما بجهة
عناد و مکابره انکار آن میکردیم بعد از آن حقتعالی از سرعت بعث ایشان خبر میدهد ان کانت نبوده این واقعه الا صیحة واحدة مگر یک نعره که نفخه اخیر است
پس بمجرد نفخه زنده شوند فاذا هم جمیع پس انگاه ایشان یعنی خلق اولین و اخرین فراهم اورده شوند لدینا محضرون نزدیک ما حاضر کرده شوند و حق
تعالی بساط عدل بگستراند و خطاب کند که فالیوم لا تظلم نفس پس امروز ستم کرده نشود هیچ نفسی شیئا چیزی از جزای کردار خود یعنی از ثواب ایشان
چیزی نکاهد و زیاده بر استحقاق عقوبت نفرماید بلکه همه امور بر وفق عدل باشد بعد از آن خطاب باهل محشر میکند و لا تجزون و پاداش داده
نشوید ای اهل عرصات الا ما کنتم تعملون مگر آنچیز را که میکردید از خیر و شر یعنی هر یک مناسب کردار خود جزا داده شوید و بمنازل خود شتابید
پس بنابراین ان اصحاب الجنة الیوم بدرستیکه یاران بهشت امروز فی شغل در شغل و کاری باشند یعنی مشغول نعمت بهشت باشند و مستغرق
لذات آن و از امام جعفر صادق عم مرویست که مشغولی ایشان ببکران باشد و بشنیدن نغمها و گفته اند اهل بهشت مشغول بانواع ثوابها باشند که هر نوعی
از آن مناسب فراخور عضوی باشد که آن را در عبادت مشغول ساخته باشند مثلا از خلوها ابتدا امین ثوابهای ایشان که پای بمساجد و پا بطلب علم
و زیارات و سایر خیرات رفته باشند و یتنازعون کاسا ثواب دست که بآن مالها را تصدق کرده باشند و حور عین ثواب فرج که آنرا از حرام باز داشته
باشند کلوا و اشربوا هنیئا ثواب شکم که از لقمه حرام باز داشته باشند و اخر دعواهم ثواب زبان که بآن بذکر خدا و سایر اقوال نیکو مشغول کرده باشند
و تلذ الاعین ثواب چشم که بآن نظر کرده باشند در مصحف و سایر عبادات که متعلق بآن باشد پس اهل بهشت بجمیع انواع ثواب فاکهون نازان و شادان
و متلذذ باشند در اصناف نعمت خدای هم و ازواجهم ایشان و زنان ایشان که در دنیا با ایشان هم خوابه بوده باشند و بصفت ایمان از دنیا بیرون
رفته با حور العین که حق تعالی ایشان را در بهشت جفت ایشان کرده باشد فی ظلال در سایها باشند یعنی در موضعی که اصلا حرارت آفتاب نباشد
علی الارائک بر تختهای آراسته و پیراسته متکئون تکیه زدگان لهم فیها مر ایشانراست در بهشت فاکهة جنس میوه از انواع متلونه و لهم و مر
ایشانراست ما یدعون آنچه خواهند و آرزو کنند یعنی آنکه بزبان رانند و ابن عباس روایت کرده که هرچه بهشتی در خاطر خود آورد از اطعمه و اشربه بی
آنکه بر زبان آورد در پیش خود حاضر ببیند سلام مر ایشانرا باشد تحیتی مشعر به امنیت سلامت و بافراغی نعمت و بسیاری کرامت قولا گفتنی صادر
شده من رب رحیم از جانب پروردگار مهربان بر ایشان مرویست از عبدالله انصاری که پیغمبر ص فرمود که اهل بهشت در نعیم خود مستغرق باشند که ناگاه
نوری بر ایشان درخشان شود و چون سر بالا کنند از آن نور آوازی اید که السلام علیکم یا اهل الجنة این غایت مدعای ایشان باشد گویند هرگاه که ملائکه از
ابواب آیند بر ایشان سلام کنند باین عبارت که السلام علیکم من ربکم رحیم مرویست که چون اهل بهشت متوجه بهشت شوند کفار در پی ایشان گرد
همراه افتند خطاب رسد که دور شوید و امتازوا الیوم و جدا گردید امروز ایها المجرمون ای عاصیان و کافران از موحدان و مؤمنان که شما را بزندان
دوزخ باید رفت و نزد ضحاک معنی آنستکه ای کافران همه از یکدیگر جدا شوید پس هر کافری را در دوزخ خانه کنند در آن مسدود کنند که او نه کسی را بیند
و نه کسی او را و آنجا ابد الابد گرفتار شود و بعد از امتیاز کفار بدیشان خطاب رسد که الم اعهد الیکم آیا عهد نکردم با شما بزبان پیغمبران و بدلیل
عقل یا بنی ادم ای فرزندان ادم نفرمودم شما را ان لا تعبدوا الشیطان که پرستید شیطان را یعنی فرمان او مبرید و بفرموده او از راه بیرون شدن مگیرید

إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ بدرستیکه او مر شما را است دشمنی آشکارا و دشمنی او باید دانی شما ظاهر و بر همه شما هویدا وَأَنِ اعْبُدُونِي هَٰذَا و نه عهد کردم
که مرا پرستید دیگر که این پرستیدن شما مرا ترک فرمان شیطان است صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ راهی راست است که سالک خود را بهشت می رساند وَلَقَدْ أَضَلَّ و
بدرستی که شیطان گمراه کرد ابند مِنْكُمْ از شما جِبِلًّا كَثِيرًا خلق بسیار را أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ آیا نبودید که تعقل کنید اضلال او را از حق و
بدام فریب او نیفتید هَٰذِهِ این دوزخ که می بینید جَهَنَّمُ الَّتِي دوزخی است که در دنیا كُنْتُمْ تُوعَدُونَ بودید که ترسانیده می شدید بدان اصْلَوْهَا
الْيَوْمَ در آئید بدان امروز بر سبیل لزوم و دوام بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بسبب آنکه بودید که میپوشیدید حق را و انبیاء را تکذیب کردید الْيَوْمَ نَخْتِمُ امروز
مهر مینهیم عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ بر دهنهای ایشان چون دعوی بی موقع کنند که مشرک نبودیم و رسولان را تکذیب نکردیم تا قادر بر سخن نباشند وَتُكَلِّمُنَا و
سخن گویند با ما أَيْدِيهِمْ دستهای ایشان وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ و گواهی دهند پاهای ایشان بِمَا كَانُوا بآنچه بودند که در دنیا يَكْسِبُونَ کسب کردندی یعنی
اعضای ایشان را که در دنیا از شان ایشان نطق نبود ناطق سازیم تا گواهی دهند بر ایشان و دهنهای ایشان که در دنیا بان سخن میکردند مهر نهیم تا دعوی
بدروغ از انها صادر نشود ابو سعید خدری روایت کرده که چون روز قیامت باشد خدای تعالی بر کافران علامتی بدیها وعده تا مردمان بدانند که ایشان کافرند
و چون ایشان با وجود این علامت انکار آن بدعی کنند فرشتگان بر ایشان گواهی دهند و چون بر انکار اصرار کنند پیغمبران گواهی دهند و چون از این تبرا کنند
بفرماید تا همسایهای ایشان گواهی دهند و چون بر انکار ثابت قدم باشند اعضای ایشان را ناطق سازد تا بر ایشان گواهی دهند و در بعضی تفاسیر مذکور است
که همچنانکه جوارح کافران بر افعال بد ایشان گواهی دهند اعضای مؤمنان بر طاعت ایشان گواهی دهند چنانکه در آثار آمده که حق تعالی با بنده مؤمن خطاب
کند او شرم داشته باشد که عبادات و حسنات خود را بر او شمارد اعضای وی را بسخن در آرد تا مراتب اعمال خود را بتفصیل باز گویند حتی انگشتان گواهی دهند
بر شمردن تسبیح و آیتهای قرآن بعد از ان در بیان اظهار قدرت خود میفرماید بر اهلاک جماعتی که جاحد وحدانیت اند و میگوید که وَلَوْ نَشَاءُ و اگر خواهیم در
دنیا لَطَمَسْنَا هر آینه نابدید کنیم و محو گردانیم عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ بر چشمهای ایشان بر وجهی که اثر چشم ایشان بر صفحه روی ایشان نماند فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ پس سبقت
گیرند در راهی که در سلوک آن عادت کرده اند فَأَنَّىٰ يُبْصِرُونَ پس چگونه ببینند آن را وَلَوْ نَشَاءُ و اگر خواهیم لَمَسَخْنَاهُمْ هر آینه مسخ کنیم و متغیر سازیم
صورت ایشان را بصورت سنگ که بی روح است یا بصورت بوزینه یا خوک عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ بر همان جایها که خود نشسته اند یعنی هم آنجا که هستند افسرده شوند
فَمَا اسْتَطَاعُوا پس نتوانند و قدرت نداشته باشند مُضِيًّا بر پیش رفتن از آن موضع وَلَا يَرْجِعُونَ و باز پس نکردند یعنی نتوانند که باز گردند از آن مراد
آنست که بر پیش و پس قادر نباشند و یا نتوانند که رجوع بصورت اصلی خود کنند خلاصه معنی آنستکه کفار بسبب کفر و نقض عهد مستحق این جزا هستند
و ما قادریم بران لیکن بجهت رحمت شامله و اقتضای حکمت در مهلت دادن ایشان این نمیکنیم و ایشان را امهال میدهیم تا در آخرت بسزای خود رسند بعد از آن
بجهت تنبیه ایشان بر قدرت او سبحانه بر مسخ و طمس میفرماید که وَمَنْ نُعَمِّرْهُ و هر کرا عمر دهیم و زندگانی او را دراز میکنیم نُنَكِّسْهُ بر گردانیم او را
فِي الْخَلْقِ در آفرینش یعنی زیادتی جسم او را بنقص بدل کنیم و قوت او را بضعف و جوانی و طراوت او را به پیری و پژمردگی و زیرکی و دانائی او را بخرف و نادانی
أَفَلَا يَعْقِلُونَ آیا در نمی یابید که هر که قادر بر این باشد بر مسخ صورت نیز قادر خواهد بود و در آورده اند که چون کفار عرب قرآن را بر اسلوب غریب منظوم
عجیب دیدند گفتند محمد شاعر است حق تعالی رد قول ایشان کرده آیه فرستاد که وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ و نیاموختیم ما محمد را شاعری یعنی شعر را با او
ندادیم و او را از ان بری و بیزار ساختیم وَمَا يَنْبَغِي لَهُ و نشاید و نسزد مر او را شعر گفتن و نظم قرآن دلالت نکند بر شاعری زیرا که شعر سخن مقفی موزون
و قرآن نه بر این طریق و نیز نوشته چه در آثار آمده که هر گاه آنحضرت بیتی بر تمثیل را فرمودی بر وجهی که از طریق وزن منحرف بودی بر زبان مبارکش جاری
شدی گفتند یا رسول الله وزن چنین نیست فرموده شعر خواندن کار من نیست و من شاعر نیستم و از کلمات آنحضرت انچه موزون وارد شده مانند
أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبْ أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبْ اتفاقی بوده و بی قصد از او صادر شده و حکمت در این باب آنستکه تا شبهه بدل مردمان نرسد با آنکه قدرت
او بر نظم قرآن و فصاحت آن از قوة فطانتی است در شاعری از امیر المؤمنین علی علیه السلام مرویست که دشمن ترین کلام بحضرت رسالت شعر بود و نیز آنحضرت
فرمود که اگر شکم شما پر از چرک و ریم باشد دوستتر دارم از آنکه پر از شعر باشد و بدانکه اشعاری که آنحضرت متنفر میشد شعرها بود که هجو مسلمانان
و سخنان باطل و بیهوده بود اما اشعاری که مشتمل بر نصیحت و موعظه و منقبت بود بسیار دوست داشتی و مردمان را بران تحریص میکردی و در باره حسان
ثابت که مداح اهل بیت بود فرمود که همیشه ای حسان تائید و قوة خواهی یافت بروح قدسی که جبرئیل است و سایر مقربان درگاه ملک جلیل مادام که
یاری ما خواهی داد در مدح و منقبت و بیان فضایل اهل بیت و منقبت گستری حضرت عزت عز شانه و نصیحت و موعظه چه قرآن بر همین مضمون وارد شده
چنانکه فرموده إِنْ هُوَ نیست این آنچه فرستادیم ما بر او إِلَّا ذِكْرٌ مگر یاد کردن و موعظه و استماع وَقُرْآنٌ و کتابی روشن که بر وجه سهولت اخذ معانی از ان توان کرد
و از آن عالم بالا فرو فرستادیم لِيُنْذِرَ تا بیم کنی یا محمد یا بیم کند قرآن مَنْ كَانَ حَيًّا هر کرا باشد زنده یعنی کسی را که مؤمن باشد زیرا که حیات ابدی
با ایمانست و کافر حکم مرده دارد در تأمل و فکر نکردن در آیات ظاهره بلکه کمتر از ان زیرا که مرده اگر چه منتفع نمی شود اما متضرر هم نمیگردد بخلاف کافر
که بدین خود نفع نمیگیرد و متضرر می شود و از امیر المؤمنین ع مرویست که مراد از حیوة عقل است یعنی فرستاده شده تا بیم کند کسی که عاقل باشد و بفهم
ان رسد نه غافل جاهل چه او در حکم مرده است وَيَحِقَّ الْقَوْلُ و تا واقع شود کلمه عذاب عَلَى الْكَافِرِينَ بر کافران که بدانکه قبول ان نکنند و بان منتفع
نشوند و چون کفار بدلایل مذکوره متنبه نشدند و قدم بر صراط مستقیم ننهادند از جهت حق تعالی باز داشتن کلام را بجانب دلایل توحید کشیده
میگوید که أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند که أَنَّا خَلَقْنَا بدرستیکه ما آفریدیم لَهُمْ برای منافع ایشان مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا از آنچه کرده دستهای قدرت ما بی واسطه شریکی

وبیاری غیری بلکه منفرد و یکانه بوده ایم بآفریدن آن و این کلام مثل کلام اهل عرفست که کسی میکوید که من این را بدست خود ساختم یعنی دیکری در ساختن این یار من
نبود پس بر طبق محاوره ایشان اینجا میفرماید که ما آفریدیم برای ایشان بوجود خود بدون شرکت غیر انعاما چهارپایان را چون اسب و استر و کاو و شتر و
کوسفند وغیره فهم لها مالکون پس ایشان مر آنها را مالکون بتصرف خود در آورده کان وضبط نمایندکان باشند وذللناها لهم ورام کردانیدیم
انعام را برای ایشان فمنها رکوبهم پس بعضی از آن مرکب ایشانست که بدان سواری میکنند چون اسب و استر و شتر ومنها یاکلون و برخی دیگر از آن میخورند
کوشتهای آنها را چون کاو و کوسفند ولهم فیها ومر ایشان راست در چهارپایان منافع سودها از پوست و پشم و موی و مشارب وآب میدهند از شیر و دوغ
وغیر آن افلا یشکرون آیا پس شکر نمیکنند خدای را که همه انعام را آفریده و مرکوب ایشان کردانیده و منافع بسیار از آن مر ایشان رسانید که اکر خلق انها را
نمیکرد چکونه انتفاع ایشان را ممکن میبود ازان فواید را اخذ کردن و بعد از آن بنا بجهل ایشان میکند میکوید که کفار با وجود انعام وسایر منافع بر ایشان و علم ایشان
بقدرت کامله و تیقن ایشان بتفرد او سبحانه در آفریدن آن خدا را عبادت نکردند واتخذوا من دون الله و فرا کرفتند بجز از خدای که خالق جمیع است آلهة
خدایانی که بر هیچ چیز قادر نیستند لعلهم ینصرون بامید آنکه ایشان یاری کرده شوند یعنی آن خدایان ایشان را یاری دهند و شفاعت کنند
و دفع عذاب از ایشان کنند وحال آنکه آن بتان لا یستطیعون نصرهم نمیتوانند یاری دادن ایشان را زیرا که جمادند و شعور و قدرت ندارند وهم
و آن بت پرستان لهم مر بتان را جند محضرون سپاهی اند حاضر کرده شده یعنی شیطان ایشان را نزد بتان حاضر ساخته بجهت عبادت آنها کردن و
نزد جمعی معنی آنست که روز قیامت بت پرستان را با بتان در دوزخ حاضر سازند چه هر حزبی را از ایشان با معبود باطل خود در طبقه از طبقات آتش دوزخ که
فراخور ایشان باشند حاضر خواهند کرد و در روایت آمده که فردای قیامت بتان را پیش دارند و بت پرستان را در پس چنانکه لشکر در پس و پادشاه در پیش و همه
را با این جمع بدوزخ برند و چون حال ایشان با این نوع خواهد بود فلا یحزنک پس باید که غمکین نسازد ترا قولهم سخن ایشان که نسبت بمعبود حقیقی
خود میکویند از ولد و شریک و یا درباره تو از نسبت سحر و کهانت و شعر انا نعلم بدرستیکه ما میدانیم ما یسرون آنچه پنهان میکنند از حقد و بغض
نسبت بمومنان وما یعلنون و آنچه آشکارا میکنند از کلمات کفر و عصیان و ما ایشان را بدان جزا و سزا خواهیم داد آورده اند که ابو جهل یا عاص وابل سهمی
یا ولید مغیره و بروایت مجاهد و قتاده از امام جعفر صادق که ابی بن خلف بمجلس حضرت رسالت در آمد و در آن مجلس بعضی از صنادید قریش حاضر بودند
استخوان پوسیده را بدست مالید تا خورد شد و بر باد داد و کفت کیست که این اجزای متفرقه را جمع کرده زنده خواهد ساخت حضرت فرمود که او میکند که من این اجزاء
متفرقه را در قیامت جمع کرده دیکر باره زنده خواهد ساخت و ترا زنده کرده بدوزخ خواهد برد در آن حال این آیه آمد که اولم یر الانسان آیا ندید
و ندانست آدمی یعنی ابی بن خلف انا خلقناه آنکه ما آفریدیم او را من نطفة از آب منی باین وجه که او را علقه ساختیم و از علقه مضغه ساختیم
و استخوان در آن رویانیدیم و مرتبه بمرتبه مستعد صورت انسانی کردانیدیم و روح در آن دمیدیم بعد از آن در شکم مادر تربیت داده بیرون آوردیم و در طفولیت
بتدریج پرورش دادیم و چون او را بحد عقل رسانیدیم و سخن کوی کردانیدیم فاذا هو پس آنگاه او در باب بعث خصیم مبین جدل کننده است
هویدا با آنکه او در این باب تامل میکند میداند کسیکه قادر باشد بر آفریدن بوجه مذکور البته قادر خواهد بود بر اعاده بلکه اعاده نزد او سهل تر از
آفریدن خواهد بود در اول بار و ابی بجهت عناد و مکابره منکر این معنی شده تا جنب ما در امر بعث مجادله آغاز کردند وضرب لنا مثلا و بزد برای ما
مثلی که از خورد کردن استخوان پوسیده است و بر باد دادن و بیان نفی قدرت ما کردن بر احیای موتی و تعجب نمودن بکسیکه قادر بر بعث است در روز جزا ونسی
خلقه و فراموش کرد یعنی نظر کرد در آفریدن ما او را از روی عناد و تیرگی قال من یحیی العظام کیست که زنده کند استخوانها را یعنی او را بحالت
وکفت
اولی رد کند وهی رمیم و حال آنکه پوسیده است ریزیده و پوست و کوشت و عروق و اعصاب از وی رفته حقتعالی رد قول انکار او نموده فرمود قل بکو ای محمد
مر این شخص را که منکر اعاده است و مستبعد در آن یحییها زنده میکرداند استخوانها را الذی آنکسیکه بقدرت کامله انشاها اول مرة بیافرید آنها را اول بار
از عدم بوجود آورد وهو بکل خلق و او بآفریدن همه چیزها علیم داناست یعنی بعلم شامل بتفاصیل مخلوقات و کیفیت آفریدن آنها پس عالم خواهد بود باجزاء
اموات
اشخاص معینه و باصول و فصول آن قادر بر ضم بعضی از آن بعضی بر اعاده آن بر هیئتی که قبل از این بوده و بعد از آن بجهت زیادتی بیان قدرت خود چیز عجیبه غریبه خود را
میکوید که خدا قادر است بر اعاده اجسام الذی خدائیست که بقدرت عجیبه جعل آفرید پدید کرد لکم برای شما من الشجر الاخضر از درخت
سبز نارا آتشی را که فاذا انتم پس آنگاه که شما منه از آن درخت توقدون میافروزید آتش را در اکثر مواضع بادیه عرب دو درختست یکی را مرخ
کویند دیکری را عفار هرکاه که شاخی از درخت مرخ و عفار بکیرند بیکدیکر میمالند آتش از آن بیرون میاید با وجود آنکه نو و تازه باشند و کلبی کوید که جمیع درختها آتش
دارد الا درخت عناب پس آنکس که قادر باشد بر بیرون آوردن آتش از درختی که در غایت رطوبت و سبزی باشد پس قدرت او بیشتر خواهد بود باعاده اعضا
و طراوت در چیزی که در اصل تر و تازه باشد و خشک شده و دیکر بجهت سرزنش ایشان میکوید که اولیس الذی آیا نیست آنکس که خلق السموات
والارض بیافرید آسمانها و زمینها را با بزرکی جرم آنها بقادر علی ان یخلق توانا بر آنکه بیافریند مثلهم مانند ایشان را که نسبت
با آسمان و زمین در نهایت حقارت و صغارتند بلی آری قادر است بر اعاده ایشان وهو الخلاق العلیم و او بسیار آفریننده مخلوقات بسیار داناست بکیفیت احوال موجودات
و آفریدن او سبحانه بمدد و باعانت آلتی و عمل نیست بلکه انما امره جز این نیست که شان او سبحانه اذا اراد شیئا وقتی که خواهد آفریدن چیزی را
ان یقول له آنکه کوید مر او را کن باش بحکم من فیکون پس او میباشد زیرا که هرکاه او سبحانه اراده فعلی کند آن فعل میاید و بمنزله آنکه
کوید هر شیء را که باش فی الحال میباشد و هرکاه قدرت او بر ایجاد چیزی باین مرتبه باشد فسبحان پس منزه و پاکست از نقص قدرت بر اعاده مخلوق آنکس

که بی‌شبهه الذی بیده بدست قدرت اوست ملکوت کل شیء پادشاهی همه چیزها چه هر کس که قادر باشد بر خلق جمیع اشیا قدرت خواهد داشت بر اعاده
و زنده گردانیدن استخوان پوسیده و در هم ریخته و بعد از آن مقر و منکر را وعده و وعید میدهد و میگوید که والیه ترجعون و بسوی او سبحانه باز گردیده خواهید
شد همه شما در محکمه قیامت بمکافات کردار خود خواهید رسید منکر بعذاب و مقر بثواب و عاصی بعقاب و مطیع بحسن مآب والله اعلم بالصواب و از ابی
که هر که بعد از قرائت یس این دعا بخواند در امان حق باشد سبحان المنفس عن کل مدیون سبحان المفرج عن کل محزون سبحان من جعل خزائنه بین الکاف
والنون سبحان من اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون اللهم انا نسئلک رزقا واسعا و کسبا طیبا
مبارکا من غیر کد و عملا مقبولا من غیر رد نعوذ بک من الفضیحتین الفقر و الدین و صلی الله علی محمد و آله فی الدارین برحمتک یا ارحم الراحمین

و وعید

سورة الصافات مائة و ثنتان و ثمانون آیة و هی مکیة ابی بن کعب از حضرت رسالت روایت کند که هر که سوره الصافات را قرائت کند بعدد
هر جن و دیوی که در عالم است او را ده حسنه بنویسند و شیاطین از و دور شوند و از شرک بری شود و فرشتگان که حافظ وی‌اند در روز قیامت بایمان او گواهی
دهند و امام جعفر الصادق علیه السلام از حسین بن علی علیه السلام روایت کند که هر که در هر جمعه سورة الصافات را بخواند تا در حیوة باشد از جمیع آفات و بلیات
محفوظ باشد و فراخ روزی باشد و شیطان در بدن او و اولاد و اموال او دخل نکند و سلطان ظالم باو بدی نتواند کردن و اگر در آن روز و شب میرد حقتعالی
او را شهید میرانیده باشد و برفاقت شهدا حشر شود و داخل بهشت گردد و در درجه شهدا نام او کنند آورده اند که کفار مکه چون بر سبیل انکار و تعجب گفتند
اجعل الالهة الها واحدا یعنی آیا محمد همه خدایان را یک خدای کرده است حقتعالی جهت دفع انکار ایشان و اثبات توحید خود سوگندها را متعدد ذکر کرده
بر این وجه بسم الله الرحمن الرحیم والصافات بحق فرشتگان که در آسمانها صف کشیده اند از برای عبادت یا فرشتگان که در هوا پرها گسترانیده‌اند
تا هر چه فرمان رسد بدان قیام نمایند یا بحق غازیانی که در جوف هوا صف زنند صفا صف زدنی فالزاجرات پس بحق ملائکه که رانندگان شیاطین‌اند
از صعود بر آسمان بقصد فرا گرفتن کلام فرشتگان که مطلع اند بر اسرار لوح محفوظ و یا بفرشتگان که موکلند بر ابر و راننده اند بر اطراف عالم یا اهل غزا که راننده
اسبانند یا زجر کنندهٔ دشمنان یا باهل عبادت که بسبب کثرت نماز رانندگان شند دیوان را و یا بعلما که زجر کفره و فسقه میکنند بدلایل روشن و مردمان را
از معاصی زجر میکنند یا بطیور که بگفتن ذکر خداوند انواع آفات را از خود میرانند زجرا راندنی فالتالیات پس بحق فرشتگانی که خوانندگانند ذکرا
بتسبیح و تهلیل و تمجید خدای را یا خوانندگان وحی خداوند بر انبیا یا قرائت کنندگان کتابی که در او ذکر حوادث است یا بحق ایشان بسبب وجود حوادث بر وفق
جزئیات و کرده یا بغازیانی که در حالت کر و فر بذکر الهی مشغولند یا بنمازگذارندگان که در اثنای نماز بقرائت قرآن مشغول اند یا در اکثر اوقات تلاوت قرآن
میکنند و یا اهل علم که قرآن را بر سبیل الزام و حجت بر خصم میخوانند یا بمرغانی که خدای خود را بپاکی یاد میکنند جواب قسم اینکه ان الهکم بدرستیکه خدای شما
لواحد هر آینه یکتاست در ذات و یگانه در صفات رب السموات و الارض آفریدگار آسمانها و زمینها و ما بینهما و آفریدگار آنچه میان آسمانها و
زمینهاست از اصناف مخلوقات ورب المشارق و آفریننده مشرقهای کواکب یا مواضع طلوع آفتاب که در هر سالی سیصد و شصت مشرق است و از
ایام سال هر روز از مشرقی طلوع میکند و چون اختلاف مغارب بحسب اختلاف مشارق است از اینجهة اکتفا بذکر آن نمود بعد از آن بطریق التفات از غیبت
بتکلم میفرماید انا زینا السماء الدنیا بدرستی که ما بیاراستیم آسمان اول را که اقرب است بزمین بزینة الکواکب بآراستن ستارگان و آفریدگان بر وجهی
که نفوس خلایق لذت می‌یابند از دیدن آن و حفص باضافه خوانده یعنی بآرایش ستارگان آورده اند که مرده شیاطین پیش از زمان بعثت بر آسمان
صعود میکردند و کلام ملائکه می‌شنیدند و بزمین می‌آمدند و کاهنان را وسوسه میدادند و ایشان اظهار آن میکردند و میگفتند که ما بر علم غیب مطلعیم و
مردمان را بجهت آن اضلال میکردند و تابع خود میکردند حقتعالی بجهت وجود با جود حضرت رسالت ایشان را از استماع آن منع نمود چنانکه میفرماید که
وحفظا و نگاه داشتیم آسمان را نگاه داشتنی من کل شیطان از هر دیو مارد سرکش و نافرمان لا یسمعون که نمی‌شنوند و حفص لا یسمعون
بتشدید میم میخواند که از تسمع مشتق باشد بمعنی طلب سمع یعنی طاقت ندارند که بشنوند و گوش فرا دارند الی الملاء الاعلی بسوی سخن گروه
بلندتر یعنی اشراف ملائکه که مطلع اند بر بعضی از اسرار لوح محفوظ و با یکدیگر میگویند ویقذفون و انداخته می‌شوند یعنی فرشتگان بر ایشان
افکنند ستارها و سوراخ کنند را من کل جانب از هر طرفی از اطراف آسمان که بقصد استماع صعود میکنند دحورا جهت راندن و دور کردن ایشان
را از آسمان و لهم و مر دیوان راست در آخرة عذاب واصب عذابی ثابت دائم که هرگز منقطع نشود و از شیاطین طاقت استماع کلام ملائکه ندارند الا
من خطف مگر کسی که از ایشان در رباید کلام ملائکه را الخطفة ربودن یعنی بدزدد ملک سخن را از ایشان فاتبعه پس از پی درآید او را شهاب
ثاقب آتشی درخشنده و سوزنده یا ستاره روشن که نور او بر او هویدا شود و او را بسوزد و آورده اند که رکانة بن زید که منکر بعث و حشر بود
و همیشه دعوی دلاوری و تن‌آوری و قوة و توانائی میکرد و در میان قریش لاف میزد و بدان مفاخرت میکرد حقتعالی امر فرمود فاستفتهم
پس بپرس از مشرکان مکه اهم اشد آیا ایشان سخت‌ترند خلقا از روی آفرینش ام من خلقنا یا آنکه آفریده بودیم قبل از ایشان از قرون سالفه یعنی امم
سابقه را که در قوت برابری ایشان در بیش بودند هلاک کردیم و مغلوب ساختیم ایشان چگونه صلاحیت آن داشته باشند که از خود دفع عذاب کنند
انا خلقناهم بدرستیکه ما آفریدیم همه ایشان را من طین لازب از گل چسبنده که در نهایت سستی و پستی است یعنی اصل همه از گل است چه آدم که پدر
ایشانست از این جنس آفریده شده پس اولاد و ذریت او در این حکم داخل خواهند بود و هر گاه که همه از گل ضعیف حاصل شده باشند پس پیش خدای
ما یکسان باشند و هیچکدام را قوة آن نباشد که از خود دفع عذاب کنند و در معالم التنزیل آورده که کان پیغمبر چنان بود که هر گاه قرآن بشنودی بدان بگرو

و چون

وچون مشرکان بعد از استماع آن زبان باستهزا گشودند و تمسخر آغاز کردند آنحضرت از این حال متعجب شده آیه آمد که بَلْ عَجِبْتَ آنست که ایشان مطیع قرار شوند
عجبت شگفت داشتی تو از انکار ایشان بقرآن وَيَسْخَرُونَ و حال آنکه ایشان سخریه میکنند با تعجب کردی که با وجود دلایل قدرت الهی بر اعادهٔ خلق
چرا کفار مکه انکار میکنند وَإِذَا ذُكِّرُوا و چون پند داده شوند بقرآن لَا يَذْكُرُونَ پند نپذیرند یا چون یاد داده شوند دلایل صحت بعث یاد
نکنند آنرا و در آن تفکر و تدبر ننمایند وَإِذَا رَأَوْا و چون به بینند آیة نشانی از نشانهای خدای یعنی معجزه که دلالت بر صدق قول کند چون
شکافتن ماه و غیر آن يَسْتَسْخِرُونَ مبالغه کنند در سخریه یا یکدیگر را بسخریه خوانند وَقَالُوا إِنْ هَٰذَا و گویند نیست اینکه مشاهده میکنیم إِلَّا سِحْرٌ
مُبِينٌ مگر جادوئی هویدا و بر سبیل عناد و استهزا میگویند که أَئِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم ما وَكُنَّا تُرَابًا و باشیم خاک وَعِظَامًا و استخوانهای بی
گوشت و پوست أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیخته شدگان باشیم یعنی بعد از آنکه خاک شده باشیم چگونه مبعوث شویم أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ آیا پدران
نخستین ما که خاک شده اند هم زنده شوند یعنی هرگز ما و پدران ما زنده نخواهند گردید قُلْ بگو ای محمد مر این منکران بعث را نَعَمْ آری
شما همه مبعوث شوید با پدران خود وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ در حالتی که خوار و بی مقدار باشید در نشأهٔ آخرت و استحکام که ارادهٔ الهی تعلق گیرد ببعث فَإِنَّمَا
هِيَ پس جز این نیست که آن بعث زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ یک راندن بود یعنی یک نفخه که اسرافیل در صور دمد فَإِذَا هُمْ پس ایشان ناگاه زنده شده از قبرها
بیرون آمده يَنْظُرُونَ مینگرند بعینه که تکذیب آن میکردند و می بینند جزای آنچه کرده اند از اعمال قبیحه و اقوال ناپسندیده وَقَالُوا و گویند يَا وَيْلَنَا ای وای
بر ما و هلاک ما هَٰذَا يَوْمُ الدِّينِ این روز حساب و پاداش کردار ما است که ما را بآن وعده میدادند مر ایشان را که ایشان در آن روز به بعث معترف شوند و
از تکذیب آن پشیمان گردند و هرچند فروتنی کنند هیچ فایده ندهد و ملائکه با ایشان گویند که هَٰذَا این روز يَوْمُ الْفَصْلِ روز حکم است یا روز جدا
کردن نیکان از بدان و تمیز کردن حق از باطل با نوعی که مطیع را بهشت برند بوجه اجلال و اکرام و عاصی را بدوزخ کشند بر سبیل اهانت و اذلال الَّذِي
كُنْتُمْ بِهِ آنچه بودید که بود آن تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید و باور نمیداشتید آنرا بعد از آن خطاب شد بفرشتگان مقرب که احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا
جمع کنید و فراهم آرید آنانرا که ستم کردند بر خود بسبب شرک و تکذیب رسولان یا بعضی بر بعض یعنی همه ظالمان و ستمکاران را گرد کنید وَأَزْوَاجَهُمْ
و اشباه و اعوان و اتباع یاران ایشان را که هم مذهب ایشان باشند و شیاطین را که همنشین ایشان بوده باشند در موقف حاضر سازید غرض که هر طایفه
با مثل خود جمع کنند بت پرستان را با بت پرستان و ستاره پرستان با ستاره پرستان بر این قیاس زنان کافران را با کافران و زانی را با زانی و خمار را با خمار
و تابعان ظلمه با ایشان و شیاطین ایشان را پیشوایان همه ایشان کرده اند و در محشر حاضر سازند و اصح آنست که این ظلمه مشرکان اند بدلیل آنکه میگوید حشر
کنید ایشان را وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ و آنچه را که می پرستیدند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای از اصنام و بتان و چون ایشان را در موقف جمع کنند فَاهْدُوهُمْ
پس راه نمائید ایشان را إِلَىٰ صِرَاطِ الْجَحِيمِ براه دوزخ تا سلوک نمایند در آن و چون ایشان را نزدیک دوزخ رسانید شدائد اهوال پل نزد ایشان
وَقِفُوهُمْ و باز دارید ایشان را بر پل صراط إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان از دخول جحیم مَسْئُولُونَ پرسیده خواهند شد از عقاید خبیثه و اعمال سیئه
و در مصحف ابن مسعود واقع است که وقفوهم انهم مسئولون عن ولایة علی بن ابی طالب و ابو سعید خدری و سعید بن جبیر قایل این قولند و مؤید این است
که حضرت رسالت صلعم فرمود که هیچکس را نگذارند که قدم از سر قدم بردارد تا از پنج چیز از وی سؤال کنند عن شبابه فیما ابلاه از جوانی با بچه بسر رسانیده و
وعن عمره فیما افناه از زندگانی تا در چه بفنا رسانیده و عن ماله من این و ضعه فیما از مال تا از کجا کسب کرده و بچه صرف نموده و عما عمل فیما علم و از علم
فرایض مدانچه دانستی چه عمل کردی و عن ولایة علی بن ابی طالب و اولاده و از دوستی علی ابن ابی طالب و اولاد او القصه ملائکه بعد از توقف اهل عصیان و
طغیان از روی تقریع و سرزنش با ایشان گویند که مَا لَكُمْ چیست مر شما را لَا تَنَاصَرُونَ که یاری یکدیگر نمیدهید و خلاصی از عذاب دوزخ ایشان
جواب ندهند حق تعالی ملائکه را گوید که ایشان یاری یکدیگر ندهند و نداند بَلْ هُمُ الْيَوْمَ بلکه ایشان امروز مُسْتَسْلِمُونَ گردن نهادگانند بجهت عجز
و عدم حیله و عدم انقیاد شدگانند بعد از آنکه در موقف از جواب ملائکه ساکت شوند و با یکدیگر در مقام خصومت و جدال در آیند وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ
و روی آرند بعضی از ایشان عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر يَتَسَاءَلُونَ از یکدیگر پرسند یعنی گمراه شدگان با گمراه کنندگان خود گویند که چرا شما را اضلال کردید
ایشان گویند چرا شما قول ما قبول میکردید قَالُوا گویند گمراه کنندگان مر ایشان را إِنَّكُمْ كُنْتُمْ بدرستی که شما بودید که تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ می آمدید بما از جهت میمنت
و خیرخواهی یعنی از روی نصیحت و دولتخواهی ما را بدین خود میخواندید و با دعوی قوه و اقتدار و تسلط ما را بر گمراهی داشتید قَالُوا گویند رؤسای کفار
یا شیاطین که اغوا کننده ایشان بودند در جواب ایشان که بَلْ نیست چنانکه شما میگوئید بلکه لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ نبودید شما گروندگان یعنی شما براه راست
نبودید تا شما را اکراه کرده باشیم چه در نفس الامر شما کافر بودید و هرچند پیغمبران شما را بدین حق میخواندند شما باختیار خود اختیار آن نمیکردید و در
گمراهی و جاهلی خود مستمر بودید وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ و نبود ما را بر شما مِنْ سُلْطَانٍ هیچ توانی و قدرتی که باکراه و اجبار شما را بضلالت دعوة کنیم بَلْ
كُنْتُمْ بلکه بودید شما قَوْمًا طَاغِينَ گروهی از حد درگذشتگان در طریق ظلم و عصیان یعنی باختیار خود بر طغیان خود ثابت قدم بودید پس امروز ملامت و عتاب
بما مخصوص نباشد بلکه لازم ما و شما باشد فَحَقَّ عَلَيْنَا پس لازم و واجب شد بر همه ما قَوْلُ رَبِّنَا سخن پروردگار ما که آن کلمهٔ وعید است و عذاب
إِنَّا لَذَائِقُونَ بدرستی که ما در آن و چشندگان عذابیم بعد از آن اعتراف باغوای خود کنند و گویند فَأَغْوَيْنَاكُمْ پس شما را گمراه ساختیم یعنی دعوة
کردیم بگمراهی و از راه حق باز داشتیم إِنَّا كُنَّا بدرستی که ما بودیم غَاوِينَ گمراهان و از طریق حق بیرون رفتگان یعنی چون که ما گمراه بودیم خواستیم شما
نیز در ضلالت و غوایت مثل ما باشید فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که تابعان و متبوعان يَوْمَئِذٍ در آن روز فِي الْعَذَابِ در عذاب کشیدن عتاب و چشیدن عقاب مُشْتَرِكُونَ

انبازان باشند همچنانکه در شرک و ضلال انبازان بودند و این تنازع و تخاصم فایده با ایشان نرساند إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستیکه ما مانند این عذاب نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ
پاداش دهیم همه مشرکان را و بعضی گفته اند که مراد جمیع مجرمانند از کافران و مسلمانان و مؤید او است که میفرماید که إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستیکه مشرکان بودند
إِذَا قِيلَ لَهُمْ هرگاه که میگفتند ایشان را که بگوئید لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ و کلمه توحید ذکر لا اله الا الله است يَسْتَكْبِرُونَ سرکشی میکردند از گفتن آن و
قبول این سخن نمیکردند و میگویند بداعی خود که پیغمبر است وَيَقُولُونَ میگفتند أَئِنَّا لَتَارِكُو آلِهَتِنَا آیا ما ترک کنندگانیم پرستش خدایان خود را لِشَاعِرٍ
مَجْنُونٍ برای شعر گوینده که عقل او رفته یعنی دیوانه کسیکه شاعر و دیوانه باشد ترک پرستش خدایان خود نکنیم حق تعالی رد قول ایشان نموده فرمود بَلْ نه چنانست که
محمد شاعر و دیوانه باشد بلکه او از جانب خدا جَاءَ بِالْحَقِّ آمد بدیشان براستی و درستی و با او رد بدیشان دین حق یا کتاب حق را وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ
و تصدیق کرد پیغمبران را که پیش از او بوده اند یا پیغمبری که با ایشان آورد پیغمبران با او مبعوث شده بودند از اظهار کلمه توحید بعد از آن و سبحانه خطاب
کند بجفا دو گویندگان إِنَّكُمْ بدرستیکه شما لَذَائِقُو الْعَذَابِ الْأَلِيمِ و هر آینه چشندگانید عذابی را که دردناک باشد بسبب شرک و تکذیب پیغمبر
و نسبت دادن شعر و جنون باو وَمَا تُجْزَوْنَ و جزا داده نمیشوید إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ مگر مثل آنچه بودید که میکردید یعنی پاداش شما عذاب
دوزخ است که بر وفق کردار شما است إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ مگر بندگان خدا که پاک کرده اند از لوث شرک و در اعمال خود مطیع پروردگار
خود اند که جزای کردار ایشان از ثواب ابدی و بهشت جاودانی خواهد بود أُولَٰئِكَ آن گروه مخلص لَهُمْ مر ایشان راست در بهشت رِزْقٌ مَعْلُومٌ روزی دانسته
شده و مقرر و معلوم با دوام و بقا و طعم خوش و طیب رائحه و حسن منظر و محض لذت فَوَاكِهُ و آن روزی میوها است و غرض است که مقصود از خوردن آنها
تلذذ نفس است نه تغذی و حفظ صحت چه بدن ایشان محفوظ باشد از تغیر و مستلذ باشد بر وجه ابدیت بدون تبدیل و تغیر پس احتیاج بقوت و غذا نداشته
باشند در بهشت و خوردن فواکه و اطعمه محض لذت باشد وَهُمْ مُكْرَمُونَ و ایشان بزرگواران و نواختگانند بانواع ناز و نعمت و تعظیم و تکریم فِي
جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بهشتها با انواع ناز و نعمت و با وجود این تنعم عَلَىٰ سُرُرٍ بر بالای تختها مُتَقَابِلِينَ در حالیکه روی در روی یکدیگر کرده
باشند تا بدیدار هم متمتع و برخوردار يُطَافُ عَلَيْهِمْ گردانیده میشود بر ایشان یعنی ساقیان بهشت از ملائکه و غلمان و حور عین بر سر ایشان گردانند بِكَأْسٍ
مِنْ مَعِينٍ بجامی پر از خمر که بر روی زمین گذرد یا از چشمه بیرون آید که گوئیا و آنها من خمر و این خمر مانند خمر دنیا نیست در لون و طعم و خاصیت که
این دردیست و غثیان و صداع و ازاله عقل باشد بلکه آن بَيْضَاءَ خمری سفید است بحیثیتی که سفیدی آن از شیر بیشتر است و در کمال صفا و لطافت و نورانیست
لَذَّةٍ لذیذ و خوش مزه لِلشَّارِبِينَ مر آشامندگان را لَا فِيهَا غَوْلٌ نیست در آن شراب غول فسادی و آفتی که بر خمر دنیا مترتب است چون رفتن عقل و هذیان
و عربده و صداع و قی و غیر آنها وَلَا هُمْ عَنْهَا و نیستند بهشتیان که از خوردن آن شراب يُنْزَفُونَ مست شوند و عقل ایشان زایل گردد وَعِنْدَهُمْ و نزد
ایشان باشند زنانی که قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ کوتاه کنندهٔ نظر باشند یعنی چشم خود را مقصور ساخته باشند بر شوهران و بدیگران ننگرند یا از روی غنج و دلال چشم
نگشایند عِينٌ فراخ چشمان باشند یا آنکه در سواد چشم و بیاض آن بغایت کمال باشند كَأَنَّهُنَّ گوئیا آن زنان در صفای بشره و سفیدی اندام بَيْضٌ مَكْنُونٌ
مثل بیضهای شتر مرغند که پوشیده شده باشند و عادت شتر مرغ آنست که بیضه را بپر خود بپوشاند تا غبار بران ننشیند و متغیر نگردد و از گرد هوا و حرارت آفتاب
رنگ نگردانند و این بهشتیان بر بالای تختها نشسته باشند و حوران در برابر ایشان ایستاده باشند و کاسهای شراب بر ایشان گردانند و ایشان از آن فرا
گیرند و با یکدیگر مکالمه کنند و ماجرائی که در دار دنیا بر سر ایشان گذشته باشد یکدیگر را خبر دهند فَأَقْبَلَ پس روی آرند بَعْضُهُمْ بعضی از
ایشان عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر يَتَسَاءَلُونَ سؤال کنند از احوال یکدیگر یعنی هر یک از ایشان از انعامی که خدا باو کرامت فرموده باشد مصاحب خود را
خبر دهد قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ گوید گوینده از ایشان یاران خود را إِنِّي بدرستیکه من در وقتیکه در دنیا بودم كَانَ لِي قَرِينٌ بود مرا همنشینی
که منکر بعث بود و این قرین بقول مجاهد از شیاطین است و بقول ابن عباس از انس و گویند این دو برادر شریک بودند که هر یک مال خود را تصدق نمود بعد از آن محتاج
شد و او را رفیقی کافر بود او را گفت که مال تو کجا رفت او در جواب گفت که در راه خدا تصدق کردم تا در آخرت بهتر از آن بمن عوض دهد و سوگند یاد کرد که در آخرت
عوض این بتو نخواهد رسید و بعث و نشوری نخواهد بود و نزد مقاتل ایشان دو برادر بودند که در سورة الکهف سمت ذکر یافته اند که کافر است نام
او قطروس است و آنکه مؤمن است یهودا و بهر حال مرد مؤمن در بهشت با رفیقان خود گوید که مرا در دنیا جلیسی بود که مرا سرزنش کنان يَقُولُ میگفت
بمن أَئِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ آیا تو از جمله تصدیق کنندگانی بحشر و باور داری که نشر أَإِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و گردیم خاک
وَعِظَامًا و استخوانهای پوسیده ریزیده أَإِنَّا آیا ما آنهنگام که باین هیئت و صفت رسیده باشیم لَمَدِينُونَ هر آینه پاداش شدگان باشیم قَالَ
گوید آن مرد مؤمن با مصاحبان خود هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ آیا شما دیده و دانید یعنی می بینید اهل دوزخ را تا حال رفیق مرا ببینید که در کدام درکات است
و بچه نوع عذاب مبتلا است بهشتیان گویند تو او را میشناسی بدوزخ نگر تا حال او را ببینی بعد از آن روزنه از بهشت کشایند و مرد مؤمن را گویند بنگر که
فَاطَّلَعَ پس او فرو نگرد فَرَآهُ پس ببیند قرین خود را فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ در میان آتش دوزخ قَالَ گوید بآن تَاللَّهِ بخدا سوگند إِنْ كِدْتَ بتحقیق
نزدیک بودی که بسبب اغوا و اضلال لَتُرْدِينِ هلاک گردانی مرا و بچاه غوایت و ضلالت اندازی وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي و اگر نه عطا و بخشش پروردگار من
بودی که مرا هدایت نمود و از اغوای تو نگاه داشت لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ هر آینه میبودم از حاضر شدگان با تو یا امثال تو در این عذاب پس آن
مؤمن بسبیل سرزنش با قرین خود گوید که أَفَمَا نَحْنُ آیا ما نیستیم بِمَيِّتِينَ مردگان یعنی نمیگفتی در دنیا که ما نمیمیریم إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَىٰ مگر مردن
اول که در دنیا بود وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِمُعَذَّبِينَ عذاب کرده شدگان زیرا که میگفتی مبعوث و محشور نخواهیم شد اکنون دیدی که هر چه اعتقاد داشتی

بغیر واقع

ودر دنیا میگفتی بخلاف آن بود خدا ما را زنده کردانید و ترا زنده کردانید و ما را بدرجه ثواب رسانید إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این نعمت و خلود و ایمنی از عذاب
لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ هر اینه رستگاری بسیار بزرگ لِمِثْلِ هَٰذَا از برای مثل این ثواب و فوز و فلاح فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ پس باید که عمل کنند عمل
کنندگان در دار تکلیف نه از برای حظوظ دنیویه که آمیخته است بالمهای متعاقبه و چون او سبحانه بعضی از احوال بهشت و بهشتیان را بیان کرد بعد از آن بجهة
تنبیه بندگان تا مرتکب معاصی نشوند و دوزخ را به بهشت اختیار نکنند فرمود ای کسانی که دعوی عقل میکنید اندیشه کنید در آنکه أَذَٰلِكَ آیا
آنچه مذکور شد از سایر انواع نعمت که سبب سرور و لذت است خَيْرٌ بهتر است و خوبتر نُزُلًا از روی پیشکشی أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ یا درخت زقوم که باعث
محنت است در نهایت مرارت و ذکر نزل دلالت است بر آنکه نعم مذکوره از برای اهل بهشت بمنزله نزل است و ایشان را سوای این نعمی دیگر
خواهد بود که هیچ فهمی ادراک آن نتواند و همچنین درخت زقوم که مانند درختی است در ولایت تهامه که برگهای خرد دارد و میوه آن در غایت تلخی
و نهایت مرارت نزل اهل دوزخ است و شبهه نیست در آنکه مرارت و عفونت آن درخت بمراتب زیاده از این درخت است که در تهامه است و ایشان
را ماوراء این عذاب خواهد بود که بخواطر هیچکس خطور نکرده باشد و بگوش هیچ شنونده نرسیده آورده اند که کفار چون شنیدند که درخت زقوم
در دوزخ روئیده شده است با یکدیگر گفتند این چگونه بود و حال آنکه آهن را آتش میگدازد پس چگونه درخت را نگدازد محمد در این قول
کاذبست و آنچه میگوید از نزد خود میگوید حقتعالی فرمود که إِنَّا جَعَلْنَاهَا بدرستیکه ما کردانیدیم درخت زقوم را فِتْنَةً ابتلا و امتحان در دنیا
لِلظَّالِمِينَ برای ستمکاران تا انکار ایشان در اینمعنی موجب اشتداد عذاب و ازدیاد عقاب باشد و نمیدانند که آنکس که قادر است بر خلق حیوانات
آتشی چون سمندر که در میان آتش تخم می نهد و میجنبد و بچه میآورد و تربیت میدهد توانا است در آفریدن درختی که از جنس آتش باشد یا از
جوهری دیگر که آتش اثر در آن نکند همچنانکه سلاسل و اغلال و حیات و عقارب و ضریع فانی نمیسازد و در تفسیر طبری آورده که ابن الزبعری
صنادید قریش را گفت که محمد میترساند ما را بزقوم و این در لغت بربر و افریقیه با اهل یمن مسکه و خرما را گویند ابوجهل برخواست و اکابر عرب
را بمنزل خود آورد و کنیز خود را گفت زبده و خرما آورد ابوجهل را گفت از این بخورید که زقوم اینست که محمد ما را بدان میترساند حقتعالی این آیه فرستاد
کرد زقوم آن نیست که شما گمان میبرید إِنَّهَا بدرستیکه درخت زقوم شَجَرَةٌ تَخْرُجُ درختی است که بیرون آمده فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ در بیخ دوزخ یعنی مبدء
شده است در قعر دوزخ و شاخهای آن بجمیع درکها رسیده است طَلْعُهَا میوه آن درخت یا خوشه آن كَأَنَّهُ گوئیا آن رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ
سرهای دیوانست در قبح منظر و نهایت کراهت و چون در قوه متخیله آدمی مرکوز شده که دیو بجهة آنکه شر محض است زشت صورت و کریه منظر
است از اینجهة هر صورتی که بسیار کریه است بوی تشبیه میکنند و در بعضی تفاسیر آورده که در حوالی مکه سنگهای سیاه بودند در نهایت خشونت
و تیرگی و آنرا رءوس الشیاطین میگفتند حقتعالی طلع درخت زقوم را بآن تشبیه کرده و بر هر تقدیر میفرماید که فَإِنَّهُمْ پس بدرستیکه دوزخیان
لَآكِلُونَ مِنْهَا میخورندگانند از آن درخت یا از آن میوه فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ پس پر کنندگانند از آن شکمها را از غایت جوع چه بدرستیکه حقتعالی علت
جوع را بر ایشان کماد بروجهی که بجهة شدت آن عذابهای دیگری را فراموش کنند و پیش مالک آیند و طلب طعام کنند مالک میوه درخت زقوم و برگهای
آن بخورد ایشان دهد ایشان از غایت جوع شکمها را از آن پر کنند و بعد از آن تشنگی بر ایشان غلبه کند طلب آب کنند مالک بعد از روزگاری
در آبی بغایت جوشان با ایشان دهد چنانکه میفرماید که ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ پس بدرستیکه بعد از زمان بسیار مر ایشان را عَلَيْهَا بر بالای خوردن آن شجره لَشَوْبًا
مِنْ حَمِيمٍ هر اینه آمیخته است از آبی که بغایت گرم باشد یعنی آب گرم را بغساق و صدید آمیخته بخورد ایشان دهد ایشان آن آب را نزدیک دهن آورند تا
بخورند روی ایشان بجهة شدت حرارت آن پخته شود و چون بشکم ایشان رسد همه رودهای ایشان پاره پاره کرداند ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ پس بدرستیکه بازگشت
ایشان بعد از خوردن زقوم و آشامیدن حمیم بر سبیل پیشکشی لَإِلَى الْجَحِيمِ بسوی دوزخ سوزانست و اینکه ایشان مستحق این عذاب شده اند بجهة
آنست که إِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ یافتند پدران خود را ضَالِّينَ گمراه و از راه حق کردیدگان فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ پس ایشان بر پیهای پدران
خود يُهْرَعُونَ شتابنده میشدند بدون نظر یعنی بجهة آن مبادرت میکردند بر پی روی ایشان بعد از آن بجهة تنبیه قوم حضرت سبحانه پیغمبر خود را از امم سابقه
خبر میدهد و میگوید وَلَقَدْ ضَلَّ و بدرستیکه گمراه شدند و از جاده حق کردیدند قَبْلَهُمْ پیش از کفار قریش که در عصر تواند أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ
پیشترین پیشینیان چون قوم نوح و عاد و ثمود و غیر ایشان وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بتحقیق که ما فرستادیم فِيهِمْ در میان ایشان مُنْذِرِينَ بیم کنندگان یعنی
پیغمبرانی که ایشان را از عقاب عذاب تخویف میکردند و ایشان قول پیغمبران را قبول نمیکردند فَانْظُرْ پس در نگر بدیده اعتبار كَيْفَ كَانَ چگونه بود
عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ سرانجام و عاقبت بیم کرده شدگان که بچه شکل و رسوائی عذاب بر ایشان فرود آمد و ایشان را فرو گرفت إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ مگر
بندگان شایسته خدای که پاک کرده شدگانند از شرک و عصیان که بانذار منتفع شدند یا مگر انبیا و سایر اهل اخلاص که حقتعالی ایشان را خلاص
ساخت از آن عذاب و وعده داد ایشان را بجزیل ثواب بعد از اجمال حال امم سابقه تفصیل قصص ایشان را خبر میدهد بقوله وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ و
بتحقیق که بخواند ما را نوح بنصرت خود و هلاک قوم خود از ما درخواست بعد از آنکه از ایمان ایشان نا امید شده بود ما ندای او را شنیدیم فَلَنِعْمَ
الْمُجِيبُونَ پس نیک اجابت کنندگانیم ما چه او را نصرت دادیم و قوم او را بطوفان غرق کردانیدیم وَنَجَّيْنَاهُ و رهانیدیم او را وَأَهْلَهُ و کسان او را یعنی جماعه
که با او در کشتی بودند مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از اندوه بزرگ که غرق است یا ایذای قوم وَجَعَلْنَا و کردانیدیم بعد از غرق ذُرِّيَّتَهُ فرزندان او را
هُمُ الْبَاقِينَ ایشان باقی ماندگان یعنی همه را هلاک کردیم و همین اولاد او را که حام و سام و یافث و چهار دختران بودند مگر اهلاک در روی جای باقی

کرده

کذاشتیم و همه مردم را بعد از نوح از اولاد ایشان پیدا کردیم در خبر است که همه عرب اهل فارس از اولاد سام اند و ترک و سقالبه و خزر و یاجوج و ماجوج
از نسل یافث اند و همه هندیان از فرزند حام و از کلبی مرویست که چون نوح از کشتی بیرون امد همه مردمان و زنان که با او در کشتی بودند مکر اولاد
او وجانا او وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ و باقی کذاشتیم بر نوح ذکر جمیل و ثناء نیکوئی فِي الْآخِرِينَ در میان جماعتی که از لحز پیدا شدند یعنی در میان امت محمد ص
سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ سلام و تحیت از جانب ما بر نوح است فِي الْعَالَمِينَ در میان عالمیان باقی کذاشتیم بر نوح در میان امم لاحقه از جن و انس این کلمه
مذکوره را در وقتی که اراده ثنای او کنند و در حق او کویند و این مکرمتی عظیم که باقی کذاشتن ذکر او یست سلام کفتن همه ادمیان بر او و برای
مجازات نوح است بر ازار و اهانت کشیدن او از قوم خود إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستیکه ما همچنانکه نوح را پاداش دادیم بر اعمال حسنه او بذکر جمیل و ثنای جزیل
نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم همه نیکوکاران را إِنَّهُ بدرستیکه نوح مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندکان کرویده ما بود لاجرم او را از غرق نجات دادیم
و اسم سامی او را در میان بندکان خود بلند کردانیدیم ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ پس بعد از ان غرق کردیم دیکران را یعنی کفار قوم او را که با ایمان نی
اوردند و منکر وی بدند و بعد از ذکر نوح بخی با قوم او بیان قصه ابراهیم خلیل میکند و مجادله او با قوم و میفرماید وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ و بدرستی
که از پیروان نوح لَإِبْرَاهِيمَ هر اینه ابراهیم خلیل است در اصول شرع و طریق حق و ایذا دیدن و جفا کشیدن تابع او بود و دور نیست که در فروع شریعة
با اکثر ان پیرو او بوده باشد و میان ایشان دو هزار و ششصد و چهل سال بود و در مابین این مدت دو پیغمبر دیکر مبعوث شده بود یکی هود و دیکری
صالح در لباب و بعضی دیکر تفاسیر اورده اند که ضمیر راجع است بمحمد ص در رسالت کنایه از غیر مذکور اکرچه او بصورت سابق بود بر پیغمبر ما اما در بعضی
تابع مطلق او بود همچون سایر اتباع بفضل او مشرف کشته بودند و دین او را استایش کرده و دعا کرده که ربنا و ابعث فیهم رسولا و در حدیث امده که
که چون حقتعالی ملکوت اسمان و زمین را با ابراهیم نمود ابراهیم بجانب عرش نکریست نوری عظیم دید کفت خداوندا این چه نور است کفت نور حبیب
و صفی من محمد کفت در جنب او نور دیکر میبینم کفت باد رو وصی او علی بن ابی طالب است کفت خداوندا نور دیکری بینم نزدیک ان هر دو نور خطاب
امد که ان نور فاطمه زهرا ست دختر سید انبیا و زوجه خیر الاوصیا و بجهة این وی را فاطمه نام نهاده ایم که او دوستان خود را از دوزخ منع کند و باز
دارد همچنانکه مادر فرزند را فطیم سازد و از شیر باز کیرد کفت خداوندا دو نور دیکر میبینم نزدیک ایشان فرمود که ان دو نور دو فرزند و بیند حسن
و حسین کفت بار شاها نور دیکر که کرد ایشان در امده از چه کسانست کفت ان نور را مانند از فرزندان حسین کفت خداوندا نور های اسباب بینم
که کرد ایشان در امده فرمود که ان نور ها شیعیان و محبان علی اند و فرزندان او کفت بادشاها ایشان را بچه علامة توان شناخت کفت به پنجاه و یک رکعة
نماز کذاردن و انکشتری در دست راست داشتن و بسم الله الرحمن الرحیم در نماز بلند کفتن و پیش از رکوع قنوت خواندن و سجده شکر کردن ابراهیم
کفت خداوندا مرا از شیعه علی بن ابی طالب و فرزندان او کردان حقتعالی دعای او را اجابت کرد و او را داخل شیعیان علی بن ابی طالب کردانید و رسول
خود را ازین خبر داد و فرمود که وان من شیعته لابراهیم و بدرستی که ابراهیم از جمله شیعیان علی بن ابی طالب است پس ای محمد قصه او را بخوان و یاد کن إِذْ
جَاءَ رَبَّهُ چون امد ابراهیم بپروردکار خود یعنی تصدیق او نمود و از سر یقین کرویده باو بِقَلْبٍ سَلِيمٍ بدل خالص از شایبه شرک و پاک از جمیع معاصی و
غل و غش حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که سالم بود از جمیع ما سوی و از استار عوایق دنیا و علایق عقبی یعنی ابراهیم خلیل روی در بدرکاه ملک
جلیل اورد باز جمیع متعلقات کونین را ستر و از محبت این بر اختراز قال چون کفت لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مرید خود را یعنی نکوهش و سرزنش یعنی اذر که عم
او بود در تربیت قایم مقام پدر او و قوم مرکره خود را وقتی که ایشان را دید که بت پرستیدند بتان را اهتمام مینمودند مَاذَا تَعْبُدُونَ این چه چیز است که
می پرستید أَئِفْكًا آیا بجهة کذب آلِهَةً خدایان را یعنی بتان که بزعم شما خدایانند دُونَ اللَّهِ بجز از خدای تُرِيدُونَ اراده میکنید و مراد خود از ایشان
می طلبید فَمَا ظَنُّكُمْ پس چیست کمان شما بِرَبِّ الْعَالَمِينَ بپروردکار عالمیان یعنی چونکه سزاوار عبادت نیست نه غیر او پس اکر کسی که فرید کار عالمیانست
مستحق انست که او را پرستش کنند نه غیر او پس چیست مظنه شما که ترک پرستش مستحق عبادت کرده پرستش بتان قیام و اقدام مینمایید با ایشان
را شریک وی میسازید یا از عذاب و امینید و هیچ اندیشه نمیکنید از انکه کسی که شما را افریده باشد و شما او را کذاشته غیر او را پرستش کنید او شما را معذب
کرداند و یا معنی انست که پروردکار خود را بچه صفت از چه کمان میبرید تا او را مانند این بتان میکنید و ایشان را شریک او میکردانید ایشان چون از این
عتب ملزوم شدند اصلا بان التفات نکردند و کفتند که فردا عید ماست بصحرا خواهیم رفت و اطعام و نظم ها را نهاد تا نزد بتان میبریم و بر حوالی بتان میکذاریم
تا فردا که از صحرا باز کردیم و به بتخانه در ائیم و ان طعامها را بوسم تبرک و تیمن قسمت نمائیم تو فردا رفیق ما باش و مجمع ما را تفرج نما و از انجا با ما به بتخانه
در ای تا تجمل و زینت بتان و صورة و اشکال ایشان را نظر کنی و ما امیدواریم که بعد از تماشای دیکر ملامت ما نخواهی کرد و ما را در پرستش ایشان معاف
خواهی داشت ابراهیم بعد از استماع این کلام هیچ جواب نکفت روز دیکر عم و یاران او کفتند ای ابراهیم بیا تا بصحرا رویم فَنَظَرَ پس در نکریست ابراهیم
نَظْرَةً فِي النُّجُومِ نکریستنی بستارکان نه بطریق استخراج احکام نجوم از انرو که اهل تنجیم اهل ضلالند چنانکه حدیث المنجم کالکاهن و الکاهن
کالساحر و الکافر فی النار دلالت کند بران بلکه منشاء نظر کردن او بنجوم ان بود که ان شب او در داشت و چون ستارها که ایشان را کرده بوده بموضع معین
رسیده که او را نوبت تب میکرد و این هنکام که او را بصحرا میخواندند بان ستارها نظر کرد و دید که بان موضع معین رسیده بودند فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ
پس کفت بدرستیکه من بیمارم یعنی بیمار خواهم شد و نوبت تب فرا خواهد کرفت یا انکه قوم او از اهل تنجیم بودند ابراهیم در مواقع صعود و هبوط و مقارنه
ستارها نکاه کرد بعد از ان کفت انی سقیم و مقصود او این بود که من بواسطه کفر و عناد شما تنک دلم و بر ایشان خاطر و ایشان توهم کردند که او در علم

حبس م

بنجوم یافت که بیمار می شوم و بستکه چون قوم ابرهیم لفظ انی سقیم از او شنیدند متصور مرض طاعون کردند چه این مرض در میان ایشان عارض شده بود و
بسیار از ان می ترسیدند فَتَوَلَّوْا عَنْهُ پس برکشتند وان لحظه بیرون رفتند بجهت ترس انکه بیماری او بر ایشان سرایت نکند مُدْبِرِينَ در حالتی که روی کردکان
بودند یعنی او را تنها کذاشته روی بصحرا نهادند وچون بعیدکاه خود رفتند ابرهیم متوجه بتخانه شد فَرَاغَ پس بخفیه ایشان میل کرد إِلَىٰ آلِهَتِهِمْ
بسوی خدایان ایشان یعنی بتان که بزعم ایشان خدایان بودند چون بر بتخانه درامد بتان را دید که بانواع زینت اراسته واطعمه ملون نزد ایشان نهاده
فَقَالَ پس بر سبیل استهزا و سرزنش پرستندکان ایشان را کفت أَلَا تَأْكُلُونَ ایا نمیخورید این اطعمه لذیذه را وچون جوابی از ایشان نشنید دیکرباره از روی
تهکم کفت مَا لَكُمْ لَا تَنطِقُونَ چیست شما را که سخن نمیکوئید و مرا جواب نمیدهید در این کلام تنبیه نموده بر انکه اصنام چون جمادند و نمیخورند و سخن
نمیکنند پس اخس اشیا باشند وهیچ وجه صلاحیت عبادة نداشته باشند بعد از ان تبر برداشت فَرَاغَ پس پنهانی میل کرد عَلَيْهِمْ بر سر ایشان بزدن بر
ایشان ضَرْبًا بِالْيَمِينِ زدنی بدست راست که قوت او بیشتر بود از دست چپ و ان بتان هفتاد بودند همه را در هم شکست و پاره پاره کرد مکر بت بزرک
که از زر ساخته بودند و یاقوت در چشمش نشانده بعد از ان تبر بر دوش او نهاد و چون قوم از عیدکاه مراجعت نمودند و بر بتخانه درامدند ان
صورت را مشاهده کردند کفتند این فعل که باشد بعضی از ایشان کفتند که این کار ابرهیم است که همیشه مذمت خدایان ما میکند فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ پس
روی اوردند بسوی او يَزِفُّونَ در حالتی که شتاب کردند ومی دویدند تا او را بکرفته نزد نمرود بردند بعد از مباحثه ومجادله بسیار چنانچه در
سورة الانبیا کذشت قَالَ کفت ابرهیم أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ ایا می پرستید انچیزی را که میتراشید بدست خود از سنک و چوب عزاز بعوچکونه صحیح
باشد نزد عقل که شخصی معمول خود را پرستش نماید پس بجهت زیادتی انکار فرموده که وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ و خدای افریده است شما را وَمَا تَعْمَلُونَ واصل
جواهر انچه میکنید بدستها خود که ان اصل چوب و سنک است و شما میدانید که همه مخلوق خدای تعالی اند قَالُوا کفتند نمرود و خیلی خود را ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا کنید
برای سوختن ابرهیم بُنْيَانًا بنائی وان هیزم پرساخته و اتش در ان زنید از اطراف و جوانب فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ پس بیفکنید او را در اتش سوزان
پس ایشان بنائی ساختند که طول ان سی کز و عرض و بیست کز بود و پر از هیزم کردند و اتش در ان زدند فَأَرَادُوا بِهِ پس اراده کردند با براهیم كَيْدًا
مکری و حیله در هلاک او باین طریق که او را در منجنیق نشانده در اتش انداختند فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ پس کردانیدیم ایشان را بدتر و خوارتر
یعنی باطل کردانیدیم مکر ایشان را و اتش را بر ابرهیم کلستان ساختیم و ان را برهان روشن کردانیدیم بر علو شان او تا بلا ترمیون امده دانست که قوم او بایمان
نخواهند اورد وقصد مهاجرت کرد از ایشان وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ وکفت بدرستی که من رونده ام إِلَىٰ رَبِّي بجائی که پروردکار من مرا بان فرموده یعنی بشام
که در ارض مقدسه است سَيَهْدِينِ زود باشد که راه نماید مرا و توفیق دهد مرا بانچه مقصد من است از مصالح دینیه و اخرویه واین کلام بجهت وعده
بود که او سبحانه قبل از این با وکفته بود پس ابرهیم متوجه شام شد در ان راه هاجر بید تصرف ساره درامد و او را بشوهر خود هبه کرد وچون مالک او
شد از خدا طلب فرزند نمود و از روی مناجات فرمود که رَبِّ ای پروردکار من هَبْ لِي ببخش مرا فرزندی که مِنَ الصَّالِحِينَ از جمله صالحان باشد
و شایستکان درکاه تو بود تا یاری من کند بر دعوة وطاعة و مونس و همنشین من در غربت و کربت حق تعالی دعای او را اجابت کرد چنانکه میفرماید که
فَبَشَّرْنَاهُ پس مژده دادیم او را بِغُلَامٍ حَلِيمٍ بر پسری بردبار که در کارها تعجیل نکند پیش از وقت ان با وجود قدرت او بران وحلم او بیشتر بود کردد
اول بلوغ وجوانی پدر او را کفت مرا فرموده اند که ترا ذبح کنم او کفت که بکن انچه ترا بان فرموده اند و در وصف ورده که ختنه اسمعیل را ان هنکام
با براهیم ارزانی فرمود و بحکم یزدان هر دو را از زمین شام بمکه اورد و اسمعیل انجا نشو و نما کرد تا وقتی که ابرهیم از طرف شام بدیدن وی امد در انوقت
او سیزده ساله شده بود روزی از شکار باز کشته اثار غبار شکار کاه کرد برکرد رخسارش نشسته و از تاب افتاب سنبل زلفش اشفته حضرت
خلیل بر سر راهش نشسته بود چون نظر کرد رخساری دید چون کل شکفته و عذاری مشاهده کرد تابنده تر از ماه دو هفته مهر پدری از طبع بشری در
حرکت امده غیرت الهی سلسله محبت وانین متحرک ساخت چون شب هشتم ذی الحجه رسید که شب ترویه بود بعد از وظیفه عبادت بطریق عادت سر بر بالین
استراحت نهاد در خواب او را ندا کردند که یا خلیل دعوی محبت ما میکنی و مهر فرزند در دل خود راه میدهی اکر تشنه وصال مائی برخیز و بدشنه تیز فرزند
دلبند خود را قربان کن ابرهیم از سطوت این خواب و هیبت این خطاب بیدار شد همه روز متردد بود از انکه این خواب بود و با خود میکفت که ایا این امر
رحمانی است یا وسوسه شیطان چون شب بخواب رفت باز همان واقعه دید که شب قبل دیده بود وچون روز عرفه شد معرفت پیدا کرد که این خواب حقانی
است و در شب نحر همین خواب دید یقین او زیاده شد و دانست که مامور است و امر می باید شد و اطاعت ان می باید کرد سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده
که خواب انبیا بمنزله وحی است و عمل کردن بان واجب و متحتم و کویند که حقتعالی در حال بیداری با وخطاب کرده بود که هرکاه در خواب بتو امر کنم که فرزند
را ذبح کن بان امر قیام نمای وچون ابرهیم ان واقعه را دید در ادای امر عزم را تصمیم داد صبح روز نحر هاجر را کفت برخیز و فرزند خود را کسوت فاخر و خلعت
ظاهر بپوشان که او را بمهمانی دوستی میبرم و خانه چشمش را بسرمه بیارای که حوادث و لت سرای دوست چشم انتظار در راه دارند و کیسوی مشکین او را
که خدام ضیافت حلقه در در ایستاده اند سودای وصال او در سر دارند هاجر حسب الامر نمود و فرزند را چند پوشانید و موی او را شست و شانه کرده
بوسید و بوئید و کفت ای جان مادر نمیدانم که ترا بکدام مجمع میبرند ما از کیسوی تو بوی پریشانی میشنوم و معلوم ندارم که ترا بکدام مهمان خانه
دعوت میکنند اما در دل بریان خود خوناب جکر کباب می بینم ابرهیم کفت هاجر را که کارد و رسنی بیار تا با خود ببرم هاجر کفت یا خلیل الله
مهمانی را سطه پیوند و مواصلت دوستان باشد وکارد الت قطیعت و هجرانست انجا بچه کار اید خلیل کفت شاید انجا قربانی باید کردن و

وغالبت وحقیقت ان در پیش حضمان او وچون ابرهیم از میان ایشان برامد

ابرهیم م

به کار در دوستی قربانی کردن مشکل است پس خلیل اسمعیل و هاجر را وداع کرده روی به بنا نهادند فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ پس چون رسید اسمعیل با پدر
السَّعْیَ بمواضع سعی که میان صفا و مروه است و گویند قریب ببلوغ است قَالَ گفت ابرهیم با او از روی شفقت و رحمت یَا بُنَیَّ ای پسرک من تو می
دانی که بحکم قضای الهی بی تحمل بلا و کربت نامتناهی مبتلی شده و تناول شهد لقا بی تجرع زهر بلا و کربت نامتناهی دست ندهد و من مدتی است که کمر
مقاسات بلیات بر میان جان بسته ام و بر مرصد صبر و شکیبائی مترصد ورود وفود محنت و اذیت نشسته اما هیچ بلا بدین ابتلا نمی رسد که إِنِّی أَرَی
بدرستی که من می بینم پیوسته فِی الْمَنَامِ در خواب أَنِّی أَذْبَحُکَ آنکه من ذبح میکنم ترا یعنی پیاپی در خواب خطاب الهی بمن میرسد که داغ فراق چون تو
فرزندی بر دل بریان نهم و نازپرورده چون ترا بزخم تیغ بیدریغ قربان کنم فَانْظُرْ مَاذَا تَرَی پس بنگر درین کار که چه چیز می بینی غرض ابرهیم ازین مشورت این بود که
معلوم کند اسمعیل درین بلیه عظیم شکیبائی و ثبات قدم را خواهد مرعی داشت یا آنکه جزع و فزع و بیطاقتی خواهد کرد اسمعیل چون این کلام
از پدر بزرگوار خود بشنید از روی لطف و خوشی و طوع و رغبت خود قَالَ یَا أَبَتِ گفت ای پدر بزرگوار من اگر هزار جان داشتمی و فرمان الهی نازل
شدی که همه آنرا قربان ما کن بی اهمال همه را در راه او فدا کردمی با این یک جانی که دارم مضایقه خواهم کرد افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ بکن آنچه فرموده شده
بآن و بجای آر آنچه ترا در خواب نموده اند سَتَجِدُنِی زود باشد که بیابی مرا درین امر إِنْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواهد خدای مِنَ الصَّابِرِینَ از صبر کنندگان
بر ذبح یعنی اگر توفیق سبحانی قرین حال من باشد من متحمل این بلیه عظیم شوم و اصلاً از آن جزع نکنم چه مثل مرا بدل هست و حضرت خلیل را بدل نیست
فرزند را عوض ممکن است و حضرت عزت را عوض ممکن نه از حضرت عزت فرمان کردن و از من گردن نهادن و از تو که خلیلی تیغ کشیدن و قربان کردن
ای پدر اگر بعد از این گویند که ابرهیم از برای فرمان حق پسر را قربان کرد این نیز خواهند گفت که اسمعیل در راه رضای حق سر باخت از کعب الاحبار مروی
است که در وقتی که خلیل اسمعیل را از نزد مادر بیرون آورد ابلیس پر تلبیس ازین قضیه مطلع شد با خود گفت وقت آنست که مکری سازم تا بنای
خاندان خلت بر اندازم پس با خود تامل کرد که زنان را قوت شکیبائی کمتر است و دل مادران بجانب فرزندان از پدر مایلتر اند اول بوسوسه او پردازم
پس بصورت پیری نزد هاجر آمد و گفت ای هاجر هیچ میدانی که خلیل اسمعیل را کجا میبرد گفت بلی بمهمان دوستی میبرد ابلیس گفت ای غافل وی را میبرد
تا رخسار گلنار او را بزخم تیغ خونبار گرداند و سنبل پرتاب او را در دم تیغ بخون خضاب کند هاجر گفت ای پیر خرف کشتن عجب که تو ابلیس نباشی پدری
چو خلیل و پسری چون اسمعیل چگونه دلش بار دهد که میوه رسیده و نهال خود را که نوباوه باغ خلت است و گلدسته بوستان ملت بر خاک هلاک
اندازد گفت مدعای او آنست که خوابی دیده و حضرت جلیل او را فرموده که فرزند خود را در راه ما قربان کن هاجر گفت خلیل دروغ نگوید و چون فرمان
رب العالمین بدین صورت صادر شده باشد هزار جان هاجر و فرزند او فدای رب جلیل باد ابلیس از هاجر نومید شده نزدیک خلیل آمد و گفت ای
ابرهیم هزار جان مقدس فدای کمان ابروی اسمعیل که سر تیر تو میخواهی که او را گلگون خون آلوده کرده چون تیر پرتاب بر خاک افکنی و رخساره تابان او را
گلناری سازی و موی چو جعد او را بخون خضاب کنی درین تامل نمای و درین تفکر کن باعتنا تا چونکه سرو خویش را خواهی برید اول از بی رونقی
جویبار اندیشه کن ابرهیم دانست که او شیطانست تیر استعانه در کمان لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم نهاده بجانب وی افکند او منزجر نشده
گفت ای ابرهیم خواب تو شیطانی است اگر حق تعالی کسی را چگونه بناحق بقتل فرزند امر کند ابرهیم گفت تو شیطانی و ترا بانبیا دسترسی نباشد خواب من
رحمانی است و امری که دوست فرموده مشتمل است بر حکمتهای پنهانی من بغیر از فرمان برداری و چاره ندارم ابلیس گفت ای خلیل الحمد لله چگونه راضی شدی
که بدست خود چنین فرزندی را هلاک کنی ابرهیم را آتش غضب افروخته گشت و گفت ای مردود مطرود دانم که مراد آتش می افکندند جبرئیل که
بدر رفته مقربان درگاه هست باد مرا اینها خواست که عنان توکل مرا از طریقه توجه بحضرت دوست بگرداند سخن او در دل من اثر نکرد تو که واپس تری از ایشان مرا هم
میخواهی که مرا بوسوسه از راه ببری هرگز نتوانی بجلال ذو الجلال که اگر مرا از مشرق تا مغرب فرزند باشد و فرمان الهی در رسد که همه را بدست خود بکش
همه را بتیغ بیدریغ بکشم و هیچ باک ندارم زیرا که جز رضای الهی مراد دل من نیست از ابن عباس روایتست که چون ابرهیم در منی بجمره اول رسید شیطان آمد
و او را تعرض رسانید هفت سنگ بوی انداخت و از آنجا بجمره دویم آمد باز شیطان را دید هفت سنگ دیگر بوی انداخت و چون بجمره عقبه رسید آنجا
نیز بر او ظاهر شد هفت سنگ دیگر بوی انداخت بواسطه این رمی جمرات ثلاثه از افعال حج شد و چون ابلیس خسیس از وسوسه خلیل جلیل محروم
ماند پیش اسمعیل آمد گفت ای غنچه گلستان رسالت و میوه بوستان عزت و جلالت هیچ میدانی که پدر ترا بکجا میبرد گفت بمهمان دوستی میبرد گفت غلط
کرده ترا میبرد تا بکشد و میگوید که حق تعالی مرا در خواب فرموده که فرزند خود را قربان کن اسمعیل گفت ای پیر بی تدبیر اگر فرمان عزت است هزار جان
اسمعیل نثار امر جلیل و فدای خلیل باد ابلیس گفت ای پسر ترا تحمل تیغ تیز نباشد باید نزاع کنی اسمعیل گفت ازین در گذر که من در راه فرمان حق تعالی
بر یکی تابم و خم از امر پدر نمی پیچم ای پیر نابالغ نادانسته که حکم خلیل را حرمت و حرمت است فرمان خلیل بس ما را فتح و فتوح من ابلیس بکرباره مبالغه
آغاز کرد و ابرهیم مقداری دور داده پیش بود اسمعیل نعره زد که ای پدر این پیر گمراه مرا میرنجاند خلیل گفت ای فرزند آن ابلیس روسیاه است بدو تو
سنگ از ره درگاه سنگی چند در کار او کن که سنگ پر آشوب جنگجوی سزاوار ضربت سنگ است اسمعیل سنگی چند بجانب آن ناکس انداخت و آن سنگ
لعین را سنگسار ساخت و گفت ای پلید ترا گفتند سر به سجده کن از آن گردن کشیدی لاجرم طوق لعنت در گردنت افتاد و چون مرا گویند سر بیار اگر
گردن نهم مبادا که گردن جانم از طوق شوق آنکه صادق الوعد است محروم ماند شیطان ازینجا نیز مهمی نساخته منکوب باز گشت و ابرهیم در منی قرار گرفت
اسمعیل را پیش خود بنشاند و کارد و رسن از آستین بیرون آورد و پیش او بر زمین نهاد و گفت ای فرزند هیچ وصیتی داری که بجا آورم گفت ای پدر وصیت

دائم

دادم او من قبول کن اول انکه بوقت کشتن دست و پای مرا محکم به بند که ابرهیم کفت ای فرزند خدای مهربان ایفرزند چرا جزع میکنی کفت ای پدر جزع نمیکنم اما این وصیت
بجهت دو معنی است یکی انکه زخم کارد هول انکیز چون بتن نحیف و جسم ضعیف من رسد مبادا که دست و پای زنم صورتی از من بوجود اید و بدین حرکت نام مرا
از جریده صابران بیرون کنند دوم انکه حرمت تو بر من واجبست شاید که در وقت اضطراب دست و پای زنم و جامه تو بخون من الوده شود بدین بی ادبی
از ارباب عقوق و عصیان کردم ابرهیم این وصیت قبول کرد کفت دیکر چه وصیت داری اسمعیل کفت وصیت دیکر انستکه بوقت قربان کردن روی من
بر خاک نهی و در این وصیت نیز دو چیز ملاحظه کرده ام یکی انکه حضرت عزت خواری و زاری بنده را دوست دارد و در وقتها کرد الود و جبینها کرد فرسوده
را نیز او قدری هست چون مرا باین حال بیند بنظر رحمت در من نکرد دیکر انکه تعلق خاطر پدران بمحبت فرزندان بسیار است میترسم که در حالت تیغ راندن
نظر تو بر روی و موی من افتد و سلسله مهر و شفقت پدری در حرکت اید و در فرمان حضرت یزدان تاخیری واقع شود و این تاخیر عین تقصیر باشد
ابرهیم را در این حالت رقتی امد و فرمود این وصیت نیز قبول کردم وصیت سیم کدام است اسمعیل کفت یا خلیل الله میدانم که چون بخانه باز روی مادر
فراق دیده و هاجر هجران کشیده چون مرا همراه تو نه بیند بجوشد و بغصه بخروشد و بدرد دل اغاز زاری کند و از سوز سینه و حرارت جکر نعره
زند در خواست من انست که با وی درشتی نکنی که فراق فرزندان بر مادران بغایت صعب دشوار باشد او را بتلطف دلداری فرمای و راه تسکین
و تسلی بر او بکشای و سلام من باو رسان و بکوی که اسمعیل توقع نموده که مرا بحل کنی و در فراق من صبور باش که حق صابران را دوست دارد
و چون ایفرزند مستمند بدیدار تو خوی کرده بودم از سر خاکم قدم باز مدار ای پدر هم نشینان محله و دوستان مکتب را از من سلام برسان و بکو که اسمعیل
از شما توقع نموده که هر جا جمع شوید از تنهائی و پریشانی این غریب را فراموش مکنید و در هر مجلس که شمع طرب فروزید این کشته تیغ بلا و خون ریخته
میدان ابتلا را بانکی سوزناک و اهی دردناک یاد اورید ابرهیم این وصیت نیز قبول کرد و بدل قوی دست و پای اسمعیل را بربست خروش
از ملاء اعلی برامد و فغان از ملائکه عالم بالا برخاست و بنظاره ایستاده و در حال پدر و پسر و تفویض و تسلیم ایشان میکریستند و میکریستند
و میکفتند یا رب چه بزرک بنده ایست ابرهیم که او را برای تو در اتش افکندند باک نداشت و اکنون برای تو فرزند خود را قربان میکند و هیچ غم
ندارد حق تعالی بر ایشان خطاب کرد که ما او را خلعت خلت پوشانیده ایم و جام محبت نوشانیده ایم و در کلستان محبت خار ابتلا و محنت خالی نیست
فلما اسلما پس انهنکام که پدر و پسر تسلیم کردند حکم خدای را یعنی ابرهیم بفدای پسر و پسر بفدای پدر سر تسلیم نهادند وتله للجبین بیفکند
ابرهیم پسر را بر پیشانی یعنی پیشانی او را بر زمین وضع نمود بالتماس او و تیغ تیز بر حلق او نهاده و در روایتی واقع شده که هفتاد بار تیغ را بر حلق اسمعیل
بکشید و ذره از پوست و کوشت و رک و پی او نبرید ابرهیم در غضب شد کارد را از دست بیفکند و بعضی ذکر کرده اند که کارد باوی بسخن امد که
ای پیغمبر خدای بر من خشم مکیر الخلیل یامرنی بالقطع والجلیل یمنعنی خلیل مرا به بریدن میفرماید و ملک جلیل مرا از بریدن باز میدارد من میکنم
که ملک جلیل میفرماید و در روایتی امده که حق سبحانه و تعالی صحیفه مس بشکل حلقه در حلق اسمعیل پیدا اورد تا کارد را از بریدن باز داشت
پس حق سبحانه میفرماید که عمل ابرهیم مقبول درکاه ما شد و او را پسندیدیم وناديناه و ندا کردیم او را ان یا ابرهیم که ای ابرهیم خلیل قد
صدقت الرؤیا بدرستیکه راست کردی خوابی را که دیده بودی پس عزم جزم کردی بر قربان کردن او با تیان نمودن تو بمقدمات ان و در بعضی
تفاسیر اورده اند که ابرهیم در خواب دید که پسر خود را میکشت اما اثر خون پیدا نمیشد و چون در بیداری همان صورت واقع شد حق تعالی فرمود
که ای ابرهیم خواب خود را راست کردی بند از دست و پای بردار و او را از این بند خلاص کن انا کذلک نجزی المحسنین بدرستیکه ما همچنانکه
پاداش دادیم ابرهیم را و اسمعیل را بر نیکوئی عمل و غم او را بفرج بدل کردیم و محنت او را بمسرت پاداش میدهیم نیکوکاران را ان هذا بدرستیکه ابتلا و
امتحان ابرهیم لهو البلاء المبین هر اینه او را ما ابتلائیست هویدا که بان مخلص و محب ثابت قدم از غیر او ممتاز شود و در اخبار امده که در حینی که ابرهیم
اسمعیل را ذبح میکرد فرشتکان در ان متعجب بودند و از ان واقعه متحیر و میکفتند یا ابرهیم سخی تر است با انکه فرزند را فدا میکند یا اسمعیل جوان
مرد تر است که برضای خود پدر بجان در میبازد در ان حال خلیل میکفت که جوانمردی مراست که فرزند دلبند جکربند خود را برای دوست قربان میسازم
و بلسان اشارت اسمعیل میفرمود که من سخی ترم که جان عزیز را دادم و در راه او در میبازم اما جبار جلیل هر دو را معزول کرد و کفت جود من بیشتر
است و کرم من از همه در پیش که ناکشته را از برای ابرهیم بکشته حساب میکنم و فنا ناخواسته از برای اسمعیل فدا میفرستم یا جبرئیل برو و این فدا ببر و ابرهیم
را بکو که خواب خود را راست کردی و شرط فرمان بجا اوردی ابرهیم متحیر ایستاده بود که جبرئیل در رسید و کوسفندی را از بهشت بیاورد چنان
که میفرماید وفديناه و فدا کردیم اسمعیل را بذبح بانچه از ذبح کنند عظیم بزرک جثه یا بزرک مرتبه و منزلت چه مرسل ان ملک جلیل و رسول
جبرئیل و مرسل الیه ابرهیم خلیل و کویند که عظم ان بجهت ان بود که چهل سال در بهشت چرا کرده بود و یا بسبب انکه کوسفندی بود که هابیل در راه خدا
قربان کرده و از امام محمد باقر مرویست که ان کوسفند سفید بود و شاخ دار و از اسمان در کوهی که در جانب مسجد منی است فرود امد با بو حمزه
و سطی و مرهی او بر وجهی بود که در سایه خود میرفت و نظر میکرد در سایه خود و در سایه خود میخسپید و میچرید حاصل که جبرئیل او را از نزد ملک
جلیل اورد و کفت الخلیل بزرکوار هوای صاحب قدم وفادار حضرت رب الاسلام میرساند و میکوید برای خلت بی علت قربانی فرزند دلبند جکربند کواه
کذرانیدی من از دست و پای فرزند دلبند باز کشای و بدست و پای این کوسفند بند و او را قربان کن ابرهیم دست فرزند بکشاد و پای
کوسفند بربست و کفت ای فرزند دلبند را جکربند جبرئیل سلام ملک جلیل بتو اورده و میکوید که دست میفرماید که ای اسمعیل بتیغ بلا صبر

کردی و در مقام تسلیم و اطاعت بجای آورد که دست بدعا برآر و هرچه مراد تست بزبان آر تا صله عطا در دامن دعای تو نهم اسمعیل دست بدعای
برداشت و بر سبیل تمام گفت بار خدایا هر کرا از امت پیغمبر آخر الزمان که در حال رفتن تیغ زبان او بر شهادت توحید گویا باشد گناه او در من
بر بخش جواب آمد که ای اسمعیل وای پسندیده ملک جلیل وای نور دیده خلیل مرادت بر آوردم و گناهکاران امت پیغمبر آخر الزمان را بتو بخشیدیم

چون نشدی از جان و دل قربان ما — سر نپیچیدی تو از فرمان ما
شد دعاهای تو در دم مستجاب — امتان را از تو باشد فتح باب

و در عیون الرضا منقولست که چون حقسبحانه و تعالی گوسفند برای فدای اسمعیل فرستاد و ابرهیم او را ذبح کرد بخاطر مبارکش خطور کرد که اگر بدست خود فرزند خود را
قربان کردمی عجب ثواب عظیمی یافتمی حقسبحانه باو وحی فرستاد که ای خلیل از جمله خلقان کرا دوست تر میداری ابرهیم گفت محمد را که حبیب و صفی
تست خطاب آمد که فرزندان او را دوست تر میداری یا فرزندان خود را ابرهیم گفت فرزندان او را مجاور حقتعالی وحی کرد که یکی از فرزندان او را
بخواری و زاری و جور و ستم و غریبی تنها گرسنه و تشنه در دشت کربلا شربت شهادت بچشانند ابرهیم چون شمه از این واقعه شنید قطرات حسرت
از چشمه چشم بر رخسار نازنین فرو بارید خطاب آمد که ای ابرهیم ثواب گریستن تو بر حسین و المی که از آن محنت بر دل تو رسید برابر آن ثوابست که فرزند
خود را بدست قربان کنی القصه چون ابرهیم در کوره امتحان در بیرکی غش پاک بیرون آمد و بر محک ابتلا پاکیزه ظاهر شد مستحق ثنای جمیل
ملک جلیل شد چنانکه میفرماید وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ و باقی گذاشتیم بر ابرهیم ثنای عام را فِي الْآخِرِينَ در میان پسینیان یعنی امت آخر الزمان تا قیام
قیامت هرگاه نام او را بر زبان آرند زبان بمدح گشایند و به نیکوئی وجهی او را ستایش کنند سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ سلام و تحیت از جانب خدا بر ابرهیم
است كَذَٰلِكَ همچنانکه پاداش دادیم ابرهیم را بذکر جمیل نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم ثواب کاران را بثواب جزیل إِنَّهُ بدرستیکه ابرهیم
مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از جمله بندگانی است که گرویده اند و تصدیق کننده اند و بعد از گذشتن پنج سال از بشارت اسمعیل با برهیم باز او را
بمولدی وَبَشَّرْنَاهُ و بشارت دادیم او را بِإِسْحَاقَ بوجود فرزندی که اسحق نام نَبِيًّا در حالیکه مقرر شده بود که او پیغمبر باشد مِنَ الصَّالِحِينَ از جمله
شایستگان و ستودگان وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ و برکت دادیم بر ابرهیم وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ و بر پسر او اسحق یعنی بایشان کرامت اصناف مکرمت دینی و دنیوی را
و با آنکه اولاد و ذریت او انبیا ساختیم تا بروز قیامت وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا و بعضی از فرزندان ایشان مُحْسِنٌ نیکوکارند بایمان و طاعت وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ
و بعضی دیگر ستمکار بر نفس خود بکفر و معصیت مُبِينٌ که هویدا است ظلم و عصیان ایشان یعنی از ایشان هم مؤمن نیکوکارند و هم کافر بدکار و
بعد از ذکر قصه ابرهیم و اولاد اطهار و انعام بر ایشان بیان انعامی میکند وَلَقَدْ مَنَنَّا و بدرستیکه ما منت نهادیم و انعام فرمودیم عَلَىٰ مُوسَىٰ
وَهَارُونَ بر موسی بن عمران و برادر او هرون و مراد نعمت نبوت و رسالت است با سایر نعم دینیه و دنیویه وَنَجَّيْنَاهُمَا و برهانیدیم ایشان را وَقَوْمَهُمَا
و گروه ایشان یعنی بنی اسرائیل را مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از اندوه بزرگ یعنی از غرق و مغلوبیت ایشان در دست دشمنان و ایشان را عمل سخت فرمودن و
نَصَرْنَاهُمْ و یاری دادیم همه ایشان را بر فرعون و اتباع او فَكَانُوا پس بودند هُمُ الْغَالِبِينَ ایشان غلبه کنندگان بر دشمنان بعد از آنکه مغلوب و منکوب
بودند وَآتَيْنَاهُمَا و عطا فرمودیم بموسی الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ براه راست یعنی حق که راه بهشت است وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا و باقی گذاشتیم بر هر دو ثنای
نیکو فِي الْآخِرِينَ در میان امتان باز پسین یعنی امت محمد صلعم که همیشه بذکر ایشان مشغولند باز گذاشتیم بر میان موسی و هرون در میان امت پیغمبر آخر الزمان
اینکه میگویند سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ سلام بسیار بر موسی و هرون است إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستیکه ما همچنانکه تعظیم ایشان نمودیم نَجْزِي
الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکوکاران را بثواب جمیل بوجه تکریم إِنَّهُمَا بدرستیکه موسی و هرون مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندگان گرویده اند
و تصدیق کنندگان بجمیع اوامر و نواهی و عمل کنندگان بر وفق آن و چونکه الیاس نبی مشهور سبط هرون بود از اینجهت حکایت او را در عقب ذکر موسی و
هرون یاد نموده و فرموده وَإِنَّ إِلْيَاسَ و بدرستیکه الیاس بن یاسین بن منشا بن فنحاص بن العیزار بن هرون که ابن عم الیسع است لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ
از جمله فرستادگان است بدعوت نمودن و مردمان را براه حق خواندن إِذْ قَالَ یاد کن چون گفت لِقَوْمِهِ مر گروه خود را بطریق انکار أَلَا تَتَّقُونَ
آیا نمی‌ترسید از عذاب الهی در باب تواریخ گفته اند که چون حزقیل که از خلفای موسی بود وفات کرد فتنهای عظیم در میان بنی اسرائیل پیدا شد و ایشان
عهدها شکستند و تورات را باز پس انداختند و در آن زمان پادشاهی بود نام او اجب در اول مسلمان بود و در آخر باغوای زن خود که ازبیل
نام داشت دین خود را گذاشت بت پرست شد و رعایا اتفاق با او کرده از دین خود برگشتند و به پرستیدن بعل مشغول شدند و آن بتی بود از طلا و بیست
گز بلندی او بود و چهار روی داشت مجوف بود و چهار صد خادم بخدمتگاری او مشغول بودند و ایشان آن بت را خدای دانستند و خادمان را پیغمبران
و چون که آن بت در شهر بک بود که از بلاد شام است از اینجهت آن شهر باسم بعلبک مشهور شد القصه شیطان بیامدی و در شکم او رفتی و ایشان را بپرستیدن
او تحریص نمودی و بکلمات مضله با ایشان سخن کردی و پادشاه هرگاه بجائی رفتی زن او شکال زن بر آمدی و بجای شوهر نشستی و حکم کردی و این زن
هفت شوهر را بتلبیس کشته بود و هفتاد پسر از این شوهر و شوهران دیگر پیدا کرده و عابدی در جوار او باغی داشت که حاصل آن را
سرمایه معیشت کردی و بوظایف عبودیت قیام نمودی این زن طمع در آن باغ کرد هرگاه با شوهر خود نشستی تعریف باغ عابد کردی و گفتی بیا تا او را بکشیم
و باغ او را متصرف کنیم و شوهر او را از این امر شنیع نهی کردی اتفاقا روزی پادشاه غایب شد زن مرد صالح را متهم ساخته بعلت آنکه او پادشاه را دشنام
داده باز هانیدش او را بکشت و باغ او را متصرف نمود چون شوهرش باز آمد بر این قضیه واقف شد زن را عتاب کرد و گفت عنقریب شآمت خون ناحق بر ما اثر
کند و پادشاهی از دست ما برود آخر الامر حقتعالی الیاس را بجانب ایشان فرستاد و فرمود که با آن پادشاه بگو که من انتقام عابد را از شما بکشم و بجهت

وَهَدَيْنَاهُمَا و راه نمودیم هر دو را

از امام علی بن موسی الرضا ع

او تعدی و ظلم ترا و زنت را بکشم و در این باغ بیفکنم بر وجهی که هیچکس بر شما رحم نکند و شما را دفن نکنند تا سباع برای شما و جوارح گوشت شما را بخورند
الیاس بیامد و پیغام بگذارد و رو بایشان کرد گفت أَتَدْعُونَ بَعْلًا آیا میخوانید یعنی میپرستید بعل را که بتی بود وَتَذَرُونَ و وامیگذارید یعنی پرستش
نمیکنید أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ نیکوترین خلق کنندگان را که در امر او خالقین مصورین اند با صانعان یعنی نیکوترین صورت کنندگان که صنعت شما بنده کانند اللَّهَ رَبَّكُمْ
خدائی است که او سزاوار پرستش شماست وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ پروردگار پدران پیشین شما و چونکه خالق شما و آبا و اجداد شما اوست پس سزاوار پرستش و فرمان
نمایید و از عبادت غیر او دست بدارید پادشاه بر او خشم گرفت و گفت تو در دعوی نبوت کاذبی ما در بت پرستی در راه صوابیم دیگر باره الیاس
آغاز دعوت کرد ملک قصد کشتن او کرد الیاس دعا کرد که بار خدایا وی را مبتلا گردان ببلائی تا بآن مشغول شده از جستجوی من غافل
شود حقتعالی دعای او را اجابت کرد و پسر او را بیمار کرد پادشاه او به پسر مشغول شد و مضطرب گشت و نزد بتان آمد و هر چند برای پسر دعا کرد اثری
پیدا نشد پیش بعل آمد متضرع شفاء پسر را از او طلبید اینجا نیز فهم او متمشی نشد آخر با خادمان بت گفت که بعل از ما در غضب شده که اجابت دعای
ما نمیکند بشام روید و از خدا بخواهید که در آنجا شفای پسر طلبید ایشان بشام رفتند و چون بدامن کوه رسیدند که الیاس در آنجا بود الیاس
حاضر شده بیرون آمد و ایشان را دعوت کرد و گفت پادشاه را بگوئید که بعبادت خدا مشغول شود تا من دعا کنم و خدای تعالی او را شفا دهد آن جماعت
برگشتند و احوال را بعرض رسانیدند پادشاه گفت چرا او را نزد من نیاوردید و مدتی است که در تجسس اویم گفتند او را در میان ابهتی است که
ای ملک بدامن آن کوه رسیدیم چندان هول و خوف بما نشست که مجال سخن کردن نداشتیم ملک لشکر را بآنجانب فرستاد هر چند تجسس کردند او را
نیافتند باز گشتند ملک گفت بحیله او را باید گرفت پس پنجاه مرد را بفرستاد تا نزد او اظهار ایمان کردند و او را گرفته نزد ملک آوردند الیاس
گفت بار خدایا اگر اینها قصد کید دارند همه را هلاک ساز در ساعت آتشی آمد و همه را بیکجا بسوخت ملک پنجاه مرد دیگر فرستاد ایشان نیز سوخته
شدند همچنین پنجاه پنجاه می آمدند و هلاک می شدند تا هزار مرد سوخته شدند مرد مستکبر پادشاه را وزیری صالح و مسلمان بود او را بجانب
الیاس فرستاد تا الیاس را بحیله بدام آورد وزیر چون نزدیک کوه رسید و آواز داد الیاس او را شناخت بیرون آمد او را در بر گرفت و هر دو
گریه افتادند وزیر گفت ای الیاس اگر صلاح باشد با تو باشم و اگر فرمان کردم وحی آمد با الیاس که مصلحت آنستکه او با تو باشد که من نگهبان شما ام از
کید اعدا و قبض روح پسر ملک میکنم تا ایشان بتعزیه مشغول شوند و هر دو از آن کوه بیرون آمده جلای وطن کردند در اثنای راه بخانه زنی
رسیدند متی نام که مادر یونس پیغمبر بود و یونس در آن زمان کودکی بود شیرخوار و چون الیاس را بدید با او انس گرفت و مدتی با هم بودند بعد از
آن الیاس از آنجا بیرون آمد و در اندک زمانی یونس فوت شد مادرش بسیار مضطرب شد نزد الیاس آمد و گفت دعا کن تا پسر من زنده شود
الیاس بفرمان خدا دعا کرد یونس زنده شد آخر الیاس باز گشت بمقام خود آمد و گفت بار خدایا من از دست این کافران بتنگ آمده ام یا قبض روح
من کن یا هفت سال ایشان را بقحط مبتلا ساز حقتعالی فرمود هفت سال بسیار است گفت پنج سال خطاب آمد که هنوز بسیار است گفت سه سال فرمود
چنین باشد الیاس دعا کرد حقتعالی باران از ایشان باز گرفت الیاس گفت روزی من از کجا باشد گفت مرغی بفرستم تا از جای دیگر روزی تو رساند
القصه مردم از گرسنگی مردند و چهارپایان هلاک می شدند ابن عباس گفت در آخر سال الیاس بر در خانه زن مومنه رسید و گفت هیچ طعامی داری
گفت قدری آرد و چربی و روغن در بیت دارم پس زن از آن طعامی ساخت و الیاس بخورد و دعا کرد که بار خدایا او را برکت ده حقتعالی ظرفهای او پر از آرد
کرد و از آنجا برفت بخانه الیسع آخر آمد و او را قحط رنجور کرده بود و مادر او او را داد و التماس کرد که از برای الیسع دعا کند الیاس دعا کرد و او
شفا یافت و مادر و پسر هر دو با او ایمان آوردند بعد از آن بمیان قوم رفت و گفت ای قوم قحطی را سه سال گذشت بیگانگی خدای تعالی اقرار کنید و از سر اعتقاد
ایمان آورید تا از این عذاب برهید ایشان قبول نکردند الیاس گفت اگر خواهید بطلان شما و حقیت دین من بر شما ظاهر گردد بتان را حاضر کنید و خود
ایشان دعا کنید تا مدد باران اگر اجابت کنند شما از دین خود بر نگردید و اگر من دعا کنم و خدای اجابت کند شما تابع من شوید همه قرار دادند و بتان را
آراسته کردند و از ایشان باران خواستند اجابت نشد الیاس دعا کرد فی الحال باران آمد همه از عهد خود برگشتند و بر انکار افزودند فَكَذَّبُوهُ پس
تکذیب کردند او را و حق تعالی خطاب کرد با الیاس که در میان ایشان فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ پس بدرستی که ایشان هر آینه حاضر شدگانند در عذاب إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ
الْمُخْلَصِينَ مگر بندگان خدای که پاک شدگان بودند از شرک و نفاق آخر الیاس از میان قوم بیرون آمد فرمان رسید فلان روز در فلان موضع رو
و هرچه بر تو ظاهر شود بر آن سوار شو الیاس در زمان معین بمقام مقرر رفت صورت شیری یا اسبی آتشین پیش وی آمد بر آن سوار شد و الیسع را خلیفه خود کرد ایزد حق
تعالی او را پر و بال داده و شهوة و طعام و شراب از او برداشت و با فرشتگان بپرواز آمد و او موکل است بر بیابانها چنانکه خضر بر دریاها و در عرفات
باهم ملاقات میکنند و در رمضان باهم در بیت المقدس افطار مینمایند و جمعی از صلحای امت ایشان را می بینند و سعید جبیر روایت کند که مهدی
صالح گفت با درون میرفتم در میان روز که آفتاب نهایت گرم بود مردی را دیدم در میان بیابان ایستاده گفتم تو کیستی جواب نداد دیگر باره پرسیدم
هیچ نگفت نوبت سیم که سؤال کردم گفت الیاس چون نام الیاس شنیدم خوفی و لرزه بر من واقع شد بمرتبه که نتوانستم که ضبط خود کنم گفتم دعا کن
تا ترس از من زایل شود و سرما برطرف شود دعا کرد فی الحال من بخود آمدم در اثنای دعا شنیدم که هشت نام خدای را برخواند یا رحیم یا حنان یا منان یا حی
یا قیوم و سه نام دیگر سریانی بود بعد از آن دست بر کتف من نهاد چنانکه خنکی و راحتی بمن رسید او را گفتم وحی بتو می آید گفت تا خدای تعالی خاتم الانبیا
را فرستاد وحی از من منقطع شد گفتم امروز چند پیغمبر زنده اند فرمود چهار دو در آسمان و آن ادریس است و عیسی و دو در زمین و الخضر است و من

بیرون م

بران سوار شو

کفتم خضر کجا باشد کفت بجزایر دریا کفتم او را ببینی کفت آری در موسم حج و دران وقت در میان مروان و اهل شام قتال واقع شده بود کفتم چه میکوئی
در حق مروان کفت جبار بیست طاغی و باغی آنکه با او بیند از قاتل و مقتول اهل دوزخ اند کفتم میان مردمان بودم اما هیچ جنگ نکردم اکنون توبه کردم ازان
اما توبه من قبول است کفت بلی امتاد بکرد مثل این معرکه داخل شو در اثنای این کلام دو تا نان پیش من نهاد از شیر شیرین تر و از برف سفید تر و مرا
کفت این نان بخور من ازان یکی را و نیمی خوردم و نیمه دیکر را پیش من بود ندانستم که آن نان که نهاد و که برداشت شتری در آن صحرا چرا میکرد بیامد
پیش او آنکه کسوان را بخواباند بخوابید و الیاس بران نشست کفتم من با تو بیایم کفت نه کفتم بجهت دیدن و فرزندان دم کفت برو و دین کن کفتم ترا
کجا بینم کفت هر جا که اتفاق افتد و از چشم نهان شد و دیکر او را ندیدم القصه الیاس چون از میان قوم بیرون آمد حق تعالی دشمنی بران ملک مسلط
ساخت تا او را با زنش بکشت و در ان باغ بینداخت و سباع جمع شده ایشانرا خوردند و استخوانها بکذاشتند بعد ازان الیسع در میان بنی اسرائیل
امد و ایشان را دعوت کرد بعضی بایمان اوردند و او تبلیغ رسالت میکرد و بوظایف عبادت مشغول بود تا اجل او منقضی شد وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ
و کذاشتیم بر او فِي الْآخِرِينَ در میان امتان آخر ثنا و درود فراوان و باقی کذاشتیم در میان پسینیان آنکه در شان او کویند سَلَامٌ عَلَىٰ
إِلْ يَاسِينَ سلام و تحیت و تکریم بر الیاسین است و اتباع او که بخلوص عقیدت تابع او بودند و کفته اند که الیاسین نیز اسم اوست چون میکائیل و میکال
و سینا و سینین و بعضی آل یاسین خوانده اند که مراد آل محمد باشد چنانکه از طریقه شیعه و اهل سنت مسطور است در صحیح که مراد از آل یس آل محمد است و از سکی
ابی مالک که یکی از راویان اهل سنت است روایت است که مراد از یس محمد است و اهل بیت او و سفیان ثوری از طریقه اهل سنت روایت میکند از منصور
و او از مجاهد و وی از عبد الله عباس که بلغت سریانی یاسین انسانست و مراد از انسان حضرت رسالت است و اهل بیت او و مسیب بن نافع از طریق اهل
سنت روایت کرده از کاوح که او مرا خبر داده از حضرت امام جعفر صادق که آنحضرت فرمود که شاه اولیا علی مرتضی سؤال کردند از معنی این آیه فرمود یس
محمد و نحن آل یس إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که ما همچنانکه بجهت پاداش عمل نام الیاس را در میان مردمان بلند کردیم همچنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم
نیکوکاران را و مرتبه ایشانرا بلند میسازیم إِنَّهُ بدرستی که الیاس مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندکان کرویده ماست و مخلص درکاه ما بعد ازان بجهة
تنبیه عباد و انذار اهل عناد قصه لوط را بیان میفرماید بقوله وَإِنَّ لُوطًا و بدرستیکه لوط بن هرون که برادر زاده ابراهیم بود لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ از جمله
فرستادکانست بسوی اهل سدوم إِذْ نَجَّيْنَاهُ و یاد کن یا محمد چون نجات دادیم او را وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ و اهل بیت او را از عذاب استیصال إِلَّا عَجُوزًا
مکر پیرزنی که زن لوط بود که با او از شهر سدوم بیرون نیامد و بجهة کفر نافرمان بود و تابع او نشده قرار کرفت فِي الْغَابِرِينَ در میان باز ماندکان
بعذاب و نکال ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ پس هلاک کردیم دیکرانرا از قوم او بجهة فسق و کفر ما دام در کار ایشان بر آوردیم و دیار ایشانرا خراب کردیم وَ
إِنَّكُمْ و بدرستیکه ای کروه قریش لَتَمُرُّونَ هر آینه میکذرید عَلَيْهِمْ بر منازل ایشان وقتی که بتجارت شام میروید مُصْبِحِينَ در حالتیکه در آینده
اید در صباح وَبِاللَّيْلِ و در شب یعنی در روز و شب در مواطن ایشان میکذرید أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمیکنید بنظر عبرت که عاقبت مکذبان
و معاندان چه بوده تا کی نمیکشد چرا از کفر و معصیت مجتنب نمیشوید بعد ازان بیان قصه یونس میکند بر این وجه وَإِنَّ يُونُسَ و بدرستیکه یونس بن
متی لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ از جمله فرستادکانست و مبعوث بود بر اهل نینوی که از بلاد موصل است و بعد از تکذیب قوم و حرمان او از ایمان ایشان از
انجا بیرون رفت و روی بجانب دریای هند نهاد چنانکه در سوره یونس کذشت و حضرت حبیب در ان قصه او جزم نهد میکوید ای محمد یاد کن
إِذْ أَبَقَ چون بکریخت یونس از قوم خود و پناه او در إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ بسوی کشتی که مملو بود از مردمان و امتعه ایشان و اباق در اصل لغت کریختن
بنده است از مولای خود و چون یونس بی اذن پروردکار خود از قوم فرار کرد پس لفظ در کار احسن است القصه یونس میان کشتی در آمد و چون کشتی
بمیان آب رسید بایستاد ملاحان کفتند بنده کریخته در این کشتی است که کشتی نمیرود و عادت آن بود که هر کاه کشتی نمیرفت بنده کریخته را در دریا
می انداختند تا روان شود یونس کفت بنده کریخته منم اهل کشتی کفتند حاشا که تو بنده کریخته باشی چه سیمای آزادمردی و صلاحیت از بشره تو
ظاهر است یونس مبالغه کرد که کریخته منم و من خود را از شما بهتر میشناسم و چون در این باب مبالغه بحد اطناب رسانید و قوم او از ان ابا میکردند
فرمود قرعه بنهیم اکر بنام من آید مرا در دریا اندازید فَسَاهَمَ پس قرعه زدند با اهل کشتی سه نوبت و بروایتی چهل نوبت فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ
پس کشت یونس از قرعه زده افتادکان یعنی در جمیع نوبت قرعه بنام یونس بر آمد اهل کشتی او را برداشتند تا بدریا اندازند حق تعالی ماهی را امر کرد که یونس
بجهة آنکه نزل او ملکه دهانه بکشاد و بیرون آمد از میان قوم بیرون آمده بخواهم که او را چند روزی در شکم تو محبوس سازم باید که او را محافظت کنی
و نوعی نکنی که جراحتی باندام او رسد و ترکیب او از هم بریزد که من او را طعمه تو نساختم ماهی که این ندا شنید بکنار کشتی آمد و دهن باز کرد ملاحان
او را بطرفی دیکر بردند باز همان ماهی انجا پیدا آمد او را بجانب دیکر آوردند باز همان ماهی پیدا شد یونس دانست که درین حکمتی است جامه
توکل در سر کشید و خود را در دریا انداخت فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ پس فرو برد او را ماهی وَهُوَ مُلِيمٌ و او بجهت ترک ندب مستحق ملامت بود یا او ملامت
کننده نفس خود بود که چرا ترک ندب نمود و بی اذن الهی از میان قوم کریخت و آن ماهی هیچ مادر که فرزند را محافظت نماید نکاه داشت و بحضرت یونس
ذکر میکرد و سر از آب بیرون می آورد و فرو میبرد تا یونس در درون او نفس میزد بدین دستور سه روز یا هفت روز یا ده روز و بروایتی دیکر
بیست روز و اشهر آنست که چهل روز در شکم ماهی بماند و آن ماهی او را در هفت دریا بکردانید تا غرایب و عجایب دریا
را ببیند و چون بقعر دریا رسید آواز تسبیح اهل دریا را شنید با ایشان بذکر الهی مشغول شد فَلَوْلَا أَنَّهُ پس اکر نه آنست که یونس كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ

بود و تسبیح کنندگان در شکم ماهی و همی گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین یا انکه از ذکر کنندگان نبی بود پیش از انکه بشکم در دریا
افتاد کذارندگان و در مدتی عمر لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ هراینه درنگ میکرد در شکم ماهی إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند مردمان اما برکت
ذکر تسبیح او را از زندان امتحان نجات دادیم فَنَبَذْنَاهُ پس افکندیم او را یعنی امر کردیم ماهی را تا بساحل دراید او را از اندرون خود بدر اورد و بیفکند
بِالْعَرَاءِ در زمین هموار یعنی صحرایی که خالی بود از درخت و گیاه و کوه وَهُوَ سَقِيمٌ و حال انکه او بیمار بود یعنی ضعیف و نحیف چون طفل که متولد شود
و پوست و گوشت سرخ بود وَأَنْبَتْنَا و برویانیدیم عَلَيْهِ بر بالای سر او شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ درختی از کدو تا برگهای او خود را سایه کرد
وارد از حرارت افتاب و انکاه داشت و در بعضی تفاسیر اورده که خاصیت درخت کدو انست که مگس کرد ان نگردد پس حقتعالی او را از اذیت مگس و تاب
افتاب ایمن ساخت از حضرت رسالت پناه پرسیدند که یا رسول الله چو لست که کدو بسیار دوست میداری فرمود از انجهت که درخت برادرم یونس است
از ابن عباس مروی است که چون یونس از شکم ماهی بیرون امد مانند مرغ بی پر بود که اصلا پر نداشته باشد و بر زمین می طپید و محلوز بد حق تعالی
جز کوهی را امر کرد تا بیامد و پستان خود در دهن او نهاد تا وقتی که پوست وی محکم گشت و گوشت بحالت اصلی خود رفت پس روزی بهمین دستور
بود چون باز امد درخت کدو خشک شده بود دلتنگ شد خطاب رسید که ای یونس درخت کدو که خشک شده دلتنگ می شوی بجهت هلاک
صد هزار مرد دلتنگ نشوی اگر بر صد هزار گناه کار را بیامرزم دوستتر دارم که یکی را عقوبت کنم بر و بنز ان بندگان که بمن ایمان اورده اند و
عذاب را بسبب ان از ایشان دفع کرده ام و ایشان را در روی بدار نتوانند و از هر طرف از تو نشان میجویند یونس متوجه ایشان شد چنانکه میفرماید
وَأَرْسَلْنَاهُ و فرستادیم یونس را دیگر باره إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ بسوی صد هزار کس یعنی گفتیم باو که مجزی در رفتن بسوی این گروه أَوْ يَزِيدُونَ و زیاده
یا بسوی جمعی که زیاده از ان بودند که صد و بیست هزار کس بودند یا صد و سی هزار یا صد و هفتاد هزار و گویند ایشان را امشب بکثرت عدد
ایشان در دای العین یعنی ایشان در بسیاری عدد بر وجهی بودند که حزر ناظر درامد فَآمَنُوا پس بگرویدند یعنی بیونس درست و ایمان مجدد کردند
فَمَتَّعْنَاهُمْ پس برخورداری دادیم ایشان را از منافع و لذات و اعمار و اموال إِلَى حِينٍ تا هنگام انقضای اجل بعد از ذکر قصص انبیا باز بر تنبیه مشرکان
قریش باز سر رشته کلام را بذکر اعتقاد خبیث ایشان که ملائکه را بنات الله میگفتند کشیده میفرماید که یا محمد فَاسْتَفْتِهِمْ پس طلب حکم کن از ایشان
سوال کن أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ ایا پروردگار ترا دختران اند وَلَهُمُ الْبَنُونَ و مر ایشان را پسران یعنی از ایشان بپرس که این چگونه است که نسبت بنات را باو سبحانه
میکنند و پسران را از برای نفس خود اختیار میکنند و از دختران عار دارند بجهت انکه ایشان را زنده در گور میکنند أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ یا انکه ما افریدیم
ملائکه را إِنَاثًا زنان وَهُمْ شَاهِدُونَ و ایشان حاضر بودند بوقت افریده شدن انها یعنی چون انها نزد افریدن ملائکه امدند پس چگونه حکم
میکنند بانکه ایشان دختران اند در این کفتار با وجود شرک مرتکب چند چیز دیگر شده اند که هر یک علت خلود ایشان است در دوزخ یکی انکه قایل
شده اند که خدای تعالی جسم است چه ولادت مخصوص است باجساد دوم تفضیل خود کرده اند بر او سبحانه چه خسیس ترین دو جنس را مخصوص باو ساخته
اند و بهترین را برای خود اختیار کرده اند سیم اهانت ملائکه کرده اند که اکرم مخلوقات اند و اقرب ایشان باو سبحانه زیرا که ایشان را زن کفته اند أَلَا إِنَّهُمْ بدانکه
واگاه باش که ان کافران زشت کفتار مِنْ إِفْكِهِمْ از دروغ و افترای خود لَيَقُولُونَ هراینه میگویند وَلَدَ اللَّهُ ولد اورد خدای تعالی از دعوی تزویج
جن و فرشتگان دختران او بند وَإِنَّهُمْ و بدرستیکه ایشان در نسبت ولد بتر باو سبحانه لَكَاذِبُونَ هراینه دروغ گویانند أَصْطَفَى الْبَنَاتَ ایا برگزید خدا
دختران را که مکروه طبیعت شما اند عَلَى الْبَنِينَ بر پسران که سبب افتخار شما اند یعنی شما با وجود نقص و عجز اختیار دون نمیکنید پس کسی که قادر مطلق باشد
و مالک همه و حاکم بر همه چرا اختیار دون کند و نا اعلی مَا لَكُمْ چیست شما را درین قسم كَيْفَ تَحْكُمُونَ چگونه حکم میکنید از برای او سبحانه نسبت
دادن باو چیزی را که ان مقتضای عقل بیرونست أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ایا تفکر نمیکنید که ذات اقدس او از زن و فرزند منزه است چه ولد می باید که از جنس والد
باشد و مانند او و دلیل عقل دالست بر انکه او سبحانه را مثل و مانند نیست پس چگونه ولد داشته باشد أَمْ لَكُمْ ایا انکه شما راهست درین کفتار
سُلْطَانٌ مُبِينٌ حجتی روشن یعنی دلیلی روشن بر شما نازل شده بر این مدعا فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ پس بیارید کتاب خود را که از اسمان بشما فرود امده باشد مشتمل
بر انکه ملائکه بنات الله اند إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راست گویان درین دعوی چون دلیل عقلی و سمعی بر وفق مدعای خود ندارید پس این
بجا حکم میکنید و اورده اند که بعضی از زنادقه عرب چون بنی خزاعه میگفتند که حقتعالی با زنان کابر جن مواصلت کرده ملائکه از انها متولد شده اند
و مجوس بر این اعتقاد بوده اند که خدای تعالی و شیطان برادر دانند او برادر خالق نور و خیر و حیوان نافع است و ان برادر فاعل ظلمت و شر و حیوان ضار و حق تعالی
در بارهٔ ایشان فرمود که وَجَعَلُوا و ساختند ان کافران تیره ضمیر بَيْنَهُ میان او سبحانه وَبَيْنَ الْجِنَّةِ و میان کروه جن یعنی شیطان را ایشان نسبت نَسَبًا خویشی و
پیوندی وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ و بدرستی که میدانند پریان و دیوان إِنَّهُمْ انکه این قایلان کفار لَمُحْضَرُونَ هراینه حاضر شدگانند در دوزخ حساب
برای چشیدن عذاب و کشیدن عقاب بجهت این قول ناصواب سُبْحَانَ اللَّهِ پاک و منزه است خدای عَمَّا يَصِفُونَ از انچه وصف میکنند کافران از نسبت
خویشی و نسبت ولادت بوی و همه کفار در حق او سبحانه این سخنان نالایق و ناسزا میگویند إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ مکر بندگان خدای الْمُخْلَصِينَ که پاک شده
کان از این شائبه شبهات و دایم بکلمه حمد و ثنا ستایش حضرت احدیت میکنند و سخنان که سزاوار و لایق صمدیت است بر زبان میرانند بعد از ان خطاب
میکند بجمیع مشرکان و میکوید فَإِنَّكُمْ پس بدرستیکه شما ای اهل کفر و شرک وَمَا تَعْبُدُونَ و انچه میپرستید از بتها مَا أَنْتُمْ نیستید همگی
عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ بر خدای تباه کنندگان بندگان او باضلال و اغوا إِلَّا مَنْ هُوَ مکر ان کسی که او صَالِ الْجَحِيمِ در اینده است باتش سوزان یعنی

شما و معبودان شما هیچکدام نمیتوانید که اغوای بندگان کنید برای خدا بر این وجه که بر او غالب شوید و بندگان او را از دین او برگردانید مگر جماعتی
که علم الهی تعلق گرفته باشد بانکه مرتد شوند و در صفت کفر بمیرند و بدوزخ روند بعد از آن حقتعالی بجهت رد قول انها که ملائکه را معبود خود می
دانستند و میپرستیدند انشان اقدام می نمودند بجبرئیل امر فرمود که حبیب مرا از معبودیت خود و ابنای جنس خود خبر ده و بگو که وما منا و نیست
از ما هیچکس الا له مگر آنکه او را برای عبادت مقام معلوم جائی است دانسته شده و مقرر گشته که در آنجا بپرستش او که او سبحانه است مشغول
است یعنی هر یکی را از ما بقدر مرتبه خود مقامی است در عبادت که از آن در نمیتواند گذشت یعنی بعضی همیشه ایستاده اند و بعضی دایم در
رکوع اند و بعضی در سجود که هیچکدام از انحالت بحالت دیگر مشتغل نمیتوانند شد و جمعی پس چگونه مخلوق و مربوب و سبحانه باشیم و بندگی
او در بندوار دوری خوف و خشیت و خشوع و مذلت بعبادت او سبحانه مشغول چگونه لیاقت ربوبیت و معبودیت داشته باشیم وانا لنحن
الصافون و بدرستیکه ما صف کنندگانیم باقدام در موقف طاعت و موضع عبادت و گسترانیده ایم بالهای خود را برای خضوع و خشوع یا از برای
انتظار امر او سبحانه تا چون امر او در رسد فی الحال در ان مسارعت کنیم و اگر العیاذ بالله اندکی تفاوتی در ان واقع شود مستوجب سخط و خشم او سبحانه
شویم و بعذاب ابدی معذب باشیم وانا لنحن المسبحون و بدرستیکه ما تسبیح کنندگانیم مرخدای را و تنزیه مینمائیم که ان از جمیع نالایق و ناسزاوار
و در بعضی تفاسیر اورده اند که کلام پیغمبر و مؤمنانست یعنی هر یک از ما فردای قیامت در بهشت مقامی معلوم خواهیم داشت بقدر اعمال و امرون
صف زدگانیم و بپاکی و پاکیزگی یاد کنندگان ملک متعال اورده اند که مشرکان مکه پیش از بعث پیغمبر میگفتند که اگر کتابی از اسمان نازل شود
ما دست از لوث و کفر بشستیم منقاد او میشدیم و اوامر و نواهی ان را اطاعت میکردیم و چون قران که اشرف کتب سماویست نازل شد بان نگرویدند
و بر کفر خود مصر شدند حقتعالی فرمود که وان کانوا و بدرستیکه بودند کافران قریش پیش از بعثت لیقولون لو ان عندنا ذکرا میگفتند هر اینه
اگر هر اینه بودی ما کتابی من الاولین از جنس کتب پیشینیان یعنی بر ما کتابی نیز نازل می شد همچنانکه با نبیا امد لکنا هر اینه می بودیم ما عباد الله
المخلصین بندگان خدا که پاک کرده شدگان باشند از لوث شرک و کفر با اخلاص عبادت کنندگان خدا و چون قران نزول اجلال یافت فکفروا به
پس نگرویدند باو فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانند عاقبت کفر و شرک خود را که مغلوبیت است در دنیا و عقوبت در عقبا بعد از ان
بجهت دلداری و تهدید و وعید ایشان میفرماید که ولقد سبقت کلمتنا و هر اینه پیشی گرفته است سخن ما لعبادنا المرسلین برای بندگان
ما که فرستاده شدگان بودند یعنی پیغمبران و ان سخن در لوح محفوظ ثبت یافته مضمون که انهم بدرستیکه رسولان ما لهم المنصورون هر اینه ایشانند
نصرت داده شدگان وان جندنا و بدرستیکه لشکرهای ما متابعان انبیاء ما اند لهم الغالبون هر اینه ایشانند غلبه کنندگان بر کافران در
عقبی و در دنیا اما در دنیا بنصب حجت و قتال و اما در عقبی بعلو ایشان ظاهر و در روایت امده که هیچ پیغمبری در حرب مغلوب نشده و مقتول نگشته
بلکه قتل او بر وجه حیله و یا در غیر حرب بوده و در این صورت نیز حقتعالی امت ورا بعد از او نصرت کرامت فرموده و چونکه نصرت قوم در حکم نصرت
اوست پس گویا شرف نصرت یافته و بعد از ذکر دلایل واضحه بر بطلان اهل شرک با وجود حجج روشن که قدم از ظلمت کفر و شرک بیرون نمی نهند
میفرماید که فتول عنهم پس روی بگردان از ایشان حتی حین تا هنگام امر بقتال و زمان انقضای امهال و وعده نصرت کرده و نبید داشت یا در روز فتح مکه
و غیر ان و نزد ابن عباس مراد از حین وقت مرگ ایشانست یا روز قیامت نزد بعضی دیگر بر هر تقدیر میفرماید که از ایشان اعراض کن و مهلت ده و
ابصرهم و ببین حال ایشان را از اسیری و قتل و عذاب اخرة فسوف یبصرون پس زود باشد که ایشان ببینند فتح و نصرت ترا در دنیا و علو رتبه
تو در عقبی و چون کفار فسوف یبصرون شنیدند گفتند ای محمد میگوید کی متحقق شود و در چه زمان بوقوع اید این امد که
افبعذابنا یستعجلون ایا بعذاب ما تعجیل میکنند و دران شتاب زدگی مینمایند فاذا نزل پس انهنگام که فرود اید عذاب بساحتهم بمیان
سرای ایشان فساء صباح المنذرین پس بد صبحی باشد صبح بیم کرده شدگان اورده اند که در میان عرب قتل و غارت بسیار بودی و هر لشکر که قصد
قبیله داشتندی در شب مسافت کرده وقت سحر که زمان خواب گرانست بحوالی ایشان در امدندی و دست بغارت و قتل و تاراج گشادندی و انقوم را
مستاصل ساختندی و چون اغلب قتل و غارت در صباح واقع می شد غارت را صباح نام نهاده اند و هر چند که در وقت دیگر وقوع یافتی همان اورا
صباح گفتندی حقتعالی این تشبیه فرموده در عذاب کفار بلشکری که ناگاه بر ایشان هجوم کند و همه را مستاصل سازد و فرو گیرند حضرت رسالت
دران صباحی که بر خیبر رسید و حصون و قلاع را بدید فرمود الله اکبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین بعد از ان حقتعالی بجهت تاکید تکرار
کلام سابق میکند و میگوید وتول و دیگر باره روی بگردان و اعراض کن ای محمد عنهم از کفار بد کردار حتی حین تا هنگام انقضای امهال
یعنی زمان قتال و جدال و یا دید عقوبت و نکال وابصر و ببین غلظ عذابی را که با ایشان نازل شود بقوله فسوف یبصرون پس زود باشد که
ببینند مغلوبیت و سایر انواع عذاب خود را و غالبیت تو و اصناف ثواب ترا و بعد از ان تنزیه ذات خود میکند از انچه اهل شرک او را نسبت بان می
دهند و میگوید که سبحان ربک منزه و پاکیزه است پروردگار تو که رب العزة خداوند غالبیت و قوت است عما یصفون از انچه وصف میکنند
ان مشرکان تدعوا و میگویند از اتخاذ اولاد و شریک و بعد از ذکر تنزیه ذات خود جمیع انبیای خود را تسلیم میگوید بر این وجه که وسلام علی
المرسلین و سلام و تحیت بر فرستادگانست که رسانندهٔ پیغام اند و متحمل انواع اذیت و الم والحمد لله رب العالمین و همه ستایش و سپاس مر خدا
راست که پروردگار عالمیانست و منعم ایشان مراد تعلیم بندگانست که بچه کیفیت سلام گویند بر انبیا و بچه نوع بر زبان رانند حمد خدای را بر انچه

قصده

فرمانی در

انعام

انعام فرموده بر ایشان او رسایل و وسایل و انزال کتب و توفیق ایمان و حسن عاقبت از اصبغ بن نباته از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده که هر که خواهد که بر
او پیمانه مزد و ثواب او را به پیمانه تمام و کامل تر باید که آخر کلام او از مجلس او این باشد سوره ص هشتاد و هشت آیتست و هی مکیة ابی بن
کعب از حضرت رسالت روایت کند که هر که سوره ص بخواند حقتعالی بوزن جمیع کوهها که مسخر داود بوده با او تسبیح میکردند او را ثواب دهد و نگه دارد
او را از گناهان کبیره و از اصرار بر صغیره از امام محمد باقر روایت کرده اند که هر که در هر شب جمعه سوره ص را قرائت کند او را چندان ثواب بدهند در دنیا و آخرت
که هیچکس نداده باشند مگر پیغمبران یا فرشتگان مقرب و او را به بهشت برند با هر که با او باشد از اهل خویش حتی خادمی که در دنیا بخدمت او قیام نموده با
اکرم بر او از اهل شفاعت بوده باشد بجهت برکت بشنوده بسم الله الرحمن الرحیم ص از امام جعفر صادق مرویست که ص اسمی است از اسماء الهی که حق
با و سوگند یاد فرموده و گویند اشاره است به اسمی از اسماء الهی که در اول آن ص باشد چون صانع و صابر و صمد و صادق یا اشاره است بصدق
محمد یا ایماست بصورت محمد یا بروایت ابن عباس نام دریائی است که عرش الهی بر بالای آنست و از امیر المؤمنین منقولست که ص نام دریائیست در
آسمان و ابن جبیر گفته صورتیست در دریائی است که خدای تعالی مردمان را ابدان زنده کردانند میان دو نفخه و نزد اهل حقیقت ص فعل ماضیست و تقدیر
این است که صاد محمد قلوب العارفین بالقرآن یعنی صید کرد حضرت رسالت دل عارفان را بقرآن و نزد بعضی دیگر قسمیست بص صمدیت او در ازل
و بص صبوریت او تا ابد و بص صانعیت و ما بین الازل الی الابد پس معنی آنست که سوگند میخورم بحقیقت ص والقرآن ذی الذکر و بقرآن
که خداوند شرفست و شهرت یا مشتمل است بذکر حلال و حرام و بیان امر و نهی ملک علام و ذکر قصص پیغمبران و اخبار امم ایشان و ذکر بعث و نشور
و با ذکر آنچه محتاجست مکلف بآن از امور دین بر وجه احسن و جواب قسم اینکه قرآن معجزه است یا پیغمبر راستگوست و صادق القول و لازم الاتباع و
الاذعان و اینکه کفار بآن منکرند بواسطه آن نیست که خللی و قصوری در وی باشد بل الذین کفروا بلکه آنکسانکه نگرویدند با و از روی
قریش فی عزة در نهایت تکبرند و سرکشی از قبول حق و شقاق و در غایت مخالفت خدای و عداوت رسول و بجهت آن منکرند و از متابعت آن ننگ
دارند و در طریق مخالفت آن می پویند پس یاد داده اند بشر منکسته که کم اهلکنا بسا که هلاک کردیم من قبلهم پیش از مشرکان مکه من قرن از
اهل دور و روزگار یعنی امم ماضیه بجهت استکبار و شقاق و تکذیب رسولان فنادوا پس ندا کردند نزد مشاهده عذاب باواز بلند و استغاثه کردند
برسولان تا بفریاد ایشان رسند و عذاب از ایشان دفع کنند و اعتراف نکردند ولات و نبود این هنگام حین مناص هنگام گریختن و فرار کردن
از عذاب آورده اند که عادت کفار اهل مکه چنان بود که چون کار دشوار بایشان رسیدی گفتندی مناص مناص یعنی بگریزید و التجا بمفری برید
حقتعالی اینجا خبر میدهد که همچنانکه امم سابقه در حین عذاب مفری نداشتند کفار مکه نیز هنگام در آمدن عذاب مناص خواهند گفت و راه بگریختن
کاه نخواهند برد و عجبوا و عجب داشتند کافران ان جاءهم منذر از آنکه آمد بایشان بیم کننده از عذاب الهی منهم که از قبیله ایشانست یا از جنس ایشانست
وقال الکافرون پس گفتند ناگرویدگان که هذا این بیم کننده ساحر جادو کننده است که اعجاز خارق عادت است کذاب دروغ گوئی است که دعوی
نبوة یاد داستان قرآن بخدا میکند آورده اند که چون حمزه ایمان آورد در دین اسلام را قوة تمام افتاد بیست و پنج کس از اشراف قریش که از جمله ایشان ولید بن مغیره
بود که مهتر ایشان بود و ابوجهل و ابی و امیه و عتبه و شیبه و نضر حارث و هشام و عاص بن وایل در وی اضطراب نزد ابو طالب آمدند و گفتند ای سید تو
مهتر و بهتر مائی و آمده ایم تا حکم کنی میان ما و برادرزاده خود که سب آلهه ما میکند و یک یک از سفهای ما میفریبد و دینی که احداث نموده بر ایشان
عرضه میکند و ایشان از او فریب خورده از دین آبا و اجداد خود بر میگردند و بواسطه آن سنگ تفرقه در میان ما انداخته و نزدیک بآن رسید که از
اطفای این نایره عاجز شویم ابو طالب بحضرت رسالت گفت ای برادرزاده من این جماعت قوم تو اند و از تو تمنا دارند یک کلمه از ایشان
منحرف مشو و در مدعای ایشان تامل نمای حضرت فرمود ای اهل قریش مطلوب شما از من چه چیز است گفتند آنکه از سب خدایان ما زبان کوتاه کنی تا ما
نیز متعرض تو و متابعان تو نشویم حضرت فرمود که منهم از شما تمنا دارم که بیک کلمه مرا یاری دهید تا بسبب آن ممالک عرب از شما گردد و همه عالم عجم
و ملک را طاعت شما کنند ابو جهل گفت اگر چه در میان ما و تو منازعت است اما کار بآن نرسیده که با تو بیک کلمه مضایقه کنیم بلکه بده کلمه مضایقه نکنیم
آن کلمه کدام است حضرت فرمود که قول لا اله الا الله بیک بار اشراف قریش از آنحضرت اعراض نموده با یکدیگر گفتند که محمد همه خدایان را یکی کرد مقارن این حال
جبرئیل آمد و این آورد که کفار از روی تعجب می گویند که اجعل الالهة آیا کرده است محمد از برای ما خدایان را الها واحدا خدای یکتا و یگانه ان هذا
بدرستی که قول محمد در این باب که یکی خداست لشیء عجاب مرا این چیزیست بسیار تعجب آورنده است چه سیصد و شصت خدا که ما داریم کار یک
شهر مکه راست نمی توانند کرد یک خدای چگونه کار جمیع عالم را سازد وانطلق الملأ و رفتند اشراف از مجلس ابی طالب جماعتی که منهم از ایشان
قریش و اشراف بودند و با یکدیگر میگفتند ان امشوا آنکه بروید واصبروا و شکیبائی نمائید علی آلهتکم بر پرستش خدایان خود تا ثابت قدم باشید
بر تحمل مشاق ان هذا بدرستیکه این امر یعنی مخالفت محمد بما و زیاد شدن اصحاب او لشیء یراد مرا این چیزیست یعنی حادثه ایست از حوادث و نوایب روزگار
یراد که خواسته شده است بما یعنی اراده کرده است که بر ما واقع شود پس از وقوع آن چاره نیست و دفع آن ممکن نه ما سمعنا بهذا نشنیدیم آنکه او گوید
از وحدانیت خدای و نفی شریکان او یعنی اوثان که خلق تعالی آنرا می پرستند فی الملة الآخرة در ملة باز پسین یعنی کیش عیسی که آخرین ملتهاست
چه نصاری بر تثلیث قایلند نه بر توحید ان هذا نیست این توحید که محمد میگوید الا اختلاق مگر بافتن از نزد خود یعنی آن کذبی است که خود
بر بافته است چون اشراف قریش خود را اشرف از پیغمبر میدانستند از بجهت انکار اختصاص قرآن و نبوة بحضرت رسالت کرده گفتند ءانزل علیه الذکر

اباء از فرستاده بر محمد قرآن مِنْ بَيْنِنَا از میان جماعت ما یعنی چون او در شرف و ریاست از ما ادون است پس چرا وحی با او مخصوص باشد حقتعالی میفرماید
بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي نه چنانست که بدلایل و حجج شک از ایشان زایل شود بَلْ بلکه لَمَّا يَذُوقُوا هنوز نچشیده اند عَذَابِ عذاب و عقاب مرا
یعنی هرگاه که عذاب مرا مشاهده کنند بی شک و شبهه حسد از ایشان زایل شود و ملجا شوند بتصدیق و آن هنگام فایده بر آن مترتب نشود بعد از آن انکار
اختصاص ایشان جواب داده میفرماید أَمْ عِنْدَهُمْ یا نزد ایشانست خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ خزینه‌های رحمت و نعمت پروردگار تو الْعَزِيزِ که غالب مطلق است
ملک خود و هرگز مغلوب نگردد الْوَهَّابِ بسیار بخشنده است که هرچه بخشد بمستحقان بخشد و برحسب مصالح عطا فرماید یعنی مفاتیح نبوة و رسالت
کافران بتصرف ایشان نیست تا بعضی از صنادید دهند بلکه نعمتی است و عطیتی از جانب حضرت عزت که هرکه مستحق آن باشد و مقتضی مصلحت او باشد
ارزانی فرماید أَمْ لَهُمْ یا مر ایشانراست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست تا تصرف نمایند در
امور ربانیت و تدابیر الهیت که مختص است بحضرت حقتعالی و چون ایشان را دخلی نیست در این عالم جسمانی که در نهایت حقارتست نسبت بخزاین او سبحانه
پس چگونه توانند که دخل نمایند در آن و منصب نبوة را بهرکه خواهند دهند و اگر چنانچه صلاحیت آن دارند که بتدبیر خلایق مشغول شوند و تصرف
در تقسیم خزاین رحمت الهی نمایند و مستحق نبوة را از غیر آن اختیار کنند فَلْيَرْتَقُوا پس باید که بالا روند فِي الْأَسْبَابِ در نردبانها که بسبب آن بعرش رسند
بر آن قرار گیرند و در تدبیر امر نظام عالم و امور بنی آدم اشتغال نمایند و بهرکه صواب باشد وحی فرستند و منصب رسالت دهند و چونکه بر این قادر
نباشند و حال آنکه جُنْدٌ مَا لشکری یعنی لشکری در نهایت پستی و زبونی هُنَالِكَ آنجا یعنی در موضع بدر که موضع هلاک ایشانست مَهْزُومٌ
شکسته شده اند و مغلوب گشته و ایشان مِنَ الْأَحْزَابِ از قبیل آن گروهها اند که با رسول خدا جنگ کردند یعنی روزی باشد که در روز جنگ بدر
یا خندق لشکرکشی کنند و با تو در مقام مقاتله در آیند و مهزوم و مغلوب شوند و تو بر ایشان مظفر و منصور شوی و چون بجهة تکذیب ایشان
غبار ملال بر خاطر عاطر پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌نشست از اینجهت حقتعالی تسلی او نموده فرمود که ای محمد این تکذیب مخصوص بتو نیست بلکه كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ
تکذیب کردند پیش از مشرکان مکه قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح را وَعَادٌ و قوم عاد و هود را وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ و فرعون که خداوند میخها بود
و مراد از اوتاد ملک و فراهیست و آن را تشبیه کرده که طنابها بدان میخها مستحکم ساخته و سدی و ربیع و مقاتل و کلبی برآنند که مراد چهار میخ است
که مؤمنانرا بدان معذب میساخت بر این وجه که چهار میخ را بر دست و پای ایشان در زمین اندوخته و رها کردی بر این وجه تا بمردی و یا مراد ابنیه
خیمهای لشکرهای اوست که مستلزم کثرت لشکرها و توابع اوست و بهر تقدیر فرعون تکذیب نمود موسی را وَثَمُودُ و جماعت ثمود صالح را بعد از اخراج
ناقه از سنگ و بعضی از آن هلاک کشتند وَقَوْمُ لُوطٍ و دیگر تکذیب کردند قوم لوط لوط را وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ و اصحاب ایکه که قوم شعیب بودند أُولَئِكَ
آن گروه که تکذیب کردند الْأَحْزَابُ همین گروهها اند که تکذیب پیغمبران خود کردند إِنْ كُلٌّ نبود هیچ یک از ایشان یعنی از امم سابقه إِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ
مگر که تکذیب کردند فرستادگان را فَحَقَّ عِقَابِ پس سزاوار است عقوبت من بر ایشان یعنی واجب گشت که ایشان را معاقب سازم آنچه عقاب و عذاب من
است وَمَا يَنْظُرُ و انتظار نمی‌کشند هَؤُلَاءِ گروه قریش إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مگر فریاد را یعنی نفخه اولی که همه بدان بمیرند مَا لَهَا نیست آن صیحه را مِنْ فَوَاقٍ
هیچ رجوعی یعنی البته واقع شود و هیچ نتوانند که آن را باز گردانند و رده اند که در محلی که آیه و اما من اوتی کتابه بشماله نازل گشت کفار قریش گفتند که محمد دعوی
میکند که روز قیامت صحایف اعمال ما را بدست چپ ما خواهند داد پس بر سبیل استهزا دعا کردند وَقَالُوا رَبَّنَا و گفتند ای پروردگار ما عَجِّلْ لَنَا بشتاب بده
قِطَّنَا نامه اعمال ما را که محمد ما را بدان وعید میکند قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ پیش از روز شمار و با آنکه از روی تعجیل بده یا نصیب ما که محمد ما را بآن
تهدید میکند و نظیر اینست که نضر حارث گفت اللهم ان کان هذا هو الحق فامطر علینا حجارة یعنی بار خدایا اگر نصب خلافت و امامت علی بن ابیطالب
جانب تست پس سنگ را بر ما بباران فی الحال سنگی از آسمان نازل شد و بر سر او خورد و او را هلاک کرد و در بارهٔ او سأل سائل فرود آمد و چون خاطر
عاطر سید عالم از استماع این نوع سخنان ملول می‌شد حقتعالی فرمود که اصْبِرْ شکیبایی کن عَلَى مَا يَقُولُونَ بر آنچه میگویند از تکذیب و استهزا تا وقتی که
امر بقتال واقع شود وَاذْكُرْ و یاد کن عَبْدَنَا دَاوُودَ بنده ما داود را و ذکر قصهٔ داود بجهت یادی تهدید ایشانست و یا امر است بثبات قدم
در جمیع امور مفوضه و صبر و عدم ترک ندب یعنی ای محمد بذکر قصهٔ داود که متضمن ترک ندبست معصیت الهی را در چشم کفار بزرگ گردان و
بگو که داود با وجود علو مرتبه و رتبه نبوة و بکاء دایم و غم لازم چون ترک ندب کرد حقتعالی او را در معرض خطاب و عتاب کرد و بعد از آن استغفار و
تضرع بسیار نمود از سر او در گذشت پس شما که اهل کفر و معصیت و شرک و طغیان باشید و با وجود این زبان باستهزا گشاییده هیچ میدانید که عذاب شما تا چه
مرتبه باشد و یا محمد صابر باش بر قول و فعل کفار و مصابره نمای بر اذیت ایشان و تحمل آزار ایشان و بجد تمام از ترک ندب مجتنب شو تا معاتب نشوی بعتاب
ربانی و یاد کن مر ذکر قصهٔ داود را ذَا الْأَيْدِ که خداوند قوة بود در دین و در تحمل مشقتها باید از امر و بار عبادت چه نصف شب را
صرف عبادت میکرد و روزی روزه میداشت و روزی افطار میکرد و این سختتر است از صیام هر روز زیرا که دوام صوم موجب عادت است که مستلزم
قلت ریاضت است و یا قوی بود در حرب دشمنان و غالب مطلق بر ایشان و قوة او در مجاهده بمرتبه بود که یکی را سنگ بر سینه زدی از پشتش بدر آمدی
و بعد یکی دیگری خوردی که او را نیز هلاک کردی إِنَّهُ أَوَّابٌ بدرستی که او بسیار رجوع کننده بود از مکروهات و باز گردنده بمرضات ما و با وجود این چون ترک
ندب کرد بعتاب معاتب گشت و از جمله نعم عظیمه که با وی عطا فرموده ایم این بود که إِنَّا سَخَّرْنَا بدرستی که ما رام کردیم الْجِبَالَ مَعَهُ کوهها را با او تا هرجا
که میخواست با او میرفتند يُسَبِّحْنَ تسبیح خدا میکردند بموافقت او بِالْعَشِيِّ هنگام شبانگاه وَالْإِشْرَاقِ و بوقت روشن شدن روز که صباحست تسبیح

باشند

حضرت

وودم

جادان

جمادات یا بواسطه خلق اصوات یا خلق لسانی که بآن تسبیح حاصل شود و از این قبیل است تسبیح سنگ ریزه بر دست سید انبیا وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً و نیز مسخر
کردانیدیم مرغان را در حالتی که جمع کرده شده بودند نزد وی صف در صف نزد او در بالای سر وی بموافقت او بتسبیح مشغول می شدند کُلٌّ هر یک از
کوهها و مرغان لَهُ مر او را یعنی مر تسبیح او را اَوَّابٌ بازگردنده بودند یعنی هر گاه که داود بتسبیح مایل میشود هم جبال و طیور رجوع باو کرده تسبیح میگویند
همچنانکه جبال و طیور را مسخر فرمان او کردیم تمام اختیار دعا یا در این در کف کفایت او نهادیم وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ و محکم کردیم پادشاهی او را بکثرت لشکر و
بسیاری پاسبان چه هر شب سی و شش هزار مرد پاس خانه او میداشتند و یا بسبب قدرت او بر بافتن زره بسیار و ساختن آلات کارزار و یا بواسطه کوتاه
کردن دست ظالمان و دعای مظلومان و گویند استحکام ملک او بدان بود که حق تعالی از آسمان زنجیری فرستاد و از ابر بالای محکمه داود معلق ساخت
از مدعی و مدعی علیه هر کدام که بر حق بودند دست ایشان بدان رسیدی و آن دیگر بر اخذ آن قادر نبودی عکرمه از ابن عباس روایت کرده که دو مرد از بنی اسرائیل
پیش داود آمدند و یکی بر دیگری دعوی گاوی کرد و مدعی علیه انکار آن دعوی نمود داود مدعی را امر کرد باحضار گواه او گفت گواه ندارم داود گفت
امروز بروید و فردا بیایید تا در کار شما اندیشه نمایم ایشان برفتند و در شب داود را نمودند که فردا مدعی علیه را بقتل رسان چون روز شد داود بجهت
عدم ثبوت حد شرعی بر وجوب قتل مدعی علیه تعلل کرد شب دیگر نیز بقتل او امر کردند داود در آن روز توقف نمود تا سبب قتل بر او واضح شود شب سیم بآن
معاتب شد علی الصباح مدعی علیه را حاضر ساخت و بقتل او امر فرمود مدعی علیه گفت مرا بی حجتی و سببی بقتل امر میکنی داود گفت سه شب است که
مرا بقتل تو امر میکنند و ما مامور نیستیم بطلب گواه و اثبات حجت مدعی علیه چون دانست که البته کشته خواهد شد اعتراف نمود بسبب قتل خود و گفت
یا نبی الله پدر این مرد را بکشتم و گاو او را بستدم ماخوذ شدم بقتل من بجهت همین است داود بفرمود تا او را بقتل رسانیدند چون این خبر میان
بنی اسرائیل فاش شد خوف و هیبت او بر ایشان نشست چنانکه فرموده شد وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ و دیگر دادیم او را حکمة یعنی نبوت یا کتاب
نبوت یا کمال علم و تمامیت عمل و هر کلامی که موافق حق باشد و مطابق واقع وَفَصْلَ الْخِطَابِ و کلامی خالص از التباس و پاکیزه از شبهه که مخاطب بی
سهولت مقصود خود را از آن یافته و یا سخنی جدا کننده خصمان باشد بسبب تمیز خطا از صواب حق از باطل و صحیح از فاسد یعنی علم احکام قضایا و حکومات
یا تدبیرات ملکی و سیاسات و از امیر المؤمنین مرویست که فصل خطاب بینه است بر مدعی و یمین بر منکر و فی الحقیقة کلام خصمان بدین حکم منفصل می
شود و اینکه ما بعد را فصل خطاب میگویند جهت آنست که آن کلمه فاصله است میان حمد الهی و نعت نبوی و میان غرضی که مقصود از رساله است و در
کتاب علم الهدی در تنزیه الانبیا و بعضی دیگر از مفسران آورده اند که اوریای بن حنان که برادر داود بود زنی را خطبه کرد و نزدیک بآن رسید که با وی عقد
کند اولیای زن را با وی نزاع واقع شد بواسطه آن زن را بوی ندادند و بعد از امتناع ایشان از این معنی خواستگاری کرد و اولیای زن بواسطه حرمت پادشاهی
و پیغمبری خطبه وی را قبول کردند و وی را نود و نه زن بود و آن زن نیز بحباله نکاح خود درآورد و اوریا از استماع این قضیه مغموم شد چون که طریق ندب مقتضی
آن بود که داود رفع آن نزاع کرده و اولیای زن را بقبول خطبه اوریا راضی سازد و ترک این ندب نموده از برای خود خطبه فرمود حقتعالی بجهت تنبیه او بر این
ترک اولی دو فرشته را بصورت دو مرد خصمی کننده با هم نزد او فرستاد بر وجهی که مذکور خواهد شد و نزد بعضی دیگر از اهل تفسیر آنست که اهل زمان داود را عادت
بود که بالتماس برادر زن خود بگذرد و طلاق دهد تا آن زن متزوج شود و این صورت عادة مواخاة و طریقه مودت و مصادقت ایشان بوده در
در این آمده که همین طریق نصّا با مهاجر مواسا میکردند و چون داود آوازه حسن و جمال زن اوریا بشنید از او التماس طلاق نمود و او زن را طلاق داد
داود او را عقد کرد و آن و سلیمان در وجود آمد و چون طریق ندب مقتضی آن بود که داود بجهت عظم منزلت و ارتفاع مرتبه و رفعت شان و کثرت زنان
از اوریا که یک زن بیش نداشت التماس طلاق نکند از این سبب حقتعالی بر سبیل تنبیه او دو فرشته فرستاد و ایشان بیامدند و دستوری خواستند دربا
ن گفت امروز روز عبادت است فردا بیایید ایشان بار نکشند و از راه بام بیامدند و گویند که از سوراخ محراب داخل شدند و حقتعالی حبیب خود را
بجهت حفظ نقل این قصه و از این خبر میدهد و میگوید وَهَلْ أَتَاكَ و آیا آمد بتو نَبَأُ الْخَصْمِ خبر آن گروه که خصومت کننده بودند إِذْ تَسَوَّرُوا
الْمِحْرَابَ در وقتی که بالا رفتند بر سور غرفه یعنی بر دیوار بلند بر بالای خانه که محل عبادت او بود و در تبیان آورده که جبرئیل و میکائیل بصورت
دو خصم نزد وی آمدند و با هر یکی جمعی از ملائکه بودند حضرت داود روزها را قسمت فرموده بود روزی حکم میفرمودی و روزی عبادت میکردی و
روزی وعظ فرمودی و روزی بمهمات خاصه خود اشتغال نمودی روز عبادت ببالای خانه بر آمدی و پاسبانان بر حوالی آن ایستادندی مردم را از دخول
منع کردندی و آمدن آنکه بعد از منع دربانان بر عبادتخانه داود بالا رفتند إِذْ دَخَلُوا چون در آمدند عَلَىٰ دَاوُودَ بر داود داود ایشان را دید
فَفَزِعَ مِنْهُمْ پس بترسید از ایشان برای که بصورت عجیب در غیر محل و بی اجازت بر بالای سور غرفه که خلاف عادت است و غیر طریق معتاد بر او در آمدند
با آنکه روز عبادت بود و پاسبانان گرد غرفه فرو گرفته بودند و نگذاشتند که بر او داخل شوند و گویند داود را اندیشه آمد تا آنکه نزد او بنشستند
چون نظر او بر ایشان افتاد بهم بر آمد ترسان و هراسان گشت گمان برد که دشمنانند که بقصد قتل وی آمده اند ملائکه چون دهشت و خوف او را
ملاحظه کردند قَالُوا گفتند لَا تَخَفْ مترس که ما خصمانیم نه دشمنیم بلکه ما گروهیم خَصْمَانِ که خصم یکدیگریم بَغَىٰ بَعْضُنَا ستم کرده اند بعضی از ما
عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیگر و این را بر سبیل فرض و قصد تعریض گفتند و اگر نه کذب ملائکه لازم آید و آن منافی عصمت است و حقیقت معنی آن را جست که
اگر بالفرض ما خصم یکدیگر باشیم و بعضی از ما تعدی بر بعضی دیگر کنند و دفع حکومت بسوی تو کنیم فَاحْكُمْ بَيْنَنَا پس حکم میان ما بِالْحَقِّ براستی وَلَا
تُشْطِطْ و جور مکن در حکم کردن ما و از حق دور مشو وَاهْدِنَا و راه نما ما را إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ براه میانه که طریق عدل است او در فرموده که دفع

علیه

حکومة

حکومت کنید تا آنکه محض عدل باشد حکم کنیم یکی از آن گروه گفت ای داود معروض ما اینست که إِنَّ هٰذَا بدرستی که این مرد أَخِي برادر من است در دین و یا در صداقت و الفت یا در شرکت و خلطت لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً مر او را نود و نه میش است وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ و مرا یک میش است این کنایه است از زوجات فَقَالَ پس گفت مرا یعنی بمن گفت أَكْفِلْنِيهَا بگردان کفیل آن تا از برای نفس خود کفالت و محافظت آن کنم با سایر اموال خود مراد آنستکه آنرا نصیب من گردان و تملیک من کن تا در تحت تصرف من باشد وَعَزَّنِي و غلبه کرد بمن فِي الْخِطَابِ در این مخاطبه و مجادله و نگذاشت که در آن تعلل کنم و با غالب شد در مباحثه خطبه زن و خود بآن متزوج شد و چون مدعی دعوی خود کرد قَالَ گفت داود مر او را که اگر در این دعوی صادق باشی و با آنکه بعد از اعتراف مدعی علیه باو گفت لَقَدْ ظَلَمَكَ بتحقیق که ستم کرده است بر تو برادر تو بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ بخواستن میش تو و اضافه کردن آن إِلَىٰ نِعَاجِهِ بسوی میشهای خود بعد از حکم دعوی بطریق موعظه و ترغیب خصمان در اختیار عادت شرکای صالح فرمود وَإِنَّ كَثِيرًا و بدرستی که بسیاری مِّنَ الْخُلَطَاءِ از شرکا که مالها بهم خلط میکنند لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ هر آینه ستم میکنند برخی از ایشان بر برخی و زیاده از حق خود طلب کنند إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مگر آنکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهای شایسته در میان مردمان وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ و اندک اند ایشان در میان مردمان یعنی شریکان و اکثر ایشان در صدد آنند که بر یکدیگر ستم کنند و چون ملائکه پس از استماع این کلام برخواستند و غایب شدند داود از این امر منتقل شد وَظَنَّ دَاوُودُ و گمان برد داود أَنَّمَا فَتَنَّاهُ آنکه امتحان و آزمایش کردیم او را بدین حکومت فَاسْتَغْفَرَ پس طلب آمرزش کرد رَبَّهُ از پروردگار خود در آن فعل وَخَرَّ و بیفتاد رَاكِعًا در حالتی که سجده کننده بود سجود را رکوع گفته برای آنکه رکوع مبدء آنست وَأَنَابَ و بازگشت بخدا و پشیمان شد از ترک مندوب در خبر است که داود چهل روز سر از سجده بر نداشت مگر برای نماز گذاردن و چندان بگریست که از آب چشم وی گیاه بر آمد و هیچ آب نخوردی مگر چهار دانگ از آب چشم او بودی فَغَفَرْنَا لَهُ پس آمرزیدیم او را ذَٰلِكَ آن ترک اولی که از آن استغفار کرد یعنی آن ترک مندوب را در گذشتیم و ثوابی که مترتب می شد بر آن فعل مندوب با و عطا فرمودیم وَإِنَّ لَهُ و بدرستی که مر او را عِندَنَا نزدیک ما لَزُلْفَىٰ هر آینه مرتبه قرب است و کرامت وَحُسْنَ مَآبٍ و مر او راست نیکوئی بازگشت در بهشت و مخفی نیست که استغفار داود بر سبیل انقطاع بود از ما سوی و توجه تام بحق و غایت ذلت و خضوع بعبادت سجود برای معبود و بعضی از مفسران اهل خلاف و قصه خوانان این قصه را بر وجهی ایراد کرده اند که عقل و شرع از آن ابا می کنند و تفصیل این کلام و ابطال اقوال مخالفان در این باب علی الوجه التمام در منهج الصادقین سمت تحریر یافته و الیه المرجع و حسن المآب القصه چون داود توجه تمام نمود بحضرت مولی نعم و منقطع شد از جمیع ما سوی حق تعالی منصب خلافت را با و عطا و ارزانی نمود فرمود که يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ ای داود بدرستیکه گردانیدیم ما ترا خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ جانشین در زمین یعنی تدبیر امور بندگان را در کف کفایت تو نهادیم همچنانکه سلاطین عز خود را خلیفه و جانشین خود میگردانند در بعضی بلاد و تدبیر آن بلاد را باو تفویض میکنند فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ پس حکم کن میان مردمان بِالْحَقِّ براستی و درستی یعنی بر وفق امر ما اشیا را در موضع خود موضع نما وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ و پیروی مکن هوای نفس را در هوای او واکه اگر تابع نفس شوی بخلاف حکم حق میل و محابا کنی فَيُضِلَّكَ پس گمراه سازد ترا هوای نفس و بگرداند ترا عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدا و طریق حق و عمل بآن نکنند بدرستیکه آنانکه گمراه شدند از راه حق لَهُمْ مر ایشان راست عَذَابٌ شَدِيدٌ عذاب سخت بِمَا نَسُوا بسبب آنکه فراموش کرده بودند يَوْمَ الْحِسَابِ روز شمار و جزا که مر او را و اعراض نموده اند از ذکر آن یعنی بجهت مخالفت حق و پیروی هوای نفس از یاد آخرت غافل شده اند که اگر متذکر آن میبودند ملازمت حق و مخالفت هوا میکردند بعکس پس پیروی حق کن که طریق عدل است و بتبعیت طریق ضلالت در راه باطل مکن که نقص اراده حضرت خالق است هم چنانکه میفرماید وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم اسمان و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آنهاست بَاطِلًا امری بیهوده عبث و بی فایده که غرض بدان مرتب نشود در او و حکمتی و مصلحتی نباشد بلکه برای آن استدلال کنند برای وجوب وجود واجب الوجود و قدرت کامله و حکمت شامله ذَٰلِكَ آن امر یعنی اشیا را بر وجه بطلان بدون حکمت و مصلحت ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا گمان آنانست که کافر شدند فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا پس وای مر آنان را که نگرویدند و گمان باطل بردند مِنَ النَّارِ از آتش دوزخ مراد آنستکه کفار می پنداشتند که ما اسمان و زمین را بباطل خلق کرده ایم بی آنکه غرضی بآن متعلق باشد و این مستلزم آنست که مصلح و مفسد و متقی و فاجر در درجه مساوی بودند نه چنانست که کفار میگویند أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا آیا گردانیم آنان را که تصدیق نمودند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته در ثواب و مرتبه كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ مانند تباهکاران و عصیان کنندگان در زمین یعنی مثل مشرکان لعین و کافران بی دین و جاحدان پر کین أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ یا آیا گردانیم پرهیزکاران را یعنی کسانی را که بجهت خوف عقاب از معاصی پرهیزند و از گناهان اجتناب نمایند كَالْفُجَّارِ مانند بدکاران و نابکاران که بانواع معاصی مشغولند یعنی هرگز مشرکان و کافران را مثل اهل ایمان و تقوی نگردانیم بلکه مرتبه بلند و درجه ارجمند نام زد متقیان و صالحانست و مرتبه که در نهایت دنائت باشد منزل کافرانست و فاجران بعد از آن بجهت ترغیب مردمان بمتابعت قرآن بر پیغمبر خود خطاب میکند و میگوید که كِتَابٌ این کتابیست که أَنزَلْنَاهُ فرو فرستادیم آنرا إِلَيْكَ بسوی تو مُبَارَكٌ برکت داده شده یعنی کتابی است با عزت و منفعت لِّيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ تا تدبر کنند و اندیشه نمایند آیاتش را یعنی در آیتهای این کتاب یعنی تامل کنند در حقیقت معانی و تفسیر آن بر وفق مراد حضرت باری تعالی عمل نمایند وَلِيَتَذَكَّرَ و تا پند پذیرند و موعظت یابند أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان عقلهای پاکیزه جو او سبحانه بعد ابتلای داود بنمود حکایت سلیمان را و امتحان او را با حضرت رسالت میدهد و میگوید وَوَهَبْنَا لِدَاوُودَ و بخشیدیم مر داود را سُلَيْمَانَ فرزندی که آن سلیمانست نِعْمَ الْعَبْدُ نیکو بنده بود سلیمان

اِنَّهُ اَوَّابٌ بدرستی که سلیمان رجوع کننده بود بدرگاه ما و منقطع از ما سوی در همه احوال و در جمیع افعال پس یاد کن قصه او را اِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ
وقتی که عرض کرده شدند برو بِالْعَشِيِّ باخر روز الصَّافِنَاتُ اسبان استاده بر هنر قایمه و بر کنار سم از قایمه چهارم و این از جمله صفتی پسندیده است اسب
الْجِيَادُ اسبان نیک و کلبی گوید که آن هزار اسب است که سلیمان با کفار دمشق و نصیبین کارزار کرده و آنها را از ایشان گرفته بود و بروایتی مقاتل با عمالقه
غزا کرده بود و هزار اسب از ایشان اخذ نموده و بسلیمان رسیده و نزد بعضی یکر اسبان دریائی بودند و پر داشتند و برسم تحفه آورده بودند
بر هر تقدیر سلیمان بعد از نماز نافله ورد که در آخر روز داشت باز ماند و چون هفتصد از آن اسبان را برو عرض کردند نگاه کرد آفتاب فرو رفته بود
فقال پس گفت اِنِّي اَحْبَبْتُ بدرستیکه من برگزیدم حُبَّ الْخَيْرِ دوستی مال را و عرب خیل را خیر میگویند بجهت آنکه خیر بسیار بآن متعلق است چنانکه
حضرت رسالت ص فرموده که الخیل معقود بنواصیها الخیر الی یوم القیمة یعنی اسبان بسته شده است به پیشانیهای ایشان خیر و نیکوئی تا روز قیامت یعنی اختیار
کردم دوستی خیل را و باز ماندم بجهت آن عَنْ ذِكْرِ رَبِّي از یاد پروردگار خود که ورد آخر روز یا نافله است حَتّٰى تَوَارَتْ تا آنکه پوشیده شد آفتاب
بِالْحِجَابِ به پرده شب ذکر ضمیر بدون مرجع آن که شمس است بجهت دلالت لفظ عشی است بر آن پس سلیمان بسبب فوت ورد یا نماز نافله غمگین شد بجهت
تدارک آن رو باصحاب خود کرد که رُدُّوهَا عَلَيَّ باز گردانید آن را فَطَفِقَ پس در ایستاد و می سود شمشیر را مَسْحًا سودنی بِالسُّوقِ بساقهای ایشان یعنی
ایشان را پی کرد وَالْاَعْنَاقِ و بگردنهای ایشان یعنی می برید گردنهای ایشان را و همه را در راه خدا قربان کرد و تصدق نمود بجهت کفاره تقصیر او فوت شده
بود و از جمله هزار اسب صد اسب تلف شدند و هر اسب نیکو که هست از نسل آنهاست عبد الله عباس از امیر المؤمنین ع نقل کرده که ضمیر ردوها راجع با آفتاب
است و مراد از ذکر نماز عصر است که از سلیمان بسبب مشغولی اسبان فوت شد و آفتاب غروب کرد و چون اشتغال سلیمان با سبان بسبب اراده جهاد بود با
دشمنان نه بسبب تفرج و حظ نفس از اینجهت باز حقتعالی فرشتگان را که موکل آفتاب اند امر کرد که ردوها علی باز گردانید آفتاب را برای من ایشان آفتاب را باز گردانیدند
تا بموضع عصر رسید و او نماز را ادا نمود و اینکه آفتاب بدعای حضرت رسالت در جنگهای خیبر بعد از غروب باز گشت و بجای عصر آمد تا امیر المؤمنین ع نماز را
بگذارد مشهور و معروف است و کسی منکر آن نیست و در سوره المائده مذکور شد که از برای حضرت امیر المؤمنین ع دو بار مراجعت کرد یکبار بدعای حضرت
رسالت و بار دیگر بدعای وی و تتمه اقاویل مفسران در این باب و بیان صحت و فساد هر یک از آن در منهج الصادقین بر وجه ابسط سمت ذکر یافته و در
اند که سلیمان صد زن داشت و روزی در مجلس خود گفت امشب گرد این زنان بر آیم تا خدا مرا از این صد زن صد پسر دهد که در راه خدا جهاد کنند و
کلمه ان شاء الله نگفت اتفاقا هیچکدام حامله نشدند مگر یکی از زنان که او هم پسری مرده آورد و بر تخت سلیمان انداخت و بجهت ترک مندوب که آن کلمه ان شاء
الله بود حقتعالی از او عتاب کرد چنانکه حبیب خود را از آن خبر میدهد که وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ و بدرستیکه ما امتحان کردیم و آزمایش نمودیم
سلیمان را وَاَلْقَيْنَا و انداختیم یعنی زن او را ملهم ساختیم تا انداخت عَلٰى كُرْسِيِّهِ بر بالای تخت او جَسَدًا تن بی روح که پسر مرده او بود سلیمان چون دانست
که آن بسبب ترک ان شاء الله بود از آن پشیمان شد ثُمَّ اَنَابَ پس باز گشت بخدا بر وجه انقطاع و بدعا و ثنا مشغول شد از پیغمبر ص روایتست که فرمود بحق آن
خدائی که نفس محمد بید قدرت اوست که اگر سلیمان بکلمه ان شاء الله مترنم میشد حقتعالی صد پسر باو میداد تا همه در راه خدا جهاد میکردند و چون ترک آن کرد
نمود معاتب شد و از این سعادت محروم ماند و شبهه نیست که ترک کلمه ان شاء الله مقتضی آن نیست که از سلیمان صغیره یا کبیره واقع شده باشد چه
ذکر آن نکردن از نادر خواطر او بود و اعتقاد بآن داشت الا آنست که بجهت ایمن شدن از کذب بحسب ظاهر او را مندوب بود که متذکر آن شود و اقوال قصه
خوانان و ضعفاء مفسران که آن یهود در این قصه نقل کرده اند مستلزم کفر و زندقه است و مرتفع و در آن بر وجه اصح در منهج سمت ذکر یافته حاصل که چون
سلیمان ترک مندوب کرد از روی نیاز بدرگاه بی نیاز توجه نمود و زبان بمناجات گشوده قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي گفت ای پروردگار من بیامرز مرا در آنچه
از من صادر شده در ترک مندوب وَهَبْ لِي مُلْكًا و ببخش مرا پادشاهی که لَا يَنْبَغِي لِاَحَدٍ مِنْ بَعْدِي نسزد و نشاید هر یکی را پس از من تا همین ملکی معجزه
من باشد اِنَّكَ اَنْتَ الْوَهَّابُ بدرستیکه توئی بخشنده که هر چه خواهی میدهی و چون که سلیمان میدانست که استدعای ملکی چنین از حقتعالی اصلح است
با مور دینی و سبب کثرت طاعات و عبادات بندگان میشود از اینجهت دعا کرد مانند آنکه شخصی دعا کند که بار خدایا مرا غنی تر این اهل بودن کار من
گردان این دعا بر وجه جمیل خواهد بود که می که دانسته باشد که این نسبت بحال او اصلح است و داعی آن متصف نخواهد بود بآنکه بخیل داشته باشد که خدا
نعم او را مآل بدهد و چون دعای سلیمان بر وجه اصلح بود از اینجهت حقتعالی اجابت آن نمود و فرمود که فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ پس رام کردیم برای او باد را تا بر وجهی که
تَجْرِي بِاَمْرِهِ میرفت بفرمان او رُخَاءً از روی نرمی و خوشی بی آنکه او را در اضطراب و مضطرب سازد و بفرمان بردار که اصلا مخالفت آن نمیکرد حَيْثُ
اَصَابَ هر جا که قصد کردی مروی است که حقتعالی بر وجهی باد را مسخر وی کرده بود که در عرض صباح او را از ایلیا برداشت و در وقت چاشت بقرو
بدرد رسانید و در شبانگاه بکابل رسانید وَالشَّيَاطِينَ و مسخر کردیم مر او را از جنس دیوان كُلَّ بَنَّاءٍ هر بنا کننده که بر وفق مدعای او عمارتها
میساختند از شهرهای بزرگ و قلعهای بلند و از جمله آن بیت المقدس است وَغَوَّاصٍ و هر شناکننده در دریا تا بجهت او انواع جواهر بیرون می آوردند
وَآخَرِينَ و دیگر مسخر کردانیدیم دیوان دیگر را مُقَرَّنِينَ که با هم نشسته بودند دو دو و سر و دست با چهار فِي الْاَصْفَادِ در غلهای آهنین یعنی بعمل
شیاطین که در فرموده و متمردان ایشان را در بند کشید تا شر ایشان بمردم نرسد و چون حقتعالی صلاح دین و دنیا پادشاهی چنین بوی ارزانی فرموده او را
گفت هٰذَا این پادشاهی این عظمت و شوکت عَطَاؤُنَا بخشش ماست تو فَامْنُنْ پس عطا کن از آن بهر که خواهی اَوْ اَمْسِكْ یا منع بخشش کن از هر که آن
خواهی یعنی تصرف کردن در آن بمشیت تست بِغَيْرِ حِسَابٍ در حالتی که اعطای بیحساب است امساک یعنی در قیامت محاسب نخواهی شد برای عطا و امساک

ان اسپان از برای من در چون
باز گردانید سوم

وَإِنَّ لَهُ و بدرستیکه مر سلیمان را عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ نزدیک ما قرب مرتبه است یعنی مقرب درگاه صمدیت و از نزدیکان بارگاه احدیت با وجود ملک عظیم
داشتن وَحُسْنَ مَآبٍ و مر او راست نزدیک ما نیکوئی بازگشت که درجات جنات است و بعد از ذکر امتحان سلیمان در بیان ابتلاء ایوب پیغمبر میفرماید
که وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ و یاد کن ای محمد بنده ما را که ایوب بن عیص است و او در زمان یعقوب پیغمبر بود و دختر او را که لیا نام داشت بعقد خود در آورده
بود او را ممتحن ساختیم چنانکه در سورة الانبیا گذشت و در وقت مناجات سر خود را بقاضی الحاجات رفع کرد که إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ و باواز بلند تضرع نمود
بپروردگار خود که أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بدرستی که بمن رساند شیطان مرا بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ برنج بدن و فوت مال یعنی وسوسه میدهد و میگوید
که چه کردی که حق سبحانه و تعالی نعم بدنیه و مالیه از تو باز گرفت این همه سختیها و محنتها بر تو گماشت و مدعای شیطان آن بود که ایوب از مرض و محنت
خود شکایت کند و بجهت این نام او از زمرهٔ صابران محو شود و گویند که شیطان مر مردمان را میگفت که اگر در ایوب طریق رشد و ثواب بودی باین بلا
مبتلا نشدی و جمیع مردمان را از صحبت او تنفر مینمود و ایشان را وسوسه میداد و از خدمت ایوب منع میکرد و چون کار ایوب بنهایت رسید بحق سبحانه
استغاثه کرد و شر شیطان و اضلال او را بحضرت ذو الجلال دفع نمود نه که بجهت مرض و فوت اموال و اولاد شکایت نمود از امام جعفر صادق مرویست
که ایوب هفت سال بزندان بلا و امتحان محبوس بود و در این مدت اصلا شکایت از او صادر نشد و چون ابلیس در صدد آن شد که نوعی کند
که از او شکایتی از مرض و محن ظاهر شود ایوب شکایت او را بعرض رسانید بر دعای او هدف اجابت رسید جبرئیل را باو فرستاد و او را ایما کرد
ارْكُضْ بِرِجْلِكَ بزن پای خود را بزمین ایوب بفرموده پای بر زمین زد و چشمه از زیر قدم او بیرون جوشید یکی گرم و دیگری سرد جبرئیل فرمود
که ای ایوب هَٰذَا این چشمه گرم مُغْتَسَلٌ جای غسل کردنست و چشمه دیگر بَارِدٌ وَشَرَابٌ آبی است سرد و آشامیدنی پس ایوب در چشمه گرم غسل
فرمود جمیع امراض ظاهری او محو شد و از چشمه سرد بیاشامید علتهای باطنی او زایل گشت و قول اکثر آنست که چشمه یکی بود بوقت خوردن سرد بود
و بوقت غسل کردن گرم و بعد از آنکه بدن او را از امراض پاک ساختیم وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم مر او را أَهْلَهُ کسان او را یعنی بدل ایشان و اکثر
برآنند که معنی مراد آنست که فرزندان او را زنده گردانیم وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ و مانند ایشان را با ایشان یعنی اولاد او را دو برابر آن که بودند باو کرامت کردیم
و در احادیث آمده که خدای تعالی اهل و مال او را مضاعف ساخت یعنی بعوض یک زن دو زن و یک فرزند دو فرزند و یک مال دو مال باو عطا فرمود
و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که حق تعالی فرمود که ما اولاد ایوب را که پیش از امتحان مرده بودند و آنچه در اثنای امتحان فوت شده بودند همه را
با ضعف آن باو عطا فرمودیم و او را زنده داشتیم رَحْمَةً مِّنَّا بخششی از جانب ما وَذِكْرَىٰ و بجهة یاد کردن و پند گرفتن لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقول
را تا عاقبت صبر را نظر کرده در مصیبت بی صبری نکنند و شکیبائی ورزند و بوسیلهٔ آن بمرتبهٔ فرج و مکان فرج برسند مرویست که ایوب بعد از صحت یافتن تا
هفت روز مردم خود را طعام داد و ایشان را بشکرگذاری صبر و شکیبائی امر نمود و روایت اند که در زمان مرض او زوجهٔ او لیا بنت یعقوب بمهمی رفته بود
در آمد ایوب سوگند خورد که چون تعافی یابد او را صد چوب بزند خواست که سوگند خود را راست گرداند و او را بسیار دوست داشت حق تعالی سوگند
او را راست گردانید بآسانترین وجهی خطاب کرد با او وَخُذْ بِيَدِكَ و بگیر بدست خود ضِغْثًا دسته از چوب تازه یا گیاه خشک شده یا از شاخهای باریک
که بعدد صد چوب باشد فَاضْرِب بِّهِ پس بزن زن خود را بآن دسته گیاه یکبار وَلَا تَحْنَثْ و بزه کار مشو در سوگند خود یعنی مخالفت سوگند مکن
و از ابن عباس منقولست که سبب سوگند آن بود که ابلیس بصورت طبیب خود را بزن او نمود و زن دوای ایوب از او طلب کرد ابلیس گفت من دوائی او میکنم
بشرط آنکه چون بهتر شود گوید که من شفا او را دادم نه غیر من زن قبول این معنی نموده این کلام را بعرض ایوب رسانید ایوب در غضب شد و سوگند خورد که
او را صد چوب بزند عیاشی روایت کند که سفیان ثوری مرا گفت از ابی عبدالله علیه السلام پرس که چه میگوئی در باب مردی که مریض باشد و بسبب حد زدن خوف
موت او باشد من بعرض او رسانیدم فرمود که مرد مستسقی را نزد رسول آوردند که با زن مریضه زنا کرده بود حضرت امر کرد تا صد چوب گیاه را حاضر کردند
و یکبار آن مجموع را بر آن زد و یکبار نیز او را زد و ایشان را رها کرد و این آیه بر خواند که خذ بیدک ضغثا فاضرب به و لا تحنث إِنَّا وَجَدْنَاهُ بدرستیکه ما یافتیم
ایوب را صَابِرًا شکیبا در آنچه بنفس و ولد و مال او رسید نِّعْمَ الْعَبْدُ نیکو بنده ایست إِنَّهُ أَوَّابٌ بدرستیکه او رجوع کننده است بدرگاه ما و بالکلیه
روی بجانب ما آورده و بعد از آن اخلاق حسنهٔ دیگران بیان میکند تا بندگان اقتدا بایشان کنند و بثواب جزیل و ذکر جمیل برسند و میفرماید که وَ
اذْكُرْ عِبَادَنَا و یاد کن ای محمد بندگان ما را إِبْرَاهِيمَ ابرهیم خلیل را وَإِسْحَاقَ و پسر او اسحق نبی را وَيَعْقُوبَ و نبیرهٔ او یعقوب نبیل را أُولِي الْأَيْدِي
که خداوند دستها بودند وَالْأَبْصَارِ و دیدها یعنی صاحب اعمال شریعت بودند و معارف الهیه و اعمال بدنی را با علوم یقینی قلبی جمع کرده بودند و یا
آنکه خداوندان نعمتها بودند بر بندگان بجهة آنکه ایشان را اعوان احسان و ایمان میخوانند و ارباب عقول بودند و اوهام را کبیر إِنَّا أَخْلَصْنَاهُم بدرستی که
ما پاکیزه گردانیدیم ایشان را برای خود بِخَالِصَةٍ بسبب خصلتی که خالص بود از آمیختگی علایق دنیوی آن ذِكْرَى الدَّارِ نصیحت است وَإِنَّهُمْ عِندَنَا و
بدرستی که ایشان نزدیک ما لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ هر آینه از جمله برگزیدگانند بنعمت نبوة و قرب بارگاه صمدیت بسبب نیکوکاران اند با بهترین ابنای جنس
خود بودند وَاذْكُرْ و یاد کن برای امت إِسْمَاعِيلَ اسمعیل نبی را وَالْيَسَعَ و الیسع لخطوب را که خلیفهٔ الیاس بود چنانکه گذشت و از خلعت نبوة یافت
وَذَا الْكِفْلِ و ذا الکفل که ابن عم الیسع بود و صد پیغمبر را که از قتل گریخته بودند کافل شده بود و گویند که او کافل مردی صالح شده بود که هر روز
صد رکعت نماز میگذارد و در نبوة او اختلافست و در تبیان آورده که او پسر ایوب پیغمبر است نام او بشر است و بعد از پدر مبعوث شد با اهل شام و
كُلٌّ مِّنَ الْأَخْيَارِ از جمله برگزیدگان و نیکوکاران اند هَٰذَا این که گذشت از ذکر پیغمبران و صفات ایشان ذِكْرٌ شرفی بزرگست مر ایشان را و ذکری جمیل

و ثنای نیکو که همیشه بندگان ذکر ایشان میکنند و ایشان را میستایند وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ و بدرستیکه مر پرهیزکاران راست لَحُسْنَ مَآبٍ نیکوئی بازگشتن
که آن جَنَّاتِ عَدْنٍ بوستانهای باقی مر است مُفَتَّحَةً در حالتی که گشاده است لَهُمُ الْأَبْوَابُ برای ایشان درهای آن بوستانها یعنی چون بدرهای بهشت
رسند انتظار گشودن آن نکشند بلکه درها گشاده ببینند و بی تاخیر در آن درآیند مُتَّكِئِينَ تکیه‌زدگان باشند بر تختها فِيهَا در آن بوستانها همچنانکه
پادشاهان و سایر متنعمان يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ میخوانند در آن بوستانها یعنی امر میکنند خادمان خود را و بیاورده فواکه و شراب نزد ایشان
حاضر خواهند بود بی آنکه او را حاضر سازند وَعِنْدَهُمْ و نزد ایشان باشد قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ زنانی که کوتاه‌کنندهٔ چشمها باشند بر شوهران یعنی بر غیر شوهران
نگاه نکنند أَتْرَابٌ همسال یکدیگر باشند یا بر شوهران نگاه نکنند یعنی همه یک سن باشند و در حسن و مقدار و خوبی نیز مانند هم باشند که هیچ کدام بر
دیگری فضل نداشته باشند تا طبع شوهران از بعضی متنفر باشد و هنگامی که در بهشت درآیند و انواع فواکه و اشربه و حور العین و سایر نعمتهای لذیذه ببینند
ملائکه با ایشان گویند که هَذَا مَا تُوعَدُونَ این چیزیست که وعده داده می‌شدید بآن لِيَوْمِ الْحِسَابِ برای روز حساب یعنی روزیکه جزا داده میشود
هر نفسی موافق آنچه عمل کرده باشد بعد از آن بهشتیان از روی خوشحالی و سرور گویند با یکدیگر که إِنَّ هَذَا بدرستیکه اینکه می‌بینیم از انواع نعمتها لَرِزْقُنَا
هر آینه روزی ماست که حضرت منان بما ارزانی داشت مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ نیست مر آن را هیچ انقطاعی و زوالی و اکثر مفسران برانند که این کلام حقتعالی است که اداد
روی امثال میفرماید که این نعمت بهشت روزی ماست که بلطف و محض لطف بر بندگان خود عطا فرموده ایم و اصلا از فنائی و زوالی نیست بلکه آنچه
بهشتیان تناول میکنند فی الفور مثل آن بجایش میآید هَذَا این نوع کلام احوال بهشتیانست یا حال اهل بهشت اینست و بعد از آن از حال اهل دوزخ
خبر میدهد وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ و بدرستیکه مر نافرمانان را یعنی کافران را لَشَرَّ مَآبٍ هر آینه بدی بازگشتست که آن جَهَنَّمَ دوزخ است يَصْلَوْنَهَا
درآیند در آن و آتش آن را فراش و بستر خود کنند فَبِئْسَ الْمِهَادُ پس بد فراش و آرامگاهی است دوزخ هَذَا این عذاب را فَلْيَذُوقُوهُ پس باید که
بچشند اهل طغیان از آن حَمِيمٌ آب گرم جوشانست که چون نزدیک لب برند بریان سوزاند و چون بخورند رودها پاره پاره شود وَغَسَّاقٌ و چرک
سخت گندیده که از پوست و گوشت دوزخیان و از فرجهای زنان سیلان کند و آن را جمع کرده خورانند و نزد ابن عباس غساق زمهریر است که بسبب سختی
برودت دوزخیان را بسوزاند و بروایت کعب الاحبار چشمه‌ایست در دوزخ که از نیش حیات و عقارب دوزخ روان گردد و مرویست که سختی
و عفونت غساق بمرتبه‌ایست که اگر قطره‌ای از آن در مغرب باشد اهل مشرق از نفرتش منتفر شوند و اگر در مشرق باشد اهل مغرب از عفونتش متاذی
گردند و این یک نوع عذابی است وَآخَرُ مِنْ شَكْلِهِ و عذابی دیگر مر ایشان راست که در شدت و سختی مثل عذاب مذکور است أَزْوَاجٌ انواع گوناگونست یعنی
عذاب اهل طغیان با آنکه انواع مختلفه بوده در شدت عذاب و الم مانند یکدیگر باشند نه آنکه یکی از دیگری آسانتر باشد آورده‌اند که چون رؤسای کفار را
بدوزخ درآورند پیروان ایشان را تابع ایشان سازند و رؤسا خازنان دوزخ گویند که اینها کیستند که در عقب ما آمدند گویند که هَذَا
فَوْجٌ این گروهی اند مُقْتَحِمٌ که برنج و سختی درآیندگان اند در دوزخ مَعَكُمْ با شما لَا مَرْحَبًا بِهِمْ هیچ مرحبا مباد ایشان را مراد آنستکه ایشان را در تنگنای
زندان عذاب هیچ فرجی و گشادی مباد إِنَّهُمْ صَالُو النَّارِ بدرستیکه ایشان درآیندگان اند در آتش دوزخ و چون اتباع از متبوعان خود این کلمه شنوند
قَالُوا گویند با ایشان بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما سزاوارترید بآنکه در حق شما گویند لَا مَرْحَبًا بِكُمْ مرحبا مباد شما را چه هم ضال بودید و هم مضل أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ
شما فرا پیش داشتید عذاب را یعنی موجب آن لَنَا برای ما مراد آنست که الزام کردید ما را بر عقاید باطله و اعمال قبیحه که موجب عذاب و عقابست و بسبب اغوا
و اضلال شما در دوزخ درآمدیم فَبِئْسَ الْقَرَارُ پس بد قرارگاهی است دوزخ و در حدیث آمده که آتش دوزخ بر دوزخیان را تنگ فرا گیرد چون
آهن سرنیزه که نیزه را تنگ فرا گرفته باشد و بآن چسبیده بعد از آن زبان بنفرین ایشان گشوده قَالُوا رَبَّنَا گویند ای پروردگار ما مَنْ قَدَّمَ لَنَا هر که را
فرا پیش داشت برای ما هَذَا این عذاب را یعنی سبب آن که اضلال است فَزِدْهُ پس زیاده کن او را عَذَابًا ضِعْفًا عذابی دو باره فِي النَّارِ در آتش دوزخ
یکی بجهة ضلالت و دیگری بسبب اضلال آورده‌اند که صنادید قریش چون ابوجهل و ولید مغیره و غیر آن هرگاه که اهل ایمان را چون عمار و صهیب و خبیب و بلال
را میدیدند میگفتند ایشان از ضال و مردودانند و از اشرار مردمان و سزاوار آتش نیران و این هنگام که در دوزخ درآیند و ایشان را نه بینند بجست
و جوی ایشان مشغول شوند وَقَالُوا و گویند با یکدیگر مَا لَنَا لَا نَرَى چیست ما را که امروز نمی‌بینیم رِجَالًا مردانی را كُنَّا نَعُدُّهُمْ بودیم که در دنیا
میشمردیم ایشان را مِنَ الْأَشْرَارِ از جملهٔ بدکاران از امام محمد باقر روایت است که بشیعیان خود میگفت مراد کفار از رجال در این شمائید بخدا سوگند که
هیچ کدام شما را در آتش دوزخ نخواهند دید بعد از آن تفحص بسیار چون اهل ایمان را نه بینند سرزنش خود کنند و گویند أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا آیا ما فرا گرفته بودیم ایشان را
در دنیا از اهل سخریه یعنی چرا با ایشان سخریه و استهزا میکردیم و مسخره می‌نمودیم أَمْ زَاغَتْ یا ایشان در دوزخ اند و میل کرده است عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ
از ایشان دیدهای ما و چشمهای ما که بر ایشان نمی‌افتد و در آثار آمده که حقتعالی گروه مؤمنان را در غرفات بهشت بکفار نماید تا جازم شوند بآنکه ایشان
در دوزخ نیستند و حسرت ایشان بیفزاید إِنَّ ذَلِكَ بدرستیکه در آنچه گذشت از احوال دوزخیان و اقوال ایشان لَحَقٌّ هر آینه حق است و راست و درست
تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ جدال و نزاع کردن اهل دوزخ با یکدیگر و ماجرای ایشان بعد از آن خطاب بحضرت رسالت میکند و میگوید قُلْ بگو ای محمد مشرکان را
إِنَّمَا أَنَا جز این نیست که من شما را مُنْذِرٌ بیم کننده‌ام از معاصی و ترساننده از عقاب الهی وَمَا مِنْ إِلَهٍ و نیست هیچ خدائی که سزاوار پرستش باشد إِلَّا اللَّهُ مگر
خدای بحق الْوَاحِدُ یگانه است در ذات و صفات چه شرکت قبول نکند و کثرت در وحدت وی راه نیابد الْقَهَّارُ قهر کننده بر هر شیء بقدرت کامله و شکننده
متکبران و جباران رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان آسمانها است و زمینها از جن و انس و سایر حیوانات

شدید ط

تنگ شود در دوزخیان نم

و نباتات و ملائکه همه عالم از آن اوست العزیز غالب بر عذاب کافران که هرگز مغلوب نشود و دان الغفار آمرزنده گناهان هر که باو التجا نماید از عاصیان اهل
ایمان قل بگو ای محمد امت خود را که هو آنچه من مذکور شد از بیان عقوبت روز قیامت و احوال آخرت و آنچه میگویم از دعوی رسالت و بیان وحدانیت حضرت
عزت نبؤا عظیم خبری بزرگ است و امری عظیم انتم شما از مرط غفلت و جهالت عنه معرضون از آن روی گردانید که انکار میکنید و تکذیب کنندگان ما کان لی
بود مرا قبل از این زمان من علم هیچ دانشی بالملأ الاعلی بکلام گروه برتر یعنی ملائکه و آدم و ابلیس که ساکنان آسمان بودند که بلند ترین جهانست
اذ یختصمون وقتیکه گفت و شنید میکردند یعنی ملائکه بگفتند اتجعل فیها فا یابی شدند و آدم جهت تنبیه بر افضلیت خود میگفتند که انبؤنی
باسماء هؤلاء و ابلیس بجهت امتناع سجده بقول انا خیر ناطق میگشت پس در ثبوت من دلیلی از این روشن تر نیست که الحال قصه ملأ اعلی بیان میکنم بر
وجهیکه در کتب مقدسه مذکور و است بی مطالعه کتابی و بی استماع از استادی پس از این معلوم می شود که این قصه از عالم قدس بواسطه جبرئیل بمن نازل
شده ان یوحی الی آنکه وحی کرده نمی شود بسوی من الا انما انا مگر بجهة آنکه جز این نیست که من نذیر مبین پیغمبر بیم کننده ام آشکار او ترساننده و اضح
تا شما را از ظلمت ضلالت برهانم و بنور هدایت رهنمونی کنم از وادی جهالت بسر حد معرفت رسانم و بعد از اجمال اختصام اختصاص بتفصیل اختصام ابلیس و
استکبار او از سجود نمودن میفرماید که اذ قال ربک یاد کن ای محمد که چون پروردگار تو گفت للملائکة مر جمیع ملائکه را که انی خالق بدرستیکه من
آفریننده ام بشرا آدمی را که صفا او را بشما گفته بودم من طین از گل مراد آدم است فاذا سویته پس چون تمام کردم خلقت قامت او را و خلعت صورت
در پیاد او را افکنم ونفخت فیه و بدمم در او من روحی از روح خود اضافه بروح خود بجهة تکریم و تعظیم آدم است یعنی بعد از تصویر آدم روح بقالب
او در او دمیده و زنده گردانم فقعوا له پس بیفتید در افتید برای او ساجدین در حالی که سجده کنندگان باشید از روی تبجیل و تکریم او چون از ایشان
از این معنی را نمودند الا ابلیس استکبر مگر ابلیس که بزرگی داشت خود را و از در امر سجود را اطاعت نکرد و کان و بود در از منه ماضیه یا گشت بدان نا
فرمانی من الکافرین از ناگرویدگان و نافرمان بران و چون ابلیس از سجود استنکاف نمود قال گفت حق سبحانه باو که یا ابلیس ما منعک ای ابلیس چه
چیز باز داشت ترا ان تسجد آنکه سجده کنی لما خلقت مر آنچیز را که آفریدم بیدی بقدرت خود یعنی بخودی خود او را آفریدم بی واسطه مادر و پدر
و اعانت غیر و با مر بید قدرت یعنی و ابید قدرت کامله خود خلق نمودم استکبرت آیا تکبر کردی بدون استحقاق و بلند ساختی خود را فوق قدر
خود ام کنت من العالین یا هستی از جماعتی که بلند مرتبه اند و استغراق تمام با وسبحانه ما مور نشدند بسجود و قول او سبحانه که گفت من العالین
اشاره است بایشان ابلیس اختیار شق ثانی کرده که از استحقاق تفوق است قال گفت انا خیر منه من بهترم از آن مخلوق زیرا که خلقتنی آفریدی مرا
من نار از آتش که در غایت لطافت و نورانیت و غلبیت و خلقته و آفریدی او را من طین از گل که در نهایت کسافت و ظلمانیت و مغلوبیت هر آینه
که نار افضل از خاک باشد پس چگونه فاضل سجده کننده بر مفضول باشد و شکی نیست که ابلیس در این امر مغالطه خورده چنانکه در سوره الاعراف
گذشت و لهذا حقتعالی در جواب و قال گفت فاخرج منها پس بیرون رو از میان اینها فانک رجیم پس بدرستیکه تو رانده شده از رحمت و دور مانده
از درجه کرامت و ان علیک لعنتی و بدرستیکه بر تست لعنت من تا از رحمت خود و خشم و غضب من بتو الی یوم الدین تا بروز جزا مراد دوام و خلود لعنت است
بر وجه صحبت پیوسته که در روز قیامت لعنت بر او مضاعف شود بر وجهی که لعنت دنیا در جنب آن هیچ ننماید و در روایت آمده که حقتعالی خلعت او را متغیر ساخت
باین وجه که سفیدی نورانیت او را بظلمت بدل کرد و او را بقبیح منظور ساخت قال گفت ابلیس که رب ای پروردگار من چون مرا از رحمت خود نومید کردانیدی
و مرا ملعون و مطرود درگاه خود ساختی فانظرنی پس مهلت ده مرا یعنی شربت مرگ مچشان الی یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند مردمان قال گفت
خدای در جواب او فانک من المنظرین بدرستیکه تو از جمله مهلت داده شدگانی الی یوم الوقت المعلوم تا روز وقتی که معلوم و معین است نزد من
مراد زمان نفخه اولی است که همه خلق در آن نوبت شربت مرگ بچشند چون ابلیس مهلت عدم شنید قال گفت بحق سبحانه فبعزتک پس سوگند بغالبیت
و قهاریت تو که هیچ چیز که توانم لاغوینهم مر اینها گمراه کردانم اولاد او را اجمعین همه ایشان را الا عبادک منهم مگر بندگان تو از فرزندان او المخلصین
که پاک کرده شده کانند یعنی ایشان را که پاکیزه کردانیده از شرک و خطیئه و عصیان که مرا بر ایشان راهی نیست مراد جمعی اند که بصفت عصمت متصفند
و چون منتهی او ائمه مذکی بعد از آن حق سبحانه و تعالی در جواب او قال فرمود که فالحق پس من حق ام بر حقم نه باطل والحق و درستی و راستی از من است اقول
میگویم درستی و راستی لاملأن جهنم مر اینه پر سازم دوزخ را منک از تو و جنس تو یعنی از تو و سایر شیاطین و ممن تبعک و از آنها که پیروی تو کرده
باشند منهم از اولاد آدم اجمعین همه ایشان بعد از آن خطاب میکند به پیغمبر خود که قل بگو ای محمد کفار مکه را ما اسئلکم علیه نمی طلبم شما را بر تبلیغ رسالت
و ادای وحی و هدایت شما بر راه حق من اجر هیچ مزدی یعنی مالی که بجهت آن بزم صید وما انا و نیستم من من المتکلفین از جمله تکلیف کنندگان یعنی از جماعتی
که آنچه در ایشان نباشد و اهلیت آن نداشته باشند از خود اظهار کنند و شما میدانید که من هرگز دعوی چیزی نکرده ام که نزد من نبوده پس این سخن تحقیق بدانید
ان هو نیست قرآن الا ذکر مگر پندی از جانب او سبحانه للعالمین مر جمیع عالمیان را از جن و انس در کشاف آورده که متکلف را سه علامت است یکی
آنکه نزاع کند با کسی که برتر از او باشد دوم آنکه فرا گیرد چیزی که مقدور او نباشد که بان نرسد سیم آنکه چیزی را که نداند بر زبان گوید بعد از آن در
تهدید خطاب بکفار میکند میگوید که ولتعلمن و البته بدانید نبأه خبر قرآن را یعنی صدق آنچه در اوست بعد حین پس از زمانی که وقت مرگ است
یا روز قیامت یا وقت ظهور اسلام که آن روز بدر است

سورة الزمر و هی خمس و سبعون آیة و مکیة

ابی بن کعب از حضرت رسالت روایت کند
که هر که سوره الزمر بخواند حقتعالی او را از رحمت خود منقطع نگرداند و ثواب خائفین خاشعین در نامه اعمال او ثبت کند و از امام جعفر صادق نقل است که

نبوت

[illegible]

هر که

الزمر

هر که سوره الزمر قرائت کند حق تعالی شرف دنیا و عقبی با وعطا فرماید و او را بر سایر مردمان غالب گرداند بر وجهی که هر که او را ببیند هیبت و سطوت او بر دل او
نشیند و اگر مال و عشایر نداشته باشد با وقار باشد و نزد او را ذلیل نفرماید و بدن او را از آتش دوزخ حرام گرداند و هزار مدینه در بهشت از برای او بنا کنند که در هر شهر
هزار قصر باشد و در هر قصری هزار حور بسم الله الرحمن الرحیم تنزیل الکتاب فرو فرستادن قرآن بر محمد من الله از خدای تعالی است العزیز
که غالب است بر خلایق در جمیع احوال و منتقم از اشیا و امثال الحکیم دانا بر همه افعال و اقوال انا انزلنا بدرستیکه ما فرو فرستادیم الیک الکتاب بسوی
تو این کتاب را که قرآن است بالحق براستی و درستی نه بباطل و کجی و با سبب اثبات حق و اظهار احکام معبود مطلق فاعبد الله پس پرستش کن خدای را
مخلصا له در حالتی که پاکیزه کننده باشی برای او الدین پرستش را و ظاهر خطاب متوجه بحضرت است اما در حقیقت مراد امت است یعنی ای امت مرحومه طاعت
خود را از شرک و ریا پاک دارید الا لله بدانید که خدای راست الدین الخالص پرستش پاک از شرک یعنی سزاوار نیست که طاعت او خالص باشد از ریا
و شرک زیرا که منفرد است در الوهیت و یکتا در مرتبه ربوبیت پس رد هدایت بر اهل شرک میفرماید که والذین اتخذوا و آنانکه فرا گرفتند من دونه
بجز خدای اولیاء دوستان یعنی خدایانی که دوستی ایشان با ایشان اظهار حقیقت زعم معبود بودن است در حق ایشان از ملائکه و عیسی و اصنام و شمس و قمر و حجر
و شجر و عزیر و میگویند باعتقاد باطل که ما نعبدهم نمی پرستیم ایشان را الا لیقربونا مگر برای آنکه نزدیک گردانند ما را الی الله بسوی رحمت خدا
زلفی نزدیک گردانیدنی یعنی بت پرستیم ما ایشان را جهت آنست که شفاعت ما کنند و بسبب ایشان مقرب درگاه الهی شویم ان الله یحکم بدرستیکه خدا
حکم کند بحق بینهم میان مشرکان بد اعتقاد در روز معاد فیما هم فیه در آنچیزیکه ایشان در آن یختلفون اختلاف میکنند و ظاهر سازد
بطلان همه را یعنی مدعای هر یک از نصاری و یهود و مجوس و سایر مشرکان آنست که معبود او حق است و غیر آن باطل پس حق سبحانه حکم کند میان [ایشان را] در روز
موعود و باز نماید بطلان هر یک از معبود ایشان و همه آن مشرکان را بدوزخ امر کند ان الله بدرستیکه خدای تعالی لا یهدی راه ننماید بطریق اهل بهشت
یا حکم نکند باهتدا و یا لطف نکند بجهت اصرار و تصمیم کفر با وجود تمکین قدرت و عقل و نصب دلیل پس در وادی ضلالت بگذارد من هو آنکس را که
او کاذب دروغ گوی است در دعوی شفاعت الهه کفار ناسپاس در حق منعم حقیقی که وحدانیت او [منکر را] پس بجهت رد دعوی کسانیکه میگویند الملائکة
بنات الله و المسیح ابن الله و عزیر ابن الله میفرماید که لو اراد الله اگر خواستی خدای تعالی بر سبیل فرض ان یتخذ ولدا آنکه فرا گیرد فرزندی چنانکه اهل
شرک دعوی میکنند و گمان میبرند لاصطفی هر آینه برگزیدی مما یخلق از آنچه می آفریند ما یشاء آنچه خواستی نه عزیر و هیچ موجودی نیست مگر که
مخلوق اوست و لیکن چون میان والد و مولود جنسیت شرط است و مخلوق مماثل خالق نیست پس بی شبهه سبحانه پاک است او از اتخاذ ولد هو الله
الواحد اوست خدای یگانه القهار قهر کننده و در هم شکننده جمیع جبابره بعد از آن بجهت تنبیه بر نفی احتیاج او بشریک میفرماید که خدای بحق آنکسی
است که بقدرت کامله خلق السموات و الارض آفرید آسمانها و زمینها بالحق براستی نه بباطل و بازی بلکه در آفریدن آنها چند هزار اسرار تعبیه کرده
است تا دانان تفکر کنند و پی بمعرفت او برند یکور اللیل در می آورد شب را علی النهار بر روز یعنی پرده ظلمت شب نور روز را میپوشد و یکور
النهار و می آورد روز را علی اللیل بر شب یعنی بشعاع ضیاء روز ظلمت شب پنهان می سازد و یا شب بر روز می افزاید و روز را میکاهد و روز
را از شب مزاید می سازد و شب کم میکند و سخر الشمس و القمر و رام کرد آفتاب و ماه یعنی جاری ساخت ایشان را بر یک طریق کل یجری هر یک از
ایشان میروند در فلک خود لاجل مسمی تا زمان نام برده شده یعنی وقتی معین که منتهی دور است و سیر هر روز یا در هر ماه یا در هر ساله یا تا
انقطاع سیر او کرده و قیامت است الا هو العزیز بدانید که خدای غالب است بر همه چیزها و جمیع مکونات مغلوب وی اند الغفار آمرزنده که با
وجود شرک و معصیت سلب نعمت نمی نماید از بنی آدم و عقوبت تعجیل نمی نماید خلقکم آفرید شما را ای فرزندان آدم من نفس واحدة از تنی
تنها که آدم است ثم جعل منها پس آفرید از آن نفس یعنی از پهلوی چپ او از فضله طین او زوجها زن او را یعنی حوا لیکن ایجاد ابدان و افاضه روح
در او اعظم نعمتها است ازین جهت اول بیان آن نمود بعد از آن شروع در نعم دیگر کرده فرموده و انزل و فرو فرستاد که سبب نبات است تا ماکول حیوانات
باشد بعد از آن فرمود از فضل خود لکم برای شما من الانعام از چهارپایان ثمانیة ازواج هشت چیز را که زوج یکدیگرند یعنی نر و ماده از شتر و
گاو و میش و بز نر و ماده یعنی آنستکه حق تعالی این هشت حیوان را بزمین فرستاد بعد از آن در تفصیل خلق بنی آدم میفرماید که یخلقکم می آفریند شما را
فی بطون امهاتکم در شکمهای مادران شما خلقا من بعد خلق آفریدنی بعد از آفریدنی یعنی نطفه را علقه می سازد و علقه را مضغه بعد از آن
استخوان و بعد از آن گوشت بر او می پوشاند پس روح در آن میکند فی ظلمات ثلث در سه تاریکی که آن ظلمت مشیمه و ظلمت رحم و ظلمت بطن است
ذلکم آنکه خالق این اشیا است الله ربکم خدا است که پروردگار و آفریدگار شما است له الملک مر او را است پادشاهی مطلق بر همه مخلوقات لا اله
الا هو نیست معبودی بحق مگر او فانی تصرفون پس کجا گردانیده می شوید از راه حق که توحید است بمیل شرک میکنید با وجود این دلایل روشن
ان تکفروا اگر کافر شوید اهل مکه یا کفران نعمت کنید فان الله غنی پس بدرستیکه خدای تعالی عنکم از ایمان یا از شکر گذاری شما مستغنی است پس
پس کفر و کفران شما ضرر با وی نمی رساند بلکه ضرر او بشما راجع می شود و لا یرضی لعباده الکفر و نمی پسندد مر بندگان خود را کفر و کفران و امر آن
نمی نماید چرا که منشاء ضرر عباد است و این قبیح است و او سبحانه از قبیح مبرا است و ان تشکروا و اگر سپاس داری کنید بر نعمتهای او و غیر آن یرضه لکم به
پسندد آن را از برای شما چرا که شکر گذاری سبب مزید نعمتها است و لا تزر و بر ندارد وازرة نفسی که بردارنده بار گران خود است وزر اخری بار
گران نفس دیگر را یعنی حق سبحانه و تعالی بگناه زید عمرو را نگیرد چرا که عدل است از عدل پس هر کس مؤاخذ است بگناه خود نه بگناه غیر خود ثم الی ربکم پس

بسوی پروردگار شماست مَرْجِعُکُمْ جای بازگشت شما یعنی مرجع یک بد شما بسوی شماست فَیُنَبِّئُکُمْ پس خبر خواهد داد شما را بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ با نچه
بودید که در دنیا می کردید اِنَّهُ بدرستی که او سبحانه عَلِیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ دانا است با نچه در سینهاست از اسرار مخفیه پس چگونه اعمال شما از وی پوشیده
شود آورده اند که عتبه بن ربیعه یا ابوجهل بفقر بلیه گرفتار شدند بخدای تعالی انابه کردند و ترک بت پرستی نمودند چون بلیه بنعمه مبدل شد مرتد
شدند و باز مشرک گشتند و مردمان را اضلال کردند حقتعالی این آیه فرستاد وَاِذَا مَسَّ الْاِنْسَانَ و چون رسید آدمی را یعنی عتبه یا ابوجهل بفقر ضُرٌّ
ضرری از مرض و قحطی از شدة و غیر آن از انواع محنت دَعَا رَبَّهُ بخواند پروردگار خود را مُنِیبًا اِلَیْهِ در حالتی که بازگردنده است بسوی او و استغاثه
نماینده بدرگاه او و ترک نماینده عبادت غیر او ثُمَّ اِذَا خَوَّلَهُ پس چون عطا فرمود حقتعالی او را نِعْمَةً مِنْهُ نعمتی از نزد خود یعنی آن بلیه را بنعمه بدل
نمود وی مشغول بآن نعمه شد و بان مغرور گشته نَسِیَ فراموش کرد مَا کَانَ آنچیزی را یعنی آن ضرری که بود یَدْعُوا اِلَیْهِ که میخواند خدای را بسوی دفع
او مِنْ قَبْلُ پیش از وصول این نعمه وَجَعَلَ لِلّٰهِ و گردانید برای خدای اَنْدَادًا همتایان یعنی بتان را شریک وی ساخت در عبادت لِیُضِلَّ
تا گمراه گرداند مردمان را عَنْ سَبِیلِهِ از راه خدا که طریق اسلام است قُلْ بگو ای محمد این کافران جاحد را از روی تخویف تَمَتَّعْ برخوردار باش بِکُفْرِکَ
بناگرویدن خود قَلِیلًا در زمانی اندک که دنیاست چه آن در جنب آخرة در نهایة قلت است یعنی در این زمان حقیر متمتع شو از نعمه خدا که عنقریب زوال
خواهد یافت و بعد از آن اِنَّکَ بدرستی که تو مِنْ اَصْحَابِ النَّارِ از جمله یاران دوزخ خواهی بود و اهل سعیر و عذاب الیم پس آیا این کافر معاند بهتر است
اَمَّنْ هُوَ یا آنکس که او قَانِتٌ ایستاده و دعا کننده است در اثنای صلوة یا همیشه بوظایف عبادة آنَاءَ اللَّیْلِ در ساعتهای شب و از امام
محمد باقر ع منقولست که مراد از این متهجد است که در نماز شب سَاجِدًا در حالتی که سجده کننده است مر خدا را وَقَائِمًا و قیام نماینده یعنی گاهی در
نماز سجده کنند و گاهی بقیام مشغول شوند یَحْذَرُ الْآخِرَةَ بترسد از عذاب آخرت وَیَرْجُوا و امیدوار در رَحْمَةَ رَبِّهِ بخشش پروردگار خود را
یعنی با وجود کثرة طاعة و عبادة ملازم داشت میان خوف و رجا و هیچکدام را بر دیگری ترجیح نمیدهد چنانکه در حدیث آمده که اگر خوف مؤمن با
رجاء او وزن کنند هر دو مساوی یکدیگر باشند هیچ یک بر دیگری راجح نباید چه رجحان رجا منشاء ایمنی از عذابست و ترجیح خوف باعث نومیدی
از رحمة و هر دو مذموم اند نزد حضرت عزت قُلْ بگو ای محمد بکفار از روی توبیخ و انکار هَلْ یَسْتَوِی آیا برابر باشند الَّذِینَ یَعْلَمُونَ آنانکه میدانند
دلایل توحید را و بوحدة او متیقن اند وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ و آنانکه علم ندارند بیگانگی او و از سر جحود و انکار پای از تنگنای بیگانگی کفر بفضای یگانگی
خدای نمی نهند اِنَّمَا یَتَذَکَّرُ جز این نیست که پند پذیر می شوند بآیات و دلایل واضحات اُولُوا الْاَلْبَابِ خداوندان عقول خالصه از شوب شبههای
فاسده از امام جعفر صادق ع مرویست که فرمود الذین یعلمون در شان ماست و الذین لا یعلمون نازل در دشمنان ما و اولوا الالباب در شان شیعیان
ما پس مائیم که بجلیه علم مزین و بزینت دانش محلی ایم و دشمنان ما اند که در بادیه جهالت سلوک نموده اند و راه ضلالت و مخالفت پیموده اند و شیعیان
ما اند که قول حق را از باطل تمیز کرده اند و متمسک شده اند و متمسک بطریق مستقیم و صراط قویم گشته اند در خبر است که حضرت امیرالمؤمنین ع شبی با
قنبر در کوچهای کوفه میگذشت بدر سرائی رسیدند یکی این آیه میخواند که امن هو قانت آناء اللیل ساجدا و قائما یحذر الاخرة و یرجو رحمة ربه
قنبر گفت من اینجا توقف کردم و امیرالمؤمنین بگذشت چون پاره از آن بگذشت باز نگریست مرا گفت ای قنبر چرا ایستاده گفتم یا امیرالمؤمنین آواز حزین
این خواننده بگوش من میرسد فرمود ای قنبر خواب کردن از سر یقین بهتر است از عبادت از شک من از این تعجب کردم و آن در سرا را نشان کردم و دیگر
روز دیگر اینجا رفتم سرای منافقی بود گفتم یا امیرالمؤمنین تو چه دانستی که آن از منافقانست فرمود که راعی چگونه رعیت خود نشناسد و عالم بجز این علوم
اسرار نباشد بعد از آن خطاب بحضرت رسالت کرده میفرماید که قُلْ بگو ای محمد با اهل ایمان که حق سبحانه و تعالی میفرماید که یَا عِبَادِیَ ای بندگان
من الَّذِینَ آمَنُوا آن بندگان که گرویده اند بوحدانیت من و نبوة تو تصدیق کرده اند اتَّقُوا رَبَّکُمْ بپرهیزید از پروردگار خود بلزوم طاعة و پرهیز از
او معصیت لِلَّذِینَ اَحْسَنُوا مر آنان را که گرویده اند کارهای نیکو فِی هٰذِهِ الدُّنْیَا در این جهان یا احسان نموده اند بغیر خود از دادن تصدقات
واجبه و مندوبه حَسَنَةٌ مثوبه نیکو است در آخرة بعد از آن بجهة مبالغه در ارتکاب طاعات میفرماید که وَاَرْضُ اللّٰهِ وَاسِعَةٌ و زمین خدا گشاده است
یعنی اگر متعسر باشد که در موطن خود باعمال حسنه ارتکاب نمایند و بطاعة و عبادت مشغول شوند و اظهار شعار اسلام کنند باید که از آنجا مهاجرة کنند
و خود را ببلاد اسلام رسانند و بفراغة تمام بعبادت خدای مشغول شوند و چون از وطن خود برکندن و ببلاد غیر رفتن موجب مشقت عظیم است از اینجهة
تسلی ایشان داده میفرماید که اِنَّمَا یُوَفَّی الصَّابِرُونَ جز این نیست که بتمام و کمال داده میشوند صبر کنندگان بر مهاجرت و مفارقة و کربت و بلیت اَجْرَهُمْ
مزد ایشان را بِغَیْرِ حِسَابٍ بی شمار یعنی از بسیاری ثواب ممکن نباشد شماره آن نگاه داشتن اصبغ بن نباته روایت کرده که امام حسن ع بیمار بود با حضرت
امیرالمؤمنین بعیادة او رفتیم امیرالمؤمنین فرمود که چگونه‌ای پسر رسول الله فرمود که ای وصی محمد الحمد لله خود را بهتر مییابم بعد از آن فرمود را ای
فرمود شنیدم از جد خود رسول خدای که میگفت ای پسر من بدرستی که در بهشت درختیست که آنرا شجرة البلوی میگویند و این را نام از اهل
بلا کرده اند و نصب نکنند از برای ایشان ترازوی اعمال را و نشر نکنند مر ایشان را دیوان اعمال بلکه مزد صبر را بیحساب بر ایشان از روی اکمال ریزان سازند
بعد از آن این آیه را تلاوة فرمود که انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب و عیاشی باسناد خود از امام جعفر صادق ع همین حدیث را از حضرت رسالت نقل کرده
و نیز آنحضرت فرموده که در روز قیامت نصب موازین عمل کنند برای اهل نماز و روزه و صدقه پس جزای اعمال ایشان را بتمام و کمال با ایشان دهند و از برای اهل بلا که
صابر باشند هیچ میزان نصب نکنند و دیوانی وضع ننمایند بلکه مزدهای ایشان بیحساب بر ایشان فرو ریزند که کار ایشان بدرجه رسد که اهل عافیت که در دنیا با بلی

ایستاده کرم

نشانید چون او را ملازم

منهج

اذیتی مبتلا نبوده باشند تمنا کنند که کاشکی بدنهای ایشان بمقراض پاره پاره میکردندی تا امروز با اهل بلا در مرتبه و درجه سلوک نمودندی و در خبر
است که روز قیامت جماعت غازیان را که در دنیا شربت شهادت چشیده باشند بدخول بهشت امر فرمایند چون بدر بهشت رسند جماعتی را بینند که بر صدر
جنت نشسته باشند گویند خداوندا ما فرزندان را یتیم ساختیم و جان را فدا ساختیم چرا اینها پیش از ما به بهشت رسیده اند خطاب آید که ایشان در دار
المحنه اند شما در جمیع عمر یکبار بر تیغ کفار شهادت یافتید و ایشان روزی صد بار بتیغ ابتلا و بزاء امتحان کشته می شدند و مرتبه شهادت بمرتبه ایشان نمی
رسد آورده اند که کفار مکه حضرت رسالت را گفتند چه برآن داشت که بدعت کیشی میگوئی که مخالف آیین ماست چرا اقتدا باشراف قوم خود نمیکنی
و بعبادت اصنام میلی نمینمائی بنابر این بجهت تشویش و هلاک با بی این آیه آمد که قُلْ بگو ای محمد مشرکان را إِنِّي أُمِرْتُ بدرستی که من امر کرده شده ام أَنْ
أَعْبُدَ اللَّهَ بآنکه پرستش نمایم خدای بحق را مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ در حالتیکه پاکیزه کننده باشم از برای او دین را از لوث شرک یعنی مامور شده ام بآنکه
موحد باشم و معترف بتوحید وَأُمِرْتُ و فرموده شده ام باخلاص مذکور لِأَنْ أَكُونَ بجهت آنکه باشم أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ اول گروندگان یعنی مقدم
ایشان باسلام در دنیا و اسبق از جماعتی که ایشان را بدین اسلام دعوت میکنم قُلْ بگو ای محمد این اهل شرک را که در صدد آنند که از دین بگردانند إِنِّي
أَخَافُ بدرستی که من میترسم إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي اگر نافرمانی کنم پروردگار خود را باینوجه که طریق توحید بگذارم و دین شما را اختیار کنم عَذَابَ
يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روزی که بزرگست یعنی روز قیامت که در آنها بلا عظیم است قُلِ اللَّهَ بگو ای محمد مر آن مشرکان را أَعْبُدُ مُخْلِصًا خدای بحق
پرستم و بس لَهُ دِينِي در حالتیکه پاک کننده ام دین خود را از شرک و طاعت خود را از ریا فَاعْبُدُوا و این پرستید ای مشرکان مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ
آنچه خواهید بجز از خدای او ایشان و غیر ان این آیه باية السیف منسوخ است مشرکان بعد از شنیدن اسلام و نومید شدن ایشان از میل پیغمبر بدین ایشان
گفتند ای محمد زیان کردی که کیش پدران اختیار نکردی و مذهب تازه را اختیار کردی قُلْ بگو ای محمد با اهل شرک که إِنَّ الْخَاسِرِينَ بدرستیکه زیانکاران
الَّذِينَ خَسِرُوا آنانند که زیان کردند أَنْفُسَهُمْ بر نفسهای خود وَأَهْلِيهِمْ و بر کسان خود يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز قیامت خسران ایشان باین وجه است که نفسهای
خود را از رفتن در طبقات دوزخ ببینند و اهل خود را که ایمان آورده باشند در بهشت یابند در آن هنگام نه از نفس خود منتفع شوند و نه از اهل و ایشان
بغیر یاد ایشان رسند پس نسبت بایشان هر دو زیان زده باشند أَلَا ذَلِكَ بدانید که آن زیان مذکور هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ این زیان ظاهر هویداست
که بر هیچکس از اهل موقف پوشیده نیست و نباشد لَهُمْ مر آن خاسران راست مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ از زبر ایشان سایبانها از آتش دیگر را

وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ واز زیر ایشان سایبانها است از آتش مر طایفه

کرده در گرد بر ایشان باشند که منافق بر طبقهای آتش زیر ایشان باشد و فرشهای گسترده از آتش سوزان زیر ایشان باشد ذَلِكَ آن عذابی که وصف
کرده يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ میترساند خدای بآن عِبَادَهُ بندگان خود را بجهت رحمت واسعه خود در شان ایشان تا بپرهیزند از آتش و بار او اقدام ننمایند يَا عِبَادِ
ای بندگان من فَاتَّقُونِ پس بترسید از من و بعقوبتی چنین در عقب شماست آورده اند که در زمان جاهلیت زید بن عمرو بن نفیل و سلمان فارسی و
ابوذر غفاری زبان بکلمه طیبه لا اله الا الله گشودند و باعتقاد تمام بوحدت الهی اعتراف کردند و از کیش آبای خود تبرا نمودند حق تعالی در شان ایشان
این آیه فرستاد که وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ و آنانکه اجتناب کردند از شیطان که در غایت طغیان است و عددان و سایر شیاطین که مضل بندگانند
یعنی دور شدند أَنْ يَعْبُدُوهَا از آنکه پرستند آنها و متابعت آنها کنند وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ و باز گشتند بسوی خدا و از سر یقین دل بجانب او آوردند
لَهُمُ الْبُشْرَى مر ایشان راست مژده ثواب و آن در حین حیوة است بزبان پیغمبران و باز در وفات است ببشارت فرشتگان یا بعد از ممات بخطاب الهی
بدخول جنان خلاصه سخن آنست که آنانی که مجتنب شدند از عبادت هر چه دون خداست ایشان را مژده ثوابست فَبَشِّرْ عِبَادِ پس مژده بندگان
مرا الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ آنانکه می شنوند گفتار حق را فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ پس پیروی میکنند نیکوترین آنرا یعنی عمل میکنند بآن قولی که اقرب
بحق و اصوب بود نسبت و بعضی گفته اند که اتباع قولی میکنند که احسن است بجهت آنکه مامورند بآن از طاعات و عبادات و ابو درداء فرموده که اگر بجهت سه
چیز نبودی نمیخواستم که یکروز زنده مانم یکی تشنگی در حین گرما یعنی روزه داشتن در آن و دیگری سجده کردن در جوف لیل و سیم مجالست کردن با جماعتی
که بر متابعت بهترین کلام کنند و با آنکه بشنوند امر قرآن را و احسن امری را اختیار کنند همچنانکه اختیار عفو کنند بر قصاص که افضل است بقوله
تعالی وان تعفوا اقرب للتقوی و متابعت صدقه خفیه کنند که افضل است از صدقه علانیه کقوله تعالی وان تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خیر لکم
و بر همین قیاس تابع محکم شوند دون منسوخ و عزیمت را اختیار کنند دون رخصت أُولَئِكَ آن گروه تابع سخنان نیکوترند الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ
آنانند که راه نموده است خدای ایشان را بمقصد نجات و ایشان بآن متمسک شده طریق صواب را که موجب وصول مآب است بحسن مآب اختیار نموده
اند وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ و آن گروه ایشانند خداوندان عقول صافیه از شایبه اوهام فاسده و تخیلات باطله که از تسویلات شیطانی
ناشی میگردد پس برسبیل تهدید میفرماید که أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ آیا آنکس که واجب شده بر او سخن وعید که مشعر است بعذاب الیم
یعنی قول لاملان جهنم و حدیث هؤلاء اهل النار ولا ابالی باشد چون کسیکه مستوجب رضوان و سزاوار روضه رضوانست یعنی شخصیکه
مستحق عقوبت است هرگز مثل کسی نباشد که سزاوار جنت است أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ آیا تو ای محمد میرهانی آنرا که در دوزخ باشد یعنی
قادر نیستی که بوسیله ادخال ایمان در قلوب وی خلاص ایشان را از عذاب دوزخ برهانی پس عدم قبول ایمان از جانب نفس ایشانست بر تو حرجی لازم
نمی آید چه بر تو همین تبلیغ است و بس از ابن عباس مرویست که این در شان ابولهب است و پسرش و بعد از ذکر وعید در حق ایشان وعد میفرماید که
لَكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لیکن آنانکه بپرهیزند از آنچه آن عذاب پروردگار خود بوسیله قبول ایمان و بسبب طاعت لَهُمْ مر ایشان راست در بهشت غُرَفٌ مِنْ

فوقها غرف یعنی غرفها است بسیار بلند واز بالای آن غرفها غرفهای دیگر بلند مبنیة که بنا کرده ومستحکم گردانیده شده است بنغرفه وانهار باهل ایمان
وعد الله وعده داده خدا یعنی وعده حقتعالی است بایشان لا یخلف الله المیعاد خلاف نمیکند خدای وعده خود را پس البته محقق الوقوع
باشد وتخلف از وی محالست ابو سعید خدری از حضرت رسالت صلعم روایت کند که چون اهل بهشت اهل ابنیه را از بالای سر خود غرفها بینند بعد
مسافه ایشان بان غرفه چون بعد زمین باشد باسمان واهل آن بمثابه ستاره درخشنده گفتیم یا رسول الله این منازل انبیا باشد فرمود که
منازل اهل مراتب ودرجات صالحان امت من باشد وبعد از ذکر دعوة مردمان بتوحید در بیان دلایل وحدت میفرماید که الم تر آیا نمی بینی خطاب
بحضرت نبوت ومراد جمیع مکلفین اند واستفهام برای تقریر است یعنی البته می بینند ان الله انزل آنکه خدای فرو فرستاد من السماء از آسمان یا از ابر
ماء آبی یعنی باران فسلکه پس در آورد آن آب را ینابیع فی الارض در چشمهای نابع وکاریزها جاری که در زمین است ثم یخرج به پس بیرون
می آورد از آن آب زرعا کشت را مختلفا الوانه که گوناگون است رنگهای آن از حمرت وصفرت وبیاض وصفرة وغیر آن وگویند مراد بالوان اصناف واجناس
مختلفه است چون گندم وجو وبرنج وکنجد وغیره ثم یهیج پس خشک می شود آن زرع بعد از خضره ونظارة فتریه پس بینی آنرا مصفرا زرد شده
پس از طراوة وتازگی آن ثم یجعله پس میگرداند خدای آنرا حطاما ریزه ریزه ودرهم شکسته وخورد گشته ان فی ذلک بدرستی که در انزال
باران واخراج زروع مختلفه بان وتقلبات آن حالی بحالی لذکری هر آینه یاد کردنی است لاولی الالباب خداوندان عقول صافیه سلیمه که در آن
تفکر نمایند وعارف شوند بصانع محدث وقدرت وی بمبدء ومعاد یا تشبیه نمایند اموال دنیوی بآن زروع تر وتازه وبدان اعتماد نکنند چه آنها
وقتی خود آن بزوال مبدل شود وسختیهای ز الهیه وچون الهانی که آلوده می شوند بلوث واوهام در این تفکر نمی کنند تا عارف شوند بوجود صانع
عالم از اینجهت میفرماید که افمن شرح الله آیا پس آنکس که گشاده است صدره سینه او را وفراخ کرده است دل او را للاسلام برای قبول اسلام
بوسیله استعمال قوة عقلیه در دلایل بینه وحجج واضحه بواسطه استعداد تام با الطاف هادیه همچو کسی است که سینه او تنگ است از قبول حق بجهة
اصرار بر عناد وانکار وعدم تدبر او در دلایل ومعجزاتی که موصولست بمعرفت پروردگار وصدق رسید مختار خلاصه معنی آنستکه آن کسی که حکم
نمیکند بسبب اهلیت واستعداد نظر لطف ورحمت الطاف عمیم خود فایض سازد بر وجهی که سینه او منشرح شود بقبول ایمان همچو کسی نباشد که بجهة
عدم استعداد نظر لطف از وباز گرد واو را در مضیق کفر بگذارد چه میان این هر دو بعد المشرقین است فهو پس آنکس که سینه او وضیع است ودل
او وسیع از برای قبول ایمان علی نور بر روشنی معرفت است یعنی براه وحدت یار یقین وبصیرت من ربه از پروردگار خود ابن مسعود روایت کند
که در وقتی حضرت صلعم این آیه قرائت فرمود ما گفتیم یا رسول الله انشراح صدر بچه معنی است فرمود که نور معرفت الهی است در دل بنده مؤمن بر وجهی که
دل او را روشن وفراخ گردانند گفتیم یا رسول الله علامت آن چیست فرمود آنکه بنده بالکلیه از سرای غرور بگذرد وتوجه تمام نماید بتهیه اسباب خلود
وپیش از مرگ مستعد آن شود ودر بعضی تفاسیر آورده اند که این آیه در شان عالیشان حضرت امیر المؤمنین وعمار یاسر است بجهة کمال معرفت ویقین آن
حضرت که قایل این کلمه گشت که لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا پس در باره ابو لهب وفرزندان او ووجهی که توابع ایشان بودند میفرماید که فویل
پس چاه ویل که در جهنم است یا شدة عذاب سخت للقاسیة قلوبهم مر جماعتی راست که سخت است دلهای ایشان من ذکر الله از جهة یاد کردن نام خدا
که کلمه توحید است یعنی هرگاه نزد ایشان یاد خدا کنند بسبب آن زیاده میگردد قساوة در دل ایشان کقوله تعالی فزادتهم رجسا الی رجسهم پس اصلا
متعظ نمی شوند از ترغیب ومنزجر نمیگردند از ترهیب اولئک آن گروه سنگدل فی ضلال مبین در گمراهی هویدا وآشکارا اند بر وجهی که ضلالت
ایشان بر هیچکس پوشیده ونپنهان نیست ابو سعید خدری از رسول خدا روایت کرده که حاجات از نرم دلان امت من طلب کنید که خدای رحمت بر دلهای
ایشان وضع کرده واز ارباب قلوب قاسیه طلب حاجات مکنید که حقتعالی غضب وخشم خود را در دل ایشان گرو ساخته ونیز از آنحضرت مرویست که
خدای دوست دارد کسی را که ترسنده واندوهگین ومهربان باشد ومردمان را بخیر تعلیم نماید ودشمن دارد هر دلی را که غافل باشد واوقات را
مباید بچه صرف نماید وهمه شب بخواب گذراند ودر کرده انکند مالک بن دینار فرموده که حقتعالی هیچ قوم خشم نگرفت ورحمت خود را از ایشان نگرفت
مگر بجهة قساوة ایشان آورده اند که روزی اصحاب بجناب نبوة مآب عرض کردند که ملال بسیار وکلال بشمار در ما طاری شده خواهش ما آنست
که بگفتار عرض ما سخنی ادا نمائی تا بروح ما بفرح مبدل شود وزنگ کدورت از صفحه خواطر ما زدوده گردد این آمد که الله نزل خدای فرو فرستاد احسن
الحدیث نیکوترین سخنی را کتابا متشابها که آن کتابی است مانند یکدیگر یعنی بعضی از آن مشابه بعضی است در جزالت لفظ وتجاوب نظم وتناسب
اسلوب وجودة معانی ودلالت بر اعجاز خصوص نبوی واشتمال آن بر منافع دنیوی واخروی وپاره از آن مصدق بعض دیگر است ودر آن تناقض و
اختلاف کلام نیست مثانی مثنی ومکرر است یعنی مشتمل است بر تکرار قصص واوامر ونواهی ووعد ووعید ومواعظ ونصایح یا محتویست
بر مزدوجات موده متقابله چون امر ونهی ووعد ووعید وثواب وعقاب وبهشت ودوزخ ومومن وکافر وغیر آن بلکه هر چند خوانده می شود ذوق
تلاوة آن زیاده میگردد وفایده تکرار آن است که نفوس بسیار متنفرند از ذکر وعد ووعید وموعظه ونصیحت پس اگر در آن تکرار نباشد در نفوس
رسوخ پیدا نکند وهیچ نفس عمل بآن ننماید واز اینجاست که حضرت رسالت صلعم سه چهار مرتبه نصایح را بر اصحاب تکرار میفرمود وسعی مینمود تا آن در
قلوب ایشان مرکوز شود ودر صدور ایشان مغروس گردد ودیگر از صفات قرآن آن است که تقشعر منه می لرزد از او یعنی بجهت شده از خوف
وعیدی که در او است بسیار منقبض میگردد وبهم می پیچد جلود الذین یخشون ربهم پوستهای آنانکه می ترسیدند از عذاب پروردگار خود از هول

تجری من تحتها الانهار میرود از زیر آن غرفها جویهای بهشت که وعده داده شده است

از موده و

دوره

دوو تنبیه است ثُمَّ تَلِينُ پس نرم می‌شود و رام می‌گردد جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ پوستهای ایشان و دلهای ایشان إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ بسوی یاد کردن خدا یعنی چون
آیات رحمت و مغفرت می‌شنوند دلها و پوستهای ایشان نرم می‌شود و از خشیت و قشعریره که بسبب آیات وعید طاری شده او آنها زایل می‌گردد و از ابن
عباس بن عبد المطلب مرویست که پیغمبر فرمود که هرگاه بلرزد پوست بنده مؤمن از ترس خدا بریزان شود از او گناهان همچنانکه می‌ریزد برگها
از درختان خشک و محمد بن مسلم از ابی بن کعب نقل کرده که روزی نزد رسول خدا رفتم و او بقرآن خواندن مشغول بود در اثنای جمعی وارد شدند
فرمود غنیمت دانید دعا کردن را نزد گریستن که باجابت مقرون خواهد شد چه وقت رحمت الهی است و نجات از عقوبت پادشاهی و عبد الله بن زبیر
از اسما بنت عمیس پرسید که اصحاب رسول را نزد استماع قرآن چگونه یافتی گفت چنانکه خدای تعالی وصف ایشان کرده چشمها گریان و اعضا لرزان گفتم
اکنون جمعی پیدا شده‌اند که چون قرآن می‌شنوند می‌افتند و فریاد میکنند و غش میکنند گفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم این از فعل ابلیس
است ذَلِكَ این کتاب یا گواه که موصوفست بصفات مذکوره هُدَى اللَّهِ راه نمودن خدای است یعنی ارشاد بندگان را از جانب خدای یَهْدِي
بِهِ راه می‌نماید یعنی توفیق ایمان می‌دهد بسبب آن مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد از کسانی که تأمل نمایند در دلائل واضحه و تفکر کنند در حجج باهره
یا توفیق طاعت می‌دهد بان اهل جنت را وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا گمراه می‌سازد خدای یعنی فرو میگذارد او را بسبب جحود و عناد با وجود
ظهور دلایل بر وحدت و آیات وعید بر معصیت فَمَا لَهُ پس نیست مر او را مِنْ هَادٍ هیچ راه نماینده که او را از ضلالت نجات دهد مراد کفار فجار اند
که بسبب جحود و عناد اصلا التفات بادله توحید و آیات وعید نمیکنند پس بر سبیل تهدید میفرماید أَفَمَنْ يَتَّقِي آیا پس کسی که بپرهیزد بِوَجْهِهِ
بروی خود سُوءَ الْعَذَابِ از بدی عذاب شدت عقاب که آن در بودن آتش دوزخ است یعنی روی خود را سپر آتش سازد يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز
بجهت آنکه دست و پای او در زنجیر آتش باشد و ممکن نباشد او را که از خود دفع آتش کند مگر بروی چون کسی باشد که از عذاب و نکال دست رس و صد
جنت قرار گرفته باشد فارغ البال نزد کلبی مراد ابو جهل است که او را دست بسته بر گردن بسته بدوزخ برند و بروی خود خواهد که از آتش بپرهیزد و از
خود دفع کند و عطا گفته که مراد کسی است که او را سرنگون در آتش اندازند پس اول عضوی که آتش او را لمس کند روی او باشد بعد از آن بقول خزنه
بکفار جزا دهد که وَقِيلَ و گفته شود یعنی خازنان دوزخ گویند لِلظَّالِمِينَ مر ستمکاران را از کفره و فجره ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ
بچشید جزای آنچه بودید که کسب می‌کردید از تکذیب پیغمبر و بعث و نشور در محشر پس مبالغه در تهدید کفار مکه میکند و میگوید كَذَّبَ
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ تکذیب کردند آنانکه بودند پیش از کفار مکه پیغمبر خود را فَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ پس آمد بایشان عذاب الهی مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ
از جائیکه شعور نمی‌داشتند بان و وقوع آن در خواطر ایشان نمیگذشت بلکه در حال امنیت و رفاهیت و غفلت عذاب بر ایشان نازل شد بطریق مفاجات
فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ پس بچشانید ایشان را خدای الْخِزْيَ خواری و رسوائی فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا بمسخ و خسف و قتل و سبی و جلا وَلَعَذَابُ
الْآخِرَةِ و هر آینه عذاب سرای دیگر یعنی عقوبت عقبی که برای ایشان آماده شده أَكْبَرُ بزرگتر است از عذاب دنیا بجهت شدت و دوام آن لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ
اگر هستند که بدانند یعنی اگر از اهل علم و نظر اند و هر آینه عالم خواهند بود بان و عبرت خواهند گرفت از آن وَلَقَدْ ضَرَبْنَا و بدرستی که بیان کردیم لِلنَّاسِ
برای مردمان فِي هَذَا الْقُرْآنِ در این کتاب که قرآنست مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هر مثلی که محتاج الیه مردمانست در امر دین مراد ذکر امم ماضیه است یعنی در قرآن
احوال امم ماضیه بیان کردیم لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ شاید که ایشان پند پذیرند بان یعنی یاد دارند تأمل نموده عبرت گیرند از آن قُرْآنًا عَرَبِيًّا در حالتیکه قرآنی
است بلغت عرب غَيْرَ ذِي عِوَجٍ نیست خداوند کجی معین و منحرف نیست از حق بلکه طریق مستقیم است که موصل است بحق پس هیچ اختلافی و تناقضی و اختلالی
در معانی آن نیست و شکی و شبهه نیست در حقیقت قرآن پس آن را منزل ساخت لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ شاید که ایشان بپرهیزند از کفر و انواع عصیان بسبب تأمل
و تفکر در معانی آن پس از برای عبده اصنام و اهل توحید مثل میزند و میگوید ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا بیان کرد خدای تعالی مثلی را برای مشرکان و موحدان
اما آن برای مشرکان مثل زد که رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مردی را که در او شریکان باشند یعنی بنده را که مولای متعدده داشته باشد مُتَشَاكِسُونَ که
مخالفت کننده باشند با هم بجهت بدخوئی و با هم نسازند در شرکت آن بنده پس هر شریکی او را بکاری فرماید و آن کار را تمام ناکرده شریکی دیگر بکاری او
رجوع کند و هیچکدام را باتمام نتواند رساند و شریکان بجهت این از او راضی نباشند وَرَجُلًا سَلَمًا اما از برای موحدان میفرماید که مردی را که او
سالم باشد از شریکان و خالص باشد لِرَجُلٍ برای مردی یعنی بنده که مخصوص یک مولی باشد و او را در انجاح مقاصد مرام خشنود تواند ساخت هَلْ
يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا آیا مساوی باشند این دو بنده از روی شباهت در صنعت یعنی البته مانند یکدیگر نباشند چه یکی بسبب تنازع مالکان مضطر و حیران
باشد و نتواند که نوعی کند که در خدمتگاری همه از او راضی باشند و دیگری از مخالفت شریکان سالم بود و بجهة نیکوئی خدمتکاری مولی از او راضی
باشد یعنی همچنانکه مشرک مثال شریکا دارد و متفرقست در خدمتکاری هر یک از ایشان و متحیر گشته نمیداند که بخدمت کدام اقدام نماید و بچه نوع همه را
خشنود سازد و بر کدام اعتماد نماید و بچه مشرک بین توزیع و تقسیم عبودیت نموده از برای الهه مختلفه و سرگردان شده نمیداند که کدام از ایشان را
عبادت کند و اعتماد بر ربوبیت کدام نماید و آنکه انجاح مقصود کند همچنانکه بنده مملوک یک کس باشد بتوجه تمام و جد ما لا کلام بخدمتکاری
بپا ایستد بچیزیکه رضای مولای اوست قیام می‌نماید و از آنچه سبب کراهت اوست محترز می‌شود و بسبب آنچه مراد اوست حاصل کند و همچنین موحد
بالکلیه و من جمیع الوجوه روی توجه بجانب معبود بحق آورده بعبادت او اشتغال نموده و از غیر او منقطع شده و چیزیکه سبب خوشنودی معبود اوست بعمل
استعمال میکند و از آنچه منشأ سخط اوست احتراز میکند و بواسطه این انقیاد و اطاعت بنعمت عاجل و آجل میرسد ابو الحسن حسکانی باسناد خود از امیر المؤمنین

روایت کند که آنحضرت فرمود انا ذلک الرجل السلم لرسول الله من آنمردم که بخلوص تمام بجد متکای حضرت رسالت اقدام می نمایم و عیاشی باسناد خود روایت کرده
که امام محمد باقر علیه السلام فرمود الرجل السلم للرجل علی حقا و شیعته یعنی مردی که خالص است در عبودیت مالک خود و خدمت او مشوب بخدمت غیری نیست امیرالمؤمنین
است و شیعیان او و چون این ضرب المثل سبب هدایت بندگانست بایمان که اعظم نعم است از اینجهت پیغمبر را باید که الحمد لله همه ثنا و ستایش مر خدای راست
بدین مثل چه سبب شما را از ظلمت شرک خلاصی داده بنور توحید رهنمونی نموده پس مستحق حمد مر خدای راست که در خدائی شریک ندارد و غیر
او واجب او منعم بالذات است و مالک علی الاطلاق بل اکثرهم لا یعلمون بلکه بیشتر ایشان نمیدانند حقیقت این معنی را و بجهت فرط عنا غیری
را شریک وی میسازند آورده اند که کفار مکه میگفتند که انتظار میکشیم که محمد بمیرد و از محنت او خلاص شویم این آمد که انک میت بدرستی که
تو متصفی بصفت مردن و انهم میتون و بتحقیق که کفار مکه نیز مرده اند یعنی مآل تو و ایشان موت است پس انتظار مردن و شماتت فانی بر فانی معنی
نداشته باشد ثم انکم پس از موت بدرستی که شما مؤمنان و کافران یوم القیمة بروز رستخیز عند ربکم نزد پروردگار خود تختصمون
خصومت خواهید کرد در امر دین پس تو حجت آوری بر ایشان که من در توحید حق بودم و شما در تشریک باطل و من تبلیغ رسالت نمودم و شما را براه
راست دعوت کردم و شما طریق لجاج و عناد پیش گرفتید و تکذیب من کردید و ایشان با باطل اعتذار آورند و گویند اطاعت رؤسا و پیشوایان
خود کردیم و اقتدا بپدران خود نمودیم ابو سعید خدری گفت که در جمل و صفین دانستیم که این خصومت نیز در میان ما باشد و ابو العالیه بر آنست
که این مخصوص باهل قبله است فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن کذب از کسی که دروغ گفت علی الله بر خدای یعنی ورا شریک و ولد و زن
نسبت داد و کذب بالصدق و تکذیب نمود سخن راست یعنی توحید و قرآن اذ جائه در وقتی که آمد باوی بی آنکه تامل و تفکر نمایند در
آن الیس آیا نیست استفهام برای تقریر است یعنی البته هست فی جهنم در دوزخ مثوی للکافرین مکان و مقام کافران و منکران بجهت
جزای عقیده فاسده و اعمال قبیحه یعنی سقر مقر ایشانست که افترا کرده بر خدا و دروغ دانستند توحید و قرآن را از جانب حضرت عزت آورده و بیان
حضرت رسالت که تصدیق آن نموده و تلقی فرموده و گویند که جاء بالصدق انبیا اند و صدق بامم ایشان و حافظ ابو نعیم از ابن عباس و مجاهد از ائمه
هدی علیهم السلام روایت کرده اند که جاء بالصدق محمد است و صدق به علی بن ابیطالب است و در خبر است که شب معراج چون رسول را باسمان بردند و ملکوت
سموات بر او عرض کردند خطاب رسید که برو و قوم خود را باین مشاهده که کردی خبر ده گفت خداوندا مرا تصدیق نخواهند کرد از جانب عزت
خطاب آمد که تصدیق تو علی کند و هو الصدیق الاکبر و از مخالف و موافق نقل است که پیغمبر فرمود که الصدیقون ثلثة صدیقان سه اند حزقیل مؤمن آل
فرعون و حبیب نجار صدیق آل یس و علی بن ابیطالب صدیق آل محمد مرویست که رسول خدای اصحاب بفرمانی فرستاد و علی بن ابیطالب را بر ایشان امیر کرد
بعد از آن فرمود که کیست که فضل پسر عم مرا از قرآن بگوید عمار یاسر جواب داد که من بگویم یا رسول الله فرمود بگوی عمار گفت والذی جاء بالصدق
و صدق رسول الله فرمود صدقت یا عمار راست گفتی و نیز حسان روایت کرده که در بدایت اسلام نزد حضرت رسالت رفتم و گفتم یا محمد چه میگوئی گفت
میگویم لا اله الا الله و انا رسوله خدا یکی است و من فرستاده اویم گفتم من تصدیق قک علی هذا که ترا تصدیق میکند بر این قول فرمود صبی و امرأة
کودکی و زنی یعنی علی و خدیجه و از اینجاست که حضرت فرمود که هفت سال فرشتگان بر من و علی صلوات میفرستادند برای آنکه در این هفت سال
نماز هیچکس را باسمان نبردند الا نماز من و علی والذی جاء بالصدق و صدق به اولئک هم المتقون و آنانکه آمد بایشان سخن راست
و راستی نمودند بان گروه ایشان پرهیزکارانند لهم مر ایشان را مؤمنان مصدق را است در بهشت ما یشاؤن آنچه خواهند و آرزو کنند از
ملاذ نعم و عظائم کرامت عند ربهم نزد پروردگار خود ذلک آن ثواب عظیم و نعیم جسیم جزاء المحسنین پاداش نیکوکارانست که اهل تصدیق
اند و کننده افعال حسنه و استعمال مستحسنه لیکفر الله عنهم تا بپوشد خدا از ایشان بسبب مبالغه من نیکوئی اعمال اسوء الذی عملوا بدترین
آنچه باشد یعنی آنچه کرده باشند محو کنند از ایشان از شرک و معاصی که کرده باشند قبل از ایمان آوردن و عملهای نیکو و تخصیص اسوء بجهت
مبالغه است چه تکفیر آن موجب تکفیر غیر است که در سوء باشد یا اشعار است بآنکه ایشان بجهت استعظام ذنوب می پندارند که مذنب و مقصرند گوئیا
فی الحقیقه فاعل آن نیستند هم چنانکه روش اهل عصمت است و یجزیهم و پاداش دهد ایشان را اجرهم مزد کردار ایشان باحسن الذی بهترین نیکو
ترین چیزی کانوا یعملون که بودند که عمل میکردند مراد باحسن مطلق محاسن اعمال است و تفسیر آن باحسن بجهت کمال اخلاص ایشانست در آن و زیادتی
ثواب آن و یا مراد از آن مجموع فرایض و سنن باشد که مرتبه حسن دارند بر مباحی که بان مستحق ثواب نمی شوند آورده اند که حضرت رسالت چون ذکر
معایب آلهه باطله میکرد کفار تخویف او میکردند و میگفتند که چنین مگوی که بواسطه این از جانب خدایان ما ضرری بتو خواهد رسید که هیچکس
او را کفایت نکند حقتعالی این فرستاد که الیس الله بکاف آیا نیست خدا کفایت کننده مراد تقریر و اثبات است یعنی البته کفایت کننده است عبده
بنده خود را که محمد است از جمیع انواع ضرر و یخوفونک و میترسانند ترا مشرکان بالذین بآنانکه میپرستند من دونه بغیر از خدای یعنی
و میگویند آلهه ما ضرر بتو خواهند رسانید و در بعضی روایت آمده که چون خالد بامر پیغمبر قصد کرد که عزی را بشکند کفار گفتند که ای خالد از
عاقبت این کار بترس که شان عزی نسبت بایشان دیگر اوضع است مبادا که بتو و محمد آسیبی رساند خالد التفاتی بگفتار ایشان نکرد و تبری بر سر
عزی زد و بشکست و گفت کفر و ناسپاسی مر ترا است نه پاکی و پاکیزگی چه پاکی و پاکیزگی کسی راست که ترا خوار و بیمقدار کرد پس حقتعالی حبیب
خود را وحی کرد که من کافی مهمات توام و نگهدارنده تو از جمیع آفات و اذیات و کفار بجهت سفاهت تخویف تو میکنند از ضرری که از بتان بتو رسد

کردن مر

نیست بآنکه استاد اضر و اینا بمجادلت در غایت جهالت و حماقت است وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ و هر که گمراه گرداند خدای یعنی وا دارد وی را بضلالت کفران و شقاوت
خذلان بحال خود وا گذارد بجهت اصرار او بانکار و عدم التفات او در دلایل قدرت پروردگار فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ پس نیست آنگمراه را هیچ راه نماینده
که او را براه راست و درو با آنکه هر که را خدا از طریق بهشت بگرداند بسبب کفر و معصیت پس هیچکس او را هدایت نکند وَمَن يَهْدِ اللَّهُ و هر که را
خدا راه نماید بتوحید بواسطه تدبر و تفکر او در آیات وحدت فَمَا لَهُ مِن مُّضِلٍّ پس نیست او را هیچ گمراه کننده که او را از ثواب بگرداند أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ
نیست این نیز بوجه تقریر است یعنی هست البته خدای تعالی غلبه کننده بر مشرکان و مغلوب سازنده ایشان ذِي انتِقَامٍ خداوند کینه کشنده از
کافران و معاندان و سایر دشمنان خود در اسلام و عبد کفار قریش است پس بجهت وضوح برهان بر تفرد خالقیت خود میفرماید که وَلَئِن سَأَلْتَهُم
و اگر بپرسی از مشرکان مکه که مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ که بیافرید آسمان و زمین را از عدم بوجود او در لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هر آینه گویند خداست
با وجود جحود و عناد ایشان چه بجهت دلیل واضح بر تفرد بخالقیت هیچکس انکار آن نمیتواند کرد چون بآن معترف شوند قُلْ بگو یا محمد بایشان که أَفَرَأَيْتُم آیا
می بینید مَّا تَدْعُونَ آنرا که میخوانید مِن دُونِ اللَّهِ بجز از خدای از بتان و سایر الهه باطله یعنی میدانید اینها را که إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ و اگر اراده کند خدا
بمن بِضُرٍّ مرضی و سختی و بر ساند بمن اذیتی و محنتی از مرض و فقر و سایر عرض هَلْ هُنَّ آیا باشند ایشان كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ دفع کنند کان ضرر
نسبت بمن أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ یا اگر خواهد خدای بمن نعمتی و منفعتی از صحت و غنا و عزت هَلْ هُنَّ آیا باشند ایشان مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ باز دارندگان منفعت
نعمت او از من و چون شما مقر نیکه بر خالقیت او و معترف بر عجز الهه خود از دفع ضرر و نفع پس ترک عبودیت خدای که خالق و قادر علی الاطلاق است و
پرستیدن جمادی که عاجز مطلق اند غایت سفاهت و جهالت است از مقاتل مرویست که حضرت رسول چون از مشرکان این سؤال کرد ایشان ساکت شدند
و از جواب عاجز گشتند حق تعالی فرمود که قُلْ بگو یا محمد مر ایشان را که حَسْبِيَ اللَّهُ کافی و پسندیده است مرا خدای در ایصال منفعت و دفع مضرت عَلَيْهِ بر او
نه غیر او يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ توکل میکنند توکل کنندگان و کارهای خود را باو باز میگذارند بجهت علم ایشان باختصاص خالقیت و قادریت پس بجهت تهدید
ایشان میفرماید قُلْ بگو یا محمد مر این مشرکان قبیله خود را يَا قَوْمِ اعْمَلُوا ای قوم من عمل کنید عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ بر حالتی که هستید بدان یعنی بعداوتی که
میکنید در آن و بقدر امکان سعی است در اهلاک و تضعیف من بگوئید إِنِّي عَامِلٌ بدرستی که من عمل کننده ام در حالت تمکن خود بجد و جهد تمام در
آن میکوشم یعنی در اظهار کلمه توحید و اعلای دین اسلام فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید مَن يَأْتِيهِ آنکس که بیاید باو عَذَابٌ يُخْزِيهِ
عذابی که رسوا کند او را مراد در روز بدر است که خدای تعالی ایشان را بقتل و غارت رسوا گردانید وَيَحِلُّ عَلَيْهِ و فرود آید بر او عَذَابٌ مُّقِيمٌ عذابی که دایم باشد
یعنی عذاب دوزخ که از اشد عذاب است إِنَّا أَنزَلْنَا بدرستی که فرستادیم عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بر تو این کتاب را که قرآنست برای هدایت همه مردمان
بِالْحَقِّ فرستادنی براستی و درستی بسبب بیان حق چه مثلا مصالح معاش و معاد است فَمَنِ اهْتَدَىٰ پس هر که راه یابد بقرآن یعنی بموقع امر و نهی آن عمل کند
و در دلایل آن تفکر کند و بدیده اعتبار در آن نگرد فَلِنَفْسِهِ پس مر نفس او راست فایده عمل آن وَمَن ضَلَّ و هر که گمراه گردد یعنی از احکام قرآنی دور
شود و عمل بآن نکند فَإِنَّمَا يَضِلُّ پس جز این نیست که گمراه شود عَلَيْهَا بر نفس خود یعنی وبال و نکال او بدو راجع گردد وَمَا أَنتَ عَلَيْهِم و نیستی تو
بر ایشان بِوَكِيلٍ نگاهبان یعنی اجبار کننده ایشان بایمان و محافظان در قلوب ایشان بر وجهی که نگذاری که در ضلالت افتند و از حق منصرف شوند چه
این تحت قدرت تو بیرون نیست بلکه بر تو نیست مگر رسانیدن چه مبنای تکلیف بر اختیار است نه اجبار پس بجهت تنبیه مشرکان بر قدرت بر بعث
میفرماید که اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ خدای قبض میکند جمیع نفسها را حِينَ مَوْتِهَا هنگام مردن ایشان یعنی نزد انقضای اجال قطع حیوة ایشان میکند بقول الی
اجل مسمی وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ و فرا میگیرد نفسهائی که نمرده است فِي مَنَامِهَا در خواب آن پس قطع تصرف و تدبیر آن میکند از آن نه قطع حیوة فَيُمْسِكُ
الَّتِي پس نگاه میدارد در آن جهان نفوسی که قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ قضا کرده شده است بر او مرگ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ و میفرستد نفوس دیگر که از آن زندگان
است بابدان ایشان إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقت نام برده شده یعنی هنگام اجل از ابن عباس مرویست که در بدن آدمی نفس و روح هر دو هست و مثال ایشان شعاع
است بمثابه شعاع آفتاب نفس آنست که عقل و تمیز بآن متعلق است و روح نفس و تحرک بآن قایم است هرگاه که بنده بخواب رود خدای تعالی قبض نفس او
میکند و روح را بحال خود میگذارد و وقتی که مرد قبض هر دو میفرماید پس زوال روح مستلزم زوال نفس است بدون عکس و مؤید این است که عیاشی
از حسن محبوب نقل کرده و وی از عمرو بن ثابت ابی مقدام که امام محمد باقر فرمود که هیچکس بخواب نمیرود مگر که نفس او عروج باسمان میکند و روح
در بدن می ماند و میان روح و نفس شعاعی پیدا میشود چون شعاع آفتاب پس اگر اذن الهی تعلق میگیرد بقبض روح اجابت میکند و اگر اذن او متعلق
شود ببقای روح نفس اجابت روح میکند اینست قوله تعالی يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا هرگاه که نفس نایم ملاحظه ملکوت سموات میکند انچه در خواب
بیند قابلیت تاویل و تعبیر دارد و اگر چنانچه میان آسمان و زمینست که مشاهده میکند از تخیلات شیطانیست و صالح تاویل نیست إِنَّ فِي
ذَٰلِكَ بدرستی که در این توفی و امساک و ارسال لَآيَاتٍ هر آینه علامات واضح است بر کمال قدرت و دلالات بر صحت حشر و نشر در روز قیامت لِّقَوْمٍ
يَتَفَكَّرُونَ مر گروهی را که تفکر و تامل نمایند از این امر استنباط کنند که اماته مشابه نوم است و احیا مماثل بیقظه پس او سبحانه قادر بر بعث و نشور
باشد در تورات مذکور است که ای فرزند آدم بر طریقی که در خواب میروی بمیری و بر طرزی که بیدار میشوی زنده گردی و کافران با وجود این دلایل باهره
بر کمال قدرت او بر بعث و نشور در نهایت انکار اند و غایت جحود و اصلا از ظلمه کده شرک قدم بیرون نمی نهند تا خود را بنور هدایت ایمان رسانند
أَمِ اتَّخَذُوا بلکه فرا گرفته اند مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای شُفَعَاءَ شفیعانی که در خواست ایشان کنند نزد خدای قُلْ بگو یا محمد مر ایشان را أَوَلَوْ كَانُوا آیا

رنج

کیست که

روح

شفاعت کنند برای ما و اگر چه باشند که لا یملکون شیئا هیچ وجه مالک نشوند چیزی را از شفاعت و لا یعقلون و ندانند پرستندگان خود را بجهت آنکه جمادند
و از جمادات شعور و قدرت مسلوب است و چون که عالم و قادر نیستند پس چگونه توقع شفاعت از ایشان توان داشت قل بگو ای محمد بر وجه ملامت و توبیخ
مشرکان را که لله الشفاعة جمیعا مر خدای راست همه شفاعت یعنی او مالک جمیع شفاعات است بی اذن او هیچکس شفاعت نمی تواند کرد چه استطاعت موقوف بدو
شرط است یکی آنکه مشفوع له مرتضا و مشفوع عنه باشد و دیگر آنکه شفیع مأذون له باشد و این هر دو اینجا مفقودند پس آلهه باطله دیگر شفاعت نداشته باشند
پس تفرد او مالکیت خود میکند در شفاعت له ملک السموات و الارض مر اوراست پادشاهی آسمانها و زمینها ثم الیه ترجعون پس بسوی حکم او باز
گردانیده خواهید شد یعنی بعد از فنای این مالکیت و حاکمیت و دنیا بر است و هرگاه در دنیا و عقبا مالک علی الاطلاق باشد بدون اذن و بی رضای
او هیچکس شفاعت نتواند کرد پس از بدی اعتقاد و شدت عناد ایشان خبر میدهد که و اذا ذکر الله و چون یاد کرده شود خدای تعالی وحده اشمأزت
در حالتی که یگانه باشد بدون ذکر آلهه ایشان مراد کلمه طیبه لا اله الا الله یعنی هرگاه این کلمه را از اهل ایمان بشنوند و منقبض گردد قلوب الذین دلهای
آنانکه لا یؤمنون ایمان نمی آورند و منکر روند بالآخرة بسرای دیگر که دار عقبی است یعنی از خشم و کینه برکرمند چنانکه اثر آن در بشره ایشان پدید
آید و قبض بر پیشانی ایشان ظاهر گردد و اذا ذکر الذین و هرگاه یاد کرده شوند آنانکه من دونه غیر از خدای یعنی معبودان باطل ایشان اذا هم
یستبشرون آنگاه ایشان تازه روی و فرحناک شوند بر وجهی که اثر خوشحالی بر بشره ایشان ظاهر شود و شبهه نیست در آنکه دشمنان خدا هم چنانکه
بذکر خدا غمگین می شوند بذکر اولیای او که حضرت رسالت است و اهل بیت طهار او نیز خشم آلود و غضبناک میشوند و چون کفار از ذکر
ادله توحید و مواعظ اصلا بان التفات نمیکنند و در عناد و انکار می افزودند حضرت رسالت بجهت کثرت عناد ایشان متحیر بود از اینجهت حق تعالی بعد
از ابراز او را امر کرد باینکه روی نیاز بدرگاه ما آور و زبان بدعا گشوده قل اللهم بگو ای معبود بحق فاطر السموات و الارض ای آفریننده
آسمانها و زمینها و ای داننده راز پنهانها عالم الغیب و الشهادة ای داننده آنچه غایب است علم آن از جمیع خلقان و آنچه مشاهد است برایشان
یعنی ای دانای هر پوشیده و آشکارا انت تحکم تو بتنهایی حکم کنی بین عبادک میان بندگان خود در عقبی فیما کانوا فیه در آنچه هستند
که در آن یختلفون اختلاف میکنند از امر دین و دنیا پس حکم کن میان من و ایشان بجزای احکام و وصف حال مخالفان است و اعدای حضرت رسالت
و تسلیه دل او و وعید ایشان و رسته که ربیع بن خثیم که از زهاد زمان بود بعد از واقعه حضرت امام حسین جزع و لعنت کرد بر قاتلان
او و کفار کشتند آنکس را که پیغمبر را بدامن خود می نشانید و دهن خود را بدهن او می نهاد و بعد از آن این آیت تلاوت فرمود که قل اللهم فاطر
السموات و الارض الاخر پس بجهت زیادتی مبالغه و تهدید ایشان می فرماید و لو ان للذین ظلموا و اگر آنکه باشد مر آنانکه ستم کرده اند و بر گشتند
از جاده حق ما فی الارض آنچه در زمین است از مالها جمیعا همه آن و مثله معه و مانند آن با آن مالها یعنی اگر دو چندان آنچه در دنیا باشد مر
ایشان را باشد لافتدوا به هر آینه فدیه دهند یعنی خواهند که خود را باز خرند بآن من سوء العذاب از شدت عذاب یوم القیمة در روز
رستخیز و بدا لهم و ظاهر شود مر ایشان را من الله از جانب خدای انواع عذاب و اصناف عقاب ما لم یکونوا یحتسبون آنچه نبوده اند که گمان
داشته باشند که بایشان رسد یا آنکه هویدا کرد از خدای جزای آنچه مظنه ایشان بوده باشد که آن سیئات است بلکه آنها را حسنات پنداشته باشند
که بایشان رسد و بدا لهم و ظاهر و آشکارا گردد مر ایشان را در حین عرض صحایف اعمال سیئات ما کسبوا جزای بدیها آنچه کرده باشند از انواع
عذاب و حاق بهم و احاطه نماید بایشان ما کانوا جزای آنچه بودند که به یستهزءون باو استهزا میکردند از وعید خدا و انذار خاتم الانبیا پس
در دنیا عکس اینحال می فرماید که فاذا مس الانسان پس هرگاه که کفار را از ذکر خدای که کلمه توحید است متنفر شدند و از ذکر آلهه خود خوشحال
گشتند پس چون رسید از ما یعنی هر یک از این کفار را ضر سختی از فقر و فاقه و مرض دعانا خواند ما را و دفع آن از ما درخواست کنند
یعنی حال خود را منعکس ساخت و بنقیض خود میل نمود ثم اذا خولناه پس چون دادیم ما او را از روی تفضل نه بر وجه استحقاق نعمة منا
بخششی از جانب خود یعنی فقر او را بثروت و مرض او را بصحت بدل کردیم همان طریق عناد و انکار پیش گرفته قال گفت کافر انما اوتیته جز این نیست
که داده شده ام بان نوع نعمت چیزی که داده اند مرا او علی علم بر دانش از من یعنی این نعمت بجهت معرفتی که من بوجوه کسب کیاست و کفایت من در تحصیل
آن حاصل شده یا بجهت علم خدای باستحقاق من یا علم من بفضل و استحقاق خود این نعمت مرا رسیده است داد پس رد قول او نموده باین قول که میگوید
نه چنین بل بلکه چنین است که میگوید بلکه هی فتنة این نعمت امتحان و ابتلا است او را تا ظاهر گردد که او شاکر است یا کافر یا نیست آن نعمت مگر
عقوبت بجهت سبب آن از منعم حقیقی و لکن اکثرهم و لیکن بسیاری از ایشان لا یعلمون نمیدانند و تمیز نمیکنند بلا را از نعما و نمیدانند که
همه صنوف نعمت از جانب حضرت عزت است قد قالها بدرستی که گفتند این مقال را یعنی کلمه انما اوتیته علی علم عندی قایل شده قوم او و تصدیق او کردند
فما اغنی عنهم پس کفایت نداشت از ایشان عذاب ما کانوا یکسبون آنچه بودند که کسب کردند و جمع مینمودند از امتعه و اموال بلکه موجب وبال
و تتبیر و سبب نکال ایشان شد فاصابهم پس رسید بایشان سیئات ما کسبوا عقوبت بدیها آنچه کرده اند هم چنانکه بامم سابقه رسید و ما هم بمعجزین
و نیستند ایشان عاجز کنندگان ما از تعذیب بدین وجه که تعذیب از ما فوت سازند یا از آن بگریزند و از تحت قدرت ما بدر روند هر آینه
که بعد از نزول این آیه اهل مکه هفت سال ببلیه قحط مبتلا ساخت و صنادید ایشان را در روز بدر بقتل رسانیدند بعد از آن هفت سال دیگر
از ... و رفاهیت بایشان کرامت فرمود تا عارف شوند آنکه قبض و بسط روزی بید قدرت او ست و غالبیت و رفاهیت مطلقه مخصوص باوست و

الذین من قبلهم آنانکه پیش از ایشان بودند

علم

لهذا بعد از آن پیغمبر را باید که اوَلم یعلموا آیا ندانستند انّ الله یبسط الرزق را انکه حق تعالی میگرداند روزی را لمن یشاء برای هر که میخواهد نه بجهت
رفعت قدر و استحقاق او بلکه بفضل و مشیّت و سجانز و یقدر و تنگ میگرداند روزی را بر هر که میخواهد نه بجهت مذلت و خواری بلکه بجهت
حکمة و مصلحت انّ فی ذلک بدرستیکه در قبض و بسط ذلک لایات هر اینه نشانها است بر کمال قدرت و اراده او لقوم یؤمنون برای گروهی
که گرویده اند بوحدت او و سجانز و اعتقاد دارند بانکه او ست منعم حقیقی نه غیر او و روده اند که جمعی از مشرکان که قتل و زنای بسیار از ایشان صادر
شده بود و از انواع مناهی و ملاهی بظهور امده بحضرت رسالت گفتند که از ما اثم عظیم و خطاهای کبیره بفعل امده و تو دعوی میکنی که هر که شرک
اورد و خون ناحق ریزد خدا او را نیامرزد پس ما اسلام نمی اریم مگر بشرط انکه خدا نامه [?] سیاه ما را باب مغفرت بشوید و جمیع گناهان ما را بعد از
اسلام بیامرزد این ایه امد که قل بگو ای محمد که خدای پیغمبر را باید که یا عبادی ای بندگان من الذین اسرفوا انانکه اسراف کرده اند بارتکاب ذنوب
کبیره علی انفسهم بر نفسهای خود یعنی افراط نموده اند و از حد در گذرانیده اند معاصورا لا تقنطوا نومید مشوید من رحمة الله از بخشش خدا
انّ الله بدرستیکه خدای تعالی یغفر الذنوب بیامرزد گناهان را جمیعا همه از صغیره و کبیره و اگر چه از حد حصر متجاوز باشد بغیر از شرک که از امرزش
نمی شود لقوله تعالی انّ الله لا یغفر ان یشرک به و باجماع جمیع امت است که بعد از اسلام اگر چه او نیز در تحت این ایه داخل است بعد از ان بجهت مبالغه غفران می
فرماید که انه بدرستی که خدای هو الغفور او ست امرزنده گناهان الرحیم مهربان بر بندگان نزد بعضی این ایه در باره وحشی که قاتل حمزه است نازل
شده که خوف عدم قبول توبه مانع اسلام او میشد این ایه امد اسلام اورد و بعد از ان اصحاب از حضرت رسالت پرسیدند که این ایه مخصوص است بوحشی
یا همه اسلام شریکند فرمود این عام است و شامل جمیع مسلمانانست و این صحیح نیست زیرا که این ایه در مکه نازل شده در بو اکمر [?] و وحشی بعد از انکه چند سال
از نزول این ایه بود مسلمان شد لیکن محتمل است که در وقتی که این ایه بگوش او رسیده باشد اسلام اورده باشد اما در عمومتران [?] شهرت
در بعضی روایت واقع شده که این در شان عباس بن ابی ربیعه و ولید و ولید و جمعی از نفر ایشان نازل شده وقتیکه بعد از اسلام بجهت تعذیب کفار
مر ایشان را مرتد شدند و باز قصد اسلام کردند اما بجهت خوف عدم قبول توبه اهمال میکردند و بعد از نزول این ایه اسلام اوردند و از بلده شرک
طریق مهاجرت اختیار کردند و از امیر المؤمنین علی منقولست که نیست در قران ایتی که رحمت و مغفرت را واسع و اکثر باشد از این ایه یا عبادی تا اخر
در خبرست که عبد الله مسعود روزی بمسجد در امد شنید که واعظی ذکر اتش و دوزخ و سلاسل و اغلال و اصناف عقوبت و نکال میکند بانگ بر او زد
که چرا مردمان را از رحمت واسعه حضرت عزت نومید میگردانی مگر این قل یا عبادی الذین اسرفوا نخوانده اورده اند که زید بن اسلم زاهد زمانه
و عابد یگانه بود و در عبادات و طاعات جهدی تمام کردی اما مردمان را بسیار تخویف نمودی و از رحمت نومید کردی چون وفات کرد گفت خدایا مرا
نزد تو چه منزلت است خطاب امد که دوزخ گفت ثواب عبادات که کردم کجا رفت فرمود که بندگان مرا از رحمت من نا امید کردی اینک امروز من ترا
از رحمت خود نومید کردانم معمول [?] زهری روایت کند که روزی یکی از صحابه نزد رسول امد گریان حضرت فرمود چرا میگریی گفت جوانی بر در ایستاده و میگرید و
از بسیاری گریه او مرا نیز گریه اورد حضرت رسول فرمود که وی را در ارید چون در امد و سلام کرد بعد از جواب سلام گفت ای جوان چرا میگریی
گفت از گناه خود و از خشم خدا میترسم گفت موحدی گفت موحدم با مشرک [?] گفت گریه مکن که خدا تو را بیامرزد اگر چه مثل هفت اسمان و هفت
زمین گناه کرده باشی گفت یا رسول الله گناه من از ان عظیم تر است فرمود گناه عظیم را خدای کریم بیامرزد فرمود بگو تا چه گناه کرده گفت
یا رسول الله نباشم و هفت سال گور می شکافتم و کفن مرده می بردم اتفاقا روزی دختری از انصار وفات کرد من گور او را شکافتم و کفن او را
بیرون کردم و برگشتم شهوت بر من غالب شد بازگشتم و با او مواقعت کردم و چون از عمل فارغ شدم اوازی امد که ای جوان وای بر تو از دیوان یوم
الدین اندیشه نکردی که مرا برهنه کردی و مرا پلید و رسوا کردی پیش خدا و رسول و چه خواهی گفت چون رسول این را بشنید فرمود این فاسق
را بیرون کنید که از وی بدوزخ نزدیکتری نیست چون از انجا بیرون امد روی در بیابان نهاد و روز و شب تضرع میکرد یک روزی میگفت
خدایا بحق انبیای مرسلین که توبه مرا قبول کن و از گناه من درگذر و اگر توبه من قبول نیست رسول خود را بازنما و الا اتش در من انداز تا بسوزم
در حال جبرئیل امد و گفت حق تعالی پیغمبر را باید که من توبه او را قبول کرده ام او را باز طلب و مرهم مغفرت بر جراحت معصیت او نه حضرت او را طلبید
و مژده غفران و امرزش باو رسانید و مرویست که در ایام مالک دینار مردی بود که جمیع عمر خود را در خرابات بسر برده بود و در مدت عمر خود هرگز روزی
باقامت چیزی نپرداخته بود ناگاه موکل قضا دست مطالبت بدامن عمرش دراز کرد و چون دریافت که وقت رحلتست نظر در جراید اعمال خود کرد
خطی که در قلم رجا داشته باشد ندید اهی از میان جان بر کشید و گفت یا من له الدنیا و الاخرة ارحم من لیس له الدنیا و الاخرة ای انکس که دنیا و
اخرة از ان تست رحم کن بر حال کسی که نه دنیا دارد و نه اخرة و این کلمه بگفت و جان بداد اهل شهر بر وفات او شادی کردند و او را در مزبله انداختند
شبانه مالک دینار را در خواب نمودند که فلان در گذشت و در میان مزبله گذاشته اند برخیز و او را از انجا بردار و غسل ده و در مقبره صلحا دفنش
کن گفت خداوندا او در میان خلق به بدکاری مشغول بود بچه چیز بدرگاه کبریا او در گاه راه یافت و چنین گرامی شده اوازی امد که چون بحالت نزع رسید
مفلس و عاجز وار بدرگاه ما نالید و دست در فضل ما زد ما بر درماندگی او رحم کردیم و از عذاب الیمش نجات دادیم و بنعیم مقیمش رسانیدیم
کدام درمانده بدرگاه ما نالید که ما او را شفا ندادیم و کدام غمگین از ما خلاصی طلبید که خلعت شادکامی در او نپوشانیدیم و شکی نیست که غفران
معصیت بقبول طاعت متفرع است بمحبت امیر المؤمنین و سایر ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین چه بدون ولای اهل البیت هیچ گناهی مغفور

نمی‌شود و هیچ

نمی شود و هیچ طاعتی منفعت نمی رساند چنانچه در حدیث قدسی وارد شده که علی بن ابی طالب حجتی علی خلقی و امینی علی علمی ادخل الجنة من احبه و ان عصانی
و لا ادخل الجنة من کرهه و لو اطاعنی یعنی حقتعالی فرموده که علی بن ابی طالب را نماینده ایست که من نصب کننده اویم بر خلق و حاکمیست که منصوبست از جانب
من بر خزاین علوم من بهشت در آورم هر که او را دوست دارد اگر چه عصیان نموده باشد در حق من و بهشت نبرم هر که او را دشمن دارد اگر چه طاعة من
کرده باشد و از ائمه هدی علیهم السلام مرویست که حبنا اهل البیت یحط الذنوب عن العباد کما یحط الریح الشدیدة الورق من الشجرة یعنی دوستی ما که اهل
بیتیم گناهان را از بندگان فرو میریزاند چنانکه باد سخت برگ را از درختان فرو میریزد و از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که شیعه ماست روز قیامت
او را در موقف حساب باز دارند حقتعالی بگناهان او عارف گرداند و چون معترف شود آن سیئات را بحسنات بدل کند و از ابر فرمان نماید چون او را ببینند از
روی تعجب گویند با خود که این بنده معصوم بوده که اصلا گناه از او صادر نگشته بعد از آن او را به بهشت فرمان نماید اینست معنی قوله تعالی اولئک یبدل
الله سیئاتهم حسنات چون نامه جرم ما بهم پیچیدند بردند بمیزان عمل سنجیدند بیش از همه کس گناه ما بود ولی ما را بمحبت علی بخشیدند و
انیبوا و رجوع نمائید از شرک و سایر معصیت بجد و جهد تمام متوجه شوید الی ربکم بسوی پروردگار خود بوسیله توحید و طاعة و اسلموا
له و گردن نهید و انقیاد نمائید مر او را در هر چه امر کند بشما من قبل ان یاتیکم العذاب پیش از آنکه بیاید بشما عذاب الهی ثم لا تنصرون پس
یاری داده نشوید یعنی هیچکس نباشد که شما را در دفع عذاب نصرت دهد و اتبعوا احسن ما انزل الیکم و پیروی کنید نیکوترین چیزی که فرو فرستاده
شده است بسوی شما من ربکم از جانب پروردگار شما یعنی بتبعیت مامور به کنید و ترک منهی عنه نمائید و پیروی عزایم و محکمات کنید نه رخص
و متشابهات تا تابع ناسخ شوید نه منسوخ یا پیروی چیزی کنید که اقرب بنجات باشد مانند تقدیم واجب بر سنت و عفو از انتقام و عزائم من قبل
ان یاتیکم العذاب پیش از آنکه بیاید بشما عذاب عقاب بغتة ناگاهان و انتم لا تشعرون و شما ندانید وقت نزول آن تا تدارک
آن کوشید به پیروی احسن طاعات کنید ان تقول نفس بجهة کراهة و نخواستن آنکه گوید نفسی در دیدن عذاب یا حسرتی ای ندامت و پشیمانی علی ما
فرطت بر آنچه تقصیر کردم من فی جنب الله در جانب خدای یعنی در حق او یا در امر او یا در طلب قرب جوار او و از ائمه هدی مرویست که مراد بجنب الله
طریقیست که موصل است برضای او و عیاشی از ابی جارود روایت کرده که امام محمد باقر علیه السلام فرموده که نحن جنب الله ما ائمه ایم که موصلیم بجانب خدا که مقام
رضاست پس هر که دست اعتصام بحبل المتین ما نزند فردا از روی حسرت گوید که تقصیر کردم در طریق آل عبا و ان کنت و بدرستیکه بودم در دنیا
لمن الساخرین از افسوس کنندگان و استهزاء نمایندگان بجناب خدا و رسول و اهل البیت علیهم السلام آورده اند که در بنی اسرائیل مردی بود که عالم همه اوقات خود را
صرف علوم نموده بود ابلیس نزد او آمد و گفت چرا نفس خود را هدف تیر ریاضت کرده و از متمتعات دنیا تمتع نمیگیری و از مستلذات جهان لذت نمی یابی
و چون توبه متکفل گناهانست پس بعد از آنکه از نعیم دنیا محظوظ شده باشی تایب شو تا از نعیم هر دو جهان لذت یافته باشی او بوسوسه ابلیس راه یافته قدم
در وادی فسق و فجور نهاد در وقتی که لذت او حال او بود ملک الموت پیش او آمد او چون علامت مرگ را مشاهده کرد با خود گفت یا حسرتی علی ما فرطت
فی جنب الله و ان کنت لمن الساخرین افسوس که عمر خود را صرف طاعة شیطان کردم و آتش قهر الهی را بهیزم عصیان برافروختم و در اثنای حسرت و ندامت قبض
روح شد بعذاب ابدی پیوست و حقتعالی داستان این پیغمبر خود را از حسرت و ندامت او خبر نموده تا هیچ نفس بغرور شیطان فریفته نشود و بداند بیشتر از آن
ساعتی که او نیز گوید یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله و ان کنت لمن الساخرین او تقول یا گوید لو ان الله هدانی اگر خدای راه نمودی مرا بحق لکنت
من المتقین هر اینه بودم از پرهیزکاران و آلوده نمیشدم بشرک و عصیان و هدایتی که او تمنا کند یا آنستکه بر وجه الجا باشد و این از حکمت و مصلحة
خارج است و یا بر سبیل الطاف و این بجهة عدم استعداد و اهلیت الطاف در باره او لطف بر ولست با طریق وحی و این بجهة عناد و انکار او از اعراض کرده
باشد پس این قول او بر وجه تحیر و دهشت که بید در امر خود و یا بجهة تعلل و اعتذار که فایده باو نرساند حاصل که هر تمنائی که کند هیچ ثمره باو عاید
نشود خواه تمنای او قول مذکور باشد او تقول یا گوید حین تری العذاب هنگامی که ببیند عذاب را لو ان لی کرة اگر آنکه بودی مرا باز گشتی
بدنیا فاکون پس میبودم من المحسنین از نیکوکاران و گفته اند که چون شقی در دنیا نظر بدلائل عقلیه نکرده باشد و از دلائل قرآنیه اعراض نموده
مشغول بباطل دنیویه شده باشد در آخرت توهم کند که او را راه ایمان و طاعة ننموده و بظن فاسد خود گوید که لو ان الله هدانی و لهذا حقتعالی در قول او کرده
گوید بلی قد جاءتک آیاتی آری آمد بتو آیتهای کتاب من یعنی با دله قرآنیه ارشاد نمود فکذبت بها پس تکذیب کردی بآن و آنرا بدروغ نسبت دادی و استکبرت
و تکبر کردی و سرکشی نمودی از قبول آن بر وجه عناد و کفر را بر ایمان و ضلالت را بر هدایت اختیار کردی و کنت من الکافرین و بودی از ناگرویدگان و
بعد از آن تهدید مکذبان نموده میگوید که و یوم القیمة و روز رستخیز تری الذین کذبوا ببینی آنان را که دروغ بستند علی الله بر خدای بآن
وجه که او را متصف ساختند باتخاذ ولد و شریک گفتند هؤلاء شفعاؤنا عند الله و الله امرنا بها و غیر آن وجوههم مسودة در حالتیکه رویهای
ایشان سیاه باشد پیش از آنکه ایشان را بدوزخ برند تا اهل عرصات بدانند که اهل دوزخ اند کقوله تعالی یعرف المجرمون بسیماهم الیس فی جهنم آیا
نیست در دوزخ مثوی للمتکبرین جای آرامگاه گردن کشان که بجهة تکبر طاعة خدا و رسول نکردند عیاشی باسناد خود نقل کرده که امام جعفر صادق علیه السلام
فرموده که هر که حدیثی را با نسبت ما دهد اگر در آن صادق است پس مصدق خدا و رسولست و اگر کاذبست پس افترا کرده بخدا و رسول زیرا که ما حدیث
را که بیان میکنیم میگوئیم که قال الله و قال رسول الله پس این آیه نازل فرمود که یوم القیمة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة و سوده بن
کلیب از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده که مراد ازین آیه هر امامی است که نسبت امامت خود بخدا دهد و حال آنکه خدا منصب امامت باو نداده باشد من گفتم اگر

الکس علوی باشد و فاطمی فرمود بلی و بعد از ذکر حال مشرکان در بیان حال متقیان می فرماید که وَيُنَجِّي اللَّهُ و نجات دهد خدای از عذاب جحیم الَّذِينَ
اتَّقَوْا آنانکه پرهیز کردند از شرک و معاصی بِمَفَازَتِهِمْ بسبب ایمان و انواع طاعت که اسباب فوز و رستگاری اند و حفص بمفازاتهم خوانده یعنی عمل صالح که
سبب فلاح و نجات است از آتش دوزخ سوزان لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ نرسد بایشان هیچ بدی و سختی وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین شوند از یافتن
نعمت و لذت و بعد از ذکر وعد و وعید در بیان عموم قدرت خود میفرماید که اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ خدای آفریننده همه چیزهاست و
او بر همه چیزها وَكِيلٌ نگهبانست و قائم بحفظ و متصرف در آن و چون او مبدء جمیع ممکنات است اقتدار و تمکین و تیسیر اسباب نیز او را مدخلیت
افعال عباد باشد و از اینجهت قادر بر جمیع چیزها بوده باشد لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست کلیدهای خزاین آسمان و زمین یعنی او مالک
جمیع امور علویات و سفلیات است غیر او را در آن تصرف نیست همچنان که کسی کلید خزاین در دست او باشد و غیری را در آن مدخل نه و از ابن
عباس مرویست که مفاتیح زمین از رزق و رحمت است پس ابواب ارزاق هر که خواهد کشاید و هر که مصلحت بیند بندد و گویند خزاین آسمان باران است و
خزاین زمین گیاه و کلید این خزینها بدست تصرف وست هر گاه خواهد از نباتات برویاند حادث همدانی روایت کند که من از حضرت امیر المؤمنین علی
شنیدم که گفت از رسول خدا پرسیدم که مقالید آسمان و زمین چیست فرمود سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و لا حول ولا قوة الا
بالله العلی العظیم هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر یعنی این کلمات
با برکات که متضمن توحید و تحمید و تمجید و تکبیرند مفاتیح خزاین و برکات آسمان و زمین اند هر که این کلمات را در بامداد بگوید حق تعالی او را شش
خصلت کرامت فرماید اول او را از ابلیس و لشکر او نگاه دارد دوم قنطار مزد باو دهد که از کوه احد بزرگتر باشد سیم او را بدرجه نیکوکاران
رساند چهارم حور العین را جفت و کرامت پنجم دوازده هزار ملک را بفرماید که این کلمات را از او شنیده بر ورق نویسند تا روز قیامت گواهی دهند ششم ثواب خواندن توریت و انجیل و زبور و قرآن باو دهند و چنان باشد که حج و عمره مقبول کرده باشد و اگر در آن ماه بمیرد از جمله شهدا
باشد پس در بیان حال کفار میفرماید که وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه منکر شدند بِآيَاتِ اللَّهِ بنشانهای خدای یعنی بدلایل وحدانیت در آسمان و زمین یا بکلمات
توحید و تمجید أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ آن گروه ایشانند زیانکاران چه نعمت جنان بعقوبت نیران فروختند و سعادت سرمدی را بشقاوت ابدی بدل کرده
اند بعد از ذکر آیات وحدانیت و دلایل قدرت و بیان مواعید امر میفرماید که قُلْ بگو ای محمد با اهل شرک که ترا بدین خود دعوت میکنند أَفَغَيْرَ اللَّهِ یا غیر
خدا را تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ میفرمائید مرا که پرستش نمایم بعد از آنکه این همه دلایل واضحه دلالت کننده اند بر وحدت و قدرت او سبحانه أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ
ای نادانان بعواقب امور خود در رسانیدن نفع و ضرر و دیدن و شنیدن پس از کفار اعراض نموده به پیغمبر خطاب میکند که وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ
و بدرستی که وحی کرده شده است بسوی تو وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ و بسوی آنانکه پیش از تو بودند از پیغمبران دیگر یعنی وحی متوجه شده هر فرد
از افراد شما که پیغمبرانید بانکه سوگند بعزت و جلال من لَئِنْ أَشْرَكْتَ اگر شرک اوری بر سبیل فرض و تقدیر و اگر چه محالست لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ هر آینه باطل باشد
کردار تو وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ و هر آینه باشی از زیانکاران در این کلام تنبیه بندگان میکند که هر که شریک سازد غیر خدای را در عبادت او نیز و هیچ
خواهد بود که بان مستحق ثواب شود چه ثواب مرتب است بر خلوص عمل نه بر عملی که مشوب بغیر باشد حاصل معنی آنست که اگر شرک اوری تا حین موت هیچکدام
از اعمال تو بدرجه قبول نرسد و ثوابی بر آن مترتب نشود پس تابع اهل شرک مشو و باغوای ایشان از راه مرو بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ بلکه خدای را پرستش کن
وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ و باش از جمله سپاسداران بر نعمت توحید و اخلاص عبادة وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ و تعظیم نکردند و بزرگ نداشتند خدای را در
نفسهای خود حَقَّ قَدْرِهِ سزای بزرگی او را چه او که روی بعبادة غیر او برده اند و اعتقاد شرکت کرده اند ذره او را با وصف نکرده اند او را بحق
وصف او باشد بجهة آنکه ایجاد او را حمل بر عبث کرده اند و در اعادهٔ اجسام استبعاد نموده و سخرا میکنند تعظیم او را فرو گذاشت کنند حالانکه در روز
قیامت این هفت آسمان را بر اصبعی نهد و این هفت زمین را بر اصبعی و کوهها را بر اصبع دیگر و سایر خلق را بر دیگری و همه را بجنباند و گوید انا
الملک منم پادشاهی که قادر و مطلق بر همه اشیا آنحضرت از این کلام متعجب نموده تبسم فرمود جبرئیل این آیه بر او خواند وَالْأَرْضُ جَمِيعًا و زمین همه
آن قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ در قبضهٔ اقتدار او است در روز رستخیز وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ و همه آسمانها در پیچیده شده بدست قدرت
او حضرت رسول فرمود که حضرت حق تعالی در روز قیامت آسمانها را در هم پیچیده بدست قدرت گرفته گوید انا الملک این الجبارون این المتکبرون و شبهه
نیست که مراد از امساک سموات و ارض باصابع و تحریک آن نمودن نه بمعنی حقیقت است بلکه بر سبیل تخییل است همچنانکه یمین و قبضه بر سبیل تمثیل
است و مقصود از آن اظهار قدرت باهره او سبحانه است و تنبیه بر آنکه افعال عظام که اوهام در آن حیرانند و او هام بر ادراک آن سرگردان نسبت بقدرت
کامله سبحانه در غایت سهولت است و کمال است این خلاصه معنی آنست که همه زمینها با وجود عظم و سختی او نسبت بقدرت او مانند چیزیست که قابض
بکف خود قبض آن کند و همه آسمانها نسبت باقتدار او مثل آن چیزیست که شخصی بدست خود گرفته در هم پیچید و هر گاه قدرت باین مثابه باشد پس
سُبْحَانَهُ منزه و پاک است ذات او سبحانه وَتَعَالَىٰ و بلند است قدرت او عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شرک میاورند باو و او را شریک میسازند و بعد از
اظهار کمال قدرت خود نسبت بجمیع مقدورات که از جملهٔ آن بعث و نشور است خبر میدهد از ابقاع قیامت و میگوید وَنُفِخَ فِي الصُّورِ و دمیده
شود در صور که آن شاخی است که اسرافیل از آن در وقت قیامت در دمد و حکمت در این آنست که تا عقلاء در دار تکلیف خود را باین علامت بشناسند و
مستعد رفتن شوند همچنانکه بوق رحیل که علامت رفتن اهل کاروانست مراد باین نفخه اولی است که آن را نفخه صعق نیز گویند زیرا که چون بدمد

رشت

باران فرستد و هر
خواهد

شود فصعق پس بیهوش شود یعنی بمیرد از شدت صیحه که از صور بیرون آید من فی السموات هر که در آسمانها و من فی الارض و هر که در زمین
است الا من شاء الله مگر آنکه را که خدای خواهد که جبرئیل است و اسرافیل و عزرائیل انس مالک روایت کند که رسول فرمود که وقتی که همین

و میکائیل

چهار کس باشند حقسبحانه و تعالی فرماید و خطاب کند که از مخلوقات که مانده عزرائیل گوید خداوندا تو عالمی که چهار کس مانده ایم گوید جان میکائیل و
اسرافیل را نزع کن پس بعد از نزع روح ایشان با او گوید که ست یا ملک الموت عزرائیل بمیرد و بعد از آن همین جبرئیل بماند پس حقتعالی گوید یا جبرئیل
که باقی مانده گوید انما الباقی بقاء وجهک الدائم الباقی و جبرئیل المیت الفانی پس حقتعالی گوید یا جبرئیل از مرگ چاره نیست جبرئیل سجده کند و پر
هم زند و گوید سبحان ربی و تعالیت یا ذا الجلال و الاکرام انکه جان بجان آفرین تسلیم کند و جز ذات واجب الوجود نماند ابن مسعود از رسول روایت

ابو هریره

کند که الا من شاء الله شهیدانند که در روز قیامت تیغها در گردن افکنده در پیرامون عرش استاده باشند و بروایت ضحاک رضوان باشد و حور
العین و خزنه دوزخ لقوله ثم نفخ فیه پس بعد از چهل سال دمیده شود در صور اخری نفخه دیگر و این را نفخه بعث گویند و بعد از این نفخه
همه مردمان زنده شوند فاذا هم پس ناگاه ایشان قیام بپای ایستادگان باشند از قبور برخواستگان ینظرون نگرند از اطراف و جوانب خود مانند
متحیران و انتظار کشند که با ایشان چکنند و بچه مامور شوند و اشرقت الارض و روشن گردد عرصه محشر بنور ربها بنور پروردگار آن مراد عدلست
و حکم ثواب و تشبیه آن بنور جهة ظهور حقوق است و رفع ظلمت ظلم بسبب آن و گویند مراد بنور نور علم است یا نوریست که خدای تعالی بیافریند و بسبب آن زمین
عرصات بی آفتاب و ماهتاب روشن شود و وضع الکتاب و نهاده شود نوشتها یعنی صحایف اعمال در یمین و شمال یا لوح محفوظ را وضع نماید در نظر
محشر و جیء بالنبیین و بیاورند پیغمبران را بجهت دعوی ابلاغ بر امتان یا الزام حجت بر ایشان و الشهداء و گواهان را بواسطه صحت دعوی پیغمبران و
تکذیب منکران از فرشتگان که بر اعمال موکلند و نیک و بد را می نویسند یا عدول مومنین و یا شهیدان که جهة شرافت و مزیت مرتبه اظهار رفیق
انبیا کرده اند و قضی بینهم بالحق و حکم کرده شود میان بندگان بعدل و راستی و هم لا یظلمون و ایشان ستم دیده نشوند بنقص ثواب و زیادتی
عقاب بلکه مثوبه اضعاف طاعة باشد و عقوبة بمقدار معصیت و وفیت و تمام داده شود کل نفس هر نفسی را ما عملت جزای آنچه کرده
است از طاعة و معصیت و هو اعلم و خدا داناتر است بما یفعلون بآنچه میکنند بندگان از نیک و بد پس هیچ چیز از افعال ایشان از وی پوشیده نخواهد
شد و هر یک را مناسب کردار جزا خواهد داد براین تفصیل که و سیق الذین کفروا و رانده شوند بلعنت و مذلت آنانکه نگرویدند بخدا و رسول
الی جهنم بسوی دوزخ زمرا گروه گروه یعنی فوجی فوجی بعد از فوجی و مراد آنستکه هر طایفه با پیشوای خود حشر کرده براه دوزخ
کشند حتی اذا جاؤها تا چون بیایند بدوزخ فتحت ابوابها گشوده شود درهای آن برای دخول ایشان دران و قال لهم خزنتها و گویند مر ایشانرا
خازنان دوزخ یعنی مالک و ناعیان او از روی توبیخ با ایشان گویند بعد از آن که رسیده باشند بدرگاه دوزخ الم یأتکم آیا نیامد بشما رسل منکم
پیغمبران از جنس شما که بفرموده حق یتلون علیکم بخوانند بر شما آیات ربکم نشانهای پروردگار شما یعنی ادله که شما را بمعرفت رسانند یا
آیتهای کتاب و ینذرونکم و بیم کنند و بترسانند شما را لقاء یومکم هذا از مشاهده این روز که در دخول شماست قالوا گویند

بدوزخ

مر ایشانرا که بلی آری آمدند بما پیغمبران و ما را از این روز ترسانیدند و لکن حقت و لیکن واجب شد کلمة العذاب سخن خدا بوقوع عذاب و حتم
او بود و عقاب علی الکافرین بر ناگرویدگان یعنی چون که ما با وجود آیات و دلالات بر وحدت الهی از طریق شرک برنگشتیم پس بجهت این مستوجب کلمه
عذاب شدیم و چون این را بشنوند قیل گفته شود یعنی گویند مر ایشانرا ادخلوا ابواب جهنم در آیید بدرهای دوزخ خالدین فیها
جاویدان در آن فبئس مثوی المتکبرین پس بد آرامگاهی است مر گردن کشان و معاندان را در دوزخ و چون مقصد اصلی از این مقام مشرکانست انچه
ایشانرا وعده مومنان را از آن موخر داشته میگوید که و سیق الذین اتقوا ربهم و برانند بلطف و ملایمت آنان را که پرهیزند از عذاب یعنی ملائکه شتاب

پروردگار خود

نمایند بر وفق ایشان الی الجنة بسوی بهشت زمرا فوج فوج بر تفاوت مراتب ایشان بر شرافت و علو طبقه و گویند که مراد راندن مرکب اهل تقوی است
یعنی ملائکه متقیان را به بهشت روانه کنند حتی اذا جاؤها تا چون بیایند به بهشت بسعادت ابدی و دولت سرمدی فایض گردند و فتحت ابوابها
و گشوده شود درهای آن پیش از رسیدن ایشان تا انتظار گشودن آن نکشند و از پیغمبر روایت است که بهشت را هشت در است یکی از آن را باب الصائم

شده باشد

گویند داخل نشوند در آن مگر روزه داران تشنه جگر و چون متقیان بدر بهشت رسند موکلان بهشت باستقبال ایشان بیرون آیند و قال لهم خزنتها
و گویند مر ایشان را خازنان بهشت یعنی رضوان و اتباع او سلام علیکم سلامتی و ایمنی و رحمة از جانب خدا بر شما باد طبتم که پاک بودید در دنیا از
معاصی و مآثم لاجرم باین مرتبه بلند و درجه ارجمند رسیدید یا آنکه پاکیزه شدید بمغفرت قبل از دخول جنت و از ابن عباس منقولست که طبتم باین معنی
است که پاکیزه است شما را از این مقام مسرت فرجام از امیر المومنین ع منقولست که چون بهشتیان بدر بهشت رسند درختی بینند که از زیر آن دو چشمه
بیرون آید ایشانرا گویند که از یک چشمه غسل کنید چون غسل کنند ظاهر اعضای ایشان پاکیزه و لطیف شود و هرگز موهای ایشان ژولیده نشود و
اعضای ایشان چرکن نگردد و از دیگر چشمه ایشان را آب دهند باطن ایشان از جمیع حقد و حسد و غل و غش پاک گردد و بعد از آن هیچ حدثی از ایشان صادر نشود
و لون ایشان متغیر نگردد و چیزیکه موجب تغیر باشد از ایشان ظهور نرسد و بجهت این ملائکه با ایشان گویند طبتم یعنی ظاهر و باطن شما پاک باشد فادخلوها
پس درآیید در بهشت خالدین جاوید ماندگان آورده اند که چون متقیان در بهشت در آیند چنانکه خویشان مشفق نسبت بکسی که از سفر رسیده
باشد آنگاه یکی از غلامان برود و زنان او را که حور العین باشد خبر دهد ایشان باستقبال او بیرون آیند و بروی سلام کنند و چون در سرای ایشان قرار

شوند

شوند تختهای بلند مرصع بانواع جواهر و بساطها انداخته و فرشها اکسترده و بالشها نهاده برای سایش و دیوارها خشتی از زر و خشتی از سیم و یاقوت سرخ
و لؤلؤ سفید و زبرجد و چون انجا رسند بران نشینند و بران تکیه زنند و چون چشم برابن زینت افتد کویند الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما
کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله فرشتکان با ایشان کویند که تلک الجنة التی اورثتموها بما کنتم تعملون ایشان تصدیق قول ملئکه کنند و قالوا و کویند
الحمد لله همه ستایش مر خدای راست الذی صدقنا وعده انخدائیکه راست کرد با ما وعده خود را از ثواب حسن مآب که بر زبانهای پیغمبران ما
کفته و اورثنا الارض و بمیراث داد زمین بهشت را بما و جرا افتاد در نتبوأ جای میکیریم من الجنة از بهشت حیث نشاء هر جاکه بخواهیم ان
اشاره است بکثرت قصور و منازل پس هر روز و در حدیث امده که کمترین ملک بندهٔ مؤمن من هشت مقابل دنیا باشد و در خبر است که هیچکس نباشد
که در منزلی بهشت منزلی نداشته باشد خواه مؤمن و خواه کافر پس اگر کافر پیش از موت اسلام نیاورد بندهٔ مؤمن منزل او را بمیراث برد پس معنی ایرثت
که حقتعالی بمیراث دهد منزل کافر را به بندهٔ مؤمن فنعم اجر العاملین پس نیکوست مزد کارکنندکان و پاداش نیکوکاران در دنیا ... جان و تری
الملئکة حافین و ببینی یا محمد فرشتکان را یعنی وقتی که با عقیدهٔ صدق بر بشر فرزند سیده باشی ... طرف ... ملئکه را ببینی در حینی که فرو کرفتکان
باشند من حول العرش از کرد اکرد عرش یعنی طواف کنندکان بجانب عرش بر سبیل لذت نه بر طریق تکلیف عبادة یسبحون تنزیه خدا کنند و
پاکی او را یاد کنند تنزیهی مقترن بحمد ربهم بستایش پروردکار خود یعنی کویند سبحان الله و بحمده و بر تسبیح تنزیه او کنند از ذات خدا و بحمد
اظهار صفات ثبوتیه او نمایند و قضی بینهم و حکم کرده شود یعنی حقتعالی حکم کند میان بندکان خود بالحق براستی یعنی هر کس بمقامی و منزلی که فرا
خور او باشد از بهشت و دوزخ فرود آورد تا حکم کند میان ملائکه باقی مراتب و قیل و کفته شود یعنی مؤمنان کویند الحمد لله رب العالمین سپاس
مر خدای راست که از بهر کارها میان ایشان است بر حکم کردن او میان ما بحق و فرود آوردن هر یک از ما بمنزلی که فراخور اعمال ماست یا فرشتکان کویند شکر
و سپاس مر خدای راست که بروفق فضیلت ... برای ما مقامی و مرتبهٔ معین فرمود سورة المؤمن خمس و ثمانون آیة و هی مکیة
از جملهٔ اخباری که ... در فضل حوامیم روایت انس بن مالک است از حضرت رسالت که حوامیم زیور قرانست و بروایتی دیکر هر چیزرا
میوهٔ ایست و میوهٔ قران حوامیم است چه این سورها در ... و معمور ... که متصل اند بیکدیکر هر که خواهد که در مرغزار بهشت چرا کند باید که
حوامیم خواند و ابو هریره ... از حضرت نبوی نقل کرده که هر که خواهد در ریاض جنت بچرد باید که حوامیم را بخواند در نماز شب و بصیر از حضرت امام
جعفر صادق نقل کرده که حوامیم ریحان قرانست پس بر تلاوت وی ... شکر نمایید ... چون بندهٔ مؤمن بقرائت حوامیم قیام نماید از دهن او
بوی مشک و عنبر اشهب بیرون اید و حقتعالی بر او رحمت کند و همه همسایها و خویشان او را از برکت تلاوت وی مستغرق رحمت خود کرداند و ملائکه بمغفرت ایشان
برای او استغفار کنند و از ابن عباس روایتست که حوامیم هفت اند و ابواب دوزخ هفت که ان جهنم و حطمه و لظی و سعیر و سقر و هاویه و جحیم است هر که این
سورها بخواند هر سوره از ان بصورتی در امده بر دری از درهای دوزخ بایستند و نکذارد که او را بدوزخ برند و نیز از انحضرت مرویست که هر چیزی را لبی
است و خالص و لب قران حوامیم است بعضی از تابعین حوامیم را عرایس القران میکفتند خصوصاً ابی بن کعب از حضرت رسالت روایت کند که هر بنده
مؤمن که سورة المؤمن بخواند روح هیچ پیغمبری و صدیقی و مؤمنی نباشد الا که برو صلوات فرستند و از برای او استغفار کنند و ابو الفتاح از امام
محمد باقر روایت کرده که هر که سورة المؤمن را بخواند در هر سه روز یکبار حقتعالی جمیع کناهان ما تقدم و ما تأخر او را بیامرزد و تقوی را لازم او
کرداند و نعیم جنت را باو کرامت فرماید و از جملهٔ فضایل این سوره انستکه در او ایة منسوخ نیست بدانکه چون حقتعالی ختم سورهٔ زمر کرد بذکر ملائکه
و جنت در افتتاح این سوره نیز مثل ان نمود و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم حم علما را در این کلمه اختلاف بسیار است عکرمه از حضرت رسالت روایت
کند که حم اسمی است از اسماء الهی و ان مفاتیح خزاین او و ابن عباس کفته که حم و دیکر ... نام خدای تعالی است و از عطای خراسانی نقل است که حم مفاتیح اسمای
اوست کما اول ان حاء و میم است چون حلیم و حامد و حمید و حی و حق و حکیم و حاکم و حفیظ و حافظ و حنان و ملک و ملیک و مالک و مجید و ماجد و مبدی و
معید و معز و مهیمن و ممیت و مؤمن ... است که انس بن مالک روایت کرده که مردی اعرابی از رسول پرسید که حم چه چیز است که در لغت ما نیست
فرمود که مبادی اسما و مفاتیح سورها است و کلبی کفته که معنی حوامیم اینست که حم و قضی ما هو کائن یعنی مقدر و مقضی کشت انچه بوده و هست و خواهد
بود و قرطبی برانست که حم قسم است بحلم و ملک خدای تعالی و در این تقدیر است که اسم بحلمی و ملکی لا اعذب من عاذ بی و قال لا اله الا الله مخلصا من قلبه سوکند
بخودم بحرمت بودباری و بعزت و جلال پادشاهی خودم که عذاب نکنم انکس را که پناه بمن اورد و بخلوص اعتقاد بکلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله متذکر شود و کویند
حا اشارتست بحکم حق که خط منع در دور کشیده نشود و میم اشارتست بملک وی که کرد سراپرده ... فنا و زوال ... و بعضی ... اشارتست بحکمه
و میم بمنت یعنی حقتعالی بر مؤمنان منتست ... بحکمت و کفته اند که چون حا و میم دو حرف اند در وسط اسم رحمن و اسم محمد اشاره است بسری
که میان حقتعالی و حبیب ویست که هیچ ملک مقرب و نبی مرسل بدان پی نبرد یعنی حقتعالی قسم یاد کرده برحمن و ... و ...
ثعلبی و ... که حروف تهجی ... برای تنبیه است مانند الا که موضوع است از برای ان پس حا و میم برای تنبیه و اعلام باشد تا سامع
را از خواب غفلت بر انکیزاند استماع کلام عظیم ... قدیم کند و باقی وجوه در منهج الصادقین مذکور است تنزیل الکتاب فرو فرستادن قران
من الله از جانب خدائیست که مستحق معبودیت است العزیز غالب و پادشاه خود العلیم دانا بجمیع خلایق و مصالح و حکم غافر الذنب امرزنده
کناه کسی که بخلوص عقیده و پاکی ... بکلمتین شهادتین قائل شود و بر ... و طاعت و قیام نماید و چون ذنب ... مستلزم ...

و عرش و کرسی

معوّان باشد که او سبحانه از روی تفضل امرزنده جمیع ذنوب صغیره و مستقبله اهل ایمانست وَقَابِلِ التَّوْبِ و پذیرنده توبه از عصات مؤمنان باشد
شَدِيدِ الْعِقَابِ سخت عقوبت مر کسی را که اباکند از ایمان و مجتنب شود از عصیان و طغیان ذکر این صفت بعد از مغفرت جهت انستکه تا بنده بجهت اعتماد
بر مغفرت مرتکب مناهی نشود بلکه دایم میان خوف و رجا باشد ذِي الطَّوْلِ خداوند نعمت واسعه ممتده بر بندگان از روی فضل و احسان از ابن عباس
منقولستکه او سبحانه غافر الذنب است مر کسی را که گفت لا اله الا الله شدید العقاب مر کسی را که نگفت لا اله الا الله ذی الطول است یعنی غنی و بی نیاز است
از کسی که نگفت لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ خدائی که مستحق عبادت باشد مگر او که موصوفست باین صفات إِلَيْهِ الْمَصِيرُ بسوی اوست بازگشت همه
پس مطیع را بدرجات ثواب رساند و عاصی را بعقوبت عقاب کند و چون دانسته شد که تنزیل قرآن از جانب خدائیست که متصف باین صفاتست پس واجب
الاتباع والانقیاد باید بود مَا يُجَادِلُ جدال نکنند فِي آيَاتِ اللَّهِ در آیتهای خدای که قرآنست إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا مگر آنانکه نگرویدند بخدا و
انکار نعمت او کردند و مراد ازین مجادله باطله استکه آن دفع حجج قرآنیه است و ادحاض براهین آن و اطفای نور آن از روی عناد و جحود و لجاج کقوله
تعالى وجادلوا بالباطل ليدحضوا به الحق و اگر نه جدالی که از برای حل و عقد قرآن باشد و استنباط حقایق آن و قطع تشبث اهل زیغ بآن و حل مشکلات
آن از اعظم طاعاتست و چون اهل جدال و عناد با وجود استغراق ایشان در نعم الهی بر کفر و انکار مصر بودند از اینجهت در صدد تهدید ایشان میفرماید که
فَلَا يَغْرُرْكَ پس باید که فریب ندهد ترا تَقَلُّبُهُمْ گردیدن کافران فِي الْبِلَادِ در شهرها شام و یمن برای تجارت و تحصیل فواید عظیمه و مکاسب جسیمه
یعنی باید که بسبب کثرت ثروت و جمعیت ایشان بخاطر تو نرسد که من ایشانرا فرو گذاشته خواهم کرد چه اهمال موجب اهمال عقوبت ایشان نیست
بلکه باعث زیادتی عذاب ایشانست بعد از آنکه بکثرت نعم در ذنوب مغرور گشته و با متعه فانیه او مغرور شده باشند بچنگال عقوبت من گرفتار گشته و بال
نکال و جدال بر ایشان خواهد رسید همچنانکه كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ تکذیب کردند پیش از ایشان گروه نوح را وَالْأَحْزَابُ گروهی چند مِنْ بَعْدِهِمْ
از پس قوم نوح مر پیغمبران خود را چون گروه عاد و ثمود و غیر آن وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ و قصد کردند هر گروهی از ایشان بِرَسُولِهِمْ به پیغمبری که فرستاده
شده بود بایشان لِيَأْخُذُوهُ تا بگیرند او را و بسزا رسانند و او را مقتول سازند وَجَادَلُوا و مجادله و مخاصمه کردند با رسولان من بِالْبَاطِلِ بسخن
باطل مثل ما انتم الا بشر مثلنا و ما انزل الرحمن من شیء و امثال آن لِيُدْحِضُوا بِهِ تا زایل گردانند و ناچیز سازند بسخن بیهوده الْحَقَّ سخن حق را که واجب
الاتباع بود فَأَخَذْتُهُمْ پس گرفتم ایشانرا و هر گروهی را از ایشان بنوعی معاقب ساختیم فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ پس نظر کن که چگونه بود عقوبت من
ایشان را وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه واجب شده بود عقوبت بر امم مکذبه بر انبیا حَقَّتْ واجب شده است كَلِمَتُ رَبِّكَ حکم پروردگار تو بعذاب و عقاب عَلَى
الَّذِينَ كَفَرُوا بر آنها که کافر شدند از قوم تو و تکذیب تو کردند أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ آنکه ایشان اصحاب دوزخ اند و ملازمان آتش یعنی همه اهل کفر از
امم سابقه و لاحقه از اصحاب دوزخ اند و از کذب و جدال و ترک طاعت کرده بنقص یدا من کبریای او نمی نشیند چه طایع و عابد و حامد و مسبح او از حد و حصر
متجاوزند و از انجمله الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ آنانکه بر میدارند عرش را برای امتثال امر او وَمَنْ حَوْلَهُ و آنانکه گرداگرد عرشند از کروبیان که همیشه
بطواف آن مشغولند يُسَبِّحُونَ تنزیه میکنند و بپاکی از قدام مینمایند تنزیهی که پیوسته است بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بستایش پروردگار خود وَيُؤْمِنُونَ بِهِ
و تصدیق میکنند و اعتراف مینمایند بربوبیت و وحدانیت او یعنی حاملان عرش و کروبیان که اخص خاص ملائکه اند و بذکری که از جامع صفات اجلال و
اکرام او سبحانه باشد رطب اللسانند و مصدق وحدانیت حضرت سبحان پس از جدال و ترک عبادة مشرکان که اخس مخلوقاتند در معنی تفاسیر از
شهر بن حوشب روایت کرده اند که حمله عرش هشتند چهار میگویند سبحانك اللهم وبحمدك لك الحمد على حلمك بعد علمك و چهار دیگر میگویند سبحانك
اللهم وبحمدك لك الحمد على عفوك بعد قدرتك و در کشاف آورده که حق تعالی جمیع فرشتگانرا میفرماید تا صبح و شام از روی اجلال و اکرام بر حمله
عرش سلام میکنند میسره از پیغمبر ص روایت کرده که پایهای حمله عرش بر طبقه اخر زمین قرار گرفته و سرهای ایشان از آسمانها در گذشته و دستهای ایشان از
اطراف و نواحی بیرون رفته و در خشوع و خضوع اند و از غایت خشیت سر در پیش انداخته اند و اصلا چشم ببالا نمیکنند و نیز از آنحضرت منقولستکه تفکر
مکنید در انچه فرید است از اصناف ملائکه پس بتحقیق که اسرافیل که یکی از فرشتگانست گوشه از گوشهای عرش بر دوش او و دست هر دو قدم او در زمین هفتم
قرار گرفته و سر او از هفت آسمان بیرون رفته و بجهت عظمت و جلال حضرت سبحانه بر وجهی خود را حقیر میسازد و فروتنی مینماید که گویا جثه او کمتر از مرغی
گردد که کوچک تر است از گنجشکی و این حمله عرش از اهل هفت آسمان خاشع ترند و اهل آسمان هفتم از آسمان ششم خایف تر و ششم از پنجم ترسکار ترند
و بر همین قیاس تا بآسمان اول و از مجاهد منقولستکه میان ملائکه و عرش الهی هفتاد هزار حجابست و جمیع فرشتگان در پس این حجابها بتسبیح و تهلیل
و تحمید مشغولند و نیز از وهب منبه روایتست که در حوالی عرش هفتاد هزار ملائکه اند که مشغولند بعبادة باین طریق که دستهای خود بگردنهای
خود نهاده اند و برفع صوت او سبحانه را تسبیح میکنند و در میان طبقات آسمان چندان ملائکه هستند که عدد ایشان جز خدا نداند و همه بتسبیح و تهلیل و تکبیر و
تحمید او سبحانه مشغولند و عدد هیچ ابدا غیر او کواست که بعضی از ملائکه همیشه ساجد اند که رکوع نمیکنند و این مرتبه مقربان احدیت است و بعضی
دیگر راکع اند و از قیام و انتصاب بهره ندارند و این صفت حمله عرش است و بعضی دیگر صف زدگانند که از صفوف خود زایل نمیشوند و این صفت حافین
من حول العرش است و جمعی دیگر تسبیح کنندگانند که از آن ملائکة العرش نمیکنند و ایشان صد هزار صف ملائکه اند که در پس حافین من حول العرش
ایستاده اند و دستهای راست بر چپ نهاده اند و چپ راست و هر یکی بلغتی بتسبیح او سبحانه اشتغال دارند و خواب چشمها و سهو عقلها و سستی
بدنها و غفلت دلهای ایشان مانع عبادت ایشان نمی شود و نه اگر ابهام از لوایح اجسام خواهر است و ملائکه از آن مبرا اند و در روایت آمده که حق تعالی عرش را

در امده

در عظمت پروردگار خود و لکن تفکر نکنید

هفتاد

تهلیل

از یک جوهر سبز خلق نموده و ما بین هر قائمه عرش تا قائمه دیگر چندانستکه مرغ سریع السیر بدویست هزار سال و بروایتی دیگر هشتصد هزار سال قطع
نتواند کرد و این روایت اخیر از امام جعفر صادق عم منقولست و در جوامع که حقتعالی عرش را که بیافرید خطاب بجمیع ملائکه کرد که از بر دارید بر دوش حاملان
عرش نهید جبرئیل پای گوشه بگرفت و گفت سبحان الله و میکائیل گوشه دیگر بگرفت و گفت الحمد لله و اسرافیل جانب دیگر و گفت لا اله الا الله و عزرائیل
طرف دیگر را گرفت و گفت الله اکبر و عرش را بر داشتند و بر دوش بر داشتند و بر دوش حمله نهادند و چون گرانی عرش بر دوش حمله عرش رسید گفتند
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم آن گرانی بر ایشان سبک گشت پس هر بنده مؤمن که یکبار این کلمات را بگوید ثواب حمله عرش و جمله ملائکه در نامه
اعمال او بنویسند و اثقال دنیا و عقبا بر او سبکبار کرده و مستغرق رحمة الهی شود و جابر بن عبد الله انصاری و لقمان بن عامر روایت کرده اند که حضرت
رسول صلعم فرموده که مرا اذن داده اند که بعضی از احوال عرش و حمله آن را بشما بگویم بدانید که حقتعالی عرش را از جوهر سبز خلق نموده و او را هزار هزار
و ششصد و شصت و شش هزار سر است و بر هر سری از آن هزار هزار و ششصد و شصت و شش هزار زبان و از هر زبانی هزار هزار و ششصد و شصت و شش
هزار لغت تسبیح خدای میکنند و ثواب آن را بامتان من میدهد و عظم آن بمثابه ایست که حرقائیل که فرشته ایست او را هشتاد هزار پر است و از هر پری
تا پری دیگر او هشتاد هزار ساله راه بخاطر او گذشت که طول و عرض عرش را بداند استغاثه طلبید از خدای تعالی تا پرهای او را مضاعف کردانید حقتعالی
اجابت کرد صد و شصت هزار سال بپرید تا هشتاد هزار بار سست شد و باز از خدای مدد طلبید از جانب حضرت عزت بوی خطاب رسید که ای حرقائیل
اگر تا انقراض عالم پرواز کنی از یک قائمه عرش من نپریده باشی آن فرشته گفت سبحان ربی الاعلی و بحمده حقتعالی امر او امر کرد که در سجود این تسبیح بگویند تا
ثواب حرقائیل ایشان را باشد و عظم حاملان بر وجهی است که از گوش تا گوش هر یک از ایشان هفتاد هزار ساله راهست از امام جعفر صادق عم منقولست
که هیچ چیز از عرش خائف تر و خاشع تر نیست و از جمله کلمات او اینست که اعوذ بالله من غضب الله و اعوذ بالله من سخط الله اعوذ بالله من نقمة الله
آورده اند که چون حقتعالی عرش را بیافرید بخاطر فرشتگان گذشت که آیا از عرش چیزی بزرگتر باشد حضرت او ماری بیافرید تا عرش را بگرد در دم
خود در آورد و هنوز از عرش چهار انگشت زیاده آمد و او هفتاد هزار بال دارد و هفتاد هزار روی در هر روی هفتاد هزار دهان و در هر دهانی
هفتاد هزار زبان و بهر زبانی هفتاد هزار لغت تسبیح خدای میکند و ثواب آن بشیعیان آل محمد میدهد و حاملان عرش بعد از تسبیح و تحمید پروردگار
خود حسن عاقبت مؤمنان را از او سبحانه استدعا میکنند و یستغفرون و طلب آمرزش میکنند و ثواب للذین آمنوا برای آنانکه ایمان آورده اند
و استغفار ایشان باین طریق است که از روی نیاز و تضرع میگویند ربنا ای پروردگار ما وسعت کل شیء فرا رسیده بهمه چیزی رحمة
و علما از روی دانش یعنی رحمت و علم تو بهمه چیزی رسیده فاغفر للذین تابوا پس بیامرز آنانی را که توبه کرده اند از شرک و معاصی
اند و اتبعوا سبیلک و پیروی کرده اند راه تو اکر طریقه ایمانست وقهم و نگاه دار ایشان را عذاب الجحیم از عذاب آتش سوزان و بدانکه استغفار
فرشتگان برای تائبانست با آنکه ایشان موعودند بغفران کردن بادی ثوابست مزید در جزا ایشان ربنا ای پروردگار ما لطف کن بر تائبان و
ادخلهم و در آور ایشان را جنات عدن در بوستانهای باقی تر که بهشت دایم است التی آن بوستانهائیکه بمحض لطف و فضل وعدتهم وعده
داده ایشان را بان بر زبانهای پیغمبران و من صلح و نیز در آر با ایشان در بهشت کسانی را که عمل شایسته کرده باشند من آبائهم از پدران ایشان
و ازواجهم و زنان ایشان و ذریاتهم و فرزندان ایشان تا مستانس شوند و سبب زیادتی مسرت ایشان شود انک بدرستیکه تو انت العزیز توئی
غالب که هیچ مقصودی عاجز نمی شوی الحکیم دانا که هر چه کنی بروفق حکمت و مصلحت باشد و از جمله وفا بعهد است پس بوعده خود ایشان را در بهشت در آور
وقهم السیئات و نگاه دار ایشان را از عقوبات که جزای بدیهاست و بانکه صلحای اهل ایمان را از خطیئات و من تق السیئات و هر که را نگاه داری
از عقوبات یومئذ در روز جزا فقد رحمته پس بدرستیکه بخشیدی او را و بر وضع جنت ساکن و با هر که را بازداری از معاصی در دنیا
پس رحمت کردی بر او در روز جزا و از عذاب ها نیدی و ذلک و آن بازداشتن تو از عقوبت و معصیت هو الفوز العظیم آنست فیروزی بزرگ
و ظفر بزرگوار چه آن موجب سعادة جاودانی است و نعمت نامتناهی و بعد از آن از احوال اهل شرک و جدال در روز جزا ایشان خبر میکند ان الذین کفروا
بدرستیکه آنانکه نگرویدند بوحدانیت خدا و تصدیق ننمودند بنبوة خاتم الانبیا ینادون ندا کرده شوند یعنی که بدوزخ در آیند و با نفسهای
اماره خود دشمنی آغاز کرده زبان بعتاب و ملامت بکشایند که چرا در زمان اختیار ایمان نیاوردیم و ملائکه ایشان را ندا کنند که لمقت الله هر آینه
دشمنی خدای مر شما را اکبر بزرگتر است من مقتکم انفسکم از دشمنی شما مر نفسهای خود را امروز و خدای شما را دشمن گرفت اذ تدعون وقتی
که خوانده میشدید الی الایمان بسوی گرویدن بخدا و رسول فتکفرون پس شما انکار میکردید بدان قالوا ربنا گویند ای پروردگار ما امتنا اثنتین
بمیرانیدی ما را دو نوبت نوبت اول نزد انقضای آجال و نوبت ثانیه در قبر بعد از زنده کردانیدن برای سؤال و احییتنا اثنتین و زنده کردانیدی ما را
دو بار اول در قبور و بار دوم در وقت بعث و نشور و بروایت ابن عباس اماتت اولی بر اصلاب آباست وقتی که نطفه بودند و اماتت دوم در دنیا
و احیای اول در دنیا برای تکلیف و احیای دوم در قیامت برای ثواب و عقاب پس معنی آنستکه ما را مرده آفریدی و بعد از آن احیا نمودی و در دنیا
اماتت اولی در وقتی بود که ذریت آدم را از ظهر او بیرون آورد و در میثاق از ایشان اقرار گرفت و بمیرانید و اماتت ثانیه در دنیا و احیای اول در وقتی که در رحم
نطفه بودند حاصل که کفار بعد از مشاهده عقوبت تصدیق کنند بانچه در دنیا منکر آن باشند از سؤال قبر و بعث و نشور و گویند فاعترفنا
پس اعتراف کردیم بذنوبنا بگناهان خود که از جمله آن تکذیب بعث و نشور است و عذاب قبر فهل الی خروج پس آیا بسوی بیرون آمدن از دوزخ من

دهان و در هر دهانی
هزار هزار و ششصد
و شصت و شش هزار

سَبِيلٍ هيچ راهي هست چون معترف شديم بذنوب خود پس هيچ طريقه هست كه بان سلوك كنيم تا از دوزخ خلاص شويم و ببهشت رسيم مراد ايشان
اينقول قبول ايمانست و توبه و اين كلام را از فرط نوميدي و تحير گويند پس فرشتگان با ايشان گويند كه ذَٰلِكُمْ اين عذاب و نكال كه لازم شماست
بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ بسبب انست كه چون خوانده مي شد خداي وَحْدَهُ در حالت يگانگي كه چون اهل ايمان بكلمه توحيد قايل مي شدند كَفَرْتُمْ
كافر مي شديد بيگانگي او و ميگفتيد اجعل الالهة الها واحدا وَإِن يُشْرَكْ بِهِ و چون شريك او كرده مي شد يعني چون ابناي جنس شما شريك بخداي
اورده ند تُؤْمِنُوا ميگرويديد شما بان مشركان فَالْحُكْمُ لِلَّهِ پس امروز فرمان روائي و كار گذاري اهل حق و باطل مر خداي راست كه مستحق
عبادتست و هذا حكم كرده بر شما بعقاب سرمد و عذاب ابد الْعَلِيِّ خدائي كه بلند مرتبه است ازانكه نسبت شريك باو دهند و اسناد اشباه و
انداد باو كنند الْكَبِيرِ بزرگوار ازانكه در استحقاق عبادة غيري را باو برابر كنند پس در بيان وحدت و كمال قدرت ميفرمايد كه هُوَ الَّذِي اوست
انخدائي كه بقدرة كامله خود يُرِيكُمْ مينمايد شما را آيَاتِهِ نشانهاي كه دالست بر وحدت و قدرت او وَيُنَزِّلُ لَكُمْ و فرو ميفرستد براي شما مِنَ　　خود هم
السَّمَاءِ از اسمان رِزْقًا روزي را يعني باران را كه سبب روزي ست يا ملائكه را كه بتدبير ارزاق اشتغال مينمايند وَمَا يَتَذَكَّرُ و پند پذير
و عبرت نگيرد بان ايتها إِلَّا مَن يُنِيبُ مگر كسي كه باز گردد بخدا يعني از انكار و معصيت باز گشته بطاعت و عبادت در ايد فَادْعُوا اللَّهَ پس
بخوانيد خداي را و بپرستيد و قيام نمائيد مُخْلِصِينَ در حالتي كه پاك سازندگان باشيد لَهُ الدِّينَ براي طاعت او خود را از شرك و ريا وَلَوْ
كَرِهَ الْكَافِرُونَ اگرچه كراهت داشته باشند ناگرويدگان اخلاص شما را چه ايشان بر نعمت ايمان كافرند و شما ازان كامل پس بهتر اين ايشان بر شما منفر باشند
رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ بردارنده درجهاي مخلوقاتست بقدر معرفت و طاعة يعني هرچند معرفت و عبوديت بيشتر باشد درجه او نسبت بقربت الهي بيشتر
خواهد بود و هذا درجات انبيا را بر درجات اوليا بلند تر كرده اند و درجات اوليا را بر غير ايشان تقديم نموده از اهل ايمان و بر همين قياس نسبت
تفاوت درجات ثواب ميان مؤمنان بقدر تفاوت عبوديت خواهد بود يا معني انست كه خداي بردارنده اسمانست فوق اسمان ديگر تا بعرش ذُو
الْعَرْشِ خداوند عرش عظيم است خالق ان و يا خداوند سلطنت و پادشاهي است در هرگاه درجات و كمال او بر وجه مرتفع باشد كه مراتب و منصب مقامات
جميع مخلوقات در يد قدرة او باشد و عرش كه اصل عالم جسماني ست در قبضه اقتدار او پس چگونه غيري لاف شركت او تواند نمود بعد از تقرير　　وند و بچه نوع دعوي برابري با او تواند
توحيد بتمهيد نبوة ميفرمايد كه يُلْقِي الرُّوحَ مي افكند وحي را مِنْ أَمْرِهِ از فرمان خود و تسميه وحي بروح بجهة انست كه ان سبب حيات قلب است
با شرع همچنانكه روح سبب حياة بدنست يعني لقا ميكند امر خود را عَلَىٰ مَن يَشَاءُ بر هر كه ميخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود و گفته اند كه مراد
بروح قرانست و ساير كتب منزله و نزد جماعتي جبرئيل است يا نبوة بهر حال معني انست كه منصب نبوة و مرتبه رسالت بهر كه ميخواهد از اهل استحقاق عطا
ميفرمايد لِيُنذِرَ تا بيم كند انكسي را كه وحي باو منزل شده مردمان را يَوْمَ التَّلَاقِ از روز رسيدن بيكديگر يعني روزي كه ارواح با اجساد ملاقات
كنند يا اهل زمين با اسمان رسند يا خلق اولين و اخرين با هم جمع شوند و يا مخلوق با خالق يا معبودان با عابدان يا مظلومان با ظالمان يا عامل ملاقات
كند با عمل خود و بر جميع تقادير مراد روز قيامتست يَوْمَ هُم روزي كه بندگان بَارِزُونَ بيرون اينده باشند و برهنه بر وجهي كه هيچ چيز نباشد كه ستر
ايشان باشد چنانكه در حديث امده كه مكلفان محشور شوند برهنه و پاي برهنه و ختنه ناكرده لَا يَخْفَىٰ پوشيده نشود در ان روز عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ بر
خداي از اشخاص و اعمال بندگان با وجود كثرت ايشان شَيْءٌ چيزي يعني علم او بهريك رسيده باشد پس بر وفق عمل هر يك را جزا دهد و در اند كه حقسبحانه
و تعالي روز قيامت همه مردمان را در منقل سفيد كه مانند نقره باشد جمع كند پس اول چيزي كه بان تكلم كند اين باشد كه ندا كند لِمَنِ الْمُلْكُ
الْيَوْمَ مر كراست پادشاهي و فرمان روائي امروز و چون همه كفار در ان روز بوحدانيت او سبحانه علم ضروري حاصل شده باشد پس از جميع مؤمنان جواب
متفق الكلمه شده گويند لِلَّهِ الْوَاحِدِ مر خداي راست كه يكتاست و بي همتا در كار گذاري و فرمان دهي الْقَهَّارِ شكننده جميع منازعان و مدعيان
و پادشاهي مر اوراست كه چون نداء لمن الملك اليوم بر ايد هيچ كدام را از اهل محشر طاقت جواب دادن نماند پس او سبحانه بذات خود جواب ندا داده كه
لله الواحد القهار و فايده اين اخبار اظهار وحدانيت و كمال سلطنت قاهره است و بروايت محمد بن كعب اين ندا ميان دو نفخه باشد هنگامي كه خلق فاني
شده باشند و چون محو بوده باشد مگر ذات بي زوال و پس خود هم جواب دهد كه لله الواحد القهار و اين كلام خالي از ضعفي نيست زيرا كه سوق
كلام مقتضي انست كه اين ندا در يوم التلاق باشد و در حين بودن عبارا فتور و اين صحيح نيست بجهة انكه او سبحانه و تعالي در ابد و ازل بايك كلام ناطق
است پس تخصيص پادشاهي باين روز بانكه پيوسته حال در ايد جهة انستكه در ان روز هيچكس نباشد كه دعوي پادشاهي كند همچنانكه بحسب ظاهر در
اين روزها اين دعوي بي معني كنند و بعد از تقرير اختصاص ملكيت بخود تعداد نتايج ان ميكند و ميگويد كه الْيَوْمَ تُجْزَىٰ امروز پاداش داده
شود كُلُّ نَفْسٍ هر كسي بِمَا كَسَبَتْ بانچه كسب كرده از اعمال حسنه و افعال سيئه لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ هيچ ستمي نيست در اين روز نه ثواب كسي كم از عمل شايسته
او باشد و نه عقاب شخصي زياده بر فعل ناشايسته باشد و نه كسي را بگناه ديگري مؤاخذه كنند و نه نيكي را بپاداش بد دهند إِنَّ اللَّهَ بدرستي
كه خداي سَرِيعُ الْحِسَابِ زود شمار است يعني مشغولي بحساب شخصي باز ندارد او را از حساب ديگري بلكه در زمان واحد حساب همه كرده و هر يك
را باستحقاق خود رساند و در خبر است كه حضرت رسالت صلعم فرموده كه حقتعالي در ان روز گويد كه من پادشاه جزا دهنده ام سزاوار نباشد هيچكدام
از اهل بهشت و دوزخ را كه ستمي بر غير كرده باشند كه ببهشت و دوزخ در ايد تا انتقام ظلم ازو نكشم بعد ازان اين ايه تلاوة فرمود كه اليوم تجزي
كل نفس تا اخر بعد ازان امر بتخويف عباد مينمايد كه وَأَنذِرْهُمْ و بترسان كافران را يَوْمَ الْآزِفَةِ از روز قيامت و تسميه ان بازفه بجهة نزديك

شدن

شدن و وقوع آنست چرا روز بمعنی قربست إِذِ الْقُلُوبُ نزدیک که دلهای مردمان لَدَى الْحَنَاجِرِ نزدیک حنجرهای ایشان بود یعنی دلهای از فزع از
روز آن اماکن میل خروج نموده بحلقها آیند و هم آنجا بمانند نه باز توانند گشت تا اصحاب آنها بیاسایند و نه بر آیند تا خلاصی یابند كَاظِمِينَ
در حالتی که پر باشندگان باشند از غم و اندوه و خشم فرو خورندگان در آن روز مَا لِلظَّالِمِينَ نیست مر ستمکاران را در آن روز مِنْ حَمِيمٍ
هیچ خویشی مشفق که عذاب را از ایشان دفع کند وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ و نه درخواست کننده که فرمان برده شود یعنی شفیعی که شفاعت او بعز قبول
رسد و شبهه نیست در آنکه محبت و رضای او سبحانه با اهل شرک منتفی است پس محبت و رضای شفعا نیز از ایشان مسلوب باشد و جهت ایشان
را هیچ شفیعی نباشد کقوله تعالی وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ میداند چشمی را که خیانت کننده است و آن عبارتست از آنکه دزدیده
بچیزی نگاه کنند که حلال نباشد نظر کردن بآن ابن عباس گفته که خیانت چشم آنست که مردی در میان جمعی نشسته و زنی بر ایشان بگذرد و او بر پنهانی در وی
نگرد و بنابر حدیث مشهور النظرة الأولى لك والثانية عليك خیانت نظر ثانیه است نه اولی و قول اول اعم است و اقوی وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ و می
داند چیزی را که پوشیده کرده اند سینه ها یعنی علم او محیط است بضمایر و سرایر مخلوقات و بعد از آن مشرکان را تهکم میکند باینکه وَاللَّهُ
يَقْضِي بِالْحَقِّ و خدای حکم کند براستی و جزای بد کردار و نیکوکردار دهد زیرا که او مستغنی است از ظلم و عنف و تعدی وَالَّذِينَ يَدْعُونَ و آنان را که میخوانند
یعنی میپرستند مشرکان مِنْ دُونِهِ بجز از خدای لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ حکم نمیکنند بچیزی زیرا که جمادند پس چگونه حکم کردن ایشان متصور شود إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای بحق هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوا بگفتار بندگان الْبَصِيرُ بینا بکردار ایشان که از جمله آن خیانت چشم است و نیز جهت تنبیه مشرکان
قریش و تهدید ایشان میگوید که أَوَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نمیکنند و بسفر نمیروند مشرکان قریش فِي الْأَرْضِ در زمین شام و یمن برای تجارة
فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس ببینند که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ سرانجام آنانی که بودند پیش از ایشان از اهل تکذیب چون عاد و
ثمود و اصحاب مؤتفکه که دیار ایشان در راه ایشانست كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ بودند پیشینیان سخت تر از ایشان قُوَّةً از روی توانائی وَآثَارًا
و از روی علامتها و نشانها فِي الْأَرْضِ در زمین که در حدود ایشانست چون قلعهای عالیه و حصنهای متینه و شهرهای عظیمه و سایر علامتی که
دلالت بر قدرت و قوت ایشان فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس با وجود این حال بگرفت خدای تعالی ایشان را بِذُنُوبِهِمْ بسبب گناهان ایشان از کفر و تکذیب بانواع عقوبت
و نکال هلاک ساخت وَمَا كَانَ لَهُمْ و نبود مر ایشان را مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای مِنْ وَاقٍ هیچ نگاهدارنده که از ایشان دفع آن عقاب کند و منع
نزول عذاب نماید ذَلِكَ این گرفتن و عذاب کردن بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ بسبب آن بود که پیوسته می آمدند بایشان رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان
بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای بین و معجزات ظاهره یا احکام واضحه فَكَفَرُوا پس نگرویدند بآن و انکار ایشان کردند فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس بگرفت خدای ایشان
را بعقوبت إِنَّهُ قَوِيٌّ بدرستیکه خدای تعالی تواناست و متمکن بر هر امر ممکن که از جمله آن اخذ کردن و هلاک ساختن اهل شرک و تکذیب است
شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت بر ایشان بعد از آن جهت تنبیه مشرکان و تهدید ایشان قصه موسی و فرعون را بیان میکند بقوله وَلَقَدْ
أَرْسَلْنَا مُوسَى و بدرستیکه ما فرستادیم موسی را بِآيَاتِنَا بنشانهای خود یعنی نه معجزه که باو عطا فرمودیم وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ و حجتی
ظاهر و هویدا که بآن بر خصم غالب شد و آن عصاست و یا شکافتن دریاست و یا مراد با دله توحید باشد و بثانی معجزه یعنی موسی را با دلایل
توحید و معجزات غالبه فرستادیم إِلَى فِرْعَوْنَ بسوی فرعون که اعظم عمالقه مصر بود و لاف ربوبیت میزد وَهَامَانَ و هامان که وزیر وی بود
وَقَارُونَ و بقارون که مقرب و مستشار او بود و چون تجبر و عناد این سه کس بیشتر بود از این جهت بتخصیص این سه کس کرده با آنکه موسی بجمیع مردم
زمان خود مبعوث بود القصه ایشان را بحق دعوت کرد و اظهار معجزه نمود ایشان تکذیب او کردند و انکار معجزات نمودند فَقَالُوا پس گفتند که او
سَاحِرٌ جادوئی کننده است یعنی اینچه از خارق عادت بما می نماید از روی سحر است و سحر است كَذَّابٌ دروغگوی است در اینچه میگوید که خدای
هست و من فرستاده اویم فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ پس چون آورد بایشان دین درست و راستی که توحید است مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما قَالُوا
گفتند باتباع خود اقْتُلُوا بکشید أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا پسران آنکسانی که ایمان آورده اند مَعَهُ با موسی پیش از این مذکور شد که قبل از دعوت
موسی اهل تنجیم بفرعون میگفتند که درین سال از بنی اسرائیل شخصی پیدا شود که زوال پادشاهی تو در دست او بود بنابراین فرعون امر کرده بود
که هر پسری که از ایشان متولد می شد او را می کشتند و چون در این وقت موسی دعوی نبوت کرد باز امرای فرعون مصلحت چنان دیدند که پسران بنی اسرائیل
را بقتل آورند تا ایشان شکسته و بدحال شده معاونت نتوانند پس باز اعوان خود را بقتل امر نمود بقوله وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ و بگذارید دختران
ایشان را تا خدمت زنان قبطی کنند و چون مرتکب این امر شدند حقتعالی ایشان را باز سال دم و ضفادع و طوفان و جراد بطوری که در ما تقدم
سمت ذکر یافته مبتلا ساخت و این کید بر ایشان واقع شد وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ و نیست مکر ناگرویدگان نسبت با سایر مؤمنان إِلَّا فِي ضَلَالٍ
مگر در گمراهی و بطلان یعنی کید ایشان ضایع و باطل شد و فایده مر ایشان را از آن حاصل نگشت القصه فرعون با وجود آنکه میدانست که موسی
پیغمبر است و آن قتل و ضرر کلی متصور اما جهت خوف ظهور معجزه او بر مردمان اظهار جلادت میکرد و در صدد قتل او می شد و ارکان دولت
او نمی پسندیدند و منع او کرده میگفتند که او مردی ساحر است و پیداست که از دست او چه خیزد و اگر او را میکشی دعایا خواهند گفت که فرعون
بجهت آنکه با او معاوضه نتوانست کرد او را بقتل رسانید وَقَالَ فِرْعَوْنُ و گفت فرعون مر قوم خود را ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى بگذارید مرا تا بکشم
موسی را ایشان گفتند مبادا که شکایت را با خدای خود کند و از او خللی بتو رسد فرعون گفت من قصد قتل او میکنم گو شکایت با خدای خود کن

چون عاد م

موسی م

وَلْيَدْعُ رَبَّهُ و بگو بخوان خدای خود را تا ضرری برساند یا مرا منع کند از کشتن او پس گفت اگر نکشم او را إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من میترسم
أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ از آنکه مبدل و متغیر سازد کیش شما را و از پرستش من باز دارد أَوْ أَنْ يُظْهِرَ یا آنکه آشکارا کند بسبب دعوة او فِي الْأَرْضِ در زمین مصر
الْفَسَادَ تباهی و فتنه و آشوب حفص بضم یا و کسر ها و نصب دال میخوانند یعنی ظاهر سازد موسی در زمین فساد را چه وقتی که توابع او بسیار شوند و با شما در
مقام مقاتله در آیند و میان فریقین محاربه و مقاتله واقع شود و آن منجر بتعطیل زارع و مکاسب معایش شود و نظام امور هرج و مرج گردد و چون خبر قتل
موسی منتشر شد بنی اسرائیل غمگین شدند و قبطیان شادان گشتند وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی مر قوم خود را که إِنِّي عُذْتُ بدرستی که پناه گرفتم
بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ بپروردگار خود و پروردگار شما مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ از شر هر گردنکشی که بجهة تجبر و استکبار لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ ایمان نمیآورد بروز شمار
تا شر او را از من دفع کند و چون مبالغه فرعون در این باب بسر حد اطناب رسید اهل ایمان بیتاب شدند و کشتی صبر ایشان بغرقاب اضطراب افتاد وَقَالَ
رَجُلٌ مُؤْمِنٌ و گفت مردی گرویده بود بموسی مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ از خویشان فرعون یعنی حزقیل و مدتی مدید بود که میپوشید ایمان
خود را از فرعون و تابع او و گویند که این مرد از بنی اسرائیل بود و نام او حبیب یا شمعون بود و اصح و اشهر حزقیل است که ابن عم فرعون است و در روایة
واقع شده که مدت صد سال بود که ایمان داشت و تقیه میکرد و از ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام مرویست که تقیه از دین من است و دین پدران
من و دین ندارد هر که تقیه نیست و تقیه سپر خدا است در زمین و که اولیا بآن سپر از سهام مضرت و سیوف اذیت مندفع می شود در آنکه مؤمن آل فرعون اگر اظهار
اسلام میکرد کشته می شد از ابن عباس مرویست که از آل فرعون غیر از حزقیل که ابن عم فرعون بود و آسیه که زن او بود کسی دیگر ایمان نیاورد و حاصل که
حزقیل چون دید که فرعون پای در تکاپوی قتل موسی انداخته روی انکار گفت أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا آیا میکشید مردی را یعنی قصدا و میکشید أَنْ يَقُولَ
برای آنکه میگوید رَبِّيَ اللَّهُ آمرزگار من خدای یگانه است نه غیر او وَقَدْ جَاءَكُمْ و حال آنکه آورد بشما بِالْبَيِّنَاتِ معجزات روشن و هویدا مِنْ رَبِّكُمْ
از نزد پروردگار شما که دلالت تمام دارد بر صدق قول او چون قلب عصا باژدها و ید بیضا و غیر آن با وجود آنکه این همه براهین ظاهره اصلا
در امر او تأمل و تفکری نمایید وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا و اگر او باشد دروغ گوی فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ پس بر اوست وبال دروغ و نکال عقوبة آن که قتل
اوست وَإِنْ يَكُ صَادِقًا و اگر باشد راست گوی پس لا اقل يُصِبْكُمْ برسد بشما بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ پاره از آنچه شما را از آن وعید مینماید
و اگر بالفرض همه آن بشما نرسد پس بی شبهه بعضی از آن بشما رسد خلاصه معنی آنست که او شما را هلاک در دنیا و عقوبة عقبا تهدید می نماید پس
اگر صادق باشد در این امر لا اقل هلاک که بعضی از آنست بشما رسد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَهْدِي راه راست نمینماید یعنی توفیق نمی دهد
براه ثواب بواسطه بینات و معجزات بلکه در بادیه ضلالة فرو میگذارد مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ کسی را که از حد در گذشته باشد و بنهایت طغیان رسیده کذّاب
دروغ گوی در دعوی خدائی و میتواند بود که مراد موسی بر سبیل فرض یعنی خدای راه صواب نمینماید آنکس را که از حد خود قدم بیرون نهاده است
بدروغ دعوی کننده نبوة است مراد آنستکه اگر بالفرض موسی متجاوز است از حد خود در دعوی نبوة کاذب خدای او را براه راست نخواهد نمود
و او را رسوا خواهد ساخت پس احتیاج بقتل و نیست يَا قَوْمِ ای گروه من لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ مر شما راست پادشاهی و سلطنت امروز ظَاهِرِينَ
در حالتی که غالب بر بنی اسرائیل و مسلط بر ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین مصر بر وجهی که همه معمول و محکوم شمااند فَمَنْ يَنْصُرُنَا پس کیست که یاری دهد
ما را مِنْ بَأْسِ اللَّهِ از عذاب خدای إِنْ جَاءَنَا اگر بیاید بما بجهة قتل موسی یعنی متصدی امری می شوید که منظنه زوال ملک شما باشد چه قول موسی احتمال
صدق دارد پس عقل مقتضی آنست که اصلا پیرامون آن نگردید و دست تعدی از آن کوتاه کنید و چون این نصیحت را بسمع ایشان رسانید قَالَ فِرْعَوْنُ
گفت فرعون حزقیل را و جمعی دیگر که نزد وی بودند مَا أُرِيكُمْ دلالت نمیکنم شما را بر رای إِلَّا مَا أَرَىٰ مگر آنچه مصلحت می بینم و ثواب میدانم از قتل موسی
و تکذیب و صدق خود در دعوی الوهیت و ربوبیت یعنی سر رشته من در این امر با ظاهر و قول موافق است و دل با زبان مطابق پس آنچه برای خود
صواب می دانم بشما از آن میگویم وَمَا أَهْدِيكُمْ و راه نمینمایم شما را إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ مگر براه راستی که عالم بصواب بودن آن و شبهه نیست که فرعون
در این دعوی کاذب است و بیقین می دانست که موسی در دعوی نبوة صادقست بجهة ظهور معجزات باهره در ید او و از این مرد در باطن خود خوف
عظیم داشت از جانب او و لیکن اظهار تجاهل میکرد تا خوفا و بر ایشان ظاهر نشود اگر نه بجهة خوف او میبود چرا مشورت میکرد در قتل کسی که می دانست که
او در صدد هدم پادشاهی اوست و اراده آن دارد که طنطنه و کوکبه او را در هم شکند القصه حزقیل بعد از شنیدن این سخن از فرعون باز دیگر بجهة
ایمان او در موج در آمده با انذار قوم خود مشغول شد چنانکه میفرماید که وَقَالَ الَّذِي آمَنَ و گفت آنکس که ایمان آورده بود یعنی حزقیل يَا قَوْمِ
إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ ای گروه من بدرستیکه من میترسم بر شما بجهة تکذیب شما موسی را و قصد قتل او مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مثل روزهای هلاکة
امم ماضیه یعنی از عذابی که مثل عذاب جماعتی باشد که قبل از این تکذیب رسل خود کردند مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ مانند عذاب و جزای عادة گروه نوح
که طوفان بود وَعَادٍ و مانند جزای داب قوم عاد که بباد صرصر مستاصل گشتند وَثَمُودَ و قوم ثمود که بصیحه واحده بخاک گرفتار شده هلاک شدند وَالَّذِينَ
مِنْ بَعْدِهِمْ و آنانی که از پس ایشان بودند چون اهل مؤتفکه که شهر ایشان زیر و زبر گشت و اصحاب ایکه که بعذاب ظله گرفتار شدند بعد از ایشان وَمَا اللَّهُ
يُرِيدُ و نیست خدای که خواهد ظُلْمًا لِلْعِبَادِ ستمی بر بندگان خود یعنی ایشان را بیگناه عذاب نکرد بلکه تدبیر ایشان بر وجه عدل بود چه ایشان بجهة اعمال
قبیحه مستوجب آنها شدند پس شما نیز ظلم کنید تا بانواع عقاب مبتلا نشوید و بعد از تخویف از عقوبة دنیوی تحذیر ایشان کرد از عقوبة اخروی
برانوجه که وَيَا قَوْمِ إِنِّي ای گروه من بتحقیق که من أَخَافُ عَلَيْكُمْ میترسم بر شما يَوْمَ التَّنَادِ از عذاب روز ندا کردن بیکدیگر مراد روز قیامت است

باشید هم

[illegible]

که بطریق استهزا یکدیگر را خوانند و هیچکدام بفریاد هم نرسند و ندا آید که فلان کس سعید است و فلان شقی و یا اهل بهشت و دوزخ ندا کنند که
قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا و اهل دوزخ با اهل بهشت گویند ان افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم الله چنانکه در سوره اعراف گذشت و هر کس با نام
خود خوانده شود که یوم ندعوا کل اناس بامامهم یوم تولون روزی که گردانیده شوید از موقف حساب مدبرین در حالتیکه بازگشتگان باشید
از راه دوزخ و یا در حینی که فرار کنند کان باشید از راه دوزخ اگر چه آن فرار فایده ندهد شما را بدوزخ کشند ما لکم نیست مر شما را از نون
من الله از عذاب خدای من عاصم هیچ نگاه دارنده که منع آن عذاب نماید و شما را در حفظ حمایت خود گیرد و من یضلل الله و هر کرا خدا فرو گذارد در
ضلالة بجهت اصرار عناد و استکبار و عدم تامل در حجج روشن و اشکارا فما له من هاد پس نیست مر او را هیچ راه نماینده که او را براه راست رساند
و هر کس را خدای در اغوی او نداند بهشت بگرداند پس هدایت هیچکس بهشت نخواهید رسید ولقد جاءکم یوسف و بتحقیق که آمد بشما یوسف
بن یعقوب من قبل پیش از موسی بالبینات بحجتهای بینه و دلایل ناطقه بر صدق قول و هیئت منبره و اکثر مفسران برانند که فرعون زمان موسی همان فرعون
زمان یوسف بود بواسطه اسب [illegible] که فرعون داشت بعد از مردن بدعای یوسف زنده گشت فرعون ظاهرا بوی ایمان آورده بود بعد از موت وی
از دین او برگشت و تا زمان موسی عمر یافت پس خرقیل گفت که یوسف پیش از این زمان بشما آمد و با معجزات بینه کرا از جمله زنده کردن اسب فرس بود و شما
طفل بر برادر او رخبا نیز و نزد دیگران فرعون موسی از اولاد فرعون یوسف بود چه حقتعالی یوسف بن ابرهیم بن یوسف برسالت بوی فرستاد و مدت
بیست سال در میان ایشان دعوة کرد و معجزات بدیشان نمود و ایشان بدو نگرویدند پس خرقیل از آن خبر میدهد که یوسف بشما مبعوث شد فما زلتم
فی شک پس همیشه بودید در گمان مما جاءکم به از آنچه آورد بشما از توریه و احکام دین و شریعة حتی اذا هلک تا آنکه چون فوت شد قلتم
گفتید با یکدیگر بدون حجتی بلکه بمحض عرض و تقلید لن یبعث الله هرگز نخواهد برانگیخت خدای تعالی من بعده از پس او رسولا فرستاده یعنی
چون انکار یوسف نمودیم و قول او نشنیدیم دیگری نخواهد آمد که دعوی رسالت کند بجهت خوف آنکه قول او را نیز نشنویم و منکر او شویم پس بر کفر
خود ثابت قدم شدید و در ضلالة ماندید کذلک همچنانکه شما بجهت شک و اسراف گمراه شدید یضل الله گمراه میگرداند خدای در وادی ضلالة و
فرو میگذارد من هو مسرف هر کرا از حد در گذرنده است در عناد و انکار مرتاب گمراه میگرداند خدای در وادی ضلالة و فرو میگذارد شک دارنده
است در آنچه معجزات بینه شاهد است ازان توحید و نبوة بجهت توغل وهم و تقلید و عدم تامل و تفکر در معجزات باهر پس فرو میگذارد در گمراهی و ضلالة
الذین یجادلون آنانکه جدال میکنند با پیغمبران فی آیات الله در دفع آیتهای خدای و پوشیدن آن بغیر سلطان اتیهم بی حجتی و برهانی که آمده باشد
بایشان بلکه بتقلید کبر بزرگست جدال ایشان مقتا از روی بغض و عداوت عند الله نزد خدای و عند الذین آمنوا و نزد آنانکه گرویده اند
بخدا و رسول یعنی خدای دشمن میدارد جدال ایشان را و بر ایشان لعنت میکند مومنان نیز دشمن ایشان اند و از ایشان تبرا میکنند کذلک همچنانکه
مهر نهاد خدای بر قلوب این جماعت تا علامت کفر ایشان باشد همچنین یطبع الله مهر مینهد خدای بجهت نشانه کفر علی کل قلب متکبر بر هر دل شخصی که از فرمان
برداری سر کشیده باشد جبار گردنکشی که خود را از غیر برتر داند تا آن مهر علامت فرشتگان استبان کنند ایشان را از مومنان و چون قبول موعظه و نصیحة
را بانجاز رسانید فرعون ترسید که این نصایح در اهل مجلس اثر کند مردمان را بامری دیگر مشغول گرداند و قال فرعون و گفت فرعون بوزیر خود یا
هامان ابن لی ای هامان بنا کن برای من یعنی امر نما بعمله تا بنا کنند برای من صرحا بنای بلند برافراشته بگچ و آجر لعلی شاید که من ابلغ
الاسباب برسم براهها موصله یعنی اسباب السموات براههای آسمانها یا بدرگاهان یا بمنازلان یا بجهات آن از آسمان بآسمان دیگر روم فاطلع پس
مطلع شوم و بنگرم الی اله موسی بسوی خدای موسی تا مشرف شوم بر احوال و اوضاع او و معلوم کنم صحت دعوی موسی در خبر دادن از خدای آسمان
وانی لاظنه و بدرستیکه من گمان میبرم موسی را کاذبا دروغگوی در دعوی رسالت یا در آنکه او را خدائی هست که از بهر کار آسمانها است مراد او از این
گفتار تلبیس بود بر جاهلان خود چه او عالم بود بانکه محالست باسمان رفتن از آغاز ساختن بنا کردند موسی از این حال مناجات کرد بحضرت ذو الجلال
خطاب آمد که غمگین مشو ببین که با او چه خواهم کرد پس حقتعالی آن را بعد از ساختن خراب کرد چنانکه تفصیل او در سوره القصص مذکور شد و کذلک
و همچنانکه شیطان آراسته میگرداند اعمال قبیحه را در نظر سایر کفار همچنین زین لفرعون آراسته شد یعنی شیطان بیاراست برای فرعون سوء
عمله بدکردار او وصد باز داشته شد یعنی ابلیس او را باز داشت عن السبیل از راه راست طریق ثواب وما کید فرعون و نبود مکر فرعون
در ساختن بنا و تلبیس او بر قوم یا کید او در ابطال آیات موسی الا فی تباب مگر در زیان کاری و تباهی وقال الذی امن و گفت آنکس که گرویده
بود یعنی خرقیل بعد از این تلبیسات و تدبیرات فرعون یا قوم ای گروه من اتبعون پیروی کنید مرا اهدکم تا بنمایم شما را سبیل الرشاد راه
راست و طریق پسندیده که آن ایمانست بوحدة خدا و نبوة موسی یا قوم ای گروه من طریق سداد این است انما هذه الحیوة الدنیا جز این نیست که
زندگانی دنیا متاع بر خورداری اندکست که زود انقطاع پذیرد و زوال بقای او عنقریب است [illegible] حوادث بر باد شود و عذر و وبال آن باقی بماند
وان الاخرة و بدرستیکه سرای دیگر هی دار القرار آنست سرای آرام گرفتن و جای بودن که هیچ وجه آن را زوال نیست و آن انتقال نه بر خلاف این
سرای که جای ارتحال است و محل فرار نه مکان قرار پس معرض شوید از متاع فانی و روی دل را بسرای باقی آرید اختیار میکنند من عمل سیئة هر که بکند کرداری بد
فلا یجزی پس پاداش داده نشود الا مثلها مگر مانند آن چه زیاده بر آن ظلمست که ضد عدالة او سبحانه است پس برابر او باشد و من عمل صالحا
و هر که بکند کرداری شایسته من ذکر او انثی از مردان و زنان و هو مومن و حال آنکه او مومن باشد چه قبول اعمال فرع ایمان است فاولئک پس آن گروه

که جزء بود و صلاح آراسته باشند یدخلون الجنة در آورده شوند بهشت و حفص بفتح یا و ضم خا میخوانند یعنی درآیند ببهشت یرزقون فیها
روزی داده شوند در آن از انواع فواکه طیبه و اطعمه لذیذه و مشارب خوش مزه بغیر حساب بی حساب و بیشمار بی اندازه گرد و پس ثواب اعمال صالحه
اضعاف مضاعف خواهد بود بر قدر استحقاق چون آل فرعون این سخنان فهم کردند که حزقیل بموسی ایمان آورده و از عبادت فرعون دست باز
داشته زبان ملامت بر وی دراز کردند و گفتند عجب است از تو که فرعون ترا بگذاری و پرستش کسی دیگر اختیار میکنی دیگر باره در صدد نصیحت در آمد
گفت یا قوم ما لی ای گروه من چیست مرا و چه رسیده بمن که ادعوکم الی النجوة میخوانم شما را بسوی فعلی که سبب رهائی یافتن است از عذاب خدای و آن ایمان
او و دوستی او و پیغمبران او و تدعوننی الی النار و میخوانید شما مرا بسوی عملی که سبب صولت با آتش دوزخ زیرا که تدعوننی میخوانید مرا لاکفر بالله
یعنی پرستش فرعون
تا کافر شوم بخدای و اشرک به و شریک گردانم با او ما لیس لی به آن چیزی را که نیست مرا بخدائی او علم دانشی یعنی علم بربوبیت و ندارم و معبودیت
غیر او مرا دلیلی نیست پس چگونه بر آن دعوی دیگری را شریک سازم و انا ادعوکم و من میخوانم شما را الی العزیز بسوی خدائی که غالب است یعنی
قادر بر تعذیب کافران الغفار آمرزنده و محو کننده خطاهای اهل ایمان یعنی من شما را بکسی دعوة میکنم که مستجمع صفات الوهیت است از کمال قدرت
و غلبه و علم و اراده متمکن بر مجازات و قادر بر تعذیب و غفران نه غیر او که در کمال جهالت اند لاجرم نه چنانست که شما میگوئید بلکه ثابت است بلا شبهه
انما تدعوننی الیه آنچه مرا میخوانید بسوی آن لیس له دعوة نیست مر او را خواندنی یعنی حق اینست که آلهه شما سزاوار دعوی الوهیت نیست فی
الدنیا و لا فی الاخرة در این سرای و نه در آن سرای بلکه احری است بجهت بطلان دعوی آن و ان مردنا و آنکه بازگشت همه ما الی الله بسوی خدا باشد
یعنی هر کدام از ما بعد از موت بجزای سزای اعتقاد و اعمال حسنه و سیئه خواهد رسید و ان المسرفین هم و آنکه اسراف کنندگان و از حد بیرون روندگان
بلذتیکه
بسبب شرک و ریختن خون ناحق و مزان اصحاب النار ایشانند یاران آتش دوزخ و ملازمان نیران فستذکرون پس زود باشد که یاد کنید یعنی در
وقت مشاهده عذاب و معاینه عقاب شما یاد آرید یک ما اقول لکم راستی آنچه شما را میگویم از نصیحت و موعظه و افوض امری الی الله و باز
میگذارم کار خود را بخدای و بر او توکل میکنم و بلطف و اعتماد مینمایم تا مرا از شما نگاه دارد ان الله بدرستی که خدای تعالی بصیر بالعباد بیناست
بر بندگان خود یعنی دانا باعمال ایشان از طاعت و معصیت فوقیه الله پس نگاه داشت او را خدای تعالی سیئات ما مکروا از بدیهای آنچه مکر کردند
و اندیشیدند در باره قتل او و در روایت آمده که حزقیل اظهار ایمان کرد فرعون امر بقتل وی کرد وی فرار نموده و بکوهی که در آن نواحی بود متحصن
گشت و بعبادت و طاعت مشغول شد حقتعالی سباع را بحراست او مشغول کرد تا بحوالی او در آمدند پاسبانی او میکردند و این از مباحث تفویض وی
ایشان چون انجاز رسید بودند
بود و در بعضی تفاسیر آمده که فرعون بعضی از خواص خود را فرستاد تا او را بیاورند و بسیاست رسانند و تا از وی محافظت سباع را دیدند
مراجعت کرده نزد فرعون آمدند و حال را معروض داشتند فرعون از ترس آنکه مبادا این سخن باستماع مردمان رسد بقتل ایشان فرمود و حاق
بال فرعون و فرو گرفت بکردگان فرعون که بقتل حزقیل مقتر بودند سوء العذاب بدترین عذاب که قتل است گفته اند مراد بال فرعون جمیع
اتباع او اند از قبطیان و سوء العذاب غرقشدن ایشانست در دنیا و آتش دوزخ در عقبی چنانکه میفرماید که النار یعنی فرا گرفت آل فرعون را آتش دوزخ
یعرضون علیها در حالی که عرض کرده می شوند در آن آتش غدوا و عشیا در صبح گاهی و شبانگاه مراد سوختن ایشانست در قبور در این دو وقت و از
امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که این عرض آتش در دنیاست پیش از آنکه قیام قیامت شود زیرا که در قیامت صبح و شام نخواهد بود بعد از آن فرمود
که عذاب ایشان در دنیا مخصوص است درین دو وقت و چون قیامت رسد در جهنم بعذاب ابدی گرفتار شوند که یکزمان فتوری در آن واقع نشود و در بعضی
تفاسیر مذکور است که مکانی که آل فرعون در دوزخ داشته باشند هر روز در این دو وقت بدیشان نمایند و مؤید این است حدیث نافع از ابن عمر روایت
کند که حضرت رسالت فرمود که چون یکی از شما بمیرد مکانی که در دوزخ یا در بهشت نامزد او باشد هر روز صبح و شام بر او عرض نمایند و میگویند این
منزل تو خواهد بود در آخرت و سدی از ابن مسعود روایت کرده که چون فرعونیان در دنیا غرق شدند ارواح ایشان را در شکم مرغان کردند نقل هر روز دو نوبت
بر آتش دوزخ در شبانگاه و بامداد بر ایشان عرض کنند تا بروز قیامت حماد فزاری گوید که مرد خزاعی را پرسیدند که ما معاینه می بینیم فوج فوج از مرغان
از دریا بیرون می آیند و بجانب مغرب میروند و نماز شام که باز می آیند سیاه اند در یکی گفت این مرغان اند که ارواح فرعونیان در حواصل ایشان است
نهایت
و هر روز در وقت صبح و شام ایشان را بر دوزخ عرض میکنند و پرهای ایشان می سوزد و سیاه میگردد و باشیان خود میآیند تا در قیامت و یوم
تقوم الساعة و در روزی که قائم شود قیامت و ارواح ایشان را با بدان باز آیند حقتعالی امر نماید با ایشان بتوسط فرشتگان که ادخلوا آل فرعون در آرید
ای اتباع فرعون اشد العذاب در سخت ترین عذاب که جهنم است و حفص ادخلوا میخوانند بضم همزه و کسر خا یعنی حقتعالی امر کند بملائکه که در آرید
است یا سخت ترین عذاب جهنم
فرعونیان را بعذابی سخت تر از آنچه در آن بودند از عذاب دنیا پس بیان تخاصم اهل دوزخ و ماجرای ایشان میکند و اذ یتحاجون و یاد کن یا محمد وقتی که مخاصمه
کنند دوزخیان فی النار در آتش دوزخ و زبان بمجادله بگشایند فیقول الضعفؤا پس گویند ضعیفان و زبونان قوم للذین استکبروا
مر آنان را که سرکش بودند یعنی تابع مر متبوع را گویند انا کنا لکم تبعا بدرستیکه ما بودیم مر شما را پیروان و فرمان برداران در آنچه ما را دعوة میکردید
از شرک و تکذیب یعنی بسبب قبول در دوزخ امتثال امر شما بود و چون بر متبوعان لازم است که از تابعان خود دفع اذیت کنند فهل انتم پس آیا
هستید شما مغنون عنا دفع کنندگان و برداریندگان از ما نصیبا من النار بهره از آتش یعنی میتوانید که چیزی از عذاب ما کم کنید قال الذین
استکبروا گویند آنانکه سرکشان بودند در جواب ایشان که انا کل فیها یعنی ما و شما در آتش دوزخیم پس چگونه از شما دفع عذاب کنیم اگر ما را قوة دفع

عذاب

عذاب بودی از نفسهای خود دفع عذاب میکردیم إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای قَدْ حَكَمَ بتحقیق که حکم کرده است بَيْنَ الْعِبَادِ میان بندگان خود و هر یک را
بجائی که سزاوار اوست فرود آورده پس دفع آن عذاب متصور نباشد وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ و گویند آنانکه در دوزخ باشند از متبوع و تابع
بعد از نومیدی از خلاص عذاب از یکدیگر لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ مر خازنان دوزخ را یعنی ملائکه که موکل ایشان باشند که از برای ما ادْعُوا رَبَّكُمْ بخوانید
پروردگار خود را يُخَفِّفْ عَنَّا تا سبک گرداند ما را يَوْمًا بمقدار روزی از روزهای دنیا مِنَ الْعَذَابِ از عذاب چیزی را تا اندک استراحتی کنیم
و چون خزنه جهنم کلام ایشان بشنوند قَالُوا گویند بر وجه توبیخ و الزام حجت أَوَلَمْ تَكُ آیا نبود در دنیا که تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ آمدند بشما پیغمبران
فرستاده بر شما بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن و دلیلهای هویدا بر نبوت و توحید قَالُوا بَلَىٰ گویند آری آمدند و اظهار دعوت کردند و معجزات روشن
نمودند لکن ما تکذیب ایشان کردیم و فرمان ایشان نبردیم قَالُوا گویند خازنان بر وجه نومید گردانیدن ایشان از اجابت دعا که فَادْعُوا پس بخوانید خدای را
از او تخفیف عذاب کنید که ما رخصت نداریم که از برای شما دعا کنیم پس اهل دوزخ اگر چه دانسته باشند که دعای ایشان موجب تخفیف عذاب نیست اما
بجهت عدم طاقت بر آتش فریاد بر آورند و زاری کنند وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ و نیست دعاهای ناگرویدگان که اهل دوزخ اند إِلَّا فِي ضَلَالٍ مگر در ضیاع
و بطلان و عدم اجابت بعد از آن خبر میدهد از نصرت دادن رسولان و مؤمنان از کافران و میگوید إِنَّا لَنَنْصُرُ بدرستیکه ما یاری میدهیم رُسُلَنَا پیغمبران
خود را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا و این حجت بیشتر است و غالب شدن در محاربه بحسب مقتضی حکمت و مصلحت
و بالطاف و تائید و تقویت قلب و مدد ملائکه و عدو بانتقام کشیدن از قتله ایشان چنانکه بمقابل یحیی پیغمبر هفتاد هزار کس کشته شدند وَيَوْمَ يَقُومُ
الْأَشْهَادُ و یاری میدهیم ایشان را در روزی که قائم شوند گواهان یعنی روز قیامت از مر شهادت کنند بطلان کافران و از برای حقیت اهل ایمان و ایشان انبیا
باشند و ملائکه و مؤمنان و نزد مجاهد حفظه اند که گواهی دهند از برای رسولان بر تبلیغ و بر کفار بتکذیب و گویند مراد گواهی دادن پیغمبر است که ادای
شهادت نمایند برای اطاعت مؤمنان و بر کفر مشرکان و یا مراد امت سید انبیاست که بر عناد و انکار اهل شرک و کفر گواهی دهند يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ
در روزیکه سود ندهد ستمکاران را مَعْذِرَتُهُمْ عذر آوردن ایشان چه عذر آوردن ایشان بحیز قبول نمیرسد وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ و مر ایشانراست
لعنت که دوری است از رحمت خدا وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ و مر ایشانراست سرای بد یعنی جهنم که ابعد دیگر است بعد از آن در بیان نصرت موسی و قوم او
میفرماید که وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى و بدرستیکه دادیم موسی بن عمران را الْهُدَىٰ راه نمودن بآنچه بود نه یعنی باقی گذاشتیم در میان ایشان الْكِتَابَ
تورات را که جامع ادله واضحه بود بر وحدت و معرفت صفات حضرت عزت و مشتمل بر احکام شریعت هُدًى بجهت راه حق نمودن وَذِكْرَىٰ و پند دادن لِأُولِي
الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقول خالصه را چه ایشان بسیار منتفع میگشتند از عزایم آن و چون نصرت متفرع است بر تحمل اذیت و بلیت و مشقت از اینجهت حضرت رسالت را
خطاب میکند که فَاصْبِرْ پس صبر کن از آزار کفار قریش همچنانکه موسی بر ایذا و آزار کفار فرعون شکیبائی مینمود إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستیکه وعده نصرت
پیغمبران و اهلاک دشمنان حَقٌّ درست و راست است و تخلف از آن ممکن نه و بقضیه موسی و فرعون استشهاد این معنی نمای وَاسْتَغْفِرْ و طلب آمرزش
کن از خدا لِذَنْبِكَ برای تدارک آنچه واقع شده باشد از ترک مندوبات و چون باجماع ائمه صادقین صلوات الله علیهم اجمعین عصمت لازمه انبیاست
که مستلزم عدم صدور ذنوب کبیره و صغیره است از ایشان امر باستغفار یا محمول است بر ترک اولی یا محض تعبد است یا موجب بازداشتن در جز او باشد تا
امت اقتدا باو نموده در طریق استغفار سلوک نمایند یا مراد از ذنب امت باشد یعنی استغفار کن برای فرمان بردن مر امت را وَسَبِّحْ و تسبیح کن
تسبیحی مقرون بِحَمْدِ رَبِّكَ بسپاس پروردگار خود بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ شبانگاه و بامداد یعنی بگوی سبحان الله و بحمده مراد آنست که همیشه مواظبت
نمای بر تنزیه ذات او و صفات جمال و جلال او و بشکر گذاری و نماز گذار در این دو وقت پس مراد نماز شام و خفتن و صبح باشد
و مجاهد در تفسیر فرموده که نماز گذار و بامر پروردگار خود قیام نما از زوال پیشین تا شب و از طلوع تا زوال و گویند حضرت رسالت فرمود
که حق سبحانه و تعالی فرموده که مرا یاد کن بعد از صبح ساعتی و بعد از پیشین ساعتی تا کفایت تو کنم آنچه مقصود تست و اجابت نمایم آنچه حاجت تست
و ابن عباس فرموده که مراد صلوة خمس است زیرا که عشا بعد از زوال است مطلقا پس شامل نماز پیشین و پسین و شام و خفتن باشد و ابکار
نماز بامداد است آورده اند که یهود با حضرت رسالت جدال کردند و میگفتند که تو صاحب ما نیستی بلکه آن یوسف مسیح
ابن داود است یعنی دجال که پادشاهی او بر بر و بحر فرا رسد و جویهای آب با آن روان شود و سلطنت بما باز گذارد و او از آیات حق سبحانه
و تعالی است پس فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بدرستی که آنانکه جدال میکنند و منازعه مینمایند در آیتهای خدا که از جمله آن ظهور
دجال است که از علامات اشراط الساعة است بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ بی حجتی قوی که آمده باشد ایشان را از حجج عقلیه و نقلیه که دلالت کند بر صحت
دعوی ایشان بر حقیت نبوت دجال و بطلان دعوی تو إِنْ فِي صُدُورِهِمْ نیست در سینهای ایشان مگر سرکشی از زیر حکم تو در دل انداخته اند و
هوای سلطنت در سر و تمنای ایشان آنست که نبوت در میان ایشان باشد مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ نیستند ایشان رسنده بآن یعنی هرگز بآن نرسند و کمال نفوس
ایشان را ذلیل و خوار گردانند فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه گیر بخدای از حسد ایشان و از شر فتنه دجال که یکی است از مخلوقات و فریبندگان إِنَّهُ
هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ بدرستی که او شنواست باقوال تو و بیناست بافعال ایشان و چون مجادله ایشان در آیات خدا مشتمل بر انکار بعث بود که مدار
مخاصمه است از اینجهت بعد از این میفرماید که لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر آینه آفریدن آسمان و زمین أَكْبَرُ بزرگتر است نزد شما مِنْ خَلْقِ النَّاسِ از
آفریدن آدمیان پس آنکه قادر باشد اولا بر خلق آسمان و زمین بی اصل و ماده با وجود عظمت و بسطت آن هر آینه قادر خواهد بود بر آفریدن ایشان ثانیا از

اصلی و ماده وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که این امر بغایت آسان تر است چه بجهت فرط غفلت و اتباع هوا تامل در آن
نمیکنند و بدانکه در حکایت دجال اسمای بسیار روایت کنند که جمیع احوال او را از رسول پرسیدند فرمود که او آدمی است کلان و از دامنها بقدر بلندی
است و بغایت قوی تر و یک چشم دارد و ابتدای ظهور او آنست که مردم سه سال پیش از خروج وی بقحط و غلا مبتلا باشند در سال اول آسمان ثلثی باران
ثلثی باز گیرد و زمین ثلثی نبات روید ثلثی نگاه دارد و در سال دوم دو ثلث باز گیرد و در سال سیم نه از آسمان باران آید و نه از زمین گیاه روید و اکثر
جانوران از گرسنگی بمیرند و ابو امامه گفت روزی رسول خدا خطبه میکرد و بیشتر خطبه در آن روز حکایت دجال بود از آن جمله فرمود که از مردمان در زمین
هیچ فتنه از فتنه دجال زیاده نیست و خدای هر پیغمبر را که فرستاده است او را از فتنه دجال تخویف نمود من پیغمبر آخر الزمانم و شما امت آخرین ممکن
که در روزگار شما بیرون آید اگر من باشم او را بحجت الزام نمایم و اگر شما باشید جهد کنید تا او را بحجت ملزم سازید و چون وقت خروج او در رسد
از میان کوه شام و عراق بیرون آید و لشکر خود را از چپ و راست بفرستد و دعوی نبوت کند و بعد از دعوی نبوت دعوی قوت و دعوی خدائی
کند و در میان چشمهای او نوشته باشد که آیس من رحمة الله یعنی او نومید است از رحمت خدای و هر مؤمنی که او را ببیند آب دهن بروی او اندازد و با وی
سحر بسیار باشد و بیشتر خلق متابعت او کنند مگر کسیکه خدا تعالی او را از آن نگه دارد و با وی بهشتی و دوزخی باشد و هر مومنیکه بدوزخ او
گرفتار شود باید که فواتح بخواند که آتش در او اثر نکند و مدت ملک وی چهل روز باشد و بعضی از آن روزها مقابل چند سال باشد
و بعضی دیگر کمتر از سال و برخی مقدار چند ماه و برخی دیگر برابر هفته و بعضی بقدر روزی و برخی دیگر مقابل ساعتی و روز آخرش بمقدار
گرفتن آتش باشد در چوب خشک و دیوان همراه داشته باشد که بصورت آدمیان متمثل شوند پس یکی را گوید که پدر و مادر او مرده باشد که اگر
مادر و پدر ترا زنده کنم بربوبیت من اقرار کنی گوید آری فی الحال از دیوان بعضی بصورت ابوین او متشکل شوند و او را گویند ای فرزند متابعت
وی کن که او خدای تست و القصه همه شهرها را مسخر کند مگر مکه و مدینه و چون قصد آن کند که از آسمان فرشته بیاید و او را از آن منع کند و
آنگاه زلزله پیدا شود و هیچ منافق در مدینه نماند الا بیرون آید و تبعیت دجال اختیار کند و مردم آن روز را یوم الاخلاص گویند ام شریک گفت
یا رسول الله آنروز مؤمنان کجا باشند فرمود پناه به بیت المقدس برند و دجال بیاید و ایشان را حصار کند و صاحب الزمان علیه السلام با ایشان ظاهر شود در وقت
نماز بامداد و اقامت بگوید و با ایشان بنماز مشغول شود و چون از نماز فارغ شود عیسی از آسمان فرود آید و در نماز اقتدا بآنحضرت کند پس در
شهر بگشایند و با دجال هفتاد هزار جهود مسلح باشند و چون عیسی ع از آن شهر بیرون آید دجال بگریزد و او را در حوالی مشرق بگیرند و بکشند و
لشکر شدر حصارها پنهان شوند و خدا اعضا را سخن در آورد تا بمؤمنان گویند که دشمنان شما در پس ما گریخته اند و مؤمنان دمار از کفار برآرند
و حق تعالی حقد و حسد از دل مؤمنان بردارد تا همه یکدیگر را دوست داشته باشند بعد از آن کفار در عرصه دنیا نمانند خدا تعالی چندان برکت پدید
که زمان آدم و مدح بود و مهدیکه در باب خروج مهدی صلوات الله علیه از مخالف و موافق منقولست نیست که حضرت رسالت ص فرمود که اگر باقی نماند از دنیا مگر
یک روز خدا تعالی آن روز را دراز کند تا که بیرون آید مردی که نام او نام من است و کنیت او کنیت من و پر سازد زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده
باشد از جور و ستم و در اکثر تفاسیر مسطور است که کفار مکه در باب قرآن و بعث مجادله میکردند و میگفتند قرآن سخن خدا نیست و بعث محال است و مجادله میکردند
و میگفتند قرآن سخن خدا نیست و بعث محال است حق تعالی آیه مذکوره را نازل ساخت یعنی آنانکه جدال کنند در بطلان آیتهای قرآن و در دفع آن کوشند
بی حجتی و برهانی که داشته باشند در انکار و تکذیب آن در صدر و دل ایشان نیست مگر تکبر بودن بر محمد و اصحاب او هرگز ایشان بمقتضای عظمت و تکبر خود نرسند
گران را سست یا مرتبه نبوت یا دفع آیات زیرا که خدای ایشان را ذلیل و خوار و مقهور گردانید پس ای محمد پناه گیر بخدای از شر آنها بدرستیکه خدای
شنوا است و بینا باقوال و احوال ایشان و همه را بجزا و سزای خود رساند بعد از آن بیان احوال مشرکان و مؤمنان میکند باین ضرب المثل که وَمَا يَسْتَوِي
الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ و برابر نیستند نابینا و بینا یعنی کافری که جاهل و غافل باشد از دلایل توحید بجهت عدم تفکر و تدبر در آن مساوی نیست
با مؤمنیکه عالم و عاقل باشد بمعرفت او سبحانه وَالَّذِينَ آمَنُوا و برابر نیستند آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای شایسته وَلَا
الْمُسِيءُ و نه بدکار بدتر و نیکوکار یعنی مؤمن صالح مساوی کافر فاسق نیست چه اول ساکن درجات عالیه است با نواع کرامت و ثانی مقیم درکات
اهانت قَلِيلًا مَّا تَتَذَكَّرُونَ اندکی پند پذیرند مردمان مراد آنست که تذکر کافران بسیار اندکست إِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ بدرستیکه قیامت هر آینه آینده
است لَا رَيْبَ فِيهَا شکی نیست در آن بجهت وضوح دلالت عقلیه و نقلیه بر وقوع آن و اجماع جمیع رسل بر وعده آن وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان
لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند بنشانهای قیامت بجهت عدم مشغولی نظر بر دلائل آن پس بجهت ترغیب بندگان در قبول ایمان میگوید که وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي
و گفت پروردگار شما بخوانید مرا نزد جمیع مقاصد و مدعیات و وقوع بلیات أَسْتَجِبْ لَكُمْ تا اجابت کنم از آنچه مقتضای مصلحت باشد و محققان
گفته اند که داعی را لازم است که لفظا یا قصدا دعا را معلق بشرط مصلحت سازد و اگر نه در مظان قبح خواهد بود چه در این صورت ممکن است که داعی چیزی
بود که مستلزم مفسده باشد و نزد بعضی مفسران معنی آنست که بپرستید و یکتا دانید مرا تا ثواب دهم شما را و قول اول اشهر است إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ
عَنْ عِبَادَتِي بدرستیکه آنانکه سرکشی کردند از پرستیدن من و یا از خواندن من بوحدانیت سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ زود باشد که در آورده
شوند در آتش و حفص بفتح یا و ضم خا میخواند یعنی در آیند بدوزخ دَاخِرِينَ در حالتیکه ذلیل و خوار شدگان باشند از ابن عباس منقولست که
دعا بهترین عبادات است و معاویة بن عمار روایت کند که از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم که چه میفرمائید در حق دو مرد که هر دو بمسجد در آیند یکی

بعد

حم مؤمن

بهشت و اوقات در دعا صرف نماید و دیگر اکثر اوقات در نماز باشد فرمود هر دو خوبست گفتم یا رسول الله میخواهم بدانم که کدام از اینها افضل باشند
فرمود آنکه دعای او اکثر است نشنیدهٔ که حقتعالی فرموده که ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین بعد از آن فرمود
دعای عبادت اکبر است و زراره روایت کند که از امام محمد باقر ع پرسیدم که کدام عبادت فاضلتر است فرمود هیچ چیز نزد خدا تعالی دوستتر از آن
نیست که شخصی از او سؤال کند و رفع حاجات نماید و هیچکس دشمنتر از آن نیست که از عبادت استکبار کند و از او طلب نکند آنچه نزد اوست
پس ابدا السته عظمه و قدر دعا و نیز از امام جعفر صادق ع روایت کرده که امیر المؤمنین ع فرموده که دوستترین اعمال نزد او سبحانه دعاست
و افضل عبادات رسالت ع منقولست که در حوائج خود رجوع بحق سبحانه نمایید و بتضرع تمام دعا کنید که دعا مغز عبادتست و هیچ مؤمنی خدا را
نخواند الا که حاجت او مستجاب شود یا در دنیا یا در عقبا و اگر بجهت مصلحت حاجت او روا نشود آن دعا کفارهٔ ذنوب او خواهد بود مادام که
متضمن اثم نباشد و از امام علی النقی ع روایت کرده که هرگاه که بلاء متوجه بنده شود و او دعا کند حقتعالی زود رد او را و کشف بلا کند و
اگر دعا نکند آن بلا بر او فرود آید و مدت متمادی بر او لازم شود پس بر شما باشد دعا کنید که همیشه دعا کنید و بتضرع تمام خدا را بخوانید سلیمان بن
عمرو از پیغمبر ص روایت کرده که روز قیامت دو مرد که عمل ایشان مساوی یکدیگر باشد به بهشت برند و درجه یکی را بلندتر از دیگری سازند او گوید بار خدایا بچه
سبب این مرتبه پیدا کرده و حال آنکه عمل ما یکسان بود خطاب آید که او دعا میکرد بر حوائج و مقاصد خود از من سؤال میکرد و تو نمیکردی و از من طلب
چیزی نمودی پس بجهت ترغیب در دعا میفرماید که الله الذی جعل خدای بحق آنکس است که بیافرید لکم اللیل برای شما شب را
لتسکنوا فیه تا ساکن شوید در او و آسایش کنید از تعب حرکات روز والنهار و خلق فرمود روز را مبصرا روشن در کمال نورانیت
تا ببینید در آن چیزها را و بجهت آن مواضع حاجات خود را بسهولت شناسید کسب معیشت کنید ان الله بدرستی که خدای لذو فضل هر آینه خداوند
بخشش زیادتست و بینا علی الناس بر آدمیان با فرینش شب و روز که مصالح اینها باز بسته است بآن و لکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا
یشکرون سپاس داری این نعمت نمیکنند بجهت فرط جهالت ذلکم آنکسی که متمیز است بافعال خاصه که عزیز شرایف و بیت را آن الله ربکم خدای
است که پروردگار شماست خالق کل شیء آفریننده اسماها و زمینها و مابین آنها لا اله الا هو نیست هیچ معبودی بسزا مگر او فانی تؤفکون
پس چگونه و بچه وجه گردانیده می شوید از عبادت او و به پرستش غیر او روی آرید با وجود وضوح دلایل بر توحید و الوهیت او سبحانه کذلک
همچنانکه برگردانیده شدند از دین اسلام یؤفک برگردانیده می شوند یعنی و شما را که بکفار باز میگردانید نیز الذین کانوا آنان که بودند
بآیات الله بآیتهای خدای یجحدون انکار میکردند و از قبول آن ابا می نمودند الله الذی خدای بحق آنکس است که جعل لکم الارض گردانید
از برای شما زمین را قرارا استقری که آرام میگیرید بدان والسماء بناء و گردانید آسمان را بنائی برافراشته و قبه برداشته بالای زمین و صورکم
و نگاشت شما را فاحسن صورکم پس نیکو گردانید صورتهای شما را چه صورة انسانها بهترین صورتها است ابن عباس فرموده که حسن صورت
بانتصاب قامتست و اکل طعام بدست و با آنکه مراد تناسب اعضاست و استعداد برای اکتساب صنایع و کمالات و رزقکم من الطیبات و روزی
داد شما را از طعامهای پاکیزه یعنی انواع فواکه لذیذه و نباتات مثمره و روزی حلال بشما عطا فرموده ذلکم آنکه در علا اینها است الله
ربکم خدای است که آفریدگار شماست فتبارک الله پس بزرگوار و برتر است خدای که رب العالمین پروردگار عالمیانست از جن و انس و ملائکه
و غیر آن چه ما سوای او مفتقرند بالذات و مربوب و در معرض زوال هو الحی او ستزنده یعنی متفرد بحیوة ابدیه لا اله الا هو نیست هیچ معبودی
که سزاوار پرستش باشد مگر او فادعوه پس بخوانید و پرستید او را مخلصین در حالتیکه پاکیزه سازندگان باشید له الدین برای او دین
خود را از شرک و با طاعت او را دعا بگوئید او از هدایت عظمی و نعمت کبری که الحمد لله رب العالمین ستایش و سپاس مر خدای راست که پروردگار
عالمیانست ابن عباس گوید که هر که توحید بزبان راند باید که در عقبش بگوید الحمد لله رب العالمین چون کفار مکه ترغیب حضرت میکردند بدین ملت
خود حقتعالی فرمود که قل بگو ای محمد مر مشرکان مکه را که انی نهیت بدرستی که نهی کرده شده ام و باز داشته شده ام ان اعبد الذین از آنکه پرستم
آنان را که تدعون من دون الله میپرستید شما بجز از خدای بحق لما جاءنی البینات هنگام که آمد بمن حجج بینه و آیات ظاهره من ربی از نزد
پروردگار من و امرت و امر کرده شده ام ان اسلم بآنکه گردن نهم و انقیاد نمایم لرب العالمین مر پروردگار عالمیان را که هو الذی او آنکس است که
بقدرت کامله خود خلقکم آفرید شما را یعنی آدم را که منشاء و اصل خلقت شماست من تراب از خاک ثم پس شما را که فرزندان وید او بید من
نطفة از آب منی ثم من علقة پس از خون بسته که منی بعد از چهل روز بآن صورت متشکل میگردد ثم یخرجکم پس بیرون می آورد از رحمها شما را
از رحم مادر طفلا در حالتیکه کودکید ثم لتبلغوا اشدکم پس از طفولیت بقا میدهد شما را تا برسید بسخت ترین قوة که نهایت سن جوانی
است و آن از سی سالگی است تا چهل سالگی ثم لتکونوا شیوخا پس بعد از چهل سالگی باقی میگذارد شما را تا پیر گردید و منکم من یتوفی
من قبل و بعضی از شما آنکسست که قبض روح او می شود پیش از شیخوخیت و لتبلغوا و نقل میکند از سوی شیخوخیت بگرداند شیخوخیت تا برسید اجلا
مسمی بمدتی نام برده شده که وقت موتست و لعلکم تعقلون و تا شاید که تعقل کنید در آفرینش خود و انتقال خود از هر درجه بدرجه
و بآن عارف شوید بخالق خود هو الذی او آنکس است که بمحض قدرت خود یحیی زنده میگرداند شما را و یمیت و میمیراند فاذا قضی امرا پس
چون حکم کند بامری یعنی هر گاه که اراده کند که کاری بدید آورد از زنده گردانیدن و میرانیدن و سایر مقدورات فانما یقول له پس جز این

عثمان

نیست که میگوید مر آن امر را کن باش فیکون پس موجود میباشد بلا تاخیر بدون احتیاج باله و مده و کلفتی چون قدرت ذاتیه موقوف هیچ چیز نیست و چون
کفار با وجود کثرت دلایل واضحه در مقام جدال و عناد بودند از این جهت بعد از ذکر بینات دهشت دهد بایشان میگوید که الم تر ای محمد آیا نمی‌بینی و نمی‌نگری
الی الذین یجادلون جدال و نزاع میکنند فی آیات الله در آیتهای خدا که حجج قرآنیه و سایر معجزات نبویه است انی یصرفون چگونه و بچه نوع برگردانیده
می‌شوند از تصدیق و گرویدن بآن با وجود وفور دلایل و آیات الذین کذبوا مجادلان آنانند که تکذیب کردند و نگرویدند بالکتاب بقرآن و بما ارسلنا
به و بآنچه فرستاده‌ایم بآن چیز رسلنا پیغمبران خود را از کتب و احکام شرایع فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند عاقبت تکذیب خاتمه
ناگرویده بودن را اذ الاغلال وقتی که غلهای آتشین فی اعناقهم در گردنهای ایشان باشد والسلاسل یسحبون و زنجیرها در گردن کفار باشد
در حالتیکه کشیده شوند بآن فی الحمیم در آب جوشان بآن زنجیرهای کشیده می‌شوند در آب بغایت گرم و وهب بن منبه از پیغمبر روایت کند که حقتعالی
در دوزخ ابر سیاهی پیدا فرستد و ایشان را گوید شما را چه آرزوست ایشان گویند آرزوی آب سرد داریم حقتعالی ابر را امر کند که بجای باران غلها و
سلسلها برایشان بباراند بندها بر سر بندهای ایشان آید و غلها بر سر غلها آنگاه ازان بر آتش بیاورند و دوزخ گرم‌تر شود ثم فی النار یسجرون بعد
ازان در آتش دوزخ سوخته شوند ثم قیل لهم بعد ازان گفته شود یعنی ملائکه از روی توبیخ با ایشان گویند که این ما کنتم کجااند آنانکه بودند که شما
انباز میکردید ایشان را و میپرستیدید از روی ضلالت تشرکون من دون الله شرک می‌آوردید بخدا بجز خدای و از ایشان توقع نفع و دفع ضرر داشتید
و دعوی میکردید که هؤلاء شفعاؤنا عند الله قالوا گویند آن دوزخیان که آن شریکان ضلوا عنا گم شدند از ما و نمی‌یابیم ایشان را و این حکایت
قبل از آن باشد که بمعبودان خود رسند و با ایشان باشند که ضایع شدند از ما امداد ایشان یعنی ما از ایشان توقع مدد داشتیم و ایشان ما را در
این عذاب و نکال و عقاب بگذاشتند و هیچ نفعی بما نرسانیدند پس گویا که از ما غایب اند و اگرچه بحسب ظاهر حاضرند بل لم نکن ندعوا بلکه
بر ما ظاهر گشت که نبودیم که خوانده باشیم من قبل پیش ازین در دنیا شیئا چیزی که معتد باشد یعنی غرض از عبادت آنست که از جانب معبود
نفعی بما رسد و چون دانستیم که از ایشان نفعی و دفع ضرری متصور نیست پس بر ما ظاهر گشت که ایشان در نفس الامر هیچ نبوده‌اند و ما ایشان
را چیزی پنداشته بودیم و همچنانکه خدای تعالی مجادلان فروگذاشت کذلک یضل الله الکافرین هم چنین فرو میگذارد خدای جمیع کافران را
تا در آخرت راه نبرند بچیزیکه بآن منتفع شوند ذلکم این فروگذاشتن شما را امروز بما کنتم تفرحون بسبب آنستکه بودید که فرحناک میبودید
و خوشحال فی الارض در زمین یعنی در دنیا بغیر الحق بچیزیکه حق نبود از عبادت بتان و تکذیب رسولان و عداوت و طغیان و بما کنتم تمرحون
و بسبب آنکه بودید که بسیار نشاط میکردید بجهت توقع مکاره و بلا بر انبیا ادخلوا ابواب جهنم در آئید ای اهل شرک و طغیان بدرهای هفت
گانه دوزخ که برای شما مقسم گشته یعنی هر طایفه بدرکه در آئید خالدین فیها در حالتیکه جاوید باشید در آن فبئس مثوی المتکبرین پس بد آرام
گاهی است مر گردن‌کشان را و طاغیان را در درکه از این دوزخ که جهنم است و چون درهای ارباب شرک و عناد ابواب جهنم مهیا گشت فاصبر
پس شکیبائی کن ای محمد بر ایذای قوم و بر طریق حق و منهج انذار و تخویف ثابت قدم باش گوچه مستلزم اذیت و مشقت باشد ان وعد الله بدرستیکه
وعده خدا بنصرت اولیا و هلاک اعدا در دنیا و عقبی حق درست و راستست بلا شبهه واقع خواهد شد فاما نرینک پس هر آینه ترا در زمان
حیوة اگر بنمائیم بعض الذی نعدهم برخی از آنچه وعده میدهیم ایشان را از عذاب عقبا پس آن جزای ایشانست همچنانکه در جنگ بدر واقع شده
از قتل و اسر او نتوفینک یا اگر بمیرانیم ترا و بجوار رحمت خود بریم پیش از ظهور آن عذاب فالینا یرجعون پس بسوی ما بازگردانیده خواهند شد
در قیامت جزای آن خواهند یافت یعنی هیچ وجه ایشان را فرو گذاشت نخواهیم کرد و وعید آنکه کفار از روی جدال از حضرت رسالت اقتراح آیات
میکردند چون روان کردن چشمها و ظاهر کردن بستانها مزین بانواع میوها در حضور ایشان و بالای آسمان رفتن و غیر آن چنانکه در سوره بنی اسرائیل
مذکور شد حقتعالی اینجا فرستاده که ولقد ارسلنا رسلا و بتحقیق که فرستادیم پیغمبران را من قبلک پیش از زمان تو منهم بعضی از ایشان
من قصصنا علیک آنانند که خوانده‌ایم قصه ایشان را بر تو اما نام ایشان را نستر چون الیسع و عزیر و منهم من لم نقصص علیک و بعضی
دیگر ازان قبیل اند که نه ایشان را بتو گفته‌ایم و نه قصه ایشان را بر تو خوانده‌ایم و مجموع انبیا بر روایت مشهور صد و بیست و چهار هزار بودند و کرد
با ایشان مشروط بتعیین عدد و معرفت نسب و اسم ایشان نیست وما کان لرسول و نبود هیچ پیغمبری را ان یأتی بآیة آنکه بیاورد معجزه که نشانه نبوت
او باشد الا باذن الله مگر بدستوری خدای تعالی و بفرمان او یعنی ای مفرحان معاندان شما از پیغمبر اقتراح معجزات میکنید حال آنکه هیچ پیغمبر مستقل
نیست بدون اذن من و عدم اذن در معجزات مذکوره بجهت آنستکه حکمت و مصلحت من مقتضی عدم وقوع آنستکه وعید ایشان میکند که فاذا جاء
امر الله پس چون بیاید فرمان خدای بعذاب اهل اقتراح بعد از وضوح دلالت آیات و صدق نبوت سید البریات قضی حکم کرده شود بالحق براستی
میان اهل ایمان و کفار و سایر ابرار و فجار یعنی مشرک مبطل معذب کرده و مؤمن محقق بنجات پاید وخسر هنالک و زیان کنند آنجا المبطلون
اهل بطلان یعنی معاندان که بعد از معجزه که دلالت بر نبوت میکنند دیگر اقتراح معجزه میکنند و با وجود آن در صدد ابطال آنند در آن روز از
جنت محروم باشند و معذب بانواع عقوبت کرده شوند پس بجهت الزام حجت بر اهل انکار تعداد نعمت خود میکند و میگوید که الله خدای بحق و معبود مطلق
الذی جعل لکم الانعام آنکس است که بیافرید برای منفعت شما چهارپایان را از شتر و گاو و گوسفند و اسب لترکبوا منها تا برنشینید
از آنها و منها تأکلون و برخی از آن میخورید چون گوسفند و برخی بکر قابلیت هر دو دارند چون شتر و گاو و لکم فیها و مر شما راست در چهار

پایان

پایان منافع منفعتها چون پشم و شیر و غیر آن ولتبلغوا علیها و تا برسید بر پشت ایشان بجهت سفر کردن بدان یعنی برسید از آن حاجة فی صدورکم
حاجتی که در سینهای شماست از تجارت کردن در بلاد متقاربه و متباعده و زیارت کردن و حج گذاردن و سایر امور دینیه و دنیویه و علیها و علی
الفلک تحملون و بر چهارپایان که کشتی بیابانند و بر کشتیها در دریاها تحملون برداشته می شوید یعنی چونکه حق تعالی عالم بود باحتیاج عباد بمسافرت بر و بحر مرکبی از
برای بر و مرکوبی از برای بحر تعیین فرمود و یریکم و می نماید خدا شما را آیاته نشانهای خود را که دلالت میکند بر کمال قدرت و فرط رحمت فای آیات
الله پس کدام از آیتهای خدا تنکرون انکار میکنید یعنی هیچکدام از آنها از غایت ظهور قابل انکار نیست پس تهدید بر اهل عناد میفرماید که افلم یسیروا
آیا سیر نکردند منکران قدرة ما فی الارض در زمین عاد و ثمود در وقت تجارة یمن و شام فینظروا کیف کان پس بنگرند که چگونه بود عاقبة
الذین من قبلهم سرانجام کافرانی که پیش از ایشان بودند از امم ماضیه کانوا اکثر منهم بیشتر از ایشان از روی عدد و اشد قوة و سخت
از روی توانائی و شوکت و آثارا فی الارض و از روی نشانها در زمین که قصور مشیده و قلاع مرتفعه و حصون عالیه است فما اغنی
عنهم پس منع نکرد و باز نداشت از ایشان عذاب را ما کانوا یکسبون آنچه بودند که میکردند از جمع مال و سپاه و بنیان فلما جاءتهم پس آن هنگام
که آمدند بدیشان رسلهم پیغمبران ایشان بالبینات بمعجزهای بینه و آیات ظاهره فرحوا شاد شدند بما عندهم بآنچه نزدیک ایشان بود من العلم
از دانش خود و استحقار رسولان کردند مراد از علم ایشان عقاید باطله و شبهای فاسده ایشان بود چون اعتقاد بعدم بعث و تعذیب و عدم وقوع قیامت و
غیر آن و یا علم مکاسب و تجارات و اعتقاد کردند بسبب جهالت ایشان در آنکه هیچ علمی در طلب نفع و فواید بعلم ایشان نمیرسد و یا علم طبایع و تنجیم و علم فلاسفه
و دهریه چنانکه در خبر است که حکمای یونان هرگاه که وحی انبیا را استماع میکردند استحقار آن میکردند و در دفع و تصغیر ایشان میکوشیدند
و نسبت علم خود از اجمل بجهل میکردند و در روایت آمده که چون موسی اظهار دعوی نمود سقراط حکیم را گفتند چرا پیش موسی هجرت نمیکنی تا از او کسب
علم دینیه حاصل کنی گفت ما جماعة مهذب الاخلاق استیم و بر صلاح نفس ما استیم محتاج تهذیب کسی نیستیم حاصل که کفار بعلم خود در تدبیر دنیا
و ما فیها بعلوم طبایع مغرور شده استهزا میکردند و حاق بهم و فرود آمد بایشان ما کانوا به یستهزؤن جزای آنچه بودند که بآن استهزا میکردند فلما
رأوا پس آن هنگام که دیدند بأسنا سختی عذاب ما را در دنیا و ملجا شدند قالوا آمنا گفتند ایمان آوردیم و گرویدیم بالله وحده بخدای در حالتی
که یگانه و تنهاست و کفرنا و کافر شدیم بما کنا به مشرکین بآنچه بودیم بآن شریک آورندگان از اصنام و بتان فلم یک ینفعهم پس نبود که سودی کند
ایشان را ایمانهم گرویدن ایشان لما رأوا بأسنا آن هنگام که دیدند شدة عذاب ما را زیرا که در وقت معاینه عذاب تکلیف مرتفع است و صحت قبول
ایمان سنة الله سنت نهاده است خدای تعالی عدم صحة قبول ایمان را در حین یأس سنت نهادنی التی قد خلت که گذشته است فی عباده
در میان بندگان او از امم ماضیه یعنی این طریق مستمر بود در جاهدان ماضیه و خسر هنالک و زیانکار شدند در زمان دیدن عذاب الکافرون
کافران بجهة عدم نفع ایمان در آن زمان

سورة السجدة اربع و خمسون آیة و هی مکیة

از ابی بن کعب مرویست که حضرت رسالت
فرمود که هر که بخواند سجده را فرا گیرد بهر حرفی از آن ده حسنه در نامه او ثبت کنند و از امام جعفر صادق ع روایت است که هر که این سوره را تلاوت
کند روز قیامت نوری او را بمقدار مد بصر باشد و در آن روز شادمان باشد و در دنیا محمود و محبوب که همه مردمان بر احوال او رشک برند و از خدای
ثنای او کنند و چون تخصیص و تعمیم اختتام سوره مؤمن کرد بذکر منکران افتتاح این سوره نیز بآن کرده فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم تنزیل
من الرحمن الرحیم بعضی از اقوال علما در تفسیر این حروف در سورة المؤمن تحریر یافت و حم اگر اسم این سوره است پس معنی آیه آنست که این سوره
فرو فرستاده شده است از نزد بخشنده مهربان بمؤمنان بجمیع مردمان و اگر اسم سوره نیست معنی آیه اینچنین است که فرو فرستاده شده است از جانب
خدای بخشنده مهربان که کتاب فصلت آیاته کتابیست تفصیل داده شده است آیتهای آن در معنی مختلف از احکام و امثال و مواعظ و امر و
نهی و ترغیب و ترهیب و وعد و وعید و حلال و حرام قرآنا عربیا قرآنیست بلغت عرب لقوم یعلمون برای گروهی که در یابند معنی آنرا و بدان
بگروند بشیرا و نذیرا در حالتی که مژده دهنده است مر جماعتی را که بآن عمل کنند و بیم دهنده مر آنها را که بآن نگروند با وجود این صفات جلیله
فاعرض پس روی برتافتند از قبول آن اکثرهم بیشتر مردمان فهم لا یسمعون پس ایشان نمی شنوند بسمع قبول بجهة عدم تأمل و تدبر ایشان در آن
و قالوا و گفتند مشرکان قلوبنا فی اکنة دلهای ما در پوششهاست مما تدعونا الیه از آنچه میخوانی ما را بسوی آن یعنی قرآن را در نمی
یابیم و فی آذاننا وقر و در گوشهای ما گرانی است از استماع قرآن پس آنچه ما میخوانی نمی شنویم و من بیننا و بینک حجاب و میان ما و
میان تو پرده ایست که مانع رسیدن ماست بتو این تمثیل جهة تباعد قلوب ایشان است از تعقل آنچه بر ایشان میخوانند از آیات قرآن و عدم اعتقاد ایشان
بآن و چنانکه گویا دلهای ایشان در پرده است و در گوش ایشان گرانی است که هیچ چیزی نمی شنوند و در طبرسی مذکور است که ابو جهل جامه را میان خود
و میان پیغمبر پرده ساخت و در پس آن پرده رفت و گفت ای محمد تو از آنجانب ما از این طرف فاعمل پس عمل کن تو بر دین و مذهب خود اننا عاملون
بدرستیکه ما عمل کنندگانیم بر کیش و ملت و عمل خود یا تو کوشش کن در ابطال امر ما که ما نیز در ابطال امر تو تقصیر نمیکنیم یا تو کار کن برای آخرة خود که
ما برای دنیای خود عمل میکنیم و چون مشرکان تعنت و تحکم از حد بردند حق تعالی رسول خود را امر کرد که قل بگو ای محمد مر این جماعت را انما انا
بشر مثلکم جز این نیست که من بشری ام مثل شما یعنی از جنس شما نه از جنس ملک و جن که شما سخن ایشان را در نیابید و فهم نکنید و بچیزی شما را دعوة
نمیکنم که گوش از آن گرانی داشته باشد و طبع از آن تنفر یابد بلکه مضمون دعوة من این است که آن یوحی الی وحی کرده می شود بسوی من اینکه انما

حم

بیم کنند

الحکیم جز این نیست که خدای شما إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خدای یگانه است که هیچ شریکی نیست ورا فَاسْتَقِيمُوا پس استقامت نمائید و راست باشید در توجه
إِلَيْهِ بسوی او یعنی بر توحید و اخلاص طاعت یکجهة شوید وَاسْتَغْفِرُوهُ و آمرزش طلبید از او از سوء عقیده که شرکست یا از گناهان که بعد از
اسلام کنید وَوَيْلٌ و سختی عذاب لِلْمُشْرِكِينَ مر شرک آرندگانست الَّذِينَ آنانکه لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ نمیدهند زکوة را بجهة بخل و عدم شفقت
بر بندگان که از اعظم رذایل است وَهُمْ و حال آنکه ایشان بِالْآخِرَةِ بسرای دیگر یعنی از بعث و نشور و حساب و قیامت هُمْ كَافِرُونَ ایشانند ناگروندگان
از اینجا صریحا لازم است بر وجوب زکوة بر کافر لیکن ادای آن در حالت کفر صحیح نیست زیرا که منافی اخلاص است و بعضی از اهل تفسیر معنی آیه بر این وجه تقریر
کرده اند که کفار اعتقاد نداشتند بزکوة دادن و اعتراف بآن نمیکنند یا آنکه بر کلمهٔ توحید که زکوة نفس است تکلم نمی نمایند و بعد از وعید ایشان مرهم
وعده را بر جراحت حرمان امیدواران نهاده فرمود که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستیکه آنانکه ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته
لَهُمْ أَجْرٌ مر ایشانراست مزدی بر ایمان و اعمال صالحه غَيْرُ مَمْنُونٍ که منت نهاده نشود یعنی ایشانرا بر آن اجر منت ننهند زیرا که منت فرع
تفضل است و اجر عمل بر سبیل وجوب در اکثر تفاسیر ممنون بمعنی مقطوع است یعنی مزدی نابریده و ناکاسته که هرگز منقطع نشود و فنا نپذیرد آنگه بجهة
توبیخ کفار پیغمبر را باید که قُلْ بگو ای محمد مر کافران را أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ آیا شما کافر میشوید این کلام بر سبیل تعجب است یعنی چگونه و بچه وجه کافر می شوید بِالَّذِي
خَلَقَ الْأَرْضَ بآنکسی که بیافرید زمین را فِي يَوْمَيْنِ در دو روز که یکشنبه و دوشنبه بود مرویست که روز یکشنبه اصل زمین را آفرید و در روز دوشنبه
آنرا منبسط ساخت و در اکثر تفاسیر مذکور است که مراد مقدار دو روز است یا دو نوبت که در هر نوبه آنچه میخواست با سرع وجهی آفرید و بر هر تقدیر
پیغمبر را باید که ای محمد بکفار بگوی که چگونه کافر می شوید بکسی که قادر است بر خلق زمین بدو روز وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا و میگردانید از برای
او همتایان یعنی میسازید از برای او اشباه و امثال که در عبادت عجز ذَٰلِكَ آن قادری که زمین را آفرید رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیان
است و آفریننده جمیع ممکنات وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ و آفرید در زمین کوههای بلند پایدار مِنْ فَوْقِهَا از زبر زمین تا منافع آن بهر کسان برسد
و بر ایشان ظاهر شود فایدهٔ آن وَبَارَكَ فِيهَا و برکت کرد در آن کوهها یعنی بسیار گردانید منافع آن از معادن و منابع و نباتات و اشجار بدون زرع
و غرس وَقَدَّرَ فِيهَا و تقدیر کرد در زمین أَقْوَاتَهَا روزیهای اهل زمین را یعنی معین ساخت در آن از برای هر نوعی از جنس حیوانات آنچه بآن
معیشت کنند یا مخصوص ساخت حدوث هر قوت را بقطری از اقطار چون گندم و جو و برنج و خرما و ذرة و امثال آنها که هر یکی غالب قوت
بلدی اند فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ در تتمهٔ چهار روز یعنی در روز دیگر که سه شنبه و چهارشنبه بود و این کلام از قبیل آنستکه کسی گوید که سیر کردم
از بصره تا بغداد در مدت ده روز تا کوفه در مدت پانزده روز یعنی تتمهٔ پنج روز است سَوَاءً که یکسان بود یکسان بودنی یعنی چهار روز تمام بی زیادت
و نقصان از حصر چهار روز است لِلسَّائِلِينَ مر پرسندگان را یعنی این جوابی است مر جماعتی را که سؤال کنند که خلق زمین و تقدیر آنچه در اوست
در چند مدت بوده عکرمه از حضرت رسالت ص روایت کرده که حق سبحانه و تعالی زمین را در دو روز یکشنبه و دوشنبه خلق فرموده و کوهها در سه شنبه
و اشجار و میاه در چهارشنبه و سموات را در پنجشنبه و شمس و قمر و نجوم و ملائکه و آدم را در جمعه ثُمَّ اسْتَوَىٰ بعد از آن قصد کرد بر وجه استقامت
إِلَى السَّمَاءِ بسوی آفریدن آسمان یعنی حکمت داعی او شد که بعد از خلق اجرام سفلیه خلق آسمان نمود بتقدیرات غالب بر صادقی که او در آفریدن آن تحریف
کرده اند وَهِيَ دُخَانٌ و حال آنکه آسمان در آن روز دودی بود یعنی بخار آب بهیئت دود در اکثر تفاسیر مذکور است که حقتعالی بعد از خلق عالم سفلی و علوی
جوهری سبز بیافرید و بنظر هیبت در او نگریست آب شد و بعد از آن آتش بر آن مسلط گردانید تا بجوش آمد کف و بخاری بر آمد و دود بر بالای آب
پدید آمد بعد از آن آب را بستر ساخت پس از آن بخار مرتفع آسمان را بیافرید و عرش را بر بالای آن بیافرید و از آن آب بستر زمین را خلق فرمود و چون
خلق آسمان و زمین را نمود فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ پس گفت مر آسمان و زمین را ائْتِيَا بیائید با آنچه شما را فرمایم طَوْعًا در حالی که فرمان
برید أَوْ كَرْهًا یا کراهت داشته باشید کراهت داشتنی یعنی اگر بطوع و رغبت است و اگر بکراهت که شما را آنچه امر نمایم چاره نیست مراد اظهار کمال
اقتدار و وجوب وقوع مراد اوست بر وجهی که گویا مأمور و مطیع اند که فعل امر مطاع بر ایشان وارد شد نه آنکه این سؤال بر سبیل حقیقت باشد پس
این از قسم مجاز تمثیل است و بر این قیاس است آنچه از ابن عباس مرویست که آسمان را گفت که ماه و ستارگان که در ذات تو خلق کرده ام ظاهر ساز و
زمین را فرمود که انهار و اشجار و اثمار خود را بیرون آر قَالَتَا گفتند آسمان و زمین أَتَيْنَا آمدیم بهرچه فرمودی طَائِعِينَ در حالیکه فرمان برندگانیم
و نزد بعضی آنستکه حقتعالی زمین و آسمان را قدرت داد بر تکلم و بعد از آن خطاب با ایشان کرد و بنا بر این سؤال و جواب بر حقیقت خود باشد در خبر آمده که
چون او سبحانه خطاب بزمین کرد اوّل موضع کعبه بجواب أَتَيْنَا طَائِعِينَ تکلم نمود و بعد از آن اجزای دیگر که در پهلوی آن بود و بر همین ترتیب تا تمام اجزای
زمین اعتراف بطوع خود نمودند و بجهة این کعبه اسلام و قبلهٔ انام گردید فَقَضَاهُنَّ پس محکم گردانید آسمانها را و بپرداخت از خلق آنها سَبْعَ
سَمَاوَاتٍ در حالی که هفت آسمان بودند فِي يَوْمَيْنِ در مدة دو روز که پنجشنبه و جمعه است و گویند حقتعالی در دو روز سموات را آفرید و در روز
جمعه شمس و قمر را و در ساعت آخر آدم را و در همین روز قیامت را قائم سازد وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ وحی فرمود در هر آسمانی أَمْرَهَا کار آنرا
یعنی متصور کرد شان در هر فلکی آنچه از ایشان تدابیر و مصالح یا الهام کرد باهل هر یک از آسمانها که عبادت بجا کنند وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا
و آراستیم آسمان نزدیک را که آسمان اوّلست بِمَصَابِيحَ بچراغها یعنی ستارگان که مانند چراغها درخشانند چه بسبب لطافت آن جمیع کواکب در آن مرئی می
شوند و اگر چه بعضی از آن در آسمان دیگر باشند وَحِفْظًا و نگاه داشتیم آسمان را نگاه داشتنی یا از شیاطین که داعیهٔ شنیدن سخن ملائکه داشته باشند.

پنجشنبه و جمعه

ذلک این همه مذکور شد از بدایع و صنایع تقدیر العزیز اندازه کردن و آفریدن خدای غالب است که بقدرت کامله در ملک خود هرچه خواهد کند
العلیم دانا بمصالح آفریدن چه آفریدن سموات سبع از دخان و تزیین بمصابیح دلالتی تمام دارد بر کمال علم و قدرت او سبحانه فان اعرضوا پس اگر روی
برگردانند مشرکان از ایمان با وجود این حجج بینه بر وحدانیت و قدرت فقل انذرتکم پس بگو ای محمد که بیم کردم و ترسانیدم شما را صاعقة از عقوبت
بیهوش سازنده و هلاک کننده که در سرعت وقوع گوییا صاعقه ای است مثل صاعقة عاد مانند عقوبت با قوم عاد که باد صرصر بود و
ثمود و عذاب گروه ثمود که صیحه جبرئیل بود و نزول این عقوبت بر ایشان اذ جاءتهم الرسل در حالتی که آمده بودند با ایشان پیغمبران یعنی هود و صالح
من بین ایدیهم از پیش روی ایشان و من خلفهم و از پس ایشان یعنی از جمیع جوانب ایشان را دعوت دادند و از هر جهت و هر باب در نصیحت ایشان جد و جهد کرده
کوشش نموده گاهی برفق و گاهی بعنف و ساعتی بنصیحت و با آنکه رسولان با ایشان آمده بودند از جانب ماضی و مستقبل یعنی چون خبر پیغمبران متقدم
با ایشان رسیده بود و از پیغمبران که بعد از ایشان دعوی نبوت کنند هود و صالح اخبار ایشان کرده بودند پس گوییا همه پیغمبران با ایشان آمده بودند
و مضمون نصیحت ایشان این بود الا تعبدوا الا الله که مپرستید مگر خدای تعالی را و در عبادت غیری را شریک و انباز مسازید قالوا گفتند آن کافران
در جواب رسولان از روی تکذیب لو شاء ربنا اگر خواستی پروردگار ما که ما ایمان آوردیم و غیر او را شریک نسازیم لانزل ملائکة هر آینه
فرستادی ملائکه را فانا بما ارسلتم به پس بدرستیکه ما بآنچیزیکه فرستاده شده اید بدان بر زعم خود کافرون ناگرویدگانیم زیرا که شما مانند
ما میباشید و هیچ فضلی و مزیتی ندارید بر ما پس در تفصیل قصه ایشان میفرماید فاما عاد پس اما گروه عاد پس فاستکبروا تکبر کردند و سرکشی
کردند و تعظیم نمودند بر اهل (؟) خود فی الارض در زمین احقاف که بلاد ایشان است بغیر الحق بناسزا و ناروا بدون استحقاق آن چه تکبر و عتو ایشان
بجهت محض کفر و صریح ظلم بود پس هود تهدید ایشان نمود بنزول عذاب و ایشان از روی استکبار التفات بآن نکردند و بقوة و بسطت خود مغرور
شدند و قالوا و گفتند هود من اشد منا کیست سختتر از ما قوة از روی توانائی و تن آوری در خبر است که قوة ایشان بمثابه بود که
سنگ عظیم را از کوه بضرب دست بکندند حاصل که بجهت شوکت و قوت و جاه خود مغرور شده از تهدید هود اندیشه نکردند و گفتند که چون
هیچکس در عالم بقوة ما نمیرسد پس بر رفع عذاب قادر خواهیم بود حق تعالی در رد قول ایشان کرده میفرماید که اولم یروا آیا نمیدانستند آن مغروران که
توانائی نمود ان الله الذی خلقهم بدرستیکه خدائیکه آفریده ایشان را هو اشد منهم قوة او سخت تر از ایشان از روی قوة و توانائی و قدرت
چه قادر بالذات و توانا بر چیزیکه غیر او را در آن توانائی نیست پس قادر باشد بر انزال عذاب و اهلاک ایشان بآن و کانوا و بودند از روی انکار
بآیاتنا یجحدون که بنشانهای قدرت ما یا بمعجزات جحود میکردند با وجود علم ایشان بحقیقت آن فارسلنا علیهم پس فرستادیم بر ایشان ریحا
صرصرا بادی سخت که با وزیدن آن هلاک شدند یا بادی سخت که بجهت شدت سردی ایشان را هلاک ساخت فی ایام نحسات در روزهای
شوم که از اول دهه آخر شوال بود بعد از بامداد در روز چهارشنبه تا آخر چهارشنبه دیگر که هشت روز و هفت شب است کقوله تعالی سبع لیال و ثمانیة
ایام حسوما و در آثار آمده که نزول عذاب جمیع امم مکذبه در روز چهارشنبه است از ضحاک منقولست که خدای تعالی اول باران از ایشان باز گرفت در
مدت سه سال باد ساکن نشد بعد از آن باد را سخت کردانید تا همه را مستاصل کردانید و از جابر بن عبدالله انصاری روایت است که چون خدای تعالی
بقومی اراده خیر کند با ایشان باران دهد و باد وا گیرد و اگر شر باد دهد باران چنانکه باصحاب عاد کرد حاصل که در ایام مذکوره باد صرصر را فرستادیم لنذیقهم
تا بچشانیم ایشان را عذاب الخزی عذاب رسوائی و خواری فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا یعنی با وجود قوة و شوکت همه را خوار و ذلیل کرده
هلاک کردیم و لعذاب الاخرة اخزی و هر آینه عذاب آن سرای که دوزخ است رسوا سازنده تر و خوار و شرمسار کننده تر است و هم لا ینصرون
و ایشان یاری داده نشوند در آن روز بدفع عذاب از جابر بن عبدالله انصاری مرویست که ابوجهل بعضی از اکابر قریش را جمع کرد و گفت کار محمد بر ما
ملتبس است شخصی که سحر و کهانت و شعر میداند نزد او میباید فرستاد تا با او مکالمه کند و احوال او را پیدا کرده بما اعلام نماید عتبه گفت من این علم
دانسته ام بروم و با او گفت و شنید کنم و اگر از او امری ظاهر شود شما را خبر کنم پس نزد حضرت رسالت آمد و گفت ای محمد تو بهتری یا هاشم و عبدالمطلب
و عبدالله که پدران تو بودند ایشان سب آلهه ما نمیکردند پس ترا چه بر آن داشت که زبان بدشنام ایشان گشوده و ما را گمراه میدانی اگر مراد تو ریاست
است ما ترا پیشوای خود کرده ایم و لوای حکومت برای تو برافرازیم و خطبه سلطنت بنام تو بخوانیم و اگر غرض تو نکاح کردن است با بکار جمیله هر کدام
از دختران قریش که تو اختیار کنی بتزویج تو در آوریم و اگر مدعای تو مال است چندان سرخ و سفید بتو دهیم که هرگز درویش نگردی و هیچکس
بتوانائی تو نرسد حضرت این سخنان را میشنید و هیچ نمیگفت چون سخن را تمام کرد حضرت در جواب او شروع نمود که بسم الله الرحمن الرحیم حم تنزیل من الرحمن الرحیم تا اینجا
که فاما عاد فاستکبروا فی الارض بغیر الحق عتبه دست بر دامن مبارک آنحضرت نهاد و گفت بحق خویشی که با هم داریم که خاموش شو حضرت رسول
خاموش شد و عتبه برخاست و بخانه خود رفت و نزد قریش نرفت ایشان گفتند که عتبه بکجا رفت مبادا که از کیش خود برگشته باشد و بدین محمد
میل نموده یا آنکه محمد او را طعامی و رشوتی داده باشد و او را فریب داده پس برخاستند و بخانه عتبه آمدند و گفتند چرا باز نیامدی همانا که از دین
برگشتی یا طعام او را خوردی یا رشوتی از او قبول کردی عتبه از این سخن برآشفت و گفت مال من از مال شما همه بیش است و استیلای من از استیلای (؟)
در بیش چرا بطعام کسی فریفته شوم و شما میدانید که او را مالی نیست پس چگونه کسی را برشوت بفریبد و لیکن من نزد او رفتم و با او سخنی چند گفتم
او در جواب من کلامی خواند که نه شعر بود و نه کهانت و نه سحر و آنچه از آنحضرت شنیده بود بر ایشان خواند و گفت من سر بر دامن او نهادم و او را سوگند

دادم که دیگر بخوانند و شما میدانید که محمد هرگز دروغ نگفته پس ترسیدم که عذابی فرود آید که موجب هلاک ما و شما باشد ایشان در جواب عتاب سر کردند
از خانه او بیرون آمدند القصه حق تعالی در ذکر احوال هود نموده در صدد بیان قصه ثمود در آمده میفرماید که وَأَمَّا ثَمُودُ و اما قبیله ثمود که قبیله
صالح بودند فَهَدَيْنَاهُمْ پس دلالت کردیم ایشان را براه راست بوسیله حجج و ارسال رسول یا نمودیم با ایشان طریق رشاد و ضلالة کقوله وهديناه
النجدين فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ پس برگزیدند نابینائی را یعنی جهالة و ضلالة و کفر را عَلَى الْهُدَىٰ براه راست که ایمانست فَأَخَذَتْهُمْ پس فرا گرفت
ایشان را صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ صاعقه عذاب مصیبت عقاب خوار کننده مراد صیحه جبرئیل است که بیکلحظه همه را هلاک شدند بِمَا كَانُوا
يَكْسِبُونَ بسبب آنچه بودند که کسب میکردند از تکذیب صالح و عقر ناقه وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا و برهانیدیم از آن صاعقه آنان را که گرویده بودند بصالح
وَكَانُوا يَتَّقُونَ و بودند که پرهیز میکردند از شرک بعد از ذکر عقوبت دنیویه بر امم مکذبه احوال اخرویه مطلق کفره را در بیان میکند و میفرماید که
وَيَوْمَ يُحْشَرُ و یاد کن ای محمد آن روزی را که حشر کرده شوند أَعْدَاءُ اللَّهِ دشمنان خدای از خلق اولین و آخرین إِلَى النَّارِ بسوی آتش دوزخ فَهُمْ
يُوزَعُونَ پس ایشان باز داشته شوند یعنی پیشینان را نگاه دارند تا پسینان با ایشان رسند آنگاه بهیئت مجموعی روانه کنند حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا
تا آنکه بیایند باتش دوزخ شَهِدَ عَلَيْهِمْ گواهی دهند بر ایشان سَمْعُهُمْ گوشهای ایشان بانچه شنیده باشند از دعوة حق و از آن اعراض نموده و
أَبْصَارُهُمْ و دیدهای ایشان بانچه دیده باشند از آیات داله بر وحدانیت و ایمان نیاورده وَجُلُودُهُمْ و اعضای ایشان بانچه مباشر آن شده باشند
از اعمال قبیحه و در روایت آمده که اول عضوی که تکلم کند ران چپ دست راست بود و بسکی و جمعی برآنند که مراد بجلود فروج ایشانست که بر ایشان
گواهی دهند بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بسبب آنچه بودند که عمل میکردند در دنیا و شهادت جوارح با نوع است که حقتعالی دهان و کام و زبان در ایشان ایجاد
فرماید بعد از آن ایشان را ملجا سازد باعتراف نمودن و گواهی دادن بر صاحب خود و یا ایجاد کلام کند در ایشان مانند ایجاد کلام در درخت یا
ظاهر سازد در آنها علامتی که دلالت کند بر آنچه کرده اند پس بزبان ناطق شوند وَقَالُوا و گویند کافران بر وجه توبیخ لِجُلُودِهِمْ مر اعضای خود را که
گواهی بر ایشان داده باشند لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا از برای چه گواهی دادید بر ما و حال آنکه ما در دنیا آفات را از شما دفع میکردیم و الحال در صدد آن بودیم
که عذاب را از شما دفع نمائیم قَالُوا گویند اعضای ایشان که ما را عتاب مکنید که ما باختیار خود ناطق نشدیم بلکه أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي بسخن در آورد ما
را آن خدائیکه بقدرت کامله أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ بسخن در آورده است هر چیزی را که از شان او تکلم باشد وَهُوَ خَلَقَكُمْ و او بیافرید شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ
نخستین بار و از عدم بوجود آورد وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او باز گردیده شدید برای جزا یعنی از قدرت خدائی که قادر است بر انطاق مردمان
و بر خلق شما در اول بار و بر اعاده و ارجاع شما بسوی جزا غریب بدیع نیست که ما را بنطق در آورد وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ و در آن روز حقتعالی
ملائکه را امر کند تا با ایشان بگویند بر سبیل الزام که خدای تعالی مبدء شما و معید شماست و نبودید شما که پوشیده شوید و مخفی مانید أَنْ يَشْهَدَ
از آنکه گواهی دهند عَلَيْكُمْ بر اعمال شما سَمْعُكُمْ گوشهای شما وَلَا أَبْصَارُكُمْ و نه دیدهای شما وَلَا جُلُودُكُمْ و نه اعضای شما ایشان را گویند که کفار
در دنیا در پس پرده و دیوارها میکردند نه در ارتکاب فواحش بجهت ترس رسوائی و گمان نمی بردند که اعضای ایشان گواهی دهند وَلَٰكِنْ ظَنَنْتُمْ
و لکن گمان داشتید أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ که خدای نداند كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ بسیاری از آنچه میکنید و بجهت این در قبایح جرات میکردید ابن عباس گوید که
من در زیر جامه کعبه پوشیده بودم سه کس بیامدند یکی صفوان که از ربیعه بود و دوی یکر امیه و عبد الله ثقفی که از قریش بودند با یک
دیگر مکالمه آغاز کردند و گفتند آیا آنچه ما میگوئیم خدا شنود یکی گفت اگر بلند شنود آهسته هم شنود من رسول را از این خبر دادم این آیه آمد و آیه دیگر
بعد از او که وَذَٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ و آن دعوی شما بعدم علم خدا باکثر اشیا گمان شماست الَّذِي ظَنَنْتُمْ که گمان میبردید بان در دنیا بِرَبِّكُمْ بافریدگار خود أَرْدَاكُمْ
هلاک کرد شما را آن گمان بد فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ پس گشتید از زیانکاران چه بجهت فساد این اعتقاد سرمایه نجات را هلاک ساختید پس بنده
مؤمن باید که در اوقات خلوات خوف و خشیت او در ارتکاب معاصی کمتر از علانیه نباشد بلکه خوف سری او زاید باشد تا در سلک نجات عتبار باشد
و از امام جعفر صادق ع مرویست که بنده مؤمن باید بر وجهی از خدای ترسد که گوییا مشرف است بر دوزخ و بوجهی برحمت او امیدوار باشد که گوییا از
اهل بهشت است و این آیه را تلاوت کرد و بعد از آن فرمود که خدای تعالی نزد ظن بنده خود است اگر ظن او بخیر است خیر باو میرسانند و اگر بد است و شر
بدی میرسد و در حدیث آمده که هیچکس از شما نمیرد مگر بخدای گمان نیکو برده هر گروهی که بخدا گمان بد بردند خدای تعالی ایشان را هلاک کند آنکه این آیه
تلاوت کرد وذلکم ظنکم الذی ظننتم بربکم اردیکم فاصبحتم من الخاسرین فَإِنْ يَصْبِرُوا پس اگر شکیبائی نمایند کافران بدگمان بر آلام عقوبت نیران و
اظهار شکایت و استغاثه نمایند فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ پس آتش دوزخ قرارگاهی است مر ایشان را یعنی صبر ایشان بران هرگز نفع بایشان نرساند و همیشه
بدوزخ معذب باشند وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا اگر طلب رضای خدا کنند و از وی در خواهند که از عتاب و خشم رجوع بخوشنودی نماید تا از آن مضیق
و شداید عذاب خلاص شوند فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ پس نباشند ایشان از اجابت کرده شدگان در طلب خوشنودی خدای تا از ایشان راضی گردد و خشم
و عتاب را از ایشان دفع نماید هرگز از ایشان راضی نشود و دفع عذاب نکند وَقَيَّضْنَا لَهُمْ و تقدیر کردیم برای مشرکان قُرَنَاءَ دوستان و همنشینان
از شیاطین یعنی چون ایشان در کفر خود اصرار کردند و بآیات بجهت وجه ظاهره ما عناد و استکبار کردند با وجود علم ایشان بان پس ایشان را در بادیه ضلالت
فرو گذاشتیم و مدد توفیق از ایشان بر گرفتیم و نزد ایشان ماسوای شیاطین قرینی و همنشینی ایشان را باقی نماند خلاصه معنی آنستکه ما ایشان را وا
گذاشتیم بجهت عناد و جحود تا بعوض ایشان فرمانی که امر بعبادت ایشان واقع شده بود از صلحا و اتقیا شیاطین قرین ایشان شدند نه اهل صلاح

قرنا فَزَيَّنُوا لَهُمْ پس بیاراستند برای ایشان مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه در پیش ایشانست از امتعه دنیویه و متابعت شهوات نفسانیه تا در طلب آن مستمر شدند
وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پس ایشانست از امور اخرویه که بعث و نشور و بهشت و دوزخ است یعنی وقوع آن را در خواطر ایشان رد داده تا انکار آن کردند
وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ و واجب گشت بر ایشان سخن حق یعنی کلمه عذاب فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ در حالی که بودند از جمله امتانی که گذشته بودند مِنْ قَبْلِهِمْ
پیش از ایشان مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیوان و آدمیان یعنی ایشان در ارتکاب معاصی و قبایح و تکذیب رسل در سلک امم سابقه بودند و در شماره
ایشان مراد آنستکه هم چنانکه آن امم مکذبه لایق عذاب بودند این جماعت نیز سزاوار عذاب‌اند إِنَّهُمْ بدرستیکه کافران كَانُوا خَاسِرِينَ هستند زیانکاران و
تاوان زدگان چه سعادت سرمدی را بشقاوت ابدی بدل کردند و نقد تمام عیار معرفت را بزر مغشوش فروختند از ابن عباس مرویست که روسای کفار
از معارضه قران عاجز گشتند و ترسیدند که اعراب از جوانب بیایند و استماع آن نموده ایمان آورند پس با اتباع خود متفق شدند بر آنکه چون حضرت رسالت
قران خواند نوعی کنند که در غلط افتد پس هرگاه آنحضرت بقران خواندن مشغول شدی جمعی از ایشان در مقام تعرض در آمده آوازها بر داشتندی و سخنان بیهوده
و هرزه میگفتندی و صفیر میزدندی و دست بر هم میکوفتندی و رجزها و شعرها میخواندندی حقتعالی این آیه فرستاد وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه
نگرویدند یعنی مشرکان مکه با یکدیگر میگفتند لَا تَسْمَعُوا مشنوید و گوش مدارید لِهَذَا الْقُرْآنِ مر شنیدن این قرآن که محمد میخواند وَالْغَوْا فِيهِ
و سخن لغو و بیهوده بگوئید در میان خواندن و در دوی او لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ تا شاید که غلبه کنید بر تلاوة او و او را از خواندن و اصحاب او را
از شنیدن باز دارید فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا پس بچشانیم آنانرا که کافر شدند یعنی گروهی را که امر و قایل آن لفظند با جمیع کفار عَذَابًا شَدِيدًا
عذابی سخت که در کمیت و کیفیت است وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ و هر آینه پاداش دهیم ایشانرا أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا بدترین جزای آنچه بودند يَعْمَلُونَ که میکردند
از روی جهالت و عناد یعنی مجازات دهیم ایشانرا با قبح وجوه بر اقبح معاصی که آن کفر و شرکست و بروایت ابن عباس شدید دون بد بود از اسوء و قتل و
اسوء آن در آخرت ذَلِكَ جَزَاءُ آن عذاب بدتر أَعْدَاءِ اللَّهِ پاداش دشمنان خداست آن عذاب بدتر النَّارُ آتش دوزخ است لَهُمْ مر کافران را فِيهَا
در آن آتش دَارُ الْخُلْدِ سرای جاوید ماندن که دایم در آنجا باشند و هرگز از آنجا بیرون نیایند جَزَاءً پاداش داده می شوند پاداش دادنی بِمَا كَانُوا بسبب
آنچه بودند که همیشه بِآيَاتِنَا بآیتهای کلام ما يَجْحَدُونَ انکار میکردند و بجهت آن سخن لغو در میانه می انداختند وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گویند آنانکه
کافر شدند در حینی که بآتش دوزخ معذب باشند رَبَّنَا ای پروردگار ما أَرِنَا اللَّذَيْنِ بنما ما را آن دو کس را که أَضَلَّانَا گمراه کردند ما را و از دین
حق گردانیدند مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیوان و آدمیان یعنی بما نما شیاطین جن که اعوان ابلیس‌اند و شیاطین انس که رؤسا بودند و از امیر المؤمنین ع
منقولستکه شیاطین جن ابلیس است که پیشوای جمیع اشرار است و مبدع اساس شرک و کفر است و شیاطین انس قابیلست که محدث بنای قتل است پس
مراد آنستکه میگویند بنما بما این دو کس را که باضلال ایشان از راه راست بیرون رفتیم و مرتکب شرک و کفر و قتل بغیر حق شدیم نَجْعَلْهُمَا تا بگردانیم
ایشانرا تَحْتَ أَقْدَامِنَا در زیر قدمهای خود لگدکوب کنیم و از ایشان انتقام کشیم یا آنکه ایشانرا در درکه زیرتر دوزخ که جهنم است در آریم لِيَكُونَا مِنَ
الْأَسْفَلِينَ تا بگردند از جمله فروتران و بعد از ذکر وعید کافران در وعده مؤمنان میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا بدرستیکه آنانکه گفتند رَبُّنَا اللَّهُ
پروردگار ما خدای بحق است یعنی بوحدانیت او معترف شدند و بجمیع ما جاء به النبی تصدیق نمودند ثُمَّ اسْتَقَامُوا پس بدان راست بایستادند
و اصلا منحرف نگشتند تا هنگام موت انس بن مالک از حضرت رسالت ص روایت کرده که مردمان قایل کلمه ربنا الله باشند و اکثر ایشان از آن برگردند پس مراد
معترفان این کلمه باشند تا حضور موت او بر طریقه استقامت است سفیان بن عبد الله ثقفی روایت کرده که از حضرت رسالت ص پرسیدم که مرا بخصلتی تعلیم کن که بان
متمسک شوم فرمود قل الله ربی فاستقم گفتم یا رسول الله مخوف‌ترین چیزی که از آن احتراز باید کرد چه چیزست حضرت زبان خود را بگرفت و گفت اینکه زبان
خود را نگه داری و ابن عباس از حضرت امیر المؤمنین ع نقل کرده که فرمود مراد آنست که بر ادای فرایض استقامت ورزید و بران مستمر باشید تا وقت مرگ
و محمد بن فضیل روایت کرده که از حضرت امام علی بن موسی الرضا ع پرسیدم که استقامت چه معنی است فرمود هی والله ما انتم علیه بخدا سوگند که استقامت آنچیزیست که
شما بر آنید یعنی مستقیم شدن بر متابعت اهل بیت ع تا وقت انقضای اجل و از حسن بصری منقولست که استقامت آنست که بر اوامر و نواهی خدای عمل کنید و در آن خلل
راه ندهید و سفیان گفته که گفتار را موافق کردار سازند و فضیل بن عباس برآنست که از دنیا دور شوند و رغبت باخرة نمایند و در خبر است که روزی رسول
خدا ص قران را تلاوة می نمود و میگریست گفتم یا رسول الله از ترس خدا میگریی فرمود مرا بطریقی فرستاده اند که مانند تیزی شمشیر است اگر بر وی
راست روم نجات یابم و اگر اندکی از آن منحرف شوم هلاک گردم و بعد از آن فرمود که تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ فرود آیند بر مؤمنان مستقیم فرشتگان نزد
موت و وقت خروج از قبر یا در قیامت و از وکیع بن جراح مرویست که فرشتگان در این سه موضع بر مؤمنان مستقیم فرود آیند أَلَّا تَخَافُوا آنکه مترسید
از لحوق توقع مکروه که عذابست و عقاب وَلَا تَحْزَنُوا و اندوهگین مباشید از فوت ثواب یا از اهل و اولاد و غمگین مباشید از آنچه در پس
خود گذاشتید از اهل و فرزند که کار ایشانرا خدا می سازد و یا غم مخورید بر گناهان که خدای تعالی همه را عفو کند و از جمیع آن درگذرد وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي و شاد شوید
بآن بهشتی که در دنیا كُنْتُمْ تُوعَدُونَ بودید که وعده داده می شدید بر زبان پیغمبران نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ ما دوستان شماییم و اعوان و انصار شما
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا چه شما را از آفات و عاهات نگاه داشتیم و بطریق خیر و صلاح هدایت میکردیم بر نقیض شیاطین که کفره را بفسق
و معصیت اضلال میکردند وَفِي الْآخِرَةِ و دوستان شماییم در آخرت بکرامت و شفاعت تا حین در آمدن شما در بهشت و از امام محمد باقر ع مرویست که فرموده که معنی
آنستکه ما حارس شما میکردیم در دنیا از انواع بلیات نزد موت از وسوسه شیطان و در آخرت از شداید عقوبت و رسانیم بروضه جنت و

وَلَكُمْ فِيهَا و مر شما راست در آخرة مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ آنچه آرزو کنند و خواهند نفسهای شما از انواع متلذذات و اصناف کرامات وَلَكُمْ فِيهَا و مر شما راست در عقبی مَا تَدَّعُونَ آنچه را که دعوی کنید که از ماست یعنی هیچکس با شما در آن چیز منازعت ننماید و بامر شما راست در آخرة آنچه آرزو کنید
بقای حیوة و دوام نعمت که هرگز سمت فنا و انقطاع نپذیرد نُزُلًا در حالتی که آنچه بآن وعده داده شده اید از متمنای نفس پیشکشی باشد مِنْ غَفُورٍ
از جانب خدای که آمرزنده گناهانست رَحِيمٍ مهربان بر جمیع مؤمنان و لفظ نزل یعنی نزلا اشعار است بآنکه اهل استقامت را آنچه بایشان عطا کرده شود
حاضری خواهد بود نسبت بعواید کلیه که بجهت ضیافت ترتیب کنند و بعد از ذکر وعد و وعید بجهت رد قول کفار که بگفتند لا تسمعوا لهذا القرآن
والغوا فیه زبان میکشودند در شان عالیشان آنحضرت میفرماید که وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا و کیست نیکوتر از روی گفتار مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ از آنکس که بخواند
مردمان را بپرستش خدای وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند کار شایسته یعنی با وجود گفتار راست کردار شایسته و راستی و قَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ و گوید
بدرستی که من از گردن نهادگانم حکم خدای را و منقاد فرمان او بر وجه اعتقاد و از عان مقاتل و جمعی از مفسران گفته اند که مراد بآن ائمه معصومین
اند علیهم السلام که داعی خلق اند بمنهج حق در بعضی تفاسیر آورده اند که چون بلال بانک نماز آغاز کردی یهود گفتندی که کلاغ ندا میکند و نماز
میخواند و پیوسته سخنان بی ادبانه در باره او بر زبان میراندند حقتعالی این آیه فرستاد پس این آیه در شان مؤذنان است که مظهر شعایر اسلام اند و
عمل صالح ایشان آنستکه در میان اذان واقامه دو رکعت نماز بگذارند و این قول از عکرمه منقولست و گویند مراد علما و فقها اند که احکام اصول
و فروع بمردمان تعلیم میدهند و عمل ایشان آنستکه بعلم خود عمل کنند و بر مقاسات مکاره که از ممر امر و نهی سانح گردد صبر نمایند بعد از آن بجهت
ترغیب مردمان بقبول ایمان میفرماید که وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ برابر نیست ملت نیکو که توحید است و دین اسلام و ملت بد که شرک است
و کفر در مجازات و مکافات چه اول موجب رفع درجاتست و ثانی سبب هبوب درکات یا برابر نیستند اعمال حسنه و افعال سیئه یا خصلت حسنه مثل
خصلت سیئه نیست پس مساوی نیست صبر و غضب و رفق و عنف و علم و جهل و مدارا و غلظت و عزت لک در تفسیر ماوردی و تبیان و عین المعانی
مذکور است که حسنه ذکر و سؤال محمد است و سیئه دشنام ایشان و بعد از مدح حسنه و ذم سیئه بتعلیم رسول میفرماید که ادْفَعْ دفع کن ای محمد سیئه را
بِالَّتِي بآن حسنه که در نفس الامر هِيَ أَحْسَنُ و نیکوتر است یعنی غضب را بحلم تسکین ده و گناه را بعفو و لغو را بتغافل و بکلام حق سخن باطل را پس مراد
باحسن زیادتی مطلق است یا دفع کن وی را بحسنه که نیکوتر باشد از حسنه یعنی هرگاه دو حسنه یابی سیئه را باحسن آن دفع کن مثلا اگر شخصی با تو
بدی کند پس حسن است که او را عفو کنی و احسن آنکه بعوض آن با او احسان نمائی و امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که حسنه تقیه و سیئه فاش کردن
مذهب است و بهر تقدیر میفرماید که هرگاه دفع کنی سیئه را باحسن فَإِذَا الَّذِي پس ناگاه آنکسیکه بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ میانه تو و میانه او
دشمنی است كَأَنَّهُ وَلِيٌّ گوییا دوست کارساز بوده در دین حَمِيمٌ خویش و مهربان در نسب یعنی بعمل این خلق حسن دشمنی که در دین معاند و منکر
تو باشد دوست و شفیق تو گردد و یار و هوادار وَمَا يُلَقَّاهَا و داده نشود این خصلت که مقابل بدی بنیکی است إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا مگر آنانکه
شکیبائی نمایند بر مکروهات و از ثبات و نفس را از انتقام منع کرده خشم را فرو خورده وَمَا يُلَقَّاهَا و عطا کرده نشود این خلیقه حسنه و نتیجه پسندیده
إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ مگر خداوند بهره بزرگ و نصیبه وافر از داعی عقل و یار از ثواب و جزو یا از کمال ایمان و یار از تمامت نفس با خلاق حسنه وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ
و اگر برسد بتو مِنَ الشَّيْطَانِ از تلبیس ابلیس نَزْغٌ خار خاری یعنی اگر شیطان نخستی بتو رساند و وسوسه دهد ترا از این خصلت پسندیده
فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه جوی بخدای از شر او إِنَّهُ بدرستیکه او خدای هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوا مر کسی را که بگفتار فاستعذ بالله مترنم شود
الْعَلِيمُ دانا بنیت صالح او و بعد از آن در بیان دلائل قدرت و وحدت خود میفرماید که وَمِنْ آيَاتِهِ و از جمله نشانهای قدرت او اللَّيْلُ وَ
النَّهَارُ شب و روز است که متعاقب یکدیگرند روز برای کسب معیشت و شب بجهت استراحت وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ و آفتاب و ماه است که تقدیر وجود
ایشان
استقرار است و تدبیر ایشان بر نظام استمرار بر هر یکرا بنداز مقرر و مقدر میآیند و میروند لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ سجده مکنید مر آفتاب را وَلَا
لِلْقَمَرِ و نه ماه را چه ایشان مانند شما مخلوق اند و مسخر فرمان پس بشر معبود بودن نداشته باشند وَاسْجُدُوا لِلَّهِ و سجده کنید مر خدای را الَّذِي
خَلَقَهُنَّ آنخدائیکه آفریده است شب و روز را و آفتاب را إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ اگر هستید از روی حقانیت که مر او را میپرستید یعنی اگر قصد
عبادة خدا دارید پس و را پرستش نمائید غیر او را فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا پس اگر سرکشی کنند از سجده کردن خدای و عبادت او با وجود دلایل واضحه بر وجوب
پرستش او نه غیر او پس ایشان را در وادی ضلالت و غوایت واگذاروند فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ پس آنانکه نزد پروردگار تواند از اصناف ملائکه يُسَبِّحُونَ
لَهُ تسبیح و تمجید میکنند برای او بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بشب و روز یعنی پیوسته بطاعت و مشغولند وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ و ایشان ملول نمیشوند از
کثرت عبادت و بسیاری طاعت این سجده از عزائم اربعه است و از ابن مسعود و حسن بصری و عمر و بن علا منقولست که وجوب سجده نزد آخر آیه و لکن
کنتم ایاه تعبدون است زیرا که امر بسجود در این تحقیق پذیرفته و از ابن عباس و ابن مسیب منقولستکه موضع سجده نزد آخر آیه ثانیه است که آن
وهم لا یسأمون است زیرا که تمامت معنی بآن است و قول اول از ائمه معصومین منقولست وَمِنْ آيَاتِهِ و از جمله نشانها که دالست بر وجود او سبحانه
أَنَّكَ تَرَى الْأَرْضَ آنستکه تو می بینی زمین را خَاشِعَةً ذلیل و خوار از روی پژمردگی و خشکی فَإِذَا أَنْزَلْنَا پس چون فرو فرستیم عَلَيْهَا الْمَاءَ
برای آن زمین آب باران را اهْتَزَّتْ بجنبش در آید از روی نشاط وَرَبَتْ و برآید مانند چیزی که بر آماسیده شود و نما از میان او انواع نباتات در تاخیر
برویند و مزین و آراسته گردد إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا بدرستیکه آنکس که برانگیخت و جنبانید زمین مرده را لَمُحْيِي الْمَوْتَى هر آینه زنده کننده مردگانست

در احوال انه علی کل شیء قدیر بدرستیکه او بر هر چیزی از احیا و اماتت توانا است چه قدرت ذاتیه او نسبت بجمیع مقدورات مساویست
جهة اشتراک علت در جمیع ممکنات که امکانست بعد از ان در تهدید منکران بعث میفرماید که ان الذین یلحدون بدرستیکه انانکه میل میکنند از منهج مستقیم
و میگردند از صراط قویم بسبب طعن و تحریف و تاویل باطل و الغای کلام لغو فی ایاتنا در ایتهای ما و ایشان اهل الحاد لا یخفون علینا پوشیده نمی شوند
بر ما باشخاص و اقوال یعنی همه را می بینیم و اقوال همه را می شنویم پس جزای طعن و تحریف و تعویل باطل و سزای الحاد و تبدیل سوختن شود افمن یاتی امنا
پاکسیکه بیاید ایمن از اتش دوزخ یوم القیمة در روز رستخیز یعنی در امن و در مرتبه مساوی هم نباشد چه اول مستوجب نزول
در درکهای ویل است و ثانی مستحق صعود بر درجه عالیه و مراد جمیع کافران ملحد و مؤمنان موحدانند پس بجهة زیادتی وعید و تهدید در باره کافران
عنید میفرماید که ای اهل الحاد و جحود و انکار اعملوا ما شئتم بکنید انچه میخواهید انه بدرستیکه خدای بما تعملون بصیر بانچه میکنید بیناست
و هیچ چیز بر او پوشیده و پنهان نیست پس شما را بدان جزا و سزا خواهد داد ان الذین کفروا بالذکر بدرستیکه انانکه نگرویدند بقران که بهترین
یادکردنیست لما جاءهم هنگامیکه امد بدیشان مخفی نمی شود بر ما با فعال و اقوال و پامعذب می شوند بهلاکت و انواع نکال و عقوبت و انه و بدرستیکه
که قران لکتاب عزیز هر اینه کتابی است ارجمند و گرامی نزد حضرت باری و گویند قران بجهة ان عزیز است که کلام رب العزة است که ملک عزیز
بر رسول عزیز اورده برای امت عزیز یا نامزد دوست است نزد دوست و نامزد دوستان عزیز می باشد و یا عزیز است یعنی بی مانند است که هیچکس
قادر نیست که مثل انرا بیاورد و یا باعتبار انکه محفوظست از تغییر و تبدیل و تحریف و یا باعتبار که براتم صفات و احکام است در بیانکه واجبست
که اوامر و نواهی او را عزیز دانند و از ان تجاوز نکنند لا یاتیه الباطل نیاید باو هیچ باطلی من بین یدیه از پیش روی وی و لا من خلفه و نه از
پس وی یعنی از هیچ جهة باطلی بسوی ان راه نیابد پس بطعن طاعن و تاویل مبطل مطعون و متاول نگردد چه هر که در صدد طعن و ابطال ان در امد
قول او محوق و تاویل او مضمحل و نابود شد و باقبح وجه هلاک شد و بعذاب ابدی و بعقوبت سرمدی گرفتار گشت و امام جعفر صادق ع فرموده
که مراد انستکه در اخبار ماضیه و مستقبله ان دروغی نباشد بلکه جمیع چیزهای ان مطابق واقع است و موافق نفس الامر و یا پیش از وی هیچ کتابی نیامده
که حکم ببطلان ان کند و اینقول از ابن عباس است و یا شیطان نتواند که از ان چیزی را ناقص سازد و یا کلام باطل در او زیاده کند پس زیاده و
نقصانرا بدو راه نباشد و یا هیچ وجه راه تناقض و کذب و تعارض بر او گشوده نمی شود او تنزیل فرو فرستاده من حکیم از نزد خدای که داناست
بجمیع حکم و مصالح خلقان حمید ستوده بانعام نعم بر بندگان که از جمله ان انزال قرانست که اعظم نعم است و چون بسبب انکار کفار اثار غم بر اینه
دل مبارک سید ابرار می نشست حق تعالی بجهة تسلیه خاطر عاطر حبیب خود فرمود که ما یقال لک گفته نمی شود یعنی نمیگویند ترا کفار قریش مر ترا
الا ما قد قیل مگر انچه گفته شده یعنی گفتاری که گفته اند للرسل من قبلک مر فرستادگان را پیش از تو بوده اند از تکذیب و انکار پس سخنان ایشان اندوه
ناک مباش ان ربک بدرستیکه پروردگار تو لذو مغفرة هر اینه خداوند امرزش است مر مؤمنان را که بصدق نیت بتوحید اعتراف نموده اند
و به نبوت تو تصدیق کرده اند و ذو عقاب الیم و خداوند عقوبت دردناک است مشرکان جاحد و مکذبان معاند را و اورده اند که کفار قریش گفتندی
که قران چرا بلغت عجم فرود نیامد و یا چرا بعضی از او عربی نبود و برخی عجمی پس امد که و لو جعلناه و اگر میگردانیدیم این کتاب را که احسن ذکر است قرانا اعجمیا
قرانی بغیر لغت عرب لقالوا هر اینه میگفتند کافران عرب نزد انکار لولا فصلت چرا بتفصیل مبین نشده ایاته ایتهای کتاب بزبان عرب تا ما فهم
ان کنیم ء اعجمی ایا کلام عجمیست و عربی و مخاطب عربی حاصل که ما بلغت ایشان انزال نمودیم و از عشیره ایشان رسول فرستادیم تا در حجت ابلغ باشد و
از برای معذرت اقطع و ایشان میگویند که مکتوب الیهم عربی باشد و کتاب عجمی بجهة فرط تکذیب و انکار ایشانست قل بگو ای محمد مر ایشان را که هو
ان کتاب للذین امنوا مر انان را که گرویده اند و راه نماینده است بطریق حق هدی راه نماینده بجنان و شفاء و شفا دهنده از انچه در سینهای
ایشانست از امراض شک و شبهه یا از جمیع امراض باطنه و یا ظاهره و الذین لا یؤمنون و انانکه نمیگروند فی اذانهم وقر در گوشهای ایشان گرانی
است یعنی خود را کر وا مینمایند و بگوش هوش نمی شنوند و هو و ان کتاب علیهم عمی بر ایشان پوشیده است یعنی از دیدن ایات ان خود را کور می سازند
مراد انستکه چون از ایات باهره و حجج ظاهره ان نفع نمیگیرند پس گویا که کوری و کری مانع شنیدن و دیدن ایشانست از ان اولئک انگروه که از شنیدن قران
و دیدن ان حقیقت کورند ینادون ندا کرده می شوند من مکان بعید از جای دور یعنی ایشان در بعد افهام و شدت اعراض از ان مانند کسی است که او را
مسافت دور دور از خوانند و او ندا را از خواننده شنود و نه او را ببیند مراد انستکه همچنانکه ندای خواننده نفعی بانکس نمیرساند همچنین خواندن قران بر کافران
فایده نمیدهد پس برای تسلیه حضرت رسالت از جحود کفار میفرماید که و لقد اتینا موسی الکتاب و بتحقیق که دادیم موسی را کتاب تورات فاختلف
فیه پس اختلاف کرده شد در ان یعنی امتان بعضی ان را باور داشتند و بعضی تکذیب ان کردند همچنانکه قوم تو که در قران اختلاف میکنند برخی تصدیق
کردند و گروهی راه تکذیب پوییدند و لولا کلمة سبقت و اگر نبودی که سخن پیشی گرفته است من ربک از پروردگار تو در تاخیر عذاب از قوم یعنی
قول ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و یا در وعده قیامت و خصوصیة دران که قال بل الساعة موعدهم لقضی بینهم هر اینه حکم کرده می شدی میان ایشان
بعذاب استیصال در دنیا و انهم و بدرستیکه مشرکان عرب لفی شک هر اینه در گمانند منه از قران مریب گمانی که موقع در ریب است یعنی ظن غالب
ایشان انست که قران کذبست پس بر سبیل احتجاج بر اهل جحود میفرماید که من عمل هر که بکند کرداری صالحا شایسته از قران و طاعت و عبادت فلنفسه
پس ان برای نفس او است یعنی منفعت و ثواب ان راجع است باو نه بغیر او و من اساء و هر که بکند از فسوق و معصیت فعلیها پس بر او است یعنی وبال

در مقابل او ملحق است باو وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ و نيست پروردگار تو ستم كننده لِلْعَبِيدِ مر بندگان را كه فراخور عمل مكافات نكند و ثواب طاعت كسى
بغير دهد و بجهت معصيت شخصى غيرى را عقوبت فرمايد و اختيار ظلام كه صيغه مبالغه است بر ظلم اشعار است بر آنكه صدور ظلم قليل از كسى كه غنى
مطلق باشد در نهايت عظمت است چه جاى صدور ظلم عظيم و ديگر مؤاخذه كسى بگناه غيرى و اثابت شخصى بطاعت ديگرى ظلم عظيم است آورده‌اند كه
جماعت قريش بحضرت رسالت گفتند اگر تو پيغمبرى و عيدى كه ما را ميكنى از عذاب اخروى صادقى ما را بگوى كه قيامت كى خواهد بود إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ
السَّاعَةِ بسوى خداى باز گردانيده مى‌شود دانستن قيامت نه بغير او پس جز وى هيچكس عالم نيست كه قيامت در چه زمان قايم شود وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ
و بيرون نيايد هيچ ميوه و حفص ثمرات خوانده يعنى هيچكدام از انواع ميوه‌ها بيرون نيايد مِنْ أَكْمَامِهَا از غلافهاى خود وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ و بار نگيرد هيچ ماده
از انسان و غير آن از حيوانات وَلَا تَضَعُ و ننهد بار خود را در هيچ وقت إِلَّا بِعِلْمِهِ مگر در وقتى كه مقرونست بدانش خداى يعنى همچنانكه علم قيامت خاص
اوست علم ثمار و نتاج نيز مخصوص است باو از حيثيت كميت و كيفيت و كبر و صغر و طعوم و روايح و الوان و غير آن و از كيفيت انتقال اطفال
در ارحام و مذكوريت و انوثيت و حسن و قبح و عدد ايام حمل و ساعات آن وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ و روزى كه بخواند خداى مشركان را و از روى توبيخ از ايشان سؤال
كند كه أَيْنَ شُرَكَائِي كجا اند انبازان من كه بزعم و قول خود ايشان را شريك دانستيد و ميگفتيد اينها شريك خدا اند قَالُوا گويند مشركان آذَنَّاكَ
اعلام كرديم ترا مَا مِنَّا كه نيست از ما مِنْ شَهِيدٍ هيچ گواهى دهنده بر شرك ايشان بلكه از ايشان تبرا كرده‌ايم و از روى يقين اعتراف كرده‌ايم بيگانگى
وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم شد از ايشان مَا كَانُوا يَدْعُونَ آنچه بودند كه مى‌پرستيدند مِنْ قَبْلُ پيش از قيامت يعنى بتانى كه در دنيا مى‌پرستيدند در آن روز
نبينند وَظَنُّوا و يقين دانند مشركان كه مَا لَهُمْ نيست مر ايشان را مِنْ مَحِيصٍ هيچ گريزگاهى از عذاب و قيام ظن در مقام يقين در چيزى كه مشاهد
نباشد بسيار شايع است پس در مذمت شيمه ذميمه ايشان ميفرمايد كه لَا يَسْأَمُ الْإِنْسَانُ ملول نمى‌شود كافر مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ از خواهش نيكويى در
اينجهان چون نعمت و صحت و خوشحالى و فراغت وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ و اگر برسد وى را بدى چون درويشى و بيمارى و پريشانى و كدورت فَيَئُوسٌ پس او شديد
الياس است يعنى بسيار نوميد از روح و راحت قَنُوطٌ بسيار اظهار كننده نا اميدى از رحمت حضرت بارى و نا اميد است از اجابت دعا و بدگمان بپروردگار
خود وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ و اگر بچشانيم كافر را رَحْمَةً مِنَّا بخشايشى از نزديك ما چون غنى و صحت مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ بعد از آنكه سختى
بدو رسيده باشد از بيمارى تن و درويشى لَيَقُولَنَّ هَٰذَا لِي هر آينه گويد اين نيكى براى من است يعنى من بجهت عمل نيك مستحق‌ام يا آنكه اين نيكى
دايم مرا خواهد بود و زوال بدين نخواهد بود وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ و گمان نمى‌برم قيامت را قَائِمَةً برخاسته يعنى حاضر شده مراد انكار اوست از
حشر و نشر وَلَئِنْ رُجِعْتُ و اگر باز گردانيده شوم إِلَىٰ رَبِّي بسوى پروردگار خود يعنى اگر بالفرض قيامت قايم شود همچنانكه زعم شما مسلمانانست و مرا
بر انگيزانند إِنَّ لِي عِنْدَهُ نزديك او لَلْحُسْنَىٰ حالتى نيكوتر از اينجا مرو زيرا كه مرا از اصناف كرامت و نعمت در اينجا استحقاق نعمت و كرامت در نهايت مرا ثابت است پس مرا انواع
نعم اخروى نيز خواهد بود و از من منفك نخواهد شد ثعلبى از حسن بن محمد بن على بن ابى طالب نقل ميكند كه كافر را دو تمناى عجب است
يكى در دنيا كه ميگويد در قيامت نعم بهشت مرا خواهد بود و يكى در عقبى كه خواهد گفت يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا و هيچكدام از اين دو وجود نخواهند گرفت پس حق تعالى
در جواب كافران ميفرمايد كه فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا پس اخبار كنيم آنان را كه نگرويده‌اند بِمَا عَمِلُوا بآنچه كرده‌اند از اعمال قبيحه كه موجب عقوبت دايمى است
يعنى بنماييم بايشان عكس آنچه اعتقاد كرده‌اند از اختصاص نعمت و كرامت ايشان بجهت فساد ظن ايشان بصدور اعمال حسنه از ايشان وَلَنُذِيقَنَّهُمْ و هر آينه بچشانيم
ايشان را مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ از عذابى درشت و سخت كه از غايت كثرت گويا بر بالاى يكديگر نشسته كه ممكن نباشد خلاصى ايشان وَإِذَا أَنْعَمْنَا و چون
انعام كنيم و ابواب نعم از صحت و ثروت بگشاييم عَلَى الْإِنْسَانِ بر آدمى كافر نعمت أَعْرَضَ روى بگرداند از شكرگذارى و بجهت مغرورى بآن نعمت اصلا تصور
نعمت نكند و منعم حقيقى خود را فراموش كند وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ و دور دارد جانب خود را از اداى شكرگذارى و اعتراف بنعم حضرت بارى بجهت تكبر و تجبر
وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ و هرگاه برسد او را بدى از بيمارى و تنگدستى فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ پس خداوند دعاى بسيار است يعنى روى آورنده است
بدرگاه ما بدوام دعا و كثرت تضرع چون امتداد عريض در دو جهت است و امتداد طويل در يك جهت از اينجهت اختيار عريض كرده بر طويل تا ابلغ باشد
در كثرت دعا و استمرار آن قُلْ بگو اى محمد مر اهل كافر نعمت را أَرَأَيْتُمْ آيا ديديد شما يعنى اگر بصيرت داريد مرا خبر دهيد كه إِنْ كَانَ اگر آن باشد كه قرآن
در نفس الامر مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزد خداى ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ پس كافر شديد بدان بى تامل و اتباع ادله آن مَنْ أَضَلُّ كه گمراه‌تر باشد مِمَّنْ هُوَ از آنكس
كه او فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ در خلافى باشد دور از صلاح و صواب يعنى كه باشد گمراه‌تر از شما كه هميشه تكذيب و انكار ميكنيد و در بعضى تفاسير آورده
اند كه ابوجهل حضرت رسالت را گفت كه محمد آيتى بما نماى تا تصديق تو كنيم آنحضرت ماه را بدو نيم كرد ابوجهل گفت اى قريش محمد بر ما سحر كرد و اگر نه شما
جمعى را باطراف و جوانب روانه كنيد چون روانه كردند همه مردمان كه ساكن آفاق بودند از ديدن شق ماه خبر دادند ابوجهل گفت هذا سحر مبين اين سحر
و جادوئى است كه بهمه آفاق رسيده و استمرار يافته حق تعالى آيه فرستاد كه سَنُرِيهِمْ زود باشد كه بنماييم كفار مكه را آيَاتِنَا نشانهاى قدرت خود را
فِي الْآفَاقِ در كناره‌هاى جهان وَفِي أَنْفُسِهِمْ و در نفسهاى ايشان يعنى مكه مراد است كه اكتفا بشق قمر نكنيم بلكه مكرر آيات خود را باهل مكه و نواحى آن
بنماييم حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ تا روشن گردد مر ايشان را أَنَّهُ الْحَقُّ آنكه رسول ما حق است أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ آيا كفايت نميكند پروردگار تو استفهام
براى تقرير است يعنى البته بس است ترا آنكه پروردگار تو أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ بدل ربك است يعنى كفايت تو كند آنكه او سبحانه بر همه چيز گواه است مراد
آنستكه گواه شدن او بر همه چيز كفايت ميكند ترا و معنى كفايت آنستكه اگر كفار انكار نبوت تو كنند حق تعالى كافى است بر صدق دعوى تو بآنكه علما در

معنی افاق و انفس اختلافست یکی انکه مذکور شد دوم انکه مراد انستکه بنمایم بمردمان حجج و دلایل توحید و قدرة خود را در افاق عالم و اقطار اسمان از شمس و قمر و نباتات و اشجار و انهار و جبال و در نفسهای ایشان از لطایف صنعت و بدایع حکمت و حسن صورت و احکام خلقت با عضا و دماغات و عروق ظاهره و باطنه تا ظاهر شود مر ایشانرا که خالق افاق و انفس معبود بحق است و در الوهیت یکتاست و در علم و قدرت بیهمتا و این قول عطا و ابن زید است سیم بنمایم بایشان دلایل خود را بر صحت نبوت محمد در افاق یعنی در اقطار مکه بفتح قری و حصون و قلاع و بقاع از برای او بنصرت و معاونت محبان و انجاد و کثرت عز ایشان بودند و بعد از ان جمیع اهل اسلام چون غلبیت ایشان بر بلاد روم و یمن و فارس و شرق و غرب و تسلط و تفوق ایشان بر جمیع اکاسره و قیاصره و غالب شدن قلیل ایشان بر کثیر و اضعاف ایشان بر اقویا و انتشار دعوة اسلام در اقطار معموره و بسط دولت دین محمدی بر افاق صورتی و بروجهیکه خارق عادات است و بیرون از دایره معهوده و مراد بانفسهم فتح مکه است بعد از قتل و خوف و قحط و این فتح و نصرت افاق و انفس بجهت انست که تا ظاهر شود بر ساکنان مکه و اقطار ان بعد از انکه هیچ ناصری و معاونی نداشت عارف شدند بانکه او مؤید من عند الله است و این قول سدی و مجاهد و حسن بصریست چهارم مراد بر فی الافاق وقایعیست که بر امم مکذبه ماضیه واقع شد از خسف و غرق و صیحه و ریح صرصر و غیر ان و فی انفسهم واقعه روز بدر است و این از قتاده منقولست پنجم مراد بافاق اثار امم ماضیه است که تکذیب رسولان خود کردند و اثار سایر مخلوقات که در جمیع بلاد بودند و ایات انفسی انتقال ایشان از نطفه بعلقه و علقه بمضغه و مضغه بعظام بعد از ان انبات لحوم بر ان و پس از ان انتقال ایشان از مرتبه ایشان جنینیت بطفولیت و از طفولیت بشباب و از شباب بکهولیت و از کهولیت بشیخوخیت و تزاید عقل و تمیز و تزاید اسنان و تنزل ان در وقت توغل ایشان در قرون و احوال و این قول زجاجست ششم مراد بافاق غلبه دین اسلام است بوقت ظهور حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه و انفسی انچه در زمان پیغمبر صلعم واقع شد از فتح مکه و غیره و این قول محمد بن کعب است هفتم انکه مراد بافاق هدم بنیانست و انفسی اهلاک ابدان هشتم افاقی اختلاف ازمنه و امکنه است و انفسی تفاوت کلیات و احوال امزجه و نزد ارباب تحقیق افاقی عالم کبیر است و انفسی عالم صغیر و شبهه نیست که انچه از دلایل قدرت در عالم کبیر است نموداران در عالم کبیر است نمودار ان در عالم صغیر است و از انجمله اخلاط اربعه که از ایات انفسی است نمونه فصول اربعه است که از ایات افاقی است و بر این قیاس قوای اربعه نمودار ریاح اربعه که اکل و تیقال و باسلیق و انطلیق است مانند انهار اربعه است که سیحون و جیحون و نیل و فرات است و چشم مثل ابر است که گاهی گریانست و گاهی نه و همچنین در افاق شمس و قمر است و در انفس حس و فکر و در افاق کواکبست و نجوم و در انفس عجایب علوم و در افاق سحابست و غموم و در انفس نوایب و هموم و در افاق جواهر و معادن و در انفس ظواهر و بواطن پس انچه مفصلا در عالم است مجملا در انسان مندرج است و لهذا گفته اند که انسان عالم صغیر است مجمل و غیر ان عالم کبیر است مفصل پس عالم شد بحقیقت عالم صغیر مستتبع عالمی است بجمیع عالم و ان مستلزم معرفت حق تعالی است و از اینجاست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده من عرف نفسه فقد عرف ربه الا انهم بدانید که کافران فی مریة من لقاء ربهم در شک و ریب اند از رسیدن بثواب و عقاب پروردگار خود در روز جزا الا انه بدانید که او سبحانه بکل شیء محیط بهمه چیزها رسنده است در روی علم شامل و قدرت کامل و مجمل و تفاصیل اشیا و ظواهر و بواطن عالم بینا بوجهیکه هیچ چیز از و پوشیده و پنهان نیست پس بر احوال همه کس دانا خواهد بود و همه را بجزای عمل خواهد رسانید انشاء الله تعالی

سورة عسق ثلث وخمسون اية وهي مكية

ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که این سوره بخواند فرشتگان بر او صلوات فرستند و برای او امرزش خواهند تا روز قیامت سیف بن عمیره از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کند که هر که حم عسق تلاوت کند خدا تعالی در روز قیامت روی او را چون ماه شب چهارده کرداند و او را نزد خود بدارد و با او خطاب کند که ای بنده مؤمن مداومت سوره حم عسق مینمودی و نمیدانستی که ثواب ان در چه مرتبه است اگر علم بثواب ان داشتی هرگز از خواندن ان خلل نمیرسانیدی پس ملایکه را فرماید که او را بهشت برید و در بهترین اماکن وی را جای دهید پس فرشتگان او را به بهشت برند و در قصری که ابواب و شرفه و درجات او یاقوت سرخ باشد فرود ارند و صفا و لطافت ان بوجهی باشد که ظاهر ان از باطن و باطن ان از ظاهر مشاهده توان کرد و هزار حور العین و هزار ولدان که مثل لؤلؤ منثور باشند نامزد او کردانند با سایر انواع کرامت و اصناف مکرمت بدانکه حق تعالی بذکر قران ختم سوره حم سجده کرد افتتاح این سوره بذکر قران فرموده که

بسم الله الرحمن الرحيم حم عسق از قتاده مرویست که عسق اسمی است از اسماء قران و لهذا در وجه تفصیل این سوره حوامیم دیگر بعسق گفته که افتتاح جمیع سوره حوامیم بذکر کتابست الا این سوره پس در موضع کتاب عسق واقع شده تا بحسب معنی دلالت کند بر کتاب و از سعید جبیر منقولست که حا از رحمن است و میم از مجید و عین از عالم و سین از قدوس و قاف از قاهر و با اشارتست باسم حکیم و مجید و علیم و سمیع و بصیر و قدیر و یا ایماست بصفت حلم و مجد و علم و سنا و قدرت و گویند بحروف رمزی است بان عطایا که حق تعالی بحضرت سید انبیا از زانی داشته حا حوض مورود است یعنی حوض کوثر که تشنه لبان امت از ان سیراب شوند و میم ملک ممدود او که از شرق تا غرب تصرف امت عالی همت او در اید و عین عزت محمد و دکه اعز اشیاست و سین سنا شهود او که مرتبه هیچ احد برفعت مرتبه او نرسد و قاف مقام محمود است در شب معراج که ان درجه او ادنی است و در روز قیامت که ان شفاعت کبریست و نزد علماء ایماست بحرب و میم بتحویل ملک و ل و عین بعدو مقهور و سین باستیصال کفار بسنین و غلا و قاف بقدرت و غلبیت خلفا بملوک دنیا و بکر بن عبد الله مزنی گفته که حا حربیست که میان قریش و اعدای ایشان واقع شد و میم ملک بنی امیه و عین علو عباسیان و سین سنا مهدی و قاف قوم عیسی در وقتیکه از اسمان فرود ایند و قبر قنراهل ترسا را بشکنند و کلیسها را خراب کنند و از طاء بن منذر گویند که مردی از عبد الله عباس پرسید که حم عسق چه باشد گفت من ترا بان خبر دهم بدانکه این بهر در شان مردی است که نام او عبد الله باشد و او بعضی از جویها مشرق فرود اید و

ایجاد

وعزون

وند

کنار جوی روم مدینه بنا کنند بر طرف چنانکه جوی آب در میان شهر روم و شهر کند در و چون خدای خواهد که ملک او و اتباع او را زایل گرداند در شبی آتش فرستد
و یک شهر را بتمام بسوزد چنانکه از او اثری نماند در روز دیگر اهل مداین با جباران که در آنجا باشند بتماشای این شهر آیند حق تعالی ایشان را با آن شهر و شهر
فرو برد بر وجهی که از ایشان اثری باقی نماند فذلک قوله حم عسق یعنی تقدیر کرده شد عزیمتی و سنتی و قضائی از جانب خدای در جزای این هر دو شهر
یا عین اشاره است بعدل او سبحانه و سین بسکون و قاف بوقوع عذاب بر آن هر دو شهر یعنی مقدر و مقضی گشته از روی عدل که زود باشد که
واقع شود عذاب بر این هر دو شهر و بر روایت ابو الجوزا از ابن عباس عین علامت عذابست و سین نشانه مسخ و قاف قذف و ثعلبی از ابن عباس نقل

ابو الجوزا

کرده که از امیر المؤمنین ع استفسار این کلمه نمودند فرمود که حا حرب است و میم مهلکه و عین عذاب و سین مسخ و قاف قذف و مؤید این قولست که بعد از
نزول این آیه اثر اندوه بر جبین مبارک حضرت ص ظاهر شد گفتند یا رسول الله چرا غمناک شدی فرمود مرا خبر دادند ببلایا که بامت من فرود آید و
از خسف است و قذف و امثال آن از خروج دجال و سایر وقایع که در زمان خروج مهدی و نزول عیسی پیدا شود پس مراد وحی ملک علام است بسید
انام ص بوقوع حوادث و حدوث وقایع که بعد از آن ظاهر شود کذلک مثل آنچه در این سوره است از معانی یوحی الیک وحی میکند بسوی
تو و الی الذین من قبلک و با آنانکه پیش از تو بوده اند از سایر رسولان الله العزیز خدائی که غالبست بر جمیع اشیا پس هیچکس از انزال وحی
او را باز نتوان داشت الحکیم دانا بهمه اقوال کسی که سزاوار نزول وحی است مراد آنستکه عادة الله جاری گشته بر آنکه مضمون این سوره را که توحید است
و تصدیق ببعث و نشور بجمیع پیغمبران خود الهام نماید و این معانی را در قرآن و در سایر کتب سماویه مکرر فرماید بجهت تنبیه بلیغ و لطف عظیم نسبت
ببندگان اولین و آخرین و عطا از ابن عباس روایت کند که خدای تعالی هیچ پیغمبری را کتاب نفرستاده مگر که معانی این سوره بلغت ایشان در آن درج فرموده
که له ما فی السموات مر او راست آنچه در آسمان است از امور علویه و ما فی الارض و آنچه در زمین است از اشیای سفلیه و هو العلی و اوست بلند
مرتبه بر وجهی که عقل و وهم بکنه رفعتش نرسد العظیم بزرگوار که وهم و فهم بتر بکری سرادقات عظمت و جلال قدرت وی نبرد تکاد السموات
نزدیک شد که آسمانها از غایت هیبت عظمت و جلال او و یا از استعظام اسناد ولد و شریک بعزیز او یتفطرن شکافته شود من فوقهن از زبر یکدیگر
یعنی مبدء شکافتن از عرش و کرسی باشد و بدین ترتیب تا باسمان دنیا و چون اجرام علویه با وجود رفعت از جهت سطوت و عظمت قریب بانشقاق باشد
پس لایق آن که سفلیه بطریق اولی والملئکة یسبحون و جمیع فرشتگان تنزیه میکنند ذات او سبحانه را از ناسزاوار و تنزیهی مقرون بحمد ربهم بپ
دارای و شکر گذاری پروردگار خود یعنی تسبیح و حمد با هم میگویند تا یکی نفی ناسزا کند و دیگری اثبات سزا و از امام جعفر صادق ع منقولست که
در این مقام مراد بملائکه حمله عرشند که همیشه بتسبیح بحمد او سبحانه ترنم مینمایند و یستغفرون و آمرزش مطلبند لمن فی الارض
برای کسانی که در زمین اند از مؤمنان که فراخور ایشان رحمت خدای هرگز بدیشان رسد چنانکه در سوره المؤمن فرموده و یستغفرون للذین آمنوا
الا ان الله بدانید که خدای هو الغفور اوست آمرزنده بندگان الرحیم مهربان بر ایشان بقبول توبه و انابه و افزود رحمت و غفران اوست که
فرشتگان را باستغفار کنندگان امر فرموده بعد از آن از امهال کفار اخبار میفرماید که والذین اتخذوا و آنانکه فرا گرفتند من دونه اولیاء
بجز از خدای دوستان از شرکا و انداد که معبودان مشرکانند الله حفیظ علیهم خدای نگهبانست بر اعمال و اقوال و افعال ایشان و هیچ چیز از آن
فوت نمی شود پس همه را بجزای خود رساند و ما انت علیهم و نیستی تو ای محمد بر ایشان بوکیل گماشته شده یعنی بر تو واجب نیست که موکل ایشان
باشی و محافظت اعمال ایشان کنی از کفر و عناد ایشان دلتنگ مشو چه بر تو همین دعوتست و تبلیغ احکام شریعت و کذلک و مثل آنچه که مذکور
شد از محافظت حق تعالی بافعال کفار و عدم وجوب محافظت تو و با مثل این وحی کردن اوحینا الیک وحی کردیم بسوی تو قرآنا عربیا در حالتی که
این قرآنی است بلغت عرب که لغت قوم تست لتنذر تا بیم کنی بدان ام القری اهل مکه را که ام بلدانست چرا که تمامه زمین از تحت آن شده و من حولها و
کسانی که گرداگرد آنند تا غایت ربع مسکون و تنذر و بیم کنی همه ایشان را یوم الجمع از روز جمع شدن همه مردمان یعنی روز قیامت لا ریب فیه هیچ شکی
نیست در آمدن آن و بعد از آن که همه خلایق در موقف جمع شده باشند و از حساب فارغ گشته ایشان را متفرق سازند فریق فی الجنة بعضی از ایشان گروهی
باشند که ایشان را ببهشت برند بجهت طاعت و عبادت و ایشان مؤمنان موحدانند و فریق فی السعیر و برخی دیگر گروهی باشند که ایشان را در دوزخ اندازند
بجهت عناد و عدم انقیاد و ایشان مشرکان ملحدانند از عبد الله مسعود روایتست که روزی رسول خدای ص از خانه بیرون آمد و دو صحیفه در دست داشت گفت
دانی که این صحیفه چیست گفتیم نه یا رسول الله فرمود آنچه در دست راستم دارم نامه ایست که اسامی جمیع نیکوکاران که اصحاب بهشت اند در او مندرج است
و کم و زیاد نگردد و آنگاه این آیه تلاوت فرمود که فریق فی الجنة و فریق فی السعیر و لو شاء الله و اگر خواستی خدای بر سبیل قهر و جبر همه خلقان را در ملت
اسلام در آورد لجعلهم هر آینه گردانیدی همه ایشان را از روی الجا امة واحدة گروهی یکبار جاده هدایت و نظیر اینست قوله تعالی و لو شئنا لآتینا کل
نفس هدیها و قوله و لو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعا و لکن یدخل و لیکن در می آرد من یشاء هر کرا میخواهد از اهل توحید و عبادت
فی رحمته در بهشت خود یعنی حکمت او سبحانه تقاضای آن میکند که همه مردمان را مکلف گرداند و بنای کار ایشان را باختیار نهد تا هر کس که از روی
اختیار باوامر و نواهی او انقیاد نماید مستحق بهشت شوند و هر که طریق کفر و انکار و عناد اختیار کند مستوجب دوزخ گردد پس بنای ثواب و عقاب
بر تکلیف است در زمان اختیار و الظالمون و ستمکاران یعنی اهل کفر و ضلالت ما لهم نیست مر ایشان را من ولی هیچ دوستی که متولی کار ایشان گردد
و لا نصیر و نه یاری دهنده که عذاب از ایشان باز دارد ام اتخذوا من دونه بلکه آنانکه کفار بتول کنند و بتوحید الهی معترف شوند بلکه فرا گرفتند

بجز از خدای

بجز از خدای أَوْلِيَاءَ دوستانی که بتانند سایر معبودان باطله که اصلا نفع و ضرر از ایشان متصور نیست و اگر اراده دارند که برای خود دوستی فرا گیرند
که نفع بایشان رساند و ضرر را از ایشان دفع کند فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ پس خدای بحق دوست که بحسب حقیقت مستحق ولایت است نه غیر او چه او سبحانه دوست
است که دوستی خود را بتواند درست کرد ایشان کند پس واجب و لازم است که دوستی با او کنند نه غیر او وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ و او زنده کرداند مردگان
را بقدرت کامله نه اصنام که در همه چیز عاجزند و در کمال نقص‌اند وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیزی قَدِيرٌ توانا است بخلاف معبودان باطله از اصناف اصنام
که بر هیچ چیزی قدرت ندارند در نفع و ضرر و عاجز مطلق‌اند بعد از آن حکایت قول رسول میکند نسبت بمؤمنان که وَمَا اخْتَلَفْتُمْ و آنچه اختلاف
میکنید ای مؤمنان فِيهِ در آن با کافران مِنْ شَيْءٍ از هر چیزی از امور دینیه و دنیویه فَحُكْمُهُ پس حکم آن مختلف فیه مفوض است إِلَى اللَّهِ بسوی خدا
یعنی در روز قیامت که میزان عدل را نصب کنند حقتعالی حکم خواهد کرد بحقیقت آن یعنی بحق و بطلان میان شما و ایشان و مراد از حکم ثواب دادن محقین است
که اهل ایمان‌اند و عقوبت مبطلین که مشرکان‌اند و نزد بعضی مراد آنستکه آنچه اختلاف میکنند در آن از تاویل متشابه پس رجوع کنید در آن بآیه محکمه یا
آنچه اختلاف می‌ورزید و منازعه میکنید از خصومات پس بر رسول خدای عرض کنید و حکومت را انها مکنید ذَٰلِكُمُ اللَّهُ آنکس که حقیقت حکم صفت او است خدای
بحق است رَبِّي که پروردگار من است عَلَيْهِ بر او نه غیر او تَوَكَّلْتُ توکل کرده‌ام در رد اعدای دین در امور و جمیع مهمات خود را بوی باز گذاشته‌ام وَإِلَيْهِ
أُنِيبُ و بسوی او باز کردانیده می‌شوم نه غیر او چه مرجع جمیع بندگان بسوی او است فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شکافنده است و بیرون آورنده از کتم
عدم آسمانها و زمینها را جَعَلَ لَكُمْ آفرید برای شما مِنْ أَنْفُسِكُمْ از جنس نفسهای شما أَزْوَاجًا جفتهای که زنان‌اند تا با ایشان انس گیرید و از ایشان اولاد و
اتباع حاصل کنید وَمِنَ الْأَنْعَامِ و خلق فرمود از برای جنس شما چهارپایان أَزْوَاجًا جفتهای گوناگون یعنی از برای هر یک زوجی تعیین فرمود تا سبب
توالد و تناسل باشد يَذْرَؤُكُمْ بسیار میکرداند شما را و انعام را فِيهِ در این تدبیر یعنی در خلق ازواج که منشأ تزاوج و تناسل است و یا بسیار کرداند شما را
در تزوج تا آن توالد و تناسل کرد و چون ایجاد آسمان و زمین و تکثیر خلایق بتزاوج مقدور هیچکس نیست بغیر از ذات احدیت از این جهت بعد از این
میفرماید که لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ نیست همچو او چیزی لفظ مثل در این کلام زاید است مثل تلک لا یفعل کذا چه بدلایل عقلیه و سمعیه او را مثلی نیست تا
چیزی کند که مانند مثل او باشد پس لیس کمثله شیء در معنی لیس کالله باشد و گویند که مثل بمعنی صفت است و معنی آنستکه نیست مانند صفت او را
صفتی زیرا که جمیع صفات نظیر صفات او سبحانه ناقص‌اند پس مانند صفات او نباشند وَهُوَ السَّمِيعُ و او است شنوا جمیع آنچه شنیده میکردد الْبَصِيرُ
بینا هر چه دیده می‌شود لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست خزاین آسمانها و زمینها یعنی خزاین ارزاق سماوی که بارانست و گنجهای ارزاق
زمین که نباتات است در قبضه قدرت او است يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده کرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که خواهد بر وفق مصلحت وَيَقْدِرُ و تنگ
برهر که اراده میکند بر طبق حکمت إِنَّهُ بدرستیکه او سبحانه بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزها از دقایق استحقاق قبض و بسط ارزاق عَلِيمٌ دانا است و بر حسب استحقاق
انزال ارزاق میکند و بعد از تعداد نعمت دنیویه بنعمت اسلام میگوید شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ بیان کرد و روشن ساخت حقتعالی از برای شما از دینی که
بآن متمسک شوید و راه یابید مَا وَصَّىٰ بِهِ آنچه فرموده بود بآن نُوحًا نوح پیغمبر را وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ و آنچیزیکه وحی کرده بودیم بسوی تو وَمَا
وَصَّيْنَا بِهِ و آنچه امر کرده بودیم بآن إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ و این سه پیغمبر را از اصول دین یعنی خدا هویدا ساخت از برای اصول دین که مشترک است میان
نوح و محمد و آنانی که در میان ایشان واقع شده‌اند از ارباب شرایع و آن توحید است و تصدیق بجمیع رسولان و بکتب ایشان و بروز آخرت و مضمون آن وصیت
أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ آنستکه اقامت کنید و بپای دارید دین را که ایمان است بآنچه تصدیق آن واجب شود از اصول دینیه وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ و متفرق و
پراکنده مشوید یعنی اختلاف مکنید در اصول دین اما فروع شرایع مختلف است بجهت اختلاف ازمنه و مصالح کقوله تعالی لكل جعلنا منكم شرعة و
منهاجا كَبُرَ بزرگ است و دشوار و گران عَلَى الْمُشْرِكِينَ بر مشرکان مَا تَدْعُوهُمْ آنچه میخوانی ایشان را إِلَيْهِ بسوی آن از توحید اخلاص و نفی شرک اللَّهُ يَجْتَبِي
إِلَيْهِ خدای تعالی برگزیند بسوی آنچه تو میخوانی ایشان را از دین اسلام مَنْ يَشَاءُ هر که را میخواهد از آنکسانی که مطیع و منقاد دین‌اند یا برمی‌انگیزد برای رسالت
آن را که اراده کند وَيَهْدِي و راه نماید بتوفیق و ارشاد إِلَيْهِ بدین حق مَنْ يُنِيبُ هر که را که باز کردد بحق و روی آورد بسوی وی یعنی هر که از همه اعراض
کند و او را خواهد او سبحانه راه راست با او نماید یا آنکه راه بهشت با او نماید و ثواب دهد هر که را که بنیت خالص باو رجوع کند وَمَا تَفَرَّقُوا و پراکنده
نشدند اهل ادیان و ملتها از امم پیغمبران چون عاد و ثمود و اصحاب ایکه و غیر ایشان از دین بر نگشتند إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ مگر پس از آنکه آمد
بدیشان از اخبار پیغمبران مثل آیات توریة و انجیل بعد از علم ایشان بآنکه تفرق محض ضلالست و بر هر تقدیر متفرق شدند و برگشتند از ایمان بَغْيًا
از روی ستمکاری و جباری که واقع شده بود بَيْنَهُمْ میان ایشان یا از روی طلب جاه و ریاست یا بر وجه حسد بردن بر پیغمبر و گویند مراد از آن بعد از هلاک
کافران بعذاب طوفان بر یک ملت بودند و چون پدران ایشان بمردند اختلاف در میان ایشان واقع شد و نزد اینحال پیغمبران بر ایشان مبعوث شدند
ایشان بجهت بغی و تجبر و حسد با ایشان نگرویدند و یا آنکه اهل کتاب‌اند که از آن حضرت در رسالت اختلاف نکردند و در حق حضرت مگر بعد از آنکه با ایشان
آمد طریق علوم بر صحت بعثت حضرت و صحت نبوت او پس عدول کردند از نظر کردن در آن بجهت ظلم و عداوت و حسد و حرص در طلب دنیا کقوله و ما تفرق الذین
اوتوا الكتاب الا من بعد ما جاءتهم البینة وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نبودی سخنی پیشی کرفته در تأخیر عذاب مِنْ رَبِّكَ از نزد پروردگار تو إِلَىٰ
أَجَلٍ مُسَمًّى تا مدت نام برده شده و مقدر گشته لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان باستیصال کافر مطلق و نجات مؤمن بحق وَإِنَّ الَّذِينَ
أُورِثُوا الْكِتَابَ و بدرستیکه آنانکه داده شده‌اند کتاب یعنی قرآن مِنْ بَعْدِهِمْ از پس امم ماضیه که قوم نوح و ابرهیم و عیسی بودند مراد یهود و نصاری

میسازد
میکند

زمان آنحضرت اند که از پس آبا و اجداد خود قران یافتند و مراد مشرکان عرب اند که از پس اهل کتاب قران بایشان نازل گشت و ایشان لفی شکّ منه هر آینه
در شکّ اند از قران یا از دین ما یا از پیغمبر مریب شکی بریبت افکننده که ظن است یعنی ظن غالب ایشان است که قران یا دین اسلام عین حق است فلذلک پس
بجهة این تفرق و اختلاف که از ایشان زایل شود فادع و استقم و مستقیم باش بر دعوت نبوة و تبلیغ طریق شریعت کما امرت همچنانکه مامور شده باین یعنی عمل بمقتضا
امر الهی کن و لا تتّبع اهواءهم و پیروی مکن هوای مختلفه و ارزوهای باطله ایشان را در تبلیغ او در که ولید مغیره با حضرت رسالت گفت از دین و دعوة
خود رجوع نمای تا همه مالهای خود را بتو بخشم و شیبة بن عتبه گفت اگر از دین خود برگردی دختر خود را بنکاح تو در آورم حق تعالی امر فرستاد که بر تبلیغ دعوة
توحید ثابت قدم باش و بر دین اسلام استقامة نمای و متابعة اهوای باطله ایشان مکن و قل امنت و بگو که گرویده ام بما انزل الله بانچه فرو فرستاده
است خدای من کتاب از جنس کتاب یعنی کتابی که بر من و انبیای سابق نازل شده ایمان آورده ام بر مضمون انها که امر است بتوحید و اخلاص و تبرّا از
شرک پس چگونه تابع شما شوم و امرت و دیگر امر کرده شده ام یعنی مرا فرموده اند لاعدل بانکه عدل کنم و طریقة سویه مرعی دارم بینکم میان شما یعنی جمیع
اشراف و اراذل را بدین توحید خوانم و اصلا از تبلیغ دعوت و ادای احکام شریعت منحرف نشوم و نیز بگوی که شما معترفید بانکه الله ربّنا و ربّکم
خدای افریدگار ما و پروردگار شماست لنا اعمالنا ما راست جزای کردارهای ما و لکم اعمالکم و مر شماراست پاداش عملهای شما لا حجّة بیننا
و بینکم و هیچ خصومتی نیست میان ما و میان شما از انکه بجهة ظهور حق احتجاج و خصومة را مجال نماند پس اگر کسی بخلاف و اختلاف میل کند بر سبیل
عناد و مکابره خواهد بود بعد از ان در تهدید کفار میفرماید که بگو بایشان الله یجمع بیننا خدای جمع کند میان ما در روز قیامة و انتقام ما از شما
بکشد و الیه المصیر و بسوی اوست بازگشت همه اهل حق را بدرجات رضوان رساند و اهل باطل را بدرکات نیران و الذین یحاجّون و انانکه
مخاصمه میکنند از کفار و مجادله می ورزند با پیغمبر و سایر مسلمانان فی الله در دین خدای من بعد ما استجیب له از پس انکه اجابت کرده شده باشد
یعنی اجابت کرده باشند مر قول خدای را در روز میثاق و بربوبیت معترف گشته بجهة حقد و حسد بوی نگرویدند مراد یهود و نصاری اند که بعد از
استماع نعوت حضرت رسالت در توریة ایمان آوردند حجّتهم داحضة حجة ایشان بر رد نبوة او باطل است و زایل عند ربّهم نزد پروردگار ایشان
عناد محض و محض عناد است و علیهم غضب و برایشان است غضب خدای بجهة مجادله کردن در ابطال حق و لهم عذاب شدید و مر ایشانراست عذابی سخت که اتش
دوزخ است مجاهد گفته که محاجة ایشان آن بود که میگفتند کتاب ما پیش از کتاب شماست و رسول ما پیش از رسول شما پس ما بهتریم از شما الله الذی
خدای بچنانکست که انزل الکتاب فرو فرستاده جنس کتاب یا قران را از اسمان بالحق براستی و درستی و خبر از اخبار ماضی و یاد از اوامر و نواهی و
سایر فرایض احکام الهی و المیزان و انزال فرمودن طریق شرع را که عدالة حقیقی است تا بندگان در جمیع امور سویّة مرعی دارند و گویند ترازو وی
معروفست که بان چیزها را بسنجند پس مراد بانزال امر کردن او سبحانه است بان و تعلیم کیفیت وزن اشیا بان تا حیفی در بیایع و مشتری واقع نشود و ما
یدریک و چه چیز دانا کرد ترا ای مکلف و چه شناسا ساخت ترا بر قیامة و چه دانی لعلّ الساعة قریب شاید که وقت قیام قیامة قریب نزدیک بود
لعل در کلام خدای نازل منزله یقین است یعنی البتّه ساعتی که در ان قیامة قایم کردد نزدیک است پس بتبعیت کتاب خدای کن و بشریعة او که محض عدل
است عمل کن پیش از مفاجاة روزی که اعمال تو در موازین قسط سنجیده شود و حکمة در اخفای وقت قیامة ان است که تا بندگان همیشه خوف را شعار خود
سازند و بتوحید مشغول باشند چه اگر وقت قیامة معلوم باشد ایشان پیش از وقوع ان بقبایح مشغول شوند و اعتماد بر تلافی ان کنند بتوبه در حین
وقوع قیامة یستعجل بها شتاب زدگی میکنند بها بساعة قیامة یعنی بامدن ان از روی استهزا و تکذیب الذین لا یؤمنون بها انانکه منکر اند بان و
الذین امنوا و انانکه گرویده اند بخدا و تصدیق بخاتم الانبیا نموده اند مشفقون منها ترسان و هراسانند از قیامة بجهة عدم علم ایشان بعواقب امور
خود از محاسبه و مجازات و یعلمون انها الحق و میدانند که امدن قیامة راست است و محقق الوقوع الا ان الذین بدانید بتحقیق که انانکه یمارون
مجادله و مخاصمه میکنند از روی انکار فی الساعة در امدن قیامة لفی ضلال بعید هر اینه در گمراهی اند دور از صواب چه دلالة کتب انبیا بر وقوع
قیامة ظاهر است الله لطیف بعباده خدای بسیار نیکوکار است بر بندگان بوجهی که از کثرة و فور ان عقول با دراک کلیات ان قاصرند و اوهام بر
جزئیات ان عاجز و نزد بعضی لطیف بمعنی باریک بین است و دوربین است بوجهی که از جمیع مخفیات امور و اسرار صدور باخبر است و مراد بلطیف در این
مقام ایصال منافع است ببندگان بر طریقی که در یافتن ان دقیق باشد بر ایشان ابن عباس فرموده که لطیف یعنی مهربان و نوازنده است شیخ جنید را گفتند
که لطیف بچه معنی است فرمود انکه با دوستان لطف کند تا دوا بیند و با دشمنان لطف نماید تا اشنا شوند و باصطلاح متکلمین لطف فعلی است که مکلف
بسبب ان بطاعة اقرب باشد و از معصیت ابعد هر لطف که باعث طاعت باشد ان را توفیق گویند و اگر زاجر معصیت باشد ان را عصمة خوانند و در کشف
معنی لطف بر این وجه اورده که نعمة خود دهد و شکر بقدر بنده خواهد و بعضی گفته اند که لطیف انست که علم شاملش محیط غوامض مصالح بود و حکمة
با هره اش مشتمل بر عواید منافع و از اینجاست که یرزق من یشاء روزی می دهد هر کرا میخواهد بر حسب مصلحة خفیه بر مخصوص می سازد هر یک
از بندگان را بنوعی از نعمة و صنفی از مکرمة که مقتضی حکمة او باشد همچنانکه یکی را ولد عطا میفرماید و دیگری را نعمتی که صاحب ولد نداده و بی هد حاصل که
همه بندگان مرزوقند و هیچکدام از خان احسان او خالی نیستند پس هر یکی را بنوعی از نعمة محظوظ و بهره مند میدارد و اگر چه در ضیق و وسعة و قلة و کثرة
تفاوت مراتب اند و هو القوی و اوست بسیار توانا در لطف و مرحمة العزیز غالب و دارا در وجه حکمة و مصلحة که هرگز گرد مغلوبیت بر دامن کبریای
او ننشیند من کان یرید هر که باشد که اراده نماید و در بنا حرث الاخرة کشت اخرت را یعنی عملی که موجب ثواب اخرة او باشد پس بجهة این در اینرا سرّ

بقدر

مرزوقند

تخم ایمان در زمین دل بکارد و به آب عمل صالح آن را پرورش دهد و ثمره او را در عرصه قیامت بردارد نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ بیفزاییم مر او را در کشت خیر او یعنی
بدهیم آن را بعوض از ده تا هفتصد و زیاده بران وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ و هر که باشد که خواهد حَرْثَ الدُّنْيَا کشت دنیا را یعنی مقصد اصلی او از آن
حصول امتعه دنیویه باشد نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را بعضی از دنیا بر حسب حکمت و مصلحت وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ و نیست مر او را در سرای آخرت مِنْ نَصِيبٍ هیچ
بهره مراد مشرکانند که همت ایشان مصروف است بر جمیع امتعه دنیویه حاصل که هر که از برای آخرت عمل کند در عمل خود موفق شود و میامن برکات او بر وفق کار
او رسد و در آخرت حسنات او مضاعف گردد و هر که عمل او برای دنیا باشد روزی مقدر باو رسد اما بر آن وجهی که مدعای او باشد و او را در آخرت هیچ
حظی و بهره نباشد و گویند که این آیه در حق اهل جهاد واقع شده که بعضی از ایشان که منافق بودند بقصد غنیمت بغزا میرفتند و جمعی که اهل ایمان بودند
بقصد ثواب جهاد میکردند حقتعالی فرمود که هر که جهاد بقصد ثواب کند او را باشد سهم غانمین و ثواب آخرت و هر که قصد غنیمت نماید محروم نماند بلکه
سهمی که نصیب او باشد باو رسد ولیکن او را از ثواب آخرت هیچ نصیبی نباشد و مرویست از حضرت رسالت که هر که بنیت آخرت کاری کند حقتعالی در دنیا
پراکندگیهای او را مجموع کند دل او را توانگر و بی نیاز گرداند و او را از عزت دنیا او اقبال کند و هر که بنیت دنیا عمل کند حقتعالی جمعیت او را پراکنده
بدل کند و فقر را نصب العین او سازد و چیزی از دنیا باو نرسد مگر آنچه از برای او مقدر شده باشد و حسن بصری گفته که چون دنیا تابع آخرت است بدون
عکس پس هر که از برای آخرت کار کند ثواب اخروی رسد و دنیا نیز بتبعیت او باو رسد و هر که از برای دنیا عمل کند نصیب دنیا باو رسد و او را
هیچ حظی از ثواب آخرت نباشد بعد از آن در توبیخ کفار میفرماید که أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ بلکه اهل کفران را انبازانند یعنی شریکان ایشان شیاطین اند که در انواع
معاصی شریکان ایشانند شَرَعُوا لَهُمْ وضع کرده اند برای ایشان یعنی آراسته اند در قلوب ایشان مِنَ الدِّينِ از کیش باطل و طریق مضل مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ
آنچه اذن نداده و نفرموده بان خدای از شرک و انکار بعث و عمل برای دنیا و تحریم بحیره و سایبه و امثال آن وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ و اگر نه سخن حق نبودی
که آن قضای سابق است بتاخیر مکافات یا اگر نه سبق وعده بودی بانکه فصل یعنی حکم بحق میان ایشان در روز قیامت است لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر اینه حکم کرده
شدی میان کافر و مؤمن یا میان مشرکان و شرکا هر یک جزا یافته بودندی فراخور کردار خود وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بدرستیکه ستمکاران که کافرانند لَهُمْ مر
ایشان راست در روز قیامت عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک که منقطع نباشد تَرَى الظَّالِمِينَ بینی مشرکان را در روز قیامت مُشْفِقِينَ ترسان و ترسناک
مِمَّا كَسَبُوا از جزای آنچه کرده باشند از انواع قبایح وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ و حال آنکه جزای اعمال قبیحه ایشان فرو آینده و رسنده بایشان خواه از آن هراسان باشند م
باشند یا نه چه سود خوف دفع عذاب ایشان نشود وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ
در مرغزار بهشتها یعنی در مواضع خوشتر از نزهتهای بهشت از حیثیت انواع اشجار مخضره و نباتات ناضره لَهُمْ مر ایشان راست در بهشت مَا يَشَاءُونَ
آنچه خواهند و آرزو کنند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار خود مراد قرب رتبت است نه قرب مسافت ذَلِكَ آنچه مذکور شد از اصناف کرامت اهل بهشت هُوَ الْفَضْلُ
الْكَبِيرُ آنست فضل بزرگ و نعمت بیشمار که در جنب آن نعیم فانی دنیا بغایت حقیرست بی اعتبار ذَلِكَ آن ثواب عظیم الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ آنست که مژده میدهد
خدای بان عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا بندگان خود را که ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته تا بسبب آن سرور و بهجت بر
مراسم عبادت افزایند و در وظایف طاعت جد و جهد بتقدیم رسانند و در کشاف و غیره مذکور است که در وقتی انصار اظهار افتخار میکردند بر قریش
ابن عباس و بروایتی عباس مر ایشان را گفت که ما را فضیلت بیشتر است بر شما رسول صلعم چون این بشنید بمجلس ایشان در آمد فرمود ای معشر انصار شما ذلیل
بودید خدای تعالی بواسطه من شما را عزیز و ارجمند کرد آیا نه گفتند بلی یا رسول الله فرمود نه شما گمراه بودید حقتعالی بسبب من شما را هدایت داد گفتند بلی یا رسول
الله فرمود چرا جواب من نمیدهید گفتند چه گوییم یا رسول الله فرمود در جواب من بگویید که نه قوم تو اخراج کردند ترا و براندند از نزد خود و ما ترا جای
دادیم و پناه خود دادیم نه قوم تو تکذیب تو کردند و ما تصدیق تو نمودیم و نه ترا مخذول ساختند و ما ترا نصرت دادیم و بر همین طریق حضرت تعداد
صفات جمیله ایشان مینمود تا که همه بزانو در آمده گفتند یا رسول الله تن و جان و مال ما فدای تو باد همه مالها که داریم از آن خدا و رسولست اگر اجازه فرمایی
اموال خود را بطیب نفس بخادمان عتبه عالیه تسلیم کنیم تا در حوایج خود صرف نمائی و خاطر عاطر را از ممر اخراجات فراغتی حاصل شود این آیه آمد که قُلْ بگوی
محمد مر اهل ایمان را که لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا نمیخواهم از شما بر تبلیغ احکام الهی مزدی و از برای امر معروف و نهی از منکر توقع اجری از شما ندارم و هیچ پیغمبری
نیز از برای دعوت از امت خود طلب مزدی نکرده ثعلبی از قتاده نقل کرده که جمعی از مشرکان در مجمعی نشسته با یکدیگر میگفتند که هیچ میدانی که محمد بدین
دعوت طمع مزدی دارد این آیه نازل شد که بگو من بر دعوت اسلام از شما هیچ مزدی نمیطلبم إِلَّا الْمَوَدَّةَ مگر طلب میکنم از شما دوستی ثابت متمکن
فِي الْقُرْبَى در اهل قرابت یعنی همین توقع دارم که خویشان نزدیک مرا دوست دارید و تعظیم ایشان را از جمله واجبات شمرید و مراعات ایشان از لوازم
دانید و ایشان را بدست و زبان مرنجانید فی الحقیقت این مودت نه اجر تبلیغ است زیرا که چون هیچ بطنی از قریش نیست مگر در رشته قرابت ایشان بانحضرت منتهی
منتهی می شود پس حقیقت حال مودت قرابت انحضرت راجع بمودت قرابت ایشان باشد و دیگر آنکه مودت اهل بیت پیغمبر تکلیفی است از جانب خدای تعالی که بندگان
تا بدان مستحق ثواب شوند پس چگونه آن اجر تبلیغ بود و نیز در کشاف آورده که چون این آیه نازل شد صحابه از پیغمبر صلعم پرسیدند که یا رسول الله مَنْ قَرَابَتُكَ
الَّذِينَ وَجَبَتْ عَلَيْنَا مَوَدَّتُهُمْ یعنی اقارب تو که حقتعالی مودت ایشان را بر ما فرض کرده چه کسانند فرمود که علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین ع
و ثعلبی که از مشاهیر اهل سنت است و در دیگر آورده که مراد از اقارب سید انبیا که مردمان مامورند بمحبت ایشان علی بن ابی طالب است و حسن و حسین و ائمه
و فاطمة ع
معصومین علیهم السلام و شهر بن حوشب از ام سلمه روایت کند که سید انبیا روزی بحضرت فاطمه زهرا گفت که ای نور دیده من شوهر خود و هر دو فرزند خود

که حسن و حسین اند نزد من آورید فاطمه ایشان را بیاورد چون حاضر شدند سر و دعا گلیم بر ایشان انداخت و فرمود که خداوندا اینها اهل بیت محمد اند ایشان (من اند)
بصلوات و برکات خود بنواز و بر ایشان رحمت کن ام سلمه گوید چون این دعا از سید انبیا شنیدم گوشهٔ گلیم برداشتم و میخواستم که در زیر آن گلیم بدرایم حضرت رسول
از دست من بستد و بکشید و دو نوبت فرمود ای ام سلمه تو در نیکوکاری اما ترا آن نداری که در مقام و منزلت اهل بیت من باشی و کواشی در تفسیر
خود که موسوم است بتبصره از ضحاک و عکرمه که از مشاهیر مفسران اند نقل کرده که معنی این است که ای محمد بگوی که من از برای ارشاد شما بمعروف و نهی
شما از منکر مزدی نمیخواهم و اجری طمع ندارم اما میخواهم که شما ملاحظهٔ خواطر من کرده احترام اقارب من کنید بر وجهی که باید و شاید و تعظیم ایشان را بر وجهی مرعی
دارید و اینان اقارب من علی بن ابی طالب است و فاطمه و حسن و حسین و ذریت این هر دو پس بنا بر این روایت ذریت حسن و حسین نیز از اقارب باشند و محبت
ایشان نیز بر خلق فرض و واجب صاحب کشاف در کشاف ذکر کرده که مؤید قول مذکور است آنچه زید بن علی از جد خود امیرالمؤمنین علی روایت کرده که آنحضرت

اول کسی که

گفت که من برسول خدا شکایت کردم از حسد قومی که بر من حسد بردند فرمود ای علی راضی نیستی که چهارم چهار کس باشی که در بهشت روند من باشم و تو و فاطمه
و حسن و حسین و زنان ما از چپ و راست ما باشند و اولاد ما از پیش و پس و نیز در کشاف مذکور است که از آنحضرت رسالت مرویست که بهشت حرام
گردانیده شده است بر کسی که ظلم کند بر اهل بیت من و آزار رساند بر عترت من و هر که نیکوئی کند بیکی از اولاد عبدالمطلب و او را مکافات نتوان
کرد پس من مکافات او خواهم کرد بدان عمل وقتی که ملاقات کند بمن در روز قیامت و ثعلبی که از اصحاب حدیث است و از مشاهیر اهل سنت است در ابطال
قول آنکس که گفته این آیه منسوخ است در تفسیر خود آورده که محبت و مودت اهل بیت از اصول دین و ارکان اسلام است و خلاف این کفر است و ناصبیت است و منشاء
خروج از اسلام و مستلزم نار جحیم پس چگونه آن منسوخ باشد و دلیل بر این آنست که عبدالله بن حامد اصفهانی باسناد خود روایت کرده از جریر بن عبدالله البجلی که
حضرت رسول فرمود که هر که بمیرد بر دوستی آل محمد شهید مرده باشد و تائب مغفور و کامل الایمان و مرحوم باشد و ملک الموت او را مژده دهد ببهشت و در
در ناز و نعمت باشد همچنانکه عروسی را که بزینت تمام بخانهٔ شوهر برند و هر که بمیرد بمحبت آل محمد دو در از بهشت برای قبر او بگشایند و قبر او زیارتگاه
ملائکه رحمت باشد و بحسنات بهشت رود و هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد روز قیامت در میان هر دو چشم او نوشته باشد که آئس من رحمة الله این نومید است
از رحمت خدا و هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد کافر مرده باشد و بوی بهشت را نشنود چون دوستی اهل البیت باین مرتبه بود پس منسوخیت این مذکوره خلاف

التنزیل

باشد و محال و مزد ادای رسالت نبود در کتاب شواهد مرفوع با بوامامه باهلی مذکور است که گفت که حضرت رسول فرموده که حقتعالی انبیا را از شجرهای
مختلف خلق نمود و من و علی را از شجرهٔ واحده ایجاد نمود من اصل آن شجره ام و علی فرع آن و فاطمه شکوفهٔ آن و حسن و حسین میوهای آن و شیعیان اوراق
آن هر که متمسک شود بغصنی از اغصان آن ناجی گردد و هر که از آن منحرف گردد در هاویه افتد و اگر بنده که محبت ما را در نیافته باشد هزار سال
در صفا و مروه عبادت کند و هزار سال دیگر که از کثرت عبادت مانند مشک کهنه شود حقتعالی سرنگون او را بدوزخ اندازد آنگه این آیه تلاوت فرمود
قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و زاذان از امیرالمؤمنین روایت کرده که آنحضرت فرمود که در آل حم عسق آیتی نازل شده در شان ما که هر که حفظ
مودت ما نکند از اهل ایمان نباشد پس این آیه تلاوت فرمود که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة و هر که کسب کند نیکی
را یعنی چیزی که موجب ثواب باشد نزد له زیاده کنیم مر او را فیها در آن حسنه حسنا نیکوئی یعنی مضاعف سازیم ثواب بخشش را ان الله غفور
بدرستیکه خدای آمرزنده است مر سیئات بندگان را شکور جزا دهنده طاعت مطیعان را بتوفیر ثواب و تفضیل دادن بر ایشان زیاده بر قدر استحقاق
ابو حمزه ثمالی از سدی نقل کرده که اقتراف حسنه مودت اهل البیت علیهم السلام است و مرویست که امام حسن بن امیرالمؤمنین علی روزی در اثنای خطبه فرمود
که من از آن اهل بیتم که حقسبحانه و تعالی مودت ایشان را فرض نموده بر هر که مسلمان است پس این آیه را تلاوت نمود و آنگه فرمود که اقتراف حسنه مودت ماست
که اهل بیتیم و اسمعیل عبدالخالق از امام جعفر صادق روایت کرده که این آیه نازل شده در حق ما که اهل بیتیم و ذکر غفران و شکر بعد از اقتراف مودت
اهل البیت دلالت صریح دارد بر مغفرت خطایای محبان اهل البیت و قبول ایشان و لهذا در حدیث وارد شده که حبنا اهل البیت یحط الذنوب عن العباد
کما یحط الریح الشدیدة الورق عن الشجرة یعنی دوستی ما که اهل بیتیم میریزاند گناهان را از بندگان همچنانکه میریزاند باد سخت برگ را از درخت آورده
اند که چون آیه فرض مودت فرود آمد گروهی که در اعتقاد راسخ نبودند رسول را متهم ساختند باین که مراد از مودت آنستکه مردمان را با اهل بیت خود ترغیب
مینماید تا در حکومت و امامت مطیع و منقاد ایشان باشند شوند حقتعالی در قول ایشان فرموده که بخنانست که ایشان گمان میبرند که محمد این سخن را بر خود افترا

شان که محمد بر ما افترا کرده است

کرده ام یقولون افتری بلکه میگویند علی الله کذبا بر خدای دروغ را در عدم انزال این موده فان یشاء الله پس اگر خواهد خدای یختم علی قلبک
مهر نهد بر دل تو و قرآن را بر تو فراموش گرداند اگر قصد افترا کنی پس نزد این خیال چگونه قادر باشی بر افترا و مثل این است و لو تقول علینا بعض الاقاویل
لاخذنا منه بالیمین و نزد مجاهد و مقاتل معنی آنستکه اگر خواهد خدای مهر نهد بر دل تو بحیثیتی تا از ایذا و اسناد سحر و افترا متغیر نگردی و یمح الله الباطل
و محو کند خدای و نابود سازد کجی و ناراستی را و یحق الحق و ثابت گرداند حق را بکلماته بسخنان خود که وحی است یا بقضای که خلاف آن نشود
در نصرت دادن تو بر ایشان چنانکه در جای دیگر فرموده که بل نقذف بالحق علی الباطل انه بدرستیکه خدای علیم بذات الصدور داناست بمضمرات
در دلهاست یعنی صدق و مظنه افترای ایشان بر او پوشیده نیست پس بر حسب اعتقاد نیک و بد هر را جزا خواهد داد عبدالله عباس گفته چون
خدای این فرمود اهل افترا از آن اندیشه ناصواب پشیمان شده بنزد جناب نبوت مآب آمدند و بر دست و پای آنحضرت افتادند و گفتند ما گواهی میدهیم
که تو راست گوئی در جمیع اقوال و ما از این اندیشه بد توبه کردیم و تجدید ایمان نمودیم این آیه آمد که وهو الذی و او آنکس است که بمحض تفضل یقبل

التوبة

التوبة قبول میکند توبه را عن عباده از بندگان خود یعنی هرگاه بازگردند از گناهان و نادم گردند و عزم جزم بر عدم عود کنند توبه او را میپذیرد
و یعفو و در میگذرد عن السیئات از بدیها اگرچه ذنوب کبیره باشد یعنی بعد از توبه جمیع جرمهای ایشان در میگذرد و یعلم و میداند ما تفعلون
آنچه میکنید از نیکی و بدی و حفص بتاء میخواند یعنی خدای میداند آنچه شما میکنید از گناه و توبه پس هر یک را بجزا و سزای خود میرساند بدانکه توبه عبارتست از
ندامت بر معاصی ماضیه و عزم بر عدم عود در زمان مستقبل و آن باجماع امت واجب است بجهت وجوب ندم بر امر قبیح و بر اخلال واجب بجهت وجوب دفع ضرر که آن
عقابست یا وقوع خوف آن و چون دفع ضرر واجب است پس چیزی که دافع ضرر باشد نیز واجب باشد جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که اعرابی در مسجد
رسول آمد و دو رکعت نماز بگذارد و گفت اللهم انی استغفرک واتوب الیک امیر المؤمنین ع فرمود ای اعرابی سرعت زبان باستغفار توبه کذابانست توبه مکن بآنسان
این نوع توبه توبه کن گفت یا امیر المؤمنین توبه بچه معنی است فرمود که اسمی است که مشروطست بر شش شرط ندامت از گناه گذشته و قضا کردن فرایض و
رد مظالم با صاحب خود و اذابه نفس در طاعت همچنانکه تربیت داده در معصیت و چشانیدن نفس تلخی عبادت همچنانکه چشانیده با او شیرینی معصیت
و گریه بدل هر خنده که از تو صادر شده و شبهه نیست در آنکه این شرط کمال توبه است یا که در تحقق اصل توبه ندامت بر معصیت گذشته و عزم بر عدم عود
در زمان آینده کافی است ابو هریره از پیغمبر ص روایت کرده که حقتعالی بتوبه بنده مؤمن فرحناکتر است از کسی که چیزی گم کند و بیابد و زنی نازاینده که
فرزند آورد و تشنه که آب بیابد و هر که توبه نصوح کند حقتعالی گناهان او از یاد کرام الکاتبین ببرد و از بقاع سموات و ارضین دفع نماید و یستجیب
الذین امنوا و اجابت کند دعای آنها را از برای آنانکه گرویده باشند و عملوا الصالحات و کرده باشند عملهای پسندیده اگر مصلحت و حکمت مقتضی آن باشد
و یزیدهم و زیاده گرداند ایشان را در مسئول من فضله از فضل عمیم خود والکافرون و ناگرویدگان لهم عذاب شدید مر ایشانراست
عذابی سخت که دوام آنست در کمیت و کیفیت بدل آنچه مؤمنان را عطا کرده باشد از ثواب و تفضل ابدی از ابراهیم ادهم پرسیدند که چیست ما را
که دعا میکنیم آن را نمی یابیم گفت زیرا که حقسبحانه و تعالی شما را میخواند و شما اجابت نمیکنید پس این آیه را برخواند که و یستجیب الذین امنوا از ابن
عباس نقلست که معنی آنست که حقتعالی از شفاعت میدهد ایشان را در حق برادران مؤمنان و زیاده میگرداند ایشان را از فضل خود بآنکه
قبول شفاعت ایشان میکند در حق برادران مؤمن مروی است از پیغمبر ص که مراد بزیادتی قبول شفاعت مؤمن است در حق شخصی که مستوجب نار باشد در دنیا
با شفیع خود احسان نموده باشد از خباب بن ارت که از اصحاب صفه است روایت کرده اند که او گفت چون مالهای بنی قریظه و بنی نضیر و بنی قینقاع را مشاهده
کردیم در خواطر ما گذشت که چه باشد توانگر شویم تا از دست فقر و فاقه خلاص یابیم در رحمت کشاده مردمان را نیز از آن محظوظ گردانیم این آیه آمد که ولو
بسط الله الرزق و اگر بگستراند خدای و فراخ ساختی روزی را لعباده برای بندگان خود لبغوا هر آینه از طریق اقتصاد بیرون رفتندی فی
الارض در زمین و استعلا و استیلا و تکبر لازم حال خود می ساختند و کبر و فساد را پیشه خود میکردند و این خاصیت در اکثر طباع است نه در همه آن
و لهذا بعضی از صلحای امت با وجود کثرت مال خللی در اعمال و انحرافی در اطوار ایشان پیدا نمی شود بلکه در طریق عبادة کما ینبغی سلوک میکنند و زیادتی
اموال ایشان مانع عبادة ایشان نمی شود چون اکثر مردمان که تربیت نفس بهیمی و سبعی بر ایشان غالب است بجهت هوای نفس و هوس مایل دنیا اند و در
این باب قول لبید است پس اگر حقتعالی بر ایشان بسط روزی فرمودی باغی و طاغی شدندی پس بجهت این طریقه بسط را مسدود ساخته و بر وفق حکمت
قسمت ارزاق فرموده که ولکن ینزل بقدر و لکن فرو میفرستد روزی را باندازه ما یشاء آنچه میخواهد یعنی بقدر معین که بر وفق مصلحت
و لا خود حال ایشان باشد انه بعباده بدرستی که خدای ببندگان خود خبیر داناست باحوال ایشان بصیر بینا بصلاح ایشان یعنی احوال و اوضاع همه
ایشانرا میداند و می بیند پس هر کرا بر وفق مصالح خود روزی میدهد انس بن مالک از حضرت رسالت ص روایت کرده که جبرئیل گفت که حقتعالی میفرماید
که از بندگان من بعضی اند که صلاح ایشان در درویشی است که اگر ایشانرا توانگر گردانم آثار فساد از ایشان صادر شود و برخی اند که مصلحت مقتضی غنای
ایشانست که اگر بضیق معیشت مبتلا شوند حال کار ایشان بتباهی انجامد و جمعی دیگر آنانند که صلاح در بیماری ایشانست که اگر تن درست باشند منشا
فساد ایشان باشد و گروهی دیگر آنانند که حکمت تقاضای تن درستی ایشان میکند که اگر بیمار باشند منشا فساد ایشان باشد طایفه دیگر آنانند
که از من بابی از ابواب عنایت و عبادت میطلبند که اگر بر روی ایشان بگشایم در آن معجب شوند و سرانجام کار خود را بسر حد تباهی کشند پس فقر و
غنا و منع و عطا و قبض و بسط و صحت و مرض بر طبق حکمت و مصلحت من است و هر کس را بآنچه صلاح او در آنست با وی میرسانم و چون معلوم شد که بسط و فقر
بحسب مصالح عباد است پس حکمت در بسط رزق جماعتی که بغی از ایشان صادر می شود آنست که منشا بغی ایشان بسط است بلکه حال ایشان در صدد
بغی در حالت بسط و فقر مساوی است یا آنست که اگر ایشان مبسوط الرزق نمی بود نیز حال ایشان در بغی بدتر میبود و هو الذی ینزل الغیث و اوست
آنکس که فرو میفرستد باران را که معیشت مردم بر آن است در تحطی و خشک سالی من بعد ما قنطوا از پس آنکه نومید شده باشند از آمدن
آن و ینشر رحمته و پراکنده میکند رحمت واسعه خود را که آن برکات غیث و منافع آنست از اثمار و حبوب یعنی باران را در جبال و صحاری منتشر
میگرداند تا منشا نبت نباتات و نشو و ایجاد شود و اقوات عباد از آن حاصل گردد و هو الولی و اوست مولی و کارساز بندگان بنشر رحمت و مدبر
ایشان بارسال مطار در اکناف و اقطار الحمید ستوده شده بر زبان مرتبه کان با جزا دهنده ستایش کنند کان و من آیاته و از جمله نشانهای قدرت
او خلق السموات آفریدن آسمانها و زمینهاست چه آنها بذات و صفات دلالت صریح دارند بر وجود صانع و قادر حکیم و ما بث و نیز از علامات
قدرت اوست آنچه پراکنده است فیهما در آسمانها و زمینها من دابة از جنبش جنبندگان یعنی جمیع آفریدگان و هو و او سبحانه علی جمعهم

ابو هریره رض

والارض م

بر فراهم آوردن ایشان در عرصه حشر بعد از میرانیدن ایشان إِذَا يَشَاءُ هرگاه که خواهد قَدِيرٌ تواناست و متمکن بر آن و غیر او از آن عاجز و ناتوان بعد
از تعداد نعم عظیمه بیان میکند که ایشان معاقب نمی‌شوند مگر بسبب معاصی خود و میگوید که وَمَا أَصَابَكُمْ و هرچه بشما میرسد ای بندگان مِنْ مُصِيبَةٍ
از بلیه و آفت مالی و بدنی فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ بسبب چیزیست که کسب کنند دستهای شما یعنی کسب کرده‌اند شما تا معصیت شماست وَيَعْفُو و عفو
میکند و در میگذرد عَنْ كَثِيرٍ از بسیاری گناهان و این مخصوص است بمجرمان و اگر بیگناهی را مصیبتی رسد از انبیا و اطفال و مجانین او بسبب
زیادتی اجر خواهد بود از حضرت رسالت مرویست که هیچ رگی و عضوی نباشد که بجهد و چوبی که عضوی را بخراشد و سنگی که بر پای آید الا بگناهی
که صاحب آن کرده باشد و مغفرت خدای زیاده است از عذاب وی و در بعضی تفاسیر از حضرت امیرالمؤمنین نقل کرده‌اند که امیدوارترین آیتی
که خدای تعالی بر پیغمبر فرستاد این آیه است زیرا که خبر داده که بسبب بعضی گناه مصیبت میرسانم و از بسیاری عفو میکنم و وی از آن کریمتر است که گناهی
که یکبار عفو کرده باشد در دنیا بار دیگر بر آن عقوبت فرماید در عقبی لیکن از پیغمبر روایت کرده که چون حق تعالی بنده را اراده خیری نماید تعجیل
عقوبت وی کند در دنیا و اگر نه عقوبت آن را در عقبی اندازد وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ و نیستید شما عاجز کنندگان خدا در زمین از
ایصال مصیبت بشما و از تعذیب مستحق وَمَا لَكُمْ و نیست مر شما را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که متولی حفظ باشد و کارساز
شما در دنیا وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که عذاب را از شما دفع نماید در عقبی وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای داله بر اختصاص او بصفاتی که عجز از آن در شریک
نیست الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ کشتیهای جاریست در دریا كَالْأَعْلَامِ مانند کوهها دفع إِنْ يَشَأْ اگر خواهد خدای يُسْكِنِ الرِّيحَ ساکن گرداند بادی را
که سبب رفتن کشتی است و چون آن باد ساکن شود فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ پس گردند آن کشتیها ایستادگان عَلَى ظَهْرِهِ بر پشت دریا و اهل کشتی بسبب
مضطرب شوند إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستیکه در تسخیر ریاح و اجرای کشتیها و ساکن گردانیدن آن لَآيَاتٍ هر آینه دلالتهای واضح است لِكُلِّ صَبَّارٍ
مر هر حبس کننده نفس خود را در نظر کردن آیات خدا شَكُورٍ سپاس دارنده بر نعما او یا مر هر صبر کننده بر ایستادن کشتی و سپاس کننده بر نرم جریان
او و یا بر هیجان امواج و در صفت مؤمنان مخلص است که همت خود را مصروف داشته باشند بر صبر کردن بر مصائب و نوائب و شکر نمودن بر نعما
و سایر عنایات و در حدیث آمده که الایمان نصفان نصف صبر و نصف شکر أَوْ يُوبِقْهُنَّ یا اگر خواهد که هلاک کند کشتیها را یعنی اهالی از غرق شدن
بِمَا كَسَبُوا بسبب چیزی که کرده باشند از معاصی وَيَعْفُ و در گذراند هلاکت را عَنْ كَثِيرٍ از بسیاری از ایشان یعنی اگر خواهد هلاک کند بعضی
را از روی معاجله عقوبت و نجات دهد برحمت دیگری را بطریق عفو و خلاصی دهد مؤمنان را و هلاک میکند کافران را تا انتقام کشد از ایشان وَيَعْلَمَ
الَّذِينَ يُجَادِلُونَ تا بدانند آنانی که خصومت میکنند فِي آيَاتِنَا در دلایل قدرت ما مَا لَهُمْ نیست مر ایشان را مِنْ مَحِيصٍ هیچ گریزگاهی از نزول عذاب
فَمَا أُوتِيتُمْ پس آنچه داده شده‌اید مِنْ شَيْءٍ از چیزی که تعلق بدنیا دارد از اموال و اولاد فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا پس آن برخورداری زندگانی دنیاست
یعنی تا زنده‌اید از آن متمتع شوید بعد از موت از دست شما میگذرد و اصلا از آن نفع نمیگیرید وَمَا عِنْدَ اللَّهِ و آنچه نزد خداست از ثواب
آخرت و نعیم جنت خَيْرٌ وَأَبْقَى بهتر است و باقی‌تر از روی نفع و خلوص و دوام آن لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنان را که گرویده‌اند وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ و بر آفریدگار
خود توکل میکنند امور خود را بآن تفویض میکنند وَالَّذِينَ و برای آنانکه يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ پرهیز میکنند از گناهان بزرگ وَالْفَوَاحِشَ
و از کارهای زشت وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ و چون خشم میگیرند بر مردمان بسبب آزار و مکروهی که بایشان میرسانند يَغْفِرُونَ ایشان در میگذرند
از آن و باب عفو آتش غضب خود را می‌نشانند و فواحش جمع فاحشه است از قبح قبایح است مانند شرک و هرچه مثل آن باشد و نزدیک بآنست و مقاتل
گفته که هر چیزیست که موجب حد باشد و عفو در اشیائی است که راجع بنفس عفو کننده باشد چه حقوق الله مانند ارتداد و شرب خمر و زنا و امثال آن مالم
را جایز نیست که از آن عفو کنند وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ و برای آنانکه اجابت کردند مر پروردگار خود را مراد انصار اند که حضرت رسالت ایشان را
بایمان خواند فی الحال بطوع و رغبت قبول آن کردند و منقاد شدند وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشتند نماز را در اوقات خود با شرایط و ارکان
و چون ایشان پیش از مهاجرت حضرت رسالت از مکه بمدینه بی مشورت یکدیگر در هیچ امری قیام نمی‌نمودند و بجهة مباحث مشورت بود که در خانه ابو ایوب
جمع شده اتفاق نمودند بر ایمان آوردن بحضرت رسالت و نصرت دادن او و از این جهة حق تعالی در مدح ایشان فرمود که وَأَمْرُهُمْ و کار ایشان شُورَى بَيْنَهُمْ
مشورت کردنیست در میان ایشان یعنی کاری که کنند بصواب دید یکدیگر کنند بجهة فرط تدبر و تیقظ ایشان را بود و اصلا متفرق نشوند در آن وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
و از آنچه عطا کرده‌ایم ایشان را از اموال مباح يُنْفِقُونَ نفقه میکنند در مرضات ما صرف مینمایند از حضرت رسالت مرویست که بدبخت نشود بنده
که بمشورت در امری شروع نماید و نیز فرموده که هیچ مردی مشورت نکند مگر که هدایت کرده شود بطریق صواب وَالَّذِينَ و برای آنانکه إِذَا أَصَابَهُمُ
الْبَغْيُ چون برسد ایشان را بغی و کفار هُمْ يَنْتَصِرُونَ ایشان انتصاف بستانند از دشمنان خود و انتقام بکشند و سر بمذلت و خواری فرو نیارند
و بر که انتقام از کفار فرض است جهاد کردن با ایشان واجب و لازم و این آیه تلاوت نمود و گفت ایشان کراهیت داشته باشند از آنکه نفس خود را ذلیل
کنند تا فساق بر ایشان جرأت نکنند و شبهه نیست در آنکه هرگاه اخذ حق خود کند بدون تعدی از حد تعالی و مطیع مأمور به خواهد بود و هر مطیع
محمود است از عطا منقولست که مراد با ایشان مؤمنان بودند که کفار ایشان را از مکه اخراج کردند و چون حق تعالی تمکین ایشان داد بر ایشان انتقام خود از ایشان
کشیدند و گویند که مؤمنان بر دو صنف اند صنفی شیمه ایشان عفو است و آیه وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ در حق ایشانست و صنفی روش ایشان انتصار است
و این آیه در حق ایشانست پس در باب حد انتصاف میفرماید وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ و پاداش کردار بد سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا کرداریست مثل آن بدون زیاده

عنایات

خواه قصاص جراحت باشد یا قول قبیح و تسمیه جزا سیئه از روی مزاوجت است یا باعتبار سوء مسی او بجزای سیئه فمن عفا پس هر که درگذرد از ستمکاری که از
اهل ایمان باشد و ترک انتقام نماید از او واصلح و باصلاح آورد میان خود و میان عدو خود فاجره پس مزد او فردای قیامت علی الله بر خداست و در تبیان
آورده از حضرت رسالت که روز قیامت منادی ندا کند که هر که او را بر خدای اجری هست گو برخیز و حق خود را از او بستان پس جمعی برخیزند ملائکه
با ایشان گویند شما را بر خدا چه اجر است ایشان گویند ما جماعتی ایم که عفو کرده ایم از کسانی که ظلم کردندی بما پس با ایشان گویند ادخلوا الجنة بغیر حساب داخل شوید
در بهشت بدون حساب اعمال انه لا یحب الظالمین بدرستی که خدای دوست نمی دارد ستمکاران را یعنی کسانی که ابتدا بستم کرده اند کنند و
در انتقام از حد درگذرند ولمن انتصر و هر آینه هر که کینه کشد از ستمکار بعد ظلمه پس از ستم کردن او بان منتصر فاولئک پس آن گروه منتصر
پس از ظلم کردن ظالم بر ایشان ما علیهم نیست بر ایشان من سبیل از هیچ راهی بمعاتبه و معاقبه یا ایشان را گناهی نیست در انتصار انما السبیل جز
این نیست که راه عتاب و عقاب علی الذین بر کسانی است که یظلمون الناس ستم کنند بر مردمان ابتداء و یبغون فی الارض و فزونی جویند در زمین
و از حد درگذرند بغیر الحق بدون حقی و حجتی بلکه بجهة تکبر و فساد اولئک آن گروه موصوف بظلم و بغی لهم مر ایشان راست عذاب الیم عذابی
دردناک که عذاب دوزخ است ولمن صبر و هر که شکیبائی ورزد و تحمل کند بر آزار ظلمه و غفر و درگذرد از مظالم ایشان و در صدد انتقام نباشد
ان ذلک بدرستی که این صبر و غفران او لمن عزم الامور هر آینه از کارهائی است که مجزوم است یعنی جماعتی که موصوفند بکمال ایمان و مزیت احسان قصد
ایشان جزم است بر این نوع کارها و آن از جمله مجزومات و ملزومات میدانند چه هر کس را این قوة نمی باشد که جفا کشند و وفا نمایند ومن یضلل الله
و هر که را فرو گذارد خدای در وادی ضلالت خذلان و نظر لطف از او باز گیرد بسبب جحود و انکار او با وجود ادله ظاهره بر طریق حق و یا حکم بضلالت
او کند و یا او را از راه بهشت گرداند بجزای عقوبت کشد فما له من ولی پس نیست مر او را هیچ دوستی و ناصری که کارسازی او کند من بعده
از پس فرو گذاشتن خدا او را وتری الظالمین و ببینی تو ای بیننده ستمکاران را لما رأوا العذاب هنگام که بر بینند عذاب را در روز قیامة
یقولون گویند در آن ساعة هل الی مرد آیا هست بازگشتن بدنیا من سبیل هیچ راهی تا برویم و در تدارک ما فات کوشیم این کلام از غایت جزع
و فزع گویند و اگر چه دانسته باشند که ایشان را بدنیا رجوع ممکن نیست وتریهم و ببینی کافران را یعرضون که عرض کرده شوند علیها
بر آتش دوزخ خاشعین در حالتی که فروتنان و حقیران باشند من الذل از جهة خواری و رسوائی ینظرون نگاه خواهند کرد بسوی آتش دوزخ من
طرف خفی از نگریستن پنهان یعنی بجهة هول و هیبت آتش دوزخ زهره نداشته باشند که نگاه کنند در آن بلکه بکناره چشم در آن نگرند و ابن عباس
خفی را بذلیل تعبیر کرده یعنی نگریستنی بر وجه مذلت و خواری وقال الذین امنوا و گویند آنانکه گرویده اند در وقت مشاهده عقوبت کافران و حیرت
ایشان ان الخاسرین بدرستیکه زیانکاران الذین خسروا آنانند که زیان کننده اند انفسهم در نفسهای خود واهلیهم و در کسان خود یوم القیمة
در روز قیامت چه بسبب عبادة بتان نفسهای خود را مستحق دوزخ ساختند و بجهة اضلال کسان خود و منع ایمان از ایشان ایشان را مستوجب آتش نیران
گردانیدند و یا آنکه بجهة کفر و شرک از دولت دیدار حوریان خود که بایمان آورده باشند محروم مانند پس در قیامت نه اهل خود را ببینند و نه نفسهای
خود را در آسایش و راحت یابند و گویند مراد با اهل حور العین اند که نامزد ایشان بوده باشند بر تقدیر قبول ایمان الا ان الظالمین بدانید بدرستی
که ستمکاران که مشرکانند فی عذاب مقیم در عذابی که پیوسته و دایم باشد و هرگز بهیچ انقطاع نپذیرد وما کان لهم و نباشد مر مشرکان را
کافران را من اولیاء هیچ دوستان که در دفع عذاب ینصرونهم یاری کنند ایشان را من دون الله بجز خدای یعنی بغیر از خدای هیچکس دیگر
عذاب را از ایشان باز نمیتواند داشت پس همیشه در عقبه عقاب و چنگال نکال گرفتار خواهند بود ومن یضلل الله و هر که را فرو گذارد خدای در ضلالت
و خذلان بسبب جحود و عناد او و یا هر که را از راه بهشت بگرداند یا حکم کند بضلالت او فما له من سبیل پس نیست مر او را هیچ راه رستگاری چون
مال اهل ضلال عقاب است و نکال پس استجیبوا لربکم اجابت کنید مر پروردگار خود را یعنی قبول امر او کنید و بوحدانیت او معترف شوید و احکام
وی را متابعت کنید من قبل ان یأتی یوم پیش از آنکه بیاید روزی لا مرد له باز گردانیدن نیست مر او را من الله از نزد خدا یعنی خدای او را رد
نکند بلکه واقع شود چه او سبحانه بوقوع آن حکم کرده پس بجز آمدن چاره نیست مر روز قیامة است ما لکم نیست مر شما را من ملجأ هیچ پناهی
و گریزگاهی یومئذ که در آن روز ملتجی آن شوید و از عذاب برهید وما لکم و نیست مر شما را من نکیر هیچ انکاری در آنچه کرده باشید یعنی
منکر احوال خود نتوانید شد زیرا که حفظه و کرام الکاتبین در صحیفه اعمال ثبت نموده باشند و اعضا و جوارح شما بدان گواهی خواهند داد پس چگونه
انکار آن ممکن باشد بعد از آن بجهة تسلیه خاطر حضرت رسالت پناه میفرماید که فان اعرضوا پس اگر روی بگردانند مشرکان از اجابت دعوة ایمان فما ارسلناک
پس نفرستاده ایم ترا علیهم حفیظا بر ایشان نگاهبان که با جبار و اکراه ایشان را از کفر باز گردانی و بدایرهٔ ایمان در آری پس از اعراض ایشان اندوهناک مباش
ان علیک نیست بر تو الا البلاغ مگر رسانیدن احکام و تو آنچه شرط ابلاغ است بجا آوردی وانا و بدرستیکه ما اذا اذقنا الانسان چون بچشانیم
آدمی را یعنی عطا فرمائیم بدو منا رحمة از نزد خود بخششی از صحت و غنا فرح بها خوشحال شوند و شادی کنند وان تصبهم و اگر برسد ایشان را
سیئة بدی چون بیماری و تنگدستی و پریشانی بما قدمت ایدیهم بسبب آنچه از پیش فرستاده است دستهای ایشان از اعمال قبیحه فان الانسان پس بدرستیکه
آدمی این هنگام کفور سخت ناسپاس است و اصلا در تفکر در سبب نعمت و نقمه نمیکنند و بعد از ذکر اذاقه نعمت و اصابه بلیت بجهة بیان آنکه قسمت نعمت
و بلیت بمشیت و اراده اوست میفرماید که لله ملک السموات والارض مر خدا راست پادشاهی آسمانها و زمینها یخلق ما یشاء می آفریند

آنچه میخواهد یهب لمن یشاء اناثا هر کرا اراده میکند دختران نه پسران ویهب لمن یشاء الذکور و می بخشد هر کرا اراده میکند پسران نه
دختران او یزوجهم یا جفت میکرداند ایشانرا ذکرانا و اناثا پسران و دختران یعنی هم پسران می بخشد و هم دختران باین طریق که از هر بطنی پسری و از
بطنی دیگر دو دختر یا از بطنی پسری و از بطن دیگر دختری ویجعل من یشاء و میکرداند هر کرا میخواهد عقیما بیفرزند انه علیم بدرستی که خدای
تعالی داناست بمصلحت دادن و ندادن قدیر توانا بانچه می بخشد و منع مینماید پس همه کارها بحکمت و اختیار میکند حاصل که حقتعالی احوال بندکان را
مختلف ساخته است در اولاد بحسب مقتضی مشیت پس بعضی را یکصنف کرامت میکند که ان ذکور است یا اناث و برخی را هر دو صنف عطا میفرماید و جماعة
دیگر را هیچ کدام نمیدهد و تقدیم اناث بر ذکور با وجود شرافت ذکور بر اناث و تقدیم ان بر ان بجهت بیان ... بسبب کثرة اناثیه است یا ذکور بسبب تکثیر
نسل اصبغ بن نباته از رسول صلعم روایت کرده که از یمن و برکت زن است که اول دختر اورده و بعد از ان پسر چنانکه حقتعالی تقدیم اناث بر ذکور نموده اورده
اند که یهودان حضرت رسالت را کفتند چرا خدای تعالی بی واسطه با تو سخن نمیکند تا ترا و نکریم چنانکه با موسی سخن کفت و موسی او را می دید انحضرت
فرموده که سخن او را می شنید اما او را نمیدید بدان امد که وما کان لبشر و نیست و نشاید مر ادمی را ان یکلمه الله انکه سخن کوید خدای با وی بر وجهی که انکس وی را
ببیند بلکه سخن خدای با ادمی نیست الا وحیا مکر بوحی که الهام او سخنی است خفی که بسرعت دریابند بطریق الهام یا بالقای ان در منام چنانکه ما و در از بود
الهام کرده و امر نمودیم ابراهیم را بذبح اسمعیل در منام بقوله او من وراء حجاب یا سخن کوید با وی در پس پرده یا بنوعی که اواز شنوده شود و کس بیده
نشود چنانچه با موسی سخن کفت و او در پس حجاب نور بود در موضع وعده که حقتعالی در شب معراج با حضرت رسالت سخن کفت در ورای دو حجاب
که یکی از زر سرخ بود و دیکری از مروارید سفید و مسافت میانه هر دو حجاب هفتاد ساله راه بود او یرسل رسولا یا بفرستد رسولی را یا بشر که از
جنس ملائکه باشد چو جبرئیل فیوحی پس القای کلام میکند ان رسول با ان بشر باذنه بدستوری خدای تعالی ما یشاء آنچه خواهد خدای انه علی
بدرستیکه خدای برتر است از دیده شدن با بصار و از صفات مخلوق نیست یا غالب است در ایصال وحی حکیم دانا بانچه مقتضی حکمة او ست
پس بر وجه حکمة و مصلحت کاهی بی واسطه سخن میکوید و کاهی بواسطه از عایشه روایت است که کمان بردم مکر پیغمبر را الهی خود دیده پس بهتان عظیم بر خدا
خود نموده فکذلک و همچنین که وحی کردیم به پیغمبران که پیش از تو بودند اوحینا الیک وحی کردیم بسوی تو روحا قرانرا که قلوب باب
حیات مییابد همچنانکه بدن بروح من امرنا بفرمان خود و کویند مراد بروح جبرئیل است یا ملکی اعظم از جبرئیل و میکائیل که در حین حیات انحضرت همیشه
ملازم او بود و از امام محمد باقر و جعفر صادق منقولست که ان ملک بعد از حضرت رسالت باسمان صعود نکرد بلکه ملازم حال ماست و از ما جدا نمی شود تا
حین خروج قایم ما و بعد از انکه او از دنیا ارتحال نماید باسمان رود و بعد از ان ... بر ان حضرت میفرماید که ما کنت تدری نبودی تو که بدانی
پیش از وحی ما الکتاب که چه چیز است قران یعنی قبل از انزال قران علم بان نداشتی ولا الایمان و نمیدانستی دعوة کردن بایمان یا بشرایع و احکام ان
عالم نبودی و اکر چه قبل از بعث بوسیله دلایل عقلیه باصول ایمان عالم بودی ولکن جعلناه و لیکن کردانیدیم کتاب را یا ایمان را نورا روشنائی که نهدی
بهر راه نمائیم بان من نشاء هر کرا خواهیم من عبادنا از بندکان خود کاهی که ایشان با دله واضحه در ان تامل کنند وانک لتهدی بدرستیکه تو بوسیله
وحی ما میخوانی مردمانرا الی صراط مستقیم بسوی راه راست که رساننده است بحق پس در تفسیر صراط میکوید صراط الله الذی له راه راست
خدائی که مر او راست ما فی السموات و ما فی الارض انچه در اسمانها و زمینهاست از روی خلقت و ملکیت الا الی الله بدانید که بسوی خدا
تصیر الامور باز کردد همه کارها خلایق در اخرت و همه کس را فراخور اعمال جزا خواهد داد سهل جعد کوید که وقتی اتش در قرانی افتاده بود و تمام بسوخت الا این
الا الی الله تصیر الامور همچنین مصحفی در اب افتاد و همه محو شد مکر این سورة الزخرف تسع وثمانون ایة وهی مکیة ابی بن کعب
سرور عالم صلعم نقل کرده که جماعتی که سورة زخرف را در دنیا تلاوت کرده باشند در روز قیامت بایشان ندا کنند که یا عبادی لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون
ادخلوا الجنة بغیر حساب ابو بصیر از امام محمد باقر روایت کرده که هر که باین سوره مداومت نماید خدای تعالی او را در لحد از هوام زمین و از فشار قبر ایمن
کرداند تا روز قیامت و چون محشر شود این سوره بصورتی نیز با او اید و او را بفرمان خدای در بهشت در اورد بدانکه چون حقتعالی ختم سورة حمعسق کرد بذکر
قران و وحی را افتتاح این سوره نیز از مضمون مرعی داشته فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم حم والکتاب المبین سوکند باسماء حسنی
که مبادی اسماها این دو حرف مطرز باشد و بقران روشن و هویدا از حیث وضوح معانی بکافه انام یا باعتبار حجج واضحه یا له بر نزول ان از نزد ملک علام
و یا روشن کننده احکام اسلام و استوار سازنده قواعد حلال و حرام قسم بیکر انا جعلناه بدرستیکه ما کردانیدیم این را قرانا عربیا قرانی بلغت
عرب لعلکم تا شاید که شما که اهل عربید تعقلون دریابید از او بفهم معانی ان رسیده و بدان منتفع شوید و یا بسبب وفور اثار فصاحت و کثرت
اطوار بلاغت و جزالت ان بصحت نبوة پیغمبر ما عالم کردید وانه و بدرستی که قران فی ام الکتاب لدینا در اصل همه کتابها که نزد ما ست یعنی در لوح
محفوظ از تغییر و تبدیل لعلی هر اینه بزرکوار است و عالیمقدار از روی اعجاز و فرط فصاحت و جزالت یا از حیثیت منسوخیت کتب سابقه یا بوجوب داشتن عمل
بان تا روز قیامت حکیم محکم کرده شده از تطرق و تناقض و طریان نسخ یا خداوند حکمة بالغه و مظهر حق و ثواب بعد از ان بر سبیل انکار خطاب میفرماید و
با اهل جحود و انکار میکوید که افنضرب ایا باز کذاریم شما را پس باز ببریم یعنی باز داریم عنکم الذکر از شما قران را صفحا باز داشتنی و یا معرض سازیم شما را
از انزال قران و الزام حجت بجهت اعراض کردن شما از ان ان کنتم بجهت انکه هستید قوما مسرفین کروهی از حد بیرون روندکان در روی ضلالت
و غوایت فرو رفتکان یعنی اینکه شما در تکذیب قران افراط و بجهت عناد انکار مینمائید ما از انزال ان باز نخواهیم ایستاد و شما را بخواهیم کذاشت در جهالت

نسخ جمیع کتب سماویه و محفوظ

بلکه بیایی از اخواهیم فرستاد تا شما را الزام حجت نمائیم وَکَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِیٍّ و بسا که فرستادیم از جنس پیغمبران فِی الْأَوَّلِینَ در میان پیشینیان که بصفت
اسراف بودند و بفرط عداوت و جهالت کفر و عناد متصف با وجود این اصرار و انکار ایشان مانع ما نشدند در ارسال رسل بلکه بجهة الزام حجت مکرر را
پیغمبران با ایشان فرستادیم وَمَا یَأْتِیهِمْ و نمی آمد با معاندان مِنْ نَبِیٍّ هیچ فرستاده از نزد ما إِلَّا کَانُوا بِهِ مگر بودند ایشان با او یَسْتَهْزِئُونَ
استهزا میکردند چنانکه معاندان قریش نسبت بتو میکنند فَأَهْلَكْنَا پس هلاک کردیم بسبب استهزا و سخریه گروهی را که أَشَدَّ مِنْهُمْ سخت‌تر از ایشان
این مشرکان بودند بَطْشًا از روی توانائی یعنی جماعتی را که در قوت و شوکت از مسرفان زمان در پیش بودند ایشان را هلاک کردیم و شدت و شوکت
ایشان ما را از تعذیب عاجز نساخت پس باید که ایشان بقوت و شوکت خود مغرور نشوند وَمَضَى و گذشت در قرآن در مواضع متعدده مَثَلُ الْأَوَّلِینَ
قصه پیشینیان که با پیغمبر خود چه عمل کردند و ما ایشان را بچه نوع عذاب کردیم بر سبیل الزام حجت بر مشرکان میفرماید که وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر بپرسی
مشرکان عهد خود را مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ که آفریده است سمانها و زمینها را و ابداع و اختراع آنها نموده لَیَقُولُنَّ هر آینه گویند بر وجه
اعتراف و اذعان خَلَقَهُنَّ الْعَزِیزُ آفریده است آنها را خدائی که غالب است بر همه چیزها بر وجهی که هیچ چیز او را مغلوب نتواند ساخت در ایجاد
مکونات و نیز آن الْعَلِیمُ دانا بمصالح خلق اشیا بر وجه انتظام و اتساق و این مخبر است بر غایت جهالت و ضلالت ایشان چه با وجود آنکه مقرند بآنکه خالق جمیع
اشیا او سبحانه است ترک عبادت او نموده بعبادت بتان که عاجز مطلق‌اند و تخاطب میکنند پس بجهة ادای حجت بر ایشان میفرماید که الَّذِی جَعَلَ خالق
جمیع مبدعات آن خدائی است که گردانید لَکُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را مَهْدًا ساحل گسترده تا مستقر شما باشد وَجَعَلَ لَکُمْ و آفرید و پیدا کرد برای شما
فِیهَا سُبُلًا در زمین راهها که سلوک میکنید در آن لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ تا شاید که شما راه یابید بطریق بلادی که مقصد شما است یا مهتدی شوید بحکمت
صانع بواسطه نظر کردن در آن وَالَّذِی نَزَّلَ و او آن خدائی است که فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر مَاءً بِقَدَرٍ آبی باندازه حاجت بر وفق مصلحت
بلاد و عباد نه بر وجه افراط که سبب غرق باشد چون طوفان نوح و نه بر طریق تفریط که مزارع را کافی نباشد فَأَنْشَرْنَا بِهِ پس زنده کردانیدیم بآن بَلْدَةً
مَیْتًا جایگاه مرده یعنی زمین خشک شده را باخراج گیاه کَذَلِکَ همچنانکه ما این مرده را زنده ساختیم بانبات نبات همچنین تُخْرَجُونَ بیرون آورده خواهید
شد از قبور در وقت نشور پس زنده شده وَالَّذِی خَلَقَ الْأَزْوَاجَ و دیگر خدائی است که آفرید اصناف مخلوقات را کُلَّهَا همه آن را از حیوانات
و نباتات و جمادات و ازواج در حیوانات عبارت از ذکور و اناث است و در نباتات و جمادات انواع متضاده چون شیرین و ترش و تلخ و شور و تر و خشک
و غیر آن و مثل آسمان و زمین و بهشت و دوزخ و شمس و قمر و غیر آن وَجَعَلَ لَکُمْ و پیدا کرد برای شما مِنَ الْفُلْكِ از کشتیها وَالْأَنْعَامِ و از چهارپایان مَا
تَرْکَبُونَ آنچه سوار می‌شوید در بحر و بر لِتَسْتَوُوا تا راست شوید عَلَى ظُهُورِهِ بر پشتهای این مرکوب از کشتی و حیوان ثُمَّ تَذْکُرُوا نِعْمَةَ رَبِّکُمْ پس یاد کنید
نعمت پروردگار خود را إِذَا اسْتَوَیْتُمْ عَلَیْهِ چون راست شوید بر آن یعنی اعتراف کنید بآن نعمت و استعظام آن نموده بحمد آن مشغول شوید وَتَقُولُوا
و بگوئید سُبْحَانَ پاکست از مشابهت و مماثلت مخلوقات الَّذِی سَخَّرَ لَنَا آن خدائی که مسخر گردانید از برای ما و رام ساخت هَذَا این مرکوب را که کشتی
است یا حیوانات تا بمدد مرکوب قطع بحر و بر کنیم وَمَا کُنَّا لَهُ و نیستیم ما مر این مرکوب را بقوت خود مُقْرِنِینَ طاقت دارندگان بر فرمان بردار کردانیدن و
ضبط نمودن آن و چون دابه خالی نیست از سر در آمدن و سرکشی کردن و کشتی از شکستن و غرق شدن پس در مظان اسباب هلاک است از اینجهة بتنبیه بندگان
میفرماید که بعد از تحمید و تسبیح مستعد موت شده بگوئید که وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا بدرستیکه ما در عاقبت کار بسوی پروردگار خود لَمُنْقَلِبُونَ
هر آینه بازگردندگانیم بمرکب جنازه که آخرین مراکب دنیاست از امیرالمؤمنین ع مرویست که چون رسول ص پای مبارک در رکاب نهادی گفتی الحمد لله علی کل
نعمة سبحان الذی خلق الازواج کلها وجعل لکم من الفلک والانعام ما ترکبون تا بقوله الی ربنا لمنقلبون پس سه تکبیر بگفتی و بر بالای چهارپا راست
نشستی عیاشی از امام جعفر صادق ع روایت کرده که ذکر نعمت که در قرآن امر بآن واقع شده است آنستکه بنده بگوید الحمد لله الذی هدانا للاسلام وعلمنا
القرآن ومن علینا بمحمد ص و بعد از آن این سبحان الذی سخر لنا تلاوت کند و در کشاف آورده که حسن بن علی ع کسی را بر مرکب نشست و این سبحان الذی
سخر لنا تا آخر بخواند فرمود آیا شما را باین فرموده اند راکب گفت یا ابن رسول الله پس با چه مامور بیم در اینحال چه چیز است فرمود آنکه یاد کنید نعمت
پروردگار خود را در سواری بعد از بیان مقدار نعمت سر رشته کلام را بذکر احوال کفار کشیده میفرماید که اگر بپرسی از اهل عناد ضلال که خالق
آسمان و زمین کیست معترف شوند باو سبحانه و بخالقیت او جل جلاله وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا و با وجود اینحال بگردانند یعنی حکم کنند از
برای او سبحانه از بندگان او پاره از او یعنی گویند که فرشتگان دختران او یند و چون در میان شرایع است که ولد جزء است از والد از اینجهة تسمیه ولد
نموده بجزء و از غایت جهالت کفار است که بعد از اقرار بخالقیت و غالبیت و عالمیت برای او اثبات ولد میکنند و نمیدانند که ولادت از صفات اجسا
مست و او خالق همه جسمهاست پس چگونه نسبت ولادت باو توان داد إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستیکه آدمی یعنی اکثر ایشان که کفار بند لَکَفُورٌ مُبِینٌ هر آینه
بغایت نا سپاسیست آشکارا چه نسبت ولد باو کفر است و کفر اصل همه کفران أَمِ اتَّخَذَ آیا فرا گرفته است خدای تعالی برای خود مِمَّا یَخْلُقُ از آنچه می‌آفریند
بَنَاتٍ دختران که در غایت دنائت و پستی اند وَأَصْفَاکُمْ و برگزید و خالص گردانید شما را بِالْبَنِینَ به پسران که اشرف و اکمل اند و کدام عاقل اعتقاد
کند که ولد خداوندی و افضل شما اند نزد ایشان چنانکه میفرماید وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ و چون بشارت داده شود یکی از مشرکان که نسبت بنات باو سبحانه
میدهند چون قوم بنی ملیح بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ بجنسی که گردانیده شود از برای خدای بخشاینده مَثَلًا شبه و مانند یعنی به بنات که اسناد آنها بخدای
کنند و حال آنکه چون یکی از ایشان گویند که ترا دختری متولد شده او غمگین شود ظَلَّ وَجْهُهُ بگردد روی او مُسْوَدًّا سیاه شده از غایت اندوه و غم

وَهُوَ كَظِيمٌ و در حالتی که پر است از خشم واندوه یعنی غم وغصه بدل فرو میخورد بجهت عدم قدرت بر انتقام هرگاه نسبت دختران باو این مرتبه است پس چگونه
و بچه وجه او را نسبت بحق تعالی میکنند وچون عرب همیشه بشجاعت وفصاحت فخر کردندی و در غلبیت حجت بر خصمان افتخار نمودندی وکسی که متصف باین صفت نبودی در نزد
وتنعم بسر بردی همچنانکه صفات دختران عروس است که با زینت تمام بمجلس نشیند نزد ایشان منکوب و مخذول بودی از اینجهت حق تعالی مذمت بنات باین صفات مذمومه
میکند و بجهت این توبیخ کفار میکند بر نسبت دادن ایشان بوی و میفرماید که أَوَمَن يُنَشَّأُ آیا کسی را نسبت میدهند ببرای خدای که کسی را که نشو و نما یابد و بزرگ
شود و حفص بتشدید عین الفعل میخواند بصیغه مجهول یعنی آیا فرا میگیرند کسی را که پرورده شده باشد فِي الْحِلْيَةِ در پیرایه یعنی بزیب و زینت
و زر و حریر و نازونعمت پرورش یافته باشد وَهُوَ فِي الْخِصَامِ و او در وقت مخاصمه و مجادله و سخن گذاری غَيْرُ مُبِينٍ آشکارا کننده حجت نباشد
یعنی در وقت محاجه تقریر حجت نتواند کرد لکن بجهت نقصان عقل وضعف رای تقریر حجت خود کند نه برای خود پس آن کسی که در اینجا نه باشد حق تعالی
او را بفرزندی خود میگیرد و از قتاده مرویست که کم زنی باشد که بتکلم خود داده حجت نماید نه برای خود مگر که آن تکلم بر او حجت باشد نه برای وی و زن
این بد مراد بتان اند که ایشان را آراسته اند بزیور و ممکن نیست که سخن کنند چه جای آنکه بحجت تکلم نمایند وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ
و نام نهادند فرشتگان را که عِبَادُ الرَّحْمَٰنِ ایشان بندگان خدای بخشاینده اند إِنَاثًا دختران یعنی بجهت فرط جهالت ملائکه را که در صوامع قدس بعبادة
وطاعت او سبحانه مشغول اند دختران نام نهاده اند أَشَهِدُوا آیا حاضر بوده اند خَلْقَهُمْ در وقت آفرینش خدای مر ایشان را تا از مشاهده ایشان
خبر دهند چه علم بانوثیت بدون این متصور نیست پس تهدید ایشان میفرماید که سَتُكْتَبُ زود باشد که نوشته شود شَهَادَتُهُمْ گواهی ایشان در
باب وَيُسْأَلُونَ و پرسیده شوند از آن در روز جزا و بجهت شهادت کاذبه معاقب شوند بانواع عذاب و آورده اند که حضرت رسالت از بنو ملیح پرسید
که چه میدانید که ملائکه اناث اند گفتند از پدران خود شنیده و گواهی میدهیم که ایشان دروغ نگفتند حق تعالی این فرستاد که عنقریب شهادة
ایشان را در نامه اعمال ایشان ثبت کنیم و ایشان را بدان جزا دهیم وَقَالُوا و گفتند بنو ملیح بر سبیل مجادله نزد وی حجت و برهان لَوْ شَاءَ
الرَّحْمَٰنُ اگر خواستی خدای مَا عَبَدْنَاهُم نمی پرستیدیم ملائکه را مَا لَهُم بِذَٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ نیست ایشان را باین هیچ دانشی إِنْ هُمْ نیستند ایشان در این
دعوی إِلَّا يَخْرُصُونَ مگر آنکه افترا کنند این دلیل است بر آنکه اهل شرک و کفر توانا اند و بعد از بیان عدم دلیل نقل میکند و میفرماید أَمْ آتَيْنَاهُمْ
آیا داده ایم ایشان را كِتَابًا مِّن قَبْلِهِ کتابی پیش از قرآن که ناطق بوده باشد بصحت مدعای ایشان فَهُم بِهِ پس ایشان بآن کتاب مُسْتَمْسِكُونَ چنگ در
زده باشند بدان و احتجاج آرند بآن و مقرر است که کتابی که مشتمل باشد بر این مدعا هیچ کس نیامده پس ایشان بر مدعای خود نه دلیل عقلی دارند و نه
حجت نقلی بَلْ بلکه در این دعا معترف بتقلید شده قَالُوا گفتند إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا بدرستیکه ما یافتیم پدران خود را عَلَىٰ أُمَّةٍ بر طریقی و ملتی که
اقتدا بآن نموده اند و ایشان را امام و پیشوای خود ساخته وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم و بدرستیکه ما بر پیهای ایشان مُّهْتَدُونَ راه یافتگانیم یعنی در این دعوی تابع پدران
خودیم این دلالت است بر آنکه بنو ملیح مشرک بودند و مجبره و مقلد پس بجهت تسلیه حضرت رسالت در این باب میفرماید که وَكَذَٰلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ
وهمچنین نفرستادیم پیش از تو فِي قَرْيَةٍ در دهی مِّن نَّذِيرٍ هیچ پیغمبر بیم کننده که ایشان را بعقوبت الهی تخویف نموده بتحصیل بشارت فرموده إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا
مگر گفتند متنعمان و توانگران اند به که کثرت نعمت ایشان را ببطر و فرح آورده بود و بجهت مشغولی شهوات و ملاهی از مشاهدین خود را بیک کناره کشیده و از
تفکر و تامل در دلایل و حجج فارغ البال شده یعنی بواسطه این در جواب پیغمبر خود گفتند که إِنَّا وَجَدْنَا بدرستیکه ما یافتیم آبَاءَنَا پدران خود را عَلَىٰ أُمَّةٍ
بر دین و کیش وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم و بدرستیکه ما بر عقاب ایشان مُّقْتَدُونَ اقتدا کنندگانیم بر ایشان پس تخصیص مترفین مشعر است بر آنکه تنعم و حب بطالت
ایشان را از نظر کردن در دلایل منصرف بتقلید ساخته قَالَ ابوبکر و حفص قال میخوانند یعنی آن پیغمبر بعد از استماع این از ایشان گفت که أَوَلَوْ جِئْتُكُم آیا اتباع
پدران نادان خود میکنید بِأَهْدَىٰ بدینی راست تر و هدایت نمودن تر مِمَّا وَجَدتُّمْ عَلَيْهِ از آنچه یافته اید بدان آبَاءَكُمْ پدران خود را اگر بالفرض آنچه شما
دعوی میکنید حقیقت موصل باشد پس آنچه من بشما آورده ام احق و اصوب است بطریق هدایت و رشاد و تبعیت آن اولی و اوجب است بجهت رسوخ تقلید
و فرط عناد و افتاد پیغمبر خود را از نظر کردن و تفکر نمودن قَالُوا گفتند در جواب پیغمبر إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ بدرستیکه ما بآنچه فرستاده اید بدان ای مدعیان
كَافِرُونَ ناگروندگانیم فَانتَقَمْنَا پس انتقام کشیدیم مِنْهُمْ از این مقلدان بعذاب استیصال فَانظُرْ پس درنگر ای بیننده بدیده بصیرت که كَيْفَ كَانَ چگونه
بود عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ سرانجام کار تکذیب کنندگان و چون حق تعالی مذمت تقلید فرمود و امر کرد باتباع دلایل در عقب آن ذکر قصه ابرهیم نمود که تابع حجت بود
و موضح محجه بود که وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن یا محمد چون گفت ابرهیم خلیل بعد از خروج از غار لِأَبِيهِ مر عم خود را که بمنزله پدرش بود در تربیت و شفقت
وَقَوْمِهِ و گروه خویش را که بعبادة بتان و ستارگان مشغول بودند إِنَّنِي بَرَاءٌ بدرستیکه من بیزارم مِّمَّا تَعْبُدُونَ از آنچه پرستش میکنید إِلَّا الَّذِي
لیکن آن خدایی که فَطَرَنِي بیافرید مرا و بیافریده مرا فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ پس بدرستیکه او زود باشد که راه راست نماید مرا بتوفیق دادن در نصب ادله وَجَعَلَهَا
و گردانید ابرهیم توحید را یعنی کلمه طیبه لا اله الا الله یا کلمه إنني براء مما تعبدون الا الذی فطرنی كَلِمَةً بَاقِيَةً کلمه پاینده فِي عَقِبِهِ در عقب خود یعنی در
میان فرزندان و لهذا در میان اولاد او همیشه موحدی بوده و پیوسته صاحب دعوتی در میان ایشان مردم را بدین اسلام ترغیب نمود لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ
تا شاید که همه اولاد او رجوع نمایند بهر یک در توحید اخلاص و بتبری از شرک و از امام جعفر صادق ع مرویست که مراد بکلمه باقیه که ابرهیم در میان
اعقاب خود گذاشته امامت است چه تا روز قیامت امامت در میان ایشان باقی خواهد بود و لهذا از سدی نقل است که مراد بعقب حضرت آل محمد اند و بعد از ذکر
قصه ابرهیم تعداد نعمت خود میکند بر قریش و میگوید که من بسبب کفر و شرک تعجیل عقوبت ایشان نکردم بَلْ مَتَّعْتُ بلکه برخوردار دادم هَٰؤُلَاءِ را انکرده

وَآبَاءَهُمْ و پدران ایشان بطول اعمار و طول بیشمار حَتَّى جَاءَهُمُ الْحَقُّ تا زمانی که آمد بدیشان سخن درست و راست که کلمه توحید یا قرآنست وَرَسُولٌ
مُبِينٌ و پیغمبری آشکارا بمعجزات ظاهره یا بیان کننده توحید با آیات بینه وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ و هنگامی که آمد بدیشان سخن حق بجهت تنبیه ایشان از خواب غفلت و
جهالت اذعان نکردند و بوظایف شکر گذاری آن اقدام ننمودند بلکه انکار معجزه آن زیاده کردند قَالُوا هَذَا گفتند اینکه محمد بما آورده یعنی قرآن
سِحْرٌ جادوئی است وَإِنَّا بِهِ و بدرستیکه ما بآن كَافِرُونَ ناگرویدگانیم و باور نداریم که از نزد خدا باشد پس استخفاف کردند و با رسول آغاز مکابره
و معانده نمودند و در کفر افزودند وَقَالُوا و گفتند لَوْلَا نُزِّلَ چرا فرو فرستاده نشد هَذَا الْقُرْآنُ این قرآن بر تقدیر آنکه از پیش خدا باشد عَلَى رَجُلٍ
مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ بر مردی که یکی از این دو ده است یعنی مکه و طایف عَظِيمٍ بزرگ قدر یعنی صاحب مال و منال و خدم و حشم مالا مال یعنی چون ولید بن
مغیره و عتبة بن ربیع یا اخنس بن شریق که از مکه اند یا عروة بن مسعود ثقفی یا حبیب بن عمرو ثقفی یا کنانة بن عبد یا لیل که از طایفند غرض کفار آن بود که
چون رسالت منصبی جلیل القدر است و عظیم الرتبه می بایست که نامزد مردی بود که از حیثیت جمع زخارف دنیویه و نفاذ حکم و وفور خیل و حشم سرآمد همه
کس باشد و ندانستند که منصب رسالت شایسته شخصی است که متحلی بفضایل روحانی باشد و متجلی بانوار کمال قدسی و متحمل از رذایل نفسانی نه صاحب
حشمی که جامع صفات سیئه باشد و متحلی از اخلاق سیئه لهذا حق تعالی انکار قول ایشان نموده فرمود که أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ آیا بخش میکنند رحمت
پروردگار ترا که نبوتست یعنی نه اینست که مفاتیح رسالت در قبضه اقتدار ایشان است تا بهر که اراده کنند فتح باب نبوت کنند نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ ما
بخش کرده ایم در میان ایشان مَعِيشَتَهُمْ چیزی را که سبب زندگانی ایشان است از ارزاق فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا و ایشان از تدبیر و تغییر
آن عاجزند و هرگاه ایشان از تدبیر قسمت ارزاق عاجز باشند با آنکه مخصوص بمصالح دنیویه ایشانست پس چگونه در امر رسالت که اعلا مرتبه است ایشان آن
تصرف نمایند و از مشیت خود معلق سازند و نیز بجهت تاکید قول مذکور میفرماید که وَرَفَعْنَا و برداشتیم بَعْضَهُمْ برخی از ایشان را یعنی اغنیا
فَوْقَ بَعْضٍ بر بالای بعضی دیگر دَرَجَاتٍ در جهات دنیوی تا آنکه یکی بسبب بسط ارزاق مشعوفست و دیگری بجهت قبض آن ملهوف و یکی بجهت تیر خورسند
و دیگری ببندگی در بند و مشغول بودن یکی بخود مغرور و دیگری بضعف ناتوانی خود ملول و نفوذ و این رفع و خفض و قبض و بسط لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ
بَعْضًا بجهت آنست که تا فرا گیرند برخی از آدمیان برخی دیگر را سُخْرِيًّا مسخر ساخته و رام کننده در عمل یعنی تا یکدیگر را کار فرمایند باین وجه که یکی بمال معاون
دیگری شود و دیگری باعمال مساعد دیگری نماید و بسبب آن مهمات ایشان ساخته شود که تفویض امر رفع و خفض و بسط و قبض بدیشان منظام خلل است
در عالم و وقوع مهالک و مفاسد در میان بنی آدم و هرگاه بسبب تفویض تدبیر معیشت دنیه بدیشان عواقب امور ایشان هلاکت و فساد است کنند
پس چگونه زمام نبوت که رحمت کبری و دولت عظمی است و واسطه حیات و حظوظ عقبی است در قبضه تصرف ایشان تواند بود وَرَحْمَتُ رَبِّكَ و بخشش پروردگار
تو یعنی نبوت و آنچه تابع آنست از فوز و نجات و وصول بدرجات خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ بهتر است از آنچه جمع میکنند کافران از حطام اینجهان و از اسر مایه بودی
خود میدانند پس اخبار می نماید از احوال اینجهان و قلت مقدار آن نزد آن میفرماید که وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ و اگر نه کراهت و نخواستن آن بودی که
گشتندی آدمیان أُمَّةً وَاحِدَةً یک گروه مجتمع بر اختیار کفر بر ایمان و اختیار دنیا و حرص بر آنجها لَجَعَلْنَا هر آینه میگردانیدیم لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ برای
کسی که منکر شود بخدای لِبُيُوتِهِمْ مر خانهای ایشانرا و این بدل اشتمالست از لمن یکفر یعنی میگردانیدیم خانهای کفار را سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ سقفها از نقره
وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا و بر بالای آنخانها يَظْهَرُونَ برآیند و خود را ظاهر سازند وَلِبُيُوتِهِمْ و مر خانهای ایشان را أَبْوَابًا وَسُرُرًا درها و تختها که عَلَيْهَا
يَتَّكِئُونَ بر آن تکیه کنند همه از نقره چون دنیا پیش ما قدری ندارد و قیمتی لیکن اگر نه کراهت آن بودی که در طلب آن جمع شدندی و طبعهای ایشان بمحبت آن مشعوف
شدی از عبادت و فرمان بردن ما باز ایستادندی و میل بکفر و ناسپاسی کردندی سقف خانها و درهای خانها و تختهای کافران همه از نقره کردمی وَزُخْرُفًا
و طلا ساختمی یعنی اصل آن از نقره سفید و زخرف و ایشان از زر سرخ و در معنی اینست حدیث مشهور که اگر دنیا مقدار پر پشه قدری میداشت هرگز
یک شربت آب کافر ندادی اما پروردگار لطف الهی بر بندگان برانکه او سبحانه متصدی امری نمی شود که موجب مفسده باشد و موءدی بکبر بس بطر و بغی که او فق
کفر و طغیان باشد و بعد از آن در تحقیر حطام دنیا و توقیر نعم عقبی میفرماید که وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ و نیست آنچیز که مذکور شد لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا مگر برخورداری زندگانی این سرای که در صدد زوال و فناست وَالْآخِرَةُ و نعم آخرة یعنی بهشت جاویدان عِنْدَ رَبِّكَ نزد پروردگار
تو لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکارانست که از لوث شرک و معاصی احتراز فرموده اند یا از مستلذات دنیاوی کناره گرفته اند و بالکلیه متوجه عقبی شده و بعد از ذکر وعد
متقیان در وعید کافران میفرماید که وَمَنْ يَعْشُ و هر که خود را بر کوری زند عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ از یاد کردن خدای که متصف بصفات رحمت است یا آنکه عارف باشد
بحقیقت آن یعنی هر که چشم پوشد و اعراض نماید از نظر کردن در حجج بینه او نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا تقدیر کنیم از برای او دیوان را یعنی چیره وی داریم تا مقام
در اهمال بحال خود باز گذاریم و نظر التفات از و باز گیریم پس نزد استحال شیطان بدان استیلا یابد فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ پس آن شیطان مر او را هم نشین و مصاحب شود
و پیوسته با غوا و اضلال و وسوسه او مشغول گردد یکی از زهاد حکایت کند که با یکی از مومنان جن دوستی داشتم وقتی در مسجد نشسته بودم آن جنی با
من گفت که این مردم را چگونه می بینی گفتم بعضی را بخواب و بعضی را در خواب گفت بچه بر سر هر یک ایشانست ببینی گفتم نه چشمهای مرا بمالید دیدم که بر سر هر یک
غرابی نشسته بود بعضی را بالها بچشم فرو گذاشته و بعضی را گاهی بالها فرو می گذارد و گاهی بر می دارد گفتم این چیست گفت اینها شیاطین اند که بر سر ایشان
نشسته اند و بر هر یکی بقدر غفلت وی استیلا یافته اند پس این آیه تلاوت فرمود که و من یعش عن ذکر الرحمن تا آخر و چون عاشی و شیطان در این مقام
اسم جنس اند از اینجهت ضمیر جمع بآن راجع می شود و میفرماید که وَإِنَّهُمْ و بدرستی که آن دیوان لَيَصُدُّونَهُمْ هر آینه باز میدارند اهل عشا و کوری را عن

السَّبِیلِ از راه حق وَیَحْسَبُونَ و می پندارند تابعان ایشان أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ انکه ایشان راه یافتگانند یا گمان میبرند که دیوان از اهل هدایت‌اند و بجهت این گمان
فاسد همیشه تابع قرین خود باشند حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا تا وقتیکه بیایند هر دو یعنی عاشی و شیطان او بموقف جزای که در عرصهٔ محشر است و حفص جاءنا خوانند
بصیغهٔ واحد یعنی بیاید عاشی و اینکه در خبر آمده که عاشی و اینکه در جزا و قرین او را در یک زنجیر کشیده در محشر آرند و بدوزخ افکنند مؤید قرائت
اولست و از قتاده نیز مرویست که شیطان در دنیا قرین او بوده باشد و در آخرت نیز ملازم او باشد تا که او را بدوزخ برد هم چنانکه بندهٔ مؤمن که فرشتهٔ موکل
او بوده باشد از او مفارقت نکند تا که او را ببهشت رساند و بعضی مراد باین شیاطین اند که رؤسای کفارند و مضل ایشان بر هر تقدیر چون عاشی و
قرین او در عرصهٔ محشر حاضر شوند قَالَ گوید عاشی با قرین خود که یَا لَیْتَ بَیْنِی وَبَیْنَکَ ای کاشکی که بودی میان من و میان تو بُعْدَ الْمَشْرِقَیْنِ دوری
میان مشرق و مغرب یعنی کاشکی بعد مسافت من و تو مانند مسافتی بودی که میان مشرق و مغربست تا هرگز ترا ندیدمی و بتو مقرون نشدمی فَبِئْسَ الْقَرِینُ
پس بد هم نشینی تو بودی در اثنای این تمنا فرشته بفرمان خدا بایشان خطاب کند که وَلَنْ یَنْفَعَکُمُ الْیَوْمَ و سود ندهد شما را این تمنا امروز إِذْ ظَلَمْتُمْ چون واضح
شد که ستم کرده اید بر نفسهای خود و عدم نفع تمنا بایشان أَنَّکُمْ بسبب آنستکه شما هستید فِی الْعَذَابِ در عذاب دوزخ مُشْتَرِکُونَ انبازان بجهت آنکه در
سبب عذاب شریک یکدیگر بودید و یا نفع ندهد شما را اینکه در عذاب مشترکید یعنی اشتراک شما در عذاب سبب تخفیف عذاب از هیچکدام نمی شود و از این
مر تعب ایشان و ملال بیشمار بانحضرت میرسید حق تعالی این فرستاد که أَفَأَنْتَ آیا تو یا محمد تُسْمِعُ الصُّمَّ می شنوانی کران را أَوْ تَهْدِی الْعُمْیَ یا راه می نمائی کوران را
وَمَنْ کَانَ و آنرا که باشد فِی ضَلَالٍ مُبِینٍ در گمراهی هویدا و پیدا یعنی نمیتوانی که بشنوانی سخن حق را یا بنمائی طریق هدایت بانانی که گوش و هوش ایشان
از شنیدن سخن حق کراهت و دیدهٔ دل از دیدن راه حق تیره و بی نور و قادر نیستی بر هدایت جماعتی که ضلالت و غوایت ایشان در کمال ظهور باشد بر وجهی که آن
بر هیچ عقلی پوشیده و پنهان نباشد خلاصهٔ معنی آنستکه چون قدرت نداری بر آنکه بطریق اجبار و اکراه ایشان را بدین اسلام در آری پس بر ابلاغ اقتصار نما و بغب
ایشان بخواطر خود راه مده ایشان مستوجب عقوبت و هلاک کند فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ پس اگر ببریم ترا بجوار رحمت خود پیش از آنکه تو انتقام کشی فَإِنَّا مِنْهُمْ بدرستی

از ایشان صح

ما ایشان را مُنْتَقِمُونَ انتقام کشنده ایم بعذاب و نکال در دنیا و عقبی أَوْ نُرِیَنَّکَ یا اگر خواهیم بنمائیم بتو الَّذِی وَعَدْنَاهُمْ آنچه وعده داده باشیم
ایشانرا از عذاب و عقاب در زمان تو مثل قصهٔ روز بدر فَإِنَّا عَلَیْهِمْ پس بدرستیکه ما بر عذاب کردن مُقْتَدِرُونَ توانائیم یعنی بهر حال ایشان معذب خواهند
شد یا در حیاة تو یا بعد از وفاة تو مرویست که چون حضرت را اخبار کردند از آنچه بعد از او واقع شود از فتن عظیمه اثر اندوه و ملال بر جبین مبارک او ظاهر گشت
و تا در حیوة بود ضحک و طلاقت وجه او مشاهده نشد و صاحب طبرسی آورده که جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که در حجة الوداع حاضر بودم حضرت
رسول خطاب باصحاب خود کرده گفت باید که من شما را بعد از خود کافر نیابم یعنی باید که پس از من بر نگردید و گردن خود را بشمشیر نزنید پس سوگند بخود هم
بخدا که اگر بضرب رقاب یکدیگر مشغول شوید بیابید مرا در آن لشکری که با شما محاربه کنند پس در عقب خود نگاه کرد امیر المؤمنین را دید گفت یا علی یا علی
و بروایت دیگر صد بار تکرار این نام بزرگوار فرمود جابر گفت فی الحال دیدم اثر وحی بر وی ظاهر گشت و خدای تعالی بر او این آیه فرستاد که فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ
فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ یعنی بعلی بن ابی طالب و بعضی در تفسیر اهل بیت مذکور است فانهم منتقمون یعنی بعلی مؤید این قولست و چون کفار از این تنبیه متنبه نشدند
و عناد را بیشتر کردند حق تعالی رسول خود را فرمود که چون ایشان با تو در این مقام اند فَاسْتَمْسِکْ پس چنگ در زن بِالَّذِی أُوحِیَ إِلَیْکَ بانچه که
وحی کرده شده است بسوی تو از آیات و احکام و اوامر و نواهی و ملازمت آن باش إِنَّکَ بدرستیکه تو عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ بر راه راستی که اصلا کجی در آن راه
ندارد وَإِنَّهُ و بتحقیق آن وحی یعنی قرآن لَذِکْرٌ لَکَ هر آینه شرفیست عظیم مر ترا وَلِقَوْمِکَ و مر گروه ترا که قریش اند یا سایر امت وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ
و زود باشد که پرسیده شوید ای بندگان از قیام نمودن بحق آن و تعظیم کردن احکام آن و شکرگذاری آن قیام نمودن وَاسْأَلْ و بپرس یا محمد مَنْ
أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ از امم کسانی که فرستاده بودیم پیش از تو مِنْ رُسُلِنَا از فرستادگان یعنی از مؤمنان اهل کتب که علمای ایشان بودند استفسار
نمای یا از جمیع ایشان از یهود و نصاری سؤال کن که أَجَعَلْنَا آیا گردانیده ایم یعنی فرموده ایم در کتب منزله ایشان که مِنْ دُونِ الرَّحْمَٰنِ بجز از خدای
آمرزنده مهربان آلِهَةً یُعْبَدُونَ خدایانی که پرستیده شوند از اوثان و غیر آن یعنی از ایشان بپرس که هیچ امر کرده ام بعبادة بتان در هیچ ملتی از ملل ایشان
بپرستش کسی بدون خدای متعال بوده مراد از این استشهاد باجماع جمیع انبیاست بر توحید زهری و سعید و ابن زید گفته اند که چون شب معراج رسول را
باسمان بردند جمیع رسل جمع شدند و در پس آنحضرت نماز گذاردند حق تعالی این فرستاد که بپرس از این رسولان که پیش از این فرستاده بودم که من هیچکس را
امر کرده بعبادة خدایانی که غیر از من باشند و حضرت چونکه از ایشان اعلم بود این سؤال نکرد چنانکه در بعضی آثار آمده که جبرئیل ع از میکائیل ع پرسید که
پیغمبران انبیا این سؤال کرده میکائیل فرمود که یقین او از آن کامل تر بود و ایمان او از آن محکم تر است که این سؤال کند پس در این صورة این امر بر سبیل باهر با [illegible]
نز وجوب و سنت و محمد بن اسحق روایت کند از ابو اسحق بن محمد ثعلبی که امام اصحاب حدیث است و از رؤسای اهل سنت که ابن عباس و عبد الله مسعود از رسول ص
روایت کرده اند که چون شب معراج مرا باسمان بردند و انبیا را جمع کردند و من با ایشان بنشستم فرشته آمد که حضرت عزت می فرماید که از این پیغمبران بپرس که ایشان را بچه چیز
فرستاده اند رسول خطاب کرد بایشان که شما بر چه چیز مبعوث شدید ایشان گفتند بر علی و ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب ع ما را بر دوستی تو و دوستی علی بن
ابی طالب فرستاده اند چه شما مولای جمیع اهل توحید بود و مقتدای همه ایشان و چون اهل کتابین منتسب بموسی و عیسی بودند از اینجهة بعد از سؤال از احوال
رسل قصهٔ ایشان را متصل ساخته بیان فرمود که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ و بتحقیق که فرستادیم موسی را بِآیَاتِنَا با معجزات خود که علامة روشن بود
بر صحت نبوة إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون وَمَلَئِهِ و اشراف قوم او فَقَالَ إِنِّی رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِینَ پس گفت بدرستیکه من رسول پروردگار عالمیانم

فلما جاءهم بآیاتنا پس هنگام که آورد موسی نشانهای ما چون عصا و ید بیضا و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و غیر آن اذا هم آن وقت ایشان منها
یضحکون از آن بخندیدند یعنی در اول حال که آن را بدیدند پیش از آنکه در آن تامل کنند باستهزا و سخریه آن مشغول شدند وما نریهم من آیة و ننمودیم ایشان
را بر سبیل تعاقب هیچ معجزه که نشانه صحت نبوت موسی باشد از طوفان و جراد و قمل و امثال آن الا هی مگر آنکه آن اکبر من اختها بزرگتر بود از مانند آن
که پیش از و نموده بودیم یعنی مگر که مختص بود بنوعی از اعجاز بآن اعتبار مفضل بود بر اخت خود که پیش از آن واقع شده بود و یا آیات متبع موصوف بودند
بفضل و کبر بوجهی که قریب بیکدیگر بودند در فضل که مردمان در تفضیل هر یک از آنها اختلاف کردند واخذناهم بالعذاب و گرفتیم ایشان را
بعذاب قحط و جراد و ضفادع و غیر آن لعلهم یرجعون تا شاید که بر گردند یعنی اراده رجوع کنند از ملت باطله که موصل است بباد یه ضلالت و چون در ایستند
که این معجزات عین عذاب ایشانست در مقام استغاثه در آمدند وقالوا و گفتند بموسی که یا ایها الساحر ای مرد جادو یعنی ای عالم و ماهر و ذکر او بصیغه
سحر جهت تعظیم بود چه علم سحر پیش ایشان علم بزرگ و صفتی پسندیده بود یعنی ای مقدم در علم سحر و ای غالب بر تمام ساحران یا آنکه چون همیشه موسی را بدین نام می
خواندند در این وقت نیز بطریق عادت گفتند که ای ساحر ادع لنا بخوان برای ما ربک پروردگار خود را بما عهد عندک بآنچه عهد کرده است
یعنی بعهدی که با تست نزدیک تو از استجابت دعای تست با کمال ایمان و طاعت یا منصب نبوت چه هر یک از آن مستلزم اجابت یا ضامن است و بر رفع عذاب
از هر که مهتدی شود پس در کشف عذاب از ما دعا کن و او را بخوان اننا لمهتدون که ما از راه یافتگانیم یعنی اگر عذاب از ما مندفع شود بتو ایمان آریم
فلما کشفنا عنهم العذاب پس هنگام که ببردیم و دفع کردیم از ایشان عذاب بدعای موسی اذا هم ینکثون همان زمان ایشان عهد بشکستند و به
آن کار نه ببستند و چون فرعون اجابت دعای موسی در کشف عذاب بدید و ترقی و اعتلای او و روز بروز معاینه نمود ترسید که مردم از و بر گردند و بموسی
گروند و مملکت و سلطنت از او در گذرد الحمد پس دام گسترده دانه خداع در او تعبیه نمود بایر وجه که همه قبطیان را در یکجا جمع کرد و خود بر بلندی بر آمد
و عرض عظمت و بسط مملکت خود و اظهار حقارت موسی نمود چنانکه میفرماید که ونادی فرعون و ندا کرد فرعون بنفس خود فی قومه در میان قوم خود قال
گفت همه ایشان را یا قوم ای گروه من الیس لی ملک مصر آیا نیست مرا پادشاهی شهر مصر از اسکندریه تا سرحد شام و روم چه آب نیل بسیصد و شصت
جوی منقسم بود و چهار جوی بزرگ از آن که نهر الملوک و نهر طولون و نهر دمیاط و نهر تنیس میگفتند در میان باغ او از زیر قصرها بدر میرفت از اینجهت بعد
فخر کردن بپادشاهی خود افتخار نمود بآن جویها و گفت وهذه الانهار و آیا نیست این جویهای آب نیل تجری من تحتی در اینحال که این همه در زیر
قصرهای من در میرفت یا این جویها در تحت تصرف منند و بفرمان من میروند افلا تبصرون آیا نمی بینید عظمت و حشمت مرا و ضعف و مذلت موسی
را پس بخدا نیست که موسی از من ارفع است بلی شد ام انا خیر بلکه من بهترم من هذا الذی ازین کس که در ملک من هو مهین او خوار و بی مقدار است
ولا یکاد یبین و نیست نزدیک که روشن سازد سخن را یعنی بجهت لکنتی که در زبان اوست سخن را بر وجهی ادا نمیتواند کرد که مفهوم شود مراد آنست که موسی با آنکه
عدد دار او مفقود است طلاقت لسان و فصاحت بیان که مستلزم کمال رجالست نیز ندارد پس چگونه او در اداء رسالت باشد که با من لاف برابری زند و دعوی نبوة
کند در بعضی منقولست که حق تعالی در حینی که موسی را پیش فرعون فرستاد عقده از زبان موسی بر داشت چنانکه سؤال واحلل عقدة من لسانی و جواب
قد اوتیت سؤلک یا موسی مجز آنست بر آن پس مراد فرعون از این قول لکنت بود از لکنتی که پیش از این داشت و گویند قوم فرعون موسی را پیش از رسالت
بر این وجه دیده و دانسته بودند و از رفع عقده خبر نداشتند و فرعون از این معنی باخبر بود از اینجهت ذکر عقده را سبب تنفیر ایشان کرد تا ایشان از او و از دعوی ها
اظهار این معنی نمود بر او و جبائی گفته که بعد از رفع لکنت اندک ثقلی از آن باقی مانده بود از اینجهت فرعون وی را بدین سرزنش نمود و چون رسم زمان چنان
بود که هر که را پیشوای خود میکردانیدند دستوانهای طلا در دست او میکردند و طوق زر در گردن او می انداختند از اینجهت فرعون بعد از اظهار شوکت
و حشمت خود و ضعف موسی و مذلت و حقارت و قلت انصار با قوم خود گفت که اگر موسی راست میگوید که از نزد خدا نبی است و پادشاه فرد قوم شده
بقوله فلولا القی علیه پس چرا افکنده نشد بر او اسورة من ذهب دستوانها از زر و سیم یعنی خدای چرا او را دستوانهای زرین نداده او جاء یا
چرا نیامده اند معه الملائکة با او فرشتگان مقترنین در حالتی که پیوستگان باشند برای اعانت او چه هر پادشاهی که ایلچی بجائی میفرستد جمعی از
خواص خود بخدمت او نامزد میکند تا مدد و معاون او باشند پس چگونه جایز باشد که خدای تعالی مردی درویش را بی یار و مددکار برسالت فرستد فاستخف
پس سبک عقل یافت فرعون با مقدمات واهیه و تسویلات رکیک و تخیلات فاسده قومه گروه خود را در طاعت خود یا طلب خفت و لینت کرد از ایشان در
طاعت کردن و منقاد شدن فاطاعوه پس فرمان بردند او را در متابعت روی نتافتند انهم کانوا ابد رستیکه ایشان یعنی قبطیان بودند قوما فاسقین
گروهی بیرون رفتگان از دایره عبودیت خدا و فرمان برداری او بلکه خارج از طریق عقل که بسبب مال فانی فرعون را بر موسی ترجیح داده بتبعیت او اختیار
کردند فلما آسفونا پس هنگام که بسبب ایشان غضبناک و خشمناک ساختند ما را با فراط نمودن در عناد و عصیان و اسراف کردن در مکابره و طغیان انتقمنا
منهم کینه کشیدیم از ایشان برای اولیای خود مراد بغضب رضا داده و تعذیب بسبب جرمهاست و آثار مطیعا فاغرقناهم اجمعین پس غرق ساختیم همه
ایشان را در دریا فجعلناهم سلفا پس کردانیدیم ایشان را قدوه کافران که بعد از ایشان بوجود آیند یعنی ایشان را پیشرو مشرکان آینده کردانیدیم
تا اقتدا بایشان کرده آینده آنهم کنند در استحقاق مثل عقاب ایشان فتاده گفته که ایشان را پیش رو دوزخیان ساختیم و مثلا للآخرین و کردانیدیم ایشانرا
یا مثلی سایر و جاری برای پسینیان تا از آن باز گویند و از قصه عجیب ایشان عبرت گیرند و پند پذیر شوند و از آن جمله نظر کنند در آنکه هر که بچیزی تفاخر کند
سبب هلاکت او همان چیز باشد چه فرعون بر آب نیل فخر کرد بهمان غرق گشت آورده اند که چون حضرت رسالت صلعم وانکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم

بر ایشان خواند ایشان بفریاد و غضب شدند عبد الله بن زبعری گفت ای محمد این مخصوص ما و الهه ماست یا جمیع امم را این حکم شامل است حضرت فرمود این
شما راست و الهه شما را و جمیع امم مشرکه را گفت بخدای کعبه که من خصم تو شدم در این امر آنکه گفت که تو دعوی میکنی که عیسی بن مریم پیغمبر است و همیشه بمدح گستری
و ثناخوانی او و مادر او اقدام مینمایی و تو میدانی که انصاری او را و عزیر را میپرستند و بعضی ملائکه نیز او را عبادت میکنند که اگر اینگروه از اهل دوزخ باشند
ما راضی ایم که با الهه خود در جوار ایشان باشیم پس جمیع قریش شنیده خوشحال شدند و باواز بلند بخندیدند در آمده و تصور کردند که پیغمبر با این ملزم شد در حال
جبرئیل آمد و این آیه را آورد که فلما ضرب ابن مریم مثلا و چون زده شد به پسر مریم مثلی یعنی ابن زبعری چون عیسی را مثل زد و مجادله کرد از
پرستش ترسایان او را اذا قومک منه و ناگاه قوم تو یعنی کفار قریش منه یصدون از آن مثل آواز بلند برداشتند و آغاز فرح و خوشحالی کردند و قالوا
و گفتند ءالهتنا خیر آیا خدایان ما بهترند ام هو یا عیسی هرگاه او حصب جهنم باشد گو ایشان نیز باشند ما ضربوه لک نزدند این مثل را لک برای تو الا
جدلا مگر برای خصومت کردن و استهزا نمودن برای تمیز حق از باطل بل هم بلکه ایشان در جمیع احوال قوم خصمون گروهی اند شدید الخصومة و حریص بر مجادله
مراد حقتعالی از ما تعبدون و مقصود حضرت رسالت از آنکه شما و خدایان شما حصب جهنمید بتانست نه عزیر و مسیح که مقصد رسول انبیا و ملائکه باشند
و ابن زبعری بجهت خداع و خبث باطل و حب جدال و مکابره چون کلام خدا و رسول دید که لفظ آن محل عموم است با آنکه عالم بود که مراد بتان اصنام است نه غیر
آن و در تفسیر اهل البیت ع از امیر المؤمنین ع نقل کرده اند که آنحضرت فرمود که روزی نزد رسول ص در آمدم و او در میان جمعی از صحابه بود تا پیش نشسته بود چون مرا
دید زمانی در من نگاه کرد و فرمود ای علی مثل تو در این امت همچو عیسی است که قومی او را دوست داشتند و در دوستی او غلو کردند با لوهیت او و هلاک
گشتند و هر گروهی او را دشمن داشتند و در دشمنی او افراط کردند هلاک شدند و قومی در طریق اختیار سلوک نموده نجات یافتند و حال تو نیز ای
علی در میان این امت چنین است زیرا که گروهی ترا بالوهیت دعا کنند و فرقه دیگر از این امت ترا دشمن دارند و در حق تو بیان بیهوده و کلمات ناپسند بگویند
و عباد آن اند بیشتر گویند پس هلاکت طایفه اولی در جانب افراط باشد و هلاکت فرقه ثانیه در طرف تفریط و چون قریش این سخن شنیدند بر ایشان گران آمد
بخندیدند و گفتند پسر عم خود را تشبیه میکند با انبیا و رسل این آیه نازل شد که چون بعیسی مثل زده شد یعنی چون علی را مماثل عیسی گردانید
قوم تو ضعیف انگاشتند و از غایت حسد کلام ترا غیر صحیح پنداشتند و خدای تعالی عالم است بر استهزای ایشان و عدم تصدیق ایشان بمقاله تو پس گفتند
هرگاه علی مماثل عیسی باشد خدایان ما از عیسی بهتر خواهند بود و بیان نکردند این کلام را مگر بجهت جدال و عناد و نیز از ائمه هدی ع منقول است که چون رسول
توان گوئید که در حق
در جنگ سلاسل سلام در حق امیر المؤمنین ع فرمود که بخدای که اگر نه آن بودی که میترسم از آنکه جماعتی از امت من در حق عیسی بن مریم میگویند من امروز در حق تو
سخنی گفتمی که بهیچ گروه نگذشتی الا که خاک قدم تو بر گرفتندی و بان طلب شفا کردندی منافقان چون این کلام از سید انام شنیدند گفتند ما رضی
لابن عمه مثلا الا بالمسیح بن مریم راضی نیست محمد که پسر عم خود را مثلی زند الا بعیسی بن مریم حقتعالی این آیه فرستاد و بعد از آن در وصف عیسی فرمود که ان
هو نیست عیسی الا عبد انعمنا علیه مگر بنده که انعام نهاده ایم بر او بمنصب رسالت و با فرزند نا بودن پدر و جعلناه مثلا و گردانیدیم او را
داستانی غریب و عجیب که مثل سایر است لبنی اسرائیل مر فرزندان یعقوب را یعنی ولادت او بدون پدر قصه ایست که در غرابت مثلی است جاری شده
در میان بنی اسرائیل پس بجهت تنبیه بر کمال قدرت خود میفرماید که و لو نشاء و اگر خواهیم یعنی اگر حکمت و مصلحت ما اقتضا کند لجعلنا هر آینه گردانیم
منکم ملائکة از شما فرشتگان یعنی شما را هلاک سازیم و بدل شما فرشتگان بیافرینیم تا ایشان فی الارض یخلفون در زمین از پی در آیند شما را یعنی
عیسی اگر چه عجیب و غریب است لیکن خدای تعالی قادر است بر چیزی که اعجب از آن باشد از هلاک همه شما و تولید ایشان از شما هم چو تولید عیسی از انثی بدون
پدری تا شما بسبب این دلیل عارف شوید بقدرت باهره و بدانید که ملائکه هم متصفند بصفات امکان و بوسیله آن عالم شوید بآنکه ذات قدیم او
سبحانه متعالی است از آنکه ملائکه وانه و بتحقیق که عیسی لعلم للساعة هر آینه خبری است که بآن دانسته شود نزدیک شدن قیام قیامت چه نزول او
از آسمان یکی از شرایط قرب قیامت است و از جمله علامات آن بود در حدیث آمده که عیسی بعد از تسلط دجال از آسمان فرود آید در زمین مقدس بر سر
مناره بیضا بر بالای کوهی که آن را افیق خوانند و دو جامه مصری پوشیده باشد و موی سر او بادبان و طراوت بود و هر دو کف دست خود را بر بالای
فرشته نهاده و هر دو رخساره مبارکش عرق عرق شده بمرتبه که چون سر در پیش افکند قطرات از رویش میچکید و چون سر بالا کند قطرها
بر روی وی بشمار مروارید روان شود نفس او بهر کافر که رسد بمیرد و هر جا که چشم او بر او افتد نفس وی بآن رسد پس در طلب دجال روان شود
و در باب لد که موضعی است در ولایت شام بدو رسد و در دست و حربه باشد او را برو زند و او را بکشد پس صاحب الامر ع خروج فرماید و عیسی
همه خنازیر را بقتل رساند و کسر صلیب و اصنام نماید و بیع و کنایس را خراب کند و همه نصاری را بقتل رساند مگر جماعتی که ایمان آورند و به بیت المقدس
آید و صاحب الامر ع نماز صبح و بروایتی در نماز عصر باشد اشاره باو کند که پیش آی و امامت نمای او دست صاحب الامر ع گیرد و گوید تو اولی ای که نایب پیغمبر
آخر الزمانی و در صحیح مسلم از ابو هریره روایت کند که پیغمبر ص فرمود که عیسی نزول کند از آسمان پس امیر شما که صاحب الزمانست باو گوید که بیا و
از برای ما نماز گذار امامت کن او از قبول این امتناع نماید و گوید بعضی از شما بر بعضی امیرند یعنی منصب امارت و امامت مخصوص بشماست و حقتعالی این
سبب تعظیم این امت مرحومه کرد اینده پس تو امامت کن و من اقتدا بتو کنم و نیز از آنحضرت مرویست که فرمودند که چگونه باشید شما در آن روزی که پسر مریم در
میان شما نزول کند و امام شما از شما باشد که امامت میکند یعنی از اولاد اطهار من امامت شما کند نه عیسی القصه عیسی در نماز اقتدا بآنحضرت کند و بعد
از آن از آنجا بیرون آیند و یاجوج و ماجوج خروج کنند و عیسی مؤمنان را بکوه طور برد و از آنجا متحصن کرده غرض که چون معلوم شد که ظهور عیسی

از علامات

از علامات قرب قیامت است فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا پس شک نیست مکنید و جدال منمائید بآمدن قیامت وَاتَّبِعُونِ و پیروی کنید مرا یعنی تابع رسول من
شوید هَٰذَا اینکه شما را بآن دعوت میکنم صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ راه راست است که سالک را بانجام برد و گمراه نکند و گویند ضمیر راجع است بقرآن و معنی
آنست که قرآن خبر دهنده است که بآن ساعت قیامت دانسته شده زیرا که حقیقت معاد را بیان کرده و اعلام بندگان نموده و بعد از امر بندگان بر متابعت طریق
مستقیم نهی ایشان کرده از اطاعت شیطان و فرموده وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطَانُ و البته باید که باز ندارد شما را شیطان از راه راست بوسوسه و اغوا
یعنی باید که متابعت او نکنید و اقدام از مخالفت بیرون ننهید إِنَّهُ لَكُمْ بدرستیکه شیطان مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی است اشکارا و هویدا
و بجهت فرط عداوت اوست که شما را از منزلگاه جنان بیرون کرده و بزندان محنت و بلیت اینجهان مبتلا ساخته پس هیچ جز تابع وسواس او مشوید تا شما را آن
بزندان گرفتار نگرداند بعد از ان احوال عیسی را در ضمن بعث خبر میدهد که وَلَمَّا جَاءَ عِيسَىٰ و هنگامی که آمد عیسی بِالْبَيِّنَاتِ بحجتها یعنی بمعجزات واضح یا با
انجیل و احکام اوامر و نواهی حضرت ملک جلیل قَالَ گفت مر بنی اسرائیل را قَدْ جِئْتُكُمْ بتحقیق که آمدم بشما بِالْحِكْمَةِ بشریعتی مشتمل بر حکمت و مصلحت وَلِأُبَيِّنَ
لَكُمْ و برای آنکه بیان کنم و هویدا سازم برای شما بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ بعضی از انچه اختلاف میکنید در آن یعنی آن اختلافی را که متعلق باشد
بامور دین که مناط تکلیف است نه اختلافی را که تعلق بدنیا داشته باشد و خارج از دایرهٔ تکلیف باشد بیان میکنم احکامی را که شما در آن اختلاف میکنید نه
همه احکام شرایع را چه غیر احکام مختلف فیه در توریت مصرح است و اصلا احتیاج به تبیین ندارد و وجه اول واضح است القصه عیسی گفت چون من برای شما
تبیین احکام دینیه میکنم فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از عذاب خدای تعالی باجتناب نمودن از معصیت وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در انچه بشما میرسانم
از جانب حضرت عزت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای که بفرمودهٔ او احکام شریعت را بشما امر میکنم هُوَ رَبِّي وی آفریدگار من است وَرَبُّكُمْ و آفریدگار شما
فَاعْبُدُوهُ پس پرستش کنید او را بیکتائی و یگانگی هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ این است راه راست که اصلا سمت انحراف و اعوجاج ندارد و موصل
بجنت باشد فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ پس اختلاف کردند جمعی که فرق متعدده شدند بعد از عیسی چون یعقوبیه و نسطوریه و ملکانیه و مرقوسیه
و شمعونیه مِنْ بَيْنِهِمْ از میان آنها که مخاطب عیسی بودند که عیسی مبعوث شد بدیشان فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا پس وای مر کسانی را که ستم کردند از
احزاب مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ از عذاب روزی که دردناکست عذاب وی یعنی روز قیامت پس بجهت زیادتی تهدید ایشان میفرماید که هَلْ يَنظُرُونَ
آیا انتظار میکشند احزاب بعد از ورود رسل و قرآن إِلَّا السَّاعَةَ مگر قیامت را أَن تَأْتِيَهُم بَغْتَةً آنکه بیاید بدیشان ناگهان یعنی منتظر نیستند
مگر آمدن قیامت را بایشان از روی ناگاه وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان ندانند آمدن او را بسبب غفلت و مشغول بودن بامور دنیویه و انکار ساعة
قیامت الْأَخِلَّاءُ دوستکانی که در دنیا دوستان یکدیگر بوده باشند يَوْمَئِذٍ در آن روز بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ بعضی از ایشان مر بعضی را دشمن باشند
إِلَّا الْمُتَّقِينَ مگر پرهیزکاران از اهل ایمان که ایشان در قیامت نیز دوستان باشند برای آنکه دوستی کافران در دنیا برای معاونت یکدیگر بوده بر کفر
و معصیت در آن روز بجهت انجحت خلت معتقد شوند پس دشمن یکدیگر گردند کما قال وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا و مؤمنان چون دوستی ایشان برای اطاعت خدا بوده باشد
و بجهت ازدیاد درجات اعلا و مرتبهٔ عظمی رسند پس دوستی ایشان بحال خود بماند مرویست که امیر المؤمنین علی بعد از تلاوت این آیه فرمود که چون دو مؤمن با یکدیگر دوستی
کنند و یکی بجوار رحمت خدا در گذرد گوید فلان دوست من بود و مرا بطاعت انبیای تو امر می نمود و در اوامر ترغیب میکرد و از مناهی زجر مینمود نظر لطف از او باز
مگیر و همچنانکه مرا هدایت نمود او را بطریق هدایت مستقیم دار همچنانکه مرا گرامی داشت او را بمکرمت عمیم خود نوازش فرما و چون دو کافر فاسق با یکدیگر دوستی
کنند و یکی از ایشان از دیگری پیشتر بمیرد گوید بارخدایا فلان کس مرا از عبادت تو منع کرد و بر فسق و معصیت تو تحریص نمود و میگفت مرا رجوعی و بازگشتی
نخواهد بود خداوندا نظر لطف از وی بازدار و بانواع عذاب و اصناف عقاب او را معذب ساز و بدانکه خلت در میان بنی آدم از چهار وجه بیرون نیست
دو از ان مستحسن است و ثمرهٔ سعادت سرمدی و دو مذموم و منتج شقاوت ابدی آن دو که مستحسن است یکی خلت حقیقی است که آن را محبت روحانیه خوانند
و آن بتناسب ارواح است و تعارف آن چون محبت انبیا و شهدا با یکدیگر و دوم محبت قلبیست و آن مستند است بتناسب اوصاف کامله و اخلاق فاضله صلحا
و اتقیا با یکدیگر و دوستی امم با انبیا و ائمهٔ هدی و اما آن دو محبت که مذموم اند یکی بسبب مصالح است چون محبت تجار و صناع و دوستی خدام و مخادیم
ارباب حاجت با اغنیا و دوم محبت نفسانیست که استناد آن بلذات حسیه و مشتهیات نفسیه است و چون در قیامت اسباب این دو نوع محبت مفقود باشد و غرض
و غایت آن بحصول نرسد آن محبت زوال پذیر شود و بدشمنی بدل گردد پس باید که مقصود اهل ایمان از خلت و محبت یکدیگر محض رضای الهی باشد و غیر
مشوب بمقاصد دنیوی تا در روز حساب بخطاب مستطاب سرافراز گردد که يَا عِبَادِ ای بندگان من لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ هیچ ترسی مر شما را نیست بر شما
الْيَوْمَ در امروز از دید مکروهات وَلَا أَنتُمْ تَحْزَنُونَ و نه شما اندوهگین شوید بفوت آمال و مطلوبات و آن بندگان من که بدولت این ندای عزت
مشرف شوند الَّذِينَ آنکسانی اند که آمَنُوا بِآيَاتِنَا ایمان آوردند بآیتهای کلام ما وَكَانُوا مُسْلِمِينَ و بودند گردن نهنده و خالص سازنده نفسهای خود را
از شوب شرک و ریا بر وجه اخلاص و در خبر است که چون خلایق از قبور برخیزند هیچکس نباشد که ترسان و لرزان نباشد تا که ندای یا عباد لا خوف علیکم
الیوم بشنوند پس همهٔ خلایق امیدوار شوند و چون در عقب آن استماع الذین آمنوا بآیاتنا نمایند کافران طمع از آن قطع کنند پس منادی اهل ایمان گوید که ای
اهل ایمان ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در آئید در بهشت أَنتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ شما و زنان مؤمنه شما در انجا تُحْبَرُونَ مسرور کرده شده باشید بر وجهی که اثر آن بر
وجه ان ظاهر شود کقوله تعرف فی وجوههم نضرة النعیم یا گرامی داشته شده و بنهایت کرامت و نعمت یا آرایش داده شده بکمال جمال و غایت زینت يُطَافُ عَلَيْهِمْ
گردانیده شود برای مؤمنان که بهشت در آمده باشند بِصِحَافٍ بکاسهای مِّن ذَهَبٍ از زر که از برای انواع اطعمه آماده باشد وَأَكْوَابٍ کوزهای بی دسته

و بی کوشرکه از برای اصناف اشربه مهیا شده باشد و در آثار آمده که مؤمن در بهشت در یک کاسه هفتاد رنگ طعام خواهد خورد که در طعم غیر یکدیگر باشد و هیچ
کدام با دیگری مختلط نشود و هر کوزه در آن انواع شرابها باشد عکرمه گفته که رسول صلعم فرموده که شخصی که کمتر و دون تر باشد از همه اهل بهشت مرتبه وی آن باشد
که در عقب وی کسی دیگر به بهشت نرود و چون به بهشت درآید او را بالای فرس و سنی نشانند که بنگرد و نگاه کند صد ساله راه ملک خود ببیند که در آنجا قصرها
بسیار باشد از زر سرخ و خیمه‌ها بسیار زده از مروارید و هر بامداد و شبانگاه هفتاد هزار صحیفه زرین نزد وی آورده نهند و در هر صحیفه لونی از طعام که هر
چند تناول کند همان شهای اول بجای خود باشد و اگر همه اهل دنیا پیش وی آیند آنچه نزد وی حاضر باشد همه را کفایت بود **وَفِيهَا** و در بهشت بود
مر ایشان را **مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ** آنچه آرزو کنند نفسها ایشان و حفص تشتهیه میخواند یعنی در بهشت باشد آنچه میل کنند نفسها از انواع مشروب و مطعوم
و مشموم و ملبوس و غیر آن **وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ** و آنچه متلذذ شود چشمها بنظر کردن در آن در خبر است که شخصی رسول را گفت یا رسول الله من اسب را دوست
میدارم در بهشت باشد فرمود آری هر چه دل خواهد و چشم از آن لذت یابد در بهشت خواهد بود اعرابی گفت که مرغ باشد در بهشت مرغ بریان نکرد گوید
کاشکی مرغ بریان بودی فی الحال بریان شود و نزد وی حاضر گردد تا از آن تناول کند و چون شراب آرزو شود در بقیع در دست وی آید با چندین شراب که او را
انقطاع نباشد **وَأَنْتُمْ فِيهَا** و شما در بهشت **خَالِدُونَ** جاوید باشید که هرگز گرد زوال بدامن خلود شما ننشیند **وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا**
و آن بهشت موعود بهشتی است که امروز میراث داده شده اید از **بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** بسبب آنچه بوده اید که در دنیا عمل آن میکردید از انواع طاعات و خیرات
و مبرات **لَكُمْ فِيهَا** مر شما راست در بهشت **فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ** میوه‌ها بسیار **مِنْهَا تَأْكُلُونَ** که بعضی از آن میخورید نه همه آن بجهت کثرت اصناف و دوام انواع آن و در
حدیث واقع شده که هیچ مومنی میوه از درخت بهشت نچیند مگر دو مثل او فی الحال هم از آنجا دو بیدا شود بعد از آن در بیان احوال کفار میفرماید که
إِنَّ الْمُجْرِمِينَ بدرستی که کافران که در اجرام طغیان کرده اند **فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ** در عذاب دوزخ جاوید مانده کانند **لَا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ** سست کرده
نشود عذاب از ایشان یعنی عذابی که فراخور مکر را ایشان باشد و از ایشان سبک نکرداند و کم نکنند **وَهُمْ فِيهِ** و ایشان در عذاب **مُبْلِسُونَ** ناامیدانند از
رحمت و خفت و ساکت در طلب فرج بجهت ناامیدی ایشان از ضحاک منقولست که هر یک از کافران را در تابوتی آتشین نهند و در آن را سد و در سازند
و او مخلد در آنجا معذب باشد که نه او کسی را ببیند و نه کسی او را **وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ** و ستم نکردیم ما ایشان را بآن عذاب **وَلَٰكِنْ كَانُوا** و لیکن بودند **هُمُ**
الظَّالِمِينَ ایشان ستمکاران که شرک آوردند و مرتکب انواع معاصی و قبایح شدند و چون از شدت عذاب بی طاقت شوند تو جزع بخازن دوزخ نمایند
وَنَادَوْا و ندا کنند او را که **يَا مَالِكُ** ای مالک در خواه کن **لِيَقْضِ عَلَيْنَا** تا حکم کند بر ما یعنی بمیراند ما را **رَبُّكَ** پروردگار تو تا از عذاب عقاب
خلاص شویم این استغاثه منافی وصف ابلاس ایشان نیست چه آنکه ایشان در ازمنه متطاوله ممتده معذب خواهند شد پس بجهت غلبه یاس بر ایشان در بعضی
احیان اوقات ساکت خواهند بود و بجهت سختی عذاب در دوزخ و از فرط حسرت در سالت مرویست که حقتعالی علت جوع را بر دوزخیان اندازد بر وجهیکه از شدت آن عذاب
[در حاشیه: و از طلب در بعضی احیان استغاثه خواهند]
دوزخ از یاد ایشان برود و از اینحال از مالک طلب موت کنند قال گوید مالک در جواب ایشان بعد از هزار سال و در تبیان گوید بعد از چهل روز از
روزهای دنیا **إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ** بدرستیکه شما درنگ کنندگانید یعنی جاوید ماندگان در دوزخ نخواهید مرد و نه تخفیف عذاب در شما خواهد شد
حقتعالی بعد از جواب مالک با ایشان گوید که **لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ** بدرستیکه آوردیم بشما یعنی فرستادیم سخن راست و درست بر زبان پیغمبران خود
وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَكُمْ و لیکن بیشترین شما **لِلْحَقِّ كَارِهُونَ** مر سخن حق را ناخواهان بودید و از آن کراهت داشتید بجهت آنکه با باطل در دل بود که مرغوب
نفس است و با حق در تعب و مشقت که مخالف اراده طبیعت است را بجهت حقتعالی در از ون فرماید که بچنانست که ایشان در دنیا اکتفا بر انکار کرده
اند **أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا** بلکه محکم کرده بودند امر کاری را که آن در حق بود یا ابطال آن یا کید را برای پیغمبر ما **فَإِنَّا مُبْرِمُونَ** پس بدرستیکه ما نیز امر را محکم
کنندگانیم کاری را برای مکافات ایشان که آن تعذیب ایشانست بعذاب نیران **أَمْ يَحْسَبُونَ** بلکه می پندارند مر ایشان **أَنَّا لَا نَسْمَعُ** آنکه ما نمی شنویم
سِرَّهُمْ سخن های ایشان را که در دل خود داشتند **وَنَجْوَاهُمْ** و سخن اسرار ایشان که با یکدیگر مشورت میکردند در باب ابطال حق **بَلَىٰ** آری می شنویم آنرا
وَرُسُلُنَا و فرستادگان ما یعنی حفظه **لَدَيْهِمْ** که نزدیک ایشان بودند و موکل ایشان **يَكْتُبُونَ** می نوشتند آنرا پس ما و چون اسرار ایشان بر فرشتگان ما آشکار
بود بر ما که خداوندیم چگونه پوشیده باشد پس بر وفق اقوال و اعمال جزا و سزا در کنار ایشان نهیم از یحیی معاذ رازی منقولست که هر که از مردمان گناهان
خود را بپوشد و در خفیه اظهار آن کند بر کسی که متصف است بصفت لا یخفی علیه شیء فی السموات و فی الارض پس بتحقیق که حق را اهون ناظرین گردانیده
و این از علامت نفاق است و در آورده اند که نضر حارث جانی نشسته بود و اکثر صنادید عرب نزد او حاضر بودند اینها از قران خوض نمود اغاز استهزا کرد و وقت
مغیره را در انوقت میل باسلام شده بود و همیشه ستایش قران میکرد گفت ای نضر بقران استهزا مکن بخدا که محمد میگوید که لا الحق نضر گفت من نیز حق میگویم
محمد میگوید لا اله الا الله منهم میگویم لا اله الا الله ما بان اضافه میکنم الملائکه بنات الله این سخن به پیغمبر رسیدند و غمناک شد جبرئیل آمد و این آیه آورد
که **قُلْ** بگو ای محمد جماعتی را که قایل الملائکه بنات الله اند **إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدٌ** اگر باشد مر خدای را فرزندی همچنانکه گمان میبرند **فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ**
پس من اول پرستندگانم یعنی اگر برهان صحیح و حجت روشن ثابت شود که خدای را ولدی هست پس اولین کسیکه بطاعت و انقیاد او قیام نمودی و
تعظیم او بجای آوردی من بودمی چه لازم پیغمبر است که او اعلم باشد بخدا و آنچه صحیح است باو و با آنچه صحیح نیست و اولی بتعظیم آنچه حق تعظیم اوست و از جمله
تعظیم والد تعظیم ولد است پس اگر شما برهان قاطع بر من اثبات ولد کنید من اول تعظیم کنند کان باشم در طاعت و انقیاد او از شما اسبق و چون بر وجه
یقین میدانم که او را فرزندی نیست لاجرم عبادت خود را مخصوص ساختم باو سبحانه و پرستش هیچکس دیگر اقدام نمینمایم چونکه در این دعوی همچنین

هیچ حجتی و برهانی ندارید پس چرا بعبادت غیر او اشتغال می نمایید سبحان منزه است و پاک خدائی که رب السموات والارض پروردگار آسمانها و زمینها
است رب العرش خداوند عرش عظیم عما یصفون از آنچه وصف میکنند کافران او را بآنکه صاحب ولد است فذرهم پس بگذار ایشان را و دست باز دار
یخوضوا تا شروع کنند در امر باطل ویلعبوا و بازی کنند و بحطام دنیا مشغول و مغرور شوند و در طبیعت هوای خود مداومت کنند حتی
یلاقوا تا وقتی که ملاقات کنند و ببینند یومهم روز جزای خود را الذی یوعدون که وعده داده شده اند بملاقات آن مراد روز قیامت است
که کفار در آن روز بجزای افعال قبیحه خود رسند پس نفی الهیت سماویه و ارضیه میکند و استحقاق الوهیت بخود اختصاص میدهد میگوید که وهو
الذی و او آن خدائی است که فی السماء اله در آسمان معبود ملائکه است وفی الارض اله و در زمین معبود جن و انس یعنی او مستحق آنست که معبود جمیع
مخلوقات باشد و همه کس روی عبادت بجانب او آرند نه غیر او وهو الحکیم و اوست راستکار و درست کردار در تدبیر خلقان العلیم دانا بمصالح ایشان
پس استحقاق الوهیت مخصوص او باشد وتبارک الذی بزرگوار است او دائم البرکات له ملک السموات والارض مر او راست پادشاهی آسمانها
و زمینها وما بینهما و آنچه میان آنهاست یعنی حکم او بر همه اجزای مکونات جاریست بلکه جمیع مکونات سفلی و علوی در تحت تصرف او باشد مستغنی
خواهد بود از فرزند گرفتن وعنده و نزدیک اوست علم الساعة دانستن ساعتی که در آن قیامت قائم شود والیه ترجعون و بسوی او باز گردانیده
شوید در آن روز بجهت جزای اعمال و سزای افعال، و چون کفار غیر خدای را می پرستیدند بامید شفاعت آنها تشنیع در دعوی ایشان را این امر فرمود
که ولا یملک و مالک نباشند و قادر نباشند در آن روز ... الذین یدعون آنانکه پرستیدند کافران ایشان را من دونه بغیر از خدای الشفاعة
درخواستن کردن هیچکس را الا من شهد بالحق مگر کسانی که گواهی داده باشند بحق که توحید است وهم یعلمون و ایشان دانند بدل خود آنکه بزبان گواهی
داده باشند یعنی گواهی ایشان از سر یقین بوده باشد چون ملائکه و عزیر و عیسی که بر وجه ایقان و اخلاص بکلمه شهادت قائلند و مقر است که ایشان شفاعت
نخواهند کرد مگر مؤمنانی که کار آن را نه غیر ایشان را ولئن سألتهم و اگر بپرسی تو ای محمد از پرستندگان غیر خدا که من خلقهم کیست که آفریده است ایشان را
لیقولن الله هر آینه گویند که الله است چه از غایت ظهور جواب منکران نتوانند شد مکابره نتوانند کرد فانی یؤفکون پس چگونه برگردانیده می شوند از عبادت
او و پرستش غیر او روی می آرند با وجود اعتراف ایشان بالوهیت و خالقیت و سبحان و ظهور آیات بینه بر توحید و قدرت او آورده اند که حضرت رسول
هر چند در اثبات توحید و ابطال اشراک دلائل قاطعه اقامت میکرد اهل شرک بیشتر در عناد و انکار اصرار می نمودند حضرت حکایت ایشان را بجناب احدیت
عرض نمود این آمد وقیله و نزد خداست این قول رسول که میگفت یا رب ای پروردگار من ان هؤلاء بدرستیکه این گروه مشرکان معاند قوم
گروهی اند که بجهت فرط عناد لا یؤمنون ایمان نمیآورند بوحدانیت تو و با واو قسم است و معنی آنستکه سوگند میخورم بگفتار رسول خود که این کلمه عظیمه یا رب
در حین شکایت قوم خود بمن جواب قسم اینکه ان هؤلاء قوم لا یؤمنون و بعد از آن امر نمود که فاصفح عنهم پس اعراض کن از دعوت ایشان و روی بگردان
از مکافات ایشان وقل سلام و بگو سلام متارکه و تودیع از شماست یعنی من ایمنم از شما سلامتی است از مناظره و رستگی از مجادله با شماست سلام
هجران و مجانبه نه سلام تحیت و کرامت و حکم این آیه بآیه السیف منسوخ است تا آنکه بجهت تهدید ایشان فرمود فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند عاقبت
شرک و کفر خود را وقتی که عذاب بر ایشان نازل شود در دنیا بروز بدر و در عقبی باتش نیران سورة الدخان سبع وخمسون آیة وهی مکیة
ابی بن کعب از سید عالم صلعم روایت کند که هر که سورة الدخان در شب جمعه تلاوت نماید از جمیع گناهان مغفور شود و ابن مسعود از حضرت روایت کرده که هر که
این سوره در شب جمعه بخواند تا روز از آن شب هفتاد هزار فرشته برای او استغفار کنند و هر که در روز آن بخواند تا در شب آن روز هفتاد هزار فرشته برای او آمرزش
خواهند کرد و نیز از آنحضرت روایت است که هر که این سوره در شب بخواند در صبح آن روز آمرزیده گردد و ابو حمزه ثمالی از امام محمد باقر روایت کرده که هر که
این سوره را در فرایض و نوافل بخواند حقتعالی او را در روز قیامت از جمله آمنان مبعوث سازد و در سایه عرش خودش جای دهد و حساب اعمال او آسان کند و نامه
او را بدست راست او دهد بدانکه چون حقتعالی سوره الزخرف را اختتام نمود بوعید و تهدید این سوره را بمثل آن افتتاح کرده بانذار و عذاب
شدید و عقاب الیم و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم حم والکتاب المبین سوگند بحکمت و حکم و حمایت و ملک و مجد و منت و باین کتاب روشن
و هویدا یا روشن کننده احکام حلال و حرام یعنی قرآن که محض مکرمت است و انعام انا انزلناه بدرستیکه ما فرستادیم آنرا فی لیلة مبارکة در شب با برکت
و عظمت و از بزرگی و مبارکی این شبست که کتاب کریم رب القدیم که واسطه منافع دینیه و دنیویه است در این شب از لوح محفوظ بآسمان نزول اجلال یافته
و نیز برکات این شبست که حضرت واهب العطایا جمیع نعمات و تفضلات خود را که هر سال نسبت بهر یک فائض می سازد در این شب تقسیم می نماید و آن چیزی
برکه باقی ماند تا سال دیگر و برکات و خیرات این شب تا غایتی است که در او استجابت دعای جمیع بندگان میکند و باب مغفرت گناهان را شستگی شوی میدهد
و ملائکه رحمت بر ایشان میفرستد و فصل قضایا میکند که در آن سال واقع خواهد شد و مراد بالیلة المبارکه شب قدر است بقول ابن عباس و قتاده و ابن زید
نیز منقولست از امام محمد باقر و امام جعفر صادق ع و قوله انا انزلناه فی لیلة القدر و شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن مؤید این است و دیگر مفسرین
فیها یفرق کل امر حکیم بقول تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر و اخبار و روایاتی که در فضیلت شب قدر واقع شده و ثواب کسی که در این شب
طاعت و عبادت میکند در سوره القدر مذکور خواهد شد و از عکرمه روایتست که مراد شب نیمه شعبان است که آنرا لیلة صک و لیلة المبارکه و
لیلة رحمت گویند و تسمیه این بلیلة براءة وصک جهت آنستکه حقتعالی در این شب استیفای محاویج بندگان میکند و وفق آن برای ایشان مینویسد چنانکه پادشاه هر ساله برای هر ملک
استیفای اخراج کند ... که در این شب عبادت کند برات آزادی او از دوزخ مینویسد و تسمیه آن بلیلة مبارکه و رحمت جهت آن

خراج از

ابو هریره

است که در این شب حق تعالی بر بندگان بسط رحمت و برکت خود می کند و ایشان را از خوان احسان و مکرمت خود نوازش میکند و از حضرت رسول مرویست که
گفت جبرئیل بمنزل آمد و گفت یا رسول الله دستها را بدعا بردار و بدعا اشتغال نمای گفتم یا جبرئیل امشب چه شب است گفت شبی است که حق تعالی درهای
آسمانها را گشوده جمیع گناهان را بیامرزد مگر گناه مشرک و ساحر و کاهن و مدمن خمر و عاق والدین و مصر بر زنا و چون ربعی از شب بگذشت جبرئیل گفت
یا رسول الله سر بالا کن من سر برداشتم درهای آسمان و درهای بهشت گشوده دیدم بر در آسمان اول فرشته دیدم که ایستاده بود و میگفت خوشا حال آنکه
در این شب رکوع کند و در دوم فرشته دیدم بود و میگفت خوشا حال آنکه در این شب سجود کند و در سیم فرشته ایستاده بود و میگفت خوشا حال آنکه
در این شب بدعا مشغول بوده باشد و در چهارم فرشته ایستاده بود و میگفت خوشا حال آنها که در این شب ذکر کنند و در پنجم فرشته ایستاده بود و می
گفت خوشا حال آنکه در این شب از خوف الهی بگرید و در ششم فرشته بود دیدم ایستاده بود و میگفت خوشا حال آنانکه در این شب بمسلمانان تصدق
و احسان نمایند و در هفتم فرشته ایستاده بود و میگفت هیچ سائلی هست که مراد خود را بدرگاه ما عرض کند و هیچ استغفار کننده هست که حاجت خود را بما
عرض کند تا اجابت کنیم من گفتم یا جبرئیل این درها تا کی گشاده خواهد بود گفت تا صبح برآید پس گفت خدای تعالی در این شب بعدد موی گوسفندان بنی کلب
بندگان را از آتش دوزخ آزاد کند عایشه روایت کند که شبی از شبها نیمه شعبان نوبت من بود چون نصف از شب بگذشت رسول از فراش بیرون رفت
برخاستم که مبادا زن دیگر کرده از پی او روان شدم رسول را دیدم که بنماز مشغول بود پس رکعتی خفیف بگذارد و چون برکوع رفت چندان توقف کرد
که شب بآخر رسید بعد از آن بسجود افتاد و گفت سجد لك سوادی و آمن بك فؤادی هذا یدی التی جنیت بها علی نفسی فاغفر لی الذنوب العظیم
فانه لا یغفر الذنوب العظیم الا الرب العظیم اعوذ برضاك من سخطك و بعفوك من عقوبتك و اعوذ بك منك لا احصی ثناء علیك چون فارغ شد
در حجره آمد گفتم یا رسول الله این چه شب بود گفت شب نیمه شعبان در این شب حق تعالی بندگان خود را بعدد موی گوسفندان بنی کلب از زندان دوزخ
برات آزادی بنویسد گفتم یا رسول الله اختصاص این عدد چیست فرمود از برای آنکه این شب شب رحمت و غفرانست و شب آزاد کردن بندگانست از آتش دوزخ است
در کشاف آورده که این شب مخصوص است به پنج خصلت اول در تعیین ارزاق و قسمت آجال بر وجهی که مذکور شد دویم فضیلت عبادت چنانچه از سید
عالم مرویست که هر که امشب صد رکعت نماز بگذارد حق تعالی صد فرشته بسوی او فرستد تا با وی باشند سی فرشته او را ببهشت بشارت میدهند و سی عدد
دیگر او را از عقاب ایمن میگردانند و سی عدد دیگر آفات دنیوی را از او باز میدارند و ده دیگر از او مکاید شیطان دفع میکنند سیم نزول رحمت بر بندگان
بعدد موی گوسفندان بنی کلب چهارم حصول مغفرت پنجم اعطای شفاعت جمیع امت بآنحضرت چنانکه در روایت آمده که در شب سیزدهم شعبان حضرت رسول در حق
امت خود سؤال کرد شفاعت ثلث امت خود بدو دادند و در شب چهاردهم در این باب دعا فرمود ثلث دیگر شفاعت با کرامت فرمودند و در شب پانزدهم
استدعا نمود شفاعت جمیع امت نامزد او کردند و از برکات این شب است که عادت الهی جاری گشته که در این شب آب زمزم زیاده شود بر وجهی که مشاهده هم
کس کرده و در مصابیح القلوب مذکور است که پیغمبر فرمود که هر که نیمه شعبان را زنده دارد هرگز نمیرد دلش و این شبی است که با هم گناهی امرزند و بتوبه
جریده محو میکنند و بقیاس نعمای می فرمایند و بی جودی جودی اعطای نمایند منادیان از حضرت جبروت ندای دهند که ایها العاصیان بیائید تا شما را
بیامرزیم ای سرگشتگان براه باز آئید تا شما را ببهشت بریم آن سپهر دمی بر او احرنا کی شعبان رجب گذشت اینک رمضان ای غافل روزگار احرنا کی الهی بحرمت
این سه ماه با تعظیم و تکریم و بحرمت مصطفی شفیع یوم الدین و بحق سپهر علم حضرت امیر المؤمنین و بکمال و منزلت ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که
ابواب رحمت و مغفرت بر روی بندگانت گشاده گردانی و همه را از خواب غفلت بیدار گردانی و بدرجات جنات برسانی یا اله العالمین و یا خیر الناصرین
برحمتك یا ارحم الراحمین آورده اند که در شهر بغداد مردی بود که مدت مدید تعلق خواطری بجانب دختری داشت و بمراد خود فرصت نمی یافت
تا اتفاق افتاد که در شب برات بیکدیگر رسیدند مرد خواست که مراد خود را حاصل کند دختر گفت غایت نادان مردی باشد که همه مردم امشب آشنا
باشند و ما بیگانه مرد گفت که همه مردم آشنا باشند راست گفتی مرا این معنی بخاطر گذشت القصه هر دو پای بر سر نفس هوا پرست نهادند و از یکدیگر
مفارقت کردند و روی بجانب جناب احدیت آوردند و تا بروز طاعت کردند بامداد پدر دختر مست دختر گرفتن زدانا و در و گفت امشب حضرت رسالت
را در خواب دیدم که فرمود دختر خود را بهش فلان کس بده و با وی عقد کن پس این مرد و زن ببرکت عبادت اینشب در دنیا بدولت مواصلت رسیدند و در عقبی
از آتش نیران آزاد شده در روضه رضوان قرار گرفتند بعد از آن بشارت برکت اینشب فرمود که انا کنا منذرین بدرستی که ما هستیم بیم کنندگان بندگان
بانزال قران در شبی که از جمله برکات آن اینست فیها یفرق در آن شب جدا کرده و منفصل داده شود کل امر حکیم هر کاری که حکم کرده شده است در همه سال
از قسمت ارزاق و جمیع منافع و مضار عباد در دنیا چون تحفظ و دفع سخط و رضا و قبول و رد و شقاوت و سعادت و تعیین اعمار و عزل از سلاطین احوال بر
وجهی که قابل زیاده و نقصان نباشد در هیچ حال و در روایت آمده که در این شب نسخه ارزاق را بمیکائیل دهند و نسخه حروب و خسف بجبرئیل و نسخه اعمال
را باسرافیل و نسخه مصائب بعزرائیل باین امر حکم کرده امرا من عندنا امری حاصل از نزد ما انا کنا مرسلین بدرستی که ما هستیم فرستندگان یعنی
فرستادیم قران را بجهت آنکه از عادت ماست فرستادن پیغمبران بکتابهای هادی بسوی بندگان رحمة من ربك بجهت بخشایشی از پروردگار تو بر خلقان
و بعضی تفسیر این چنین کرده اند که ما ارسال کننده ایم تا که محمد بجهت بخشایشی از پروردگار تو بر بندگان تا آخر که قوله و ما ارسلناك الا رحمة للعالمین انه هو السمیع
بدرستی که خدا شنوا است دعای بندگان را با جمیع کلمات ایشان العلیم دانا بمصالح ایشان با همه نیات ایشان رب السموات و الارض بدل ربك است
یعنی بجهت بخشایش از جانب پروردگار آسمانها و زمینها و ما بینهما و آنچه میان آنهاست ان کنتم موقنین اگر هستید یقین کنندگان و تحقیق نمایندگان

علوم پس عالم خواهید بود بربوبیت و الوهیت و لا اله الا هو نیست هیچ معبودی مستحق پرستش مگر او یحیی زنده میگرداند بعد از موت و یمیت و
می‌میراند بعد از حیات ربکم پروردگار شماست و رب آبائکم الاولین و پروردگار پدران نخستین شما چون کفار بربوبیت او سبحانه مقر بودند
بعلم او سبحانه بهمه اشیا و بارسال جمیع رسل و کتب اعتراف نمیکردند و آن مستلزم عدم یقین ایشانست بربوبیت او سبحانه از اینجهت نفی یقین ایشان در این
باب فرمود که بل هم بلکه ایشان فی شک در شک و شبهه‌اند در آنچه ما بان خبر دادیم و بیان کردیم یلعبون بازی و استهزا و لعب میدانند و چون بنصیحت و
موعظه براه راست نمی‌آیند فارتقب پس انتظار کش برای ایشان یوم تأتی السماء روزی که بیاورد آسمان بدخان مبین دودی ظاهر و هویدا یغشی
الناس که فرا گیرد و احاطه نماید همه مردمان را و ایشان بعد از مشاهده آن گویند هذا عذاب الیم این است عذابی دردناک که خدای بر ما گماشته مفسران
را در این دخان اختلافست بعضی مراد قحط است و جوع که بسبب دعای پیغمبر بر کفار واقع شد چنانکه مسروق از عبد الله بن عبد الله مسعود روایت کرده
که چون قریش ایمان نمی‌آوردند و پیغمبر را ایذا و آزار میرسانیدند رسول دست بدعا برداشت و گفت بار خدایا سخت گردان گرفتن خود را بر بنی مضر و سالها
قحط را لازم ایشان گردان مثل سالهای یوسف یعنی هفت سال ایشان را بقحط عذاب جوع مبتلا ساخت تا کار ایشان بانجا رسید که از غایت گرسنگی سگها
مرده و استخوانها را میخوردند و سرگین و پشمهای شتر با خون اکل میخوردند و بجهت شدت جوع بر سر چشمهای ایشان تیره و خیره شده بود که مثل خود و آسمان را
مثل دخان و غبار میدیدند و اگر با یکدیگر سخن میکردند کلام هم میشنیدند تا بجهت کثرت دخانیت هوا در نظر ایشان یکدیگر را نمی‌دیدند یا بواسطه قلت باران
در آن سالهای قحط غبار بسیار از زمین برانگیخته میشد و بشکل دود پراکنده میشد در نواحی و اقطار از اینجهت است که سال قحط را سنة الغبرا میگویند
و چون کار بنی مضر باین مرتبه رسید ابوسفیان با جماعتی نزد رسول آمدند و گفتند ای محمد قوم را بصله رحم امر میکنی و قوم تو بقحط و گرسنگی هلاک میشوند
پس سوگند خوردند که اگر دفع این عذاب از خدای بدرخواهی ما همه مطیع تو شویم و بدین اسلام در آییم حضرت رسالت پناه بدرگاه بی نیاز آورده بزبان قوم خود
دعا فرمود که ربنا ای پروردگار ما اکشف عنا العذاب بردار از ما عذاب را انا مؤمنون بدرستی که ما گروندگانیم بعد از دفع عذاب یعنی هرگاه
عذاب منکشف گردد ایمان میاریم و چون بدعای آنحضرت جوع برطرف شد بنی مضر بشرک خود مصر شدند و عناد و انکار زیاده کردند و نزد بعضی مفسران
مراد دودیست که پیش از قیام قیامت ظاهر شود و همه زمین را برسد مانند خانه که در او آتش کنند و آنجا منفذی نباشد که از آنجا بیرون رود و در چشم و گوش
کافران و منافقان رود چنانچه از سید عالم مرویست که اول علامات دخان باشد و نزول عیسی و آتشی که از قعر شهر عدن بیرون آید که همه مردمان را بمحشر راند
حذیفه گفت یا رسول الله چه نوع دخان باشد حضرت این آیه تلاوت کرد و بعد از آن فرمود که دودی باشد که مغرب و مشرق را برسد و چهل شبانروز بماند
و مؤمنان را از آن دود مانند کسی باشد که زکام داشته باشد و کافر مانند کسی که مست باشد و آن دود از هر دو گوش و سوراخ بینی او بیرون آید و از امیر المؤمنین
منقولست که این دخان دودی بود که از آسمان پیدا شود پیش از روز قیامت و در گوشهای کافران درآید تا آنکه سر هر کافری مانند سر کبشی شود که بریان کرده باشند
و مؤمنان را ازین سبب زکامی عارض شود و همه زمین مثل خانه باشد که در او آتش افروخته باشند و هیچ سوراخ و روزن نداشته باشد که دود از آن بیرون
آید و نزد این جماعت ملائکه بکفار گویند که این است عذاب دردناک که خدای تعالی بشما وعده داده بود و ایشان زبان بدعا گشوده دفع عذاب از خدای در
خواهند و وعده ایمان بعد از کشف عذاب اعتراف نمایند و چون بعد از چهل روز آن دود مرتفع شود بر کفر خود اصرار کنند و حقتعالی با ملائکه گوید که با ملائکه
انی لهم الذکری چگونه بود مر ایشان را پند گرفتن باین مقدار از عذاب ایشان و وفا کردن بوعده ایمان و اسلام و قد جاءهم و حال آنکه آمد بدیشان رسول مبین
فرستاده هویدا و آشکارا با آیات بینه با اظهار رسانیده معجزات و ایشان بان متذکر نشدند ثم تولوا پس پشت کردند یعنی اعراض نمودند عنه از ایمان او و در
بار و قالوا و گفتند در حق او که معلم آموخته شده است یعنی جبر و یسار که غلام اعجمی‌اند قرآن بوی تعلیم میدهند مجنون دیوانه است و دماغ او پریشان گشته
یعنی بعضی در حق او گفتند که اعجمی بوی تعلیم قرآن میدهد و جمعی دیگر گفتند که او دیوانه است و از عقل دور افتاده که ترک ما کرده با وجود این حال چون نزد دود
دخان در آخر زمان استغاثه نمایند انا کاشفوا العذاب بدرستیکه ما کشف کننده عذابیم از ایشان باشیم قلیلا در زمانی اندک یعنی بعد از چهل روز
دفع آن عذاب نمائیم از ایشان و ایشان بوعده خود وفا نکرده و در کفر خود ثابت قدم باشند چون با ایشان گوئیم انکم عائدون بدرستیکه شما رجوع کنندگانید
از این عذاب حقیر بعذاب کبیر که عذاب جهنم است یوم نبطش البطشة الکبری در روزی که بگیریم نهاد گرفتن بزرگ بعذاب آتش مراد روز قیامت است
انا منتقمون بدرستیکه ما امروز انتقام کشنده‌ایم و چون آنحضرت رسالت را بسبب اصرار و عناد مشرکان مکه غبار اندوه بر خاطر او می‌نشست حقتعالی بجهت
تسلیه آنحضرت حکایت موسی و از تیره و جفای او از فرعون با و هلاکت و غرق شدن ایشان بجهت آن عناد و طغیان با او میدهد و لقد فتنا و بدرستیکه ما در فتنه
انداختیم قبلهم پیش از کفار قریش قوم فرعون گروه فرعون را که قبطیان بودند یعنی ایشان امتحان کردیم بامهال و توسیع ارزاق و ایشان یاد منعم حقیقی
نکرده در طغیان و کفران افزودند و بنی اسرائیل بذل بیکی گرفتار ساختند و ایشان را بکارهای سخت داشتند و جاءهم و آمد بدیشان رسول کریم پیغمبری
بزرگوار یعنی حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام که عظیم الشان بود و عالی مرتبه نزد حضرت حقتعالی بسبب طاعت و عبادت یا شریعتی و بزرگوار بود نزد بنی اسرائیل
که قوم او بودند یا خداوند فضل و شرف و حسب و نسب و اخلاق حسنه بود و بهر تقدیر موسی بایشان آمد و گفت ان ادوا آنکه برسانید یعنی بفرستید الی
بسوی من عباد الله بندگان خدا را یعنی بنی اسرائیل که بدام عذاب و تسخیر شما گرفتارند انی لکم رسول امین بدرستیکه من مر شما را فرستاده شده‌ام
که امینم بر آنچه مامور شده‌ام از جانب حقتعالی بشما برسانم و اصلا از آن زیاده و کم نمیکنم بلکه بهمان طریق بشما میرسانم و شما میدانید که هرگز بخیانت متهم نبوده
ام پس بر شما واجبست که اطاعت امر من کنید و ان لا تعلوا علی الله و آنکه تکبر نکنید بخدا بر سر کردن بر رسولهای او و با سرکشی ننمائید بکفران نعم و عدم الطاعه

از ایشان نان گرگ که حقتعالی ایشان را بزمرخود و هفت سال

غاطره

او و استهانه برسول و وحی او وَإِنِّي آتِيكُمْ بدرستیکه من آرنده ام بشما بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ بحجتی روشن و هویدا بر صدق دعوای خود یعنی حجت واضحه که
مظهر حق باشد و با معجزات ظاهره که مبین حجت ظاهره بنبوت و صدق مقاله من بود چون موسی این سخن را با ایشان ساز در بان بستم کشودند و بقصد
قتل و رجم او برخاستند موسی چون این حال را مشاهده کرد از شر ایشان بخدا استعاذه نمود باین وجه وَإِنِّي عُذْتُ و بدرستیکه من پناه کرفتم بِرَبِّي وَ
رَبِّكُمْ بپروردگار خود و پروردگار شما أَنْ تَرْجُمُونِ انکه سنگسار کنید مرا یا بکشید یا دشنام دهید و ایذا رسانید وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي و اگر باور
نمیدارید مرا در رسالت و بمنکر هید برهن فَاعْتَزِلُونِ پس کناره کنید از من و خیر و شر خود را از من دور دارید یعنی مرا بحال خود کذارید و با یذاء و ازار
متعرض من مشوید ایشان بسخن موسی التفات نکرده بایذاء مشغول کشتند فَدَعَا رَبَّهُ پس بخواند موسی پروردگار خود را أَنَّ هَٰؤُلَاءِ انکه اینکروه یعنی قبطیان
قَوْمٌ مُجْرِمُونَ کروهی اند که مصرند بکفر و طغیان حقتعالی دعای وی اجابت فرمود فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا پس کفت که ببر بندکان مرا در شب یعنی بنی اسرائیل
که تابع تواند در شب از این شهر بیرون بر إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ بدرستیکه شما از پی در امده شدکانید یعنی چون فرعون و قوم او خبر بیرون امدن شما شنوند در
عقب شما روان شوند و وقتیکه بر لب دریا رسی عصا را در دریا زدن تا شکافته شود و راهها در او پیدا شود و تو با بنی اسرائیل از انجا بکذر و بان طرف دریا
رو وَاتْرُكِ الْبَحْرَ و بکذار دریا را رَهْوًا ساکن وارمیده بر همان وجه که راهها بر او ظاهر شده یعنی دیکر باره عصا بران مزن تا بحال اولی نرود و همه قبطیان
بدو در ایند و از امدن ایشان اندیشه مکن و خوف بخود راه مده إِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان جُنْدٌ مُغْرَقُونَ لشکری اند غرق شدکان یعنی همه ایشان در دریا
غرق خواهند شد پس چون فرعون بکنار دریا رسید و راههای کشاده ان را بدید دانست که بنی اسرائیل از انجا کذشته اند از غایت طغیان در ان معجزه
تامل نکرده با همه قوم خود در ان راهها در امدند و چون بمیان دریا رسید حقتعالی اب دریا بهم اورد و همه در زیر اب مستاصل کشتند و بعد از غرق
در ان اجلال حبیب خود را از حال ایشان خبر داد بعد از هلاکه و استیصال فرمود که کَمْ تَرَکُوا بسیار که کذاشتند قبطیان مِنْ جَنَّاتٍ از بوستانها و پر از اشجار
وَعُيُونٍ و چشمهای پر از اب روان از میان ایشان وَزُرُوعٍ و کشتهای بسیار وَمَقَامٍ كَرِيمٍ و مقامی نیکو و عالی یعنی قدر و منزلهای اراسته و پر زکوار و خوش
مجالس ملوک و قصرهای سلاطین نامدار و از ابن عباس منقولست که مراد بان منابر خطبهای ایشانست وَنَعْمَةٍ و دیگر کذاشتند تنعم و برخورداری كَانُوا
فِيهَا بودند در ان فَاكِهِينَ متنعمان و شادی کنندکان و هیچ متمتع الحال بانواع فواکه كَذَٰلِكَ همچنین است مر مادر بازه اهل طغیان یا مثل این اخراج
و اهلاک را بجای می اریم در حق کسانیکه عصیان ورزند و طاغی شوند وَأَوْرَثْنَاهَا و میراث دادیم منازل و مساکن ایشان را قَوْمًا آخَرِينَ بکروهی
دیکر از مردمان که در دین و قرابت و ولایت مغایر ایشان بودند مراد بنی اسرائیل اند که حقتعالی بعد از هلاک قبطیان ملک و دیار ایشان را بی تعب و مشقت
با ایشان داد همچنانکه میراث که بدون تعب بمستحقان میرسد انکه تصغیر و تحقیر موت ایشان نمود باینکه فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ پس نکریست بر ایشان السَّمَاءُ
وَالْأَرْضُ زمین و اسمان یعنی بر موت ایشان هیچکس نکریست از عجایب نکرفت همچنانکه بنقیض ان کویند که افتاب و ماه بموت فلان بکریست و سیاه
کشت و در و دیوار بکریه در امد و این بر سبیل مبالغه است در وجوب جزع و بکاء و اشتمام او انستکه حال ایشان نقیض حال کسی است که فوت او در نظر
مردم عظیم نماید و در حق او کویند که اسمان و زمین و در و دیوار بر مفارقت او کریه کرد و یا معنی انستکه هیچ از اهل اسمان و زمین بر ایشان کریه نکردند
بهر انکه ایشان مغضوب و مسخوط اهل اسمان و زمین بودند و بعضی بر انند که این کنایه است از انکه ایشان را در زمین هیچ عمل صالح نبود که باسمان مرتفع
شود و موید این است که انس بن مالک از حضرت رسالت روایت کرده که هیچ بنده مؤمن نباشد مکر مر او را در اسمان دو در بود دری که روزی او از انجا
فرود اید و دری که عمل او از انجا بالا رود پس چون این بنده فوت شود این دو در از نزول رزق و عروج عمل محروم مانند و بدو بکریند و نیز از عبدالله
عباس مرویست که چون مؤمن فوت شود مصلای او و محل عبادت و مصعد عمل او و مهبط رزق او کریه کنند و وارده که چون موسوم فان کریم چهل صباح
اسمان و زمین بر و بکریست و چون امام حسین شهید شد بر او بکریه در امد و از ان وقت هر شب و کریه میکند و علامت کریه او اینست که اطراف اسمان

اسمان

سرخ می شود و کویند که پیش از اسمان هیچ کریه ها مبانست و سرخی کفتند و وقتیکه امام حسین ع شهید شد اسمان بر او کریه کرد و کریه او سرخی اطراف ویست و از زراره بن اعین
از ابی عبدالله ع روایت کرده که اسمان بقتل یحیی بن زکریا و بر حسین بن علی ع چهل صباح کریست و کریه نکرد بر هیچکس مکر بر این دو شخص کفتم یا بن رسول الله
بکاء او بچه طریق بود فرمود در وقتیکه طلوع میکرد و غروب می نمود سرخ بود القصه چون فرعونیان را بر روی زمین عمل نیکو نبود تا بر اسمان بود نه اسمان
بر موت ایشان کریه کرد و نه زمین وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ و نبودند مهلت داده شدکان از وقتی بوقتی دیکر یعنی چون محل نزول عذاب در رسید اصلا توقفی
و امهالی در ان واقع نشد بلکه فی الحال مستاصل کشتند وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ و بتحقیق که رهانیدیم کروه بنی اسرائیل را مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ
از عذاب خوار کننده که بر ایشان واقع شده بود مِنْ فِرْعَوْنَ از عذاب فرعون و ان نیل بندکی ایشان بود و قتل پسران و استخدام زنان و تکلیف مشقت اعمال بر
ایشان إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه فرعون بود عَالِيًا سرکشنده و خود را بلند سازنده مِنَ الْمُسْرِفِينَ از جمله حد در کذشتکان در کفر و طغیان وَلَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ
بدرستیکه بر کزیدیم موسی و مؤمنان بنی اسرائیل را عَلَىٰ عِلْمٍ بر حالتیکه بر دانش بودیم از ایشان یعنی عالم بودیم باینکه بنی اسرائیل استحقاق دارند که ایشان
را بر کزینیم عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان ایشان چه اکثر انبیاء در میان ایشان بودند و عالم جمیع مردمان زمان بودند وَآتَيْنَاهُمْ و دادیم ایشان را مِنَ
الْآيَاتِ از نشانهای قدرت مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُبِينٌ انچه در و نعمتی اشکارا بود چون شکافتن دریا و سایه ساختن ابر بر سر ایشان در بیابان تیه و
انزال من و سلوی و خلاص کردانیدن ایشان از دست فرعونیان و تسمیه نعمت ببلا جهت انست که حقتعالی از مایش بندکان میکند در نعمت بشکر کذاری و
ناسپاسی هم چنانچه در مصایب بشکیبائی و جزع و چون اول سوره در بیان احوال قریش بود و این قصه فرعون و قوم او بجهت دلالت بود بر مماثله لیکن

ایشان را اصرار و انکار و توغل در ضلالة و استکبار از اینجهة باز سر رشته کلام را بذکر عناد و انکار قریش کشیده میفرماید که ان هؤلاء لیقولون بدرستی
که گروه قریش از فرط جهالت و نکارت هر اینه میگویند در جواب مؤمنان که با ایشان میگفتند که شما زنده شوید بعد از مردن ان هی بنیست عاقبت و خاتمه کارها
الا موتتنا الاولی مگر نخستین موت ما در دنیا یعنی بعد از ان حیوة دیگر نخواهد بود وما نحن بمنشرین و نیستیم ما زنده شدگان و بر انگیختگان
بعد از مرگ واگر بعث و نشوری خواهد بود چنانچه شما دعوی میکنید فاتوا بآبائنا پس بیارید پدران ما را یعنی از خدای در خواهید تا انها را زنده
گرداند ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در انکه خدای قادر است بر اعادهٔ اموات و گویند قایل این قول ابو جهل بود که حضرت رسالت را
گفت که اگر در این امر صادقی جد من قصی را زنده ساز که او مردی صادق القول بود تا احوال بعث و نشور از وی بپرسیم و چون حضرت رسول
بر وفق دعوی بعث و نشور در غیر از معجزهٔ ظاهره و دلایل قاطعه می نمود و ایشان از جهة عناد و اصرار کفر در ان نظر کرده این سؤالات بیمعنی میکردند از اینجهة
حقتعالی دیگر باره بتهدید ایشان در امده میفرماید که اهم خیر ایا قوم قریش بهترند در قوة و شوکت و شدت ام قوم تبع یا قوم تبع که لشکری بودند با
عدة و اهبة در نهایت کثرت و حشمت والذین و انان که بودند من قبلهم پیش از قوم تبع چون قوم نوح و عاد و ثمود و غیر ان و ایشان با وجود مراتب حشمت
و اهبت بر قریش اهلکناهم هلاک کردیم ایشان را انهم کانوا مجرمین بدرستی که بودند ایشان مجرمان اسراف کنندگان در کفر و طغیان و عناد و عصیان و از جمله
برهین رفتگان در انکار بعث و نشر در انجهان چون ایشان را بسبب اصرار کفر و شرک و انکار بعث هلاک کردیم و بعذاب الیم گرفتار ساختیم پس قریش که بمراتب
از ایشان ادنی و اقصرند بطریق اولی از چنگال نکال و عقوبت عقاب رهائی نخواهند داشت و در اخبار امده که تبع ملکی بود از حمیر و کنیت او ابو یوب و نام
او اسعد ملکا با حشم بسیار و تبع بیشمار از شرق تا غرب عالم بگشت و اکثر بلاد عظیم را بگشت و بحوزهٔ تصرف خود در اورد و سمرقند و احراب نمود و از
بنا کرد و بجهة کثرت اتباع و خدم و حشم به تبع مسمی شد و گویند او ملک عرب بود و ملوک یمن را تبابعه گویند بجهة انکه متبوع اهل زمان اند هم چنانکه خاقان
که اسم ملک ترکستان و قیصر که اسم ملک روم است و سهل سعد از پیغمبر روایت کرده که دشنام مدهید تبع را زیرا که او اسلام اورده و از ابن عباس نقل
است که رسول صلعم فرمود که تبع پیغمبر بود و کعب احبار گفت که تبع مردی صالح بود و حقتعالی مذمت قوم او را کرده نه او را و لیکن صحیح ان امام جعفر صادق ع
روایت کرده که انحضرت فرمود که تبع با اوس و خزرج فرمود که شما بر حال خود باشید تا پیغمبر اخر الزمان خروج کند و اما من که او را در یابم بخدمتکاری او اقدام
نمایم و در روایتی واقع شده که تبع هر کتابی که بحکام می نوشت در اول او ثبت میکرد که بسم الذی ملک برا و بحرا و ضحا و ریحا بنام خدای که پادشاه تر و
خشک است و افتاب و باد و سعید بن جبیر گفت که اول کسی که خانهٔ کعبه را جامه پوشانید تبع بود و در اثار امده که تبع در ابتدا حال اتش پرست بود و وقتی در مدینه
پسر او را بکشتند او بقصد اهالی انجا لشکر کرد و دو حبری از بنی قریظه که کعب و اسد نام داشتند این خبر شنیده نزد وی رفتند و گفتند این جرات مکن
که مدینه موضع هجرت پیغمبر اخر الزمانست و تعریف انحضرت کردند از سر قتل و غارت اهل مدینه در گذشت و بر دست ان دو حبر مسلمان گشت و با جمعی
از اهل کتاب متوجه یمن شد جمعی از بنی هذیل نزد وی امدند و گفتند ما دلالة کنیم ترا بجائی که در او گنجی است از نقره و مروارید و زر گفت کجاست
گفتند در مکه و غرض ایشان ان بود که ان قصد خانهٔ کعبه کند و هلاک شود قصهٔ گنج با احبار در میان نهاد گفتند ایملک زنهار که این کار مکن چرا که ان شریفترین
بقعه ایست بر روی زمین و هیچکس قصد ان نکند مگر که هلاک شود ترا باید در انجا رفت و تعظیم انخانه بجای اوردن و قربان کردن تبع برفت و خانه را جامه
پوشید و شش هزار حیوان قربان کرد و از انجا بیمن رفت قومی از حمیر با او اغاز مخالفت کردند که تو از دین ما برگشتهٔ ما با تو نمی سازیم تبع دلالت حدت حدای
بر ایشان خواند و ایشان را عناد افزودند و گفتند ما اسباب امتحان میکنیم و اتشی در دامن کوهی از کوههای یمن بود که چون دو کس را با یکدگر دعوی بودی
اتش در امدندی انکه مبطل بودی بسوختی و محق را از نرسیدی القصه احبار با مصاحف خود باندرون اتش رفتند و سالم بیرون امدند و کشیشان داخل
شدند و بسوختند و نزد ارباب سیر ثبوت پیوسته که تبع نامه نوشت بحضرت رسول صلعم و بشامول یهودی سپرد که اگر زنده بماند او بحضرت خاتم الانبیا رساند
و الا باولاد خود سپرده وصیت کرد که بعرض رسانند فرزند بیست و یکم از نسل شامول یهودی که ابو لیلی با نصاری بود انرا بموقف عرض رسانید و حضرت
سر نوبت فرمود مرحبا بالاخ الصالح و از بعضی علما منقول است که اسعد تبعی که از تبابعه ایمان به پیغمبر اورده بود قبل از بعث هفتصد سال بود و در بعضی مکرر
از کتب تواریخ اورده اند که هزار و پنجاه و سه سالی قبل از هجرت که هزار و چهل سال پیش از بعثت بوده باشد بحضرت رسالت ایمان اورده بود القصه
حقتعالی بعد از تهدید کفار باستیصال قوم تبع بسبب عنود و انکار عناد بیان سمت حشر میکند باین وجه که وما خلقنا السموات والارض و نیافریدیم
اسمان و زمین را وما بینهما و انچه میان انها است لاعبین در حالتی که بازی کنان باشیم پس چگونه معطل و مهمل گذاریم بدون ثواب و عقاب روز
جزا ما خلقناهما نیافریدیم اسمان و زمین را الا بالحق مگر بسبب حق که ان غرض است که باعث و داعی خلق اشیا است از مثوبت طاعت و عقوبت بر معصیت و امتحان
ایشان با امر و نهی و تمیز میان محسن و مسئ کقوله تعالی لیجزی الذین اساؤا بما عملوا ولکن اکثرهم و لیکن بیشتر مردمان از سبب عدم ولا از نظر تامل در خلق
اشیا لا یعلمون نمیدانند که فعل حکیم معرا از حکمت و مصلحت نیست ان یوم الفصل بدرستی که روز جدا شدن حق از باطل یا محق از مبطل بسبب اختلاف
جزا و سزا میقاتهم اجمعین هنگام جمع شدن ایشان است در حالتیکه همه مجتمع باشند در ان یوم لا یغنی روزی که دفع نکند مولی هیچ دوستی و خویشی
عن مولی از دوست و خویش خود شیئا چیزی را از عذاب ولا هم ینصرون و نه ایشان یاری کرده شوند از جانب دوستان خود در دفع عذاب
الا من رحم الله مگر کسیکه خدای رحم کرده باشد برو و بعفو کردن او و اذن شفاعت دادن در حق او مراد مؤمنان است زیرا که جمیع اصناف کفار از دولت
شفاعت بی نصیب اند و منا امید انه هو العزیز بدرستیکه خدای تعالی غالب است بر تعذیب شخصی که در حق او عصیان نموده باشد پس بارادهٔ تعذیب عاصی

هیچکس را قوت یاری آن نباشد که یاری او دهد و او را از عذاب الهی برهاند الرحیم مهربان بر هر که اطاعت او کرده باشد و نیز در تهدید کفار میفرماید که
إنّ شجرة الزقوم بدرستیکه درخت زقوم یعنی میوه و برهای آن طعام الاثیم خوردنی کسی است که بسیار گناهکار است مراد کافران معاند است بجهت
دلالت ما قبل و ما بعد بر آن و گویند مراد باثیم ابوجهل است که خرما و مسکه را بهم ممزوج کرده میخورد و میگفت بخورید محمد ما را بآن تهدید میکند این
که زقوم میکنیم یعنی من خود را بآن پر می سازم پس حقتعالی رد قول او کرده میگوید که زقوم نه آنست که ابوجهل پر جهل تصور آن کرده بلکه کالمهل مانند
چیزیست که گداخته شده باشد باتش چون مس و روی و طلا و نقره و غیر آن یغلی فی البطون جوشد شجره زقوم در شکمهای کافران و حفص بیا میخواند
یعنی بجوشد آن طعام در شکمهای کافران کغلی الحمیم مانند جوشیدن آب بغایت گرم و احشاء و امعای ایشان را پاره پاره کند و بعد از آن پس حقتعالی زبانیه
دوزخ را امر کند که خذوه بگیرید این گناهکار را بشدت و گذارند را فاعتلوه پس بکشید او را بعنف و قهر الی سواء الجحیم بمیانه دوزخ تشبیه وسط بسوا
جهت آنست که میان آن و میان هر یک از اطراف آن مساویست ثم صبوا بعد از آن بریزید فوق رأسه بالای سر او من عذاب الحمیم از عذاب آب جوشان
تا تمام ظاهر او با باطن او گرم گداخته شود همچنانکه باطن او از زقوم گداخته است و بر سبیل تهکم و استهزا بگویند مر آن اثیم را که بزعم خود عزیز و مکرم بود
ذق بکش و بچش این عذاب را انک انت العزیز بدرستیکه تو ای آنکه ارجمند بزعم خود الکریم بزرگوار بزعم خود مرویست که ابوجهل بحضرت رسالت صلعم
گفت که میان این دو کوه که محیط اند کسی از من ارجمند و بزرگوارتر نیست پس تو و خدای تو توانائی ندارید که بمن ضرری رسانید چون روز قیامت رسد
خصم رسالت برسبیل استهزا و تهکم باو گوید که ای عزیز و کریم بچش این عذاب جحیم و آب حمیم و عقاب الیم را ان هذا بدرستیکه این عذاب ما کنتم به
آنستکه بودید در دنیا بآن تمترون شک میکردید و اکنون بمعاینه دیدید بعد از آن در صفت مطیعان میفرماید که ان المتقین بدرستیکه پرهیزکاران
فی مقام امین در جایگاه ایمن باشند یعنی در آن مکان متقیان ایمن باشند از آفت و محنت و بیم انتقال و زوال پس بر سبیل بدلیت تفسیر مقام امین میکند
فی جنات در بوستانهای پر از اشجار و عیون و چشمهای جاری یلبسون میپوشند جامها را من سندس و استبرق از حریر نازک و دیبای تنک
سطبر بافته متقابلین در حالتیکه برابر یکدیگر نشسته باشند تا بدیدار یکدیگر انس گیرند که مقابله در مهمانی باشد و در دار الجلال حق تعالی همه مؤمنان
را بر سریرها نشانند بر وجهیکه همه روی بیکدیگر آرند ببینند کذلک همچنین است حال بهشت یا همچنین مانند این بهشتیان و زوجناهم و قرین میسازیم
ایشان را بحور بزنان سفید روی و لطیف اندام عین کشاده چشم که حدقه آن در نهایت سیاهی باشد و سفیدی آن بغایت سفیدی از مجاهد نقل است که
حور زنانی باشند بر نهایت جمال که سفیدی روی ایشان بحدی بود که چشمها در ایشان متحیر مانند و صفای اعضای ایشان بوجهی که هر کس در ایشان نظر کند روی
خود را در آن مشاهده کند و آن متقیان یدعون فیها طلب کنند در بهشت از سدنه و خدمه آن بکل فاکهة باحضار هر میوه که آرزو کنند در هر زمان
و هر مکان آمنین در حالتیکه ایمن باشند از مضرتیکه آن مر آکل عارض شود مانند تخمه و اوجاع و سایر اقسام یا مطمئن از خوف پوسیده و منقطع آن لا
یذوقون فیها الموت نچشند یعنی در نیابند در بهشت مرگ را الا الموتة الاولی مگر مرگ اول یعنی متقیان مرگ در آخرت در نیابند لیکن مرگ اولین
را که در دنیاست دریافته اند و یا نچشند در آخرت مرگ را مگر گاهی که ممکن باشد چشیدن موت اول و چشیدن موت ماضیه در زمان مستقبل محالست پس چشیدن
مرگ که متعلق است بر آن محال نیز محال باشد و گفته اند که الا بمعنی بعد است یعنی بعد از مرگ اول که در دنیا چشیده باشند هیچ مرگ را نچشند همیشه در
آنجا مخلد و جاوید باشند و وقاهم و نگاه دارد خدای ایشان را عذاب الجحیم از عذاب آتش سوزان و باهل تقوی عطا کرده شود خلود جنت نعیم و
نجات از عذاب جحیم فضلا من ربک عطائی و فضلی حاصل از آفریدگار تو یا بجهت تفضلی از جانب خدای ذلک آن نجات ابدی و جنان و صرف عذاب
نیران هو الفوز العظیم آنست رستگاری عظیم چه متضمن خلاصی است از جمیع مکاره و رسیدن بهمه مطالب فانما یسرناه پس جز این نیست که آسان
کردانیدیم قرآن را باینوجه که انزال کردیم آن را بلسانک بلغت تو لعلهم یتذکرون تا شاید که قوم تو بآن متذکر شوند و از روی سهولت بمعانی آن رسیده
از آن پند گیرند و چون کفار با وجود سهولت اخذ معانی از آن متذکر نمی شوند فارتقب پس منتظر باش بانچه بر ایشان فرود آید انهم مرتقبون بدرستی
که ایشان نیز انتظار کشنده اند تا چه چیز بتو حلول کند و بلا شبهه بتو خواهد رسید نصرت الهی خواهد بود که مستتبع عاقبت حسناست و بایشان در
ابد عذاب نامتناهی است که لازم عاقبت سائرات است سورة الجاثیة ست وثلثون آیة وهی مکیة ابی بن کعب و ابو سعید خدری از حضرت رسالت
روایت کرده اند که هر کس این سوره را تلاوت کند حقتعالی در وقت حساب عورت او را ستر کند و از ترس و هیبت عذاب ایمن گرداند و ابو بصیر از امام جعفر صادق
روایت کرده که ثواب قاری این سوره آنستکه هرگز آتش دوزخ نه بیند و زفیر و شهیق جهنم نشنود و در رفاق علا رفیق سید انبیا باشد و بدانکه حقتعالی اختتام
سوره دخان بذکر قرآن فرمود و افتتاح این سوره نیز بذکر آن کرده و فرمود بسم الله الرحمن الرحیم حم تنزیل الکتاب فرو فرستاده شده است
این کتاب من الله از نزد خدای العزیز که غالب است بر همه مکونات الحکیم درستکار و راستکردار در تدبیر موجودات و تقدیر مصالح کافه مخلوقات و گویند حم
قسم است و تنزیل الکتاب صفت آن یعنی قسم بحم که این کتابی است که فرو فرستاده شده است از نزد خدای غالب در جمیع مطالب دانا در تقدیر جمیع مواهب جواب قسم آنکه
ان فی السموات بدرستیکه در آسمانها از نجوم سیاره و کواکب ثابته و الارض و در زمینها از جبال راسیه و اشجار نابته و انهار ناشیه و سایر امور دال بر قدرت
و دلالت واضحه لآیات للمؤمنین هر آینه نشانهاست برای گروهیکه بوحدت پروردگار و قدرت صانع مختار و فی خلقکم و در آفرینش شما با آنچه در او ست از
بدایع صنعت و عجایب خلقت از حالات مختلفه و تغییرات متجدده از ابتدای خلق در بطون امهات تا انقضای آجال و ما یبث و در آنچه پراکنده میسازد
در زمین من دابة از جمیع جنبندگان با اختلاف اجناس و اشکال و صور و منافع و مقاصد مطلوبه ایشان آیات علامتهاست لقوم یوقنون مر گروهی را

که بیکمان بدانند یعنی بایشان استدلال کرده کان سر یقین بوحدت و قدرت صانع عالم عالم شوند وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و در آمد و شد شب و روز
و در عقب یکدیگر و در اختلاف حالات آن در طول و قصر و نور و ظلمت وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ و آنچه فرو فرستاد خدای مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر مِنْ رِزْقٍ
از روزی یعنی از باران که سبب روزی است فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ پس زنده کرد بآن باران زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی و خشکی آن وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ
و در گردانیدن بادها باختلاف جهات آن جنوب و شمال و دبور و صبا است یا بحسب تفاوت احوال آن در رحمت و عذاب آيَاتٌ علامتهاست بر کمال
قدرت لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را که تعقل کار فرمایند و در این امور مذکوره نظر کنند تا عالم شوند بانکه او سبحانه را حکیم و قادر و علیم و غنی
و قدیم است ملخص این هر سه آیه آنست که بندگان منصف هرگاه بنظر صحیح در سموات و ارضین نظر کنند عالم شوند بانکه اینها مصنوع اند و مصنوع را لابد
از صانع پس باو سبحانه ایمان خواهند آورد و در تصدیق باو خواهند نمود و بعد از ذکر دلائل در هذه بکفار که از ان اعراض نموده و تفکر در آن نمیکنند
میفرماید که تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ این دلائل مقصوده دلایل قدرت خداست یا اینهای مذکوره آیات قرآنست نَتْلُوهَا عَلَيْكَ میخوانیم آنها را بر تو بِالْحَقِّ براستی
و درستی نه بباطل و کجی و هرگاه کفار بایات الهی که در غایت وضوح و ظهور است منکر شوند و اعتقاد ندارند فَبِأَيِّ حَدِيثٍ پس بکدام سخن بَعْدَ اللَّهِ
وَآيَاتِهِ پس از خدای و دلایل قدرت او يُؤْمِنُونَ باو ایمان می آرند و حفص بغیبت خوانده یعنی بکدام سخن تصدیق خواهید کرد بعد الله جهت مبالغه است و
تعظیم و مراد بعد آیات الله از قبیل اعجبنی زید کرمه بمعنی اعجبنی کرم زید است وَيْلٌ سختی عذاب یا چاه ویل که در قعر جهنم است پر از خون و چرک دوزخیان لِكُلِّ
أَفَّاكٍ برای هر کذابی است أَثِيمٍ بسیار گناه کار کننده مراد نضر حارث است پس در صفت او میفرماید يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ می شنود آیتهای کلام خدای را تُتْلَى عَلَيْهِ
که خوانده می شود بر او ثُمَّ يُصِرُّ پس اصرار میکند یعنی ثابت قدم شود در کفر و عصیان و عناد خود مُسْتَكْبِرًا در حالتی که گردنکش است از ایمان آوردن بدان و
بجهت عدم انتفاع او از ان كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا گویا هرگز نشنوده است آنرا و هرگاه حال او در اصرار و عناد باین مرتبه است فَبَشِّرْهُ پس بشارت ده او را ای محمد
بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذابی دردناک لفظ بشارت در مقام انذار اشارتست بتهکم کفار وَإِذَا عَلِمَ و چون بداند مِنْ آيَاتِنَا از آیتهای کتاب ما شَيْئًا چیزی را
بعد از استماع آن یعنی چون برسد باو آیات ما و بدان اعتبار کرد از قرآنست اتَّخَذَهَا هُزُوًا فرا گیرد آنرا باستهزا و افسوس بنوعی با جاهلان در کار خود بان
گوید که از حق و صواب منحرف باشد یا آنکه هیچ چیز در آن نیابد که مناسبتی بهزؤ و سخریه داشته باشد چنانکه ابوجهل که چون حدیث زقوم شنید بسخریه آن
مشغول شد و مانند احتراز در قول انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم أُولَئِكَ آن گروه مستهزیان لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ مر ایشان راست عذابی
خوار کننده مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ از پیش روی ایشان جهنم است یا از پس ایشان که بعد از اجالست و این معنی قبل و بعد شایع است در کلام عرب چه وراء جهت
است که از ان کس متواری و مختفی باشد خواه جهت خلف و خواه قدام وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ و باز ندارد از ایشان مَا كَسَبُوا آنچه کسب کرده باشند یعنی حاصل کرده
بوده باشند از اموال و اولاد شَيْئًا چیزی را از عذاب و عقاب وَلَا مَا اتَّخَذُوا و نه آنچه فرا گرفته باشند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای أَوْلِيَاءَ دوستان
یعنی معبودان که بامید شفاعت ایشان را پرستش کرده باشند وَلَهُمْ و ایشان راست در جهنم عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ که شدت آن از حد حصر متجاوز باشد هَذَا
این قرآن که خوانده ام بر تو هُدًى کامل است در راه راست نمودن وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بایتهای پروردگار خود که قرآن
است لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزٍ مر ایشان راست عذابی از رجز که سخت ترین عذابهاست أَلِيمٌ دردناک و الم رساننده و حقیقت معنی رجز در ما تقدم مذکور
شد پس در بیان توحید و قدرت خود میفرماید که اللَّهُ خدای بحق الَّذِي سَخَّرَ آنست که رام کرد لَكُمُ الْبَحْرَ برای شما دریا را از آنجهت که سطح آن را مستوی
ساخت و کشتی را بر بالای آن بداشت و منع غوص شما نمود در آن تا بغواصی جواهر و لالی را بیرون آورید و همچنانکه میفرماید که لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ تا برود
کشتیها فِيهِ در دریا بِأَمْرِهِ بفرمان او وَلِتَبْتَغُوا و تا طلب کنید و بجوئید مِنْ فَضْلِهِ از فضل و نعمت و انواع فواید و اصناف عواید او از جوهر و مرجان و لالی
وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا شاید که شما شکر او گوئید برین نعم عظیمه وَسَخَّرَ لَكُمْ و مسخر ساخت برای شما مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست باعتبار
نفع گرفتن بعواید برای شما دادم ساخت منافع آنچه در او است از آفتاب و ماه و ستارگان و برف و باران وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از دواب
و جبال و اشجار و ثمار و بحار جَمِيعًا مِنْهُ همه از او منتشر در حالتیکه حاصل است از جانب و نشر عطای او إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستیکه آنچه مذکور شد لَآيَاتٍ هر آینه
نشانهای قدرت اوست لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ برای گروهی که تفکر کنند در آن و بان راه برند بوجود صانع قادر علیم منفرد در ذات آورده اند که در بدایت اسلام
بعضی از اهل ایمان با کفار در مقام نصیحت و موعظه در آمده ایشان را باسلام دعوت کردند و چون متنبه نشدند بایشان در طریق مجاجه سلوک نمودند
ایشان در جواب ملتفت احتجاج نشده زبان بدشنام گشودند و هیچ از سخنان ناملایق فرو گذاشت نکردند و اهل ایمان در صدد آن شدند که انتقام
خود از ایشان بکشند این آمد قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا بگو ای محمد مر آنان را که گرویده اند که عفو کنند و در گذرند تا عفو کنم و از سر انتقام در گذرند لِلَّذِينَ
لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ مر آنان را که توقع ندارند روزهای وقایع خدای بر دشمنان او یعنی روزهای که خدای در آن انزال عذاب نموده بر کافران و مشرکان عرب
وقایع عذاب و هلاک ایشان را بایام تعبیر کنند چون یوم بعاث و یوم ... مراد آنست که انتقام از ایشان مکشید تا خدای تعالی متولی مجازات ایشان شود در روزها
که مقرر است نزول و وقوع عقاب بر ایشان لِيَجْزِيَ تا پاداش دهد خدای قَوْمًا گروهی را بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بآنچه هستند که کسب کنند از کفر و موذی در هر
باب و بر وفق عمل عذاب و ثواب مترتب سازد چنانچه میفرماید که مَنْ عَمِلَ صَالِحًا هر که بکند کاری شایسته از طاعت و احسان و مغفرت فَلِنَفْسِهِ
پس برای نفس اوست چه ثواب آن کردار بر او عاید شود نه بغیر وَمَنْ أَسَاءَ و هر که کاری بد کند از ستم و سایر معاصی فَعَلَيْهَا پس بر نفس اوست وزر
و وبال آن ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ پس بسوی پروردگار خود تُرْجَعُونَ بازگردانیده خواهید شد یعنی مآل شما بعرصه گاه محشر است که در آن ساعت نفع و ضرر ...

و نهی بهشت مکر اوسبحانه پس شما را در آنروز بجزای کردار رساند و بو نیک بثواب و بد بعقاب و بعد از ذکر نعم و کفران اهل طغیان بیان احوال بنی اسرائیل

میکند که در مقابله نعم طریق کفران پیش گرفتند میفرماید که وَلَقَدْ آتَيْنَا و هر آینه دادیم بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ فرزندان یعقوب را کتاب توریة وَالْحُكْمَ

و حکمة نظریه و عملیه در فصل و قطع خصومتها و سایر امور دینیه وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری یعنی ایشان را منصب حکومة و نبوة دادیم چون لقمان و داود و سلیمان

و موسی و عیسی و در روایت آمده که در هیچ قبیله آن مقدار پیغمبر ظاهر نبوده که در میان بنی اسرائیل از زمان موسی تا عیسی و در خبر است که میان ایشان هزار پیغمبر

مبعوث شده بودند وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ و روزی کردیم ایشان را از چیزهای حلال که پاکیزه و لذیذ بود وَفَضَّلْنَاهُمْ و تفضیل دادیم

ایشان را عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان خودشان چه دادیم بایشان آنچه بغیر ایشان ندادیم و گویند معنی آنست که بنی اسرائیل را بر جمیع مردمان

عصا تفضیل دادیم باعتبار کثرة انبیا در میان ایشان و اگر چه امت محمد افضل ایشانند از حیثیت خشیت و کثرت علما و مطیعان و لا و پیغمبر آخر الزمان در میان

ایشان باعتبار آنکه امت سید انبیا اند و اتباع اهل بیت وَآتَيْنَاهُمْ و دیگر عطا فرمودیم ایشان را بَيِّنَاتٍ دلیلهای روشن مِنَ الْأَمْرِ از کار دین و ملت

و آن معجزات بینه و احکام دینیه بود و یا مراد دلالت واضح اند که مبین امر پیغمبر آخر الزمان بود و موجب علم بعثت آن و آن ذکر علامات و صفات آنحضرت است

در توریة و انجیل فَمَا اخْتَلَفُوا این اختلاف نکردند در آن امر إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ مگر پس از آنکه آمد بدیشان دانشی که محقق حال بود و موجب

رفع خلاف بَغْيًا بَيْنَهُمْ بجهة عداوتی ثابت در میان ایشان از ادعان نمودن بحق یا بمودند و یا اختلاف نکردند مگر بعد از علم ایشان بنبوة محمد پس کتمان

امر او کردند و انکار چیزی نمودند که در کتب ایشان است از نعوت کمال محمدی و صفات جمال احمدی إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو يَقْضِي بَيْنَهُمْ حکم

کند میان ایشان بمواخذه و مجازات يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز فِيمَا كَانُوا فِيهِ در آنچیزیکه بودند در آن يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکردند از انکار انبیا

با وجود دلایل و معجزات با جحود ایشان در کلمات مشتبه در توریة که مبنی بود بر نعت سید کاینات علیه و آله افضل الصلوة ثُمَّ جَعَلْنَاكَ پس گردانیدیم

ترا ای محمد بعد از بنی اسرائیل یعنی مقرر ساختیم سلوک نمودن ترا عَلَى شَرِيعَةٍ بر طریقه که موصل است بجنت نعیم مِنَ الْأَمْرِ از کار دین اسلام فَاتَّبِعْهَا

پس پیروی کن آن شریعت را در عمل کردن بآنچه بدلایل واضح صحت آن بوضوح پیوسته وَلَا تَتَّبِعْ و پیروی مکن أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ آرزوهای آنانکه

نمیدانند حق را یعنی حجتی بر اثبات کیش خود نمیدانند مراد آنستکه اراده باطله جهال که رؤسای قریش اند پیروی مکن چه ایشان تابع شهوات نفسانیه اند

پیوسته در صدد آنند که ترا از راه راست که دین اسلام است برگردانند و بعبادت اصنام ترغیب نمایند با پیروی ایشان مکن زیرا که ایشان تغییر تورا تر داده اند

بجهة اتباع هوای خود و حب ریاست بر عوام النّاس إِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ هرگز دفع نکنند از تو مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدای چیزی

را اگر فرضا تابع ایشان شوی پس بر جاده شریعة اسلام ثابت قدم باش وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بتحقیق که ستمکاران بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ برخی از ایشان دوستان

برخی دیگرند یعنی کفار باهم متفق اند بر دشمنی و یکدیگر را نصرت میدهند بجهة عداوة نمودن بتو پس در اتباع هوای ایشان با ایشان دوستی مکن چه ترا با ایشان

جنسیتی نیست وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ و خدای بحق دوست پرهیزکارانست پس تو هم دوستی با ایشان کن و سعی مکن نه با مشرکان و یا خدا حافظ متقیانست

ایشان را و ترا بر کافران نصرت دهد پس از شر ایشان غمگین مشو هَذَا این قرآن با اتباع و پیروی شریعت اسلام بَصَائِرُ لِلنَّاسِ بینائی دلهاست برای مردمان

یعنی ادله بینه است که مبصر وجه فلاح و نجات و مبین امور دینیه تا بآن راه حق را ببینند و در آن سلوک نمایند وَهُدًى و راه نماینده است از

ضلالت بهدایت وَرَحْمَةٌ و بخشش و نعمتی است از جانب حضرت احدیت لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ مر گروهی را که بیگمان شوند از بیدای ریب شک کفر که شتر طلب

سر منزل یقین کنند تا از حضیض دوزخ بعقبا باوج درجه ثواب رسند آورده اند که جمعی از مشرکان مکر با اهل ایمان گفتند که اگر بعث و حشر واقعیست

چنانچه در زعم شماست ما آنجا نیز از شما بمال و جاه در پیش خواهیم بود همچنانکه در اینجا از شما افزونیم آیه آمد که أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ

آیا پنداشتند آنانکه کسب کرده اند بدیها را که کفر است و سایر معاصی أَنْ نَجْعَلَهُمْ آنکه بگردانیم ایشان را در نشاه آخرة كَالَّذِينَ آمَنُوا مانند آنها که

گرویده اند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته یعنی هرگز مشرکان در مرتبه مؤمنان نخواهند بود یا پنداشتند بدکاران که

ما گردانیده ایم ایشان را سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ مساوی و یکسان در زندگی و مردگی نه چنین است که برابر باشند در حیوة و ممات چه در دنیا بصحت

بدن و صفت رزق موسومند در آخرة بانواع عقوبة و نکال موصوف و گویند معنی آنستکه چون کفار در حیاة بطاعة و عبادة اقدام نمیکنند پس زندگی

ایشان مساوی مردگیست چه مقصود از حیوة طاعتست و ایشان مسلوبست و حفص سواء میخواند بر حالیه یعنی نکردانیده ایم کفار را مثل کسانی که ایمان

آورده اند در حالتیکه مساویست حیوة و ممات ایشان یعنی عمل ایشان در حالة زندگی که طاعتست مماثل جزای ایشانست در وقت مردگی که آن ثوابست

و رسیدن بدرجات اعلی و کفار در دنیا مشغول معصیت اند و در عقبا معذب بانواع عقوبت پس چگونه ایشان را حیوة و ممات مانند مؤمنان کردانیده

باشیم سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ بد حکمی ست که ایشان میکنند در تسویه حال خود بمؤمنان چه نتیجه کفر مغلوبیت کافرانست در دنیا بدست اهل ایمان

و مقهوریت ایشان در عقبا باتش نیران و ثمره ایمان غالبیت و نصرة مؤمنانست در اینجهان بر مشرکان و فوز و نجاة ایشان در آنجهان و استقرار در روضه

جنان و در روایت آمده که فضیل عیاض چون باین آیه میرسید آنرا مکرر میکرد و میگریست و با خود میگفت که ای فضیل کاشکی میدانستی که داخل کدام

یک ازین دو گروهی وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ و بیافرید خدای تعالی آسمانها و زمینها را براستی و درستی یعنی بعدل و دادگستری

و مقتضای عدالت آنستکه میان بدکار و نیکوکار و موحد و مشرک تفاوت باشد وَلِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ و نیز خلق آسمان و زمین کرد تا پاداش

داده شود هر نفسی بآنچه کسب کرده از طاعة و معصیت وَهُمْ و ایشان یعنی عاملان جزو شر لَا يُظْلَمُونَ ستم دیده نشوند یعنی نقص ثواب مطیعان و ازدیاد

عقاب

عقاب عاصیان ننمایند بلکه فراخور عمل خود جزا دهند از قریشی منقولست که قریش عزی را که سنگی سفید بود می پرستیدند و عادت ایشان بود که اگر چیزی
پیدا شدی که طبع ایشان را خوشتر آمدی و در نظر ایشان نیکوتر نمودی اول را گذاشتندی و بعبادت آن مشغول شدندی حقتعالی بر سبیل تعجب پیغمبر خود گفت
أَفَرَأَيْتَ آیا می بینی مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ آنکس را که فرا گرفت خدای خود را بارزوی نفس خود یعنی در اتخاذ معبود تابع هوای نفس خود شدند نه تابع مقتضای
عقل که حقیقت عبادت نیست از برای حقتعالی وَأَضَلَّهُ اللَّهُ و فرو گذاشت خدای این جاحد معاند را در وادی ضلالت و نظر لطف از و باز گرفت بسبب ترک
تدبر او در دلائل واضحه که موصل هدایت است یا حکم کرد بضلالت آنکس یا وضع علامت او نمود بر ضلالت او تا ملائکه بآن علامت علم بضلالت او پیدا کرده بر او لعن کنند
یا یافت او را بر صفت ضلالت عَلَىٰ عِلْمٍ بر دانش ازلی که حضرت او را بود بر اصرار او بر عناد او بر کفر و بر عاقبت کار او وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ و مهر نهاد بر گوش او وَقَلْبِهِ
و بر دل او وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ و گردانید یعنی وضع نمود بر بینائی او غِشَاوَةً پوششی یعنی علامتی بر سمع و قلب و بصر او وضع نمود تا نشان کفر او باشد و
علامت او بر عدم استماع کلمات حقه و ادراک دلائل هادیه و ابصار طرق منجیه فَمَن يَهْدِيهِ پس کیست که راه نماید آنکس را مِن بَعْدِ اللَّهِ از پس راه نمودن خدای
او را بجهت اتباع هوا و عدم تدبر او در آن و او را بحال خود گذاشتن یعنی هر گاه هدایت خدای که در کمال ظهور و وضوح است ممهد نشود پس هرگز امیدواری
بانتفاع او نخواهد بود أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پند پذیر نمیشوید یعنی متذکر و متعظ شوید تا بمعرفت او سبحانه رسید و بوامر او رسول روایت کرده که در
زیر آسمان هیچ معبودی که پرستیده شود نزد خدای از آن هوای نفس دشمن تر داشته تر باشد زیرا که هوای منشأ پرستش معبودان باطلست و سبب مشغول شدن بجمیع
امور منهیه و در حدیث آمده که عاقل آنست که محاسبه نفس خود کند و عمل برای مرگ پیشه سازد و عاجز آنست که نفس خود را تابع هوای خود گرداند و تمنا
بهشت کند از وهب منبه نقل است که هر گاه ترا دو کار پیش آید و ندانی که کدام بهتر است تو اختیار کن که از هوا دور تر است بعد از آن از حال منکران بعث
خبر میدهد که وَقَالُوا و گفتند اهل عناد و انکار مَا هِيَ نیست زندگانی إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا مگر زندگانی دنیا که در اوئیم نَمُوتُ وَنَحْيَا میمیریم و
زنده می شویم یعنی بعضی از ما میمیرند و بعضی متولد می شوند یا میمیریم بنفسهای خود و زندگی می یابیم ببقای اولاد و محتمل است که قایلان این کلام و اهل مذهب
اهل تناسخ باشند چه اعتقاد اکثر ایشان آنست که هر که بمیرد روح او بجسدی دیگر تعلق میگیرد و هم در دنیا ظهور میکند تا دیگر بار میمیرد و باز بهمین طریق باز
می آید و بر همین قیاس مشرکان گفتند که ورای زندگانی دنیا ما را زندگانی نیست دیگر وَمَا يُهْلِكُنَا و هلاک نمیکند ما را إِلَّا الدَّهْرُ مگر مرور زمان یعنی
گردش لیل و نهار و مرور دهور در کار موثر است در هلاک نفس ما نه آنکه ملک الموت بفرمان خدای قبض روح ما میکند وَمَا لَهُم و نیست آن مشرکان را بِذَٰلِكَ بآن
گفتار بی اعتبار مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی یعنی اینکه حیات و ممات را منحصر می دانند در دنیا و نسبت هلاک را بروزگار می دهند سخنی است که بدان هیچ دلیلی و حجتی ندارند بلکه
محض تقلید و تقلید محض است و بدلایل عقلی رجوع نمیکنند تا عالم شوند بآنکه او سبحانه محیی و ممیت عباد است در دو نشأه و محیی ایشان بحسب حقیقت حضرت آفریدگار
است نه تقلب دهور و اعصار و گردش لیل و نهار إِنْ هُمْ نیستند ایشان إِلَّا يَظُنُّونَ مگر که گمان میبرند یعنی باعث ایشان بر این محض پندار نیست بلکه عین عناد و اصرار
ابو سعید گفت که مشرکان و ملاحده جمیع حوادث و وقایع را بروزگار اسناد میکردند از موت و حیوة و مرض و صحت و فقر و غنا و عداوت و صداقت و غیر آن و آن را
فاعل همه می دانستند پس هر سختی و مصیبتی که بایشان میرسید روزگار را دشنام می دادند و از این معنی بیخبر بودند که فاعل این حضرت کردگار است نه روزگار
و لهذا حضرت رسالت صلعم فرموده که روزگار را دشنام مدهید که روزگار خداست یعنی محدث حوادث و موقع وقایع خداست نه دهر پس فاعل آن را دشنام مدهید
که روزگار خداست یعنی محدث حوادث و موقع و بعد در صفت ملحدان و منکران میفرماید که وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ و چون خوانده شود بر ایشان آيَاتُنَا آیتهای کتاب ما
بَيِّنَاتٍ در حالتی که واضح الدلالة است بر آنچه مخالف معتقد ایشانست یا مبین آن مَّا كَانَ حُجَّتَهُمْ نباشد دلیل و حجت ایشان در مقابله آن إِلَّا أَن قَالُوا
ائْتُوا مگر آنکه گویند بیارید بِآبَائِنَا پدران ما را یعنی زنده گردانید ایشان را إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در آنکه معید اموات خدای است و شبهه نیست
در اینکه صدور این کلام از ایشان از روی جهالت بود زیرا که احیا موعود موقوفست بوقت خاص که دار الجزاست و نیز عدم احیای ایشان در دنیا جهت آن
است که استدعای مشرکان در این باب از وجه اختراع و عناد بود نه از روی طلب رشد قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ بگوای محمد در جواب ایشان که خدای زنده می سازد
شما را در ارحام امهات چه غیر او بر آن قدرت ندارد ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس می میراند شما را در دنیا نزد انقضای آجال ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ پس جمع کند شما را در قبور إِلَىٰ
يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی نیست در آمدن آن بجهت قیام حجت بر آن پس شما را در آن روز مبعوث سازد یعنی چون که شما مقرید که خدا
است که زنده میکند شما را و می میراند پس بر شما لازم است که اعتراف کنید و تصدیق نمائید باینکه او سبحانه قادر است بر اعاده شما در روز قیامت چه هر که
قادر باشد بر این احیا و اماته قادر خواهد بود بر اعاده بلکه این بر او آسان تر خواهد بود پس قدرت بر اعاده آبای شما نیز جاری باشد وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ
و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند این را بجهت قلت تفکر و نظر ایشان در آنچه احساس نه کنند پس در تعمیم خود میفرماید که وَلِلَّهِ و مر خدای راست
مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها و هر که مالک جمیع مکونات باشد قادر خواهد بود بر اعاده اجسام در روز قیامت بجهت
پاداش دادن پس عود متحقق الوقوع باشد وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و روزی که قایم شود قیامت يَوْمَئِذٍ در آن روز يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ زیان کنند تباه کاران
که مشرکانند و زیان ایشان این باشد که بعوض درجات نعیم درکات جحیم بایشان دهند وَتَرَىٰ و ببینی ای محمد در آن روز كُلَّ أُمَّةٍ هر گروهی را جَاثِيَةً بزانو
در آمده بر هیئت نشستن خصوم نزد قاضی و مومنان و کافران از هیبت آن روز بر این هیئت نشسته باشند انتظار حساب کشند مرویست که در قیامت
ساعتی باشد که آن مقدار ده سال باشد از سالهای اینجا همه خلق در آن مدت بزانو افتاده باشند و نفسی نفسی گویند و ابن عباس جاثیه را بمعنی
مجتمعه تفسیر کرده یعنی در آن روز ببینی هر گروهی را فراهم آمده شده و قتاده نیز گفته که معنی آنستکه در آن روز اهل ملل جماعت جماعت باشند كُلُّ

پدران ما را

اُمَّةٍ تُدْعٰى اِلٰى كِتَابِهَا هر گروهی خوانده می شود بنوشته خود یعنی بصحیفه عمل پس ایشانرا گویند که اَلْيَوْمَ تُجْزَوْنَ امروز جزا داده خواهید شد مَا كُنْتُمْ
تَعْمَلُوْنَ بآنچه بودید که میکردید از افعال حسنه و اعمال سیئه هٰذَا كِتَابُنَا این کتاب ماست یعنی این کتابی است که کرام الکاتبین را بنوشتن آن امر نمودیم که يَنْطِقُ
سخن گوید یعنی گواهی دهد عَلَيْكُمْ بر شما بآنچه کرده باشید در دنیا بِالْحَقِّ براستی و درستی یعنی بی زیاده و نقصان یا آنستکه صحیفه اعمال روشن
سازد بر ایشان کردارهای ایشانرا بروجهی که گوییا ناطق است بآن و گویند مراد لوح محفوظ است که جمیع اعمال عباد در آن مکتوب است مجاهد از رسول ص
روایت کند که اوّل چیزی که خدای خلق فرمود قلم بود و او را فرمود دراز تری و پانصد ساله راه آنکه گفت بنویس هرچه هرچه خواهد بود یعنی
اسامی جمیع بر و فاجر و همه رطب و یابس و غیر آن از امور که حادث شود تا روز قیامت در لوح ثبت نمای پس این آیه تلاوت نمود که هٰذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ
عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ اِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ بدرستیکه ما امر بنوشتن میکردیم حفظه را یعنی ایشانرا میفرمودیم که تا نوشتند مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ آنچه میکردید در
دنیا از سایر اعمال و اقوال تا بر وفق آن جزا داده شوید هم چنانکه میفرماید که فَاَمَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا پس اما آنانکه گرویده اند بخدا و بجمیع ما جاء به النبی ص وَ
عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند کارهای شایسته فَيُدْخِلُهُمْ پس در آرد ایشانرا رَبُّهُمْ پروردگار ایشان فِيْ رَحْمَتِهٖ در رحمت بی نهایت خود که از جمله آن
روضه جنت است ذٰلِكَ آن در آوردن ایشان در رحمت شامله هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِيْنُ آنست رستگاری آشکار و ظاهر هویدا وَاَمَّا الَّذِيْنَ كَفَرُوْا و اما
آنانکه نگرویدند بخدا و رسول پس گویند ایشانرا اَفَلَمْ تَكُنْ آیا نیامد بشما رسولان ما پس نبود که اٰيٰتِيْ تُتْلٰى عَلَيْكُمْ آیتهای کتاب ما خوانده می شد
بر لسان رسولان فَاسْتَكْبَرْتُمْ پس تکبر کردید و ابا نمودید از ایمان آوردن بآن وَكُنْتُمْ و بودید شما قَوْمًا مُّجْرِمِيْنَ گروهی که گناه افراط کنند یعنی
ناگرویده بخدا و رسول وَاِذَا قِيْلَ و چون گفته شد یعنی پیغمبران بشما گفتند ای قوم اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ بدرستیکه وعده خدا بحشر و حساب و عقاب و ثواب
راستست و البته واقع خواهد شد و در آن شکی نیست وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيْهَا و قیامت هیچ شکی نیست در آمدن آن قُلْتُمْ مَا نَدْرِيْ گفتید
بر سبیل انکار که نمیدانیم مَا السَّاعَةُ چه چیز است قیامت اِنْ نَّظُنُّ گمان نمیبریم بقیام قیامت اِلَّا ظَنًّا مگر گمان بردنی یعنی اصلاً ما را در آن یقینی نیست
بجهة تاکید نفی گفت وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِيْنَ و ما نیستیم بیگمانان در وقوع قیامت وَبَدَا لَهُمْ و ظاهر گردد مر ایشانرا سَيِّاٰتُ مَا عَمِلُوْا بدیهای
آنچه کرده باشند در دنیا یعنی در آخرة بقبح عمل خود معرفت پیدا کنند و بدی عاقبت خود را ببینند وَحَاقَ بِهِمْ و فرود آید بدیشان مَا كَانُوْا بِهٖ
جزای آنچه بودند که بآن استهزا يَسْتَهْزِءُوْنَ استهزا میکردند از عقوبت قیامت وَقِيْلَ و گفته شود یعنی خدای تعالی بواسطه ملائکه با ایشان گوید اَلْيَوْمَ
نَنْسٰىكُمْ امروز فراموش کنیم یعنی وا گذاریم شما را در آتش و یاد نیاوریم مانند چیزی که فراموش کنند و هرگز بیاد نیاورند كَمَا نَسِيْتُمْ هم چنانکه فراموش
کردید شما یعنی بیاد نیاوردید لِقَاۤءَ يَوْمِكُمْ هٰذَا دیدن روز خود را و برای آن مستعد و مهیا نشدید وَمَاْوٰىكُمُ النَّارُ و جایگاه شما آتش است
وَمَا لَكُمْ و نیست مر شما را امروز مِّنْ نّٰصِرِيْنَ از یاری کنندگان و مدد نمایندگان در دفع عذاب از شما ذٰلِكُمْ فرود آمدن عذاب بشما بآنکه
بسبب آنستکه اتَّخَذْتُمْ اٰيٰتِ اللّٰهِ که فرا گرفتید آیتهای کتاب خدای را باطل قدرتها و را هُزُوًا چیزی که بآن استهزا کنند وَغَرَّتْكُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا
و فریفته کرد شما را زندگانی دنیا یعنی بحیوة فانی فریب خورده از حیوة باقی غافل شدید فَالْيَوْمَ پس امروز لَا يُخْرَجُوْنَ بیرون آورده نشوید
مِنْهَا از آتش دوزخ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُوْنَ و نه ایشان طلب کرده شوند از نفوی که موجب رضای خدا باشد که آن کسب طاعة و عبادة باشد تا موجب
تخفیف عذاب شود زیرا که آخرة سرای جزا است نه سرای تکلیف و چون هدایت عباد از روی معالطفی است از جانب خدای تعالی که مقرب طاعت
است و مبعد از معصیت پس موجب شکرگذاری باشد از اینجهة حمد را متفرع ساخته میگوید فَلِلّٰهِ الْحَمْدُ پس مر خدای راست حمد و ثنا و ستایش الخ
که رَبِّ السَّمٰوٰتِ پروردگار آسمانهاست وَرَبِّ الْاَرْضِ و پروردگار زمینها رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ تربیت کننده عالمیان از ثنا و ستایش جن
و انس و وحوش و طیور و نباتات و جمادات است و ذکر این صفات بجهة ترغیب بندگانست در شکرگذاری و هیچ بیانست قوله وَلَهُ الْكِبْرِيَاۤءُ
و دلها — و مر او راست بزرگواری و فرمان بر وجهیکه آثار کبریا و عظمت او ظاهر است فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ در آسمانها و زمینها وَهُوَ الْعَزِيْزُ و اوست
غالب بر همه مخلوقات یا در انتقام کشیدن از کفار الْحَكِيْمُ دانا در تدبیر همه بندگان یا راست کردار در آنچه میکند در حق مؤمنان و سایر اخیار از
قدسیه ع — جزای کردار و در احادیث وارد شده که الکبریاء ردائی و العظمة ازاری فمن نازعنی واحدة منهما القیته جهنم سلطنت و بزرگی لایق ذات من است
مثل ردا که مخصوص است بفوق بدن و ازار بتحت یعنی هیچنانکه ردا و ازار محیط بدنست کبریا و عظمت مستوجب ذات منست پس هرکه در صفت
با من در مقام منازعت در آید او را بیندازم در جهنم که طبقه آخرین دوزخ است سُوْرَةُ الْاَحْقَافِ خَمْسٌ وَاَرْبَعُوْنَ اٰيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ ابو
امامه از ابی بن کعب روایت کند که پیغمبر ص روایت کرده که سورة الاحقاف بخواند بعدد هر ریگی که در دنیاست حسنه با او دهند و سیئه محو کنند
هرکه ص — ده درجه بردارند از امام جعفر صادق ع روایت است که هرکه در شب جمعه این سوره بخواند حقتعالی او را از ترس دنیا و فزع عقبا ایمن گرداند و در
روضه جنان با ائمه معصومین ع او را همقرین گرداند و مخفی نیست که چون حقتعالی ختم سوره جاثیه نمود بذکر توحید و ذم اهل شرک و وعید
این سوره را نیز مفتتح ساخت بتوحید و توبیخ مشرکان عنید فرموده بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ حٰمٓ تَنْزِيْلُ الْكِتٰبِ فرستادن این سوره فرستادن
کتابی است مِنَ اللّٰهِ الْعَزِيْزِ از نزد خدای غالب یا فرستادن این کتاب از جانب خدائیست که غالب است بر جمیع اشیا در ذات و دانش الْحَكِيْمِ حکم کننده
بر کافه مخلوقات در جمیع کردار و گفتار مَا خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ نیافریدیم آسمانها و زمینها را وَمَا بَيْنَهُمَآ و آنچه در میان آنهاست از انواع
مخلوقات و اصناف مکونات اِلَّا بِالْحَقِّ مگر که آفریدن متلبس بود براستی و درستی و معلل بغرض صحیح که مقتضای حکمت و معدلت است نه از روی

عبث

عبث و بطالت وَاَجَلٍ مُسَمًّى و بنا بر عدم این اشیا را مگر متلبس بتقدیر زمانی نام برده شده و مقدر و معین گشته و آن روز قیامت است که همه خلایق
بان منتهی می شوند یا مگر بتقدیر اجل هر یک از آن اشیا که آن آخر مدت بقای هر یک از آنهاست وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند و تصدیق نکردند
بنشاه آخرت عَمَّا أُنْذِرُوا از آنچه بیم کرده شده اند از اهوال آن روزی که بان منتهی خواهند شد مُعْرِضُونَ اعراض کنندگانند قُلْ بگو ای محمد که ای
جاحد و منکر بعث و نشر أَرَأَيْتُمْ آیا می بینید در خود و می یابید مَا تَدْعُونَ آنچه را که میپرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای از سایر معبودان
أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا بنمائید بمن که چه آفریده اند مِنَ الْأَرْضِ از زمین و اجزای آن أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ یا مر ایشان راست شرکتی با خدای فِي السَّمَاوَاتِ
در آفرینش آسمانها یعنی جز در هیچ جزو از حال خدایان خود بعد از تامل نمودن شما مگر ایشان که با ایشان را در آفرینش چیزی از اجزای عالم دخلی هست تا
بسبب آن مستحق عبادت شوند تخصیص انکار شرکت در سموات جهت دفع توهم است که وسایط را شرکتی باشد در ایجاد حوادث سفلیه و چون ظاهر
است که ایشان عاجز مطلق اند در خلق آن و هیچ تصرفی ندارند در آسمان و زمین پس ایشان را در پرستش با خدا شریک می سازید و انباز میگیرید
ائْتُونِي بِكِتَابٍ بیارید بمن کتابی که بشما آمده باشد مِنْ قَبْلِ هَذَا پیش از این قرآن که ناطق توحید است و مبطل شرک یعنی کتابی غیر از قرآن بیارید
که مضمون آن امر باشد بشرک و در دین عبادت أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ یا بیارید بقیه از علم یعنی خطی که بر شما باقی مانده شده باشد از علوم پیشینیان
یا روایتی از انبیای سابقه که دلالت کند بر استحقاق عبادت ایشان إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در دعوی خود این الزام ایشانست
بعدم آنچه دلالت کند بر استحقاق الوهیت ایشان از ادله نقلیه بعد از الزام ایشان بعدم آنچه مقتضای ایشان باشد از حجج عقلیه یعنی چون جمیع کتب متفقند
و دلایل عقلیه مطابق قرآنند در توحید و ترک شرک پس بطلان دعوی شما واضح شد که بتوحید اعتراف کنید و از شرک تبرا نمائید و چون مشرکان
باخود ملازم شدند و با این حجت بر کفر خود اصرار نمودند حقتعالی در باره ضلالت ایشان فرمود که وَمَنْ أَضَلُّ و کیست گمراه تر از طریقه ثواب و رشد
مِمَّنْ يَدْعُو از کسیکه بخواند و بپرستد مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ آنرا که اجابت نکند دعای او را و بفریاد او نرسد و اگر چه تکرر
همیشه بخواندن او مشغول باشد إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا بروز رستخیز یعنی اگر مشرک عمر یابد تا زمان قیامت و در مدت عمر خود معبودان را خواند و از ایشان
طلب حوایج خود نماید هرگز اثر استجابت بظهور نرسد وَهُمْ و معبودان باطله که بتانند عَنْ دُعَائِهِمْ از خواندن پرستندگان خود غَافِلُونَ بیخبرانند
زیرا که جمادند که از شعور هیچ بهره ندارند و چون نمی شنوند پس چگونه اجابت دعای ایشان کنند وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ و چون محشور شوند مردمان كَانُوا
باشند معبودان باطل لَهُمْ مر پرستندگان خود را أَعْدَاءً دشمنان وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ و باشند بپرستش پرستندگان كَافِرِينَ ناگرویدگان یعنی حق
تعالی در روز قیامت اوثان را بنطق در آورد تا عابدان خود را از عداوت کرده منکر شرک ایشان شوند و تکذیب ایشان نمایند و بر همین قیاس جن و
انس که معبود خود گرفته باشند از ایشان بیزار شوند پس خایف و خاسر شوند از معبودان خود پس در صفت اهل شرک میفرماید که وَإِذَا تُتْلَى
و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر مشرکان آيَاتُنَا آیتهای کتاب ما بَيِّنَاتٍ در حالتیکه مبین و روشن است ذوی اعجاز قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند
آنانکه نگرویدند لِلْحَقِّ مر سخن حق را لَمَّا جَاءَهُمْ آنهنگام که آمد بدیشان یعنی کفار بجهت عناد و انکار ملتفت تامل و تفکر نشده در شان آیات بینه
قرآنیه که متصف بصفت اعجاز است گویند که هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ این جادوئی است روشن و آشکار و یا حیله ظاهر و هویدا پس محمد مکذب است و اینکه کفار
اسناد سحر بقرآن میکنند و تعجب کن در اینکه ایشان اکتفا نمیکنند أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بلکه میگویند که بربسته است محمد قرآن را بر خدای یعنی
از نزد خود گفته و بر خدا نسبت داده قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ بگو ای محمد مر ایشان را که اگر بافترام قرآن را بر فرض محال پس آن معصیتی باشد در غایت عظمه که
مستلزم انواع عذاب باشد و چون آن عقوبت بمن نازل کرده فَلَا تَمْلِكُونَ پس شما مالک نمیتوانید شد و قادر نخواهید بود لِي برای من مِنَ اللَّهِ
شَيْئًا از عذاب خدا چیزی را پس چگونه بجهت تنصیح و اشفاق برای شما و از مرحظی که افترا است بر خدا جرات کنم و بر این معصیت اقدام نمایم و بنابتهما
و استغناء کدام از شما خود را در معرض عقوبت اندازم پس در وعید ایشان میفرماید که هُوَ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ بآنچه
شروع میکنید در آن از قدح و طعن در آیات قرآن و اسناد سحر و افترا بان كَفَى بِهِ شَهِيدًا کافی است خدا در حالتیکه گواه است بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان
من و شما برای من گواهی دهد بصدق کلام من و بر شما بتکذیب و عناد و اصرار وَهُوَ الْغَفُورُ و اوست آمرزنده کسی که از شرک و کفر رجوع کند
الرَّحِيمُ مهربان بر کسی که با ایمان ثابت قدم باشد و چون کفار بر کفر خود اصرار می نمودند و از سید ابرار معجزات اقتراح میکردند و از آنجنابان مامور
بود تعنف و میطلبیدند حقتعالی فرمود که قُلْ بگو ای محمد مشرکان که مَا كُنْتُ بِدْعًا نیستم من نو پیدا شده مِنَ الرُّسُلِ از پیغمبران یعنی من اول
کسی نیستم که به پیغمبری مبعوث شده باشم چه پیش از من پیغمبران بوده اند پس اقتدا نمودم و آنچه ایشان امتان خود را بان دعوت میکردند از توحید
و تصدیق بعث من نیز شما را بان مامور می شوم بشما می نمایم و بر غیر مامور قدرت ندارم پس چرا منکر نبوت منید وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي و نمی
دانم که چه خواهد کرد بمن از محنت و راحت و اقامت و هجرت و مقاتله و مصالحه و غالبیت و مغلوبیت وَلَا بِكُمْ و نمی دانم که چه کند بشما از خسف و قذف
و رجف و قتل و اسر و نجز اینها از احوال آخرت با جزم و از سر یقین می دانم که مؤمن موحد مستحق جنانست و کافر ملحد سزاوار نیران إِنْ أَتَّبِعُ پیروی نمیکنم
إِلَّا مَا يُوحَى مگر آنچیزی که وحی کرده می شود إِلَيَّ بسوی من و زیاده بر آن علم ندارم و قادر نیستم وَمَا أَنَا و نیستم من إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده از
عذاب خدا مُبِينٌ آشکارا کننده انذار بمعجزات ظاهره پس در اظهار آیات مقترحه بی امر الهی قدرت ندارم و از عواقب خود و خواتیم احوال شما در
بدون وحی خبر ندادم آورده اند که چون این آیه نازل شد مشرکان اظهار خوشحالی کرده گفتند کار ما و محمد نزد خدا یکسانست چه میان ما که ما را

و میپرستش کند

مکذب

عاقبت امر خود خبر ندادیم او نیز از خاتمهٔ امر خود بیخبر است حق تعالی این آیه فرستاد که لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و چون این آیه آمد صحابه
آمده گفتند هنیئا لک یا رسول الله ترا معلوم شد که خدا با تو چه خواهد کرد و ما را معلوم نشد که با ما چه خواهد کرد این آمد که لیدخل المؤمنین و
المؤمنات الایة از ابن عباس منقولست که حضرت رسالت و اصحاب از کفار مکه بسیار آزار و ایذا میکشیدند یکشبی آنحضرت در واقعه دید که از مکه هجرت نموده
بزمینی که در آن آب بسیار و درختان بیشمار بود و چون این واقعه را اعلام صحابه کردند گفتند یا رسول الله در چه روز باین سعادت رسیم تا از جفای کفار خلاص
شویم حضرت ایشان را بر صبر ترغیب نمود چون جفای کفار از حد درگذشت هجرت را تعجیل نمودند این آیه آمد که نمیدانم که من و شما مامور خواهیم شد از
متوطن شدن در مکه و ایذا و آزار کشیدن کفار و یا مهاجرت کردن بزمینی پر گیاه و پر آب همچنانکه در خواب دیدم و من عواقب امور خود و شما را نمیدانم مگر
بوحی و چون در این باب وحی بمن نیامده پس صبر کنید تا هنگامی که وحی نازل شود و آنگاه بر آنچه مامور شوید بران عمل کنید بعد از ان جهت تبکیت کفار
پیغمبر را باید که قل بگو یا محمد ارایتم آیا چگونه می بینید و میدانید که ان کان اگر باشد قرآن من عند الله از نزد خدای و کفرتم به و کافر شده
باشید شما بان و شهد شاهد و گواهی داده باشد گواهی من بنی اسرائیل از اولاد یعقوب یعنی از احبار ایشان که عبد الله سلام است علی
مثله بر آنچه مانند قرآنست و آن معانی توریة است که مصدق قرآنست و مطابق معنی آن از توحید و وعد و وعید یعنی گفته باشد که توریة
مصدق قرآن است در معانی مذکوره کما قال و انه لفی زبر الاولین و ان هذا لفی الصحف الاولی فآمن پس ایمان آورده باشند بان و استکبرتم
و سرکشی کرده باشید شما بدان و نگرویده باشید بمنطوق آن پس نزد این حال آیا شما ظالم نباشید بر خود و مستوجب عذاب نبوده باشید خلاصه
معنی آنستکه خبر دهید که اگر مجتمع گردد نزول قرآن از نزد خدا با کفر شما بان و جمع شود شهادت اعلم بنی اسرائیل بر نزول آن و ایمان او بان و استکبار
شما از آن آیا شما از جملهٔ ستمکاران و گمراهان نخواهید بود ان الله بدرستی که خدای لا یهدی القوم الظالمین راه نمی نماید گروه ستمکاران را و
در بیدای خذلان فرو میگذارد بجهت فرط عناد ایشان و عدم تفکر و تامل ایشان در دلایل قرآن و در کشاف آورده که انس روایت کرده که چون پیغمبر ص
بمدینه آمد عبد الله سلام نزد وی آمد و گفت ای محمد از تو سه مسئله می پرسم که جواب آن جز پیغمبر نداند بگو تا اولین شرط قیام قیامت چیست و نخستین
طعامی که اهل بهشت خورند چه باشد و فرزندان که متولد می شوند چرا بعضی بپدر متشابه اند و بعضی بمادر جبرئیل آمد و گفت حق تعالی میفرماید
که اول از شرایط قیامت آتشی است که از جانب مشرق پیدا شود که خلق را بجانب مغرب راند و اول طعامی که اهل بهشت خورند جگر ماهی باشد
و اگر آب مرد سابق باشد بر آب زن فرزند مانند پدر باشد و اگر بعکس این بود مانند مادر بود عبد الله سلام بعد از استماع این جواب از سید انام علیه السلام — [margin: استماع]
گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان علیا ولی الله حقا پس گفت یا رسول الله عادت جهود آنستکه بر من بهتان نهند مباد
که چون علم باسلام من پیدا کنند مرا متهم سازند بجهل و منکر علم من شوند و مرا عالم و پیشوای خود ندانند پس پیش از آنکه اسلام من بر ایشان
ظاهر گردد احوال مرا از ایشان استفسار نمای تا باعلمیت من معترف شوند تا بعد از ظهور اسلام من عذری نداشته باشند و انکار چیزی نتوانند کرد
رسول الله جهودان را جمع کرد و گفت چه میگوئید در حق عبد الله سلام گفتند سیدنا و ابن سیدنا و خیرنا و ابن خیرنا و اعلمنا و ابن اعلمنا گفت
اگر گواهی دهد بنبوة من و ایمان آورد بمن آیا با وی موافقت میکنید گفتند معاذ الله که او بتو ایمان آورد پس عبد الله سلام پیش ایشان آمده فرمود
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان علیا ولی الله جهودان گفتند شرنا و ابن شرنا این بدترین ما است و پسر بدترین ماست
پس در نقص و عیب او فتادند عبد الله گفت این بود که من از ان میترسیدم سعد ابی وقاص گفت نشنیدم از رسول که در حق کسی گفته باشد که او از
اهل بهشت است مگر عبد الله بن سلام که در حق او نازل شد این آیه و شهد شاهد من بنی اسرائیل علی مثله و هم در کشاف آورده که چون جهینه و
مزینه و اسلم و غفار که از قبایل عرب‌اند اسلام آوردند بنو عامر و غطفان و اسد و اشجع گفتند اگر در اسلام چیزی بودی ایشان بر ما سبقت نگرفتندی — [margin: مزینه]
بلکه پیش از ایشان قبول اسلام میکردیم این آمد که و قال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند از بنو عامر و امثال ایشان للذین آمنوا برای آنانکه
ایمان آورده‌اند از جهینه و اتباع ایشان یعنی در حق ایشان گفتند لو کان خیرا اگر بودی ایمان بهتر از کیش ما در نفع آجل و عاجل ما سبقونا الیه پیشی
نگرفتندی بر ما و مسارعت نکردندی جهینه و اتباع ایشان که از اراذل قبایل‌اند و شبانان و بندگان الیه بسوی آن بلکه ما در آن سابق بودیم چه رتبه
ما از ایشان بهتر است و بزرگی و شهرت ما از ایشان بیشتر و در اکثر تفاسیر مذکور است که این آیه در بارهٔ جهودان نازل شده بعد از اسلام عبد الله بن
سلام و اصحاب او پس معنی آنستکه رؤسای جهود گفتند اگر آنچه محمد آورده نیکوتر و بهتر بودی از کیش ما پیشی نگرفتندی عبد الله و ما چون ما از بزرگان
قومیم و از رؤسای ایشانیم و نزد بعضی در شان عامهٔ مشرکانست که در حق فقرای اصحاب چون عمار و صهیب و ابن مسعود و غیرهم گفتند که اگر چیزی در
ایمان بودی این گدایان بر ما سبقت نگرفتندی در ان ما که اشراف عربیم بر ایشان سبقت مینمودیم و اذ لم یهتدوا به و چون راه راست نیافتند جهودان
یا مشرکان به بقرآن و یا بجمیع آنچه محمد آورده فسیقولون پس زود باشد که بگویند هذا افک قدیم این دروغ کهنه است یعنی پیشینیان نیز مثل
این افترا میکردند مانند این دعوی گفته پس بجهت رد مشرکان و جهودان میفرماید و من قبله کتاب موسی و پیش از قرآن کتاب موسی است یعنی
توریة اماما در حالتی که پیشوائی است که مردمان اقتدا بان کنند در دین خدا و رحمة و سبب بخشش نعمت در نوبه و آخرت هر امتی است نسبت بکسی
که بان متمسک می شود و بر وفق آن عمل کند پیش از نزول قرآن پس مشرکان بان متمسک نشدند و بعبادة بتان مشغول شدند و جهودان نیز بمضمون
آن عمل نکردند و بجهت آن بعثت حضرت رسول را در آن تحریف نمودند و هذا کتاب و این کتابی است مصدق تصدیق کننده کتاب توریة را با جمیع کتب

آسمانی

لِسَانًا عَرَبِيًّا در حالتیکه بزبانی است تازی لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا تا بیم کند آنانرا که ستم کردند بنفسهای خود بسبب عصیان وَبُشْرَىٰ و تا مژده دهنده
باشد لِلْمُحْسِنِينَ مر گروه نیکوکاران را بروضهٔ رضوان و نجات از نیران إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا بدرستیکه آنانکه گفتند رَبُّنَا اللَّهُ پروردگار ما خدایست بحق
و معبود مطلق ثُمَّ اسْتَقَامُوا پس بایستادند در آن و عدول نکردند از آن تا حین موت فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هیچ ترسی نیست بر مؤمنان از رسیدن مکروهی
از شما بر ایشان وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین شوند از فوت چیزی که مرغوب ایشان باشد أُولَٰئِكَ آن گروه مستقیم أَصْحَابُ الْجَنَّةِ
یاران بهشتند و ملازمان آن خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید ماندگان باشند در آن پاداش داده شوند جَزَاءً پاداش دادنی بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه بودند
که عمل میکردند از اکتساب فضایل علمیه و عملیه وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ و وصیت کردیم یعنی فرمودیم جنس آدمی را بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا به پدر و مادر خود
نیکوئی کردن حَمَلَتْهُ أُمُّهُ برداشت او را مادر وی در شکم خود كُرْهًا در حالتیکه دارنده حمل او بود در مشقت و سختی وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا و نهاد یعنی تولید
نمود در حالت رنج و محنت وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ و مدت حمل او تا وقت باز گرفتن از شیر ثَلَاثُونَ شَهْرًا سی ماهست و چون رضاع دو سالست کما قال والوالدات
یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعة و لهذا امیرالمؤمنین جمع بین الآیتین استدلال کرده بآنکه اقل مدت حمل شش ماهست و این معمول فقهاست و نزد
امامیه رضاع تا بیست و یکماه واجب است و کمتر از آن حرام و تا بیست و چهار ماه سنت است و زیاده بر آن مباح لکن اجرة زاید بر دو سال بر پدر واجب نیست و همچنین
احکام سایر رضاع بر آن مترتب نمیگردد حاصل که آدمی بعد از وضع تا حین فصال از شیر در تربیت مادر باشد و بعد از شیر باز گرفتن مادر او از شیر عنایت ازلی
پرورده می شود حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا وقتیکه رسید أَشُدَّهُ بنهایت قوت و استحکام عقل خود که آن مشروط بر چهل سالگی و نزد قتاده سی و سه سالگی و نزد جمعی
دیگر از هجده تا چهل و نزد بعضی چهل سال تمام است که غایت قوت است و کمال عقل و تمیز و وقت انزال وحی بر انبیاء چه هیچ پیغمبری پیش از چهل سالگی وحی او
نرسید و بنابراین قوله وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً از قبیل عطف تفسیری باشد یعنی وقتیکه بنهایت قوت رسد و برسد تا بحد چهل سالگی که غایت توانائی آدمی
و بنابر اقوال دیگر اشد بمعنی اول قوت تا سی و اربعین نهایت قوت است غرض که آدمی که بدولت کمال ایمان مستعد شد چون بچهل سالگی رسید که نهایت
قوت و عقل است قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من یعنی از شان او آنست که چون بآن مرتبه رسید زبان بدعا گشوده گوید ای پروردگار من و ای مربی کار من
أَوْزِعْنِي الهام ده مرا و موفق ساز أَنْ أَشْكُرَ بآنکه شکر گویم نِعْمَتَكَ الَّتِي نعمت عظیم ترا که بکرم عمیم أَنْعَمْتَ عَلَيَّ انعام کرده بر من وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ و بر
مادر و پدر من که آن نعمت اسلام است و حیوة و قدرت و ذکاوت و غیره و شکر والد بر نعمت والدین جهت تناهی آن نعمت است باو و مستفید شدن او بآن وَأَنْ أَعْمَلَ
و دیگر ملهم ساز مرا که عمل صالح کنم صَالِحًا تَرْضَاهُ عمل ستوده که پسندی آنرا و از آن خشنود شوی وَأَصْلِحْ لِي و بصلاح آور برای من یعنی صلاح را جاری گردان
فِي ذُرِّيَّتِي در میان فرزندان من و اثر آن راسخ ساز بر ایشان تا در مظان صلاح باشند و در مواقع فلاح و بهمه صلاح ایشان فوزی و نجاتی مرا حاصل شود
[illegible] مراد ایشان با صلاح او که محل آنست که من بدرگاه تو رجوع کنم یا ایشان از برای من خلف صدق گردان و برای خود بندگان خالص تا همه ایشان
باب صلاحیت و تقوی دانند عمل داردن پدر و مادر کان پرورش داده اند و براز او در مزد مزاحرة بر باد ندانی بدرستیکه من تُبْتُ إِلَيْكَ باز گشتم
بسوی تو از هر چه غیر رضای تو باشد یا مراد عبادت باز دارد وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ و بدرستی که من از گردن نهادگانم و با خلاص تمام از فرمان برداران
أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه که متصف باشند بایمان و دواعی امور مذکوره از حضرت ما نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ قبول کرده شود از ایشان أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا
نیکوترین آنچه کرده اند مراد انواع طاعات است از افعال واجبه و مستحبه دون مباحه چه اگر آن حسن است اما مرتبه احسن ندارد و ثواب بر آن مترتب نمی شود
وَنَتَجَاوَزُ و در گذرانیده می شود عَن سَيِّئَاتِهِمْ از گناهان ایشان بسبیل تفضل یا بعد از توبه و حفص و حمزه و کسائی فعل را بنون مفتوحه میخوانند که برای متکلم
است و نصب احسن که مفعول باشد یعنی ما قبول میکنیم طاعت ایشان را و در گذریم از بدیهای ایشان فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ در حالتی که ایشان از اهل بهشت
باشند و وعده داد ایشان را وَعْدَ الصِّدْقِ وعده راست وعده دادنی که وعده داده است در قبول طاعات و نجات از سیئات الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ آن وعده که
بودند که در دنیا وعده داده می شدند بآن و آن این است که وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات جنات تجری من تحتها الانهار و بعد از بیان صفت مؤمن
در صفت کافر میفرماید که وَالَّذِي قَالَ و آن کافری که گفت لِوَالِدَيْهِ مر پدر و مادر خود در وقتیکه او را ترغیب نمایند بایمان و تحریک بحشر و نشر أُفٍّ
لَّكُمَا دلتنگی و کراهیت باد مر شما را أَتَعِدَانِنِي آیا وعده میدهید مرا أَنْ أُخْرَجَ که بیرون آورده شوم یعنی مرا برانگیزانند و زنده بیرون آورند از قبر
وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ و حال آنکه گذشته اند قرنهای بسیار مِن قَبْلِي پیش از من و یکی باز نیامده و زنده نشده یعنی هیچکس را تا غایت زنده نکرده اند
پس چگونه مرا باز زنده کنند و با قرون بسیار پیش از من منکر حشر و نشر بوده اند پس چگونه بآن تصدیق کنم وَهُمَا يَسْتَغِيثَانِ اللَّهَ و پدر و مادر استغاثه
کنند از خدا تا او را ایمان دهد و بفرزند نادان ایشان گمانه نماید و یا از خدا فریاد رسی خواهند از قول آن کافر او و گویند باو که وای بر حال تو گردانند خدای تعالی وَيْلَكَ
هلاکت تو دارد حرص و ترغیب و ستر ایمان نه هلاکت او یعنی ترا سابنجن کن و از روی اخلاص و صدق آمِنْ ایمان آر و بیقین باز اوال آن إِنَّ وَعْدَ
اللَّهِ حَقٌّ بدرستیکه وعده خدا درست و راست است البته واقع خواهد شد فَيَقُولُ پس گوید آنکس که مَا هَٰذَا نیست اینکه شما مرا بآن وعده
میدهید إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر افسانهای پیشینیان و اباطیل و اکاذیب ایشان که در دفاتر نوشته اند و آنرا اصلی و حقیقتی نیست أُولَٰئِكَ الَّذِينَ
آن گروه منکر حشر که همین اند حَقَّ سزاوار گشته و واجب شده عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ بر ایشان کلمهٔ عذاب فِي أُمَمٍ در حالتیکه معدود و در سلک گروهی چند از کفار
قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِم که گذشته اند پیش از ایشان مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ از دیوان و آدمیان و این کلام مدلست بر قول کسانی که تجویز موت میکنند بر
جنیان و نیز مؤید آنست قوله إِنَّهُمْ بدرستیکه امم سابقه و اتباع ایشان که کفرهٔ قریش بودند كَانُوا خَاسِرِينَ هستند زیانکاران در آن جهان

این آیه عام است نسبت بهر کافری که عاق والدین باشد و منکر بعث و نشور و اولئک الذین که جزا الذی است مقوی این است وَلِكُلٍّ و مر هر یکی را از
این دو جنس مؤمن و کافر را دَرَجَاتٌ مراتب و منازل است مِمَّا عَمِلُوا از جزای آنچه کرده‌اند چه مراتب اهل ایمان بجانب علو ساعد است و منازل اهل کفر
بطرف سفل مایل پس هر یک را از این دو گروه را درجاتی و مراتبیست معین تا قرار گیرند در آن وَلِيُوَفِّيَهُمْ و تا تمام گرداند مر ایشان را أَعْمَالَهُمْ جزای کردارهای
ایشان وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم دیده نشوند بنقصان ثواب و زیادتی عقاب یعنی نه ثواب کمتر از استحقاق باشد و نه عقاب زیاده بر آن وَيَوْمَ
يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا و یاد کن روزی که عرض کرده شوند آنانکه نگرویده‌اند بخدا و رسول او و بروز بعث و نشر عَلَى النَّارِ بر آتش دوزخ یعنی ایشان
را معذب سازند بر آتش و گویند بایشان در آن روز أَذْهَبْتُمْ ببردید یعنی صرف نمودید طَيِّبَاتِكُمْ چیزهای لذیذ خود را فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا در
زندگانی که شما داشتید در دنیا وَاسْتَمْتَعْتُمْ و برخورداری یافتید بِهَا بآن لذاید طیبه یعنی بآن استیفاء لذات دنیا کردید و از آن بر اطیاب آخرة
اختیار کردید و آن را سرمایه آخرة قرار نساختید فَالْيَوْمَ پس امروز که قیامت است تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ جزا داده خواهید شد عذاب خواری
و رسوائی بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بسبب آنچه بودید که میکردید استکبار در زمین از انقیاد حق و تکبر مینمودید بر انبیا و اولیا و معبود مطلق
بِغَيْرِ الْحَقِّ بدون استحقاق یعنی بباطل و ناروا سرکشی مینمودید وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ و بسبب آنچه بودید که بیرون میرفتید از حد و خدا و
پای از دایره فرمان او بیرون مینهادید و سر بخط فرمان نمی‌نهادند و چون استماع بطیبات و لذات نیز مستلزم فتور است در توجه باحوال آن جهان
چه مشغولی باین موجب مشغولی است از آن چنانچه کفار بجهة اشتغال بآن از احوال آخرة غافل شدند و از سعادة دائمی و نعمة ابدی عقبا محروم ماندند از
اینجهة خاتم النبیین و سید الوصیین و همچنین هر یک از ائمه معصومین علیهم السلام زهد و مشقت را اختیار کردند و بالکلیه از ترفه و تنعم اینجهان محتجب شدند
چنانکه از ابن مسعود روایت کرده‌اند که روزی بحجرهٔ رسول آمد رفتم بعد از آنکه رخصت دخول حاصل کرده بودم دیدم که آنحضرت بر مقصوده بر بالای بوریائی
که از لیف خرما بود تکیه فرموده بود و بجهة کوتاهی بوریا بعضی از بدن اطهر او بر زمین واقع شده بود و وساده از لیف خرما در سر نهاده سلام کردم
و بنشستم گفتم یا رسول الله تو پیغمبر خدائی و بهترین جمیع خلقانی و با وجود این مرتبهٔ عظیم که تو داری باین نوع میگذرانی و کسری و قیصر با آنکه کافرند
مشرکند بر بالای سریر طلا و فرش حریر در دنیا نشسته‌اند و بجمیع نعم لذیذهٔ دنیویه متمتع می‌شوند فرمود ایجماعتی که از متعر طیبه دنیویه متمتع اند معجل
است طیبات ایشان در دنیا یعنی سریع الانقطاع است و عنقریب صفت فنا در آن بپذیرد و وبال آن بر ایشان بماند و طیبات ما مؤجل است در
عقبی بجهة آنکه دائم الابد خواهد بود و اصلا گرد زوال بکرد آن نخواهد رسید سنیان گفته‌اند که هرگاه رسول بسفر رفتی آخرین کسی که وداع کردی فاطمه
زهرا بودی و چون باز گشتی اول کسی که با او ملاقات کردی فاطمه زهرا بودی روزی از سفر باز گشت فاطمه کلیمی که خالی از تزیینی بود بدر خانه باز گذاشته
بود برای رعایت حرمت رسالت چون آنحضرت بدر خانه رسید و آن کلیم را دید باز گشت فاطمه زمانی انتظار کشید پس برخواست و بحجره آنحضرت
در آمد و گفت یا رسول الله چرا ترک عادة فرمودی و این نوبت مرا محروم کردانیدی فرمود من آمدم تا بدر سرای ما چون دیدم که پرده با زینت فروگذاشته
بودی باز گشتم زیرا که از رسوم جبارانست و جباران از آن تنفر دارم پس فرمود که آل محمد را با مال دنیا چکار ایشان برای آخرة مخلوق شده‌اند و
آخرة برای ایشان آفریده شده فاطمه بعد از استماع این کلام از سید انام علیه السلام آن پرده را برداشت و بعد از آن در مشقت تقشف و خشونت
اوقات میگذرانید تا از این زندان محنت روی بنزهتگاه جنت آورد و هم روایتست که روزی رسول بحجرهٔ فاطمه رفت حسن و حسین را دید که دست
و برنجی از نقره بدست کرده بودند ایشان را نزد خود طلبید و آن را از دست ایشان بیرون کرد ثوبان را گفت که این را بفروش و از برای فاطمه گردن بندی
بخر که از مهره یمانی باشد و از برای حسن و حسین دستورنجی که از عاج بود پس فرمود که ان هؤلاء اهل بیتی لا احب ان تذهبوا طیباتهم فی الحیوة
الدنیا اینها اهل بیت منند و دوست ندارم که لذات خود را در زندگانی دنیا اخذ نمایند و از آن تمتع گیرند در خبر است که روزی یکی از محبان
طبقی حلوای ابریشم هدیه نزد امیرالمؤمنین ع آورد آنحضرت انگشت مبارک در آن فرو برد و بیرون آورد و در آن نگریست و فرمود که رنگ و بوی هر دو
نیکوست اما ندانم که حلاوتش در چه غایتست و طعمش در چه مرتبه پس انگشت مبارک را از آن پاک کرد فرمود که این را از پیش من بردارید گفتند
یا امیرالمؤمنین همانا که این بر تو حرامست فرمود نه و لیکن روا نیست که در حوالی من جماعتی باشند در نهایت گرسنگی و فقر و فاقه و من شکم خود را
از حلوا ابریشم پر سازم پس فرمود که اگر من سیر بخورم و بخسبم مانند کسی باشم که شاعر در حق او گفته وَحَسْبُكَ دَاءً أَنْ تَبِيتَ بِبِطْنَةٍ وَحَوْلَكَ
أَكْبَادٌ تَحِنُّ إِلَى الْقِدِّ یعنی همین درد ترا بس که در شب سیر بخسبی و در حوالی تو جگرهائی باشند که از غایت گرسنگی آرزومند پوستی باشند که مضغ
کنند و در بعضی از خطب نهج البلاغه مذکور است که آنحضرت فرموده که بخدا سوگند که جامه خود را چندان رقعه دوختم که شرمنده شدم از رقعه
دوزنده آن و قائلی بمن گفت که یا امیرالمؤمنین وقت است که این مدرعه را بیندازی گفتم با او که دور شو از من که در شب و بامداد
قوم شبگیر کننده‌اند و در ریاضت بیخوابی کشیده در وقت صباح محمود العاقبتند و بمنزل مراد رسنده یعنی همچنانکه در شب سیر میکنند
و در ریاضت بیخوابی میکشند تا بمنزل مراد میرسند عارف نیز هرگاه در طریق ریاضت سلوک می‌نماید و در خلوت محنت که در آن ساخته میکرد و صبر
مینماید بمنازل و مقاصد میرسد و در روایت آمده که رقعه جامه او گاهی از لیف خرما بود و از محمد بن قیس منقولست که امام محمد باقر ع فرمود
بخدا سوگند که امیرالمؤمنین ع مانند بندگان در هم خزیده طعام میخورد و در مجلس می‌نشست و خود بر بازار میرفت و دو جامه میخرید و بهترین آن را بغلام
خود میداد و دوم را اختیار میکرد و اگر آستین جامه او دراز میبود یا جامه او از قد او در میگذشت قطع آن میکرد و مدت شش سال حاکم بود

و در این

در راه نهاد خشت را بر بالای خشت و آجر بر بالای آجر ننهاد و اصلاً از زر سرخ و سفید میراث نگذاشت و نان گندم و گوشت نخورد و مردم میداد
و خود بقرص جو و روغن زیت و سرکه بسر میبرد و مرویست که اکثر نان خورش او زیت بود و یا سرکه و اگر از آن ترقی مینمود از شیر تناول میفرمود و میگفت
لا تجعلوا بطونکم قوابر الحیوان یعنی شکمهای خود را گورستان جانوران مسازید و هیچ دو کار که مرضی الهی بود سانح نمی‌شد مگر آنکه اشق از برای نفس خود
اختیار میکرد و بکسب دست و عرق جبین هزار بنده خرید و از برای رضای الهی آزاد کرد و طاعت او فوق طاعت مردمان بود و در شب هزار رکعت نماز
میگذارد و اکثر روزه بود و در روایت آمده که آنحضرت از هیچ طعامی هرگز سیر نخوردی عبد الله بن رافع گوید روزی نزد آنحضرت رفتم انبانی نزد آن نهاده
بود سر او مهر کرده پس آن مهر را بگشود و در آن نان خشک بود از جو که آن را خورد کرده بودند اندکی از آن تناول فرمود و من نیز در خوردن مشارکت
نمودم پس آنرا مهر کرد و بجای خود بنهاد پس گفتم یا امیر المؤمنین مهر کردن سبب چیست فرمود خوف آن دارم که حسن و حسین بجهت شفقت و مرحمت بر آن دارند
روغن زیت بآن ممزوج سازند و من آن را بخورم بنفس من از فرمان من بیرون رود و با وجود این قوت طاعت آن بر وجهی بود که علی بن الحسین علیه السلام
پانزده سال بوضوی نماز شام نماز صبح را ادا فرمود و پیشانی او از کثرت سجود بر وجهی پینه بسته بود که هر هفته پوست گذاشت و او را بجهت این ذو الثفنات
خواندندی و بجهت بسیاری طاعت و ریاضت بحیثیتی ضعیف شده بود که گویا پای مجوف است مانند خوشه که باد او را متحرک سازد میلرزید و با وجود این
حال میگفت که هیهات هیهات این طاعت و طاعت علی چه دور است طاعت من و طاعت علی و در خبر آمده که چون امیر المؤمنین علیه السلام شهید شد
معاویه علیه اللعنة میخواست که ابو الاسود دؤلی را که از جمله موالیان آنحضرت بود استمالت نموده از مودت آن برگرداند پس هر هفته هدیه و صله با و میفرستاد
روزی انواع حلواها با و فرستاد که در میان آن شهد مزعفر بود ابو الاسود دختری داشت بدو داد پاره از آن در دهان نهاد ابو الاسود را این بخاطر
رسید اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا پس دختر را گفت که آنرا از دهن بیفکن که زهر است دختر گفت این بغایت شیرین است گفت بلی ولی که این
را پسر هند فرستاده تا ما را از دوستی اهل بیت برگرداند دختر آنچه در دهن داشت بیفکند و گفت ابعد عنا الشهد المزعفر بالسید المطهر
ایا فرزند هند ما را بشهد مزعفر از دوستی سید مطهر و در آثار آمده که یکی از صحابه بجابر انصاری رسید جابر او را دید که پاره گوشت خریده
و بخانه میبرد پرسید این چیست گفت اهل من از من گوشت طلبیدند گفت هر چه آرزو باشد گوش بدان ما قبول کنید میترسم که از اهل این آیه باشید که
اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا مرویست که روزی رسول صلی الله علیه و آله بزاد باصحاب صفه آمد دید که بعضی جامه را بپوست مرقع کرده بودند و بعضی
دیگر پوست نمی یافتند که بر جامه خود رقعه زنند حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که امروز شما بهتر است یا روزی که صباح در حله باشید و شب
در حله دیگر و در بامداد نوعی از طعام خورید و در شام نوعی دیگر و خانهای شما زینت و ملبس باشد بسان تلبس و تزیین کعبه گفتند آن روز
ما بهتر باشد حضرت فرمود که بل انتم الیوم خیر بلکه شما امروز بهترید چه در این حال در منظر صعود است بر درجات جنان و آنحال در مواقع
نزول به درکات نیران القصه چون کفار عناد و اصرار می‌نمودند و بر ستیزه در ایذا و آزار سید مختار میکوشیدند حق تعالی بجهت تسلیه آنحضرت و
تهدید کفار قصه هود و مجادله او با عاد و استیصال ایشان با یاد آنحضرت میدهد و میگوید که واذکر اخا عاد و یاد کن ای محمد برادر عاد را یعنی پیغمبری را
که از قبیله عاد بود مراد هود است یعنی حال او و قوم او با معاندان قریش بگوی اذ انذر قومه چون بیم کرد قوم خود را و از عذاب الهی تخویف نمود
بالاحقاف بموضع احقاف و آن ریگستانی بود نزدیک حضرموت که در ولایت یمن است مشرف بر دریای عمان و آن موضع را شحر میگویند و احقاف جمع
حقف است یعنی ریگستان دراز و بلند که از سمت استقامت منحرف باشد و آن موضع بدین کیفیت بود و اصحاب آن اهل خیمها بودند از قبایل ارم و
در هنگام بهار می نشستند و هود بانذار ایشان آمده و قد خلت النذر و در حالتی که گذشته بودند پیغمبران بیم کننده من بین یدیه از پیش از
هود و من خلفه و از پس او یعنی هود اولین پیغمبری نبود بلکه پیش از او و بعد از او انبیا نیز بر امم خود مبعوث شده بودند و ایشان را بر توحید
دعوت کرده الا تعبدوا الا الله با آنکه مپرستید مگر خدای را چه او است که مستحق پرستش است نه غیر او انی اخاف علیکم بدرستی که من میترسم
بر شما عذاب یوم عظیم از عذاب روز بزرگ و پر هول بسبب شرک شما قالوا گفتند عاد با هود اجئتنا لتافکنا آیا آمده بما تا برگردانی
ما را عن الهتنا از پرستش خدایان ما بتهدید یا وعید فاتنا بما تعدنا پس بیار بما آنچه وعده میکنی ما را از نزول عذاب ان کنت من
الصادقین اگر هستی از راستگویان در این وعده قال گفت هود مرا علم بوقت نزول عذاب نیست تا بتعجیل آن قیام و اقدام نمایم بلکه انما العلم
جز این نیست که علم بوقت نزول عذاب عند الله نزدیک خداست پس هر محل که حکمت او تقاضا کند انزال خواهد نمود و کار من همین است که شما را
دعوت کنم و ابلغکم و میرسانم بشما ما ارسلت به آنچه فرستاده شده ام بآن و لکنی اریکم و لیکن می‌بینم شما را قوما تجهلون گروهی که نادانید یعنی
نمیدانید که رسول مبلغ و منذر باشد نه معذب و مقترح یا جاهلید بآنچه صلاح و نجات شما در آنست و استعجال عذاب که از ضلالت و جهالت است
از من طلب میکنید ایشان بجهت فرط عناد از سخن هود متنبه نشده بر ضلالت خود استمرار نمودند و حق تعالی سه سال باران از ایشان بازگرفت تا بقحط
و غلا مبتلا شدند و هود با ایشان میگفت که ایمان آرید تا باران بیارد و از این بلا خلاص شوید و اگر نه بعوض آن بلا بر شما نازل خواهد شد
یکی از ایشان که قیل بن عنز نام داشت بر سبیل استهزا گفت ما را عذاب میباید نه باران آخر از قحط و خشکی سال بتنگ آمده بجهت دفع این بلا و بمیان
خانه کعبه که در آن روز پشته ریگ سرخ بود متوجه شدند و مرثد که یکی از رؤسای عاد بود و بهود ایمان داشت فرمود که بدعای شما باران
نخواهد آمد مگر که طاعت هود کنید ایشان التفات بسخن او نکردند و او را بر جای محبوس ساختند بر تفصیلی که در سوره الاعراف گذشت

پس بر آن موضع آمدند عرض حاجت و طلب فریاد نمودند و استدعای باران نمودند هاتفی آواز داد که یکی از اینها را اختیار کنید ایشان ابر سیاه
را که مظنه باران بیشتر است اختیار کردند آن ابر با ایشان می آمد تا باحقاف رسید فلما راوه پس هنگامی که دیدند آن چیز را که موعود شده بودند
از عذاب عارضا در حالتی که ابری بود پهن شده در افق آسمان مستقبل اودیتهم که روی آورنده بود بوادیهای ایشان قالوا گفتند از روی
استبشار و بهجت که هذا عارض این ابریست پهن ممطرنا که باران دهنده است ما را بل هو بلکه آن ما استعجلتم به آن چیزیست که تعجیل می
کردید در وقوع عذاب و نزول عقاب پس تفسیر آن میکند باینکه ریح آن باد بود و است که فیها عذاب الیم در او ست عذاب دردناک تدمر هلاک کند
و نابود سازد آن باد از غایت شدت و سطوت کل شیء هر چیزی را که هست از انفس و انعام و اموال شما بامر ربها بفرمان پروردگار خود از عمرو
میمون روایتست که آن باد خیمها و شتران با هودجها بالای سر میبرد تا آنکه چون طیران ملخ مینمود و در روایت آمده که اول کسی که آن عذاب را مشاهده
نمود زنی بود از ایشان و بعد از دیگران با ایشان گفت بادی را می بینم که در او مشعلهای آتش است و هود مؤمنان را از میان ایشان بیرون آورد و در
در حظیره برد و آن باد چون با ایشان رسیدی کردی مروح روح و ملین جلود ایشان بود و سبب التذاذ ایشان در خبر است که عادیان دیدند باد مردمان و مواشی
ایشان را در صحرا بر میدارد و در میان آسمان و زمین بطیران در می آورد در همه بخانهای خود رفتند و درها را بر بستند و باد متوجه خانها شده
درها و بناهای ایشان را از جای بر کند و هفت شب و هشت روز تپه های ریگ احقاف را بر ایشان بریخت تا همه در زیر آن پنهان شدند و هلاک
گشتند بعد از آن ریگها را از ایشان دور کرده بدنهای ایشان را بدریا افکند و بعضی گفته اند که آن باد اجساد ایشان را از زیر ریگ بیرون آورده و بر
کوه و کمر میزد تا پاره پاره شدند فاصبحوا پس گشتند در صفت و حالتی که لا یری دیده نمیشد یعنی اگر کسی بدیار ایشان گذر میکرد نمی دید الا
مساکنهم مگر مسکنهای ایشان را یعنی هلاک گشتند و مساکن و منازل ایشان خالی بماند کذلک همچنانکه جزای ایشان دادیم بعذاب استیصال
نجزی پاداش میدهیم القوم المجرمین گروه کافران را که در معاصی توغل کننده اند و از حد بیرون رفته اند و روایت کرده اند که حضرت رسالت چون ابری دیدی که
در او مظنه باران بودی رنگ او متغیر گشتی و برمیخواستی و می نشستی و می آمدی و میرفتی او را گفتند که یا رسول الله سبب اضطراب و خوف چیست فرمود که
از آن میترسم که مبادا این ابر مثل آن چیزی باشد که قوم عاد گفتند که هذا عارض ممطرنا بعد از آن در تهدید مشرکان قریش میفرماید که ولقد
مکناهم و بدرستیکه تمکین دادیم قوم عاد را فیما ان مکناکم در آن چیزیکه تمکین نساختیم شما را ای کفار قریش فیه در آن چیز از قوت و شوکت و کثرت
اموال و زیادتی احوال و طول اعمار و فرمان روائی وجعلنا لهم و کرامت دادیم از برای ایشان سمعا گوشها تا بشنوند وابصارا و چشمها تا ببینند
وافئدة و دلها تا بآن دریابند ایشان را معرفت پیدا نکردند بلطایف زیرا که نه گوش بر استماع داشتند و نه بچشم آثار قدرت او را مشاهده کردند
و نه بدل دلایل قدرت خدای را تفکر کردند و بجهة این بود که چون عذاب بر ایشان فرود آمد فما اغنی دفع نکرد و باز نداشت عنهم از ایشان سمعهم
گوش ایشان ولا ابصارهم و نه دیدهای ایشان ولا افئدتهم و نه دلهای ایشان من شیء چیزی را از عذاب خدای اذ کانوا زیرا که بودند که بجهة
تقلید و عناد یجحدون بآیات الله انکار میکردند آیتهای خدای را که از جمله آن معجزات پیغمبر بود وحاق بهم و در گرفت و احاطه کرد ایشان را ما کانوا
به یستهزءون آن چیز بودند که بآن استهزا میکردند از عذاب ولقد اهلکنا و بدرستی که ما هلاک کردیم ای اهل مکه ما حولکم آنچه گرد
گرد شما بود من القری از دهها و شهرهای چون حجر ثمود و سدوم که دیار لوط است و غیر آن وصرفنا الآیات و گردانیده بودیم یعنی تکرار
کرده بودیم آیتهای خود را بر اهل قری لعلهم یرجعون تا شاید که ایشان از کفر باز گردند و بجهة اعراض نمودن از آن آیات مستاصل شوند فلولا
نصرهم پس چرا نصرت نکردند ایشان را الذین اتخذوا آنانکه فرا گرفته بودند مشرکان ایشان را من دون الله بجز خدای قربانا آنچیزی که
متقرب شوند بآن بخدا آلهة خدایان و معبودان خود بامید شفاعت بل چنان بود که شفاعت ایشان کنند بلکه ضلوا گم شدند و غایب گشتند
عنهم از نصرت ایشان یعنی نزد نزول عذاب نفع با ایشان نرسانیدند و تخفیف عذاب از ایشان نکردند پس نا امید گشتند از ایشان و پشیمان امید خود
را از نصرت ایشان منقطع ساختند وذلک افکهم و آن گرفتن بتان بخدائی برای تقرب دروغ ایشانست وما کانوا یفترون آن چیزیست که بودند
بر میبافتند فرا گرفتند بتان بخدائی برای تقرب و بغیر حق نسبت الوهیت و شفاعت بمخلوق عاجز می دادند مفسران از زهری نقل کرده اند که چون
ابو طالب بجوار رحمت ایزدی نقل کرد رسول بی یار و یاور بماند و از مکه روی بطایف نهاد تا از قبیله بنی ثقیف طلب نصرت کند چون بطایف رسید بمجمع
ایشان در آمد و ایشان را سه رئیس بود عبد یالیل و مسعود وحبیب و ایشان هر سه پسران عمیر بودند نزد ایشان آمد و دعوی نبوت کرده ایشان را بدین اسلام دعوت نمود
و از ایشان در این باب نصرت طلبید ایشان منکر نبوت او شدند یکی گفت ثیاب کعبه را من دریده باشم اگر هرگز خدا ترا مبعوث ساخته باشد دیگری گفت آیا
خدای عاجز است که غیر ترا بخلقان فرستاد ندیگری گفت بخدا سوگند که بعد از این مجلس هرگز با تو سخن نکنم رسول فرمود چون تصدیق من نمیکنید باری
این حال را از این قوم پوشیده دارید تا بر من دلیر نگردند ایشان قبول نکردند و زبان بطعن و استهزا گشودند پس جهال و اطفال در پی آنحضرت افتادند
و بانگ و فریاد میکردند و سنگ بر او میزدند تا هر دو پای مبارک او را خون آلود کردند و آنحضرت خود را در پس دیواری رسانید و در زیر سایه
نخله بنشست و در آن باغ عتبه و شیبه پسران ربیعه حاضر بودند سفیهان چون ایشان را دیدند باز گشتند و آنحضرت چون ایشان را دید پریشان
گشت زیرا که ایشان دشمن خدا و رسول بودند دست بدعا برداشت و گفت بار خدایا شکایت بجانب تو میکنم از ضعف قوت خود و قلت حیلت و کم ناصری
چون پسران ربیعه آنحال را دیدند عرق قرابت ایشان بجوش آمد طبقی از انگور بغلامی نصرانی دادند که عداس نام داشت و از اهل نینوی بود و او را

نزد

نزد حضرت فرستادند غلام آن طبق را نزد رسول برد چون نهاد رسول بسم الله تکلم نموده بخوردن انگور مشغول شد عداس گفت این کلمه را اهل این شهر
نمی‌گویند تو از کدام شهری فرمود من از مکه‌ام تو از کجائی و دین تو چیست غلام گفت من مردی‌ام ترسا از اهل نینوا رسول فرمود از شهر آن مرد صالح
بود که یونس بن متی نام داشت غلام گفت تو یونس را چگونه می‌شناسی فرمود او برادر من بود و پیغمبر خدا بود کان هم پیغمبر بود که من پیغمبر خدایم پس
بر حال یونس را اخبار نمود عداس چون این اخبار بشنید در روی رسول نگریست تا صدق او را در سیمای مبارکش دریافت بسجده شکر قیام نمود
پس برخواست و بر دست و پای او افتاد و بوسه می‌داد پسران ربیعه او و آن حال را مشاهده می‌کردند یکی با دیگری گفت کیش غلام ترا فاسد
کرد آن مرد و چون نزد ایشان آمد وی را گفتند ترا چه بود این داشت که سجده کردی و پای محمد را بوسه دادی مهتر کهای کار را نسبت با ما نکردی گفت یا سیدی
این پیغمبر خداست مرا که مرا چیزی خبر داد که از پیغمبران ایشان خنده کردند و گفتند ای غلام دین خود را نگه دار که او مردی فریبنده است پس
رسول از آنجا متوجه مکه شد چون ببطن نخله رسید فرود آمد و در شب بنماز تهجد برخواست و بتلاوت قرآن مشغول شد اتفاقا جمعی جنیان از اهل
نصیبین و یا نینوی و یا جزیره موصل که بیمن می‌رفتند گذر ایشان بانجا افتاد و بعد از استماع قرآن خود را بحضرت نمودند و بوی ایمان آوردند
و متوجه قبایل خود شدند و ایشان را انذار کرده بایمان ترغیب نمودند چنانکه حق تعالی حبیب خود را از آن خبر میدهد که وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ
و یاد کن ای محمد چونکه بگردانیدیم یعنی میل دادیم بسوی تو نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ گروهی از جن و در جمعی تفاسیر از ابن عباس نقل کرده‌اند که ایشان هفت
تن بودند شاصر و ناصر و فرش و مسرو و زوبعه ایشان و اعقم و زوبعه که پسر ابلیس است و در لباب گفته که هفتاد تن بودند از قبیله بنی افلیس و اکثر
بر آنند که کمتر از ده بودند زیرا که اطلاق نفر ما دون عشره است مرویست که چون جن از صعود بر آسمان ممنوع شدند و بشهب مرجوم گشتند گفتند
البته در عالم قضیه سانح شده پس هفت تن یا نه کس را از اشراف ایشان که از ایشان بودند از نصیبین در اطراف عالم بتجسس آن قضیه مشغول شدند
تا بتهامه رسیدند و در وادی نخله با رسول خدای صلعم ملاقات کردند و استماع قرآن نمودند دریافتند که سبب مانعت صعود ایشان بر آسمان این است
و از بعضی مفسرین مرویست که خدای تعالی رسول را امر کرد که انذار جنیان کند و قرآن بر ایشان خواند پس جمعی را ایشان را بجانب آنحضرت فرستاد حضرت
با اصحاب گفت من مامورم که قرآن بر جنیان خوانم کیست که بتبعیت من اختیار کند و این کلمه را سه بار تکرار فرمود عبد الله مسعود گفت در آن شب غیر
از من هیچکس دیگر فاتر حضرت نکرد پس همراه رفتیم تا شعب حجون که بالای مکه است رسول خطی گرد من کشید و گفت از این خط قدم بیرون منه
تا من باز آیم پس برفت و ایستاده افتتاح قرآن کرد مرغانی دیدم بمقدار کرکس می‌پریدند و می‌آمدند و می‌نشستند و مردان سیاه دیدم که آمدند و
میان من و پیغمبر حایل شدند و بجهت آواز و صدای عظیم ایشان آواز پیغمبر بگوش من نرسید ترسی بسیار بر من غالب شد و اکثر خوف من بر پیغمبر بود و بعد
از تلاوت مانند پاره‌ها ابر سیاه از هم متفرق شدند و چو صبح شد رسول نزد من آمد گفت خفتی گفتم نه یا رسول الله چه جای خفتن است چند بار
بر آن شدم که بجهت ترس تو فریاد کنم اما چون می‌دیدم که تو بعصا ایشان را از من دور می‌کردی من باز می‌شدم فرمود که اگر از خط بیرون می‌آمدی مظنه خطری
بودی آنگه گفت چه دیدی گفتم مردان سیاه رنگ که جامه‌ها سفید پوشیده بودند فرمود ایشان دوازده هزار جن نصیبین بودند که استماع قرآن می‌کردند
و سوره که آنحضرت بر ایشان خواند سورة الفلق بود پس فرمود ایشان از من متاع خواستند ایشان را استخوان و پشک شتران و سرگین چهارپایان دادم
گفتم یا رسول الله مردم آنرا بنجاست آلوده می‌سازند فرمود من نهی کردم که بدان استنجا کنند گفتم ایشان با استخوان و سرگین چه کنند فرمود هیچکس از ایشان
استخوان برندارند مگر که مثل آن گوشت که برو بوده باشد در آن یابد و هیچ کس سرگین نیابد مگر آن دانها که در آن باشد مشاهده کند القصه
حق تعالی میفرماید که ایشان را متوجه تو گردانیدیم يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ در حالتی که استماع میکردند قرآن را فَلَمَّا حَضَرُوهُ پس آن هنگام که حاضر شدند
نزد قرآن یعنی موضعی که استماع قرآن میتوانستند کرد یا نزد رسول قَالُوا گفتند با یکدیگر أَنْصِتُوا خاموش باشید تا بشنویم این کلام را و پیوسته که از
غایت حرص بر استماع قرآن بر بالای یکدیگر می‌افتادند فَلَمَّا قُضِيَ پس چون گذارده شد و قرائت آن باتمام رسید برسول ایمان آوردند و مسائل
بسیار از آنحضرت پرسیدند و رسول ایشان را برسالت جنیان که از قبایل ایشان بودند نامزد فرمود پس ایشان وَلَّوْا إِلَى قَوْمِهِمْ باز گشتند بسوی
قوم خود مُنْذِرِينَ در حالتی که بیم کنندگان بودند و ترسانندهٔ قوم خود از روی شفقت و نصیحت قَالُوا گفتند با قوم خود که يَا قَوْمَنَا ای
گروه ما إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا بدرستیکه ما شنودیم کتابی را که از نزد خدا أُنْزِلَ فرو فرستاده شده مِنْ بَعْدِ مُوسَى پس از کتاب موسی مُصَدِّقًا
که تصدیق کننده است لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آن چیزی را که پیش از آن بوده از کتب انبیا یا موافق آنها و از بعضی از جنیان بودند که از نزول انجیل خبر نداشتند
یا از اعراب بی‌خبر نبودند چنانکه معتقد یهود است از آن جهت گفتند من بعد موسی مصدقا لما بین یدیه يَهْدِي راه می‌نماید آن کتاب إِلَى الْحَقِّ بسوی
الحق درست و راست در عقاید حقیقیه وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ و بسوی راه راست که موصل مطلوبست يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا ای گروه ما اجابت کنید
دَاعِيَ اللَّهِ خواننده خدای را یعنی محمد صلعم را که خلقان را بطریق هدایت دعوت می‌کند وَآمِنُوا بِهِ و ایمان آورید بوی و اجابت او را دعوت نمائید يَغْفِرْ
لَكُمْ تا بیامرزد خدای شما را مِنْ ذُنُوبِكُمْ بعضی از گناهان شما یعنی گناهانی که غیر مظالم باشد چه مظالم آن مغفور نمی‌شود وَيُجِرْكُمْ و برهاند شما را
مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذابی دردناک که برای کفار مهیاست وَمَنْ لَا يُجِبْ و هر که اجابت نکند دَاعِيَ اللَّهِ خواننده خدای را که حضرت رسالت است و بجهت آن
عذاب بر اعراض آن شود فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ پس نیست عاجز کننده خدا از تعذیب او فِي الْأَرْضِ در زمین چه هیچ مهربانی نیست تا از عذاب خدا آنجا پناه او دهد
وَلَيْسَ لَهُ و نیست مر او را مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ بجز از خدای دوستان و مددکاران که منع عذاب کنند از او أُولَئِكَ آنگروه اجابت ناکنندگان

فی ضلال مبین در گمراهی هویدا اند یعنی ضلالتی که بر همه کس واضح باشد زیرا که اعراض نموده اند از اجابت آنکس که داعی خداست از علی بن ابرهیم
مرویست که جنیان بعد از استماع دعوت داعی نزد پیغمبر آمدند و بشرف ایمان مشرف شدند و آنحضرت شرایع ایمان را تعلیم ایشان داد و حقتعالی در شان
ایشان قل اوحی الی نازل کردانید و در جمیع اوقات نزد پیغمبر تردد میکردند و احکام شریعت را او اخذ مینمودند و این دلیل صریح دارد بر آنکه آنحضرت همچنانکه
بر انس مبعوث بود بر جن نیز مبعوث بود و هیچ پیغمبری را بر جن و انس مبعوث نساختند دیگر خاتم الانبیا پس جن با انس در صفت تکلیف مشترک باشند و
حکم ایشان چو حکم ماست در ثواب و عقاب چه تکلیف بر هر دو یکسانست بعد از تکلیف جنیان و ذکر اطاعت ایشان بتبشیر میفرماید بر قدرت
خود بر بعث بقوله او لم یروا آیا ندیدند یعنی بدانستند منکران حشر و نشر ان الله الذی آنکه خدای بقدرت کامله غالبه خود خلق السموات
والارض بیافرید آسمانها و زمینها را و لم یعی و مانده نشد و در رنج نیفتاد بخلقهن بآفریدن آنها بقادر تواناست علی ان یحیی
الموتی بر آنکه زنده کرداند مردگان را چه نقص و عجز بقدرت کامله او راه ندارد خلاصه معنی آنستکه آیا خدای که قدرت دارد و قدرت او باین
مرتبه باشد که جمیع سموات و ارضین را ایجاد نماید قادر نباشد باحیاء موتی بلی آری قادر خواهد بود بر آنچه نسبت بایجاد علویات و سفلیات
اهون و اسهل است پس چگونه بر آن قدرت نداشته باشد انه علی کل شیء قدیر بدرستیکه او سبحانه بر همه چیزهای ممکنه قدیر تواناست پس در وعید
منکران حشر و غیر آن میفرماید که و یوم یعرض و یاد کن روزیکه حشر کرده شوند الذین کفروا آنانکه نکرویده اند بحشر و نشر و غیر آن علی النار
بر آتش دوزخ پس ملائکه عذاب ایشانرا گویند که الیس هذا آیا نیست این عذاب بالحق درست و راست قالوا بلی گویند آری حق است و ربنا
بحق پروردگار ما قال گوید خدای یا مالک دوزخ بایشان فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب بما کنتم تکفرون بسبب آنچه بودید که
منکر میبودید بان و سخن پیغمبران را باور نداشتید در این باب چون کفار بجهة عناد و اصرار آنچه پیغمبر میگفت در باب معاد و غیر آن انکار میکردند
و بجهة این عناد بسیار بر خاطر مبارک سید مختار می نشست و بسبب ایذاء ایشان مضطرب میگشت از اینجهت حضرت آفریدگار حبیب گزیده خود را
به ثبات قدم امر میفرماید که فاصبر پس صبر کن یا محمد بر جفا کفار کما صبر چنانکه صبر کردند اولوا العزم خداوندان جد و ثبات و صبر من الرسل
از پیغمبران چه جمیع پیغمبران عازم بودند بر ادای رسالت و تحمل اعبای ابلاغ و دعوت و لهذا از امام محمد باقر و امام جعفر صادق ع منقولست که اولوا العزم
پنج اند که ناسخ شریعت غیر خود بودند نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و محمد ع اجمعین که ایشانرا سادات النبیین گویند و ابن عباس و قتاده نیز قایلند
و نزد مقاتل شش اند که در بلا صابر بودند اول نوح که بر اذیت قوم سپر صبر در سر کشیده بود و بر جفای ایشان خود را هدف تیر ابتلا ساخته دوم ابرهیم
که بر آتش نمرودی صبر نمود و در بوته امتحان گداخته شد سیم اسمعیل که بر ذبح شکیبائی ورزید و از آن مرحله مضطرب نشد
چهارم یعقوب که از جهة ولد صبر نمود پنجم یوسف که در بلیت چاه و زندان و تعدی برادران در طریق شکیبائی سلوک نمود ششم ایوب که بر بیماری شکیبائی
ورزید و سدی بر آنست که اولوا العزم جماعتی بودند که بجهاد مامور شدند و اصح اقوال قول ابن عباس است که منقولست از ائمه هدی ع حاصل که
حقتعالی پیغمبر خود را امر میفرماید که بر جفا قریش چون نوح باشد و در صدق مانند ابرهیم و در وثوق چون اسمعیل و در خشوع چون داود و در زهد
چون عیسی و لا تستعجل و طلب شتاب نکن لهم برای کفار قریش بنزول عذاب و وقوع عقاب در وقتی که حکمت و مصلحت مقتضای آن باشد بلا
شبهه نازل خواهد شد کانهم یوم یرون گوییا روزی که ایشان ببینند ما یوعدون آنچه وعده داده می شوند از عذاب و عقوبت چنان پندارند
که لم یلبثوا درنگ نکرده اند در دنیا الا ساعة من نهار مگر یکساعت از روز اگرچه در دنیا عمر دراز یافته اند یعنی طول لبث در دنیا نسبت
بعقوبت و هول قیامت بر ایشان کوتاه نماید بلاغ آنچه مذکور شد در این سوره از موعظه و مذاکره یا این قرآن آنچه در وسع تبلیغ است از
حضرت رسالت یا کفایتیست نسبت بکافه بریه فهل یهلک پس هلاک کرده نخواهد شد بعذاب در وقت نزول آن الا القوم الفاسقون مگر
گروه بیرون رفتگان از اطاعت و طاعت سعد بن جبیر از عبدالله عباس روایت کرده که اگر وضع حمل زن دشوار باشد این کلمات بابرکات بنویسید که بسم الله
الرحمن الرحیم لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب السموات السبع و رب العرش العظیم کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعة من
نهار بلاغ فهل یهلک الا القوم الفاسقون و او را بشویند و بخورد او دهند وضع حمل بر او آسان شود باذن الله تعالی سورة محمد اربعون
آیة و هی مکیة ابی بن کعب از سید عالم ص نقل کرده که هر که سوره محمد را تلاوت کند بر خدای تع واجب شود که از انهار جنت او را آب دهد و
ابو بصیر از امام جعفر صادق ع روایت کرده که هر مومنی که این سوره بخواند هرگز در دین خود شک نکند و از شرک و کفر محفوظ باشد تا بمیرد و بعد
از فوت خدای تع هزار فرشته را بقبر او فرستد تا بر وی نماز میگذارند و ثواب آن را باو میدهند و در حین حشر تشییع او کنند تا او را نزد
خدای بموقف امن حاضر سازند و نیز از آنحضرت مرویست که هر که میخواهد که حال و مال اعدای ما بداند باید که سوره محمد را تلاوت کند زیرا که در
او آیتی در شان ما و آیتی در باره اعدای ماست و باید دانست که چون حقتعالی خاتم سوره احقاف بوعید کفار نمود افتتاح این سوره نیز نمود بتهدید فجار و فرمود
بسم الله الرحمن الرحیم الذین کفروا آنانکه نکرویدند بوحدانیت خدا و بنبوت رسول و صدوا و باز ایستادند و اعراض کردند عن
سبیل الله از راه خدا که دین اسلام است یعنی در دین اسلام داخل نشدند و اصلا بان رغبت نکردند مراد شیاطین قریش اند مانند ابو جهل و
نضر و عتبه که ضال و مضل بودند و غاوی و مغوی و بروایت مقاتل ایشان دوازده نفر بودند که مردمان را منع میکردند از ایمان آوردن و تصدیق
پیغمبر نمودن از ابن عباس مرویست که مراد ده نفر اند از مطعمان روز بدر که از روی ریا و شهرت نه از برای قربت و صله رحم و فک اسیران و حفظ همسایگان

ضمانت لشکریان مرعی داشتند یعنی اعمال ایشان را قبول نمی‌نمود یا مراد اهل کتابند که بر دین خود مصر بودند اَضَلَّ اَعْمَالَهُمْ باطل و نابود کردانید خدای کردارهای
ایشان را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه کرویدند بخدا و رسول و آن کروه قریش یا انصارند یا مؤمنان وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته از اطعام
و صله ارحام و غزوات بخلوص نیت و محض قربت وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ و کرویدند بانچه فرستاده شده بر محمد صلعم که پیغمبر حمید فعال ستوده
خصالست که آن قرآن معجز نظام است وَهُوَ الْحَقُّ و قرآن راست و درست است مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان و بجهة کمال حقیقت انستکه هرکز قلم نسخ
بران کشیده نشده کَفَّرَ بپوشاند خدای و درکذرد عَنْهُمْ از آنهائی که متصف باین صفات‌اند سَيِّئَاتِهِمْ کردارهای بد ایشان یعنی از سر کناهان ایشان
درکذرد بجهة شرف ایشان و بوسیله توبه و انابه بحضرت سبحانه وَأَصْلَحَ و بصلاح آورد بَالَهُمْ حال ایشان را در دین و دنیا و زنک ضلال از دل ایشان
بصیقل ایمان بزداید تا در راه او عصیان نورزند ذَلِكَ آن اضلال و اصلاح بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بسبب انستکه کافر شدند اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ پیروی
کردند باطل و تیره و تیر کاری را وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه کرویدند و ایمان آوردند اتَّبَعُوا الْحَقَّ پیروی کردند سخن حق را یعنی قرآن را که نازل شده
مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان كَذَلِكَ همچنین یعنی بر همین طریق يَضْرِبُ اللَّهُ بیان میکند و روشن می‌سازد خدای لِلنَّاسِ برای مردمان
أَمْثَالَهُمْ احوال ایشان را و اکثر برانند که ضمیر راجع بفریقین است یعنی حق تعالی بیان این دو کروه میکند بجهة مردمان تا حق را از باطل و مبطل از
بد فرق کنند و باین هر دو کروه عبرت کیرند و تابع هدی شوند و از هوی محترز شوند و یا بیان میکند مثلهای ایشان باین وجه که اتباع باطل را مثل
عمل کفار کرداننده و اضلال را مثل خبث ایشان و اتباع حق را مثل اهل ایمان و تکفیر سیئات را مثل قوة ایشان بعد از آن مؤمنان را بقتال کافران
امر میکند و میکوید که چون کفار از کفر خود باز نمی‌ایستند و بدان اصرار میکنند و در انکار می‌افزایند فَإِذَا لَقِيتُمُ پس هرکاه ببینید ای اهل
ایمان در وقت محاربه الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نکرویدند فَضَرْبَ الرِّقَابِ پس بزنید کردنهای ایشان را کردن زدن مراد مطلق کشتن است بهر نوع
که باشد لیکن چون اکثر قتل بضرب رقبه است از اینجهة جمیع انواع قتل بدان معبر شد پس مراد انست که بکشید کفار را در حینی که حرب قایم شد بهر نوعی که توانید
چو غرض قتل است نه تخصیص ضرب عنق حَتَّى إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ تا چون بسر حد ثخانة و غلظت رسانید قتل ایشان را یعنی بسیار بکشید ایشان را
یا بجهة کثرت جرح ایشان را کران سازید بر وجهیکه بقیام حرب اقدام نمیتوانند نمود فَشُدُّوا الْوَثَاقَ پس محکم کنید بند را یعنی بعد از اسیر ساختن بند
بر دست و پای ایشان استوار کنید تا نکریزند فَإِمَّا مَنًّا پس یا منت نهید بر ایشان منت نهادنی بَعْدُ بعد از اسیر شدن و وثاق یعنی بعد از این حال ایشان
را آزاد کنید بدون عوض وَإِمَّا فِدَاءً و یا فدا کیرید از ایشان فدا کرفتنی یعنی مخیرید میان من و فدا حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ تا بنهند اهل حرب أَوْزَارَهَا
اسلحه حرب را که بدون آن بحرب قیام نمیتوانند نمود یعنی این حکم شما را باقی است تا حینی که منقضی شود حرب و باقی نمانند مکر مسلم یا مسالم و کویند مراد
انستکه تا بنهند اهل حرب شرک و معاصی خود را که وزر و وبال ایشانست و بدین اسلام در آیند غرض که این احکام در این زمان جاری است تا زمانی
که باقی نماند حرب با هیچ مشرکی بسبب زوال شوکت ایشان و یا تا زمان نزول عیسی از آسمان چه در آن زمان حکم قتال در هیچ جا باقی نماند بجهة انتشار
حکم اسلام بهمه اطراف و اکناف عالم و عدم بقای کفر میان بنی آدم و در حدیث آمده که جهاد باقی است از زمان بعثت من تا آن زمان که مقاتله کنند آخر امت
من با دجال ذَلِكَ این است کار حرب که مذکور شد و از ائمه هدی صلعم منقولست که هر اسیری را که بکیرند پیش از انقضای حرب امام مخیر است میان آنکه
بکشد و یا دست و پا قطع کند بر خلاف هم و ایشان را بکذارد تا هلاک شوند و در این صورت او را من و فدا جایز نیست و بعد از تمام بدون انزال
عذاب استیصال بر ایشان حکمت آن میکند که وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ و اکر خواهد خدای لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ انتقام کشد از کفار به عذاب استیصال از خسف و زجر
و غرق و غیر آن بدون آنکه کار بکارزار کشد وَلَكِنْ و لیکن امر بجهاد و عدم انتصار او سبحانه از اهل عناد لِيَبْلُوَ بجهة انستکه بیازماید بَعْضَكُمْ
بِبَعْضٍ برخی از شما را ببرخی یعنی معامله آزماینده کان کند با شما جهة که مؤمن را بکافر مبتلا کند تا جهاد کنند و ثواب عظیم یابند و کافر را بمؤمن مبتلا
کند تا بسبب عقوبت حرب از کفر باز ایستند وَالَّذِينَ قُتِلُوا و آنانکه کارزار کنند و حفص قتلوا میخواند یعنی چون کشته شوند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در
راه خدای تعالی فَلَنْ يُضِلَّ پس هرکز ضایع و باطل نکرداند خدا أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان را بلکه جزای جهاد را بر وجه اتم و اکمل بر ایشان رساند باین وجه که
سَيَهْدِيهِمْ زود باشد که راه نماید ایشان را در دنیا بکارهای خیر و صواب و در آخرت بدرجات فوز و ثواب وَيُصْلِحُ و بصلاح آورد برای ایشان بَالَهُمْ
حال ایشان را در هر دو جهان وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ و در آورد ایشان را به بهشت عَرَّفَهَا لَهُمْ در حالتی که تعریف کرده است درجات آنرا و در آخرت قبل
از دخول با ایشان نماید تا در حین دخول منازل خود چنان پندارند که سالها آنجا بوده‌اند و آمد شد کرده و استیناس یابند کنند و یا حفظه که
در دنیا موکل بندکانند در آخرت در پیش ایشان روند و منازل و عطایا که نامزد ایشان بوده باشد با ایشان تعریف کنند و بجهة تحریض بر قتال
میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه کرویده‌اید إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ اکر یاری کنید خدای را یعنی دین او را و پیغمبر او را بواسطه جهاد يَنْصُرْكُمْ
یاری دهد خدای شما را تا بر ایشان غالب شوید و منصور و مظفر کردید وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ و استوار سازد قدمهای شما را یعنی دلیر کرداند شما را یعنی
دلیر کرداند شما را و قوة دهد دلهای شما را بجهة آن قدمهای شما ثابت شود در مواطن جهاد یا شما را موفق سازد تا در قیام نمودن بحقوق اسلام و در مرور
بر صراط بر یوم قیامت ثابت قدم باشید از قتاده نقل است که بر خدا واجبست که نصرت کسی دهد که بنصرت دین او مشغولست جهة آنکه فرموده ان تنصروا
الله ینصرکم و دیکر بر او لازم است که نعمت خود را بر شاکر زیاده سازد که کما قال لئن شکرتم لازیدنکم و نیز مروی است که هر که خود را یاد او در بقوله
فاذکرونی اذکرکم و وفا بعهد نیز لازم حال او است نسبت بکسی که بعهد او وفا کند لقوله اوفوا بعهدی اوف بعهدکم وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نکرویدند

اند وچون مخففش الحی بجهت القای رعب خوف در دلهای ایشان در معرکه حرب بلغزانند فتعسا لهم پس لغزنده شدند وبسر در آمدند در معرکه جهاد لغزنده شدنی
وبسر در آمدنی که مر ایشان را بود حاصل که عبارت از دلت اقدام در معارک جهاد مر ایشانراست و ابن عباس فرموده که مراد بتعس قتل است در دنیا و تردی
در آتش دوزخ در عقبی واضل اعمالهم و گم و نابود ساخت عملهای ایشانرا یعنی اصلا اجر و ثوابی بر آن مترتب نگردانید بجهت آنکه نه بر وجه خلوص
و محض قربت بوده و نه بر سبیل مامور بلکه عین منهی عنه بوده ذلک این تعس و اضلال بانهم بسبب آنستکه ایشان کرهوا کراهت داشتند ما انزل
الله آنچیزیکه فرو فرستاده خدای بر پیغمبر خود از قرآن و امر بتوحید و باحکام شریعت فاحبط پس باطل و ضایع گردانید خدای اعمالهم کردارهای ایشان
را که باجر امیدوار بودند از عمارت مسجد الحرام و طواف خانه کعبه و ضیافت عساکر و اعانت مظلومان و اکرام یتیمان و غیر آن زیرا که ترتب ثواب بر اعمال
فرع ایمانست و ایمان ایشان مسلوبست و از امام محمد باقر ع مرویست که مراد از این آنست که اضلال و احباط اعمال کفار بسبب آنستکه کراهت داشتند از آنچه
خدای انزال فرموده در شان عالیشان علی بن ابی طالب ع چه ترتب ثواب بر توجه و اخلاص عبادت فرع محبت اهل البیت است و ولای ایشان و چنانچه احادیث
متواتره از مخالف و موافق مخبر است بر اینکه تنبیه می فرماید ایشانرا بر صحت توحید و اخلاص بقوله افلم یسیروا آیا سیر نکردند کافران در زمین
بر سبیل یعنی باید که سفر کنند این معاندان جاحد فی الارض در زمین یعنی در بلاد ثمود و عاد فینظروا پس بنگرند که کیف کان چگونه بوده عاقبة
الذین من قبلهم خاتمه کار و سرانجام حال آنانکه پیش از ایشان بوده اند از اهل تکذیب و شرک دمر الله مستاصل ساخت خدا و از بیخ بر کند
علیهم بر ایشان آنچه مختص بود بر ایشان از نفس و اموال و اولاد یعنی دمار از همه ایشان بر آورد وللکافرین امثالها و مر کافرانراست مانند این
عاقبت ذلک آنچه مذکور شد از اهلاک و عقوبت کافران و نصرت مؤمنان بان الله بسبب آنستکه خدای مولی الذین آمنوا دوست
آن کسانی است که ایمان آورده اند و ناصر و معین ایشان بود وان الکافرین و بسبب آنستکه ناگرویدگان لا مولی لهم هیچ نیست دوستی مر ایشانرا
یعنی دوست نیست مر ایشانرا که یاری ایشان کند و عذاب را از ایشان باز دارد و از قتاده منقولست که این آیه در روز احد نازل شده در وقتی که رسول
در شعب جبل بود و مردمان بعضی مقتول بودند و برخی مجروح و مشرکان میگفتند که اعل هبل و مسلمانان میگفتند که الله اعلی و اجل و کافران بر سبیل
فرح و سرور با مؤمنان میگفتند ان لنا عزی ولا عزی لکم و رسول ص فرمود الله مولانا ولا مولی لکم پس رسول فرمود که لا سواء هر دو طایفه برابر نیستند
بعضی کشتگان ما با شما برابر نیستند مختلف اند اما از ما در آنکه زنده اند و مرزوق بانواع نعمت و اصناف بهجت در جنت و از شما در دوزخ و معذب
بصنوف عقوبت و الوف نقمت پس ذکر حال فریقین میکند باین وجه که ان الله بدرستیکه خدای یدخل الذین آمنوا در می آورد آنانرا که گرویده اند و
عملوا الصالحات و کرده اند کارهای شایسته خالی از ریا و غرض را در استر جنات در بوستانها مملو از اشجار تجری من تحتها الانهار میرود
از زیر درختان آن جویهای آب والذین کفروا و آنانکه نگرویده اند یتمتعون برخوردار می یابند و منتفع می شوند با متعه دنیا ویاکلون و
میخورند در دنیا کما تاکل الانعام همچنانکه میخورند چهارپایان یعنی هم چنانچه انعام حریص اند بر اکل در چراگاه و علفزار خود و غافل از عاقبت کار خود
که ذبح است ایشان نیز در مرعی متعه دنیه بچرند و بآن منتفع و متمتع میکنند و از خاتمه کار خود غافل که اکل شجره زقوم و شرب حمیم است خبر ندارند کما
قال والنار مثوی لهم و آتش دوزخ آرامگاهی است مر ایشانرا پس عاقل آنستکه خوردن را سرمایه عبادت سازد و بقصد قوام بدن و تقویت قوای نفسانی
در وظایف طاعت اکل نماید و خود را از مرعی ذرهم یاکلوا و یتمتعوا بکند راند تا بسر منزل ولهم فیها من کل الثمرات رسید و از ذوق و اکلها دائم محظوظ و
متلذذ گردند و مرفه الحال در ظل ظلیل حضرت ذو الجلال قرار گیرند و در مقعد صدق مقرب درگاه ملیک مقتدر شوند و بعد از آن ذکر مهر بر فریق
تهدید کفار میفرماید وکاین من قریة و بسیاری از اهل قریه هی اشد قوة که آن ده مردمانش سخت تر بودند از روی توانائی و سطوت و سلطنت
من قریتک التی از ده تو یعنی از اهل مکه که اخرجتک اخراج کردند ترا یعنی اهل آن ترا از آن بیرون کردند اهلکناهم هلاک کردیم ما اهل آن قریه ها
بانواع عذاب فلا ناصر لهم پس هیچ یاری دهنده نبود تا عذاب را از ایشان دفع کند و از عبدالله عباس مرویست که رسول ص وقتی از مکه بیرون آمد و بغار
رفت و بقصد توجه بمدینه نظر در مکه کرد و گفت تو دوست ترین شهرهائی بنزد من اگر کافران معاند و مشرکان جاحد مرا بیرون نمیکردند هرگز
از اینجا بیرون نمی رفتم و از مقام حب الوطن من الایمان قدم بیرون ننهادمی و مواصلت ترا بمفارقت اختیار نکردمی پس حقتعالی بجهت تسلی رسول و توبیخ کفار
میفرماید که افمن کان آیا هر که باشد علی بینة بر حجتی روشن من ربه از نزد پروردگار تو که قرآنست و سایر حجج عقلیه که منهج توحید اند کمن زین
مانند کسی است که او را آراسته شده است یعنی شیطان آرایش داده له مر او را سوء عمله بدی کردار او از شرک و معاصی واتبعوا اهواءهم و پیروی
کرده اند آرزوهای خود را یعنی آیا پیغمبر و مؤمنان که در توحید و احکام شرایع بر حجت یقین اند مانند ابوجهل و سایر مشرکان باشند که در وادی شرک
و ضلالت سرگردانند و حیران و اصلا خود را بمعرفت آشنا نمیکنند یعنی این هر دو طایفه مثل هم نباشند و از امام محمد باقر ع مرویست که این کمن زین له سوء
عمله واتبعوا اهواءهم در شان منافقانست نه مشرکان و بعد از بیان عدم تسویه بین الفریقین بجهت ترغیب اهل ایمان بر طاعت صفت بهشت میکند که
مثل الجنة صفت بهشت و قصه عجیب آن التی وعد المتقون آن بهشتی که وعده داده شده اند پرهیزکاران بآن آنچیزیست که بر تو می خوانیم و در آن است
فیها انهار در بهشت جویهاست من ماء غیر آسن از آبی که متغیر نیست یعنی رنگ و بوی و طعم آن از حالت اصلی و خلقی آن تغییر نیابد بر خلاف آب دنیا
که تغییر پذیر می شود وانهار من لبن و جویها از شیر که لم یتغیر طعمه نگردیده است طعم او یعنی بجهت طول زمان عفونت و ترشی بر او بهم نرسد و حموضت مبدل
نگردد بخلاف شیر دنیا وانهار من خمر و جویها از شراب لذة للشاربین که لذیذ و خوشگوار و با طرب است و از تلخی و سکر و خمار و صداع مبرا کراهت

وَأَنْهَارٌ و دیگر در بهشت جویهاست مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى از شهد صاف کرده شده از موم و سایر فضلات نحل یعنی در اصل خلقت از جمیع فضلات عاری
است نه آنکه او را باتش صاف کرده باشند همچنانکه عسل دنیا وَلَهُمْ فِيهَا و مر متقیان راست در بهشت با وجود این همه اشربه لذیذه مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ
از هر میوه که نفس آرزوی کند با لون صافی و طعم لذیذ و بوی خوش وَمَغْفِرَةٌ و مر ایشانراست در بهشت با این اشربه و اطعمه لذیذه پوشش گناهان
مِنْ رَبِّهِمْ از آفریدگار ایشان یعنی حقتعالی جمیع ذنوب ایشانرا بپوشد و ایشانرا معاقب نسازد و گویند حقتعالی جمیع آثام و خطایای اهل ایمان را از یاد
ایشان ببرد تا از ذکر آن عیش ایشان منقص نشود پس آیا این متنعم بانواع نعم جنان كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ مانند کسی است که او جاوید باشد فِي النَّارِ در
آتش سوزان وَسُقُوا و چشانیده شود بدل شراب بهشتیان مَاءً حَمِيمًا آبی بغایت گرم فَقَطَّعَ پس پاره پاره میکند آن آب گرم از فرط حرارت أَمْعَاءَهُمْ
رودهای ایشانرا آورده اند که حضرت رسالت پناه هرگاه خطبه خواندی منافقان را توبیخ کردی و بعضی از مسجد بیرون آمدندی و بطریق استهزا
از علمای صحابه پرسیدندی که این مرد در این ساعت چه میگفت حقتعالی آنحضرت را از حال ایشان خبر میدهد که وَمِنْهُمْ و بعضی از ایشان یعنی اهل نفاق مَنْ
يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ آنها باشند که گوش فرا میگیرند بسوی تو یعنی بخطبه که تو در روز جمعه و غیر آن میخوانی حَتَّى إِذَا خَرَجُوا تا چون بیرون آیند مِنْ عِنْدِكَ
از نزد تو قَالُوا گویند لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مر آنان را که داده شده اند علم شریعت و هم یعنی مر کسانی که بتوفیق ربانی و لطف یزدانی بتوحید و
نبوة دانش پیدا کرده اند و باحکام شرایع واقف رسیده اند از صحابه اخیار چون عبد الله مسعود و ابو درداء و امثال ایشان و ابن عباس نقل کرده که من از ایشانم
که منافقان از ایشان پرسیدند بر سبیل استهزا که مَاذَا قَالَ چه گفت پیغمبر آنِفًا در اول وقت که قریب است بما یعنی ما فهم نمیکردیم که او در این وقت
چه گفت و فایده آن را در نیافتیم اصبغ بن نباته از امیر المؤمنین روایت کرده که آنحضرت فرمود که ما همیشه نزدیک رسول بودیم تا آن وحی بما اخبار مینمود
تا آن را بنیك در گوش خود نگه میداشتیم چون از نزد آنحضرت بیرون می آمدیم منافقان بجهت خوف آنکه مبادا در باره ایشان چیزی نازل شده باشد میگفتند ما
ذا قال آنفا أُولَئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که بجهت فرط تقلید و عناد ایشان طَبَعَ اللَّهُ مهر نهاده است خدا عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان یعنی وضع علامتی
نفاق و شك نموده در قلوب ایشان تا بان علامت ملائکه علم بنفاق ایشان پیدا کرده بر ایشان لعنت کنند وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ و پیروی کرده اند هواها و آرزوهای
نفس خود را و بجهت اتباع هواها ایمان نمیکنند بکلام سید انبیا وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا و آنانکه راه یافتند از اهل ایمان زَادَهُمْ زیاده میگرداند ایشانرا
خدای باقوال پیغمبر یا قرائت قرآن هُدًى بصیرت و یقین که مستلزم هدایت است وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ و میدهد ایشانرا پرهیزکاری یعنی توفیق میدهد
ایشانرا در تقوی فَهَلْ يَنْظُرُونَ پس انتظار نمیکشند منافقان إِلَّا السَّاعَةَ مگر قیامت را أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً که بیاید بدیشان ناگهان فَقَدْ جَاءَ
پس بتحقیق که آمد یعنی ظاهر و نمایان شد أَشْرَاطُهَا علامتهای آن چون بعثت پیغمبر آخر الزمان و انشقاق قمر و غیر آن از حدوث دخان و نزول کتاب آخرین
که قرآنست و در روایت آمده که حضرت رسالت اشاره بدو انگشت خود کرده و فرمود که من و قیامت مانند دو انگشتیم که بهم پیوسته اند و از کلبی نقل آمده
که علامت قیامت کثرت مال است و تجارت و شهادت زور و قطع ارحام و کثرت آثام و بهر تقدیر بودن ایمان آوردن و طاعت کردن فایده بایشان رساند
فَأَنَّى لَهُمْ پس از کجا باشد مر ایشانرا إِذَا جَاءَتْهُمْ چون بیاید قیامت بدیشان ذِكْرَاهُمْ پند گرفتن ایشان و توبه و انابه نمودن یعنی در وقت وقوع قیامت تذکر
و اتعاظ بایشان فائده نرساند بجهت انقطاع تکلیف در آن زمان فَاعْلَمْ پس بدان یعنی ثابت قدم باش بر علم خود أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بآنکه نیست هیچ خدای
که مستحق پرستش باشد مگر خدای بحق و معبود مطلق و در بعضی تفاسیر آمده که چون عالمی را گویند اعلم مراد بآن ذکر خواهد بود یعنی یاد کن این چیز را
مسلم در صحیح خود آورده که حضرت رسالت فرمود که هر که بمیرد و او عالم باشد بمضمون کلمه طیبه لا اله الا الله در بهشت داخل شود وَاسْتَغْفِرْ و طلب آمرزش
کن لِذَنْبِكَ برای گناه خود با وجود کمال عصمت تو تا آن سبب هضم نفس تو باشد و باعث اقتدای امت بود در تبیان آورده که استغفار در این مقام بمعنی استعصم
است پس معنی آنست که طلب عصمت کن تا خدای ترا از گناه نگاه دارد و مراد انقطاع آنحضرت باشد از ماسوای حضرت صمدیت و ذنب بمعنی ترك اولی است
یعنی بالکلیه متوجه درگاه ما شو و از عزم انقطاع بما و با فعال مند و مراد تکالیف با جهت تعلقات بحر فوت شد از آن وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و استغفار
نمای برای مردان مؤمن و زنان مؤمنه تا حق تعالی گناهان و خطایای ایشانرا مکند در باب مغفرت نامه سیئات اعمال ایشانرا مغسول نماید و این کرامتی است از خدای
در شان این امت عالی همت چه حضرت سید عالم ایشانرا باستغفار گناهان امر فرموده از بعضی علما منقولست که چون حقتعالی پیغمبر خود را امر باستغفار
امت کرده و خلاف امر حضرت الهی از آنحضرت متصور نیست پس طلب آمرزش امت کرده باشد حقتعالی از آن کریم تر است که حبیب خود را امر فرماید که از من طلب
چیزی نما و چون بطلبد بدو عطا نکند پس معلوم شد که امت را دولت آمرزش متحقق است و اینکه آنحضرت فرموده انی لاستغفر فی الیوم مائة مرة مراد
استغفار حضرت در ترك ندبت یا جهت هضم نفس خود چنانکه مذکور شد از آنحضرت سید انبیا مرویست که استغفار کردن و بکلمه لا اله الا الله
ترنم نمودن بهترین عبادات است زیرا که حقتعالی هر دو را در این آیه شریفه جمع نموده و بیان امر فرموده و سکونی از امام جعفر صادق نقل کرده که
حضرت رسالت فرمود که خیر الدعاء الاستغفار و فرمود که دلها را زنگی است مانند زنگ مس پس زایل کنید باستغفار و نیز فرموده هر که بسیار کند استغفار را
حقتعالی او را از همه هم و غم فرج دهد و از تنگی او را بکشادگی و خوشحالی بدل کند و روزی باو رساند از جایی که اصلا گمان نداشته باشد و از امام جعفر
صادق مرویست که هرگاه بنده مؤمن استغفار بسیار کند فرشتگان نامه اعمال او را بر آسمان برند در حالتی که نور دهنده و درخشنده باشد و از امام
علی بن موسی منقولست که استغفار مانند برگیست بر درختی که جنبانیده شود و برگها از آن ریزان گردد یعنی هرگاه بنده مؤمن باستغفار مشغول شود گناهان
او از آن ریزان شود مانند برگ درختی که در حین جنبانیدن از آن ریزند و مراد باستغفار تکفیر سیئات است و منتج مغفرت و فرع ندامت است بر خطیئات

ما ضمیر عزم بر عدم عود بان در ان منه مستقبل وان اینجاست که از امام علی بن موسی الرضا مرویست که هر که استغفار کننده باشد با وجود اشتغال بر گناه
همچو کسی است که با فریدگار خود استهزا کننده باشد و بعد از امر باستغفار ترغیب بندگان میکند بر طاعت و ترک معصیت بقوله وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ
و خدای میداند جای گردیدن شما را در دنیا بسبب معاش و متاجر وَمَثْوَاكُمْ و آرامگاه شما را در عقبا از بهشت و دوزخ پس از خدای که عالمست باحوال
دنیوی و مرجع اخروی شما بترسید و از گناهان گذشته استغفار نموده از برای خود مهیا شوید و یا خدای عالمست بمنقلب شما در روز و مضجع شما در
شب یعنی خدای بر همه احوال شما عالمست و هیچ از ان بر و پوشیده نیست پس از او بترسید و استغفار نمائید نکته در اظهار تشوق مومنان بجهاد میفرماید
که وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا و میگویند آنانکه ایمان آورده اند از روی حرص بجهاد لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ چرا فرستاده نمیشود سوره در باب قتال و جهاد
با اهل کفار و عناد فَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ پس هر گاه فرو فرستاده شود سوره از قران که محکم و مبین باشد و متشابه و متناول نباشد یعنی
صریح دلالت کند بر جهاد و اصلا محتمل غیر ان نباشد و گویند محکمه ان باعتبار عدم نسخ است تا روز قیامت چون سوره فرود آید هرگز قلم نسخ بر مضمون
ان کشیده نشود وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ و یاد کرده شود در ان امر بمجاهده و مقاتله رَأَيْتَ الَّذِينَ ببینی تو آنان را که فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان
مَرَضٌ بیماری شرک و نفاقست و با سستی و بیهوشی در کار دین يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ مینگرند بسوی تو نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مانند کسی که برو فرو آمده
باشد بیهوشی مِنَ الْمَوْتِ از غم و اندوه مرگ یعنی بجهت جبانت و مخافت پریشان و غمگین شوند و متحیر گردند همچو نظر کردن کسی که در سکرات موت و غرق
موت گرفتار باشد و قتاده گفته که هیچ چیز بر منافقان سخت تر از ان نبود که مامور شدند بر جهاد فَأَوْلَىٰ لَهُمْ پس سزاوارتر است عذاب و عقاب مر ایشان
را یعنی مکاره و عقوبت اقرب است با ایشان با مال کار ایشان راجع بان سزاوارتر است مر ایشان را طَاعَةٌ فرمان برداری است در امر جهاد وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ و سخن
نیکو مثل سمعنا و اطعنا و اظهار کراهت از قول مانا قال انفا فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ پس چون جزم شد امر قتال و لازم گشت حکم جهاد یعنی مال کار ایشان بجا
رسید که بران عزم کنند فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ پس اهنگام اگر راست گفتندی با خدای بجز اظهاران میکنند از امتثال امر الهی در باب جهاد و امر تشوق بر قتال
لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ هر اینه بودی بهتر مر ایشان را در دنیا از نفاق ایشان پس بر سبیل التفات از غیبت بخطاب میفرماید فَهَلْ عَسَيْتُمْ پس ایا متوقع است از شما
ای اهل نفاق إِنْ تَوَلَّيْتُمْ اگر متولی امر مردمان شوید و حاکم ایشان گردید أَنْ تُفْسِدُوا انکه فساد کنید و تباهی جوئید فِي الْأَرْضِ در زمین بسبب اخذ
رشوت و ریختن خون ناحق وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ و ببرید رحم خویشان خود استفهام برای تقریر است یعنی لیشتر از شما می اید که چون منصب امارت و حکومت
یابید بسبب تکبر و تعظیم و کثرت جاه در زمین فساد کنید و قطع رحم نمائید همچنانکه در زمان جاهلیت میکردید و یا معنی انستکه اگر از دین اسلام
برگردید طریقه زمان جاهلیت پیش گیرید که ان فساد است و ریختن خون ناحق و قطع رحم و غارت اهل اسلام أُولَٰئِكَ آنگروه مفسد و یا غی الَّذِينَ
لَعَنَهُمُ اللَّهُ کسانی اند که رانده است و دور کرده ایشان را خدای از رحمت خود فَأَصَمَّهُمْ پس کر گردانیده است ایشان را از روی تخلیه و خذلان یعنی
ایشان را بجهت فرط عناد و انکار بحال خود فرو گذاشته است و نظر لطف از ایشان باز گرفته و ایشان بسبب ان از استماع کلام حق اعراض نموده اند و طریق اهتدا را از
نظر اعتبار انداخته پس سخن صواب را نمی شنوند و براه حق را منظور نظر نمیدارند وَأَعْمَىٰ أَبْصَارَهُمْ و کور گردانید دیدهای ایشان را أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ
الْقُرْآنَ آیا پس چرا تفکر نمیکنند در قران و آنرا بسمع قبول اصغا نمیکنند و بدیده اعتبار نظر نمیکنند تا بطریق اهتدا معرفت پیدا کرده از بادیه ضلالت
برهند أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ بلکه نه انست که ایشان در احکام قران تدبر نمینمایند بلکه بر دلهای ایشانست أَقْفَالُهَا قفلهای که ختم و طبع است بسبب این کفر
و موعظه با نها نمیرسد تا متذکر شوند و بمعارف اهتدا ایشان را فتح الباب حاصل شود و ابواب فوز و نجات بر ایشان گشاده گردد و معنی طبع و ختم مکرر در
ماسبق مذکور شده و در بعضی تفاسیر اورده اند که یهودان نعت حضرت رسالت در توریت خوانده بودند و صحت نبوت او را دانسته و قبل از بعثت
صفت انحضرت را بیان میکردند و از ظهور ان خبر می دادند و چون انحضرت مبعوث شد و بمدینه تشریف آورد از وی برگشتند و منکر صفات او شدند
حق تعالی این فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا بدرستی که انانکه برگشتند و منکر صفات او شدند عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ بر پشتهای خود یعنی کافر شدند و از صفات
پیغمبر که مردمان را بان خبر میدادند اعراض کردند مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس انکه روشن شده بود لَهُمُ الْهُدَى مر ایشان را هدایت از نبوت انحضرت که ان صفات
اوست و دلایل واضحه و معجزات ظاهره که دلالت صحیح دارد بر نبوت او الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ دیو سرکش بیاراست برای ایشان در نظر ایشان نیکو
ان کار را یعنی طریق انکار و عناد و خطا یاد او أَمْلَىٰ لَهُمْ و دراز گردانید امل ایشان را و یاد در وهم ایشان انداخت طول عمر را و یا امنیت و آرزوی باطل از
انواع مکاره و از ابن عباس منقولست که این در شان منافقانست که در اول اظهار اسلام کردند و در اخر اظهار کفر نموده طریق ارتداد را اختیار نموده
ذَٰلِكَ این تسویل و امهال بِأَنَّهُمْ بسبب انستکه یهودان و منافقان قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا گفتند مر آنان را که کراهت داشتند مَا نَزَّلَ اللَّهُ از
انچه فرو فرستاده است خدای حکمی از قران و احکام اسلام یعنی یهودان با اهل کفر گفتند یا مشرکان با جماعتی دیگر از اهل شرک گفتند و از امام محمد
باقر منقولست که ایشان بنو امیه بودند که کراهت داشتند از اینکه در شان ولایت امیر المومنین علی چیزی نازل شد و بر هر تقدیر پنهانی با یکدیگر میگفتند
سَنُطِيعُكُمْ زود باشد که فرمان بریم شما را فِي بَعْضِ الْأَمْرِ در برخی کارها که آن مدد کاری ماست شما را در عناد بر با پیغمبر و در تظاهر در عداوت
در عداوت او و یا در معاونت بر محاربه و عداوت اهل بیت وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای می داند إِسْرَارَهُمْ پنهانی ایشان را که افشا میکنند و مخذول و
منکوب سازد فَكَيْفَ پس چگونه باشد حال ایشان إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ در وقتی که متوفی سازند ایشان را فرشتگان یعنی قبض ارواح ایشان
کنند يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ میزنند بر رویهای ایشان گرزهای آتشین بجهت آنکه از حق روی گردیده باشند وَأَدْبَارَهُمْ و بر پشتهای ایشان زیرا که پشت بر اهل

حق کرده باشند از ابن عباس منقولست که هیچکس بمعصیتی نمیرد مگر که ملائکه کرتن بکها انشین بر روی و پشتهای ایشان زنند ذلک این قبض ارواح بدین صفت
بانهم بسبب آنست که ایشان اتبعوا ما اسخط الله پیروی کردند آنچیزی را که بغضب آورد خدای را یعنی موجب عقوبت و غضب وی باشد مانند
کتمان نعوت پیغمبر و معاونت منافقان و مشرکان وکرهوا رضوانه و بسبب آنکه کراهت داشتند و نخواستند رضوانه خشنودی خدای را یعنی عملی را که سبب رضای
وی باشد مانند اظهار صفات حضرت رسالت پناه و اقرار کردن بدو و بفرمان داری او و با محبت اهل بیت فاحبط اعمالهم پس باطل کرد خدای عملهای
ایشان را از صلوة و صدقه و غیر آن دیگر قبول اعمال و ترتب ثواب بران فرع ایمانست و آن از ایشان مسلوبست ام حسب الذین آیا پنداشتند آنانکه خدای
کاشف اسرار منافقان نباشد بلکه پنداشتند آنانکه فی قلوبهم مرض در دلهای ایشان بیماری نفاقست ان لن یخرج الله آنکه هرگز بیرون
نیارد یعنی ظاهر نگرداند خدای اضغانهم کینهای ایشان که نسبت به پیغمبر و اهل ایمان دارند ولو نشاء لاریناکهم و اگر خواهیم هر آینه بنماییم
ایشان را یعنی علامت و نشانها پدید کنیم بر ایشان فلعرفتهم پس هر آینه بشناسی ایشان را بسیماهم بعلامتی که از ایشان دیده شود ولتعرفنهم و البته
بشناسی ایشان را فی لحن القول در گردانیدن سخن از صواب که آن تعریض است بتحریف و توریه ابو سعید خدری روایت کرده که لحن قول که مظهر نفاق منافقانست
اظهار عداوة و بغض ایشانست نسبت با میرالمؤمنین ع و نیز از آن منقولست که منافقان را می شناختیم بدشمنی کردن ایشان با علی بن ابی طالب و جابر
ابن عبدالله انصاری و عبادة بن صامت روایت است که ما امر فرزندان خود را بدوستی علی بن ابی طالب میدیدیم که یکی از ایشان دوستی
میکند با او می دانستیم که او بر غیر راه راستست و مصدق این روایت است که از پیغمبر ص که یا علی ما یحبک الا مؤمن تقی و ما یبغضک الا منافق
شقی یعنی ای علی دوست ندارد ترا مگر مؤمن پرهیزکار و دشمنی نکند با تو مگر منافق بدبخت بد روزگار و از انس روایت است که در بعض غزوات
نه کس از منافقان شبی در خواب رفتند بامداد که برخواستند بر پیشانی هر یک نوشته بود که هذا منافق و باین سیما و علامت ایشان را بشناختند و در
کشاف از انس روایت است که بعد از نزول این آیه هیچ منافقی نبود مگر که پیغمبر او را بسیما بشناختی والله یعلم اعمالکم و خدای میداند عملهای ظاهر
و باطن شما را و همه را فراخور جزا دهد ولنبلونکم و هر آینه می آزماییم یعنی معامله آزمایندگان میکنیم با شما در امر جهاد و سایر تکالیف شاقه
حتی نعلم المجاهدین منکم تا بدانیم جهاد کنندگان از شما والصابرین و صبر کنندگان را بر مشقت جهاد یعنی تا متمیز سازد مجاهدان و صابران
را از غیر ایشان و با آنکه علم او تعلق گرفته بجهاد و صبر شما که آن قوة بفعل آمده باشد زیرا که غرض فعل جهادست و صبر کردن بران تا بر وفق آن ثواب دهد
و اظهار سازد بر خلقان که مجاهدان و صبر کنندگان یکسانند ونبلوا اخبارکم و بیازماییم خبرهای شما را یعنی تا معامله آزمایندگان کند با شما
در خبرها که باز میدهد و از آن حکایت میکنند از اعمال حسنه و افعال قبیحه یعنی تا صدق و کذب آن بر شما آشکارا شود و حفص در این سه فعل را بصیغه
تکلم میخواند یعنی ما آن مائیم ایشان را تا بدانیم مجاهدان و صابران را و پیدا سازیم خبرهای ایشان را فضیل عیاض چون این آیه خواندی بگریستی و گفت
خداوندا مرا مبتلا مکن که اگر مرا مبتلا گردانی پرده من دریده شود و رسوا گردم و بچنگال عذاب و نکال تو گرفتار شوم ان الذین کفروا بدرستیکه
آنانکه نگرویدند وصدوا و باز داشتند قوم خود را بقهر و اغوا عن سبیل الله از راه خدای که دین اسلامست وشاقوا الرسول و مخالفت
کردند و معانده نمودند با رسول خدا من بعد ما تبین لهم الهدی از پس آنکه روشن و ظاهر شده بود مر ایشان را هدایت یعنی طریق اسلام که در
توریت خوانده بودند و از معجزات بتحقیق دیده مراد از ایشان بنی نظیر و بنی قریظه اند یا رؤسای قریش لن یضروا الله هرگز ضرر نتوانند رسانید خدای را
شیئا چیزی یعنی کفر و صد ایشان ضرری بخدا نخواهند رسانید بلکه ضرر آن بایشان راجع خواهد شد وسیحبط اعمالهم و زود باشد که باطل گرداند
خدای کردارهای ایشان را یعنی ایشان را بر عبادات ثواب نگرداند بجهة ترک ایمان و یا کیدهای ایشان را در باب مخالفت دفع گرداند و بمقاصد و اغراض خود نرسانند
بلکه نتیجه حیله و مکری که در این باب کنند قتل باشد و جلای اوطان یا ایها الذین آمنوا ای آنانکه گرویده اید اطیعوا الله فرمان برید خدای را
واطیعوا الرسول و اطاعت کنید رسول او را در آنچه فرماید چه امر و نهی او موافق اراده اوست ولا تبطلوا اعمالکم و باطل مسازید عملهای
خود را بسبب ریا و سمعه و عجب یا من و اذی در صدقه نه آنکه مراد احباط طاعات باشد بکبایر همچنانکه مذهب اهل اعتزالست ان الذین کفروا بدرستیکه آنانکه
کافر شدند وصدوا و باز داشتند مردمان را عن سبیل الله از راه خدای که آن سلوک در طریق اسلام ثم ماتوا پس بمردند یعنی کشته شدند در روز
بدر وهم کفار و حال آنکه ایشان کافر بودند و ناگرویدگان فلن یغفر الله لهم پس هرگز نیامرزد خدای ایشان را پس در عقب قتال میفرماید فلا
تهنوا پس سست مشوید ای مؤمنان در کارزار با کفار وتدعوا و مخوانید ایشان را الی السلم بصلح و آشتی چه طلب صلح مستلزم ضعف و عجز شماست و
انتم الاعلون و حال آنکه شما برترید و غالب باشید و زبردست همه ایشان والله معکم و خدای با شماست بنصرت و یاری بر دشمنان ولن یترکم و هرگز ناقص
نکند خدا و بر بد نگرداند شما را اعمالکم از ثواب کردارهای شما چه او سبحانه ثواب زیاده بر قدر اعمال میدهد که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها پس چگونه
ثواب اعمال شما را منقطع و ناقص گرداند پس در تحریص بطلب آخرة و ترک دنیا میفرماید انما الحیوة الدنیا جز این نیست که زندگانی دنیا لعب
بازیست ناپایدار ولهو و مشغولی بی اعتبار وان تؤمنوا و اگر ایمان آورید بخدا و رسول وتتقوا و بپرهیزید از معصیت و سایر امور نامقبول
یؤتکم اجورکم بدهد بشما مزدهای ایمان و تقوی و سایر اعمال حسنه شما را بر وجه اکمل ولا یسئلکم و نمیخواهد خدای بر جزء دادن شما اموالکم
مالهای شما را یا نمیخواهد رسول خدای برای رسالت اموال شما را و گویند مراد آنست که نمیخواهد خدای از شما همه اموال بلکه با نفاق اندکی از آن
امر میکند که آن عشر است یا نیم عشر و ربع عشر و مؤید قول آخر است قوله تعالی ان یسئلکموها اگر بخواهد از شما مالهای شما را فیحفکم

پس مبالغه و الحاح نماید در طلب همه آن تبخلوا بخیلی کنید بان و ان را بخوشدلی و طیب نفس ندهید و یخرج و ظاهر گرداند خدای با ین خواستن اضغانکم کینهای شما را یعنی بسبب این خواستن کراهت بخدا و رسول پیدا کنید ها اگاه باشید ای گروه مخاطبان انتم هؤلاء شما انکسی هستید که تدعون خوانده شده اید لتنفقوا برای انکه نفقه کنید فی سبیل الله در راه خدای یعنی مامور گشته اید که زکوة مال بدهید یا انکه مال خود را در اسباب جهاد صرف نمائید فمنکم پس بعضی از شما من یبخل کسی است که بخیلی میکند بزکوة یا در نفقه جهاد و من یبخل و هر که بخیلی کند فانما یبخل پس جز این نیست که بخیلی میکند عن نفسه از نفس خود یعنی نفع انفاق را از نفس خود منع میکند زیرا که خود را از مثوبت عظیم محروم میگرداند و بعقوبت عظیم گرفتار می سازد والله الغنی و خدای بی نیاز است از صدقات و نفقات و اجبر مند و بر وانتم الفقراء و شما محتاجانید با جر و ثواب و سبب غفران معصیت و اعطای نعم عظیمه و فواید جسیمه و درجات علیه پس چرا انفاق نمیکنید تا در مقابل ان ثواب جزیل بیابید چه بمضمون کریمه من جاء بالحسنة فله عشر امثالها یکی را ده عطا میفرماید وان تتولوا و اگر روی بگردانید از انچه مامور شده اید از ایمان و انفاق و سایر احکام یستبدل قوما غیرکم بدل کند خدای گروهی دیگر که از غیر شما باشند یعنی شما را معدوم کند و جماعتی دیگر را بعوض شما موجود سازد ثم لا یکونوا پس نباشند ان جماعت امثالکم مانند شما بلکه اطوع از شما باشند در امتثال امور مذکوره و انفا ملائکه اند یا بنی کنده و نخع که از قبایل یمن اند ابو هریره روایت کند که اصحاب از حضرت رسول صم پرسیدند که اینها کدام گروه اند که از ما مطیع تر باشند حضرت رسالت دست مبارک را بر ران سلمان زد و فرمود هذا و قومه این مرد است و قوم او و بعد از ان فرمود که بحق انخدای که نفس من بید قدرت اوست که اگر ما الفرض ایمان از دین ما ثریا تعلق شود تا که او بخبر شود بثریا هر اینه جماعتی دست بران زنند و انرا فرا گیرند و ابو بصیر از امام محمد باقر ع نقل کرده که انحضرت فرمود که اگر اعراض نمایید ای گروه عرب از ایمان و در استبدال کند خدای گروهی را که غیر شما باشند از موالی یعنی محبان و یکجهتان اهل البیت و از امام جعفر صادق ع مرویست که بخدا سوگند که بدل کرد با ایشان بهتر از ایشانرا که موالی و شیعیان اهل البیت اند علیهم الصلوة والسلام سورة الفتح تسع وعشرون اية وهی مکیة ابی بن کعب از حضرت رسالت ع روایت کرده که هر که این سوره را قرائت کند همچنان است که با محمد در روز فتح حاضر شده باشد و در روایتی دیگر همچنان است که با اصحاب محمد ص در مبایعه متابعت نموده و بخاری در صحیح خود روایت کرده که ما در سفری با رسول ص همراه بودیم فرمود که در شب سوره بمن نازل گشته و دوستتر است نزد من از دنیا و ما فیها و بعد از ان سوره والفتح فرمود و قتاده از انس روایت کرده که چون بسبب منع کفار از دخول حرم محروم شدیم و بجهت ان بسیار غمناک و اندوهگین گشتیم حقتعالی این سوره را انزال نمود و حضرت رسول ع فرمود که سوره نازل گشته بر که دوستتر است نزد من از دنیا و انچه در او ست و از عبدالله مسعود مرویست که چون رسول ع از حدیبیه مراجعت نمود ان وقت دیدیم که ناقه انحضرت گران شد و از رفتار باز ماند چون نزد انحضرت امدیم اثر فرح و سرور بر جبین او مشاهده کردیم سبب ان پرسیدیم فرمود الحال این سوره بر من نازل شده فرود امده که بهتر از همه دنیا ست و عبدالله بن بکر از پدر خود نقل کرده که امام جعفر صادق ع فرمود مال و زنان و انچه در تصرف شماست بحصار کیرید بقرائت سورة الفتح و بدانید که هر که بر قرائت این سوره مداومت نماید منادی باواز بلند ندا کند بر وجهی که همه اهل عرصات بدانند که ای بنده مومن تو از جمله خواص منی پس بفرشتگان ندا کند که او را بر بندگان خالص و صالح من ملحق سازید در بهشت نعیمش ساکن سازید و او را از شراب رحیق که بکافور مختوم باشد بچشانید و بدانکه چون وعده فتح بر پیغمبر ع و انجاح محتاج الیه او و سایر اهل ایمان از امور دینیه و دنیویه فرع غنای مطلق حضرت عزت است و سلطنت قاهره او بر کافر بر پیرا از انجهة بعد از ایه والله الغنی انزال این سوره فرمود بسم الله الرحمن الرحیم انا فتحنا لک فتحا مبینا بدرستی که فتح کردیم و کشودیم برای تو فتحی روشن و کشودنی هویدا انس و قتاده و جمعی از اهل التفسیر برانند که این فتح مکه است پس معنی انست که ما فتح مکه کردیم از برای تو فتحی اشکارا و هویدا مراد وعده فتح مکه است یعنی مکه را از برای تو خواهیم کشود و تعبیر از ان بماضی بجهة تحقق وقوع انست و نزد بعضی مراد از فتح صلح حدیبیه است که مقدمه فتح مکه بود و همچنانکه ارباب سیر و اصحاب تواریخ بتواتر نقل کرده اند که سید عالم ع در سال ششم از هجرت در واقعه دید که با جماعتی از اصحاب بطواف کعبه معظمه رفت و با فعال عمره اقدام نمود و اصحاب بعد از شنیدن این سخن تصور این کردند که تعبیر این واقعه در همین سال واقع خواهد شد و حضرت رسالت ع بتهیه اسباب سفر مشغول شدند و در روز دوشنبه غره ذی القعده همین سال از مدینه بیرون رفت بعمره احرام گرفت و بجهت هدی هفتاد شتر همراه برد و اکثر اصحاب با انحضرت متفق شده طریق رفاقت پیش گرفتند و چون خبر توجه انسرور بمشرکان رسید بر منع انحضرت از زیارت خانه کعبه اتفاق کردند و از مکه بیرون امدند در بلدح جمع شدند و لشکر بیارا ستند و رسول بر این حال مطلع شدند بحدیبیه نزول فرمودند و از طرفین عروه مسعود ثقفی و حلیس کنانی که رئیس ایشان بودند نزد حضرت امدند تا منشا امدن بان صوب معلوم کنند و چون دانستند که حضرت داعیه جنگ ندارد بلکه بزیارت کعبه امده اند مراجعت نمودند و صورت حال با قریش اعلام کردند قریش بر حمیت جاهلیت مصر گشته راضی نشدند که انحضرت با اصحاب بزیارت کعبه اید سید عالم عثمان بن طلحه را بجانب قریش فرستاد تا قریش را راضی گرداند ایشان او را محبوس ساختند و اوازه قتل او در میان اصحاب افتاد و بیعت رضوان واقع شد چنانکه تفصیل ان عنقریب مذکور خواهد شد پس کفار از استماع خبر بیعت خایف گشته سهیل بن عمرو را بجانب انحضرت فرستادند و صلح کردند و باملای حضرت رسالت ع امیر المؤمنین ع صلح نامه نوشت باین وجه که ده سال میان اهل اسلام و مشرکان حرب نباشد سرا و جهرا با یکدیگر تعرض ننمایند و مسلمانان سال اینده بیایند و عمره بگذارند و اکثر اصحاب از این صلح محزون شدند و حضرت در همان موضع

بفرمود

بفرمود تا سرهای مبارک او را تراشیدند و بعضی شتران را قربان کردند و بعضی بکرها بنا بر آنچه اسلمی داده بمکه فرستاد تا در مروه قربان کنند و بر فقرا
تقسیم نماید و صحابه نیز اقتدا بسید انبیا کرده بسر تراشیدن و ناخن گرفتن مشغول شدند و هدیهای خود را قربان کردند و حضرت بیثرب و نزد حدیبیه
مکث نمود در شبی از شبها این سوره فرود آمد و از اینجاست که بعضی این آیه را باین طریق تفسیر کرده اند که ما حکم کردیم از برای تو حکمی ظاهر و هویدا
که آن صلح است با قریش در حدیبیه و فی الحقیقه این صلح مقدمه فتح مکه باشد چه بآن فتح مکه کشف احوال اهل اسلام که در مکه ایمان خود را مخفی میداشتند با کفار
مجاهده قرآن را بر ایشان خواندند و تا قریب سه سال اکثر اهل کفر بشرف اسلام رسیدند و بیا من این بیعت رضوان واقع شده و در آن چند روز
فتح خیبر دست داد و حضرت اهل اسلام را از نخیل خیبر اطعام فرمود و اهل روم بفارس غالب شدند و مسلمانان بسبب غلبه روم بفارس مسرور گشتند
و از جابر انصاری روایت است که ما بر فتح مکه عالم نشدیم مگر در روز حدیبیه چه مبدأ فتح مکه بود براء بن غالب را از بیان این فتح استفسار کردند گفت نعم
شما آنست که این فتح مکه است اما ما فتح مکه را از حدیبیه میدانیم و شماره آن فتح را از حدیبیه میکنیم چه صلح حدیبیه مقدمه فتح مکه بود در آن روز
ما هزار و چهارصد کس بودیم که در خدمت حضرت رسالت بودیم و در آن حوالی هیچ چاه نبود مگر چاه حدیبیه و ما از غایت فرط حرارت حدیبیه
ما آن غایت همه آب کشیدیم بحیثیتی که قطره آن در آن باقی نماند پس شکایت عطش پیش حضرت بردیم حضرت ظرفی طلبید و باب وضو ساخت و مضمضه
فرمود و دعا کرد و آب مضمضه را در آن چاه ریخت فی الحال بفرمان ذو الجلال از آن چاه آب فوران نمود و آن چاه پر آب گشته بالا آمد تا که مردمان آب بکف
بر میداشتند و میخوردند و دواب را سیراب میکردند سالم بن ابی جعفر گوید که از جابر پرسیدم که شما چند کس بودید که با پیغمبر در حدیبیه همراه
بودید گفت قریب هزار و پانصد کس بودیم در آن روز تشنگی بر ما غالب شد حضرت ظرفی را طلبید و دست مبارک خود را در میان آن نهاد و از
میان انگشتان او آب بیرون می آمد ما میخوردیم تا همه سیراب شدیم و ظرف همچنان پر آب بود و هم چنانچه دیدیم که اگر صد هزار دیگر می بودیم همه از آن
سیراب می شدیم و همان آب باقی می ماند و نزد مجاهد و عوفی مراد از این فتح فتح خیبر است و مجمع بن حارثه انصاری که یکی از قرا بود و قرآن را نزد حضرت
میخواند روایت کرده که در حدیبیه با رسول همراه بودیم چون از آن موضع مراجعت نمودیم مردمان در راه می شتافتند چهارپایان را میتاختند من گفتم شما
را چه می شود که باین سرعت میروید گفتند بر رسول وحی نازل شده من نیز مسارعت کردم و نزدیک کراع الغمیم برسول رسیدم چون همه مردمان نزد آنحضرت
جمع شدند این آیه تلاوت فرمود که انا فتحنا لک فتحا مبینا یکی از اصحاب گفت یا رسول الله فتح همین است فرمود آری بحق خدائی که نفس من بید
قدرت اوست که فتح است پس در آن چند روز فتح خیبر کرد و غنیمت آن را بر صحابه قسمت فرمود و شعبی روایت کرده که بعد از نزول این آیه آیات عظیمه
و علامات غریبه بفعل آمد یکی صلح حدیبیه دوم بیرون آمدن آب از چاه و از میان انگشتان مبارک آنحضرت سیم فتح مکه چهارم فتح خیبر پنجم ظفر اهل روم
بر فارس و اهل کتاب بر مشرکان ششم وعده مغفرت که لیغفر لک الله یعنی فتح از حیثیت فوز آن بر مشقت جهاد که مستلزم دفع شرک است و رفع
اسلام سبب آن باشد که بیامرزد خدای برای تو ما تقدم آنچه گذشته است پیش از فتح یا پیش از وحی من ذنبک از گناهان تو یعنی از ترک ندب
یا ترک اولی و ما تاخر و آنچه از پس آن واقع شده یعنی حقتعالی بمن جهاد که سبب فتح است بیامرزد و در گذرد از مندوباتی که ترک آن نموده از پیش
از وحی یا بعد از آن یا از گناهان متقدم و متاخر که از امت تو صادر شده و خواهد شد چه براهین واضح بثبوت پیوسته که انبیا معصوم اند از کبایر و صغایر
از اول عمر تا آخر عمر پس کلام بر ظاهر خود حمل نتوان کرد همچنانکه اهل خلاف کرده اند بلکه حمل باید کرد بمغفرت بر ترک ندب یا بمغفرت ذنب امت و تفصیل
این بحث و تحقیق این مطالب و ابطال تاویل مخالفان در ادب نسبت بحضرت رسالت در منهج الصادقین سمت ذکر یافته و از امام جعفر صادق معنی این
آیه پرسیدند فرمود که بخدا سوگند که رسول را هیچ گناهی در وجود نیامده بود و لیکن خدای ضامن او شده از برای او که بیامرزد گناهان شیعه علی گناه نبود و هرگز او را
ابن ابی طالب را از آنچه متقدم بود و آنچه متاخر واقع شده پس اضافه ذنب بآنحضرت جهت شدت انبساط و ارتباط بشیعیان علی بن ابی طالب است باو و
عمرو بن زید روایت کرده که معنی این آیه را از ابی عبد الله پرسیدم فرمود که از رسول هیچ گناه صادر نشده و هرگز قصد گناه نکرده و لیکن خدای تعالی
ذنوب شیعه علی بن ابی طالب را بر او تحمیل کرده بعد از آن همه را بیامرزید از برای خواطر وی پس معنی کلام این باشد که فتح مکه بسبب این شد که بیامرزد
گناهان شیعه علی بن ابی طالب را که بمثابه نفس تست و یتم نعمته و تمام گرداند بفضل عمیم نعمته علیک نعمت خود را بر تو در دنیا بنصرت بر اعدا و اعلای
امر و بقای شرع و ختم نبوت تو بمملکت و سلطنت و غلبه دین اسلام بر سایر ملتها و در آخرت برفع مرتبه و قبول شفاعت در حق امت و یهدیک صراطا
مستقیما و بنماید بتو راه راست در تبلیغ رسالت و اقامت مراسم ریاست و حکومت و یا ثابت قدم دارد در راهی که مؤدی باشد بجنت و ینصرک
الله و یاری دهد ترا خدای نصرا عزیزا یاری که در عزت و غلبه باشد یاری که منصور بآن عزیز شود از موسی بن عقبه مرویست که در وقت
که حضرت از حدیبیه مراجعت فرمود در اثنای طریق یکی از اصحاب گفت که این چه فتح است که ما را از بیت الحرام مسدود ساختند و هدی ما را از رسیدن
بمحل خود منع کردند این خبر برسول رسید فرمود این بد سخنی است که این مرد گفت بخدا نیست که او میگوید بلکه این فتح بزرگترین فتحهاست چه مشرکان
از مرتبه صدمت و شوکت خود تنزل نموده در طریق صلح در آمدند و از روی عجز و افتادگی از شما طلب امان کردند از اینجهت حقتعالی فرمود
که هو الذی او است آنکس که انزل السکینة فرو فرستاد چیزی را که موجب سکون و ثبات بود فی قلوب المؤمنین در دلهای گرویدگان و
آن دلایل واضح بود که مستلزم بصیرت ایشان شد در امر فتح و نصرت و سبب تمکین نفوس ایشان در آن و این مخصوص بود بمؤمنان اما نفوس غیر ایشان
در این باب مضطرب و متزلزل بود و مرد در یقین و در وحی طمانینه بقلوب ایشان رسید و نزد بعضی مراد بسکینه علامات نصرت مؤمنان است بر اعدا

که موجب ثبات قدم ایشان بود در قتال لیزدادوا تا زیاده کنند مؤمنان ایمانا مع ایمانهم گرویدنی با گرویدن خود شان یعنی بجهت رسوخ عقیده و
اطمینان نفس افزون سازند یقین خود را بیقین دیگر و چون دیدند آنچه موعود شده بود از وقوع فتوح شعائر و علو کلمه اسلام و تسلط ایشان بر
مشرکان بیفزایند ایمان خود را که باصول دین داشتند با ایمان بفروع آن و از ابن عباس منقولست که اول چیزی که پیغمبر با آن آمد توحید بود و
چون بیگانگی خدا ایمان آوردند ایشان را بنماز و زکوة امر فرمود و چون بآن تصدیق کردند حج و جهاد بر ایشان فرض فرمود و بعد از آن ایشان را بولایت
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) امر نمود ایشان بامرهای ایمانی دیگری می افزودند تا آنکه بولایت امیر المؤمنین ایمان خود را تازه کردند بعد از آن حقتعالی
تشجیع
در ترغیب و تحریص و تشجیع مؤمنان بر جهاد فرمود که ولله جنود السموات والارض و مر خدای راست لشکرهای آسمانها و زمینها از ملائکه و جن
و انس بر اهل ایمان بنصرت الهی واثق شده قدم در راه مجاهده نهند که هر که جنود اهل آسمان و زمین در تحت فرمان او بود اولیای خود را در وقت
محاربه با اعدا فرو نگذارد بلکه اگر مصلحت و حکمت او تقاضا کند اهل آسمان و زمین را مدد ایشان فرستد چنانکه در روز بدر که ملائکه را بمدد ایشان
فرستاد وکان الله و هست خدای تعالی علیما دانا بمصالح بندگان حکیما ثواب کار در آنچه کند یعنی همه افعال بر وجه حکمت از او صادر میشود و از
جمله حکم اوست که انزال سکینه نمود بقلوب اهل ایمان بوسیله صلح حدیبیه و عده فتح مکه لیدخل المؤمنین والمؤمنات تا در آرد مردان مؤمن و زنان
مؤمنه را بجهت رسوخ عقیده و معرفت این نعمت و شکرگذاری بر آن جنات بوستانهای مملو از اشجار تجری من تحتها الانهار که میرود از زیر آن اشجار
یا از زیر منازل آن جویهای آب خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در آن ویکفر عنهم و برای آنکه بپوشد از ایشان سیئاتهم بدیهای ایشان را وکان
ذلک و هست این ادخال و تکفیر عند الله نزد خدای فوزا عظیما رستگاری بزرگ و ظفری جلیل القدر بر بندگان او زیرا که هیچ فوزی ورای
بران این نیست که ایشان را از معاصی پاک و پاکیزه سازد و بر روضه رضوان در آرد ویعذب المنافقین والمنافقات و عذاب کند مردان و زنان
منافق را از اهل مدینه والمشرکین والمشرکات و مردان مشرک و زنان مشرکه را از اهل مکه الظانین بالله گمان برندگان بخدای ظن السوء
گمان بد گمان عدم نصرت او سبحانه است رسول خود را بر اهل مکه علیهم بر ایشان باد ایشانست دائرة السوء گردش بد یعنی گمان بد که بر اهل اسلام
میبرند بر ایشان نازل گشت و مغلوب و منکوب شدند و بقلاده ابدی گرفتار گشتند وغضب الله علیهم و خشم گرفت خدای بر ایشان
ولعنهم و براند از رحمت خود ایشان را واعد لهم جهنم و آماده ساخت برای ایشان دوزخ را وساءت مصیرا و بد بازگشتی است دوزخ و
بعد از آن بجهت زیادتی تخویف کفار فرمود که ولله جنود السموات والارض و مر خدای راست لشکرهای آسمانها و زمینها یعنی ما سوای آن همه
مسخر فرمان و مملوک اویند چنانکه لشکریان که منقاد سردار خود باشند پس از انتقام کفار و اهل نفاق عاجز نخواهد بود وکان الله عزیزا و هست
خدای غالب و قهار بر انتقام خود از اعدا حکیما دانا در آنچه کند و فرماید چه جمیع افعال او متضمن حکمت و مصلحت است و آنکه رد کفار لن یبعث الله احدا
خطاب بسید ابرار میکند که انا ارسلناک بدرستی که ما فرستادیم ترا بر جمیع عالمیان شاهدا در حالتی که گواه باشی در آنچه از امت تو صادر میشود
از طاعت و معصیت و قبول و رد ایمان ومبشرا و مژده دهنده بمرتبه عظیمه در روضه خلد برین آنان را که در اوامر و نواهی اطاعت قول تو کرده اند
ونذیرا و بیم کننده بعذاب الیم در درکه جحیم کسانی را که در حق تو عصیان ورزیده اند و اقوال تو بسمع قبول نشنیده اند و این ارسال و شهادت و
تبشیر و انذار لتؤمنوا برای آنستکه تصدیق کنید ای بندگان بالله ورسوله بخدا و رسول او وتعزروه و تقویت نمائید او را یعنی قوة دین او دهید
و رسول او را یاری کنید وتوقروه و بزرگ دارید و فرمان بردار او یعنی اطاعت امر او کنید وتسبحوه و بپاکی و پاکیزگی یاد کنید او را یعنی نماز
گذارید برای او بکرة واصیلا در صبح و شام یا تنزیه او کنید از وصف نالایق بر سبیل دوام و مقوی قول اول است روایتی منقوله از ابن عباس که مراد بآن
صلوة فجر است و صلوة ظهر و عصر نزد بعضی بکره نماز صبح است و عشائین و در روایت است که کفار سید ابرار و اصحاب اخیار را از دخول حرم منع کردند و
آوازه قتل عثمان در حدیبیه شایع شد چنانکه گذشت آنحضرت در تحت شجره جمع گشته ایشان را بتجدید بیعت امر کرد و اصحاب برغبت تمام و جد کلام
دست بر دست پیغمبر نهاده مبایعت کردند تا حین موت طریق متابعت مرعی دارند و هیچ زمان در طریق فرار سلوک نکنند و بجهت کمال رغبت ایشان
بود که این بیعت به بیعت الرضوان مسمی شد و در شأن ایشان این آیه نازل شد ان الذین بدرستی که آنانکه یبایعونک بیعت میکنند با تو در این
موضع انما یبایعون الله جز این نیست که بیعت میکنند با خدای تعالی چه مقصود ایشان از این بیعت رضای او سبحانه است و دیگر بحکم ومن یطع الرسول فقد
اطاع الله بیعت رسول همان بیعت خداست پس بیعت با او در حکم بیعت باشد با خدا و لهذا تاکید این معنی میفرماید که ید الله فوق ایدیهم
دست پیغمبر که در حکم دست خداست بر بالای دست ایشانست چون او سبحانه منزه است از جوارح و صفات ایشان پس غرض از این قول تقریر این معنی
است که عقد میثاق با رسول خدا همچو عقد میثاق است با خدا بدون تفاوت عمرو بن دینار از جابر انصاری روایت کند که گفت در حدیبیه
تا نقصان موت
ما هزار و چهار صد مرد بودیم که در زیر درخت بیعت کردیم با آنکه هرگز نگریزیم مگر ابن قیس منافق که در زیر شتر پنهان شد و با ما در بیعت موافقت
نکرد خدای تعالی بجهت توعید و تهدید ناکث عهد و ترغیب موفی آن میفرماید که فمن نکث پس هر که بشکند بیعت فانما ینکث پس جز این نیست
که می شکند آن عهد را علی نفسه بر نفس خود یعنی ضرر آن نکث عاید نمی شود مگر بر نفس او چه او در آخرة محروم باشد ومن اوفی و هر که وفا کند بما عاهد
علیه الله بآنچه عهد کرده است بر آن با خدای یعنی ثابت قدم شود فسیؤتیه پس زود باشد که بدهد خدای او را اجرا عظیما مزدی بزرگ و ثوابی
تمام که آن درجات عالیه است در دار السلام از ابن عباس روایت است که چون پیغمبر بعزیمت مکه مصمم شد اعرابی که در نواحی مدینه بودند مثل قبیله اسلم

وجهینه

و جهینه و غیر غفار و اشجع و الطبیعه ایشان را بر رفاقت و موافقت خود ترغیب فرموده و فرموده غرض من از رفاقت شما آنستکه اگر قریش ما را از دخول مکه منع
کنند احتیاج بجهاد بر افتد ما را لشکری مستعد باشد پس احرام گرفته سیاق هدی نمود تا مردم بدانند که مردم عزیمت حرب ندارند بلکه بقصد عمره
متوجه اند صوب شده اند اعراب بتحاد قریش رسیده در امر رفاقت تشاغل کرده با خود گفتند که چگونه در رفاقت جماعتی کنیم که عنقریب مغلوب قریش می شوند
و مقتول ایشان گردند پس هر یکی از ایشان امر بتعلل بوده راه تخلف پیش گرفتند و حقتعالی پیغمبر خود را خبر داد که چون مراجعت نمائی از این سفر و بمدینه برسی
سیقول لک المخلفون زود باشد که بگویند مر ترا باز پس ماندگان من الاعراب از اعراب بادیه نشین یعنی قبایل مذکوره در بیان اعتذار گشوده
گویند شغلتنا مشغول ساخت ما را از رفاقت و موافقت نمودن اموالنا مالهای ما و اهلونا و زنان و فرزندان ما چه هیچکس نبود که قایم مقام
ما شود و غمخوارگی ما کند و ما بحتاج عیال و اطفال ما قیام نماید و از این سبب ما از خدمت تو محروم ماندیم و چون تخلف ما بجهت اعتذار بود نه
بر وجه اختیار فاستغفر لنا پس آمرزش طلب کن برای تخلف و تقاعد ما حق تعالی از ما فی الضمیر ایشان خبر داد و فرمود که یقولون میگویند این
مخلفان بالسنتهم بزبانهای خود ما لیس فی قلوبهم آنچه نیست در دلهای ایشان یعنی آن اعتذار که تو میگویند از روی نفاق است و کذب
قل بگوی ای محمد در جواب عذر ایشان فمن یملک لکم پس کیست که مالک شود از برای شما و تواند که دفع کند من الله از مشیت خدای شیئا چیزی
ان اراد بکم ضرا اگر اراده نماید خدای بشما ضرری بر این تخلف و خللی در اهل و مال او اراد بکم نفعا یا اگر خواهد بشما سودی که آن صوابست
در رفاقت یا ظفر و نصرت و محافظت اموال و اهالی خلاصه معنی آنستکه اگر خدای اراده نفع یا ضرر داشته باشد بشما هیچکس نخواهد بود که قادر باشد
بر دفع آن از شما پس آمدن شما با من مانع ضرری نمی شود و عدم آن موجب نفع شما نمیگردد بل کان الله بلکه هست خدای بما تعملون خبیرا بآنچه میکنید
دانا یعنی می داند که قصد شما از تخلف نه بجهت مشغولی اموال و اهالی است بل ظننتم بلکه بجهت آنستکه گمان میبرید ان لن ینقلب الرسول با آنکه باز
نگردد پیغمبر و المؤمنون و مراجعت ننمایند مؤمنان الی اهلیهم بسوی اهالی خود بمدینه ابدا هرگز یعنی مشرکان بر ایشان دست یابند و همه را مستاصل
سازند و زین ذلک و آراسته شد این گمان یعنی شیطان بیاراست استیصال پیغمبر و اصحاب و او را متمکن ساخت فی قلوبکم در دلهای شما و ظننتم
و گمان بردید ظن السوء گمان بد که دین خدا باطل شود و ملت اسلام بر افتد و کنتم و گشتید شما بدین گمان قوما بورا گروهی هلاک شدگان
نزد خدا و رسول و من لم یؤمن بالله و رسوله و هر که نگرود بخدا و بفرستاده او یعنی بدل خود تصدیق حکم ایشان نکند فانا اعتدنا پس
بدرستیکه ما آماده کرده ایم للکافرین برای ناگرویدگان سعیرا آتش افروخته و سوزان پس بجهت تاکید قول مذکور میفرماید و لله و مر خدای
راست ملک السموات و الارض پادشاهی آسمانها و زمینها یعنی تدابیر جمیع امور علوی و سفلی و تمام ملک همه آن در قبضه اقتدار اوست
یغفر می آمرزد گناه لمن یشاء برای هر که میخواهد و یعذب و عذاب میکند بگناه من یشاء هر کرا اراده کند و مقرر است که مشیت حقتعالی تابع حکمت
اوست پس مغفرت او نسبت بتایب خواهد بود و تعذیب نسبت بمصر و کان الله و هست خدای غفورا آمرزنده توبه کنندگان رحیما مهربان
بر ایشان و شبهه نیست در آنکه رحمت صفات ذاتیه اوست و غضب از صفات عرضیه و لهذا تکفیر سیئات می نماید باجتناب کبیره و کبایر را می آمرزد بتوبه و انابه
آورده اند که حضرت رسالت در ذی الحجه الحرام سال ششم از هجرت از حدیبیه مراجعت نمود و در محرم الحرام هفتم از آن بغزوه خیبر توجه فرمود و باصحاب
خیبر توجه فرموده و باصحاب وعده فتح و غنیمت داد بفرموده حق سبحانه و تعالی حکم کرد که هر که در حدیبیه حاضر بوده با این غزا توجه نماید و غیر از ایشان موافقت
ننماید و چون عزم ایشان را بر این جزم شد متخلفان بقصد دنیا گفتند که بگذارید تا تابع شما شویم در غزا و با اعدا محاربه کنیم حقتعالی پیش از وقوع
این قضیه پیغمبر خود را از ما فی الضمیر ایشان خبر داد سیقول المخلفون زود باشد که بگویند باز پس ماندگان از حدیبیه که قبایل مذکوره اند از اعراب
اذا انطلقتم در وقتی که بروید شما الی مغانم بسوی غنیمتها یعنی غنایم خیبر لتأخذوها تا فرا گیرید آنرا ذرونا بگذارید ما را نتبعکم تا پیروی
کنیم شما را در آمدن بخیبر و غزا نمودن با اهل آن یریدون میخواهند متخلفان با این قول ان یبدلوا آنکه مبدل و متغیر گردانند کلام الله سخن خدای را
یعنی حکم او را که فرموده بود که غیر اهل حدیبیه در این حرب نروند و اخذ غنیمت نکنند قل بگو ای محمد مر ایشان را که لن تتبعونا پیروی نخواهید کرد ما را
و این نفی است در معنی نهی یعنی با ما بیرون میایید کذلکم قال الله همچنین گفته است خدای من قبل پیش از رفتن شما برای بیرون آمدن بخیبر
یا پیش از آمدن ما بمدینه فسیقولون پس زود باشد که ایشان گویند که خدای این حکم نفرموده بل تحسدوننا بلکه حسد می برید شما بر ما تا در
غنایم آن با شما شریک نشویم در قول ایشان نموده میگوید که چنین است که متخلفان میگویند بل کانوا لا یفقهون بلکه هستند که در نمی یابند
فهم نمیکنند الا قلیلا مگر فهمی اندک که آن فطنت ایشانست در امور دنیا بهر چه جمیع فطن ایشان مصروف بود بر استعمار دنیا و اصلا در
احوال باقیه آخرت تفکر و تامل نمی کردند همچنانکه در جای دیگر فرموده که یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا بعد از آن بجهت مبالغه در ذم ایشان و اشعار
بر شناعت تخلف فرمود که قل للمخلفین من الاعراب بگو مر این باز پس ماندگان که از عربان بادیه نشین اند که مذکور شدند ستدعون زود
باشد که خوانده شوید الی قوم بجرب گروهی اولی باس شدید که خداوندان کارزار و هیجا سخت باشند با شجاعت تمام تقاتلونهم کارزار کنند
با ایشان و بکشند ایشان را او یسلمون یا مسلمان شوند یعنی ناچار است از وقوع یکی از اینها و اینقوم هوازن بودند که حضرت رسالت در وادی
حنین با ایشان حرب کرد و پیش قتاده بن ثقیف و نزد ابن عباس اهل فارس اند و کعب حسن برانند که اهل روم اند و گویند که اهل یمامه اند که اصحاب
مسیلمه کذاب بودند و نزد جماعتی دیگر اصحاب معاویه اند که در صفین با حضرت امیرالمؤمنین محاربه کردند یا بنو حنیفه و اهل رده که در عهد ابو بکر مرتد

شدند و اصحاب ایشان محاربه کردند و صاحب طبری آورده که صحیح آنست که مراد بداعی در قول ستدعون حضرت رسالتست صلعم زیرا که انحضرت اعراب مذکوره
را بغزوه شدید و قتال اقوامی که صاحب نجدت و شدت و اقوام بودند مثل حنین و طایف و موته و تبوک و غیر آن امر فرموده پس حمل آن بما بعد وفات
حضرت معنی باشد و بر هر تقدیر جهت ترغیب اعراب بر ثبات قدم در دعوت جهاد و ترهیب ایشان از فرار نمودن از محاربه اهل عناد میفرماید که فان تطیعوا
پس اگر فرمان برید کسی را که داعی شماست بجهاد اهل کفر و اجابت قول او کنید بدان یؤتکم الله بدهد خدای شما را اجرا حسنا مزد نیکوئی که غنیمة
است در دنیا و درجات عالیه در عقبی و ان تتولوا و اگر روی بگردانید و پشت بر داعی خود کنید یعنی قول او را بسمع قبول نشنوید و بقتال نروید
کما تولیتم همچنانکه روی بگردانیده اید و پشت بر قول و اجابت داعی خود نکردید من قبل پیش از انکه آن سفر حدیبیه بود یعذبکم عذاب کند خدای شما را
عذابا الیما عذابی دردناک هم در دنیا و هم در عقبی آورده اند که چون وعید متخلفان بسمع عجزه اهل اسلام رسید از این معنی خایف شدند بعرض
سید عالم صلعم رسانیدند که بواسطه عجز و ضعف و مرض از جهاد تخلف میکنیم آیا مال الحال ما چه باشد آیه آمد که لیس علی الاعمی حرج نیست بر نابینا حرجی
یعنی گناهی اگر از جهاد تخلف کنند و لا علی الاعرج حرج و نه بر لنگ تنگی اگر با اهل جهاد موافقت نکنند و لا علی المریض حرج و نه بر بیمار گرفتگی اگر
بقتال نروند زیرا که اینها در الغاها ایند و معذورند مرویست که چون حقتعالی ایه را انزال فرمود حضرت رسالت صلعم ارباب اعتذار را از رفتن بجهاد حدیبیه
معزول داشت بعد از ان بجهت مبالغه در باب مجاهده اصحاب فرمود که و من یطع الله و هر که فرمان برد خدای را و رسوله و فرستاده او را در
جهاد و غیر آن یدخله در آرد او را خدای جنات تجری من تحتها الانهار بهشتها که میرود از زیر منازل و اشجار درختان آن جویها و من یتول و هر که
روی بگرداند از حکم خدا و رسول و فرمان او را نشنود در باب قتال و غیر آن یعذبه عذاب کند خدای او را عذابا الیما عذابی دردناک و از ابن
عباس منقولست که چون رسول بحد حدیبیه رسید ناقه او از رفتن باز ایستاد هر چند او را میزدند نمیرفت تا آنکه در همانجا بخسپید اصحاب گفتند این ناقه
فرمان برداشت که بیجهتی و بی سببی خسپید فرمود که این ناقه را عادة نیست که بیسببی بخسپد لیکن خدای که باز دارنده فیل بود از رفتن بمکه او را باز
داشت و از رفتن منع کرد پس انجا فرود آمد و مردی از خزاعه آمد که خراش بن امیه بود او را بمکه فرستاد تا اعلام ایشان نماید که غرض از آمدن انحضرت باین صوب
نه حربست بلکه مدعای او طواف خانه کعبه است و ایشانرا نمودن با فعال عمره چون خراش این پیغام بایشان رسانید شورش را پی کردند و قصد کشتن او نمودند
سعی از ایشان بگریخت و رسول را از این قضیه مطلع ساخت حضرت پیغمبر عثمان را نزد ابو سفیان و اشراف قریش فرستاد و چون نزدیک مکه رسید ابان
ابن سعید که از قبیله او بود با او ملاقات کرده از اسب فرود آمد و او را سوار کرد و خود در عقب او نشست بمکه رفتند و عثمان پیغام مذکور
بایشان رسانید ایشان گفتند ما محمد را نگذاریم تا در مکه در آید اگر تو میخواهی طواف کن و باز گرد او گفت من پیش از رسول طواف نکنم و چون خواست که
باز گردد مانع او شدند و وی را محبوس ساختند و آوازه قتل او در حدیبیه شایع شد حضرت اصحاب را در زیر درخت سمره جمع کرده با ایشان تجدید
بیعت نمود که با قریش قتال کنند و از حرب روگردان نشوند تا آنکه شهید شوند یا فتح نمایند پس همه بانوجه بیعت کردند مگر ابن قیس چنانکه گذشت
و ایشان بقول اصح هزار و پانصد و بیست و پنج کس بودند صاحب کشاف از عبد الله معقل نقل کرده که در حین اخذ بیعت آنحضرت در زیر شجره سمره قرار
گرفته بود و شاخی از آن بر پشت مبارک او رسیده بود و من بر سر او باستادم و آن شاخ را بدست گرفته و از پشت او برداشتم و همه اصحاب بیعت کردند بر
آنکه مطلقا از حرب باز نگردند تا آنکه کشته شوند یا فتح کنند حضرت فرمود که شما بهترین اهل زمینید و این بیعت را رضوان نام نهادند بجهت آنکه حق
تعالی در حق ایشان فرمود لقد رضی الله بدرستی که خدا خشنود شد عن المؤمنین از گرویدگان صحابه اذ یبایعونک وقتی که بیعت کردند با تو
تحت الشجرة در زیر درخت سمره فعلم پس بدانست خدای ما فی قلوبهم آنچه در دلهای ایشانست از خلوص عقیده و وفا فانزل السکینة پس فرو
فرستاد خدای آنچه سبب سکون و آرام دل بود علیهم بر ایشان یعنی الطافی که مقوی قلوب ایشان بود بر ایشان
انزال فرمود و از تشجیع و صلح حدیبیه و غیر آن اثابت بشیر و بهجت داد بر غیبت و اثابهم و پاداش داد ایشانرا فتحا قریبا فتحی نزدیک که آن فتح خیبرست یا مکه
و اول قول اکثر مفسرانست و مغانم کثیرة و چیزها داد ایشانرا از فضل عمیم خود غنیمتهای بسیار یعنی غنایم خیبر یاخذونها فرا گیرند آنرا از ضیاع و عقار
و امتعه و نقود با غنایم هوازن که بعد از فتح مکه بود و کان الله عزیزا و هست خدای غالب بر همه چیزها پس در ساخت نصرت دهد بر دشمنان غالب
کرداند حکیما دانا بحکم و مصالح بندگان یا حکم کننده بمغلوب شدن دشمنان وعدکم الله وعده کرده است شما را خدای ای امت عالی همت مغانم کثیرة غنیمتهای
بسیار در بلاد فارس و روم و غیر آن از بلاد شرق و غرب یاخذونها که خواهید گرفتن آنرا در وقتها فعجل لکم پس تعجیل فرمود برای شما هذه این
یک غنیمت را که غنیمت خیبرست یعنی پیش از همه عالم بشما رسانید و کف و باز داشت ایدی الناس دستهای مردمان را یعنی اهل خیبر و حلفای ایشان
که بنی غطفان بودند عنکم از شما باینوجه که خوف در دلها افکند بجهت این در حصارها خود متقاعد شدند و در مقابله مقاتله ننمودند تا شما از
ضرر ایشان سالم ماندید و مرویست که چون حضرت رسالت صلعم قلاع خیبر را محاصره فرمود قبیله اسد و غطفان قصد کردند که بمدینه روند و اموال اهل
اسلام را غارت کنند و اولاد و زنان ایشانرا اسیر سازند حقتعالی ترس در دل ایشان انداخت تا از این امر متقاعد شدند و لتکون و تا باشد آن
غنیمت معجله آیة للمؤمنین نشانه مر مؤمنانرا بر صدق قول حضرت بر وعده فتح خیبر یا بر وعده غنایم و یهدیکم و تا بنماید شما را صراطا مستقیما
راهی راست یعنی ثابت دارد شما را بر دین اسلام بسبب ازدیاد یقین و بصیرت و بصلح حدیبیه و خیبر و غیر آن تا بفضل الهی مستوثق شوید و بر لطف
او عزیمت توکل نمائید و بر موعودات الهی امیدوار باشید و قصه فتح خیبر بر تفصیل در باب سیر آورده اند که چون پیغمبر صلعم از حدیبیه مراجعت فرمود

بیست

بیست یک روز در مدینه توقف نمود و بعد از آن سباع بن عرفطه غفاری را در مدینه خلیفه خود ساخت بحکم وعده واثابهم فتحا قریبا که در سال ششم حرب
خیبر یاد فرموده و با هزار و چهار صد کس از مدینه بیرون رفته متوجه قلاع خیبر شد ابن بابویه از سلمه روایت کرده که من از جد خود شنیدم که چون با رسول
خدای ص از مدینه بیرون آمدیم حضرت فرمود بایستید پس صحابه آنجا توقف کردند و او دست نیاز بدرگاه حضرت کارساز برداشته دعای خیر در باره فتح
خیبر تقدیم رسانید بعد از آن فرمود قدم پیش نهید بنام خدای آنکه از آنجا بمنزل صهبا آمدند و در وقت سحرگاه از طریق وادی حرضه بمنازل قلاع
خیبر پای آمدند انس بن مالک روایت کند که چون بر حصن خیبر رسیدیم اهل خیبر از قلعه بیرون آمده و با بیل و تیشه و ادوات زراعت روی بمزارع
و زراعات خود نهادند که ناگاه لشکر اسلام بنظر ایشان در آمد گفتند والله که این محمد است و لشکر او با او و پس فرار نموده رو بحصارها نهادند و درها
را استوار کردند و رسول ص چون بر حصن قموص رسید فرمود الله اکبر خربت خیبر خراب شد قلعه خیبر القصه هوی مل بر فنا نهاده مبارزان از ایشان
از حصار بیرون آمدند و در برابر اهل اسلام بایستادند و چون صفوف قتال بین الفریقین راست شد مرحب یهودی که از دلاوران قلعه خیبر بود جرئت
نموده قدم پیش نهاد و این رجز آغاز کرد قد علمت خیبر انی مرحب شاکی السلاح بطل مجرب اذا الحروب اقبلت تلهب عامر بن اکوع این رجز شنیده
از میان اهل اسلام بیرون آمده در مقابل او این رجز آغاز کرد قد علمت خیبر انی عامر شاکی السلاح بطل مغامر پس پیش آمده با مرحب آغاز محاربه
کرد بعد از آنکه ضربی چند در میان ایشان رد و بدل شد شمشیر مرحب بر سپر عامر آمد و عامر در غضب شده شمشیر خود را حواله ساق مرحب کرد اما بجهة
آنکه شمشیر خود را حواله ساق مرحب کرد اما بجهة آنکه شمشیرش کوتاه بود بر ساق مرحب نرسید دم آن بر زانوی خود خورد و بیفتاد و بجهة آن زخم شهید شد بعد از آن
مردمان بمقاتله مشغول شدند و حضرت رایت را بابو بکر داد و چون کارزار سخت شد ترسان شده اصحاب خود را بد دل کرده باشند و هم روی
بفرار نهادند روز دیگر رایت بعمر خطاب داد و او نیز با اصحاب خود ترسان و هراسان باز گشت و در آن روز حضرت را درد شقیقه طاری شده بود بجهة
آن نمیتوانست که از خیمه بیرون آید و در آن روز چون صداع آن تخفیف یافت بیرون آمد و از کیفیت حرب سؤال کرد صورت حال را بموقف عرض رسانیدند
حضرت مغموم شد و فرمود لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرارا غیر فرار لا یرجع حتی یفتح الله علی یدیه بخدا سوگند که
فردا این رایت را بمردی دهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند و مکرر حمله کننده باشد بر اعدا و از ایشان فرار نکند و باز
نگردد تا آنکه بدست او حق تعالی فتح خیبر نماید بخاری و مسلم نیز از قتیبة بن سعید حدیث در صحیح خود آورده اند که چون اصحاب این کلمات با برکات از
سید کاینات و سرور موجودات شنیدند همه شب در فکر این بودند که آیا شخصی که فردا این امر باشد و لایق این منصب که تواند بود و چون صبح شد
هر یک از ایشان منتظر این بودند که خلعت این سعادت بقد او راست آید پس حضرت فرمود که ابن عم من و داماد من علی بن ابی طالب کجاست گفتند که بدرد چشم
و صداع دارد بواسطه آن از خیمه بیرون نمی آید فرمود او را طلب کنید پس او را نزد رسول حاضر ساختند سرور عالیشان او را نزد خود طلبید و در کنار خود
جای داد و آب دهن خود را در چشم او کرد و دست مبارک بر سرش مالید فی الحال چشم او از تیرگی بدر آمد روشن شد و صداع او زایل گشت بر وجهی
که گویا هرگز المی باو نرسیده پس در باره او این دعا فرمود که اللهم احفظه عن الحر و البرد بار خدایا او را از گرما و سرما نگاه دار امیر المؤمنین ع فرمود که
از آن روز که سید عالم ص در حق من این دعا کرد دیگر سرما و گرما بمن اثر نکرد ابو عبد الله حافظ از استاد خود از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت کند که
امیر المؤمنین در گرما قبای پر پنبه در زمستان پوشید و اصلا اثر التهاب حرارت از او مشاهده نمی شد و در زمستان جامه تنک تابستانی می داشت
از ضرر سرما رنج نمی شد گفتم منشاء این را از پدر خود استفسار کنم چرا همیشه در خدمت آنحضرت می باشد پس این صورت را از او پرسیدم فرمود من
نیز نمیدانم لیکن از آنحضرت معلوم کنم پس نزد امیر المؤمنین رفت و سبب را از او پرسید فرمود که در حرب خیبر حضرت پیغمبر خدا ص فرمود که لاعطین الرایة
غدا رجلا یحب الله و رسوله یفتح علیه کرارا غیر فرار بعد از آن مرا طلبید و گفت اللهم کفه الحر و البرد دیگر گرما و سرما در من اثر نکرد بالجمله القصه حضرت رسالت
در آن روز رایت را بامیر المؤمنین ع تفویض نمود و فرمود که برو بنزد اهل خیبر که جبرئیل با تست و نصرت با تست و ترس پراکنده شده است بر دلهای
دشمنان تو آنگاه امیر المؤمنین ع رایت برداشت خواست که متوجه حرب شود پیغمبر ص فرمود که ای علی چون بساحت ایشان رسی اول ایشان را بدین اسلام دعوت
کن و هدایت و تخویف نمای که اگر یکی را بدین اسلام هدایت کنی بهتر است مر ترا از شتران سرخ موی باشد پس فرمود ای علی بدانکه اهل خیبر در کتاب
خود خوانده اند که مردی حصن ایشان بگشاید و ایشان را منکوب سازد که نام او ایلیا باشد چون بایشان رسی بگو که نام من ایلیا است که باذن الله تعالی
همه مخذول خواهند شد سلمه روایت کند که چون امیر المؤمنین ع بحربگاه رسید مرحب یهودی بمبارزت او بیرون آمد با سلاح تمام و مغفری از فولاد
بر سر نهاده و بر بالای مغفر خود سنگین بر سر وضع کرده مرکب بجولان در آورد و رجز مذکور را اعاده کرد امیر المؤمنین در مقابل او این رجز آغاز
کرد انا الذی سمتنی امی حیدره کلیث غابات شدید قسوره اکیلکم بالسیف کیل السندره مرحب چون این رجز بشنید بر خود بلرزید
جهة آنکه مادرش او را گفته بود که من در واقعه دیدم که شیری بر تو حمله کرد و ترا مغلوب ساخت باید که امروز از آن شیری یا از شخصی که مسمی بشیر باشد
یا بخصلت شیر داشته باشد احتراز کنی مرحب را این سخن در خاطر آمد خواست که برگردد حمیت جاهلیت مانع برگشتن او شده با امیر المؤمنین ع در مقام
حملت و محاربه در آمده امیر المؤمنین ع بعد از عرضه دین اسلام که بر او عرض کرد و امتناع او از آن آغاز محاربه کرد و ضربتی چند در میان ایشان رد و بدل شد
آخر الامر امیر المؤمنین تیغ برای دو دست بر فرق او زد که خود سنگین و مغفر آهنین بر برید و از سر و روی او گذشته بحلق او رسید و مرحب از مرکب
در افتاد و بجهنم پیوست یهودان چون این ضرب از وی دیدند رعب و خوف از آنحضرت در دل ایشان افتاد و هر یک گریختند و در قلعه رفته درها استوار

کرد ندا امیرالمؤمنین بدر قلعه آمد یکی از بالای قلعه آواز داد که ای مرد نام تو چیست حضرت فرمود که نام من علی بن ابی طالب و گفت علا محمد و من معه
محمد بلند مرتبه است محمد و هرکه با اوست عالی مرتبه است پس گفت ای علی من در کتاب خود خوانده ام که در این خیبر یکی پیغمبری پیدا شود که سلام و
محبت او را باشد و او پسر عم خود را بدین حصن فرستد و خدای این حصن را بدست وی بگشاید و اگر تو هم صاحب فتح باشی مرا امان باشد پس آن گفت
للت مانا لرسول [illegible] گفت عالج الباب بجنبانید در را امیرالمؤمنین از گفتار او خوشحال شده در را بگرفت و بقوة تمام در را دو بار بجنبانید حلقها
و زنجیرهای آن درهم شکست و در را از جای خود برکند و بر بالای سر خود برد بمقدار چهل گام در پس سر خود انداخت بوعبدالله حافظ باسناد خود
از رافع مولای رسول نقل کرده که امیرالمؤمنین با یهودی مقاتله میکرد آن یهود شمشیر حواله سپر آنحضرت کرد سپر از دست آنحضرت بیفتاد امیر در غضب
شد و در خیبر را در دست گرفت و سپر خود ساخت و بآن محاربه میفرمود تا فتح نمود و بعد از آن او را بینداخت و نیز ابوعبدالله باسناد خود از
لیث بن ابی سلیم و او از ابوجعفر محمد بن علی ع نقل کرده که جابر بن عبدالله گفت چون امیرالمؤمنین ع در خیبر را بکند و بینداخت مسلمانان خواستند که در
قلعه در این خندق حایل بود حضرت در را بیاورد تا پل سازد باطراف خندق رسید پس حلقه در را قبضه ساخت و در را بر سر دست نگاه داشت
تا همه اصحاب و لشکریان پیغمبر با توابع از آنجا مرور کردند و مرویست که یکی از اصحاب با پیغمبر ص گفت یا رسول الله من عجب مانده ام از قوة علی که در بابی عظیمه
برکنده و بر سر دست بداشته تا همه مردمان از آن میگذرند او را دست و ستونیست که اصلا متزلزل نمی شود رسول فرمود که از دستش تعجب میکنی
و پایش را ملاحظه نمیکنی که در آن تعجب بیشتر است چون پایش را ملاحظه کرد گفت یا رسول الله سبحان الله پای او بر هوا ایستاده حضرت فرمود نه چنین
است بلکه جبرئیل شهپر خود فرش ساخته و او بر بالای پر جبرئیل ایستاده لیث از جابر نقل کرده که چهل مرد توانا بران شدند که آن در را از جای خود
بجنبانند نتوانستند و بروایتی دیگر هم جابر نقل کرده که هفتاد مرد بهم رفتند و نتوانستند که از آنجا در را برآرند و بجای خود برند و نیز از ابوعبد
الله روایت کرده که امیرالمؤمنین ع فرمود چون در خیبر برکندم و سپر ساختم و لشکریان بگذشتند یکی با من گفت که ای علی بار گرانی برداشتی گفتم بخدا
گرانی این در بیش از سپری نمی یابم پس فرمود که چون همه اصحاب بر بالای آن در بگذشتند من آن در را در خندق افکندم هفتاد کس بهم رفتند تا از آنجا
خود برآرند نتوانستند و در کتاب دلایل النبوة از ابی بکر بیهقی نقل کرده اند که پیغمبر یک یک از حصنهای خیبر را کشود و مالها و غنایم از برای اصحاب
قسمت میفرمود تا کار محاربه بحصن سطیح و سلالم رسید و آن آخر حصن بود و حضرت ص سالی قریب بده روز و بروایتی پانزده روز در پای این
حصن محاربه نمود تا آن را فتح کرد و از محمد بن اسحق مرویست که از حصون خیبر اول ناعم را فتح کردند پس نطات و شق را بعد از آن یهودان بحصن صعب بن معاذ
متحصن شدند و آن نیز بعد از محاربه بسیار مفتوح گشت و امتعه و اقمشه ایشان بدست مسلمانان در آمد پس بمحاربه قموص مشغول شدند و حضرت
رسول را صداعی طاری شده بود بجهت آن نمی توانست که سوار شود و قلعه بغایت محکم بود بعد از محاربه بسیار بدست شاه ولایت پناه ع مفتوح گشت
و این حصار از اسلام بن ابی الحقیق بود القصه اصحاب غنیمت از آن حصن بقبض خود در آوردند و در میان ایشان صفیه بنت حیی بن اخطب با زنی دیگر بلال نام آن هردو
زن را بر کشتگان ایشان بگذرانید چون آن زن که با صفیه بود کشتگان قوم خود را بدید دست بهزاری برکشید و روی بخراشید و روی بخراشید و خاک
بر سر کرد رسول الله فرمود اعزلوا عنی هذه الشیطانة از من دور کنید این زن شیطانه را پس حضرت رسول او را گفت که رحمت از تو نزع شده که زنان
را بر کشتگان خود گذرانیدی آنکه صفیه را نزد خود خواند و ردای مبارک را بر او افکند مردمان بدانستند که آنحضرت او را برای خود برگزید و صفیه پیش از این واقعه

میگذرانی

در واقعه دیده بود که ماه آسمان در کنار او افتاد این خواب با شوهر خود که کنانة بن ربیع نام داشت نقل کرد وی طپانچه سخت بر رویش زد که کبود
گشت و گفت مگر میل پادشاه حجاز کرده که محمد است حضرت رسول ص چون اثر کبودی بدید منشا آن را از وی پرسید و صورت حال تقریر کرد آنکه کنانة
ابن ربیع را نزد رسول آوردند و صاحب گنج بنی النضیر بود رسول ص او را گفت مالها که در نزد تست حاضر کن او قبول نکرد پس او را فرمود که عذاب
کنند یهودی گفت مرا روز در فلان خرابه دیدم که تردد میکرد رسول ص فرمود تا آن خرابه را بشکافتند و مال بسیار از آنجا بیرون آوردند و ذرها
دیگران را طلبیدند اقرار نکرد پس او را شکنجه کردند مقر نیامد آنکه او را بمحمد بن مسلمه دادند بعوض برادر و عم خود که در قلعه کشته بود قصاص کرد بعد از
آن ابن ابی الحقیق التماس کرد که از قلعه پایین آید و با رسول سخن چند بگوید حضرت رسول ص رخصت داد وی بیامد بعد از تذلل بسیار و تضرع بی
شمار مصالحه کرد بر حقن دماء و ترک ذراری ایشان با اینکه جمیع اموال و اراضی و نقود و اقمشه و امتعه و مواشی و رخوت و ابواب به پیغمبر ع واگذارند
مگر جامه که پوشیده اند پس رسول ص فرمود بری باشد از شما ذمت خدا و رسول اگر چیزی را مخفی ساخته باشید پس بر این مصالحه واقع شد بعد از آن
آن اهل خیبر گفتند که چون ما رسوم آداب عمارت و زراعت این حصون نیک می دانیم ما را بحال خود بگذارید تا محافظت منازل خود نماییم و عمارت و
زراعت آن کنیم و آنچه حاصل شود تنصیف کنیم رسول بر این راضی شده با ایشان مقاطعه کرد باین شرط که هرگاه ما خواهیم شما را از این حصون اخراج کنیم و چون
خبر فتح قلاع خیبر باهل فدک رسید بیامدند و امان طلبیدند و حصون فدک را تسلیم کردند رسول بطریق اهل خیبر با ایشان مصالحه کرد و مقام
فرمود و رسول بعد از فتح خیبر و فدک چند روز بجهة استراحة توقف فرمود و زینب بنت حارث که زن سلام بن مشکم بود و خواهر مرحب
گوسفندی بریان کرده بر سبیل هدیه نزد پیغمبر ص آورد و از خادمان عشیره علیه بو تحقیق رسید که پیغمبر کدام عضو گوسفند را بیشتر دوست دارد گفتند
دست او را بزهر مخمر دست گوسفند را زهر آلود ساخت باقی اعضا را نیز قدری بیالود و چون آن گوسفند را نزد رسول آورد پاره از گوشت
دست آن را برداشت و به پیغمبر ص داد حضرت پاره از آن گوشت بسر دندان مضغ فرمود و بینداخت و بشر بن براء بن معرور پاره از آن بخورد پس حکم

فرمود

فرمود که کشف این گوسفند بمن خبر داد که مرا زهر آلود ساخته اند از آن مخور آنگه زن را طلبیدند و از وی صورت واقعه را از آن پرسیدند معترف شد که این عمل کرده ام
تا تو مرا از این جرم عفو کنی و یقین من در نبوة تو زیاد شود حضرت از او بنیخی از مرام در گذشت پس بشر بن براء بجهة خوردن از آن طعام مسموم وفات کرد از مادر بشر
مرویست که در مرض الموت حضرت رسالت صلعم بعیادة او رفتم فرمود که ای مادر بشر هنوز آن لقمه گوشت در خیبر که با پسر تو خورده ام معاودت میکرد و هر سال اثر آن
بر من ظاهر میگشت تا آنکه الحال زمان آن شده است که رگ دل کردن مرا قطع کند و از اینجاست که اهل اسلام روایت کرده اند که آنحضرت بجهة کرامت در تبه نبوة
درجه شهادت یافت و بمدارج شهدا عروج کرده بجوار ایزدی پیوست القصه حق تعالی بعد از وعده غنیمت فتح خیبر بشارت غنایم و فتوح دیگر باین خیر البشر داده
میفرماید که وَأُخْرَى و وعده کرد خدای شما را غنیمتهای دیگر لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا که هنوز قادر نشده اید در حال و وعده داد شما را قریه دیگر یا قریه های
و بلاد دیگر تا در تصرف شما در آید قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا بدرستی که احاطه کرده است علم خدای بآن غنایم یا فتح مکه یا فتح دیگر که عنقریب بآن دست یابید و بروایة
ابن عباس مراد بآن مداین فارس و روم و شام است چه پیغمبر ایشان را بشارت داده بود بر کنوز کسری و قیصر در حینی که اصلا قدرت نداشتند بر قتال فارس
و روم و فتح مداین وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ و هست خدای بر همه چیز از فتح مداین و اعطای غنایم و غیر آن قَدِيرًا توانا چه قدرت او ذاتی است پس مختص
بشئی دون شئی نباشد حاصل که میفرماید حق تعالی غنایم دیگر را بشما عطا خواهم کرد بفضل شامل و عنایة کامل چه لطف الهی فراخور حال شما است بجهة
علم او باخلاص و وفا و صدق و صفای شما وَلَوْ قَاتَلَكُمُ و اگر قتال کردندی با شما در حدیبیه الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند از اهل مکه و صلح نکردندی
با بنی اسد و غطفان که اراده قتال مسلمانان داشتند در مدینه مقاتله کردندی با امثال شما لَوَلَّوُا الْأَدْبَارَ هر آینه گردانیدندی پشتها را بعون همت
کرم ندی از شما بجهة یکجهتی ثُمَّ لَا يَجِدُونَ پس نیابندی وَلِيًّا دوستی و کارسازی که حراست ایشان نماید وَلَا نَصِيرًا و نه یاری که نصرت ایشان دهد از آنجا
دانستی بر لوم عزیمت که در مستقبل زمان وجود پیدا کند سُنَّةَ اللَّهِ سنت نهاده است خدای سنت نهادنی در میان شما الَّتِي قَدْ خَلَتْ آنچنان
سنتی که گذشته است مِنْ قَبْلُ پیش از این در میان امتان دیگر یعنی طریقه و عادة قدیمه الهی جاریست در میان امم سابقه و لاحقه که همیشه انبیا و اولیا بر اعدا
او غالب باشند و اهل طاعت منصور و اهل معصیت مخذول کما قال الله تعالی لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي وَلَنْ تَجِدَ و هرگز نیابی لِسُنَّةِ اللَّهِ مر طریقه و عادت خدا
را در نصرت انبیا و اولیا تَبْدِيلًا تغییر دادنی یعنی هیچکس نتواند که طریقه او سبحانه را مبتدل سازد و متغیر گرداند از انس بن مالک روایت است که در
حینی که حضرت رسالت صلعم در حدیبیه نزول فرموده بود هشتاد تن از اهل مکه وقت نماز صبح از جبل تنعیم فرو تاختند تا اصحاب را بقتل رسانند اصحاب
بر ایشان غالب شده همه را بگرفتند و آنگاه پیغمبر ایشان را آزاد کرد تا در حرم قتل واقع نشود و مقاتلان بجال آمد که وَهُوَ الَّذِي و او آنکسی است که از محض
فضل خود كَفَّ أَيْدِيَهُمْ دفع کرد دستهای کفار مکه را عَنْكُمْ از شما وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ و باز داشت دستهای شما را از ایشان بِبَطْنِ مَكَّةَ در وادی مکه یعنی
در حدیبیه مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ پس از آنکه ظفر داد شما را و غالب ساخت عَلَيْهِمْ بر ایشان زیرا از آن هشتاد کس اند وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِمَا
تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از مجادله با کفار در اول بار برای فرمان سید ابرار و برای آنکه دست از ایشان بمنداری بد و منکشید و بجهة تعظیم حرمة حریم حرم
محترم بر حد رکار بَصِيرًا بینا و شما را بر آن جزای نیکو خواهد داد در دنیا و عقبی و نزد بعضی آنست که عکرمة بن ابی جهل با پانصد کس بحدیبیه آمد تا با پیغمبر
مجادله کند آنحضرت خالد بن ولید را با جمعی بفرستاد و ایشان را منهزم ساخته میراندند تا هر یار در حیطان مکه داخل گردانیدند و برگشتند حق تعالی در
عقب این آیه فرمود بعد از آن سبب منع دخول مسلمانان در این سال در مکه بیان کرده فرمود که هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا ایشان آنانند که نگرویدند بخدا و رسول
وَصَدُّوكُمْ و باز داشتند شما را عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از دخول مسجد حرام و طواف کعبه معظمه و احلال از عمره وَالْهَدْيَ و منع کردند آن نوایی که از روی
هدیه برای قربان او منسوب بودند از شتران مَعْكُوفًا در حالتی که باز داشته بودند أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ از آنکه برسد بجای خود یعنی بمکان نحر که مکه است و منحر
که موضع ذبح هدی منی است و هدی که همراه داشتند هفتاد شتر بود که تقلید و اشعار کرده بودند و بحدیبیه آورده بودند و چون از زیارت خانه
کعبه ممنوع شدند هم آنجا نحر کردند از آنجا موقف بر و این لاحقه مفهوم میشود اینست که کفار بسبب آنکه شما را از عمره منع کردند و قربانی شما را نگذاشتند
که بمحل خود رسد مستحق قتال و استیصال اند و لیکن شما را در این سال از قتال با ایشان منع کرده ام بجهة آنکه آسیبی و ضرری رسد بجماعة مؤمنان که در مکه اند وَلَوْلَا
رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ و اگر نبودی مردان ایمان آورنده وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ و زنان مؤمنه گروند در مکه لَمْ تَعْلَمُوهُمْ که ندانید شما ایشان را و بر ایمان
ایشان وقوف ندارید بجهة اختلاط بمشرکان و آن هفتاد و دو مرد بودند و نه زن که کتمان ایمان میکردند از مشرکان و بجهة ضعف و عجز نمیتوانستند که از میان ایشان بیرون
آیند پس اگر نه آن بودی أَنْ تَطَئُوهُمْ که گام مینهادند بر آن مؤمنان و ایشان را در زیر پای میکوفتند و هلاک میکردند در وقت مقاتله با کفار فَتُصِيبَكُمْ پس
میرسید شما را مِنْهُمْ از جهة کشتن ایشان مَعَرَّةٌ مکروهی که آن غم و تاسف شما می بود بر قتل مؤمنان و یا سرزنش اهل کفر بر کشتن شما اهل دین خود را
بِغَيْرِ عِلْمٍ بغیر دانش لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ تا داخل گرداند خدا در رحمة و بخشایش خود مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد از اهالی که اسلام قبول کنند بعد
صلح اهل مکه یا داخل سازد ایشان را در رحمة خود بجهة سالم بودن ایشان از قتل یا در آورد شما را در بخشش خود بجهة سلامتی شما از طعن و عیب
کفار بسبب کشتن اهل اسلام در میان ایشان لَوْ تَزَيَّلُوا اگر جدا بودندی آن مؤمنان از کافران و از یکدیگر متمیز لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه عذاب
میکردیم آنان را که کافر شدند مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا از اهل مکه عذابی دردناک بقتل و سوء غارت پس ما برکة و حرمة مؤمنان در باب عذاب قتل از مکه باز
داشتیم از امام جعفر صادق ع منقولست که امیرالمؤمنین ع را از تفسیر این آیه پرسیدند فرمود که معنی آنست که اگر چنانچه اولادی که در اصلاب کافرانند
و علم ما بایمان ایشان تعلق گرفته از آبای خود متفرق و متمیز بودندی ما ایشان را بعذاب قتل معذب می ساختیم از زهری و عروة بن زبیر و مسور بن

مخزهم منقولست که امیر المؤمنین ع تفصیل و قصهٔ صلح حدیبیه را بدین وجه ایراد نموده اند که سید عالم ص از مدینه بقصد عمره با هفتصد کس از اصحاب
خود روی بمکه نهادند و چون بذو الحلیفه رسید احرام گرفت و شتران را اشعار و تقلید فرمود و از آنجا جاسوسی از بنی خزاعه بمکه فرستاد تا احوال
قریش را استفسار کند و در حینی که آنحضرت بغدیر اشطاط رفت که قریب بکوه عسفان است آن جاسوس آمد گفت که رؤسای قریش چون کعب بن لوی و عامر بن
لوی و غیرهم جمله احابیش را جمع کرده اند تا با شما مقاتله کنند و از دخول مکه و زیارت کعبه معظمه باز دارند رسول با اصحاب بر سبیل مشورت فرمود که
شما را مصلحت چیست بر قتل ایشان و سبی زنان و فرزندان ایشان یا آنکه هرکه با ما در مقام مقاتله در آید با او مجاهده کنیم اصحاب گفتند رای تو
صوابست ما چون که بقتال نیامده ایم بلکه بزیارت خانه کعبه متوجه شده ایم اولی شق ثانی است غرض رسول ص در این مشورت آن بود که تا رای اصحاب
را استخراج کند و اگر نه آنحضرت برای صواب اعلم بود و انگاه با اصحاب گفت که روانه شوید ایشان میرفتند تا بعسفان رسیدند بشیر بن سفیان از مکه می آمد
نزد رسول ص آمد و گفت یا رسول الله قریش یکبار برق پلنگ پوش شده یعنی بدشمنی تو متفق الکلمه شده اند و کمر عداوة تو بر میان بسته اند نخواهند
گذاشت که تو بمکه در آیی و خالد بن ولید با جمعی سپاه که طلیعهٔ لشکر ایشانست بکراع الغمیم نزول کرده اند حضرت فرمود که اگر ایشان را بر من تسلط
بودی مراد ایشان حاصل نشدی بخدا سوگند که اگر با من سلوک بد کنند با ایشان مقاتله کنم تا بتأیید الهی همه را مقهور و مغلوب سازم پس فرمود که کیست از
شما که ما را براهی برد که در آن ایشان نباشند مردی از اسلم گفت من براهی دشوار شما را بایشان رسانم فرمود که سیر را روانه شوید اصحاب روانه شدند
و چون مواضع دشوار را طی کردند و بزمین هموار رسیدند رسول فرمود که بگویید نستغفر الله و نتوب الیه همه اصحاب این کلمه مترنم گشتند حضرت فرمود که این
خطه ایست که بر بنی اسرائیل عرض کردند ایشان قبول نکردند و چون بطلیعهٔ لشکر رسیدند فرمود که ای دست راست بروید پس اصحاب بدست راست میل
کرده میرفتند تا بثنیة المرار رسیدند که مهبط حدیبیه است در آنجا ناقه حضرت رسول ص بر وجهی که مذکور شد بیجهتی و بی سببی فرو خوابید اصحاب
گفتند که گویا این راه عدول نموده با قصاء حدیبیه بر سر چاهی که آب اندک داشت نزول فرمود برکت و میمنت آنحضرت بر طریق مذکور آب چاه بسیار شد بعد
از آن بدیل بن ورقاء خزاعی با جمعی از خزاعه رسیدند و گفتند یا رسول الله کعب بن لوی و عامر بن لوی با عوذ و مطافیل لشکر جمع کرده بقصد آنکه
ترا از مسجد الحرام منع کنند رسول فرمود من بقتال هیچکس نیامده ام بلکه قصد زیارت دارم بخدای که اقدام ایشان باعث وقوع عقوبت و عذاب استیصال
است بر ایشان اگر چنانچه خواهند مصالحه کنیم با ایشان در مدتی معین که نه مرا با ایشان نزاعی باشد و نه ایشان را بمن تعرضی اگر در این مدت قبول اسلام نمایند
فهو المراد و اگر نه بفراغت و امنیت در منزلها قرار گیرند و اگر چنین نکنند بحق خدای که جان من بفرمان اوست که با ایشان مقاتله کنم تا آنکه خدا مرا بر ایشان
ظفر دهد و با نجاز امر الهی باشد بر من جاری شود بدیل گفت من بروم و این کلام را بسمع ایشان رسانم و ببینم که در این باب چه میگویند پس نزد قریش
آمد و این معنی را ادا کرد عروة بن مسعود ثقفی برخاست و بقریش گفت این مرد سخنی میگوید که خیر ما در آنست اگر قبول این امر میکنید فهو المرام و اگر نه مرا با او
نزد محمد ص فرستید تا من نیز سخنی با او بگویم ایشان قبول این امر کرده وی را نزد رسول فرستادند آنحضرت آنچه بدیل گفته بود با او تکرار فرمود عروه گفت
ای محمد بخدای که در پیرامون تو جماعتی می بینم که در حالت حرب ترا فرو گذارند و ترا تنها بگذارند ابو بکر او را دشنام گفت که ما این نوع فعل با رسول ا م
بجای آوریم عروه گفت این چه کس است گفتند ابو بکر بن ابی قحافه گفت بخدای که اگر نه آن بودی که تو پیش از این در حق من نیکویی کرده و من مکافات آن را نرسانیده
ام هر آینه جواب تو میگفتم پس عروه در سخن بپای دست بر روی رسول میرسانید و بمحاسن میکرد مغیرة بن شعبه خودی بر سر کرده و شمشیری حمایل
کرده بر بالای سر او ایستاده هرگاه عروه دست بر روی رسول دراز کردی وی قبضه شمشیر را بر دست او زدی و گفتی دست خود را در پیش خود نگه
دار و ترک بی ادبی کن و اگر نه دست ترا با این شمشیر قطع کنم وی گفت این چه کس است گفتند مغیرة بن شعبه عروه در مقام سرزنش او در آمده گفت
ای مغیره تو آن نیستی که چنانکه کردی در غدر سعی نمودی و این حکایت آن که مغیره در زمان جاهلیت با قومی مصاحبت کرد و اخذ اموال ایشان را اندیشه نمود
و ایشان را بقتل آورد پس نزد رسول آمد و اسلام آورد رسول فرمود که اسلام ترا قبول کردم پس عروه بنیک نظر کرد دید که اصحاب بر آن قدوه
انجا که خدمتکاری در میان ایستاده بودند و آنچه آنحضرت با ایشان امر میکرد بآن مبادرت میکردند و بطریق خادمان و چاکران دست بر سینه و سر در پیش
افکنده و بر پا ایستاده بودند و از غایت خشیت در حین تکلم در روی او نگاه نکردندی و سخن را نرم و آهسته گفتندی و در هر محلی که وضو ساختی
آب وضوی او نگذاشتندی بر زمین بلکه بسبقت گرفته از آن برداشتندی و آن را بجهت تیمن و تبرک بر روی خود مالیدندی چون عروه این نوع تعظیم و یکجهتی ایشان را بدید
باز گشت و گفت ای قوم من ملوک عالم و سلاطین بنی آدم را دیده ام مانند قیصر روم و کسری فارس و نجاشی حبش بخدای که هرگز هیچ پادشاهی ندیدم
که در میان قوم خود مطاع تر از محمد در میان اصحاب است پس آنچه دیده بود از یکجهتی و چاکری و وفاداری ایشان با قریش باز گفت بعد از آن گفت پادشاهی
با این عظمت بر شما عرض صلح میکند قبول آن کنید مردی از کنانه گفت مرا بگذارید که بروم و از کیفیت سلوک اصحاب نسبت با او ملاحظه نمایم گفتند
برو چون بنزدیک رسول رسید فرمود این فلان کس است از آن قوم که تعظیم هدی بجای آرند لبیک گویان باستقبال وی روید و شتران
هدی را هم در پیش ایشان چنین کردند چون آن مرد این حال را بدید گفت سبحان الله چنین قوم را از خانه خدا چگونه منع توان کرد پس باز گشت و ایشان
بصلح ترغیب نمود ایشان حلیس بن علقمه را بفرستادند و او سید احابیش بود رسول او را بدید فرمود این از قومیست متعبد اند هدی را پیش او باز برید
چون هدی را با اشعار و تقلید بدید گفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم باز گشت و این صورت را با قریش باز گفت در عقب آن مکرز بن حفص را بفرستادند
او در حدیبیه نزد رسول آمد چون رسول او را بدید فرمود این مکرز است که بسمت فسق و فجور مشهور است پس بیامد با رسول آغاز سخن کرد در اثنای

مکالمه سهیل بن عمرو در رسید و رسول را گفت کار بر شما آسان شد چه قوم از شما طلب صلح میکنند ایشان البته کوبان هدی را پیش در دند سهیل
گفت من از جانب قریش آمده ام با شما صلح کنم و عهد نامه از شما بستانم پس رسول ص امیر المؤمنین ع را طلبید تا طریق صلح نامه را املا کرد امیر المؤمنین ع بفرموده
سید المرسلین نامه را بر بسم الله الرحمن الرحیم معنون ساخت سهیل گفت ما رحمن را نمی شناسیم و چون این نوشته ایست میان ما و تو پس بباید چیزی
نوشت که ما معرفت آن داشته باشیم پس گفت در عنوان نامه بسمک اللهم بنویس مسلمانان گفتند ما بسم الله را ترک نمیکنیم رسول فرمود یا علی بنویس چنانچه
سهیل میگوید بنویس حضرت امیر عنوان نامه را بآن نام موشح ساخت آنگه رسول فرمود بنویس هذا ما قاضی علیه محمد رسول الله سهیل گفت که اگر میدانستیم
که تو رسول خدائی هرگز این نزاع با تو نمیکردیم و ترا از خانه خدا منع نمیکردیم رسول فرمود من رسول خدایم اگرچه شما مرا تکذیب کنید آنگه گفت
یا امیر المؤمنین امح رسول الله محو کن این کلمه را امیر المؤمنین گفت دستم بمحو کردن اسم تو از نبوة جاری نمی شود پیغمبر صلح نامه را از او بستد و آن را
محو نمود و گفت هذا ما قاضی محمد بن عبد الله حضرت نامه را بآن طریق معنون ساخت و بعد از آن درج نمودند که ده سال میان ایشان محاربه
نباشد و در این مدت هر که از اصحاب رسول بحج و عمره یا بتجارت بمکه آید بر نفس و مال خود ایمن باشد و هر که از قریش بمدینه آید و از آنجا بمصر و شام رود
نیز ایمن بود و هر که در این مدت بی رخصت ایشان نزد مسلمانان آید او را باز دهند و هر که از اسلام نزد ایشان رود باز ندهند این شرط بر مسلمانان
دشوار آمد رسول فرمود از این بحث در گذرید هر که از ما بجانب ایشان رود از رحمت خدای دور است و سزاوار غضب و سخط او و هر که از جانب
ایشان بما آید ما او را بایشان دهیم پس اگر علم الهی بایمان ایشان متعلق است او را بیرون خواهد کرد و از مضیق زندان اهل کفر نجات خواهد داد و
رسول ص
نیز در آن درج کردند که هر که خواهد فی الحال بعقد و عهد ما در آید و هر که خواهد بعقد و عهد ایشان در آید فی الحال بنو خزاعه برخاستند و گفتند ما
در عهد محمدیم و بنو بکر برخاستند و گفتند ما در عهد قریشیم پیغمبر فرمود پس بگذارید تا بطواف خانه خدا رویم سهیل گفت امسال باز گرد و موقوف
کنید و با ما در مکه در نیائید و در سال آینده ما سه روز از مکه بیرون رویم و شما بی سلاح در مکه آئید و این زمان با سلاح سوق هدی کنید تا آنجا
که شما را باز داریم همانجا نحر کنید و باز گردید رسول فرمود هدیها را بیاورید اصحاب هدیها را بیاوردند و ایشان در میان راه هدیها باز داشتند در آن
اثنا ابو جندل بن سهیل بن عمرو از پایین مکه بیامد و خود را میان مسلمانان انداخت پدرش چون او را دید گفت ای محمد این اول چیزیست که با یکدیگر
مصالحه نموده ایم که رد کنی او را رسول فرمود من باین شرط راضی نیستم سهیل گفت بخدا که من با تو هیچ چیز صلح نکنم رسول گفت پس او را با
بده سهیل گفت امان نمیدهم رسول بآن مبالغه کرد سهیل راضی شد پس مکرز گفت ورا امان دادیم ابو جندل گفت ای مسلمانان مرا که مسلمان شده
باشم چگونه نزد مشرکان روم و بچه نوع از دست ایشان رهائی یابم رسول فرمود صبر کن تا خدای فرجی دهد چه ما راضی باین شرط شدیم و خلاف آن
نگوئیم پس صلح نامه را تمام کردند و گواهان از جانبین بر آن ثبت نمودند رسول فرمود هم اینجا نحر کنید و سر تراشید کسی مرتکب آن نشد بار
دیگر اعاده نمود هیچکس بآن اقدام ننمودند پیغمبر در غضب رفت و در خیمه ام سلمه در رفت و عدم اطاعت اصحاب را با وی باز گفت ام سلمه گفت تو ملتفت ایشان
مشو و شتر خود را بکش و سر بتراش رسول از خیمه بیرون آمد و بهیچکس ملتفت نشد و شتر را بدست خود بکشت و سر تراشید مردمان چون چنان دیدند
همه شتران را بکشتند و سر تراشیدند و بعضی بجای حلق تقصیر کردند و از عدم اطاعت امر پیغمبر پشیمان گشتند پس رسول ص فرمود رحم الله المحلقین
گفتند یا رسول الله والمقصرین فرمود رحم الله المحلقین باز گفتند والمقصرین فرمود رحم الله المحلقین والمقصرین گفتند یا رسول الله چرا محلقین را سه بار
رحمت کردی و مقصرین را یکبار فرمود زیرا که مقصرین شک کردند و محلقین شک نکردند بعد از آن چون بمدینه باز آمد با رسول بیعت کردند در حق ایشان
یا ایها الذین امنوا
این نازل شد که اذا جائکم المؤمنات مهاجرات پس رسول بمدینه باز آمد و عتبة بن اسید که ملقب بود بابی بصیر مسلمان شده بود و در دست اهل مکه اسیر بود
چون شنید که پیغمبر معاودت نموده فرار نموده نزد رسول آمد مکیان در حق او نامه نوشتند و بدو مرد از بنی عامر داده نزد رسول فرستادند و طلب
او کردند رسول بنابر شرط مصالحه او را بایشان داد گفت یا رسول الله مرا نزد مشرکین میفرستی فرمود برو و صبر کن که میان ما و میان ایشان
عهدیست که خلاف آن نتوانیم کرد عتبه بالضرورة با آن دو مرد متوجه مکه شد و چون بذو الحلیفه رسیدند بخرما خوردن مشغول شدند تیغ در
نیام یکی از آن دو مرد نهاده بود عتبه گفت این نیک تیغیست رخصت باشد که تماشا کنم گفت روا باشد او تیغ برکشیده بجنبانید و بر یکی زد و بکشت
و دیگری از وی گریخته بمدینه آمد چون رسول او را مشوش الحال دید فرمود ترا چه شده صورت حال باز گفت در حال عتبه با تیغ برهنه نزد رسول آمد و گفت یا
رسول الله خدای تمام کرد عهد ترا چون تو مرا بایشان باز کردی خدای مرا از دست ایشان نجات داد رسول از قول او اعراض کرده عتبه از فحوای
کلام رسول فهمید که بمکه باید رفت از مدینه بیرون آمد و در راه شام بکنار دریا که رهگذار قریش بود فرود آمد و مسلمانان که در مکه بودند خبر
دار شده فرار میکردند و نزد او می آمدند تا هفتاد مرد نزد او جمع شدند و ابو جندل بن سهیل نیز از مکه فرار نموده بایشان ملحق شد پس هر قافله که از
قریش بشام میرفت میکشتند و متعرض او را غارت میکردند قریش بتنگ آمده رسول را شفیع آوردند و باو قرار دادند که هر که از ما بشما آید رد مکنید
پس رسول ایشان را باز خواند حق تعالی قصه مذکور را علی الاجمال با پیغمبر میدهد که اِذْ جَعَلَ الَّذِینَ کَفَرُوا یاد کن ای محمد چون کردانیدند آنانی
که نگرویدند و منکر شدند فِی قُلُوبِهِمُ الْحَمِیَّةَ در دلهای ایشان حمیت را یعنی انگیزی را که دل را گرم و افروخته کرداند از خشم و غضب که از تعصب
و تکبر و عزت ناشی شده باشد حَمِیَّةَ الْجَاهِلِیَّةِ حمیت و غیرت و تعصب زمان جاهلیت را که باعث غضب و خشم ایشان است بجهت آن گفتند که چون
محمد در بدر و احد پدران و برادران و خویشان ما را کشت سوگند بلات و عزی خوردند که او را در منازل خود در نیاوریم با آنکه چون پدران

دیرانداران ما منقاد او نشدند مانند برسالت او ایمان نیاوردیم و چون جاهلیت مرعی داشتند فَأَنزَلَ اللَّهُ پس فرو فرستاد خدای سَكِينَتَهُ طمانینه و آرامش
خود را یعنی آن چیزی را که سبب طمانینه و آرام دل بود از نزد خود انزال فرمود عَلَىٰ رَسُولِهِ بر فرستاده خود وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ و بر گرویدگان با او تا
ترک مقاتله کرده بمصالحه راضی شوند و یاد رحیتی که سهیل عمرو و حویطب عبد العزی و مکرز بن حفص راضی نشدند که عنوان صلح نامه بسم الله الرحمن
الرحیم و محمد رسول الله باشد مؤمنان خواستند که از آن ابا کنند و با ایشان در مقام مقاتله و منازعه در آیند حق تعالی انزال سکینه فرمود در قلوب
ایشان و بجهت آن حلم را شعار خود ساختند و قبول آن نمودند وَأَلْزَمَهُمْ و لازم گردانید یعنی ثابت ساخت مؤمنان را خدای تعالی كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ سخنی که سبب
پرهیزکاری است از عدوان و طغیان و اساس دین و ازان مراد کلمه شهادت است یا بسم الله الرحمن الرحیم که اهل مکه نگذاشتند که در عنوان نامه بنویسند و یا
محمد رسول الله و یا کلمه وفا بعهد و متوی قول و روایت است که از امیر المؤمنین معنی کلمه تقوی پرسیدند فرمود که هی لا اله الا الله والله اکبر وَكَانُوا
و هستند مؤمنان أَحَقَّ بِهَا سزاوارتر بآن از مشرکان وَأَهْلَهَا و اهل آن اولی بدان یعنی ایشانند که استحقاق و اهلیت این کلمه دارند نه غیر ایشان
بلکه احق اند بنزول سکینه وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه چیزی دانا و از آنجمله علم اوست بسواطر ... مؤمنان و لهذا ذم مشرکان
نموده بجهت و مدح مؤمنان بانزال سکینه و لزوم کلمه که قبل از این گذشت که رسول پیش از آنکه بحدیبیه رود در واقعه دید که با اصحاب با امنیت
تمام و جمعیت ما لا کلام در مکه داخل شده و حلق و تقصیر نموده صورت واقعه را با اصحاب باز گفت ایشان شاد گشتند و تصور کردند که تعبیر آن واقعه
امسال بفعل خواهد آمد چون از حدیبیه مراجعت کرد عبدالله بن ابی و عبدالله بن نفیل و رفاعة بن حارث گفتند بخدا سوگند که ما حلق و تقصیر نکردیم
و مسجد الحرام را مشاهده ننمودیم پس چگونه خواب پیغمبر راست باشد حضرت چون این بشنید فرمود که من نگفتم امسال این صورت متحقق شود حق تعالی اینجا
بجهت تصدیق واقعه پیغمبر و وقوع تعبیر آن در آینده این فرستاد که لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ هر آینه راست گردانید خدای تعالی رَسُولَهُ الرُّؤْيَا فرستاده خود را
آنچه دیده بود در خواب او را متحقق ساخت بِالْحَقِّ در حالتی که آن متلبس بود بکردار درست یعنی بغرضی صحیح و حکمتی بلیغ چه در آن ابتلاء بود میان
مؤمن مخلص و میان آنکس که در دل او بیماری نفاق بود و بسبب آن اهل ایمان و نفاق از هم متمیز شدند و با خوابی که مقرون بود براستی نه از اضغاث احلام
لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بخدای سوگند که البته در مسجد الحرام داخل شوید إِن شَاءَ اللَّهُ اگر خواسته باشد خدای تعلیق وعده دخول بمشیت خدای
یا بجهت تعلیم عباد است تا در وعدها خود متادب باداب سنن و سبحانه شده متکلم باین کلمه شوند چنانکه از ابن عباس نقل است که حق تعالی آنچیزی
را که عالم است بوقوع آن معلق ساخت بکلمه ان شاء الله تا بندگان آنچیزی که علم بآن ندارند باین کلمه معلق سازند و جبائی گفته که چون علم خدای تعالی
تعلق گرفته بود بموت و بیماری و غیبت بعضی از ایشان دخول ایشان را مقرون باین کلمه ساخت تا خلف وعده لازم نیاید و بهر تقدیر میفرماید که بمشیت
الهی در مکه در آیید آمِنِينَ در حالتی که ایمن باشید از شر دشمنان مُحَلِّقِينَ تراشندگان رُءُوسَكُمْ سرهای خود را وَمُقَصِّرِينَ و چینندگان موی و
ناخن یعنی بعضی سر تراشید و بعضی ناخن و موی گیرید لَا تَخَافُونَ نترسید از هیچکس یعنی بعد از حلق و تقصیر شما را هیچ خوفی نبود فَعَلِمَ پس داند
خدای مَا لَمْ تَعْلَمُوا آنچه ندانید از حکمت در صلح حدیبیه و تاخیر عمره تا سال دیگر و تقدیم فتح خیبر فَجَعَلَ پس گردانید برای شما یعنی مقرر فرمود
مِن دُونِ ذَٰلِكَ پیش از این یعنی قبل از دخول شما در مسجد الحرام بجهت عمره قضا فَتْحًا قَرِيبًا فتحی نزدیک که فتح خیبر است تا بآن مسرور شوید پیش
از زمان فتح مکه یا مراد بفتح قریب صلح حدیبیه است و روایت کرده اند که چون رسول صلعم در ذی القعده سال ششم از هجرت از دخول مسجد الحرام مصدود
شد و صلح نموده از حدیبیه مراجعت فرمود در سال هفتم از هجرت در همان ماه که مصدود شده بود با اصحاب عمره گرفته بمکه آمد و سه روز در آنجا مکث
فرمود و از ... حضرت رسول صلعم در مکه جعفر بن ابی طالب را بخطبه میمونه عامریه فرستاد که دختر حارث عامری بود و گفت اختیار من با عباس بن عبد
المطلب است در آن وقت خواهر او ام الفضل بنت حارث زوجه او بود جعفر نزد عباس آمد و صورت حال باو تقریر کرد عباس قبول نموده میمونه را
بحباله آنحضرت در آورد و آنحضرت اصحاب را امر کرد تا دوشهای خود را برهنه کنند در وقت طواف تا مشرکان جلادت و چابکی ایشان را ببینند پس اهل
مکه از رجال و نسا و صبیان در طواف ملاحظه حال رسول و اصحاب میکردند و حق تعالی بجهت تاکید وعده فتح بلدان و غلبیت ایشان بر اهالی جمیع مشرکان
فرمود که هُوَ الَّذِي او آنکسی است که أَرْسَلَ رَسُولَهُ فرستاد رسول خود را که محمد است بِالْهُدَىٰ بچیزی که هدایت کننده خلق است از حجج واضحه و
معجزات ظاهره وَدِينِ الْحَقِّ و بکیش درست و راست که اسلام است لِيُظْهِرَهُ تا غالب گرداند دین اسلام را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه دینها چه دین اسلام
ادیان لا حقه را منسوخ ساخت و ملتهای باطله را برانداخت و لهذا هیچ ملتی نیست الا که مسلمانان بر ایشان غالب و قاهر نشدند و از امام جعفر صادق ع مرویست
که تاویل این هنوز بفعل نیامده و در حین ظهور حضرت صاحب الزمان ع بظهور خواهد رسید زیرا که در آن زمان غیر از دین اسلام دین دیگر نخواهد
ماند وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا و کافی و بسنده است خدای در حالتی که گواه است بر آنچه وعده داده از غلبیت دین اسلام یا بر نبوت پیغمبر خود با اظهار معجزات
دیگر و کافی است شهادت خدای بر این کفار مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ محمد فرستاده خدا است وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنانکه با او اند از مؤمنان صادق العقیده
و راسخ الایمان أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ سخت دلانند بر اهل کفار رُحَمَاءُ نرم دل و مشفق و مهربان بَيْنَهُمْ میان یکدیگر همچنانکه در جای دیگر میفرماید
خود وام که اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین مرویست که تشدد ایشان نسبت بکفار بر وجهی بود که لباسها از ایشان باک داشتند تا بجامها و بدنها ایشان رسد
و رافت و مهربانی ایشان نسبت باهل اسلام بمثابه بود که چون یکدیگر را میدیدند سلام کردندی و بمصافحه و معانقه یکدیگر مشغول شدندی و شبهه نیست
که لازم جمیع اهل ایمان است که در همه حالی باشند با غیر ملت خود شدید و غلیظ باشند و متعرض ایذا و آزار ایشان و با اهل مذهب خود متعطف

و مغایب بین و صله و امداد و معونت و کفایت و اخلاق حسنه و شیم لینت تَرٰىهُمْ می بینی ای بیننده ایشان را مؤمنان صادق الاعتقاد رُكَّعًا رکوع کنندگان
سُجَّدًا سجده نمایندگان بجهت اشتغال ایشان بنماز در اکثر اوقات و می بینی ایشان را که پیوسته يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللّٰهِ می طلبند افزونی مرتبه قرب بادی
ثواب را از حق تعالی وَرِضْوَانًا و خوشنودی او را در جمیع حالات مراد آنست که طاعت ایشان را بی قربت است و رضای حضرت عزت بدون شایبه ریا و عجب و سمعه
سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ علامت ایشان در روهای ایشانست یعنی علامت در پیشانی ایشان ظاهر است و هویدا مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ از نشان سجده کردن
یعنی از پیشانی که بسجود موسوم است و این مستلزم کثرت سجود ایشانست و آنچه امام زین العابدین ع بذو الثفنات مشهور گشته بجهت همین است زیرا که
بجهت کثرت سجود در جبهه مبارک او ثفنات بهم رسیده بود و لهذا آنحضرت بسجاد نیز معروف شده ابن عباس گفته که مراد بسیما وجه نوری باشد که در روز قیامت
از جبین ایشان لایح گردد بآن علامت بدانند که او از اهل سجود است عطای بن رباح گفته که مراد آنستکه روهای ایشان در قیامت سفید و درخشان باشد
و از شهر بن حوشب نقل است که محل سجده اهل ایمان در عرصات چون ماه شب چهارده باشد و از عکرمه و سعید بن جبیر و ابی العالیه نقل است که اثر سجده
خاکی است که بر پیشانی ایشان باشد بجهت سجده کردن بر تراب نه بر حوت و ثیاب و بروایت ضحاک اثر سجود زردی رنگ و لاغری است از خشیت خدا و از حسن نقل
است که معنی آنست که از کثرت سجود و طاعت هرگاه ایشان را بر بینی گمان بری که بیمارند و حال آنکه بیمار نباشند و از سفیان ثوری مرویست که مراد نماز شب است چه
کثرت نماز شب مثمر نور رویست که بر روی لایح گردد کما قال النبی صلعم من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار و در حدیث آمده است که در روز قیامت حق تعالی
با دوزخ خطاب کند که ای آتش بخور سار و بسوزان هر جا که خواهی اما نزدیک موضع سجده مشو عطای خراسانی روایت کند که هر که نمازهای پنجگانه را بپای
دارد داخلست در سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ذٰلِكَ این وصف عظیم ایشان که مذکور شد مَثَلُهُمْ صفت ایشانست فِي التَّوْرَاةِ در کتاب موسی ع
وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ و صفت ایشانست در کتاب عیسی یعنی مؤمنان در این دو کتاب بصفت عجیبه مذکور باشند فَآزَرَهُ پس معاونت دهد و قوی و ستبر
گرداند فَاسْتَغْلَظَ پس ستبر و غلیظ شود فَاسْتَوٰى عَلٰى سُوقِهِ پس راست بایستد بر ساقها و اصول خود یعنی آن گیاه ضعیف و نحیف بتدریج نشو و
نما یابد و در آخر بر وجهی قوی گردد که يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ بشگفت در مزارعان را بجهت قوت و سطبری و خوشی این مثل برای حال حضرت رسالت است
و اصحاب او یعنی همچنانکه دانه مزروع در بدایت حال شاخهای ضعیف از او پیدا شود و بتدریج تربیت یابد تا که قوی و جسیم می شود و سبب تعجب زارعان
گردد حضرت رسالت و اصحاب نیز در بدایت حال در نهایت بیخانمانی و ضعف حال بودند و بعد از آن بر سبیل تدریج قوت میگرفتند تا که قوت تمام پیدا
کردند بر جمیع عالمیان فایق آمدند و سبب تعجب مردمان شدند و بازرع آنحضرت است که در بدایت اسلام بی یار و معاون بود و شطاه اصحاب او که دست
او را قوی کردند یعنی همچنانکه زرع در اول دقیق و رقیق است و بتدریج غلیظ می شود و شاخها او را متلاحق می شود و بحیثیتی میگردد که مزارعان
از قوت و کثرت او تعجب کردند و بهره میبرند حقتعالی برای اهل ایمان و دین اسلام این تشبیه فرموده لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ تا بخشم آورد بایشان یعنی بقوت
و کثرت ایشان کافران را وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا وعده کرد خدای آنانرا که گرویده اند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته
مِنْهُمْ از ایشان یعنی آنانکه سمت ثبات یافته اند مَغْفِرَةً آمرزش گناهان وَأَجْرًا عَظِيمًا و مزدی بزرگ و بی پایان غرض از ذکر این وعده برای مؤمنانست
که در اعمال صالحه بیشتر رغبت کنند خصوصا در جهاد که رکن اسلام است و سبب مقهوریت اهل کفر که مستلزم غلبیت و قوت اسلام است سُورَةُ الْحُجُرَاتِ
ثَمَانَ عَشْرَةَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ ابی بن کعب از پیغمبر خدا صلعم روایت کرده که هر که سورة الحجرات را تلاوت کند حقتعالی بعدد هر مطیعی و عاصی ده حسنه برای او بنویسد
حسین بن علا از ابو عبدالله ع روایت کرده که هر که این سوره را در هر شب یا در هر روز بخواند از جمله زوار سید ابرار باشد و جهت ارتباط این سوره بسوره
فتح ذکر احوال حضرت رسالتست و آنچه مختص است باو از اجلال و اعظام در اختتام سورۀ فتح و افتتاح این سوره از جابر بن عبدالله انصاری و حسن بصری
منقولست که گروهی از اصحاب سید ابرار در روز عید اضحی ذبح اضحیه بر صلوة مقدم ساختند آنحضرت بعد از فراغ از نماز عید ایشان را باستیناف ذبح امر
فرمود و مقارن آن حال جبرئیل ع این آورد که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید بخدا و رسول
تصدیق نموده اید لَا تُقَدِّمُوا پیش مدارید هیچ امری از امور را بَيْنَ يَدَيِ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ نزد خدا و رسول او یعنی هیچ کاری مرتکب مشوید از
اوامر و نواهی الا بعد از آنکه حکم خدا و رسول بآن تعلق گیرد پس باید که عمل شما یا بوحی منزل باشد یا باقتدای رسول خدا و از ابن عباس نقل است که مراد
نهی صحابه است از تکلم پیش از آنکه حضرت رسالت ابتدا بکلام کند پس حقیقت معنی آنستکه ای مردمان هرگاه در مجلس رسول نشسته باشید و از مسئله
سؤال کنند شما سبقت مکنید بجواب آن و ساکت شوید تا بگشاید و گویند مراد نهی است در تقدم مشی بر آنحضرت یعنی سبقت منمایید در مشی بر
پیغمبر بلکه طریق متابعت او را اختیار کنید و زجاج گفته که تقدم مجوئید بطاعت پیش از وقتی که امر الهی و از آنحضرت رسالتپناه بآن تعلق گیرد پس
جایز نباشد تقدیم صلوة و صوم و حج پیش از وقت آن و سدی و کلبی نقل کرده اند که معنی آنستکه سبقت مجوئید بهیچ فعل و قولی تا آنکه خدا و رسول
بآن امر نماید از مسروق ماثور است که در روز شک نزد ام سلمه رفتم خادم مرا امر کرد با حضار شربتی عسل من گفتم که روزه ام حقتعالی این آیه فرستاده و
منع روزه فرموده در روز شک بنیت رمضان عبدالله زبیر گفته که جمعی از بنو تمیم نزدیک رسول آمدند ابوبکر گفت یا رسول الله قعقاع بن معبد را
بر ایشان امیر کن عمر خطاب گفت اقرع بن حابس را بر ایشان حاکم ساز و قعقاع را واگذار ابوبکر گفت تو در این کار غیر از خلاف من نخواستی و گفت چنین است
که تو میگوئی بلکه بجهت آن گفتم که اقرع ادب یافته تر از قعقاع میداند پس آوازه در میان ایشان بلند شد حقتعالی این آیه را با آیه دیگر ارسال فرمود
و بعضی دیگر گفته اند که رسول صلعم سریه که بیست و هفت کس بودند بتهامه فرستاد و بنو عامر بر ایشان غالب شده همه را بکشتند مگر سه کس که فرار کرده دو

بمدینه فرستادند و در حوالی مدینه بدو کس رسیدند که از بنی سلیم بودند ملاقات کردند بتصور آنکه ایشان از بنی عامرند بقتل رسانیدند و رخوت
ایشان را غارت کردند و نزد رسول آمده صورت حال اعلام کردند رسول اکرم فرمود بد عملی بود که کردید ایشان از بنی سلیم بودند نه از بنی عامر و رخوتی که
پوشیده بودند من با ایشان عطا کردم پس بهتر ایشان را بوارث ایشان داد و این آیه نازل شد که برای خود مرتکب هیچ عملی مشوید بلکه در همه احوال اقتدا
بحکم خدا و رسول کنید و شبهه نیست که اولی حمل آیه است بر عموم خود زیرا که هر چیزی که خلاف امر خدا و رسول است منهی عنه است پس اصل باید
در تحت لا تقدموا بین یدی الله و رسوله وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در تقدیم جمیع اقوال و افعال بحکم او اِنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ بدرستی که خدا شنواست
همه اقوال شما را عَلِیمٌ داناست بجمیع افعال شما و شما را بان جزا خواهد داد و روایت کرده اند که عطارد بن حاجب زراره تمیمی با بعضی از اشراف خود اقرع بن
حابس و زبرقان بن بدر و عمرو بن الاهتم و قیس بن عاصم با جمعی بمسجد پیغمبر آمدند و از پس حجرات طاهره باواز بلند ندا کردند که یا محمد بیرون آی از حجره که
مدحت ما زینت است و مذمت ما شنعت و قباحت آنحضرت از رفعت صوت ایشان متاذی شده بیرون آمد و فرمود که خداست که مدحت او زینت است و ذم
او شین ایشان گفتند که آمده ایم تا با تو مفاخرت کنیم پس رخصت ده تا شعرا و خطبا زبان بمفاخرت ما بگشایند حضرت رخصت ایشان داد عطارد بن
حاجب برخواست و باین مضمون گفت شکر و سپاس مر خدای را که ما را ملوک زمین کرده اند و سحاب فضل و مرحمت را بر سر ما ریزان ساخت و مال
بسیار بما انعام فرمود تا بان احسان میکنیم و اهل احتیاج را بان محفوظ میسازیم و ما را عزیزترین اهل مشرق کرده اند و مردمان ما را بیشتر و حسب و نسب
ما را افزونتر کرده اند پس کیست که مثل ما باشد در میان مردمان و کیست که با ما در صدد مفاخرت در آید و این صفات و نعوتی که در ماست از برای
خود تعداد نماید بعد از آن گفت اگر خواهیم کلام در باب مفاخرت بسر حد اطناب میکشیم ولیکن شرم داریم از بسیار کردن کلام و چون سخن باتمام رسانید
بنشست پس حضرت رسالت ثابت بن قیس بن شماس فرمود که برخیز و جواب عطارد بده ثابت برخواست و خطبه باین مضمون آغاز کرد که حمد مر خدای راکه
آسمان و زمین را خلق فرمود در حالتی که امر او در جمیع ملکوت جاری بود و دانش او بکرسی او که زیر عرش است رسیده و اسماها ساری و هیچ چیز یافت
نمیشود مگر که از خوان فضل و احسان اوست و از جمله افضال او آنست که ما را ملوک روی زمین کرده اند و از همه خلق برگزید که نسب و بزرگتر است و
سخن او راست تر و حسب او افزونتر بعد از آن کتاب را بر او انزال فرمود و او را بر خلق خود امین ساخت پس او برگزیده خداست بر جمیع خلقان و بعد از
آنکه خلعت رسالت نامزد او شد مردمان را بدین ایمان خواند و مهاجران که اصل و بودند با و ایمان آوردند اکنون احسان او از همه بیشتر است پس
اول فرقه که اجابت قول او کرد و استجابت امر الهی نمود ما بودیم پس ما انصار او و مصاحب وییم با همه مردمان مقاتله میکنیم تا همه ایمان آورند
پس هر که بخدا و رسول ایمان آورد مال و خون او محفوظ ماند و هر که قبول نکند همیشه با او مجاهده میکنیم در راه خدا و کشتن او بر ما آسانست و
من از برای جمیع مؤمنین و مؤمنات استغفار میکنیم والسلام والاکرام بعد از ان زبرقان شاعر خواست شعری چند بخواند و حسان بن ثابت در صدد
جواب او در آمده بشعر خواندن مترنم شد و چون از شعر فارغ شد اقرع گفت خطیب این مرد اخطب و افضل از خطیب ماست و شاعر او از شاعر ما بهتر است
و آوازهای ایشان از آوازهای ما بلندتر بعد از فراغ این کلمه گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله مردمان چون دیدند که
اقرع ایمان آورد ایشان نیز بشرف اسلام مشرف شدند و حضرت رسالت همه را صله و خلعت داد بعد از ان حقتعالی بجهت تعلیم مراسم ادب نهی اصحاب نمود
در وقت خطاب از رفع اصوات که مستلزم اذیت و آزار و کراهت و حفظ حرمت بود نسبت بان قدوه اخیار فرمود یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آنکسانیکه
گرویده اید لَا تَرْفَعُوا اَصْوَاتَکُمْ بلند مکنید آوازهای خود را فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ بالای آواز پیغمبر یعنی در وقت سخن گفتن آواز خود را بلندتر
از آواز پیغمبر مگردانید زیرا که رفع صوت یا بقصد استخفاف است و آن مستلزم کفر است یا عدم ملاحظه ادب و آن متضمن خلاف تعظیم است وَلَا
تَجْهَرُوا لَهُ و آشکارا مسازید مر او را بِالْقَوْلِ بسخن گفتن یعنی باید که آواز آنحضرت از آواز شما ارفع باشد نه بعکس تا رعایت لوازم حسن ادب کرده باشید
و بمنطوق کجهر و تعزیره و توقیره عمل نموده و نزد بعضی مراد آنست که او را بنام و کنیت که محمد و محمود و ابو القاسم است نخوانید بلکه او را بکلمه
که متضمن تبجیل و توقیر او باشد خطاب کنید چون یا نبی الله یا رسول الله یا خیر خلق الله و مؤید این است آنچه ابو حمزه ثمالی از عکرمه نقل کرده
که ابن عباس را پرسیدند از نزول این آیه که جمعی از بنی العنبر که اصحاب سبی ذراری ایشان نموده بودند بمدینه آمدند بقصد فدای ذراری خود در پس
حجرات طاهره آواز دادند که یا محمد اخرج اخرج علینا ای محمد از حجره بیرون آی آنحضرت از عدم ملاحظه ادب ایشان متاذی گشت حقتعالی بجهت تشفی وی این
فرستاد که یا محمد از حجره بیرون آی و ایشان را منع کن که مرا بنام من میخوانند چرا که موجب سوء ادب نسبت بغیر که مستلزم عدم مراعات حرمت نبوت و جلالت قدر
و مرتبه اوست پس باز ایستید از این قول منهی اَنْ تَحْبَطَ اَعْمَالُکُمْ بجهت کراهت بطلان اعمال خود و مراد از بطلان عدم ترتب ثواب است بدان چه بندگی
که موجب تعظیم و توقیر آنحضرت است مثاب میشود بثواب جزیل و ترک آن موجب محرومی از ان ثواب وَاَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ و شما نمیدانید که عملهای شما که
رفع جهر است یا خواندن آنحضرت بنام باطل شده از حیثیت عدم ترتب ثواب و عدم وصول آن بغیر قبول اگر چه ایقاع اعمال بر وجه تعظیم و توقیر حضرت
رسالت می بود مستحق ثواب میشد و لیکن چون بر خلاف آن بظهور رسانید و قصد مراعات ادب نکرد به مستحق عذاب گشت و از ابن عباس
منقولست که این آیه در حق قیس بن شماس نازل شده و او مردی مطروش بود و جهوری الصوت یعنی گوش او گران بود و باواز بلند سخن میکرد
و هر گاه که سخن کردی پیغمبر از آواز او متاذی گشتی و از انس بن مالک روایتست که چون این آیه نازل شد ثابت بر سر راه بنشست و میگریست عاصم بن
عدی منشا از این پرسید گفت این آیه در باب من است و دفع و جهر صوت من نازل گشته و من میترسم که از اهل آتش باشم پس از سر راه برخواست و بجمله که دختر عبدالله

سلود

سلول بود و زوجه او امر کرد که در خانه را قفل کن که مرا عهد کرده ام که تا خدا و رسول از من راضی نشوند از اینجا بیرون نیایم جمیله چنان کرد و او در آن خانه
گریه و تضرع میکرد و عاصم پیغمبر را از این قضیه خبر داد فرمود که او را حاضر کنید عاصم او را از خانه بیرون آورده نزد حضرت آورد ثابت گفت یا رسول الله
من مردی رفیع الصوتم در مجلس شما بعادت خود سخن میکردم میترسم که موجب کراهت خاطر شده باشد اکنون از آن توبه کردم رسول فرمود که راضی نیستی
که در زندگی ستوده باشی و در سبیل شهادت مقتول شوی و بهشت روی ثابت گفت راضی شدم یا حضرت یا رسول الله انس روایت کند که چون در زمانه
رسید ما در حرب مسیلمه کذاب بودیم ثابت دید که مردمان در حرب کاهلی میکنند چهره برین و غضبش در حرکت آمده خود را در میان حرب گاه انداخت و مجادله
میکرد تا شهید شد عبدالله زبیر گوید که اصحاب بعد از این امر با حضرت چنان آهسته سخن گفتندی که رسول تا مکرر استماع قول ایشان نکردی نفهمیدی و نویسنده
و شبهه نیست در آنکه منهی عنه رفع صوتی است که موجب اذیت حضرت رسالت باشد پس شامل رفع صوتی نباشد که در حرب یا در مجادله مانع واقع شود
بقصد ترهیب خصم و لهذا در حرب حنین وقتی که اهل اسلام منهزم شدند بعباس بن عبدالمطلب امر کرد که مردمان را باواز بلند بخوان پس عباس باواز بلند
بخوان پس عباس باواز بلند مردمان را ندا کرد و آن فراریان کرد باز آیند و در روایت آمده که روزی جمعی از کفار بر اهل اسلام هجوم کردند عباس باواز
بلند گفت یا صباحاه همه زنان حامله از هیبت آواز بچه از شکم انداختند و مروی است که روزی باواز بلند سباع را از غنم زجر کرد آن سباع زهره
اش چاک شد و بمرد و در بعضی تفاسیر آمده که چون ثابت از رفع صوت تائب شد حضرت عزت این آیه در حق او فرستاد ان الذین یغضون بدرستی که
آنانکه فرو میخوابانند و نرم میکنند اصواتهم صداها خود را یعنی آهسته میکنند سخن را عند رسول الله نزد رسول خدای بجهت مراعات ادب
و تعظیم و توقیر او اولئک آن گروه متادب الذین امتحن الله آنانند که امتحان کرده است خدای بنیک بیازموده قلوبهم للتقوی دلهای
ایشان را برای پرهیزکاران همچون امتحان طلا که با تش غش آن برود و خالص بماند و گویند مراد از امتحان معرفت او سبحانه است بخلوص نیات ایشان
یعنی شناخت خدای قلوب ایشان را بعبادت و تقوی لهم مغفرة مر ایشانراست آمرزش گناهان که رفع صوت است و غیر آن از خطیئات و اجر عظیم و مزدی
بزرگ و بی پایان بر حفظ اصوات و سایر طاعات و در بعضی تفاسیر آمده که این همه آیه در باره وفد بنی تمیم نازل شد که نزد حضرت رسالت آمده بودند
و عرض کردند که اخرج یا محمد بیرون آی تا مهم اسیران ما را که سریه تو ایشان را در حی بنی العنبر گرفته اند و نزد تو آورده اند تمشیت دهی حضرت از آواز ایشان
بیدار شده و از حجره بیرون آمده ایشان گفتند یا عیال ما را آزاد کن یا فدیه بستان جبرئیل آمد و گفت یکی را از ایشان حاکم ساز میان خود و میان ایشان
حضرت اعور را حکم ساختند و او حکم کرده که نصفی اسیران را فدیه بگیرید و نصفی را آزاد کنید آنحضرت باین طریق عمل نموده فرمود که از اولاد ایشان اسمعیل
هر که علیه السلام در اولاد صاد در شود که موجب کفاره باشد باید که یکی را از ایشان آزاد کنند پس باین وجه سلوک کرده بعضی را آزاد کردند بعضی را فدیه گرفتند
حق تعالی بجهت ترک رسوم ادب نسبت بآن قدوه احباب مذمت کرده فرمود که ان الذین ینادونک بدرستی که آنانکه ندا می کنند ترا من وراء الحجرات
از بیرون حجرات زوجات اکثرهم لا یعقلون بیشتر ایشان عقل ندارند و جاهلند برسوم ادب یعنی بجهت عدم معرفت بقدر و شرف و مرتبه تو و
ترک توقیر و تعظیم تو بمنزله بهایم اند که از فهم و عقل بری اند چه مقتضی عقل آنست که مراعات حسن ادب کنند و رعایت اجلال و تبجیل نمایند خصوصا
نسبت بکسی که منسوب باشد بر تبه رسالت و مزین بخلعت نبوت و باقی تفاصیل این مبحث حواله بمنهج الصادقین است و بعد از نهی از ندای مذکور
میفرماید که ولو انهم صبروا و اگر ایشان یعنی قوم بنی تمیم شکیبائی کردندی بر ترک ندا حتی تخرج تا که بیرون می آمدی الیهم بسوی ایشان لکان هر اینه
صبر کردن و انتظار خروج تو کشیدن خیرا لهم بهتر مر ایشانرا از ندا کردن بجهت مراعات غایت رسوم ادب که مثمر سعادت دنیا و عقبا است چنان باعث
لطف الهی است در باره ایشان باعطاء ایمان و یا سایند ایشانرا بثواب جاودان و نبودند ایشان در زمره عاقلان والله غفور و خدای بسیار
آمرزنده است کسی را که از بی ادبی تائب و نادم شود رحیم بسیار مهربان با اهل ادب و حرمت چه مغفرت و رحمت او واسع است پس هر که او را مضیق نخواهد
ساخت هر کسی که توبه کند از بی ادبی و از آن پشیمان گردد او در آورده اند که حضرت رسالت در سال نهم از هجرت ولید بن عقبة بن ابی معیط را بقبیله
بنی المصطلق فرستاد تا صدقات و اجناس ایشانرا بگیرد و قبل از این میان ولید و ایشان در زمان جاهلیت خونی واقع شده بود و خبر آمدن ولید با ایشان
رسید از سر عداوت قدیم گذشته مجدد طرح محبت انداخته و بجهت تعظیم و توقیر باستقبال وی بیرون آمدند وی بگمان اینکه ایشان بقصد قتل
وی آمده اند معاودت نموده نزد پیغمبر آمد و بعرض رسانید که بنی المصطلق طریق ارتداد پیش گرفتند زکوة ندادند و قصد کشتن من کردند رسول
در خشم شده و عزم قتل ایشان نموده ایشان بیامدند و گفتند نعوذ بالله من غضب الله و غضب رسوله ما میگریزیم بخدا از غضب وی و رسول او بخدا که
از ما تمردی واقع نشده و همه مطیع و فرمانبرداریم و این خبر بعرض ملازمان رسانیده اند خلاف واقع است رسول بقول ایشان اعتماد ننموده فرمود
حکم میان ما و شما از این دو بیرون نیست یا شما باز می ایستید از عصیان و نافرمانی و یا مردی را بشما میفرستم که بمثابه نفس من باشد تا مقاتله کند
با اهل قتال و جدال شما و همه زن داری شما را غارت کند پس دست بدوش امیرالمؤمنین نهاد و فرمود هذا این مرد اینکس است پس خالد ولید
را بهمراه ایشان فرستاد و فرمود که در خفیه تجسس حال ایشان نماید و در کار ایشان احتیاط تمام مرعی دارد تا اقدام ایشان بر توبه واضح شود با ایشان مقاتله
نماید خالد چون نزدیک بلاد ایشان رسید جاسوسی را بتجسس احوال ایشان روانه ساخت جاسوس در وقت نماز عصر بمیان ایشان رسید دید که اذان نماز
می گویند و نماز بجماعت می گذارند و شعار اسلام اقدام می نمایند باز گشت و صورت حال باز گفت وی بنزد ایشان آمد گفتند قبل از این ولید
بیامد و ما بجهت تعظیم باستقبال او بیرون آمدیم ما را بدید مراجعت نمود ندانیم که منشا این چه بود خالد صدقات ایشان را گرفته باز گشت و کیفیت

معاند هم
بن عبدالمطلب
بودی هم

حال بعرض حضرت رسانید این آیه نازل شد که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید إِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ اگر بیاید بشما فاسقی که بیرون
رونده باشد از فرمان خدا بِنَبَإٍ بخبری یعنی بیاورد خبری که موجب تألم خواطر باشد فَتَبَیَّنُوا پس تفحص و تجسس کنید و نیک بپرسید صدق
و کذب آن بنمائید و بمجرد اخبار وی مبادرت بعمل وی مکنید أَنْ تُصِیبُوا بجهت کراهت آنکه برسانید فعل مکروهی را قَوْمًا بگروهی در اموال و انفس
ایشان بِجَهَالَةٍ بنادانی و عدم علم بحال ایشان از ایمان و اطاعت و کفر و معصیت پس بگمان آنکه کافرند و عاصی با ایشان در مقام محاربه و اذیت در آئید
و حال آنکه مؤمنان مطیع بوده باشند اگر چنین کنید فَتُصْبِحُوا پس گردید عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ از آنچه کرده باشید از فعل مکروه با ایشان نَادِمِینَ
پشیمانان که ممکن نباشد تدارک آن یعنی در اول امر که بقول فاسق عمل کنید بی آنکه صدق او بر شما ظاهر گردد و در ثانی الحال خلاف صادر گردد
از آن نادم شوید و همیشه بر آن تأسف خورید و غمگین باشید و هیچ وجه تدارک آن نتوانید کرد وَاعْلَمُوا و بدانید ای مؤمنان أَنَّ فِیکُمْ آنکه در میان
شما است رَسُولَ اللَّهِ فرستاده خدای بتعظیم و اجلال و مقتضی آنستکه کذب کلام ما را یعنی بحضرت او معروض نمائید و دیگر آنکه بخلاف رای او
سخن عرض نمائید یا مرتکب غیر فعل مرضی شوید حق تعالی وی را بر رسول اعلام کند و موجب رسوائی شما شود لَوْ یُطِیعُکُمْ اگر فرمان برد شما را یعنی اگر رسول
خدا بقول و قول شما کند و برای شما عمل نماید فِی کَثِیرٍ مِنَ الْأَمْرِ در بسیاری از کارها لَعَنِتُّمْ هر آینه برنج افتید و هلاک شوید زیرا که اکثر قول
و فعل شما برای هوا و غضب است پس در جمیع امور اطاعت وی کنید تا از مضیق هلاکت دنیوی و اخروی برهید و چون جمعی بکرات از ایشان که
بحلیه تقوی متحلی بودند در این امر جسارت نمیکردند و خود را از آن دور میداشتند از این جهت حق تعالی بر سبیل استدراج منع ایشان فرمود با آنکه
وَلَٰکِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای تعالی حَبَّبَ دوست کرداینده است إِلَیْکُمُ بسوی شما الْإِیمَانَ ایمان را که تصدیق است بخدا و رسول و بجمیع ما جاء به النبی
وَزَیَّنَهُ و آراسته است ایمان را فِی قُلُوبِکُمْ در دلهای شما بسبب ادله واضحه و معجزه باهره وَکَرَّهَ و مکروه گردانیده و دشمن ساخت إِلَیْکُمُ الْکُفْرَ
بسوی شما پوشیدن حق را که آن توحید است و نبوة و سایر ارکان ایمان وَالْفُسُوقَ و بیرون رفتن از طاعت مفروضه و عدم اتیان بان وَالْعِصْیَانَ
و نافرمانی از روی عناد و طغیان و بروایتی منقول از امام جعفر صادق ع مراد بفسق کذب است و از جمله الطاف که باعث رسوخ ایمان است صارف از کفر
و عصیان نصب ادله است و وعده ثواب بر ایمان و طاعات و وعید عقاب بر کفر و معصیت أُولَٰئِکَ آنگروه که مستثنی اند از اهل جنایات بواسطه اتصاف
ایشان بصفات مذکوره هُمُ الرَّاشِدُونَ ایشانند راه یافتگان بطریق صلاح و فلاح و محاسن امور بر وجهی که راسخ اند در آن و تزیین ایمان و تکریه
کفر و عصیان که داده شده است بایشان فَضْلًا مِنَ اللَّهِ بجهت تفضیل است از جانب خدای وَنِعْمَةً و نعمتی و رحمتی از طرف او وَاللَّهُ عَلِیمٌ و خدا دانا
است و بصدق و کذب مخبر و هر یک را بر وفق آن عمل جزا خواهد داد حَکِیمٌ محکم کار در امور بندگان و از جمله امور محکمه او آنستکه بتحقیق اخبار امر نمود
زیرا که اخبار کاذبه موجب انواع فتنه است و سبب اصناف بلا آورده اند که حضرت رسالت ص روزی بر دراز گوشی سوار شده و در مجلسی از مجالس انصار
رسیده توقف فرمود آن دراز گوش بول کرد عبدالله سلول بینی خود را گرفت و گفت بدار این دراز گوش را که عفونت بول او ما را متأذی میسازد عبدالله
رواحه گفت بوی بول حمار که خوشتر از بوی تست و بروایتی دیگر این دراز گوش به از تست و بوی بول او طاهر از بوی تست ابن سلول از این
سخن در غضب شد و سخن بی ادبانه بگفت ابن رواحه نیز در مقابل سخن در میان انداخت و سخن بمیان عم کشید قوم هر دو که اوس و خزرج بودند بتعصب
برخاسته با یکدیگر بمقام مجادله در آمدند و بعضی بعصا و کفش و جمعی بچوب خرما و ضرب دست تعدی گشودند پیغمبر ص چون بتبدیل قضیه مطلع شد مراجعت
فرموده تفرق ایشان فرمود و کار ایشان باصلاح آورد و در این باب نازل شد وَإِنْ طَائِفَتَانِ و اگر دو گروه مِنَ الْمُؤْمِنِینَ از گروندگان اقْتَتَلُوا کارزار
کنند با یکدیگر فَأَصْلِحُوا پس اصلاح کنید بَیْنَهُمَا میان ایشان بنصیحت یعنی این هر دو فرقه را بحکم خدا دعوت نمائید و بروایت قتاده مردی از انصار را در
ذمه انصاری دیگر حقی بود و آن در ادادن مضایقه میکرد بکثرت قوم خود مستظهر شده گفت بخدا که من حق خود را از او بعنف و قهر بستانم آن مرد
گفت بیا تا نزد رسول خدا رویم و او را حکم سازیم گفت من نمی آیم پس در هم افتادند و کار ایشان از دشنام بشمشیر کشید و آیه مذکوره نازل شد که
میان ایشان باصلاح آرید فَإِنْ بَغَتْ پس اگر ستم کند و تعدی نماید إِحْدَاهُمَا یکی از این دو طایفه عَلَى الْأُخْرَىٰ بر طایفه دیگر و بصلح راضی نشود و از
حکم خدا عدول نماید فَقَاتِلُوا الَّتِی پس کارزار کنید با آن گروه دیگر که تَبْغِی افزونی جوید و تعدی نماید بر گروه دیگر حَتَّىٰ تَفِیءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ
تا باز گردد بحکم خدا و اطاعت امر او کند فَإِنْ فَاءَتْ پس اگر باز گردد آن طایفه باغیه براه حق و منقاد امر الهی شوند و ترک مقاتله کنند فَأَصْلِحُوا
بَیْنَهُمَا پس اصلاح کنید میان ایشان بِالْعَدْلِ بسویت یعنی در اصلاح میل بیک طایفه مکنید بلکه رعایت هر دو را مرعی دارید وَأَقْسِطُوا و عدل
کنید در همه کارها إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ بدرستی که خدای دوست میدارد عدل کنندگان را یعنی عواقب امور ایشان را محمود میسازد و احکام
باقی مسائل متفرع بر آن در منهج الصادقین سمت تحریر یافته و بنا بجهت تأکید و مبالغه در مصالحه بین المخاصمین فرمود إِنَّمَا
الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ جز این نیست که مؤمنان برادرانند یکدیگر را در دین و منسوبند باصل واحد که ایمانست پس باید که میان ایشان نفاق و شقاق
نباشد و اگر بر سبیل ندرت خلافی و نزاعی واقع شود فَأَصْلِحُوا بَیْنَ أَخَوَیْکُمْ پس بصلح آرید میان برادران خود بکف ظلم ظالم و اعانت مظلوم و بعد
از امر بصلاح بجهت عزم اصل ایمان باصلاح و عدم تهاون ایشان در آن باب بتخویف ایشان میفرماید در مخالفت امر خود بقوله وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید
از عذاب الهی لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ شاید که شما رحمت کرده شوید یعنی امیدوار باشید برحمت واسعه او بوجه انقیاد که موجب اجر جزیل و ثواب جمیل
است کعب الاحبار از سید الابرار ص روایت کند که مردم آنکه میان مردمان اصلاح کند هیچ مزد کسی است که ... باکفاره زهری از سالم نقل کرده

کرانحضرت

آنحضرت فرموده که مسلمان برادر مسلمانست باید که بروی ظلم نکند و بداند که هر که در حاجت برادر مؤمن اقدام نماید حقتعالی در حاجت وی سعی نماید
و هر که غمی از مسلمانی برادر دور کند حقتعالی کربی از اندوه او را در روز قیامت بفرح مبدل کند و هر که مسلمانی را ستر کند حقتعالی در روز قیامت بدی او را ستر
کند و این حدیث بخاری و مسلم در صحیحین خود آورده اند و از جمله وصایای حضرت رسالت بامیر المؤمنین فرموده این است که یا علی یک میل راه
برو و عیادت بیمار کن و دو میل راه برو و تشییع جنازه نما و سه میل راه برو و اجابت دعوت کن و چهار میل راه برو و زیارت کسی کن که با و دست برادری
گرفته باشی در راه خدا و پنج میل راه برو و اجابت ملهوف کن و شش میل راه برو و نصرت مظلوم کن و بر تست که همیشه باستغفار باشی و در حدیث دیگر واقع
شده که مسلمانان برادران یکدیگرند باید که بر یکدیگر ستم نکنند و بغیبت و عیب یکدیگر مشغول نشوند در خانهای یکدیگر نکوشند و دیگری بوا در خانها
از بالای یکدیگر تا موجب منع هوای همسایه نشود و یکدیگر را ببوی طعام ایذا نرسانند بلکه یکدیگر را بان گوشت محظوظ سازند بعد از ان فرموده که کسی
باشد که باین وصیت کار کند آورده اند که ثابت بن قیس بن شماس هر گاه بمجلس معلی سید انبیا در فوق صحابه او را بجهت گرانی گوش نزدیک رسول جای
دادندی تا کلام حضرت را نیک استماع کند روزی بمسجد آمد در وقتی که مردم یک رکعت نماز صبح گذارده بودند بنماز مشغول شده یک رکعت نماز بگذارد
مردمان از نماز فارغ شده بودند تا وی از نماز فارغ شد ایشان هر یک بجای خود مقر گرفته بودند ثابت بعد از نماز برخواست و پای بر گردن مردمان می نهاد
و میرفت تا بجائی رسید که میان او و پیغمبر یک کس بیش نبود وی را گفت در شو و جای مرا بمن واگذار وی گفت چون بموضع سجده جا یافتی بنشین
وی خشمگین شده در همانجا بنشست چون هوا نیک روشن شد ثابت در ان مرد نیک بنگریست گفت تو کیستی گفت فلان ثابت گفت فلان بن فلانه
واینرا بجهت ان گفت که وی را مادری بود در جاهلیت بزنا و فجور مشهور بود ان مرد از استماع این تعرض خجل شده سر در پیش افکند حقتعالی این آیه فرستاد که
یا أیها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید لا یسخر قوم باید که استهزا نکنند و استخفاف ننمایند گروهی از شما من قوم از گروه دیگر عسی ان یکونوا
شاید که باشند آن گروه استهزا کرده شده کان خیرا منهم بهتر از استهزا کنندگان از حیثیت فقر درجه و مرتبه نزد حضرت عزت چه اکثر مردمان اطلاع
ندارند مگر بر ظاهر احوال و از بواطن امور بیخبرند و بعضی بر آنند که جمعی از بنی تمیم بر درویشان صحابه استهزا میکردند حقتعالی فرمود که استخفاف
گروهی نکنید که در دامان بالباس شما یک باشید شاید که ایشان گروه که در ظاهر حال فقیر اند نزد حقتعالی بهتر باشند از اغنیائی که مرفه الحال باشند و لا نساء
کنند که روزی ام سلمه رض ازاری سفید در میان بسته بود و گوشه ازار در پس پشت فرو گذاشته بر زمین میکشید عایشه زبان بسخریه گشوده و با حفصه
گفت انگوشه ازار که ام سلمه از پس خود میکشد گویا زبان سگ است که از میان دهن بیرون میکند حقتعالی فرمود که و لا نساء و باید که سخریه نکنند
زنان من نساء از زنان دیگر عسی ان یکن شاید که باشند آن زنان سخریه کرده شده کان خیرا منهن بهتر از ایشان نانکه سخریه کنند کانند از حسن بصری
نقل است که اینکلام در حق زنان نازل شده که ام سلمه را بکوتاهی قامت استهزا میکردند و از ابن عباس روایت است که صفیه بنت حیی بن اخطب رض در رسول آمد
و شکایت کرد که زنان تو مرا عیب میگویند یا یهودیه بنت یهودیین ای جهود دختر دو جهود حضرت فرمود که ایشان را بگوی که پدر من هارونست و عم من موسی و
شوهر من محمد رسول الله صلعم حق تعالی این آیه فرستاد که و لا تلمزوا و باید که طعنه نزنید و عیب مکنید انفسکم نفسهای خود را یعنی اهل ملت خود را چه
مؤمنان بمثابه یک نفس اند پس هر که دیگری را عیب کند گویا خود را عیب کرده و اگر غیر ملت باشد طعن و عیب او جایز است و لهذا فقها ما تجویز طعن کرده
اند بر جمیع کفار و مخالفین لعنة الله علیهم اجمعین و لا تنابزوا و باید که بد نخوانند یکدیگر را بالالقاب بلقبهای یعنی بلقبهای زشت یکدیگر را مخوانید
چنانکه یهود و ترسا که مسلمان شده باشند ایشان را گویند یا یهودی یا نصرانی یا مؤمن را گویند یا منافق بئس الاسم الفسوق بد نامی است کسی را
انچه متضمن فسق است یعنی کسی را بیهود و نصرانی و ترسا ملقب ساختن بعد الایمان پس از ایمان آوردن او با بدچیزیست کتساب اسم فسوق بغیبت
کردن اهل ایمان و تلمیز ایشان و در کشاف گفته که اسم مشتق است از سمو بمعنی ارتفاع و علو و حقیقت معنی آنستکه بد است ذکری که مرتفع است مر مؤمن را
انکه بعنوان فسق مذکور شود چه آن موجب انخفاض است پس باید که کسی را بعد از ایمان کافر نخوانند همچنین کسی را که تایب شده فاسق نخوانند و من لم
یتب و هر که توبه نکند از این امور مذموم و نادم نشود فاولئک هم الظالمون پس آن گروه ستمکارانند بجهت وضع عصیان در موضع طاعت و حمل نفس را
در معرض عذاب و عقوبت آنجهان ساختن از عبدالله عباس مرویست که قبل از این هر گاه شخصی معصیتی کردی و از ان تایب شدی مردمان او را بان سرزنش
کردندی و گفتندی تو چنین عملی کردی حقتعالی باز این ایشان را از ان نهی فرمود از حسن بصری نقل است که هر یهودی و نصرانی که بشرف اسلام میرسید مردمان او را
بطریق سابق بلفظ یا یهودی یا نصرانی ندا میکردند حقتعالی باین آیه منع کرده ایشان را از ان منع فرمود و حضرت رسالت فرموده که از جمله حق مؤمن بر برادر مؤمن آنست
که او را نام برد باسمی که دوستترین اسمها باشد نزد او آورده اند که حضرت رسالت در سفر و حضر هر دو درویش بجهت تردد اغنیا نصب کرده بود تا در ما یحتاج
ایشان قیام نمایند و ماکول و ملبوس او برای ایشان باشد سلمان فارسی رض در بعضی اسفار بفرموده سید مختار در خدمت دو کس از اکابر صحابه قیام مینمود روزی
ایشان سلمان را گفتند از برای ما طبخ نمای سلمان بجهت آنکه در شب عبادت کرده خواب بر او غالب شده طعام مهیا نساخت ایشان سلمان را گفتند چرا
برای ما طعامی نساختی گفت خواب بر من غالب شد و بجهت آن در این امر تاخیری واقع شد گفتند نزد رسول رو و برای ما طعامی بیاور و چون سلمان
صورت حال را عرض نمود حضرت فرمود که نزد اسامه بن حبیش [?] و کرو وکیل آنحضرت بود در مصارف حوایج پس سلمان نزد وی آمد و بفرموده رسول از وی طلب طعام
کرد اسامه گفت طعام حاضر نیست وی بازگشت و گفت در سرکار حضرت طعام حاضر نیست ایشان سلمان را بجای دیگر فرستادند تا طعام بیاورد در
سلمان بیامد و گفت انجا نیز طعام نبود ایشان در غیبت سلمان زبان بگشودند و گفتند سلمان اندر چاهی دارد که اگر بچاه سمیحه میرود آب خشک شود

طعامی

پس حضرت سلمان در تجسس افتادند که آیا اسامه را چه مانع شده طعام نداشته یا بخل مانع فرستادن او شده روز دیگر نزد رسول آمدند رسول
فرمود که چیست این سرخی گوشت که در دهانهای شما می‌بینم گفتند یا رسول الله گوشت نخورده‌ایم آنحضرت فرمود گوشت خوردید و میگویم غرض من
گوشت آدمی است چه امروز همه روز گوشت اسامه و سلمان میخوردید من اثر آن را بر لب شما مشاهده میکنم آیه آمد که یا ایها الذین آمنوا ای آنانکه ایمان
آورده‌اید اجتنبوا دور شوید و واگذارید کثیرا من الظن بسیاری از گمان و عیب که آن گمان بد است در حق برادر مؤمن ان بعض الظن بدرستی
مانند که بعضی از گمان اثم گناه است یعنی موجب تفرع اثم است گمانی که در حق اسامه بردید و لا تجسسوا و تجسس مکنید چیزهائی که بر شما مخفی باشد چنانکه
در کار اسامه بدگمان شده مرتکب تجسس آن شدید بدانکه ظن بر چهار قسم است اول مامور به و آن حسن ظن است بخدای و مؤمنان لقوله تعالی لولا
اذ سمعتموه ظن المؤمنون والمؤمنات بانفسهم خیرا و حدیث حسن الظن من الایمان بدین محسن قسم است دویم حرام و آن گمان بد است بخدا و مؤمنان
که موجب اثم است و مثمر عقوبت سیم مندوب و آن غلبه ظن است در امور اجتهادیه چهارم مباح و آن ظن است در امور دنیوی و مهمات معیشتی و در
این صورت بدگمانی موجب سلامتی است و سبب انتظام امور دنیوی و در حدیث آمده که بگذارید آنچه خدا پوشیده است از یعنی بتجسس آن مشغول شوید
و نیز از پیغمبر صلعم روایت که حقتعالی حرام کرده است از مرد مسلمان خون او و عرض او و آنکه گمان بد برند در حق او و ثعلبی در تفسیر خود از ابی قلابه نقل کرده
که عمر بن الخطاب را گفتند که ابی محجن ثقفی در خانه خود نشسته و بخمر خوردن مشغول است عمر برخواست و بخانه او رفت دید که او با مردی نشسته و هیچ
چیزی در میان ایشان نیست ابی محجن گفت بعمر این فعل حرام است که کردی زیرا که حقتعالی از تجسس نهی فرموده و تو مرتکب آن شدی پس عمر منفعل
شده از مجلس برخواست و ترک تجسس کرد و بعد از اجتناب ظن و تجسس رسید بباب غیبت نیز میفرماید که و لا یغتب بعضکم بعضا و باید که
غیبت نکنند بعضی از شما بعضی را یعنی غیبت یکدیگر را به بدی نام مبرید چنانکه در باره سلمان کردید پس در بیان آنکه غیبت بمنزله چیزهاست میفرماید
که ایحب احدکم آیا دوست میدارد یکی از شما ان یاکل آنکه بخورد لحم اخیه میتا گوشت برادر خود را در حالتی که مرده بود آن برادر فکرهتموه
پس بتحقیق کراهت خواهید داشت آن و ممکن نخواهد بود شما را انکار کراهت آن پس همچنانکه شما بسبب کراهه و تنفر طبع از خوردن گوشت برادر مرده
باید که از غیبت نیز باز و حد اجتناب نمائید چه طبع و شرع منکر آنست و اتقوا الله و بترسید از عقوبات الهی بسبب ارتکاب غیبت ان الله
تواب بدرستی که خدای پذیرنده توبه است از جمعی که توبه کنند از غیبت رحیم مهربانست بر آنانکه باز ایستند از آن و غیبت عبارت است از آنکه در غیاب
کسی سخنی گویند که اگر در مواجهه او گویند او را بد آید و از پیغمبر صلعم پرسیدند که ما الغیبة غیبت چیست فرمود آنست که یاد کنی برادر خود را بچیزی
او کاره باشد پس اگر آن چیز در او باشد بتحقیق که غیبت او نموده و اگر در او نیست او را بهتان نموده و نیز فرموده که غیبت مسلمانان مکنید و در پی
عورات و عیبهای ایشان مباشید که هر که در پی عورات برادران مسلمان باشد حقتعالی وی را رسوا سازد و اگرچه در میان منزل خود باشد و نیز از
آنحضرت منقولست که بر شما باد که از غیبت اجتناب نمائید که غیبت سخت‌تر است از زنا زیرا که حقتعالی مرد زانی را بعد از توبه بیامرزد و غیبت کننده
را نیامرزد تا که مغتاب او را حلال کند و در مصابیح القلوب مذکور است که یکی از صلحای امت گوید که روزی بفلان کوه رستا نشسته بودم مردی جوان
بسرعت تمام بر ما بگذشت گفتم این و امثال این وبال مسلمانانند و مشوش خاطر ایشان چون شب در آمد در واقعه دیدم که آن مرد را بر جنازه خوابانیده
نزد من آوردند و کاردی بمن دادند و گفتند بخور گوشت این را گفتم سبحان الله من چندین سالست که حیوانی نخورده‌ام گوشت مرده را چگونه خورم گفتند
نه غیبت او کردی پس چرا گوشت او را نخوری گفتم از آن توبه کردم و تا یکسال بکوه رستا تردد کردم شاید او را ببینم و از او حلالی خواهم بعد از
یکسال او را دیدم و قبل از آنکه سخن کنم گفت توبه کردی گفتم آری گفت برو که ترا بحل کردم مرویست که چون ماعز را بجهت اقرار بزنا سنگسار کردند حضرت
رسالت صلعم از یکی شنید که بدیگری میگفت که ماعز خود را رسوا کرد که گواهی بزنا در حق خود داد تا او را چون سنگسار کردند حضرت پیغمبر صلعم هیچ نگفت پس از
عقب آنحضرت می‌آمدند تا بخری رسیدند که خری مرده آنجا افتاده بود رسول فرمود بایشان که از این خر بخورید گفتند یا رسول الله چگونه گوشت میته
خوریم فرمود که شما غیبت ماعز کردید که از خوردن گوشت میته بدتر است قسم بآنکه او در جویهای بهشت میچرد و نیز از آنحضرت روایت کرده‌اند که فرمود که در
معراج مرا در آسمان بردند جماعتی را دیدم که ناخن و چنگال ایشان از مس و روی بود و بان روی خود میتراشیدند گفتم اینها کیستند گفتند آنانند که در
دنیا گوشت برادران خود میخوردند و غیبت میکردند و عرض ایشان میبردند و مستمع نیز مثل غیبت کننده است همچنانکه امیرالمؤمنین صلعم فرموده که
السامع للغیبة احد المغتابین شنونده غیبت یکی از دو غیبت کننده است از میمون بن شاکر که از جمله تابعین است نقل کرده‌اند که گفت شبی در
خواب بودم شخصی جیفه زنگی نزد من آورد و گفت بخور گفتم مرده را چون بخورم گفت بجهت آنکه غیبت فلان میکردی گفتم بخدا که نام فلان بخیر و شر
نبردم گفت نه استماع غیبت آن میکردی و بان راضی بودی میمون بعد از آن واقعه هیچکس را نگذاشت که در حضور او غیبت کسی کند تا وفات کرد در خبر
است که عیسی اصحاب خود را گفت که اگر باد جامه شما را از اندام شما ببرد چه خواهید کرد گفتند از او خواهیم پوشید گفت
همچنین است بلکه شما از آن جماعتید که اندام را بالاتر برید این گناه است از آنکه کسی غیبت کسی کند منع او نکنند بلکه بدر او کنند و غیبت منحصر
نیست در قول و قول مقصود نیست در صریح بلکه کنایه بدست و سر و چشم و غیر آن نیز از قسم غیبتست گاهی که مفید عیب باشد و همچنین
حکایت از حرکات و سکنات و مشی و امثال آن و بجهت از جمله کنایه است که کسی گوید من در مجلسی از حکام حاضر نمی‌شوم یا مال یتیم نمیخورم و مراد این باشد
که فلان مرتکب این می‌شود و از این قسم است آنکه گوید شکر خدای را که مرا از این فعل منزه ساخته و مقصود او این باشد که فلان این فعل میکند

که متضمن غیبت است و بر همین طریق است که بگوید اگر فلان این فعل منکر را بهتر و نیکوتر میبود و قصد او این بود که تنبیه غیر کند که فلان از عیب او در و چنین
اگر نفس خود را مذمت کند و مقصود او تنبیه مردمان باشد بر سوء عمل غیر حاصل که هرچه غرض او از آن تعرض بعرض غیر باشد و بآن غرض صحیح مقصود نباشد
از قسم غیبت است اما اگر گوید در حق فاسق متظاهر الفسق که فلان این عمل میکند نه غیبت است مانند شخصی که علانیه شرب خمر کند یا ظالمی که
باشکار ظلم کند و امثال آن و همچنین غیبت نیست نصیحت مستشیر را در نکاح یا در معامله یا در مجاورت و غیر آن که متضمن عیبی گوید تا نکس شود که از حال او
استفسار کند همچنانکه گویند فلان مرد بخیل است و یا کثیر النزاع است و بد معامله است و غیبت اهل خلاف و لعن و طعن ایشان کردن مستثنی است
لهذا حضرت امیر المؤمنین علی و امام حسن و امام حسین ع در مجالس ذکر معایب و قطع انساب معاویه و عمرو عاص میکردند چنانکه در نهج البلاغه مذکور است
و فقهای ما میثم را نیز جایز است که ذکر مسائل باطله کنند و شیخ جمهور رحمه الله در بعضی تعلیقات خود آورده که هرکه غیبت کسی کرده باشد و یا استماع
آن نموده و بعد از آن نادم گشته باید که این دعا بخواند اللهم صل علی محمد و آل محمد و اغفر لمن اغتبته و استمعت غیبته چه آن سبب کفاره گناه است
آورده اند که چون رسول صلعم فتح مکه نمود بلال را امر فرمود تا بر بام کعبه معظمه رفت و اذان بگفت جمعی از طلقا در غیبت او افتادند و از آنجمله هشام
قدح در نسب او کرده گفت یا محمد کسی نداد که بانگ نماز را بگوید جز این کلاغ سیاه و عتاب بن اسید گفت الحمد لله که پدرم زنده نیست که این بانگ را بشنود
سهیل بن عمرو گفت اگر خواست خدای باشد این را تغییر دهد و بر طرف سازد ابو سفیان گفت من هیچ نمیگویم چه میترسم که خدای آسمان بان محمد را خبر دهد فی
الحال جبرئیل بیامد و محمد را بان خبر داد حضرت ایشان را طلبیده گفت شما چنین و چنین گفتید ایشان گفتند بلی یا رسول الله و تفصیل این مبحث و بیان آن در
منهج الصادقین مذکور است پس این آیه نازل شد که یا ایها الناس ای گروه مردمان انا خلقناکم بدرستیکه ما آفریدیم شما را من ذکر و انثی
از مرد و زن که آدم و حواست چون همه از یک مادر و پدر زاده اید پس هیچ وجه ندارد که بسبب آن در نسب خود فخر کنید و در نسب یکدیگر طعن زنید و عیب
کنید و غرض از تفرق قبایل و تشعب شعوب اختلاف بطون تفاخر نیست بلکه بجهت تعارف و امتیاز است همچنانکه حقتعالی میفرماید و جعلناکم شعوبا و مباهات
و گردانیدیم شما را شعبها یعنی جماعت متفرقه و فرق عظیمه که منسوب باصل واحد باشید و قبائل و قبیلها که منسوب بشعوبند لتعارفوا تا بشناسید
یکدیگر را بنسب و قبیله و بسبب آن از هم جدا گردید و ظاهر است که دو شخص که یک نام داشته باشند باختلاف قبیله و شعوب یکدیگر متمیز می شوند چون زید تمیمی
از زید قرشی ممتاز است و اگر امتیاز در میان شما نباشد معاملات که سبب انتظام امور است متعذر گردد و از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که
شعوب جماعتی اند که ایشان را نسبت ببلاد دهند و قبایل کسانی اند که ایشان را منتسب بآبا سازند حاصل که مقصود از وضع شعوب و قبائل تفاخر بنسب آبا
و اجداد و دعوی تفاوت و تفاضل در آن نیست بلکه فی الحقیقه خصلتی که موجب تفضیل است بر غیر و سبب شرافت و کرامت نزد حضرت عزت از حیثیت کثرت
تقوی و رفعت منزلت اجتناب نمودن است از منهیات و ارتکاب نمودن بمامورات چنانکه میفرماید ان اکرمکم عند الله بدرستی که گرامی ترین شما نزدیک
خدای اتقیکم پرهیزکارترین شماست پس هرکرا تقوی بیشتر قرب او نزد خدا بیشتر و فضل او تمام افزونتر و کلمه شریفه الشرف بالفضل و الادب لا بالاصل
و النسب که از کلمات متبرکه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه است که شعار بر این کریمه ان اکرمکم عند الله اتقیکم ان الله علیم بدرستی که خدای
داناست باصل و نسب شما خبیر آگاه از علم و ادب شما و میتواند بود که مراد از این تقریر چنین باشد که مانع اغتیاب است و مؤید این است آنکه
از عبد الله عباس نقل است که در حق ثابت بن قیس مذکور است که او روی تعریض تعرض کرده و نفرین نمود و گفت که تو پسر فلانی رسول فرمود که کیست
که نام فلانی میبرد ثابت برخاست و گفت منم یا رسول الله فرمود که در روی این مردم نظر کن که چون نگاه کرد گفت چه دیدی گفت قومی مختلف الالوان بعضی
سیاه و برخی سفید و گروهی سرخ و جمعی زرد فرمود تو را هیچ بر ایشان تفضیل نیست مگر بپرهیزکاری و تدین بدین اسلام پس آیه مذکوره نازل شد و اینه
است که روزی رسول ص در بازار مدینه میگذشت غلامی سیاه را دید که میفروختند و او میگفت که هرکه مرا بخرد باید که با این شرط بخرد که مرا منع نکند
از گزاردن نماز پنجگانه در پیش رسول خدا مردی او را با این شرط بخرید و رسول در وقت نماز غلام را میدید که حاضر و اقتدا میکرد و بعد چند برآمد
آن غلام پیدا نشد احوال او را پرسید گفتند یا رسول الله تب دارد حضرت برخاست بعیادت وی رفت و بعد از سه روز دیگر احوال پرسید گفتند مولای او گفت
که وفات نمود رسول بنفس نفیس خود متولی تکفین و تغسیل وی شد مهاجر و انصار از این تعجب نمودند حقتعالی آیه مذکوره را فرستاد تا بدانند که
نسب را اثری نیست بلکه فضیلت و کرامت و شرافت بتقوی و پرهیزکاریست و از امام زین العابدین ع منقولست که دوزخ مخلوق نشده مگر برای کسی که نافرمانی
کند خدا را و در طریقه عصیان سلوک نماید اگرچه آنکس سید قرشی نسب باشد و بهشت خلق نشده مگر برای آنکه فرمان الهی برد و گرانبها او در میان
بند را اگرچه آنکس غلام حبشی باشد و از حضرت رسالت ص منقولست که هرکه خواهد که گرامی ترین مردمان باشد باید که از خدای تع بترسد و طریقه پرهیز
کاری را پیش گیرد و از ابن عباس نقل است که بزرگواری دنیا بغناست و بزرگواری آخرت بتقوی و نیز فرموده که خدای تع روز قیامت خطاب کند بر بندگان
که امر کردم شما را پس ضایع ساختید آنچه عهد کرده بودم با شما و بعمل نیاوردید و بلند کردانیدید نسبهای خود را امروز بلند سازم نسب خود را و
پست کردانم نسبهای شما را پس کجااند پرهیزکاران تا ایشان را امروز بلند و درجات ایشان رفیع سازم بدرستیکه گرامی ترین شما نزد من پرهیزکارترین شماست و در حدیث است که شخصی
از عیسی علیه السلام پرسید که کدام مردمان افضلند عیسی دو قبضه خاک برداشت فرمود که هیچ کدام از این دو قبضه بر یکدیگر راجح نیستند بلکه همه
مساوی هم اند مردمان نیز چنین که همه از خاک مخلوق شده اند در اصل خلقت بر یکدیگر راجح نیستند پس اکرم ایشان اتقی ایشان است و در معالم التنزیل
مذکور است که حضرت رسالت فرمود که حقتعالی همه مردمان را بدو قسم ساخت و مرا داخل قسمی گردانید که بهتر باشند کقوله تعالی و اصحاب الیمین

ما اصحاب الیمین و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال پس من از اصحاب الیمینم بعد از آن این هر دو قسم را بسه قسم کرد و مرا بهترین این سه قسم کرد اینست که بهتر باشد
و ذلک قوله تعالی فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة و السابقون السابقون پس من از سابقانم و بهترین سابقانم و بعد از آن این سه قسم را قبایل ساخت و
مرا در بهترین قبیله خلق فرمود که و جعلناکم شعوبا و قبائل پس من اتقی ولد آدم و اکرم ایشانم نزد خدای تعالی و من این سخن را از روی فخر نمیگویم
بر وجه افتخار پس آن قبایل را شعوب کرد و مرا در بهترین بیت وضع فرمود و قال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا پس من و اهل
من مطهریم از جمیع ذنوب آورده اند که جمعی کثیر از بنی اسد در سال قحط با جمعی از ذراری و اثقال و احمال نزد پیغمبر آمدند و اظهار کلمه اسلام کردند و
در باطن ایمان نداشتند و جاحد رسالت بودند و بجهت ایشان مدینه بر ایشان تنگ گشت پس در مساجد و مقابر مسلمانان فرود آمدند و کوچهها
را بعذرات ملوث کردند و نرخها را گران کردند و صبح و شام نزد حضرت می آمدند و میگفتند عرب تنها نزد تو آمدند و بر پشت شتران نشسته با اولاد و
اتباع و خدم و حشم و ما آمدیم با جمیع اهل و عیال و اسباب و اساس خانه پس ما را چیزی بده تا صرف خود و عیال خود نمائیم حقتعالی این آیه فرستاد قالت
الاعراب گفتند اهل بادیه از بنی اسد که آمنا ایمان آوردیم بخدا و رسول گرویدیم قل بگو ای محمد بایشان که لم تؤمنوا ایمان نیاورده اید زیرا
که ایمان عبارتست از اقرار بزبان و تصدیق بجنان و شما را اقرار هست اما تصدیق نیست منت نهادن شما بر پیغمبر در ایمان آوردن و ترک قتال
نمودن مشعر است بر عدم ایمان شما پس دعوی ایمان مکنید و لکن قولوا اسلمنا و لیکن بگوئید که اسلام آورده ایم که عبارتست از داخل شدن
در اسلام و اظهار شهادت و انقیاد حکم چه غرض شما از دعوی ایمان انقیاد است از ترس قتل و سبی و لما یدخل الایمان فی قلوبکم و هنوز نیامده
است ایمان در دلهای شما بدانکه ایمان اخص است از اسلام زیرا که ایمان تصدیق است بجنان با اقرار بزبان و اسلام اعم است که بان تصدیق جنانی باشد
یا نه پس هر مؤمن مسلمانست اما هر مسلمانی مؤمن نباشد و مراد از قول ان الدین عند الله الاسلام اسلامی است که مقارن تصدیق بود و در حدیث
نبوی واقع شده که الاسلام علانیة و الایمان فی القلب چون ثواب متفرع بر ایمان است و بمجرد دعوی اسلام بدون تصدیق آن متمم ثواب نیست از
اینجهت بنی اسد خطاب میکند که و ان تطیعوا الله و اگر فرمان برید خدای را جل جلاله و رسوله و فرستاده او را ظاهرا و باطنا یعنی از نفاق توبه
کنید و بخلوص نیت اعتقاد ایمان آورید و بمقتضای آن عمل نمائید لا یلتکم کم نگرداند خدای من اعمالکم از ثواب کردارهای شما شیئا چیزی بلکه مزد کار را
تمام و کمال بشما رساند ان الله غفور بدرستیکه خدای آمرزنده است گناهان کسی را که وی را مطیع باشد رحیم مهربان بتوفیه مثوبات و اجور مطیعان
از سدی منقولست که این در شان اعراب مزینه و جهینه و اشجع و اسلم و غفار آمد که اظهار ایمان کردند تا از خون و مال ایمن شوند رسول ایشان را بجهاد
ترغیب کرد ایشان از آن متقاعد شدند حقتعالی فرمود که اعراب دعوی ایمان میکنند و فی الحقیقه ایمان ندارند پس ای محمد بگو بایشان که شما دعوی اسلام
کنید نه ایمان چه ایمان در قلوب شما داخل نشده اگر فی الحقیقه ایمان می داشتید از حرب اعدا متقاعد نمیشدید و مؤید این است که در تحقیق ایمان می
فرماید که انما المؤمنون جز این نیست که گروندگان از روی حقیقت الذین آمنوا آنانند که ایمان آوردند بالله و رسوله بخدا و رسول او و بخلوص
جنان تصدیق نمودند ثم لم یرتابوا پس شک نکردند بدل بعد از اقرار بزبان و جاهدوا و جهاد کردند باموالهم بمالهای خود یعنی بر اهل غزا
انفاق کردند یا برای ایشان و خود اسلحه حرب خریدند و انفسهم و بنفسهای خود یعنی مرتکب قتال اهل حرب شدند فی سبیل الله در راه خدا و طلب
رضای او اولئک آن گروه مؤمنان مجاهد هم الصادقون ایشانند راستگویان در ادعای ایمان نه اعراب مذکوره که بجهت خوف شمشیر یا طمع صدقه
دعوی ایمان کرده اند آورده اند که چون این آیه نازل شد اعراب سوگند خوردند که در این قول دل ما مطابق زبانست و سر ما موافق علانیه یعنی مؤمنان
صادق العقیده ایم حقتعالی بجهت رد قول و توبیخ ایشان این فرستاد که قل بگو ای محمد جماعت اعراب که دعوی غیر واقع میکنند اتعلمون الله آیا می آموزید خدای
را یعنی خبر میدهید او را بدینکم بکیش خود و میخواهید که او را معلوم سازید و الله یعلم و حال آنکه خدای میداند ما فی السموات آنچه در
آسمانهاست از مکونات علویه و ما فی الارض و آنچه در زمین است از حادثات سفلیه و الله بکل شیء و خدای بهمه چیزها علیم داناست هیچ چیز
بر او مخفی نیست پس محتاج اعلام و اخبار شما نباشد و قبل از این گذشت که اعراب مذکوره در دعوی ایمان مذکوره منتی عظیم بر پیغمبر مینهادند که
آنکه اکثر اعراب با تو قتال و جدال کردند و ما بدون محاربه و مقاتله بتو ایمان آوردیم حقتعالی فرمود که یمنون علیک منت مینهند بر تو ان اسلموا
بانکه اسلام آوردند و قبول آن کرده اند قل لا تمنوا علی بگو منت منهید بر من اسلامکم باسلام خود بل الله بلکه خدای یمن علیکم منت
مینهد بر شما ان هداکم بانکه راه راست نموده است شما را للایمان برای ایمان بنصب ادله و ارسال رسل ان کنتم صادقین اگر هستید راست
گویان در دعوی ایمان ان الله یعلم بدرستیکه خدای میداند غیب السموات و الارض آنچه پوشیده است در آسمانها و زمینها و الله
بصیر و خدای بیناست بما تعملون بانچه شما میکنید از اظهار ایمان و ابطال کفر و سایر اسرار و اعلان شما سوره ق خمس و اربعون آیة
و هی مکیة از ابی بن کعب روایت است که حضرت رسالت فرمود که قاری این سوره را سکرات موت آسان بود و قبر بروی تنگ نگردد و روزی
بروی فراخ شود و ابو حمزه ثمالی از امام محمد باقر نقل کرده که هر که این سوره را در فرایض و نوافل مداومت نماید حقتعالی روزی بروی فراخ گرداند
و در آخرة نامه اعمال او را بدست راست وی دهند بدانکه چون حقتعالی اختتام سوره حجرات نمود بذکر ایمان و شرایط آن افتتاح این سوره فرمود بذکر
البعث که واجب است ایمان بان و در دادن از قرآن و ادله واضحه بر توحید حق فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم ق علم الهدی قدس سره
فرموده که این حروف مقطعه در اوایل سوره بجهت امتیاز منثور است از منظوم در اول کلام چه سامع بمجرد استماع این حروف استدلال میکند بر آنکه

کلامی که بعد از وی اید نثرا ست نه نظم این اول این حروف بعضی علما را اختلافست ابن عباس فرموده که اسمی است از اسمای الهی و نزد بعضی یکی مفتاح هر
اسمی است از اسما حسنی که در اول ان قاف باشد چون قادر و قدیر و قهار و قابض و قیوم و قوی و قریب نزد جماعتی اشاره است بقران یا اسما بکلمه
قف یعنی بایست یا محمد بر عمل کردن بانچه مامور می شوی یا اشاره است بالله القایم بالقسط یا اسم کوهی است که حقتعالی بان قسم یاد فرموده و کوه محیط بکره
زمین که حقتعالی ان را از زمرد افریده و کنارهای اسمان بر انست و سبزی اسمان از عکس ان و این قول از ضحاک منقولست و وهب منبه روایت است که
ذی القرنین بکوه قاف رسید در پیرامون ان کوهها کوچک دید از موکلان پرسید که این چه کوهست گفتند کوه قاف گفت این کوهها خود در
چیست گفتند رکهای زمین است هیچ شهری و بقعه نیست الا که عرقی از ان متصل ست باین کوه چون اراده الهی تعلق گیرد بر تزلزل زمینی مار الیه
فرماید تا عرق ان را بحرکت در ادیم ذی القرنین گفت مرا از عظمت خدا چیزی خبر دهید گفتند کمترین چیزیکه دالست بر عظمت شان او سبحانه انست که در عقب
ما زمینی است از برف که هر یک از طول و عرض ان پانصد ساله راه است و از شدت برودت ان بوحی شکننده بر هم بکرمی شود اگر ان نمی بود همه مردمان
از گرمی اتش دوزخ سوخته می شدندی و گویند که قاف سوگند است بقدرة الهی یا بقرب حضرت پادشاهی با جابت دعای بندگان کما قال واذا سئلک
عبادی عنی فانی قریب جیب کریمه نحن اقرب الیه من حبل الورید مجاز این قولست و یا اسمای است بقوة قلب محمد و یا اشارتست بکلمه قضی الله ما هو کاین
یا اشعار بقول یا محمد و بنا بر انکه قسم باشد معنی انست که سوگند میخورم بحقیقت قاف وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ و بحقیقت قران بزرگوار با عتبار شرافت ان بر سایر
کتب انبیا و مجید بر عامل احکام حلال و حرام بدانکه بعث شخص از جنس ادمیان بجهت انذار و مبعوث شد ایشان در نشاء اخرت محل تعجب نیست مرمومن مصدق
را بَلْ عَجِبُوا بلکه عجب داشتند معاندان قریش أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ انکه امد بایشان بیم کننده از جنس ایشان و حال انکه محل تعجب نیست زیرا که علم
ایشان بانکه منذر متصف ست بعدالت و امانت و شفقت و مرحمت و سایر اخلاق حسنه دلالتی صریح دارد بر انکه وی ناصح و مشفق ایشانست و ترسان
بحلول مکروه با ایشان و مع ذلک معجزات ظاهره علاوه ان شده فَقَالَ الْكَافِرُونَ پس گفتند کافران و گویندگان بعث هَذَا این که گوید محمد برای رسالت شَيْءٌ
عَجِيبٌ چیزی عجیب و شگفت است بعد از ان از تعجب ایشان در بعث حکایت از زبان ایشان میکند که أَإِذَا مِتْنَا ایا زنده شویم وقتی که بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا
و گردیم خاک ذَلِكَ این رد روح بتن رَجْعٌ بَعِيدٌ باز گشتنی است دور از عادت و امکان و در موضع استبعاد بعد از ان حقتعالی رد استبعاد رجع میفرماید
که قَدْ عَلِمْنَا بدرستی که ما میدانیم مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ انچه کم گرداند زمین و بخورد مِنْهُمْ از گوشت و پوست و استخوان و سایر اجزای ایشان و هر که را لطافت
علم ما او رسیده باشد بجمیع جزئیات پس چگونه قادر نباشیم بر رجع ایشان زمین ساخته باشد و خورده از لحوم و عظام ایشان در جراست زخصی در سالت
که همه اعضای فرزند ادم پوسیده و ریخته شود مگر استخوان عصعص که اصل نبات ست و حق تعالی در نشاء اخرت اجزای متفرقه را بان استخوان ضم کند و زنده
نماید و باحادیث صحیح ثابت شده که اجزای انبیا و اولیا و شهدا هرگز پوسیده نشوند بهمان حالت ولی حیات ایشان نماید وَعِنْدَنَا و نزد ما ست كِتَابٌ
حَفِيظٌ نوشته که حافظ تفصیل احوال جمیع اشیاست مراد لوح محفوظ است که تفاصیل همه اشیا در ان مودوع است و همه حالات مکونات در ان مکتوب
سند رجوع از تغییر هر و تبدیل مبدل محفوظ هرگاه نزد ما این نوع کتاب باشد که متضمن جمیع جزئیات باشد پس چگونه عالم باجزای ان نباشیم و براحیای
ان قدرت نداشته باشیم و نه انست که ایشان معترف باشند بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ بلکه بجهت تفکر و تدبر تکذیب کردند و نگرویدند بحق که قرانست یا محمد
لَمَّا جَاءَهُمْ انهنگام که امد بایشان قران که در کمال اعجاز است یا محمد که صاحب معجزات را بانست فَهُمْ پس ان مکذبان فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ در کاری شوریده و مضطرب
و ایشان در امده اند چه گاهی قران را بسحر و وقتی بشعر و گاهی بافسانه نسبت میدهند و پیغمبر را زمانی مجنون میگویند و گاهی کاهن و اصلا بیک مقرار نمی دهند
بجهت تحیر ایشان در امر او و فرط جهالت ایشان بحال و بعد از ان اقامة دلیلی میکند بر قدرت خود بر بعث بقوله أَفَلَمْ يَنْظُرُوا ایا نمی نگرند منکران بعث و حشر
إِلَى السَّمَاءِ بسوی اسمان که واقع شده فَوْقَهُمْ برزبر سر ایشان که بمحض قدرت كَيْفَ بَنَيْنَاهَا چگونه بنا کرده ایم و از ابر داشته طبقه بالای طبقه وَزَيَّنَّاهَا
و بیاراستیم انرا بکواکب ثابت و سیارات ستارها سیاره اراسته ایم وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ و نیست مر انها را هیچ فرجها و شکافها و فی چیزی بی عظمت و دفعه باحسن
ترتیب و نظام اطباق بدون فرجه و رخنه و عیبی دلیل واضح است بر کمال علم و حکمت پس بلا شبهه بر بعث قادر باشیم و تکذیب کفار محض عناد باشد وَ
الْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا و زمین را باز کشیدیم و گسترانیدیم بر روی اب وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ و افکندیم در روی کوهها بلند استوار تا بسبب ثقل ان
زمین بر حالت خود قرار گیرد مانند سفینه مملو از اثقال که بر روی اب قرار میگیرد وَأَنْبَتْنَا فِيهَا و برویانیدیم در زمین مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر صنف نبات
بَهِيجٍ نیکو و اراسته و بهجت افزا یعنی کثرت حسن و زینت موجب ابتهاج و سرور ناظر است مانند ازهار لطیفه و اشجار لطیفه و نباتات ناظره اینها را افریدیم
تَبْصِرَةً بجهت بینایی یعنی برای نظر کردن و بدیده اعتبار نگریستن بر وجه استدلال وَذِكْرَى و برای یاد کردن و پند دادن لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ مر هر بنده
باز گردنده بخدا و تفکر نماینده در بدایع صنع او تا علم بکمال قدرت او پیدا کرده معترف شوند ببعث و نشور وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ و فرو فرستادیم
از جانب اسمان یا از ابر مَاءً مُبَارَكًا ابی با برکت و بسیار منفعت فَأَنْبَتْنَا بِهِ پس برویانیدیم بان اب جَنَّاتٍ بوستانهای مشتمل بر اشجار انبوه و
اثمار با شکوه وَحَبَّ الْحَصِيدِ و دانه نباتی که از شان او انست که محصود و درو کرده شود در وقت رسیدن چون گندم و جو و برنج و مانند ان
وَالنَّخْلَ و درختان خرما را بَاسِقَاتٍ در حالتی که بلند و کشیده بالا یاد دارند لَهَا که مر ان درختانراست طَلْعٌ نَضِيدٌ
غلاف خرما که در هم پیچیده و بر هم نشسته است یا از تراکم شکوفه است یا کثرت میوه و این همه را برویانیدیم رِزْقًا لِلْعِبَادِ برای روزی دادن مر بندگان را وَأَحْيَيْنَا بِهِ
و زنده گردانیدیم بدان اب بَلْدَةً مَيْتًا زمین مرده را یعنی زمین خشک بی نبات پس هم چنانکه زمین را زنده گردانیدیم باب كَذَلِكَ الْخُرُوجُ همچنانست

بیرون آمدن شما از قبر یعنی زنده گشتن شما و بعرصهٔ محشر حاضر شدن چه هر که بمعانی نظر کند و بنیکی تامل کند در اینجا داند که مانند مرده است که زمین
بد و زنست عالم خواهد شد پس آنکه شخصی که بر اخراج آن قادر باشد قادر خواهد بود بر اخراج موتی از قبور پس در تسلیهٔ حضرت از تکذیب قوم میفرماید
که کذبت قبلهم تکذیب کردند پیش از اهل مکه قوم نوح گروه نوح که اولاد شیث و قابیل بودند مر نوح را و اصحاب الرس و یاران چاه که پر کرده
از سنگ از عکرمه روایتست که ایشان جمعی بودند که پیغمبر خود را که حنظله بن صفوان بود شهید کردند و در چاه افکندند و از پر آن سنگ کردند
و ثمود و قوم ثمود تکذیب کردند صالح را و عاد و گروه عاد هود را و فرعون و قوم فرعون موسی و هرون را و اخوان لوط و برادران لوط
را ذکر اخوان جهت آنست که ایشان از نسب او بودند و اصحاب الایکة و یاران ایکه شعیب را و ایکه بمعنی بیشه و جنگل است و قوم تبع و گروه تبع را کل
همهٔ ایشان کذب الرسل تکذیب کردند همه پیغمبران را فحق وعید پس واجب و لازم گشت وعید من یعنی آنچه وعده کرده بودم از عقاب یعنی عذاب
بر ایشان نازل شد پس حال کفار قریش که بنای کار ایشان بر تکذیب است نیز هلاک خواهند بود و بعد از ذکر وعید در رجع بعید میکند که افعیینا
آیا ما در مانده و عاجز شدیم بالخلق الاول بآفرینش اول در راه یافتیم بوجود تا از و مانیم بآفرینش ثانی که بعث است و کفار بآن معترف شدند بل هم
بلکه ایشان بجهت سبب وسواس شیطان فی لبس در شک و شبهه اند من خلق جدید از آفرینش نو که بعث و حشر است پس دهند بد ایشان
لقد خلقنا الانسان و بدرستی که ما آفریدیم جنس آدمی را و نعلم و میدانیم ما توسوس به آنچیزی را که وسوسه میکند بآن نفسه مراد بوسوسه حدیث
نفس است یعنی میدانیم آنچیزی که نزد نفس حاضر است از مکنونات ضمایر و سرایر قلوب و خواطر صدور و پس همه را بر وفق اعتقاد سزا خواهیم داد و نحن
اقرب و ما نزدیک تریم الیه بسوی انسان من حبل الورید از رگ گردن یعنی جان بنوی ما بر قربیت نسبت بعلم است نه بمکان و ورید رگی است که احاطه کرده طرف
گردن کرده و از طرف دل در وی بند که قطع آن موجب موت است یعنی حقیقة معنی آنستکه علم او سبحانه اقربیت باو از رگ گردن که حامل روح است و گویند
حبل الورید اقرب اجزای نفس انسانی است پس در این کلام ایمای است بآنکه حقتعالی از آن اقرب قرب است بوی پس هم چنانکه انسان هرگاه خود را طلبد یابد
هرگاه که حق را جوید نیز یابد و کریمه و اذا سئلک عبادی عنی فانی قریب جیب و حدیث قدسی الا من طلبنی وجدنی که از احادیث قدسیه نیز بود است نیز (هم چنین)
بآن معنی اند و محققان را در این کلامی بلند است و آن اینست که هرگاه کیفیت قرب جان را که پوشیده تر است در نتوان یافت قرب حق را که از جمیع کیفیات مقدس
و منزه است چگونه ادراک توان کرد بدانکه قرب حق به بنده بر دو قسم است یکی عام که شامل جمیع مخلوقات باشد و نکته و هو معکم اینما کنتم ایمای
است بآن و دیگری خاص که خاص عباد باشد و سر و نحن اقرب مرتبت ذات و گویند که معنی آنستکه ما بعلم و قدرة نزدیک تریم بآدمیان از حبل الورید
نسبت با ایشان و از اقربیت ما بادمیان محقق است اذ یتلقی المتلقیان در حینی که فرا میگیرند دو فرشته که فراگیرندهٔ اعمال و اقوال ایشانند و از آن در نامه
مینویسند و محافظه میکنند این کلام مشعر است بآنکه او سبحانه از استحفاظ ملکین مستغنی است چه او مطلع است بر آنچه بر ملکین پوشیده است از
اخفای خفیات لیکن تسلط ایشان بر حفظ اعمال ایشان بجهت حکمتی است که مقتضی لطف است و آن زیادتی لطف او سبحانه است بر بندگان در اجتناب نمودن
ایشان از سیئات و رغبت نمودن در حسنات و میتواند بود که اذ متعلق باشد باذکر یعنی یاد کن ای محمد که چون فرا گیرند دو فرشته که فراگیرندهٔ اعمال و اقوالند
یکی از ایشان عن الیمین از طرف راست ایشان نشسته و عن الشمال قعید و دیگری از جانب چپ وی نشسته مراد بقعید ملازم است یعنی ایشان ملازم
انسانند و اصلا جدا نمی شوند از انسان ما یلفظ من قول بیرون نمیفکند آدمی از دهن خود هیچ سخنی یعنی هیچ چیز متکلم نمی شود الا لدیه مگر نزدیک
او و پیش او قول رقیب عتید نگهبانیست مهیا و آماده پس نزد این حال اقوال آن را در نامهٔ اعمال می نویسند و مرویست که حفظه چهار فرشته اند
دو در روز موکلند و دو در شب امیرالمؤمنین ع روایت کرده است از حضرت رسالت ص که بدرستیکه جای نشستن دو فرشتهٔ تو بر هر دو دندانهای پیشین
تست که یکی بر راستست یکی بر چپ زبان قلم ایشانست و آب دهن مداد ایشانست تو بی ملاحظه میگوئی آنچه بکار نمی آید و فایده نمی رساند و از خدا
(خود را) و از ایشان شرم نداری و در حدیث آمده که پاک کرده باید دهنها بطعام حلال زیرا که دهنها محل سکون آن دو فرشته است که نگهبانان و نویسندهٔ اعمال شما اند از
امام حسین ع مرویست که این دو فرشته از بنده دور نمی شوند مگر وقت قضای حاجت و خلوة انس بن مالک از حضرت رسالت ص روایت کند که چون بنده از
بندگان مؤمن فوت شود آن دو فرشته گویند بار خدایا قبض روح فلان بندهٔ مؤمن کردی ما بکجا رویم خطاب آید که آسمان و زمین مملو است از فرشتگان
و آدمیان و پریان و همه بعبادت من مشغول اند شما نیز بسر قبر آن بندهٔ مؤمن روید و به تسبیح و تهلیل و تکبیر من اشتغال نمائید و ثواب آن را در نامهٔ حسنات
او نویسید تا روز قیامت و از اینجا معلوم است که این دو فرشته حافظ بنده اند و کاتب اعمال وی تا هنگام مرگ وجاءت سکرة الموت و بیاورد
بیهوشی مرگ یعنی حاضر شد سکرهٔ موت که زایل کنندهٔ عقل است بالحق امر درست را که کتب الهی بآن ناطق است و انبیا بآن مبعوث مراد امر آخرت
است از بعث و نشور و غیر آن از احوال معاد و می تواند بود که مراد از حق کشف حال بنده باشد از سعادت و شقاوت وی و نزد این حال ملائکه گویند
ذلک این مرگ ما کنت آنچیزیست که بودی تو در زمان حیوة منه تحید از آن میل میکردی و میگریختی یعنی میترسیدی و نفخ فی الصور و دمیده
شود در صور نوبت دوم و در این نفخه مردمان همه زنده شوند و از قبور بیرون آیند و ملائکه گویند با ایشان که ذلک این نفخ یوم الوعید روز وقوع
آنچیزیست که خلقان را بآن وعید میکردند و میترسانیدند تا بعمل صالح مشغول شده از برای امروز مستعد گردند وجاءت و بیاید در عرصهٔ
محشر کل نفس هر شخصی از مکلفان معها در حالتی که با او باشد سائق راننده یعنی فرشته که او را بموقف حساب راند و شهید و گواهی یعنی فرشتهٔ
دیگر که بر اعمال حسنه و افعال سیئه گواهی دهند و میتواند بود که یک فرشته جامع این هر دو صفت باشد یا سائق کاتب سیئات باشد و شهید کاتب

حسنات

خشنود بر همه چند چون زان سابق فزاید میسر باشد و نزان شاهد انکار آن امر سیم مرویست که وی گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود که مراد از سابق منم
که محمدم و مراد از شهید علی بن ابی طالب است و اذهان مستقیمه را واجب است که علی را چون سابق و صاحب نبی بدانند و او را متابعت نموده دانند که تخم
محبت او در مزارع دلها منتج رستگاری است در موقف حساب و سبب محو سیئات و رفع درجات نزد حضرت رب الارباب و باعث خلاصی از خطاب
از عتاب که میفرماید لَقَدْ كُنْتَ بدرستیکه بودی تو در دنیا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هٰذَا بیخبری از این روز فَكَشَفْنَا عَنْكَ پس برداشتیم از پیش دیده
تو غِطَاءَكَ پوشش غفلت ترا تا امور حقه که شنیده بودی معاینه دیدی فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ پس دیده تو امروز بسبب رفع غطا و کشف حجاب حَدِيدٌ
تیز است در دیدن آنچه میدید بدان از احوال معاد یعنی از روی یقین نه از پیک بدون شائبه و شک و شبهه و از ابن عباس نقل است که خطاب با کافران
است که منکر بعث اند یعنی بودی در دنیا در بیخبری و غفلت و اصلا باین منکر بودی وَقَالَ قَرِينُهُ و گوید دارنده همنشین او یعنی فرشته که
در دنیا بر وی گواه باشد هٰذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ این است که نزد من مهیا و آماده است یعنی نامه اعمال او و گویند مراد از قرین شیطان است که در
اغوا و اضلال بر او مسلط بوده کقوله نقیض له شیطانا فهو له قرین یعنی شیطان در انروز اشاره باو کرده با ملائکه گوید که این چیزیست که نزد من
است یعنی در تحت تصرف من و بسبب اغوا و اضلال من آماده برای دوزخ و از قول امام محمد باقر و امام جعفر صادق ع منقول است پس از جانب
حضرت عزت بسابق و شهید بخطاب رسد که أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ بیفکنید در دوزخ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ هر ناگرونده و ستیزه کننده را مَنَّاعٍ
لِلْخَيْرِ بسیار منع کننده مر خیر را یعنی باز دارنده مال از حقوق واجبه مُعْتَدٍ تعدی کننده از حد و در الهی و معادات نماینده با اهل آن مُرِيبٍ بسیار
شک آرنده در وحدانیت خدا و در جزا الَّذِي آنچنان شخصی که جَعَلَ کرده است یعنی شریک ساخته مَعَ اللّٰهِ با خدای بحق إِلٰهًا آخَرَ خدای
دیگر را فَأَلْقِيَاهُ پس در افکنید او را فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ در عذابی سخت از محمد تمیم واسطی روایت است که شریک عبدالله گفت که من عیادت
سلیمان اعمش رفته بودم در مرض موت وی ناگاه ابوحنیفه و ابن ابی لیلی و ابن شبرمه در ان مجلس حاضر شدند و با اعمش گفتند یا ابا محمد تو باخره زندگی
شک باید که توبه و استغفار کنی و از تو تشبیها سوی داده ای و بل باطله که ناقلان بوده باز گردی بعد از ان گفتند که بو علی بن ابی طالب تو غلو نموده
و اخبار بسیار از پیغمبر ص در شان او ایراد میکردی و مردم را از این متحیر کن در وادی جهل که می انداختی و زان این همه سکوت اولی و احسن بود
پس باید که از این همه توبه کنی اعمش چون این سخن را از ابوحنیفه بشنید با اصحاب و افادت خود توجه نمود و فرمود که مرا بنشانید ایشان او را بنشاندند فرمود
ای ابوحنیفه بدان و آگاه باش که ابو متوکل ناجی مرا خبر داد از ابو سعید خدری که گفت من از رسول ص شنیدم که فرمود چون روز قیامت شود خطاب
رب الارباب در رسد که یا محمد یا علی الْقِيَا فِي النَّارِ مَنْ اَبْغَضَكُمَا وَاَدْخِلَا الْجَنَّةَ مَنْ اَحَبَّكُمَا فَيَمْضِي عَلى شَفِيرِ جَهَنَّمَ و یقول هذا لک و هذا لی و هو قوله تعالی
اَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ یعنی ای محمد و علی که من خداوند شما ام امر کردم که هر که دشمن شما باشد در دنیا او را در دوزخ اندازید و انکه محبت
شما را داشته او را در بهشت برید پس من علی بن ابی طالب بفرموده خدای برای قیام نماید و بکنار دوزخ رود و گوید که ای جهنم بگیر این را که از
واین را واگذار که از من است و این القیا فی جهنم باین معنی است که مذکور شد یعنی بیندازید ای محمد و علی در جهنم هر کافر بنبوة و عنید و لا تیرا
ابوحنیفه چون این سخن بشنید با اصحاب خود گفت که از این مجلس برخیزید تا او ازین عظیم تر بگوش شما نرسد پس ابوحنیفه با اصحاب خود از ان مجلس برخاستند
و مجاهد از طریق اهل سنت روایت کرده از عبدالله عباس که حضرت رسالت مرا وصیت کرد که ای پسر عباس بر تو باد که دوستی علی بن ابی طالب و متابعت
او اختیار کنی که نطق او عین صواب است و متابعت او رستگاری است پس نیکوبخت آن بنده روشن رای که از رای او بیرون نرود و منقاد و مطیع
او باشد و وای بر ان مدبر شقی که با او مخاصمه کند و کینه او در دل خود راه دهد و در طریق مخالفت و سلوک نماید ای ابن عباس بدان و آگاه
باش که در روز قیامت مفاتیح جنت و نار در دست او باشد پس اهل جنت بامر او در بهشت در آیند و اهل دوزخ بامر او معذب شوند و در تفسیر
اهل بیت نیز آمده که فردای قیامت محمد و علی بر صراط بایستند و مقاسمه مردمان نمایند پس رسول ص کار امت را تفویض امیر المؤمنین کند تا وی دوزخ
را گوید هذا لی و هذا لک خذ هذا فانه من اعدائی و ذر هذا فانه من احبائی ای دوزخ این بگیر که از دشمنان ما است و او را مگیر که از دوستان من
است و در کشف الغمه مذکور است که حارث همدانی که از جمله محبان امیر المؤمنین ع بود با اصبغ بن نباته و جمعی از شیعیان نزد آنحضرت آمدند و بجهت شدت
بیماری و پیری بخود پیچیده و در حالت سستی عصا را در دست گرفته خود را در زمین میکشید حضرت چون وی را باین حالت بدید فرمود یا حارث
خود را چگونه می یابی گفت یا امیر المؤمنین باینحال رسیده ام و اجلم نزدیک آمده و مع ذلک مخاصمه اصحاب رنج مرا زیاده ساخته حضرت فرمود که مخاصمه
اصحاب در چه بابت حارث گفت در باب محبت تو و دیگران و عداوت کردن با تو چه بعضی مبغض و قالی اند و برخی مفرط و غالی و جماعتی مردد و متشکک در
آنکه بر محبت اقدام نمایند یا از ان باز ایستند مثل بعداوت کنند حضرت فرمود که ای حارث کلام اهل اختصاص را قبول مکن و آنچه من بتو میگویم فرا
گیر و عمل کن بدانکه شیعه من کسانی اند که بر حد وسط اند باید که غالی پای از پایه بفرط محبت پایین نهاده با ایشان راجع شود و قالی از عداوت در
گذشته خود را با ایشان رساند حارث گفت برادر این کشف ابهام فرما تا ما را بصیرتی در این امر حاصل شود آنحضرت فرمود که ای حارث بدان و آگاه باش
که دین حق برجال شناخته نمی شود بلکه باین حق و علامت یقین معلوم میگردد پس حق را بشناس تا با اهل حق مهتدی شوی چه سخن حق احسن کلام است
و مظهران جهاد کننده در راه ملک علام و من ترا بحق ارشاد میکنم پس ان را بنیاد در باب اصحاب خود ذاکر عقول دیگر دادند از این جزده و بدان
که من بنده خدا و برادر رسول خدا و صدیق وی ام چه من تصدیق رسول کرده ام در حینی که روح در جسد آدم نیامده بود و بعثت آنحضرت او را کسی

که تصدیق وی نمودم پس من اقلم باین اعتبار که اول حالیکه ادم قدم بصحرای وجود نهاده بود مصدق حضرت خاتم بودم و تصدیق وی نمودم و لحوم باب
وجه که من اخلص خلفاء ویم و ولی و وصی ویم و صاحب نجوی و سری عنداده که اندام کتاب و فصل خطاب علم قران را و هزار مفتاح علوم در خواطر
من بودیعة نهاده اند که هر مفتاحی از ان مفتاح هزار باب علم بود و هر بابی مقتضی هزار هزار عهد و موید شده ام بادر اك لیلة القدر و بیان را نا
شده و قدر ان را در یافته ام و این صفات پسندیده مخصوص منست و ذریه طاهره من مادام که لیل و نهار باقی باشند و من شناسنده دوست
دشمن خودم در مواضع معتبره کان نزد ممالک است و نزد صراط و نزد مقاسمه حارث پرسید که یا امیر المؤمنین مقاسمه چه چیزست فرمود مقاسمه
قسیم بودن است در برای بهشت و دوزخ و در روز باتش خطاب خواهم کرد که این را تعرض مرسان که دوست منست و این را بگیر که دشمن من
است پس دست حارث بگرفت و فرمود دست ترا گرفتم بدان طریق دوکه که رسول خدا دست مرا گرفته بود در وقتیکه شکایت حاسدان و
منافقان قریش بوی عرض میکردم پس رسول فرمود که ای علی چون روز قیامت شود من معتصم شوم بعروة وثقی و بحبل متین حق تعالی و دست اعتصام
در دامن کبریا او زنم و تو اعتصام نمائی بحبل متین من و ذریه مطهره تو متمسك شوند بحبل متین تو و شیعیان شما این تمسك نمایند بحبل
متین و ذریه تو و اهل بیت نیز همین طریق با شیعیان خود عمل نمایند پس ای حارث این سید هارا بینك محافظت نمای قطره ایست در بحار و اندکی است
دنیا حارث بعد از استماع این مقال شادان و مسرور گشت و از نزد آنحضرت برخواست و گفت هیچ باك ندارم که مرگ در رسد و سید حمیری که از اصحاب
ابا امام جعفر صادق است در این باب چند بیت گفته که اول ان این است قول علی الحارث عجب کم ثم اعجوبة له حملا یا حار همدان من یمت یرنی
من مؤمن او منافق قبلا و مضمون این ابیات اینست که قول حضرت امیر قریب عجیب است که خطاب بحارث همدانی کرده و گفت یا حارث هر که میرد
بنیند خواه مؤمن باشد و خواه منافق و مرا می شناسد و من اورا می شناسم و تو در صراط مرا بشناسی پس مترس از لغزیدن پای و بدوزخ بگویم
هنگامی که تر ایاد دارند در موقف حساب که اصلا نزدیك او مگرد چه حبل متین و بحبل متین وصی رسول خدا متصل است پس عاقل انست که بعد
از تامل و در این اخبار صحیحه عقیده اعتقاد را بکحل الجواهر ولای اهل بیت مکحل و مکمل سازد و دست اعتصام در دامن محبت ایشان زند تا بسبب ان بدوره
بلای جان رسد و از مهالك اخروی خلاص شود و این کریمه قال قرینه که یدهم نشین وی بعنی بوی که در دنیا با وی بوده و در دنیا ای پرودگار
ما اطغیته طاغی نساختم و از طریق حق بیرون نبردم او را و لکن کان و لیکن او بود فی ضلال بعید در گمراهی دور و دراز و باختیار خود
از طریق حق برگشت و در وادی ضلالت سلوك نمود نه با کراه و اجبار او در ضلالت داشتم و مثل این است قوله تعالی حکایة عنه و ما کان لی علیکم من
سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی قال گوید حقتعالی در جواب مخاصمان لا تختصموا لدی مخاصمه مکنید نزد یك من که هیچ فائده بران مترتب
نخواهد شد و قد قدمت الیکم و بدرستیکه از پیش فرستادم بسوی شما بالوعید وعید خود را یعنی قبل از این در دنیا در کتب خود و
السنه رسل خود اعلام شما کرده بودم این خبر که موجب انذار شما بود از این روز پس در این مخاصمه شما مستلزم الزام حجت نخواهد شد بر من
وعده شما در این باب مسموع نه ما یبدل القول تغییر داده نمی شود سخن لدی نزد یك من گفتاری که موعد به است بلکه همه شما را بر وفق
وعده که داده بودم در دنیا جزا خواهم داد بدون تغییر و تبدیل ان بی شك و شبهه و ما انا بظلام للعبید و نیستم اصلا ستم کننده مر بندگان
خود را که بدون استحقاق عذاب شما را عقاب کنم پس تغییر داده نشود گفتار و وعده من یوم یقول لجهنم و یاد کن ای محمد روزیکه دوزخ را گوید و
خطاب کند هل امتلأت ایا پر شدی از کفار محض بصیغه متکلم میخواند یعنی روزیکه گوئیم بدوزخ که ایا پر شدی از اهل کفر و عصیان و
تقول و گوید دوزخ هل من مزید ایا هیچ زیادتی هست یعنی زیاده کن و حقتعالی بکرکافران را بوی فرستد تا پر شود صاحب مجمع گفته که در
تکلم جهنم چند وجه است یکی انکه بجهت فرط وسعت عظمه بمنزله ناطقی باشد که کسی او را گوید که پر شدی گوید پر نشدم و هنوز در من وسعت کثیره
هست دوم انکه حقتعالی انرا تکلم داده و خلق فرماید سیم انکه حقیقت خطاب بخزنه دوزخ باشد یعنی بخازنان دوزخ ایا دوزخ از کفار و عصاة پر شد
خزنه گویند در ان موضع مزیدی است و از ابی انس و عبد الله عباس از پیغمبر روایت کرده اند که فردای قیامت حقتعالی امر کند بخزنه دوزخ تا کفار
و فساق را بدوزخ رانند دوزخ ایشان را فرو خورد دیگر طلب کند حقتعالی قدم خود را بدوزخ رانند پس چنان شود که جای سوزنی نماند و از
سیر مر و بست که مراد از قدم قومی اند که حقتعالی ایشان را از ادم خلق کرده همه کافر بوده اند و عده را ایشان جز خدای نداند و بعد از ذکر وعید کافران
و عاصیان در وعده مؤمنان و متقیان میفرماید که وازلفت الجنة و نزدیك کرده شود بهشت للمتقین برای پرهیزکاران غیر بعید دور
مکانی که دور نباشد یعنی چنان نزدیك باشد که متقیان درجات خود را مشاهده کنند و انهار و اشجار و اثمار و ازواج طیبه و غلمان و ابنیه فاخره
مزین بدر و یاقوت و زمرد و عقیان بعیان ببینند پس ملائکه ایشان را گویند که هذا این ثواب عظیم ما توعدون انچیزیست که وعده داده شده
بودید در دنیا لکل اواب بدل للمتقین است یعنی بهشت نزدیك کرده اند برای تسبیح کننده و مجاهد گفته که اواب کسی است که بیاد کند
گناه باشد در خلوة و ندامت خورد و توبه کننده از ان حفیظ نگه دارنده حدود شریعت و رعایت کننده اوامر و نواهی و نزدیك گردانند بهشت را
من خشی الرحمن بالغیب برای هر که بترسد از خدای در حالتی که غایب باشد از مشاهده عذاب یا در غایبانه مردم از خدای ترسان باشد و
مطیع اوامر و نواهی او وجاء بقلب منیب بیاورد دل باز گشته بحق یعنی روی بطاعت او و در و مردان معصیت باز زند پس ملائکه گویند مر ایشان
را که ادخلوها در بهشت در ائید بسلام بسلامتی که سالم و ایمن از زوال نعمتید ذلك این وقت حلول که مقارن سلامتی است یوم الخلود

دوزخ

دوون تقدیر خلود است یعنی جاوید ماندن چه بعد از این مرتبه نخواهد بود پس بطریق التفات از خطاب بغیبت میفرماید که لهم مر ایشان راست یعنی
مر اهل بهشت را ما یشاءون انچه خواهند از انواع نعم و اصناف لذة فیها در بهشت و لدینا مزید و نزد ما ست زیادتی بر انچه اراده کنند و چیزی
است که هرگز در دل ایشان خطور نکرده باشد و چشم ایشان ندیده و گوش ایشان نشنیده و بامرام بمزید عطای زیادتی است بر قدر استحقاق ایشان و مروی است
که ابری بفرمان حضرت باری بر بالای سر اهل جنت مرور کند و حور العین را بر ایشان باراند انکه حور العین با ایشان گویند که ما ئیم مزیدی که حقتعالی فرموده
که و لدینا مزید و بعد از ان در انذار کفار میفرماید که و کم اهلکنا قبلهم و بسا که هلاک کردیم پیش از ایشان یعنی پیش از قوم تو که کفار مکه اند
من قرن از اهل روزگار هم اشد که ایشان سخت تر بودند منهم از کفار مکه بطشا از روی قوة و توانائی و غنا و توانگری و کثرة قبیله مانند
عاد و ثمود و غیر ان فنقبوا فی البلاد پس راه بریدند در شهرها یعنی بسیار سفر کردند در ان بقصد تجارت و کسب مال و متاع هل من محیص ایا هیچ
بوده مر ایشان را گریزگاهی از مرگ یا از علت عذاب تا قوم تو نیز توقع ان داشته باشند که از مرگ یا عذاب نجات یابند ان فی ذلک بدرستیکه در
انچه مذکور شد در این سوره لذکری هر اینه پندی و یادکردنی است لمن کان له مر کسی را که باشد مر او را قلب دلی یعنی دلی متفکر در اخبار مذکوره
چه کسی که غیر متفکر است که بمنزلهٔ شخصی است که بی قلب باشد از ابن عباس مرویست که مراد از قلب عقل است تسمیهٔ ان بقلب بجهة انستکه دل محل عقل
و علم و فهم و ذکر است از شبلی منقولست که کسیکه بموعظهٔ قرانی متعظ می شود دل وی همیشه با خدای باشد و لحظة العینی از او غافل نباشد او القی
السمع یا کسی که القا کند یعنی فرا دارد گوش خود را بموعظهٔ قرانی و نصایح قرانی و بطریق اعتبار ان را بشنود و هو شهید و او حاضر باشد در حکم
بذهن خود یعنی دلش بذکر و فکر انچه می شنود مشغول باشد تا فهم معانی ان کند نزد استماع انچه کسیکه ذهن او حاضر نباشد در حکم غایب است و
استماع ان بمنزلهٔ عدم بجهة عدم ترتب فایده بران محققان گفته اند که القای سمع بوقت شنیدن قران چنان باشد که گویا از پیغمبر می شنود پس در فهم ترقی
نماید و چنان داند که از جبرئیل استماع میکند و بعد از ان از این مرتبه بلند تر رود و چنان پندارد که از خدای شنود از امام جعفر صادق مرویست
که تکرار قران میکردم تا وقتی که از متکلم ان شنیدم وکیع که یکی از رواة اهل سنت است گفته که دو شتر با صورتی در غایت زیبائی بر سم هدیه بحضرت
حضرت رسالت صلعم اوردند حضرت باصحاب گفت که از شما کیست که دو رکعت نماز بگذارد بوجهی که در ان نماز اصلا دل او مشغول بامر دنیا نباشد تا من
یکی از این دو شتر را باو دهم پس شاه اولیا برخواست و بنماز مشغول شد و بعد از فراغ جبرئیل فرود امد که حقتعالی میفرماید که یکی ازین دو شتر
را بعلی بن ابی طالب بده چنانکه وعده داده حضرت فرمود که یا جبرئیل علی در تشهد بخاطرش رسید که از ان دو شتر هر کدام بهتر باشد ان را بخواهم
و این امر نیست متعلق بدنیا جبرئیل فرمود یا محمد این فکر علی امر نیست تعلق بامور اخرة زیرا که مقصود او ان بود که این شتر را فی سبیل الله تصدق
فرستاد که ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید یعنی در این عمل که از علی صادر شد از سر اخلاص موعظه و نصیحة کلی است مر
انکسانی را که ایشان هوشمند باشند اورده اند که یهودان بنابر عقیدهٔ باطله میگفتند که حقتعالی بعد از انکه در عرض شش روز اسمان و زمین افرید
در روز شنبه استراحت فرمود و پشت بر عرش باز داد حقتعالی رد قول ایشان نموده فرمود و لقد خلقنا السموات و الارض و بدرستیکه بر
ما بیافریدیم اسمان و زمین را و ما بینهما و انچه میان انهاست از بحار و جبال و اشجار و غیر ان فی ستة ایام در مدة شش روز که ان یکشنبه بود تا
جمعه و ما مسنا و نرسید ما را از افرینش ان من لغوب هیچ رنجی و ماندگی تا بسبب ان استراحت کنیم و در روایت امده که رنگ روی حضرت رسالت صلعم
بعد از استماع این قول از یهود سرخ گشته حقتعالی در عقب ان فرمود که فاصبر علی ما یقولون پس شکیبائی کن بر انچه میگویند یهودان از کذب و
بهتان چه کسی که بر خلق عالم قادر باشد بدون ماندگی البته قادر خواهد بود بر انتقام کشیدن از یهودان در دنیا و در عقبا و سبح و تنزیه نمای و
اکثر مفسران سبح را بمعنی صل تفسیر کرده اند یعنی نماز گذار بحمد ربک در حالتیکه ان مقترن باشد بستایش پروردگار تو بر انچه بر تو انعام فرموده
یعنی باید که نماز تو مشتمل باشد بر حمد حق قبل طلوع الشمس پیش از بر امدن افتاب که محل نماز بامداد است و قبل الغروب و پیش از فرو شدن
افتاب که وقت ظهر و عصر است و من اللیل و بعضی از شب فسبحه پس تسبیح کن او را که محل نماز شام و خفتن است نزد بعضی مراد نماز تهجد است و ادبار
السجود و در عقب نماز تسبیح کن او را در اعقاب سجدها و از امیر المؤمنین منقولست که مراد از ادبار السجود دو رکعت نماز است بعد از مغرب هم چنانکه مراد از
ادبار النجوم دو رکعت نماز صبح است و این قول از امام حسن بن علی و حسن بصری و از شعبی نیز روایت است و در اثار امده که هر که دو رکعت نماز بگذارد در
بعد از شام پیش از انکه سخن کند در رکعت اول الحمد و قل یا ایها الکافرون بخواند و در دوم الحمد و قل هو الله احد جای او را در علیین بنویسند
و از ابن عباس و مجاهد نقل است که مراد تعقیب نماز یومیه است و استمع ظاهر خطاب بحضرت رسالت صلعم است و مراد امت یعنی بشنو انچه ترا خبر میدهم
از احوال روز قیامت یوم ینادی المناد روزی که ندا کند ندا کننده یعنی اسرافیل من مکان قریب از جائی که نزدیکست باسمان یعنی مراد صخرهٔ
بیت المقدس است که بدوازده میل یا هجده میل باسمان نزدیکتر است پس اواز اسرافیل بر بالای ان بهمه اقطار زمین خواهد رسید و در خبر
است که اسرافیل بر بالای ان صخره انگشت در گوش کند و گوید که ای استخوانهای پوسیده شده و ای پیوندهای از هم گسسته و ای گوشتهای ریزیده و ای
موهای پراکنده گشته خدای شما را امر میکند که جمع شوید برای قضا و جزا یوم یسمعون الصیحة بدل یوم ینادی است یعنی استماع این قول کن روزی که بشنوند
مردمان اواز مهیب عظیم را بیکبار بالحق با چیزی که درست داشته است یعنی بعث از برای جزا و گویند که جبرئیل نافخ صور باشد و اسرافیل منادی
بر هر تقدیر چون بشنوند صیحه را گویند که ذلک یوم الخروج این روز بیرون امدن است از قبور بموقف حساب و یوم الخروج اسمی از

شدت قوت یعنی گردیدند در شهرها

از اسمای قیامت است إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي بدرستیکه ما زنده میکنیم مردگان را یعنی نطفه را جوهره می بخشیم در دنیا وَنُمِيتُ و میمیرانیم ایشان را در آن وَإِلَيْنَا
الْمَصِيرُ و بسوی ماست بازگشت ایشان یعنی بعد از بعث ایشان برای حساب و جزا زنده میسازیم يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ روزیکه بشکافد زمین و دور شود عَنْهُمْ
از ایشان یعنی از مردگان پس بیرون آیند از قبر سِرَاعًا شتابندگان بسوی ندا کننده خود بی تاخیر و مهلت ذَٰلِكَ پس این احیای ایشان و بیرون آوردن حشر
برانگیختن است جمع کردن عَلَيْنَا يَسِيرٌ که بر ما آسان است با وجود تباعد دیار و تفرق اجزای ایشان بعد از آن جهت تسلیه حضرت سید ما فرماید که
نَحْنُ أَعْلَمُ ما دانا تریم بِمَا يَقُولُونَ با آنچه میگویند کافران از انکار قیامت و جحود وحدانیت و نبوة و سخنان نالایق در شان حضرت رسالت وَمَا
أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ و نیستی تو بایشان مسلط که بجبر و قهر ایشان را بایمان داری بلکه بر تو همین تبلیغ است و ترغیب و ترهیب ایشان فَذَكِّرْ پس
پند گوی بِالْقُرْآنِ بمواعظ قرآن مَنْ يَخَافُ کسی را که بترسد وَعِيدِ از آنچه وعده من است از عذاب در دوزخ تا چه خایف بموعظه تو منتفع شود
نه کسانی که بر کفر اصرار نموده اند و در جحود و انکار افزوده سُورَةُ الذَّارِيَاتِ سِتُّونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ ابی بن کعب از حضرت رسالت روایت کرده
که هر که این سوره را بخواند بعدد هر بادی که در دنیا جسته و می جهد حقتعالی ده حسنه در نامه اعمال او ثبت کند و ده سیئه محو نماید و از امام جعفر
صادق منقولست که هر که سورة الذاریات بخواند حقتعالی ده حسنه در نامه اعمال او ثبت کند و ده سیئه محو نماید و از امام جعفر صادق منقولستکه
هر که سورة الذاریات بخواند حقتعالی معیشت دنیا و آخرت او را باصلاح آورد و روزی او فراخ گرداند و نوری در قبر او بیافروزد که تا روز قیامة قبر او
نور منور باشد و چون ختم سورة قاف بود بمواعید افتتاح این سوره را بذکر وعید نموده و فرموده که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ وَالذَّارِيَاتِ
سوگند به پراکنده کنندها یعنی ببادها که پراکنده سازنده ابرند یا خاک یا عنزان یا بملائکه که پراکنده کننده ابرند یا بزنانی که بسبب کثرة ولادت
پراکنده کننده اولادند ذَرْوًا پراکنده کردنی فَالْحَامِلَاتِ پس برداشتگان یا برها که بردارنده اند وِقْرًا بار گران و اگر باد است یا بملائکه
که حامل بر گرانند یا بزنانی که حامل جنین اند فَالْجَارِيَاتِ پس روندگان یعنی بکشتیهای که جاریند در دریا یا بکواکب سبعه که شمس و قمر و مشتری
و مریخ و زحل و زهره و عطارد است و هر یک در منازل خود سیر میکنند یا ببادها که از مهب خود جاری میشوند يُسْرًا جاری با سانی فَالْمُقَسِّمَاتِ
پس بقسمت کنندگان یعنی بفرشتگان که تقسیم کننده اند أَمْرًا کاری را که نام زد ایشان است و مراد امور امطار و ارزاق و آجالست که باو حقتعالی نام زد ایشان
است و بروایت مجاهد چهار فرشته مقربانند که متولی تقسیم امر عباد اند جبرئیل بغلظت و میکائیل برحمت و عزرائیل بقبض ارواح و اسرافیل بنفخ
صور طبرسی از ابن عباس و مجاهد نقل کرده که روزی امیر المؤمنین ع بر منبر کوفه خطبه میخواند در اثنای کلام فرمود که بپرسید از من پیش از آنکه مرا
نیابید که علم از میان هر دو پهلوی من در آن شود ابن کوا برخواست و گفت یا امیر المؤمنین از تو چند چیز سوال میکنم گفت جزء ده مراد از ذاریات فرمود
آن بادهاست گفت حاملات چیست فرمود که ابرهاست گفت جاریات فرمود کشتیهاست گفت مقسمات فرمود فرشتگان و این نقل در کشاف مذکور است از
امام محمد باقر و امام جعفر صادق مرویست که جایز نیست هیچکس را که سوگند خورد الا باسم او سبحانه و او سبحانه سوگند یاد میکند بآنچه آفریده از
صنایع بدیعه و بدایع عجیبه پس حقتعالی باین امور غریبه که مستلزم منافع عباد اند و متضمن دلالت بر وحدانیت و علم و قدرت قسم یاد میکند بر اینکه إِنَّمَا تُوعَدُونَ
جز این نیست که آنچه وعده داده می شوید از حشر و نشر و ثواب و عقاب و غیر آن از احوال معاد لَصَادِقٌ هر آینه راست است و درست و در آن اصلا خلافی
نیست وَإِنَّ الدِّينَ و بدرستی که جزا در روز حساب لَوَاقِعٌ هر آینه حاصل است یعنی البته وقوع می یابد وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ و سوگند باسمان
که خداوند راههای نیکوست مثل طرقی که بر روی ریگ یا آب ساکن می شوند از وزیدن باد بر او و مانند طرایق بر روی زره چه در روایت
واقع شده که آسمان همین طریق مخلوق گشته و از حسن منقولست که مراد بحبک آسمان نجوم است یعنی که با حسن زینت ما لا کلام است بجهت کثرة ستارگان
بر او که مزین او بند مانند طوق با الوان مختلفه که مزین جسم اند از امیر المؤمنین ع پرسیدند که حبک چیست فرمود الحسن و از بنیه مرویست از علی بن
ابراهیم که حسین بن خالد از امام علی بن موسی الرضا معنی حبک پرسید فرمود که تداخل آسمان و زمین با این طریق است گفتم یا ابن رسول الله چگونه چنین
باشد و حال آنکه خدای تعالی فرموده که رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا یعنی عمد هست اما شما نمی بینید گفتم فدای تو گردم بیان کلام فرما بر وجهی که
مفهوم ما شود که یعنی محکم و استوار است بر این نکه انگشتان را بهم متداخل ساخت فرمود که تداخل آسمان و زمین باین طریق است گفتم یا ابن رسول
الله چگونه چنین باشد و حال آنکه خدای تعالی فرموده که رفع السموات بغیر عمد ترونها یعنی عمد هست اما شما نمی بینید گفتم فدای تو گردم بیان کلام
فرما بر وجهی که مفهوم ما شود آنحضرت دست چپ خود را منبسط گردانید بعد از آن کف دست راست را بطریق قبه بر بالای آن نهاد و گفت دست چپ من
مانند زمین دنیاست و دست راست من مانند قبه بر بالای آنست مثل آسمان دنیا و در تبیان از عبد الله عباس نقل کرده که مراد از حبک آسمان
هفتم است که حقتعالی بآن قسم یاد میکند بر اینکه إِنَّكُمْ بدرستیکه شما ای اهل مکه لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ هر آینه در گفتار مختلفید نسبت به پیغمبر یعنی
گاهی او را شاعر میخوانید و وقتی ساحر و زمانی کاهن و گاهی مجنون یا نسبت بقرآن یعنی از اسحر نسبت می دهید و وقتی بشعر و زمانی بکهانت و گاهی
با فترا و بجای اساطیر الاولین و وقتی دیگر بالقای شیطان و ساعتی بتعلیم سلمان یا نسبت بقیامت یا بامر دین که بعضی از آن مقر اید و برخی منکر و جمعی
مترددان يُؤْفَكُ عَنْهُ مصروف گردانیده می شود از ایمان آوردن بمحمد یا بقرآن مَنْ أُفِكَ کسیکه مصروف شده است یعنی توغل نموده در مصروفیت
بر وجهی که صرفی اعظم و اشد از آن نباشد بعد از آن اهل تکذیب هدف تیر نفرین کرده فرموده که قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ کشته شدند یعنی لعنت
کرده شده اند دروغگویان از اصحاب قول مختلف این خراص در معنی عاقبت و هلاکت که جاری مجرای لعنت است از قبیل قتل الانسان ما

اکفره الذین هم در دروغ گویان آنانند که ایشان فی غمرة در جهل فرو رفته اند و در جمیع جوانب ایشان ساهون غافلانند و بیخبرانند از امر و نواهی
در جمیع جوانب ایشان بجهت نهایت جهالت و غایت غفلت بر سبیل استهزا یسئلون می پرسند از پیغمبر و مؤمنان که ایان یوم الدین کی خواهد بود وقوع
شدن روز جزا که خدای شما بر وقوع آن سوگند یاد کرده که ان الدین لواقع پس حق تعالی میفرماید در رد ایشان که واقع شود جزا یوم هم در روزی
که ایشان یعنی کافران علی النار یفتنون بر آتش دوزخ سوخته شوند و بعد از آن معذب گردند و عکرمه گفته که همچنانکه طلا بسبب خلوص که در آتش
با آتش مفتون می شود کفار نیز بجهت غش عقیده باطله در دوزخ با آتش مفتون شوند و در حین سوختن ملائکه ایشان را گویند که ذوقوا بچشید شما
فتنتکم سوختن خود را هذا این عذاب الذی کنتم آن چیزیست که بوده اید شما در دنیا به رسیدن و طلبیدن آن تستعجلون شتاب میفرمودید
و میگفتید متی هذا الوعد و بعد از وعید کفار در وعده ابرار میفرماید که ان المتقین بدرستیکه پرهیزکاران از شرک و معصیت از ذنوب
فی جنات و عیون در بوستانها و چشمها روان باشند و بساتین مملو از اشجار که مشتمل بر انهار جاریه باشد آخذین در حالتی که فراگیرند
باشند بر وجه رضای نفس و حسن رغبت ما آتیهم ربهم آنچیزی را که داده باشد بایشان پروردگار ایشان از مثوبات اعمال صالحه و بایشان عطا فرموده
از انواع کرامات جلیله پس علت استحقاق ایشان را باین نعمت عظیمه میفرماید که انهم کانوا بدرستیکه ایشان متقیان بودند قبل ذلک پیش از این یعنی
پیش از دخول جنت در دار تکلیف محسنین نیکوکاران و فرمانبرداران بالحسان نماینده کان بغیر خود بانواع تصدقات و غیر آن پس تفسیر احسان
می نماید بقوله کانوا قلیلا من اللیل بودند که در زمان اندک از شب ما یهجعون خواب میکردند یعنی در اکثر اوقات شب بعبادت مشغول
میشدند ما مزید است بر مبالغه در قلت خواب کردن از ابن عباس مرویست که کم شبی می بود که ایشان بنماز تطوع مشغول نمی شدند یا در اول شب
یا در آخر این قول نیز از ابی جعفر ماثور است و ضحاک و مجاهد در وقت تلاوت این آیه وقف میکردند بر قلیلا بعد از آن ابتدا میکردند بقوله
من اللیل ما یهجعون و ما را بر نافیه حمل میکردند یعنی محسنان کم بودند در دنیا و بعد از آن فرمود که خواب نمیکردند بلکه همیشه باحیای شب مشغول
بودند و قول اول اکثر و اصح و اشهر است و بالاسحار هم یستغفرون و بودند بسحرها که ایشان طلب آمرزش میکردند بر وجهی که گویا همه شب
بجرایم و مآثم مشغول بودند از امام محمد باقر مرویست که این در حق کسی است که در سحر هفتاد بار استغفار کند و از قتاده که یکی از مشاهیر اهل سنت
است از سعید جبیر روایت کرده که ابن عباس فرمود که این آیه در شأن اهل البیت خصوص رسالت است که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام اند نزول
یافت بعد از آن گفت که عادت امیرالمؤمنین چنان بود که در ثلث اول از شب خواب میفرمود و در ثلث آخر بتهجد مشغول می شد و هر شب هفتاد رکعت
نماز میگذارد و در این نمازها ختم کلام الله می نمود و در سحرگاه ذکر او سبحانه در خود ساختی بود ضرار بن صخره که از جمله اصحاب و احباء آنحضرت بود
روایت کند که در بعضی از شبها امیرالمؤمنین را دیدم که در محراب مسجد ایستاده بود و می نالید همچون نالیدن کسی که او را مار گزیده باشد و
تمام میگریست و دست در محاسن خود زده بود و میفرمود که ای دنیا دیگری را مغرور ساز که من فریفته تو نشوم و بتو رجوع نکنم و من ترا سه طلاق دادم
بعد از آن فرمود ای دنیا زندگانی تو بغایت کوتاه است و امر خطیر تو اندک و از زندگی تو حقیر آه از کمی توشه راه و دوری و درازی سفر آخرت و وحشت
و ترس آن راه و بزرگی آن منزلگاه بعد از ذکر اعمال بدنیه با طاعت مالیه میکند بقوله و فی اموالهم و در مالهای متقیان بوده است حق نصیبی
مقدر و بهره معین للسائل والمحروم مر هر خواهنده را و بی بهره را محروم مستحقی است که از هیچکس چیزی نخواهد و گمان مردمان چنان باشد که او
غنی است بجهت این وی را از صدقه محروم سازند و یا فقیری است که بکثرت دختران مبتلا بود یا مملوکی که مولی وی را نفقه ندهد و یا پیشه کاری که از
پیشه خود چیزی کسب نتواند کرد یا کسی که اثمار و زروع و انعام وی را نقصان رسیده باشد عبدالله بن قلابه گوید که در یمامه سیلی بیامد و مال کسی
را تمام ببرد یکی از اصحاب رسول گفت هذا المحروم این مرد محروم است برای او توزیعی باید کرد پس از برای او توزیعی کردند و چون فارغ شد از ذکر وعد و
وعید ارشاد مردمانست بایمان از آن جهت بعد از استبصار ایشان بیان آیات خود میکند و میگوید و فی الارض آیات و در زمین نشانهاست برای
استدلال بر وجود صانع و علم و قدرت و فرط رحمت او للموقنین مر یقین کنندگان را یعنی موحدان را که در طریق سوی برهانی که موصل است بمعرفت او
سلوک نموده اند و بصیقل دلایل واضحه زنگ ریب و شک از دلها خود زدوده و از جمله آیات زمین که بر روی زمین است بسط آنست از برای ساکنان
و عیون منفجره و معادن مختلفه و متنوعه و حیوانات منتشره که مختلفند از حیثیت صور و اشکال و افعال چون بهایم و سباع و حشرات و نباتات
از بقول و حبوب و جبال مرتفعه و وجود مسالک و طرق در آن بجهت سهولت تردد بندگان و آنچه در نفس زمین است از اختلاف اجزای آن در کیفیات و
خواص و منافع و فی انفسکم و در نفسهای شما نیز نشانهاست که دلالت بر کمال علم و قدرت صانع زیرا که در عالم هیچ اثری نیست مگر که در انسان نظیر آن
هست و با وجود این منفردات هیأت حسنه و مناظر بهیه و ترکیبات عجیبه و تمکن بر افعال غریبه و استنباط صنایع مختلفه و استجماع کمالات متنوعه بواسطه
عقول زاکیه و فهوم صافیه افلا تبصرون آیا پس نظر نمیکنید استفهام در معنی امرست یعنی نظر کنید بعیون ناظره و افهام نافذه در صنایع و
بدایع آفاق و انفس تا بوسیله آن عالم شوید بوجود صانع عالم و بر وحدت و علم و قدرت و حکمت و رحمت واسعه وی چه هر کس از ابتدا در نفس خود نیز
ببیند و در صفحه وجود خود آثار قدرت و حکمت مطالعه ننماید از جهت خود محظوظ نشود و ملال و در نشاه آخرت بندامت و حسرت کشد بعد از ذکر آیات
ارضیه در بیان احوال آیات سماوی میفرماید که و فی السماء رزقکم و در آسمانست روزی شما یعنی در او است سبب رزق شما که بارانست سعید بن
جبیر گفته که مراد برزق برفست زیرا که برف چشمها سبب قوت ارزانست و ما توعدون و دیگر در آسمانست آنچه وعده داده می شوید بآن

از ثوبان عظیم چه بهشتها هشت کانند در آسمان هفتم است نزدیک سدرة المنتهی و گویند مراد آنست که جمیع ارزاق شما و آنچه بآن موعود شده اید مقدر
و مکتوب است در لوح محفوظ که در آسمان چهارم است پس باید که بنده غم روزی نخورد چه آن در جائی نهاده است که نه آفت باو رسد و نه دزدان
راه باو یابند سفیان ثوری روایت است که واصل احدب بعد از تلاوت این آیه گفت که این سفاهت و حماقت است که آنچه خدای در آسمان نهاده است من او را در
زمین میخواهم پس بگوشه مسجدی شد و بعبادت مشغول گشت و در دو روز باو چیزی نرسید سلهٔ خرما دید که پیش وی نهاده اند و او را برادری بود که
در توکل قویتر از او بود نزد وی آمد و روز سیم سلهٔ دیگر نزد وی حاضر کردند پس باین طریق روزی بدیشان می رسید و ایشان بآن میگذرانیدند و
عبادت میکردند تا بجوار الهی رسیدند آنگه بجهت تاکید قول مذکور میفرماید که فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ پس سوگند بپروردگار آسمان و زمین
إِنَّهُ بدرستیکه امر مذکور از ارزاق و روزی موعد به لَحَقٌّ هر آینه درست و راست است مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ در حالیکه مانند آنست که شما
سخن میگوئید یعنی همچنانکه شما هیچ شکی ندارید در سخن گفتن خود شکی نیست در حقیقت امر مذکور از اصمعی روایت است که روزی بمسجد جمعه
بصره میرفتم در راه اعرابی در زی اجلاف و راه زن بر شتری نشسته و شمشیری حمایل کرده و کمانی در بازو افکنده در گذر آمد چون بمن نزدیک رسید سلام
کرد و گفت از کدام قبیله گفتم از بنی الاصمع گفت تو بنی اصمعی نیستی گفتم نعم گفت از کجا می آئی گفتم از جائی که تلاوت قرآن و کلام خدا میکنند گفت
خدای را کلامی هست که آدمی تواند آنرا خواند گفتم بلی گفت بر خوان من سوره والذاریات بر خواندم و چون باین آیه رسید که وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ
گفت ای اصمعی بخدا بر تو قسم میدهم که این کلام خدای است که بمحمد فرستاده گفتم بحق آنخدائیکه محمد را بخلق فرستاده که این کلام خداست که بمحمد انزال
فرموده چون اعرابی این کلام از من بشنید از شتر بزیر آمد و آنرا بکشت و پاره پاره کرد و با پوست بگذاشت و مرا گفت یاری من کن تا بدرویشان
تصدق کنیم پس تیغ بشکست و کمان را در زیر خاک کرد و روی در بیابان نهاد و گفت وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ من نفس خود را ملامت کردم
و گفتم ای نفس سالها شد که تو این آیه را میخوانی و متعظ نمیشوی اعرابی جلف یکبار شنیده متعظ شد پس من اعرابی را ندیدم تا آن زمان که بحج شدم
روزی در طواف بودم از پس پشت من کسی آواز داد چون نگاه کردم آن اعرابی را دیدم که بواسطه کثرت طاعت و عبادت ضعیف شده بود و پوست بر
استخوان چسبیده و زرد گشته پس بر من سلام کرد و مرا بمقام ابرهیم برد و گفت هم از آن کلام خدا چیزی مرا بشنوان من همان سوره والذاریات تلاوت
نمودم و چون باین آیه رسید که وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ گفت یافتم آنچه پروردگار من وعده کرده بود چیزی دیگر از این کلام میدانی من خواندم که فَوَرَبِّ
السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ اعرابی نعره زد و گفت کیست که خدای را بغضب آورد و کیست که تصدیق قول وی نکند تا سوگند خورد بر حقیقت قول خود پس دو
سه بار این کلام را اعاده کرد و جان بحق تسلیم کرد ابو سعید خدری از رسول خدا روایت کرده که اگر یکی از شما از روزی خود بگریزد روزی او تابع او شود
و او را دریابد همچنانکه مرگ تابع او می شود و باو میرسد از امیرالمؤمنین منقولست که روزی بر دو قسم است یکی آنکه تو طالب وی و دیگری آنکه او
طالب تست آنچه تو طالب وئی احتمال یافتن و نیافتن هر دو دارد و آنچه او طالب تست امکان ندارد که ترا در نیابد از خضر علیه السلام مرویست که اگر
توکل کنی همچنانکه حق توکل است روزی داده شوید همچنانکه مرغان روزی داده می شوند با این وجه که در صباح از آشیانها بیرون میروند گرسنه
اند و شبانگاه که باز میگردند سیر اند و حکمت در طلب رزق انتظام عالم است و سبب مواسات بنی آدم و چون تفصیل آیات بیان تعداد نعمات خود نمود
در عقب آن سررشته کلام را بجانب تهدید و تخویف کشید حکایت ابرهیم و اهلاک قوم لوط میکند تا اهل ضلالت بوسیله آن خایف شده در
طریق رشد و هدایت سلوک کنند و میگوید هَلْ أَتَاكَ آیا آمد بتو استفهام بجهت تفخیم است و تنبیه بر آنکه این از وحی ملک علام است نه از سخن محمد
و مراد از آن خبر است یعنی البته بتو آمده است حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ سخن مهمانان ابرهیم که گرامی کرده شده بودند نزد او و خدای و نزد
ابرهیم که بنفس نفیس خود بخدمت ایشان قیام نمود بروایت ابن عباس این مهمانان دوازده فرشته بودند که بسبب هلاک قوم لوط بابرهیم نازل شده
بودند و در تبیان گفته که ایشان چهار فرشته بودند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملکی دیگر که آن دردائیل است یا عزرائیل و بعضی دیگر سه فرشته
گفته اند و گویند که ده بودند که عاشر ایشان جبرئیل بود و بر هیئت جوانان إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ چون در آمدند بر ابرهیم فَقَالُوا پس گفتند که سلام کردیم
بر تو سلامی قَالَ سَلَامٌ گفت سلام بر شماست چون ایشان را بصورتی غریب و شکلی عجیب بدید بعد از جواب سلام فرمود شما قَوْمٌ مُنْكَرُونَ
گروهی هستید ناشناخته یعنی علم بحقیقت حال شما ندارم و نمیدانم که شما چه کسانید فَرَاغَ پس میل کرد و توجه فرمود إِلَى أَهْلِهِ بسوی اهل خود
بر وجهی که ایشان ندانستند که بکجا میرود و نزد ساره آمد و گفت مهمانان عزیز و غریب رسیده اند طعامی هست که بآن ضیافت ایشان نمایم گفت چیزی نیست
و لیکن گوساله دارم که از [illegible] فربه تر نه پرورده ام و تربیت میکنم و دست و پایش بحنا بسته ام و در نان زرد در گرمی او مالیده و با او انس گرفته
ام مانند انس مادر بفرزند او را تو بخشیدم ابرهیم او را بکشت و بریان کرد و بر طبقی نهاده و نزد مهمانان آورد فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ پس آورد در بر
مهمانان گوساله بریان فربه فَقَرَّبَهُ پس نزدیک کرد آنرا إِلَيْهِمْ بسوی ایشان یعنی پیش ایشان بر زمین نهاد ایشان بآن میل نکردند قَالَ أَلَا
تَأْكُلُونَ گفت ابرهیم که آیا نمیخورید از این طعام گویند ابرهیم را عادة بود که در وقت اکل بمهمان نگرد تا مبادا شرم سار شود و طعام برغبت نخورد
در اینجا نیز بر عادت قدیمی خود بایشان نگاه نمیکرد و ظنش آن بود که ایشان نیز بطعام مشغولند ساره از پس پرده ایستاده بود دید که اصلا ملتفت
طعام خوردن نمیشوند ابرهیم را از این معنی واقف کرد آنحضرت چون نگاه کرد دید که طعام نمیخورند فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ پس در خاطر گرفت از ایشان خِيفَةً
ترسی چه در آن روزگار هر که با کسی سر بدی داشتی طعام او را نخوردی پس بجهت این خایف شد که مبادا غدری کرده باشند بقصد نفس یا مال او

آمده باشند ایشان چون از ابرهیم خوف دیدند قالوا لا تخف گفتند باو که مترس که ما فرستادگانیم از ابن شداد نقل است که
چون ابرهیم بدانست که فرشتگانند گفت چرا مرا پیشتر خبر نکردید تا آن گوساله بریان نمی کردم و از مادرش جدائی ساختم حضرت جبرئیل پر بر آن گوساله
زد زنده شد و برجست و فریادکنان روی بجانب مادر نهاد ساره در پس پرده چون اینحال را دید متعجب شد و ابرهیم نیز از آن حالت در تعجب بماند
ایشان دیگر باره آغاز سخن کردند و بشروه و مژده دادند او را بغلام بپسری اسحق نام که از ساره متولد شود علیم کامل در علوم شرعیه یعنی چون
بلوغ رسد در کمال علم بود فاقبلت امرأته پس روی بآنجا نهاد زن ابرهیم یعنی ساره فی صرة در حالتی که فریاد کننده بود و گویند مراد از کلمه صره
آوه یا ویلتی است که در وقت تعجب میگویند و گویند که ساره بعد از شنیدن این سخن گفت اللیلیا اللیلیا و این کلمه در لغت ایشان در وقت تعظیم
امور مستعمل بوده فصکت پس طپانچه زد بسر انگشتان وجهها بر روی خود مقاتل و کلبی گفته اند که انگشتان جمع کرد و بر هر دو جبین خود زد
و این از عادة زنانست در وقت تعجب و گویند از مژده که شنید حرارت دم حیض در خود یافت و بجهت حیا طپانچه بر روی خود زد وقالت و گفت
که من عجوز عقیم پیره زنی نازاینده ام پس چگونه فرزند آرم و در روایت آمده که او را نود و پنج سال بود و ابرهیم را صد و نود سال و ساره هرگز
نزاینده بود چون وعده فرزند شنید بسیار متعجب شد قالوا گفتند فرشتگان باو بعد از مشاهده تعجب او کذلک همچنین که بشارة دادیم
ترا قال ربک گفته است پروردگار تو و ما از قول و خبر خود هیچ نمی آریم انه بدرستی که خدای هو الحکیم اوست حکم کننده بوجود ولد مر ترا
یا محکم کار در اینکار داده نماید العلیم دانا بعقیمی تو و بجمیع خفایای امور و هر که متصف باین دو صفت باشد قول او حق و وعده او صدق خواهد بود
و مرویست که چون جبرئیل تعجب ساره بدید او را گفت نظر در سقف خانه خود کن چون نظر کرد دید که چوبهای خشک که در سقف خانه بود همه سبز شدند
و میوه برایشان ظاهر شد پس نزد اینحال اطمینان تمام در باب وجود ولد او را حاصل شد القصه چون ابرهیم بدانست که ایشان فرشتگانند و فرود آمدن
ایشان بر این هیئت مجموع جز بامری عظیم نخواهد بود قال گفت با ایشان که ای فرشتگان فما خطبکم پس چیست کار بزرگ شما ایها المرسلون ای فرستاده
شدگان از نزد خداوند عالمیان قالوا گفتند ایشان در جواب خلیل الرحمن که ای خلیل پسندیده رب جلیل انا ارسلنا بدرستی که فرستاده شده ایم ما
الی قوم مجرمین بسوی گروه گناهکاران یعنی کافران چه کفر سر همه گناهانست مراد قوم لوطند یعنی ما را بجانب گروه لوط فرستاده اند لنرسل تا فرو
فرستیم و باران گردانیم علیهم بر ایشان بعد از آنکه هلاک کنند ایشان را و بر و بکردن شهر ایشان حجارة من طین سنگ از گل مصنوع شده مراد طین حجری
است که بسبب پختن بحد صلابت حجر رسیده باشد چون آجر و سفال مسومة در حالتی که سنگها نشان کرده شده اند باسم آنکس که محکوم است بهلاکت او
عند ربک للمسرفین نزد پروردگار تو برای از حد درگذشتگان چون ابرهیم معلوم کرد که ایشان بموتفکه میروند بجهت اهلاک قوم لوط دل مبارکش
بجهت برادر زاده خود متالم گشت و گفت با حال او در آن بلا چگونه کنید در ملائکه گفتند غم مخور که بلوط و دختران او ضرری نخواهد رسید فاخرجنا
پس بیرون خواهیم آورد من کان فیها هر که در دهها موتفکه باشد من المؤمنین از گروه گرویدگان بلوط فما وجدنا پس نخواهیم یافت فیها در آن دهها
غیر بیت من المسلمین غیر از اهل یک خانه از مسلمانان که آن لوط است و دختران او و گفته اند که در دهها بیست سال یک کس از قوم لوط ایمان نیاورده
بود و ترکنا و باقی گذاشتیم فیها آیة در آن دهها نشانه از عذاب که آن احجار مسومه است یا آب سیاه گنده منتن للذین برای عبرت آنانکه یخافون
العذاب الالیم میترسند از عذاب دردناک یعنی دیده اعتبار گشوده بوسیله کسب ایمان مثل آن عذاب از خود باز دارند چه جمعی که قساوة دارند
و بنهایت عناد اند باین علامت متنبه نمی شوند و بعد از آن در بیان قصه موسی و فرعون و استیصال فرعونیان خبر میدهد که وفی موسی و نیز در قصه
موسی آیتی است مر اهل اعتبار را که ذکر کرده ایم در قصه موسی نشانه برای مؤمنان پس یاد کن اذ ارسلناه چون فرستادیم او را الی فرعون بسوی فرعون
و قوم او بسلطان مبین بحجتی روشن که آن ید بیضا است و عصا و غیر آن فتولی پس برگشت از ایمان آوردن برکنه بقوه خود یعنی بسبب آنچه
متقوی و مستظهر بود بدان از کثرة جنود و خزاین از ایمان اعراض نمود یا که بجانب کسانی را که رکن او بودند و با ایشان مستند و متقوی از قبول حق وقال
و گفت موسی ساحر جادو است و بچشم بندی خارق عادت نماید او مجنون یا دیوانه است که از عاقبت کار خود نمی اندیشد چون فرعون از موسی برگشت
و بوی طعن زد و قوم او در طغیان با وی اتفاق کردند فاخذناه و جنوده پس گرفتیم او را و لشکر او را بغضب قهر خود فنبذناهم پس بیفکندیم همه ایشان
را فی الیم در دریا و غرق ساختیم و هو ملیم در حالتی که فرعون ملامت کننده بود مر نفس خود را که چرا اعراض کردم و بر او طعن زدم و فی عاد و در
قصه قوم عاد نیز آیتی است برای عبرت اهل اعتبار اذ ارسلنا علیهم چون فرستادیم بر ایشان الریح العقیم بادی که نابستن درخت و حامل ابر نباشد
یعنی بادی که ضرر و نفع امیر المؤمنین فرمود که باد نکباست و بروایت ابن عباس باد دبور و بقول ابن مسیب جنوب ما تذر نمیگذاشت آن
باد من شیء اتت علیه هیچ چیزی را که بگذرد بر آن الا جعلته مگر گردانید آن چیز را کالرمیم مثل چیزی که کهنه و ریزه شود چون گیاه خشک
و استخوان کهنه و ریزه گشته و فی ثمود و در قوم ثمود نشانه ایست مر مؤمنان را اذ قیل لهم چون گفته شد مر ایشان را بعد از کشتن صالح
عقر ناقه تمتعوا برخوردار شوید از زندگانی و نفع گیرید از عمر و مال خود حتی حین تا هنگام عذاب که بعد از گذشتن سه روز خواهد بود
کما قال تمتعوا ثلثة ایام فعتوا پس سرکشیدند عن امر ربهم از فرمان پروردگار خود و بتدارک توبت مشغول نشدند فاخذتهم پس گرفت
ایشان را الصاعقة عقوبتی بیهوش کننده و هلاک سازنده بعد از سه روز وهم ینظرون و حال آنکه ایشان می دیدند نزول عذاب چه آن در روز
بر ایشان فرود آمد و مراد از صاعقه صیحه جبرئیل است یا آتش نازل از آسمان فما استطاعوا من قیام یعنی نتوانستند در جا برخواستن یعنی قادر نبودند

برانکه بگریزند و از عذاب بگریزند وَمَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ و نبودند انتقام کشندگان از ما یا یاری دهندگان یکدیگر را در دفع عقاب وَقَوْمَ نُوحٍ
و هلاک کردیم گروه نوح را مِنْ قَبْلُ پیش از امم مذکوره إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان بودند قَوْمًا فَاسِقِينَ گروهی بیرون رفتگان از استقامت ایمان
بسبب کفر و طغیان و قصص انبیا و امم ایشان در مواضع خود بر سبیل تفصیل سمت تحریر یافته و بعد از ذکر هلاک بر و استیصال ایشان در بیان قدرت
کامله خود میفرماید که وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا و آسمان را بنا کردیم و آن را بلند بر افراشتیم بِأَيْدٍ بقوة کامله خود وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ و بدرستیکه ما
توانائیم بر بنا آن و بافادت در برافرهنیدن آن و چیزیکه اعظم آن باشد و اشتقاق آن از وسع است بمعنی طاقت و یا ما گشاده کنندگانیم آسمان را با علم واسع است
همه امور و یعنی داناییم بجمیع اشیا و توانائیم همه چیزها وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا و زمین را گسترانیده ایم بسبب قرار خلقان بر آن فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ
پس نیک گسترانندگانیم ما بواسطه آن و بجهت مصالح بندگان کردیم نه بجهت جر نفع خود و دفع ضرر از خود زیراکه ما غنی بالذاتیم و مستغنی از کل ماسوی
وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا و از هر چیزی از اصناف موجودات آفریدیم زَوْجَيْنِ دو صنف که هر یکی زوج دیگری است از حیثیت شکل مانند مرد و زن و یا بجهت
تعاقب چون لیل و نهار و شمس و قمر و ربیع و خریف و شتا و صیف و یا بجهت مخالفت ذاتی چون نور و ظلمة و رطب و یابس و سهل و جبل و بر این قیاس
سما و ارض و بر و بحر و جن و انس و غیر آن و یا بطریق مخالفت صفاتی چون حلم و قهر و سقم و صحت و غنا و فقر و ضحک و بکا و موت و حیات را یا آنست که آنچه
آفریده ایم بطریق زوجیت آفریده ایم پس لازم نباید که کفر که مخالف ایمانست و معصیت که خلاف طاعت است و غیر آن از صفات رذیله که ضد صفات حسنه
اند آفریده او باشد حاصل کلام که ما دفع سما و ارض و خلق ازواج نمودیم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ باراده آنکه شاید شما پند پذیر شوید و بدانید که
تعدد از خواص ممکنات است و واجب بالذات قابل تعدد و انقسام نیست و بجهت آن راه بوید بخالق و پرستش و کنید و چون مقصود از آفرینش اشیا
مختلفه معرفت و عبادت است فَفِرُّوا پس بگریزید یعنی رجوع کنید از کفر خود إِلَى اللَّهِ بتوحید خدای یا از عذاب وی یا از معصیت او بطاعت و از امام جعفر
صادق علیه السلام مرویست که مراد آنست که حج کنید بقصد نزدیکی رحمت او سبحانه یا فرار کنید از جمیع آنچه شما را از طاعت باز دارد و بالکلیه متوجه شوید بطاعت او
سبحانه ابن عباس گفت از وی در وی گریزید محققان گفته اند که بگریزید از ما سوی وی در بحر الحقایق آورده که ای کسانی که گریخته اید از حق بسبب
تعلق بما سوی بحق گریزید بقطع تعلقات خود یا از وصف خود بوصف خدا گریزید یا از خود فرار کنید و با حق قرار گیرید إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من
مر شما را مِنْهُ از عذاب و سبحانه نَذِيرٌ مُبِينٌ بیم کننده ام آشکارا نماینده آنچه حذر از آن واجب ست وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ و مگردانید یعنی
و امگیرید با خدای بحق إِلَهًا آخَرَ خدای دیگر را إِنِّي لَكُمْ بدرستیکه من مر شما را مِنْهُ از عذاب خدای در عبادت غیر او نَذِيرٌ مُبِينٌ ترساننده ام هویدا
و پیدا و تکرار این قول بجهت تاکید است یا اول مرتب است بر ترک ایمان و دوم بر شرک او و درین كَذَلِكَ دأب امم سابقه همچنانست که دأب قوم تو ترا
تکذیب میکنند امم سابقه نیز پیغمبران خود را تکذیب کرده اند پس در تفسیر مجمل میفرماید که مَا أَتَى الَّذِينَ نیامد بآنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از
کفار مکه مِنْ رَسُولٍ هیچ فرستاده إِلَّا قَالُوا مگر گفتند قوم او سَاحِرٌ جادوست در وقتی که معجزه بایشان نمود أَوْ مَجْنُونٌ یا دیوانه است کاهی
که از بعث ایشان را خبر می داد أَتَوَاصَوْا بِهِ آیا وصیت کرده اند پیشینیان و پسینیان باین سخن تا همه متفق شدند باین قول استفهام برای توبیخ است
و مراد نفی است یعنی وصیت نکرده اند بیکدیگر بجهت عدم تلاقی ایشان در زمان واحد بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ بلکه ایشان گروهی اند نافرمان و از
فرمان و از حد بیرون رفتگان و چون طغیان ایشان را براین قول داشته فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان از ایشان یعنی چون مکرر اظهار دعوة کردی
ایشان و ایشان بجهت اصرار و عناد از آن بازگردیدند پس از مجاورة ایشان اعراض نما تا وقتی که مامور شوی بقتال فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ پس نیستی تو
ملامت زده نزد حضرت عزت بجهت اعراض تو از ایشان بعد از تکرار تبلیغ و دعوت بقدر وسع و طاقت چه در این صورت لوم بر ایشانست که ترک قبول دعوت
تو کرده اند وَذَكِّرْ و پند ده اهل ایمان را فَإِنَّ الذِّكْرَى پس بدرستیکه پند دادن تو تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ نفع می دهد مؤمنان را یعنی بجهت عناد
کافران و وجود اهل طغیان ترک تذکیر و موعظه اهل ایمان مکن و دست از نصیحت ایشان باز مدار چه موعظه و نصیحت موجب زیادتی بصیرت ایشان شود
و سبب اکتساب طاعات و اجتناب از محرمات از مجاهد نقل است که امیر المؤمنین علیه السلام روزی پیرهن در خود پیچیده از خانه بیرون آمد محزون و غمناک
و فرمود چون آیه فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ نازل شد هیچکس از ما نبود مگر که غمگین شد و متیقن گشت بر انقطاع وحی و نزول عقوبت و چون آیه فَإِنَّ الذِّكْرَى
تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ فرود آمد خوشحال شدیم و در کتاب فصول آورده که کلام مذکور یعنی ناصح و واعظ باید که مشتمل باشد بر ده چیز که تا سامعان
نفع رساند اول تذکیر نعمت خدا تا بشکر گذاردن قیام نمایند دوم ذکر ثواب محنت و بلاها در آن شکیبائی ورزند سیوم بیان عقوبت گناهان
و تعداد آن تا از آن منزجر گردند و تائب شوند چهارم اظهار وساوس شیطان تا از آن محترز شوند پنجم ذکر زوال دنیا و بی اعتباری آن تا از دل رغبت
بدان میل نکنند ششم بیان امر مرگ کردن تا مستعد رفتن شوند هفتم تکرار ذکر قیامت تا کار آن روز را بسازند هشتم بیان درکات دوزخ و
انواع عقوبتها که از آن بترسند نهم تعداد درجات بهشت و اقسام نعمتهای آن تا بآن راغب شوند دهم بنای کلام بر خوف و رجا نهادن یعنی گاهی از
عظمت و کبریا و هیبت الهی سخن رانند تا از آن خایف شوند و وقتی رحمت و مغفرت و مهربانی حضرت عزت را تقریر کنند تا بآن امیدوار شوند
پس هر موعظه که مشتمل باشد بر این سخنان سبب منفعت مؤمنان است بعد از امر با بلاغ حجت بیان تعطیل آن میفرماید که وَمَا خَلَقْتُ
الْجِنَّ وَالْإِنْسَ و نیافریدیم پریان و آدمیان را إِلَّا لِيَعْبُدُونِ مگر بعلت آنکه پرستند مرا بر وجه اختیار نه بطریق اجبار گویند مراد آنست
که خلق بندگان نکردم مگر بجهت آنکه امر کنم ایشان را بعبادت و مؤید این است قوله و ما امروا الا لیعبدوا الله و مجاهد لیعبدون بمعنی

یعبدون

بپرستند و تفسیر نموده یعنی نیافریدیم هیچ یک از جن و انس مگر آنکه مرا بشناسند و بصفات ثبوتیه و سلبیه من عارف گردند پوشیده نماند که غرض اصلی از خلق بندگان تعریض مثوبت است بر ایشان نه عبادت و نه معرفت و لیکن چون ثواب حاصل نمی شود مگر بعبادت گویا که عبادت غایت خلقت ست نه ثواب و غرض مالک جمیع عباد از امر بعبادت آنست که بوسیله آن در نشاء اخروی فایض شوند و از حضیض جاه شقاوت خلاص شده بذروه جاه سعادت رسند نه آنکه بتحصیل رزاق کنند و اطعام مالک چه او سبحانه غنی مطلق است و متفضل بر جمیع بندگان و معطی ارزاق ایشان خواه بعبادت مشغول شوند یا نه و از این جهت میفرماید که مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ نمیخواهم از بندگان مِنْ رِزْقٍ هیچ روزی وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ و نمیخواهم که طعام دهند مرا بلکه رزق و اطعام صفت من است و بس پس از روی تاکید کلام میفرماید که إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای هُوَ الرَّزَّاقُ اوست روزی دهنده جمیع خلق نه غیر او پس روا نباشد محتاج بغیر باشد ذُو الْقُوَّةِ خداوند توانائی الْمَتِينُ استوار در توانائی خود یعنی قادری است که بلیغ الاقتدار و کامل القدرت است بر وجهی که کرد عجز بر کرم سرادقات او نکردد پس نزد کمال تفتیش قوی و نزد روزی رسانیدن او تصور حلت قدرت چون کفار قریش با وجود این دلایل ظاهره که دالند بر قدرت قاهره او سبحانه در عناد افزوده بوی نکرویدند از این جهت تخویف ایشان میفرماید که فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا پس بدرستی که مر آنان را که ستم کردند بر خود بکفر با رسول نکذیب ذَنُوبًا بهره ایست از عذاب مِثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَابِهِمْ مانند بهره یاران ایشان یعنی نظیر ایشان در کفر و عناد از امم مکذبه مانند قوم نوح و عاد و ثمود مراد آنست که با ایشان خواهد رسید بجهت با امم ماضیه رسید از عذاب و عقاب فَلَا يَسْتَعْجِلُونِ پس باید که شتاب نکنند در وقوع عذاب بتعجیل آن را از تو طلبند چرا که فوت نخواهد شد فَوَيْلٌ پس کلمه عذاب یا چاه ویل که در قعر دوزخ است لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای آنانست که کافر شدند بخدا و رسول نگرویدند مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ از عذاب روز ایشان که وعده داده می شوند مراد روز قیامت است یا روز بدر سوره الطور ۴۹ آیه و اربعون آیه و هی مکیة ابی بن کعب از رسول روایت کرده که هر که سوره الطور بخواند واجب باشد بر حق تعالی که او را از عذاب ایمن گرداند و او را در بهشت خود نعمت عظمی و مرتبه کبری عطا فرماید و محمد بن مسلم از امام محمد باقر روایت کرده که هر که سوره الطور بخواند بر خدا واجب باشد که خیر دنیا و آخرت او را کرامت فرماید بدانکه حق تعالی چون ختم سوره والذاریات فرمود بوقوع عذاب عقب افتتاح این سوره نیز بتحقیق وقوع آن نمود و گفت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالطُّورِ سوگند بطور سینا که جبل زبیر است بمدین در ارض مقدس که موسی بر بالای آن کلام حق تعالی استماع فرمود و تخصیص این کوه بجهت کثرت منفعت ست در آن و گویند مراد مطلق کوه است که میخهای زمین اند و منابع و منافع و نزد مقاتل مراد دو کوه اند که یکی را تینا گویند بجهت بسیاری تین در آن و دیگری را زیتا بجهت بسیاری زیتون در آن و گویند اشتقاق آن از طار است یعنی سوگند با چیزی طیران میکند از لوح ایجاد بحضیض مواد یا از عالم غیب بعالم شهادت وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ و سوگند بکتاب نوشته شده فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ در صحیفه گشاده بوقت خواندن مراد قرآنست و نزد بعضی مراد بآن کتاب لوح محفوظ است و آن تخته ایست از در سپید یا کتاب تورات که نعت محمد است در آن و صحیفه اعمال بندگان که در روز قیامت بر ایشان منشور سازند یا لوح دل عارفان است که مرقوم است از معارف وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ و سوگند بخانه آبادان یعنی بکعبه معظمه و معموریت آن بکثرت زیاده حاجیانست و خدمه مجاوران و آن اول خانه ایست که در زمین بنا شد برای عبادت بندگان یا مراد ضراح است که مقابل خانه حقیقی کعبه واقع شده در آسمان چهارم و عماره آن بکثرت طواف فرشتگان است و از امیر المؤمنین مرویست که هر روز هفتاد هزار فرشته در آن میروند و طواف میکنند و هرگز نوبت باول نمی رسد و خادم آن فرشته ایست که او را رضین خوانند و آن خانه از یاقوت سرخ است و خدای تعالی در زمان آدم بزمین فرستاده بود در زمان طوفان نوح امر نمود تا آن را باسمان بردند زهری از سعید مسیب نقل کرده که حضرت رسالت فرمود که بیت المعمور در آسمان دنیا ست در آسمان چهارم نهریست که آن را نهر حیوان خوانند هر روز جبرئیل بوقت طلوع آفتاب در آن نهر فرو رود چون جبرئیل بوقت طلوع آفتاب در آن نهر فرو رود و چون بیرون آید اجنحه خود را می افشاند هفتاد هزار قطره از آن میچکد و حق تعالی از هر قطره از آن فرشته می آفریند و همه را امر میکند در داخل شدن در بیت المعمور پس ایشان از درون در آن خانه نماز میگذارند و طواف میکنند و در روز دیگر باز حق تعالی هفتاد هزار فرشته دیگر بطریق مذکور می آفریند و بایشان امر همان نمود می سازد و هرگز نوبت باول نمی رسد و نزد بعضی مراد از بیت المعمور قلوب مؤمنان است که عرش رحمن است و عمارة آن بمعرفت و اخلاص است یعنی قسم بقلوب اهل ایمان که معمورست بخلوص عرفان وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ و سوگند بسقف بلند برافراشته یعنی آسمان که مجموع انوار حکمت است و مخزن اسرار فطرت و نزد ابن عباس مراد عرش الهی است که جامع غرایب عجایب ست و گویند مراد آسمان اول است که مانند سقفی است و این قول از امیر المؤمنین منقولست وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ و سوگند بدریای پر کرده یا بجهنم که بجهت بر آتش در آن افروخته باشد سعید جبیر نقل کرده که امیر المؤمنین علی از جهودی پرسید که در کتاب شما دوزخ در کدام موضع است گفت در دریا فرمود ما اراه الا صادق میدانم او را مگر راستگو بقول الله تعالی والبحر المسجور مرویست از پیغمبر که فرمود در روز قیامت دریاها را آتش کنند و بآب دریا آن آتش را افروزند و بر یکدیگر ریزند دریاها در روز قیامت تا آتش سوزان شود و بعد از آن دریاها را بیکدیگر گشایند تا همه یکی دریا گردد پس همه را بر دوزخ روان سازند و نیز از امیر المؤمنین مرویست که بحر مسجور دریائی است در زیر عرش بادی تعالی عمق و قعر آن مقابل هفت آسمان و زمین است و در او آبی ست سطبر مانند آب منی که آن را بحر الحیوان گویند در وقت بعث حق تعالی باران امر کند تا چهل صباح در قبور باریده شود و در نفخه ثانیه همه خلایق از آن زنده شوند و از قبور بیرون آیند و محققان گفته اند که سقف مرفوع روح و رفیع القدر است که

خانه دلست مجرهيچو دلي سنگ باشد محبت تافته شود حاصل كه حضرت سبحانه وتعالى باموري عظيمه عجيبه قسم يادمي نمايد وميفرمايد كه إِنَّ عَذَابَ
رَبِّكَ بدرستيكه عذاب پروردگار تو لَوَاقِعٌ هراينه بوقوع آينده است ونازل شونده مَا لَهُ نيست مرآن عذاب را مِن دَافِعٍ هيچ دفع كننده يعني
البته واقع خواهد شد جبير بن مطعم گويد كه من بمدينه رفتم تا سخن در باب اسارى بدر بعرض حضرت رسالت رسانم پس بمسجد درآمدم آنحضرت
در نماز صبح بود وسوره والطور را قرائت مي فرمود چون باين آيه رسيد كه ان عذاب ربك لواقع نزديك بود كه از غايت خوف دلم شكافته شود في
الحال اسلام آوردم از ترس آنكه مبادا عذاب نازل شود ومن در صفت كفر بميرم يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ يعني عذاب واقع شود در روزي كه مضطرب شود
آسمان مَوْرًا مضطرب شدني يعني مترددگردد در آمدن ورفتن وآنگاه شكافته شود وگويند مور حركتي است بر تموج بر سبيل استداره يعني آسمان
برگرد خود موج زند وبگردد مانند كشتي بوروي آب كه بگرد خود برآيد وَتَسِيرُ الْجِبَالُ وروان شوند كوهها يعني از اماكن خود كه در وي مستقر است
زايل گردند وچون غبار بر هوا شوند سَيْرًا رفتني يعني البته مانند غبار گشته بر هوا پراكنده شوند وچون اين واقع شود فَوَيْلٌ پس كلمه عذاب يَوْمَئِذٍ
در آنروز لِلْمُكَذِّبِينَ مر تكذيب كنندگان راست كه سخن خدا ورسول را بدروغ پنداشته باشند الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ آنانكه ايشان در شروع
باقوال كه آن استهزاست بقرآن وتكذيب پيغمبر آخر الزمان وانكار بعث در جهان يَلْعَبُونَ بازي ميكنند واستهزا مي نمايند يعني لهو باطل بر
مي دارند ووقعي بر آن نمي نهند يَوْمَ يُدَعُّونَ روزيكه دفع شوند كافران بعنف يعني بيفكنند ايشان را از روي قهر واجبار إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ بسوي
آتش دوزخ دَعًّا دفع كردني وافكندني بعنف وقهر مقاتل گفته كه مراد از دع است كه خازنان دوزخ دستهاي كافران را بر گردنهاي ايشان بندند
وموي پيشاني ايشان را بر پشت پاي وبروي افكنده بدوزخشان اندازند ونزد يكي ايشان را گويند كه هَٰذِهِ النَّارُ الَّتِي اين آن آتش است
كُنتُم بِهَا كه بوديد بآن در دنيا تُكَذِّبُونَ كه تكذيب ميكرديد ومي پنداشتيد وميگفتيد كه او ساحر است وآنچه ميگويد كه وحي است سحر است نه
سخن خدا أَفَسِحْرٌ هَٰذَا آيا پس سحر است اينكه مي بينيد از انواع عذاب دوزخ يعني هم چنانكه وحي الهي را سحر مي پنداشتيد اين را سحر مي پنداريد
أَمْ أَنتُمْ لَا تُبْصِرُونَ يا شما نمي بينيد اين عذاب را وكوريد از مشاهده آن هم چنانكه در دنيا كور بوديد از ديدن آنچه دلالت بر وقوع اين عذاب ميكرد واين
قول بر سبيل تهكم است وتقريع پس ايشان را بعد از اين توبيخ گويند كه اصْلَوْهَا در آئيد بدوزخ فَاصْبِرُوا پس صبر كنيد بر كشيدن عذاب أَوْ لَا
تَصْبِرُوا يا صبر نكنيد وجزع نمائيد سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ يكسانست بر شما صبر وعدم صبر در دوزخ داخل شويد كه هيچ كردن كاهي نيست شما را از آن
پس نه فوت پرهيز داريد ونه پاداي كردن وابدا معذب خواهيد بود در آن إِنَّمَا تُجْزَوْنَ جز اين نيست كه جزا داده مي شويد بآنچه مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ
بوديد كه ميكرديد در دنيا از استهزا وانكار وتكذيب پيغمبران وبعد از ذكر حالات دوزخيان بيان حال متقيان ميفرمايد كه إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستي
پرهيزگاران از كفر وشرك وعصيان فِي جَنَّاتٍ در بوستانها باشند وچه بوستانها وَنَعِيمٍ ودر نعمتها وچه نعمتها يعني بوستانها ونعمتهاي كه در نظر
بغايت كمال باشند فَاكِهِينَ لذت كنندگان وخوشحالان بِمَا آتَاهُمْ بسبب عطا كردن ايشان رَبُّهُمْ پروردگار ايشان وَوَقَاهُمْ ونگاه داشتن ايشان
را رَبُّهُمْ پروردگار ايشان عَذَابَ الْجَحِيمِ از عذاب دوزخ يعني كه در آنروز شادان باشند بسبب عطا كردن حق تعالى ايشان را از انواع نعم ونگاه داشتن
ايشان را از انواع عذاب جحيم وچون در بهشت داخل شوند خازنان ايشان را گويند كُلُوا بخوريد از مطعومات بهشت وَاشْرَبُوا وبياشاميد از مشروبات
آن خوردني وآشاميدني هَنِيئًا گوارنده بدون هيضه وتنغيص از پيغمبر مرويست كه فرمود بحق آنكس كه نفس من بيد قدرت اوست كه مردي از اهل
بهشت قوت صد مرد داشته باشد كه برغبت تمام بر اكل وشرب وجماع اقدام نمايد وبعد از اكل عرق از او حاصل شود كه اطيب از بوي مشك
باشد وتحليل آنچه خورده وآشاميده از اين عرق باشد حق تعالى ايشان را گويد كه اين پاداش مر شما را بِمَا كُنتُمْ بآنچه بوديد تَعْمَلُونَ كه عمل مي
كرديد بعضي علما گفته اند كه هر چند وعده بكردار بنده است اما اصل در آن فضل الهي است واگر نه پيداست كه كردار ومزد كردار ما چه باشد پس
ايشان بفضل الهي مستغرق چنين نعمتي شوند مُتَّكِئِينَ در حالتي كه تكيه زدگان باشند در بهشت عَلَىٰ سُرُرٍ بر تختهاي نور بافته مَّصْفُوفَةٍ برهم پيوسته
ودر برابر يكديگر وَزَوَّجْنَاهُم وجفت كردانيم ايشان را بِحُورٍ بزنان سفيد اندام بادنماني كه سفيد بود چشم ايشان در كمال سفيدي باشد عِينٍ
گشاده چشم با سياهي چشم ايشان بغايت سياه باشد پس قرين وهم نشين سازيم ايشان را با اين نوع زنان وَالَّذِينَ آمَنُوا وبكساني كه مؤمنان بوده
باشند وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم وپيروي باشند ايشان را فرزندان ايشان در دخول جنان يا در وصول بدرجات ايشان يعني ما جمع كنيم براي ايشان انواع
سرور وبهجت از امور مذكوره كه آن داخل شدن ايشانست در خلد برين وتزويج حور عين وموانست باخوان مؤمنين واجتماع اولاد با ايشان
در درجات عليين وبعد از آن در بيان علت لحاق ذريه با آبا ميفرمايد كه بِإِيمَانٍ بسبب ايمان عظيم لقدر كه آن ايمان آباست أَلْحَقْنَا بِهِمْ بدر سانيم
با ايشان ذُرِّيَّتَهُمْ فرزندان خود را ايشان را از آن سبب يعني با آنكه درجات آبا بلند باشد نسبت بذريه صغار ما بفضل خود درجات ذريه را
بلند گردانيم تا چشم پدران در روي جمال ايشان منور گردد وبدين پدران بكديگر خوشحال شوند وَمَا أَلَتْنَاهُم وما كم نكنيم مِّنْ عَمَلِهِم مِّن شَيْءٍ
از ثواب كردار ايشان هيچ چيزي يعني فرزندان را بدرجه پدران رسانيم بي آنكه نقصان ثواب ايشان رسد بلكه بفضل وكرم خود او را در فقه
درجه ارزاني فرمائيم پس بجهت تاكيد اين قول ميفرمايد كه كُلُّ امْرِئٍ هر مردي بِمَا كَسَبَ بآنچه كسب كرده باشد رَهِينٌ مدكرو است روز قيامت
يعني وابسته است بپاداش كردار خود وبعمل ديگري مؤاخذ نيست پس هم چنانكه شخصي بنده خود را مرهون مي سازد در بدنيكه بدو دست ميدهد
نفس عبد در حكم مرهونست نزد او سبحانه بعمل صالح كه مطالب بهشت است مرو ايشان نحضت رسالت كه خداي تعالى بر دار درجه اولاد مؤمن

تا آنکه بمرتبهٔ درجهٔ اولاد مؤمن به پدران برساند اگرچه ایشان در آن درجه نباشند تا چشم او بایشان روشن گردد و بعد از آن آیهٔ مذکوره را تلاوت
فرمود و از ابن عباس روایت است که چون مؤمن به درجهٔ خود رسد گوید بار خدایا پدر و مادر و فرزندانم کجا اند ندا آید که ایشان عمل نداشتند که تو
شوند که در مرتبه و درجهٔ تو باشند و گوید خداوندا من چه باشد که بفضل خود ایشان را بمن رسانی خطاب آید که امر فرماید تا همهٔ ایشان را نیز در او برند
و زادان از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که حضرت فرمود که مؤمنان و فرزندان ایشان در بهشت باشند و بعد از آن آیهٔ مذکوره را تلاوت فرمود و از امام جعفر
صادق علیه السلام مرویست که اطفال مؤمنان را بمانند بپدران ایشان در روز قیامت و بعد از آن در بیان نعمت خود بر اهل ایمان میفرماید وَأَمْدَدْنَاهُمْ و بیفزاییم
ایشان را یعنی زیاده بر آنچه داشته باشند بدهیم ایشان را آنچه آرزوی ایشان باشد بِفَاكِهَةٍ میوه بجمیع انواع آن وَلَحْمٍ و گوشت با همه اصناف آن مِمَّا
يَشْتَهُونَ از آنچه آرزو کنند یعنی خواهش نمایند وقتا بعد وقت آنچه آرزوی ایشان باشد يَتَنَازَعُونَ دادوستد کنند با یکدیگر فِيهَا در بهشت
یعنی بهم دهند و از هم ستانند كَأْسًا کاسه مملو از خمر بهشت که لَا لَغْوٌ فِيهَا هیچ سخن بیهوده نباشد در آن یعنی در اثنای شرب آن با یکدیگر مخاصمه
نکنند و بسخنان لغو و بیهوده تکلم نکنند وَلَا تَأْثِيمٌ و نه گناه کاری کنند در آن یعنی نه در میان ایشان فعلی که موجب اثم باشد و نه قولی که بسبب آن بگناه
منسوب گردند بخلاف خمر دنیا که از شتم و عربده و فواحش که موجب اثم است خالی نیست بلکه عقول اهل بهشت بحال خود باشد و هرچند که در شرب
استغراق کنند عقول ایشان زایل نگردد و هیچ اثمی بر آن مترتب نگردد وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ و طواف کنند بر گرد ایشان با کاسهای خمر برای خدمت غِلْمَانٌ
لَهُمْ خادمانی که مخصوص باشند بایشان بر شکل پسران خوش صورت آفریده شده كَأَنَّهُمْ گوییا ایشان در حسن و صباحت و صفا و لطافت لُؤْلُؤٌ
مَكْنُونٌ مروارید پوشیده اند در صدف که دست هیچکس بدامن ایشان نرسیده باشد و بسبب اسباب خارجی متبدل نگشته از قتاده نقل است که کسی
از حضرت رسالت صلی الله علیه پرسید که خادم چنین است پس مخدوم چگونه باشد فرمود فضل مخدوم چون فضل ماه شب چهارده باشد بر جمیع ستارگان و نیز
از آنحضرت مرویست که کمترین اهل بهشت از روی مرتبه کسی است که خادم خود را بخواند هزار خادم در جواب و بلبیک لبیک لب بگشایند و در روایتی
آمده که همچنانکه اهل بهشت از غلمان محظوظ باشند غلمان نیز از خدمت ایشان در کمال التذاذ باشند چه بهشت دار استراحت است نه سرای کلفت و در تعب ایشان
آورده که گویند اولاد مشرکان غلمان اهل جنت باشند و اناث ایشان حور العین و اولاد مؤمنین با پدران خود بهمان هیئتی باشند که در دنیا بوده
اند و این نقلی غریبست لقصه اهل بهشت بر تختهای زرین در مقابل یکدیگر نشسته باشند وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ و روی آورند بعضی از ایشان عَلَىٰ
بَعْضٍ بر بعضی دیگر يَتَسَاءَلُونَ در حالتی که پرسند از یکدیگر احوال و اعمال خود را که موجب این سعادت شده اند قَالُوا إِنَّا كُنَّا گویند که بدرستی
که ما بودیم قَبْلُ پیش از این فِي أَهْلِنَا در میان اهل خود یعنی بودیم در دنیا مُشْفِقِينَ ترسندگان از عذاب و عقاب یزدان و بسبب آن بر طاعت حریص
مرتکب شده و از معاصی مجتنب شدیم فَمَنَّ اللَّهُ پس منت نهاد خدای عَلَيْنَا بر ما بلطف و رحمت و توفیق در طاعت و اجتناب از معصیت وَوَقَانَا عَذَابَ
السَّمُومِ و نگاه داشت ما را از عذاب آتش که مانند بادی باشد در غایت گرمی و نفوذ کننده گفته اند و گویند که سموم نام جهنم است إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ بدرستیکه
ما بودیم پیش از این در دنیا نَدْعُوهُ که می پرستیدیم خدای را باخلاص یا میخواندیم او را در نجات دادن از آتش جحیم و عذاب الیم پس او اجابت دعای ما کرد
إِنَّهُ بدرستیکه هُوَ الْبَرُّ اوست نیکوکار بر بندگان الرَّحِيمُ بسیار مهربان بر ایشان و لهذا عابدان و مثابت و سائل و مجاب و قبل از این گذشت
که جماعتی مقتسمان بر عقاب مکه نشسته حضرت رسول را نزد ترددوا قبایل عرب بکهانت و شعر منسوب می ساختند و آنحضرت بواسطه آن ملول و غمگین می شد
حق تعالی بجهت تسلیه آن قدوهٔ احباب از عتاب ناصواب کفار با وخطاب کرده میفرماید که فَذَكِّرْ پس پند ده ای محمد بقرآن اهل مکه را و بعضی مشرکان
را ملال بر خاطر خود راه مده و بسبب عدم تدبر ایشان در موعظه و نصیحت متقاعد مشو فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ پس نیستی تو بحق انعام پروردگار خود
باعطای مرتبه نبوت بِكَاهِنٍ خبر دهنده از غیب بوسیله جن بدون نزول وحی وَلَا مَجْنُونٍ و نه دیوانه که عقل او پوشیده باشد همچنانکه کفار قریش
در حق تو میگویند چه قول ایشان باطل است و سخن ایشان متناقض زیرا که کاهن محتاجست بفطنت و دقت نظر أَمْ يَقُولُونَ بلکه میگویند
مشرکان قریش که محمد صلی الله علیه وآله شَاعِرٌ شاعر است و آنچه از فصاحت و بلاغت صادر می شود بجهت قوت شعریت است نَتَرَبَّصُ بِهِ انتظار میبریم او را یعنی چشم انتظار داریم
که رسد باو رَيْبَ الْمَنُونِ حادثه و مصیبت روزگار که از غایت شدت نفس را مضطرب سازد قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان که تَرَبَّصُوا انتظار برید
زمان نکبت مرا فَإِنِّي مَعَكُمْ پس بدرستی که من با شما مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ از جملهٔ منتظرانم یعنی من انتظار حدوث بلیه بر شما میکشم همچنانکه شما منتظرید
که مصیبتی بمن نازل شود یا موت بمن طاری گردد پس بیان بطلان قول ایشان میکند که أَمْ تَأْمُرُهُمْ بلکه امر میکنند و میفرمایند بایشان أَحْلَامُهُمْ عقول
ایشان بِهَٰذَا باین قول متناقض چه کهانت تابع فطنت است و جنون لازم زوال عقل و شعر کلامی است منسق و مخیل و موزون و آن با جنون میسر نمی شود
پس این سخنان ایشان نه بر مقتضای عقل باشد پس از این اعراض نموده می فرماید که أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ گروهی اند از حد در گذشتگان در مکابره و
عناد و طغیان پس شروع در حجتی دیگر کرده میگوید که أَمْ يَقُولُونَ بلکه کفار قریش میگویند تَقَوَّلَهُ بر بافته است محمد قرآن را و از خود گفته و چنین نیست که
ایشان میگویند بَل لَّا يُؤْمِنُونَ بلکه ایمان نمی آورند و در یعنی باعث ایشان بر این قول اصرار ایشان است بر کفر و طغیان و اصرار بر عدم ایمان و اگر نه ایشان
از سر یقین میدانند که قرآن منقول نیست بجهت عجز جمیع فصحا و بلغا از او و معارضه مثل آن بعد از آن جهت الزام ایشان میفرماید که فَلْيَأْتُوا پس باید که
بیاورند ایشان بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ سخنی مانند قرآن إِن كَانُوا صَادِقِينَ اگر باشند راست گویان در آنکه قرآن را از خود می توان ساخت بعد از آن و ایشان
حجتی دیگر اینکه أَمْ خُلِقُوا آیا آفریده شده اند مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ بی چیزی یعنی آیا ایشان بی خالقی مخلوق گشته اند و بجهت اینست که بعبادت او اشتغال

نمی نمایند یا ایشان مخلوق شده‌اند نه از برای کاری یعنی عبث بی آنکه اصلا قلم تکلیف بر ایشان باشد و جزای عمل ایشان دهند ام هم الخالقون
یا ایشان آفریده گانند خود را و نیز بر سبیل التزام حجت میفرماید که ام خلقوا السموات والارض یا آفریده‌اند آسمانها و زمینها را نه چنین است
بل لا یوقنون بلکه بیقین در نمی یابند با آنکه خالق جمیع ممکنات واجب الوجود است بواسطهٔ عناد و استکبار همیشه در شک و گمان میکردند ام عندهم
آیا نزدیک ایشانست خزائن ربک خزینهای فضل پروردگار تو تا نبوت به هر که خواهند دهند یا خزائن علوم الهی در دست ایشانست تا بدانند که
لایق منصب نبوت کیست ام هم المصیطرون آیا ایشان غالبانند و مسلط شدگان بر همهٔ اشیا تا تدبیر امور ربوبیت شوند و بنای جمیع چیزها را بر آرند
و مثبت خود دهند و بهتران هر چه خواهند کنند و منصب رسالت به هر که خواهند دهند ام لهم سلم آیا مر ایشانراست نردبانی که بوسیلهٔ آن بر آسمان
آیند یستمعون فیه بشنوند در آن کلام ملائکه را و یا بخزائن علوم غیبیه که بر ایشان وحی کرده می شود تا علم بما کان و ما یکون پیدا کنند و عالم شوند
بتقدم موت محمد بر موت ایشان و ظفر یافتن ایشان از آن در عاقبت هم چنانکه در مظنهٔ ایشانست و اگر چنین است که ایشان گمان میبرند فلیأت مستمعهم
پس باید که بیاورد شنوندهٔ ایشان که بر آسمان رفته باشد و کلام غیبی استماع نموده بسلطان مبین بحجتی روشن و دلیلی هویدا اگر گواه باشد بر صدق
استماع وی چه هر چه که دعوی امری کند که بداهة عقل حکم نکند بر آن بر او لازم است که اقامت حجت نماید بر صدق مدعای خود پس تجهیل اهل شرک کند
که ام له البنات آیا مر خدای راست دختران و لکم البنون و مر شما راست پسران یعنی هر که رای او در این خاطر باشد که اسناد بنات بخالق خود کند
و نسبت بنین بخود دهد در نهایت سفاهت و حماقت خواهد بود پس چگونه از شان او باشد که بنردبان عروج کرده بر عالم ملکوت برآید و بر جمیع غیوب
مطلع گردد ام تسئلهم اجرا آیا میخواهی مر ایشانرا بتبلیغ رسالت اجرا مزدی تا بسبب آن تاوان زده شوند فهم من مغرم مثقلون پس ایشان از التزام آن تاوان
خود مثقلون گرانبار شوند و بواسطهٔ آن از اتباع تو روی بگردانند ام عندهم الغیب آیا نزدیک ایشانست علم غیب یعنی لوح و مکتوب شده مراد
لوح محفوظ است که مغیبات در او مندرج است فهم یکتبون پس ایشان می نویسند از آنچه در اوست یا گویند که امر پیغمبر در امر قیامت و بعث و جزا و حساب
باطل است و اصلی ندارد یا از آنجا می نویسند که موت محمد کی خواهد بود تا از آن راحت یابند ام یریدون کیدا آیا میخواهند مکر و تدبیری در بارهٔ تو و اهل
مکر چنانکه در دار الندوه میکردند با حضرت رسالت از قتل و حبس و اخراج فالذین کفروا پس آنانکه کافر شدند هم المکیدون ایشانند کید
کرده شدگان یعنی ایشان کسانند که وبال کید و مکر بر ایشان باز گردد و مقتول شوند در بدر و گرفتار گردند در عذاب ابد که خدا عباد مستضعفین را
برای اولیای خود تا بسبب آن اعدای خود را مقهور و مغلوب گرداند ام لهم اله آیا مر ایشانراست اله غیر الله معبودی غیر خدای بحق تا یاری ایشان دهد و حمایت
نماید از عذابی که مکافات مکر ایشانست پس در تنزیه خود میفرماید که سبحان الله منزه و پاکست خدای عما یشرکون از آنچه شرک می آرند و بوی
عبدهٔ اوثان بجهت فرط عناد و طغیان بقرآن نمی گرویدند و بوحدانیت او سبحانه معترف نمی شدند و بحضرت رسالت میگفتند که پاره‌ای از آسمان بر سر ما فرو
افکن اگر در وعدهٔ عذاب صادقی حق تعالی در جواب میفرماید که و ان یروا کسفا من السماء و اگر ببینند پاره‌ای از آسمان را ساقطا که فرود
آینده باشد بر سر ایشان یقولوا گویند از فرط طغیان و محض استکبار که این نه قطعهٔ آسمانست بلکه این سحاب مرکوم ابریست بر هم نشسته و چسبیده یعنی
عناد ایشان تا غایتی است که با وجود مشاهدهٔ آثار عذاب کفر باز نمی ایستند و چون حال ایشان بر اینمنوال است فذرهم پس واگذار و دست باز دار از ایشان
و مجازات کفر و عناد ایشان حتی یلاقوا تا آنوقتی که ببینند از روی معاینه یومهم الذی فیه یصعقون آن روز ایشان را که در آن روز هلاک
کرده شوند بوقوع صاعقه بر ایشان مراد نفخهٔ اولی است که در حین وقوع آن همه خلایق هلاک شوند یوم لا یغنی عنهم آن روزی که نفع ندهد یعنی باز
ندارد از ایشان کیدهم مکر ایشان شیئا چیزی را از عذاب و عقاب و لا هم ینصرون و نه ایشان یاری کرده شوند یعنی دیگری هیچکس یاری ایشان
نکند در دفع عذاب از ایشان و ان للذین ظلموا و بدرستی که مر آنان راست که ظلم کردند بر نفس خود یعنی کافر شدند عذابا دون
ذلک عذابی غیر آن عذاب آخرت که عذاب قبر است یا مؤاخذهٔ ایشان بقتل در روز بدر یا بقحط در مکه هفت سال یا جمیع مصائب دنیا و لکن اکثرهم
و لیکن بیشتر این کفار لا یعلمون نمیدانند وقوع عذاب را و از آن حذر ندارند و اصبر و شکیبائی کن ای محمد لحکم ربک مر حکم پروردگار خود را در
بارهٔ ایشان که آن امهال ایشانست و ابقای تو در مشقت کشیدن ایشان فانک پس بدرستی که تو باعیننا بعنایت و نگه داشت ما یعنی بحیثیتی هستی که ترا
می بینیم و بنظر لطف و عنایت محافظت تو میکنیم از مکر و ضرر اهل شرک نسبت بتو و سبح و تسبیح کن و پاکیزگی خدای خود یاد کن بحمد ربک در حالتی
که مقرون باشد بحمد پروردگار تو مراد از تسبیح و تحمید نماز است یعنی نماز گذار حین تقوم هنگامی که بر خیزی از خواب و آن نماز صبح است و گویند
مراد آنست که بگوئی سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک کفارهٔ هر لغوی و لهوی باشد که در آن مجلس واقع شده باشد
و اگر مجلس خیر بوده خیر او زیاده گردد و هر که در آن مجلس بوده باشد مر بیاد کرد در برکات این کلمات و از ابن عباس منقول است که مراد دو رکعت نماز
نافلهٔ صبح است بعد از برخاستن از خواب و من اللیل و در بعضی از شب فسبحه پس نماز گذار خدای را مراد نماز شام و خفتن است و گویند مراد نوافل
لیلیه است و شبهه نیست در آنکه صلوات لیلیه را زیاد و در نفس شوار تر است و از این جهت آن را بعد گرفتار ساخت و ادبار النجوم و نماز گذار
در عقب گشتن نجوم یعنی بعد از اختفای آنها بضوء صبح از امیر المؤمنین علی مرویست که مراد از این نافلهٔ صبح است و این قول از امام جعفر و ابی عبد الله هم
نیز مرویست و از پیغمبر منقول است که این دو رکعت بهتر است از هر چه آفتاب بر او تابد و بروایت ضحاک مراد نماز صبح است و گویند مراد از این آنست که
در وقت صبح و شام از ذکر پروردگار خود غافل مشو و در جمیع اوقات شب و روز تنزیه او سبحانه نما که او از تو غافل نیست حافظ و ناصر تست

و باید

و با تست پس غافل مباش سورة النجم احدی و ستون آیة و هی مکیة ابی بن کعب از رسول ص روایت کرده که هر که این سوره را تلاوت کند بعدد هر که تصدیق
محمد ص کرده و هر که منکر او بوده ده حسنه در نامه اعمال او بنویسند و در تفسیر ابی عبد الله ع روایت کرده که هر که مدام هر روز یا هر شب این سوره را
بخواند در میان مردمان ستوده شود و در نظر همه عالم محبوب گردد و باید دانست که چون او سبحانه ختم سورة الطور فرمود بذکر حضرت رسالت افتتاح این
سوره نیز بذکر آنحضرت نموده فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم والنجم اذا هوی قسم بستاره چون طلوع کند یا بلند برآید یا هبوط کند
و غروب نماید چه هوی بمد و معنی آمده بنا بر اول مشتق از هوی است و بنا بر ثانی مشتق از هُوی بضم ها از مجاهد نقل است که مراد از نجم اسم جنس است یعنی
سوگند بستارگان که موجب زینت آسمانند و راه نمای مسافران در بحر و بر و رجم کنند شیاطین از صعود بر آسمان که وجعلناها رجوما للشیاطین و از
ابن عباس روایت است که مراد ثریاست که نزد طلوع صبح در کی بغروب میرود و نزد بعضی دیگر زهره گویند مراد آن کواکب اند که در وقت سحر بغروب نزدیک
میشوند و آن علامت وقت تهجد است که بآن وقت تهجد بشناسند و بعبادت مشغول شوند در خبر است که علی بن الحسین زین العابدین ع چون وقت سحر
رسیدی میان سرای بدی و نظر در آسمان کردی و گفتی بار خدایا ستارها اسمان فرو رفتند و دیدها بخواب رفتند و اصوات ساکت شدند و تو آن خدائی که
خواب نبرد و عامر از امام جعفر صادق ع روایت کرده اند که مراد از ستاره وجود محمد است ص که شب معراج از آسمان فرود آمد یا ببالا رفت و مروی است که بعد از
عروج آنحضرت ابو طالب را گفتند که محمد ص از وقت نماز شام خفتن ناپدید شد و پیدا نشد در تمام شب در تجسس او بود و هیچ جا او را نیافت و ام هانی
او را در حجره طلب کرد و هیچ جا او را نیافتند ابو طالب مسلح شده و بنو هاشم را طلب کرد و سوگند خورد که اگر صباح محمد پیدا نشود همه را بر ادری بقتل
رساند چون صبح نزدیک شد ستاره از قطب آسمان جدا شد بغایت روشن و هر ساعت بزمین نزدیک تر میشد تا بدر خانه پیغمبر ص فرود آمد چون نگاه
کردند آنحضرت بود فذلک قوله والنجم اذا هوی و در بعضی روایت آمده که چون حضرت دعوی رسالت اشکار کرد اهل مکه آغاز طعن کردند و گفتند که محمد گمراه
شد از دین پدران خود و خطا کرد که احداث دین دیگر کرد از برای بندگان خدای تعالی این آیه فرستاد بعضی دیگر از علمای تفسیر گفته اند که سلمان و بعضی
از صحابه از رسول ص پرسیدند که بعد از تو خلیفه و وصی تو که خواهد بود فرمود آنکه امشب ستاره ببام خانه او آید و همه اهل مکه آن شب ببام خانها رفتند
و منتظر بودند که ستاره ببام خانه که فرود آید و همه طمع داشتند که کوکب درخشان ببام خانه ایشان فرود آید مگر امیر المؤمنین و فاطمه ع که ایشان در خود
از دست نداده گفتند اگر بخانه ما فرود آید شکر او را بتقدیم رسانیم و اگر نیز بر ما رجوع نخواهد بود پس ایشان در محراب خود بعبادت مشغول شدند
تا حینی که ستاره درخشان از قطب آسمان جدا شد و گویند ستاره زهره بود و بزمین نزدیک آمد تا که ببام دولتخانه امیر المؤمنین علی و فاطمه ع فرود
آمد فذلک قوله تعالی والنجم اذا هوی و گروهی از منافقان گفتند که الا ان محمدا قد ضل علی علی یعنی محمد ص در حق علی گمراه شد چه منصبی که در خور
او نبود برای او تعیین نمود حق تعالی قسم یاد کرد بآن ستاره که بخانه او فرود آمد که ما ضل صاحبکم گمراه نشد مصاحب شما ای اهل قریش یعنی محمد ص
که بجهة تبلیغ رسالت هدایت مصاحبت میکرد با اهل قریش یعنی از حق عدول نکرد و از راه اهتدا بضلالت نقل نکرد و ما غوی و خطا نکرد در آنچه بشما
رساند یعنی از صواب گفت و بامر باطل مرتکب نشد و ابن فقیه علی که یکی از مشاهیر و کبرای اهل سنت است روایت میکند باسناد خود از ابن عباس معاذ الله
که من با جمعی از بنی هاشم در مجلس منور حضرت رسالت پناه ص بودیم که ناگاه کوکبی نورانی از آسمان جدا شد و هبوطی نمود تا بتدریج بزمین افتاد
حضرت فرمود که نظر کنید که این ستاره در بام سرای که هبوط و سقوط کرد و در کدام منزل نزول نمود اهل مجلس تفحص برخواستند ناگاه یکی از مخبران
امیر المؤمنین ع بحضرت رسالت ص اخبار کرد که آن کوکب در منزل خورشید آسمان ولایت و اختر برج هدایت علی بن ابی طالب ع نزول کرد حضرت از این صورت
بغایت خرم شد و منافقان زبان طعن گشودند و آغاز تشنیع آن سرور کردند که محمد در محبت پسر عم خود غلو میکند و در آن مبالغه مینماید و در طریق
محبت و مودت علی ضال و گمراه گشته غبار غم بر خواطر مبارک آنحضرت نشست از این سخن حق تعالی برای تسکین خواطر مبارک او و تنبیه آن معاندان اهل غوایت
و ضلالت این آیه فرستاد عروة بن زبیر روایت کرده که بعد از نزول این آیه عتبة بن ابی لهب گفت بخدا که محمد را ایذا و آزار رسانم پس بنزد آنحضرت آمد و آب
دهن بروی مبارک آنحضرت انداخت و گفت کافرم بالنجم اذا هوی آنحضرت دلتنگ شده بر او نفرین کرد و فرمود بار خدایا ددی از ددان بر او مسلط
کن تا او را بخورد راوی این سخن میگوید که وی با جمعی از قریش بتجارت میرفت در راه بمنزلی فرود آمدند و آنجا پیر راهبی بود او در آن که این زمین
ماوای ددان و شیران است بر حذر باشید ابو لهب گفت ای گروه قریش که من میترسم از پسر خود که محمد او را دعای بد کرده ایشان
همه بارها را جمع کردند و بر بالای آنها جای عتبه را ترتیب کردند و خود پیرامون آن بخفتند و شتران بجای خود بخوابانیدند و چون پاسی از شب بگذشت
شیری بیامد و از شتران بگذشت قدم بر سر آنها نهاد و یک یک را بوی میکرد تا بالای آن بارها برآمد و عتبه را ببوئید نزد او خیال عتبه آواز داد که
قتلنی دعوة محمد خدای محمد مرا بکشت پس علی الفور سر او را بکند و همه اعضای او را از هم پاره کرد و بعضی از آن بخورد و باز گشت و تعرض بهیچکس دیگر نرسانید
و گویند در حینی که پیغمبر مامور شد که باصحاب بگوید که درهای خانهای خود را که بمسجد گشوده اند مسدود سازند گروهی با قدام نمودند و جماعتی
بعلت قرابت مانند عباس و حمزه در این باب تعلل میکردند و میگفتند این خطاب با ما نخواهد بود و اول کسی که قبول این امر کرد امیر المؤمنین علی ع بود و
فاطمه و حضرت با فاطمه گفت ای جان پدر خطاب با شما نیست چه تو و علی از منید و من از شما اگر در خانه شما مسدود شود هیچ باک نیست که در خانه من مسدود
شده پس از آنجا بگذشت بدر خانه عباس و حمزه آمد ایشان گفتند یا رسول الله ما را چه میفرمائی گفت خدا میفرماید که سد ابواب مسجد کنید گفتند
این مقدار رخصت باید که در وزنه در آنجا بگذاریم که در وی ترا ببینیم فرمود رخصت نیست پس همه درها مسدود نمودند مگر در خانه امیر المؤمنین را

وحضرت بربالای منبر برآمد و در جواب ایشان که زبان اعتراض گشوده بودند گفتند چرا تخصیص کردی علی را در را واگذاشتی فرمود بخدای که من در شما را مسدود نساختم
و در علی را نگشودم بلکه حقتعالی درهای شما را ببست و در حجره علی را گشود و چون منافقان این مشاهده را کردند گفتند الا ان محمد قد ضل فی
علی حقتعالی امر فرستاد که والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم وما غوی وما ینطق عن الهوی و سخن نگفت محمد از روی نفس و میل طبع خود یعنی نطق او
بقرآن و بجمیع احکام ایمان هوی و از روی نفس و هیئت ان هو یعنی نطق او الا وحی یوحی مگر وحی که فرود آمده بوی یعنی آنچه بآن گویا می شود از جانب
حقتعالی است آمد ازای خود علمه شدید القوی آموزاند پیغمبر خود را یعنی وحی فرود آورد باو فرشته که سخت است قوتهای او مراد جبرئیل است و از
شدت قوة او بود که شهرستان قوم لوط را از زمین بر کند و بر اجنحه خود گرفت و چندان باسمان نزدیک گردانید که آواز سگان آن بلدان فرشتگان آسمان
شنیدند و بعد از آن بر زمین منقلب گردانید و قوم ثمود را بیک صیحه هلاک ساخت و نیز بجهة شدة قوة او است که هبوط و صعود او بر انبیا سریع
تر بود از چشم بر هم زدن مروی است که او در ارض مقدس ابلیس را دید که با عیسی سخن میگفت بال خود را محرک ساخت و بادی که بآن حرکت متوج شده
بود او را باقصای جبل هند انداخت و نیز در صفت او میفرماید که ذو مرة صاحب ذات و شدة در عقل و خداوند دانش و مانند او از ابن عباس منقول است
که ذو مرة یعنی ذو منظره است بمعنی خداوند صورت نیکو و نزد قتاده بمعنی ذو خلق طویل است یعنی خداوند خلق طویل است یعنی خداوند بالای دراز
و یا بمعنی مرور کننده در هوا بطریق صعود و هبوط فاستوی پس راست بایستاد بصورت حقیقی خود که بآن مخلوق شده بود و در روایت آمده که او را
هیچ پیغمبری بصورت اصلیه ندیده بود الا پیغمبر ما که او را دو نوبت بر آن صورت مشاهده فرمود نوبت اول در زمین از جانب مشرق و نوبت دوم در آسمان در شب
معراج نزدیک سدرة المنتهی و استقامت او بر هیئت اصلی خود بجهة اراده حضرت رسالت بود در آنکه او را ببیند بصورتی که بآن مخلوق شده بود پس
او خود را دو نوبت بر آن صورت بآنحضرت نمود وهو بالافق الاعلی در حالتیکه او در کنار بلند تر بود و آن اقصای دنیا ست نزدیک مطلع آفتاب که نسبت
بافق مغرب ارفع است چنانکه در علم هیئت مقرر شده و بخاری و مسلم از ابن مسعود نقل کرده اند که پیغمبر جبرئیل را در افق اعلی مشاهده فرمود با
جناح القصه چون حضرت او را دید که با جنحه خود از مشرق تا مغرب را فرو گرفته بود بیهوش شد بعد از آن او را بصورت بشر یافت که نزدیک او نشسته بود و
دستی بر سینه مبارک او نهاد و دستی بر کتفش حقتعالی بآن اشاره فرمود که ثم دنی پس نزدیک شد بر پیغمبر بعد از آنکه او را دیده بود و بیهوش شده
فتدلی پس دراز گشت از افق یعنی از آنجا سر فرود آورد و خود را بر سر پیغمبر آویخت بجهة سخن گفتن باوی این کلام مشعر است بر شدة قوة او و چون بنزدیک
پیغمبر آمد فکان پس بود مقدار قرب مسافت میان او و پیغمبر قاب قوسین مقدار دو کمان او ادنی یا نزدیکتر از آن یعنی بر وجهی به پیغمبر نزدیک شد
که اگر کسی مشاهده قرب مسافت میکرد میان ایشان متردد می شد که آیا مقدار دو کمان تقریر کند یا کمتر غرض از این تمثیل شدة اتصال و ارتباط است
بینهما فاوحی پس وحی کرد الی عبده بسوی بنده خدا که محمد است ما اوحی آنچه وحی کرد بوی و ضمیر هوی راجع است به پیغمبر و معنی آنکه راست بایستاد
جبرئیل در حالتی که پیغمبر در افق اعلی بود یعنی در آسمان دنیا بوقت رفتن بمعراج و گویند جمیع ضمایر بکلمات مذکوره از قوله علمه شدید القوی تا بجا راجع
بحضرت احدیت است پس مراد بشدید القوی شدید قوت و قدرت او سبحانه است کما قال جل شأنه قدرته وهو الرزاق ذو القوة المتین و دنو او سبحانه بحضرت
رسالت مشعر است برفع مکانت او نزد حضرت صمدیت و مرویست که معنی آنست که محمد بعرش نزدیک شد و نزدیک شد یعنی رسید بحجب و سرادقات عرش و چون قدمش
را جای قرار نبود معلق در هوا بایستاد حقتعالی باو وحی کرد و نزد بعضی دیگر ضمیر دنی فتدلی راجع است به پیغمبر و ضمیر کان راجع بقرب میان پیغمبر و حقتعالی
و ضمیر اوحی الی عبده راجع باو سبحانه یعنی در شب معراج حضرت رسالت نزدیک شد بجناب احدیت از ساق عرش و مقرب درگاه الوهیت گشت بمکانه و مرتبه
نه بمنزل و مکان پس متدلی یعنی فروتنی کرد و سر فرود آورد و در برای سجده عبودیت و شکر نعمت قربت تا موجب لئن شکرتم لازیدنکم سبب زیادتی قرب شود
میان پیغمبر و حضرت عزت مقدار دو کمان بود بلکه کمتر از آن شیخ ابو الحسن نوری را از معنی این پرسیدند جواب داد که جائی که جبرئیل در نگنجد نوری
کیست که از آن سخن تواند گفت و لهذا بعضی از علما گفته اند که اولی آنست که تعرض باین وحی نکنیم و آنرا در پرده خفا بگذاریم اما آنچه از احادیث و روایات
در باب این وحی وارد گشته در کتب دیگر این هیچ نقصان ندارد و آن اجمالا منطوی بر سه چیز است اول آنکه مضمون وحی آن بود که ترا لست که دوست میدارم معاتبه
با امت تو و لا ابالی محاسبه ایشان میکردم دوم آنکه حقسبحانه و تعالی باو خطاب کرد که ای محمد منم و تو و ماسوی من آفریده ام برای تو حضرت در جواب فرمود
که پروردگار من توئی و من ماسوی را ترک کردم برای تو سیم آنکه امت تو طاعت من بجای می آرند و عصیان میورزند طاعت ایشان را قبول کردم و اکرم
و معصیت ایشان را در گذرانیدم اگرچه متصف است بکثرة و وفور زیرا که رحیم و نیز در تفسیر اهل البیت مذکور است که در شب معراج حقتعالی با رسول
مقرر امامت علی بن ابی طالب فرمود که یا رسول برسان بخلقان آنچه فرستاده شده بود بتو در شب معراج از جانب پروردگار خود در حق علی بن ابی طالب یعنی
در باب امامت او القصه او سبحانه جهة تحقیق آنچه پیغمبر مشاهده نموده بود میفرماید که ما کذب الفؤاد دروغ نگفت دل محمد ما رأی آنچه را که
دید آنحضرت بعینه از صورت جبرئیل یعنی در وهم نینداخت دل او اینکه چیزیکه دیده بود محض تخیل بوده زیرا که آنحضرت بعین مبین و علم یقین خود
عارف بود بآنکه مرئی جبرئیل است و اصلا در آن شک نداشت و بنابر آن قول که مرئی او سبحانه بوده در شب معراج مراد از دیده بصر دیده بصیرت است
چه او سبحانه بصر مرئی نمی شود بدلایل قطعیه عقلیه و مؤید این است که از حضرت پرسیدند که آیا دیدی پروردگار خود را فرمود که دیدم او را بدیده دل و
ندیدم او را بچشم ظاهر و اینکه فرموده که محمد خدای خود را دید بدیده باطن یعنی بعلم یقین بدانست خدای خود را بوسیله آنچه مشاهده نموده از آیات
باهرات اگرچه قبل از این نیز باین عالم بود و از ابو العالیه مرویست که از حضرت رسول سؤال رؤیة حقتعالی کردند در شب معراج فرمود در آن شب جوئی

از آب دیدم و از پس آن جوی پرده و از پس آن پرده نوری و غیر آن چیزی ندیدم و بباید دانست که جمیع علما ما و اکثر جمهور از مخالفین متفق اند که عروج
آنحضرت با روح و جسد بوده نه بروح فقط و ملکوت سموات را که دید در حالت بیداری بود نه بخواب و این تفصیل در سورهٔ بنی اسرائیل گذشت و در یافتن
مرویست که چون حضرت از معراج معاودت فرمود اصحاب را از دید ملکوت اخبار نمود کفار قریش که استماع این نمودند در تکذیب او کوشیدند و در مقام مجادله
در آمدند آنحضرت را از صفت بیت المقدس و جز آن خود پرسیدند چنانچه در سورهٔ بنی اسرائیل گذشت حقتعالی بجهة انکار این مجادله فرمود که أفتمارونه
آیا مجادله میکنید ای معاندان قریش با محمد علی ما یری بر آنچه دیده در شب معراج از آیات عظیمه و مخلوقات عجیبه و لقد رآه و بتحقیق که دید پیغمبر جبرئیل
را بر صورت اصلی خود نزلة اخری یکبار دیگر عند سدرة المنتهی نزدیک شجرهٔ سدرة المنتهی و آن درختی است بر بالای آسمان هفتم در اصل
عرش و شاخ و برگ آن بر سر همهٔ عالم بنا است و علم ملائکه و سایر مخلوقات بدان منتهی میشود و از آن در نمیگذرد و آنچه ورای آنست جز خدا نداند و
لهذا حضرت امیر المؤمنین علی فرمود که سلونی مادون العرش از ما دون عرش پرسید در معالم التنزیل آورده که آنحضرت را در شب عروج عروجات درکی نمود و
ترقیات دست داد و در آن عروجات این و بیرتا نیرا و احاصل شده نزدیک سدرة المنتهی و در کشاف مذکور است که سدرة المنتهی درخت سدر است
که آن را نبق نیز گویند و در آسمان هفتم است از جانب راست که میوه آن مانند قلهای کوه است و ورقان بطریق گوشهای فیل و جمیع انهار بهشت از زیر آن نابع
اند و عظم آن بر وجهی است که سوار سریع السیر در عرض هفتاد سال قطع مسافت آن نتواند کرد و انتهای آن باعتبار آنست که آن منتهای جنت است یا منتهای
ارواح شهدا از رسول صلعم مرویست که چون شب معراج بسدره رسیدم جبرئیل مرا گفت این سدرة المنتهی است هر کس از امت که بر نهج و طریقهٔ تو مرده باشد
باینجا خواهد رسید پس حضرت فرمود که من نگاه کردم دیدم که چهار جوی از زیر آن بیرون می آید فذلک قوله و انهار من ماء و انهار من عسل مصفی یکی
از آب و یکی از شیر و یکی از می و یکی از عسل و عظم آن درخت بر وجهی بود که اگر سوار تند رو در سایهٔ آن بروفتی از آن نشکی و از مقاتل مرویست که برگ
های آن همهٔ دنیا را سایه کند و ثمرهٔ آن انواع حلی و حلل است و همه الوان میوه بر آن باشد و سوار سریع السیر صد سال اگر در سایهٔ او بیرون نرود
و نزد مقاتل سدره و طوبی هر دو یکی است عندها نزدیک آن سدره است جنة المأوی بهشتی که آرامگاه متقیانست و آن جنة الخلد است
که در آسمان هفتم است القصه حضرت در آن شب جبرئیل را برای العین بدید یا خدای را بعین یقین مشاهده فرمود اذ یغشی السدرة هنگامی که پوشیده
بود سدره را ما یغشی آنچه پوشیده بود او را این اشارتست بتعظیم و تکثیر غاشی بر وجهی که هیچ وصفی و نعتی بکنه آن نتواند رسید و احصای آن نتواند
کرد و گویند مراد بدایع عجیبه و غرایب بیعدد اند که دلالت تمام دارند بر کمال قدرت و علم او سبحانه و یا جماعهٔ کثیر از ملائکه بر آن درخت جمع شده بودند و
بعبادت او سبحانه مشغول بودند و از حضرت رسالت مرویست که دیدم بر هر برگی از اوراق او فرشته ایستاده که تسبیح او سبحانه میکرد و بروایتی دیگر بر هر برگی
از برگهای آن صد هزار فرشته ایستاده که تسبیح او سبحانه میکردند و از ابن مسعود نقل است که بفرشهای طلا آن را پوشیده اند و آنحضرت با وجود مشاهدهٔ این همه
عجایبها و غرایبهای ملکوت بجهة حسن ادب و علو همت پرتو التفات بر هیچ ذره از ذرات آن نیفکند و دیدهٔ دل جز بمشاهدهٔ جمال ذو الجلالی نگشود
کما قال جل ذکره ما زاغ البصر میل نکرد دیدهٔ دل محمد یعنی بطریق تعلق بچپ و راست نگاه نکرد بلکه در حد استقامت خود در مشاهدهٔ جمال کبریا مستقیم
و ثابت قدم بود و ما طغی و در نگذشت از حدی که مامور بود بدان یعنی تجاوز ننموده از موضعی که مامور بود برسیدن آن بلکه در نهایت وصول آن قرار
گرفته قدم از آن پیشتر ننهاد زیاده از آنچه مامور شده بود بدیدن آن مد بصر ننمود لقد رأی بخدای که دید محمد در شب معراج من آیات ربه
الکبری از نشانهای قدرت پروردگار خود که بزرگترین نشانها بود از جهت دلالت بر کمال قدرت حضرت عزت مانند دیدن جبرئیل با ششصد پر
هر یکی از مشرق تا مغرب و رفرف اخضر که از رفارف جنت است و از غایت عظمت سد افق نموده و دیدن عرش عظیم و کرسی و سایر عجایب ملکیه و ملکوتیه و
تفصیل که در سورهٔ بنی اسرائیل مذکور گشت و بعد از ذکر آیات عظیمه دال بر کمال قدرت و علم توبیخ کفار مینماید بر ترک عبادت خالق جمیع مکونات و
پرستیدن لات و عزی و منات که از جمادات اند و میگوید که أفرأیتم اللات و العزی آیا می بینید ایشان یعنی قریش لات و عزی را و مناة الثالثة
الاخری و منوة را که بت سیمین است که یکی از اصنام است که ... و صفت ذو برای مناة جهت تاکید است کقوله یطیر بجناحیه یا مناة و کمتر از ایشان
متاخر از آن دو بت اول بود و وضیع تر و پست تر چه ایشان رعایت حرمت لات و عزی را از منات بیشتر میکردند و بدانکه لات بتی بود مر ثقیف را در طائف
و یا قریش را در نخله و آن از لوی مشتق بمعنی اعتکف چه کفار طواف آن میکردند و نزد آن مقیم شده بودند و عزی درختی بود که غطفان او را می پرستیدند
و آن تانیث اعزی است بمعنی عزیز و شریف تر در زمان اسلام فوت گرفت حضرت رسالت خالد بن ولید را امر کرد تا آن را بشکند و چون بشکست
از میان آن شیطانه بیرون آمد که موی خود را پراکنده کرده بود و واویلاه گذاشته و دست خود بر سر نهاده و مردمان را بعبادت آن درخت میخواند
خالد شمشیر بر آن زده او را هلاک کرد رسول را از این خبر داد و فرمود عزی این شیطانه بود و بعد از این هرگز معبود کسی نشود و مناة صخره بود
که هذیل و خزاعه گرد آن طواف میکردند یا بتی بود مثلث که بنو کعب عبادت آن میکردند و آن مشتق است از منا بمعنی قطعه و از آن جهت که کفار نزد آن قربان
میکردند بجهة تبرک خونهای آنها را بر آن میریختند و گویند که این سه بت از سنگ بود که در کعبه نهاده بودند و ایشان را می پرستیدند مرویست
است که کفار این اصنام را بصورت ملائکه بزعم ایشان بنات الله و شفیعان ایشان نزد خدای تصور کرده بودند با وجود این هرگاه بنات از ایشان متولد می
شد بدرد دختر نهادند و برادر خاک میکردند بجهة آنکه تولد بنات نزد ایشان عیب بود و حقتعالی انکار این معنی نموده فرمود که ألکم الذکر
و له الانثی آیا مر شما راست فرزندان نرینه و مر خدای راست ماده تلک اذا قسمة ضیزی این قسمت این هنگام چنین باشد قسمتی است نا راست و

ناصواب و دور از سمت عدل آنچه بغیر اینست برای خود اختیار میکنید و این قسمت دور تر است نسبت بخدای تعالی اِنْ هِیَ نیست این بتان که شما
ایشان را خدای خود اختیار کرده اید اِلَّا اَسْمَاءٌ سَمَّیْتُمُوهَا مگر اسمی چند بی مسمی که نام نهاده اید شما با تسمیه اَنْتُمْ وَآبَاؤُکُمْ شما و پدران شما ان اصنام
را باله تشبیه کرده اید نیست مگر اسمائی که بجز از معانی معبودیت اند چه ایشان معنی الوهیت عاری اند پس از اسمای بی مسمی باشند یا آنکه این بتان که
شما ایشان را موصوف میسازید بآنکه بنات الله و اله و شفعاء شما هستند مجرد اسما اند بدون تحقق این معانی در ایشان یا اینکه شما اطلاق اسم لات و عزی
بر ایشان میکنید باعتبار آنکه لات مستحق آنست که نزد او مقیم شوید برای عبادت و عزی آنکه از اعزه و مکرم داد بد و منات سزاوار آنکه نزد او خون هدی
بریزید این همه محض اسماست بدون حقیقت این معانی در ایشان مَا اَنْزَلَ اللهُ نفرستاده است خدا بِهَا بآن تسمیه مِنْ سُلْطَانٍ هیچ حجتی یعنی نیست
مر شما را از جانب خدای بر صحت تسمیه آن دلیلی غالب تا چنگ در آن زده خصم را مغلوب سازید بلکه این تسمیه محض هوا و ادنی نفس شماست بدون
دلیل ظاهر و بعد از آن رو از خطاب بغیبت التفات نموده میگوید اِنْ یَتَّبِعُونَ پیروی نمیکنند مشرکان در پرستش بتان اِلَّا الظَّنَّ مگر گمان را یعنی
آنچه ایشان را از عبادت اوثان و اعتقاد شفاعت در حق ایشان محض توهم است بدون حجتی و بینتی که مستلزم علم و یقین باشد وَمَا تَهْوَی الْاَنْفُسُ
و دیگر متابعت نمیکنند مگر آنچه آرزو میکنند نفسهای ایشان یعنی تابع آرزوی طبع اند و پیروی آنچه شیطان در نظر ایشان آرایش داده عقاید فاسده
و رای باطله وَلَقَدْ جَاءَهُمْ و بتحقیق که آمده است بدیشان مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَی از جانب پروردگار ایشان آنچه سبب هدایت ایشانست از رسول و
کتاب که راهنمای ایشانست بر آنکه اوثان استحقاق الوهیت و در خور شفاعت ندارند و عبادت جز خدای را روا نیست و ایشان با وجود وضوح بینات هدایت
ترک آن کرده اند و بجهت عناد بر کیش باطل خود اصرار نموده بعد از آن انکار تمنی ایشان شفاعت اوثان میفرماید که اَمْ لِلْاِنْسَانِ یا آدمی راست یعنی کافران
را مَا تَمَنَّی آنچه آرزو کرده وی بر مراد انکار است یعنی نیست او را آنچه آرزو کند از شفاعت اصنام و غیر آن فَلِلّٰهِ الْآخِرَةُ پس خدای راست ملک آخرت وَالْاُولَی
و مملکت دنیا هر چه خواهد دهد و هر که بخواهد ندهد و کس را بر او حکم نرسد پس هیچ کس مالک چیزی نشود مگر باذن او سبحانه و آنکه جهت تاکید این
قول میفرماید وَکَمْ مِنْ مَلَکٍ فِی السَّمٰوَاتِ و بسیاری از فرشتگان در آسمانند که مشرکان امید دارند بشفاعت ایشان لَا تُغْنِی شَفَاعَتُهُمْ سود نکند
شفاعت ایشان شَیْئًا چیزی را اِلَّا مِنْ بَعْدِ اَنْ یَأْذَنَ اللهُ مگر پس از آنکه دستوری دهد خدا در شفاعت لِمَنْ یَشَاءُ برای هر که خواهد از ملائکه که شفاعت
نمایند یا برای هر که اراده نماید از آدمیان که فرشتگان او را شفاعت کنند وَیَرْضَی و بپسندد یعنی مصلحت بیند مر آنکس را برای شفیع شدن یا منتفع گشتن
و مراد آنکه ملائکه با وجود علو درجه و مزیت تقرب و کثرت بدون اذن او سبحانه در شفاعت نداشته باشند و اگر چه من حیث المجموع در مقام شفاعت در
آیند پس چگونه بتان که در نهایت بعد و دنائت و قلت اند استحقاق شفاعت داشته باشند در حق پرستندگان خود پس در مذمت ایشان میفرماید که اِنَّ
الَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ بدرستیکه آنانکه نمیگروند بسرای آخرت و اعتقاد ندارند بعث و نشور لَیُسَمُّونَ الْمَلٰئِکَةَ نام میکنند فرشتگان را
تَسْمِیَةَ الْاُنْثَی نام نهادن ماده ها یعنی میگویند که الملائکة بنات الله وَمَا لَهُمْ بِهِ و نیست مر ایشان را بآنچه میگویند از تانیث ملائکه مِنْ عِلْمٍ هیچ
دانشی و یقینی اِنْ یَتَّبِعُونَ در پی نمیروند بآن گفتار اِلَّا الظَّنَّ مگر گمان را وَاِنَّ الظَّنَّ و بدرستیکه گمان لَا یُغْنِی سود نمیدهد مِنَ الْحَقِّ از حقیقت
امر شَیْئًا چیزی را چه حق عبارتست از حقیقت شیء و حقیقت مدرک نمی شود مگر بعلم و یقین و ظن و وهم را اعتباری نیست در معارف حقیقیه فَاَعْرِضْ
پس روی بگردان عَنْ مَنْ تَوَلّٰی از دعوی آنکه روی گردانید عَنْ ذِکْرِنَا از ذکر ما یعنی قرآن که متضمن توحید و اصل اعمال است وَلَمْ یُرِدْ و نخواست
بعمل خود اِلَّا الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا مگر زندگانی دنیا را چه هر که من جمیع الوجوه غافل باشد از او سبحانه و بالکلیه از ذکر او اعراض نموده و در محبت دنیا و
جمیع زخارف آن بر وجهی توغل نموده که منتهای همت و کشتی پس دعوت تو چگونه بار دهد بلکه نزد این عناد او زیاده خواهد شد و اصرار او بر کفر
اشتداد خواهد یافت ذٰلِکَ این دوستی دنیا و اختیار کردن آن مَبْلَغُهُمْ غایت رسانیدن ایشانست مِنَ الْعِلْمِ از دانش یعنی نهایت علم ایشان صرف همت است
بمتع عاجله و لذات فانیه دنیویه و اعراض کردن از ندیدن امور آخرویه باقیه و شهر نیست که طالبان این مطلب خسیس در حکم بهایمند که طبایع ایشان
مصروف است بر اکل عاجل و اصلا نظر نمیکنند در عواقب آجل و در ادعیه ماثوره از ائمه هدی وارد است که اللهم لا تجعل الدنیا اکبر همنا و لا مبلغ
علمنا اِنَّ رَبَّکَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ اَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ او ست داناتر بآنکسی که گمراه گشته یعنی عهد ملک کرده عَنْ سَبِیلِهِ از راه او که طریق
مستقیم است و منهج قویم وَهُوَ اَعْلَمُ و او ست داناتر بِمَنِ اهْتَدَی بکسی که راه یافته است بحق یعنی هر دو را میداند و هیچ چیزی بر او پوشیده نیست و هر یک
را فراخور کردار جزا خواهد داد پس نفس خود را در دعوة ایشان رنج مینداز چه تو قدرت نداری بر هدایت اهل عناد و لجاج و استکبار پس در بیان کمال قدرت
خود میفرماید که وَلِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوَاتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ و مر خدای راست آنچه در آسمانهاست از موجودات علویه و آنچه در زمین است از کاینات
سفلیه یعنی خالق و مالک همه او ست و غرض او از ایجاد مخلوقات تعبد ایشانست پس تکلیف عبادت و طاعت بر ایشان کرده لِیَجْزِیَ الَّذِینَ اَسَاؤُا تا
جزا دهد آنان را که بد کردند بِمَا عَمِلُوا بعقوبت آنچه عمل کردند که آن عذاب نیرانست وَیَجْزِیَ الَّذِینَ اَحْسَنُوا و تا جزا دهد آنان را که نیکوئی کردند
بِالْحُسْنَی بمثوبت نیکو که در ریاض جنانست پس در صفت نیکوکاران میفرماید که اَلَّذِینَ یَجْتَنِبُونَ آنانند که اجتناب میکنند و یکسو می شوند کَبَائِرَ الْاِثْمِ
از کبیره های گناه یعنی از گناهانی که مثل هر آنچه است که بخصوص وعید و در وعید بر آن مرتب شده باشد و صغیره آنست که حد بر آن مقرر نگشته وَ
الْفَوَاحِشَ و از فحشها یعنی آنچه فواحش است از کبایر مثل زنای محصنه و گویند از شرک است اِلَّا اللَّمَمَ مگر آنچه صغیره و یسیر باشد از گناه چه
صغیره که بحد اعلام نرسیده باشد مغفور است و عقاب بر آن مترتب نمی شود و بروایت ابن عباس مراد از لمم هر گناهی است که در جاهلیت کرده باشند و در

نزول این آیه آورده‌اند که مشرکان مسلمانان را میگفتند که از شما در زمان جاهلیت معاصی بسیار صادر می‌شد و با ما در این معصیتها شریک بودید اکنون ما را بر
این عیب میکنید و از آن وعید میدهید حق تعالی این آیه فرستاد که گناهی که در زمان جاهلیت از اهل ایمان صادر شده بود معفو است پس بدان معاقب نخواهند
گشت إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ بدرستیکه آفریدگار تو بسیار آمرزش است لهذا صغایر را با اجتناب کبایر می‌آمرزد و کبایر را بوسیلهٔ توبه و معاصی
قبل ایمان مغفور می‌سازد و گویند که این کلام در عقب وعید مسیئین و وعدهٔ محسنین بجهت آنست تا آنکه صاحب کبیره از رحمت واسعهٔ او مایوس نشود و
توهم وجوب عقاب نکند یکی از اکابر دین در مناجات میگفت که بار خدایا اگر همه عالم را بسوزی بهشتی خالی را سوختن باشی و اگر همه عالم را بیامرزی بهشتی
خالی را مزید باشی هاتفی آواز داد که ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم حسن هانی ابو نواس شاعر را در واقعه دیدند و پرسیدند که خدای
با تو چه کرد گفت مرا بیامرزید بدان بیتی که گفته بودم و آن این است که من انا عند الله حتی اذا اتیته لا یغفر لی ذنبی العفو یرجی من بنی آدم فکیف لا ارجوه من
ربی یعنی چه کس باشم من نزد خدا که اگر گناه کرده باشم گناه مرا بیامرزد و مرا بآن مؤاخذه کند و خطاب و عتاب کند یعنی حقارت من بدرگاه او سبحانه
بیش از آنست که مرا بگناه مؤاخذه فرماید و عفو مرجو است از آدمیان پس چگونه امیدوار نباشم برحمت و مغفرت پروردگار خود آورده‌اند که بعضی از مردمان
در زمان حضرت رسالت بکثرت تقوی خود لاف می‌زدند و باعمال صالحهٔ خود می‌نازیدند و میگفتند که نماز و روزه و حج و جهاد ما بهتر است حقتعالی این
آیه فرستاد که هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ خدا داناتر است باحوال شما إِذْ أَنْشَأَكُمْ در وقتی که بیافرید شما را یعنی ابتدای آفرینش شما کرد مِنَ الْأَرْضِ از زمین چه آدم
که ابو البشر است از خاک مخلوق گشته و با آنکه هریک از بنی آدم را از نطفه آفریده و نطفه از غذاست و غذا از زمین خلاصه معلوم است که او سبحانه در حین
بافعال و اقوال شما عالم بود وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ و در آن وقت که شما فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خورد بودید در شکمهای مادران خود هرگاه که او عالم باشد بشما قبل
از خروج شما از صلب آدم و پیش از بیرون آمدن شما از بطون امهات خود فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ پس نسبت مدهید بپاکی و پاکیزگی مر نفسهای خود را یعنی ستایش خود
مکنید بر بسیاری خیرات و طاعات و شبهه نیست در آنکه نهی از تزکیهٔ نفس در صورتی است که مزکی در تزکیهٔ خود قصد اعجاب کند اما کسی که اظهار تزکی کند
بقصد آنکه صدور اعمال صالحه از او بتوفیق و تأیید او سبحانه است و اصلا بآن قصد تمدح نکرده باشد مذموم نخواهد بود در این تزکی چه مسرت بطاعت طاعت
است و ذکر آن شکرگذاری حضرت عزت بر توفیق عبادت و در لباب آورده که هرگاه کودکی از یهود بمردی گفتندی او صدیق است حضرت رسول چون این بشنید فرمود
که دروغ میگویند هیچ مولودی نیست در شکم مادر خود الا که او سعید یا شقی است مقارن این حال این نازل شد که حقتعالی داناتر است باحوال شما در مبدء خلقت
و در وقتی که کودکان خورد بودید در شکمهای مادران پس ستایش خود مکنید که هُوَ أَعْلَمُ او داناتر است بِمَنِ اتَّقَى بآنکسی که تقوی ورزد و در عمل مخلص بود
در اخبار آمده که ولید بن مغیره در عقب پیغمبر میرفت و استماع کلام وی میکرد و مشرکان وی را سرزنش میکردند که دین پدران خود را میگذاری و ایشان را
بضلالت نسبت میدهی جواب داد که چکنم از عذاب خدا میترسم یکی از کفار گفت این مقدار مال بمن ده تا اگر عذابی بر تو متوجه گردد من متحمل آن شوم ولید با او
گفت و شرط کرد و بعضی از مال خود بوی داد و باقی بخل کرد و نداد و مرتد گشت این آمد که أَفَرَأَيْتَ الَّذِي آیا دیدی آنکسی را که تَوَلَّى روی بگردانید از پیروی
حق و ثبات قدم بر آن وَأَعْطَى قَلِيلًا و داد اندکی از مال خود برای رشوت تحمل عذاب او وَأَكْدَى و بازداشت باقی را و قطع عطیه نمود پس جهل
و بخل با یکدیگر جمع کرد از عبد الله عباس و سدی نقل است که این در بارهٔ عثمان بن عفان نازل شد و سبب آن بود که وی مال خود را تصدق میکرد عبد الله
ابن سعد ابی سرح که برادر رضاعی او بود گفت در تصدق مال توغل مکن که نزدیک آن رسید که هیچ از آن باقی نماند و بفقر و فاقه گرفتار گردی
او در جواب گفت مرا ذنوب بسیار است خطیئات بیشمار میخواهم آن محو گردد و غفران از کبایر پس این تصدق برای میکنم تا موجب کفارهٔ آن شود عبد
الله گفت این شتر بار که از آن تست بمن بخش تا من حامل گناهان تو شوم عثمان آن جمل را با آن حمل باو بخشید و گواه بر او بگرفت و ترک صدقه کرد حق تعالی
این فرستاد که ای محمد دیدی آنکس را که روی برگردانید یعنی از جنگ احد پشت بر هزیمت داده فرار نمود و از آن و چیزی اندک داد ببرادر رضاعی خود تا حامل
گناهان او شود و قطع تصدق نموده امساک را شعار و دثار خود کرد آیا عِنْدَهُ آیا نزدیک اوست عِلْمُ الْغَيْبِ دانش چیزهای پوشیده فَهُوَ يَرَى
پس او میداند که صاحب وی آنچه میگوید از تحمل وزر صادق است یا نه و وزر او را او خواهد برداشت أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ آیا خبر کرده نشده است بِمَا فِي صُحُفِ
مُوسَى بآنچه در صحیفهای موسی است یعنی توریة وَإِبْرَاهِيمَ و آنچه در صحف ابرهیم است الَّذِي وَفَّى آن ابرهیم که بتمام وفا کرد یعنی وا نمود بر وجه اتم بآنچه
مأمور بود از احکام الهی که آن تبلیغ رسالت بود و غیر آن از امور شرعیه یا مبالغه نمود در وفا کردن بآنچه با او سبحانه عهد نموده بود و در آن ممتحن شد
و تخصیص توفیر باو بجهت آنست که او متحمل چیزی شد که غیر او متحمل آن نشد چون تسلیم کردن نفس با او سبحانه در وقت القای وی بآتش نمرود و صبر کردن
وی بر آن و چنین که در آن وقت جبرئیل و میکائیل و ملک سحاب در راه بوی ملاقات کردند و گفتند آیا ترا حاجتی است فرمود حاجت دارم اما بشما ندارم و مانند
صبر وی در ذبح فرزند در راه او سبحانه و بطلب ضیف رفتن در هر روز مقدار یک فرسنگ و او را باکرام تمام بمهمانخانه آوردن و بخودی خود بخدمت او اقدام
نمودن و در روز نیافتن مهمان روزه بودن آنحضرت رسالت فرموده است که آیا شما را خبر دهم که چرا حق تعالی ابرهیم را تسمیه فرمود بالذی وفی گفتند بلی یا
رسول الله فرمود زیرا که در هر صبح و شام میگفت فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون تا آخر بقوله وحین تظهرون و تقدیم موسی بتمیم سبب
آنست که صحف وی اکثر و اشهر بود نزد اهل کتاب حاصل معنی آنکه آیا ولید یا عثمان خبر دار نبود بآنچه در صحف موسی و ابرهیم است پس میفرماید که آنچه در صحف
موسی و ابرهیم است أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ آنست که بر ندارد هیچ نفس بردارنده وِزْرَ أُخْرَى بار گناه نفس دیگر را یعنی هیچکس مؤاخذه نشود بذنب غیر خود
پس وی چگونه بار خود را بدیگری حواله میکند وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ و آنکه نیست مر آدمی را إِلَّا مَا سَعَى مگر ثواب آنچه سعی کند یعنی چنانکه کسی را بگناه دیگری

منکر هم ثواب دیگری نیز مثاب نمیکرداند و اینکه در حدیث آمده که صدقه و حج و نماز و روزه منفعت میت می رساند بجهت آنست که ناوی آن از برای میت حکم
منوب عنه است در شرع و همچنین موکل بعمل صالح نایب خود شمار می شود پس اینجا نیز میت بثواب کسی که ناوی آن عمل باشد برای وی ثواب می یابد وَأَنَّ سَعْيَهُ و نیز
در هر دو صحف است که آدمی سعی خود را یعنی عملی را که در آن سعی نموده سَوْفَ يُرَى زود باشد که نموده شود در میزان اعمال خود در روز جزا ثُمَّ يُجْزَاهُ
پس پاداش داده شود بان سعی خود الْجَزَاءَ الْأَوْفَى پاداش بتمام تر و وفق عمل ثعلبی در تفسیر خود آورده که عبدالله طاهر که والی خراسان بود حسین بن
الفضل را طلبید و گفت مرا این مشکل است حل آن بنمای اول فاصبح من النادمین هرگاه ندم از ذنب موجب مغفرت باشد چنانکه الندم توبة دلالة صریح
دارد بر این پس چرا توبه او مقبول نیامد و مستحق غضب شد دویم وان لیس للانسان الا ما سعی پس اضعاف مضاعفه چه چیز است سیم آیه کریمه کل یوم هو فی شأن
یعنی هر روز او سبحانه در کاریست این منافی جف القلم بما هو کائن است حسین بن فضل جواب داد که ندامت او بر قتل هابیل نبود بلکه بر حمل وی بود
پس توبه او صادر نشد و قول ان لیس للانسان الا ما سعی بر سبیل عدل است و اضعاف آن از روی فضل و کل یوم هو فی شأن مراد شئونی امور است که
ابدای آن کند نه شئونی که ابتدای آن نماید و در حدیث مخصوص است بشأنی نه اول هوا و لکم کرم و تقدیر فرموده که در اوقات مستقبل بحسب مصلحت
هر روز و هر ساعت چه فعل کند و بعد از آن بر وفق آن عمل میکند تا بقیامت وَأَنَّ إِلَى رَبِّكَ و نیز در صحف موسی و ابرهیم است که بسوی حکم پروردگار
تست الْمُنْتَهَى نهایت کار و رجوع همه خلایق بعد از انقطاع عمل تا هر یک را بر وفق عمل خیر و شر جزا دهد و گویند مراد آنست که همچنانکه ابتدای خلقت
از اوست نهایت آمال نیز از اوست و نزد بعضی معنی آنست که نهایت فکرت بسوی اوست یعنی قوه فکر بر قدرت دارد بر تفکر در جمیع مکونات اما چون باو رسد
متحیر شود و بایستد چنانکه پیغمبر ص فرموده لا فکرة فی الرب و نیز فرموده که تفکروا فی آلاء الله ولا تتفکروا فی ذات الله و امام جعفر صادق ع فرموده که اذا
انتهی الکلام الی الله فامسکوا یعنی چون کلام منتهی شود بخدای تعالی پس باز ایستید و از آن سخن مکنید و بعد از آن فرموده که [illegible] بخود در دل ترا
سیر نشود و اگر چیزی بمقدار سوراخ سوزن بر دیده تو واقع شود نور بصر ترا بپوشاند و تو میخواهی که باین دل و دیده شناسای ملکوت آسمان و زمین را
و هرگاه تفکر در کنه کمال مخلوقات متعذر باشد پس در ذات وی بطریق اولی چگونه صورت پذیرد و شهر بن حوشب از ابو هریره نقل کرده که یکروز
پیغمبر ص بمسجد رفت اصحاب را گفت در چه کار بودید گفتند در ذات خدا تفکر میکنیم گفت تفکر در مخلوقات کنید نه در خالق زیرا که فکرت بکنه او نرسد بعد
از آن فرمود که حق تعالی هفت آسمان را بیافرید که از آسمانی تا آسمانی پانصد ساله راه است و غلظت هر آسمانی پانصد ساله راه و در آسمان هفتم دریائی است
که عمقش چندانست که از روی زمین هفتم تا بالای آسمان هفتم است و خدای را در آن فرشته ایست که آب آن دریا تا بکعبش نیست و بهمین طریق هفت زمین
آفریده پس شما در بدایع عجیبه و صنایع غریبه تفکر کنید تا راه برید بوجود او سبحانه و در کنه او تفکر مکنید وَأَنَّهُ و نیز آنچه در آن دو صحف است آنست که
هُوَ أَضْحَكَ او بخنداند وَأَبْكَى و بگریاند یعنی منشأ گریه و خنده از اوست چه او خالق قوة ضحک و بکاست یا سبب گریه و خنده که حزن و سرور است
از اوست و اگر نفس ضحک و بکا فعل وی بودی امر و نهی متعلق بآن نشدی و نگفتی فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا و نیز نسبت ضحک و بکاء با انسان ندادی
و نفرمودی که تضحکون ولا تبکون و نزد بعضی معنی آنست که خدای بخنداند اهل بهشت را در بهشت و بگریاند اهل دوزخ را در دوزخ یا زمین را خندان
میسازد بنباتات و اشجار را بانوار و ابر را میگریاند بامطار و گفته اند که خنده و گریه بوعد و وعید است یا بطاعت و معصیت طاهر قدس سره پرسیدند که
ملائکه را خنده باشد گفت هر چه در زیر عرش است تا خدای دوزخ را بیافرید نخندید الا بنی آدم [illegible] بعد از استماع این آیه امیرالمؤمنین علی ع را
گفت خندانید و گریانید کار حکیمان نیست فرمود معنی آنست که اوست خدای که ابر را بگریاند بباران و باغ را بخنداند در بهاران بشکوفهای الوان
و دلهای عارفان را باقبال عرفان و دلهای کافران را بگریاند بادبار کفران وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ و آنکه او بمیراند وَأَحْيَا و زنده سازد یعنی آنکه قادر
بر احیا و اماتت اوست و بس چه قاتل همین نقض بنیه میکند و موت نزد این حال حاصل می شود بفعل حضرت عزت بر سبیل عادت پس او میمیراند در دنیا و
اجل مسمی و اجل بلا و زنده میسازد در روز قیامت و یا مرده می سازد کافران را بفکرت و زنده میکرداند موحد را بمعرفت پس میمیراند کروهی را از یاد
خود بخذلان و جماعتی را بیاد خود زنده کرداند بتوفیق معرفت و ایمان وَأَنَّهُ و آنکه او خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ بیافرید از انسان و سایر حیوانات دو صنف
الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى نر و ماده مِنْ نُطْفَةٍ از آبی إِذَا تُمْنَى مذکر و مونث وقتی که جدا کرده شود از اب و ریخته کردد در رحم و آدم و حوا از
این حکم مستثنی است وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْأُخْرَى آنکه بر خداست آفرینش دیگر بعد از موت در قیامت بجهت وفا نمودن بوعده و جزا دادن بندگان بر نیکی
و بدی چه خلاف وعده کردن و جزا ندادن بر احسان و اسائه افعالی که بندگان مرتکب شوند مخالف حکمت و مصلحت است که از حکیم قبیح است پس بعث عباد در دعوه
واجب باشد وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَى و آنکه اوست که توانگر کرداند باموال مصروفه وَأَقْنَى و بدهد قنیه را و آن مالی است که مدخر سازند و عازم شوند
که از آن صرف نکنند مراد اصل مالست که آنرا سرمایه گویند یا غنی سازد بنده را بقناعت و راضی کرداند او را بدان و از ابن عباس تفسیر اقنی پرسیدند
فرمود که ارضی بما اعطی یعنی راضی کرداند بنده را بآنچه بدهد باو و مراد آنست که رضای خود را سرمایه او کرداند و غیب بیان کرداند ذات خود را از
حلقان و محتاج سازد ایشان را بخود وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعْرَى و آنکه او سبحانه اوست پروردگار و آفریدگار ستاره شعری مراد شعری یمانی است که روشن
تر از غمیصا است که آنرا شعری شامی گویند و مذکور است در این مقام بجهة بیان بطلان خزاعه است که آنرا معبود داشتند بعبادت آن اشتغال می نمودند و میگفتند
که از برای آن می پرستیم که مخالف جمیع نجوم فلک است زیرا که آن از روی طول سیر می کند و کواکب دیگر بر سبیل عرض خلاصه سخن آنست که شعری
مربوب و مخلوقست نه رب و خالق و هر چه مخلوقست چگونه لیاقة الوهیت داشته باشد وَأَنَّهُ أَهْلَكَ و آنکه خدای هلاک کرد عَادًا الْأُولَى قوم عاد

نخستین را که از هود بودند و قومی را ایشان که بنو نعیم گفتندی و در وقت هلاک عاد در مکه مقام داشتندی بعد از ایشان لقمن و کرم ندو ایشان
را قوم عاد اخری نام نهادند و گویند تسمیه ایشان بعاد اولی جهة آنست که اول قومی از امم که بعد از نوح هلاک شدند ایشان بودند و با مقدم بودند
دنیا بغیر خود بسبب شرافت وجود بتر و ثمودا و هلاک کرد هم قوم ثمود را که امت صالح بودند فما ابقی پس باقی نگذاشت هیچ از ایشان و قوم نوح و هلاک
کرد هم گروه نوح را من قبل پیش از عاد و ثمود انهم کانوا بدرستی که بودند هم ایشان اظلم و اطغی ستمکارتر و از حد برنده تر در شرک و
عدوان از قوم عاد و ثمود چه نوح را بسیار میرنجانیدند و بر وجهی میزدند که اصلا او را حرکة نمی ماند و مردمان را از صحبت او تنفیر میکردند و صبیان
را تحذیر می نمودند از قبول قول او و در نهصد و پنجاه سال اندکی بوی گرویدند والمؤتفکة و شهرهای قوم لوط را اهوی بیفکند بعد از انکه
او را برتر باسمان برده بود بر جناح جبرئیل با انکه او را در زیر زمین فرو برد بعد از انکه جبرئیل او را سرنگون کرده باشد و ان چهار شهر بود صوائم و اوما
و عامور و سدوم فغشیها پس بپوشانید شهرها را ما غشی انچه پوشانید در این کلام تهویل و تعظیم ستمرانچه که بایشان فرو امد و انسنگها
نشانه دار بود که بر بلاد ایشان ببارید و هم انشهرها از کثرت و انبوهی انسنگها پوشانیده شدند فبای آلاء ربک پس بکدام نعمتهای
پروردگار خود تتماری شک میکنی خطاب با حضرت است اما مراد امت اند و امور معدوده اگرچه نعم اند اما از ان حیثیت که متضمن عبر و مواعظ و زواجر
اند مر اهل اعتبار را و مشتمل بر انتقام انبیا و مؤمنان از کافران و تسلیة خواطر عاطر سید عالمیان از این جهة مسمی شده بنعم محمد بن احمد اعمش روایت کند و ابن
ابی صالح را و از ابن عباس که چون انحضرت مامور شد که علی بن ابی طالب را نصب نماید و او را خلیفه سازد و بلقب برساند که امام حق او است و بنابر انستیت
انحضرت این حالرا از قوم و اقربای خود اخفا نمود بنابر انکه میدانست که اکابر قریش و صنادید عرب این حالرا اعراض خواهند نمود و از حسد و غضب ان
را از قصد این حال مانع خواهد شد و احتمال نداشت که بواسطه این امر اسیبی بانحضرت رسانند پس یکبار دیگر جبرئیل فرود امد و اجتناب نمود
بعصمت و حفظ از ازار و ایذاء قوم و این امر را باظهار و در که بواسطه این امر اسیبی بانحضرت رسانند پس یکبار دیگر جبرئیل فرود امد وان لم تفعل فما بلغت
رسالته و چون انحضرت این ایات بشنید و این هدایت استماع نمود اندیشه از هیچ چیز نا نموده در ساعت علی بن ابی طالب علیه السلام را در غدیر خم چنانکه
مفصلا گذشت بخلافت و امامت تعیین فرموده و ولایت او را بر همه فرض و لازم گردانید و بعد از نصب انسرور و تعیین ان دین پروردگار جبرئیل نازل شد
و این ایت اورد که فبای آلاء ربک تتماری پس اشاره بمنبر رسول حضرت رسالت میکند که هذا این پیغمبر که محمد است نذیر پیغمبری بیم کننده و ترساننده است
من النذر الاولی از جنس بیم کنندگان نخستین یعنی همچنانکه پیغمبران که قبل از او بودند انذار قوم خود میکردند وی نیز بهمان طریقه انذار قوم خود مینماید و
این را بهمان میفرماید که ایشان را میفرمودند پس بجهة هدایت میفرماید که ازفت الازفة نزدیک شد ساعتی که نزدیک شونده است مراد قیامت است که
موصوف بنزدیکی و قرب لیس لها نیست مر انرا یعنی وقت قیامت را من دون الله کاشفة بجز خدای نفسی که ظاهر کننده ان باشد یعنی غیر او سبحانه
نفسی که کاشف و مبین ان شود که قیامت در چه وقت قایم خواهد شد لا یجلیها لوقتها الا هو یعنی اگر هیچکس را بدان اطلاع نداده مگر حق تعالی انکه خطاب
بمشرکان عرب میکند که افمن هذا الحدیث ایا از این سخن که قرانست تعجبون شگفت می دارید بر سبیل انکار و تضحکون و میخندید بان در استهزا
و لا تبکون و نمیگریید از خوف وعید که در وی است و از ترس عقوبت طغیان گران شما صادر میشود از امام جعفر صادق ع مرویست که مراد از حدیث
اخبار سابقانند یعنی ایا از این چیزها که شنیدید تعجب میکنید و میخندید و نمیگریید از خوف انکه مبادا که مثل ان بر شما واقع شود و انتم سامدون
و شما بازی کنندگانید و غافلان یا غنا کنندگانید چه مشرکان در وقت قراءة سرود میکردند تا مردمان را از استماع ان باز دارند از ام سلمه روایت
است که چون این ایه فرود امد اهل صفه بگریستند بمرتبه که اواز گریه ایشان بلند شد چون انحضرت صوت گریه ایشان بشنید بگریست و همه اصحاب بگریه در
امدند رسول صلعم فرمود که در دوزخ در نیاید کسی که از ترس خدا بگرید و بهشت در نیاید هرکه ملاهی شده بر معصیت مصر باشد و اگر شما گناه نکنید حقتعالی
قومی را بیافریند که گناه کنند تا ایشانرا بسبب گریه کردن بر خطیئات ایشان بیامرزد و به بهشت برد و در خبر است که جبرئیل نزد رسول امد در وقتی که مردی
از اصحاب نزد وی بود و میگریست جبرئیل گفت این کیست حضرت فرمود که فلان جبرئیل فرمود که هر چیزیکه هست از اعمال بنی ادم بر میکشد در وزن الا
میشود مگر گریه که حقتعالی بیک قطره اشک دریاهای اتش را فرو می نشاند از ابو خلیل نقل است که بعد از نزول این ایه کسی رسول خدای را خندان ندید و چون
بخضوع و خشوع و مذلت فوز و نجات از عقاب و عقوبات دوزخ حاصل شد از این جهة عباد را امر میکند بسجده عبودیت که مستلزم خشوع و مذلت
در درگاه حضرت معبود برحق و ربوبیت میفرماید که فاسجدوا لله پس سجده کنید مر خدای را واعبدوا و او را بپرستید و دست از هر باطل دارید از ابن عباس
مرویست که رسول بعد از تلاوة این ایه در مسجد سجده کرد و مؤمن و کافر بگریه در امدند و جن و انس بسجده در افتادند و باجماع جمیع فقهاء این سجده
فریضه است بر تالی و مستمع و مرویست که اول سوره که فرود امد و در ان سجده بود این سوره است و این سجده دوازدهم است از عزائم قران

سورة القمر خمس و خمسون ایة و هی مکیة از ابی بن کعب از رسول خدا روایت کرده که هرکه قراءة این سوره نماید غبا یعنی یک روز بخواند و دو روز
نخواند روز قیامت که مبعوث شود روی او بر صورت قمر باشد در شب بدر و هرکه در شب بخواند افضل از هر کس باشد و روی او در قیامت روشن تر
از روهای خلایق باشد از عبد الله روایت است که هرکه این سوره بخواند خدای تعالی او را در وقت خروج از قبر بر ناقه از ناقهای بهشت سوار کند و
به بهشت عدن رساند و مخفی نیست که چون حقتعالی ختم سوره مذکوره کرد بذکر قیامت این سوره را نیز بمثل ان افتتاح کرده بر این وجه فرمود بسم الله الرحمن
الرحیم اقتربت الساعة اورده اند که کفار قریش از انحضرت رسالت طلب معجزه کردند انحضرت ماه را بدو نیم کرد بر وجهی که کوه حرا در میان هر دو شق

النذیر

دیدند و در تبیان آورده که از ابن عباس و ابن مسعود نقل است که شق قمر دو بار در مکه واقع شده و بعد از آن حقتعالی این آیه فرستاد که نزدیک شد
ساعت قیامت وَانْشَقَّ الْقَمَرُ و شکافته شد ماه و تسمیه قیامت بساعت باعتبار آنست که در امتداد یک ساعت قایم شود و انشقاق قمر از علامات آنست و در
نقل صحیح آمده که ابوجهل و یهودی دیگر پیش حضرت رسالت رسیدند و آن شب چهاردهم ماه بود و قمر بر تمام بدر بود ابوجهل گفت یا محمد بر وفق دعوی خود
آیتی بنما و الا سر ترا بشمشیر بردارم حضرت فرمود که چه میخواهی ابوجهل آن یهودی را گفت چه چیز است که فعل آن متعذر باشد و از تحت قدرت بشر بیرون
و در حیز راست خود میکر هست و در این اندیشه میکرد یهودی میگفت محمد ساحر است و من چیز از او اقتراح میکنم بقوة سحر از ما بنماید بگو تا ماه را
بشکافد که سحر در آسمان تاثیر نمیکند و ساحران را در آن تصرفی نیست چون از اتیان آن عاجز شود او را بقتل رسان ابوجهل گفت یا محمد ماه را برای ما بشکاف
بانگشت آنحضرت دعا فرمود و انگشت سبابه را و در وی اشاره بماه کرد و ماه بدو نیم ساخت یک نیمه بجای خود بماند و نیمی دیگر بطرف دیگر رفت ابوجهل
گفت آن را ملتئم ساز آنحضرت اشاره فرمود هر دو نیم بهم پیوستند یهودی ایمان آورد و ابوجهل گفت چشم ما سحر بسته است و تحقیق این امر
را مشتق نموده از جماعت مسافران که از اطراف آفاق برسند بپرسیم تا ایشان دیده اند یا نه چون آنها رسیدند و در وند پرسید جواب دادند که در فلان شب
ماه را دو نیم دیدیم و با وجود این معجزه باهره ابوجهل ایمان نیاورد و آن را بسحر حمل کرد و کفار قریش نیز تابع او شدند گفتند سحر کرد شما را پسر ابی
کبشه و ابی کبشه یکی از اجداد مادری حضرت بوده مشرکان آنحضرت را ابن ابی کبشه میگفتند بجهت مخالفت آنحضرت با ایشان در دین چنانکه ابوکبشه که
مخالفت کرده بود با ایشان در عبادة پس حقتعالی این فرستاد که وَإِنْ يَرَوْا و اگر ببینند کافران آیة نشانی از آثار قدرت ما را که آثار معجزه نیز است بر راستی
پیغمبر خود تا صدق دعوی وی باشد يُعْرِضُوا اعراض کنند از تأمل کردن در آن و روی بگردانند از انقیاد کردن بمعجزات بجهت عناد و طغیان و حسد
وَيَقُولُوا و گویند این سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ جادوئی است دایم و مطرد یعنی همیشه سحر از محمد صادر می شود و دایم بآن ارتکاب مینماید از ابن مسعود روایت است که
گفت بحق آنکس که نفس من بید فرمان اوست که من دیدم کوه حرا را در میان هر دو حلقه قمر و جبیر بن مطعم نیز روایت کرده که در عهد رسول قمر شکافته شد
بمرتبه‌ای که بر بالای این کوه بود و نصف شد و اشاره بکوه حرا کرد و کفار گفتند که محمد سحر کرد شخصی از ایشان گفت چگونه سحر باشد که همه مردمان او را
در اقطار عالم دیده اند و بروایت منقوله از ابن عباس مشرکان اجماع کردند و نزد رسول آمدند و گفتند یا محمد اگر تو صادقی شق قمر کن برای ما حضرت فرمود
که اگر قمر را بشکافم شما ایمان می آورید گفتند آری و آن شب لیلة البدر بود پس آنحضرت دعا فرمود حقتعالی اجابت دعای وی فرموده ماه را بدو نیمه ساخت
آنحضرت باواز بلند گفت اشهدوا اشهدوا و با وجود این مشرکان در صدد انکار در آمدند و حقتعالی از این خبر میدهد که چون اهل عناد این امر را ببینند
انکار آن کنند وَكَذَّبُوا و تکذیب کردند پیغمبر را با معجزه را که از او دیدند وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ و پیروی کردند هواها خود را یعنی آنچه از وساوس شیطان
در نظر ایشان آراسته بود از دفع حق بعد از ظهور آن و لجاج و عناد نمودن در آن وَكُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ و هر کاری قرارگیرنده است بجای خود یعنی هر چیزی
که هست البته منتهی میشود بغایتی و نهایتی که بر آن استقرار یابد چه خیر مستقر اهل خیر است و شر مستقر اهل شر پس مقر و منتهای اهل ایمان در دنیا نصرت
و نصرت و در عقبی بهشت است و قرارگاه اهل کفر خذلانست در دار فنا و عذاب نیران در سرای بقا کلبی چنین تفسیر کرده که هر امری را حقیقتی است که
مقر اوست پس حقیقت امر پیغمبر نیز خواهد بود باشد که ظاهر گردد و حقیقت کار ایشان عنقریب باشد شناخته شود وَلَقَدْ جَاءَهُمْ و بتحقیق که آمد باهل مکه در
قرآن مِنَ الْأَنْبَاءِ از خبرهای قرون ماضیه یا از اخبار امور آخرت مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ آنچه در او بازداشتن است از مناهی و منع کفار از تمرد و سرکشی
از زجر حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ حکمتی است تمام و امری است صواب که رسیده است بحد کمال که هیچ خللی در آن راه ندارد و هیچ نقص بدل عصیان راه نیافته فما
تُغْنِ النُّذُرُ پس نفع ندهد و سود نرسانند پیغمبران بیم کننده مر ایشان خود را در هدایت ایشان کردن یا دفع عذاب از ایشان نمودن وقتی که سخن
ایشان را نشنوند و تکذیب ایشان کنند و نزد بعضی نذر بمعنی زواجر مخوفه و آیات وعید است و چون میدانی یا محمد که حال امت تو بدین منوال است فتول
عنهم پس روی بگردان از ایشان یعنی ترک موعظه ایشان نما تا وقتی که بقتال مامور شوی یاد کن يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ روزی که بخواند خواننده یعنی اسرافیل
بر صخره بیت المقدس برآمده و مردمان را تمام این خبر باشند بخواند إِلَى شَيْءٍ نُكُرٍ بچیزی بد ناخوش مراد حشر است و اهوال قیامت یا عذاب آخرة خُشَّعًا
أَبْصَارُهُمْ در حالتی که ذلیل باشد چشمهای ایشان و در پیش افکنده و فراهم رفته از هول و هیبت آن يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ بیرون آیند از قبرها یعنی
در وقت بیرون آمدن ایشان از قبور سر در پیش افکنده باشند و ترسان و هراسان و گویند معنی آنست که یا محمد اعراض کن از شفاعت ایشان در دوزخ چنین که در نهایت
خوف و هراس باشند كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ که گویا ایشان ملخ پراکنده اند یعنی از بسیاری و پراکندگی و سرگردانی مانند ملخ سرگردان بهم برآیند و
هر طرف که روند هیچ جاده بیرون شد از بلیت نداشته باشند مُهْطِعِينَ در حالتی که شتاب کنندگان باشند إِلَى الدَّاعِ بسوی خواننده خود یعنی بآن
طرف که آواز او بشنوند با مکرهان در کشندگان باشند و نظر کنند تن با بجانب تا اجابت داعی خود کنند يَقُولُ الْكَافِرُونَ گویند ناگروندگان در آن روز
هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ این روزی است که دشوار است و سخت بر ما و بعد از ذکر بعضی اهوال قیامت بیان احوال امم مکذبه میکند بجهت تسلیه خاطر سید عالم
و میفرماید که كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از قوم تو قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح بعث قیامت را فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا پس دروغ پنداشتند بنده ما را که
نوح بود و این تفصیل بعد از اجمالست تا تکذیب نوح کردند تکذیب در عقب تکذیب یعنی هرگاه قرنی میمردند قرنی دیگر که در عقب ایشان بود اقتدا بآباء
خود نموده با یذا و آزار او مشغول میشدند یا آنکه قوم تکذیب نوح کردند بعد از آنکه تکذیب انبیا کرده بودند وَقَالُوا مَجْنُونٌ و گفتند او دیوانه است
وَازْدُجِرَ و باز داشته شد از دعوة بانواع اذیت یعنی هر وقتی که نوح ایشان را دعوة فرمودی او را ایذا کردندی و برجم تهدید نمودندی و بعد از آن چندان

سنگ بر وی زدندی که بیهوش شدی و از دعوة باز ماندی و چون از ایمان ایشان نا امید شد که بطاقت گشت فدعا ربه پس بخواند پروردگار خود را انی
مغلوب بانکه من مغلوب شدم یعنی قوم من بر من غالب شدند بقهر بمجیبت من در مقاومت با ایشان بطاقة شدم و عاجز گشتم فانتصر پس انتقام کش
از ایشان و داد من از ایشان بستان از مجاهد نقل است که نوح هر وقت که دعوة قوم خود نمودی اورا بگرفتندی و گلوی وی بفشردندی تا بیفتادی و بیهوش
شدی و چون با خود آمدی گفتی بار خدایا از سر ایشان بگذر که جاهلانند و نمیدانند تا آنکه کار از حد درگذشت و طغیان ایشان متجاوز شد بر ایشان
دعای بد کرد که رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا الی آخره حقتعالی دعای او را اجابت کرد و ایشان را بطوفان هلاک کرد کما قال جل ذکره ففتحنا پس
گشادیم برای عذاب ایشان ابواب السماء درهای آسمان را بماء منهمر بآبی بغایت ریزان یعنی بجهت شدن در نهایت شدت و کثرت بود مرویست که
چهل شبانروز علی الدوام از آسمان آب میریخت بطریق سیل و در این مدت اصلا منقطع نشد وفجرنا الارض و روان ساختیم زمین را عیونا چشمها
یعنی چشمهای زمین را روان ساختیم فالتقی الماء پس ملاقی شد آب آسمان با آب زمین علی امر قد قدر بر حالی که اندازه کرده شده بود یعنی بر تقدیری
که حقتعالی در ازل تقدیر آن کرده بود و مشیت آن تعلق با وی گرفته بدون تفاوت یا بر حالی که بیکدیگر تفاوت نداشته باشند وحملناه و برداشتیم
نوح را بره که ایمان آورده بود یعنی سوار کردیم همراه اهل ایمان را علی ذات الواح بر کشتی که خداوند لوحها بود یعنی بر تختهای نهاده و دسر و خداوند
میخها که کشتی را بآن بند کنند تجری باعیننا میرفت و روان شد کشتی بنگهداشت ما یا بحراست و لباس ما و کسانی که بر آن موکل بودند از فرشتگان
جزاء برای ثواب و پاداش لمن کان کفر برای کسی که وی ناشناخته بودند قوم او و با وی براو نگرویدند و یا برای کسی که کافر شده بودند قوم او کسی که کفران
ناسپاسی کرده بود بر نعمت وجود مراد نوح است مرویست که همه کفار در آن روز هلاک شدند الا عوج بن عنق که آب تا زیر پشت و کمر او بود و گفته اند که
سبب نجات وی آن بود که نوح بجهة ساختن کشتی بچوب ساج احتیاج داشت و نقل آن از بلاد شام متعسر بود عوج بشام آمد و چوبهائی که محتاج الیه بود برگرفت
گرفت و نزد نوح آورد حق تعالی بجهة آن تاخیر عذاب و نمود او را غرق نساخت ولقد ترکناها و بدرستی که باقی گذاشتیم این قصه را که متضمن اهلاک
کافرانست و انجای مؤمنان آیة نشانه مر دیگر مردمان تا از آن عبرت گیرند یا گذاشتیم کشتی را بر زمین عری که از ارض جزیره است یا بکوه جودی علامتی و عبرتی در
قصص آورده اند که اوایل این امت کشتی نوح را دیده اند و از قتاده مرویست که آن کشتی تا بعهد رسول بود و مردمان آن را دیدند و از او عبرت میگرفتند و
بسیاری از کشتیها از چوبهای آن ساختند فهل من مدکر پس هیچ پندگیرنده هست که از آن عبرت گیرد فکیف کان پس چگونه بود عذابی عقوبت من در دنیا که
همه را بطوفان هلاک کردم ونذر و بیم کردن قوم نوح را بعذاب قبل از آنکه بر ایشان نازل شود ولقد یسرنا القرآن و هر آینه ما آسان گردانیدیم قرآن را
بحسن بیان للذکر فهل من مدکر برای ذکر دون امم ماضیه و پند گرفتن بآنچه آن جامع انواع مواعظ شافیه است یا برای حفظ آن بجهة اختصار و عذوبت الفاظ
از مجاهد نقل است که از کتب سماوی هیچ کتابی نیست که از بر مردم مگر آن بر خوانده باشند مگر قرآن پس هیچ قبول کننده هست تا بآن پند گیرد حقتعالی این موعظه
هر دو امر را در این سوره تکرار الفاظ فرموده تا اشعار باشد بآنکه تکذیب هر رسولی مقتضی نزول عذاب است و استماع هر قصه مستدعی اتعاظ و بعد از
ذکر بعضی از قصه نوح بیان بعضی از قصه عاد میکند که کذبت عاد تکذیب کردند گروه عاد هود پیغمبر را فکیف کان پس چگونه بود عذابی
مر ایشان را بباد صرصر ونذر و ترسانیدن من ایشان را از عذاب بر زبان پیغمبر ایشان پس تفصیل مجمل میکند که انا ارسلنا علیهم بدرستی که ما فرستادیم
بر ایشان ریحا صرصرا بادی بغایت سرد یا باآوازی مهیب هولناک فی یوم نحس در روز شوم مستمر که استحکام داشت و قوی بود شامت و استمرار داشت
بر ایشان تا در مدت هشت روز و هفت شب ایشان را هلاک ساختیم یا مستمر بود بر جمیع صغیر و کبیر ایشان و هیچ از ایشان باقی نگذاشت یا سخت بود مرارت
و تلخی آن بر ایشان و آن روز چهارشنبه بود در آخر ماه و گویند چهارشنبه آخر ماه صفر بود تنزع الناس بر میکند آن باد مردمان را از موضع خود مرویست که
ایشان نزدیک این عذاب در رخنهای کوه و حفرها رفتند و در آنجا پنهان شدند و هم دیگر را در بغل گرفتند و بهم چسبیدند و آن باد همه ایشان را از آنجا
برکند و بیرون انداخت و مستاصل ساخت محمد اسحق گوید که چون باد آغاز وزیدن کرد هفت کس که از اقربای قوم عاد بودند و جسیم تر چون عمرو بن خلود
و حارث بن شداد و سلقا و خلجان عیال خود را در شعب کردند و خود بر روی آن شعب بایستادند تا باد را دفع کنند چون باد اشتداد یافت یک یک از ایشان
جای خود بر میکند و بر کوه میزد و پاره پاره میکرد تا همه را هلاک ساخت کانهم گویا ایشان اعجاز نخل تنهای درختان خرما بودند منقعر که برکنده
شده باشد از بیخ و بر زمین افتاده عیاشی از ابوجعفر روایت کرده که آن باد بر میکند مردمان را از جای خود و بر زمین میکوفت و گردن ایشان را بر هم
می شکست و سرهای ایشان را از بدن ساقط میکرد مانند تنه خرما که بی سر باشد فکیف کان عذابی پس چگونه بود عذاب کردن من ایشان را ونذر و وعید
کردن ایشان را بان بیم کردم ولقد یسرنا القرآن و بدرستیکه ما قرآن را آسان ساختیم للذکر برای پند گرفتن یا حفظ نمودن یا عبرت گرفتن فهل من مدکر
پس آیا هیچ پندگیرنده هست که از این متعظ شود کذبت ثمود تکذیب کردند قوم ثمود صالح را بالنذر بیم کردن و پند دادن یا بانذارات و
مواعظ وی فقالوا ابشرا منا پس گفتند که آیا آدمی که از جنس ما واحدا یگانه که هیچ تبعی و حشمی ندارد نتبعه پیروی کنیم او را ما انکار این معنی است یعنی
تابع شخصی نشویم که هیچ فضلی و مزیتی ندارد بر ما و بی کس و بی یار و خویش و تبار است انا اذا بدرستی که ما این هنگام که متابعت او کنیم باشیم لفی ضلال
وسعر در گمراهی و آتشهای سوزان این کلام صالح بود که در اول مرتبه با قوم خود میگفت که اگر تابع من نشوید از طریق حق گمراه باشید در آخرت با آتش سوزان
گرفتار ایشان معکوس شده گفتند با او که اگر تابع تو شویم در ضلال افتیم و از هدایت دور باشیم و در آخرت با آتش سوزان گرفتار گردیم و گویند سعر بمعنی
جنون است و معنی آنست که اگر پیروی کنیم از طریق پدران خود منحرف شده باشیم و دانش خطا کرده و از عقل و ادراک بیرون رفته ءالقی الذکر

عليه من بيننا القا كرده شده است وحي بر او من بيننا از ميان ما و حال آنكه در ميان ما اولي و احق از وي باشند مي شود در اختيار نبوة بل هو كذاب اشر بلكه او كذاب اشر دروغ گوی است خود پسند متكبر ميخواهد كه بجهة اين دعوی كار بر ما تعظيم كند حقتعالی بجهة رد قول ايشان بر
سبيل وعيد ميفرمايد كه سيعلمون غدا زود باشد كه بدانند فردا كه عذاب بر ايشان نازل شود و يا در روز قيامت معلوم كنند كه من الكذاب
الاشر كيست دروغگوی خود پسند و متكبر القصه قوم ثمود در تكذيب صالح غلو كرده بر سبيل تعنت از او طلب معجزه كردند و گفتند برای ما از
اين سنگ بيرون آور ده شتر ماده آبستن ده ساله كه بلند و سرخ باشد و ما بعوض آب شيران را بياشاميم و آب نور را تصرف
نكنيم و در روز ديگر مخصوص بما باشد و ناقه را در آن حصه نباشد حقتعالی از روی امتحان اين معجزه را با ايشان نمود هم چنانكه ميفرمايد انا مرسلوا
الناقة بدرستيكه ما برانگيزاننده و بيرون آورنده شتريم از سنگ بر آن طريق كه از صالح درخواسته بودند فتنة لهم برای امتحان كردن مر ايشان را تا بر
عالميان روشن شود كه ايشان بسبب آن ايمان مي آورند يا نه يا آنكه بندگان بدانند كه سبب عذاب ايشان چه بود فارتقبهم پس نگاه بان ايشان باش و ببين كه
با ناقه چه ميكنند واصطبر و شكيبائی ورز از ايشان نسبت بتو و تعجيل مكن در عذاب ايشان پيش از وقت مقرر ونبئهم و آگاه كن ايشان را ان
الماء قسمة بينهم بآنكه آب چشمه بخش كرده شده است ميان ايشان يعنی يكروز از ايشان و مواشی ايشانست و روزی ديگر مخصوص بناقه كل شرب محتضر
از آن آب مخصوص حاضر كرده شده است نزد صاحب آن يعنی هر كدام از ايشان بايد كه در روز نوبت خاص حاضر شوند و از او شرب نمايند و در روزی كه نوبت ناقه
باشد بعوض آب چندان شير بايشان دهد كه در آن روز ايشان از آب مستغنی باشند پس ناقه در روز نوبت خود بيامدی و جمله آب بخوردی و بعوض
آن شير بايشان دادی گويند در آن روزها و در روز ديگر هيچ از آن بخوردی و آب با ايشان واگذاشتی و هيچ كدام را از آن قسمت ضرری نرسيد فنادوا پس بخواندند
قوم ثمود صاحبهم يار خود را كه قدار بن سالف بن اجنم بن هود بن بود برای عقر ناقه و بجهة سرخی روی او را احمر ثمود گفتندی و بروايتی ديگر احيمر ثمود
فتعاطی پس بگرفت شمشير خود را و بر سر راه ناقه بكمين نشست فعقر پس پی كرد ناقه را بشمشير و در ما سبق گذشت كه محرك عقر ناقه دو زن بودند
عنيزه و صدوق و سبب آن بود كه صدوق با ابن عم خود مصدع بن مهرج را بوصال خود وعده داد و عنيزه يكی از دختران خود را نامزد قدار بن سالف كرد و
هر دو بر آن كه در آن ناقه كمين كردند چون ناقه از آب باز گشت اول مصدع رسيد و او تيری بيفكند و پاهای ناقه را بهم دوخت و قدار نيز از كمين گاه در آمد
بشمشير ناقه را پی كرد و چون ناقه از پای در آمد او را پاره پاره كردند و ميان مردم منقسم ساختند و بچه او بكوه صنوبر بر آمد و سه بار بانگ كرد و از آنجا باسمان
رفت و بعد از سه روز عذاب بر ايشان نازل شد فكيف كان پس چگونه بود عذابی و نذر عذاب من قوم ثمود را و بيم كردن من بر سالت صالح انا ارسلنا
بدرستيكه فرستاديم عليهم بر ايشان صيحة واحدة يك فرياد كردن كه صيحه جبرئيل بود فكانوا پس گشتند كهشيم المحتظر مانند درخت خشك
درهم شكسته كسی كه سازنده حظيره باشد برای حفظ و جمع آن يا مانند گياه خشك صاحب حظيره كه جمع كرده باشد از درختها برای علوفه گوسفندان در
زمستان و گوسفندان آن را در مدت طويل در زير دست و پای خود و مرده كرده باشند ملخص سخن آنستكه ايشان بعد از هلاك شدن ريزه ريزه و خورد و مرده
گشتند مانند گياه خشك خورد و مرده شده ولقد يسرنا القرآن و بدرستی كه ما آسان كرديم قرآن را للذكر برای پند گرفتن يا حفظ كردن فهل من
مدكر پس هيچ ياد كننده هست مر او تا از آن عبرت گيرند كذبت قوم لوط تكذيب كردند قوم لوط را بالنذر به بيم كردن و پند دادن او مر ايشان را
يعنی وعيد او را دروغ پنداشتند انا ارسلنا بدرستی كه ما فرستاديم بر ايشان عليهم حاصبا بادی سنگ بارنده كه سنگها بر ايشان ميبخت تا
همه را هلاك كرد الا آل لوط مگر لوط و دختران او را نجيناهم كه برهانيديم ايشان را از آن عذاب بسحر بوقت سحر وان سدس آخر شب بود كه عذاب
بر ايشان واقع شد نعمة من عندنا انعامی از نزديك ما كذلك همچنانكه انعام كرديم بر لوط و دختران او نجزی پاداش ميدهيم بمثل نعمت و رحمت
من شكر هر كه سپاس دارد نعمت ما را كه آن ارسال رسل و انزال كتب است يعنی بان ايمان آورد و اطاعت امر ايشان نمايد ولقد انذرهم و بدرستی كه ترسانيد
لوط قوم خود را بطشتنا از شدت گرفتن ما ايشان را بعذاب يعنی با هلاك فتماروا پس شك آوردند بالنذر بآن بيم كردن يعنی تكذيب او نمودند يا مداهنه
كردند با او بآن انذار از روی جدال و عناد ولقد راودوه و بتحقيق كه طلب كردند لوط را عن ضيفه از مهمانان كه ملائكه بودند يعنی طلب مراد خود كردند
از لوط و گفتند ايشان را تسليم كن و لوط از آن با نموده ايشان را پند ميداد و ايشان طريق عناد و جدال از دست ندادند در سرای وی را بشكستند و در خانه
كه ملائكه بودند در آمدند فطمسنا اعينهم پس محو كرديم چشمهای ايشان را و با روی ايشان هموار كرديم چنانچه اثر و نشان چشم بر روی ايشان نماند و هيچ كه
لوط در مقام جدال در آمده ميگفت در كنيد از سر اين شما طلب كنيد از ناس متاع ميكردند و با او مجادله ميكردند چون كار از حد بگذشت جبرئيل لوط را
گفت مدارا با ايشان واگذار پس ايشان در خانه وی در آمدند جبرئيل پر خود را بر ديدهای ايشان زد همه كور شدند و چنان گشتند كه چشمهای ايشان با روی ها
ايشان راست شد پس از آنجا بيرون آمدند و مدهوش و متحير ميافتادند و بر ميخواستند و فرياد ميكردند كه لوط قومی ساحر بخانه خود آورده و ما را بجادوی
كور كردند و گفتيم ما با ايشان از زبان فرشتگان كه فذوقوا عذابی ونذر پس بچشيد عقوبت مرا و انجه بيم كرديم شما را بآن از زبان لوط از وقوع عذاب و نزول
عقاب ولقد صبحهم و بدرستی كه بامداد كردند قوم لوط بكرة در اول روز يعنی بوقت صبح بديشان آمد عذاب مستقر عقوبتی قرار گرفته و دائم و
پيوسته بعذاب آخرت يعنی عذاب از ايشان مرتفع نشد تا همه را هلاك كرد و با آتش دوزخ متصل ساخت و گفتيم بديشان بالسنه ملائكه فذوقوا
عذابی پس بچشيد و بكشيد عقوبت مرا و نذر و بيم كردن مرا يعنی عذابی كه لوط بفرمان من ميكرد شما را وجه تكرار آنست كه اول در وقت طمس است و دوم
[illegible] هلاك ايشان ولقد يسرنا القرآن و بدرستيكه سهل و آسان كرديم قرآن را مر هيچ كه عربی دان باشند للذكر برای فهم كردن معانی و دانستن احكام آن [illegible]

ايشان

القمر

فهل من مدّکر پس هیچ پند شنونده هست که بدان عبرت گیرد ولقد جاء آل فرعون النذر و بدرستی که آمد آل فرعون بفرعون و قوم او ترسانندگان و بیم کردن و ترسانیدن
از عذاب با ایشان کنند کان یعنی موسی و هرون و غیر ایشان از پیغمبران چه تکذیب همه پیغمبران کرده اند پس گویا که غیر موسی و هرون نیز با ایشان آمده اند و ایشان
تکذیب همه کرده اند کذّبوا بآیاتنا کلها تکذیب کردند همه آیتهای ما و بدان نگرویدند مراد آیات نه گانه اند یا جمیع آیات پیغمبران چه تکذیب بعضی موجب
تکذیب همه است فاخذناهم پس گرفتیم ایشان را بعذاب که آن غرق شدن ایشان بود بدریا اخذ عزیز گرفتن کسی که غالب باشد و هرگز مغلوب نگردد در
گرفتن و عذاب نمودن ایشان مقتدر توانا بر اهلاک مشرکان که هیچ چیز او را عاجز نتواند ساخت و بعد از ذکر اخبار مکذبان و بیان نوع عذاب ایشان اهل
مکه را تهدید میفرماید که اکفارکم آیا کفار شما ای معشر عرب خیر بهترند در شدت و قوة و عدد یا در کیش یا در ملت من اولئکم از این
گروه تکذیب کنان که مذکور شد از قوم نوح و هود و صالح و لوط و قبطیان و استفهام برای انکار است یعنی ایشان از آنان در قوة و کثرة و ملت بهتر
نیستند پس بچنگال عقوبت و عذاب گرفتار خواهند شد همچنانکه امم مذکوره ام لکم آیا مر شما راست ای مشرکان براءة فی الزبر برائتی در کتابهای
سماوی یعنی برائت سماوی که نوشته باشد بر نام شما که هر که کافر باشد و تکذیب پیغمبر کند ایمن باشد از عذاب و عقابی که بر امم ماضیه واقع شد ام یقولون
یا میگویند کفار عرب که نحن جمیع ماگروهی جمع شده ایم مجتمع در قوة و شوکت و حشمت و عدد منتصر انتقام کشنده از اعدا یا ممتنع از آنکه کسی قصد
ما کند و طمع غالبیت را اشتر باشد در منع بلا از یکدیگر مرویست که ابوجهل در روز بدر بانک بر اسب زد و از صف لشکر بیرون رفت و گفت ما امروز
انتقام خود را از محمد و اصحاب او بکشیم این آمد که سیهزم الجمع زود باشد که هزیمت کرده شوند همه کفار مکه و یولون الدبر و بر گردانند پشتها
خود را از محمد و اصحاب او و از حرب فرار نمایند یعنی هر یک از ایشان پشت خود را از حرب بر گردانند این از دلایل نبوت و معجزات نبوتیه است صاحب کشاف
از عمر نقل کرده که چون این آیه آمد من ندانستم که مراد حقتعالی از این آیه چیست تا آنکه در روز بدر رسول را دیدم که زره می پوشید و میگفت سیهزم
الجمع و یولون الدبر دانستم که این آیه دلالت بر تفرقه جمعیت مشرکان و منهزم شدن ایشان و غلبه ما بر ایشان و بعد از آن حقتعالی میفرماید که همین قتل و
هزیمت اکتفا نخواهد بود بل الساعة بلکه روز قیامت موعدهم وعده گاه عذاب اصلی ایشان است و آنچه در دنیا دیده اند نمونه از آنست و اندکی
از آن والساعة ادهی و قیامت سخت تر و فظیع تر وامر و تلخ تر و ناخوش تر در شدت و فظاعت پس در تبیین احوال کفار میفرماید که ان المجرمین
بدرستیکه مشرکان که نامه اعمال خود را بجرم شرک و عناد سیاه کرده اند فی ضلال در گمراهی اند از حق در دنیا و سعر و در آتشهای سوزان در آخرت
یوم یسحبون در روزی که کشیده شوند فی النار در آتش دوزخ علی وجوههم بر رویهای خود یعنی ایشان را بر روی انداخته بکشند و بدوزخ افکنند
بزد انگال با ایشان گویند که ذوقوا مس سقر بچشید سودن دوزخ یعنی حرارة آتش و الم آن را و سقر طبقه ایست از طبقات دوزخ پس در بیان عدل
خود میفرماید که انا کل شیء خلقناه بقدر بدرستیکه ما هر چیزی را آفریدیم در دنیا و آخرة بقدر باندازه خود یعنی بمقدار و مرتبه که لایق باشد و
بر حسب مقتضای حکمت و وفق مصلحت بدون نقص و مزید در آن مرتبه تا موجب خلاف حکمت نشود پس خلق عذاب و تقدیر آن برای مشرکان و اهل عصیان
در لوح محفوظ بر قدر استحقاق ایشان خواهد بود تا از دایره حکمت خارج نشود یا هر چیزی را خلق کردیم بر طریقی که مقدر و مکتوب بود در لوح محفوظ
بدون زیاده و کم یا هر چیز را آفریده ایم با اجل معین و مقرر که تقدم و تاخر نیابد یا برای هر جنسی صورتی و هیئتی که موافق و لایق او است بیافرید
یا هر چیزی را آفریدیم با اجل معین و مقرر چون لسان برای تکلم و ید برای بطش و رجل برای مشی و عین برای بصر و اذن برای استماع و معده برای طعام
و غیر آن که اگر زیاده و کم باشد غرضی که بآن متعلق است تمام نشود و ما امرنا و نیست فرمودن ما هر چیزی که اراده تکوین آن کنیم الا واحدة مگر کلمه
واحده که لفظ کن است کقوله تعالی اذا اراد شیئا ان نقول له کن فیکون و نیست امر ما مگر یک کردن بدون لبث بتفکر و معالجه کلمح بالبصر چون
نگریستن بچشم در سرعت و سهولت از ابن عباس مرویست که مراد از امر وقوع قیامت است در اسرع زمان چنانکه در جای دیگر فرموده که و ما امر الساعة الا کلمح
البصر او هو اقرب یعنی اگر خواهیم قیامت را یک چشم زدن بیاوریم بلکه کمتر از آن ولقد اهلکنا و بدرستیکه ما هلاک کردیم در قرون ماضیه
اشیاعکم اشباه و امثال شما را یعنی جمعی را که در کفر و عناد مثل شما بودند چنانکه در این سوره شنیدید فهل من مدّکر پس هیچ پند گیرنده هست که از
حال ایشان عبرت گیرد و کل شیء فعلوه و هر چیزی که کرده اند انواع کفار گذشته مکتوب است فی الزبر در نامها اعمال ایشان که بدست حفظه نوشته شده است
یا جمیع را بجز کرده اند مکتوب است بر ایشان در لوح محفوظ که موضع مکاتبه همه اشیاست و کل صغیر و کبیر و هر خردی و بزرگی از افعال و اقوال که از
ایشان و از جمیع خلایق و اولین و آخرین صادر شده و خواهد شد مستطر نوشته شده است در لوح محفوظ و بر آن پاداش خواهند یافت یا هر
صغیر و کبیر از ارزاق و آجال و حیات و ممات و غیر آن مکتوبست در لوح و بعد از ذکر حالات کفار تبه روزگار و بیان حال مومنان پرهیزکار میکند که ان
المتقین بدرستیکه پرهیزکاران و ترسکاران در روز قیامت فی جنات در بوستانها باشند که مملو باشد از اشجار میوه دار از هر نوع و نهر و
در جویهای واسعه که آب شیر و عسل و شراب در آن جاری باشد فی مقعد صدق در مجلس حق و مکان پسندیده باشند که در آن لغو و اثم نباشد
امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که حقتعالی آن مکان را بصدق وصف کرده است پس غیر اهل صدق در آن مکان نخواهند بود و سلمی گفته که آن مکانیست که
حقتعالی در آن بجا راست گردانید و وعده داده که با اولیای خود کرده حاصل که متقیان در آن مقام باشند عند ملیک نزد پادشاهی که مبهم است امر او بر جمیع انام
و عاجز است از ادراک ذات او همه عقول و اوهام مقتدر صاحب قدرت و توانا بر همه چیزها بر وجهی که هیچ شیء نیست که از تحت قدرت و ملک او خارج باشد
کمال عنایت اکرم و اعظم آن منزلت ایشان باشد و اجمل و اشمل از این سعادت و شبهه نیست در آنکه مراد بقرب قرب مکانی است و منزلت نه قرب مکان و منزلت پس

مراد انست که اهل تقوی در کنف جوار ایزد کارساز خود باشند بحیثیتی که مستغرق غواشی رحمت و افضال جمیله او باشند در کشف الاسرار آورده که کلمه عند
مشعر است بتقرب و تخصیص که اهل قرب فردا بدان سرایها اختصاص خواهند داشت و خاص پیغمبر ص در آن سرا مخصص بان بود و فرموده که اینست عند بی
و چون دیگر که فردا خواص بدان نازند نداند این مرتبه او باشد پس در مرتبه اعلی وی فردا که نشان تواند داد عبد الله بن برید گوید که اهل بهشت هر کان و مرتبه
ایشان در مقعد صدق باشد هر روز باین موضع آیند و در آن استماع قران کنند و از ان لذتی تمام یافته فرحان و نازان بمنازل خود باز گردند
و در خبر است که روزی موسی ع بمناجات میرفت بدرویشی برخورد که از تشنگی لرزان و برهنه بکوشی درو رسید چون نگاه کرد دید که برهنه در خاک خفته و خشتی
زیر سر کرده و عورت خود را بپلاسی پوشیده می نالید و در ناله چیزی میگفت موسی نزد وی رفت دید که میگفت الهی تری غربتی و وحدتی
و تعرف فقری و فاقتی پس بمناجات رفت و چون اراده مراجعت کرد از مناجات خطاب عزت بوی رسید که ای موسی چرا پیغام آن درویش بما نرسانیدی
و احوال او بر ما عرض نکردی گفت بار خدایا تو عالمی که وی حکایت وحدت و وحشت خود میکرد و شکایت فقر و فاقه خود می نمود حق تعالی فرمود که ای موسی
او را از من سلام برسان که تو تنها نیستی منکه خداوندم امین توام و غریب نیستی که من جلیس توام و درویش نیستی که من وکیل ما یحتاج توام موسی ع
بیامد و در بالین آن درویش بنشست و پیغام خدا بگذارد درویش گفت یا کلیم الله مراد بیش ازین نیست که خدای تعالی حدیث من شنود و جواب دهد پس نعره
زد و جان بحق تسلیم کرد موسی با اشراف بنی اسرائیل بیامد تا آن را دفن کنند چون بان ویرانه رسید پلاس عورت و خشت دید که انجا افتاده و درویش
پیدا نیست مناجات کرد که بار خدایا این درویش کجا شد زمین او را فرو برد یا کرامت او را بجوی برد جبرئیل امد و گفت یا موسی حق تعالی میفرماید که این چه کار
بداشت که بدوستان ما میبری این درویش بود که شیطان او را در دنیا طلب کرد و نیافت ملک الموت در وقت نزعش طلبید و راه باو نبرد و منکر
و نکیر در قبرش جستند و نیافتند رضوان در بهشت جست و نیافت و نیز مالک در دوزخ طلب کرد وی را نیافت موسی گفت خدایا پس کجا رفت خطاب
امد که دوست نباشد مگر نزد دوست فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر ثعلبی در کتاب خود بعد از آنکه تفسیر این آیه کرده گفت که از جابر روایت
است که روزی رسول در مسجد نشسته بعضی اصحاب از احوال بهشت پرسیدند فرمود که خدای را لوائی است از نور و عمود آن از زبرجد که [illegible]
از هر یک پیش از افرینش آسمانها بدو هزار سال بران لوا نوشته است که هیچ خدائی نیست که مستحق پرستش باشد مگر او سبحانه جلت عزته و محمد ص
فرستاده خداست و ال محمد بهترین افریدگانند و علی صاحب لوا و امام و پیشوای جمیع مردمان است امیر المومنین علی ع چون این کلمات بشنید فرمود شکر
و سپاس مر خدای را که ما را بتو هدایت داد و مکرم و مشرف گردانید آنحضرت فرمود که یا علی اما علمت ان من احبنا و اتخذ محبتنا اسکنه الله معنا ای علی
اما ندانستی که هر که ما را دوست دارد و خود را بمحبت ما نسبت دهد و دعوی مودت ما کند حق تعالی او را جای دهد در درجه ما و با ما رفیق و مصاحب
باشد پس این آیه تلاوت فرمود که فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر سورة الرحمن ثمان و سبعون آیة و هی مشتبهة ابی بن کعب از آنحضرت
رسالت ص روایت کرده که هر که سوره الرحمن قرائت کند شکر نعم الهی گذارده باشد و حق تعالی بر ضعیفی و عاجزی او رحم کند و آنحضرت امام موسی کاظم از آبا
کرام خود ع نقل کرده که پیغمبر ص فرموده که هر چیزی را عروسی است و عروس قران الرحمن است و ابو بصیر از ابو عبد الله ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که ترک سوره
الرحمن مکنید که از خواندن این سوره دل کافران قرار نمیگیرد و در روز قیامت نزد پروردگار خود اید بصورت بشری نیکو صورت و خوشبوی در موقفی
بایستد که اقرب باو سبحانه باشد و گویند هیچکس را بهتر از ان نباشد که بان موضع رسد پس حق تعالی باو خطاب کند که چه کسان در دنیا بتلاوت تو مداومت
نمودند گوید که فلان و فلان حق تعالی روی ایشان را سفید و نورانی سازد و گوید بایشان که هر که را دوست دارید شفاعت او کنید پس ایشان هر که را
خواهند شفاعت او کنند و هیچکس نباشد که شفاعت او کنند الا که حق تعالی باو گوید که برو ببهشت من ساکن شو که هر چه آرزوی نفس تو باشد در انجا موجود
و مهیاست حماد بن عثمان از امام جعفر صادق ع روایت کرده که واجب است که سوره الرحمن را در هر روز جمعه قرائت کنند و هرگاه برسند بفبای الاء ربکما
تکذبان بگویند لا بشیء من الائک رب اکذب یعنی ای پروردگار ما هیچ چیز از نعمتهای تو را تکذیب نمیکنیم و نیز از آنحضرت مرویست که هر که در شب این سوره
را بخواند باین وجه که مذکور شد حق تعالی فرشته بر او موکل گرداند که نگهبان او باشند تا صبح و اگر صبح بخواند نیز ملکی بر او موکل گرداند که حافظ او
باشند تا شب بسم الله الرحمن الرحیم الرحمن آورده اند که چون آنحضرت رسالت ص کافران را باین اسم خبر داد گفتند ما رحمن را نمیشناسیم
این آیه نازل شد و گفته اند که اهل مکه طعن می زدند که جبر و یسار قران بمحمد می اموزانند حق تعالی فرمود که خداوند بسیار بخشاینده که رحمت او همه چیز فرا رسید
علم القرآن اموخته است قران را بحبیب خود نه جبر و یسار و مراد بتعلیم خدا تمکین دادن و اشکار کردانیدن تعلیم قرانست یا ایجاد علم کردن نزد محمد
ابن عباس براین وجه تفسیر کرده که خدا قران را علامت و نشانه نبوت حضرت رسالت کردانید خلق الانسان بیافرید جنس انسان را علمه البیان
بیاموخت او را یعنی بنی ادم را روشن کردن ما فی الضمیر بنطق و کتابت یا تعلیم داد ایشان را بیان حلال و حرام و تمیز میان حق و باطل و خیر و شر تا بر ایشان
حجت باشد و ابن عباس فرموده که مراد ادم علیه السلم است که او را خلق فرموده و جمیع اسما را تعلیم وی داد و در خبر است که ادم هفتصد هزار لغت گفتی
و عربی از همه فاضلتر بود و از امام جعفر صادق مرویست که مراد بیان اسم اعظم است که ادم بسبب تعلیم ان همه چیزها را بدانست و نزد بعضی مراد بانسان
حضرت خاتمیت است یعنی خدای بخشاینده بیافرید محمد را و بیاموخت او را بیان انچه بوده و هست و باشد چنانکه منصوص علمت علم الاولین و الاخرین از این
خبر میدهد الشمس و القمر افتاب و ماه جاری می شوند در بروج اسمان بحسبان بحسابی مقدر در بروج خود یعنی مقرر فرموده نیز افتاب را و ماه را در
بروج خود و منازل خود که اصلا از ان نمیگذرند و علی الدوام بر نسق و طریق مقرر دوری می نمایند پس افتاب قطع بروج خود میکند در عرض سیصد و شصت

در پنج روز و ماه در مدت بیست و هشت روز هرگز از این حالت تجاوز نمی نمایند و تخلف نمی کنند و تخصیص شمس و قمر بذکر جهة آنستکه منشا منافع کثیره اند چه باین هر دو شناخته می شود فصول و اوقات و شهور و سنوات و سایر محاسبات با آنها منتظم و متسق میگردد امور سفلیات و از منافع آن شب و روز است که معظم امور است و در خبر است که وسعت آفتاب شش هزار و چهار فرسنگ است و وسعت ماه چهار هزار فرسنگ و بر ظاهر آفتاب نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله خلق الشمس بقدرته و اجراها بامره و در باطن آن نوشته که لا اله الا الله رضاه کلام و غضبه کلام یعنی مراد آنستکه بکلام خدای راضی باشد و رحم کند و بکلام او خشم میگیرد و عذاب مینماید یعنی باید که رضا و رحمت و غضب و نقمت بر شما موافق اراده الهی باشد و بر ظاهر ماه نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله خلق القمر و خلق الظلمات و النور و در باطن آن مرقوم است که خلق الله الخیر و الشر بقدرته یبتلی بهما من یشاء من خلقه فطوبی لمن اجری الله الخیر علی یدیه و ویل لمن اجری الشر علی یدیه مراد آنست که او سبحانه خالق قدرت و تمکین و آلات شر است نه خالق نفس شر خوشا حال کسی که بلطف الهی شامل حال او باشد و مرتکب فعل خیر است و وای بر شخصی که در باره خداوند فرزند بعمل شر مشغول است و بعد از ان اشاره بنعم دیگر کرده می فرماید که و النجم و گیاهی که بروید و او را ساق نباشد که بآن قایم شود و بجهة عدم ساق بر روی زمین منبسط گردد چون بعضی بقول و الشجر و بنایی که بر اید و او را ساقی باشد که بآن راست باستد یسجدان سجده می کنند یعنی فرمان میبرند خدای را بطبع در هر چه از برای او مخلوق شده و اصلا از ان امتناع نمیکنند مثل فرمان برداری ساجدان از اهل تکلیف و گویند سجود ایشان انبساط است با نحرک و تمایل ایشان بریاح و نزد اهل تحقیق سجود ایشان دلالة ایشانست بر آنکه حادث اند و ایشان را صانعی و مدبری هست که مستحق سجود است و گویند که ایشان سجود بخاص هست که ما بر آن وقوف و اطلاعی حاصل نیست هم چنانکه بر تسبیح ایشان علم نداریم کما قال الله تعالی و لکن لا تفقهون تسبیحهم و السماء رفعها و برداشت آسمان را ببالای زمین بیاید سال راه یعنی آن را بیافرید بر وجهی که مرتفع بود و آن را منشا احکام و مصدر قضا و محل نزول اوامر و نواهی و مسکن ملائکه خود کردانید این مشعر است بر کبریای ذات او سبحانه و قدرة قاهره او بر جمیع بندگان و سایر آفریدگان و وضع و بیافرید در میان مردمان یا فرو گذاشت از آسمان المیزان آن چیزی را که با وزن و مقادیر اشیا معلوم می شود چون ترازو و قپان و مکیال و مقیاس و آن متعلق ساخت احکام عباد و قضای ایشان را بر آن یا امور ندار تسویه و تعدیل در دادن و گرفتن جهة انتظام عالم و نزد مجاهد مراد عدل است در امور که موجب نظام جمیع امور است کما قال و بالعدل قامت السموات و الارض و حسین فضل برآنست که مراد بآن قرآنست که عمل بآن موجب استقامت امور دنیوی و اخروی است و بر هر تقدیر وضع آن بوده الا تطغوا فی المیزان برای آنکه تجاوز نکنید و زیادتی نکنید در آن و براستی معامله کنید و برای آنکه از عدل تجاوز ننمایید در جمیع امور عدالت را مرعی دارید و اقیموا الوزن و بپای دارید و دیگر سنجید را بالقسط بعدل یعنی زبان ترازو را در دست دارید در وقت دادن و گرفتن و لا تخسروا المیزان و کم مکنید ترازو را یعنی کم منمایید تا بوقت وضع میزان قیامت شرمنده نشوید چه علت وضع میزان تو باستی در کتب اهل مدکور است که ای فرزند آدم عدل کن اگر خواهی که با تو عدل کنند و فا کن بمردمان اگر اراده آن داشته باشی که با تو وفا کنند تکرار لفظ جهة مبالغه است و تشدید توصیت و تقویة امر باستعمال میزان و الارض وضعها و زمین را بنهاد بر روی آب بگسترانید بر آن للانام برای ادمیان یا برای هر ذی روحی که بر روی آنست از جن و انس و سایر حیوانات و آن مانند مهدی است که بر بالای آن نشینند و خسبند و بر خیزند و بما یحتاج خود قیام نمایند فیها فاکهة در آن انواع چیزهاست که بآن متفکه و متلذذ می شوند از اصناف ثمار و النخل و درختان خرما ذات الاکمام که خداوندان غلافهاند چه خرما که هنوز منشق نشده در غلاف است و تخصیص خرما بذکر جهة تفضیل او است و مشابهتی که با ایشان دارد در تمایل و تجانب و تابیر و جفاف بعد از قطع اعضا و عرق و الحب و نیز در زمین است دانه ذو العصف که خداوند برک خشک است مراد حبوب است که قوت را شاید از گندم و جو و ارزن و عصف کاهی است که دانه را از آن جدا می سازند و بجو در دواب می دهند و الریحان و دیگر در زمین ریحانی که او را بوی میکنند و نزد اکثر مفسران ریحان بمعنی روزی انسان است حاصل که بنابراین معنی میفرماید که بدان متلذذ شوند از انواع فواکه و بیان آنچه جامع تلذذ و تغذی است که ثمر نخل است و ذکر آنچه محض تغذی جمیع حیوانات است که آن حبات است و بیان چیزیکه مخصوص با انسانست که ریحانست فبای آلاء ربکما تکذبان پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که مذکور شد تکذیب کنید و انکار مینمایید که از او نیست این کلمه در سی و یک موضع از این سوره تکرار یافته بجهة آنکه این سوره تکرار یافته مشتمل است بر ذکر نعم الهی پس از ذکر هر نعمتی این الفاظ تکرار نموده تا سامعان و قایلان متنبه شوند بر کثرت نعم و تصدیق نمایند هر یک از آن و این تکرار برای دفع غفلت و تاکید در تذکیر آن و مبالغه در توبیخ مکذبان در صحیح از جابر انصاری نقل است که پیغمبر این سوره را تا آخر بر ما خواند بعد از آن فرمود که چیست شما را که خاموش شدید جنیان از شما نیکوتر رد در جواب من هیچ نخوانده ام که فبای آلاء ربکما تکذبان مگر که ایشان در جواب گفتند که لا بشیء من نعمک ربنا نکذب فلک الحمد یعنی ما هیچ چیز از نعمتهای تو ای پروردگار ما تکذیب نمیکنیم پس تراست ستایش و ثنا و نعما و آلاء خلق الانسان آفرید آدم را که او پدر انس است من صلصال از گل خشک که از غایت جفاف مصوت باشد کالفخار مانند گل با آتش پخته یعنی سفال و آجر که چون دست بروی زنند آواز کند و نزد بعضی مراد جنس انسانست باعتبار آنکه اصل همه که آدم است از صلصال است و خلق الجان و آفرید جان را که پدر جن است و آن ابلیس است نزد بعضی و باخلاق که جمیع جنیان را من مارج از زبانه صافی که مضطرب و متحرک است بی دود من نار از آتش و گویند مارج آتشی است که زبانه سرخ و زرد و سبز با آن که آمیخته گردد بعد از بلند و تیزی در باب نهم از سفر ثانی فتوحات مذکور است که مارج آتشی است ممتزج بهوا که آن را هوای مشتعل گویند پس گویند جان مخلوقست از دو عنصر که آتش و هواست آدم آفریده شده از دو عنصر که خاک و آبست چون آب و خاک بهم ممزوج شوند آن را طین گویند و چون هوا و آتش هم مخلوط گردند آن را مارج خوانند و چنانکه تناسل در بشر بالقای آب نطفه است در رحم تناسل در جن بالقای هواست

در رحم انثی و مثال آنرا بهشت جان و آدم مدت شصت هزار سال بوده فبای آلاء ربکما تکذبان پس بکدام نعمتهای پروردگار خود که شما از کل مواد

افزید وافضل مرکبات وخلاصه مکونات واحسن تصورات کردانیده و دولت ایجاد ارزانی فرموده تکذیب و انکار میکنید رب المشرقین خدای بخشنده و

افزیدکار دو مشرقست برای آفتاب یکی مشرق صیفی و یکی مشرق شتوی ورب المغربین و پروردگار دو مغرب برای شمس یکی در وای تابستان و دیگری

در زمستان و در اختلاف مشرقین انواع فواید مندرج است از اختلاف فصول و مدت و آنچه بهر فصل تعلق دارد و مع ذلک شروق آفتاب موجب طلب معیشت و

غروبش سبب آسایش و راحت فبای آلاء ربکما پس بکدام نعمتهای پروردگار خود تکذبان جحود میورزید و منکر می شوید و بدان اعتقاد ندارید

مرج البحرین رها کرد و روان ساخت دو دریا را یکی شیرین و خوش و دیگری شور و تلخ یلتقیان در حالتی که بیکدیگر می رسند و سطوح آنها بیکدیگر

مماس میکنند و آن بحر فارس و روم است که در محیط بیکدیگر ملتقی می شوند بینهما میان هر دو دریا برزخ حاجزی و پرده ایست از قدرة خدا با مانعی از

جزایر که بسبب آن لا یبغیان از وقت بمیجویند بر یکدیگر و هیچ کدام بر دیگری غالب نمی شوند بمازجت وابطال خاصیت یکدیگر پس بسبب این حاجز عذوبت دریا

تلخ باطل نمی شود و شیرین نیست دانکه منافع بسیار بدین دو دریا متفرع است فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود تکذبان

تکذیب میکنید یخرج منهما بیرون می آید از هر دو دریا اللؤلؤ والمرجان مروارید و مرجان فبای آلاء ربکما تکذبان پس بکدام نعمتهای

پروردگار خود تکذیب می نمائید و جحود می ورزید از عطا گفته که میان خدا و بنده دو دریاست یکی دریای نجات که قرآنست که هر که متمسک بآن شود

از عذاب هلاک نجات یابد و یکی دریای هلاک که دنیاست که هر که بان متمسک شود غرق و هلاک شود و بینهما برزخ موافقت الهی است که دل مؤمنان

بان متاثر گشته از هلاکت دنیوی خلاص می شود و چنانچه از دریای مالح دو مرجان بیرون آید اینجا از دریای عذب رحمت که قرآنست علم حلال و حرام بیرون می آید

با اهل دو دریا دریای دنیا و عقبی است و بینهما برزخ قبر است تا یکی بر دیگری بغی نکند و با مراد دریای هوا و برزخ لطف حضرت عزة ولؤلؤ و مرجان

توفیق و عصمت و یا خوف و رجاست یا قبض و بسط یا انس و هیبت و برزخ قدرة بی علت و مرجان حالات صافیه و لطایف و فیروز در تفسیر اهل البیت

مذکور است که مراد از این دو دریا علی بن ابی طالب است و فاطمه که یکی دریای علم است و دوم دریای حلم یکی دریای شجاعت و دیگری دریای حیا و یکی دریای

سخاوت و یکی دریای وفا و دیگری دریای حیا و یکی دریای طهارت و دیگری دریای عصمت و برزخ میان ایشان حضرت رسالت و لؤلؤ و مرجان حسن و

حسین و در تفسیر طبرسی همین روایت از سلمان فارسی و سعید جبیر و سفیان ثوری نقل کرده و از ابن عباس روایت کرده که مراد از مرج البحرین علاقه زوجیت

است میان علی بن ابی طالب و فاطمه و برزخ محبت و مودتست که میان ایشان واقع است که هرگز منقطع نخواهد شد و خروج لؤلؤ و لد حسن و حسین است

و محمد جبلی بن ابی الجارود نیز از منذر روایت کرده که ضحاک را پرسیدند که مراد از این چیست فرمود مراد از بحرین علی و فاطمه است و برزخ

محمد و لؤلؤ و مرجان حسن و حسین و از این اخبار و شهره در روایات صحیحه معلوم می شود که آل عبا بحار فضائل و رحمة الهی اند و اصداف لطایف نامتناهی و

سفن نجات دنیوی و اخروی چه بمعالجه هدایت ایشان از ظلمت ضلالت خلاص می توان شد و بلمعات انوار نامتناهی ایشان از تاریکی ظلمة ضلالت بسر منزل

نور و فلاح می توان رسید ثعلبی از طریق اهل سنت روایت کرده که از عبد الرحمن اسلمی شنیدم که فرمود که من از انس بن مالک شنیدم که گفت از حضرت رسالت

پناه صلعم شنیدم که فرمود که هرگاه آفتاب نیابید باید که توجه نمائید بماه و اگر ماه مفقود شود بزهره متوجه شوید و اگر زهره را نیابید بفرقدین اقتدا

کنید صحابه گفتند مراد از آفتاب ماه و زهره و فرقدین چیست فرمود من بمنزله خورشیدم و علی بمنزله ماه و فاطمه بمنزله زهره و فرقدین دو نور دیده

من حسن و حسین اند این حدیث نیز مشعر است بر آنکه نجات از ظلمت گمراهی موقوفست باشراقات انوار باهره از مصابیح هدایت آل عبا و بدون تمسک انوار

ناجیه ایشان از ورطات مهلکه حاطمه نجات متحقق نخواهد گشت خمسة اطفی بهم حر الجحیم الحاطمة المصطفی والمرتضی وابناهما والفاطمة وله الجوار

و مر خدای راست یعنی بامر اوست کشتیهای روندة المنشئات که برداشته و برافراشته است بادبانهای خود را یا انشا کننده و ابتدا نماینده است

در رفتن و حفص بفتح شین میخواند یعنی کشتیهای بادبان برکرده برای روان کردانیدن یا کشتیهای ساخته شده فی البحر در دریا کالاعلام مانند

کوهها در درازی و بلندی و بزرگی که از برای انتفاع بندگان است در قطع مسافت بسیار در زمان اندک و وقوع تجارات و معاملات فبای آلاء ربکما

پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود تکذبان بدروغ میدارید و در انکار آن میکوشید کل من علیها هر که در زمین است از جن و انس یا از ذوات

الارواح یا از جمیع مرکبات فان هلاک شونده اند یعنی عاقبت ایشان فناست از عبد الله بن عباس نقل است که چون این آیه آمد ملائکه گفتند هلک اهل الارض

هلاک شوند چون کل شیء هالک الا وجهه فرود آمد بدانستند که ایشان نیز شربت فنا و فوت خواهند چشید و هیچ چیز بصفت بقا متصف نخواهد

شد مگر ذات احدیت او سبحانه و یبقی وجه ربک و باقی ماند ذات پروردگار تو ذو الجلال که صاحب عظمت و غنای مطلق است یا کسی سزاوار است

که او را از ند و ضد جلیل و رفیع دانند والاکرام و خداوند کرامی ساختن بفضل عام و کرم تام خود هر کرا که مستحق آن باشد از انبیا و اولیا و

اتقیا و تسمیه ذات او سبحانه بوجه بجهت آنست که جمیع ممکنات توجه بذات او دارند و مرویست که هر دو اسم از اسمای عظمت او سبحانه اند و لهذا حضرت رسالت

پناه فرموده که الظوا بیا ذا الجلال والاکرام یعنی التزام نمائید و مداومت کنید بگفتن یا ذا الجلال والاکرام معاذ بن جبل روایت کند که روزی رسول

الله صلعم بر مردی بگذشت که در نماز میگفت یا ذا الجلال والاکرام فرمود قد استجیب لک بتحقیق که دعای تو بحد اجابت رسید و جلال نیز نام بهشتی

است محیط بعرش رب العزة و میان آن بهشتی که مؤمنان بندگان در آن باشند هفتصد ساله راه است و این روایت از کعب الاحبار منقولست و فنا از حیثیت

تغییر و اعاده حیوة دائمه و انعام نعمة فانیه در جنب مستلزم نعمة عظمیٰ است فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که شما را جزا داد

(حاشیه:) عقلت ندریا

(حاشیه:) الظوا

از فنا تا اماده شوید و کار اخرت را بسازید و بسبب این در دار الخلود قرار گیرید تکذیب می کنید یَسْئَلُهُ می پرسند او را یعنی جمیع حاجات را ازو
می‌طلبند مَنْ فِی السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ هر که در آسمانها و زمینها است چه همه اهل زمین و آسمان بدان محتاجند در ذات و صفات خود پس همه اهل آسمان
از او می‌طلبند هر چه متعلق باشد بدین و طاعت و اهل زمین ازو طلب میکنند آنچه تعلق بدین و دنیا دارد و همه را بر وجه حکمت و مصلحت باجابت مقرون می سازد
كُلَّ يَوْمٍ هر روزی یعنی هر وقتی از اوقات هُوَ فِي شَأْنٍ او در کاری است در ساختن و پرداختن کاری بود در داد روایت کند که چون حضرت این آیه را تلاوت
فرمود گفتند که کار او چیست گفت کناه کاران را بیامرزد و غمگین را شاد سازد و گروهی را بلطف برآرد و جمعی را بخذلان از نظر رحمت بیندازد و در سبب نزول این آیه آورده
اند که یهودان گفتند خدای در روز شنبه هیچ کار نمیکند این آیه آمد که او هر روزی در کاری است سعید جبیر از عبد الله عباس روایت کرده که اول چیزی که
خدای بیافرید لوحی بود از در سفید و اطراف او از یاقوت سرخ و قلم او از نور و کتاب او نیز از نور در هر روزی سیصد و شصت بار در آن لوح نظر کند
و در آن نظر کارها خلایق را سازد پس دعای داعی را اجابت کند و سایل را عطا دهد و درمانده را نجات بخشد و غمگین را فرحناک سازد و مریض را صحت دهد
و قومی را توبه دهد و گروهی را بیامرزد و در خبر است که هر روز سه لشکر از جای برانگیزد و بسوی موضع فرستد و گروهی را از اصلاب پدران بارحام
مادران رساند و جمعی را از ارحام مادران بپشت زمین فرود آورد و بعضی دیگر را از زمین بپشت رساند و در روز قیامت همه نزد وی مجتمع شوند و هر
یک را جزا دهد و در کشاف آورده که یکی از ملوک معنی این آیه را از وزیر پرسید گفت ایها الامیر بگو که مرا مهلت ده تا بیان کنم گفت چنین
باشد پس وزیر متفکر و دلتنگ بخانه آمد و در میان غلامان او غلامی سیاه بود چون خواجه را دلتنگ دید گفت یا مولای چه چیز ترا دلتنگ ساخته خواجه او
را اعراض کرد و جواب نگفت غلام گفت بمن بگوی شاید که سبب فرح تو من شوم خواجه حال خود را باو عیان کرد غلام گفت برو و ملک را بگو که مرا غلامی است
که تفسیر این آیه میداند خواجه این صورت را عرض کرد ملک او را حاضر کردانید و ازو پرسید که خدای هر روز در چه کار است گفت ایها الملک شان خدا آنست که یولج
اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل و یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی و یشفی سقیما و یسقم سلیما و یفقر غنیا و یغنی فقیرا و یذل عزیزا و یعز ذلیلا
ملک گفت نیکو گفتی پس بفرمود تا رخت خواجه از بدن او خلع کردند و در غلام پوشانیدند و او را منصب وزارت دادند غلام گفت ایها الملک این از شان
پروردگار ماست و بعضی صاحب کشاف آورده که ابن عیینه گفته از اول روزگار تا آخر روزگار نزد پادشاه خدا دو روز بیش نیست یکی روز دنیا است
و شان او دران امر و نهی و منع و عطا و خلق و رزق و اماتت و احیا و اعزاز و اذلال و اذلال اعزاز و روز دوم روز آخرت است و شان او در ان حساب و سؤال
و عقاب و ثواب و این مناسب حدیث ان القلم جف بما هو کائن الی یوم القیمة زیرا که مراد باین حدیث آنست که همه مقدر است و این بدای آنچه عقلا فرموده که هر
روز آن را بظهور رساند چنانکه سابقا گذشت فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود از اخراج شما از مکمن عدم حینا بعد حین و از قبول توبه
و اجابت و امرزش گناه و افاضه روزی تُكَذِّبَانِ تکذیب و انکار ان می نمایید سَنَفْرُغُ زود باشد که فارغ شویم از همه امور و متوجه شویم لَكُمْ برای حساب
و جزای شما ای در روز قیامت خواهد بود که حق تعالی کاری دیگر نکند در آن روز غیر از جزای بندگان پس مراد آنست که چون وقت حساب در آید به هیچ کار دیگر
مشغول نخواهیم شد و در اکثر تفاسیر آمده که این تهدید بیست مستفاد از اینکه تهدید کنند شخصی را گویند که زود باشد که با تو پردازم و متوجه شوم
از هر چه مشغول سازد مرا از تو تا عزاز این شغل دیگر نداشته باشم گویند که این هم وعید است مر عاصیان را و هم وعده مر مطیعان را یعنی زود باشد که قصد عقوبت
و مثوبت شما کنیم أَيُّهَ الثَّقَلَانِ ای گروه بزرگ قدر عرب هر چیز قدری و قیمتی دارد آن را ثقل گویند و هذا المحض رسالت فرموده که انی تارک فیکم
الثقلین یعنی در میان شما دو چیز جلیل القدر و عظیم الخطر میگذارم و آن کتاب است و عترت طاهره من و اینجا مراد جن و انس اند که ذوی العقل و الرای اند یا عظیم
الشان بجوانانی که ماده زمینها اند و حضرت امام جعفر صادق ع فرموده که تسمیه ایشان بثقلین باعتبار آنست که گران بارند بتکلیف و گویند باعتبار
کسی بار گناه کران مانده اند یا بجهت احیا و موتی ایشان زمین گران بار شده و منه قوله تعالی و اخرجت الارض اثقالها فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ از نعمتهای پروردگار
خود که تهدید شما نموده بجهت آنکه از اعمال بد منزجر شوید و تعظیم خطاب فرموده تا بکرم بجد او امیدوار باشید تُكَذِّبَانِ تکذیب می نمایید یَا مَعْشَرَ الْجِنِّ
وَالْإِنْسِ ای گروه پریان و آدمیان إِنِ اسْتَطَعْتُمْ اگر توانید أَنْ تَنْفُذُوا که بیرون روید مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ از کنارهای آسمانها و
زمینها از مرتبه ما از عذاب فَانْفُذُوا پس بیرون روید و فرار نمایید لَا تَنْفُذُونَ بیرون نتوانید شد و قادر نیستید بران إِلَّا بِسُلْطَانٍ
مگر بتسلط و غلبه یا بقدرتی که من بشما عطا کنم و حال آنکه شما را این تسلط نیست بلکه هر جا که روید مرا لازم حال شما خواهد شد و با از عذاب من هیچ جا
نمی توانید گریخت و گویند در روز قیامت ملائکه گرداگرد محشر صف کشند و دنبال ایشان دوزخ برآید هر یک مانند حصار اتشین ایشان را در حصار گیرند و منادی
ندا کند که ای گروه دیوها و پریان این عرصه محشر است اگر توانید که بیرون روید بروید و لیکن نتوانید مگر بحجت و برهان و شما را ان نیست در حدیث مرفوع
واقع شده که چون قیامت قایم شود فرشتگان از آسمان نزول کنند و جمیع خلایق را احاطه نمایند و جن و انس روی بگریختن نهند هر جا که روند فرشتگان را بینند
که احاطه ایشان کرده اند و هیچ مفری نیابند تا از ایشان فرار نمایند از ابو عبد الله نقل است که در روز قیامت حق تعالی جمیع عباد را بر بالای تلی جمع کند
ملائکه هفت اسمان را جمع کند و امر نماید تا نزول کنند و در حوالی آن تل هفت صف هر صفی بعد از صف دیگر و همه جن و انس را احاطه نمایند و ایشان در میان
صفوف ملائکه گرفتار کردند که هیچ مفری نداشته باشند در این وقت منادی ندا کند ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات و الارض فانفذوا
لا تنفذون الا بسلطان فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که اختیار کرم که شما عاجزید در دنیا و فرو مانید در اخرة یاد اینکه
که در هر روز وسیله یاد و مدد کار شما نیست مگر او تا در وی توجه و توکل آورید تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید انکار می نمایید يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا فرستاده شود

بشکرید

ذوی لنظ

بر شما که عاصی و مشرک باشید شُوَاظٌ زبانه سبز و خالص که منقطع نشود مِنْ نَارٍ از آتش دوزخ و شما را از صحرای قیامت بدوزخ رانند وَنُحَاسٌ و دود سیاه
گویند نحاس دودی که اختران است که بر سرهای ایشان فرود آید ... مقاتل نقل است که نحاس پنج نهر است از مس گداخته که از زیر عرش جاری شوند و بر اهل
دوزخ ریخته گردند و جوی در دنیا و چهار جوی دیگر بروایت از مسعود نحاس دود است حاصل که نوبتی شما را نوبتی بزبانه آتش عذاب کنند و نوبتی
دیگر بدود یا دود یا مس گداخته فَلَا تَنْتَصِرَانِ پس یاری نتوانید کرد یکدیگر را در دفع عذاب از هم فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتها
پروردگار خود که ازان اخبار شما است بعذاب دوزخ تا از معاصی و کفر اجتناب کنید تُكَذِّبَانِ تکذیب می نمایید فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ پس چون
شکافته آسمان و فرود آید نزول کنند ملائکه فَكَانَتْ وَرْدَةً پس گردد آسمان سرخ برنگ گل و ابن ضحاک و قتاده برآنند که معنی آنست که اهل آسمان
برنگ اسبی گردد که سفیدی و سرخی زند و این نوع اسب مابین کمیت و اشقر است و آن در ربیع زرد فام است و در زمستان سرخ بوقت اشتداد
سرما اغبر پس مراد آنست که آسمان ملون شود بالوان مختلف مانند اسب مذکور که باختلاف فصول مختلف اللون است بعد از انشقاق و سرخی
كَالدِّهَانِ مانند روغنها ذوب شود و از آن وقت باشد که حرارت دوزخ با ... از مجاهد و ضحاک و قتاده نقل است که تشبیه آن بروغن زیت از
حیثیت آنستکه هر ساعت روغن زیت برنگی مینماید پس آسمان در آن روز مثل ورده باشد در لون و مانند دهان باشد در اختلاف الوان فَبِأَيِّ
آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام نعمت از نعمتهای پروردگار خود که خبر کرد شما را از انشقاق آسمان و تلون آن تا از شدت آن پناه بحق جوئید تُكَذِّبَانِ تکذیب
میکنید فَيَوْمَئِذٍ پس در آن روز که آسمان شکافته شود لَا يُسْأَلُ سؤال کرده نشود عَنْ ذَنْبِهِ از گناه خود إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ آدمی و پری یعنی از ایشان
نپرسند که چه کار کرده اید بلکه سؤال کنند که چرا کرده اید با آنکه گناهکار بعلامات شناخته شود که از جمله آن کبودی چشم و سیاهی روی خواهد بود پس احتیاج بسؤال
نیفتد یا آنکه جوارح ایشان بگناه ایشان ناطق می شود قبل از سؤال کردن از آن تا بوقت خروج از قبور از ایشان نپرسند بلکه در موضع دیگر که موقف حسابست
و اینکه حقتعالی فرموده فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ و قوله وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ مراد موقف حساب و جزا است که از گناه همه ایشان سؤال کنند پس منافی
آیه مذکوره نباشد از حضرت امام رضا پرسیدند معنی این آیه را فرمود که هر که معتقد حق بوده باشد و بی توبه وفات کرده در برزخ او را عذاب کنند
در روز قیامت که مبعوث گردد بهیچ باب از ایشان گناهی نباشد که از آن سؤال کنند و مراد بجان جن است از قبیل تسمیه اولاد باسم والد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس
بکدام از نعمتهای پروردگار خود که از احوال آن روز شما را خبر داد تا در ایمان ثابت و راسخ شوید بسبب آن تُكَذِّبَانِ تکذیب کنید يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ
شناخته شوند کافران که بجرائم کفر و عصیان صحیفه اعمال خود را سیاه کرده باشند بِسِيمَاهُمْ بعلامت ایشان که سیاهی روی و کبودی چشم است با آثار غم و اندوه
در بشره ایشان فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي پس گرفته شوند بموهای پیشانی وَالْأَقْدَامِ و قدمها یعنی نوبتی موی پیشانی ایشان را بگیرند و نوبتی دیگر پایهای ایشان
را و بدوزخشان کشند یا از بازی دوزخ بعضی را نواصی و بعضی را اقدام گرفته بدوزخ کشند و از ضحاک نقل است که نواصی و اقدام ایشان را بزنجیرها
مغلول سازند و بروی اندازند ایشان را بدوزخ اندازند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتها خود که اخبار شما نموده از گرفتن و بخواری در
دوزخ افکندن تا از کفر و عصیان بپرهیزید تُكَذِّبَانِ تکذیب می نمایید و چون ملائکه ایشان را بدوزخ اندازند گویند با ایشان بر سبیل تهدید و
توبیخ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي این است دوزخی که از روی عناد و جحود يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ تکذیب کردند بآن مشرکان و آن را باور نمی داشتند يَطُوفُونَ
طواف کنند و گردانند دوزخیان بَيْنَهَا میان دوزخ وَبَيْنَ حَمِيمٍ و میان آب گرم آنٍ گرمی بغایت رسیده که بر سر ایشان فرو ریزند یا بخورد ایشان دهند و گویند
دوزخیان هرگاه که از آتش دوزخ استغاثه کنند یاری خواهند بجز یاد ایشان رسند که ایشان را در میان آب جوشان اندازند و بجهت شدت حرارت آن همه اعضای
ایشان از یکدیگر جدا شود و در روایت آمده که وادی از وادیهای جهنم که در او چرک و ریم دوزخیان جمع شده باشد بر ایشان بکشایند تا ایشان را با اغلال
و سلاسل که داشته باشند ببرند ... و در آنجا منغمس سازند و اوصال و پیوندهای ایشان از یکدیگر بگسلد پس باز حقتعالی ایشان را از آنجا بیرون
آورده اعضای ایشان را بهم جمع کنند و بیافرینند و باتش سوزان عذاب نماید پس همین دستور همیشه در عذاب جحیم و عقاب حمیم گرفتار باشند فَبِأَيِّ
آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که آگاه کرده شما را بر این نوع عذاب تا از کفر باز ایستید تُكَذِّبَانِ تکذیب می نمایید و بعد از ذکر وعید در
بیان وعد مؤمنان میفرماید که وَلِمَنْ خَافَ و برای کسی که بترسد مَقَامَ رَبِّهِ از ایستادن نزد پروردگار خود یعنی از موقف حساب و بجهت آن ترک معاصی نماید
جَنَّتَانِ دو بهشت است یا مراد بمقام قیام او و ... باشد بر عباد یعنی کسی که بترسد از آنکه خدای شاهد و حافظ اعمال او است و بجهت آن بر معصیت جرات نکند
او را دو جنت است و مؤید این است که امام جعفر صادق ع در تفسیر این فرموده که هر که بداند که خدای تعالی افعال او را می بیند و اقوال او را می شنود و
او بجهت این از معاصی دور شود او را دو بهشت است و از دو بهشت یکی جنت عدن است و دیگری جنت نعیم و گویند یکی خایف انسی را است و دیگری
یکی خایف انسی را است و دیگری خایف جنی را یکی برای ادای طاعت و دیگری برای ترک معصیت یا یکی بر وجه عدل و دیگری از روی فضل و گویند جنتی از طلا باشد
و دیگری از نقره یا یکی از یاقوت سرخ و دیگری از زبرجد سبز و خاک آن از کافور و عنبر و گلش از مشک اذفر و در موضع ورده که او را باغ دهند از باغهای
بهشت هر یکی را صد ساله راه باشد و در میان هر دو باغ سرای خوش و حوران دلکش باشند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که بهشتها
متعدد می دهد تُكَذِّبَانِ تکذیب کنید ذَوَاتَا أَفْنَانٍ این دو جنت خداوندان شاخها اند که موجب اوراق و اثمار کثیره است باعث حسن اشجار و منشاء
امتداد ظل که مستلزم استراحت است در تحت آن و از ابن عباس منقولست که افنان بمعنی الوان نعم است یعنی دو بهشت مشتمل بر انواع نعمتها فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که بهشتها مشتمل بر اشجار و اثمار به بنده عطا می فرماید تُكَذِّبَانِ انکار می کنید فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ در این دو جنت دو

چشمه‌اند که روان می‌شوند هر جا که بهشتیان اراده کنند در اعالی منازل یا اسافل یکی تسنیم و دیگری سلسبیل و در معالم التنزیل گفته که از هر دو جنت یا هر دو چشمه
آب روان کسی را باشد که آب در دو چشم او جاری باشد جهت خوف حضرت باری فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین چشمها برای راحت
لذت شما جاری کند تُكَذِّبَانِ انکار و جحود می‌ورزید فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ در این دو بهشت از هر نوع میوه‌ها زَوْجَانِ دو صنف‌اند متشاکل یکدیگر مانند
تشاکل ذکور و اناث و آن دو صنف یکی معروفست که در دنیا دیده باشند و دیگری غریب که ندیده باشند یکی تر و دیگری خشک چون انگور و مویز و رطب و تمر
ابن عباس فرموده که در دنیا هیچ میوه نباشد از تلخ و شیرین الا که در بهشت باشد حتی حنظل اما حنظل بهشت شیرین باشد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام
از نعمتهای پروردگار خود که اصناف فواکه و اثمار به بندگان عطا میکند تُكَذِّبَانِ منکر می‌شوید مر کسانی را که خایف باشند این دو جنت مذکور است مُتَّكِئِينَ
در حالتیکه تکیه کنندگان باشند بر طریق پادشاهان عَلَىٰ فُرُشٍ بر فرشهای دیبا بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ که آسترهای آن از دیبای محکم باشد و گویند استبرق حریر
ثخین است یعنی غلیظ و در دقیق و گویند که ظاهر از آن سندس باشند که دیبای رقیق است یا هر دو از یک جنس باشند وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ و میوه‌های این دو جنت
که چیده می‌شود دَانٍ نزدیکست به زمین بهشت بر وجهی که دست قایم و قاعد و مضطجع نیز بدان رسد و مرویست که تکیه کننده بر تختهای بهشت چون آرزوی میوه
کند شاخ درخت سر فرود آرد و آن میوه که خواهد بدهن او رساند پس او را بدست یا بدهن فرا گیرد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود
که شما را بر تختهای و فرشهای پادشاهانه نشاند و میوه لذیذ و لطیف دهد تُكَذِّبَانِ انکار میکنید فِيهِنَّ در این اشیاء متعدده یاد بهشتها مشتمله
بر قصور و منازل قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ کوتاه چشمان باشند یعنی حوریان که چشم فرو خوابانیده باشند از نگریستن بغیر شوهران خود و از ابن عباس نقلست که این
زنان شوهران خود را گویند بعزت و جلال خدا که در بهشت هیچ از شما در بهاتر نمی‌بینم شکر مر خدای را که ترا جفت من کردانید و مرا جفت تو لَمْ يَطْمِثْهُنَّ نسوده باشند
ایشان را یعنی دست بایشان دراز نکرده باشند و بکارت ایشان را نبرده إِنْسٌ آدمیان قَبْلَهُمْ پیش از خداوندان که در بهشت شوهر ایشان باشند وَلَا جَانٌّ و نه جنیان یعنی
حورانی که برای انس مقرر اند دست دیگری بدامن عصمت ایشان نرسیده باشد و آنان که برای جن باشند جنی بر ایشان تصرف نکرده باشند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که حوران بدین لطافت به بندگان می‌دهد تُكَذِّبَانِ تکذیب کنید كَأَنَّهُنَّ گویا آن حوران الْيَاقُوتُ یاقوت‌اند در سرخی
و صفا وَالْمَرْجَانُ و مرجان‌اند در سفیدی و درخشی مرویست که صفای حوران از صفای یاقوت و بیاض مروارید و مرجان بیشتر باشد و در نقل آمده که حوری که
هفتاد حله حریر پوشیده باشد مغز ساق او در پس آن حلها مشاهده توان کرد مانند رشته سفید در دوای یاقوت و بروایتی دیگر مانند رشته سپید اندرون
شراب سرخ در آبگینه سفید و در خبر آمده که زنان اهل دنیا نیز در بهشت مثل حوران باشند در عدم طمث و در صفا و طراوت پس ایشان نیز به صفت شوهران خود
ملاقات کنند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که حوران با زینت دختر و جمال بشما کرامت فرموده تُكَذِّبَانِ تکذیب کنید هَلْ جَزَاءُ
الْإِحْسَانِ آیا پاداش نیکویی کردن ثواب استفهام بجهت تقریر است یعنی البته جزای نیکی نیست الا نیکی پس جزای طاعت بدرجات است و مکافات شکر زیادت و تقوی
بفرج و توبه بقبول و دعا باجابت و سؤال بعطا و استغفار بمغفرت و خوف دنیا با من آخرت انس بن مالک روایت کند که پیغمبر بعد از تلاوت این آیه فرمود که می‌دانید
خدای شما چه میگوید گفتند الله و رسوله اعلم فرمود که میگوید نیست جزای آنکس که توحید را بر او انعام کرده‌ام مگر بهشت مراد بتوحید عمل کردن با خلاص است از
نزد حقتعالی و در چنانچه ابن عباس فرموده که معنا هل جزاء من قال لا اله الا الله و عمل بما جاء به محمد الا الجنة و پیش بعضی معنی آنست که نیست جزای اخلاص
که نعم مذکوره را بر شما انعام کرده الا آنکه احسان نمایید در حق او بشکر گذاری و سپاس داری از ابو عبد الله روایتست که حکم این مطلق است یعنی شامل حال
جمیع عباد است از کافر و مؤمن نیکوکار و بدکار یعنی نیست جزای کافر بدکار مگر آنچه مثل آن باشد از عقاب و پاداش مؤمن نیکوکار نیست مگر آنچه فراخور آن
باشد از ثواب در درون حساب بعد از آن فرمود که هر که نیکویی در حق کسی کند بر آنکس لازم است که مکافات او بآن رساند و مکافات نه آنست که مثل آنچه کرده باشد
در حق او بجا آورد بلکه آنکس مرتبه اسبق خواهد داشت بر او پس باید که جزای احسن از فعل او در حق وی بجا آورد بلکه مراد از این آنست که هر که نیکویی کند در
حق او نیکویی کند و هر که بدی کند بوی بدی نکند چه جزای بدی نیکوییست فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که ثواب نیکویی و کردار
بدی را تعلیم شما کرد تُكَذِّبَانِ تکذیب کنید عنا موده اید وَمِنْ دُونِهِمَا و از نزدیک آن دو بوستان که موعود ند برای خایفان جَنَّتَانِ دو بوستان دیگر است
یعنی این دو بوستان اقربند بقصور و اماکن خایفان که در آن دو بوستان دیگر باشند تا بسبب انتقال ایشان از دو جنت اولین بآن دو جنت دیگر سرور
و فرح ایشان مضاعف شود چه از ابعد خواهد بود از ملال و کلال که لازم طباع انسانست و اکثر بر آنند که دون بمعنی پستی مرتبه است یعنی معنی آنستکه فروتر و پست‌تر
از آن دو جنت که نام زد خایفانست دو جنت دیگر است برای کسانیکه در مرتبه از ایشان پایین‌تر و کمتر باشد و مؤید اینست چند روایت واقع شده که دو بوستان
اول از زر است برای مقربان درگاه احدیت که سابقانند این دو بوستان از نقره است برای اصحاب یمین فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود
که این بهشتها نام زد بندگان میکند بر قدر در مرتبه تُكَذِّبَانِ تکذیب کنید عیاشی با سناد خود از ابو بصیر روایت کرده که ابو عبد الله را گفتم که فدای تو گردم خبر
ده مرا از مردان مؤمن که او را در بهشت زنان و حور مؤمنه باشد آیا در بهشت میان ایشان تزوج هست یا نه فرمود خدای تعالی عالم است و حکیم هرگاه مرد افضل از زن باشد
آن را مخیر سازد در تزویج پس اگر زن را اختیار کند او جمله از زنان او باشد و اگر زن بهتر از مرد بود او را مخیر گرداند در آن تزوج پس اگر شوهر خود را اختیار کند
وی زوج او باشد بعد از آن فرمود که مگویید که بهشت یکی است زیرا که حقتعالی فرمود وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ و مگویید که جنت یک درجه و مرتبه است زیرا که حقتعالی
فرموده که درجات بعضها فوق بعض و آن مراتب بقدر اعمال است گفتم یابن رسول الله چه مؤمنان در بهشت بعضی رفیع از بعضی دیگر باشند پس اگر اراده ملاقات
یکدیگر داشته باشند چگونه میسر شود فرمود آنکه فوق او باشد تواند که بمنزل او هبوط کند و آنکه تحت دیگری باشد تواند که بمنزل او صعود نماید زیرا که

شایسته مکان نباشد لیکن هرگاه میل ملاقات یکدیگر داشته باشند بهم ملتقی شوند بر مواضع نیکو علاء بن سیابه گوید ابو عبدالله را گفتم یا بن رسول الله
مردمان میگویند که فوق وادی دو نهر بیرون آیند و بهشت در میان در آنجا با انبیا و اولیاء الله باشند فرمود ابطال حق تعالی فرموده که ومن دونهما جنتان پس خدا کند
که ایشان با انبیا و اولیاء الله نباشند بلکه اگر چه ایمان داشته باشند اما از افاضل و اخیار اهل ایمان نبوده باشند و این دو بهشت مدهامتان سبز
سبز باشند که از غایت سبزی بسیاهی زننده باشند و این مشعر است بر آنکه غالب در این بهشت نباتات و ریاحین منبسط بر روی زمین و غالب در آن دو بهشت
دیگر اشجار و فواکه فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمای خدای خود که چنین بستانها بغایت سبز و خرم که موجب روشنی چشم است شما عطا میکند تکذبان
تکذیب فیهما در این دو بهشت عینان نضاختان دو چشمه باشند که جوشند بر وجهی که در عین جوشش سنگریزه‌ها و ریگها که در حوالی آن بوده باشند
برهوا اندازند و این دلالت بر قلت مرتبه این دو چشمه که قبل از این ذکر شده کند و بر این قیاس است بهتر از این است فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای
آفریننده خود که دو چشمه جوشنده بشما میدهد تکذبان تکذیب مینمائید فیهما فاکهة در این دو بهشت میوه‌ها باشد ونخل و خرمابنان ورمان و اشجار
انار تخصیص این دو میوه بذکر جهت تفضیل و مزیت آنهاست بر سایر فواکه در خبر است که درختان بهشت از اصل شاخ تا سر شاخ اثمار آن چیده باشد و هر یک از آن
میوه‌ها مثل سبوی و هر که از آن بچیند فی الحال در موضع آن میوه دیگر پدید آید و خوشهای انگور مانند ده گز بوده باشد ابو سعید از پیغمبر روایت کرده که
فرمود چون شب مرا باسمان بردند درختهای انار دیدم هر اناری چون شتر مرغی و مرغانی مانند شتران بختی کنیزکی دیدم از او پرسیدم که از برای کیستی گفت زید بن
حارثه پس زید را بشارت دادم و در بهشت چیزها دیدم که هیچ چشمی از آن ندیده و هیچ گوش نشنیده و در خاطر هیچ بشری نگذشته فبای آلاء ربکما پس
بکدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین میوه‌ها ببینید کان کرامت میفرماید تکذبان تکذیب میکنید فیهن در این چهار بهشت خیرات زنانی باشند فاضلة
الاخلاق والخصال حسان نیکوان در صورت و جمال یعنی بحسن خلق پیراسته و بحسن خلق آراسته فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمای آفریدگار خود که شما
را حوران عطا فرماید همه زیبا صورت و نیکو سیرت تکذبان تکذیب میکنید و میگویند که این زنان زنان اهل دنیا باشند که در دنیا نامزد ازواج خود
شدند و ایشان در خلق و حسن خلق از حوریان در پیش باشند مرویست که حوریان بهشت سنها یکدیگر تهنیت گویند باواز خوش و صوت دلکش بر وجهی که
هیچکس مثل آن آواز نشنیده باشد گویند که ما خوشنودیم که هرگز خشم نگیریم ما مقیمانیم که هرگز از اینجا بیرون نرویم ما آراسته‌ایم بجمال و جمال مخلوق شده
ایم برای شوهران بزرگوار و چون حوریان این ندا در دهند زنان مؤمنه گویند ما نماز گذارندگانیم و شما نه و ما روزه داریم و شما نه و ما صدقه دهندگانیم
و شما نه بعد از آن راوی گفت که بخدای سوگند که ایشان بر حوریان غالب باشند در حسن و خصال و زیب جمال و زینت دران جهان باشند حور مقصورات
حوران باز داشته یعنی پنهان کرده فی الخیام در خیمه‌ها که از دُرها مجوف باشند یا حوران که چشمها خود را مقصور داشته باشند در خیمها از ابن مسعود نقل است
که هر زنی را خیمه باشد که طول آن شصت میل باشد و در هر کنجی از آن خیمه زنی باشد از برای مؤمن که غیر از آن مؤمن کسی دیگر او را نه بیند و از انس
روایت است که خیمه یک در مجوف باشد یکصد پنج در آن چهار هزار در باشد از طلا و بروایتی چهار صد هزار در از انس روایت کند از حضرت رسالت
که شب معراج در بهشت نهری دیدم که از اطراف آن خیمها از مرجان بود ندا از آنجا ندائی رسید که السلام علیک یا رسول الله گفتم ای جبرئیل اینها چه کسانند گفت
حور العین که از خدای خود اذن خواستند تا بر تو سلام کنند و بعد از سلام گفتند ما همیشه در بهشت باشیم که هرگز از اینجا نمیریم و ما باناز و نعمتیم
که هرگز درویشی بما راه نداشته باشد و ازواج ما در جمال کرامند و بعد از ذکر این حدیث این آیه تلاوت فرمود که حور مقصورات فی الخیام و نیز انس از حضرت
روایت کند که اگر یکی از حوریان آب دهن در دریا شور اندازد تمام شیرین گرداند آن شیرینی آب دهن حوری فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار
خود که چنین ازواج طیبه بهشتیان میدهد تکذبان متکذب میشوید لم یطمثهن مس نکرده ایشان را و نزدیکی نکرده انس هیچ آدمی قبلهم پیش از
اصحاب بهشت که شوهران ایشان باشند ولا جان و نه جنیان دست بدیشان رسانیده‌اند بلکه بصفت بکارت باشند مانند حوران که قبل از این مذکور
شدند حاصل که صفت حور مقصورات در خیام همچو صفت قاصرات الطرف باشد فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمای پروردگار خود که اصحاب بکارت
نامزد اهل بهشت میکنند تکذبان تکذیب میکنید متکئین اصحاب یمین در بهشت باشند تکیه زده علی رفرف خضر بر فرشهای مرتفعه که سبز باشند
بر بالش سبز وعبقری حسان و بساطهای قیمتی در غایت زیبائی و نیکوئی یا جامه‌ها منقش از هر جنس و هر لون که باشد فبای آلاء ربکما پس بکدام
از نعمتهای پروردگار خود که شما را بآن کرامتها بنواخت تکذبان تکذیب میکنید و بروایت سعید بن جبیر رفرف بمعنی ریاض جنات است و مرغزارهای آن
و نزد ابن عباس مجالس آن و بالش و ساده و یا نوعی از بساط و یا دامن خیمه یا هر جامه عریض و یا عبقری بآن نسبت است یعنی متاعی که منسوبست بعبقر که بلد جن
است و هر بساطی که غریب و عجیب است بآن نسبت میدهند و در این مقام اسم جنس است نزد مجاهد بمعنی دیباج و نزد حسن اسم جمیع بساطها و خلیل گفته
که هر چه جلیل القدر است از عبقری گویند خواه جامه یا غیر آن تبارک اسم ربک بزرگ است اسم پروردگار تو از حیثیت دلالت آن بر ذات تقدس او
سبحانه هرگاه اسم وی بجهت دلالت آن بر مسمی متصف بصفت عظمت و بزرگی باشد پس بزرگی ذات او در چه مرتبه خواهد بود و بعضی چنین تفسیر
کرده‌اند که بزرگ است برکت در اسم پروردگار تو پس طلب برکت کنید در هر امری بذکر او سبحانه و در حدیث واقع شده که هر کار ذی بال که
ابتدا بنام خدا نکنند ابتر شود و باخر نرسد و یا اسم او سبحانه منزه است از هر عیب و نقص یعنی جمیع نامهای او سبحانه اسماء حسنی‌اند جل جلاله
و عم نواله و عظم شانه ذی الجلال والاکرام خداوندیکه ذات او ثابتست جمیع صفاتیکه مستلزم کمال ذات او است و مبرا است از هر صفتی که موجب نقص
عزة کبریائی است و نزد اهل تحقیق جلال اشارتست بصفات قهریه و اکرام عبارتست از اوصاف لطفیه پس ذو الجلال والاکرام جامع جمیع صفات او سبحانه باشد

سورة الواقعة سبع و سبعون آیة مکیة ابی بن کعب باسناد عالیه روایت کرده که هرکه سوره الواقعه را بخواند در نامه اعمال وی بنویسند که او از غافلان
نیست و از مسروق روایتست که هرکه خواهد بداند نبأ اولین و آخرین و نبأ اهل جنت و نبأ اهل نار و نبأ دنیا و آخرت باید که قرائت سوره الواقعه
کند مرویست که عثمان بن عفان بعیادت عبد الله مسعود رفت در مرض وی او را گفت از چه شکایت داری گفت از گناهان خود گفت چه آرزو داری
فرمود رحمت پروردگار خود گفت طبیبی بیاورم تا علاج تو کند فرمود که الطبیب امرضنی طبیب است که مرا بیمار ساخته گفت عطیه بتو انعام کنم
جواب داد که وقتی که محتاج بودم منع عطا میکردی اکنون که از آن مستغنی ام عطا میکنی گفت بدختران تو عطا بدهم گفت ایشان را احتیاج نیست
زیرا که سوره الواقعه را تعلیم ایشان کرده ام و ایشان قرائت آن مداومت میکنند و از رسول خدا شنیدم که هرکه در شب این سوره بخواند هرگز درویشی
نکرد و عیاشی بحدیث مرفوع از ابو جعفر روایت کرده که هرکه شب سوره الواقعه تلاوت کند پیش از آنکه خواب کند فردا که خدا را ملاقات کند وی
او چون ماه شب چهارده تابان باشد و ابو بصیر از ابو عبد الله نقل کرده که هرکه در شب جمعه این سوره را بخواند خدای تعالی او را دوست دارد و محبوب او را جمیع
مردمان اندازد و هرگز در دنیا درویشی نه بیند و از آفات و بلیات دنیویه محفوظ شود و از رفقای امیر المؤمنین باشد چون حضرت عزت ختم سوره
الرحمن نمود بصفات حسنه فتتاح این سوره نیز بصفت قیامت نمود تا مثل و نظیر یکدیگر باشند فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
اذا وقعت الواقعة یاد کنید چون وقوع یابد و واقع شونده مراد قیامت یعنی چون حادث شود قیامتی که محقق الوقوع است و ناچار است واقع
شدن آن لیس لوقعتها کاذبة نیست و نباشد در حین واقع شدن آن نفسی که دروغ گوینده باشد بر خدا با تکذیب کننده قیامت همچنانکه الحال نفوس
کاذب مکذب باشند زیرا که در آن روز هر نفسی که باشد مؤمن صادق و مصدق باشد بقوله تعالی لا یؤمنون به حتی یروا العذاب الالیم و قوله فلما راوا باسنا قالوا
امنا و قوله لا یزال الذین کفروا فی مریة منه حتی تاتیهم الساعة بغتة و یا بجهة واقع شدن آن هیچ نفسی نیست که کاذب آن باشد یعنی نفس را امر بلکه هرکه از آن خبر
میدهد صادق است پس بجهة تقریر عظمه و شدت آن روز میفرماید که خافضة یعنی قیامة فرو برنده است و پست سازنده قومی را که در دنیا مرتفع باشند
رافعة برآرنده و بلند کرداننده جمعی را که در این عالم منخفض باشند چه نزد وقوع واقعات عظیمه و حادثات شدیده بعضی مردم منخفض میکردند بسوی
وضیعه و بعضی مرتفع میشوند بمراتب رفیعه مراد آنستکه در وقت آمدن قیامت حق تعالی خافض اشقیاست باسفل السافلین از روی عدل و رافع سعداست
با علا علیین از روی فضل پس در آن روز اهل شقاوت و نفاق منخفض اند بنوازل متضعه و ارباب اخلاص و وفا مرتفع بدرجات علیه یا در آن روز سموات مرتفعه میل
بسقوط کنند و کواکب منکدره منتشر کردند جبال از امکنه خود روان گشته مانند سحاب جاریه در جوهوی مرتفع و منتشر شوند و ارضین از رجا خومرا
کردند کما قال الله تعالی اذا رجت الارض رجا یعنی یاد کنید چون جنبانیده شود زمین جنبانیدنی سخت بر آن وجه که جمیع ابنیه و جبال که فوق آن باشد
منهدم کردند و همه مردمان که بر روی آن باشند بسمت فنا پرند و همه مردمان از قبور بیرون افتند و بست الجبال و ریزه ریزه و پاره پاره شوند کوهها
بسا ریزه شدنی یا رانده شوند از اماکن خود فکانت پس باشند هباء غباری که در بنده میشود با شعه شمس و قیتکه از روزنه تابد منبثا پراکنده
و منتشر گشته و از امیر المؤمنین منقولست که کوهها در از و نمانند گردی شوند که از سم چهارپایان برخیزد و کنتم و باشید شما ای مکلفان در آن وقت
ازواجا ثلثة اصنافی سه گانه هر صنفی بمرتبه فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة پس یاران دست راست چه اند یاران دست راست استفهام
برای تعجب است از تفخیم شان ایشان در رفعت و ایشان جماعتی اند که در وقت اخراج ذریه از صلب آدم بر دست راست وی بوده اند یا گروهی که در روز قیامت نامه اعمال
بدست راست ایشان دهند یا گروهی که جای ایشان در یمین عرش باشد چه در روایت ثابت گشته که بر دست راست عرش است و یا کسانیکه با یمن و برکت
باشند و اصحاب المشئمة ما اصحاب المشئمة و اصحاب دست چپ اند اصحاب دست چپ را استفهام استفهام بجهة تعجب است از دناءت حال و شناعت
مآل ایشان پس اینها اصحاب منزله دنیه اند چنانکه عرب میگوید که فلان منی بالشمال در وقتی که وصف کو کند بصفت دنائت و این بواسطه آنست که ایشان
بشمال پس مراد با اصحاب مشأمه اصحاب شوم اند چه اشقیا بسبب کفر و معصیت شوم و نامبارک اند بر نفسهای خود از ابن عباس مرویست که ایشان جمعی اند که بوقت
اخراج در جانب شمال آدم بوده اند یا گروهی که نامه اعمال بدست چپ ایشان دهند یا طایفه که جای ایشان بر شمال عرش باشد چه در اخبار وارد شده که دوزخ
در جانب چپ عرش است بعد از آن وصف صنف سیم میکند و السابقون و پیشی گرفتگان بایمان و طاعت بعد از ظهور حق بدون تثبت و توانی
در آن السابقون کسانی اند که حال ایشان در سبقت بر تو واضح و مآل ایشان بر تو لایح است پس احتیاج بر بیان احوال ایشان نباشد یا سابقان در ایمان
و طاعت و پیش گیرندگان اند بر افواج خود بجزیل ثواب رحمت و پیشروان بدخول جنت و اعظم کرامت و اعلای مرتبه و بعضی گفته اند که سابق کسی است که در جوانی
سن بفعل خیر اقدام نماید بدان مداومت کند تا از دنیا بیرون رود و صاحب یمین شخصی است که اول عمر مشغول بوده باشد بمعصیت و خطیئت و طول غفلت و
بعد از آن تایب شود و صاحب شمال آنکه از اول عمر تا آخر عمر بفسق و فجور اشتغال نماید نزد ابن عباس جمعی اند که بهجرت سبقت کرده اند بعمر خود و از امیر
المؤمنین مرویست که ایشان کسانی اند که پیشی گرفته اند بصلوة و خمس و پیش از همه کس بتکبیر اول افتتاح نموده و نزد بعضی مراد بسابقون حضرت رسالتست
سایر انبیا و یا اهل قرآن یا آنکه بدو قبله نماز گذارده باشد و ابن کیسان گفته که مراد سبقت است بجمیع مامورات الهی و تا سبقت در جانب علوم و فضائل
و کمالات شبهه نیست در آنکه جامع این همه سوابق ذات عالی صفات حضرت امیر المؤمنین است تا سبقت او بإسلام و ایمان جمیع علمای اهل اخلاف است
آنکه اول شخصی که از رجال تصدیق حضرت رسالت کرد و بکو ایمان آورد آنحضرت بود و از زنان اول کسی که بوی ایمان آورد خدیجه کبری بود و ابو ذر غفاری
از رسول روایت کرده که آنحضرت با امیر المؤمنین خطاب کرده فرمود که تو اول کسی که ایمان آورده بمن و اول کسی که با من مصافحه کند در روز قیامت تو باشی و

نوبت صدیق اکبر است و فاروق اعظم تمیز نمی‌کند حق را از باطل و نوبت سیوم مسلمانانی اند و مال یعسوب ظالمان و امام دلیل متقیان و در نماز قول حضرت رسالت که
ملائکه مدت هفت سال صلوات فرستادند بر من و بر علی زیرا که در آن مدت نماز هیچ کس مرتفع نشد از زمین مگر از من و علی اما سبقت او در نماز بر
هیچکس پوشیده و پنهان نیست و باجماع جمیع امت کسی که بدو قبله نماز کذارد با حضرت رسالت او بود و معتدی چند از تابعان او و اما وفور فضل
او همین قدر کافیست که سلونی ما دون العرش مرویست که شخصی از صاحب کمالات امیر المومنین علی را از عبدالله عباس پرسید فرمود که بخدا قسم که امیر فرموده
المومنین یکی از ثقلین است که رسول فرمود که انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی و او سابق بود بر همه کس بتصدیق نمودن بر توحید و نبوة و
نماز کذارد با حضرت رسالت بدو قبله که بیت المقدس بود و کعبه معظمه و دو بار بیعت نمود با پیغمبر که بیعة العقبه است و بیعة الشجرة و او را دو بسطه داده
اند بسط علم و بسط جسم و دو بار آفتاب برای او برگردانیده شد بعد از آنکه غروب کرده بود و دو نوبت تیغ برهنه کرد اول برای تنزیل دویم برای تاویل
و خداوند دو رجعت بود در مثل او در آیه عجیبه و علامات غریبه مثل ذو القرنین است بعد از آن ابن عباس فرمود که این شخص که مبعوث مذکوره
منعوت است بصفات مزبوره موصوف مولای منست علی بن ابی طالب و از ابو جعفر منقولست که سابقان چهار اند هابیل مقتول که پسر آدم است و حزقیل
که مومن آل فرعونست و حبیب نجار که مومن آل یاسین است و علی بن ابی طالب که وصی سید المرسلین است و احمد حنبل در مسند خود از ابی لیلی روایت کرده
و او از پدر خود و او از سید انبیاء که فرمود صدیقان یعنی آنانکه در تصدیق انبیا سبقت نموده اند سه کس اند یکی مومن آل یس که حبیب نجار است و دیگری مومن
آل فرعون که حزقیل است و دیگری علی بن ابی طالب و هو افضلهم و ابن مردویه و ثعلبی نیز در تفسیر خود آورده باسناد از عبدالله عباس که فرمود من از علی
ابن ابی طالب شنیدم که میفرمود منم بنده خدا و برادر حضرت مصطفی و منم صدیق اکبر و هر که بغیر از من باین کلمه تلفظ نماید دروغ گوی و مفتری باشد پس
غیر مرا این دعوی نرسد زیرا که من هفت سال سبقت نموده ام و ایمان بحضرت رسالت آورده ام و بحضرت اقتدا نموده ام و نماز کذارده ام و دیگران
بعبادت اصنام مشغول بودند و پرستش اوثان میکردند و حافظ ابو نعیم در کتاب و آیات خود آورده باسناد از مسلم بن احمد مسلم دهان از طهیر که او
کفت پدرم خبر داد از سکر و او از ابی مالک و او از ابن عباس که او فرمود از حضرت رسالت شنیدم که سابق این امت بایمان علی بن ابی طالب است و اخطب
خوارزمی که یکی از اعاظم اهل سنت است در کتاب اربعین حدیث روایت کرده باسناد از انس بن مالک که انس گفت من از رسول شنیدم که فرمود چون روز
قیامت شود علی بن ابی طالب را بهفت نام آواز کنند که یا صدیق یا دال یا عابد یا هادی یا مهدی یا فتی یا علی مر انت و شیعتک الی الجنة یا علی بکذر تو
با شیعه و دوستان خود بسوی بهشت آنحضرت خود بیرون آید از روی چندان نور بتابد که اهل بهشت از آن متحیر فرو مانند بدانند که او از سابقانست و حق
تعالی از علو رفعت و سمو مکانت ایشان خبر میدهد که اولئک المقربون آن کروه سابقان نزدیک کردانیده شده اند از روی درجه و مرتبه یعنی
درجات ایشان نزدیک است بعرش خدا فی جنات النعیم در بوستانها با انواع نعم و کرامت یعنی ایشان در اعلای درجات و ارفع مراتب خواهند
بود که نزدیک عرش است و سبب این است که این سابقان که متصف اند باین صفات ثلة من الاولین کروهی بسیار اند از پیشینیان یعنی از امم سابقه از
آدم تا بحضرت خاتم و قلیل من الاخرین و کروهی اند اندک از پسینیان یعنی از امة محمد حاصل که سابقان امم ماضیه بیش از سابقان این امت اند
و این آیه مخالفت ندارد بقول حضرت رسالت که امت من از سایر امم بیشتر باشند تابعان این امت و مردمان که تابع من باشند یعنی اکثر مردمان بکو
باشند زیرا که جایز است که سابقان این امت کمتر باشند و تابعان این امت اکثر از تابعان امم ماضیه و نیز منافات ندارد بقول ثلة من الاولین و ثلة من الاخرین
زیرا که مراد باین هر دو کروه اصحاب یمین اند نه سابقان و سابقون علی سرر باشند بر تختها در بهشت موضونة که بافته شده باشد از زر و مثل در
و یواقیت و زمرد و مرصع بانواع جواهر و بنا بر نزدیک یکدیگر بهم نهاده شده و بهم پیوسته مانند حلقهای زره در یکدیگر و از کلبی مرویست که طول هر سریر
سیصد کز باشد و چون سابقان خواهند که بر بالای آن روند سر فرود آورد تا ایشان پای بر آن نهند و قرار گیرند و بعد از آن باز بجای خود رود
پس ایشان باین هیئت بر بالای این تختها باشند متکئین علیها تکیه زدکان باشند علیها بر این تختها متقابلین برابر یکدیگر و قرار
کرفته یعنی بعضی را پشت بر یکدیگر نباشد بلکه رو در روی یکدیگر تا بدیدار یکدیگر مسرور شوند یطوف علیهم طواف کنند کرد بر ایشان
ولدان مخلدون کودکان جاوید مانند که بر همیشه کودکی با کمال صفا و طراوت و جهت خدمت رفتار است زیرا که بر کنار و بر روایتی
از خلده مشتق است یعنی کوشواره یعنی کودکان آراستگان باشند بکوشوارها و زنان از امیر المومنین مرویست که ایشان اولاد اهل دنیا باشند که
ایشان را حسنات نیست که تا بآن مثاب شوند و سیئه نیز نیست تا بآن معاقب کردند و از سلمان فارسی نقل است که ایشان اطفال مشرکان اند که بخدمت اهل
بهشت نامزد باشند بر تقدیر ایشان طواف کنند بر اهل بهشت باکواب بکوزهای بی دسته و لوله و اباریق و با ابریقها که دسته و لوله دار باشند و
کاس من معین و جامها از شراب جاری در بهشت یا خمر صافی و پاک چون آب زلال که از زیر عرش نابع شود و بر روی زمین جاری کردد لا یصدعون عنها
درد سر نکشند بسبب آن یعنی آن خمر را خمار نباشد تا موجب صداع شود و لا ینزفون و نه که بی عقل و بی هوش شوند از آن و نابایل کردد از
و منقطع کردد و فاکهة و دیگر ولدان طواف کنند بر بهشتیان بمیوها مما یتخیرون از آنچه اختیار کنند و برگزینند و لحم طیر و کوشت مرغ که الطف
لحوم است مما یشتهون از آنچه آرزو کنند یعنی بر وجهیکه مشتهی طبع ایشان باشد جوشیده و بریان کرده مرویست که هرگاه که اهل بهشت میل کوشت
مرغ کنند حق تعالی کوشت مرغ پخته برای ایشان خلق فرماید تا احتیاج بذبح و طبخ نباشد و از ابن عباس نقل است که مرغی که بر خاطر ایشان بکذرد فی الحال
در نظر ایشان در آید بر همان وجه که آرزوی ایشان بوده باشد و ابو سعید خدری از رسول روایت کند که در بهشت مرغانی که می پرند هر یکی هفتاد هزار پر دارند

وهر وقت که مؤمن میل طعام کند یکی از آن مرغان بیاید و بر خوان او افتد و پرها بیفشاند از هر پر او طعامی بیرون آید از برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر
و از عسل شیرین‌تر که هیچ لون دیگر نماند بعد از آن بپرواز در آید بر درختان بهشت نشیند وحور و حور نیز بر بستانها طواف می نمایند جهت
برای خدمت زنان سفید اندام عین گشاده چشمان یا سفید چشم ایشان در نهایت سفیدی باشد و سیاهی آن در نهایت سیاهی باشد در غایت لطافت و
صفا باشد کامثال اللؤلؤ المکنون مانند مروارید پوشیده شده در صدف که غبار بر او ننشسته باشد و دست غبار بر او نرسیده ابو امامه
از رسول صلعم روایت کرده که در بهشت هیچ مؤمنی نباشد مگر که او را هفتاد و دو زن باشد از حور العین از عبدالله عباس روایت که از رسول شنیده که گفت
نوری در بهشت پیدا شد اهل جنت گویند که این چه نور است گویند روشنی دندان حوری است که در روی شوهر خود خندید مجاهد گفت که حور را بجهت آن حور
گویند که حیران مانده را و دیدها و حق تعالی این همه کرامتها با ایشان ارزانی فرماید جزاء جهة پاداش دادن ایشان بما کانوا یعملون بسبب آنچه بودند
که میکردند در دنیا از اعمال صالحه لا یسمعون نشنوند فیها در بهشت لغوا سخن بیهوده که هیچ فایده بر آن مترتب نشود یا باطل و فریاد و سوگند دروغ
در او نشنوند یا در شرب خمر سخنان بیهوده نگویند و سوگند بر یکدیگر نکنند همچنانکه بر خمر دنیا می باشد و لا تأثیما و نه نسبت دادن باثم
یعنی سخنی که گفتن آن موجب گناه باشد چون فحش و قبایح و دشنام الا قیلا مگر قولی را که آن اینست سلاما سلاما یعنی در آنجا استماع سلام
کنند که عبارتست از وارستگی از غم و اندوه و حصول دوام نعمت و بعد از ذکر احوال سابقان بیان حال اصحاب یمین میفرماید واصحاب الیمین
ما اصحاب الیمین و یاران دست راست چه اند یاران دست راست این تعجب است از عظم و بزرگی مرتبه ایشان یعنی ایشان مکرم و معظم باشند فی
سدر مخضود در زیر درخت کنار بیخار از ضحاک منقولست که چون اهل اسلام نظر در وج کردند وان وادیست از طایف مشتمل بر درختهاء
سدر گفتند چه بودی اگر ما را مثل این بودی این آیه آمد که اهل بهشت را سدر بیخار باشد و طلح و درخت موز یا درخت ام غیلان که شکوفهاء
بسیار بغایت خوشبوی دارد و خوشرنگ منضود که بر چیده باشد میوهاء آن شیرین‌تر از عسل است تخصیص این دو شجر بجهة آنست که نزد عرب این
هر دو درخت بیشتر بود و انس ایشان باین زیاده تر و ظل ممدود و سایه کشیده و گسترده شده که هرگز کم نشود و زایل نگردد بلکه همیشه ثابت باشد
و عرب هر چیزی که منقطع نشود ممدود میگویند و خبر است که در بهشت درختان باشند که سواران در مدت صد سال از زیر سایه آن بیرون نتوانند رفت
و در روایت آمده که جمیع اوقات بهشت چون بامداد روزهای تابستان باشد که نه گرم و نه سرد مراد سایه عرش است وماء مسکوب و آب ریخته شده یعنی اینکه
از جنت عدن بوستانهای دیگر ریزان شود یا آبی که خدا در بهشت جاری گرداند بر وفق مدعاء بهشتیان در کمیت و کیفیت یا آبی که دایم جاری باشد هرگز منقطع
نشود یا در زیر اشجار ایشان روان ممزوج کند یا بجهة آشامیدن ایشان در اناء ریزند مزاحم بن زاود گفت که مرا برادری صالح بود که حرمت ماه رجب نگاه
داشتی و در وظایف طاعات دقیقه فرو نگذاشتی چون فوت شد او را در واقعه دیدم گفتم ای برادر مدتی است که ندانم که تو چه حال داری و در کجایی
گفت در سدر مخضود و طلح منضود و ظل ممدود و ماء مسکوب و فاکهة کثیرة و میوهای بسیار از هر جنسی که باشد لا مقطوعة نه بریده شده و نه
فانی گشته یعنی در هیچ زمان انقطاع نیابد بخلاف میوهای دنیا که در دنیا تابستان در فصلی باشد و در فصلی نه و لا ممنوعة و نه منع کرده شده یعنی از آن خورنده
هیچ نوع منع نکنند بخلاف میوهای دنیا که در دنیا در باطن و خطاء حفظ آن میکنند از مردمان منع میکنند بسبب بعد و ادبار آن از تمتع مشغول
حضرت رسالت منقولست که هیچ میوه از درخت بهشت نچینند که از موضع آن دو مثل آن روییده نشود و فرش و گسترده‌ها برای استراحت مرفوعة
که بر داشته شده باشد یعنی رفیع القدر بالای یکدیگر نهاده شده باشد تا بجدار ارتفاع مرویست که ارتفاع آن پانصد کور باشد و در حین اراده جلوس
بر آن منخفض شود تا بر آن نشینند و از امیر المؤمنین علی مرویست که فرش مرفوعه باین معنی است که فرشها بر داشته شده و بر بالای سریرها افکنده و بقول بعضی
کنایت از زنان چه عرب زن را فراش میگویند منه قول النبی علیه السلام الولد للفراش وللعاهر الحجر انا بدستیکه انشاناهن آفریدیم ایشان را بی سبب ولادت
انشاء آفریدنی مراد باین زنان دنیا اند که ایشان را در رفعت اعاده نماید ایشان را در وفق و نزد بعضی مراد حور عین اند که بی ولادت در بهشت مخلوق شده اند
فجعلناهن ابکارا پس گردانیدیم ایشان را ابکارا دختران دوشیزه یعنی هرگاه که ازواج بنزد ایشان روند ایشان را بکر یابند عربا دوستان و عاشقان شوهر خود
و با غنج و ناز و شیرین سخن اترابا همه سی و سه ساله شوهران نیز همین سن و در حدیث آمده که اهل بهشت در بهشت در آیند همه مرد باشند سفید اندام جعد
موی و چشمها سیاه با سرمه کرده و در سن سی و سه ساله ابو هریره از رسول روایت کرده که ایشان سی و سه ساله باشند بر طول آدم شصت گز بالا و هفت
گز پهنا و خدا ایشان را بر صورتی نیکو و زیبا آفریده باشد بر وجهیکه بکرزا نتوانند شناخت در دنیا آورده که صبیه را چون بهشت آرند بسن سی سال رسانند
و بشوهر دهند عجوزه را نیز باین سن کنند پس اگر در دنیا شوهر نداشته باشد او را بعضی از اهل بهشت دهند اگر شوهر داشته باشد اما از اهل
بهشت نباشد چون آسیه که زن فرعون بود او را بیکی از اهل بهشت دهند اگر زوج او بهشتی شود با او رسانند اگر زیاده از یک شوهر داشته
باشد بهشتی باشد او را به شوهر آخرین نامزد کنند ام سلمه از پیغمبر روایت کرده که ایشان را زنانی باشند که قبض روح ایشان شده باشد در حالیکه پیر شده
باشند موی سفید شده و چرک و نیم بکنج چشم ایشان نشسته حق تعالی ایشان را بعد از پیری هم سال شاد بروجهی که در استقرار بر یک ولادت باشند هرگاه شوهر
پیش ایشان آیند ایشان را بکر یابند حاصل که حق تعالی میفرماید که زنان بهشت را باین صفات انشا کنیم لاصحاب الیمین برای اصحاب دست راست ثلة
من الاولین گروهی از پیشینیان وثلة من الآخرین و گروهی از پسینیان از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله مرویست که گفت از آدم تا من
یک ثلث است و از من تا قیامت یک ثلث و ثلث امت من تمام نشود مگر باین سیاهان که در دنیا با ایشان شتر میچرانند میگویند لا اله الا الله محمد رسول الله علینا

ولی الله و از اینجا معلوم میشود که هیچکس از امت مرحومه مخلد نخواهد بود در دوزخ و نیز در حدیث آمده که امیدی دارم که شما نصفی از اهل بهشت باشید
و قبل از این گذشت که اهل بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد از امت من ابن مسعود روایت کند که شبی بخدمت رسول بودیم و انحضرت اخبار
امم ماضیه میفرمود چون مجلس تمام شد برخواستیم و هر یک بخانه خود رفتیم و روز دیگر فرمود که دوش پیغمبران گذشته و اتباع ایشان را بر من عرض کردند
و بعضی از انبیا را دیدم که امت بسیار داشت و برخی را دیدم کمتر از آن و بعضی دیگر بیش از سه نداشتند و جمعی دیگر زیاده از یک کس نبود و گروهی دیگر را
هیچ امت نبود پیغمبری را دیدم که میآمد با امت بسیار که از کثرت ایشان متعجب شدم گفتم خداوندا این کدام پیغمبر است خطاب آمد که این برادر
تست موسی بن عمران و اینها بنی اسرائیل اند گفتم یا رب خدایا امت من کجا اند گفت بنگر بدست راست خود نگاه کردم صحرای مکه را دیدم چندانکه چشم کار
کند مردم بر آن مملو بودند گفتم خدایا اینها کیستند ندا آمد که ایشان امت تو اند راضی شدی یا نه گفتم راضی شدم فرمود در جانب چپ خود نگر چون نگاه
کردم از کثرت ایشان افق آسمان پوشیده شده گفتم اینها کیستند فرمود که اینها نیز امت تو اند خوشنود شدی گفتم آری خوشنود شدم بعد از آن
فرمود که در میان امت تو هفتاد هزار باشند که بی حساب به بهشت روند عکاشة بن محصن اسدی برخواست و گفت یا رسول الله دعا کن که من از ایشان باشم
فرمود اللهم اجعله منهم دیگری برخواست و همین التماس کرد فرمود که عکاشه بر تو سبقت گرفت در این التماس عبد الله مسعود گفت یا رسول الله
کمان ما انست که این هفتاد هزار آنانند که بر اسلام زاده شده اند و بر آن باشند گفت چنین نیست بلکه آنانند که دزدی نکنند و تکبر و تطیر نکنند و بر خدا توکل
نمایند و تخصیص این هر سه چیز از آن بود که عرب عادت کرده بودند بر این سه خصلت پس فرمود که امید دارم که امت تو ربع اهل بهشت باشند ما همه
تکبیر گفتیم بعد از آن فرمود که امید دارم که نیمه اهل بهشت باشند ما همه تکبیر گفتیم بعد از آن این آیه نازل شد که ثلة من الاولین و ثلة من الاخرین
و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال فی سموم و اصحاب دست چپ اند اصحاب دست چپ این تعجب است از غایت فظاعت و مذلت و خواری ایشان
یعنی در آن روز در نهایت خواری و رسوائی باشند و بادی بنهایت گرمی که حرارت آن در مسام ایشان نفوذ کند و حمیم و در آبی گرم که در حرارت
غیر متناهی باشد و ظل من یحموم و سایه از دود که در غایت سیاهی باشد و بعضی گویند که چون حرارت سموم در احشا و اکباد ایشان اثر کند پناه
جویند بحمیم هم چنانچه سموم زدگان در دنیا آب طلبند چون در حمیم افتند از حرارت آن بیشتر متاذی گردند پناه برند بسایه از دود ظلمانی و
گویند یحموم کوهیست در میان آتش که دوزخیان بسایه آن پناه برند و گفته اند که از آتش سیاه است چه آتش دوزخ و اهل آن و هر چه در آن باشد سیاه باشد
لا بارد یعنی خنک نیست آن سایه مانند سایهای دیگر که بآن استراحت کنند و لا کریم و نه سودرساننده و راحت بخشاینده مر کسی را که بآن ملتجی شود پس
در بیان علت این تعذیب میفرماید که انهم کانوا قبل ذلک بدرستیکه ایشان بودند پیش از این یعنی در دنیا مترفین بناز و نعمت پرورده شدگان
و مراد تنعم ایشانست بمحرمات و اتباع شهوات که باز دارنده ایشان بودند از تفکر در امور حق و از امتثال اوامر و اجتناب نواهی و کانوا یصرون
و بودند که اصرار میکردند و قیام مینمودند علی الحنث العظیم بر گناه بزرگ و از آن تایب و نادم نمیشدند و مراد از این شرکست یا سوگند بدروغ بر
آنکه حشر و نشر نخواهد بود یا جمیع کبایر موبقه و کانوا یقولون و بودند که میگفتند بر وجه انکار ائذا متنا و کنا ترابا آیا وقتی که بمیریم و گردیم
خاک و عظاما و استخوانهای بی گوشت و پوست ائنا لمبعوثون آیا ما برانگیخته گانیم از قبرها و زنده شدگان اوآباؤنا الاولون آیا
برانگیخته شوند پدران ما که خاک گشته اند و اجزای بدن ایشان هیچ باقی نمانده قل بگو ای محمد در جواب ایشان ان الاولین بدرستیکه جمیع
پیشینیان از آباء شما و غیر آن و الاخرین و پسینیان از شما و غیر شما لمجموعون هر اینه جمع کرده شدگانند و محشور گشتگان الی میقات
یوم معلوم بسوی آنچه موقت و معلوم شده است بیان یعنی که آن روزیست معلوم نزد خدا مراد روز قیامت که مآل و مرجع همه بآن منتهی
میشود یا مراد آنکه وعده شده اند در قبرها برای میقات حشر که روز معلوم است پس بر سبیل توبیخ خطاب با اهل مکه میکند و امثال ایشان ثم
انکم پس بدرستیکه شما بعد از روز ایها الضالون ای گمراهان از طریق حق المکذبون تکذیب کنندگان حشر و نشر لاکلون هر اینه
خورندگانید من شجر من زقوم از درختی که آن زقوم است یعنی بعد از بعثت شما را از میوه این درخت بخورانند و روزی شما این باشد فمالئون
منها البطون پس پر کنندگانید از آن درخت شکمهای خود را جهت شدت جوع فشاربون پس آشامندگانید علیه بر بالای آن
درخت من الحمیم از آبی در نهایت گرمی بسبب کثرت تشنگی مرویست که عذاب جوع بر دوزخیان گمارند تا شکمهای خود را از زقوم پر سازند بعد
از آن تشنگی بر ایشان غلبه کند حمیم بر ایشان عرض کنند بسبب آن بیاشامند کما قال فشاربون پس آشامندگانید از حمیم شرب الهیم
مانند آشامیدن شتران بسیار تشنه زده و آب نیابنده و آن جمع اهیم است از شتریست که بعلت هیام مبتلا باشد و هیام بضم ها دردیست شبیه
باستسقا که شتر را عارض میشود و بجهة آن هر چند آب میخورد سیر نمیشود و هلاک میشود بعد از آن از خطاب بغیبت التفات کرده بر سبیل تهکم
و میگوید که هذا این ماکول و مشروب نزلهم پیشکش ایشانست یوم الدین در روز جزا همچنانکه ما حضری از برای مهمان حاضر سازند بعد از
آن تخصیص کفار میفرماید بر تصدیق بعث بآن احتجاج که نحن خلقناکم ما آفریدیم شما را در ابتدا و شما بآن معترفید فلولا تصدقون پس چرا
باور ندارید آفرینش ما را در انتها چه بر همه ارباب عقول و افهام واضح است که هر که بر ابدا قادر باشد بر اعاده نیز قادر خواهد بود و بعد از بیان
احتجاج تنبیه ایشان میکند بر وجه استدلال بر بعث بقوله افرایتم آیا پس دیدید ما تمنون آنچه میریزید یعنی خبر دهید از نطفه
که در رحم میریزید ءانتم تخلقونه آیا شما می آفرینید آنرا بعد از آن بصورت بشر [?] ام نحن الخالقون یا ما ایم آفرینندگان و چون

شما مقرید بانکه خالقان مائیم چه شما بران وجه و بران نوع که فرزند میطلبید متولد نمیشود بلکه بر وفق اراده و مشیت ما متولد میشود پس البته
قادر خواهیم بود بر اعاده زیرا که اعاده بعد از ابدا دشوار نیست بلکه اسهل و اهون است بعد از ان بیان قدرت کامله خود میکند در خلق ابدا
و اعاده و میفرماید که نحن قدرنا ما بعد از افرینش تقدیر کردیم بینکم الموت میان شما مرگ را یعنی مقدر ساختیم زمان موت هر یک از
شما را و قسمت ان کردیم بر شما مانند قسمت ارزاق در اختلاف بر وفق مشیت ما پس اعمار شما نیز مختلف است از طول و قصر و توسط و ما نحن بمسبوقین
و نیستیم ما پیشی کرفته شدگان یعنی هیچکس نتواند که سبقت کرفته و غلبه نتواند کرد ما را علی ان نبدل امثالکم بر انکه تبدیل کنیم شما را به
امثال شما که مثل شما باشد و ما را عاجز سازند از انکه شما را بمیرانیم و دیگر از ابدال شما بیاریم حاصل سخن انستکه هیچکس ما را مغلوب نتواند ساخت
بر انکه تبدیل کنیم شما را بامثال شما و ننشئکم و بر انکه دیگر باره بیافرینیم شما را فیما لا تعلمون در صورتی و هیئتی که نمیدانید از مثل صورت
قرده و خنازیر و غیرها و کویند ان نشانه ثانیه است و معنی انکه ما قادریم بر انکه اعاده شما کنیم بهیئات مختلفه یعنی کافران را در زشت ترین
صورتی خلق کنیم و مومنان را در بهترین هیئتی ما حاصل معنی انستکه ما قادریم بر خلق مثل شما و انشاء شما در صورتی که معلوم و معهود شما نیست و چون هیچکس
ما را عاجز نتواند ساخت درین دو امر که خلق مماثل و غیر مماثل است پس چکونه عاجز شویم از اعاده شما پس بجهت تاکید در باب صحت وقوع اعاده
میفرماید که و لقد علمتم و بدرستیکه شما دانسته اید النشاة الاولی افرینش نخستین را که از انتقال نطفه است بعلقه و علقه بمضغه و
مضغه بعظام و لحوم و اعضا و اوتار و در باب تصویرات بران بصورت انسانی و ابلاج روح دران و شما مقرید که خالقان مائیم فلو لا تذکرون پس
چرا یاد نمیکنید توانائی ما را و بان استدلال نمیکنید بر قدرت ما بر نشاء اخری چه هر که بران قادر است از این عاجز نتواند بود بلکه این اسهل از ان
خواهد بود بجهت حصول مواد و تخصیص اجزا و سبق مثال افرایتم ایا پس دیدید ما تحرثون انچه کشت میکنید یعنی خبر دهید از تخمیکه در زمین
میافکنید و پنهان میکنید ءانتم تزرعونه ایا شما میرویانید ان تخم در زمین افکنده را و نشو و نمای ان میدهید ام نحن الزارعون ایا ما
رویاننده ایم و نشو و نما دهنده و از ابتدا تا بغایت خود رساننده و چون درین باب نزاع ندارید بلکه مقرید بزارعیت ما پس چرا اندیشه نمیکنید تا بدانید
که انکس که قادر باشد بر انبات زرع از حبه صغیره و ایجاد حبوب کثیره از ان قادر خواهد بود بر اعاده خلق بران بر هیئتیکه بوده باشد ابن مسعود
از رسول الله ص روایت کرده که فرمود باید که یکی از شما نکوید که من زراعت کردم بلکه بکوید حراثت نمودم زیرا که زرع عبارت است از انبات نباتات و ان
از فعل حق است و حرث شیار زمین است و القای تخم دران و ان از فعل شما است لو نشاء اکر خواهیم یعنی اکر مصلحت ما تقاضا کند انچه کشته اید
ان را در هم شکنیم و خشک کردانیم قبل از رسیدن ان لجعلناه حطاما هر اینه کردانیم ان را بتحقیق حطاما کیاهی در هم شکسته پیش از رسیدن که منفعت
بر ان مترتب شده مطعم ناکاه بی دانه کردانیم فظلتم تفکهون پس همه روزه تعجب کنید از ان قضیه بلیه یا پشیمان کردید و تعجب که در حرث ان کشیده
باشید تاسف خورید از ان خراجاتی که دران کرده باشید بسبیل تاسف و تعجب تحدث نمائید دران و کویید با یکدیکر انا لمغرمون
ایا ما الزام کرده شدکانیم بغرامت خسارات انچه انفاق ان کردیم یا هلاک شدکانیم بسبب هلاک کشت و فوت روزی حفص انا میخواند بطریق خبر
یعنی البته ما تاوان زده کانیم بعد از ان از این ترقی نموده کویند که بل نحن محرومون بلکه ما محروم و بی بهره مانده کانیم از روزی و هیچ حظی
و بختی نداریم که اکر ما را حظی و بختی بودی این قضیه بر ما واقع نشدی افرایتم ایا پس دیدید الماء الذی تشربون ابی را که میاشامید یعنی خبر
دهید از اب شیرین لطیف که بجهت تسکین تشنکی و حفظ زندکی میاشامید ءانتم انزلتموه ایا شما فرو فرستادید ان را من المزن از ابر کویند
مزن ابر سفید است که اب ان شیرین تر است از اب ابرهای دیکر بلطافت و مزه ام نحن المنزلون یا فرستاده ایم ما انرا ابر را لو نشاء جعلناه اکر خواهیم
هر اینه کردانیم ان اب را اجاجا تلخ و شور که هیچکس نتواند که شرب ان کند از غایت تلخی و شوری فلو لا تشکرون پس چرا شکر نمیکنید خدا را بر امثال این
نعمتهای ضروریه و نیز بجهت استدلال بر قدرت خود میفرماید که افرایتم ایا پس دیدید النار التی تورون اتشی را که بیرون میاورید یعنی خبر دهید
از بیرون اوردن اتش از درخت سبز ءانتم انشاتم شجرتها ایا شما بیافریدید ان درخت اتش را که از شاخ مرخ و عفار است ام نحن المنشئون یا ما
پیدا کننده و افریننده ایم در شواهد اورده که اهل بادیه شاخی از درخت مرخ که مذکر میکویند شاخی از درخت شجره عفار که انثی میخوانند
مینهند و حق تعالی بنابر زد انحال بفعل ان غالب خود از میان دو شاخ تر کاران اب میچکید اتش بیرون میاید و اینجا میفرماید که ای اهل عناد چون هیچکس این
قدرت بجز ذات ما نمیتواند داد پس باید که معترف شوید بقدرت ما بران و بان استدلال کنید بر انکه قادریم بر جمیع امور ممکنه که از جمله ان بعث و نشور است
نحن جعلناها ما کردانیدیم ان اتش را تذکرة یادکردی تا چون ان را ببینید دوزخ را یاد کنید از اینجهت همه اسباب معایش بان معلق کرده ایم و همه
شما را محتاج ان ساخته تا اکثر اوقات نزد ان حاضر باشید از ان منظور داشته از اتش دوزخ متذکر شوید و تا انکه این اتش را از درخت سبز و تر که
متضمن اجزای مائیه است که در کیفیت ضد اتش است احداث نمودیم تا اهل بصیرت بدانند که هر که قادر است بر احداث اتش هر اینه قادر خواهد بود
بر تازه ساختن نهال وجود انسان بعد از خشکی و مردکی ان و متاعا و کردانیدیم ان را بهره وری یعنی سبب نفع کرفتن للمقوین مر انان را که نزول کنند اند
در قفرا که بیابان است از ابادانی خالی باشد یعنی از منفعت مسافران کردانیدیم که بطون ایشان از قوت خالی باشد بنا بر معنی اول اکتفا نکرده احد
الضدین است و قیل تقیکم الحر که مراد حر و سرد است یعنی اتش را سبب انتفاع جمیع مردمان کردانیدیم تا دونا دیکر بر فرستان مینشینند در طبخ و غیر ان بدان
نفع میکیرند و چون این امور مذکوره دال اند بر انعام نعم خلقان و علم و قدرت و بر عالمیان در عقب ان میفرماید که فسبح پس تسبیح کن باسم ربک

بنام پروردگار خود العظیم که بزرگست یعنی اورا بپاکی یاد کن چه اطلاق اسم شیء کرده شیئی است و در روایت امده که چون این ایه نازل شد پیغمبر فرمود که
این را در رکوع ورد خود سازید و بگوئید که سبحان ربی العظیم وبحمده بعد از ان بجهت تاکید حقیت قران که متضمن بعث و نشور است و وضع
صدقان میفرماید که فلا اقسم لا مزیده برای تاکید است یعنی البته که سوگند میخورم بر انچه بعد از این مذکور خواهد شد از حقیت قران و
بزرگواری ان و یا معنی انستکه سوگند نمیخورم در حقیت قران زیرا که او اوضح از انستکه احتیاج بقسم داشته باشد یا ذکر لا بجهت رد انچیزی باشد
که مخالف مقسم علیه باشد یعنی نه انچنانست که کفار میگویند که قران سحر است یا شعر یا کهانت بلکه سوگند میخورم بمواقع النجوم بمواضع وقوع
ستارگان یعنی بمغارب و مساقط ان و تخصیص مغارب بجهت انستکه غروب لیل و ذالست بزوال اثر ایشان استدلال توان کرد بر وجود موثری که تاثیر
او زوالی نیست یا انکه ملائکه و ادراین وقت عبادت معلوم است یا بجهت انکه این وقت تمام و قیام متهجدانست و عرض نیاز محبان و نزول رحمت
و رضوان بر ایشان فلهذا سوگند بمواقع ان خورده و استعظام نموده بقوله وانه لقسم و بدرستیکه انچه خدای بدان سوگند خورده هر اینه سوگندیست
لو تعلمون اگر دانید عظیم بزرگ و در نظر عقل بسیار معتبر و از ابن عباس نقلست که مراد موضع وقوع ایات قرانیست که بنجم و متفرقه
نازل شده یعنی با وقات نزول ان جواب قسم اینکه انه بدرستیکه انچه حضرت رسالت بر شما میخواند لقران کریم هر اینه قرانیست بزرگوار و
بسیار نفع و کثیر الخیر چه مشتملست بر اصول علومی که در باب مصالح معاش و معاد ضروریست یا گرامیست نزد حضرت عزت و ملائکه و مومنان
یا حافظ و قاری ان مکرم و معزز است یا عمل بان عظیم الاجر است یا از حیثیت انکه محفوظست از تغییر و تبدیل یا باعتبار انکه معجزات حضرت نبوتست و در
هر تقدیر ان قران نبشته است فی کتاب مکنون در کتابیکه پوشیده و نگه داشته شده است از غیر ملائکه مقربین مراد لوح محفوظست لا یمسه
مس نکنند لوح را یعنی مطلع نشوند بر انچه در اوست الا المطهرون مگر پاکیزگان یعنی ملائکه که مطهرند از درن ذنوب و از کدورت جسمانیه و اوصاف
ردیه و اخلاق سیئه و کلبی گفته که مراد سفره و برره اند و نزد بعضی این صفت قرانست و معنی اینکه سزاوار نیست که قران را مس کنند الا کسانیکه
پاک باشند از شرک و از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام نقلست که مراد انستکه مس نکنند قران را مگر جماعتیکه پاک باشند از
حدث صغری و کبری یعنی غیر طاهر که جنب شده و حایض و نفسا و سایر محدثین را مس قران جایز نیست و بنابر این خبر بمعنی نهی است و اگر نه کذب لازم اید
چه غیر مطهر گاه هست که مس ان میکنند و فقها اما بر این استدلال کرده اند بر انکه مس قران بر ذوی الاحداث حرام است و مرویست که صادق با ولد
خود گفت که اقرء المصحف یعنی قران بخوان گفت وضو ندارم فرمود قران را مس مکن و ورق را مس کن و هر گاه غیر متوضی را مس جایز نباشد پس جنب
بطریق اولی و باقی تواند رایمقام از موافق و مخالف حواله بمنهج الصادقین است ابن عطا فرموده که حقایق قران ندانند الا انکه اسرار ایشان
بانوار عصمت پاک کرده شده باشد از معصیت مراد پیغمبر است و ائمه معصومین علیهم السلام و این قران عظیم تنزیل فرو فرستاده شده
است من رب العالمین از نزد پروردگار عالمیان و بعد از بیان شرافت و کرامت قران بر سبیل انکار خطاب بکفار مکه کرده میفرماید که افبهذا
الحدیث ایا پس بدین سخن که قرانست انتم شما ای اهل مکه مدهنون تهاون کنندگانید مانند کسیکه نرم باشد جانب و مداهنه و سهل انگار باشد
در ان و بجهت ان تهاون نماید در ان مراد انستکه شما در تصدیق نمودن بقران ثابت قدم نیستید و رسوخ قلبی ندارید و یا خطاب باهل نفاق یعنی
منافقان که مسلمانان دعوی میکنند که ایمان داریم بان و چون بکفار میرسند مداهنه میکنند و سخنان نرم که موافق طبع ایشانست میگویند و
تجعلون و میگردانید رزقکم نصیب و حظ خود را از این قران انکم تکذبون انکه شما تکذیب کنید ان را و لهذا انچه در قران بان مامورید
بر عکس ان میکنید و خلاف ان مینمائید و ابن عباس چنین تفسیر کرده که میگردانید شکر باران که سبب روزی شما است انکه تکذیب کنید و گوئید
که از جانب خدا نیست و نسبت میدهند ان را بطلوع و هبوط ستارگان بعد از ان گفته که سبب ان بود که رسول با اصحاب بسفری میرفت و در راه تشنگی
بایشان رسید و اب نیافتند با رسول شکایت نمودند گفتند یا رسول الله تشنگی بر ما غالب شده و مشرف بر هلاکت شده ایم حضرت فرمود که اگر من دعا کنم
و خدا باران فرستد شما خواهید گفت بطلوع فلان ستاره و هبوط فلان کوکب باران بما رسیده گفتند یا رسول الله این وقت تاثیر ستارگان نیست پس
باران دهیم رسول صلی الله علیه و اله دو رکعت نماز بگذارد و دعا کرد بادی بر امد ابری سیاه شد و باران عظیم ببارید تا انکه جمیع وادیها پر اب شد و ایشان
همه ظرفها و مشکها پر اب کردند رسول در راه بر مردی گذر کرد که اب بر میداشت و میگفت این باران بجهت فلان ستاره است رسول فرمود که من میدانستم که از شما بعضی
چنین گویند پس حقتعالی این ایه فرستاد و در اخبار امده که سلیمان بن عبد الملک را گفتند که بعضی از علوم نجوم بیاموز تا از ان علم بهره نصیب تو باشد
گفت مرا از ان منع کرده اند زیرا که از رسول مرویست که فرمود که مخوف ترین چیزیکه بر امت خود میترسم سه چیز است یکی ظلم کردن امرا دوم تکذیب
کردن قدر سیم ایمان اوردن بنجوم بعد از ان بیان نفاق منافقان و تحذیر ایشان میکند بقوله فلولا پس چرا اذا بلغت الحلقوم چون رسید
روح در گلو در وقت مرگ و انتم حینئذ و شما انهنگام تنظرون مینگرید بحال محتضر او در وی نگرید و نتوانید که چاره ان کنید و نحن اقرب و ما
نزدیکتریم باو از روی علم و قدرت یا فرشتگان ما که موکلند بر قبض روح نزدیکتریم الیه بدان محتضر منکم و لکن لا تبصرون از شما و لیکن
نمی بینید ملائکه را که قابض ارواح اند فلولا ان کنتم پس چرا نه هستید اگر شما غیر مدینین غیر جزا داده شدگان در قیامت یا غیر مقهورا
وقابل عنواننان ترجعونها باز گردانید روح را بجسد محتضر ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در تعطیل و اهمال خدا شما را از
حشر و نشر و قرا نقل کرده که این خطاب بجماعتیست که میگفتند ما مرگ را از خود باز نتوانیم داشت بتدبیر و بعلم طب حقتعالی بر سبیل تقریع گفت اگر

میگویند چرا چون جان مرد بحلق رسید او را رد نکنید بتدبیر و معالجه و معلوم است که هیچ چاره ندارید در آن صاحب کشاف گفته که تفصیل
و تبیین معنی آیه آنست که جحود و انکار شما در آیات خدا و آیات او بر وجهیست که اگر کتاب شما از پیغمبر آید میگویید که این سحر است و افترا و اگر
ارسال رسول میکند میگویید که ساحر است و کتاب و اگر باران میفرستد که سبب حیوة شماست میگویید که این از نوء فلانست مخیند مذهب
شما راجع است باهمال و تعطیل پس چیست شما را که روح نمیگردانید بیدن بعد از رسیدن بحلقوم اگر شما صادقید در تعطیل امور و انکار در آنکه او محیی
و ممیت است چون قادر نیستید بر این پس اعتقاد کنید که آن از تقدیر مقدر حکیم است و از تدبیر مدبر علیم بعد از آن تفصیل اصناف عباد کرده
میفرماید فاما ان کان پس اگر باشد من المقربین از نزدیک کرده شدگان بدرگاه ربانی یعنی از سابقان که از ازواج ثلثه مذکور
اند فروح پس مر او راست راحت و استراحت از تکالیف دنیا و مشاق آن یا مر او راست رحمت که سبب حیوة دایمی مرحوم است یا بقای هوای که نفس از آن
متلذذ شود و غم از او زایل گردد و یا نجات از نار یا مغفرت و اینها در قبر بود یا قیامت و ریحان و دیگر مر او راست رزق خوشبو و یا ریحانی شمومی
از ریاحین جنت که در حین موت نزد او حاضر سازند تا از آن بوید یا تا شرف و کرامتی یا فوز برضوان علی اختلاف الاقوال و از ابن زید منقولست
که روح در قبر باشد و ریحان در جنت و گویند روح معانقه ابکار است و ریحان مرافقت الابرار یا روح جان دادن بر شهادت و ریحان دادن سعادت و
جنت نعیم و دیگر او راست بوستان پر نعمت واما ان کان واما اگر باشد آن متوفی من اصحاب الیمین از یاران دست راست فسلام
لک پس سلامتی از خوف و مکاره مر تراست ای صاحب دست راست من اصحاب الیمین از اصحاب دست راست یعنی از برادران تو سلام کنند بر تو یا
سلامتی مر تراست از جانب ملئکه ای آنکس که اصحاب یمینی و اول اشهر و اظهر است واما ان کان واما اگر باشد میت من المکذبین از
تکذیب کنندگان مر خدا را و رسول او را و از منکران بعث الضالین از گمراهان از طریق حق فنزل پس مر او راست پیش کشی در قبر من حمیم
از آب گرم کرده در قعر دوزخ و تصلیة جحیم و در آوردن در آتش سوزان در روز قیامت و منع تکذیب و ضلالت بر مقام اصحاب شمال که مقابل
اصحاب میمنت و جهت زجر ایشانست از این فعال ان هذا بدرستیکه آنچه گفته شد در این سوره یا در شان این سه طایفه لهو حق الیقین هر آینه
حقیقت ثابتست از یقین یعنی درستی و راستی آن از سر یقین است که هیچ شبهه در آن نیست اضافه حق بیقین با آنکه هر دو بیک معنی است جهت
تاکید است فسبح باسم ربک پس تسبیح کن بنام پروردگار خود العظیم که بزرگست از آنکه اسناد شرک و نقص و فعل قبیح باو توان کرد یعنی
تنزیه کن او را بذکر نام خجسته فرجام او را از آنچه لایق عظمت و کبریائی او نباشد یا نماز گذار بذکر پروردگار و عظمت خدا عبارتست از آنکه هر چه
غیر او است قاصر است از ادراک ذات و تقدست اسماؤه و جلت آلاؤه سورة الحدید عشرون و تسع آیة ابی بن کعب از سید عالم روایت کرده
که هر که سورة الحدید بخواند در نامه اعمال او ثبت کنند که او از آنکس است که بخدا و رسول ایمان آورده و از ابو جعفر روایتست که هر که سوره سبحات
خمس قرائت کند پیش از آنکه خواب کند نمیرد تا قایم مقام ما را صلوات الله علیه نبیند چون از دار دنیا بیرون رود در جوار حضرت رسالت باشد
و از ابو عبد الله منقولست که هر که در نماز فریضه سورة الحدید و مجادله مداومت نماید حق تعالی هرگز عذاب او نکند و هرگز در مال و نفس او بلا نرسد
... و از جمیع خلال و آفت و خسارت و نباشد بدانکه حق تعالی چون ختم سورة الواقعه نمود بر تسبیح افتتاح این سوره نیز بتسبیح کرده و فرمود بسم الله
الرحمن الرحیم سبح لله تسبیح و تنزیه کرد مر خدای را از آنچه لایق کمال و شایسته جلال وی نیست از صفات نقص و پاکی و پاکیزگی یاد او کرد

بپاکی

فی السموات آنچه در آسمانهاست از ملئکه و نجوم و شمس و قمر و غیر آن والارض و آنچه در زمین است از حیوانات و جمادات و اشجار حاصل که تسبیح
او سبحانه عامست در هر چه خلق آن فرموده کقوله وان من شیء الا یسبح بحمده تسبیح ذوی العقول بزبانست و تسبیح غیر ایشان بظلال لقوله ظلالهم
بالغدو والآصال با آنچه در او است از دلالة بر وحدانیت و بر صفات جلال و نعت کمال او که بان جمیع خلق مسبح گشته و از حجج باهره بر عدم ...
او بخلق و گویند ما بمعنی من است از عقلا و نفس و ماسویها که بمعنی من سویها است یعنی تنزیه کرد و نماز گذارد مر خدا را هر که در آسمانهاست از فرشتگان
و هر که در زمینست از مومنان جن و انس و هو العزیز و او است غالب بر هر چه خواهد الحکیم دانا بهر چه فرماید له ملک السموات والارض
مر او راست پادشاهی آسمان و زمین چه او موجد آنست و متصرف در آن و همه در قبضه قدرت او است هیچکس را نمیرسد که منع او نماید از تصرف و
اگر چه پادشاه عظیم القدر جلیل الشان باشد یحیی زنده میگرداند هر کرا میخواهد و یمیت و میمیراند احیا را در دنیا پس احیای سوا میکند در
دنیا یعنی نطفه را حیوان میسازد و میمیراند زندگان را نزد انقضاء آجال و هو علی کل شیء قدیر و او بر همه چیزها تمام القدرتست یعنی قدرت تمام
دارد بر معدومات بایجاد و انشا و بر موجودات بتغییر و فنا و بر افعال عباد و مقدور ایشان بقدرت دادن بر آن و سلب قدرت نمودن از آن حاصل
که هر چه خواهد کند از اماته و احیا و غیر آن هو الاول او است پیش از جمیع موجودات و لهذا پدید آورنده همه آنهاست یعنی قدیم ازلیست که او
اول بدایت نیست والآخر و پس از فنای ممکنات یعنی باقی ابدی که آخریت او را نهایت نیست این دلالت بر فنای جمیع اجسام و اعراض والظاهر و
آشکار است وجود او بکثرت دلایل والباطن و نهانست حقیقت ذات او سبحانه از تعقل هر عاقل و گویند ظاهر یعنی غالب بر هر شیء و باطن یعنی
عالم بباطن هر چیزی یا عالم بما ظهر و عالم بما بطن و در کشاف آورده که در این آیه حضرت عزت بزبان لطف و مرحمت از روی بشارت میگوید که ای
تو در دنیا بچهار طایفه احتیاج داری اول کو هنگامه در اول حال ترا بکار آید چون پدر و مادر دوم جمعیکه ترا در آخر زندگانی دست گیرند چون اولاد
و احفاد سیم زمره که آشکارا یار تو باشند چون دوستان و یاران چهارم فرقه که پنهان با تو معاشرت کنند چون زنان و کنیزان حضرت رب العالمین میگوید

اعتماد بایشان مکن و کار دنیا و امور خود را بایشان مسپار که اول منم که ترا از عدم بوجود آوردم و آخر منم که بازگشت تو بمن خواهد بود و ظاهر منم که صورت
تو بخوبترین وجهی پیدا ساختم و باطن منم که سرایر حقایق در دل تو بودیعت نهادم و باقی وجوه و اقوال در این چهار اسم شریف بر بسطی تمام در منهج الصادقین
مذکور است و در خبر است که روزی رسول با اصحاب نشسته بود ابری برآمد فرمود که شما میدانید که این چیست گفتند الله و رسوله اعلم فرمود این را عنانا
خوانند زمین را سیراب کند و نباتات را سبز و خرم گرداند حقتعالی باز دارد این را از قومیکه او را نشناسند و برا نخوانند بعد از آن فرمود میدانید که زیر زمین و
بالای وی چه چیز است گفتند خدا و رسول بهتر میدانند فرمود بالای زمین آسمان دنیا است که او را رفیع خوانند تا آسمان هفتم هر یکی زبر دیگر است و از
هر یکی تا دیگری پانصد ساله راه است و زیر زمین زمینی دیگر است و از زمین تا زمین دیگر پانصد ساله راه است پس گفت بآن خدائیکه جان محمد بفرمان اوست
که اگر شما او را بخوانید از بالای عرش جواب دهد و اگر در زیر زمین هفتم بخوانید جواب دهد و اگر در میان آسمان و زمین او را بخوانید جواب دهد پس این
آیه را تلاوت فرمود که هو الاول والآخر والظاهر والباطن و هو بکل شیء علیم و او بهمه چیزها دانا است و اول و آخر نزد علم او مساویست و ظاهر و باطن نسبت
بذات او یکسان هو الذی اوست آن خدائیکه خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمینها را فی ستة ایام در مدت شش روز بر وفق اراده و مصلحت
تا ملائکه ملاحظه حدوث آنها کنند بظهور شیء بعد از شیء دیگر یا بجهت مصالح مکلفین همچنانکه در اخبار ثابت شده و اگر نه بجهت این میبود در ساعت
واحده ایجاد میفرمود چه او قادر بالذات است ثم استوی پس مستولی شد علی العرش بر عرش یا قصد کرد بتدبیر آن و بعد از کمال قدرت در بیان کمال
علم خود میفرماید که یعلم ما یلج میداند آنچه در آید فی الارض در زمین چون تخمهای پنهان کرده در زمین و قطرات ابرها و گنجها و مردگان و غیر آن و ما
یخرج منها و آنچه بیرون میآید از زمین چون نباتات و معدنیات و برخی از دفاین در دنیا و سایر کنوز و تمامی موتی در آخرت و ما ینزل و آنچه فرود آید من
السماء از آسمانها چون باران و برف و تگرگ که سبب آن را فند و ملائکه و احکام مامور و منهیه و ما یعرج و آنچه بالا رود و در آید فیها در آسمان چون
ارواح و اعمال عباد و دعوات ایشان و ملائکه که اعمال ایشان مینویسند و بخارات زمین و غیر آن حاصل که هیچ چیز از اشیا بر او پوشیده و پنهان نیست
و هو معکم و او با شما است بعلم و قدرت عموما و بفضل و رحمت خصوصا این ما کنتم هر کجا باشید چون معاینه علم و قدرت او در هیچ حال از شما منفک نیست
پس هیچ از احوال و اعمال شما بر او مخفی نخواهد بود پس بجهت تاکید این میفرماید که والله بما تعملون و خدای بآنچه شما میکنید از خیر و شر بصیر بیناست
و بر آن جزا و سزا خواهد داد له ملک السموات والارض مر او راست حکم گذاری و فرمان روائی در آسمانها و زمینها و الی الله ترجع الامور و بسوی
خدا باز گردانیده شود عاقبت کارها یولج اللیل فی النهار در آورد شب را در روز یعنی از زمان شب در روز افزاید و یولج النهار فی اللیل و در آورد روز
را در شب یعنی از زمان روز بر شب زیاده کند بر اختلاف فصول بر حسب مصلحت عباد و هو علیم بذات الصدور و او دانا است بآنچه در دلها است از امور
مکنونه از اعتقادات و ارادات و کرامات و هیچ چیز از آنها بر او مخفی نیست و چون او سبحانه خالق جمیع اشیا است و عالم و قادر بر همه آنها پس ای اهل کفر و عناد و
ارباب جحود و انکار آمنوا بالله و رسوله بگروید بخدای و تصدیق کنید بوحدانیت وی و بفرستاده او که محمد است و انفقوا مما جعلکم و بدهید از آنچه
کرده است خدای شما را مستخلفین فیه استخلاف کرده شدگان از امم سابقه یعنی شما را خلفا و پیشینیان گردانید در تملک آن و بعد از
موت ایشان آنرا بشما رسانید و شما از آن متمتع و برخوردار کردانید از آن انفاق کنید در وجوهیکه بآن مامور شده اید و عبرت گیرید از آنکسانیکه از آن نخوردند
و انفاق نکردند و رنج کشیدند و از آن نفع ندیدند و همه را بشما گذاشتند بدون تعب شما و عنقریب از شما بجماعتیکه بعد از شما باشند منتقل خواهد شد
پیش از آنکه از شما بدیگری رسد از آن صرف کنید در حقوق الله یا آنکه این مال فی الحقیقه مال شما نیست بلکه از حق سبحانه است از حیثیت خلق و انشا و شما در
تصرف بمنزله خلفا و وکلائید از جانب خدا پس باید که انفاق مال بر شما آسان باشد همچنانکه صرف آن آسانست بر کسیکه وکیل و نایب غیر است و چون اجر
ایمان و پاداش انفاق بر خدا واجبست از اینجهت بعد از امر بایمان و انفاق میفرماید که فالذین آمنوا پس آنانکه گرویده اند بخدا و رسول منکم از شما و انفقوا
و نفقه کردند مال خود در زکوة و خمس و غیر آن از وجوه مفروضه و سایر خیرات لهم اجر کبیر مر ایشان راست مزدی بزرگ و ثوابی عظیم که جنت نعیم است و ما لکم
و چیست مر شما را ای اهل کفر و شرک لا تؤمنون بالله که نمیگروید بخدا و بوحدانیت و معترف نمیشوید و الرسول و حال آنکه پیغمبری که فرستاده اوست یدعوکم
میخواند شما را بحجت و برهان لتؤمنوا بربکم تا ایمان آرید بآفریدگار خویش و قد اخذ و بدرستیکه فرا گرفت خدای از شما میثاقکم پیمان شما را بایمان قبل از این
دعوت که آن نصب دلائل عقلیه است و تمکین شما در تفکر و از احتمال علل و چون شما را بعد از دلائل عقلیه و تنبیه رسول علتی نیست پس چیست شما را انکار و بکنید و تصدیق
نمودن بخدا و رسول یا مراد روز الست است یعنی خدا فرا گرفته است از شما میثاق اقرار در روز الست بر اقرار بربوبیت و وحدانیت و نفی شرک ان کنتم مؤمنین اگر
هستید باور دارندگان و تصدیق نمایندگان بچیزی الحال که ظاهر است علامات خوی واضح است براهین آن پس چرا ایمان نمیآورید یعنی باین دلائل عقلیه و تنبیهات
نبویه و از احتمال علت و ارتفاع شبهه چرا تصدیق نمیکنید بخدا و رسول و نیز بجهت تبیین آیات دال بر وجوب ایمان میفرماید بقوله هو الذی ینزل اوست آن
خدائیکه فرو میفرستد علی عبده بر بنده خود که محمد است آیات بینات نشانهای روشن یعنی قرآن با معجزات هویدا لیخرجکم تا بیرون آرد شما را بوسیله
قرآن و دعوت پیغمبر من الظلمات از تاریکیها الی النور بسوی روشنی ایمان یا از ظلمات جهل بنور علم و یا از ضلالت بهدایت و از مخالفت بموافقت و
ان الله و بدرستیکه خدای بکم لرؤف بشما بغایت مهربانست رحیم بخشاینده که رسول را بدعوت امر میفرماید و اقتصار نمیکند بنصب دلائل عقلیه بر وحدانیت
خود پس ختم کلام بانفاق نموده میفرماید که و ما لکم و چیست مر شما را و توجه عذر دارید الا تنفقوا در آنکه نفقه نمیکنید مالهای خود را فی سبیل الله در
راه خدا یعنی در آنچه سبب تقرب میشود بخدا از حقوق واجبه و مندوبه و لله و حال آنکه مر خدا راست میراث السموات والارض میراث آسمانها و زمینها

شکر او را نکنند

گنجها

کفره

بعضی هرچه

یعنی هرچه در آسمان و زمین است بعد از فنای اهل آن بوی باز خواهد گشت و فی الحقیقه امروز نیز مر او راست و لیکن خلفا از در آن رخصت تصرف داده و بالاخره
دست تصرف ایشان کوتاه شده باو سبحانه باز خواهد گشت یعنی چون دانستید که این اموال در دست شما باقی نخواهد ماند پس انفاق آن از حیثیت که مستخلف
عوض و ثواب است اولی و احری خواهد بود بعد از امر بانفاق تبیین تفاوت میکند میان منفقین باختلاف احوال از سبق و فوت یقین و شدت حاجت مردمان
بان و از عکوس آن تا اختیار احسن و افضل آن کنند میفرماید که لا یستوی منکم برابر نیست از شما ای اهل ایمان من انفق من قبل الفتح هر که نفقه کند
پیش از فتح مکه که قبل از عز اسلام است و قوت مسلمانان در عدد و قاتل و کارزار کند با دشمنان خدا با کسیکه نفقه نماید و قتال کند بعد از فتح مکه که مال
بسیار خواهد بود و بانفاق و مقاتله چندان احتیاج نخواهد افتاد اولئک آن گروه منفقان و قاتلان قبل از فتح مکه یعنی از مهاجران و انصار که حضرت رسالت
در شان ایشان فرموده که اگر انفاق کند یکی از شما مثل کوه احد طلا را نرسد بمرتبه انفاق هر یکی از سابقان مهاجر و انصار و نه بنصف مد اعظم درجة بزرگ
ترند از روی درجه و مرتبه من الذین انفقوا از آنانکه نفقه کنند من بعد بعد از فتح مکه و قاتلوا و کارزار کنند و کلا و همه را که نفقه میکنند و قتال مینمایند قبل
از فتح و بعد از آن وعد الله الحسنی وعده داده است خدا مثوبت نیکو را که بهشت است اما با تفاوت درجات والله و خدا بما تعملون بانچه میکنید از انفاق و قتال بر
وجه خالص یا ریا خبیر داناست بظاهر و باطن و هم از روی نیات نجزا خواهد داد اهل خلاف این آیه را بتخصیص میدهند با بن ابی قحافه همچنانکه بیضاوی و صاحب
کشاف آورده اند که نزلت فی ابن ابی قحافة لانه اول من اسلم و اول من انفق فی سبیل الله و این محض عناد است زیرا که در آیه السابقون گذشت که امیر المؤمنین
اسبق همه بود در اسلام و سخاوت و شجاعت که سبب افضلیت است از هیچکس این مقدار شهرت نیافته که از آنحضرت و سخاوتش بمرتبه بود که با وجود گرسنگی خود مردم
را اطعام میکرد چنانچه آیه و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا صریح است بران و نزد وی زر و نقره یکسان بود چنانکه در خبر صحیح وارد شده است
که روزی اعرابی از وی طلبی کرد وکیل خود را فرمود که اعط الاعرابی الفا بده باعرابی هزار و تعیین نفرمود که زر یا نقره وکیل گفت نمیدانم زر یا نقره فرمود کلاهما عندی حجر
ان هر دو نزد من حکم حجر دارد اعرابی را بده آنچه انفع باشد بوی و غزوات وی قبل از فتح مکه و بعد از آن از آفتاب روشن تر است و مخالف و موافق را در آن اتفاق
است و شبهه نیست در آنکه انفاق و جهاد فرع اسلام است و از مسلمات مخالفان است که آنحضرت در اسلام اسبق از همه بود پس تخصیص آیه بوی اولی باشد نه با بن
ابی قحافه همچنانکه صاحب کشاف و بیضاوی از فرط عناد و عصبیت گفته اند پس بجهت حث بر انفاق میفرماید که من ذا الذی یقرض الله کیست آنکه قرض دهد خدا را
یعنی نفقه کند مال را بامید عوض تسمیه انفاق بقرض جهت آنست که همچنانکه قرض بهیئتی است که طلب عوض انفاق نیز امریست لازم الاجر پس منفق مانند کسی باشد
که وام دهد قرضا حسنا وامی نیکو یعنی بطیب نفس و اخلاص در افضل جهات صرف کند فیضاعفه پس باده گرداند خدا آن قرض را له برای وی یعنی اجر او را
مضاعف سازد و از ده تا هفتصد یا بیشتر و له و مر او را بود اجر کریم مزدی بزرگ که اضعاف کثیره بان منضم شده باشد و آن بهشت است کریم گرامی فی نفسه و اگرچه
مضاعف نباشد چه جای آنکه با اضعاف منضم شده باشد و آن بهشت است که مشحونست بانواع نعم علماء محققین گفته اند که قرض الحسنه جامع ده صفت باشد اول آنکه
از مال حلال باشد زیرا که پیغمبر فرموده که ان الله طیب لا یقبل الا الطیب دوم آنکه از اموال نفیسه متصدق باشد نه ردی آن کقوله و لا تیمموا الخبیث منه تنفقون
سیم آنکه محتاج مال باشد و راجی بحیوة خود زیرا که حضرت رسالت را از افضل صدقه سؤال کردند فرمود افضل صدقه آنست که تصدق کنید از در حالتیکه تن درست
باشید و نفس تو در تصدق کردن بان ضنت نماید و امید بزندگانی خود داشته باشد و از درویشی ترسی و در بخیلی ننهید تا زبانی تا وقتیکه روح بحنجره رسد گوئی مر
فلان را این مال باشد و فلان دیگر را آن مال چهارم و پنجم آنکه در کتمان آن کوشند و آن را با حوج مردمان دهند لقوله تعالی و ان تخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خیر
لکم ششم در عقب آن منت ننهند و اذیت نرسانند لقوله تعالی لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی هفتم آنکه با آن تصدق قربت کنند و از ریا اجتناب نماید چه ریا مذموم
است و مثمر عدم ترتب ثواب بران عمل هشتم آنکه تصدق را حقیر شمرد اگرچه بسیار باشد زیرا که متاع دنیا قلیل است نسبت بنعیم عقبی نهم آنکه از احب اموال
او باشد لقوله تعالی لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون دهم آنکه با وجود احتیاج خود بان تصدق نماید زیرا که آن اقربست باخلاص و بعد از ترغیب عباد بر انفاق
بیان احوال عباد میکند در روز معاد بقوله یوم تری المؤمنین یاد کن ای محمد روز یکه بینی مردان مؤمن را و المؤمنات و زنان گرویده را بر صراط یسعی که میرود
بشتاب نورهم روشنی نور ایشان بین ایدیهم در پیش ایشان و بایمانهم و بجانب چپ ایشان تخصیص این دو جهت آنستکه نامه اعمال سعدا را در
از روز پیش و و بجانب راست ایشان دهند همچنانکه نامه اعمال اشقیا را از پس پشت و بجانب چپ ایشان رسد پس این نور در این دو جهت علامت آن خواهد بود
که ایشان بحسنات خود سعید شده و بصحایف سفید خود با عیش رغید بسبب این نور چون برق بر صراط بگذرند و هرچند روندگان سرعت کنند نور ایشان نیز در
جانب است و در پیش ایشان سرعت کند تا آنکه به بهشت در آیند از ابن مسعود نقل است که نور هر کس بقدر عمل وی باشد نور یکی از صنعا بود تا عدن و از دیگری برابر
کوهی و از کسی دیگر بمقدار نخلی و ادنای نور آن بود که صاحبش موضع قدم خود ببیند و بعضی مؤمنان باشند که نور ایشان بمرتبه رسیده باشد که آتش دوزخ را فرو
نشاند چون از صراط بگذرد دوزخ آواز آید که ای مؤمن زود بگذر که نور تو آتش مرا فرو نشاند الفصه هر یک از مؤمنان بر قدر مرتبه خود نور پیش ایشان و از دست راست
ایشان میرود تا به بهشت روند در این حال که در بهشت بیند فرشتگان استقبال ایشان کرده گویند بشراکم الیوم مژده باد شما را امروز جنات که نعوت
مد بوستانهای پر از اشجار و اثمار تجری من تحتها الانهار که میرود از زیر منازل یا اشجار آن جویهای آب خالدین فیها در حالتیکه جاویدان باشید در آن
ذلک این بشارت ایشان به بهشت جاودان هو الفوز العظیم آن رستگاری بزرگ است چه ایشان در این حال از همه اهوال قیامت نجات یافته و بدار الجلال
نزول نمایند بوا نامه فرموده که مؤمنان را بر صراط نور دهند منافقان را در عقب روشنی نگذارند و مؤمنان هرگاه روی باز پس کنند همه صراط روشن شود پس منافقان
از ایشان التماس نور کنند و بدیشان نرسد همچنانکه میفرماید که یوم یقول المنافقون یعنی در روز یکه گویند منافقان از مردان منافق و المنافقات از زنان

اهل ایمان

فایده

منافقه لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنان را که گرویده اند یعنی از اهل ایمان التماس نور کنند که شما انْظُرُونَا نظر کنید یعنی روی باز پس کنید نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ تا بگیریم
روشنی از نور شما یعنی بما نگرید یا منتظر باشید و توقف کنید تا کسب نور کنیم از شما و این را بجهت آن گویند که مؤمنان بر صراط گذرند مثل برق لامع همه
بر مرکبهای خوش رفتار و منافقان پیاده باشند و گویند که مؤمنان و منافقان چون از قبور برخیزند بهم مختلط شوند و منافقان بروشنی مؤمنان در راه روند
چون اهل ایمان را از ایشان متمیز سازند ایشان بی نور بمانند پس التماس نور کنند از مؤمنان مرویست که مؤمنان در روز قیامت در عرصه گاه ایستند بنور اعمال
بر صراط چون برق جهنده گذر کنند منافقان چون در دنیا بظاهر ایمان با مؤمنان بوده باشند بعد از مرور آن نور از ایشان پنهان شود و همچنین در عرصه گاه
بر وجه جزای مکر و خدعه که با مؤمنان کرده باشند چنانکه یخادعون الله و هو خادعهم دالست بر همین طریق با ایشان سلوک کنند یعنی همچنانکه کسی را فریب
دهند ایشان را نوری ضعیف بدهند که گاهی روشن شود و ایشان روند و گاهی تاریک شود و ایشان توقف نمایند تا گاه باد بر آید و نور ایشان را فرو نشاند در
اینحال با مؤمنان گویند که انظرونا نقتبس من نورکم و مؤمنان چون اینحال ببینند گویند مبادا بر ما نیز این معامله رود پس بجهت تخوف گویند ربنا اتمم لنا
نورنا القصه چون منافقان طلب نور کنند قِيلَ گفته شود یعنی مؤمنان بایشان بگویند ایشان را که ارْجِعُوا باز گردید وَرَاءَكُمْ باز پس خود یعنی بدنیا رجوع
کنید فَالْتَمِسُوا نُورًا پس بجوئید روشنی را در آنجا بتحصیل سبب آن که ایمانست زیرا که در محشر کسب نور نمیتوان کرد از دنیا با خود باید آورد و بار جوع بموقف
کنید که این نور را اینجا بما داده اند و مؤمنان این کلام بر وجه توبیخ و سخریه ایشان گویند از نور زیرا که دانسته باشند که در پس ایشان نوری نیست و منافقا
نیز این معنی نکرده بشتابند که در عقب ایشانست روی باز پس کنند فَضُرِبَ پس زده شود یعنی ملائکه بحکم حق بزنند بَيْنَهُمْ میان منافقان و مؤمنان بِسُورٍ دیواری
بلند چون بارهٔ شهر و گویند این اعرافست لَهُ بَابٌ مر او را دری باشد که مؤمنان از آن در درایند بَاطِنُهُ داخل آن که مؤمنان در آن باشند فِيهِ الرَّحْمَةُ در وی رحمت
بود زیرا که بالای بهشت باشد وَظَاهِرُهُ و خارج آن که منافقان باشند مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ از نزد آن عذاب باشد زیرا که نزدیک آن دوزخ باشد منافقان
چون باز پس نگرند نوری نبینند باز متوجه مؤمنان گردند دیواری ببینند میان خود و ایشان حاجز شده از بیرون در نگاه کنند مؤمنان را ببینند که خرامان و
نازان متوجه باغ جنان میشوند يُنَادُونَهُمْ بخوانند ایشان را باواز بلند و بتضرع و زاری که ای مؤمنان أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ آیا نبودیم با شما در دنیا که بجماعت
شما نماز میگذاردیم و بموافقت شما روزه میداشتیم و با شما مناکحه و مشاورت میکردیم قَالُوا بَلَى گویند مؤمنان آری بظاهر با ما بودید وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ
ولیکن شما در محنت افکندید أَنْفُسَكُمْ نفسهای خود را بسبب نفاق وَتَرَبَّصْتُمْ و انتظار دوائر و مصائب بما میکشیدید که بر محمد و مؤمنان فرود آید وَارْتَبْتُمْ
و شک آوردید در نبوت پیغمبر وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ و بفریفت شما را آرزوها یعنی املهای دور و دراز که آن امتداد عمر است یا غرور آن یا امید وقوع مصائب بر اهل ایمان
در پیش گرفتید یعنی دنیای ناپایدار شما را فریفته خود کرده بود و بسبب آن از اهوال عقبا غافل شده امانی بی اعتبار در دل گرفتید حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ تا وقتیکه
بیامد حکم خدا بقبض روح شما یا تعذیب شما بنار یا امر خدا در نصرت نبی و غلبهٔ دین او بر سایر ادیان وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ و فریب داد شما را یعنی بآنکه خدا حکیم و
کریم است و عذاب شما نکند و شما را فرو گذارد در خذلان الْغَرُورُ شیطان فریبنده انس روایت کند که روزی حضرت با اصحاب خود وعظ میفرمود در اثنای آن خطها
بر زمین کشید و بعد از آن یک خط دیگر بر سر آن خط کشید و فرمود که میدانید که این چیست گفتند نه یا رسول الله فرمود این خطها مثل آرزوهای فرزند آدم است
و این دیگر مرگست که بر ایشان واقع شود و همه امانی ایشان باطل سازد چنانکه حقتعالی میفرماید که وغرکم بالله الغرور فَالْيَوْمَ پس امروز لَا يُؤْخَذُ فرا گرفته
نشود مِنْكُمْ از شما ای منافقان فِدْيَةٌ چیزی که فدای خود کنید تا از عذاب برهید وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا و نه از کسانیکه نگرویده اند ظاهرا و باطنا مَأْوَاكُمُ
النَّارُ جای ایشان و شما همه آتش دوزخ است هِيَ مَوْلَاكُمْ آن آتش سزاوار است شما را وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد بازگشتیست آتش صاحب کشاف گفته که مولی
بمعنی اولی و احریست و گویند مولی بمعنی ناصر است یعنی آتش یاری دهنده شما است نه غیر آن مراد نفی ناصر است مر ایشان را در نشأه اخرت آورده اند که در مکه
با وجود فقر و فاقه بجد تمام قواعد طاعت را تمهید میکردند و بعد از آنکه از مکه بمدینه هجرت کردند مال دنیا بایشان رسید و نعمت بر ایشان فراخ گشت
مشغول آن شده آثار فتور و قصور در وظایف عبادات ایشان ظاهر گشت نیز آمد أَلَمْ يَأْنِ آیا وقت نیامد لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنان را که گرویده اند أَنْ تَخْشَعَ
قُلُوبُهُمْ آنکه بترسد و نرم شود دلهای ایشان لِذِكْرِ اللَّهِ برای یاد کردن خدای یعنی برای آنچه خدا را یاد کنند از مواعظ وَمَا نَزَلَ و آنچه فرستاده خدای
مِنَ الْحَقِّ از کلام حق و صدق قول آنستکه مزاح و ضحک میان اصحاب پیدا شد این آیت نازل شد از ابن عباس مرویست که حقتعالی بعد از سیزده سال از نزول قرآن
در صحابه قساوتی یافت ایشان را باین آیه معاتب ساخت و گویند در شان منافقانست یعنی آیا وقت آن نشد آنان را که بزبان ایمان آورده اند که دل ایشان نیز نرم
شود بخلوص اعتقاد و بصدق تمام آورده اند که فضیل عیاض مردی راه زن بود و تجار از دست و بیباکی او بودند و چاره باو نداشتند و دیگر او را کنیزکی بود
که او را بسیار دوست میداشت شبی خواست که نزد او رود از بالای بام بر آمد از آن سرای آوازی شنید که یکی این آیه را میخواند الم یان للذین امنوا تا اخر فضیل
چون این آیه را شنید گفت بلی یا الهی وقت آن آمد که دل من نرم شود و ترسکار گردم پس پای بکوفت و بازگشت و در خرابه رفت که بخسبد جمعی از کاروانیان دید
که باهم میگفتند که امشب بیدار باشید که فضیل در راه است مبادا که راه زنی کند فضیل با نفس خود گفت که ای نفس شریر ببین که خلق خدا چگونه از تو ترسان اند
پس توبه کرد و با خود گفت که تا زنده باشد مجاور مسجد الحرام باشد و بعد از آن آواز داد که ای قوم فضیل عیاض منم از من مترسید که توبه کردم و از آنچه پیش از
این کرده بودم پشیمان شدم پس بمکه رفت و آنجا مجاور شد و از جملهٔ اکمل اولیا گشت وَلَا يَكُونُوا و وقت نیامد مؤمنان را که باشند كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
مانند آنانکه داده شده اند کتاب مِنْ قَبْلُ پیش از این یعنی چون یهود و نصاری مباشید که ایشان را توریه و انجیل داده بودند در بدایت خاشع بودند فَطَالَ
عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ پس دراز شد بر ایشان زمان یعنی عمر دراز یافتند و امل دور و دراز پیش گرفتند یا دراز شد بر ایشان زمان فترت میان ایشان و انبیاء ایشان

یا زمان

بازمان جزا دادن ایشان بطول انجامید فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ پس سخت شد دلهای ایشان و در آن اثر خشوع نماند پس دین و کتاب را آوردند و دین شریعت خود را
فرو گذاشتند از ابن مسعود روایتست که یهودان از توریة آنچه مقبول طبع ایشان بوده و از روی نفس ایشان بود در آن تکلیفی نبود بگذاشتند و آنچه نواهی بود
محرف ساختند کقوله تعالی و یحرفون الکلم عن مواضعه و آنچه هوای نفس ایشان بود بجای آن نوشتند و بعد از آن گفتند این را بر قوم بنی اسرائیل عرض باید
کرد هر که قبول نکند وی را باید کشت پس اتفاق کردند که اول بنزد حبری روند که اعلم ایشان بود و صورت حال با او اعلام کنند تا اگر او قبول کند دیگری رد
نتواند کرد و اگر قبول نکند او را بکشند حبر خبر یافته آیتی چند بر ورقی نوشت و آن ورق را بر بالای محرفات ایشان نهاد و گفت این کلام خداست و توریة موسی
ایشان پنداشتند که کتاب محرف ایشان را میگوید شاد شدند بعضی از خواص حبر این را میدانستند چون وی وفات کرد سر این آشکارا شد و اختلاف
در بنی اسرائیل پیدا گشت و هفتاد و دو فرقه شدند الا آنکه برحق بود تابع حبر شدند و از مقاتل مرویست که مراد از این مؤمنان اهل کتابند که قبل از بعثت
برسول ایمان داشتند و چون روزگار آمدن آنحضرت دراز شد دلهای ایشان سخت گشت و بدعتها نهادند و وضع کردند صوامع انباختند کقوله تعالی
و رهبانیة ابتدعوها و اندکی بر دین عیسی ماندند و لهذا قال جل ذکره وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ و بسیاری از ایشان فَاسِقُونَ خارجند از دین خود و تارک احکام کتاب
بجهت فرط شوق از بعضی اکابر منقولست که نتیجه قساوت دل غفلتست و نشانه نرمی دل توجه بطاعت و از عیسی علیه الصلوة والسلام ماثور است که بسیار
مکوئید کلام را بغیر یاد خدا تا بسبب آن غلیظ و سخت نکنید دلهای خود را و دلی که قساوت دارد دور است از رحمت خدا و بعد از آن فرمود که نظر در ذنوب
عیب مکنید نیز اگر شما معبود ایشان نیستید و نظر در گناهان خود کنید زیرا که بدام بندگی خدا در بند بلا مردمان دو قسمند صاحب بلا و خداوند عافیت
بر اهل بلا رحم کنید و بر اهل عافیت سپاسداری کنید اِعْلَمُوا بدانید ای اهل قساوت و یا ای منکران بعث أَنَّ اللَّهَ آنکه خدا يُحْيِي الْأَرْضَ زنده میکرداند
زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا بعد از مردگی و افسردگی یعنی همچنانکه خدای تعالی احیای زمین مرده میکند بباران همچنین منوال احیای قلوب قاسیه کند بذکر و تلاوت
و یا اموات را زنده سازد قَدْ بَيَّنَّا بدرستیکه روشن کردانیدیم لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما حجج واضحات و دلایل باهره بر قدرت خویش تا بآن استدلال
کنید بر قدرت ما بر احیا قلوب یا بر امتناع بعث و نشور لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شاید که شما خردمند شوید یعنی کامل شود عقول شما در انقیاد بطاعت و آنچه اهل کتاب
مرتکب آن شده اند از تبدیل و تحریف احکام از کتاب آن نمائید و بجمیع اوامر و نواهی ما تصدیق کنید إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ بدرستیکه مردانیکه تصدیق کننده اند قول
قول خدا و رسول را وَالْمُصَّدِّقَاتِ و زنانیکه باور دارنده اند گفتار ایشان را و حفص بتشدید صاد میخواند یعنی مردان و زنانیکه صدقه دهنده اند وَأَقْرَضُوا
اللَّهَ و مردان و زنانیکه وام دادند بخدا قَرْضًا حَسَنًا وامی نیکو یعنی از طیب احب اموال خود را در راه خدا بر وجه قربت بدون شائبه ریا و سمعه و بنا بر قرائت حفص
ذکر اقراض بعد از تصدیق جهت دلالتست بر آنکه معتبر در تصدیق آنستکه مقارن اخلاص باشد يُضَاعَفُ لَهُمْ زیاده کرده شود مر ایشانرا مزد ایشان از ده
تا هفتصد و زیاده وَلَهُمْ و مر ایشانراست أَجْرٌ كَرِيمٌ مزدی کرامی یا پاداشی بزرگوار که بهشت جاودانست وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ و آنانکه گرویده اند بخدا
و رسول او و شک نیاورده در اخبار و احکام ایشان أُولَٰئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ آنگروه ایشانند صدیقان وَالشُّهَدَاءُ و شهیدان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار
خود یعنی مؤمنان ثابت قدم در ایمان و طاعت بمنزله کسانی اند که سبقت کرده باشند بتصدیق خدا و رسول و شهید شده در راه خدا منهال قصاب روایت
کرده که ابو عبد الله را گفتم یا ابن رسول الله دعا کن تا حق تعالی شهادت روزی من کند فرمود ان المؤمنین شهید بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود حارث بن مغیره روایت
کند که ما نزد امام جعفر صادق نشسته بودیم آنحضرت حکایت اخبار از جد بزرگوار خود نقل میکرد و در اثنای آن فرمود که بخدا سوگند که هر که از شما عارف باشد
بامر منتظر یعنی بصاحب الامر صلوات الله علیه مثل کسیست که با قائم آل محمد بشمشیر در راه خدا جهاد نموده پس فرمود بلکه بخدا سوگند که مثل کسیست که با پیغمبر خدا
جهاد کرده بعد از آن سه نوبت فرمود که بل والله لمن استشهد مع رسول الله فی فسطاطه بلکه بخدا سوگند که او مانند کسیست که شهید شده باشد با رسول
خدای در خیمه گاه او پس فرمود که در میان شما آیتی هست که از کتاب خدا مشعر است بر این گفتم کدامست یا ابن رسول الله فرمود قوله تعالی الذین آمنوا بالله و رسوله
اولئک هم الصدیقون والشهداء عند ربهم بعد از آن فرمود صرتم والله صادقین شهداء عند ربکم بخدا که شما صادقانید و شهیدانید نزد خدا و گویند مراد از شهدا
گواهی دهندگانند بتوحید خدا و نبوت پیغمبران و یا شاهدان بر امم در روز قیامت لَهُمْ أَجْرُهُمْ مر ایشانراست مزد طاعت صدیقان و شهیدان یعنی مثل
اجر ایشان وَنُورُهُمْ و مثل روشنی ایمان ایشان که در روز قیامت مهتدی بآن شده به بهشت روند لیکن بدون تضعیف اجر و نور تا میان ایشان و صدیقان فرقی باشد
یا مر ایشانراست اجری و نوری که موعود است از برای ایشان وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه بپوشیدند حق را یعنی انکار توحید و نبوت پیغمبران کردند وَكَذَّبُوا
بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند آیتهای ما را که بر محمد فرو فرستادیم أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ آنگروه ملازمان دوزخند بعد از آن در تزهید مؤمنان از حطام دنیا
و تنفیر ایشان از لذات آن که موجب حرمانست از نعیم ابدی جاء غالبات بجهان میفرماید که اِعْلَمُوا ای طالبان دنیا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا جز این نیست که زندگانی
دنیا لَعِبٌ بازیچه است و تعب و رنج در طلب آن بدون فایده مانند ملاعب و متاعب اطفال که فایده بر آن مترتب نمیشود وَلَهْوٌ و مشغولیست که بسبب اشتغال
شما بآن باز میمانید از مراتب عظیمه اخرویه وَزِينَةٌ و آرایش است از مطاعم خوشگوار و ملابس نیکو و منازل دلکش و مراکب و غیر آن هوا و زینتهای دنیا و غیر
آن وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ و مفاخرت کردنست میان یکدیگر بسبب عالی جاه و منازل وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ و مباهات کردن در کثرت مالها و در عدد وَالْأَوْلَادِ
و بسیاری فرزندان بعضی اکابر دین در صفت دنیا گفته اند که لعبی است همچو لعب صبیان و لهویست همچو لهو شبان و زینتی است همچو زینت نسوان و تفاخریست
همچو تفاخر اقران و تکاثریست همچو تکاثر دهقان بر هیچ عاقلی مخفی نیست که این بازیها اندک زمانی بر طرف شود و لهو و فرح بغم و رنج مبدل گردد و زینتهای
آن از هم فرو ریزد و تفاخر و تکاثر آن چون شراره آتش نابود شود مرویست که امیر المؤمنین علی عمار یاسر را گفت یا عمار برای دنیا غم مخور که جمله لذات دنیا

بدانید

شش است مطعوم و مشروب و ملبوس و منکوح و مرکوب و مشموم شریفترین مطعومات عسل است که آن لعاب مگس است و بهترین مشروبات آبست و جمله حیوانات
در آن شریکند و نیکوترین مشمومات مشک است و آن خون آهوست و زیباترین مرکوبها اسبست و راکبان در مظنه هلاکت است و نفیس‌ترین ملبوسات دیباست
و آن تنیده کرم است و معظم فواید منکوحات مواقعه است که آن ادخال مجرای بولست در مجرای بول دیگر و چون معظم لذات دنیا مبنی بر این امور خسیسه است
پس معلوم است که قدر و خطر او تا کجا باشد و در خبر است که روزی رسول صلی الله علیه و آله با جمعی از صحابه بر بزغاله مرده بگذشت که متورم و متعفن شده بود و در کنار راه افتاده
فرمود که کیست که این را بدرهمی بخرد گفتند یا رسول الله او در زندگی بیک درهم نمی‌ارزید اکنون که مرده و گندیده و آماس کرده او را که میخرد فرمود بخدا که دنیا
نزد خدای تعالی حقیرتر از این بزغاله است امیرالمؤمنین را گفتند که ما را صفت دنیا کن فرمود که دنیا اولش کریه است و میانش غم و اندوه و آخرش فنا تا ثابت
سعید گفته که دنیا چون عمر نبات که در دنبال و بجز هر نبات بهر که رسد بزند بگیرد بازندیشه ربی اعتباری دنیا و سرعت زوال آن این تمثیل فرمود که مثل
دنیا کمثل غیث مانند باران است که بر زمین کشته ببارد و گیاهها که در اوست زود بروید و راست بایستد و بجهت نضارت و طراوت اعجب الکفار
بشگفت آورد مزارعان را نباته روئیده شده باران یعنی آنچه رسته شده از باران یا متعجب سازد آن گیاه تا کرویدگان را که تعجب ایشان بزینت دنیا بیشتر است
بر خلاف اهل ایمان زیرا که مؤمن امر معجب که مشاهده میکند فکر او مشتغل میشود بقدرت صانع پس بسبب تعجب او در آن اثبات قدرت الهی میشود نظر او نه در
نضارت و کافر فکر او در نمیگذرد از آنچه احساس نموده بلکه مستغرق آن امر محسوس شده فکر خود را مقصور میدارد بر تعجب کردن در آن و اصلا در خالق آن
تفکر نمیکنند حاصل که دنیا مانند نباتیست و سبز شده بباران بکمال تری و تازگی و نازکی ثم یهیج پس خشک گردد بیکی از آفات سماوی و ارضی فتریه مصفرا
پس بینی آنرا زرد بعد از سبزی و خرمی ثم یکون پس گردد بعد از زردی حطاما درهم شکسته و کوفته و ریزه ریزه یعنی مال دنیا نیز چنین است روزی چند
سبز و خرم باشد بعد از آن بحرارت آفتاب خشک گردد و ریزه ریزه گشته بباد حوادث متلاشی و پراکنده شود یا مال را که از آن و آن حیات ضعیف و پراکنده
نبات طبیعت و نیست سبزی خشک گردد و مال او را منتشر سازد بر جمیع یکی که بشر مال البخیل بحادث و وارث وفی الآخرة عذاب شدید و در آخرت برای
عذابی سخت مر دشمنان خدا را که عمر خود را در طلب دنیا گذرانیده باشند و از حق فراموش کرده باشند ومغفرة و در آخرت آمرزش است من الله
از جانب خدا مر عصاة اهل ایمان را ورضوان و خشنودی مر دوستان خود را بجهت مشغولی بطاعت و عبادت مولی و ترك دنیا اگر نه باشند وما الحیوة
الدنیا و نیست زندگانی دنیا الا متاع الغرور مگر متاع فریبنده که بفریبد یا نه نماند و غرور نسبت بکسیست که مغرور شود بآن و از دست فرا رسد

واین متاع

نعم اخروی نشاند و بجهت مستلذات نفس و هوا بکار آن نپردازد اما اگر صاحب دولتی بمدد توفیق اسباب دنیا بتحصیل عقبی نماید و بسبب آن از مراضی باقی بهره
بر دارد دنیا نسبت باو متاع سرور خواهد بود نه متاع غرور و مؤید اینست حدیث نبوی که نعم المال الصالح للرجل الصالح و بعد از تحقیر دنیا و خست و ترغیب بر
سابقه نمودن باسباب مغفرت میفرماید که سابقوا پیشی گیرید بر یکدیگر یعنی مسارعت نمائید مانند مسارعت سابقان بیکدیگر در دویدن و تاختن اسب
در میدان الی مغفرة بسوی موجبات آمرزش که واقع شود من ربکم از نزد پروردگار شما و از جمله موجبات آمرزش و مغفرت توبه است و استغفار و اداء نماز
فریضه و روزه و صدقه و حج و جهاد و حضور جماعت و مسابقت کردن بصف اول و تکبیر اولی اصلی گفته که وسیله مغفرت متابعت حضرت رسالتست پس معنی آنست که
بشتابید بمتابعت پیغمبر که سبب آمرزش است وجنة عرضها و بسوی بهشتی که پهنای آن کعرض السماء والارض مانند پهنای آسمان و
زمین است بشرطیکه همه را صحایف و طبقها سازند و بیکدیگر وصل کنند هرگاه عرض آن باین مشابه باشد پس طول آن در چه مرتبه باشد و چون بهشت بر بالای آسمان
هفتم است پس منافات نداشته باشد با آنکه عرض آن چون عرض آسمان و زمین است در خبر است که جبرئیل اراده آن نمود که طول بهشت را بداند سی هزار سال
بپرید و ضعیف شد از خدا مدد و قوت خواست سی هزار بار هر بار سی هزار سال بپرید پس مناجات کرد که خدایا بیشتر طی کرده ام یا کمتر شنیدم آواز
داد که ای روح الله چرا زحمت خود میدهی خود را بیهوده بخدا که در این مدت که میپری هنوز از ملك من بیرون نرفته جبرئیل گفت تو کیستی گفت من حوری ام از حوران
که مخلوق شده ام برای مؤمنی از مؤمنان اعدت آماده کرده شده است این بهشت که باین صفت متصف است للذین آمنوا برای آنانکه گرویده اند بالله
ورسله بخدا و رسولان او ذلك آنچه موعود شده است از رحمت و مغفرت فضل الله فضل خداست و کرم او چه نعیم باقی را بجزای قلیل فانی داده و اگر
اقتضا کند بر جزا بر قدر آنچه بنده مستحق آن شده باشد بر سبیل عدل خواهد بود و لیکن بفضل خود زیاده بر استحقاق باو کرامت میفرماید و بعضی گفته اند
که هیچکس بنعیم دنیا و آخرت نمیرسد مگر بفضل خدا چه و اسباب اگر ما را بطاعت رهنمونی نکرده و هدایت ایمان ننموده و در عمل صالح توفیق نمیداد بنعیم ابدی و اخروی نمی
رسیدیم پس همه از فضل او باشد یؤتیه میدهد آنرا بعنایت خود من یشاء هر کرا میخواهد از اهل ایمان بدون ایجاب والله ذو الفضل العظیم و خدا
خداوند فضل بزرگست بر مؤمنان هم در دنیا بتوفیق ایمان و طاعت و هم در آخرت بمغفرت و جنت بعد از تبیین ثواب مطاعات بیان اعراض بر تحمل مصیبت
میفرماید ما اصاب نرسد و نخواهد رسید من مصیبة هیچ مصیبت رسیده را فی الارض در زمین چون قحط و گرانی و نقصان اموال و زروع و اثمار و غیر آن
از مرگ فرزندان ولا فی انفسکم و نه در نفس شما چون امراض و آلام و غموم و موت اقربا و احبا و جز آن از انواع آفات الا فی کتاب مگر که ثبت کرده شده است
در لوح محفوظ من قبل ان نبرأها پیش از آنکه بیافرینیم نفسها را یا زمین را یا مصیبت تا ملائکه باین استدلال کنند بر آنکه او سبحانه عالم بالذاتست و حقایق
اشیا را پیش از وقوع میداند ان ذلك بدرستیکه اثبات مصائب در لوح محفوظ و ایجاد آن در آن با وجود بسیاری آن علی الله یسیر بر خدا آسانست جهت غنای
او در آن از عدت و مدت و اگر چه دشوار است بر عباد و این مصائب نازله در لوح محفوظ مثبت شده لکیلا تاسوا تا اندوهگین نشوید و غم نخورید علی ما
فاتکم بر آنچه فوت شده باشد شما را از مال و ارزانی و عافیت و صحت و شما مال و منال ولا تفرحوا و شادمان نگردید بما آتیکم بآنچه داد شما را از نعم

مذکوره

مذکور و چه هر که عالم باشد باینکه نه اندوه او را فایده دهد و نه فرح او را اقرار بیشتر بخشد اعتباری نعم بر او اشیا شود و بنعم آن فرحناک و نازان نمیشود و همچنین اکمل دانست که آنچه از
او فوت شده عوض آن بر خدا واجب است که در دنیا و آخرت باو رساند محزون نخواهد شد از آن و اگر عالم باشد باینکه نعمتی که باو رسیده مستلزم تکلیف شکر است
و ایفای حقوق و اجبار آن فرحناک نخواهد شد بواسطه آنکه این نعمت بر تو صفت است و حسن خلق نیز که وجود و عدم دنیا نزد او یکسانست و مشابهت حسد
معادات و نزاع که از اسباب سوء خلقند زایل و مسلوب خواهد بود چه اینها از حب دنیا است و بیم استحقاق دنیا و اهل آن بجهت هلاک و فرح بوجود آن و علم حزن بعدم آن
منافع
سیم تعظیم آخرت بجهت نکردن سبب مصائب و نوائب ثمره ایمانست که خالیست از نواقض شوائب چهارم انحصار بخدا اسباب دنیا و از امیرالمؤمنین مرویست که هر که باین
آیه کار کند هر آینه زهد را از هر دو طرف آن فرا گیرد یعنی زهد اهتمام شود و امام زین العابدین نیز فرموده که ورع و یقین و رضا که بواعث زهدست مندرج است در
آیه کریمه لکیلا تاسوا و از امام جعفر صادق مرویست که ای فرزند آدم چرا غمناک میشوی بر گم شده که اندوه تو او را باز نیارد و چرا شاد میشوی بچیزی که مرگ آن را از تو
باز ستاند در منتهی سعید گفته که بعضی از احباب عرب سعید که شتران لبشان یک کرم ده بوده بود و پیره زنی آنجا استاده پرسید که این شتران کراست گفت این مرد را
که بر آن نشسته و چشم مینا بدین نیز دارد و رفتم و گفتم این همه شتران از آن تو بود گفت بنام من بودند گفتم ایشان از چه سبب گفت آنکه ایشان را داده بود باز گرفت
حسین بن فضل گفت حق تعالی خلق را از این آیه تنبیه فرموده بر آنکه بر فوت شده صبر کنند و بر آمده خوشدل نباشند و دوست ندارند دو بد دانند و بعضی غافل خود سند
شوند چون جاه و مغرور شدن بحطام دنیا و خوشحال شدن بمتاع آن مثمر افتخار و تکبر است که بدترین خصال ذمیمه است از اینجهت بعد از این میفرماید
که و الله لا یحب و خدای دوست نمیدارد کل مختال هر متکبری که بنعمت دنیا بر دیگری تطاول کند فخور فخر کننده و نازنده بنعیم دنیا بر اکفا و اقران و چون
محبت مال و عظم او در عیون مستلزم بخل است از حقوق واجبه از اینجهت میفرماید الذین یبخلون یعنی خدا دوست نمیدارد آنانرا که با وجود دنیا داری و محبت
با جمعیت اسباب دنیوی بخل میکنند و مال در راه خدا صرف نمیکنند و یامرون الناس و با وجود بخل خود امر میکنند مردمان را بالبخل بخل کردن و من یتول
و هر که روی بگرداند از انفاق اموال در موضع مفروضه و اعراض نماید از اوامر و نواهی الهی باز نایستند از غمگین شدن بر فایت و خوشحال گشتن بر موجود نعم عاجله
و تکبر و بخل ورزیدن بسبب اموال دنیوی فان الله هو الغنی پس بدرستیکه خدای تعالی اوست بینیاز از وی و انفاق او الحمید ستوده شده در ذات و صفات که
تولی و اعراض مردمان او را ضرر نکند و بعد از نهی از بخل و تکبر بیان لطف خود میکند بر بندگان بقوله لقد ارسلنا بدرستیکه ما فرستادیم رسلنا
فرستادگان خود را یعنی ملائکه را بر پیغمبران بالبینات بحجتهای روشن بر وحدانیت ما یا با معجزات هویدا بر صدق دعوی نبوت یا با شرایع واضحه و دلالات
باهره و انزلنا معهم الکتاب و فرو فرستادیم با ایشان کتابها را تا بآن حق از باطل متباین شود و ثواب از خطا متمیز گردد و متضمن احکام حلال و حرام بود چون
توریه و انجیل و قرآن و المیزان و نیز فرو فرستادیم بر ایشان ترازو را لیقوم الناس تا قائم شوند مردمان بالقسط بعدل یعنی بآن تسویه حقوق کنند مردمان با یکدیگر
در وقت معاملات و انزال میزان در زمان نوح بود چنانکه در روایت آمده که جبرئیل میزان را از آسمان فرود آورد و بنوح داد و فرمود که قوم خود را امر کن که بآن اشیا
وزن کنند تا در میان ایشان ظلمی واقع نشود و بعدل و راستی قیام نمایند و نزد بعضی مراد بآن عدلست که سبب انتظام امور است و بانزال نزول امر است بقیام
نمودن بآن و ذکر آن مستدعی استیفاء حقوق مردمانست بعدل و انزلنا الحدید و فرو فرستادیم آهن را با آدم از ابن عباس روایتست که چون آدم از بهشت
بدنیا آمد سه قطعه آهن با او بود انبر و پتک و سندان و نزد بعضی پنج چیز است سندان و انبر و کاز بزرگ و سوهان و نیل ابن مسعود از حضرت رسالت روایت کرده
که خدای تعالی چهار چیز با برکت از آسمان بزمین فرستاد آب و آتش و نمک و آهن و نزد بعضی انزلنا بمعنی هیأنا است یعنی مهیا ساختیم از برای مردمان آهن را فیه بأس
شدید یکی در آهن کارزار سخت یعنی آلتها که در کارزار بکار آید از او سازند خواه برای دفع دشمن چون سنان و نیزه و شمشیر و خنجر و پیکان و امثال آن و خواه برای
وخود
حفظ نفس چون زره و جوشن و غیر آن و بیشتر مفسران بر آنند که مراد باین شمشیر است و در تفسیر اهل البیت است که مراد از انزال اینست که از برای سوی از آسمان
منزل گشت و آنحضرت بامیرالمؤمنین داد تا بآن با دشمنان خدا قتال میکرد و در روایتی دیگر آنکه پیغمبر چوب و سر آن درخت بگرفت و بامیرالمؤمنین داد و فرمود که باین
جهاد کن و چون در دست گرفت تیغی و سرشد بآن جهاد میکرد و دشمنان خدا را میکشت حاصل که در ضمن آهنست قتال شدید با دشمنان خدا و منافع
للناس و منفعتها بسیار برای مردمان چه قوام صناعات و حرف بآن بسته است با هیچ حرفت نیست که آهن را در آن دخل نباشد و معظم نفع او آنست که کفار از بیم
شمشیر مسلمانان هراسان شوند حاصل که حق تعالی ارسال رسل فرمود تا حق از باطل متمیز گردد و ترازو فرستاد تا معاملات و وزن بر نهج راستی متصل باید و آهن فرستاد تا اعداء
دین منزجر گردند و نفع کلی از آن بمسلمانان رسد و لیعلم الله تا بداند خدای من ینصره آنکس را که نصرت میدهد دین او را و رسله و یاری میکند فرستادگان
خود را باستعمال اسلحه در جهاد یعنی تا علم او تعلق گیرد بوجهی معلوم و ظاهر گردد بر وجود که نصرت پیغمبر میدهد بالغیب در حالت غیبت بودن پیغمبران یعنی در وقتیکه
پیغمبران حاضر نباشند و خواه حاضر باشند ایشان نصرت دین کنند و در یاری پیغمبران کوشش نمایند بر خلاف منافقان که در حضور پیغمبران مددکاری مینمایند
و در غیبت یار و مددکار نمیشوند یا مؤمنان یاری خدا و پیغمبر میدهند در حالتیکه بدلایل عقلیه و نقلیه تصدیق نموده اند بوحدانیت خدا بدون مشاهده ان
ان الله قوی بدرستیکه خدای تعالی تواناست بر هلاک کردن دشمنان عزیز غالب همه بحکم و فرمان و احتیاج بنصرت هیچ ناصری ندارد و امر بجهاد جهت آنستکه تا بندگان
بآن منتفع شوند و مستوجب ثواب دائمی گردند در امتثال اوامر آن و چون نوح و ابرهیم افضل انبیا بودند از حیثیت آنکه پیغمبرانند و جمله انبیا از ایشان پیدا
شده اند از اینجهت بعد از ذکر ارسال رسل علی الاجمال بتخصیص بذکر ایشان نموده فرموده که و لقد ارسلنا و بتحقیق که فرستادیم نوحا نوح نجی را بر بنی قابیل و
ابرهیم و ابرهیم را بر هر دو دیار و جعلنا و گردانیدیم یعنی بود بعثت نهادیم فی ذریتهما در میان فرزندان ایشان النبوة پیغمبری را بطریق وحی و الکتاب و کتابها
که نازل بایشان بود فمنهم پس بعضی از ذریه ایشان یا بعضی از امتان نوح و ابرهیم مهتد راه یافتگانند بطریق حق یعنی گروندهاند بانبیا و کتب ایشان و کثیر منهم

و بسیاری از ایشان فاسقون بیرون روندگانند از طریق حق یعنی نگرویده اند بکتب و رسل ثم قفینا پس از پی در آوردیم علی آثارهم بر اعقاب نوح و ابرهیم و امم
ایشان یا بر آثار نوح و ابرهیم و پیغمبران که معاصر ایشان بودند برسلنا فرستادگان خود را از زمین نوح هود و صالح را و از عقب ابرهیم اسمعیل و اسحق و یعقوب
و یوسف را وقفینا و از پی در آوردیم این رسل را یعنی تمام کردیم انبیای بنی اسرائیل را بعیسی بن مریم یعنی که پسر مریم است وآتیناه الانجیل و عطا کردیم
مر او را کتاب انجیل وجعلنا و کردانیدیم یعنی صنع فرمودیم فی قلوب الذین اتبعوه در دلهای آنانکه پیروی کردند عیسی را یعنی حواریین را رأفة مهربانی
ورحمة و بخشایش بر یکدیگر یعنی مشفق و مهربان کردانیدیم متابعان و خواص عیسی را بر یکدیگر با آنکه ایشان را مامور کردانیدیم و ترغیب ایشان نمودیم
در آن بوعد ثواب یا خلق آن فرمودیم در دلهای ایشان ورهبانیة و طریق رهبانیت ابتدعوها نو در آوردند و پیدا کردند از نزد خود و رهبانیت
کیفیت که ترسکاری و پرهیزکاری و نهایت رسیده باشد مشتق از رهب بمعنی خوف و خشیت و رهبانیت چون صیغه مبالغه است بمعنی کمال خشیت و عبادت و ریاضت
و انقطاع از مردم ما کتبناها علیهم ننوشته بودیم و فرض نکرده بودیم رهبانیت را بر ایشان بلکه ایشان لازم نفس خود ساخته بودند همچنانکه عبادت را لازم خود
ساخته و سبب آنچنان بود که بعضی از امت عیسی بعد از رفع عیسی دست از احکام انجیل بازداشته کافر شدند و صاحب کشاف آورده که جبابره بعد از رفع عیسی
بر مؤمنان مستولی شدند و بسیار با ایشان در مقام محاربه و مقاتله در آمدند بسیاری از ایشان را بقتل رسانیدند و اندکی که باقی ماندند در کوهها مترهب
شدند و با خلاص تمام بعبادت و تسبیح اشتغال نمودند و مشقتها و ریاضتهای عظیم از ترک مطعوم و مشروب و لباس و نکاح لازم خود ساختند و حال آنکه این رهبانیت
بر ایشان فرض نشده بود الا ابتغاء رضوان الله لیکن ایشان ابتداع کردند بجهت طلب خشنودی خدا عبدالله مسعود روایت کند که روزی در ردیف رسول خدا بودم
گفت که ذاتی ابتداع رهبانیت ترسایان چگونه بود گفتم الله و رسوله اعلم فرمود بعد از عیسی پیغمبر جباران و گردنکشان معاصی و فسوق را اشکار کردند و مؤمنان
ایشان را زجر کردند و منزجر گشتند و با ایشان سه مرتبه جنگ کردند تا بسیاری از اهل ایمان کشته گشتند معدودی چند که ماندند گفتند بعبادت خدا اشتغال
مینمائیم بآن وجه که تا محمد آخر الزمان که عیسی وعده داده است مبعوث شود و چون مبعوث شدم بعضی بمن ایمان آوردند و بعضی بمن کافر شدند چنانکه منقولست
فما رعوها پس رعایت نکردند و نگاه نداشتند همه ایشان رهبانیت را حق رعایتها همچنانکه سزاوار نگاهداشتن بود بلکه بتثلیث قائل گشته بمحمد و نبوت او
منکر شدند اندکی از ایشان از منهج متابعت مسیح منحرف شده حضرت رسالت را دریافتند و برو اسلام آوردند و بشرف متابعت سیدانام علیه الصلوة والسلام
سرافراز گشتند و گویند معنی آنست که اندکی که در رهبانیت کرده بودند رعایت نکردند و وفا بآن ننمودند بلکه در آن تقصیر کردند و ثابت قدم نشدند و مقوی
قول اولست آنکه در حق ایشان میفرماید که فآتینا الذین آمنوا ایشان پس دادیم آنانرا که ایمان آورده بودند منهم از جماعت رهبانان بحضرت رسالت اجرهم
مزد ایشان که مثوبت دنیا و کرامت بیشمار دارد و کثیر منهم و بسیاری از ترسایان فاسقون بیرون آمدگانند از راه ایمان و نیز از ابن مسعود روایتست
که روزی نزد رسول رفتم فرمود یا ابن مسعود جماعتیکه پیش از شما بودند هفتاد و دو فرقه شدند و فرقه از ایشان ناجی شدند و باقی هالک یکی از آن فرقه بودند
که با جبابره مقاتله کردند بر دین عیسی و فرقه دیگر آنها بودند که طاقت نداشتند در بلاد منتشر شدند مترهب گشتند و ایشانند که حقتعالی در شان ایشان فرموده
که ورهبانیة ابتدعوها الخ و بعد از آن فرمود هر که بمن ایمان آورد و تصدیق من نمود و تابع من شد حق رعایت رهبانیت کرده و هر که ایمان نیاورد از جمله هالکان
و خاسرانست پس فرمود لا رهبانیة فی الاسلام در دین اسلام رهبانیت نیست بلکه رهبانیت امت من هجرتست و جهاد و روزه و نماز و زکوة و حج و تکبیر گفتن بر بلندیها
در حین احرام و بعد از احوال حواریین خطاب میکند با اهل کتاب که ایمان آورده بودند میفرماید یا ایها الذین آمنوا ای آنانکه گرویده اید برسولان گذشته
اتقوا الله بپرهیزید از خدای وآمنوا برسوله و ایمان آورید بفرستاده او که محمد است یؤتکم تا بدهد شما را کفلین من رحمته دو نصیب از بخشایش خود
یکی برای ایمان بانبیاء دیگر که گذشته اند و دیگری برای ایمان بمحمد ویجعل لکم تا بگرداند یعنی مقرر کند برای شما نورا تمشون به روشنی که بروید بآن
و بر صراط بگذرید و در بهشت رسید ویغفر لکم و تا بیامرزد برای شما گناهان سابقه شما را از کفر و معاصی والله غفور و خدای آمرزنده است مؤمنان را رحیم
مهربان بر ایشان و در تفسیر اهل البیت آورده است که مراد بکفلین حسن و حسین اند و بنور علی بن ابیطالب یعنی ایمان آرید بخدا و رسول خدا تا او ببخشد شفاعت
حسن و حسین کرامت فرماید بنور علی بن ابیطالب صراط بگذرید بعد از سعید جبیر و غیره مرویست که حضرت رسول جعفر بن ابیطالب با هفتاد سوار بجانب نجاشی
فرستاد تا او را بدین اسلام دعوت کند جعفر بجانب او رفت و او را بدین اسلام ترغیب نمود و او اجابت دعوت کرده مسلمان شد چهل کس از اهل مملکت او که اسلام
آورده بودند از او اذن طلبیدند که بشرف صحبت حضرت رسالت مشرف شوند وی ایشانرا اذن داد و با جعفر به مدینه آمدند و وقتیکه آنحضرت بتهیه جنگ احد مشغول
بوده و بی فقر و احتیاج اصحاب و فقد اسباب قتال از ایشان مشاهده کردند از جناب نبوة مآب اذن طلبیدند که مراجعت کنند و اموال خود را آورده بمسلمانان
صرف نمایند حضرت رخصت ایشان نموده معاودت نمودند و اموال خود را آورده بمسلمانان قسمت نمودند حقتعالی در حق ایشان آیه فرستاد که الذین آتیناهم
الکتاب تا اجرهم مرتین کفار اهل کتاب بعد از استماع یؤتون اجرهم مرتین فخر کردند بر اهل اسلام که هر که ایمان بکتاب ما و کتاب شما دارد او را دو اجر است اما آنکه
ایمان بکتاب شما دارد و بکتاب ما ایمان ندارد او را یک اجر بیش نیست پس چگونه شما بر ما ثبت زیادت فضل داشته باشید بلکه ما بقسمت زیادت و فضل اولی
باشیم حقتعالی آیه فرستاد که ای آنکسانیکه ایمان آورده اید از خدای بترسید در ایمان آوردن بمحمد ثابت قدم باشید تا خدای بشما همه اینچه وعده داده است
بشما و بمؤمنان اهل کتاب از عطای کفلین یعنی اجر شما اکثر از اجر ایشان نکرد اند زیرا که شما مثل ایشانید در قول لانفرق بین احد من رسله و بعد از آن فرمود
لئلا یعلم اهل الکتاب یعنی خدای مؤمنان را دو بخش نور و مغفرت میدهد تا البته بدانند اهل کتاب الا یقدرون که نمیتوانند و نمی یابند قادر نیستند علی
شیء من فضل الله بر چیزی از فضل خدا یعنی از آن کرامتها که از برای مؤمنان مذکور شده بدان قادر نشوند زیرا که رسیدن بآن کرامتها فرع ایمانست نسبت بایشان

و ایشان

و ایشان با این سعادت مستعد نشده اند بین از این عطیات محروم باشند و ان الفضل بید الله و بدانند که بدرستی و راستی که افزونی اجر و ثواب بید الله بدست
قدرت خداست یؤتیه من یشاء میدهد آنرا من یشاء هر کرا میخواهد و مصلحت او اقتضا نماید والله ذو الفضل العظیم و خدای خداوند فضل بزرگست
یعنی مالک تمام نعمت و عطای فالا کلام که قرار سید بخواص و عام و از مجاهد منقولست که اهل کتاب میگفتند که نزدیک شد که پیغمبری پیدا شود که حدها و
و دستها و پایها را قطع کند و زعم ایشان آن بود که این پیغمبر از ایشان باشد و چون از عرب پیدا آمد بر او حسد بردند و بوی ایمان نیاوردند حق تعالی این آیه را
تعلیم فرستاد که یعنی تا بدانند که کرامت نبوت و عصمت و منصب رسالت که بمحمد صلی الله علیه و آله اختصاص یافته در تحت قدرت ایشان نیست تا که هر که مدعا ایشان
باشد دهند سورة المجادلة اثنی و عشرین آیة ابی بن کعب از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کند که هر که سورة المجادلة تلاوت کند در نامه اعمال او ثبت
کنند که وی از حزب خداست و هیچکس بر او فایق نشود و با او مجادله نتوانند نمود و در چشم مردم معتبر و موقر باشد و بباید دانست که چون حق تعالی ختم سوره الحدید
کرد بذکر فضل خود بر بندگان افتتاح این سوره نمود به بیان افضال خود در اجابت دعوت و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که زن خوله بنت ثعلبه
که از انصار بود از قوم خزرج نماز میگذارد و چون حسن الجسم بود شوهرش اوس بن صامت که برادر عباده بود در حال رکوع و سجود در او نگاه میکرد شهوت بر او غالب شد
و چون از نماز فارغ شد خواست که با وی خلوت کند وی بجهت مانعی از استمتاع امتناع نمود اوس چون از خفت عقل خالی نبود از این معنی در غضب شد و گفت
انت علی کظهر امی تو بر من چون پشت مادر منی و این را ظهار گویند و متعارف است تا وقتیکه کفاره بدهند و در جاهلیت طلاق بظهار و ایلا واقع میشد اوس
بعد از این لفظ پشیمان شده خوله را گفت که من چنان است که تو بر من حرام شدی خوله گفت از رسول خدا استفسار این معنی کن گفت مرا حیا مانع میشود
پس خوله خود بجانب خیر انبوت ماب آمد در حینیکه عایشه سر آنحضرت میشست گفت یا رسول الله اوس بن صامت وقتیکه مرا بنکاح خود در آورد جوان بودم و
خداوند مال و عشیره بسیار الحال که مال مرا خورده و فرزندان بسیار از من آورده و صبح جوانی من بشب پیری مبدل شده و اهل من از من متفرق شده مرا مثل
مادر خود کردانیده و من نمیدانم که با فرزندان خود چه چاره کنم اگر با او کذارم ضایع شوند و اگر بنزدیک خود نگه دارم بسبب جوع هلاک شوند و حال از ظهار
نادم شده در این باب هیچ تدبیری هست که موجب اجتماع و مواصلت ما شود حضرت فرمود که کمان نمیبرم مگر که بر تو حرام شده خوله از کثرت اطفال و خوردی
ایشان و مفارقت اوس که مدت مدید با نیل بود دیگر باره غمناک شده دیگر باره از پیغمبر اعاده آن کلام نمود همان جواب شنید گفت پس شکایت درویشی و بیتابی
و بیکسی خود بخدا عرض میکنم رسول فرمود ظاهر شرع بر او حرامی و خدای چیزی در باره تو نفرستاده هر گاه که گفتی بر و حرامی گفت شکایت فاقه و شدت حال و تنهائی خود را
بخدا عرض میکنم پس روی بآسمان کرده گفت اللهم انی اشکوا الیک فاقتی و وحدتی فانزل علی لسان نبیک ما فیه خلاصی و راحتی یعنی با خدا یا بدرویشی و بیکسی و پریشانی
من نظر کن و آنچه صلاح و راحت منست بر پیغمبر خود اخبار نمای این میگفت و عایشه سر رسول میشست پس دیگر باره گفت یا رسول الله در کار من نکوئی کن و بر
حال من رحمی نمای عایشه گفت مجادله و الحاح کوتاه کن که وحی بر رسول نازل گشته و علامت وحی بحضرت آن بود که در اثنای آن ماننده خواب و را عارض میشد و چون
عایشه بقیه سر آنحضرت بشست با خود آمد و خوله را گفت که شوهر خود را حاضر کن بعد از آن این آیها بر تلاوت فرمود که قد سمع الله بتحقیق که شنود خدای
قول التی تجادلک قول آن زن را که مجادله میکرد با تو فی زوجها در کار شوهر خود و تشتکی الی الله و شکایت خود را بر میداشت بخدا تعالی
والله یسمع و خدا تعالی میشنود تحاورکما مراجعت کلام شما و مبالغه در خطاب یعنی باز گردانیدن سخن یکدیگر را و جواب یکدیگر گفتن در باب لفظ
ظهار که تو میگفتی با آن زن که بر شوهر خود حرامی و وی میگفت که مرا طلاق نداده ان الله سمیع بصیر بدرستیکه خدا شنواست سؤال مردمان بصیر بیناست باحوال
ایشان مرویست که چون عایشه این آیه بشنید گفت بزرگوار خدایی که هیچ رازی بر او پوشیده نیست و بیان در حکم ظهار میفرماید که الذین یظاهرون
منکم آنانکه ظهار کنند از شما من نسائهم از زنان خود یعنی بزن خود گویند که تو بر من چون پشت مادر منی ما هن امهاتهم نیستند آن زنان در حقیقت مادران
ایشان ان امهاتهم نیستند مادران ایشان الا اللائی ولدنهم مگر زنانی که زاده اند ایشان را پس در حرمت مشابه ایشان نیستند مگر زنانیکه خدا تعالی
ملحق با ایشان کردانیده از ازواج نبی و مرضعات پس تشبیه مذکوره زوجه مادر نمیشود و انهم و بدرستیکه مردان ظهار کننده لیقولون هر آینه میگویند منکرا
من القول انکار کرده شده از سخن یعنی سخن ناشناخته و ناروا نسته در شرع چه احکام شریعت منکر آنست و زورا و دروغ و باطل و منحرف از حق زیرا که هر کز زوجه
مادر نباشد و ان الله و بدرستیکه خدای لعفو هر آینه عفو کننده است مر کناهان توبه کنندگان را از این قول غفور آمرزنده مر ایشان را با یجاب کفاره و
احکام متعلقه در این باب و مسائل متفرعه بر آن حواله بمنهج الصادقین است بعد از بیان انکه ظهار تبیین حکم آن میفرماید که والذین یظاهرون و آنانکه
در جاهلیت عادت ایشان این بوده باشد که مظاهره کرده باشند من نسائهم از زنان خود پس آنرا قطع نمایند باسلام ثم یعودون پس بعد از آن باز کردند
لما قالوا بسوی آنچه گفته اند یعنی بار دیگر آنرا اعاده نمایند در زمان اسلام فتحریر رقبة پس بر ایشانست آزاد کردن بنده و میتواند بود که مراد بالذین اهل
ایمان باشند و مراد بعود رجوع باشد بان بر وجه تدارک و معنی آنکه مؤمنانیکه مظاهره کنند از زنان خود و بعد از آن باز کردند بتدارک و تلافی آنچه قول
مقتضی آن بود و نقض آن مثل نمایند پس بر ایشانست آزاد کردن بنده و مذهب امامیه آنست که مراد بعود اراده وطی است یا نقض قول ظهار و هیچکدام جایز نیست
مگر بعد از کفاره و جمیع علمای ما قایلند بشرط ایمان در آن بنده یا در حکم ایمان از اطفال المؤمنین و آزاد کردن چنین بنده واجبست لازم من قبل ان
یتماسا پیش از آنکه مس یکدیگر کنند مرد مظاهر و زن مظاهر عنها و منع کرده اند هم مرا از مس جماع است بر مذهب حق ذلکم این حکم بکفارت که مامور شدید
بان توعظون به پند داده میشوید تا باز ایستید از تلفظ باین لفظ منکر والله بما تعملون و خدا بآنچه میکنید خبیر داناست بر او پوشیده پنهان نیست
و جواب آزاد کردن بنده در جان قدرت مر مظاهر است بر آن فمن لم یجد پس هر که نیابد بنده را فصیام شهرین متتابعین بر اوست روزه داشتن دو ماه پی

متفرق

جوابی است.

در پی یعنی اتصال ماه اول بماه دیگر بی آنکه یکماه و یکروز پیاپی روزه بگیرد بعد ازان باقی را میتواند که روزه دارد و این دو ماه را روزه میباید داشت مِن قَبْلِ
أَن يَتَمَاسَّا پیش از آنکه یکدیگر را مس کنند یعنی مباشرت فَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ پس هر که نتواند روزه داشتن بر طریقی مذکوره بجهت مرض یا کبر سن فَإِطْعَامُ سِتِّينَ
مِسْكِينًا پس بر اوست طعام دادن شصت مسکین هر یکی نصف صاع از غالب قوت و اگر قادر نباشد مدی ازان بدهد ذَٰلِكَ لِتُؤْمِنُوا این بیان و تعلیم
احکام تا تصدیق کنید بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بخدا و رسول او در قبول شرایع وی و ترک آنچه بران بودید در زمان جاهلیت خود وَتِلْكَ و این حکمها حُدُودُ اللَّهِ
حدهای خدا است وَلِلْكَافِرِينَ و مر ناگروندگان را است که قبول حدود الهی نکنند عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک در آخرت آورده اند که بعد از نزول این آیات
حضرت رسالت اوس را مخیر ساخت میان طلاق و امساک وی اوس امساک اختیار کرد آنحضرت فرمود که بجهت کفاره آن رقبه آزاد کن گفت غیر ازین رقبه
دیگر ندارم و اشاره بخود کرد رسول فرمود پس بخر گفت یا رسول الله مال اندکست و رقبه گران بها فرمود که بتوانی دو ماه پیوسته روزه بداری گفت طاقت
آن ندارم زیرا که من در روزی اگر دو بار طعام نخورم چشمم تاریک میشود و رنجور میشوم فرمود که میتوانی شصت مسکین را طعام دهی گفت لا والله
و درین بار هیچکس از خود درویش تر نه بینیم پس حضرت از مال زکوة پانزده صاع بوی داد و امر کرد که بمستحق رساند گفت یا رسول الله فقر و فاقه من بیش
ازان جا عیبست که این را با ایشان دفع خواهم کرد حضرت تبسم فرمود و او را امر کرد باستغفار و بعد ازان ایشان را بهم مواصلت داد این کلام دالست بر آنکه
در حین عجز از کفاره ثلثه استغفار کافیست و این خواص مذهب ماست و منقول از امام جعفر صادق و بعد از حدود و ضوابط در انداز کسانی میفرماید
که از حدود شرع تعدی مینمایند بقوله إِنَّ الَّذِينَ بدرستیکه آنانکه يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ شقاق و خلاف میکنند با خدا و رسول او و اوامر و نواهی
ایشان را بیک طرف نهاده اختیار حدود میکنند که غیر حدود ایشان باشد كُبِتُوا نگونسار و خوار کرده شوند كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ همچنانکه ذلیل و خوار کرده
شده اند آنانکه مِن قَبْلِهِمْ پیش از ایشان بودند از کفار یعنی همچنانکه کفار امم ماضیه که اعدای رسل بودند هلاک کرده شدند و بعذاب الهی گرفتار
گشتند ایشان نیز بهلاکت دنیوی و اخروی گرفتار شوند وَقَدْ أَنزَلْنَا و بتحقیق که فرستادیم آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن که قرآنست و سایر معجزات که دال بر صدق
نبوت حضرت رسالتست وَلِلْكَافِرِينَ و مر کافران را است در دنیا عَذَابٌ مُّهِينٌ عذابی خوار کننده و رسوا سازنده که عزت و تکبر ایشان را درهم شکند از قتل و سبی و نامی
ایشان راست عذابی خوار سازنده يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ روزیکه بر انگیزاند خدا تعالی ایشان را از قبور جَمِيعًا همه ایشان که یکی مبعوث نکرده نماند فَيُنَبِّئُهُم پس خبر دهد خدا
ایشان را بروس الاشهاد بِمَا عَمِلُوا بآنچه کرده باشند بجهت تشهیر حال ایشان و توبیخ و تخجیل ایشان و تعذیب عذاب ایشان بسبب خجالت و رسوائی تمنای آن کنند که
بسرعت هرچه تمامتر بدوزخ روند أَحْصَاهُ اللَّهُ شمرده و نگاه داشته خدای عمل ایشان را و بعموم علم خود احاطه جمیع عدد عمل ایشان نموده که هیچ چیز ازان از علم او
غایب نباشد وَنَسُوهُ و فراموش کرده باشند ایشان آنها را و بجهت کثرت تهاون نموده باشند وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیز از اعمال و احوال بندگان
شَهِيدٌ حاضرست یعنی عالمست بجمیع آن پس همه را بر وفق عمل مکافات دهد در کشاف آورده که روزی ربیعة بن عمرو و حبیب برادر او با صفوان بن امیه مکالمه میکردند
یکی گفت آیا خدا میداند آنچه ما میگوئیم دیگری گفت بعضی را میداند و بعضی را نمیداند ثالث گفت که بعضی را میداند همه را نیز میداند زیرا که میداند آنچه ما
میگوئیم و مانعی ندارد در دانستن چه او عالم بالذاتست پس باو همه معلوم خواهد بود این آمد که أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ آیا ندانستی از آنکه خدا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ میداند
آنچه در آسمانهاست از ملائکه و نجوم و ارواح و غیر آن وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینست از معدنیات و حیوانات و سایر جمادات مَا يَكُونُ مِن نَّجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ
نباشد و هیچ واقع نشود از راز گفتن سه کس إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ مگر که خدای چهارم ایشانست در غالبیت و بان راز یعنی علم او فوق آنهاست و محیط و مطلع بر ایشان
وَلَا خَمْسَةٍ و نه از راز گفتن پنج کس إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ مگر آنکه او ششم ایشانست یعنی بدانش و بینش خود دران نجوی ایشان را شش ساخته وَلَا أَدْنَىٰ مِن ذَٰلِكَ
و نه کمتر ازین عدد وَلَا أَكْثَرَ و نه بیشتر إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ مگر که او با ایشانست بعلم خود بآنچه که در میان ایشان جاری میشود أَيْنَ مَا كَانُوا هر جا که باشند خواه در اقطار
سموات و خواه در نواحی زمین زیرا که علم او باشیاء مکانی نیست تا باختلاف امکنه تفاوت کند ثُمَّ يُنَبِّئُهُم پس خبر دهد ایشان را بِمَا عَمِلُوا بآنچه کرده اند در دنیا
يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز بجهت تفضیح و تشهیر ایشان و تقریر آنچه مستحق آن شده اند از جزای اعمال إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ بدرستیکه خدا تعالی بر همه چیز از گفتار
و کردار عَلِيمٌ داناست چه علم او بهمه معلومات یکسانست پس حالات اهل سما را چنان داند که حالات اهل زمین را و علم او بخفیات موجودات و جه احاطه کرده است
که بجلیات آن و تخصیص این عدد بذکر بجهت خصوص واقعه است یعنی مناجیان سه کس بودند چنانکه گفته اند یا بجهت آنکه عدد وتر است و محبوب و ثلثه اول اوتار است
أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی و نمی نگری إِلَى الَّذِينَ نُهُوا بسوی آنانکه نهی کرده شده اند عَنِ النَّجْوَىٰ از راز گفتن با یکدیگر یعنی ایشان را نهی کرده اند ثُمَّ يَعُودُونَ
پس باز میگردند لِمَا نُهُوا عَنْهُ بآنچه نهی کرده بودند ازان وَيَتَنَاجَوْنَ و راز میگویند از روی عنا و ستیزه بِالْإِثْمِ بآنچه ایشان را اثم میباشد از راز گفتن
و عیب ایشان وَالْعُدْوَانِ و تعدی نمودن و ظلم کردن در حق اهل ایمان که اندوهناک ساختن ایشانست وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ و نافرمانی رسول یکدیگر را
وصیت کردن بمخالفت قول او آورده اند که یهودان نزد پیغمبر می آمدند و میگفتند السام علیک و سام در لغت ایشان بمعنی موتست یا قتل یا شمشیر و آنحضرت در جواب
فرمود که علیکم روزی نزد آنحضرت آمدند همین گفتند عایشه بشنید گفت بر شما باد سام یعنی مرگ و خشم و دوری از رحمت خدا پیغمبر گفت ای عایشه آهسته باش و نرم
که خدای رفق دوست میدارد عایشه گفت یا رسول الله مگر نشنیدی که چه گفتند فرمود که مگر نشنیدی که رد کردم بعینه ایشان را بر ایشان کلام من در باب ایشان مستجابست
پس حق تعالی این آیه فرستاد که وَإِذَا جَاءُوكَ و چون بیایند بتو جهودان حَيَّوْكَ تحیت گویند ترا بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ بآنچه تحیت نگفته ترا بان خدا یعنی خدا
ترا گفت سلام علی عباده الذین اصطفی و ایشان میگویند السام علیک وَيَقُولُونَ فِي أَنفُسِهِمْ و میگویند در میان یکدیگر لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ چرا عذاب نمیکند
خدای ما را بِمَا نَقُولُ بآنچه میگوئیم نسبت به پیغمبر او حق تعالی در جواب ایشان میفرماید که حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ بس است ایشان را دوزخ از برای عذاب يَصْلَوْنَهَا در آیند در آن

و بئس

وبئس المصیر پس بد جایگاهیست دوزخ چه آن متضمن انواع عذاب و نکالست بعد از آن مؤمنان را از این امر نهی میکند که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید
اذا تناجیتم چون راز گوئید با یکدیگر فلا تتناجوا پس راز مگوئید بالاثم والعدوان بگناه و تعدی و بیداد ومعصیت الرسول و بنافرمانی رسول چنانکه
منافقان و جهودان با یکدیگر گویند وتناجوا بالبر والتقوی و راز گوئید بنیکوکاری و پرهیزکاری از آنچه خیر مؤمنان در آن باشد و موجب معصیت رسول
نباشد واتقوا الله و بترسید از عذاب خدا در هر کاری که کنید الذی الیه تحشرون آنچنان خدائیکه شما را بسوی او حشر کرده خواهید شد و او بر کردار شما جزا خواهد داد
انما النجوی جز این نیست که این راز گفتن باثم و تعدی من الشیطان از وسوسه شیطانست که آن را در نظر شما میآراید و شما را بر آن میدارد و وسوسه میکند
لیحزن الذین آمنوا تا اندوهناک گرداند مؤمنان را ولیس بضارهم شیئا و نیست شیطان یا تناجی ایشان ضرر رساننده ایشان الا باذن الله مگر بفرمان
خدا و بمشیت او که ضرری و حادثه از مرگ و غیر آن با قارب و خویشان ایشان رسد و موجب حزن و اندوه مؤمنان شود و گویند اذن بمعنی علم است وعلی الله و بر خداست
نه بر غیر او فلیتوکل المؤمنون پس باید که توکل کنند مؤمنان و مهم خود را بحق گذارند و از راز گفتن جهود و منافق که کردار ایشان را اعتباری نیست باک ندارند
ابن مسعود از پیغمبر روایت کرده که هرگاه شما سه کس باشید باید که دو راز نگوئید بدون صاحب خود که شخص سیم اینست چه موجب حزن و اندوه او میشود و اگر چهار باشید
باشید راز گفتن رواست از قتاده نقلست که روز جمعه رسول در صفه مسجد نشسته بود و آنجا چندانی وسعت نداشت جمعی از اهل بدر که از جمله ایشان ثابت بن قیس بود
بمجلس حضرت آمدند گفتند السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته حضرت جواب باز داد و چون جای نشستن ندیدند در میان مسجد بپا ایستادند کسی ایشان را جای نداد
و حضرت اصحاب بدر را بنیکو حرمت داشتی فرمود که برخیزید بعد از آن ایشان از روی کراهت برخواستند و جای دادند منافقان مجال یافته دهن باب غاز کشاده کردند و گفتند
شما میگوئید که صاحب ما عادلست حال فکه جمعی سابق را برخیزانید و جماعت مسبوق را بجای ایشان نشانید مخالف عدالتست و حضرت عزت استصواب پیغمبر خود
کرده آیه آمد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید بخدا و رسول او اذا قیل لکم هرگاه که گفته شود مر شما را تفسحوا فی المجالس جا فراخ کنید از برای
یکدیگر در نشستن خود مراد اسم جنس است و عاصم که مجالس خوانده است التسبراین و گویند مراد مجلس غزو است کقوله تعالی مقاعد للقتال حاصل هرگاه که شما را گویند که فراخ
نشینید بمجالس ذکر یا نماز و یا جای حرب را فافسحوا پس جا گشاده کنید بر مردم یفسح الله لکم تا گشاده کرداند خدا تعالی برای شما در بهشت منزلها
یا وسعت یاد دلهای شما را منشرح کرداند بازاله تضایق و تزاحم یا هرچیزیکه در آن اراده تفسح داشته باشد از مکان و رزق و انشراح صدر و غیر آن و آورده اند که
جماعتی در مجلس پیغمبر می نشستند و چون یکی از ایشان ابا میطلبید نمیخواستند که برخیزند آیه آمد واذا قیل و چون گویند شما را ای اهل ایمان انشزوا برخیزید فانشزوا
پس برخیزید و در بعضی تفاسیر مذکور است که معنی آیه آنست که چون ندا کنند که برخیزید و بنماز بایستید بنماز جمعه پس برخیزید یرفع الله تا بر دارد خدا الذین آمنوا
منکم آنان را که گرویده اند از شما بسبب امر خدا و رسول او والذین اوتوا العلم و آنان را که داده شده اند علم باحکام شرایع ایمان درجات درجه‌ها بلند و مرتبه‌ها
ارجمند و تخصیص اهل علم بذکر با آنکه از جمله مؤمنانند بجهت بیان اختصاص ایشانست برفع درجات از قبیل ملائکه و کتبه و رسله و جبرئیل و میکائیل گویا چنین فرموده
که یرفع الله المؤمنین خصوصا العالمین درجات یعنی بلند کرداند درجات مؤمنانی که با علم باشند پس مؤمن عالم افضل باشد از مؤمن بی علم و از حضرت رسالت منقولست
که فضل عالم بر عابد چون فضل ماه بدر است بر سایر ستارگان و نیز فرموده که روز قیامت سه کس را رخصت شفاعت دهند انبیا را و علما را بعد از آن شهدا را و افضلیت
علما را از شهدا از این حدیث نیز معلوم توان کرد که مداد العلماء افضل من دماء الشهداء و نیز فرموده که فضل عالم بر سایر مردمان همچو فضل منست بر ادنای ایشان و از ابن عباس
مرویست که علما را هفتصد درجه است بر بالای درجه‌های مؤمنان که میان هر درجه با درجه پانصد ساله راه باشد و از ابی ذر نقلست که حاضر شدن در مجلس عالم افضل است از
هزار رکعت نماز گذاردن و نیز از ابن عباس مرویست که سلیمان بن داود را مخیر ساختند میان علم و ملک وی اختیار علم کرد پس بر کت علم مال و ملک با او دادند
و ابو امامه باهلی از آنحضرت نقل کرده که صلوات میفرستند ملائکه و جمیع اهل آسمان و زمین بر کسیکه مردمان را تعلیم میدهد بامور شرعیه و از امیرالمؤمنین منقولست
که علم بهتر است از مال زیرا که علم نگهبان تست و تو نگهبان مالی و این دو بیت از او منقولست رضینا قسمة الجبار فینا لنا علم وللاعداء مال فان المال یفنی عن قریب
وان العلم باق لا یزال در فضیلت علم این قدر کافیست که حق تعالی خطاب بحبیب خود کرد که قل رب زدنی علما و از کلام بعضی حکماست که چه چیز دریابد آنکس که علم از دست
فوت شود و چه چیز فوت کند آنکس که علم را دریابد والله بما تعملون خبیر و خدا با آنچه شما میکنید از افعال و اقوال داناست پس هر یک را بر وفق عمل جزا خواهد داد
از ابن عباس منقولست که مردمان بسیار نزد سید مختار تردد میکردند و سخنها که موجب ملال آنحضرت میشد در مجلس میگفتند و بجهت کثرت ایشان جا بر فقرای صحابه
در مجلس تنگ میشد و از این حیثیت نیز آنحضرت کراهتی داشتی و اظهار آن نکردی حق تعالی خواست که پیغمبر خود را از این مشقت و ملال برهاند این آیه آمد که یا ایها الذین
آمنوا ای کسانیکه ایمان آورده اید اذا ناجیتم الرسول هرگاه خواهید که راز گوئید با رسول خدا فقدموا پس پیش آرید بین یدی نجویکم نزد راز
راز گفتن خود صدقة تصدقی دادن بمستحقان ذلک این صدقه دادن قبل از نجوی خیر لکم بهتر است شما را در دین واطهر و پاکیزه تر از برای آنکه از گناه پاک شوید
علی بن علقمه از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده که چون این آیه نازل شد حضرت بر اصحاب خواند همه مردم از نزد وی پراکنده شدند و این ازدحام بخلوت مبدل
شد و رسول مرا طلبید و فرمود که چه مصلحت میبینی که تعیین نمایم که هر یک مردمان را یک دینار صدقه دهند گفتم یا رسول الله طاقت این ندارند فرمود که پس چه بدهند
گفتم حبه یا شعیره از دینار فرمود که مدتها خط تو از دنیا اندکست پس این آیه بر ایشان دشوار آمد فقرا بجهت عسر و غنی بجهت بخل ترک ملازمت رسول کردند و من از مال دنیا یک
دینار داشتم از آن ده درهم کردم و هر روز درهمی تصدق میدادم و با رسول راز میگفتم و در کشاف آورده که عبدالله عمر از پدر خود روایت کرده که او گفت که علی سه چیز داشت که
اگر یکی از آن داشتمی مرا دوست تر بودی از شتران سرخ موی یکی تزویج فاطمه زهرا دویم اعطاء رایت بود در روز خیبر سیم آیه نجوی که چون فرود آمد هیچکس از مسلمانان بآن
کار نکرد الا علی و مخالف و موافق از امیرالمؤمنین روایت کرده اند که آنحضرت فرمود که آیه از کتاب خدا فرود آمد که هیچکس از مسلمانان بآن کار نکرد قبل از من و بعد

از سر و سبب عمل کردن بان آیت خفت و تخفیف نمود از این امت و از سر این حکم در گذشت و در جامع صحاح نیز آورده که هیچکس از صحابه عمل باین ننموده مگر علی بن ابی طالب
این دلیلی روشنست بر افضلیت او بر سایر اصحاب و تفصیل این بحث در منهج الصادقین مذکور است و بعد از ان حق تعالی این حکم را منسوخ ساخت و فقرا
و اغنیا را رخصت داد که بدون صدقه با رسول نجوی کنند اول در حق فقرا فرموده فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا پس اگر نیابید چیزی که بصدقه دهید فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس بدرستیکه
خدای آمرزنده است رَحِیمٌ مهربانست بندگان را تکلیف ما لا یطاق نفرماید و بعد از ان اغنیا را بر وجه عتاب خطاب کرد که أَأَشْفَقْتُمْ آیا بترسیدید از درویشی
أَنْ تُقَدِّمُوا انکه پیش بدهید بَیْنَ یَدَیْ نَجْوَاکُمْ نزد راز گفتن خود صَدَقَاتٍ صدقها یعنی هر یک چیزی تصدق کنید فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا پس چون نکردید
این کار را وَتَابَ اللَّهُ عَلَیْکُمْ پس باز گشت خدای بر شما یعنی در گذرانید حکم صدقه را و شما را معذور داشت و از تقصیر شما در گذشت فَأَقِیمُوا الصَّلَاةَ پس
بپای دارید نماز فریضه را وَآتُوا الزَّکَاةَ و بدهید زکوة مفروضه را وَأَطِیعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ و فرمان برید خدای و رسول او را در همه حال که اینها تدارک
ان کند وَاللَّهُ خَبِیرٌ و خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه میکنید ظاهرا و باطنا و جزای شما را بر وفق صواب بشما رساند آورده اند که عادت منافقان
ان بود که با جهودان دوستی کردندی و اسرار مومنان را افشا نمودندی و از جمله ایشان عبد الله بن نبیل منافق با رسول خدا نشستی و سخن آنحضرت با جهود گفتی
روزی پیغمبر در حجره از حجرات ظاهر بود و جمعی از صحابه انجا حاضر بودند فرمود که حالا مردی بر شما در اید که دل وی چون دل منکران و سرکشان باشد و بنظر
شیطان نگاه کند ابن نبیل در امد و ازرق بود حضرت فرمود که چرا تو و اصحاب تو مرا دشنام میدهید او سوگند خورد و یاران خود را نیز آورد و سوگند خوردند
که هرگز این بی ادبی نکرده ایم این آیت امد که أَلَمْ تَرَ آیا ننگریستی إِلَی الَّذِینَ تَوَلَّوْا بسوی انانکه دوست گرفتند یعنی منافقان دوستی کردند قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ
گروهی که خشم گرفته است خدای عَلَیْهِمْ بر ایشان یعنی یهود که درباره ایشان فرموده که مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَیْهِ مَا هُمْ مِنْکُمْ نیستند این منافقان از شما
که مومنانید وَلَا مِنْهُمْ و نه از ایشان که جهودانند کما قال الله تعالی مذبذبین بین ذلک لا الی هولاء ولا الی هولاء وَیَحْلِفُونَ عَلَی الْکَذِبِ و سوگند میخورند
بدروغ در دعوی اسلام و احترام سید الانام وَهُمْ یَعْلَمُونَ و حال انکه ایشان میدانند که منافقند أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ اماده کرده است خدای برای ایشان عَذَابًا
شَدِیدًا عذابی سخت در دنیا بخواری و در اخرت باتش دوزخ إِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان سَاءَ مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ بد چیزی بوده که پیوسته میکرده اند اتَّخَذُوا
فرا گرفتند أَیْمَانَهُمْ سوگندان خود را که میخوردند جُنَّةً سپری فَصَدُّوا پس باز داشتند مردمان را در حین ایمنی خود عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی از مسلمانان
و محبت ایشان از مجاهده کافران و باز داشتن از ملاقات با اهل اسلام و از مصاحبت با سید انام فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِینٌ پس مر ایشان راست عذابی خوار
کننده و مرویست که مردی از اهل نفاق گفت ما بواسطه اموال کثیره و اولاد متعدده در روز قیامت منصور باشیم و از عقاب نیز رستگار این امد که
لَنْ تُغْنِیَ عَنْهُمْ هرگز نفع نکند و باز ندارد از ایشان در روز قیامت أَمْوَالُهُمْ مالهای ایشان وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان مِنَ اللَّهِ شَیْئًا از عذاب خدای
چیزی را أُولَئِکَ انگروه منافقان أَصْحَابُ النَّارِ یاران و ملازمان دوزخند هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ و ایشان در ان جاوید مانندگانند یعنی منافقان نیز در خلود
با کافران خواهند بود بلکه در درکات ایشان زیر خواهند بود یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِیعًا یاد کن انروز که برانگیزد خدای تعالی همه منافقان را از قبور و ایشان را
گویند چرا ایمان نیاوردید فَیَحْلِفُونَ لَهُ پس سوگند خورند برای خدای بر ایمان و اخلاص خود کَمَا یَحْلِفُونَ لَکُمْ همچنانکه سوگند میخورند برای شما ای اهل
اسلام و میگویند که ما با شماییم وَیَحْسَبُونَ و پندارند ایشان در ان روز أَنَّهُمْ عَلَی شَیْءٍ انکه ایشان بر چیزی اند یعنی پندار ایشان ان باشد که بسبب سوگند
بدروغ نفعی و فایده در انروز بایشان خواهد رسید و اهل نفاق میپندارند که ایشان براه راستند الا بدانید ای اهل ایمان إِنَّهُمْ بدرستیکه منافقان هُمُ
الْکَاذِبُونَ ایشان دروغگویانند و دروغ ایشان بغایتی رسیده که با خدای پنهان و اشکارا دروغ میگویند ابن عباس از پیغمبر روایت کرده که چون روز قیامت
باشد منادی ندا کند که این خصماء الله کجایند خصمای خدای قدریان جمع شوند برخیزند با رویهای سیاه و چشمهای کبود و لبها و دندانهای کج شده و اب دهن ایشان
روان شده گویند والله که بدون تو معبودی را عبادت نکردیم پس عبد الله عباس گفت ایشان درین قول صادق باشند ما شرک و جای در دل ایشان حلول کرده باین
کردند نشسته باشند و بعد از ان این ایت را تلاوت فرمود که و یحسبون انهم علی شیء الا انهم هم الکاذبون پس گفت بخدا سوگند که ایشان قدریان باشند اسْتَحْوَذَ عَلَیْهِمُ الشَّیْطَانُ
مستولی شد و غلبه کرد بر ایشان دیو سرکش و بوسوسه ایشان را بمعاصی مایل ساخت فَأَنْسَاهُمْ پس فراموش کردانید ایشان را ذِکْرَ اللَّهِ از یاد کردن خدای تا او را یاد
نکنند نه بدل و نه بزبان أُولَئِکَ انگروه فراموشکاران حِزْبُ الشَّیْطَانِ لشکر دیو اند و متابعان او الا بدانید که إِنَّ حِزْبَ الشَّیْطَانِ بدرستیکه
سپاه دیو هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانکاران که نعیم موبد را از دست دادند و در عذاب مخلد افتادند إِنَّ الَّذِینَ بدرستیکه انانکه یُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
خلاف و شقاق کنند خدای و رسول او را أُولَئِکَ انگروه مخالفان فِی الْأَذَلِّینَ در جماعت خوارانند یعنی داخل در زمره انکه ذلیل ترین خلق خدا باشند چه در دنیا
بخواری و قتل و سبی گرفتار شوند و در عقبی رسوا و معذب باشند مرویست که مسلمانان بعد از فتح قری گفتند خدای تعالی ما را موفق سازد بر فتح بلاد روم و فارس چون عبد الله
سلول و منافقان این را بشنیدند گفتند گمان شما چنانست که فارس و روم مثل بعضی قری باشد که بر شما مفتوح گشته این امد که کَتَبَ اللَّهُ نوشته است خدای
در لوح محفوظ و در وثیقت این حکم نموده لَأَغْلِبَنَّ أَنَا هر اینه غالب شوم من وَرُسُلِی و فرستادگان من غلبه خدا بحجت است و نصرت دادن اهل اسلام بر دشمنان
إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای قَوِیٌّ تواناست بر نصرت انبیای خود عَزِیزٌ غالب در هر حکمی که خواهد و کسی بر منع ان قدرت ندارد و آورده اند که روزی عبد الله بن عبد الله سلول
نزدیک رسول امد و رسول اب نوشید بقیه اب را از ان باز ماند و گفت یا رسول الله دستوری ده تا این بقیه اب را بپدر خود دهم تا باز خورد و ببرکت و یمنت این
از شرک پاک گردد حضرت فرمود چنین باشد وی ان اب ببرد و بپدر نمود و گفت که این چیست گفت سور رسول خدا بیاشام تا دلت از شرک و نفاق پاک گردد
گفت چرا بول مادر نیاوردی بیامد و صورت حال بعرض حضرت رسانید و گفت یا رسول الله بفرما تا گردن او را بزنم رسول فرمود برو و با او رفق و مدارا کن حق تعالی

سپری یعنی ان دروغها را سپر خود ساختند [illegible] جان و مال خود [illegible] باشند

این آیه و هر چند لا تجد نفیست بمعنی نهی یعنی نشاید که بیابی این از باب تخییل است یعنی نباید که چنان تخییل کنی که ممتنع و محالست که بیابی قوما یؤمنون گروهی که ایمان میگروند
بالله و الیوم الآخر بخدا و روز قیامت که ایشان یوادون من حاد الله و رسوله دوستی ورزند و دوستی کنند با کسانی را که خلاف کنند با خدا و رسول او یعنی
هرگز مومنان اهل کفر و نفاق و سایر اهل خلاف را دوست ندارند و لو کانوا و اگر چه باشند این مخالفان خدا و رسول آباءهم پدران ایشان چون عبد الله سلول
که در صدد قتل پدر خود بود او ابناءهم یا پسران ایشان چون روز بدر پسر خود عبد الرحمن را بمبارزت طلبید و پیغمبر نگذاشت که وی بحرب پسر رود او اخوانهم یا برادران
ایشان چون مصعب عمیر که برادر خود عبید را در روز احد بقتل رسانید او عشیرتهم یا خویشان ایشان و اگر چه اقرب قربا باشند چون امیر المؤمنین صلوات
الله علیه و حمزه رضی الله عنه که اقربای خود را مثل عتبه و شیبه در جنگ بدر بکشتند اولئک آن گروه که با دشمنان خدا دوستی نکنند کتب نوشته است یعنی
ثبت کرده فی قلوبهم الایمان در دلهای ایشان ایمانرا بوسیلهٔ الطاف خود یا جمع کرده است از لوازم آن از اخلاص و استقامت و ایدهم و تقویت کرده است
و قوت داده ایشانرا بروح بچیزی که دل ایشان زنده شود از رحمت یا نصرت منه از نزدیک خود و گویند مدد داده ایشانرا بجبرئیل یا بقرآن و یدخلهم و در آورد ایشانرا
در روز حشر جنات تجری در بهشتی که جاری میشود من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویهای آب خالدین فیها در حالتیکه جاوید مانده باشند در آن رضی الله
عنهم خشنود شد از ایشان و اعمال ایشانرا پسندید و رضوا عنه و خشنود شدند ایشان از خدا بکرامتیکه وعده کرده شده ایشانرا در عقبا اولئک حزب
الله آن گروه لشکر خدا و ناصر دین و سپاه الا ان حزب الله هم المفلحون بدانید که سپاه خدای ایشانند رستگاران در دنیا و عقبا و از ثعلبی نقلست که داود پیغمبر
در مناجات گفته که بار خدایا حزب تو کیستند خطاب آمد که آنکه چشم از محارم فرو بسته باشند و دست از آزار خلق و اخترام کوتاه کرده باشند و دل خود را از ماسوی
الله پاکیزه کرده باشند از جملهٔ حزب منند و خادمان عرش من این آیه دلیلست بر آنکه هیچ چیز در دین داخل تر از این نیست که دوستی کنند با دوستان خدا و دشمنی کنند با
دشمنان او که آن تولی و تبراست سورة الحشر مکیة اربع آیات ابی بن کعب از حضرت رسالت روایت کرده که هر که سورة الحشر قرائت کند هیچ چیز نماند از بهشت
و دوزخ و عرش و کرسی و لوح و قلم و آسمان و زمین الا که بر وی صلوات دهند و استغفار کنند و اگر در آن روز یا در آن شب بمیرد شهید مرده باشد و نیز از آنحضرت مرویست
که هر که سورة الحشر بخواند خدای تعالی گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد و اگر سورة الرحمن و سورة الحشر بخواند خدای تعالی فرشته بخواند او فرستد که پاسبانی او و اهل بیت
و اموال او نماید تا روز شود و بباید دانست که خدای تعالی ختم سورة المجادله فرموده که حزب الشیطان و حزب الله افتتاح این سوره فرمود بمقهوری حزب شیطان و فرمود
که بسم الله الرحمن الرحیم سبح لله تسبیح کرد و بپاکی یاد کرد مر خدا را که مستجمع جمیع ثنا و ستایش و پرستش است ما فی السموات و ما فی الارض آنچه در آسمانها
است از اجرام علویه و آنچه در زمینست از اجسام سفلیه و هو العزیز الحکیم و او غلبه کننده است بر همه در حکم و فرمان صواب کار و راست کردار در جمیع حالات او در آنه
که حضرت رسول در سال چهارم از هجرت با جمعی از خواص از جهت دیه دو عامری که در عهد آنحضرت بودند و عمرو بن امیه ضمری ایشانرا کشته بود بمنازل یهود بنی النضیر رفت و میان
بنی نضیر و بنی عامر معاقده و معاهده بود حضرت در دیه آن دو عامری از ایشان استعانت طلبید گفتند سمعا و طاعة ما اعانت تو میکنیم در دیه چه امر فرمائی پنهان با
یکدیگر گفتند که محمد تنها پیش روی قبه که پشت بر دیوار خانه ایشان نهاده بود سنگی بر بام بردند تا بر آنحضرت افکنند فی الحال جبرئیل آنحضرت را خبر دار کرد و آنحضرت
انجا بر خواستند با اصحاب خود گفت که از اینجا مروید و خود بمدینه مراجعت نمود و چون اصحاب آنحضرت دیر کشیدند بر خواستند و طلب آنحضرت کردند مردی در اثنای راه در برابر آمد
که از مدینه می آمد احوال پیغمبر از وی پرسیدند گفت من او را دیدم که متوجه مدینه بود پس ایشان بمدینه آمدند و پیغمبر ایشانرا از غدر یهودان اخبار فرمود و محمد مسلمه را
بقتل کعب اشرف که رئیس بنی النضیر بود و او با سلکان بن سلامه و سه کس از بنی الحرث بطلب کعب از مدینه بیرون رفت و پیغمبر از عقب ایشان در خارج مدینه در موضعی
بنشست و انتظار ایشان میکشید محمد بن مسلمه با رفقای خود نزدیک قصر کعب رسیده یاران خود را بپای حصار بنشاندند و کعب را آواز داد و کعب جواب داد که تو چه کسی
گفت منم برادر تو محمد مسلمه و وی برادر رضاعی کعب بود گفت یا اخی آمده ام تا از تو درهمی چند قرض کنم جهت آنکه محمد از ما مطالبه صدقه میکند کعب آواز داد که قرض
نمیدهم مگر برهن محمد گفت بر برای که رهن آورده ام کعب را همانا شب آماده شده بود عروس چون صبح محمد بشنید گفت نمیگذارم که نیزه او رود کعب التفات ننمود رسول
تاکرده بپائین آمد و محمد با او معانقه کرد و با یکدیگر سخن میگفتند تا از قصر دور شدند محمد سر او را در زیر بغل گرفته رفقای خود را آواز داد کعب آواز بر کشید عروس
او آواز او شنیده بنی النضیر را بانگ زد ایشان از خانهای خود بیرون دویدند و چون آنجا رسیدند او را مقتول یافتند و ابن مسلمه با رفقای خود فرار نموده چون صبح
بمدینه خبر قتل کعب بآنحضرت رسانیدند اصحاب را بدینمعنی شاد گشتند حضرت ایشانرا بحرب بنی النضیر اعلام کرد اصحاب متوجه آن صوب شدند و محاصره حصار ایشان کردند بعد
با ایشان اعلام کرد که چون غدر شما ظاهر شد از بلاد من بیرون روید و اگر نه آماده حرب باشید پس ده روز ایشانرا امان داد ایشان بتهیه سفر اشتغال نمودند ابن ابی
شخصی از نزد ایشان فرستاد که از دیار خود مروید بقلاع خود متحصن باشید که من با دو هزار کس از اقوام خود معاون شماام جهودان بسخن آن منافق مغرور شده یاغی گشتند
خبر بحضرت رسید پانزده روز حصار ایشانرا محاصره کرده ایشان جلای وطن قبول کردند حضرت فرمود بشرط آنکه اسلحه خود بگذارید و امتعه اموال که دواب شما
بر توانند گرفت با خود ببرید پس از آن متوجه فرار یافت و ایشان ناحیه مدینه بگذاشتند و بار بجا و اذرعات که از ولایت شام است رفتند الا آل ابی حقیق و آل حیی بن اخطب
که با اهل خیبر ملحق شدند خدای تعالی در بارهٔ ایشان فرمود هو الذی اخرج الذین کفروا اوست خدائیکه از روی خذلان و اذلال بیرون کرد آنانرا که نگرویدند من اهل
الکتاب از اهل توریة یعنی بنی النضیر من دیارهم لاول الحشر در اول راندن ایشان زجر بره قبل از این با ایشان نرسیده بود و یا باعتبار اینکه آخر حشر ایشان در قیامت
باشد چه در روایت آمده که در آخر حشر باعتبار آنست که این نوع مذلت آخر الزمان آتشی از جانب مشرق بیاید و همه مردم را بشام راند و آنجا قیامت قائم گردد پس آن
حشر دوم ایشان باشد بر زمین بعد از آن از روی امتنان با مومنان میگوید که ما ظننتم ان یخرجوا گمان نداشتید ای اهل ایمان آنکه بیرون روند بنی النضیر از مدینه
بجهت بسیاری عدد و شجاعت و شوکت ایشان و ظنوا انهم مانعتهم حصونهم و گمان بردند که ایشان منع کننده و باز دارنده است ایشانرا حصارهای استوار

امر نمود

عروس

عرب بشام و اذ اینست
حشر باعتبار آن
که این نوع مذلت

ایشان مِنَ اللّٰهِ از عذاب خدا و اصلا بخاطر ایشان نمیگذشت که ایشان مخذول و مقهور کردند فَاَتٰيهُمُ اللّٰهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا پس بیامد بدیشان عذاب خدای از
جائیکه گمان نمیبردند و تصور آن نمیکردند بجهت قوت و محکمی حصون وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ و بیفکند خدای تعالی در دلهای ایشان ترس و بیم از جهت کشته شدن
کعب يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِاَيْدِيهِمْ وَ اَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ خراب میکردند خانهای خود را بدستهای خود و بدستهای مؤمنان یعنی ایشان بواطن را خراب میکردند و
مؤمنان ظواهر را اما مسلمانان از بیرون سوراخها میکردند تا باندرون روند و اموال ایشانرا غنیمت بگیرند و ایشان از اندرون دیوارها را میکافتند و بیرون
میرفتند و هر بیتی که چون بهوای دل برجلا نهاده بودند و میدانستند که منازل ایشان بدست مؤمنان میافتد خانها میکندند پس شکسته شده را برکرده خود تا بر ایشان
و اظهار تا جلا دفت نمودند و نها میزدند و سرفید که بان از بازار مدینه بکندند و بولایت شام رفتند فَاعْتَبِرُوا يَا اُولِي الْاَبْصَارِ پس عبرت گیرید ای خداوندان بینائیها یعنی ببینید
احوال ایشانرا که خدای تعالی چگونه بر ایشان مسلط کرد تا بیند شما را بدون قتال و جدال تا همه که همه خانهای خود را رها کردند و فرار بر قرار دادند و بعد از آن بنا
حکمت میفرماید چه مامور شدند ایشان بجلا وَ لَوْلَا اَنْ كَتَبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ و اگر نه آنست که خدای نوشته است بحسب اقتضای حکمت فرض کرده شده و در لوح محفوظ
نوشته گشته بر ایشان بیرون شدن از خانمان و از وا گذاشتن لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا هر اینه عذاب میکردیم ایشانرا در این سرای باستیصال و قتل چنانکه با بنی قریظه
عمل نمود وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ و مر ایشانراست در آن سرای عذاب دوزخ که اگر ایشان از عذاب دنیا نجات یافتند از عذاب آخرت ناجی نخواهند شد ذٰلِكَ
این عذاب که نامزد ایشان بود از رعب جلا و عذاب آخرت بِاَنَّهُمْ شَاقُّوا اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ بسبب آنکه ایشان مخالفت کردند و معانده نمودند با خدا و رسول او
وَ مَنْ يُشَاقِّ اللّٰهَ فَاِنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ هر که شقاق و خلاف کند خدا را پس بدرستیکه خدای سخت عقوبتست مر او را و امثال او را آورده اند که در
زمان محاصره حکم الهی نازل شد که خرما بنان ایشانرا قطع کنند غیر از عجوه و برنیه و عبدالله سلام و ابولیلی مازنی بدان مهم مامور گشتند ابولیلی جید انواع
خرما را میبرید و میگفت برکندن آن یهود را غمناک میسازد و عبدالله سلام انواع بدتر را قطع میکرد و میگفت میدانم که خدای این نخیل را بدست مسلمانان باز
دهد این نخیل بهترست برای ایشان میگذارم القصه یهودان گفتند ای محمد این عدلست که تو درختان ما ببری بعد از آن رسول شاق آمد و مسلمانان مستضعف
در اندیشه افتادند که مبادا قطع نخیل تعدی و فساد باشد پس با یکدیگر خلاف کردند یهودان و ایشان در این خلاف بودند که حقتعالی این آیه فرستاد که مَا قَطَعْتُمْ
مِنْ لِينَةٍ اَوْ تَرَكْتُمُوهَا آنچه ببریدید از خرما بنان با انواع الوان مختلفه یا بگذاشتید آنرا قَائِمَةً عَلٰى اُصُولِهَا ایستاده بر اصلهای خود فَبِاِذْنِ اللّٰهِ وَ لِيُخْزِيَ
الْفَاسِقِينَ پس آن بامر خداست و رضای او و قطع نخلستان کرده تا خوار گرداند خدای جهودانرا که بیرون رفتگانند از دایره ایمان آورده اند که چون بنی نضیر
جلای وطن کردند پنجاه زره و پنجاه خود و سیصد و چهل شمشیر از ایشان باز ماند و اموال و عقار ایشان بمجموع خاصه پیغمبر گشت پس آنحضرت آن اسلحه هر که خواست قسمت
فرمود و انصار را نصیبی نداد مگر سه کس را ابودجانه و سهل بن حنیف و زید بن صمه و از بنی نضیر بشیر از دو کس ایمان نیاوردند یکی سفیان بن عمیر و دیگری سعد بن
وهب و حقتعالی در باب فیء این آیه فرستاد وَ مَا اَفَاءَ اللّٰهُ عَلٰى رَسُولِهِ مِنْهُمْ و آنچه باز گردانید خدای بر فرستاده خود از اموال و اولاد و املاک ایشان یعنی همه را
بر سول ارزانی فرمود فَمَا اَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ پس نتاختید بر تحصیل آن هیچ اسبی و نه شتری یعنی پیاده بدین حصار آمدید غیر از پیغمبر که بر شتر سوار
بود و بر فتح آن جهادی واقع نشد تا شما را بسبب این مستحق چیزی در غنائم شده باشید وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ و لیکن خدای بنصرت و اعانت خود مستولی و مسلط
میسازد پیغمبران خود را بر هر که میخواهد و این مثل غنیمت غنائمی نیست که بقتال از گرفته باشید عَلٰى مَنْ يَشَاءُ بر هر که میخواهد وَ اللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدای
بر همه چیزها از غالبیت شما و مقهوریت ایشان و غیر آن تواناست مَا اَفَاءَ اللّٰهُ عَلٰى رَسُولِهِ مِنْ اَهْلِ الْقُرٰى آنچه باز گردانید خدای بر پیغمبر خود از اموال و املاک
اهل قریها که بحرب گرفته نشده یعنی قرای بنی نضیر فَلِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ پس مر خدا راست و مر پیغمبر او را تصرف در سهم اول نیز آنحضرت که بر وفق مصلحت صرف نماید وَ لِذِي
الْقُرْبٰى و مر خداوند خویشی و نسبت بحضرت نبوی از اهل بیت وی که ائمه معصومینند علیهم السلام وَ الْيَتَامٰى و مر اطفال بی پدران محتاج از آل محمد وَ الْمَسَاكِينِ
و مر درویشان را که از ایشان باشند و بر قوت سال قادر نباشند وَ ابْنِ السَّبِيلِ و مر ره گذریان که استطاعت نداشته باشند که بشهر خود روند [illegible]
که از کفار بمسلمانان منتقل شود بدون قتال و آن رسول را باشد در حال حیوة وی و بعد از وی کسی را که قائم مقام او باشد از ائمه هدی و ایشان هر کس که خواهند
دهند كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْاَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ تا نباشد آن دولتی یعنی چیزیکه متداول باشد دست گردان میان توانگران از شما که بآن مکاثره کنند و تفوق
و غلبه یاده از حق خود بردارند و فقرا را اندکی دهند و یا محروم سازند چنانکه در زمان جاهلیت بود خطاب باهل ایمانست غیر از پیغمبر و اهل بیت وَ مَا آتٰيكُمُ الرَّسُولُ
فَخُذُوهُ و آنچه بدهد شما را پیغمبر از فیء و غنیمت پس فرا گیرید از که حق شماست وَ مَا نَهٰيكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا و آنچه نهی کند شما را از آن پس باز ایستید از آن علما
محققین برآنند که حکم این کلمات عامست یعنی آنکه هر چه پیغمبر فرماید بدان مامورید از غنیمت آیید بر عیب تمام از اخذ آن باید و هر چه نهی کند از منهیات از آن باز
ایستید که امر و نهی خداست از رسول مرویست که قرآن صعبست و مستصعب آنکس که ترک کند و آسانست بر آنکه متابعت کند و حدیث من نیز صعبست و مستصعب
پس هر که بحدیث من تمسک کند و جمع نماید میان آن و قرآن رستگار است و شما را فرموده اند که سخن مرا بشنوید بر آن کار کنید پس هر که بقول من استهزا کرده بقرآن
استهزا کرده باشد چه حقتعالی فرموده ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا وَ اتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ بپرهیزید از عذاب خدای در مخالفت
رسول بدرستیکه خدای سخت عقوبتست بر مخالفان حکم رسول در این اشارتست بآنکه تدبیر این متعلق است بآنحضرت و بائمه که قائم مقام اویند لهذا آنحضرت
اموال خیبر را قسمت فرمود بر اهل اسلام و بر اهل خیبر منت نهاده ایشانرا بحال خود باز گذاشت و بنی نضیر و بنی قینقاع را حکم بجلا فرمود و بعض اموال را با ایشان داد
چنانکه حقتعالی میفرماید که لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ اُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ مر درویشانراست که هجرت کنندگان از مکه بمدینه آنانکه بیرون کرده شده اند
یعنی کفار مکه بیرون کرده اند ایشانرا از سرایهای خود که در مکه داشتند وَ اَمْوَالِهِمْ و از مالهای خود یعنی دور کرده اند و منع کرده اند ایشانرا از برداشتن

کنفی که بسی اعانتشان شد

اموالیکه

اموال ایشانرا بجا داشتند یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللّٰهِ وَرِضْوَانًا در حالتیکه این مهاجران طلب میکنند بسبب هجرت افزونی و مزید عطای از خدا و خشنودی
حضرت او یعنی هجرت ایشان برای تجارت و اغراض دنیوی نبود بلکه محض رضای خدا بود و بجهت دوستی خدا و رسول ترک دیار خود کردند وَیَنْصُرُونَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ
و یاری میکنند دین خدا را بنفس و اموال خود و نصرت مینمایند پیغمبر را أُولٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ایشانند راستان در دین اسلام هم بقول و هم بفعل در
خبر است که از مهاجر مردی بود که از غایت گرسنگی سنگ بر شکم بستی و در زمستان جهت برهنگی کوی بکندی و در آنجا نشستی تا سرما کمتر اثر کند چون حال چنین بود
رسول مال بنی نضیر را بر مهاجر قسمت کرد و بر سه کس از انصار چنانکه گذشت و بعد از ذکر مهاجرین در حق انصار فرمود که وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ و
دیگر فرقه کسانی‌اند که جای گرفتند در سرای که مدینه است و در ایمان بخدا و رسول و ایشانرا موطن و مستقر خود ساختند و متمکن شدند در این هر دو و ایشانرا
کنف و ملاذ خود کردانیدند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از مهاجران مراد فقرای انصار اند که سبقت نمودند بر مهاجران در ایمان و با قبل از هجرت ایمان آوردند بدو سال
قبل از قدوم حضرت مسجد ساختند یُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ دوست میدارند انصار هر که را که هجرت کند بسوی ایشان و او را جای دهند بدیار و اموال
خود و او را مساعدت نمایند وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً و نیابند در سینهای ایشان آنچه احتیاج داعی آن باشد از حسد و حقد و غیظ و طلب مِمَّا أُوتُوا از آنچه
داده شدند مهاجران دون ایشان از مال غنیمت بنی نضیر یعنی اصلا طلب چیزی نمیکنند که بمهاجران عطا شده حقتعالی در حق ایشان آیه فرستاد وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ
أَنْفُسِهِمْ و اختیار میکنند یعنی مقدم میکنند مهاجران را بر نفسهای خود و اموال و منازل از خود باز گیرند و بایشان بدهند وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ و اگر چه در
حالتی است که هست ایشانرا احتیاج و فقر با آنچه ایثار میکنند ایثار عبارتست از آنکه کسی محتاج باشد بچیزی و دیگری را مستحق آن بیند از خود باز گیرد و بوی بخشد و آیت
است که شبی رسول خدا از نماز شام و خفتن فارغ شد مردی از میان صفوف برخواست و گفت ای مهاجر و انصار مردی غریبم مرا طعامی دهید رسول فرمود که ذکر غربت
مکن که دل مرا اندوهگین ساختی بعد از آن فرمود غربا چهار اند یکی مسجدی که در میان قومی باشد که در آنجا نماز نکنند دوم مصحفی که در خانه باشد و از آن تلاوت
نکنند سیم عالمیکه در میان جماعتی باشد و ایشان تفقد او نکنند چهارم اسیری که از اهل اسلام در میان کفار باشد پس گفت که کیست که مؤنه این مرد کفایت کند امیرالمؤمنین
علی برخواست و دست سایل بگرفت و بحجره فاطمه آورد و گفت ای دختر رسول در کار این مهمان نظری کن گفت یا ابن عم طعامی ندیدم و حسن و حسین کرسنه اند
و تو روزه داری پس فرمود که آنرا حاضر کن طعام پیش آورد حضرت طعام را پیش مهمان نهاد و با خود گفت که من طعام نخورم مهمان را کافی نباشد و اگر نخورم سبب
انفعال مهمان شود پس دست دراز کرد و چنان باز نمود که چراغ اصلاح میکنم و او را فرو بنشاند و فاطمه را گفت در کرفتن چراغ تعلل نمای و خود دهان میجنبانید
و چون فارغ شدند فاطمه علیها السلام چراغ را بیاورد و طعام همچنان برجای خود باقی بود امیر فرمود ای درویش چرا طعام نخوری گفت سیر شدم پس امیر و حسن و حسین و فاطمه
و فضه و همسایها از آن طعام خوردند هنوز باقی بود روز دیگر آنحضرت نزد رسول آمد پیغمبر گفت یا علی دیشب چون کردی را تبسم کرد گفت بخیر و خوبی پس رسول حکایت شب
جمیع با امیرالمؤمنین باز گفت حضرت فرمود یا رسول که ترا اعلام کرد گفت جبرئیل این آیه آورد که ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة چون حقتعالی وصف ایشان
نمود در عقب آن ترغیب سیدکان مینماید بسخاوت وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ و هر که نگاه داشته شود از بخل نفس خود یعنی منع کند نفس خود را از آنچه طبیعت مستدعی
آن باشد از حب مال و بغض انفاق واجب و مخالفت نماید با نفس اماره فَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ پس آن گروه رستگاراند جابر انصاری از رسول روایت کرده که
فرمود از شح بپرهیزید که شح هلاک کردانید کسانی را که پیش از شما بودند و بعد از آن بیان صفات صحابه ذکر تابعین مینماید فرقه بعد از قرنی تا انقراض دنیا و
میگوید که وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ و آنانکه آمدند یعنی میآیند از پس مهاجر و انصار يَقُولُونَ میگویند از روی نیاز رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ای پروردگار ما بیامرز
گناهان برای ما وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ و برای برادران ما در دین آنانکه پیشی گرفتند بر ما بایمان وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ
آمَنُوا و مگردان یعنی وضع مکن در دلهای ما کینه و حسد و خیانتی مر آنانرا که گرویده اند یعنی نگاهدار ما را بلطف بیکران و فضل بی سرحد خود از اراده بدی بمؤمنان رَبَّنَا
إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ای پروردگار ما بدرستیکه تو مهربانی پس دعای ما مستجاب کن پس ما را برحمت شامله خود در زمره سابقان داخل کردان حقتعالی در این آیه معنا
ظاهر ساخت که فرقه ناجیه و زمره مهاجر و انصار و تابعان که موصوف باشند بپاکی عقیده و بپاکیزگی طینت و بعد از مدح مهاجر و انصار و تابعین بیان احوال منافقین میکند
که أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا آیا نگاه نکردی بسوی آنانکه نفاق میورزند و خلاف آنچه در باطن دارند ظاهر میکنند یعنی ابن ابی و ابن نبتل و رفاعه و احزاب ایشان
يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ میگویند مر برادران خود را یعنی امثال و اشباه خود را آنانکه نگرویدند از اهل توریة که غم مخورید و اندیشه بخود
خود راه ندهید لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ اگر بیرون کرده شوید شما از دیار خود هر آینه بیرون آییم ما با شما از روی مودت و مصاحبت وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا و فرمان نبریم
در خلاف جدال با شما یکی را که محمد است یا هیچکس را از مسلمانان یعنی در مخالفت و خذلان نمودن با شما اطاعت ایشان نکنیم أَبَدًا در هیچ وقتی از اوقات وَإِنْ قُوتِلْتُمْ
لَنَنْصُرَنَّكُمْ اگر کارزار کرده شوید یعنی اگر مسلمانان با شما قتال کنند هر آینه یاری کنیم شما را وَاللّٰهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ و خدا گواهی میدهد که ایشان یعنی منا
ففقان
دروغگویانند در آنچه میگویند لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ و اگر بیرون کرده شوند از مدینه بیرون نروند منافقان با ایشان و موافقت ایشان نکنند وَلَئِنْ
قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ و اگر مقاتله کرده شوند یعنی مسلمانان با ایشان کارزار کنند یاری نکنند منافقان مر ایشانرا وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ و اگر یاری دهند اهل نفاق
یهود را یعنی بر سبیل فرض و تقدیر آنچه حقتعالی نفی آن فرموده و وجود خارجی پیدا نمیکند لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ هر آینه باز گردانند پشتهای خود را یعنی بهزیمت روند ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ
پس یاری کرده نشوند یعنی نصرت نیابند بعد از هزیمت منافقان آنگه بر وجه امتنان خطاب بمؤمنان میکند لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ هر آینه شما که مؤمنانید سخت‌ترید
از روی ترس در سینهای ایشان مِنَ اللّٰهِ از خدا یعنی ترس شما در دل منافقان بیشتر است از ترس خدا ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ این خوف و خشیت شما در ایشان بسبب
آنستکه ایشان گروهی اند که نمیدانند عظمت خدا و شدت عقوبت او را و اگر نه بایستی که از خدا ترسیدندی نه از شما لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا کارزار نمیکنند با شما یهود

واهل نفاق در حالیکه مجتمع باشند برای جدال کردن با شما الا فی قری محصنة او من وراء جدر مگر در دیهها استوار بخندق و حصار و برج مستحکم و یا از پس دیوار

بتیر و سنگ و ایشان از قوه آن نیست که از حصن بیرون آمده روی باروی با شما جنگ کنند این نه ضعف و جبانت ایشانست بلکه بأسهم بینهم شدید کارزار ایشان

در میان یکدیگر سخت است مانع شجاعی ایشان که با رسول و اصحاب حرب کنند او سبحانه خوف و رعب زاد در دل و افکنده بسبب ان طاقت مقاتله ایشان ندارند تحسبهم

جمیعا بپنداری تو یهود و اهل نفاق را مجتمع و متفق‌اند از روی تدبیر و صلاح اندیشی و قلوبهم شتی و حال آنکه دلهای ایشان پراکنده و پریشانست زان بجهت افتراق

عقاید کثرت حقد و حسد و عداوت با یکدیگر ذلک بانهم این خلاف و افتراق عقاید بسبب آنست که ایشان قوم لا یعقلون گروهی اند که تعقل نمیکنند و نمی‌بینند

آنچه صلاح ایشان در آنست و بعد از آن میفرماید که مثل یهود در مغرور شدن کمثل الذین من قبلهم قریبا همچو مثل آنانست که بودند پیش از این زمان اندک

ذاقوا وبال امرهم که چشیدند عاقبت کفر خود را در دنیا از مشرکان قریش که بشمشیر قبل از ایشان در بدر کشته شدند و گویند مراد بنی قینقاع که عهد یکدیگر

با نبی کرده بودند بشکستند چون از بدر مراجعت فرمود حکم کرد تا از دیار خود بیرون روند جلای وطن کنند عبدالله ابی با ایشان گفت بیرون مروید که من پیش محمد و

شفاعت شما کنم و یا با شما در حصن در آیم و مدد شما دهم و چون ایشان در حصن رفتند عبدالله نصرت ایشان نداد و بالضروره قرار بر فرار دادند ولهم عذاب

الیم و مر ایشان راست با وجود خواری جلای وطن عذابی دردناک در عقبی و مثل منافقان در فریب دادن یهودان و وعده نصرت کردن و خلاف کردن کمثل الشیطان

اذ قال للانسان اکفر مانند مثل شیطانست چون گفت مر آدمی که بر کفر خود ثابت باش که من معاون و ناصر توام فلما کفر پس چون بر کفر ثبات ورزید قال انی بریء

منک انی اخاف الله رب العالمین گفت شیطان بدرستیکه من بیزارم از تو و من میترسم از خدا که پروردگار عالمیانست مراد ابو جهل است چه روز بدر که

متوجه شد از قبیله کنانه متوهم بود ابلیس بصورت سراقه بن مالک بن جعشم که رئیس بنی کنانه بود بر آمد و گفت ای ابو الحکم مترس که هیچکس بر شما غالب نشود و چون بدید ابلیس

دید که ملائکه بمدد اهل اسلام از آسمان نازل میشوند بگریخت و گفت من از شما بیزارم و بعضی از ایشان خبر میدهند که فکان عاقبتهما پس هست عاقبت کار شیطان

و مدعو که انسانست از منافقان و یهودان و سایر مشرکان و پرستنده بتان انهما فی النار خالدین فیها بدرستیکه ایشان هر دو در آتش دوزخ باشند جاوید

مانندگان در آن و ذلک جزاء الظالمین و خلود در آتش دوزخ پاداش کافرانست که از جاده حق تجاوز نموده اند و بعد از بیان عاقبت کافران در موعظه مؤمنان میفرماید

که یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله ای کسانیکه گرویده اید بپرهیزید از خدا در امر و نهی طاعت او کنید و لتنظر نفس ما قدمت و باید که نظر کنند هر نفسی و ببینند

آنچیزی که از پیش فرستاده اند برای فردای قیامت که آن عمل صالح است یا فعل قبیح پس بجهت تاکید امر تقوی تکرار آن کرده میگوید و اتقوا الله ان الله خبیر

بما تعملون و البته بپرهیزید از قهر الهی بدرستیکه خدا داناست بآنچه میکنید این در حکم وعید است بر معاصی و لا تکونوا کالذین نسوا الله و مباشید ای مؤمنان

موافق مانند آنکه فراموش کردند و اگذاشتند احکام خدا یا امر او یهودان و مشرکان و منافقانند که از روی عناد و جحود مطلقا پیروی احکام خدا نکردند فانسیهم

انفسهم پس خدا فراموش کرد اند بر ایشان نفسهای ایشان را و در توفیق از ایشان در بست اولئک هم الفاسقون آن گروه ایشانند بیرون رفتگان از دایره فرمان و متوغل

در کفر و طغیان بعد از آن مردمان را از خواب غفلت بیدار میسازد بقوله لا یستوی اصحاب النار برابر نیستند نزدیک خدا یاران دوزخ که نفس خود را خوار داشتند

بکسب معاصی مستحق نار شده اند و اصحاب الجنة و اصحاب بهشت که در استکمال نفس خود کوشیده سزاوار جنت گشتند اصحاب الجنة هم الفائزون یاران بهشت یعنی

ساکنان آن ایشانند رستگاران یعنی از عذاب جحیم باز رسته و در نعیم مقیم پیوسته بعد از آن بر سبیل تمثیل در بیان تعظیم قرآن میفرماید که لو انزلنا هذا القرآن

علی جبل اگر فرو فرستادیمی این قرآن را بر کوهی هر آینه دیدی مثل لرأیته خاشعا متصدعا من خشیة الله هر آینه میدیدی او را ترسنده و شکافته و از هم ریخته از ترس

خدا و از هیبت و عتاب که در قرآنست یعنی کوه با وجود بزرگی و سختی بترسیدی و کردن نهادی و دلهای کافران متاثر نمیشود و تلک الامثال للناس لعلهم یتفکرون

و این مثلها و آنچه مثل این مثل است از امثال قرآنی که از جمله آن دو مثل دیگر در این سوره گذشت بیان میکنیم از برای مردمان شاید که اندیشه کنند از رواجر

و مواعید آن در این کلام توبیخ است عدم تخشع انسان نزد تلاوت قرآن بجهت قساوت قلب و قلت تدبر در آن و بعد از آن بجهت تعظیم قرآن اظهار ربوبیت و عظمت خود

میفرماید بقوله هو الله الذی لا اله الا هو او آنکسیکه قرآن فرو فرستاده خدائی است که نیست معبودی که مستحق عبادت باشد مگر او سبحانه عالم الغیب و الشهادة

دانای آنچه نهانست از علم او بر بندگان از جواهر قدسیه و آنچه مشاهده ایشانست از اجرام و اعراض یعنی دانای جمیع نهان و آشکار است یا بجهوة و دمان هو الرحمن الرحیم

اوست بسیار بخشش که رحمت عامه سابغه او در دنیا احاطه جمیع خلق نموده مهربان که رحمت خاصه او در آخرت که غفران و رضوانست بمؤمنان رسیده پس بجهت تاکید

اعاده الوهیت خود نموده که هو الله الذی لا اله الا هو اوست آن خدائیکه هیچ وجه نیست خدای سزاوار پرستش مگر او الملک پادشاهی که جمیع ممالک و ملکوت

ملک اوست و همه اشیاء در تحت تصرف او و هیچکس قادر نیست بر منع او چه جلال ذاتش با استغنا مطلق مقرون است و کمال صفاتش از وجه احتیاج مصون القدوس برتر

منزه است پس مبراست از جمیع قبایح و رذایل و مطهر از شریک و اولاد و از صفات اجسام و مبارک که جمیع برکات از جانب او فایض است و همه خیرات از او نازل السلام

سالم از عیوب و علل و مبرا از نقص و عجز و خلل یا معطی سلامت بعباد در مبدأ و معاد المؤمن ایمن کننده بندگان از ظلم و عفو بیزاران و قول الصادق که تسمیه او بمؤمن جهت

آنست که ایمن کرد اند اهل طاعت از عذاب و عقاب میان ساخته توحید او الوهیت خود بر بندگان بدلایل واضحه که منشا آن ایجاد عالمست بنظامی که حال آن

شاهد است بر وحدانیت و معبودیت او المهیمن نگهبان بر هر چیزیکه خلق فرموده و ایمن بر همه اشیا که هیچ چیز از او ضایع نمیشود و گفته اند اسم ایست از اسمای الهی که تاویل

آن جز خدا نداند العزیز غالب و حکیم که هیچکس او را مغلوب نتواند ساخت و او را از مرتبه رفیعه خود زایل نتواند کرد و یا کسیکه بی‌همتا باشد بعبر خوف نشود الجبار بزرگوار

و عظیم الشان در ملک و سلطنت یا قاهری که نکند او نتوان رسید و ابصار احاطه آن نتواند کرد و یا صلاح آرنده کارهای شکسته بندگان از اسباب معاش و غیر آن

المتکبر مرد نهایت کبریا یا عظمت یا بلند مرتبه از ظلم و نقصان و احتیاج و از سایر صفات محدثات یا کسیکه همه چیز را نسبت بذات خود حقیر بیند و این معنی نیست مگر او

نصرتهما

سبحانه

سبحانرا سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ پاکست خدای از آنچه شریک میسازند باوی چه بر اهین عقلیه و حجج نقلیه ثابت است که او سبحانه قابل شریک نیست هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ

او خدایست که تقدیر کننده است هر چیز را که ایجاد آن فرماید از مخلوقات بر وفق مشیت و مقتضای حکمت الْبَارِئُ آفریننده اعیان و ظاهر سازنده آنها از عدم بوجود

خالق بریات و از نواقص و عیوب در خلق آن الْمُصَوِّرُ بخشنده صورتها و نگارنده آنها باشکال مختلفه از حیوانات و نباتات و جمادات و غیر آن که از یکدیگر ممتاز شوند

بصورتها لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ مراورا است نامهای نیکو که در شرع و عقل مستحسن و پسندیده است يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بپاکی و پاکیزگی یاد

میکنند او را آنچه در آسمانهاست و زمینها چه ارباب عقول او را بصفت تنزیه ستایش میکنند و غیر ایشان از سایر حیوانات و ملائکه تمام دارند بر تقدیس وَهُوَ

الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ و اوست خجسته غالب بر ملک خود که هرگز مغلوب و مقهور نگردد و صواب کار در کردار و گفتار که هر چه خواهد و کند بر وجه حکمت و مصلحت باشد در

خبر است که رسول خدا فرمود که من جبرئیل را پرسیدم از اسم اعظم جواب داد که علیک باخر سورة الحشر فاکثر قرائته بر تو باد که نظر در آخر سوره حشر کنی پس بسیار کردن قرائت

از آن بار دوم و سیم پرسیدم همین جواب داد و نیز حضرت فرمود که هر که خواند سوره حشر در شب و در روز بخواند و در آن روز بمیرد حقتعالی او را بهشت واجب گرداند معقل بن یسار از حضرت

روایت کرده که هر که در صباح سه بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و سه آیه از آخر سورة الحشر بخواند حقتعالی هفتاد هزار فرشته برو موکل گرداند تا او را نگاه دارند

از جمیع آفات و صلوات برو میفرستند تا شب و اگر در آن روز بمیرد شهید مرده باشد و اگر این سوره در شبانگاه بخواند همین منزلت یابد سُورَةُ الْمُمْتَحِنَةِ مَكِّيَّةٌ ثَلَاثَ

عَشْرَةَ آيَةً ابی بن کعب از رسول روایت کرده که هر که سوره الممتحنه بخواند در قیامت جمیع مؤمنین و مؤمنات شفیع او باشند حمزه و ابو حمزه ثمالی از امام زین العابدین

روایت کنند که هر که این سوره را بخواند حقتعالی دل او را بایمان امتحان کند و چشم او را روشن گرداند و هرگز درویشی و دیوانگی باو و اولاد او نرسد افتتاح این سوره

کرده بذکر تحریم موالات و ایجاب معادات ایشان و فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ ای کسانیکه گرویده اید بخدا

و رسول فرا مگیرید دشمنان من و دشمنان خود را أَوْلِيَاءَ دوستان و با ایشان طرح مصاحبت میفکنید آورده اند که در سال هشتم از هجرت حضرت رسالت بطریق اخفا

عزیمت مکه داشت ساره کنیز عمرو بن صیفی بن هشام که در مکه مغنیه بود از مکه بمدینه آمد رسول از او استفسار کرد که بجهت ایمان آورده ای یا بجانب ما که گفت نه فرمود که بجهت

مهاجرت گفت نه بلکه آمده ام تا مرا طعام و لباس دهید رسول فرمود چرا از اهل مکه نطلبیدی گفت بعد از واقعه بدر کسی نغنا و نوحه من میل نکرد رسول فرزندان عبد

المطلب را گفت وی را چیزی بدهید ایشان وی را جامه و دینار و زاد و راحله دادند پس نزدیک حاطب بن ابی بلتعه آمد و چیزی طلبید و نامه نوشت باهل مکه که بدانید

که رسول خدا قصد شما دارد پس سلاح برای خود کنید نامه را بوی داد و ده دینار یا و عطا کرد و بر دکه او پوشانید سارا نامه را ببست و در میان موی سر خود پنهان کرد و روی بمکه

نهاد جبرئیل حضرت را از این خبر داد آنحضرت امیر المؤمنین را با مقداد اسود و عمار یاسر امر کرد که متوجه راه مکه شوید و در راه زنی را یابید که نامه ای با اوست باشد بستانید و بیارید

ایشان سوار شده بان موضع رفتند و زن را آنجا یافتند از او نامه طلب کردند انکار کرد متاع او را بجستند نیافتند قصد رجوع کردند امیر المؤمنین فرمود بخدا سوگند که

هرگز پیغمبر خدا دروغ نگوید پس شمشیر برکشید نزد وی رفت گفت بخدا که اگر نامه ندهی گردنت بزنم زن بترسید گفت روی بگردان تا نامه بتو دهم سر خود بگشود و نامه را

بحضرت داد حضرت نامه را نزد رسول خدا آورد پس رسول بر منبر رفت و خطبه خواند و گفت یکی از شما نامه باهل مکه نوشته تا ایشان را از قضیه ما آگاه کند اگر برخیزد و بیان معذرت

شود فهو المراد و الا او را رسوا کنم دو نوبت فرمود و کسی جواب نداد و نوبت سیم حاطب برخواست و گفت یا رسول الله منم صاحب نامه و خدای داناست که بعد از اسلام نفاق

نورزیده ام مرا در آنجا قبیله و عشیره هست خواستم ملاحظه ایشان کرده رعایت من کنند پیغمبر فرمود تا او را از مسجد بیرون کنند مردمان او را میزدند و می انداختند و او باز پس

مینگریست و در رسول خدا نگاه میکرد تا شاید که بر وی رحم کند چون بدر مسجد رسید رسول فرمود تا او را باز گردانیدند پس حضرت او را توبه داد حقتعالی این آیه فرستاد که ای

مؤمنان کسانیکه فی نفس الامر عدو خدا و عدو شما اند ایشان را دوست مگیرید با ایشان موالات مورزید تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ القا میکنید و میفرستید بسوی ایشان

دوستی را بسبب مکاتبه وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُم مِّنَ الْحَقِّ و بتحقیق که کافر شده و تصدیق نکرده اند بآنچه آمده شما را از سخن درست و راست که قرآنست و متابعت ننمودند يُخْرِجُونَ

الرَّسُولَ بیرون میکنند رسول را از مکه وَإِيَّاكُمْ أَن تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ و شما را نیز بیرون میکنند بسبب آنکه میگروید بخدای که پروردگار شماست پس ایشان را دوست

مگیرید إِن كُنتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي اگر هستید شما که بیرون آمده اید از وطنهای خود بجهت قتال و جهاد در راه من وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي و برای طلب خشنودی تُسِرُّونَ

إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ پنهانی میفرستید بسوی ایشان دوستی را بسبب کتابت وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنتُمْ و من داناترم بآنچه پنهان میکنید از مودة اعدا و آنچه ظاهر

میسازید از اعتذار و رسول خود را از آن مطلع میگردانم وَمَن يَفْعَلْهُ مِنكُمْ و هر که بکند این کار را که القای خبرست بایشان از شما فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ پس

بدرستیکه گم کرده راه راست و خطا نموده طریق ثواب را إِن يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً اگر بیابند شما را کفار مکه و بر شما قادر گردند و ظفر یابند باشند مر شما را

دشمنان یعنی القا محبت فایده ندهد وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ و منبسط سازند و بگشایند بسوی شما دستهای خود را وَأَلْسِنَتَهُم بِالسُّوءِ و زبانهای خود را ببدی

بزدن و کشتن و دشنام دادن وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ و دوست دارند که کافر شوید و از دین خود برگردید پس حال شما با ایشان باین طریقست پس محبت کردن با ایشان

خطای عظیم است از شما لَن تَنفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ هرگز نفع نخواهند رسانید بشما خویشان شما و نه فرزندان شما بعد از آن مبین فرمود که يَوْمَ

الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ روز رستخیز جدا کند میان شما و اولاد و اقربا یعنی کافر را بدوزخ فرستد و مؤمن را ببهشت پس چیست شما را که از برای خویشان میکنید محبت

مراعات کسانیکه نفع نخواهند رسانید وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ و خدای بآنچه شما میکردید از دوستی و دشمنی بیناست و شما را بر آن جزا خواهد داد قَدْ كَانَتْ لَكُمْ

أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ بدرستیکه هست مر شما را ای مؤمنان در ترک موالات کافران و تبرا نمودن از ایشان قدوه نیکو که در میان ابراهیم و آنان که باوی بودند از اهل ایمان یعنی اسوه

حسنه مر شما راست در ابراهیم و تابعان او إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ در وقتیکه گفتند ایشان مر گروه خود را بدرستیکه

ما بیزاریم از شما و از آنچه میپرستید بجز از خدا از اصنام نگرویده ایم بدین شما یعنی جاحد دین شما و منکر معبود شما ایم وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ

وظاهر و آشکار شد میان ما و میان شما دشمنی بدست یعنی بغض و قتال ابداً تا ابد تا آنکه پیوسته دشمنی ما و شما قائم خواهد بود و بدین و دین بان حتی تؤمنوا بالله وحده
تا آنکه ایمان آرید بخدا در حالتیکه یکتا و یگانه است حاصل که شما در تبرا نمودن از اهل شرک اقتدا بابرهیم کنید إلا قول إبراهيم لأبيه لأستغفرن لك مگر
در گفتن ابرهیم مر پدر خود را که هرآینه آمرزش خواهم برای تو مر او را نشت که ای اهل اسلام اقتدا کنید بحضرت خلیل در بیزاری از کافران نه در طلب آمرزش برای ایشان
چه استغفار ابرهیم مر پدر خود را یعنی مر عم خود را از مشروط بود بایمان چون دانست که ایمان نخواهد آورد از وی بیزار شد وما أملك لك من الله من شيء
ابرهیم بپدر خود گفت که مالک نیستم ای پدر برای تو یعنی نمیتوانم که از تو دفع کنم و بردارم از عذاب خدای هیچ چیز را بلکه همین قدر استغفار دارم پس چون خلیل
و اصحاب از قوم خود تبرا کردند روی نیاز بدرگاه جلیل آورده گفتند ربنا عليك توكلنا ای پروردگار ما بر تو توکل کردیم و اعتماد نمودیم یعنی از خلق بریدیم و بتو پیوستیم
وإليك أنبنا وإليك المصير و بسوی تو بازگشتیم و بسوی حکم تست بازگشت همه در آخرت نزد بعضی این دعا قول ابرهیم نیست بلکه خطابی است مؤمنان این امت را بعد از نهی ایشان
از موالات کفار امر میفرماید که چون قطع علاقه مودت با دشمنان دین کردید بگویید که ای فرید کار ما از ایشان بریدیم و بلطف و کرم تو پیوستیم و این قبیلست ربنا
لا تجعلنا فتنة للذين كفروا ای پروردگار ما مگردان ما را بلیه و آزمایشی برای آنانکه نگرویدند یعنی ایشان را بر ما مسلط مگردان و بدست ایشان ما را معذب مکن
تا در حق ما نگویند که اگر ایشان بر حق میبودند بدست ما گرفتار نمیشدند تا نگاه دار ما را از موالات ایشان واغفر لنا و بیامرز ما را ربنا إنك أنت العزيز الحكيم
ای فرید کار ما از آنچه تقصیر کردیم در راه تو بدرستیکه تو غالبی در حکم پس شر ایشان را از ما دفع کن پس بجهت تاکید قول مذکور تکرار آن میکند که لقد كان لكم فيهم
أسوة حسنة بدرستیکه هست مر شما را ای اهل اسلام در ابرهیم و قوم خود خصلتی نیکو که بآن اقتدا کنید و این اقتدا ثابتست لمن كان يرجو الله واليوم
الآخر مر کسی را که باشد امید از رضای خدا و پاداش روز قیامت را ومن يتول و هر که روی بگرداند از این اقتدا و دوستی کند با اعدا فإن الله هو الغني الحميد
پس بدرستیکه خدا بی‌نیاز است از وی نصرت کردن وی مر دین او را چه او ناصر دین خود است و احتیاج بغیر ندارد و ستوده در جمیع افعال مرویست که بعد از نزول این آیات
مؤمنان بیخ مودت آبا و ابنا و اقربا که در مکه داشتند از دل خود برکندند و چون خدای تعالی ثبات ایشان را در ترک موالات او تا بدید بر ایشان رحم فرمود و وعده
مودت ایشان داد بقوله عسى الله أن يجعل بينكم وبين الذين عاديتم شاید یعنی امید هست نکه خدا پیدا کند میان شما و میان آنانکه دشمن داشتید منهم مودة
از کفار مکه که خویشان شما اند دوستی با ایشان بود که ابو سفیان و سهیل عمرو و غیر ایشان از صنادید قریش که دشمنان عظیم بودند با رسول اسلام آوردند و گشتند
ایشان محبت تمام پیدا شد و چون ام حبیبه دختر ابو سفیان بود بعد از اسلام آوردن رسول او را بعقد خود در آورد دل ابو سفیان باسلام نرم گشت و ام حبیبه پیش از این
زن عبدالله بن جحش بود و چون بحبشه هجرت کرد عبدالله جحش ترسا شد ام حبیبه را بدین ترسا دعوت کرد وی قبول نکرد و چون عبدالله بمرد رسول کس بنجاشی فرستاد ام حبیبه
را طلب کرد نجاشی بسعید عاص گفت و او نزد رسول فرستاد سعید قبول نمود و نجاشی چهارصد دینار برای صداق رسول داد و بمدینه آمد بزفاف حضرت رسالت
سرافراز گشت و ابوسفیان مشرک بود چون این خبر بشنید گفت نیم عظیم الشانست که اصلا اگر مذلت بر او نشنید پس بتأثیر رسول راضی شد والله قدير و خدا توانا
بر همه مقدورات پس قادر راست بر آنکه دشمنی را بدوستی بدل کند والله غفور رحيم و خدا آمرزنده است کسی را که بموالات باشد با ایشان قبل از نهی مهربان بر آنکه
بعد از نهی قطع مودت کرده باشد مرویست که بنو خزاعه و بنو مدلج را با حضرت رسالت عهد و پیمان بود که هرگز قصد مسلمانان نکنند و دشمنان دین را یاری ندهند
ایشان بعهد خود ثبات ورزیدند و قصد اهل اسلام نمیکردند و اعادی دین را حمایت نمیکردند حق تعالی در باره ایشان فرمود که لا ينهاكم الله عن الذين لم يقاتلوكم
نهی نمیکند خدا شما را ای مؤمنان از آنانکه ایشان کارزار نکردند با شما في الدين در کار دین و ملت ولم يخرجوكم من دياركم و بیرون نکردند شما را از سرها و
منزلهای خود أن تبروهم وتقسطوا إليهم نکه نیکوئی کنید با ایشان و حکم بعدل کنید بسوی ایشان و ظلم نکنید بر ایشان تا موجب الفت قلوب ایشان شود و سبب
شوق ایشان بایمان یعنی با ایشان طریقه عدالت و احسان رعیت ارید إن الله يحب المقسطين بدرستیکه خدا دوست میدارد عدل کنندگان را و اجماع امتست
که نیکوئی با اهل حرب نیست إنما ينهاكم الله عن الذين قاتلوكم في الدين جز این نیست که نهی میکند خدا شما را از آنانکه کارزار کردند با شما در دین و فتنه
وأخرجوكم من دياركم و بیرون کردند شما را از سرهای خود وظاهروا على إخراجكم أن تولوهم و هم پشت شدند با عادی و معاندان کردند با ایشان بر بیرون کردن
شما آنکه دوستی کنید با ایشان یعنی خدا منع فرموده از دوستی کردن شما با جمعیکه در مقام مقاتله در آمدند و در اخراج شما معاون یکدیگر شدند مراد کفار مکه اند
که بعضی با اهل اسلام محاربه کردند و برخی در اخراج ایشان سعی نمودند ومن يتولهم فأولئك هم الظالمون و هر که دوستی ورزد با ایشان این گروه دوستی ازندگان
ایشان ستمکاران اند که وضع دوستی در غیر موضع میکنند و بسبب آن مستحق عذاب اند آورده اند که در حدیبیه صلح واقع شد یکی از جمله شروط این بود که هر مسلمانیکه
از مکه بمدینه رود با نحضرت او را بکفار باز فرستند و اگر مسلمانی از مدینه برتافته بجانب مکه شتابد قریش او را باز نگردانند هنوز آنحضرت در حدیبیه بود که جمعی مؤمنان
از مکه گریخته بمدد آمدند از جمله سبیعه اسلمیه دختر حارث بحدیبیه آمد و اسلام آورد و شوهر او مسافر مخزومی بیامد و گفت زوجه مرا بمن رد کن که شرط صلح بر این
بود که هر که از ما بتو آید باز ترکنی جبرئیل آمد و گفت شرط بر مردان واقع شده نه بر زنان روا نیست که مؤمنات را بمشرکان دهند و این آیه بر رسول خواند که یا أیها الذين
آمنوا إذا جاءكم المؤمنات ای گروه گرویدگان چون بیایند نزد شما زنان گرونده بظاهر بزبان ایمان مهاجرات در حالتیکه هجرت کننده اند از کفر بایمان فامتحنوهن
پس بیازمایید که بیا زمایید ایشان را بر این وجه که ایشان را سوگند دهید که بیرون آمدن ایشان از دشمنی شوهر نبوده و دوستی دیگران سبب آمدن نشده و هیچ غرضی از اغراض
دنیویه متعلق نبوده بلکه خاصه برای دوستی خدا و رسول و تدین بدین اسلام بدینجانب آمده والله أعلم خدای دانا تر است بإيمانهن بگرویدن ایشان چه وی است
که مطلع است بر ضمایر یعنی شما را هیچ راهی نیست بجز یگانگی اطمینان و یقین قلب حاصل شود فإن علمتموهن پس اگر دانستید ایشان را مؤمنات که مؤمنه اند
فلا ترجعوهن پس باز مگردانید ایشان را إلى الكفار بسوی ناگرویدگان مراد کفار در این آیه شوهران مخزمند لا هن حل لهم ولا هم يحلون لهن نه این زنان

حلالند

حلال نیست مر کافران را و نه کافران حلال می‌شوند مر این زنان را زیرا که ایمن نتوانند بود از آنکه ازواج اضلال ایشان بکنند یعنی بجهت استیلای ایشان بر اینها و ظنه تدین
ازواج و آتوهم ما انفقوا و بدهید شوهران ایشان را آنچه خرج کرده باشند از کاوین نه ماکول و ملبوس منقولست که عهد مشرکان با رسول در باره زنان با این طریق
شده بود که هیچ زنی از ما نزد تو نیاید که بر دین تو نباشد الا که او را با شوهر رد کنی و اگر بدین تو در آمده باشد شوهر را آنچه شوهر انفاق او کرده باشد از صداق
برا و رد نمائی و آن حضرت نیز با این طریقه با ایشان عهد بسته بود سبیعه اسلمیه که دو مهر که مسافر او داده گرفته بود باز گشت نیز آمد که و لا جناح علیکم ان
تنکحوهن و هیچ بزهی نیست بر شما اگر بخواهید زنان مهاجره را بعد اسلام یعنی نکاح کرده میان ایشان و میان ازواج کفار اذا آتیتموهن اجورهن چون داده باشید
ایشان را مهرهای ایشان را یعنی مهرهای ایشان را و نیز بجهت مناسبت کفر و ایمان نشاید بلکه منفر باید که و لا تمسکوا بعصم الکوافر و چنگ در مزنید بعقدهای زنان کافره
یعنی باید که میان شما و ایشان علاقه زوجیت نباشد مروی است که بعد از این نهی اصحاب هر زن کافره که در نکاح داشتند طلاق دادند و اسئلوا ما انفقتم و بخواهید
از کفار آنچه خرج کرده اید از مهر ایشان یعنی هرگاه زنان شما مرتد شده بکفار لاحق شده باشند مهری که با ایشان داده باشید از کفار مطالبه کنید که مانع آن زنان شوند
و لیسئلوا ما انفقوا و باید که بخواهند کافران از شما آنچه خرج کرده اند از مهر زنان یعنی چون عصمت زوجیت منقطع شد میان مؤمن و کافره و کافر و مؤمنه پس باید که
هر یک تکفل مهر را که بصاحب خود داده اند ذلکم حکم الله یحکم بینکم جمیع آنچه مذکور شد در این آیه فرمان خداست که حکم میکند خدا میان شما و الله علیم
حکیم و خدای داناست بمصالح امور شما حکم کننده بآنچه مقتضای حکمت اوست مروی است که در صدر اسلام مسلمه در تحت کافری بود و کافره در تحت مسلم با این آیه منسوخ
شد و ان فاتکم و اگر فوت شود یعنی سبقت کرده و بیرون شد از شما ای مؤمنان شیء من ازواجکم الی الکفار چیزی از زنان شما بسوی کافران یعنی بدار الحرب پیوندند
و مهر او بدست شما نیاید از سببها و اندک فعاقبتم پس از پی در آمدید ایشان را و غنیمت ایشان بدست شما در آید یعنی از اداء کردن مهر بانوجه که در عاقبت شما بر ایشان
ظفر یابید و غنیمت بدست شما افتد فآتوا الذین ذهبت ازواجهم پس بدهید آنان را که رفته اند زنان ایشان بدار الکفر و مهر نیافته اند مثل ما انفقوا مانند
آنچه نفقه کرده اند از مهر آن زنان و اتقوا الله الذی انتم به مؤمنون و بترسید از عذاب خدائی که در مجازات از اوامر او آنچه شما بدو گرویده اید آورده اند که در روز فتح
مکه چون رسول خدا از بیعت مردان فارغ شد بر صفا بر آمد تا رجال مکه بر اسلام و جمعی سفر کرد زنان ایشان در مقام بیعت مبایعه میل کردند حق تعالی طریق مبایعه ایشان را تعلیم حبیب خود نموده
فرمود یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات ای پیغمبر خبر دهنده چون بیایند بتو زنان گروندگان یعنی بر نیت گرویدن یبایعنک علی ان لا یشرکن بالله شیئا که مبایعت
کنند با تو بر آنکه شرک نیارند و شریک نگیرند بخدا چیزی را از اصنام و لا یسرقن و دزدی نکنند و لا یزنین و زنا نکنند و لا یقتلن اولادهن و نکشند فرزندان
خود را و دختران که زنده در خاک میکردند و لا یأتین ببهتان یفترینه و نیایند به دروغی که از حمل بربافته باشند از بین ایدیهن و ارجلهن میان
دستها و پاهای خود این کنایت از فرزندی که بدروغ بر شوهر خود بندند و لا یعصینک فی معروف و عاصی نشوند تو را در کردار نیکو که با ایشان امر کنی مانند آنکه
با هیچ مرد غیر محرم در خلوت ننشینند و نوحه نکنند بغیر آنچه موافق طاعت خدا نباشد چو با این شرایط بیعت کنند فبایعهن پس بیعت کن با ایشان گویند پیغمبر
با آن زن بیعت بود و دست آنحضرت بدست هیچ زن مس نکرده قولی آنکه زنان دست در قدح آب فرو بردند بعد از آن حضرت دست مبارک خود را در آن فرو برده
و گویند جامه بر سر دست خود انداخت و از زیر آن با ایشان دست داد و با ایشان بیعت فرمود و بروایتی خدیجه را فرمود تا از آنها بیعت گرفت و استغفر لهن الله
و طلب آمرزش کن برای زنان مبایعه از خدای از آنچه کرده اند ان الله غفور رحیم بتحقیق که خدای آمرزنده است گناهان کسانیکه بیعت کنند مهربان بر ایشان
که توفیق ایمان و توبه داده آورده اند که جمعی درویشان از اهل اسلام با یهودان دوستی میکردند و خبر مسلمانان با ایشان میگفتند و میوه و طعام از ایشان میگرفتند
حق تعالی ایشان را منع فرمود و گفت یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه گرویده اید بخدا و رسول لا تتولوا قوما غضب الله علیهم دوستی مکنید با گروهی که یهود و مورد گروهی
که خشم گرفته است خدا بر ایشان و ایشان را باثر سخط خود فرو مراد میکند قد یئسوا من الآخرة بتحقیق که نومید شده اند ایشان از ثواب آخرت کما یئس
الکفار من اصحاب القبور همچنانکه نومید شده اند کفار اهل گورها یعنی از مبعوث شدن مردها در نشاء الحرث و یعلم الیقین عاقبت کار خود در دار آخرت از نعیم
جهان بکلی قطع امید کرده اند سوره الصف مکیه اربع و عشر آیات ابی بن کعب از رسول روایت کرده که هر که سوره عیسی بخواند عیسی علیه السلام از برای او استغفار کند
مادام که در دنیا باشد و در قیامت رفیق او باشد ابو بصیر از ابو جعفر روایت کرده که هر که سوره الصف بخواند و مداومت نماید حق تعالی او را در صف ملائکه و انبیا
جای دهد و حق تعالی سوره الممتحنه ختم نمود بقطع موالاة کافران افتتاح این سوره بایجاب قطع این موالاة ظاهرا و باطنا نمود و بعد از آن امر به تبدیل کان فرمود
با ایشان و گفت بسم الله الرحمن الرحیم سبح لله ما فی السموات و ما فی الارض بپاکی یاد کرد مر خدا را آنچه در آسمانهاست از جمله علویات
و آنچه در زمینهاست از سفلیات و هو العزیز الحکیم و او غالب است در حکم کردن و بهیچ وجه مغلوب نگردد درست کار که خلل بافعال او راه نیابد مروی است که جمعی
از اصحاب بیان قدوه احبا گفتند یا رسول الله اگر بدانیم که دوست ترین عمل نزد خدا کدام است ما اموال و انفس خود را بذل کنیم حق تعالی این آیه ان الله یحب
الذین یقاتلون که بعد از این مذکور خواهد شد نازل فرمود و چون روز احد بقول خود عمل نکرده از جهاد فرار نمودند حق تعالی توبیخ ایشان فرمود باینکه یا
ایها الذین آمنوا ای آنانکه گرویده اید لم تقولون ما لا تفعلون چرا میگوئید چیزی را که نمیکنید و بجا نمی‌آرید کبر مقتا عند الله بزرگ است از روی شدت
و غضب خشم نزد خدای ان تقولوا ما لا تفعلون آنکه بگوئید آنچه نخواهید کرد و نزد اکثر علما این آیه عامست یعنی مکر سخنی که نکنند اعتقاد اخلال
که حضرت رسالت در شب معراج دید که لبهای جمعی کسان بمقراض آتشین میبریدند مرویست که متبع رسول و اصحاب او در برابر
صهیب رسول از کشتن او خوشحال شد و گفت مرا که کشت یکی بدروغ گفت من او را کشتم عبدالله عوف گفت دروغ میگوید صهیب او را بقتل رسانیده
آیا بچنین تو او را کشتی گفت نعم یا رسول الله پس حق تعالی این آیه نازل ساخت در ترغیب جهاد و میفرماید که ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله

خدا دوست میدارد آنان را که کارزار کنند در راه خدا صفا در حالتیکه صف بسته‌اند در معرکه جهاد کأنهم بنیان مرصوص گوئیا که ایشان بناهای از ارزیز ریخته شده‌اند
این کنایتست از استحکام و ثبات اقدام که در معرکه جهاد حاصل که حق تعالی درین کلام بندگان را اعلام نموده که واجبست ثبات قدم در معرکه جهاد ابن عباس روایت کرده
که حضرت فرموده کان علی اذا صف فی القتال کانه بنیان مرصوص فانزل الله هذه الآیة یعنی حضرت امیر المؤمنین علی چون در صف قتال قیام مینمود گوئیا که صف
آن صف چون دیوار مستحکم بودی و این خصال محبوب مرضی حق تعالی بود و این آیه در حق او نزول یافت و براء از زبیر و او از ضحاک روایت کند که گفت من از ابن عباس شنیدم
که آنجماعت که حق تعالی ثنای ایشان کرده است و اظهار محبت ایشان نموده علی بن ابیطالبست و حمزة بن عبد المطلب و مقداد اسود و بروایت کلبی این آیه در شأن علی بن
ابیطالب و حمزه و عبیده بن حارث و سهیل بن حنیف بود که نزول یافت و بر همه تقدیر حضرت شاه اولیا ممدوح و محبوب خالق الارض و السماست و حدیث مشهور متواتر
حضرت رسالت که در حق امیر المؤمنین فرموده لاعطین الرایة غدا رجلا الحدیث بر آنکه مراد ازین آیه آنحضرتست و اتباع او نه جمعیکه مکرر از حرب عدا گریخته‌اند و
بعد از حب عباد بر ثبات قدم در جهاد بیان میکند صدق نبوت موسی با بر صبر کردن بر اذیت قوم بجهت تسلیه حضرت بر شکیبائی بر تکذیب امت میفرماید که واذ قال
موسی لقومه و یاد کن ای محمد آنرا که گفت موسی مر گروه خود را که بنی اسرائیل‌اند یا قوم لم تؤذوننی ای گروه من چرا مرا میرنجانید بنا شنودن فرمان من و اظهار
نقص و عیب در من چه گاهی مرا ساحر میگفتند و زمانی نسبت قتل هرون با من میدادند و غیر آن پس فرمود که چرا مرا این نوع ایذا و آزار میرسانید وقد [و بهتان]
تعلمون انی رسول الله الیکم و حال آنکه بیقین میدانید که من فرستاده خدایم بجانب شما و رسول باید که مکرم و محترم باشد پس احترام مرا رعایت باید فرمود
بر بدایشان بر ضلالت و جهالت ثابت قدم شده سخن او را استماع و قبول ننمودند و دست از ایذا و آزار باز نداشتند فلما زاغوا پس آنهنگام که بگشتند از قبول
فرمان موسی با وجود ادله باهره بر صدق نبوت او ازاغ الله قلوبهم بگردانید خدا دلهای ایشان را از استقامت بیقین یعنی ایشان را در بادیه خذلان فرو گذاشت تا در
طریق ضلالت بمانند والله لا یهدی القوم الفاسقین و خدا راه راست نمینماید گروهی را که بیرون رفتگانند از دایره فرمان او و بحال خودشان میگذارد
و نظر لطف از ایشان باز میگیرد واذ قال عیسی بن مریم و یاد کن آنرا که گفت عیسی که پسر مریم است یا بنی اسرائیل انی رسول الله الیکم ای فرزندان
یعقوب بدرستیکه من فرستاده خدایم بسوی شما بمعجزه و برهان مصدقا لما بین یدی من التوراة در حالتیکه باور دارنده‌ام مر آنچیزی را که پیش منست از کتاب
توریة که بر موسی نازل شده یعنی تصدیق کرده‌ام که از نزد خداست و مبشرا برسول یأتی و مژده دهنده‌ام بفرستاده که میاید بدین کامل و شرع شامل من بعدی
اسمه احمد از پس من نام او احمد که بمعنی ستاینده‌تر است یعنی ستایش او مر خدا را نسبت بستایش انبیا بیشتر است و ستوده یعنی ستایش او را بیشتر از ستایش
خلایق میکنند بجهت آنکه محاسن اخلاق وی بیشتر از همه کس است و در روایت آمده که ترجمه کلام عیسی بحواریون بر این وجه است که انی ذاهب الی ربی و ربکم
والفارقلیط جاء و فارقلیط احمد است یعنی من میروم بجانب پروردگار خود و احمد که خاتم پیغمبرانست بعد از من خواهد آمد محمد بن جبیر بن مطعم روایت کرده که پیغمبر
فرمود مرا نامهاست متعدد است من احمدم و محمدم و محمودم و ماحیم که حق تعالی بسبب من محو کفر کرده و حاشرم که مردمان بقدم من محشور شوند و عاقبم که هیچ پیغمبر در عقب
من نباشد و از کعب منقولست که حواریون بعیسی گفتند یا روح الله بعد از ما امتی دیگر خواهد بود فرمود بلی بعد از شما امت احمد خواهند بود که خاتم پیغمبرانست
و ایشان حکیمان و عالمان و نیکوکاران و پرهیزکاران باشند و در علم شریعت بمرتبه رسیده باشند که گویا پیغمبرانند خشنود باشند از خدا باندک روزی و خدا
از ایشان خشنود باشد باندک کرداری فلما جاءهم بالبینات قالوا هذا سحر مبین پس آنهنگام که آمد احمد بدیشان بمعجزات روشن و آیات هویدا
گفتند بعضی از بنی اسرائیل آنکه او مینماید بما جادوئیست آشکارا که از هیچکس پوشیده و پنهان نیست ومن اظلم ممن افتری علی الله الکذب و کیست
ستمکارتر از کسیکه به بندد بر خدا دروغ را یعنی پیغمبر او را تکذیب کند و تصدیق بمعجزات ننماید وهو یدعی الی الاسلام و حال آنکه خوانده میشود یعنی
پیغمبر خدا او را میخواند بسوی دین اسلام که مشتمل است بر خیر و صلاح دنیا و فوز و نجاح عقبی والله لا یهدی القوم الظالمین و خدا راه ننماید گروه
ستمکاران را که بسبب رسوخ کفر از صراط مستقیم و دین قویم تجاوز نموده باشند یعنی حق تعالی الطاف که سبب هدایتست از ایشان باز دارد و ایشان را در بادیه
خذلان فرو گذارد بسبب فرط عناد و طغیان ایشان تا طریق جنت در روز قیامت بایشان ننماید بواسطه کفر و معصیت در لباب آورده که چند روز وحی حضرت
نیامد کعب بن اشرف گفت مژده باد شما را ای گروه یهود که خدای محمد نور او را فرونشانید کار او با تمام نخواهد رسید این سخن بآنحضرت رسید غبار ملال بر آئینه
دل مبارک وی نشست جبرئیل بجهت دفع آن این آیه آورد که یریدون لیطفئوا نور الله یعنی البته میخواهند آنکه فرونشانند نور خدا را که دین اسلام یا قرآن
یا حجت واضحه و معجزه باهره بر صدق حضرت رسالتست بافواههم بدهنهای خود یعنی بطعن کردن در آن بگفتار ناپسندیده یعنی حال ایشان درین اطفا مانند
کسیست که بدهن باد دمد و نور آفتاب را میخواهد فرونشاند والله متم نوره و خدا تمام کننده است نور خود را یعنی روشن کننده دین و شریعت سید
المرسلین را باظهار کلمه اسلام ولو کره الکافرون و اگر چه کراهت دارند ناگرویدگان از اتمام آن کراهت ایشان را اثری نیست در اطفای چراغ صدق و ثواب
هیچ اراده خفاش که غیر مؤثر است در نابودن آفتاب هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق و اوست آن خدائیکه فرستاده پیغمبر خود را بحجت
که سبب هدایتست یعنی قرآن یا معجزه با مذهب درست که مذهب حنیفه اسلامیه است لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون تا غالب سازد
این دین را بر همه کیش و ملت و اگر چه کاره‌اند مشرکان اظهار دین محمد را نقل است که حضرت امیر المؤمنین فرمود که اعلاء کلمه اسلام و غالب شدن آن بعد از ین
خواهد بود پس فرمود که بحق آنکسیکه نفس من بید قدرت اوست که دین اسلام غالب گردد بر جمیع ادیان تا آنکه باقی نماند هیچ دینی الا که بامداد و شبانگاه
بر او ندای لا اله الا الله محمد رسول الله علیا ولی الله شنوند بعد از آن بندگان را بقبول قول رسول و نصرت دین او میفرماید که یا ایها الذین آمنوا
هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم ای گروه گرویدگان راه نمایم شما را بر بازرگانی که نجات دهد شما را از عذاب دردناک پس

بیان آن

الصف

بیان آن تجارت میکند که تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بگروید بخدا و رسول او و کارزار کنید با کافران در راه خدا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ
بمالهای خود که صرف نمائید و روا حله کنید و بنفسهای خود که متعرض قتل و حرب شوید ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ آنچه مذکور شد از ایمان و جهاد بهتر است مر شما را
از معاملات را بجا اگر هستید که دانید طریق نجات حقیقی را پس اگر ایمان آرید بخدا و جهاد کنید در راه او يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ بیامرزد خدای تعالی شما گناهان گذشته
شما را وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ و در آرد شما را در عقبی ببوستانها که میرود از زیر اشجار آن جویها وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ
و بمسکنهای پاکیزه و مستلذه که واقع شده در بوستانها با اقامت که هرگز از آنجا بیرون نباید ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آنچه مذکور شد از مغفرت و ادخال جنت
رستگاری بزرگ است نه آنچه مردمان آنرا فوز میشمرند از طول بقا و حکومت در دنیا و در حدیث آمده که جنات عدن کوشکیست در بهشت از لؤلؤ و در آن هفتاد سرای است
از یاقوت سرخ و در هر سرای هفتاد خانه از زمرد سبز و در هر خانه هفتاد سریر و در هر سریر هفتاد فراش از الوان و بر هر فراشی حوری نشسته و در هر خانه از آن هفتاد مائده
بر هر مائده هفتاد لون طعام در هر یک از خانها غلامی و کنیزی باشند خدای تعالی مؤمن را چندان قوت دهد که با همه زنان خلوت سازد و این نعمت عظیم است در عقبی
وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ و نعمتی دیگر در دنیا که دوست میدارید از نصرت الٰهی نزد خدا بر قریش وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و بشارت ده ای محمد مؤمنان را
باین هر دو نعمت آجل و عاجل يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان خطاب بجماعتیست از انصار که در لیلة العقبه بیعت کردند و ایشان هفتاد تن بودند كُونُوا
أَنْصَارَ اللَّهِ باشید نصرت کنندگان یعنی یاری دهندگان دین خدا و رسول كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ همچنانکه طلب نصرت کرد و گفت عیسی که پسر مریم است
حواریون را که خواص او بودند در دین او بجهت سبقت ایشان در دین او مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ کیستند نصرت کنندگان من که توجه نمایند با من بسوی خدا
یعنی بسوی نصرت دین خدا قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ گفتند حواریون بعیسی ما یاری دهندگان دین خدائیم خلاصه معنی آنست که ای محمد بگو با صحاب خود که
انصار خدا باشید همچنانکه عیسی بحواریون گفت و حواریون دوازده کس بودند که از اصفیا و خلفای عیسی بودند فَآمَنَتْ طَائِفَةٌ پس ایمان آوردند به رسالت
عیسی و وحدانیت خدا بسبب دعوت حواریون مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ گروهی اند از بنی اسرائیل و کافر شدند گروهی دیگر و او را پسر خدا گفتند از ابن
عباس منقولست که چون عیسی باسمان رفت بنی اسرائیل سه فرقه شدند فرقه گفتند که خدا بود باسمان مرتفع شد و جمعی گفتند که پسر خدا بود و طایفه دیگر
که اهل اسلام بودند گفتند که بنده خدا بود و پیغمبر او بود پس قتال و جدال میان ایشان واقع شد و آن هر دو فرقه کافر غالب شدند تا زمانیکه حضرت خاتم
الانبیا مبعوث شد و موافقه مؤمنان بنی اسرائیل نمود ایشان با حضرت ایمان آوردند و بسبب آن قوت یافتند و بر آن دو فرقه غالب شدند فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا
پس قوت دادیم و غالب کردیم ایشانرا که گرویده بودند بعیسی و برسالت او و تصدیق نموده عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ بر دشمنان ایشان فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ پس گشتند مؤمنان
غلبه کنندگان بر آن کافران در مجاهده و مجادله و گویند معنی آنست که حجت کسانیکه بعیسی گرویده بودند ظاهر گشت بتصدیق محمد بلکه عیسی کلمة الله و روح الله
است سُورَةُ الْجُمُعَةِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ إِحْدَىٰ عَشْرَةَ آيَةً ابی بن کعب از پیغمبر روایت کرده که هر که سوره الجمعه بخواند بعدد هر که نماز جمعه کرده و نکرده ده حسنه بنویسند
و از امام جعفر صادق روایت کرده که فرموده هر که از شیعه ما است در شب جمعه این سوره و سبح اسم بخواند و در نماز پیشین روز جمعه این هر دو سوره را تلاوت
کند همچنان باشد که بعمل رسول خدا عمل کرده باشد و ثواب او نزد خدا بهشت باشد بدانکه چون حق تعالی ختم سوره الصف نمود بترغیب شد کان در عبادت خود افتتاح
این سوره فرمود در بیان قدرت خود و فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ بپاکی یاد میکنند مر خدا را
آنچه در آسمانها است از بدایع علوی و آنچه در زمین است از کواین سفلی یعنی همه اشیاء موجوده بر وحدانیت و ربوبیت و قادریت او و سبحان الله بودن صفات ذات
باصفات خود میکنند الْمَلِكِ پادشاهی که ملک او دائم است بی زوال الْقُدُّوسِ پاک از همه سمت عیب و اختلال الْعَزِيزِ ارجمند و غالب بر جمیع احوال که هیچکس بر او
غلبه نکند و گرد مذلت بر دامن کبریای او ننشیند الْحَكِيمِ صواب کار و درست کردار در جمیع افعال که هر چه کند بر وفق حکمت و مصلحت باشد هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ
رَسُولًا مِنْهُمْ اوست آنکسیکه برانگیخت در میان ناخوانندگان و نانویسندگان که اهل مکه اند فرستاده از جمله ایشان یعنی ناخواننده و نانویسنده مثل ایشان تا
رسالت او بتهمت نزدیک نباشد چه در نظر ایشان توهم آن نشود که معلمی تعلیم او کرده باشد چه اکثر عرب خواننده و نویسنده نبودند بخلاف امم دیگر و گفته اند امیت حضرت
بجهت آنست که در کتب متقدمه بر این وجه بود که خاتم الانبیا امی باشد و بر هر تقدیر يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ میخواند آن رسول امی بر امتان آیتهای کلام خدا را
و پاک میسازد آنها را از دنس و خبث عقاید و اخلاق وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ و میاموزاند ایشانرا قرآن و احکام شریعت و معالم دین و در ثبوت نبوت او همین
بس است که با وجود امیت تعلیم شد کان کند آیات و احکام شرع که سبب صلاح دنیا و عقبا است بایشان ارشاد نماید چه این دلالت صحیح دارد بر وحی الٰهی وَإِنْ كَانُوا
مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ و بدرستیکه بودند تا آنکه خالی از قرآن خوانان و پاکان و آموختگان بودند پیش از بعثت محمد هر آینه در گمراهی هویدا که شرک بود و تتبع
ملت جاهلیت وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ و دیگر مبعوث ساخت او را در میان جماعتی دیگر از ایشان که هنوز لاحق نشده اند بایشان اما لاحق خواهند شد
و در عقب ایشان خواهند آمد مراد تابعیند وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ و اوست غالب بر همه و ستوده در اقوال و افعال بعد از نزول این آیه اصحاب پرسیدند که یا رسول
الله اینها چه کسان باشند حضرت دست مبارک بر دوش سلمان نهاد و فرمود که اگر ایمان به ثریا بسته باشد هر آینه فرا گیرند مردانی که از این جماعت باشند یعنی اهل عجم
از سهل ساعدی مرویست که رسول فرمود که در اصلاب امت من مردان و زنان باشند که بی حساب بهشت روند و از امام محمد باقر مرویست که پیغمبر مبعوث است بهر که مشاهده او کرده
و هر که بعد از ایشان باشد از عرب و عجم تا بروز قیامت ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ این بعث که پیغمبر بآن ممتاز گشته از اقران مزید نعمت افزونی کرم خدا است يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ
که میدهد آنرا بر سبیل تفضل و عطیه هر کرا میخواهد از بندگان بر مقتضای حکمت و مصلحت وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدا خداوند فضل بزرگ است که نعم دنیا و
آخرت او عطف و مختص ساخته و بعد از ذکر ارسال منت خاص آن پیغمبر فرمود که ... حضرت ... باین ضرب المثل که مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ

آنانکه بار کرده شدند بتوریة یعنی مأمور گشتند بآنکه توریة را بیاموزند و بآن تکلیف نمایند زاهر دارند و بآن عمل کنند ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا بعد از آن بر نداشتند بار توریة را چه
اکتفا بحفظ کردن و خواندن آن کردند و از آنچه بود نفع نگرفتند که آن اظهار نعت سید انبیاست و خبر دادن بآمدن آنحضرت بود كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا ماننده مثل
دراز گوشیست که بار کنند برو کتابهای بزرگ گران بار از علوم و در حمل آن رنج میکشد و نفع و فایده از آن باو نمیرسد و شبهه نیست در آنکه هر که حفظ قرآن
کند و معنی آنرا تعقل نکند و از آن اعراض کند در تحت این آیه داخل است و همچنین است هر که مسائل علوم را داند و بدان عمل نکند بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ
كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ بدست مثل کسانیکه تکذیب کردند بآیتهای خدا و حجتهای او که دال اند بر صحت نبوة سید الانبیا مراد آیات توریة و فرقانست وَاللَّهُ لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ و خدا راه فلاح و رستگاری ننماید گروه ستمکاران را که بسبب عناد با خدا بر نفس خود ظلم کرده اند و از طریق حق تجاوز نموده اند مرویست که رسول
کتابی بیهود مدینه نوشت که اسلام آرید و بنبوة من اعتراف کنید ایشان مکتوبی بیهود خیبر نوشتند که محمد ما را بدین خود میخواند ما را امتناع متابعت او جایز
میدارید بما خبر دهید ایشان در جواب نوشتند و تمرد و کفر خود را اظهار کردند و اعلام ایشان نمودند که نبوة بما و شما میسزد او را نرسد زیرا که حقتعالی این آیه فرستاد
قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ بگو ای محمد ای کسانیکه ملت یهودیه اختیار کرده اید و راسخ شده اید اگر دعوی میکنید بزعم خود أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ
آنکه شما دوستان بندهٔ خدا اید بدون مردمان دیگر از عرب و عجم که گوئیده اند فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ پس آرزو کنید از خدا مرگ را تا هرچند زودتر از این زندان عنا و خاکدان
بلا خلاص شده بسر منزل کرامت رسید که حقتعالی برای دوستان مقرر فرموده إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در آنکه شما دوستان خدائید چه هر که
دوست خدا باشد مشتاق سرای آخرت خواهد بود و مرگ را تحفه روزگار خواهد دانست چنانکه امیرالمؤمنین فرموده که باک ندارم که مرگ بر من واقع شود یا من بمرگ
ملاقات کنم در وقتیکه ابن ملجم علیه اللعنة تیغ بر فرق مبارک او زد فرمود فزت برب الکعبة باز رستم و فیروزی یافتم بخدای کعبه بعد از آن حقتعالی از کذب ایشان در این
قول خبر میدهد که وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ و آرزو نکنند مرگ را هرگز در هیچ وقت بسبب آنچه از پیش فرستاده است دستهای ایشان یعنی بواسطه عملها
که کرده اند از تحریف احکام توریة و تغییر نعت و صفت سید انبیا و غیر آن از کفر و فسق بیقین میدانند که بعد از مرگ بدین اعمال قبیحه معذب خواهند شد وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ
و خدا داناست بستمکاران که در گذشته اند از طریق حق و فرو رفته اند در عنا و طغیان پس ایشان را معذب خواهد ساخت مرویست که رسول علیه السلام گفت بحق آنکس که
نفس من بید قدرت اوست که هیچکس از شما تمنای مرگ نکند الا مرگ برو واقع شود ایشان تمنای آن نکردند پس این اثر از معجزات حضرتست که خبر داد که هرگز ایشان
تمنای مرگ نکنند بجهة معرفة ایشان صدق آنحضرت قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ بگو ای محمد بدرستیکه مرگ که شما میگریزید از آن فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ پس
بدرستیکه آن رسنده است بشما و فایده ندهد فرار شما ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ پس باز گردانیده شوید بسوی دانای نهان و آشکارا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ پس خبر دهد شما را بآنچه هستید که عمل میکنید بآن و بر وفق آن شما را جزا دهد بعد از ذکر احوال اهل کتاب مؤمنان را امر بعبادة و طاعة که سرمایه نعیم
اخرویست و میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده اید باحکام شریعة مصطفویه إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ چون ندا داده شوید یعنی وقتیکه مؤذن
بانگ نماز گوید برای نماز در حین بالا رفتن خطیب بالای منبر مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ در روز جمعه فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ پس بشتابید بسوی یاد کردن خدا که نماز است
یا خطبه که متضمن حمد و موعظه است وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ و بگذارید خرید و فروخت و سایر عقود را که آن بیع است ترک بیع بهتر است شما را از معامله إِنْ كُنْتُمْ
تَعْلَمُونَ اگر هستید که میدانید منافع امور و مضار آنرا منقولست که فخر کردن یهود بر اهل اسلام در سه چیز بود اول آنکه میگفتند نحن ابناء الله و احباؤه حقتعالی
تکذیب ایشان نمود بدین آیه دوم آنکه میگفتند ما اهل کتابیم حقتعالی تشبیه ایشان بحمار که کتب علم برو بار است نمود سیم آنکه میگفتند ما را از اسبوع روزیست که در آن
عبادة کنیم یعنی روز شنبه و مسلمانانرا آن نیست حقتعالی روز جمعه را بایشان عطا فرمود و بدانکه مراد بسعی در این موضع است چه باده از مشی بر طریق اقتصاد و جد
نیست در مذهب ما منقولست از ابی جعفر ماثور است که گفت که معنی سعی آنست که دوید و واجبست هر آینه میدوید بمرتبه که رد از دوشم میافتاد و حسن بصری نیز گفته مراد
از آن دویدن و شتافتن است بقدم چه سکینه و وقار سنتست و بباید دانست که فضیلت روز جمعه بسیار است و ثواب عبادة آن بیشمار و اخبار متعدده در این باب
از سید ابرار و ائمه اطهار ماثور است در حال آنکه ایشان را امام عادل باشد بجهة استخفاف نمودن بآن نماز از الجمله حضرت رسالت از آنجمله در روستان خوانده که چون قصد
مسجد کنند و نماز بگذارند ثواب حجی در نامهٔ اعمال ایشان ثبت کنند و نیز فرمود که ای سید کان بدانید که حقتعالی نماز جمعه را بر شما فرض کرده پس جماعتیکه ترک جمعه کنند در
حیوة من و بعد از وفات من در حال آنکه ایشان را امام عادل باشد بجهة استخفاف نمودن بآن نماز یا منکر آن بودن خدا جمع نکند پراکندگی ایشان را و برکت نکند در امر او و هر که
ترک جماعت کند سه جمعه بدون علتی و مانعی بری و منافق است و بهترین روزی که آفتاب طلوع میکند روز جمعه است و در این روز خدای تعالی آدم را آفرید و هم در این روز قیامت
قائم کرده و این روز نزد خدای تعالی یوم المزید است و در آن ساعتیست که هیچ مؤمن دعا نکند مگر که مستجاب میشود و آن وقتیست که امام از خطبه خواندن فارغ شود و مؤذن
اقامت گوید و بروایتی آخر روز است به نیم ساعت تا بغروب و گفته اند آن ساعتیست که یک نیمه آفتاب فرو رفته باشد و یک نیمه باقی باشد و عمران بن حصین روایت
کرده که هر که غسل روز جمعه کند گناه او مکفر شود و در روایتی آمده که حقتعالی در روز جمعه ششصد هزار بنده از آتش دوزخ آزاد میکند و هر که در روز جمعه بمیرد اجر
شهیدان یابد و از فتنه قبر ایمن باشد و روز جمعه حقتعالی بفرماید تا منبری بر در بیت المعمور بنهند و فرشتگان گرد وی حاضر آیند جبرئیل بانگ نماز گوید و میکائیل امامت
کند و فرشتگان در عقب وی نماز بگذارند و چون فارغ شوند جبرئیل گوید ثواب این اذان با امت محمد بخشیدم حقتعالی گوید شما را گواه گرفتم که گناه امت محمد را بخشیدم
و بعد از نماز رخصت سید کائنات را در کسب ارزاق در معاملات بقوله فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ پس چون گذارده شود نماز جمعه پس پراکنده
شوید در زمین برای تجارة و تصرف در ما یحتاج خود این امر بسبیل اباحتست یعنی بعد از نماز اگر خواهید در پی مهمات خود روید وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ و بجوئید
از فضل خدا یعنی طلب روزی خود کنید بوسیلهٔ معاملات وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا و یاد کنید خدا را بر احسان او و شکر نمائید بر نعمتهای او و یاد کردنی بسیار یعنی در جمیع احوال

بایدانکه فتمنوا الموت

بلکه او

سوره منافقون

بذکر او اشتغال نمایید نه همین در وقت نماز لعلکم تفلحون شاید که رستگار شوید چه اقدام بصلوة جمعه و طلب روزی از او و اکثار اوقات بذکر او و مشغول شدن موجب
جمعیت خواطر ظاهر و باطن و سبب نجات دنیا و آخرتست و از حضرت رسول صلعم منقولست که هر که باخلاص گوید خدا را در بازار و وقتیکه مردمان غافل باشند و مشغول بیع و شرا باشند حق تعالی هزار
حسنه برای او بنویسد آورده اند که روزی حضرت خطبه میخواند ناگاه کاروان دحیه کلبی از شام رسید با دو غزبیت و در آنوقت در مدینه تنگی بود حاضران مجلس
بجهت بیع طعام بر یکدیگر سبقت کرفتند و از مسجد بیرون دویدند بغیر از هشت کس از ایشان کسی نماند حضرت فرمود که بحق آنکس که نفس محمد بید قدرة اوست که اگر
همه بیرون میرفتند از این وادی آتش بسوی شما روان میگشت و در شان ایشان این آیه نازل شد و اذا رأوا تجارة او لهوا و چون ببینند کاروانی تاجر
یا لهو و لعبی که دست بر هم کوفتن و طبل زدنست انفضوا الیها متفرق شوند از مسجد و بروند بسوی آن تجارة و ترکوک قائما و بگذارند ترا ایستاده بر منبر
نقلست که این عمل سه بار از ایشان صادر شد هر سه نوبت روز جمعه بود قل ما عند الله خیر من اللهو ومن التجارة بگو ای محمد که آنچه نزد خدا است از ثواب نماز
جمعه و استماع خطبه و لزوم مجلس پیغمبر بهتر است از استماع طبل و از نفع تجارة والله خیر الرازقین و خدای بهترین روزی دهندگانست پس روزی از او خواهید
اگر چه بحسب مشغولی شما باستماع خطبه و نماز جمعه بطلب روزی نروید توکل بر وی کنید و روزی از وی طلبید نه از آنکه در مظان ایصال نیز اگر وقت باشد ایصال رزق کند
که بخیلی کند و نفع بشما نرساند و شاید که مصلحت وقت نداند. سورة المنافقین احدی عشر آیة ابی بن کعب از پیغمبر روایت کرده که هر که سورة المنافقین
بخواند از نفاق بری شود و از شر منافقان ایمن گردد بدانکه چون حق تعالی ختم سورة الجمعة نمود بانچه از علامات نفاقست افتتاح این سوره نیز بذکر اهل نفاق کرد
فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم اذا جاءك المنافقون در سبب نزول این سوره آورده اند که در سال پنجم هجرت بنو المصطلق اتفاق نمودند بمحاربه
حضرت رسالت و پیشوای ایشان حارث بن ضرار بود پدر جویریه زوجه پیغمبر ص و این خبر بحضرت رسید با اصحاب خود از مدینه بیرون آمد و بسر آب مریسیع که از جمله
میاه ایشان بود با ایشان رسید آغاز مقاتله شد و بعضی از ایشان کشته شدند و بعضی فرار بر قرار دادند و مسلمانان زنان و اطفال ایشان را اسیر کردند و
اموال ایشان را غنیمت گرفتند و مردی از انصار از قبیله غار بمسلمانان رسید و بگمان آنکه از جمله کفار است او را مجروح ساخت میان ایشان نزاع واقع شد و در اثنا
اجیر عمر خطاب که نام او جهجاه بن سعید بود از بنی غفار اسب عمر را میکشید بجوی آب رسید بجهت سنان جهنی او را منازعه افتاد این نزاع بقتال منجر شد جهنی
آواز برکشید که یا معشر الانصار و جهجاه فریاد بر آورد که یا معشر المهاجرین پس مردی فقیر از مهاجر که جعال نام داشت باعانت جهجاه آمد عبد الله بن ابی منافق چون او را
بدید که بحمایت جهجاه آمده بر سبیل استهزا گفت تو اینجائی و در غضب رفته گفت که چه جرأتست که مانع حمایت من میشوی پس سخنان درشت بعبد الله گفت عبد الله م گفت صبر
کن تا بمدینه روی که ترا گوشمالی چندان باشد که بیابت نباید که خصومت و نزاع چه باشد نزد عبد الله جماعتی از اقوام او ایستاده بودند که از جمله ایشان زید بن ارقم
بود پس عبد الله با ایشان گفت که این همه از شما شده است اگر فضله طعام خود را باین نوع کسان نمیدادید ایشان با ما خصومت نمیکردند بخدای که مثل ما و
مثل ایشان نیست الا آنچه قائلی گفته که سمن کلبك یاکلك یعنی فربه کن سگ را تا ترا بخورد بخدا اگر بمدینه مراجعت کنیم عزیز هر آینه ذلیل را از مدینه بیرون
کند مراد او باعز نفس خبیث خود بود و مراد باذل نفس طیب حضرت رسالت بود زید بن ارقم از این در غضب شد و گفت توئی بمقدار در میان قوم خود و محمد در عزت و
از جانب حق تعالی بخدا من بعد میان ما و تو دوستی نباشد ابن ابی گفت خاموش باش که بازی میکردم زید حضرت را از این قضیه خبر داد عمر ملعون حاضر بود گفت یا رسول الله
بفرما تا گردن این منافق بزنم پیغمبر فرمود کشتن او سزاوار نیست چه جمعی مسلمانان بوی باز بسته اند پس بجهت تسکین فتنه بکوچ کردن امر فرمود پس مردم آنجا کوچ کردند اسید بن حضیر
گفت یا رسول الله چه شده است که در وقت چنین کوچ کرده گفت ای اسید نا شنیده که صاحب شما گفته است که چون بمدینه رسید عزیز ذلیل را اخراج کند گفت
یا رسول الله اگر خواهی تو او را اخراج کن پس گفت یا سید الانبیا با وی مدارا فرما والله اگر در آنوقت بمدینه تشریف آوردی قوم او برای وی تاجی مکلل میساختند تا
بر سر وی نهاده او را پیشوای خود کرده اند چون تو آمدی کار دیگر گون شد و اعتقاد او آنست که تو مانع پادشاهی وی شده پسر عبد الله بن عبد الله بن ابی پیش
آمد و گفت یا رسول اگر در کشتن جازمی مرا فرما تا سر او را بکشم رسول فرمود که برو و با او مدارا کن مادام که با ما باشد القصه از آنجا کوچ کردند و آن روز و آن شب
میرفتند تا روز دیگر وقت چاشت آفتاب گرم شد همه بیخود و کوفته تاب شدند پس بعد از نماز از آنجا کوچ کردند میرفتند تا سحر بنقیع رسیدند و آن موضعیست
قریب بنقیع بر کنار آب حجاز آنجا فرود آمدند چون بارها بگشادند باد سخت برخواست که همه از آن خائف شدند و شتر رسول در آن شب گم شد حضرت فرمود که مترسید
این باد از آنست که در مدینه یکی از اکابر وفات کرده گفت کیست یا رسول الله فرمود رفاعه و او یکی از منافقان بود شخصی از اهل نفاق گفت عجب از محمد که خبر میدهد که
در مدینه چه حادثه واقع شده و خبر از شتر که گم شده خود ندارد فی الحال جبرئیل نازل شد سخن منافق را بعرض رسانید و موضع آن شتر را بوی نمود
با اصحاب گفت من غیب نمیدانم و لیکن حق تعالی قول آن منافق و موضع شتر را بمن اخبار نمود گفتند موضع آن شتر کجاست فرمود در فلان شعب مهار او در شاخ
درخت پیچیده بعضی برفتند بانجا همچنان بود که آنحضرت فرموده بود شتر را باز کرده بعسکر همایون آوردند منافق ایمان آورد و چون بمدینه نزدیک شدند
تابوت رفاعه را دیدند که بنی قینقاع بر داشته بر بقیع آوردند تا دفن کنند چون سپاه نصرت پناه نبوی بوادی عقیق رسیدند پسر عبد الله ابی توقف نمود
تا پدرش او برسید شتر او را آنجا بازداشت و پای بر پشت شتر نهاد گفت بخدا سوگند که نگذارم که بمدینه در آئی تا وقتیکه پیغمبر اذن دهد و بدانند که اذل توئی و اعز
اوست عبد الله شکایت پیش رسول فرستاد رسول کس پیش او فرستاد که بگذار پدر را بخود مدارا و بگذار تا بمدینه در آید پس گفت چون فرمان رسول چنین است ترا بگذاشتم و در
دو سه روز بیمار شد رحمت بدان واجرا کشید زید بن ارقم چون بمدینه آمد بجهت تعرض و ملامت انصار با وی مغموم و مهموم در خانه نشست حق تعالی برای تصدیق
زید و تکذیب ابن ابی بحضرت رسالت پناه خطاب کرد که ای محمد چون بیایند منافقان یعنی ابن ابی و احزاب وی قالوا نشهد انك لرسول الله گویند گواهی میدهیم
انکه تو رسول خدائی و منافق نیستیم و بدل و زبان رسالت ترا معتقدیم والله یعلم انك لرسوله و خدای میداند که تو رسول اوئی بحق چه اوست که مرسل تست

والله یشهد ان المنافقین لکاذبون و خدا گواهی میدهد آنکه منافقان دروغ گویانند در گواهی خود پس شهادة ایشان دروغ باشد اتخذوا ایمانهم
جنة فرا گرفتند منافقان سوگندان خود را که بدروغ میخورند سپری یعنی از روی خود ساختند تا بسبب آن از قتل و سبی ایمن شوند فصدوا عن سبیل
الله پس باز میدارند مردم عوام را بشبهات باطله از راه حق که طریق اسلام است انهم ساء ما کانوا یعملون بدرستیکه ایشان بد عملیست آنچه هستند که میکنند
از اظهار ایمان و خلاف آن و منع مردمان از ایمان ذلک بانهم امنوا این قول ایشان که شاهد است بر بدی اعمال بسبب آنست که ایشان گرویدند بزبان
و خود را در زی مسلمانان نمودند ثم کفروا پس کافر گویدند بدل منبئ گشت نفاق ایشان از اقوال ایشان فطبع علی قلوبهم پس مهر نهاده شد بر دلهای
ایشان تا بسبب این علامت ملائکه ایشان را از اهل ایمان امتیاز کنند و بر ایشان لعن کنند فهم لا یفقهون پس ایشان نمیدانند ایمان را تا خود را از باطل امتیاز
کنند و چون ببینی که ابن ابی مرد جسیم و نیکو صورة بود و فصیح و جمعی دیگر منافقان نیز باین صفت بودند چون بمجلس رسول آمدندی بکلام فصیح تکلم نمودندی
آنحضرت از هیاکل جسیمه و اقوال فصیحه ایشان متعجب گشت حق تعالی فرمود و اذا رایتهم تعجبک اجسامهم و چون ببینی منافقان را بشگفت آرد ترا
اجسامهای ایشان وان یقولوا تسمع لقولهم و اگر سخن گویند گوش میکنی مر گفتار ایشان را بجهت بلاغت و فصاحت کلام ایشان و بسبب این آنچه میگویند
از ایمان کاذب خود و غیر آن باور میکنی کانهم خشب مسندة و حال آنکه ایشان در عدم تعقل مانند چوبها خشک شده اند که بدیوار باز نهاده یعنی اجسام اند
خالی از علم و دانش یحسبون کل صیحة علیهم می پندارند که گمان میبرند هر فریادی را که برآید و رمه را شکوه او از پی که برکشند که آن واقعست بر ایشان یعنی
بددلی ترس ایشان بمرتبه ایست که هر آوازی که بشنوند پندارند با ایشان واقع خواهد شد هم العدو فاحذرهم ایشان دشمنان کاملند ترا و همه مومنان
را پس حذر کن از مکر ایشان قاتلهم الله هلاک کرداناد خدا ایشان را و لعنت کناد بر ایشان و ایشان را رسوای دنیا و آخرت گرداناد انی یؤفکون چگونه بر گردانیده
میشوند از طریق حق با وجود کثرة دلالات و اذا قیل بعد از نزول این آیات قوم ابن ابی را گفتند این آیات در باره تو نازل شده نزد رسول خدا رو تا آمرزش طلبد برای
تو منافق سر بپیچید و روی بگردانید و گفت مرا گفتند که ایمان آر آوردم و تکلیف کردند که زکوة بده دادم همین مانده که محمد را سجده کنم این آمد که و اذا قیل
لهم تعالوا یستغفر لکم رسول الله و چون گویند منافقان را یعنی ابن ابی و اصحاب او که بیایید بطریق اعتذار تا آمرزش طلبد رسول خدا برای شما لووا رؤسهم بپیچید
سرهای خود را یعنی روی بگردانند و سر بر تابند چنانکه کسی از امر مکروهی روی بگرداند و سر باز کرداند بجهت استهزا با استغفار پیغمبر و رایتهم یصدون وهم مستکبرون
و می بینی ایشان را که اعراض میکنند و روی میگردانند از استغفار و ایشان گردن کشانند از اعتذار جستن نزد حضرت رسالت و طلب مغفرت از او کردن سواء
علیهم استغفرت لهم یکسانست بر ایشان آمرزش خواهی برای ایشان یا نخواهی یعنی فایده استغفار تو برای ایشان لن یغفر الله لهم هرگز نیامرزد خدا
ایشان را نقل است که رسول الله برای ایشان استغفار میکرد بشرط توبه یا بشرط آنکه ظاهر شان مثل باطنشان باشد حق تعالی اخبار او نمود که ایشان بر صفت
کفر خواهند مرد حضرت ترک استغفار ایشان نمود ان الله لا یهدی القوم الفاسقین بدرستیکه خدا راه فلاح نمینماید گروه بیرون رفتگان از دایره صلاح
را و نظر توفیق از ایشان باز میگیرد هم الذین یقولون لا تنفقوا علی من عند رسول الله ایشان آنانند که میگویند انصار را که شما نفقه مکنید یعنی طعام
و لباس ندهید بر کسانیکه نزد رسول خدا اند از فقرای مهاجرین حتی ینفضوا تا متفرق شوند بجهت گرسنگی و برهنگی حاصل که منافقان انصار منع می
کردند از انفاق بر فقرای مهاجر ولله خزائن السموات والارض و حال آنکه مر خدا راست خزینهای روزی آسمانها و زمینها یعنی مفتاح ارزاق که از آسمان یا
زمین به بنده میرسد بید قدرة اوست و بر حسب حکمة و مصلحة هر کرا خواهد غنی کرداند ولکن المنافقین لا یفقهون ولیکن منافقان بجهت فرط عناد
و ضلالت نمیدانند که رزاق علی الاطلاق اوست سبحانه است نزد ما یقولون لئن رجعنا الی المدینة میگویند یعنی ابن ابی و کسانیکه تابع اویند در اعمال
و اقوال اگر باز گردیم ما ازین سفر تبوک بسوی مدینه لیخرجن الاعز منها الاذل هر آینه بیرون کند از مدینه عزیزتر خوارتر را مراد ابن ابی از اعز نفس اخس و بقول دیگر از
لفظ دیگر اکمل مخلوقات علیه افضل التسلیمات خواست حق تعالی رد قول او نمود و فرمود که ولله العزة ولرسوله و مر خدا راست عزة و مر رسول او را عزة نبوة و شفاعة
و با عز اعلای دین او بر سایر ادیان یعنی و نصرة وللمؤمنین و مر گرویدگان را عزة ایمان و طاعة ولکن المنافقین لا یعلمون ولیکن منافقان تیره ضمیر نمیدانند
و در نمی یابند حقیقت عزة را بجهة فرط ضلالت مظنه ایشان آنست که عزة مر ایشان راست بعد از بیان حال منافقان خطاب بمؤمنان میکند که یا ایها الذین
امنوا ای آنکسانیکه گرویده اید لا تلهکم اموالکم ولا اولادکم عن ذکر الله باید که مشغول نسازد شما را مالهای شما و نه فرزندان شما از یاد کردن خدا
که آن صلوة خمس است یا جمیع فرایض یا قرآن یا جمیع اشکر بر نعما و صبر بر بلا و رضا بقضا چه مقتضی ایمان آنست که دوستی خدا غالب باشد بر دوستی همه اشیا
مراد نهی ایشانست از مشغولی باموال و تصرف در آن و سعی در تدبیر آن و تلذذ و استمتاع آن و مسرور شدن بلقای اولاد و بجهة آن باز مانند از طاعة رحمان
و لهذا حق تعالی میفرماید که و من یفعل ذلک فاولئک هم الخاسرون و هر که بکند این کار را یعنی بمال و فرزندان از حق باز ماند پس آن گروه ایشان در زیان کارانند
که عظیم باقی را بحقیر فانی فروخته اند و انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی احدکم الموت و نفقه کنید در راه خدا از آنچه روزی داده ایم شما را مراد اخراج
زکوة و سایر حقوق واجبه است پیش از آنکه بیاید یکی از شما علامات مرگ فیقول رب لولا اخرتنی الی اجل قریب پس گوید آنکس که بر مرگ مشرف باشد از روی
بحسرت و تاسف ای پروردگار من چرا باز پس نمیدهی مهلت ندهی و تاخیر نکنی موت مرا تا مدتی نزدیک یعنی زمانی اندک که در آن اخراج حقوق توانم کرد فاصدق
پس در آن زمان تصدق کنم و سایر حقوق واجبه از مال خود ادا نمایم و اکن من الصالحین و باشم از شایستگان و نیکوکاران نقل است که این آیه در حق
مانعان زکوة فرموده نازل گشته و فرمود که تصدق کنید قبل از آنکه سلطان مرگ بر شما نازل شود و هیچ عمل نفع ندهد و بدنیا باز نگردانند و لن یؤخر الله
نفسا اذا جاء اجلها و هرگز باز پس نیفکند هیچ نفسی را از مرگ چون برسد وقت فوت او چه حکمت الهی مقتضی آنست که چون عمر با خر رسید چیزی بر آن نیفزاید

وادان

واز ان کو تکند والله خبیر بما تعملون وخدا دانا است بانچه میکنید از خیر و شر و بر وفق عمل جزا خواهد داد و چون دانستید که مرگ از وقت خود متاخر نمیشود پس
هر چند زودتر مسارعت کنید از عهده بیرون آمدن واجبات بهتر خواهد بود سورة التغابن مکیة ثمان عشرة آیة ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که سوره
تغابن بخواند از مرگ مفاجاة ایمن گردد و از ابو عبد الله نقلست که هر که این سوره بخواند در فریضه روز قیامت این سوره شافع او باشد تا در بهشتش در آرد
و چون حق تعالی ختم سوره منافقین نمود بامر بطاعت و نهی از معصیت افتتاح این سوره کرد به بیان حال مطیع و عاصی بسم الله الرحمن الرحیم یسبح لله
ما فی السموات و ما فی الارض بپاکی و پاکیزگی ستایش میکنند مر خدا را آنچه در آسمانهاست از روحانیات و آنچه در زمینست از جسمانیات پس تسبیح مکلفان
بقول است و تسبیح غیر ایشان بدلالت چه ایشان دلالت دارند بر کمال قدرت و علم او سبحانه له الملک مر او راست پادشاهی مطلق چه خالق ارض و سما و ما بینهماست و له الحمد
و مر او راست ستایش زیرا که نعمت آفرینش و پرورش از اوست و هو علی کل شیء قدیر و او بر همه چیزها توانا است از ایجاد معدوم و افنای موجود و تغییر و تبدیل
بر وفق حکمت و مصلحت هو الذی خلقکم و او آن کسیست که بیافرید شما را ای آدمیان و از عدم بوجود آورد فمنکم کافر پس بعضی از شما نا گرویده اند بخالقیت
چون دهریان و مشرکان و منکم مؤمن و برخی از شما باور دارند که اوست خالقیت و وحدانیت او چون اهل ایمان خلاصه معنی آنست که خدای آنکسیست
که بر شما تفضل نموده اصل نعم خود که آن خلقت است و ایجاد از عدم و بعضی این واجبست بر شما که بنظر صحیح تفکر کنید در نعمت و معرفت او والله بما تعملون
بصیر و خدا بانچه میکنید بیناست پس بر وفق اعمال و اقوال با شما معامله خواهد کرد خلق السموات والارض بالحق بیافرید و بساخت همه آسمانها و
زمینها را براستی یعنی بحکمت بالغه نه بباطل چه ایشان دالند بر وحدانیت و آثار خالقیت و قادریت حضرت عزت و صورکم فاحسن صورکم و تصویر کرد و بنگاشت
شما را پس نیکو گردانید صورتهای شما را یا مانند قامت و اعتدال خلقت تا شکر گوئید بر این نعمت یعنی ظاهر شما را بیاراست بکمال قدرت و باطن شما را
محلی گردانید بجمال فرید والیه المصیر و بسوی اوست بازگشت همه در روز قیامت پس کسانیکه بر نعمت خلقت و حسن صورت شاکرند مجازات خواهد داد و جمعی که
کفران نموده اند نیز خواهد رسانید یعلم ما فی السموات والارض میداند بعلم کامل خود آنچه در آسمانهاست از اصناف مکونات و آنچه در زمینست از انواع
مخترعات و یعلم ما تسرون و ما تعلنون و میداند آنچه میپوشید بر یکدیگر و آنچه آشکارا میکنید والله علیم بذات الصدور و خدا داناست بانچه در
سینههاست از خاطر و افکار یعنی عالم بجمیع معلومات است بعلم جزئی و کلی چه نسبت مقتضی علم او بما سوی علی السویه است و این متضمن وعید است الم یأتکم
نبؤا الذین کفروا من قبل آیا نیامد بشما ای کفار مکه خبر آنانکه کافر شدند پیش از شما چون اولاد قابیل و عاد و ثمود و اصحاب ایکه فذاقوا وبال
امرهم پس چشیدند عقوبت و وبال و وزر کار خود را یعنی سزای کفر خود را در دنیا از غرق و ریح صرصر و عذاب یوم الظلة ولهم عذاب الیم و مر ایشانراست
در آخرت عذابی دردناک ذلک بانه کانت تأتیهم این وبال دنیا و عذاب عقبا مر ایشانرا بسبب آنست که آمده بایشان رسلهم بالبینات پیغمبران بحجتهای
روشن و معجزهای هویدا فقالوا ابشر پس گفتند بر وجه استکبار و عناد و انکار که ابشر یهدوننا آیا آدمیان مانند ما راه مینمایند ما را و ندانستند که اگر رسول
فرشته در نظر نیامدی و لابد بصورت آدمی بودی تا مرئی شود فکفروا و تولوا پس کافر شدند برسولان و روی بگردانیدند از نزدیک جانب ایشان و تدبر در معانی
کتاب ایشان پس حق تعالی ایشانرا مستاصل ساخت و استغنی الله و بی نیاز شد خدای از ایمان و طاعت ایشان چه او غنی بالذاتست پس تکلیف ایشان بایمان
بجهت سود و منفعت با ایشان نبود و سبحانه والله غنی حمید و خدای بی نیاز است از عبادت آفریدگان و ستوده بستودن ستایش کنندگان چه جوهر یا از مخلوق
ذات الله حمد و زعم الذین کفروا ان لن یبعثوا دعوی میکنند آنانکه کافر شدند آنکه هرگز بر انگیخته نخواهند شد قل بلی و ربی بگو ای محمد در رد قول
ایشان که آری بر انگیخته خواهید شد سوگند بپروردگار من که البته مبعوث گردید در روز قیامت ثم لتنبؤن بما عملتم پس خبر داده شوید بانچه کرده اید در دنیا
یعنی البته حساب کنند شما را بجزا و سزا رسانند و ذلک علی الله یسیر و این بر انگیختن و جزا دادن بر خدا سهل و آسانست بجهت قبول ماده و حصول قدرت تامه
چون مآل حال شما چنین خواهد بود فامنوا بالله و رسوله پس ایمان آرید بخدای بگروید بخدا و بفرستاده او که محمد است والنور الذی انزلنا و بان روشنی
که فرستادیم بر محمد مراد قرآنست که ظاهر است در اعجاز و مظهر احکام حلال و حرامست والله بما تعملون خبیر خدای بانچه شما میکنید از اقرار و انکار دانا است
پس شما را جزا خواهد داد یوم یجمعکم لیوم الجمع در روزیکه خدای شما را جمع کند برای آنچه در او جمعست از حساب و جزا و غیر آن یا روزیکه خلق اولین و آخرین
در او جمع شوند اشهر آنست که یوم الجمع باعتبار آنست که در آن روز ملائکه و جن و انس با هم مجتمع شوند ذلک یوم التغابن آن روز جمع روز زیان آوردنست بر یکدیگر
و در حدیث نبوی واقع شده که معنی تغابن در آن روز آنست که هیچ بنده در بهشت در نیاید الا بنمایند باو جای او در دوزخ بر تقدیر آنکه کافر بوده باشد تا شکر او زیاده گردد
و هیچ بنده در دوزخ در نیاید الا که بنمایند جای او را در بهشت و هر یکی بر مقدار حظ خود حسرت و پشیمانی خورند و بعد از ذکر تغابن بر سبیل بیان تفصیل آن میکند اجمال
و من یؤمن بالله و یعمل صالحا یکفر عنه سیئاته و هر که بگرود بخدا و رسول و بکند کار شایسته بپوشاند خدای از وی بدیهای او یعنی عفو نماید او را و یدخله
جنات تجری من تحتها الانهار و در آرد او را در بوستانها که میرود از زیر قصور و اشجار آن جویها خالدین فیها ابدا ذلک الفوز العظیم این عفو گناه
و در آوردن در بهشت نزهتگاه رستگاری بزرگست که فوق آن متصور نباشد والذین کفروا و کذبوا بایاتنا و آنانکه نگرویدند بوحدانیت خدای و رسالت
انبیا و تکذیب کردند نشانهای ما را که قرآنست و معجزات پیغمبر آخر الزمان اولئک اصحاب النار خالدین فیها آن گروه شقاوت آثار یاران دوزخند در حالتیکه
پایندگانند در آن که هرگز نمیرند تا از آن عقوبت برهند و بئس المصیر و بد جای بازگشتنیست دوزخ بعد از آن در شأن اصحاب مصائب میفرماید که ما اصاب
من مصیبة الا باذن الله نرسد هیچکس مصیبتی از مصائب مکروهات مگر بفرمان خدای و اراده او و مانند بیماری و سختی و قحط و موت اهل و ولد و تلف مال و مانند آن و چون
علم او بهمه مصائب محیطست که خواهد آفرید کار او را از آن سالم میتواند داشت و چون اهل مصائب دانستند که این مصیبت بتقدیر الهی است بجان قبول آن

در حالیکه جاوید باشند دران

نکنند و هیچ مصیبتی نیست مگر آنکه او سبحانه عالمست بآن و بآن عوض و ثواب خواهد داد وَمَن يُؤْمِن بِاللَّهِ و هر که بگرود بخدا و رسول و اعتقاد کند که آنچه از قبل
او سبحانه باو میرسد خیر و صلاح او در آنست يَهْدِ قَلْبَهُ راه نماید خدای دل او را یعنی ثابت گرداند دل او را بر ایمان تا در وقت مصیبت تا بقول انا لله و انا الیه راجعون
قایل شود و رضا بقضا داده خود را بتسلیم او نماید و در مصیبت صبر نماید وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و خدای بر همه چیزها داناست پس میداند تا قلوبی را که لطف او در وی
مؤثر است عطا لطف میفرماید و علم دارد بقلوبی که لطف و در وی اثر ندارد بسبب آن منع لطف میکند از آن و همه را بر وفق آن جزا میدهد وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا
الرَّسُولَ و اطاعت کنید خدا را در جمیع مأمورات و فرمان برید رسول او را در همه چیزها که شما را بدان میخواند فَإِن تَوَلَّيْتُمْ پس اگر روی بگردانید از طاعت پیغمبر زیان
باو نمیرسد زیرا که اطاعت شما بر او مکتوب نشده فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ پس جز این نیست که بر فرستاده ما رسانیدن پیغامی هویدا و او تبلیغ رسالت
کرده و وظیفه ابلاغ بجای آورده پس هیچ بر او متوجه نمیشود بلکه وبال تولی بمتولی راجع گردد اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ خدای بحق اوست و نیست هیچ معبودی بجز او
وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ و بر خدای نه غیر او پس باید که مؤمنان توکل کنند با وجه ایمان اقتضای آن میکند که کار خود را باو واگذارند و در کفایت مهمات
تکیه بر کرم او کنند نقل است که بعد از هجرت حضرت رسالت جمعی از اهل اسلام که در مکه بودند داعیه مهاجرت کردند زنان و فرزندان بتضرع و زاری ایشان را مانع شدند
و میگفتند که ما اینجا ضایع و سرگردان میشویم و ایشان نیز از غایت مهربانی از مهاجرت متقاعد شدند حقتعالی در باره ایشان فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه
گرویدگان إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ بدرستیکه بعضی از زنان شما و فرزندان شما که مانع هجرت میشوند در امر دین و شما امتناع میکنید عَدُوًّا لَّكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ
دشمنانند مر شما را که منع میکنند که شما بمثوبات اخرویه فایز شوید پس حذر کنید از ایشان و بتضرع ایشان فریفته مشوید تا شما را از راه نبرند این بود که با ایشان
رسید هجرت کردند چون بمدینه آمدند دیدند که یاران مهاجر که پیش از این مهاجرت کرده بودند هر یک فقیهی کامل و دانای فاضل شده بودند قصد عقوبت زنان
و فرزند کردند و گفتند ما بجهة شما از علم و فضل بیبهره ماندیم بدین سبب با ایشان نفقه باز گرفتند حقتعالی فرمود وَإِن تَعْفُوا و اگر عفو کنید از ذنوب ازواج
و اولاد بترک معاقبه ایشان وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا و روی بگردانید از عتاب ایشان در آنچه از ایشان صادر شده بود و بپوشید از وعید ایشان بیامرزید فَإِنَّ اللَّهَ
غَفُورٌ رَّحِيمٌ پس بدرستیکه خدای آمرزنده و مهربانست و از ایشان درگذرد و با شما همان معامله کند که با ایشان بجا آورید از عفو و مغفرت و بعد از آن فرمود که إِنَّمَا
أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ جز این نیست که مالهای شما و فرزندان شما آزمایش است تا ظاهر گردد که کدام از شما محبت حق را بر ایشان اختیار میکنید و کدام دل بر مال
بسته از محبت الهی بر میگردید وَاللَّهُ عِندَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ و خدای نزدیک اوست مزدی بزرگ مر کسی را که محبت خدا و رسول و طاعة ایشان را اختیار کند بر محبت مال و اولاد
و در حدیث آمده که در روز قیامت مردی را حاضر سازند و گویند اهل و عیال او حسنات او را خورده اند یعنی بواسطه مشغول شدن با ایشان حسنات را که شمرده اند طاعة
الهی را از دست داده فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ پس بپرهیزید از عذاب خدای و بپرهیزید از موجبات عقاب و آنچه توانید و طاقت داشته باشید از خشیت حضرت عزت و
اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنفِقُوا خَيْرًا و بشنوید مواعظ خدا را و فرمان برید امر او را و نفقه کنید مال خود را در وجوه البر یا نفقه کنید مالی انفاقی نیکو یعنی
خالصا لله لِّأَنفُسِكُمْ برای نفسهای خود چه فایده این اعمال بنفس شما راجع خواهد شد که از درجات عالیه است در روضات جنان وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ و هر که
نگاه داشته شود از بخل نفس خود یعنی خود را باز دارد از بخل در حقوق مفروضه فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ پس آن گروه منفقان ایشانند رستگاران در دنیا از دنائت و در عقبی
از عقوبات و رسیدگان بروضات جنات إِن تُقْرِضُوا اللَّهَ اگر قرض دهید خدای را بانفاق حقوق واجبه است که عوض آن بر خدا واجبست قَرْضًا حَسَنًا قرضی
نیکو یعنی مقرون باخلاص بی شایبه ریا و منت يُضَاعِفْهُ لَكُمْ زیاده گرداند خدای از آنکه داده باشید برای شما یکی را تا ده و تا هفتصد یا بغیر حساب وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد
گناهان شما را که پیش از این کرده باشید از امثال و ترک انفاق و غیر آن وَاللَّهُ شَكُورٌ و خدای جزا دهنده سپاس دارندگانست مر آن کسانی که در شکر او مبالغه
نماید حقتعالی در مقابل آن مثوبات بالغه بوی کرامت فرماید حَلِيمٌ بردبار است بعقوبت مستحقان اگرچه ذنوب ایشان از حد حصر بیرون باشد عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ
دانای نهان و آشکار است پس آنچه ظاهر میکنید از تصدق و آنچه پنهان میدارید از اخلاص و ریا الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ غالب و تمام القدرة است بر انتقام کسیکه
حقوق واجبه را باخلاص ندهد و حکم کننده بکرامت و رفعت مر کسی را که از روی صدق نفقه نماید یا حکیمیکه هر چه کند بر وجه حکمت و مصلحت کند از ثواب و عقاب

سُورَةُ الطَّلَاقِ مَكِّيَّةٌ اثْنَتَا عَشْرَةَ آيَةً ابی بن کعب از حضرت رسالت پناه روایت کرده که هر که سوره الطلاق بخواند بسنت پیغمبر از دنیا بیرون رود و ابو بصیر از ابو عبد الله
روایت کرده که هر که سوره الطلاق و سوره التحریم در فریضه بخواند حقتعالی او را در پناه خود گیرد زیرا که این هر دو سوره پیغمبرند بدانکه چون حقتعالی ختم سوره تغابن نمود بذکر
تشاجر میان ازواج با ایشان افتتاح این سوره نمود بذکر احکام نساء فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ آورده اند که عبد الله
و تحذیر مر
عمر زن خود را در حالت حیض طلاق داد حضرت رسالت فرمود که رجوع کن وقتیکه از حیض پاک شود اگر خواهی او را طلاق ده قبل از آنکه با وی مباشرت کنی حقتعالی
فرمود که ای پیغمبر یا ایها المؤمنون چون طلاق دهید زنان مدخوله خود را که حامله نباشند فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ پس طلاق دهید ایشان را در وقت عدة ایشان
بباید دانست که حکم بعدم طلاق در حیض مشروطست بدو امر یکی آنکه زوجه مدخول بها باشد دوم آنکه زوج حاضر باشد پس اگر مدخوله نباشد یا زوج غایب باشد
در این صورت صحیح است اگرچه در حالت حیض باشد و اخبار اهل البیت دال بر این قول متظاهر است پس طلاق در حیض یا در طهری که در آن مجامعت شده باشد صحیح نیست
از ضبط آن وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ و شما کنید عدة زنان را چه ایشان عاجزند بجهة غلبه نسیان و نقص عقل ایشان پس شما بیاد آورید اوقات طهر را که وقت وقوع طلاقست و بعد فواید
بسیار در ضمن احصا مندرج است از اینجهت حقتعالی در باب آن مبالغه فرموده که وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ و بپرهیزید از خدای که پروردگار شماست در ضبط عدة و بی
آن تهاون مورزید خلاصه معنی آنکه امر او سبحانه را در باب احصا بسمع اصغا قبول نمایید و بدانکه عده عبارتست از مدتی مقرر که زن از زوج تا انقضای آن مدت معینه
بحسب شرع و آن بر چند نوع است نوع اول باقرا است و آن عدة حایضه است دوم باشهر است و آن سه ماهست مر زنی را که در سن من تحیض باشد و حیض نبیند

و بجه

وچهار ماه و ده روز زنی را که زوج او وفات کرده باشد نوع سیم بوضع حملست خواه حایض باشد یا در سن من یحیض الا المتوفی عنها که عدهٔ آن ابعد الاجلین است و بین هر
دو نوع مذکور خواهد شد لا تخرجوهن من بیوتهن بیرون مکنید زنان مطلقه را از خانهای ایشان که در وقت زن و شوهری در انجا بوده اند تا وقتیکه عدهٔ
ایشان منقضی گردد و لا یخرجن و باید که زنان نیز بیرون نروند از انجا بدون اذن شما اما اگر هر دو متفق باشند بر انتقال و خروج جایز است بیرون رفتن ایشان
الا ان یاتین بفاحشة مبینة مگر آنکه بیایند بعمل زشت هویدا یعنی بکردار قبیح که روشن کنندهٔ حال زنان باشد و بدکرداری و ایذا و ضرر بزوج چه آن
در حکم نشوز است و این حکم در عدهٔ رجعیست و شوهر را در آن رجوع هست بدون تجدید عقد نکاح و باجماع فقها اخراج و خروج در عدهٔ باین جایز است
وتلک حدود الله و این حکمها که مذکور شد حدهای خداست که مقرر فرموده برای مصالح بندگان و من یتعد حدود الله فقد ظلم نفسه و هر که در گذرد
از حکم خدا بتحقیق که ستم کرده است بر نفس خود و خود را بسبب آن مستحق عقوبت خدا ساخته لا تدری لعل الله یحدث بعد ذلک امرا نمیدانی تو ای طلاق
دهنده و یا هیچ نفس نداند شاید که خدا نو گرداند پس از این طلاق کاری را با آن وجه که مرد را پشیمان سازد و دوستی زن در دل او پدید آورد تا رجوع نماید خلاصهٔ
معنی آنستکه طلاق دهید زنان را در وقت طهر آن و احصای عدهٔ ایشان نمائید و ایشان را از خانه بیرون مکنید شاید که نادم شوید و رغبت کنید بزنان پس رجعت
نمائید با ایشان فاذا بلغن اجلهن پس چون برسند زنان بمدت خود یعنی مشرف شوند بر آخر عده فامسکوهن بمعروف پس نگاه دارید ایشان را یعنی رجعت
کنید با ایشان به نیکوئی که آن حسن معاشرتست و لطف و موافقت و عدم قصد طلاق بار دیگر یا ترک اضرار ایشان بسبب تطویل بطریقی مذکور تا مانع از ازدواج
ایشان شوید بغیر او فارقوهن بمعروف یا جدا شوید از ایشان به نیکوئی یعنی آنچه حق طلاقست از نفقه و مسکن و صداق او بکنید حاصل که تا در عده اند اختیار امساک
و مفارقت در دست شماست و بعد از عدهٔ ایشان اختیار در تزوج ایشان جایز نیست زیرا که در این صورت زوج مالک رجعت نیست بجهت آنکه زن مالک نفس خود
خواهد بود و اشهدوا ذوی عدل و گواه گیرید بر طلاق یا رجوع دو خداوند عدل یعنی دو کس که عادل باشند منکم از شما که مؤمنانید و فایدهٔ اشهاد
آنستکه تا مرد جاحد طلاق نشود یا زن بعد از انقضای عده منکر رجعت نشود و اقیموا الشهادة لله و اقامت کنید شهادت را ای گواهان بوقت حاجت برای طلب
رضای حضرت عزت نه بجهت رضای مشهود له یا بغرضی از اغراض که غیر حق باشد ذلکم یوعظ به این استشهاد و اقامهٔ شهادت با جمیع آنچه مذکور شد در این آیه پند داده
میشوند بان من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر هر که هست که او مؤمن بود بخدا بآنچه فرموده و بروز رستخیز و آنچه متعلق است بان بخلاف کفار که اهل عنادند
و من یتق الله یجعل له و هر که بترسد از خدا و مرتکب مناهی نشود بگرداند یعنی پدید آرد خدای برای او مخرجا جای بیرون شدن یعنی خلاصی دهد او را از اندوه
دنیا و آخرت و از غمرات موت و شداید روز قیامت و یرزقه من حیث لا یحتسب و روزی دهد او را از آنجا که گمان نداشته باشد یعنی بخاطر او نرسد در خبر است
از رسول که فرمود که من میدانم آیتی از قرآن که اگر مردمان از او فرا گیرند همهٔ ایشان را کفایت کند آیه و من یتق الله تلاوت فرمود که هر که استغفار کند حق تعالی او را از غم
برهاند و از هر تنگی خلاصی بخشد آورده اند که مشرکان پسر عوف مالک اشجعی را اسیر کردند عوف نزد پیغمبر آمد و گفت یا رسول الله کفار پسرم را اسیر کرده اند و با این همه
بفقر و فاقه مبتلا گشته ام حضرت فرمود که تقوی پیش گیر و بسیار بگو لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم عوف با زن خود بقول پیغمبر عمل نمودند بان اندک پسر او اهل
شرک را غافل ساخته از قید ایشان خلاص شد و صد شتر کفار را رانده بسلامت بمدینه آمد بعد از آن این آیه نازل شد که هر که تقوی ورزد روزی حلال یابد
و من یتوکل علی الله و هر که توکل کند بر خدا و کار خود را باو واگذارد فهو حسبه پس او بسنده و کفایت کننده است ان الله بالغ امره بدرستیکه خدای رساننده
است کار خود را بهر چه خواهد و بهر جا که اراده کند قد جعل الله لکل شیء قدرا بدرستیکه گردانیده است خدای و پیدا کرده برای هر چیزی اندازه که از آن در نگذرد
آورده اند که در وقتیکه حکم عدهٔ مطلقات فرود آمد صحابه پرسیدند که یا رسول الله عدهٔ زنانیکه حایض نشوند چیست آیه آمد که و اللائی یئسن من المحیض
و آن زنان که نومید گشته باشند از حیض من نسائکم ان ارتبتم از جملهٔ زنان شما اگر شک داشته باشید در آنکه انقطاع دم ایشان بجهت کبر سن است یا بسبب عارضی دیگر
فعدتهن ثلاثة اشهر پس مدت عدهٔ ایشان سه ماه هست مراد زنانی اند که امثال ایشان حیض ببینند از صادق روایت کرده اند که در همه احوال شوهر توانند
کرد زنیکه حایض نشده باشد و مثل او حایض باشد من گفتم حد آن چیست فرمود وقتیکه او را کمتر از نه سال نباشد و زنیکه مدخول بها نباشد و دیگر زنیکه از حیض
مایوس شده باشد و امثال او حیض نبینند گفتم حد یاس کدام است فرمود هر گاه که به پنجاه سال رسیده باشد پس عدهٔ مذکوره که آن سه ماه هست مر زنی را باشد
که در سن من تحیض باشد و بسبب عارضی از مرض یا رضاع یا غیر آن حیض او منقطع شده باشد و اللائی لم یحضن و عدهٔ زنانیکه حایض نشده باشند هم
چنین بر سه ماه مقرر است و اولات الاحمال اجلهن و خداوندان بارها یعنی زنان حامله منتهای زمان عدهٔ ایشان ان یضعن حملهن آنستکه بنهند بار خود را
و همچنین از امیر المؤمنین مرویست ان عدة الحامل المتوفی عنها زوجها ابعد الاجلین پس اگر چهار ماه و ده روز بگذرد و وضع حمل نشده باشد انتظار وضع حمل
باید کشید و من یتق الله یجعل له و هر که بترسد از خدا و مراعات حقوق مذکوره کند پدید آرد خدای برای او من امره یسرا از کار خود آسانی یعنی بسبب تقوی امور
دنیا و آخرت او را سهل سازد ذلک امر الله انزله الیکم اینکه مذکور شد از امر طلاق و رجعت و عده حکم خدایست که فرو فرستاده است از لوح محفوظ الیکم بسوی شما
و من یتق الله یکفر عنه سیئاته و هر که بپرهیزد از عقاب خدا و باحکام وی عمل نماید بپوشد خدا از وی بدیهای عمل او را و یعظم له اجرا و بزرگ سازد برای وی مزد او
یعنی او را مزد بهشت دهد که آن خلود است بر روضهٔ رضوان و بعد از بیان عده ذکر حقوق معتده میکند بقوله اسکنوهن من حیث سکنتم من وجدکم ساکن
گردانید زنان مطلقه را از آنجا که ساکن شده اید از وسع طاقت شما یعنی بقدر غنا و فقر خود ایشان را مسکن دهید پس حاصل معنی آنستکه زنان مطلقهٔ رجعیه را ساکن
گردانید در منازلیکه بوده باشند پیش از طلاق و لا تضاروهن و رنج مرسانید مطلقات را در مسکن لتضیقوا علیهن برای آنکه تنگ کرده باشید بر ایشان مسکن
ایشان را تا خروج ضرورت شود ایشان را و ان کن اولات حمل و اگر باشند زنان مطلقه خداوندان بار یعنی حامله باشند فانفقوا علیهن حتی یضعن حملهن پس نفقه

کنید بر ایشان تا بنهند بار خود را زیرا که انقضاء عدهٔ ایشان بوضع حملست فان ارضعن لکم پس اگر شیر دهند اولاد را بعد از انقطاع علاقهٔ نکاح برای شما ای پدران
از روی شرع فرزندان را با ایشان و اگر ابا کنید و اگر بدهند اجرت را راضی نشوند بشیر دادن فاتوهن اجورهن پس بدهید ایشان را مزدهای ایشان و احادیث ماثوره
وارد شده بر جواز استیجار امهات برضاع اولاد قبل از طلاق و بعد از طلاق و اتمروا بینکم و مشاورت کنید میان یکدیگر و با هم موافقت کنید ای پدران
و مادران در باب رضاع فرزند بمعروف به نیکوئی یعنی باید که والده اجرت زیادتی نطلبد و والد در اجرت سخت‌گیری نکند و ان تعاسرتم و اگر سخت‌گیری
کنید و مضایقه نمائید در اجرت رضاع یعنی مادر زیاده از اجرت بطلبد و پدر امتناع نماید یا مادر راضی نشود بشیر دادن فسترضع له اخری پس زود باشد
که شیر دهد فرزند را برای پدر زنی که سخت‌گیری نکند مراد آنست که باید پدر دایه را بهمرسد برای فرزند خود و مادر را اکراه نکند لینفق ذو سعة من سعته
باید که نفقه دهد خداوند فراخی و توانگری از غنای خود یعنی بقدر توانائی بر مطلقه نفقه کند و من قدر علیه رزقه و هر که تنگ کرده شده است بر او روزی او
یعنی فقیر و تنگدست باشد فلینفق مما اتیه الله پس باید نفقه کند از آنچه داده است خدا او را لا یکلف الله نفسا الا ما اتیها تکلیف نکند خدا هیچ نفسی را
مگر بآنچه بدو عطا کرده است از مال و تکلیف ما لا یطاق نفرماید سیجعل الله بعد عسر یسرا زود باشد که بدید آورد خدا بعد از دشواری و تنگدستی آسانی
و توانگری اگر چه بر آنچه قادر باشند در انفاق آن تقصیر نکنند و کاین من قریة عتت عن امر ربها و بسا از اهل دهی که از روی عناد و جهل سرباز زدند و اعراض
کردند از فرمان پروردگار خویش و رسله و از امر پیغمبران او و در مخالفت و عصیان از حد در گذشتند فحاسبناها حسابا شدیدا پس حساب کنیم ایشان را
در قیامت حسابی سخت یعنی در حساب او تنگ گیریم و قلیل و کثیر او را در حساب در آریم و عذبناها عذابا نکرا و عذاب کنیم ایشان را عذابی سخت بعد از حساب
که هیچکس مثل آن عقوبت ندیده باشد فذاقت وبال امرها پس بچشیدند اهل آن ده عقوبت کار خود را یعنی سزای کفر و شرک را و کان عاقبة امرها خسرا
و بود سرانجام کار ایشان زیان کاری که از جنت ابد محروم شدند و بزندان جحیم محبوس گردیدند اعد الله لهم عذابا شدیدا آماده کرده است خدا برای مشرکان
عذابی سخت در هر دو سرا تکرار جهت تاکید است فاتقوا الله یا اولی الالباب پس بترسید از عذاب خدای خداوندان عقلها و از حال و مآل ایشان عبرت
گیرید در دنیا که چگونه بعذاب مستاصل گرفتار شدند اهل ده را خراب معطل کردند ای صاحبان عقول الذین آمنوا آنکسانی که ایمان آورده‌اند قد انزل الله الیکم
ذکرا بتحقیق که فرستاده است خدا بسوی شما پندی یا شرفی را که قرآنست چه شرف دنیا و کرامت عقبی وابسته است بخواندن و عمل کردن باوامر و نواهی آن و ابو
عبدالله فرموده که مراد بذکر حضرت رسالتست که مواظبت نماینده است بتلاوت قرآن و یاد کرد است مر شما را و بر السنهٔ خلفا نقوله رسولا بیان ذکر است
گاهی که مراد از آن جبرئیل یا پیغمبر باشد یعنی آن ذکر فرستادهٔ خدا است و بنا بر آنکه مراد قرآن باشد معنی کلام آنست که انزل رسولا یعنی ارسال فرموده بشما رسول
در کتاب توریة و انجیل یتلوا علیکم آیات الله میخواند آن رسول بر شما آیتهای خدا را مبینات در حالتیکه روشن کننده است آن آیات حلال و احکام شریعت
را و انزال ذکر و ارسال رسول فرمود لیخرج تا بیرون آورد حق سبحانه با قرآن یا رسول الذین آمنوا و عملوا الصالحات آنان را که گرویده‌اند و کارهای شایسته کنند
من الظلمات الی النور از تاریکی بروشنائی نور ایمان مراد آنست که تا حاصل گرداند برای ایشان اینحال را که اند از ایمان و عمل صالح و من یؤمن بالله و
یعمل صالحا و هر که بگرود بخدا و بکند کار شایسته یدخله جنات تجری من تحتها الانهار در آرد او را به بوستانها که میرود از زیر آن
از جویهای آب و شیر و عسل خالدین فیها ابدا در حالتیکه جاوید مانند کان ساکنند در آن بهشت که هرگز از آن بیرون نیایند قد احسن الله له رزقا بتحقیق که نیکو
کرده است خدا در بهشت برای یعنی مؤمن صالح روزی را از مثوبات جلیله و درجات عالیه الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلهن خدا آنچنان
است که بیافرید هفت آسمانرا بر بالای هم و بیافرید از زمین را مانند آسمانها در کشاف آورده‌اند که در قرآن هیچ آیتی نیست که دلالت کند که زمین هفت طبقه است
الا این آیه و در روایت آمده که ما بین هر دو پانصد ساله راه است یتنزل الامر بینهن فرو میاید فرمان خدا میان آسمانها و زمینها یعنی نافذ است حکم او در جمیع
آسمانها و زمینها بحیوة و موت و صحت و مرض و غنا و فقر و سایر امور بر وجه حکمت حاصل که حق تعالی آسمانها و زمینها را آفرید لتعلموا ان الله علی کل شیء قدیر
تا بدانید ای بندگان آنکه خدای تعالی بر آفرینش چیزها قادر است و توانا و ان الله قد احاط بکل شیء علما و دیگر فرمان خود جاری ساخت در آن تا معلوم کنید
که حق تعالی بتحقیق که فرا رسانیده است بهر چیزها ادراک دانش یعنی علم او محیط است بهمه و هیچ چیز از موجودات علوی و سفلی از دایرهٔ علم و قدرت او خارج نیست سورة
التحریم اثنتا عشرة آیة مکیة ابی بن کعب از پیغمبر روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی او را توبهٔ نصوح کرامت فرماید بسم الله الرحمن الرحیم آورده‌اند
که حضرت رسالت بعد از ظهر تا صبح گرد حجرات ازواج طاهرات آمدی و بعد از آن بامور شرایع قیام نمودی و در حجرهٔ زینب بنت جحش مقداری عسل داشت هرگاه آنحضرت بحجرهٔ وی
آمدی شربتی فرمودی تا آنحضرت بدین سبب توقف کنندی و این حال بر بعضی زوجات گران آمد عایشه و حفصه با هم اتفاق کردند که حضرت بعد از آشامیدن عسل بهر کدام از ما که در آید
گوئیم از تو بوی مغافیر میاید و زوجات دیگر را نیز گفتند که شما با ما متفق باشید پس روزی آنحضرت شربت آشامیده بود بحجرهٔ سوده آمد سوده با خود گفت سخن دروغ بر پیغمبر گفتن
قبیح است اما از آنکه پیغمبر از آنجا بیرون آمد بحجرهٔ عایشه آمد عایشه بینی را ببست و بطرف حضرت فرمود چنین کردی گفت از تو بوی مغافیر می‌اید فرمود مغافیر نخورده‌ام
اما در حجرهٔ زینب شربت عسل آشامیده‌ام گفت زنبوران از شکوفهٔ مغافیر چریده بوده در خانهٔ حفصه رفت و نیز چنین گفت حضرت چو این خبر مکرر استماع نمود فرمود
عسل بر خود حرام کردم این آیه نازل شد یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک ای پیغمبر منیع منزلت چرا حرام میکنی بر خود آنچه حلال کرده است خدا برای تو
یعنی عسل و روایت مشهور آنست که سبب نزول آن این بود که پیغمبر روزها را قسمت کرده بود میان زوجات اتفاقا یکروز نوبت حفصه بود با پیغمبر گفت یا رسول الله اجازت
ده تا بدیدن پدر روم حضرت اجازه داد بعد از آنکه او برفت حضرت ماریه قبطیه را که مادر ابراهیم بود بحجرهٔ حفصه طلبید در آنجا بخدمت خویش مشرف کرد آنگاه حفصه بعد
از زیارت پدر چون بحجره رسید در بسته دید اعجاب شد تا رسول بیرون آمد عرق از روی مبارک میچکید حفصه بگریست گفت یا رسول الله کنیزک را در خانهٔ من آوردی و با او خلوت کردی

حضرت فرمود

حضرت فرمود ای حفصه این کنیزک منست خدا او را بر من حلال کرده است و من او را برای رضای تو بر خود حرام کردم اما این سخن سر است نزد تو بامانت باید با کسی نگوئی
و چون میان او و عایشه مصافات بود در این باب که میان خانه او و عایشه بود دیوار بکوفت حفصه با وی گفت ای بشارت بادت که رسول ماریه را بر خود حرام کرده
چون حضرت بخانه عایشه آمد عایشه بر سبیل کنایه این حکایت باز گفت این سوره نازل شد که چرا بر خود حرام میکنی آنچه خدا تعالی بر تو حلال ساخته تبتغی مرضات
ازواجک میجوئی بدین تحریم خشنودی زنان خود را و حال آنکه ایشان احق‌اند از تو در طلب خشنودی خاطر عاطر تو والله غفور و خدا آمرزنده است و مؤاخذه
نکند و بفضل خود ثوابی بتو کرامت فرماید رحیم مهربان در مراجعت تو بافضل و الیق قد فرض الله لکم تحلة ایمانکم و بتحقیق که تقدیر کرد خدا و بیان کرد
برای شما ای بندگان گشودن سوگندان شما یعنی آنچه که سوگندان شما را باطل گرداند مراد کفاره سوگند است والله مولیکم و خدا متولی کار شماست
یعنی کارها که صلاح شما در آنست برای شما میسازد و هو العلیم الحکیم و اوست دانا بمصالح بندگان صواب کار در هر چه کند فرماید مرویست که حق تعالی امر فرمود
پیغمبر را بکفاره یمین و مراجعه بماریه و آنحضرت بنده آزاد کرد و با وی مراجعت نمود و اصحاب ما بر آنند که اگر سوگند واقع شود بر امر مباح و بعد از آن اتیان نماید بخلاف
آن موجب کفاره نمیشود و بعد از رخصت مراجعت بماریه بیان اسرار آنحضرت میکند بحفصه و اذ اسر النبی الی بعض ازواجه حدیثا و یاد کنید ای مؤمنان
چون راز گفت پیغمبر بسوی بعضی از زنان خود فلما نبأت به پس آنهنگام که خبر کرد حفصه عایشه را بآن حدیث و اظهره الله علیه و آشکارا کرد آنرا خدا به پیغمبر
بزبان جبرئیل و او را مطلع ساخت بر این حدیث عرف بعضه شناسا کرد آنرا پیغمبر یعنی برخی از آن حدیث را بحفصه و خبر داد او را از افشای بعضی از آنکه تحریم ماریه است
یعنی با وی گفت که قصه تحریم ماریه که با سر آن امر کرده بودیم تو افشا آن نمودی و اعرض عن بعض و اعراض نمود رسول از بعضی دیگر چه غرض اصلی از تعریف افشای
ذکر خیانت حفصه بود و آن از تعریف افشای بعضی حاصل میشود پس زیادتی حضرت رسالت از روی حلم و کرم تمام آن را بروی آن نیاورد و با آنکه حق تعالی اعلام
وی کرده بود فلما نبأها به پس آنهنگام که خبر داد پیغمبر حفصه را بآنچه خدای او را بدان مطلع ساخته قالت من انبأک هذا گفت حفصه با پیغمبر که خبر داد ترا باین
که من راز ترا آشکارا کردم قال نبأنی العلیم الخبیر گفت پیغمبر خبر داد مرا خدا یکه داناست بخفیات ضمایر و خبردار از مکنونات سرایر مرویست که چون ذکر مذکور
بر آنحضرت ظاهر شد حفصه را طلاق گفت و بخانه پدرش فرستاد پدر ملعونش بروی خشم گرفت و گفت اگر در افشای آن خبر خیری بودی پیغمبر ترا طلاق ندادی پس حضرت
یکماه از زنان اعتزال نمود و در حجره ماریه منزوی شد حق تعالی جهت معاتبه حفصه و عایشه از غیبت بخطاب التفات نموده فرمود ان تتوبا الی الله ای حفصه و
عایشه اگر بازگردید بسوی خدا و دور دارید از دل پیغمبر هم پست مشوید این آن بجای خود خواهد بود بر شما توبه واجبست فقد صغت قلوبکما پس بتحقیق که بگشت
دلهای شما از امر واجب که آن محافظت سر پیغمبر است و ان تظاهرا علیه و اگر هم پشت شوید از دردن دل مقدس حضرت رسالت و راضی بآن فان الله هو مولیه
پس بدرستیکه خدا اوست یاور و مددکار پیغمبر و جبرئیل و جبرئیل نیز یاور و مددکار اوست و صالح المؤمنین و مردیکه صالح جمیع مؤمنانست و برگزیده
اهل ایمان و پیشوای متقیان یعنی حضرت امیرالمؤمنین علی نیز یاری دهنده اوست والملائکة بعد ذلک ظهیر و فرشتگان آسمان و زمین از پس نصرت
خدا و جبرئیل و حضرت امیرالمؤمنین هم پشت و مددکار و معاون ویند یعنی با وجود آنکه خدا و جبرئیل و صالح مؤمنین ناصر اویند جمیع ملائکه نیز یاری دهنده اواند
مرویست که پیغمبر دو نوبت مرتبه و منزلت امیرالمؤمنین را بر اصحاب شناسا کرده اند یکنوبت آن بود که فرمود که هر که من مولای اویم علی مولای اوست و نوبتی دیگر که آیه
صالح المؤمنین نازل شد دست امیرالمؤمنین بگرفت و فرمود ایها المؤمنان این مرد صالح مؤمنانست و بهترین ایشان و بعد از آن حق تعالی تهدید زوجات مینماید
عسی ربه ان طلقکن شاید که پروردگار او یعنی پیغمبر اگر طلاق دهد شما را بجهت بدی و آزار شما ان یبدله ازواجا خیرا منکن آنکه بدل دهد او را زنان بهتر
بهتر باشند از شما مسلمات اعتراف نمایندگان باشند بوحدانیت خدا و نبوت سید انبیا مؤمنات باور دارندگان حق تعالی و رسول او قانتات فرمان برداران خدا
و رسول با خضوع کنندگان در امر ایشان با نماز گزارندگان تائبات باز ایستادگان از فحش اقوال و قبیح افعال تائبات بازگشتگان از گناه و رجوع نمایندگان بامر رسول
عابدات پرستندگان و اقدام نمایندگان بآنچه متعبد اند بآن از فرایض و سنن و با خضوع کنندگان در امر رسول سائحات روان شوندگان در اطاعت خدا
با طاعت رسول و با روزه داران ثیبات شوهر دیدگان و ابکارا و دختران نوسط مرویست که حضرت رسالت بعد از آنکه طلاق حفصه گفته بود در صدد آن شد که
طلاق زنان دیگر بگوید چون این خبر در مدینه منتشر شد منافقان زبان دراز کرده سخنان بی ادبانه میگفتند و صحابه از این معنی دلتنگ شده و زنان بتضرع و زاری
مشغول شده از گذشته نادم شدند عمر بن خطاب نزد پیغمبر آمد و گفت یا رسول الله مهموم مکن در صدد آنکه زنان را طلاق بدهی آنچه مذکور شد از ندم زوجات
و تضرع ایشان و خوشحالی منافقان و دلتنگی اصحاب معروض داشت هیچ جواب نداد و انتظار وحی میکشید جبرئیل آمد و آیه و لا یحل لک النساء من بعد نازل
ساخت چون حق تعالی بجهت تادیب زوجات سید کائنات این آیه نازل ساخت در عقب آن مؤمنان را امر فرموده بر وظایف طاعات و اجتناب از سیئات و تادیب اولاد
و زوجات بقوله یا ایها الذین آمنوا ای آنانکه گرویده اید قوا انفسکم نگه دارید نفسهای خود را بترک معاصی و صبر بر عمل طاعات و عبادات و اهلیکم و نگاه
دارید اهالی خود را از زنان و فرزندان بوسیله مفروضات و نصایح و مواعظ . وقودها الناس و الحجارة از آتشی که افروزنده آن مردمان باشند یعنی کفار
جن و انس و سنگ مراد کبریت است که افروزنده آتش است خلاصه کلام آنستکه بپرهیزید از این نوع آتش که افروزنده آن نباشد مگر مردمان و سنگها و در حدیث
آمده که رحمت حق بر مردی که گوید با اهل بیت خود که ای اهل بیت من عشیرتان شما یاد که نماز بگذارید روزه بدارید و زکوة بدهید و در حق مسکین و یتیم و همسایها
احسان نمایید که حق تعالی ایشان را با آن مرد در بهشت جمع کند و از عقبات عقاب ایشان را برهاند و در روایتی آمده که سخت‌ترین عذاب انکس در روز قیامت آن باشد
که اهل و عیال او جاهل باشند و ایشان را تعلیم فرایض نکند علیها ملائکة بر آن آتش دوزخ فرشتگان باشند مراد زبانیه دوزخ و اعوان ایشانست که موکلند
بر آتش دوزخ غلاظ درشت سخنان بر دوزخیان شداد سخت کاران و توانا در تعذیب که اهل دوزخ را با ایشان قوت جنگ و ستیزه باشد لا یعصون الله

سخن راز

ناراً

ما امرهم نافرمانی نمیکنند خدا را آنچه فرموده باشد ایشان را و یفعلون ما یؤمرون و میکنند آنچه فرموده میشوند بدان بلکه هر چه مامور شدند بلا تعلل
بآن قیام نمایند یا ایها الذین کفروا لا تعتذروا الیوم ای کافران عذر میآرید امروز که اعتذار شما مقبول نیست مرویست که چون زبانیه
ایشان را بکنار دوزخ کشند ایشان آغاز اعتذار کرده داعیهٔ خلاصی نمایند ملائکه گویند ای کفار عذر مگوئید که شما را هیچ معذرتی نیست انما تجزون ما کنتم
تعملون جز این نیست که پاداش داده میشوید آنچه بودید که میکردید در دنیا از کفر و عصیان و بعد از خطاب با کفار با اهل ایمان خطاب میکند که یا ایها الذین آمنوا
توبوا الی الله توبة نصوحا ای گروه مؤمنان بازگردید بخدا بازگشتنی خالص یعنی خالصا لله بر گذشته نادم شوید که باز بر سر گناه نروید
و از پیغمبر مرویست که توبهٔ نصوح آنست که تائب عود نکند بمعصیت همچنانکه شیر به پستان عود نمیکند عسی ربکم ان یکفر عنکم سیئاتکم شاید که پروردگار
شما گناهان شما را بیامرزد و یدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار و در آورد شما را ببوستانها که میرود از زیر اشجار یا قصور آن جویهای آب
و شیر و انگبین یوم لا یخزی الله النبی در روزی که رسوا نسازد خدا پیغمبر را بعدم وعدهٔ شفاعت در حق امت بلکه اعزاز و اکرام او فرماید بقبول شفاعت او در بارهٔ عاصیان
امت کند والذین آمنوا معه و آنان را که گرویده اند به پیغمبر در جنت جای دهند در خواست ایشان در بارهٔ یاران و خویشان قبول کند نورهم یسعی یعنی کسانی که
ایمان آورده اند با پیغمبر نور ایشان که خدا با ایشان عطا کرده میشتابد میرود بین ایدیهم و بایمانهم در پیش ایشان و بجانب راست ایشان وقتیکه بر صراط گذرند
روایتست که پیشوایان اهل ایمان که ائمه معصومین اند روز قیامت در پیش ایشان روند و ایشان را همراه خود برند تا آنکه ایشان را فرود آرند در منازل ایشان در بهشت
داشته باشند نقلست که در محل گذشتن بر صراط نور منافقان فرو میرد و مؤمنان خائف شوند از آنکه مبادا نور ایشان نیز فرو میرد زبان بمناجات و دعا گشوده
یقولون ربنا اتمم لنا نورنا گویند ای پروردگار ما تمام گردان بر ما روشنی ما را تا که بسلامت بر صراط بگذریم و گویند که سابقان مانند برق خاطف بر
صراط گذشته ببهشت روند و بعضی مانند باد و برخی دیگر دوان و جمعی دیگر پیاده و پاره‌ای کشان روند و چون بطایفهٔ اقل نتوانند گذشت گویند با خدا یا نور ما را اتمام گردان
تا با ایشان ملحق شویم واغفر لنا و بیامرز ما را و از ظلمت گناهان ما را پاک گردان انک علی کل شیء قدیر بدرستیکه تو بر همه چیزها توانائی و چون کفار با وجود
این همه موعظه متنبه نمیشوند از اینجهت حقتعالی در عقب این فرمود که یا ایها النبی ای پیغمبر خبر دهنده یا بلند مرتبه جاهد الکفار جهاد کن با کافران
بشمشیر والمنافقین و با منافقان بحجه و برهان و باقامت حدود نقلست که در زمان پیغمبر بیشتر حدود بر منافقان جاری میشد و اینست که پیغمبر هرگز با منافقان مقاتله نکرد
واغلظ علیهم و درشتی کن و اظهار خشونت نما بر ایشان و مسامحت مکن در مقاتله و مجاهده ایشان ومأویهم جهنم و محل بازگشت کافران و منافقان اگر
ایمان نیاورند دوزخست وبئس المصیر و بد جائی بازگشتنیست دوزخ و بعد از ذکر حال مؤمنان و کفار و منافقان بیان تمثیل میفرماید برای ازواج پیغمبر
با اینکه مصاحبت و مواصلت سود و نفع با ایشان نرسانند همچنانکه مواصلت کفار با انبیا و قرابتها با ایشان دفع عذاب ایشان نکرد میفرماید ضرب الله مثلا
للذین کفروا امرأة نوح بیان کرد خدا مثلی را برای آنکه نگرویده اند و آن مثل زن نوح است که واعله نام داشت وامرأة لوط و مثل زن لوط که واهله
نام او بود کانتا تحت عبدین بودند این هر دو زن در حکم این دو بنده یعنی حبالهٔ ایشان من عبادنا صالحین از بندگان ما بودند شایستگان در جمیع
امور فخانتاهما پس خیانت کردند با آن دو بنده بنفاق و نمیمه نزد تا زمانی که زوجها ایشان را ازین مبرا بودند و در روایتست که زن نوح قوم را گفت که نوح
دیوانه است و احوال او را من بهتر میدانم که دائم با اویم و زن لوط قوم را از مهمانان خبردار کردی فلم یغنیا عنهما من الله شیئا پس دفع نکردند نوح و لوط
از این دو زن از عذاب خدا چیزی را یعنی ازدواج و مواصلت ایشان با آن دو زن فایده با ایشان نداشت بلکه زن نوح بطوفان غرق شد و زن لوط بر سر او
سنگ ببارید وقیل و گفته شود در حین موت یا در روز قیامت که ای واعله و واهله ادخلا النار مع الداخلین در آئید در آتش دوزخ با در آیندگان دیگر
از کافران حاصل مثل آنست که حال کفار و منافقان در معاقبه بر عدوان همچنان مواصلت زن لوط و نوح است که هیچ نفع بدیشان نرسانید شبهه نیست
در آنکه این مثل ذکر تظاهر حفصه و عایشه است در ایذا و آزار پیغمبر و تهدید ایشانست و بعد از آن بیان تمثیل نیکو میفرماید و ضرب الله مثلا للذین
آمنوا امرأة فرعون و بیان کرد خدا مثلی برای آنکه گرویده اند آن مثل زن فرعونست یعنی آسیه بنت مزاحم که بجهت خلوص ایمان فائض شده وصلت او
با فرعون ضرری باو نرسانید مرویست که وقتیکه ساحران سحر خود را نمودند و موسی عصا بینداخت اژدها شده آنچه ایشان بسحر ساخته بودند از حبال و عصا
همه را فرو برد آسیه ایمان آورد و مدتی ایمان خود را از فرعون پنهان داشت چون فرعون بر آن مطلع گشت گفت از دین برگرد بر نگشت امر کرد تا او را در چهار میخ
کرده در آفتاب بیفکنند حقتعالی ملائکه را امر فرمود تا بالهای خود او را سایه کردند فرعون گفت تا سنگی بزرگ آوردند و حکم شد تا بر سینه وی نهند
آسیه در آن حال دعا کرد و از حضرت عزت در خواست نجات از فرعون و دخول جنت چنانکه میفرماید اذ قالت رب ابن لی عندک بیتا فی الجنة یاد کن که چون
گفت آسیه پروردگار من بنا کن برای من نزدیک خود خانه در بهشت ونجنی من فرعون وعمله و نجات ده مرا از فرعون و کردار او که کفر است و طغیان
ونجنی من القوم الظالمین و برهان مرا از گروه ستمکاران که مطیعانند حقتعالی دعای او را مستجاب کرد و پیش از آنکه سنگ بر او واقع شود حقتعالی
او را باسمان برد با جسد و حالا در بهشت است ومریم ابنت عمران و دیگر بیان کرد حقتعالی برای مؤمنان مثلی که آن مثل مریم است دختر عمران التی
احصنت فرجها که نگاه داشت فرج خود را یعنی دامن خود را از حرام و معصیت نگاه داشت فنفخنا فیه من روحنا پس در دمیدیم ما در گریبان یا
در آستین او از روحی که آفریده بودیم یعنی جبرئیل را امر کردیم تا نفخ روح نمود در او و مسیح از او آفریده شد وصدقت بکلمات ربها و باور داشت
و گروید بسخنان پروردگار خود مراد وعدها است که جبرئیل از خدای بوی آورد وکتبه و بکتاب خدا یعنی انجیل یا با آنچه خدا نوشته بود از قصهٔ وی در
لوح محفوظ و کتب منزله وکانت من القانتین و بود مریم از فرمانبرداران چه او از اعقاب هرونست که برادر موسی است و مریم از جماعتی بود که بصفت
شامل ذکر تظاهر حفصه و عایشه است در ایذا و آزار پیغمبر [illegible]

بعد از آن در آیات [illegible]
[illegible] در این مثل ذکر کفر است و شبهه نیست [illegible]

صل جبر

صاحبت زنان ستوده بودند از پیغمبر روایتست که از زنان بسیار بکمال رسیده اند و از زنان کامل نشده اند مگر چهار زن آسیه بنت مزاحم و مریم بنت عمران و خدیجه بنت
خویلد و فاطمه بنت محمد ص سورة الملك مكية ثلثون آية ابی بن کعب از پیغمبر روایت کرده که سوره در کتاب ملک تعالی هست که سی آیه بیش نیست و در قیامت
شفاعت قاری خود کند و آن سوره تبارکست و از ابن مسعود روایتست که چون مرده را در قبر نهند فرشتگان عذاب از پایین قبر بیرون آیند فرشتهای رحمة با ایشان
گویند که شما را بر این مرده راهی نیست که او بر تلاوة سورة الملك مداومت نموده هر که آنرا در شب قرائت کند خیر و برکت یابد و نزد مردم عزیز گردد و ابی جعفر روایت
کند که سورة الملك سوره مانعه است یعنی مانع عذاب قبرست و ابو بصیر از ابو عبد الله روایت کند که هر که سوره تبارک در فریضه بخواند در حفظ خدا باشد
و چون حق تعالی ختم سورة التحريم بنمودن صاحبت فرمود افتتاح این سوره بدلایل معرفت نمود و فرمود که بسم الله الرحمن الرحيم تبارك بزرگوار و متعالیست
از صفات مخلوقات در ذات و صفات یا ثابتست بر دوام کثیر البرکات الذي بيده الملك آنکسیکه بدست قدرة اوست پادشاهی و تصرف در جمیع امور ملکی
و همه آن در قبضه اقتدار ویست وهو على كل شيء قدير و او بر همه چیزها که اراده کند توانا است چه جمیع ممکنات در تحت عظمت و قدرة اوست الذي خلق
الموت والحيوة آنکه آفرید مرگ را و زندگانی را مراد موت مناسب در دنیا و حیوة ایشان در عقبی منقولست که حق تعالی مرگ را بر صورة کبش
املح آفرید یعنی گوسفند سپید و سفید و او بر هیچ چیز نگذرد الا که بمیرد و حیوة را بر صورة مادیان ابلق و بر هیچ چیز مرور نکند الا که زنده شود و حاصل
که حق تعالی ایجاد موت و حیوة کرده لیبلوکم تا بیازماید شما را که در دار تکلیف ایکم احسن عملا کدام از شما نیکوتر است از روی کردار خالصتر معنی آنکه حق
تعالی حیوة را بشما عطا فرمود تا بآن قادر شوید بر کسب عمل صالح و موت را بر شما مسلط ساخت تا داعی شوید باختیار عمل حسن از بیم چه در وی آن بعث و
جزاست وهو العزيز الغفور و اوست غالب بر انتقام کشیدن از عاصیان پس هیچ کس او را عاجز نتواند ساخت و آمرزنده مر کسی را اگر توبه کند الذي
خلق سبع سموات طباقا آنکه بیافرید هفت آسمانرا مطابق یکدیگر بالای یکدیگر از کعب الاحبار روایتست که طبقه اول یعنی آسمان دنیا
موج بستست محکم شده و مرمر سفید سیم آهنست چهارم روییست پنجم نقره است ششم زرست هفتم یاقوت سرخ و از آسمان هفتم تا عرش هفتاد و هفت
حجابست میان هر حجابی صحراها و بیابانهاست از نور که نهایت آن را خدای داند و نام فرشته که موکلست بران حجاب مطاطروس ست و بعد از خلق سموات
بیان استحکام آنها میکند بقوله ما ترى في خلق الرحمن من تفاوت نمی بینی تو ای بیننده در آفریدن خدا آسمانها هیچ اختلافی و خللی و عدم تناسبی
بلکه همه آنها مستقیم و راستند و مستوی بر وفق حکمت و مصلحت و ذکر رحمن در موضع ضمیر تنبیه است بر آنکه ایجاد جمیع اشیا فرموده برحمة و تفضل خود یعنی ای
بیننده تو آسمانها را دیده و بیابان نظر کرده و هیچ نقصی و خللی از آن نیافته فارجع البصر هل ترى من فطور پس بگو باره بگردان چشم خود را بجانب آن
تا دریابی یعنی بمعاینه هیچ شکافی و خللی و اگر شبهه داری در خلق سموات پس نیک نظر کن در آن و بمعاینه ببین ثم ارجع البصر كرتين پس باز گردان
دیده را و برجعه اول اکتفا مکن بلکه دیگر باره باز گردان چشم را باز گردانیدنی یعنی اگر معلوم نکردی از متعاقب یکدیگر نگریستن کن و چون نظر خود را تکرار
ساز در نظر کردن بآن ينقلب اليك البصر خاسئا وهو حسير باز گردد بسوی تو چشم تو در حالتیکه دور باشد از یافتن آنچه مطلوب تست از دیدن عیب
و خلل در آن و مانده باشد از دیدن بسبب طول معاودت و مراجعت یعنی هر چند چشم نگاه خواهد کرد هیچ عیبی و نقصی در آن نخواهد یافت ولقد زينا
السماء الدنيا بمصابيح و بدرستیکه ما بیاراستیم بزینت تمام آسمان نزدیکتر را که اقرب است بزمین و از انس و آدم بستارگان یعنی مثابه چراغ درخشانند
در شب وجعلناها رجوما للشياطين و گردانیدیم ستارگانرا رانندگان مر دیوان را وقتیکه بجهة استراق کلمات ملائکه قصد آسمان کنند و خواهند
که دزدیده گوش بسخن ایشان دارند شعله کواکب جدا کرده و کواکب بجای خود بمانند پس شعله بر شیاطین بجهد و همه را بسوزد واعتدنا لهم و آماده ساختیم
برای شیاطین جن بعد از سوختن ایشان بدنیا عذاب السعير عذاب آتش سوزان در آخرة و چون کفار اتباع شیاطینند و مطاع امر ایشان از جهت بعد از وعید
شیاطین وعید ایشان نیز میفرماید بقوله وللذين كفروا بربهم عذاب جهنم وبئس المصير و مر آنانراست که کافر شدند با آفریدگار خود عذاب آتش
دوزخ و بد جای بازگشتن است دوزخ اذا القوا فيها سمعوا لها شهيقا چون در افکنده شوند کافران در جهنم مانند انداختن هیزم در آتش عظیم بشنوند
مر دوزخ را آوازی مانند آواز درازگوش هم چنانکه او را آتش شنوده می شود نزد سوختن یعنی چون کفار را بدوزخ اندازند دوزخ بصوت منکر فظیع نعره زند وهی
هی تفور در حالتیکه میجوشد و ایشانرا بر می آورد و فرو میبرد مانند گوشت در دیگ جوشان تكاد تميز من الغيظ نزدیک باشد که پاره پاره و متفرق شود
دوزخ از خشم کافران پس مراد شدت التهاب و ست بر کافران و محتملست که مراد غیظ زبانیه باشد بقوله كلما القي فيها فوج هر گاه انداخته شوند در دوزخ
گروهی از اهل شرک و کفر سألهم خزنتها سوال کنند ایشانرا خازنان دوزخ که ای مشرکان ألم يأتكم نذير آیا نیامد بشما بیم کننده یعنی پیغمبری بشما مبعوث نشد
که شما را بجزای خود خواند و از این عذاب بترساند قالوا بلى قد جاءنا نذير گویند کافران در جواب ایشان که آری بتحقیق که آمدند بما پیغمبران بیم کننده فكذبنا
وقلنا ما نزل الله من شيء پس تکذیب کردیم قول ایشانرا و گفتیم مر ایشانرا فرو نفرستاده است خدا هیچ چیز از آنچه شما میگویید از وعده و وعید و امر و نهی
و میگفتیم ان انتم الا في ضلال كبير نیستید شما در دعوی رسالت و نبوة مگر در گمراهی بزرگ یعنی ما در تکذیب ایشان افراط نمودیم تا آنکه مبالغه نمودیم
در نسبت دادن ایشان بضلالت وقالوا لو كنا نسمع و گویند کافران بر وجه تاسف و تحسر که اگر میبودیم ما که میشنودیم سخن پیغمبرانرا و با ایشان عنادا
و جدال نمیکردیم او نعقل یا تعقل میکردیم در معانی کلام ایشان و تفکر میکردیم در انواع حکمت ما كنا في اصحاب السعير نمیبودیم ما از یاران دوزخ فاعترفوا
بذنبهم پس اعتراف کنند بگناهان خود که آن کفرست و تکذیب رسل و وقتیکه اعتراف فایده ندهد فسحقا لاصحاب السعير پس دور گرداند خدا رحمة خود را
مر یاران آتش سوزان را بعد از ذکر وعید دنیا وعده میفرماید که ان الذين يخشون ربهم بالغيب بدرستیکه آنانکه میترسند از عذاب پروردگار خود

باجتناب از معصیت و ارتکاب طاعت در حالتیکه آن عذاب ملتبس است بغیب یعنی کسانیکه بدل ترسکار باشند لَهُم مَغفِرَةٌ وَأَجرٌ كَبِيرٌ مر ایشانراست آمرزش گناهان
و مزدی بزرگ که لذة عظیمهٔ این جهان در مقابل آن در نهایت حقارة باشد چه مراد بنعیم جنانست و روضهٔ رضوان وَأَسِرُّوا قَولَكُم أَوِ اجهَرُوا بِهِ و پنهان سازید
گفتار خود را در باره پیغمبر یا آشکارا کنید آنرا یعنی نزد خدای هر دو یکسانست إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ بدرستیکه او داناست بانچه در سینه‌هاست قبل از
آنکه بر زبان گذرد پس آنکسیکه بر ضمایر واقفست اگر پیغمبر خبر کند با تجهر نزد او یکسانست أَلَا يَعلَمُ مَن خَلَقَ آیا نداند آنچه در سینه‌هاست آنکس که آفریده است
سینه‌ها را یا علم نباشد بسرایر بندگان وَهُوَ اللَّطِيفُ الخَبِيرُ و حال آنکه او باریک بین و بینا و داناست بظواهر و حقایق مکونات آگاه بغوامض و دقایق مکونات
هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الأَرضَ ذَلُولًا اوست آنکس که کردانید برای شما زمین را رام تا بهر وجه که میخواهید بر آن میروید و می نشینید فَامشُوا فِي مَنَاكِبِهَا
پس بروید بر دوشهای زمین پس هرگاه خفتگان زمین را بر وجهی تذلیل و رام کرده باشد که در مناکب آن که عبارتست از اماکن صعبه توان رفت پس هیچ کوه
ازان عبور منع نخواهد بود و مناکب ارض یعنی جبالست وَكُلُوا مِن رِزقِهِ و بخورید از روزی خدا که بر شما مقرر فرموده یعنی آنچه در زمین روییده شده از زروع و
اشجار و میوها و سایر نباتات وَإِلَيهِ النُّشُورُ و بسوی اوست برانگیختن شما از قبور و بعد از نعمت دادن جزا دهد بکفار میفرماید که ءَأَمِنتُم مَن فِي السَّمَاءِ
آیا ایمن شدید ای کافران از آنکس که در آسمانهاست أَن يَخسِفَ بِكُمُ الأَرضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ آنکه فرو برد شما را در زمین پس آنگاه که بر زمین فرو رفته باشید
زمین کردد باضطراب تا شما را بزیر افکند مانند قارون که زمین او را بزیر می افکند تا بروز قیامت أَم أَمِنتُم مَن فِي السَّمَاءِ آیا ایمن شدید از خدا که
در آسمانست بزعم شما أَن يُرسِلَ عَلَيكُم حَاصِبًا آنکه فرو فرستد بر شما بادی که سنگ ریزه باشد چنانکه بر قوم لوط فرستاده شد فَسَتَعلَمُونَ كَيفَ
نَذِيرِ پس زود باشد که بدانید چگونه است بیم کردن من و آن دانستن شما را سود ندارد وَلَقَد كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبلِهِم و بدرستیکه تکذیب کردند رسول
خود را آنانکه بودند پیش از کفار این زمان فَكَيفَ كَانَ نَكِيرِ پس چگونه بود بر ایشان عقوبت من که با انکار است و فظاعت أَوَلَم يَرَوا إِلَى الطَّيرِ فَوقَهُم آیا
نمینگرند بسوی مرغان که بر زبر ایشانند یعنی معلق بر هوا صَافَّاتٍ در حالتیکه صفها بر کشیده اند یعنی بالهای خود را گسترانیده اند در هوا از سیر وَيَقبِضنَ
مَا يُمسِكُهُنَّ و فراهم میگیرند بالهای خود را وقتیکه بر پهلوی خود میزنند باز نمیدارد ایشانرا در هوا بر خلاف طبع باد در حالت بسط و قبض اجنحه ایشان از
سقوط نگاه نمیدارد إِلَّا الرَّحمَنُ مگر خدای بزرگ بخشایش إِنَّهُ بِكُلِّ شَيءٍ بَصِيرٌ بدرستیکه خدا بهمه چیزها بیناست و داناست آنکه خلق غرایب و تدبیر عجایب نماید
أَمَّن آیا کیست که اینکار تواند کرد بلکه هَذَا الَّذِي این آنکسست که از روی حمایت هُوَ جُندٌ لَكُم او لشکر شماست یعنی مدد کار شماست یعنی لشکری که پادشاه را نگاه میدارد
يَنصُرُكُم مِن دُونِ الرَّحمَنِ که یاری دهد شما را بجز از خدای از عذاب و خشم وی إِنِ الكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ نیستند ناگرویدگان مگر در فریب شیطان که میگویند
بایشان که عذاب بشما نازل نخواهد شد أَمَّن آیا کیست که شما البته شیء بلکه هَذَا الَّذِي يَرزُقُكُم این آنکسست که بمحض عنایة روزی میدهد شما را إِن أَمسَكَ
رِزقَهُ اگر باز گیرد روزی خود را از شما با اسباب آن یعنی اگر ضیق روزی را از شما باز گیرد کیست آنکسی که شما را روزی تواند داد بَل لَجُّوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ بلکه لجاج
و ستیزه کردند و بیشتر فرو رفتند در عناد و سرکشی و نفرت از حق و بعد از آن از برای مومنان و کافران از برای مثلی میکند که أَفَمَن يَمشِي مُكِبًّا عَلَى وَجهِهِ
آیا کسیکه میرود در حالتیکه فرو افتاده است بر روی خود یعنی نگونسار میرود و بجهت این در وقت رفتن پیش و پس و راست و چپ خود را نمی بیند و بسر در می آید
و بروی در می افتد أَهدَى راه یافته تر است و بمطلوب رساننده تر أَمَّن يَمشِي سَوِيًّا یا آنکسیکه میرود در حالتیکه راست ایستاده است و همه جانب خود را مشاهده
میکند و بجهت آن سالم است از سر در آمدن و بروی افتادن و در افتست عَلَى صِرَاطٍ مُستَقِيمٍ بر راه راست که رساننده اوست بمقصد و مقصود قُل خطاب
بحضرتست و معنی اینکه ای محمد اگر کفار جواب ندهند و نگویند که ناصر خداست بگو بایشان هُوَ الَّذِي أَنشَأَكُم آن ناصر و رازق شما آنکسست که بقدرت کامله
از پی شما را از عدم بوجود آورد وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمعَ و بکردانید یعنی پیدا کرد برای شما شنوایی تا سخنان بشنوید بدان پند گیرید وَالأَبصَارَ و دیده‌ها را
تا دلایل قدرت و بدایع فطرت را مشاهده کنید وَالأَفئِدَةَ و دلها را تا در معانی کلمات الهی تامل و تفکر نمایید و از آن عبرت گیرید و با وجود این قَلِيلًا مَا تَشكُرُونَ
اندک شکر میگویید مر این نعمتها را قُل هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُم فِي الأَرضِ بگو ای محمد آنکه ناصر و رازق شماست آنکسست که بکذارد شما را در زمین و هر یکی را در آن منزلی
و کاری تعیین فرموده تا طاعت او نمایید وَإِلَيهِ تُحشَرُونَ و بسوی او نه غیر او باز گردانیده خواهید شد و جزای کردار خواهید یافت وَيَقُولُونَ و میگویند مشرکان
به پیغمبر و یاران او از روی استهزا که مَتَى هَذَا الوَعدُ إِن كُنتُم صَادِقِينَ کی باشد این وعده خسف و ارسال حاصب و با وعده حشر و یافتن جزای
اگر هستید راست گویان قُل إِنَّمَا العِلمُ بگو ای محمد در جواب ایشان که جز این نیست که دانستن وقت عذاب یا دنیا یا علم بزمان قیامت عِندَ اللَّهِ نزد خداست
و غیر او بران مطلع نیست وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ و جز این نیست که من بیم کننده ام آشکارا اما بزمان آن دانا نیستم فَلَمَّا رَأَوهُ زُلفَةً پس آنهنگام که ببینند
وعده را نزدیک سِيئَت در حالتیکه آن نزدیک باشد بایشان و مشاهده ایشان شود زشت کردانیده شود وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا رویهای آنانکه کافر شدند الله
و نگرویده اند بوحدانیت خدا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنتُم بِهِ تَدَّعُونَ و گفته شود یعنی مومنان بایشان گویند که این آنست که بود بد پیوسته بآن طلب میکردید
و تعجیل وقوع آن میکردید و دیده اند که همیشه کفار تمنای موت حضرت و اصحاب و میکردند خفتگان الحضرة را خطاب کرده که قُل أَرَأَيتُم بگو ای محمد آیا می بینید
یعنی تامل میبایست کرد را بنکرید إِن أَهلَكَنِيَ اللَّهُ وَمَن مَعِيَ اگر خواهد هلاک کند مرا خدا و آنانکه با منند از مومنان أَو رَحِمَنَا یا ببخشد بر ما و اجل ما را در تاخیر
افکند فَمَن يُجِيرُ الكَافِرِينَ مِن عَذَابٍ أَلِيمٍ پس کیست نگاه دهد کافران را از عذاب دردناک یعنی مرگ ما شما را سود ندارد و هیچ مانع عذاب شما
نمیکند چه نجات دهندهٔ شما از عذاب الهی جز ایمان و توحید نیست قُل بگو ای محمد با این کفار از روی توبیخ که هُوَ الرَّحمَنُ آمَنَّا بِهِ آنکه من شما را بسوی او دعوت میکنم
بخشایشگر است که نعیم او بجمیع خلایق رسیده گرویده ایم باو بجهت آنکه علم بوحدانیت و ربوبیت او داریم وَعَلَيهِ تَوَكَّلنَا و بر او نه غیر او توکل کرده ایم و اعتماد نموده همه کار

پنهان نخواهد بود

خود را

خود را باو گذاشتیم فستعلمون من هو فی ضلال مبین پس زود باشد که بدانید یعنی بعد از مشاهدهٔ عذاب معلوم کنید که کیست از ما و شما آنکه او در گمراهی
هویداست قل ارأیتم بگو ای محمد با ایشان که آیا چه می بینید یا نه که ان اصبح ماؤکم غورا اگر بگردد آب شما یعنی آب چاه زمزم و آب بئر میمون که هم مشرب
شما اند فرو رفته بزمین چنانکه دلو و دست بان نرسد فمن یأتیکم بماء معین پس کیست آنکه بیارد برای شما آبی ظاهر چنانکه همه کس ببیند نزد بعضی مراد مطلق
آبست در آیات آمده که بعد از تلاوت این آیه باید گفت الله رب العالمین و در بعضی تفاسیر مذکور است که زندیقی شنید که معلی شاکر خود را تلقین میکرد
فمن یأتیکم بماء معین او جواب داد که تبر و تیشه آب را باز آرند شب نابینا شد هاتفی آواز داد که اینک چشمه چشم تو غایب شده بگو که تبر و تیشه باز آرند و کو
آنکس محمد بن زکریای طبیب روایت نموده سورة ن والقلم مکیة اثنتان و خمسون آیة ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره ن والقلم بخواند خدای تعالی ثواب
جماعتی که حسن الاخلاق داشته باشند بوی کرامت فرماید و از چشم بد در امان باشد و از ابو عبد الله مرویست که هر که این سوره تلاوت کند در فریضه یا نافله
تا زنده باشد خدای تعالی او را از فقر ایمن کرده از فشار قبر نجاة یابد و چون خدای تعالی ختم سورة الملک بذکر تکذیب کفار و وعید ایشان کرد افتتاح این سوره نیز بمثل
آن کرده فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم ن پیش بعضی این حروف مفتاح اسم نور یا ناصر است و اشاره بکلمه کن است و نزد بعضی اسم سوره است و نزد بعضی
قسم است بنصرت حضرت عزت مر انبیا و مؤمنان را و نزد مجاهد و سدی نام ماهیست که عالم بر پشت گاو است و گاو بر پشت این ماهیست و ماهی بر آب و آب بر باد و باد
بر قدرت خدا ایستاده جلت قدرته روایت است که خدای تعالی فرمود که اول چیزی که خدای تعالی بیافرید قلم بود پس بنظر هیبت در او نگاه کرد شکافته شد و بعد از آن نون را
بیافرید که آن دوات است و از آن قلم و دوات نوشت هر چیزی را که تا قیامت حادث شود و اصح اقوال آنکه نون اسم دوات است و معنی آنست که سوگند بدوات والقلم و بقلم اعلا
که از نور است طول آن ما بین آسمان و زمین است و بان لوح محفوظ مکتوب شده از جلالت قلم است که جمیع کتب سماوی بان نوشته شده و احکام شریعت مصطفوی
بان محفوظ گشته وما یسطرون و دیگر سوگند بانچه مینویسند حفظه بر بندگان از احکام وحی آنچه بان مامور شوند آورده اند که ولید مغیره و ابو جهل جنون
را بانحضرت رسالت نسبت داده اند و انحضرت بخلق عظیم تحمل این سخنان میفرمود که سوگند باین امور مذکوره که مشتمل بر فواید عظیمه جلیله ما انت بنعمة ربک
بمجنون نیستی تو ای محمد در حالتیکه متنعمی و مکرمی بنعمت پروردگار خود که نبوت است و فطانت عقل و بنعمتیکه پروردگار خود ترا بآن گرامی کرده از نبوة و کمال عقل
و فهم که تو دیوانه نیستی وان لک لاجرا و بدرستیکه مر تراست مزدی و ثوابی بر کشیدن بار نبوة و تحمل مشقت بر جفای امت در احکام حضرت عزت غیر ممنون
که نه منت نهاده است یعنی حقتعالی بدون واسطه کسیکه از او منت باید کشید بتو عطای کامل داده و نزد اکثر مفسران ممنون بمعنی مقطوع است یعنی مزدی بر دوام
و بعد از آن در مدح حبیب خود میفرماید که وانک لعلی خلق عظیم زیرا که از خلق محمد بود چه او مشیت خود را از دست باز داشت و خود را با حق گذاشت
در نظر او خیر بود و نه از بلا منحرف شده نه از عطا منصرف گشت و او را هیچ مقصودی جز حضرت عزت نبود مرویست که انحضرت روزی با یکی از اصحاب در صحرای مدینه میگشتند
دیدند که پیرزنی بر سر چاهی میخواهد که آب برکشد و نمیتواند حضرت نزد وی رفت فرمود ای عجوزه از برای تو آب برکشم گفت ان احسنتم احسنتم لانفسکم حضرت
بر سر چاه آمده دلو برکشیده مشک آن زن را پر کرد و بر دوش مبارک نهاد و بعجوزه گفت پیش باش و راه خیمه خود بمن نما آن شخص که رفیق حضرت بود هر چند خواست
که از وی بستاند قبول نفرمود و گفت من اولی ام بکشیدن بار امت پس عجوزه پیش میرفت و حضرت از عقب او روان شد تا بدر خیمه رسید و ایستاد آنجا بر زمین نهاد
و برگشت و عجوزه در خیمه رفت فرزندان را گفت بر خیزید و مشک را بخیمه در آورید گفتند ای مادر این مشک را چگونه بدین زودی پر کردی گفت جوانمردی شیرین زبان و زیبا
روی با من تلطف کرد و مشک را پر کرده برداشت و بانجا رسانید گفتند کجا رفت گفت همینکه در راه میرود ایشان در عقب حضرت فرا رفتند و او را بشناختند بدو
خیمه و گفتند ای مادر این جوانمرد آنکس است که بوی ایمان آورده عجوزه از خیمه بیرون دوید و فرزندان نیز از پی او دویدند و در دست و پای حضرت افتادند حضرت
ایشان را بلطف نوازش کرد آنگاه پیش جبرئیل این آیه آورد که وانک لعلی خلق عظیم در خبر است از پیغمبر که هیچ چیز در کفه ترازوی اعمال گرانتر از خلق نیکو نیست و دوست
ترین مردمان نزد خدای آنانند که نیکو خوی باشند و بعد از مدح رسول بخلق عظیم تهدید اهل عناد میکند بعذاب الیم و میفرماید فستبصر و یبصرون بایکم
پس زود باشد که ببینی ای محمد و ببینند معاندان تو از اهل مکه یعنی آن وقت که عذاب نازل شود معلوم گردد بایکم المفتون که کدام از شما در فتنه جنون افتاده
و در جهان وقوع عذاب معلوم شود که مستحق این اسم ماییم یا شما ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیله بدرستیکه پروردگار تو دانا تر است بمن ضل عن سبیله بکسیکه گمراه
شد از راه او که طریق مستقیم است و هو اعلم بالمهتدین و او دانا تر است براه یافتگان بکمال عقل که مؤمنانند و اینکلام وعدهٔ مؤمنانست و وعید کافران
و صاحب طرایف آورده که چون قریش دیدند مقدم داشتن پیغمبر علی بن ابی طالب را بر سایر اصحاب و اکرام او بجای آوردن زبان بمذمت گشودند و گفتند محمد بفرط محبت علی
مفتون گشته و در فتنه جنون افتاده خدای تعالی این آیه فرستاد و سوگند خورد که ای محمد تو دیوانه نیستی روایت کند محمد بن عبد الرحمن از عبد الله مسعود که ایشان گفتند که
ما در مجلس منور حضرت رسول حاضر بودیم که سائلی از آن سرور پرسید از حال علی بن ابیطالب و از فضایل و رتبه او و تفتیش نمود پیغمبر گفت که علی بن ابیطالب اقدم
شما است در اسلام و کسی در اسلام سبقت با او نکرده و ایمان علی و ذات علی از همه بهتر و لآلی یقین من در گنجینه دل او با مانت نهاده ام و او خلیفه منست در میان اهل
چون بعضی منافقان از حضرت این نوع سخنان شنیدند گفتند علی بن ابیطالب محمد را فریفته ساخته است تا آنکه هیچ چیز در حق او فرو گذاشت نکرد حقتعالی از برای
تعظیم و تسکین خاطر مبارک انحضرت و تنزیه علی بن ابیطالب از آنچه منافقان در حق او توهم کردند این آیه فرستاد و بعد از آن فرمود که فلا تطع المکذبین پس فرمان مبر ای محمد
تکذیب کنندگان را که مکذب توحید و منکر نبوت و ولایتند ودوا لو تدهن دوست میدارند اگر نرمی کنی با ایشان و نهی ایشان نکنی از شرک و ضلالت فیدهنون
پس ایشان نیز نرمی کنند و بر دین تو طعنه نزنند و دوست دارند که تو موافقت ایشان نمائی در شرک پس ایشان نیز نرمی پرستش خدای تو کنند ولا تطع کل حلاف
و فرمان مبر ای محمد هر سوگند خوارهٔ را مبدع و دروغ را بجهة قلة مبالاة او بدان مراد ولید مغیره است که بی باک بود در سوگند بسیار خوردن بدروغ و راست

مَهِینٍ حقیر در رای و تدبیر و یا کذاب که بجهت کذب بسیار در نظر مردمان حقیر و خوار بود هَمَّازٍ بسیار عیب کننده در عقب مردم و طعنه زننده با ایشان که ولید در پیش
مردمان هر روز کیفیت دهن خود را می پیچید و طعن و غمز ایشان میکرد مَشَّاءٍ بِنَمِیمٍ بسیار رونده بسخن چینی در میان مردمان یعنی سخن از نزد این میبرد و سخن از نزد
این می آورد با جهت نزاع و فتنه در میان ایشان می انداخت مَنَّاعٍ لِلْخَیْرِ بسیار بازدارنده مردم که خویش را یعنی مال خود را از مردمان باز میداشت و در نهایت
بخل بود و مردمان را منع میکرد از اعطای اموال بفقرا و نمیگذاشت که خیر ایشان بکسی رسد مُعْتَدٍ أَثِیمٍ از حد درگذرنده از ظلم و جفای کار و بسیار گناه کار
و زناکار عُتُلٍّ درشت خوی و سخت روی و متوغل در کفر یعنی بسیار خوی بَعْدَ ذٰلِكَ زَنِیمٍ از پس این عیبها حرام زاده که پدر او معلوم نباشد و او را بزور بر خود
بسته اند و ولد الزنا را باین عبارت زنیم گویند حاصل که حق تعالی حبیب خود را میفرماید که میگویند فرمان مبر هیچ کس را که متصف بصفات مذکوره است أَنْ كَانَ
ذَا مَالٍ وَبَنِینَ بجهت آنکه هست آن کس خداوند مال و پسران یعنی باید که کثرت مال و بنین او را بر طاعت او ندارد إِذَا تُتْلَىٰ عَلَیْهِ آیَاتُنَا چون خوانده
شود بر او آیتهای کلام ما قَالَ أَسَاطِیرُ الْأَوَّلِینَ گوید این افسانه های پیشینیانست ملخص معنی آنکه ولید بجهت غرور او بکثرت مال و اولاد تکذیب
کرد آیات ما را سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ زود باشد که نشان کنیم او را بداغ بر بینی که اشرف و اظهر اعضاست مرویست که مراد باین زخم شمشیر بود که در روز
بدر بر بینی او آمد و اثر آن باقی ماند تا زنده بود خجل بوده و منفعل بود إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ بدرستیکه ما آزمودیم اهل مکه را ببلای قحط و زوال نعمت و سبب آن بود
که چون در جنگ احد کثیر اهل اسلام را کشتند و حمزه را شهید کردند حضرت دلتنگ شده نفرین کرد و اخلاص نهاده بر ایشان انداخت و ایشان بقحط
گرفتار شدند که استخوانهای آدمیان و چهارپایان را میخوردند كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ همچنانکه آزمایش کردیم یاران باغ رضوان را و نصیب کرده بودند و فرسنگ
صنعا از ولایت یمن مردی صالح را باغی بودی و از اطراف آن خوانندگی و در روز میوه چیدن درویشان را بخواندی و ده یک حاصل بدرویشان قسمت کردی و
چون آن مرد بمرد و او را سه پسر بود و آن باغ بمیراث بپسران رسید گفتند اگر ما چنان کنیم که پدر ما میکرد معیشت بر ما تنگ شود و درویشان در وقت ارتفاع میوه
بیامدند بنا بر عادت بلکه داشتند ایشان گفتند که هنوز وقت بریدن میوه نیست پس در شب اتفاق کردند که پنهان از درویشان میوه را ببرند بدین سوگند
خوردند چنانکه حق تعالی میفرماید إِذْ أَقْسَمُوا لَیَصْرِمُنَّهَا یاد کن که چون سوگند خوردند اهل آن باغ که بهر آینه فقرا ببرند آن میوه را مُصْبِحِینَ در صباح یعنی
بامدادگاه میوه را بچینند وَلَا یَسْتَثْنُونَ یعنی استثنا نکردند و نگفتند ان شاء الله فَطَافَ عَلَیْهَا پس گرد گرفت بر آن باغ طَائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ
بلای طواف کننده و گرد آن گردنده از نزد پروردگار تو در حالتیکه ایشان خفتگان بودند و آن آتشی بود که در آن وقت از آسمان فرود آمد در آن باغ
بپیچید و میوه ها را بسوخت و درختان را خشک گردانید فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِیمِ پس گشت باغ ایشان بآن بلا مانند باغی که میوه از آن چیده باشند تا مانند شب
تاریک که هیچ نباتی در آن رسته باشد القصه چون پسران از خواب در آمدند از آن حال غافل بودند فَتَنَادَوْا مُصْبِحِینَ پس ندا کردند یکدیگر را در حالتیکه صبح
بود أَنِ اغْدُوا عَلَىٰ حَرْثِكُمْ بآنکه بامداد بیرون آئید بر کشت زار خود إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِینَ اگر هستید میوه برندگان پس باتفاق داسها برداشتند و از خانه بیرون
آمدند و متوجه بجانب باغ گشتند فَانْطَلَقُوا وَهُمْ یَتَخَافَتُونَ پس روان شدند بجانب باغ و حال آنکه ایشان نرم و آهسته با یکدیگر میگفتند از ترس آنکه
درویشان آواز ایشان نشنوند أَنْ لَا یَدْخُلَنَّهَا الْیَوْمَ عَلَیْكُمْ مِسْكِینٌ که باید که در نیاید امروز در این باغ بر شما هیچ درویش تا بهره بگیرد و بهره ما کم نشود
وَغَدَوْا عَلَىٰ حَرْدٍ قَادِرِینَ و بامدادگاه رفتند بر قصد منع مساکین در حالتیکه توانایان بودند باعتقاد خود در منع درویشان و چیدن میوه باغ و بهره را
بتصرف خود در آوردن فَلَمَّا رَأَوْهَا پس آنهنگام که دیدند باغ را بحالی که گذاشته بودند یعنی سوخته و سیاه گشته قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ گفتند برادران
با یکدیگر بدرستیکه ما گم کردیم باغ را که باغ ما هر روز معمور بود و این باغ که می بینیم خالیست از میوه چون تامل کردند و نشانهای در و دیوار بدانستند که باغ

و سوخته هم

ایشانست گفتند ما راه گم نکرده ایم بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ بلکه ما بی بهره ماندگانیم از میوه و ممنوع بجهت منع فقرا قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ
گفت بهترین ایشان آیا نگفتم مر شما را در وقتیکه قصد منع فقرا داشتید چرا یاد نمیکنید خدا را به پاکی و از این عزیمت خبیث توبه نمیکنید
شما سخن مرا نشنیدید و نافرمانی خدا کردید تا باین بلا گرفتار شدید قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا گفتند پاکست پروردگار ما از ... بعد از مفارقت خطیه و توبه
بازیرکی نادم شدند و بگناه خود معترف گردیدند و گفتند پاکست خدای ما از آنکه در فرستادن این بلا ستم کرده باشد إِنَّا كُنَّا ظَالِمِینَ بدرستیکه ما
بودیم ستمکاران بر نفس خود بمنع فقرا و مساکین فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ یَتَلَاوَمُونَ پس روی آوردند بعضی از ایشان بر بعضی دیگر در حالتیکه یکدیگر را
ملامت میکردند بجهت آنکه بعضی منع فقرا میکردند و یکی ساکت بود و راضی و دیگری منکر آن لیکن بآن بملامت یکدیگر مشغول شدند و پس که شستند نادم گشتند از روی
نیاز قَالُوا یَا وَیْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِینَ گفتند ای وای بر ما بدرستیکه بودیم ما از حد برندگان در گناه کاری و در گذرنده از حد در حضرت باری عَسَىٰ رَبُّنَا
أَنْ یُبْدِلَنَا خَیْرًا مِنْهَا شاید که پروردگار ما آنکه بدل دهد ما را باغی بهتر از این باغ بهر که توبه کردیم إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ بدرستیکه ما بسوی پروردگار خود رغبت کنندگانیم
و تائب شدیم و مرویست که حق تعالی بلطف عمیم خود قبول توبه ایشان نمود و باغی بایشان کرامت فرمود که مشتمل بود بر کثرت اثمار و اشجار که هر خوشه انگور او بار شتری
بود و نام آن باغ حیوان بود بعد از آن بر سبیل تهدید بیغمبر میفرماید كَذٰلِكَ الْعَذَابُ همچنین است یعنی مثل عذاب اهل مکه و اصحاب ضروان است عذاب کردن خلق
در دنیا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ و هر آینه عذاب آخرت بزرگتر است چه عذاب دنیا زوال پذیرد و عذاب عقبی باقی ماند لَوْ كَانُوا یَعْلَمُونَ اگر باشند مردمان که بدانند
بیقین عذاب آخرت را و احوال آن را و بعد از وعید کفار وعده ابرار میفرماید إِنَّ لِلْمُتَّقِینَ بدرستیکه مر پرهیزکاران راست عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِیمِ
نزد پروردگار خود بوستانها با نعمت که متقیان در آن تنعم نمایند مرویست که صنادید قریش چون شنیدند که مؤمنان را در آخرت این مرتبه و رفعت درجات است
باشند گفتند این جنت و نعمت که محمد و اصحاب او خبر میدهند خلاف آنست اگر بر سبیل فرض وقوع داشته باشد مرتبه ما که حظ وافی در دنیا داریم در انجا بیشتر

منوال خواهد بود و مسلمانان که در دنیا حظی ندارند پس ایشان را نیز در آخرت بر ما تفضیلی نخواهد بود حق تعالی رد قول ایشان کرده میفرماید که أفنجعل المسلمین
ایا پس کردانیم مسلمانان را در حصول نجاة و وصول درجات کالمجرمین ما لکم کیف تحکمون مانند مشرکان چیست شما را ای کافران چگونه حکم میکنید بتسویه
اهل شرک و اهل توحید در مرتبه فضل و پندارید که امر جزا مفوض بر شماست تا هر چه خواهید کنید ام لکم کتاب فیه تدرسون ایا مر شما راست کتابی
نوشته و نازل شده از اسمان که شما در ان کتاب میخوانید که ان لکم فیه لما تخیرون بدرستیکه مر شما راست در این کتاب انچیزی را که اختیار کنید و تمنای ان
نمائید ام لکم ایمان علینا ایا مر شما راست عهدها و مواثیق مؤکده بسوگندها بر ما که خداوندیم بالغة الی یوم القیمة رساننده بنهایت تاکید تا روز رستخیز
یعنی ایا ثابتست مر شما را سوگندان بر ما تا روز قیامت ان لکم لما تحکمون بانکه مر شما راست بانچه حکم میکنید برای خود از کرامت سلهم ایهم
بذلک زعیم بپرس ای محمد مشرکان را که کدام از شما باین حکم متکفل و ضامنست که در آخرت از عهده بیرون اید ام لهم شرکاء ایا مر ایشان راست مردمانی که انبازان ایشان
باشند درین قول فلیأتوا بشرکائهم ان کانوا صادقین پس باید که بیارند انبازان خود را تا با ایشان موافقت نمایند اگر هستند راست گویان در انکه چنانست
نعیم بدیشان خواهد رسید مراد نفی انچیزیست که متمسک بان توانند جست درین دعوی از دلیل عقلی و نقلی یوم یکشف عن ساق یعنی باید که بیارند شرکاء
خود را در روزیکه برداشته شود جامه از ساق یعنی روزیکه کشف کرده شود در او اصل همه کارها بحیثیتی که همه بر اسرار یکدیگر واقف شوند در کشاف وجه کشف
ساق مثلیست از برای بیان شدت امر و صعوبت ان و زبیر معنی بر انوجهست که روزیکه دیبا سخت شود کارها و هول ان بمرتبه باشد که فوق ان متصور نباشد و ان وقت
باشد که ایام دنیا منقرض کرده قیامت حادث کرد و ثواب و عقاب با معاینه ببینند و رسول فرمود که چون روز قیامت شود خلایق را در عرصات حاضر سازند حق تعالی میان
ظالمان و مظلومان حکم کند تا بمرتبه که کسیکه شیر باب امیخته و فروخته باشد بوی تکلیف کنند که شیر را از اب جدا کن پس یهودان و ترسایان را همه بدوزخ برند پس
باقی مانند انانکه خدای را پرستیده اند اثر کنند تا حجابها بردارند و نوری از انوار عظمت او پیدا شود و در انحال مردمان را بسجود خوانند و یدعون الی السجود
و خوانده شوند مردمان بسجده کردن مر خدای را مومنان بسجده افتند و پشتهای منافقان بلکه تخت شود چون چوب خشک هر چند خواهند که از برای سجده دو تا شوند
نتوانند فلا یستطیعون خاشعة ابصارهم پس نتوانند که سجده کنند در حالتیکه فرو افتاده باشد چشمهای ایشان یعنی بجهت شدت خوف نتوانند که چشم بکشایند
ترهقهم ذلة برسد و فرو گیرد ایشان را ذلت و خواری و نگونساری بدین بیان علت میکنند و قد کانوا یدعون الی السجود و هم سالمون بدرستیکه بودند
در دنیا که خوانده میشدند بسجده کردن در حالتیکه ایشان تن درست بودند یعنی با وجود صحت بدن ترک ان مینمودند لاجرم درین روز جز حسرت و ندامت
بهره نداشته باشند و چون مشرکان مکه تکذیب این اخبار مینمودند خاطر سید عالم از ان مقوله تنگ میشد حق تعالی بجهت تسلیه انحضرت و تهدید
اهل تکذیب فرمود ای محمد بگو فذرنی و من یکذب بهذا الحدیث پس بگذار مرا و انان را که تکذیب میکنند باین سخن که قرانست یعنی مرا با او واگذار و خاطر
جمع دار که ایشان را بجزای خود خواهیم رسانید سنستدرجهم زود باشد که بگیریم ایشان را درجه درجه مرتبه بمرتبه بمهلت دادن در معصیت و زیادتی نعمت من حیث
لا یعلمون از انجا که ایشان ندانند یعنی هرگاه ایشان خطائی کنند ما عطائی دهیم پس یکبار ایشان را بورطه عذاب و چنگال عقاب گرفتار سازیم و املی لهم
و مهلت میدهیم و دراز کنیم حال ایشان را در دنیا یعنی با وجود صحت و نعمت عمر ایشان را دراز کنیم و تعجیل در عقوبت نکنیم تا مغرور شوند در طغیان ان کیدی متین
بدرستیکه عقوبت من محکم است که هیچ چیز دفع ان از ایشان نتواند کرد پس از روی توبیخ میفرماید که ام تسئلهم اجرا ایا طلب میکنی از ایشان مزدی بر دعوه و ادای رسالت
هدایت فهم من مغرم مثقلون پس ایشان از غرامت و تاوان دادگی ان اجر گران بار شده اند و بدان سبب وی ز تو بر منکر داشتند قبول ایمان نمیکنند
ام عندهم الغیب فهم یکتبون یا نزدیک ایشانست لوح محفوظ که مغیبات در انست پس ایشان مینویسند از انجا انچه بدان حکم میکنند فاصبر لحکم ربک
پس شکیبا باش مر حکم او را به کار خود را او تا اخیر نصرت تو و تبلیغ وحی و تحمل اذای ایشان و لا تکن کصاحب الحوت و مباش در استعجال عذاب و دلتنگی و بیرون
رفتن از میان قوم خود مانند خداوند ماهی یعنی یونس که صبر نکرد بر ایذای قوم پس حق تعالی حبیب خود را امر میفرماید که چون رتبه تو را از مرتبه یونس برتر بلند
تر گردانیده ام پس باید که صبر تو بمرتبه قدر تو باشد اذ نادی و هو مکظوم یاد کن چون بخواند یونس پروردگار خود را در شکم ماهی بکلمه طیبه لا اله الا انت
سبحانک انی کنت من الظالمین و حال انکه پر امده بود از خشم و اندوه لولا ان تدارکه نعمة من ربه اگر نبودی که دریافت او را رحمتی از پروردگار خود باجابت
دعا و تخلص او از شکم ماهی لنبذ بالعراء و هو مذموم هر اینه افکنده شدی بصحرای خالی از اب و گیاه و در انجا هلاک گشتی در حالتیکه او ملامت کرده شده بودی
و دور از رحمت و کرامت اما رحمت الهی شامل حال او شد و او را با ساحل سلامت ورود فاجتبیه ربه پس برگزید او را پروردگار او بنبوة و القای وحی بوی فجعله من
الصالحین پس گردانید او را از ستوده کاران و فرمان برداران اورده اند که گروهی از قریش در قبیله بنی اسد جمعی که بجد و چشم بد شهرت داشتند اعتبار
کردند و بمواعید بسیار مستظهر ساختند تا بر تو جمال سید عالم را از سبب چشم بد اذی رسد القصه بیامدند که رسول را چشم بد رسانند حق تعالی حافظ حبیب خود
شده این ایه فرستاد که و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم و بدرستیکه نزدیک بودند انانکه کافر شدند که بلغزانند و بیفکنند ترا و هلاک
کنند بچشمهای خود لما سمعوا الذکر انهنگام که می شنیدند قران میخواندی و یقولون انه لمجنون و میگفتند از غایت حیرت بدرستیکه این مرد دیوانه است
که خوف عاقبة از او صادر میشود و ما هو الا ذکر للعالمین و حال انکه نیست قران مگر پندی و موعظه مر عالمیان را و نیست محمد مگر شرف عالمیان و در بعضی
روایت امده که پیغمبر در مسجد نشسته بود و قران میخواند و جماعتی در مسجد ایستاده انتظار میکشیدند تا حضرت از مسجد بیرون اید و او را بچشم افتی رسانند
جبرئیل این ایه اورد و گفت یا رسول الله این ایه تلاوت فرما تا از چشم زخم ایشان ایمن مانی حضرت این ایه بخواند بر خود دمید و از مسجد بیرون امد چون چشم ایشان بر
حضرت افتاد کور شدند و بروی در افتادند و حضرت بسلامت بگذشت و دوای چشم زخم اینست سورة الحاقة اثنی و خمسون ایة ابی بن کعب از پیغمبر روایت

در اهال کافران

کرده

کرده که هر که سورة الحاقة تلاوت کند روز قیامت حساب او آسان کرده و اگر بازده ایمان بن سوره بخواند از فتنه دجال ایمن کرد و حضرت امام جعفر صادق فرمود که هر که
این سوره تمام بخواند نوری کرده از سر تا قدم او و فرو گیرد تا آنکه بدرجات رضوان برسد و چون حقتعالی در آخر سورة القلم ذکر حدیث قیامت کرده و وعید کفار افتتاح
این سوره نیز بدین ذکر قیامت کرده و فرموده بسم الله الرحمن الرحیم الحاقة ساعتیکه حقست وقوع آن و با شناخته کرده در او حقایق اشیا ما الحاقة
چیست آن ساعت استفهام برای تفخیم است و تعظیم شان و هول آن وما ادریک ما الحاقة و چه چیز دانا کرد ترا که چه چیز است ساعتی که خواست
وقوع آن یعنی کنه او را نمیدانی چه آن اعظم از آنست که درک احدی بدان رسد هر آدرو ز قیامت حاقة یکی از اسامی اوست و بعد از ذکر تفخیم بیان حال
مکذبان میکند که کذبت ثمود و عاد بالقارعة تکذیب کردند قبیله عاد و ثمود بساعتی که کوبنده یعنی روز قیامت که شکننده است مردمانرا بافزاع
و اهوال و آسمانرا بانشقاق و انفطار و زمین را بدک و نجوم را بطمس فاما ثمود فاهلکوا بالطاغیة پس اما قبیله ثمود که قوم صالح پیغمبر بودند پس
هلاک کرده شدند بسبب طغیان و تکذیب غیر آن و اما عاد فاهلکوا بریح صرصر عاتیة اما قبیله عاد که گروه هود بودند پس هلاک کرده
شدند بباد سخت سرد که بجهت فرط شدة برد اعضا را محترق میساخت پیغمبر فرمود که دریچه باد و قطره آب فرستاده نمیشود مگر بوزن و مقدار
معلوم الا بر قوم نوح و هود که آب و باد طغیان کردند و خزنه را تمکین ننمودند و بعد از آن این هر دو را به تلاوة نمود سخرها علیهم سبع لیال و ثمانیة ایام
حسوما مسخر کرد ایشانرا باد را بر قوم عاد هفت شب و هشت روز متوالی از صبح وقت نماز صبح چهارشنبه تا وقت غروب چهارشنبه دیگر که یکی را زنده نگذاشت
فتری القوم فیها صرعی پس تو میدیدی که قوم عاد را اگر حاضر میبودی در آن ایام در خانه‌ها بیکبار افتاده بودند مرده و هلاک گشته کانهم اعجاز نخل خاویة
گوئیا ایشان تنهای درخت خرما اند میان تهی و پوسیده که باد بر او خورده و افتاده و قامت ایشان دراز بوده گز بود و بجهت این حقتعالی ایشانرا بنخل تشبیه
فرموده فهل تری لهم من باقیة پس آیا میبینی هیچ یعنی ایشانرا هیچ نفسی باقی مانده یعنی همه مستاصل شده و یکی از ایشان باقی نماند وجاء فرعون
و من قبله و آمد فرعون و آمدند آنها که پیش از او بودند والموتفکات بالخاطئة و اهل دیههای موتفکه بر اهل خود که قرای اهل لوط بودند
بخطا و گناه کاری که اعظم خطایاست فعصوا رسول ربهم پس عاصی شدند هر قومی بفرستاده پروردگار خود فاخذهم اخذة رابیة پس بگرفت
خدا ایشانرا گرفتنی که افزون بود در شدة بر گرفتن امم دیگر بجهت زیادتی قبح اعمال ایشان انا لما طغی الماء بدرستیکه در آن هنگام که طغیان کرد آب و از حد در
گذشت تا بجائیکه از بالای کوهها چهل گز متجاوز شد حملناکم فی الجاریة برداشتیم شما را که شما در اصلاب ایشان بودید در کشتی رونده بر آب لنجعلها لکم
تذکرة تا بگردانیم این فعل را که نجاة مؤمنانست و اغراق کافران برای شما پندی و عبرتی و یادبودی در دلالة بر قدرة و حکمة صانع و کمال قهر و رحمة و شفقة او و
تعیها اذن واعیة و تا نگاه دارد این پند را گوش نگاه دارنده که نفع گیرد از آنچه شنود و تفکر در آن نماید و بعمل خیر اقدام کند و روده اند که این آیه در شان
غا ایشان علی بن ابیطالب نزول یافته و روایتست از امیرالمؤمنین که روزی سید انبیا مرا در بر خود کشید و مرا بر سینه خود منضم ساخت و فرمود یا علی
مرا خدای امر کرده که ترا نزدیک خود خوانم و دور نگردانم و ترا تعلیم کنم و صاحب کشاف نیز همین روایت کرده که چون این آیه نازل شد حضرت رسول از خدا
خود درخواست که گوش برادرم علی را واعی ساز چنانچه هر چه بشنود یاد گیرد و هرگز فراموش نکند و این فضیلت که در امیرالمؤمنین علی موجود است در هیچکس
نبود و بعد از ذکر قیامت و مکذبان آن باز سر رشته کلام را باحوال قیامت کشیده میفرماید که فاذا نفخ فی الصور نفخة واحدة پس چون دمیده شود در
صور یک دمیدن مراد نفخه اولی است و نزد بعضی نفخه ثانیه است حاصل که چون اسرافیل نفخ صور کند وحملت الارض والجبال و برداشته شود زمین و کوهها
از اماکن خود بزلزلها یا بادهای سخت فدکتا دکة واحدة پس در هم شکسته شوند همه زمین و کوهها یک شکستنی و همه زمین و کوهها بیکبار در هم شکسته شود
و خورد کرده و مانند کرده در هوا تا بدید کرده و زمین هموار شود که هیچ نشیب و فراز در آن نماند فیومئذ وقعت الواقعة پس در آن روز واقع شود ساعة
واقع شونده یعنی حادث گردد قیامت وانشقت السماء و بشکافد آسمان از طرف مجره فهی یومئذ واهیة پس آسمان در آن روز سست و ضعیف بود چون
پشم رنگین شده زده والملک علی ارجائها و فرشتگان بر کنارهای آسمان باشند یعنی چون آسمان که اماکن ملائکه است شکافته شود ایشان بر اطراف و نواحی
آن مجتمع شوند تا چون فرمان الهی در رسد در باره مؤمن و کافر بلا تاخیر باتمام قیام نمایند ویحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیة و بردارند عرش پروردگار
ترا بر بالای ملائکه که بر اطراف آسمان باشند در آن روز هشت فرشته مرتبت که حاملان عرش امروز چهار اند چون روز قیامت شود حقتعالی چهار فرشته دیگر بمدد
ایشان فرستد و عظم اجسام ایشان بحدیست که مقر پای ایشان در زیر طبقه هفتم زمین است و عرش بر زبر سرهای ایشان و ایشان سرها پیش افکنده بتسبیح و تهلیل
الهی مشغول‌اند یومئذ تعرضون در آن روز عرض کرده شوید بر خدا تعالی برای محاسبه و مسائله و این عرض اگرچه بعد از نفخه ثانیه باشد لکن چون یوم اسم زمانست
که ظرف همه باشد لا تخفی منکم خافیة پنهان نماند بر خدا از کردار و گفتار شما و خدا بر همه خفیات شما مطلع است و بعد از عرض اجمال بیان تفصیل
آن میکند فاما من اوتی کتابه بیمینه پس اما آنکس که داده شود نوشته عمل بدست راست او فیقول هاؤم اقرؤا کتابیه پس گوید از روی سرور و خوشحالی
اهل قیامت را که بگیرید نامه مرا و بخوانید که در او هیچ عملی نیست که من از اظهار آن شرم داشته باشم انی ظننت انی ملاق حسابیه بدرستیکه من بیقین
دانستم در دنیا آنکه من ملاقات کننده ام و بیننده ام حساب خود را فهو فی عیشة راضیة پس آنکس در زندگانی باشد پسندیده فی جنة عالیة در بهشتی
که بلند است مکان آن و مرتفعست منازل و درجات رفیعه آن قطوفها دانیة میوه‌هائی که چیده شود نزدیکست بقایم و قاعد و مضطجع از پیغمبر روایتست
که مرد مؤمن در خانه خود بنشیند و میوه بهشت را چیند و تناول کند هیچکس نتواند از شما که به بهشت رود مگر بجوازی که مضمونش این باشد که بسم الله الرحمن الرحیم
این کتابیست از خدای بفلان پسر فلان درآورید او را ببهشت بلند مرتبه که میوه‌ها آن نزدیک باشد بر و خنیله تواند بچیند رضوان اهل بهشت او را گوید

کلوا

و شرابه

یعنی پدران شما

که هیچ سر و روی شما پنهان نباشد

كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بخورید از میوها و بیاشامید از شربتها خوردنی و آشامیدنی گوارنده که اصلا موجب دنیه نباشد و احتیاج نیفتد باخراج فضلات از غایط
و بول و چون مؤمن طعام و شراب خورد در بدن او عرقی گردد خوش بوتر از مشک و لطیفتر از عنبر از بدن او بیرون رود بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ بسبب
آنچه از پیش فرستاده اید از اعمال صالحه در روزهای گذشته مرویست که پیغمبر فرمود که خدای تعالی مؤمنان خطاب کند در بهشت که ای بندگان من بسی در دنیا دیدم شما را
دیدم که لبهای شما از تشنگی بر هم چسبیده بود و چشمهای شما فرو جسته و شکمهای شما باریک و لاغر شده پس امروز مرفه الحال در نعیم بهشت باشید و بخورید
و بیاشامید بدل آنچه در دنیا تشنگی و گرسنگی کشیدید وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ و اما آنکه داده شود نوشته کردار او بدست چپ او و نامهای خود را
بد بیند بقبح اعمال خود واقف شود فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهْ پس گوید از روی ندامت ای کاشکی داده نشدی بمن نامه عمل خود که این فضیحت و رسوائی است
وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهْ امروز که چیست حساب من چه غیر از شدت و صعوبت عقوبت حاصل نیست یَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ ای کاشکی آن مرگ که مرا در دنیا بود حکم کند
بفنای ابدی که هرگز زنده نشدمی و این حالت ندیدمی مَا أَغْنَى عَنِّي مَالِيَهْ غنی نساخت یعنی دفع نکرد از من عذاب را مال من و آنچه را بود در دنیا از اموال کثیره
و خدم و حشم دافع عذاب نشدند هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهْ نابود و گم گشت از من تسلط و فرمان گذاری من بر مردم و فقیر و ذلیل گشتم بعد از آن خطاب با زبانیه
رسد که خُذُوهُ فَغُلُّوهُ که بگیرید او را پس غل کنید او را در خبر است که چون خدای تعالی گوید بگیرید او را و برهم بندید هزار زبانیه باو در رسند و ... دست ایشان
پاره پاره شود خدای تعالی باز او را زنده گند و ایشان را گوید که بر دوش او بکشید و غل کنید ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ پس آنگاه در آتش بزرگ در آرید او را ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا
سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ پس آنگاه در زنجیری از آتش که طول آن هفتاد گز است پس در آرید او را در آن و اگر حلقه از آن حلقها بر کوهها عالم نهند
بگدازد و روایتست که همه اهل دوزخ را این سلسله باشند پس در بیان علت این عذاب گوید إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ بدرستیکه او بود در دنیا که ایمان
نمی آورد بخدای بزرگوار که مستحق عظمت و بزرگواریست و کسیکه تعظیم او نکند مستوجب این عقوبت باشد وَلَا يَحُضُّ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ و تحریض
نمیکرد مردمان را بر خوردنی درویش و مراد اعطای زکوة مفروضه است و حقوق واجبه حاصل که کافر مناع دین روز مغلول و مسلسل باشد در آتش سوزان
معذب گردد فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ پس نیست مر او را امروز اینجا خویشی که حمایت او کند وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ و نیست خوردنی مر او را مگر از غساله دوزخ
زردابه و چرک و خون که از اعضای دوزخیان میریزد لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ نمیخورند آن را مگر گناهکاران که مرتکب خطیئه شوند مراد مشرکانند یعنی
غسلین را نخورند مگر آنکه در کفر ثابت باشند از حد در گذشته فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ وَمَا لَا تُبْصِرُونَ پس البته سوگند میخورم بآنچه می بینید از مشهودات
و آنچه نمی بینید از مغیبات گویند مراد تبلیغ محمد است و نزول جبرئیل یا آثار نبوت و انوار ولایت امام جعفر صادق فرموده که خدای تعالی میفرماید که سوگند میخورم بآنچه می
بینید از نعم من بر خلقان از نیکی من با دوستان و آنچه نمی بینید از نیکی من با دوستان إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ بدرستیکه قرآن هر آینه گفتار رسولیست
بزرگوار از نزد خدا که آن بر بندگان میخواند نه که خود بر می بافد وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ و نیست قرآن سخن شاعر چنانکه ابوجهل و اتباع او میگویند قَلِيلًا
مَا تُؤْمِنُونَ اندک تصدیق میکنند آن را وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ و نیست قرآن سخن کسیکه از ساحر اخبار میکند بمغیبات چنانچه عتبه و اتباع او میگویند قَلِيلًا
مَا تَذَكَّرُونَ اندک متذکر میشوند بآن و معجزه را از شعر و کهانت امتیاز میکنند تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ قرآن فرستاده شده است بمحمد از نزد پروردگار
عالمیان بواسطه جبرئیل وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ و اگر افترا کند محمد و بدروغ بربندد بر ما بعضی سخنها را چنانچه زعم شما است لَأَخَذْنَا مِنْهُ
هر آینه بگیریم از وی بِالْيَمِينِ بدست راست او ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ پس ببریم از او رگ دل را که متصل است بگردن این تصویر هلاک اوست یعنی او را بگیریم و بقوت
او را بقتل رسانیم فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ پس نیست از شما هیچکس یعنی نیستند همه شما از قتل او منع کنندگان وَإِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ و بدرستیکه
قرآن هر آینه پند است مر پرهیزکاران را چه ایشانند که بآن منتفع میشوند نه غیر ایشان وَإِنَّا لَنَعْلَمُ و بدرستیکه ما میدانیم أَنَّ مِنْكُمْ آنکه بعضی از شما ای مردمان
مُكَذِّبِينَ تکذیب میکنید قرآن را پس ما ایشان را بر آن تکذیب جزا خواهیم داد وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ و بدرستیکه ما هر آینه قرآن سبب حسرتست مر ناگرویدگان را
چه ثواب کسانیکه بآن ایمان آورده باشند بر بینند فَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ و بدرستیکه و بتحقیق که قرآن هر آینه درست و راستست و بیگمان که هیچ شکی در آن
نیست که از نزد خدای تعالی نازل شده فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ پس تسبیح گوی بنام پروردگار خود که بزرگست او را بثنا و ستایش تمام یاد کن و شکر کن آنچه بطریق
وحی بتو نازل شده منقولست که حضرت رسالت پناه فرمود که هر که سبحان الله العظیم و بحمده بگوید بقصد تسبیح او سبحانه صد هزار حسنه برای او بنویسد و
صد هزار سیئه از او محو کند و سه هزار درجه برای او برداند سُورَةُ الْمَعَارِجِ أَرْبَعٌ وَأَرْبَعُونَ آيَةً ابی بن کعب از پیغمبر روایت کرده که هر که سوره المعارج بخواند
خدای تعالی ثواب کسانیکه نماز بپای آرند و حج گذارند و زکوة دهند بدو دهد و در نامه اعمال او ثبت کند ابوجعفر فرموده که هر که بر قرائت سال سائل مداومت کند خدای تعالی
در روز قیامت از گناهان او نپرسد و او را در بهشت همنشین محمد و آل او گرداند بدانکه چون حق تعالی ختم سوره الحاقه نمود بوعید مشرکان افتتاح این سوره نیز بمثل
سوره الحاقه نمود بوعید و فرمود بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ درخواست خواهنده عذابی فرود آینده که تا بیست لِلْكَافِرِينَ
برای ناگرویدگان مرویست از امام جعفر صادق که پیغمبر در روز غدیر خم شاه ولایت پناه را منصب خلافت داد و او را قائم مقام خود گردانید و در حق او فرمود
که هر کرا من مولا ام پس علی مولای ویست و صاحب تصرف در امور او و صاحب تصرف در امور دین و دنیای او و این حکایت در اطراف عالم منتشر شده در میان مردمان مشهور
گشت حارث بن نعمان فهری بر ناقه نشسته متوجه مدینه شد تا در این باب بحضرت رسالت مجادله نماید چون بمجلس آن حضرت در آمد در اندرون مجلس از مهاجر و انصار
بود گفت یا محمد تو ما را بکلمه شهادت دلالت کردی از تو قبول کردیم و بنماز و صلوة و خمس و غیر آن امر نمودی قبول کردیم با این همه راضی نشدی تا دست این پسر عم خود
گرفتی و گفتی من کنت مولاه فهذا علی مولاه این کار بامر خدا کردی حضرت فرمود بخدائیکه غیر از او خدائی نیست که آنچه در باره علی بن ابیطالب گفتم و بخلقان رسانیدم

یا لیتنی

بامر

بامر خدا بود یا باندیشه و تدبیر من چون حارث این سخن بشنید دیگر خود را از آن قبلهٔ اسلام بگردانید و برخواست و گفت خدایا اگر محمد میگوید حق علی کر
راستست و بامر تست بر ما سنگ ببار چون اینملعون این دعا کرد سنگی از آسمان بر سر آن ناکس خورد و از دبرش بیرون رفت در ساعت این آیه نازل شد که سال
سائل بعذاب واقع للکافرین درخواست خواهنده که حارث بن نعمانست عذابی را که فرود آینده است مر اهل کفر و عناد را لیس له دافع نیست مر آن عذا
ب را دفع کننده و باز دارنده من الله از خدا عذابی واقع شونده و یا نیست و را دفع کننده از جانب خدا و هیچ وجه دفع نکرده ذی المعارج آنخداوندی
که خداوند درجهای بلند است یعنی غرفهای رحمت در بهشت که برای انبیا و اولیای خود مهیا کرده یا مراتب فیض و فرشتگان یا طبقات آسمان که ملائکه
در آن عروج میکنند تعرج الملائکة والروح بالا میروند فرشتگان و جبرئیل افراد روح بذکر جهت تمیز او و شرف نزد او که مهبط فیض عروج میکنند
الیه بسوی عرش خدا که مهبط او امر الهیست فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة در روزی که هست اندازه آن که هر آینه مقرر باشد پنجاه هزار
سال یعنی گویند مراد بیوم روز قیامتست و گویند مراد آنست که ما بین اسفل عالم تا باعلای شرف عرش پنجاه هزار سال راه است و گویند مراد باین مقدار
موقف خلقانست در روز قیامت برای حساب یعنی اگر این حساب در دنیا بودی در عرض پنجاه هزار سال تمام شدی پس بنا بر این مقدار زمان دنیا پنجاه هزار سال
باشد اما غیر از خدا کسی نمیداند که چند از آن گذشته و چند باقی مانده ابو سعید خدری گفته که یکی بحضرت رسالت گفت یا رسول الله چه روزی دراز خواهد
بود روز قیامت حضرت فرمود بحق آن خدا یکه جان محمد بید قدرت اوست که این روز سبک تر باشد بر مؤمن از نماز فریضه که در دنیا گذارده باشند حاصل
که حقتعالی حبیب خود را امر میفرماید که عذابی که از برای تکذیب کنندگان مقرر است مرتفع نمیشود البته و بر ایشان واقع شود فاصبر صبرا جمیلا پس شکیبا باش بر تکذیب
منکران شکیبائی نیکو یعنی بی شائبهٔ جزع و شکایت انهم یرونه بعیدا بدرستیکه کافران مکذب می بینند عذاب تا روز قیامت را دور از امکان یعنی
مظنهٔ ایشان آنست که آن موجود نخواهد شد و نریه قریبا و می بینیم ما از نزدیک با مکان یعنی ممکن الوقوع یوم تکون السماء کالمهل در روزی
که گردد آسمان مانند نقرهٔ گداخته یا مس گداخته یعنی آسمان در آن روز بگدازد و تکون الجبال کالعهن و گردد کوهها مانند پشم رنگارنگ زیرا
که جبال مختلف الالوانست پس هرگاه ریزه ریزه شود و مانند عهن منفوش شود که باد بر هوا برده باشد و لا یسئل حمیم حمیما و پرسیده نشود هیچ خویشی
از خویش خود یعنی از او طلب خویشی نکنند و با او نگویند که خویش تو کجاست زیرا که همه نزدیک یکدیگر حاضر باشند و یکدیگر را مشاهده کنند چنانکه
میفرماید که یبصرونهم بینا کرده شده باشند خویشان بخویشان یعنی هر کس خویش خود را شناسد و با احوال او بینا بود و داند که هر یک بچه عمل مشغول
بوده اند در خبر است که خویشان یکدیگر را شناسند در یکساعت باشد بعد از آن هیچکس یکدیگر را نشناسند و از هم گریزند یود المجرم دوست دارد
و آرزو کند کافر لو یفتدی که اگر فدا دهد من عذاب یومئذ ببنیه از عذاب آن روز به پسران خود یعنی فدا کند بعوض خود پسران خود را که عزیزترین خلقا
بودند نزد وی و صاحبته و فدا دهد زن خود را که همخوابهٔ او بوده و اخیه و برادر خود را که همپشت و مددکار او بوده و فصیلته و عشیرت خویشان نزدیک
خود را که از ایشان منفصل گشته و بوجود آمده باشد التی تؤویه آن عشیره که جا داده باشند او را در دنیا از ترس خود یا او بوده باشند و من فی الارض
جمیعا و دوست دارد که فدا دهد هر که را که در زمین است همه ایشان ثم ینجیه پس برهاند او را از فدا دادن کلا نه چنانست که او را نجات دهد فدا از عذاب هاند
انها لظی بدرستیکه آتش دوزخ که مجرم را او فدا دهد فایده ندهد نامیست خالص که هیچ چیز با او مخلوط نباشد تا موجب کسر شدت حرارت آن شود
نزاعة للشوی بسیار کننده است دست و پای مشرکان را یعنی دور کننده است پوست و گوشت دست و پای ایشان را از استخوان مرتبیست که هرگاه
پوست و گوشت را از استخوان برباید فی الحال گوشت و پوست دیگر بر آن رویانیده شود و باز آتش از آن نزع کند تدعو میخواند آتش یعنی خطاب کند معالم از پیغمبر روایت کرده
که آتش بقدرت کاملهٔ ربانی گویا شود مانند گویا شدن جوارح و بزبان فصیح بنام و لقب بخواند من ادبر و تولی کسی را که پشت کرده بر حق و روی گردانیده
از معبود مطلق و جمع فاوعی و گرد کرده مال دنیا بدون ملاحظهٔ حلال و حرام پس وعا کرده و حقوق واجبه از آن نداده و بجهت کثرت حرص آن از دین حق باز
مانده پس در بیان محبت ایشان بمال میفرماید که ان الانسان خلق هلوعا بدرستیکه آدمی آفریده شده است بسیار حریص بر جمع اموال و بسیار المنع
از ادای حقوق مفروضهٔ آن و بی صبر و سریع الجزع در تبیان نقل است که هلوع جانوریست در پس کوه قاف که هر روز هفت صحرا از گیاه خالی میکند و دانه و آب
هفت دریا می آشامد و در گرما و سرما صبر ندارد و هر شب در اندیشه که فردا چه خواهد خورد پس حقتعالی آدمی را در بی صبری بدان جانور تشبیه کرده و فرموده که اذا مسه
الشر جزوعا چون برسد او را چیزی مانند فقر و مرض بسیار جزع و فزع کند و اذا مسه الخیر منوعا و چون برسد او را نیکی مثل توانگری و صحت منع کند
خود را از طاعت و انفاق مال در راه حضرت عزت الا المصلین یعنی جمیع آدمیان بدین دو صفت متصفند مگر نمازگذارندگان الذین هم علی صلوتهم
دائمون آنان که ایشان نماز خود را مواظبت نمایند که ساعات و اوقات که هیچ شغلی از اشتغال از آن باز نمانند و بروایتی یکی دائمون آنکسانی اند که در صلوة
صلوة ساکن باشند و روی از قبله بطرف سمت نگردانند یعنی براست و چپ التفات نکنند والذین فی اموالهم حق معلوم و آنانکه در مالهای ایشان حقیست دانسته
شده چون زکوة مفروضه و صدقات موظفه للسائل والمحروم مر درویش خواهنده را و برای محتاج ناخواهنده که مردمان پندارند که او غنیست و از آن
محروم مانند از اعطای اموال والذین یصدقون بیوم الدین و آنانکه تصدیق نمایند بوقوع روز جزا والذین هم من عذاب ربهم مشفقون و آنانکه
ایشان از عذاب پروردگار خود ترسانند برای آنکه مبادا بر نفس ایشان واقع شود ان عذاب ربهم غیر مامون بدرستیکه عذاب پروردگار ایشان ایمن کرده
نشده است یعنی از وقوع او ایمن نتوانند شد والذین هم لفروجهم حافظون و آنانکه ایشان مر فرجهای خود را نگاه دارندگانند از مناکح که بر ایشان حرام
باشد الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم مگر بر زنان خود یا آنانکه مالک شده باشد آنرا دستهای ایشان یعنی کنیزان که بملک یمین در تحت تصرف ایشان در آورده

باشند فانهم غیر ملومین بدرستیکه ایشان ملامت کرده نیستند بر ترک حفظ فروج نسبت بزنان و کنیزان فمن ابتغی وراء ذلک پس هر که طلب کند
منکحی را غیر از آنچه گفته شد از اباحت مناکح برای فروج فاولئک هم العادون پس آن گروه ایشانند درگذرندگان از حد و حد خدا و بیرون رفتگان از
اباحت بحد خدای افزوده والذین هم لاماناتهم وعهدهم راعون و آنانکه ایشان مر امانتهای خود را و پیمانهای خویش را رعایت کنند کانند خواه امانت
حق باشند که ایمانست و ادای مفروضه و خواه امانت خلق که او ودایعست غیر آن چه با مانت و عهد وفا کردن از واجبات مفروضه است والذین هم بشهاداتهم
قائمون و آنان که ایشان بگواهی خود بر پا ایستاده نمایند کاتمند فی دانچه علم بان داشته باشند از حقوق خدا و بندگان والذین هم علی صلوتهم یحافظون
و آنانکه بر نمازهای خود محافظت میکنند یعنی بآداب و شرایط قیام مینمایند این آیت دلیل فضل و شرف انست بر سایر عبادات بدینچه و ما الیه بوجهی دیگر تکرار کرده
که مراد نماز فرایض است هر که از آن در وقت بگذارد و عارف باشد بحق آن و غیر آن بر آن اختیار نکند خدای تعالی برای وی برات بنویسد که هرگز او را عذاب نکند و
هر که از آن در غیر وقت بگذارد اگر خواهد او را بیامرزد و اگر خواهد وی را عذاب کند اولئک فی جنات مکرمون آن گروه که باین صفتها موصوفند در بوستانها
مملو از اشجار و انهار که وصف آن بجنانست گرامی کرده شده کانند و مکرم و معزز بحضرت عزت فما للذین کفروا قبلک مهطعین پس چیست و چه بوده است
مر آنان را که نگرویده اند و از این صفتها دورند در حالتیکه بسوی تو شتابندگانند و گردن دراز کنندگان بسوی تو و نگرندگان بسوی منظر تو عن
الیمین و عن الشمال عزین از دست راست و دست چپ جماعت متفرق اند و گروه حلقه زدگان و در روایت آمده که مستهزیان پنج رهط بودند که گرد آگرد حضرت
حلقه زده استهزا و سخریه بقرآن میکردند خدای تعالی انکار ایشان کرده فرمود که ایطمع کل امرئ منهم آیا طمع دارد هر مردی از ایشان ان یدخل جنة نعیم آنکه در
آورده شود با مؤمنان در بوستان با نعمت یعنی مشرکان را طمع نشاید که بدون ایمان و طاعت در روضات جنان در آیند کلا نه چنین است و هر که کافر است او در
بهشت الهی نباشد انا خلقناهم مما یعلمون بدرستیکه ما آفریدیم ایشان را از آنچه میدانند یعنی از نطفه پلید بهر نوع که ایشان را با عالم قدس مناسبتی
نیست پس اگر بوسیلهٔ ایمان و طاعت از لوث کدورت صافی نشوند استعداد قبول جنت نخواهند داشت فلا اقسم برب المشارق پس نه چنانست که کفار
میگویند سوگند میخورم بآفریدگار مشرقها از آفتابست که هر روز از نقطهٔ دیگر طلوع میکند بر حسب حکمت و المغارب و خداوند مغربها که آفتاب است
و هر روز بنقطهٔ دیگر غروب مینماید انا لقادرون علی ان نبدل خیرا منهم بدرستیکه ما توانائیم بر آنکه بدل کنیم یعنی این مشرکان را هلاک سازیم و بدل
ایشان خلقی دیگر بیافرینیم که بهتر و فرمان بردارتر از ایشان باشند و ما نحن بمسبوقین و نیستیم ما مسبوق شدگان یعنی اگر اراده امری کنیم هیچ کس
در آن امر بر ما پیشی نتواند گرفت و چنانکه اراده عذاب ایشان کنیم چگونه بر ما سبقت توانند کرد و چون چنین است فذرهم یخوضوا و یلعبوا پس بگذار
و دست بدار ایشان را تا شروع کنند در امور باطله خود و ببازیها مشغول شوند در شواغل فانیه دنیویه حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون تا وقتیکه ملاقات
کنند روز خود را که وعده داده شده اند مر او را قیامت یوم یخرجون من الاجداث روزیکه بیرون آیند از قبرها سراعا در حالتیکه شتابندگان
باشند بجانب سرافیل کانهم الی نصب یوفضون گویا ایشان بسوی علم بر پای کرده میشتابند چنانکه لشکری پراکنده که علم خود را قایم ببینند بجانب
آن شتابند همچنانکه در دنیا بر بتی که نصب میکردند بعبادت ایشان خاشعة ابصارهم در حالتیکه ذلیل و فرو افتاده باشد دیدهای ایشان چه از
غایت هول چشم نتوانند گشود و سرها بالا نمیتوانند کرد ترهقهم ذلة بپوشد و فرو گیرد ایشانرا خواری و نگونساری و روسیاهی ذلک الیوم الذی کانوا
یوعدون این روز آن روز است که در دنیا بوده اند که وعده داده میشدند بآن و ایشان بجهت عناد تصدیق بآن نمیکردند و بوجود وی ریشخند میزدند سوره
نوح ثمان و عشرون آیة مکیة ابی بن کعب از پیغمبر روایت کرده که هر که سوره نوح بخواند از اهل دعوت نوح باشد آنجا که گفت رب اغفر لی و لوالدی
ابو عبدالله مرویست که هر که ایمان بخدا دارد و بکتاب وی اقرار میکند باید که ترک تلاوة سوره انا ارسلنا نوحا نکند چه هر بنده که یکبار این سوره
بخواند در فریضه یا نافله خدای تعالی او را در مسکن ابرار جای دهد بدانکه خدای تعالی ختم سوره معارج نمود بوعید اهل تکذیب افتتاح این سوره کرد بقصهٔ نوح و قوم
او و آنچه بایشان رسید بسبب تکذیب از عذاب طوفان و فرمود بسم الله الرحمن الرحیم انا ارسلنا نوحا الی قومه بدرستیکه ما فرستادیم نوح
را بسوی گروه او که اهل قابیل بودند ان انذر قومک من قبل ان یأتیهم عذاب الیم بآنکه بیم کن گروه خود را پیش از آنکه بیاید بایشان عذابی دردناک
که طوفانست یا عذاب جهنمان قال یا قوم انی لکم نذیر مبین گفت نوح ای گروه من بدرستیکه من شما را ترساننده و بیم کننده ام هویدا و آشکارا ان
اعبدوا الله و اتقوه و اطیعون آنکه بپرستید خدا را بیگانگی و بترسید از عقوبت او از نافرمانی بر حذر باشید و فرمان برید مرا در هر چه فرمایم و نهی کنم چه طاعت
من مقرونست بطاعت خدا یغفر لکم من ذنوبکم تا بیامرزد خدا شما را بعضی از گناهان شما که قبل از اسلام مرتکب آن شده باشید چه اسلام قطع ذنوب
ما قبل میکند و یؤخرکم تا باز دارد شما را از عقوبت مهلکه یعنی زنده دارد شما را الی اجل مسمی تا وقت نام برده شده یعنی بانقضای مدتی که مقدر شده است
بشرط ایمان و طاعت و چون ایمان نیاوردند پیش از اجل مسمی باجل بلا که طوفانست هلاک شدند ان اجل الله اذا جاء لا یؤخر بدرستیکه مدتی که خدا
تقدیر فرموده چون بیاید بوجه معدود مقرر باز پس افکنده نشود و اصلا تاخیر و تبدیل در آن فایده نرساند پس مبادرت کنید بطاعات لو کنتم تعلمون
اگر هستید که بفکر و نظر بدانید که در اجل تاخیر و اهمال نیست القصه نوح بفرمان الهی بعد از پنجاه سالگی که وحی باو نازل شد نهصد و پنجاه سال قوم را دعوت کرد و ایشان
سرکشی نمودند و همیشه مر او را از محضر منکوب میساختند چون از ایمان ایشان مایوس شد قال رب انی دعوت قومی گفت ای پروردگار من بدرستیکه من خواندم
گروه خود را بطاعت و عبادت لیلا و نهارا شب و روز یعنی پیوسته دعوت کردم و هیچ وقتی در دعوت تقصیر نکردم فلم یزدهم دعائی الا فرارا پس نیفزود ایشانرا
دعا کردن و خواندن من مگر گریختن و دور شدن ایشان و نفور نمودن از ایمان و انی کلما دعوتهم و بدرستیکه من هر گاه خواندم ایشانرا بتوحید و عبادت

لیغفر لهم تا ایشانرا بیامرزی پس از سبب نشنیدن آوازم جعلوا اصابعهم فی آذانهم در آوردند انگشتهای خود را در گوشهای خود و در بستند مسامع از استماع دعوة بر بستند
واستغشوا ثیابهم و در سر کشیدند جامهای خود را تا مرا نبینند واصروا و اصرار نمودند یعنی بایستادند بر کفر و معصیت ملازمت نمودند و عازم شدند که هرگز
ترک کفر نکردند واستکبروا استکبارا و سرکشی کردند از متابعت من سرکشی کردن بزرگ ثم انی دعوتهم جهارا پس بدرستیکه من با وجود اصرار و استکبار ایشان دعوت
کردم بآواز بلند ثم انی اعلنت لهم پس بدرستیکه من آشکارا کردم دعوة را برای ایشان در جمیع مجالس و محافل واسررت لهم اسرارا و پنهان گفتم مر ایشانرا از گفتن
بعضی دعوة نیز دعوة ایشان کردم و بلند گفتن نوح بآن طریق بود که بر سر ایشان میشد و آواز میداد که یا قوم قولوا لا اله الا الله تفلحوا بگوئید این کلمه توحید تا
رستگار شوید و آشکارا گفتن او بآن وجه بود که بهر جا که بدانستی که مجلسی است آنجا آمدی و گفتی ای مردمان بگوئید لا اله الا الله تا رستگار شوید و پنهان گفتن
وی آن بود که چون یکی را بدیدی او را نزد خود طلب کردی و دهن را بر گوش او نهادی و گفتی بگو لا اله الا الله و چون سخن او را هیچ نوع قبول نکردند و بدکامی نمودند او در دو
گفتی ای پروردگار من بهر وجه که دانستم طریق تلطف با ایشان مرعی داشتم و در جمیع مجالس و محافل خلوة و غیر علانیه ایشانرا بخواندم هیچ فایده نداد چون
بد ایشان قهر کردی چهل سال باران از ایشان باز گرفتی و زنان ایشانرا عقیم ساختی و ایشان بمن رجوع کردند فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا پس
گفتم آمرزش طلبید از پروردگار خود و توبه کنید بدرستیکه خدا هست آمرزنده گناهان چون توبه کنید یرسل السماء علیکم مدرارا بفرستد ابر از آسمان برای شما
بسیار بارنده و پی در پی ویمددکم باموال وبنین و مدد دهد شما را بمالها و فرزندان و بوستانهای مملو از اشجار و اثمار ویجعل لکم جنات و بدهد شما را بوستانها
مملو از اشجار و اثمار ویجعل لکم انهارا و بدهد و جاری گرداند برای شما جویهای آب القصه نوح بعد از امر باستغفار بتکذیب ایشان فرمود ما لکم لا ترجون لله
وقارا چیست شما را که امید ندارید مر خدا را بتعظیم و توقیر کردن او شما را گاهی که او را بپرستید اطاعت امر او نمائید وقد خلقکم اطوارا و حال آنکه آفریده است
شما را تارة بعد تارة یعنی مختلف در خلق که اول نطفه بودید آنگاه علقه شدید پس مضغه و عظام و لحم پس از آن جنین آنگاه طفل پس از آن صبی بعد از آن
مراهق آنگاه محتلم آنگه سن شباب بعد از آن کهولة آنگاه شیخوخت پس از آنست بر آنکه او سبحانه ممکن است که توقیر و تعظیم شما نماید بثواب پس چرا منکر بعث و نشر شدید

بنظر دوم

و جاحد عبودیت او بعد از بینه آیات نفس بیان آیات آفاق میفرماید بآن وجه که الم تروا کیف خلق الله سبع سموات طباقا آیا نمی بینید که چگونه بیافرید
خدای هفت آسمانرا طبقه بالای طبقه وجعل القمر فیهن نورا و گردانید ماه را در آسمانها نور و شیئی که پرتو آن بهمه آسمان و زمین میرسد وجعل الشمس
سراجا و گردانید آفتاب را چراغ اهل زمین که ظلمات را از حوالی خود خالی میسازد و تیرگی شب را از عرصه زمین محو میگرداند والله انبتکم من الارض نباتا و خدا
برویانید یعنی نهال وجود پدید شما که آدم است از زمین پس پرستش آدم از خاک رستنی و هرگاه پدر از خاک باشد همه اولاد نیز در اصل از خاک مخلوق خواهند بود
ثم یعیدکم فیها پس باز برد شما را در زمین یعنی بعد از موت بقبر برد ویخرجکم اخراجا و بیرون آرد شما را از قبرها روز حشر بیرون آوردنی از برای حساب و جزا و
الله جعل لکم الارض بساطا و خدا گردانید برای شما زمین را مانند فرش گسترده که آرام در او توان گرفت لتسلکوا منها سبلا فجاجا تا بروید از آن براههای
بر آنها گشاده و قوم نوح با وجود بیان این نعم عظیمه متامل نشدند و روسای ایشان اتباع خود را بیشتر اضلال کردند تا بتدریج خفا کارتر گشتند قال نوح
رب انهم عصونی گفت نوح بعد از مشاهده این حال ای پروردگار من بدرستیکه ایشان یعنی همه امت من عاصی شدند نافرمانی کردند امر و نهی و نصیحت مرا
نشنودند واتبعوا من لم یزده ماله وولده الا خسارا و پیروی کردند کسی را که زیاده نکرد او را اموال او و فرزندان او مگر زیانکاری و گمراهی یعنی رئیسان من برزند
و متابعت کردند مهتران خود را که مغرور بودند بمال و فرزند که سبب زیادتی خسارت ایشان شد در آخرة ومکروا مکرا کبارا و پیروی کسانی کردند که مکر کردند
مکری عظیم بزرگ و بر ایذاء من تحریض کردند بسنگ جفا اعضای مرا شکستند و مجروح ساختند و چون هر یک از ایشان پیر شدی کودک خود را بر در آستانه نوح
بردی نمودی و گفتی من همراه نزدیک شدم بعد از من گرد این مرد مگردی که دیوانه و ساحر است حاصل که اتباع خود را از صحبت حضرت منع کردند و بر دین آبای خود راسخ
ساختند وقالوا لا تذرن آلهتکم و گفتند مگذارید زنهار عبادت خدایان خود و چون بعضی بتان ایشان اعظم و مهین تر ایشان بودند ایشان را از این جهت بتخصیص

اصنام

بذکر ایشان کرده بعد از تعمیم گفتند که ولا تذرن ودا و مگذارید بت ود را و آن بتی بود که بر صورة مردی ساخته بودند ولا سواعا و بت سواع را که بر صورة زنی بود ولا یغوث
و نه یغوث را که بر صورة شیری بود ویعوق و نه یعوق را که بر شکل اسبی بود ونسرا و نه نسر را که بر صورة کرکسی بود پس با ضلال ابلیس بپرستش آن بتها مشغول
شدند و بعد از طوفان ابلیس لعین آنها را از خاک بیرون آورد و عرب مر ایشانرا بپرستش آنها امر نمود و آن بتان مطرحی توارث دست بدست میامدند تا هر یک بقبیله افتاد
القصه نوح با خشم مناجاة کرد که بار خدایا اکابر قوم اصاغر را گفتند دست از بتان باز مدارید وقد اضلوا کثیرا و بتحقیق گمراه کردند این کار بسیاری را از این
صفت یعنی رؤسا همه مردمان را اضلال کردند که بتان باعث ضلالت ایشان شدند ولا تزد الظالمین الا ضلالا و مفزای پروردگار من ستمکاران را مگر
هلاک و عقاب مما خطیئاتهم از جهت گناهان عظیم ایشان اغرقوا فادخلوا نارا غرق شدند بطوفان پس در آورده شدند باتش گویند اغراق و احراق هر دو
در یک حال بود چه ایشان از یک جانب غرق میشدند و از جانب دیگر سوخته میگشتند فلم یجدوا لهم من دون الله انصارا پس نیافتند ایشان بجز از خدای یاری که
ایشانرا از عذاب طوفان نجاة دهد چون خدای تعالی نوح را خبر داده بود که از قوم تو کسی دیگر ایمان نخواهد آورد و از ایشان فرزندی که ایمان آورد در وجود نیاید
از جهت ایشان را هلاک نفرین کرد و از خدای تعالی سؤال استیصال فرمود وقال نوح رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا و گفت نوح ای پروردگار من مگذار
بر روی زمین از کافران هیچ دوری کننده مراد هلاکت عالم است یعنی هیچ کافر را مگذار انک ان تذرهم یضلوا عبادک بدرستیکه تو اگر بگذاری ایشان را گمراه
کنند بندگان ترا و از دین باز دارند ولا یلدوا الا فاجرا کفارا و نزایند مگر فجور کننده ناسپاس مرویست که نوح وقتی این دعا بر ایشان کرد که خدای تعالی ارحام
زنان را عقیم ساخته بود و اصلاب مردان را خشک کرده بیش چهل سال بعد از دعای که وقت نزول عذاب هیچ صبی و صبیه در میان ایشان نبود و بعد از دعای نوح بر ایشان

اوبرای

ازبرای خود و سایر مؤمنین دعا کرد بر این وجه که رب اغفر لی ولوالدی ای پروردگار من بیامرز مرا از ترک مندوب و ترک اولی عفو فرما و بیامرز پدر و مادر مرا والد
او ملک بن متوشلخ بود و والده او شمخای بنت انوش و این هر دو از صلحای اهل ایمان بودند ولمن دخل بیتی مؤمنا و بیامرز هر کسی را که در آمد در خانه من
در حالتیکه مؤمن بوده وللمؤمنین والمؤمنات و بیامرز مردان مؤمن و زنان مؤمنه را که قبل ازین بوده‌اند و بعد ازین پیدا شوند تا روز قیامت هم
چنانکه دعای نوح درباره کافران مستجاب شد در شان اهل ایمان نیز بعز اجابت رسید و بجهة مبالغه در استیصال اهل کفر ختم دعا بر ایشان کرد ولا تزد
الظالمین الا تبارا و میفزای ستمکاران را یعنی کافران را که از حد در کفر گذشته‌اند مگر هلاکت و عقوبت سورة الجن ثمان و عشرون آیة ابی بن کعب از پیغمبر
روایت کرده که هر که سوره جن بخواند بعدد هر جنی و شیطانی که تصدیق محمد کرده و تکذیب نموده ثواب آزاد کردن بنده باو دهد و هر که قل اوحی بسیار خواند
تا در دنیا باشد از شر جنیان و سحر و کید خلقان ایمن باشد و در آخرت با محمد و اهل بیت وی باشد بسم الله الرحمن الرحیم در سوره الاحقاف گذشت که
گروهی از جن در بطن النخله بملازمت حضرت رسالت رسیدند و استماع قرآن نموده ایمان آوردند و ایشان نه تن بودند از اهل حران و جمعی از نصیبین و اهل آن
قبایل جن اند و عامه لشکر ابلیس ایشانند و چون بشرف اسلام مشرف شدند بمیان قوم آمده ایشان را بر ایمان ترغیب کردند حق تعالی درین سوره از آن خبر میدهد
که قل اوحی الی انه استمع نفر من الجن بگو ای محمد با امت خود که وحی کرده شد بمن آنکه شنیدند قرآن را در بطن نخله گروهی از جنیان و جن اجسام لطیفه شفافند که
نار و هوا بر ایشان غالبست و متشکل شوند باشکال مختلفه و در قلیه دلیلست بر آنکه حضرت رسالت ایشان را ندید و قرآن بر ایشان نخواند بلکه اتفاقا در بعضی قرائت
او حاضر شدند و استماع قرآن کردند فقالوا انا سمعنا قرآنا عجبا پس گفتند چون بمیان قوم خود رفتند که ای قوم بدرستیکه ما شنیدیم کتابی بغایت شگفت یعنی
کلامی عجیب و بدیع که مباین کلام آدمیانست در حسن نظم و دقت معنی و کسی بر انشاء مثل آن قدرت ندارد یهدی الی الرشد راه مینماید بسوی کار راست و صواب و
صلاح دین و دنیا فآمنا به پس گرویدیم بدان که متضمن تصدیق بوحدانیت خدا و رسالت حضرت خاتم النبوة صلعم است ولن نشرک بربنا احدا و هرگز شریک
نسازیم و انباز نگیریم به پروردگار خود یکی را از اصنام و غیر آن چنانچه پیش از آن میساختیم ابدا الست آنکه حضرت رسالت مبعوثست بر همه جن و انس وانه تعالی جد
ربنا و بدرستیکه بلند و برتر است عظمت و جلال پروردگار ما از مجانست مخلوقات در ذات و صفات ما اتخذ صاحبة ولا ولدا فرا نگرفت هیچ زنی همچنانکه
بعضی از بنی مسیح میگویند و نه فرزندی چنانچه یهود و نصاری بدان اعتقاد دارند وانه کان یقول سفیهنا علی الله شططا و بدرستیکه هست که میگوید جاهل
و نادان ما که مرده جن یا ابلیس مرده جن بر خدا سخن دور و متجاوز از حد که آن نسبت صاحبه و ولد است بوی وانا ظننا ان لن تقول الانس والجن و بدرستی
که ما پنداشتیم آنکه نگویند آدمیان و جنیان علی الله کذبا بر خدا دروغی لاجرم هر چه سفیه ما میگفت باور میکردیم و چون قرآن شنیدیم دانستیم که وی بدروغ
بر خدا بسته پس از آن برگشتیم و مؤمن شدیم وانه کان رجال من الانس یعوذون برجال من الجن وانکه بودند مردانی از آدمیان که در بعضی مواضع پناه
گرفتندی بمردان از جنیان و اینچنان بود که چون کسی به بیابان هولناک رسیدی گفتی پناه میگیرم بسید این وادی از شر سفیهان قوم او و اعتقاد او آن بود که با این
سالم ماند فزادوهم رهقا پس بیفزودند آدمیان مر جنیان را بسبب این استعاذه سرکشی و جهل چه ایشان بسبب این گفتند که بزرگی ما بمرتبه ایست که آدمیان پناه بما میجویند
وانهم ظنوا کما ظننتم و بدرستیکه آدمیان یعنی کفار ایشان گمان برده‌اند ای جنیان ان لن یبعث الله احدا آنکه هرگز بر نینگیزد خدا از مردگان برای حساب و جزا
یا آنکه بعث نکند هیچکس را بعد از موسی و عیسی رسولی وانا لمسنا السماء و بدرستیکه ما قصد آسمان نمودیم و طلب رسیدن کردیم به آسمان برای استراق سمع فوجدناها
ملئت حرسا شدیدا و شهبا پس بازیافتیم آسمان را پر کرده از پاسبانان توانا یعنی فرشتگان که برای منع مقرر شده‌اند و از ستارگان درخشنده آتش فشان
وانا کنا نقعد منها مقاعد للسمع و بدرستیکه بودیم که می‌نشستیم از آسمان در نشستن‌گاه برای شنیدن اخبار آسمان که خالی بود از حرس و شهب فمن یستمع
الآن یجد له شهابا رصدا پس هر که از جن طلب شنیدن میکند اکنون مییابد برای خود ستاره روشن آتش بار نگاه دارنده از صعود یعنی منع کننده از استماع
قول فرشتگان و آماده از برای سوختن او و گویند شهب در زمان حضرت رسالت احداث شد نه قبل از او و نبودند بنابر این از جمله معجزات نبوی خواهد بود
وانا لا ندری اشر ارید بمن فی الارض و بدرستیکه ما نمیدانستیم آیا بدی خواسته شده است از خواستن آسمان و بازداشتن ما از استماع قول فرشتگان
بکسانیکه در زمینند از آدمیان ام اراد بهم ربهم رشدا یا خواسته است برای ایشان پروردگار ایشان خیری و صلاحی یعنی در وقت حدوث این علامات که کثرت
رجمست و منع استراق نقمت یا لطف و رحمت وانا منا الصالحون و بدرستیکه از جنس ما شنوندگان هستند یعنی مؤمنان نیکوکار که سابقند در خیرات
ومنا دون ذلک و از ما گروهی هستند فروتر از صالحان که میانه روان یا ظالمانند و بدکاران کنا طرائق قددا هستیم ما یعنی هست طرق ما طرق مختلفه
و منقطعه از یکدیگر و مذاهب مختلفه وانا ظننا ان لن نعجز الله فی الارض یعنی بدرستیکه بیقین دانستیم آنکه هرگز عاجز نتوانیم ساخت خدا را در زمین
یعنی هر جا که هستیم در زمین نتوانیم که او را عاجز سازیم ولن نعجزه هربا و عاجز نتوانیم کرد او را در حالتی که گریزنده باشیم در اطراف آسمان یا بکوه قاف و عاجز نتوانیم
ساخت او را در زمین اگر بما اراده امری نماید و در گریختن از اطراف آسمان بیرون رویم اگر طلب ما کند هر جا که هستیم زیر فرمان اوییم و در قبضه قدرت اوی وانا
لما سمعنا الهدی آمنا به و بدرستیکه ما هنگام که شنیدیم قرآن را که سبب هدایت عالمیانست گرویدیم باو یا بآنکس که از او شنیدیم یعنی حضرت رسالت و مقر است
که هیچ پیغمبری بعد مبعوث نبود الا حضرت خاتمه که دعوه او بهمه جن و انس رسید فمن یؤمن بربه پس هر که بگرود به پروردگار خود فلا یخاف بخسا ولا رهقا پس او نترسد
از نقصان در جزای و نه لحوق کراهت و مذلت بر وجه جزا و بروایت ابن عباس نترسد از نقص حسنات خود و از زیادتی عذاب بر سیئات خود وانا منا المسلمون
و بدرستیکه از ابنای نوع ما مسلمانند و منقادند بدین اسلام ومنا القاسطون و از ما ستمکارانند برخود و دگر گشتگان از طریق حق که ایمان و طاعتست فمن
اسلم پس هر که گردن نهاد حکم خدا را همچنانکه ما منقاد حکم اوییم فاولئک تحروا رشدا پس آنگروه گردن نهادگان قصد کردند راه راست را واما القاسطون فکانوا

بر هند همچنانکه
سماک ...

واما بعرفرزندمکان از طریق حق بیرون باشند هیزم آتش جهنم حطبا مر دوزخ را هیزم که بدایشان دوزخ افروخته شود وان لو استقاموا و بگو وحی کرده شده است بمن که
اگر مستقیم شوند اهل مکه علی الطریقة بر طریقه یعنی بر افضل طریق که دین اسلام است لاسقیناهم ماء غدقا هر اینه بدهیم ایشان را آب بسیار از ان سعه روزی است
وکثرت مال و منال که لازم باران است یا اگر جن بر اسلام استقامت ورزند ایشان را نعمت بسیار ارزانی داریم لنفتنهم فیه تا بیازمائیم ایشان را در آن یعنی با ایشان
معامله آزماینده کان کنیم تا بر عالمیان ظاهر شود که بوظایف شکرگذاری چگونه قیام مینمایند ومن یعرض عن ذکر ربه و هر که اعراض کند از یاد کردن پروردگار
خود یا کفران نعمت او نماید یسلکه عذابا صعدا در آورد خدا او را در عذابی سخت که فوق طاقت او باشد و غالب بر او وان المساجد لله و بگو وحی کرده شده
است بمن که مسجدها مر خدایراست و خاص است بدو فلا تدعوا مع الله احدا پس مخوانید در آن با خدا یکی را یعنی غیر او را در آن پرستش مکنید چنانچه یهود
و نصاری کردند در کنایس عزیر و مسیح را بالوهیت یاد میکنند یا عبادت ایشان را در آن بر پا میکنند حسن بصری گفته مراد از این مساجد تمام روی زمین است که بسجده حضرت
رسالت ص که حضرت فرموده همه زمین را برای من و امت من مسجد کردند و خاک او را پاک کننده ساختند تا هر جا که باشیم نماز کذاریم و اگر آب نیابیم تیمم کنیم پس
معنی آنستکه در هیچ بقعه از بقعهای زمین کسی دیگر را با خدا مخوانید بلکه عبادت را در همه جا مخصوص او دارید و جایز نیست که غیر او را سجده کنید وانه لما قام عبد
الله یدعوه و بدرستیکه آن هنگام که برخواست بنده خدا که محمد است در بطن نخله بنماز صبح میخواند خدا را در نماز و در قرائت و میپرستید کادوا یکونون
علیه لبدا نزدیک بودند که باشند بر وی حسبندگان از غایت ازدحام بر او بجهت تعجب ایشان از آنچه میدیدند از عبادت و اقتدای اصحاب باو در قیام و قعود
و رکوع و سجود چه هرگز مثل این حال ندیده بودند و مانند این کلام نشنیده جنیان چون بعد از استماع قرآن باهل خود مراجعت کردند با ایشان خبر دادند از ازدحام
اصحاب بر آن قدوه احباب در وقت اقتدای ایشان باو در نماز و در تبیان آمده که آنحضرت را تام خوش شنوده نام عبدالله نبوده چه بشرط عبادت عبودیت بر وجهی که آنحضرت
قیام نموده هیچکس را قدرت اقامت بر آن نبوده قل انما ادعوا ربی بگو ای محمد مشرکان را که جز این نیست که میخوانم یعنی میپرستم پروردگار خود را ولا اشرک به احدا
و انباز نمیگیرم با او یکی را و این امر بدیع و منکر نیست تا موجب تعجب شما شود قل انی لا املک لکم ضرا و لا رشدا بگو ای محمد بدرستیکه من مالک نیستم
از برای شما دفع ضرر را و نه رسانیدن خیر و صلاح چه من مامورم بتبلیغ رسالت و دعوه بدین اسلام و هدایت و ارشاد نه بغیر آن قل انی لن یجیرنی من الله
احد بگو بدرستیکه هرگز نرهاند هیچ فرد و پناه ندهد مرا از عذاب خدا یکی یعنی اگر خدا خواسته باشد که ضرری بمن رساند از مرض و انواع ابتلا کسی مرا حمایت
نتواند کرد و از آن نجاة نتواند داد و لن اجد من دونه ملتحدا و نیابم هرگز بجز او سبحانه پناهی که روی بدان آرم و از آن بلیه نجات یابم حاصل که پیغمبر خود را فرمود
که بگو که من مالک نفع و ضرر نیستم لشما الا بلاغا من الله مگر رسانیدن بشما از جانب خدا نیست و نسبت هم قول را باو نه قول غیر او را باو ورسالاته و مگر
پیغامهای او یعنی ذای احکام که بمن رسالت فرمود و بعد از آن در وعید کفار میفرماید ومن یعص الله ورسوله و هر که نافرمانی کند خدا را در پرستش او
و فرستاده او را در امر و نهی فان له نار جهنم خالدین فیها ابدا پس بدرستیکه مر او راست آتش دوزخ در حالتیکه جاوید بودگان باشند در آن همیشه این تاکید
خلود است یعنی هرگز از آن خلاصی نیابند و با وجود این هدایت مشرکان متظاهرند بر عداوت پیغمبر ص و مستقل بکثرت عدد خود حتی اذا راوا ما یوعدون
تا وقتیکه ببینند آنچه وعده داده میشدند که آن واقعه بدر است یا عذاب جحیم در نشاة آخرت فسیعلمون من اضعف ناصرا و اقل عددا پس زود باشد
که بدانند چون عذاب موعود ببینند از گروه مؤمن و مشرک که کیست ضعیف تر از جهت یار و مددکار و کمتر از روی عدد کفار بعد از شنیدن این کلام گفتند که آیا
این موعود کی خواهد بود آیه آمد که قل بگو آنچه وعده داده شده است درست است البته واقع خواهد شد لیکن وقت آن بر من مخفیست ان ادری اقریب
ما توعدون نمیدانم آیا نزدیکست آنچه وعده داده شده اید از عذاب ام یجعل له ربی امدا یا گردانیده است برای وی پروردگار من زمانی که مدت آن دراز باشد
عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا او دانای نهانیهاست پس اطلاع نمیدهد بر نهان خود یکی را یعنی مطلع نگرداند بر غیبی که مخصوص است بعلم او یکی را الا من ارتضی من
رسول مگر آنکس را که پسندیده و برگزیده باشد از فرستاده یعنی مگر رسول خود را که بر بعضی از آن اطلاع دهد بر حسب مصلحت تا معجزه وی باشد مر آنحضرت رسالت
یا مطلق انبیا علیهم السلام است بعد از آن در بیان محفوظیت آنحضرت از مرده جن و انس میفرماید که فانه یسلک من بین یدیه ومن خلفه رصدا پس بدرستیکه
میارد خدا از پیش روی او و از پس او نگهبانان از فرشتگان که ویرا محافظت میکنند از شر شیاطین جن و انس از سعید جبیر مرویست که جبرئیل نزد پیغمبر نیامد
الا که با او چهار فرشته میبودند یکی در پیش روی و یکی در پس و یکی در جانب راست و یکی در جانب چپ حفظ وحی میکردند تا جبرئیل بآنحضرت میرسانید و هیچ پیغمبر
مبعوث نشد مگر که با او جمعی از ملائکه بودند که حراست و منع میکردند از اعدای جن و انس حاصل که فرشتگان حافظ و ناصر رسول بودند لیعلم ان قد ابلغوا تا
بداند رسول که بتحقیق رسانیده اند جبرئیل و سایر فرشتگان که رفیقند در وقت نزول وحی رسالات ربهم پیغامهای فرستاده شده پروردگار خود را بی تغییر
و تبدیل واحاط بما لدیهم و فرا گرفته است علم خدا بآنچه نزدیک پیغمبران و فرشتگانست از حکم و شرایع بر وجهی که هیچ از آن از علم او سبحانه فوت نشده و نخواهد شد
واحصی کل شیء عددا و شمرده است همه چیز را و ضبط همه اشیا نموده در حالتیکه آن محدود و محصوراست نزد او سبحانه تا آنکه قطرهای باران و ریگهای بیابانها
و اوراق درختان و کف دریاها و امثال آن را احصا کرده یعنی هیچ ذره از علم او خالی نیست پس چگونه عالم نباشد بآنچه نزد رسل است از وحی و کلام او
سوره المزمل مکیة عشرون آیة ابی بن کعب از آنحضرت پیغمبر ص روایت کرده که هر که سوره المزمل بخواند حق تعالی دشواری دنیا و آخرت را از او دفع نماید و از ابی عبد الله
علیه السلام نقل کرده اند که هر که در نماز خفتن یا در آخر شب سوره المزمل بخواند این سوره در حق او گواهی دهد و از ابو جعفر علیه السلام مرویست که خواننده این سوره هرگز
محتاج نشود بدانکه چون حق تعالی ختم سوره الجن نمود بذکر رسل افتتاح این سوره نیز بذکر خاتم رسل نموده فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که حضرت رسالت
در مبدا اسلام که کفار از کلمات بیهوده رنجیده داشتی و از خدیجه کبری رحمها الله نقل است که آن مثل چادر شبی بود و چهار ذرع بعضی بر بالای ما بود و بعضی

تمام ص

بشرایط

دسوره

مزمل مکیه

رسول بر پوشیده نماز گذارد پرسیدند که آن چه چیز بود گفت مرط بود و مرط گلیمی بود نه از موی نازک و نه از ابریشم و نه از پنبه بلکه تار او از موی بز بود و پود آن از موی شتر و قتاده گفته
نماز شب جبرئیل آمد و این آیه آورد که یا ایها المزمل ای گلیم در خود پیچیده قم اللیل برخیز در شب بنماز تهجد یعنی مداومت نمای بر آن و نزد آن مگو که ای اول
حال که وحی با و میآمد خود را بجامه نهان میکرد از کثرت فزع و خوف و بجهت این بخطاب یا ایها المزمل و یا ایها المدثر مخاطب گشت و بعد از انکه با جبرئیل انس گرفت
بخطاب یا ایها النبی و یا ایها الرسول مخاطب میشد ندا حاصل که امر شد که ای برو اندوه باد نبوت برخیز در شب برای طاعت حضرت عزت الا قلیلا نصفه
مگر اندکی از شب که آن نیمه اوست او انقص منه قلیلا یا کم کن از نیمه شب اندکی تا بثلث باز آید او این کمتر نشاید او زد علیه یا زیاده کن بر نیمه شب
تا بثلثان رسد یعنی مخیری میان قیام نصف و زاید او یعنی دو ثلث شب تهجد برخیز که آن نماز نسبت بامت فرض و رتل القرآن ترتیلا و بتانی و شمرده بخوان و

قم اللیل

روشن کن حروفها از بوقت تلاوت خواندنی و روشن کردن اینکه چنانچه سامع حصر حروف آن تواند نمود از امیر المؤمنین منقولست که ترتیل محافظت و قرائت
و ادا کردن حرفهای آن از مخارج خود و نیز فرمود که روشن سازید حرفهای آن او بیانی یکبارگی مخوانید یعنی حروف را چنان ادا کنید که در قلبهای سخن جا گیرد
و باید که قصد شما این نباشد که سوره را زود تمام کنید از عایشه روایتست که قرائت پیغمبر بیانی بکدیگر بود همچنانکه شما میکنید بلکه سامع اگر خواستی عدد
حروف را توانستی کرد و بعد از امر ترتیل خطاب میفرماید بجهت خود که انا سنلقی علیک قولا ثقیلا بدرستیکه ما زود باشد که وحی کنیم و منزل گردانیم
بر تو سخن گرانی یعنی کلامی مشتمل بر تکالیف شاقه بعد از آن در ترغیب تهجد میفرماید که ان ناشئة اللیل بدرستیکه ساعتی که ناشی است در شب یا عبادتیکه
حادث میشود در آن هی اشد وطأ آن سخت تر است از روی ثبات قدم و کلفت از عبادت و زجر از خواب و راحت بر نفس بغایت شاقست و گفته اند ناشئه
میان شام و خفتن است و گویند ساعات تهجد است و اقوم قیلا و درست تر و ثابت تر از روی مقال یعنی خواندن قرآن در آن اصوبست چه در انساعت دل
فارغ است و زبان با دل موافق است و حواس از شنیدن اصوات ساکن پس زبان میخواند و دل تفکر میکند و بعد از امر بقیام لیل بیان علت آن میکند
ان لک فی النهار سبحا طویلا بدرستیکه مر تراست در روز آمد و شد دراز و بسیار در مهمات و تصرف در امور خلق و اشتغال بدعوت و اصلاح معیشت
خود و اذکر اسم ربک و یاد کن نام پروردگار خود را و اسماء حسنی او را بخوان در شب و روز و مداومت نمای بتسبیح و تهلیل و صلوة و قرائت و دراست علم و غیر
آن از اقسام طاعات و تبتل الیه و ببر بدو شو از جمیع خلق و توجه کن الیه بسوی او بعبادات و طاعة تبتیلا بریدنی کامل یعنی نفس خود را از اندیشه ما سوی مجرد
ساز و بالکلیه روی دل خود را با و آر رب المشرق و المغرب پروردگار تو خداوند مشرق و مغرب مر ذات تست که او فرید کار عالمست یا انکه مراد مشرق شمسی
است و بمغرب آن لا اله الا هو معبودی نیست که سزاوار عبادت باشد مگر او فاتخذه وکیلا پس فراگیر او را کارساز یعنی مهمات خود را بوی واگذار و
فراگیر او را کفایت کننده در آنچه بتو وعده داده و اصبر علی ما یقولون و شکیبایی نمای بر آنچه میگویند کفار و مکذبان از سخنان بی ادبانه که نسبت
کهانت و شعر است بتو و عدم قبول وحدانیت من و انکار قیامت و غیر آن و اهجرهم هجرا جمیلا و ببر از ایشان بریدنی نیکو یعنی در باطن با ایشان مجانبه نما و بحسب
ظاهر با ایشان مدارا کن و در مقام انتقام مباش و نصیحت ایشان باز مگیر بعد از آن در تهدید مشرکان میفرماید که و ذرنی و المکذبین اولی النعمة
و بگذار مرا با مکذبان که خداوندان نعمتند یعنی کار صنادید قریش با من گذار که من کافی ام در جزا دادن ایشان و فارغ ساختن دل تو را از اندیشه ایشان پس غبار
ملال بر خود راه مده و مهلهم قلیلا و مهلت ده ایشان را مهلت دادنی اندک یا در زمانی اندک یعنی عنقریب مکافات ایشان خواهیم داد و همه اینهم ظفر بیکر و هلاک
خواهیم شد و گفته اند که میان نزول این آیه و حرب بدر و هلاک عرب نبود مگر اندک زمانی ان لدینا انکالا و جحیما بدرستیکه نزدیک ماست مر راحت برای
دشمنان بندهای گران و غلهای از آتش نیران که بدان مقید شوند و طعاما ذا غصة و خوردنی با گلوگیرنده که نه بیرون آید و نه فرو رود بجهت خشونت و شدت و گرانی هست
انکه از ضریع است و زقوم و غسلین و غساق و عذابا الیما و عذاب دردناک یوم ترجف الارض و الجبال و کانت الجبال کثیبا مهیلا در روز که بلرزه
در آید زمین و بجنبند کوهها و بگردند کوهها با عظمت مانند تلهای ریگ پراکنده یعنی از هیبت روز کوهها سخت از اماکن خود زایل گردند مانند ریگ روان
شوند انا ارسلنا الیکم رسولا بدرستیکه ما فرستادیم بسوی شما ای اهل مکه پیغمبری عظیم الشان یعنی محمد شاهدا علیکم در حالتیکه گواهست بر اقوال
افعال شما کما ارسلنا الی فرعون رسولا همچنانکه فرستادیم بسوی فرعون فرستاده را یعنی موسی فعصی فرعون الرسول پس عاصی شد فرعون از آن پیغمبر
اجابت دعوت او نکرد فاخذناه اخذا وبیلا پس گرفتیم او را گرفتنی گران و غلیظ فکیف تتقون ان کفرتم یوما پس چگونه نگاه دارید ای مشرکان نفسهای خود
را اگر بمانید بر کفر خود و ایمان نیارید از عذاب روزی که بسبب شدت هول و فزع خود یجعل الولدان شیبا بگرداند کودکان را پیران یعنی موی سر ایشان را سفید
شاد مراد کثرت هموم و غموم آن روز است چه بسبب اندوه آدمی زود پیر گردد السماء منفطر به آسمان شکافته شود در آن روز هرگاه آسمان با وجود عظم شکافته
شود پس سایر مخلوق دیگر چگونه باشند کان وعده مفعولا هست وعده خدا بجد و ثابت و واقع کرده شده یعنی لا محاله واقع خواهد شد ان هذه تذکرة
بدرستیکه این آیتها قاطعه بوعید شد پند نصیحت عبرتی فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا پس هر که خواهد از مکلفان فرا گیرد بقرب پروردگار خود راهی
بوسیله این موعظه سلوک نماید بتقوی که موصل است بقرب الهی و چون منکران و معاندان ابتهال را از حضرت مشاهده کردند ندا دادند که این بر شقی و بی
بهره باشد در طاعت خدا بعد از یک سال این بار گران از مؤمنان برداشته این فرستاد که ان ربک یعلم انک تقوم بدرستیکه پروردگار تو میداند که تو
برخیزی برای نماز ادنی من ثلثی اللیل کمتر از دو ثلث شب و نصفه و ثلثه و طائفة من الذین معک و برمیخیزی نیمه شب و سه یکی از آن و برمیخیزند
همین دستور گروهی از آنانکه با تواند و الله یقدر اللیل و النهار و خدا اندازه میکند شب و روز را یعنی میداند مقادیر ساعات را و علم وی محیط است بآن
علم ان لن تحصوه فتاب علیکم دانست خدا آنکه شما هرگز نتوانید شمرد پس باز گشت خدا بر شما بعفو و تخفیف و رخصت فرمود فاقرءوا ما تیسر من القرآن

پس بخوانید آنچه آسان بود شما را از قرآن و آنچه میسر شود شما را از نماز شب تعبیر از نماز شب بقرائت مثل تعبیر از آنست بسایر ارکان دیگر از رکوع و سجود و غیر آن و گویند
مراد از این تلاوت قرآنست بعینه پس معنی آنست که بعوض آن بقرائت قرآن مشغول شوید عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَىٰ دانست خدا که البته باشند از شما بیماران
وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ و دیگران که از شما باشند طایفهٔ دیگر که سفر میکنند در زمین يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ طلب میکنند از فضل خدا وجوه
حلال کسب میکنند یا تحصیل علوم دینیه میکنند وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ و گروهی دیگر کارزار میکنند در راه خدا مراد آنست که چون در نماز
شب تهجد بیماران و اهل سفر و مجاهدان شما میسر نشد از این جهت خدای تعالی ارادهٔ تخفیف نمود بار دیگر فرمود که فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ پس بخوانید آنچه میسر شود از
قرآن در نماز از این مر سبیل فریضه است وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ و بپا دارید نماز مفروضه را و بدهید زکوة واجبه را وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا
و قرض دهید خدای را قرضی نیکو این مراد است انفاق صدقات در طریق خیرات و یا انفاق جز ادای زکوة و طلب مثوبات آخرت است وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ
تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ و آنچه از پیش فرستید برای نفسهای خود از نیکی بیابید آنرا نزد خدا هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا بهتر از آنکه موخر کردید و فرستادن آن از پس
از موت یا بهتر از متاع دنیا و بزرگتر از روی مزد چه یکی را ده تا هفتصد و از آن نیز بیشتر وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ و طلب آمرزش کنید از خدای تعالی در سیئات که حقا
آمرزنده است گناهان بندگان تایب را و مهربان با ایشان سورة المدثر مكية ست وخمسون آية ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده که
هر که سورهٔ مدثر بخواند بعدد هر که تصدیق محمد نموده و تکذیب وی کرده او را ده حسنه بدهند خوانندهٔ این سوره را از صدیقان و شهیدان و صالحان نویسند
و از جمیع بلیات رستگار باشد هر که این سوره را در نماز فریضه بخواند خدای تعالی او را از رفیق محمد نویسد بدانکه چون خدای تعالی امر فرمود پیغمبر را در آخر المزمل بنماز
و غیر آن در مفتتح این سوره او را امر کرد بانذار و فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ منقولست که حضرت رسالت فرمود که در زمان فترت وحی در وادی میرفتم
ناگاه مرا آواز دادند که یا محمد انت رسول الله از چپ و راست و پیش و پس خود نگاه کردم کسی را ندیدم بالا نگریستم دیدم همان ملک را که در غار حرا بمن آمده بود بر کرسی
نشسته بود میان آسمان و زمین از سطوت و هیبت و خوفی عظیم بر من نشست پس وحی بمن لقا کرده غایب شد بخانهٔ خدیجه باز گشتم و گفتم مرا بپوشانید من در
اندیشه بودم که از جانب حضرت احدیت وحی آمد که يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ای جامه در سر کشیده قُمْ برخیز از خوابگاه خویش گویند این اول سوره بود که نازل شد و نزد بعضی
مراد بدثار نبوتست یعنی ای لباس نبوة در بر افکنده قیام نمای باداء مراسم نبوة فَأَنْذِرْ پس بترسان بندگان را یعنی کسانی را که غیر او سبحانه را پرستند و در حق
او عصیان ورزند وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ و پروردگار خود را بتعظیم یاد کن وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ و جامهای خود را پاک ساز از نجاسات چه تطهیر ثیاب واجبست در نماز و
الرُّجْزَ فَاهْجُرْ و از گناهان که باعث عذابست بپرهیز مراد آنست که بر هجران ثابت قدم باش چه آنحضرت از جمیع آثام معصوم بوده وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ و عطا مده در حالتیکه طلب
کثرة آن کنی و منت منهی وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ و از برای رضای پروردگار خود پس صبر کن بر اذیت مشرکان یا بر مشاق تکالیف مامور از تبلیغ رسالت و ادای فرایض
و سنن فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ پس چون در دمیده شود ناقور یعنی صور مراد نفخهٔ ثانیه است که خدای تعالی فرموده ثم نفخ فيه أخرى فإذا هم قيام ينظرون فَذَٰلِكَ يَوْمَئِذٍ
يَوْمٌ عَسِيرٌ پس آن وقت دمیدن در آن روز روزیست دشوار یعنی امر آن دشوار است عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ بر کافران نا آسان گویند کان نا آسان و این تاکید یوم عسیر است برای
منع آنکه آن روز بر کافران عسیر باشد و اشعار بآنکه بر مؤمنان یسیر باشد پس این جامع وعید کافران و وعد مؤمنان باشد و آورده اند که چون فواتح حم مؤمن
نازل شد پیغمبر بمسجد درآمد و از برای اصحاب خواند ولید مغیره مخزومی لعنه الله علیه قریب بمسجد نشسته بود آنرا استماع کرد حضرت دیگر بار اعادهٔ آن فرمود و ولید
از آنجا بمیان قوم خود در آمده گفت بخدا که حالا از محمد کلامی شنیدم که سخن جن و انس نیست پس بمنزل خود باز گشت ایشان گمان بردند که ولید ایمان آورده ابوجهل ملعون
گفت هیچ تشویش بخود راه مدهید که من او را از دین برگردانم و نزد ولید آمد غمگین و بولید بنشست گفت قریش بر تو طعنه میزنند که تو تابع محمد شده ولید با ابوجهل نزد
قوم آمد و گفت زعم شما آنست که محمد مجنونست هیچ علامتی میبینید که دلالت بر دیوانگی کند از وی دیده اید گفتند اللهم گفت هیچ گمان میبرید که او کاهن است گفتند لا گفت هیچ
کذبی از وی دیده اید گفتند هرگز دروغ از وی نشنیده ایم ولید متفکر شد گفت ما هو الا ساحر نبینید که میان ازواج تفریق میکند و فرزندان
از پدر و پدر را از فرزند دور میکند اهل مجلس از این سخن خوشحال شدند حضرت چون خبردار شد بسیار ملول گشت آیه آمد ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا بگذار
مرا یا محمد با آنکه آفریدیم او را در حالتیکه تنها بود یعنی هیچ مال و ولد و انصار نداشت یا وحید است از پدر زیرا که او زنیم بود و از ابی عبد الله مروی است که آن لقب
ولد الزنا و نیز در صفت ولید بلند میفرماید که وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا و گردانیدیم برای وی مالی کشیده یعنی کثیر النماء منقولست که او را از مکه تا طایف حد
مزارع بسیار بود و میان مکه و طایف شتر و اسب و گوسفند چندان داشت که بحساب در نمی آمد و او را بوستانها بود که میوهٔ او سال تا سال آخر نشدی و هذا اختصاص
او را مال ممدود خوانند وَبَنِينَ شُهُودًا و دادیم او را پسران در حالتیکه هم نزد او حاضر بودند در مکه و همیشه بلقای ایشان مسرور بودی و هم بجهت دولت رسیده
بودند از تجمل سفر بیشتر اسلام نمیشدند وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا و بگسترانیدیم برای او بساط جاه و مال و ریاست گستردنی و بجهت کثرة جاه و خدم و حشم بیگانهٔ
قریش و وحید قوم ملقب شد ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ پس طمع میدارد آنکه زیاده کنم عطایای خود را بر او كَلَّا نه چنین است که من نعمت خود را بر او افزون سازم و در
روی او چنین کشاده بگذارم إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا بدرستیکه او هست مر آیتهای کلام ما را که حجج واضحهٔ ما است ستیزه کننده و انکار نماینده بعد از
نزول این آیه اموال او و تجارتهای او همه در عرصهٔ حوادث تلف شدند و هلاک اولاد سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا زود باشد که در رسانیم او را عقبه
که بمشقت بالای آن توان رفت یعنی دیدار تعلیل کفر و عناد ولید میفرماید إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ بدرستیکه فکر کرد ولید که طعنه در قرآن و آورنده
آن چه گوید و آنچه در خود راست کرد که چه گوید فَقُتِلَ پس لعنت کرده باد و بعذاب و عقاب سرمد گرفتار باد كَيْفَ قَدَّرَ چگونه تقدیر کرد یعنی بجهت مبالغه در تعجب تکریر
این لفظ کرد ثُمَّ قُتِلَ پس ملعون باد و معاقب بعقاب دیگر که اشد باشد از عقاب اول كَيْفَ قَدَّرَ چگونه اندازه کرد ثُمَّ نَظَرَ پس نظر کرد در آن و تفکر در آن نمود

ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ پس روی ترش کرد بجهت آنکه موجب طعنی نیافته بود ثُمَّ أَدْبَرَ پس روی بگردانید از حقیت قرآن یا از محمد وَاسْتَكْبَرَ از روی عناد و استکبار و گردن کشی کرد
از متابعت پیغمبر حاصل که ولید پلید بعد از تامل و تفکر بسیار روی با صحاب کرد فَقَالَ پس گفت با ایشان إِنْ هَٰذَا نیست اینکه محمد میگوید إِلَّا سِحْرٌ
يُؤْثَرُ مگر جادویی که روایت کرده میشود از ساحران بابل که هاروت و ماروت‌اند یعنی ساحران آنرا با و تعلیم کرده‌اند إِنْ هَٰذَا نیست این إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ مگر
سخن آدمی پس حق تعالی در تهدید او میفرماید سَأُصْلِيهِ سَقَرَ زود باشد که در افکنیم ولید را بسقر که درکه پنجم است از دوزخ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ
و چه چیز دانا کرده است ترا که چیست سقر این از برای تنبیه است بر تفخیم و تهویل سقر بعد از آن بیان آن میکند که لَا تُبْقِي یعنی سقر چیزیست که باقی نگذارد
گوشت و پوست و عروق و اعصاب و عظام را بر هیچ دوزخی بلکه همه را بسوزد پس باز حق تعالی نو سازد اجزای ویرا وَلَا تَذَرُ و دست بازندارد تا همه را بسوزد
لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ آتش بسیار سیاه کننده مر پوست کافرانرا تا لایح و ظاهر گردد برای ایشان عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ بر آن آتش است نوزده ملک یا نوزده صنف
از فرشتگان یعنی موکل بر آن و مسلط بر اهل آن وَمَا جَعَلْنَا و ما نگردانیده‌ایم أَصْحَابَ النَّارِ ملازمان و موکلان آتش دوزخ را إِلَّا مَلَائِكَةً مگر فرشتگان
که قوی‌ترین خلقانند نه مردان تا بگویند از جنس شما باشند تا با ایشان مقاومت توانید کرد از پیغمبر مرویست که چشمهای ایشان مانند برق است و دندانهای ایشان
مانند عصا میکشند موهای کافرانرا و باسط روی ایشانرا بدوزخ می‌اندازند و هر یک از ایشانرا مثل قوة آدمیان و پریانست و یکی از ایشان امتی را بدوزخ اندازد
و کوهی از آتش بر گردن گیرد و بر سر ایشان اندازد و در روایتی دیگر آمده که چشمهای ایشان چون برق جهنده است و میان هر دو دوش هر یکی از ایشان یکساله
راهست فراخی ست هر یک بمرتبه که مثل ربیعه و مضر را فرا توانند گرفت و هرگاه قوت و صلابت هر یک باین مرتبه بود چگونه ایشانرا دفع توانند کرد وَمَا
جَعَلْنَا و نگردانیدیم عِدَّتَهُمْ عدد موکلان دوزخ را إِلَّا فِتْنَةً مگر عدد اندکی که مقتضی فتنه باشد لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنانرا که کافر شدند یعنی تا ایشان
از غایت عناد و فرط طغیان چون استماع این عدد خاص کنند بآن استهزا کنند و استبعاد نمایند که نوزده تن چگونه اکثر ثقلین را عذاب توانند کرد و
اگر چه یا بجهت راه عناد را میگذاشتند و با عقول خود مراجعت میکردند هر اینه عالم میشدند بآنکه در ضمن این عدد خاص حکم و مصالح مندرج است
حاصل که حق تعالی میفرماید که ما ذکر نا شمرا باین عدد مقرر کردیم لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ تا یقین کنند آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده شده‌اند کتاب توریت را
یعنی کتب یقین کنند از آن نبوة پیغمبر را بحقیقت قرآن چه قرآن را یابند که مصدق توریت است و موافق آن در این قول و بجهت این متیقن شوند در
آنکه قرآن از نزد خداست و محمد امی است و کتاب ایشان نخوانده و نشنیده و با وجود این از آن خبر میدهد وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا و بیفزایند آنانکه گرویده‌اند
ایمانًا گرویدنی را بسبب تصدیق کردن باین همچنانکه تصدیق کرده بودند بآنچه نازل گشته بود بر پیغمبر پس مراد زیادتی ایمان در کمیت باشد نه
کیفیت یا بسبب تصدیق اهل کتاب بقرآن ایمان ایشان راسخ گردد و باوج کمال رسد چه مرتبه ایمان در کیفیت باشد وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ و تا شک نیاورند
آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده شده‌اند توریت را وَالْمُؤْمِنُونَ و شک نکنند گرویدگان اهل اسلام در آن وَلِيَقُولَ الَّذِينَ و تا بگویند بر وجه انکار آنانکه
فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان بیماری شک و نفاق باشد وَالْكَافِرُونَ و تا کرویدگان که جازم‌اند بتکذیب مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ چه چیز خواست
خدا بِهَٰذَا باین عدد معین مَثَلًا از روی مثل یعنی منافقان و کافران گویند که حق تعالی باین مثل عجیب چه غرض و قصد نموده که نوزده فرشته تعیین کرده
مرتبیست که عدد تام است یعنی گویند که این سخن خدا نیست چه اگر از خدا بودی این عدد ناقص نازل نمیشد كَذَٰلِكَ همچنانکه حق تعالی مثل این عدد خاص اختیار کرده
مکلفان میکند در تدبیر و تامل در آن و بعد از آن تا ضلالت و هدایت ایشان ظاهر شود همچنین يُضِلُّ اللَّهُ گمراه میسازد خدای یعنی در ضلالت فرو میگذارد
و اسباب لطف و توفیق بازمیگیرد مَنْ يَشَاءُ هر که را میخواهد از اهل عناد و انکار که تدبر نمیکنند در حجج بینه در قول و فعل پیغمبر وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ و راه
مینماید هر کرا میخواهد وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ و نمیداند لشکرهای پروردگار ترا از حیثیت کمیت و کیفیت عدد خاص که مشتمل بر عقد کامل و ناقص است
إِلَّا هُوَ مگر او که عالمست بهمه معلومات چه غیر او هیچکس دیگر حصر ممکنات نمیتواند کرد و مطلع نمیتواند شد بر حقایق صفات موجودات و بجز موجب اختصاص
هر یک تا نهایت آن انکیت در عدد و ناقص و کامل مانند حکمت در عدد سماوات و ارضین و ایام سنه و شهور و بروج و کواکب و اعداد نصب صلوة و اوضاع
هر یک از آن و غیر آن از محدثات وَمَا هِيَ و نیست سقر یا عدد خزنه یا آنچه سوره اند إِلَّا ذِكْرَىٰ مگر پند لِلْبَشَرِ برای مردمان كَلَّا نه چنانست که بعضی انکار سقر توانند
کرد یا دفع خزنه توانند نمود و یا چون تدبر آیات قرآنی نمیکنند تا متنبه شوند وَالْقَمَرِ و سوگند بماه که از آیات عجیبه است در طلوع و غروب و زیاده و نقصان
وَاللَّيْلِ و قسم بحرمت شب إِذْ أَدْبَرَ چون بیاید در عقب روز وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ و بحق صبح چون روشن شود یا روشن کرداند عالم را و تاریکی را زایل کرداند إِنَّهَا
بدرستیکه سقر لَإِحْدَى الْكُبَرِ هر اینه یکی از دواهی و بلاهای بزرگست که آنها را نظیر نباشد نَذِيرًا لِلْبَشَرِ از روی رسانیدن و بیم کردن یا در حالتیکه بیم کننده است
لِمَنْ شَاءَ مر هر کرا که خواهد مِنْكُمْ از شما أَنْ يَتَقَدَّمَ آنکه رود در خیر و طاعت رود أَوْ يَتَأَخَّرَ یا باز ایستد از شر و معصیت یعنی مر جمیع مکلفانرا که ایشانرا
تمکین داده اند بر فعل طاعات و معاصی و عنان اختیار خیر و شر در دست ایشان نهاده‌اند محمد بن حنبل از ابی الحسن روایت کرده که آنحضرت فرمود که هر که پیشی
گیرد بسوی ما او سفر متاخر گردد از محبت ما و دوری بگیرد اند سبقت بگیرد بشعر و نثر از هم کو ... كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ هر نفسی بآنچه کرده است از کردار و گفتار رَهِينَةٌ
مرهونست نزد خدای و بیان گرفتار مر آنست که در عمل خود مواخذ است إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ مگر یاران دست راست که بکسب جرم مرهون نباشند و بگناه خود مواخذ
نشوند آنست که حق تعالی بجهت شرافت ایمان و میمنت اعمال صالحه خطیئات ایشانرا مغفور ساخته و ایشانرا رستگار کرداند از امام محمد باقر مرویست که نحن و شیعتنا
اصحاب الیمین ما و شیعیان ما اصحاب دست راستیم فِي جَنَّاتٍ در بوستانهای بهشت باشند مرفه الحال و فارغ البال يَتَسَاءَلُونَ یکدیگر را سؤال کنند
در حالتیکه در بهشت باشند عَنِ الْمُجْرِمِينَ از احوال مشرکان و بعد از سؤال سائلان مسئولین از احوال مجرمین در جواب گویند مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ

(حاشیه: ادبر)

(حاشیه: و هر که متاخر کرده ام)

ما

ما نکنفیم چه چیز در آورد در دوزخ شما را قالوا گویند در جواب لم نک نبودیم در دنیا من المصلین از نماز گزارندگان یعنی نماز نمیکردیم و بفرضیه آن اعتقاد
نداشتیم و لم نک نطعم نبودیم در دنیا که نطعم المسکین طعام دهیم درویشان را از زکوة مفروضه وکنا نخوض و بودیم که شروع میکردیم در امور باطله که آن عیب محمد
بود و غیر آن مع الخائضین با شروع کنندگان در آن وکنا نکذب و بودیم که تکذیب میکردیم بیوم الدین بروز جزا و باور نداشتیم آن را حتی اتانا الیقین تا آنکه
که آمد بما مرگ فما تنفعهم پس سود نکند ایشان را شفاعة الشافعین شفاعت شفیعان از ملائکه و انبیا و رسل و سایر اهل ایمان عبد الله مسعود فرمود
که پیغمبر در قیامت با سه کس دیگر شفیع شوند کان باشند و آنها ابرهیم و جبرئیل و موسی باشند یا عیسی و هیچکدام از این سه کس زیاده از پیغمبر ما شفاعت نکنند
و بعد از آن چهار انبیاء دیگر شفاعت کنند بعد از آن صدیقان بعد از آن شهیدان مرتبه آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله که در روز قیامت مردی از اهل بهشت گوید
ای پروردگار من بنده فلان در دنیا مرا شربتی آب داده پس اذن شفاعت او بمن کرم فرما تا او را رسد که برو و او را از دوزخ بیرون آور و او بنا بر بخشش
او کرم ما از دوزخ بیرون آورد و نیز از آنحضرت مرویست که یک شهید شافع هفتاد مجرم باشد از اهل بیت خود و نیز از آنحضرت مرویست که از امت من کسی
باشد که حق تعالی بشفاعت او بیشتر از قبیله مضر به بهشت در آورد حاصل که شفاعت در حق عصاة اهل ایمان قبول خواهد شد نه در باره کافران و مشرکان
و معاندان فما لهم پس چیست مر مشرکان جاحد کافران معاند را عن التذکرة از تذکیر که قرآنست یا مواعظ آن معرضین اعراض کنندگان کانهم
گویا که ایشان در رمیدن از قرآن حمر مستنفرة خران وحشیند فرت من قسورة که گریخته باشند از شیران از ابن عباس مرویست که قسورة اصوات
شجاعانست در معرکه حرب یعنی کفار چون خر وحشی اند که گریزانند از مردان تیرانداز که صید شیر میکنند یا از آوازهای مختلف مراد آنست که همچنانکه
خران وحشی از اینها میگریزند ایشان از استماع قرآن میگریزند بل بلکه از روی عناد و جحود میگریزند کل امرئ منهم میخواهد هر مردی از ایشان ان یؤتی
آنکه داده شود صحفا منشرة نامهای سرگشاده و بی مهر در آن نوشته که ای فلان پیروی محمد کن کلا نه چنین است که ایشان این صحیفها و اگر بسبیل فرض بدهند
نگروند پس اعراض ایشان نه بجهت امتناع ایشان این صحیفهاست بل لا یخافون الاخرة بلکه نمیترسند از عذاب آخرة و عناد میورزند در وقوع آن با
وجود علم ایشان بمعجزات ظاهره و حجج باهره و بجهت عناد و لجاج با تو اقتراح صحف میکنند کلا نه چنانست که میگویند که قرآن سحر است و قول بشر انه بدرستیکه
قرآن تذکرة پند بیست شریف و موعظه ایست عظیم فمن شاء پس هر که خواهد پند گیرد و یاد کرد آن را ذکره پند گیرد از آن بسهولت از آن پند گیرد
بعبرت و ما یذکرون و یاد نکنند و از آن پند نگیرند الا ان یشاء الله مگر آنکه خدا خواهد که یاد کنند یعنی باختیار خود یاد آن نخواهند کرد مگر که
حق تعالی بغیر اختیار اکراه ایشان را بر آن دارد و این منافی تکلیف است و مخالف حکمت و نظیر اینست قوله و لو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعا هو اهل
التقوی اوست سزاوار آنکه بترسند از وی و خوف نمایند از غضب و لعن خود شانند یعنی از محارم او اتقا نمایند و اهل المغفرة و اوست سزاوار آمرزیدن مر گناه
کاران را انس بن مالک از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت بعد از تلاوت این آیه فرمود که حق تعالی فرموده که من اهل آنم که از من بترسند و با من انباز
نگیرند پس هر که بترسد از اینکه انباز گیرد با من چیزی را من اهل آنم که بیامرزم او را و گناهان او عفو کرده بروی او نیارم و گویند معنی آنست که خدا از اهل آنست
که از او بپرهیزند و از عقاب و بترسند و از اهل آنکه از برای او عمل کنند با نجر موئی شود بمغفرة او سورة القیمة اربعون آیات ابی بن کعب از پیغمبر صلی
الله علیه و آله روایت کرده که هر که سورة القیمة بخواند من و جبرئیل گواهی دهیم از برای او در روز قیامت که او ایمان بروز قیامت داشته و در آن روز روشنی روی
او بر همه غلبه کند و ابو بصیر از ابو عبد الله ع نقل کرده که هر که مداومت بر این سوره کند حق تعالی او را از قبر بعث کند این سوره از در احسن صورت در
او کرم اند و او را بشارت دهد و بروی او خندد بسم الله الرحمن الرحیم لا اقسم البته سوگند میخورم بیوم القیمة بروز رستخیز و لا اقسم و البته
که سوگند یاد میکنم بالنفس اللوامة بنفس ملامت کننده مراد نفس مؤمنه است که در روز قیامت نفس مقصر بر تقصیر طاعة کند و نفس مطمئنه که ملامت
کننده نفس اماره است و اگرچه در طاعة و عبادات کوشش نماید یا مراد مطلق نفس باشد بر آنکه حضرت رسالت فرموده که در روز قیامت هیچ نفس نیکوکار و
بدکار نباشد مگر که ملامت کند نفس خود را اگر عمل نیکو کرده باشد گوید چرا زیاده نکردم و اگر فعل بد از او صادر شده باشد گوید کاشکی نمیکردم جواب قسم
اینکه مرا نیز برانگیخته خواهید شد و مال بر جواب قسم است ایحسب الانسان آیا می پندارد آدمی الن نجمع که جمع نخواهیم کرد عظامه استخوانهای
او را آورده اند که عدی بن ربیعه که همسایه رسول بود در غایت عناد و عداوة با آنحضرت بود روزی آنحضرت را از احوال قیامت پرسید و بعد از اخبار آنحضرت از وقوع آن گفت
اگر این روز را معاینه ببینم باور ندارم و ایمان نگروم که این استخوانهای متفرقه باهم مجتمع شوند حق تعالی این فرستاد که آیا عدی می پندارد که استخوانهای او را
جمع نکنیم بعد از پراکندگی و گویند مراد جمیع کافرانند یعنی آیا ظن منکران بعث آنست که ما عظام ایشان را فراهم نخواهیم آورد بلی آری جمع کنیم آن را قادرین
در حالتیکه توانا باشیم علی ان نسوی بر آنکه راست کنیم بنانه سرهای انگشتان او را و بهم تالیف کنیم یعنی سلامیات او را با وجود صغر و لطافت جمع کنیم و منضم
سازیم چه جای استخوانهای بزرگ بل یرید الانسان بلکه میخواهد عدی یا آدمی با این انکار و تکذیب لیفجر امامه تا همیشه بفجور مشغول باشد اما م در زمانیکه
پیش روی است از اوقات خود از سعید جبیر مرویست که مراد آنست که ذنب را مقدم دارد و توبه موخر سازد و گوید سوف اتوب سوف اتوب تا بمیرد و باشد که توبه نماید
تا آنکه مرگ او را در یابد بر سوء اعمال و اقبح افعال و یا جحود یعنی کذب بیشتر میپرسد از روی استهزا و استبعاد ایان یوم القیمة کی خواهد بود روز رستخیز
بعد از آن بیان علامات حدوث قیامت میکند که فاذا برق البصر پس هنگام که خیره و متحیر شود چشم از کثرة فزع و هول و خسف القمر و تیره گردد ماه
و جمع الشمس و القمر و جمع کرده شود آفتاب و ماه یعنی ایشان را با یکدیگر جمع کرده در دریا افکنند در دنیا بجای و گرداننده آتش کردند و اذا البحار سجرت گویند
جمع شمس و قمر است در ذهاب ضوء با آنکه تاریکی عالم بر فرمان کامل کرد و هیچ نوری و روشنی در کون نماند هرکه در آنها نگرد مانند کور و سیاه در نظر او باید

را ملامت کنند کرم

قوله

یا در طلوع

یا در طلوع ایشان از مغرب یَقُولُ الْإِنْسَانُ گوید آدمی یعنی کافر مکذب یَوْمَئِذٍ در آن روز أَیْنَ الْمَفَرُّ کجاست جای گریختن مانند قول کسی که نومید شده باشد از
یافتن منجی کَلَّا لَا وَزَرَ نه چنانست که گریختن فایده دهد کافر را چه هیچ پناه گاهی نباشد ایشان را إِلَىٰ رَبِّكَ بسوی پروردگار تست نه غیر او یَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ
در آن روز قرارگاهی یعنی بمشیت خود مقر هر کسی بر حسب استحقاق از بهشت و دوزخ مقرر کرده پس مستحق بهشت را به بهشت در آورد و اهل دوزخ را بدوزخ یُنَبَّأُ
الْإِنْسَانُ خبر داده شود آدمی یَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ در آن روز بآنچه از پیش فرستاده از عملی که کرده وَأَخَّرَ و آنچه تاخیر کرده از آن یعنی عمل نکرده از کار خیر و شر و یا آنچه
مردمان را بر آن داشته که بعد از وی بجای آرند از طریقه حسنه یا سیئه و یا باول عمل و آخر آن و یا بتقدیم معاصی و تاخیر طاعات یا بر عکس یکی از آنکار فرموده
که گناه از پیش فرستی بجرأت و مال از پس بگذاری بحسرت گناه بتوبه نیست کن تا نماند و مال را صدقه بده تا بماند بَلِ الْإِنْسَانُ نه چنانست که آدمی محتاج
بانباء و اعلام باشد بلکه آدمی عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ بر نفس خود حجت و بینه است یعنی شاهد است بر افعال و اقوال خود و دانا و بیناست وَلَوْ أَلْقَىٰ و اگر القا کند
مَعَاذِيرَهُ عذرهای خود را یعنی هر چند گناه بنهد بر خود عذر انگیزد و بدانچه رد دفع او متمسک باشد چنانچه اند بیشه هم و گواه خود خواهد عذرها دروغ و حیلها
باطل خود خواهد دانست و لهذا هر چند عذرها انگیزد از وی قبول نخواهند کرد منقولست که ابو عبد الله این آیه را نقل فرمود و فرمود که چه میشود آدمی که
عذر میآورد برای مردمان برخلاف آنچه خدا میداند از اعمال او بدرستیکه حضرت رسالت فرمود که هر که سریره بفعل آرد خدای وی ظاهر سازد خواه نیک باشد و
خواه بد از ابن عباس مرویست که چون جبرئیل وحی بر حضرت رسول خواندی پیش از آنکه وی تمام کند آنحضرت از آن خواندی بجهت خوف آنکه مبادا فراموش کند حق
تعالی این فرستاد که لَا تُحَرِّكْ بِهِ مجنبان بخواندن قرآن لِسَانَكَ زبان خود را قبل از اتمام وحی لِتَعْجَلَ بِهِ تا تعجیل کنی باخذ و بجهت مخافت آنکه از خاطر تو برود و می
تواند بود که این فعل از آنحضرت صادر نشده باشد و نهی از جهت آن باشد تا نکند إِنَّ عَلَيْنَا بدرستیکه بر ماست جَمْعَهُ فراهم آوردن در سینه تو تا یاد گیری وَ
قُرْآنَهُ و اثبات قرائت آن بر زبان تو یا قرائت ما بر تو تا حفظ آن کنی زیرا که ضامن تحفظ اوییم خوف فوت آن بر خواطر راه مده فَإِذَا قَرَأْنَاهُ پس چون بخوانیم
او را بر تو بزبان جبرئیل فَاتَّبِعْ پس پیروی کن قُرْآنَهُ خواندن او را یعنی در عقب قرائت جبرئیل قرائت نمای و مطمئن ساز نفس خود را از خوف عدم حفظ آن که ما ضامن تحفظ
اوییم ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا پس بدرستیکه بر ماست بَيَانَهُ روشن کردن آنچه مشکل باشد بر تو از معانی آن مرویست که بعد از نزول این آیه چون جبرئیل آمدی بر آنحضرت خواندی
سر در پیش انداختی و چون قرائت تمام شدی بر وفق قرائت آن فرمودی و گفته اند که معنی فاتبع قرآنه اینست که عمل نمای بآنچه در اوست از احکام حلال و حرام بدانکه
توسط آیه لا تحرک به تا بقوله ان علینا جمعه و قرآنه میان آیه سابق و لاحق بجهت تذکر نزول آنچه است که در اثنای نزول سابق و لاحق از آنحضرت صادر شده بود
و لهذا باز سر رشته سخن را بما سبق کشیده میگوید که کَلَّا آنچنانست ای گروه آدمیان که گمان برده اید از عدم وقوع قیامت و عدم حشر و نشر و حساب از آن و بجهت
تدبر و تفکر نمیکنید در قرآن بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ بلکه دوست میدارید دنیای شتابنده و سریع الزوال را وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ و دست باز میدارید از کار
آخرت که باقیست و حال آنکه کار بر عکس میباید کرد پس در بیان حال مردمان در آخرت میفرماید که وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ رویها در آن روز یعنی در قیامت نَاضِرَةٌ
تازه و تابان یا مسرور یا شادان باشند مراد وجوه انبیا و اولیاء و مؤمنانست که حقتعالی رویهای ایشان را بانظاره و طراوت کرده اند تا ملائکه و سایر خلایق
بدان علامت بدانند که ایشان فایز اند و مقربان درگاه سبحانی إِلَىٰ رَبِّهَا بخدای خود نَاظِرَةٌ نگرنده یعنی مستغرق در مطالعه مثوبات جلیله که حقتعالی با ایشان
کرامت کرده باشد و چون بدلایل عقلیه و براهین نیره رؤیت حقتعالی محالست چنانچه در کتب کلامیه مبرهن شده پس مراد نگریستن باشد برحمت خدا که طرب علیه
و در جا غالبیست نه نگریستن بذات خدا و تفصیل و تبیین این بحث و اجوبه از طرف اشاعره در جواز رؤیت و اثبات عدم رؤیت او در دنیا و آخرت بدلایل واضحه
بر وجهی بسط و اکمل در منهج الصادقین مرقوم و مسطور است وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ و رویها در آن روز سخت ترش باشد یعنی وجوه منافقان و مشرکان
و اهل طغیان تَظُنُّ گمان برید تو ای بیننده یعنی بدانی یا گمان برد آن نفس یعنی بیقین بشناسد أَنْ يُفْعَلَ بِهَا آنکه کرده خواهد شد بدو فَاقِرَةٌ عقوبتی که
شکننده مهره پشتش باشد این کنایه است از نزول عذاب عظیم و گویند ظن بر معنی خود است یعنی گمان برند حصول آن را فی الجمله و بتفصیل آن عالم نباشند کَلَّا
نه چنانست ای طالبان دنیا که دل بر دنیا توان نهاد و از آخرت توان غافل شد پس از آن مرتدع شوید و تامل نمایید در اینکه إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ چون برسد روح با چنبرها
که بر بالای سینه اند و از یمین و یسار احاطه مقدم حلق نموده کنایه از آن موضع چنبر گردن است وَقِيلَ و گفته شود یعنی کسان محتضر گویند مَنْ رَاقٍ کیست افسون کننده یا
و علاج نماینده یا دو بیها گویند ملائکه یا ملائکه رحمت روح او را میرسانند باسمان یا ملائکه عذاب بر نیران از ابو العالیه روایتست که ملائکه رحمت و عذاب
با هم نزاع کنند بر بالا بردن روح وَظَنَّ و یقین کند محتضر أَنَّهُ الْفِرَاقُ که آنچه بدو نازل شده مفارقتست یعنی سبب جدائیست از دنیا و علت مفارقت از فرزند و
احبا و اصدقا و در حدیث آمده که بنده علاج شدائد مرگ کند و حال آنکه هر یک از مفصلهای او بر یکدیگر سلام کنند و گویند بر تو باد که جدا میشویم از همدیگر
تا روز قیامت وَالْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ و بپیچد ساق محتضر با ساق دیگر یعنی پایهای او از هول مرگ و سختی جان کندن در هم پیچید قتاده گفته که مراد آنست
که ساقهای وی متحرک و مضطرب شود و بیهوش یکی را پیش خود کشد و یکی را فرو گذارد و ابن عباس و مجاهد گفته اند که معنی آنست که جمع شود شدت موت
بشدت آخرت در حدیث آمده که هیچ منزلی سخت تر از قبر نیست که اولین منزلیست از منازل آخرت و از یحیی معاذ مرویست که چون بنده را در قبر نهند چهار فرشته بیایند
یکی بر سر و یکی بر پایین و دیگری بر راست و دیگری بر چپ فرشته سر گوید که اجل حاضر آمد و عاجل منقضی شد آنکه بر راست باشد گوید مال از تو رفت و وبال
ماند و آنکه بر طرف چپ باشد گوید اشتغال رفت و اعمال ماند و آنکه بر پایین باشد گوید خوشا حال آنکه کسبش حلال بود و شغلش بحضرت ذو الجلال الحاصل
جمیع اقوال مذکوره آنست که شدائد بر محتضر متتابع شود و هنوز از یکی خلاص نا شده بدیگری که از او سخت تر باشد گرفتار شود إِلَىٰ رَبِّكَ بسوی جزای پروردگار
تو يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ در آن روز یعنی روز قیامت موضع راندنست یعنی همه کس را بموقف محشر کشند فَلَا صَدَّقَ پس تصدیق نکرد برسول یا بقرآن و در اکثر تفاسیر

امده که ابو جهل ملعون را شتر معادات با سید المرسلین بیشتر از مشرکان دیگر بود و حق تعالی در باره او فرمود که نکرد ابو جهل محمد را تصدیق نه نماز انجا را جواب
او بود و لا صلی و نماز مفروضه نگذارد یا پیروی نکرد پیغمبر را و لکن کذب و لیکن تکذیب کرد او را و تولی و برگشت از راه حق ثم ذهب پس رفت الی اهله
بسوی کسان خود یتمطی مخرامید از روی افتخار که من تکذیب کرده ام و برگشته ام از محمد و تابع او نشده ام بعد از ان از غیبت بخطاب التفات نموده میفرماید که
اولی لک بنابر سزاوار است ترا ای کافر معاند شده هلاک در دنیا فاولی پس سزاوار است ترا عذاب الیم در قبر ثم اولی لک پس نیک باشد ترا هول
قیامت فاولی پس نهایت سزاوار است ترا خلود در دوزخ آورده اند که بعد از نزول این آیه حضرت رسالت ابو جهل را دید جامه اش بگرفت و گفت اولی
لک فاولی ابو جهل گفت بچه چیز مرا میترسانی که تو و خدای تو هیچ نتوانید کردن با من بدرستیکه من عزیز ترین اهل مکه ام چون روز بدر شد قوة قریش و
ضعف لشکر رسول بدید هیچ شک نکرد در اینکه ایشان بر پیغمبر غالب شوند وی بر رسول کرد و گفت پس از این روز خدای خود را میپرست که ترا ذلیل کرد اینجا چون
جنگ ملتحم شد حق تعالی او را مغلوب ساخت عبد الله که مرد پیر بود در کمال ضعف و ناتوانی گرد کشتگان افتاده میگشت هرکرا رمقی مییافت میکشت چنانکه
از عبد الله مرویست که گفت ابو جهل را دیدم در ان معرکه در میان کشتگان افتاده بود پای او را گرفتم و از میان کشتگان بیرون آوردم و پای بر پشتش نهادم چشم
باز کرد مرا بدید گفت پای بر بلندی نهاده گفتم ای ابو جهل با اینحال رسیده و هنوز ترک تکبر نمیکنی گفت ای عبد الله دانم که مرا بخواهی کشت سه وصیت میکنم قبول
کن اول آنکه محمد را بگو که در جهان از تو دشمن تری نداشتم دوم آنکه مرا بشمشیر من بکش سیم آنکه سر مرا از سینه ببر و پیش محمد بر تا او را خوش آید گفتم بخدای که جدا
نزد دشمن تو را زد که تو محمد را و الله که بغیر از شمشیر خود ترا نکشم و سر ترا از بیخ ببرم تا از همه کس حقیر تر باشی پس گفت سر شرا بریدم و خواستم که بردارم قوة نداشتم
در ریسمانی بر سرش بستم و میکشیدم تا نزد رسول خدا و آن حضرت مرا به بهشت بشارت داد و خدا را شکر کردم و فرمود که هر امتی را فرعونی بوده است و فرعون
امت من ابو جهل بود و بعد از ذکر حشر بدء و عید بر سبیل انکار میفرماید ایحسب الانسان آیا می پندارد آدمی یعنی ابو جهل یا جنس کافران ان یترک آنکه
واگذاشته شود سدی در حالتیکه مهمل و معطل و ضایع باشد در دنیا پس تقریر حجت دیگر میفرماید بر کمال قدرت خود الم یک نطفة آیا نبوده است نطفه
ای من منی یمنی از منی که ریخته میشود در رحم منی ریخته ثم کان علقة پس بوده است خون بسته فخلق پس تقدیر کرد برای وی زمانی در رحم تا افرید اعضا باطنه
و ظاهره و حقیقت او را در شکم فسوی پس راست کرد اینرا او را باعتدال قامت و حسن صورة و کمال قدرت آراسته فرمود هر جارحه را برای عملی که مختص باشد
فجعل منه پس گردانید از ادمی الزوجین دو صنف الذکر و الانثی نر و ماده که تناسل از و حاصل میشود الیس ذلک آیا نباشد آنکه چنین ایجاد فرماید
بقادر علی ان یحیی الموتی توانا بر آنکه زنده گرداند مردگان را یعنی هر کس که قادر باشد بر ابدا قادر خواهد بود بر احیا و بعث چه هر گه توانا باشد بر اینکه نطفه
را علقه سازد و علقه را مضغه و مضغه را بالحم و عظام پس نمو یران بمو حیوة بخشد و حواس خمس و اعضا شریفه که هر یک را از آن فایده هست که آن دیگر را نیست
کرامت فرماید و نفس ذکر و انثی فرماید که منشا تناسل است هر اینه قادر خواهد بود بر اعاده آن بعد از موت برای مجازات اعمال و مکافات افعال از ابن عباس
روایتست که چون این آیه نازل شد پیغمبر فرمود سبحانک اللهم بلی و این روایت از صادقین نیز روایت سورة الدهر مکیة احدی و ثلثون آیة ابی بن کعب
از پیغمبر روایت کرده که هر که سوره الدهر بخواند جزای وی جنت و حریر باشد ابو جعفر فرموده که هر که این سوره بخواند در هر صبح پنجشنبه حق تعالی صد حور العین عذرا
و چهار هزار ثیب نصیب او گرداند و کرامت فرماید بسم الله الرحمن الرحیم هل اتی بتحقیق که آمده بیش از این بزمان اندکی علی الانسان بر ادمی
جنس است حین هنگامی ممدوده و معین من الدهر از زمان ممتد و غیر محدود لم یکن در حالتیکه نبود آن آدمی شیئا مذکورا چیزی یاد کرده شده
که آن عنصر بود و نطفه در اصلاب آبا و هیچکس نام او نمیبرد و نمیدانست که او انسان خواهد بود و اکثر مفسران برانند که مراد با انسان ادم است که چهل سال میان
مکه و طایف فتاده قبل از نفخ روح در او و در آن مدت در بعضی زمان خاک بود و بعضی دیگر گل حماء صلصال او گویند چهل سال خاک بود و باران بر آن میبارید و بعد
از ان مدت چهل سال دیگر گل بود و بعد زمانی متغیر گشت و حماء شد و چهل سال دیگر بر این حالت بود پس بحرارت آفتاب خشک شد و صلصال گشت و بعد از چهل
سال دیگر روح در وی دمیده شد اینجا از عطا و ابن عباس نقل است که ادم بعد از صد و بیست سال تمام آفریده شد و در این مدت هیچکس از ملائکه و جن او را
با نسانیت یاد نمیکردند و نمیدانستند که نام او چیست و فایده خلقت او چه باشد و در تفسیر اهل البیت مذکور است که مراد علی بن ابی طالب است و هل استفهام
در معنی نفی است نه بمعنی تحقیق یعنی هیچ زمانی نگذشت مگر که او را در ان زمان مذکور نشود بلکه همیشه معروف و مذکور بود و چگونه چنین نباشد که نام شریفش
با نام خدا و رسول او بر ساق عرش و بر در بهشت نوشته باشند پیش از خلق عالم در مناقب خوارزمی از جابر عبد الله انصاری نقل کرده که پیغمبر فرمود که بر در
بهشت نوشته است که لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب اخ رسول الله قبل ان یخلق السموات و الارض بالفی عام یعنی این سه کلمه بزرگوار بر در بهشت
نوشته بود پیش از خلق آسمانها و زمینها بدو هزار سال و دیگر در کتاب مذکور مسطور است که امام حسین بن علی فرمود که نور من و پدرم یک نور بود در نزد خدای
تعالی و چهار هزار سال پیش از ادم مخلوق شده بودیم و باقی احادیث در این باب حواله بمنهج الصادقین است و موید این قول است نزول این سوره در شان اهل بیت
باجماع امامیه و جمهور سنیه چنانکه بعد از این مذکور شود انا خلقنا الانسان بدرستیکه ما آفریدیم آدمی را من نطفة از آبی اندک که منی است و بنا
بر آنکه مراد با ادم یا امیر المؤمنین علی علیه السلام است از انسان و نیز در کتاب مزبور مذکور است که پیغمبر فرمود که جبرئیل بمن آمد و بال خود را گشاده نکرد
مگر که بر وی نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله پس مراد ضمیر خلقنا محمول بر عموم خواهد بود و اگر چه بر خصوص ارادت شده و اگر مراد اسم جنس باشد یعنی ابنای ادم
این خواهد بود که ما همه را از نطفه و عناصر بوجود آورده هیچکس از مخلوقات سماوی و ارضی ایشان را بعنوان انسانیت ذکر نمیکرد پس ایشان را از نطفه ایجاد فرمودیم
و مجدد انسانیت دادیم امشاج آمیخته یعنی هر یک از مرد و زن مختلف الاجزا است در رقت و قوام چه هر عضوی از آن ماده عضو مخصوص میشود و از اینجهت نطفه را

امشاج

با آنکه مفرد است بجمع صفت فرمود که امشاج یعنی آمیختها صفت نطفه است که آمیخته شده اند بهم و یا مراد با مشاج طباع است از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست که حق تعالی آنها را

در نطفه ایجاد فرموده پس حاصل معنی آنست که آفریدیم آدمی را در حالتی که اراده کرده ایم که نبتلیه بیازماییم او را مراد تکلیف است که صورت امتحانست فجعلناه

پس بازگردانیدیم او را سمیعاً بصیراً شنوا و بینا تا ممکن باشد بر مشاهده دلایل و استماع آیات یعنی بجهت آنکه اراده ابتلای او داشتیم سمع و بصر را

باو دادیم انا هدیناه السبیل بدرستیکه ما نمودیم او را راه راست منصوب له باهره و انزال آیات بینه بعد از اعطای سمع و بصر که آلت ادراک آنها است

اما شاکراً در حالتیکه یا سپاس است یعنی مؤمن و موحد است و اما کفوراً و یا ناسپاس یعنی کافر جاحد مراد آنست که هدایت ما مخصوص نیست با هل ایمان

بلکه بهمه برهان نصب کرده ایم انا اعتدنا بدرستیکه ما آماده کرده ایم للکافرین برای ناگرویدگان سلاسل زنجیرهائی که ایشان را بدان بند نخ

کشند و اغلالاً و غلها که بر گردن ایشان نهند و سعیراً و آتش افروخته که در آن همیشه سوزند پس ذکر احوال ابرار میکند ان الابرار بدرستیکه نیکوکاران

که مؤمنان فرمان بردارند یشربون آشامند در آخرت من کاس از جام خمری که کان مزاجها کافوراً باشد که آمیخته مزاج کنند با کافور مراد کافور بهشت است

که بر خلاف کافور دنیا است و گفته اند که کافور چشمه ایست در بهشت خوش بو و سفید مؤید این است که بدل کافوراً و رده که عیناً یعنی آمیخته باشند آن کاس را

با آب چشمه که یشرب بها بیاشامند از آن عباد الله بندگان خدا که فرمان بردار او بوده باشند یفجرونها میرانند چشمه را هر جا که میخواهند از منازل و قصور

خود تفجیراً راندنی بسهولت بدون منع و مانعی و در خبر است که اگر اراده تفجیر داشته باشند خطی بکشند آب در آن خط جاری شود بی آنکه نهر کنند و بنا بدان است

که باتفاق جمیع اهل حق که امامیه اند و معظم اهل سنت بن ابیه و انچه بعد از این است در شان عالیشان حضرت امیرالمؤمنین علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام

و فضه که خادمه ایشان بود نازل شده و از جمله ایشان ثعلبی که از اعاظم اهل سنت است باسانید خود در تفسیر خود بر این وجه ورده که ان الابرار تا آخر بلکه

تمام سوره در شان اهل بیت کرام علیهم السلام نزول یافته و در سبب نزول او چنین ذکر کرده اند که در بعضی ایام امام حسن و امام حسین خسته شدند حضرت

رسالت با جمعی اصحاب بعیادت آن دو نور دیده مرتضی و میوه دل زهرا رفتند و بحضرت شاه اولیا امر فرمود که یا ابا الحسن از برای این دو نور دیده خود نذری

کن تا حضرت قاضی الحاجات ایشان را شفا دهد و لباس صحت و عافیت را بایشان بپوشاند پس نشسته و صیانت فرمود که اگر حق تعالی دو فرزند مرا شفا دهد سه

روز روزه دارم چون آنحضرت نذر فرمود حضرت فاطمه و حسن و حسین و خادمه ایشان فضه موافقت فرمودند و چون حق تعالی لباس عافیت را بایشان پوشانید

عزیمت کردند که بنذر خود قیام نمایند نیت روزه کردند حضرت فاطمه در روز اول یکصاع جو آرد کرد و پنج قرص بپخت و چون شب درآمد نماز شام ادا فرمودند و طعامی که

مهیا ساخته بودند حاضر کردند که افطار کنند ناگاه آوازی بگوش ایشان رسید که السلام علیکم یا اهل بیت محمد من مسکینی ام از مساکین و محتاجم و گرسنه مرا

طعامی دهید تا حق تعالی شما را از خوان جنان خطی کامل و نصیبی شامل ارزانی فرماید شاه اولیا قرص خود را داد و فاطمه و حسن و حسین نیز قرصهای

خود را بان اسیر بخشیدند و آن شب نیز باب افطار کردند و چهارم سحر را و لیا دست حسن و حسین گرفته بخدمت حضرت رسالت رفت و آن دو نور دیده زهرا

از جوع و ضعف میلرزیدند چون چشم مبارک حضرت رسالت بایشان افتاد فرمود یا ابا الحسن این معصومان چه حال دارند که چنین ضعیف و ناتوان شده اند

شاه اولیا صورت حال بعرض سید انبیا رسانید آنحضرت بجانب خانه فاطمه روان شد چون بحجره طاهره زهرا داخل شد دید که فاطمه در مصلای خود بعبادت مشغول

وارنگ ... و گرسنگی شکم او به پشت چسبیده پس آنحضرت نور قرة العین خود را با آن حالت دیده از درون مبارکش برآمد که واغوثاه یا الله اهل بیت محمد

میمیرند از گرسنگی هنوز حضرت ... جبرئیل در رسید فرمود یا محمد بگیر این را و خوش باش بان کرامتی که خدای تعالی

در حق اهل بیت تو فرموده است و سوره هل اتی را تا آخر بحضرت رسالت پناه تلاوت فرمود حاصل که در ضمن درجه رفیعه که اهل بیت است آنکه یوفون بالنذر

وفا کنند بنذری که در او طاعت کنند و آن سه روز روزه داشتن بود برای وفای نذری که کرده بودند بعیادت امام حسن و امام حسین و یخافون و میترسند

یوماً کان شره از روزی که هست بدی او یعنی شدت و هول آن مستطیراً فاش و آشکار او بهمه اهل عصیان و طغیان رسیده و با جمیع اقطار منتشر گشته و

یطعمون الطعام و میدهند خوردنی را علی حبه بر دوستی خدا مسکیناً درویشی را و یتیماً و بی پدری را و اسیراً و اسیری که بدار الحرب گرفته اند

و در بعضی آمده که هیچ مسلمانی گرسنه را طعام ندهد الا که حق تعالی او را از میوه بهشت کرامت فرماید و اگر تشنه را آب دهد حق تعالی او را از شراب

رحیق سیراب گرداند و بعد از آن حق تعالی از خلوص نیت ایشان خبر میدهد که انما نطعمکم جز این نیست که میخورانیم شما را ای اهل استحقاق این طعامها

لوجه الله برای رضای خدا لا نرید منکم جزاء نمیخواهیم از شما پاداش و مکافاتی بر آن و لا شکوراً و نه شکرگذاری چه در احسان منت نهادن و توقع جزا کردن

ثواب را بکاهاند تا بلکه طعام شما بجهت اینست انا نخاف بدرستیکه ما میترسیم من ربنا از پروردگار خود یوماً عبوساً در روزی یعنی از عذاب روزی که در

آن روز روها ترش کرده بجهت شدت اهوال باز روز که مانند باشد به شیر خشمناک در اضراب قمطریراً روزی در غایت سختی و گفته اند که بسبب آن در میان روی

خود ابروها درهم کشند چنانکه منقبض باید کرد فوقیهم الله پس نگاه دارد خدا ایشان را از شر ذلک الیوم از بدی آن روز یعنی از اهوال و شداید ولقیهم و بپیش

آرد ایشان را یعنی بدهد بایشان بدل عبوس کفار و حزن فجار نضرة نضارت و تازگی و گشاده روئی و خوبروئی و سروراً و فرح و شادی در دل و جزاهم

و پاداش دهد ایشان را بما صبروا بسبب صبر کردن ایشان بر ادای واجبات و اجتناب محرمات و ایثار طعام جنة بوستانها مملو از اثمار و سایر اطعمه و اشربه

که از آن خورند و حریراً و جامه ابریشم بهشت که بپوشند متکئین در حالتی که تکیه زدگان باشند فیها در آن بهشت علی الارائک بر تختهای آراسته بطلا

و نقره و انواع جواهر و یواقیت لا یرون فیها نبینند در بهشت شمساً آفتابی یعنی گرمای آفتابی و لا زمهریراً و نه سرمائی مراد آنستکه هوای بهشت

معتدل بود از ابن عباس مرویست که روزی اهل بهشت و شستان باده از زیادت ببینند گویند بار خدایا ما را وعده دادی فرمودی که لا یرون فیها شمساً و لا

زمهریرا این نور آفتاب چیست خطاب بدکه این نور آفتاب نیست بلکه سید اوصیا با فاطمه زهرا علیهم السلام لطافتی کرده خندیده اند این نور از ثنایای
ایشانست که بر روشنی بهشت غلبه کرده ودانیة و پاداش دهد ایشان را بهشتی دیگر غیر از بهشت اول که نزدیک بود علیهم ظلالها از ام کرتی یعنی سایه
بو چیدن و یطاف علیهم و گردانیده میشود بر ایشان بآنیة من فضة جامهای خوردنی دستهدار که از نقره باشد واکواب و جامهای بزرگ بی دسته کانت
قواریرا که باشد مانند آبگینهها در صفا و لطافت قواریرا آبگینهها از اوانی و اکواب من فضة از نقره مخلوق شده باشد پس اندرون از داخل باشد از خارج آن توان
دید قدروها تقدیرا اندازه کنند بهشتیان آن ظرفها را در مقادیر و اشکال بمقتضای آرزوی خود یا اندازه نمایند ساقیان آن ظرفها را فراخور قوای ایشان تقدیرا
اندازه کردنی یعنی هر کس را فراخور حوصله او جامی دهند که بدان سیراب گردند و در آن ظرف زیاده و نقصانی نبود ویسقون فیها و آشامیده شوند در بهشت
کاسا خمری را کان مزاجها زنجبیلا باشد آمیزش آن زنجبیل یعنی شرابها آمیزنده بزنجبیل بهشت که بطرب انگیز است و این غیر زنجبیل دنیاست عینا
فیها بدل زنجبیل است یعنی خمر را آمیخته با آب چشمه بهشت که بطعم زنجبیل باشد تسمی سلسبیلا نام نهاده باشند بسلسبیل بجهة سلاسة انحدار آن در
حلق یعنی آسان بحلق فرو رود ویطوف علیهم و طواف کنند بر ایشان ولدان مخلدون پسران جاوید مانده بر یک حال طفولیت یا گوشواره دار اذا
رایتهم چون ببینی ایشان را در صفای لون و درخشندگی چهره و انعکاس شعاع بعضی از ایشان ببعضی لؤلؤا منثورا مروارید افشانده شده از صدف یعنی
تر و تازه و نورانی و گویند صفت ایشان با نثار جهت آنستکه برای خدمت ایشان در بهشت پراکنده باشند واذا رایت و چون ببینی یعنی در بهشت
بصر واقع شود ثم رایت نعیما ببینی نعمتها که در وصف نگنجد وملکا کبیرا و ملکی بزرگ و متسع که زوال بدو راه نیابد در حدیث آمده که ببیند کمترینی از اهل بهشت
که نظر کند در ملک خود هزار ساله راه ببیند و این پسران با این وصف طواف کنند بر ایشان عالیهم ثیاب سندس در حالتیکه در زبر ایشان باشد جامهای
لطیف و نازک خضر برنگهای سبز واستبرق و در بر ایشان باشد دیبای محکم بافته و گفته اند که این دیبا استر جامه باشد وحلوا و پیرایه بسته شوند و آراسته
کرده شوند اساور من فضة بدستورنجهای از نقره و در خبر است که نقره بهشت بر وجهی صفا داشته باشد که آنچه ماورای آن باشد بر آن توان دید
وسقیهم و بیاشاماند ایشان را ربهم آفریدگار و پروردگار ایشان شرابا طهورا شرابی پاک از ادناس و ارجاس و پاک کننده از غل و حسد و سایر صفات ذمیمه
بآنکه چون کوثر در بهشت خاصه حضرت رسالتست و ذکر آن در سوره الکوثر خواهد آمد چهار جوی دیگر از متقیانست که آب و شیر و عسل و خمر و صفات آنها
در سوره محمد مذکور یافته و دو چشمه از اهل خشیت است و دو چشمه از اصحاب یمین است و این چهار چشمه در سوره الرحمن جل و علا ذکر یافت و شراب جوی ابرار است
و تسنیم از مقربانست و این هر دو در سوره مطففین رقم زده بیان کرده و دو چشمه از اهل بیت است که آن کافور و زنجبیل است و آنرا سلسبیل خوانند و شرابا
طهورا نیز از ایشانست و در بعضی روایت آمده که رب اینجا بمعنی سید است مانند قوله تعالی اذکرنی عند ربک و مراد بآن امیر المؤمنین است یعنی آب دهد ایشانرا
سید ایشان علی بن ابی طالب که ساقی اهل بهشت است و اخبار بسیار از مخالف و موافق متظاهر است که ساقی کوثر علی بن ابی طالب خواهد بود چنانکه گفته اند رب
هب لی من المعیشة سولی واعف عنی بحق آل رسولی واسقنی شربة بکف علی سید الاولیاء زوج بتولی ان هذا بدرستیکه آنچه مذکور شد از اصناف نعم
کان لکم جزاء هست مر شما را پاداش اعمال حسنه و طاعت مبروره وکان سعیکم و هست شتافتن شما در طاعات و مرضات واهب العطیات مشکورا
پسندیده و جزا داده شده بر آن بعد از آن بر سبیل تذکیر نعمت خطاب بحضرت رسالت پناه مینماید انا نحن نزلنا بدرستیکه ما فرو فرستادیم علیک
القرآن بر تو قرآن را تنزیلا فرو فرستادنی بتدریج سوره بعد از سوره و آیتی بعد از آیتی تا بر تو دشوار نباشد حفظ آن و فهم معانی آن کقوله تعالی وقرآنا
فرقناه لتقراه علی الناس علی مکث فاصبر پس صبر کن لحکم ربک مر حکم پروردگار خود را یا تاخیر نصرت تو بر کفار و تعویق هلاک معاندان تو چه حکمت
مقتضی اینست ولا تطع منهم و فرمان مبر از ایشان آثما گناهکار را که اگر ترا باثم خوانند چون عتبه که متحمل انواع فسوق و ماثم است و بسبب این ترا میگوید
که از دعوی خود باز ایست تا دختر خود بتو دهم او کفورا یا ناسپاس که ترا بکفر دعوت کند چون ولید مغیره که در کفر غالیست و ترا بجهت آن میگوید که از دین
آبا رجوع کن تا ترا توانگر سازم واذکر اسم ربک و یاد کن نام پروردگار خود را بکرة و اصیلا در هر صباح و شام یعنی پیوسته بذکر او مشغول باش و در تبلیغ
رسالت اشتغال نمای [حاشیه: و ری وقت] ومن اللیل و بعضی از شب فاسجد له پس سجده کن او را یعنی نماز گذار و اکثر مفسران برآنند که بکرة وقت نماز بامداد است و اصیلا وقت نماز
ظهر و عصر و من اللیل فاسجد له مغرب و عشا پس معنی آنستکه بر پنج وقت نماز مداومت کن وسبحه و نماز نفل گذار برای خدا لیلا طویلا در شب دراز یعنی در وقت
دراز از اوقات شب بنماز تهجد قیام نما که آن دو ثلث شب یا نصف آن یا ثلث آن احمد محمد از امام رضا پرسید که مراد از این تسبیح چه تسبیح است فرمود
که صلوة اللیل آن نماز شب است ان هؤلاء یحبون العاجلة بدرستیکه آن گروه دوست میدارند شتافتن را و یذرون وراءهم و وا میگذارند در پیش
خود و یا پس پشت خود یوما ثقیلا روز گرانرا که قیامت یعنی بدان نمیگروند و مراد بثقیل شدن هول آنست نحن خلقناهم ما آفریدیم ایشان را
از آب اندک و سست وشددنا و محکم کردیم اسرهم ربط مفاصل ایشان را با عصاب یعنی اعضای ایشانرا محکم بیکدیگر بستیم واذا شئنا و چون خواهیم هلاک
ایشان را بدلنا امثالهم بدل کنیم ایشان را بامثال ایشان در خلقت و شدت اسر تبدیلا بدل کردنی یعنی بیاریم بغیر ایشان از کسانیکه فرمان برند اگر حکمت ما
مقتضی آن باشد ان هذه بدرستیکه این سوره تذکرة پند و موعظه ایست که بآن متذکر شوند بامر آخرت فمن شاء اتخذ پس هر که خواهد فرا گیرد الی ربه سبیلا
بقرب پروردگار خود سبیلا راهی بوسیله کسب خیرات و اجتناب محرمات چه عنان اختیار در قبضه اختیار اوست وما تشاؤن و نخواهید شما ای کافران معانده
هیچ راهی بمرضیات الهی و وجه اختیار الا ان یشاء الله مگر وقتیکه خواهد خدای اجبار شما بآن و الجاء شما بر آن اما در این صورت نفعی بشما نرسد و خالی از تکلیف
باشد چه تکلیف در وقت اختیار است نه در زمان اجبار پس و سبحانه اراده این مشیت نکند مشیت و آنست که باختیار خود ایمان آرید تا مستحق ثواب شوید

از نعم

إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدا كَانَ عَلِيمًا داناست باعمال و احوال شما حَكِيمًا صواب کار که هیچ چیز اراده نکند الا بمقتضای حکمت و مصلحت يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ در آورد هر که
را خواهد از اهل ایمان فِي رَحْمَتِهِ در بخشش خود که هدایت و توفیق است در طاعت یا در بهشت بفضل و کرم بی غایت وَالظَّالِمِينَ و ستمکاران یعنی مشرکان را که
در کذشته اند نظر بر منتظم أَعَدَّ لَهُمْ آماده کرده است برای ایشان عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک سُورَةُ الْمُرْسَلَاتِ خمسون آیه ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
روایت کرده که هر که سورة المرسلات بخواند در نامه او ثبت کنند که از مشرکان نیست و هر که این سوره بخواند از شر جن و انس در پناه خدا باشد و او را از زمره مومنان نویسند
خوشبختان و او را به پیغمبر هم نشین سازد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْمُرْسَلَاتِ سوگند بفرشتگان فرستاده شده عُرْفًا بجهت نیکویی یعنی بامر و نهی که موجب
هدایت یا بایات قرآن که فرستاده شده است برای نیکویی و خیرخواهی بندگان یا ببادها که روان کرده شده اند متتابع و متعاقب یکدیگر یا بنفوس
کامله که فرستاده شده اند بابدان بجهت استکمال آن و قول اول منقولست از امیرالمومنین فَالْعَاصِفَاتِ پس سوگند بملائکه که جهنده و سخت وزنده اند عَصْفًا
سخت جهنده و رفتنی در امتثال اوامر الهی مانند وزیدن باد یا بایات قرآنی که محو کننده و زایل سازنده احکام اند یعنی ناسخ شرایع و ادیان متقدمه است و یا ببادها
جهنده بتحقیق جهت تعذیب کفار یا بنفوس کامله که برنده و نیست سازنده اند ما سوی حق را وَالنَّاشِرَاتِ و سوگند بفرشتگان که نشر کنندگانند شرایع و کتب
را و منتشر سازنده اجنحه خود نزد فرود آوردن وحی بانبیا نَشْرًا منتشر ساختنی یا بایتهای قرآنی یا ببادهای پراکنده برای استراحت بندگان یا بنفوس کامله
که نشر کننده نفوس اند که مرده اند بجهل و ضلالت بالقای علم و هدایت در دل ایشان فَالْفَارِقَاتِ پس سوگند بملائکه که جدا کننده اند میان حق و باطل را از یکدیگر
فَرْقًا جدا کردنی یا بایات قرآن که جدا کننده خیر از شر یا بریاح که متفرق سازنده ابرها اند یا بنفوس کامله که فارق حق و باطلند از هم فَالْمُلْقِيَاتِ پس سوگند
بفرشتگان که افکنندگانند بر پیغمبران ذِكْرًا وحی را یا بایات قرآن که القای ذکر حق میکنند در میان عالمیان یا ببادها که سبب ذکر میشوند و یا بنفوس کامله
که افکننده ذکر اند در قلوب بندگان عُذْرًا بجهت عذر محققان و صواب کاران أَوْ نُذْرًا یا بیم کردن مبطلان و تبه روزکاران یعنی القای ذکر بجهت آنست که اهل
حق اعتذار جویند بخدا بتوبه و استغفار در وقت مشاهده نعمتهای الهی و تفکر در آلای پادشاهی و دلایل قدرت وی حاصل که حق سبحانه و تعالی بامور مذکوره قسم یاد
میفرماید بر اینکه إِنَّمَا تُوعَدُونَ بدرستی آنچه وعده داده میشوید از آمدن قیامت و آنچه متعلق است بان از ثواب و عقاب لَوَاقِعٌ هر آینه بوقوع آینده است
و ظاهر شونده انگه بیان علامات وقوع میفرماید فَإِذَا النُّجُومُ پس انگاه که ستارگان طُمِسَتْ محو و زایل کرده شوند از اماکن خود یا نور ایشان از ایشان نزع
نموده شود بسبب نور منتشر کردند وَإِذَا السَّمَاءُ و آنگاه که آسمان فُرِجَتْ شکافته شود و راهها و شکافها در وی پیدا شود وَإِذَا الْجِبَالُ و آنگاه که کوهها نُسِفَتْ
برکنده شوند از مواضع خود مانند اینست که وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَهِيلًا یا بسرعت تمام ربوده و زایل کرده
شوند از مکان خود که هیچ اثر از آن در زمین نماند و مانند غبار بر هوا روند وَإِذَا الرُّسُلُ و آنگاه که پیغمبران أُقِّتَتْ تعیین کرده شوند برای ایشان میقاتی
که حاضر شوند در آن برای گواهی دادن پس ندا کرده شوند لِأَيِّ يَوْمٍ برای کدام روز أُجِّلَتْ واپس داشته بود این چیزها یعنی طمس نجوم و شق سما و قلع جبال
و تعیین وقت برای رسل این سوال تعظیم و تفخیم این روز باشد و تعجب از هول آن پس جواب کوید لِيَوْمِ الْفَصْلِ برای روز جدا کردن که امروز است که در آن روز
مومن را از کافر و مطیع را از عاصی جدا کردن است و مکافات یا روز حکم کردن میان خلقان وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز آگاه کرد ترا یعنی تو چه دانی که مَا يَوْمُ
الْفَصْلِ چیست روز فصل و چگونه بکنه او رسی وَيْلٌ و ویل کلمه عذابست يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ در آن روز مر تکذیب کنندگان راست بروز فصل بعد از آن در تهدید
کفار میفرماید که أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ آیا هلاک نکردیم پیشینیان را چون قوم نوح و عاد و ثمود که تکذیب انبیا کردند ثُمَّ نُتْبِعُهُمْ پس ما از پی ایشان در آمدیم
هلاکت الْآخِرِينَ پسینیان را که نظرای ایشان باشند چون کفار مکه و امثال ایشان و غلاة و غیر آن كَذَلِكَ مثل این فعل شنیع نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ میکنیم بگناه
کاران مراد کفارند وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ مکروهی بزرگ در آن روز مر تکذیب کنندگان راست بایات خدا و انبیا این تکریر نیست زیرا که اول تکذیب سبب بایات
خدا یا ویل اول عذاب آخرت و ثانی اهلاک در دنیا بعد از آن بر سبیل منت و تذکیر میفرماید که أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ آیا نیافریدیم شما را مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ از آبی خوار و
بیمقدار فَجَعَلْنَاهُ پس کردانیدیم آن آب را و نگاه داشتیم فِي قَرَارٍ مَكِينٍ در قرارگاه استوار که رحم است إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ تا مقداری دانسته کشته و معین شده که
آن زمان ولادتست که آن نه ماه و یازده و یا کمتر و بیشتر فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ پس توانا بودیم بر آفرینش شما پس نیک توانایم ما در تدبیر آن یا اندازه کردیم
خلق شما را از طول و قصر و انثی و ذکور و غیر آن از کیفیت و ملت پس نیکو اندازه کننده ایم وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ بزرگ بلای این روز مر تکذیب کنندگانراست
قدرت ما را بر این و باور ندارندگان اقتدار ما را بر اعاده امثال این أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ آیا نکردانیدیم زمین را كِفَاتًا جمع کننده و ضم نماینده أَحْيَاءً وَأَمْوَاتًا
زندگان و مردگان یعنی احیا را فراهم آورده از بیرون خود و مردگان را در درون وَجَعَلْنَا و کردانیدیم فِيهَا در زمین رَوَاسِيَ کوههای استوار و پابرجا شَامِخَاتٍ بلند و سرافراز
وَأَسْقَيْنَاكُمْ و بیاشامانیدیم شما را مَاءً فُرَاتًا آب شیرین و صافی از سبب عیون و منابع در جبال وَيْلٌ وادی جهنم يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ در روز رستخیز مر تکذیب
کنندگانراست که با امثال این نعمتها اعتراف نکنند خزنه دوزخ مکذبان را در آن روز کویند انْطَلِقُوا بروید إِلَى مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ بسوی آنچه که بان تکذیب
تکذیب میکردید یعنی روان شوید بجانب آتش دوزخ و انواع عذاب آن انْطَلِقُوا تکرار برای تاکید است یعنی بروید البته روان شوید إِلَى ظِلٍّ بسوی سایه
ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ که خداوند سه شاخ است مراد ظل یحموم است که دود جهنم است و بجهت بزرگی بسیار متفرق میشود بشعب هر شعبه بطرفی میرود همچنان دود
عظیم مراد بنا بر دود دوزخ است که سه شعبه است کفار را احاطه نماید شعبه بر بالای سر او باشد و شعبه از یمین و شعبه از یسار پس هر که خواهد که فردا از این دخان
که ظل من یحموم است ایمن کردد امروز بنور عقل متمسک شده از صفت بهیمی و سبعی بکذرد و تهذیب اخلاق نموده از مناهی اجتناب نماید و پیوسته مشتغل
بطاعت و عبادت مشغول شود و در معالم آورده که دود مکرر از دوزخ بیرون آید از او سه شعب منشعب کردد یکی نور و آن بر سر مومنان سایه افکند یکی دخان

وان بر مؤمنان متوقف گردد یکی باشد خالص آن بر بالای سر کافران بایستد و در کشاف طریقه مذکور است که بیرون آید زبانه از آتش و همه کفار را احاطه کند
مانند سراپرده کاقال احاط بهم سرادقها و سه شعب گردد پس سایه افکند بر ایشان تا آنکه از حساب فارغ شوند و مؤمنان در زیر عرش خدا باشند پس از جهت
دفع توهم آنکه مراد ظل او باشد میفرماید لا ظلیل نه سایه خنک و آرام گیرنده و راحت باشد و لا یغنی و دفع نکند از کفار من اللهب حرارت زبانه آتش
چنین را انها بدرستیکه دوزخ ترمی میاندازد بشرر شررها و جمرهای آتش هر شراره از آن کالقصر مانند کوشکی عظیم یعنی آن شررها مانند درختان سطبر
و بلند باشند کانه گوئیا که آن شرر جمالت صفر شتران زرد اند برنگ آتش و چون آتش دوزخ سیاه است و مایل بزرد شراره او نیز چنین خواهد بود ویل
عذاب عظیم و عقاب الیم یومئذ در آن روز للمکذبین مر دروغ زنان راست که صفت دوزخ و شراره از آن باور ندارند هذا این روز یوم لا ینطقون روزیست
که سخن نگویند کافران بجهت فرط دهشت یعنی در بعضی مواقف چه قیامت مواطن و مواقف کفار متعدده خواهد بود در یک موقف سخن نگویند بجهت فرط اهانت
واخاویف آن در موضعی دیگر مهر بر زبانهای ایشان نهند تا سخن نگویند جوارح و اعضا ایشان را بسخن در آرند و لا یؤذن لهم و دستوری داده نشود مر ایشان را در
اعتذار فیعتذرون پس عذر خواهی نکنند یعنی عذر و اعتذاری که متعقب نسبت از ایشان منتفی باشد ویل کرب بسیار و اندوه و مشقت بیشمار یومئذ در آن روز
للمکذبین مر آنان راست که تکذیب میکنند این چیزها را هذا این روز یوم الفصل روز فصل و قضاست میان ظالمان و مظلومان یا روز جدا کردن محق
از مبطل جمعناکم جمع کردیم شما را ای مکذبان این امت والاولین و پیشینیان را که در تکذیب رسل گذشته بودند با پیغمبر و مؤمنان این کلام مقرر و مبین یوم
فصل است زیرا که فصل سعدا و اشقیا و انبیا و امم فرع جمع شدن اولین و آخرین است در یک موضع تا فصل میان ایشان شود فان کان لکم پس اگر هست مر شما را
ای کافران کید مکری و حیله فکیدون پس مکر و حیله کنید با من تقریع است مر ایشان را و اظهار عجز ایشان یعنی حیله ایشان با خدا پیش نرود و مکر و فریب عذاب
از خود دفع نتوانند کرد ویل شدت غم و غصه یومئذ در آن روز للمکذبین مر تکذیب کنندگان راست که بحیله از عذاب نتوانند رهید بعد از ذکر احوال
کافران و عاصیان ببیان احوال مؤمنان میفرماید ان المتقین بدرستیکه پرهیزکاران از شرک و عصیان فی ظلال در سایه درختان بهشت و عیون در کنار
چشمهای آب و فواکه و در میان میوهها مما یشتهون از آنچه آرزو کنند مرفه الحال و فارغ البال کلوا این در موضع حالست از ضمیر متقین در ظرف که آن فی ظلال است
یعنی متقیان در سایههای بهشت قرار گیرند کان در حالتیکه خزنه جنت ایشان را گویند بخورید این میوهها را و اشربوا و بیاشامید این نهرها را هنیئا خوردنی
و آشامیدنی گوارنده با طیب نفس بما کنتم تعملون بسبب آنچه بودید که عمل میکردید در دنیا انا کذلک بدرستیکه ما چنین نجزی المحسنین پاداش
میدهیم اهل احسان را در عقیده و عمل میتواند بود که این کلام ابتداء اخبار باشد از جانب حق سبحانه و مخاطب حضرت رسالت باشد در دنیا یا خطاب باشد با اهل
جنت در آخرت بطریق ارشاد و مراد حق سبحانه در این آنکه ای متقیان البته اکل و شرب نمائید و بخود دانسته باشند که اکل و شرب مراد حق سبحانه است سرور
ایشان بیشتر گردد و میل ایشان زیاده شود پس مراد او سبحانه مستلزم عبث نباشد ویل جای قیح دم یومئذ در آن روز للمکذبین مر اهل تکذیب راست که
بنعیم بهشت منکر بودند و از آن باور نداشتند کلوا این در موضع حالست از مکذبین یعنی کلمه عذاب ثابتست مر مکذبان را در حالتیکه خزنه دوزخ ایشان را گویند که
بخورید ای مکذبان بنعیم فانی دنیا را و تمتعوا و برخوردار شوید قلیلا زمانی اندک انکم مجرمون بدرستیکه شما مشرکانید ویل یومئذ وای در آن روز
للمکذبین مر مکذبان را که تکذیب کرده باشند عذاب الیم را خطاب بایشان با اهل نار دار این گفتار در آن روز بجهت تذکیر باشد مر ایشان را بحال سیئه ایشان در دنیا
و اختیار کردند بر نفسهای خود را ایثار متاع قلیل بر نعیم مقیم جلیل و معنی آنکه ای کسانیکه بر زخارف دنیا مغرور شده اید و پشت بر آخرت آورده اید بخورید از دنیا
زمانی اندک که شما کافران باشید و عمر کوتاه زود باخر رسد و بهلاک زود گرفتار شوید و اذا قیل و چون گفته شود لهم ارکعوا مر ایشان را که نماز گذارید لا یرکعون
نماز نگذارند و مراد بر کوع اسلام است و تسمیه آن برکوع بجهت آنست که نماز رکن اعظم است بعد از شهادتین پس معنی آنکه چون کفار مامور شوند باسلام و دین
اسلام نیارند و قبول این امر نکنند و براستکبار خود مصر شوند و در خبر آمده کما کان علی العرب اشد من الرکوع والسجود از ابن عباس نقل است که این در روز قیامت
باشد که مردم را بسجود خوانند ایشان توانائی نداشته باشند که سجده کنند ویل یومئذ للمکذبین نفرین در آن روز مر دروغ گویان راست که اسلام را
قبول نداشتند فبای حدیث پس بکدام سخن بعده پس از قرآن یؤمنون میگروند اگر بقرآن نگروند که معجز است مشتمل بر حجج واضحه و معانی لایحه در خبر آمده
که بعد از خواندن این آیه باید گفت آمنا بالله ابی بن کعب از حضرت رسالت پناه روایت کرده که هر که سوره عم بخواند حق تعالی او را در روز قیامت شراب سرد و خنک بیاشاماند

سورة النبأ

مروی است از ابی عبدالله که هر که این سوره قرائت کند و هر روز بدان مداومت نماید از آن سال بیرون نیاید تا که بشرف زیارت بیت الله الحرام مشرف گردد بسم الله الرحمن
الرحیم آورده اند که چون حضرت رسول دعوی آشکارا کرد و قرآن بر مردمان خواند کفار در نبوة و نزول قرآن و وقوع بعث اختلاف کردند و از یکدیگر میپرسیدند یا از
پیغمبر پرسش مینمودند حق تعالی از تساؤل ایشان خبر داد عم یتساءلون از چه میپرسند استفهام برای تفخیم شان آن چیز است که از آن تساؤل کرده اند و بعد از آن بیان
شان و تفخیم آن میکند بقوله عن النبا العظیم از خبر بزرگ یکدیگر را سوال میکنند الذی هم فیه مختلفون آن خبر که ایشان در آن اختلاف کنند که انکار کنند
یعنی جمعی از ایشان میگویند که قیامت هست و بتان ما شفاعت خواهند کرد که هؤلاء شفعاؤنا عند الله و بعضی مطلقا انکار میکنند ان هی الا حیوتنا الدنیا و گروهی
شک دارند در وقوع و لا وقوع بل هم فی شک منها و برخی دیگر میگویند که حشر ارواح خواهد بود نه حشر اجساد و طایفه دیگر میگویند که احوال آنجا همچو احوال آخرت خواهد
بود و فرقه دیگر میگویند که آخرت خواهد بود اما جنت و دوزخ نخواهد بود و گروهی دیگر بر آنند که بهشت باشد اما اکل و شرب و تمتع در آن نباشد و گویند معنی آنست
که جمع مردمان از بعث سوال میکنند اما اهل اسلام تا حسنه ایشان زیاده شود و مستعد آن شوند اما کفار تا استهزای ایشان بیفزاید یا اختلاف ایشان در قرآنست
که معجز است و در وقوع قیامت و مصدق بودن حضرت رسالت یعنی او را ساحر و کاهن نسبت میدهند حافظ ابو نعیم اصفهانی که یکی از اکابر اهل سنت است روایت کرده از سدی

که حضرت رسالت فرموده که مراد از نبأ عظیم ولایت علی بن ابی طالب است که خلایق روز قیامت از آن سؤال کنند هیچ ملکی نیست در شرق و غرب بر و بحر الا که منکر و نکیر از او سؤال
کنند از ولایت علی بن ابی طالب بعد از او سؤال کنند فطوبی للمصدق بولایته و ویل للمکذب بولایته یعنی خوشا حال نیکبختی که بولایتش تصدیق نموده باشد و
او را امام و پیشوای خود دانسته و بحبل مودتش اعتصام نموده باشد و وای بر جاحد معاند که از ولایتش بی بهره بوده در تهذیب از اسحق بن محمد بصری که او گفت مرا خبر داد
محمد بن حسن شمعون که او گفت من از ابو جعفر شنیدم که فرمود آگاه کن از تفسیر نبأ العظیم الذی هم فیه مختلفون و علی خلافته تنازعتم و عن ولایته رجعتم بعد ما قبلتم و ببغیکم
هلکتم بعد ما ینجیکم عن الکفر بخوفتم یعنی من آن خبرم که در من اختلاف کردید و بر مخالفت من منازعت نمودید و از ولایت من رجوع کردید پیش از آنکه قبول کردید و ببغی
و ستم خود هلاک گشتید بعد از آنکه بشمشیر من از کفر نجات یافتید در غدیر دانستید مرتبه ولایت و خلافت مرا پس حقتعالی ردع میفرماید کفار را از تسائل و وعید
مینماید ایشان را بقوله کلا سیعلمون باید که باز ایستند از این سؤال و دور شوند از این مقال که بیچاره است که ایشان میگویند بلکه زود باشد که بدانند
نزدیک نزع حقیقت آنچه در آن اختلاف میکنند ثم کلا سیعلمون پس غیر تب عالم شوند و آخر بحقیقت عقیده و بطلان قول خود بعد از آن خود مینماید بر ایشان
بانچه معاینه می بینند از عجائب صنع خود که دالست بر کمال قدرت او تا تنبیه ایشان باشد بر جهت استدلال بر صحت آنچه در آن اختلاف میکنند و میفرماید که الم نجعل
آیا نساختیم زمین را مهادا فرش گسترده تا قرارگاه شما باشد والجبال اوتادا و نکردیم کوهها را میخها زمین تا بدانها استوار شود و مضطرب نشود مانند سفینه
که بر کنار بط افتند وخلقناکم ازواجا و آفریدیم شما را ازواجا جفت جفت یعنی نر و ماده تا مستانس شوید بایکدیگر و نسل شما باقی ماند یا شما را انواع مختلفه
آفریدیم سیاه و سفید سرخ و زرد کوتاه دراز و خوب و زشت هر یکی را زبانی دیگر و لهجه دیگر وجعلنا و کردانیدیم نومکم خواب شما را سباتا آنچه که بدان قطع
حس و حرکت شود تا آسایش نمائید وجعلنا اللیل و ساختیم شب را لباسا پوششی که بظلمت خود همه چیزها را بپوشاند تا هر که از شما اراده اختفا داشته باشد بظلمت آن
متستر شود وجعلنا النهار و کردانیدیم روز را معاشا وقت طلب معیشت تا بدان کسب حوائج و مکاسب منقلب شوید و بتحصیل آن حرکت نمائید وبنینا
فوقکم و بنا کردیم بر زبر شما سبعا شدادا هفت آسمان سخت را یعنی محکم و استوار که در آن فرجه و شکافی که نشانه خلل و زلل باشد نیست و بمرور دهور در آن فتور
و قصور پیدا نمیشود وجعلنا و آفریدیم در آسمان سراجا وهاجا چراغی درخشان و تابان مراد آفتابست که درخشنده و گرم کننده عنصر غبراست وانزلنا و فرو
فرستادیم من المعصرات از ابرها فشارنده بباران پس باران از ابرها آید از عبد الله مسعود روایت است که خدا تعالی بادرا میفرستد تا ابر را جمع میکند پس
از آن چنان بیرون آید که شیر از پستان مادر بعد از آن باد دیگر بیاید و آن را پراکنده کرداند و رها تا چون بزمین آید هشته آن مضرت نرساند ماء ثجاجا
که میفرماید که ما از ابرها آسمان فرو فرستادیم ماء ثجاجا آبی ریزان لنخرج به حبا ونباتا تا بیرون آریم با و از دریا دانه و از زمین گیاه را وجنات
و بوستانها ملوا از اشجار یعنی بیرون آریم درختان انبوه را الفافا در هم پیچیده یعنی بایکدیگر نزدیک تا شکر گوئید بآن و کفران نورزید و از
دوری کرده در پیش است اندیشه کنید بر صحت بعث آن اقرار نمائید ان یوم الفصل بدرستیکه روز حکم کرد آری یعنی روز قیامت کان هست در حکم خدا میقاتا
وقتی برای محاسبه خلایق و مجازات ایشان یوم ینفخ فی الصور روزیکه دمیده شود در صور نفخه ثانیه فتأتون پس بیائید شما افواجا گروه گروه مختلف زمرها
خود بعرصه گاه محشر با پیغمبر خود و در تفسیر ثعلبی و کشاف و طبرسی و غیر آن مذکور است که معاذ بن جبل روزی با حضرت رسالت در منزل ابو ایوب انصاری بود این آیه
از آنحضرت سؤال کرد فرمود یا معاذ از چیزی بسیار بزرگ ترین چیزها است پرسیدی پس آب در چشم مبارک بگردانید و فرمود ده صنف از امت من در قیامت محشر کنند ایشان
را از مؤمنان ممتاز سازند بعضی بر صورت بوزینگان باشند و بعضی بر هیئت خوکان و بعضی نکونساران که ایشان را بروی بدوزخ میکشند و بعضی نابینا باشند
و بعضی کران و گنگان و بعضی میخایند زبانها از و بر سینه ایشان افتاده باشد و ریم از دهنها ایشان سیلان کند که اهل محشر از آن کراهت باشند و بعضی دست
و پای ایشان بریده باشد و بعضی از دارها آتشین آویخته و بعضی گندیده تر باشند بدتر از مردار و بعضی را جبهها پوشانیده از قطران اما بوزینگان سخن چینان باشند
و خوکان حرام خواران و نکونساران ربا خوارندگان و کوران جور کنندگان و گنگان و کران آنها که باعمال خود معجب بوده اند و زبان خایان علماء که بعلم خود
عمل نکردند و دست و پا بریدگان همسایگان رنجانندگان اند و آویختگان از دار غمازان و معاونت کنندگان سلاطین و آنها گندتر عظیم دارند متابعان شهوات
و پوشیدگان بلباس قطران اهل تکبر وفتحت السماء و شکافته شود آسمان در آن روز برای نزول ملئکه فکانت پس کردد از بسیار شکاف ابوابا درها یعنی خدا
در قفا از کثرت فرجها همه آسمان ابواب نماید وسیرت الجبال و روان گردانیده شوند کوهها در آن فکانت سرابا پس باشند مثل سراب یعنی نمایش کوه
داشته باشند ان جهنم بدرستیکه دوزخ کانت مرصادا باشد کمین گاهی که زبانیه در آن مترصد ایستاده باشد برای تعذیب کافران و کفار بر آن
باشد للطاغین مر مشرکان که از حد درگذشته اند مآبا بازگشت و قرارگاه لابثین فیها احقابا درنگ کنندگان در آن احقابا روزگارها
متعاقب و متوالی یکدیگر از مجاهد منقول است که حقب هشتاد سال است از سالهای آخرت عمار و هنی گفت امیر المؤمنین از هلال هجری پرسید که شما حقب را در کتاب
خود چه مقدار یافته اید گفت هشتاد سال هر سالی دوازده ماه و هر ماهی سی روز و هر روزی هزار سال و در روایتی آمده که حقب هفتاد هزار سالست و بر هر تقدیر
این مقتضی تناهی احقاب نیست یعنی هر حقبی که تمام شود در عقب آن حقبی دیگر بیاید و نزد خالد بن سعدان مراد این بر کفار نیستند بلکه اهل توحیدند که بعد
از مضی احقاب از دوزخ بیرون آیند و مؤید اینست که عیاشی باسانید معتبره از ابو جعفر نقل کرده که این آیه در شان جماعتی است که از دوزخ بیرون آیند
پس مراد اهل توحید خواهند بود چه بنص و اجماع کافران از دوزخ هرگز خلاصی نخواهند یافت لا یذوقون فیها نچشند در دوزخ یعنی در آنجا بردا
خنکی هوا یعنی چیزی که بدان راحت یابند و حرارت دوزخ از ایشان باز دارد و لا شرابا و نیاشامند شرابی الا حمیما مگر حمیم که آن آبیست در نهایت
حرارت و غساقا و مگر ریم از ریشهای ایشان سیلان کند یا اشکها که از حسرت ببارند یا زمهریر که بر آن مغلط کرده اند و از شهر بن حوشب نقل است که غساق

واد پست در دوزخ که درا و سیصد و شصت شعبست و هر شعبه سیصد و شصت خانه و هر خانه چهار هزار او بیرو در هر ماری و در هر ماری چندان
زهر باشد که حق خدا ندانند شرابی و زخیبان از انست جزاء یاداش داده شوند و زخیبان یاداش دادنی وفاقا موافق کردار ایشان پس رسیدن علة
عذاب مذکور میفرماید انهم بدرستیکه ایشان کانوا لا یرجون بودند که امید نمیداشتند و نمیترسیدند حسابا از حساب آخرت یا امید وار نبودند
بثواب آن سرای وکذبوا و تکذیب مینمودند بایاتنا بآیتهای ما که انبیا با ایشان نمودند کذابا تکذیب کردنی وکل شیء و هر چیزیرا از اعمال بندگان
از طاعت و معصیت و غیر آن احصیناه شمرده ایم از کتابا نوشتنی فذوقوا پس بچشید عذاب دوزخ را فلن نزیدکم پس نیفزاییم شما را همیشه الا
عذابا مگر عذابی بالای عذابی در مرتبت که این سخت ترین آیات قرآنست بر دوزخیان و بعد از آن بر وعد متقیان میفرماید که ان للمتقین بدرستیکه
که مر پرهیزکاران راست مفازا رستگاری از عذاب یا جای فوز و فلاح حدائق که آن باغهاست مشتمل بر درختان بیشمار مملو از ثمار داست واعنابا و درخت
انگور و کواعب و زنان نار پستان اترابا همزادان مساوی و مشاکل یکدیگر در سن و خلقت و قامت و صورت و در بعضی تفاسیر مذکور است
که شانزده ساله باشند زنان و مردان سی و سه ساله و در اغلب تفاسیر آنست که اهل بهشت از زنان و مردان سی و سه ساله باشند وکاسا و مر ایشانراست جامها
دهاقا پر از شراب یا کاسهایی پی در پی لا یسمعون فیها نمیشنوند در بهشت لغوا سخنان بیهوده و باطل ولا کذابا و نه دروغ و یا نشنوند در شرب
خمر آن سخن عبث و دروغ بخلاف شاربان خمر در دنیا شعبه از قتاده روایت کرده که گفت که من از ابن عباس شنیدم که گفت مراد از ان للمتقین مفازا که در سوره عم است
علی بن ابی طالب است که بهتر و مهتر هر متقی است و سرور و مهتر پرهیزکاراست جزاء یاداش داده شدگانند این متقیان یاداش دادنی من ربک از نزد پروردگار
تو عطاء عطیه و بخششی از نزد خدای حسابا وافی و بسنده یا بر حسب اعمال ایشان رب السموات آن پروردگاریکه آفریدگار آسمانهاست
والارض و زمینها و ما بینهما و آنچه میان آنهاست از مخلوقات خدای بزرگ بخشاینده لا یملکون مالک نباشند اهل آسمان
و زمین منه از او سبحانه خطابا سخن گفتن را یعنی قادر نباشند بر آنکه با وی سخن گویند یا زبان بشفاعت بگشایند بی ثواب و عقاب یوم
یقوم الروح روزیکه بایستند روح والملئکة و بایستند فرشتگان صفا در حالتیکه صف زدگان باشند روح فرشته است موکل
بر ارواح و ابن عباس فرموده که مخلوقی از وی بزرگتر نیست و در روایتی تنها در صفی باشد و باقی ملئکه در صفی و او در بزرگی برابر همه بود
و در زهرة المعانی آورده که مقام روح در آسمان چهارم است و هر روز دوازده هزار تسبیح میگوید و از هر تسبیحی از او ملکی مخلوق میگردد
و نزد بعضی جبرئیل است که با ملئکه صف کشند لا یتکلمون سخن نگویند در باب شفاعت الا من اذن له مگر کسیکه دستوری داده باشد
او را الرحمن خدای بخشاینده که شفاعت کننده عاصیانست وقال صوابا و گفته باشد آنکس گفتاری بصواب که آن لا اله الا الله است یعنی
از اهل توحید باشد که ملائکه و مؤمنان اند و از وهب منقولست که جبرئیل نزد خدا ایستاده است و لرزه بر وی و شانهای او افتاده از هر لرزه او خوف عظیم
صد فرشته میآفرینند و همه ایشان پیش خدا ایستاده باشند و سر بر ندارند و سخن نگویند چون روز قیامت باشد ایشانرا در سخن گفتن رخصت دهند
ایشان همه بیکبار بکلمه طیبه لا اله الا الله زبان بگشایند اینست معنی قوله وقال صوابا و معاویة بن عمار روایت کرده که از ابو عبدالله این معنی
پرسیدم فرمود بخدا سوگند ما ئیم آنانیکه روز قیامت اذن شفاعت دهند ایشانرا و ما ئیم که زبان بشفاعت بگشائیم گفتم یا بن رسول الله جان من فدای
تو باد شما بچه قایل خواهید شد فرمود زبان بتمجید و تقدیس پروردگار خود بگشائیم و پیغمبر را صلوات فرستیم و از برای شیعیان خود شفاعت کنیم ذلک
الیوم الحق آن روز روزیست حق الوقوع یعنی البته واقع خواهد شد و هیچ شک نیست در آمدن آن فمن شاء اتخذ پس هر که خواهد
فرا گیرد الی ربه بسوی ثواب پروردگار خود مابا باز گشتی با ایمان و طاعت یعنی هر که خواهد که عمل صالح کند که موجب تقرب وی شود بثواب خوی سبحا
نیکو و ممکن خواهد بود آن بجهة ایضاح طریق ابلاغ رسولان انا انذرناکم روزی که بنگرد آدمی ما قدمت یداه آنچیزیرا که پیش فرستاده
باشد هر دو دست وی یعنی هر کسیکه باشد از مؤمن و کافر کردار خود را ببیند از خیر و شر و یقول الکافر و گوید کافر در آن روز یا لیتنی ای کاش
که من کنت ترابا بودمی خاک یعنی هرگز آفریده نشدمی در دنیا یا امروز خاک بودمی و مرا زنده نکردندی تا انبوه وا ندیدمی و از عبدالله بن عمر
مرویست که روز قیامت سایر حیوانات را از وحوش و طیور و هوام و دواب و سباع حشر کنند به جهت اقتصاص کرده و گوسفند بی شاخ از شاخ دار
بستانند و بعد از آن ایشانرا خاک گردانند کافر چون حال ایشانرا ببیند گوید یا لیتنی کنت ترابا کاش من نیز چون حیوانات خاک گشتمی و در بعضی
تفاسیر مذکور است که چون وحوش و بهایم حال کافران ببینند گویند شکر مر خدایرا که ما را آدمی نیافرید تا اگر چه امید بهشت نداریم غم دوزخ
نمیخوریم و از مقاتل منقولست که خدای تعالی جمیع وحوش و هوام و طیور را جمع کند و ایشانرا گوید پروردگار شما کیست گویند الرحمن الرحیم خدای بسیار بخشنده
بسیار مهربان پس او سبحانه بعد از اقتصاص ایشانرا گوید که ما شما را آفریده بودیم و رام کرده آنسته برای بنی آدم و شما در زمان حیات اطاعت ایشان کردید حالا خاک
شوید هم چنانکه اول خاک بودید ایشان خاک گردند و چون کافر نگاه کند که بعضی حیوانات خاک شدند گوید ای کاش من در دنیا بصورت خوک بودمی و
امروز که روز قیامت است خاک میبودم و در بعضی روایات آمده که معنی آیه اینست که جاحد ولایت امیر المؤمنین علیه السلام در آن روز تمنا کند که ای کاش که من
از شیعه ابو تراب بودمی تا کرامت و منزلت و مرتبت و درجه که ایشان دارند من نیز داشتمی سوره النازعات خمس و اربعون آیه مکیه ابی بن کعب از رسول
روایت کرده که هر که سوره والنازعات بخواند او را حساب نباشد در قیامت و ابن عباس از رسول صلعم روایت کرده که هر که این سوره را بخواند ثواب او چندان باشد
که از اول عمر تا آخر عمر بنماز فریضه مشغول بوده و هر سال حج و عمره گذارده و از ابو عبدالله ع روایت است که هر که این سوره بخواند سیراب در بهشت داخل

شود

سوره بسم الله الرحمن الرحیم والنازعات سوگند بکشندگان غرقا از روی شدت و قوت یعنی بملائکه موت که نزع کنند جانهای کافران را
وان بیرون آوردن جانهای ایشانست از اقصای ابدان بخشم و قهر تمام تا آنکه همه را از حلق برآرند باز کنند تا باز بجای خود رود پس باره دیگر نزع از کنند
واز مقاتل نقلست که ملک الموت و اعوان او جان کافران را از اصول ابدان بر آرند بصعوبتی که از شاخها باشد هر شاخی از آن بپاره از جان ایشان در
آویزد و بیکبار از ابدان بکشند باز رها کند والناشطات نشطا سوگند بفرشتگان که بنشاط و رفق بیرون برند کانند ارواح مؤمنان از تنها بیرون آوردنی
بمدارا و نرمی تا آنکه بسهولت تمام روح از بدن ایشان مفارقت کند چنانکه در خبر است که هیچ مؤمن نباشد الا که نزد او بهشت و غرفات و سایر نعم از برای او
عرض کنند و چون جای خود را در آنجا ببیند بنشاط و بهجت تمام جان را نثار کند و کافر نیز هم چنانکه جای خود را در دوزخ مشاهده نماید با نواع عقوبت و عذاب
تا بد شود که هر چه تمام تر جان ایشان را نزع نمایند والسابحات سبحا بملائکه شناوری کننده شناو کردنی یعنی مدد شد نمایند که از زمین باسمان و از
آسمانها بزمین برای تدبیر و مصالح اهل زمین هم چنانکه غواصان در بحر غوطه کنند فالسابقات پس سوگند بپیشی گیرندگان که بر یکدیگر در وقت فرود آمدن
بزمین سبقا پیشی گرفتنی در فرمان برداری و امر الهی فالمدبرات پس سوگند بملائکه که تدبیر کنند کانند امرا کار دنیا و بعضی از ایشان یعنی جبرئیل
که بر ریاح و جنود موکلست و اسرافیل که نازل میشود برای قضایا و اقتدار و میکائیل که باران و گیاه متعلق است بدو و عزرائیل که قبض ارواح
نامزد اوست و گویند مراد ستارگانند که بسرعت قطع مسافت میکنند از شرق تا باقصای غرب و رونده اند از برجی ببرجی و سبقت می نمایند بر یکدیگر در سیر و سرعت
و حرکت و مدبر امری اند که بانها باز بسته شده اسباب آن بفرمان خدا چون اختلاف فصول و تقدیر ازمنه و یا مراد غازیانند که بنشاط تمام کمانها میکشند از برای انداختن
تیر و در بحر و بر شنا میکنند و سبقت میگیرند بر خصم اعدا و تدبیر امور جهاد ارتکاب میکنند و قول اول منقولست از امیر المؤمنین صلوات الله علیه و جواب قسم اینکه البته
مبعوث کرده شوید یوم ترجف الراجفة روزی که بجنبد جنبنده و مراد زمینها و کوهها اند که جنبنده تمام بلرزه در آیند تتبعها الرادفة در پی در آید او را
از پی زاینده مراد آسمان و ستارگانند که در عقب جنبیدن زمین و کوه شکافته و پراکنده شوند یا نفخه ثانیه که بعد از نفخه اول واقع شود قلوب یومئذ واجفة
دلها در آن روز ترسان و هراسان باشد ابصارها خاشعة دیدهای خداوندان دلها فروخوابانیده بود بجهت فرط اهوال آن یقولون میگویند
یعنی منکران بعث در دنیا وقتیکه بایشان میگویند که شما مبعوث خواهید شد ائنا لمردودون فی الحافرة آیا باز گردانیده شدگانیم در حالت
اول یعنی آیا ما را بعد از مرگ یعنی بهمان حالت که داشتیم در خواهید کرد ءاذا کنا عظاما نخرة آیا چون گردیم استخوانهای کهنه ترکیده
تعجب کنند ما را مبعوث کردانند قالوا تلک اذا کرة خاسرة گفتند از روی استهزا اگر چنین باشد آن باز گشتن آن هنگام باز گشتنی زیان کار باشد خداوند
خسران و زیان کاران هم چون تاجری که راس المال را باخته باشد یعنی بطریق سخریه و استهزا گفتند که قیامت متحقق شود ما را رجوع بحشر باشد پس
زیان کاران باشیم چه پیوسته تکذیب آن کرده ایم حق تعالی در جواب پیغمبر میفرماید که استبعاد مکنید وقوع قیامت که نزد قدرت ما در کمال آسانیست فانما هی
زجرة واحدة پس جز این نیست که آن یک فریاد است یعنی دمیدن اسرافیل است که همه خلایق بان زنده شوند مراد نفخه ثانیه است فاذا هم بالساهرة
پس ناگاه ایشان بوده زمین سفید و همواری باشند که زمین محشر است یعنی همه بر روی آن محشور شوند از وهب نقلست که ساهره زمینی است نزدیک بیت
المقدس در حوالی جبل و محشر در آنجا خواهد بود و خدای تعالی انرا گشاده کرداند چندانکه خواهد و بروایت قتاده ساهره از اسمای جهنم است بعد
از آن حق تعالی بجهت تهدید کفار قریش بر تکذیب حشر و پیغمبر و تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم خبر میدهد از وقوع عذاب بر امت
موسی که اعظم ایشان بودند در شوکت و حشمت و جسامت بجهت تکذیب و انکار میفرماید که هل اتیک حدیث موسی آیا آمد استفهام برای تقریر
است یعنی بتحقیق که آمد بتو سخن موسی اذ ناداه ربه چون وقتیکه بخواند موسی پروردگار خود را بالواد المقدس طوی بوادی پاکیزه که
آن وادی طور است و مضمون ندا این بود که اذهب الی فرعون انه طغی برو ای موسی بسوی فرعون بدرستیکه او از حد در گذشته است از تکبر و عتو
فقل هل لک الی ان تزکی پس بگوی مر او را از روی تلطف و مدارا آیا مر تو را هست میل و رغبتی بسوی آنکه پاک شوی ای پادشاه از دنس
شرک و عصیان و لوث کفر و طغیان یا پاکیزه گردی بکلمه طیبه لا اله الا الله و تو نمائی واهدیک الی ربک فتخشی و آیا رغبت داری باینکه راه
نمایم تو را بشناختن پروردگار خود پس بترسی از عذاب او و وحدت کنی از سرکشی و نافرمانی این آیت بر نهایت لطف و بیحاسبت ببند که آن چه همواره
لطف بکسی که همه عمر چهار صد سال دعوی خدائی کرده با این مرتبه باشد که موسی را گوید با وی بنرمی سخن گوی و نسبت با وی لطف و مدارا مرعی دار پس نسبت
بدوستان در چه مرتبه خواهد بود پس موسی بفرمان حق تعالی نزد فرعون رفت و بتبلیغ رسالت فرمود و معجزه طلبید فاریه الایة الکبری پس نمود او را
موسی معجزه بزرگ که آن تقلب عصا بود بجهت که اصل همه معجزات بود فکذب وعصی پس تکذیب کرد فرعون موسی را در دعوی رسالت و عاصی شد از
خدا یعنی بعد از مشاهده معجزه گفت این از نزد خدا نیست بلکه سحر موسی است ثم ادبر یسعی پس پشت کرد بموسی و اعراض کرد از طاعت وی و در حالتی
که سعی میکرد بر ابطال او یا بترسید از اژدها و پشت برگردانید و میشتافت و گریخت فحشر فنادی پس جمع کرد همه لشکریان یا ساحران را پس ندا کرد مر
ایشان را بنفس خود یا منادی از قبل او ندا در داد فقال انا ربکم الاعلی پس گفت فرعون منم پروردگار شما و متولی جمیع امور شما که برتر از تو و بر قوم او همه
شما چه هر که میخواهم ضرر میتوانم رساند پس هیچ کس برتر از من نباشد در لطایف وارد شده که ابلیس این سخن از وی بشنید گفت مرا طاقت شنیدن این کلام
نیست چه جرئت کردم بر آدم بن همه بلا بمن رسید و فرعون که چنین لاف میزند کار او بکجا رسد مروی است که فرعون معجزات موسی را بدید و ملزم شد
و نخواست که عجز او بر قوم ظاهر گردد بطریق حیله بار دیگر پیش گرفت و گفت کو بجست فرمن خدا دیگر باشد چنانکه زعم موسی است من بهتر از دو خواهم بود

رسول او موسی است که همیشه گرسنه بیخور و برهنه و کلاهی بر سر و چوبی بر دست و نعلینی در پا دارد نه اسب دارد و نه غلام و نه چاکر و رسولان می‌باید که
پاکیزه و جامهای دیبا پوشیده اند و بشوکتی تمام بر اسبان تازی سوار شده و مستغرق زر و سیم و خدم و منال و مال و خدم و حشم از اینجا بفهمید مرتبه
موسی و خدای موسی معلوم کنید و بدانید که من عزیزتر و برگزیده ترم از او فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ پس بگرفت او را خدای بعقوبت آخرت که
احراق است وَالْأُولَىٰ و بعذاب دنیا که اغراق است و بروایت ابن عباس رضی الله عنهما میان غرق شدن فرعون و گفتن این کلمه چهل سال بود و روایتست که موسی مناجات کرد
که فرعون را مهلت دادی که مدت چهل سال انا ربکم الاعلی گفت و تکذیب رسولان نمود حق تعالی وحی کرد بوی که او مردی نیک خلق بود در قضاء حوائج
مردمان و ایشان را از درگاه خود منع نمیکرد من خواستم که مجازات او را در دنیا بدو رسانم و بجهة این او را واگذاشتم تا از متاع دنیا محظوظ گردد
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَىٰ بدرستی که در گرفتن فرعون هر آینه پندیست و اعتباری مر کسی را که از شان او باشد و از نافرمانی محترز شود
سر بر خط فرمان بردارد و چون بیان معجزات موسی نمود و امتناع فرعون از آن بجهة تذکر منکران بعث میفرماید که أَأَنتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا
آیا شما منکران حشر و نشر سخت ترید و دشوارتر نزد خدای از روی آفریدن أَمِ السَّمَاءُ یا آسمان با این عظمت وجود شما میدانید که آسمان با عظم
جثه و وضع آفریده خداست پس چگونه او قادر نباشد که بار دیگر شما را بیافریند بعد از آن در بیان کیفیت خلق آسمان میفرماید بَنَاهَا
بنا کرد آسمان را بی طریق که رَفَعَ سَمْكَهَا برداشت سقف او را یعنی مقدار ذهاب او را از زمین بلند و مرفوع کردانید که آن مسیر پانصد ساله راهست
فَسَوَّاهَا پس تسویه فرمود او را بی قصور و تفاوت و او را کامل ساخت و آنچه موجب صلاح و اصلاح انست از کواکب و قدر و بروج و غیر آن وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا
وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا و تاریک ساخت شب او را و بیرون آورد روشنی او را با آفتاب مراد بآینده روز است وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَٰلِكَ دَحَاهَا
و زمین را بعد از آفریدن آسمانها گسترده و منبسط ساخت بجهة آنکه فرعون خلاف بود و آن در روایت امده که حق تعالی اول زمین بیافرید و همه را
در زیر کعبه جمع کرد و بعد از آنکه آسمانها را بیافرید جبرئیل را امر کرد تا زمین را از زیر کعبه بگستر هم چنانکه جامه در هم پیچیده را بگسترانند و چون
آسمان مخلوق گشت زمین را منبسط کردانید أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا در حالتی که بیرون آورد از آن زمین آب او و چراگاه و گیاه او را وَ
الْجِبَالَ أَرْسَاهَا و کوههای محکم و پایدار و استوار ساخت و این همه را ایجاد فرمود مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ بجهة بهره دادن مر شما را و
مر چهارپایان شما را بعد از آن در بیان بعث میفرماید که فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَىٰ پس چون بیاید بلیه بزرگتر که بالای همه بلاهاست و غالب
بر جمیع داهیها که هر داهیه و بلیه در تحت آن پوشیده شود و آن قیامت است یا نفخه ثانیه یا ساعتی که اهل دوزخ را بدوزخ رانند و اهل بهشت را به بهشت
رسانند يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنسَانُ مَا سَعَىٰ یاد کن روزی را که یاد آورد آدمی آنچه کرده از خیر و شر یعنی همه را نوشته بدست وی دهند تا
بخواند و او را تأسف و حسرت خود دهد اما ابرار بجهة آنکه چرا اکثار از خیر نکرده اند و فجار بجهة آنکه چرا کردند وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَن يَرَىٰ
و ظاهر کردانیده شود دوزخ مر هر کسی را که بر بیند یعنی بمرتبه آشکارا شود که هر که از اهل رؤیت باشد او را ببیند فَأَمَّا مَن طَغَىٰ پس اما هر که
در گذشته باشد از حد و خدای که اماره است و نگرویده باشد بوی وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا و برگزیده باشد زندگانی دنیا را و بجهة آن مستعد
آخرت نشده باشد و کار آن نساخته فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ پس بدرستی که دوزخ جای اوست وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ و اما هر که
ترسیده باشد از ایستادن نزد پروردگار خود یعنی در موقف عقاب رب الارباب وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ و نهی کرده باشد و باز داشته
نفس اماره خود را از آرزوی او یعنی از تمنای حرام و ناشایست فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ پس بهشت آرامگاه اوست از مقاتل نقل است که
این آیه در شان کسیست که قصد معصیتی کند در خلوت و بدان قادر بود پس خلاف نفس نموده از خدا بترسد و از آن عمل دست باز دارد و بعد از
آن خطاب برسول کرده میفرماید که يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا میپرسند از تو ای محمد از روز رستخیز کی باشد اقامه آن
یعنی در چه زمان خدا قیامت را قایم کرداند فِيمَ أَنتَ مِن ذِكْرَاهَا در چه چیزی تو از یاد کردن وقت آن برای امت و بیان کردن برای ایشان
یعنی علم قیامت بتو تعلق ندارد و تو را از آن دخلی نیست إِلَىٰ رَبِّكَ مُنتَهَاهَا بسوی پروردگار تست موضع نهایت قیامت و هیچ کس دیگر را بدان آگاهی نیست
مرویست که کفار قریش از پیغمبر صلی الله علیه و آله علم بوقوع قیامت سؤال مینمودند حضرت رسالت بجهة این پیوسته از قیامت یاد میکرد از حق تعالی سؤال
مینمود حق تعالی فرمود که ای محمد تو از دانستن قیامت بوجه چیزی یعنی علم آن حق تو نیست از آن سؤال مکن پس بجهة قطع طمع نمودن او از این علم میفرماید
که إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرُ مَن يَخْشَاهَا جز این نیست که تو بیم کننده آنکسی که میترسد از قیامت یعنی تو مبعوث نشده برای آنکه وقت قیامت را اعلام
ایشان نمایی چه هیچ فائده در ضمن آن نیست بلکه جز این نیست که مبعوث شده بر ایشان تا بترسانی ایشان را از اهوال آن تا از آن بترسند
كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا گویا که کفار مکه روزی که ببینند قیامت را که از آن خبر میدهند لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا درنگ نکرده
اند در دنیا یا در قبر مگر شبانگاه یا روزی یا چاشت یعنی از اهوال آن روز چنان پندارند که نبوده اند در دنیا مگر شبانگاهی یا چاشت گاهی سورة
العبس اثنی و اربعون آیة مکیة از ابی بن کعب مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که هر که این سوره بخواند در روز قیامت
روی خندان و مستبشر باشد و از ابو عبد الله علیه السلام نقل است که هر که سوره عبس یا سوره اذا الشمس کورت بخواند از دوستان خدا بود و در بهشت
در ظل ظلیل خدا و از مقربان درگاه او باشد افتتاح این سوره نمود بذکر کسی که اعراض نماید از اهل خشیت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ آورده اند
که عبد الله بن ام مکتوم مردی اعمی بود نزدیک حضرت رسالت پناه آمد و در آن وقت صنادید قریش نزد او حاضر بودند چون ابو جهل بن هشام و عباس بن عبد

که بترسد

علم

المطلب و ولید بن مغیره و امیة بن خلف و عتبة بن ربیعه و برادرش شیبه و غیرهم آنحضرت بجهت امیدواری به اسلام ایشان با ایشان نجوی میفرمود و سخنان سری
در میان داشت و از سر حرص بر ایمان ایشان بالکلیه خاطر خطیر خود را متوجه ایشان ساخته بود و ایشان را دعوت میفرمود ابن ام مکتوم ندانسته که
آنحضرت با ایشان مشغولست پیش آمد و گفت یا رسول الله از آنچه خدای تعالی بر تو آموخته بر من خوان و مرا بیاموز و مکرر این کلمه میگفت و رسول
بجهت ابن ام مکتوم قطع سخن نمود باندیشه آنکه مبادا صنادید قریش گویند که اتباع رسول نابینایان و سفله اند از وی اعراض نمود و روی مبارک درهم
کشید جبرئیل آمد و این آیه آورد که عَبَسَ روی ترش کرد وَتَوَلّٰی و بگردانید روی را اَنْ جَاۤءَهُ الْاَعْمٰی از آنکه آمد بسوی او نابینا یعنی عبد الله
مکتوم وَمَا یُدْرِیْكَ لَعَلَّهٗ یَزَّكّٰی و چه چیز دانا کرد ترا بحال ابن ام مکتوم شاید که او پاک شود از آثام بسبب شنیدن از تو و التفات تعلیم تو
با او اَوْ یَذَّكَّرُ یا پند گیرد با آنچه نداند از مواعظ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرٰی پس سود دهد او را پند دادن تو پس چرا از او اعراض میکنی در این لطف
عظیم است از جانب ملک کریم بحضرت رسول واجب التعظیم و التکریم زیرا که در ذکر عبوس و تولی او را مخاطب نساخت و تکلف عتبت و تولیت و بعد از آن
بصیغه غیبت التفات کرده فرمود که اَمَّا مَنِ اسْتَغْنٰی اما آنکس که توانگری دارد یا بی نیازی دارد از ایمان فَاَنْتَ لَهٗ تَصَدّٰی پس تو مر او را
روی مبارک یعنی مراعی او و اقبال میکنی از فرط حرص تو بر ایمان او وَمَا عَلَیْكَ اَلَّا یَزَّكّٰی و نیست بر تو در آنکه مستغنی پاک نشود باسلام چه بر تو
ابلاغ نیست پس چرا باعث حرص تو شده بر اسلام مستغنی یا بسبب تو اعراض میکنی از آنکس که اسلام آورده وَاَمَّا مَنْ جَاۤءَكَ یَسْعٰی و اما آنکه
آمد بتو در حالتی که میشتابد در طلب علم یعنی ابن مکتوم وَهُوَ یَخْشٰی و او میترسد از خدای یا از اذیت کفار بسبب آمدن نزد تو یا خائف است از آنکه
مبادا بجهت عمی بسر درآید و اعضا او نقصان پذیرد فَاَنْتَ عَنْهُ تَلَهّٰی پس تو از او مشغول میشوی یعنی از او اعراض مینمائی مراد آنست که مثل تو را
سزاوار نیست که از برای مستغنی متصدی شود و از فقیر متلهی گردد و منقولست که جبرئیل این آیه مذکوره را بر آنحضرت بخواند و بشره مبارک وی متغیر
میشد و در لباب آورده که بعد از این آیه هرکس دیده آن جویبار رسالت بی آب و تاب شد و بمثابه دیده آن نور دیده بی تاب شد که در وقت مشی راه نمیدید
و در خبر است که سید عالم صلی الله علیه و آله در عقب ابن ام مکتوم روانشد و او را باز گردانید و بمسجد آورد و ردای مبارک خود را بگسترانید و او را
بر سر او نشاند و با انواع تلطف فرمود و آنچه کمال تعظیم بود مرعی داشت و بعد از آن هرگاه وی را دیدی گرامی داشتی و گفتی مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی هل لك
من حاجة خوش آمدی ای آنکس که پروردگار من عتاب کرد مرا در باره تو هیچ حاجتی داری و دو بار او را در مدینه خلیفه خود کرد در دو وقتی که بغزا میرفت و مرویست
که آنحضرت بعد از این هرگز روی ترش نکرد و از برای هیچ غنی تصدی نفرمود و نزول این آیه بر آنحضرت بجهت آنست تا او بر محاسن اخلاق متخلق
شود و متنبه شود بر عظم حال مؤمن و بدانکه تألیف حال مؤمنی که بر ایمان خود ایستاده باشد اولی است از تألیف مشرکی بجهت طمع در ایمان آوردن وکلا
منزجر شو از عبوس و تولی و تلهی و تصدی اِنَّهَا تَذْكِرَةٌ بدرستی که آیات قرآنی پندیست مر خلقان را یعنی واجب است متعظ شدن بان و عمل کردن بمو
آن فَمَنْ شَاۤءَ ذَكَرَهٗ پس هر که خواهد حفظ کند قرآن را و فراموش نکرداند چه زمام اختیار در قبضه اقتدار اوست و این قرآن که تذکره است ثابت است
فِیْ صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ در صحیفها نوشته شده در لوح محفوظ یا در صحف انبیا گرامی کرده شده نزد خدای مَرْفُوْعَةٍ بر داشته شده در آسمان هفتم
یا بلند قدر مُّطَهَّرَةٍ پاکیزه کرده شده از دست ناکس نجاس یا از آلایش شیاطین چه مس آن نمیکنند مگر دستهای مطهر که ملئکه اند بِاَیْدِیْ سَفَرَةٍ
بدستهای نویسندگان یعنی فرشتگان که آنرا نوشته اند فضیل بن یسار نقل کرده که حضرت امام جعفر صادق عم فرمود که مراد حافظان قرآنند و عالما
آن و نزد بعضی مراد اهل بیت رسولند كِرَامٍ بزرگان نزد خدا یا مؤمنان باستغفار برای ایشان و استدعای توفیق در جهه ایشان از حضرت خداوند
منان بَرَرَةٍ نیکوکاران و متقیان از مقاتل مرویست که قرآن در شب قدر از لوح محفوظ باسمان دنیا منزول شد بدست فرشتگان که کاتبان و بودند
و بعد از وصف قرآن بیان حال مکذبان میکند بقوله قُتِلَ الْاِنْسَانُ مَاۤ اَكْفَرَهٗ لعنت کرده باد و از رحمت دور بوداد آدمی یعنی کافران معاند چه چیز
کافر ساخت او را با وجود کثرت شواهد بر توحید و ظهور آیات و معجزات بر صدق نبوت اسلام و حقیقت ایمان و گویند مراد باین امیة بن خلفست که در نهایة عناد
بود و کفر و بغایت شدید با فتنه و اصلا نظر نمیکرد در اینکه مِنْ اَیِّ شَیْءٍ خَلَقَهٗ از چه چیز آفریده است خدای او را مِنْ نُّطْفَةٍ خَلَقَهٗ از مقدار
اندک از آب منی بیافرید او را فَقَدَّرَهٗ پس آماده ساخت انچه موجب صلاح اوست از اعضا و اشکال و هیات بر طریق مناسب ثُمَّ السَّبِیْلَ یَسَّرَهٗ پس
راه بیرون آمدن از شکم مادر را آسان کردانید او را یا نیکو خبر که دهنه رحم او را واسع ساخت و او را ملهم ساخت تا منعکس متولد شود ثُمَّ اَمَاتَهٗ پس
میرانید او را بوقت انتهای عمر فَاَقْبَرَهٗ پس امر فرمود بخاک کردن او یا او را صاحب قبر گردانید ثُمَّ اِذَا شَاۤءَ اَنْشَرَهٗ پس وقتی که خواهد
خدای زنده گرداند او را و در حشر پس برانگیزد كَلَّا باید که کافر منزجر شود از این کار لَمَّا یَقْضِ مَاۤ اَمَرَهٗ هنوز بگذارد آنچه فرموده
خدا او را یعنی بعهد و میثاق وفا ننمود و با ایمان و طاعت کردن دل ننهاد و گویند مراد همه مردمانند یعنی هنوز آدمی از عهده ادای حقوق الهی کما ینبغی
بیرون نیامد چنانکه حق عبادته او سبحانه است قیام ننمود و بعد از آن ذکر نعمی میکند که در زمان حیوة محتاج الیه است و میفرماید که فَلْیَنْظُرِ الْاِنْسَانُ
اِلٰی طَعَامِهٖۤ پس باید که نظر کند آدمی بدیده عبرت بخوردنی خود و ببیند که بچه وجه احداث کرده شده پس باید که بنگرد اَنَّا صَبَبْنَا الْمَاۤءَ صَبًّا
بدرستیکه ما ریختیم آب را از ابر ریختنی ثُمَّ شَقَقْنَا الْاَرْضَ شَقًّا پس شکافتیم زمین را شکافتنی بنبات یا بکود آب فَاَنْۢبَتْنَا فِیْهَا حَبًّا پس برویانیدیم
بر زمین دانه را که قوت توان کرد چون جو و گندم و امثال آن وَّعِنَبًا وَّقَضْبًا و درخت انگور و رطب وَّزَیْتُوْنًا و درخت زیتون وَّنَخْلًا و درخت خرما وَّحَدَاۤئِقَ
غُلْبًا و خرمابنان و باغها مشتمل بر درختان تناور و سطبر و بسیار انبوه وَّفَاكِهَةً وَّاَبًّا و میوهای تر و چراگاه یا میوهای خشک که برای مستان

مقرر است آنچه مذکور شد معظم مفسران بمعنی چراگاه است و این امور مذکوره را ایجاد کردیم مَتَاعاً لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ از جهت برخورداری شما و از جهت تمتع چهارپایان
شما چه اشیاء مذکوره بعضی طعام است و بعضی علف و بعد از تعداد نعم تنبیه در احوال قیامت میفرماید که فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ پس چون بیاید آواز
کننده یعنی صیحه که بجهت فرط شدت صوت هر که بشنود کر گردد مراد نفخه ثانیه است يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ روزی که بگریزد مرد از برادر خود با وجود
مهربانی و انس وَأُمِّهِ و از مادر خود با کثرت حقوق که مادر را با او بوده و مرحمت و شفقت که او را بوده در شأنه وَأَبِيهِ و از پدر خود با وجود شفقت و عاطفت
که او را بوده وَصَاحِبَتِهِ و از زن خود با آنکه مونس روزگار او بوده وَبَنِيهِ و از فرزندان خود با وجود استظهار او بایشان و فرار او از او با
بجهت اشتغال او باشد بکار خود و اضطراب او باحوال خود در گونه مراد آنست که او از برای خود بکر بود لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ مر
هر مردی را از اهل قیامت در آن روز کاری هست که مشغول دارد بآن بسبب کثرت و بی بآن به شغل ایشان نپردازد و اعطای بن یسار از سوده زوجه
حضرت رسالت روایت کرده که آنحضرت فرمود که روز قیامت خلایق را حشر کنند برهنه و ختنه ناکرده و عرق بر طریق لجام در دهن ایشان در آمده
و بگوش ایشان رسیده باشد سوده گفت واحچه و اسوأتاه باشد که در آن روز بهم نگرند فرمود مردمان بجهت بسیاری کار فتاوی بکار
خود بدیگری نپردازند وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ روها باشد در آن روز روشن درخشان و خندان و فرحناک
و شادان بجهت نجات از نیران و بوصول روضه رضوان و نگریستن در ریاض جنان و حور و غلمان مراد اصحاب وجوه اند وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا
غَبَرَةٌ و روها باشد در آن روز بر آن غبار و گرد تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ فرو گیرد آنرا تاریکی و سیاهی نزد معاینه آتش دوزخ و انواع عذاب آن
أُولَئِكَ هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ آن گروه کفر و رهاب سیاه کرده الوده داشته باشد ایشانند ناگرویدگان نابکاران یعنی جمع کنند کان بجور بکفر
و لهذا سواد وجود ایشان با غبرت باشد مانند وجوه زنگیان و وجوه فساق اهل ایمان غبره داشته باشد بدون قتره سورة التکویر تسع و عشرون
آیة مکیة بروایت ابی از حضرت رسالت مروی است که هر که سوره اذا الشمس کورت بخواند خدای تعالی او را در پناه خود گیرد از رسوائی قیامت و من که نشر
صحیفه او نماید و روایت است از حضرت امیر المؤمنین ع که گفت از حضرت رسالت صلعم که یا رسول الله پیر شدی زود روی لشما فرمود که سوره هود
و واقعه و مرسلات و عم و اذا الشمس کورت مرا پیر کرده اند بدانکه چون حق تعالی ختم نمود سوره عبس را بذکر قیامت و اهوال آن افتتاح این سوره کرد بذکر
علامات و احوال آن و فرمود که بسم الله الرحمن الرحيم إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ چون آفتاب در هم پیچیده شود و انتشار و انبساط نور آن
از بسط آفاق زائل گردد وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ و آنگاه که ستارگان تیره شوند یعنی اجرام ایشان بی نور مانند یا آنکه منتشر و متساقط گردند و مروی است که
در آن روز آفتاب ستارگان را در جهنم اندازند تا عبده ایشان بدانند که ایشان مستحق الوهیت نداشته اند و معبودان باطل بوده اند وَإِذَا الْجِبَالُ
سُيِّرَتْ و آنگاه که کوهها بعد از انقلاب از اماکن خود روان کرده شوند از روی زمین باد و هوا مانند ابر روان شوند وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ
و آنگاه که ناقهها که ده ماه از حمل ایشان گذشته باشد و نزدیک بزادن رسیده فرو گذاشته شوند یعنی هیچ کس رعایت و مراعات ننمایند با آنکه آن را
نفیس ترین و عزیزترین مالها است نزد عرب وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ و آنگاه که همه جانوران وحشی جمع شوند در یکجا و همه بیکدیگر مختلط شده متعادیا
کرده
از حال اضرار بیکدیگر نباشد و مروی است که بعد از قصاص حیوانات ایشان را خاک سازند وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ و آنگاه که همه دریاها بر کرده شوند یعنی
بیکدیگر آمیخته سازند تا همه دریاها یک دریا شود یا گرم کرده و تفسانیده گردد در باب اهل نار و از ابن عباس نقل است که چون روز قیامت شود خدای تعالی آفتاب
تعذیب
و ماه و ستارگان را در هم پیچد و در دریا اندازد بعد از آن بادی در آن جهد و همه دریاها آتش گردد و گویند مراد بحار جهنم است یعنی همه دریاهای جهنم
را پر از هیمه و چرک کرده اند که از ابدان دوزخیان سیلان کند از ابی بن کعب منقول است که در وقت حدوث قیامت مردمان از انعام و تجرد باشند و در بازار
بسودا و معامله مشغول میباشند که ناگاه ببینند که روشنی آفتاب زایل شود و در این حیرت باشند که آفتاب را چه رسید و چه حادثه رخ نموده و ناگاه ستارگان
از آسمان فرو ریزند و در این دهشت باشند که کوهها در روی زمین بحرکت آیند و چون کرده و هوا روند جنیان در آدمیان گریزند و آدمیان پناه بپریان برند
اینهم
و دواب و وحوش و طیور با یکدیگر مختلط گردند و در این حال جنیان گویند با آدمیان که ما خبر [illegible] پیش رویم و دریاها را ببینند که آتش
گشته و میدرخشند و شعله میکشند و در اثنای آن همه زمینها و آسمانها شکافته شده و باد پیدا شود و همه را هلاک کند و از ابن عباس مرویست که این شش
شونده
علامت که مذکور شد در دنیا حادث شود و شش دیگر در آخرت بوقوع آید و آن اینست که وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ و آنگاه که نفسها جفت کرده شوند
یعنی هر کس را با مثل خود قرین کنند صالح را با صالح و طالح را با طالح یا هر کس را با عمل خود جمع کنند یا همه را بشکل خود مقارن دهند کفار و عصات را بشکل اهل
دوزخ و اهل ایمان و طاعت را بشکل اهل بهشت وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ و آنگاه که دختر زنده در گور کرده پرسیده شود یعنی از او سؤال کنند بِأَيِّ ذَنْبٍ
قُتِلَتْ بکدام گناه کشته شده است و فائده این سؤال از موءوده توبیخ و تبکیت وائد باشد و لزوم حجت بر او یعنی غرض از این تهدید و سرزنش باشد پدر
را که دختر را زنده در گور کرده باشد و این از رسوم جاهلیت بوده و مرویست که چون کسی نخواستی که دختر را بکشد از برای وی جبه پشمین بدوختی
و در او پوشانیدی و بشبانی فرستادی و اگر خواستی که بکشد تا شش ساله او را بداشتی پس مادرش را گفتی که او را مطیب ساز که بخانه شوهرش میبرم
و در صحرا گوئی بکندی و او را بر کنار آن گور بردی و با وی گفتی که در این چاه نگاه کن چون نگاه کردی دست بر پشت وی زدی و او را در آن چاه انداختی و بر او خاک کردی
قیس بن عاصم روزی بخدمت رسول صلعم آمد و گفت من در زمان جاهلیت هشت دختر را زنده در گور کرده ام اکنون چه کنم فرمود که از هر کشته بنده آزاد
عقده
کن گفت من اشتر دارم گفت از برای هر کدام اشتری قربان کن وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ و آنگاه که نامهای اعمال بندگان که در هم پیچیده باشد

گشاده

سبب دنیا و شش بزمین

گشاده کرده شود تا هر کسی نامه‌ی خود را بخواند و نیز گویند نشر صحف وقتی است که نامه‌های اعمال را پراکنده سازند پس هر کس را بدست او دهند تا در وی نظر کند و آنچه املا کرده در صحیفه‌ی خود از نیک و بد بخواند و گویند مراد از نشر تفریق است میان اصحاب این یعنی نامه‌ها را میان مردمان پراکنده سازند و هر کس نامه‌ی خود را بر دارد و مرویست از پیغمبر صلی الله علیه و آله که روز قیامت صحف از زیر عرش بپران شوند پس صحیفه‌ی مؤمن را بدست راست او دهند و در او نوشته باشد که فی جنة عالیة و صحیفه‌ی کافر را بدست چپ او دهند و در او نوشته باشد فی سموم و حمیم **وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ** و آنگاه که آسمان بر کنده شود از روی بکدیگر کشیده شود مانند بر کندن پوست از شتر و برداشتن پرده از روی چیزی و بعد از آن انوار و هم بپیچند **وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ** و آنگاه که دوزخ افروخته و تافته شود بشرر و بشتر **وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ** و آنگاه که بهشت نزدیک کرده شود بدوستان خدای برای دخول و عرض نعم آن بر مؤمنان تا موجب سرور ایشان شود و حسرت دوزخیان جواب شروط مذکوره اینست که **عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ** بداند هر نفسی آنچه کرده باشد از اعمال خیر و شر مراد آنست که تا آدمی این دوازده حال که مشروط شده مشاهده نکند نداند که چه کرده است **فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ** پس البته سوگند میخورم بستارگان که رجوع میکنند بعد از رفتن **الْجَوَارِ الْكُنَّسِ** روندگان که پنهان شوند کانند در تحت روشنی آفتاب از امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه مرویست که مراد باین نجوم خمسه اند که انوار خمسه متحیره نیز گویند و این مریخ است و زحل و عطارد و زهره و مشتری که با شمس و قمر سیر میکنند و رجوع میکنند تا آنکه در تحت ضوء شمس پنهان شوند پس خنوس ایشان رجوع است و کنوس ایشان اختفا در تحت ضوء شمس و گویند مراد جمیع کواکب اند که خنس ایشان در روز است و کنس ایشان در شب است **وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ** و سوگند بشب آنگاه که پیش آید و هوا تاریک کرداند با بازپس رود و ظلمت او زایل کرداند **وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ** و سوگند بصبح آنگاه که دم زند یعنی طلوع کند و روشنی آن ممتد شود جواب قسم اینکه **إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ** بدرستیکه قرآن هر آینه گفتار فرستاده است بزرگوار و مراد جبرئیل است که از نزد خدا آورده و به پیغمبر خوانده و با او گفته حاصل معنی اینکه قرآن کلام خداست و او را بلسان جبرئیل به پیغمبر خوانده و پیغمبر از جبرئیل شنیده که جبرئیل او را از نزد حق آورده پس در صفت جبرئیل میفرماید **ذِي قُوَّةٍ** خداوند توانائی در قلع مؤتفکات و از آن بود داشتن بجناح خود و نزدیک آسمان بردن و منقلب ساختن یا توانا بودن در علم و عمل و تبلیغ رسالات **عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ** نزد خداوند عرش با منزلت و مکانت است که بیک دعوت او در گشوده شد و پیغمبر داخل او شد و انواع نعم نوازید و خازنان دوزخ را امر کرد تا درهای دوزخ را گشودند و اصناف عذاب انواع بدید **ثَمَّ أَمِينٍ** در آسمانها با امانتست در وحی کذا بر آنکه اصلا زیاده و کم نمیکند بلکه بر آن وجه که حقتعالی با او گفته به پیغمبر رساند و در دنیا آورده که مراد برسول در این آیه حضرت رسالت است که بزرگوار است نزد پروردگار و صاحب قوت است در طاعت و بعد از آن در بیان حقیت قرآن و نزول آن از حضرت منان خطاب میکند بکافرانکه **وَمَا صَاحِبُكُمْ** و نیست صاحب یار شما یعنی محمد صلی الله علیه و آله **بِمَجْنُونٍ** دیوانه که عقل او پوشیده باشد و تمیز میان حق و باطل و صحت و فساد نتواند کرد **وَلَقَدْ رَآهُ** و بدرستیکه دید پیغمبر جبرئیل را بصورت اصلی وی **بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ** بکناره آسمان که روشن است یعنی مطلع آفتاب که بلندترین موضعی است چنانکه تفصیل آن در سوره‌ی والنجم گذشت **وَمَا هُوَ** و نیست پیغمبر **عَلَى الْغَيْبِ** در خبرها پوشیده یعنی آنچه بر او وحی میرسد **بِضَنِينٍ** بخیل که شما را تعلیم ندهد و از شما پوشاند **وَمَا هُوَ** و نیست قرآن **بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ** سخن دیو رانده شده و قرآن گفتار مسترقه سمع نیست که او از سکنه آسمان استراق نموده باشد آنگاه بجهت تکذیب کفار میفرماید **فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ** پس کجا میروید یعنی سخن باین راستی و درستی چرا از آن اعراض میکنید و نسبت آن میدهید بسحر و کهانت و اساطیر الاولین **إِنْ هُوَ** نیست قرآن **إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ** مگر پند مر عالمیان را یا نیست محمد مگر شرف اهل علم و این موعظه **لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ** مر کسی را است که خواهد از شما **أَنْ يَسْتَقِيمَ** آنکه مستقیم شود در راه خدا و فریبی و حق کند **وَمَا تَشَاءُونَ** و نخواهید شما استقامت و هدایت را باختیار **إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ** مگر آنکه خواهد خدا از شما **رَبُّ الْعَالَمِينَ** که پروردگار عالمیانست یعنی شما مشیت و اختیار خود ایمان نیارید مگر گاهی که مشیت خدا تعلق گیرد بر اجبار شما بر آن اما چون این مخالف تکلیف است اراده آن نفرماید **سوره‌ی انفطرت نوزده آیه است و هی مکیة** ابی بن کعب از پیغمبر روایت کرده که هر که این سوره بخواند بعدد هر قطره‌ی باران و برگ درختان برای وی حسنه بنویسند و جان کندن بر وی آسان کردد و بروایت ابو عبد الله که هر که این سوره یا سوره‌ی اذا السماء انشقت در نماز فریضه و نافله بخواند هیچ حجابی او را از رحمت خدا منع نکند و او همیشه نظر رحمت با او کند بدانکه حقتعالی ذکر افتتاح این سوره مثل سوره‌ی ما تقدم کرده فرمود **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ** آنگاه که آسمان شکافته شود **وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ** و آنگاه که ستارگان فرو ریزند از ابن عباس مرویست که اول نور از کواکب زایل کنند و بعد از آن اجرام مظلمه‌ی او را منتشر سازند **وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ** و آنگاه که دریاها روان کرده شوند یعنی بعضی را در بعضی دیگر راه کشایند تا همه دریاها شور و شیرین یک دریا شود **وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ** و آنگاه که گورها زیر و زبر کرده شود یعنی که خاکهای آن منقلب سازند و باطن آن را ظاهر سازند پس مردگان زنده شوند چون این امور مذکوره حادث شوند **عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ** بداند هر نفسی آنچه از پیش فرستاده است از طاعت و معصیت **وَأَخَّرَتْ** و آنچه باز پس گذاشته از تو به یا ترک از فرایض که ضایع کرده از سنتهای که بعد از او مردمان با او عمل نموده باشند و او و مثل ثواب عامل آن باشد بی آنکه از اجر ایشان چیزی کم کنند یا بود هند و از سنت سیئه که بد کاران پیش از او و بر او اقدام کرده باشند و از هنگام او دلعدا بدانند تا باشد بی آنکه نقصی در عقاب ایشان واقع شود آنکه خطاب بکافر رسد که **يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ** ای آدمی **مَا غَرَّكَ** چه چیز فریفت ترا **بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ** به پروردگار بزرگوار خود که کافر شدی و جرأت نمودی بر عصیان او حاصل که حقتعالی در روز محشر با انسان گوید که چه چیز ترا

مغرور ساخت بخداوند بزرگوار خود الذی خلقک آنخدائی که بیافرید ترا از عدم حالتی که هیچ نبودی فسویک پس راست کرد و تمام کرد اندام و اعضا
ترا چنانچه باید فعدلک پس بکرد اندام معتدل و متناسب در خلقت یعنی تفاوت و اختلاف چنانچه احد یدین را اطول از دیگری نکرد اینید و احد عینین
را اوسع از دیگری و بعضی را ابیض و بعضی را اسود و بعضی را موی سیاه و بعضی را موی سرخ یا تو را معتدل القامه کرد اینید نه مانند بهایم یا آفرید تو را بخلقه
حسنه که مفارق سایر مخلوقات دیگر است فی ای صورة ما شاء رکبک ترکیب کرد تو را و بپیوست یعنی ترکیب تو را در
هر صورتی که مشیت و حکمت اقتضاء آن میکرد از صورتهای مختلفه از حسن و قبح و طول و قصر و ذکور و اناث و شبه و مانند اب و ام یا خال یا عم و غیر آن از سایر اقارب
و از امام جعفر صادق ع مرویست که مراد آنست که قادر است که بهر صورتی از صورتهای حیوانات که خواهد تو را مصور سازد چه تصویر باختیار فاعل مختار است
ولکن بفضل عمیم خود تو را باحسن تقویم خلق فرمود که آن صورة انسانیست کلا باز ایستید از مغرور شدن بکرم خدا و توسل بفضل و کرم او چه کرم و فضل او موجب
طاعت است نه کفر و نه معصیت بل نه آنست که باز ایستید از کفر و عصیان تکذبون بالدین تکذیب میکنید بروز معاد از روی عناد و تصدیق نمیکنید
بثواب و عقاب و تکذیب می نمائید بدین اسلام و ان علیکم و بدرستی که بر شما یعنی بر کردار و گفتار شما کراما بزرگان نزد خدای کاتبین نویسندگان
شب و روز نامه افعال و اقوال شما را یعلمون ما تفعلون میدانند آنچه میکنید از نیک و بد یعنی از روی دانش مینویسند در خبر است که چون بنده
طاعت کند فرشته دست راست شاد شود و تعجیل تمام بکار داده بنویسد و چون معصیت کند هر دو دلتنگ شوند و فرشته دست چپ خواهد که بنویسد آن
فرشته دیگر گوید که توقف کن تا هفت ساعت توقف نماید تا شاید که بنده پشیمان گردد و اگر در این مدت تایب نگردد فرشته دست راست گوید تا بنویس
که جاهل بنده ایست ان الابرار بدرستی که نیکوکاران و فرمانبرداران لفی نعیم در بهشت با نعم اند و ان الفجار و بدرستی که بدکاران
که منکر بعث اند لفی جحیم در دوزخند بسبب صفت فجار منفرجا یعنی که یصلونها در آیند بدوزخ یوم الدین روز جزا که قیامت است و ما هم و نیستند
عنها از دوزخ بغائبین کم شدگان بجهة خلود ایشان در آن یعنی همیشه در آن باشند و بیرون نیایند و ما ادریک و چه دانا ساخت تو را یعنی چه
دانی تو که ما یوم الدین چیست روز جزا ثم ما ادریک پس چه دانا کرد و چه دانستی ما یوم الدین چیست روز جزا تکرار بجهة مزید تعجب و
تفخیم شان آن روز است یعنی کنه او را هیچ کس نداند یوم لا تملک نفس روزیکه مالک نشود هیچ نفسی لنفس برای هیچ نفسی شیئا چیزی را از منفعت و دفع
ضر یعنی هیچ کس نتواند که بقوة و قدرت خود نفعی بکسی رساند و یا از و دفع عذاب کند والامر یومئذ لله و حکم و فرمان در آن روز مر خدای راست
در جزا و ثواب و عفو و انتقام و اذن شفاعت و جابر از ابو جعفر ع روایت کند که همه کارها در آن روز مر خدای را باشد فرمود اینجا بوجود آن روز قیامت باشد همه حکم کنندگان
هلاک شده باشند و هیچ حکم کننده نباشد مگر خدا تعالی برخلاف این روز که بعضی دعوی حکومت و فرمان روائی میکنند و مثل اینست اینکه لمن الملک الیوم لله
الواحد القهار سورة المطففین ست و ثلثون آیة مکیة ابی بن کعب از رسول ص روایت کرده که هر که این سوره قرائت کند حق تعالی در روز قیامت او را از
رحیق مختوم آب دهد و از ابو عبدالله ع نقل است که هر که قرائت این سوره در فرایض کند حقتعالی او را در روز قیامت از آتش دوزخ ایمن گرداند و آتش او را نه بیند
و او آتش را نه بیند و در روز قیامت حساب او را نکنند و چون حقتعالی ختم سوره مذکوره نمود بذکر قیامت و آنچه معد است در آن از ابرار و فجار افتتاح این سوره نیز
بمثل آن کرده فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که اهل مدینه در کیل و وزن خیانت عظیم کردندی چون حضرت رسالت پناه ص از مکه هجرت
نموده متوجه مدینه شد در اثنای طریق این سوره نازل شد آورده اند که در مدینه مردی بود ابو جهینه نام دو صاع داشت یکی بزرگ که بآن گرفتی و یکی خورد که بآن فروختی
حق تعالی در شان او این سوره فرستاد که ویل للمطففین ویل کلمه ایست جامع جمیع بلیه‌ها یعنی انواع عذاب و عقاب شدید و محنت مر کاهندگان را در کیل
و وزن الذین آنانکه اذا اکتالوا چون میستانند بکیل علی الناس بر مردمان یعنی از ایشان برای خود یستوفون تمام میستانند و اذا کالوهم
و چون میپیمایند برای مردمان او وزنوهم یا میسنجند برای ایشان یخسرون زیان میرسانند بدیشان و میکاهند آورده اند که اهل
مدینه همه تاجر بودند و هیچ کدام این صفت خبیثه را از دست نمیدادند چون این سوره نازل شد پیغمبر ص با ایشان آمد و بر ایشان خواند و بعد از آن فرمود خمس بخمس
پنج خصلت و صیانت که مقابل پنج مصیبت و بلیه است گفتند یا رسول الله آنکه آمد فرمود که هیچ قوم نباشد که نقض عهد کنند مگر که خدا تعالی دشمن ایشان را
مسلط گرداند و هیچ گروهی نباشد که حکم کنند بغیر آنچه خدا نازل کرده اند مگر که در میان ایشان فقر فاش گردد و هیچ گروهی نباشد که فاحشه در میان ایشان
پیدا شود مگر مرگ در میان ایشان آشکارا گردد و هیچ فرقه نباشد که سنجیدن و کم پیمودن عادت کنند مگر که ایشان را به قحط مواخذه گردانند و هیچ گروهی نباشد
که منع زکوة کنند مگر که باران از ایشان برداشته شود در خبر است که چون امیر المؤمنین صلوات الله علیه از حکومت فارغ شد بیامد و در مدینه آمد و فرمود که ای مردمان
بترسید از خدا و کیل و وزن را درست بپیمائید و چیزها مردم کم مدهید و از حضرت رسول ص مرویست که هر که در کیل و وزن خیانت کند فردا او را در قعر دوزخ
در اندازند و در میان دو کوه آتشین جا دهند و باو گویند که کیل و وزن این دو کوه کن و او همیشه باین عمل مشغول باشد مالک دینار فرمود که مرا همسایه
بود بیمار شد و در نزع عیادت او رفتم مانند میکرد که دو کوه آتشین قصد من میکنند گفتم امر در این محض خیال و وهم است گفت چنین نیست بلکه خواهد
بود زیرا که مرا دو کیل بود یکی ناقص و یکی زاید بناقص میدادم بزاید میگرفتم از ابی بن کعب مرویست که طلب حاجت خود مکنید از کسیکه روزی او بر سر مکیال
و زبانهای ترازو باشد از ابن مسعود روایت است که نماز مکیالیست هر که تمام بپیماید پاداش او را تمام بپیمایند و اگر بکاهد در آیه ویل للمطففین داخل
خواهد بود الا یظن آیا گمان نمیبرند این گروه بیش ستاننده و کم فروشنده اولئک آنکه ایشان مبعوثون برانگیختگانند لیوم عظیم
مر روز بزرگ را چه هر که گمان وقوع این روز داشته باشد این جرات نکند چه جای آنکه یقین داشته باشد که مبعوث خواهد شد و بر مقدار ذره محاسبه خواهد

شبانروز

شد یوم یقوم الناس روزی که بپای ایستند مردمان لرب العالمین برای حکم آفریدگار عالمیان یعنی از پای ننشینند تا فرمان نرسد و انتقام همی
باشد که اهل عرصات سیصد سال ایستاده باشند و کس را زهره سخن گفتن نباشد و در خبر است که مقدار ایستادن مؤمن مقدار باشد که نماز فریضه گزارده
شود و عبدالله عمر گوید که نزد پیغمبر رفتم و گفتم یا رسول الله سه مسئله از تو میخواهم که بپرسم فرمود بپرس گفتم یا رسول الله مقام مؤمنان در نزد پروردگار
عالمیان چند صد باشد و میان بهشت و دوزخ صراطی باشد یا نه و چه مشقت در این مقام بر مردمان رسد فرمود کفار و فجار سیصد سال در این مقام برپا
ایستند و بجمیع هول و دهشت قدرت تکلم نداشته باشند اما مؤمنان دو فریق باشند گروهی سابقان و گروهی اصحاب یمین و مقدار ایستادن سابقان همچون
مقدار زمانی باشد میان دو کس راز گویند و چون راز ایشان دراز کشد از یکدیگر جدا شوند و به بهشت نعیم درآیند و مقدار اصحاب یمین چون مقدار زمان مرغی
باشد [illegible] و گوسفند که بعد از غروب روز [illegible] بگشایند [illegible] به بهشت درآیند و میان بهشت و دوزخ حوضی باشد طول آن یکماهه راه و عرض او [illegible] آب آن
سفیدتر از شیر و شیرینتر از عسل و در کنار آن قدحها از فضه و فواره‌ها باشد که هر که یک قدح از آن باز خورد هرگز تشنه نشود و سلیمان بن عامر از مقداد بن اسود
نقل کرده است که گفت از پیغمبر شنیدم که گفت در عرصات قیامت آفتاب بر بالای سر بندگان [illegible] و بکمیل [illegible] آفتاب تحلیل رطوبات ایشان کند
و ظاهر شود عرق از بدن ایشان بیرون آید بعضی باشد که عرق تا پاشنه پای ایشان رسیده باشد و بعضی مانند لجام بدهن ایشان بر او غالب شود و [illegible]
[illegible] در رواند که اعرابی بعبدالملک بن مروان گفت تو شنیدی [illegible] که در مطففین فرموده گفت نعم اعرابی گفت پس چیست ظن تو بنفس خود که
[illegible] مسلمانان [illegible] کیل و وزن میکنی و [illegible] کلا ردع است از تطفیف یعنی کم مپیمایید و از روز بعث و جزا غافل مباشید
بعد از آن ذکر وعید فجار میفرماید ان کتاب الفجار لفی سجین تحقیق که نوشته اعمال فجار در سجین است و آن دیوانیست جامع جمیع شیاطین
از کفره و فجره جن و انس وما ادریک ما سجین و چه دانا ساخت تو را که چیست سجین کتاب مرقوم کتابیست نوشته شده یا محل کتابیست که حروف
آن روشن و نمایانست و یا نشانه کرده شده بعلامتی که هر که ببیند داند که اصلا در آن خیری نیست از کعب احبار روایتست که چون ارواح و کتاب فاجران باسمان
برند اهل آسمان قبول نکنند پس بزمین باز آورند اهل زمین نیز قبول نکنند و بزیر هفتم زمین برند و سجین که موضع ابلیس است و لشکر او بنهند ویل
یومئذ للمکذبین مر تکذیب کنندگان راست الذین یکذبون آنانکه تکذیب میکنند بیوم الدین بروز جزا و باور ندارند آن را وما یکذب به
و تکذیب نکند بآن روز الا کل معتد مگر هر ستمکاری از حد درگذرنده در تقلید که تقدیر الهی و علم او استبعاد کند و اعاده او را مستحیل داند
اثیم بزه‌کاری [illegible] شهوات و معاصی که مشغول ساخته باشد او را از ما ورای آن اذا تتلی علیه چون خوانده شود بر او آیاتنا
آیتهای کلام ما قال گوید از فرط حمق و عناد و اعراض از حق اینکه اساطیر الاولین افسانه‌های پیشینیانست کلا نه چنین است که مکذبان میگویند
بل ران بلکه غلبه کرده و زنگ نهاده علی قلوبهم بر دلهای ایشان ما کانوا یکسبون آنچه بوده‌اند که میکردند از آثام و معاصی یعنی قلوب ایشان
بسبب خبث و اعتقاد کفر و معاصی زنگ گرفته و [illegible] معرفت حق و باطل بر ایشان پوشیده گشته عیاشی در [illegible] نقل کرده اند که ابو جعفر فرمود که هیچ
بنده مؤمن نباشد مگر که در دل او نقطه سفیدی هست چون گناه کند نقطه سیاه در میان آن پیدا شود چون توبه کند سیاهی زایل گردد کلا باید که باز ایستند کفره
و فجره از کفر و فجور [illegible] دلهای ایشان غالب شود و بسبب آن زنگ غفلت بدان نشسته انهم عن ربهم بدرستی که ایشان از مثوبه و رحمت پروردگار خود
یومئذ در آن روز لمحجوبون در پرده شدگان باشند یعنی از آن محجوب و ممنوع شوند ثم انهم پس بدرستیکه تکذیب کنندگان لصالوا الجحیم در
آیندگان بدوزخ و همیشه سوزندگان در آن باشند ثم یقال پس گفته شود یعنی زبانیه ایشانرا گویند از روی توبیخ هذا این عذاب الذی
کنتم به تکذبون عذابیست که بودید که بدان تکذیب میکردید کلا ردع است از تکذیب یعنی باید که از تکذیب این توعیدات و تهدیدات باز ایستید
و تصدیق نمایید بوقوع آن و بعد از وعید کفار در وعد ابرار میفرماید که ان کتاب الابرار بدرستی که آنچه نوشته شده از اعمال نیکوکاران یا نوشته
اعمال ایشان لفی علیین در علیین است وما ادریک ما علیون و چه چیز دانا کرد تو را که چه در علیین است [illegible] که مدون شده کتاب
مرقوم کتابیست مسطور و یا مکان کتابیست که مبین و روشن است حروف کتابت آن یا موسوم بعلامتی که هر که مشاهده کند داند که در او هر خیر است یشهده المقربون
حاضر شوند بدان کتاب ملائکه که مقربان درگاه کبریا اند و حفظ آن بکنند [illegible] عالی مرتبه بلند رسانند آن کتاب مرفوع است در آسمان هفتم
در زیر قائمه عرش که مسکن کروبیانست و بروایت ضحاک علیین سدرة المنتهی است و بروایت ابن عباس لوحی است از زبرجد سبز معلق در زیر عرش که اعمال ابرار
در آن مرقوم است و از کعب الاحبار و مجاهد و قتاده نقل است که علیین در آسمان هفتم است و ارواح مؤمنان در او ست [illegible] اعمال ابرار در
جائیست که آنرا علیین گویند و مروی است از پیغمبر که ملائکه حفظه چون عمل بنده بر دارند با استقلال تمام آنرا باسمان برند وحی آید بایشان که شما نگاهبانان بودید
بر اعمال بنده من و من نگهبانم بر آنچه در دل او بود و او عمل خود را باخلاص کرده او را در علیین جای دهید که من او را آمرزیدم و چون عمل بنده [illegible]
و تزکیه او کنند وحی آید از عالم بالا بدیشان که شما حافظان اعمال او بودید و من نگهبان بودم بر سر دل او و او عمل خود را باخلاص نکرده
او را بسجین برید حاصل که [illegible] در وصف ابرار میفرماید ان الابرار لفی نعیم بدرستی که نیکوکاران در بهشت پر نعمت اند علی الارائک
بر تختها و حجله‌های آراسته ینظرون مینگرند بچیزهایی که شادان و فرحناک شوند از مناظر جنت و انواع نعمت و کرامات [illegible] از انبیا و اوصیا
یا نگرند بکفار در دوزخ با انواع عذاب معذب باشند تعرف بشناسی ای نگرنده فی وجوههم در رویهای ایشان نضرة النعیم تازگی نعمتهای
بهشت یسقون آشامانیده شوند یعنی بدیشان آشامانند من رحیق از شراب خالص بیغش که سفید و خوشبو باشد مختوم مهر کرده شده [illegible]

که اکواب آن باده را بدوامهت ختامه مسک مهر او بجای مشک گل است و مهر بجهت آن کنند تا توهم اهل بهشت شود که دست کسی بدان رسیده و موجب تغیر آن نشده
شود پس از آن ذان مهر آن بردارند و این عنبر خمریست که در انهار بهشت است و فی ذلک و در این شراب با نعیم فلیتنافس المتنافسون باید که رغبت کنند
رغبت کنندگان یعنی عملی بجای آرند که بسبب استحقاق شرب آن کردد و در حدیث آمده که هر که در روزهای تابستان روزه دارد حق تعالی در مع تشنگی و کند
با شادی از شراب جیو از جمله وصیتی که پیغمبر با امیر المؤمنین کرده است اینست که یا علی هر که ترک خمر کند بجهت رضای خدا و امتثال اوامر او حق تعالی او را از
مختوم آب دهد و مزاجه و آمیختگی رحیق من تسنیم از چشمه تسنیم است و ذکر از ابن عباس مرویست که تسنیم اسم ابنیت که از تحت عرش به بهشت
میرود و از شریف‌ترین بهشت است و گویند شرابیست که از بلندی در آن میشود پس تفسیر تسنیم میکند عینا اعنی تسنیم چشمه‌ایست یشرب بها المقربون
میآشامند ازو نیکان بارگاه عنایت و ممزوج او با ابرار دهند و از ابن عباس نقلست که چون مقربان مشغول بما سوی نشده اند یعنی محبت حق را بمحبت غیره
نیامیخته اند شراب ایشان صرفست و آنها که محبت ایشان آمیخته باشد شراب ایشان ممزوج باشد و روایت که صنادید قریش چون ابو جهل و ولید مغیره و عاص
وائل و اتباع ایشان چون فقرای صحابه مانند عمار و صهیب و خباب و بلال و امثال ایشان را میدیدند بایشان سخریه و استهزا میکردند این آیه آمد که ان
الذین اجرموا بدرستیکه آنانکه شرک آورده اند کانوا من الذین امنوا هستند از آنانکه گرویده اند یضحکون میخندند و اذا مروا بهم و چون
بگذرند با مؤمنان یتغامزون غمز میکنند بچشمها یعنی اشارتها میکنند بجهت استهزا و در کشاف و طبرسی مذکور است که روزی امیر المؤمنین با جمعی
از فقرای مسلمانان میگذشت جمعی از منافقان بخندیدند و بچشم و ابرو اشارتها کردند و چون آنحضرت بمسجد پیغمبر رسید بود که این آیه نازل شد که منافقان
نامه سیاه بر مؤمنان میخندند و اذا انقلبوا و چون باز گردند الی اهلهم بسوی کسان خود انقلبوا باز میگردند فکهین متلذذ بدانچه
کرده اند و گفته اند حاکم ابو القسم حسکانی در کتاب شواهد التنزیل آورده باسناد خود از ابی صالح نقل کرده که ابن عباس فرموده که ان الذین اجرموا
منافقان قریشند و الذین امنوا علی بن ابیطالب است و اصحاب او و این روایت از ابو سعید بلخی که از رواة اهل سنت است نیز بسند خود روایت کرده باسنا
صحیح از ابن عباس که مراد از الذین اجرموا جماعتی بنی امیه بوده اند که چون علی بن ابی طالب با جمعی از مؤمنان بر ایشان بگذشتند بچشم و ابرو اشارت بحقارت
میکردند و مراد بالذین امنوا علی بن ابی طالب است و خواص اصحاب پیغمبر شاه اولیا از آنانکه با او بودند بشارت داد و فرمود که انکم ستنظرون الیهم وهم یعذبون
فی النار زود باشد که شما در ایشان نگرید و ایشان در آتش دوزخ معذب باشند و مقاتل نیز که از اعاظم سنیانست در تفسیر خود آورده که چون شاه اولیا
بعد از غمز و استهزاء منافقان نسبت با وی و خواص او بمسجد حضرت رسالت پناه رسید آنحضرت این آیه بر شاه اولیا خواندند و آن سرور را مسرور ساخت و
رفعت قدر آن سلطان ولایت را عند الله روشن و منکشف ساخت و بر حق تعالی در صفت اهل کفر و نفاق میفرماید و اذا راوهم و چون ببینند کافران و منافقان
مؤمنان را قالوا گویند با یکدیگر ان هؤلاء بدرستیکه این گروه که تابع محمد اند لضالون هر آینه گمراهانند و ما ارسلوا و حال آنکه فرستاده
نشده اند اهل کفر و نفاق علیهم بر مؤمنان حافظین نگهبانان تا گواهی دهند بر ضلالت و هدایت ایشان یعنی حکم است بر ایشان و چون کفار با مؤمنان
باین طریق سلوک نمودند و بنوع استهزا کرده میخندیدند فالیوم پس امروز که روز قیامت است الذین امنوا آنانکه گرویده اند من الکفار از حال
کافران یضحکون میخندند علی الارائک بر تختها و حجلها ینظرون مینگرند بدیشان که در دوزخ بانواع عذاب معذب باشند
آنست که اهل ایمان در روضه جنان نظر در مشرکان و منافقان کنند بعد از آنکه تنعم و ترفه ایشان را ملاحظه کرده باشند در دنیا که در تختهای بهشت مانند پادشاه
نشسته باشند و در آنجا آمده که در آن بهشت بکشایند و دوزخیان را گویند بهشت در آیید بتعجیل تمام بطرف بهشت دوان شوند چون در رسند خزنه اغلاق در
بروی ایشان در بندند ایشان بدوزخ باز گردند مؤمنان از این حال خندان شوند و گویند هل ثوب الکفار آیا جزا داده شدند کافران ما کانوا
یفعلون آن عملها که بودند در دنیا که میکردند از سخریه و استهزاء استفهام بر سبیل تقریر است یعنی البته ایشان را جزا داده شده آنچه با
مؤمنان میکردند از استهزا و ضحک و بجهت آن بعذاب نیران و عقاب جاودان گرفتار گشتند سوره انشقت ثمان و عشرون آیه مکیة ابی بن کعب
از رسول روایت کرده که هر که سوره انشقت بخواند خدای تعالی او را در دنیا خوش کرده و نامه اعمال او را از پشت سر بدو دهد و نباید دانست که چون
حق تعالی ختم سوره مذکوره نموده بذکر احوال قیمت افتتاح این سوره نیز بمثل آن کرده و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم اذا السماء انشقت
آنگاه که آسمان شکافته شود و فرشتگان از آسمان بر زمین نازل شوند و از امیر المؤمنین علی مرویست که آسمان شکافته گردد از کهکشان و اذنت
لربها و بشنود و فرمان برد مر پروردگار خود را یعنی منقاد شود مراد آنست که آسمان در انشقاق مسخر فرمان وی است و از امتناع ننماید و حقت
و سزاوار گردانیده شده است آسمان باستماع و انقیاد امر حق تعالی چه او مسخر خالق اوست و اذا الارض مدت و آنگاه که زمین کشیده شود
باین وجه که کوهها و جمیع بلندیها را از میان بر دارند و او را پهن باز کشند که هیچ موضعی از آن مرتفع و منخفض نماند چنانچه اگر تخم مرغی در
مشرق بنهند از مغرب توان دید و القت ما فیها و بیرون افکند آنچه در درون او است از گنجها و مردگان و تخلت و تکلیف کند در خالی شدن یعنی هر جد
و جهدی که در این باب از او ممکن باشد بجا آورد تا هیچ در باطن او نماند و اذنت لربها و فرمان برد زمین مر حکم خدای خود را در بیرون افکندن
و خالی شدن از همه و حقت و سزاوار گردید مر حکم ربانی را چه مخلوق و آفریده اوست و عنان و اختیار در قبضه اقتدار او است و از سید کاینات منقولست
که چون نشانهای قیامت ظاهر گردد زمین آنچه در وی باشد بیرون اندازد و زبان حال گوید یا ایها الانسان ای آدمی مراد جنس است و
خطاب راجع بهر یکی از مکلفانست از اولاد آدم انک کادح بدرستیکه تو کار کننده برنج و سعی تمام الی ربک تا وقتیکه برسی بجزای پروردگار

پابا فریدکار خود م

خود کند هم کار او در نیکی و بدی و جهد بسیار که اثر آن در نفس تو ظاهر گردد فملاقیه پس تو رسنده بجزای خود مراد ملاقات است بجزای کرده از خیر یا شر و در کار نیک یعنی
بپاداش خود رسی و از آن چاره نداری معنی آنست که ای انسان در عمل خیر و شر مشقت میکشید تا آنکه بجزای آن میرسید فاما من اوتی پس اما آنکه
داده شود کتابه نوشته اعمال او بیمینه بدست راست فسوف یحاسب پس زود باشد که حساب کرده شود حسابا یسیرا حسابی آسان که
اصلا مناقشه و مضایقه در آن نباشد از حضرت رسول صلعم مرویست که حساب یسیر آنست که گناهان بنده را باو نمایند و بعد از آن بقلم عفو آن را محو کنند
وینقلب و باز گردد آنکه حساب او آسان کرده شود الی اهله بسوی کسان خود یعنی بعشیره خود از اهل ایمان یا بگروه مؤمنان یا بزنان خود از حور العین
مسرورا شادمان و خوشحال شده بسبب آنچه یافته باشد از خیرات و کرامات و رفعت درجات خود در حدیث آمده که هر کرا سه خصلت باشد حق تعالی حساب
او را بر او آسان کرداند و در بهشت در آرد اول آنست که عطا کنی بکسی که ترا محروم کرده باشد دوم آنکه بپیوندی بکسی که از تو بریده باشد سیم آنکه
عفو کنی و درگذری از کسیکه بر تو ستم کرده باشد واما و اما آنکه داده شود کتابه نامه کردار او وراء ظهره از پس پشت او و بدست چپ
و این چنان بود که دست راست او را بر گردن او بندند و دست چپ او را از پس پشت او بیرون آرند و گویند اقرا کتابک و گویند نامه را چگونه از پس پشت
بیرون کردن او را بازپس شکنند تا نامه خود را بر بیند تاریک و سیاه و جور صحیفه شود و نتواند او را بخواند فسوف یدعوا پس زود باشد که بخواند
یعنی تمنا کند ثبورا هلاکت را و یصلی سعیرا و درآید بآتش افروخته و همیشه ملازم او باشد آنکه بیان موجب عذاب میکند انه کان
بدرستیکه اینکس بود در دنیا فی اهله در میان کسان خود مسرورا شادان و نازان فارغ و بی‌پروا انه ظن بدرستیکه او گمان برد
ان لن یحور آنکه باز نگردد بخدا یعنی او را بعث و نشور نبود بلی آری او را بازگشت خواهد بود ان ربه بدرستیکه پروردگار او کان
به بصیرا به اعمال او بینا پس او را فرو نخواهد گذاشت بلکه بحشر خواهد آورد و جزا باو خواهد رسانید فلا اقسم پس سوگند میخورم بالشفق

و سوگند بشب

بسرخی که بعد از آفتاب در مغرب دیده شود والیل وما وسق و آنچه جمع کند و فراهم آورد و بپوشد یعنی هر چیز را که تاریکی شب فراهم جمع کند فرو پوشد
بعد از آنکه در روز منتشر شده باشد والقمر و سوگند بماه اذا اتسق آنگاه که مجتمع و مستوی شود و تمام و کامل گردد و این وقتیست که بمرتبه بدر به
رسیده باشد در شب چهارده و هم جواب قسم اینکه لترکبن هر آینه بر نشینید و مرتکب شوید یعنی اقدام کنید و ملاقات نمایید طبقا عن طبق حالی
پس از حالی که مطابق یکدیگر باشند در شدت و هول مراد مرگست و شدائد آن و اهوال قیامت و مواطن هائله آن که یکی بعد از دیگری دیده شود بعد
از آن بر سبیل تعجب و انکار میفرماید که فما لهم پس چیست کفار قریش را که با وجود این احوال متفاوت و مراتب لا یؤمنون که نمیگروند بخدا و روز
آخرت و بقرآن مجید و بحضرت رسالت تصدیق نمینمایند با وجود وضوح دلایل و ظهور حجج واذا قرئ علیهم القرآن و چون خوانده شود
بر ایشان قرآن لا یسجدون فروتنی نمیکنند و منقاد آن با نماز نمیگذارند و با سجده نمیکنند بر تلاوت و باتفاق علما این سجده از سجدات مسند و بر استی
و سجده نا کردن کفار نه جهت قصور دلیل و انقطاع حجت است بل الذین کفروا بلکه آنانکه نگرویده‌اند یکذبون تکذیب میکنند مر قرآن را و ثقه
نمینمایند در آیات آن و ایمان نمی‌آرند بجهت اقتدا بر رؤسا و تقلید بآبای خود در تکذیب والله اعلم و خدا تعالی داناتر است بما یوعون بآنچه نگاه میدارند
در دو غای دل خود از کفر و بآنچه میپوشند از کینه و عداوت مؤمنان فبشرهم پس مژده ده ایشان را بعذاب الیم بعذابی دردناک این مژده بشارت در
مقام انذار و بر سبیل تهکم است الا الذین آمنوا لیکن آنانکه گرویدند وعملوا الصالحات و کردند عملهای شایسته لهم اجر مر ایشان راست مزد
غیر ممنون ناکاسته و نابریده یا منت نانهاده سورة البروج عشرون آیة مکیة ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که سورة
البروج را تلاوت فرماید خدا تعالی بعدد هر روز جمعه و روز عرفه که ده حسنه برای وی کرامت فرماید و هر که در نماز فریضه تلاوت کند محشر و موقف او با انبیای مرسلین
بوده باشد چه این سوره پیغمبرانست بدانکه چون اختتام سوره مذکوره شد بذکر مؤمنان افتتاح این سوره نیز بذکر مؤمنان و اصحاب اخدود کرده
فرمود بسم الله الرحمن الرحیم والسماء ذات البروج سوگند بآسمان که خداوند برجهاست مراد ببروج اثنا عشر است که آن حمل و ثور و
جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت است و اینها مشابه قصور اند و در انتفاع منازل و ماه در هر برجی دو روز و
کم میباشد و آفتاب در هر برجی یکماه و یا مراد ابواب سموات است که نزول از آن منتازل میشود و گویند مراد کوشکهائیند از در سرخ و زبرجد و نقره
سفید و گوهر و مروارید و آن مواضع عباده ملایکه است همچنانکه در زمین مساجد آدمیانست والیوم الموعود و سوگند بروز وعده داده
شده مراد روز قیامتست که خلایق در آن مجازات خواهند یافت وشاهد و سوگند بهر که حاضر شود در این روز از مکلفان و غیر آن ومشهود
و بآنچه حاضر کرده شده بر آن از عجایب و غرایب جواب قسم اینکه قتل اصحاب الاخدود هر آینه هلاک شدند و ملعون گشتند خداوندان شکافها
در زمین یعنی جماعتی که حفره‌ها در زمین کندند و بر آن آتش کردند برای تعذیب مؤمنان و عیاشی باسناد خود از ابو جعفر صلوات الله علیه روایت کرده که
امیر المؤمنین ع شخصی را با سقف نجرانی فرستاد و او را از اصحاب اخدود سؤال کرد وی قصه ایشان را بحضرت اخبار نمود امیر فرمود که نه چنین است
که تو گفتی لیکن من ترا خبر دهم بدانکه حق تعالی مردی حبشی را برسالت بحبشه فرستاد ایشان با او کردند و بعضی اصحاب او را بکشتند و بعضی از اصحاب که مانده
بودند بگرفتند و بنای حصاری نهادند و از آن آتش کردند و همه مردمانرا از آن جمع کردند و با ایشان گفتند هر که بدین ماست و تمامی و بامر ما باید
که بیک طرف برود و هر که بر این جماعتست خود را در این آتش اندازد پس اهل ایمان دست بیکدیگر را گرفتند و خود را در آتش انداختند زنی مؤمنه
با کودک بیکماهه نزد آن آتش آمد و خواستکه خود را در آن آتش اندازد دلش بر کودک بسوخت و خواستکه برگردد کودک گفت ای مادر مترس و مرا و خود را

در آن آتش انداز که این مشقت در راه خدا اندک است زن خود را با کودک در آتش انداخت و خود نیز بجزء مانوا اهدف بر لعنت کرده فرموده که قتل اصحاب الاخدود
یعنی ملعون کشتند اصحاب کوهای که آن **النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ** آتشی بود خداوند هر چیزی که بان افروخته میشد **إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ** در روی آن
که ایشان بودند در کنارهای آن آتش نشستگان برای لقای اهل ایمان در آن **وَهُمْ** و اعوان ملک **عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ** بر آنچه میکردند **بِالْمُؤْمِنِينَ**
بگروندگان **شُهُودٌ** گواهی دهندگان بودند نزد ملک و بعضی گواهی میدادند که ایشان تقصیر نکردند و آنچه ملک با ایشان امر کرده بود با ملک
و اصحاب او شاهد بودند بآنچه با مؤمنان میکردند **وَمَا نَقَمُوا** و انکار نکردند اصحاب اخدود **مِنْهُمْ** از مؤمنان چیزی را که کراهت داشتند از ایشان
و عیب نکردند ایشان را بچیزی **إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا** مگر آنکه میگرویدند **بِاللَّهِ الْعَزِيزِ** بخدای غالب که از عقاب او باید ترسید **الْحَمِيدِ** ستوده
در رحمت و مثوبت او را امیدوار باید بود **الَّذِي لَهُ** آن خدائی که مر او را ثابت است **مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** پادشاهی آسمانها و زمینها **وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ**
و خدای بر همه چیزها از افعال و اقوال مؤمن و کافر و غیره **شَهِيدٌ** گواه است و عالم بآن و کسیکه متصف باین صفات باشد مستحق آنست که بوی ایمان آرند
نه آنکه در حق او کافر شوند و کفران پیش گیرند **إِنَّ الَّذِينَ** بدرستیکه آنانکه **فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ** در فتنه انداختند مردان و
زنان گروندگان را یعنی ایشان را بعذاب آتش گرفتار کردند **ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا** پس باز نگشتند بخدا و از کفر توبه نکردند **فَلَهُمْ** پس مر ایشان راست **عَذَابُ**
جَهَنَّمَ عذاب دوزخ **وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ** و مر ایشان راست عذاب آتش سوزان یعنی آتش عظیم غیر از آتش جهنم چنانچه در روایت آمده که در وقتی
که مؤمنان را باخدود انداختند آتش از آن ارتفاع یافت بمقدار چهل گز بدان ایشان احاطه کرد و همه را بسوخت **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا** بدرستیکه آنان که
ایمان آوردند **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و کردند عملهای شایسته مراد مؤمنان اند که ایشان را در اخدود انداختند **لَهُمْ** مر ایشان راست **جَنَّاتٌ**
تَجْرِي بوستانها میرود **مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** از زیر اشجار یا مساکن آن **ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ** اینست رستگاری بزرگ که دنیا و ما فیها
در جنب آن در نهایت صغر و پستیست **إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ** بدرستیکه گرفتن پروردگار تو ای محمد **لَشَدِيدٌ** هر آینه سخت است و شهر است و انکه هر که از سبب
کفر و عناد در سلسله عذاب عقبه عقاب کشید هر که امید نجات از آن نخواهد دید **إِنَّهُ** بدرستیکه خدا تعالی **هُوَ يُبْدِئُ** و اشکارا میکند بطش
خود را بر کافران در دنیا **وَيُعِيدُ** و اعاده میکند ایشان را در عقبا برای حساب جزا **وَهُوَ الْغَفُورُ** و او است کثیر الغفران مر آنانرا که از کفر توبه کنند
یا بسیار آمرزنده ذنوب مؤمنانی که اهل طاعت باشند **الْوَدُودُ** دوست مر آنکس را که مطیع او شود بطلب رضای او یا از معاصی اجتناب نماید مراد بود
او سبحانه اعطای نعم جلیله است ببنده **ذُو الْعَرْشِ** خداوند عرش عظیم و خالق آن یا مالک ملک و علو رفعت بنهایت **الْمَجِيدُ** بزرگوار در ذات
و صفات و غالب بر جمیع مکونات **فَعَّالٌ** بسیار کننده است **لِمَا يُرِيدُ** مر هر چه خواهد احداث میفرماید و بعد از ذکر صفات کمال خود خبر میدهد
از حال جمیع کفره **هَلْ أَتَاكَ** آیا آمد بتو استفهام برای تقریر است یعنی البته آمد بتو **حَدِيثُ الْجُنُودِ** سخن لشکرهای اهل کفر که بر انبیا بیرون آمدند
و با ایشان کمر عناد و عداوت بر میان بستند و تکذیب ایشان نمودند و بعذاب دنیا و عقبا گرفتار شدند **فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ** بدل الجنود است یعنی پیغمبر
شناختی حدیث فرعون و قوم او و ثمود را که تکذیب ایشان بود و استیصال ایشان بسبب آن **بَلِ** بلکه حالیاست که کفار بگرویدند بخدا و رسول پس قیامت و نصیحت
نمایند **الَّذِينَ كَفَرُوا** آنانکه کافر شدند از مشرکان مکه **فِي تَكْذِيبٍ** در باور نداشتن اند یعنی وقوع قیامت و حشر و جزا را باور نمیدارند
وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ و خدا از ورای ایشان **مُحِيطٌ** احاطه کننده است بدان ایشان بعلم و قدرت یعنی از آن فوت نتوانند شد و نتوانند گریخت
بَلْ بلکه نه چنانست که ایشان میگویند **هُوَ** آنچه تکذیب کردند **قُرْآنٌ مَجِيدٌ** قرآن شریف بزرگوار است **فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ** در لوحی که نگهداشته
شده است از تغییر و تحریف و زیاده و نقصان و یا از شیاطین از ابن عباس مرویست که لوح محفوظ یکدانه است از در سفید طول آن از آسمان تا زمین و
عرض آن از مغرب تا مشرق و کنارهای آن از یاقوت سرخ مرویست که حق تعالی در شبانه روزی سیصد و شصت بار در آن لوح نظر میکند و احیا
و اماته و اعزاز و اذلال میفرماید و در لوح هفت خط نوشته است دو خط و نیم از برای احوال دنیا و چهار خط و نیم قیامت از نشر و بعث تا وقت رسیدن بهشت

سُورَةُ الطَّارِقِ سَبْعَ عَشْرَةَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ ابی بن کعب از پیغمبر خدا روایت کرده که هر که سوره الطارق را قرائت کند حق تعالی بعدد هر ستاره
ده حسنه برای او بنویسد و علی بن حسن از ابو عبدالله نقل کرده که هر که قرائت او در فریضه سوره والطارق باشد او را در روز قیامت نزد حضرت
عزت جاه و منزلت باشد و از رفقای انبیا و اصحاب ایشان باشد و رحمت بداند که حق تعالی ختم سوره البروج نمود بوعید افتتاح این سوره نیز مثل آن کرده
فرمود **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ** در کشاف آورده که در بعضی روایت آمده که شبی رسول خدا صلی الله علیه و آله با عم خود ابو طالب نشسته بود
ناگاه ستاره بدرخشید و شعله آتشی عظیم از وی ظاهر شد ابو طالب بترسید و گفت این چه چیز است حضرت فرمود که این ستاره ایست که دیو را از آسمان میراند
الحال جبرئیل نازل شد و این سوره را آورد **وَالسَّمَاءِ** سوگند بحق آسمان که در غایت ارتفاع و عظمت است **وَالطَّارِقِ** و سوگند بستاره ظاهر شونده
در شب و رونده **وَمَا أَدْرَاكَ** و چه چیز دانا کرد ترا تا بدانی که **مَا الطَّارِقُ** که چیست طارق **النَّجْمُ الثَّاقِبُ** ستاره درخشنده که فروزان
چون شعله آتش که از غایت درخشندگی گویا ثقب میکند تاریکی شب را یا در آن نفوذ میکند یا شهب ثاقبه که رجم شیاطین میکند جواب قسم اینکه
إِنْ كُلُّ نَفْسٍ نیست هیچ نفسی **لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ** الا که بر او نگهبانیست و آن حق تعالی است وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا یا فرشته که نگاه میدارد قول
و عمل او را و از حضرت رسالت پناه مرویست که صد و شصت فرشته بر هر بنده مؤمن موکلند که آفات و بلیات و شر شیاطین را از او دفع کنند **فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ**
پس باید که نظر کند آدمی یعنی هر که منکر بعث و نشور است باید که در نگرد در اصل ایجاد خود که **مِمَّ خُلِقَ** از چه چیز آفریده شده **خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ**

آفریده شده

آفریده شده است از آب جهنده و زنده در رحم یا اینکه صاحب آن نیز را انسته در رحم یخرج بیرون می‌آید آن آب من بین الصلب از میان پشت مرد
والترائب و از استخوان سینه زنان که نزدیک بقلاده است یعنی محل کشیدن قلاده فنی از اعضای صلب و ترائب است انه بدرستیکه خدای تعالی که آفریننده انسانست
از نطفه علی رجعه بر باز گردانیدن او یعنی بر اعاده او در روز بعث و نشور لقادر هر آینه توانا است مقاتل گفته که معنی آنست که قادر است
بر باز گردانیدن آدمی از پیری بجوانی و از جوانی بطفلی و از طفلی بنطفه و نطفه بصلب و ترائب و قول اول اصح است پس خدای تعالی قادر است بر اعاده و
آدمی یوم تبلی السرائر در روزیکه آزموده شود نهانها یعنی ظاهر کرده شود مخفیات ضمایر و عقاید و نیات تا طیبات از خبیثات ممیز گردد یا فرایض
اعمال ظاهر کنند چون روزه و غسل جنابت و وضو که کسی بر آن اطلاع نداشته باشد و مکلف بعمل آن قایل بوده و نکوده فما له پس نباشد مر او را که
منکر بعث و نشور بود و فاعل معاصی و شرور من قوة هیچ توانائی در نفس او تا عذاب را از خود باز دارد و لا ناصر و نه یاری که مدد کاری او عقاب
از خود دفع نماید و بعد از آن از برای تاکید قسم دیگر یاد مینماید که والسماء ذات الرجع و سوگند باسمان که خداوند باز کردنست یعنی باز کردنده
است والارض ذات الصدع و سوگند بزمین که خداوند شکافتن است یعنی شکافته میشود تا از آن نباتات بیرون می‌آید و چشمها روان میگردد
جواب قسم اینکه انه لقول فصل بدرستیکه قرآن هر آینه سخنی است جدا کننده میان حق و باطل یا قول ببعث قولیست مقطوع به که هیچ شبهه
در آن نیست و قول اول از امام جعفر صادق ع منقولست وما هو بالهزل و نیست آن بازی باطل و سخن بیهوده و افسانه بلکه حق و راست که در وصدق
مهیب باشد و بعد از آن از حال مشرکان خبر میدهد که انهم بدرستیکه معاندان قریش یکیدون کیدا مکر میکنند مکر کردنی در ابطال امر خدا
و اطفای نور حق و گوید ابو البختری قبل از وقوع آن خواهم خبر داده که کفار مکه خواهند به پیغمبر در دار واکید کیدا و جزا میدهم مکر ایشانرا
باستدراج جزا دادنی مناسب آن مکر و انتقام کشیدن از ایشان از جائی که هیچ گمان نداشته باشند فمهل الکافرین پس مهلت ده کافرانرا و تعجیل مکن
در قهر کردن بر مشرکان و استعجال مکن در طلب هلاک ایشان امهلهم فرو گذار ایشانرا رویدا فرو گذاشتنی اندک یعنی بزودی همه هلاک خواهند
شد و این یاد قیامت یا در روز بدر ابو عاصم روایت کرده که رسول را دیدم در مشربه بنی ثقیف بر کمانی تکیه زده بود و این سوره میخواند من
یاد گرفتم و بجماعتی از ثقیف بلکه قسم قومی از قریش مرا گفتند از محمد چه شنیدی این سوره را بر خواندم ثقیفیان گفتند چنانچه میگوید این مرد صادق القولست
و آنچه میگوید از نزد خداست و قریشیان از روی عناد و استکبار گفتند ما صاحب خود را به از شما میشناسیم اگر میدانستیم که حق است متابعتش میکردیم سوره
الاعلی تسع عشرة آیة مکیة ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره را بخواند حق تعالی بعدد هر حرفی که بر ابراهیم و موسی
و محمد علیهم السلام انزال فرموده حسنه در نامه اعمال او بنویسد و از امیر المؤمنین علی ع منقولست که پیغمبر این سوره را دوست داشت و از ابن عباس مرویست که
رسول چون این سوره را بخواندی فرمودی سبحان ربی الاعلی و بحمده و حضرت از جبرئیل پرسید که ثواب گوینده این تسبیح در نماز و غیر آن چه باشد گفت چون
بنده بگوید سبحان ربی الاعلی و بحمده حق تعالی گوید گواه باشید ای ملائکه که من او را امرزیدم و چون بمیرد میکائیل زایر وی باشد بسم الله
الرحمن الرحیم سبح اسم ربک الاعلی تنزیه کن اسم پروردگار خود را که برتر است از نام و منزه از هر چه صحیح و روا نیست اطلاق آن بر او
مانند حمل آن بر جبر و تشبیه و غیر آن بلکه اسمای او را استعمال کن در معانی که لایق او باشد مثل آنکه تفسیر نمائی اعلی را بعلو که بمعنی قهر و اقتدار است نه بمعنی
علو در مکان و ذکر او کن بر وجه خشوع و تعظیم و اعتقاد نه بطریق استهزا و یا اعلی صفت رب باشد یعنی خداوندی که وی باشد و برتر است از همه افراد
و قدره و فهم که هیچ چیز از او فوق نیست بلکه همه در تحت قهر و قدرت اویند یا برتر است از مشابهت باعراض و اجسام و جواهر الذی خلق آنکه بیافرید
همه چیزها را فسوی پس تسویه فرمود خلقان را یعنی راست کرد اعضا و اجزای او را بر قانون حکمت و ان احکام و اتساق آنست که دلالت بر آنکه خالق
علیم و حکیم و قدیر است والذی قدر و آنخدائیکه تقدیر کرد اجناس اشیا و انواع اشخاص و مقادیر و صفات و افعال و احوال و ارزاق و آجال مقدر ساخت
از برای هر حیوانی آنچه صلاح او در آنست فهدی پس راه نمود او را بشناختن آنچه از آن منتفع میشود بطریق الهامات و دلایل و از ادات هیچ
طفل را به پستان راه نمود والذی اخرج المرعی و آنخدائیکه بیرون آورد از زمین چراگاهها یعنی بر باشد چیزهائی که چهارپایان بخورند فجعله
پس گردانید آن گیاه را بعد از سبزی آن غثاء گیاه خشک خورد و ریزنده احوی سیاه و تیره و در هر دو حال قوت بهایم است سنقرئک
زود باشد که بر تو خوانیم قرآن یعنی جبرئیل بامر ما بر تو خواند یا ترا قاری گردانیم بالهام قراءت فلا تنسی پس تو فراموش نکنی آنرا بجهت قوه
حفظی که ترا از ذات داشته‌ایم الا ما شاء الله مگر آنچه خواهد خدای که فراموش کنی آنرا و آنگاهی باشد که تلاوت آن منسوخ گرداند انه
یعلم الجهر بدرستیکه او میداند آشکارا از اقوال و افعال شما را وما یخفی و آنچیزیکه پنهانست در نفوس که آن خوف و نسیانست
بجود و او مدد کند من حافظ تو ام از نسیان و نیسرک و آسان کنیم و توفیق دهیم ترا للیسری برای سلوک طریقت که آن آسانتر و سهلتر است فذکر
پس پند ده تو ای مرد مانرا ان نفعت الذکری اگر سود دهد پند دادن سیذکر زود باشد که پند پذیرد من یخشی کسیکه بترسد
از خدای و یتجنبها و دوری کند از موعظه الاشقی بدبخت تر یعنی کافری که اشقی و فاسق است الذی یصلی النار الکبری آنکسیکه
در آید بآتش بزرگ یعنی از آتش درکه جهنم ثم لا یموت پس آن بدبخت تر نمیرد فیها در آن نار کبری تا آسایش یابد و لا
یحیی و نه زنده باشد زندگی که از آن راحت یابد بلکه آن حیوة و بال او باشد قد افلح رستگاری یافت من تزکی آنکه پاک شد از کفر و
معصیت وذکر اسم ربه و یاد کرد نام پروردگار خود را بدل و زبان فصلی پس نماز گذارد یا رستگار شد کسیکه طهارت کرد و تکبیر گفت

اللّه اکبر کرد